ميزان الحكمه

عربي - فارسی

محمدی ری شهری

۱-۱۴



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

میزان الحکمه

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۲۵ -
عنوان قراردادی : میزان‌الحکمه . فارسی - عربی
عنوان و نام پدیدآور : میزان‌الحکمه (با ترجمه فارسی)/ محمدی‌ری‌شهری ؛ ترجمه حمیدرضا شیخی ؛ مقابله و تصحیح علی حچیمی ... [و دیگران] ؛ ویراستار فارسی سعیدرضا علی‌عسکری، محمد باقری‌زاده‌اشعری، قاسم شیرجعفری ؛ ویراستار عربی کمال کاتب ... [و دیگران].
وضعیت ویراست : ویراست ۲.
مشخصات نشر : قم: موسسه علمی‌فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۶-
مشخصات ظاهری : ج.
فروست : پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ۵.
شابک : دوره 978-964-493-200-7 : ؛ دوره، چاپ نهم 978-964-493-350-9 : ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱ 978-964-493-201-4 : ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ نهم 978-964-493-351-6 : ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج.۲ ' چاپ هفتم978-964-493-202-1 : ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ نهم 978-964-493-352-3 : ؛ ۸۵۰۰۰ ریال: ج. ۳، چاپ نهم 978-964-493-353-0 : ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ 978-964-493-204-5 : ؛ ۸۵۰۰۰ ریال: ج. ۴، چاپ نهم 978-964-493-354-7 : ؛ ۵۵۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ هفتم) ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۵، چاپ نهم 978-964-493-355-4 : ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال (ج.۶ ' چاپ هفتم) ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۶، چاپ نهم 978-964-493-356-1 : ؛ ۸۵۰۰۰ ریال: ج. ۷، چاپ نهم 978-964-493-357-8 : ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۸، چاپ هفتم 978-964-493-208-3 : ؛ ۸۵۰۰۰ ریال: ج. ۸، چاپ نهم 978-964-493-358-5 : ؛ ۸۵۰۰۰ ریال: ج. ۹، چاپ نهم 978-964-493-359-2 : ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰، چاپ هفتم 978-964-493-210-6 : ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰، چاپ نهم 978-964-493-360-8 : ؛ ج ۱۰، چاپ دوازدهم978-964-493-360-8 : ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج.۱۱، چاپ هفتم978-964-493-200-7 : ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال: ج.۱۱، چاپ هشتم978-964-493-211-3 : ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ نهم 978-964-493-361-5 : ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲، چاپ هفتم978-964-493-212-0 : ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲، چاپ نهم 978-964-493-362-2 : ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۱۳، چاپ هفتم) ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳، چاپ هشتم978-964-493-200-7 : ؛ ۸۵۰۰۰ ریال: ج. ۱۳، چاپ نهم 978-964-493-363-9 : ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴، چاپ هفتم978-964-493-214-4 : ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال (ج.۱۴ ' چاپ

هشتم) ؛ ۸۵۰۰۰ ریال: ج.۱۴، چاپ نهم978-964-493-364-6 :
یادداشت : فارسی - عربی.
یادداشت : چاپ هفتم.
یادداشت : ج. ۱ - ۸ ، ۹ و ۱۰ - ۱۴(چاپ نهم: ۱۳۸۷).
یادداشت : ج.۲ ٬ ۴، ۵ ، ۶، ۸ ٬ ۱۰ - ۱۴ (چاپ هفتم: ۱۳۸۶).
یادداشت : ج. ۸ و ۱۰(چاپ دوازدهم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۱۱، ۱۳ ٬ ۱۴ (چاپ هشتم: ۱۳۸۶).
یادداشت : کتابنامه.
یادداشت : نمایه.
مندرجات : ج. ۱. آ - ب.- ج. ۲. ب - ح.- ج. ۳. ح - خ.- ج. ۴. د - ر.- ج. ۵. ز - ش.- ج.۶. ش - ظ.- ج. ۷. ع.- ج. ۸. ع - غ.- ج.۱۱. م - ن.- ج. ۱۲. ن - ه.- ج. ۱۳. ه - ی.- ج. ۱۴. فهرست‌ها
موضوع : احادیث
موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴
موضوع : احادیث اهل سنت -- قرن ۱۴
شناسه افزوده : شیخی، حمیدرضا، ۱۳۳۷ -، مترجم
شناسه افزوده : علی‌عسکری، سعیدرضا، ۱۳۴۴ -، ویراستار
شناسه افزوده : کاتب، کمال، ویراستار
شناسه افزوده : موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر
رده بندی کنگره : BP۱۱۶/۵/م۳م ۴۱ ۹۰ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱
شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۰۱۷۱۴

اشاره

ایثار.
ارزش ایثار.
تاثیر ایثار بر مکارم اخلاق .
ارزش ایثارگران .
جایگاه والای ایثار.
پاداش .
مزد درستکاران و نیکو کاران .
پاداش آخرت .
پاداش عظیم .
پاداش ارجمند.
پاداش بی منت و بی پایان .
دوبار پاداش دادن .
اجاره .
کراهت اجیر شدن .
دلالی در اجاره .
ستم کردن در حق مزدبر.
تعیین کارمزد.
آداب مزد دادن .
امام اجیر امت است .
اجل .
اجل دژی استوار است .
هر پدیده ای عمری دارد.
هر امتی اجلی (سرآمدی) دارد.
اجل معلق واجل محتوم .
آنچه اجل معلق را دور می کند.
آخرت .
عظمت امور آخرت .
آخرت , سرای ماندگار.
آخرت , سرای زندگی .
برتری آخرت .
یاد آخرت .
کار برای آخرت .
اهتمام ورزیدن به آخرت .

صفت اهل آخرت .
برادر.
مؤمنان با هم برادرند.
برادران راستين .
دوست داشتن برادران .
عوامل پايدارى دوستى .
دوستى و برادرى براى خدا.
برادرى كردن به خاطر دنيا.
برادرى و دوستى دينى .
عوامل نابود كننده برادرى .
اظهار محبت نسبت به برادر.
بريدن از برادران .
پيوند با برادران .
اقسام برادران .
برادر مورد اعتماد.
نهى از برخى برادريها و دوستيها.
نگه داشتن برادريهاى ديرينه .
برادرى حقيقى .
انتخاب برادر.
تحمل لغزش برادر.
بهترين برادران .
برادر كامل .
بدترين برادران .
آزمودن برادران .
راهنمايى برادران .
احترام و بزرگداشت برادران .
برآوردن نياز برادران .
آداب برادرى .
ادب .
جامه ادب .
تربيت ناپسند.
ادب و خرد.
تاديب و تربيت نفس .
دستاورد ادب .
تفسير ادب .
بهترين ادب .

تشویق به ادب کردن فرزند.
چگونگی تربیت .
نکاتی که در تربیت باید رعایت شود.
تربیت پیامبر به وسیله خداوند.
مؤدب شدن به آداب خدایی .
تادیب خداوند.
اذان .
اذان گو.
تفسیر اذان .
تشویق به اذان گفتن در گوش نوزاد.
آزردن .
آزردن مؤمن .
نیازردن .
شکیبایی برآزار دیدن در راه خدا.
تاریخ .
مبدا تاریخ هجری .
زمین .
احکام زمین .
هرکس زمینی را احیاکند از آن اوست .
میراندن زنده ها.
اسیر.
تن به اسارت دادن روا نیست .
خوشرفتاری با اسیر.
سرمشق .
اصول .
همه چیز مطلق و آزاد است .
همه چیز پاک است .
یقین باشک کردن ازمیان نمی رود.
مواردی که در ید قدرت خدا (و خارج از اختیار بشر) است .
آنچه را خدا پوشیده داشته است .
اصول گوناگون .
آفتها.
خوردن .
کم خوری .
پرخوری .
به اندازه خوردن و تاثیر آن در تندرستی .

علی پیشوای نیکوکاران .
علی امام و پیشوای شماست .
علی جانشین من است .
علی ولی هر مؤمنی است .
علی با حق است .
علی با قرآن است .
علی حجت خداست .
علی دروازه علم پیامبر است .
علی داناترین مردم پس از من است .
من و علی از یک درخت هستیم .
تو برادر من هستی .
علی از من و من از اویم .
تو برای من همچون هارونی .
ولایت علی .
(2) علی از زبان پیامبرصلی اللّه علیه و آله (متفرقه).
(3) علی از زبان علی همانا من .
اسلام امام علی علیه السلام .
علم و دانش امام علی علیه السلام .
مظلومیت امام علی علیه السلام .
(4) علی از زبان علی (متفرقه).
امامت 3 / امامت خاصه 2.
فاطمه پاره تن پیامبر.
فاطمه سرور زنان عالم است .
خشم گرفتن خدا برای خشم فاطمه .
نامگذاری آن دو بزرگوار.
سروران جوانان بهشت .
دوست داشتن حسنین .
هدیه پیامبر به حسنین .
امامت حسنین .
تصریح به امامت آن بزرگوار.
حسن از من است و من از اویم .
محبت امام حسن علیه السلام .
عبادت امام حسن علیه السلام .
تصریح به امامت آن بزرگوار.
حسین از من و من از حسینم .
تصریح به امامت آن بزرگوار.

بخیلترین مردم .
نشانه بخل .
بدعت .
بدعتگذاری .
بدعتگذاران .
معنای بدعت .
رویگرداندن از بدعتگذار.
بدعتگذار و عبادت .
بطلان عمل بدعتگذار.
توبه بدعتگذار.
بدا.
معنای بدا.
بدای محال .
ابدال .
ولخرجی .
معنای ولخرجی .
نیکوکاری .
درها و گنجهای نیکوکاری .
نشانه نیکوکار.
مراتب نیکوکاری .
فرمان به نیکوکاری نسبت به یکدیگر.
نیکوکاری کامل .
برزخ .
ارواح مؤمنان در برزخ .
ارواح کافران در برزخ .
بابرکت .
عوامل برکت زا.
عوامل برکت زدا.
برهان .
برهان خداوند.
برهان خواهی .
خوشرویی .
برابری هشدار و نوید.

حرف الف

ایثار.

.7

پاداش .

مزد درستکاران و نیکو کاران .

قرآن .

((و آنان که به کتاب چنگ می آویزند و نماز را بر پامی دارند, (بدانند که) ما اجر درستکاران را تباه نمی سازیم)).

((همانا خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند)).

((آنـان کـه ایمان آوردند وکارهای نیک کردند (بدانند که) ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده ضایع نمی کنیم)).

ـ امـام علی علیه السلام خداوند خواست تا ما پاسدار شریعتش باشیم و نگهدار حرمتش مؤمن ما از این کار در پی پاداش بودوکافر ما از تبار خویش حمایت می کرد.

ـ آن حضرت به حسن وحسین , فرمود: حق بگویید و برای پاداش (آخرت) کار کنید.

ـ امـام عـلی علیه السلام اجرمجاهدشهیددر راه خدابیشتر از آن کسی نیست که توانایی (بر گناه) داشته باشد اما پاکدامنی ورزد نزدیک است انسان پاکدامن فرشته ای از فرشتگان شود.

اجاره .

قرآن .
((آیـا آنـان رحـمت پروردگارت را قسمت می کنند؟
روزی آنان در زندگی دنیا را ما میان ایشان قـسـمـت مـی کـنیم و درجات ومراتب برخی را بر برخی دیگر بالا می بریم تا یکدیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگارت از آنچه آنها گرد می آورند, بهتر است)).
((یکی از آن دو گفت : ای پدر! او را به کار گیر, او بهترین کسی است که می توانی به کار بگیری , هم نیرومند است و هم درستکار)).
ـ امام علی علیه السلام , در باره آیه ((ما روزی ایشان را میانشان قسمت می کنیم)), فرمود: خداوند سبحان با این آیه به ما خبر داده که اجاره یکی از راههای معیشت مردمان است ,زیرا, با حکمت خود, هـمـتـهـا وخـواسـتـها و دیگر احوال ایشان را متفاوت و دیگرگون قرار داد و این امر را مایه قوام مـعـیـشت خلق ساخت , چون یک مرد مردی دیگر را اجیر می کند اگر مردی از ما ناچار شود کار بـنایی یا نجاری و یا صنعتگری دیگر پیشه ها رابرای خویش , انجام دهد با این وضعیت کارهای دنیا روبراه نمی شود و آنها نیز فرصتش را ندارند و به یقین از انجام آن ناتوانند اماخداوند به این صورت تـدبـیری دقیق کرد که خواسته هایشان را گونه گون سازد و خواسته هر کس که به چیزی تعلق گـرفـت هـر یـک بـرای دیـگـری آن را انـجـام دهـد, و هـر کـدام بـا کـمک دیگری آن طور که مصلحت حالش اقتضا دارد, امور زندگانی اش را پیش ببرد.

اجل .

ـ امام علی علیه السلام اجلها (مدت عمر) رامشخص ساخته , برخی را کوتاه و برخی را درازگردانید وپاره ای را پس وبرخی را پیش انداخت و عوامل آنها را به مرگ پیوند داد(موجبات به سرآمدن اجل را فراهم آورد).

ـ مدت زندگانی (اجل) میدان راندن جان است و گریز از مرگ رسیدن بدان .

ـ راست ترین چیز, اجل و مرگ است .

ـ چیزی راست تر از اجل و مرگ نیست .

ـ نزدیکترین چیز اجل است .

ـ بهترین دارو اجل است .

ـ نفسهای آدمی گامهای او به سوی مرگ است .

ـ هر که مراقب اجل خودباشد,فرصتهایش را غنیمت شمارد.

آخرت .

قرآن .
((و آنان که به آنچه بر تو و پیش از تو فرو فرستاده ایم ایمان می آورند و به روز واپسین یقین دارند)) .
((برای هیچ پیامبری نسزد که اسیرانی داشته باشد تا (کاملا پیروز شود) و جای پای خود را در زمین محکم کند شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید و خدا سرای دیگر را می خواهد و خداوند پیروزمند و حکیم است .
((برخی از شما دنیا را می خواهند و برخی خواهان آخرتند)).
((هر کس کشت آخرت را بخواهد به کشته اش می افزاییم و هرکس کشت دنیا را بخواهد از همان به او عطا می کنیم و در آخرت بهره و نصیبی ندارد)).
ـ امام علی علیه السلام هلا ای مردمان ! دنیا متاعی است آماده که هر نیکوکار و بدکاری از آن می خورد و آخرت وعده ای است راست که فرمانروایی توانا در آن روز داوری می کند)).
ـ اوضاع و احوال دنیا تابع اتفاق است و اوضاع و احوال آخرت تابع استحقاق و شایستگی .
ـ دنیا پشت کرده و بدرودگویان است و آخرت روی آورده و آشکار شده است امروز روز آماده شدن است و فردا روز پیشی گرفتن .
ـ هر کس آزمند آخرت باشد آن را به دست آورد و هر که برای دنیا حرص زند نابود شود.
ـ دنیا آرزوی بدبختان است و آخرت پیروزی نیکبختان .
ـ از دنیای خود برای آخرتت بهره ای برگیر.
ـ خود را به کار آخرت که ناگزیر از آنید سرگرم دارید.
ـ به آخرت چنگ درزن , دنیا خود با خواری پیش تو خواهد آمد.
ـ امروز عمل است نه حسابرسی و فردا حسابرسی است نه عمل .
ـ برای روزی آماده شوید که چشمها در آن روز خیره ماند وخردها از دهشت و هراس آن از کار بیفتد و هوش و ذکاوتها به کودنی گراید.
ـ همانا دنیا از تو جدا شدنی و آخرت به تو نزدیک است .
ـ همانا شما به سوی آخرت روانید و در پیشگاه خداوند حاضر خواهید شد.

برادر.

مؤمنان با هم برادرند.

قرآن .
((همانا مؤمنان با هم برادرند, پس میان برادرانتان آشتی دهید و از خدا پروا کنید, باشد که بر شما رحمت آرد)).
ـ امام علی علیه السلام بسا برادری که از مادرت زاییده نشده است .
ـ امـام عـسـکـری عـلـیـه الـسـلام , در نامه ای به مردم قم و آبه ((2)) نوشت : عالم سلام اللّه علیه می گوید: مؤمن , برادر تنی مؤمن است .
ـ امام صادق علیه السلام همانا مؤمنان برادران یکدیگرند و فرزندان یک پدر و مادر می باشند واگر رگی از یکی بجنبد (وناراحت باشد) دیگران به خاطر او شب را نمی خوابند.
ـ مؤمن برادر مؤمن است , چشم او و راهنمای اوست به او خیانت و ستم نمی کند, فریبش نمی دهد و وعده ای نمی دهد که به آن عمل نکند.
ـ مـؤمـن بـرادر مؤمن است , همچون یک پیکر که هرگاه عضوی از آن به درد آید دیگر اندامها آن درد را حس می کنند, ارواح آنها از یک روح است .
ـ هـر چـیزی به چیزی آرام می گیرد و مؤمن به برادر مؤمن خود آرامش می یابد چنانکه پرنده به همجنس خود آرام می گیرد.
- -

- -
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمن به مؤمن آرام می گیرد, چنان که جگر تشنه با آب سرد.
ـ امام علی علیه السلام ای کمیل ! مؤمنان با هم برادرند و برای برادر چیزی ارجح از برادر نیست .
ـ امام باقر علیه السلام مؤمن برادر تنی مؤمن است !.
ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمنان برادرند, خونشان برابر است , در برابر دیگران یکدستند و کمترین آنها (می تواند) کسی را به امان و زنهار همه شان درآورد.

ادب .

ـ امام علی علیه السلام ادب کمال آدمی است .
ـ خـرد آدمی مایه سامان یافتن اوست و ادبش مایه قوام و استواریش و راستی اش پیشوای اوست و سپاسگزاریش کمال او.
ـ ای مـؤمـن ! این دانش و ادب جان بهای توست , پس در فراگرفتن آن دو کوشا باش که هر چه بر دانش و ادبت افزوده شود, قدر وارزشت فزونی گیرد.
ـ تو به ادب خود ارزش می یابی پس آن را با بردباری زینت بخش .
ـ هر که بهترین خصلتش ادبش نباشد کمترین وضع او گرفتاری و هلاکت است .
ـ ادب بهترین خوی است .
ـ برترین شرافت ادب است .
ـ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به میراث گذارند ادب است .
ـ ادب نیکو بهترین پشتیبان و برترین همنشین است .
ـ جوینده ادب دوراندیش تر از جوینده طلاست .
ـ مردم به ادب نیک نیازمندترند تا به زر و سیم .
ـ سه چیز است که بالاتر از آنها وجود ندارد: ادب نیکو, دوری از شبهه و خویشتنداری از نارواها.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله , هنگامی که معاذ را به یمن فرستاد, فرمود: ای معاذ! کتاب خدا را به آنها بیاموز و ایشان را بااخلاق شایسته , خوب تربیت کن .
ادب , خود, شرافت وافتخار خانوادگی است .
ـ امام علی علیه السلام ادب یکی از دو شرافت خانوادگی است .
ـ بهترین شرافت و افتخار خانوادگی ادب نیکوست .
ـ گرامترین شرافت ادب نیکوست .
ـ ادب نیکو برترین تبار و والاترین خویشاوندی است .
ـ آموختن ادب آراستگی افتخارات و شرافت خانوادگی است .
ـ ادب بیاموز که آن زیور شرافت و افتخارات خانوادگی است .
ـ اندکی ادب بهتر است از تبار بسیار.
ـ ادب نیکو جایگزین شرافت و افتخارات خانوادگی است .
ـ شرافتی سودمندتر از ادب نیست .
ـ شرافتی گویاتر از ادب نیست .
ـ هر شرافت و افتخار خانوادگی پایان می پذیرد بجز خرد و ادب .

ـ ادب نیکو, تبار زشت را می پوشاند.
ـ کسی که ادب ندارد, شرافت خانوادگیش تباه شود.

اذان .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بلال ! برخیز و ما را بانماز آسایش بخش .
ـ شیطان چون آواز دعوت به نماز را بشنود بگریزد.
ـ اهل آسمان از ساکنان زمین چیزی جز اذان نمی شنوند.

آزردن .

ـ امـام صـادق عـلـيـه السلام سوگند به خدا كه نيكان رستگار شدند, آيا مى دانيد آنها چه كسانى هستند؟
كسانى هستند كه آزارشان به مورچه اى نمى رسد.
ـ پيامبر خدا صلى اللّه عليه و آله خوارترين مردم كسى است كه مردمان را خرد و خوار شمارد.

تاريخ .

مبدا تاريخ هجرى .

ـ ابـن مـسـيـب : عمر گفت : تاريخ را از چه زمانى محاسبه كنيم ؟
او براى اين موضوع مهاجران را گـرد آورد, عـلى عليه السلام به او فرمود: از روزى كه پيامبر هجرت كرد وسرزمين شرك را ترك گفت عمر هم اين كار را كرد.
ـ ابن مسيب : نخستين كسى كه (مبدا) تاريخ را نوشت عمر بود او بعد از گذشت دو سال و نيم از خلافتش , با مشورت على بن ابى طالب , شانزده سال از هجرت ثبت كرد.
ـ مـيـمـون بن مهران : سندى به عمر داده شد كه سر رسيد آن ماه شعبان بود, عمر گفت : كدام شعبان ؟
شعبان آينده يا شعبان گذشته ويا شعبان فعلى ؟
آن گاه به اصحاب پيامبر صلى اللّه عليه و آله گفت : براى مردم تاريخى وضع كنيد كه سردرگم نشوند يكى ازايشان گفت : براساس تاريخ روم بـنـويـسـيـد, گـفتند: روميها تاريخى طولانى دارند و از زمان ذوالقرنين حساب مى كنند, گـفتند: براساس تاريخ ايران بنويسيد گفت : در ايران هر پادشاهى روى كار آمده , (تاريخ) پيش از خـود را به دور افكنده است پس , همگى نظر دادند كه از هجرت ده سال گذشته و لذا مبدا تاريخ را ازهجرت پيامبرصلى اللّه عليه و آله حساب كردند.
ـ عـمـر بن خطاب مردم را گردآورد و از آنها درباره مبدا تاريخ پرسيد على عليه السلام گفت : از روزى كـه پـيـامـبر هجرت كرد و درسرزمين شرك قدم گذاشت گويى اشاره داشت به اين كه بـدعـتـى نـگـذاريد و تاريخ را همان قرار دهيد كه در زمان رسول خدامى نوشتند چون زمانى كه پيامبر صلى اللّه عليه و آله در ماه ربيع الاول وارد مدينه شد دستور داد تاريخ آن را ثبت كنند.
ـ زهـرى و شـعبى : هنگامى كه آدم از بهشت به زمين آمد و فرزندانش در همه جا پراكنده شدند, پسران وى تاريخ را از زمان هبوط آدم حساب كردند و همان مبدا تاريخ شد تا آن كه خداوند نوح را به پيامبرى فرستاد و زان پس با بعثت نوح تاريخ مى زدندبعد جريان طوفان پيش آمد و همان مبدا تاريخ شد سپس قضيه به آتش در افكندن ابراهيم رخ داد و فرزندان اسحاق از آتش ابراهيم تا زمان بـعـثـت يـوسـف را تـاريـخ كردند و باز از پيامبرى يوسف تا بعثت موسى و از زمان بعثت موسى تا پـادشـاهـى سـلـيـمان و ازپادشاهى سليمان تابعثت عيسى و از بعثت عيسى تا زمان بعثت پيامبر خـداصـلـى اللّه عليه و آله فرزندان اسماعيل نيز از زمان در افكنده شدن ابراهيم به آتش تا ساخته شـدن خـانـه كـعبه به دست ابراهيم

و اسماعیل را تاریخ کردند پس , از زمان ساخته شدن کعبه تا پراکندگی ((معد)) تاریخ بود پس , هرگاه قومی از تهامه خارج می شدند, زمان خروج خود را تاریخ قـرار مـی دادند تا آن کعب بن لؤی درگذشت و از زمان مرگ او تا عام الفیل را تاریخ کردند بعد از آن عام الفیل مبدا تاریخ شد تا آن که عمر بن خطاب در سال هفده یا هجده مبدا تاریخ رااز هجرت به حساب آورد.

ـ عبدالعزیز بن عمران : مردم همیشه تاریخ داشته اند در دوران نخست مبدا تاریخشان هبوط آدم از بـهشت بود این تاریخ ادامه داشت تا آن که خداوند نوح را به پیامبری برگزید و مردم , زمان نفرین نوح درباره قوم خود را آغاز تاریخ قرار دادند سپس طوفان را تاریخ گرفتند بعدها در افکنده شدن ابراهیم به آتش را تاریخ کردند پس از آن فرزندان اسماعیل , بنا نهادن کعبه را مبدا تاریخ قرار دادند بعد مرگ کعب بن لؤی را و سپس عام الفیل را و پس از آن , مسلمانان هجرت پیامبر خدا را سرآغاز تاریخ قرار دادند.

زمین .

احکام زمین .

ـ امـام صـادق عـلیه السلام در تفسیر آیه ((خداوندزمین را به هر کس از بندگانش که بخواهد به مـیـراث مـی دهـد)) فـرمـود: آنچه از آن خداست متعلق به پیامبرش می باشد و آنچه از آن پیامبر خداست برای امام بعد از پیامبر خداصلی اللّه علیه و آله می باشد.
ـ امـام بـاقر علیه السلام در کتاب علی علیه السلام یافته ایم که : ((همانا زمین از آن خداوند است و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به ارث می دهد و فرجام از آن پرهیزگاران است)) و من و خاندانم همانان هستیم که [خداوند] زمین را به ما به ارث داده وماییم پرهیزگاران همه زمین از آن مـاسـت پـس , هـر کـه یکی از زمینهای مسلمانان را احیا و آبادان سازد باید خراج آن را به امام ازخاندان من بپردازد و آنچه از آن زمین می خورد متعلق به اوست .

اسير.

تن به اسارت دادن روا نیست .

ـ امـام صـادق علیه السلام زمانی که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله علی علیه السلام را برای اعلام بـرائت فـرسـتـاد, عده ای را نیز به همراه او گسیل داشت و فرمود: هر کس , بدون آن که زخمی سنگین بردارد, خود را تسلیم اسارت کند از ما نیست .
ـ امام علی علیه السلام هرکس , بدون جراحت شدید, تن به اسارت دهد, نباید برای آزادی او از بیت المال سربها داد, بلکه , درصورت تمایل خانواده اش , سر بهای او باید از مال خودش پرداخت شود.

سرمشق .

قرآن :.
((بـرای شـمـا اگـر بـه خدا و روز قیامت امیدی میدارید و خدارا فراوان یاد می کنید, پیامبر خدا سرمشق پسندیده ای است)).
((ابراهیم وهمراهان او برای شما نیکو سرمشقی بوده اند)).
((آنـهـا نـیکو سرمشقی هستند برای شما: برای کسانی که از خدا و روز قیامت می ترسند و هر که رویگردان شود خدا بی نیاز و ستودنی است)).
ـ امام سجاد علیه السلام مبغوضترین مردم نزد خداوند کسی است که به سنت امامی اقتدا کند و به رفتار و کردارش نه .
ـ امـام عـلی علیه السلام هر که خود را پیشوای مردم کند باید پیش از تعلیم دیگران خود را تعلیم دهد و قبل از زبان با کردارش تربیت کند.

اصول .

همه چیز مطلق و آزاد است .

ـ امام صادق علیه السلام همه چیز مطلق است تاآن که درباره آن گفته صریحی وارد شود.
ـ هر چیزی مطلق و آزاد است تا زمانی که درباره آن نهیی برسد.
ـ همـه چیز برای تو حلال است مگر آن که دقیقا بدانی آن حرام است که در این صورت باید آن را واگـذاری هـمـه چیزها همین حکم را دارند تا زمانی که خلاف آن برایت روشن شود یا بینه اقامه شود.
ـ تـا زمانی که امری و نهیی درباره اشیا به تو نرسد همه چیز آزاد است هر چیزی که در آن حلال و حـرام بـاشد همیشه برای تو حلال است , تا وقتی یقین به حرمت بخشی از آن پیدا کنی , که در این صورت باید آن را ترک نمایی .
ـ هـر چـیـزی کـه حـلال و حرامی در آن باشد همواره برایت حلال است تا زمانی که دقیقا بدانی چیزی از آن حرام است که در این صورت باید آن را واگذاری .

خوردن .

کم خوری .

ـ امام علی علیه السلام کم خوردن نفس را گرامیترو تندرستی را پایدارتر می کند.
ـ هر که خوراکش کم باشد, دردهایش کم است .
ـ هر کس خوراکش اندک باشد, اندیشه اش زلال است .
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هر که خوراکش کم باشد کمتر حساب پس دهد.
ـ آن کـه غذا کم خورد معده اش سالم ماند و صفای دل یابد و هر که پرخور باشد معده اش بیمار و قلبش سخت شود.
ـ بپوشید و تا نیمی از گنجایش معده ها بخورید و بیاشامید, که این بخشی از پیامبری است .
ـ هـر کـه زیـاد تـسبیح و تمجید حق کند و کم خورد و کم نوشد و کم خوابد, فرشتگان مشتاق او شوند.
ـ امام علی علیه السلام هر گاه خداوند بخواهد بنده خود را اصلاح گرداند سه چیز نصیب او کند کم گویی , کم خوری و کم خوابی .
ـ کم خوری نشانه پاکدامنی است و پرخوری نشانه اسراف و زیاده روی .

الفت .

قرآن .
((اوست که تو را به یاری خویش و به یاری مؤمنان تاییدکرد و دلهایشان را به یکدیگر الفت داد اگر تـو همه آنچه را که در روی زمین است انفاق می کردی دلهای ایشان را با یکدیگر الفت نمی دادی , ولی خداوند دلهایشان را بایکدیگر مهربان ساخت که او پیروزمند و حکیم است)).
((و از نـعـمتی که خدا به شما ارزانی داشته است یاد کنید: آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید و او دلهایتان را با هم الفت داد و به لطف او برادر شدید)).
ـ امام علی علیه السلام از جای کندن کوههای استوار آسانتر است تا الفت دادن دلهای از هم رمیده .
ـ دلهای مردمان رمنده است , هر که با آنها الفت گیرد به او روی آورند.
ـ امـام صـادق عـلیه السلام نیکوکاران چون با هم روبه رو شوند --- هر چند به زبان اظهار دوستی و مـحبت با هم نکنند --- دلهایشان , به سرعت در آمیختن باران با آب رودخانه ها,به هم انس گیرد و بـدکـاران هـر گـاه بـا هـم روبـه رو شوند --- هر چند به زبان اظهار دوستی و محبت با هم کنند --- دلهایشان از انس و الفت بایکدیگر دور است , همانند چهارپایان که از مهر ورزی با هم بدورند, گر چه روزگاری دراز از یک آخور علوفه خورند.

اللّه .

فرمانروایی .

ضرورت فرمانروایی .

ـ امام علی علیه السلام , در قضیه حکمیت , فرمود:اینان می گویند فرمانروایی ضرورتی ندارد! ((11)) حال آن که وجود فرمانروا لازم است تا در زمان حکومت او مؤمن کار خویش کند وکافر بهره خود برد.
ـ مردم را درست نکند مگر فرمانروا, نیکوکار باشد یا بدکار.
ـ بزودی معاویه بر شما چیره خواهد شد, گفتند: پس , چرا با او بجنگیم ؟
فرمود: مردم را ناگزیر فرمانروایی باید, نیکوکار باشد یابدکار.
ـ در باره حروریه که می گفتند ((حکم و داوری جز از آن خدا نیست)), فرمود: (بله) حکم (واقعا) ازآن خداست و در زمین نیزحاکمان و داورانی هستند, اما آنان می گویند: فرمانروایی لزومی ندارد, حال آن که مردم را از حکومت گریزی نیست , تا مؤمن درآن حکومت کار خویش کند و تبهکار و کافر بهره خود برند و خداوند در زمان آن هر کس را به اجل مقدر می رساند.
ـ مردم را ناچار فرمانروایی باید, نیکوکار یا تبهکار, زیرا در حکومت او فرد با ایمان کار خویش (اطاعت خدا) می کند و کافربهره خویش می برد و خداوند با وجود حکومت هرکس را به اجل مقدر می رساند و به وسیله او مالیاتها جمع آوری می شود و بادشمن جنگیده می شود و راهها ایمن می گردد و حق ناتوان از زورمند ستانده می شود و نیکوکار آسایش می بیند و از تبهکار درامان می مانند.
ـ ابو البختری : مردی وارد مسجد شد و گفت : حکم جز از آن خدا نباشد دیگری نیز گفت : حکم جز خدا را نشاید در این هنگام علی علیه السلام فرمود: (البته) حکم جز از آن خدا نیست ((همانا وعده خدا راست است مبادا آنان که به مرحله یقین نرسیده اند تورا بی ثبات و سبکسر گردانند)) شما نمی دانید اینها چه می گویند, می گویند: وجود حکومت لازم نیست ای مردم ! (وضع) شما رادرست و اصلاح نکند مگر فرمانروا, نیک باشد یا تبهکار گفتند: سخن تو درباره فرمانروای نیکو کردار, درست , اما تبهکارچگونه ؟
فرمود: مؤمن به کار خود می پردازدو نابکار بر خوردار می شود, خداوند اجل مقدر را می رساند, راههایتان امن می شود, بازارهایتان رونق می گیرد, خراجهایتان گردآوری می شود, با دشمنتان پیکار می شود و حق ناتوان از زورمند گرفته می گردد.
ـ امام علی علیه السلام شیر درنده بهتر است از فرمانروای ستمگر و فرمانروای ستمگر بهتر است از فتنه های دیر پای .

آرزو.

آرزو رحمت است .

ـ پـیـامـبـر خدا صلی اللّه علیه و آله آرزو برای امت من رحمت است و اگر آرزو نبود هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی داد و هیچ باغبانی درختی بر نمی نشاند.

ـ امام علی علیه السلام آرزو, رفیقی همدم است .

ـ عـیـسـی عـلـیـه السلام نشسته بود و پیرمردی با بیل زمین را شیار می کرد, عیسی علیه السلام فـرمود: بار خدایا! (امید و) آرزو را از اوبرگیر آن پیر در دم بیل را به کناری انداخت و دراز کشید سـاعـتـی گـذشت و عیسی گفت : بار خدایا! آرزو را به او بازگردان , بیدرنگ آن پیر برخاست و شروع به کار کرد.

ـ امام سجاد علیه السلام بار خدایا! ای پروردگار جهانیان از تو مناسبترین آرزو را خواهانم .

امت .

جایگاه امت اسلامی .

قرآن .

((شـمـا بـهـترین امتی هستید که برای مردم پدیدار گشته است , که امر به معروف و نهی از منکر مـی کـنـیـد و بـه خـدا ایـمـان داریـد اگـراهـل کـتـاب نـیـزایـمـان بیاورند برایشان بهتر است , بعضی ازایشان مؤمنندولی بیشترشان تبهکارند)).

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله امت من امتی خجسته است , معلوم نیست که اول آن خیر است یا آخر آن .

ـ این امت من امتی است در سایه رحمت حق .

(در این معنا روایات بسیاری وارد شده است).

ـ شما هفتادمین امت را تشکیل داده اید و بهترین و گرامیترین آنها نزد خداوندید.

ـ بشارت باد این امت را به ارجمندی , دینداری , سربلندی , پیروزی و قدرت یافتن در روی زمین .

ـ به هیچ امتی یقینی برتر از یقین امت من داده نشده است .

امامت 1 / امامت عامه .

امامت .

قرآن :.
((و آنان که می گویند: ای پروردگار ما! از همسران وفرزندانمان دلهای ما را شاد دار و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان)).
ـ امام علی علیه السلام او (پیامبر صلی اللّه علیه و آله) را فرستادتا به حق فرا خواند و بر آفریدگان گواه باشد او پیامهای پروردگارش را رساند و در این راه نه سستی کرد و نه کوتاهی ورزید و درراه خدا با دشمنان او جنگید بی آن که ناتوانی به او راه یابد یا آن که عذر و بهانه آورد او پیشوای پرهیزگاران و دیده رهیافتگان است .
ـ تا آن که کرامت خداوند سبحان (مقام پیامبری) به محمد صلی اللّه علیه و آله رسید پس , آن حضرت را از بهترین خاندان و گرامی ترین دودمان برکشید (درخت دودمان) او را شاخه هایی است بلند و برافراشته و دست کسی به میوه آن نرسد اوپیشوای پرهیزگاران است ودیده رهیافتگان رفتارش میانه روی و اعتدال است و طریقه اش راهنمایی و هدایت سخنش حق را از باطل جدا سازد و حکم و داوریش به عدل و داداست .

امامت 2 / امامت خاصه 1.

انتخاب امام .

ـ سـعد بن عبداللّه قمی از حضرت مهدی علیه السلام درباره علت این که قوم (شیعیان) نمی توانند برای خود, امام انتخاب کنند سؤال کرد آن حضرت فرمود: آیا آن امام نیکوکار است یا تبهکار؟
عرض کردم : نیکوکار و صالح فرمود: آیا امکان دارد که یکی از آنها نداند نظر دیگری درباره صلاح و فساد چـیـسـت ودر نتیجه , فرد فاسد و تبهکاری را انتخاب کنند؟
عرض کردم : بله فرمود: همین علت است اینک برای تو برهانی می آورم که اندیشه ات قانع شود:.
آن گـاه فـرمود: به من بگو آیا پیامبرانی چون موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام که خداوند آنـان را بـرگـزیـد و بر آنان کتاب فرو فرستاد و از حمایت وحی و عصمت برخوردارشان ساخت و سـران امـتـهـا(ی خـود) بودند و در قدرت انتخاب از آنان توانمندتربودند, آیا ممکن است این دو پـیـامـبر با آن همه عقل و کمال علمی , اگر بخواهند انتخاب کنند,انتخابشان به یک منافق تعلق گیرد و گمان برند که او مؤمن است ؟
عرض کردم : خیر فرمود: همین موسی کلیم اللّه با آن همه عقل وکمال علمی و نزول وحی بر او, برای میقات پروردگار خود, از میان سران قوم و سردمداران سـپـاه خـود هـفـتاد نفر را که در ایمان واخلاص آنها شک نمی شد, انتخاب کرد, اما انتخاب او بر مـنافقان تعلق گرفت خداوند عزوجل فرموده است : ((موسی برای میقات باما هفتاد مرد از میان قـوم خـود بـرگـزیـد)) پس , وقتی مشاهده می کنیم که کسی که خدای بزرگ او را به پیامبری بـرگـزیـده اسـت افسد راانتخاب می کند و نه اصلح را و می پندارد که او اصلح است نه افسد, پی می بریم که انتخاب (امام) تنها برای کسی رواست که ازنهانیهای دلها آگاه است .

(1) علی علیه السلام از زبان پیامبر صلی اللّه علیه و آله .

امامت 3 / امامت خاصه 2.

اشاره

فاطمه پاره تن پیامبر.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فاطمه پاره تن من است ,هر که او را شاد سازد مرا شاد کرده و هر که او را غمین کند مرا غمزده کرده است فاطمه عزیزترین فرد برای من است .

ـ همانا فاطمه پاره تن من است او نور دیده و میوه دل من است آنچه او را غمین کند, مرا نیز غمزده می کند و آنچه او را شادسازد, مرا شاد می کند او نخستین فرد از خاندان من است که به من می پیوندند.

فاطمه سرور زنان عالم است .

ـ پـیـامـبـر خـدا صلی اللّه علیه و آله خداوند بزرگ از میان زنان چهار تن را برگزید: مریم , آسیه , خدیجه و فاطمه .
ـ حـسـن و حسین , بعد از من و پدرشان , بهترین مردم روی زمین هستند و مادرشان برترین زنان روی زمین است .
ـ دخترم فاطمه سرور زنان عالم است .
ـ واما دخترم فاطمه , او سرور زنان عالم , از آغاز تا به انجام است .

خشم گرفتن خدا برای خشم فاطمه .

ـ پـیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به یقین خداوند با خشم فاطمه به خشم می آید و با خشنودی او خشنود می شود.
ـ به فاطمه علیهاالسلام --- : خداوند با خشم تو به خشم می آید و با خشنودی تو خشنود می شود.

نامگذاری آن دو بزرگوار.

ـ امـام علی علیه السلام هنگامی که حسن به دنیاآمد نام او را حرب گذاشتم پیامبر خدا صلی اللّه عـلـیـه و آلـه آمد و فرمود: فرزندم را به من نشان دهید, او را چه نام نهاده اید؟
عرض کردم : حرب فـرمـود: نه , بلکه او حسن است و چون حسین به دنیا آمد اسم او را نیز حرب گذاشتم پیامبر خدا صـلـی اللّه عـلـیه و آله آمدو فرمود: فرزندم را به من نشان دهید, نام او را چه گذاشته اید؟
عرض کردم : او را حرب نامیده ام فرمود: نه , بلکه حسین است .
ـ امـام سجاد علیه السلام هنگامی که فاطمه علیهاالسلام حسن علیه السلام را به دنیا آورد به علی عـلیه السلام گفت : برایش اسم بگذارعلی علیه السلام فرمود: من پیش از پیامبر خدا نامی روی او نـمـی گـذارم پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله آمد سپس به علی علیه السلام فرمود: آیا برایش اسم گـذاشـتـه ای ؟
عـرض کـرد: در نـامـگذاری او بر شما پیشی نمی جویم پیامبر فرمود: من نیز در نامگذاری او برپروردگارم پیشی نمی گیرم .
پس , خدای تبارک و تعالی به جبرئیل وحی فرمود که برای محمد فرزندی زاده شده است برو و به او سلام برسان و تبریک گفته , بگو: علی برای تو همچون هارون است برای موسی پس , نام فرزند هارون را براو بگذار جبرئیل علیه السلام فرود آمد و از جانب خدای عزوجل به پیامبر تبریک گفت و آن گاه گفت : خدای بزرگ به تو دستورمی دهد که نام فرزند هارون را بر این نوزاد بگذاری .
پـیـامبر پرسید: نام فرزند هارون چه بود؟
جبرئیل گفت : شبر پیامبر فرمود: زبان من عربی است جبرئیل گفت : او را حسن بنام پس , پیامبر نام حسن را بر او گذاشت .
چون حسین علیه السلام به دنیا آمد جبرئیل علیه السلام فرود آمد و از جانب خدای تعالی تولد او را تـبریک گفت و سپس گفت :علی برای تو مانند هارون است برای موسی بنابراین , نوزاد را به نام فرزند هارون نامگذاری کن پیامبر پرسید: نام او چیست ؟
جبرئیل گفت : شبیر پیامبر گفت : زبان من عربی است جبرئیل گفت : او را حسین بنام پیامبر هم نام او را حسین گذاشت .
ـ پـیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله --- به علی علیه السلام --- فرزندم را چه نامیده ای ؟
عرض کرد: ای رسـول خدا! پیش از شما نامی بر او نمی نهم , ولی

دوست داشتم نام او را حرب بگذارم پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: من نیز پیش از پروردگارم نامی بر او نمی نهم .

سروران جوانان بهشت .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله حسن و حسین سروران جوانان بهشت هستند و پدرشان از آن دو بهتر است .

ـ حسن و حسین سروران جوانان بهشتند.

ـ همانا حسن و حسین سروران جوانان بهشت هستند.

دوست داشتن حسنین .

ـ پـیـامـبـر خدا صلى اللّه علیه و آله هر كه مرا دوست داردباید این دو فرزند مرا نیز دوست داشته باشد زیرا خداوند به دوستدارى آنان فرمان داده است .
ـ بار خدایا! حسن و حسین را دوست بدار و دوستداران آن دو را نیز دوست بدار.
ـ هـر كه حسن و حسین را دوست بدارد هر آینه مرا دوست داشته و هر كه با آنان دشمنى ورزد با من دشمنى كرده است .

هدیه پیامبر به حسنین .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله من به حسن شکوه ودانش هدیه می کنم و به حسین بخشندگی و شفقت .

ـ ابهت و مهتری من از آن حسن است و شجاعت و بخشندگیم از آن حسین .

ـ به حسن هیبت و بردباری می بخشم و به حسین بخشندگی و شفقت .

ـ از زینب دختر ابو رافع درباره فاطمه دخت پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله نقل شده که وقتی پدر بزرگوارش در بستر بیماری که به فوت آن حضرت انجامید, افتاده بود, حسن و حسین را خدمت آن حضرت برد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا به این دو چیزی به ارث می دهی ؟

پیامبر فرمود: هیبت و مهتری خود را به حسن می دهم و دلیری و بخشندگیم را به حسین .

امامت حسنین .

ـ ابن شهر آشوب در مناقب : نص پیامبرصلی اللّه علیه و آله بر امامت دوازده امام که هر دو طریقه و طایفه ناهمساز روایت کرده اند دلیل بر امامت حسنین است .

نـیز دلیل امامت آن دو بزگوار این است که آمدند و ادعای امامت کردند و در زمان آنان کسی جز معاویه و یزید چنین ادعایی نداشت که آنها هم فسقشان و بلکه کفرشان ثابت است پس , لازم می آید که امامت از آن حسن و حسین باشد.

دلـیـل دیـگر, اجماع اهل بیت است , زیرا آنان بر امامت حسنین اجماع دارند و اجماع ایشان حجت است .

هـمـچـنـیـن دلیل دیگر این خبر مشهور است که علی علیه السلام فرمود: این دو فرزند من امام هستند, چه برخیزند و چه بنشینند.

تصریح به امامت آن بزرگوار.

ـ امـام بـاقـر عـلـیه السلام چون وفات امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرا رسید به فرزندش حسن فرمود: نزدیک من بیا تا رازی را که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به من گفت به توبگویم و آنچه را به من امانت سپرد به تو بسپارم سپس , این کار را کرد.
ـ سـلـیـم بـن قیس : زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزند خود حسن علیه السلام وصیت مـی کرد من حاضر بودم او حسین علیه السلام و محمد (بن حنفیه) و همه فرزندان و سران پیروان خود و خانواده خویش را بر وصیتش گواه گرفت آن گاه کتاب وسلاح را به او تحویل داد.

حسن از من است و من از اویم .

ـ پـیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله حسن از من است و من ازاویم هر که او را دوست بدارد خداوند دوستش دارد حسن و حسین دو سبط از اسباط هستند.

ـ مـقـدام بن معد یکرب و عمرو بن اسود به قنسرین رفتند معاویه به مقدام گفت : خبر داری که حسن بن علی وفات یافته است ؟

مقدام کلمه ((انا للّه وانا الیه راجعون)) را به زبان آورد معاویه به او گـفـت : آیـا ایـن را مـصـیبت می دانی ؟

! مقدام پاسخ داد: چگونه مصیبت ندانم حال آن که پیامبر خداصلی اللّه علیه و آله او را بر زانوی خود نشاند وفرمود: این از من است .

محبت امام حسن علیه السلام .

ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله --- اشاره به حسن علیه السلام --- : هر که مرا دوست دارد باید این را دوست داشته باشد.
ـ نیز اشاره به حسن علیه السلام --- : خدایا ! من او را دوست دارم تو نیز دوستش بدار و دوستداراش را هم دوست بدار.
ـ بار خدایا ! من او را دوست دارم تو هم دوستش بدار.

عبادت امام حسن علیه السلام .

ـ امـام سـجـاد عـلیه السلام حسن بن علی بن ابی طالب عابدترین مردم زمان خود و پارساترین و برترین آنان بود.

تصریح به امامت آن بزرگوار.

ـ امام حسن علیه السلام همانا بعد از وفات من و جدا شدن روح از بدنم حسین بن علی علیه السلام امـام اسـت وراثـت او از پـیـامـبـر صلی اللّه علیه و آله نزد خدا در کتاب (لوح محفوظیا قرآن و یا وصـیـتنامه) ثبت است که خدای عزوجل این وراثت را به وراثت از پدر و مادرش افزوده است زیرا خـدا دانـسـت که شمابهترین خلق او هستید از این رو, از میان شما محمد صلی اللّه علیه و آله را بـرگـزیـد و مـحمد علی علیه السلام را و علی علیه السلام مرابه امامت انتخاب کرد و من حسین علیه السلام را برگزیدم !.

حسین از من و من از حسینم .

ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله حسین از من است و من از حسینم هر که حسین را دوست بدارد خداوند دوستش دارد حسین یکی از اسباط است .

ـ برا بن عازب : دیدم پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله حسین را بر خود سوار کرده می گوید: خدایا! من او را دوست دارم تو نیزدوستش بدار.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله حسین از من است و من از اویم .

تصریح به امامت آن بزرگوار.

ـ امـام بـاقـر علیه السلام چون هنگام شهادت حسین بن علی علیه السلام رسید دختر بزرگ خود, فاطمه بنت الحسین علیه السلام , را خواند و نوشته ای سر بسته و وصیتنامه ای سرگشاده به او داد عـلی بن حسین دچار چنان شکم روشی بود که گمان نمی کردند جان سالم به دربرد فاطمه آن نوشته را به علی بن الحسین علیه السلام داد و به خدا قسم این نامه بعد به ما رسید سوگند به خدا کـه آنـچه از زمان خلقت آدم تا پایان دنیا مورد نیازفرزندان آدم بوده و هست در این نوشته وجود دارد!.

منزلت امام زین العابدین علیه السلام .

ـ پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله در روز رستاخیز آوازدهنده ای صدا می زند: کجاست زین العابدین (زیـور عـابـدان)؟

و مـن فـرزنـدم عـلـی بن حسین بن علی بن ابی طالب را می بینم که صفهارا می شکافد (پیش می رود).

ـ امـام صـادق عـلـیـه الـسلام در روز رستاخیز منادیی آواز می دهد: کجاست زین العابدین (زیور عـابـدان) ؟

گویا به علی بن حسین علیه السلام نگاه می کنم که در میان صفها (ی مردمان) پیش می رود.

تصریح به امامت آن بزرگوار.

ـ از امام سجاد علیه السلام پرسیده شد: امام بعد از شما کیست ؟
فرمود: فرزندم محمد که دانش را عمیقا می شکافد.
ـ امـام عـلی بن حسین در بستر بیماریی که به وفاتش منجر شد افتاد پس , فرزندان خود محمد و حـسـن و عبداللّٰه و عمر و زید وحسین را جمع کرد و فرزندش محمد را وصی قرار داد و او را باقر لقب نهاد و کار دیگر فرزندانش را به دست او سپرد.

شکافنده علم و دانش .

ـ پـیـامـبـر خـدا صلی اللّه علیه و آله --- خطاب به جابر بن عبداللّه انصاری --- : جابر! تو چندان زنده می مانی که فرزندم محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب را, که در تورات به باقرمعرفی شده است , می بینی هرگاه دیدارش کردی سلام مرا به او برسان .
ـ نـیـز خـطـاب به جابر --- : تو مردی از مرا درک خواهی کرد که نامش نام من و رفتار و کردارش , رفتار و کردار من است و دانش رابس می شکافد.
ـ جـابـر! برای فرزندم حسین پسری به دنیا می آید به نام علی در روز رستاخیز آواز دهنده ای آواز مـی دهد که سرور عابدان برخیزد و علی بن حسین بر می خیزد برای علی نیز پسری به دنیا می آید بـه نـام مـحـمد ای جابر! اگر او را دیدی سلام مرا به وی برسان بدان که تو بعد از دیدن او زمانی کوتاه زنده خواهی ماند.

تصریح به امامت آن بزرگوار.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله چون فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب به دنیاآمد او را صادق بنامید.

ـ محمد بن مسلم : در حضور ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام بودم که فرزندش جعفر وارد شد در حالی که کاکل داشت و دردستش ترکه ای بود و با آن بازی می کرد باقر علیه السلام او را گرفت و محکم به آغوش چسبانید, سپس فرمود: پدر و مادرم فدایت که اهل لهو و لعب نیستی آن گاه به من فرمود: ای محمد! بعد از من این امام توست , به او اقتدا کن و از دانش وی بهره بگیر به خداقسم او همان صادقی است که پیامبر خداصلی اللّه علیه و آله در باره او فرموده است که شیعیان وی در دنیا و آخرت پیروزمندند.

اخلاق و رفتار پسندیده آن حضرت .

ـ محمد بن زیاد ازدی : شنیدم که مالک ابن انس , فقیه مدینه , می گفت : به حضور جعفر بن محمد الصادق می رسیدم و آن حضرت به من پشتی می داد و احترامم می کرد ومی فرمود: مالک ! من تو را دوست دارم من از این سخن خوشحال می شدم و خدا را شکر می کردم مالک می گفت : آن حضرت پیوسته در یکی از این سه حالت بود: یا روزه داشت , یا نماز می خواند و یا ذکر می گفت او از اعاظم عباد و اکابر زهاد خداترس بودحدیث بسیار می گفت , خوش مجلس بود و پرفایده .

ـ امام صادق علیه السلام ای گروه جوانان ! از خدا پروا کنید و نزد رؤسا نروید واگذاریدشان تا (از ریاست بیفتند و) به دنباله روتبدیل شوند رجال (و شخصیتها) را به جای خدا همدم خود نگیرید به خدا سوگند که من برای شما از آنان بهترم آنگاه با دست خود به سینه اش زد.

تصریح به امامت آن حضرت .

ـ امام صادق علیه السلام --- در پاسخ به پرسش صفوان جمال درباره دارنده این منصب [امامت] --- : دارنده این مقام به لهو و لعب نمی پردازد در این هنگام موسی بن جعفر که کودکی بود وارد شد در حـالـی کـه مـاده بـزغـاله ای مکی با خود داشت و به او می گفت : پروردگارت را سجده کن ! ابو عـبـداللّه او را گرفت و در آغوش کشید و فرمود: پدر و مادرم فدایش که اهل لهو و لعب (کارهای بیهوده و غفلت آور) نیست .

امام در زندان .

ـ عـلـی بن سوید: ابوالحسن موسی علیه السلام که در زندان بود, من نامه ای به ایشان نوشتم و از حـالش جویا شدم و مسائل بسیاری را نیز مطرح کردم چند ماهی به من جواب نفرمودسپس برای من جوابی نوشت که رونوشت آن این است : به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر.
امـا بـعـد, تو مردی هستی که خداوند نزد خاندان محمد منزلت خاصی به تو بخشیده است و تو را دوستدار دینش که از تو خواسته آن را پاس داری قرار داده است .
ـ امـام کـاظـم عـلـیـه الـسلام --- در پاسخ به پرسش علی بن سوید از زندان --- : ای علی ! اما این که نـوشـتـه ای معیارهای دینت را از که بگیری , معیارهای دینت را هرگز از غیر شیعیان ما نگیر,که اگر از شیعیان ما فراتر روی بیگمان دین خود را از خیانتکاران گرفته ای .

تصریح به امامت آن حضرت .

ـ عـبـدالـرحـمن بن حجاج : ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرزند خود علی علیه السلام را وصی قرار داد و برای او وصیتنامه ای نوشت و شصت تن از سر شناسان مدینه رابر آن گواه گرفت .
مجبور کردن امام به پذیرفتن ولایتعهدی .
ـ ابـاصلت هروی : مامون به حضرت رضاعلیه السلام گفت : ای پسر پیامبر خدا! من صلاح دیدم که خود را از خلافت عزل کنم و آن را به تو بسپارم و با تو بیعت کنم .
حـضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر این خلافت از آن توست و خدا به تو داده است که روا نیست جـامـه ای را کـه خـدا بـر قامت توپوشانده از تن درآوری و به دیگری دهی و اگر خلافت از آن تو نیست , حق نداری آنچه را از آن تو نیست به من واگذاری .
مامون گفت : ای فرزند رسول خدا! باید این کار را بپذیری امام فرمود: من با میل خود هرگز این کار را نمی کنم تو با این کارت می خواهی مردم بگویند: علی بن موسی به دنیا پشت نکرده بود بلکه دیـنـا بـه او پـشـت کرده بود, مگر نمی بینید که چگونه به طمع خلافت , ولایتعهدی را پذیرفت ؟
! مـامـون در خـشـم شـد و گـفـت : بـه خدا سوگند اگر ولایتعهدی را نپذیری تو را به پذیرفتن آن مجبور می کنم اگر این کار را کردی چه بهتر و گرنه گردنت را می زنم .

امام در زندان سرخس .

ـ هـروی : بـه بـاب الـدار سـرخـس که حضرت در آن جا زندانی و به زنجیر بسته شده بود رفتم از زندانبان اجازه خواستم خدمت آن حضرت بروم اما او گفت : نمی توانیدبا او ملاقات کنید پرسیدم : چرا ؟
گفت : چون گاهی اوقات شبانه روزی هزار رکعت نماز می خواند فقط در آغاز روز و قبل از زوال و نـزدیـک غروب آفتاب ساعتی از نماز خواندن باز می ایستد و در همین اوقات نیز بر سجاده خـود مـی نـشـیـنـد و بـا خدایش راز و نیازمی کند هروی می گوید: به زندانبان گفتم : از ایشان خـواهش کن که اجازه دهند در این اوقات به دیدارشان روم او برایم اجازه گرفت و من به حضور آن بزرگوار رسیدم و دیدم بر سجاده خود نشسته و در اندیشه است .

آگاهی امام از زبانهای مختلف .

ـ اباصلت هروی : امام رضا علیه السلام با مردم به زبان خودشان صحبت می کرد به خدا قسم که به هـر زبانی از خود اهل آن زبان داناتر بود و رساتر سخن می گفت روزی به ایشان عرض کردم : یابن رسول اللّٰه ! من از آشنایی شما به این زبانهای گوناگون در شگفتم فرمود: ای اباصلت ! من حجت خـدا بر بندگان اوهستم و خداوند حجتی را بر مردمی قرار نمی دهد که زبان آنها را بلد نباشد آیا نـشـنـیـده ای کـه امـیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فصل الخطاب به ما عطا شده است , آیا فصل الخطاب چیزی جز دانستن زبانهاست ؟

.

آرامش امام .

ـ به امام رضا علیه السلام عرض شد: از شمشیرهاخون می چکد و شما چنین (بی پروا) سخن می گویید؟
فرمود: خداوند وادیی از طلا دارد که به وسیله ناتوانترین مخلوقاتش ,مورچه , از آن پاسداری می کند و اگر شتر خراسانی آهنگ آن کند به آن نرسد.

تصریح به امامت آن بزرگوار.

ـ عـبـداللّه بـن جـعـفـر: من و صفوان بن یحیی به خدمت امام رضا علیه السلام رسیدیم ابو جعفر علیه السلام که سه سال از عمرش می گذشت ایستاده بود عرض کردیم : خدا ما رافدای شما کناد! اگـر --- پـناه به خدا --- اتفاقی بیفتد چه کسی بعد از شما خواهد بود؟
آن حضرت به امام جواد اشاره کـرده فـرمود: این فرزندم عبداللّه بن جعفر می گوید: عرض کردیم : او با این سن و سال ؟
فرمود: آری , او با همین سن و سال خداوند تبارک و تعالی باعیسای دو ساله احتجاج کرد.

تصریح به امامت آن بزرگوار.

ـ امام جواد علیه السلام امام پس از من فرزندم علی است , فرمان او فرمان من است , سخن او سخن من و اطاعت از او اطاعت از من و پس از او امامت به فرزندش حسن می رسد.

امام در زندان .

ـ ابن اورمه : در روزگار متوکل به سامرارفتم و بر سعید حاجب وارد شدم که متوکل ابوالحسن را بـه دسـت او سـپـرده بـود تا وی را بکشد چون بر سعید وارد شدم گفت : دوست داری خدایت را بـبینی ؟
گفتم : سبحان اللّه ! خدای من [کسی است] که به چشم دیده نمی شود گفت : منظورم کـسی است که شما او راامام خود می پندارید گفتم : بدم نمی آید او را ببینم گفت : به من دستور داده شـده کـه او را بـکشم و فردا این کار را خواهم کرد در حال حاضر صاحب برید (پستچی) نزد اوسـت وقتی او رفت تو داخل شو لحظه ای بعد صاحب برید بیرون آمد سعید گفت : داخل شو من وارد خـانه ای شدم که ابوالحسن در آن زندانی بود: ناگهان چشمم به گوری افتاد که در برابر آن حـضـرت کـنـده شده بود وارد شدم و سلام کردم و بشدت گریستم فرمود: چرا گریه می کنی ؟
عـرض کـردم : بـرای آنـچـه مـی بینم فرمود: برای آن گریه نکن , زیرا آنها موفق به انجام این کار نمی شوند آن حضرت مرا آرام کرد, سپس فرمود: دو روزبیشتر طول نمی کشد که خداوند خون او و خون دوستش را که دیدی می ریزد ابن اورمه می گوید: به خدا قسم دو روز بیشتر نگذشت که او [و دوستش] کشته شدند.
ـ در کتاب الواحدة آمده است : برادرم حسین بن محمد به من گفت : دوستی داشتم که آموزگار فـرزند بغا یا وصیف --- تردید از من است --- بود او به من گفت : امیر در بازگشت از سرای خلیفه به مـن گـفـت : امـروز امـیرمؤمنان آن کسی را که می گویید فرزند رضاست دستگیر کرد و او را به دسـت عـلـی بـن کـرکـر سـپـرد شـنیدم که می گوید: من نزد خداوند از ناقه صالح گرامیتر و ارجمندترم ((سه روز درسرای خود از زندگی برخوردارشوید این وعده ای است عاری از دروغ)) من از آیه و حرفهایش چیزی نفهمیدم , منظورش چیست ؟
(برادرم) گفت : گفتم : خدا به تو عزت دهد! تهدید کرده است صبر کن ببین تا سه روز دیگر چه می شود.
فردای آن روز خلیفه امام را آزاد کرد و از او پوزش خواست روز سوم یاغز و یغلون و تامش به همراه گروهی بر خلیفه شوریده , او را کشتند و فرزندش منتصر را به خلافت نشاندند.

تصریح به امامت آن بزرگوار.

ـ امام هادی علیه السلام امام پس از من حسن است و پس از حسن فرزندش قائم , همو که زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که از بیدادگری و ستم پر شده باشد.

حالت امام در زندان .

ـ از کـتاب احمد بن محمد بن عیاش : ابوهاشم جعفری با ابو محمد علیه السلام زندانی بود این دو نـفر را المعتز به همراه عده دیگری از طالبیان به سال دویست و پنجاه وهشت زندانی کرده بود او مـی گـویـد: احمد بن زیاد همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم و او از داود بن قاسم برایمان نقل کـرد که گفته :من و حسن بن محمد عقیقی و محمد بن ابراهیم عمری و فلان و فلان در زندان مـعروف به زندان خشیش واقع در دژ سرخ , به سرمی بردیم که ابو محمد الحسن و برادرش جعفر بر ما وارد شدند و ما بر گرد او حلقه زدیم مسؤول زندانی کردن او صالح بن وصیف بود در بین ما مـردی از بنی جمح بود که می گفت علوی است می گوید: ابو محمد رو به ما کرد و فرمود: اگر در میان شما بیگانه نبود به شما می گفتم که چه وقت آزاد می شوید امام به مرد جمحی اشاره کرد که بیرون رود و او بیرون رفت .

ابـو مـحـمـد فرمود: این مرد از شما نیست از او بر حذر باشید داخل جامه او نامه ای است که برای سلطان نوشته و تمام حرفهای شما را در باره او به وی گزارش داده است یکی برخاست و لباسهای آن مرد را بازرسی کرد و آن نامه را که در آن از ما به بدی تمام یاد کرده بود یافت .

ـ ابـو هـاشـم جـعـفـری : من با ابو محمد علیه السلام در زندان مهتدی پسر واثق زندانی بودم آن حـضـرت بـه مـن فـرمـود: ابو هاشم ! این طغیانگر می خواهد در این شب خدا را به بازی گیرد اما خـداونـد ازعمر او کاسته و به جانشینش داده است --- من فرزندی نداشتم وبزودی خداوند به من فـرزندی می داد --- ابو هاشم می گوید: بامداد ترکها بر مهتدی شوریدند و او را کشتند و معتمد به جای او خلیفه شد و خداوند بزرگ ما را سالم و زنده نگه داشت .

ـ مـحـمد بن اسماعیل : هنگامی که ابو محمدعلیه السلام زندانی شد, عباسیان و صالح بن علی و دیـگـر مـنحرفان از جاده امامت نزدصالح بن وصیف رفتند و گفتند: بر او سخت بگیر و کوتاه نیا صـالح به ایشان گفت : با او چه کنم ؟

من دو تن از بدترین و شرورترین افرادی که توانستم بیابم بر او گماردم اما آن دو (تحت تاثیر امام) سخت به عبادت و نماز روی آوردند.

نامهای امام .

ـ امـام بـاقـر عـليه السلام --- در پاسخ به پرسش ثمالی از علت نامگذاری آن حضرت به قائم --- : چون جـدم حـسـين صلی اللّه عليه و آله کشته شد فرشتگان با گريه و فغان به درگاه خداوندعزوجل فـريـاد بـرآوردند که : ای خدای و سرور ما! آيا از کسی که برگزيده تو و فرزند برگزيده تو و بهتر آفريده تو را می کشد چشم می پوشی ؟
خداوند عزوجل به آنان وحی فرمود که : فرشتگان من , آرام گيريد , به عزت و جلالم سوگند که از آنان انتقام خواهم گرفت گرچه به طول انجامد آن گاه خـداونـد امـامـان نـسـل حـسـين عليه السلام را به فرشتگان نشان داد و فرشتگان بدان شادمان گـشـتـنددر ميان آنان يکی ايستاده بود و نماز می خواند خداوند فرمود: با اين قائم از آنان انتقام می کشم !.
ـ امـام صـادق عليه السلام --- آن گاه که از علت نامگذاری قائم به مهدی پرسيده شد --- : چون او به هر امر نهانی رهنمون می شود.
ـ امـام بـاقـر عليه السلام --- درباره اين آيه که ((هر که به ستم کشته شود به ولی او قدرتی داده ايم همانا او پيروزمند است)) --- : خداوندمهدی را منصور (پيروزمند) ناميد, همچنان که (پيامبر را نيز او) احمد و محمد و محمود ناميد و همچنان که عيسی را مسيح عليه السلام نامگذاری کرد.

نص بر امامت آن حضرت .

ـ امـام عـسـکـری علیه السلام --- در پاسخ به پرسش ازحجت و امام بعد از ایشان --- : فرزندم محمد , اوست امام وحجت پس از من هر که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است بدانید که او را غـیـبـتی است که جاهلان درباره آن سرگشته شوند و باطل گرایان به نابودی افتند کسانی که (بـرای ظهور او) زمان تعیین کنند دروغ گویند پس از آن غیبت ظهور می کند گویی پرچمهای سفید را می بینم که در نجف کوفه برفراز سر او در اهتزازند.

بشارت به مهدی علیه السلام .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بشارت بادا تو را ای فاطمه که مهدی از توست .
ـ شما را بشارت بادا به مهدی , مردی قرشی از خاندان من در روزگاری که مردم گرفتار اختلاف و تـزلـزل هستند سر بر می دارد وزمین را همچنان که پر از جور و ستم شده , از عدل و داد آکنده می سازد.
ـ مهدی مردی از فرزندان من است که چهره اش چون ستاره تابان است .
ـ امام علی علیه السلام مهدی مردی است از ما از نسل فاطمه .
ـ با مهدی ما حجتها تمام می شود او پایان بخش امامان و نجات بخش امت و منتهای نور است .

مهدی بقیة اللّه در زمین است .

قرآن .
((اگـر ایـمان آورده اید, بقیة اللّه (آنچه خدا باقی می گذارد)برایتان بهتر است و من نگهبان شما نیستم)).
ـ امـام عـلـی عـلـیـه الـسـلام زره حکمت را پوشید وآن را با همه آداب و شرایطش فرا گرفت او باقیمانده حجتهای خداست و جانشینی از جانشینان پیامبران اوست .
ـ امام مهدی علیه السلام من بقیة اللّه (باقیمانده خدا) در زمینم و از دشمنان او انتقام می گیرم .
ـ امام باقر علیه السلام هرگاه قیام کند به کعبه تکیه دهد و سیصد و سیزده مرد بر گردش حلقه زنـنـد نخستین سخنی که می گوید این آیه است ((بقیة اللّه (باقیمانده خدا) برای شمابهتر است اگـر ایـمـان داشـتـه بـاشید)) آن گاه می فرماید: من بقیة اللّه (باقیمانده خدا) هستم و حجت و جـانـشین او برای شما هیچ مسلمانی به او درود نگوید مگر چنین : درود برتو ای باقیمانده خدا در زمین خدا.

قیامت برپانشود تا مهدی علیه السلام ظهور کند.

ـ پـیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله قیامت بر پا نمی شود تازمانی که زمین از ستم و دشمنی آکنده شـود, آن گـاه مـردی از خاندان من قیام کند و زمین را, همچنان که از ظلم و جور آکنده شده , ازعدل و داد پر کند.
ـ قـیـامت بر پا نمی شود تا زمانی که مردی از خاندان من که همنام من است , حکومت را به دست گیرد.
مردی از خاندان پیامبر زمین را از داد می آکند.
ـ پـیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد خداوند مردی از خاندان مرا بر می انگیزد که دنیا را پر از داد می کند همچنان که پر از ستم شده باشد.
ـ بـعـد از مـن خـلـفایی خواهند بود و بعد از خلفا امیرانی و بعد از امیران شاهانی و بعد از شاهان عده ای جبار (و خود کامه) سپس مردی از خاندان من سر بر می دارد و زمین را از عدالت می آکند همچنان که از ستم آکنده شده است .
ـ اگر از عمر دنیا جز یک شب نمانده باشد, در همان یک شب مردی از خاندان من حکومت خواهد کرد.

همنامی آن امام و پیامبر.

ـ پـیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله دنیا از میان نرود و به سر نیاید تا مردی از خاندان من که همنام من است , حکومت را به دست گیرد.
ـ مـردی از خـاندان من حکومت خواهد کرد که نامش با نام من یکی است اگر از دنیاجز یک روز نمانده باشد خداوند آن روز را دراز گرداند تا او حکومت را به دست گیرد.
ـ اگـر از عـمـر دنـیـا تنها یک روز باقی ماند خداوند آن روز را دراز گرداند تا مردی از نسل مرا برانگیزد که همنام من است و دنیا رااز عدل و داد می آکند همچنان که از ستم و بیداد آکنده شده باشد.

دو غیبت امام قائم علیه السلام .

ـ امـام صـادق عـلیه السلام قائم را دو غیبت است :یکی طولانی و دیگری کوتاه در غیبت نخستین (کـوتـاه), جـایـگاه آن حضرت را شیعیان خاص او می دانند و در غیبت دوم (طولانی) از جایگاه او کسی خبر ندارد بجزخواص از یاران دینی او.
- -
- -
ـ امـام بـاقـر علیه السلام همانا قائم را دو غیبت است : در یکی از آنها (از بس طولانی است) گفته می شود که مرده است و معلوم نیست در کجا به سر می برد.
ـ امـام صـادق عـلـیه السلام صاحب این امر (امامت) را دو غیبت است : یکی از آنها چندان به درازا مـی کـشد که بعضی می گویند مرده است , بعضی می گویند کشته شده است وبعضی می گویند رفته است (و بر نمی گردد) تنها گروهی اندک از یارانش بر عقیده خود درباره او پا برجا می مانند .
دشواربودن دینداری در زمان غیبت امام .
ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله --- به اصحابش --- : شمااصحاب من هستید و برادران من مردمانی هـستند در آخر الزمان که مرا ندیده اند اما ایمان آورده اند برای هر کدامشان , پایداری در دین از به دست خرد کردن خار مغیلان در شب تیره سخت تر است یا همچون کسی است که اخگر شوره گز را در کـف نـگـه داردایـنـان چراغهای تابان در دل تاریکی اند خداوند آنان را از هر فتنه غبارآلود و شبگون نجات می بخشد.
ـ پـس از شـمـا مـردمـی خـواهند آمد که یکی از آنان اجر و پاداش پنجاه نفر از شما را دارد عرض کـردند: ای پیامبر خدا! ما در بدر واحد و حنین با شما بودیم و قرآن در میان ما نازل شد؟
! فرمود: اگر آنچه بر سر ایشان می آید به سر شما بیاید, مانند آنان صبر وشکیبایی نمی کنید.
ـ امـام صـادق عـلیه السلام صاحب این امر (امامت) غیبتی دارد که در آن روزگار دیندار همانند کـسی است که خار مغیلان را بادست خویش خرد کند امام سپس , اندکی خاموش ماند و آن گاه فرمود: صاحب این امر را غیبتی است , پس باید که بنده از خدابترسد و به دین خویش چنگ آویزد.
ـ امـام سـجاد علیه السلام هر که در روزگار غیبت قائم ما, بر ولایت ما استوار ماند خداوند پاداش هزار شهید به مانند شهیدان بدر و احد وی را عطا فرماید.

ـ پـیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله سوگند به آن که به حق مرا نوید دهنده برانگیخت , آنان که در روزگار غیبت او بر اعتقاد به اواستوار مانند از کبریت احمر کمیابترند.

دعا در زمان غیبت امام علیه السلام .

ـ عـبـداللّه بـن سـنـان : مـن و پـدرم به حضورابوعبداللّه علیه السلام رسیدیم , آن حضرت فرمود: چـگـونـه ایـد شـمـا اگـر به روزی درافتید که نه امامی رهنما ببینید و نه نشانه ای نمایان ؟
! از آن سـرگشتگی کسی رهایی نیابد مگر آن که دعای غریق را بخواند
پدرم گفت : به خدا سوگند که این بلاست فدایت شوم , در آن هنگام چه کنیم ؟
فرمود: هرگاه چنین روزگاری آمد و امام زمان را ندیدی به آنچه در دست دارید (دین) چنگ آویزیدتا امر برایتان آشکار شود.
ـ امـام صادق علیه السلام خطاب به ابن سنان : بزودی در شبهه ای خواهید افتاد و بدون نشانه ای نـمایان وامامی رهنما خواهید مانداز این شبهه رهایی نیابد مگر آن کس که دعای غریق را بخواند عـرض کـردم : دعـای غـریـق چـگـونـه اسـت ؟
فرمود: می گویی : خدایا!بخشایشگرا! مهربانا! ای دگرگونساز دلها! دل مرا بر دینت استوار گردان عرض کردم ای دگرگون ساز دلها و اندیشه هـا ! دل مـرا بـردیـنـت اسـتـوار گـردان فـرمود: البته خدای عزوجل دگرگون کننده دلها و اندیشه هاست اما تو همان بگو که من می گویم : ای دیگرگونساز دلها! دل مرا بر دینت استوار ساز.

حکم قیام کردن قبل از قیام قائم (1).

ـ امـام عـلـی علیه السلام سوگند به آن که جان علی در دست اوست هیچ دسته ای برای گرفتن حـق من یا جز من و یا برای دفع ستم از ما قیام نمی کند مگر آن که فاجعه و مصیبت آنان رااز پای درآورد تـا آن گاه که دسته ای که با محمد صلی اللّه علیه و آله در بدر بودند قیام کنند, گروهی کـه بـرای کـشـتـه آنان خونبهاپرداخت نمی شود, زخمی شده شان نیازی به مداوا ندارد و بر خاک افتاده شان در تابوت نهاده نمی شود.
ـ امام باقر علیه السلام بدان که هیچ گروهی برای زدودن ستمی یا قدرت بخشیدن به دینی قیام نـمی کند مگر آن که مرگ و فاجعه آنان را به خاک افکند تا آن که گروهی قیام کنند که در بدر با پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بودند, گروهی که کشته آنان دفن نمی شود و بر خاک افتاده شان از زمـیـن بـلـنـد نـمـی شود و زخمی شده شان مداوا نمی گردد عرض کردم : آنان کیانند؟
فرمود: فرشتگان .
ـ آن دسـتـه از ما خاندان که پیش از قیام قائم دست به قیام بزنند همچون جوجه پرنده ای هستند که (از لانه خود) بیرون پریده و درسوراخی افتاده و بازیچه دست کودکان شده است .
ـ امام صادق علیه السلام هیچ فردی از ما خاندان برای زدودن ستم یا زنده کردن حقی قیام نکرده و تـا پـیش از قیام قائم ما, قیام نخواهد کرد مگر آن که گرفتاریها او را از پای درآورده و درآورد و قیام او بر ناراحتی ما افزوده و می افزاید.
ـ امـام رضا علیه السلام همانا گرامیترین شما نزد خدا با تقواترین و پای بندترین شما به تقیه است عـرض شـد: ای پـسر پیامبر خدا!تا کی ؟
فرمود: تا روزگار آن زمان معین و آن روزگار قیام قائم ماست پس , هر که پیش از قیام قائم ما تقیه را ترک کند از ما نیست .

قیام کردن قبل از قیام قائم (2).

ـ امـام صـادق عـلـیـه السلام تا زمانی که فردی ازخاندان محمد صلی اللّه علیه و آله بشورد من و پیروانم در خیر و خوبی به سر می بریم هر آینه دوست داشتم کسی از خاندان محمدصلی اللّه علیه و آله بشورد و خرج خانواده اش را من بپردازم .

ـ نـگـویـید: زید شورش کرد زید مردی عالم و صدوق بود و شما را به خودش دعوت نکرد بلکه به خشنودی خاندان محمد صلی اللّه علیه و آله فرایتان خواند اگر پیروز می شد بیگمان به آنچه شما را بدان فرا خواند وفادار می ماند او برای درهم شکستن قدرتی یکپارچه قیام کرد.

انتظار فرج (گشایش).

ـ امـام عـلـی عـلـیـه الـسلام در انتظار فرج و گشایش باشید و از رحمت خدا نومید مشوید, زیرا محبوبترین کارها نزد خداوند عزوجل انتظار فرج است .
ـ امام سجاد علیه السلام انتظار فرج خود ازبزرگترین گشایش هاست .
ـ امام کاظم علیه السلام انتظار فرج نشانه فرج و گشایش است .
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله صبورانه در انتظار فرج بودن عبادت است .
ـ امـام صـادق عـلـیـه السلام پارسایی , پاکدامنی , درستی و صبورانه در انتظار فرج بودن جز دین امامان است .

انتظار فرج برترین عبادت است .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله برترین کارهای امت من انتظار فرج و گشایش خداوند است .
ـ بالاترین اعمال امت من این است که در انتظار فرج و گشایش از سوی خدا باشند.
ـ برترین عبادت انتظار فرج است .
ـ امام علی علیه السلام بهترین عبادت مؤمن انتظار کشیدن فرج خداوند است .
مقام کسی که چشم به راه مهدی علیه السلام است .
ـ امـام صادق علیه السلام کسی که منتظر و چشم به راه دوازدهمین (امام) باشد مانند کسی است که با شمشیر آخته از پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله دفاع می کند.
ـ هر که در حال انتظار این امر (ظهور قائم) بمیرد همچون کسی است که با قائم درخیمه او باشد, نه , بلکه به مانند کسی است که در کنار پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله شمشیر زند.

ظهور قائم علیه السلام پس از نومیدی مردم .

ـ امـام صـادق علیه السلام به خدا قسم این امر(ظهور) به سراغتان نیاید مگر پس از آن که به کلی نومید شوید, نه به خدا, مگر پس از آن که (سره و ناسره شما) از هم باز شناخته شود.
ـ به خدا سوگند که آنچه چشم به راهش هستید فرا نرسد مگر پس از نومیدی .
ـ امام رضا علیه السلام همانا فرج و گشایش پس از نومیدی می آید.

تعیین کنندگان وقت ظهور دروغگویند.

ـ امـام بـاقـر عـلـیه السلام --- در پاسخ به این پرسش فضیل که آیا زمان ظهور تعیین شده است ؟

ـ: وقت گذاران دروغ گفته اند, وقت گذاران دروغ گفته اند, وقت گذاران دروغ گفته اند.

ـ امام صادق علیه السلام وقت گذاران دروغگویند ما درگذشته زمان تعیین نکرده ایم و در آینده نیز زمان تعیین نمی کنیم .

ـ هر کس برای تو زمان تعیین کرد بی مهابا او را دروغزن شمار, زیرا ما برای هیچ کس زمان تعیین نمی کنیم .

علت غیبت .

ـ امام صادق علیه السلام --- در پاسخ به پرسش ازعلت غیبت --- : به علتی که اجازه نداریم آن را برای شما فاش سازیم .
عـرض کـردم : پس , فایده و حکمت غیبت او چیست ؟
فرمود: حکمت غیبت او همان حکمت غیبت حـجـتـهای الهی پیش ازاوست حکمت آن فقط پس از ظهور او معلوم خواهد شد غیبت امری از [امور] خداست و رازی از رازهای خدا و غیبی از غیب خدا وقتی دانستیم که خداوند عزوجل حکیم است تصدیق می کنیم که همه کارهای او از روی حکمت است هر چند راز حکیمانه بودن آنها بر ما معلوم نباشد.
ـ امـام مـهـدی علیه السلام و اما علت رخداد غیبت , خداوند بزرگ می فرماید: ((ای آنان که ایمان آورده اید! از چیرهایی نپرسید که اگر معلومتان شود شما را ناخوش آید)).
هـیچ یک از پدران من نبود مگر آن که بیعت خودکامه زمان خویش را به گردن داشت اما من آن گاه که قیام کنم بیعت هیچ خودکامه ای را به گردن ندارم .
ـ امـام رضـا علیه السلام گویی شیعیان را می بینم که در روزگار از دست دادن سومین فرزند از نـسـل مـن در پـی یـافتن آسایش بر می آیند اما نمی یابند عرض کردم : چرا, ای فرزندرسول خدا؟
فـرمود: چون امامشان از دیدگان آنها غایب می شود عرض کردم : چرا؟
فرمود: برای آن که هرگاه شمشیر برکشد بیعت احدی را به گردان نداشته باشد.
ـ پـیـامـبر خدا صلی اللّه علیه و آله آن کودک را لاجرم غیبتی باید عرض شد: چرا, ای پیامبر خدا؟
فرمود: بیم کشته شدن می رود.
ـ امـام صـادق عـلـیه السلام قائم علیه السلام هرگز ظهور نکند تا آنگاه که امانتهای خدای تعالی بـیـرون آیـند (یعنی مؤمنان از صلب کافران) پس , هرگاه آنان بیرون آمدند قائم بر دشمنان خدا چیره می شود و آنها را می کشد.
ـ ابـراهیم کرخی : من یا مردی دیگر از امام صادق علیه السلام پرسیدیم : آیا علی علیه السلام درباره دیـن خـداونـد بـا قـدرت وقاطعیت رفتار نمی کرد؟
فرمود: چرا عرض شد: پس چرا بر آن گروه (دشمنان) پیروز گشت اما آنان را از بین نبرد؟
چه چیز او رااز این کار باز داشت ؟

.
فـرمود: آیه ای در کتاب خدای عزوجل که ((اگر از یکدیگر جدا می بودند هر آینه ما کافران آنان را عذابی دردناک می چشاندیم)) همانا خداوند را مؤمنانی بود به امانت سپرده در پشت گروهی کافر و مـنـافـق و علی علیه السلام پدران را نکشت تا آن امانتها (از پشت و صلب آنان) بیرون آیند چون امـانـتـها بیرون آمدند بر آنان چیره گشت و کشت قائم ما خاندان نیز چنین است اوهرگز ظهور نخواهد کرد تا آن که امانتهای خدای عزوجل آشکار شوند و هرگاه آشکار شدند (بر دشمنان خدا) چیره می شود وآنان را می کشد.
ـ امام کاظم علیه السلام اگر در میان شما به تعداد اهل بدر وجود داشت قائم ما قیام می کرد.
ـ امـام صـادق عـلـیـه السلام این کار (قیام قائم علیه السلام) رخ نخواهد داد تا آن که هر گروه و دسـتـه ای حـکـومـت بـر مـردم را بـه دسـت گـیرد تا کسی نگوید اگر حاکم می شدیم عدالت رامی گستراندیم بعد از این , قائم حق و عدل گستر قیام می کند.

بهره گیری مردم از امام در زمان غیبت .

ـ پـیـامـبـر خـدا صـلـی اللّه عـلـیه و آله --- در پاسخ به این سؤال كه :آیا شیعه در زمان غیبت قائم عـلـیه السلام از وجود او بهره مند می شود؟
ـ : آری , سوگند به آن كه مرا به پیامبری برانگیخت از وجوداو بهره مند می شوند و در روزگار غیبتش از نور ولایت او پرتو می گیرند همچنان كه مردم از خورشید نهان در پس ابر, بهره مندمی شوند.
ـ سـلـیـمـان بـن مهران اعمش از امام صادق علیه السلام تا قیام قیامت , زمین از حجت خدا خالی نـمـی مـانـد و اگـر چـنـیـن نبود خداوندپرستش نمی شد سلیمان می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض كردم : مردم چگونه از حجت غایب پنهان بهره مندمی شوند؟
فرمود: همچنان كه از خورشید پس ابر بهره مند می شوند.
ـ امام مهدی علیه السلام چگونگی بهره مند شدن از من در روزگار غیبتم همچون بهره مند شدن از خـورشید است , آن گاه كه در پس ابر از دیدگان پنهان شود من مایه امنیت زمینیانم همچنان كه ستارگان مایه امنیت آسمانیان هستند.

نشانه های ظهور.

ـ امـام علی علیه السلام آن گاه که خطیب به هلاکت درافتد و امام عصر از دیدگان پنهان شود و دلـهـایی شاداب و دلهایی دیگر فسرده گردد, آرزومندان نابود شوند و از هم فروپاشند و مؤمنان باقی مانند که شمارشان اندک است , سیصد نفر یا بیشتر در رکاب این مؤمنان دسته ای می جنگند که روز بدر در کنارپیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله جنگیدند و کشته نشدند و نمردند.
ـ به خدا قسم , به خدا قسم آن کس را که انتظارش می کشید نبینید مگر آن گاه که نتوانید خدا را بـخـوانید جز با اشاره دست و ابروی خود و از زمین چیزی در اختیار نداشته باشید جز همان جای گامهای خود و جنگ افزارتان بر پشتهایتان باشد در آن روز مرا یاری نرساند مگر خداوند به وسیله فرشتگان خود و کسانی که ایمان را در دلشان نهاده است .
ـ امـام مـهـدی علیه السلام --- در پاسخ این پرسش علی بن مهزیار که سرورم ! این امر (ظهور) کی خواهد بود؟
ـ فرمود: هرگاه راه مکه بر شما بسته شود.
ـ در تـوقـیـع به سمری --- : گوش کن ! خداوند درباره تو به برادرانت پاداش نیک دهاد! تو تا شش روز دیگر خواهی مرد, کارهایت را سامان ده و به هیچ کس وصیت نکن که پس از مرگت جانشین تو شود, زیرا غیبت کامل رخ داده است ظهوری در کار نخواهدبود مگر با اجازه خداوند بزرگ و آن پس از سپری شدن روزگاری دراز و سخت شدن دلها وآکنده شدن زمین از ستم وبیداد است .
ـ امـام کـاظـم علیه السلام هر گاه آن بیابانگرد و زشت روی را در میان لشکری انبوه دیدی برای خود و شیعیان مؤمنت در انتظارفرج و گشایش باش هرگاه خورشید گرفت چشم به آسمان دار و بنگر که خداوند با مجرمان چه می کند.
ـ امام صادق علیه السلام خداوند برای مؤمنان نشانه هایی از قیام قائم علیه السلام بر شمرده است --- محمدبن مسلم می گوید ـعرض کردم : خداوند مرا فدای شما کند آن نشانه ها چیست ؟
فرمود: این سخن خدای تعالی که : ((شما --- یعنی مؤمنان پیش از قیام قائم --- را به چیزی از ترس و گرسنگی و کمبود مال و جان و میوه ها می آزماییم و شکیبایان را نوید ده)).
ـ امـام عـلـی علیه السلام مهدی ظهور نمی کند مگر بعد از آن که یک سوم مردم کشته شوند, یک سوم بمیرند و یک سوم دیگر باقی مانند.
ـ امـام صـادق علیه السلام این امر (ظهور قائم) رخ نخواهد داد مگر بعد

از آن که دو سوم مردم از بـین بروند ما --- محمد بن مسلم وابوبصیر ---
عرض کردیم : اگر دو سوم مردم از بین بروند که باقی می ماند؟
فرمود: آیا دوست ندارید که از یک سوم باقیمانده باشید؟
!.

در هنگام ظهور (1).

ـ امام علی علیه السلام هرگاه آواز دهنده ای ازآسمان آواز برآورد که : ((همانا حق در میان خاندان محمد است)) در آن هنگام مهدی بر سر زبانهای مردم می افتد و جام محبت اورا سر می کشند و جز یاد و نام او بر زبان ندارند.

ـ امام باقر علیه السلام هرگاه زمان ما فرا رسد و مهدی علیه السلام ما بیاید شیعه ما از شیر دلیرتر و از سر نیزه برنده تر خواهد بود دشمن ما را پایمال می کند و بر چهره اش سیلی می زند این هنگامی است که رحمت و گشایش خدا بر بندگانش فرود آید:.

ـ امام علی علیه السلام هرگاه منادی از آسمان ندا دهد که : ((همانا حق در میان خاندان محمدصلی اللّه علیه و آله است)) در آن زمان مهدی بر سر زبانهای مردم افتد و مردم شادمان شوند و جز یاد و نام او در میانشان نباشد.

در هنگام ظهور (2).

ـ امام صادق علیه السلام زمانی که قائم ما قیام کند خداوند عزوجل گوشها و چشمهای شیعیان ما را چـنـان تـیـز کند که میان آنان و قائم پیکی نباشد از جای خود با شیعیان سخن می گوید و آنها سخنانش را می شنوند و خود او را می بینند.

یاران امام .

ـ امـام صـادق علیه السلام اندکی از عربها به همراه قائم علیه السلام قیام می کنند عرض شد: عده زیـادی از عـربها خود را از یاران او می دانند؟
! فرمود: مردم باید پالایش شوند و سره وناسره شان از هم جدا گردد و غربال شوند و شمار فراوانی از غربال خواهند گذشت .
ـ زمـانـی کـه قـائم عـلـیـه الـسـلام قـیـام کـنـد کـسـانـی کـه گـمـان --- ار دوخ اهبرـع زا ی داـیز مـی شـودازخـاندان اوهستندازصف آن حضرت خارج می شوند و کسانی که به خورشید و ماه پرست می مانند به صف او در می آیند.

رفتارآن حضرت باستمگران پس از قیام .

ـ امـام بـاقـر عـلـیـه الـسـلام اگر مردم می دانستند که هرگاه قائم قیام کند چه کشتاری به راه می اندازد بیگمان بیشتر آنان دوست داشتند که او را نبینند چندان که بسیاری از مردم می گویند: او از خاندان محمد نیست اگر از خاندان محمد بود رحم می کرد.

ـ امـام عـلی علیه السلام با آنان جز با شمشیر سخن نگوید هشت ماه پرآشوب شمشیررااازدوش خود فـرو نـمی گذارد, تا آن جا که می گویند: به خدا قسم , این مرد از نسل فاطمه علیهاالسلام نیست اگر از نسل او بود به ما رحم می کرد.

نوآوری قائم .

ـ امـام بـاقـر عـلـیـه الـسـلام قائم فرمانی تازه , کتابی تازه و قضاوتی تازه می آورد بر عربها سخت مـی گـیـرد, سروکارش فقط با شمشیر است , کسی را توبه نمی دهد و در راه خدا به سرزنش هیچ نکوهشگری توجه نمی کند.

جهان پس از ظهور مهدی علیه السلام .

ـ امـام سـجـاد علیه السلام زمانی که قائم ما قیام کند خداوند آفت را از شیعیان ما بزداید و دلهای آنـان را چـون پـاره های آهن (سخت و تزلزل ناپذیر) کند و هر مرد آنانرا قدرت چهل مرد دهد آنان فرمانروا و سالار جهان خواهند بود.
ـ امـام عـلـی عـلـیـه الـسـلام زمانی که قائم ما قیام کند آسمان نزولات خود را فرو ریزد و زمین گـیاهانش را برویاند و کینه و دشمنی ازدلهای بندگان رخت بربندد و درندگان وچرندگان با هـم بـسـازند, چندان که زنان زیور (زنبیل --- خ ل) به سر عراق را تا شام می پیمایندو جز بر علف و سبزه گام نمی نهند و هیچ درنده ای آنان را آشفته و هراسان نمی کند.
ـ پـیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله در میان امت من مهدی قیام می کند و پنج , هفت و یا نه (سال) زنـدگـی می کند مرد نزدش می آید ومی گوید: ای مهدی ! به من عطا کن , به من عطا کن و آن حضرت لباسش را تا جایی که بتواند ببرد (از مال) پر می کند.
ـ در آخرالزمان خلیفه ای خواهد آمد که مال را بی شمار تقسیم می کند.
ـ او زمین را, همچنان که آکنده از ستم و بیداد شده , از عدل و داد می آکند, آسمان از فرو ریختن نزولاتش هیچ دریغ نمی ورزد وزمین از رویاندن گیاهانش .
ـ در میان واپسین امتم مهدی ظهور می کند خداوند به او باران عطا می کند, زمین گیاهش را بر مـی رویـانـد, مـال را تـمام و کامل می دهد, دامها و چارپایان زیاد می شوند و امت سربلند و بزرگ می شود.
ـ امـام عـلـی علیه السلام خواهش نفسانی را به هدایت بازگرداند و آن هنگامی است که هدایت را تـابـع هـوی سـاخته اند و رای آنان راپیرو قرآن کند آن گاه که قرآن را تابع رای خود کرده باشند زمـیـن پاره های جگر خود (گنجینه هایش) را برای او برون اندازد وکلیدهای خویش را تسلیم او کند پس , او روش عادلانه را به شما نشان دهد و مرده کتاب و سنت را جان بخشد.
ـ امـام صادق علیه السلام --- درباره آیه ((و هر آن که در آسمانها و زمین است , خواسته یا ناخواسته , تـسـلـیـم شـد)) --- : زمـانی که قائم علیه السلام قیام کند سرزمینی باقی نمی ماند که در آن ندای شهادت ((خدایی جز اللّه نیست و محمد پیامبر خداست)) بلند نشود.
ـ امـام بـاقـر علیه السلام زمانی که قائم به پا خیزد ایمان را بر هر دشمن کینه توزی عرضه می کند اگر از جان و دل ایمان نیاوردگردنش زده می

شود یا همچون ذمیان امروز جزیه می پردازد و به کمر او زنار می بندد و آنان را از شهرها به حومه ها و روستاهابیرون می کند.

پس از قائم علیه السلام .

ـ عـبداللّه بن حارث از امام علی علیه السلام پرسید:از حوادث و رخدادهای پس از قائم خود به من خـبـر دهـیـد؟
فـرمود: ای پسر حارث ! سخن گفتن از این موضوع به خود او واگذار شده است و پـیـامـبر خداصلی اللّه علیه و آله به من سفارش فرمود که در این باره به کسی جز حسن و حسین چیزی نگویم .

ایمان .

ایمان .

قرآن .
((اما خداوند ایمان را محبوب شما ساخت و آن را دردلهایتان آراست)).
ـ امـام علی علیه السلام ایمان ریشه حق است و حق است , راه هدایت , شمشیر ایمان شمشیری آراسته و زیبنده و سلاحی همیشه آماده است که دنیا میدان آزمون آن است .
ـ از ایمان راه به سوی کارهای شایسته برده می شود و از کارهای شایسته راه به سوی ایمان (ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم وعلت و معلول یکدیگرند) و با ایمان است که علم و معرفت آباد می شود .
ـ ایمان بزرگترین امانتهاست .

ایمان و اسلام .

قرآن .

((بـادیـه نشینان گفتند: ما ایمان آوردیم بگو: شما ایمان نیاورده اید, بلکه بگویید اسلام آورده ایم وهنوز ایمان به دلهای شما وارد نشده است)).

ـ امام علی علیه السلام پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به من فرمود: علی ! بنویس عرض کردم : چه بنویسم ؟

فرمود: بنویس : بسم اللّه الرحمن الرحیم , ایمان آن است که در دلها جای گیرد ودرستی آن با عمل ثابت شود و اسلام آن است که بر زبان گذرد و با آن پیوند زناشویی حلال گردد.

ـ امـام بـاقـر عـلـیـه السلام ایمان آن است که در قلب باشد و اسلام آن است که ازدواج و ارث بری وابـسـتـه بدان است و خونها محفوظ می ماند ایمان همیشه با اسلام شریک است امااسلام همیشه همراه و شریک ایمان نیست .

ـ ایمان اقرار است و عمل و اسلام اقراری است بدون عمل .

ـ امـام صـادق علیه السلام --- در پاسخ به پرسش ابو بصیر درباره ایمان --- : ایمان به خدا آن است که نـافـرمانی او نشود عرض کردم : پس اسلام چیست ؟

فرمود: هر که اعمال عبادی مارا انجام دهد و مانند ما ذبح کند.

ـ ایـمـان آن چیزی است که در دلها جای گیرد و اسلام آن چیزی است که ازدواج و ارث بردن به آن بستگی دارد و خونها (ی مسلمانان) محفوظ می ماند.

ـ دین خدا نامش اسلام است پیش از آن که شما به وجود آیید, هر جا که بوده اید وپس از پدید آمدن شما, اسلام دین خدا بوده وهست پس هر که به دین خدا اقرار و اعتراف کند مسلمان است و هر که به دستورهای خدای عزوجل عمل کند مؤمن است .

ریشه ایمان .

ـ امـام عـلـی عـلـیـه الـسلام ایمان درختی است که ریشه اش یقین است , شاخه اش پرهیزگاری , شکوفه اش حیا و میوه اش بخشندگی .
ـ ریشه ایمان پذیرفتن شایسته فرمان خداست .

حقیقت ایمان (1).

ـ پـیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله ایمان به ادعا و آرزونیست بلکه ایمان آن است که در دل خالص باشد وعمل آن را تصدیق و تایید کند.

ـ ایمان شناخت با دل است و گفتن با زبان و عمل با ارکان بدن .

ـ امام رضا علیه السلام ایمان پیمانی قلبی است و تلفظ زبانی و عمل با اعضا و جوارح .

ـ پـیـامـبر خدا صلی اللّه علیه و آله ایمان گفتاری است که بر زبان رانده شود و عملی که صورت پذیرد و شناخت به وسیله خردها.

ـ امام علی علیه السلام ایمان آن است که به زبان آورده شود و با اعضا و جوارح به عمل درآید.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله ایمان با دل و زبان است و هجرت با جان و مال .

حقیقت ایمان (2).

ـ امام علی علیه السلام ایمان خالص کردن عمل است (برای خدا).
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله ایمان , از حرامها پاک و از آز و طمعها مبراست .
ـ ایمان , شکیبایی و گذشت است .
ـ ایمان بر دو نیم است : نیمی ازآن در شکیبایی است و نیمی دیگر در سپاسگزاری .
ـ امام علی علیه السلام ایمان , صبوری در سختی و گرفتاری است و شکرگزاری در آسایش و نعمت .
ـ راستی در راس ایمان است .

حقیقت ایمان (3).

ـ امام صادق علیه السلام از نشانه های ایمان حقیقی این است که حق را, هر چند به زیان توباشد, بر باطل , هر چند به سود تو باشد, ترجیح دهی .
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله سه چیز از ایمان است : انفاق کردن در زمان تنگدستی , سلام کردن به عالم و انصاف داشتن درباره خود.
ـ امام صادق علیه السلام مردی خدمت پیامبر خداصلی اللّه علیه و آله رسید و عرض کرد: ای رسول خدا!من خدمت رسیده ام تا با شما بر اسلام بیعت کنم پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به او فرمود: با تو بیعت کنم بر این که پدرت رابکشی ؟
عرض کرد: آری , پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: به خدا سوگند, ما به شما دستور نمی دهیم پدرانتان را بکشید, امااینک دانستم که ایمان تو حقیقی است و تو هرگز یار و همدمی جز خدا نخواهی گرفت .
ـ روزی پیامبر خدا حارثه را دید به او فرمود: ای حارثه ! چگونه صبح کردی ؟
عرض کرد: ای رسول خدا! در حالی که مؤمن حقیقی هستم فرمود: هر ایمانی را حقیقتی است , حقیقت ایمان تو چیست ؟
عرض کرد: از دنیا بیزار شده ام و شبم را با بیداری (عبادت و تهجد) گذرانده ام و روزم را با تشنگی (روزه داری).
ـ امام باقر علیه السلام پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله در یکی از مسافرتهایش با کاروانی رو به رو شد, کاروانیان عرض کردند: درود بر تو ای پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله پیامبر صلی اللّه علیه و آله پرسید: شما چیستید؟
عرض کردند: ما مؤمن هستیم پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: حقیقت ایمان شما چیست ؟
عرض کردند: خشنودی به قضای الهی و گردن نهادن به فرمان خدا و سپردن کارها به دست خدا فرمود: دانشمندانی فرزانه که نزدیک است از فرزانگی پیامبر شوند اگر راست می گویید پس خانه ای که در آن ساکن نمی شوید نسازید و آنچه نمی خورید جمع نکنید و از خدایی که به سوی او بر می گردید, پروا کنید.

حقیقت ایمان (4).

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هر چیزی حقیقتی دارد هیچ بنده ای به حقیقت نرسد مگر آن که بداند آنچه به او رسیده نمی توانست نرسد و آنچه به او نرسیده نمی توانست برسد.

ـ ای ابـوذر! بـه حـقـیقت ایمان دست نیابی مگر آن گاه که همه مردم را در دینشان نابخرد و در دنیاشان خردمند بینی .

ـ بنده آن گاه به ایمان حقیقی دست یابد که برای خدا به خشم آید و برای خدا خشنود شود پس , هرگاه چنین باشد سزامند ایمان حقیقی گشته است .

ـ امام صادق علیه السلام هیچ یک از شما به ایمان حقیقی نرسد مگر آن که دورترین کس به خود را برای خدا دوست بدارد و نزدیکترین کس خود را به خاطر خدا دشمن بدارد.

ـ امـام باقر علیه السلام هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نرسد مگر آن که سه خصلت داشته باشد: مرگ را از زندگی دوست تربدارد و فقر را از توانگری و بیماری را از تندرستی .

عرض کردیم : چه کسی این چنین است ؟

! فرمود: همه شما آن گاه فرمود هر یک از شما کدام یک را بیشتر دوست دارید, درراه دوستی ما بمیرید یا با دشمنی با ما زنده بمانید؟

عرض کردم : به خدا قـسـم , اینکه در راه دوستی شما بمیریم فرمود: فقر و ناداری و توانگری و بیماری و تندرستی نیز همین طور عرض کردم : آری , به خدا قسم .

حقیقت ایمان (5).

ـ امـام عـلـی علیه السلام ایمان هیچ بنده ای راستین نباشد مگر زمانی که اعتماد و اطمینان او به آنچه نزد خداست بیشتر باشد از آنچه در دست خویش دارد.
ـ امـام صادق علیه السلام بدانید که هیچ بنده ای از بندگان خدا هرگز مؤمن نباشد مگر آن که از کرده خدا درباره خود, خوشایند وی باشد یا ناخوشایند, خشنود باشد.
ـ و مـؤمـن نـیستی مگر آن که در بیم و امید به سر بری و بیمناک و امیدوار نیستی مگر آن که به آنچه مایه ترس و امید تو گشته عمل کنی .
ـ پـیـامـبـر خـدا صـلـی اللّه عـلیه و آله هیچ بنده ای مؤمن نیست مگر آن که هر خوبی برای خود می خواهد برای مردم نیز بخواهد.
ـ امـام صـادق عـلـیـه السلام مؤمن تنها آن گاه مؤمن است که همچون پیکر برادر خود باشد که هرگاه رگی از او بجنبد دیگر رگهایش با او به جنبش در می آیند.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله انسان مؤمن نیست مگر آن که دلش با زبانش یکی باشد و زبانش با دلش گفتارش با کردارش ناسازگار نباشد و همسایه اش از گزند او در امان باشد.

ایمان و عمل .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله ایمان و عمل دو برادربسته به یک ریسمانند, خداوند یکی را بدون دیگری نمی پذیرد.
ـ ایمان بی عمل وعمل بی ایمان پذیرفته نمی شود.
ـ ایمان گفتار است و کردار, کاستی و فزونی می پذیرد.
ـ امام صادق علیه السلام ملعون است ملعون است کسی که بگوید: ایمان گفتار است بی کردار.
ـ امام علی علیه السلام اگر ایمان تنها گفتار بود روزه و نماز و حلال و حرام نازل نمی شد.
ـ معصوم علیه السلام ایمان سراسر عمل است و گفتار, برخی از آن عمل است که خداوند در کتاب خود وجوب آن را بیان فرموده است .
ـ امام صادق علیه السلام اگر بندگان , حق را توصیف کنند و به آن رفتار نمایند اما در دلهایشان به حق بودن آن اعتقاد نداشته باشند سودی نبرده اند.

مرجئه .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هفتاد پیامبر, مرجئه را, همانان که می گویند: ایمان گفتار است بی کردار, نفرین کرده اند.
ـ دو گـروه از امـت من هستند که خداوند به زبان هفتاد پیامبر آنها را نفرین کرده است : قدریه و مرجئه , همانان که می گویند : ایمان اقرار است و عمل در آن نهفته نیست .

ایمان و گناهان (1).

ـ امـام کـاظم علیه السلام --- در پاسخ به این سؤال که آیا گناهان کبیره ایمان را سلب می کند؟
ـ : آری و گناهان غیر کبیره نیز پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: زناکار در حالی که مؤمن است زنا نمی کند و سارق , در حال ایمان , دزدی نمی کند.
ـ از امام باقر درباره این سخن پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله که : هرگاه مرد زنا کند روح ایمان از او جـدا مـی شود, سؤال شد فرمود: این سخن خدای تعالی است , آن جا که می فرماید: ((و آنان را با روحی از خود پشتیبانی کرد)) همین روح است که از او جدا می شود.
ـ زراره از امـام صـادق دربـاره ایـن سخن پیامبر که : زناکار در حالی که مؤمن است زنا نمی کند, پـرسـیـد آن حـضرت فرمود: تا آن که روح ایمان از او کنده می شود (آن گاه مرتکب زنا می شود) زراره مـی گـویـد: عرض کردم : روح ایمان از او کنده می شود؟
زراره می گوید [عرض کردم :] از روح ایـمـان بـرایـم بـفرمایید: فرمود: چیزی است آن گاه فرمود: آماده و به هوش باش که آن را بفهمی [آیا] ندیده ای که انسان چیزی را می خواهد ولی در درون او چیزی وی را از آن خواهش باز می دارد و نهی می کند؟
عرض کردم : چرا فرمود: آن چیز همان روح ایمان است .
ـ امـام صادق علیه السلام --- در پاسخ به سؤال گروهی در باره ایمان --- : پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آلـه فـرمـود: زنـاکـار در حـال ایمان زنا نمی کند, سارق در حال ایمان دست به سرقت نمی زند و شرابخوار, در حال داشتن ایمان , شراب نمی خورد آنان (مخاطبان امام)به یکدیگر نگاه کردند عمر بـن ذر عـرض کـرد: چه نامی بر این افراد بگذاریم ؟
امام علیه السلام فرمود: همان نامی که خدا بر آنـان نـهـاده است , به نام اعمالشان خداوند فرموده است : ((مرد دزد و زن دزد)) و فرموده ((زن زناکار و مرد زناکار)).
ـ پـیـامـبـر خدا صلی اللّه علیه و آله زناکار در حالی که مؤمن است زنا نمی کند, دزد در حالی که مـؤمن است مرتکب دزدی نمی شودو شرابخوار در حالت داشتن ایمان , شراب نمی نوشد و در توبه هنوز باز است .
ـ عـلقمه بن قیس : علی را دیدم بر منبر کوفه می فرماید: از پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم کـه مـی فـرمود: زناکار در حالی که مؤمن است زنا نمی کند پرسیدم : ای امیرمؤمنان ! کسی که زنا کـند کافر است ؟

علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا به ما دستور می داداحادیث رخصتها را مبهم گـذاریم زناکار با ایمان به این که زنا برایش حلال ورواست , زنا نمی کند, زیرا اگر ایمان و اعتقاد داشته باشد که زنا برای او حلال و رواست کافر است .

ایمان و گناهان (2).

ـ پـیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هر بنده ای که بگوید:((معبودی جز اللّه نیست)) و بر این گفته بمیرد به بهشت درآید گرچه زنا کند و دزدی کند, گرچه زنا کند و دزدی کند, گر چه زنا کند ودزدی کند وگرچه بینی ابوذر به خاک مالیده شود.

ـ هـر کـه بگوید: ((معبودی جز اللّه نیست)) هیچ گناهی به (ایمان) او آسیب نرساند همچنان که اگر به خدا شرک ورزد هیچ کردارنیکی او را سود نبخشد.

ـ همان طور که با وجود شرک هیچ چیز سودمند نیست با وجود ایمان نیز چیزی زیان نمی رساند.

ـ هیچ گناهی مؤمن را از ایمانش خارج نمی سازد, همچنان که هیچ کار نیکی کافر را از کفرش به در نمی برد.

ایمان و گناهان (3).

ـ پـیـامـبر خدا صلی اللّه علیه و آله --- به جابر انصاری --- : برو و در میان مردم جار زن که هر کس از روی یقین یا اخلاص شهادت دهد که خدایی جز اللّه نیست , بهشت از آن اوست .
ـ خداوند به من سفارش کرد که احدی از امت من با لا اله الا اللّه نزد من نیاید مگر آن که بهشت بر او واجب شود به شرط آن که چیزی را با آن نیامیخته باشد عرض کردند: ای پیامبر خدا! آن چیست کـه بـا لا الـه الا اللّه آمـیخته می شود؟
فرمود: حرص به دنیا وجمع کردن مال دنیا و ندادن آن به دیگران این افراد سخن پیامبران را می گویند و رفتار ستمگران را می کنند.
ـ هر کس گواهی دهد که خدایی جز اللّه نیست و دلش زبان او راتصدیق کند از هر دری از درهای بهشت که بخواهد وارد خواهدشد.
ـ هر که از روی اخلاص بگوید ((معبودی جز اللّه نیست)) وارد بهشت شود عرض شد: خالص کردن آن چگونه است ؟
فرمود: به این که آن را از حرامها و نارواهای خدا دور نگه داری .
ـ لا اله الا اللّه , بندگان را از خشم خدا نگه می دارد به شرط آن که داد و ستد دنیای خود را بر دین خویش ترجیح ندهند.
ـ لا الـه الا اللّه , همواره خشم خدا را از مردم باز می دارد مگر زمانی که چون دنیایشان آباد شد باکی نداشته باشند که دینشان از بین برود.
ـ لا الـه الا اللّه , هـمـواره بـرای گوینده آن سودمند افتد مگر زمانی که آن را خوار شمارد و خفیف شمردن حق آن به این است که گناهکاری آشکارشودوآن را زشت نشمارند و در صدد از میان بردن گناهکاری برنیایند.

ایمان کامل .

ـ مـسـیـح عـلیه السلام گندم را پاک و تمیز نماییدو خوب آردش کنید تا طعم آن را بچشید و از خـوردنـش لـذت بـرید, به همین سان , ایمان را خالص و کامل گردانید تا حلاوت آن رابچشید و سرانجامش شما را سودمند افتد.
ـ امـام صـادق علیه السلام سه چیز است که به طور کامل در یک نفر هرگز دیده نمی شود: ایمان , عقل و سختکوشی .

آنچه ایمان را کامل می کند (1).

ـ پـیـامـبر خدا صلی اللّه علیه و آله سه خصلت است که هرکس داشته باشد خصلتهای ایمان را به کـمال رسانده است : کسی که چون راضی شود رضایت و خشنودیش او را به گناه و باطل نکشدو چون خشمگین شود خشم او را از حق به در نبرد و هرگاه قدرت یافت چیزی را که از او نیست به زور نگیرد.

- -

- -

ـ سـه چـیـز است که هر که داشته باشد ایمانش کامل است : مردی که در راه خدا ازسرزنش هیچ نکوهشگری نهراسد و در هیچ کار خود ریا و خودنمایی نکند و هرگاه دو چیز بر او عرضه شود که یکی دنیایی است و دیگر آخرتی کار آخرت را بر دنیا ترجیح دهد.

ـ امـام سـجـاد عـلـیـه السلام چهار چیز است که هر کس دارای آنها باشد اسلامش کامل گردد و گـنـاهـانـش ریخته شود و پروردگار خویش را دیدار کند در حالی که از او خشنود است : آن که برای خدا به تعهد خود در قبال مردم عمل کند و با مردم راستگو باشد و از ارتکاب هر آنچه نزد خدا و مردم زشت است شرم کند و با خانواده خود خوش اخلاق باشد.

ـ پـیـامـبـر خدا صلی اللّه علیه و آله --- در پاسخ مردی که پرسید: دوست دارم ایمانم کامل شود --- : اخلاقت را خوب کن , ایمانت کامل می شود.

ـ امام علی علیه السلام آن کس از شما ایمانش کاملتر است که اخلاقش نیکوتر باشد.

ـ سه چیز است که هر کس داشته باشد ایمانش کامل است : خرد, بردباری و دانش .

ـ امام سجاد علیه السلام راه شناخت کامل بودن دین مسلمان این است که سخنان بیهوده و نامربوط نمی گوید, کمتر بحث و جدال می کند, بردبار, شکیبا و خوش اخلاق است .

آنچه ایمان را کامل می کند (2).

ـ امـام صادق علیه السلام بنده ای حقیقت ایمان رابه کمال نمی رساند مگر آن که سه خصلت در او باشد: فهم در دین , برنامه ریزی درست در اقتصاد زندگی و شکیبایی در برابرگرفتاریها و مصائب .
ـ پـیـامـبـر خدا صلی اللّه علیه و آله بنده ایمان را به کمال نمی رساند مگر سه خصلت در او باشد: انفاق در هنگام تنگدستی , انصاف دادن و سلام کردن .
ـ بـنـده ایمان را به کمال نمی رساند مگر آن که اخلاقش را نیک گرداند, خشم خود را با گرفتن انـتـقـام فـرو ننشاند و آنچه برای خوددوست دارد برای مردم نیز دوست بدارد هر آینه مردانی به بهشت درآمده اند نه با عمل بلکه به سبب خیرخواهی برای مسلمانان .
ـ بنده به کمال ایمان نرسد مگر آن که آنچه برای خود دوست دارد برای برادرش نیز دوست بدارد و در شوخی و جدی خود ازخدا بترسد.
ـ امـام جواد علیه السلام بنده هرگز حقیقت ایمان را به کمال نرساند مگر آن گاه که دینش را بر هـوس خـود ترجیح دهد و هرگز به هلاکت درنیفتد مگر زمانی که هوس خود را بر دینش ترجیح دهد.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمن , مؤمن نباشد و ایمان را به مرز کمال نرساند مگر سه خصلت داشته باشد: فراگیری دانش ,شکیبایی در گرفتاریها و مدارا در امر معاش .

آنچه ایمان را کامل می کند (3).

ـ امـام علی علیه السلام ایمان بنده ای کامل نمی شود مگر آن که آنچه را خداوند دوست دارد او نیز دوست داشته باشد و آنچه را خداوند دشمن دارد او نیز دشمن بدارد.
ـ ایمان مؤمن کامل نیست مگر آن که رفاه و آسایش را فتنه شمارد و بلا را نعمت .
ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله ایمان بنده به خدا کامل نباشد مگر پنج خصلت در او باشد: توکل بـه خدا, واگذاشتن کارها به خدا,سر نهادن به فرمان خدا, خشنود بودن به قضای خدا و شکیبایی کـردن بـر بـلای خدا هر کس در مسیر خدا دوست داشته باشد, درمسیر خدا دشمن داشته باشد, بـرای خـاطـر خـدا داد و دهش کند و برای خاطر خدا از بخشش باز ایستد هر آینه ایمان را به سر حدکمال رسانده است .
ـ امـام صـادق عـلیه السلام ایمان بنده کامل نباشد مگر چهار خصلت در او باشد: اخلاقش را نیکو گرداند, خود را سبک شمارد, اززیاده گویی خودداری ورزد و اضافی مال خود را ببخشد؟
.
ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمن ایمان خود را کامل نگرداند مگر آن که یکصد و سه خصلت را (مربوط به) فعل و عمل ونیت و باطن و ظاهر دارا شود.

ایمان و آرامش .

قرآن .
((اوست که بر دلهای مؤمنان آرامش فرستاد تا ایمانی برایمانشان بیفزایند و از آن خداست لشکرهای آسمانها و زمین و خدا دانا و حکیم است)).
ـ امام باقر علیه السلام --- در تفسیر آیه ((اوست که آرامش را فرستاد)) --- : آن آرامش , ایمان است .

افزایش یافتن ایمان .

قرآن .
((و چون آیات او بر ایشان تلاوت شود بر ایمان آنان بیفزاید)).
((و چون سوره ای نازل شود بعضی می پرسند: این (سوره) به ایمان کدام یک از شما در افزود؟
آنان که ایمان آورده اند به ایمانشان افزوده شود و خود شادمانی می کنند)).
ـ امـام عـلـی علیه السلام ایمان مانند نقطه ای است در قلب , هر چه بر ایمان افزوده شود آن نقطه گسترش می یابد.
ـ ایـمـان همچون نقطه سفیدی است در قلب که هر چه بر ایمان افزوده شود آن سفیدی بزرگتر شود و چون ایمان کامل گردد تمام قلب سپید شود.

درجات ایمان .

قرآن .

((این دو گروه نزد خدا درجاتی دارند گوناگون و او به کارهایشان آگاه است)).

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بالاترین مرتبه ایمان یک درجه است هر که به آن درجه رسد رستگار و پیروز شده و آن این است که باطن آدمی به آن حد از پاکی رسد که اگر آشکار شود پروایی نداشته باشد و اگر پوشیده ماند از کیفر (خدا بر آن) نترسد.

ـ امام صادق علیه السلام ایمان مانند نردبانی است که ده پله دارد و پله های آن یکی پس از دیگری پیموده می شود پس کسی که در پله دوم است نباید به آن که در پله اول است بگوید تو چیزی نداری تا برسد به آن که در پله دهم است (او هم نباید به پایین ترخود چنین سخنی بگوید) آن را که در پله پایینتر از تو قرار دارد نینداز که بالاتر از تو نیز تو را می اندازد اگر دیدی کسی یک پله ازتو پایینتر است با مهربانی و ملایمت او را به طرف خود بالاکشان و فراتر از توانش باری به دوش او مگذار که او را می شکنی و هر کس مؤمنی را بشکند باید شکستگی او را درمان کند.

ـ مؤمنان هفت درجه دارند و خداوند عزوجل به (درجه) هر صاحب درجه می افزاید.

ـ خداوند ایمان را به هفت بخش تقسیم کرده است : نیکوکاری , راستگویی , یقین , خشنودی , وفاداری , دانش و بردباری .

برترین ایمان .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله برترین ایمان این است که بدانی خداوند همه جا با توست .
ـ بـالاتـریـن ایـمـان ایـن است که دوستی و دشمنی ات برای خدا باشد و زبانت را در ذکر خدا به کـارگـیـری و آنـچه برای خود دوست داری برای مردم نیز دوست داشته باشی و آنچه را بر خود نمی پسندی بر مردم نیز نپسندی و به نیکی سخن گویی یا خاموش بمانی .
ـ برترین ایمان شکیبایی و بخشندگی است .
ـ برترین ایمان خوی نیکوست .
ـ امام علی علیه السلام بالاترین ایمان یقین نیکو (به خدا) است .

شاخه های ایمان .

ـ پـیـامـبر خدا صلی اللّه علیه و آله ایمان هفتاد و اندی شاخه است , برترین آنها گفته لا اله الا اللّه است و کمترین آنها برداشتن چیزهای آزارنده از سر راه مردم , و حیا شاخه ای از ایمان است .

ارکان ایمان .

ـ امـام عـلـی علیه السلام ایمان بر چهار رکن استوار است : توکل بر خدا, واگذاشتن کارها به خدا, گردن نهادن به فرمان خدا و راضی بودن به قضای خدا.
ـ ایمان بر چهار ستون استوار است : صبر, یقین , جهاد و عدالت .
ـ پـیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله ایمان در ده چیز است : شناخت , فرمانبری (از خدا), علم , عمل , پاکدامنی , سختکوشی , شکیبایی , یقین , خشنودی و تسلیم (در برابر خدا) هر یک از این ده رکن کم شود رشته ایمان از هم پاشیده شود.
ـ امـام علی علیه السلام عزت نفس و خویشتنداری و خرسند بودن به قدر کفاف از پایه های ایمان است .

محکمترین حلقه های ایمان .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله محکمترین حلقه های ایمان دوست گیری به خاطر خدا, دوست داشتن و کینه داشتن به خاطر خداست .
ـ از آن حضرت درباره استوارترین دستاویزهای ایمان سؤال شد, فرمود: دوست داشتن برای خدا و دشمنی کردن برای خدا.
ـ امام صادق علیه السلام از استوارترین دستاویزهای ایمان این است که برای خدا دوست بداری و برای خدا دشمنی ورزی و به خاطر خدا داد و دهش کنی و به خاطر خدا از بخشش خودداری ورزی .
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به اصحاب خود فرمود: کدام حلقه ایمان محکمتر است ؟
عرض کردند: خدا و پیامبر او بهترمی دانند آن گاه یکی گفت : نماز, دیگری گفت : زکات پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر یک از اینها که گفتید اهمیت خود دارد اما آن که می خواهم نیست , بلکه محکمترین حلقه های ایمان دوست داشتن برای خداست و دشمنی کردن به خاطر خداو دوست داشتن دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله استوارترین دستاویز کلمه تقواست .

ایمان استوار و ایمان عاریتی وناپایدار.

قرآن .
((اوست خداوندی که شما را از یک نفس بیافرید بعضی پایدار و بعضی ناپایدار هر آینه آیات را برای آنان که می فهمند تشریح نموده ایم)).
ـ امام صادق علیه السلام --- در تبیین مستقر و مستودع --- : مستقر آن کسی است که برایمان استوار است و مستودع , ایمان عاریتی است .
ـ امـام عـلـی عـلـیـه السلام قسمی از ایمان دردلها استوار و پابرجاست و قسمی دیگرمیان دلها و سـیـنه ها عاریت و ناپایدار تا زمانی معلوم (هنگام مرگ) پس اگر ازکسی بیزارید او را واگذارید تا مـرگـش فـرا رسـد (دربـاره کـفـر و ایـمـان او حـکـم نکنید شاید در لحظه آخر ایمان استوار و حقیقی پیداکرد)درآن وقت سزاواربیزاری می گردد.

عوامل استوار شدن ایمان .

ـ امام صادق علیه السلام --- در پاسخ به سؤال ازعواملی که ایمان را در بنده استوار می سازد ـ: آنچه ایـمان را در او استوار می کند پارسایی است و آنچه ایمان را از دل او بیرون می برد طمع و آزمندی است .
ـ هـر کـس کـردارش بـا گـفتارش یکی باشد نجات و رستگاری او گواهی شده است و هر کس کردارش با گفتارش سازگار نباشدایمانش عاریتی است .
ـ خداوند عزوجل عادل است بیگمان او مردم را به ایمان به خود فرا خوانده است نه به کفر او هیچ کس را به کفر دعوت نمی کندپس هر که به خدا ایمان آورد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد خداوند او را از ایمان به کفر باز نخواهد برد.
ـ امام علی علیه السلام کمیل ! تو سزاوار آنی که ایمان در دلت استوار گردد به شرط آن که همواره شاهراه روشنی را بپیمایی که تورا به کجراهه نمی کشاند و از راهی که ما تو را به آن کشانده و تو را به آن رهنمون شده ایم بیرون نمی برد.
ـ امام صادق علیه السلام ایمان مؤمن جز با عمل استوار نمی شود, عمل جز ایمان است .
ـ خداوند پیامبران را بر سرشت نبوتشان آفرید, از این رو هرگز بر نمی گردند و اوصیا را بر سرشت وصـیتهایشان آفرید, بدین سبب هرگز بر نمی گردند و برخی مؤمنان را بر سرشت ایمان آفرید, از این رو هرگز (از ایمان خود) بر نمی گردند و برخی ازمؤمنان هم ایمان عاریتی دارند, اینان اگر (برای استواری ایمان خود) دعا کنند و در دعا اصرار ورزند, با ایمان بمیرند.

چشیدن طعم ایمان .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله سه چیز است که هر کس داشته باشد طعم ایمان را چشیده است : کـسـی که هیچ چیزی را بیشتر از خدا و پیامبر اودوست نداشته باشد و کسی که اگر او را با آتش بـسوزانند برایش بهتر است تا این که از دینش دست شوید و کسی که برای خدادوستی و دشمنی ورزد.
ـ سه چیز است که هر کس داشته باشد حلاوت ایمان را می چشد: خدا و رسول او را از هر چیز دیگر بـیـشتر دوست داشته باشد,انساندوستی او تنها برای خدا باشد و بعد از آن که خداوند او را از کفر نجات بخشیده دیگر خوش نداشته باشد به کفر برگردد,همچنان که دوست ندارد در آتش افکنده شود.
ـ سـه چـیز است که هر کس آنها را انجام دهد بی گمان طعم ایمان را چشیده است : هر کس تنها خـدای یـگـانه را بپرستد و زکات مال خویش را با رضایت خاطر بپردازد و نفس خویش را پیراسته کند.
ـ آن کـه بـه پـروردگاری خدا و دین اسلام و پیامبری محمد خشنود باشد طعم ایمان را چشیده است .

نچشیدن طعم ایمان .

ـ امام علی علیه السلام تا بنده ای دروغ گفتن , به شوخی و جدی , را ترک نگفته باشد, مزه ایمان را نمی چشد.
ـ هیچ بنده ای مزه ایمان را نچشد مگر آن که بداند آنچه بدو رسیده , نمی شد نرسد و آنچه به او نرسیده , ممکن نبود که برسد و این که زیان بخش و سودرسان خدای عزوجل است و بس .
ـ آدمی حقیقت ایمان را نچشد مگر سه خصلت دراوباشد: فهم در دین , صبر در برابر مصائب وبرنامه ریزی درست در امر معاش .
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله چهار چیز است که انسان تا به آنها ایمان نیاورد مزه ایمان را نمی چشد این که خدایی جز اللّه نیست , این که من فرستاده خدا هستم و به حق مرا برانگیخته است , این که می میرد و پس از مرگ دوباره برانگیخته می شود و این که به قضا و قدر سراسر ایمان آورد.
ـ بنده آن گاه نابی و زلالی ایمان را بیابد که برای خدا دوست و دشمن بدارد,پس , هرگاه برای خدا دوست بدارد و برای خدادشمنی ورزد بیگمان سزامند ولایت خداست .

نچشیدن حلاوت ایمان .

ـ پـیـامـبر خدا صلی اللّه علیه و آله هر کس بیشترین فکرو تلاشش رسیدن به خواهشهای نفسانی باشد حلاوت ایمان از قلبش گرفته شود.
ـ امـام صـادق عـلـیـه الـسلام چشیدن شیرینی ایمان بر دلهای شما حرام گشته مگر آن گاه که دلهایتان از دنیا رویگردان شوند.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله آدمی شیرینی ایمان را در قلب خود نمی یابد مگر زمانی که برایش مهم نباشد چه کسی دنیا راخورد.
ـ (آدمی)شیرینی ایمان را حس نکند مگر زمانی که به خوب و بد تقدیر ایمان آورد.

کمترین درجه ایمان .

ـ امام علی علیه السلام کمتر چیزی که بنده باداشتن آن مؤمن می باشد این است که خدای تبارک و تعالی خود را به او بشناساند و او در برابر فرمان خداوند گردن نهد و پیامبرخودصلی اللّه علیه و آله را به او بشناساند واو به فرمان پیامبر گردن نهد و نیز امام وحجت خود در زمین و گواهش بر خلق را به وی بشناساند واو در برابر وی نیز سر طاعت فرود آورد سلیم می گوید: عرض کردم : ای امـیـر مـؤمـنان ! اگر چه هیچ چیز دیگری , جزآنچه برشمردی , نداند؟
فرمود: آری , چون هرگاه دستوری به او داده شد اطاعت می کند و هرگاه از چیزی نهی شد انجام نمی دهد.

آنچه ایمان را سلب می کند.

ـ امام صادق علیه السلام : بیگمان بنده به سبب یکی از پنج کار که همگی مانند هم و شناخته شده هستند, از ایمان خاج می شود: کفر, شرک , گمراهی , فسق و ارتکاب کبائر.

کمترین چیزی که ایمان را سلب می کند.

ـ امـام صـادق علیه السلام کمترین چیزی که انسان را از ایمان خارج می سازد این است که با کسی پـیـونـد بـرادری دیـنـی ببندد و سپس لغزشها و اشتباهات او را برشمارد تا روزی آنها رادستمایه سرزنش وی قرار دهد.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله کمترین کفر این است که انسان از برادرش سخنی بشنوند و آن را نگه دارد تا با آن او را رسواسازد این افراد بهره ای از خوبی نبرده اند.
ـ امام صادق علیه السلام --- در پاسخ به این پرسش که : کمترین چیزی که موجب کفر بنده می شود چیست ؟
: این که بدعتی بگذاردو از آن دفاع کند و از هر که با آن مخالفت ورزد بیزاری جوید.
ـ از امـام صـادق عـلـیـه السلام سؤال شد کمترین چیزی که بنده با آن کافر می شود چیست ؟
آن حضرت سنگریزه ای از روی زمین برداشت و فرمود: این که بگوید این ریگ یک هسته است و از هر که با این سخن او مخالفت ورزد بیزاری جوید.
ـ امـام صـادق عـلـیـه السلام کمترین چیزی که ایمان را از آدمی سلب می کند این است که با آدم گزافه گویی (در دین) بنشیند و به حرفهایش گوش دهد و آنها را تایید کند.

آنچه با ایمان سازگار نیست .

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! دوست همرازی جز ازهمکیشان خود مگیرید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! همانند آن کافران مباشید که درباره برادران خود که به سفر یا به جنگ رفته بودند, می گفتند: اگر نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! شما را حلال نیست که از زنان بر خلاف میلشان به ارث ببرید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به ناحق مخورید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! به جای مؤمنان کافران را به دوستی مگیرید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را به دوستی برنگزینید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! اهل کتاب را که دین شما را به مسخره و بازی می گیرند و نیز کافران را به دوستی نگیرید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه ای را که خدا بر شما حلال کرده است حرام مکنید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی که چون برای شما آشکار شوند اندوهگینتان می کنند, مپرسید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! چون کافران را حمله ور دیدید به هزیمت پشت مکنید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! شما که می دانید نباید به خدا و پیامبر خیانت کنید و در امانت خیانت ورزید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر پدر یا برادرتان دوست دارند که کفر را به جای ایمان برگزینند آنها را به دوستی مگیرید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی نگیرید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گویید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! پا جای پاهای شیطان مگذارید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! همچون کسانی نباشید که موسی را آزرده کردند و خدایش از آنچه گفته بودند مبرایش ساخت)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! مبادا که گروهی گروه دیگر را مسخره کند)).

((ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر با یکدیگر نجوا می کنید در باب گناه نجوا مکنید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! داراییها و فرزندانتان شما را از یاد خدا به خود مشغول ندارد)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و گروه بندی با تیرها پلیدی و کار شیطان است , بنابر این از آن اجتناب کنید)).
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله آزمندی و ایمان هرگز با هم در قلب بنده جمع نمی شوند.
ـ امام باقر علیه السلام هر که خشونت و درشتخویی قسمتش شود از ایمان محروم ماند.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله دو خصلت است که در مؤمن گرد نمی آیند: بخل و بد گمانی به روزی .
ـ دو خوی درمؤمن فراهم نمی آیند: آزمندی و بدخویی .
ـ مؤمن به هر خصلتی خوی کند, اما به دروغگویی و خیانت خو نمی گیرد.
ـ امام صادق علیه السلام مؤمن بی بخت و روزی نیست .
ـ شش چیز در مؤمن نباشد: تنگدستی , تیره روزی (یا بی خیری), حسادت , لجبازی , دروغ و تجاوزگری و زورگویی .

مقتضیات ایمان .

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا چنان که شایدبترسید و جز مسلمان نمیرید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! شکیبا باشید و دیگران را به شکیبایی فرا خوانید و در جنگها پایداری کنید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! همیشه عدالت را به پا دارید و برای خدا شهادت دهید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمانها وفا کنید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! در راه خدا استوار باشید و به عدالت شهادت دهید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا و پیامبر او فرمان برید و در حالی که سخنش را می شنوید از او روی بر مگردانید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فرا خوانند که زندگیتان می بخشد دعوتشان را اجابت کنید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از خدا بترسید برایتان جدا ساز (حق از باطل) قرار می دهد)) .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر به فوجی ازدشمن برخوردید پایداری کنید و خدا را بسیار یاد کنید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! با کافرانی که نزدیک شمایند بجنگید, باید در شما خشونت احساس کنند)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را فراوان یاد کنید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و سخن استوار بگویید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و هر کس بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! یاوران خدا باشید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید ! خود و خانواده خود را از آتش نگه دارید)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه کنید توبه ای نصوح خالصانه)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! مراقب خود باشید, اگر راه یافته باشید, آنکه گمراه شده به شما آسیب نمی رساند)).

علت نامگذاری مؤمن به این نام .

ـ پـیـامـبر خدا صلی اللّه علیه و آله آیا به شما بگویم که چرا مؤمن , مؤمن نامیده شده است ؟
چون جان و مال مردم از (تعرض) او در امان است .
ـ امـام صـادق عـلیه السلام مؤمن , مؤمن نامیده شده است چون از خدا امان می خواهد و خدا به او امان می دهد.
ـ مـؤمـن از آن رو مـؤمن نامیده شده است که از عذاب خدا در امان است و روز قیامت خود را در امان خدا در می آورد و خدا امان خواهی او را می پذیرد.

ارجمندی مؤمن .

ـ امام صادق علیه السلام حرمت مؤمن از کعبه بیشتر است .
ـ روایت شده که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به کعبه نگاه کرد و فرمود: آفرین به تو خانه , چقدر نزد خدا ارجمند و محترمی ؟
!به خدا قسم حرمت مؤمن از تو بیشتر است , زیرا خداوند از تو یک چیز را حرام کرد و از مؤمن سه چیز را: مالش را, خونش را و گمان بد بردن به او را.
ـ امام باقر علیه السلام خدای عزوجل سه خصلت به مؤمن بخشیده است : عزت در دنیا و دین , رستگاری در آخرت و ابهت و شکوه در دلهای جهانیان .
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله همان گونه که مرد را زن و فرزندانش می شناسند مؤمن در آسمان شناخته می شود او نزد خدا از فرشته مقرب گرامیتر است .
ـ خداوند, جل ثناؤه , می فرماید: به عزت و جلال خودم سوگند آفریده ای نیافریده ام که نزد من محبوبتر باشد از بنده مؤمنم .
ـ امام صادق علیه السلام خلایق از پی بردن به کنه صفت خداوند عزوجل ناتوانند و همچنان که از رسیدن به گوهر صفت خدا ناتوانند از دریافت ژرفای صفت پیامبر خداصلی اللّه علیه و آله نیز ناتوانند و همچنان که از پی به کنه صفت پیامبر خدا عاجزند از رسیدن به ژرفای صفت امام ناتوانند و همچنان که امام را چنان که باید نمی توانند بشناسند از شناخت حقیقت مؤمن چنان که باید ناتوانند.
ـ خدای عزوجل فرموده : اگر از شرق تا غرب کره زمین آفریده ای نداشتم بجز یک مؤمن و یک پیشوای دادگر, هر آینه با عبادت همان دو از عبادت همه آنچه درزمین آفریده ام بی نیاز بودم و هفت آسمان و زمین با آن دو بر پا می شد.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمن نزد خدا گرامیتر از فرشتگان مقرب اوست .

مؤمنان همچون یک پیکرند.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمنان در دوستی ,عطوفت و مهرورزی نسبت به هم چونان یک پیکرند که هرگاه عضوی از آن به درد آیددیگر اعضا را بیخوابی و تب فراگیرد.
ـ امـام صـادق عـلـیـه الـسلام به خدا قسم مؤمن هرگز مؤمن نیست , مگر آن که برای برادر خود هـمـچون بدن باشد که هرگاه رگی از او (از درد و بیماری) بجنبد دیگر رگهایش با آن همصدا شوند.
ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمنان خونهایشان برابر است , در برابر دیگران یکدست هستند و اگر کمترین آنها (به دشمن) زنهار و امان دهد دیگران به آن احترام گذارند.
ـ مـؤمـنان خیر خواه و دوستدار یکدیگرندهر چند خانه ها و بدنهایشان از هم دور باشد و تبهکاران نسبت به یکدیگر دغلکارند و همیاری ندارند, هر چند خانه ها و بدنهایشان گرد هم باشد.

مؤمن کیست ؟ (1).

قرآن .
((مـؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شوددلهاشان ترسان شود و چون آیات خدا بر آنان خـوانـده شـود ایـمـانـشان افزون گردد و بر پروردگارشان توکل می کنند همان کسان که نماز مـی گـزارنـد و از آنـچـه روزیـشـان داده ایـم انفاق می کنند اینان مؤمنان حقیقی هستند در نزد پروردگارشان درجاتی دارند و مغفرتی و رزقی نیکو)).
ـ امـام عـلی علیه السلام مؤمن شادیش در چهره اش می باشد و اندوهش در دلش , سینه اش از هر چـیـز فـراختر (پر حوصله و دریادل) است و نفسش از هر چیز زبونتر, بلندپایگی را ناخوش دارد و شـهـرت را دشـمـن , انـدوهش دراز است و همتش بلند, بسیارخموش است و اوقاتش به بیکاری نـمـی گـذرد, شـکـور اسـت و شکیبا, غرق در اندیشه خویش است و در پایبندی به دوستی خود (بـادیگران) حریص است نرمخو و مهربان است , اراده اش سخت تر از سنگ خاراست و با این حال از یک بنده خوارتر و افتاده تراست .
ـ مؤمن در هنگام گرفتاریهای تکان دهنده استوار است , در ناخوشیها پابرجا, در هنگام بلا شکیبا, در مـوقـع برخورداری از رفاه وآسایش سپاسگزار , به آنچه خدا روزیش کرده قانع و خرسند است , بـه دشـمـنـان سـتـم روا نمی دارد و با دوستان غرض ورز نیست (یا به خاطر آنها به دیگران ستم نمی کند یا مرتکب گناه نمی شود), مردم از او در آسایشند و نفسش ازو در رنج .
ـ امـام بـاقـر عـلیه السلام مؤمن کسی است که چون خشنود و سر خوش شود خشنودیش او را به گناه و باطل نکشاند و هر گاه به خشم آید خشمش او را از حقگویی دور نسازد, مؤمن کسی است که اگر قدرت یابد قدرتش او را به تجاوز و دست اندازی به آنچه حق اونیست نکشاند.
ـ امـام صـادق علیه السلام مؤمن یاوری خوب و کم خرج و زحمت است , زندگیش را خوب اداره می کند, از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمن در هر حال در خیر و خوبی به سر می برد, حتی در آن حال که جانش از سینه اش کنده می شود خدا را ستایش و سپاس می گوید.
ـ مـؤمـن مـورد ناسپاسی قرار می گیرد (با همه خوبیهایی که به مردم می کند کسی از او تقدیر و تشکر به عمل نمی آورد).
ـ مؤمن برادر مؤمن است در هیچ حال از نصیحت و خیر خواهی برای او فروگذار نیست .

ـ مـؤمـن نـسـبـت بـه چیزی که در دنیا به سرش آمده سرزنش نمی شود بلکه کافر مورد توبیخ و سرزنش قرار می گیرند.
ـ مؤمن رام و ملایم است , چندان که خیال می کنی احمق است .
ـ امـام عـلـی عـلـیه السلام مؤمن ساده دل (بی شیله پیله) و بزرگوار است , امین نفس خویش و همواره ترسان و اندوهگین است .
ـ مؤمن امانتدار نفس خویش است با هوی و هوس خود می جنگد.
ـ مـؤمـن چون اندرز داده شود (از گناه) باز ایستد و چون بر حذر داده شود حذر کند و چون پند داده شود پند پذیرد و چون به او یادآوری شود متذکر گردد و هرگاه به اوستم شود ببخشد.
ـ مؤمن شیوه و عادتش زهد اوست و هم و غمش دینش و عزتش قناعتش و تلاشش برای آخرتش , خوبیهایش بسیار است ودرجاتش بلند و در آستانه رهایی و رستگاری است .
ـ امام سجاد علیه السلام مؤمن سکوت می کند تا سالم ماند و سخن می گوید تا سود برد.
ـ امام صادق علیه السلام مؤمن در دین قدرتمند است , در نرمی دوراندیش , ایمانش با یقین همراه است , در فهمیدن (دین)آزمند و در پیمودن راه راست با نشاط و با وجود کار و گرفتاری نمازش را ترک نمی گوید.
ـ مـؤمـن بـردبـاری اسـت کـه جهالت نمی ورزد و اگر نسبت به او کار جاهلانه ای صورت گیرد بـردبـاری می کند, او ستم نمی کند و اگر به وی ستم شود می بخشد, بخل نمی ورزد و اگر به او بخل ورزند صبر می کند.
ـ مؤمن کسی است که درآمدش حلال و پاک باشد و اخلاقش نیکو و باطنش سالم و درست , زیادی مالش را انفاق کند و از زیاده گویی بپرهیزد.
ـ مؤمن در دین خود نیرومند است .
ـ امام سجاد علیه السلام مؤمن دانش و بردباری را با هم آمیخته است , می نشیند تا دانش بیاموزد, سـکـوت مـی کـند تا سالم ماند, سخن می گوید (برای سؤال) تا بفهمد وامانت (راز) خود را برای دوستانش بازگو نمی کند.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمن غیرتمند است و خدا غیرتمندتر.
ـ مؤمن خوشدل و بزرگوار است و بدکار حیله گر و فرومایه .
ـ امام علی علیه السلام مؤمن همیشه به یاد خداست , زیاد می اندیشد, بر نعمتها سپاسگزار و در بلا شکیباست .
ـ مؤمن کسی است که دل خود را از چیزپست پاک کرده باشد.
ـ مؤمن بیدار است و چشم به راه یکی از دو فرجام نیک .
ـ مؤمن در هنگام توانگری پاکدامن است و از دنیا وارسته .

ـ مؤمن در هنگام خوشی و آسایش سپاسگزار است و در هنگام گرفتاری و بلا شکیبا و در زمان ناز و نعمت ترسان .
ـ هـرگـاه از مـؤمـن چیزی خواسته شود زیاد کمک می کند و چون خود چیزی از کسی بخواهد سبک می گیرد.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله (وجود) مؤمن سود است اگر با او راه بردی به تو سود می رساند, اگـر بـا وی مشورت کنی به توبهره می رساند, اگر با او مشارکت کنی به تو فایده می رساند همه چیز او سود است .
ـ مؤمن کسی است که مردم او را بر جان و مال خود امین کرده باشند.
به این مضمون احادیث دیگری نیز وجود دارد.
ـ مؤمن کسی است که نفسش از او در رنج است و مردم در آسایش .
ـ مؤمن با اشتهای خانواده خود غذا می خورد ومنافق خانواده اش با اشتهای او غذا می خورند.
ـ مؤمن ابتدا به سلام می کند و منافق می گوید باید به من سلام کنند.
ـ مؤمن در دنیا همچون بیگانه و غریب است , به عزت آن خو نمی گیرد و از خواری آن نمی نالد.
ـ قرآن دست و پای مؤمن را در برآوردن بسیاری از خواهشهای نفسانیش بسته است .
ـ مؤمن یک شکم غذا می خورد و کافر هفت شکم .
ـ مؤمن آینه مؤمن است .
ـ مـؤمـن آینه برادر مؤمن خویش است : در غیابش خیرخواه اوست و در حضورش ناراحتیهایش را برطرف می سازد و در مجلس برای او جا باز می کند.
ـ مؤمن برای مؤمن مانند ساختمان است که اجزای مختلف آن یکدیگر را محکم می سازند.
ـ امـام عـلی علیه السلام مؤمن کسی است که دین خود را با دنیای خود حفظ کند و تبهکار کسی است که دنیای خود را با دینش نگه دارد.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمن انس می گیرد و با او انس می گیرند و کسی که انس نگیرد و انس پذیر نباشد از خیر و برکت بی بهره است بهترین مردمان کسی است که برای مردم سودمندتر باشد.
ـ امام صادق علیه السلام مؤمن مغلوب فرج و رسوای شکم خود نمی شود.
ـ امـام عـلی علیه السلام مؤمن به دشمن خود ستم نمی کند و به خاطر دوست خود مرتکب گناه نمی شود, اگر به او ستم شودشکیبایی می ورزد تا خداوند عزوجل انتقامش را از او بکشد.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمن انس می گیرد و مردم با او انس و الفت پیدا می کنند.

ـ مؤمن زیرک و با هوش و هشیار است .
ـ مؤمن کم خرج و زحمت است .
ـ مؤمن کسی است که مردم او را بر جان و مال خود امین کرده باشند.
ـ از اندرزهای خدای تعالی به موسی علیه السلام مؤمن کسی است که آخرت برای او آراسته و زیبا بـاشـد, از این رو نگاهش بی آن که سست و خسته شود به آخرت دوخته شده است عشق به آخرت میان او و لذت زندگی جدایی افکنده و او را تا سحرگاهان بیدار داشته است , همچون سواری که به سوی هدف خود می راند شب و روز افسرده و اندوهناک است .

مؤمن کیست ؟ (2).

ـ امام علی علیه السلام مؤمن رفیق مؤمن است و دانش وزیر او و شکیبایی فرمانده سپاه او و کار و عمل سرپرست او.
ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمن در انجام کارهایی که در توانش هست کوشاست و بر انجام آنچه از توانش بیرون است دریغ می خورد.
ـ هر که از کار نیک خود شادمان باشد و از کار بد خویش ناراحت , او مؤمن است .
ـ امـام بـاقر علیه السلام خداوند سه خصلت به مؤمن عطا فرموده است : عزت در دنیا و در دینش , رستگاری در آخرت و شکوه وابهت در دلهای مردمان .
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله --- در وصف مؤمن --- : حرکات و رفتارهایش ملایم و مهربان است و دیـدارش شـیرین از هر چیزعالیترین آن را می جوید و از خویها پر ارج ترین را به کسی که دشمنی دارد سـتـم نـمـی کند و به خاطر کسی که دوستش دارد مرتکب گناه نمی شود, کم خرج است و بـسـیـار کـمـک و یـاری مـی رسـاند کارش را به خوبی انجام می دهد به طوری که گویی آن را می بیند,چشمانش فروهشته است , دست بخشنده دارد و دست رد به سینه سائل نمی زند سخنش را مـی سـنجد و زبان در کام می کشد باطل را از دوستش نیز نمی پذیرد و حق را حتی از دشمنش انـکـار نمی کند, دانش نمی آموزد مگر برای دانستن و دانایی فرا نمی گیرد مگر برای عمل کردن اگـر بـا دنیا خواهان رفتار کند زیرکترین آنهاست و هرگاه با آخرت جویان سلوک کند پارساترین آنهاست .
ـ امـام رضـا عـلـیه السلام مؤمن تا سه خصلت در او نباشد, مؤمن نیست : روشی از پروردگارش , روشـی از پیامبرش صلی اللّه علیه وآله و روشی از ولی خداعلیه السلام اما روش پرودگار, نهفتن راز, و روش پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله , ملایمت با مردم , و روش ولی خدا, شکیبایی در تنگنا و سختی .
ـ امام حسین علیه السلام براستی مؤمن خدا را نگهدار خود (از گزندها و گناهان) گرفته است و گـفـتـار او را آیـنه خود پس یک بار(در آن آینه) به اوصاف مؤمنان می نگرد و بار دیگر به اوصاف گردنکشان و در آن نکته ها می بیند و خود را شناسایی می کند ودرباره هوش و ذکاوت خود یقین می کند و به پاکی خود اطمینان می یابد.
ـ امـام علی علیه السلام بندگان خدا! بدانید که مؤمن شب و روز را سپری نمی کند مگر آن که به نـفـس خود بدگمان و بی اعتماد است , از این رو, پیوسته سرزنشش می کند و از اوکارهای خوب بیشتر می طلبد.

صلابت مؤمن .

ـ امام باقر علیه السلام مؤمن از کوه سخت تراست از کوه کم می شود اما از دین مؤمن چیزی کاسته نمی گردد.
ـ امـام صـادق عـلیه السلام مؤمن از پاره آهن محکمتر است , پاره آهن هر گاه در آتش نهاده شود تغییر می کند اما اگر مؤمن بارهاکشته شود در دلش تغییری پدید نمی آید.
ـ امام کاظم علیه السلام مؤمن از کوه سخت تر است , زیرا کوه با ضربات تیشه شکاف بر می دارد اما دین مؤمن با هیچ چیز شکاف نمی خورد.

کرنش همه چیز برای مؤمن .

ـ امام صادق علیه السلام همه اشیا برای مؤمن کرنش می کنند و همه اشیا به او احترام می گذارند آن گاه فرمود: اگر برای خدا اخلاص ورزد, خداوند همه چیز را از او هراسان سازد حتی حشرات و خزندگان و درندگان زمین و پرندگان آسمان و ماهیان دریا را.
ـ مـؤمـن کـسی است که هر چیزی از او بیمناک باشد زیرا او در دین خدا قدرتمند و عزیز است , از هیچ چیز نمی ترسد و این نشانه هر مؤمنی است .
ـ هـمـه چـیـز, حـتی حشرات و خزندگان و درندگان زمین و پرندگان آسمان , در برابر مؤمن تسلیمند.

مؤمنان اندکند.

قرآن .
((بـرای وی هـر چـه مـی خـواست از معبدها و تندیسها وکاسه هایی چون حوض و دیگهای محکم برجای , می ساختند ای خاندان داود! سپاسگزاری کنید و اندکی از بندگان من سپاسگزارند)).
((داود گفت : مسلما او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش , بر تو ستم نموده و بـسـیـاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند و اینان نیز اندک هـسـتـنـد, بـر یکدیگرستم می کنند و داود دانست که او را آزمودیم پس از پروردگارش آمرزش خواست و به سجده درافتاد و توبه کرد)).
- -

- -
((چون فرمان ما رسید و تنور جوشید, گفتیم : از هر نر و ماده دو تا و نیز خاندان خود را در کشتی بـنـشـان , مـگر آن کس را که حکم خدا از پیش درباره اش صادر شد و نیزآنهایی را که به تو ایمان آورده اند و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند)).
((اگر از آنان بپرسی : چه کسی از آسمان باران فرستاد و زمین مرده را بدان زنده ساخت ؟
مسلما خواهند گفت : خدا بگو: سپاس خدای راست ولی بیشترینشان درنمی یابند)).
در این باره بیش از شصت آیه وجود دارد مراجعه کنید به المعجم المفهرس .
ـ امـام صـادق علیه السلام زن مؤمن از مرد مؤمن کمیابتر است و مرد مؤمن از کبریت احمر کدام یک از شما کبریت احمر را دیده است ؟
!.
ـ امـام کـاظـم علیه السلام نه هر که دم از ولایت ما بزند مؤمن است بلکه آنان همدم مؤمنان قرار داده شده اند.
ـ امـام علی علیه السلام ای مردم ! در راه راست , به دلیل شمار اندک رهروان آن , احساس تنهایی و ترس نکنید, زیرا مردم برسفره ای گرد آمده اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی اش طولانی است .
ـ خداوند زمین خود را از وجود کسی که به نیازهای مردم آگاه است و از کسی که در راه نجات و رستگاری دانش فرا می گیردخالی نگذاشته است والبته شمار اینان بسیار اندک است خداوند این را در مـیـان امتهای

پیامبران (گذشته) روشن ساخته و آنها رانمونه ای برای آیندگان قرار داده است مثلا درباره قوم نوح می فرماید: ((و جز اندکی با او ایمان نیاوردند)).

نشانه های مؤمن .

ـ امام سجاد علیه السلام نشانه های مؤمن پنج تاست : پاکدامنی در خلوت و تنهایی , صدقه دادن در تنگدستی , شکیبایی در برابرمصیبت , بردباری در هنگام خشم و راستگویی با وجود بیم و ترس .
ـ امـام علی علیه السلام نشانه ایمان این است که اگر جایی راست گفتن بزیان تو و دروغ گفتن به سود بود راستگویی را بر دروغ گویی ترجیح دهی , بیش از مقداری که می دانی سخنی نگویی و در سخن گفتن از دیگران پروای خدا داشته باشی .
ـ امـام صـادق عـلـیـه الـسلام سه چیز از نشانه های مؤمن است : شناخت خدا و شناخت دوستان و دشمنان خدا.
ـ در پـاسخ به این پرسش که : مؤمن بودن مؤمن به چه چیز شناخته می شود؟
ـ : به تسلیم در برابر خدا و خشنود بودن به هر آنچه ازغم و شادی که به او می رسد.
در این باره قبلا احادیثی نقل کردیم و در بابهای آینده نیز نقل خواهیم کرد.

صفات مؤمنان .

ـ امام علی علیه السلام مؤمنان به خیرشان امیدمی رود و شرشان به کسی نمی رسد.
ـ مـؤمنان به خود بدگمانند, از فراوانی لغزشهای خود بیمناکند, از دنیا متنفرند, شیفته آخرتند و در انجام فرامین الهی شتابان .
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمنان آسانگیر و نرمخویند.

بهترین مؤمنان .

ـ امـام عـلـی علیه السلام بهترین مؤمنان آن کس است که از جان و خانواده و دارایی خود (در راه خدا) بیشتر مایه بگذارد.
ـ از مؤمنان آن کس ایمانش برتر است که داد و ستد و خشم و خشنودیش برای خدا باشد.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بهترین مؤمنان خوش خوترین آنهاست .
ـ ایمان آن مؤمن برتر است که هرگاه چیزی از او خواسته شد بدهد و اگر کسی چیزی به او نداد بی نیازی جوید.
ـ بهترین مؤمن کسی است که در خرید و فروش و پرداختن (قرض) و پس گرفتن (آن) جوانمرد باشد.
ـ بهترین مؤمن آن است که دلی پاک و زبانی راستگو دارد.
فضیلت کسی که نادیده به پیامبر ایمان آورد.
ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله ایمان کسی که مرا دیده شگفت آور نیست بلکه شگفتی فراوان از مردمی است که اوراقی نوشته شده دیدند و به آن , از ابتدا تا انتهایش , ایمان آوردند.
ـ کـی بـرادران خـود را دیـدار مـی کنم ؟
عرض کردند: مگر ما برادران شما نیستیم ؟
فرمود: شما اصحاب منید, برادران من کسانی هستند که نادیده به من ایمان آوردند من مشتاق آنانم .
ـ ایمان کدامین آفریدگان برای شما شگفت آورتراست ؟
عرض کردند:فرشتگان , فرمود: آنها که نزد پـروردگـارشـان هـستند چرانباید ایمان بیاورند؟
! (ایمان آنها تعجبی ندارد), عرض کردند: پس , پـیـامـبـران , فرمود: آنان چرا نباید ایمان بیاوردند در حالی که وحی برایشان نازل می شود؟
!عرض کردند: پس , ما, فرمود: شما چرا نباید ایمان بیاورید در صورتی که من در میان شما هستم ؟
! بدانید شـگـفـت آورتـرین ایمان نزد من ایمان آن مردمی است که بعد از شما می آیند و در میان نوشته ها کتابی را می بینند (قرآن) و به آن ایمان می آورند.

امانتداری .

امانتداری .

قرآن .
((و آنان که پای بند امانتها و پیمان خود هستند)).
ـ امام علی علیه السلام برترین ایمان امانتداری است و زشت ترین اخلاق خیانت ورزی است .
ـ امـام بـاقـر عـلیه السلام سه چیز است که خداوند عزوجل دست هیچ کس را در آنها باز نگذاشته اسـت : برگرداندن امانت به نیکوکارو بدکار, وفا کردن به عهد و پیمان با نیکوکار و بدکار و نیکی کردن به پدر و مادر , خوب باشند یا بد.
ـ پـیـامـبـر خدا صلی اللّه علیه و آله به نماز و روزه و حج و بخشش و ناله های شبانه زیاد آنها نگاه نکنید, بلکه به راستگویی وامانتداری آنها بنگرید.
ـ امام صادق علیه السلام امانتداری توانگری است .
ـ ببین علی علیه السلام به سبب چه چیز آن منزلت را نزد پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله پیدا کرد همان را پیروی کن همانا علی علیه السلام با راستگویی و امانتداری آن مقام را نزد پیامبر خداصلی اللّه علیه و آله یافت .
برگرداندن امانت در هر حال واجب است .
ـ امـام صـادق عـلـیـه السلام اگر ضارب و قاتل علی مرا امین بشمارد و از من خیرخواهی و با من مشورت کند و من امانتش را بپذیرم , آن را به او باز خواهم گرداند.
ـ از خدا بترسید وامانت را به کسی که شما را امین دانسته است , بازگردانید, زیرا حتی اگر قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام امانتی را به من بسپرد هر آینه آن را به او برمی گردانم .
ـ امـام عـلـی عـلـیه السلام امانت را (به صاحبان آنها) برگردانید, هر چند قاتل فرزندان پیامبران باشند.
ـ امام صادق علیه السلام امانت را به صاحبش برگردانید , اگر چه قاتل حسین بن علی باشد.
ـ امـام عـلی علیه السلام به کسی که تو را امین قرار داده است خیانت مکن هر چند او به تو خیانت کرده باشد و راز او را فاش مساز اگر چه او راز تو را فاش ساخته باشد.
ـ سوگند می خورم که پیامبر خدا ساعتی پیش از وفات خود سه بار به من فرمود: اباالحسن ! امانت را, کم باشد یا زیاد, به نیکوکار وبدکار برگردان اگر چه آن امانت نخی باشد یا سوزنی .
ـ امـام صـادق عـلـیـه الـسـلام خـداونـد عـزوجـل هیچ پیامبری بر نینگیخت

مگر با راستگویی و برگرداندن امانت به نیکوکار و بدکار.
ـ پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله --- آن گاه که این آیه را خواند: ((و بعضی از اهل کتابند که اگر او را امـیـن شـمری)) --- : دشمنان خدادروغ گفته اند هر چه در جاهلیت بوده زیرپا می گذارم مگر امانتداری را, که بایدامانت را به نیکوکار و بدکار برگرداند.
ـ امـام صادق علیه السلام از خدا بترسید و امانتها را به سیاهپوست و سفید پوست برگردانید اگر چه (صاحبش) حروری (از خوارج) باشد یا شامی (از یاران معاویه).

کسی که امانتدار نباشد ایمان ندارد.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله کسی که امانتدار نباشدایمان ندارد.
ـ کسی که در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به صاحبش برنگرداند و آن گاه بمیرد بر دین من نمرده است و با خدا دیدار می کنددر حالی که بر او خشمگین است .
ـ از مـا نـیست آن که امانت را بی اهمیت شمارد و بدین سبب امانتی را که به او سپرده شده ضایع گرداند.
ـ امام علی علیه السلام کسی که امانتدار نیست ایمان ندارد.

دستاوردهای امانتداری .

ـ امام علی علیه السلام امانتداری به صداقت می انجامد.
ـ هرگاه امانتداری تقویت شود صداقت زیاد گردد.
ـ امانتداری و وفاداری راستکرداریند.
ـ امانتداری روزی می آورد و خیانت در امانت فقر.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله امانتداری توانگری می آورد و خیانت در امانت ناداری .
ـ لقمان علیه السلام فرزندم ! امانت را (به صاحبش) برگردان تا دنیا و آخرتت سالم بماند وامانتدار باش تا توانگر باشی .

کسانی که نباید به آنها امانت سپرد.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله کسی که به فردی غیرامین امانت بسپارد, خداوند ضامن او نیست , زیرا او را از امانت سپاری به غیر امین بازداشته است .
ـ امام علی علیه السلام شخص به ستوه آمده و رنجیده را امین مشمار.
ـ امام صادق علیه السلام نباید به کسی که امانت بدو سپرده ای بدگمان باشی و به خائنی که او را آزموده ای , امانت مسپار.
ـ امام باقر علیه السلام انسان امین به تو خیانت نکرده بلکه تو به خائن امانت سپرده ای .
ـ اگر کسی از بنده ای از بندگان خدا دروغی بشنود و خیانتی ببیند و با این حال او را بر امانت خدا امین قرار دهد سزاوار است که خدای عزوجل او را درباره این امانت (که به خائن سپرده) گرفتار سازد و عوض و پاداشی هم (در برابر آن امانت از دست رفته) به وی ندهد.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هر کس بداند کسی شرابخوار است و با این حال به او امانتی بسپرد خداوند ضامن او نیست و مزدو عوضی به او نخواهد داد.
ـ امام باقر علیه السلام کسی که غیر امین را امین و معتمد شمارد, حجتی بر خدا ندارد.
ـ امام صادق علیه السلام برای من فرقی نمی کند که به خائن امانت بسپارم , یا به کسی که از امانت مراقبت و نگهداری نمی کند.

امانت الهی .

قرآن .
((ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم , از به دوش کشیدن آن سرباز زدند و از آن ترسیدند و انسان آن امانت را به دوش گرفت , او همیشه ستمکار و نادان بوده است)).
ـ امـام علی علیه السلام دیگر, گزاردن امانت است و آن که امانتگزار نیست زیانکار است , امانت به آسـمـانـهـای افـراشـته و زمینهای گسترده و کوههای بلند بر پا داشته عرضه شد چیزی بلندتر, گـسترده تر, فرازتر و بزرگتر از این سه چیز نیست اگر چیزی به خاطربلندی یا گستردگی یا نـیـرومـنـدی و یـا صلابت امانت را نمی پذیرفت هر آینه این سه بودند لیکن از عقوبت ترسیدند و چیزی رادانستند که ناتوانتر از آنها ندانست و او انسان است ((و انسان همیشه ستمکار و نادان بوده است)).
ـ زندیقی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: می بینم که خدا می فرماید: ((ما عرضه کردیم امانت را)) ایـن امانت چیست و این انسان کیست ؟
خدای عزیز حکیم را این صفت نشاید که حقیقت را از بـندگان خویش پوشیده دارد امام فرمود: امانتی که گفتی ,امانتی است که نباید و نشاید بود مگر در پیامبران واوصیای آنان .
ـ در حـدیـث آمـده اسـت : هرگاه وقت نماز می رسید علی علیه السلام بیتابی می کرد و می لرزید رنـگ بـه رنـگ مـی شـد عـرض مـی شـد:شـمـا را چـه شـده اسـت ای امیرمؤمنان ؟
می فرمود: وقـت نمازرسیده است ,وقت امانتی که خداوندبرآسمانهاوزمین عرضه کردوآنهاازپذیرفتن این امانت سرباز زدند و از آن ترسیدند.
ـ از امام صادق علیه السلام سؤال شد: مردی به کسی سفارش می دهد که : برایم جامه ای خریداری کن آن مرد به بازار می رود و دربازار جامه ای می یابد که مانند آن را خودش دارد و لذا همان جامه خـود را به او می دهد (چه حکمی دارد؟
) فرمود: نباید این کار رابکند و خود را آلوده سازد خداوند عـزوجـل مـی فـرمـایـد: ((مـا امانت را عرضه کردیم)) حتی اگر جامه خودش از جامه ای که در بازاردیده بهتر باشد, نباید مال خودش را به او بدهد.

زنهار دادن .

زنهار دادن .

قرآن :.

((مگر کسانی که به قومی که میان شما و ایشان پیمانی است می پیوندند یا خود نزد شما می آیند در حـالـی کـه از ایـنـکه یا با شما باید بجنگند, یا با قوم خود, خسته و دلتنگ شده باشند, و اگر خدا مـی خـواسـت آنان را بر شما چیره می کرد و با شما به کارزار برمی خاستند, ولی اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و از در تسلیم وارد شدند خداوند اجازه جنگ با آنان را نمی دهد)).

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله اگر کسی بر جان خود از تو امان خواست او را نکش .

ـ هر که پیمان بسته ای را بکشد, بوی بهشت را که از فاصله چهل سال به مشام می رسد, استشمام نخواهد کرد.

ـ هر که کسی را بر جانش امان دهد و سپس او را بکشد, من از آن قاتل بیزارم اگر چه مقتول کافر باشد.

ـ هـر کـس مـردی را بـر جـانش امان دهد و سپس او را بکشد در روز رستاخیز پرچمدار خیانت و پیمانشکنی است .

پیمانداری .

ـ امام علی علیه السلام میخهای عهد و پیمانها را محکم کنید.
ـ در عـهد نامه اش به اشتر --- : اگر با دشمن خود پیمانی بستی یا به او جامه زنهار و امان پوشاندی به پیمان خویش وفا کن و با امانت پیمانت را رعایت نما و خود را سپر زنهاری که داده ای گردان , زیـرا مـردم , با همه خواستهای گوناگون و آرای پراکنده ای که دارند,نسبت به هیچ فریضه ای از فرایض الهی همچون بزرگ شمردن وفای به پیمانها چنان سخت همداستان نیستند.

احترام گذاشتن به پیمانها و زنهارها.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله کمترین فرد امت من ازطرف آنها می تواند زنهار دهد.

ـ مـسـلـمـانـان برادرند, خونهایشان یکسان است , کمترین آنها زنهار می دهد و در برابر بیگانگان یکدست و متحدند.

ـ امـام صـادق عـلـیه السلام --- در پاسخ به پرسش از معنای این جمله پیامبر که کمترین آنهازنهار می دهد --- : اگر سپاهی از مسلمانان گروهی از مشرکان را محاصره کنند و در همین وضع مردی از مـحـاصـره شـدگـان بـیـاید وبگوید: به من امان دهید تا بیایم و با فرمانده شما گفتگو کنم و پایین ترین فرد سپاه مسلمانان به آنان زنهار دهد بالاترین فرد آنان باید به این زنهار پایبند باشد.

همدمی .

همدمی .

ـ امام علی علیه السلام انسان نادان از آنچه دانا بدان خو می گیرد گریزان است .
ـ جز با حق خو مگیر و جز از باطل گریزان مباش .
ـ امام رضا علیه السلام همدمی هیبت را از میان می برد.
ـ همدم شدن زیاد هیبت و شکوه را از بین می برد.
ـ امام صادق علیه السلام سه چیز مایه انس و همدمی هستند: زن سازگار, فرزند صالح و دوست یکرنگ .

انس با خدا.

ـ امام علی علیه السلام خدایا! تو با دوستان خودانیس ترینی اگر غربت و تنهایی آنان را به وحشت اندازد یاد تو همدم آنان باشد و اگر مصیبتها بر آنان فرو ریزد به زنهار خواهی از تو, پناه می برند.
ـ ثمره خو گرفتن با خدا همدم نشدن با مردم است .
ـ چگونه با خدا انس گیرد آن که از مردم گریزان نیست .
ـ امام عسکری علیه السلام هر که با خدا همدم شود با مردم خو نگیرد.
ـ امام علی علیه السلام هر که از مردم کناره گیرد با خدای سبحان خو گیرد.
ـ امام عسکری علیه السلام نشانه انس گرفتن با خدا کناره گیری از مردم است .
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هر که از خواری گناه به سربلندی طاعت درآید خداوند عزوجل انیس او شود بی آن که همدمی داشته باشد و او را کمک رساند بی آن که مال و ثروتی داشته باشد.
ـ امام صادق علیه السلام هیچ مؤمنی نیست مگر آن که خدا ایمان او را همدم و دلارام او قرار دهد, چندان که اگر بر ستیغ کوهی باشد احساس تنهایی نکند.
ـ افسوس و دریغ بر دلهایی که لبریز از نور است همانا دنیا در نگاه آنان همچون مار پیسه و دشمن زبان نفهم است , همدم خدا هستند و از آنچه خوشگذرانان بدان خومی گیرند گریزانند.

انسان .

اشاره

کرامت و بزرگواری آدمیان .
قرآن .
((ما فـرزنـدان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوارشان کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزیشان دادیم و بر بسیاری از آفریدگانمان برتریشان دادیم)).
ـ پـیـامـبـر خدا صلی اللّه علیه و آله هیچ چیز نزد خدا گرامیتر از فرزند آدم نیست عرض شد: ای پیامبر خدا! و نه فرشتگان ؟
! فرمود:فرشتگان , بسان خورشید و ماه مجبورند.
ـ هیچ چیزی نیست که از هزار همتای خود بهتر باشد مگر انسان .
ـ امـام صـادق عـلیه السلام شبی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به معراج برده شد وقت نماز رسید جبرئیل اذان و اقامه گفت و سپس عرض کرد: ای محمد! (برای امامت نماز) پیش برو پیامبر خدا صـلـی اللّه عـلیه و آله فرمود: تو پیش برو, ای جبرئیل ! جبرئیل گفت :از آن زمان که به ما دستور داده شد بر آدم علیه السلام سجده کنیم خود را بر آدمیان مقدم نمی داریم .
ـ امـام بـاقر علیه السلام --- بعد از بیان درگذشت آدم علیه السلام --- : تا آن که نوبت نماز خواندن بر (جنازه) آدم رسید هبة اللّه گفت : ای جبرئیل ! جلو برو و بر آدم نماز بخوان جبرئیل علیه السلام به او (فـرزنـد آدم) گفت : ای هبة اللّه ! خداوند به ما دستور داد که در بهشت بر پدرت سجده آوریم , پس ما را نسزد که بر هیچ یک از فرزندانش امامت کنیم .

شرافت مؤمن .

ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هیچ چیز سراغ نداریم که از هزار همتای خود بهتر باشدمگر مرد مؤمن را.
ـ امـام بـاقـر عـلیه السلام خداوند هیچ آفریده ای نیافرید که از مؤمن نزد خدا گرامیتر باشد, زیرا فرشتگان خدمتگزار مؤمنان هستند.
آنچه انسان را بر فرشتگان برتری می دهد.
ـ امام صادق علیه السلام --- در پاسخ به این پرسش عبداللّه بن سنان که : فرشتگان برترند یا آدمیان ؟
ـ : امـیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است : خداوند در فرشتگان فقط عقل نهاده است و نه خواهش نفسانی و در ستوران میل و خواهش نهاده است وعقل نه و در بنی آدم هر دو را نـهـاده اسـت پس , آن که عقلش بر خواهشش چیره آید از فرشتگان بهتر است و هر که خواهشش برخردش غالب گردد از ستوران بدتر است .
ـ امام علی علیه السلام انسان دارای نفس ناطقه (و مدرک معقولات)آفریده شده است , اگر آدمی آن را بـا عـلـم و عـمـل تزکیه کند و بپروراند با گوهرهای اولیه علتهایش (با ذات عقول مقدسه) همسان گردد و هرگاه ترکیبش معتدل شود و از اضداد جدا گردد (خصلتهای اخلاقی در او به اعـتـدال گـرایـد و از افراطو تفریط سالم مانند) با آن هفت آسمان قوی و محکم (نفوس فلکیه) شریک شود.

فلسفه آفرینش انسان .

قرآن .
((و چـون پروردگارت به فرشتگان گفت : من در زمین خلیفه ای می آفرینم , گفتند: آیا کسی را می آفرینی که در زمین فساد کند و خونها بریزد حال آن که ما به ستایش تو تسبیح می گوییم و تو را تقدیس می کنیم ؟ گفت : آنچه من می دانم شما نمی دانید)).
((جن و انس را نیافریدم مگر تا مرا پرستش کنند)).
((اگر پروردگار تو خواسته بود, هر آینه همه مردم را یک امت می کرد, ولی همواره گونه گون خواهند بود مگر آنهایی که پروردگارت بر آنها رحمت آورده و آنها را برای همین بیافریده است)).
ـ امام علی علیه السلام به خدا پروایی فرمان دارید و برای نیکوکاری و فرمانبرداری (از خدا) آفریده شده اید.
ـ امـام صـادق علیه السلام --- در پاسخ به این پرسش زندیق که خدا چرا خلایق را آفرید حالی که به آنها نیاز ندارد و از آفریدن آنهاناگزیر نیست و بازیچه کردن ما نیز شایسته او نیست ؟
ـ : آفریدگان را بیافرید تا حکمت خود را نشان دهد و علم خود را به کار زند وتدبیر خویش را بگذراند.
ـ امـام علی علیه السلام --- در هنگام فرا خواندن مردم به جهاد --- خداوند با دین خود شما را گرامی داشت و برای پرستش خویش شما را بیافرید, پس در ادای حق او بکوشید.
ـ خـدای تـعالی می فرماید: فرزند آدم ! تو را نیافریدم تا سودی کنم بلکه آفریدیمت تا تو از من سود بری پس , به جای هر چیز مرا برگزین , زیرا من یاور تو به جای هر چیزهستم .
ـ امام حسین علیه السلام ای مردم ! خدای عزوجل بندگان را نیافرید مگر تا او را بشناسند چون او را شـنـاخـتـنـد بپرستندش و چون اورا بپرستند از پرستش جز او بی نیاز شوند مردی عرض کرد: فرزند پیامبر خدا! پدر و مادرم فدایت بادا! شناخت خدا چیست ؟
فرمود: شناخت این است که مردم هر زمانی امام وپیشوای واجب الطاعه خود را بشناسند.
ـ امام صادق علیه السلام --- درباره آیه ((جن و انس را نیافریدم مگر تا مرا بپرستند)) --- : آنان را برای عبادت آفرید.
ـ عـلـی بن ابراهیم --- نیز از آن حضرت --- : آنان را برای امر و نهی و تکلیف آفرید آنان را نیافرید تا به زور عبادت کنند بلکه برای آزمایش آفرید تا به وسیله اوامر و نواهی خود ایشان را بیازماید.

ـ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ((پیوسته گونه گونند مگر آن کس که خدایت بر او رحمت آورد و بـرای هـمـیـن آنان راآفریده است)) --- : آنان را بیافرید تا کاری کنند که مستوجب و سزاوار رحمت خدا شوند و خداوند بر ایشان رحمت آورد.
ـ امـام عـلـی عـلیه السلام آنچه آفرید نه برای افزودن بر قدرتی (از خود) بود و نه به خاطر بیم از پـیـشـامـدهـای زمان و نه برای آن که در مصاف با همتایی جنگجو و شریکی که در مال خود بر او بـرتری می جوید و مخالفی که در تبار خود بر او فخر می فروشد, یاری طلبد, بلکه آنان آفریدگانی هستند پرورده و بندگانی بیمقدار.
ـ امام صادق علیه السلام خداوند تبارک و تعالی آفریدگان خود را بیهوده نیافرید و آنان را به خود رها نکرد بلکه آفریدشان تاقدرت خویش را نشان دهد و تکلیف طاعت خود را به دوش آنها نهد تا با آن سزاوار خشنودی او شوند آنان را نیافرید تا از آنهاسود برد و یا زیانی را به وسیله آنها از خود دور سازد بلکه آفریدشان تا به ایشان سود رساند و به نعمت جاودان برساندشان .
ـ در تـفـسیر آیه ((و همواره گونه گونند مگر آن کس که پروردگارت به وی رحم آورد و برای هـمـیـن آنها را آفریدم)) --- : آنان راآفرید تا کاری کنند که مستوجب رحمت خدا شوند و او بر آنان رحمت آورد.
ـ مـردی از امام صادق علیه السلام پرسید: ما برای شگفتی [دیگران] آفریده شده ایم ؟
فرمود: مگر تو برای خدا چه هستی ؟
.
عـرض کـرد: بـرای نـابـود شـدن آفریده شده ایم ؟
فرمود: خاموش پسر برادر! برای ماندن آفریده شده ایم .

چگونگی آفرینش انسان .

قرآن .
((اوسـت آن خدایی که شما را از خاک , سپس از نطفه ,سپس از لخته خونی بیافریده است آن گاه شـمـا را کودک از رحم مادر بیرون آورد, تا به سن جوانی برسید و پیر شوید بعضی از شما پیش از پیری بمیرند و بعضی به آن زمان معین می رسید و شاید به عقل دریابید)).

ناتوانی انسان .

قرآن .
((انسان ناتوان آفریده شده است)).
ـ امـام علی علیه السلام بینوا آدمی ! مرگش پوشیده است و بیماریهایش نهفته و کردارش نگاشته شـده پـشـه ای او را مـی آزارد و جـرعـه ای گلوگیر از پای در می آوردش و عرق وی را گندیده می کند.

معیار انسان (1).

ـ امـام عـلـی عـلیه السلام آدمی شبیه ترین چیز به ترازوست یا با نادانی سبک می شود و یا با علم و دانش سنگین می گردد.

معیار انسان (2).

ـ امـام عـلـی عـلیه السلام (ارزش) انسان به دو عضو کوچک اوست : دل و زبان چون بجنگد با دل جنگد و چون زبان باز کند واضح و رسا بگوید.
ـ انسان دو فضیلت و برتری دارد: خرد و گفتار با خرد بهره می گیرد و با گفتار بهره می رساند.
ـ اصل و تبار انسان دل اوست و خرد او دینش و مردانگی اش آن جا که خود را قرار دهد.
ـ انسان با گفتار خود اندازه گرفته می شود و با کردارش ارزیابی می گردد.
ـ (ارزش) انـسان به هوش اوست نه به شکل و شمایلش , (ارزش) انسان به همت اوست نه به مال و اندوخته اش .

ویژگی انسان کامل .

ـ امـام عـلـی علیه السلام خرد خویش را زنده کرده و نفس خود را میرانده است چندان که (اندام) درشـت او نزار شد و خشونتش لطیف نوری بس درخشان برای او تابید وراهش را روشن ساخت و او را در راه راست راند.
ـ همواره خدا را --- که نعمتهایش گرانبهاست --- در برهه ای پس از برهه ای و در زمان میان آمدن دو پـیـامـبـر, بـنـدگانی است که از در اندیشه شان با آنان راز می گوید و از در خردشان با ایشان در گفتار است آنان اینچنین چراغهایی در آن تاریکیها بوده اند وراهنمایان در آن شبهه ها.

ظروف طلا و نقره .

ـ ابـن بـزيـغ : از ابـوالحسن الرضا عليه السلام درباره ظرفهاى طلا و نقره پرسيدم , آن حضرت اين ظرفها را ناخوش داشت .
ـ امام صادق عليه السلام در ظرفهاى زرين و سيمين غذا نخور.
ـ امـام كـاظـم عـلـيه السلام ظروف زرين و سيمين كالاى كسانى است كه (به خدا و معاد) يقين ندارند.
1 --- البخل :((بخل))441 .
1 --- البدعة :((بدعت))451 .
1 --- البدا:((بدا))459 .
1 --- الابدال :((ابدال))465 .
1 --- التبذير:((ولخرجى))469 .
1 --- البر:((نيكوكارى))473 .
1 --- البرزخ :((برزخ))479 .
1 --- البركة :((بركت))485 .
1 --- البرهان :((برهان))491 .
1 --- البشر:((خوشرويى))495 .

بخل .

بخل .

قرآن .
((آنان که بخل می ورزند و مردم را به بخل فرمان می دهندو آنچه را که خداوند از فضل خویش به آنان داده است پوشیده نگه می دارند و ما برای کافران عذابی خوار کننده فراهم آورده ایم)).
((آگـاه بـاشید که شما را دعوت می کنند تا در راه خدا انفاق کنید بعضی از شما بخل می ورزند و هـر کـس کـه بخل ورزد در حق خود بخل ورزیده است زیرا خدا بی نیاز است و شما نیازمندانید و اگر روی برتابید به جای شما مردمی دیگر آرد که هرگز همسان شما نباشند)).
ـ امـام عـلـی عـلیه السلام بخل در بردارنده بدیهای هر عیبی است و افساری است که (بخیل) به وسیله آن به سوی هر بدی کشانده می شود.
ـ امام سجاد علیه السلام من از پروردگارم شرم می کنم که برای برادری از برادران خود از خداوند بـهشت طلب کنم و آن گاه درهم و دینار را از او دریغ دارم , زیرا روز قیامت به من گفته خواهد شد : اگر بهشت [از تو] بود هر آینه نسبت به آن بخیلتر و بخیلتر وبخیلتر بودی !!!.
ـ امام هادی علیه السلام بخل نکوهیده ترین خوی است .
ـ امام علی علیه السلام بخل عیب و ننگ است .
ـ بخل ردای بینوایی است .
ـ امام رضا علیه السلام بخل آبرو را بر باد می دهد.
ـ امام علی علیه السلام بخل ورزیدن به آنچه در دست داری بدگمانی به معبود است .
ـ هر که در مال خود بخل ورزد خوار شود و هر که در دین خود بخل ورزد سربلند گردد.
ـ بخل ورزیدن مایه دشنام بسیار می شود.
ـ روایت شده : از بخل بپرهیزید که بخل آفت است و در انسان آزاده و مؤمن یافت نمی شود بخل با ایمان ناسازگار است .
ـ امـام صـادق عـلـیه السلام اگر خداوند عزوجل براستی پاداش و عوض می دهد, پس دیگر بخل ورزیدن چرا؟
.
ـ هر که از بخل برهد به شرافت دست یابد.

بخیل .

ـ امام علی علیه السلام آدم بخیل خزانه داروارثان خود است .
ـ بخل همنشین خود را خوار می دارد و کناره گیر از خود را ارجمند.
ـ بخیل اندکی از مال خود را از خویش دریغ می دارد و همه آن را به وارثانش می بخشد.
ـ بخیل آبروی خود را بیشتر از آن که حفظ کند, از بین می برد.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بخیل از خدا و مردم بدور است و به آتش نزدیک .
ـ امام علی علیه السلام نگاه کردن به بخیل دل را سخت می کند.
ـ بخیل هیچ دوستی ندارد.
ـ در شگفتم از بخیل که فقر و ناداری را که از آن گریزان است به سوی خود می شتاباند و توانگری و ثروتی را که در پی آن است از دست می دهد او در دنیا مانند تهیدستان به سر می برد و در آخرت همچون توانگران از او حسابرسی می شود.
ـ امام صادق علیه السلام در شگفتم از کسی که دنیا به او روی آورده است و او بخل می ورزد, یا دنیا از او رویـگردان است و نسبت به آن بخل می ورزد, زیرا با وجود رویکرد دنیاانفاق به او (آدم بخیل) زیانی نمی رساند و در صورت پشت کردن دنیا به او بخل و امساک به او سودی نمی رساند.
ـ بخیلان بیش از همه باید برای مردم آرزوی توانگری کنند, زیرا وقتی مردم بی نیاز شدند از اموال و داراییهای بخیلان چشم برمی دارند.
ـ در بخل بخیل همین بس که به خدای خود بدگمان است کسی که به عوض یقین داشته باشد, بذل و بخشش می کند.
ـ بخیل نباید به صله رحم چشم بدوزد.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بیگانه ترین شما از من آدم بخیل بد زبان زشت کردار است .
ـ امام علی علیه السلام نیاز تو به آدم بخیل خنکتر از زمهریر (سرمای بسیار سخت) است .
ـ پـیـامـبـر خدا صلی اللّه علیه و آله در روز رستاخیز آتش با سه نفر سخن می گوید و به ثروتمند مـی گـوید: ای کسی که خداونددنیایی فراوان و فراخ و سرشار به تو داد و فقیر اندکی قرض از تو خواست و تو ندادی و بخل ورزیدی پس (آتش) او را فرومی بلعد.

ویژگیهای بخیل .

ـ امام صادق علیه السلام بخیل کسی است که مالی را به ناروا به دست آورد و آن را بیجا خرج کند.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بخیل واقعی کسی است که از پرداخت زکات واجب مال خود سرباز می زند و از بخشش به قوم وخویشان خود دریغ می ورزد و در جز این موارد تبذیر می کند.
ـ امام کاظم علیه السلام بخیل کسی است که در پرداخت آنچه خدا بر او واجب کرده است بخل ورزد.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مردان چهار گروهند: بخشنه , بزرگوار, بخیل و فرومایه بخشنده کسی است که می خورد ومی خوراند, بزرگوار کسی است که خود نمی خورد و می خوراند, بخیل کسی است که می خورد و به کسی چیزی نمی دهد و فرومایه کسی است نه می خورد و نه به کسی می دهد.
ـ بخیل واقعی کسی است که نام من نزد او برده شود و بر من درود نفرستد.
ـ امام صادق علیه السلام بخیل کسی است که از سلام کردن بخل ورزد.

بخیل کمتر آسایش دارد.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله آدم بخیل کمتر از همه مردم آسایش دارد.
ـ امام صادق علیه السلام بخیل آسایش ندارد.
ـ امام رضا علیه السلام --- از پدران بزرگوارش --- : امیرالمؤمنین علیه السلام این شعر را می خواند:.
مردمان با قدرت آفریده شدند.
برخی از آنان بخشنده اند و برخی دیگر بخیل .
آن که بخشنده است در آسودگی است .
اما بخیل در نحوستی دیر پای است .

بخیلترین مردم .

ـ پیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بخیلترین مردم کسی است که در پرداخت آنچه خدا بر او واجب گردانیده است بخل ورزد.
ـ امـام عـلـی عـلیه السلام بخیلترین مردم کسی است که مال خویش را از خود دریغ دارد و برای وارثانش بگذارد.
ـ دریغ کردن از پرداخت اموالی که خدا واجب کرده است زشت ترین نوع بخل است .
ـ امـام صـادق عـلـیـه السلام امیرالمؤمنین پنج بار شتر ((19)) خرما برای مردی فرستاد مردی به امیرالمؤمنین عرض کرد: به خدا قسم فلانی از تو (این مقدار) نخواسته است , یک بار ازپنج بار برای او کـافی است امیرالمؤمنین فرمود: خدا امثال تو را در میان مؤمنان زیاد نکند! من می بخشم و تو بخل می ورزی !.
ـ امام علی علیه السلام چشم پوشیدن از آنچه در دست مردم است بالاتر از بخشندگی است .
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بخیلترین مردم کسی است که در سلام کردن بخل ورزد.

نشانه بخل .

ـ امام علی علیه السلام بهانه تراشی نشانه بخل است .
ـ انسان بخیل عذر و بهانه می آورد.

بدعت .

(جدید)

بدعتگذاری .

ـ امـام عـلـی عـلیه السلام هیچ بدعتی نهاده نشد مگر آن که بدان سبب سنتی ترک شد از بدعتها بـپـرهیزید و راه روشن را در پیش گیرید, بهترین کارها آن است که پیشینه داشته باشد و بدترین آنها آن است که نو پدید و بی سابقه باشد.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بدترین کارها آن است که نوپدید و بی سابقه باشد بدانید هر بدعتی گمراهی است بدانید که هرگمراهی فرجامش آتش است .

ـ پیروی کنید و بدعت مگذارید که آنچه شما را کفایت کند گفته شده است .

ـ امام علی علیه السلام چیزی مانند بدعتها دین را ویران و تباه نکرده است .

ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مبادا سنتی را بدعتگذاری , زیرا اگر بنده سنت بدی را به وجود آورد گناه آن و گناه کسی که به آن عمل کند به گردن اوست .

ـ امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله درباره کسی که (در دین) نوآوری کند یا نوآوری را پناه دهد سؤال شد, فرمود: او کسی است که در اسلام بدعتی بگذارد یا بدون حد کسی را مثله کند یا دست به چپاول و غارتی بزند که نگاههای مسلمانان به سوی آن کشانده شود (برای مسلمانان تازگی داشته باشد) یا از بدعتگذار دفاع کند یا او را یاری رساند یا کمکش کند.

بدعتگذاران .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بدعتگذاران بدترین مردم و موجودات هستند.

ـ در تـفـسـیـر آیه ((آنان که دین خود را فرقه فرقه کردند و گروه گروه شدند)) --- : اینان همان بدعتگذاران و هوا پرستانند توبه آنان پذیرفته نیست من از آنان بیزارم و آنان از من بیزارند.

ـ بدعتگذاران سگهای اهل دوزخ هستند.

معنای بدعت .

ـ امام علی علیه السلام بدعتگذاران کسانی هستند که با فرمان خدا و کتاب او و پیامبرش مخالفت می ورزند و بر اساس رای و هواهای نفسانی خود عمل می کنند, هر چندشمارشان بسیار باشد.
ـ امام صادق علیه السلام هر که مردم را به خود فرا خواند, حال آن که در میان آنان داناتر و عالمتر از او هست , بدعتگذاری گمراه است .

رویگرداندن از بدعتگذار.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هرگاه بدعتگذاری رادیدید به او رو ترش کنید.
ـ هر که به روی بدعتگذار لبخند بزند به نابود کردن دین خود کمک کرده است .
ـ هر کس بدعتگذاری را به وحشت افکند خداوند قلب او را از آرامش و ایمان بیاکند.
ـ هر که از روی نفرت و دشمنی از بدعتگذار روی گرداند خداوند دل او را از آرامش و ایمان لبریز سازد.
ـ هـر کـه از سـر بـغض و دشمنی با بدعتگذار از او روی گرداند خداوند دل او را آکنده از یقین و خشنودی کند.
ـ هر کس نزد بدعتگذاری برود و او را احترام کند در نابودی اسلام کوشیده است .
ـ هرگاه شکاکان وبدعتگذاران پس ازمن را دیدید از آنان بیزاری نشان دهید و تا می توانید به ایشان بد و ناسزا بگویید و بر آنان بتازید تا در تباه کردن اسلام چشم طمع ندوزند, مردم را از آنان بر حذر داریـد و از بـدعـتهای آنان چیزی نیاموزید, بدین سان خداوندبرای شما ثوابها می نویسد ودرجات شما را در آخرت رفعت می بخشد.

بدعتگذار و عبادت .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هر کس به بدعتی عمل کند شیطان او را با عبادت تنها گذارد و خشوع و گریه بر او افکند.
ـ هـر گاه گناهان بنده به اوج خود رسد اختیار دار چشمان خود گردد و تا بخواهد از آنها اشک فرو ریزد.
ـ امـام عـلـی عـلـیـه السلام سوگند به خدا که شنیدم پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله می فرماید: هـرگاه شیطان مردمی را به ارتکاب زشتیها مانند زنا, میگساری , ربا خواری و پلیدیها و گناهانی ایـنچنین وا دارد عبادت شدید و خشوع و رکوع و خضوع و سجود رامحبوب آنان گرداند و سپس ایشان را به ولایت و پیروی از پیشوایانی که به آتش فرا می خوانند, وادار کند.
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مؤمن از دل می گریدو منافق از سر.

بطلان عمل بدعتگذار.

- -

- -

ـ پیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله خداوند از بدعتگذار نه روزه ای می پذیرد نه نمازی , نه صدقه و زکاتی , نه حجی , نه عمره ای , نه جهادی , نه نقدی و نه فدیه ای .

ـ عمل اندکی که با سنت همراه باشد بهتر است از عمل بسیار که با بدعت .

ـ هـیـچ گـفـتاری جز با کردار پذیرفته نشود و هیچ گفتار و کرداری جز با نیت و هیچ گفتار و کردار و نیتی جز با مطابقت با سنت .

توبه بدعتگذار.

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله خداوند توبه بدعتگذاررا نمی پذیرد.
وظیفه علما به هنگام پدید آمدن بدعتها.
ـ پیـامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هرگاه بدعتها در میان امتم آشکار شوند بر عالم است که علم و دانش خود را آشکار سازد هر کس چنین نکند نفرین خدا بر او باد.
ـ هر گاه بدعتها آشکار شوند و آخرین افراد این امت اولین افراد آن را لعن و نفرین کنند, هر کس دانـشی دارد باید آن را منتشرسازد هر که در آن روز دانش خود را پنهان دارد همچون کسی است که آنچه را خدا بر محمد نازل کرده کتمان کرده باشد.
ـ یـونس بن عبدالرحمن : از امامان راستگو برای ما روایت شده است که فرموده اند: هرگاه بدعتها سـربـردارنـد عـالـم بـاید علم ودانش خود را آشکار سازد و اگر چنین نکند نور ایمان از او سلب می شود.

بدا.

بدا.

ـ امام صادق علیه السلام خداوند عزوجل به هیچ چیز چون بدا تعظیم و بزرگداشت نشده است .
ـ امـام بـاقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام خدای عزوجل به چیزی مانند بدا پرستش نشده است .

معنای بدا.

ـ امام صادق علیه السلام خداوند را دو علم است : علمی نهفته واندوخته که جز خودش کسی آن را نـداند و بدا از این علم است و علمی که به فرشتگان و فرستادگان و پیامبران خود آموخته است و ما آن را می دانیم .

بدای محال .

ـ امام صادق علیه السلام هر که خیال کند برای خداوند در نکته ای بدا حاصل می شود که دیروز آن را نمی دانسته است از او بیزاری جویید.
((بـدا --- به فتح و مد --- در لغت به معنای آشکار شدن یک چیز پنهان و آگاه شدن به آن در صورتی کـه قـبـلا بـر ما معلوم نبوده ,می باشد همه مسلمانان --- بجز شماری ناچیز --- این گونه بدا را برای خداوند ناشدنی و محال می دانند و کسانی که چنین افترایی به امامیه بزنند بیگمان تهمت و دروغ بزرگی زده اند و دامن امامیه از آن پاک و مبراست .
بـدا در عرف --- آن گونه که از سخنان علما و پیشوایان حدیث بر می آید --- به چند معناست که همه آنها درباره خداوند درست است , از جمله :.
1 --- آشـکـار کـردن و پدید آوردن چیزی و حکم به هستی یافتن آن به سبب تقدیری جدید و تعلق گـرفـتن اراده ای جدید به چیزی بر حسب شرایط و مصالح از این قبیل است پدید آوردن اتفاقات روزمـره سـخـن ابـن اثـیـر --- در حـدیـث افـراد کچل و پیس و کور ـنزدیک به همین معناست او می گوید: ((برای خداوند عزوجل بدا حاصل شد که آنان را به این وسیله آزمایش کند: یعنی به این حکم می کند در این جا بدا به این معناست , زیرا قضا قبلا صورت می گیرد وبدا به معنای پی بردن بـه درستی امری و کاری است که قبلا معلوم نبوده است بدا به این معنا نسبت به خداوند محال و نـاروا‌سـت))پایان سخن ابن اثیر شاید مراد ابن اثیر از قضا , حکم به هستی یافتن باشد و مرادش از ایـن کـه مـی گوید قضا قبلا صورت می گیرد, این باشد که علم به آن قبلا صورت می گیرد, که ظاهر تعلیل بعدی ابن اثیر نشانگر همین مطلب است .
2 --- تـرجـیح یکی از دو امر متقابل و حکم به هستی یافتن آن بعد از تعلق گرفتن اراده غیر حتمی نسبت به هر دو امر این ترجیح ناشی از رجحان مصلحت و شروط یکی بر مصلحت و شروط دیگری اسـت از ایـن قـبیل است اجابت دعا و بر آورده شدن خواستهای دعا کننده , طولانی شدن عمر به سبب صله رحم و تصمیم به باقی نگه داشتن مردمی بعد ازتصمیم گرفتن به نابودی آنها.
3 --- از بـیـن بـردن چـیـزی که وجود آن در زمانی معین و با در نظر گرفتن شرایطی مشخص و مـصلحتی خاص حتمی بوده است و نیزقطع استمرار وجود آن چیز بعد از سپری شدن آن زمان و شـرایـط و مصالح , خواه به دلیل محقق شدن شرایط و مصالح , جانشینی برای آن شئ از میان رفته گذاشته شود یا نشود از این قبیل بدا است زنده کردن و میراندن و قبض و بسط در امور تکوینی و نسخ احکام بدون جانشین یا با جانشین در امور

تکلیفی نسخ نیز , همچنان که صدوق در دو کتاب التوحید و الاعتقادات خود تصریح کرده است , داخل در موضوع بدا می باشد.

ابدال .

ابدال .

ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله سه خصلت است که هرکس داشته باشد از ابدال است : خشنودی به قضای الهی , خویشتن داری در برابر محرمات خدا و به خشم آمدن در راه خدای عزوجل .

ـ هـمـانـا ابـدال امـت من با کردارها (ی خود) به بهشت نمی روند بلکه به سبب رحمت خداوند و سخاوت جانها و سلامت دل ومهربانی نسبت به همه مسلمانان به بهشت می روند.

ولخرجی .

ولخرجی .

قرآن .

((حـق خـویـشـان و مسکینان و در راه ماندگان را بپرداز وهیچ ولخرجی مکن همانا ولخرجان با شیاطین برادرند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بود)).

ـ امـام علی علیه السلام بخشنده باش اما ولخرجی مکن , و صرفه جو باش لیکن خسیس و سختگیر مباش .

ـ ولخرجی سرلوحه فقر و ناداری است .

ـ ولخرجی همنشینی بینواست .

ـ هر که به ولخرجی افتخار کند با تهیدستی خرد و خوار شود.

معنای ولخرجی .

ـ امـام صـادق علیه السلام --- درباره آیه ((و ولخرجی مکن)) --- : هر کس چیزی در راهی جز طاعت خدا انفاق کند ولخرج است و هر کس در راه خیر و خوبی خرج کند مقتصد وصرفه جوی است .
ـ در پـاسخ به پرسش ابو بصیر از آیه ((و ولخرجی مکن)) --- : انسان مال خود را تلف می کند و خود تهیدست می ماند ابوبصیر گفت :پس در مال حلال نیز ولخرجی ممکن است ؟
فرمود: آری .

نیکوکاری .

نیکوکاری .

قرآن .

((در نـیـکـوکـاری و پـرهیزگاری همکاری کنید نه در گناه وتجاوز و از خدای بترسید که او به سختی کیفر می دهد)).

((ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر با یکدیگر نجوا می کنید در باب گناه و دشمنی و نافرمانی از پـیامبر نجوا مکنید بلکه درباره نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید از آن خدایی که همگان نزد او گرد می آیید بترسید)).

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بر عمر نیفزاید مگر نیکوکاری .

ـ پـاداش نیکوکاری زودتر از هر کار خوب دیگری می رسد و کیفر ستم و تجاوز زودتر از هر کار بد دیگری گریبان می گیرد.

ـ امـام باقر علیه السلام نیکوکاری و صدقه دادن پنهانی فقر را از بین می برند, عمر را زیاد و هفتاد مرگ بد و ناگوار را دفع می کنند.

ـ امام کاظم علیه السلام هر کس به برادران و خانواده خود نیکی کند عمرش دراز شود.

ـ امام علی علیه السلام نیکوکاری کهنه و پوسیده نمی شود و گناه فراموش نمی گردد.

ـ امـام صادق علیه السلام --- از فرمایشهای ایشان به راوی --- : از جمله کارهای شایسته , نیکی کردن بـه بـرادران و کـوشـش در بـرطرف ساختن نیازهای آنان است این کارها بینی شیطان را به خاک مـی مالد و موجب دور شدن از آتش و وارد شدن به بهشت می گردد این مطلب را به یاران شریف خود برسان آنان که در سختی و آسایش به برادران نیکی می کنند.

ـ در رستاخیز چیزی مانند یک وزنه می آید و به پشت مؤمن می خورد و او را به بهشت در می افکند پس گفته می شود: این همان نیکوکاری است .

ـ امام علی علیه السلام نیکوکاری کرداری اصلاحگر است .

ـ امام صادق علیه السلام به پدران خود نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند.

درها و گنجهای نیکوکاری .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله سه چیز از درهای نیکوکاری است : سخاوتمندی دل , گفتار نیکو و شکیبایی در برابر آزار و اذیت .
ـ امـام بـاقـر عـلـیه السلام چهار چیز از گنجهای نیکوکاری است : نهان داشتن نیاز, نهانی دادن صدقه , نهان داشتن درد و نهان داشتن مصیبت .

نشانه نیکوکار.

قرآن .
((نـیکوکاری آن نیست که روی خود به جانب مشرق ومغرب کنید بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران ایمان آورد)).
((از تو درباره هلالهای ماه می پرسند, بگو: برای آن است که مردم وقت کارهای خویش و زمان حج را بشناسند و نیکوکاری این نیست که از پشت خانه ها به آنها داخل شوید بلکه کار پسندیده آن است که پروا کنید و از درها به خانه ها درآیید و از خدا بترسید تا رستگار شوید)).
ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله نشانه نیکوکار ده چیز است : برای خدا دوست می دارد, برای خدا دشمنی می ورزد, برای خدا یارو همراه می شود, برای خدا جدا می شود, برای خدا خشم می گیرد, بـرای خـدا خـشـنـود مـی شود, برای خدا کار می کند, خدا جوست , دربرابر خدا خاشع و ترسان و هراسان و پاک و با اخلاص و با حیا و مراقب خود است و برای خدا احسان و نیکی می کند.

مراتب نيكوكارى .

ـ پـيـامبر خدا صلى اللّه عليه و آله بالا دست هر نيكى ,نيكى است تا آن كه انسان در راه خدا كشته شود از اين بالاتر نيكى وجود ندارد.

فرمان به نیکوکاری نسبت به یکدیگر.

ـ امـام صـادق علیه السلام با یکدیگر پیوند وارتباط داشته باشید, به هم نیکی کنید و نسبت به هم مهربان باشید و همچنان که خدای عزوجل به شما دستور داده برادرانی نیکوکارباشید.
ـ با همدیگر پیوستگی و نیکوکاری و مهربانی و مهر ورزی داشته باشید.
ـ از خـدا بـتـرسـید و برادرانی نیکوکار باشید و در راه خدا یکدیگر را دوست بدارید و با هم ارتباط برقرار سازید و به هم مهر وشفقت ورزید.

نیکوکاری کامل .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله نیکوکاری کامل آن است که در نهان همان رفتاری را کنی که در آشکار انجام می دهی .

برزخ .

برزخ .

قرآن .
((و پشت سرشان برزخی است تا روز رستاخیز)).
ـ علی بن ابراهیم : برزخ میانه دو چیز است , پاداش و کیفری است که در فاصله میان دنیا و آخرت به انسان می رسد, برزخ همان فرمایش امام صادق علیه السلام است که می فرماید: به خدا سوگند من برای شما جز از برزخ نمی ترسم .
ـ امام سجاد علیه السلام --- در تفسیر آیه ((و پشت سرشان برزخی است)) --- : آن برزخ همان گور است و آنان در گور زندگی تنگ و سختی دارند به خدا سوگند که گور باغی ازباغهای بهشت است یا گودالی از گودالهای دوزخ .
ـ امام صادق علیه السلام برزخ همان گور است و آن پاداش و کیفر در فاصله میان دنیا و آخرت است .
ـ به خدا سوگند از برزخ بر شما می ترسم عرض کردم : برزخ چیست ؟
فرمود: گور, از زمان مرگ تا روز رستاخیز.
ـ امام علی علیه السلام به راهی در اندرونهای برزخ قدم نهادند و خاک در آن جا بر ایشان چیره گشت و گوشتهایشان را خورد.
نادرستی روایاتی که حاکی است ارواح مؤمنان .
در چینه دانهای پرندگانی سبز رنگ است .
ـ امام صادق علیه السلام --- در پاسخ به این روایت که ارواح مؤمنان در چینه دانهای پرندگانی سبز رنگ است که بر گرد عرش می چرخندـ: خیر, مؤمن در پیشگاه خداوند گرامیتر ازآن است که روحش در چینه دان مرغی قرار داده شود, بلکه روح آنها در کالبدهایی همچون کالبد خود آنان می باشد.
ـ چون خداوند جان او (مؤمن) را بستاند روحش را به کالبدی همچون کالبد وی در دنیا می برد و می خورند و می آشامند و هرگاه کسی بر ایشان وارد شود او را با همان چهره ای که در دنیا داشته , می شناسند.

ارواح مؤمنان در برزخ .

قرآن .
((آنـان را کـه در راه خـدا کـشـته شده اند مرده مپندار, بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند)).
ـ ابـوبـصیر می گوید: امام صادق علیه السلام از ارواح مؤمنان سخن به میان آورد و فرمود: آنان با هم دیدار می کنند عرض کردم :دیدار می کنند؟ ! فرمود: آری و از یکدیگر سؤال و جواب می کنند و همدیگر را می شناسند به طوری که وقتی او را ببینی می گویی :فلانی است .
ـ امـام صـادق عـلیه السلام ارواح مؤمنان در اتاقهایی در بهشت است , از غذای آنجا می خورند و از نوشیدنیهای آن می آشامند به دیدار هم می روند و می گویند: پروردگارا! قیامت را برپا دار تا آنچه را به ما وعده داده ای به کار بندی .
ـ امـام عـلـی علیه السلام ای پسر نباته ! در این پشت --- نجف --- جانهای تمام مردان و زنان مؤمن در کالبدهایی نورانی است بر فراز منبرهایی نورانی .
ـ ای پـسـر نـباته ! اگر پرده ها کنار زده شود هر آینه ارواح مؤمنان را در این پشت خواهید دید که حلقه زده اند و با هم دیدار می کنندو با یکدیگر سخن می گویند در این پشت روح هر مؤمنی هست و در دره برهوت جان هر کافری .
ـ امام صادق علیه السلام --- درفرمایشش به راوی --- : خداوند ارواح مؤمنان را از شرق و غرب عالم در وادی السلام جمع می کندعرض کردم : وادی السلام کجاست ؟
فرمود: پشت کوفه هان ! گویی آنان را می بینم که دسته دسته نشسته اند و با هم صحبت می کنند.

ارواح کافران در برزخ .

قرآن :.
((خدا او را از آسیب مکری که برایش اندیشیده بودندنگه داشت و عذاب ناگوار خاندان فرعون را در مـیـان گـرفـت هر صبح و شام بر آتش عرضه شوند و روزی که قیامت بر پا شود ندا دهند که خاندان فرعون را به سخت ترین عذابها درآورید)).
ـ امـام صـادق عـلیه السلام --- درباره ارواح کافران --- :در اتاقهایی درون آتش جا دارند, از خوراک آن می خورند و از نوشیدنیهای آن می نوشند, به دیدارهم می روند و می گویند: بارخدایا! قیامت را بر پا مدار تا مبادا وعده ای را که به ما داده ای اجرا کنی .
ـ جـانـهای کافران در آتش دوزخ است و بر آن عرضه می شوند و می گویند: پروردگارا! قیامت را برای ما بر پا مدار و وعده ای را که به ما داده ای اجرا مکن و آخر ما را به اول ما ملحق مکن .
ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله .
ـ هنگام ایستادن بر سرجنازه کشتگان بدر --- : ابو جهل ! عتبه ! شیبه ! امیه ! آیا وعده پروردگار خود را راست یافتید؟
من که آنچه را خدایم به من وعده داده بود راست یافتم عمر عرض کرد: ای پیامبر خـدا! با پیکرهای بی جان سخن می گویی ؟
فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست شما بهتر از آنان سخنان مرا نمی شنوید, فقط نمی توانند جواب بدهند.

بابرکت .

قرآن .

((و هر جا که باشم مرا بابرکت ساخته و به ادای نماز وزکات در همه عمرم سفارش کرده است)).

((و بگو: ای پروردگار من ! مرا در جایگاهی پربرکت فرود آور که تو نیکترین مهمان نوازانی)).

ـ امـام صـادق عـلیه السلام در تفسیر آیه ((و مرا با برکت قرار داده هر جا که باشم)) , فرمود: یعنی بسیار بهره رسان .

عوامل برکت زا.

قرآن .
((اگـر مـردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند, برکتهای آسمان و زمین را به رویـشـان می گشودیم ولی پیامبران را دروغگو خواندند ما نیز به کیفر کردارشان آنان را مؤاخذه کردیم)).
ـ امـام حسین علیه السلام در حدیثی طولانی پیرامون رجعت می فرماید: هر آینه برکت از آسمان و زمین فرو می ریزد تا آنجا که درختان از سنگینی میوه هایی که خداوندبرایشان خواسته , می شکنند در تـابـسـتـان میوه زمستانی خورده می شود و در زمستان میوه تابستانی این است سخن خدای تعالی که :((اگر مردم قریه ها)).
ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله خوراکیهای خود را وزن و پیمانه کنید که برکت در خوراک وزن شده است .
ـ در سه چیز برکت است : فروش مدت دار, وام دادن به یکدیگر و مخلوط کردن گندم با جو برای مصرف خانه نه برای فروش .
ـ امام رضا علیه السلام خدای عزوجل به یکی از پیامبران خود وحی فرمود که : هرگاه اطاعت شوم خشنود گردم و چون خشنودگردم برکت دهم و برکت من بی پایانست .
ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله برکت ده قسمت است : نه دهم آن در بازرگانی است و یک دهم دیگر در پوستها.
ـ امام علی علیه السلام با عدالت و دادگری برکتها دو چندان می شود.

عوامل برکت زدا.

قرآن .
((اگـر مـردم قـریه ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکتهای آسمان و زمین را به رویـشـان می گشودیم ولی پیامبران را دروغگو خواندند ما نیز به کیفر کردارشان آنان را مؤاخذه کردیم)).
ـ پـیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله چهار چیز است که اگر یکی از آنها به خانه ای درآید آن را ویران کند و از برکت آبادان نشود:خیانت , دزدی , شرابخواری و زنا.
ـ امام جواد یا امام هادی --- به داود صرمی --- : ای داود! مال حرام رشد نمی کند و اگر هم رشد کند برای صاحبش برکتی ندارد و اگر ازآن چیزی انفاق کند پاداشی نخواهد دید و آنچه پس از خود بر جای گذارد ره توشه او به سوی دوزخ است .
ـ امام علی علیه السلام هرگاه جنایتها آشکار شود برکتها از میان برود.

برهان .

(جدید)

برهان خداوند.
قرآن .
((ای مـردم ! شـمـا را از سـوی پـروردگـارتـان بـرهانی آمده است و برای شما نوری روشنگر فرو فرستادیم)).
((ایـن دو از جـانـب پـروردگـارت بـرهـانهای تو برای فرعون و مهتران اوست , که آنان مردمی نافرمانند)).

برهان خواهی .

قرآن .
((یا آن که مخلوقات را می آفریند, سپس آنها را بازمی گرداند و آن که از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟
آیا معبودی با خداست ؟
بگو: اگر راست می گویید برهان خویش بیاورید)).
((آن کس که با اللّه خدای دیگری می خواند که بر او هیچ برهانی ندارد جز این نیست که حسابش نزد پروردگارش خواهد بود, به یقین کافران رستگار نمی شوند)).
((گفتند: جز یهودیان و ترسایان کسی به بهشت نمی رود این آرزوی آنهاست بگو: اگر راست می گویید برهان خویش بیاورید)).
((و از هر ملتی شاهدی بیاوریم و گوییم : برهان خویش بیاورید آن گاه بدانند که حق از آن خداست و آنچه به دورغ نسبت می دادند, تباه شود.

خوشرویی .

خوشرویی .

ـ پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله خوشرویی کینه رامی زداید.
ـ با برادرت گشاده رو برخورد کن .
ـ امام علی علیه السلام خوشرویی کمند دوستی است .
ـ خوشرویی دامگه محبت و دوستی است .
ـ خوشرویی خوی آزاده است .
ـ گشاده رویی خوی آزاده است .
ـ خوشرویی نخستین دهش است .
ـ خوشرویی احسانی است بی زحمت و هزینه .
ـ خوشرویی یکی از دو دهش است .
ـ خوشرویی یکی از دو مهمان نوازی است .
ـ خوشرویی چشم اندازی خوشایند و خویی تابان است .
ـ با آنان خوشرو برخورد کن , کینه هایشان می میرد.
ـ با خوشرویی و گشادگی چهره , بخشش ارزش پیدا می کند.
ـ خوشرویی ریسمان محبت است .
ـ خوشرویی با پافشاری دمساز نیست .
ـ شادی مؤمن در چهره اوست , قدرتش در دینش و اندوهش در دلش .
ـ خوشرویی تو نشانگر بزرگواری و کرامت نفس توست .
ـ برخورد خوش , پیوند برادری را استوارتر می کند.
ـ پیامبر خداصلی اللّه علیه و آله شما هرگز نمی توانید با اموال خود همه مردم را بهره مند سازید, پس با آنان با گشاده رویی و خوشرویی تمام برخورد کنید.
ـ امام علی علیه السلام پیامبر خدا می فرمود: خداوند کسی را که به چهره برادر خود رو ترش کند دشمن می دارد.
ـ در توصیف مؤمن --- : خنده روی است و گشاده رو, نه ترشروی و درشتخو.
ـ هر گاه با برادران خود رو به رو شدید و دست دادید و خوشرویی و گشاده رویی نشان دادید, هنگام جدا شدن گناهانتان ریخته است .
ـ بهترین وسیله ای که مردم با آن دلهای دوستان خود را به دست می آورند و کینه ها را از دلهای دشمنانشان می زدایند خوشرویی در هنگام برخورد با آنان است و جویای احوال آنان شدن در غیابشان و گشاده رویی با آنان در حضورشان .

برابری هشدار و نوید.

ـ امام علی علیه السلام کسی که به تو هشدار دهد همانند کسی است که به تو نوید دهد.
-
پاورقی ها
1- در متن حدیث , کلمه ((رائد)) آمده است رائد : به کسی می گویند که صحرانشینان در هنگام کوچ او را جلوتر می فرستند تا منزلی پر آب و علف یا جایی امن برایشان بیابد و به آنها خبر دهد م .
2- آبه : آوه فعلی در 25 کیلومتری ساوه واقع شده است .
3- مـجـارات : مـناظره و بحث کردن به قصد خودنمایی و مشهور شدن در یکی از نسخه ها ((ولا تحاربنی)) آمده است و در نسخه ای دیگر ((ولا تجازینی)) و در نسخه چهارم ((ولا تجاربنی)) این ضبطهای مختلف در حاشیه خصال آمده است .
4- جفا : ترک صله و احسان , خشونت طبع و درشتخویی , رفتار خشونت آمیز در معاشرت با مردم , بیزاری و سردی در دوستی .
5- در نـهج البلاغة فیض حکمت 281 چنین آمده است : آنچه می گفت بجا می آورد و آنچه نمی کرد نمی گفت --- م .
6- در متن حدیث ((حاطب اللیل)) آمده است و ضرب المثلی است درباره کسی که هر رطب ویابس را گرد می آورد و فرق میان خوب وبد نمی گذارد هر چیزی را به زبان می آورد , پر گو ویاوه سرا.
7- ظاهرا مراد از ادب در اینجا دانش است .
8- امـام حـسین علیه السلام درباره استدراج خداوندی می فرماید : استدراج خدا بنده خود را این است که به او نعمت فراوان دهد و شکرگزاری را از او بگیرد (تحف العقول : 250 / 7) --- م .
9- بـه امـام صـادق عـلـیـه الـسـلام عرض شد اگر کسی یک یا دو یا سه روز در حالت اغما باشد نمازهایش را چگونه قضا کند ؟
حضرت در پاسخ او این قاعده را بیان داشت --- م .
10- لـسان العرب ذیل ماده ((کلا)) این حدیث را آورده و چنین توضیح می دهد که اگر در بیابان چاه یا چشمه آبی باشد و در نزدیکی آن چراگاه و مرتعی وجود داشته باشد و کسی بیاید و آن چاه یـا چـشـمـه را دراختیار بگیرد و اجازه ندهد که دیگران از آب آن استفاده کنند, با این کار خود از چـرای مرتع نیز جلوگیری کرده است , زیرا وقتی کسی شتر خود را در آن مرتع بچراند اما اجازه نـداشـته باشد از آب آن چاه شتر خود را سیراب کند, شتر از تشنگی خواهد مرد پس کسی که جلو استفاده دیگران از آب

چاه را می گیرد طبیعتا مانع استفاده دیگران از چراگاه نزدیک آن چاه نیز می شود --- م .
11- در نهج البلاغه عبارت ((لا امرة الا للّه)) (فرمانروایی مخصوص خداوند است) آمده است .
12- در مـتـن حـدیث تعبیر نمط ذکر شده و در لسان العرب آمده است : نمط بمعنای جماعتی از مردم که یکپارچه و هم هدف باشند , امت , راه و روش .
13- در مـتـن حدیث تعبیر ((نظام)) آمده است و در لغت به معنای رشته ای است که با آن مروارید ومانند آن را به رشته کشند --- م .
14- دربـاره نـایـب فاعل ((یعرف)) که در متن حدیث آمده است چند احتمال داده اند: خدا, امام , حق و باطل ولی ما به توجه به عنوان مبحث احتمال دوم را ترجیح داده ایم --- م .
15- ابـن ابـی الـحدید : در شرح این عبارت می نویسد چون مردم بر اثر ترس از حکمران بیرحم و سـتمگر نیازها و مشکلاتشان را پیش او نمی برند مرحوم فیض چنین ترجمه کرده است : تا به ظلم وجور آنان رامستاصل و پریشان کند --- م .
16- مـرحـوم فیض این عبارت را چنین ترجمه کرده است : و نه ترسنده از تغییر ایام تا با گروهی همراهی کرده دیگری را خوار سازد --- م .
17- ابـن ابی الحدید می گوید: خود را نشناختند و در اصل و ریشه خود که آبی گندیده و لجنی بدبوست نیندیشیدند --- م .
18- در متن تعبیر ((فرائص)) آمده است که جمع فریصه است وبه معنای گوشت پاره میان پهلو و کتف که در وقت ترسیدن بلرزد, گرده --- م .
19- در مـتـن حدیث اوساق آمده است , که جمع وسق است و هر وسق , شصت صاع , یا یک بار شتر است .

اشاره

بینش .
بینشمندترین مردم .
باطل .
شناخت حق از باطل .
درآمیختن حق و باطل .
یقین نکردن به حق بودن باطل .
بغض و نفرت .
افراد مبغوض نزد خدا.
منفورترین کس نزد خدا.
منفورترین فرد نزد پیامبر.
بدترین اخلاق نزد خدا.
کارهای منفور نزد خدا.
منفورترین کارها نزد خدا.
منفورترین جاها نزد خدا.
نفرت و دشمنی .
زورگویی و سرکشی .
زورگو و سرکش .
جنگیدن با مسلمانان سرکش و یاغی .
جنگیدن با کسی که در قلمرو اسلام علیه امام قیام کند.
پیشدستی در جنگ با اهل بغی .
جواز کشتن اسیران اهل بغی در صورتی که دار و دسته ای داشته باشند.
جواز کشتن کسی که با امام مسلمانان آشکارا دشمنی ورزد.
گریستن .
گریستن از ترس خدا.
گریستن بر حال خود.
خشکیدگی چشم .
سرزمین .
سرزمینی پاک .
به شهرهای بزرگ بروید.
بهترین سرزمینها.
نیاز ضروری مردم هر سرزمینی .
بلاغت .
بلیغ ترین سخن .

برتر از بلاغت .
سخن پردازی و مطنطن گویی .
بلاغت (متفرقه).
تبلیغ .
مترجمان حق .
ویژگیهای مبلغ .
بلوغ .
بلاهت .
آزمایش .
فلسفه آزمایش .
سختی آزمایش مؤمن .
آزمایش مؤمن به انواع بلاها.
نقش اعمال بد در پیش آمدن بلا.
کسی که دچار بلا نشود مبغوض خداست .
نعمت بلا.
ارج نهادن به مؤمن به وسیله بلا.
بلا و بیدار شدن از خواب غفلت .
زدوده شدن گناهان به وسیله بلا.
بلا نشانه محبت خدای سبحان است .
بلا به فراخور ایمان است .
بلا و رسیدن به کمال .
بلا مایه عشق به دیدار خدای سبحان است .
درجاتی که بنده با بلا به آنها می رسد.
نکوهش بلاخواهی .
حالت مؤمن در هنگام بلا.
مبتلا شدن مؤمن به سود اوست .
سخت ترین آزمایش بندگان .
سخت ترین بلاها.
فرج بعد از شدت .
دعا به هنگام بلا.
دعا در هنگام دیدن فرد بلا زده .
برای چه بلا دیده ای باید دلسوزی کرد؟ .
بهتان .
بهتان زدن به بی گناه .
مباهله (یکدیگر را نفرین کردن).
بیعت .

بیعت زنان .
بیعت شکنی .
بیعت مسلمانان با امام علی (ع).
بازرگانی .
تجارت نکردن .
بازرگان .
آداب و شرایط بازرگانی .
معامله با درمانده .
پذیرفتن تقاضای فسخ معامله .
نهی از کم فروشی .
ناپسندی خرید نامشخص .
تشویق بازرگانان به صدقه دادن .
آسانگیری در خرید و فروش .
تشویق به چانه زدن .
نهی از چانه زدن .
فرق نگذاشتن میان کسی که چانه می زند و کسی که چانه نمی زند.
سود گرفتن مؤمن از مؤمن .
بازرگانان نابکار.
راستگویی بازرگان .
دروغگویی تاجر.
--- پیامبر خدا (ص) : سه کسند که خداوند به آنها نمی نگرد .. .و کسی که از کالای خود تبلیغ دروغ کند . تبلیغ کالا با قسم و سوگند.
تجارت آخرت .
مقام تاجر آخرت نزد خدا.
تجارت , مؤمن را از یاد خدا باز نمی دارد.
تجارت و دین .
خوشگذرانی .
تهمت .
نهی از رفت و آمد به جاهای تهمت برانگیز.
توبه .
مقام توبه گر.
توبه گران .
تشویق همگان به توبه .
پذیرش توبه .
کی توبه پذیرفته می شود؟ .
پشیمانی نوعی توبه است .

اعتراف حقیقی به گناه .
پایه های توبه .
توبه کسانی که حق الناس به گردن دارند.
توبه محارب .
انواع توبه .
توبه نصوح و خالصانه .
به تاخیر افکندن توبه .
آسانتر از توبه .
پرده پوشی خداوند نسبت به توبه گر.
تبدیل بدیها به خوبیها.
سوگند خوردن به خدا.
ثواب .
پاداش به اندازه رنج و سختی است .
بزرگترین ثواب .
چند برابر شدن نیکیها.
کسی که بشنود فلان کار ثواب دارد.
پاداش دادن به کافر.
انقلاب .
انقلاب اسلامی در شرق پیش از ظهور قائم (ع).
دستور پیوستن به انقلابیان .
نقش غیر عربها در انقلاب .
زمان انقلاب .
انقلاب از شهر قم .
جبر.
سرشت خدایی .
نادرستی جبر.
نه جبر و نه تفویض .
خداوند به نیکیها سزاوارتر است .
جبریه و قدریه .
--- قدری مذهب و .. .به بهشت نمی رود . گناهان به فرمان و خواست خدا نیست .
جبار.
توانمند و جبار.
نکوهش جباری و صفت جباران .
بدفرجامی جباران .
بزدلی .

تفسیر بزدلی .
آدم ترسو و جنگ .
مجادله کردن .
مجادله نکوهیده .
مجادله نیکو.
آزمودن .
ثمره آزمودن .
تجربه و خرد.
بیتابی .
پرهیز از بیتابی کردن .
دو چندانی مصیبت برای بیتاب .
تاثیر بیتابی در از بین بردن اجر.
مراتب بیتابی .
فایده بیتابی نکردن .
سزا.
سزای بدی و گناه .
سزای نیکوکاران در دنیا.
سزای نیکوکاران در آخرت .
سزای گنهکاران در دنیا.
سزای گنهکاران در آخرت .
جزیه .
تجسس .
نهی از عیبجویی مردم .
نهی از تفتیش ادیان و عقاید.
روابودن تجسس برای کشف توطئه ها.
روا بودن جاسوسی در جنگها (1).
روا بودن جاسوسی در جنگها (2).
حکم جاسوس .
مواردی که حکم به ظاهر می شود.
آداب مجلس .
شریفترین مجالس .
نکاتی که باید در مجالس رعایت شود.
صدر مجلس .
مجالسی که از آنها نهی شده است .
مجلسها امانت است .
تشویق به حضور در مجالس ذکر خدا.

تشویق به یادکردن خدا درهنگام برخاستن .
همنشینی .
با که همنشینی کنیم ؟ .
حق همنشین .
همنشینان ناشایسته .
جماعت .
دست خدا با جماعت است .
معنای جماعت .
فراهم نیامدن امت بر گمراهی .
جمعه .
روز جمعه .
تشویق به شاد کردن خانواده در روز جمعه .
غسل جمعه .
آمیزش جنسی .
زیبایی .
خدا زیباست , زیبایی را دوست دارد.
چهره زیبا.
خوبی را در خوشرویان بجویید.
ارج نهادن به مو.
زیبایی درون .
خودآرایی .
جنابت .
سپاه .
سپاهیان خدا.
پیروزی سپاهیان خدا.
سپاهیان نامرئی .
بهشت .
عظمت نعمتهای بهشت .
جانهای شما بهایی جز بهشت ندارد.
بهای بهشت .
شرطهای رفتن به بهشت .
عوامل رفتن به بهشت .
بهشت پوشیده از ناخوشیهاست .
بهشت بر چه کسانی واجب است ؟ .
بهشت بر چه کسانی حرام است ؟ .
دروازه های بهشت .

درجات بهشت .
درجات ویژه در بهشت .
عالیترین نعمت بهشت .
پایین ترین منازل بهشت .
هزینه ساخت بهشت .
ای پیامبر خدا! درختهای زیادی در بهشت داریم ؟ ! فرمود: درست است , اما مبادا آتشی بفرستید و همه آنها رابسوزانید, زیرا خدای عزوجل می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید .. .کارهای خود را از بین نبرید)) .
صفت بهشت .نخستین کسی که وارد بهشت
می شود.
بهشتیان .
خصوصیات اهل بهشت .
فراگیر بودن بهشت .
گنجهای بهشت .
اعراف .
بهشت از ارواح مؤمنان خالی نیست .
جن .
دیوانگی .
انواع دیوانگی .
دیوانه حقیقی .
جهاد 1 ((جهاد اصغر)).
جهاد.
مجاهد.
نخستین پیکارگر در راه خدا.
کمک کردن به مجاهدان .
و نکوهش آزردن آنها.
فرمان به جهادکردن بادست وزبان ودل .
تشویق به جهاد.
ارزش سلاح برداشتن در راه خدا.
فرمان به جنگ با سران کفر.
ترک کردن جهاد.
اقسام جهاد.
مرز داری .
ارزش نگهبانی دادن .
رفتن به بهشت با زنجیر.
جهاد 2 ((جهاد اکبر)).

انواع جهاد.
تشویق به جهاد با نفس .
جهاد اکبر (بزرگتر).
شیوه مبارزه با نفس .
جهاد بی امان با نفس .
ثمره مجاهدت .
جهاد 3 ((سختکوشی در راه طاعت خدا)).
سختکوشی در فرمانبری از خدا.
در راه خدا چنان که باید جهاد کنید.
سختکوشترین مردم .
مجاهدت کلید رسیدن است .
توفیق همراه کوشش .
مجاهد درحقیقت برای خودش جهاد می کند.
کوتاهی کردن در عمل .
نادانی .
نادانی و کفر.
دانش و ایمان .
نادان .
اخلاق نادان .
نادانترین مردم .
در نادانی همین بس .
معنای نادانی .
دوست نادان .
انسان دشمن آن چیزی است که نمی داند.
دوزخ .
آتشگیره دوزخ .
کند و زنجیرهای دوزخ .
جامه های دوزخیان .
خوراک دوزخیان .
نوشیدنی دوزخیان .
دروازه های دوزخ .
ویژگی دوزخیان .
چه کسی از آتش می رهد؟ .
نخستین کسی که به دوزخ می رود.
سبکترین عذاب .
دوزخیانی که سخت ترین عذاب را می چشند.

دره متکبران .
آسیاب جهنم .
آنچه عذاب دوزخ را سبک می کند.
کسانی که به دوزخ می روند.
آنان که در دوزخ جاویدانند.
وضعیت جاودانگان در آتش .
کسانی که از آتش بیرون آورده می شوند.
آخرین کسی که از آتش بیرون آورده می شود.
تعالی به او می فرماید: برو وارد بهشت شو .. .برای تو در بهشت به اندازه دنیا و ده برابر آن جا هست .یا برای تو ده برابر دنیا وجود دارد .. .گفته می شد: این کس فروپایه ترین فرد بهشت است . علت جاودانگی در دوزخ .گستره فراگیری
دوزخ .
منازل نفس در آخرت .
احاطه دوزخ بر کافران .
پاسخ دادن .
بخشندگی .
برترین بخشندگی .
تفسیر گشاده دستی .
ویژگی انسان بخشنده .
جستن کانهای بخشش و کرم .
بخشندگی (متفرقه).
همسایه .
حسن همسایگی .
تفسیر حسن همسایگی .
اول همسایه بعد خانه .
همسایه بد.
آزار رساندن به همسایه .
جویا شدن از حال همسایه .
حق همسایه .
مرز همسایگی .
همسایگان خدا.
جاه و مقام .
جاه طلبی .
حرف حا.
محبت 1.

دوستی نوعی خویشاوندی است .
عوامل دوستی زا.
کسانی که شایسته دوستی نیستند.
دوست داشتن ناتوانان .
محبت مانع شناخت است .
محبت و گرفتاری ها.
نشانه محبت .
محبت (متفرقه).
محبت 2 ((خدا دوستی)).
محبت شدید مؤمنان به خدا.
ایمان , دوستی و دشمنی است .
آنچه دوستی خدا را به دنبال دارد.
کسانی که خداوند دوستشان دارد.
کسانی که خداوند دوستشان ندارد.
محبوبترین مردم نزد خدا.
کارهایی که خدا دوست دارد.
محبوبترین کارها نزد خدا.
پرستش عاشقان .
خدا دوست کسی است که دوستش بدارد.
آثار محبت خدا.
ملاک منزلت داشتن نزد خدا.
نشانه خدا دوستی انسان .
درجات خدا دوستان .
بزرگترین منزلت .
خدا دوستی و دنیا دوستی با هم جمع نمی شوند.
تشویق به ایجاد محبت خدا در دلهای مردم .
خدا دوستی (متفرقه).
محبت 3 ((دوست داشتن برای خدا)).
دوست داشتن برای خدا.
شیوه اظهار دوستی برای خدا.
محبت 4 ((دوست داشتن پیامبر وخاندان او)).
دوست داشتن پیامبر (ص).
دوست داشتن اهل بیت .
شرط محبت اهل بیت .
برخورد امام علی (ع) با کسی که اظهار محبت به او می کند.
بلا و سختی لازمه دوستی اهل بیت .

انسان با کسی است که دوست دارد.
بازداشت .
کسانی که بازداشت آنها جایز است .
بازداشت ضامن تا زمان حاضر شدن شخص ضمانت شده .
بازداشت عامل فرار محکوم به اعدام .
محکومان به زندان ابد.
زندانی کردن بعد از اجرای حد و پی بردن به حق .
حقوق زندانی .
زندانی کردن متهم .
تباه شدن اعمال .
حجاب .
خبر دادن پیامبر از بی بند و باری زنان آخر الزمان .

حرف البا

بينش .

قرآن .
((آیـا در زمین سیر نمی کنند تا صاحب دلهایی گردند که بدان تعقل کنند و گوشهایی که بدان بشنوند؟
زیرا چشمها کور نمی شود بلکه دلهایی که در سینه ها جای دارند کور می شود)).
((بسیاری از جن و انس را برای جهنم بیافریدیم .
بدان نمی شنوند.
ـ امام علی (ع) : هرگاه دیده بصیرت کور باشد نگاه چشم سودی ندهد.
ـ آن که بصیرت و بینش را از دست دهد نظرش هم نادرست و بی ارزش است .
ـ بـا بـصـیـرت کسی است که بشنود و بیندیشد, نگاه کند و ببیند, از عبرتها بهره گیرد, آن گاه راههای روشنی راببپیماید و بدین ترتیب از افتادن در پرتگاهها دوری می کند.
ـ هر آینه شما بینا شده اید اگر ببینید, و راهنمایی شده اید اگر هدایت پذیر باشید.
ـ دیـدن با نگاه کردن نیست , زیرا گاه چشمها به صاحبان خود دروغ می گویند, اما عقل کسی را که از او خیرخواهی کند فریب نمی دهد.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : کور آن نیست که چشمش نابینا باشد بلکه کور (واقعی) آن کسی است که دیده بصیرتش کورباشد.
ـ امام علی (ع) : از دست دادن بینایی آسانتر است تا از دست دادن بینش .
ـ با راهنمایی کسب بینش زیاد می شود.

بینشمندترین مردم .

ـ امام علی (ع) : بینشمندترین فرد کسی است که عیبهای خود را ببیند و از گناهان خویش دست شوید.
ـ آگاه باشید که بیناترین چشمها چشمی است که نگاه خود را به سوی خوبی گشاید.
گوشها گوشی است که پند را دریابد و آن را پذیرا شود.

باطل .

باطل .

قرآن .
((خـدا بـرای حق و باطل چنین مثل می زند, اما کف به کناری افتد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است در زمین پایدار بماند.
((بگو: حق آمد و باطل نابود شد.
((بلکه حق را بر باطل فرو می افکنیم پس آن را درهم کوبد و باطل بناگاه نابود شود.
((بگو: حق فراز آمد و باطل نماند و یارای بازگشتنش نیست)).
((یا می گویند که بر خدا دروغی بسته است .
او به راز دلها داناست)).
ـ امام علی (ع) : باطل ناتوانترین یاور است .
ـ باطل مکار و فریبنده است .
ـ باطل گله اسبانی چموش است که صاحبانشان بر آنها نشسته و افسارشان را رها کرده اند.
می برند و آنها را در آتشی می افکنند که آتشگیره آن مردمانند و سنگها.
ـ کسی که به حق نپیوسته است چگونه می تواند از باطل جدا شود؟
.!
ـ به کار گیرنده باطل با عذاب و سرزنش رو به رو شود.
ـ هر آینه باطل را می شکافم تا حق از پهلوی آن بیرون آید.
ـ حق راه بهشت است و باطل راه آتش و بر سر هر راهی دعوتگری است .
ـ در نکوهش یاران خود --- : آن گونه که باطل را می شناسید با حق آشنا نیستید و چنان که حق را پایمال می کنید درراه نابودی باطل گام بر نمی دارید.
ـ هر کس باطل را یاری کند به حق ستم کرده است .

شناخت حق از باطل .

ـ امـام علی (ع) : هان ! میان حق و باطل جزچهار انگشت فاصله نیست ..
.
باطل آن است که بگویی : شـنـیـدم و حق آن است که بگویی : دیدم .
ـ امام باقر (ع) : از امیرالمؤمنین سؤال شد: فاصله میان حق و باطل چه اندازه است ؟
فرمود: چهار انگشت ـامیرالمؤمنین دست خود را میان گوش و چشم خـود قـرار داد --- و فـرمـود: آنچه چشمانت ببیند حق است و آنچه گوشهایت بشنودبیشترینشان باطل است .
ـ مـرد شـامـی --- هـمـو کـه معاویه فرستادش تا پرسشهایی را که پادشاه روم از وی پرسیده بود از امـیـرالـمـؤمـنـین (ع) بپرسدـ از حسن بن علی (ع) پرسید: میان حق و باطل فاصله چند است ؟
فرمود: چهار انگشت .
حق است ولی با گوش خود باطل فراوان می شنوی .
ـ امـام عـلـی (ع) : مـردم ! هـر کـس بـرادرخود را به استواری دین و درستی راه شناخت نباید به گفته های مردم درباره او گوش کند.
رها می کند و تیرها به خطا می رود اما تاثیر سخن باقی می ماند, هر چند باطل و نادرست آن از بین می رود و خداوندشنوا و گواه است .
هان ! میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست .
انگشتان خود را به هم چسباند و آنها را میان گوش و چشم خود گذاشت و آن گاه فرمود: باطل این است که بگویی :شنیدم و حق آن است که بگویی : دیدم .

درآمیختن حق و باطل .

قرآن .
((حق را با باطل در نیامیزید.
کتمان نکنید)).
ـ امـام علی (ع) : اگر باطل با حق در نیامیزد بر حقیقت جویان پوشیده نماند و اگر حق با باطل آمیخته نشود, زبان دشمنان آن بریده شود, لیکن مشتی از آن برداشته می شود و مشتی از این .
آمیخته می شود و شبهه پیش می آید).
ـ بـسـا گـمراهیی که با آیه ای از کتاب خدا آراسته شود همچنانکه درهم مسی با روکشی از نقره آراسته می گردد.

یقین نکردن به حق بودن باطل .

ـ امام صادق (ع) : خداوند ابا دارد از این که باطلی را حق بشناسند, خداوند ابا دارد از این که حق را در دل مـؤمن , باطلی تردید ناپذیر جلوه دهد, خداوند ابادارد از این که باطل را در دل کافر حق ستیز به صورت حقی تردید ناپذیر جلوه دهد, اگر چنین نمی کرد حق از باطل شناخته نمی شد.
ـ هرگز دل به باطل بودن حق و به حق بودن باطل یقین نمی کند.

بغض و نفرت .

افراد مبغوض نزد خدا.

ـ پـیـامبر خدا (ص) : خداوند از پیرمردزناکار, توانگر ستمکار, تهیدست گردنفراز و گدای سمج نفرت دارد.
گستاخ دروغگو را دشمن دارد.
ـ امام علی (ع) : خداوند سبحان از آدم وقیح گستاخ در گناهان نفرت دارد.
ـ خداوند سبحان کسی را که آرزوی دراز دارد و بد کردار است دشمن می دارد.
ـ امام سجاد (ع) : خداوند از آدم بخیل و گدای سمج نفرت دارد.
ـ امام باقر (ع) : خداوند از دشنامگوی زشت گفتار نفرت دارد.
ـ خداوند تبارک و تعالی از پیرمرد نادان و توانگر ستمکار و تهیدست مغرور و متکبر نفرت دارد.
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند تبارک و تعالی از هر کس که به دنیا عالم باشد و به آخرت جاهل نفرت دارد.
ـ خـدای تـعالی از هر آدم درشت خوی ذلیلی که در بازارها بیتابی می کند و جار و جنجال و داد و فـریاد راه می اندازد, در شب مثل نعش می افتد و در روز مانند الاغ است و به کار دنیا آگاه است و به آخرت نادان , نفرت دارد.
ـ خداوند مردی را که در خانه اش به او تجاوز می شود و نمی جنگد دشمن می دارد.
ـ امـام علی (ع) : پیامبر خدا (ص) می فرمود: خداوند از کسی که به برادرانش رو ترش کند نفرت دارد.

منفورترین کس نزد خدا.

ـ امام علی (ع) : منفورترین کس نزد خداپیرمرد زناکار است .
ـ منفورترین کس نزد خدا کسی است که پشت سر دیگران بدگویی کند.
ـ دورترین کس از خدا توانگر بخیل است .
ـ منفورترین بندگان نزد خدای سبحان کسی است که تمام هم و غمش شکمبارگی و شهوترانی باشد.
ـ منفورترین خلایق نزد خدای تعالی شخص نادان است .
ـ منفورترین مردمان نزد خدای تعالی دو کسند: کسی که خداوند او را به خود واگذاشته است .
و دعوت گمراهانه است و از این رو کسی را که فریفته و تابع او شده به فتنه و گمراهی افکند .. .
و مـردی کـه جـهل ونادانی فراهم آورده است , در میان نادانان امت جولان می دهد, در تاریکیهای فتنه می تازد, از درک مزایای صلح وارامش (در جامعه) قاصر است .
ـ همانا منفورترین خلق خدا نزد او مردی است که دانش فراهم آورده , در تاریکیهای فتنه گرفتار غـفـلـت وسـرگـشـتـگـی اسـت , مـزایـایـی را کـه در صـلـح وآرامـش نـهفته است نمی بیند, مردمان امثال خودش او را عالم نامند در حالی که یک روز تمام را صرف علم نکرده است .
ـ امام صادق (ع) : موسی (ع) عرض کرد: پروردگارا! کدامین آفریده نزد تو منفورتر است ؟
فرمود: آن که مرا متهم می کند.
مـی خـواهـد و مـن بـه او خـیـر می دهم و کسی که قضای خود را که به نفع اوست برایش جاری می سازم و او مرا متهم می سازد.
ـ در حدیث قدسی آمده : بدانید که منفورترین کس نزد من آن است که خود را به من مانند کند و ادعای ربوبیت مرا نماید, پس از او منفورترین کس نزد من آن است که خود را همانند محمد کند و بـر سـر نبوت او با وی کشمکش کند و مدعی نبوت شود و پس از او منفورترین کس نزد من کسی اسـت که نقش وصی محمد را بازی کند پس از این مدعیانی که در معرض خشم منند منفورترین کس نزد من آنانی هستند که این عده را در ادعایشان کمک می رسانند.
بعد از اینان منفورترین کس نزد من آنانی هستند که به کردار این افراد خشنودند.
ـ پیامبر خدا(ص) : منفورترین مردم نزد خدا کسی است که بخواهد در اسلام سنتی جاهلی بگذارد و کسی که مردی را به ناحق تعقیب کند تا خون

او را بریزد.
ـ امـام عـلی (ع) : همانا یکی از منفورترین کسان نزد خدای تعالی بنده ای است که خداوند او را به خود واگذاشته است و او از راه راست منحرف گشته و بی راهنما حرکت می کند, اگر او را به آباد کـردن دنـیـا بـخـوانند می کوشد و اگر به آباد کردن آخرت فرایش خوانند سستی و کاهلی نشان می دهد.
ـ پـیامبر خدا (ص) : سه کس نزد خدا از همه منفورترند: کسی که روز زیاد می خوابد در حالی که شـب اصـلا نـمـازی نـخـوانده است و کسی که زیاد می خورد وهنگام غذا خوردن نام و حمد خدا نمی گوید و کسی که بی دلیل زیاد می خندد.
ـ منفورترین افراد نزد خدا سه کسند: آن که در حرم (مکه) کجروی کند و آن که بخواهد در اسلام سنتی جاهلی بگذارد و آن که مردی را به ناحق تعقیب کند تا خونش را بریزد.
ـ در قـیـامـت منفورترین آفریدگان خدا نزد او دروغگویان و گردنفرازان و کسانی هستند که از بـرادران خـود بـسـیـارکـیـنه به دل دارند ولی در هنگام رو به رو شدن با آنان خلافش را وانمود می کنند و کسانی که هرگاه به خدا و پیامبرش دعوت شوند کندی می ورزند و چون به شیطان و فرمان او فرا خوانده شوند می شتابند.
ـ مـنـفـورتـریـن شـما نزد خداوند کسانی هستند که سخن چینی می کنند, میان برادران جدایی می افکنند و در پی یافتن خطا و لغزش برای افرد بی گناه هستند.
ـ امام سجاد (ع) : منفورترین فرد نزد خدا کسی است که گفتار امامی را می گوید اما به کردار او رفتار نمی کند.
ـ امـام بـاقـر (ع) : موسی (ع) عرض کرد: پروردگار من ! کدامیک از بندگانت نزد تو منفورترند؟
فرمود: آن کس را که در شب چون نعشی می افتد و در روز بیکار می گردد.
ـ امام علی (ع) : منفورترین بندگان نزد خدای سبحان دانشمند مغرور و متکبر است .
ـ پـیامبر خدا (ص) : منفورترین افراد نزد خدای تعالی دانشمندی است که به ملاقات کارگزاران می رود.
ـ امام صادق (ع) : منفورترین خلق خدا بنده ای است که مردم از زبان او بترسند.
ـ امـام علی (ع) : ناخوشایندترین مردمان نزد خدا تهیدست متکبر, پیرمرد زناکار و دانشمند نابکار است .

منفورترین فرد نزد پیامبر.

ـ پـیـامـبر خدا (ص) : در روز رستاخیزمنفورترین شما نزد من و بیگانه ترینتان از من افراد پرگو, لاف زن و متفیهق اند.
متفیهقان کیستند؟
فرمود: متکبران .
ـ مـنـفورترین شما نزد من , سخن چینان وجدا کنندگان دوستان و کسانی اند که به عیب جویی پاکان می پردازند.

بدترین اخلاق نزد خدا.

ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ چیز نزد خدامنفورتر از بخل و بدخویی نیست .

کارهای منفور نزد خدا.

ـ امام صادق (ع) : خداوند از پر خوابی و بیکاری زیاد نفرت دارد.
ـ سه چیز است که خداوند آنها را دشمن دارد: خوابیدن در روز بدون شب زنده داری , خنده بی دلیل و غذا خوردن از روی سیری .
ـ امام رضا (ع) : خداوند از قیل و قال و برباد دادن مال و خواهش بسیار نفرت دارد.
ـ پیامبر خدا (ص) : نزد خدا چیزی منفورتر از شکم پر نیست .

منفورترین کارها نزد خدا.

ـ امـام صـادق (ع) : مردی از خثعم خدمت پیامبر خدا (ص) آمد و عرض کرد: کدام کار نزد خدای عزوجل منفورتر است ؟
فرمود: شرک ورزیدن به خدا.
کرد: دیگر چه ؟
فرمود: بریدن از خویشاوندان .

منفورترین جاها نزد خدا.

ـ امـام بـاقـر (ع) : پیامبر خدا (ص) به جبرئیل فرمود: کدامین جا نزد خدای تعالی منفورتر است ؟
جـبـرئیـل گـفت : بازارها و منفورترین بازاری نزد خدا کسی است که زودتر از همه به بازار رود و دیرتر از همه آن را ترک کند.

نفرت و دشمنی .

ـ امام صادق (ع) : سه چیز نفرت و دشمنی آورد: دو رویی , ستمگری و خودپسندی .
ـ پیامبر خدا (ص) : بیماری اقوام پیشین به شما سرایت کرده است : دشمنی و حسادت .
زورگویی و سرکشی .

زورگویی و سرکشی .

قرآن .
((چون خدا آنها را برهاند, بینی که در زمین به ناحق سرکشی کنند.
شما به سوی ما خواهد بود.
((و از فحشا و زشتی و سرکشی نهی می کند.
((بـگو: پروردگار من زشتکاریها را, چه آشکار باشند و چه پنهان و نیز گناه و سرکشی بنا حق را حرام کرده است و نیز حرام است چیزی را شریک خداسازید که هیچ دلیلی بر وجود آن نازل نشده است یا درباره خدا چیزهایی بگویید که نمی دانید)).
((به سبب ستمکاریشان اینچنین کیفرشان دادیم .
ـ امام علی (ع) : کسی که شمشیر سرکشی و تجاوز برکشد خود به وسیله آن کشته شود.
ـ سرکشی (سرکش را) به خاک می افکند.
ـ زورگویی نعمت را می برد.
ـ زورگویی تلافی و کینه جویی به بار می آورد.
ـ سرکشی سبب ویرانی و نابودی است .
ـ زورگویی و سرکشی مردان را به خاک می افکند و مرگها را نزدیک می کند.
ـ از زورگویی و سرکشی بپرهیز که زورگویی زود به خاک در می افکند و زور گو را درس عبرت می سازد.
ـ بدترین سرکشی به هنگام قدرت یافتن است .
ـ زشت ترین زورگویی زور گفتن بر دوستان همدم است .
ـ پیامبر خدا (ص) : کیفر زورگویی زودتر از کیفر هر کردار زشت دیگری دامنگیر انسان می شود.
ـ امام علی (ع) : سرکشی سرکشان را به سوی آتش می کشاند.
ـ امام صادق (ع) : مواظب باش که هرگز حرف زوری از دهانت خارج نشود هر چند به قدرت خود وخویشاوندانت بنازی .
زورگو و سرکش .

زورگو و سرکش .

ـ امـام صـادق (ع) --- در تفسیر آیه ((هر کس ناچار شود بی آن که سرکشی ورزد و تجاوز کند)) --- : سرکش کسی است که علیه امام قیام کند.
در الـدر الـمـنثور از قول مجاهد در تفسیر آیه ((سرکش و تجاوزگر نباشد)) آمده است : در برابر مسلمانان علم سرکشی وتجاوز بر نیفرازد.
انگیزد, یا از امت اسلامی و امامان جدا شود, یا سفر معصیت کند و در این شرایط مجبور به خوردن گوشت مردارشود برای او حلال نیست .
ـ امـام بـاقر (ع) --- بعد از یاد کردن از کسانی که علی (ع) با آنان جنگید --- : جرم آنها بیشتر از کسی است که با پیامبر خدا (ص) جنگیده است .
رسـول اللّه ! چـگونه چنین است ؟
فرمود: آنان اهل جاهلیت بودند اما اینان قرآن خوان بودند و اهل فضیلت رامی شناختند و با وجود این بینش و آگاهی , چنان رفتار کردند.
ـ امیر المؤمنین (ع) در کوفه خطبه می خواند.
امیرالمؤمنین (ع) خاموش ماند.
از آنان برخاستند و همین سخن را تکرار کردند.
می شود.
دست در دست ما دارید شما را از غنیمت محروم نمی سازیم و تا شما با ما جنگ را نیاغازید ما جنگ با شما را آغازنمی کنیم .
گواهی می دهم که پیامبر راستگو از قول روح الامین از جانب پروردگار جهانیان به من خبر داد کـه هـیچ گروهی ازشما کم یا زیاد, تا روز قیامت در برابر ما قیام نخواهد کرد مگر آن که خداوند مرگ و نابودی آن را به دست ما قرارداده است .
بـرتـریـن جـهاد, جهاد با شماست و برترین مجاهدان کشندگان شمایند و برترین شهیدان کشته شدگان به دست شما.
در روز رسـتـاخـیـز بـاطـل گرایان زیانکارند ((و هر خبری در جای خود تحقق می یابد, بزودی خواهید دانست)).
ـ عده ای در حضور امام باقر (ع) به بحث و جدل پرداختند.
کـه با پیامبر (ص) جنگیدند, دیگری گفت : جنگندگان با پیامبر خدا (ص) بدتر ازکسانی هستند که با علی (ع) جنگیدند,امام باقر(ع) فرمود: خیر, بلکه جنگندگان با علی (ع) بدتر از جنگندگان بـا پـیـامـبر (ص) هستند .. .
اکنون به شما می گویم چرا , جنگندگان با پیامبر خدا(ص) مسلمان نبودند اما جنگندگان با علی (ع) اقرار به اسلام کردند و سپس انکارش نمودند.

جنگیدن با مسلمانان سرکش و یاغی .

قرآن .
((اگـر دو گـروه از مسلمانان با هم به جنگ برخاستندمیانشان آشتی دهید و اگر یک گروه بر دیگری تعدی کرد با آن که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد.
عادلانه برقرار کنید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست دارد)).
ـ امام علی (ع) : قتل دو نوع است : قتلی که کفاره است و قتلی که بر درجات می افزاید.
پیکار با گروه کافران تا اسلام آورند, و پیکار با گروه یاغی تا (به فرمان خدا) باز گردند.
ـ پـیـکـار دو گـونـه اسـت : پیکار با مشرکان که رها نمی شوند تا مسلمان شوند یا با خواری جزیه بـپـردازند, و پیکار با منحرفان که باید رو در رویشان بود تا به فرمان خدا باز آیند و گردن نهند یا کشته شوند.
ـ در حـضـور امـام عـلـی (ع) از حـروریه سخن به میان آمد, فرمود: اگر علیه امام عادل یا مردم شورش کردند با آنان بجنگید و اگر علیه امام و پیشوای ستمگرشوریدند با آنان نجنگید, زیرا برای این کار خود دلیلی دارند.
ـ امـام عـلـی (ع) : با اهل بغی (گروههای یاغی و سرکش), به همان شدت جنگ با مشرکان , باید جـنـگـیـد و از تـمام امکانات و تواناییهای اهل قبله (مسلمانان) باید علیه آنان کمک گرفت و در صورت دسترسی بر ایشان , بایدهمچون مشرکان اسیرشان کرد.
ـ بـه دنـبـال سخن گفتن از جنگ با مخالفان : به خدا سوگند راهی نداشتم جز این که یا با آنان بجنگم و یا به آنچه خداوند بر پیامبرش محمد (ص) فرو فرستاده است کافر شوم .
ـ پس از من در رکاب هر امام و پیشوایی با شامیان بجنگید.
ـ امـام صـادق (ع) --- در تفسیر آیه ((و اگر دو گروه از مؤمنان .. .
میان آنان صلحی عادلانه برقرار سازید)) --- : تاویل این آیه درباره دو گروه روز بصره (جمل)است .
جنگیدن با آنها و کشتنشان بود تا آن که به فرمان خدا باز گردند و اگر برنگشتند بر اساس کتاب خـدا موظف بودشمشیر از آنان برندارد تا آن که به فرمان خدا گردن نهند یا از عقیده خوددست شویند.
فرموده است , گروه تجاوزگرند.
بر امیرالمؤمنین (ع) واجب بود که هرگاه بر آنان چیره آید با ایشان به عدالت رفتار کند همچنان که پیامبر خدا با اهل مکه به عدالت رفتار کرد:

بر آنان منت نهاد و بخشيدشان .
اميرالمؤمنين (ع) نيز پس از پيروزى بر بصريان با آنان همين رفتار را كرد.

جنگیدن با کسی که در قلمرو اسلام علیه امام قیام کند.

ـ عـیـص از امـام صـادق (ع) پـرسـیـد گـروهی مجوسی در خاک اسلام بر جماعتی از مسلمانان می شورند, آیا جنگیدن با آنان رواست ؟
فرمود: آری , اسیر گرفتن آنان نیز رواست .

پیشدستی در جنگ با اهل بغی .

ـ از امام صادق (ع) سؤال شد آیا مسلمانان می توانند در ماه حرام آغازگر جنگ با مشرکان باشند؟
فرمود: به شرط آن که مشرکان با زیر پا گذاشتن حرمت آن ماه با مسلمانان جنگ را بیاغازند و مسلمانان بدانند که در آن ماه بر آنان پیروز می شوند.
((این ماه حرام در مقابل آن ماه حرام و شکستن ماههای حرام را قصاص است)) در جنگ با اهل بغی می توان آغازگرجنگ بود.

جواز کشتن اسیران اهل بغی در صورتی که دار و دسته ای داشته باشند.

ـ امـام صـادق (ع) --- در پـاسخ به سؤال ازشکست گروه یاغی از مؤمنان به دست گروه عادل و بر حـق آنـان --- : گـروه عادل و برحق نباید یاغیان فراری از میدان جنگ را تعقیب کنند و اسیری را بـکـشند و کار مجروحی را تمام کنند , اینها در صورتی است که از یاغیان کسی باقی نماند و دار و دسته ای نداشته باشند که به آن ملحق شوند.

این صورت باید اسرای آنها را کشت , فراریانشان را تعقیب نمود و کار زخمیهایشان را تمام کرد.

ـ جـنـگ علی (ع) با اهل قبله بابرکت بود, زیرا اگر علی (ع) با آنان نمی جنگید بعد از آن حضرت هیچ کس نمی دانست با آنان چگونه رفتار کند.

جواز کشتن کسی که با امام مسلمانان آشکارا دشمنی ورزد.

ـ امـام صادق (ع) --- درباره ناصبی --- : اگر ترس آن نداشتم که یک نفر از شما به دست یکی از آنان کشته شود --- زیرا یک نفر شما از هزار نفر آنان بهتر است ـدستور می دادم آنها را بکشید.
ـ امـام رضـا (ع) : در زمـان تـقیه کشتن هیچ ناصبی و کافری جایز نیست مگر آن که قاتل باشد یا فساد انگیز.
صورت , اگر جان خود و یارانت در خطر نیفتد می توانی او را بکشی .
ـ در جایی که باید تقیه کرد کشتن هیچ کافری جایز نیست , مگر آن که قاتل باشد یا یاغی .
جانت در خطر نیفتد می توانی او را بکشی .

گریستن .

گریستن از ترس خدا.

قرآن .
((و چون آیات خدای رحمان بر آنان تلاوت می شد گریان به سجده می افتادند)).
((و به رو در می افتند و می گریند و بر خشوعشان افزوده می شود)).
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : ای علی ! به تو درباره خودت به داشتن خصلتهایی سفارش می کنم , آنها را حـفظ کن ! بار خدایا!علی را کمک کن : .. .
چهارم گریستن برای خدا .
در برابر هر قطره اشکی که می ریزی خانه ای در بهشت برای توساخته می شود.
ـ خوشا چهره ای که خداوند به آن می نگرد در حالی که از ترس خدا بر گناهی که کرده می گرید و جز او کسی از آن گناه آگاه نیست .
ـ در خـطـبـه حجة الوداع --- : هر کس چشمانش از ترس خدا اشک ریزد برای هر قطره اشک او به اندازه کوه احد درترازوی اعمالش پاداش نهند.
ـ بـدانـید که هر کس چشمانش از ترس خدا اشک ریزد در برابر هر قطره اشک اوکاخی مروارید و جواهرنشان در بهشت به او دهند.
نشنیده و به ذهن هیچ بشری نرسیده است .
ـ در آن روز کـه سایه ای جز سایه عرش خدا نیست هفت تن در سایه عرش اویند: .. .
ومردی که در خلوت یادخدای عزوجل کند و از ترس خدا اشک از دیدگانش سرازیر شود.
ـ هـر کـس از ترس خدا به اندازه مگسی اشک از چشمش خارج شود خداوند او را در آن روز ترس بزرگ ایمن گرداند.
ـ امام علی (ع) : گریه چشمها و ترس دلها نشانه رحمت خدای بلندنام است .
کردن را غنیمت شمرید.
ـ گریستن از ترس خدا کلید رحمت است .
ـ گریستن از ترس خدا دل را نورانی می کند و از خو گرفتن به گناه مصون می دارد.
ـ گریستن آدمی بر زمان از دست رفته اش نشانه بزرگی (عظمت) اوست .
ـ امـام سـجاد (ع) : هیچ قطره ای نزد خدا محبوبتر از این دو قطره نیست : قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که برای خدا در دل شب فرو افتد.

ـ امـام باقر (ع) : روز رستاخیز همه چشمها گریانند مگر سه چشم : چشمی که در راه خدا شب را نـخـفـته باشد و چشمی که از ترس خدا گریان شده باشد وچشمی که از محرمات خدا فروهشته باشد.
ـ امام صادق (ع) : هر چیزی پیمانه و وزنی دارد مگر اشکها, زیرا قطره ای اشک دریاهایی از آتش را فرومی نشاند.
خداوند آن چهره را بر آتش حرام گرداند.
می شوند.
ـ اگر گریه ات نمی آید خود را به گریه بزن که اگر از چشمانت به اندازه سر مگسی اشک بیرون آمد زهی به سعادتت .

گریستن بر حال خود.

ـ از وحیهای خداوند به موسی (ع) : تادر دنیا هستی به حال خود گریه کن و از هلاکت و مهلکه ها بترس و مبادا زرق و برق زندگی دنیا تو را فریب دهد.

ـ از وحـیـهـای خداوند به عیسی (ع) : به حال خود گریه کن همچون گریه کسی که با خانواده بـدرود گـفـتـه و بـا نفرت ازدنیا دوری جسته و آن را برای دنیا پرستان رها کرده و به آنچه نزد پروردگارش می باشد دل بسته است .

خشکیدگی چشم .

ـ پیامبر خدا (ص) : از نشانه های شقاوت و بدبختی خشکیدگی چشم است .
ـ امام علی (ع) : چشمها نخشکید مگر بر اثر سخت دلی و دلها سخت نشد مگر به سبب گناه زیاد.

سرزمین .

قرآن .
((سرزمینی پاک و خداوندگاری آمرزنده)).
((میان آنان و قریه هایی که برکت داده بودیم قریه هایی آبادان و بر سر راه پدید آوردیم و منزلهایی برابر معین کردیم .
و روزها سفر کنید)).
((هـر آینه بنی اسرائیل را در مکانی نیکو جای دادیم و از طیبات روزیشان دادیم و تا آن هنگام که صاحب دانش نشده بودند اختلافی نداشتند.
پروردگار تو در روز قیامت در آنچه اختلاف می کردند میانشان قضاوت خواهدکرد)).

به شهرهای بزرگ بروید.

ـ امـام علی (ع) در نامه خود به حارث همدانی می فرماید: در شهرهای بزرگ سکونت کن که محل گرد آمدن مسلمانان است و از جاهایی که مردمش نادان و درشتخویند دوری کن .

بهترین سرزمینها.

ـ امـام عـلـی (ع) : بـرای تـو شهری سزاوارتر از شهر دیگر نیست , بهترین شهرها آن است که تو را تحمل کند (در آن رفاه و آسایش داشته باشی).

نیاز ضروری مردم هر سرزمینی .

ـ امام صادق (ع) : مردم هر شهری به سه چیز نیازمندند که در کار دنیا و آخرت خود به آنها رجوع کـنـنـد و چـنـانچه آن سه را نداشته باشند گرفتار جهل ونابسامانی می شوند: فقیه دانا و پارسا, فرمانروای نیکوکار و مطاع و پزشک حاذق و مطمئن .
بلاغت .

بلاغت .

ـ امام علی (ع) : بلاغت آن است که به گفتار, روان و به فهم , آسان باشد.
ـ بلاغت آن است که در جواب دادن کندی نکنی و مقصودت را برسانی و تیر سخنت به خطا نرود.
ـ هر کس سخن را رتق و فتق کند (رعایت اطناب و ایجاز کند) به بلاغت دست یافته است .
ـ امام صادق (ع) : بلاغت به تندی زبان و پرت و پلاگویی بسیار نیست بلکه بلاغت رساندن معنا و آوردن دلیل و برهان درست است .
ـ در پاسخ به این پرسش که بلاغت چیست ؟
ـ : کسی که مطلبی را بداند گفتارش درباره آن کوتاه شود.
چون با کمترین زحمت مقصود خود را می رساند.
ـ بـلاغت در سه چیز است : نزدیک شدن به معنای مورد نظر, دوری کردن از گفتار حشو و زاید و رساندن معنای زیاد با عبارت کم و کوتاه .
ـ امام علی (ع) : گاه از بلاغت به ایجاز بسنده می شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : همانا برخی از بیانها سحر آمیز است و برخی دانشها نادانی است و برخی سخنها بی زبانی .

بلیغ ترین سخن .

ـ امام علی (ع) : بلیغ ترین سخن آن است که براحتی مقصود را برساند و ایجاز نیکو داشته باشد.
ـ بهترین گفتار آن است که به حسن ترتیب و نظم آراسته باشد و عالم و عامی آن را بفهمد.
ـ نیکوترین گفتار آن است که شنیدنش به گوشها ناخوش نیاید و ذهنها برای فهمیدن آن به رنج در نیفتند.
ـ بهترین سخن آن است که نه ملال آور باشد و نه کم آورد (اطناب ممل و ایجاز مخل در آن نباشد).

برتر از بلاغت .

ـ امام علی (ع) : پسندیده تر از بلاغت خاموشی بجاست .

سخن پردازی و مطنطن گویی .

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : منفورترین کس نزد خدا زبان آوری است که مانند گاو زبان خود را به هر طرف می چرخاند.
ـ خداوند از مرد سخن آوری که مانند گاو با زبان خود بازی می کند, نفرت دارد.
ـ نفرین خدا بر کسانی که در سخنرانی ریزپردازی می کنند, گویا که مو می شکافند!.
ـ بـزودی مـردمی خواهند آمد که همان گونه که گاو از زمین علف می خورد, از طریق زبانهای خود روزی می خورند.
ـ بـدتـرین افراد امت من افراد پرحرف و کسانی هستند که بی پروا زیاده گویی می کنند و سخنان مطنطن و دهان پرکن به زبان می آورند و بهترین افراد امت من نیک خوترین آنهایند.

بلاغت (متفرقه).

ـ امام علی (ع) : ابزار (نشانه --- خ ل) بلاغت , دل دانا و زبان گویاست .
ـ بسا که بلیغ در برهان خویش گنگ ماند و بسا که فصیح در پاسخ درماند.
ـ نـشـانه درماندگی در سخن , تکرار کردن کلام به هنگام مناظره است و صاف کردن راه گلو و سینه در هنگام گفتگو.
ـ همانا ما امیران سخنیم , رگ و ریشه های سخن در ما دویده و شاخه های آن از ما آویخته است .
ـ تـیزی زبانت را سوی کسی که به تو سخن گفتن آموخته است نشانه مرو و نه شیوایی سخنت را سوی کسی که تو را راهنمایی کرده است .

تبليغ .

مترجمان حق .

ـ امام علی (ع) : پیامبران خدای سبحان مترجمان حق و سفیران میان آفریدگار و آفریدگان هستند.

ویژگیهای مبلغ .

1 --- از کسی جز خدای پاک نهراسد.
قرآن .
((آنان که پیامهای خود را می رسانند و از او بیم دارند و از کسی جز خدا بیم به دل راه نمی دهند.
2 --- نویدبخشی وایجادمحبت وفراری ندادن .
قرآن .
((ای پـیامبر! ما تو را شاهد و نوید بخش و هشدار دهنده فرستادیم و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک)).
ـ ابـن عباس : پیامبر خدا (ص) به علی و معاذ دستور داد که به یمن روند در همین زمان آیه ((ای پیامبر ! ما تو رافرستادیم تا شاهد و نوید بخش و بیم دهنده باشی)) نازل شد.
و آسان گیرید و سختگیری نکنید, زیرا آیه ((ای پیامبر ...)) بر من نازل شده است .
3 --- تبلیغ آشکار و روشنگر.
قرآن .
((اگر شما تکذیب می کنید مردمانی هم که پیش از شمابودند تکذیب کردند و بر عهده پیامبر جز تبلیغی روشنگر هیچ نیست)).
((و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و بر حذر باشید.
((خداوند از دلهایشان آگاه است .
ـ امام علی (ع) : پیامبران خدا برای هر حکمی توضیحی دارند.

بلوغ .

بلوغ .

قرآن .
((آن گاه شما را که کودکی هستید بیرون می آوریم تا به حد بلوغ خود برسید)).
((به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به نیکوترین وجهی که به صلاح او باشد تا به سن بلوغ رسد)).
((پروردگار تو می خواست آن دو به حد رشد رسند و گنج خود را بیرون آرند)).
((چون به حد بلوغ رسید و برومند شد او را فرزانگی و دانش دادیم و ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم)).
((و چـون بـالـیـدن یـافـت حـکـمـت و دانشش ارزانی داشتیم و ما نیکوکاران را این سان پاداش می دهیم)).
((یتیمان را بیازمایید تا آن گاه که به سن زناشویی رسند.
((چون اطفال شما به حد بلوغ رسیدند باید همانند کسانی که ذکرشان گذشت رخصت طلبند.
حکیم است)).
ـ امـام بـاقـر (ع) : در آن روز پـیـامـبرخدا(ص) دستور داد به زهار بنی قریظه نگاه کنند اگر مو درآورده بود آن فرد رامی کشت .
ـ امـام کـاظـم (ع) --- در پـاسـخ به سؤال برادر خود پیرامون به سرآمدن دوره یتیمی --- : زمانی که محتلم شود و با داد و ستدآشنا گردد.
ـ امـام بـاقـر (ع) : خـریـد و فروش توسط کودک جایز نیست و از یتیمی به درنیاید مگر زمانی که پانزده ساله شود یاپیش از آن محتلم گردد و یا ریش و موی درآورد.
ـ امـام صـادق (ع) : هـرگـاه کـودک , سیزده سالش تمام و وارد چهارده سالگی شود, چه محتلم گردد و چه نگردد, همان تکالیفی که بر افراد محتلم شونده واجب است بر او نیز واجب می باشد و برایش گناه و ثواب نوشته می شود ومی تواند هر گونه دخل و تصرفی در اموال خود بکند مگر آن که ناتوان یا سفیه باشد.
ـ زمان بالغ شدن زن نه سالگی است .

بلاهت .

بلاهت .

ـ امام صادق (ع) --- از پدران بزرگوارش (ع) : پیامبر (ص) فرمود: وارد بهشت شدم دیدم بیشتر اهل آن ابـلـهـان --- مـرادش از ابـله کسی است که از بدی بی خبر و در خیر و خوبی عاقل و داناست --- و کسانی هستند که ماهی سه روز روزه می گیرند.

در روایـت مـعانی الاخبار آمده است که ابن صدقه گفت : عرض کردم : ابله کیست ؟

فرمود: کسی که در کار خیر عاقل است و از کار شر و ناپسند غافل و بی خبر و کسی که روزه می گیرد.

ـ پـیامبر خدا (ص) : وارد بهشت شدم دیدم بیشتر بهشتیان کسانی هستند که در ایام البیض ((1)) روزه می گیرند.

- -

- -

ـ بـرادرم عـیـسی بن مریم روزی به حواریان فرمود: ای گروه حواری ! مانند کبوتر نسبت به بدی ابله باشید.

آزمایش .

آزمایش .

قرآن .
((و شما را با بدی و خوبی می آزماییم)).
((در این داستان عبرتها و پندهاست و قطعا ما آزمایش کننده بودیم)).
ـ امـام عـلـی (ع) : ای مـردم ! خداوند شما را پناه داده است که بر شما ستم روا ندارد, اما پناهتان نداده است که آزمایشتان نکند.
بودیم)).
ـ امـام صـادق (ع) : هـیـچ گـرفـتگی و گشایشی صورت نمی گیرد مگر آن که خداوند در آن , بخشش و آزمایش در نظردارد.
ـ هیچ گرفتاری و گشایشی نیست مگر آن که خدا در آن , خواست و حکم و آزمایشی دارد.
ـ در امـر و نهی خدا هیچ گرفتگی و گشایشی صورت نمی گیرد مگر از جانب خدای عزوجل در آن آزمایش وحکمی است .
ـ امیرالمؤمنین (ع) بیمار شد و گروهی به عیادت آن حضرت رفتند و عرض کردند: چگونه صبح کردید ای امیرالمؤمنین ؟
فرمود: با بدی .
می فرماید: ((و شما را با خوبی و بدی می آزماییم ...)) خوبی همان تندرستی و توانگری است و بدی همان بیماری وناداری .

فلسفه آزمایش .

قرآن .
((خدا بر آن نیست که شما مؤمنان را بدین حال که اکنون دارید رها کند (بلکه می آزماید) تا ناپاک را از پاک جدا سازد)).
((اگر بر شما زخمی رسید به آن قوم نیز همچنان زخمی رسیده است .
آورده اند معلوم دارد و از شما گواهانی گیرد و خدا ستمکاران را دوست ندارد و تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند پاک و ناب گرداند و کافران رانابود سازد.
می ورزند)).
((برای این است که خدا آنچه را در سینه هایتان دارید بیازماید و آنچه را در سینه هایتان است پاک و خالص گرداند و خدا به راز سینه ها آگاه است)).
((آیا پنداشته اید که به خود واگذار می شوید بی آن که خدا کسانی از شما را که جهاد می کنند و جز خدا و پیامبرش و مؤمنان همدمی نمی گیرند, معلوم دارد؟
و خدا به آنچه می کنید آگاه است)).
((و البته شما را می آزماییم تا مجاهدان و صابرانتان را بشناسیم و گزارشهای [مربوط به] شما را بررسی کنیم)).
((اگر خدا می خواست هر آینه از آنان انتقام می گرفت ولی خواست تا شما را به وسیله یکدیگر بیازماید)).
((همان که مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید که کدامتان نکوکارترید)).
((ما هر چه را بر روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدامشان نیکوکارترند)).
((اوست آن که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید و عرشش بر آب بود, تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نکوکارتر است)).
ـ امام علی (ع) : خدای تعالی درون مردمان را آشکار ساخت نه این که از رازهای نهفته و درونهای پوشیده شان آگاه نبود بلکه تا آنان را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می کنند.
کیفر (کار بد).
ـ در باره آیه ((همانا داراییها و فرزندانتان مایه آزمایشند)) --- : معنای این آیه آن است که خدای پاک بندگان خود رابه وسیله ثروت و فرزند می آزماید تا معلوم شود چه کسی از روزی خود ناخشنود است و چه کسی به بهره خودراضی .

سزاوار آنست , پدیدار شود.
ـ در دگرگونیهای زمانه است که گوهر مردان شناخته می شود و روزگار اندیشه های نهفته را برای تو آشکارمی سازد.
ـ امـام رضـا (ع) : در تـفـسیر آیه ((تا شما را بیازماید که کدام یک نکوکارترید)) --- : خدای عزوجل بندگان خود را آفریدتا, به وسیله نهادن طاعت و عبادت خود بر دوش آنان ایشان را بیازماید و این کا را از باب امتحان و تجربه (برای خود) نکرد, زیرااو همواره به همه چیز آگاه است .
ـ امام حسین (ع) --- در راه رفتن به کربلا --- : براستی که مردمان بنده دنیا هستند و دین بر سر زبان آنهاست و تا برای آنها وسیله زندگی است آن را می چرخانند و چون به بوته آزمایش گذاشته شوند آن گاه دینداران کم اند.
ـ امـام عـلـی (ع) --- در آزمـودن فرشتگان با سجده کردن بر آدم --- : اگر خدا می خواست آدم را از نوری خیره کننده ...بیافریند بیگمان می توانست چنین کند و اگر چنین می کرد گردنها در برابر او فـرود مـی آمد و کار آزمایش برفرشتگان آسان می شد, لیک خدای سبحان آفریدگان خود را به چـیـزهـایی که اصل آن را نمی دانند می آزماید تافرمانبردار را از نافرمان جدا سازد و خصلت خود بزرگ بینی را از آنان بزداید)).
ـ هر چه امتحان و آزمایش بزرگتر باشد ثواب و پاداش فراوانتر است .
زمـان آدم صـلـوات اللّه عـلـیـه تـا آخـریـن نفر از مردم این جهان , با سنگهایی که زیان و سودی نمی رسانند و نمی توانندببینند و بشنوند, آزمود و آن سنگها را خانه با حرمت خود ساخت , خانه ای کـه بـرای مـردم بـر پا گردانید...؟
! .
اما خداوند بندگانش را با انواع سختیها می آزماید و با رنج و کـوشـشهای گوناگون به بندگی وادارشان می کند و با انواع نا خوشایندها امتحانشان می کند تا خـود بـزرگ بـینی را از دلهایشان بیرون کند و فروتنی را در جانهاشان جای دهد واین را درهایی قرار دهد گشوده به سوی فضل و بخشش خود و وسایلی آماده برای گذشت و آمرزش خویش .
ـ همانا شما درهم آمیخته و غربال خواهید شد تا آن که پایین است به رو آید و آن که بالاست به زیر رود و آنان که واپس مانده اند پیش برانند و آنان که پیش افتاده اند واپس مانند.
ـ بـه ثـروت و رفاه دل شاد مکن و از تهیدستی و گرفتاری اندوه به دل راه مده , زیرا طلا با آتش گداخته و ناب می شود و مؤمن با بلا و گرفتاری .

سختی آزمایش مؤمن .

قرآن .
((آیا پنداشتید که به بهشت خواهید رفت , حال آن که هنوزمانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمده بر شما نگذشته است .
بودند گفتند: پس پیروزی خدا کی خواهد رسید؟
هشدار, که پیروزی خدا نزدیک است)).
ـ امام صادق (ع) : پیامبران بیش از همه سختی بلا را می چشند, پس از آنها جانشینان و پیروانشان و سپس به ترتیب کسانی که نزد خدا مقامی ارجمندتر دارند.
ـ امام علی (ع) : بلا به مؤمن پرهیزکار زودتر می رسد تا آب باران (از فراز تپه) به شیب زمین .
ـ امام صادق (ع) : دنیا زندان مؤمن است , از کدام زندان خیری می رسد؟
.
ـ اهـل حـق هـمـیشه در سختی بوده اند, اما بدانید که دوره این سختی کوتاه است و سرانجامش آسایشی طولانی است .
ـ امام سجاد (ع) : هیچ مؤمنی نیست که در دولت باطل رفاه و آسایشی به او رسد مگر آن که پیش از مردن به بدن یا مالش آزمایش شود, تا بهره اش دردولت حق فراهم آید.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : مؤمن با پنج سختی دست به گریبان است : مؤمنی دیگر که به او حسادت می ورزد, منافقی که اورا دشمن می دارد, کافری که با او می جنگد, نفسی که با او کشمکش دارد و شیطانی که درصدد گمراه کردن اوست .
ـ پـیـش از شما مرد را می گرفتند و زمین را می کندند و او را در گودال می گذاشتند و با اره از فرق سر به دو نیمش می کردند و با این همه از دین خود دست بر نمی داشت .
شـانـه هـای آهـنـی گـوشت بدنش را تا استخوان و عصب می کندند و این همه او را از دینش باز نمی داشت .
ـ امـام سـجاد (ع): چرا چشم می دوزید؟
آیا در امان نیستید؟
پیش از شما کسانی بودند که حال و روز شما را داشتند, دستگیر می شدند و دست و پایشان قطع می شد و به دار آویخته می گشتند.
ـ امام صادق (ع) --- در تفسیر آیه ((و در کتاب از اسماعیل یاد کن ...)) --- : خداوند قوم اسماعیل را بر او مسلط کرد وآنها پوست سر و صورتش را

کندند .. .
و این اسماعیل آن اسماعیل پسر ابراهیم نیست .
ـ پیش از شما مردمی بودند که کشته می شدند, سوخته می شدند, اره اره می شدند و زمین با همه فراخی بر آنان تنگ می گشت ولی هیچ یک از اینها آنان را از عقیده شان , همان که شما هم دارید, رویگردان نمی کرد.
ستـمـی کرده و نه آزاری رسانده بودند که سزاوار این کیفرها باشند بلکه تنها بدین سبب از آنان انتقام می کشیدند که به خدای توانا و ستوده ایمان داشتند.
زمان خود صبوری ورزید تا به پای آنها برسید.
ـ امام باقر (ع) : خداوند پیامبری حبشی برای قوم خودش برانگیخت .
گشتند.
آیین ماست به کناری رود و هر که پیرو دین این پیامبر است خود را به آتش زند.
همراه کودک خود جلو آمد اما از آتش ترسید.
افکند.

آزمایش مؤمن به انواع بلاها.

ـ از امـام صـادق (ع) پرسیده شد: آیا مؤمن به جذام و پیسی و امثال آن مبتلا می شود؟
فرمود: مگر بلا جز برای مؤمن نوشته و مقدر شده است ؟
!.
ـ امـام بـاقر (ع) --- در پاسخ به این سؤال سدیر که : آیا خداوند مؤمن را مبتلا می کند؟
ـ : مگر کسی جـز مـؤمـن دچـار بلامی شود؟
حتی صاحب یاسین (حبیب نجار که داستانش در سوره یس آمده است) که گفت : کاش قوم من بدانند,مکنع بود.
ـ مؤمن به هر بلایی آزموده و گرفتار می شود و به هر مرگی می میرد, اما خودکشی نمی کند.

نقش اعمال بد در پیش آمدن بلا.

قرآن .
((و هر مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خودشماست و [خدا] از بسیاری در می گذرد)).
((آیا هنگامی که [در احد] آسیبی به شما رسید که شما خود دو برابر آن را [در بدر] رسانده بودید, گفتید: این آسیب از کجا رسید؟
بگو: آن از جانب خودتان است .
((به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده , فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از آنچه را کرده اند بچشاند, باشد که بازگردند)).
ـ پیامبر خدا (ص) : خدای تعالی به ایوب وحی فرمود: آیا می دانی گناه تو نزد من چه بود که بلا به تو رسید؟
عرض کرد: خیر, فرمود: تو نزد فرعون رفتی و دو کلمه با ملایمت و نرمی گفتی .
ـ به آدمی جز دست او خیانت نکند.

کسی که دچار بلا نشود مبغوض خداست .

قرآن .
((و اگر نه آن بود که همه مردم [در انکار خدا] یک امت می شدند سقفهای خانه های کسانی را که به خدای رحمان کفر می ورزند از نقره می کردیم و بر آنها نردبامهایی می نهادیم تا بر آن بالا روند.
خانه هایشان نیز درهایی از نقره می کردیم وتختهایی که برآنهاتکیه زنند)).
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند آدم شیطان صفت را که بلای جسمی و مالی نمی بیند دشمن دارد.
ـ امام علی (ع) : خداوند به کسی که او را در جان و مال وی نصیب و بهره ای نیست احتیاجی ندارد .
ـ امام سجاد (ع) : من خوش ندارم که آدمی در دنیا در عافیت باشد و هیچ مصیبتی به او نرسد.
ـ امام علی (ع) : عافیت و سلامتی , خود, درد است .
ـ امـام صـادق (ع) : خداوند عزوجل فرموده است : اگر بنده مؤمن من به دل نمی گرفت هر آینه سر کافر را دستاری آهنی می بستم تا هرگز سر درد نگیرد.
ـ امـام سـجـاد (ع) --- دربـاره آیـه ((اگـر نه آن بود که همه مردم یک امت می شدند...)) : مقصود خداوند از این آیه امت محمد است که به یک دین (دیگر) در آیندو همگی کافر شوند.
ـ امام صادق (ع) --- در تفسیر همین آیه --- : اگر خدا چنین می کرد هیچ کس ایمان نمی آورد.
توانگران و تهیدستان قرار داد و در میان کافران نیز توانگرانی و تهیدستانی .بیازمود.

نعمت بلا.

ـ امـام کـاظـم (ع) : شـمـا هرگز مؤمن نباشیدمگر آن که بلا را نعمت شمارید و آسایش و رفاه را مصیبت , زیرا صبر بر بلا و گرفتاری ارزشمندتر است ازغفلت در هنگام آسایش و خوشی .
ـ پیامبر خدا (ص) : آن گاه مؤمن باشی که بلا و گرفتاری را نعمت شماری و آسایش و خوشی را رنج و محنت , زیرابلای دنیا نعمت آخرت است و آسایش و خوشی دنیا مایه رنج و محنت در آخرت .
ـ امـام عـسـکـری (ع) : هیچ گرفتاری و بلایی نیست مگر آن که نعمتی از خداوند آن را در میان گرفته است .
ـ امام علی (ع) : هرگاه دیدی پروردگارت بلا از پی بلا بر تو نازل می کند سپاسگزار او باش .
پروردگارت پیاپی به تو می رسد از او بر حذر باش .
ـ امـام صـادق (ع) : مـصـیـبتها هدیه ها و بخششهایی هستند از سوی خداوند و فقر در خزانه خدا نگهداری می شود (آن را جز به بندگان خاصش ندهد).
ـ پیامبر خدا (ص) : همچنان که مرد خانه با خوراکیهای نوبر, خانواده خود را می نوازد خداوند نیز بنده مؤمن خود رابا انواع بلاها می نوازد.
ـ امـام بـاقر (ع) : همچنان که مرد خانه با آوردن هدیه از سفر خانواده خود را می نوازد خداوند نیز مؤمن را با بلا وسختی نوازش می دهد.

ارج نهادن به مؤمن به وسیله بلا.

ـ امـام صـادق (ع) : بـلا و گـرفـتـاری بـرای مؤمن زیور است و برای آنکه خرد ورزد کرامت , زیرا گرفتار بلا شدن و شکیبایی و پایداری کردن در برابر آن ایمان را استوار می گرداند.
ـ خـدای تـعـالـی هـیچ بنده ای را, از آدم تا محمد (ص) , نستود مگر پس از آن که وی را دچار بلا ساخت و او در آن بلاحق بندگی را ادا کرد.
ـ هـمـانـا بـلایـای خداوند آکنده از کرامتهای جاودانه اوست و رنج و محنتهایش , اگر چه پس از مدتی , خشنودی وقرب او را به بار می آورد.
ـ پـیامبر خدا (ص) : خداوند بنده مؤمن خود را با بلا و گرفتاری تغذیه می کند, همچنان که مادر فرزند خود را با شیر.
ـ بنده ای نزد خدا گرامی نشد مگر آن که بلا و گرفتاری او فزونی یافت .
ـ هرگاه خداوند خیر و خوبی مردمی را بخواهد آنان را مبتلا می کند.
ـ امـام صـادق (ع) : خـدای عـزوجـل در روی زمین بندگانی دارد ناب و خالص که هیچ تحفه و هـدیه ای از آسمان به زمین نمی فرستد مگر این که آن تحفه را نصیب دیگران می کند و هیچ بلایی نمی فرستد مگر این که آن را متوجه ایشان می گرداند.

بلا و بیدار شدن از خواب غفلت .

قرآن .
((قوم فرعون را به قحط و نقصان محصول مبتلا کرده بودیم شاید پند گیرند)).
((آیـا نـمـی بـیـنـنـد که در هر سال یک یا دوبار آزمایش می شوند؟
ولی نه توبه می کنند و نه پند می گیرند)).
((هـر آیـنـه عـذاب کـمـتـر [دنـیـا] را پـیش از آن عذاب بزرگتر, به ایشان بچشانیم , باشد که بازگردند)).
ـ امـام عـلـی (ع) : هـرگـاه دیدی خدای پاک پیاپی بر تو بلا نازل می کند بدان که تو را (از خواب غفلت) بیدار کرده است .
گناه می کنی , پیاپی به تو نعمت می دهد بدان که این دامی است برای غافلگیر کردن تو.
ـ امـام صـادق (ع) : مـؤمـن چـهـل شـب را سـپری نمی کند جز آن که پیشامدی برایش شود که غمگینش سازد تا بدان وسیله متنبه گردد.
ـ هرگاه خداوند خیر بنده ای را بخواهدو او گناهی ورزد در پی آن گناه به مصیبتی گرفتارش سازد تا او را به یاد استغفار اندازد.
شر و بدی خواهد واو گناهی ورزد در پی آن بدو نعمتی بخشد تا آمرزش خواهی را از یادش ببرد و آن گناه را ادامه دهد.
است فرموده خدای عزوجل که : ((از راهی که خود نمی دانند بتدریج آنان را فرو می گیریم)) یعنی به وسیله دادن نعمت در هنگامی که گناه می ورزند.
ـ هیچ مؤمنی نیست مگر آن که هر چهل روز یک بار به وسیله بلا و گرفتاری متنبه می شود.
می رسد یا به فرزندش یا به خودش که پاداش آن را می بیند و یا اندوهی به او می رسد که نمی داند از کجا رسیده است .
ـ پیامبر خدا (ص) : اگر سه چیز در آدمی نبود هرگز سر فرود نمی آورد: بیماری , مرگ و فقر.
ـ امـام عـلـی (ع) --- در هـنـگـام بـیـرون رفتن برای طلب باران --- : هرگاه بندگان خدا گناه و بـدکرداری کنند خداوند آنان رابه کاهش محصولات و بازداشت برکات و بستن در گنجینه های خـیـر مبتلا می سازد تا توبه گر توبه کند و گنهکار دل ازگناه برکند و پند گیرنده پند پذیرد و نهی شده (از گناه) باز ایستد.

زدوده شدن گناهان به وسیله بلا.

ـ امـام عـلـی (ع) : سـپـاس و ستایش خدایی راکه رنج و گرفتاری پیروان ما را مایه زدوده شدن گناهان آنان در دنیا قرار داد تا با این رنجها و بلاها طاعاتشان سالم ماند و سزاوار پاداش آن شوند.
ـ مـی خواهید به شما بگویم که بهترین آیه در کتاب خدای عزوجل کدام است ؟
پیامبر خدا(ص) به ما فرمود آیه ((هر مصیبتی که به شما می رسد دستاوردخود شماست)).
دهـد و از آنـچـه در دنـیـا عفو و گذشت کرده است (در آخرت) در عفو خود تجدید نظر کند (و بنده ای را که در دنیابخشیده است در آخرت عذاب دهد).
ـ هـرگـاه خـداونـد بـنـده مـؤمـنی را در این دنیا کیفر دهد بردبارتر و ارجمندتر و بخشنده تر و بزرگوارتر از آن است که روز قیامت نیز کیفرش رساند.
ـ امام باقر (ع) : هرگاه خدای تعالی بر آن شود تا بنده ای را گرامی دارد و آن بنده گناهی کرده باشد او را به بیماری مبتلا گرداند, اگر چنین نکرد به فقر ونیازمندی دچارش سازد و اگر این را هم نکرد هنگام جان کندن بر او سخت گیرد.
بـیمقدار سازد و او کاری نیک نزد خدا داشته باشد, تن سالم به او دهد, اگر چنین نکرد زندگیش را فراخ و مرفه گرداندو اگر این را هم نکرد مرگ را بر او آسان سازد.
ـ یـونـس بن یعقوب از امام صادق (ع) شنید که می فرمود: ملعون است ملعون است هر آن تنی که هر چهل روز یک بار بلا نبیند.
است ؟
! فرمود: ملعون است .
برداشتن , سیلی خوردن , زمین خوردن , گرفتاری , پاره شدن بند کفش و امثال اینها همه بلاست .
ای یـونـس ! مؤمن نزد خدای تعالی ارجمندتر از آن است که چهل روز بر او بگذرد و خداوند در آن مدت گناهانش راپاک نکند, گرچه با رسیدن اندوهی به او که خود نمی داند علتش چیست .
جلو خود می گذارد و آنها را وزن می کند می بیند کم است و غمگین می شود [دوباره آنها را وزن می کند] می بینددرست است .

بلا نشانه محبت خدای سبحان است .

ـ سدیر در حضور امام صادق (ع) بود, آن حضرت فرمود: خداوند هرگاه بنده ای را دوست بدارد او را در بلا فرو می برد.
با بلا سپری می کنیم .
ـ امام باقر (ع) : هرگاه خدای تبارک و تعالی بنده ای را دوست داشته باشد او را در غرقاب بلا فرو می برد و باران بلابر سر او می باراند و چون او را بخواند, فرماید: لبیک بنده من .
آن را برای تو می اندوزم و آنچه برایت بیندوزم تو را بهتر است .
ـ امام صادق (ع) : هرگاه خداوند مردمی یا بنده ای را دوست بدارد بر سر او بلا می ریزد و از غمی به در نمی آید مگرآن که در غمی دیگر فرو می افتد.
ـ پیامبر خدا (ص) : هرگاه خدا بنده ای را دوست بدارد مبتلایش گرداند و چون فراوان دوستش بدارد او را از آن خود کند.

بلا به فراخور ایمان است .

ـ امـام صـادق (ع) : مـؤمـن مانند پله ترازوست که هر چه بر ایمانش افزوده شود بلا و گرفتاریش فزونی گیرد.
ـ در کتاب علی (ع) آمده است : همانا مؤمن به فراخور کارهای نیکش بلا می بیند.
کـردارش نـیکو باشد بلایش سخت است , زیرا خدای عزوجل دنیا را پاداش مؤمن و کیفر کافر قرار نداده است .
که دینش سست و کردارش ضعیف باشد بلایش اندک است .
ـ امام باقر (ع) : مؤمن در دنیا به اندازه دینداریش --- یا فرمود --- به فراخور دینداریش مبتلا می شود.
ـ هر چه برایمان بنده افزوده شود زندگی بر او سخت تر و تنگتر شود.
ـ مـردی بـه امام باقر (ع) عرض کرد: به خدا قسم من شما خاندان را دوست دارم ,حضرت فرمود: پـس , بـلا را ردای خـود گـردان , زیـرا سوگند به خدا که بلا به سوی ما و شیعیان ما می شتابد , شتابنده تراز سیل در دره .
ـ امـام کـاظم (ع) : مؤمن به دو پله ترازو می ماند که هر چه بر ایمان او افزوده شود بلایش فزونی می گیرد تا با دامنی پاک از گناه خدای عزوجل را دیدار کند.
ـ امام باقر (ع) : انسان به فراخور خدا دوستیش بلا می بیند.
ـ امـام صـادق (ع) : پـیـامـبـری نـزد قـوم خـود مـی آمـد و آنـان را بـه فـرمانبری از خدا فرمان می دادوبه یکتاپرستی فرامی خواند و سرپناهی که شب را در آن بگذراند نداشت .
نمی دادند و او را می کشتند.
مبتلا می کند.
ـ از سـخـنان مردی که در صفین علی (ع) را به پایداری در پیکار با دشمنان خدا تشویق می کرد: احدی را سراغ ندارم که در راه خدا بلاکش تر از تو و ثواب و منزلتش نزد خدا بیشتر باشد.
دوست بشتابی .
آویـخـتـند .. .
امام (ع) فرمود: این شمعون وصی عیسی است .
خداوند او را فرستاده است تا مرا در پیکار با دشمنانش به پایداری فراخواند.

بلا و رسیدن به کمال .

ـ امام علی (ع) : بلا برای ستمگر تادیب است و برای مؤمن امتحان و برای پیامبران مقام و درجه .
ـ هـنگامی که علی بن الحسین (ع) نزد یزید بن معاویه برده شد و در برابر او ایستاد, یزید --- نفرین خدا بر او --- گفت :((هر مصیبتی به شما می رسد دستاورد خود شماست)).
عـلی بن الحسین (ع) فرمود: این آیه درباه مانیست بلکه این سخن خدای عزوجل درباره ماست کـه : ((هیچ مصیبتی به مال یا جانتان نرسد مگر پیش از آن که بیافرینیمش , در کتابی نوشته شده است)).
ـ در دعای ندبه آمده است : خدایا! تو را می ستاییم برای آنچه بر اولیای خود, همانان که برای خود و دیـنت برگزیده ای , مقدر کرده ای , چه نعمت فراوان و پایدار برایشان فراهم آورده ای , نعمتی که زوال نپذیرد و به سر نیاید.
ـ امـام صـادق (ع) --- در پـاسخ به پرسش از آیه ((هر مصیبتی به شما می رسد ...)) --- : آیا می پنداری آنچه بر سر علی وخاندان او آمد دستاورد خودشان بود؟
حالی که آنان پاک ومعصوم بودند.
می کرد.
.

بلا مایه عشق به دیدار خدای سبحان است .

ـ پـیامبر خدا (ص) : جبرئیل (ع) در نیکوترین چهره بر من فرود آمد و گفت : ای محمد! حق تو را درود مـی فـرسـتد و می فرماید: من به دنیا وحی کردم که برای اولیا ودوستان من تلخ و ناگوار و تـنگ و سخت باش تا عاشق دیدار من شوند و برای دشمنان من آسان و سهل و گوار باش تا دیدار مرا ناخوش دارند, زیرا من دنیا را زندان دوستان خود و بهشت دشمنانم قرار دادم .

ـ خدای عزوجل می فرماید: ای دنیا! با بلاهای گوناگون به کام بنده مؤمن من تلخ شو و زندگی را بر او تنگ گیر و به کامش شیرین میا تا [مبادا] به تو تکیه کند.

درجاتی که بنده با بلا به آنها می رسد.

ـ امـام صادق (ع) : همانا در بهشت منزلتی است , هیچ بنده ای بدان نرسد مگر با بلایی که (در دنیا) به بدنش رسد.
ـ بـنـده را نـزد خـدا مـقـام و مـنزلتی استکه بدان نرسد مگر با یکی از این دو: از بین رفتن مال و دارایی اش یا رسیدن بلایی به جسمش .
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : خداوند برای انسان مقام و منزلتی در نظر گرفته است که او با کرده خود بدان نمی رسد تا آن که در بدن خود به بلایی گرفتار شود و بدین وسیله به آن مقام رسد.
ـ بـرای بـنـده در بـهـشـت مقام و جایگاهی است که به وسیله هیچ بلایی به آن دست نمی یابد تا مرگش در رسد وهنگام مرگ بر او سخت گرفته می شود و بدین سان به آن جایگاه دست می یابد.

نکوهش بلاخواهی .

ـ بـه امـام صادق (ع) عرض شد: ازابوذر(ره) نقل می شود که گفته است : مردم از سه چیز بدشان می آید ولی من آنها را دوست دارم : مرگ را دوست دارم , فقر را دوست دارم , بلا را دوست دارم .
است : مرگ در راه طاعت خدا را خوشتر دارم از زندگی همراه با معصیت خدا و فقر در راه طاعت خـدا را دوسـت تردارم تا ثروت همراه با نافرمانی خدا و بلا و سختی دیدن در راه طاعت خدا برایم خوشایندتر است از سلامتی وعافیت همراه با معصیت خدا.

حالت مؤمن در هنگام بلا.

ـ امـام عـلـی (ع) --- در وصف مؤمنان --- : درسختیها و گرفتاریها بدانگونه اند که در حال آسایش و خوشی .

مبتلا شدن مؤمن به سود اوست .

ـ امـام صـادق (ع) --- از وحـيهاى خدا به موسى (ع) --- : آفريده اى نيافريده ام كه نزد من محبوبتر از بنده مؤمنم باشد.
است , از او مى گيرم و محرومش مى سازم چون برايش بهتر است .
نعمتهايم سپاسگزار و از حكم و قضاى من خشنود تا او را در شمار بندگان صديق خود نويسم .
ـ امـام باقر (ع) : مرا چه باك كه فقير باشم يا بيمار و يا ثروتمند, زيرا خداى تعالى مى فرمايد: من با مؤمن كارى نمى كنم جز اين كه آن كار برايش بهتر وسودمندتر است .

سخت ترین آزمایش بندگان .

ـ امام صادق (ع) : خداوند بندگان را به چیزی سخت تر از بذل و بخشش مال نیازموده است .
ـ امام علی (ع) : خداوند هیچ کس را به چیزی همچون مهلت دادن به او نیازموده است .
ـ مؤمن به چیزی سخت تر از نداشتن سه خصلت امتحان نشود, عرض شد: آن سه کدامند؟
فرمود: کـمـک مالی (به برادران خود) با هر چه دارد, انصاف داشتن و به مردم حق دادن و یاد خدا در هر حال .
سـبحان اللّه و الحمدللّه نیست بلکه به یاد خدا بودن در آنچه برایش حلال کرده و به یاد خدا بودن در مواردی که بر اوحرام کرده , است .

سخت ترین بلاها.

ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند از مؤمن بر چهار بلا پیمان گرفته است : سخت ترین آنها برایش مؤمنی است که هم‌عقیده او باشد و با این حال بر وی حسادت ورزد , یا منافقی که رد پای او را دنبال کند ((2)) , یا شیاطنی که درصدد گمراه کردنش باشند, یا کافری که جهاد کردن با وی را بر خود لازم بداند (زیرا در این صورت آن کافر به هرطریقی سعی می کند به او آسیب برساند), با این همه آیا مؤمنی باقی می ماند؟
.!
ـ امام علی (ع) : بینوایی بلاست و بدتر از بینوایی بیماری تن است و از آن بدتر بیماری دل است .
ـ امام صادق (ع) : سه چیز است که هر کس به یکی از آنها گرفتار شود آرزوی مرگ کند: فقر پیاپی , محرومیت رسوا و دشمن چیره .
ـ سه چیز است که هر کس به یکی از آنها گرفتار آید آسیمه سر شود: نعمت از دست رفته , زن بدکار و داغ عزیز.
ـ امام علی (ع) : بزرگترین بلا فقر نفس است .

فرج بعد از شدت .

ـ پیامبر خدا (ص) : دشوارترین امور,نزدیکترین آنها به گشایش است .
ـ امام علی (ع) : با لبریز شدن بلا گشایش حاصل می شود.
ـ امام صادق (ع) : هرگاه بلا روی بلا بیاید, از بلا رهایی حاصل آید.

دعا به هنگام بلا.

قرآن .
((آنان که چون مصیبتی به ایشان در رسد گویند: ما از خداییم و به سوی او باز می رویم)).
ـ خداوند به موسی (ع) وحی فرمود: ای موسی ! .. .
مرا در برابر سختیها سپر کن و در مقابل بلاها و مصیبتها دژ خودقرار ده .
ـ امـام عـلـی (ع) : در هـنـگام هر سختی و مشکلی بگو: ((نیرو و قدرتی جز با خدای والا و بزرگ نیست)) آن سختی ازمیان می رود.
ـ امـام رضا (ع) : پدرم را در خواب دیدم فرمود: پسرم ! هرگاه در سختی و گرفتاری بودی جمله ((یا رؤوف یا رحیم))را فراوان بگو.

دعا در هنگام دیدن فرد بلا زده .

ـ پیامبر خدا (ص) : هرگاه بلازدگانی را دیدید خدا را شکر کنید اما نه چنان که آنها بشنوند زیرا ناراحت می شوند.

ـ امام باقر (ع) : هرگاه بلازده ای را دیدی طوری که او نشنود سه بار بگو: سپاس و ستایش خدایی را که به بلای توگرفتارم نکرد که اگر می خواست می توانست چنین کند.
نگردد.

ـ امـام صـادق (ع) : هـرگاه دیدی مردی به بلایی دچار است و خداوند به تو نعمت ارزانی داشته بگو: خدایا! مسخره نمی کنم و به خود نمی بالم اما تو را به سبب نعمتهای بزرگی که بمن داده ای سپاس می گویم .

برای چه بلا دیده ای باید دلسوزی کرد؟

ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر کسی به سبب تو گرفتار درد و بلایی شده باشد باید برای درمان درد او دلسوزی کنی .

بهتان .

بهتان .

قرآن .
((و کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بی آن که گناهی کرده باشند می آزارند بهتان و گناه آشکاری را به دوش می کشند)).
((و هـر کـه خـود خـطا یا گناهی کند آن گاه بی گناهی را بدان متهم سازد هر آینه بار بهتان و گناهی آشکار را بر دوش خود کشیده است)).
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هـر کس به مرد یا زن مؤمن بهتان زند یا درباره او چیزی بگوید که از آن مبراست خداوند در روزرستاخیز وی را بر تلی از آتش نگه دارد تا از حرف خود درباره او برگردد.
ـ امـام صـادق (ع) : هرکس به مرد یا زن مؤمن بهتان زند خداوند در روز رستاخیز او را در طینت خبال نگه دارد تاحرف خود را پس گیرد.
ابـن ابی یعفور می گوید: عرض کردم : طینت خبال چیست ؟
فرمود: چرک و زردابه ای است که از شرمگاه زنان فاحشه بیرون می آید.
ـ پـیامبر خدا (ص) : هر کس , برای آزردن مسلمانی , به او بهتان زند, خداوند روز قیامت وی را در میان لجن زردابه دوزخیان نگه دارد تا زمانی که میان مردم داوری کند.
ـ امام علی (ع) : هیچ بی شرمی و وقاحتی چون بهتان زدن نیست .
ـ امـام سـجـاد (ع) : هـر کس به مردم عیبی را نسبت دهد که دارند مردم به او عیبی را که ندارد نسبت دهند.

بهتان زدن به بی گناه .

ـ امام صادق (ع) --- به نقل از حکیمی --- :بهتان زدن به آدم بیگناه سنگین تر از کوههای استوار است .
ـ امام علی (ع) : بهتان زدن به آدم بیگناه بزرگتر از آسمان است .

مباهله .

مباهله (یکدیگر را نفرین کردن).

قرآن .
((از آن پـس کـه بـه آگـاهی رسیده ای , هر کس که درباره او[عیسی (ع)] با تو مجادله کند بگو: بیایید تا فراخوانیم پسرانمان و پسرانتان را, زنانمان و زنانتان را, خودمان و خودتان را.
و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم)).
ـ امـام صـادق (ع) --- بـه ابـوالـعـباس درباره مباهله --- : پنجه ات را در پنجه او می گذاری آن گاه می گویی : ((خدایا ! اگرفلانی حقی را انکار یا به باطلی اقرار کرده او را به بلایی آسمانی یا عذابی از جانب خودت گرفتار کن)).
را نفرین کن .
ـ امام باقر (ع) : زمان مباهله از طلوع فجر تا طلوع خورشید است .
ـ پیامبر خدا (ص) : وقتی آیه مباهله : ((بیایید ما فرزندانمان و شما فرزندانتان .. .
را حاضر آوریم)) نـازل شـد پـیـامـبرخدا (ص) دست علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را گرفت و فرمود: اینان خانواده منند.
ـ امام صادق (ع) --- نصارای نجران به همراه رئیس و نایب و .. .
ـ نزد پیامبر خدا (ص) آمدند و عرض کـردنـد: مـا را بـه چه دعوت می کنی ؟
فرمود: به این که شهادت دهید خدایی جز اللّه نیست و من فـرسـتاده خدایم و عیسی بنده ای مخلوق که می خورد و می آشامد و صحبت می کند .. .
پیامبر خدا (ص) فـرمـود: پس با من مباهله کنید .
اگر من راستگو باشم لعن ونفرین شما را می گیرد و اگر دروغگو باشم لعن ونفرین مرا می گیرد.
گذاشتند.
وقتی به خانه های خود برگشتند بزرگانشان گفتند: اگر با قوم خود به مباهله آمد با او مباهله می کنیم زیرا در این صورت او پیامبر نیست اما اگر فقط با خانواداش برای مباهله آمد با او مباهله نمی کنیم , چون اگر خانواده اش را به خطر انداخت حتما راست می گوید.
حسن و حسین را همراه خود آورده است .
معاف بدار.
خدا بر اساس پرداخت جزیه با ایشان صلح کرد وآنها رفتند.
ـ مـسلم و ترمذی و ابن منذر و حاکم و بیهقی در سنن خود از سعد بن ابی

وقاص روایت کرده اند که گفت : وقتی آیه ((بگو: بیایید حاضر آوریم ...)) نازل شدپیامبر خدا(ص) علی و فاطمه و حسن و حسین را جمع کرد و فرمود: بار خدایا! اینان خانواده من هستند.

بيعت .

قرآن .
((آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدابیعت می کنند.
کند به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می دهد)).
((خـدا از مـؤمـنـان آنـهـنگام که در زیر درخت با تو بیعت کردند خشنود گشت و دانست که در دلهایشان چه می گذرد.
فتحی نزدیک پاداششان داد)).
- -
- -
((و چـون بـا خـدا پیمان بستید بدان وفا کنید و سوگندهای خود را پس از بستن مشکنید ...)) .
ـ عـلـی بـن ابراهیم : آیه ((هر آینه خداوند خشنود شد از ...)) درباره بیعت رضوان (خشنودی) نازل گـشت و با بیعت کنندگان شرط کرد که زان پس از کارهای پیامبر ایراد نگیرند و از فرمانهای او سرپیچی نکنند.
از نـزول آیـه رضـوان فـرمود: ((آنان که با تو بیعت می کنند ...)) .
ـ جابر: در روز حدیبیه ما هزار و چـهارصد نفر بودیم و با پیامبر خدا (ص) , در حالی که عمر دست ایشان را گرفته بود, زیر درخت طلح بیعت کردیم .
نگریزیم .
ـ سلمة بن اکوع --- در پاسخ به این پرسش که در روز حدیبیه با پیامبر خدا (ص) بر سر چه موضوعی بیعت کردید؟
ـ :بر سر مرگ .
ـ سهل بن سعد: من و ابوذر و عبادة بن صامت و ابو سعید خدری و محمد بن مسلمه و نفر ششمی بـا پـیـامـبـر (ص) بـرسـر این موضوع بیعت کردیم که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش گری نهراسیم .
را از این بیعت معاف دارد و پیامبر هم او را معاف کرد.

بیعت زنان .

قرآن .
((ای پیامبر! وقتی زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنندکه چیزی را شریک خدا نگیرند و دزدی و زنـا نـکـنـند و فرزندان خود را نکشند و (بچه های حرامزاده) پیش دست و پای خود را با بهتان به شوهر نبندندو در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند, با آنها بیعت کن و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است)).
ـ امـام صادق (ع) : زمانی که پیامبر خدا (ص) مکه را فتح کرد مردها با او بیعت کردند سپس زنان برای بیعت آمدند.
ایـن هـنـگـام خـداونـد آیـه ((ای پیامبر ...)) را نازل فرمود .
ـ در پاسخ به این سؤال که پیامبر خدا درهـنـگـام بـیـعـت کـردن زنـان چگونه با آنان دست بیعت داد --- : فرمود لگنی را که در آن وضو مـی گـرفـت بیاورند و در آن آب ریخت آن گاه دست راست خود را در آن فرو برد و با هر زنی که بیعت می کرد می فرمود: دستت را در آب لگن فرو بر.
ـ امام جواد (ع) : بیعت پیامبر خدا با زنان بدین گونه بود که دستش را در ظرف آبی فرو می برد و بیرون می آورد وزنان نیز با اظهار اقرار و ایمان به خدا و تصدیق پیامبرش دستان خود را در آن فرو می بردند.
ـ پیامبر خدا (ص) : من (برای بیعت) دست زنان را لمس نمی کنم .
ـ با تو زن دست بیعت نمی دهم مگر آن که دستان خود را به صورت پنجه های درندگان درآوری .

بیعت شکنی .

قرآن .
((آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدابیعت می کنند.
ماند بزودی او را مزدی بزرگ دهد)).
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : خداوند با سه کس سخن نمی گوید .. .
مردی که با امام و پیشوا تنها برای اغـراض دنـیـوی بـیعت کند.اگر خواسته اش را برآورد به پیمانش وفادار می ماند و اگر بر نیاورد دست می کشد.
ـ امـام کـاظـم (ع) : سـه چـیـز مـایه هلاکت است : پیمان شکنی , رها کردن سنت و جدا شدن از جماعت و مردم .
ـ امام رضا (ع) : آدم پیمان شکن از پیشامد بد در امان نیست .
ـ امام علی (ع) : همانا در دوزخ شهری است به نام حصینه .
امیر مؤمنان ! در آن چیست ؟
فرمود: دستهای پیمان شکنان .

بیعت مسلمانان با امام علی (ع).

ـ امام علی (ع) : ای مردم ! شما با من بیعت کردید همچنان که با افراد پیش از من بیعت شد.
بیعت ملتزم به پیروی و اطاعت از من هستند).
ـ شما آزادانه با من بیعت کردید و پیشاپیش شما طلحه و زبیر با میل خود با من بیعت کردند.
ـ ای مـردم ! شـمـا مـرا بـه ایـن بـیـعت فرا خواندید و من دست رد به سینه شما نزدم و نیز بر سر فرمانروایی دست بیعت به من دادید حالی که من آن را از شما نخواسته بودم .
ـ در جواب کسی که پرسیده بود: چرا با طلحه و زبیر جنگیدی ؟
ـ : چون بیعت با من را شکستند و مؤمنان پیرو مرا کشتند.
ـ از شور و شوق بیعت با من , مانند شتران تشنه ای که دور آبگیرها جمع می شوند, گرد من جمع شدید.
ـ مـرا واگـذارید و در پی کسی دیگر روید, زیرا (در صورت روی کار آمدن من) به استقبال کاری می رویم که آن را چهره ها و رنگهای گوناگون است (چندان که) دلها بر آن استوار نمی ماند.
5 --- التجارة :((بازرگانی)) 609 .
5 --- الاتراف :((خوشگذرانی)) 627 .
5 --- التهمة :((تهمت)) 631 .
5 --- التوبة :((توبه)) 635 .

بازرگانی .

بازرگانی .

قرآن .

((ای کـسـانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به ناحق مخورید مگر آن که تجارتی باشد که هر دو طرف بدان رضایت داده باشند و یکدیگر را مکشید.

ـ امام صادق (ع) : تجارت کردن خرد را می افزاید.

ـ امام علی (ع) : به کارهای تجاری پردازید که بازرگانی شما را از مال دیگران بی نیاز می کند.

پیشه ور درستکار را دوست دارد.

ـ مـعـلی بن خنیس : ابو عبداللّه (ع) مرا دید که در رفتن به بازار دیر کرده بودم , فرمود: صبح زود سراغ عزت خود برو.

ـ هشام بن احمر: ابوالحسن (امام کاظم (ع)) به کسی که برخورد می کرد می فرمود: به سوی عزت خود --- یعنی بازار ـزود برو.

تجارت نکردن .

ـ امام صادق (ع) : تجارت نکردن خرد رامی کاهد.
ـ معاذ بن کثیر به آن حضرت عرض کرد: من توانگر شده ام آیا تجارت را رها کنم ؟
فرمود: اگر این کار را بکنی عقلت کم می شود --- یا چیزی شبیه این جمله .ـ
ـ بـه مـعـاذ فرمود: ای معاذ! ازتجارت خسته و ناتوان شده ای یا به آن بی رغبت گشته ای ؟
عرض کردم : نه ناتوان وخسته شده ام نه بی رغبت .
کـشـتـه شـد و مـن ثـروت زیادی داشتم و اینک نیز دارم و به هیچ کس هم بدهکار نیستم و فکر نمی کنم تا آخر عمرم تمام شود.
رفاه و آسایش قرار بده و کاری نکن که آنها برای تهیه هزینه زندگیت کار کنند.
ـ معاذ بن کثیر جامه فروش به امام صادق (ع) عرض کرد: من برای خود ثروتی دارم و تصمیم دارم بازار را رها کنم .
حضرت فرمود: در این صورت نظرت از اعتبار می افتد و در هیچ چیز از تو کمک گرفته نمی شود.
ـ امام صادق (ع) از معاذ کرباس فروش جویا شد, عرض شد: ترک تجارت کرده است .
کسی که تجارت را رها کند دو سوم عقلش پریده است .
و با آنها تجارت کرد و سودی برد که با آن وام خود را پرداخت .

بازرگان .

ـ امام علی (ع) : به امید درآمد بیشتر خطر مکن , جوینده باش که آنچه روزی توست به تو می رسد .
ـ بازرگان ترسو از روزی محروم می ماند و بازرگان بی باک روزی دارد.
ـ امـام صـادق (ع) : روزی بعضی مردم در تجارت است و روزی برخی در شمشیر و روزی پاره ای دیگر در زبانشان .

آداب و شرایط بازرگانی .

ـ امام علی (ع) : ای جماعت بازرگان !احکام داد و ستد را بیاموزید سپس تجارت کنید, احکام داد و ستد را بیاموزید سپس تجارت کنید, احکام داد و ستد رابیاموزید سپس تجارت کنید.
ـ امـام صادق (ع) : هر کس بخواهد تجارت کند باید احکام دین خود را بیاموزد تا حلال را از حرام بازشناسند.
که احکام دین خود را نیاموزد و تجارت کند در کام شبهات فرو غلتد.
ـ امام علی (ع) می فرمود: کسی که به کار داد وستد آگاه نیست نباید وارد بازار شود.
ـ ای جماعت بازرگان ! پیش از شروع کسب و کار از خداوند خیر و نیکی طلبید و با آسانگیری در مـعـامله ازخداوند برکت جویید, به خریداران نزدیک شوید, به زیور بردباری آراسته شوید, از قسم خـوردن بـپـرهیزید , ازدروغ گفتن دوری کنید, از ستم کردن و اجحاف بترسید, با مظلومان به انـصـاف و عدالت رفتار کنید و پیرامون ربانگردید ((و پیمانه و ترازو را کامل کنید و چیزی از حق مردم فرو نگذارید و روی زمین در گرداب فساد و تبهکاری فرو مروید)).
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : هر که چهار امر را رعایت کند درآمدش پاک و حلال باشد: در موقع خرید جنس عیبجویی نکند, در موقع فروش تعریف و تبلیغ نکند, عیب جنس را از مشتری مخفی نسازد و در خرید و فروش قسم نخورد.
ـ کسی که خرید و فروش می کند باید از پنج کار دوری ورزد و گرنه نباید خرید و فروش کند: ربا, سوگند, پوشاندن عیب کالا, تعریف و تبلیغ در موقع فروش و بدگویی از کالا در موقع خرید آن .

معامله با درمانده .

ـ امام علی (ع) : روزگار بس دشواری برمردم بیاید.
است .
بی مقدار شمرده شوند.
مضطر و درمانده نهی فرموده است .

پذیرفتن تقاضای فسخ معامله .

ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس تقاضای مسلمانی را در فسخ معامله بپذیرد خداوند لغزش و گناه او را ببخشاید.
ـ امـام صادق (ع) : هرگاه مسلمانی از معامله پشیمان شود و تقاضای فسخ کند و مسلمان طرف دیگر معامله تقاضای فسخ معامله را بپذیرد خداوند در روز رستاخیز از لغزشهای او درگذرد.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس تقاضای فسخ کسی را که در معامله پشیمان شده است بپذیرد خداوند در روز قیامت از اودرگذرد.
ـ امـام صـادق (ع) : چهار کسند که خداوند در روز رستاخیز به آنان (به دیده لطف) نگاه می کند: کـسـی کـه تـقـاضای فسخ معامله را از آن که پشیمان شده بپذیرد, یا اندوه غمزده ای را بزداید, یا بنده ای را آزاد کند, یا ازدواج ناکرده راهمسر دهد.

نهی از کم فروشی .

قرآن .
((وای بر کم فروشان .
می ستانند آن را پر می گیرند.
((چون چیزی را پیمانه کنید, پیمانه را کامل گردانید و با ترازویی درست وزن کنید که این بهتر و سرانجامش نیکوتر است)).
ـ پیامبر خدا (ص) : ای قپان دار! سنگینتر وزن کن .
ـ هرگاه وزن می کنید (به نفع مشتری) سنگینتر وزن کنید.
ـ امام صادق (ع) : امیرالمؤمنین رد می شد دید دختری از قصاب گوشت خریده و می گوید سنگینتر بکش .
امیرالمؤمنین (ع) به قصاب فرمود: بیشتر بده , زیرا این کار برکتش بیشتر است .
ـ حق مشتری ادا نخواهد شد مگر آن که کفه ترازو به نفع او بچربد.
ـ حق مشتری ادا نخواهد شد مگر ترازو به نفع او سنگین شود.
ـ سوید بن قیس : من و مخرمه عبدی از هجر پارچه خریده به مکه آوردیم .
که حرکت می کرد بر سر چند شلوار با او چانه زدیم و به آن حضرت فروختیم .
می کرد.

ناپسندی خرید نامشخص .

ـ پیامبر خدا (ص) : مواد خوراکی خود راپیمانه کنید که برکت در مواد خوراکی پیمانه شده است .
ـ امـام صـادق (ع) --- بـه مسمع کردین --- : ابو سیار! زمانی که آشپزت می خواهدغذا درست کند به او دستور بده آن راپیمانه کند زیرا برکت در غذایی است که با پیمانه تهیه شود.

تشویق بازرگانان به صدقه دادن .

ـ پـیامبر خدا (ص) : ای جماعت بازرگان !همراه معامله , سخن لغو و سوگند به میان می آید, لذا آن را با صدقه در آمیزید.
ـ ای گـروه بـازرگـانان ! در هنگام معامله شیطان و گناه حاضرند, پس بیع خود را با صدقه در آمیزید.

آسانگیری در خرید و فروش .

ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند عزوجل پیش از شما مردی را آمرزید که در خرید و فروش و پس دادن و پس گرفتن وام سهل و آسان می گرفت .

ـ خـدای رحـمـت کند بنده ای را که در فروش و خرید و پس دادن وام و پس گرفتن آن آسانگیر باشد.

ـ رحـمـت خدا بر بنده ای که در کار فروش و خرید و پس دادن و پس گرفتن وام گذشت داشته باشد.

ـ خدای تعالی کسی را که در خرید و فروش و پس دادن وام گذشت نشان دهد دوست دارد.

ـ امـام عـلی (ع) در سفارش به مردی که مشغول فروختن کالایی بود : از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می فرمود: گذشت وآسانگیری نوعی سود است .

تشویق به چانه زدن .

ـ امـام بـاقـر (ع) : با خریدار چانه بزن , زیرا اگر چه زیاد هم پول بدهد چانه زدن موجب آرامش و رضایت خاطر بیشتری می شود.
کاری پسندیده یا سزاوار پاداش نیست .
ـ ابو حنیفه به امام صادق (ع) عرض کرد: دیروز مردم از آن همه چانه زدن شما بر سر خرید شتران قربانی تعجب کردند.

نهی از چانه زدن .

ـ امـام سـجاد (ع) به پیشکار خودمی فرمود: هرگاه خواستی از نیازمندیهای حج چیزی برای من بخری , خریداری کن و چانه مزن .
ـ پـیـامبر خدا (ص) : ای علی ! در چهار چیز چانه نزن : در خرید قربانی , کفن , برده و کرایه سفر به مکه .

فرق نگذاشتن میان کسی که چانه می زند و کسی که چانه نمی زند.

ـ امام صادق (ع) --- درباره مردی که کالایی دارد و قیمت مشخصی روی آن می گذارد و سپس آن کـالا را به خریداری که چانه نمی زند به همان قیمت می دهد ولی قیمت آن را برای کسی که چانه مـی زند و قصد خرید از او را با آن قیمت ندارد بالا می برد --- : اگر قیمت آن را برای هردو نفر و نفر سومی بالا می برد اشکالی نداشت اما این که با کسی که مشتری نیست و می خواهد با زرنگی جنس را ازدسـت او خارج سازد این کار را بکند و با کسی که چانه نمی زند چنین نکند, این کار خوشایند من نیست مگر آن که کالا را یک باره بفروشد.

سود گرفتن مؤمن از مؤمن .

ـ امام صادق (ع) : سود گرفتن از مؤمن رباست .
ـ سـود گـرفـتن مؤمن از مؤمن رباست مگر این که جنسی را به بیشتز از صد درهم بخرد در این صورت به اندازه خوراک روزانه ات روی قیمت آن بکش .
بگیرید ولی مدارا کنید.
ـ دربـاره این روایت که سود گرفتن مؤمن از مؤمن رباست سؤال شد, فرمود: این در زمانی است که حق حاکم شودو قائم ما خاندان قیام کند.

بازرگانان نابکار.

ـ پـیامبر خدا (ص) : ای جماعت تجار! همانادر روز رستاخیز بازرگانان (به عنوان) تبهکار و فاجر برانگیخته می شوند مگربازرگانان پرهیزگار و نیکوکار و راستگو.
ـ ای بازرگانان ! سرهای خود را بلند کنید که راه برای شما روشن و نمایان شده است .
رستاخیز بدکار برانگیخته می شوید مگر آن که راستگو باشد.
ـ بازرگانان مردمانی نابکارند.
کـرده اسـت ؟
فرمود: چرا, اما این جماعت در هنگام معامله دروغ می گویند و با سوگند خوردن گناه می ورزند.
ـ امام علی (ع) به بازار می آمد و در جایگاه خود می ایستاد و می فرمود: درود بر شما ای بازاریان , از خدا بترسید وسوگند مخورید, زیرا سوگند خوردن کالا را رونق می دهد و برکت را می برد.
ستد به حق خودش راضی باشد.

راستگویی بازرگان .

ـ پیامبرخدا (ص) : کاسب درستکار, راستگوو مسلمان در قیامت با شهیدان است .
ـ کاسب راستگو در روز قیامت زیر سایه عرش است .
ـ درهای بهشت به روی کاسب راستگو بسته نمی شود.
ـ امـام صـادق (ع) : خداوند سه نفر را بدون حسابرسی وارد بهشت می کند: پیشوای دادگر, تاجر راستگو و پیری که عمر خود را در طاعت خدا گذرانده باشد.
ـ پیامبر خدا (ص) : بازرگان راستگو و درستکار در کنار پیامبران و صدیقان و شهیدان است .

دروغگویی تاجر.

ـ پیامبر خدا (ص) : سه کسند که خداوند به آنها نمی نگرد .. .
و کسی که از کالای خود تبلیغ دروغ کند .
تبلیغ کالا با قسم و سوگند.
ـ امـام صـادق (ع) : خـدای تبارک و تعالی از کسی که با قسم و سوگند خوردن کالای خود را به فروش رساند نفرت دارد.
ـ پـیامبر خدا (ص) : جز این نیست که هر کس با سوگند خوردن مال مسلمانی را از آن خود کند خداوند بهشت را براو حرام و دوزخ را بر او واجب گرداند.
مسواکی از چوب اراک ((3)) باشد.
ـ امام علی (ع) : ای جماعت دلا ل ! کمتر سوگند خورید که این کار کالا را به فروش می رساند و سود (حقیقی) رامی برد.

تجارت آخرت .

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی که شما را از عذابی دردناک می رهاند راهنمایی کنم ؟
به خدا و پیامبرش ایمان آورید و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید. است اگر بدانید ...)) .
((آنان که کتاب خدا را می خوانند و نماز می گزارند و از آنچه بدانان داده ایم پنهانی و آشکارا انفاق می کنند امیدوار به تجارتی هستند که هرگز زیان نمی کند)).
ـ پیامبر خدا (ص) --- در پاسخ به پرسش ابن مسعود درباره تجارت آخرت --- : زبان خود را از ذکر خدا لختی میاسای وبگو: ((پاک است خدا, ستایش از آن خدا, خدایی جز اللّه نیست و خدا بزرگتر است)) این است تجارت سودآور.
خدای تعالی می فرماید:((امیدوار به تجارتی هستند که هرگز زیان نمی کند. می افزاید)).
ـ هر چه دیدگانت دید و خوش آیند دلت بود آن را به حساب خداوند بگذار, زیرا این است تجارت آخرت وخداوند می فرماید: ((آنچه نزد شماست رفتنی است و آنچه نزد خداست ماندنی)).
ـ امام علی (ع) : بازار کالای آخرت کساد است .
ـ هیچ تجارتی چون عمل صالح نیست و هیچ سودی همچون ثواب نباشد.
ـ من چیزی چون بهشت ندیده ام که جوینده اش در خواب باشد و چیزی چون دوزخ که گریزان از آن نیز درخواب باشد و کاسبتر از کسی ندیدم که کسبش برای روزی باشد که در آن روز ذخیره ها اندوخته می شود و درونهاآشکار می شود.
ـ اعمال دنیا تجارت آخرت است .
ـ سودبر کسی است که دنیا را به آخرت بفروشد.
ـ به دست آوردن حسنات از بهترین درآمدهاست .
ـ بیشترین سود را کسی برده است که آخرت را به دنیا بخرد.
ـ همانا جان شما بهایی دارد, آن را جز به بهای بهشت مفروشید.
ـ هر کس خود را به بهایی جز بهشت بفروشد به دردسر افتاده است .
ـ تجارت این نیست که دنیا را بهای جان خود و عوض پاداش الهی بینی .
ـ مبادا بهره خود از پروردگارت و مقام و منزلتی را که نزد او داری به اندکی از خرد و ریز دنیا بفروشی .
ـ پیامبر خدا (ص) : تاجر دنیا خود و مالش را به خطر می افکند و تاجر

آخرت غنیمت و سود می برد.
او نفس اوست و سپس بهشت برین .

مقام تاجر آخرت نزد خدا.

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : ای ابوذر! خدای جل ثناه می فرماید: به عزت و جلالم سوگند که بنده ای خواهش مرا بر خواهش خود ترجیح ندهد مگر آن که جانش راتوانگر و بی نیاز سازم و آخرت را فکر و ذکـر او گـردانـم و آسمانها و زمین را ضامن روزی او کنم و ملکش را برای اوبسنده سازم و در تجارت با هر تاجری هوای او را داشته باشم .
ـ ای پـسر مسعود! سوگند به آن کس که مرا [به پیامبری] برانگیخت هر کس دنیا را واگذارد و بـه تـجـارت آخـرت رو کند خدای تعالی پشت سر تجارت او برایش تجارت کند و به تجارتش سود بخشد.
((مـردانـی کـه بـاز نمی داردشان ...)) .
ـ امام علی (ع) : هر کس فرمانبری از خدا را کالای خویش سازد , بی آن که تجارت کند سودها به طرف او سرازیرشود.

تجارت , مؤمن را از یاد خدا باز نمی دارد.

قرآن .
((مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروشی از یاد خدا ونماز گزاردن و زکات دادن بازشان ندارد.
ـ فقه الرضا (ع) : هرگاه در حال کسب و کار بودی و وقت نماز رسید کسب تو را از نماز باز ندارد, زیرا خداوندمردمی را چنین توصیف کرده و ستوده است : ((مردانی که هیچ تجارت ...)) .
این مردم کاسب بودند اما چون گاه نمازمی رسید دست از کسب و کار می شستند و به نماز بر می خاستند.
نمی کردند و نماز می خواندند.

تجارت و دین .

ـ امام علی (ع) : کسی که دین را دکان خود قرار دهد بهره او از دینش همان است که می خورد.
ـ فـقه الرضا (ع) : خاندان محمد را وسیله امرار معاش خود نسازید که وسیله ارتزاق قراردادنشان کفر است .
ـ امام علی (ع) : کسی که برای دنیا به دین عمل کند کیفرش نزد خدا دوزخ است .
ـ کسی که با کاری آخرتی در طلب دنیا برآید از مطلوب خود دورتر شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : قرآن را بخوانید و به آن عمل کنید.
وسیله امرار معاش قرار ندهید.
ـ هر کس قرآن را بخواند باید که به وسیله آن از خدا بخواهد.
به وسیله آن از مردم می خواهند (قرآن را وسیله ارتزاق قرار می دهند).

خوشگذرانی .

خوشگذرانان .

قرآن .

((و بـدیـن سـان پـیش از تو, به هیچ قریه ای بیم دهنده ای نفرستادیم مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: پدرانمان آیینی داشتند و ما به اعمال آنها اقتدا می کنیم)).

تهمت .

تهمت .

ـ امـام صـادق (ع) : هـرگاه مؤمن به برادرخود تهمت زند ایمان در قلب او آب شود همچنان که نمک در آب حل می شود.
ـ هر کس به برادر دینی خود تهمت زند حرمتی میان آن دو به جا نمی ماند.

نهی از رفت و آمد به جاهای تهمت برانگیز.

ـ امام علی (ع) : از رفت و آمد به جاهای تهمت برانگیز و مجالسی که گمان بد به آنها برده می شود بپرهیز, زیرا دوست بد همنشین خود را می فریبد.
ـ پیامبر خدا (ص) : سزاوارترین مردم به تهمت کسی است که با متهمان و افراد مظنون همنشینی کند.
ـ امـام علی (ع) : کسی که خود را در معرض تهمت قرار دهد نباید کسی را که به او گمان بد برد سرزنش کند.
ـ هر که به جاهای بد رفت و آمد کند مورد بدگمانی و تهمت واقع شود.

توبه .

توبه .

قرآن .

((اوست که توبه بندگانش را می پذیرد و از بدیها وگناهان در می گذرد و آنچه می کنید می داند)).

ـ پیامبر خدا (ص) : توبه گذشته ها را می پوشاند.

ـ امام علی (ع) : توبه رحمت را فرود می آورد.

ـ هیچ واسطه و شفیعی کاراتر از توبه نیست .

ـ توبه خالصانه گناه را می زداید.

ـ توبه دلها را پاک می کند و گناهان را می شوید.

ـ پیامبر خدا (ص) : کسی که از گناه توبه کند مانند کسی است که گناهی نکرده باشد.

ـ امام علی (ع) : توبه خوب گناه را پاک می کند.

مقام توبه گر.

قرآن .
((همانا خداوند توبه گران و پاکیزگان را دوست می دارد)).
ـ پیامبر خدا (ص) : نزد خدا چیزی محبوبتر از مرد یا زن توبه گر نیست .
ـ امام باقر (ع) : یکی از محبوبترین بندگان خدا نزد خداوند فتنه گری است که توبه کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : همه آدمیان خطا می کنند و بهترین خطاکاران توبه کنندگانند.
ـ هان ! سوگند به خدا که شادی خداوند از توبه بنده اش بیشتر است تا شاد شدن مرد از (پیدا کردن) شترش .
ـ امام باقر (ع) : شادی خداوند از توبه بنده اش بیشتر است تا شادی مردی که در شبی تار شتر و ره توشه خود را گم کند و سپس آن را بیابد.
.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر آینه شادی خداوند از توبه بنده خود بیشتر است تا شادی نازایی که بچه می آورد و گم کرده ای که گمشده خود را می یابد و تشنه ای که به آب می رسد.
ـ امام علی (ع) : به درگاه خدای عزوجل توبه برید و به حلقه محبت او درآیید, زیرا خداوند عزوجل توبه گران وپاکیزگان را دوست می دارد.

توبه گران .

قرآن .
((تـوبـه کـنـنـدگـانـند, پرستندگانند, ستایندگانند, روزه دارانند, رکوع کنندگانند, سجده کنندگانند)).
ـ امـام علی (ع) --- در توصیف توبه گران --- : درختهای گناهان خود را در برابر دیدگان و دلهای خویش نشانده اند وآنها را با آب پشیمانی آبیاری کرده اند.
است .
ـ پیامبر خدا (ص) : نشانه توبه گر چهاراست : اخلاص عمل برای خدا, فرو گذاشتن باطل , پایبندی به حق و شوق وآزمندی به نیکی .
ـ امـام سجاد (ع) --- در مناجاتش --- : ما را از آنان قرار ده که درختهای گناهان را در برابر دیدگان دل خود نشاندند و با آب توبه سیرابشان کردند تا آن که برایشان میوه پشیمانی به بار داد.
ایـمـنشان گردانیدی .. .
پس هوشیاری عظیم دست یافتند وجامه خدمتگزاری پوشیدند .
ـ نیز در مناجات --- : و ما را از آنان قرارده که .. .
پرده های آتش خواهشهای نفس را با ریختن آب توبه کندند و ظرفهای نادانی را با زلال آب زندگی شستند .
ـ امام علی (ع) : دوری کردن از گناهان , عبادت توبه گران است .

تشویق همگان به توبه .

قرآن .
((ای مؤمنان ! همگی به درگاه خدا توبه کنید باشد که رستگار شوید)).
ـ امام صادق (ع) : توبه ریسمان خدا و سپاه عنایت اوست .
بندگان را توبه ای است : توبه پیامبران از فاش شدن راز است و توبه برگزیدگان از دم زدن و توبه اولیا از رنگارنگی خطورات دل و توبه خاصان از پرداختن به غیر خدا و توبه عوام از گناهان .
ـ پیامبر خدا (ص) : به درگاه خدا توبه برید که من روزی صد بار به درگاه او توبه می کنم .

پذیرش توبه .

قرآن .
((آیـا نـدانسته اند که خداست که توبه بندگانش رامی پذیرد و صدقات را می ستاند و خداست که توبه پذیر و مهربان است ؟
)).
((و اوست که توبه بندگانش را می پذیرد و از گناهان در می گذرد)).
ـ امـام عـلـی (ع) : بـه هـر کس (توفیق) توبه داده شود از قبول آن محروم نمی شود و به هر کس (توفیق) استغفار عطاگردد از آمرزش محروم نمی ماند.
ـ پـیامبر خدا (ص) : خداوند آمرزنده است مگر کسی را که از طاعت او بگریزد, همچنان که شتر از صاحب خودمی رمد و می گریزد.
ـ امام صادق (ع) --- در تفسیر آیه ((خداوند شرک ورزیدن به خود را نمی آمرزد و کمتر از آن را از هر که بخواهدمی آمرزد)) --- : منظور از جز آن گناهان کبیره و غیر کبیره است .

کی توبه پذیرفته می شود؟

.

قرآن .
((کسانی که کارهای زشت می کنند و چون مرگشان فرامی رسد می گویند که اکنون توبه کردیم و نیز آنان که کافر بمیرند, توبه ندارند)).
((کسانی که بعد از ایمان آوردن کافر شدند و بر کفر خود افزودند توبه شان پذیرفته نخواهد شد)).
ـ امـام صـادق (ع) --- در پاسخ به سؤال از آیه ((کسانی که کارهای زشت می کنند ...)) --- : آن زمانی است که امر آخرت رامشاهده کنند.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس , پیش از مشاهده , توبه کند خداوند توبه اش را می پذیرد.
ـ خدای تعالی توبه بنده را, پیش از آن که نفسش به شماره افتد, می پذیرد.
ـ امام باقر (ع) با دست خود به حلقش اشاره کرد و فرمود: هر گاه جان به این جا برسد عالم (راهی برای) توبه نداردو جاهل دارد.
ـ امـام صـادق (ع) بـا دست خویش به گلوی مبارکش اشاره کرده فرمود: هرگاه جان به این جا برسد عالم (راهی به)توبه ندارد.
ـ هـر گـنـاهـی که بنده می کند, گرچه عالم باشد, از روی جهل و نادانی است زیرا او با معصیت پروردگارش خود را به خطر افکنده است .
ـ زمین از حجت تهی نمی ماند مگر چهل روز پیش از روز رستاخیز.
که تا آن زمان ایمان نیاورده باشند سودی ندارد.
ـ امـام رضا (ع) --- در پاسخ به این پرسش که : چرا خداوند فرعون را با آن که ایمان آورد و به یگانگی او اقرار کرد غرق ساخت ؟
ـ : زیرا او هنگامی ایمان آورد که عذاب را مشاهده کرد و ایمان آوردن به هنگام مشاهده عذاب پذیرفته نیست .

پشیمانی نوعی توبه است .

ـ امام علی (ع) : پشیمانی یکی از دو توبه است .
ـ پیامبر خدا (ص) : پشیمانی نوعی توبه است .
ـ امام باقر (ع) : برای توبه کردن پشیمانی کافی است .
ـ با پشیمانی سخت و آمرزش خواهی فراوان , رشته گناهان گذشته را قطع کن .
ـ امام علی (ع) : پشیمانی از گناه همان آمرزش خواهی است .
ـ پشیمانی از گناه مانع تکرار گناه می شود.
ـ آن که پشیمان شود توبه کرده است , هر که توبه کند به خدا بازگشته است .
ـ پشیمانی دل گناه را می پوشاند.

اعتراف حقیقی به گناه .

قرآن .
((و گروهی دیگر به گناه خود اعتراف کردند که اعمال نیکو را با کارهای زشت آمیخته اند.
ـ امام باقر (ع) : به خدا سوگند تنها آن کس از گناه می رهد که به آن اعتراف کند.
ـ امام علی (ع) : اعتراف راستین اثر ارتکاب گناه را نابود می کند.
ـ امام باقر (ع) : سوگند به خدا که خداوند متعال از مردم جز دو کار نخواسته است : به نعمتهای او اعتراف کنند تا آنان را نعمت فزونتر دهد و به گناهان اقرار ورزند تا گناهانشان را بیامرزد.
ـ امام علی (ع) : پشیمانی , استغفار است , اعتراف به گناه پوزش خواهی است و انکار آن پای فشردن بر گناه است .
ـ کسی که به گناه (گناهان --- خ ل) اعتراف کند توبه کرده است .
ـ شفیع و میانجی گنهکار همان اعتراف اوست (به گناهان) و توبه او همان پوزش خواهی اوست .
ـ گنهکاری که به گناه خویش اعتراف ورزد بهتر است از فرمانبرداری که به کار خویش ببالد.
ـ چه سزاوار و شایسته است که کسی که پروردگار خویش را شناخته به گناه خویش اعتراف کند .

پایه های توبه .

قرآن .
((هر کس پس از ستمش توبه کند و به صلاح آید خداتوبه او را می پذیرد.
((هـر کـس از شما که از روی نادانی کاری بد کند آن گاه توبه نماید و به صلاح آید بداند که خدا آمرزنده و مهربان است)).
((هـمـانـا من می آمرزم کسی را که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته انجام دهد و سپس به راه هدایت رود)).
((آنـان کـه مرتکب کارهای بد شدند, آن گاه توبه کردند و ایمان آوردند, بدانند که پروردگار تو پس از توبه آمرزنده و مهربان است)).
((جز این نیست که توبه از آن کسانی است که به نادانی مرتکب کارهای زشت می شوند و زود توبه می کنند.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : اگـر نشان توبه در توبه گزار آشکار نشود توبه نکرده است , طلبکاران را خشنود سازد, نمازها رااعاده کند, میان مردم فروتنی کند, خود را از شهوات و خواهشهای نفسانی بدور دارد و با روزه گرفتن گردن خود رانزار کند.
ـ امـام عـلـی (ع) : تـوبه بر چهار پایه استوار است : پشیمانی در دل , آمرزش خواهی به زبان , عمل کردن با اعضای بدن و تصمیم بر باز نگشتن به گناه .
ـ تـوبه پشیمانی با دل است و آمرزش خواهی با زبان و ترک گناه در عمل و مصمم شدن بر تکرار نکردن آن .
ـ اسـتـغـفـار درجـه والا مـقـامان است و نامی است که شش معنا در بر دارد: نخست پشیمانی از گـذشته , دوم تصمیم برترک همیشگی آن , سوم آن که حقوق مردم را به آنان بپردازی ..., چهارم ایـن که حق هر واجبی را که ضایع کرده ای ادا کنی , پنجم این که گوشت برآمده از مال حرام را با انـدوهـهـا آب کنی چندان که پوست به استخوان چسبدو میان آن دو گوشتی تازه روید و ششم آن که سختی طاعت را به تن بچشانی چنان که شیرینی معصیت را به کام او ریخته بودی .
می طلبم .
ـ در پاسخ به کمیل بن زیاد که پرسید:مرز استغفار چیست ؟
ـ : ای پسر زیاد! توبه .
فرمود: هرگاه بنده مرتکب گناهی شود باید با حرکت دادن بگوید: از خدا آمرزش می طلبم .
دادن یعنی چه ؟
فرمود: با حرکت دادن لبها و زبان , به طوری که بخواهد حقیقت استغفار

را نیز به دنبال داشته باشد.
عـرض کـردم : حـقـیـقت چیست ؟
فرمود: تصدیق در دل و عزم بر بازنگشتن به گناهی که از آن آمرزش خواسته است .
کمیل عرض کرد: هرگاه چنین کند آیا از آمرزش خواهان است ؟
فرمود: نه .. .
زیرا تو هنوز به ریشه و اصل استغفار نرسیده ای .
کمیل عرض کرد: پس اصل استغفار چیست ؟
فرمود: بازگشت به توبه از گناهی که از آن آمرزش طلبیده ای .
نخستین درجه عابدان است .
سپس , حدیث را با نزدیک به همان مضمون حدیث قبل ادامه می دهد.
ـ جبران زیاده رویهای نفس ثمره توبه است .

توبه کسانی که حق الناس به گردن دارند.

قرآن .
((و هرگاه چنین نکنید پس با خدا و پیامبر او اعلان جنگ دهید.
ـ یکی از بزرگان نخع می گوید به امام باقر(ع) عرض کردم : من از زمان حجاج تاکنون والی هستم آیا توبه من پذیرفته می شود؟
حضرت خاموش ماند.
سخنم را تکرار کردم , حضرت فرمود: نه , مگر آن که حق هر حقداری را به او برگردانی .
ـ علی بن ابی حمزه : دوستی داشتم که از منشیان بنی امیه بود.
اجازه ملاقات بگیر.
سلام کرد و نشست و سپس گفت : فدایت شوم ,من در دستگاه اداری این قوم کار می کردم و از دنیای آنان به مال ومنال فراوانی رسیدم و برای به دست آوردن آن چشم بر هم نهادم (به حلال و حرام توجهی نکردم) .. .
آیا راهی برای بیرون آمدن (از این وضع) دارم ؟
فرمود: اگر بگویم انجام می دهی ؟
عرض کردم : انجام می دهم .
مال و ثروتی را که در دستگاه اداری آنها به دست آورده ای جدا کن .
برگردان و کسانی را که نمی شناسی از طرفشان صدقه بده .
ضمانت می کنم .

توبه محارب .

قرآن .

((مـگـر کسانی که , پیش از آن که شما بر آنها چیره شوید,توبه کنند, پس بدانیدکه خداوندآمرزنده ومهربان است)).

ـ امام رضا (ع) شنید که یکی از اصحابش می گوید: خدا لعنت کند کسی را که با علی (ع) جنگید.

بجز آنان که توبه کردند و اصلاح شدند.

گناه کسی است که با او جنگید اما بعد توبه کرد.

انواع توبه .

- -
- -
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : برای هر گناهی توبه ای بساز, برای گناه پنهانی توبه پنهانی و برای گناه آشکار توبه آشکار.
ـ امام صادق (ع) : هر کس پنهانی کار بد کند باید پنهانی کار خوب انجام دهد و هر کس در آشکار کار بد کند باید آشکارا نیز کار خوب انجام دهد.

توبه نصوح و خالصانه .

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه کنید, توبه ای نصوح و خالصانه)).
ـ امـام کـاظـم (ع) --- در توضیح آیه ((به درگاه خدا توبه کنید, توبه ای نصوح و خالصانه)) --- : توبه نصوح این است که بنده توبه کند و دیگر گرد گناه نگردد.
ـ امام هادی (ع) --- در پاسخ به سؤال از توبه نصوح --- : توبه نصوح این است که باطن همچون ظاهر و بهتر از آن شود.
ـ امام علی (ع) --- نیز درباره توبه نصوح --- : پشیمانی در دل است و آمرزش خواهی به زبان و تصمیم بر اینکه به گناه باز نگردد.
ـ پـیامبر خدا (ص) : توبه نصوح پشیمانی از گناهی است که مرتکب شده ای و آمرزش خواستن از خدا و اینکه دیگر بدان باز نگردی .
ـ در پـاسخ به سؤال از توبه نصوح --- : توبه نصوح پشیمان شدن از گناهی است که از تو سر می زند, فورا با پشیمانی خود از خدا آمرزش بخواهی و دیگر هرگز به آن برنگردی .

به تاخیر افکندن توبه .

قرآن .
((جز این نیست که توبه از آن کسانی است که ندانسته مرتکب کار زشت می شوند و زود توبه می کنند.
ـ پیامبر خدا (ص) : ای پسر مسعود! گناه را پیش مینداز و توبه را به تاخیر میفکن , بلکه توبه را پیش افکن و گناه رابه تاخیر انداز, زیرا خدای تعالی در کتاب خود می فرماید: ((بلکه انسان خواهان آن است که پیشاپیش بدکرداری کند)).
ـ امام جواد (ع) : به تاخیر افکندن توبه فریب و غفلت است و امروز و فردا کردن مایه حیرت و سرگشتگی .
ـ امام علی (ع) : از آنان مباش که بدون عمل به آخرت امید می بندند و با آرزوی دراز توبه را به تاخیر می اندازند ...که هرگاه با خواهشی نفسانی مواجه شود گناه را پیش می افکند و توبه را به تاخیر می اندازد.
ـ هرگاه گناهی مرتکب شدی , در محو آن با توبه شتاب کن .
ـ کسی که کار توبه را به فردا حوالت دهد از هجوم مرگ در معرض بزرگترین خطر است .

آسانتر از توبه .

ـ امام علی (ع) : گناه نکردن آسانتر از توبه کردن است .
ـ امـام بـاقـر (ع) : پرهیز از به زمین خوردن بهتر است از این که زمین بخوری و از کسی خواهش کنی که بلندت کند.
ـ مـسیح (ع) : کسی که به مردم بدهکار نیست آسوده تر و اندوهش کمتر از کسی است که بدهکار بـاشـد هـر چـندبدهی خود را به موقع بپردازد, همچنین کسی که گناه نکرده آسوده خاطرتر از کسی است که گناه کند هر چندخالصانه توبه کند و به سوی خدا برگردد.

پرده پوشی خداوند نسبت به توبه گر.

ـ امـام عـلـی (ع) : هر کس توبه کند خداوند او را بیامرزد و به جوارح او و جای جای زمین دستور داده شـود که آبروی او را حفظ کند و عیبهایش را بپوشانند وگناهانی که فرشتگان حافظ اعمال برایش نوشته اند از یاد آنان برده شود.
ـ مـعـاویة بن وهب از امام صادق (ع) شنید که می فرماید: هرگاه بنده مؤمن از روی اخلاص توبه کند خداوند دوستش بدارد و در دنیا و آخرت زشتیهای او را بپوشاند.
عـرض کـردم : چـگـونه می پوشاند؟
فرمود: گناهانی را که دو فرشته نگهبان برای او نوشته اند از یـادشان می برد .. .
پس ,آن گاه که خداوند را دیدار می کند چیزی وجود ندارد که به هیچ گناه او گواهی دهد.

تبدیل بدیها به خوبیها.

قرآن .
((مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند.
ـ امـام صـادق (ع) : خدای عزوجل به داود پیامبر --- که بر پیامبر ما و بر او درود باد --- وحی کرد: ای داود! هرگاه بنده مؤمن من گناهی کند و سپس از آن گناه برگردد و توبه نماید و به هنگام یاد کردن از آن گناه از من شرم کند, او رابیامرزم و آن گناه را از یاد فرشتگان نگهبان اعمال ببرم و آن را به نیکی بدل کنم .
مهربانترین مهربانانم .
ـ درباره آیه ((خداوند گناهان اینان را به نیکیها بدل می کند)) --- : این آیه درباره شماست .
مـی دارند و به حسابش رسیدگی می شود .. .
تا آن که وی را بر همه گناهانش آگاه می سازد و او همواره می گوید:می دانم .
مرابه حسنه و نیکی تبدیل کنید.
سبحان اللّه ! آیا این بنده حتی یک گناه هم نداشته است ؟
.!
ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ گروهی در انجمن خود یاد خدا نکنند مگر آن که آواز دهنده ای از آسمان ندا دهد:برخیزید که خداوند گناهان و زشتیهای شما را به نیکی بدل کرد و همه شما را آمرزید.

سوگند خوردن به خدا.

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : به خدا سوگند یاد نکنید, زیرا هر کس به خدا سوگند خورد خداوند او را دروغزن کند.
ـ وای بر سوگند خورندگان امت من , همانان که می گویند: فلان بهشتی است و بهمان دوزخی .
ـ مردی نماز می خواند و چون به سجده رفت مردی دیگر آمد و گردن او را لگد کرد.
به خدا سوگند که خداوند هرگز تو را نمی بخشد.
نمی آمرزم اما من او را آمرزیدم .
ـ هر که برای خدا تعیین تکلیف کند خداوند او را دروغزن از کار درآورد.
ـ روزی مردی گفت : به خدا قسم که خداوند فلان را نمی آمرزد.
سوگند می خورد فلان را نمی آمرزم .
را نمی بخشد, باطل و بیهوده گردانیدم .
5 --- الثواب :((ثواب))657 .
5 --- الثورة :((انقلاب))665 .

ثواب .

ثواب .

قرآن .
((دارایی و فرزندان زیور زندگی دنیاست و ثواب کردارهای نیک که همواره بر جای می مانند نزد پروردگارت بهتر و امید بستن به آنها نیکوتر است)).
((و خدا بر هدایت آنان که هدایت یافته اند می افزاید و نزد پروردگار تو ثواب و نتیجه کارهای شایسته ای که باقی ماندنی اند, بهتر است)).
((آنچه نزد شماست فنا می شود و آنچه نزد خداست باقی می ماند.
ـ امام علی (ع) : ثواب کرده تو برتر از کرده ات می باشد.
ـ اگر همچون شتران بچه گم کرده که به سرعت در پی آن است ناله سر دهید و مانند ناله کبوتران آواز غم برآورید.. .
به تمنای این که شما را درجه ای به خویش نزدیک گرداند یا گناهی را که کاتبان الهی شمارش کرده و فرشتگان نگهبان او ثبت کرده اند, ببخشاید هر آینه همه اینها در برابر پاداش الهی که برایتان امید دارم و در برابر کیفر او که ازآن بر شما هراس دارم , اندک است .
ـ پاداش آخرت رنج و سختی دنیا را از یاد می برد.
ـ خدای سبحان برای اطاعت از خود پاداش در نظر گرفت و برای نافرمانی خود کیفر, تا بندگانش را از خشم وعذاب خویش بازدارد و به سوی بهشت خود براند.

پاداش به اندازه رنج و سختی است .

ـ امام علی (ع) : پاداش در برابر رنج وسختی است .
ـ پاداش کار به اندازه رنج و زحمتی است که دارد.
ـ پاداش شکیبایی بالاترین پاداش است .
ـ با رنج بسیار است که درجات رفیع و آسایش همیشگی به دست می آید.

بزرگترین ثواب .

ـ امام علی (ع) : بزرگترین ثواب , ثواب انصاف و دادگری است .
ـ ثواب جهاد برترین ثواب است .
ـ دو چیز است که ثوابشان قابل وزن کردن نیست : گذشت و دادگری .

چند برابر شدن نیکیها.

قرآن .
((هر کس کار نیکی بیاورد, ده برابر آن (پاداش) خواهدداشت و هر که کار بدی بیاورد تنها همانند آن کیفر بیند تا ستمی بر آنان نرفته باشد)).
((و هـیـچ کس نمی داند چه روشنی بخش دیدگان به پاداش کارهایی که می کرده است برایشان پنهان کرده ام)).
((آنان که نیکی می کنند (پاداش) نیک دارند و چیزی افزون بر آن .
((در آن جا هر چه بخواهند هست و بیشتر از آن (نیز) نزد ما هست)).
ـ امام علی (ع) : هر کس نیکی را به بهتر از آن پاسخ دهد آن را تلافی کرده است .
ـ پـیامبرخدا(ص) --- درفضیلت جنگاوران --- : یک نفر از آنان برای هفتاد نفر از خاندان و همسایگان خـود شـفـاعت می کند چندان که دوهمسایه بر سر این که کدام یک به او نزدیکتر است با هم دعوا می کنند.
ابراهیم (ع) بر سر سفره جاودانگی می نشینند و هر بام و شام به خدای تعالی می نگرند.
ـ در پـاسـخ بـه پرسش از این آیه که ((پاداش آنان که نیکی می کنند نیکی است وچیزی افزون بر آن)) --- : بـرای آنـان کـه در دنـیـا کـار نـیک کنند نیکی است که همان بهشت است و افزون بر آن نگریستن به وجه کریم خداست .
ـ نـیـز در تـفـسیر همین آیه --- : به پروردگار خویش می نگرند حالی که او را نه چگونگی است , نه مرزی و نه صفتی دانسته .
ـ امـام عـلـی (ع) --- نـیـز در تـفـسیر همین آیه --- : منظور از نیکی بهشت است و منظور از فزونی , نگریستن به وجه اللّه عزوجل .
ـ پیامبر خدا (ص) --- در تفسر آیه ((و بیشتر از آن نزد ما هست)) --- : پروردگار عزوجل بر آنان تجلی می کند.

کسی که بشنود فلان کار ثواب دارد.

ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـس از قـول پـیامبرشنیده باشد که فلان کار ثواب دارد و آن را, به نیت فرمایش پیامبر (ص) , انجام دهد همان ثواب برایش منظور شودهر چند پیامبر (ص) نگفته باشد.
ـ امـام بـاقـر (ع) : هر کس شنیده باشد که خداوند برای انجام عملی پاداش می دهد و برای دست یافتن به آن ثواب آن کار را بکند به او آن پاداش داده شود هر چند حدیث آن گونه که به گوش او رسیده نباشد.
ـ امام صادق (ع) : هر کس بشنود که فلان کار ثواب دارد و آن را انجام دهد ثوابش به او برسد اگر چه بدین گونه نباشد.

پاداش دادن به کافر.

ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس کار نیک کند,مسلمان باشد یا کافر, خداوند او را پاداش می دهد.
رحـمی کرده باشد یا صدقه ای داده باشد و یا کار نیکی انجام داده باشد خدای تعالی به پاداش این کارها به او ثروت وفرزند و سلامتی و مانند اینها دهد.
گاه این آیه را تلاوت فرمود ((خاندان فرعون , به سخت ترین عذاب درآیید)).

انقلاب .

انقلاب اسلامی در شرق پیش از ظهور قائم (ع).

ـ پیامبر خدا (ص) : مردمی از مشرق قیام می کنند و زمینه حاکمیت مهدی را فراهم می آورند.
ـ بهشت در مشرق زمین است .
ـ امـام علی (ع) : زمام کار در دست آنان است تا آن گاه که کشته خویش را بکشند و با یکدیگر به رقابت برخیزند.
ایـن هـنـگام خدای تعالی از مشرق مردمانی را می فرستد که تارو مارشان می کنند و تعدادشان را شماره می کنند (و بی کم و کاست می کشند).
فرمان رانند ما چهار سال فرمانروایی می کنیم .
ـ ابو سالم : با علی بن ابی طالب (ع) در کوفه بودیم .
می جنگم اما حق هرگز بر پا داشته نمی شود و زمام کار همچنان در دست آنان (بنی امیه) است .
فـزونـی گـرفت و بایکدیگر به رقابت برخاستند و کشته شان را کشتند خداوند مردمانی از مشرق زمین بر سر آنان می فرستد که تارو و مارشان می کنند و آمارشان را می گیرند.
سال حکومت می کنیم .

دستور پیوستن به انقلابیان .

ـ پیامبر خدا (ص) : ما خاندانی هستیم که خداوند برایمان آخرت را بر دنیا برگزید.
کـه از مـشـرق زمین مردمی قیام می کنند با پرچمهای سیاه که حق را می طلبند اما به آنان داده نـمـی شـود و از ایـن رودسـت بـه جنگ می زنند و پیروز می شوند و آنچه خواسته اند به آنها داده می شود لیکن آن را نمی پذیرند تا به مردی از خاندان من بسپارندش , مردی که همنام من و پدرش نیز همنام پدر من است .
پر از عدل و داد می کند همچنان که پر از انحراف و ستم کرده بودند.
درک کـنـد بـه آنان بپیوندد حتی اگر برای پیوستن به آنها لازم باشد از روی برف بخزد, زیرا آن پرچمها, پرچمهای هدایت است .
ـ عبداللّه : در خدمت پیامبر خدا نشسته بودیم که چند جوان قرشی از آن جا گذشتند.
عـرض کـردیـم : ای پـیـامـبـر خدا ! ما پیوسته در چهره شما حالت ناخوشایند و ناراحت کننده ای می بینیم ! فرمود: ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا برگزید.
که مردمی از این جا --- با دستش به مشرق اشاره کرد --- با پرچمهای سیاه قیام کنند که حق را طلب می کنند اما به آنان نمی دهند.
آنـان را می دهند اما ایشان نمی پذیرند تا آن را به مردی از خاندان من دهند که دنیا را پر از عدل و داد می کند همچنان که آکنده از انحراف و بیعدالتی شده بود.
آنان بپیوندد.
ـ پـیامبر خدا (ص) --- نیز --- : تا آن که مردمی از این جا, از طرف مشرق زمین , می آیند که پرچمهای سیاه دارند و --- دو یا سه بار --- حق را می طلبند اما از واگذاشتن حق به آنان خودداری می کنند.
می دهند اما ایشان نمی پذیرند تا آن را به مردی از خاندان من بسپارند.
ستم آکنده بود.
برف بخزد, زیرا او مهدی است .
ـ امـام باقر (ع) : گوئیا مردمانی را می بینم که در خاور زمین قیام کرده اند و حق را می طلبند اما به آنان واگذار نمی شود.
نمی شود چون چنین دیدند شمشیرهای خود را بر می فرازند.
نمی پذیرند تا آن که بر می خیزند و آن را تنها به مولای شما می دهند و کشتگان آنان شهیدند.
زمان را درک کنم خود را جانفدای صاحب این امر خواهم کرد.

نقش غیر عربها در انقلاب .

ـ مـنـهـال بـن عمرو از قول مردی می گوید:در مسجد بودم و علی بر فراز منبری آجری برایمان سخنرانی می کرد.
مردی جلو رفت و آهسته چیزی به علی (ع) گفت که ما نفهمیدیم .
پـس , اشعث [بن قیس] بلند شد و با شکافتن صفوف حاضران نزدیک منبر رفت و عرض کرد: ای امیر مؤمنان ! این سرخ رویان (عجمها) اطراف تو را گرفته اند.
صعصعة بن صوحان با دست بر پشت من زد و گفت : انا للّه و انا الیه راجعون .
امیرالمؤمنین درباره عربها مطلبی را روشن خواهد ساخت که تاکنون پوشیده می داشت .
فـرمود: من به این مردمان لندهور چه بگویم ؟
بر بسترهای خود می غلتند و آن گاه به من دستور می دهند مردمانی راکه همواره به ذکر خدا می شتابند از خود برانم و با این کار در زمره ستمگران درآیـم ! سـوگـنـد بـه خـدایـی کـه دانه راشکافت و مردمان را بیافرید از محمد(ص) شنیدم که مـی فرمود: به خدا قسم همان گونه که شما برای مسلمان کردن عجمها با آنان جنگیدید آنان نیز برای بازگرداندن شما به دین با شما خواهند جنگید.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) در باره ایرانیان فرمود: شما بر سر تنزیل قرآن با آنان جنگیدید و دنیا به آخر نرسد تا آن که آنان بر سر تاویل قرآن با شما بجنگند.
ـ امام علی (ع) : گویی عجم را می بینم که در مسجد کوفه چادر زده اند و قرآن را همان گونه که نازل شده است به مردم می آموزند.
ـ امـام صادق (ع) : چگونه اید شما آن گاه که یاران قائم در مسجد کوفان [کوفه] چادر زنند و آن گاه برای آنان امربی سابقه و جدیدی بیاورد که بر عربها تازه و گران آید.

زمان انقلاب .

ـ پـیـامـبر خدا (ص) : حتما امر به معروف ونهی از منکر کنید و گرنه خداوند عجم را بر سر شما خـواهـد فـرسـتـاد کـه گردن شما را می زنند و غنایم شما را می خورندو شیرانی خواهند بود که نمی گریزند.
ـ بـزودی دستهای شما از عجم پر خواهد شد, آن گاه خداوند آنان را چونان شیرانی قرار می دهد که نمی گریزند بلکه جنگجویان شما را می کشند وغنایمتان را می خورند.
ـ امام علی (ع) : پیامبر خدا (ص) به من سفارش کرد و فرمود: ای علی ! تو با جماعت یاغی و گروه پیمان شکن و دسته از دین برگشته خواهی جنگید.
ایـشان پر گردد, همانند شیر ژیان که به هیچ چیز رحم نمی کند, علیه شما به پا خواهند خاست و گردنهایتان را خواهندزد و غنایمی را که خداوند نصیب شما کرده از آن خود خواهند کرد و وارث زمین و املاک شما خواهند شد.
تنها زمانی پیش خواهد آمد که دین شما دیگرگون شود و خودتان به فساد و تباهی افتید.

انقلاب از شهر قم .

ـ امـام صـادق (ع) : خـداونـد کوفه را برای دیگر جاها و مؤمنان آن را برای مؤمنان دیگر سرزمینها حـجـت قرار داد و شهر قم را برای سایر شهرها و مردم آن رابرای همه اهالی شرق و غرب عالم , از جن وانس , حجت قرار داد.
رهـا نـکـرد بـلـکه آنان را توفیق داد و تایید نمود.. ..
روزگاری خواهدآمد که شهرقم و مردمان آن بردیگرمردمان حجت باشند.
ماست تا هنگام ظهورش .
دور می کنند.
ـ بزودی کوفه از مؤمنان تهی خواهد گشت و علم و دانش از آن رخت برخواهد بست همانند ماری که درسوراخش پنهان شود.
می شود, تا آن جا که بر روی کره زمین کسی نمی ماند که در دین ضعیف و ناتوان باشد حتی زنان پرده نشین , و این نزدیک ظهور قائم ماست .
فرو می بلعید و در روی زمین حجتی باقی نمی ماند.
سـرازیـر مـی شـود و بـدیـن سان حجت خدا بر بندگانش تمام می شود, چندان که در کره خاک کسی نمی ماندکه دین ودانش به اونرسیده باشد.
ـ امام کاظم (ع) : مردی از قم مردم را به حق فرا می خواند و بر گرد او مردمانی فراهم می آیند که چونان پاره های آهن استوارند طوفانها آنها را به لرزه نمی اندازد و از جنگ خسته نمی شوند و بزدلی نشان نمی دهند, به خدا توکل دارند و فرجام از آن پرهیزگاران است .
ـ امام صادق (ع) به عفان بصری فرمود: آیا می دانی چرا گفته اند قم ؟
عرض کردم : خدا و پیامبرش و شما بهترمی دانید.
او قیام می کنند و در راه او پایداری می ورزند و یاریش می رسانند.
ـ یـکـی از شـیـعیان : در حضور ابوعبداللّه (امام صادق (ع)) نشسته بودم که این آیه را تلاوت کرد: ((چـون ازآن دوبـاروعـده نـخـسـتـیـن در رسـیـد گـروهـی از بـنـدگـان خـویـش را کـه --- ی ـکـی --- جنگاورانی زورمندبودندبرسرشان فرستادیم .
درون خانه ها هم کشتار کردند و این وعده به انجام رسید)).
به خدا قسم آنان مردمان قم هستند.
ـ امام صادق (ع) در تفسیر آیه ((گروهی از بندگان خویش را که جنگاورانی زورمند بودند بر سر شـمـا فـرسـتـادیـم که حتی در درون خانه ها هم کشتار کردند))فرمود: اینان مردمی هستند که خداوند پیش از ظهور قائم می فرستد و آنان هر کس را که به خاندان محمد (ص) ستم کرده باشد می کشند.

ـ پیـامبر خدا (ص) : از میان آخرین امت من مردمی برخواهند خاست که پاداش و اجرشان مانند اجر و پاداش اولین افراد امت خواهد بود.

جبر.

سرشت خدایی .

قرآن .
((پس روی خود را با گرایش تمام به حق , به سوی این دین کن , با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است , آفرینش خدا تغییر پذیر نیست .
ـ امام صادق (ع) : خداوند همه آفریدگان خود را مسلمان آفرید و به آنان امر و نهی کرد.
کافر نیافرید بلکه آنگاه کافر شد که زمانی گذشت و حجت الهی لازم آمد.
نپذیرفت و با نپذیرفتن حق کافر گشت .
ـ خدای عزوجل همه مردم را بر فطرتی که در نهادشان سرشت , آفرید.
می شناختند و نه کفر و انکار نسبت به آن را.
فرا خوانند.

نادرستی جبر.

ـ امام علی (ع) در بیان نادرستی جبرمی فرماید: اگر چنین بود آن گاه ثواب و عقاب و امر و نهی و بـازداشـتـن از کـارهـای زشـت پـوچ می بود و وعده و وعیداز معنا می افتاد و بدکار , سرزنش و نیکوکار , تشویق نمی شد.
بدکار به پاداش و احسان سزامندتر می شد تا نیکوکار.
ـ روایـت شده که حجاج بن یوسف طی نامه ای از حسن بصری و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و عـامر شعبی خواست تا عقیده خود درباره قضا و قدر و سخنانی را که در این باب شنیده اند برایش بنویسند.
نوشت : بهترین مطلبی که در این باره به من رسیده سخنی است که از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) شنیدم .
فـرمود: آیا می پنداری آن که تو را نهی کرده به تو آفت و بلا رسانده است ؟
! آنچه به تو سختی و بلا رسانده پایین وبالای توست و خداوند از آن پاک و مبراست .
عـمـرو بـن عـبـیـد بـه او نـوشـت : زیـبـاتـریـن سخنی که درباره قضا و قدر شنیده ام این سخن امیرالمؤمنین علی بن بن ابی طالب (ع) است که : اگر گناه در اصل محتوم و گریزناپذیر بود, آن گاه به کیفر رساندن گنهکار ستم می بود.
واصـل بـن عـطـا بـه او نـوشـت : نـیـکـوتـریـن سخنی که در باب قضا و قدر شنیده ام این گفته امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است که : آیا راه را به تو نشان می دهد و سپس گردنه را بر تو می گیرد؟
!.
شعبی به او نوشت : بهترین سخنی که درباره قضا و قدر شنیده ام سخن امیرالمؤمنین علی بن ابی طـالـب (ع) اسـت که فرمود: هر چه که از آن استغفار کنی از آن توست و هر آنچه که خدا را بر آن ستایش کنی از آن اوست .
چون نامه های این افراد به حجاج رسید و از مضمون آنها آگاه گشت , گفت : اینها را از چشمه ای زلال بر گرفته اند.
ـ امـام کاظم (ع) : برای گناهان سه فرض بیشتر وجود ندارد: یا از جانب خدایند --- که البته چنین نیست --- در این صورت پرودگار را نشاید که بنده را برای آنچه مرتکب نشده عذاب کند.
الـبته چنین هم نیست --- در این صورت سزاوار نیست که شریک نیرومند به شریک ناتوان ستم روا دارد.

جانب بنده است --- که همین طور هم هست --- در این صورت اگر خداوند او را ببخشد از روی بزرگواری و بخشندگی چنین کرده است و اگر کیفرش دهد به سبب گناه و بزهکاری خودش کیفر داده است .
ـ امام صادق (ع) : هر چیزی که بتوانی بنده را به سبب انجام آن سرزنش کنی کار خود اوست و هر آن چیزی که نتوانی بنده را به سبب آن سرزنش کنی کار خداست .
تعالی به بنده اش می فرماید: چرا نا فرمانی کردی ؟
چرا نابکاری کردی ؟
چرا شراب خوردی ؟
چرا زنا کردی ؟
پس ,اینها کار بنده است .
پوست شدی ؟
چون این امور فعل خدای تعالی است .
ـ امام علی (ع) درباره آیه ((اگر پروردگارت می خواست همانا همه مردم روی زمین ایمان می آوردند ...)) فرمود:خداوند متعال فرمود ای محمد! ((اگر پروردگارت می خواست همه مردم روی زمین ایمان می آوردند)) در دنیا ازروی اجبار و ناچاری .
می کردم آن گاه سزاوار ثواب و ستایش از جانب من نبودند, بلکه از آنان می خواهم که با اختیار و میل خود ایمان بیاورند تا سزامند منزلت و کرامت از سوی من و جاودانه شدن در بهشت جاویدان شوند.

نه جبر و نه تفویض .

ـ امـام صـادق (ع) --- در روایت مفضل بن عمر از آن حضرت --- : نه جبر است و نه تفویض بلکه امری است میان این دو.
فرمود: برای مثال مردی را می بینی که گناه می کند و تو او را از آن باز می داری اما اونمی پذیرد و تو به حال خود رهایش می کنی و او گناه خود را انجام می دهد.
در نتیجه , به حال خود رهایش کرده ای نباید گفت که تو او را به گناه دستور داده ای .
ـ در پـاسـخ به سؤال مردی که پرسید: آیا خداوند بندگان را به انجام معاصی ناچار ساخته است ؟
فـرمـود: خـیـر,پـرسید: پس , کار را به بندگان واگذاشته است ؟
فرمود: نه , پرسید: پس حقیقت چیست ؟
فرمود: لطفی است ازپروردگارت میان این دو امر.
ـ امام علی (ع) در پاسخ به سؤال از قدر فرمود: اما اگر نپذیرفتی , پس آن امری است میان دو امر, نه جبر است و نه تفویض .
ـ امام باقر و امام صادق (ع) : خداوند با خلقش مهربانتر از آن است که آنان را به گناه مجبور کند و سپس به سبب آن عذابشان دهد و خداوند تواناتر از آن است که چیزی را بخواهد و نشود.
مـگر میان جبر و قدر (اختیار و تفویض) مرتبه سومی وجود دارد؟
فرمود: آری , منزلتی که فراختر از فضای میان زمین و آسمان است .
ـ امام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی بزرگوارتر از آن است که به مردم بیش از توانشان تکلیف دهد و خداوندتواناتر از آن است که در حوزه قدرتش چیزی باشد که او نمی خواهد.
ـ فـضل بن سهل در حضور مامون از امام رضا (ع) پرسید: ای ابالحسن ! آیا مردم مجبورند؟
فرمود: خداوند دادگرتراز آن است که بندگانش را مجبور کند و سپس عذابشان دهد.
آن است که بنده اش را رها کند و او را به خود واگذارد.

خداوند به نیکیها سزاوارتر است .

ـ امـام رضـا (ع) : خدای تعالی فرمود: ای زاده آدم ! با خواست من است که تو می خواهی و با نعمت من است که واجباتم را برای من انجام می دهی و با قدرت من است که بر نافرمانی و گناه من توانا گشتی .
بدیهایت سزاوارتری تا من .
ـ امـام باقر (ع) : در تورات این خطوط نوشته شده است : ای موسی ! من تو را آفریدم و برگزیدم و نیرویت بخشیدم وبه فرمانبری از خود فرمانت دادم و از نافرمانی خود بازت داشتم .
خود یاری رسانم و اگر نافرمانیم کنی تو را بر معصیت خویش کمک نرسانم .
در نافرمانی که می کنی مرا بر تو حجت است .

جبریه و قدریه .

ـ امـام صـادق (ع) : هـر كـس مـعـتقد باشد كه خداوند بندگان خود را بر انجام گناهان مجبور مـى كـنـد يـا بيش از توانشان به آنان تكليف مى دهد از ذبحش نخوريد,شهادتش را نپذيريد, پشت سرش نماز نخوانيد و چيزى از زكات به او ندهيد.
ـ پـيـامبر خدا (ص) : پنج كسند كه آتششان خاموش نشود و بدنهايشان نميرد .. .
و مردى كه گناه كند و آن را به خداى عزوجل نسبت دهد.
ـ در آخـر الـزمـان مـردمى مى آيند كه گناه مى كنند و مى گويند: خداوند گناه را بر آنان مقدر كرده است .
سخنان آنان مبارزه كند همچون كسى است كه در راه خدا شمشير كشيده باشد.
ـ قدرى مذهب و .. .
به بهشت نمى رود .
گناهان به فرمان و خواست خدا نيست .
قرآن .
((چون كار زشتى كنند, گويند: پدران خود را نيز بر آن يافته ايم و خدا ما را بدان فرمان داده است .
ـ امام على (ع) : كارها بر سه گونه است : واجبات و فضايل و معاصى .
علم و تقدير اوست .
فـضـايل به فرمان خدا نيستند اما خواسته و رضايت و علم و تقدير او مى باشند, بنده آنها را به كار مى بندد و بدين وسيله پاداش مى گيرد.
ـ اعمال بر سه دسته اند: فرايض و فضايل و معاصى .
اويند, فضايل به فرمان خدا نيستند بلكه به رضايت و قضا و مشيت و علم او مى باشند, گناهان نيز به فرمان خدا نيستندبلكه به قضا و قدر و خواست و علم خدا هستند و به سبب آنها كيفر مى دهد.
ـ هـمانا خداى سبحان بندگان خود را فرمان داده است در حالى كه مختارند و آنان را نهى كرده است از روى هشدار.
نـافـرمـانى شود به اين معنا نيست كه مغلوب و ناتوان است و اگر اطاعت شود به اطاعت مجبور نكرده است و پيامبران را به بازيچه نفرستاده است .

جبار.

توانمند و جبار.

قرآن .
((اوست خدایی که هیچ خدای دیگری جز او نیست .
فرمانرواست , پاک است , عاری از هر عیب است , ایمنی بخش است , نگهبان است , پیروزمند است , با جبروت است و بزرگوار است .
او شریک قرار می دهند منزه است)).
ـ امـام عـلـی (ع) --- در نـامـه آن حـضرت به مالک اشتر --- : مبادا در بزرگی و عظمت خداوند با او هـمـچـشـمـی کـنی و درجبروت وشکوه او به وی همانندی جویی که خداوند هر جباری را خوار می سازد و هر خودبینی را بی مقدار.
ـ ای عـقـیـل ! از آهنی که انسانی آن را به بازیچه سرخ کرده است می نالی و مرا به سوی آتشی که خدای جبار به خشم خود افروخته است می کشانی ؟
! تو از این رنج می نالی و من از عذاب نتالم ؟
.!

نکوهش جباری و صفت جباران .

ـ پیامبر خدا (ص) : جبار حق ستیز هر آن کسی است که از گفتن : خدایی جز اللّه نیست سربرتابد.
ـ انسان با بردباری به مقام روزه دار شب زنده دار می رسد.
ـ در رستاخیز جباران و گردنفرازان به شکل مورچه محشور می شوند و مردم آنها را لگدمال می کنند, چون که نزدخداوند خوار و بی مقدارند.
ـ مسیح (ع) : خوشا آن که خداوند کتاب خویش را به او بیاموزد و سرانجام جبار نمیرد.
ـ امام صادق (ع) : در روز رستاخیز جباران دورترین مردمانند از خدای عزوجل .
ـ امام علی (ع) : عمل جبار منش پاکیزه و بالنده نیست .
ـ کجایند عمالقه ((4)) و فرزندان عمالقه ؟
! کجایند فرعونان و فرعون زادگان ؟
! کجایندمردمانی که در شهرهای رس ((5)) بودند, همانان که پیامبران را کشتند و سنتهای فرستادگان الهی را میراندند و راه ورسم جباران را زنده کردند؟
.!
ـ با من , آن گونه که با جباران سخن گفته می شود, سخن مگویید و چنان که از حاکمان بد خشم پرهیز می شود از من نپرهیزید و با ظاهر سازی و ریاکارانه با من رفتار نکنید.

بدفرجامی جباران .

ـ امام علی (ع) : هر که جباری کند درهم شکسته شود.
ـ هر کس جباری کند خداوند او را خرد و پست گرداند.
ـ از جباری کردن بر بندگان خدا بپرهیز, زیرا خداوند هر جبار پیشه ای را در هم می شکند.

بزدلی .

بزدلی .

ـ امام علی (ع) : بزدلی عیب و کاستی است .
ـ کمدلی آفت است و ناتوانی نابخردی .
ـ بزدلی و آزمندی و بخل , خویهای بدی هستند که از بدگمانی به خدای سبحان مایه می گیرند.
ـ از بزدلی دوری کنید که آن ننگ و کاستی است .
ـ بزدلی زیاد از ناتوانی نفس و سستی یقین است .
ـ امام باقر (ع) : مؤمن نه ترسوست , نه آزمند و نه تنگ چشم .
ـ امام علی (ع) : با آدم ترسو رایزنی مکن که او تو را در تصمیم و اراده ات سست می گرداند و آنچه (به واقع) بزرگ نیست در نظر تو بزرگ نشان می دهد.

تفسیر بزدلی .

ـ امـام حـسـن (ع) در پـاسـخ بـه این پرسش که : بزدلی چیست ؟ فرمود: دلیری در برابر دوست و گریختن از برابر دشمن .

آدم ترسو و جنگ .

ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس در خود احساس ترس کند به جنگ نرود.
ـ امام علی (ع) : روا نیست که آدم ترسو به جنگ برود, زیرا به سرعت فرار می کند.
- -
- -
بجنگد, پس آن را در اختیار دیگری بگذارد.
(جنگجو) نیز چیزی کم نمی شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : آدم ترسو دو اجر و پاداش دارد.

مجادله کردن .

مجادله نکوهیده .

قرآن .

((بـعـضـی از مـردم بـی هیچ دانشی درباره خدا مجادله می کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند)).

((جـز آنـهـا کـه کـفر ورزیدند در آیات خدا جدال نمی کنند, پس , رفت و آمدشان در شهرها تو را نفریبد)).

((پیش از ایشان قوم نوح و گروههایی که بعد از ایشان بودند پیامبرشان را تکذیب کردند.

کنند.

((کسانی که بی هیچ حجتی که برایشان آمده باشد در آیات خدا مجادله می کنند, کار آنان نزد خدا و مؤمنان سخت ناپسند است)).

((آنـان کـه بی هیچ حجتی که از آسمان آمده باشد درباره آیات خدا مجادله می کنند, در دلهاشان جز بزرگ منشی که بدان نرسند نیست .

ببر که او خود شنوا و بیناست)).

((و کسانی که درباره خدا جدال می کنند, پس از آن که دعوتش را اجابت کرده اند, حجت آنها نزد پروردگارشان باطل است .

آنهاست و عذابی سخت دارند)).

ـ امام علی (ع) : از جدال کردن بپرهیزید که این کار شک و دو دلی به بار می آورد.

ـ امام رضا (ع) : ای عبدالعظیم ! دوستان مرا سلام برسان و به آنان بگو که شیطان را بر خود مسلط نـکـنـند و راستگو وامانت پرداز باشند و خاموشی گزینند و در اموری که به آنها مربوط نمی شود مجادله نکنند.

ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ قومی گمراه نشد مگر آن که به بحث و جدال تکیه کرد.

ـ امام علی (ع) : بحث و جدال کردن در دین , یقین را تباه می کند.

مجادله نیکو.

قرآن .
(([مـردم را] بـا حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با آنان به شیوه ای که نیکوترست مجادله کن .
است)).
((با اهل کتاب جز به نیکوترین شیوه مجادله مکنید, مگر با آنان که ستم کرده اند.
آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است وما در برابر او گردن نهاده ایم)).
ـ امـام عـسـکـری (ع) : در حضور امام صادق (ع) درباره جدال کردن در دین و این که پیامبر خدا (ص) و امامان معصوم (ع)از این کار نهی کرده اند, سخن به میان آمد حضرت صادق (ع) فرمود: از جـدال کـردن بـه طور مطلق نهی نشده بلکه از مجادله کردن با روشی جز روش پسندیده تر نهی شده است .
ـ پیامبر خدا (ص) : ماییم مجادله گران در دین خدا.
ـ امـام بـاقر (ع) : هر کس با زبان خود ما را در برابر دشمنان یاری رساند , در آن روزی که (برای حسابرسی) درپیشگاه حق بایستد, خداوند زبان او را به حجت خویش گویا سازد.

آزمودن .

آزمودن .

ـ امام علی (ع) : کارها به آزمودن است و کردارها به شناخت .
ـ هر شجاعتی (و خطر کردنی) نیازمند خرد است و هر کمکی محتاج تجربه .
ـ تجربه ها دانشی اکتسابی است .
ـ در سفارش به فرزند بزرگوارش --- : پیش از آن که دلت سخت و فکرت مشغول گردد به تربیت و تـادیـب تـو مـبادرت کردم تا با اندیشه استوارت به اموری که خداوندان تجربه آنها را جسته اند و آزمـوده انـد روی آوری وبـدین سان رنج جستجو از تو برداشته شود و ازدست زدن به تجربه معاف گردی .
ـ روزگار تجربه می آموزد.
ـ تا کاری را نیازموده ای به آن اقدام مکن .

ثمره آزمودن .

ـ امام علی (ع) : ثمره آزمودن گزینش نیکوست .
ـ آزمودن , عبرت آموزی به بار می آورد.
ـ هر که تجربه اش اندک باشد فریب خورد و هر که پر تجربه باشد کمتر فریب خورد.
ـ هر کس کارها را نیازماید فریب خورد.
ـ هر کس بدرستی تجربه آموزد از هلاکتها جان سالم به در برد و هر کس از تجارب بی نیازی جوید عواقب امور رانبیند.
ـ برای تادیب و تنبیه آدمی تجربه ها کافی است .
ـ بهترین تجربه ات آن است که تو را پند دهد.
ـ در هر تجربه ای پند و اندرزی است .
ـ امـام صـادق (ع) : .. .
شـخص کم تجربه خود رای , هرگز نباید به هیچ ریاستی طمع بندد .
ـ امام علی (ع) : اندیشه مرد به اندازه تجربه اوست .
ـ پیروزی با دوراندیشی به دست می آید, و دور اندیشی با تجربه .
ـ هر که تجربه اندوزد درست کار کند.

تجربه و خرد.

ـ امام علی (ع) : خرد قریحه ای است که با دانش و تجربه زیاد می شود.
ـ خرد, اندوختن تجربه هاست .
ـ اندوختن تجارب اصل خرد است .
ـ اگر تجربه نبود راهها پوشیده می ماند.
ـ امام حسین (ع) : دانش , شناخت را بارور می کند و تجربه های زیاد بر خرد می افزاید.
ـ امام علی (ع) : خردمند کسی است که تجربه ها او را پند دهد.
ـ تجربه ها را پایانی نیست و خردمند بر تجربه های خویش می افزاید.

بیتابی .

پرهیز از بیتابی کردن .

قرآن .
((هر آینه آدمی سخت ناشکیبا آفریده شده است .
شری به او رسد بیتابی کند.
ـ امام علی (ع) : ناشکیبایی و بیتابی کردن هلاکتبار است .
ـ از بیتابی کردن بپرهیز که قطع امید می کند و کار را به ضعف می کشاند و اندوه به بار می آورد.
نـجـات بـیـشـتـر نیست : یا مشکلی چاره دارد که باید چاره اندیشی کرد و یا چاره ندارد که در آن صورت باید شکیبایی ورزید.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : آن که بلا و گرفتاری را می شناسد در برابر آن شکیبایی می ورزد و آن که نمی شناسد آن راناخوش می دارد.
ـ امـام علی (ع) در هنگام خاکسپاری پیامبر(ص) فرمود: شکیبایی زیباست جز در برابر فقدان تو و بـیـتـابـی کـردن زشـت است مگر بر غم از دست دادن تو, مصیبت رحلت تو بس بزرگ است و هر مصیبت دیگری , پیش از تو و پس از تو,خرد و ناچیز باشد.

دو چندانی مصیبت برای بیتاب .

ـ امام علی (ع) : بیتابی رنج آورتر ازشکیبایی کردن است .
ـ بیتابی کردن در مصیبت سخت تر از خود مصیبت است .
ـ بیتابی کردن در گرفتاری سراسر رنج و محنت است .
ـ ناشکیبایی در مصیبت , مصیبت را زیاد می کند و شکیبایی کردن آن را از بین می برد.
ـ بیتابی زیاد مصیبت را بزرگ می کند.
ـ در برابر ناگواریهای اندک بیتابی نکنید که این کار شما را به ناگواریهای زیاد می اندازد.
ـ مصیبت یکی است و چون بیتابی کنی دو تا می شود.
ـ امام کاظم (ع) : مصیبت برای شکیبا یکی است و برای ناشکیبا دو تا.

تاثیر بیتابی در از بین بردن اجر.

ـ امام علی (ع) : بیتابی کردن تقدیر را دفع نمی کند بلکه اجر را ضایع می سازد.
ـ با شکیبایی کردن بر بیتابی چیره آیید, زیرا که بیتابی اجر را از بین می برد و مصیبت را بزرگتر می کند.
ـ هر که بیتابی کند خودش را عذاب داده , امر خدای پاک را تباه کرده و ثوابش را فروخته است .
ـ هر که زمام اختیار خود را به دست بیتابی بسپارد از فضیلت شکیبایی محروم شود.

مراتب بیتابی .

ـ امـام باقر (ع) : بدترین نوع بیتابی سر دادن فغان و شیون و زدن بر سر و سینه و کندن موهاست , کسی که نوحه گری به راه اندازد, شکیبایی را ترک کرده است .
ـ پیامبر خدا (ص) : دو آواز است که خداوند دشمن دارد: شیون و فغان در هنگام مصیبت و ساز و آواز در هنگام شادی .
ـ از ما نیست کسی که سیلی به صورت خود زند و گریبان بدرد.
ـ امام علی (ع) : هر کس در هنگام مصیبت به زانوی خود بزند اجرش ضایع شود.
ـ چـون صـدای شـیون زنان بر کشتگان صفین را شنید فرمود: آیا زنان شما با این فریاد گریه که می شنوم بر شما چیره شده اند؟
چرا آنان را از این ناله و فغان باز نمی دارید؟
.!

فایده بیتابی نکردن .

ـ امام علی (ع) : اگر برای آنچه از دستت رفته بیتابی می کنی پس برای هر چیزی که به تو نرسیده نیز بیتابی کن و آنچه را بوده است بر آنچه نبوده دلیل گیر,زیرا کارها مانند همند.

سزا.

سزا.

قرآن .
((هر آینه قیامت آمدنی است .
دارم تا هر کس در برابر کاری که کرده است سزا بیند)).
((از آن خـداسـت هـر آنچه در آسمانها و هر چه در زمین است تا کسانی را که بد کرده اند در برابر اعمالشان کیفر دهد و آنان را که نیکی کرده اند به کردارنیکشان پاداش)).
ـ امام علی (ع) : هر انسانی کرده خود را می بیند و سزای کردارش را می گیرد.
ـ سزای بدی را جز بدکار نبیند و سزای نیکی جز به نیکوکار نرسد.

سزای بدی و گناه .

قرآن .
((و هر کس کار بدی انجام دهد تنها همانند آن سزا بیند وبه آنان ستم نرود)).
((هـر کـس بـدی کـنـد جـز همانند آن کیفر نبیند و هر کس از مرد و زن که مؤمن باشد و عمل صالحی به جای آرد, آنها به بهشت داخل شوند و در آن جا بی حساب روزی داده شوند)).
((هر کس کار نیکی به جای آرد بهتر از آن را پاداش یابد.
نبینند)).

سزای نیکوکاران در دنیا.

قرآن .
((و چـون بـالـیـدن یـافـت او را حـکـمت و دانش ارزانی داشتیم و ما بدین سان نیکوکاران را سزا می دهیم)).
((چون به حد بلوغ رسید و برومند شد او را فرزانگی و دانش دادیم و ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم)).
((سلام بر نوح در میان جهانیان .
((ما نـدایـش دادیـم : ای ابـراهـیـم , خوابت را حقیقت بخشیدی و ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم)).
((سلام بر ابراهیم .
((سلام بر موسی و هارون .
((سلام بر خاندان الیاس .

سزای نیکوکاران در آخرت .

قرآن .
((و به پاداش صبری که کردند بهشت و پرنیان پاداششان داد)).
((به پاداش آنچه می کردید بخورید و بیاشامید, گوارایتان باد.
((به بهشتهای عدن داخل می شوند.
((هر چه بخواهند نزد پروردگارشان دارند.
ـ امام علی (ع) : هر که به مکافات یقین داشته باشد جز کار خوب برنگزیند.
ـ هر کس به مکافات باور داشته باشد جز کار نیکو را برنگزیند.
ـ پاداش و سزا به اندازه گرفتاری و بلاست .

سزای گنهکاران در دنیا.

قرآن .
((روی گـرداندند , پس ما نیز سیل عرم را بر آنهافرستادیم و دو بوستانشان را به دو بوستان بدل کردیم دارای میوه هایی تلخ و شوره گز و اندکی سدر.
دادیم .
((و مـا مـردمـی را که پیش از شما بودند, چون ستم کردند و اهل ایمان آوردن به پیامبرانشان که دلایل برایشان آورده بودند , نبودند هلاک کردیم .
تبهکار را اینچنین کیفر می دهیم)).
((هـر کـس کـه از یـاد من دل بگرداند زندگی تنگی خواهد داشت .. .
اینچنین هر که زیاده روی کرده و به آیات پروردگارش ایمان نمی آورد سزا می دهیم .
هر آینه عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است)).
((آنـان کـه گـوسـالـه را بـرگـزیدند بزودی به غضب پروردگارشان گرفتار خواهند شد و در زندگانی اینجهانی به خواری خواهند افتاد.
اینچنین کیفر می دهیم)).
((بـرادر قـوم عـاد [هـود پـیامبر] را به یادآور که چون قوم خود را در احقاف بیم داد .. .
به فرمان پروردگارش همه چیز را ویران می کند .
چنان شدند که جزخانه هایشان دیده نمی شد.

سزای گنهکاران در آخرت .

قرآن .
((بستری از آتش جهنم در زیر و پوششی از آتش جهنم بر روی دارند.
می دهیم)).
((و آنان را که کافر شدند آتش جهنم است .
((هر آینه هر کس که گنهکار نزد پروردگارش بیاید جهنم برای اوست که در
آن نه بمیرد و نه [به خوشی] زندگی کند)).
((به یقین مجرمان در گمراهی و جنونند.

جزيه .

جزیه .

قرآن .
((بـا کـسـانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و پیامبرش حرام کرده اند حرام نمی دارند و دین حق را نمی پذیرند, جنگ کنید تا آن که با دست خود, ذلیلانه , جزیه دهند)).
ـ امـام صـادق (ع) : پـیامبر خدا از ذمیان جزیه پذیرفت بدین شرط که ربا نخورند, گوشت خوک مـصرف نکنند,باخواهران خود و دختران برادر و و دختران خواهر خود ازدواج نکنند آنهایی که به این شرایط عمل نکردند زنهارخدا و پیامبرش از آنها بر داشته شد.
ـ در پـاسـخ بـه این سؤال که : اگر ذمیان خراج و سربهای خود را از بهای فروش شراب و خوک و مـردارهـای خـودبـدهـند آیا رواست که امام آن را بگیرد؟
و آیا برای مسلمانان پاک و حلال است ؟
فـرمود: برای امام و مسلمانان حلال است و برای خود ذمیان حرام است و گناهش به گردن آنان می باشد.

تجسس .

نهی از عیبجویی مردم .

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانهاپرهیزید, زیرا پاره ای از گمانها گناه است .
بخورد؟
پس آن را ناخوش می دارید.
ـ پیامبر خدا (ص) : از گمان دوری کنید, زیرا گمان دروغترین سخن است .
ـ من مامور نیستم که دلهای مردم را بکاوم و درونشان را بشکافم .
ـ ای جـمـاعـتـی که به زبان اسلام آورده و به دل اسلام نیاورده اید به دنبال لغزشهای مسلمانان نباشید که هر کس لغزشهای مسلمانان را پی جویی کند خداوند لغزش او را پی گیرد و هر کس را که خداوند عیبجویی کند رسوایش سازد.
ـ لـغزشهای مسلمانان را نجویید که هر کس لغزشهای برادرش را پی جوید خداوند لغزشهای او را پیگیری کند وهر که را که خداوند عیبجویی کند رسوایش سازد هر چند در اندرون خانه خود باشد .
ـ از زن بـد کـاره نـپـرسـیـد چه کسی با تو فسق کرد, زیرا همان گونه که براحتی مرتکب فحشا می شود براحتی هم مسلمان بی گناهی را بدنام می کند.
ـ امام علی (ع) : اگر از زن آلوده دامن بپرسی که چه کسی با تو فسق کرد و او بگوید: فلانی .
شود: یک حد برای ارتکاب فحشا و دیگری برای دروغ بستن به مرد مسلمان .
ـ به نقل از ثور کندی : عمر بن خطاب در مدینه شبگردی می کرد.
از دیـوار خـانه بالا رفت و گفت : ای دشمن خدا, خیال کرده ای که خداوند برای تو گنهکار پرده پوشی می کند؟
! آن مرد گفت : ای امیر مؤمنان ! تو هم درباره من تند نرو.
خداوند فرموده است : ((تجسس نکنید)) و تو تجسس کردی .
دیوار بالا آمدی .
در حالی که خدای تعالی فرموده است : ((وارد خانه های جز خودنشوید مگر آن که اجازه بگیرید و بر اهل آنهاسلام کنید)).
بیرون رفت .

نهی از تفتیش ادیان و عقاید.

ـ امام صادق (ع) : از دین و آیین مردم پرس و جو مکن که بی دوست می مانی .

روابودن تجسس برای کشف توطئه ها.

ـ امام علی (ع) : پیامبر خدا من و زبیر ومقداد را مامور کرد و فرمود: بروید تا به یک باغ هلو برسید.
دارد.
کجاوه نشین رو به رو شدیم .
تفتیش می کنیم .
ابی بلتعه به گروهی از مشرکان که در آن اطلاعاتی درباره پیامبر خدا (ص) به آنها داده بود.
ایـن چیست , حاطب ؟
! عرض کرد: ای پیامبر خدا! درباره من عجله مفرما, زیرا من از قریش نبودم بلکه خود راهمپیمان و وابسته آنها کرده بودم , (مهاجران از) قریش در مکه خویشاوندانی دارند که از خـانواده های آنان دفاع وحمایت می کنند و من چون چنین خویشانی را نداشتم تصمیم گرفتم به آنها خدمتی کنم و با این کار از خویشان من درمکه دفاع و حمایت کنند.
راست می گوید.

روا بودن جاسوسی در جنگها (1).

ـ امام رضا (ع) : پیامبر خدا (ص) هرگاه سپاهی را گسیل می داشت و به فرماندهی بدگمان بود یکی از افراد مورد اعتماد خود را به عنوان جاسوس همراه اومی فرستاد.
ـ انس : پیامبر (ص) بسبسه را به عنوان جاسوس فرستاد تا ببیند کاروان ابوسفیان چه می کند.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) در جنگ احزاب فرمود: چه کسی حاضر است از آنان (دشمن) برای ما خبر بیاورد ؟
زبیر عرض کرد: من .
پیامبری حواری دارد و حواری من زبیر است .
ـ حـذیـفـة بـن یمان : به خدا سوگند ما با پیامبر خدا (ص) در (جنگ) خندق بودیم و پیامبر خدا (ص) پـاسـی از شـب رانـماز گزارد و آن گاه رو به ما کرده فرمود: چه کسی حاضر است برود و بـبـیـنـد ایـن قوم (دشمنان) چه می کنند و خبرش را برای ما بیاورد --- پیامبر خدا (ص) به او قول بـرگشتن می دهد --- از خداوند مسالت می کنم که دربهشت یار و همراه من باشد؟
از شدت ترس و گرسنگی و سرما هیچ کس از جای خود بلند نشد و چون کسی برنخاست پیامبر خدا (ص) مرا صدا زد و من در این هنگام چاره ای ندیدم جز این که از جای خود برخیزم .
حضرت فرمود: ای حذیفه ! به میان آن جماعت برو و ببین چه می کنند.
حذیفه می گوید: من راه افتادم و به میان آنان رفتم , دیدم باد و لشکر خدا با آنها کارها می کند.
گذاشته است ونه آتش و نه خیمه و سرپناهی .
باشد که چه کسی پهلویش نشسته است .
کیستی ؟
گفت : فلان پسر فلان .
نیامده اید, اسبان و ستوران همه نابود شدند.

روا بودن جاسوسی در جنگها (2).

ـ ابـن اسحاق : نعیم بن مسعود .. .
به حضورپیامبرخدا(ص) رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! من مسلمان شده ام و قوم من از اسلام آوردنم خبر ندارند.
مرا به هر چه می خواهی فرمان بده .
میان دشمن اختلاف و تفرقه بیانداز و او را از ما بترسان , زیرا جنگ همراه با خدعه و نیرنگ است .
نعیم بن مسعود پیامبر را ترک گفت و نزد بنی قریظه رفت .
داشت .
خودتان و صمیمیتی که با هم داریم , آگاهید.
و غطفان وضعیت شما را ندارند.
دراین جاست و شما نمی توانید از این شهر به جای دیگر بروید.
آمده اند و شما از آنان در برابر محمد حمایت می کنید در صورتی که شهر و اموال و زن و فرزند آنها در جایی دیگراست .
گرنه به شهر خود می روند و شما را با مردی که در شهر شماست تنها می گذارند و اگر با او تنها بمانید توان مقابله باوی را نخواهید داشت .
بـزرگـان و سـران آنـها را به عنوان گروگان از آنها بگیرید که به عنوان وثیقه ای در دست شما باشند تا به اتکای آن درکنار قریش با محمد بجنگید.
نعیم سپس از نزد بنی قریظه به میان قریش آمد و به ابو سفیان بن حرب و دیگر سران قریش که با او بودند گفت :شما می دانید که من با شما دوست هستم و مرا با محمد کاری نیست .
خیرخواهی , آن را به شما برسانم , اما از من نشنیده بگیرید.
محمد پشیمان شده اند و به او پیغام داده اند که : ما از کرده خود پشیمان شده ایم .
قـبـیـلـه قریش و غطفان را بستانیم و به شما بدهیم تا گردنشان را بزنید و سپس در کنار شما با بـاقـیـمـانـده آنـها بجنگیم تا آن که ریشه کن شوند, از ما خشنود می شوی ؟
و محمد به آنها پیغام فرستاده که : آری .
تعدادی از رجال خود را به عنوان گروگان در اختیارشان گذارید حتی یک نفر نفرستید.
نـعـیـم سپس نزد غطفان آمد و گفت : ای جماعت غطفان ! شما ایل و تبار من هستید و بیشتر از همه مردم دوستتان دارم و فکر نمی کنم به من بدگمان باشید.

گـفـتند: بسیار خوب , موضوع چیست ؟
نعیم همان سخنانی را که به قریش گفته بود به غطفان نیز گفت و از همان چیزی که قریش را بر حذر داشته بود آنان را نیز برحذر داشت .
چـون شب شنبه از ماه شوال سال پنجم شد, از لطف خدا به پیامبرش , ابوسفیان بن حرب و سران غطفان , عکرمة بن ابی جهل را با تعدادی از قریش و غطفان نزد بنی قریظه فرستادند.
استراحت کردن این جا نیامده ایم .
کـنـیـم .. ..
بـنـی قریظه گفتند: فردا شنبه است و ما در این روز دست به هیچ کاری نمی زنیم ...
وآنـگـهـی مـا زمانی در کنار شما بامحمد می جنگیم که تعدادی از رجال خود را به ما گروگان دهـیـد کـه بـه عـنـوان وثـیـقه ای در دست ما باشند, در این صورت با محمد می جنگیم .
..
وقتی فرستادگان , پیغام بنی قریظه را برای قریش و غطفان آوردند آنها گفتند: به خدا قسم حرفهایی که نعیم بن مسعود به شما گفت راست است .
در اخـتـیـار شـمـا نـمی گذاریم .
..
وقتی فرستادگان قریش و غطفان این پیام را به بنی قریظه رسـاندند, آنها گفتند: حرفهایی که نعیم بن مسعود به شما گفت درست است .. .
پس به قریش و غـطـفـان پـیـغـام دادنـد: به خدا سوگند تا گروگان در اختیار ما نگذارید همراه شما با محمد نمی جنگیم .

حکم جاسوس .

ـ امام صادق (ع) : در صورت دست یافتن به جاسوس و خبر چین باید آنها را کشت .
ـ حارثه بن مضرب از قول فرات بن حیان : پیامبر خدا (ص) دستور قتل او را صادر کرد.
هم پیمان مردی از انصار بود.
خدا (ص) ! او می گوید: من مسلمانم .
یکی از آنها فرات بن حیان است .
ـ سلمة بن اکوع : در یکی از سفرهای پیامبر , جاسوسی از قریش نزد آن حضرت آمد و کنار اصحاب حضرت نشست و سپس ناپدید شد.
و او را کشتم و لباسها و وسایلش را برداشتم و پیامبر آنها را به من بخشید.

مواردی که حکم به ظاهر می شود.

ـ امام صادق (ع) : پنج مورد است که مردم باید در آنها به ظاهر حکم عمل کنند: ولایت و سرپرستی , زناشویی , ارث و میراث , ذبایح و شهادت دادن .
فرد درست و در خور اطمینان بود شهادتش جایز است و نباید از باطن او پرس و جو کرد.

آداب مجلس .

شریفترین مجالس .

ـ پـیـامبر خدا (ص) : هر چیزی شرافت وحرمتی دارد و شریفترین مجالس آن است که رو به قبله باشد.
ـ امام صادق (ع) : پیامبر خدا (ص) بیشتر اوقات رو به قبله می نشست .

نکاتی که باید در مجالس رعایت شود.

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! چون شما را گویند که درمجالس جای باز کنید, جای باز کنید تا خدا در کار شما گشایش دهد.
ـ پـیـامبر خدا (ص) : هر گاه یکی از شما به مجلسی درآید درکنار همان آخرین نفری که نشسته است بنشیند.
ـ امام صادق (ع) : پیامبر خدا هرگاه وارد منزلی می شد در پایین ترین جای مجلس می نشست .
ـ پیامبر خدا (ص) : هر گاه در مجلسی جمعیتی نشسته باشند و کسی وارد شود, اگراز میان آنها فـردی بـرادر وارد شده خود را به کنارش دعوت کند و برای او جا باز نماید باید دعوتش را بپذیرد وپهلوی او برود, زیرا وی با این دعوت به او احترام گذاشته است .
بیشتر جا بود همانجا بنشیند.
ـ امـام باقر (ع) : هرگاه یکی از شما به منزل برادر خود وارد شود باید هر جا که صاحبخانه گفت همان جا بنشیند,چون صاحبخانه به موقعیت خانه خود آشناتر از میهمان است .
ـ امـام عـسـکـری (ع) : هر کس به جایی کمتر از صدر مجلس رضایت دهد و بنشیند تا زمانی که نشسته است خداوند وفرشتگانش بر او درود فرستند.
ـ پیامبر خدا (ص) در مسجد تنها نشسته بود.
ای رسول خدا ! جا زیاد است .
را برای او جابجا کند.
ـ امـام عـلـی (ع) در مـیان اوصاف پیامبر (ص) فرمود: هرگز دیده نشد که آن حضرت در حضور همنشین خود پایش رادراز کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : در جایی که نشسته ای وقاحت به خرج نده تا مردم از اخلاق زشت تو حذر کنند و وقتی کسی کنارتو نشسته است با دیگری نجوا مکن .

صدر مجلس .

ـ امـام علی (ع) : تنها کسی باید در صدرمجلس بنشیند که سه ویژگی داشته باشد: هرگاه از او پـرسشی کنند پاسخ دهد, هرگاه دیگران از سخن گفتن درماندنداو سخن بگوید و نظری بدهد که خیر و صلاح مجلسیان در آن باشد.
مجلس بنشیند احمق است .
ـ بـه سوی بالاترین جای مجلس مشتاب , زیرا جایی که بالا برده شوی بهتر است از جایی که پایین آورده شوی .

مجالسی که از آنها نهی شده است .

قرآن .
((آیـا بـا مـردان در مـی آمـیـزید و راه [نسل] را می برید و درمحفل خود مرتکب کارهای ناپسند می شوید؟
)).
((و در کتاب بر شما نازل کرده که چون شنیدید که آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد با آنان منشینید تا آن گاه که به سخنی دیگر پردازند)).
((و چـون بینی که در آیات ما از [روی عناد] فرو می روند از آنها رویگردان شو تا به سخنی جز آن پردازند.
به یادت آمد با آن مردم ستمکاره منشین)).
ـ امـام صـادق (ع) در باره آیه ((و در این کتاب بر شما نازل کرد ...)) فرمود: مقصوداین است که [هرگاه شنیدید کسی] حق را انکار و تکذیب می کند و از امامان بد می گوید: از نزد چنین کسی بر خیز وبا او همنشینی مکن , هر که می خواهد باشد.
ـ امـام رضا (ع) نیز در ذیل همین آیه فرمود: هرگاه شنیدی کسی حق را انکار و تکذیب می کند و زبان به بدگویی ازاهل حق گشوده است از پیش او بر خیز و با وی همنشینی مکن .
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : هر که به خدا و روز واپسین ایمان دارد نباید در مجلسی که در آن از امامی بدگویی یا از مسلمانی غیبت می شود, بنشیند.
چون به یادت آمد با آن مردم ستمکاره منشین)).
ـ هشت نفرند که اگر مورد اهانت و تحقیر قرار گرفتند نباید کسی جز خود را سرزنش کنند .. .
و کسی که در جایی که شایسته اش نیست بنشیند.
ـ امـام علی (ع) : بر سفره ای که در آن شراب نوشیده می شود منشینید, زیرا بنده نمی داند که چه هنگام مرگش در می رسد.
ـ از نشستن در گذرگاهها بپرهیز.
ـ امـام صادق (ع) : سزوار نیست مؤمن در مجلسی بنشیند که در آن معصیت خداوندمی شود و او نمی تواند آن وضع را تغییر دهد.
ـ هر که به خدا و روز واپسین ایمان دارد نباید در جای شبهه انگیز بایستد.

مجلسها امانت است .

ـ پیامبر خدا (ص) : مجلسها امانت هستندمگر سه مجلس : مجلسی که در آن خونی به ناروا ریخته شود, مجلسی که در آن زنا شود و مجلسی که در آن مال حرام به ناروا حلال گردد.
ـ مجلسها امانتند وفاش کردن راز برادرت خیانت است .
ـ مـجـلـسـها امانت است و روا نیست که مؤمنی از مؤمن دیگر, یا فرمود: از برادر مؤمن خود, کار ناپسندی را بازگوکند.
ـ وقتی دو کس با هم انجمن می کنند آنچه میانشان می گذرد امانت خداست .
آن محفل گذشته است فاش سازد.

تشویق به حضور در مجالس ذکر خدا.

ـ امام علی (ع) : بر تو باد به شرکت درمجالس ذکر.
ـ پیامبر خدا (ص) : در باغهای بهشت گردش کنید.
ـ هرگاه تعدادی از زمینیان انجمن ذکر خدا بر پا کنند تعدادی از فرشتگان در آن انجمن بنشینند.
ـ مجلسها سه گونه است : پر سود و غنیمت , سالم و پژمرده .
یاد خدا شود, محفل سالم محفل خاموش و ساکت است و محفل پژمرده آن است که به باطل پرداخته شود.
ـ امام باقر (ع) : مردم سه گونه اند: سالم و غنیمت برده و بر باد رفته .
برده آن است که ذکر و یاد خدا گوید و بر باد رفته کسی است که زبان به بدگویی از مردم گشاید.
ـ لقمان (ع) : مجلسها را زیر نظر بگیر, اگر مردمانی را دیدی که ذکر خدای عزوجل می گویند با آنان بنشین , چه , اگر تو دانشمند باشی دانشت تو را سودمی بخشد و آنان بر دانش تو می افزایند و اگر از علم بی بهره باشی آنان به تو دانش آموزند, شاید که خدا بر آنان رحمت آورد و رحمت او شامل تو نیز بشود.
ـ امام سجاد (ع) در دعا عرض می کند: ما را از آنان قرار ده که به سبب یادتو از خواهشهای نفسانی باز می مانند .. .
چندان که رطوبت زبان خدا گویان در مجالس پراکنده می شود .
ـ امام صادق (ع) : هرگاه عده ای در محفلی گرد آیند و در آن ذکر خدا و ما نکنند آن محفل در روز قیامت برای آنان مایه دریغ خواهد بود.
ـ پیامبر خدا (ص) : هرگاه باغی از باغهای بهشت دیدید در آن به گردش درآیید.
بهشت چیست ؟
فرمود: محفل مؤمنان .
ـ امام رضا (ع) : هر کس در مجلسی که یاد و نام ما در آن زنده نگه داشته می شود بنشیند, در آن روزی که دلهامی میرند دل او نمیرد.
ـ امام صادق (ع) به فضیل فرمود : آیا با هم می نشینید و گفتگو می کنید؟
عرض کرد : آری , فدایت شوم .
این مجالس را دوست دارم .
هر کس از ما یاد کند یا در حضور او از ما یاد شود و از چشمش به اندازه پر مگسی اشک درآید خداوند گناهان او راببخشد اگر چه از کفهای دریا فزونتر باشد.

تشویق به یادکردن خدا درهنگام برخاستن .

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : کفاره نشستن این است که بگویی : خدایا ! پاک و منزهی تو و ستایش از آن توست .
بیامرز.
ـ امـام بـاقـر (ع) : هـر کـه خواهد با پیمانه پر مزد گیرد, باید هنگامی که می خواهد از جای خود برخیزد بگوید: ای پروردگار عزت و شکوه ! پاک و منزهی تو از هر توصیفی , درورد بر فرستادگان خدا و ستایش از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است .
ـ امـام عـلـی (ع) : هـر کـس کـه خواهد با پیمانه پر مزد گیرد باید آخرین سخنش این باشد: ای پـروردگـار شـکـوه ! تـو پاک و منزهی .. .
برای چنین کسی به ازای هر مسلمان یک ثواب و حسنه منظور می شود .
ـ پیامبر خدا (ص) : هرگاه بهم رسیدید سلام گویید و دست دهید و چون از هم جدا شدید با آمرزش خواهی یکدیگر را ترک کنید.
ـ امـام صـادق (ع) : پـیـامـبر خدا هرگاه از مجلسی بر می خاست , اگر چه زمانی کوتاه در آن جا نشسته بود, بیست و پنج مرتبه از خدا آمرزش می طلبید.

همنشینی .

همنشین .

ـ امام علی (ع) : همنشین خوب نعمت است و همنشین بد بلا و مصیبت .
ـ همنشینی با همنشین بد مجمع همه بدیهاست .

با که همنشینی کنیم ؟.

ـ پیامبر خدا (ص) : حواریان عیسی (ع) عرض کردند: یا روح اللّه ! پس با چه کسی همنشین شویم ؟
فـرمود: با آن که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش بر دانش شما بیفزاید و کردارش شما را به آخرت تشویق کند.
ـ امام سجاد (ع) : مجالس پاکان فراخوان به سوی صلاح و پاکی است .
ـ در دعـا عرض می کند: یا شاید در محفل دانشمندانم ندیدی که مرا فرو گذاشتی یا شاید مرا در میان بی خبران دیدی که از رحمتت نومیدم گردانیدی , یا شاید مرا دمخور محافل هرزگان یافتی که با آنان تنهایم گذاشتی .
ـ لـقـمـان (ع) : فـرزنـدم ! بـا دانشمندان نشست و برخاست کن و زانو به زانوی آنها بنشین , چه , خـداونـد عـزوجـل دلـهـا را بـا نور حکمت زنده می گرداندهمچنان که زمین را با بارش آسمان زندگی می بخشد.
ـ امام علی (ع) : با بردباران بنشین که بردباریت افزون می شود.
ـ با دانشمندان بنشین که خوشبخت می شوی .
ـ بـا دانـشـمـندان بنشین تا بردانشت افزوده گردد, تربیت و ادبت نیکو شود و روانت پاکیزگی گیرد.
- -
- -
ـ با فرزانگان همنشینی کن تا خردت کمال یابد و شرافت نفس یابی و نادانی از تو رخت بربندد.
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : با نیکوکاران بنشین , زیرا اگر کار خوبی انجام دهی تو را می ستایند و اگر خطایی کنی سرزنشت نمی کنند.
ـ امام علی (ع) : همشنینی با فرزانگان خردها را زنده می کند و جانها را شفا می بخشد.
ـ با تهیدستان بنشین تا شکرگزاریت (از خدا) زیاد شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : از دانشمندان بپرسید, با فرزانگان سخن بگویید و با تهیدستان بنشینید.
ـ تنها در محضر دانشمندانی نشینید که شما را از پنج چیز به پنج چیز فرا می خوانند: از دودلی به یـقـیـن , از ریـا به اخلاص , از دنیا خواهی به دنیا گریزی , از تکبر به فروتنی و از فریبکاری به خیر خواهی .
ـ ای پسر مسعود! باید که همنشینان تو نیکان باشند و برادرانت پرهیزگاران و پارسایان , چه آن که خـدای تـعـالـی درکـتـاب خود فرموده است : ((در آن روز, دوستان با یکدیگر دشمن باشند مگر پرهیزگاران)).

ـ از سـخـنـان خدای تعالی به موسی : ای موسی ! با آنان که گرد گناه نمی گردند نیکو و پاکیزه سخن بگوی و همنشین آنان باش و ایشان را همراز خود بگیر و با آنان بجوش تا با تو بجوشند.
ـ لقمان (ع) : فرزندم ! هرگاه به انجمنی درآمدی بر آنان درود گوی و آن گاه کنارشان بنشین و سخنی مگوی تا آنهازبان به سخن گشایند.
دیگر برو.
ـ پـیامبر خدا (ص) : مسکین منش باشید و مسکینان را دوست دارید و با آنان بنشینید و کمکشان کنید.
توانگران دوری ورزید و بر آنان رحم و دلسوزی کنید و از اموالشان چشم برگیرید.
ـ امام علی (ع) : ای مردم ! خوشا آن که .. .
با مردمان دانا و مهربان بنشیند و با فرو دستان مستمند آمیزد!.
ـ با پاکدامنان و فرزانگان بنشین و با آنان زیاد بحث و گفتگو کن , زیرا اگر نادان باشی تو را دانش آموزند و اگر دانا باشی بر دانشت افزوده شود.

حق همنشین .

ـ امـام سجاد (ع) : حق همنشین تو آن است که : با او نرم و مهربان باشی , در هنگام گفتگو با او به انصاف رفتار کنی , جز با اجازه او از جای خود بلند نشوی ,اگر در کنار تو نشست بتواند بدون اجازه تـو برخیزد و برود, لغزشهایش را فراموش کنی , خوبیهایش را به یاد داشته باشی و جز خیر و خوبی به او نگویی .

همنشينان ناشايسته .

ـ پيامبر خدا (ص) : همنشينى با سه كس دل را مى ميراند: همنشينى با فرومايگان , گفتگو با زنان و نشستن با توانگران .
ـ امام على (ع) : همنشينى با هوسرانان باعث از ياد رفتن ايمان و حاضر شدن شيطان است .
ـ كسى كه با نادان بنشيند خردمند نيست .
ـ آنان كه با بدان همنشينى مى كنند از گزندهاى بلا و گرفتارى در امان نيستند.
ـ در مـنـاهى پيامبر (ص) آمده كه آن حضرت از گفتگويى كه به غير خداى عزوجل فرا مى خواند نهى فرمود.
ـ امام صادق (ع) : با بدعتگزاران دوستى و همنشينى نكنيد كه در نظر مردم شما هم مانند يكى از آنها خواهيد بود.
ـ پيامبر خدا (ص) : از همنشينى با مردگان بپرهيزيد.
توانگرى كه توانگريش او را سرمست كرده باشد.
ـ امام صادق (ع) : از همنشينى با شهرياران و دنيا پرستان بپرهيزيد كه اين كار دين شما را مى برد و نـفـاق و دورويـى مـى آورد و ايـن دردى سـخت و بى درمان است , نيز سنگدلى به بار مى آورد و فـروتـنـى را مى زدايد, با مردمان همتاى خود و افراد متوسط (جامعه) همنشينى كنيد كه كانهاى جواهر را در ميان آنها مى يابيد.
ـ امام على (ع) : از بدان دورى كنيد و با نيكان بنشينيد.
ـ آميزش با دنيا پرستان دين را عيبناک مى كند و يقين را سست .

جماعت .

دست خدا با جماعت است .

ـ پـیـامـبر خدا (ص) : دست خدا بر سر جماعت است و شیطان همراه کسی که با جماعت (جامعه مسلمان) ناسازگاری کند می رود.
ـ ای مردم ! به جماعت و یکپارچگی روی آرید و از پراکندگی بپرهیزید.
ـ دسـت خـدا بـر سـر جـمـاعـت است , هرگاه فردی از جماعت جدا شود شیطان او را می رباید, همچنان که گرگ گوسفند جدا مانده از رمه را.
ـ هر کس یک وجب از جماعت جدا شود حلقه اسلام را از گردن خود برداشته است .
ـ دست خدا با جماعت است .
ـ جماعت و یکپارچگی رحمت است و پراکندگی عذاب .

معنای جماعت .

ـ امام علی (ع) --- در پاسخ به پرسش ازمعنای سنت , بدعت , جماعت و تفرقه فرمود: به خدا سوگند سـنت همان سنت محمد (ص) است و بدعت آنچه خلاف آن باشد و به خدا قسم جماعت همدست شدن با اهل حق است هر چند اندک باشند و تفرقه همدستی با اهل باطل است هر چند بسیار باشند .
ـ امـام صـادق (ع) : از پـیامبر خدا (ص) درباره جماعت امتش سؤال شد فرمود: جماعت امت من همان اهل حقند هرچند شمارشان اندک باشد.
ـ پیامبر خدا (ص) --- در پاسخ به این سؤال که جماعت امت تو چیست ؟
ـ : آنان که بر حق باشند هر چند ده نفر باشند!.

فراهم نیامدن امت بر گمراهی .

ـ پیامبر خدا (ص) : امت من هرگز بر گمراهی فراهم نمی آیند.
ـ به جماعت روی آرید که دست خدا بر سر جماعت است .
گرد نمی آورد.
ـ خدای عزوجل هرگز امت مرا بر گمراهی گرد نمی آورد.
است .
ـ امت من هرگز بر گمراهی اجتماع نمی کنند.
ـ خدای تعالی امت مرا از فراهم آمدن بر گمراهی نجات داده است .
ـ خدای تعالی امت مرا بر گمراهی گرد نمی آورد.
سوی آتش برده شود.

جمعه .

روز جمعه .

قرآن .
((و قسم به گواه و گواهی شده)).
ـ در مـجمع البیان , ذیل این آیه می گوید:در این زمینه چند قول است : یکی آن که از ابن عباس و قـتاده و نیز از امام باقر و امام صادق و پیامبر نقل شده است که ((گواه , روز جمعه است و گواهی شده , روز عرفه)).
ـ امام صادق (ع) در تفسیر همین آیه می فرماید: شاهد (گواه) روز جمعه است و مشهود (گواهی شده) روز عرفه .
ـ پـیـامبر خدا (ص) : روز جمعه مهتر روزهاست و نزد خداوند عزوجل از روز قربان و روز فطر نیز ارجمندتر است .
ـ امام باقر (ع) : خیر و شر در روز جمعه دو چندان می شود.
ـ در روز جمعه (ثواب) صدقه دو چندان می شود, زیرا روز جمعه بر دیگر روزها فضیلت دارد.

تشویق به شاد کردن خانواده در روز جمعه .

ـ امام علی (ع) : هر روز جمعه مقداری میوه به خانواده خود نوبر دهید تا از آمدن جمعه خوشحال شوند.

غسل جمعه .

ـ پیامبر خدا (ص) : ای علی ! مردم باید هر هفت روز یک بار غسل کنند (حمام روند).
خوراک روزانه ات را بفروشی و گرسنه بمانی , زیرا هیچ امر مستحبی بالاتر از غسل جمعه نیست .
ـ اصبغ بن نباته : علی (ع) هرگاه می خواست کسی را سرزنش کند می فرمود: تو حتی از کسی که غسل روز جمعه راترک می کند ناتوانتری .
احادیثی که در فضیلت غسل جمعه وارد شده بسیار زیاد است .

آمیزش جنسی .

ـ امـام علی (ع) در پاسخ به این که جماع چیست ؟
فرمود: پرده شرمی کنار می رود و شرمگاههایی به هم می آمیزند.
زیاده روی در آن پیری می آورد, چون از آن حالت به درآید پشیمان شود,
میوه حلالش فرزند است که اگر زنده ماند مایه فتنه باشد و اگر بمیرد مایه
غم و اندوه شود.
ـ هـر که خواهد جاویدان ماند --- که البته جاودانگی در کار نیست --- باید
بدهکاری کم داشته باشد, سحر خیز باشد و بازنان کمتر نزدیکی کند.
ـ هر کس زیاد زن گیرد رسواییها او را در میان گیرند.
ـ یکی از شیعیان : امام صادق (ع) از ما پرسید: چه چیز از همه لذتبخش
تر است ؟
عرض کردیم : هیچ چیز.
لذتبخش ترین چیزها نزدیکی کردن با زنهاست .
ـ امام صادق (ع) : مردم در دنیا و آخرت لذتی بهتر از لذت زن نچشیده اند
. ..
بهشتیان در بهشت از چیزی به اندازه نکاح لذت نمی برند, نه از خوراکیها و
نه از نوشیدنهای آن .

زیبایی .

خدا زیباست , زیبایی را دوست دارد.

قرآن .
((ای فرزندان آدم ! برای شما جامه ای فرستادیم که شرمگاهتان را می پوشاند و زینتی است .
((بـگـو: چـه کـسی زیوری را که خدا برای بندگانش پدید آورده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است ؟
بگو: این چیزها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند و در روز قیامت [نیز] ویژه آنانست)).
ـ امـام عـلـی (ع) : همچنان که دوست داریدافراد غریبه شما را در بهترین هیات ببینند و خود را برای آنها می آرایید وقتی نزد برادر مسلمان خود می روید نیزخویشتن را بیارایید.
ـ امـام صادق (ع) : لباس زیبا بپوش , زیرا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد, اما باید از حلال باشد.
ـ پـیامبر خدا (ص) : خداوند متعال زیباست , زیبایی را دوست دارد و دوست دارد اثر نعمت خود را در بنده اش ببیند.
او فقر و فقرنمایی را دشمن دارد.
ـ خداوند متعال زیباست و زیبایی را دوست می دارد.
می دارد.
ـ امـام صادق (ع) : خداوند زیبایی و خودآرایی را دوست دارد و بینوایی و قیافه فقرآلود را ناخوش می دارد.
خداوند به بنده ای نعمتی دهد دوست دارد اثر آن را در او ببیند.
را خـوشـبـو کند, خانه اش را گچکاری کند, جلو در حیاط خود را بروبد حتی روشن کردن چراغ پیش از غروب خورشید فقر را می برد و روزی را زیاد می کند.
ـ امـام رضا (ع) : روایت می کنم که خدای تبارک و تعالی زیبایی و آراستگی را دوست دارد و فقر و فقرنمایی رادشمن می دارد.
ـ امـام صـادق (ع) : پـیـامـبـر خدا (ص) مردی را دید که موهای سرش ژولیده , لباسش کثیف و چـرکـیـن و سـر و وضـعـش پریشان و به هم ریخته است , فرمود: بهره بردن (از نعمتهای الهی) و نمایاندن نعمت جز دین است .
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : خدای تعالی دوست دارد وقتی بنده اش نزد برادران خود می رودبا هیاتی پرداخته و آراسته برود.
ـ لباس خوب بپوشید و خانه هایتان را آباد کنید تا در میان مردم مانند خال رخساره باشید.

ـ مقداری از سبیل و موهای بینی خود را بگیرید و به خودتان برسید, زیرا این کارها بر زیبایی شما می افزاید.

چهره زیبا.

ـ امام علی (ع) : رخسار زیبا نخستین خوشبختی از دو خوشبختی است .
ـ نکو رویی آغاز خوشبختی است .
ـ زیبایی رخسار مؤمن از حسن عنایت خداست به او.
ـ پیامبر خدا (ص) : آفت زیبایی غرور است .
ـ در زبـور آمـده اسـت : هر کس مرتکب گناهان شود و از زیبایی خود دچار غرور گردد, به خاک بنگرد که چگونه در گورها با چهره ها بازی می کند و آنها را پوسیده و متلاشی می سازد.
ـ پـیامبر خدا (ص) : بهترین چیزی که به مرد مؤمن داده شده خوی نیکوست و بدترین چیزی که به انسان داده شده دل بد در چهره زیباست .
ـ امـام بـاقـر (ع) : هر بنده ای که زیباروی و بی عیب باشد و سپس در برابر خداوند فروتنی کند از بندگان خالص وخاص خداست .

خوبی را در خوشرویان بجویید.

ـ پیامبر خدا (ص) : خیر و خوبی را نزدخوشرویان بجویید.
ـ خوبی را در میان خوبرویان طلب کنید.
ـ خوبی را در خوشرویان بجویید.
ـ نیازهای خود را از خوشرویان بخواهید, زیرا اگر نیاز تو را برآورده کند با چهره ای گشاده چنان کند و اگر دست رد به سینه ات زند باز با چهره ای گشاده چنین کند.
زشترویی که در هنگام نیاز خواهی از او خوشرو می شود.
ـ خیر و خوبی را نزد خوشرویان بجویید , زیرا کرده های آنان به زیبایی زیبنده تر است .

ارج نهادن به مو.

ـ پیامبر خدا (ص) : موی زیبا پوششی خدایی است , پس آن را ارج نهید.
ـ هر کس مو بگذارد باید خوب به آن برسد و گرنه کوتاهش کند.

زیبایی درون .

ـ امام علی (ع) : خرد زنان در زیبایی آنهاست و زیبایی مردان در خردشان .
ـ امام عسکری (ع) : نکویی صورت زیبایی ظاهر است و نکویی خرد زیبایی درون .
ـ امام علی (ع) : خداوند عزوجل چهره (و زیبایی) زن را در رخسار او و چهره (و زیبایی) مرد را در گفتارش قرارداده است .
ـ پیامبر خدا (ص) : زیبایی در زبان است .
ـ زیبایی مرد زبان (او) است .
ـ در پاسخ به این که : زیبایی مرد به چیست ؟
فرمود: به درست گفتن سخن حق .
ـ امام علی (ع) : نیکو خردی , زیبایی بیرونی و درونی است .
ـ پیامبر خدا (ص) : زیبایی هرکس , شیوایی زبان اوست .
ـ زیبایی , گفتن سخن درست و حق است , و کمال کردار نیکو و صادقانه .
ـ امام علی (ع) : زیبایی پیدا رخسار نیکوست و زیبایی نهان , منش نیکو.
ـ زیبایی مرد بردباری اوست .
ـ زیبایی مرد وقار و سنگینی است .
ـ زیبایی مؤمن پارسایی اوست .
ـ زیبایی بنده فرمانبرداری است .
ـ زیبایی آزاده دوری کردن از ننگ و عار است .
ـ زیبایی زندگی قناعت است .
ـ زیبایی نیکی کردن , منت ننهادن است .
ـ زیبایی قرآن سوره بقره و آل عمران است .
ـ زیبایی کار خوب , تمام کردن آن است .
ـ زیبایی دانشمند عمل کردن به دانشش می باشد.
ـ زیبایی علم نشر آن است .
ـ هیچ جمالی زیباتر از خرد نیست .
ـ جامه ای زیباتر از سلامتی نیست .

خودآرایی .

ـ امام علی (ع) : خودآرایی مردانگیی آشکار است .
ـ خودآرایی از اخلاق مؤمنان است .
ـ هرگاه اهل بذل و بخشش کم شوند خود آرایان از میان بروند.

جنابت .

جنابت .

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! چون به نماز برخاستیدصورت و دستهایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهایتان را تا برآمدگی پیشین مسح کنید.
ـ امام باقر (ع) : هرگاه انسان جنب بخواهد چیزی بخورد و بیاشامد, دست و صورت خود را بشوید و آب در دهان بگرداند, آن گاه بخورد و بیاشامد.
ـ امـام عـلـی (ع) : مـسـلمان در حالی که جنب است نمی خوابد و جز با حالت پاک به بستر خواب نمی رود.
نیافت با خاک تیمم کند.

سپاه .

سپاه .

ـ امام علی (ع) در فرمان حکومت مصر به اشتر می فرماید: ((سپاهیان , به اذن خدا, دژهای مردمند و زیور والیان و مایه توانمندی و ارجمندی دین و وسیله امنیت .
و سـپـاهـیـان نـیز جز با خراجی که خداوند برای آنها مقرر فرمود است , قوام نمی گیرند, آنان به وسـیـلـه خـراج در جهاد بادشمنانشان توانا می شوند و کار خود را بدان سامان می دهند .
..
پس از سـپـاهـیان خود آن کس را به فرماندهی برگزین که به نظر تو برای خدا و پیامبر او و پیشوایت از همه خیرخواه تر است و از همه پاکدامن تر و بردبارتر می باشد, کسی که دیر به خشم آید و با پوزش (فـرد مـورد غـضـب) آرام گـیـرد, بـا ناتوانان مهربان باشد و با زورمندان قاطع , خشونت او را بر نیانگیزد و ناتوانی او را بر جای ننشاند.
ـ در هـمـان جـا نـیـز مـی فـرماید: باید گزیده ترین سران سپاه نزد تو آن کس باشد که با دیگران هـمیاری کند و آنچه دارد به آنان ببخشد چندان که خود و خانواده شان را که بر جای گذاشته اند بخوبی تامین کنند تا همگی در جهاد ومبارزه با دشمن هم آهنگ شوند.
بـرآور و پـیوسته از آنان ستایش و تقدیر کن و زحمت سختی دیدگان را به زبان آر, که یاد کردن فراوان از کارهای خوب آنان به خواست خدا دلیران را برانگیزد و ترسوی سست اراده راتشویق کند.
ـ هر کس از یاری سپاه خود دست کشد دشمنانش را یاری داده است .
ـ آفت سپاه سرپیچی از فرماندهان است .

سپاهیان خدا.

قرآن .
((سپاهیان آسمانها وزمین از آن خداست و خداوند همواره دانا و حکیم است)).
((و از آن خداست سپاهیان آسمانها و زمین و خداوند همواره پیروزمند و حکیم است)).
((و شمار سپاهیان پروردگارت را جز خود او نداند)).

پیروزی سپاهیان خدا.

قرآن .
((ما درباره بندگانمان که به رسالت می فرستیم از پیش تصمیم گرفته ایم .
((آنان که می دانستند با خدا دیدار خواهند کرد گفتند: چه بسا گروه اندکی که بر گروه بسیاری به خواست خدا غلبه کرده که خدا با شکیبایان است .
چون با جالوت و سپاهیانش رو به رو شدند گفتند: ای پروردگار ما! بر ما شکیبایی فرو ریز و ما را ثابت قدم گردان و ما را بر گروه کافران پیروز ساز.
پس به خواست خدا آنان را شکست دادند)).

سپاهیان نامرئی .

قرآن .
((آن گـاه خـداونـد آرامـش خـویـش را بر پیامبرش و برمؤمنان نازل کرد و لشکریانی که آنها را نمی دیدید فرو فرستاد)).
((اگـر شـمـا یاریش نمی کنید, قطعا خدا یاریش کرده .. .
خدا آرامش خود را بر او فرو فرستادو با لشکرهایی که شما آن را نمی دیدید تاییدش کرد)) .
((از نعمتی که خدا به شما داده است یاد کنید بـدان هـنـگـام کـه لشکریانی بر شما تاخت آوردند و ما باد را و لشکرهایی که آنها را نمی دیدید بر سرشان فرستادیم)).
بهشت .

بهشت .

قرآن .
((بـه سـوی آمـرزش پروردگار خود و بهشتی بشتابید که پهنای آن آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است)).
((بـه سـوی آمـرزش پروردگارتان و به سوی بهشتی بشتابید که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است)).
ـ امام علی (ع) : هان ! من چیزی مانند بهشت ندیده ام که جوینده اش خواب باشد و نه مانند دوزخ که گریزان از آن درخواب باشد.
ـ شـمـا کـه نـاگـزیر میل و خواهش دارید پس خواهش خود را متوجه بهشتی کنید که به پهنای آسمانها و زمین است .
ـ امـام بـاقر (ع) : ای که خواهان بهشتی ! وه ! چه خوابت دراز است و مرکبت کند و همتت سست ! شـگـفتا از این طالب و مطلوب ! و ای گریزان از دوزخ ! چه تند مرکبت را به سوی آن می رانی ؟
! و چه زود به دست می آوری آنچه را که به دوزخت می افکند؟
!.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر که مشتاق بهشت باشد در انجام کارهای خوب بکوشد.
ـ امـام سـجاد (ع) : بدانید که هر کس مشتاق بهشت باشد به سوی خوبیها بشتابد و از خواهشهای نـفـس کـنـاره گیرد و هرکه از آتش بترسد, از گناهان خود به درگاه خداوند زود توبه برد و از حرامها باز ایستد.
ـ امام علی (ع) : بهشت برترین هدف است .
ـ بهشت سرانجام رستگاران است .
ـ بهشت سرای امنیت و آسایش است .
ـ بهشت پاداش کسی است که (از خدا) فرمان برد.
ـ بهشت هدف پیش افتادگان است و آتش پایانه واماندگان .
ـ دنیا سرای شقاوت پیشگان است و بهشت سرای پرهیزگاران .
ـ خیری که در پی آن آتش بود خیر نتوان شمرد و شری که در پس آن بهشت باشد شر نیست .
بهشت ناچیز است و هر بلایی جز آتش عافیت .

عظمت نعمتهای بهشت .

قرآن .
((و هـیـچ کـس از آن روشـنـی چـشـم خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می کرده اند, برایشان اندوخته اند)).
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : خدای تعالی فرموده است : برای بندگان نیک کردار خود چیزهایی فراهم آورده ام که نه چشمی دیده است و نه گوشی شنیده است و به ذهن هیچ بشری خطور نکرده است .

جانهای شما بهایی جز بهشت ندارد.

قرآن .
((خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را خرید تا بهشت ازآنان باشد)).
ـ امام علی (ع) : جانبهای شما جز بهشت نیست , پس آن را جز به بهشت مفروشید.
ـ هر کس جان خود را جز در قبال بهشت بفروشد, به رنج و مصیبت سختی گرفتار آمده است .
ـ هر کس جان خود را به چیزی جز نعمتهای بهشت بفروشد به آن ستم کرده است .

بهای بهشت .

ـ امام صادق (ع) : جمله ((لا اله الا اللّه)) بهای بهشت است .
ـ پـیامبر خدا (ص) : پاداش کسی که خداوند نعمت یکتاپرستی را به او عطا کرده است , چیزی جز بهشت نیست .
ـ خـدای عزوجل فرموده است : پاداش کسی که نعمت یکتاپرستی را به او داده ام چیزی جز بهشت نیست .
ـ خـدای جل جلاله می فرماید: لا اله الا اللّه دژ من است , پس هر که به دژ من درآید از عذابم ایمن باشد.
ـ هر کس بمیرد و بداند که خدا حق است وارد بهشت شود.
ـ امام علی (ع) : بهای بهشت کار نیک و شایسته است .
ـ بهای بهشت دل برکندن از دنیاست .

شرطهای رفتن به بهشت .

ـ پـیـامـبر خدا (ص) : هر کس از روی اخلاص بگوید لا اله الا اللّه (خدایی جز اللّه نیست) به بهشت رود و اخلاص آن به این است که لا اله الا اللّه او را ازآنچه خدای عزوجل حرام کرده است باز دارد.
ـ امـام رضا (ع) در حدیث سلسلة الذهب از قول پدران بزرگوارش (ع) فرمود: شنیدم پیامبر خدا می فرماید: شنیدم جبرئیل می فرماید: از خدای جل جلاله شنیدم که می فرماید: لا اله الا اللّه دژ من است , پس هر که به دژ من درآید از عذاب من ایمن باشد.
راوی مـی گـویـد: چـون شتر به راه افتاد آن حضرت بانگ برآورد: آن شرایطی دارد و من یکی از شرایط آنم .
ـ پیامبر خدا (ص) : جمله لا اله الا اللّه نزد خدا بزرگ و گرامی است .
زبان آورد مال و جانش در امان است اما سرانجامش آتش باشد.
ـ مـردی خـدمـت امام باقر (ع) آمد و از این حدیث پیامبر پرسید که فرموده است : هر کس بگوید: خدایی جز اللّه نیست به بهشت می رود, امام باقر (ع) فرمود:خبر درست است .
لا اله الا اللّه شروطی دارد وآگاه باش که من یکی از شروط آن هستم .

عوامل رفتن به بهشت .

قرآن .
((هر کس که کاری شایسته کند, چه زن و چه مرد , اگرمؤمن باشد همگی به بهشت می روند و به قدر گودی پشت هسته خرمایی در حق آنان ستم نمی شود)).
((خداوند جانها و مالهای مؤمنان را خرید, در مقابل اینکه بهشت از آنشان باشد)).
((این بهشتی است که آن را به بندگان پرهیزگار خود میراث می دهیم)).
ـ امام علی (ع) : بهشت رفتن ارزان است و دوزخ رفتن گران .
ـ پیامبر خدا (ص) : امت من بیشتر به سبب دو چیز وارد بهشت می شوند : خدا پروایی و خوشخویی .
ـ در پاسخ به سؤال از عملی که چیزی میان آن و بهشت مانع نشود فرمود: خشمگین مشو, چیزی از مردم مخواه و بر مردم آن پسند که بر خودت می پسندی .
ـ سه چیز است که هر کس با آنها خدای عزوجل را دیدار کند از هر دری که خواهد وارد بهشت شود: کسی که خوشخو باشد و در آشکار و نهان از خدا بترسد و بحث و ستیزه را رها کند اگر چه حق با او باشد.
ـ امام باقر (ع) : ده چیز است که هر کس با آنها خدای عزوجل را دیدار کند به بهشت درآید: گواهی دادن به یگانگی خدا, گواهی دادن به پیامبری محمد (ص) , اقرار به آنچه خدا فرستاده است , بر پا داشتن نماز, پرداختن زکات , روزه ماه رمضان , زیارت خانه خدا, دوستی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا و دوری کردن از هرمست کننده)).
ـ پیامبر خدا (ص) به ابوذر فرمود: آیا دوست داری به بهشت روی ؟ [ابوذر گوید:] عرض کردم : آری , پدرم فدایت باد.
ـ سوار بر شتر خود بود و قصد رفتن به یکی از جنگها را داشت , بادیه نشینی بیامد و رکاب شتر آن حضرت گرفت و عرض کرد: ای رسول خدا! به من کاری بیاموز که با انجام دادن آن به بهشت روم ؟
حضرت فرمود: هرکاری که دوست داری مردم در حقت بکنند تو با آنها همان کن و هر کاری که دوست نداری نسبت به تو انجام دهندتو نیز با آنان چنان مکن .
ـ به یزید بن اسید فرمود: ای یزید بن اسید! آیا بهشت را دوست داری ؟ پس , آنچه برای خودت دوست داری برای برادرت دوست بدار.
ـ امام باقر (ع) : چهار چیز است که هر کس داشته باشد خداوند در بهشت برای او خانه ای بسازد: هر کس یتیم را سرپناه دهد, به ناتوان

رحم کند, با پدر ومادرش مهربان باشد و با غلامش مدارا کند.
ـ امـام صـادق (ع) : چهار کار است که هر کس یکی از آنها را انجام دهد وارد بهشت شود: هر کس حیوان تشنه ای راآب دهد, یا شکم گرسنه ای را سیر کند, یا بدن برهنه ای را بپوشاند, یا گردن در بندی را آزاد کند.
ـ سـه کـار اسـت که هر کس یکی از آنها را انجام دهد خداوند بهشت را بر او واجب گرداند: انفاق کردن درتنگدستی , خوشرویی با همه عالم و انصاف داشتن .
ـ امـام علی (ع) : خدای سبحان به سبب نیت درست و منش پاک (بندگانش) هر کس را بخواهد به بهشت برد.
ـ پـیامبر خدا (ص) در پاسخ به این پرسش بادیه نشینی که چه کند تا به بهشت رود فرمود: سؤالی مختصر اما پراهمیت پرسیدی .
است که خودت به تنهایی بنده آزاد کنی و فک رقبه آن است که در بهای آزادی او کمک کنی --- به خویشاوند ستمگرمهربانی و نیکی کن , اگر چنین نکردی , پس گرسنه ای را سیر کن و تشنه ای را آب ده , بـه کـار خـوب فرمان ده و از کارزشت باز دار, اگر این هم نتوانستی زبانت را جز از خیر و خوبی فرو بند.
ـ نـیـز بـه بـادیه نشین فرمود: گرسنه را سیر کن , تشنه را آب ده , به کار نیک فرمان ده و از کار زشت باز دار, اگر توان این را نداشتی زبانت را از جز خوبی نگه دار, زیرا با این کار بر شیطان چیره می آیی .
ـ آیا هر یک از شما دوست دارد به بهشت رود؟
عرض کردند: آری , ای رسول خدا.
مرگ را درمقابل دیدگان خود قرار دهید و از خدا چنان که شاید شرم دارید.
ـ در پـاسخ به این پرسش مردی که : چه کنم تا به بهشت روم ؟
فرمود: مشکی نو خریداری کن و با آن آنـقدر مردم را آب بده تا آن را فرسوده و پاره کنی , زمانی که مشک را پاره کرده باشی , به عمل بهشت دست یافته ای .
ـ امـام عـلـی (ع) : هر کس شش خصلت در او جمع شود به بهشت درآید و از آتش برهد:کسی که خـدا را بـشـناسد و فرمانش برد و شیطان را بشناسد و نافرمانیش کند, حق را بشناسد و پیرویش نماید و باطل رابشناسد و از آن بپرهیزد و دنیا را بشناسد و دورش افکند و آخرت را بشناسد و آن را بجوید.
ـ مـردی از حـضرت مسیح (ع) پرسید: ای آموزگار خوبی ! مرا به کاری راهنمایی کن که به سبب آن به بهشت دست یابم , فرمود: در نهان و آشکارت از خدا بترس و به پدر و مادرت خوبی کن .
ـ پـیامبر خدا (ص) : هر کس به اندازه زمان میان دو دوشیدن شتر جهاد در

راه خدا نصیبش شود وارد بهشت گردد.
ـ امام علی (ع) : به بهشت دست نیابد مگر کسی که باطنش نیکو و نیتش خالص باشد.
ـ پیامبر خدا (ص) : وارد بهشت نشود مگر نفسی که در برابر خدا تسلیم باشد.

بهشت پوشیده از ناخوشیهاست .

قرآن .
((آیا می پندارید که به بهشت خواهید رفت , حال آن که هنوزآنچه بر پشینیان شما گذشته بر شما نـیـامده است ؟
به ایشان سختی و رنج رسید و به لرزه درآمدند تا آن جا که پیامبر و مؤمنانی که با اوبودند گفتند: پس , پیروزی خدا کی خواهد بود؟
بدان که پیروزی خدا نزدیک است)).
((آیا می پندارید که به بهشت خواهید رفت و حال آن که هنوز خدا معلوم نکرده که از میان شما چه کسانی جهاد می کنند و چه کسانی پایداری می ورزند؟
)).
((و امـا هـر کـس کـه از عـظمت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی بازداشته , همانا بهشت جایگاه اوست)).
ـ امـام رضـا (ع) : هـر کس از خدا بهشت بخواهد و در برابر سختیها پایداری نورزد بیگمان خود را ریشخند کرده است .
ـ امـام عـلـی (ع) : رسـول خـدا (ص) مـی فـرمـود: گرداگرد بهشت را سختیها گرفته است و گرداگرد دوزخ را شهوتها.
که چیزی از طاعت خدا نیست مگر آن که با کراهت انجام می گیرد و چیزی از معصیت خدا نیست مگر آن که با میل صورت می پذیرد.
.
ـ امام باقر (ع) : بهشت در احاطه ناملایمات و بردباری است , پس , هر که در دنیا بر ناملایمات صبر کـنـد به بهشت رود, و دوزخ در احاطه لذتها وخواهشهای نفس است , پس هر که لذت و خواهش نفس را برآورده کند به دوزخ رود.
مجلسی , رضوان اللّه علیه می گوید: مضمون این خبر مورد اتفاق شیعه و سنی است .
ـ پـیـامبر خدا (ص) : بدانید که کار بهشت به سبب داشتن تپه و ماهور دشوار است و کار دوزخ به سبب خواهشهای نفسانی آسان و هموار.
ـ امام علی (ع) : هرگز بهشت را به دست نیاورد مگر کسی که با نفس خود مبارزه کند.
ـ هرگز به بهشت نرسد مگر کسی که برای رسیدن به آن بکوشد.
ـ با ناملایمات و سختیهاست که بهشت به دست می آید.
ـ مسیح (ع) : خفتن بر بوریا و خوردن نان جوین در طلب بهشت آسان

است .
ـ امام علی (ع) : بهشت با آرزو به دست نمی آید.

بهشت بر چه کسانی واجب است ؟

.

ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس به من تضمین دهد که زبان و شهوت خویش را حفظ کند, من بهشت را برای او ضمانت می کنم .
ـ من برای کسی که بحث و مجادله را رها کند هر چند حق با او باشد و برای کسی که دروغ را هر چند به شوخی ترک گوید و برای کسی که خوشخو باشدخانه ای را در حومه بهشت و خانه ای را در مرکز بهشت و خانه ای را در بالای بهشت ضمانت می کنم .
ـ امام صادق (ع) : چه کسی چهار چیز را به من تضمین می دهد تا من چهار خانه در بهشت برای او تضمین کنم ؟
انفاق کن و از تنگدستی مترس , سلام را در جهان رواج ده , بحث و جدل را واگذار هر چند حق با تو باشد و با مردم به انصاف رفتار کن .
ـ پیامبر خدا (ص) : شش چیز را برای من به عهده گیرید, من برای شما بهشت را به عهده می گیرم : هرگاه سخن گفتیددروغ مگویید, هر گاه وعده دادید خلف وعده نکنید, هرگاه امین تان دانستند خیانت نورزید, چشمانتان را (ازحرام) فرو بندید, شهوت خویش را حفظ کنید و دست و زبان خود را نگه دارید.
ـ (حفظ) شش امر را برای من عهده دار شوید من بهشت را برای شما عهده دار می شوم : نماز, زکات , امانتداری ,شهوت , شکم و زبان را.
ـ هر کس به من تضمین پنج چیز را بدهد من بهشت را برای او ضمانت می کنم .
چیز کدام است ؟
فرمود: خلوص و صفا با خدای عزوجل , خلوص و صفا با پیامبر او, خلوص و صفا با کتاب خدا,خلوص و صفا با دین خدا, خلوص و صفا با جامعه مسلمانان .
ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد! به عزت و جلالم سوگند هیچ بنده مؤمنی نیست که انجام چهار کار را به من تعهد سپرد مگر آن که او را وارد بهشت کنم : زبان در کام گیرد و آن را جز به سخنان بجا و سودمند نگشاید, دلش را از وسوسه نگه دارد, مراقب علم و نگاه من به خود باشد و نور دیدگانش گرسنگی باشد.
ـ امام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی به مؤمن تضمین داده است که ...
اگر به ربوبیت او و پیامبری محمد (ص) و امامت علی اعتراف کند و فرایض او را به جا آورد وی را در جوار خود سکنا دهد.

بهشت بر چه کسانی حرام است ؟

.

قرآن .
((هر کس به خدا شرک می ورزد خداوند بهشت را بر اوحرام گردانیده و جایگاهش آتش باشد)).
((درهـای آسـمـان بـه روی کسانی که آیات ما را تکذیب کرده اند و از آنها سربرتافته اند, گشوده نخواهد شد تا آن گاه که شتر از سوراخ سوزن بگذرد((8)).
ـ امـام کـاظم (ع) : بهشت بر سه کس حرام شده است : سخن چین , میگسار و مرد بی غیرت یعنی فاسق .
ـ پیامبر خدا (ص) : بهشت بر سه کس حرام است : منت گذارنده (بر خدا), غیبت کننده و میگسار .
ـ خدای عزوجل می فرماید: بهشت بر منت گذار (بر خدا) و بخیل و سخن چین حرام است .
ـ جبرئیل به من اطلاع داد که بوی بهشت از فاصله هزار سال به مشام می رسد لیکن فرزندناخلف و کسی که ازخویشاوندان ببرد و پیرمرد زناکار و کسی که از روی تکبر دامن کشان راه رود و فتنه انگیز و منت گذار و جعظری بوی بهشت را را استشمام نمی کنند.
ـ شـداد بـن اوس از پـیـامبر (ص) نقل می کند که فرمود: جواظ و جعظری و عتل زنیم به بهشت نمی روند.
ممسک و بی خیر, پرسیدم : جعظری چه کسی است ؟
فرمود: آدم درشتخوی خشن .
فرمود: آدم شکم فراخ بدخوی پرخور بیرحم ستمگر.
در خبری دیگر آمده است : عتل : آدم بد کفر.
ـ پیامبر خدا (ص) : آن شب که به آسمان برده شدم پروردگارم جل جلاله , به من وحی فرمود: ای محمد! اگر بنده ام مرا چنان عبادت کند که همچون مشک پوسیده گردد و سپس نزد من آید در حـالـی کـه ولایـت ایشان [محمد و علی وفاطمه و حسن و حسین (ع)] را نپذیرفته باشد او را به بهشت خود درنیاورم .
ـ حیله گر و خیانتکار به بهشت نمی روند.
ـ فرزند ناخلف و آدم میگسار به بهشت نمی روند.
ـ سه کس اند که هرگز بهشت نمی روند : مرد بی غیرت , زن مرد نما ((9)) و دائم الخمر.
ـ پیرمرد زناکار, تهیدست گردنفراز و کسی که با کار خود بر خدا منت نهد به بهشت نمی روند.

ـ امام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی به خود سوگند یاد کرده که سه گروه را در بهشت جای نـدهـد: کـسی که فرمان خدای عزوجل را رد کند یا کسی که از فرمان امام هدایتگر سر برتابد و یا کسی که حق مؤمنی را نپردازد.
ـ پیامبر خدا (ص) : زورگو, بخیل و بدرفتار به بهشت نمی روند.
ـ هر کس سرپرست ملتی شود و به آنها خیانت و دغل ورزد خداوند بهشت را بر او حرام گرداند.

دروازه های بهشت .

قرآن .
((بهشتهای جاویدان که دروازه های آنها به رویشان گشوده است)).
ـ پیامبر خدا (ص) : بهشت را دروازه ای است به نام ((ریان)) (سیراب) که جز روزه داران از آن وارد نشوند.
ـ بـهـشت را دروازه ای است به نام ((باب المعروف)) (دروازه خوبی) که جز اهل خوبی از آن وارد نشوند.
ـ بلال ازپیامبرخدا(ص)شنیدکه می فرماید: دروازه صبر در کوچکی است که یک لنگه دارد و دری از یاقوت سرخ است و آن را حلقه ای نباشد.
اسـت و بـانگ و آهی دارد .. .
و اما دروازه بلا .
(بلال می گوید:) عرض کردم : مگر دروازه بلا همان دروازه صبرنیست ؟
فرمود: نه .
- -
- -
زرد اسـت و یک لنگه دارد و چه کم اند کسانی که از این در وارد شوند .. .
واما دروازه اعظم .
از این دروازه بندگان صالح وارد بهشت می شوند.
ـ امام علی (ع) : بهشت هشت دروازه دارد: دروازه ای که پیامبران و صدیقان از آن وارد می شوند, دروازه ای که شهیدان و صالحان از آن داخل می شوند و پنج دروازه دیگر که شیعیان و دوستداران مـا از آن وارد می شوند .. .
و یک دروازه دیگر که دیگر مسلمانانی که به یگانگی خدا گواهی دهند و در دلشان ذره ای دشمنی نسبت به ما خاندان نباشد از آن به بهشت در می آیند.
ـ پیامبر خدا (ص) : بهشت را هشت دروازه است .. .
هر که خواهد از هشت دروازه وارد شود باید به چهار خصلت چنگ زند: صدقه دادن , بخشندگی , خوشخویی و نیازردن بندگان خدا.
ـ همانا دروازه های بهشت در سایه شمشیرهاست .

درجات بهشت .

قرآن .
((و آنان که با ایمان نزد او آیند و کارهای شایسته کنند,درجاتی بلند دارند)).
((بـنگر که چگونه بعضیشان را بر بعضی دیگر برتری نهاده ایم و در آخرت درجات و برتریها, برتر و بالاتر است)).
ـ امام صادق (ع) : نگویید یک بهشت است .
ـ پیامبر خدا (ص) : در بهشت درجه روی درجه است چنان که میان آسمان و زمین ! بنده نگاهش را بـه بالا می دوزدو نوری خیره کننده بر او می درخشد چندان که نزدیک است دیدگانش را کور کند, او شادمان می شود و می پرسد:این چیست ؟
گفته می شود: این نور برادر مؤمن توست .
می کردیم و اینک اینچنین بر من برتری داده شده است ؟
گفته می شود: او از تو در عمل برتر بود سـپـس , موجبات خشنودی دل او (بنده مخاطب) چندان فراهم می آید تا آن که سرانجام خشنود می شود.
ـ امـام عـلـی (ع) در وصف بهشت می فرماید: بهشت دارای درجاتی است که یکی بر دیگری برتری دارد و دارای منازلی است که با هم تفاوت دارند.
ـ امـام سـجـاد (ع) : بر تو باد به قرآن , زیرا خداوند بهشت را آفرید .. .
و درجات آن را به اندازه آیات قرآن قرار داد.پس هر که قرآن بخواند, قرآن به او گوید: بخوان و بالا رو.
مرتبه تر از او نخواهد بود مگر پیامبران و صدیقان .
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : خداوند گروهی را وارد بهشت می کند و به آنها چندان عطا می فرماید که آرزوهایشان برآورده می شود.
پـروردگـارا! ایـنـان برادران ما هستند و در دنیا با هم بودیم , پس , به چه سبب آنها را بر ما برتری دادی ؟
جـواب مـی آیـدکـه : هیهات ! زمانی که شما سیر بودید آنان گرسنه بودند, زمانی که شما سـیراب بودید آنان تشنه بودند, زمانی که شمامی خوابیدید آنها (به عبادت) بیدار بودند و آن گاه که شما زندگی خوش و آسوده ای داشتید آنان در سختی وناراحتی به سر می برند.
ـ امـام عـلـی (ع) : مـنـازل شـیـعـه ما به دیده بهشتیان چنان به نظر می رسد که هر یک از شما ستارگان را در کرانه آسمان به زحمت می بیند.

درجات ویژه در بهشت .

ـ پـیـامبر خدا (ص) : خدای تعالی در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده است که روی آن هفتاد هزار قصر است و هر قصری هفتاد هزار اتاق دارد. این قصرها را برای کسانی آفریده است که به خاطر او یکدیگر را دوست بدارند و دید و بازدید کنند.
ـ در بهشت قصری است که وارد آن نشود مگر کسی که ماه رجب را بسیار روزه بدارد.
ـ در بـهشت درجه و مقامی است که به آن دست نیابد مگر پیشوای دادگر یا خویشاوندی که زیاد صله رحم به جاآورد و یا عیالوار صبور.
ـ امـام باقر (ع) : خدای عزوجل بهشتی دارد که جز سه کس وارد آن نشود: مردی که درباره خود بـه حـق داوری کـند,مردی که به خاطر خدا به دیدن برادر مؤمن خود رود و مردی که برای خدا برادر مؤمن خود را بر خویشتن ترجیح دهد.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : در بهشت اتاقهایی است که بیرون آن از داخل دیده می شود و درون آن از بیرون .
آن کس از امت من سکنا خواهد گزید که سخن نیکو بگوید, اطعام کند, به همگان سلام گوید, بر روزه مداومت کند وشب هنگام که مردم در خوابند نماز بگزارد.
ـ در بهشت منزلهایی است که بندگان با اعمال خود بدانها نمی رسند.
زیر آنها ستونی [در آسمان معلقند].
.

عالیترین نعمت بهشت .

قرآن .
((خـدا بـه مـردان مؤمن و زنان مؤمن بهشتهایی را وعده داده است که جویها در آن جاری است و بهشتیان همواره در آنجایند و نیز خانه هایی نیکو در بهشت جاوید.
پیروزی بزرگ , خشنودی خداوند است)).
ـ امـام علی (ع) : عالیترین و لذتبخش ترین نعمت بهشت همانا دوست داشتن خدا ودوست داشتن به خاطر خدا و حمد و ستایش خداست .
که حمد و ستایش از آن خداست که پروردگار جهانیان است)).
شور محبت در دلهایشان برخیزد و فریاد برآورند: حمد و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است .
ـ امام سجاد (ع) : آن گاه که بهشتیان وارد بهشت شوند و دوست خدا به باغها و خانه هایش درآید .. .
خدای جبار برآنان مشرف شود و بگوید: آیا به شما بگویم بهتر از آنچه اینک دارید چیست ؟
عرض کـنـند: پروردگارا! چه چیزبهتر از این وضعی است که ما داریم ؟
.. .
پس خداوند تبارک و تعالی به آنـهـا فـرماید : خشنودی من از شما و محبت من به شما بهتر و بالاتر از این وضع است که دارید ...
سـپـس امـام (ع) ایـن آیـه را تلاوت کرد: ((.. .
و خشنودی خدا برتراست , این همان پیروزی بزرگ است)).
ـ امـام صـادق (ع) : خـداوند را در هر روز جمعه بر بندگان مؤمن خود کرامت و بخششی است ...
هرگاه گرد هم آیندپروردگار تبارک و تعالی برایشان جلوه کند و چون به او بنگرند به سجده در افتند.
ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد! همانا در بهشت کاخی است .. .
ویژه خاصگان : روزی هفتاد بـار بـه آنهامی نگرم و با ایشان سخن می گویم .. .
آن گاه که بهشتیان از خوراک و نوشیدنی لذت می برند آنان از یاد و سخن و گفته من متلذذ می گردند.
گویی و شکمهایشان را از زیاده خوری باز داشته اند.
ـ امـام صـادق (ع) --- در تـوصـیف مؤمنان در بهشت --- : خدای تبارک و تعالی فرماید: ای بندگان راستین من ! در دنیا ازنعمت عبادت من برخوردار شوید, زیرا در آخرت به آن متنعم می شوید.

ـ در تـفـسـیـر آیـه ((پروردگار ما! در دنیا و آخرت به ما نیکویی عطا فرما)) --- : نیکویی در آخرت همان خشنودی خدا و بهشت است و در دنیا وسعت روزی ومعاش و خوشخویی .

پایین ترین منازل بهشت .

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : دون پایه ترین فردبهشت مردی است که هزار سال به قلمرو پادشاهی خود مـی نـگرد و دورترین نقطه آن را می بیند و همسران وخدمتگزاران و اورنگهای خویش را مشاهده می کند.
ـ امـام صـادق (ع) : کمترین فرد بهشت چنان است که اگر جن و انس میهمان او شوند همه را از خوراک و آشامیدنی پذیرائی کند و از آنچه دارد چیزی کم نشود!.
ـ پـیـامبر خدا (ص) : موسی (ع) از پروردگارش پرسید: پروردگارا! کمترین فرد بهشت کیست ؟
فرمود: مردی که بعداز همه بهشتیان وارد بهشت شود.

هزینه ساخت بهشت .

ـ پیامبر خدا (ص) : آن شب که به آسمان برده شدم به بهشت درآمدم .
کار دست می کشند.
هـزینه شما چیست ؟
گفتند: این سخن مؤمن در دنیا : سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الااللّه و اللّه اکبر (پاک و منزه است خدا و ستایش از آن خداست و خدایی جز اللّه نیست و خدا بزرگتر است).
ـ هـرکـس بـگـویـد سبحان اللّه (پاک و منزه است خدا) خداوند به سبب آن یک درخت در بهشت بـرایش بنشاند, وهر کس بگوید الحمد للّه (ستایش از آن خداست) خداوند به سبب آن یک درخت در بـهـشت برایش بنشاند, و هرکس بگوید لا اله الا اللّه (خدایی جز اللّه نیست) خداوند به سبب آن یک درخت در بهشت برایش بنشاند, و هر کس بگوید اللّه اکبر (خدا بزرگتر است) خداوند به سبب آن یک درخت در بهشت برایش بنشاند.

ای پیامبر خدا! درختهای زیادی در بهشت داریم ؟

! فرمود: درست است , اما مبادا آتشی بفرستید و

همه آنها رابسوزانید, زیرا خدای عزوجل می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید .. .
کارهای خود را از بین نبرید)) .
صفت بهشت .
قرآن .
((صـفـت بـهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده , آب اززیر درختانش روان است و میوه ها و سایه هایش همیشگی است .
((وصـف بـهـشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده این است که در آن نهرهایی است از آبهایی تـغـیـیـر نـاپـذیـر و نـهـرهایی از شیری که طعمش دگرگون نمی شود و نهرهایی از شراب که آشامندگان از آن لذت می برند و نهرهایی از عسل مصفا.
ـ امـام عـلـی (ع) : بـهشتی که خدای تعالی به مؤمنان وعده داده است چشم بینندگان را خیره می کند.
است یکی برتر از دیگری و منازلی است یکی بالاتر از دیگری .
اقامت کننده در آن کوچ نمی کند و جاویدان در آن پیر نمی شود و ساکن آن آسیبی نمی بیند, اهل آن از مـرگ درامانند و هراسی به دل راه نمی دهند, زندگی به کام آنهاست , نعمت برایشان پایدار اسـت در جـویـهـایـی از آبـهایی تغییرناپذیر و نهرهایی از شیر که طعمش دگرگون نمی شود و نهرهایی از شراب که آشامندگان از آن لذت می برند.
ـ لـذتـهـا و خوشیهای بهشت دل را نمی زند, انجمن آن از هم نمی پاشد, ساکنانش در پناه خدای رحمانند و در برابرآنها غلامانی با طبقهای زرین پر از میوه و سبزیهای خوشبو ایستاده اند.
ـ بـه احـنـف بـن قـیس فرمود: ای احنف ! نکند نگاه تو به دنیا تو را غافل کرده است از خانه ای که خـداوند سبحان آن را از مروارید سپید آفرید و نهرها در آن جاری کرد و آن را از دخترکان نورسته سیه چشم بیاکند و سپس اولیا وفرمانبرداران خود را در آن جای داد.
وارد شده اند.
ـ اگـر دیـده دلـت را بـه سـوی آنـچه از بهشت برای تو وصف می شود بیفکنی هر آینه نفس تو از خـواهـشـهـا و خـوشیها و زیب وزیورهای مناظردنیادوری کندوبااندیشیدن در جنبش شاخه های درخـتـانـی کـه بـر کـنار جویهای بهشت ریشه های آنها در تپه های مشک پنهان است .. .
حیران و سـرگـشـتـه شـود .. .
ای شـنـونـده ! اگـر دل خود را برای رسیدن به این منظره های دل انگیز

مـشـغول داری جانت از شوق آن برآید و برای رسیدن هر چه زودتر به آنها از همین مجلس من به همسایگی خفتگان درگورها روی .
ـ امام باقر (ع) : زمین بهشت , مرمرهایش نقره است و خاکش ورس و زعفران و خاکروبه اش مشک و سنگ ریزه هایش در و یاقوت .
ـ امام صادق (ع) : کمترین نعمت بهشتیان چنان است که بویش از فاصله هزار سال به مسافت دنیا به مشام می رسد.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر آینه جایگاه یک تازیانه در بهشت بهتر است از دنیا و هر آنچه در دنیاست .
ـ امام صادق (ع) : در بهشت درختی است که بادهای بهشت به فرمان خدا وزیدن می گیرند و آن درخـت آهـنـگهایی می زند که خلایق به زیبایی آنها نشنیده اند آن گاه فرمود: این پاداش کسانی است که در دنیا از ترس خدا گوش سپردن به ساز و آواز را ترک کرده باشند.

نخستین کسی که وارد بهشت می شود.

ـ امام علی (ع) : رسول خدا (ص) به من فرمود: تو نخستین کسی هستی که وارد بهشت می شود.
می شوم ؟
! فرمود: آری , (زیرا) تو پرچمدار من در آخرتی , همچنان که در دنیا پرچمدار من هستی و پرچمدارپیشرو است .
ـ امام باقر (ع) : نخستین بهشتیانی که وارد بهشت می شوند نیکوکارانند.
ـ پیامبر خدا (ص) : نخستین خلق خدا که وارد بهشت می شوند تهیدستانند.
ـ نـخـستین کسی که داخل بهشت می شود شهید است و بنده ای که نیکو عبادت پروردگارش را کرده باشد.
ـ سـه گـروه پـیش از همه وارد بهشت می شوند: شهید در راه خدا, برده ای که بردگیش او را از طاعت خداوندگارش باز نداشته است و تهیدست عیالوار پاکدامن .
ـ امـام عـلـی (ع) : مـردمانی به سوی بهشتهای جاویدان پیشی گرفته اند که از دیگران نه بیشتر روزه مـی گـرفـتند, نه بیشتر نماز می خواندند و نه بیشتر حج و عمره می کردند بلکه چون پند و اندرزهای خدا را دریافتند و پذیرفتند.
ـ پیامبر خدا (ص) به علی (ع) فرمود: نخستین چهار نفری که وارد بهشت می شوند من هستم و تو و حسن و حسین .
ـ نخستین گروه بهشت تهیدستان مهاجری هستند که سپر بلایا و سختیها می باشند.

بهشتیان .

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : آیا اهل بهشت را به شما نشناسانم ؟
! هر ناتوان مستضعفی که اگر به خدا سوگند خورد خداوند سوگندش را تصدیق کند.
به شما معرفی نکنم ؟
هر گردنفراز مالدار خسیس .
ـ همانا بهشتیان ژولیدگان گرد گرفته هستند, همانان که چون از امیران بار خواهند به آنان بار داده نـشود و چون به خواستگاری روند کسی به آنان همسر ندهد و هر گاه سخن بگویند کسی به سخنانشان گوش ندهد نیازهایشان درسینه هایشان انباشته است .
ـ امام علی (ع) : همانا اهل بهشت هر مؤمن آرام و با وقار و نرمخویی است .
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : آیـا شـمـا را از بهشتیان خبر ندهم ؟
(اهل بهشت همان) ناتوانان شکست خورده اند.
ـ حاملان قرآن رؤسای (قبیله) اهل بهشتند و مجاهدان در راه خدای تعالی سرداران اهل بهشت و پیامبران سروران اهل بهشت .

خصوصیات اهل بهشت .

ـ پیـامبر خدا (ص) : اهل بهشت بدنی کم مو ((11)) و چهره بی مو ((12)) و چشمانی سرمه کشیده دارند.

جامه هایشان فرسوده نمی شود.

ـ بـهـشـتـیان در حالی وارد بهشت می شوند که بدنهایی کم مو وچهره ای بی مو و چشمانی سرمه کشیده دارند و سنشان سی یا سی و سه سال است .

فراگیر بودن بهشت .

ـ پـیـامبر خدا (ص) : همه شما به بهشت می روید مگر کسی که از طاعت خدا بگریزد همچنان که شتر از دست صاحب خود می رمد و می گریزد.
ـ امام سجاد (ع) : ای گروه شیعیان ما! بهشت دیر یا زود حتما به شما می رسد اما برای رسیدن به درجات آن با هم رقابت کنید.
ـ امام صادق (ع) : به خدا سوگند احدی از شما به دوزخ نمی رود.
کنید و با پارسایی دل دشمن خود را دردمند سازید.

گنجهای بهشت .

ـ امام علی (ع) : نیکوکاری , پنهان کردن عمل , صبر در برابر مصیبتها و پوشیده داشتن گرفتاریها از گنجهای بهشت است .
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : چهار چیز از گنجهای بهشت است : نهان داشتن فقر, نهان داشتن صدقه , نهان داشتن مصیبت ونهان داشتن درد.

اعراف .

قرآن .
((و میان آن دو [بهشت و دوزخ] حایلی است .
مردانی هستند که همه را به نشانی شان می شناسند و اهل بهشت را آواز می دهند که سلام بر شما باد.
بدان داخل نشده اند)).
((ساکنان اعراف مردانی را که از نشانی شان می شناسند آواز دهند و گویند: آن خواسته که گرد آورده بودید و آن همه سرکشی که داشتید شما رافایده ای نبخشید)).
ـ امام علی (ع) : اهل یقین و مخلصان و ایثارگران از اعرافیانند.
ـ امام صادق (ع) : اعراف بلندیهایی است میان بهشت و دوزخ .
هستند که با پیروان خود بر فراز این تپه ها و بلندیها می ایستند.
ـ امام باقر (ع) در باره آیه ((و بر اعراف مردانی هستند ...)) به برید عجلی فرمود: این آیه درباره این امت نازل شده و آن مردان همان امامان از خاندان محمدند.

. دوزخ

(جدید)

امـام عـلی (ع) : من شهریار مؤمنانم .. .
من تقسیم کننده بهشت و دوزخم , من صاحب اعرافم .
ـ امـام بـاقـر (ع) : مـایـیـم اعراف , همانان که جز با شناخت ما خداوند شناخته نشود, ماییم اعراف , هـمانان که تا کسی مارا نشناسد و ما او را نشناسیم به بهشت نرود و تا کسی ما را انکار نکند و ما او را انکار نکنیم به دوزخ نرود.
مـی خـواسـت خود را به مردم بشناساند بیگمان چنین می کرد اما او ما را سبب و راه و در ورودی شناخت خود قرار داد.

بهشت از ارواح مؤمنان خالی نیست .

ـ امـام بـاقر (ع) : به خدا سوگند بهشت از همان زمان که خداوند آفریدش از ارواح مؤمنان خالی نبوده است .
خلقش کرد از ارواح کافران وگنهکاران خالی نبوده است .

جن .

جن .

قرآن .
((و جن را پیش از آن از آتشی سوزان و بی دود آفریده بودیم)).
((عـفـریـتـی از مـیـان جـنیان گفت : من , قبل از آن که از جایت برخیزی , آن را نزد تو تو حاضر می کنم , که من بر این کار هم توانایم و هم امین)).
ـ ابو حمزه ثمالی : برای رسیدن به خدمت امام باقر (ع) اجازه خواستم .
هستند.
من اجازه شرفیابی داد.
خـون می چکد (و شما با اینان ملاقات می کنی)؟
فرمود: ای اباحمزه ! آنها هیاتی از جنیان شیعه ما بودند که برای پرسش از مسائل دینی خود آمده بودند.

دیوانگی .

انواع دیوانگی .

ـ امام علی (ع) : عصبانیت نوعی دیوانگی است زیرا آدم عصبانی پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود دیوانگیش پابرجاست .
ـ امام صادق (ع) : هر کس به هر سؤالی که از او می شود جواب دهد دیوانه است .
ـ پیامبر خدا (ص) : جوانی شاخه ای از دیوانگی است .

دیوانه حقیقی .

ـ پیامبر خدا (ص) بر دیوانه ای گذشت وپرسید: او را چه شده است ؟
عرض شد: او دیوانه است .
بر آخرت برگزیند.
ـ با اصحاب خود بود که مردی از آن جا گذشت .
نه , او آسیب دیده است .
ـ جـابـر بـن عـبداللّه انصاری : رسول خدا(ص)بر مردی مبتلا به صرع گذشت .. .
فرمود: این دیوانه نـیست .
آیا شما را از دیوانه حقیقی آگاه نسازم ؟
.. .
فرمود: دیوانه حقیقی کسی است که با تکبر راه رود, خودپسند باشد و پهلو و شانه بجنباند (کنایه از تبختر و غرور).
و این بیمار.

جهاد 1 ((جهاد اصغر)).

جهاد.

قرآن .
((ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر.
((بگو: اگر پدرانتان و فرزندانتان .. .
برای شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او دوست داشتنی تر است , درنگ کنید تا خدا فرمان خویش بیاورد وخدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند)).
ـ امام علی (ع) : همانا جهاد یکی از درهای بهشت است که خداوند آن را برای اولیای خاص خود گشوده است .
جهاد جامه تقوی و زره استوار خداوند و سپر محکم اوست .
ـ جهاد ستون دین و راه روشن نیکبختان است .
ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس بدون آن که نشانی از جهاد در خود داشته باشد خدا را دیدار کند, هنگام ملاقات با او درخود خللی یابد.
ـ امام صادق (ع) : جهاد برترین کارها بعد از فرایض است .
ـ پیامبر خدا (ص) : کسی که جهاد نکرده یا آرزوی جهاد نداشته باشد و بمیرد به نوعی نفاق مرده است .
ـ مردی برای عبادت خدا به کوهی رفت و خانواده اش او را نزد پیامبر آوردند.
فرمود: اگر مسلمان یک روز در میدانی از میدانهای جهاد پایداری ورزد برایش بهتر است از چهل سال عبادت کردن .
ـ امام علی (ع) : خداوند جهاد را واجب گردانید و آن را بزرگ داشت و مایه پیروزی و یاور خود قرارش داد.
سوگند کار دنیا و دین جز با جهاد درست نمی شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر امتی را جهانگردی و سیاحتی است , سیاحت امت من جهاد در راه خداست .
ـ هیچ گامی نزد خدا دوست داشتنی تر از دو گام نیست : گامی که مؤمن با آن در راه خدا صفی را پر می کند و گامی که مؤمن برای رابطه برقرار کردن باخویشاوندی که از او بریده بر می دارد.
ـ امام علی (ع) در نامه ای به کارگزار خود مخنف می نویسد: همانا جهاد کردن با کسی که به سبب بیزاری از حق ازآن روی گردانده و کوری و گمراهی را برگزیده و در خواب آن فرو رفته , بر آگاهان واجب است .
ـ همانا جهاد شریفترین کارها بعد از اسلام است .
علاوه بر آن که عزت و اقتدار می آورد اجری بزرگ دارد.
نوید به بهشت است بعد از رسیدن به شهادت .

ـ زکات بدن جهاد و روزه است .
ـ زکات شجاعت جهاد در راه خداست .
ـ امام صادق (ع) : جهاد کردن در رکاب پیشوایی دادگر واجب است .

مجاهد.

قرآن .
((مؤمنانی که با هیچ رنج و آسیبی از جنگ فرومی نشینند با کسانی که در راه خدا جهاد می کنند برابر نیستند)).
((و شما را می آزماییم تا مجاهدان و صابرانتان را معلوم داریم و حدیثتان را آشکار کنیم)).
ـ پیامبر خدا (ص) : بهشت دروازه ای دارد به نام ((دروازه مجاهدان)).
می روند و خلایق در محشر و فرشتگان به آنان خوشامد می گویند.
ـ امام علی (ع) : درهای آسمان به روی مجاهدان گشوده است .
ـ خداوند برای گروهی کشته شدن را مقدر فرموده و برای دیگران مردن را.
خوشا به حال مجاهدان در راه خدا و کشته شدگان در راه طاعت او.
ـ پیامبر خدا (ص) : بهترین مردمان مردی است که خود را وقف راه خدا کرده است و با دشمنان او جهاد می کند وخواستار مرگ یا کشته شدن در میدان کارزار است .
ـ اعـمـال همه بندگان نزد مجاهدان در راه خدا نیست مگر به مانند پرستوی دریایی که با منقار خود مقداری آب ازدریا برداشته است .
ـ امام باقر (ع) : مردی خدمت پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: من خواهان و شیفته جهاد هستم .
راه خـدا جـهـاد کن , زیرا اگر کشته شوی نزد خدا زنده ای و روزی می خوری , اگر بمیری اجر و پاداشت با خداست واگر برگشتی از گناهان پاک گشته ای ((14)) .
ـ پیامبر خدا (ص) : گرد و غبار در راه خدابا دود جهنم جمع نمی شود.
ـ شمشیرها کلیدهای بهشتند.

نخستین پیکارگر در راه خدا.

ـ پـیـامبر خدا (ص) : نخستین کسی که در راه خدا جنگید ابراهیم خلیل است و آن زمانی بود که رومیها لوط را به اسارت گرفتند و ابراهیم (ع) نیرویی بسیج کردو او را از دست آنها نجات داد.
ـ امام علی (ع) : نخستین کسی که در راه خدا جهاد کرد ابراهیم است . یورش بردند و او را اسیر کردند.
ابراهیم نخستین کسی است که پرچم جنگ برافراشت .

کمک کردن به مجاهدان .

و نکوهش آزردن آنها.

ـ امـام عـلی (ع) در پاسخ به سؤال از تامین هزینه جهاد واجب یا مستحب فرمود: اگر جهاد واجب بـاشـد, بـه ایـن معنا که برای مقابله با کافران کسی نباشد که ازدیگر مسلمانان نیابت کند در این صـورت , نـزد خداوند ثواب یک درهم هزینه کردن (در راه خدا و کمک به مجاهدان) هفتصد هزار است .

سـبقت گرفته باشند ونیازی به او نباشد در این صورت یک درهم هفتصد حسنه و ثواب دارد که هر حسنه ای صدهزار بار بهتر است از دنیا و هر آنچه در دنیاست .

ـ پـیامبر خدا (ص) : هر کس از جنگاوری غیبت کند یا او را آزار رساند یا در غیاب او با خانواده اش بـد رفتاری کنددر روز رستاخیز برای او پرچمی برافراشته می شود و کاملا به حسابش رسیدگی می گردد و در آتش سرنگون می شود.

ـ هـر کـس جـنـگـاوری را بـه یـک نخ یا سوزن مجهز کند خداوند گناهان گذشته و آینده او را ببخشاید.

ـ هر کس از جهاد بترسد باید مردی را که در راه خدا جهاد می کند کمک مالی رساند.

دیـگری تجهیز شود فضیلت جهاد از آن اوست و فضیلت و ثواب خرج کردن در راه خدا از آن کسی کـه او را تجهیزکرده است هر دو کار فضیلت و ثواب دارد اما جانبازی در راه خدا از صرف پول در این راه برتر است .

ـ امام علی (ع) : شرکت آدم ترسو در جنگ روا نیست , زیرا ترسو خیلی زود فرار می کند.

وسیله ای می خواهد بجنگد آن را در اختیار دیگری گذارد.

و از اجر وی چیزی کم نمی شود.

ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس نامه جنگاوری را برساند همچون کسی است که بنده ای را آزاد کند و در دروازه ((ثواب)) جنگ او با وی شریک باشد.

ـ از آزردن مجاهدان در راه خدا بپرهیزید, زیرا خداوند به خاطر آنان به خشم می آید, همچنان که به خاطرپیامبران و دعای آنان را اجابت می کند, همچنان که دعای پیامبران را.

فرمان به جهادکردن بادست وزبان ودل .

ـ امام علی (ع) : در راه خدا با دستهای خود بجنگید, اگر نتوانستید با زبانهای خود بجنگید و اگر باز هم نتوانستید با دلهای خود بجنگید.
ـ در نـامـه اش بـه اشـتر می فرماید: و خدای سبحان را با دل و دست و زبان خود یاری رساند, زیرا خـداوند --- جل اسمه ـمتعهد شده است که یاری کننده خود را یاری رساند و ارجمند دارنده اش را ارجمند دارد.
ـ نـخـستین جهادی که درباره آن وارسی می شوید جهاد با دستهایتان است , سپس با زبانهایتان و زان پس بادلهایتان .
شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : همانا مؤمن با شمشیر و زبان خود جهاد می کند.
ـ امام علی (ع) : خدا را, خدا را, در جهاد کردن با مالها و جانها و زبانهایتان در راه خدا.

تشویق به جهاد.

قرآن .
((ای پیامبر! مؤمنان را به پیکار تشویق کن)).
((شما را چه شده است که در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان ناتوان نمی جنگید, همانان که می گویند: بار خدایا! ما را از این قریه ای که مردمش ستمگرند بیرون بر و از جانب خود یار و مددکاری قرار ده)).
ـ امام علی (ع) برای تشویق مردم به جنگ با اهل شام فرمود: سوگند به خدا که شما بد شعله ای برای آتش جنگ هستید! (زیرا) به شما نیرنگ می زنند و شما نیرنگ نمی زنید, شهرهای شما را می گیرند و شما خشمگین نمی شوید,دشمن از شما غافل نیست و شما در غفلت و بی خبری به سر می برید .. .
به خدا سوگند مردی که دشمنش را بر خودچنان مسلط کند که گوشتش را تا استخوان بخورد و استخوانش را درهم شکند و پوستش را بکند, مردی بس ناتوان وزبون است و در سینه اش دلی ضعیف دارد.
بلکه با شمشیرهایی مشرفی چنان بر او خواهم نواخت که ریزه استخوانهای سر او بپرد و دستها و پاها به هر سوپراکنده شود.
ـ در جنگ صفین آن گاه که سپاه معاویه آب فرات را در اختیار گرفت , فرمود: (با این اقدامشان) از شما خواستندتا دست به جنگ بگشایید, اینک شما یا به خواری اعتراف کنید و منزلت شجاعت و شرافت را از دست نهید یاشمشیرها را از خونها سیراب کنید تا از آب سیراب شوید, زیرا اگر زنده بمانید اما شکست خورده باشید در حقیقت مرده اید و اگر بمیرید اما پیروز شوید در حقیقت زنده اید.
ـ در تشویق و ترغیب یارانش فرمود: از خدا بترسید و چشمانتان را فرو بندید .. .
بار خدایا! به آنان صبر و پایداری عطا فرما و پیروزشان گردان و پاداش بزرگ عطایشان کن .
ـ بعد از کشته شدن محمد بن ابی بکر فرمود: با آن که در میان شما عالمان و فقیهان و نژادگان و فرزانگان و قرآن شناسان و شب زنده داران و آباد کنندگان مساجد با تلاوت قرآن وجود دارند آیا به خشم نمی آیید و اهمیتی نمی دهید به این که نادانان و اشرار و فرو مایگان شما برای حکومت بر شما با شما ستیزه و کشمکش کنند؟
!.
ـ با تیغه شمشیرها از دین خود دفاع کنیدو شمشیرها را با فرا پیش نهادن

گامهایتان به دشمن برسانید و از خدا یاری جویید تا یاری شوید و پیروز گردید.

ارزش سلاح برداشتن در راه خدا.

ـ پیـامـبـر خـدا (ص) : خدای عزوجل به وجود کسی که شمشیرش را در راه خدا حمایل کند بر فرشتگان فخر می فروشد و تا زمانی که شمشیر در میان داردفرشتگان به او درود می فرستند.
ـ نـمـازی کـه مـرد با شمشیر حمایل شده بخواند هفتصد بار برتر از نمازی است که بدون حمایل کردن شمشیربخواند.

فرمان به جنگ با سران كفر.

قرآن .
((با سران كفر بجنگيد)).
ـ پيامبر خدا (ص) : سران مشركان را بكشيد و جوانانشان را زنده نگه داريد.

ترک کردن جهاد.

ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس جهاد را واگذارد خداوند جامه خواری بر جان او پوشاند و زندگیش را دستخوش فقر سازد و دینش را از بین ببرد.
تبارک و تعالی عزت و اقتدار امت مرا در سمهای اسبانشان و نوک نیزه هایشان قرار داده است .
ـ امـام علی (ع) : کسی که به جهاد بی میلی کرده آن را فرو گذارد, خداوند جامه خواری و ردای بـلا و گـرفـتاری بر اوبپوشاند و به خواری و فرومایگی درافتد و بر دلش پرده های گمراهی زده شود و به سبب فرو گذاشتن جهاد, حق ازاو رویگردان شود و به باطل درافتد.

اقسام جهاد.

ـ امام علی (ع) : جهاد چهار شاخه دارد: امر به معروف , نهی از منکر, پایداری در جبهه های جنگ و دشمنی با تبهکاران .
پـشـتـیـبانی کرده است و هر که نهی از منکر کند بینی منافق را به خاک مالیده است و هر که در جبهه ها پایداری ورزدوظیفه خود را انجام داده است و هر که با تبهکاران دشمنی کند و برای خدا خشم گیرد, خداوند نیز برایش خشم گیرد.

مرز داری .

قرآن .

((تا آن جا که می توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنیدتا دشمنان خدا و دشمنان خود و جز آنها را بترسانید)).

((ای کسانی که ایمان آورده اید! شکیبا باشید و دیگران را به شکیبایی فرا خوانید و در جنگها پایداری کنید و از خدا بترسید, باشد که رستگار شوید)).

ـ پیامبر خدا (ص) : یک روز مرزبانی در راه خدا بهتر است از دنیا و هر چه در آن است .

ـ یک روز مرزبانی بهتر است از یک ماه روزه داری و شب زنده داری .

ـ هر عملی پس از مرگ صاحبش از او جدا می شود مگر عمل کسی که در راه خدا مرزبانی کند, عمل چنین کسی رشد می کند و تا روز قیامت روزیش داده می شود.

ـ نماز مرزبان با پانصد نماز برابری می کند.

ارزش نگهبانی دادن .

ـ پـیامبر خدا (ص) : یک شب نگهبانی دادن در راه خدا برتر است از هزار شبانه روز که شبهایش به عبادت و روزهایش به روزه داری سپری شود.
ـ اگـر سه شب از مرزهای مسلمانان نگهبانی کنم خوشتر دارم تا شب قدر را در یکی از دو مسجد مدینه یا بیت المقدس درک کنم .
ـ خدای رحمت کناد نگهبان نگهبانان را.
ـ دو چـشمند که با آتش تماس نمی یابند: چشمی که از ترس خدا بگرید و چشمی که شبها در راه خدا نگهبانی دهد.

رفتن به بهشت با زنجیر.

ـ پـیـامـبر خدا (ص) : از آن مردمی خنده ام می گیرد که از جانب مشرق به سوی شما می آیند در حالی که با زور به سوی بهشت رانده می شوند.
ـ بر آن مردمی می خندم که بسته در زنجیر به سوی بهشت رانده می شوند.
ـ تعجب خدا از مردمانی است که به زنجیر بسته وارد بهشت می شوند.
ـ آیـا نمی پرسید از چه می خندم ؟
مردمی از امت خود را دیدم که آنان را به زنجیر بسته اند و با زور به سوی بهشت می کشانند.
و آنها را به اسلام در می آورند.

جهاد 2 ((جهاد اکبر)).

انواع جهاد.

قرآن .
((ای پـیـامـبـر! بـا کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی است)).
((هر کس جهاد کند جز این نیست که برای خود جهاد کرده است .
((کسانی را که در راه ما جهاد کنند به راههای خویش هدایت می کنیم و خدا با نیکوکاران است)).
((از کافران اطاعت مکن و به حکم خدا با آنها جهاد کن , جهادی بزرگ)) ((15)) .
ـ امام حسین (ع) : جهادبر چهارگونه است : دو جهاد واجب است , یک جهاد سنت است که بدان اقدام نشود مگر باجهاد واجب , یکی هم جهاد سنت است .
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : برترین جهاد آن است که انسان روز خود را آغاز کند در حالی که در اندیشه ستم کردن به احدی نباشد.
ـ امام علی (ع) : جهاد زن این است که خوب شوهرداری کند.

تشویق به جهاد با نفس .

ـ امام علی (ع) : جهاد با نفس کابین بهشت است .
ـ مبارزه با خواهشهای نفسانی بهای بهشت است .
ـ نـخـسـتـین جهادی که آن را ناخوش می دارید جهاد با نفسهایتان است و آخرین چیزی که گم می کنید مبارزه کردن با خواهشهایتان واطاعت از فرمانروایانتان است .
ـ کـسـی کـه در راه فرمانبری از خدا و دوری از نافرمانی او با نفس خویش مبارزه کند نزد خدای سبحان منزلت نیکوکار شهید را دارد.
ـ مبارزه کردن با نفس خصلت مردمان شریف و بزرگوار است .
ـ من روزی خود را کاملا دریافت می کنم و با نفس خویش می ستیزم .
ـ امـام کـاظم (ع) : برای بازداشتن نفس خود از خواهشهایش با آن مبارزه کن که مبارزه با نفس , همچون مبارزه بادشمنت , بر تو واجب است .
ـ امـام عـلـی (ع) : خردمند را سزد که در هیچ حالی از طاعت پروردگارش و پیکار با نفسش باز نایستد.
ـ با نفس خود بستیز و توبه ات را پیش انداز تا به طاعت پروردگارت دست یابی .
ـ در هنگام خواهشها , نفست را جلوگیری کن و در هنگام شبهات آن را به کتاب خدا ارجاع ده .
ـ پیامبر خدا (ص) : مجاهد کسی است که به خاطر خدا با نفس خود مبارزه کند.
- -
- -
ـ امام باقر (ع) : همانا مؤمن به پیکار با نفس خویش اهتمام می ورزد تا بر هوی و خواهش آن چیره شود.
نفس را راست می کند و در راه محبت خدا با خواهشهای نفسانی می ستیزد وگاهی هم نفس او را به زمین می زند و لذاپیرو هواهای آن می شود.
ـ امام علی (ع) : جهاد آگاهانه با نفس سرلوحه خرد است .
ـ با این دلها بجنگید که دلها زود می لغزند.

جهاد اکبر (بزرگتر).

ـ امام صادق (ع) : پیامبر (ص) سپاهی را به جنگ گسیل داشت .
اکبر همچنان مانده است .
ـ امام علی (ع) : پیامبر خدا (ص) سپاهی را به جنگ اعزام کرد.
جهاد اصغر را گذارندند ولی جهاد اکبر همچنان بر عهده آنان باقی مانده است .
چیست ؟
فرمود: جهاد با نفس .
خود کند.
ـ روایت می کنیم که سرور ما پیامبر خدا(ص) یکی از اصحاب خود را دید که از ماموریتی که آنها را فـرسـتاده بودبرگشته و با موهای ژولیده و غبار سفر بر سر و روی و جنگ افزار در میان به سوی منزل خود می رود.
فـرمـود: از جـهاد اصغر برای جهاد اکبر برگشتی ! عرض کرد: آیا جهادی بالاتر از جهاد با شمشیر هست ؟
! فرمود:آری , جهاد انسان با نفس خود.
ـ امام علی (ع) : برترین جهاد مبارزه کردن با هوای نفس و باز گرفتن آن از لذتهای دنیاست .
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : برترین جهاد, جهاد کسی است که با نفس نهفته در میان دو پهلوی خود مبارزه کند.
ـ امام علی (ع) : نهایت جهاد, مبارزه انسان با نفس خویش است .
ـ امام باقر(ع) : هیچ فضیلتی چون جهاد نیست و هیچ جهادی مانند مبارزه با هوای نفس نیست .
ـ امام علی (ع) : بدانید که جهاد اکبر جهاد با نفس است , پس به پیکار با نفسهای خویش پردازید تا نیکبخت شوید.
ـ پیامبر خدا (ص) خطاب به اصحابش فرمود: خوش آمدید, از جهاد اصغر به میدان جهاد اکبر قدم گذاشتید: جهادبنده با هوای نفس خویش .
ـ برترین جهاد این است که به خاطر خدای تعالی با نفس و هواهای نفسانیت بجنگی .
ـ در پاسخ به سؤال ابوذر از برترین جهاد فرمود: مبارزه انسان با نفس و هواهای نفسانیش .

شیوه مبارزه با نفس .

ـ امـام صـادق (ع) : نـفـس خـود را چـون دشمنی دان که با او مبارزه می کنی و عاریه ای که باید برگردانی , زیرا تو طبیب نفس خویش قرار داده شده ای , نشانه سلامتی به تو شناسانده شده و درد و بیماری برایت روشن گشته است و به داروراهنمایی شده ای .
ـ امام علی (ع) : در راه طاعت خدا با نفس خود پیکار کن همچون کسی که با دشمنش می جنگد و بـر آن چـیـره شوهمچون چیره آمدن خصم بر خصم , زیرا نیرومندترین مردمان کسی است که بر نفس خویش چیره شود.
ـ با نفس خود بجنگ و از او حسابرسی کن همچنان که شریک از شریک خود حسابرسی می کند و حقوق خداوندرا از او مطالبه کن همچنان که خصم حقوق خود را از خصمش مطالبه می کند.

جهاد بی امان با نفس .

ـ امام علی (ع) : در پیکار با نفست تو را همین بس که همواره بر آن چیرگی جویی و با خواهشهایش در ستیز باشی .
ـ در حدیث معراج پیرامون ویژگی نیکوکاران و آخرت گرایان آمده است : مردم یک بار می میرند ولی آنها براثر مبارزه با نفسهایشان و مخالفت با خواهشهایشان و ستیز با شیطانی که در رگهایشان جاری است روزی هفتاد بارمی میرند.
ـ امام علی (ع) : با پیکار بی امان با نفسهایتان زمام آنها را در اختیار خودگیرید.

ثمره مجاهدت .

ـ امام علی (ع) : ثمره مجاهدت مقهورکردن نفس است .
ـ با خواهش (نفس) خود پیکار کن , بر خشمت چیره شو و با عادتهای بد خود مخالفت کن تا نفست پاکیزه شود,خردت کمال یابد و از پاداش پروردگارت بهره کامل بری .
ـ بدانید که جهاد بهای بهشت است , پس هر که با نفس خویش پیکار کند بهشت را مالک شود و آن ارجمندترین ثواب و پاداش الهی است برای کسی که قدر آن را بشناسد.
ـ جهاد کردن با نفس آن را در ارتکاب گناهان مهار می کند و از هلاکت و نابودی نگهش می دارد.
ـ پیکار با نفس و بازداشتن آن از خواهشهایش درجات را رفعت می بخشد و حسنات را دو چندان می کند.
ـ جنگیدن با نفس صلاح و پاکی را به نقطه کمال می رساند.
ـ پیامبر خدا (ص) : با مجاهدت می توان بر عادتهای بد چیره آمد.
ـ امام علی (ع) : اصلاح نفس با مجاهدت حاصل می شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : با خواهشهای خود بجنگید تا صاحب اختیار نفسهای خویش شوید.
ـ با خواهشهای نفس خود بستیزید, دلهایتان را حکمت فرا می گیرد.
ـ با کم خوردن و کم آشامیدن به جنگ نفسهای خود روید, فرشتگان بر سر شما سایه می فکنند و شیطان از شمامی گریزد.
ـ امام علی (ع) : به اوج اهداف نرسند مگر وارستگان نفس ستیز.
ـ هر که با نفس خویش پیکار کند تقوا را به سر حد کمال رسانده است .

جهاد 3 ((سختکوشی در راه طاعت خدا)).

سختکوشی در فرمانبری از خدا.

ـ امـام صـادق (ع) : در طاعت خدا از جان خود مایه بگذارید, زیرا هیچ یک از خوبیها و ثوابهایی که نزد اوست به دست نمی آید مگر با فرمانبری از او وپرهیز از حرامهایش .
ـ بـدانید که میان خدا و بندگانش نه فرشته مقربی واسطه شود نه پیامبر مرسلی و نیز هیچ کس دیگر مگر طاعتشان از خداوند, پس در طاعت خدابکوشید.
ـ در پاسخ به این پرسش که : کار خود را بر چه پایه ای استوار کرده ای ؟ فرمود: بر چهار چیز: دانستم که کار مراکسی جز خود من انجام نمی دهد, از این رو کوشیدم .
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : در کار (طاعت خدا) سخت بکوشید و اگر ناتوانی شما را از عمل سست و درمانده کرد از گناهان خودداری کنید.
ـ امام علی (ع) : بر شما باد به تلاش و سختکوشی و مهیا شدن و آماده گشتن و توشه برداشتن از سرای توشه (دنیا).
مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد چنان که ملتهای گذشته و اقوام پیشین را فریفت .
ـ به طاعت خدای سبحان دست نیابد مگر آن که تلاش ورزد و نهایت کوشش خود را به کار گیرد.
ـ در انـجـام طـاعات خود را به شکیبایی وادارید و نفسهایتان را از پلیدی گناهان به دور دارید تا حلاوت ایمان رابچشید.
ـ پـیامبر خدا (ص) : ای گروه مسلمانان ! آستین بالا زنید که موضوع جدی است و آماده شوید که رفـتـن نـزدیک است و توشه بردارید که سفر طولانی است بارهایتان را سبک کنید که گردنه ای دشوار فرا روی دارید و جز سبکباران آن را نپیمایند.

در راه خدا چنان که باید جهاد کنید.

قرآن .
((در راه خدا, چنان که باید, جهاد کنید)).
ـ امـام عـلـی (ع) : در راه خـدا, چـنـان که شایسته است , جهاد کن و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری مهراس .
ـ در حدیث معراج پیرامون ویژگی اهل آخرت آمده است : نفسهای خویش را به رنج در می افکنند و طعم آسودگی به آنها نمی چشانند.
ـ امـام علی (ع) در وصف پیامبر خدا (ص) می فرماید: هیچ گاه با دو کار رو به رو نمی شد مگر آن که سخت ترین را برمی گزید.

سختکوشترین مردم .

ـ پیامبر خدا (ص) : سختکوشترین مردم کسی است که گناهان را فرو گذارد.
ـ امام باقر (ع) در پاسخ به کسی که عرض کرد: من در عمل ناتوانم و نماز و روزه کم به جا می آورم اما سعی می کنم جز حلال نخورم و جز با حلال نزدیکی نکنم فرمود: چه جهادی برتر از پاک نگهداشتن شکم و شرمگاه ؟
.!
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : برترین جهاد جهاد کسی است که صبح خود را با این نیت آغاز کند که به احدی ستم روا ندارد.
ـ امام صادق (ع) : کوششی که با ورع و پاکدامنی همراه نباشد بی فایده است .

مجاهدت کلید رسیدن است .

قرآن .
((ما راههای خود را به کسانی که در راه ما جهاد کنند,نشان می دهیم .
ـ پیامبر خدا (ص) : هر که پیوسته دری را بکوبد سرانجام وارد شود.
ـ امام علی (ع) : هر که پیوسته دری را بکوبد و اصرار ورزد وارد شود.
ـ هر کس تمام توان خود را به کار گیرد به تمام خواسته خود برسد.
ـ هر که جوینده چیزی باشد به آن یا بخشی از آن برسد.

توفیق همراه کوشش .

ـ امـام رضا (ع) : هفت چیز است که بدون هفت چیز دیگر مسخره آمیز است : کسی که به زبان خود اسـتغفار کند اما در دلش (از گناه) پشیمان نباشد خودش رامسخره کرده است , کسی که از خدا بـهـشـت بـخـواهـد اما در برابر سختیها شکیبا نباشد خود را مسخره کرده است , کسی که توفیق بـخـواهـد امـا نکوشد خودش را به باد تمسخر گرفته است , کسی که جویای دوراندیشی باشد اما احـتـیاط نورزدخود را ریشخند کرده است , کسی که از آتش دوزخ به خدا پناه برد اما خواهشهای دنیایی را رها نکند خود را به بادتمسخر گرفته است و کسی که خدا را یاد کند لیک برای دیدار او نشتابد خود را ریشخند کرده است .

مجاهد درحقیقت برای خودش جهاد می کند.

قرآن .
((کسی که جهاد کند جز این نیست که به سود خویش جهاد کرده است .
((و هر که پاک شود برای خود پاک شده است)).
((هر کس کاری شایسته کند به سود خود کرده و هر کس کردار ناشایست کند به زیان خود کرده است)).

کوتاهی کردن در عمل .

ـ امام علی (ع) : زبان تقصیر کار, کوتاه است .
ـ کوتاهی در عمل , برای کسی که به پاداش دادن بر آن اطمینان دارد, زیان است .
ـ کوتاهی , آفت تواناست .
ـ کسی که در عمل کردن کوتاهی کند خدای سبحان او را به اندوه گرفتار سازد.
ـ هـر کـه در روزگار امیدش (به کار و عمل) و پیش از فرا رسیدن اجلش کوتاهی کند عمرش را باخته و مرگش مایه زیان اوست .
نادانی .

نادانی .

قرآن .
((ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم ازپذیرفتن آن سرباز زدند و از آن ترسیدند و (اما) انسان آن را به عهده گرفت که او ستمگر و نادان بود)).
ـ امام علی (ع) : نادانی مرگ است و سستی (در کار سبب) از دست دادن (آن).
ـ نادانی برای انسان زیانبارتر است از خوره برای بدن .
ـ نادانی درد است و ناتوانی .
ـ نادانی بدترین درد است .
ـ نادانی مرکبی چموش است که هر که سوارش شود به سر در آید و هرکه همراهش گردد گمراه شود.
ـ نادانی گام را می لغزاند.
ـ نادانی مایه مرگ زندگان و جاودانی بدبختی است .
ـ نادانی آخرت را تباه می کند.
ـ نادانی مایه تباهی همه چیز است .
ـ نادانی ریشه همه بدیهاست .
ـ نادانی کان بدی است .
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند هرگز (کسی را) به واسطه نادانی عزیز و ارجمند نکرده است .
ـ امام عسکری (ع) : نادانی دشمن (انسان) است .
ـ امام علی (ع) : آزمندی و سیری ناپذیری و بخل نتیجه نادانی است .
ـ در دعـای خـویـش : مـن نـادانم , به سبب نادانیم تو را نافرمانی کردم و به سبب نادانیم مرتکب گـنـاهـان شـدم و به سبب نادانیم دنیا مرا به خود مشغول داشت و به سبب نادانیم از یاد تو غافل شدم و به سبب نادانیم به دنیا دل بستم .
ـ همانا بی رغبتی به نادانی به اندازه رغبت به دانایی است .
ـ نادان را جز تیزی شمشیر (از کار خلاف) باز نمی دارد.

نادانی و کفر.

ـ امام علی (ع) : اگر بندگان وقتی چیزی را نمی دانستند (از اظهار نظر) باز می ایستادند کافر و گمراه نمی شدند.
ـ امام باقر (ع) : اگر بندگان آن گاه که نمی دانستند درنگ می کردند گرفتار انکار و کفر نمی شدند.

دانش و ایمان .

قرآن .

((آنـان کـه از دانش برخوردار شده اند می دانند که آنچه ازجانب پروردگارت بر تو نازل شده حق است و به راه خدای پیروزمند ستودنی راه می یابند)).

((و تـا دانـشـمـنـدان بـدانـند که قرآن براستی از جانب پروردگار توست و بدان ایمان بیاورند و دلهایشان بدان آرام گیرد.
آورده اند به راه راست هدایت می کند)).

((آنـان کـه از دانـش و ایـمان برخوردارند, گویند: شما بر وفق کتاب خدا تا روز قیامت در گور آرمیده اید و این روز قیامت است و شما نمی دانسته اید)).

ـ پیامبر خدا (ص) : دانش (مایه) زندگی اسلام است و ستون ایمان .

ـ امام علی (ع) : ایمان و عمل برادران همزادند و همراهان جدا ناشدنی .

نادان .

ـ امام علی (ع) : نادان به عیب و تقصیر خود آگاه نیست و نصیحت خیر خواه خود را (هم) نمی پذیرد.
ـ نادان مرده است هر چند به ظاهر زنده باشد.
ـ آدم نادان نصیحت بردار نیست و پند و اندرز در او کارگر نمی افتد.
ـ کار درست آدم نادان مانند لغزش دانشمند است .
ـ آدم نادان از آنچه آدم دانا و حکیم با آن انس می گیرد, می گریزد.
ـ نادان صخره ای است که چشمه ای از آن نمی جوشد, درختی است که شاخه اش سبز نمی شود و زمینی است که سبزه اش نمی روید.
ـ نادان , بنده خواسته های نفسانی خود است .
ـ دانشمند کسی است که قدر و اندازه خویش را بشناسد و نادان کسی است که شان خود را نشناسد.
ـ خردمند کسی است که شان خود را نگه دارد و نادان کسی است که قدر خویش را نشناسد.
ـ خردمند به کار خود تکیه می کند و نادان به آرزوی خود.
ـ دانشمند با دل و اندیشه خود می نگردو نادان با چشم و دیده خود.
ـ نادان کسی است که فریب هوی و هوس و اندیشه های باطل خود را بخورد.
ـ نادان به همتای خود گرایش دارد.
ـ هرگز نادانی را نمی یابی جز آن که در کارهایش یا افراط می کند یا تفریط.
ـ نادان را همیشه در حال افراط یا تفریط می بینی .
ـ براستی نادان کسی است که خواهشها او را برده خود کرده باشد.
ـ نادان , بنده خواسته های نفسانی خوداست .
ـ امام هادی (ع) : نادان اسیر زبان خود است .
ـ امام علی (ع) : نادان هرگاه بکوشد (انکار کند --- خ) بیابد و هرگاه بیابد ره الحاد (و انحراف از حق) در پیش گیرد.
ـ فرمان بردن از نادان نشانگر نادانی است .
ـ هر که اندازه خود را نشناسد پا از اندازه خویش فراتر نهد.
ـ کار نادان مایه زیان است و دانش او مایه گمراهی .
ـ نعمت و دارایی نادان مانند بوستانی است در زباله دانی .
ـ توانگری نادان به دارایی اوست .
ـ گمشده جاهل یافت نمی شود.
ـ ثروت نادان به دارایی و آرزوی اوست .

ـ نادان در همه حال بازنده و زيانكار است .
ـ پيامبر خدا (ص) : نادان كسى است كه خدا را نافرمانى كند هر چند خوش سيما و بلند پايه باشد.
ـ امام عسكرى (ع) : پروراندن نادان و ترك دادن كسى از عادتش كارى معجزه آساست .
ـ امام كاظم (ع) : شگفتى نادان از خردمند بيشتر از شگفتى خردمند از نادان است .

اخلاق نادان .

ـ امـام عـلـی (ع) : نـادان کسی است که خود را به آنچه نمی داند دانا شمارد و به رای و نظر خود بـسـنـده کند و پیوسته از دانشمندان دوری کند و از آنان عیب وایراد گیرد و مخالفان خود را بر خطا داند و آنچه را نفهمیده گمراه کننده شمارد.
نـمـی دانـد مـنـکـرش شود و آن را دروغ شمارد و از روی نادانی خود گوید: من چنین چیزی را نـمـی شـنـاسم و فکرنمی کنم که وجود داشته و گمان نمی کنم وجود داشته باشد و کجا چنین چیزی است ؟
و این از آن روست که به نظر ورای خود اعتماد دارد و از نادانی خود بی خبر است ! از این رو به سبب نادانی خویش پیوسته از جهل بهره مند شود وحق را انکار کند و در نادانی سرگشته ماند و از طلب دانش تکبرورزد.
ـ امام صادق (ع) : یکی از خویهای نادان این است که قبل از شنیدن (مطلب) پاسخ می دهد و پیش از آن که (مقصودگوینده را)بفهمد به مخالفت بر می خیزد و ندانسته داوری می کند.
ـ امـام حـسـن (ع) در وصف یکی از برادران خود می فرماید: از حاکمیت نادانی به در بود و دست سوی کاری درازنمی کرد مگر آن که مطمئن می شد سودی در بر دارد.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) در پاسخ به پرسش از نشانه های نادان فرمود: اگر با او بنشینی تو را به رنج افکند واگر از او کناره گیری دشنامت دهد, چون چیزی به تو دهد منت گذارد و چون چیزی به او بدهی ناسپاسی کند و اگر رازی را بدوسپاری به تو خیانت ورزد.
ـ خـصـوصیت نادان این است که درباره هر کس که با او آمیزش کند ستم روا دارد به فرو دستش دراز دستی کند, برزبر دستش گردنفرازی نماید و بدون آن که در سخن بیندیشد زبان به گفتار گشاید.
ـ امـام عـلـی (ع) : دلـهای مردمان نادان را طمعها از جا بر کنند و آرزوها به گروگان گیرند و فریبها به بند کشند.

نادانترین مردم .

ـ امام علی (ع) : نادانترین مردم کسی است که فریفته سخنان ستاینده چاپلوسی شود که زشت را در نظر او زیبا جلوه می دهد و خیر خواه را دشمن اومعرفی می کند.
ـ اوج نادانی این است که آدمی به نادانی خود ببالد.
ـ پـیامبر خدا (ص) : خردمندترین مردم نیکوکار ترسان (ازکیفر خدا) است و نادانترین آنها بد کار آسوده خاطر (از عذاب خدا).
ـ امام علی (ع) : بزرگترین نادانی , ناآگاهی انسان از شان و منزلت خویش است .
ـ بزرگترین نادانی این است که آنچه را برای تو نمی ماند و تو برای آن نمی مانی زیاد جمع کنی .
ـ ستمگری سرآمد نادانی است .
ـ دشمنی با مردم سرآمد نادانی است .

در نادانی همین بس .

ـ امام علی (ع) : هر چه می دانی به زبان میاور که این نشان نادانی است .
ـ در نادانی دانشمند همین بس که دانشش با کردارش ناسازگار باشد.
ـ در نادانی مرد همین بس که آنچه از آن نهی شده انجام دهد.
ـ در نادانی تو همین بس که به دانش خود مغرور شوی .
ـ در نادانی آدمی همین بس که قدر و اندازه خود را نشناسد.
ـ امـام صادق (ع) : دانایی را همین بس که از خدا بترسی و نادانی را همین بس که از (عذاب) خدا غافل شوی .
ـ امام علی (ع) : هر چه را مردم به تو گویند به نادرستی نسبت مده که این نشان نادانی است .

معنای نادانی .

ـ امام حسن (ع) در پاسخ به پرسش پدرش از تفسیر نادانی فرمود: زود پریدن روی فرصت پیش از آن که آن را کاملا به دست آوری و خودداری کردن از جواب .
ـ امام صادق (ع) : نادانی در سه چیز است : دوست عوض کردن , مخالفت کردن بدون دلیل و برهان و پرس و جو ازچیزهای بیهوده .
ـ امام عسکری (ع) : خنده ای که از روی تعجب نباشد نشانه نادانی است .
ـ پیامبر خدا (ص) : از نادانی است که هر چه می دانی فاش سازی .
ـ امام علی (ع) : دل بستن به دنیا, با وجود آنهمه رنجهایی که از او می بینی , نادانی است .
ـ خواست و آرزوی محال داشتن نادانی است .

دوست نادان .

قرآن .

((عفو را پيشه كن و به نيكى فرمان ده و از جاهلان رويگردان باش)).

ـ امام رضا (ع) : دوست نادان در رنج و زحمت است .

ـ امام عسكرى (ع) : دوست نادان در ستوه است .

ـ امام على (ع) : دوست آدم نادان در معرض گزند و نابودى است .

ـ پيامبر خدا (ص) : فرزانه ترين مردم كسى است كه از مردمان نادان بگريزد.

ـ امام على (ع) : بريدن از نادان برابر است با رابطه برقرار كردن با خردمند.

ـ به دشمن داناى خود اطمينان بيشتر داشته باش تا به دوست نادانت .

انسان دشمن آن چیزی است که نمی داند.

ـ امام علی (ع) : مردم دشمن آن چیزی هستند که نمی دانند.
ـ هر کس چیزی را نداند نکوهشش می کند.
ـ من چهار سخن گفتم و خداوند با فرو فرستادن آیه ای سخنان مرا تصدیق کرد .. .
گفتم : هر که نـسـبت به چیزی نادان باشد آن را دشمن دارد پس خدای تعالی این آیه را فرو فرستاد: ((چیزی را دروغ شمردند که به دانش آن دست نیافته بودند)).
ـ با آنچه نمی دانید دشمنی مورزید, زیرا بیشتر دانش در چیزهایی است که شما نمی دانید.
دوزخ .

دوزخ .

قرآن .
((و هـر کـه را خدا هدایت کند, هدایت شده است و آنهایی که گمراهشان سازد جز او هیچ یاوری نـیـابـند و در روز قیامت در حالی که چهره هاشان رو به زمین است , کور و لال و کر محشورشان می کنیم و جهنم جایگاه آنهاست که هر چه شعله آن فرو نشیند بیشترش می افروزیم)).
((جهنم در کمین باشد و منزلگاهی برای سرکشان)).
ـ امام علی (ع) : آتش فرجام واپس ماندگان است .
ـ دوزخ آتـشـی اسـت که شعله آن فروکش نمی کند و اسیر آن رهایی نمی یابد و شکسته آن بسته نمی شود, گرمایش سخت است و ژرفایش بسیار و آبش چرکابه .
ـ بترسید از آتشی که ژرفایش ناپیداست و گرمایش سخت و عذابش نو به نو.
و فریاد کمک خواهی شنوده نشود و اندوهی زدوده نگردد.
ـ بترسید از آتشی که گرمایش سخت است و ژرفایش دور و زیور آلاتش آهن .
ـ بترسید از آتشی که موج خروشان آن تناور است و زبانه اش گسترده و عذابش هماره تازه .
ـ آتـشـی اسـت سـخـت گزنده , امواجش خروشان و بلند, زبانه اش شعله ور, خروشش خشم آلود, فسرده شدنش دورو دیر, آتش گیره اش فروزان و تهدیدش هراس انگیز.
ـ چگونه بر آتشی صبر کنم که اگر جرقه ای به کره خاکی اندازد همه گیاهانش را بسوزاند واگر کسی به قله کوهی پناه برد گرمای آن او را در آن جا بپزد.
گناهان خود در زبانه دوزخ باشد و از رحمت خدا دور و رانده شده و مغضوب درگاه او؟
!.
ـ پـیامبر خدا (ص) : این آتش دنیا یکی از هفتاد جز آتش دوزخ است که هر یک از آن اجزا گرمای خود را دارد.
ـ دربـاره آیه ((و چون در جایگاه تنگی از دوزخ افکنده شوند)) فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست دوزخیان چنان در آتش در فشارند که میخ در دیوار.
ـ امـام باقر (ع) : دوزخیان از شدت دردی که از عذاب ((دردناک)) می چشند مانند سگ و گرگ زوزه مـی کـشـند ...چشمانشان کم سوست , کر

و لال و کورند, چهره هایشان سیاه است و در آتش رانده شده اند و پشیمانند.
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : اهل دوزخ بر اثر آتش چندان درشت می شوند که هر یک از دندانهایشان به اندازه کوه احد می شود.

آتشگیره دوزخ .

قرآن .
((و هـرگاه چنین نکنید, که هرگز نتوانید کرد, پس بترسید از آتشی که برای کافران مهیا شده و آتشگیره آن مردمان و سنگها هستند)).
((و اما آنان که از حق دورند آتشگیره جهنم خواهند بود)).
ـ امـام عـلی (ع) : بدانید که این پوست نازک را یارای آتش نیست , پس به خود رحم کنید, شما در مصیبتها وگرفتاریهای دنیا آتش را آزموده اید.
خـونی می شود و یا شنهای داغ پایش را می سوزاند چگونه بیتابی می کند؟
! پس , چگونه خواهد بود اگر میان دو لایه از آتش قرار گیرد و همبسترش سنگ و همدمش شیطان باشد؟
.!

کند و زنجیرهای دوزخ .

قرآن .
((ما برای کافران زنجیرها و کندها و آتش افروخته آماده کرده ایم)).
((آن گاه که کندها و زنجیرها به گردنشان افکنند و بکشندشان)).
((بگیریدش , زنجیرش کنید و به جهنمش بکشید.
ـ امـام صـادق (ع) --- از قـول جـبرییل (ع) به پیامبر خدا(ص) --- : اگر یک حلقه از آن زنجیر هفتاد گزی به زمین افکنده شوداز گرمای آن دنیا گداخته گردد.

جامه های دوزخیان .

قرآن .
((جامه هایشان از قطران است و آتش صورتهایشان رافرو پوشیده است)).
((بـرای آنـان که کافرند جامه هایی از آتش بریده اند و از بالا بر سرشان آب جوشان می ریزند, که به سـبـب آن هـر چـه در درون شـکـم دارند و نیزپوستهایشان گداخته می شود و نیز برای آنهاست گرزهایی آهنین)).
ـ امـام صـادق (ع) --- از گفته های جبرئیل به پیامبر خدا (ص) --- : اگر یکی از جامه های دوزخیان میان آسمان و زمین آویخته شود همه مردم دنیا از بوی آن بمیرند.
ـ امـام عـلـی (ع) : ای احنف ! اگر دوزخیان را ببینی که در دره های دوزخ سراشیب می روند و از کـوهـایـش بـالا,تـکـه هـایی از قطران بر آنان پوشانده شده و با تبهکاران و اهریمنان دوزخ همدم گـشـتـه اند و هر گاه برای رهایی ازسوختن کمک بطلبند عقربها و مارهای دوزخ بر آنان هجوم برند.

خوراک دوزخیان .

قرآن .
((برای دوزخیان خوراکی جز ضریع (خار خشک) نیست .
که نه چاق می کند و نه گرسنگی را باز دارد)).
((هر آینه درخت زقوم , خوراک گناه پیشه است)).
((در آن روز, در آن جا هیچ دوستی نخواهد داشت .
ـ پـیـامبر خدا (ص) : اگر یک سطل از چرک و خون دوزخیان در شرق عالم ریخته شود بر اثر آن جمجمه کسانی که در غرب عالمند به جوش آید.
ـ امـام صـادق (ع) --- از قول جبرییل (ع) به پیامبر خدا (ص) --- اگر قطره ای از ضریع (خار خشک) در آب آشامیدنی مردم دنیا بچکد از بوی گند آن همگی بمیرند.
ـ پیامبر خدا (ص) : ضریع (خار خشک) چیزی است در دوزخ همانند خار, از صبر زرد تلختر است و از مرداربدبوتر و ازآتش داغتر, خداوند آن را ضریع نامیده است .

نوشیدنی دوزخیان .

قرآن .
((بازگشت همه شما به اوست و این به یقین وعده خداست .
کافران را به سزای کفرشان شرابی است از آب جوشان و عذابی است
دردآور)).
((و بر سر آن آب جوشان خواهید نوشید.
ـ پـیـامـبر خدا (ص) در باره آیه ((و از زردابه و چرک نوشانده می شود))
فرمود: این آب نزدیک او برده می شود و او از آن بدش می آید.
شود چهره اش بریان گردد و پوست سرش بیفتد.
نشیمنگاهش بیرون ریزد.
تـکـه تـکه می شود)) و می فرماید: ((چون به استغاثه آب خواهند از آبی
چون مس گداخته که از حرارتش چهره هاکباب می شود بخورانندشان)).
ـ امـام علی (ع) : هنگامی که زقوم و خار خشک در شکم دوزخیان ,
همچون آب جوشان , به جوش آیـد, آب بـخـواهـنـد پس نوشیدنی غساق
(خون و چرکی که از پوست تن دوزخیان جاری شود) و صدید (زردابه و
چرک) به آنها داده شود که آن را با سختی جرعه جرعه می نوشند و از هر
سو مرگ گریبانشان را می گیرد اما نمی میرند.
ـ پیامبر خدا (ص) : اگر یک جرقه از جرقه های دوزخ در شرق عالم بیفتد
کسانی که در غرب عالم به سر می برندگرمای آن را می یابند.

دروازه های دوزخ .

قرآن .
((از دروازه های دوزخ در آیید و در آن جاویدان بمانید.
بد جایگاهی است جایگاه گردنکشان)).
((و جهنم میعادگاه همه آنهاست .
ـ امـام بـاقر (ع) درباره آیه ((جهنم هفت در دارد و برای هر در گروهی از آنان ...)) فرمود: به من خبر رسیده --- و البته خدا داناتر است --- که خداوند دوزخ را هفت درک (زیر طبقه) قرار داده است : بـالاتـرین درک جحیم است که اهلش برفراز تخته سنگی از آن می ایستند و مغز سرشان به جوش می آید همچون به جوش آمدن دیگ .
دوم : لظی , پوست سر را می کند, هر که را به حق پشت کرد و از فرمان سرپیچید به خود می خواند و آن را که گردمی آورد و می اندوخت .
سـوم : سـقـر, نـه هـیچ باقی می گذارد و نه چیزی را وا می گذارد, سوزاننده پوست است , نوزده فرشته بر آن گماشته شده اند.
چهارم : حطمه , شعله هایی می افکند هر یک به بلندی کاخی عظیم .
پـنـجم : هاویه , در آن جا گروهی هستند که دست به دعا برداشته می گویند: مالکا! به فریادمان رس .
بـخـواهد کمکشان کند ظرفهای زردرنگ آتشین به آنان دهد که در آنها زردابه و چرکی است که چـونـان مس گداخته از پوستهایشان جاری است .
..
ششم : سعیر که در آن سیصد سراپرده از آتش است .
هـفتم : جهنم , که فلق در آن است (و آن چاهی است در جهنم که چون دهان باز کند بشدت آتش زبانه کشد که دردآورترین آتش است .
ـ پـیامبر خدا (ص) : جهنم را دری است که جز کسی که با معصیت خدای تعالی خشم خود را فرو نشاند, از آن واردنمی شود.

ویژگی دوزخیان .

قرآن .
((بسیاری از جن و انس را برای جهنم بیافریدیم .
را دلهایی است که بدان نمی فهمند و چشمهایی است که بدان نمی بینند و گوشهایی است که بدان نمی شنوند.
آنهایند, اینان خود غافلانند)).
((پس هر که طغیان کرده و زندگی اینجهانی را برگزیده , جهنم جایگاه اوست)).
ـ پیامبر خدا (ص) : هر تندخوی خشن مغرور گردنفراز حریص خسیس و بی خیر اهل دوزخ است و اهل بهشت ناتوانان شکست خورده اند.
ـ دو چیز میان تهی بیش از همه مردم را به دوزخ می برد: دهان و فرج .
ـ امام صادق (ع) : سه خوی است که اگر در مرد باشد مترس و بگو: او دوزخی است :خشونت و بزدلی و بخل .
فخر فروشی .
ـ پیامبر خدا (ص) : سه خوی از اخلاق دوزخیان است : تکبر, خودپسندی و بد اخلاقی .

چه کسی از آتش می رهد؟ .

قرآن .

((و هیچ یک از شما نیست مگر این که به جهنم درآیدو این حکمی است حتمی از جانب پروردگار تو.

ـ امام علی (ع) : هرگز از آتش نرهد مگر آن کس که اعمال دوزخی را واگذارد.

ـ امام رضا (ع) : هرکس از آتش به خدا پناه برد اما خواهشهای دنیوی را وانگذارد خویشتن را به باد ریشخند گرفته است .

نخستین کسی که به دوزخ می رود.

ـ پیامبر خدا (ص) : نخستین کسی که به دوزخ می رود فرمانروای قدرتمندی است که دادگری نکند و توانگری که حقوق مالی خود را نپردازد و تهیدست متکبر.

سبکترین عذاب .

ـ امـام صادق (ع) : سبکترین عذاب روزقیامت عذاب مردی است که در آتشی کم عمق قرار دارد ودو کفش و دو بند کفش از آتش به پا دارد.
آتـش مغزش همچون دیگ به جوش می آید و فکر می کند که در دوزخ عذابی از عذاب او سخت تر نیست درصورتی که عذاب او در دوزخ سبکترین عذاب است .
ـ پیامبر خدا (ص) : از میان دوزخیان , ابن جذعان سبکترین عذاب را دارد.
جذعان سبکترین عذاب را دارد؟
فرمود: چون او مردم را اطعام می کرد.
ـ کم عذابترین اهل دوزخ دو کفش از آتش به پا دارد که از حرارت آنها مغزش به جوش می آید.

دوزخیانی که سخت ترین عذاب را می چشند.

ـ پـیامبر خدا (ص) : سخت ترین عذاب را در روز قیامت عالمی می چشد که علمش برای او سودی نداشته است .
ـ سـخـت ترین عذاب را در روز رستاخیز مردی می چشد که پیامبری را کشته , یا به دست پیامبری کشته شده باشد وپیشوایی که مردم را به گمراهی افکند و پیکر تراش .
ـ امام علی (ع) : کیفر آن کس از همه سخت تر است که خوبی را به بدی پاداش دهد.
ـ سخت ترین عذاب را در روز رستاخیز آن کسی دارد که از قضای الهی خشمگین و ناخشنود باشد.

دره متکبران .

قرآن .
((گفته شود: از درهای جهنم وارد شوید و در آن تا ابدبمانید.
ـ امام صادق (ع) : در جهنم برای متکبران دره ای است به نام سقر.
شکایت برد و خواهش کرد اجازه اش دهد تا نفسی بکشد.
ـ امام باقر (ع) : در جهنم کوهی است به نام صعدی و در صعدی دره ای است به نام سقر.
نام هبهب که هر وقت درپوش آن کنار می رود دوزخیان از گرمایش فغان بر می آورند.

آسیاب جهنم .

ـ امام علی (ع) : در دوزخ آسیابی است که [پنج گروه] را آرد می کند. دانشمندان بدکار و قرآن خوانان فاسق و زمامداران ستمگر و وزیران خیانتکار و مباشران دروغگو.

آنچه عذاب دوزخ را سبک می کند.

ـ امام کاظم (ع) : در میان بنی اسرائیل مردی بود مؤمن که همسایه کافری داشت .
کافر از دنیا رفت خداوند در دوزخ خانه ای گلی برایش ساخت که او را از گرمای جهنم حفظ می کرد و روزیش از غیردوزخ می آمد.

کسانی که به دوزخ می روند.

قرآن .
((آری , آنـان که مرتکب کاری زشت می شوند و در گناه غرقه می گردند اهل جهنمند و جاودانه در آن)).
((جز اهل شقاوت بدان در نیفتد: آن که تکذیب کرد و رویگردان شد)).
ـ پـیامبر خدا (ص) : خداوند از بندگان خود عذاب نکند مگر آنکس را که در برابر خدا سرکشی و نافرمانی کند و ازگفتن لا اله الا اللّه خودداری ورزد.
ـ هرگز به دوزخ نرود آن کس که تا زنده بوده چیزی را شریک خدا نکرده و پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نمازش را خوانده باشد.
ـ از وحـیـهـای خـداوند به عیسی (ع) : دوزخ سرای جباران و سرکشان ستمگر است و جایگاه هر تندخوی خشنی و هر متکبر مغروری .
ـ امام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی به عزت و جلال خود سوگند یاد کرده که یکتا پرستان را هرگز در آتش عذاب ندهد.
ـ خدای تبارک و تعالی پیکرهای یکتاپرستان را بر آتش حرام کرده است .
ـ پـیامبر خدا (ص) : سوگند به آن که مرا نوید دهنده برانگیخت , خداوند هرگز یکتا پرست را در آتش عذاب ندهد.
ـ امام باقر (ع) در پاسخ به این سؤال که آیا مؤمن به دوزخ می رود؟ فرمود: نه به خدا قسم .

آنان که در دوزخ جاویدانند.

ـ امام کاظم (ع) : خداوند جز کافران ومنکران و گمراهان و مشرکان را در آتش جاودان نکند.
صغیره بازخواست نشوند.
ـ پیامبر خدا (ص) : پنج نفرند که آتش آنها خاموش نشود و بدنهایشان نمیرد: آن که به خدا شرک ورزد, آن که ازپدر و مادر خود نافرمانی کند, آن که از برادر خود نزد حاکم سعایت کند تا به قتل او بینجامد, آن که کسی را, بدون آن که مستحق قصاص باشد, بکشد و آن که گناهی را مرتکب شود و آن را به خدای عزوجل نسبت دهد.
ـ امام علی (ع) در دعا عرض می کند: خدایا! تو سوگند یاد کرده ای که جهنم را از کافران جن و انس پرکنی و معاندان را در آن تا ابد نگه داری .

وضعیت جاودانگان در آتش .

قرآن .
((فریاد برآورند که : ای مالک ! کاش پروردگار تو ما رابمیراند, می گوید: نه , شما در این جا ماندنی هستید)).
((و کافران را آتش جهنم است , نه میرانده شوند و نه از عذابشان کاسته شود)).
- -
- -
((پـشـت سـرش جهنم است تا در آن جا, به جای آب , چرک و خونش بخورانند, جرعه جرعه آن را می نوشد و هیچ گوارایش نیست و مرگ از هر سو بر اومی تازد اما نمی میرد.
((هـر آیـنـه هـر کـس کـه گناهکار نزد پروردگارش بیاید, جهنم جایگاه اوست که در آن جا نه می میرد و نه زنده است)).
ـ امـام عـلـی (ع) : مـقیم دوزخ از آن جا کوچانده نمی شود و برای آزادی اسیر آن سربها پذیرفته نـمـی گـردد, بندهایش از هم گسسته نمی شود, آن سرای را عمری نیست که با سر آمدن مدت عمر نابود شود و دوزخیان را اجلی نیست که با فرارسیدن آن به حیاتشان پایان داده شود.
ـ آن که به دوزخ درآید برای همیشه بدبخت است .
ـ وارد شوندگان به آتش برای همیشه در عذابند.
ـ پیامبر خدا (ص) : اگر به دوزخیان گفته شود: شما به تعداد ریگهای دنیا در آتش خواهید ماند خوشحال می شوند واگر به بهشتیان گفته شود: شما به تعداد ریگها (ی دنیا) در بهشت ماندگار خواهید بود اندوهگین می شوند اماجاودانگی برای آنها مقرر شده است .

کسانی که از آتش بیرون آورده می شوند.

ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند مردمانی را از آتش بیرون می آورد و به بهشت می برد.
ـ عده ای از مردم بعد از سوخته شدن در آتش , از دوزخ بیرون آورده و به بهشت برده می شوند که بهشتیان به آنهادوزخیان می گویند.
ـ امـام بـاقـر (ع) : گـروهـی از مـردم در آتش می سوزند و خوب که گداختند (و خالص شدند) شفاعت به سراغشان می آید.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس ذره ای ایمان در دلش باشد, از آتش بیرون آورده می شود.

آخرین کسی که از آتش بیرون آورده می شود.

ـ پـیامبر خدا (ص) : من می دانم کدام دوزخی از همه دیرتر از جهنم بیرون آورده می شود و کدام بـهشتی آخر از همه به بهشت می رود: مردی که با خزیدن از آتش بیرون می رود و خدای تبارک و تعالی به او می فرماید: برو وارد بهشت شو.
خیالش می رسد که بهشت پر است .

تعالی به او می فرماید: برو وارد بهشت شو .. .

برای تو در بهشت به اندازه دنیا و ده برابر آن جا هست .

یـا بـرای تـو ده برابر دنیا وجود دارد .. .
گفته می شد: این کس فروپایه ترین فرد بهشت است .
علت جاودانگی در دوزخ .
ـ امـام صادق (ع) : دوزخیان از این رو در آتش جاویدانند که در دنیا نیتشان این بود که چنانچه تا ابد زنده بمانند تا ابد خدا را نافرمانی کنند و بهشتیان نیز ازاین رو در بهشت جاویدانند که در دنیا بر این نیت بودند که اگر برای همیشه ماندگار باشند برای همیشه نیز خدا را فرمان برند.
نیتهایشان است .
طبق نیت خود.

گستره فراگیری دوزخ .

قرآن .
((روزی که جهنم را می گوییم : آیا پر شده ای ؟
می گوید: آیا هیچ زیادتی هست ؟
)).
ـ پیامبر خدا (ص) : بهشت و دوزخ هر یک به خود نازیدند.
شـهـریـاران و اشـراف را وارد مـن مـی کـنی ! بهشت گفت : پروردگار من ! ناتوانان و بینوایان و مستمندان را وارد من می کنی !.
پس , خداوند به دوزخ فرماید: تو عذاب منی و من آن را به هر کس که خواهم برسانم .
رحمت منی که همه چیز را فراگرفته است و هر یک از شما گنجایش خود را دارد.
می شوند ولی دوزخ می گوید: آیا باز هم هست ؟
و بهشتیان نیز به بهشت برده می شود و بهشت نیز می گوید: آیا بازهم هست ؟
.
ـ دوزخ مـی گـویـد: آیـا بـاز هم هست ؟
و پروردگار جهانیان آن قدر دوزخی در آن می ریزد که جـهـنم , مانند مشک نوی که وقتی پر شود غلغل می کند, به غلغل می افتد و می گوید: بس است , بس است .

منازل نفس در آخرت .

ـ پـیامبر خدا (ص) : هیچ یک از شما نیست مگر آن که دو منزل دارد: یکی در بهشت و دیگری در دوزخ .
ـ هـر یـک از بـهـشـتـیـان جـایـگـاه خـود را در دوزخ مـی بـیـنـد و می گوید: اگر خداوند مرا هدایت نمی کرد؟
! پس (به پاس این هدایت) او را شکر می گوید.
یـک از دوزخـیـان نـیـز جایگاه خود را در بهشت می بیند و با دریغ و حسرت می گوید: اگر خدا هدایتم می کرد!.
ـ امـام صـادق (ع) : خداوند هیچ آفریده ای نیافرید مگر آن که برایش منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ قرار داد که اینان (بهشتیان) جایگاه آنان (دوزخیان) را به ارث می برند و آنان جایگاه اینان را.
((آنـان همان وارثانی هستند که بهشت برین را به ارث می برند ...)) .
ـ پیامبر خدا (ص) : درباره آیه ((دریـغـا کـه کوتاهی کردیم)) فرمود: دریغ از این روست که دوزخیان جایگاه بهشتی خود را در بهشت می بینند.
حسرت و دریغ می شود.

احاطه دوزخ بر کافران .

قرآن .

((از تو به شتاب عذاب خدا را می طلبند, حال آن که جهنم بر کافران احاطه دارد)).

((بعضی از آنان می گویند: مرا رخصت ده و به گناه میانداز ((16)) , آگاه باش که اینان در گناه افتاده اند و جهنم بر کافران احاطه دارد)).

ـ پیامبر خدا (ص) : بدانید که بهشت و دوزخ به هر یک از شما از بند کفشش نزدیکتر است .

پاسخ دادن .

پاسخ .
ـ امام على (ع) : هرگاه پاسخها درهم و انبوه شود پاسخ درست پوشيده ماند.
ـ امام صادق (ع) : هر كس به هر سؤالى كه از او مى شود پاسخ دهد ديوانه است .
ـ امام على (ع) : گاه باشد كه زبان آور (نيز) در پاسخ فروماند.
ـ هر كس در جواب دادن شتاب كند پاسخ درست را نيابد.
ـ از نشانه هاى فضل و دانش پاسخ درست است .
ـ تندى را كنار بگذار و در دليل بينديش و از ياوه گويى خويشتن نگه دار تا از لغزش در امان مانى .
ـ هرگاه در برابر نادان بردبارى نشان دهى بيگمان بهترين جواب را به او داده باشى .
ـ بسا سخنى كه پاسخش سكوت است .
ـ بسا سكوتى كه گوياتر و رساتر از سخن است .
ـ هرگاه در سخن گفتن مغلوب شدى مبادا در سكوت مغلوب شوى .

بخشندگی .

بخشندگی .

ـ امـام عـلی (ع) : من خود را برتر از آن می دانم که نیازی باشد و بخشندگی من گنجایش آن را نـداشته باشد, یا رفتار جهالت آمیزی باشد وبردباری من تحملش را نداشته باشد, یا گناهی باشد و گذشت من آن را فرا نگیرد, یا زمانی درازتر از زمان من باشد.
ـ آنچه را به دست می آوری ببخش تا مورد ستایش و تحسین قرارگیری .
ـ بخشندگی تهیدست او را ارجمند می سازد و بخل توانگر خوارش می کند.
ـ بخشندگی مرد او را محبوب دشمنانش می کند و بخلش او را نزد فرزندانش هم منفور می سازد .
ـ بـرای خدا بخشش کنید و در راه طاعت او با نفسهایتان بجنگید تا پاداشتان را بزرگ و عطیه تان را نیکو گرداند.
ـ بخشندگی از بزرگمنشی است .
ـ امام حسین (ع) : هر که بخشنده باشد آقایی کند.
ـ امام علی (ع) : بخشندگی نگهبان آبروهاست .
ـ بخشندگی عزتی است نقد.

برترین بخشندگی .

ـ امام علی (ع) : برترین بخشندگی بخشیدن موجودی است .
ـ برترین بخشش رسانیدن حقوق به صاحبان آنهاست .
ـ برترین بخشندگی آن است که با وجود تنگدستی باشد.
ـ برترین بخشندگی بخشیدن دسترنج است .
ـ بخشش تهیدست برترین بخشش است .
ـ پیاپی نیکی کردن از کمال بخشندگی است .
ـ اوج بخشندگی بخشیدن موجودی است .
ـ نهایت بخشندگی این است که دسترنجت را ببخشی .
ـ امام حسن (ع) در پاسخ به این سؤال که بخشندگی چیست ؟
فرمود: بخشیدن دسترنج .
ـ امام علی (ع) : کاملترین بخشندگی کسب مکارم اخلاق و به عهده گرفتن خسارتها و تاوانهاست .
ـ امام حسین (ع) : بخشنده ترین مردم کسی است که به آن که به او چشم امید نبسته بخشش کند .
ـ پیامبر خدا (ص) : بخشنده ترین مردمان آن کس است که جان و مال خود را در راه خدا ببخشد.

تفسیر گشاده دستی .

ـ امام حسن (ع) --- آنگاه که امیرالمؤمنین (ع) از او پرسید : فرزندم ! گشاده دستی چیست ؟
فرمود --- : بخشش کردن در روزگار تنگدستی و توانگری .
ـ در خـبـری دیـگـر آمـده است که حضرت پاسخ داد: این که نیاز سائل را برآوری و هر چه داری ببخشی .

ویژگی انسان بخشنده .

ـ امام صادق (ع) : بخشنده , بخشنده نباشد مگر آن گاه که سه خصلت داشته باشد: در توانگری و تـنـگـدسـتی مال خویش را ببخشد, آن را به کسی که مستحق است ببخشد و تشکری که در برابر خوبی خود به کسی دریافت می کند بیشتر و ارزشمندتر از آن چیزی بداند که به او داده است .
ـ بخشنده بزرگوار کسی است که حق خدا را بگزارد.
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند کسی را که در حق او بخشندگی کند دوست می دارد.
ـ امام علی (ع) : انسان بخشنده در دنیا ستوده است و در آخرت نیکبخت .
ـ بخشنده کسی است که چیزی را بخشد که از بخشیدن امثال آن دریغ می شود.
ـ امـام رضـا (ع) --- در حـال طواف سؤال شد بخشنده کیست ؟
فرمود --- : سخن تو دو صورت دارد: اگـر از مـخـلـوق می پرسی , بخشنده کسی است که آنچه را خدا بر او واجب کرده است بپردازد و بخیل کسی است که از پرداختن آنچه خدا بر او فرض کرده است دریغ ورزد.
اگـر بـه بـنـده ای عطا کند به او چیزی داده است که از آن او نیست و اگر عطا نکند چیزی از او دریغ داشته است که از آن او نیست .
ـ امام علی (ع) : مردم دو گروهند: بخشنده ای که ندارد و دارایی که نمی بخشد.

جستن کانهای بخشش و کرم .

ـ امـام صادق (ع) : اگر جویای بخشندگی هستی به معدنهای آن رجوع کن , زیرا بخشندگی را معدنهایی است ومعدنها را ریشه هاست و ریشه ها را شاخه ها و شاخه ها را میوه .
جز با ریشه و هیچ ریشه ای جز با کان و معدنی نیکو و پربرکت .

بخشندگی (متفرقه).

ـ امـام عـسكری (ع) : كسی كه نبخشیدن را (به جای خويش) بلد نباشد, بخشيدن به موقع را نيز بلد نيست .
ـ امام علی (ع) : بخشش زمامداران از اموال مسلمانان ستم و خيانت است .
ـ امام حسن (ع) : وعده دادن , بيماری بخشندگی است و به وعده عمل كردن داروی آن .
ـ پـيـامـبـر خدا (ص) : آيا شما را از بخشنده ترين بخشندگان خبر ندهم ؟ خداوند, بخشنده ترين بخشندگان است و من بخشنده ترين فرزندان آدم می باشم .
بگستراند.
كشته شود.
ـ امام حسين (ع) [طی قطعه ای می فرمايد]:.
چون دنيا چيزی به تو بخشيد.
پيش از آن كه از دستت برود همه آن را به مردم ببخش .
زيرا اگر دنيا روی آورد.
بذل و بخشش آن را از بين نمی برد.
و اگر پشت كند بخل ورزيدن آن را نگه نمی دارد.
ـ امام علی (ع) : بخششی كه از روی ترس و يا به اميد تلافی نباشد بخشش واقعی است .

همسایه .

حسن همسایگی .

قرآن .
((خدای را بپرستید و هیچ چیز شریک او مسازید و با پدرو مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه خویش و همسایه بیگانه و یار مصاحب نیکی کنید)).
ـ امام صادق (ع) : بر شما باد به حسن همسایگی که خداوند به این کار فرمان داده است .
ـ حسن همسایگی روزی را زیاد می کند.
ـ حسن همسایگی خانه ها را آباد و عمرها را زیاد می کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : با همسایه ات نیکو همسایه داری کن تا مؤمن باشی .
ـ امام علی (ع) : از نشانه های حسن همسایگی جویا شدن از احوال همسایه است .
ـ کسی که به همسایگان خود نیکی کند خدمتگزارانش زیاد شوند.
ـ هر که همسایه خوبی باشد همسایگانش زیاد شوند.
ـ پـیـامبر خدا (ص) : جبرئیل پیوسته مرا درباره همسایه سفارش می کرد تا جایی که گمان بردم بزودی او را ارث بر(همسایه اش) خواهد کرد.
ـ امام علی (ع) در هنگام وفات خویش فرمود: خدا را, خدا را درباره همسایگانتان که آنان سفارش شده پیامبرشمایند.
خواهد داد.
ـ حرمتی بالاتر از حرمت همنشینی و همسایگی نیست .
ـ پیامبر خدا (ص) : احترام همسایه بر انسان همانند احترام مادرش می باشد.

تفسیر حسن همسایگی .

ـ امام کاظم (ع) : حسن همسایگی این نیست که آزار نرسانی بلکه حسن همسایگی این است که در برابر آزار و اذیت همسایه شکیبا باشی .

اول همسایه بعد خانه .

ـ امـام علی (ع) : مردی خدمت پیامبر خدا(ص) آمد و عرض کرد: می خواهم خانه ای بخرم , دستور مـی فرمایید کجا بخرم ؟
در میان جهینه یا مزینه یا ثقیف و یا قریش ؟
پیامبر خدا (ص) به او فرمود: اول همسایه سپس خانه , اول یار راه سپس مسافرت .
ـ نیز از امام علی (ع) : پیش از خریدن خانه ببین همسایه ها کیستند.

همسایه بد.

ـ لقمان (ع) : من صخره های بزرگ و آهن و هر بار سنگینی را به دوش کشیدم اما باری سنگینتر از همسایه بد ندیدم .
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : ای علی ! چهار چیز کمرشکن است : .. .
و همسایه بد .
ـ به خدا پناه می برم از همسایه بد.
ناراحت می شود و اگر تو را گرفتار و بد حال دید خوشحال می شود.
ـ سـه چـیز در راس مصیبتهای کمرشکن است : .. .
و همسایه ای که چشمانش تو را می پاید و دلش خواهان رسوایی توست , اگر خوبی ببیند آن را می پوشاند و فاش نمی سازد و اگر بدی ببیند آن را آشکار و همه جا پخش می کند.
ـ امام علی (ع) : همسایه بد بزرگترین رنج و سخت ترین بلا و مصیبت است .

آزار رساندن به همسایه .

ـ پیامبر خدا (ص) : هر که به خدا و روزواپسین ایمان داشته باشد همسایه خود را آزار نمی رساند.
ـ امام رضا (ع) : از ما نیست کسی که همسایه اش از شر او در امان نباشد.
ـ امام صادق (ع) : مردی از انصار خدمت پیامبر خدا آمد و عرض کرد: من از بنی فلان خانه ای خریده ام ونزدیکترین همسایه ام کسی است که امیدی به خیر و خوبی او ندارم و از شر و بدیش در امان نیستم .
به علی و سلمان و ابوذر --- و یکی دیگر که فراموش کرده ام و فکر می کنم مقداد باشد ((17)) --- دستور داد با تمام قدرت درمسجد اعلام کنند ایمان ندارد هر آن کس که همسایه اش از شر او در امان نباشد.
.

جویا شدن از حال همسایه .

ـ پیامبر خدا (ص) : به من ایمان نیاورده است آن که شب سیر بخوابد و همسایه مسلمانش گرسنه باشد.
ـ هر کس کالایی را از همسایه خود دریغ دارد خداوند در روز رستاخیز خیر خود را از او دریغ دارد و او را به خودش واگذارد و چه بد وضعی دارد کسی که خدا وی را به خودش واگذارد.
ـ مؤمن نیست کسی که شب را با شکم سیر بخوابد و همسایه اش در کنار او گرسنه باشد.
ـ به من ایمان نیاورده است آن که شب سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد.
شب پوشیده بخوابد و همسایه اش برهنه باشد.
ـ امـام بـاقـر (ع) : پـیـامبر خدا (ص) فرمود: به من ایمان نیاورده است آن که شب را با شکم سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد.
نظر رحمت نمی افکند.
ـ پـیامبر خدا (ص) به اصحابش فرمود: به خدا و روز آخرت ایمان نیاورده است کسی که شب سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد.
خدا! نابود شدیم .
فرسوده تان خشم خدا را فرو می نشانید.

حق همسایه .

ـ امام سجاد (ع) : اما حق همسایه ات این است که در غیاب او آبرویش را حفظ کنی و در حضورش او را احترام نهی .
دنبال عیبهایش نباشی , اگر بدی از او دیدی بپوشانی , اگر بدانی که پند و اندرز تو را می پذیرد او را در خـفا نصیحت کنی , در سختیها رهایش نکنی , از لغزشش درگذری , گناهش را ببخشی و با او به خوبی و بزرگواری معاشرت کنی .
ـ پـیامبر خدا (ص) درباره حقوق همسایه فرمود: اگر از تو کمک خواست کمکش کنی , اگر از تو قـرض خواست به اوقرض دهی , اگر نیازمند شد نیازش را برطرف سازی , اگر مصیبتی دید او را دلـداری دهـی , اگـر خـیر و خوبی به او رسیدبه وی تبریک و شادباش گویی , اگر بیمار شد به عـیـادتش روی , وقتی مرد در تشییع جنازه اش شرکت کنی , خانه ات را بلندتر از خانه او نسازی تا جـلـوی جـریـان هوا را بر او بگیری مگر آن که خودش اجازه دهد, هرگاه میوه ای خریدی برای او تـعـارف بـفـرستی و اگر اینکار را نکردی مخفیانه میوه را به خانه ات ببر, فرزندت را همراه میوه بیرون میاورکه بچه او با دیدن میوه در دست او ناراحت شود, با بوی و دود دیگت او را ناراحت نکن مگر آن که مقداری ازغذای آن را برای او بفرستی .

مرز همسایگی .

ـ امام علی (ع) : حریم مسجد چهل ذراع است و تا چهل خانه از چهار طرف منزل همسایه به شمار می آیند.
ـ پیامبر خدا (ص) : تا چهل خانه همسایه به شمار می آیند.

همسایگان خدا.

قرآن .
(((پرهیزگاران) در جایگاهی پسندیده اند, نزدفرمانروایی توانا)).
ـ پیامبر خدا (ص) : روز قیامت که شد خداوند همه خلایق را در بیابانی پهناور جمع کند و آواز دهنده ای از جانب خدا جار زند: کجایند شکیبایان ؟
. ..
سپس آواز دهنده دیگری ندادهد .. .
کجایند بخشندگان ؟
. ..
آن گاه آواز دهنده ای از جانب خدای عزوجل با صدایی که همگان بشنوند, فریاد زند: کجایند همسایگان خانه خدا جل جلاله ؟
پس گروهی از مردم برخیزند.
که به سبب آن امروز همسایگان خانه خدای تعالی شده اید؟
آنان گویند: ما برای خدا یکدیگر را دوست می داشتیم ,برای خدا به یکدیگر بذل و بخشش می کردیم و برای خدا به دیدار هم می رفتیم .
بندگان من , راه را بر آنان بگشایید تا بدون حسابرسی به جوار خدا در بهشت روند.
ـ امام علی (ع) : همسایگی خدا ارزانی کسی است که او را فرمان برد و از مخالفتش دوری کند.
جاه و مقام .

جاه و مقام .

ـ پیامبر خدا (ص) : جاه و مقام یکی از دوپشتوانه است .
ـ همان گونه که خداوند درباره دارایی بنده از او سؤال می کند درباره مقام و موقعیتش نیز سؤال می نماید ومی فرماید: بنده من ! من به تو مقام و موقعیت روزی کردم .
خواه غمزده ای را کمک کردی ؟
.
ـ امـام صادق (ع): زمانی فرا رسد که اگر کسی دست سؤال به سوی مردم دراز کند زنده بماند و اگر خاموش ماندبمیرد.
خود یاری رسان و اگر چیزی نداشتی با استفاده از مقام و موقعیت خود کمکشان کن .

جاه طلبی .

ـ پیـامبر خدا (ص) : حمله دو گرگ درنده به یک رمه گوسفند زیانبارتر از حب مال و جاه برای دین انسان مسلمان نیست .
ـ امام صادق (ع) : حمله دو گرگ درنده به یک رمه بی چوپان که یکی از اول رمه و دیگری از آخر آن حمله کنندزیانبارتر از حب جاه و مال برای دین مسلمان نیست .
ـ پیامبر خدا (ص) : در این زمان ما زهد در بی اعتنایی به درهم و دینار است اما روزگاری بر مردم آید که کناره گیری از مردم سودمندتر است تا بی اعتنایی به درهم و دینار.

حرف حا.

.

1. محبت

دوستی نوعی خویشاوندی است .

ـ امام علی (ع) : دوستی خویشاوندیی است اکتسابی .
ـ امام حسن (ع) : خویش کسی است که پیوند دوستی او را نزدیک کرده باشد هر چند نسبتش دور باشد و بیگانه کسی است که از دوستی به دور است هر چند نسبتش نزدیک باشد.
همین دست وقتی بشکند (و معیوب شود) آن را ببرند و از بدن جدا کنند.
ـ امام علی (ع) : دوستی یکی از دو خویشاوندی است .
ـ دوستی نزدیکترین خویشی است .
ـ نزدیکترین خویشی دوستی دلهاست .
ـ دوستی , خویشی است .
ـ خویشاوندی به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی .
ـ دوستی پدران با هم خویشاوندی فرزندان آنهاست .

عوامل دوستی زا.

ـ امام صادق (ع) : سه چیز دوستی می آورد: دینداری , افتادگی و بخشندگی .
ـ امام علی (ع) : سه خصلت موجب جلب دوستی می شود: خوشخویی , مهربانی و فروتنی .
ـ پیامبر خدا (ص) در پاسخ به این پرسش که چه چیز موجب محبت خدا و محبت مردم می شود؟
فرمود: به آنچه نزد خدای عزوجل است دل ببند تا خدایت دوست بدارد و از آنچه مردم دارند دل بر کن مردم دوستت خواهندداشت .
ـ امام علی (ع) : آن که چوب درختش نرم باشد شاخه هایش بسیار شود ((18)) .
ـ امام باقر (ع) : چهره شاد و روی باز وسیله جلب دوستی و مایه تقرب به خداست و ترشرویی و گرفتگی چهره سبب جلب دشمنی و مایه دوری از خداست .
ـ امام جواد (ع) : سه خصلت است که به وسیله آنها جلب محبت می شود: رعایت انصاف در معاشرت با دیگران ,کمک مالی به دیگران در سختی و خوشی و برخورداری از قلبی سلیم و مهربان .
ـ امام علی (ع) : مهربانی و اظهار دوستی محبت می آورد.
ـ دلها را وفاداری به هم انس و پیوند می دهد.
ـ امام صادق (ع) : رحمت خدا بر آن بنده ای که دوستی مردم را به خود جلب کند و با آنان در حد فهم و شناختشان سخن بگوید و از گفتن آنچه توان فهمش را ندارند و انکار می کنند خود داری کند.

کسانی که شایسته دوستی نیستند.

قرآن .
((نمی یابی مردمی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند, ولی با کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت می ورزند دوستی کنند هر چند آن مخالفان , پدران یا فرزندان یا برادران و یا قبیله آنها باشند.
خدا بر دلهای چنین کسانی ایمان رقم زده است)).
((خدا شما را از .. .
با کسانی که با شما در دین نجنگیده اند باز نمی دارد .. .
بلکه خداوند شما را از دوستی ورزیدن با کسانی که با شما در دین جنگیده اندو از سرزمینتان بیرونتان رانده اند یا در بیرون راندتان همدستی کرده اند باز می دارد)).
ـ امام علی (ع) : دوستی عوام مانند ابر از هم گسیخته می شود و همچون سراب تار و مار می گردد.
ـ رشته دوستیهای بدکاران زودتر از هر دوستی دیگری از هم می گسلد.
ـ دوستی نابخردان همچون سراب از بین می رود و همچون مه برطرف می شود.
ـ دوستی نادانان تغییر می پذیرد و زود رخت بر می بندد.
ـ دوستی احمق چون درخت آتش است که اجزای آن یکدیگر را می سوزانند.
ـ با کافر دوستی مورزید و با نادان همنشینی مکنید.
ـ مبادا دشمنان خدا را دوست بداری , یا دوستیت را نثار کسی جز دوستان خدا کنی ,که هر کس مردمی را دوست بدارد با آنان محشور شود.
ـ دوستی و محبت خود را بیجا نثار مکن .
ـ دوستی و محبت خود را ارزانی کسی مدار که وفا ندارد.

دوست داشتن ناتوانان .

ـ پیامبر خدا (ص) : خدایم مرا به دوست داشتن مسلمانان مستمند فرمان داده است .

ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد! دوست داشتن من دوست داشتن تهیدستان است , پس به تـهـیدستان نزدیک شو و آنان را کنار خود بنشان و از توانگران دوری گزین و نزدیکشان منشین , زیرا که فقیران دوستان منند.

ـ پـیـامبر خدا (ص) : ای علی ! خدای عزوجل دوستی مستمندان و مستضعفان زمین را ارزانی تو کرده است .

به برادری آنان خشنودی و آنان به امامت و پیشوایی تو.

محبت مانع شناخت است .

قرآن .

((زنان شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام خواسته و شیفته او گشته است .

ـ پیامبر خدا (ص) : عشق تو به چیزی , کور و کرت می کند.

ـ امام علی (ع) : چشم عاشق از دیدن عیبهای معشوق کور است و گوش او از شنیدن زشتیهایش کر.

ـ امـام بـاقـر (ع) در باره آیه ((و عشق به پرده دل او آویخت)) فرمود: عشق یوسف او (زلیخا) را از مردم در حجاب و بی خبر کرد چندان که جز به یوسف نمی اندیشید.

محبت و گرفتاری ها.

ـ امام علی (ع) : کسی که تو را دوست دارد ترا خشنود می سازد.
ـ امام رضا (ع) : عشق و محبت مایه گرفتاریهاست .
ـ زنـدانبان یوسف (ع) به او گفت من دوستت دارم , آن حضرت فرمود: هر چه می کشم از عشق و محبت است .
خاله ام که مرا دوست داشت مرا دزدید, پدرم که دوستم می داشت برادرانم بدخواه من گشتند و زن عزیز که دوستدارم بود مرا به زندان افکند.

نشانه محبت .

ـ امام علی (ع) : هر كه تو را دوست داشته باشد (از زشتیها) نهیت كند.
ـ هر كس شیفته چیزی باشد آن چیز ورد زبانش شود.
ـ دوستی را زبان اظهار می كند و عشق و محبت از چشمها پیداست .
ـ امام صادق (ع) : نشانه محبت ترجیح دادن محبوب است بر هر چه جز اوست .

محبت (متفرقه).

ـ امام صادق (ع) : هر که بیجا دوستی کندرشته دوستی اش گسیخته شود.
ـ امام علی (ع) : والاترین خوی پاس داشتن دوستی است .
ـ پیامبر خدا (ص) : محفل دوستان هرگز تنگ (و خسته کننده) نیست .
ـ امام علی (ع) : شایسته ترین کس به منت گذاری آن است که آغازگر دوستی باشد.
ـ در تنگناها و سختیهاست که دوستی راستین خود را نشان می دهد.

محبت 2 ((خدا دوستی)).

محبت شدید مؤمنان به خدا.

قرآن .
((بـگـو: اگر پدرانتان و فرزندانتان و .. .
نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد کردن در راه او دوست داشتنی تر هستند, منتظر باشید تا فرمان خدا برسد و خدا فاسقان را هدایت نمی کند)).
((بعضی از مردم برای خدا همتایانی اختیار می کنند و آنها را چنان دوست می دارند که خدا را.
می دارند و آن گاه که این ستم پیشگان عذاب را ببینند دریابند که همه قدرت از آن خداست و هر آینه خدا به سختی عقوبت می کند)).
ـ امـام صادق (ع) : ایمان انسان به خدا ناب و خالص نباشد مگر آن که خداوند را از خودش و پدر و مادر و فرزند و زن و مالش و از همه مردم بیشتر دوست بدارد.
ـ در دعـا عـرض مـی کـنـد: آقای من ! من گرسنه سیری ناپذیر محبت به توام , من تشنه سیراب ناشدنی محبت به توام .
وه که این چه شوقی است به کسی که او مرا می بیند و من او را نمی بینم .
ـ امام سجاد (ع) نیز در دعا عرض می کند: الهی ! اگر مرا به بندکشی و بخشش خود را میان همه از من دریغ داری ...امیدم را از تو بر نکنم و از گذشت تو روی آرزویم را برنگردانم و حب تو از دلم بیرون نرود.
ـ امـام حـسـین (ع) در دعا عرض می کند: تویی که اغیار از دل دوستانت بیرون کردی تا جز تو را دوسـت نـدارنـد .. .
آن کـه تـو را گـم کرد چه یافت ؟
! و آن که تو را یافت چه از دست داد؟
! آن که دیگری را به جای تو گرفت زیان کرد وباخت .
ـ خـدای عـزوجـل به داود (ع) وحی فرمود که : ای داود! یاد من از آن یادکنندگان (من) است و بهشت من از آن فرمانبرداران (من) و دیدارم از آن مشتاقان (من) و من ویژه فرمانبردارانم .
ـ پیامبر خدا (ص) : خدا را با تمام دل دوست بدارید.
ـ امـام مـهـدی (ع) : مـوسـی در وادی مـقـدس با خدای خود به راز و نیاز پرداخت و عرض کرد: پـروردگـارا! مـن مـحـبـت و دوستی خود را پاک از آن تو کردم و دلم را از جز تو شستم --- موسی خـانـواده اش را زیـاد دوست می داشت --- پس خدای تعالی فرمود: ((کفشهای خود را برکن))یعنی اگـر محبت تو پاک از آن من است و دلت از هوای جز من شسته

است پس محبت خانواده ات را از دل خودبرکن .
ـ پـیـامبر خدا (ص) : هر کس خدا دوستی را بر خود دوستی برگزیند خداوند او را از روزی مردم بی نیاز گرداند.
ـ امام صادق (ع) : دل حرم خداست , پس , جز خدا را در حرم خدا منشان !.
ـ از دعای آن حضرت در هنگام حلول ماه رمضان --- : بر محمد و خاندان او درود فرست و دلم را به مـقـام والای خودت مشغول دار و دوستی و محبتت را به سوی آن فرست تا دیدارت کنم در حالی که از رگهای گردنم خون بیرون می جهد.
ـ امـام سـجاد (ع) : الهی ! از تو می خواهم که دلم را از محبت به خودت و ترس از خودت و باور به خودت و ایمان به خودت و ترس از خودت و شوق به خودت لبریز کنی .
ـ پـیامبر خدا (ص) : الهی ! محبت خودت را محبوبترین چیزها نزد من گردان و ترس و خشیت از خـودت راتـرسـناکترین چیزها در نظر من قرار ده و با شوق دیدارت نیازهای دنیایی را از دل من برکن .
ـ خـداونـدا! از تـو می خواهم محبت خود و محبت آن کس که تو را دوست دارد و کاری که مرا به محبت تو می رساندعطایم فرمایی .
ـ امام صادق (ع) : محبت (خدا) برتر از ترس (از خدا) است .

ایمان , دوستی و دشمنی است .

ـ امام باقر (ع) : ایمان , دوستی و دشمنی است .
ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این سؤال که آیا دوستی و دشمنی جز ایمان است ؟
فرمود: مگر ایمان جز دوستی ودشمنی است ؟
!.
ـ آیا دین جز دوستی و محبت است ؟
! خدای عزوجل می فرماید: ((بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خداوند دوستتان بدارد)).
ـ امام باقر (ع) : دین همان محبت و دوستی است و دوستی همان دین .

آنچه دوستی خدا را به دنبال دارد.

ـ مـسـیح (ع) در پاسخ به پرسش از یک کارکه دوستی خدا را فرا آورد فرمود: دنیا را دشمن دارید خدا شما را دوست خواهد داشت .
ـ در حـدیـث مـعـراج آمـده است : ای محمد! من آنان را که به خاطر من با یکدیگر دوستی ورزند دوسـت دارم , آنـان را کـه بـه خـاطر من به هم مهر ورزند دوست دارم , آنان را که به خاطر من با یکدیگر پیوند وارتباط برقرار کنند دوست دارم , آنان را که به من توکل کنند دوست دارم .
نیست .
ـ امام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی فرموده است : بنده با هیچ وسیله ای محبوبتر از آنچه بر او فرض کرده ام محبوب من نمی شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : محبت خدا بر کسی که به خشم آید و خویشتنداری ورزد واجب آمده است .
ـ امام باقر (ع) : خدایت رحمت کند! بدان که محبت خدا را به دست نیاوری مگر با نفرت داشتن از بسیاری از مردم و به دوستی او نرسی مگر با دشمنی کردن با ایشان , این از دست دادن (مردم) در مقابل رسیدن به محبت و دوستی خدا در نظر کسانی که به ارزش کار آگاهند بسیار ناچیز است .
ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس زیاد به یاد مرگ باشد, خداوند دوستش دارد.
ـ در پـاسـخ به مردی که عرض کرد: دوست دارم از دوستان خدا و پیامبرش باشم فرمود: آنچه را خدا و پیامبرش دوست دارند دوست بدار و آنچه را خدا و پیامبرش دشمن دارند, دشمن بدار.
ـ امام صادق (ع) : دوستی خدای عزوجل را جستم آن را در دشمنی با گنهکاران یافتم .
ـ هـرگـاه مـؤمـن از دنـیا کنار کشد بلند مرتبه گردد و شیرینی محبت خدا را دریابد و نزد دنیا پرستان چون دیوانه نماید, در صورتی که شیرینی محبت خدا با آنها درآمیخته است و از این رو , جز به او, دل مشغول نکرده اند.

کسانی که خداوند دوستشان دارد.

قرآن .
((در راه راه خـدا انفاق کنید و خویشتن را به دست خود به هلاکت میندازید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد)).
((همانا خداوند توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد)).
((آری , هر کس به عهد خود وفا کند و از خدا بترسد, همانا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد)).
((چه بسا پیامبرانی که خدا دوستان بسیاری همراه آنان به جنگ رفتند و در راه خدا هر چه به آنها رسید سستی نکردند و ناتوان نشدند و سر فرودنیاوردند و خدا شکیبایان را دوست دارد)).
((به سبب رحمت خداست که تو با آنها چنین خوشخوی و مهربان هستی .
بـبـخـشـای و بـرایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن که خدا توکل کنندگان را دوست دارد)).
((مگر آن گروه از مشرکان که با ایشان پیمان بسته اید و در پیمان خود کاستی نیاورده اند و با هیچ کس بر ضد شما همدست نشده اند.
پیمان خویش تا پایان مدتش وفا کنید زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد)).
((خداوند پرهیزگاران را دوست دارد)).
((هرگز در آن مسجد نماز مگزار.
که دوست دارند پاکیزه باشند, زیرا خدا پاکیزگان را دوست دارد)).
((خـدا دوسـت دارد کسانی را که در راه او در صفی , همانند دیواری که اجزایش را با سرب به هم پیوند داده باشند, می جنگند)).
ـ امام باقر (ع) : خداوند دوست دارد کسی را که با مردم مزاح و شوخی کند اما سخن زشت به زبان نـیاورد و نیز کسی را که اندیشه ای یکتاپرست داشته باشد و کسی را که آراسته به صبر و شکیبایی باشد و کسی را که به نماز خواندن افتخار کند.
ـ امام سجاد (ع) : خداوند هر دل غمناک و هر بنده سپاسگزار را دوست دارد.
ـ امام باقر (ع) : خدای عزوجل آدم با حیای خویشتندار را دوست دارد.
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند انسان با حیای بردبار پاکدامن با مناعت را دوست دارد.
ـ خـدای عـزوجـل سـه تن را دوست دارد: کسی که نیمه شب برخیزد و کتاب خدا را تلاوت کند, کـسـی کـه با دست راست صدقه دهد و دست

چپش آگاه نشود و کسی که با سپاهی رفته باشد و همرزمانش بگریزند و او با دشمن مقابله کند.

کسانی که خداوند دوستشان ندارد.

- -
- -
((در راه خـدا بـا کـسـانـی که با شما می جنگند پیکار کنید و تجاوز نکنید که خدا تجاوزگران را دوست ندارد)).
((خـدا ربـا را ناچیز می گرداند و صدقات را افزونی می دهد و خدا هیچ کفران کننده گنهکار را دوست ندارد)).
((آنـان که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند مزدشان را بتمامی می دهد و خداوند ستمکاران را دوست ندارد)).
((همانا خدا متکبران فخر فروش را دوست ندارد)).
((و به خاطر کسانی که به خود خیانت می ورزند مجادله مکن , که خدا خائنان گناهکار را دوست ندارد)).
((و خداوند تبهکاران را دوست ندارد)).
((او اسراف کنندگان را دوست ندارد)).
((اگـر نگران خیانت گروهی هستی به آنان اعلام کن که همانند خودشان عمل خواهی کرد زیرا خدا خائنان را دوست ندارد)).
((خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند.
((بـراستی که خدا می داند چه در دل پنهان می دارند و چه چیز را آشکار می سازند و او متکبران را دوست ندارد)).
((خداوند سرمستان را دوست ندارد)).
((تا کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند از فضل خود پاداش دهد.
((خدا بلند کردن صدا به بدگویی را دوست ندارد مگر آن کس که به او ستمی شده باشد.

محبوبترین مردم نزد خدا.

ـ امـام صـادق (ع) : بـدانـیـد کـه محبوبترین مؤمنان نزد خدا کسی است که مؤمن تهیدست را از ناداری نجات دهد و در امور مادی و زندگیش به او یاری رساند وکسی که مؤمنان را کمک کند و سود رساند و ناراحتی آنها را برطرف سازد.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : مـحبوبترین بندگان خدا نزد خداوند کسی است که به حال بندگانش سودمندتر و در ادای حق خداکوشاتر باشد.
ـ خـدای تبارک و تعالی می فرماید: محبوبترین بندگان نزد من آنهایند که به خاطر من یکدیگر را دوسـت دارنـد,دلـبـسـتـه مسجدهایند و سحرگاهان لب به استغفار گشایند, اینانند که هرگاه بخواهم زمینیان را کیفر دهم به یاد ایشان افتم و ازمجازات آنان صرف نظر کنم .
ـ امام صادق (ع) : محبوبترین کس نزد خدای عزوجل آن است که در گفتارش راستگو باشد و در گزاردن نماز وآنچه خدا بر او واجب کرده است مواظبت کند و امانت پرداز باشد.
ـ مـوسی (ع) در مناجات با خدا عرض کرد: خدای من ! کدام آفریده ات را بیشتر دوست می داری ؟
فرمود: آن کس را که چون محبوبش را از او بگیرم با من آشتی باشد.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : همانا محبوبترین شما نزد خداوند, جل ثناه , کسی است که بیشتر به یاد او باشد.
شما نزد خدای عزوجل پرهیزکارترین شماست .
ـ امـام عـلـی (ع) : هـمانا یکی از محبوبترین بندگان خدا نزد او بنده ای است که خداوند او را در پـیـکار با نفسش یاری کرده است , پس , جامه زیرینش اندوه است وجامه رویینش ترس (از خدا) و چراغ هدایت در دلش فروزان است .
ـ پیامبر خدا (ص) در پاسخ به این سؤال که خداوند چه کسی را بیشتر از همه دوست دارد؟
فرمود: آن که به حال مردم سودمندتر باشد.
ـ مردم نانخورهای خدایند, پس محبوبترین کس نزد خدا آن است که به حال آنها سودمندتر باشد و خانواده ای راخوشحال کند.
ـ امـام صـادق (ع) : خدای عزوجل فرموده است : مردم خانواده منند, پس محبوبترین آنها نزد من کسی است که باآنان مهربانتر و در راه برآوردن نیازهایشان کوشاتر باشد.
ـ پیامبر خدا (ص) : محبوبترین بنده نزد خدا کسی است که در راه طاعت

خداخويشتن را به رنج و كوشش افكند, خيرخواه و دلسوز امت پيامبر او باشد, درعيببهاى خود بينديشد, بينش و خرد خود را به كارگيرد و كار كند.

کارهایی که خدا دوست دارد.

ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند سه کار را دوست دارد: کم گویی , کم خوابی و کم خوری .
ـ خـدای سـبحان سه کار را دوست دارد: گزاردن حق او, فروتن بودن با خلقش و نیکی کردن به بندگانش .

محبوبترین کارها نزد خدا.

ـ امـام بـاقـر (ع) : از پیامبر خدا (ص) پرسیده شد: خدای عزوجل کدام کار را بیشتر دوست دارد؟
فرمود: مسلمانی را پیاپی شاد کردن .
مـنـظـور از شادکردن پیاپی مسلمان چیست ؟
فرمود: گرسنگیش را برطرف سازی , اندوهش را بزدایی و قرضش را بپردازی .
ـ امـام صـادق (ع) : یـکی از محبوبترین کارها نزد خدای عزوجل شاد کردن مؤمن است : بر طرف کردن گرسنگی اش , یا زدودن اندوهش , یا پرداختن قرضش .
ـ امام باقر (ع) : هیچ عبادتی نزد خدا محبوبتر از شاد کردن مؤمن نیست .
ـ پـیامبر خدا (ص) : خداوند فرموده است : بنده با هیچ وسیله ای محبوبتر از فرایض به من نزدیک نشده است .
ـ امام صادق (ع) : یکی از محبوبترین کارها نزد خدای تعالی زیارت قبر حسین (ع) است .
ـ امام علی (ع) : محبوبترین کارها نزد خدای عزوجل در زمین , دعاست .

پرستش عاشقان .

ـ در صحیفه ادریس آمده است : خوشا آنان که از روی عشق مرا پرستیدند و مرا معبود و پروردگار خود گرفتند,برای خاطر من شبها نخوابیدند و روزها کوشیدند و این نه از روی ترسی و نه از بهر امـیـدی , نه از هراس دوزخی و نه به طمع بهشتی بلکه به سبب محبت راستین و اراده بی شائبه و بریدن از همه چیز و دل بستن به من .
ـ پیامبر خدا (ص) : شعیب (ع) از عشق خدای عزوجل چندان گریست که نا بینا شد.
را از دست داد.
بار دیگر خدا بینایش کرد.
اگر از بیم آتش می گریی تو را امان دادم و اگر به شوق بهشت است آن را ارزانیت داشتم .
و سـرورا! تـو مـی دانـی که گریه من نه از بیم دوزخ توست و نه به شوق بهشتت , بلکه دلم بسته عشق و محبت تو گشته است , پس , صبوری نتوانم مگر آن که تو را ببینم .
سبب همسخنم موسی بن عمران را خدمتگزار تو خواهم کرد.

خدا دوست کسی است که دوستش بدارد.

ـ خـدای تـعـالی به داود (ع) وحی فرمود: ای داود! به بندگان زمینی من بگو: من دوست کسی هستم که دوستم بدارد و همنشین کسی هستم که با من همنشینی کند وهمدم کسی هستم که با یـاد و نـام مـن انـس گـیرد و همراه کسی هستم که با من همراه شود کسی را بر می گزینم که مرابرگزیند و فرمانبردار کسی هستم که فرمانبردار من باشد.
را به خودم بپذیرم [و چنان دوستش بدارم] که هیچ یک از بندگانم بر او پیشی نگیرد.
و هر کس جز مرا بجوید مرا نیابد.
همنشینی و همدمی با من بشتابید و به من خو گیرید تا به شما خو گیرم و به دوست داشتن شما بشتابم .

آثار محبت خدا.

قرآن .
((بـگـو: اگـر خـدا را دوسـت داریـد از مـن پیروی کنید تاخدایتان دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید که خداوند بخشنده و مهربان است)).
ـ امام صادق (ع) : هر کس خوشحال می شود که بداند خداوند دوستش دارد باید به فرمانهای خدا عمل کند و از ماپیروی نماید.
ـ هـرگاه خدای تعالی بنده ای را دوست بدارد به او طاعت خود را الهام فرماید, قناعت را پیشه او کـنـد, در دین فقیه وآگاهش گرداند, جانش را با یقین نیرو بخشد, با همان کفاف زندگیش را بگذراند و جامه عفت بر او بپوشاند.
خـداوند بنده ای را دشمن دارد او را مالدوست گرداند, آرزوهایش را دراز کند, دنیا را به ذهن او افـکـنـد, او را بـه خـواهـشـهـای نفسش واگذارد, پس بر مرکب عناد بنشیند و بساط تبهکاری را بگستراند و بر بندگان ستم روا دارد.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : خدایا! دوست دارم بدانم کدام بنده ات را دوست داری تا من نیز دوستش بـدارم ؟
خداوند فرمود:هرگاه دیدی بنده ام بسیار به یاد من است (بدان که) من توفیق این امر را بدو داده ام و دوستش دارم .
بنده ام به یاد من نیست من او را از این کار محروم کرده ام و دشمنش داشته ام .
ـ امام علی (ع) : هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد عبادت واقعی را به دل او اندازد.
ـ هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد امانتداری را در نظرش محبوب گرداند.
ـ هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد او را به آرامش و بردباری آراسته گرداند.
ـ هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد صداقت و راستگویی را به دل او افکند.
ـ هـرگـاه خداوند بنده ای را دوست بدارد مایه کمال او را به خودش الهام فرماید و به وی توفیق طاعت خویش دهد.
ـ هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد او را با عبرتها اندرز دهد.
ـ هـرگـاه خداوند بنده ای را دوست داشته باشد مال و دارایی را منفور او گرداند و آرزوهایش را کوتاه کند.
ـ هـرگـاه خـداوند بنده ای را دوست داشته باشد قلبی سلیم و خویی خوش

و معتدل به او روزی فرماید.
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد مبتلایش می گرداند وچون بسیار دوستش بدارد او را ازآن خود می کند.
ـ امام علی (ع) : هرگاه خداوند بنده ای را گرامی بدارد (دل) او را به محبت خود مشغول کند.

ملاک منزلت داشتن نزد خدا.

ـ امـام صـادق (ع) : هر کس می خواهد بداندکه چه منزلتی نزد خداوند دارد بنگرد که منزلت خدا نزد او چگونه است , زیرا بنده به همان اندازه نزد خدا منزلت دارد که بنده برای خدا نزد خود منزلت قائل است .
ـ ابـن جـهم به حضرت رضا (ع) عرض کرد: فدایت شوم , می خواهم بدانم که من در نظر شما چه جایگاهی دارم ؟
حضرت فرمود: بنگر که من نزد تو چه جایگاهی دارم !.
ـ امام علی (ع) : هر یک از شما که می خواهد بداند چه منزلتی نزد خدا داردبنگرد که هنگام (رو به رو شـدن بـا) گـنـاهـان چـه ارزشـی بـرای خـدا قائل است , به همان اندازه نزد خدای تبارک و تعالی منزلت دارد.
ـ هـر کـه دوست دارد بداند منزلتش نزد خداوند چگونه است , بنگرد که منزلت خدا نزد او چگونه باشد.
سـر دو راهـی دنـیا و آخرت قرار گیرد و کار آخرت را بر دنیا برگزیند چنین شخصی خداوند را دوست دارد اما کسی که دنیا را برگزیند برای خدا منزلتی قائل نیست .

نشانه خدا دوستی انسان .

قرآن .
((بـگـو: اگـر خـدا را دوسـت دارید از من پیروی کنید تاخداوند دوستتان بدارد و گناهانتان را ببخشاید و خداوند آمرزنده و مهربان است)).
ـ امـام صادق (ع) : خداوند به موسی (ع) وحی فرمود: دروغ می گوید آن کس که گمان برد مرا دوست دارد اما چون شب فرا رسد چشم از عبادت من فرو بندد.
هـان ! ای پـسر عمران , چون شب شود من متوجه دوستداران خود شوم و دیده دلشان را بگشایم و کیفرم را در برابرچشمانشان مجسم کنم و با من گفتگو کنند چنان که گویی مرا می بینند و در حضور خودم با من سخن می گویند.
ـ مصباح الشریعه : امام صادق (ع) فرمود : نور محبت خدا هرگاه بر درون بنده ای بتابد او را از هر مشغله دیگری تهی گرداند.
وفادارترین آنها به عهد و پیمان .
ـ مـصـباح الشریعه : امیر مؤمنان (ع) فرمود : عشق خدا آتشی است که در هر چه بیفتد بسوزاند و نور خدا به هر چه نزدیک شود فروزانش کند.
ـ خدای تعالی به داود (ع) وحی فرمود: ای داود! هر کس محبوبی را دوست بدارد سخنش را باور کـنـد و هر که از محبوبی خوشش آید کرده های او نیز درنظرش پسندیده آید و هر که به محبوبی اعتماد داشته باشد به او تکیه کند و هر که شیفته محبوبی باشد برای دیدن اوبکوشد.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : نـشانه دوست داشتن خدای تعالی دوست داشتن یاد و نام اوست و نشانه ناخوش داشتن خدای تعالی ناخوش داشتن یاد و نام خدای عزوجل است .
ـ امام علی (ع) : دل خدا دوست رنج و سختی در راه خدا را بسیار دوست می دارد و دل بی خبر از خدا راحت طلب است .
است .

درجات خدا دوستان .

ـ امـام عـلـی (ع) --- در پـاسـخ به پرسش عربی بادیه نشین از درجات خدا دوستان , فرمودـ : دون پایه ترین خدا دوست کسی است که طاعت خود را خرد شمارد و گناهش را بزرگ و پندارد که در دو سرای کسی جز او مورد مؤاخذه قرارنگیرد.
بالاتر از آن هفتاد مرتبت است .

بزرگترین منزلت .

ـ امـام صادق (ع) : خردمندان كسانى هستند كه انديشه را به كار گيرند تا بر اثر آن محبت خدا را بـه دسـت آورنـد --- تـا آن جـا كـه فـرمود --- : چون به اين منزلت برسد خواهش و محبت خود را از آن آفريدگارش قرار دهد و هر گاه چنين كند به بزرگترين منزلت دست يابد و پروردگارش را در دل خـويـش بـبـيند وحكمت را بيابد نه از طريقى كه حكما يافتند و دانش را نه از طريقى كه دانشمندان وصدق را نه از راهى كه صديقان .
فراچنگ آورده اند و دانشمندان دانش را با جستن و صديقان با خشوع و عبادت دراز مدت .
ـ خـداى تـعـالـى بـه يـكـى از صديقان وحى فرمود كه مرا بندگانى است كه دوستم دارند ومن دوستشان دارم , مشتاق منند و من مشتاق آنانم , به ياد منند و من به ياد آنانم .. .
كمترين چيزى كه بـه ايشان مى دهم سه چيز است : اول : پرتوى از نور خود را در دلهايشان مى افكنم كه بدان سبب از مـن خـبـردار مـى شـونـد چنان كه من ازآنان خبر دارم دوم : اگر آسمانها و زمينها و هر آنچه در آسمانها و زمينهاست در ترازوهاى آنها باشد در برابر ارزش آنها كم مى بينم .
مى خواهم به او بدهم ؟
!.
ـ پـيـامبر خدا (ص) : خداوند فرمود: بنده ام با هيچ وسيله اى دوست داشتنى تر از فرايض محبوب من نمى شود.
مستحبات وسيله جلب محبت مرا فراهم مى آورد چندان كه محبوب من مى شود و چون دوستش بدارم گوش شنواى او مى شوم و چشم بيناى او و زبان گوياى او و دست نيرومند او و پاى رهپوى او.
هرگاه از من چيزى بخواهد عطايش كنم .

خدا دوستی و دنیا دوستی با هم جمع نمی شوند.

ـ پیامبر خدا (ص) : دوستی دنیا و دوستی خدا هرگز در یک دل گرد نمی آیند.
ـ امام علی (ع) : کسی که محبت دنیا در دلش خانه کرده است چگونه مدعی محبت خداست ؟
!.
ـ همچنان که روز و شب با هم جمع نمی شوند خدا دوستی و دنیا دوستی نیز با هم گرد نمی آیند.
ـ امـام صـادق (ع) : به خدا سوگند کسی که دنیا را دوست بدارد و محبت غیر ما را به دل گیرد خداوند را دوست ندارد.
ـ امام علی (ع) : هر که دوستدار دیدار خدای سبحان باشد از دنیا دست شوید.
ـ اگر خدا را دوست دارید پس محبت دنیا را از دلهایتان بیرون کنید.

تشویق به ایجاد محبت خدا در دلهای مردم .

ـ امام باقر (ع) : خدای تعالی به موسی (ع)وحی فرمود: مرا دوست بدار و محبوب بندگانم گردان .
از تـو دوست نمی دارم , اما پروردگارا! بادلهای بندگان چه کنم ؟
خدای تعالی به او وحی فرمود: نعمتها و نیکیهایم را به آنان یادآور شو, زیرا که آنان جز خوبی از من ندیده و به یاد ندارند.
ـ پـیـامـبـرخـدا(ص): خـدای عـزوجل به داود(ع) فرمود: مرا دوست بدار و نزد خلقم نیز محبوب گردان .
پروردگارا! من که دوستت دارم اما چگونه تو را نزد بندگانت محبوب گردانم ؟
فرمود: نعمتهایی را کـه بـه آنـان داده ام گـوشزدشان کن که اگر خوبیهایم را یادآورشان شوی مرا دوست خواهند داشت .

خدا دوستی (متفرقه).

ـ در دعای ماه رمضان که از امام کاظم (ع)روایت شده آمده است : چهره مرا با نور خود روشن فرما و با محبت خود دوستم بدار.
ـ امام سجاد (ع) در دعا عرض می کند: مولای من ! معرفت من مرا به تو رهنمون شد و محبت من به تو شفیع من نزدتوست .
ـ نیز در دعا عرض می کند: ای یگانه من ! هم و اراده من معطوف به توست و میل و رغبتم همه به آنچه نزد توست ,امید و هراسم پاک به تو و از توست و محبتم به تو خو گرفته است .
ـ امـام حسین (ع) در دعا عرض می کند: کور است چشمی که تو را بر خود ناظر و نگهبان نبیند و زیانبار است تجارت بنده ای که از محبت تو سهمی نداشته باشد.
ـ امام هادی (ع) --- در زیارت جامعه --- : درود بر دعوتگران به سوی خدا . ..
وسرشاران از محبت خدا.
ـ امـام سـجـاد (ع) --- در زیـارت امـیـن اللّه --- : خدایا! دلهای فروتنان در برابرت سرگشته است و راههای روی آورندگان به تو آشکار است .
ـ امام صادق (ع) : قلم (تقدیر) محبت خدا را رقم زده است , پس هر که را خداوند برایش خشنودی (از خـویـش) رابر گزیند گرامیش داشته است و هر که را به ناخشنودی (از خود) گرفتار سازد خوارش کرده است .
ناخشنودی دو آفریده خداوندند و خدا آن چه بخواهد بر آفریده خود می افزاید.

محبت 3 ((دوست داشتن برای خدا)).

دوست داشتن برای خدا.

ـ امام صادق (ع) : دو مؤمن هرگز با هم دیدار نکنند مگر این که آن بهتر است که برادرش را بیشتر دوست داشته باشد.
خود را بیشتر دوست داشته باشد.
ـ آنان که به خاطر خدا یکدیگر را دوست بدارند در روز قیامت بر فراز منبرهایی از نور هستند و نور پـیـکـرهـا ومـنـبـرهایشان همه چیز را روشن کند, به طوری که با آن نور شناخته شوند و گفته می شود: اینان کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می داشتند.
ـ خـدای تـعالی به موسی (ع) فرمود: آیا هرگز کاری برای من کرده ای ؟
موسی عرض کرد: برایت نماز گزاردم , روزه گرفتم , صدقه دادم [و تو را یاد کردم].
صدقه سایه سرت و یاد من نور برای تو.
موسی (ع) عرض کرد: مرا به آن کار که برای توست راهنمایی فرما.
کـسـی دوسـتـی کـرده ای [و به خاطر من با کسی دشمنی ورزیده ای]؟
پس , موسی دانست که برترین اعمال دوستی ودشمنی به خاطر خداست .
ـ امـام جـواد (ع) : خـداونـد به یکی از پیامبران وحی فرمود: دل برکندن تو از دنیا مایه آسودگی زودرس خود توست و دل بستنت به من موجب ارجمندی تو نزد من است .
ـ امام علی (ع) : دوستی کردن برای خدا نزدیکترین نسب و خویشاوندی است .
ـ دوستی برای خاطر خدا استوارتر از پیوند خویشاوندی است .
ـ بـهترین دینداری دوست داشتن برای خدا, دشمنی ورزیدن برای خدا, گرفتن برای خدا و عطا کردن به خاطرخداست .
ـ دوستی به خاطر خدا کاملترین نسبهاست .
ـ پیامبر خدا (ص) : بهترین کارها دوستی و دشمنی کردن به خاطر خدای تعالی است .
ـ هرگاه دو نفر به خاطر خدا با هم دوستی کنند همیشه آن برتر است که رفیقش را بیشتر دوست داشته باشد.
ـ محکمترین دستاویزهای اسلام دوست داشتن برای خدا و دشمنی ورزیدن به خاطر خداست .
ـ خـدای تـعـالـی فـرمود: محبت من برای کسانی حتمی است که به خاطر من یکدیگر را دوست بدارند.
برای کسانی حتمی است که برای من با یکدیگر پیوند و ارتباط برقرار

کنند.
ـ دوستی کردن به خاطر خدا واجب است و دشمنی ورزیدن به خاطر خدا (نیز) واجب است .
ـ امام باقر (ع) : هرگاه خواستی بدانی که در تو خیری هست به دلت نگاه کن .
هست و خدا هم تو را دوست دارد.
تو نیست و خدا هم دشمنت دارد.
ـ امام صادق (ع) : هر کس دوستی و دشمنیش برای دین نباشد دین ندارد.
ـ نشانه دین دوستی مرد, دوست داشتن برادرانش می باشد.
ـ پیامبر خدا (ص) : دوستی مؤمن با مؤمن به خاطر خدا از بزرگترین فروع ایمان است .
دوست بدارد, برای خدا دشمنی ورزد, برای خدا عطا کند و به خاطر خدا دریغ نماید, از برگزیدگان خداست .
ـ به یکی از اصحاب خود فرمود: ای بنده خدا! به خاطر خدا دوست بدار, به خاطر خدا نفرت داشته باش , به خاطرخدا دوستی کن , به خاطر خدا دشمنی ورز, زیرا دوستی خدا جز با اینها به دست نیاید و آدمی تا چنین نباشد طعم ایمان را نچشد هر چند نماز و روزه اش بسیار باشد.
دنیاست .
ـ امام علی (ع) : آن کس را که برای اصلاح دین با تو مبارزه می کند و به تو یقین درست می بخشد, به خاطر خدادوست بدار.

شیوه اظهار دوستی برای خدا.

ـ مردی به امام سجاد (ع) عرض کرد: من به خاطر خدا شما را سخت دوست می دارم .
حضرت سر به زیر انداخت و سپس فرمود:بار خدایا! به تو پناه می برم از این که مرا به خاطر تو دوست داشته باشند و تو خود مرا دشمن باشی .
فرمود: من هم تو را به خاطر خدا دوست دارم .

محبت 4 ((دوست داشتن پیامبر وخاندان او)).

دوست داشتن پیامبر (ص).

ـ پیـامبر خدا (ص) : هیچ یک از شما ایمان ندارد مگر آن گاه که مرا از فرزند و پدر خود و از همه مردمان دیگر بیشتر دوست داشته باشد.
ـ هـیـچ یک از شما ایمان ندارد مگر آن گاه که مرا از خودش بیشتر دوست داشته باشد و خانواده مرا از خانواده خودش و خاندان مرا از خاندان خودش ونسل مرا از نسل خودش .
ـ هـیـچ بـنده ای ایمان نداشته باشد مگر آن گاه که مرا از خودش دوست تر بدارد و خاندان مرا از خاندان خودش و خانواده مرا از خانواده خودش و جان مرابیشتر از جان خودش دوست بدارد.
ـ خـدا را بـه خاطر نعمتهایی که به شما ارزانی می دارد دوست بدارید و مرا به سبب آن که خدا را دوست داریددوست بدارید وخانواده ام را به سبب آن که مرا دوست دارید دوست بدارید.

دوست داشتن اهل بیت .

ـ پیامبر خدا (ص) : هر که ما خاندان رادوست داشته باشد خدا را بر نخستین نعمت سپاس گوید.
(حلال زادگی).
ـ هر کس که خداوند محبت امامان از خاندان مرا روزیش فرماید, به خیر دنیا و آخرت دست یافته باشد و شک نداشته باشد که بهشتی است .
ـ [دوسـت داشـتن من] و دوست داشتن خاندان من در هفت جای بس وحشتناک به کار آید: در هنگام مردن , درگور, در هنگام رستاخیز, در هنگام نوشتن , در هنگام حسابرسی اعمال , در هنگام میزان و سنجیدن اعمال ودر هنگام گذشتن از صراط.
ـ ظهر یکی از روزها حارث همدانی نزد امیرالمؤمنین (ع) رفت .
عرض کرد: به خدا قسم , علاقه به شما.
جانت به گلویت رسد, در هنگام گذشتن از صراط و در کنار حوض (کوثر).
ـ پیامبر خدا (ص) : آن که خاندان مرا دوست ندارد یا منافق است , یا زنا زاده و یا نطفه حیض .
ـ امـام بـاقـر (ع) , دربـاره آیه ((هر آینه به دستاویز استوار چنگ زده است)), فرمود: آن , دستاویز استوار دوستی ماخاندان است .
ـ پـیامبر خدا (ص) : امامان از نسل حسین .. .
دستاویز استوارند و وسیله تقرب به خدای عزوجل .
ـ هر که دوست دارد بر کشتی نجات بنشیند و به دستگیره استوار چنگ آویزدو ریسمان محکم خدا را بگیرد, باید بعد از من علی را دوست بدارد و با دشمنش دشمنی ورزد و از پیشوایان هدایت که از نسل اویند پیروی کند.
ـ ماییم آن کلمه تقوی و راه هدایت و الگوی برتر و حجت بزرگ و دستگیره استوار.
ـ امام علی (ع) : منم آن ریسمان محکم خداوند, منم آن دستگیره استوار خدا.

شرط محبت اهل بیت .

ـ امام باقر (ع) به جابر جعفی فرمود: ای جابر! سلام مرا به شیعیانم برسان و به آنها بگو که میان ما و خدای عزوجل هیچ خویشاوندی نیست و کسی مقرب خدا نشود جز با فرمانبرداری از او.
کس خدا را نافرمانی کند محبت ما سودش نرساند.
ـ امـام علی (ع) : من و پیامبر خدا و خاندان و نوادگان من در لب حوض کوثر هستیم , پس هر که خواهان ماست بایدگفته ما را بپذیرد و به کرده ما رفتار کند.
ـ امام باقر (ع) : به خدا سوگند ما از جانب خدا برائتی نداریم و میان ما و خداوند خویشی نیست و ما را بر خدا حجتی نباشد و جز با طاعت به خدا نزدیک نشویم .
کدام شما که خدا را نافرمانی کند ولایت ما سودش نرساند.
.

برخورد امام علی (ع) با کسی که اظهار محبت به او می کند.

ـ امام صادق (ع) : مردی سه مرتبه به امیرالمؤمنین (ع) عرض کرد: به خدا قسم من شما را دوست می دارم .
نداری ! مرد عصبانی شده گفت : به خدا قسم گویی از دل من خبرداری ؟
! علی (ع) فرمود: نه , اما خداوند دو هزار سال پیش از آفریدن کالبدها, ارواح را بیافرید و من روح تو را در میان آنها ندیدم .
ـ اصبغ بن نباته : در خدمت امیر المؤمنین بودم که مردی آمد و بر حضرت سلام داد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین ! به خدا قسم که تو را از بهر خدا دوست دارم و در نهان همچنان دوستت می دارم که در آشکار و درنهان همچنان به ولایتت پای بندم که در آشکار.
امیرالمؤمین که در دست خود چوبی داشت , سرش را پایین انداخت و لحظاتی با نوک آن چوب به زمـیـن زد و آن گـاه سـر بـه سوی آن مرد برداشت و فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار حدیث به من آموخت که هر حدیثی هزار باب داشت .
ارواح مؤمنان در هوا به یکدیگر برخورد می کنند و هم را می بویند و می شناسند.
گرد می آیند و آنها که یکدیگر را نشناسند از هم جدا می شوند.
میان چهرگان (مؤمن) چهره تو را نمی شناسم و نامت را در میان نامها نمی بینم .
سپس , مردی دیگر بیامد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین ! به خدا قسم که من به خاطر خدا دوستت دارم و در نهان همان گونه دوستت می دارم که در آشکار.
سوی او کرده فرمود: راست می گویی .. .
برو خود را برای فقر آماده کن , زیرا که از پیامبر خدا (ص) شـنـیدم می فرماید:ای علی بن ابی طالب ! به خدا سوگند فقر به سوی دوستداران ما شتابنده تر می رود تا سیلاب به ته دره .

بلا و سختی لازمه دوستی اهل بیت .

ـ مردی نزد امام باقر (ع) آمد و عرض کرد: به خدا سوگند من شما خاندان را دوست دارم .
سوگند به خدا که بلا و سختی به سوی ما و پیروان ما شتابنده ترمی آید تا حرکت سیلاب در دره .
و سپس به شما می رسد, و آسایش و رفاه نیز از ما آغاز می شود و سپس به شما می رسد.
ـ پیامبر خدا (ص) به ابوذر فرمود: اگر ما را دوست داری پس برای رو در رو شدن با فقر برگستوانی فراهم آر, زیرافقر به سوی دوستداران ما شتابنده تر می آید تا شتاب سیلاب از فراز تپه به پایین آن .
ـ امام علی (ع) : هر که ما خاندان را دوست دارد باید برای (مقابله با) فقر تن پوشی (محافظ) --- یا فرمود: --- برگستوانی آماده سازد.
ـ امام صادق (ع) در وصف دوستداران خود فرمود: و گروهی که در آشکار و نهان ما را دوست دارند.
برترند, از آب شیرین و گوارا نوشیده اند و تاویل و تفسیر قرآن را می دانند و از فصل الخطاب و سبب سببها آگاهند.
سویشان بشتابد و سختی و تنگدستی آنان را فرا گیرد و دچار تزلزل شوند و به فتنه در افتند و یکی زخم بردارد ودیگری سرش بریده شود و در هر شهر دور دستی پراکنده باشند.
ـ امام علی (ع) : اگر کوهی مرا دوست بدارد درهم فرو ریزد.
ـ سعد بن طریف : در خدمت امام باقر (ع) بودم که جمیل ازرق وارد شد.
میان آوردند.
زدید به آنها گفتند.
خدا سوگند که بلا و فقر و کشتار به سوی دوستداران ما شتابنده ترند از تاخت اسبان تاتاری و از سرازیر شدن سیلاب به صمر آن .
خود نمی دانستیم .

انسان با کسی است که دوست دارد.

قرآن .
((و هـر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند همراه با کسانی خواهد بود که خدا نعمتشان داده است , چون انبیا وصدیقان و شهیدان و صالحان .
ـ مـردی خدمت پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! شما را از خودم و از فرزندانم بیشتر دوست دارم .
وقتی در خانه به یادتان می افتم طاقت نمی آورم مگر آن که بیایم و شما را ببینم .
می افتم می دانم که هر گاه شما وارد بهشت شوی در کنار پیامبران جای می گیری و من اگر به بهشت روم می ترسم شمارا نبینم .
اطاعت کند ...)) .
ـ مردی از پیامبر خدا (ص) درباره قیامت پرسید.
کرد: چیز مهمی آماده نکرده ام جز آن که خدا و پیامبرش را دوست دارم .
دوستش داری .
ـ انـس بن مالک : عربی بادیه نشین آمد --- برای ما جالب بود که مردی بادیه نشین بیاید و از پیامبر چـیـزی سؤال کند ـو به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا! قیامت کی برپا می شود؟
در این هنگام وقت نماز شد پیامبر نمازش را خواند وسپس فرمود: کو آن مردی که از قیامت پرسید؟
مرد گفت : من هستم ای پیامبر خدا! حضرت فرمود: برای قیامت چه فراهم آورده ای ؟
عرض کرد: به خدا قسم چیز زیادی از نماز و روزه فراهم نیاورده ام جز آن که خدا و پیامبرش رادوست می دارم .
انـس مـی گـوید: من ندیده بودم که مسلمانان , بعد از شادی اسلام , به چیزی از این سخن شادتر شده باشند.
ـ مـردی نـزد پـیامبر (ص) آمده عرض کرد: ای پیامبر خدا! مردی کسی را که نماز بگزارد دوست دارد و او جـز نمازواجب نمی گزارد و کسی را که صدقه بدهد دوست دارد خود جز صدقه واجب نمی پردازد و کسی را که روزه بگیرددوست دارد و او جز روزه ماه رمضان روزه ای نمی گیرد.
ـ پیامبر خدا (ص) : بنده با کسی است که دوستش دارد.
ـ آدمی با کسی است که دوستش دارد.
ـ تو با کسی هستی که دوستش می داری .

بازداشت .

کسانی که بازداشت آنها جایز است .

ـ امـام علی (ع) : بر امام واجب است که علمای فاسق و پزشکان نادان و کرایه کنندگان بی چیز و ورشکسته را بازداشت کند.
ـ امام باقر (ع) : علی (ع) کسی را که به دروغ شهادت می داد اگر غریبه بود او را به میان قبیله اش و اگر بازاری بود به بازار می فرستاد و می گرداند و سپس چند روزی زندانیش می کرد و بعد آزاد می ساخت .
ـ امـام صادق (ع) : مرتد توبه داده می شود اگر توبه نکرد کشته می شود . ..
از زن مرتد نیز خواسته می شود توبه کند,اگر نپذیرفت زندانی می شود و آزار و اذیت می بیند.
ـ امام علی (ع) : هرگاه زن از اسلام برگردد کشته نمی شود بلکه به زندان ابد محکوم می گردد.
ـ امیر المؤمنین (ع) جز سه کس را سزاوار زندانی شدن نمی دانست : مردی که مال یتیم را خورده باشد, یا آن راغصب کرده باشد, یا کسی که امانتی بدو سپرده شده و او آن را از بین برده باشد.
ـ عـلـی (ع) خـبـر دار شـد کـه ابن هرمه --- مسؤول بازار اهواز --- خیانتی کرده است , پس به رفاعه نـوشـت : چـون ایـن نامه مراخواندی ابن هرمه را از (مسؤولیت) بازار کنار بگذار و او را بازداشت و زندانی کن و موضوع را به اطلاع مردم برسان .
سبب نزد خدای عزوجل تباه خواهی شد و من نیز تو را به بدترین وجه معزول خواهم کرد.
.
روز جمعه که شد وی را از زندان بیرون آور و سی و پنج تازیانه به او بزن و در بازارها بچرخانش .
داد کـه از وی چیزی گرفته است در کنار گواهیش او را سوگند نیز بده و مقداری را که مدعی است از درآمد ابن هرمه به وی بپرداز و دستور بده تا او را خوار و دست بسته مجددا به زندان برند و پاهایش را با ریسمان ببند ولی هنگام نماز آزادش گذار, چنانچه کسی برای او ظرف غذا یا آب یا لباس و یا فرشی آورد بگذار به او برساند و مانع مشو.
بـه کـسـانـی کـه مـمکن است دشمنی وکینه توزی را به وی تلقین کنند و یا به نجات و خلاصی امیدوارش سازند اجازه ملاقات با او را نده .
است آن کس را تازیانه بزن و زندانیش کن تا توبه کند.
دستور بده زندانیان را, بجز ابن هرمه , برای گردش به حیاط زندان بیاورند و اگر بیم آن داشتی که ابن هرمه تلف شوداو را نیز با دیگر زندانیان به

حیاط زندان بیاور.
اگر دیدی تحمل یا توانایی دارد سی روز بعد نیز او را دوباره سی و پنج تازیانه بزن .
برای من بنویس که با بازار چه کردی و به جای این خائن چه کسی را انتخاب کرده ای .
قطع کن .

بازداشت ضامن تا زمان حاضر شدن شخص ضمانت شده .

ـ امام صادق (ع) : مردی را که ضامن جان مرد دیگری شده بود نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند.
- -
- -
ـ اگـر مـردی برای مدت مشخصی ضامن کسی شود و در زمان مقرر او را تحویل ندهد بازداشت می شود مگر آن که آنچه را شخص ضمانت شده به عهده داشته است او بپردازد.

بازداشت عامل فرار محکوم به اعدام .

ـ امـام صـادق (ع) درباره مردی که کسی راعمدا کشته و به حاکم شکایت شده و حاکم قاتل را به اولـیـای دم سپرده تا او را بکشند اما عده ای بر آنان حمله کنند وقاتل را از دست اولیای دم فراری دهـنـد, فـرمود: به نظر من کسی (کسانی --- خ) که قاتل را از دست اولیای مقتول فراری داده باید زندانی شوند تا قاتل را بیاورند.
عـرض شـد: اگـر آنـها در زندان بودند و قاتل مرد چه حکمی دارد؟
فرمود : اگر قاتل بمیرد باید عاملان فرار همگی دیه را به اولیای مقتول بپردازند.

محکومان به زندان ابد.

ـ امـام عـلی (ع) : به منجمی فرمود: اگر به من خبر رسد که منجمی می کنی تا زمانی که قدرت دست من باشد تو را در زندان ابد خواهم افکند.
محمد نه منجم بود نه پیشگو.
ـ جز سه کس به زندان ابد محکوم نمی شوند: کسی که شخصی را نگه دارد تا دیگری وی را بکشد, زن مرتد تا توبه کند و سارقی که دست و پایش قطع شده باشد.
ـ امام صادق (ع) : جز سه کس محکوم به زندان ابد نمی شوند: کسی که شخصی را نگه داشته باشد تادیگری او رابکشد, زنی که از اسلام برگشته است و سارقی که دست و پایش قطع شده باشد.
ـ امـام بـاقـر (ع) :درباره مردی که به کسی دستور قتل دیگری را داده و او وی را به قتل رسانیده باشد, فرمود: قاتل کشته می شود و آن که دستور قتل داده در زندان نگاه داشته می شود تا بمیرد.
ـ امـام صـادق (ع) : عـلـی (ع) دربـاره دو مرد که یکی از آنها شخصی را نگه داشته و دیگری او را کـشـته است چنین داوری فرمود: قاتل کشته می شود و آن دیگری بازداشت می گردد تا در تنگنا بمیرد, همچنان که با نگهداشتن مقتول موجب مرگ او در تنگنا شده است .

زندانی کردن بعد از اجرای حد و پی بردن به حق .

ـ امـام عـلی (ع) : این ظلم است که امام و پیشوا بعد از جاری کردن حد بر کسی او را در بازداشت نگه دارد.
ـ اگـر امام (پیشوا و حاکم جامعه اسلامی) بعد از جاری کردن حد بر کسی او را زندانی کند ظلم کرده است .
ـ زندانی کردن کسی , بعد از پی بردن به حقیقت , ظلم است .

حقوق زندانی .

ـ امـام صـادق (ع) : امام باید زندانیانی را که به جرم نپرداختن بدهکاری خود زندانی شده اند, ایام جمعه و عید, برای گزاردن نماز و دید و بازدید عید , به همراه عده ای مامور از زندان بیرون آورد و پس از تمام شدن نماز و دید و بازدید عید آنها را به زندان برگرداند.
ـ امام باقر (ع) : علی (ع) زندانیان بدهکار و متهم را روزهای جمعه برای ادای نماز از زندان بیرون می آورد و از اولیاشان ضمانت می گرفت تا به زندانشان برگردانند.
ـ امام علی (ع) هر جمعه از زندانیان بازدید می کرد.
می ساخت و اگر مستحق حد نبود آزادش می کرد.

زندانی کردن متهم .

ـ امام علی (ع) : برای هیچ اتهامی بازداشت نیست مگر در اتهام به قتل .
ـ امام صادق (ع) : پیامبر (ص) متهم به قتل را شش روز دربازداشت نگه می داشت .
دلیلی بر اثبات قاتل بودن او ارائه نمی دادند آزادش می کرد.
ـ بهز بن حکیم از پدرش از جدش نقل می کند که : پیامبر (ص) مرد متهمی را زندانی کرد.

تباه شدن اعمال .
قرآن .
((و به اعمالی که کرده اند پردازیم و همه را چون ذرات خاک بر باد دهیم)).
((به تو و پیامبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک بیاورید اعمالتان تباه شود و از زیانکاران خواهید بود)).
ـ امام صادق (ع) درباره آیه ((و به اعمالی که کرده اند پردازیم ...)) فرمود: هان ! به خدا سوگند که کرده های آنان ازپارچه های کتان قبطی سفیدتر بود اما چون به حرامی بر می خوردند از آن خودداری نمی کردند.
ـ پیامبر خدا (ص) : مردمانی از امت خود را می شناسم که در روز قیامت حسناتی به سفیدی کوههای تهامه عرضه می کنند, اما خداوند همه آنها را پودر وپراکنده می کند.
چون پنهانی با محرمات الهی رو به رو شوند آنها را مرتکب گردند.
علامه مجلسی , رضوان اللّه علیه , در صفحه 197 جلد 71 بحار پیرامون احباط و خنثی شدن اعمال توضیحاتی داده است .

حجاب .

حجاب .

قرآن .
((ای پـیـامـبـر! بـه زنـان و دختران خود و به زنان مؤمنان بگوکه پوششهای خود را بر خود فروتر گیرند.
مهربان است)).
ـ امام علی (ع) به فرزندش حسن (ع) فرمود:برای اینکه دیده شان به نامحرمان نیفتد آنها (زنان) را در پرده نگه دار, زیرا هر چه بیشتر در پرده باشند برای تو وآنها بهتر است و بیرون رفتن آنها بدتر از این نیست که اشخاص نامطمئن بر آنان وارد کنی .
مردی جز تو را نشناسند این کار را بکن .
ـ در نـقـلـی دیگر آمده است --- : .. .
زیرا هر چه بیشتر در پرده باشند محفوظترند و بیرون رفتن آنها بـدتـر از ایـن نـیـست که اشخاص نامطمئن بر آنان وارد کنی و اگر توانی کاری کنی که جز تو را نشناسند این کار را بکن .
ـ مـن و پـیـامـبـر در یـک روز ابـری و بارانی در بقیع نشسته بودیم که زنی سوار بر الاغ از آن جا گذشت و دست الاغش در گودالی فرو رفت و زن به زمین افتاد.
زن شلوار به پا دارد.
پوشاترین جامه های شماست و زنان خود را در موقعی که بیرون می آیند با شلوار حفظ کنید.

خبر دادن پیامبر از بی بند و باری زنان آخر الزمان .

ـ پیامبر خدا (ص) : دو گروه از دوزخیان را[هنوز] من ندیده ام : گروهی که تازیانه هایی مانند دم گـاو در دست دارند و مردم را با آن می زنند, و (گروه دیگر)زنانی که پوشش دارند اما برهنه اند, کـجـراهـه می روند ((19)) و دیگران را نیز به کجروی تشویق می کنند, سرهایشان همچون کوهان شتر خراسانی فروهشته است .
که از فاصله چندان و چندان به مشام می رسد, استشمام نمی کنند.

پاورقی ها

1- روزهای سیزده , چهارده و پانزده هر ماه را ایام البیض گویند --- م .
2- در معنای این عبارت دو احتمال داده شده است : 1 --- منافقانه از مؤمن پیروی کند.
3- اراک یا چوج یا درخت مسواک , درختچه ای است از تیره اراکیها که از شاخه های آن مسواک تهیه می شود --- م .
4- عمالقه یا عمالیق نامشان در عهد عتیق بارها آمده است .
عون آنان را شکست داد و داود نیز, و سرانجام نابود شدند.
سینا بوده است --- م (به نقل از ترجمه نهج البلاغه دکتر شهیدی).
5- ((اصحاب الرس)) که نامشان در سوره های ((فرقان)) و ((ق)) آمده است , قومی بودند از ثمود که در کنار چاهی به نام رس می زیستند و پیامبر خود را هلاک کردند.
بودند.
6- چون اظهار ایمان و اسلام می کنند از کشتن آنها صرف نظر می کنیم --- م .
7- در متن حدیث ((القاذورة من الرجال)) آمده است که به معنای مردهای پلید و بد اخلاق , کسی که از شدت بد اخلاقی با مردم نمی آمیزد, کسی که غذای دیگران را نجس می داند و از آن نمی خورد, است .
8- ((جمل)) در لغت هم شتر و هم طناب کشتی .
9- الرجلة من النسا: زنی که خود را در هیات مردان درآورد.
10- این جمله از قرآن نیست و ظاهرا اشتباهی از راوی است .
11- ((جرد)) جمع ((اجرد)) به معنای کسی است که فقط قسمتهایی از بدنش مانند خط سینه تا ناف و ساقهای دست و پایش مو داشته باشد , مرد کم مو --- م .
12- ((مرد)) جمع ((امرد)) به معنای جوانی است که تازه سبیلش دمیده و صورتش هنوز مو در نیاورده است --- م .
13- مراد رجال یا مردانی است که در آیه شریفه پیشگفته از آنان یاد شده است --- م .
14- این حدیث با اندک تفاوت لفظی در تنبیه الخواطر: 2 / 197 آمده و در ادامه آن آمده است : عرض کرد: ای پیامبر خدا! من پدر و مادری پیر دارم و می گویند به من دلبسته اند و میل ندارند من به جهاد روم .
15- یعنی جهادی کامل و سخت .
الثقلین : 4 / 22 از مجمع البیان .

16- اشـاره اسـت بـه بـعضی از منافقان که می گفتند اگر به جنگ با رومیان بیاییم ممکن است فریفته زنانشان شویم و به گناه افتیم پس ما را رخصت ده تا به جنگ نیاییم --- م .
17- فراموشی از راوی , یعنی عمرو بن عکرمه , است .
18- کنایه از این که هر کس نرمخو و مهربان باشد دوستانش زیاد شوند.
19- در متن حدیث تعبیرهای ((مائلات)) و ((ممیلات)) ذکر شده است .
روسری و مقنعه خود را کج و تا نیمه بر سر می نهند, یا: با آرایش و زیور بیرون می آیند و خود را به نـمـایـش می گذارند, ممیلات : زنانی که به دیگر زنان یاد می دهند مانند آنها رفتار کنند(در بی حجابی), یا: با تبختر و کرشمه راه می روند.
گونه آرایش می کنند (زنان آرایشگر) --- م .

اشاره

درستی حدیث و سازگاری آن با قرآن .
درستی حدیث وسازگاری آن با فطرت .
درستی حدیث و سازگاری آن با حق .
جایز بودن نقل به معنای حدیث .
آنچه باید در نقل حدیث رعایت کرد.
دشواری فهم و تحمل برخی احادیث .
فراگیر بودن قرآن و سنت .
علت پوشیده داشتن برخی دانشهاواحکام .
علل اختلاف احادیث .
احادیث متشابه .
حدود.
هر چیزی حدی دارد.
دور کردن حدود و مجازاتها.
جاری کردن حدود.
به کار نبستن حدود.
شفاعت و وساطت کردن در حدودروا نیست .
درحد, کفالت (ضمانت تن)پذیرفته نمی شود.
در حد جای سوگند نیست .
نهی از تاخیر در اجرای حدود.
نهی از تجاوز کردن از حدود.
نقش جاری کردن حدود در پاک کردن گناه .
نهی از اهانت کردن به شخص حد خورده .
در صورت اعتراف مجرم به گناه امام اجازه دارد او را ببخشد.
مباح کردن خون .
کسی که حدخورده بارسوم بایدکشته شود.
جاری کردن حد در سرزمین دشمن .
تعزیر.
آداب جاری کردن حد.
جنگ .
عوامل جنگ افروز.
جنگ با حق ستیزان .
جنگیدن با مسلمان .
غافلگیر کردن دشمن .
تشویق به جنگ در راه خدا.
خداوند رزمندگان در راه خود رادوست دارد.
نهی از جنگیدن با این گروهها.

نکاتی که پیش ازشروع جنگ بایدرعایت کرد.
دعا در هنگام رو به رو شدن با دشمن .
پیشقراولان سپاه .
آموزشهای نظامی .
آداب جنگ .
جنگ نیرنگ است .
نهی از فرار از جنگ .
چه وقت فرار از جنگ رواست ؟ .
به کارگیری انواع جنگ افزارها در جنگ .
طولانی شدن جنگ .
نیروی دریایی .
شرکت زنان در جنگ .
محارب .
دار زدن .
بریدن دست و پا از چپ و راست .
تبعید.
نگاهبانان .
نگهبانی کردن از پیامبر.
اجل نیکو نگهبانی است .
آزادی و آزادگی .
همه مردم آزادند.
آزاده همیشه آزاده است .
خوی آزاد مرد.
آنچه آزادگی می آورد.
به جا آوردن شرایط آزادگی .
آزادگی (متفرقه).
آزمندی .
آزمند.
آزمند خوار است .
حریص محروم است .
آزمند نیازمند است .
آزمند بدبخت است .
سیری ناپذیری آزمند.
آزمندی روزی را زیاد نمی کند.
تفسیر آزمندی .
ریشه آزمندی .

عوامل باز دارنده آزمندی .
آزمندی انسان نسبت به هر آنچه که از او باز دارند.
آن جا که آزمندی شایسته و نیکوست .
پیشه .
تحریف .
حرام .
اجتناب از محرمات .
دعوت عقل به دوری کردن از حرامها.
محرمات (1).
محرمات (2).
حرام خواری .
ثواب کسی که توانایی ارتکاب حرام را داشته باشد و آن را انجام ندهد.
حزب .
حزب خدا.
حزب شیطان .
هر حزبی به آنچه دارد دلخوش است .
دور اندیشی .
عاقبت اندیشی .
دور اندیشی و تصمیم گیری .
تفسیر دور اندیشی .
دور اندیش .
دور اندیش ترین مردم .
دور اندیشی (متفرقه).
اندوه .
عوامل اندوه زا.
عوامل اندوه زدا (1).
عوامل اندوه زدا (2).
عوامل اندوه زدا (3).
عوامل اندوه زدا (4).
غم و شادی با هم هستند.
گره هر اندوهی گشوده می شود جز اندوه دوزخیان .
علت شادی و اندوهی که به ظاهر دلیل ندارند.
اندوه پسندیده .
حسابرسی .
تشویق به محاسبه نفس .
پیش از آن که به حساب شما رسیده شود خود به حساب خویش برسید.

ضرورت محاسبه هر روز نفس .
سختگیری در محاسبه نفس .
چگونگی حسابرسی .
ثمره محاسبه نفس .
نخستین چیزی که انسان درباره آن مورد سؤال قرار می گیرد.
آنچه مورد باز خواست قرار نمی گیرد (1).
آنچه مورد بازخواست قرار نمی گیرد (2).
آنچه مورد باز خواست قرار می گیرد (1).
آنچه مورد باز خواست قرار می گیرد (2).
آنچه حسابرسی روز رستاخیزرا آسان می سازد.
گروههای مردم در حسابرسی .
حسابرسی سخت و شدید.
کسانی که آسان حسابرسی می شوند.
کسانی که بدون حسابرسی به بهشت می روند.
کسانی که بدون حسابرسی به دوزخ می روند.
سریعترین حسابرس .
حسد.
حسود.
ناراحتی حسود از نعمتهای خدا.
حسود.
هر متنعمی محسود است .
حسادت و ایمان .
حسد و کفر.
زیانهای جسمانی حسادت .
حسادت و تقدیر.
نشانه حسود.
در موقع احساس حسد چه باید کرد؟ .
حسادت پسندیده .
دریغ .
دریغ خورترین مردمان .
نیکی .
تاثیر کار نیک پس از کار بد.
چند برابر شدن نیکیها.
بهترین کار نیک .
خوشحال شدن از کار خوب .
نیکی کردن .

نیکوکاری و محبت .
با احسان دلها به دست می آید.
خوبی کردن به کسی که بدی کرده است .
نیکوکار.
خداوند با نیکوکاران است .
تفسیر نیکوکاری .
هر که نیکی کند به خود کرده است .
نتایج نیکوکاری در دنیا.
نتیجه نیکوکاری مشرکان .
نمک نشناسی .
نیکی کردن (متفرقه).
حافظه .
حفظ کردن در خردسالی .
آنچه حافظه را زیاد می کند.
کینه توزی .
کینه توز.
کینه در دل مؤمن نمی پاید.
آنچه کینه می آورد.
آنچه کینه را می برد.
تحقیر.
نهی از حقیر دانستن مردم .
بر حذر داشتن از تحقیر مؤمن .
حـق .
حق باطل را درهم می کوبد.
حق وعزت .
سنگینی حق .
تحمل کردن حق .
لزوم حق گویی هر چند به زیان خود.
گفتن حق در حال خشنودی و خشم .
حقگویی در برابر پیشوای ستمگر.
گفتن سخن حق به منظور باطل .
حق پذیری .
دریا دلی برای پذیرفتن حق .
رویگرداندن از حق .
کسی که حق سودش ندهد باطل زیانش رساند.
معیار شناخت حق .

عمار با حق است .
دمدمی مزاج .
حق دو جانبه است .
حق (متفرقه).
حقوق .
حقوق خدای تعالی .
حقوق مردم نسبت به یکدیگر.
مقدم داشتن حقوق مردم .
مهمترین حقوق .
حقوق برادران .
حقوق مؤمنان بر یکدیگر.
کمترین حق مؤمن بر برادرش .
لزوم حق شناسی متقابل .
بر خود حق و حقوق واجب نکنید.
احتکار.
محتکر.
آن که چهل روز احتکار کند.
حکمت .
حکیم .
حکمت گمشده مؤمن است .
کارهایی که برازنده حکیم نیست .
تفسیر حکمت (1).
تفسیر حکمت (2).
تفسیر حکمت (3).
راس حکمت .
آنچه حکمت می آورد.
آنچه مانع کسب حکمت می شود (1).
آنچه مانع کسب حکمت می شود(2).
کسی که از حکمت بهره ای نمی برد.
آثار حکمت .
مراقبت از حکمت .
حکمتهای تازه ودلنشین .
سوگند خوردن .
نهی از سوگند خوردن به خدای سبحان .
پرهیز از سوگند دروغ .
پیامدهای سوگند دروغ .

کسانی که شکستن سوگندشان گناه و کفاره ندارد.
نحوه سوگند دادن ستمگر.
کسی که به دروغ بگوید : خدا می داند.
حلال .
دشواری به دست آوردن مال حلال .
استفاده از مال مؤمن جز با رضایت او حلال نیست .
بردباری .
تمرین بردباری .
بردبار.
آنچه بردباری می آورد.
دستاوردهای بردباری .
تفسیر بردباری .
بردباری و دانش .
بردباری در هنگام خشم .
بردبارترین مردم .
آفت بردباری .
بردباری خداوند پاک .
بردباری (متفرقه).
ستایش .
ستایش از آن خداست .
سپاس و ستایش کردن خدا در همه حال .
حماقت .
صفات احمق .
همنشینی با احمق .
درمان احمق .
احمق ترین مردم .
جواب احمق .
حماقت (متفرقه).
حمام .
نیاز.
بر آوردن نیازها.
محبوبترین مردم نزد خداسودمندترین آنها برای مردم است .
گام برداشتن برای رفع حاجت مؤمن .
روا ساختن حاجت مؤمن .
روا ساختن حاجت مؤمن برتر از حج است .
کسی که از برآوردن نیاز برادر خودامتناع کند.

کسی که خود را از دسترس مؤمن نیازمند دور نگه دارد.
کسی که برادر مؤمن خود را بپوشاند.
شتاب در برآوردن نیازها.
آداب حاجت خواهی .
حاجت خواهی از نوکیسه .
نیازمند شدن به بدان .
احتیاط.
برای دین خود احتیاط کن .
چاره .
زندگی .
آب و زندگی .
بهتر از زندگی .
زندگی حقیقی .
انواع زندگی .
حیوانات .
حقوق حیوانات .
زدن حیوانات .
ثواب مهربانی با حیوانات .
کیفر آزار دادن حیوانات .
کشتن به ناحق حیوانات .
نهی از به جان هم انداختن حیوانات .
شرم .
شرم در راس مکارم اخلاق است .
پیامدهای شرم .
شرم و ایمان .
شرم نکوهیده .
حیای خردمندانه و حیای نابخردانه .
نتیجه بی شرمی .
آدم بی شرم از هیچ کاری ابا ندارد.
شرم داشتن از خدا.
شرم داشتن از دو فرشته همراه آدمی .
شرم حقیقی .
اوج شرم .
شرم (متفرقه).
فرجام .
ملاک کار عاقبت آن است .

موجبات نیک فرجامی .
موجبات بد فرجامی .
مواد مخدر.
مصرف مواد مخدر.
خدمت کردن .
خوارج .
قاسطین , ناکثین , مارقین .
ناکثین .
مارقین .
خبر دادن پیامبر از دو حکم .
احتجاج امام در موضوع حکمین .
خبر دادن امام از سرنوشت خوارج .
علت نامگذاری خوارج به حروریه .
کشته شدن عبداللّه بن خباب .
نظر امام درباره قاتلان ابن خباب .
پس از کشته شدن خوارج .
نهی امام از کشتن خوارج بعد از ایشان .
نهی از جنگیدن با خوارج در صورتی که با فرمانروای ستمگر مخالفت کنند.
زیانکاری .
آنان که خود را به زیان افکنده اند.
زیانکاران .
زیانکاری در دنیا و آخرت .
زیانکارترینان .
خشوع .
صفات خاشعان .
خشوع زیور اولیاست .
خاشع نمایی منافقانه .
مشاجره .
خطبه .
خط و خوشنویسی .
اخلاص .
دشوار بودن اخلاص .
کافی بودن کار اندک اما مخلصانه .
مخلص .
اخلاص موسی (ع).
نقش اخلاص در پذیرفته شدن اعمال .

غیر مخلص .
دین خالص .
حقیقت اخلاص .
آنچه اخلاص می آورد.
موانع اخلاص .
آثار و پیامدهای اخلاص .
میان اخلاص و ریا.
اختلاف .
مردم امتی واحد بودند.
اگرخدا می خواست شما را یکپارچه می کرد.
امت اسلامی یکپارچه است .
تشویق به دور افکندن اختلاف .
پیامدهای اختلاف .
اختلاف کیفری الهی است .
معنای ((پراکندگی امت من رحمت است)).
معنای ((پراکندگی اصحاب من رحمت است)).
معنای جماعت و جدایی .
علت تفرقه و جدایی .
جانشینی .
جانشین خدا.
آفرینش .
منشا آفرینش .
نخستین آفریده خدای سبحان .
آفرینش جهان .
آفرینش آسمانها.
هفت آسمان .
آفرینش آسمانها و زمین در شش روز.
آسمان نزدیک .
ستون آسمان .
عرش و کرسی .
شکوه و عظمت آفرینش پنهان از دید ما.
خصوصیت جهان برین .
جهانها.
آفرینش نیکو.
آفریدگار.
دعوت عقل به دفع ضرر احتمالی .

ناتوانی خردها از انکار خدا.
هر پدیده قائم به غیر معلول است .
دلیل بر حدوث اجسام چیست ؟ .
اثبات وجود خدا.
اثبات وجود خدا.
اثبات وجود خدا.
اثبات وجود خدا.
آفرینش انسان از خاک .
صورتگری در زهدآنها.
آفرینش روح .
آفرینش جفتها.
جفت بودن اشیا.
روزی و خداشناسی .
تعیین حد و اندازه اشیا.
تعلیم انسان .
تنوع زبانها و رنگها.
پوشاک , سایه , خانه .
خواب .
گردش شب و روز.
آفرینش زمین .
آفرینش کوهها.
آفرینش آبها.
رام کردن دریاها.
آفرینش گیاهان .
فرستادن بادها.
آفرینش خورشید و ماه .
آفرینش آسمانها.
اثبات وجود خدا.
طبیعت و نسبت دادن آفرینش به آن .
خداشناسی حیوانات .
علت انکار خدا.

حرف الحا.

ـ الحاجة :((نياز)) 1315.
ـ الاحتياط:((احتياط)) 1329.
ـ الحيلة :((چاره)) 1333.
ـ الحياة :((زندگى)) 1337.
ـ الحيوان :((حيوانات)) 1343.
ـ الحيا:((شرم)) 1351.

حج .

حج .

قرآن .

((خداوند زیارت این خانه را بر کسانی که توانایی رفتن به آن را دارند واجب کرده است)).

((و مردم را به حج فراخوان تا پیاده یا سوار بر اشتران تکیده از راههای دور نزد تو بیایند)).

ـ امام علی (ع) در وصیت خود به هنگام وفات فرمود: خدا را! خدا را! در حق خانه پروردگارتان , تا زنده اید آن را وا مگذارید که اگر رها شود, (از عذاب الهی) مهلت داده نخواهید شد ((1)) .

ـ حج جهاد هر ناتوانی است .

ـ (ثواب) یک درهم هزینه کردن در حج با هزار درهم برابری می کند.

ـ زائر حج و عمره میهمان خداست و خداوند به او آمرزش هدیه می کند.

ـ امـام صـادق (ع) : هـرگـاه کـسی بخواهد حج رود و خود را برای این کار آماده سازد اما موفق به زیارت حج نشود (بداند که) به سبب گناهی از این ثواب محروم شده است .

ـ امام باقر یا امام صادق (ع) : ابراهیم مردم را به حج فرا خوانده گفت : ای مردم ! من ابراهیم خلیل اللّه هـسـتـم خـداوند شما را فرمان داده که این خانه را زیارت کنید, پس به زیارت آن بروید تمام کسانی که تا روز قیامت حج می روندآین ندای ابراهیم را پاسخ داده اند و نخستین کسی که دعوت او را لبیک گفت از مردم یمن بود.

ـ فـضـل بـن یـونس : ابن ابی العوجاخدمت امام صادق (ع) آمد و با جمعی از هم مسلکانش نزد آن حضرت نشست و آن گاه گفت :ای ابا عبداللّه ! مجلسها در حکم امانتند و هر که سرفه ای دارد باید سرفه کند آیا اجازه می دهی سخن بگویم ؟
امام صادق (ع) فرمود: هر چه می خواهی بگو.
ابن ابی العوجا گفت : تا کی این خرمن را می کوبید و به این سنگ پناه می برید و این خانه برافراشته با خشت وکلوخ را می پرستید و چون شتر رمیده بر گرد آن می دوید؟
هر که در این کار بیندیشد و ارزیابی کند پی می برد که این کار را یک آدم غیر حکیم و خام اندیش پایه گذاری کرده است تو که سردمدار و قله نشین این امری و پدرت بنیاد و نظام آن بود, جوابم رابده .
امـام صـادق (ع) فـرمود : هر که خدا گمراهش کند و دیده دلش را کور سازد حق را ناگوار یابد وطـعـم شـیـرین آن را نچشد وشیطان دوستش گردد و او را به آبشخورهای هلاکت برد و دیگر بازش نگرداند.
ایـن خـانـه ای اسـت کـه خـداونـد خـلـق خود را به وسیله آن به پرستش واداشته تا با حضور در آن فـرمـانـبـری آنـان را بـیازماید از این رو آنها را به بزرگداشت و زیارت آن تشویق فرموده و آن راجـایـگـاه پـیـامـبـران و قـبـلـه نـمـازگـزارانـش کـرده اسـت این خانه شاخه ای از رضوان و خـشنودی خداست و راهی است که به آمرزش او می انجامد و بر بنیاد کمال استوار و مرکز عظمت است .
ـ امام رضا (ع) : علت حج , وارد شدن بر خدای تعالی است و طلب کردن ثواب بسیار و بیرون آمدن از هـمه گناهان گذشته و شروع کردن زندگی آینده از نو همچنین است خرج کردن اموال و به رنج افکندن بدن و باز داشتن آن از خواهشها و لذتها (نیز) به منفعت رسیدن کسانی که درشرق و غرب عالمند, در دریا و خشکی اند, چه آنان که حج می کنند و چه آنان که حج نمی کننداعم از تاجر و وارد کـنـنـده کـالا و فروشنده و خریدار و پیشه ور و مستمند و نیز برآورده شدن نیازهای حومه نشینان و جاهایی که محل اجتماع مردم است تا سودهایی را که از آن آنهاست ببینند.
ـ امـام صـادق (ع) : هـیـچ جایی نزد خدای تعالی محبوبتر از مسعی نیست , زیرا که هر گردنکش ومتکبری در آن جا خوار و ذلیل می شود.
ـ امام علي (ع) : آیا نمی بینید که خدای سبحان مردمان را از زمان آدم --- صلوات اللّه علیه --- تاپایان جـهان با سنگهایی که نه سودی می رسانند نه زیانی و نه می بینند و نه می شنوند آزمایش کرد و آن سـنـگـهـا را خـانـه با

حرمت خود ساخت و آن را جایگاه گرد آمدن مردم قرارداد سپس آن را در سـنـگـلاخـتـرین مکانها و بی گیاهترین نقاط زمین و تنگترین دره ها جای داد, در میان کوههای خشن و ریگهای داغ و چشمه های کم آب و آبادیهای دور از هم که نه شتری آن جافربه می شود, نه اسـبـی , نـه گـاوی و نه گوسفندی سپس خداوند آدم و فرزندان او را فرمود تا به سوی آن روی آورند پس , بیت الحرام سر منزل مقصود و باراندازشان گردید مردمان با تمام وجود از میان فلاتها و دشـتهای دور دست و از درون وادیها و دره های پر شیب و از جزیره های از هم پراکنده دریاها به آن جا روی می آورند تا به هنگام سعی از سرخواری و خاکساری شانه های خود را تکان دهند و لا اله الا اللّه گویان بر گردآن بچرخند و با موهای آشفته و پیکرهای گرد گرفته هروله کنان بشتابند جـامه های شخصی خود را به کناری انداخته با اصلاح نکردن موها قیافه زیبای خود را تغییر دهند ایـن آزمـونـی بزرگ و امتحانی سخت و آزمایش آشکار و خالصگردانی و پاکسازی مؤثری است که خداوندبزرگ آن را سبب رحمت خود و رسیدن به بهشتش قرار داده است .

اگـر خدای سبحان می خواست خانه با حرمت خود و مشعرهای ارجمند خویش را در میان باغها و جـویـبـارها و سرزمینهای هموار و پر درخت و پر میوه که خانه هایش به هم پیوسته و روستاهایش نـزدیک به هم است ,در میان گندمزارها و باغهای خرم و زمینهای پر گیاه و دشتهای پر آب و در وسط باغستانهای خرم و بهجت زا و جاده های آباد قرار می داد هر آینه به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده تر بود پاداش و جزا کم بود.

اگـر شـالـوده کـعـبـه و سنگهایی که در ساخت آن به کار رفته از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور وروشـنـایـی بود از رخنه شک و تردید در سینه ها(ی ظاهر بینان) کم می کرد کوشش شیطان را ازدلـها بر کنار می زد و تلاطم تردید و وسوسه را از مردم دورمی ساخت اما خداوند بندگانش را با انـواع سـخـتـیـهـا مـی آزمـایـد و آنـان را بـا مجاهدتهای گونه گون به بندگی می گیرد و به گـرفتاریهای مختلف آزمایششان می کند, تا بدین وسیله کبر و خودپسندی را از دلهایشان بیرون کند و فروتنی و خاکساری را در جانهایشان بنشاند, درهای فضل ورحمتش را به روی آنان بگشاید و اسباب عفو خویش را بسانی در اختیارشان نهد.

ـ امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال هشام بن حکم از علت حج و طواف کعبه فرمود: خداوند متعال مـردمان را بیافرید و آنها را به پیروی از دین و آنچه مصلحت دنیاشان در آن است فرمان داد و نهی نـمود و حج را مایه فراهم آمدن مردم از شرق و غرب عالم و آشنا شدن آنها با هم (و آگاه شدنشان ازحال و روز یکدیگر) قرار داد و تا بازرگانانی که از شهری به شهری کالا می برند سود برند وکرایه دهـنـدگـان و شـتـرداران بـه فـایـده

ای رسند و تا آثار پیامبر خدا(ص) شناخته شود و خبرهای آن حضرت نقل و بازگو شود و از یادها نرود.
اگر هر قومی و مردمی ((فقط)) به شهر و سرزمین خود بسنده می کردند, نابود می شدند وشهرها ویـران مـی گـشت و در آمدها و سودها افت می کرد و خبرها پوشیده می ماند و کسی ازآنها آگاه نمی شد این است علت حج .
ـ امام علی (ع) : خداوند زیارت بیت الحرام خود را که قبله مردمانش کرد, بر شما واجب گردانید آنـان هـمـانـنـد چارپایان (که برآب وارد شوند) به آن جا وارد می شوند و همچون کبوتران (که به آشـیـانـه خـود بـازمی گردند)مشتاقانه به آن جا روی می آورند خداوند آن خانه را نشانه ای برای فروتنی مردمان در برابرعظمت خویش واعترافشان به قدرت و عزت خویش قرار داد.
ـ امام صادق (ع) : این خانه را پیوسته زیارت کنید که زیارتهای پیوسته شما از آن , ناخوشیهای دنیا و سختیها و هراسهای روز رستاخیز را از شما دور می کند.
ـ امام باقر (ع) : حج آرامش بخش دلهاست .
ـ امام سجاد (ع) : حج و عمره به جای آورید تا بدنهایتان سالم بماند و روزیها (و درآمدهایتان) زیاد شود و ایمانتان استوار گردد وهزینه مردم و خانه خود را تامین کنید.
ـ امـام رضـا (ع) : اگـر بـپـرسـد: چـرا فـرمان حج داده شده است ؟
در پاسخ گفته شود علتش واردشـدن بـر خـداونـد عـزوجـل و طـلـب فزونی از اوست به علاوه آگاه شدن از مسائل دینی و رسـانـدن اخـبـار امـامـان (ع) بـه هر سو و ناحیه ای چنان که خدای تعالی فرموده است : چرا از هر گروهی دسته ای کوچ نمی کنند تا در دین فقیه و آگاه شوند و تا آن که منافع خود را بیابند.

فقرزدایی حج .

ـ امام صادق (ع) : هر کس دوبار حج به جاآورد تا زنده است در خیر و خوبی به سر خواهد برد.
ـ هر کس سه بار حج به جا آورد, هرگزبه فقر گرفتار نیاید.
ـ پیامبر خدا (ص) : حج فقر و تهیدستی را از بین می برد.
ـ امام صادق (ع) : ندیده ام که چیزی همانند مداومت بر زیارت این خانه چنان سریع توانگری آورد و فقر را بزداید.
ـ پیامبر خدا (ص) : حج کنید تا بی نیازشوید.
ـ امام صادق (ع) در پاسخ به اسحاق بن عمار که عرض کرد: من خودم را آماده کرده ام که هرساله به حج بروم یا مردی از افراد خانواده ام را با هزینه خودم به حج بفرستم , فرمود: آیا بر این کار مصمم هستی ؟
عرض کردم : آری فرمود: اگر چنین کنی یقین داشته باش که ثروتت زیادخواهد شد و تو را نوید توانگری می دهم .

حج گناهان را پاک می کند.

ـ امـام سجاد (ع) : حق حج (بر تو) این است که بدانی بدان وسیله بر پروردگارت وارد می شوی و از گـنـاهانت به سوی آن می گریزی وبه وسیله آن توبه ات پذیرفته می شود و فریضه و تکلیفی را که خدا بر تو واجب کرده است ادامی کنی .

ـ امـام عـلـی (ع) : بـه جـا آوردن حج و عمره ناداری را از بین می برند, گناهان را پاک می کنند وموجب رفتن به بهشت می شوند.

آنچه حج بدان کامل و تمام می شود.

قرآن .
((حج و عمره را برای خدا کامل گردانید)).
ـ امام باقر (ع) : تمامیت حج به ملاقات کردن با امام است .
ـ امام صادق (ع) --- درباره آیه ((لیقضوا تفثهم)) --- : منظور ملاقات امام است .
ـ امام علی (ع) : هرگاه به زیارت خانه خدا رفتید با (زیارت) پیامبر خدا (ص) حج خود را کامل کنید که ترک زیارت رسول خدا جفای به اوست , شما به این کار فرمان دارید و حج خود را بازیارت قبوری که خداوند حق و زیارت آنها را بر شما لازم کرده است کامل گردانید و از (برکت و جود) این قبرها روزی بطلبید.
ـ امام صادق (ع) : هرگاه یکی از شما حج گزارد, باید حج خود را به دیدار از ما پایان دهد, زیرازیارت ما جزئی از حج است .
ـ امام باقر (ع) : مردم فرمان دارند که بیایند و بر گرد این سنگها بگردند و پس از آن نزد مابیایند و نسبت به ما اظهار ولایت و دوستی کنند و هواداری شان را از ما اعلام نمایند.

عاقبت ترک حج .

قرآن .
((زیارت کعبه برای کسانی که توانایی رفتن به آن راداشته باشند حق خداست بر مردم و هر کس کفر ورزد همانا خداوند از جهانیان بی نیاز است)).
ـ پیامبر خدا (ص) : ای علی ! ده کس از این امت به خدای بزرگ کفر ورزیده است : و کسی که توانایی حج داشته باشد اما تا زنده هست حج نگزارد.
ـ هر کس در رفتن حج چندان تعلل ورزد تا مرگش فرا رسد, خداوند او را در روز رستاخیز یهودی یا نصرانی برانگیزد.
ـ امام علی (ع) : هر کس حج را به سبب مشکل و نیازی دنیوی ترک کند, تا زمانی که حاجیان رانبیند (حاجیان از حج برگردند یا خودش به حج رود) نیاز و مشکلش برطرف نشود.
ـ امام صادق (ع) : هرکس بمیرد و حج نگزارده باشد, اگر نه به سبب فقر شدید, یا بیماری بازدارنده از حج و یا ممانعت قدرتمندی از حج خودداری کرده باشد, باید که یهودی بمیرد اگرخواهد و یا نصرانی .
ـ درباره آیه ((هر کس در این سرای کور باشد در آخرت نیز کور است و گمراهتر)) فرمود: اوکسی است که حج , یعنی حج واجب , را به تاخیر اندازد و بگوید: امسال حج می روم , سال دیگرحج می روم , تا آن که سرانجام مرگش فرا رسد.

تعطیل کردن حج .

قرآن .

((خداوند کعبه , بیت الحرام , را قوام کار مردم گردانید)).

ـ عـبـدالـرحـمن به امام صادق (ع) عرض کرد: عده ای از این قصه گویان می گویند: اگر کسی یـک حـج بـه جـا آورد و سـپـس (به جای رفتن مکرر به حج) صدقه بدهد و صله رحم به جا آورد کـاربهتری انجام داده است حضرت فرمود: دروغ می گویند اگر مردم این کار را بکنند این خانه به تعطیلی کشانده می شود حالی که خداوند این خانه را قوام کار مردم گردانیده است .

ـ امـام صـادق (ع) : اگر مردم حج را به تعطیلی کشانند بر امام لازم است که آنها را, چه بخواهند وچه نخواهند, به رفتن حج مجبور کند, زیرا این خانه برای همین حج و زیارت بر پا شده است .

برتر از هفتاد حج .

ـ امـام بـاقـر (ع) : اگـر خـانـواده مسلمانی را سرپرستی کنم و گرسنگی آنها را برطرف نمایم و بـدن بـرهنه شان را بپوشانم و آبرویشان را در میان مردم حفظ کنم خوشتر دارم از این که آن قدر حج بگزارم تا شمار حجهایم به هفتاد رسد.

حاجیان واقعی کم هستند.

ـ عبدالرحمن بن کثیر: با امام صادق (ع)به حج رفتم هنگام عبور از راهی آن حضرت بر فراز کوهی رفت و از آن بالا به مردم نگریست و فرمود: چه بسیار است هیاهو و چه اندکند حاجیان !.
ـ ابـوبـصـیر : با امام صادق (ع) در حج بودم در هنگام طواف به ایشان عرض کردم : فدایت شوم ای زاده رسول خدا! آیا خداوند این مردمان را می آمرزد؟
فرمود: ای ابابصیر! بیشتر آنهایی که می بینی بوزینه و خوکند عرض کردم : آنها را به من نشان بده ابو بصیر می گوید: امام سخنانی با خود گفت و آن گـاه دسـتـش را بـرچشمم کشید در این هنگام آنان (حاجیان) را چونان بوزینگان و خوکان دیدم ! وحشت کردم امام دوباره دستش را به چشمم کشید و من آنها را مثل اول دیدم .

آداب حج گزار.

قرآن .
((حـج در مـاهـهای معینی است هر که در آن ماهها این فریضه را ادا کند [بداند که] در اثنای آن همبستری و گناه و جدال [روا] نیست)).
ـ امام باقر (ع) : کسی که این خانه را زیارت کند, اگر سه خصلت در او نباشد, ارزش ندارد:ورعی که او را از معاصی خدای تعالی باز دارد, حلمی که با آن خشمش را مهار کند وخوشرفتاری با کسی که با وی همنشینی و مصاحبت دارد.
ـ امـام صـادق (ع) : چـون احـرام بـستی تقوای خدا را در پیش گیر و یاد خدا بسیار گو و جز به خـیـرسـخـنـگـی مگو, زیرا همچنان که خدای تعالی فرموده از تمامیت حج و عمره این است که آدمـی زبـانـش را از جـز سـخن خیر نگه دارد خداوند عز و جل فرموده است : ((پس هر که در آن ماههااین فریضه را ادا کند [باید بداند که] همبستری و)).

آداب مراقبين .

ـ مصباح الشريعة : امام صادق (ع) فرمود : چون خواستی حج کنی , پیش از آن که عزم رفتن کنی , دلت را از هر دلبستگی ومشغله ای و از هر حجابی برای خدا خالی کن , همه کارهایت را به آفریدگارت واگذار و در تمام حرکات و سکناتت به او توکل کن و سر سپرده قضا و قدر و حکم او شو و با دنیا و آسایش ومردمان بدرود گوی و حقوقی را که از مردم به گردن داری بپرداز و بر توشه راه و مرکب وهمسفران و نیرو و جوانی و مال و دارایی خود تکیه مکن که بیم آن می رود این همه دشمن ومایه وبال تو گردند, زیرا آن که مدعی خشنودی خدا باشد و با این حال به چیزی دیگر پشتگرم شودخداوند همان چیز را دشمن و مایه وبال و زحمت او گرداند, تا به او بفهماند که اگر خدا نگهدارنباشد وتوفیق ندهد نه او و نه هیچ کس دیگر را توان و چاره ای نیست .
چنان آماده شو که گویی امید برگشت نداری , همسفر و همنشینی خوش و نیکو باش ,اوقات فرایض خداوند و سنتهای پیامبرش (ص) وچیزهای دیگری را که رعایت آنها بر تو لازم است مانند ادب , بردباری , شکیبایی , سپاسگزاری , مهربانی , بخشش و ایثار ره توشه خود به همسفران را در تمام اوقات پاس بدار.
آن گاه با آب توبه ای که گناهان را پاک می کند خود را شستشو ده و جامه صدق و صفا وخضوع و خشوع بر تن کن .
خویشتن را از هر آنچه تو را از یاد خدا و طاعت او باز می دارد محرم ساز آن گاه که خدای عزوجل را می خوانی او رالبیک گوی , لبیکی خالص و پاکیزه و ناب و به دستگیره استوار او (عروة الوثقی) چنگ زن .
همان گونه که با مسلمانان بر گرد خانه خدا طواف می کنی , دلت را همراه فرشتگان بر گردعرش به طواف آر.
در هنگام هروله کردن از هوای نفس خویش بگریز و از همه نیرو و توانت دست بشوی .
آن گاه که به سوی منی خارج می شوی , از بی خبری و لغزشهای خود نیز به درآی و آنچه رابر تو روا نیست و سزاوارش نیستی تمنا مکن .
در عرفات به خطاها و گناهان خود اعتراف کن و با خداوند بر وحدانیت و یگانگی اوتجدید پیمان کن .
در مزدلفه با اطمینان به خدا نزدیک شو.
آن گاه که بر کوه (مشعر) بالا می روی روحت را نیز به سوی ملا اعلی بفرست .
آن گاه که قربانی می کنی گلوی هوی و طمع را نیز ببر.

در هنگام رمی جمرات نیز به خواهشها و پستی ودنائت و کردارهای زشت ونکوهیده سنگ بینداز.
در هنگام تراشیدن سر, عیبهای آشکار و پنهانت را نیز بستر.
آن گاه که به حرم قدم می گذاری خود را, از این که دنبال خواهشت روی , در امان و پناه وکنف حمایت خداوند در آر.
با یقین به عظمت صاحب خانه و شناخت شکوه و شوکت و قدرت او خانه را زیارت کن .
از سر خشنودی به قسمت خداوند و خضوع در برابر عزت و قدرت او حجر الاسود رااستلام کن .
با طواف وداع با هرچه جز اوست بدرود گوی .
آن گـاه کـه بـر صفا می ایستی , جان و درون خود را برای آن روزی که به دیدار خدا می روی پاک گردان .
در مروه مروت داشته باش و با فانی کردن اوصافت تقوای خدا در پیش گیر.
بـر شـرایـطـی که در این حج خود نهاده ای و پیمانی که با خدایت بسته ای و تا روز رستاخیز آن را برگردن گرفته ای استوار و پا برجا باش .

آداب احرام بستن .

ـ مـالـک بن انس : سالی با امام صادق (ع) به حج رفتم وقتی مرکبش در محل احرام ایستاد هر چه سعی می کرد تلبیه بگوید صدایش در گلوبریده می شد و نزدیک بود از مرکبش به زیر افتد عرض کردم : ای پسر رسول خدا! لبیک بگوباید بگویی فرمود: ای پسر ابی عامر! چگونه جرات کنم بگویم : لبیک اللهم لبیک می ترسم خدای عز و جل در جوابم بگوید: لا لبیک و لا سعدیک !!.
ـ امـام صـادق (ع) : اگـر انـسـان مـال حـرامـی بـه دست آورد و با آن به زیارت خانه خدا رود و تلبیه بگوید, (در جوابش) ندا آید که : لا لبیک و لا سعدیک و اگر از راه حلال به دست آورده باشد نداآید که : لبیک و سعدیک .
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هـر کـس بـا مال حرام حج کند و بگوید: لبیک اللهم لبیک , خداوند به او فرماید:لا لبیک و لا سعدیک , حجت از آن خودت باد!.
ـ امـام رضـا (ع) : از آن رو مـردم بـه احـرام بـسـتن فرمان داده شده اند که پیش از وارد شدن به حـرم خـدا و حـوزه امـنـیـت او دلـهـایـشـان خـاشـع گـردد وبـه هـیچ چیزاز اموردنیا و زیورها ولذتهای آن دل نبندند و در آن حال و وضعی که دارند جدی و کوشا باشند و آهنگ او کنند و با تمام وجود رو به سوی او آورند.

انواع حج .

ـ امـام صـادق (ع) : حج بر دو گونه است :حج برای خدا و حج برای مردم کسی که برای خدا حج گـزارد خـداونـد بـهـشت را به او پاداش دهدو هر که برای مردم حج رود پاداش و ثوابش در روز قیامت به عهده همان مردم است .
ـ در باره نشانه های ظهور مهدی (عج) فرمود: و حج رفتن و جهاد کردن برای غیر خدا رادیدی در آن زمان به هوش باش و از خدا نجات (و فرج) را بطلب .
ـ هـرکـس بـرای خـدا حـج گزارد و قصدش ریاکاری و شهرت طلبی نباشد, به یقین خداوند او رابیامرزد.

ثواب کسی که در راه حج بمیرد.

ـ امـام صـادق (ع) : هـرکس در راه رفتن به مکه یا برگشتن از آن بمیرد, روز قیامت از آن ترس و هراس بزرگ در امان باشد.
ـ هرکس در حال احرام بمیرد, خداوند او را لبیک گویان برانگیزد.
ـ هـرکـس در یـکـی از دو حـرم (مکه و مدینه) بمیرد خداوند او را در زمره کسانی برانگیزد که از عذاب خدا در امانند و هرکس در فاصله میان دو حرم بمیرد, نامه اعمال اوگشوده نخواهد شد.

حرمت حرم .

قرآن .
((و هرکس به آن درآید در امان است)).
ـ امام صادق (ع) در باره آیه ((و هر کس به آن درآید در امان است)) فرمود: هر انسانی که وارد حرم شـود و به آن پناه برد از خشم خدا در امان است و هر حیوان و پرنده ای وارد آن شود نباید آن را رم داد یا آزارش رساند تا آن گاه که از حرم خارج شود.
ـ همچنین در تفسیر این آیه فرمود: اگر سارقی در جای دیگری غیر از مکه دزدی کند یانسبت به خـود مـرتـکـب جـنایتی شود و به مکه بگریزد تا زمانی که در حرم هست نباید دستگیرشود, اما از رفـتـنش به بازار باید جلوگیری شود و کسی با او خرید و فروش و مجالست نکند تا ازحرم خارج گردد آن گاه دستگیر می شود اما اگر آن کار را در حرم کرده باشد باید او را دستگیرکرد.
ـ پیامبر خدا (ص) : بر هیچ یک از شما روا نیست که در مکه اسلحه با خود حمل کند.
ـ ایـن مـردم نـبـودند که مکه را محترم شمردند, بلکه خداوند آن را حرمت نهاد و از این رو تاروز قیامت محترم است سرکش ترین مردم بر خدا کسی است که در حرم مرتکب قتل شود ومردی که کسی را که قصد جان او را نداشته است بکشد و مردی که به کینه توزیهای جاهلیت دست یازد.
ـ ابـو هـریـرة : هـنـگـامـی که خداوند مکه را برای پیامبر خود فتح کرد آن حضرت در میان مردم بـرخـاسـت و حمد و ثنای الهی گفت و آن گاه فرمود: خداوند [اصحاب] فیل را از حمله به مکه بـازداشـت و پـیـامبر خود و مؤمنان را بر آن چیره گردانید این شهر فقط ساعتی از روز برای من حـلال شـده و سپس تا روز قیامت حرام ومحترم است , درختش را نباید برید و صیدش را نباید رم داد.

حضور امام غایب در موسم حج .

ـ امـام صادق (ع) : مردم امام خود راگم می کنند, ولی آن حضرت در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند اما آنها او رانمی بینند.

حجت .

حجت .

قرآن .
((و ما هیچ قومی را عذاب نمی کنیم تا آن گاه که بر ایشان پیامبری بفرستیم)).
((تا هر که هلاک می شود به دلیلی هلاک شود و هر که زنده می ماند به دلیلی زنده ماند)).
ـ امـام صادق (ع) : خدای عز و جل به وسیله آنچه به مردم داده و به ایشان شناسانده است , بر آنان اقامه حجت کرده است .
ـ درباره آیه ((خدا قومی را که هدایت کرده است گمراه نکند, تا بر ایشان روشن کند که از چه چیز باید بپرهیزند)) فرمود: تا آنچه را مایه خشنودی و خشم اوست به آنان بشناساند.

نسبت دادن معرفت به خدا.

قرآن .
((همانا برماست هدایت کردن)).
((بلکه خداوند بر شما منت می گذارد که به ایمان هدایتتان کرد)).
((اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است حتما می گویند: خداوند بگو: ستایش از آن خداست , اما اکثرآنان نمی دانند)).
ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این پرسش که : معرفت کار چه کسی است ؟
فرمود: کار خداوند است و بندگان در پدید آوردن آن نقشی ندارند.
ـ صفوان می گوید از امام رضا(ع) پرسیدم : آیا بندگان در پدید آوردن معرفت نقش دارند؟
حضرت فرمود: نه پرسیدم : آیا دربرابر آن مزد و پاداشی دارند؟
فرمود: آری خداوند به فضل خود به آنها معرفت داده و به فضل خود آنها را هدایت فرموده است .
ـ عبدالاعلی می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم : آیا در مردم ابزاری نهاده شده است تا بدان وسیله به معرفت دست یابند؟
فرمود: نه عرض کردم : آیا به کسب معرفت مکلف شده اند؟
فرمود: نه بر خداست که بیان کند و خداوند بندگان را جز به اندازه توانشان تکلیف نکند و هیچ کس را جز به آنچه به وی داده است مکلف نسازد.

حجت رسا ویژه خداست .

قرآن .
((بگو: حجت رسا ویژه خداست اگر می خواست همه شمارا هدایت می کرد)).
ـ امـام صـادق (ع) در تـوضـیـح آیه ((بگو: حجت رسا ویژه خداست)) فرمود: خدای تعالی درروز قـیـامـت به بنده فرماید: بنده من ! آیا می دانستی ؟
اگر پاسخ دهد: آری خداوند به او فرماید:آیا به آنـچه می دانستی عمل کردی ؟
و اگر پاسخ دهد: نمی دانستم بدو فرماید: چرا نیاموختی تا(بدانی و) عمل کنی پس , او مجاب و محکوم شود این است آن حجت قاطع و رسا.
ـ حجت خدا پیش از خلق بوده و با خلق هست و بعد از خلق نیز خواهد بود.

نیروی شهریار حجت .

قرآن .
((خـدا مـقـرر داشـتـه است که : به یقین من و پیامبرانم پیروزمی شویم , زیرا خدا توانا و پیروزمند است)).
ـ امام علی (ع) : نیروی شهریار حجت بیشتر از نیروی شهریار قدرت است .

قاطع ترین و رساترین حجت .

قرآن .
((پـیـامـبـرانی مژده دهنده و بیم دهنده تا زان پس مردم رابر خدا حجتی نباشد و خدا پیروزمند وحکیم است)).
ـ امـام عـلـی (ع) : ای مـردم ! خدای سبحان را در زمین حجتی استوارتر از پیامبر ما محمد(ص) وحکمتی رساتر از کتابش نیست .
ـ خدای تبارک و تعالی را در زمین حجتی و حکمتی رساتر و قاطع تر از کتابش نباشد.

حجیت راویان حدیث .

ـ امـام مهدی (ع) : در زمینه رخدادهایی که به وقوع می پیوندد به راویان حدیث ما مراجعه کنید, زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدایم .

حجت (متفرقه).

قرآن .

((و کسانی که درباره خدا پس از اجابت [دعوت] اواحتجاج می کنند, نزد پروردگارشان حجتشان ناچیز است بر آنهاست خشم خدا و بر آنهاست عذابی سخت)).

((هان ای اهل کتاب ! گرفتم که در آنچه بدان علم دارید مجادله تان روا باشد, چرا در آنچه بدان علم ندارید مجادله می کنید؟
درحالی که خدا می داند و شما نمی دانید)).

ـ امام صادق (ع) : هر کس بر اساس شک یا گمان کار کند, کارش پوچ و هدر است , زیرا حجت خدا روشن و آشکار است .

ـ امام علی (ع) : کسی که گفتارش راست است , حجتش قوی است .

ـ امام صادق (ع) : خداوند به وسیله آنچه به مردم داده و شناسانده , بر آنان اقامه حجت کرده است .

ـ امام باقر (ع) --- در پاسخ به سؤال از حجت خدا بر بندگان --- : این است که آنچه می دانند بگویندو از اظهار نظر پیرامون آنچه نمی دانند خودداری ورزند.

ـ امام علی (ع) : کسی که ضلالتی راهدایت پندارد و به سوی آن رود یا حقی را گمراهی انگارد و آن را فروگذارد و بدین سبب به هلاکت و نابودی درافتد, عذرش نزد هیچ کس پذیرفته نباشد.

ـ امام صادق (ع) : هیچ بنده ای نیست مگر آن که خدا را بر او حجت است : چه در گناهی که مرتکب شده و چه در نعمتی که درشکرش کوتاهی کرده است .

حديث .

حدیث .

ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند شاداب و خرم گرداند بنده ای را که گفتار مرا بشنود و آن را بفهمد و سپس از طرف من به دیگران برساند.
ـ امام باقر (ع) : همانا حدیث و سخن مادلها را زنده می کند.
ـ اگر یک حدیث از فردی راستگو فراگیری , برای تو بهتر از تمام دنیاست .
ـ پیامبر خدا (ص) : با یکدیگر مذاکره (علمی) و ملاقات کنید و حدیث بگویید, زیرا حدیث دلها را صیقل می دهد همانا دلها همچون شمشیر زنگار می گیرد و صیقل دهنده آنها حدیث است .
ـ امام باقر (ع) : در طلب دانش بکوشید, زیرا سوگند به آن که جانم در دست اوست اگر یک حدیث درباره حلال و حرام از فردی راستگو فراگیری , بهتر است از دنیا و همه زر و سیمی که داری .
ـ به خدا سوگند اگر یک حدیث درباره حلال و حرام از فردی راستگو بیاموزی برای تو بهتراست از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : هرکس دو حدیث سودمند برای خود بیاموزد یا آنها را به دیگری آموزش دهد که از آن دو حدیث بهره مند شود, بهتر از شصت سال عبادت است .
ـ امام صادق (ع) : جایگاه و منزلت مردم نزد ما را از اندازه روایاتی که از ما نقل می کنندبشناسید.
ـ پیامبرخدا(ص): هرکس به امت من حدیثی رساند که به سبب آن سنتی بر پای شود یا در بدعتی رخنه افتد بهشت از آن او باشد.
ـ حفظ کردن (حدیث) زیور روایت است و حفظ برهانها و دلایل زیور دانش .

محدث .

ـ پـیـامـبر خدا (ص) سه بار فرمود: خدایا !جانشینان مرا رحمت کن عرض شد: [ای رسول خدا !] جـانـشـیـنان تو چه کسانی هستند؟
فرمود: آنها که بعد از من می آیند و احادیث و سنت مرا روایت می کنند و پس از من آنها را به مردم آموزش می دهند.
ـ سـه بـار فرمود: خدایا ! جانشینان مرا بیامرز عرض شد: ای رسول خدا! جانشینان شما چه کسانی هستند؟
فرمود: آنان که حدیث و سنت مرا ابلاغ می کنند و آن را به امت من آموزش می دهند.
ـ امـام صـادق (ع) : آن که حدیث ما را روایت کند و بدان وسیله دلهای شیعیان ما را قوی واستوار گرداند از هزار عابد برتر است .
ـ آن که حدیث روایت کند و در دین فقیه و آگاه باشد بهتر است از هزار عابد که دین فهم وراوی حدیث نباشد.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هـر کـس بـه امـت مـن حدیثی برساند که به سبب آن سنتی برپا شود یا بدعتی آسیب بیند در بهشت است .

ثواب کسی که چهل حدیث حفظ کند.

ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس از امت من چهل حدیث حفظ داشته باشد, خداوند در روز رستاخیز او را فقیه و عالم برانگیزد.
ـ هر کس از امت من به خاطر خدا و آخرت چهل حدیث حفظ کند, خداوند در روز رستاخیزاو را با پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان محشور فرماید و آنان همدمان نیکی هستند.
ـ امام صادق (ع) : هر کس چهل حدیث از احادیث ما درباره حلال و حرام حفظ کند خداوند درروز قیامت او را فقیه و عالم برانگیزد و عذابش نکند.
ـ پیامبر خدا (ص) : کسی که برای امت من چهل حدیث حفظ کند که در کار دینشان از آنهابهره مند شوند, خداوند در روز رستاخیز او را فقیه و عالم برانگیزد.

فهمیدن حدیث .

قرآن .
((تا آن را مایه اندرزتان گردانیم و گوش نگه دارنده اندرز, آن را فرا گیرد)).
ـ امام صادق (ع) : یک حدیث بفهمی بهتر است از آن که هزار حدیث (نفهمیده) نقل کنی .
ـ امام باقر (ع) : مقام و منزلت شیعه رااز اندازه روایت و شناخت آنها بشناس شناخت , همان فهمیدن برای روایت است .
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند شاداب و خرم گرداند بنده ای را که سخن مرا بشنود و آن را خوب فراگیرد و سپس به دیگران برساند, زیرا چه بسا کسانی که بار فقه را بر دوش می کشند اما فقیه نیستند و چه بسا کسانی که فقه را به افرادی منتقل می کنند که از خود آنان (انتقال دهندگان)بهتر می فهمند.
ـ خداوند شاد و خرم گرداند مردی را که حدیث ما را بشنود و آن را همان گونه که شنیده است به دیگران منتقل کند, زیرا بسا کسی که حدیثی به او رسیده آن را بهتر بفهمد از کسی که حدیث را شنیده است .
ـ امام علی (ع) : بر شما باد به فهمیدن (احادیث) نه روایت کردن .
ـ همت نابخردان نقل کردن است و همت دانایان فهمیدن .
ـ امام صادق (ع) : غم دانایان فهمیدن است و غم نادانان نقل کردن .

نقل كردن و فهميدن .

ـ امام على (ع) : هرگاه سخن حق را شنيديدبه انديشه پايبندى آن را فرا گيريد نه به انديشه نقل , كه راويان كتاب بسيارند اما پايبندان بدان ,اندك .

ـ هرگاه خبرى را شنيديد آن را براى پايبندى فراگيريد نه براى بازگويى , زيرا راويان علم بسيارند و پايبندان آن اندك .

ـ امام باقر (ع) در نامه اى به سعد الخير نوشت : مردمان نادان از اين كه روايت حفظ داشته باشندشاد مى شوند و دانشمندان از ترك پايبندى بدان اندوهگين مى شوند.

فراوانی کسانی که در زمان حیات پیامبر بر او دروغ می بستند.

ـ امـام علی (ع) در پاسخ به سؤال از احادیث ساختگی فرمود: در میان مردم سخنان حق و باطل و راسـت و دروغ و نـاسـخ و منسوخ وعام و خاص و محکم و متشابه و آنچه در حافظه سپرده شده و آنچه راوی گمان برده حدیث است , وجود دارد در زمان پیامبر خدا (ص) بر اوچندان دروغ بستند کـه خـطبه ای ایراد کرد و فرمود: ((هر که به عمد بر من دروغ بندد جایش دوزخ است)) حدیث را جز چهار کس نزد تونیاورند.
ـ در زمـان حـیـات پـیـامـبـر چندان به آن حضرت دروغ بستند که خطبه ای ایراد کرد و فرمود: ای مـردم ! کـسـانـی کـه بـر مـن دروغ مـی بندند زیاد شده اند, هر کس از روی عمد به من دروغ بنددجایش در آتش است با این حال بعد از پیامبر باز بر او دروغ بسته شد.

برحذر داشتن از دروغ بستن به پیامبر (ص).

ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس از روی عمد به من دروغ بندد جایگاهش آتش است .
ـ هرکس از قول من حدیثی را که می داند دروغ است نقل کند دومین دروغگوست .
ـ هر کس به من دروغ بندد, در دوزخ برایش خانه ای ساخته شود که در آن بچرد.
ـ هر کس برای گمراه کردن مردم به دروغ از من نقل قول کند, جایگاهش در آتش است .
ـ بار خدایا! من بر آنان حلال و روا نمی دانم که بر من دروغ بندند.
ـ از بزرگترین گناهان کبیره این است که کسی سخنی را به من نسبت دهد که من نگفته ام .

نهی از دروغ شمردن سخنی که دروغ بودن آن معلوم نیست .

قرآن .
((چـیـزی را دروغ شـمـردنـد که به آن احاطه علم نیافته بودند و هنوز از تاویل آن بی خبر بودند کسانی که پیش از آنان بودند نیز پیامبران را چنین به دروغ نسبت دادند بنگرکه عاقبت ستمکاران چگونه بوده است)).
- -
- -
ـ امـام بـاقـر یـا امـام صـادق (ع) : اگـر یک نفر مرجئی یا قدری و یا خارجی از قول ما حدیثی به شـمـاگـفـت آن را دروغ مشمارید, زیرا شما نمی دانید, شاید سخن حقی در آن باشد و با تکذیب آن خدا را برفراز عرشش تکذیب کرده باشید.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس حدیثی از من به او برسد و آن را انکار کند, در روز رستاخیز من برضد او دادخـواهـی کنم پس هرگاه حدیثی از من به شما رسید که نمی دانید از من است یا نه بگویید: خدا بهتر می داند.
ـ هر کس حدیثی از من به او رسد و آن را دروغ بشمارد, هر آینه سه کس را تکذیب کرده است : خدا و رسول او و کسی که حدیث را برایش بازگو کرده است .

ارائه اصول با ما و بدست آوردن فروع با شما.

ـ امام رضا (ع) : برماست که اصول رابیان داریم و بر شماست که فروع را استخراج کنید.
ـ امام صادق (ع) : ما وظیفه داریم اصول را برای شما بگوییم و شما موظفید فروع را از آنهااستخراج کنید.

درستی حدیث و سازگاری آن با قرآن .

ـ پیامبر خدا (ص) : حدیث مرا با کتاب خدا بسنجید, اگر موافق آن بود آن حدیث از من است ومن آن را گفته ام .
ـ هر حقی حقیقتی دارد و هر امر درستی نوری , پس آنچه با کتاب خدا سازگار بود آن راپذیرید و اگر مخالف کتاب خدا بود رهایش کنید.
ـ امام صادق (ع) : هر حدیثی که با قرآن سازگار نباشد, ساختگی است .

درستی حدیث وسازگاری آن با فطرت .

ـ پیامبر خدا (ص) : هرگاه از من حدیثی شنیدید که دلهایتان به (صحت) آن گواهی داد, موها و پوست بدنتان آن را خوش داشت ودیدید که به شما نزدیک است بدانید که من به آن سخن از شما نـزدیـکترم (آن را من گفته ام) امااگر از قول من حدیثی شنیدید که دلهایتان با آن آشنا نباشد و مـوهاو پوستهای بدنتان از آن گریزان گردد و دیدید که از شما دور است بدانید که دوری من از آن سخن بیشتر است تا دوری شما از آن .
ـ هرحدیثی که از قول آل محمد, صلوات اللّه علیهم , به شما رسید و دلهایتان در برابرش نرم شدو با آن احساس آشنایی کردید آن را بپذیرید و اگر دلهایتان از آن رمید و آن را بیگانه حس کردید آن را به خدا و پیامبر و عالم از خاندان محمد (ص) موکول کنید.

درستی حدیث و سازگاری آن با حق .

ـ پـیـامبر خدا (ص) : هر حدیثی که از من به شما می رسد اگر موافق حق بود من آن را گفته ام و اگر با حق سازگار نبود من نگفته ام , زیرا من هرگز جز حق نمی گویم .

برای شناخت درستی احادیث ملاکها و موازین دیگری نیز هست که در کتابهای مربوط ازآنها بحث شده است .

جایز بودن نقل به معنای حدیث .

ـ امام صادق (ع) : هرگاه حدیثی رادرست فهمیدی و معنایش را رساندی هرگونه که می خواهی آن را بیان کن .
ـ در پاسخ به سؤال از نقل حدیث به معنافرمود: اگر آن را درست فهمیدی اشکالی ندارد و مثل این است که بگویی : تعال و هلم (یعنی بیا), واقعد و اجلس (یعنی بنشین).
ـ مـحـمـد بن مسلم : به امام صادق (ع) عرض کردم : حدیثی را از شما می شنوم و آن را کم و زیاد می کنم فرمود: اگر معانی آن را برسانی اشکالی ندارد.
ـ پـیـامبر خدا (ص) : پس و پیش کردن کلمات حدیث , در صورتی که معنایش را درست برسانی , اشکالی ندارد.
ـ کم و زیاد کردن حدیث , به شرط آن که (با این کار) حلالی را حرام یا حرامی را حلال نکنی و معنا را درست برسانی , اشکالی ندارد.

آنچه باید در نقل حدیث رعایت کرد.

ـ پیامبر خدا (ص) : احادیثی از من را برای امتم بگویید که اندیشه آنها تحمل پذیرش آن را داشته باشد.
ـ ما فرمان داریم که با مردم در خور فهمشان سخن بگوییم .
ـ اگـر حـدیـثی را برای مردم بگویی که اندیشه شان آن را بر نتابد بیگمان برخی از آنها راگرفتار فتنه (و گمراهی) خواهی کرد.
ـ هـر کـس حـدیـثـی بـشـنـود کـه تـفـسـیـرش رانـه خود او بفهمد و نه آن کس که حدیث را برایش نقل کرده است ,آن حدیث مایه گمراهی او وکسی است که آن را نقل کرده است .
ـ امـام عـلـی (ع) : آیـا دوسـت داریـد خـدا و پـیـامـبرش دروغزن شمرده شوند؟
احادیثی را که مـردم مـی شـناسند برایشان بگویید و از گفتن آنچه نمی توانند بفهمند و انکار می کنند خودداری ورزیـد(در غـیـر ایـن صـورت حـدیث را انکار می کنند و انکار آن به منزله دروغگو شمردن خدا و پیامبرو امام است).
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هر گاه با مردم از پروردگارشان سخن گفتید چیزی نگویید که آنان را به وحشت اندازد و پذیرفتنش بر ایشان سنگین باشد.

دشواری فهم و تحمل برخی احادیث .

ـ امـام صـادق (ع) : هـمانا حدیث ما دشواروبسیار سنگین است وآن را جز فرشته مقرب , یا پیامبر مرسل , یابنده ای که خداوند دلش را باایمان آزموده و یا شهری نفوذ ناپذیر بر نمی تابد.
عمرومی گوید: به شعیب --- راوی حدیث --- گفتم : ای ابا الحسن ! منظور از شهر نفوذناپذیرچیست ؟
گفت : من هم از امام صادق (ع) همین را پرسیدم , آن حضرت فرمود : دل پهناور واستوار.

فراگیر بودن قرآن و سنت .

قرآن .

((هیچ جنبده ای در روی زمین نیست وهیچ پرنده ای بابالهای خود در هوا نمی پرد مگر آن که چون شما امتهایی هستند ما در این کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده ایم وسپس همه نزد پروردگارشان گردآورده می شوند)).

((امروز دین شمارا کامل کردم)).

ـ ابو اسامه : در خدمت امام صادق (ع) بودم و مردی از مغیریه نیز حضور داشت او پیرامون سنتها از امام سؤال کرد امام فرمود: هیچ چیزی نیست که انسانها به آن نیاز داشته باشند مگر آن که از سوی خدا و پیامبرش درباره آن سنتی (دستوری) رسیده است اگر چنین نبود باحجت هایی که آورده برما اقامه حجت نمی کرد مغیری پرسید : خداوند با چه چیز بر ما اقامه حجت کرده است ؟

امام صادق (ع) فرمود : این سخن خدا که می فرماید : ((امروز دین شما رابرایتان کامل کردم)).

ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ چیزی نیست که شمارا به بهشت نزدیک کند و از دوزخ دور سازد, مگراین که درباره آن امر و نهی کرده ام .

علت پوشیده داشتن برخی دانشهاواحکام .

ـ امـام صـادق (ع) : بـه ابـو بـصـیـر فـرمود : به خدا سوگند اگر در میان شما سه مؤمن راز دار می یافتم هرگز برخود روا نمی شمردم که حدیثی را از آنان پوشیده دارم .
ـ امـام بـاقر (ع) : اگر من سه گروه ((2)) می یافتم که شایستگی آن را داشتند تا دانش (خود) را به ایشان بسپارم , هر آینه می گفتم آن چیزی را که با وجود آن نیازی نبود به بررسی حلال وحرام و آن چه تا روز قیامت رخ خواهد داد, پرداخته شود.
ـ امـام صـادق (ع) : اگـر بیم آن نبود که به دست غیر شما بیفتد , کما این که قبلا کتابهای دیگر بـه دسـت غـیـر افـتاد , هرآینه به شما کتابی می دادم که تاقیام قائم --- عجل اللّه تعالی فرجه --- نیاز به احدی پیدا نمی کردید.
ـ کـسـی را نـمی یابم که برایش حدیث بگویم اگر به یکی از شما حدیثی بگویم هنوز آن شخص از مدینه خارج نشده آن حدیث نزد من آورده می شود (عده ای می آیند و می گویند شمااین حدیث را گفته اید؟
) ومن می گویم : آن را نگفته ام .

علل اختلاف احادیث .

ـ امـام صـادق (ع) : کـسی که می داند ما جز حق نمی گوییم باید همین شناختش درباره ما او را بـس باشد , پس اگر از ماسخنی شنید که با شناخت او از ما سازگار نیست باید بداند که آن سخن رابرای دفاع از او گفته ایم و او را ترجیح داده ایم .
ـ بـه ابـو عـمـرو کـنـانـی فـرمـود : ای ابا عمرو ! اگر برایت حدیثی گفتم یا فتوایی دادم و بعد دوبـاره آمـدی و در همان موضوع از من سؤال کردی ومن برخلاف سخن و فتوای قبلی خود به تو پاسخ و فتوا دادم به کدام گفته ام عمل می کنی ؟
عرض کردم : جدیدتر را می گیرم وآن دیگری را رهـامـی کـنـم فرمود : درست گفتی ای اباعمرو ! خداوند جز این نخواهد که نهانی عبادت شود بـدانـیـدبه خدا سوگند اگر این کار را بکنید برای من و خود شما بهتر است و خداوند برای ما و شمانسبت به دینش جز تقیه نخواسته است .

احادیث متشابه .

ـ امام رضا (ع) : در اخبار ما نیز همچون قرآن محکم ومتشابه وجود دارد پس , اخبار متشابه به مارا بـه مـحکمات آن ارجاع دهید وبدون توجه به محکمات آن از متشابهاتش پیروی مکنید که گمراه می شوید.

حدود.

هر چیزی حدی دارد.

قرآن .
((هـیـچ جـنبده ای در روی زمین نیست وهیچ پرنده ای بابالهای خود در هوا نمی پرد, مگر آن که امـتـهـایـی چـون شـمـا هستند ما در این کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده ایم وسپس همه نزد پروردگارشان گردآورده می شوند)).
ـ امـام باقر (ع) : خداوند تبارک وتعالی برای هر چیزی حد ومرزی قرار داده وبرای نشان دادن آن مرز , نشانه ای گذاشته است و برای کسی که از آن حد فراتر رود حد معین کرده است .
ـ امـام صـادق (ع) : هیچ چیزی نیست مگر آن که همانند این خانه من حد ومرزی دارد, هرچه در کوچه است جز همان وهرچه داخل خانه است متعلق به خانه می باشد.
ـ خـداونـد هیچ حلال و حرامی را نیافریده است مگر آن که مثل همین خانه من حد و مرزی دارد حتی دیه وارد آوردن خراش و جز آن و یک تازیانه و نصف تازیانه .
ـ عـلـی (ع) حـلال وحرام اخبار را بیان می کرد وقرآن را آموزش می داد هر یک از این دو(حلال و حرام) حد و مرزی دارد.
ـ ابـولبید بحرانی : مردی در مکه خدمت امام باقر (ع) رسید و عرض کرد : ای محمدبن علی !شما مـی گـویـی هـیـچ چیز نیست مگر آن که حدی دارد ؟
امام باقر (ع) فرمود : آری , من می گویم :هرچه خدا آفریده است , از کوچک و بزرگ , برایش حدی قرار داده است که اگر از آن حدبگذرد از حدی و مرزی که خدابرایش نهاده تجاوز کرده است .
عرض کرد : حد این سفره شما چیست ؟
فرمود : حدش این است که وقتی آن را می گشایی نام خدا را بـری وچـون آن را جـمع می کنی خدا را سپاس گویی وزیرش را بروبی عرض کرد:حداین کوزه شما چیست ؟
فرمود: حدش این است که از دهانه آن ونیز از جای شکستگی اش آب نخوری .
ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ چیز نیست که شمارا به بهشت نزدیک گرداند و از آتش دور کند مگراین که من درباره آن امر ونهی کرده ام .

دور کردن حدود و مجازاتها.

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : تا جایی که می توانیدمجازاتها و حدود را از مسلمانان دور کنید اگر برای مسلمانان محمل ومفری یافتید او را آزادکنید , زیرا اگر امام در بخشودن خطا کند بهتر است که در کیفر دادن گرفتار خطا شود.

ـ تا زمانی که می توانید گریزگاهی پیدا کنید , از جاری ساختن حدود بر بندگان خداخود داری ورزید.

ـ کیفرها را با شبهات دور کنید (با پیش آمدن تردید در مجرم بودن کسی از اجرای حد خودداری کنید).

جاری کردن حدود.

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : جاری کردن یک حداز حدود الهی بهتر است از چهل شب بارش باران در سرزمینهای خدا.
ـ بر پا شدن یک حد (الهی) در روی زمین پاکیزه تر از عبادت شصت سال است .
ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر حـدود خدای سبحان را پاس دارید فضل و برکت خود را که وعده داده شده است سریعا به شما ارزانی می دارد.
ـ و بر پاداشتن حدود برای اهمیت دادن به حرامهای خداست .
ـ امـام صـادق (ع) --- در تـوضیح آیه ((در دین خدا شمارا نسبت به آن دو رافت و دلسوزی نگیرد)) فرمودـ: یعنی در جاری کردن حدود.
ـ در سفارشهای خود به کسی فرمود : برتو باد به اجرای حدود بر خویش و بیگانه وداوری بر اساس کتاب خدا در حال خشنودی وخشم , وتقسیم عادلانه (بیت المال) میان سفید وسیاه .
ـ پیامبر خدا (ص) : از لغزشهای کریمان در گذرید مگر آن جا که پای حدی از حدود خدا درمیان باشد.
ـ امـام علی (ع) : حال که ناچارید از یکدیگر پیشی گیرید , پس در راه بر پاداشتن حدود خداوندو امر به معروف از هم سبقت گیرید.

به کار نبستن حدود.

ـ امـام صـادق (ع) : زنی را که در میان قوم وقبیله خود شرافت و حرمتی داشت به جرم دزدی نزد پیامبر آوردند پیامبر فرمود دست او راقطع کنند عده ای از قریش نزد پیامبر آمدند و عرض کردند : ای پیامبر خدا! دست زن شریفی مثل او را به خاطر خطای کوچکی قطع می کنی ؟
.
فـرمود : آری , پیشینیان شما به سبب چنین کاری به نابودی افتادند آنها حدود و کیفرها رادرباره بیچارگان اعمال می کردند و باقدرتمندان واشراف خود, کاری نداشتند از این رو هلاک گشتند.
ـ امـام عـلـی (ع) : هـیـچ کـس خوشبخت نشود مگر با اقامه حدودخداوند وهیچ کس به بدبختی نیفتدمگر به سبب فروگذاشتن آن حدود.
ـ مرد شکم گنده رنجوری را که زنا کرده بود نزد پیامبر آوردند رسول خدا یک چوب خوشه خرما که صد سر شاخه داشت آورد و به عنوان حد یک ضربه به او نواخت , زیرا خوش نداشت که حدی از حدود خدا به کار گرفته نشود.

شفاعت و وساطت کردن در حدودروا نیست .

ـ امـام صـادق (ع) : از پدرش از پدرانش ازرسول خدا (ص) نقل فرمود که : آن حضرت از شفاعت کـردن در حـدود نـهـی کرد امام (ع) فرمود :هرکس برای اعمال نشدن حدی ازحدود الهی پادر میانی کند و در راه از کار انداختن حدود او بکوشد, خداوند متعالی در روزقیامت عذابش کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : به اسامه فرمود : ای اسامه ! در کار حد وساطت مکن .
ـ عـایـشـه : زنـی از بـنـی مـخـزوم کـالا بـه عاریت می گرفت وسپس انکار می کرد (که کالایی گـرفـته است) پیامبر (ص) دستور داد دست او را قطع کنند خانواده آن زن نزد اسامه رفتند و از اوخـواسـتـنـد نـزد پیامبر (ص) وساطت کند اسامه نیز درباره آن زن با پیامبر (ص) صحبت کرد پـیامبر(ص) فرمود : ای اسامه ! نبینم درباره (جاری نشدن) حدی از حدود خدا صحبت می کنی ! پیامبر(ص) , سپس , به ایراد خطبه پرداخت وفرمود : پیشینیان شما از آن رو هلاک شدند که اگر در مـیان آنها نجیب زاده ای دزدی می کرد کاری به او نداشتند و اگر ضعیف وبیچاره ای دست به سـرقـت مـی زد دسـتـش را می بریدند سوگند به آن که جانم در دست اوست اگر فاطمه دختر محمد هم این کار را می کرد دستش را قطع می کردم آن گاه دست آن زن مخزومی را قطع کرد.
ـ نـقـل شـده اسـت کـه امـیر المؤمنین (ع) مردی از بنی اسد را به منظور جاری کردن حدی بر اوبـازداشـت کـرد بـنـی اسد نزد حسین بن علی (ع) رفتند و از او خواهش کردند پادر میانی کند آن حـضـرت نـپـذیـرفـت پـس , نزد امیر المؤمنین رفتند و از ایشان خواهش کردند حد را جاری نـکـنـدحـضرت فرمود : هر چه از من بخواهید که مال من باشد البته به شما خواهم داد بنی اسد بـاخـوشحالی امیرالمؤمنین را ترک کردند پس , بر حسین (ع) گذشتند و سخن امیرالمؤمنین (ع) رابـرای آن حـضـرت بـازگـو کردند حسین (ع) فرمود : اگر با رفیق خود کاری دارید برگردید شـایـدکـارش تـمام شده باشد آنان برگشتند و دیدند امیرالمؤمنین (ع) حد را جاری کرده است گفتند :ای امیر المؤمنین ! مگر به ما قول ندادی ؟
حضرت فرمود : من به شما قول دادم که آنچه مال من باشد به شما بدهم و این حد از آن خداست و من مالک و اختیاردار آن نیستم .
ـ پـیامبر خدا (ص) : هرکس با وساطت خود مانع جاری شدن حدی از حدود الهی شود پیوسته در خشم الهی به سر برد تا آن که وساطتش را پس بگیرد.

ـ امام علی (ع) : شفاعت کردن در حدودی که مردم حق دارند در آنها وساطت کنند اشکالی ندارد بـه شرط آن که به امام ارجاع نداده باشند اما بعد از آن که حد به امام ارجاع داده شد هیچ شفاعتی پذیرفته نیست .

درحد, کفالت (ضمانت تن)پذیرفته نمی شود.

ـ امام علی (ع) : در هیچ حدی از حدودضمانت وجود ندارد.
ـ امام صادق (ع) : پیامبر خدا(ص) فرمود:در هیچ حدی ضمانت پذیرفته نمی شود.
ـ امیر المؤمنین (ع) چنین قضاوت فرمود که در حد ضمانت پذیرفته نمی شود.

در حد جای سوگند نیست .

ـ امام علی (ع) : کسی که باید حد بخوردسوگند داده نمی شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : در حد نه وساطت پذیرفته است , نه ضمانت و نه سوگند.
ـ امـام صادق (ع) : مردی کسی را نزد امیر المؤمنین (ع) آورد و عرض کرد : این مرد به من تهمت زده اسـت او بـرای ادعای خود دلیلی نداشت , لذا عرض کرد , ای امیر المؤمنین او راسوگند بده حضرت فرمود : در حد سوگند وجود ندارد و در استخوان قصاص نیست .

نهی از تاخیر در اجرای حدود.

ـ امـام عـلـی (ع) : هـرگاه حد واجب شد,باید آن را به کار بست , در اجرای حدود تاخیر و انتظار کشیدن روا نیست .
ـ امـام بـاقـر (ع) : سـه نـفـر شـهـادت دادند که مردی زنا کرده است امیر المؤمنین (ع) فرمود : نفرچهارم کجاست ؟
گفتند : الان می آید امیر المؤمنین (ع) فرمود : این سه نفر را حد بزنید , زیرا درحدود حتی یک لحظه انتظار کشیدن روا نیست .
ـ امـام عـلـی (ع) : هـرگـاه در حـد پـای ((شـایـد)) و ((امیداست)) به میان آید حد به تعطیلی کشانده می شود.

نهی از تجاوز کردن از حدود.

قران .
((اینها حدود خداست , از آنها تجاوز مکنید وهرکس ازحدود خدا فراتر رود, آنان همان ستمکارانند)).
((وهرکس از حدود الهی تجاوز کند, هر آینه به خود ستم کرده است)).
((هرکس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود او فراتر رود, خداوند او را به آتش ابدی برد و برایش عذابی خوارکننده باشد)).
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند برای شماحدودی معین کرده است , از آنها تجاوز نکنید.
ـ امام باقر (ع) : امیر المؤمنین (ع) به قنبر دستور داد مردی را حد بزند قنبر از روی عصبانیت سه تازیانه بیشتر زد علی (ع) قنبر را با سه تازیانه قصاص کرد.
ـ عبداللّه بن معقل : علی دستور داد مردی را تازیانه بزنند جلاد دو تازیانه بیشتر زد علی او رابا دو تازیانه قصاص کرد.
ـ پیامبر خدا (ص) : (در روز قیامت) حاکمی را که یک تازیانه از حد کاسته است می آورند او می گوید : پروردگارا ! از روی دلسوزی به بندگانت این کار را کردم خداوند به او می فرماید : آیا تو به آنان از من دلسوزتری ؟
! آن گاه دستور داده می شود او را در آتش افکنند سپس کسی را که یک تازیانه بیشتر زده است می آورند او نیز می گوید : برای آن تازیانه ای بیشتر زدم تا از گناهانت باز ایستند پس فرمان می رسد که او را نیز در آتش افکنند.
ـ امام باقر (ع) : درباره آیه ((اینها حدود خداست , از آنها تجاوز نکنید وهر کس ازحدودخداتجاوزکندپس همانانندستمگران)) فرمود : خداوند بر زناکار خشم آورده و صدتازیانه برای او قرار داده است پس هرکس از روی خشم بیش از این بزند من نزد خداوند از اوبیزاری می جویم .

نقش جاری کردن حدود در پاک کردن گناه .

ـ پیامبر خدا (ص) : هرکه گناهی کند و حدآن گناه بر او جاری شود, همان کفاره اوست .
ـ هرکه در دنیا گناهی مرتکب شود و به سبب آن مجازات گردد, خداوند دادگرتر از آن است که بنده خود را دوباره (در آخرت) کیفر دهد.
ـ شمشیر بر هیچ جرم و گناهی نگذرد, مگر این که آن را پاک کند.
ـ سنگسار شدن کفاره گناهی است که (آن زن) کرده است .
ـ امام علی (ع) : هرگاه خداوند بنده مؤمنی را در این دنیا کیفر دهد بخشنده تر و بزرگوارتر ازآن است که روز قیامت نیز او را دوباره کیفر دهد.

نهی از اهانت کردن به شخص حد خورده .

ـ پیامبر خدا (ص) --- دستور داد مردی راسنگسار کردند --- مردم گفتند : او آدم پلیدی است پیامبر فـرمـود : نـگو پلید است , زیرا به خداسوگند که او نزد خداوند از رایحه مشک خوشتر و پاکیزه تر است .
ـ مرد زناکاری را سنگسار کرد مردی به رفیق خود گفت : او مثل سگ کشته شد پیامبر با آن دو بر لاشه مرداری گذشتند , به آنان فرمود : با دندان خود تکه ای از این لاشه را برکنید عرض کردند : ای رسـول خـدا! درود خـدا بـرتـو , مرداری را گاز بگیریم ؟
فرمود : آنچه از برادرتان برگرفتید گندیده تر از این لاشه است .
ـ عـبـدالرحمن بن ابی لیلی : علی (ع) برمردی حد جاری کرد مردم شروع کردند به دشنام دادن ولعن کردن او علی (ع) فرمود : او ازاین گناه خود دیگر باز خواست نخواهد شد.
ـ زنـی که از زنا آبستن شده بود خدمت پیامبر خدا (ص) آمد وعرض کرد : یا رسول اللّه ! من سزاوار حـد شـده ام آن را بر من جاری کن ! پیامبر خدا سرپرست آن زن را احضار کرد و فرمود :با او مدارا کن تا وضع حمل کند آن گاه نزد من بیاورش آن مرد چنین کرده پس پیامبر خدادستور داد جامه آن زن را رویـش کـشـیدند واو را پوشاندند سپس فرمود : سنگسارش کردندوآن گاه بر وی نماز خـواند عمر عرض کرد : یا رسول اللّه ! بر این زناکار نماز می خوانی ؟
پیامبرفرمود : هر آینه او چنان تـوبـه ای کـرد کـه اگـر توبه اش میان هفتاد نفر از مردم مدینه تقسیم شودهمه را در برگیرد آیا توبه ای برتر از این دیده ای که به خاطر خدای تعالی خودش را فدا کرد ؟
.

در صورت اعتراف مجرم به گناه امام اجازه دارد او را ببخشد.

ـ سـارقـی را نـزد علی (ع) آوردند و او به سرقت خود اعتراف کرد علی (ع) به او فرمود: آیا از قرآن چـیـزی حـفـظ داری ؟
عـرض کـرد :آری , سوره بقره را حضرت فرمود : دستت را به سوره بقره بـخـشـیـدم اشـعث به امام گفت :حدی از حدود خدا را تعطیل می کنی ؟
حضرت فرمود : تو چه مـی دانی ؟
اگر بینه اقامه شود, امام حق عفو مجرم را ندارد اما اگر مردی اعتراف کند که دزدی کرده است اختیار با امام است که اورا ببخشد یا کیفر دهد.

مباح کردن خون .

ـ مـحـمـدبـن عیسی بن عبید : امام ابوالحسن عسکری (ع) دستور قتل فارس بن حاتم قزوینی را صادر فـرمـود و بـرای کـشـنـده او بـهـشـت راضـمـانـت کـرد جنید او را به قتل رساند فارس شیطان صفتی بود که مردم را به گمراهی می کشاند وبه کارهای بدعت آمیز فرا می خواند پس , از ابـوالحسن دستور آمد : این فارس ملعون به نام من مردم را گمراه می کند و به بدعت فرامی خواند خـونش برای هر که او را بکشد مباح است کیست که او را بکشد و مرا از شرش آسوده گرداند تا در عوض من نزد خداوند برایش بهشت راضمانت کنم ؟
.
ـ پیامبر خدا (ص) : هرکس شمشیر بکشد خونش هدر است .
ـ جـابـر : رسـول خـدا (ص) فـرمـود : چـه کسی کار کعب بن اشرف را می سازد ؟
زیرا که او خدا وپیامبرش را آزرده است محمدبن مسلمه گفت : ای پیامبر خدا ! می خواهی او را بکشم ؟
فرمود: آری عـرض کـرد : اجازه فرما که چیزهایی را که لازم است بگویم فرمود : بگو پس محمد نزدکعب رفـت و بـا او سخنانی گفت واز گذشته خود با وی سخن گفت و اظهار داشت : این مرد(یعنی پیامبر(ص)) خواسته خوبی کند اما مارا به رنج وزحمت انداخته است وقتی کعب سخنان محمد را شنید گفت : به خدا قسم که تو نیز از او (پیامبر) دلگیری .
مـحـمـدبـن مـسـلـمه با کعب وعده گذاشت که با حارث و ابی عبس بن جبر و عبادبن بشر نزد وی بیایند آنها نزد کعب آمدند و شب او را دعوت کردند و کعب نزد آنان رفت .
مـحـمـد بـه آن سـه نفر گفت : وقتی آمد من دستم را به طرف سر او دراز می کنم وقتی سرش رامحکم گرفتم شما حمله کنید.
کـعـب حـمـایل بسته نزد آنان آمد آنها گفتند : بوی عطر از تو به مشاممان می رسد کعب گفت :آری , فلانی را به همسری دارم که خوشبوترین زن عرب است محمد گفت : اجازه می دهی ازاین عـطـر بـبـویـم کـعب گفت : بله ,بو کن , محمد بدن او را بو کرد سپس گفت : اجازه می دهی باز هم ببویم ؟
در این هنگام محمد سر کعب را توانست بگیرد سپس گفت : حمله کنید و او را کشتند.
ـ پـیامبر خدا (ص) : به مسلمانانی که گردش را گرفته بودند فرمود : ای مردم ! پس از من دیگر پـیـامبری نخواهد آمد وبعد از سنت من نیزسنتی

وجود نخواهد داشت پس , هرکس چنین ادعایی کند ادعا و بدعت او هر دو در دوزخندوهرکس ادعای پیامبری کرد بکشیدش .

کسی که حدخورده بارسوم بایدکشته شود.

ـ امـام کاظم (ع) : کسانی که به سبب ارتکاب گناهی کبیره دوبار حد بخورند بار سوم بایدکشته شوند.
ـ امام رضا (ع) : علت آن که دربار سوم حد قتل (بر زانی و زانیه) جاری می شود این است که تازیانه خـوردن را بـه چـیـزی نـمـی گـیـرنـد و بـه آن اهـمـیـتـی نـمی دهندچندان که گویی درکار زنـاآزادنـدوسـرخود علت دیگرش این است که کسی که خدا و حد را ناچیز و خفیف بشمارد کافر است وبه سبب کافر شدن مستوجب قتل می باشد.

جاری کردن حد در سرزمین دشمن .

ـ امـام علی (ع) : در سرزمین دشمن بر هیچ کس حدی جاری نمی کنم تا زمانی که از آن جا خارج شود , زیرا ممکن است غیرتی شود و به دشمن بپیوندد.

تعزیر.

ـ حـمـاد بن عثمان می گوید از امام صادق (ع) درباره تعزیر پرسیدم , فرمود : پایین تر از حد است عـرض کـردم : کمتر از هشتادتازیانه ؟
فرمود : نه , بلکه کمتر از چهل تازیانه که حد برده می باشد عـرض کردم : چقدر است ؟
فرمود : بسته به نظر حاکم دارد که ببیند جرم فرد و توان بدنی او چه اندازه است .
ـ پیامبر خدا (ص) : بیشتر از ده ضربه نباید زد مگر آن جا که پای حدی از حدود خدا در میان باشد .
ـ بـرای گـوشـمـالـی دادن بـیـشـتـر از سـه ضـربـه نباید بزنی اگر بیشتر بزنی در روز قیامت قصاص خواهی شد.
ـ بر هیچ مؤمن به خدا و روز واپسین روا نباشد که از ده تازیانه بیشتر بزند مگر آن که پای حدی در میان باشد.
ـ بـر هیچ حاکمی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد روا نیست که بیش از ده تازیانه بزندمگر آن جا که حد باشد.
ـ امـام صـادق (ع) : در پـاسـخ بـه ایـن سـؤال کـه انـدازه تـعـزیر چقدر است ؟
فرمود : بین ده تا بیست تازیانه .

آداب جاری کردن حد.

ـ در مناقب آمده است : زمانی که امیرالمؤمنین (ع) عمروبن عبدود را در چنگ خود گرفتار کرد او را نـکـشـت و انـدکـی درنگ کرد ,افراد زبان به نکوهش از علی گشودند حذیفه به دفاع از آن حـضـرت بـرخاست پیامبر (ص)فرمود: آرام باش ای حذیفه ! بزودی علی (ع) علت درنگ خود را خواهد گفت .
علی (ع) سپس عمرو را کشت وقتی برگشت , پیامبر (ص) علت درنگش را جویا شد, عرض کرد: او مادرم را دشنام داد و به صورتم آب دهان انداخت و من ترسیدم اگر او را بکشم برای تسکین خودم باشد , لذا رهایش کردم تا خشمم فرو نشست , سپس او را به خاطر خدا کشتم .
جنگ .

جنگ .

(جدید)

امام حسین (ع) : بدانید که جنگ شرش شتابنده است وطعمش زشت و نفرت انگیز, هرکس خود را برای آن آماده کند و ساز و برگش را فراهم آورد و پیش از فرا رسیدن هنگام جنگ پیکر خود را از زخـمـهای آن دردمند نکندجنگ را برده است , اما آن که پیش از رسیدن فرصت و زمان جنگ وآگـاه شـدن از تـوانایی جنگی خود به آن مبادرت ورزد مستحق همان است که سپاهیان خود را سودی نرساند وخویشتن را نیز به نابودی اندازد.
ـ امام علی (ع) : بسا جنگی که سودش بیشتر از صلح است .

عوامل جنگ افروز.

ـ امام علی (ع) : اختلاف و ناسازگاری جنگ خیز است .
ـ لجاجت خیزشگاه جنگهاست .
ـ از لجاجت بیجا و نکوهیده بپرهیز که آن جنگها بر می افروزد.

جنگ با حق ستیزان .

ـ امام علی (ع) : به جان خودم سوگندکه در جنگ با حق ستیزان و فرو رفتگان در ورطه گمراهی , هرگز سازشکاری و سستی روانمی دارم پس , ای بندگان خدا ! از خدای بپرهیزید و از (عذاب) خدا به خدا بگریزید و در راه روشنی که فراپیش شما نهاده است پیش روید و به آنچه شما را بدان مکلف فرموده قیام کنیداگر در این دنیا پیروزی نصیب شما نشد , علی پیروزی در آن دنیا را برای شما ضمانت می کند.

جنگيدن با مسلمان .

ـ پيامبر خدا (ص) : جنگيدن مسلمان بابرادر خود كفراست ودشنام دادن به او فسق .

غافلگیر کردن دشمن .

ـ امـام عـلـی (ع) : پـیش از آن که دشمن بر شما بتازد بر او یورش برید , زیرا به خدا سوگند هیچ ملتی در میان سرزمین خود مورد حمله قرار نگرفت , جز آن که به خاک مذلت افتاد.

ـ هـان ! مـن شـمـا را شب و روز و در آشکار و نهان به نبرد با این قوم فرا خواندم و به شما گفتم :پـیش از آن که آنان به شما یورش آورند, شما بر آنان بتازید, زیرا به خدا سوگند باهیچ مردمی در دل سرزمین خودشان جنگ نشد مگر آن که به خواری افتادند.

تشویق به جنگ در راه خدا.

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید ! چیست که چون به شماگویند برای جنگ در راه خدا بیرون شوید کندی به خرج می دهید؟
آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده اید؟
متاع این دنیا در برابر متاع آن سرا اندکی بیش نیست)).
((سبکبار و گرانبار , بسیج شوید و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کنید این برای شما بهتراست اگر بدانید)).
ـ امام علی (ع) : رحمت خدا بر شماباد !به پیکار با دشمن خود بیرون روید و کندی نکنید که با خواری و خفت بر جای خواهید ماند وپست ترین چیز دنیا (فرومایگی و ذلت) نصیبتان خواهد شد همانا سرباز رزمنده بیدار است وآن [رزمنده ای] که در خواب غفلت به سر برد بداند که دشمنش از او غافل نیست .

خداوند رزمندگان در راه خود رادوست دارد.

قرآن .
((خداوند کسانی را که در راه او در صفوفی همچون دیوارسربی می جنگند دوست دارد)).
ـ امـام عـلـی (ع) : در خـطبه ای که در جنگ صفین ایراد کرد فرمود : ای مردم ! خدای بلند نام , شـمارا به تجارتی رهنمون شده که شما را ازعذاب می رهاند و به خیر و خوبی نزدیک می گرداند آن تـجـارت عـبـارت اسـت از ایمان به خدا ورسولش وپیکار کردن در راه او , ثواب آن (جهاد) را آمرزش گناهان قرار داده و خانه هایی پاکیزه در بهشتهای جاویدان والبته رضوان و خشنودی خدا بـرتـر است (از اینها) او کسی را که دوست دارد به شما معرفی کرده وفرموده است : ((خدا دوست دارد کـسانی را که می جنگند))پس صفوف خود را همچون ساختمانی بر افراشته از سرب استوار کنید, زره پوشان را جلواندازید و بی زرهان را در صفوف عقب قرار دهید.

نهی از جنگیدن با این گروهها.

ـ امام علی (ع) : با کسی که به دین چنگ آویخته است مجنگ , زیرا آن که با دین پنجه افکند درهم شکسته شود.
ـ با آن که حق را یار و پشتیبان خودگرفته است , مستیز که ستیزنده با حق شکست خورد.

نکاتی که پیش ازشروع جنگ بایدرعایت کرد.

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : با مردم مدارا کنید و به آنها فرصت دهید و پیش از آن که به حق دعوتشان کـنـید بر ایشان متازید , زیرا که اگر مردمان روی زمین را , از شهرنشین و چادر نشین , مسلمان نزد من آورید خوشتر دارم تا زنان وفرزندانشان را (اسیر) نزد من آورید ومردانشان را بکشید.
ـ امـام علی (ع) : در صفین فرمود : به خدا سوگند یک روز جنگ را به تاخیر نینداختم مگر ازاین رو که امید داشتم گروهی به من بپیوندند و به سبب من هدایت شوند و درپرتو من بیارامند , این را خوشتر دارم تا آنان را در حال که گمراهند بکشم .
ـ به فرزند خود حسن (ع) فرمود : هرگز مبارز مطلب , اما اگر به مبارزه دعوت شدی بپذیر ,زیرا آن که به مبارزه فرا خواند سرکش است و سرکش به خاک افتد.

دعا در هنگام رو به رو شدن با دشمن .

ـ پیامبر خدا (ص) : هرگاه به جنگ می رفت ,می گفت : خدایا ! تو پشتیبان و یاور منی ,از تو نیرو می گیرم و با یاری تو حمله می برم و با کمک تو می جنگم .
ـ از دعای امام علی (ع) در آن هنگام که آهنگ رو یا رویی با سپاه معاویه در صفین کرد : خدایا ! ای پـروردگـار آسـمـان بـرافـراشـتـه اگرمارا بر دشمنمان پیروز گردانیدی از ستم و تجاوزگری بـدورمان دار و در راه حق استوارمان گردان و اگر آنان را بر ما چیره ساختی شهادت را روزیمان کن و از فتنه و گمراهی محفوظمان دار.
ـ امـام عـلـی (ع) : در هنگام رویارو شدن با دشمن در جنگ می گفت : خدایا ! دلها به سوی تو پر کـشـیـده و گـردنـهـا سـوی تـو کـشـیـده شـده اسـت پـروردگـارا ! ازنـبـودن پـیـامبرمان و زیادی دشمنانمان وپراکندگی خواسته هایمان , به درگاه تو شکایت می آوریم .
ـ در روز صـفین چنین دعا کرد : ازنبودن پیامبرمان و فراوانی دشمنانمان واندک بودن شمارمان وسـخـتـگـیری زمان برما و سربرداشتن فتنه ها برضد ما, به تو شکایت می کنیم با پیروزی هرچه زودتـر و بـا آن نـصـرتـی کـه بـدان قـدرت حق را می افزایی و چیره اش می گردانی مارا در برابر دشمنانمان یاری رسان .
ـ هـرگـاه رهسپار جنگی می شد, پیش از آن که بر مرکب بنشیند نام خدا را می برد و می گفت --- :خـدا را بر نعمتها و فضلی که به ما بخشیده است سپاس می گوییم , پاک و منزه است خدایی که این (مرکب) را رام ما ساخت وگرنه ما را توان آن نبود آن گاه رو به قبله می کرد و دستان خود را بـه آسـمـان بر می داشت وعرض می کرد : پروردگارا ! گامها به سوی تو روان است و پیکرها خود رابـرای تـو به رنج می افکنند و دلها به سوی تو پر می کشد و دستها به سوی تو برداشته شده است ودیدگان خیره توست .
ـ امام صادق (ع) : امیرالمؤمنین هرگاه می خواست به جنگ رود این دعاها را می خواند : خدایا! تو این راه را به ما نشان دادی و خشنودیت را در آن قرار دادی و دوستانت را به سوی آن فراخواندی و آن را ارزشمندترین راه خود دانستی .
ـ امـام عـلـی (ع) --- هـرگـاه بـا دشمن رویاروی می شد عرض می کرد --- : خدایا ! تو نگهبان و یاور من هستی و از آسیبها حفظم می کنی خدایا ! به کمک تو یورش می برم و با یاری تو می جنگم .

پیشقراولان سپاه .

ـ امـام عـلی (ع) --- در سفارش خود به زیادابن نضر فرمود --- : بدان که پیشقراولان سپاه چشمهای آن هستند وچشمان پیشقراولان , طلایه داران ایشانند پس , هرگاه از مرزهای سرزمین خود بیرون رفـتی و به دشمنت نزدیک شدی بیدرنگ طلایه داران را در هر سو و در پاره ای از دره ها و درخت زارها و کمینگاهها و در هرگوشه ای بگمار تا دشمن در کمین شما نباشد و ناگهان بر شما نتازد.

آموزشهای نظامی .

ـ امام علی (ع) : در آموزش فنون جنگ وجنگجویی می فرماید : ای گروه مسلمانان ! خدا ترسی را جـامـه زیـرین خود کنید وردای آرامش را بپوشید و دندانهایتان را برهم بفشرید , زیرا که این کار تـاثیر شمشیرها را بر سرکمتر می کند , زره کامل بپوشید و پیش از بر کشیدن شمشیرها آنها را در نـیـامـشـان بـجـنبانید وخشمگنانه با گوشه چشم بنگرید و از چپ و راست نیزه بزنید و با تیزی شـمـشیرها ضربه زنید وبا پیش نهادن گامهایتان شمشیرها را به دشمن برسانید و بدانید که زیر نظر خدا هستید.
ـ زره پـوشان را در صف جلو و بی زرهان را در صفوف عقب قرار دهید و دندانها را بر هم بفشارید , کـه این کار تاثیر شمشیر را بر سر کمتر می کند , در اطراف نیزه ها پیچ و تاب خورید ,که با این کار در برابر نیزه ها بهتر می توان جا خالی کرد , دیدگانتان را فرو اندازید که این کاربیشتر قوت قلب و آرامـش دل می بخشد , صداهای خود را خاموش کنید که این کار در زدودن ترس و سستی مؤثرتر است .
- -

- -
ـ امـام بـاقـر یـا امـام صـادق (ع) : اگـر یک نفر مرجئی یا قدری و یا خارجی از قول ما حدیثی به شـمـاگـفـت آن را دروغ مشمارید, زیرا شما نمی دانید, شاید سخن حقی در آن باشد و با تکذیب آن خدا را برفراز عرشش تکذیب کرده باشید.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر کس حدیثی از من به او برسد و آن را انکار کند, در روز رستاخیز من برضد او دادخـواهـی کنم پس هرگاه حدیثی از من به شما رسید که نمی دانید از من است یا نه بگویید: خدا بهتر می داند.
ـ هر کس حدیثی از من به او رسد و آن را دروغ بشمارد, هر آینه سه کس را تکذیب کرده است : خدا و رسول او و کسی که حدیث را برایش بازگو کرده است .

ارائه اصول با ما و بدست آوردن فروع با شما.

ـ امام رضا (ع) : برماست که اصول رابیان داریم و بر شماست که فروع را استخراج کنید.
ـ امام صادق (ع) : ما وظیفه داریم اصول را برای شما بگوییم و شما موظفید فروع را از آنهااستخراج کنید.

درستی حدیث و سازگاری آن با قرآن .

ـ پیامبر خدا (ص) : حدیث مرا با کتاب خدا بسنجید, اگر موافق آن بود آن حدیث از من است ومن آن را گفته ام .
ـ هر حقی حقیقتی دارد و هر امر درستی نوری , پس آنچه با کتاب خدا سازگار بود آن راپذیرید و اگر مخالف کتاب خدا بود رهایش کنید.
ـ امام صادق (ع) : هر حدیثی که با قرآن سازگار نباشد, ساختگی است .

درستی حدیث وسازگاری آن با فطرت .

ـ پیامبر خدا (ص) : هرگاه از من حدیثی شنیدید که دلهایتان به (صحت) آن گواهی داد, موها و پوست بدنتان آن را خوش داشت ودیدید که به شما نزدیک است بدانید که من به آن سخن از شما نـزدیـکترم (آن را من گفته ام) امااگر از قول من حدیثی شنیدید که دلهایتان با آن آشنا نباشد و مـوهاو پوستهای بدنتان از آن گریزان گردد و دیدید که از شما دور است بدانید که دوری من از آن سخن بیشتر است تا دوری شما از آن .
ـ هرحدیثی که از قول آل محمد, صلوات اللّه علیهم , به شما رسید و دلهایتان در برابرش نرم شدو با آن احساس آشنایی کردید آن را بپذیرید و اگر دلهایتان از آن رمید و آن را بیگانه حس کردید آن را به خدا و پیامبر و عالم از خاندان محمد (ص) موکول کنید.

درستی حدیث و سازگاری آن با حق .

ـ پـیـامبر خدا (ص) : هر حدیثی که از من به شما می رسد اگر موافق حق بود من آن را گفته ام و اگر با حق سازگار نبود من نگفته ام , زیرا من هرگز جز حق نمی گویم .

برای شناخت درستی احادیث ملاکها و موازین دیگری نیز هست که در کتابهای مربوط ازآنها بحث شده است .

جایز بودن نقل به معنای حدیث .

ـ امام صادق (ع) : هرگاه حدیثی رادرست فهمیدی و معنایش را رساندی هرگونه که می خواهی آن را بیان کن .
ـ در پاسخ به سؤال از نقل حدیث به معنافرمود: اگر آن را درست فهمیدی اشکالی ندارد و مثل این است که بگویی : تعال و هلم (یعنی بیا), واقعد و اجلس (یعنی بنشین).
ـ محـمـد بن مسلم : به امام صادق (ع) عرض کردم : حدیثی را از شما می شنوم و آن را کم و زیاد می کنم فرمود: اگر معانی آن را برسانی اشکالی ندارد.
ـ پـیـامبر خدا (ص) : پس و پیش کردن کلمات حدیث , در صورتی که معنایش را درست برسانی , اشکالی ندارد.
ـ کم و زیاد کردن حدیث , به شرط آن که (با این کار) حلالی را حرام یا حرامی را حلال نکنی و معنا را درست برسانی , اشکالی ندارد.

آنچه باید در نقل حدیث رعایت کرد.

ـ پیامبر خدا (ص) : احادیثی از من را برای امتم بگویید که اندیشه آنها تحمل پذیرش آن را داشته باشد.
ـ ما فرمان داریم که با مردم در خور فهمشان سخن بگوییم .
ـ اگر حدیثی را برای مردم بگویی که اندیشه شان آن را بر نتابد بیگمان برخی از آنها راگرفتار فتنه (و گمراهی) خواهی کرد.
ـ هر کس حدیثی بشنود که تفسیرش رانه خود او بفهمد و نه آن کس که حدیث را برایش نقل کرده است ,آن حدیث مایه گمراهی او وکسی است که آن را نقل کرده است .
ـ امام علی (ع) : آیا دوست دارید خدا و پیامبرش دروغزن شمرده شوند؟
احادیثی را که مردم می شناسند برایشان بگویید و از گفتن آنچه نمی توانند بفهمند و انکار می کنند خودداری ورزید(در غیر این صورت حدیث را انکار می کنند و انکار آن به منزله دروغگو شمردن خدا و پیامبرو امام است).
ـ پیامبر خدا (ص) : هر گاه با مردم از پروردگارشان سخن گفتید چیزی نگویید که آنان را به وحشت اندازد و پذیرفتنش بر ایشان سنگین باشد.

دشواری فهم و تحمل برخی احادیث .

ـ امـام صـادق (ع) : هـمانا حدیث ما دشواروبسیار سنگین است وآن را جز فرشته مقرب , یا پیامبر مرسل , یابنده ای که خداوند دلش را باایمان آزموده و یا شهری نفوذ ناپذیر بر نمی تابد.
عمرومی گوید: به شعیب --- راوی حدیث --- گفتم : ای ابا الحسن ! منظور از شهر نفوذناپذیرچیست ؟
گفت : من هم از امام صادق (ع) همین را پرسیدم , آن حضرت فرمود : دل پهناور واستوار.

فراگیر بودن قرآن و سنت .

قرآن .
((هیچ جنبده ای در روی زمین نیست وهیچ پرنده ای بابالهای خود در هوا نمی پرد مگر آن که چون شما امتهایی هستند ما در این کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده ایم وسپس همه نزد پروردگارشان گردآورده می شوند)).
((امروز دین شمارا کامل کردم)).
ـ ابو اسامه : در خدمت امام صادق (ع) بودم و مردی از مغیریه نیز حضور داشت او پیرامون سنتها از امام سؤال کرد امام فرمود: هیچ چیزی نیست که انسانها به آن نیاز داشته باشند مگر آن که از سوی خدا و پیامبرش درباره آن سنتی (دستوری) رسیده است اگر چنین نبود باحجت هایی که آورده برما اقامه حجت نمی کرد مغیری پرسید : خداوند با چه چیز بر ما اقامه حجت کرده است ؟
امام صادق (ع) فرمود : این سخن خدا که می فرماید : ((امروز دین شما رابرایتان کامل کردم)).
ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ چیزی نیست که شمارا به بهشت نزدیک کند و از دوزخ دور سازد, مگراین که درباره آن امر و نهی کرده ام .

علت پوشیده داشتن برخی دانشهاواحکام .

ـ امـام صـادق (ع) : بـه ابـو بـصـیـر فـرمود : به خدا سوگند اگر در میان شما سه مؤمن راز دار می یافتم هرگز برخود روا نمی شمردم که حدیثی را از آنان پوشیده دارم .
ـ امـام بـاقر (ع) : اگر من سه گروه ((2)) می یافتم که شایستگی آن را داشتند تا دانش (خود) را به ایشان بسپارم , هر آینه می گفتم آن چیزی را که با وجود آن نیازی نبود به بررسی حلال وحرام و آن چه تا روز قیامت رخ خواهد داد, پرداخته شود.
ـ امـام صـادق (ع) : اگـر بیم آن نبود که به دست غیر شما بیفتد , کما این که قبلا کتابهای دیگر بـه دسـت غـیـر افـتاد , هرآینه به شما کتابی می دادم که تاقیام قائم --- عجل اللّه تعالی فرجه --- نیاز به احدی پیدا نمی کردید.
ـ کـسـی را نـمی یابم که برایش حدیث بگویم اگر به یکی از شما حدیثی بگویم هنوز آن شخص از مدینه خارج نشده آن حدیث نزد من آورده می شود (عده ای می آیند و می گویند شمااین حدیث را گفته اید؟
) ومن می گویم : آن را نگفته ام .

علل اختلاف احادیث .

ـ امـام صـادق (ع) : کـسی که می داند ما جز حق نمی گوییم باید همین شناختش درباره ما او را بـس باشد , پس اگر از ماسخنی شنید که با شناخت او از ما سازگار نیست باید بداند که آن سخن رابرای دفاع از او گفته ایم و او را ترجیح داده ایم .
ـ بـه ابـو عـمـرو کـنـانـی فـرمـود : ای ابا عمرو ! اگر برایت حدیثی گفتم یا فتوایی دادم و بعد دوبـاره آمـدی و در همان موضوع از من سؤال کردی ومن برخلاف سخن و فتوای قبلی خود به تو پاسخ و فتوا دادم به کدام گفته ام عمل می کنی ؟
عرض کردم : جدیدتر را می گیرم وآن دیگری را رهـامـی کـنـم فرمود : درست گفتی ای اباعمرو ! خداوند جز این نخواهد که نهانی عبادت شود بـدانـیـدبه خدا سوگند اگر این کار را بکنید برای من و خود شما بهتر است و خداوند برای ما و شمانسبت به دینش جز تقیه نخواسته است .

احاديث متشابه .

ـ امام رضا (ع) : در اخبار ما نیز همچون قرآن محکم ومتشابه وجود دارد پس , اخبار متشابه به مارا بـه مـحکمات آن ارجاع دهید وبدون توجه به محکمات آن از متشابهاتش پیروی مکنید که گمراه می شوید.

حدود.

هر چیزی حدی دارد.

قرآن .
((هـیـچ جـنبده ای در روی زمین نیست وهیچ پرنده ای بابالهای خود در هوا نمی پرد, مگر آن که امـتـهـایـی چـون شـمـا هستند ما در این کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده ایم وسپس همه نزد پروردگارشان گردآورده می شوند)).
ـ امـام باقر (ع) : خداوند تبارک وتعالی برای هر چیزی حد ومرزی قرار داده وبرای نشان دادن آن مرز , نشانه ای گذاشته است و برای کسی که از آن حد فراتر رود حد معین کرده است .
ـ امـام صـادق (ع) : هیچ چیزی نیست مگر آن که همانند این خانه من حد ومرزی دارد, هرچه در کوچه است جز همان وهرچه داخل خانه است متعلق به خانه می باشد.
ـ خـداونـد هیچ حلال و حرامی را نیافریده است مگر آن که مثل همین خانه من حد و مرزی دارد حتی دیه وارد آوردن خراش و جز آن و یک تازیانه و نصف تازیانه .
ـ عـلـی (ع) حـلال وحرام اخبار را بیان می کرد وقرآن را آموزش می داد هر یک از این دو(حلال و حرام) حد و مرزی دارد.
ـ ابـولبید بحرانی : مردی در مکه خدمت امام باقر (ع) رسید و عرض کرد : ای محمدبن علی !شما مـی گـویـی هـیـچ چیز نیست مگر آن که حدی دارد ؟
امام باقر (ع) فرمود : آری , من می گویم :هرچه خدا آفریده است , از کوچک و بزرگ , برایش حدی قرار داده است که اگر از آن حدبگذرد از حدی و مرزی که خدابرایش نهاده تجاوز کرده است .
عرض کرد : حد این سفره شما چیست ؟
فرمود : حدش این است که وقتی آن را می گشایی نام خدا را بـری وچـون آن را جـمع می کنی خدا را سپاس گویی وزیرش را بروبی عرض کرد:حداین کوزه شما چیست ؟
فرمود: حدش این است که از دهانه آن ونیز از جای شکستگی اش آب نخوری .
ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ چیز نیست که شمارا به بهشت نزدیک گرداند و از آتش دور کند مگراین که من درباره آن امر ونهی کرده ام .

دور کردن حدود و مجازاتها.

ـ پیـامـبـر خدا (ص) : تا جایی که می توانیدمجازاتها و حدود را از مسلمانان دور کنید اگر برای مسلمانان محمل ومفری یافتید او را آزادکنید , زیرا اگر امام در بخشودن خطا کند بهتر است که در کیفر دادن گرفتار خطا شود.
ـ تا زمانی که می توانید گریزگاهی پیدا کنید , از جاری ساختن حدود بر بندگان خداخود داری ورزید.
ـ کیفرها را با شبهات دور کنید (با پیش آمدن تردید در مجرم بودن کسی از اجرای حد خودداری کنید).

جاری کردن حدود.

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : جاری کردن یک حداز حدود الهی بهتر است از چهل شب بارش باران در سرزمینهای خدا.
ـ بر پا شدن یک حد (الهی) در روی زمین پاکیزه تر از عبادت شصت سال است .
ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر حـدود خدای سبحان را پاس دارید فضل و برکت خود را که وعده داده شده است سریعا به شما ارزانی می دارد.
ـ و بر پاداشتن حدود برای اهمیت دادن به حرامهای خداست .
ـ امـام صـادق (ع) --- در تـوضیح آیه ((در دین خدا شمارا نسبت به آن دو رافت و دلسوزی نگیرد)) فرمودـ: یعنی در جاری کردن حدود.
ـ در سفارشهای خود به کسی فرمود : برتو باد به اجرای حدود بر خویش و بیگانه وداوری بر اساس کتاب خدا در حال خشنودی وخشم , وتقسیم عادلانه (بیت المال) میان سفید وسیاه .
ـ پیامبر خدا (ص) : از لغزشهای کریمان در گذرید مگر آن جا که پای حدی از حدود خدا درمیان باشد.
ـ امـام علی (ع) : حال که ناچارید از یکدیگر پیشی گیرید , پس در راه بر پاداشتن حدود خداوندو امر به معروف از هم سبقت گیرید.

به کار نبستن حدود.

ـ امـام صـادق (ع) : زنی را که در میان قوم وقبیله خود شرافت و حرمتی داشت به جرم دزدی نزد پیامبر آوردند پیامبر فرمود دست او راقطع کنند عده ای از قریش نزد پیامبر آمدند و عرض کردند : ای پیامبر خدا! دست زن شریفی مثل او را به خاطر خطای کوچکی قطع می کنی ؟
.
فـرمود : آری , پیشینیان شما به سبب چنین کاری به نابودی افتادند آنها حدود و کیفرها رادرباره بیچارگان اعمال می کردند و باقدرتمندان واشراف خود, کاری نداشتند از این رو هلاک گشتند.
ـ امـام عـلـی (ع) : هـیـچ کـس خوشبخت نشود مگر با اقامه حدودخداوند وهیچ کس به بدبختی نیفتدمگر به سبب فروگذاشتن آن حدود.
ـ مرد شکم گنده رنجوری را که زنا کرده بود نزد پیامبر آوردند رسول خدا یک چوب خوشه خرما که صد سر شاخه داشت آورد و به عنوان حد یک ضربه به او نواخت , زیرا خوش نداشت که حدی از حدود خدا به کار گرفته نشود.

شفاعت و وساطت کردن در حدودروا نیست .

ـ امـام صـادق (ع) : از پدرش از پدرانش ازرسول خدا (ص) نقل فرمود که : آن حضرت از شفاعت کـردن در حـدود نـهـی کرد امام (ع) فرمود :هرکس برای اعمال نشدن حدی ازحدود الهی پادر میانی کند و در راه از کار انداختن حدود او بکوشد, خداوند متعالی در روزقیامت عذابش کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : به اسامه فرمود : ای اسامه ! در کار حد وساطت مکن .
ـ عـایـشـه : زنـی از بـنـی مـخـزوم کـالا بـه عاریت می گرفت وسپس انکار می کرد (که کالایی گـرفـته است) پیامبر (ص) دستور داد دست او را قطع کنند خانواده آن زن نزد اسامه رفتند و از اوخـواسـتـنـد نـزد پیامبر (ص) وساطت کند اسامه نیز درباره آن زن با پیامبر (ص) صحبت کرد پـیامبر(ص) فرمود : ای اسامه ! نبینم درباره (جاری نشدن) حدی از حدود خدا صحبت می کنی ! پیامبر(ص) , سپس , به ایراد خطبه پرداخت وفرمود : پیشینیان شما از آن رو هلاک شدند که اگر در مـیان آنها نجیب زاده ای دزدی می کرد کاری به او نداشتند و اگر ضعیف وبیچاره ای دست به سـرقـت مـی زد دسـتـش را می بریدند سوگند به آن که جانم در دست اوست اگر فاطمه دختر محمد هم این کار را می کرد دستش را قطع می کردم آن گاه دست آن زن مخزومی را قطع کرد.
ـ نـقـل شـده اسـت کـه امـیر المؤمنین (ع) مردی از بنی اسد را به منظور جاری کردن حدی بر اوبـازداشـت کـرد بـنی اسد نزد حسین بن علی (ع) رفتند و از او خواهش کردند پادر میانی کند آن حـضـرت نـپـذیـرفـت پـس , نزد امیر المؤمنین رفتند و از ایشان خواهش کردند حد را جاری نـکـنـدحـضرت فرمود : هر چه از من بخواهید که مال من باشد البته به شما خواهم داد بنی اسد بـاخـوشحالی امیرالمؤمنین را ترک کردند پس , بر حسین (ع) گذشتند و سخن امیرالمؤمنین (ع) رابـرای آن حـضـرت بـازگـو کردند حسین (ع) فرمود : اگر با رفیق خود کاری دارید برگردید شـایـدکـارش تـمام شده باشد آنان برگشتند و دیدند امیرالمؤمنین (ع) حد را جاری کرده است گفتند :ای امیر المؤمنین ! مگر به ما قول ندادی ؟
حضرت فرمود : من به شما قول دادم که آنچه مال من باشد به شما بدهم و این حد از آن خداست و من مالک و اختیاردار آن نیستم .
ـ پـیامبر خدا (ص) : هرکس با وساطت خود مانع جاری شدن حدی از حدود الهی شود پیوسته در خشم الهی به سر برد تا آن که وساطتش را پس بگیرد.

ـ امام علی (ع) : شفاعت کردن در حدودی که مردم حق دارند در آنها وساطت کنند اشکالی ندارد بـه شرط آن که به امام ارجاع نداده باشند اما بعد از آن که حد به امام ارجاع داده شد هیچ شفاعتی پذیرفته نیست .

درحد, کفالت (ضمانت تن)پذیرفته نمی شود.

ـ امام علی (ع) : در هیچ حدی از حدودضمانت وجود ندارد.
ـ امام صادق (ع) : پیامبر خدا(ص) فرمود:در هیچ حدی ضمانت پذیرفته نمی شود.
ـ امیر المؤمنین (ع) چنین قضاوت فرمود که در حد ضمانت پذیرفته نمی شود.

در حد جای سوگند نیست .

ـ امام علی (ع) : کسی که باید حد بخوردسوگند داده نمی شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : در حد نه وساطت پذیرفته است , نه ضمانت و نه سوگند.
ـ امام صادق (ع) : مردی کسی را نزد امیر المؤمنین (ع) آورد و عرض کرد : این مرد به من تهمت زده است او برای ادعای خود دلیلی نداشت , لذا عرض کرد , ای امیر المؤمنین او راسوگند بده حضرت فرمود : در حد سوگند وجود ندارد و در استخوان قصاص نیست .

نهی از تاخیر در اجرای حدود.

ـ امـام عـلـی (ع) : هـرگاه حد واجب شد,باید آن را به کار بست , در اجرای حدود تاخیر و انتظار کشیدن روا نیست .
ـ امـام بـاقـر (ع) : سـه نـفـر شـهـادت دادند که مردی زنا کرده است امیر المؤمنین (ع) فرمود : نفرچهارم کجاست ؟
گفتند : الان می آید امیر المؤمنین (ع) فرمود : این سه نفر را حد بزنید , زیرا درحدود حتی یک لحظه انتظار کشیدن روا نیست .
ـ امـام عـلـی (ع) : هـرگـاه در حـد پـای ((شـایـد)) و ((امیداست)) به میان آید حد به تعطیلی کشانده می شود.

نهی از تجاوز کردن از حدود.

قران .
((اینها حدود خداست , از آنها تجاوز مکنید وهرکس ازحدود خدا فراتر رود, آنان همان ستمکارانند)).
((وهرکس از حدود الهی تجاوز کند, هر آینه به خود ستم کرده است)).
((هرکس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود او فراتر رود, خداوند او را به آتش ابدی برد و برایش عذابی خوارکننده باشد)).
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند برای شماحدودی معین کرده است , از آنها تجاوز نکنید.
ـ امام باقر (ع) : امیر المؤمنین (ع) به قنبر دستور داد مردی را حد بزند قنبر از روی عصبانیت سه تازیانه بیشتر زد علی (ع) قنبر را با سه تازیانه قصاص کرد.
ـ عبداللّه بن معقل : علی دستور داد مردی را تازیانه بزنند جلاد دو تازیانه بیشتر زد علی او رابا دو تازیانه قصاص کرد.
ـ پیامبر خدا (ص) : (در روز قیامت) حاکمی را که یک تازیانه از حد کاسته است می آورند او می گوید : پروردگارا ! از روی دلسوزی به بندگانت این کار را کردم خداوند به او می فرماید : آیا تو به آنان از من دلسوزتری ؟
! آن گاه دستور داده می شود او را در آتش افکنند سپس کسی را که یک تازیانه بیشتر زده است می آورند او نیز می گوید : برای آن تازیانه ای بیشتر زدم تا از گناهانت باز ایستند پس فرمان می رسد که او را نیز در آتش افکنند.
ـ امام باقر (ع) : درباره آیه ((اینها حدود خداست , از آنها تجاوز نکنید وهر کس ازحدودخداتجاوزکندپس همانانندستمگران)) فرمود : خداوند بر زناکار خشم آورده و صدتازیانه برای او قرار داده است پس هرکس از روی خشم بیش از این بزند من نزد خداوند از اوبیزاری می جویم .

نقش جاری کردن حدود در پاک کردن گناه .

ـ پیامبر خدا (ص) : هرکه گناهی کند و حدآن گناه بر او جاری شود, همان کفاره اوست .
ـ هرکه در دنیا گناهی مرتکب شود و به سبب آن مجازات گردد, خداوند دادگرتر از آن است که بنده خود را دوباره (در آخرت) کیفر دهد.
ـ شمشیر بر هیچ جرم و گناهی نگذرد, مگر این که آن را پاک کند.
ـ سنگسار شدن کفاره گناهی است که (آن زن) کرده است .
ـ امام علی (ع) : هرگاه خداوند بنده مؤمنی را در این دنیا کیفر دهد بخشنده تر و بزرگوارتر ازآن است که روز قیامت نیز او را دوباره کیفر دهد.

نهی از اهانت کردن به شخص حد خورده .

ـ پیامبر خدا (ص) --- دستور داد مردی راسنگسار کردند --- مردم گفتند : او آدم پلیدی است پیامبر فـرمـود : نـگو پلید است , زیرا به خداسوگند که او نزد خداوند از رایحه مشک خوشتر و پاکیزه تر است .
ـ مرد زناکاری را سنگسار کرد مردی به رفیق خود گفت : او مثل سگ کشته شد پیامبر با آن دو بر لاشه مرداری گذشتند , به آنان فرمود : با دندان خود تکه ای از این لاشه را برکنید عرض کردند : ای رسـول خـدا! درود خـدا بـرتـو , مرداری را گاز بگیریم ؟
فرمود : آنچه از برادرتان برگرفتید گندیده تر از این لاشه است .
ـ عـبـدالرحمن بن ابی لیلی : علی (ع) برمردی حد جاری کرد مردم شروع کردند به دشنام دادن ولعن کردن او علی (ع) فرمود : او ازاین گناه خود دیگر باز خواست نخواهد شد.
ـ زنـی که از زنا آبستن شده بود خدمت پیامبر خدا (ص) آمد وعرض کرد : یا رسول اللّه ! من سزاوار حـد شـده ام آن را بر من جاری کن ! پیامبر خدا سرپرست آن زن را احضار کرد و فرمود :با او مدارا کن تا وضع حمل کند آن گاه نزد من بیاورش آن مرد چنین کرده پس پیامبر خدادستور داد جامه آن زن را رویـش کـشـیدند واو را پوشاندند سپس فرمود : سنگسارش کردندوآن گاه بر وی نماز خـواند عمر عرض کرد : یا رسول اللّه ! بر این زناکار نماز می خوانی ؟
پیامبرفرمود : هر آینه او چنان تـوبـه ای کـرد کـه اگـر توبه اش میان هفتاد نفر از مردم مدینه تقسیم شودهمه را در برگیرد آیا توبه ای برتر از این دیده ای که به خاطر خدای تعالی خودش را فدا کرد ؟
.

در صورت اعتراف مجرم به گناه امام اجازه دارد او را ببخشد.

ـ سـارقـی را نـزد علی (ع) آوردند و او به سرقت خود اعتراف کرد علی (ع) به او فرمود: آیا از قرآن چـیـزی حـفـظ داری ؟
عـرض کـرد :آری , سوره بقره را حضرت فرمود : دستت را به سوره بقره بـخـشـیـدم اشـعث به امام گفت :حدی از حدود خدا را تعطیل می کنی ؟
حضرت فرمود : تو چه مـی دانی ؟
اگر بینه اقامه شود, امام حق عفو مجرم را ندارد اما اگر مردی اعتراف کند که دزدی کرده است اختیار با امام است که اورا ببخشد یا کیفر دهد.

مباح کردن خون .

ـ محمدبن عیسی بن عبید : امام ابوالحسن عسکری (ع) دستور قتل فارس بن حاتم قزوینی را صادر فرمود و برای کشنده او بهشت راضمانت کرد جنید او را به قتل رساند فارس شیطان صفتی بود که مردم را به گمراهی می کشاند وبه کارهای بدعت آمیز فرا می خواند پس , از ابوالحسن دستور آمد : این فارس ملعون به نام من مردم را گمراه می کند و به بدعت فرامی خواند خونش برای هر که او را بکشد مباح است کیست که او را بکشد و مرا از شرش آسوده گرداند تا در عوض من نزد خداوند برایش بهشت راضمانت کنم ؟
.
ـ پیامبر خدا (ص) : هرکس شمشیر بکشد خونش هدر است .
ـ جابر : رسول خدا (ص) فرمود : چه کسی کار کعب بن اشرف را می سازد ؟
زیرا که او خدا وپیامبرش را آزرده است محمدبن مسلمه گفت : ای پیامبر خدا ! می خواهی او را بکشم ؟
فرمود: آری عرض کرد : اجازه فرما که چیزهایی را که لازم است بگویم فرمود : بگو پس محمد نزدکعب رفت و با او سخنانی گفت واز گذشته خود با وی سخن گفت و اظهار داشت : این مرد(یعنی پیامبر(ص)) خواسته خوبی کند اما مارا به رنج وزحمت انداخته است وقتی کعب سخنان محمد را شنید گفت : به خدا قسم که تو نیز از او (پیامبر) دلگیری .
محمدبن مسلمه با کعب وعده گذاشت که با حارث و ابی عبس بن جبر و عبادبن بشر نزد وی بیایند آنها نزد کعب آمدند و شب او را دعوت کردند و کعب نزد آنان رفت .
محمد به آن سه نفر گفت : وقتی آمد من دستم را به طرف سر او دراز می کنم وقتی سرش رامحکم گرفتم شما حمله کنید.
کعب حمایل بسته نزد آنان آمد آنها گفتند : بوی عطر از تو به مشاممان می رسد کعب گفت :آری , فلانی را به همسری دارم که خوشبوترین زن عرب است محمد گفت : اجازه می دهی ازاین عطر ببویم کعب گفت : بله ,بو کن , محمد بدن او را بو کرد سپس گفت : اجازه می دهی باز هم ببویم ؟
در این هنگام محمد سر کعب را توانست بگیرد سپس گفت : حمله کنید و او را کشتند.
ـ پیامبر خدا (ص) : به مسلمانانی که گردش را گرفته بودند فرمود : ای مردم ! پس از من دیگر پیامبری نخواهد آمد وبعد از سنت من نیزسنتی

وجود نخواهد داشت پس , هرکس چنین ادعایی کند ادعا و بدعت او هر دو در دوزخندوهرکس ادعای پیامبری کرد بکشیدش .

کسی که حدخورده بارسوم بایدکشته شود.

ـ امـام کاظم (ع) : کسانی که به سبب ارتکاب گناهی کبیره دوبار حد بخورند بار سوم بایدکشته شوند.
ـ امام رضا (ع) : علت آن که دربار سوم حد قتل (بر زانی و زانیه) جاری می شود این است که تازیانه خـوردن را بـه چـیـزی نـمـی گـیـرنـد و بـه آن اهـمـیـتـی نـمی دهندچندان که گویی درکار زنـاآزادنـدوسـرخود علت دیگرش این است که کسی که خدا و حد را ناچیز و خفیف بشمارد کافر است وبه سبب کافر شدن مستوجب قتل می باشد.

جاری کردن حد در سرزمین دشمن .

ـ امـام علی (ع) : در سرزمین دشمن بر هیچ کس حدی جاری نمی کنم تا زمانی که از آن جا خارج شود , زیرا ممکن است غیرتی شود و به دشمن بپیوندد.

تعزیر.

ـ حـمـاد بن عثمان می گوید از امام صادق (ع) درباره تعزیر پرسیدم , فرمود : پایین تر از حد است عـرض کـردم : کمتر از هشتادتازیانه ؟
فرمود : نه , بلکه کمتر از چهل تازیانه که حد برده می باشد عـرض کردم : چقدر است ؟
فرمود : بسته به نظر حاکم دارد که ببیند جرم فرد و توان بدنی او چه اندازه است .
ـ پیامبر خدا (ص) : بیشتر از ده ضربه نباید زد مگر آن جا که پای حدی از حدود خدا در میان باشد .
ـ بـرای گـوشـمـالـی دادن بـیـشـتـر از سـه ضـربـه نباید بزنی اگر بیشتر بزنی در روز قیامت قصاص خواهی شد.
ـ بر هیچ مؤمن به خدا و روز واپسین روا نباشد که از ده تازیانه بیشتر بزند مگر آن که پای حدی در میان باشد.
ـ بـر هیچ حاکمی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد روا نیست که بیش از ده تازیانه بزندمگر آن جا که حد باشد.
ـ امـام صـادق (ع) : در پـاسـخ بـه ایـن سـؤال کـه انـدازه تـعـزیر چقدر است ؟
فرمود : بین ده تا بیست تازیانه .

آداب جاری کردن حد.

ـ در مناقب آمده است : زمانی که امیرالمؤمنین (ع) عمروبن عبدود را در چنگ خود گرفتار کرد او را نـکـشـت و انـدکـی درنگ کرد ,افراد زبان به نکوهش از علی گشودند حذیفه به دفاع از آن حـضـرت بـرخاست پیامبر (ص)فرمود: آرام باش ای حذیفه ! بزودی علی (ع) علت درنگ خود را خواهد گفت .
علی (ع) سپس عمرو را کشت وقتی برگشت , پیامبر (ص) علت درنگش را جویا شد, عرض کرد: او مادرم را دشنام داد و به صورتم آب دهان انداخت و من ترسیدم اگر او را بکشم برای تسکین خودم باشد , لذا رهایش کردم تا خشمم فرو نشست , سپس او را به خاطر خدا کشتم .

جنگ .

جنگ .

ـ امام حسین (ع) : بدانید که جنگ شرش شتابنده است وطعمش زشت و نفرت انگیز, هرکس خود را برای آن آماده کند و ساز و برگش را فراهم آورد و پیش از فرا رسیدن هنگام جنگ پیکر خود را از زخـمـهای آن دردمند نکندجنگ را برده است , اما آن که پیش از رسیدن فرصت و زمان جنگ وآگـاه شـدن از تـوانایی جنگی خود به آن مبادرت ورزد مستحق همان است که سپاهیان خود را سودی نرساند وخویشتن را نیز به نابودی اندازد.
ـ امام علی (ع) : بسا جنگی که سودش بیشتر از صلح است .

عوامل جنگ افروز.

ـ امام علی (ع) : اختلاف و ناسازگاری جنگ خیز است .
ـ لجاجت خیزشگاه جنگهاست .
ـ از لجاجت بیجا و نکوهیده بپرهیز که آن جنگها بر می افروزد.

جنگ با حق ستیزان .

ـ امام علی (ع) : به جان خودم سوگندکه در جنگ با حق ستیزان و فرو رفتگان در ورطه گمراهی , هرگز سازشکاری و سستی روانمی دارم پس , ای بندگان خدا ! از خدای بپزهیزید و از (عذاب) خدا به خدا بگریزید و در راه روشنی که فراپیش شما نهاده است پیش روید و به آنچه شما را بدان مکلف فرموده قیام کنیداگر در این دنیا پیروزی نصیب شما نشد , علی پیروزی در آن دنیا را برای شما ضمانت می کند.

جنگيدن با مسلمان .

ـ پيامبر خدا (ص) : جنگيدن مسلمان بابرادر خود كفراست ودشنام دادن به او فسق .

غافلگیر کردن دشمن .

ـ امـام عـلـی (ع) : پـیش از آن که دشمن بر شما بتازد بر او یورش برید , زیرا به خدا سوگند هیچ ملتی در میان سرزمین خود مورد حمله قرار نگرفت , جز آن که به خاک مذلت افتاد.
ـ هـان ! مـن شـمـا را شب و روز و در آشکار و نهان به نبرد با این قوم فرا خواندم و به شما گفتم :پـیش از آن که آنان به شما یورش آورند, شما بر آنان بتازید, زیرا به خدا سوگند باهیچ مردمی در دل سرزمین خودشان جنگ نشد مگر آن که به خواری افتادند.

تشویق به جنگ در راه خدا.

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید ! چیست که چون به شماگویند برای جنگ در راه خدا بیرون شوید کندی به خرج می دهید؟
آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده اید؟
متاع این دنیا در برابر متاع آن سرا اندکی بیش نیست)).
((سبکبار و گرانبار , بسیج شوید و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کنید این برای شما بهتراست اگر بدانید)).
ـ امام علی (ع) : رحمت خدا بر شماباد !به پیکار با دشمن خود بیرون روید و کندی نکنید که با خواری و خفت بر جای خواهید ماند وپست ترین چیز دنیا (فرومایگی و ذلت) نصیبتان خواهد شد همانا سرباز رزمنده بیدار است وآن [رزمنده ای] که در خواب غفلت به سر برد بداند که دشمنش از او غافل نیست .

خداوند رزمندگان در راه خود رادوست دارد.

قرآن .
((خداوند کسانی را که در راه او در صفوفی همچون دیوارسربی می جنگند دوست دارد)).
ـ امـام عـلـی (ع) : در خـطبه ای که در جنگ صفین ایراد کرد فرمود : ای مردم ! خدای بلند نام , شـمارا به تجارتی رهنمون شده که شما را ازعذاب می رهاند و به خیر و خوبی نزدیک می گرداند آن تـجـارت عـبـارت اسـت از ایمان به خدا ورسولش وپیکار کردن در راه او , ثواب آن (جهاد) را آمرزش گناهان قرار داده و خانه هایی پاکیزه در بهشتهای جاویدان والبته رضوان و خشنودی خدا بـرتـر است (از اینها) او کسی را که دوست دارد به شما معرفی کرده وفرموده است : ((خدا دوست دارد کـسانی را که می جنگند))پس صفوف خود را همچون ساختمانی بر افراشته از سرب استوار کنید, زره پوشان را جلواندازید و بی زرهان را در صفوف عقب قرار دهید.

نهی از جنگیدن با این گروهها.

ـ امام علی (ع) : با کسی که به دین چنگ آویخته است مجنگ , زیرا آن که با دین پنجه افکند درهم شکسته شود.
ـ با آن که حق را یار و پشتیبان خودگرفته است , مستیز که ستیزنده با حق شکست خورد.

نکاتی که پیش ازشروع جنگ بایدرعایت کرد.

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : با مردم مدارا کنید و به آنها فرصت دهید و پیش از آن که به حق دعوتشان کـنـید بر ایشان متازید , زیرا که اگر مردمان روی زمین را , از شهرنشین و چادر نشین , مسلمان نزد من آورید خوشتر دارم تا زنان وفرزندانشان را (اسیر) نزد من آورید ومردانشان را بکشید.
ـ امـام علی (ع) : در صفین فرمود : به خدا سوگند یک روز جنگ را به تاخیر نینداختم مگر ازاین رو که امید داشتم گروهی به من بپیوندند و به سبب من هدایت شوند و درپرتو من بیارامند , این را خوشتر دارم تا آنان را در حال که گمراهند بکشم .
ـ به فرزند خود حسن (ع) فرمود : هرگز مبارز مطلب , اما اگر به مبارزه دعوت شدی بپذیر ,زیرا آن که به مبارزه فرا خواند سرکش است و سرکش به خاک افتد.

دعا در هنگام رو به رو شدن با دشمن .

ـ پیامبر خدا (ص) : هرگاه به جنگ می رفت ,می گفت : خدایا ! تو پشتیبان و یاور منی ,از تو نیرو می گیرم و با یاری تو حمله می برم و با کمک تو می جنگم .
ـ از دعای امام علی (ع) در آن هنگام که آهنگ رو یا رویی با سپاه معاویه در صفین کرد : خدایا ! ای پـروردگـار آسـمـان بـرافـراشـتـه اگرمارا بر دشمنمان پیروز گردانیدی از ستم و تجاوزگری بـدورمان دار و در راه حق استوارمان گردان و اگر آنان را بر ما چیره ساختی شهادت را روزیمان کن و از فتنه و گمراهی محفوظمان دار.
ـ امـام عـلـی (ع) : در هنگام رویارو شدن با دشمن در جنگ می گفت : خدایا ! دلها به سوی تو پر کـشـیـده و گـردنـهـا سـوی تـو کـشـیـده شـده اسـت پـروردگـارا ! ازنـبـودن پـیـامبرمان و زیادی دشمنانمان وپراکندگی خواسته هایمان , به درگاه تو شکایت می آوریم .
ـ در روز صـفین چنین دعا کرد : ازنبودن پیامبرمان و فراوانی دشمنانمان واندک بودن شمارمان وسـخـتـگـیری زمان برما و سربرداشتن فتنه ها برضد ما, به تو شکایت می کنیم با پیروزی هرچه زودتـر و بـا آن نـصـرتـی کـه بـدان قـدرت حق را می افزایی و چیره اش می گردانی مارا در برابر دشمنانمان یاری رسان .
ـ هـرگـاه رهسپار جنگی می شد, پیش از آن که بر مرکب بنشیند نام خدا را می برد و می گفت --- :خـدا را بر نعمتها و فضلی که به ما بخشیده است سپاس می گوییم , پاک و منزه است خدایی که این (مرکب) را رام ما ساخت وگرنه ما را توان آن نبود آن گاه رو به قبله می کرد و دستان خود را بـه آسـمـان بر می داشت وعرض می کرد : پروردگارا ! گامها به سوی تو روان است و پیکرها خود رابـرای تـو به رنج می افکنند و دلها به سوی تو پر می کشد و دستها به سوی تو برداشته شده است ودیدگان خیره توست .
ـ امام صادق (ع) : امیرالمؤمنین هرگاه می خواست به جنگ رود این دعاها را می خواند : خدایا! تو این راه را به ما نشان دادي و خشنودیت را در آن قرار دادی و دوستانت را به سوی آن فراخواندی و آن را ارزشمندترین راه خود دانستی .
ـ امـام عـلـی (ع) --- هـرگـاه بـا دشمن رویاروی می شد عرض می کرد --- : خدایا ! تو نگهبان و یاور من هستی و از آسیبها حفظم می کنی خدایا ! به کمک تو یورش می برم و با یاری تو می جنگم .

پیشقراولان سپاه .

ـ امـام عـلی (ع) --- در سفارش خود به زیادابن نضر فرمود --- : بدان که پیشقراولان سپاه چشمهای آن هستند وچشمان پیشقراولان , طلایه داران ایشانند پس , هرگاه از مرزهای سرزمین خود بیرون رفـتی و به دشمنت نزدیک شدی بیدرنگ طلایه داران را در هر سو و در پاره ای از دره ها و درخت زارها و کمینگاهها و در هرگوشه ای بگمار تا دشمن در کمین شما نباشد و ناگهان بر شما نتازد.

آموزشهای نظامی .

ـ امام علی (ع) : در آموزش فنون جنگ وجنگجویی می فرماید : ای گروه مسلمانان ! خدا ترسی را جـامـه زیـرین خود کنید وردای آرامش را بپوشید و دندانهایتان را برهم بفشرید , زیرا که این کار تـاثیر شمشیرها را بر سرکمتر می کند , زره کامل بپوشید و پیش از بر کشیدن شمشیرها آنها را در نـیـامـشـان بـجـنبانید وخشمگنانه با گوشه چشم بنگرید و از چپ و راست نیزه بزنید و با تیزی شـمـشیرها ضربه زنید وبا پیش نهادن گامهایتان شمشیرها را به دشمن برسانید و بدانید که زیر نظر خدا هستید.
ـ زره پـوشان را در صف جلو و بی زرهان را در صفوف عقب قرار دهید و دندانها را بر هم بفشارید , کـه این کار تاثیر شمشیر را بر سر کمتر می کند , در اطراف نیزه ها پیچ و تاب خورید ,که با این کار در برابر نیزه ها بهتر می توان جا خالی کرد , دیدگانتان را فرو اندازید که این کاربیشتر قوت قلب و آرامـش دل می بخشد , صداهای خود را خاموش کنید که این کار در زدودن ترس و سستی مؤثرتر است .
- -

- -
ـ در قـسـمـتـی از نـامـه خـود به فرماندهان سپاهش می فرماید : از بنده خدا علی بن ابی طالب امـیـرمـؤمـنـان بـه نـیـروهای مسلح : اما بعد, بر والی است که به سبب نعمتهای فراوانی که بدو رسـیـده رفـتارش نسبت به مردم تغییر نکند اگر چنین کردم بر خداست که شمارا نعمت ارزانی دارد وبر شماست که از من فرمان برید و هرگاه شمارا فرا خواندم درنگ نکنید و در انجام کارهای درسـت کـوتـاهـی نورزید و در راه حق درگرداب سختیها فرو روید , اما اگر در این کارها بامن راسـت و صادق نباشید هیچ کس در نظر من خوارتر از آن نباشد که کجراهه می رود دراین وقت او را کـیـفـری سـهمگین خواهم داد و او از کیفر من رهایی نخواهد یافت شما نیز از فرماندهان خود همین پیمان را بگیرید.
ـ در قـسـمتی از سخنان آن حضرت در میدان جنگ صفین آمده است : هرکدام شما که درهنگام رویارویی با دشمن در دل خویش احساس دلیری داشت و در برادر خود ترس و خوفی دید, باید به سـبـب بـرتـری و دلـیـری کـه خـداونـد ارزانـیـش داشـتـه اسـت ـل د رد ن مـشـد اب ی یورایور ازبـرادرخـویـش دفاع کندهمان گونه که ازخویشتن دفاع می کند , زیرا که اگر خدا می خواست او رانیز همچون وی دلیر می آفرید.

آداب جنگ .

ـ امـام علی (ع) : با دشمن نجنگید تا اوجنگ را آغاز کند , زیرا شما بحمداللّه حجت دارید و این که شـما آنان را بگذارید تا آغازگر جنگ باشند حجت دیگری است در دست شمادر برابر آنان اگر به اذن خـداونـد دشـمـن شـکـست خورده و فراری شد پشت کرده را نکشید و به آن که در چنگتان گرفتار آمده است صدمه نزنید وکار زخمی را نسازیدوزنان را با آزار و اذیت برنیانگیزید.
در نقل دیگری از این خبر آمده است : ((عورتی را کشف نکنید وکشته ای را مثله ننمایید)).
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : سـالـخـوردگـان فرتوت وکودکان خردسال وزنان را نکشید , در غنایم خـیـانـت نـکـنـید وغنایم خود را سر جمع کنید ورفتاری شایسته و نیکو داشته باشید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.
ـ چـه شـده اسـت کـه نـسـل کـشـی مـی کـنید ؟
مگر نه این که بهترینهای شما فرزندان همین مشرکان هستند ؟
سوگند به آن که جان محمد در دست اوست هیچ نفسی به دنیا نمی آید مگر بر فطرت وسرشت توحید تا آن که زبانش آن را آشکار کند.
ـ امام علی (ع) : رسول خدا (ص) از مسموم کردن شهرهای مشرکان نهی فرمود.
ـ پیامبر خدا (ص) : فرستادگان و گروگانها را نباید کشت .
ـ امـام سـجـاد (ع) : اگر اسیری گرفتی که قدرت راه رفتن نداشت و تو وسیله ای برای حمل او نداشتی او را نکش وآزادش کن , زیرانمی دانی که حکم امام درباره او چیست ؟
.
ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ انسان و حیوانی را مثله نکنید.
ـ امـام صـادق (ع) : رسـول خـدا (ص) هـرگـاه مـی خـواست سپاهی را گسیل دارد, آنها را فرا مـی خـوانـدو در بـرابر خود می نشاند و می فرمود : به نام خدا و با یاری خدا و در راه خدا و بر آیین پیامبر خدارهسپار شوید , در غنایم خیانت نکنید , دست به مثله کردن نزنید , نیرنگ به کار نبرید , پیرمردرفتنی و کودک خردسال و زن را نکشید و درختی را قطع نکنید مگر ناچار شوید.

جنگ نیرنگ است .

ـ ابـن عـبـاس : پیامبر خدا (ص) یکی ازاصحاب خود را مامور کشتن یک نفر یهودی کرد او عرض کـرد : ای رسـول خـدا ! در صـورتی ازعهده این کار بر می آیم که دستم را باز بگذارید پیامبر خدا (ص) فرمود : اصولا جنگ حیله ونیرنگ است , هرکار می خواهی بکن .
ـ پیامبر خدا (ص) : جنگ نیرنگ است .
ـ هرچه به نظرت می رسد بگو , زیرا جنگ نیرنگ است .
ـ دشمن را از جنگ با ما منصرف کن , که جنگ مکر و نیرنگ است .
ـ عـدی بـن حـاتـم : روزی کـه امیر المؤمنین (ع) در صفین با معاویه رو به رو شد با صدای بلند که یارانش بشنوند فرمود : به خدا قسم معاویه و یاران او را می کشم سپس در پایان این جمله آهسته گـفـت : ان شا اللّه من که نزدیک آن حضرت بودم عرض کردم : ای امیر مؤمنان ! شمابرای گفته خود سوگند خوردید و سپس ان شا اللّه گفتید , منظورتان چه بود ؟ !.
حـضرت فرمود: همانا جنگ مکر و نیرنگ است من در نظر مؤمنان هرگز دروغگو نیستم خواستم یـاران خـود را عـلـیـه سـپاه معاویه برانگیزم تا دچار سستی نشوند بلکه به پیروزی امیدبندند به خواست خدای بزرگ فردا موضوع را به آنها خواهم گفت .
ـ امام باقر (ع) : علی (ع) می فرمود : اگر پرنده مرا برباید خوشتر است نزد من تا به پیامبر سخنی را نـسـبـت دهـم کـه نـفـرمـوده اسـت شنیدم پیامبر خدا (ص) در جنگ خندق می فرمود : جنگ یعنی خدعه ونیرنگ و می فرمود : هرچه می خواهید بگویید.
ـ در جـنـگ احزاب میان علی (ع) وعمرو بن عبدود سخنانی گذشت علی به او فرمود: ای عمرو ! (در بـزدلـی تـو) هـمـین بس نیست که من به جنگ تن به تن باتو آمده ام وتو که شهسوارعربی با خـودت کمک آورده ای ؟
عمرو برگشت که پشت سر خود را نگاه کند امیر المؤمنین (ع)بیدرنگ چنان ضربه ای بر دو ساق پای او وارد آورد که از پیکرش جدا شدند و گرد و غباری به هوا برخاست آن حـضـرت در حـالـی کـه بر اثر ضربت عمرو خون از فرقش می ریخت و ازشمشیرش نیز خون مـی چکید نزد رسول خدا(ص) برگشت رسول خدا (ص) فرمود : ای علی !فریبش دادی ؟
عرض کرد : آری , ای رسول خدا ! جنگ نیرنگ است .

نهی از فرار از جنگ .

قرآن .
((جز آنها که برای ساز و برگ نبرد باز می گردند یا آنهاکه به یاری گروهی دیگر می روند , هرکس که پشت به دشمن کند مورد خشم خدا قرار می گیرد وجایگاه او جهنم است وجهنم بد جایگاهی است)).
ـ امـام عـلـی (ع) : به یارانش در جنگ صفین فرمود: پیاپی یورش برید واز گریختن شرم کنید , که گریز از میدان جنگ ننگی است جاویدان در میان اعقاب و روزگاران آینده وموجب آتش در روز حسابرسی با رضایت خاطر بجنگید و شادمان و سبک جان به سوی مرگ گام بردارید.
ـ سـوگند به خدا که اگر از شمشیرهای این جهان بگریزید از شمشیرهای آخرت جان سالم به در نـخـواهـیـد بـرد , شـمـا بزرگان ومهتران عرب هستید , پس از گریختن شرم کنید که فرار از میدان نبرد جامه ننگ پوشیدن است و به آتش رفتن .
ـ گریزی که در پی آن بازگشت باشد و شکستی که در پی اش حمله , بر شما سخت وناگوارنیاید , حق شمشیرها را بگزارید.
ـ به خدا سوگند اگر از شمشیر این دنیا بگریزید, از شمشیر آن جهان نخواهید رهید شمااشراف و بـزرگـان عرب هستید همانا فرار از جنگ موجب خشم خداوند و خواری و ننگ جاویدان است به زنـدگـی گـریزنده هرگز چیزی افزوده نگردد و چیزی مانع مرگش نشودکیست که همچون تـشنه ای که به آب می رسد به سوی حق رود؟
بهشت زیر لبه های نیزه هاست امروز نهانها آزموده و آشـکـار مـی شـونـد به خدا سوگند که من به رویا رویی آنان بیش از آن اشتیاق دارم که آنها برای رسیدن به خانه های خود مشتاقند.
ـ از سـفـارشـهـای جـنگی آن حضرت به یارانش --- : ترس و هراس از جنگیدن با کسانی که سزاوار جـنـگند و در راه گمراهی متحد شده اند , مایه گمراهی در دین و از دست دادن دنیا باخواری و خفت است در هنگام فرا رسیدن پیکار , گریختن از میدان جنگ موجب دوزخی شدن است خدای تعالی می فرماید : ((ای کسانی که ایمان آورده اید ! هرگاه با کافران رویا روی شدید پشت نکنید و نگریزید)).
ـ امـام رضـا (ع) : خداوند فرار از میدان جهاد را حرام کرده است , چون باعث ضعف دین و خفیف شدن پیامبران و پیشوایان عادل (ع)است .
ـ امام علی (ع) : من هرگز از میدان جنگ نگریخته ام و احدی به رزم من نیامده مگر این که زمین را از خون او سیراب کرده ام .
ـ پـیامبرخدا(ص): ای ابوذر! پروردگارت عزوجل , به وجود سه نفر بر

فرشتگانش می بالد : مردی کـه در جـایـی تـنـهـا بـاشـد و (به وقت اذان)اذان بگوید و نماز بخواند پروردگارت به فرشتگان می فرماید: ببینید بنده من نماز می خواند وهیچ کس جز من او را نمی بیند پس هفتاد هزار فرشته به زمین فرود آیند و پشت سر او به نمازایستند وتا فردای آن روز برایش آمرزش می طلبند.
و مردی که شب هنگام در تنهایی برخیزد و نماز گزارد و سجده کند و درحال سجده خوابش برد پـس , خـدای تـعـالـی فرماید : به بنده من بنگرید که روحش نزد من است و بدنش در طاعت من سـجده کنان و مردی که در میدان جهاد باشد و همرزمانش بگریزند و او همچنان پایداری ورزد و بجنگد تا کشته شود.

چه وقت فرار از جنگ رواست ؟ .

قرآن :.
((ای پـیـامبر ! مؤمنان را به جنگ برانگیز اگر از شمابیست تن باشند و در جنگ پایداری کنند بر دویـسـت تن غلبه خواهند یافت و اگر صد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می شوند زیرا آنان مردمی عاری از فهمند)).
ـ امام صادق (ع) : هرکس در جنگ از برابر دو مرد بگریزد , کارش گریختن به شمار می آید و اگر در جنگ از برابر سه نفر بگریزدکارش گریختن به شمار نمی آید.
ـ پیامبر خدا (ص) : گریختن به موقع پیروزی است .
ـ امام علی (ع) : گریختن به جا برابر با پیروزی به موقع است .
ـ خـداونـد جنگیدن را بر این امت واجب فرمود و مقرر داشت که هر یک مرد با ده مشرک بجنگد , مـی فـرماید : ((اگر از شما بیست تن باشند که پایداری ورزند بردویست نفر پیروز شوند)) خدای سبحان سپس این آیه را نسخ کرد و فرمود : ((اینک خداوندبار شما را سبک گردانید)) ازآن پس وظـیـفـه مؤمنان در جنگ این شد که اگر تعداد مشرکان بیشتر از دو مرد در برابر یک مرد باشد فرار کننده از جنگ فراری محسوب نمی شود.

به کارگیری انواع جنگ افزارها در جنگ .

قرآن .
((تا می توانید در برابر آنان نیرو فراهم آورید)).
ـ امام علی (ع) : مشرکان را با هر وسیله ممکن , از آهن و سنگ و آب و آتش و جز اینها , باید کشت آن حضرت فرمود که رسول خدا(ص) اهل طائف را به منجنیق بست امام (ع) فرمود : اگر در قلعه به همراه مشرکان گروهی از مسلمانان نیز وجود داشتند و مشرکان از خروج آنان جلوگیری کردند و آنان را دربرابر خود سپر تیر نکردند به سوی مشرکان تیر اندازی کنید و به مسلمانان اگر به زور در داخل قلعه نگهداری شده اند هشدار دهید و تا می توانید به آنها آسیبی نرسد و چنانچه به یکی از آنهاتیر زدید باید دیه اش پرداخت شود.
ـ حفص بن غیاث : از امام صادق (ع) پرسیدم آیا جایز است در شهری که مردم آن حربی هستند و داخل آن زن و کودک و پیرمرد و اسرای مسلمان و تجار به سرمی برند , آب انداخت و آن را به آتش کشید یا آن را به منجنیق بست تا مردمش کشته شوند ؟
فرمود : این کار را باید با آنان کرد و به خاطر وجود چنین افرادی نباید از مردمان حربی شهردست کشید و مسلمانان در قبال آنها نه دیه ای به گردن دارند نه کفاره ای .

طولانی شدن جنگ .

ـ امـام عـلی (ع) در قسمتی از نامه جوابیه خود به معاویه می فرماید :
اما این که گفته ای ((جنگ عـرب را در کـام خود فرو برده و جز نیمه جانی از او باقی نگذاشته است)) بدان که هرکس در راه حق فرو خورده شود, رهسپار بهشت گردد و هرکه در راه باطل از بین رود راهی دوزخ گردد.

نیروی دریایی .

ـ پیامبر خدا (ص) : هرکس برای خدا و به خاطر دفاع از مسلمانان قدم به دریا گذارد خداوند به تعداد هر قطره ای از دریا برایش ثواب وحسنه بنویسد.
ـ کسی که موفق نشده در رکاب من بجنگند , در دریا به جنگ رود.
ـ شهدای جنگ دریایی نزد خداوند برترند از شهدای جنگ زمینی .

شرکت زنان در جنگ .

ـ امـام باقر (ع) یا امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) زنان را همراه خود به جنگ برد تا مجروحان را مداوا کنند از غنیمت چیزی میان آنها تقسیم نکرد, اما به آنان (چیزهایی) بخشید.

محارب .

محارب .

قرآن .
((سـزای کـسـانـی که با خدا و رسول او جنگ می کنند و درزمین به فساد می کوشند آن است که کـشـتـه شـونـد یـا بـردار گردند یا دستها و پاهایشان یکی از چپ و یکی از راست بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند)).
((هـر کس کس دیگر را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد, چنان است که همه مردم را کشته باشد)).
ـ امـام عـلـی (ع) : دزد محارب (دزدی که مسلحانه دست به دزدی زند) را بکش و نگران نباش , خونش به گردن من .
ـ امام باقر (ع) : اگر مردی به خانه ات وارد شد و قصد تجاوز به زن و اموالت را داشت اگرتوانستی , در ضـربـه زدن بـه او پـیشدستی کن , زیرا چنین دزدی محارب با خدا و پیامبر اوست ,پس او را بکش و اگر پیامدی برایت داشت به عهده من .
ـ هرکس شبانه با خود سلاح حمل کند محارب است مگر آن که کسی باشد که نتوان به اومشکوک شد.
ـ پیامبر خدا (ص) : هرکس (علیه دیگران) شمشیر برکشد خونش هدر است .
ـ امـام عـلی (ع) درباره مردی که خانه قومی را به آتش کشیده و بر اثر آن , خانه و اثاث آن سوخته بود چنین داوری کرد که : تاوان خانه واثاث آن را بپردازد وسپس کشته شود.
ـ امـام باقر (ع) : هر که در یکی ا ز شهرها شمشیر بر کشد و کسی را زخمی کند باید قصاص شودو از آن شهر تبعید گردد اما اگر کسی در جای دیگری غیر از شهر سلاح برکشد و دست به ضرب و جرح و ربودن اموال زند ولی کسی را به قتل نرساند, محارب است و کیفرش کیفرمحارب و اختیار با امام است که اگر خواست او را بکشد و به دار آویزد و یا دست و پایش راقطع کند و فرمود : اگر بجنگد و بکشد و اموال را غارت کند امام باید به کیفر سرقتی که کرده دست راست او را قطع کند وسپس او را تحویل اولیای مقتول دهد که مال (مسروقه) را از اوبگیرند و سپس وی را بکشند.
ابـو عبیده به امام عرض کرد : خدایت نیکو گرداند ! اگر اولیای مقتول او را بخشیدند چه حکمی دارد ؟
امـام باقر (ع) فرمود : اگر آنها گذشت کنند امام باید او را بکشد زیرا محارب است و دست به قتل و دزدی زده است .

ابـو عـبـيده عرض كرد : اگر اولياى مقتول بخواهند از او ديه بگيرند و آزادش كنند آيا حق چنين كارى را دارند ؟
فرمود : نه , بايد كشته شود.
ـ سورة بن كليب از امام صادق (ع)پرسيد مردى از منزل خود به قصد مسجد يا كار ديگرى بيرون مـى آيـد ومـردى از روبـه رو ياپشت سر مى آيد و او را مى زند و لباسهايش را مى گيرد (چه حكمى دارد ؟
) حـضـرت فرمود :علماى ناحيه شما در اين باره چه مى گويند ؟
عرض كردم : مى گويند ايـن يـک اخـتـلاس آشـكـاراسـت و (چنين كسى محارب نيست بلكه) محارب كسى است كه در سـرزمـينهاى مشرک نشين باشد حضرت فرمود : حرمت و احترام كدام يک بيشتر است : سرزمين اسـلام يـا سـرزمـين شرک ؟
عرض كردم : سرزمين اسلام فرمود : اينها مصداق اين آيه هستند كه مى فرمايد : ((همانا سزاى كسانى كه با خدا و پيامبر او مى جنگند)).
ـ از اهـل بـيـت (ع) روايـت شده است كه محارب كسى است كه سلاح بر كشد و راه را نا امن كند ,خواه در شهر باشد يا بيرون از شهر.
ـ در جاده جلولا عده اى راهزن به حاجيان و ديگر رهگذران حمله كردند و سپس گريختندخبر به مـعـتصم رسيد , به كارگزار خود در جلولا نوشت : اينچنين امنيت راهها را برقرار مى كنى ؟
كنار گـوش امـيـر الـمـؤمنين راهزنى مى شود و راهزنان مى گريزند ؟
! آنها را تعقيب و دستگيركن و گرنه دستور مى دهم هزار تازيانه به تو بزنند و سپس در همان جا كه راهزنى شده به دارت آويزند.
كـارگزار در تعقيب راهزنان بر آمد و آنها را دستگير كرد و به بند كشيد سپس موضوع را به اطلاع مـعـتصم رساند معتصم فقيهان و ابن ابى داود را جمع كرده درباره حكم راهزنان از آنهاپرسيد ابو جـعـفـر مـحـمـدبن على الرضا (امام جواد) (ع) نيز حضور داشت آنها در جواب معتصم گفتند : خـداونـد قـبلا درباره آنها حكم كرده است آن جا كه مى فرمايد : ((همانا سزاى كسانى كه باخدا و مى جنگد)).
معتصم رو به ابو جعفر كرده پرسيد : درباره پاسخى كه اينها دادند چه مى گوييد؟
حضرت فرمود : امير المؤمنين شنيد كه اين فقيهان و قاضى چه گفتند معتصم گفت : شما هم نظرتان رابگوييد حضرت فرمود : اينها در فتوايى كه دادند بيراهه رفتند امير المؤمنين بايد ببيند كه راهزنان مرتكب چـه كـارى شده اند اگر فقط راه را نا امن كرده اند و كسى را نكشته ومالى رانبرده اند دستور دهد آنـها را به زندان افكنند اين است معناى تبعيد كردن آنان به علت ايجاد ناامنى در راه و اگر جاده را نا امن كرده وكسى را نيز كشته اند دستور به قتل آنها بايد داد و اگر درجاده نا امنى ايجاد كرده

وکسی را کشته اند و مالی را برده اند باید دستور داد دست و پای آنها رااز چپ و راست ببرند و سپس به دارشان آویزند.
ـ امام باقر (ع) : جنگ دو حکم دارد :اگر هنوز آتش جنگ شعله ور است و سلاحها بر زمین گذاشته نشده و جنگجویان سرگرم پیکارند , هر اسیری که در این حال گرفته شود تصمیم با امام است که او را گردن زند یا دست وپایش را یکی از چپ و یکی از راست ببرد.
اما اگر جنگ تمام شده و رزمندگان از پیکار دست شسته اند , اسیرانی که در این حال گرفته شوند تصمیم با امام است که اگر خواست بر آنان منت نهاده آزادشان کند , یا فدیه بگیرد ورهایشان سازد و یا آنان را به بندگی گیرد.
ـ جمیل بن دراج از امام صادق (ع)پرسید کدام یک از کیفرهای نامبرده در آیه ((همانا سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می جنگند)) در حق این محاربان باید اعمال شود ؟
حضرت فرمود : تصمیم با امام است اگر خواست کیفرقطع را به کار می گیرد , یا دار زدن را , یا کشتن را و یاتبعید کردن را.
ـ امام صادق (ع) : در پاسخ به سؤال مردی از آیه ((همانا سزای کسانی که)) فرمود : تصمیم باامام است که کدام کیفر را انتخاب کند عرض کردم : پس امام در انتخاب هریک از کیفرها اختیار کامل دارد ؟
فرمود : نه , بلکه با در نظر گرفتن نوع جنایت تصمیم می گیرد.
ابن عباس درباره آیه ((همانا سزای کسانی که با خدا وپیامبرش می جنگند)) گفته است : هرکه در قلمرو اسلام سلاح برکشد و راه را ناامن کند وآن را در اختیار بگیرد امام و پیشوای مسلمانان مخیر است که او را بکشد , یا به دارش آویزد , یادست وپایش را ببرد او درباره ((یا اززمین تبعید شوند)) گفته است : یا از سرزمین اسلام به دار الحرب (سرزمین کافران) بیرون رانده شوند.

دار زدن .

ـ نقل شده است که محاربی را نزدامیرالمؤمنین (ع) آوردند آن حضرت دستور داد او را زنده بر دار کنند برای این کار چوبی را روبه قبله بر افراشت و آن مرد محارب را به گونه ای که پشتش به چوبه دار و رویش به سمت مردم و قبله بود به دار آویخت جسد او سه روز بر دار بود پس از سه روز امام دستور داد آن را پایین آورده بر وی نماز خواند و دفنش کرد.
ـ پیامبر خدا (ص) : شخص به دار آوخته را بیش از سه روز روی چوبه دار نگه ندارید.

بریدن دست و پا از چپ و راست .

ـ امـام صـادق (ع) : عـده ای از بـنـی ضـبـه (در حـالـی که بیمار و رنجور بودند) نزد پیامبر خدا (ص)آمـدنـد رسـول خـدا (ص) بـه آنـهـا فـرمـود : نزد من بمانید , وقتی بهبود یافتید شما را با سـپـاهـی مـی فـرسـتم عرض کردند : ما را در خارج مدینه جای بده پیامبر آنها را با شتری از بیت الـمـال بـیـرون مدینه فرستاد وقتی حالشان خوب شد و جان گرفتند سه نفری را که همراه شتر بودندکشتند و شتر را با خود بردند.
خبر به پیامبر خدا (ص) رسید آن حضرت علی (ع) را برای دستگیری آنها روانه کرد آنان دردره ای نـزدیک یمن سرگردان بودند و نمی توانستند از آن خارج شوند علی (ع) آنها را دستگیرکرد و نزد پیامبر خدا (ص) آورد این آیه ((همانا سزای کسانی که با خدا و رسولش می جنگند))برپیامبر نازل شد پیامبر (ص) کیفر قطع دست و پا از چپ وراست را درباره آنها اعمال کرد.

تبعید.

ـ امـام رضـا (ع) در پـاسـخ به سؤال از آیه ((یا از زمین تبعید شوند)) و این که کیفیت تبعید و حد ومرز آن چیست ؟
فرمود : از شهری که در آن جنایت کرده به شهر دیگری تبعید شود و به مردم آن شـهر اطلاع داده شود که آن شخص تبعیدی است و نباید باوی مجالست و معامله کنند و به اوزن دهـنـد و بـا او هـمـسـفـره شوند یک سال با او چنین رفتار می شود اگر در این مدت از آن شهر به شهری دیگر رفت , به مردم آن شهر نیز باید چنین دستورهایی داده شود تا یک سال به سر آید.
ـ امام صادق (ع) --- نیز در همین باره فرمود --- : نباید با او معامله شود , یا به او پناه داد و یا صدقه داد (کمک مالی نمود).
ـ درباره آیه ((همانا کیفر کسانی که باخدا و پیامبرش می جنگند و در زمین به فساد می کوشند این است که کشته شوند)) فرمود :تبعید محارب با تبعید معمولی فرق می کند حاکم به نسبت جرمی کـه او مرتکب شده است درباره اش حکم کند اگر تبعید او از شهری به شهری دیگر باشد از طریق دریـا بـه تبعید برده وروی دریا برده می شود (ومی ماند) , زیرا تبعید او از شهری به شهر دیگر باید معادل با قتل و دارزدن و قطع دست و پا باشد , و این کیفری است در سطح بریدن دست و پا و دار زدن .
ـ در پـاسـخ به سؤال از تبعید محارب فرمود : از شهر تبعید می شود امیر المؤمنین (ع) دو مرد رااز کوفه به جای دیگر تبعید کرد.
ـ در پـاسخ به سؤال از تبعید فرمود : از سراسر کشور اسلام تبعید می شود اگر در نقطه ای ازخاک اسلام یافت شد باید کشته شود و در امان نیست تا آن که به سرزمین شرک بپیوندد.
2.

نگاهبانان .

نگاهبانان .

نگهبانی کردن از پیامبر.

ـ از سهل بن حنظلیه نقل شده است که در روز جنگ حنین با پیامبر خدا (ص) حرکت کردند و راه زیادی را پیمودند تا آن که شب شدپیامبر فرمود : ((امشب چه کسی از ما نگهبانی می کند ؟
)) انس بن ابی مرثد غنوی عرض کرد :من , ای رسول خدا.
پیامبر فرمود : پس , سوار شو او بر اسب خود نشست و نزد پیامبرخدا (ص) آمد رسول خدا (ص) به او فرمود : بالای این دره برو مبادا امشب از طرف تو غافلگیر شویم .
ـ روایـت شده است که چون آیه ((و خداوند تو را از مردم حفظ می کند)) نازل شد, پیامبر (ص)به عـده ای از اصـحـاب خـود , مـانـنـد سـعـد و حـذیـفـه , که از او محافظت می کردند فرمود : به خانه های خود بروید , زیرا خدای تعالی مرا از گزند مردم مصون کرد.
ـ عـایـشـه : از پـیـامـبـر (ص) هـمـیـشه محافظت می شد تا آن که آیه ((و خداوند تو را از مردم حـفـظمـی کـنـد)) نـازل شـد و پـیـامبر سرش را از چادر بیرون کرد وفرمود : ای مردم ! بروید , خداوندمحافظت مرا به عهده گرفت .

اجل نیکو نگهبانی است .

ـ امـام صـادق (ع) : عـلـی (ع) غـلامـی داشـت بـه نـام قنبر که ایشان را بسیار دوست می داشت هـرگـاه علی (ع) بیرون می رفت قنبر با شمشیر خود در پی آن حضرت روانه می شد شبی قنبر را دیدفرمود : چه می خواهی قنبر ؟
عرض کرد : آمده ام که پشت سر شما حرکت کنم ای امیر مؤمنان !مـردم را که می شناسی ! من بر جان شما بیمناکم حضرت فرمود : وای بر تو ! آیا از اهل آسمان مرا مـحافظت می کنی یا از اهل زمین ؟
! عرض کرد : از اهل زمین فرمود : مردم روی زمین نمی توانند به من آسیبی برسانند مگر آن خدای عز و جل از آسمان بخواهد , پس برگرد قنبربرگشت .
ـ امام علی (ع) عرض شد : از شما محافظت نکنیم ؟
حضرت فرمود : اجل هر انسانی او رامحافظت می کند.
ـ در روز جنگ صفین علی بن ابی طالب (ع) مشغول آرایش دادن گردانهای خود بود معاویه رو به روی آن حـضـرت بر اسب خود سوار بود و علی (ع) سوار بر اسب رسول خدا (ص) رجزمی خواند و زوبـیـن رسـول خدا (ص) در دستش بود و شمشیرش ذوالفقار را حمایل کرده بود یکی از یارانش عرض کرد : مواظب باش ای امیر المؤمنین ! می ترسیم این معلون بی خبر به تو حمله کند حضرت فرمود : درست است که او پایبند دینش نیست و شقی ترین ستمگران وملعونترین یاغیان بر امامان رهـیافته است اما محافظت اجل کافی است هر انسانی را دو فرشته نگهبان است که از او محافظت مـی کـنـنـد مـن نیز چنینم هرگاه اجلم فرا رسد شقی ترین اشقیامحاسنم را از خون سرم رنگین خواهد کرد.
ـ یعلی بن مرة : علی (ع) شبها برای خواندن نماز مستحبی به مسجد می رفت ما برای محافظت از او رفـتـیـم وقـتـی نمازش را تمام کردنزد ما آمد و فرمود : چرا این جا نشسته اید ؟
گفتیم : برای محافظت از شما فرمود : آیا از اهل آسمان مرا محافظت می کنید یا از اهل زمین ؟
عرض کردیم : از مـردمـان روی زمـیـن فرمود : درزمین هیچ اتفاقی نیفتد مگر آن که در آسمان مقدر شود بر هر انـسانی دو فرشته گمارده شده اندکه از او دفاع و محافظت کنند تا آن که تقدیرش فرا رسد چون تقدیرش رسید او را با آن تنهاگذارند مرا از جانب خداوند سپری استوار است وچون اجلم فرا رسد آن سـپـر کـنار رود (بدانید)هیچ کس طعم ایمان را نچشد

مگر آن که بداند که آنچه به او رسیده نمی توانست نرسد و آنچه به او نرسیده نمی توانست برسد.

آزادی و آزادگی .

آزادی و آزادگی .

ـ امام صادق (ع) : پنج خصلت است که درهرکس یکی از آنها نباشد خیر و بهره زیادی در او نیست : اول : وفـاداری , دوم : تـدبیر , سوم :شرم و حیا , چهارم : خوش خویی و پنجم --- که چهار خصلت دیگر را نیز در خود دارد --- : آزادگی .
ـ امام باقر (ع) : یزید بن معاویه به قصدحج وارد مدینه شد و در پی مردی از قریش فرستاد و او آمد یزید به او گفت : آیا اعتراف می کنی که تو بنده منی , اگر بخواهم می فروشمت و اگر بخواهم تو را به بردگی می گیرم ؟
آن مردگفت : به خدا سوگند ای یزید ! تو در میان قریش از من نژاده تر و والاتبارتر نیستی و پدرت نیز ,چه در زمان جاهلیت و چه در زمان اسلام , از پدر من برتر نبود در دیـنـداری نیز از من برتر وبهتر نیستی پس چگونه به خواست تو گردن نهم ؟
یزید گفت : به خدا سوگند اگر اعتراف نکنی تو را می کشم مرد گفت : کشتن من بالاتر ومهمتر از کشتن حسین بن علی (ع), فرزند رسول خدا ,نیست یزید دستور داد او را کشتند.

همه مردم آزادند.

ـ امام علی (ع) : ای مردم ! آدم نه بنده ای زایید و نه کنیزی مردم همه آزادند.
ـ بنده دیگران مباش که خداوند پاک تو را آزاد آفریده است .
ـ مباد که طمعکاری تو را به بندگی گیرد, حالی که خداوند تو را آزاد آفریده است .
ـ بنده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفرید چه خوبیی است آن خوبی که جز با بدی بدست نیابد و چه آسانیی است آن آسانی که جز با سختی به چنگ نیاید؟
.

آزاده همیشه آزاده است .

ـ امـام صادق (ع) : آزاده در همه حال آزاده است اگر بلا و سختی به او رسد شکیبایی ورزد واگر مصیبتها بر سرش فرو ریزند او را نشکنند هرچند به اسیری افتد و مقهور شود و آسایش رااز دست نـهـاده بـه سـخـتـی و تنگدستی افتد چنان که یوسف صدیق امین , صلوات اللّه علیه , به بندگی گرفته شد و مقهور و اسیر گشت اما این همه به آزادگی او آسیب نرساند.

ـ امام علی (ع) : انسان آزاده , هر سختی و گزندی بیند , باز آزاده است .

ـ آزاده , آزاده است هر چند سختی و مرارت بیند , وبنده , بنده است هرچند تقدیر یاریش کند.

خوی آزاد مرد.

ـ امام علی (ع) : گشاده رویی خصلت آزادمرد است .
ـ خوشرویی خوی هر آزاده ای است .
ـ حیا وعفت از خصلتهای ایمان است این دو سرشت آزادگان و خوی نیکان است .
ـ زیبایی آزاده مرد به دوری کردن از عیب و ننگ است .
ـ امام باقر (ع) : گروهی خداوند را از روی سپاسگزاری می پرستند و این پرستش آزادگان است .
ـ امام علی (ع) : هر که به وعده نیکی و احسانی که در گذشته داده است عمل کند آزادگی اش کامل است .
ـ آزادگی از کینه توزی و نیرنگ منزه است .
ـ آزاده هیچگاه بنده نگردد مگر آن دم که کسی گرهی از کار او بگشاید.
ـ از موفقیت آزاده این است که مال را از راه حلال به دست آورد.
ـ دارایی خود را در آنجا که حق است ببخش و با آن دوستانت را یاری رسان که جامه بخشندگی برتن آزاده مرد زیبنده تر است .

آنچه آزادگی می آورد.

ـ امام علی (ع) : هرکه خواهشهای نفس را فرو گذارد آزاده است .
ـ امام صادق (ع) : دیندار خواهشها را کنار گذاشت و آزاده شد.
ـ امام علی (ع) : آن که نفس خود را خرید و آزادش کرد چون کسی نیست که نفس خویش رافروخت و برده اش ساخت .
ـ بنده قانع آزاد است و آزاد طمعکار , بنده .
ـ هرکه به دنیا پشت کند نفس خویش را آزاد کرده و خدایش را خشنود ساخته است .
ـ دنیا سرای گذر است و مردم در آن دو دسته اند : مردی که نفس خود را فروخت و آن رااسیر و برده کرد و مردی که نفس خویش را خرید و آزادش ساخت .
ـ مسیح (ع) : چه سودی برده است آن که خود را به همه دنیا بفروشد و سپس آنچه را به بهای نفس خویش خریده است برای دیگران به ارث گذارد ؟
چنین کسی خود راتباه کرده است خوشا به حال کسی که نفس خویش را رهانید و آن را بر همه دنیا برگزید.

به جا آوردن شرايط آزادگی .

ـ امام علی (ع) : هر كه شرايط بندگی را به جا آورد سزاوار آزادی شود و هر كه در احكام و شرايط آزادگی كوتاهی ورزد, به بندگی بازگرفته شود.

آزادگی (متفرقه).

ـ امام علی (ع) : مبادا کاری کنی که آزاده ای را از تو گریزان کند , یا قدر تو را بکاهد , یا شر و بدی برایت به بار آورد , یا در روزرستاخیز بار گناهی بر دوشت باشد.
ـ با نیکی کردن آزاد مرد را می توان مالک شد.
ـ بهترین نیکی آن است که به آزادگان برسد.
ـ گاه باشد که در حق آزاده ستم شود.
ـ آزادگان را پاداشی جز احترام و بزرگداشت نسزد.
ـ آن که مردم را به وحشت اندازد از آزادگی بدور است .
ـ بهترین گنجها خوبی و احسانی است که به آزادگان سپرده می شود و دانشی است که نیکان فرا می گیرند.
ـ هر گاه (بنده ای را) مالک شدی آزاد کن .
ـ آیـا آزاد مـردی نـیست که این خرده غذای لابه لای دندانها را برای اهلش واگذارد ؟
بدانیدکه جانبهای شما جز بهشت نیست , پس آن را جز به بهشت مفروشید.
.2

آزمندی .

آزمندی .

قرآن .
((همانا انسان آزمند آفریده شده است هرگاه بدی به اورسد بیتابی می کند)).
ـ امام علی (ع) : چه زیبنده است که انسان آنچه را شایسته نیست نخواهد.
ـ آزمندی رنجی جاویدان است .
ـ آزمندی فرجامی نکوهیده دارد.
ـ آزمندی سوزنده تر از آتش است .
ـ آزمندی جوانمردی را لکه دار می کند.
ـ آزمندی قدر و منزلت آدمی را می کاهد و روزیش را زیاد نمی کند.
ـ آزمندی مرکب رنج است .
ـ آزمندی انسان را به عیبهای زیادی در می افکند.
ـ آزمندی سوار خود را می کشد.

آزمند.

ـ امام باقر (ع) : حکایت آزمند به دنیا, حکایت کرم ابریشم است هرچه بیشترابریشم بر خود می تند , با بیرون آمدن ازپیله بیشتر فاصله می گیرد تا آن که سرانجام دق مرگ می شود.
ـ امام علی (ع) : آدم حریص همواره در رنج است .
ـ انسان حریص خود را برای چیزی به رنج می افکند که برایش زیانبار است .
ـ بسا حریصی که آزمندی او را از پای در آورد.
ـ آزمند شرم ندارد.

آزمند خوار است .

ـ امام علی (ع) در پاسخ به این پرسش که : کدام خواری بدتر است ؟ فرمود : آزمندی به دنیا.
ـ امام صادق (ع) : چه زشت است برای مؤمن که میل و خواهشی خوارکننده داشته باشد.
ـ امام علی (ع) : آزمندی روزی را زیاد نمی کند , بلکه ارزش آدمی را خوار می سازد.
ـ آزمند , بنده مطامع است .
ـ آزمند , اسیری زبون است که از بند اسارت هرگز نرهد.
ـ آزمندی خواری و رنج است .
ـ آزمندی آدمی را زبون و نگونبخت می کند.
ـ هیچ چیز چون آزمندی نفس را زبون نکند و چیزی چون بخل آبرو را نبرد.

حریص محروم است .

ـ مـصـبـاح الـشریعة : پیامبر خدا(ص) فرمود : آدم حریص همیشه محروم است وافزون بر محروم بودن , در هرکاری که می کندنکوهیده است چگونه محروم نباشد در حالی که از بند خدا گریخته است ؟
.
ـ امام صادق (ع) : آزمند از دو خصلت محروم شده و در نتیجه دو خصلت را با خود دارد : ازقناعت مـحـروم اسـت و در نتیجه آسایش را از دست داده است , از رضایت و خرسندی محروم است و در نتیجه یقین را از کف داده است .
ـ امام علی (ع) : روزی قسمت شده است , حریص محروم است .

آزمند نیازمند است .

ـ امام علی (ع) : آزمند نیازمند است اگر چه مالک همه دنیا باشد.
ـ امام حسن (ع) در پاسخ به پدر بزرگوارش که پرسید : فقر چیست ؟
فرمود : آزمندی وسیری ناپذیری .
ـ امام علی (ع) : آزمندی فقر آور است .
ـ حرص زدن نیازمندی به بار می آورد.
ـ آزمندی نشانه نیازمندی است .
ـ هر آزمندی نیازمند است .

آزمند بدبخت است .

ـ امام علی (ع) : آزمندی نشانه نگونبختتان است .
ـ آزمندی دومین بدبختی است .
ـ آزمندی وسیری ناپذیری نگونبختی و خواری می آورند.
ـ در آزمندی بدبختی و رنج است .
ـ حرص زیاد آزمند را بدبخت و خوار می سازد.
ـ آن که حریص شد خود را در بدبختی و رنج افکند.
ـ آن که زیاد حرص زند شقاوتش بسیار شود.
ـ شقی ترین شما آزمندترین شماست .

سیری ناپذیری آزمند.

ـ امام صادق (ع) : دو آزمندند که هرگز سیر نمی شوند: آزمند دانش و آزمند ثروت .
ـ خـداونـد هیچ دری از دنیا را به روی بنده ای نگشود مگر آن که دری از آزمندی را نیز به روی او گشود.
ـ امام علی (ع) : همانا دنیا آدمی را بکلی سرگرم خود می سازد و دنیاپرست به چیزی از آن نرسد, مـگـر آن کـه باب حرص و شیفتگی به آن بر رویش گشوده شود و به آنچه از این دنیادست یافته بسنده نمی کند تا در پی چیزی که به دست نیاورده است نرود.
ـ امـام صـادق (ع) : امـیـر الـمـؤمنین , صلوات اللّه علیه , می فرمود : ای آدمیزاد ! اگر از دنیا به قدرکفایت خواهی همان کمترین دنیا تو را بس باشد و اگر بیش از کفایت خواهی همه دنیا هم تو رابس نباشد.
ـ امام علی (ع) : آزمند بسنده نمی کند.

آزمندی روزی را زیاد نمی کند.

ـ امام علی (ع) : آزمندی روزی را زیادنمی کند بلکه قدر و منزلت را خوار می سازد.
ـ پیامبر خدا (ص) : آن که حرص نزند روز خود را از دست نمی دهد وآن که حرص زند به آنچه روزیش نیست نمی رسد.
ـ امام حسین (ع) : نه عفت و مناعت مانع روزی می شود و نه حرص زدن روزی بیشتر می آورد , زیرا روزی تقسیم شده و اجل حتمی است و حرص زدن طلب گناه است .
ـ امام علی (ع) : آزمندی قدر مرد را می کاهد و روزی او را هم زیاد نمی کند.

تفسیر آزمندی .

ـ امـام عـلـی (ع) : در پـاسخ به این پرسش که : آزمندی چیست ؟ فرمود : به دست آوردن کم با از دست دادن زیاد.

ریشه آزمندی .

ـ پیامبر خدا (ص) : ای علی ! بدان که ترسویی و بخل و آزمندی یک سرشتند و ریشه آنها بدگمانی (به خدا) است .
ـ امام علی (ع) : دست رد زدن به سینه آزمندی ریشه سیری ناپذیری و طمعها را قطع می کند.
ـ بنای آزمندی و بخل شدید بر شک و کم اعتمادی به خدا استوار است .
ـ آزمندی زیاد ناشی از نیروی سیری ناپذیری و سستی دین است .

عوامل باز دارنده آزمندی .

- -
- -
ـ امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود :آیا اندوهگین نمی شوی ؟
آیا غم دلت را نمی گیرد ؟
آیا دردمند نمی شوی ؟
عرض کردم : به خدا سوگند چرا فرمود : هرگاه چنین حالاتی به تو دست داد, مرگ و تـنهایی قبر را به یاد آور وآن زمانی را که تخمهای چشمت آب گشته بر گونه هایت جاری شود و بـنـدهایت از هم بگسلد و گوشت بدنت خوراک کرمها شود و پیکرت پوسیده گرددو از دنیا جدا شوی اینها تو را به کار و عمل بر می انگیزند و از حرص زیاد به دنیا بازت می دارند.

آزمندی انسان نسبت به هر آنچه که از او باز دارند.

ـ پیامبر خدا (ص) : همانا آدمیزاد به آنچه که از او باز دارند آزمند است .
ـ اگـر آنـهـا را از رفتن به حجون ((3)) نهی کنم برخی از ایشان , با آن که نیازی به آن جا ندارند ,خواهند رفت .

آن جا که آزمندی شایسته و نیکوست .

ـ امام باقر (ع) : هیچ حرصی چون رقابت برای رسیدن به درجات عالیه نیست .
ـ امام صادق (ع) : مؤمن در دین خود نیرومند است و در فهم دین حریص .
ـ امـام علی (ع) : تو که برای به دست آوردن آنچه رسیدنش به تو ضمانت شده است (یعنی روزی) حرص می زنی , در انجام آنچه بر تو واجب شده است نیز حریص باش .

پیشه .

پیشه .

ـ پیامبر خدا (ص) هرگاه به کسی نگاه می کرد و از او خوشش می آمد , می فرمود : شغلی هم دارد ؟
اگـر مـی گفتند : نه می فرمود : ازچشمم افتاد عرض می شد : چرا ای رسول خدا؟
! می فرمود : زیرا اگر مؤمن شغل و حرفه ای نداشته باشد دین خود را وسیله امرار معاشش می کند.
ـ خدای تعالی بنده مؤمن پیشه ور وشاغل را دوست دارد.
ـ امام علی (ع) : به تجارت پردازید, که آن شما را از آنچه در دست مردم است بی نیاز می گرداند و خدای عز و جل بنده پیشه وردرستکار را دوست دارد.
ـ امام صادق (ع) از شغل یکی از اصحاب خود پرسید , عرض کرد : فدایت شوم , من تجارت راکنار گذاشته ام , فرمود : چرا ؟
عرض کرد : منتظر این امر (روی کار آمدن دولت و حکومت شما) هستم حـضـرت فـرمود : این از شما تعجب است , ثروتتان از بین می رود از تجارت دست مکش و فضل و بـرکـت خدای را بجوی , حجره خود را بگشای و بساط کسب و کارت را پهن کن و از پروردگارت روزی بطلب .

تحريف .

تحریف .

قرآن .
((بعضی از جهودان کلمات خدا را به معنا دگرگون می کنند)).
((و اهل کتاب چون پیمان را شکستند لعنتشان کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم کلمات را از معنای خود منحرف می سازند)).
((گوش به دروغ می سپارند و برای گروهی دیگر که خود نزد تو نمی آیند سخن چینی می کنند و سخن خدا را دگرگون می سازند)).
((آیا طمع می دارید که به شما ایمان بیاورند و حال آن که گروهی از ایشان کلام خدا را می شنیدند و با آن که حقیقت آن رامی فهمیدند تحریفش می کردند و از کار خویش آگاه بودند ؟
)).
((و این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم , تصدیق کننده و حاکم بر کتابهایی است که پیش از آن بوده اند)).
((ما خود قرآن را نازل کرده ایم و خود نگهبانش هستیم)).
علامه طباطبائی در المیزان می نویسد : از توضیحاتی که دادیم روشن شد که قرآنی که خداوند بر پیامبرش (ص) نازل کرده و آن را به ((ذکر)) توصیف کرده , به همان صورت نازل شده حفظ گردیده است , باصیانت و محافظت الهی , همان گونه که خداوند درقرآن به پیامبر خود وعده داده است , از کم و زیاد شدن و تغییر مصون مانده است .
خلاصه برهان چنین است که : خداوند قرآن را بر پیامبر خود نازل کرد و در آیات فراوانی ازآن با اوصاف خاصی یاد نموده است اگر در چیزی از این اوصاف کاهش یا افزایشی پدیدمی آمد یا در لفظ و یا ترتیب قابل توجه آن تغییری رخ می داد آثار این ویژگیها و اوصاف قطعااز بین می رفت اما قرآن موجود همه آثار و نشانه های این اوصاف بر شمرده شده را به کاملترین و زیباترین وجه ممکن داراست بنا بر این , تحریفی که سبب شده باشد چیزی ازصفات قرآن از بین رفته باشد درآن به وجود نیامده است قرآنی که در دست ماست عینا همان قرآنی است که بر پیامبر نازل شده است به فرض که چیزی از قرآن افتاده یا در اعراب یاحروف و یاترتیب آن تغییری رخ داده باشد باید این افتادگی و تغییر در مواردی باشد که برویژگیهای قرآن مانند اعجاز و نبودن اختلاف و ناسازگاری در آن و هدایت و نورانیت و ذکربودن آن و برتریش بر دیگر کتابهای آسمانی و ویژگیهای دیگری از این قبیل , تاثیر ولطمه ای وارد نکرده باشد , افتادگیها وتغییراتی مانند ساقط شدن آیه تکراری , یا اختلاف در نقطه یا اعراب و موارد دیگری از این است .

اخبار فراوانی که از پیامبر (ص) --- ازطرق عامه و خاصه --- در خصوص لزوم رجوع به قرآن درهنگام فـتـنـه هـا و برای حل مشکلات وارد شده است , نیز حدیث ثقلین که از طرق عامه وخاصه به تواتر رسـیـده اسـت و می فرماید : من در میان شما دو امر گرانبها می گذارم یکی کتاب خدا ودیگری عـترتم همچنین اخبار فراوانی که از پیامبر(ص) و ائمه اهل بیت (ع) درباره لزوم سنجیدن اخبار با قرآن وارد شده است , همگی نشانگر آن است که در قرآن تحریفی صورت نگرفته است .

حرام .

اجتناب از محرمات .

ـ امام علی (ع) : زیرکی مؤمن به دوری کردن او از حرامها و شتابش به سوی مکارم و بزرگواریهاست .
ـ حرمتها را نیکو پاس بدار و به جوانمردان روی آر.
ـ اگر خواهان مکارم و بزرگواریها هستی از حرامها دوری کن .
ـ از بهترین مکارم اخلاق دوری کردن از حرامهاست .

دعوت عقل به دوری کردن از حرامها.

ـ امام علی (ع) : اگر خدای سبحان هم ازنارواها نهی نمی کرد, بر خردمند لازم بود که از آنها دوری کند.
ـ خود داری از حرامها خوی خردمندان و خصلت بزرگواران است .

محرمات (1).

قرآن .

((بـگو : بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است , برایتان بخوانم : این که به خدا شرک نیاورید)).

((هـمـانا مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن بخوانند بر شما حرام کرد , اما کسی که ناچارشود به شرط آن که از حد نگذراند و بی میلی جوید , گناهی مرتکب نشده است , که خدا آمرزنده و بخشاینده است)).

((حرام شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و هر حیوانی که به هنگام کشتنش نام دیگری جز اللّه را بـر آن بـگـویند وآنچه خفه شده باشد یا به سنگ زده باشند یا از بالا در افتاده باشد یا به شاخ حـیوانی دیگر بمیرد یا درندگان از آن خورده باشند مگر آن که ذبحش کنید ونیز هرچه بر آستان بتان ذبح شود و آنچه به وسیله تیرهای قمار قسمت کنید)).

((مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان بر شما حرام شده است)).

محرمات (2).

قرآن .

((بـگو : پروردگارمن زشتکاریها را چه آشکار باشند و چه پنهان و نیز گناهان و افزونی جستن به ناحق را حرام کرده است نیز حرام است چیزی را شریک خدا سازید که هیچ دلیلی بر وجود آن نازل نشده است , یا درباره خدا چیزهایی بگویید که نمی دانید)).

((چیزهای پاکیزه را بر آنها حلال می کند و چیزهای ناپاک را حرام)).

ـ امـام عـلـی (ع) : خـدای سـبـحان انسان را از هیچ چیزی نهی نفرموده جز آن که او را از آن بی نیازکرده است .

حرام خواری .

ـ پیامبر خدا (ص) : هرکس یک لقمه حرام بخورد نماز چهل شبش پذیرفته نشود.
ـ خدای عز و جل بهشت را بر بدنی که از مال حرام تغذیه شود حرام کرده است .
ـ کسی که گوشتش از حرام بروید, به بهشت نمی رود آتش به او سزاوارتر است .
ـ هرگاه لقمه حرام به اندرون بنده وارد شود, تمام فرشتگان آسمانها و زمین او را نفرین کنند.
ـ عبادت کردن با وجود حرام خواری مانند ساختن بنایی است بر روی شن ((و به قولی : برروی آب)).
ـ امام علی (ع) : بد خوراکی است خوراک حرام .
ـ امام باقر (ع) : هرگاه انسان مالی ازحرام به دست آورد نه حجی از او پذیرفته شود , نه عمره ای و نه صله رحمی و حتی در ازدواج و زناشویی او تاثیر سؤ می گذارد.
ـ پیامبر خدا (ص) : دور افکندن یک دانگ ((4)) حرام , نزد خدا برابر است با هفتاد هزار حج پاک و پذیرفته .
ـ امام صادق (ع) درباره آیه ((و به اعمالی که کرده اند پردازیم وهمه را چون ذرات خاک بر باددهیم)) فرمود :به خدا سوگندگرچه اعمالشان سفیدتر از کتان مصری بود اما چنان بودند که هرگاه با حرامی روبه می شدند آن را فرو نمی گذاشتند.
ـ پیامبر خدا (ص) : رها کردن یک دانگ حرام نزد خدای تعالی , دوست داشتنی تر است از صدحج که از مال حلال صورت گیرد.
ـ فرو گذاشتن یک لقمه حرام , نزد خدا محبوتر است از خواندن هزار رکعت نماز مستحبی .
ـ امام علی (ع) : خرمایی از نامرغوبترین نوع آن تناول کرد و روی آن آب نوشید و دستی به شکمش زد و فرمود : هرکس آتش وارد شکم خود کند خداوند او را (از رحمت خود) دورسازد.
ـ امام کاظم (ع) : اهل صفه میهمان رسول خدا (ص) بودند آنها خان ومان خود را رها کرده به مدینه هجرت کرده بودند پیامبر خدا(ص) آنان را که چهل مرد بودند در صفه مسجد اسکان داد آن حضرت هر صبح و شام نزد ایشان می رفت و بر آنان سلام می داد روزی بر صفه نشینان وارد شد, دید یکی کفش خود را پینه می کند , دیگری لباسش را وصله می زند و عده ای هم جامه های خودرا از شپش پاک می کنندپیامبر خدا (ص)

هر روز یک مد (تقریبا یک چارک) خرما به آنها می داد مردی از میان آنهابرخاست و عرض کرد : ای رسول خدا ! خرمایی که به ما می دهی معده های ما را سوزاندپیامبر(ص) فرمود : بدانید که اگر می توانستم دنیا را خوراک شما کنم این کار را می کردم اما کسانی از شما که پس از من زنده بمانند صبح و شام غذای سیر خواهند خورد هرکدام صبح یک پیراهن خواهید پوشید و شب پیراهنی دیگر و خانه هایتان را , همانند کعبه , بر افراشته و آراسته خواهید کرد.
مردی برخاست و گفت : ای رسول خدا ! من مشتاق چنان روزی هستم ! کی فرا خواهدرسید؟
.
فرمود : این زمان شما بهتر از آن زمان است شما اگر شکمهای خود را از حلال پر کنید هیچ بعید نیست که از حرام نیز آن را پر نمایید.

ثواب کسی که توانایی ارتکاب حرام را داشته باشد و آن را انجام ندهد.

ـ پیامبر خدا (ص) : هرکس این امکان برایش پیش آید که با زن یا کنیزی به حرام نزدیکی کند اما از تـرس خـدا دسـت به این کار نزند,خداوند عز و جل آتش را بر او حرام گرداند و او را از آن هراس بزرگ ایمن دارد و به بهشتش برد.
ـ هـر مـردی بـتواند کار حرامی انجام دهدو آن را فقط به خاطر ترس از خدا فرو گذارد خداوند , پیش از آخرت , در همین دنیا بهتر از آن را به وی عوض دهد.

حزب .

حزب خدا.

قرآن .
((هرکه با خدا و پیامبر او و مؤمنان دوستی کند, بداندکه حزب خداوند پیروز است)).
((خدا از ایشان خشنود گشت و آنان از خدا خشنود شدند اینان حزب خدایند بدانید که حزب خدا رستگار و پیروز است)).
ـ امـام عـلـی (ع) : آیا خوش داری که از حزب پیروز خدا باشی ؟
از خدای سبحان بترس و درهمه کارهایت خوب عمل کن , زیرا که خداوند با تقوا پیشگان و نیکوکاران است .
ـ مـایـیـم آن بـزرگـان والاتبار , پرچمهای ما پرچمهای پیامبران است وحزب ما حزب خداست و گروه یاغی تجاوزگر حزب شیطان است .
ـ پیامبر خدا (ص) : هرکه دوست دارد بر کشتی نجات بنشیند و به دستگیره محکم چنگ زند وبه ریسمان ناگسستنی خداوند بیاویزد , پس از من با علی دوستی ورزد و با دشمنش دشمنی کندو از امامان هدایتگرنسل او پیروی کند , زیرا که آنان جانشین و وصی من هستند حزب آنان حزب من است و حزب من حزب خدای عزوجل است وحزب دشمنان آنان همان حزب شیطان است .
ـ امام صادق (ع) : ما و شیعیانمان حزب خداییم و حزب خدا پیروز است .
ـ در زیـارت امام حسین (ع) می خوانیم : دلهای شیعیان آنان و حزب خودت را درفرمانبرداری از ایشان و یاری دادنشان و دوستیشان استوار گردان .
ـ امام علی (ع) : به ریسمان خداو دستگیره او چنگ زنید و از حزب خدا و پیامبر او باشید و عهد و پیمانی را که با خدا بسته ایدپاس دارید , که اسلام غریبانه آغاز شد و بزودی غریب خواهد ماند.
ـ خـوشـا نـفسی که وظیفه خود را به پروردگارش ادا کرد آنان که خوف روز رستخیز شب هنگام چـشمانشان را بیدار نگهداشته و پهلوهایشان را از بستر نرم دور ساخته و لبهایشان به ذکرخداوند می جنبد و از بسیاری استغفار گناهانشان زدوده شده است آنان حزب و گروه خداوندند و بدانید که حزب خدا پیروزند.

حزب شیطان .

قرآن .
((شـیـطـان بـر آنان چیره شده است و نام خدا را از یادشان برده است ایشان حزب شیطانند آگاه باشید که حزب شیطان زیانکارانند)).
((همانا شیطان دشمن شماست , پس شما نیز او را دشمن دارید , جز این نیست که او حزب خود را فرا می خواند تا ازدوزخیان باشند)).
ـ امـام عـلـی (ع) : ای مـردم ! جز این نیست که فتنه ها به سبب پیروی از خواهشهای نفسانی آغاز مـی شـود اگر حق خالص و یکدست بوداختلافی پیش نمی آمد اما اندکی از حق و مشتی از باطل گـرفته و درهم آمیخته می شوند در این جاست که شیطان بر دوستداران خود چیره می شود, اما آنان که نیکی (و لطف) خداوندپیشاپیش شامل حالشان شده نجات یابند.
ـ امـام حـسـیـن (ع) --- در کـربـلا وقـتـی چشمش به سپاهیان کوفه افتاد که سیل آسا به سویش سـرازیـرشـده و از انـبـوهـی چـون شـب تـار سـیـاه می نمایند سخنانی ایراد کرد و فرمود --- : چه خـوب پروردگاری است پروردگار ما و چه بد بندگانی هستید شما , به فرمانبری از خدا اعتراف کـردیـدو بـه پـیامبر محمد ایمان آوردید و اینک کمر به قتل فرزندان و عترت او بسته اید هر آینه شیطان بر شما چیره شده و یاد خدای بزرگ را از ذهن شما برده است .
ـ امـام عـلی (ع) : اما اندوه و تاسف من ازاین است که بیخردان و نابکاران کار این امت را به دست گـیرند و مال خدا را دست به دست گردانند وبندگان او را به بندگی خود گیرند و با صالحان بستیزند وتبهکاران را دار و دسته خودکنند.
ـ قـسـمتی از خطبه آن حضرت که باشنیدن خبر بیعت شکنان ایراد فرمود --- : هان ! شیطان دارو دسـته خود را برانگیخته و سپاهش رابسیج کرده است , تا ستم در جای خود برقرار ماند و باطل به جایگاه خود بازگردد , به خداسوگند ناروایی نبود که به من نسبت ندهند و میان من و خودشان به انصاف رفتار نکردند.
ـ هان ! شیطان دارو دسته خودرا بسیج کرده و نیروهای سواره و پیاده خود را از هر سو فراخوانده است , اما من بصیرت خود را دارم .
ـ قـسـمـتـی از خـطـبـه آن حـضـرت در تـوصـیـف منافقان --- : آنان گروه شیطان و شعله آتش جهنم هستند آنان دار ودسته شیطانند وبدانید که پیروان شیطان بازنده و زیانکارند.

هر حزبی به آنچه دارد دلخوش است .

قرآن .
((هر حزبی به آنچه که دارد دلخوش است)).
دور اندیشی .

دور اندیشی .

ـ امام علی (ع) : دور اندیشی زیرکی است .
ـ دور انـدیشی فن است , ثمره دور اندیشی سالم ماندن (از آسیبها) است , کسی که دوراندیشی او را پیش نبرد , ناتوانی و درماندگی او را عقب نگه دارد.
ـ امـام هادی (ع) : افسوسهای ناشی از کوتاهی کردن را به یاد آور , دور اندیشی دیرین را فراچنگ می داری .
ـ امام علی (ع) : آن که دور اندیش باشد احتیاط کند و آن که دور اندیشی را رها کند بی باک شود.
ـ امام صادق (ع) : دور اندیشی چراغدان گمان است .

عاقبت اندیشی .

ـ امام صادق (ع) : مردی خدمت پیغمبرخدا(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا به من سفارشی کن , پیامبر فرمود : اگر به تو سفارشی کنم به آن عمل می کنی ؟
پیامبر سه بار این سخن را فرمود و آن مـرد هـر سـه بـارجـواب داد : آری , ای رسـول خـدا پس رسول خدا (ص) به او فرمود : به تو سفارش می کنم که هرگاه خواستی کاری کنی در عاقبت آن بیندیش , اگر کار درستی بود آن را انجام ده و اگر نادرست و گمراه کننده بود از آن خود داری کن .
ـ از سفارشهای آدم (ع) به فرزندش شیث (ع) : هرگاه قصد کاری کردید در عاقبت آن بیندیشید, زیرا که من اگر در عاقبت کار خود می اندیشیدم آن به سرم نمی آمد که آمد.
ـ امـام عـلـی (ع) : هـر کـس بـدون عـاقـبـت انـدیـشـی در کـارهـا دست به کاری زند, خود را گرفتارسختیها ومصائب کند.
ـ هر کس دست به کاری زند بی آن که در عواقب آن بیندیشد , خود را در مهلکه گرفتاریها اندازد .
ـ امام جواد (ع) : هرکس نداند کاری را از کجا آغاز کند, از به سر انجام رساندن آن درماند.
ـ امام صادق (ع) : عاقب اندیشی دلها را بارور می سازد.
ـ امام علی (ع) : اندیشیدن پیش از کار تو را از پشیمانی ایمن می دارد.
ـ هـرکه عاقبت اندیش باشد ازگرفتاریها دور ماند , هرکه در عواقب امور بیندیشد از مهلکه ها در امان ماند.
ـ هرگاه در کرده هایت بیندیشی , در هرکاری نیک فرجام شوی .
ـ پیش از کار بیندیش , تا به سبب کاری که می کنی سرزنش نشوی .
ـ خردمندترین مردم عاقبت اندیش ترین آنهاست .

دور اندیشی و تصمیم گیری .

ـ امـام عـلـی (ع) : فـکـر کن تا دور اندیش شوی وچون همه جوانب کار برایت روشن شد آن گاه تصمیم قطعی بگیر.
ـ بدان که پایداری در تصمیم و اراده از دور اندیشی است .
ـ پیروزی با دور اندیشی و اراده پایدار به دست می آید.
ـ عزم درست از دور اندیشی است , عزم استوار از دور اندیشی است .
ـ هر که دور اندیشی اش کم باشد,عزمش سست است .
ـ هر که عزم خود را آشکار سازد دور اندیشی اش باطل و بی اثر گردد.
ـ در عزم و تصمیمی که با دور اندیشی همراه نباشد خیری نیست .

تفسیر دور اندیشی .

ـ امـام حـسـن (ع) : در پاسخ به پدربزرگوارش که پرسید : دور اندیشی چیست ؟

فرمود : این که منتظر رسیدن فرصت خود باشی وچون فرصت دست داد بشتابی .

ـ امـام بـاقـر (ع) : بـه پـیامبر خدا (ص) عرض شد : دور اندیشی چیست ؟

فرمود : مشورت کردن باصاحبنظران و پیروی کردن از نظر آنها.

ـ امام عسکری (ع) : دور اندیشی و احتیاط اندازه ای دارد که اگر از آن فراتر رود بز دلی است .

ـ امام علی (ع) : از دور اندیشی است که از خدا تقوی داشته باشید و از عصمت و بیگناهی است که بـه خدا مغرور و گستاخ نشوید(گستاخ نشدن به خدا و غافل نبودن از عذاب او موجب مصونیت از گناه است).

ـ امام حسن (ع) : با بد بینی خود را ازمردم نگه داشتن همان دور اندیشی است .

ـ امـام عـلی (ع) : دور اندیشی این است که آنچه را مکلفی نگهداری و آنچه را از دوش تو برداشته شده است واگذاری .

ـ دور اندیشی نگهداری تجربه است .

ـ دور اندیشی عاقبت نگری است و رایزنی با خردمندان .

ـ دور اندیشی همان فرمان بردن از خداست و نافرمانی کردن نفس .

ـ ریشه دور اندیشی باز ایستادن درهنگام شبهه است .

ـ پیروزی با دور اندیشی به دست آید و دور اندیشی با رایزنی و رای با راز داری .

دور اندیش .

ـ امام علی (ع) : دور اندیش کسی است که فریبندگی دنیا او را از کار برای آخرتش باز ندارد.
ـ دور اندیش کسی است که دوست خوب برگزیند , زیرا آدمی به دوست خود سنجیده می شود.
ـ دور اندیش خود رای نیست .
ـ دور اندیش کسی است که تجربه هااو را آزموده کرده باشد و دشواریهای زمانه پالوده و آبدیده اش .
ـ دور اندیش کسی است که خود را به پیکار با نفسش مشغول دارد و آن را اصلاح گرداند ونفس را از خواهشها و لذتهایش باز بدارد و زمام آن را در اختیار گیرد.
ـ دور اندیش کسی است که همواره سرگرم پیکار با نفس خویش باشد و همه همتش صرف دینش شود وهمه تلاشش برای آخرتش باشد.
ـ دور اندیش را در هر کاری که می کند فضلیت و افتخاری است .
ـ خرد دور اندیش او را از هرگونه پستی باز می دارد.
ـ در راه حق کسی جز دور اندیش خردمند پایداری نورزد.
ـ دور اندیش در گرفتاریها سرگشته نمی شود.
ـ دور اندیش کسی است که آزار نرساند.
ـ دور اندیش کسی است که بارهای گران و رنج آور را از دوش خود بیفکند.
ـ دور اندیش کسی است که با روزگار خود مدارا کند.
ـ دور اندیش کسی است که دنیا را ازبهر آخرت رها کند.
ـ دور اندیش کسی است که از اسراف و تبذیر دوری کند.
ـ دور اندیش کسی است که برخورداری از نعمت و ثروت او را از کار برای آخرت باز ندارد.
ـ دور اندیش کسی است که چون نعمتی به او رو کند شکرش را به جای آورد وهرگاه نعمتی به او پشت کند شکیبایی ورزد و آن را از یاد ببرد.
ـ دور اندیش کسی است که در هنگام بر افروخته شدن آتش خشم کیفر دادن رابه تاخیر اندازد و به محض دست دادن فرصت ممکن برای جبران کردن احسان بشتابد.
ـ دور اندیش کسی است که آنچه در دست دارد ببخشد وکار امروزش را به فردا نیفکند.

دور اندیش ترین مردم .

ـ پیامبر خدا (ص) : دور اندیش ترین مردم کسی است که بیش از هرکس برخشم خویش چیره آید.
ـ زیرکترین شما کسی است که بیشتر از دیگران به یاد مرگ باشد ودور اندیش ترین شماآماده ترینتان برای آن است .
ـ امام علی (ع) : دور اندیش ترین شما پارساترین شماست .
ـ دور اندیش ترین مردم کسی است که کار دنیای خود را به چیزی نگیرد.
ـ دور اندیش ترین مردم کسی است که از فرط احتیاط خود را ناتوان پندارد.
ـ دور اندیش ترین مردمان کسی است که شکیبایی و عاقبت اندیشی جامه زیرین و زبرین اوباشد.
ـ دور اندیش ترین مردم کسی است که به وعده خود عمل کند و کار امروزش را به فردا نیفکند.
ـ صلح جویی با مخالفان و مدارا بادشمنان کمال دور اندیشی است .
ـ احتیاط کردن نهایت دور اندیشی است .
ـ احتیاط کردن برترین دوراندیشی است .
ـ شکیبایی در برابر دشواریهای روزگار از برترین دور اندیشیهاست .

دور اندیشی (متفرقه).

ـ امام علی (ع) : اعتماد کردن پیش از آزمودن خلاف دور اندیشی است .
ـ آفت دور اندیشی از دست دادن کار (وفرصت) است .
ـ با درست اندیشی دور اندیشی قدرت می گیرد.
ـ آن که بیازماید دور اندیش تر شود.
ـ امام رضا (ع) : کسی که بخواهد دور اندیشی کند اما محتاط و برحذر نباشد خود را مسخره کرده است .
ـ امام علی (ع) : پیروی از انگیزه های زشتکاری فرجام کارها را تباه می کند.
اندوه .

اندوه .

ـ امام علی (ع) : اندوه نیمی از پیری است .
ـ اندوه بدن را آب می کند.
ـ اندوه دومین پیری است .
ـ مسیح (ع) : آن که اندوه بسیار خورد تنی بیمار داشته باشد.
ـ امام صادق (ع) : اندوهها ناخوشیهای دلند, همچنان که بیماریها ناخوشیهای تن .
ـ امام علی (ع) : غم و اندوه بدن راضعیف و لاغر می سازد.
ـ اندوه بدن را متلاشی می کند.
ـ اندوه بیماری روان است .
ـ پیامبر خدا (ص) : از غمدوستی به خداپناه برید.

عوامل اندوه زا.

ـ امام صادق (ع) : دنيا خواهى غم و اندوه مى آورد و پشت كردن به دنيا مايه آسايش دل و بدن است .
ـ پيامبر خدا (ص) : هر كه چشمش به دست مردم باشد اندوهش دراز و افسوسش پايدار شود.
ـ بسا خواهش ولذتى كه دمى بپايد اما اندوهى دراز بر جاى گذارد.
ـ امـام على (ع) : هر كه بر كسى خشم گيردكه توان آسيب رساندن به وى را ندارد اندوهش دراز گردد و خود را عذاب دهد.
ـ ستمگرى نديدم كه به ستمديده ماننده تر باشد مگر حسود : او جانى خسته دارد و دلى سرگشته و اندوهى پيوسته .
ـ هر كه در عمل كوتاهى كند به اندوه گرفتار آيد.
ـ از بيتابى كردن بپرهيز , كه آن اميد را قطع مى كند و عمل را ضعيف مى گرداند و اندوه مى آورد.
ـ آن كـه جامه عشق به دنيا را بر تن كند دلش از غمها پر گردد و برصفحه دلش برقصندهمچون رقصيدن كف و خاشاک سيلاب در هنگام گذر از پيچ و خم دره ها خواهشى (دنيوى)اندوهگينش مى كند و خواهشى ديگر او را سرگرم خود مى سازد و سر انجام گلويش گرفته مى شود.
ـ امام صادق (ع) : وقتى آيه ((اگر بعضى از مردان و زنانشان را به چيزى بهره ور ساخته ايم تو بدان نگاه مكن و غم آن را مخور و در برابرمؤمنان فروتن باش)) نازل شد, پيامبر خدا(ص) فرمود: كسى كـه بـه دلـدارى خـدا دلـخـوش وصـبورنباشد , جانش بر دنيا حسرتها خورد وهركه چشمش به داراييهاى ديگران باشد , اندوهش بسيار شود و نا راحتيش بهبود نيابد.
ـ پيامبر خدا (ص) : كسى كه به دنيا بچسبدمن سه چيز را براى او قطعى مى دانم : فقرى كه هيچ گاه به بى نيازى نمى انجامد , گرفتاريى كه هرگز از آن خلاصى نيست و غم و اندوهى كه هرگز به پايان نمى رسد.

عوامل اندوه زدا (1).

قرآن .
((بدانید که دوستان خدا را هراسی نیست واندوهگین نمی شوند)).
ـ امام علی (ع) : اندوههای دل خویش رابا نیروی صبر و شکیبایی و یقین راستین بزدای .
ـ چه نیکو غم زدایی است یقین .
ـ چه نیکو غم زدایی است توکل کردن به تقدیر (الهی).
ـ امام صادق (ع) : اگر همه چیز به قضاو قدر است پس اندوه چرا ؟ !.
ـ امام کاظم (ع) : آن که غم خورد شایسته غم و اندوه است , پس مؤمن باید که به خدا و آنچه ازخدا می رسد خرسند باشد.
ـ امام صادق (ع) : هر که برای دنیا غم خورد از پروردگار خویش ناخشنود شود.
ـ خداوند --- از روی عدالت و حکمت و علم خود --- آسایش و شادمانی را در یقین و خشنودی از خدا قرار داد و غم و اندوه را در شک وناخشنودی (ازخدا) , پس از خدا راضی باشید و در برابر فرمان او گردن نهید.
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند --- از روی حکمت و لطف خویش --- آسایش و شادمانی را در یقین و خرسندی قرار داد و غم و اندوه را درشک و ناخشنودی (از خدا).
ـ امام حسین (ع) : در زیر دیوار یکی از شهرها لوحی پیدا شد که در آن نوشته بود : من خداهستم و جز من خدایی نیست و محمد پیامبر من است در شگفتم از کسی که به مرگ یقین داردچگونه شادی می کند؟
و در شگفتم از کسی که به تقدیر یقین دارد چگونه غم می خورد؟
.
ـ امام باقر (ع) : محمد بن مسلم بن شهاب زهری با حالتی افسرده و غمگین خدمت علی بن الحسین (ع) آمد امام سجاد(ع) به او فرمود : چرا غمگینی ؟
عرض کرد : غمها و اندوهها پیاپی بر من وارد می شوند , زیرا از آنان که به نعمتهای من حسادت می ورزند و چشم طمع به مال من دوخته اند و کسانی که به آنان امیددارم و کسانی که به آنان خوبی می کنم و انتظار مرا برآورده نمی کنند رنج می برم علی بن الحسین (ع) به او فرمود : زبانت را نگه دار تا برادرانت را از دست ندهی .
ـ امام علی (ع) : هر گاه بیتابی شدت گرفت باید به خدا پناه برد.

ـ امـام کـاظم (ع) : بدان که خداوند از غمزدگان به اندازه غم و اندوهشان گره غم نگشود بلکه به اندازه مهر و رافت خود غمشان را زدود.

عوامل اندوه زدا (2).

قرآن .
((تا بر آنچه از دست داده اید اندوه مخورید و برای آنچه به شما داده است شاد مشوید خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد)).
ـ ابـن عـبـاس : بـعـد از سـخـن پـیامبر خدا(ص)از هیچ سخنی به اندازه نامه ای که علی بن ابی طالب (ع) برای من نوشت بهره مند نشدم او به من نوشت : اما بعد , آدمی برای نرسیدن به آنچه به او نـمـی رسـید اندوهگین می شود و از رسیدن به آنچه نمی شد به او نرسد شاد می شود پس , آنجا شـادی کـن کـه به چیزی از آخرت خودرسیده ای باشی و آن جااندوهگین شو که چیزی از آخرت خـود را از دسـت بـدهی اگر به چیزی از دنیای خود رسیدی شادی مکن و اگر چیزی از آن را از دست دادی اندوهگین مشو هم و غم خود را برای پس ازمرگ به کار گیر , والسلام .
ـ امـام علی (ع) : از دو حال خارج نیست :یا چیزی هست که در گذشته به من نرسیده و در آینده نیز امیدی به رسیدن آن ندارم و یا چیزی هست که تازمانش نرسد من به آن نخواهم رسید هرچند برای رسیدن به آن از نیروی اهل آسمانها و زمین مدد جویم چه شگفت آور است کار این انسان , از رسـیدن به چیزی که حتما به او می رسید شاد می شود وبرای از دست دادن چیزی که هرگز به او نـمـی رسید اندوهناک اگرمی اندیشید دیده بصیرتش باز می شد و می فهمید که برای او از پیش برنامه ریزی شده است و به آنچه آسان می رسد بسنده می کرد و در پی آنچه شدنی نیست نمی رفت و دلـش از آنـچـه بدشواری به دست می آید آسوده می شد : پس , به خاطر کدام یک از این دو چیز عمر خویش راصرف کنم ؟
.
ـ پـیامبر خدا (ص) : ای مردم ! دنیا سرای غم است نه سرای شادی , سرای دشواری است نه سرای آسودگی پس , هر که آن را شناخت باامیدی شاد نشد و با سختی و عسرتی اندوهگین نگشت .
ـ امـام حـسـن (ع) : آنـچـه را از دنیا طلبیده ای و بدان نرسیده ای به منزله آن پندار که هرگز در اندیشه آن نبوده ای .
ـ امام علی (ع) : زمانه دو روز است : روزی با توست ودیگر روز بر تو اگر با تو باشد, سرمست مشو و اگر برتو باشد دلگیر نشو.
ـ پیامبر خدا (ص) : دنیا دست به دست می شود آنچه از دنیا نصیب تو باشد اگر ناتوان هم باشی به تـو می رسد وآنچه به زیان تو باشد به زور نمی توانی آن را از خود دور کنی هر که از آنچه ازدستش رفـتـه امید برکند تنش آسوده باشد و هرکه به آنچه خداوند روزیش کرده خرسند

گرددشادمان باشد.
ـ امـام عـلـی (ع) : بـرای آنـچـه از دست رفته است اندوه به دلت راه مده که تو را از آنچه می آید بازمی دارد.

عوامل اندوه زدا (3).

ـ امـام صـادق (ع) : هـرگـاه ازسوی حکومت یا دیگران اندوهی به تو رسید جمله ((لاحول ولاقوة الابـاللّه)) (هـیچ قوت وقدرتی مگر به اتکای خدا نیست) را فراوان بگو , که آن کلید گشایش است وگنجی از گنجهای بهشت .
ـ پیامبر خدا (ص) : جمله ((لاحول ولا قوة الا باللّه)) نود و نه درد را شفا می دهد که ساده ترین آنها اندوه است .
ـ امام صادق (ع) : هرگاه غمها بر توفرود آمد بر تو باد به گفتن جمله ((لاحول ولا قوة الا باللّه)).
ـ پیامبر خدا (ص) : جمله ((لاحول ولاقوة الا باللّه , لاملجا ولا منجی من اللّه الا الیه)) (هیچ جنبش و نـیـرویـی مـگر به اتکای خدا نیست وپناه و گریزی از خدا جز به سوی اونیست) امت مرا از غم و اندوه در امان می دارد.
ـ هر که زیاد استغفار کند خداوند گره غمهای او را بگشاید و از هر تنگنایی بیرونش برد و ازآن جا که گمانش را هم نمی برد روزیش رساند.

عوامل اندوه زدا (4).

ـ امام صادق (ع) : یکی از پیامبران از غم و اندوه به درگاه خداوند شکوه کرد , خداوند به او دستور داد انگور تناول کند.
ـ چـون آب فروکش کرد و استخوانهای مردگان نمایان گردید و نوح (ع) آن صحنه را دیدبسیار بیتاب شد واندوهگین گشت پس , خدای تعالی به او وحی کرد که انگور سیاه بخور تاغمت زدوده شود.
ـ امام علی (ع) : شستن جامه ها غم و اندوه را می برد.
ـ امام صادق (ع) : هر کس در خود اندوهی بیابد و علت آن را نداند , سر خود را بشوید.

غم و شادی با هم هستند.

ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ خانه ای نیست که در آن شادی باشد جز این که در پی آن غمی بدان رسد.
ـ با هر شادی غمی است .
ـ امام علی (ع) : هر نوشی را نیشی است .

گره هر اندوهی گشوده می شود جز اندوه دوزخیان .

قرآن .
((وگـفـتـنـد : سـپاس خداوندی را که اندوه ما را زدود , همانا پروردگار ما آمرزنده و شکر پذیر است)).
((هـر گاه , که خواهند از آن عذاب , از اندوهی بیرون آیند بار دیگر آنان را بدان باز گردانند که : بچشید عذاب آتش سوزنده را)).
ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ اندوهی نیست که زدوده نشود, مگر اندوه دوزخیان .

علت شادی و اندوهی که به ظاهر دلیل ندارند.

ـ ابـوبـصیر : با یکی ا ز یارانمان خدمت امام صادق (ع) رسیدیم به آن حضرت عرض کردم :فدایت شـوم یـابن رسول اللّه ! من (گاه) بدون آن که بدانم دلیلش چیست غمگین و اندوهناک می شوم ! امـام صادق (ع)فرمود : آن غم و شادی از ما به شما می رسد زیرا اگر اندوهی یا سروری به ما رسد بر شما نیزوارد می شود چون ما و شما از نور خدای عزوجل هستیم .
ـ جـابر جعفی : در حضور امام باقر (ع) دلم گرفت عرض کردم : فدایت شوم , گاهی اوقات بدون آن کـه مصیبتی یا گرفتاریی به من رسد اندوهگین می شوم چندان که همسرم ودوستم آن را در چـهـره ام می خوانند فرمود : آری , ای جابر ! خدای عز و جل مؤمنان را از طینت بهشتی آفرید و از نـسیم روح خویش در آنها جاری ساخت , از این روست که مؤمن برادر تنی مؤمن است پس هرگاه به یکی از آن ارواح درشهری اندوهی رسد آن روح دیگر اندوهگین شود, زیرا از جنس اوست .
ـ روایـت شـده است که از عالم (ع) سؤال شد: فردی غمگین می شود بی آن که علت اندوه خودرا بـدانـد ؟
فـرمـود : اگـر انـدوهـی به او رسد بداند که برادرش غمی دارد همچنین است اگر بی دلیل شاد شود پس , در ادای حقوق برادران از خدا مدد می جوییم .

اندوه پسندیده .

ـ امام سجاد (ع) : خداوند دلهای حزین را دوست دارد.
ـ امام علی (ع) : بسا اندوهگینی که غمش او را به شادمانی همیشگی بکشاند.
ـ پیامبر خدا (ص) : خدای عز و جل با چیزی همانند اندوه طولانی عبادت نشده است .
ـ امـام بـاقـر (ع) : در کتاب علی (ع) خواندم که مؤمن صبح و شبش را به اندوه می گذراند وجز این به صلاح او نیست .
ـ امام صادق (ع) : مؤمن صبح و شبش را به اندوه می گذراند و جز این به صلاح او نیست .
ـ داود (ع) عـرض کرد: الهی ! فرمانم دادی که صورت و بدن و پاهایم را با آب بشویم , دلم را با چه بشویم ؟
فرمود: با غمها و اندوهها.
ـ امام صادق (ع) : خداوند به عیسی بن مریم (ع) وحی فرمود : آن گاه که هرزگان می خندند تو بامیل اندوه چشمانت را سرمه کن .
ـ امـام عـلـی (ع) : هـر کـه در دنـیـا بـر نفس خویش اندوه بسیار خورد خداوند در روز قیامت او راشادمان گرداند و در سرای ماندگاری جایش دهد.
ـ پیامبر خدا (ص) --- در پاسخ به این پرسش که : خدا کجاست ؟
ـ : نزد شکسته دلان .
ـ امـام صـادق (ع) : حزن و اندوه همواره با عارفان است به سبب کثرت واردات غیبی بردلهایشان وافـتـخـار بـسیارشان بر بودن در زیر پوشش کبریا اگر اندوه لحظه ای از دلهای عارفان کنار رود دست به استغاثه بر می دارند و اگر در دلهای دیگران نهاده شود آن را خوش ندارند.
ـ امام علی (ع) : هیچ کس سرمه ای چون سرمه اندوه به چشم نکشید.
ـ روایت شده است که خدای تعالی می فرماید : ای آدمیزاد ! هر روز روزی تو می رسد و توباز غم به دل راه می دهی و از عمرت کاسته می گردد اما اندوهی به خود راه نمی دهی چندان می جویی که تو را به طغیان وا می دارد حالی که آنچه داری کفایتت می کند.
ـ امام صادق (ع) : اگر مرگ حق است , دیگر شادی چرا؟
.
ـ امام باقر (ع) به جابر جعفی فرمود : ای جابر ! من غمگینم و دلم مشغول است عرض کردم :اندوه و دلـمشغولی شما چیست ؟
فرمود : ای جابر ! هرکس که دین ناب و زلال خداوند به دلش راه یابد او

را از هر چه جز اوست باز دارد.
- -
- -
ـ امـام صـادق (ع) : کـسـی کـه بـرای مـا نـگـران باشد و به خاطر ستمی که بر ما برود غمگین , نفس کشیدنش تسبیح است و غمخواریش برای ما عبادت .
.2

حسابرسی .

حسابرسی .

قرآن .

((وگفتند : پروردگار ما ! پیش از روز حسابرسی , دررسیدگی به نامه اعمال ما تعجیل کن)).

ـ پیامبر خدا (ص) : هلا ! اینک شما در روزی هستید که هنگام عمل است و حسابرسی در آن نیست و زودا که به روزی در روید که روز حسابرسی است نه جای عمل .

ـ امام علی (ع) : حسابرسی پیش از کیفر است , پاداش بعد از حسابرسی (به اعمال).

ـ پیامبر خدا (ص) --- از سفارشهای آن حضرت به معاذ بن جبل --- : تو را به تقوای خدا سفارش می کنم ونگرانی از روز حسابرسی .

ـ سوگند به آن که جانم در دست اوست حتی به حساب دو گوسفند که به یکدیگر شاخ زده باشند رسیدگی خواهد شد.

ـ امام علی (ع) : خداوند برای هرکاری پاداشی قرار داده است و برای هرچیزی حسابی .

تشویق به محاسبه نفس .

قرآن .
((ای کـسانی که ایمان آورده اید ! از خدا بترسید وهرنفسی بنگرد که برای فردا چه پیش فرستاده است از خدا بترسید که خدا به آنچه می کنید آگاه است)).
ـ امـام عـلی (ع) : به حساب اعمال نفس خود رسیدگی کنید و از آن بخواهید که وظایف خود را انـجـام دهـد و از آنـجا که رفتنی است برای آن جا که ماندنی است بهره برگیرد پیش از آن که بر انگیخته شوید توشه بردارید و خود راآماده کنید.
ـ نفسهای خودرا با حسابرسی به بندکشید و با مخالفت کردن با آن زمامش را در اختیار گیرید.
ـ امـام سجاد (ع) : ای فرزند آدم ! تا زمانی که خود واعظ خویش باشی و به محاسبه (اعمال نفس) خویش پردازی پیوسته در خیر وخوبی به سر خواهی برد.
ـ امام علی (ع) : تو به حساب نفس خودت رسیدگی کن , زیرا دیگران را حسابرسی جز توهست .
ـ در زبـور آمـده اسـت : ای پسر آدم ! دنیارا برای شما نشانه هایی بر آخرت قرار دادم وقتی یکی از شـمـا مردی را به مزدوری می گیرد وسپس حسابش را از او می طلبد عضلات بدنش به لرزه در می آید , ولی از کیفر آتش نمی ترسدحالی که بسیار نافرمانی می کنید.
ـ پـیامبر خدا (ص) : زیرکترین زیرکان کسی است که نفس خویش را حسابرسی کند و برای بعد از مـرگ کـار کـنـد و کودن ترین کودنهاکسی است که نفس خویش دنباله روهوسش کند و از خدا آرزوها طلبد.

پیش از آن که به حساب شما رسیده شود خود به حساب خویش برسید.

قرآن .
((آنـچـه در آسـمانها و زمین است از آن خداست اگر آنچه درون خود دارید آشکار سازید یا پنهان داریـد خـداونـد به حساب آن می رسد , پس هرکه را خواهد ببخشد و هرکه را خواهدعذاب کند و خدا بر هر کاری تواناست)).
ـ پـیـامبر خدا (ص) : پیش از آن که موردحسابرسی قرار گیرید, خود به حساب نفستان برسید و پـیـش از آن کـه سـنجیده شوید, خودنفستان را در ترازوی سنجش بگذارید وبرای آن حسابرسی بزرگ آماده شوید.
ـ امام صادق (ع) : از نفسهای خود حساب بکشید پیش از آن که به حساب شما رسیده شود,زیرا در قـیامت پنجاه ایستگاه است و توقف در هر ایستگاهی هزار سال به درازا می کشد امام (ع)سپس این آیه را تلاوت کرد: ((در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال است)).
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : پـیش از آن که حسابرسی شوید به حساب نفس خود برسید و پیش از آن کـه عـذاب شـویـد نفستان را آماده کنید و پیش از آن که برده شوید ره توشه سفر بردارید , که آن جـاایـسـتـگـاه عدالت است و به حق داوری می شود واز واجبات ووظایف پرسیده می شود آن که پیشاپیش هشدار داد معذور است .
ـ ای ابـاذر ! پـیش از آن که حسابرسی شوی تو خود به حساب خویش برس , که این کار حسابرسی فـردای (قیامت) تو را آسان می سازد , پیش از آن که اعمالت سنجیده شود خود اعمالت را بسنج و بـرای آن حـسـابـرسی بزرگ , روزی که بر خدا عرضه می شوی و هیچ امر پوشیده ای بر او پوشیده نیست , آماده شو.

ضرورت محاسبه هر روز نفس .

ـ امام علی (ع) : چه سزاوار است که انسان ساعتی از روز را فقط به حسابرسی نفس خود اختصاص دهد و ببیند که در شبانه روز چه کارهایی به سود یا زیان خود انجام داده است .
ـ امام صادق (ع) : بر هر مسلمانی که نسبت به ما معرفت دارد لازم است در هر روز و شب کارخود را بر نفسش عرضه دارد و به حساب نفس خود برسد اگر دید کار خوبی انجام داده است به دنبال بیشتر از آن باشد و اگر دید کار بدی از او سرزده است استغفار کند تا در روز رستاخیزسرشکسته و رسوا نشود.
ـ هرگاه به بستر خود رفتی در این باره بیندیش که چه خوراکی به معده خود فرستاده ای و درآن روز چه کارهایی کرده ای و به یاد آور که می میری و تو رامعادی و رستخیزی است .
ـ امـام کـاظـم (ع) : از ما نیست کسی که هر روز به حساب خود رسیدگی نکند و ببیند که اگر کـارنیکی انجام داده است از خداوند توفیق انجام بیشتر آن را بخواهد و خدا را بر آن سپاس گوید واگر کار بدی انجام داده است از خدا آمرزش بخواهد و توبه کند.

سختگیری در محاسبه نفس .

ـ پیامبر خدا (ص): بنده , مؤمن نباشد مگرآن گاه که سخت تر از حسابرسی شریک از شریکش و آقا از بنده اش , از نفس خود حساب بکشد.
ـ آدمی در زمره تقوا پیشگان نباشد مگر آن گاه که سخت تر از حسابرسی شریک از شریکش ,از خود حـساب کشد و بداند که از کجا خورده است , از کجا آشامیده است , ازکجا پوشیده است ,از حلال یا از حرام ؟
.

چگونگی حسابرسی .

ـ امام علی (ع) در پاسخ به سؤال از نحوه محاسبه نفس فرمود : چون شب را به صبح رساند و سپس روز را بـه شب , به سراغ نفس خویش رود و بگوید : ای نفس ! امروز را گذراندی و دیگر هرگز بر نـمـی گردد خداوند از تو خواهدپرسید که آن را چگونه سپری کردی ؟
در آن روز چه کردی ؟
آیا خـدا را یاد کردی یا سپاس وستایشش گفتی ؟
آیا حق برادر مؤمنی را پرداختی ؟
آیا بارغمی از دل او بـرداشـتـی ؟
آیـا در نـبـود او از زن و فـرزنـدانـش نـگهداری کردی ؟
آیا وقتی درگذشت به بـازمـانـدگـان او رسـیـدگـی کـردی ؟
آیـا با استفاده از مقام و موقعیتت از غیبت برادرمؤمنی جـلوگیری کردی ؟
آیا مسلمانی را یاری رساندی ؟
چه کاری برای او کرده ای ؟
آن گاه کارهایی کـه کـرده است بر می شمرد , اگر کار خیری از وی سر زده باشد خدا را سپاس گوید و به شکرانه تـوفـیـقی که به وی عنایت کرده خدا را به بزرگی یاد کند و اگر دید گناهی یاتقصیری از اوسر زده است از خدای عز و جل آمرزش بخواهد و تصمیم بگیرد که دیگر آن را تکرار نکند.

ثمره محاسبه نفس .

ـ امام علی (ع) : هرکس پیوسته به حساب نفس خود برسد از سالوسی او در امان ماند.
ـ هـرکـه بـه محاسبه نفس خود پردازد به عیبهایش آگاه شود و به گناهانش پی ببرد وگناهان راجبران کند و عیبها را برطرف سازد.
ـ ثمره محاسبه اصلاح نفس است .
ـ هـرکـه بـه حساب نفس خود برسد سودبرد و هر کس از آن غافل ماند زیان کند و هرکس بترسد ایمن ماند.
ـ به حساب نفس خود برسید تا از تهدیدهای خدا در امان مانید و به نویدهای او دست یابید.
ـ هرکه نفس خود را حسابرسی کند نیکبخت شود.

نخستین چیزی که انسان درباره آن مورد سؤال قرار می گیرد.

ـ پیامبر خدا (ص) : نخستین چیزی که بنده درباره آن پرسش می شود محبت ما خاندان است .
ـ امام صادق (ع) : هنگامی که بنده در برابر خداوند , جل جلاله , بایستد نخستین پرسشی که از او مـی شـود درباره نمازهای واجب ,زکات واجب , روزه واجب , حج واجب و ولایت ما اهل بیت است اگر با اعتراف به ولایت ودوستی ما از این دنیا برود, نماز و روزه و زکات و حجش پذیرفته می شود .

آنچه مورد باز خواست قرار نمی گیرد (1).

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : روز قیامت از هرنعمتی باز خواست می شود, مگر آنچه در راه خدای تعالی صرف شده باشد.

ـ انسان از هر نعمتی که داشته است باز خواست می شود مگر آنچه در جهاد یا حج مصرف شده باشد .

ـ امام علی (ع) : هر کس در هنگام خوردن طعام نام خدا را بگوید, درباره نعمت آن خوراک هرگز مورد سؤال قرار نخواهد گرفت .

آنچه مورد بازخواست قرار نمی گیرد (2).

ـ امام صادق (ع) : سه چیز است که بنده مؤمن درباره آنها باز خواست نمی شود غذایی که می خورد, لباسی که می پوشد , همسر پاک ومددکاری که به وسیله او از آلوده شدن به گناه محفوظ ماند.
ـ امام باقر (ع) : سه چیز است که بنده درباره آنها باز خواست نمی شود : تکه پارچه ای که به وسیله آن خود را می پوشاند , تکه نانی که با آن سد جوع می کند و خانه ای که او را از گرما و سرما محفوظ می دارد.

آنچه مورد باز خواست قرار می گیرد (1).

قرآن .
((سپس به یقین درآن روز از نعمت باز خواست می شوید)).
ـ امـام صادق (ع) درباره آیه ((در آن روزاز نعمت سؤال می شوید)) فرمود : این امت درباره نعمت وجود رسول خدا (ص) وسپس اهل بیت (ع) که خداوند به آنان داده است , بازخواست می شوند.
ـ نیز در ذیل همین آیه فرمود : ما جز آن نعمتیم .
ـ نـیـز دربـاره هـمـیـن آیـه فرمود : خداوند بزرگوارتر از آن است که از مؤمنی درباره خوردن و آشامیدنش باز خواست کند.
ـ ابـوخالد کابلی : خدمت امام باقر (ع) رسیدم دستور داد ناشتایی آوردند من نیز با آن حضرت غذا خوردم هرگز غذایی به آن پاکیزگی و خوشمزگی نخورده بودم وقتی از خوردن دست کشیدیم فـرمـود : ای ابو خالد ! غذایت --- یا فرمود : غذای ما --- را چگونه یافتی ؟
عرض کردم :قربانت گردم هـرگـز غـذایـی بـه ایـن پاکیزگی و خوشمزگی ندیده ام , اما این آیه از کتاب خدا به یادم آمد : ((سـپـس آن روز از نـعمت باز خواست می شوید)) امام باقر (ع) فرمود : آنچه درباره اش از شما باز خواست می کند عقیده حقی است که شما دارید.

آنچه مورد باز خواست قرار می گیرد (2).

ـ پـیـامـبر خدا (ص) : در روز قیامت بنده قدم از جای خود بر ندارد تا آن گاه که از چهار چیز باز خـواسـت شـود : از عـمرش که در چه راهی صرف کرده است , از جوانیش که در چه راهی به سر آورده است , از مالش که از کجا آورده ودر کجا خرج کرده است و از دوستی ما خاندان .
ـ امـام صـادق (ع) : از جمله اندرزهای لقمان به پسرش این بود : بدان که فردا چون دربرابر خدای عز و جل بایستی از چهار چیز بازخواست شوی : جوانیت که در چه راهی به سر آوردی , عمرت که در چه راهی صرف کردی , مال و دارائیت که از کجا آوردی و در چه راهی خرج کردی , پس برای آن هنگام مهیا شو و پاسخی آماده کن .
ـ دربـاره آیـه ((گـوش و چـشـم و دل هـمگی بازخواست خواهند شد)) فرمود :از گوش درباره شنیده هایش سؤال می شود و از چشم درباره دیده هایش و از دل درباره آنچه بدان وابسته شده .

آنچه حسابرسی روز رستاخیزرا آسان می سازد.

قرآن .
((آنان که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده است پیوند می دهند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حسابرسی بیم دارند)).
ـ امـام صـادق (ع) : صله رحم حسابرسی روز قیامت را آسان می کند سپس این آیه را تلاوت کرد : ((آنان که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده است پیوند می دهند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حسابرسی بیم دارند)).
ـ پـیامبر خدا (ص) : دو چیز است که آدمی آنها را ناخوش دارد : مرگ را ناخوش دارد, درحالی که مرگ مایه آسودگی مؤمن از فتنه و گمراهی است تنگدستی را ناخوش دارد, در حالی که دارایی اندک حسابرسی را کمتر و ساده تر می کند.
ـ به آنچه به تو داده شده قناعت کن , تاکار حسابرسی برتو آسان شود.
ـ امـام صادق (ع) : اگر توانستی از دنیا چیزی به دست نیاوری که درباره آن باز خواست شوی این کار را بکن .
ـ پیامبر خدا (ص) : اخلاقت را نیکوگردان خداوند حساب تو را سبک می کند.

گروههای مردم در حسابرسی .

ـ پـیامبرخدا(ص) --- درباره آیه ((سپس کتاب را به کسانی که برگزیدیم به ارث دادیم)) فرمود --- : کسانی که پیش تاختند بدون حسابرسی واردبهشت می شوند و کسانی که میانه روی کردند اندکی مـورد حـسـابرسی , قرار می گیرند و آنان که به خود ستم کردند , در تمام مدت محشر نگهداشته می شوند.

ـ امـت مـن بـه سه قسمت تقسیم می شوند:یک سوم بدون حساب و عذاب به بهشت می روند یک سـوم انـدکی حسابرسی می شوند و سپس وارد بهشت می شوند و یک سوم دیگر گداخته و خالص می شوند.

ـ امـام عـلـی (ع) : در آن روز مـردم چند گروهند : برخی از آنان مختصری حسابرسی می شوند وشـادمـان نـزد خـانـواده خـود برمی گردند , برخی بدون حسابرسی وارد بهشت می شوند , زیرا هـیـچ آلودگی دنیوی ندارند , کسی در آن جا حسابرسی می شود که در این جا به دنیا آلوده شده بـاشـد ,بـعـضـی هـم درباره گودی زیر هسته خرما و پوست نازک بین خرما و هسته آن (درباره کمترین جزئیات اعمالشان) باز خواست و به عذاب آتش شعله ور گرفتار می شوند.

حسابرسی سخت و شدید.

قرآن .
((بـرای آنـان کـه دعـوت پروردگارشان را پذیرفتند پاداش نیکویی است وکسانی که دعوت او را نـپذیرفته اند , اگر هر آنچه را که بر روی زمین است و همانند آن را داشته باشند , فدادهند , آنان به سختی باز خواست خواهند شد و مکانشان جهنم است و بد جایگاهی است)).
((و آنان که آنچه را خداوند به پیوند دادن آن فرمان داده است پیوند می دهند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حسابرسی بیم دارند)).
ـ امـام صـادق (ع) دربـاره آیـه ((و از سـختی حسابرسی بیم دارند)) فرمود : بدیها و خوبیهایشان به طور دقیق و همه جانبه حسابرسی می شود.
ـ بـه مـردی که یکی از برادرانش از اوشکوه کرده بود فرمود: چرا فلان برادرت از تو شکایت دارد ؟
عرض کرد : آیا از این که تمام حق خود را از او خواسته ام شکایت دارد؟
.
حضرت با عصبانیت نشست و آن گاه فرمود : خیال می کنی از این که تمام حقت را از اوخواسته ای کار بدی نکرده ای ؟
آیا وقتی خدای تبارک و تعالی می فرماید : ((و از سختی حسابرسی می ترسند)) تـرسـشان از این است که خدا به آنها ستم کند ؟
نه به خدا قسم ! ترس آنهاجز از حسابرسی کامل و دقـیق نیست که خداوند آن را حسابرسی سخت نامیده است , پس هرکه تمام حق خود را (مته به خشخاش گذارد) بخواهد بد کرده است .

کسانی که آسان حسابرسی می شوند.

قرآن .
((هر کس نامه اعمالش به دست راستش داده شود , آسان حسابرسی خواهد شد)).
ـ امـام بـاقـر (ع) : رسـول خدا (ص) فرمود : هر که حسابرسی شود عذاب شدنی است کسی به آن حـضـرت عـرض کـرد : ای رسـول خـدا ! پس این سخن خدای عز و جل چه می شود که : ((آسان حسابرسی خواهدشد)) ؟
پیامبر فرمود : آن عرضه داشتن و ورق زدن است (نه حسابرسی).
ـ روایـت شـده اسـت که حسابرسی آسان و مختصر عبارت است از پاداش دادن به کارهای نیک و چشمپوشی از گناهان اگر درحسابرسی کسی چون و چرا شود عذاب خواهد شد.
ـ امـام صـادق (ع) : آن گـاه که خداوندمؤمن را از قبرش برانگیزد, همراه او مثالی بیرون آید که پـیـشاپیش او حرکت می کند و هرزمان که مؤمن با یکی از صحنه های هراس انگیز قیامت رو به رو شود آن مثال می گوید : نترس و غم مخور , مژده باد تو را به شادمانی و کرامت خدای عز و جل , تا آن که مؤمن در برابر خدای عز وجل می ایستد و مختصری حسابرسی می شود.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : سـه خـصلت است که در هرکسی باشد خداوند حسابرسی اندکی از او به عـمـل آورد و بـه رحـمـت خود او را وارد بهشت کند عرض کردند : آن سه چیست ای رسول خدا ؟
فـرمـود : اگـر کـسـی تـو را از چـیـزی محروم کرد تو برخوردارش سازی , اگر کسی با تو قطع رابطه کردتو با او پیوند برقرارکنی و اگر کسی به تو ستم کرد از او درگذری .

کسانی که بدون حسابرسی به بهشت می روند.

قرآن .
((بـگـو : ای بـنـدگـان من که ایمان آورده اید ! از پروردگار خودبترسید برای آنان که در حیات اینجهانی نیکی کرده اند پاداش نیک است و زمین خداوند فراخ است مزد صابران بی حساب و کامل داده می شود)).
ـ امام علی (ع) : کسی که برای خدای تعالی کار کند خداوند مزد او را در دنیا و آخرت عطا فرماید و خواسته های مهم او را در هر دو سرای بر آورد , خدای تعالی فرموده است : ((ای بندگان من که ایمان آورده اید از پروردگار خودبترسید برای کسانی که در این دنیا نیکی کنند پاداش نیک است و زمـیـن خـدا فـراخ مـی بـاشد جزاین نیست که شکیبایان مزد خود را بی حساب و کامل دریافت می کنند)) آنچه را که خداوند دردنیا به آنان بدهد در آخرت با ایشان حساب نمی کند.
ـ امـام سـجاد (ع) : آن گاه که خداوند همه انسانها را گرد آورد, آواز دهنده ای جار زند : کجایند شکیبایان که همگی بدون حسابرسی به بهشت روند فرشتگان به ایشان گویند : شما که هستید ؟
گـویـنـد : صابران فرشتگان پرسند :در چه باره صبر می کردید ؟
پاسخ دهند : در راه طاعت خدا و خویشتنداری از نافرمانی او شکیبایی ورزیدیم .
ـ پیامبر خدا (ص) درباره آیه ((آن گاه کتاب را به کسانی که برگزیده ایم به ارث دهیم)) فرمود : آنـان کـه پـیش تاخته اند بدون حسابرسی به بهشت روند و آنان که میانه روی کرده اند مختصری حسابرسی شوند و آنان که به خود ستم کرده اند, در طول مدت محشر نگه داشته شوند.
ـ امـام صـادق (ع) : در روز قیامت گروهی از مردم برخیزند و به در بهشت آیند و در را بکوبند به آنـان گـفـتـه شـود : شـمـا کیستید ؟
گویند : ماتهیدستانیم گفته شود : آیا پیش از حسابرسی مـی خواهید وارد بهشت شوید ؟
گویند : به ماچیزی ندادید تا درباره آن باز خواستمان کنید پس , خدای عز و جل فرماید : راست می گویند ,به بهشت در آیید.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : از دنـیـا هـمان اندازه که گرسنگی تو را بر طرف سازد و بدن برهنه ات رابـپـوشـانـد, تـو را بـس است اگر خانه ای باشد که تو را محفوظ دارد خوب است و اگر مرکبی باشدکه سوارش شوی چه بهتر و اگر اینها را نداشتی به همان نان و آب سبو بسنده کن که بیش از آن ,یا از تو بازخواست خواهد شد یا مایه عذاب تو خواهد گشت .
ـ امـام سـجـاد (ع) : آن گاه که خدای عزوجل همه آدمیان را از اولین تا

آخرین نفر جمع کند آواز دهـنـده ای برخیزد و با صدایی که همگان بشنوند بانگ برآورد : کجایند آنان که برای خدا دوستی مـی ورزیـدند ؟
پس گروهی ازمردم برخیزند و به آنان گفته شود : بدون حسابرسی وارد بهشت شوید.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : خدای تعالی فرموده است : ای بندگان من که در راه من جنگیدید و در راه مـن کـشـتـه شـدید و آزار دیدید و در راه من جهاد کردید به بهشت در آیید پس , آنان بی آن که عذابی بینند وحسابرسی شوند به بهشت وارد شوند.
ـ امام صادق (ع) : رسول خدا (ص) فرمود : آن گاه که نامه های اعمال گشوده و ترازوها برپاشود, بـرای بـلادیـدگان ترازویی برپا نگردد و نامه عملی گشوده نشود آن گاه این آیه را تلاوت کرد : ((جز این نیست که مزد شکیبایان به طور کامل داده می شود)).
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : در روز رسـتاخیز خداوند برای گروهی از امت من بالهایی می رویاند که بـه وسـیـلـه آنها از گورهای خود به بهشت پرواز می کنند و در آن به گشت و گذار می پردازند وهـرگونه بخواهند از نعمتهایش برخوردار می شوند فرشتگان از آنها پرسند: آیا حسابرسی شدید ؟
جواب دهند : ما حسابی ندیدیم پرسند : آیا از صراط گذشتید ؟
پاسخ دهند : ما صراطی را ندیدیم پـرسـنـد : آیـا دوزخ را دیـدیـد ؟
پاسخ دهند : ما چیزی ندیدیم فرشتگان گویند : شما ازامت که هستید ؟
پاسخ دهند : از امت محمد (ص) فرشتگان گویند : شما را به خدا سوگند می دهیم به ما بـگـویـیـد کـه اعـمـال شـمـا در دنـیـا چه بود ؟
پاسخ دهند : دوخصلت در ما بود که خداوند به فـضل رحمت خود ما را بدین مقام رساند پرسند : آن دو خصلت کدام است ؟
گویند : ما در خلوت وتـنـهـایـی خـود از مـعـصیت خدا شرم می کردیم و به همان اندک روزی که قسمت ما شده بود خرسندبودیم پس فرشتگان گویند: این مقام حق شماست .

کسانی که بدون حسابرسی به دوزخ می روند.

ـ پـیـامبر خدا (ص) : خداوند عزوجل ازهمه خلایق حساب می کشد مگر از کسی که به خدا شرک ورزیده باشد در روز قیامت دستورداده می شود که او را بدون حسابرسی به دوزخ افکنند.
ـ امـام سجاد (ع) : بندگان خدا ! بدانید که برای مشرکان نه ترازویی برپا می شود و نه نامه عملی گـشوده می گردد, بلکه دسته جمعی به سوی دوزخ رانده می شوند برپا شدن ترازوها و گشوده شدن نامه اعمال تنها برای مسلمانان صورت می پذیرد.
ـ امام صادق (ع) : سه کسند که خداوندآنها را بدون حسابرسی به دوزخ می برد : پیشوای منحرف و ستمگر , تاجر دروغگو و پیرمردزناکار.
ـ پیامبر خدا (ص) : شش گروه بدون حسابرسی به دوزخ می روند: فرمانروایان به سبب ستمگری , عربها به سبب عصبیت (قبیله ای و نژادی) , ملا کان به سبب تکبر , بازرگانان به سبب دروغگویی , علما به سبب حسادت و ثروتمندان به سبب بخل .
ـ شـش گـروهـنـد کـه , بدون حسابرسی ,به سبب شش خصلت به دوزخ می روند عرض شد : یا رسول اللّه ! , درود خدا برتو , آنان کیستند؟
فرمود : فرمانروایان به سبب ستمگری , عربها به سبب عـصـبـیـت (قبیله ای و نژادی) , ملا کان به سبب کبر , بازرگانان به سبب خیانت , روستائیان به سبب جهالت و نادانی و علما به سبب حسادت .

سریعترین حسابرس .

قرآن .
((همانا خداوند حسابها را زود خواهد رسید)).
((سـپـس بـه نـزد خدا , مولای حقیقی خویش باز گردانده شوند بدان که حکم , حکم اوست و او سریعترین حسابگران است)).
ـ امام علی (ع) --- در پاسخ به این پرسش : خداوند چگونه به حساب آن همه خلایق می رسد ؟
فرمود --- : همان گونه که آن همه را روزی می دهد.
ـ در مـجـمـع الـبـیـان آمـده اسـت : روایت شده است که خدای سبحان در مدتی به اندازه زمان دوشیدن یک گوسفند حسابرسی می کند واین دلیل آن است که حسابرسی هر فرد او را از رسیدن بـه حـسـاب دیـگـری باز نمی دارد , نیزنشانگر آن است که خدای سبحان بدون استفاده از زبان و زبانک سخن می گوید و از این روهمگان را همزمان مورد حسابرسی قرار می دهد.

حسد.

حسد.

ـ امام علی (ع) : حسد دردی بی درمان است .
ـ حسد خوی فرومایگان و تنگ نظران است .
ـ حسادت دام بزرگ ابلیس است .
ـ حسادت زندان روح است .
ـ حسادت بدترین بیماری است .
ـ حسادت یکی از دو عذاب است .
ـ حسادت عیبی رسوا و بخلی سهمگین است و حسود تا به آرزوی خود درباره محسودش نرسد آرام نمی گیرد.
ـ حسد سر آمد رذیلت هاست .
ـ هر گاه باران حسادت فرو ریزد گیاه تبهکاری بروید.
ـ آفرین بر حسادت ! چه عدالت پیشه است ! پیش از همه صاحب خود را می کشد.
ـ هر که شیفته حسادت باشد نحسی و شور بختی شیفته او گردد.
ـ حسادت مرکب رنج است .
ـ ثمره حسادت بدبختی در دنیا وآخرت است .
ـ هر که حسادت را رها کند محبوب مردمان شود.

حسود.

قرآن .
((و از شر وگزند حسود آن گاه که حسادت ورزد)).
ـ امام علی (ع) : حسود جز با از بین رفت نعمت (محسود) آرام نمی گیرد.
ـ حسود از بدیها (و ناراحتیهای دیگران) شاد می شود و از شادیها (ی مردم) غمگین می گردد.
ـ حسود زوال نعمت از محسود را برای خود نعمت می داند.
ـ حسود به زبان لاف دوستی می زند ودر عمل مخفیانه دشمنی می ورزد و , بنا بر این , او نام دوست را برخود دارد و صفت دشمن را.
ـ ستمگری چون حسود ندیدم که به ستمدیده ماننده تر باشد.
ـ امام صادق (ع) : حسود پیش از آن که به محسود زیان رساند به خود زیان می زند, مانند ابلیس که با حسد ورزی برای خود نفرین خرید و برای آدم (ع) , برگزیدگی .
ـ امام علی (ع) : ستمگری چون حسود ندیدم که به ستمدیده ماننده تر باشد : جانی سرگردان دارد و دلی بیقرار و اندوهی پیوسته .
ـ از (رنج) حسود تو را همین بس که وقتی تو شادی او غمگین و ناراحت است .
ـ آنچه که حسود (از حسادت خود) می کشد او را بس است .
ـ امام صادق (ع) : خیرخواهی از حسود محال است .

ناراحتی حسود از نعمتهای خدا.

قرآن .
((یا بر مردم به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است حسادت می ورزند ؟
هر آینه ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگی ارزانی داشتیم)).
ـ پیامبر خدا (ص) : خدای عزوجل به موسی بن عمران فرمود : ای پسر عمران !به نعمتی که به مردم عطا کرده ام حسد مبر و چشم به آن نعمت مدوز و دل در پی آن نداشته باش , زیرا که حسود از نعمتهای من ناراحت است و از قسمتی که برای بندگانم مقرر داشته ام رویگردان .
ـ هان ! با نعمتهای خدا دشمنی مکنید , عرض شد : ای رسول خدا ! چه کسی با نعمتهای خدادشمنی می کند ؟
فرمود : آنان که به مردم حسادت می ورزند.
ـ امام صادق (ع) : آن گاه که موسی بن عمران در حال مناجات و سخن گفتن با پروردگارش بود, مردی را زیر سایه عرش خدا دید عرض کرد : ای پروردگار من ! این کیست که در سایه عرش توست ؟
خدا فرمود : ای موسی ! او از کسانی است که بر نعمتهایی که خدا به مردم داده است حسادت نورزیده است .

حسود.

ـ امام علی (ع) : حسود بسیار افسوس خورد و گناهانش دو چندان باشد.
ـ حسود (از بیماری حسادت) شفا نمی یابد.
ـ حسود را دوستی نباشد.
ـ حسود آقایی نمی کند.
ـ حسود از تقدیر (خدا) ناراحت و در خشم است .
ـ امام صادق (ع) : بخیل را آسایش نباشدو حسود را لذت .
ـ حسود آسایش ندارد.
ـ حسود نباید به آرامش دل چشم امید بندد.
ـ امام علی (ع) : آدم حسود زود خشم می گیرد و دیر کینه از دلش می رود.
ـ امام صادق (ع) : حسود هیچگاه بی نیاز نمی شود.
ـ امام علی (ع) : چه بد رفیقی است حسود.

هر متنعمی محسود است .

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : در بر آوردن نیازهای خود از کتمان کمک گیرید , زیرا هر صاحب نعمتی محسود واقع می شود.

حسادت و ایمان .

ـ امام باقر (ع) : همان گونه که آتش هیزم را می خورد , حسد ایمان را می خورد.
ـ امام صادق (ع) : آفت دین , حسد و خودپسندی و فخر فروشی است .
ـ پـیامبر خدا (ص) : هان ! بیماری امتهای پیشین , یعنی حسادت , به شما سرایت کرده است ,این بیماری نه موی سر را , که دین را فرو می ریزاند.
ـ از حسادت بپرهیزید , زیرا حسنات و نیکیها را فرو می خورد همچنان که آتش هیزم را.

حسد و کفر.

ـ امام صادق (ع) : ابلیس به سپاه خودمی گوید : میان آنان حسادت و تجاوزگری افکنید , که این دو خوی نزد خدا برابر با شرک است .
ـ از حسادت کردن به یکدیگر بپرهیزید , زیرا کفر ریشه اش حسادت است .

زیانهای جسمانی حسادت .

ـ امام علی (ع) : حسادت تن را فرسوده و علیل می کند.
ـ حسادت بدن را آب می کند.
ـ حسادت اندوه و دلمردگی می آورد.
ـ حسود همواره رنجور است .
ـ حسود همیشه ناراحت است هر چند تنش سالم باشد.
ـ شگفت است که حسودان از تندرستی غافلند.
ـ سلامت جسم از کمی حسادت است .
ـ حسادت نتیجه ای جز زیان و ناراحتی که دلت را سست و تنت را بیمار می گرداند به بارنمی آورد .

حسادت و تقدیر.

ـ پیامبر خدا (ص) : نزدیک است که حسادت بر تقدیر چیره آید.
ـ نزدیک است که حسادت از تقدیر پیشی گیرد.

نشانه حسود.

ـ امام صادق (ع) : لقمان به فرزندش گفت : حسود را سه نشانه است : پشت سر غیبت می کند , رو به رو تملق می گوید و از گرفتاری دیگران شاد می شود.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : حـسـود چـهار نشانه دارد : غیبت کردن , چاپلوسی کردن و شاد شدن از گرفتاریهای دیگران ((5)) .

در موقع احساس حسد چه باید کرد؟

.

ـ پـیـامبر خدا (ص) : هرگاه فال بد زدی اعتنایی نکن و هرگاه گمان بردی (زود) داوری مکن وچون حسد بردی ستم مکن ((6)) .

حسادت پسندیده .

ـ پیامبر خدا (ص) : حسادت جز در دومورد روا نیست : رشک بردن به مردی که خداوند به او مال و ثروتی داده و او آن را شب و روزانفاق می کند و رشک بردن به مردی که خداوند به او قرآن عطا فرموده است و او شب و روز به آن می پردازد.
منظور از حسادت در این روایت غبطه است : بحار , ج 73 , ص 238.
ـ امام صادق (ع) : مؤمن غبطه می خورد و حسادت نمی ورزد , منافق حسادت می ورزد و غبطه نمی خورد.
ـ در پاسخ به پرسش از آیه ((آن چیزی را که خداوند با آن برخی را بر برخی دیگر برتری داده است آرزو نمی کنند)) فرمود : مرد , زن یا دختر کسی دیگر را آرزو نمی کند, بلکه آرزومی کند که مانند آنها را داشته باشد.
.2

دريـغ .

دريغ .

دریغ خورترین مردمان .

قرآن .
((آنـان را از روز حـسـرت که کار به پایان آمده و آنان همچنان در حال غفلت و بی ایمانی هستند , بترسان)).
((تاکسی نگوید : ای دریغا بر آنچه در کار خدا کوتاهی کردم و از مسخره کنندگان بودم)).
((روزی کـه کـافـر دسـتـان خودرا به دندان گزد و گوید : ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود , می رفتم)).
ـ امـام علی (ع) : بزرگترین افسوس درروز قیامت , افسوس مردی است که مالی را به ناروا گرد آورده و آن را برای کسی بر جای گذاشته و او آن را در راه طاعت خدای سبحان خرج کرده باشد و بدان سبب به بهشت رود و اوبه دوزخ .
ـ در پـاسخ به این سؤال که پرحسرت ترین مردمان کیست ؟
فرمود : کسی که مال و دارایی خود را در ترازوی دیگری بیند وخداوند به سبب آن او را به دوزخ برد و وارث وی را به بهشت .
ـ امـام صـادق (ع) : بیشترین افسوس را در روز قیامت کسی می خورد که سخن از عدالت بگویدو خود با دیگران به عدالت رفتار نکند.
ـ پیامبر خدا (ص) : پشیمانترین مردمان در روز رستاخیز کسی است که آخرت خود را برای دنیای دیگری بفروشد.
ـ امـام صـادق (ع) : دریـغ و پـشـیـمـانـی و آه هـمـه زان کـسی است که از دانش و بینش خود بهره ای نگیرد ونداند که آنچه در کار آنست به سود اوست یا به زیانش .

نیکی .

نیکی .

ـ پیامبر خدا (ص) : نیکی را نور دل وآرایه رخسار و نیروی کار یافتم و بدی و گناه را سیاهی دل و سستی در کار وزشتی چهره .

تاثیر کار نیک پس از کار بد.

قرآن .
((مـگـر کـسـی کـه مرتکب گناهی شده باشد و پس از بدکاری ,نیکوکار شود زیرا من آمرزنده و مهربانم)).
((نماز بگزار در آغاز و انجام روز و ساعاتی از شب : زیرا نیکیها بدیها را از میان می برند)).
ـ امـام بـاقـر (ع) : چـه زیـبـا هـستند خوبیهای پس از بدیها و گناهان و چه زشتند بدیهای پس ازخوبیها.
ـ نـیـکی و حسنه ای که بعد از بدی و گناهی صورت می گیرد, چنان بشدت در تعقیب آن گناه بـرمـی آیـد و چنان سریع خود را به آن می رساند (و نابودش می کند) که نظیر آن شدت و سرعت راهرگز در چیزی ندیده ام .
ـ امـام صـادق (ع) : هـرکـه در نهان کارزشتی انجام دهد, باید در نهان نیز کار خوبی انجام دهد و هرکه آشکارا زشتکاری کند, بایدآشکارا نیز کار نیک انجام دهد.

چند برابر شدن نیکیها.

قرآن .
((خداوند همسنگ ذره ای ستم نمی کند اگر نیکیی باشد آن را دو برابر می کند و از جانب خود مزدی بزرگ می دهد)).
((هر کس کار نیکی انجام دهد, ده برابر به او پاداش دهند و هر که کار بدی انجام دهد تنها همانند آن کیفر بیند و به آنان ستم نمی شود)).
((هرکس که کار نیکی کند, بهتر از آن را پاداش گیرد و نیکوکاران از وحشت آن روز در امان باشند)).
ـ امام سجاد (ع) : بدا به حال کسی که یک هایش بر ده هایش غالب آید -- - مراد این است که بدی یک برابر حساب می شود و خوبی ده برابر ـ.
ـ درباره آیه ((هر که خوبی کند ده برابر مانند آن پاداش بیند)) فرمود : کسی که یک خوبی انجام دهد, ده خوبی برایش منظور شود و هر که یک بدی انجام دهد, برایش همان یکی نوشته می شود به خدا پناه می بریم از کسی که در یک روز ده گناه مرتکب می شود اما یک خوبی هم انجام نمی دهد تا خوبیهایش بر بدیهایش غالب گردد.
ـ امام صادق (ع) : هرگاه مؤمن کار خوبی انجام دهد خداوند هر کار خوب او را هفتصد برابرکند و این سخن خدای تبارک و تعالی است که فرموده است : ((و خداوند برای هر کس که بخواهد مضاعف گرداند)).

بهترین کار نیک .

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) --- در پـاسـخ به این پرسش که برترین کار نیک نزد خدا چیست ؟
فرمود --- : خـوشخویی و فروتنی و صبر بر بلا و گرفتاری وخرسندی به قضا سؤال شد : بزرگترین بدی نزد خدا کدام است ؟
فرمود : بدخویی و بخل مسلط.

خوشحال شدن از کار خوب .

ـ پـیـامـبر خدا (ص) : هرکه از کار بدی که می کند ناراحت شود و از کار خوبش خوشحال گردد, اومؤمن است .
ـ امـام رضـا (ع) : مـؤمـن کـسـی است که چون کار خوب انجام دهد شادمان شود و هرگاه بدی کندآمرزش بطلبد.
ـ امـام بـاقـر (ع) : از پـیـامـبـر خـدا (ص) دربـاره بـهـتـرین بندگان سؤال شد فرمود : بهترین بندگان کسانی هستند که چون کار خوب کنند شادمان شوند وهرگاه بد کنند آمرزش طلبند.
نیکی کردن .

نیکی کردن .

قرآن .

((در آنچه که خدا به تو داده است , سرای آخرت را بجوی وبهره ات را از دنیا فراموش مکن و نیکی کن همچنان که خدا به تو نیکی کرده است و دنبال فساد و تبهکاری در روی زمین مباش که خداوند تبهکاران را دوست ندارد)).

((و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دستهای خویش به هلاکت نیندازید و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد)).

((همانا خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان , فرمان می دهد و از فحشا و زشتکاری و ستم نهی می کند او شما را اندرز می دهد باشد که پند گیرید)).

ـ امام علی (ع) : سزاوارترین مردم به نیکی کردن کسی است که خداوند به او نیکی کرده و قدرت در اختیارش نهاده است .

ـ نیکی کردن خوی و سرشت نیکان است و بدی کردن سرشت بدکاران .

ـ نیکی کردن محبت است .

ـ نیکی کردن غنیمت است .

ـ نیکی کردن گنج است و کریم کسی است که مالک این گنج شود.

ـ پیامبر خدا (ص) : زیور دانش نیکوکاری است .

ـ امام علی (ع) : بر تو باد به نیکوکاری که آن بهترین کشت وسود آورترین کالاست .

ـ برترین ایمان نیکوکاری است .

ـ با نیکی کردن و چشمپوشی از گناهان عزت و احترام زیاد می شود.

ـ امام صادق (ع) --- به اسحاق بن عمارفرمود --- : ای اسحاق : تا می توانی به دوستداران من نیکی کن , زیرا هیچ مؤمنی به مؤمن دیگرنیکی و کمک نکرد مگر این که با آن کار روی ابلیس را خراش انداخته و دلش را جریحه دارکرده است .

- -

- -

ـ امام علی (ع) : نیکی کردن به مردم در راس ایمان است .

ـ چه نیکو توشه ای است برای معادنیکی کردن به بندگان .

ـ زکات پیروزی , نیکی کردن است .

ـ نیکوکاری از فضایل انسان است .

ـ اگر نیکوکاری مجسم می شد بیگمان آن را در شکل و قیافه ای زیباتر از همه جهانیان می دیدید.

نیکوکاری و محبت .

ـ امام علی (ع) : نیکوکاری محبت است .
ـ نیکی کردن سبب و ریسمان محبت است .
ـ آن که احسانش زیاد باشد دوستان و برادرانش او را دوست بدارند.
ـ آن که بسیار نیکوکار باشد , خدمتکاران و یارانش بسیار شود.
ـ آن که به مردم نیکی کند همواره از دوستی و محبت آنان برخوردار شود.

با احسان دلها به دست می آید.

ـ پـیـامبر خدا (ص) : دلها بر محبت کسی که به آنها خوبی کند سرشته شده و بر دشمنی و نفرت ازکسی که به آنها بدی روا دارد.
ـ امام علی (ع) : نیکی کردن انسان را بنده می کند.
ـ انسان بنده احسان است .
ـ نیکی کردن آدمی را به بند می کشد.
ـ بسا انسانهایی که بنده احسان شده اند.
ـ به مردم نیکی کن آنها را بنده خود می کنی .
ـ مردان کریم به چیزی همانند اکرام به بندگی گرفته نشدند.
ـ با نیکی کردن دلها تصرف می شود.
ـ دسـت نـیـاز به سوی هر که خواهی درازکن , اسیر او می شوی , از هر که خواهی بی نیازی جوی , همتای او خواهی شد, به هر که خواهی خوبی کن فرمانروای او خواهی شد.

خوبی کردن به کسی که بدی کرده است .

ـ امـام عـلی (ع) : خوبی کردن تو به دشمنان و بدخواهانت از بدی کردنت به آنها در ایشان مؤثرتر است وموجب اصلاح آنان می شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : به کسی که در حق توبدی کرده است , خوبی کن .
ـ امام علی (ع) : به آن که بد کرده است خوبی کن مالکش می شوی .
ـ بـا کـردار نیک خود , بدکردار را اصلاح کن و با گفتار خوش و زیبایت به خیر و خوبی راهنمایی کن .
ـ نیکی کردن به بد رفتار نیکوترین احسان است .
ـ نیکی کردن به آن که بدی کرده است دشمن را آشتی می دهد.
ـ به پاداش نعمتی که به تو داده شده به کسی که در حقت بدی کرده است خوبی کن .
ـ آمرزش را به دست نیاورد مگرکسی که بدی را با خوبی پاسخ دهد.
ـ مبادا قدرت برادرت بر بدی کردن بیشتر از قدرت تو بر خوبی کردن به او باشد.

نیکوکار.

ـ امام علی (ع) : نیکوکار یاری می شود ,آن که بدی کند خوار و بی کس می ماند.
ـ نیکوکار زنده است , هرچند به خانه های مردگان منتقل شود.
ـ نیکوکار کسی است که به همه مردم نیکی کند.
ـ همانا مؤمنان نیکوکارند.
ـ هر نیکوکاری محبوب است .

خداوند با نیکوکاران است .

قرآن .
((و آنـان کـه در راه مـا جهاد کنند راههایمان را به ایشان نشان می دهیم و همانا خدا با نیکوکاران است)).
((همانا خدا با پرهیزگاران است و با آنانکه نیکوکارند)).
ـ امام باقر (ع) درباره آیه ((همانا خداوندبا نیکوکاران است)) فرمود : این آیه درباره خاندان محمد صلوات اللّه علیهم وپیروان آنهاست .
ـ امـام عـلـی (ع) : بدانید که من در قرآن به نامهایی ویژه گشته ام , مبادا بر این نامها چیره شوید کـه در دیـن خود گمراه و سرگشته خواهید شد من هستم آن محسن و نیکوکار که خدای عز و جل می فرماید : ((همانا خداوند با نیکوکاران است)).

تفسیر نیکوکاری .

ـ عمربن یزید : از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود : هرگاه مؤمن کارش را نیکو انجام دهد,خداوند هر کار نیک او را هفتصد برابر گرداند عرض کردم : نیکوکاری چیست ؟
فرمود :(نیکوکاری این است که) چون نمازگزاری رکوع و سجودت را نیکو به جای آور و هرگاه روزه گرفتی از هر آنچه روزه را تباه و باطل می کند دوری کن هر کاری که برای خدا می کنی باید ازآلودگی پاک باشد.
ـ درباره آیه ((کسی که از روی اخلاص رو به خدا کند و نیکوکار بود)) : روایت شده است که از پیامبر (ص) درباره نیکی و احسان سؤال شد , فرمود : احسان این است که خدای را چنان پرستی که گویی او را می بینی , زیرا اگر تو او را نبینی او تو را می بیند.

هر که نیکی کند به خود کرده است .

قرآن .
((اگر نیکی کنید به خود می کنید و اگر بدی کنید به خودمی کنید وچون وعده دوم فرا رسید , کسانی بر سرتان فرستادیم تا شما را غمگین سازند و چون بار اول که به مسجد درآمده بودند به مسجد در آیند و به هرچه دست یابند نابود سازند)).
((پروردگارتان به شما ادراک داده است هرکه از روی بصیرت می نگرد به سود اوست و هرکه چشم بصیرت برهم نهد به زیان اوست و من نگهدارنده شما نیستم)).
((هر که جهاد کند به سود خود کرده است , همانا خدا از همه جهانیان بی نیاز است)).
ـ امام علی (ع) : تو اگر نیکی کنی خودت را گرامی داشته ای و به خودت نیکی کرده ای , اگربدی کنی خودت را خوار کرده ای و به خودت زیان رسانده ای .

نتایج نیکوکاری در دنیا.

قرآن .
((از پرهیزگاران پرسند : پروردگار شما چه چیز نازل کرده است ؟
گویند : بهترین را , به آنان که در این دنیا نیکی می کنند , نیکی پاداش دهند و سرای آخرت نیکوتر از آن است وجایگاه پرهیزگاران چه جایگاه خوبی است)).
((بگو : ای بندگان من که ایمان آورده اید ! از پروردگارتان بترسید برای آنان که در حیات اینجهانی نیکی کرده اند , پاداش نیک است و زمین خدا پهناور است جز این نیست که مزد صابران بی حساب و کامل ادا می شود)).

نتیجه نیکوکاری مشرکان .

ـ سلمان بن عامر ضبی : عرض کردم :ای رسول خدا ! پدرم مردی میهمان نواز و همسایه دار بود , بـه پـیمان وفا می کرد و در گرفتاریهاو سختیها دستگیر بود آیا اینها برای او سودی دارد ؟
پیامبر پرسید : آیا او مشرک , مرد ؟
عرض کردم : آری فرمود : اینها به حال او سودی ندارد, اما به سبب این کارها بازماندگان او هرگزگرفتار و خوار و نیازمند نمی شوند.
ـ عـایـشـه : عـرض کردم ای رسول خدا !ابن جدعان در زمان جاهلیت صله رحم به جا می آورد و مـستمندان را اطعام می کرد آیا اینهاسودی به حال او دارند ؟
فرمود : ای عایشه ! او حتی یک روز نگفت : پروردگارا ! در روز جزاگناه مرا ببخش .
ـ پیامبر خدا (ص) به عدی بن حاتم فرمود: پدر تو دنبال چیزی بود و به آن رسید , یعنی نام وآوازه .

نمک نشناسی .

ـ امام علی (ع) : نادیده گرفتن احسان (دیگران) به کار زشت منت گذاری می کشاند.
ـ نمک نشناسی موجب محرومیت (از احسان) می شود.
ـ هرکه نیکی (دیگران) را پوشیده دارد به کیفر محرومیت مجازات شود.

نیکی کردن (متفرقه).

ـ امـام کـاظـم (ع) : هـرکـه بـدی برایش ناگوار و رنج آور نباشد , خوبی و احسان نیز در نظرش جایگاهی ندارد.
ـ امـام عـلـی (ع) : کسی که رشته احسان خود را قطع کند, خداوند توانایی او (بر نیکی کردن) را بگیرد.
ـ کمال احسان منت ننهادن به سبب آن است .
2.

حافظه .

حافظه .

ـ امـام صـادق (ع) --- در حدیث مفضل --- :آیا اندیشیده ای که اگر انسان از میان این ویژگیها فقط حـافـظه را کم داشت حال و روزش چگونه بود ؟
و اگر موضوعات سودمند و زیانبار و گرفته ها و داده هـا و دیـده هـا و شـنـیده های خود را درحافظه اش نگه نمی داشت چه اختلالاتی در کارها و زنـدگی و تجربیاتش به وجود می آمد اگرراهی را بارها و بارها می پیمود, باز آن را گم می کرد , اگـر همه عمرش را درس می خواند,دانشی را به خاطر نمی سپرد , به دینی اعتقاد نمی یافت و از تجربه ای بهره مند نمی شد ونمی توانست از گذشته ها کمترین عبرتی بگیرد , به طور کلی سزاوار بود که از انسان بودن یکسره خارج شود.
بـالاتـر از نعمت حافظه برای انسان نعمت فراموشی است , زیرا اگر فراموشی نبود هیچ کس هیچ مصیبتی را از یاد نمی برد.

حفظ کردن در خردسالی .

ـ پیامبر خدا (ص) : حفظ کردن خردسال مانند نشانی است که بر سنگ کنده می شود و حفظکردن در کهنسالی مانند نوشتن روی آب است .
ـ حکایت کسی که در خرد سالی می آموزد همچون نقشی است که روی سنگ کنده می شودوحکایت کسی که در کهنسالی می آموزد همانند کسی است که بر آب بنویسد.

آنچه حافظه را زیاد می کند.

ـ پیـامـبر خدا (ص) : سه چیز فراموشی رااز بین می برد و حافظه می آورد : تلاوت قرآن , مسواک زدن و روزه .

ـ ای عـلـی ! سـه چـیز حافظه را زیاد می کندو بیماری را می زداید : کندر , مسواک زدن و تلاوت قرآن .

کینه توزی .

کینه توزی .

ـ امام علی (ع) : کینه توزی پست ترین عیبهاست .
ـ پست ترین خوی , کینه توزی است .
ـ کینه توزی انسان را نابود می کند (پژمرده می کند).
ـ کینه , خشم برانگیز است .
ـ کینه توزی خصلت حسودان است .
ـ کینه توزی دردی سخت و بیماری مهلک و مسری است .
ـ کینه توزی خویی پست و مرضی کشنده است .
ـ کینه توزی از خصلتهای اشرار و بدان است .
ـ کینه توزی آتشی است که جز باپیروز آمدن فرونشانده نمی شود.
ـ دلهای خود را از کینه پاک کنید , که آن دردی مهلک است .
ـ کینه توزی در راس همه عیبهاست .
ـ دنیا کوچکتر و حقیرتر و ناچیزتر از آن است که در آن از کینه ها پیروی شود.
ـ امام هادی (ع) : سرزنش وگله گذاری بهتر است از کینه به دل گرفتن .
ـ امام علی (ع) : خردمند کسی است که کینه ها را از دل بیرون کند.
ـ علت فتنه ها و آشوبها کینه توزی است .
ـ جنگ افزار شرارت و بدی , کینه توزی است .
ـ هرکه کینه را دور ریزد, دل و دماغش آسوده گردد.
ـ آن که کینه بکارد, رنج و محنت بدرود.
ـ هرکه کینه اش زیاد شود, سرزنش وگله گذاری او کم گردد.
ـ از حدت بخل و کینه توزی و خشم و حسادت بپرهیزید و برای مبارزه با هریک از آنهاجنگ افزاری مانند اندیشیدن در عاقبت آنها , مبارزه با رذیلت و طلب فضیلت واصلاح کارآخرت و لزوم بردباری و گذشت فراهم آورید.

كينه توز.

ـ امام علی (ع) : جان كينه توز در عذاب است و اندوهش دو چندان .
ـ امام عسكری (ع) : كم آسايش ترين مردم كينه توز است .
ـ پـيامبر خدا (ص) : آيا به شما بگويم كه بی شباهت ترين شما به من كيست ؟
عرض كردند :آری , ای رسول خدا , فرمود :دشنامگوی بی پروا از شنيدن دشنام و لوده و بخيل و خودپسند و كينه توز و حسود.
ـ امام علی (ع) : پرغل و غش ترين دلها ,دل كينه توز است .
ـ بد همنشينی است كينه توز.
ـ كينه توز را برادری نيست .
ـ كينه توز پايبند دوستی نيست .
ـ آدم بزرگوار كينه توز نيست .

کینه در دل مؤمن نمی پاید.

ـ امام صادق (ع) : کینه مؤمن لحظه ای است و زمانی که از برادر خود جدا شد در دل خود کینه ای نسبت به او نگه نمی دارد , اما کینه کافر مادام العمر است .
ـ کینه مؤمن تا زمانی است که نشسته است , همین که برخاست کینه نیز از دل او می رود.
ـ پیامبر خدا (ص) در وصف مؤمن فرمود : کینه اش اندک است .

آنچه کینه می آورد.

ـ امـام عـلـی (ع) : برادرت را با همان وضعی که دارد تحمل کن و زیاد سرزنش نکن , زیرا این کار کینه می آورد.

آنچه کینه را می برد.

ـ امام علی (ع) : برای درو کردن بدی از سینه دیگران , آن را از سینه خودت ریشه کن کن .
ـ پیامبر خدا (ص) : خوش رویی کینه را می برد.
ـ امام علی (ع) : در هنگام سختیها و گرفتاریها کینه ها از بین می رود.

تحقير.

نهی از حقیر دانستن مردم .

ـ لـقـمـان (ع) --- بـه فـرزندش فرمود --- :فرزندم ! هیچ کس را به سبب کهنه بودن جامه اش حقیر مشمار زیرا که پروردگار تو و او یکی است .
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هـیـچ یـک از شما نباید احدی از بندگان خدا را خوار و بیمقدار شمرد , زیرانمی داند که کدام یک از آنها دوست و ولی خداست .

بر حذر داشتن از تحقیر مؤمن .

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : هر کس مرد یازن مؤمنی را به سبب تهیدستی یا کم بضاعتی خوار و حقیر شمارد, خدای تعالی در روز رستاخیز اورا انگشت نما و سپس رسوایش کند.
ـ هیچ مسلمانی را خوار و حقیر مشمار, زیرا کوچک آنان هم نزد خداوند بزرگ است .
ـ امـام صـادق (ع) : خدای تبارک وتعالی می فرماید : هر که یکی از دوستان مرا خوار شمارد,آماده جنگ با من شده است و من در یاری دادن دوستدارانم شتابنده ترینم .
ـ خدای عز وجل می فرماید : هر آن که بنده مؤمن مرا خوار و سبک شمارد با من اعلان جنگ دهد.
ـ هـرکه مؤمن بینوایی را حقیر شمارد, خداوند پیوسته او را تحقیر کند و دشمنش دارد تا آن گاه که از تحقیر او دست بردارد.
ـ پیامبر خدا (ص) : در بدی فرزند آدم همین بس که برادر مسلمان خود را کوچک شمارد.

حق .

حـق .

قرآن .

((مـا آسـمـانها و زمین و آنچه را میان آنهاست جز به حق نیافریدیم و بی تردید قیامت فرا می رسد پس گذشت کن , گذشتی نیکو)).

ـ امام علی (ع) : حق نیرومندترین پشتیبان است .

ـ حق شمشیری برانست .

ـ حق شمشیری است بر ضد باطل گرایان .

ـ حق برای هر که بدان عمل کند مایه نجات است و برای هر گوینده ای حجت و دلیل .

ـ حق روشن است و نیازی به حمایت و مشورت ندارد.

ـ امام صادق (ع) : حق بلند پایه و ارجمند است , پس به آن عمل کنید.

ـ امام علی (ع) : حق گسترده تر از کره خاک است .

ـ همانا حق نیکوترین سخن است وکسی که آشکارا حق بگوید مجاهد است و من تو را از حق آگاه می کنم پس , گوش خودرا به من سپار.

ـ هـلا ! حـق مـرکـبـهـایـی رام هـسـتـنـد که صاحبانشان بر آنها نشستند و زمام آنها را به دست گرفتندپس , این مرکبها سواران خودرا به آرامی و ملایمت بردند تا به سایه ای گسترده رسیدند.

حق باطل را درهم می کوبد.

قرآن .
((بـلکه حق را بر سر باطل می زنیم , تا آن را درهم کوبدو باطل نابود شونده است و وای بر شما از آنچه به خدا نسبت می دهید)).
((خدا مقرر داشته که : البته من و پیامبرانم پیروز می شویم , زیرا خدا توانا و پیروزمند است)).
ـ امام علی (ع) : هرکه در برابر حق سینه سپر کند نابود شود.
ـ هر که با حق پنجه در افکند به خاک افتد.
ـ اندکی حق بسیاری باطل را نابود کند, همچنان که اندکی آتش هیمه های فراوانی را بسوزاند.
ـ امـام صادق (ع) : هیچ باطلی نیست که در برابر حق بایستد مگر آن که حق بر باطل چیره شود و این سخن خداوند است : ((بلکه حق رابر سر باطل می زنیم تا آن را درهم کوبد)).
ـ امام علی (ع) : آن که با توسل به شرو بدی پیروز شود شکست خورده است و آن که با حق بستیزد درهم شکسته شود.
ـ مغلوب حق پیروز وغالب است .

حق وعزت .

ـ امـام عـسـکـری (ع): هیچ عزیزی حق را فرو نگذاشت مگر آن که ذلیل شد , و هیچ ذلیلی به آن چنگ نزد مگر این که عزیز گشت .
ـ امـام علی (ع) : هرکه به جز حق جویای عزت شود به ذلت در افتد وهرکه با حق عناد ورزدخوار گردد.
ـ امام صادق (ع) : عزت و ارجمندی آن است که چون باحق رو به رو شدی در برابر آن فروتنی کنی .

سنگینی حق .

قرآن .

((یـا می گویند که او دیوانه است ؟
نه , پیامبرشان حق رابرای آنان آورد , ولی بیشترینشان از حق کراهت دارند)).

((هر آینه ما حق را برای شما آوردیم ولی بیشترتان از حق کراهت دارید)).

ـ امام علی (ع) : همانا حق سنگین است ,اما گوارا وباطل سبک وآسان است , اما کشنده .

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : حق سنگین وتلخ است و باطل سبک و شیرین و بسا خواهش و شهوتی که ساعتی بیش نپاید اما اندوهی دراز در پی آرد.

ـ امام علی (ع) : حق همه اش سنگین است , اما خداوند آن را برمردمانی که جویای عاقبت و آخرتند سـبـک مـی گـرداند و از این رو ,جانهایشان را به شکیبایی وا می دارند و به درستی وعده خدا به کـسانی که در راه خدا صبر وشکیبایی می کنند اطمینان دارند , پس تو از این عده باش و (در این راه) از خدا کمک بجوی .

تحمل کردن حق .

ـ مردی از اهالی جبل از امام صادق (ع)استفتایی کرد , حضرت فتوایی داد که برخلاف میل او بود امـام نـاراحتی را در چهره او مشاهده کرد , پس فرمود : ای مرد ! حق را تحمل کن , زیرا هیچ کس حقی را تحمل نکرد مگر این که خداوند در عوض چیزی که برایش بهتر است به او عطا فرمود.
ـ امـام بـاقـر (ع) : چـون هنگام رحلت پدرم علی بن الحسین (ع) فرا رسید مرا در آغوش گرفت وفـرمـود : فرزندم ! من به تو همان سفارشی را می کنم که پدرم در هنگام فرا رسیدن رحلتش به مـن کـرد و فـرمـود کـه پـدر او نـیز به وی همان سفارش را کرده است : (فرزندم ! حق را تحمل کن هرچند تلخ باشد).
ـ خـود را بر حق شکیبادار , زیرا کسی که حقی را رعایت نکند, به اندازه دو برابر آن گرفتار باطل شود.
ـ امام علی (ع) : تلخی حق را تحمل کن , مباد که فریب شیرینی باطل را بخوری .
ـ حق را تحمل نکند, مگر کسی که ارزش آن را شناخته است .

لزوم حق گویی هر چند به زیان خود.

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید ! به عدالت برخیزید وبرای خدا شهادت دهید هرچند به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان شما بوده باشد)).
ـ امام علی (ع) : بر نوشته دسته شمشیری از شمشیرهای حضرت رسول چنین آمده بود: حق را بگو هر چند علیه خودت .
ـ امام کاظم (ع) : حق را بگو اگر چه نابودی تو در آن باشد , زیرا که نجات تو در آن است و باطل را فروگذار هر چند نجات تو درآن باشد , زیرا که (در واقع) نابودی تو در آن است .
ـ پیامبر خدا (ص) : با تقواترین مردم کسی است که حق را بگوید, چه به سودش باشد چه به زیانش .
ـ امام صادق (ع) : در روز قیامت سه کس از همه مردمان به خدای عز و جل نزدیکترند تا آن گاه که از حسابرسی فارغ شود : ومردی که حق را , به سود یا زیان خود , بگوید.
ـ امام علی (ع) : برترین مردم نزد خداکسی است که عمل به حق را از عمل به باطل بیشتر دوست داشته باشد , اگر چه برای او زیانمندو غمبار باشد و باطل برایش سودمند و فزاینده .
ـ امام صادق (ع) : نشانه ایمان راستین آن است که حق را , هرچند به زیانت باشد , بر باطل , اگرچه سودت رساند , ترجیح دهی .
ـ مؤمن را بر مؤمن هفت حق است واجبترین آنها این است که آدمی حق را بگوید هرچندبر ضد خود یا پدر و مادرش باشد و به خاطر آنها از حق منحرف نشود.

گفتن حق در حال خشنودی و خشم .

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : مؤمن هیچ انفاقی نکردکه نزد خدا محبوبتر باشد از گفتن حق در هنگام خشم و خشنودی .
ـ امام علی (ع) --- از سفارشهای آن حضرت به فرزندش حسین (ع) --- : فرزندم ! تو را سفارش می کنم به ترس از خدا درتوانگری و تهیدستی وگفتن حق در حال خشنودی و خشم .

حقگویی در برابر پیشوای ستمگر.

ـ پـیامبر خدا (ص) : هان ! مبادا ترس ازمردم مانع از آن شود که کسی حق را بداند و نگوید بدانید که برترین جهاد سخن حقی است که در برابر فرمانروای ستمگر و منحرف گفته شود.
ـ امام صادق (ع) : پدرم (ع) می فرمود : به حق قیام کن و از پیامدهایش مهراس .

گفتن سخن حق به منظور باطل .

ـ عـبـیـداللّه بـن ابـی رافـع وابـسته پیامبرخدا(ص) : زمانی که حروریه (خوارج) سر به نافرمانی برداشتند او با علی بن ابی طالب بود آنهامی گفتند : داوری جز آز آن خدا نیست علی فرمود : این سخن حقی است برای نیت باطلی .
ـ قتاده : چون علی ندای دعوت کنندگان به حکمیت را شنید , پرسید : اینان کیستند ؟
عرض شد : قـاریـانـنـد فرمود : نه , آنان خیانتکاران عیبجویند گفت : آنها می گویند: داوری جز از آن خدا نیست فرمود : سخن حقی است اما هدف باطلی را از آن دنبال می کنند.

حق پذیری .

ـ پـیـامبر خدا (ص) : حق را از هرکس که برایت آورد کوچک باشد یا بزرگ بپذیر هر چنددشمنت باشد و باطل را --- کوچک یا بزرگ --- هر که گوید به خودش برگردان هرچند دوستت باشد.

ـ خوشا به حال شتابندگان به سوی سایه عرش عرض شد : ای رسول خدا ! آنان چه کسانی هستند ؟

فرمود : کسانی که چون حق را بشنوند بپذیرند و هرگاه حق از آنان خواسته شود دریغ نورزند و برای مردم همان گونه داوری کنند که برای خود می کنند.

ـ امـام عـلـی (ع) : از حـق مـگـریـزیـد آن گونه که انسان سالم از شخص گر وتندرست از بیمار می گریزد.

دریا دلی برای پذیرفتن حق .

ـ امـام صـادق (ع) : خداوند هرگاه خوبی بنده ای را بخواهد دلش را برای اسلام فراخ می گرداند وهـرگـاه این نعمت به او داد زبانش را به حق گویا کند و دلش را به آن پیوند زند پس , او به حق عمل کند و چون خداوند این همه رابه او دهد اسلامش را کامل کرده است و هرگاه خداوند خوبی بـنـده ای را نـخـواهد او را به خودواگذارد وسینه اش تنگ و در فشار باشد , اگر حقی بر زبانش جـاری شـود, در دل به آن اعتقادی نداشته باشد و چون عقیده قلبی نداشته باشد, خداوند توفیق عمل به آن را به او ندهد.
ـ امام علی (ع) : کسی که سینه اش تنگ باشد تحمل به جا آوردن حق را ندارد.

رویگرداندن از حق .

قرآن .
((سپس , جز اندکی از شما بقیه پشت کردید و رویگردان شدید)).
((کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را دروغ پنداشت و از آنها رویگردان شد؟
بزودی کسانی را که از آیات ما رویگردان شده اند , به سبب این رویگردانی , به عذابی بدکیفر خواهیم داد)).

کسی که حق سودش ندهد باطل زیانش رساند.

قرآن .
((ایـن اللّه پـروردگـار بـر حـق شماست , بعد از حقیقت جزگمراهی چیست ؟
پس به کجا روی می آورید ؟
)).
ـ امـام عـلـی (ع) : بـراسـتـی کـه هـرکـس را حـق سود ندهد باطل زیانش رساند و هرکه به راه هدایت نرود , به کجراهه گمراهی افتد و هرکه یقین او را سود نبخشد , شک زیانش رساند.

معیار شناخت حق .

ـ حـارث بـن حـوط نـزد امـام عـلـى (ع) آمد و عرض كرد : آيا فكر مى كنى كه من اصحاب جمل راگمراه مى دانم ؟
حضرت فرمود : اى حارث ! تو پايينت را نگريسته اى و بالايت را نگاه نكرده اى و از ايـن رو در حـيرت و سرگردانى به سر مى برى تو حق را نشناختى تا اهلش رابشناسى و باطل را نشناختى تا باطل گرايان را بشناسى .
ـ امام على (ع) --- در پاسخ به اين سخن حارث كه : به نظر من طلحه و زبير و عايشه به حق احتجاج مى كردند, فرمود --- : همانا حق وباطل به مردم (و شخصيت افراد) شناخته نمى شود بلكه حق را به پيروى كسى كه از آن پيروى مى كند بشناس و باطل را به اجتناب كسى كه از آن اجتناب مى كند.
ـ در نقل امالى مفيد از اين روايت آمده است : حارث به آن حضرت عرض كرد : پدر ومادرم فدايت بـاد ! كـاش زنگار از دلهاى ما بزدايى و در اين موضوع ما را از بينش لازم برخوردارسازى امام (ع) فـرمـود:بـس كـن تـو مـردى هـسـتى كه دچار شبهه شده اى همانا دين خدا با موقعيت اشخاص شـنـاخـتـه نـمى شود بلكه با معيار و نشانه حق شناخته مى گردد , پس حق را بشناس تا اهلش را بشناسى .
ـ امام على (ع) : حق به شخصيتها شناخته نمى شود , خود حق را بشناس تا پيروان آن رابشناسى .

عمار با حق است .

ـ پـیامبر خدا (ص) : عمار از سر تا پا به ایمان آمیخته شده , ایمان را با گوشت و خونش درآمیخته است , هرجا حق باشد او نیز هست .
ـ هرگاه مردم چند دسته شوند فرزندسمیه (عمار) با حق است .

دمدمی مزاج .

ـ امام صادق (ع) : بدانید که خدای تعالی از بندگانی که هر لحظه ای به رنگی در آیند نفرت دارد پس , هیچگاه از حق و پیروانش جدانشوید که هر کس به باطل و باطل گرایان بیاویزد هلاک شود و دنیا از دستش برود.
ـ روایت شده است که : خداوند بندگان منحرف خود را دشمن دارد , پس از حق منحرف نشوید , زیرا کسی که باطل را به جای حق بگیرد, نابود شود و دنیا را از دست بدهد و با ناراحتی از دنیا برود .
ـ امـام عـلـی (ع) : بـدانـیـد کـه خـدای تـبارک و تعالی بندگان بوقلمون صفت خود را دشمن مـی داردپـس , از حـق و دوسـتـی بـا اهـل حـق جدا نشوید , زیرا که هرکس دیگری را به جای ما برگیردهلاک شود و دنیا را از دست بدهد و [با آه و افسوس] از دنیا برود.

حق دو جانبه است .

ـ امام علی (ع) : دایره حق در توصیف و گفتار گسترده ترین چیزهاست , اما در عمل تنگترین دایره هاست کسی را حقی نیست جز آن که بر او نیز حقی است و بر او حقی نیست جز آن که اورا نیز (بر دیگری) حقی است اگر بنا بود کسی را حقی باشد اما بر او حقی نه , آن کس فقطخدای سبحان بود.
ـ رعایت حق کسی مانع از آن نشود که او را از اقامه حق بر او معاف دارید (اگر او به گردن دیگران حقی دارد که باید رعایت شود دیگران نیز به گردن او حقی دارند که باید رعایت کند).

حق (متفرقه).

ـ امام علی (ع) : حق هرجا که باشد برای رسیدن به آن هر رنج و سختی را تحمل کن .
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هر کس برای اثبات حق ستمدیده ای با او همراهی کند , خدای تعالی در آن روزی که گامها می لغزند گامهای او را استوار گرداند.
ـ امام علی (ع) : هر که (برای شناخت حق) تعمق (و وسواس) به خرج دهد به آن نرسد.
ـ هیچ راهنمایی صادقتر از گوش سپردن به حق نیست .
ـ پیوسته با حق باش تا تو را در آن روزی که جز به حق داوری نمی شود در جایگاه پیروان حق جای دهد.
ـ هرکه از حق فراتر رود, راهش تنگ شود و هرکه به اندازه خود بسنده کند, همان پایدارترماند.
ـ پیامبر خدا (ص) : هرکه با زبان خودحقی را زنده کند, اجر آن را ببرد.
ـ امـام عـلـی (ع) : خـدایـتـان رحمت کناد ! بدانید که شما در روزگاری به سر می برید که حق گویان اندکند و زبان از راستگویی کند است و پیرو حق خوار و ذلیل .

حقوق .

حقوق خدای تعالی .

ـ پیامبر خدا (ص) : حقوق خداوند جل ثناؤه بزرگتر از آن است که بندگان آنها را به جای آورند ونعمتهای خدا بیشتر از آن است که بندگان شماره کنند , اما شب و روز توبه کنید.
ـ امام علی (ع) : اما خدای سبحان حق خود را بر بندگان این قرار داد که او را فرمان برند و درمقابل , برای آنان این حق را قائل شد که , از روی تفضل خویش , چند برابر پاداششان دهد.
ـ از حقوق واجب خداوند بر بندگانش این است که با تمام توانشان خیر خواه یکدیگر باشند و برای بر پاداشتن حق در میان خویش همیاری کنند.

حقوق مردم نسبت به یکدیگر.

ـ امـام عـلـی (ع) : آن گـاه خـداونـد پـاک از جـمله حقوق خویش , حقوقی را میان بندگان بر یـکـدیگرواجب فرمود و آن حقها را باهم برابر نهاد و واجب شدن حقی را در مقابل گزاردن حقی قرارداد , حقی برای کسی واجب نشود مگر آن که در مقابلش حقی به گردن او باشد.
ـ بـخـشـی از خطبه آن حضرت در آغاز خلافتش --- : و به سبب اخلاص و یکتاپرستی مسلمانان در جـای خود برای آنان حقوقی مقرر فرمود پس مسلمان کسی است که مسلمانان از دست وزبان او آسـوده بـاشـنـد مـگر آن که پای حق در میان آید و آزار رساندن مسلمان روا نیست مگرآن جا که خداوند واجب فرموده است .

مقدم داشتن حقوق مردم .

ـ امام علی (ع) : خداوند پاک حقوق مردم را بر حقوق خود مقدم داشت , پس هر که حقوق بندگان خدارا رعایت کند این کار به رعایت کردن حقوق خدا بینجامد.

مهمترین حقوق .

ـ امـام عـلـی (ع) : از مـیان آن حقوق که خداوند سبحان واجب فرموده مهمترینش حق زمامدار برملت است وحق ملت بر زمامدار.

حقوق برادران .

ـ پيامبر خدا (ص) : هرگاه يكى از شما چيزى از حقوق برادر خود را فرو گذارد و او درروز قيامت از وى آن حق را مطالبه كند به سود او و به زيان اين داورى شود.
ـ امـام صـادق (ع) : هر كه دين خدا را ارج نهد, براى حقوق برادران خود نيز ارج قايل باشد و هركه دين خدا را خفيف شمارد, به برادران خود نيز اهميتى ندهد.
ـ امـام عسكرى (ع) : آن كه به حقوق برادران خود آشناتر باشد و در رعايت كردن آنها كوشاتر, نزد خداوند ارجمندتر است .
ـ امـام عـلـى (ع) : بـه اتكاى رفاقت و دوستى , حق برادرت را ضايع مكن , زيرا كسى كه حقش را ضايع كنى برادر تو نيست .
ـ امـام صـادق (ع) : هـمـان گـونـه كـه هيچ كس نمى تواند فضل ما و آنچه را خداوند به ما عطا فـرمـوده و حـقـوقـى را كـه بـراى مـا (بـرمـردم) واجـب كـرده اسـت وصـف كند هيچ كس نيز نمى تواندحق مؤمن را توصيف كند و حقوقى را كه خداوند براى او بر برادر مؤمنش واجب كرده ادا كند.
ـ خداوند به چيزى برتر از اداى حق مؤمن عبادت نشده است .

حقوق مؤمنان بر یکدیگر.

ـ امام صادق (ع) : مؤمن را بر مؤمن هفت حق است که خدای عز و جل آنهارا بر او واجب کرده است و خدا درباره آنها ازاو بازخواست می کند: او را در چشم خود بزرگ شمارد , در دل دوستش بدارد ,بـا مـال و دارایـی خـود یاریش رساند , براو همان پسندد که بر خود می پسندد ,غیبت او را حـرام بدانـد , در بیمـاری بـه عیادتش رود , درتشییع جنازه اش شرکت کند و بعد ازمرگ جز به خوبی از وی یاد نکند.
ـ پیامبر خدا (ص) : مسلمان را بر مسلمان شش حق است : هرگاه با وی رو به رو شدی سلام کن , چون تو را فرا خواند اجابتش کن , اگر ازتو راهنمایی و نصیحت خواست او را ارشاد و نصیحت کن , هرگاه عطسه کرد و الحمد للّه گفت او را (با گفتن جمله یرحمک اللّه) دعا کن , اگر بیمار شد به عیادتش برو و چون درگذشت , درتشییع جنازه اش شرکت کن .
در این باره احادیث فراوانی آمده است نگاه کنید به : کنز العمال ج 9 , ص 28 و 29.
ـ امـام سـجـاد (ع) : حق برادرت این است که بدانی او دست تو وقدرت تو و نیروی توست پس مبادا اوراحربه ای برای نافرمانی خداوپشتوانه ای برای ستم به بندگان خدا قرار دهی , از یاری رساندن او در بـرابـر دشـمنش وخیرخواهی برای او فرو گذار مباش , اگر فرمانبردار خدا بود چه بهتر و گرنه باید خداوند نزد توگرامیتر از او باشد.
ـ امام کاظم (ع) : از جمله حقوق واجب برادرت این است که آنچه را برای دنیا و آخرت اوسودمند است از وی پوشیده نداری , کینه اش را به دل نگیری هر چند بد کند , هرگاه تو را فراخواند اجابت کـنـی , او را در مقابل دشمنش تنها نگذاری هرچند به او از تو نزدیکتر باشد و درهنگام بیماری به عیادتش روی .
ـ امـام رضا (ع) در پاسخ به سؤال از حق مؤمن بر مؤمن فرمود : از جمله حقوق مؤمن بر مؤمن این است که در دل او را دوست بدارد , بامال و ثروتش او را کمک رساند و به او ((اف)) نگوید که اگر چنین بگوید دیگر میان آنها پیونددوستی نباشد و اگر به او بگوید : تو دشمن من هستی , یکی از آن دو یـار خود را کافر شمرده است , هرگاه به او تهمتی زند, ایمان در دلش آب شود همان گونه که نمک در آب حل می شود.
ـ امـام بـاقـر (ع) : از حـقـوق مؤمن بر مؤمن این است که گرسنگی او را بزداید , بدن برهنه اش را بـپـوشـانـد , انـدوهـش را بـرطرف سازد,قرضش را بپردازد و پس از مرگش زن و فرزندان او را سرپرستی کند.

ـ امـام صـادق (ع) : حق مسلمان بر مسلمان اين است كه تا برادرش گرسنه است او سير نخورد و تابرادرش تشنه است او سيراب نگردد و تابرادرش برهنه است او خود را نپوشاند.
ـ در پـاسخ به پرسش از حق مؤمن فرمود : مؤمن را بر مؤمن هفتاد حق است كه من تنها هفت حق را بـرايـت مـى گـويم : تا او گرسنه است تو سير نخورى , تا او برهنه است تو نپوشى و راهنماى او باشى .

کمترین حق مؤمن بر برادرش .

ـ امـام صـادق (ع) --- در پاسخ به سؤال ازکمترین حق مؤمن بر برادرش فرمود --- : آنچه را که اوبدان نیازمندتراست به خوداختصاص ندهد.
ـ در بـیـان حـقـوق مؤمن بر مؤمن فرمود : کمترین این حقوق آن است که برای او همان چیزی را دوست داشته باشی که برای خود دوست داری و بر او نپسندی آنچه را برخود نمی پسندی .

لزوم حق شناسی متقابل .

ـ امام صادق (ع) : اگر کسی حق دیگری رارعایت کند بی آن که آن دیگری حق او را بپردازد چنان است که وی را پرستیده باشد, نه خدا راو فرمود : به برادرت خدمت کن اما اگر از تو خواست خدمتش کنی این کار را نکن واحترامی برایش قائل نشو راوی می گوید : به امام عرض شد : کسی که برای من حق نمی شناسد برایش حقی قائل باشم ؟
فرمود: نه , هیچ احترامی هم برایش قائل نشو .
ـ امام علی (ع) : کسی که برای تو حقی قائل است , کوچک باشد یا بزرگ , دون پایه باشد یا بلندپایه , تو نیز برای او حقی قائل شو.

بر خود حق و حقوق واجب نکنید.

ـ امـام بـاقـر (ع) یا امام صادق (ع) : بر خودحق و حقوق واجب نکن و در برابر مشکلات و سختیها صبور باش .
ـ امام صادق (ع) : ابوجعفر (ع) ما را جمع کرد و فرمود : فرزندان من ! خود را درمعرض حقوق قرار نـدهـید وبر مشکلات و سختیها صبور باشید اگر برخی از خویشانتان شما رابه کاری فرا خواندند که ضرر آن برای شما بیشتراز فایده اش بود قبول نکنید.

احتكار.

احتکار.

ـ امام علی (ع) : احتکار موجب محرومیت است .
ـ احتکار خوی نابکاران است .
ـ احتکار رذیلت است .
ـ احتکار مرکب رنج است .
ـ پیامبر خدا (ص) : جز خیانتکاران احتکار نمی کنند.
ـ کسی جز گنهکار دست به احتکار نمی زند.
ـ امام علی (ع) : به رنج افکندن خود برای احتکار از خصلتهای ابلهان است .
ـ امام صادق (ع) : خدای عزوجل بانعمت دانه (گندم) بر بندگانش منت نهاد و شپش را آفت آن قرار داد و اگر نه چنین بودزمامداران آن را نیز همچون زر وسیم می اندوختند.
ـ امام علی (ع) در فرمان زمامداری مصربه مالک اشتر می فرماید : با این همه , بدان که بسیاری از آنـان در داد و ستد بیش از اندازه سختگیرند و بخل ورزی ناپسندی دارند و به منظور سود بیشتر کـالا را احـتکار می کنند و به دلخواه نرخ گران می بندند و این کار برای توده مردم زیانبار و برای حکمرانان عیب و ننگ است بنابراین , از احتکار جلوگیری کن , زیرا که رسول خدا (ص) از آن منع فرموده است .
ـ هر احتکاری که به مردم زیان رساند و نرخها را بالا برد خیر و برکتی در آن نیست .

محتکر.

ـ پیامبر خدا (ص) : محتکر از رحمت خدابه دور است .
ـ امام علی (ع) : محتکر از نعمت خود محروم است .
ـ مـحتکر بخیل برای کسی (وارث) گرد می آورد که از او تشکر نمی کند و به سوی کسی (خداوند در آخرت) می رود که عذرش را نمی پذیرد.
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : کسی که در بازار ما دست به احتکار زند به منزله کسی است که کتاب خدا راانکار کند.
ـ امام علی (ع) : محتکر گنهکار و عصیانگر است .
ـ پیامبر خدا (ص) : در قیامت بر پیشانی محتکر نوشته شده است : ای کافر! جایگاهت دوزخ باد.
- -
- -
ـ چه بد بنده ای است محتکر ! اگرخدای تعالی قیمتها را کاهش دهد, او اندوهگین می شود و اگر گران کند شاد می گردد.
ـ محتکران و آدم کشان در جهنم همردیف و همدرجه اند.

آن که چهل روز احتکار کند.

ـ پیامبر خدا (ص) : هرکس خوراکی را به امید گران شدن چهل روز انبار کند از خداوند بری شده و خدا نیز از او بری و بیزار است .
ـ هـرکـس مواد غذایی بخرد و برای این که آن را به مسلمانان گران بفروشد چهل روز انبار کندو پس از چهل روز آن را بفروشد و همه درآمد آن را هم صدقه بدهد کفاره گناه او نخواهد شد.
ـ هرکس بیش از چهل روز احتکار کند بوی بهشت , که از مسافت پانصد سال به مشام می رسد , بر او حرام است .
ـ هـر کـس خـوراکـی را بـر امـت مـن چـهل روز احتکار کند , اگر همه آن را هم صدقه بدهد از اوپذیرفته نشود.

حکمت .

حکمت .

قرآن .
((بـه هرکه خواهد حکمت عطا کند و به هرکه حکمت عطاشود نیکی فراوان داده شده است و جز خردمندان پند نپذیرند)).
((هـر آیـنـه خداوند بر مؤمنان انعام فرموده آن گاه که در میان آنان از خودشان پیامبری مبعوث کـرد تـا آیـاتش را بر آنهابخواند و پاکشان سازد وکتاب و حکمتشان بیاموزد هرچند از آن پیش در گمراهی آشکاری بودند)).
ـ امام علی (ع) : حکمتها بوستانهای فرزانگان است و دانشها گردشگاه دانشمندان .
ـ حکمت گلزار خردمندان است گردشگاه فرزانگان .
ـ حکمت درختی است که در دل می روید و برزبان به بار می نشیند.
ـ آن که حکمتها را شناخت در افزودن بر آنها شکیبایی را از دست دهد.
ـ اگر حکمت بر کوهها افکنده شود آنها را به جنبش در آورد.
ـ مسیح (ع) : همانا حکمت روشنایی هر دلی است .
ـ امام علی (ع) : حکمت از خزانه های غیب آشکار می شود.
ـ لـقـمـان (ع) --- از سـفارشهای او به فرزندش --- : فرزندم ! حکمت بیاموز تا ارجمند شوی ! زیرا که حـکـمـت , بـه دین رهنمون می شودو بنده را بر آزاده شرافت می بخشد و تهیدست را از ثروتمند بالاتر برد و کوچک را از بزرگ پیش می اندازد.
ـ پیامبر خدا (ص) : سخن حکیمانه ای را که مؤمن بشنود بهتر از عبارت یک سال است .
ـ امام علی (ع) : هرکس به حکمت شناخته شود, چشمها بادیده وقار و شکوه به او بنگرند.

حکیم .

ـ پیامبر خدا (ص) : حکیم به پیامبری نزدیک است .
ـ امام علی (ع) : حکیم عطش پرسنده را فرو می نشاند وفضایل می بخشد.
ـ حکیمان گرانمایه ترین , شکیباترین , باگذشت ترین و خوشخوترین مردمان هستند.
ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ بردباری بدون لغزش و هیچ حکیمی بدون تجربه نیست .
ـ امام علی (ع) : خسته کننده ترین زمان برای شخص حکیم زمانی است که مخاطبش شخصی سفیه و نادان باشد.
ـ سخن حکیم اگر درست باشد درمان است و اگر نادرست باشد درد است .

حکمت گمشده مؤمن است .

ـ امـام عـلـی (ع) : حـکـمت گمشده مؤمن است , پس آن را گر چه نزد مشرک بجویید که شما بدان سزاوارتر و شایسته ترید.
ـ حکمت گمشده مؤمن است , پس ,آن را گر چه از منافقان فرا گیرید.
ـ حکمت گمشده هر مؤمنی است پس , آن را گرچه از دهان منافقان فرا چنگ آورید.
ـ حکمت را هر کجا باشد فرا گیرید , زیرا که حکمت اگر در سینه منافق باشد پیوسته نا آرام است تا از آن جا خارج شده در سینه مؤمن در کنار همگنان خود آرام گیرد.
ـ مسیح (ع) : اگر چراغی بیابید که دردل شب با قطران می سوزد از نور آن بهره می گیرید و بوی بد روغن آن مانع شما از این کارنمی شود , همچنین باید حکمت را در هر که یافتید فرا گیرید وبی رغبتی او به آن مانع شما نشود.
ـ امام سجاد (ع) : بیرون کشیدن مرواریدی گرانبها از میان زباله های کثیف را کاری پست و حقیر مـشـمار , زیرا پدرم فرمود :شنیدم که امیر المؤمنین (ع) می فرماید : سخن حکمت آمیز به عشق قـرار گـرفـتن در جایگاه واقعی خود در سینه منافق بی تابی می کند تا آن گاه که بیرون افکنده شود و مؤمن که به آن سزاوارتر و شایسته تر است می شنود و آن را می رباید.
ـ پیامبر خدا (ص) : سخن حکیمانه گمشده مؤمن است , پس هرجا آن را یافت بر می گیرد, زیرااو به آن سزاوارتر است .

کارهایی که برازنده حکیم نیست .

ـ امـام عـلی (ع) : حکیم نیست کسی که از شوخی و خوش و بش کردن با غیر خویشاوند ودوست پرهیز نکند.
ـ حکیم نیست کسی که نیاز خود را نزد شخص غیر کریم برد.
ـ پیامبر خدا (ص) : از حکمت بدور است آن که باکسی که چاره ای از معاشرت با او نیست به خوبی معاشرت نکند تا آن که خداوند او را ازدست وی رهایی بخشد.
ـ امـام عـلی (ع) : خردمند نیست کسی که از سخن ناحق درباره خود ناراحت شود و حکیم نیست کسی که از مدح و ثنای نادان از خودخرسند گردد.
ـ از حکمت بی بهره است آن که مدارا نکند با کسی که چاره ای جز مدارا با او ندارد.

تفسیر حکمت (1).

قرآن .
((بـه هـرکه خواهد حکمت عطا کند و به هرکس حکمت عطاشود خوبی فراوان داده شده است و جز خردمندان پند نپذیرند)).
ـ امام باقر (ع) --- در تفسیر این آیه فرمود --- : (مراد از حکمت) معرفت است .
ـ در پـاسـخ بـه سـؤال ابـوبـصـیر از آیه ((و به هرکس حکمت عطا شود)) فرمود: مراد از حکمت فرمانبری از خدا و شناخت امام است .
ـ نـیـز در تـفسیر همین آیه فرمود : مراداز حکمت , شناخت امام و دوری کردن از گناهان کبیره است , که خداوند کیفر آتش برای آنهامقرر داشته است .
ـ امام صادق (ع) --- نیز در تفسیر همین آیه --- : همانا حکمت عبارت است از شناخت و فهم دین , پس هر یک از شما که در دین فقیه و فهیم باشد حکیم است .
ـ امـام کـاظـم (ع) : آن گـاه از خـردمـنـدان بـا بـهترین نام یاد کرد و زیباترین زیور را بر قامت آنـان پـوشـانـید, زیرا فرمود : ((به هرکه خواهد حکمت عطا کند)) ای هشام ! خداوند می فرماید: ((هـرآیـنـه در آن پـنـد و یـاد آوری است بـرای کسی که دل دارد)) یعنی عقل و خرد و فرمود : ((همانالقمان را حکمت دادیم)) حضرت فرمود : یعنی فهم و عقل .

تفسیر حکمت (2).

قرآن .
((هر آینه به لقمان حکمت دادیم و گفتیم : خدا را سپاس گوی , زیرا هرکه سپاس گوید به سود خود سپاس گفته و هرکه ناسپاسی کند, خدا بی نیاز و ستودنی است)).
ـ امام باقر (ع) : به لقمان گفته شد : خلاصه حکمت تو چیست ؟
گفت : برای تحصیل آنچه مراکفایت شده است خود را به زحمت نمی اندازم و آنچه را عهده دارش شده ام تباه نمی گردانم .
ـ امام کاظم (ع) : به لقمان گفته شد :چکیده حکمت تو چیست ؟
گفت : از آنچه می دانم نمی پرسم و برای آنچه به من مربوطنمی شود خود را به زحمت نمی اندازم .
ـ لقمان بر داود وارد شد دید زره می بافد خواست از او بپرسد, اما حکمت به سراغش آمد وخاموش ماند وقتی داود کاربافتن زره را تمام کرد آن را پوشید و گفت : چه نیکو جامه جنگی هستی تو لقمان گفت :خاموشی حکمت است و کسانی را که آن را رعایت کنند اندک شمارند داود (ع) به او گفت : بحق تو را حکیم نامیده اند.

تفسیر حکمت (3).

ـ امام علی (ع) : نخستین گام حکمت وانهادن لذتهاست و آخرین گام آن دشمن داشتن هر آنچه فانی می شود.

ـ مرز حکمت رویگرداندن از سرای فانی و دل بستن به سرای جاوید است .

ـ از حکمت است که با فرا دست خود نستیزی ودر برابر فرو دست , خود را خوار نشماری وبه کاری که در توان تو نیست نپردازی و زبانت با دلت و گفتارت با کردارت ناسازگار نباشد ودرباره آنچه نـمـی دانـی سـخن نگویی و وقتی کاری به تو رو می آورد رهایش نکنی و چون از توروی گرداند دنبالش نروی .

ـ واز حکمت آدمی است خودشناسی او.

ـ چه سخن حکیمانه و جامعی است این سخن که آنچه بر خود می پسندی برای مردم نیز بپسندی و آنچه بر خود نمی پسندی برآنها نیز نپسندی ؟ .

ـ فـقیهان و حکیمان هرگاه با یکدیگر مکاتبه می کردند سه نکته می نوشتند که چهارمی نداشت : هـرکـه هـمـه فـکـرش آخرت باشد خداوند دنیای او را کفایت کند , هرکس درون خود رادرست گـردانـد خداوند برونش را اصلاح کند و هرکه رابطه میان خود و خدایش را درست کندخداوند رابطه میان او و مردم را سامان دهد.

راس حکمت .

ـ امام علی (ع) : حفظ دین ثمره شناخت و راس حکمت است .
ـ دوری از فریبکاری در راس حکمت است .
ـ پایبندی به حق و فرمانبری از کسی که برحق می باشد اساس حکمت است .
ـ پیامبر خدا (ص) : ترس از خدا راس حکمت است .
ـ ترس از خدا در راس هر حکمتی است .
ـ بهترین سخن یاد خداست و راس حکمت اطاعت از اوست .
ـ مدارا کردن در راس حکمت است .

آنچه حکمت می آورد.

ـ امام صادق (ع) : هرکه به دنیا پشت کند خداوند حکمت را در دلش استوار گرداند و زبانش را به آن گویا سازد.
ـ در حـدیث معراج آمده است : ای احمد ! هر گاه بنده شکم خویش را گرسنگی دهد و زبانش را نگه دارد, حکمت را به او بیاموزم اگر کافر باشد حکمت او دلیلی بر ضد او و وبال گردنش خواهد بـود و اگـر مـؤمـن بـاشـد حـکمتش برای او نور و برهان و شفا و رحمت خواهد شد پس ,آنچه را نمی دانسته است بداند و آنچه را نمی دیده است ببیند نخستین چیزی که به او نشان دهم عیبهای خـودش مـی بـاشد تا بدین سبب از پرداختن به عیبهای دیگران باز ماند و دقایق علم را به او نشان دهم تا شیطان به وجود او راه نیابد.
ـ امام علی (ع) : بر شهوت و خواهش نفس چیره شو , حکمتت به کمال می رسد.
ـ به دست آوردن حکمت با کوته گویی ,و در پیش گرفتن نرمی و مدارا میسر می شود.
ـ حکمت جز با خویشتنداری از گناه به دست نمی آید.
ـ بـه لـقـمان (ع) گفته شد : مگر تو بنده خاندان فلانی نیستی ؟
گفت : چرا گفته شد : پس از چه راه به این مقام که می بینیم رسیدی ؟
گفت : با راستگویی , امانتداری , فرو گذاشتن آنچه به مـن مـربـوط نـمـی شـود , فروهشتن چشمانم (از حرام) , نگه داشتن زبانم , خوردن غذای حلال وپـاکیزه پس , هرکه کمتر از این باشد فرودست من است و هرکه بیش از اینها داشته باشد فراتر از من است و هرکه اینها را داشته باشد همتای من است .

آنچه مانع کسب حکمت می شود (1).

ـ امام علی (ع) : پرخوری حکمت را تباه می کند , شکمبارگی هوش و ذکاوت را می برد.
ـ پیامبر خدا (ص) : آن گاه که معده خالی باشد, دل حکمت را می پذیرد , زمانی که معده پر باشددل حکمت را بیرون می افکند.
ـ امام علی (ع) : شهوت و حکمت با هم جمع نمی شوند.
ـ پیامبر خدا (ص) : هرکس غذایی را ازروی هوس بخورد, خداوند حکمت را بر دل او حرام گرداند .
ـ امام صادق (ع) : خشم , دل حکیم را تباه می کند و کسی که اختیار خشم خود را نداشته باشداختیار عقل خویش را ندارد.

آنچه مانع کسب حکمت می شود(2).

ـ امـام کاظم (ع) : همانا زراعت در زمین نرم می روید و بر روی سنگ نمی روید حکمت نیز چنین اسـت در دلـهـای افـتـاده آبادان می شودو در دل خودستای گردنفراز پرورش نمی یابد , زیرا که خداوند افتادگی را ابزار خرد قرار داده است .
ـ مـسـیـح (ع) : هر خیکی مناسب عسل نیست و همچنین هر دلی حکمت پرور نمی باشد خیک تا زمانی که پاره نشده و نخشکیده و نپوسیده می تواند ظرف عسل باشد همچنین است دلها تازمانی که از شهوتها پاره نشده و طمع آلوده اش نکرده و خوشی و نعمت آنهارا سخت نکرده ظرف حکمت می توانند بود.
ـ امام هادی (ع) : حکمت در جانهای فاسد مؤثر و مفید نمی افتد.

کسی که از حکمت بهره ای نمی برد.

ـ امام علی (ع) : اندیشه ای که از خشم و شهوت رنجور است از حکمت بهره ای نمی برد.
ـ دل آویخته و بسته به شهوات از پندو اندرزها سودی بر نمی گیرد.

آثار حکمت .

ـ امام علی (ع) : هر چه حکمت نیرومندتر شود, شهوت و خواهشهای نفسانی ناتوانتر می شود.
ـ هر که حکمت دردلش جای گیرد, عبرت شناس شود.
ـ کسی که حکمت یاریش نرساند چگونه تواند بر مخالفت دشمنان شکیبایی ورزد؟
.
ـ امام صادق (ع) : اندیشیدن زیاد در حکمت خرد را بارور می سازد.

مراقبت از حکمت .

ـ امام کاظم (ع) : حکمت را در اختیار نادانان مگذارید که به آن ستم کرده اید و آن را از اهلش دریغ نکنید که به آنان ستم روا داشته اید.
ـ امام علی (ع) : حکیمان آن گاه حکمت را تباه کردند که آن را در اختیار نا اهلان گذاشتند.
ـ پیامبر خدا (ص) : کسی که دانش را به نااهلان سپارد چونان کسی است که گوهر و مروارید وطلا را به گردن خوکان بیاویزد.

حکمتهای تازه ودلنشین .

ـ پـیـامـبر خدا (ص) : این دلها , همچون بدنها , خسته می شوند , پس (برای زدودن خستگی آنها) سخنان دلنشین حکیمانه را به آنهاپیشکش کنید.
ـ امام علی (ع) : هر چیزی ملال آورمی شود جز سخنان دلنشین حکیمانه .

سوگند خوردن .

نهی از سوگند خوردن به خدای سبحان .

قرآن .

((خـدا را وسیله سوگندهای خویش قرار ندهید تا ازنیکوکاری و تقوی و اصلاح در میان مردم باز ایستید که خدا شنوا و داناست)).

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : ای عـلـی ! چـنانچه ضرورتی در میان نباشد نه به راست و نه به دروغ به خداسوگند مخور و خدا را وسیله سوگند خود قرار مده , زیرا خداوند به کسی که سوگند دروغ به نام او یاد کند, رحم نمی کند و از او مراقبت نمی نماید.

ـ حواریان به عیسی بن مریم عرض کردند: ما را سفارشی کن فرمود : موسی (ع) به قوم خودفرمود : بـه خـدا سـوگـنـد دروغ مـخـوریـد و مـن بـه شـما دستور می دهم که نه راست و نه دروغ به خداسوگند مخورید.

ـ امـام صـادق (ع) : راسـت یـا دروغ بـه خدا سوگند مخورید , زیرا خداوند عز و جل می فرماید : ((وخدا را وسیله سوگندهای خود قرار مدهید)).

پرهیز از سوگند دروغ .

قرآن .
((و از هر فرومایه ای که بسیار سوگند می خورد پیروی مکن)).
((آیـا ندیده ای آن کسان را که با مردمی که خدا بر آنها خشم گرفته بود دوستی ورزیدند ؟
ایشان نه از شمایند و نه از ایشان و خود می دانند که به دروغ سوگند می خورند)).
ـ امام صادق (ع) : هرکه سوگندی خورد و بداند که دروغ می گوید به جنگ خدا رفته است .
ـ خـدای عـز و جـل فـرمـوده اسـت : مـن رحـمـت خـود را شامل حال کسی که سوگند دروغ بخوردنمی گردانم .
ـ امـام صـادق (ع) : هـرکـس بـه خـدا سـوگـند می خورد باید راست بگوید و اگر راست نگوید, نزدخدای عز و جل هیچ ارزشی ندارد.
ـ امام علی (ع) : چگونه از عذاب خدا در امان ماند کسی که بی محابا سوگند دروغ می خورد؟
.

پیامدهای سوگند دروغ .

ـ پیامبر خدا (ص) : از سوگند دروغ بپرهیزید که آن خانه ها را از ساکنانش خالی می کند.
ـ سوگند اجباری دروغ برکت و آبادانی را از خانه ها می برد.
ـ امام صادق (ع) : سوگند اجباری دروغ برای بازماندگان فقر به بار می آورد.
ـ پیامبر خدا (ص) : سوگند دروغ کالا را رونق می دهد اما برکت را از کسب و کار می برد.

کسانی که شکستن سوگندشان گناه و کفاره ندارد.

ـ امام صادق (ع) : کسی که , برای دورکردن ستمی از خود , از روی تقیه سوگند بخورد, گناهی مرتکب نشده و کفاره ای به عهده اش نیست .
ـ ابوبکر حضرمی به امام صادق (ع)عرض کرد : آیا اجازه داریم برای رد کردن مال خود از مرز برای باجگیر سوگند بخوریم ؟
حضرت فرمود : آری , انسان می تواند از روی تقیه قسم بخورد فرمود : اگر برجان و مال خودترسیدی , برای دفع شر او از خودت سوگند بخور ولی اگر دیدی سوگند تو هیچ تاثیری در دفع او ندارد سوگند یاد مکن .
ـ پیامبر خدا (ص) : سوگند خوردن برای بریدن پیوند خویشاوندی قابل اعتنا نیست .
ـ امام صادق (ع) : سوگند خوردن برای حلال کردن حرامی یا حرام کردن حلالی و برای قطع رحم جایز نیست .
ـ سوگند خوردن درحال خشم و برای قطع رحم اعتباری ندارد.
ـ سوگند خوردن برای گناه کردن ارزش و اعتباری ندارد.
ـ درباره آیه ((خدا را وسیله سوگندهای خود قرار مدهید)) فرمود : به این معناست که انسان سوگند بخورد با برادرش و امثال او حرف نزند , یا با مادرش سخن نگوید.
ـ سوگند در حال خشم , یا برای قطع ارتباط با خویشان , یا از روی اجبار و یا اکراه اعتبارندارد.
ـ درباره آیه ((خدا شمارا به سبب سوگندهای لغوتان باز خواست نمی کند)) فرمود : لغو این است که انسان بی دلیل و جهت بگوید : نه به خدا قسم , آری به خدا قسم .

نحوه سوگند دادن ستمگر.

ـ امـام عـلی (ع) : هرگاه خواستید ستمگررا سوگند دهید چنین سوگندش دهید که بگوید: از حـول و قـوه خدا بدور باشم زیرا اگر به دروغ چنین سوگندی یاد کند بیدرنگ سزایش را خواهد چشید اما اگر بگوید : سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست در کیفر او درنگ خواهد شد , زیرا خدای تعالی را به یگانگی ستوده است .

کسی که به دروغ بگوید : خدا می داند.

ـ امـام صـادق (ع) : هـرگاه بنده دروغ بگوید و بگوید خدا می داند (که این حرف من راست است) خداوند فرماید : آیا کسی غیر ازمن نیافتی که به او دروغ بندی ؟

.

ـ هـرکـه چـیزی را که خدا ازآن خبرندارد , بگوید : خدا می داند (که چنین است) عرش به احترام خدا بلرزد.

حلال .

حلال .

قرآن .
((از تـو می پرسند که چه چیز برای ایشان حلال شده است بگو : چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است و نیز خوردن صید آن حیوان که به آن صید کردن آموخته اید چون پرندگان وسگان شکاری هـرگـاه آنـهـا را بـدان سـان کـه خـدایتان آموخته است تعلیم داده باشید از آن صید که برایتان مـی گیرند و نگه می دارند بخورید و نام خدا را بر آن بخوانید و از خدا بترسید که او سریع الحساب است)).
((ای پیامبران ! از پاکیزه ها بخورید و کار شایسته کنید , که من به آنچه می کنید دانا هستم)).
((ای مـردم ! از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید و به دنبال شیطان نروید که او دشمن آشکار شماست)).
ـ امـام عـلـی (ع) : برتو باد به استفاده ازحلال و نیکی کردن به خانواده و به یاد خدا بودن در همه حال .
ـ ام عـبداللّه , خواهر شداد بن اوس , کاسه شیری برای افطار پیامبر (ص) که روزه داشت ,فرستاد پـیـامبر فرستاده ام عبداللّه را نزد او برگرداند که بپرسد , این شیر را از کجا آورده است ام عبداللّه پـاسخ فرستاد که : از میش خودم پیامبر بار دیگر فرستاده او را برگرداند که بپرسد میش را ازکجا آورده اسـت ؟
ام عـبداللّه جواب فرستاد که : از پول خودم آن را خریده ام در این هنگام پیامبر از آن شـیـر نوشید فردای آن شب ام عبداللّه نزد پیامبر آمد و عرض کرد : ای رسول خدا !برای شما شیر فـرسـتادم و شما فرستاده مرا برگرداندید و درباره آن شیر سؤال کردید ؟
پیامبرفرمود : پیامبران پیش از من دستور داشتند که جز خوراک حلال وپاکیزه نخورند و جز کارشایسته نکنند.

دشواری به دست آوردن مال حلال .

ـ ابـوجعفر فزاری : امام صادق (ع) مولای خود به نام مصادف را احضار کرد و هزار دینار به اوداد و فـرمـود : آمـاده شـو کـه به مصر بروی چون خانواده ام زیاد شده است وقتی به مصر نزدیک شدند کاروانی به استقبال آنها آمد و به اطلاعشان رساندند که در مصر از کالاهای آنها چیزی نیست پس باهم عهد و پیمان بستندکه کالاهای خود را به کمتر از یک دینار سود در یک دینارنفروشند پس از فـروش کـالا و گرفتن پول خود به مدینه برگشتند مصادف با دو کیسه که درهریک هزار دینار بود خدمت امام صادق (ع) رسید و عرض کرد : فدایت شوم این کیسه اصل سرمایه است و این یکی سـود آن حـضرت فرمود : این , سود زیادی است , با کالا چه کردی ؟
مصادف برای امام توضیح داد کـه چـه کـردنـد و چـگـونه باهم عهد و پیمان بستند حضرت فرمود :سبحان اللّه ! علیه گروهی مـسـلـمـان هـمـپـیمان می شوید که کالای خودرا به آنان به کمتر از یک دینارسود در یک دینار نـفـروشـیـد ؟
سپس یکی از دو کیسه را گرفت و فرمود : این سرمایه من است وما را به این سود نیازی نیست آن گاه فرمود : ای مصادف ! شمشیر زدن آسانتر از به دست آوردن مال حلال است .

استفاده از مال مؤمن جز با رضایت او حلال نیست .

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید ! اموال یکدیگر را به ناحق مخورید , مگر آن که تجارتی باشد که هردو طرف بدان رضایت داده باشید و یکدیگر را مکشید هرآینه خدا با شما مهربان است)).
ـ پیامبر خدا (ص) در بخشی از خطبه حجة الوداع فرمود : ای مردم ! همانا مؤمنان با یکدیگر برادرند و بر هیچ مؤمنی استفاده از مال برادرش روا نیست مگر با رضایت خود او.
ـ برای هیچ کس چیزی از مال برادرش روا نیست مگر با رضایت خود او.
به این مضمون احادیث فراوانی رسیده است نگاه کنید به کنزالعمال ج 10 , ص 637 و بعد :ج 1 , ص 92.
ـ حرمت مال مسلمان همچون حرمت خون اوست .

بردباری .

بردباری .

ـ امام علی (ع) : بردباری خصلتی برین است .
ـ امام حسین (ع) : بردباری زیور است .
ـ امام علی (ع) : بردباری پرده ای پوشاننده و خرد شمشیری برنده است , پس عیبهای اخلاقی خودرا با بردباری بپوشان و با خردت به جنگ با هوی و هوست برخیز.
ـ بردباری مانعی در برابر آفتهاست .
ـ بردباری راس ریاست و سروری است .
ـ بردباری , خود , ایل و قبیله ای است .
ـ بردباری پوزبند سبکسر است .
ـ بردباری نوری است که گوهرش خرد است .
ـ بردباری کمال خرد است .
ـ بردباری مایه سامان یافتن کار مؤمن است .
ـ ارجمندی و عزتی سودمندتر از بردباری نیست .
ـ عزتی بالاتر از بردباری نیست .
ـ بردباری فراگیرید که بردباری دوست و دستیار مؤمن است .
ـ آدمی را همان وقار بردباری بس است .
ـ امام صادق (ع) --- در وصف مؤمن فرمود --- : در بردباری او کاستی و در اندیشه اش سستی دیده نمی شود.
ـ امام علی (ع) : خرد , دوست مرد است و بردباری دستیار او.
ـ پیامبر خدا (ص) : من کانون بردباری وکان دانش و قرارگاه شکیبایی بر انگیخته شدم .
ـ امام علی (ع) : بردباری و تحمل را بیش از مردان شجاع یاور خود یافتم .
ـ شخصیت تو به ادب توست , پس آن را به بردباری بیارای .
ـ زیبایی مرد به بردباری اوست .
ـ هرکه با زشتی سبکسری تو را خشمگین کرد تو با زیبایی بردباری او را به خشم آور.

تمرین بردباری .

ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر بردبار نیستی خویشتن را بردبار جلوه ده , زیرا کمتر کسی است که خود راشبیه گروهی کند و بزودی یکی از آنان نشوند.
ـ بهترین بردباری وا داشتن خود به بردباری است .
ـ امام صادق (ع) : اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار.
ـ امام علی (ع) : کسی که خود را به بردباری وادار نکند بردبار نشود.
ـ هرکه تمرین بردباری کند بردبار شود.
ـ گاه باشد که انسان غیر بردبار جامه بردباری بپوشد.
ـ از بهترین کارهای انسان قدرتمند این است که عصبانی شود و بردباری کند.

بردبار.

قرآن .
((همانا ابراهیم بردبار و مهربان و فرمانبردار است)).
ـ امام علی (ع) : بردبار کسی است که برادران خود را تحمل کند.
ـ بردبار کسی است که سختی بردباری بر او گران نیاید.
ـ پیامبر خدا (ص) : آدم بردبار به پیامبری نزدیک است .
ـ امام علی (ع) در پاسخ به این پرسش که نیرومندترین مردم کیست ؟
فرمود : بردبار.
ـ امام رضا (ع) : آدمی عابد نباشد مگر آن که بردبار باشد.

آنچه بردباری می آورد.

ـ امام علی (ع) : با زیاد شدن عقل بردباری زیاد می شود.
ـ آدمی بردبار نباشد مگر آن گاه که باوقار و متین باشد.
ـ برتو باد به بردباری که آن ثمره دانش است .
ـ بردباری و وقار دو همزادند که مولود بلند همتی هستند.

دستاوردهای بردباری .

ـ امام علی (ع) : هر که بردبار باشدآقایی کند.
ـ صلح و آشتی میوه بردباری است .
ـ امام صادق (ع) : بردبار پیروز است .
ـ امام علی (ع) : بردباری زیور دانش است و علت صلح و آشتی .
ـ آن که در برابر دشمنش بردباری نشان دهد بر او پیروز شود.
ـ بردباری آتش خشم را فرو می نشاند و تندی , شعله آن را فروزان می کند.
ـ نخستین عوضی که بردبار از این خصلت خود می گیرد, این است که مردم در برابر نادان به یاری او بر می خیزند.
ـ آن که در برابر تو از بردباری مدد جوید بر تو چیره شود و بر تری یابد.
ـ امام صادق (ع) : یاوری بردباری کافی است .
ـ امام علی (ع) : به سبب بردباری تعداد یاران زیاد می شود.
ـ بردباری کردن در برابر نادان یاران انسان را بر ضد او زیاد می کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : حاصل بردباری است : آراسته شدن به خوبیها , همنشینی با نیکان , ارجمندشدن , عزیز گشتن , رغبت به نیکی , نزدیک شدن بردبار به درجات عالی , گذشت , آرامش وتانی , احسان و خاموشی اینها ثمره حلم و بردباری خردمند است .
ـ امام علی (ع) : بردباری کردن در اوج خشم آدمی را از خشم جبار در امان می دارد.

تفسیر بردباری .

ـ امام حسن (ع) در پاسخ به پرسش از معنای بردباری فرمود : (بردباری) فرو خوردن خشم وخویشتنداری است .
ـ پیامبر خدا (ص) : بردبار نیست آن که باکسی که چاره ای از معاشرت با او ندارد به نیکی معاشرت نکند تا این که خداوند برای او راه نجاتی از معاشرت با وی فراهم آورد.
ـ امام علی (ع) : کسی که چون ناتوان شود هجوم برد وچون قدرت یابد انتقام کشد بردبار نیست , بلکه بردبار کسی است که قدرت داشته باشد اما گذشت کند و بردباری بر تمامی امور او غالب باشد.
ـ امام باقر (ع) : بردبار نیست آن که ازهیچ کس , در جایی که باید ترسید , نترسد.
ـ امام علی (ع) : بردباری فروخوردن خشم است و خویشتنداری .
ـ هیچ بردباری و حلمی چون شکیبایی و خاموشی نیست .
ـ مصباح الشریعه : امام صادق (ع) فرمود : بردباری چراغ خداست بردباری پنج صورت دارد : کسی که عزیز و ارجمند باشد وخوار و تحقیر شود , یا درستکار باشد و تهمت زده شود , یا به حق دعوت کند اما به سبب آن خوار و خفیف گردد , یا بدون آن که گناهی کرده باشد آزار بیند , یا خواهان حق شود اما مردم بااو مخالفت ورزند , اگر حق هریک از این پنج مورد را ادا کردی بردبار هستی .
ـ امام علی (ع) : کمال دانش به بردباری است و کمال بردباری به تحمل زیاد و فروخوردن خشم .

بردباری و دانش .

قرآن .
((و خداوند دانا و بردبار است)).
ـ امام صادق (ع) : بر تو باد به بردباری که آن رکن دانش است .
ـ امام باقر (ع) : بردباری جامه دانشمند است , پس خود را از این جامه برهنه مساز.
ـ هرگز دو چیز با هم آمیخته نشدند که بهتر از آمیخته شدن دانش و بردباری باشند.
ـ امام علی (ع) : دانش تا با بردباری قرین نشود هرگز به بار ننشیند.
ـ دانش ریشه بردباری است , بردباری زیور دانش .
ـ پـیامبر خدا (ص) : هیچ گاه چیزی به چیزی دیگر اضافه نشد که بهتر و زیبنده تر از اضافه شدن بردباری به دانش باشد.
ـ امام صادق (ع) : مؤمن در دین خودقوی و دانش را با بردباری آمیخته است .
ـ پـیامبر خدا (ص) : سوگند به آن که جانم در دست اوست , چیزی با چیزی جمع نشد که بهتر از جمع علم و حلم باشد.

بردباری در هنگام خشم .

ـ امام سجاد (ع) : هر آینه مرا خوش آید مردی که هنگام خشم بردباری کند.
ـ امام علی (ع) : بردباری آتش خشم را فرو می نشاند وتندی , شعله آن را بر می افروزد.
ـ لقمان (ع) : بردبار جز به هنگام خشم شناخته نشود.

بردبارترین مردم .

ـ امام علی (ع) در پاسخ به پرسش از بردبارترین مردم فرمود : کسی که خشمگین نمی شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : بردبارترین مردم کسی است که از مردمان نادان بگریزد.
ـ امام علی (ع) : با حیاترین شمابردبارترین شماست .

آفت بردباری .

ـ امام علی (ع) : آفت بردباری خواری است .
ـ آن جا كه بردباری تباهی آورد گذشت و عفو نشانگر ناتوانی است .

بردباری خداوند پاک .

قرآن .

((ای کسانی که ایمان آورده اید ! از چیزهایی مپرسید که چون آشکار شوند اندوهگینتان می کنند و اگـر سـؤال از آنـها را تا به هنگام نزول قرآن واگذارید , برایتان آشکار خواهد شدخدا از آنها عفو کرده است که خدا آمرزنده و بردبار است)).

((گـفـتـار نیکو و بخشایش بهتر از صدقه ای است که آزاری به دنبال داشته باشد و خدا بی نیاز و بردبار است)).

((و اگـر بـه خـدا قـرض الحسنه دهید برایتان دو برابرش خواهد کرد و شما را می آمرزد که خدا شکرپذیر و بردبار است)).

ـ امـام عـلـی (ع) : همانا بردباری خدای تعالی تو را به ارتکاب گناهان دلیر کرده و به نابودی و به هلاکت در افکندن خودت ترغیب نموده است .

ـ در دعا عرض می کند : ستایش خدایی را که در برابر من گذشت وبردباری نشان می دهد , چنان که گویی مرا هیچ گناهی نیست .

بردباری (متفرقه).

ـ پیامبر خدا (ص) : گشاده رویی زیور بردباری است .
ـ امام علی (ع) : در بردباری آدمی همین بس که چون بامخالفتی رو به رو شود خشم خویش را نگه دارد.
ـ بـرتـرین بردباری فرو خوردن خشم و خویشتنداری در هنگام توانایی (داشتن بر گرفتن انتقام) است .
ـ امام صادق (ع) : شخص بردبار نیز دچار لغزشی می شود.

ستایش .

ستایش از آن خداست .

قرآن .
((بـگـو : سـتـایش از آن خدایی است که فرزندی ندارد و اورا شریکی در ملکش نیست و به مذلت نیفتد که به یاری محتاج شود پس او را تکبیر گوی , تکبیری شایسته)).
((بـگو : ستایش خدا راست بزودی آیات خود را به شما خواهد نمود تا آنها را بشناسید و پروردگار تو از آنچه می کنید بی خبر نیست)).
((اگـر از آنـهـا بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است ؟
هر آینه گویند : خدا , بگو : ستایش از آن خداست , امابیشتر آنها نمی دانند)).
((اگر از آنان بپرسی که چه کسی از آسمان باران فرستاد و به وسیله آن زمین مرده را زنده کرد ؟
هر آینه گویند : خدا بگو :ستایش از آن خداست , اما اکثر آنان نمی فهمند)).
ـ پیامبر خدا (ص) : هرکار مهمی که باستایش خداوند آغاز نشود به سرانجام نرسد.
ـ امـام علی (ع) : هیچ ستاینده ای جز پروردگار خویش را نمی ستاید وهیچ نکوهنده ای جزخودرا نکوهش نمی کند.
ـ در خـطـبـه روز جمعه فرمود : ستایش خدایی راست که به خشیت و ستایش سزاوارترین است و برترین کسی است که از او پروا شود و بندگیش کنند و شایسته ترین کس به تعظیم وتمجید است او را بـر کـمـال بـی نـیـازیـش و دهـش فـراوانش ونعمتهای آشکارش و آزمایش وبلای نیکویش می ستاییم .
ـ سـتـایـش از آن خدایی است که ستایش را کلید یاد خود ومایه فزونی فضل و نعمتش و رهنمای نعمتها و عظمت خویش قرار داد.

سپاس و ستایش کردن خدا در همه حال .

ـ امـام صـادق (ع) : پـیـامبر خدا(ص) هرگاه از چیزی خوشحال می شد می فرمود : خدا را بر این نـعـمـت سپاس و هرگاه امر ناراحت کننده ای به ایشان می رسید می فرمود : در هر حال خدای را سپاس .

حماقت .

حماقت .

ـ امام علی (ع): بی خردی بدترین درداست .
ـ بی خردی دردی بی درمان و مرضی لاعلاج است .
ـ بی خردی زیانبارترین همنشین است .
ـ بی خردی بدبختی است .
ـ بی خرد در وطن خود نیز غریب است .
ـ بی خرد در شهر خود غریب است ودر میان عزیزان خود خوار.
ـ زیانبارترین چیز بی خردی است .
ـ بدترین فقر بی خردی است .
ـ فقر بی خردی را ثروت برطرف نمی کند.
ـ زیانی که بی خرد به خود می زند دشمن به دشمنش نمی زند.

صفات احمق .

ـ امام علی (ع) : احمق را اگر به کار خوبی متوجه کنی غافل می شود , اگر بخواهی ازنیکی دست بکشد دست می کشد , اگر به نادانی وادارش کنی در پی نادانی می رود , چون سخن گوید دروغ به زبان آورد , فهم ندارد و اگر هم به او تفهیم کنی نمی فهمد.
ـ مـسـیـح (ع) --- در پاسخ به این سؤال که احمق کیست ؟
فرمود --- : خود رای خودپسند , کسی که هرچه فضیلت است از آن خود می داندو برای دیگران بر خود هیچ فضیلتی قائل نیست , همه حقوق را بـرای خـود مـی دانـد وهیچ حقی برای دیگران بر خود قائل نیست این همان بی خردی است که چاره ای برای درمان او وجودندارد.
ـ امام علی (ع) : کسی که عیبهای دیگران را ببیند و آنها را زشت شمارد اما همان عیبها را در خود بپسندد احمق واقعی است .
ـ حـمـاقـت انـسان از این راه شناخته می شود که در هنگام برخورداری و رفاه سرمست شود و در تنگدستی و سختی خود را بسیارخوار کند.
ـ حماقت مرد از سه چیز شناخته می شود: یاوه گویی , پاسخ دادن به چیزی که از او سؤال نمی شود و بی باکی و تهور در کارها.
ـ آدم بی خرد هرگز از عیب و زیانکاری جدا نیست .
ـ از نشانه های بی خرد این است که هردم به رنگی در می آید.
ـ بـه خود نازیدن بی آن که اسباب آن فراهم باشد و خودستایی بدون برخورداری از شرافت لازم از نشانه های بی خردی است .
ـ از بـی خـرد بـر حذر باش , زیرا شخص بی خرد خودش را اگر چه بدکار باشد , نیکوکار می داندو ناتوانیش را زیرکی و شرو بدیش را خیر و خوبی می شمارد.
ـ حماقت موجب دخالتهای بیجا می شود.
ـ شیفتگی به دخالتهای بیجا و همنشینی با نادان حماقت است .
ـ بی خرد با تحقیر وخواری هم درست نشود.
ـ دست زدن به کارهای مهلک نشانه بی خردی است .
ـ شخص بی خرد با هر سخنش سوگندی همراه است .
ـ تکیه کردن به آرزو از بی خردی است .
ـ کسی جز بی خرد نادان دانش و دانشمندان را خفیف نمی شمارد.
ـ سعی نکن هرچه مردم برای تومی گویند رد کنی که برای نشان دادن حماقت همین بس است .

همنشینی با احمق .

ـ امـام عـلـی (ع) : هـرگـاه بـا نـابـخرد همنشین شدی از او برحذر باش و از بدکار هرگاه با او معاشرت کردی و از ستمگر هرگاه با او برخورد نمودی .
- -
- -
ـ امـام سـجـاد (ع) در سـفـارش بـه فرزند بزرگوار خود حضرت باقر (ع) می فرماید : فرزندم ! از هـمـنـشینی یا آمیزش با نابخردبپرهیز و از او دوری کن و باوی همسخن مشو , زیرا آدم بی خرد , غایب باشد یاحاضر , پست وفرومایه است , هرگاه زبان به سخن گشاید حماقتش او را رسوا کند و هـرگـاه خـامش شود به دلیل ناتوانی در سخن گفتن باشد , اگر کاری کند خرابی به بار آورد و چون مسؤولیتی به عهده گیردآن را تباه سازد , نه علم خودش به کار او می آید و نه دانش دیگران سودش می رساند , به سخن خیرخواه خودگوش نمی دهد, وهمنشینش از دست او آسوده نیست , مادرش آرزوی مرگ اورا دارد و همسرش آرزوی از دست دادن او را و همسایه اش آرزوی رفتن از هـمـسایگی اش راو همنشینش آرزوی خلاصی از همنشینی او را اگر کمترین فرد مجلسی باشد بالاتر از خود رابه رنج افکند و اگر بالاترین فرد مجلسی باشد فرو دستان خود را به فساد و تباهی کشاند.
ـ امام صادق (ع) : هرکه از دوستی بابی خرد دوری نکند بزودی خلق و خوی او را به خود گیرد.
ـ امام علی (ع) : دشمن دانا بهتر از دوست نادان است .
ـ دوری بی خرد بهتر از نزدیک بودن اوست و سکوتش بهتر از سخن گفتنش .
ـ نگاه کردن به آدم بی خرد دیده را تار کند.
ـ رنج کشیدن از نابخرد عذاب روح است .
ـ از شخص بی خرد دوری کن , زیرا مدارا کردن با او تو را به رنج می افکند و سازگاری با اوهلاکت می کند ومخالفت با او ازارت می دهد وهمراهی با او باعث عذاب تواست .
ـ دوستی با نابخرد مانند درخت آتش است که شاخه هایش یکدیگر رامی سوزانند.

درمان احمق .

ـ امـام صـادق (ع) : عـيـسى بن مريم گفت :بيماران را طبابت كردم و به اذن خدا آنان را درمان كـردم كـوران مادر زاد و مبتلايان به پيسى رابه اذن خدا بهبود بخشيدم , مردگان را به اذن خدا زنده كردم , اما احمق را نتوانستم اصلاح كنم .

دنباله اين حديث در باب 954 / 4393 ذكر شد.

احمق ترین مردم .

ـ امـام عـلی (ع) در پاسخ به سؤال از احمق ترین مردم فرمود : احمق ترین مردم کسی است که بی وفایی و بی اعتباری دنیا را می بیند و باز دلبسته و فریفته آن می شود.
ـ احمق ترین مردم کسی است که خود را خردمندترین مردم می داند.
ـ بی خردترین مردمان آن است که خوبی نمی کند و انتظار تشکر دارد و بدی می کند و توقع پاداش نیک دارد.
ـ نـابـخـردتـریـن مردم کسی است که عیب دیگران را زشت می شمارد, حالی که خود آن عیب را داراست .
ـ احمق ترین مردم تهیدست متکبراست .
ـ پیامبر خدا (ص) : بدترین حماقت نابکاری و هرزگی است .
ـ امام علی (ع) : بدترین بی خردی غفلت است .
ـ بزرگترین بی خردی افراط درستایش و نکوهش است .
ـ دوستی کردن با نابکاران بالاترین بی خردی است .
ـ حماقتی بالاتر از فخر فروشی نیست .
ـ تکبر داشتن در زمان تنگدستی ازکمال بی خرد است .

جواب احمق .

ـ امام علی (ع) : بهترین سرزنش برای احمق خاموشی در برابر اوست .
ـ سکوت در برابر احمق بهتر از جواب دادن به اوست .

حماقت (متفرقه).

ـ امام حسن (ع) : هیچ کس را نمی شناسم جز آن که در رابطه میان خود و خدایش بی خرد و ابله است .
ـ امام علی (ع) : (دنیای) زودگذر فریب دهنده بی خردان است .
ـ آرزوها نابخردان را می فریبد.
ـ دنیا غنیمت نابخردان است .
ـ هوسرانی نیروی حماقت است .
ـ شاد شدن به دنیا حماقت است .
ـ گردنفرازی عین حماقت است .
ـ نازیدن و گستاخی بر پادشاه از حماقت است .
ـ شتاب کردن در کاری پیش از توانایی بر آن وسستی کردن بعد از دست یافتن به فرصت نشانه سست اندیشی و نابخردی است .

حمام .

حمام .

ـ امام علی (ع) : چه نیکو خانه ای است حمام , یادآور آتش (دوزخ) است و چرک را می برد.
ـ امـام صادق (ع) : سه چیز انسان رافربه می کند و سه چیز لاغر می سازد آن سه که فربه می کند : حـمام رفتن زیاد , بوییدن بوی خوش و پوشیدن لباس نرم است و آن سه که لاغر می کند : خوردن زیاد تخم مرغ , ماهی وخرمای نارس است .
ـ سه چیز بدن را تباه می کند وحتی کشنده است : خوردن آبگوشت شب مانده , حمام رفتن با شکم پر و نزدیکی کردن با زنان سالخورده .
ـ زمـانـی حـمام برو که در معده ات اندک چیزی که حرارت آن را فرو نشاند باشد این برای تقویت بدن تو بهتر است باشکم پر نیز حمام نرو.
ـ امـام کـاظـم (ع) : یـک روز در مـیـان حـمام رفتن انسان را چاق می کند وهر روز حمام رفتن چربی گرده ها را آب می کند.

نیاز.

نیاز.

ـ امـام عـلـی (ع) : بـه هـرکـه خـواهـی خـوبـی کـن فرمانروای او می شوی , دست نیاز به سوی هرکه خواهی دراز کن اسیرش می شوی و از هرکه خواهی بی نیازی جوی همتای او می شوی .
ـ به هرکه نیاز پیدا کنی نزدش خوار می شوی .
ـ امـام جـواد (ع) : نیازها با خواهش خواسته می شود و باقضای الهی نازل می شود و عافیت بهترین عطاست .

بر آوردن نیازها.

ـ امـام کاظم (ع) : خدا را در زمین بندگانی است که برای رفع نیازهای مردم می کوشند اینان در روز قیامت در امان هستند.
ـ امـام صادق (ع) : هر که برای رضای خدا در راه برآوردن نیاز برادر مسلمان خود بکوشد,خداوند عزوجل هزار هزار حسنه برایش بنویسد.
ـ در ضـمن حدیثی مفصل می فرماید : اگر برای برآوردن نیاز برادر خود بکوشم تا نیازش برطرف شـود نـزد مـن خوشتر است از این که هزار بنده آزاد کنم و هزار اسب زین و لگام بسته در راه خدا هدیه کنم .
ـ پـیـامبر خدا (ص) : کسی که در راه برآوردن نیاز برادر مؤمن خود بکوشد چنان است که نه هزار سال با روزه گرفتن و شب زنده داری خدا را عبادت کرده باشد.
ـ امام صادق (ع) : کسی که به فکر برآوردن نیاز برادر مؤمن مسلمان خود باشد تازمانی که درفکر نیاز او باشد خداوند در کار نیاز وی باشد.

محبوبترین مردم نزد خداسودمندترین آنها برای مردم است .

ـ امـام صادق (ع) : خدای عز و جل فرموده است : مردم خانواده من هستند , پس محبوبترین آنان نزد من کسانی هستند که با مردم مهربانترو در راه برآوردن نیازهای آنان کوشاتر باشند.
ـ درباره آیه ((و هرجا باشم مرا با برکت قرار داد)) فرمود : یعنی سودمند.

گام برداشتن برای رفع حاجت مؤمن .

ـ امـام صـادق (ع) : هرکس در راه برآوردن نیاز برادر مؤمنش گام بردارد تا برآورده شود و ازاین کار ثواب الهی را بجوید,خدای عز و جل به پاداش این کار برایش ثواب یک حج و یک عمره پذیرفته و روزه دو مـاه حـرام بـا اعـتکاف این دوماه در مسجد الحرام بنویسد و هرکس به نیت روا ساختن حـاجت او قدم بردارد اما موفق به این کار نشود خداوند به پاداش آن ثواب یک حج پذیرفته شده را منظور داردپس , در کار خیر شوق نشان دهید.

ـ زمانی که بنده برای برطرف ساختن نیاز برادر مؤمن خود قدم بردارد خداوند عزوجل دو فرشته را , یـکـی در سـمت راست او ودیگری در سمت چپش , بر وی بگمارد که از پروردگارش برای او آمرزش طلبند و برای رواشدن حاجتش دعا کنند.

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : کـسـی کـه بـرای کـمـک بـه بـرادر خـود و سـود رسـاندن به او اقدام کندپاداش مجاهدان در راه خدا را خواهد داشت .

ـ امام صادق (ع) : کسی که در راه برطرف ساختن نیاز برادر خود قدم بردارد چونان کسی است که سعی میان صفا و مروه به جای آرد.

ـ روایـت شده است که در میان بنی اسرائیل هرگاه عابدی به نهایت درجه عبادت می رسیدبرای برآوردن نیازها و رفع مشکلات مردم به راه می افتاد.

روا ساختن حاجت مؤمن .

ـ پیامبر خدا (ص) : هرکس یک نیاز برادر مؤمن خود را برآورد چنان است که همه عمر خویش را به عبادت خدا سر کرده باشد.
ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـس یـک نـیـاز از بـرادر مـؤمـن خـود را روا سازد خداوند عز و جل در روزرستاخیز صد هزار نیاز او را برآورد که نخستین آنها بهشت است .
ـ امام کاظم (ع) : همانا مهر پایان اعمال شما برآوردن نیازهای برادرانتان و نیکی کردن به آنان در حد توانتان است , اگر چنین نباشدهیچ عملی از شما پذیرفته نشود.
ـ پـیـامبر خدا (ص) : هر کس یک نیاز مؤمنی را روا سازد خداوند نیازهای فراوان او را روا سازد که کمترینش بهشت است .
ـ امام صادق (ع) : هرگاه مسلمانی نیاز مسلمانی را برآورد خدای تبارک وتعالی او را ندا دهد که : پاداش تو به عهده من است و من به کمتر ازبهشت برای توراضی نمی شوم .

روا ساختن حاجت مؤمن برتر از حج است .

ـ امـام صـادق (ع) : بـرآوردن نـیـاز مـؤمـن به یقین برتر از یک حج و بیشتر و بیشتر است (تا ده حج شمرد).
ـ روا سـاخـتـن حاجت مؤمن نزد خدا از بیست حج که برای هر حج صد هزار (درهم یادینار)خرج شده باشد , محبوبتر است .
ـ امـام بـاقـر (ع) : اگـر سـرپرستی یک خانواده مسلمان را بر عهده گیرم و آنان را از گرسنگی وبرهنگی برهانم تا آبرویشان را نزد مردم حفظ کنم نزد من خوشتر است از این که ده بار حج روم و باز حج روم وحج روم تا به ده حج وبیشتر از آن تا به هفتاد حج رسد.
ـ امـام صـادق (ع) : بـرآوردن نـیاز مؤمن برتراست از هزار حج که بامناسکش پذیرفته شود واز آزاد کردن هزار بنده در راه خدا واهدای هزار اسب با زین و لگامهایشان در راه خدا.

کسی که از برآوردن نیاز برادر خودامتناع کند.

ـ امام صادق (ع) : اگر مسلمانی دست نیاز به سوی مسلمانی دراز کند و او بتواند نیازش را برآورد و نکند, خداوند در روز قیامت او راسخت توبیخ کند و فرماید : برادرت برای نیازی نزد تو آمد و من بـرآوردن آن را در دسـت تـوقرار دادم اما به ثواب این کار بی رغبتی کردی و دست رد به سینه او زدی به عزت خودم سوگندکه , چه دوزخی باشی یا آمرزیده , به هیچ حاجتی از تو اعتنایی نکنم .
ـ امـام کـاظـم (ع) : کسی که برادرش مشکل خود را نزد او ببرد و از وی کمک بخواهد و او بتواند وکمکش نکند پیوند خود با خدای عز و جل را بریده است .
ـ امـام صـادق (ع) : کـسی که برادر مؤمنش در هنگام تنگدستی نیاز خود را به او بگوید و او بتواند خودش یا ازطریق کسی دیگر حاجتش را روا سازد و نکند خداوند در روز قیامت وی را دست بسته به گردن محشور فرماید و تا فارغ شدن از حساب بندگانش همچنان او را نگه دارد.
ـ امـام کـاظم (ع) : هر که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد او آید (بداند که) این رحمتی است که از سوی خدای تبارک وتعالی به او روی آورده است پس اگر حاجت او را روا سازد خود را به ولایت ما پـیـونـد زده اسـت و ولایـت مـا بـه ولایت خدا پیوسته است اما اگر می تواند حاجت او رابرآورد و برنیاورد خداوند در قبرش ماری آتشی براو مسلط گرداند که تا روز قیامت وی رابگزد.
ـ امام صادق (ع) : هر گاه مؤمنی بتواند برادر خود را یاری رساند, اما کمکش نکند, خداوند دردنیا و آخرت او را تنها گذارد.
ـ هیچ مؤمنی نیست که از آبروی خود برای برادر مؤمنش مایه بگذارد مگر آن که خداوندروزی او را بر آتش حرام گرداند و در روز قیامت سختی و خواری به او نرسد و هر مؤمنی که ازبرادر مؤمن خـود مـقـام وآبروی بیشتر داشته باشد اما در استفاده از مقام و آبروی خود برای کمک به او دریغ ورزد دردنیا و آخرت سختی و خواری بیند و در روز قیامت شعله های آتش چهره اش را فرو گیرد ,خواه دوزخی باشد یا آمرزیده .
ـ امام باقر (ع) : کسی که از کمک به برادر مسلمان خود و برآوردن حاجت او دریغ کند, خداوند او را گرفتار کمک به کسی کند که به سبب آن کمک گناهکار شود و مزدی هم نبرد.
ـ پیامبر خدا (ص) : کسی که بتواند حاجت نیازمندی را برآورد و دست رد به سینه او زندگناهش چون گناه باجگیر است .
ـ امـام صادق (ع) : هرگاه یکی از برادران ما دست حاجت به سوی یکی از

شیعیان ما دراز کند و او بـتـوانـد کمکش کند و دریغ ورزد,خداوند عز و جل او را به برآوردن نیاز یکی از دشمنان ما مبتلا می کند و به سبب آن در روزقیامت عذاب شود.
ـ هـر مـؤمـنـی کـه برادر مؤمن نیازمند خودرا از مال خویش محروم کند , به خدا قسم که طعم خوراک بهشت را نچشد و از شراب ناب مهرشده (بهشت)ننوشد.

کسی که خود را از دسترس مؤمن نیازمند دور نگه دارد.

ـ امام صادق (ع) : کسی که برای طلب حاجت خود یا برای سلام و احوالپرسی نزد برادر مؤمن خود رود و او خود را از وی مخفی کند , تا زنده است پیوسته نفرین خدا نثار او شود.
ـ هر مؤمنی که خود را از دسترس مؤمن دیگر دور نگه دارد, خداوند عزوجل میان اووبهشت هفتاد هزار حصار بکشد که میان هر حصار با حصار دیگر هزار سال راه است .
ـ امام باقر (ع) : هرگاه مسلمانی برای دیدار مسلمانی دیگر یا حاجت خواهی از او به منزل وی رود و اجـازه ورود بـخـواهد و او بیرون نیاید تا زمانی که همدیگر را دیدار کنند , پیوسته در لعنت خدا باشد.

کسی که برادر مؤمن خود را بپوشاند.

ـ امـام صـادق (ع) : هـرکه مؤمن برهنه ای را بپوشاند خداوند استبرق بهشتی بر تن او کند وهرکه جـامـه ای بـر تن مؤمن پوشیده (اما فقیر)کند تا تکه ای از آن جامه باقی است پیوسته او در پوشش خدا باشد.
ـ پـیـامبر خدا (ص) : هر که برادر مؤمن برهنه خود را بپوشاند خداوند از سندس و استبرق و حریر بـهشت بر تن او کند و تا زمانی که نخی از آن جامه باقی است , پیوسته او در رضوان الهی غوطه ور باشد.
ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـه لـبـاسی زمستانی یا تابستانی به برادر خود بپوشاند, برخداست که از جامه های بهشت برتن او کند وسختیهای مردن را بر وی آسان گرداند و درقبرش بر او گشایش دهد و آن گاه که سر از گور بردارد فرشتگان با بشارت به استقبالش روند.

شتاب در برآوردن نیازها.

ـ امـام صـادق (ع) : هرگاه مردی دست نیاز به سوی من دراز کند , در رفع نیاز و مشکل او شتاب می ورزم , زیرا بیم آن می رود که کار ازکار بگذرد و اقدام من در کمک به او دیگر به کارش نیاید.
ـ من در برآوردن حاجت دشمن خود شتاب می کنم , زیرا می ترسم دست رد به سینه او زنم واو از من بی نیاز شود.

آداب حاجت خواهی .

ـ امام حسین (ع) : حاجت خودرا جز نزد سه کس مبر : دیندار , یا جوانمرد , یا بزرگزاده , زیرادیندار برای حفظ دین خود نیازت را برآورد و جوانمرد از مردانگی خود شرم می کند وبزرگزاده می داند که تو با رو انداختن به او آبرویت را فروختی و با برآوردن نیازت آبروی تورا حفظ می کند.

حاجت خواهی از نوکیسه .

ـ امـام صادق (ع) : اگر دست خود را تاآرنج در دهان اژدها کنی بهتر است تا این که دست نیاز به سوی تازه به دوران رسیده ای درازکنی .
ـ امـام بـاقـر (ع) : حـکـایـت کـسـی که نیازمند نوکیسه باشد حکایت درهمی است که در دهان افعی است که هم به آن نیاز داری و هم از افعی در خطری .

نیازمند شدن به بدان .

ـ امـام سـجاد (ع) خطاب به کسی که در حضور آن حضرت عرض کرد: خدایا! مرا از بندگانت بی نـیـاز گـردان فـرمـود : اینچنین نیست زیرا مردم به هم محتاجند , بلکه بگو : خدایا ! مرا از بدان خلقت بی نیاز گردان .
ـ امـام عـلـی (ع) : خـدایـا ! مـرا بـه هـیـچ یـک از بدان خلقت نیازمند مگردان , اگر مرا محتاج کـسـی کردی به خوشروترین وبخشنده ترین کس و آن که نیازم را با زبان خوش برآورد و کمتر بر من منت نهد , محتاج گردان .
ـ گـفـتـم : بـار خـدایا (مرا محتاج هیچ یک از بندگانت مکن پیامبر خدا (ص) فرمود : ای علی ! ایـن گـونه مگو , زیرا هیچ کس نیست که به مردم نیاز نداشته باشد عرض کردم : ای رسول خدا ! پـس چه بگویم ؟
فرمود : بگو : خدایا مرا به بندگان بدت محتاج مکن عرض کردم : ای پیامبر خدا !بـنـدگـان بد او کیستند ؟
فرمود : کسانی که چون چیزی بدهند منت گذارند و هرگاه ندهند سرزنش و نکوهش کنند.

احتياط.

برای دین خود احتیاط کن .

ـ امام علی (ع) : برادر تو دین توست , پس تا جایی که می توانی مواظب دین خود باش .
ـ امام صادق (ع) : در دین خود دوراندیش و محتاط باش .
ـ در همه کارهایی که برایت ممکن است , محتاط باش .

چاره .

چاره .

ـ امام علی (ع): هر چیزی چاره ای دارد.
ـ چاره حاصل اندیشیدن است .
ـ هرکه به چاره اندیشی برنخیزد ,سختیها او را از جای برکند.
ـ حکمروایی دولتها (درگرو) چاره اندیشی است .
ـ چاره اندیشی سودمندتر از واسطه است .
ـ کسی که از آرای گوناگون آگاه نباشد چاره اندیشی نتواند.
ـ بسا چاره اندیشی که چاره اش او را به خاک افکند.
ـ امام رضا (ع) : هرکس کاری را ازراهش بجوید نلغزد و اگر هم لغزید چاره اندیشی به کمکش آید .

زندگی .

زندگی .

ـ امام علی (ع) : بدانید که هیچ چیزی نیست جز این که دارنده اش از آن سیر و خسته می شود مگر زندگی , زیرا در مرگ آسودگی نمی بیند وآن همچون حکمت است که مایه حیات دل مرده و بینایی چشم کور و شنوایی گوش کر و سیرابی تشنه کام است و در آن بی نیازی کامل (از دنیا) و سلامت (ماندن از عذاب آخرت) است .

ـ امام باقر (ع) : خدای عز و جل زندگی را پیش از مرگ آفرید.

آب و زندگی .

قرآن .
((آیـا کافران نمی دانند که آسمانها و زمین بسته بودند وما آنها را گشودیم
و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم ؟
چرا ایمان نمی آورند؟
)).
ـ امام صادق (ع) : مزه آب , زندگی است .

بهتر از زندگی .

ـ امـام عـسـکری (ع) : بهتر از زندگی آن چیزی است که هرگاه آن را از دست دهی از زندگی بیزارشوی و بدتر از مرگ آن چیزی است که هرگاه بدان گرفتار آیی آرزوی مرگ کنی .

زندگی حقیقی .

ـ امـام عـلـی (ع) : زنـدگـی جـز بـه دینداری نیست و مرگ جز با از دست دادن یقین , پس , از آب شیرین و گوارا بنوشید, تا شما را از خواب غفلت بیدار کند و از سموم کشنده بپرهیزید.
ـ یکتا پرستی مایه حیات جان است .

انواع زندگی .

ـ امام علی (ع) : نام نیک یکی از دو زندگی است .
ـ نام نیک یکی از دو عمر است (اولین عمر همان عمر طبیعی است).
ـ دانش یکی از دو زندگی است .
ـ شب زنده داری یکی از دو زندگی است .
ـ دانش فراگیرید تا به شما و زندگی بخشد.
ـ زندگی به دانش است .

حيوانات .

حقوق حیوانات .

ـ پیـامـبـر خدا (ص) --- ماده شتری را دید که زانویش بسته شده و جهاز همچنان بر پشت اوست , پرسید --- : صاحب آن کجاست ؟
به اوبگویید خودش را برای شکایت (این شتر در قیامت) آماده کند.
ـ خداوند مدارا کردن را دوست دارد و برانجام آن کمک می کند پس , هرگاه چارپایان لاغررا سوار شـدید , آنها را در منزلهایشان فرود آورید اگر زمین خشک و بی گیاه بود با شتاب از آن بگذرید و اگر سرسبز و پر علف بود, آنها در آن جا استراحت دهید.
ـ چـارپایان سالم را سوار شوید و آنهارا سالم نگه دارید و آنها را کرسی خطابه و صحبتهای خود در کـوچـه هـا و بـازارهـا نکنید, زیرا بسامرکوبی که از سواره اش بهتر است و بیشتر از او به یاد خدای تبارک و تعالی است .
ـ اگر ستمی که به حیوانات می کنید برشما بخشیده شود بسیاری از گناهان شما بخشوده شده است .
ـ آیـا در بـاره ایـن بـی زبـانـی که خداونددر اختیار تو گذاشته است از خدا نمی ترسی ؟
آن حیوان بی زبان از درد و رنجی که به او می رسانی نزد من شکایت کرد.
ـ نفرین خدا بر کسی که حیوانی را مثله کند.
ـ سومین نفری که بر پشت ستور نشیند ملعون است (سه پشته نباید حیوان را سوار شد).
ـ حیوان شش حق به گردن صاحب خود دارد : هر گاه از آن پیاده شد علفش دهد , هرگاه ازآبی گذشت آن را آب دهد , بی دلیل آن را نزند , بیشتر از قدرتش آن را بار نکند , بیشتر ازتوانش آن را راه نبرد و مدت زیادی روی آن درنگ نکند.
ـ امـام بـاقـر (ع) : پـیامبر خدا (ص) شنید که مردی شتر خود را نفرین می کند , فرمود : برگرد , باشتر نفرین شده همراه ما نیا.
ـ در حـدیث رحلت امیرالمؤمنین (ع)آمده است : ام کلثوم گفت : آن گاه امام (ع) به حیاط خانه رفـت در صحن خانه چند غاز بود که به برادرم حسین (ع) هدیه شده بود , غازها دنبال امام (ع) به راه افـتـادنـد وبـال می زدند و رو به روی ایشان فریاد می کردند تا آن شب چنین سر و صدایی راه نـینداخته بودند سپس امام فرمود :دخترم ! به حقی که مرا بر توست سوگند این حیوانات را آزاد کن من چیزی را نگه داشته ام که زبان ندارد و نمی تواند بگوید گرسنه است یا تشنه یا آنها را آب و غذا بده یا آزادشان کن که ازعلفها و سبزه های زمین بخورند.

ـ پيامبر خدا (ص) : حيوانات مى گويند : خدايا ! صاحب خوبى نصيب من كن , كسى كه مراسيرآب و غذا كند و بيش از توانم بر من بار ننهد.

زدن حیوانات .

ـ پیامبر خدا (ص) : به صورت حیوانات نزنید, زیرا آنها حمد و تسبیح خدا می گویند.
ـ علی بن حسین (ع) چهل بار با شترخود به حج رفت و یک تازیانه بر آن نزد.
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : حیوان را برای چموشی و سرکشی کردن بزنید, اما برای لغزیدن و به سر در آمدن نزنید.
ـ پـیـامبر خدا(ص) الاغی را دید که صورتش را داغ کرده اند, فرمود : مگر نشنیده اید که من نفرین کرده ام آن کسی را که صورت حیوان را داغ کند یا بر چهره اش تازیانه زند؟
.

ثواب مهربانی با حیوانات .

ـ پیامبر خدا (ص) : زنی بدکاره سگی را دید که بر سرچاهی له له می زند و کم مانده است ازتشنگی بـمیرد او کفش خود را در آورد و آن رابه روسری خود بست و به وسیله آن از چاه آب کشید (و به آ حیوان داد) , پس خداوند گناهان او را به سبب این کار آمرزید.

کیفر آزار دادن حیوانات .

ـ پیامبر خدا (ص) : زنی به سبب آن که گربه ای را بسته بود و اجازه نمی داد برای غذای خودشکار کند و بدین سبب مرد , مستوجب آتش دوزخ گشت .
ـ امام صادق (ع) : زنی به سبب آن که گربه ای را بسته بود تا از تشنگی مرد , به عذاب گرفتارآمد .
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : در دوزخ زنـی را دیـدم که گربه اش از هر طرف او را گاز می گرفت , عـلـتـش ایـن بـود که (در دنیا) آن حیوان را بسته بود و نه غذایش می داد و نه آزادش می کرد که خودش حیوانی را شکار کند.

کشتن به ناحق حیوانات .

ـ پیامبر خدا (ص) : هر حیوانی --- پرنده یا جز آن --- که به ناحق کشته شود در روز قیامت از قاتل خود شکایت خواهد کرد.
ـ هـرکـس گـنـجـشکی را بی سبب بکشد آن گنجشک در روز قیامت از او به درگاه خدا بنالد وبگوید : پروردگار من ! فلانی مرا نه برای استفاده که بی سبب کشت .
ـ هـر کـس گنجشکی را , بدون رعایت حق آن , بکشد خدای تعالی در روز قیامت از او بازخواست کند عرض شد : حق گنجشک چیست ؟
فرمود : این که او را ذبح کند, نه این که گردنش را بکند.
ـ ابن عباس : [رسول اللّه (ص)] از کشتن هر جانداری نهی فرمود, مگر آن که آزار برساند.

نهی از به جان هم انداختن حیوانات .

ـ ابن عباس : پیامبر (ص) از به جان هم انداختن حیوانات نهی فرمود.

شرم .

شرم .

قرآن .
((یـکـی از آن دو زن کـه بـه آزرم راه مـی رفت نزد او آمد وگفت : پدرم تو را می خواند تا مزد آب دادنـت را بـدهـد چـون نـزد او آمـد و سـرگـذشـت خـویـش بـگفت , گفت : مترس , که تو از مردم ستمکاره نجات یافته ای)).
ـ مـصـباح الشریعة : امام صادق (ع) فرمود: شرم نوری است که گوهر آن سینه ایمان است ,معنای شرم این است که در برابر هر آنچه با توحید و معرفت ناسازگار است خویشتنداری کنی .
ـ امام علی (ع) : شرم وسیله رسیدن به هر زیبایی و نیکی است .
ـ پیامبر خدا (ص) : شرم جز خوبی به بار نمی آورد.
ـ امام علی (ع) : زیباترین جامه های دین شرم است .
ـ شرم کمال بزرگواری وبهترین خوی است .
ـ شرم کلید همه خوبیهاست .
ـ پیامبر خدا (ص) : شرم سراسر خیر وخوبی است .
ـ شرم از آیینهای اسلام است .
ـ امام علی (ع) : هرکس که شرم جامه خود را بر او بپوشاند عیبش بر مردم پوشیده ماند.
ـ امام صادق (ع) : در نامه ای که به اصحاب خود نوشت و به آنان دستور داد پیوسته آن را بخوانند و از نظر بگذرانند می فرماید : برشما باد به شرم و دوری کردن از آنچه مردمان صالح پیش از شما از آنها دوری کردند.
ـ پیامبر خدا (ص) : بی شرمی با هیچ چیز همراه نشد مگر این که آن را زشت گردانید و حیا باهیچ چیز همراه نگشت مگر این که آن را آراست .
ـ اگر شرم به صورت مردی مجسم می شد هر آینه مردی صالح و نیکوکار بود.
ـ خداوند, با شرم پاکدامن را دوست دارد و از بی شرم گدای سمج نفرت دارد.
ـ امام علی (ع) : خردمند ترین مردم با شرمترین آنهاست .

شرم در راس مکارم اخلاق است .

ـ امـام صـادق (ع) : مـکارم اخلاق یکی بسته به دیگری است , خداوند آنها را به هر که خودخواهد می دهد ممکن است در مرد باشد و در فرزندش نباشد , در بنده باشد و در آقایش نباشد(این خویها عـبارتند از :) راستگویی , صداقت با مردم , عطا کردن به سائل , جبران کردن خوبیها , امانتداری , صله رحم , دوستی و مهربانی با همسایه و یار , میهمان نوازی و در راس همه حیا.

پیامدهای شرم .

ـ امام علی (ع) : شرم مانع زشتکاری می شود.
ـ علت پاکدامنی حیاست .
ـ شرم ریشه جوانمردی و پاکدامنی میوه آن است .
ـ (اندازه) پاکدامنی به اندازه شرم و حیا بستگی دارد.
ـ در شرم و حیای آدمی همین بس که از او رفتار ناخوشایند نسبت به کسی سر نزند.
ـ حیا فروهشتن چشم است .
ـ پیامبر خدا (ص) : اما آنچه از حیا نشات می گیرد : نرمش , مهربانی , در نظر داشتن خدا درآشکار و نهان , سلامت , دوری کردن از بدی , خوشرویی , گذشت و بخشندگی , پیروزی وخوشنامی در میان مردم , اینها فوایدی است که خردمند از حیا می برد خوشا کسی که نصیحت خدا را بپذیرد و از رسواگری او بترسد.

شرم و ایمان .

ـ امام کاظم (ع) : شرم از ایمان است و ایمان در بهشت جای دارد و بی شرمی ازنافرهیختگی است و نافرهیختگی در آتش است .
ـ امام صادق (ع) : حیا و پاکدامنی وکندی --- کندی زبان نه کندی دل --- از ایمان است و زشتگویی و بدزبانی و دریدگی از نفاق و دورویی است .
ـ امـام باقر (ع) : حیا و ایمان به هم پیوسته اند , هرگاه یکی از آنها برود دیگری هم در پی آن روانه شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر دینی را خویی است , خوی اسلام حیاست .
ـ حیا همه دین است .
ـ امام علی (ع) : حیای زیاد مرد نشانه ایمان اوست .
ـ امام حسن (ع) : حیا ندارد کسی که دین ندارد.
ـ امام صادق (ع) : ایمان ندارد کسی که حیا ندارد.
ـ امام علی (ع) : ایمانی چون حیا و بخشندگی نیست .

شرم نکوهیده .

ـ امام صادق (ع) : هرکه کم رو باشد کم دانش شود.
ـ امام علی (ع) : هیبت و شکوه با نومیدی قرین است و کمرویی با محرومیت .
ـ کمرویی با محرومیت قرین است .
ـ کمرویی محرومیت زاست .
ـ کمرویی مانع روزی است .

حیای خردمندانه و حیای نابخردانه .

ـ پیامبر خدا (ص) : حیا دو گونه است حیای ناشی از خرد و حیای برخاسته از نابخردی حیای خرد خیز دانش است و حیای نابخردانه جهل و نادانی .
ـ امام صادق (ع) : حیا بر دو گونه است ,یک حیا ضعف و ناتوانی است و حیای دیگر قدرت و اسلام و ایمان .
ـ امام علی (ع) : کسی که از گفتن حق شرم کند احمق است .

نتیجه بی شرمی .

ـ امام عسکری (ع) : کسی که از روی مردم شرم نداشته باشد از خدا شرم ندارد.
ـ امام علی (ع) : کسی که از مردم حیا نکند از خدای سبحان حیا نداشته باشد.
ـ پیامبر خدا (ص) : کسی که در آشکار ازخدا شرم نکند , در نهان نیز از او شرم نمی کند.

آدم بی شرم از هیچ کاری ابا ندارد.

ـ پـیـامـبر خدا (ص): از مثل های پیامبران (ع)جز این سخن مردم بر جای نمانده است : وقتی حیا نداشتی هر کاری می خواهی بکن .
ـ امام کاظم (ع) : از مثل های پیامبران (ع)جز این جمله بر جای نمانده است : ((اگر که حیا نداری هر کاری می خواهی بکن)) : این جمله درباره بنی امیه است .
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : آخـریـن سخنی که از نخستین پیامبران به مردم رسیده این است : چون حیانداشتی هر کاری می خواهی بکن .
ـ آخـریـن سخنی که مردمان جاهلی از سخن وحی گرفتند این است : اگر حیا نداری هر کار که می خواهی بکن .
ـ امام صادق (ع) : کسی که از عیب وننگ شرم نداشته باشد و در پیری دست از خلافکاری نکشد و در نهان از خدا نترسد , بی خیراست .

شرم داشتن از خدا.

ـ امام سجاد (ع) : از خدا بترس چون او بر تو تواناست و از او شرم کن زیرا که به تو نزدیک است .
ـ امام کاظم (ع) : در نهان از خدا شرم کنید همچنان که در آشکار از مردم شرم دارید.
ـ پیامبر خدا (ص) : از خدا شرم کن همچنان که از همسایگان خوب خود شرم می کنی , زیراشرم از خدا بر یقین می افزاید.
ـ امام علی (ع) : برترین حیا شرم داشتن از خداست .
ـ شرم از خدا بسیاری از گناهان را پاک می کند.

شرم داشتن از دو فرشته همراه آدمی .

ـ پیامبر خدا (ص) : هریک از شما باید از دو فرشته ای که با خود دارد شرم کند , همچنان که ازدو همسایه خوب خود که شب و روز در کنارش هستند شرم می کند.
ـ از سفارشهای آن بزرگوار به ابوذر :ای اباذر ! از خدا شرم داشته باش , به خدا سوگند من هنگامی که برای قضای حاجت می روم ازشرم دو فرشته همراهم چهره خود را با جامه ام می پوشانم .

شرم حقیقی .

ـ امـام بـاقر(ع) : پیامبرخدا(ص) فرمود: از خدا چنان که باید شرم کنید عرض شد : ای پیامبر خدا !چـه کـسـی از خـدا چـنـان که باید شرم دارد ؟ فرمود : کسی که از خدا براستی حیا داشته باشد بایداجل خود را در برابر دیدگانش قرار دهد , به دنیا و فریبندگیهای آن پشت کند , مواظب سر واندیشه خود و شکم و خوراک خود باشد و گور و پوسیده شدن بدن را از یاد نبرد.
ـ امام کاظم (ع) : رحمت خدا بر کسی که از خدا چنان که باید شرم کند , پس , سر و اندیشه خود و شـکـم و خوراک خویش را پاس دارد ومردن و پوسیدن را به یاد داشته باشد و بداند که بهشت در میانه سختیهاست و دوزخ در میانه خواهشها و هوسها.

اوج شرم .

ـ امام علی (ع) : بهترین حیا شرمت از خویش است .
ـ اوج حیا این است که آدمی از خودش شرم کند.
ـ شرم داشتن مرد از خود میوه ایمان است .
ـ شرم داشتن از خود کمال جوانمردی است .
ـ بهترین پارسایی این است که کاری را که در آشکار از انجامش شرم می کنی در تنهایی خود نکنی .

شرم (متفرقه).

ـ پیامبر خدا (ص) : کسی که تن پوش حیارا دور افکند, غیبت او اشکال ندارد.
ـ حیا ده جز دارد , نه جز آن در زنان است و یک جز در مردان .
ـ امام صادق (ع) : دست نیاز به سوی مردم دراز کردن , عزت را سلب می کند و حیا را می برد.
ـ امام علی (ع) : از سه کار شرم نباید کرد , خدمت کردن به میهمان , از جا بر خاستن در برابرپدر و آموزگار خویش و طلبیدن حق گر چه اندک باشد.

حرف خا

فرجام .

فرجام .

ـ پـیـامبر خدا (ص) : مؤمن پیوسته از بدفرجامی هراسان است و تا زمان جان کندن و ظاهر شدن ملک الموت بر او یقین ندارد که به رضوان و خشنودی الهی خواهد رسید.
ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر فـرجـامـت بـا نـیـکـبـخـتی قرین شود به سوی نعمتها خواهی رفت و شـهـریـاری مـطـاع خـواهـی شـد و در امان و بدور از هراس خواهی بود , فرزندانی با جامهایی از چـشـمه خوشگوار که سفید است و نوشندگان را لذت بخشد , چونان رشته مروارید بر گرد شما بچرخند.
ـ هر آفریده ای به سوی سرنوشتی نامعلوم (برای او) پیش می رود.

ملاک کار عاقبت آن است .

ـ مسیح (ع): مردم می گویند : ساختمان به شالوده آن است اما من به شما چنین نمی گویم عرض کـردند : پس شما چه می گویی ای روح اللّه ؟ فرمود : حقیقتی را به شما بگویم : آخرین سنگی که کارگرمی گذارد همان شالوده ساختمان است .
ابو فروه , راوی حدیث , می گوید : مراد آن حضرت عاقبت کار است .
ـ پیامبر خدا (ص) : بهترین کارها خوش فرجام ترین آنهاست .
ـ ملاک کار فرجام آن است .
ـ کارها به تمام شدن آنهاست و اعمال به عاقبت آنها.
ـ امـام عـلـی (ع) : کـار نـاخـوشـایندی که فرجام آن پسندیده باشد بهتر است از کار خوشایندی که فرجامش نکوهیده باشد.
ـ خـوشبختی حقیقی آن است که کار انسان به خوشبختی ختم شود و بدبختی واقعی آن است که فرجام کارش با بدبختی قرین شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : (گاه) آدمی زمانی دراز کار اهل بهشت را انجام می دهد اما سرانجامش به کار اهـل دوزخ خـتم می شود و (گاه) انسان روزگاری دراز مرتکب کارهای دوزخیان می شود اما در عاقبت به کارهای بهشتیان روی می آورد.
ـ هـمـانـا بنده (گاه) کاری می کند که به نظر مردم کار اهل بهشت است حالی که او از دوزخیان اسـت و (گـاه) کـارهایی می کند که در نگاه مردم کار دوزخیان است در حالی که او بهشتی است همانا اعمال به عاقبت آنهاست .
ـ تـا عـاقـبـت کـار کسی بر شما معلوم نشده از (اعمال خوب) او به شگفت نیایید چه آن که آدمی (گاه) زمانی دراز از عمر خود یا برهه ای از روزگارش را کارهای شایسته می کند که اگر با همان وضع بمیرد به بهشت می رود اما ناگهان تغییر می کند و کارهای ناشایست انجام می دهد.
ـ عـمرو بن جرموز شمشیر زبیر را نزد علی بن ابی طالب آورد حضرت آن را گرفت و بدان نگاهی کرد و فرمود : به خدا قسم چه بسیار رنج و اندوهها که صاحب این شمشیر از چهره پیامبرخدا(ص) زدود.
ـ امـام عـلـی (ع) : دنـیـا سـراسـر نـادانی است مگر آن جا که علم باشد و علم همه اش حجت (بر ضـدعـالـم) اسـت مـگـر آنـچـه مـورد عمل قرار گیرد و عمل یکسره ریاست مگر آن که از روی اخلاص باشد و اخلاص در معرض خطر است تا بنده بنگرد که عاقبتش چون است .
ـ امام صادق (ع) : گاه انسان خوشبخت راه شوربختان را می پیماید, چندان که مردم می گویند : چقدر او شبیه نگونبختان است و بلکه یکی از

آنان است اما سرانجام خوشبختی به سراغش می آید و گـاه انـسـان (سرانجام) بدبخت (در آغاز) راه نیکبختان را می پوید تا آن جا که مردم می گویند : چـقـدر او شـبـیه سعادتمندان است و بلکه از خود آنان است اما سرانجام بدبختی او را در می رسد کسی که علم خدا برخوشبختی او تعلق گرفته است اگر از عمر دنیا به اندازه فاصله میان دو شیر دوشیدن شتر باقی مانده باشد , سرانجام خوشبخت می شود.

موجبات نیک فرجامی .

قرآن .
((کـسـان خود را به نماز فرمان ده و خود در آن کارپافشاری کن از تو روزی نمی خواهیم ما به تو روزی می دهیم و عاقبت از آن پرهیزگاری است)).
- -
- -
((این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته ایم که در این جهان نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد وسرانجام نیک از آن پرهیزگاران است)).
ـ امام صادق (ع) --- به یکی از مردم --- : اگر می خواهی که عملت ختم به خیر شود و در هنگام مردن بـا بـهترن اعمال بمیری حق خدا راپاس داشته نعمتهایش را در راه معصیت صرف نکن و به سبب بردباری که نسبت به تو نشان می دهد دچار غرور و غفلت نشو و هر کس را که دیدی از ما به نیکی یاد می کند یا دم از محبت مامی زند گرامی بدار.
ـ امام کاظم (ع) : پایان اعمال شما به این است که در حد توان خود نیازهای برادرانتان را بر آورید و بـه آنـان نـیکی کنید در غیر این صورت اعمال شما پذیرفته نشود با برادران خود مهربان و دلسوز باشید تا به ما بپیوندید.
ـ امـام عـلـی (ع) : اگر می خواهی که خداوند تو را از بدعاقبتی نگه دارد بدان که هر خوبی که به تـومی رسد از فضل و توفیق خداست وهر بدی که به تو می رسد خداوند به تو مهلت و فرصت داده است از بردباری و گذشت او نسبت به خودت بترس .
ـ امام صادق (ع) : آن که خردمند باشد فرجامش , به خواست خدا , بهشت است .

موجبات بد فرجامی .

قرآن .

((پـیـش از شـمـا سـنـتـهایی بوده است , پس بر روی زمین بگردید و بنگرید که پایان کار آنها که پیامبران را به دروغگویی نسبت می دادند چه بوده است)).

((بر آنها بسی باران باراندیم , پس , بنگر که عاقبت مجرمان چگونه بود)).

((و بر سر راهها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه خدا رویگردان سازید و به کجروی وا داریـد و بـه یاد آریدآن گاه که اندک بودید , خدا بر شمار شما افزود و بنگرید که عاقبت مفسدان چگونه بوده است)).

((چـیـزی را دروغ شـمـردنـد که به علم آن احاطه نیافته بودند و هنوز از تاویل آن بی خبر بودند کـسـانـی کـه پـیش از آنان بودند نیز پیامبران را چنین به دروغ نسبت دادند پس بنگر که عاقبت ستمکاران چگونه بوده است)).

مواد مخدر.

مصرف مواد مخدر.

ـ پیامبر خدا (ص) : زمانی فرا رسد که امت من چیزی به نام بنگ استعمال می کنند من از این افراد بیزار و بدورم و آنان از من دورند.
ـ به یهود و نصاری سلام کنید اما به مصرف کننده بنگ سلام نکنید.
ـ کسی که گناه کشیدن بنگ را ناچیز شمارد کافر است .
ـ هـر کـس بنگ استعمال کند چنان است که هفتاد بار کعبه را ویران کند و هفتاد فرشته مقرب را بـکـشـد و هفتاد پیامر مرسل را به قتل رساند و هفتاد قرآن را بسوزاند و هفتاد سنگ به سوی خدا پرتاب کند چنین کسی از رحمت خدا دورتر است تا شرابخوار و رباخوار و زناکار و سخن چین .

خدمت کردن .

خدمت کردن .

ـ پـیامبر خدا (ص) : بنده پیوسته از خداست و خدا از او تا زمانی که خدمت نشود وقتی کسی به او خدمتی کرد باید حساب پس دهد.
ـ هـر مـسـلـمـانـی کـه گـروهی از مسلمانان را خدمت کند خداوند به تعداد آنان در بهشت به اوخدمتکار دهد.
ـ روایت شده است که خدای تعالی به داود (ع) وحی فرمود که : چه شده است که تو راگوشه گیر مـی بینم ؟
داود عرض کرد : بندگانت در راه تو مرا خسته کرده اند فرمود: چه می خواهی ؟
عرض کـرد : مـحـبت تو را فرمود : محبت من به این است که از بندگانم در گذری واگر دیدی کسی خواستار من است , او را خدمت کنی .
ـ امـام صـادق (ع) : مـؤمنان خدمتکار یکدیگرند جمیل می گوید : عرض کردم : چگونه خدمتکار یکدیگرند ؟
فرمود : به یکدیگر سود می رسانند.
ـ پـیامبر خدا (ص) : خدمت کردن مؤمن به برادر مؤمنش مقامی است که فضیلت و ثواب آن جزبا همانند آن (خدمت متقابل) به دست نیاید.
ـ امـام صادق (ع) : برادر خود را خدمت کن , اما اگر او از تو خدمت خواست خدمتش نکن ووقعی بدو مگذار.

خوارج .

قاسطین , ناکثین , مارقین .

ـ امـام عـلـی (ع) : مـن بـه جنگ با سه گروه فرمان دارم : قاسطین و ناکثین و مارقین قاسطین شامیانند و ناکثین را نام برد و مارقین نهروانیانند --- یعنی حروریه (خوارج) ـ.

ـ پیامبر (ص) به من سفارش کرد که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم .

ـ آن گاه که خلافت را به دست گرفتم گروهی پیمان شکستند و دسته ای از دین بیرون شدند و گـروهـی راه سـتـم در پیش گرفتند گویی نشنیدند که خدای سبحان می فرماید : ((آن سرای آخـرت را بـرای کـسـانـی قـرار مـی دهـیم که خواهان سرکشی و فساد نیستند و پایان نیک از آن پرهیزگاران است)) آری ! به خدا سوگند که آنان این سخن را شنیدند و آن را فهم کردند, اما دنیا در چشمان آنها آراسته شد و زرق و برق آن شیفته شان کرد.

ناکثین .

ـ امـام صادق (ع) : گروهی از مردم بصره نزد من آمدند و درباره طلحه و زبیر نظرم را پرسیدند , گـفـتـم : آنـان دو تن از پیشوایان کفرهستند علی صلوات اللّه علیه , در روز بصره (جنگ جمل) وقتی سواران خود را آرایش داد, به یارانش فرمود که در جنگ با این قوم شتاب مکنید تا میان خود و خدای تعالی و آنان حجت راتمام کنم پس نزد آنان رفت و به بصریان فرمود : آیا فکر می کنید که مـن در حـکـومـت مـرتـکب ستمی شده ام ؟ گفتند : نه سپس نزد یاران خود برگشت و فرمود : خداوند در کتاب خودمی فرماید : ((اگر پس از پیمان بستن عهد و سوگندهای خود را شکستند و در دین شما طعن زدند با پیشوایان کفر قتال کنید)) پس , امیرالمؤمنین (ع) فرمود : سوگند به آن کـه دانه راشکافت و مردمان را آفرید و محمد (ص) را به نبوت برگزیداین آیه درباره شماست و از زمانی که نازل شده با چنین گروهی جنگ نشده است .

مارقین .

قرآن .
((بگو : آیا زیانکارترین مردمان را به شما بشناسانم ؟
آنان که کوششان در زندگی دنیا تباه شد و حال آن که می پندارند کاری نیکو می کنند)).
ـ امام علی (ع) --- در پاسخ به کسی که این آیه را در حضور آن حضرت تلاوت کرد --- : حروریان (خوارج) از این افرادند.
ـ پیامبر خدا به من فرمود : بزودی گروهی آشکار خواهند شد که سخن حق می گویند اما ازحلقومشان فراتر نمی رود , از حق بیرون می شوند همچون بیرون شدن تیر (از کمان).
ـ پیامبر خدا (ص) : گروهی در دین ژرفکاوی می کنند و همچنان که تیر از کمان خارج می شود از دین بیرون می روند.
ـ در آخر الزمان گروهی پیدا می شوند کم سال وسبکسر سخن بهترین خلق خدا را به زبان می آورند و قرآن می خوانند اما از حنجره های آنان فراتر نمی رود , از دین خارج می شوندهمچون خارج شدن تیر از کمان هر گاه آنان را دیدید بکشیدشان , زیرا که کشندگان آنها درروز قیامت نزد خدا پاداش دارند.
ـ امام علی (ع) : شنیدم که پیامبر خدا(ص) می فرماید : در آخر الزمان مردمی سر بر می دارند کم سال وسبکسر بهترین سخنان را به زبان می آورند , بیش از شما نماز می خوانند , بیش از شماقرآن تلاوت می کنند , اما ایمان آنها از استخوان چنبره --- یا فرمود : از حنجره هایشان --- فراترنمی رود , همانند خارج شدن تیر از کمان , از دین خارج می شوند این افراد را بکشید.
ابن ابی الحدید می نویسد : اخباری که درباره وعده ثواب خدا به کشندگان خوارج از زبان پیامبر(ص) نقل شده چندان زیاد است که به حد تواتر رسیده است .
ـ پیامبر خدا (ص) به من دستور داده است که با قاسطین , همینان که به سوی آنها در حرکتیم وبا ناکثین , همانانی که جنگ با آنان را پشت سر گذاشتیم و با مارقین که هنوز با آنان رو به رونشده ایم , بجنگم پس , پیش به سوی قاسطین که اهمیت آنان برای ما از خوارج بیشتر است ,پیش به سوی قومی که با شما می جنگند , تا جبارانی گردند و مردم آنان را به خداوندگاری بگیرند و آنان بندگان خدا را به بندگی گیرند و اموالشان را میان خود دست به دست کنند.
ـ ابو ایوب انصاری : پیامبر خدا (ص) به ما سفارش فرمود که همراه علی

با ناکثین بجنگیم و ماهم بـا آنان جنگیدیم , سفارش کرد که در رکاب علی با قاسطین بجنگیم و اینک به سوی آنان ـیعنی مـعـاویـه و یـارانـش --- مـی رویم , و سفارش کرد که همراه علی با مارقین بجنگیم اما هنوز آنان را ندیده ام .
ـ پـیـامبر خدا (ص) : بزودی مردمی سر بر می دارند که قرآن می خوانند اما از استخوان چنبره شان فراتر نمی رود مانند خارج شدن تیر از کمان , از دین خارج می شوند.
ـ انـدکـی مـال نـزد پـیـامـبـر آوردند آن حضرت به تقسیم کردن آنها پرداخت قسمتی از آن را بر می داشت و لحظاتی به سمت راست خود متوجه می شد مثل این که با کسی حرف می زند و سپس آن مـال را بـه کـسـانـی کـه نزدش بودندمی داد حضار فکر می کردند که ایشان با جبرئیل سخن مـی گـویـد در ایـن حال مردی سیاه و بلند قدو آستین بر زده و سر تراشیده که در پیشانیش اثر سـجـده بود از راه آمد و گفت : ای محمد ! به خدا قسم عدالت نمی ورزی پیامبر(ص) خشمگین شد چندان که گونه هایش سرخ گشت و فرمود: وای بر تو ! من عادل نباشم چه کسی عادل است ؟
اصحابش عرض کردند : گردنش را بزنیم ؟
فرمود : نمی خواهم مشرکان بشنوند که من اصحاب خـود را مـی کشم , او با امثال و نظایر و هم مسلکان خود سر بر می دارند و شیطان در دینشان نفوذ مـی کـنـد و هـمچون در رفتن تیر از کمان ازدین به دور می روند و به هیچ چیزی از اسلام پایبند نیستند.
ـ پیامبر (ص) در روز (جنگ) حنین شمشهای طلا را تقسیم می کرد , مردی از راه رسید وگفت : ای مـحمد ! عادل باش ! پیامبر فرمود : وای بر تو ! اگر من عادل نباشم چه کسی عادل است ؟
ـ یا فـرمود : پس از من عدالت را نزد چه کسی خواهید یافت ؟
ـ آن گاه فرمود : زودا که مردمی چون ایـن بـیـایـنـد کـه خـواهـان کـتاب خدا باشند حالی که دشمن آنند , کتاب خدا را می خوانند اما ازحـنجره های آنان فراتر نمی رود, سرهای تراشیده دارند , هر گاه اینان سر بر داشتند گردنشان رابزنید.

خبر دادن پیامبر از دو حکم .

ـ پیامبر خدا (ص) : بنی اسرائیل دچاراختلاف شدند و همچنان با هم در اختلاف به سر می بردند تا آن که (بـرای رفـع اخـتـلاف خود)دو حکم و داور انتخاب کردند اما آن دو خود گمراه شدند و دیـگـران را گـمراه کردند این امت نیز بزودی دچار اختلاف خواهند شد و همچنان با یکدیگر در اخـتـلاف بـه سـر خـواهند برد تا آن که دو حکم برگزینند که کجراهه روند و پیروانشان را نیز به کجراهه کشانند.

احتجاج امام در موضوع حکمین .

ـ یـکـی از اصـحـاب امیرالمؤمنین (ع)برخاست و به آن حضرت عرض کرد : ابتدا ما را از پذیرفتن حـکـمـیـت بـاز داشتی و سپس دستوردادی آن را بپذیریم , نمی دانیم کدام یک درست تر است ؟
حـضرت دست بر دست زد و فرمود: این (حیرت و سرگشتگی) سزای کسی است که دور اندیشی را رهـا کند به خدا سوگند اگرآنگاه که شما را فرمان دادم بدانچه دادم , به کاری ناخوشایند که خـدا خـیری در آن نهاده بود شمارا وا داشتم و اگر پایدار می ماندید هدایتتان می کردم و اگر کج می رفتید راستتان می کردم و اگرسرباز می زدید مجبورتان می کردم البته این روش استوارتر بود اما به کمک چه کسی و یاری خواستن از که ؟ .
ـ امـام عـلـی (ع) بـه اردوگـاه خـوارج کـه بر نپذیرفتن حکمیت پا فشاری می کردند , رفت و به آنان فرمود : آیا هنگامی که قرآنها را از روی حیله و فریب و مکر و خدعه بر سر نیزه ها کردندنگفتید : آنـهـا بـرادران مـا و هـمدینان مایند از ما خاتمه جنگ می خواهند و به کتاب خدای سبحان روی آورده انـد درسـت آن است که در خواست آنها را بپذیریم و اندوهشان را بر طرف سازیم ؟
آن زمان مـن بـه شما گفتم : این کار آنها ظاهرش ایمان است و باطنش دشمنی , آغازش دلسوزی است و فرجامش پشیمانی .
ـ زمـانـی کـه امـیرالمؤمنین (ع) حکمین را پذیرفت خوارج گفتند : دو انسان را حکم قرار دادی ؟
حضرت فرمود : من هیچ مخلوقی را حکم قرار ندادم بلکه قرآن را داور کردم .
ـ امـام عـلـی (ع) : من شما را از این حکمیت باز داشتم اما شما چون دشمن (یا مخالف) از پذیرش دسـتـور مـن سـربـاز زدیـد تا جایی که رای خود را در کار هوای شما کردم که گروهی سبکسر و نابخرد هستید من برای شما --- ای ناکسان ـشر و بدی نیاوردم و زیان و ضرری برایتان نخواستم .
ـ ابـو جـعـفـر مـحـمـد بـن جریر طبری در ((تاریخ)) خود می گوید : وقتی علی (ع) وارد کوفه شدبسیاری از خوارج با آن حضرت به آن جا آمدند و شمار فراوانی از آنان نیز در نخیله و دیگرجاها مـانـدنـد و به کوفه نیامدند حر قوص بن زهیر سعدی و زرعة بن برج طائی --- از سران خوارج --- نزد علی آمدند حرقوص گفت : از گناه خودت توبه کن و با ما بیا تا با معاویه بجنگیم علی (ع)فرمود : مـن شـمـا را از حـکـمـیـت بـاز داشـتـم امـا

شـمـا نـپذیرفتید و اینک آن را گناه می شمارید؟
بـدانـیـدکـه حـکـمـیـت گـناه نیست بلکه ناشی از ناتوانی رای وسستی تدبیر است و من شما را ازایـنـهـابـازداشـتـم زرعـه گـفت : به خدا قسم اگر از داور قرار دادن این مردان توبه نکنی تو رابـرای رضای خدا می کشم علی (ع) فرمود: بینوای نگونبخت ! گویا کشته تو را می بینم که باد بر آن می وزد ! زرعه گفت : این آرزوی من است .
ـ امام علی (ع) : آن گاه رای بزرگان شمابر این شد که دو مرد را انتخاب کنند و ما ازآنان پیمان گرفتیم که مطابق قرآن عمل کنند و از آن فراتر نروند و زبانشان با قرآن باشد ودلهایشان پیرو آن , اما هر دو از قرآن دست کشیدند و حق را فرو گذاشتند در حالی که آن رامی دیدند.
ـ طوفان شن بر شما بوزد و نسلتان بریده شود ! آیا پس از ایمان به خدا و جهاد در رکاب پیامبر خدا (ص) بـر کفر خویش گواهی دهم ؟
دراین صورت گمراه باشم و از رهیافتگان نباشم , به بدترین سـرنـوشـت گرفتار آیید و به راه گذشتگان خود روید ! بدانید که پس از من خواری و ذلتی تمام شـمـا را فـرا خواهد گرفت و به شمشیری بران دچار خواهید شد و ستمگران ستم بر شما را شیوه خود خواهند کرد.

خبر دادن امام از سرنوشت خوارج .

ـ امـام عـلی (ع) --- در جنگ با خوارج --- :قتلگاه آنان این سوی نهر است , به خدا سوگند از آنان ده نفر نخواهند گریخت و از شما ده نفرکشته نخواهند شد.
ابـن ابی الحدید می نویسد : این خبر چندان مشهور و در میان مردم نقل می شود که از اخبارتقریبا متواتر است و از جمله معجزات امام و پیشگوییهای مفصل ایشان می باشد.
ـ ابـو سلیمان مرعش : من همراه علی به نهروان رفتم او فرمود : سوگند به آن که دانه را (دردل زمین) شکافت و مردمان را بیافرید از شما ده تن کشته نمی شوند و از آنان ده تن بر جای نمی مانند مردم (یاران امام) با شنیدن این سخن بر نهروانیان حمله کردند و آنها را کشتند.
ـ امام علی (ع) : بر آنان بتازید که به خداقسم از شما ده تن کشته نشوند و از آنان ده تن جان سالم بـه در نـبـرنـد پس , بر آنان تاخت وخردشان کرد از یاران امام (ع) نه نفر کشته شدند و از خوارج هشت نفر گریختند.

علت نامگذاری خوارج به حروریه .

ـ ابـوالعباس : علت نامگذاری حروریه (به این نام) این است که وقتی علی (ع) --- بعد از مناظره ابن عـبـاس بـا خـوارج --- بـا ایـشـان مـنـاظـره کـرداز جـمـلـه بـه ایـشـان فـرمـود : مگر نه این که وقـتـی این جماعت قرآنهارا برافراشتند من به شما گفتم :این یک مکر و نشان ضعف آنهاست اگر مقصودشان داوری قرآنها باشد پیش من می آمدندمگر نه این که هیچ کس به اندازه من حکمیت را نـاخـوش نـمـی داشـت ؟
گـفـتند : درست است فرمود : مگر نه این که شما مرا ناچار به پذیرفتن حـکـمـیـت کـردیـد ؟
! پس دو هزار نفر از خوارج به همراه امام (ع) از محل تجمع خود در حرورا بـرگـشتند علی به آنان فرمود : چه نامی بر شماگذاریم ؟
آن گاه فرمود : چون در حرورا فراهم آمده اید شما را حروریه می نامم .

کشته شدن عبداللّه بن خباب .

ـ ابـوالـعـباس : عبداللّه بن خباب در حالی که به گردن خود قرآنی آویخته و با همسر باردارش بر الاغـی سـوار بـود با خوارج روبه برو شدآنها به او گفتند : همان که به گردنت آویخته ای ما را به کـشتن تو فرمان می دهد عبداللّه به آنان گفت : آنچه را قرآن زنده کرده است زنده کنید و آنچه را میرانده است بمیرانید از میان خوارج مردی برجست و خرمایی را که از درخت افتاده بود برداشت و در دهـان گذاشت هم مسلکانش سر او داد کشیدند و او از روی پرهیزگاری خرما را از دهانش بـیـرون انـداخـت ! نیز به یکی ازآنان خوکی حمله کرد و او آن حیوان را زد و از پا در آورد یارانش گفتند : این کار فساد درزمین است و کشتن خوک را ناروا شمردند.
آن گـاه بـه ابـن خباب گفتند : از پدرت برایمان حدیثی بگو عبداللّه گفت : از پدرم شنیدم که گـفـت :شنیدم پیامبر خدا (ص) می فرماید : پس از من فتنه ای پدید خواهد آمد که دل آدمی در آن مـی مـیـرد همچنان که تن می میرد شب مؤمن است و روز کافر و توعبداللّه مقتول باش نه قاتل خـوارج گـفـتـنـد: نـظـرت درباره علی پس از تحکیم و حکمیت چیست ؟
عبداللّه گفت : علی خداشناسترین و دیندارترین و با بینش ترین مردمان است خوارج گفتند : تو از حق و هدایت پیروی نـمـی کـنـی بـلـکه از نام و شهرت افراد پیروی می کنی ! سپس او را به ساحل رود بردند و به پهلو خواباندند وسرش را بریدند.
ابـوالـعـبـاس مـی گـوید : خوارج از یک نفر نصرانی خواستند درخت خرمایش را به آنها بفروشد اوگـفـت : نخل از شما باشد خوارج گفتند : ما آن را جز در برابر پول نمی گیریم نصرانی گفت :شگفتا! شما مردی مثل عبداللّه بن خباب را می کشید و حالا می گویید میوه درخت خرمایی راجز در برابر پول قبول نمی کنید.

نظر امام درباره قاتلان ابن خباب .

ـ ابـو عـبـيـده --- پـس از كشته شدن ابن خباب --- : على (ع) درباره قتل عبداللّه بن خباب خوارج را استـنطاق كرد آنان به كشتن او اقراركردند حضرت فرمود : گروه گروه شويد تا حرفهاى هر يک از گـروهـهاى شما را جداگانه بشنوم آنها گروه گروه شدند و هر گروهى مثل گروه ديگر به قتل ابن خباب اعتراف كردند وگفتند : تو را هم مثل او مى كشيم على (ع) فرمود : به خدا قسم , اگر همه مردم دنيا به اينچنين كشتن او اعتراف كنند و من توانايى كشتن آنها را داشته باشم همه آنها را مى كشم آن گاه رو به اصحابش كرد و فرمود : بر اينان سخت گيريد كه من نخستين كسى هستم كه بر آنان سخت مى گيرم .

در روايـتـى از امـام عـلى (ع) درباره اصحاب جمل آمده است : به خدا سوگند اگر حتى يک نفر ازمـسـلمانان را بدون جرم و گناهى , به عمد مى كشتند كشتن همه آن سپاه بر من روا بود , زيرا آن لشكر حضور داشته اند و كشتن آن بى گناه را زشت نشمرده واز وى دفاع نكرده اند.

پس از کشته شدن خوارج .

ـ امام علی (ع) --- در هنگام عبور از جنازه خوارج --- : بدا به حال شما , آن کس که فریبتان دادبه شما زیـان رسـانـد عرض شد: ای امیرمؤمنان ! چه کسی فریبشان داد ؟
فرمود : شیطان گمراه کننده ونـفـس فـرمـان دهـنده به بدی , به آرزوهای خام فریب شان داد و میدان گناهان را بر آنان فراخ گردانید و به آنان وعده پیروزی داد و آن گاه آنان را در کام آتش فرو برد.
ـ خـوارج کـه کشته شدند به امیر المؤمنین (ع) عرض شد : ای امیرمؤمنان ! این جماعت همه نابود شـدنـد حـضرت فرمود : هرگز , به خدا قسم که آنها نطفه هایی در پشت مردان و زهدانهای زنان هـستند هر گاه شاخی از آنان بروید قطع گردد تا این که سرانجام از آنان عده ای راهزن ودزد بر جای ماند.
ـ قـتاده : پس از آن که امام علی (ع) خوارج را کشت مردی گفت : سپاس و ستایش خدایی را که آنـان را نـابـود و ما را از شرشان آسوده کرد علی فرمود : هرگز , سوگند به آن که جانم در دست اوسـت بـرخـی از آنـها هنوز درپشت مردان هستند و زنان باردارشان نشده اند آخرین افراد آنها به جماعتی دزد و چپاولگرتبدیل خواهند شد.
ـ ابـو جـعـفـر فـرا , وابـسـتـه عـلـی (ع) : عـلـی شـنید که یکی از فرزندانش , حسن یا حسین , مـی گوید:خدای را شکر که امت محمد را از شر این جماعت آسوده کرد علی فرمود : اگر از امت مـحـمـدتـنـها سـه نفر بر جای ماند یکی از آنها بر عقیده این جماعت خواهد بود آنان (هنوز) در پشت مردان و زهدانهای زنان هستند.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر شاخی که قطع شود شاخی دیگر بروید تا آن که از میان باقیمانده آنان دجال سر بر آرد.
ـ امام علی (ع) : ای مردم ! من چشم فتنه رادر آوردم و در زمانی که تاریکی آن موج می زد و هاری و سختی آن اوج گرفته بود کسی جزمن جرات دفع آن را نداشت .

نهی امام از کشتن خوارج بعد از ایشان .

ـ امـام علی (ع) : بعد از من با خوارج نجنگید (خوارج را نکشید --- خ ل) , زیرا کسی که طالب حق باشد و به آن نرسد همچون کسی نیست که جویای باطل باشد و به آن دست یابد.
ابـن ابـی الـحـدیـد مـی نـویـسد : مراد حضرت این است که به سبب گرفتار آمدن به یک شبهه گـمـراه شـدنـد آنـان طـالـب حـق بودند و اجمالا به دین تمسک داشتند و از عقیده خود دفاع می کردند گواین که در آن , راه خطا پیمودند اما معاویه خواهان حق نبود بلکه راه باطل می پیمود و ازعـقیده ای که با شبهه آمیخته شده باشد دفاع نمی کرد رفتار و کردار او خود گواه این امر بود اوپایبند دین نبود با چنین اوصافی در معاویه بر مسلمانان روا نبود که از حکومت او دفاع کنند وبا شورشیان علیه او بجنگند هر چند کجراهه می رفتند , زیرا آنان وضع بهتری از معاویه داشتند ,چه نهی از منکر می کردند و قیام در برابر فرمانروایان ستمگر را واجب می دانستند.

نهی از جنگیدن با خوارج در صورتی که با فرمانروای ستمگر مخالفت کنند.

ـ امـام علی (ع) شنید که مردی خوارج رادشنام می دهد , فرمود : خوارج را دشنام ندهید , اگر با پیشوای عادل یا جماعت مسلمانان از راه مخالفت در آمدند , با آنان بجنگید که برای این کار پاداش مـی بـرید اما اگر با پیشوایی ستمگرمخالفت کردند (در کنار ستمگر) با ایشان نجنگید , زیرا برای خواسته و دلیلی (مخالفت با ستم و ناحق) می جنگند.
ـ در جـمعی سخن از خوارج به میان آمد و آنان را دشنام دادند , امیرالمؤمنین (ع) فرمود: اگردر بـرابـر پـیـشوای هدایتگر قد علم کردند دشنامشان دهید اما اگر بر ضد پیشوای ستمگرشوریدند دشنامشان ندهید, زیرا برای این کار خود خواسته و دلیلی دارند.

زیانکاری .

آنان که خود را به زیان افکنده اند.

قرآن .
((بـگـو : از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است ؟
بگو :از آن خداست بخشایش را بر خود مقرر داشته است همه شما را در روز قیامت , که در آن تردیدی نیست , گرد می آوردآنان که خود را به زیان افکنده اند همانان ایمان نمی آورند)).
((آنان که ترازوی اعمالشان سبک گشته است کسانی هستند که به آیات ما ایمان نیاورده بودند و از این رو به خود زیان رسانیده اند)).
((پـس جـز او هـر چـه را خواهید بپرستید بگو : زیانکاران کسانی هستند که در روز قیامت خود و خاندانشان را به زیان افکندند , بدانید که این همان زیان آشکار است)).
ـ امـام بـاقـر (ع) : دربـاره آیـه ((بگو : زیانکاران کسانی هستند که)) فرمود : در روز قیامت خود وخانواده شان را مغبون کردند.
ـ امام علی (ع) : کسی که از نفس خود حساب بکشد سود برد و هر که از آن غافل ماند زیان کند.
ـ در نامه ای به معاویه می فرماید : خویشتن را دریاب , خویشتن را دریاب که خداوند راهت را برای تـو روشـن کـرده اسـت و تا همین جا که پیش رفته ای به نهایت زیانکاری و جایگاه کفر ونافرمانی تاخته ای .
ـ آن کـس کـه در روزهـای امـید خود (به عمل) و پیش از فرا رسیدن اجلش کوتاهی کند,زیانکار باشد و اجلش به او ضرر زند.

زیانکاران .

قرآن .
((هر کس دینی جز اسلام بجوید هرگز از وی پذیرفته نشود و در آخرت از زیانکاران باشد)).
ـ پیامبر خدا (ص) : زیانکار کسی است که از آباد کردن آخرت غافل ماند.
ـ کسی که عمر خود را در طلب دنیا صرف کند در این معامله زیان کرده و توفیق را از دست داده است .
ـ امام علی (ع) : بسا کوشایی که کار را تباه می کند و بسا زحمتکشی که زیان می بیند.
ـ بر بهترین فرد این امت از عذاب خدا ایمن مباش , زیرا خدای بزرگ می فرماید : ((از مکر(وکیفر) خدا جز مردم زیانکار خود را ایمن نپندارند)).
ـ بپرهیز از این که خداوند تو را در حال معصیت خود ببیند و در حال طاعتش نبیند که در این صورت از زیانکاران خواهی بود.

زیانکاری در دنیا و آخرت .

قرآن .
((و از مـیـان مـردم کسی است که خدا را فقط در یک حال می پرستد اگر خیری به او رسد دلش بدان آرام گیرد و اگر آزمایشی پیش آید رخ برتابد (و دگرگون شود) در دنیا و آخرت زیان بیند و این همان زیان آشکار است)).
ـ امـام سـجـاد (ع) : بـرخـی مـردمـان دنـیـا وآخرت را از دست می دهند دنیا را به خاطر دنیا وا مـی گذارند , لذت ریاست باطل را برتر ازلذت اموال و نعمتهای مباح و حلال می دانند و این همه را برای دست یافتن به ریاست رهامی کنند.
ـ امـام عـلـی (ع) --- در پاسخ به این سؤال که : بدبخت بزرگ کیست ؟
ـ : مردی که دنیا را به خاطر دنـیا وا گذارد و بدین سبب دنیا را ازدست دهد و آخرت را زیان کند و مردی که برای خودنمایی عـبـادت و کـوشش کند و روزه بگیرد , چنین کسی به خاطر دنیا از لذتهای دنیا محروم گشته و خود را به رنجی در افکنده است که اگر برای خدا می بود سزاوار پاداش او می شد.
ـ ای مـردم ! (ای مـسـلـمانان خ ل) ازخدا بترسید , زیرا چه بسیار آرزومندی که به آرزوی خود نرسد و بسا سازنده عمارتی که در آن ساکن نشود و بسا مال اندوزی که همه را واگذارد و شاید که آن مـال را از راه ناروا گرد آورده و یابا نپرداختن حقی , یا ازراه رسیدن به حرامی که به خاطر آن زیـر بـار گـناه رفته است , پس گناه آن را به دوش کشد و بادریغ و اندوه نزد پروردگارش رود چنین کسی ((در دنیا و آخرت زیانکار باشد و این همان زیان آشکار است)).
ـ در مـسـیـر امـیـرالمؤمنین (ع) به شام , گروهی از زمینداران انبار به آن حضرت بر خوردند و بـه احـتـرام ایـشـان از اسـبها پیاده شدند و پیشاپیش او دویدند حضرت فرمود : این چه کاری بود کـه کـردید؟
گفتند : این روش ماست که بدان امیران خود را احترام می نهیم حضرت فرمود : به خداسوگند که امیران شما از این کار سودی نمی برند و شما نیز با این کار در این جهان خود را به رنـج مـی افـکـنـید و در آن جهان به بدبختی گرفتار می آیید چه زیانبار است رنجی که در پی آن عذاب باشد و چه سودمند است آسایشی که رهایی از آتش دوزخ همراه آن باشد.
ـ امـام عـلی (ع) : --- خطاب به قاضی خود شریح بن حارث --- : توجه کن ای شریح ! مبادا این خانه را جـز از مال خودت خریده باشی یا بهای آن را

جز از مال حلال داده باشی در غیر این صورت هم در دنیا و هم در سرای آخرت زیان کرده ای .

زیانکارترینان .

قرآن .
((بـگو : آیا به شما خبر دهیم زیانکارترین مردمان کیست ؟
کسانی که کوشش آنان در زندگی این جهان هدر رفت و می پندارند که کار نیک می کنند)).
((شک نیست که آنان در آخرت زیانکارترند)).
((ایشان همان کسانند که عذاب سخت از آن آنهاست و در آخرت زیانکارتریننند)).
((می خواستند برای ابراهیم مکری بیندیشند ولی ما زیانکارترشان کردیم)).
ـ امام علی (ع) : زیانکارترین مردم کسی است که بتواند حق بگوید و نگوید.
ـ زیـانـکارترین مردم در داد و ستد و ناکامترینشان در سعی و تلاش مردی است که تن خویش در طـلب مال بفرساید ومقدرات با خواست او مساعدت نکند و آن گاه با دریغ و حسرت از دنیارود و با وزر وبال آن به آخرت روی نهد.
ـ امام باقر (ع) : درباره آیه ((بگو : آیابه شما خبر دهیم زیانکارترین مردمان کیست ؟
)) فرمود : آنان مـسـیـحیان , کشیشان , راهبان ومسلمانان پیرو شبهات و خواهشهای نفس و حروریه (خوارج) و بدعتگذاران هستند.
ـ امام علی (ع) : چه کسی زیانکارتر ازآن که آخرت را با دنیا عوض کرد؟
.
ـ چه زیانکار است کسی که او را در آخرت نصیب و بهره ای نباشد!.
ـ زیانکارترین شما ستمکارترین شماست .
ـ در نامه خود به مصقله , کارگزار خوددر اردشیر خره , نوشت : درباره تو گزارشی به من رسیده است که اگر براستی آن گونه عمل کرده باشی خدایت را به خشم آورده ای و امام خود را نافرمانی کـرده ای , تو غنیمت مسلمانان راکه نیزه ها و اسبهای آنان فراهم آورده و خونشان برای آن ریخته شـده اسـت مـیـان عربهای قوم خود که تو را برگزیده اند تقسیم کرده ای دنیای خویش را با نابود کردن دینت آباد مگردان , که در این صورت از زیانکارترین مردمان خواهی بود.

خشوع .

خشوع .

قرآن .
((آیـا مـؤمنان را وقت آن نرسیده که دلهایشان در برابریاد خدا و آن سخن حق که نازل شده است خـاشـع شـود ؟
و هـمـانـند آن مردمی نباشند که پیش از این کتابشان دادیم و چون مدتی بر آمد دلهایشان سخت شد و بسیاری نافرمان شدند)).
((و به رو در می افتند و می گریند و بر خشوعشان افزوده می شود)).
ـ امـام سـجاد (ع) --- در دعا --- : خدایا! به تو پناه می برم از نفسی که قانع نمی شود و شکمی که سیر نمی گردد و دلی که نرم و خاشع نمی شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : نخستین چیزی که از میان این امت رخت بر می بندد امانتداری و خشوع است , چندان که تقریبا مسلمان خاشعی نمی یابی .
ـ امـام صـادق (ع) : ایـمان نباشد مگر باعمل , عمل نباشد مگر با یقین و یقین در کار نباشد مگر با خشوع .
ـ امام علی (ع) : خشوع نیکو یاوری است برای دعا.
ـ بـدان کـه خـودپسندی خلاف درستی و آفت خردهاست اگر می خواهی راه راست راپیمایی تا می توانی در برابر پروردگارت خاشع باش .
ـ در حـدیـث معراج به نقل از خدای تعالی آمده است : هیچ بنده ای مرا نشناخت و در برابرم خاشع نشد مگر آن که همه اشیا در برابر او خشوع کردند.

صفات خاشعان .

قرآن .

((دعایش را مستجاب کردیم و به او یحیی را بخشیدیم وزنش را برایش شایسته گردانیدیم اینان در کارهای نیک شتاب می کردند و با امید و بیم ما را می خواندند و در برابر ماخاشع بودند)).

ـ پیامبر خدا (ص) : نشانه خاشع چهار چیز است : حساب بردن از خدا در نهان و آشکار, انجام کارهای نیک , اندیشیدن برای روز قیامت و راز و نیاز با خدا.

ـ در پاسخ به پرسش از خشوع --- : تواضع داشتن در نماز و این که بنده با تمام دل و وجود به پروردگارش عز و جل روی آورد.

ـ امام علی (ع) : کسی که دلش خاشع شد, اندامهایش نیز خاشع شود.

ـ دلت باید برای خدای سبحان خاشع شود, زیرا که هر کس دلش خاشع شد همه ارکان بدنش خاشع شود.

خشوع زیور اولیاست .

قرآن .
((دعایش را مستجاب کردیم و به او یحیی را بخشیدیم وزنش را برایش شایسته گردانیدیم اینان در کارهای نیک شتاب می کردند و با امید و بیم ما را می خواندند و در برابر ماخاشع بودند)).
ـ امـام صـادق (ع) : خـدای تـعـالی به عیسی بن مریم (ع) وحی فرمود که : ای عیسی ! از چشمان خـوداشـک و از دل خـود خشوع به من ببخش و آن گاه که هرزگان خوش و خندانند تو با میل اندوه چشمان خود را سرمه کن و بر سر گورهای مردگان بایست و با فریاد آنان را صدا بزن شاید پند(لازم) خود را از ایشان بگیری و بگو که من هم همراه دیگران به ایشان خواهم پیوست .
ـ از وحـیـهای خدای تعالی به موسی و هارون : همانا دوستان من با خواری و خشوع و ترس که در دلهایشان می روید و بر بدنهایشان آشکار می شود , خود را برای من می آرایند.
ـ از سـخـنـان خـدای تـعـالـی به موسی (ع) : حلاوت تورات را با آوازی خاشع و حزین به گوش من برسان .
ـ امـام عـلـی (ع) --- در وصـف شـیـعـیـان خود --- : هریک از آنان را در دین نیرومند می بینی و در عین نرمی دوراندیش و در عبادت خاشع .
ـ در وصف مؤمنان --- : هیاتشان خشوع است .

خاشع نمایی منافقانه .

ـ پیامبر خدا (ص) : از خشوع نمایی منافقانه بپرهیزید و آن چنین است که بدن را خاشع نشانه دهی و در حالی که دل خاشع نیست .
ـ از خشوع منافقانه به خدا پناه برید , خشوع تن و نفاق دل .
ـ کسی که پیکرش بیش از دلش خاشع باشد این خشوع نفاق آمیز است .

مشاجره .

مشاجره .

قرآن .
((ایـن دو گـروه درباره پروردگارشان به مشاجره برخاسته اند برای آنان که کافرند جامه هایی از آتش بریده اند و از بالا بر سرشان آب جوشان می ریزند)).
ـ امام صادق (ع) : مشاجره نکند مگر کسی که از آنچه در سینه دارد به تنگ آمده باشد.
ـ ستیزه نکند مگر مردی که ورع ندارد یا آن که گرفتار شک و تردید است .
ـ مشاجره نکند مگر آن که در دین خود شک دارد یا کسی که ورع ندارد.
ـ امام باقر (ع) : مشاجره دین را نابود و عمل را باطل می کند و شک و تردید به بار می آورد.
ـ امـام کـاظـم (ع) : به یاران خود دستوربده که زبانشان را نگه دارند و مشاجره کردن در دین را واگذارند و در عبادت خدای عزوجل کوشا باشند.
ـ امـام صادق (ع) : از مشاجره بپرهیزیدکه دل را مشغول می کند و موجب نفاق می شود و کینه به بار می آورد.
ـ از مشاجره در دین بپرهیزید که آن دل را از یاد خدای عز و جل باز می دارد و موجب نفاق می شود و کینه به بار می آورد و راه بر دروغ می گشاید.
ـ امام باقر (ع) : از مشاجره ها بپرهیزیدکه شک و تردید به بار می آورند و عمل را بی اجر می کنند و مـشاجره کننده را نابود می گردانند وبسا انسان (در هنگام مجادله کردن) سخنی نابخشودنی به زبان آرد.
ـ از مـشـاجـره گران و دروغگویان بپرهیزید , چه آنان آنچه را باید بیاموزند رها کرده اند , امابرای آمـوخـتـن آنچه به آموختنش فرمان ندارند خود را به زحمت می اندازند چندان که درفراگرفتن علم آسمان خود را به تکلف وا می دارند.
ـ امـام عـلـی (ع) : آن کـه در مـشاجره زیاده روی کند گنهکار است وآن که در مشاجره کوتاهی کندستم کرده است مشاجره گر نمی تواند تقوای الهی داشته باشد.
ـ غـیـاث بـن ابـراهیم : امام صادق (ع)هرگاه بر گروهی می گذشت که مشغول مشاجره کردن بودند از آنها رد نمی شد مگر آن که سه بار با صدای بلند می فرمود : از خدا بترسید.
ـ امام علی (ع) : مشاجره , نادانی انسان را آشکار می کند و چیزی به حق او نمی افزاید.

خطبه .

خطبه .

قرآن .
((فرمانرواییش را استواری بخشیدیم و او را حکمت وفصاحت در سخن عطا کردیم)).
ـ سعدبن ابراهیم از پدرش نقل می کند : نخستین کسی که بر منبر خطابه خواند ابراهیم (ع) بودو آن زمانی بود که رومیها لوط را اسیر کردند و ابراهیم با آنان جنگید و او را از دست آنان نجات داد.
ـ جـابـر : پیامبر (ص) هرگاه خطبه می خواند چشمانش سرخ می شد و صدایش رسا می گشت و خشمش اوج می گرفت , گویی قراول سپاهی است که آنان را از خطر حمله دشمن آگاه می کند.
- -
- -
ـ ابو امامه : پیامبر(ص) هرگاه فرماندهی را به جنگ می فرستاد می فرمود : خطابه را کوتاه و سخن را کم کن .
ـ عمار بن یاسر : پیامبر خدا (ص) , ما رابه مختصر برگزار کردن خطبه ها فرمان داد.
ـ جـابربن سمره سوائی : پیامبر خدا(ص)در روز جمعه موعظه را طولانی برگزار نمی کرد , بلکه سخنانی کوتاه ایراد می فرمود.

خط و خوشنویسی .

خط و خوشنویسی .

قرآن .

((تـو پـیش از قرآن هیچ کتابی را نمی خواندی و به دست خویش کتابی نمی نوشتی اگر چنان بود اهل باطل به شک افتاده بودند)).

ـ امام علی (ع) : خط , زبان دست است .

ـ به کاتب خود عبیداللّه بن ابی رافع فرمود: در دوات خود لیقه بگذار و نوک قلمت را درازبتراش و میان خطها فاصله بگذار و حرفها را نزدیک هم بنویس , زیرا این کار باعث زیبایی خطمی شود.

ـ نوک قلمت را بشکاف و پره آن را ستبر گردان و آن را از راست برش بزن تا خطت خوش شود.

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : دوات را لـیـقه بگذار ,قلم را کج برش زن , حرف با (در بسم اللّه الرحمن الرحیم) را بکش , سین را باز بنویس , میم راشکم نده , اللّه را زیبا بنویس , رحمان را بکش و رحیم را نیکو بنویس .

ـ درباره آیه ((یا نشانه ای از دانش))فرمود : مقصود خط است .

ـ عـطـا بـن یـسـار : از پیامبر خدا (ص)درباره خط سؤال شد , فرمود : پیامبری آن را تعلیم داد و همراهیانش آموختند.

اخلاص .

اخلاص .

قرآن .
((گفت : سوگند به عزت تو که همه آنان را گمراه می کنم مگر بندگان مخلص تو را)).
((فقط تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می خواهیم)).
ـ امام علی (ع) : اخلاص عالیترین هدف است .
ـ اخلاص , نهایت است .
ـ اخلاص نهایت دین است .
ـ اخلاص عبادت مقربان است .
ـ اخلاص ملاک و معیار عبادت است .
ـ اخلاص , اوج ایمان است .
ـ اخلاص خوی برترین مردمان است .
ـ رقابت خردمندان و صاحبدلان در خالص گردانیدن اعمال است .
ـ رهایی و نجات در اخلاص است .
ـ پیامبر خدا (ص) : جبرئیل از جانب خدای عزوجل خبر داد که اخلاص سری از اسرار من است و من آن را به دل بندگانی که دوستشان دارم , می سپارم .
ـ امام علی (ع) : هر عملی را که خالص انجام دهی در آخرت به هدفی دست می یابی .
ـ پیامبر خدا (ص) : تفاوت و برتری درجات مؤمنان بر یکدیگر به اخلاص است .
ـ برای خدا کار کن , تو را از همگان کفایت می کند.
ـ امام علی (ع) : غایت یقین اخلاص است .
ـ مصباح الشریعه : امام صادق (ع)فرمود : بنده باید در تمام حرکات و سکنات خود نیت خالص داشته باشد , زیرا اگر چنین نباشدغافل است و غافلان را خداوند چنین وصف کرده است که ((آنان همچون چارپایانند و بلکه گمراهترند)).
ـ امام صادق (ع) : خداوند عزوجل نعمتی بالاتر از این به بنده اش نداده است که در قلبش جز خدا نباشد.
ـ امام علی (ع) : خوشا آن که عمل و علمش , دوستی و دشمنی اش , انجام دادن و رها کردنش ,سخن و سکوتش و کردار و گفتارش فقط برای خدا باشد.
ـ خوشا آن که عبادت و دعایش را برای خدا خالص گرداند و آنچه می بیند دلش را به خود مشغول نسازد و آنچه می شنود او را از یادخدا غافل نکند

وبه سبب آنچه به دیگران داده شده سینه اش را غم و اندوه نگیرد.
ـ امام سجاد (ع) --- در مناجات --- : جهاد ما را در راهت وکوشش ما را مصروف طاعت خود گردان و در معامله با خودت نیتهایمان راخالص کن .
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : سـه چیز است که دل مرد مسلمان در آنها آمیخته با ناخالصی نمی شود: کارمخلصانه برای خدا , خیر خواهی و نصیحت رهبران مسلمانان و همراهی با جامعه مسلمانان .
ـ همانا خداوند این امت را به سبب ناتوانان آنها و دعا و اخلاص و نمازشان یاری و پیروزی داد.

دشوار بودن اخلاص .

ـ امام علی (ع) : پاک کردن عمل (ازناخالصیها) بهتر از خود عمل است .
ـ خـالـص گـردانیدن عمل سخت تر ازخود عمل است و پاک کردن نیت از فساد و نا خالصی برای عمل کنندگان از جهاد طولانی دشوارتر است .
ـ امام صادق (ع) : پایداری بر عمل تاآنجا که خالص شود , سخت تر از خود عمل است .

کافی بودن کار اندک اما مخلصانه .

ـ پیامبر خدا (ص) : دلت را خالص گردان , کار اندک تو را بس است .
ـ دینت را خالص گردان , کار اندک تو را کفایت است .
ـ از سخنان خدای تعالی به موسی (ع) :ای موسی ! هر کاری که برای من انجام شود اندکش زیاد است و آنچه برای غیر من انجام گیردزیادش ناچیز است .

مخلص .

ـ پیامبر خدا (ص) : خوشا به حال مخلصان , آنان چراغهای هدایتند و هر فتنه تیره ای به سبب آنها زدوده می شود.
ـ امام عسکری (ع) : اگر همه دنیا را یک لقمه کنم و آن را در دهان کسی گذارم که از روی اخلاص خدا را عبادت می کند, به نظرم در حق او کوتاهی کرده ام .
ـ امام علی (ع) : خدا را بندگانی است که با دل و درونی خالص با وی معاملت می کنند و خداوند نیز پاداش خالص خود را به آنان می دهد, اینان در روز قیامت نامه های اعمالشان خالی است و چون در برابر او بایستند آنها را از رازی که با او در میان گذاشته اند پرکند.
ـ امام صادق (ع) --- به مفضل بن صالح --- : همانا خداوند را بندگانی است که خالصانه باوی معاملت کنند و خدا نیز از اجر و پاداش خالص خود به ایشان دهد اینان کسانی هستند که در روز قیامت نامه های اعمالشان خالی است و چون در برابر خدای تعالی بایستند آنها را از رازی که با وی در میان گذاشته اندپرکند (راوی می گوید:) عرض کردم : سرورم ! چرا چنین است (نامه های اعمالشان سفید وخالی است) ؟
فرمود : زیرا خداوند شان آنان را بالاتر از این قرار داده که فرشتگان نگهبان ازرابطه میان خود و ایشان آگاه شوند.
ـ امام علی (ع) : کجایند آنان که اعمال خودرا برای خدا خالص گردانیدند و دلهایشان را با جایگاههای یاد خدا پاک کردند.
ـ جبرئیل (ع) --- در پاسخ به سؤال پیامبر از اخلاص --- : مخلص کسی است که از مردم هیچ نخواهد تا خود بدان دست یابد و هرگاه بدان دست یافت خشنود شود و هرگاه چیزی از آن نزدش باقی ماند به دیگران بخشد , زیرا کسی که از مخلوق چیزی نخواهد به عبودیت برای خدای عز و جل اقرار کرده است و چون به نیاز خود رسید و خشنود گشت از خدا خشنود شده است و خدای تبارک و تعالی از او خشنود است و هرگاه آنچه برایش باقی مانده برای خدای عزوجل ببخشد به مرتبه اعتماد به پروردگارش رسیده است .
ـ امام هادی (ع) : اگر مردمان هریک به وادی و دره ای روند من به وادی آن مردی قدم می گذارم که خدای یگانه را مخلصانه عبادت می کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : عالمان همه به هلاکت درافتند مگر آنان که به علم خود عمل کنند و عاملان همه هلاک شوند, مگر آنان که از روی اخلاص کار کنند و مخلصان درخطرند.

اخلاص موسی (ع).

ـ در داستان موسی وشعیب (ع) آمده است : زمانی که موسی نزد شعیب رفت , شعیب آماده خوردن شـام بـود پـس , بـه موسی گفت : ای جوان ! بنشین شام بخور موسی گفت : پناه به خدا شعیب گـفـت : چـرا؟ مـگر گرسنه نیستی ؟
موسی گفت : چرا, اما می ترسم این پاداش آبی باشد که به دخـتـرانت دادم , من از خاندانی هستم که اگر همه زمین پر از طلا شود کمترین کار آخرت رابه آن نمی فروشیم شعیب گفت :ای جوان ! به خدا این پاداش آن کار تو نیست , بلکه میهمان نوازی و اطعام رسم و عادت ما وپدران ماست در این هنگام موسی نشست و شام خورد.

نقش اخلاص در پذیرفته شدن اعمال .

ـ پـیـامـبر خدا (ص): هرگاه کاری کردی , آن راتنها برای خدا انجام ده , زیرا او تنها اعمال خالص بندگانش را می پذیرد.
ـ اعمال خود را برای خدا خالص گردانید, زیرا خداوند نپذیرد مگر آنچه را که خالص برای او باشد.
ـ خدای تعالی تنها آن عمل را می پذیردکه خالص و محض رضای او باشد.
ـ امام علی (ع) : نماز به قیام و قعود تو نیست , بلکه نماز آن است که از روی اخلاص و تنها از روی خدا خواهی باشد.
ـ امـام صـادق (ع) : خـدای تـعـالـی فـرمـوده است : من بهترین شریک هستم , هر کس در عمل خودبرای من شریک بیاورد هرگز آن را نپذیرم , مگر عملی را که خالص برای من باشد.

غير مخلص .

ـ امام على (ع) : اگر هوى و هوس از ميان برود , غير مخلص از عمل شانه خالى كند.
ـ اعمال همه بر باد است مگر آنچه از روى اخلاص باشد.
ـ هركه مقصدى جز خدا داشته باشدگم و تلف شود.

دین خالص .

قرآن .
((آگاه باشد که دین خالص از آن خداست)).
((بـگـو : مـن مـامـور شده ام که خدا را بپرستم و برای او دین را خالص گردانم و فرمان دارم که نخستین مسلمانان باشم)).
ـ امـام صادق (ع) : هرکس از روی اخلاص بگوید ((لا اله الا اللّه)) به بهشت رود و اخلاصش به این است که ((لا اله الا اللّه)) او را ازآنچه حرام کرده باز دارد.
ـ پیامبر خدا (ص) : ای مردم ! هرکس از روی اخلاص گواهی دهد که خدایی جز اللّه نیست وهیچ چیز دیگری را به این شهادت خود نیامیزد و با این حال خدا را دیدار کند وارد بهشت شودعلی بن ابـی طـالـب , صـلـوات اللّه علیه , برخاست و عرض کرد : ای رسول خدا ! پدر و مادرم فدایت باد , چگونه آن را با اخلاص و بدور از هر شائبه ای بگوید , بیان فرما تا بدانیم .
پیامبر فرمود : آری , آزمندی به دنیا و به دست آوردن آن از راه غیر حلال و دل خوش کردن به آن و مـردمانی هستند که سخنان نیکان را بر زبان می رانند اما رفتارستمگران را در پیش می گیرند کـسـی کـه از ایـن خـصلتها پاک باشد و ((لا اله الا اللّه)) بگوید و خدای عز و جل را دیدار کند , به بهشت رود و کسی که دنیا را چنگ زند و آخرت را واگذارد به دوزخ رود.
ـ امام علی (ع) : اخلاص کامل , دوری کردن از گناهان است .
ـ پیامبر خدا (ص) : دوری کردن از حرامها کمال اخلاص است .

حقیقت اخلاص .

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هر حقی را حقیقتی است و بنده به حقیقت اخلاص نرسد مگر آن گاه که دوست نداشته باشد در برابر کاری که برای خدا می کند تمجید و ستایش شود.
ـ ابوثمامه : حواریون به عیسی (ع) عرض کردند : یا روح اللّه ! مخلص خدا کیست ؟
فرمود:کسی که برای خدا کار کند و دوست نداشته باشد مردم برای آن او را بستایند.
ـ پـیامبر خدا (ص) : نشانه مخلص چهار چیز است : قلبی سلیم دارد , اعضا و جوارحش تسلیمند , خیرش به دیگران می رسد و از بدی کردن خوددار است .
ـ امـام صـادق (ع) : عـمـل خالص آن است که نخواهی کسی جز خدای عز و جل , تو رابر انجام آن بستاید.
ـ امـام عـلـی (ع) : کـسـی که ظاهر و باطنش و کردار و گفتارش یکی باشد, امانت را پرداخته و عبادت را خالص گردانیده است .
ـ عـبـادت خـالـص ایـن است که آدمی جز به پروردگار خویش امید نبندد و جز از گناه خویش نترسد.
ـ امـام بـاقر (ع) : بنده , خدای را چنان که حق عبادت اوست عبادت نکند مگر آن گاه که از همه خـلـق بریده , به خدا روی آورد دراین هنگام خداوند فرماید این خالص برای من است و به لطف و کرم خویش او را پذیرا شود.
ـ امام علی (ع) : پارسایی , سرشت و خوی مخلصان است .
ـ خداوند روزه را واجب کرد تا اخلاص بندگان را بیازماید.
ـ ابو حامد غزالی , بعد از بازگو کردن سخنان بزرگان درباره حقیقت اخلاص , می گوید : دراین بـاره اقـوال زیـاد است ولی با روشن شدن حقیقت , نقل همه آنها فایده ای در بر ندارد بیان کافی و شـافی در این موضوع همان بیان سرور جهانیان است که وقتی از آن حضرت درباره اخلاص سؤال شد , فرمود : اخلاص آن است که بگویی پروردگار من خداست و سپس , همچنان که فرمان داری , بـر ایـن گفته خویش پایدار مانی یعنی هوی و هوس و نفس خود را نپرستی و جز پروردگارت را پـرسـتش نکنی و درعبادت او , همچنان که خداوند فرمانت داده است , پشتکار به خرج دهی این اشاره به چشم نداشتن به هیچ چیز جز خدای عز و جل است و این همان اخلاص حقیقی است .

آنچه اخلاص می آورد.

ـ امام علی (ع) : علت اخلاص یقین است .
ـ اخلاص میوه یقین است .
ـ اخلاص عمل ناشی از نیروی یقین و درستی و پاکی نیت است .
ـ اخلاص میوه عبادت است .
ـ اخلاص عمل (برخاسته از) یقین است .
ـ خلوص نیت به اندازه شدت دینداری است .
ـ میوه دانایی (به مبدا و معاد) اخلاص عمل است .
ـ آروزوهایت را کم کن , اعمالت خالص می شود.
ـ گام اول اخلاص چشم امید برکندن ازدست مردمان است .
ـ ریشه اخلاص نومید شدن از دست مردمان است .
ـ کسی که خواهان آنچه نزد خداست باشد, عمل خود را خالص گرداند.
ـ امام باقر (ع) : وجود شر و بدی را باحضور علم از خود بران و با عمل خالصانه وجود علم را به کارگیر و در عمل خالص با هوشیاری شدید از غفلت دوری کن و با خوف راستین (از خدا) هوشیاری کامل را به دست آر.

موانع اخلاص .

ـ امام علی (ع) : کسی که هوی و هوس بر او چیره باشد, چگونه اخلاص تواند داشت .
ابـو حامد غزالی در توضیح حقیقت اخلاص نوشته است : همچنان که اگر عشق خدای عز و جل و آخـرت بـرجان کسی چیره شود رفتارهای معمولی او نیز رنگ آن را به خود می گیرد ومخلصانه مـی شود , کسی که حب دنیا و برتری و ریاست --- و به طور کلی محبت غیرخدا --- برجانش مستولی گـردد نیز همه حرکات و رفتارهای عادیش ویژگی آن را به خود می گیرد و نمازو روزه و سایر عباداتش سالم نمی ماند مگر به ندرت بنابراین , برای درمان درد بی اخلاصی بایدلذتهای نفسانی را درهـم شکست و چشم طمع از دنیا برید و یکسره آخرتی شد , به طوری که این خوی بر دل چیره شود در چنین وضعی اخلاص کاری آسان می شود چه بسیار اعمالی که انسان برای انجام آنها خود را به رنج و زحمت می اندازد و گمان می برد که برای خدا می کند حال آن که سعی بیهوده می برد, زیـرا از آفـت آنها بی خبر است از قول یکی از همین افراد نقل می شود که گفت : من نمازهای سی سـال خود را که در مسجد در صف اول جماعت خوانده بودم قضا کردم , زیرا یک روز به دلیلی در آمـدن بـه مسجد تاخیر کردم و در صف دوم جماعت به نمازایستادم و از این که مردم مرا در صف دوم دیـدند خجالت کشیدم از آن جا فهمیدم که من از این که مردم مرا در صف اول ببینند ناخود آگاه خوشحال می شده ام و آرامش دل پیدا می کرده ام .

آثار و پیامدهای اخلاص .

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : هیچ بنده ای چهل بامداد برای خدا اخلاص نورزید مگر آن که چشمه های حکمت از دلش به زبانش جاری شد.
ـ خدای عز و جل فرماید : هرگاه دل بنده ام را بنگرم و دریابم که از روی اخلاص و برای خشنودی من طاعتم به جا می آورد , راستگردانی و تدبیر او را خود به عهده گیرم .
ـ امـام صـادق (ع) : هـمه اشیا در برابرمؤمن خاشعند و از هیبت او می هراسند سپس فرمود: اگر برای خدا اخلاص ورزد خداوند همه چیز , حتی گزندگان و درندگان زمین و پرندگان هوا را از او بترساند.
ـ امـام سـجاد (ع) : حق خدای بزرگ بر تو این است که او را بپرستی و شریکی برایش قائل نشوی , اگر از روی اخلاص چنین کنی ,(خداوند) کفایت کردن کار دنیا و آخرت تو را به عهده گیرد.
ـ امام علی (ع) : غایت اخلاص رهایی و خلاص است .
ـ مخلص سزاوار اجابت (دعا) است .
ـ چون اخلاص تحقق یابد دیده بصیرت روشنی گیرد.
ـ به سبب اخلاص , اعمال (به درگاه خدا) بالا می رود.
ـ اگر نیتها خالص شود اعمال پاکیزه گردد.
ـ هر که نیت را خالص گرداند از پستی دور ماند.
ـ موفقیت کارها به خالص کردن نیتهاست .
ـ اخلاص داشته باش , کامروا می شوی .
ـ هر که اخلاص ورزد به آرزوهایش برسد.
ـ امـام کـاظـم (ع) : مسیح (ع) فرمود : ای بندگان بد ! گندم را پاک و تمیز کنید و خوب آردش نـمـایـیـد تـا طعم آن را بچشید و گوارایتان گرددهمچنین ایمان را خالص و کامل گردانید تا شیرینی آن را بیابید و سرانجامش شما را سود رساند.
ـ در کتاب ادریس (ع) آمده است : آن که ایمانش خالص باشد, دینش سالم و در امان ماند.
ـ امـام سجاد (ع) --- در دعا --- : خدایا ! بر محمد و خاندانش درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که در مـیـان خـانـه هـای سـتمگران (برای نابود کردن آنها) جستجو می کنند و از همدمی با نادانان می گریزند و با روشنایی اخلاص به سوی مراتب عالیه بالا می روند.
ـ امـام عـلی (ع) : خداوند با اخلاص و یکتاپرستی گره حقوق مسلمانان را محکم کرد (زیرالازمه اخلاص و یکاپرستی حفظ حرمت حقوق مسلمانان و زیر پا نگذاشتن آنهاست).

میان اخلاص و ریا.

ـ امـام باقر (ع) : میان حق و باطل جز کم خردی (حایل) نیست عرض شد : چگونه , ای زاده رسول خـدا ؟
فرمود : بنده کاری را که موجب رضای خداست برای غیر خدا انجام می دهد در صورتی که اگر آن را محض رضای خداانجام می داد, زودتر به هدف خود می رسید تا برای غیر خدا انجام دهد .

اختلاف .

(جدید)

مردم امتی واحد بودند.
قرآن .
((مـردم یک امت بودند , پس خدا پیامبران بشارت دهنده وترساننده را بفرستاد و بر آنها کتاب بر حـق نـازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند حکم کند ولی جز کسانی که بر آنها کتاب نازل شد در آن اختلاف نکردند)).
((مـردم جـز یـک امـت نبودند , میانشان اختلاف افتاد و اگر نه آن سخنی بود که پیش از این از پروردگارت صادر گشته بود درآنچه اختلاف می کنند داوری شده بود)).
ـ امـام بـاقـر (ع) : پـیـش از نـوح مردم یک امت بودند و بر سرشت خدایی نه رهیافته و نه گمراه پس خداوند پیامران را برانگیخت .
ـ امـام صادق (ع) --- در پاسخ به سؤال از آیه ((مردم یک امت بودند)) --- : پیش از نوح مردم یک امت بودند درسرگشتگی به سرمی بردند نه مؤمن بودند , نه کافر و نه مشرک .

اگرخدا می خواست شما را یکپارچه می کرد.

قرآن .
((اگر خدا می خواست همه شما را یک امت می کرد ولی خواست تا شما را در آنچه ارزانیتان کرده است بیازماید)).
((اگـر خـدا مـی خـواست همه شما را یک امت کرده بود ولی هرکه را بخواهد گمراه می سازد و هرکه را بخواهد هدایت می کند وبه یقین از هرکاری که می کنید باز خواست می شوید)).
((اگر خدا می خواست همه را یک امت کرده بود ولی او هرکس را که بخواهد به رحمت خویش در آورد وستمکاران هیچ دوست و یاوری ندارند)).
در تـفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه ((اگرخدا می خواست همه را یک امت کرده بود)) آمده است : اگـر خـدا می خواست همه مردمان رامانند فرشتگان , معصوم و بدون غرایز بیافریند, می توانست چنین کند ((ولی او هر که را که بخواهد به رحمت خویش در آورد)).

امت اسلامی یکپارچه است .

قرآن .
((این امت شما یک امت است ومن پروردگار شما هستم ,پس مرا بپرستید)).
((همانا این امت شما یک امت است و من پروردگار شما هستم , پس از من بترسید)).
در تفسیر علی بن ابراهیم پیرامون ((امة واحده)) گفته است : یعنی یک مذهب و آیین .
در تـفـسـیـر الـمـیزان آمده است : امت به معنای جماعت و گروهی است که هدفی واحد آنها را گـردهـم آورده اسـت سبک آیات نشانگر آن است که خطاب در این آیه عام است و همه انسانهای مـکـلـف را در بـر می گیرد و مراد از امت نیز نوع انسان است که نوعی واحد می باشد آوردن اسم اشاره مؤنث در آیه ((هذه امتکم)) به دلیل مؤنث بودن خبراست .
پس معنای آیه این است : ای انسانها ! این نوع انسانی امت شماست و یکی بیش نیست و من ـخدای یـگـانه بلند نام --- پروردگار شما هستم , چون مالک شما بوده ام و کار شما را تدبیر و چاره کرده ام , پس فقط مرا بپرستید و بس .

تشویق به دور افکندن اختلاف .

قرآن .
((همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و ازنعمتی که خدا به شما ارزانی داشته است یـاد کـنـیـد : آن گـاه کـه دشـمـن یکدیگر بودید و او دلهایتان را به هم مهربان ساخت وبه سبب این نعمت او باهم برادرشدید)).
ـ امـام حـسن (ع) : هرگز گروهی در کاری یکدست و متحد نشوند مگر آن که کارشان استحکام یافت و پیوندشان استوار گشت پس شمانیز در نبرد با دشمن خود معاویه و سپاهش گرد هم آیید و از یاری یکدیگر دست نکشید.
ـ امـام عـلـی (ع) : بـا اکـثـریـت جامعه همراه شوید زیرا دست خدا با جماعت است از پراکندگی بپرهیزید که جدا شده از مردم طعمه شیطان است , همچنان که گوسفند جدا شده از رمه طعمه گرگ است .
ـ باید که اسلام و متانت آن شما را از ستمگری و یاوه گویی نسبت به یکدیگر باز دارد و یک سخن و متحد شوید به دین خدا که هیچ دینی جز آن از کسی پذیرفته نمی شود و به کلمه اخلاص (توحید) که جانمایه و اساس دین است چنگ زنید.

پیامدهای اختلاف .

ـ امـام عـلـی (ع) : از بـلاهایی که به سبب اعمال زشت و نکوهیده بر سر ملتهای پیش از شما آمد بپرهیزید واحوال خوب و بد آنان را به یاد آورید و از این که چون آنان باشید دروی کنید.
اگـر در احـوال نـیـک و بـد آنـان بیندیشید همان کاری را عهده دار شوید که عزیزشان گرداند ودشمنانشان را از آنان دور ساخت و تندرست نگاهشان داشت و نعمت و فراوانی به سراغشان آمد و نـیکوکاری وبزرگواری باعث پیوند آنان گردید و آن از تفرقه و پراکندگی اجتناب ورزیدن و به یـکـدیـگـرمـهربانی کردن و همدیگر را به این کار تشویق نمودن است و از کارهایی که پشت آنان راشـکـسـت و قـدرت آنـان را ازبـین برد دوری کنید , کارهایی چون کینه ورزی دلها و دشمنی سـینه ها و پشت کردن جانها به یکدیگر و دست شستن از یاری هم و در احوال مؤمنان پیش از خود نیز بیندیشید و بنگرید که آنان چگونه بودند آن گاه که جمعیتها فراهم بودند و خواستها یکی بود و دلـهـا یـکسان بود وچگونه دستها یار هم بودند و شمشیرها به کمک یکدیگر می آمدند و بینشها ژرف و اراده هـایـکـی آیـا مهتران سراسر زمین نبودند وبر گرده جهانیان شهر یاری نمی کردند ؟
نـیـزبـه فـرجام کار آنها بنگرید آن گاه که درمیانشان جدایی افتاد ورشته الفت از هم گسست و سخنها و دلهایشان از هم جدا گشت و به دسته های گونه گون تقسیم شدند و دسته دسته شده به جان هم افتادند در این هنگام خداوندجامه کرامت را از تن آنان بر کند و نعمتهای فراوانش را از ایشان گرفت و داستان سرگذشت آنها در میان شما ماند تا درس عبرتی برای عبرت آموزان باشد.
ـ بـه خـدا سـوگـنـد مـی خـورم کـه هـیچ امتی پس از پیامبر خود دچار اختلاف نشد جز آن که باطل گرایان آن امت بر حق خواهانش چیره گشتند, مگر آن جا که خدا نخواست .
ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ امتی پس از پیامبر خود گرفتار اختلاف نشد مگر آن که باطل گرایان آن بر حق خواهانش پیروز گشتند.
ـ امـام علی (ع) : از چند رنگی و اختلاف در دین خدا بپرهیزید , زیرا یکپارچگی در آنچه حق است ولـی شما آن را ناخوش می دارید از پراکندگی در آنچه باطل است اما خوشایند شمامی باشد بهتر اسـت خـدای سبحان به هیچ یک از گذشتگان و باقی ماندگان بر اثر تفرقه و جدایی خیر و خوبی عطا نکرده است .
ـ هـمـانـا شیطان راههای خود را برای شما آسان و هموار می کند و می خواهد بند بند دین شمارا بـگسلاند و به جای یکپارچگی پراکندگی نصیبتان

کند و بر اثر پراکندگی فتنه و فساد پدیدآورد پس از وسوسه ها و افسونهایش رویگردان شوید.
ـ بـه خـدا سـوگـنـد , گـمان می کنم که این قوم بزودی بر شما چیره شوند , زیرا آنان در باطل خودیکپارچه و متحدند و شما در حق خود دچار تفرقه و پراکندگی هستید.
ـ پیامبر خدا (ص) : با هم اختلاف نکنید , که پیشینیان شمادچار اختلاف شدند و نابود گشتند.
ـ بایکدیگر ناسازگاری مکنید که دلهایتان ناسازگار و پراکنده می شود.
ـ از نزد من با هم و یکپارچه رفتید وپراکنده برگشتید ؟
جز این نیست که پیشینیان شما را, تفرقه و پراکندگی نابود کرد.
ـ امام علی (ع) : تا زمانی که میان بنی امیه اختلاف نیفتد حکومت پیوسته در دست آنان خواهد بود .
ـ بنی امیه را میدان مهلتی است که در آن می تازند وآن گاه که در میانشان اختلاف افتدکفتارها بر آنان چیره گردند.
ـ هیچ گاه دو دعوت بر خلاف یکدیگرنشد مگر این که یکی از آن دو (دعوت به) گمراهی بود.

اختلاف کیفری الهی است .

قرآن .
((بگو : او قادر است که از فراز سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه در هم افکند و خشم و کین گروهی را به گروه دیگر بچشاند بنگر که آیات خدارا چگونه گوناگون بیان می کنیم باشد که به فهم دریابند))!.
ـ پیامبر خدا (ص) : من نماز بیم و امیدگزاردم و سه چیز از پروردگارم طلبیدم که دو تای آنها را به من داد و یکی دیگر را نداد ازخداوند خواستم امت مرا به قحطی گرفتارنکند , پذیرفت خواستم دشمنشان را بر آنان چیره نگرداند پذیرفت خواستم که جامه پراکندگی بر آنان نپوشاند نپذیرفت .
ـ امام باقر (ع) --- درباره آیه ((یا جامه پراکندگی بر شما بپوشاند)) --- : مقصود پراکندگی در دین وانگ زدن آنان به یکدیگر است ((وخشم و کین گروهی را به گروه دیگر بچشاند)) این است که یکدیگر را بکشند همه اینها درباره مسلمانان است .
ـ یک نفر یهودی به علی (ع) گفت : هنوز پیامبر خود را دفن نکرده درباره او دچار اختلاف شدید ! حضرت فرمود : ما در جانشینی او اختلاف کردیم نه درباره خود او اما شما هنوزپاهایتان از آب دریا نخشکیده بود که به پیامبرتان گفتید : ((همچنان که آنان را خدایان است برای ما نیز خدایی در نظرگیر , پس او گفت : شما مردمی نادانید)).

معنای ((پراکندگی امت من رحمت است)).

ـ پیامبر خدا (ص) : پراکندگی امت من رحمت است .
ـ عـبـدالمؤمن انصاری به امام صادق (ع)عرض کرد : عده ای روایت می کنند که پیامبر خدا (ص) فـرمود : پراکندگی امت من رحمت است امام فرمود : راست می گویند (عبدالمؤمن می گوید :) عرض کردم : اگر پراکندگی آنان رحمت است پس یکپارچگی ایشان عذاب است ؟
حضرت فرمود : معنای این حدیث آن گونه که تو و آنان فهمیده اید نیست بلکه منظور پیامبر این سخن خدای عز و جل است که : ((چرااز هر گروهی از ایشان جماعتی کوچ نمی کنند)) خداوند به آنان فرمان داد کـه از هـر سـو نـزدپـیـامـبر خدا (ص) بروند و آموزش ببینند و سپس نزد مردم خود برگردند و تـعـلـیـمـات را بـه آنها نیزبیاموزند منظور پیامبر پراکنده و جدا شدن آنها از شهرهایشان است نه پراکندگی در دین خدا,زیرا دین یکی بیش نیست .

معنای ((پراکندگی اصحاب من رحمت است)).

ـ حـریز به امام صادق (ع) عرض کرد :برای من چیزی گرانتر از اختلاف اصحابمان نیست حضرت فرمود : این از طرف خود من است .
ـ امـام کـاظم (ع) : اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است و فرمود : با ظهور حق و قیام قائم شـمـا را یکپارچه می کنم درباره اختلاف و پراکندگی اصحاب ما از ایشان سؤال شد , فرمود : من خود این کار را با شما کرده ام اگر بر یک امر فراهم می آمدید گردنهایتان زده می شد.

معنای جماعت و جدایی .

ـ امام علی (ع) : اما اهل جماعت , من و پیروان من هستیم هرچند پیروانم اندک باشند و این حق به دستور خدا و پیامبر او می باشد اما اهل تفرقه مخالفان من وپیروان من هستند هرچند فراوان باشند .
ـ امام صادق (ع): از پیامبرخدا(ص) درباره جماعت امتش سؤال شد , فرمود : جماعت امت من حقگرایانند هرچند اندک باشند.
ـ پیامبر خدا (ص) --- در پاسخ به این پرسش که : جماعت امت تو کیست ؟
ـ : کسانی که بر حق باشند هر چند از ده نفر فراتر نروند.
ـ امام علی (ع) : جماعت همان پیروان حقند گرچه تعدادشان اندک باشد و جدایی همان باطل گرایانند هرچند شمارشان فراوان باشد.
ـ پس آن مردم بر جدایی همداستان شدند و از جماعت جدا گشتند گویی آنان پیشوای قرآنند نه قرآن پیشوای آنان .

علت تفرقه و جدایی .

ـ امـام عـلی (ع) : شما برادر دینی یکدیگرید و آنچه میان شما جدایی انداخته درون پلید و نهاد بد است , بـه ایـن سـبـب بـار یـکدیگر را بر نمی دارید و برای هم خیرخواهی نمی کنید و به هم بذل وبخشش نمی کنید وباهم دوستی نمی ورزید.
ـ اگر نادان خاموشی می گزید مردم دچار اختلاف نمی شدند.
ـ علت جدایی اختلاف است .

جانشینی .

جانشین خدا.
قرآن .
((وچـون پروردگارت به فرشتگان گفت : من در زمین جانشینی می گمارم , گفتند : آیا کسی را مـی گـمـاری کـه در آن جـا فـسـاد کـنـد و خونها بریزد و حال آن که ما به ستایش توتسبیح می گوییم و تو را تقدیس می کنیم ؟
گفت : آنچه من می دانم شما نمی دانید)).
((ای داود ! مـا تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نـفـس مـرو که تو را از راه خدامنحرف سازد آنان که از راه خدا منحرف شوند , بدان سبب که روز حساب را از یاد برده اند , به عذابی سخت گرفتارمی شوند)).
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند , جانشین خدا در روی زمین و جانشین کتاب او و جانشین پیامبر اوست .

آفرینش .

(جدید)

منشا آفرینش .
قرآن .
((و او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روزبیافرید و عرش او بر آب بود)).
((و خداوند هر جنبده ای را از آب آفرید پس بعضی از آنها روی شکم خود می روند وبعضی بر دو پا می روند و بعضی برچهار پا می روند خدا هر چه بخواهد می آفریند , زیرا خدا بر هر کاری تواناست)).
ـ پیامبر خدا (ص) : هر چیزی از آب آفریده شده است .
ـ امام باقر (ع) : همه چیز آب بود وعرش خدا بر آب بود پس خداوند , عز ذکره , آب رافرمان داد , آتشی شعله ور شد سپس فرمان داد آتش خاموش شد و از آن دودی برخاست پس خداوند عز و جل آسمانها را از آن دود بیافرید و خداوند عزوجل زمین را از خاکستر (آن آتش) خلق کرد.
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند آسمان دنیا رااز موج مهار شده آفرید.
ـ از امام علی (ع) سؤال شد : آسمانها ازچه آفریده شده است ؟
فرمود: از بخار آب .
ـ حبه عرنی : یک روز شنیدم که علی (ع) چنین سوگند می خورد : سوگند به آن که آسمان را ازدود و آب آفرید.
ـ امام علی (ع) : از نشانه های توانایی و سلطنت خداوند و شگفتی آفرینشهای او این است که ازآب دریای ژرف بر هم ریخته پر موج , خشک و جامدی را آفرید , آن گاه از آن طبقاتی خلق کرد و آن طبقات را به هفت آسمان شکافت .

نخستین آفریده خدای سبحان .

ـ از امام علی (ع) درباره نخستین آفریده خدا سؤال شد , فرمود : نور را آفرید.
ـ پـیامبر خدا (ص) : نخستین چیزی که خدا آفرید قلم بود , پس به آن فرمان داد و قلم هر آنچه را که باید خلق می شد نوشت .
ـ نـخستین چیزی که خدا آفرید قلم بود و به آن فرمود : بنویس گفت : پروردگارا , چه بنویسم ؟
فرمود : مقدرات هر آنچه را تا روز قیامت پدید خواهد آمد , بنویس .
ـ نخستین چیزی که خدا آفرید عقل بود.
ـ امام صادق (ع) : خدای جل ثناؤه عقل را بیافرید و آن نخستین آفریده روحانی خداست .
ـ امام باقر (ع) : نخستین چیزی که خدا آفرید و همان منشا همه موجودات شد , آب بود.
ـ پیامبر خدا (ص) : نخستین چیزی که خدا بیافرید نور من بود.
ـ نـخستین موجودی که خداوند عز و جل بیافرید ارواح ما بود , پس آنها را به توحید و تمجیدخود گویا کرد , آن گاه فرشتگان را خلق فرمود.
ـ یـکـی از علمای شام خدمت امام باقر (ع) رسید و عرض کرد : من از شما درباره نخستین آفریده خـدا مـی پـرسم , زیرا این سؤال را از دیگران نیز پرسیده ام , یکی گفت : تقدیر , دیگری پاسخ داد : قـلـم , وبـعضی هم گفتند : روح امام (ع) فرمود : جوابی نداده اند اگر نخستین مخلوقی که خدا آفـریـد از شـئ (نـه لاشئ) آفریده شده باشد در این صورت خداوند هرگز منقطع (ازموجودات) نـبوده و همواره با او چیزی بوده که خدا بر او تقدم نداشته است (همواره موجودی قدیم به قدمت خـدا وجود داشته است) درحالی که خدا بود و هیچ چیز با او نبود و سپس چیزی را آفرید که منشا همه موجودات شد و آن آب است که دیگر اشیا را از آن بیافرید پس هرچیزی را به آب منسوب کرد و آب را به چیزی نسبت نداد (بلکه از عدم آفرید).

آفرینش جهان .

قرآن .
((آیـا کـافران نیندیشیدند که آسمانها و زمین درهم بسته بود و ما آن دو را گشودیم و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم پس , آیا ایمان نمی آورند؟)).
((ستایش از آن خداوندی است که آسمانها و زمین را بیافرید و تاریکیها و روشنی را پدیدار کرد , با این همه , کافران باپروردگار خویش دیگری را برابر می دانند)).
((آیا شما به خلقت سخت ترید یا این آسمان که او بنا نهاد؟
سقفش را برافراشت و بپرداختش شبش را تاریک ساخت وروشنایی اش را آشکار کرد و پس از آن زمین را بگستراند و از آن آب بیرون آورد و چراگاهها پدید کرد و کوهها رااستوار گردانید)).
ـ امـام بـاقـر (ع) --- دربـاره آیـه ((آیـا کـافـران نـیـنـدیشیدند که)) --- : آسمان درهم بسته بود و بـاران نـمـی بـاریـد و زمـین درهم بسته بود و گیاهی نمی رویاند , پس خداوند با باران آسمان را گشود وزمین را با رویاندن گیاه باز کرد.
ـ امام علی (ع) : خداوند موجودات رابدون در دست داشتن هیچ نمونه ای و بدون مشورت با هیچ مـشاوری و بدون کمک گرفتن ازهیچ یاوری آفرید و خلقت به فرمان او تمام و کامل شد وهمگی به طاعتش اقرار کردند.
ـ اشیا را از ماده ای ازلی یا نمونه هایی ابدی نیافرید بلکه آفرید آنچه آفرید و حدودش راتعیین کرد و صورتی داد به آنچه داد و آن صورت را به نیکوترین شکل نگاشت .
ـ موجودات را بدون نمونه ای که از غیراو صادر شده باشد خلق کرد و در آفریدن آنها از هیچ یک از مخلوقاتش کمک نگرفت .
ـ (اوست) آفریننده آفریدگان به علم خویش و پدید آورنده آنها به فرمان خود, بی پیروی یا آموزش و یـا الگو گرفتن از نمونه سازنده ای حکیم و یا به خطا رفتن و یا جماعتی را (برای مشورت) گرد آوردن .
ـ امام باقر (ع) : خدای تبارک وتعالی موجودات را بیافرید اما نه از چیزی و هرکس بگوید که خدای تعالی موجودات را از چیزی آفریده کافر است , زیرا اگر آن چیز که اشیا را از آن آفریده باشد قدیم به قدمت و ازلیت خدا باشد ازلی خواهد بود.

آفرینش آسمانها.

- -

- -

ـ امـام عـلـی (ع) : و از نشانه های آفرینش خداپدید آوردن آسمانهای استوار بدون ستون و ایستای بـدون تـکـیـه گـاه است خداوند اراده ایجاد آنها را فرمود و آنها با میل و رغبت و بی هیچ درنگ و کندی اجابتش کردند اگر اقرار آنهابر خداوندی او و اعتراف آنها به طاعت و بندگیش نبود آنها را جـایـگـاه عـرش خویش و مکان فرشتگان و محل فرا بردن گفتار و کردارشایسته بندگانش قرار نـمـی داد ستارگان آسمان را نشانه هایی ساخت تا افراد سرگردان در آمدو شد راههای زمین به وسـیله آنها راه خویش را بیابند , پرده های شب تار پرتو نور آنها رانپوشانده و رداهای سیاه شبهای تاریک توانایی محو درخشش نور پراکنده ماه در آسمان راندارد.
ـ راهـهای گشاده آسمانها را بی آن که به جایی پیوسته باشد منظم ساخت و شکافهای وسیعش را بـه هـم پـیـوست و میان هر آسمانی باآسمانهای دیگر ارتباط برقرار کرد و برای فرود آیندگان به فـرمـان او و بـالا رونـدگـانی که اعمال و کردار بندگان را می برند و دشواری (آمد و شد) آن را آسان نمود و به آسمانها که از دود بودند ندا داد که به هم بپیوندند و گرد آیند وپس از جمع شدن و گـردآمـدن درهـای بـسـتـه آنـهارا گشود و از ستاره های درخشان بر راههای آسمان نگهبان گماشت و باقدرت خویش از به جنبش درآمدن آنها در فضای شکافته جلوگیری کرد و بفرمود تا در جای خویش بایستند و به امر او تسلیم باشند.
خورشید آسمان را نشانه ای روشنگر برای روز وماه آن را که نورش محو می شود آیتی برای شب قرار داد وآنها را در مسیرشان روانه ساخت و حرکت آنها را درمنازل و راههایی که بایدطی کنند تعیین نمود, تا باسیر آنها شب وروزمشخص و شمار سالهاو حساب کارها دانسته شود.
سـپـس , فـلـک را در فـضـا مـعـلـق نـگـهـداشـت و زیـنـتهایش را به آن آویخت که عبارتند از ستارگانی پنهان همانند در سفید و ستارگانی همانند چراغ روشن , وبا شهابهای تابان شیطانهایی را کـه گوش می کشند براند و جای ستارگان ثابت و مسیر ستارگان سیار وفرود و صعود وسعد ونحس هر یک را تحت تسخیر خویش قرار داد.

هفت آسمان .

قرآن .
((خـداسـت آن که هفت آسمان و همانند آنها زمین بیافرید فرمان او میان آسمانها و زمین جاری است , تا بدانید که خدا بر هر چیزی قادر است و علم او بر همه چیز احاطه دارد)).
ـ امام رضا (ع) دست چپ خود را باز کردو دست راستش را روی آن گذاشت و فرمود : این زمین دنـیاست و آسمان دنیا گنبد روی آن است و زمین دوم روی آسمان دنیاست و آسمان دوم گنبد روی آن است و آسمان هفتم روی آن (زمین هفتم) گنبد است و عرش خدای تعالی بر فراز آسمان هفتم جای دارد این است معنای سخن خداوند که : ((خدایی که هفت آسمان را بیافرید)).

آفرینش آسمانها و زمین در شش روز.

قرآن .
((پـروردگـار شما اللّه است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید , سپس به عرش پرداخت , ترتیب کارها را از روی تدبیر بداد جز به رخصت او شفاعت کننده ای نباشد این است اللّه پروردگار شما او را بپرستید چرا پند نمی گیرید ؟
)).
((او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید و عرشش بر آب بود)).
((بـگـو : آیا به کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر می شوید و برای او همتایان قرار می دهید ؟
اوسـت پروردگار جهانیان بر روی زمین کوهها پدید آورد و آن را پر برکت ساخت و به مدت چهار روز روزی هـمـه را معین کرد , یکسان برای همه سائلان سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود پس به آسمان و زمین گفت : خواه یا ناخواه بیایید گفتند : فرمانبردارآمدیم آن گاه هفت آسمان را در دو روز پـدید آورد و در هر آسمانی امرش را به آن وحی کرد وآسمان فرودین را به چراغهایی بیاراستیم و محفوظش داشتیم این است تدبیر آن پیروزمند دانا)).
ـ امام رضا (ع) --- درباره آیه ((و او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید)) --- : خدای تـبـارک و تعالی , پیش از آفریدن آسمانها و زمین , عرش و آب و فرشتگان را بیافرید و فرشتگان از وجود خود و عرش و آب به وجود خدای عز و جل راه می بردند سپس عرش خود را بر روی آب قرار داد تا بدین گونه قدرت خویش را بر فرشتگان آشکار سازد و آنها بدانند که او بر هر کاری تواناست , آنـگاه درحالی که بر عرش خویش بود آسمانها و زمین را در شش روز خلق کرد او می توانست آنها رادر یـک چـشـم بـه هـم زدن بـیـافـریـنـد امـا در شـش روز آفرید تا آنچه را از آسمان و زمین بـتـدریـج مـی آفـریند بر فرشتگان آشکار کند تا از طریق پدید آمدن پدیده ها اندک اندک به وجود خدای تعالی پی برند.

آسمان نزدیک .

ـ پـیـامـبر خدا (ص) --- در پاسخ به سؤال مردی که پرسید: ای رسول خدا, این آسمان چیست --- : آن موجی است که از شما باز داشته شده است .
ـ امام علی (ع) --- نیز در پاسخ به این سؤال که آسمان دنیا از چه درست شده است --- : از موجی مهار شده .

ستون آسمان .

((اللّه همان خداوندی است که آسمانها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید برافراشت سپس به عرش پرداخت و خورشید و ماه را که هریک تا زمانی معین در حرکتند رام کرد کارهارا می گرداند و آیات را بیان می کند باشد که به دیدار پروردگارتان یقین کنید)).
((آسمانها را بی هیچ ستونی که ببینید بیافرید و بر روی زمین کوهها را بیفکند تا شما را نلرزاند و از هر گونه جنبنده ای در آن بپراکند و از آسمان آب فرستادیم و در زمین هر گونه گیاه نیکویی رویاندیم)).
ـ حسین بن خالد از امام رضا (ع)درباره آیه ((والسما ذات الحبک)) پرسید , حضرت انگشتان دو دستش را درهم فرو برد وفرمود : آسمان به زمین محکم بسته شده است .
(حسین بن خالد می گوید :) عرض کردم : چگونه به زمین بسته است در حالی که خداوندمی فرماید : ((آسمان را بدون ستونی که ببینید برافراشت)) ؟
حضرت فرمود : سبحان اللّه ! مگر نه این که خداوند می فرماید : ((بدون ستونی که ببینید)) ؟
عرض کردم : چرا فرمود : ستونی وجوددارد اما شما آن را نمی بینید.
ـ امام صادق (ع) : چشم آفریده های گوناگون پیوسته و وابسته به هم را دید و دل او را به این نکته رهنمون شد که آنهارا آفریدگاری است , چه , دل در آنچه دیدگان می بینداز شکوه آسمان و برافراشته شدن آن در فضا بی آن که ستون و تکیه گاهی نگهش داشته باشد و بی آنکه پس رودو در نتیجه محو شود , یا پیش آید و در نتیجه زوال گیرد , و نه یکباره فرو افتد و نزدیک شود ونه بر شود و ناپدید گردد , اندیشه کرد.

عرش و کرسی .

قرآن .
((پروردگار عرش عظیم)).
((آنـان کـه عرش را حمل می کنند و آنان که برگرد آن هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان آورده اند و از او برای مؤمنان آمرزش می خواهند)).
((کرسی او آسمانها و زمین را در بر دارد نگهداری آسمانها و زمین بر او دشوار نیست او بلند پایه و بزرگ است)).
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : هفت آسمان در برابر (عظمت) کرسی همچون حلقه ای ((7)) است فتاده دریک بیابان وزیادتی عرش بر کرسی همانند برتری آن بیابان است بر آن حلقه .
ـ امـام صادق (ع) : عرش , به یک معنا , مجموعه آفرینش است و کرسی ظرف آن به معنایی دیگر , عرش آن علمی است که خداوند پیامبران و رسولان و حجتهای خویش را بر آن آگاه کرد و کرسی آن علمی است که خداوند هیچ یک از پیامبران و رسولان و حجتهای خویش را برآن آگاه نکرد.
ـ درباره آیه ((کرسی او آسمانها و زمین را در بردارد)) فرمود : مقصود علم اوست .

شکوه و عظمت آفرینش پنهان از دید ما.

ـ امام علی (ع) : ای خدای پاک ! چه عظیم و پرشکوه است آنچه از آفرینش تو می بینیم ! و چه خرد است هـر بـزرگـی در برابر قدرت تو ! وچه هول انگیز است آنچه ما از ملکوت تو می بینیم ! و چه حـقـیر است آنچه ما می بینیم در برابرقدرت و سلطنت ناپیدای تو از دیدگان ما ! چه بسیار است نعمتهای تو در این دنیا ! و چه اندک است این نعمتها در برابر نعمتهای آخرت !.

ـ چه بزرگ است آنچه ما از آفرینش تو می بینیم و از قدرت تو در پدید آوردن آن به شگفت می آییم و آن را بـه عـنـوان نشانه بزرگی و قدرت تو وصف می کنیم ! و چه بزرگتر از اینهاست آنچه از ما پـنـهان است و دیدگان ما ازدیدن آنهاقاصراست وخردهای ما را به آنها دسترسی نیست و پرده های غیب میان ما و آنها حایل شده است !!.

خصوصیت جهان برین .

ـ امـام علی (ع) --- در پاسخ به پرسش از جهان برین --- : صورتهایی است برهنه از ماده , فراتر ازقوه و استعداد , خداوند بر آن صور تجلی کرد و آنها نور وجود یافتند و به آنها نگریست و درخشان شدند , مثال خود را درماهیت آنها افکند پس افعال خود را از آنها پدیدار ساخت .

جهانها.

قرآن .
((پروردگار جهانها)).
ـ امـام بـاقـر (ع) : شـایـد فـکـر مـی کنی که خداوند همین یک جهان را آفریده و بشری جز شما خـلـق نـکـرده اسـت , به خدا سوگند که خداوند هزار هزار جهان و هزار هزار آدم بیافریده که تو درآخرین آن جهانها و آن آدمیان هستی .
ـ خداوند عز و جل از زمانی که زمین را آفرید هفت عالم بیافرید که از فرزندان آدم نیستند.
ـ امام صادق (ع) : خدای عز و جل را دوازده هزار عالم است که هر کدام آنها از هفت آسمان وهفت زمین بزرگتر است .

آفرینش نیکو.

قرآن .
((آن که هرچه را آفرید به نیکوترین وجه آفرید و خلقت انسان را از گل آغاز کرد)).
ـ پیامبر خدا (ص) مردی را دید که ازارش ((8)) تا روی زمین افتاده بود , فرمود: ازارت را بالا بزن , عرض کرد : ای پیامبر خدا , من کج پا هستم و زانوهایم به هم می خورد پیامبر فرمود : ازارت را بالا بزن , هرچه خدا آفریده خوب است .
ـ ابو امامه : ما در خدمت پیامبر خدا(ص) بودیم که عمرو بن زراره انصاری با جامه ای فروافتاده تا روی زمـیـن از راه رسید پیامبر کنار لباس او را گرفت عمرو عرض کرد : ای پیامبر خدا, ساقهای پای من کج است , پیامبر خدا(ص) فرمود: ای عمروبن زراره !خدا هر چه آفرید خوب آفریده است ای عمروبن زراره ! خداوند کسانی را که دامن پیراهن خود را تا روی زمین رها کنند دوست ندارد.
ـ پیامبر خدا (ص) --- درباره آیه ((همه چیز را خوب آفرید)) --- : البته نشیمنگاه بوزینه زیبا نیست اما خلقتش استوار است .
در تـفـسـیـر قـرطـبـی آمـده اسـت : ((احسن)) یعنی متقن و استوار و بی نقص آفرید)) بنابراین آنـچـه آفریده در جهت هدفی که برای آن خلق شده مناسب و نیکوست و از همین باب ابن عباس وعکرمه گفته اند : نشیمنگاه بوزینه نیکو و زیبا نیست .
بـه قول ابن عباس : این کلمه در لفظو معنا عام و فراگیر است یعنی خلقت هر چیزی را نیکو قرار داد حتی سگ را به بهترین وجه آفرید قتاده می گوید:نشیمنگاه بوزینه هم به نوعی نیکوست .
در تـفـسـیـر الـمـیـزان آمـده است : ((اندیشیدن و تامل کردن در آفرینش اشیا و این که هر کدام آنـهااجزایشان متناسب با یکدیگر و مجموع وجودش , برای رسیدن به کمال و سعادت , به نحو اتم واکمل مجهز به ابزار و وسایل لازم هست نشان می دهد که هر پدیده ای به جای خود از کمال حسن ونیکویی برخوردار است)).

آفریدگار.

(جدید)

دعوت عقل به دفع ضرر احتمالی .
ـ امام صادق (ع) --- به عبدالکریم بن ابی العوجا که منکر مبدا و معاد بود --- : اگر حقیقت چنان باشد که تو می گویی --- که البته چنین نیست ـهم ما و هم تو نجات یافته ایم و اگر حقیقت آن باشد که ما می گوییم --- که همین درست است --- مانجات یافته ایم و تو هلاک گشته ای عبدالکریم رو به همراهان خود کرد و گفت : در قلبم سوزش و اندوهی ((9)) می یابم , مرا ببرید یارانش او را بردند و عبدالکریم مرد.
ـ نیز به ابن ابی العوجا : اگر حقیقت آن باشد که اینها (یعنی طواف کنندگان کعبه) می گویند ـکه همین هم هست --- آنان به سلامت رسته اند وشما به هلاکت در افتاده اید و اگر موضوع چنان باشد که شما می گویید --- که البته چنین نیست --- شما و آنها یکسان هستید.
ـ جماعتی در خدمت امام رضا(ع) بودند که زندیقی وارد شد حضرت به او فرمود : اگر سخن شما درست باشد --- که نیست --- در این صورت آیا ما و شما یکسان نیستیم و نماز و روزه و زکات و ایمان ما زیانی به ما نمی رساند ؟
زندیق خاموش ماند.
ابوالحسن (ع) فرمود : اگر سخن ما درست باشد --- که هست --- آیا شما به هلاکت درنیفتاده اید و مانجات نیافته ایم ؟
.
ـ امام صادق (ع) --- در مناظره با پزشک هندی --- : گفتم : اگر عقیده تو درست باشد, آیا کیفر خدا که من تو را از آن می ترسانم برای من ترسی دارد ؟
گفت : نه گفتم : اگر عقیده من درست باشد, که همین است و حق به جانب من می باشد, آیا من به کیفر خدا که از آن می ترسیده ام اعتماد نکرده ام و تو با انکار و تکذیب خودبه هلاکت نیفتاده ای ؟
گفت : چرا گفتم : پس کدام یک از ما دور اندیش تر وبه نجات نزدیکتریم ؟
گفت : تو.
ـ ابیات زیر منسوب به امام علی (ع) است بعضی هم آنها را از دیگری دانسته اند:.
منجم و طبیب هر دو گفتند که معادی در کار نیست , گفتم خود ببینید.
اگر سخن شما درست باشد من زیان نکرده ام و اگر سخن من درست باشد شما کیفر خواهید دید.

ناتوانی خردها از انکار خدا.

ـ امـام علی (ع) : ستایش خدایی را که باآفرینش موجودات برای جهانیان آشکارگشته و به برهان خویش در دلهای آنان نمودار است .
ـ ستایش خدایی را که به امور پنهانی داناست و نشانه های آشکاری بر هستی او گواهند و دیدن او با دیدگان بینای ظاهری ممکن نیست , پس , نه چشمی که او را ندیده است انکارش می کند و نه دلـی کـه هستی او رااثبات می کند به کنه ذاتش پی می برد اوست آن که نشانه های هستی بر اقرار باطنی منکران اوگواهی می دهد.
ـ و از دلایـل آشـکاری که بر لطف و نیکویی آفرینش او و بر بزرگی و شکوه قدرت او گواهنداین اسـت که خردها به او اعتراف دارند و در برابرش منقادند و سرتسلیم فرود دارند و دلایل وحدانیت او در گوشهای ما فریاد می زنند.
ـ خـدایی که نهانیهای امور را می داند و به سبب نشانه های تدبیر که در آفریده هایش دیده می شود بـرخـردهـا آشکار است , خدایی که درباره او از پیامبران پرسیدند اما آنان او را به حد وجز توصیف نـکـردنـد بلکه به افعالش وصف کردند و از طریق نشانه هایش به او راهنمایی نمودند , اندیشه های مـتفکران نتواند وجود او را انکار کند , زیرا کسی که آسمانها و زمین وآنچه را که در آنها و در بین آنهاست آفریده است قدرتش انکار ناپذیر است .
ـ هشام بن حکم : زندیقی مصری آوازه دانش امام صادق (ع) را شنیده بود از این رو به مدینه آمد تا بـا ایـشـان مـنـاظره کند اما آن حضرت را در مدینه نیافت به او گفته شد : حضرت در مکه است زندیق راهی مکه شد.
چون ابو عبداللّه (ع) از طواف فارغ شد زندیق نزد ایشان آمد و در مقابل آن حضرت که ما نیزجمع بـودیم نشست حضرت به زندیق فرمود : آیا می دانی که زمین را پایین و بالایی است ؟
عرض کرد : آری فـرمـود : آیـا پـایین زمین رفته ای ؟
عرض کرد : خیر فرمود : پس چه میدانی که پایین زمین چیست ؟
عرض کرد : نمی دانم , ولی گمان می کنم که زیر آن چیزی نیست ابوعبداللّه (ع) فرمود : تا به چیزی یقین نیابی گمان کارساز نیست .
امـام صـادق (ع) فـرمـود : آیـا بـه آسـمـان بالا رفته ای ؟
عرض کرد : خیر فرمود : میدانی در آن جاچیست ؟
عرض کرد : خیر فرمود : آیا به مشرق و مغرب رفته ای و آن سوی آنها را دیده ای ؟
عرض کـرد : خـیـر حـضـرت فرمود : شگفتا از تو , تو نه به مشرق رفته ای

نه به مغرب , نه زیرزمین فرو رفـتـه ای و نـه به آسمان بر رفته ای و آن جاها را نیازموده ای تا بدانی در ورای آنهاچیست و با این حال آنچه را در آنهاست انکار می کنی ! آیا عاقل چیزی را که نمی داند انکارمی کند؟
.
در ایـن هـنـگـام زنـدیـق گـفـت : تـاکـنـون کـسـی جـز شما با من اینچنین سخن نگفته بود ابـوعـبـداللّه (ع)فـرمـود : بـنـابـر ایـن , تـو در ایـن مـوضـوع شـک داری کـه شاید درست باشد یادرست نباشد؟
زندیق گفت : شایدچنین باشد.
امـام صـادق (ع) فرمود : ای مرد ! کسی را که نمی داند بر آن که می داند برهانی نیست و جاهل را برعالم حجت نباشد.
ای بـرادر مـصـری ! از من بشنو که ما درباره خدا هرگز شک نداریم آیا نمی بینی خورشید و ماه وشب و روز بی آن که دچار خطا شوند می آیند و می روند.
هشام گفت : آن زندیق در پایان به دست ابو عبداللّه (ع) ایمان آورد.

هر پدیده قائم به غیر معلول است .

ـ امـام عـلی (ع) : هر آنچه قائم به غیر خودباشد مصنوع است و هر موجودی که به سبب غیر خود وجود یابد معلول است .
ـ هر آنچه به خود ((10)) شناخته شود مصنوع است و هر قائم به غیر خود معلول است .

دلیل بر حدوث اجسام چیست ؟ .

ـ امـام صـادق (ع) --- در مـنـاظـره خود باابن ابی العوجا چون پرسید : دلیل بر حادث بودن اجسام چـیست ؟
ـ : من هیچ چیز خرد وکلانی را ندیده ام مگر آن که هرگاه مانندش به آن ضمیمه شود بزرگتر گردد و این موجب می شود تا آن شئ از حالت نخستین خود در آمده حالتی دیگر به خود گیرد اگر آن شئ (نه حادث که) قدیم بود زوال و تغییر در آن راه نمی یافت , زیرا آنچه دستخوش زوال و تغییرمی شود می تواند هستی یابد و نیست شود پس با هستی یافتن پس از نیستی به مرحله حدوث راه می یابد و در حالت نخست (عدم) در دنیای عدم قدم می گذارد حال آن که صفت ازل و عدم هرگز در یک شئ جمع نمی شود.

اثبات وجود خدا.

(1) شناخت فطری .
قرآن .
((بـا یـکتا پرستی روی به دین آور فطرتی است که خداوند همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست دین پاک و پایدار این است ولی بیشتر مردم نمی دانند)).
((این نگارگری خداست و چه کسی از خدا خوش نگارتر است ؟
ما پرستندگان او هستیم)).
((و پـروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید : آیا من پروردگارتان نیستم ؟
گفتند : آری , گواهی می دهیم تا در روز قیامت نگویید که ما از آن بی خبر بودیم)).
((اگر از آنان بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است , هر آینه می گویند : خدا)).
((روی آوردگان به خدا باشید و شرک نیاوردگان به او , و هرکس که به خدا شرک آورد , چونان کسی است که از آسمان فروافتد و مرغ او را برباید یا بادش به مکانی دور اندازد)).
ـ امام صادق (ع) --- درباره آیه ((فطرة اللّه))فرمود --- : مقصود توحید است .
ـ امام باقر (ع) --- نیز درباره همین آیه فرمود --- : آنان را بر سرشت خداشناسی آفرید اگر چنین نبود در پـاسـخ بـه ایـن پـرسـش که چه کسی پروردگارشان است و چه کسی آنها را روزی می دهد, در می ماندند.
ـ امـام صـادق (ع) --- دربـاره آیـه ((و اذ اخذربک من بنی آدم)) فرمود : خداشناسی در دلهایشان اسـتـوار گشت و روز الست را از یاد بردنداما روزی به یادش می آورند اگر چنین نبود هیچ کس نمی دانست که چه کسی او را آفریده و که روزیش می دهد.
ـ پـیامبر خدا (ص) : هر نوزادی بر فطرت زاده می شود , یعنی می داند که خدای عزوجل آفریدگار اوست این است معنای سخن خداوند که : ((اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است هر آینه گویند : خدا)).
ـ از امـام بـاقر (ع) سؤال شد مراد از آیین حنیف در آیه ((حنفا للّه)) چیست ؟
فرمود : مراد فطرتی است که خداوند مردم را بر آن سرشته است , خداوند خلق را با سرشت خداشناسی آفریده است .

ـ پیامبر خدا (ص) : هر مولودی بر فطرت (توحید) زاده می شود و این پدر و مادر اوهستندکه وی رایهودی ونصرانی بارمی آورند.
ـ در یکی از غزوات که طی آن مسلمانان فرزندان مشرکان را کشتند فرمود : بدانید که بهترین افراد شما فرزندان همان مشرکان هستند سپس فرمود: هان ! نسل کشی مکنید, هر مولودی براساس فطرت (توحید) به دنیا می آید و پیوسته بر آن است تا آن که زبانش از آن پرده برمی دارد اما سپس پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی بار می آورند.

(2) شناخت فطری .
قرآن .
((چـون به آدمی گزندی رسد چه بر پهلو خفته باشد و چه نشسته یا ایستاده ما را به دعا می خواند وچون آن گزند را از او دور سازیم چنان می گذرد که گویی ما را برای دفع آن گزندی که به او رسیده بود هرگز نخوانده است اعمال اسرافکاران اینچنین در نظرشان آراسته شده است)).
((چـون بـه آدمیان زیانی رسد پروردگارشان را بخوانند و به درگاه او توبه کنند و چون رحمت خویش به آنها بچشانندگروهی را بینی که به پروردگارشان شرک می آورند)).
((چون به آدمی گزندی رسد به پروردگارش روی می آورد و او را می خواند , آن گاه چون به او از جـانـب خـود نـعمتی بخشدهمه آن دعاها را که پیش از این کرده بود از یاد می برد و برای خدا هـمتایانی قرار می دهد تا [خود و دیگران را] از طریق اوگمراه کند بگو : اندکی از کفرت بهره مند شو , که تو از دوزخیان خواهی بود)).
ـ امام عسکری (ع) --- در تفسیر بسم اللّه الرحمن الرحیم)) --- : اللّه هموست که هر مخلوقی درهنگام نـیـازهـا وگـرفـتـاریـهـا وقتی امیدش ازهمه , جز او, قطع می شود ورشته هر سببی جز او بریده مـی گـردد بـه وی روی مـی آوردمـی گـویـی : بـسم اللّه یعنی در همه کارهایم از خدایی کمک می گیرم که عبادت وپرستش سزاوار جز او نیست و هرگاه فریاد خواهی شود به فریاد می رسد و هرگاه خوانده شوداجابت می کند این همان نکته ای است که مردی به امام صادق (ع) عرض کرد : یـابن رسول اللّه ,مرا به وجود خدا راهنمایی کن که مجادله گران بر من هجوم آورده سرگشته و حـیرانم کرده اند ,امام صادق (ع) به او فرمود : ای بنده خدا ! آیا هرگز کشتی سوار شده ای ؟
عرض کرد : آری فرمود: آیا پیش آمده که کشتی بشکند ودر آن جا نه کشتی دیگری باشد که تو را برهاند ونـه شنا کردن کارساز باشد ؟
عرض کرد : آری فرمود : آیا در آن هنگام دلت متوجه موجودی شده اسـت کـه مـی تواند تو را از هلاک نجات دهد؟
عرض کرد : آری امام صادق (ع) فرمود : آن موجود هـمـان خـدای تـوانـایـی اسـت کـه آن جا که از هیچ منجی خبری نیست نجات می دهد و آن جا که فریادرسی نیست به فریاد می رسد.
ـ امام رضا (ع) : از آفرینش خدا به وجود او پی برده می شود و با خردها شناخته می شود و بافطرت برهان بر وجود او ثابت می شود.

ـ امام علی (ع) --- در تفسیر ((اللّه)) --- : او کسی است که هر مخلوقی در هنگام نیازها و گرفتاریها , وقـتی امیدش از همه کس قطع می شود ورشته همه سببها , جز او , بریده می گردد به وی روی مـی آورد , چـه آن کـه هـر انسانی هرچند دراین دنیا مقام و ثروت داشته باشد و دیگران به او نیاز فراوان داشته باشند, نیازهایی برایشان پیدا خواهد شد که آن شخص قادر به بر آوردن آنها نیست و بـرای خـود چـنین شخصی نیزنیازهایی پیش می آید که توان بر آوردن آنهارا ندارد پس , در هنگام ضرورت و نیازمندی به خدا روی می آورد اما چون نیازش برآورده شود دوباره ره شرک می پوید.

(3) قانون علیت .
قرآن .
((آیا از ناچیز آفریده شده اند یا خود آفریننده خویشند ؟
یا آسمانها و زمین را آفریده اند ؟
نه , بلکه به یقین نرسیده اند)).
ـ امـام عـلـی (ع) : هر کس چیزی بسازد آن رااز چیزی ساخته است , اما خداوند آنچه را ساخته از چیزی نیافریده است .
ـ یـکـی از عـلمای شام از امام باقر (ع) پرسید: پس اشیا را از چیز آفریده است یا از ناچیز ؟
حضرت فـرمـود : اشیا را آفرید نه از چیزی که پیش از آن وجود داشته باشد اگر شئ را از شئ آفریده باشد هرگز میان او و اشیا انقطاع نبوده و همواره چیزی با خدا بوده است حال آن که خدا بوده و چیزی با او نبوده است .
ـ زندیقی در مناظره با امام صادق (ع)عرض کرد: خداوند اشیارا از چه آفریده است ؟
فرمود : از هیچ چـیز عرض کرد : چگونه چیزاز ناچیز به وجود می آید ؟
فرمود : اشیا از دو حال خارج نیستند : یا از چیزی آفریده شده اند یاااز ناچیز اگر از چیزی آفریده شده اند که آن چیز پیوسته باخدا بوده پس آن چیز قدیم است و قدیم نه حادث می شود نه فانی می گردد و نه تغییر می پذیردحال , آن شئ یا یک جـوهـر و یـک رنـگ (و ماهیت) است , در این صورت این رنگها(وماهیتهای) گوناگون و جواهر فـراوان مـوجـود در ایـن عالم از کجا آمده است ؟
اگر آن چیزی که اشیا همه از او پدید آمده زنده اسـت پس مرگ از کجا آمده است ؟
و اگر آن چیز مرده است حیات و زندگی از کجا آمده است ؟
مـمـکن نیست که از یک مرده و یک زنده قدیمی ازلی به وجود آمده باشند زیرا از زنده ازلی مرده پـدید نمی آید همچنین ممکن نیست که مرده ازلی وقدیم وجود داشته باشد , زیرا موجود مرده را قـدرت و بقایی نیست (زندیق) گفت : از چه روگفته اند که موجودات ازلی اند ؟
حضرت فرمود: چـرخـش فـلک و هر آنچه در آن است وحرکت زمین و هر آنچه بر آن است و دگرگونی زمانها و اخـتلاف زمان و حوادثی که در عالم رخ می دهد و مرگ و پوسیدگی و ناگزیری نفس به اقرار به ایـن که او را آفریدگار و مدبری می باشد همگی نشانگر حدوث اشیا است مگر نمی

بینی که شیرین ترش می شود و خوشمزه تلخ و نو فرسوده و هر چیزی به سوی دگرگونی و نابودی می رود؟
.
ـ امام صادق (ع) سؤال شد : دلیل بر یگانگی خدا چیست ؟
فرمود : نیازمندی آفریده ها.
ـ امـام علی (ع) : سپاس و ستایش خداوندی را که حدوث آفریدگانش را دلیل قدیم بودن و وجود خود قرار داد حدوث اشیا را گواه ازلی بودن خود گرفت و ناتوانی آنهارا گواه قدرت خود و فنای حتمی آنها را گواه جاودانگی خویش .
ـ سـتـایـش خـداوندی را که آفریدگان خودرا دلیل بر وجود خویش ساخت و حادث بودن آنها را دلیل بر ازلیتش .
ـ امـام صادق (ع) --- در پاسخ به این پرسش ابوشاکر دیصانی که --- : دلیل بر این که تو راآفریدگاری اسـت چـیـست ؟
فرمود : خودم را از دو حال خالی نیافتم : یا من خود را آفریده ام یاکسی دیگر مرا آفـریـده اسـت اگـر من خود را آفریده ام از دو حال خارج نیستم : یا بوده ام و خودرا آفریده ام و یا نبوده ام و خود را پدید آورده ام اگر قبلا بوده ام و خود را پدید آورده ام نیازی به پدید آوردن ندارم و اگـر نـبوده ام تو می دانی که معدوم چیزی را به وجود نمی آورد , پس شق سوم ثابت می شود و آن ایـن که مرا آفریدگاری است و آن همان خدای پروردگار جهانیان است ابوشاکر که پاسخی برای گفتن نداشت برخاست .

(4) نشانه های هستی .
قرآن .
((و در آفرینش شما و پراکنده شدن جنبدگان نشانه هایی (بر وجود خدا) است برای اهل یقین)).
((همانا در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز نشانه هایی است برای خردمندان)).
ـ امـام علی (ع) --- در پاسخ به سؤال از اثبات صانع فرمود --- : پشکل شتر بر وجود شتر دلالت دارد و سـرگـیـن الاغ بر وجود الاغ و رد پابر وجود رهگذر پس , چگونه پیکره ای آسمانی با این لطافت و کالبدی زمینی با این ستبری بر وجود خدایی لطیف و خبیر دلالت ندارد؟
.
ـ امـیـر المؤمنین چون از نماز شب فراغت می یافت این جمله را بسیار می گفت : گواهی می دهم که آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست , نشانه هایی بر وجود تو و گواههایی است بر آنچه به سوی آن دعـوت کردی هر آنچه حجت تو را بیان می کند و به پروردگاری تو گواهی می دهد نشان آثار نعمتهای تو و علایم تدبیر تو را بر خود دارد.
ـ امـام عـلـی (ع) : از آفـریـده هـای خـدا بـه وجـود او راه بـرده مـی شـود و بـا خـردها وجودش شـناخته می شود و با تفکر و اندیشه برهان برهستی او آشکار می گردد و ازطریق آیات و نشانه های اوحجت وی بر خلقش تمام می شود.
ـ آثـار حـکـمـت خـداوند در بدایعی که پدید آورده آشکار است و هر چیزی که آفرید حجت او شد ونـسبت بدو یافت پس , اگرآفریده ای بی زبان وخاموش باشد (آثار) تدبیر خدا در آن حجت گویای اوست .
ـ امـام رضا (ع) --- در پاسخ به پرسش از دلیل حدوث عالم فرمود --- : تو نبودی و سپس بود شدی (از طـرفی هم) می دانی که تو خود خودت را به وجود نیاورده ای و مانند تو نیز تو را هستی نبخشیده است .
ـ امام باقر (ع) : درباره آیه ((کسی که در این دنیا کور باشد در آخرت نیز کور است)) فرمود : کسی کـه آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب وروز وچرخش خورشید وماه ودیگر نشانه های شگفت آور او را بـه ایـن نکته رهنمون نشود که در پس همه اینها خبر بسیار بزرگتری هست ((در آخرت نیز کور است)) فرمود : یعنی از مشاهده آنچه ندیده کور است و ره گم کرده تر.
ـ امام رضا (ع) : نیز ذیل همین آیه فرمود : یعنی از دیدن حقایق هستی

کور و ناتوان است .
ـ امـام صـادق (ع) : در پاسخ به زیدیقی که پرسید : دلیل وجود آفریدگار جهان چیست ؟
فرمود : وجـود کـارهـا و پـدیده هایی که نشان می دهد سازنده ای آنها را ساخته است , مگر نه این که وقتی سـاخـتـمـانـی را مـی بـیـنـی پـی می بری که آن را معمار و سازنده ای است هر چند او را ندیده و مشاهده اش نکرده باشی ؟
.
ـ نخستین پند و دلیل بر وجود آفریدگار, جل قدسه , پدید آوردن این جهان و ترکیب اجزای آن و نظم بخشیدن آن اجزا به شکل فعلی است هر گاه درباره این جهان به اندیشه و خرد خویش تامل و دقـت کـنـی آن راهـمانند خانه ای یابی که هر آنچه بندگانش بدان نیاز دارند در آن فراهم است آسمان همچون سقف برافراشته شده وزمین همانند فرش گسترده است و ستارگان مانند چراغها کنار هم چیده شده اند و گوهرها همانند گنجینه ها در دل زمین اندوخته شده اند هرچیز عالم به جـای خود فراهم گشته است و انسان همچون مالک این خانه است و صاحب همه اثاث و لوازم آن انـواع گـیـاهـان بـرای اهداف او آماده گشته وحیوانات گوناگون در خدمت مصالح و منافع او می باشند این همه آشکارا نشانگر این است که عالم بر اساس یک برنامه وحکمت و نظم و هماهنگی آفریده شده و آفریدگار آن یکی است .
ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر در قـدرت شگرف و نعمتهای عظیم (خداوند) می اندیشیدند بیگمان به راه می آمدند و از عذاب دوزخ می هراسیدند اما دلها بیمار و اندیشه ها آفت دیده است .
آیـا بـه مـوجـود کوچکی که او آفریده است نمی نگرند که چگونه آن را استوار آفرید و اجزایش را به دقت به هم پیوست و برایش سوراخ گوش و چشم گشود و استخوان و پوست برایش پدیدآورد؟
.
به همین مورچه ریز و نازک اندام که تقریبا به چشم نمی آید و با اندیشه درک نمی گردد بنگریدکه چگونه روی زمین راه می رود و برای به دست آوردن روزیش تلاش می کند.
اگـر در مـجـاری خـوراک و سـر و تـه مـورچـه و اطـراف و پـهـلـوهـای شـکـمش و در چشم و گوشش بیندیشی از آفرینش او شگفت زده می شوی ودر وصف آن به زحمت می افتی .
بـه خـورشـیـد و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و گردش این شب و روز و جریان این دریاها وفراوانی این کوهها و بلندی این قله ها و پراکندگی این لغات و زبانهای گوناگون بنگر.

وای بـر آن کـس کـه نـاظـم و مـدبـر ایـن همه را انکار کند تصور می کنند که همچون گیاهان خـودروهـسـتـنـد و برزگری ندارند و برای اشکال گوناگون آنها آفریننده ای نیست اینان برای ادعـای خـود بـه دلـیـلـی پناه نبردند و در باورهای خود تحقیق نکردند آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده و یا (حتی) جنایتی بدون جنایتگر پدید آید ؟
.

آفرینش انسان از خاک .

قرآن .
((باید که انسان بنگرد از چه چیز آفریده شده است)).
((از نشانه های قدرت اوست که شما را از خاک بیافرید تا انسان شدید و به هر سو پراکنده گشتید)).
((اوست که آدمی را از آب بیافرید و او را نسب و پیوند ساخت و پروردگار تو به این کارها تواناست)).
((انسان را از لخته خون آفرید)).
((ما آدمی را از نطفه ای آمیخته بیافریدیم تا او را امتحان کنیم و شنوا و بینایش ساخته ایم)).
((شما را در شکم مادرانتان در چند مرحله در درون تاریکیهای سه گانه آفرینش بخشید این است خدای یکتا پروردگار شمافرمانروایی از آن اوست خدایی جز او نیست پس , چگونه رویگردانتان می سازند ؟
)).
ـ امام صادق (ع) : شگفت از بنده ای است که می پندارد خداوند بر بندگان خود پوشیده است حالی که اثر آفرینش را در وجود خود باترکیبی حیرت آور و پیوندی که دلایل بر دلایلش (بر رد خدا) خط بطلان می کشد , مشاهده می کند به جان خودم سوگند اگر در این پدیده های بزرگ می اندیشیدند بیگمان این ترکیب روشن و تدبیر آشکار و پدید آمدن اشیایی که نبوده اند و تغییر و تحول آنها از حالی به حالی دیگر و از ساختاری به ساختاری دیگر, آنها را به وجود آفریدگار رهنمون می شد.
ـ امام علی (ع) : ای انسانی که از نظر خلقت بی کم وکاست ومتناسبی ودرزهدانهای تاریک و پرده های تو در تو پدید آمده ومحافظت می شدی آفرینشت از عصاره گل آغاز شد و سپس از این جایگاه به محیطی که آن رانديده بودی و راه به دست آوردن منافعش را نمی دانستی بیرون آورده شدی چه کسی تو را به مکیدن شیر از پستان مادرت هدایت کرد؟
و چه کسی جایگاههای طلب و خواستن را به توآموخت ؟
.
ـ آیا این انسان همان کسی نیست که خداوند او را در تاریکیهای زهدان و پرده های غلاف مانند آفرید , از نطفه ای که ریخته شد آن گاه به او دلی حفظ کننده و زبانی گویا و چشمی بینابخشید تا بفهمد و عبرت گیرد و از زشتکاریها باز ایستد اما چون قد راست کرد و به نهایت رشدخود رسید گردنفرازانه روی برگرداند.

ـ امام باقر (ع) : درباره آيه ((از نطفه اى آميخته)) فرمود : آب مرد و زن كه باهم آميخته شوند.
ـ امـام رضـا (ع) : در پـاسـخ بـه زنـديقى كه پرسيد: دليل وجود خدا چيست ؟
فرمود : من وقتى بـه كـالـبـد خـود نـگـريستم و ديدم كه نمى توانم در قد و پهناى آن كم و زياد كنم و بديها را از آن دورسـازم و سـود و مـنـفعتى به آن برسانم دريافتم كه اين ساختمان را معمار و سازنده اى است پس به وجود او اقرار كردم .
علاوه بر اين , از مشاهده چرخش فلک به قدرت او و پديد آوردن ابرها و به حركت در آوردن بادها و حـركـت خـورشيد و ماه و ستارگان و ديگر نشانه هاى متقن شگفت آور پى بردم كه اين همه را مدبر و پديد آورنده اى است .
ـ امـام صـادق (ع) : بـه ابـن ابـى الـعـوجافرمود: اى ابن ابى العوجا ! آيا تو مخلوقى يا غير مخلوق ؟
عبدالكريم گفت : غير مخلوق امام فرمود: اگر مخلوق بودى چگونه بودى ؟ ابن ابى العوجا در جواب ماند وبرخاست ورفت .
ـ نـيـز در همين مناظره آمده است : آيا تو مخلوق هستى يا غير مخلوق ؟
عبدالكريم بن ابى العوجا گفت : من غير مخلوق هستم امام (ع)فرمود : به من بگو اگر مخلوق بودى چگونه وضعى داشتى ؟
عـبـد الـكـريـم مـدت درازى خـاموش ماند و جوابى نداد ودر حالى كه با چوبى كه مقابلش بود بـازى مى كرد مى گفت : دراز, پهن , گود ,كوتاه , متحرک , ساكن , همه اينها صفت مخلوق است امـام (ع) فـرمود : اگر براى مخلوق صفاتى جز اينها نمى دانى پس خودت را مخلوق بدان ,زيرا كه اين صفات را در خودت مى يابى .

صورتگری در زهدآنها.

قرآن .
((اوست که شما را در رحم مادران به هر سان که خواسته باشد می نگارد نیست خدایی جز او که پیروزمند و حکیم است)).
((اوست خدایی که آفریدگار است , صورت بخش است , اسمهای نیکو از آن اوست , هر چه در آسمانها و زمین است تسبیحگوی او هستند واو پیروزمند وحکیم است)).
- -
- -
ـ امام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی هرگاه بخواهد کسی را بیافریند هر شکل و صورتی که میان او و پدرش تا آدم وجود دارد جمع می کند و سپس وی را به شکل یکی از آنها می آفریند , بنابر این , هیچ کس نباید بگوید که این اصلا شبیه من یا شبیه پدران من نیست .
ـ امام علی (ع) : دو نطفه (زن و مرد) در رحم با هم می آمیزند و هر یک از آن دو بیشتر باشد نوزاد شبیه او می شود.
ـ پیامبر خدا (ص) به امیرالمؤمنین (ع)فرمود : بگو نخستین نعمتی که خدای عزوجل به تو ارزانی داشت چیست ؟
عرض کرد : این که مرا آفرید سومین نعمت چیست ؟
گفت : این که بحمد اللّه مرا در بهترین شکل و متناسبترین ترکیب به وجود آورد فرمود : درست گفتی .

آفرینش روح .

قرآن .
((چـگـونـه بـه خـدا کـفـر می ورزید در حالی که مرده بودید وشما را زنده کرده و سپس شما را می میراند و آن گاه دوباره زنده می کند وسرانجام به سوی او بازمی گردید)).
((زنـده را از مـرده پـدید می آورد و مرده را از زنده و زمین مرده را زنده می گرداند و این چنین بیرون آورده می شوید)).

آفرینش جفتها.

قرآن .
((و از نـشـانه های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان جفتها آفرید تا به ایشان آرامش یابید و میان شما دوستی و مهربانی نهاد همانا در این نشانه هایی است برای مردمی که بیندیشند)).
((آفـریـدگـار آسـمـانـهـا و زمین است برای شما از خودتان جفتهایی آفرید و نیز برای چارپایان جـفـتـهایی پدید آورد با آفرینش همسران بر شمارتان می افزاید هیچ چیز همانند او نیست و اوست شنوا و بینا)).
((خـداشـمـارا ازخـاک وسـپـس از نـطـفـه بـیـافـریـد آن گـاه جفتهای یکدیگرتان قرار داد هیچ زنی آبستن نمی شود و نمی زاید مگر به علم او و عمر هیچ سالخورده ای به درازانکشد و از عمر کسی کاسته نگردد , جز آن که همه در کتابی نوشته شده است واین کارها بر خدا آسان است)).
ـ امـام صـادق (ع) : اگـر دیـدی کـه یکی از دولنگه در زلفین دارد آیا گمان می بری آن زلفین بـی خـود و بـی جهت نصب شده است ؟
نه , بلکه بی شک پی می بری که تعبیه شده تا با لنگه دیگر جـفـت و بسته شود لذا لنگه دیگر رافراهم می آوری تا از اجتماع آنها سودی حاصل شود به همین صـورت اسـت , وجود حیوان نرگویی فردی از یک جفت است که برای فرد ماده فراهم آمده است پس نر و ماده با هم جفت می شوند زیرا که دوام و بقای نسل در این است هلاک و نومید و نگونبخت بادا این مدعیان فلسفه ! چگونه دیده دلشان این آفرینش شگفت را نمی بینند چندان که وجود تدبیر و آگاهی وقصد را در آن انکار می کنند؟
.

جفت بودن اشیا.

قرآن .
((منزه است آن خدایی که همه جفتها را بیافرید , چه ازآنچه زمین می رویاند و چه از خودهایشان و چه آن چیزهایی که نمی شناسند)).
((آیا به زمین ننگریستند که در آن از هر گیاهی جفتی نیکو رویانیدیم همانا در این عبرت و نشانه است ولی بیشترشان ایمان نمی آورند)).
((و از هر چیز جفتی بیافریده ایم , باشد که عبرت گیرید)).
ـ امام علی (ع) --- در توصیف خدای تعالی با ذکر برخی افعال او --- : اشیا دور و متباین را به هم نزدیک کرد و میان نزدیکها جدایی افکند تابا جدایی افکندن میان آنها بر جدا کننده رهنمون شود و با نزدیک و فراهم آوردن آنها برفراهم آورنده این است معنای سخن خدای تعالی که می فرماید : ((از هر چیزی جفتی بیافریدیم باشد که عبرت گیرید)).
ـ (پدید آمدن) اشیارا به زمان خودشان موکول کرد , میان اشیا گوناگون سازگاری پدیدآورد و به هر یک سرشت و نهادی مخصوص ارزانی داشت و هریک را با همانندش همراه کرد.
ـ خداوند هیچ چیزی را به صورت فردی مستقل و بدون جفت نیافریده است تا از این طریق مردم را به خود راهنمایی و وجود خویش را (برای آنان) اثبات کند , زیرا که خدای تبارک وتعالی یکتا و یگانه است و او راثانی نیست تا قوامش به او باشد وحمایتش کند , اما مخلوقات , به اذن و مشیت خدا , به یکدیگر وابسته اند.
ـ پیامبر خدا (ص) : این اشیایی که می بینیم هریک به دیگری نیازمنداست , زیرا قوام وبقای هریک بسته به دیگری است همچنان که اجزای یک ساختمان محتاج ووابسته به یکدیگرند وگرنه هماهنگ ومستحکم نمی ماندهمچنین است دیگر چیزهایی که می بینیم .
ـ امام علی (ع) --- در توصیف افریدن خداوند اشیا را --- : پس کجی و ناراستی همه اشیا را راست گردانید و حدودشان را واضح وروشن قرار داد و با قدرت خود میان اشیای متضاد و ناسازگار هماهنگی و سازگاری پدید آوردو وسایل ارتباط آنها را فراهم ساخت .
ـ امام رضا (ع) --- ابزارها خود را محدود می کنند, و آلات به همانندهای خود اشارت دارند --- : افعال و کردار موجودات در خود آنها یافت می شود (نه در واجب الوجود) , اشیا باکلمه ((منذ)) (از زمان) از ملک قدم خارج می شوند و با کلمه قد (که محدودیت زمانی رامی رساند) از ازلیت بیرون می آیند و با کلمه ((لولا))ی تکمله , از کامل بودن دور می شوند اشیااز هم جدا و پراکنده شدند و بدین سان بر فاعل جداکننده

دلالت کردند و با یکدیگر مباین شدندو از وجود کسی که آنها را از یکدیگر متمایز کرده است پرده برداشتند و بدین سان آفریننده اشیا بر خردها آشکار و جلوه گر شد.
ـ ابزارها خود را محدود می کنند, و آلات واسباب به همانندهای خود اشارت دارند, افعال و کردار اشـیـا در خـود آنـها یافت می شوداگر موجودات از هم جدا نشده بودند تا بدین سان بیانگر وجود جداکننده ای باشند واگرازیکدیگر متمایز و متباین نمی شدند تا از این راه بر وجود خدایی که میان آنها تباین و تمایزایجاد کرده دلالت کنند , هر آینه سازنده آنها بر خردها آشکار و هویدا نمی گشت .

روزی و خداشناسی .

قرآن .
((ای مردم ! نعمتی را که خدا به شما ارزانی داشته است یاد کنید آیا جز خدا آفریننده دیگری هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد ؟ خدایی جز او نیست , پس چگونه عقیده شما را دگرگون می سازند ؟
)).
((آیا کیست که به شما روزی دهد اگر او روزی خویش باز دارد ؟
نه , در سرکشی و دوری از حق لجاج می ورزند)).
ـ امام صادق (ع) : چه زشت است که آدمی در قلمرو خداوند هفتاد یا هشتاد سال زندگی کند و از نعمتهای او بهره گیرد اما خدای را چنان که باید نشناسد.
ـ ای مفضل ! در افعالی چون خوردن و که در وجود انسان نهاده شده است بیندیش اگر قرار بود انسان از روی آگاهی به نیازهای بدنش به خوردن غذا مبادرت می ورزید ودر نهاد او انگیزه ای وجود نداشت که او را به این کار ناچارسازد بیگمان در خوردن غذا تنبلی و سستی می ورزید , چندان که بدنش فرسوده می شد و ازمیان می رفت .
ـ امام علی (ع) : ای انسانی که در کمال اعتدال وتناسب آفریده شده ای ودر تاریکیهای زهدانها و پرده های تو در تو شکل گرفته وپرورده شده ای , آفرینشت از عصاره گل آغاز شد و در جایگاهی آرام و امن (زهدان مادر) تازمانی مشخص و مهلتی تعیین شده نهاده شدی آن گاه که جنین هستی در شکم مادرت می جنبی و نه سخنی را پاسخ می دهی و نه آوازی را می شنوی آن گاه از قرارگاه خود به سرای بیرون آورده شدی که آن را ندیده ای و راههای کسب سود و منافع آن را نمی دانی چه کسی تو رابه مکیدن شیر از پستان مادرت راهنمایی کرد؟
و چه کسی جایگاههای طلب و خواستن را به توآموخت ؟
.

تعیین حد و اندازه اشیا.

قرآن .
((گـفـت : پـروردگار ما همان کسی است که هر چیزی راخلقتی در خور ارزانی داشت و سپس هدایتش کرد)).
((خدا می داند که هر ماده ای چه باردار است و در رحمها چه از آن می کاهد و چه بدان می افزاید و هر چیز را در نزد او مقداری معین است)).
((آن کـس کـه از آن اوسـت فرمانروایی آسمانها و زمین و فرزندی نگرفته است و او را شریکی در فرمانروایی نیست و هر چیز را بیافرید و آن را به اندازه آفرید)).
((ما هر چیز را به اندازه آفریده ایم)).
ـ امـام صـادق (ع) : در پـاسخ به پرسش محمدبن مسلم از آیه ((آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشـت و سـپـس هدایتش کرد)) فرمود: هیچ موجودی از آفریده های خداوند نیست مگر آن که از ظـاهـر خود نر و ماده را می شناسند عرض کردم : جمله ((سپس هدایتش کرد)) به چه معناست ؟
فرمود : هر موجودی را به جفت شدن ونزدیکی کردن با جنس مخالف از نوع خود راهنمایی کرد.
در تـفسیر المیزان ذیل آیه ((پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را بدو ارزانی داشت)) آمـده است : بر این معنا حمل می شود که خداوند میان قوا و ابزارهایی که وجود هرپدیده ای مجهز به آنهاست و آثاری که آن شئ را به سوی هدف نهایی وجودش پیش می بردارتباط برقرارساخت .

تعلیم انسان .

قرآن .

((خدایی که به وسیله قلم آموزش داد به آدمی آنچه راکه نمی دانست بیاموخت)).

((خـدا شـمـا را از بـطن مادرانتان بیرون آورد و هیچ نمی دانستید و برایتان چشم و گوش و دل بیافرید , شاید سپاس گویید)).

تنوع زبانها و رنگها.

قرآن .
((و از نـشانه های خداست آفرینش آسمانها و زمین وگونه گونی زبانها و رنگهای شما هر آینه در اینهانشانه هایی است برای دانشمندان)).
((در زمـین چیزهایی با رنگهای گوناگون آفرید همانا در این نشانه ای است برای مردمی که پند می گیرند)).
((و بـه سـبب آن (باران) میوه های رنگارنگ آفریدیم و از کوها راهها پدید آوردیم , سفید و سرخ و رنـگـارنگ و به غایت سیاه از مردم و جنبندگان و چارپایان نیز به رنگهای گوناگون آفریدیم هر آینه از میان بندگان خدا تنها داشمندان از اومی ترسند)).
ـ امـام عـلـی (ع) : وای بـر کـسـی کـه وجـود خـدای مقدر و مدبر را انکار کند پندارند که چون گـیـاه خـودرویند و آنان را برزگری نیست و شکلها و قیافه های گوناگون آنان را سازنده ای نه اینان برای اثبات ادعای خود دلیل و برهانی ندارند و در باورشان تحقیق نکرده اند.

پوشاک , سایه , خانه .

قرآن .

((ای بـنی آدم ! برای شما جامه ای فرستادیم تا بدن برهنه تان را بپوشانید و نیز جامه زینت و جامه پرهیزگاری از هر جامه ای بهتر است و این یکی از آیات خداست)).

((اوست که دریا را رام کرد تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیورهایی بیرون آورید و خویشتن را بـدانـهـا بیارایید وکشتیها را بینی که دریاها را می شکافند و پیش می روند تا از فضل خدا روزی بطلبند , باشد که سپاس گویید)).

((خـدا بـرای شما از چیزهایی که آفریده است سایه ها پدید آورد و در کوهها برایتان غارها ساخت و جامه هایی که شما را ازگرما حفظ می کند و جامه هایی که در جنگ نگهدار شماست)).

((خدا خانه هایتان را جای آرامشتان قرار داد و از پوست چارپایان برایتان خیمه ها ساخت تا به هنگام سـفـر و بـه هنگام اقامت در رنج نیفتید و از پشم و کرک و مویشان تاروزقیامت برایتان اثاث خانه و اسباب زندگی ساخت)).

ـ امام باقر (ع) : درباره آیه ((که غیر از پرتو آن (آفتاب) برایشان هیچ پوششی قرار نداده ایم)) فرمود : خانه سازی بلد نبودند.

خواب .

قرآن .
((و از نـشـانـه های وجود او خوابیدن شما در شب و روز وروزی طلبیدن شماست در این (پدیده) نشانه هایی است برای مردمی که می شنوند)).
((آیـا نـمی بینند که شب را پدید آوردیم تا در آن بیارامند و روز را روشنی بخشیدیم همانا در این (پدیده) نشانه هایی است برای مردمی که ایمان می آورند)).
ـ امام صادق (ع) : ای مفضل ! درباره کارهایی چون خوردن و خوابیدن و که در وجود انسان نهاده شده است بیندیش اگر انسان بااندیشیدن در نیازش به آسودگی بدن و تجدید قوا به سوی خواب می رفت چه بسا که در این کارسنگینی و تنبلی می کرد تا جایی که بدنش فرسوده و نابود می شد.

گردش شب و روز.

قرآن .
((بگو : چه تصور می کنید اگر خداوند شبتان را تا روزقیامت طولانی سازد ؟
جز او کدام معبودی است که شما را روشنایی ارزانی دارد ؟
مگر نمی شنوید ؟
)).
((بـگو : چه تصور می کنید اگر خداوند روزتان را تا روز قیامت طولانی سازد ؟
جز او کدام معبود است که شما را شب ارزانی دارد که در آن بیاسایید ؟
مگر نمی بینید ؟
)).

آفرینش زمین .

قرآن .
((و در زمین نشانه هایی است برای یقین دارندگان)).
((و از نـشـانـه هـای اوسـت که آسمان و زمین به فرمان او بر پای ایستاده اند سپس چون شما را از زمین فرا خواند شما [اززمین] بیرون می آیید)).
((هـمانا خداوند آسمانها و زمین را نگه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند , پس از او هیچ یک از شما نمی تواند آنها را نگه داردهر آینه خدا بردبار و آمرزنده است)).
((خـداسـت کـه زمـیـن را قرارگاه شما ساخت و آسمان را چون بنایی بیفراشت و شما را صورت بـخـشـیـد و صـورتـهایتان رانیکو ساخت و از چیزهایی پاکیزه و خوش روزیتان داد این است خدا پروردگار شما , برتر و بزرگوار است خدا پروردگارجهانیان)).
ـ امـام عـلـی (ع) : زمـین را ایجاد کرده آن را نگه داشت بی آن که وی را مشغول سازد و آن را بر جایی بدون قرار استوار کرد و بی هیچ پایه ای برپایش داشت و بی هیچ ستونی برافراشتش و آن را از کجی و انحراف نگاهداشت واز افتادن و شکافتن آن جلوگیری کرد.
ـ کوههای زمین را از دشتها و پستیهایش بر آمده ساخت و ریشه آنها را در دل زمینهای اطرافشان و جاهایی که برقرار هستند فرو برد و آنها را تکیه گاه زمین و میخهای نگهدارنده آن قرار داد پس , آن گـاه زمـیـن در عین متحرک بودن آرام گرفت تا ساکنان خود را در سقوط واضطراب قرار ندهد , یا آنچه را حمل کرده است فرو نیندازد , یا آن را از جای خویش جا به جانکند.
ـ آسمان را بدون ستون و تکیه گاه برافراشت و زمین را بدون تکیه به ستونی در هوابگستراند.
ـ امـام سجاد (ع) : درباره آیه ((آن خدایی که زمین را بستر شما کرد)) فرمود : زمین را مناسب با طبایع شما و سازگار با بدنهایتان قرار داد آن را نه چندان گرم و حرارتی کرد که شما را بسوزاند و نه آن چنان سرد که یخ زنید ونه آن چنان خوشبو که سردرد گیرید و نه چندان بد بو که شما را به سختی اندازد.
ـ امام علی (ع) : (خشکیهای) زمین را بر روی امواج پرهیجان و متلاطم و دریاهای مملو ازآب قرار داد و خـشکیهای زمین در دل امواج گسترده شد و زمین به سبب نفوذ کوهها در آن و فرو رفتن ریشه های آن در منافذش از لرزش باز ایستاد و آرام گرفت .
ـ و جنبش و لرزش زمین را به وسیله سنگهای بزرگ و کوهها میخکوب و

استوار گردانید.
ـ امـام صـادق (ع) : ای مـفـضـل ! در ایـن مـعـدنها و گوهرها و کانیهای گوناگونی که از آنها استخراج می شود بیندیش , کانیهایی چون گچ و آهک و زرنیخ و مرتک (مردار سنگ) و تونیون و جـیـوه و مـس و سـرب و نـقـره و طـلا و زبرجد و یاقوت و زمرد و انواع سنگها و نیز زفت و مومیا (قیرطبیعی) و گوگرد و نفت و دیگر چیزهایی از این دست که مردم به وسیله آنها نیازهایشان را بـرطـرف مـی سـازند آیا بر هیچ خردمندی پوشیده است که همه این ذخایر در دل این زمین برای انـسـان انـدوخـتـه شـده انـد تا آنها را استخراج کنند و به کارشان بزنند ؟
سپس چاره اندیشیهای حـریـصانه و آزمندانه مردم برای ساختن این کانیها به جایی نرسید اگر آنها درکوشش خود برای دسـت یـافـتـن بـه دانش ساختن این مواد موفق می شوند بیگمان در دنیا چندان طلا و نقره زیاد می شد که از نظر مردم می افتادند و ارزش خود را از دست می دادند.

آفرینش کوهها.

قرآن .
((آسـمانها را بی هیچ ستونی که ببینید بیافرید و برروی زمین کوهها را بیفکند تا شما را نلرزاند و از هر گونه جنبده ای در آن بپراکند و از آسمان آب فرستادیم و در زمین ازهر گیاهی جفتی نیکو برویاندیم)).
ـ امام علی (ع) : و جنبش و لرزش زمین را به وسیله صخره ها و کوهها میخکوب و استوار کرد.
ـ حرکات زمین را به وسیله صخره های عظیم وقله کوههای بلند ومحکم تعدیل کرد.
ـ و صـخـره ها و تپه های بلند و کوههای زمین را آفرید و آنها را در جاهای خود استوارنگاهداشت , پس ستیغ کوهها در فضا برافراشته شد و ریشه های آنها در آب فرو رفت وکوههای آن را از پستیها و دشـتـهـایـش بـرآمده ساخت و ریشه های آنها را در دل زمینهای اطرافشان و جاهایی که برقرار هـسـتـند فرو برد , قله های آنها را به سوی آسمان کشید و نوک آنهارا دراز گردانید , آنها را تکیه گاه زمین و میخهای نگهدارنده آن قرار داد , پس زمین در عین متحرک بودن آرام گرفت .

آفرینش آبها.

قرآن .
((و از نـشـانـه های اوست که تو زمین را خشک می بینی وچون آب بر آن بفرستیم به جنبش آید و گـیاه برویاند , آن کس که آن را زنده می کند همان زنده کننده مردگان است که او برهر چیزی تواناست)).
((آیـا آبی را که می نوشید دیده اید ؟
آیا شما آن را از ابر فرو می فرستید یا ما فرو فرستنده ایم ؟
اگر می خواستیم آن را تلخ می گردانیدیم پس چرا سپاس نمی گویید ؟
)).
((آیـا کافران نمی دانند که آسمانها و زمین بسته بودند , ما آنها را گشودیم و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم ؟
چراایمان نمی آورند ؟
)).

رام کردن دریاها.

قرآن .
((او خـدایـی اسـت کـه دریا را رام کرد تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن جامه ای که می پوشید اسـتخراج کنید و کشتیها را می بینی که دریاها را می شکافند و پیش می روند تا فضل او را بجویند , باشد که سپاس گویید)).
((آیـتی دیگر برای آنان این است که نیاکانشان را در آن کشتی انباشته شده سوار کردیم و برایشان هـمانند کشتی چیزی آفریدیم که بر آن سوار شدند و اگر می خواستیم همه را غرق می ساختیم و آنها را هیچ فریادرسی نبود و رهایی نمی یافتند)).
ـ امـام عـلـی (ع) --- در مـنـاجات خود --- : تو آنی که بزرگیت در آسمان است و قدرتت در زمین و شگفتیهایت در دریاها و نورت درتاریکیها.
ـ امـام صادق (ع) : اگر خواهی که به گستردگی حکمت آفریدگار و ناچیزی دانش آفریدگان پی بری به انواع ماهیهای دریاها و جنبندگان آبی و صدفها و دیگر انواع و اصناف (جانوران دریایی) بـنگر که منافع آنها به شماره نیاید و جز اندک شناسایی نشوند که مردم با ابزارهاو وسایل نو پدید به آنها پی می برند.

آفرینش گیاهان .

قرآن .
((همانا خداست که دانه و هسته را می شکافد و زنده را ازمرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد این است خدای یکتا , پس از کجا باز می گردانندتان ؟
)).
((و زمین را گستردیم و در آن کوههای عظیم افکندیم و از هرچیز به شیوه ای موزون وسنجیده در آن رویانیدیم)).
((اوست خدایی که از آسمان باران فرستاد و بدان باران هر گونه نباتی را رویانیدیم به میوه هایش آن گاه که پدید می آیندو آن گاه که می رسند بنگرید که در آنها نشانه هایی است برای آنان که ایمان می آورند)).
((آیا به زمین ننگریسته اند که چقدر از هر گونه گیاهان نیکو در آن رویانیده ایم در این نشانه هایی است ولی بیشترشان ایمان نمی آورند)).
((آیا چیزی را که می کارید دیده اید ؟
آیا شما می رویانیدش یا ما رویانیده ایم ؟
اگر می خواستیم خاشاکش می ساختیم تا درشگفت بمانید)).
((آیا آن آتشی را که می افروزید دیده اید ؟
آیا درختش را شما آفریده اید یا ما آفریننده ایم ؟
)).

فرستادن بادها.

قرآن .
((و از نشانه های قدرت او آن که بادهای مژده دهنده رامی فرستد تا رحمت خود را به شما بچشاند و تا کشتیها به فرمان او روان باشند و از فضل او روزی بجویید باشد که سپاس گویید)).
((آیا ندیده ای که خدا ابرهایی را به آهستگی می راند , آن گاه آنها را به هم می پیوندد و ابری انبوه پـدیـد مـی آورد و بـاران رابـینی که از خلال آن بیرون می آید و از آسمان , از آن کوهها که در آن جـاسـت تـگـرگ مـی فـرسـتد و هر که را خواهد با آن می زندو از هر که می خواهد بازش می دارد روشنایی برقش نزدیک باشد که دیدگان را کور سازد)).
ـ پـیـامبر خدا (ص) : بادها هشت نوعند چهار نوع آن عذاب است و چهار نوع رحمت , آن چهار باد کـه عـذابـنـد اینهاست : طوفان ,بادهای بسیار سرد پر سر وصدا , بادهای سوزان و بادهای شدید ویـرانـگـر و آن چـهـار بـاد رحـمت اینهاست : بادهای پخش کننده , بادهای نوید دهنده , بادهای فرستنده (ابرزا) و بادهای پراکنده کننده .
خـداونـد بـادهـای مـرسل را می فرستد که ابرها را به وجود می آورند , سپس بادهای نوید دهنده رامی فرستد که ابرها را بارور می سازند , آن گاه بادهای پراکنده کننده رامی فرستد که ابرها را به حـرکت در می آورند و ابرها مانند ماده شتر پر شیر پر باران می شوند و سپس می بارند اینها ابرهای بـارور شـده انـد , سـرانجام بادهای پخش کننده را می فرستدکه به وسیله آنها آنچه را که بخواهد پراکنده می کند.

آفرینش خورشید و ماه .

قرآن .
((و از نشانه های اوست شب و روز و خورشید و ماه دربرابر خورشید و ماه سجده نکنید بلکه خدایی را که آنها آفریده است سجده کنید اگر براستی او را می پرستید)).
((و خورشید به سوی قرارگاه خود روان است این فرمان خدای پیروزمند و داناست)).
((نـه خـورشـیـد را سـزد کـه به ماه رسد و نه شب را که از روز پیشی گیرد هر یک در مدار خود شناورند)).
((اوسـت آن کـه خورشید را فروغ بخشید و ماه را روشنایی داد و برایش منازلی معین ساخت تا از شـمـار سـالـها و حساب آگاه شوید خدا همه اینها را جز به حق نیافرید و آیات را برای مردمی که می دانند به تفصیل بیان می کند)).
ـ امام سجاد (ع) --- از دعای ایشان درهنگام رؤیت هلال --- : ای آفریده فرمانبردار و ای رونده شتابان , کـه در منزلهای معین شده آمدو شد داری و در فلک تدبیر و نظم می چرخی ! به آن که تاریکیها را بـه سبب تو روشن کرد وظلمتها را به نور تو زدود و تو را نشانه ای از نشانه های پادشاهی خویش قرار داد ایمان آوردم .

آفرینش آسمانها.

قرآن .
((هر آینه آفرینش آسمانها و زمین مهمتر از آفرینش مردمان است اما بیشتر مردم نمی دانند)).
((و از نـشـانـه هـای اوسـت آفـریدن آسمانها و زمین و جنبدگانی که در زمین پراکند و او , اگر بخواهد , بر گرد آوردن آنهاتواناست)).
((همانا در آسمانها و زمین نشانه هایی است برای مؤمنان)).
((بـگـو : بـنگرید که چه چیزهایی در آسمانها و زمین است این آیات و هشدارها قومی را که ایمان نمی آورند سود نمی بخشد)).
((چه بسیار نشانه هایی در آسمانها و زمین است که بر آن می گذرند و از آن رخ بر می تابند)).
((و ما آسمان را سقفی نگهداشته شده قرار دادیم حالی که آنان از نشانه های آن روی بر می تابند)).
ـ امـام عـلـی (ع) : پاک خدایا ! چه بزرگ است آنچه از آفریده های تو می بینیم ! و چه خرد واندک است هر بزرگی در برابر قدرت تو ! چه هولناک است آنچه از ملکوت و پادشاهی تومی بینیم ! و چه خـرد و حـقـیـر اسـت ایـنـها در برابر آنچه از قدرت تو از دیدگان ما پنهان است ! چه بسیار است نعمتهای تو در دنیا ! و چه ناچیزند این نعمتها در برابر نعمتهای آخرت !!.

(5) برهم زدن تصمیمها ودرهم شکستن آهنگها.
ـ امام حسین (ع) : مردی در برابرامیرالمؤمنین (ع) برخاست و عرض کرد : ای امیرمؤمنان ! خدا را بـه چه شناختی ؟
حضرت فرمود : به بر هم زدن تصمیم (تصمیمها خ ل) و در هم شکستن آهنگها وقتی آهنگ کاری کردم میان من و آهنگم مانعی به وجود آمد و آنگاه که تصمیمی گرفتم قضای الهی باتصمیم من ناسازگاری کرد پس دانستم که تدبیر کننده ای جز من وجود دارد.
ـ امـام صـادق (ع) : در پـاسـخ بـه ایـن سـؤال کـه : خـدایـت را به چه شناختی ؟
فرمود: به درهم شکستن شدن تصمیم و برهم خوردن خواست واراده تصمیم گرفتم و تصمیمم را درهم شکست و اراده کردم اما اراده ام را برهم زد.
ـ امـام علی (ع) : من خدای پاک را به درهم شکستن عزمها و فرو ریختن تصمیمها و برهم خوردن اراده ها و خواستها شناختم .
ـ از امـام عـلـی (ع) سؤال شد دلیل بر اثبات صانع چیست ؟
فرمود : سه چیز : دگرگونی حالات ,سست و ناتوان شدن اعضای بدن و برهم خوردن خواست و اراده .

طبیعت و نسبت دادن آفرینش به آن .

ـ مفضل به امام صادق (ع) عرض کرد :سرورم ! عده ای می گویند آفرینش کارطبیعت است , امام فرمود : از آنان بپرس که آیا این طبیعت دارای علم است و توانایی انجام چنین کارهایی را دارد یانه ؟
اگـر جـواب دهـنـد که آری علم و قدرت دارد , در این صورت چه چیز مانع از آنها می شود که آفـریدگار را اثبات کنند (چرا به وجود آفریدگاری با این خصوصیات قایل نباشند)؟
, زیرا طبیعت ساخته و آفریده اوست اگر گفتند که طبیعت این کارها را بدون آگاهی و قصد انجام می دهد , با تـوجـه بـه ایـن کـه در کارهای آن درستی و حکمت مشاهده می کنی معلوم می شود که این فعل (طـبـیـعـت) کار آفریدگار حکیم است و آنچه را که آنان طبیعت می نامند همان قانونی است که خداوند در آفرینش و عالم هستی جاری کرده است .
ـ مـفـضـل بـه امـام صـادق (ع) عـرض کـرد : طبیعیون می گویند : طبیعت هیچ کار بی معنا و هـدفـی نـمـی کـنـد و از مـحدوده طبیعت هر شئ فراتر نمی رود می گویند حکمت (موجود در طـبـیـعـت)گواه این مطلب است (در پاسخ باید) از آنها پرسیده شود : چه کسی این حکمت را به طبیعت داده و آن را از حدود اشیا آگاه کرده به طوری که از آن فراتر نمی رود ؟
این نکته ای است کـه خـردهـا پـس از آن همه تجربه از درک آن درمانده اند آنها که برای طبیعت حکمت (و دانش) وتـوانایی بر انجام چنین کارهایی را لازم می شمارند در حقیقت به وجود آنچه که انکارش می کنند اعـتـراف کـرده اند , زیرا اینها صفات خالق است و اگر بگویند که حکمت و قدرت را فعل طبیعت نـمـی دانـند این ظاهر طبیعت است که ندا در می دهد (طبیعت مخلوق است و) کارآفریدگاری حکیم می باشد.

قرآن .
((دیـدم کـه خـودش ومردمش به جای خدا خورشید راسجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان بیاراسته است و از راه خدا منحرفشان کرده است و به راه راست نمی آیند چرا خدایی را که نـهـان آسـمـانـهـا و زمین را آشکار می کند و هر چه را پنهان می دارید یا آشکار می سازید می داند ,سجده نکنند)).
((هـیـچ جـنبده ای در روی زمین نیست و هیچ پرنده ای با بالهای خود در هوا نمی پرد مگر آن که چـون شـمـا امـتـهایی هستند مادر این کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده ایم وسپس همه نزد پروردگارشان گردآورده می شوند)).
ـ امـام صـادق (ع) : اگـر هـر چـیز بر بهایم مبهم و پوشیده ماند چهار امر بر آنها پوشیده نیست : آگاهی از این که آفریدگاری دارند وآگاهی از طلب روزی .
ـ امـام کاظم (ع) : در عهد سلیمان بن داود(ع) مردم گرفتارخشکسالی سختی شدند پس , به آن حـضـرت شکایت برده از ایشان خواستند که طلب باران کند سلیمان (ع) فرمود : بعد از نماز صبح بـرای طـلـب بـاران بـیـرون خواهم رفت چون نماز صبح را خواند به همراه مردم بیرون رفت در راه مـورچـه ای را دیـد کـه بـر دو پـای خـود ایـسـتاده دست به آسمان برداشته است و می گوید :پـروردگـارا , مـا نـیـز از آفـریـدگـان تـو هـسـتـیم و از روزی تو بی نیاز نیستیم ما را به سبب گـنـاهـان آدمیان هلاک مفرما در این هنگام سلیمان (ع) به مردم گفت : برگردید که به سبب موجوداتی جز شما باران داده شدید پس در آن سال چنان بارشی داده شدند که هرگز مانند آن را به خودندیده بودند.

علت انکار خدا.

قرآن .
((سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند این شد که آیات خدا را دروغ انگاشتند و آنها را به تمسخر می گرفتند)).
((بلکه قرآن آیاتی است روشن که در سینه اهل دانش جای دارد و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی کنند)).
((می دانیم که سخنانشان تو را اندوهگین می سازد , آنان تو را تکذیب نمی کنند بلکه این ستمگران سخن خدا را انکارمی کنند)).
((با آن که در دل به آن یقین آورده بودند ولی از روی ستم و برتری جویی انکارش کردند پس بنگر که عاقبت تبهکاران چگونه بود)).
((آن کسانی را که به ناحق در زمین سرکشی می کنند , زودا که از آیات خویش رویگردان سازم)).
((بگو : بنگرید که چه چیزهایی در آسمانها و زمین است و این آیات و هشدارها قومی را که ایمان نمی آورند سود نمی دهد)).
ـ امام صادق (ع) : به جان خودم سوگند که مردمان نادان (و خدا نشناس) را خداوند نادان نیافریده است آنان دلالتهای آشکار ونشانه های روشن را در آفرینش خود می بینند و ملکوت آسمانها و زمین و آفرینش شگفت آوری را که در کمال اتقان و نظم است و بر وجود آفریدگار دلالت دارد مشاهده می کنند امآانان مردمانی هستند که درهای گناهان را به روی خود گشودند و راه شهوتها را بر خویش هموار کردند و در نتیجه هواهای نفس بر دلهایشان چیره گشت و به سبب ستمی که بر خویش روا داشتند شیطان برایشان مسلط گشت و خداوند اینچنین بر دلهای متجاوزان مهر می نهد (ودر نتیجه خدای را انکار می کنند).
- -

پاورقی ها

1- در متن حدیث تعبیر ((لم تناظروا)) آمده است که آن را چند گونه معنا کرده اند ابن ابی الحدید می گوید: یعنی بزودی از شما انتقام گرفته خواهد شددر شرح خویی آمده است : وحدت اسلامی از هم شکافته می شود ابن میثم می نویسد: خداوند از آن محافظت و مراقبت نخواهد کرد او همچنین احتمال می دهد که مقصود این باشد که دشمنان به شما نمی نگرند و شما را حرمت نمی نهند --- م .
2- رهط : یک گروه مرکب از سه تا ده نفر --- م .
3- حجون : جایی یا کوهی است در مکه --- م .
4- دانگ : یک ششم درهم --- م .
5- در همه نسخه ها همین سه نشانه ذکر شده و چهارمین نشانه افتاده است .
6- بغی در اصل لغت به معنای رشک وحسد است اما بر ستمی که از حسادت ناشی می شود اطلاق شده است .
7- حلقه به معنای داغ گردی که بر شتران می نهند نیز آمده و ممکن است در این جا همین معنا مورد نظر باشد --- م .
8- ازار : جامه ای که قسمت پایین بدن را بپوشاند , پایین پوش , شلوار , دامن .
9- حزازه : اندوه دل , درد کینه که موجب سوزش و جراحت دل شود --- م .
10- شارح خوئی : هر چیزی که ذات و حقیقت آن شناخته شود شارح معتزلی : هرچیزی که از طریق مشاهده وحس شناخته شود --- م .

اشاره

اخلاق .
خوشخویی .
پیامدهای خوشخویی .
بهترین چیزی که در ترازوی اعمال نهاده می شود.
شکوه و عظمت اخلاق پیامبر.
خوشخویی و کمال دین .
معنای حسن خلق .
تشخیص خویها از یکدیگر.
ارزش اخلاق .
خویهای والا.
تشویق به کسب مکارم اخلاق .
دشواری تحصیل مکارم .
تفسیر مکارم اخلاق (1).
تفسیر مکارم اخلاق (2).
بهترین مکارم اخلاق .
انتخاب خویهای نیک .
پیامدهای خوشخویی .
بدخویی (1).
بدخویی (2).
فرجام بدخویی .
تفسیر خویهای نکوهیده .
برترین خویها.
زیباترین خصلتها.
همبستگی سجایای اخلاقی .
شراب .
شراب مادر زشتکاریهاست .
نهی از نشستن بر سفره های شراب .
علت تحریم شراب .
فرجام شرابخواری .
نحوه رفتار با شرابخوار.
چگونگی محشور شدن شرابخوار.
تشویق به ترک شرابخواری هرچندبه خاطر غیر خدا.
حرام بودن هر آنچه تاثیر شراب داشته باشد.

خمس .
گمنامی .
فضیلت گمنامی و آثار آن .
ترس .
ترس (از خدا).
خدا ترسی به اندازه خداشناسی است .
مؤمن میان دو ترس به سر می برد.
مؤمن در بیم و امید به سر می برد.
نشانه های خداترس .
تفسیر ترس .
پیامدهای ترس .
انواع ترس .
بر حذر داشتن از ترسیدن از غیرخدا.
آن جا که نباید ترسید.
از مکر خدا نباید ایمن بود.
برحذر داشتن از بی پروایی .
رفتار مناسب در هنگام ترس از چیزی .
ترس (متفرقه).
خیانت .
نهی از خیانت کردن حتی به خیانتکار.
تفسیر خیانت و خائن .
اوج خیانت .
خیانت (متفرقه).
خوبی .
آسانی و دشواری کار خوب .
مجمع خوبیها.
عوامل رسیدن به خیر دنیا و آخرت .
تفسیر خوبی .
هرگاه خداوندخوبی بنده ای رابخواهد.
هرگاه خداوند خوبی مردمی را بخواهد.
هرگاه خداوندخوبی خانوده ای رابخواهد.
تشویق به تعجیل درکارهای خوب .
معنای خوبی در موارد مختلف .
بهترین مردمان .
بهترین مؤمن .
بهترین کار.

کار خوب را گرچه اندک باشدنباید دست کم گرفت .
جز اینان خیر نبینند.
بهترین اخلاق .
آن که به خیرش امیدی نیست .
معیار خوبی و بدی .
صفات اهل خیر.
بهتر از خوبی .
درهای خوبی .
ارزش راهنمایی کردن به کار خوب .
برگزیده ها و بهترینهای خداوند.
طلب خیر از خدا.
استخاره کردن با دعا.
استخاره با قرآن .
استخاره با نماز.
خیاطی .
خیاط خیانتکار.
دانش پژوهی .
تشویق به پیگیری در آموختن .
مدارا کردن .
ثمره مدارا کردن .
فرجام کسی که با مدارا اصلاح نشود.
دعا.
دعا سلاح پیامبران است .
دعا قضای حتمی شده را بر می گرداند.
دعا شفای هر دردی است .
دعا انواع بلاها را دفع می کند.
پیشدستی در دعا.
دعا کلید اجابت است .
شرایط استجابت دعا.
موانع اجابت دعا.
آداب دعا کردن .
اموری که باید دعا کننده ترک کند.
کسی که حاجتش بی درخواست برآورده می شود.
آن که دعایش مستجاب می شود.
دعاهایی که مستجاب می شود.
دعاهایی که مستجاب نمی شود.

علل تاخیر در استجابت دعا.
علل مستجاب نشدن دعا.
بر حذر داشتن از دعای ناآگاهانه .
نهی از دعاکردن برای ستمگران وکافران .
دعا خالی از تاثیر نیست .
آثار دعا برای مردان و زنان مؤمن .
دنیا.
زندگی دنیوی .
دنیا کشتزار آخرت است .
دنیا برای آخرت آفریده شده است .
تفسیر دنیا (1).
تفسیر دنیا (2).
بر گرفتن از دنیا به اندازه ضرورت .
دنیا از آن کسی است که آن را رها کند.
نکوهش ناآگاهانه دنیا.
بینا شدن در دنیا.
ویژگیهای دنیای نکوهیده .
دنیا دوستی منشا هر گناهی است .
آنچه که دنیادوستی به شمار نمی آید.
پیامدهای دنیا دوستی .
نفرت از دنیا.
دنیا از دیدگاه امام علی (ع).
دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی است .
بر حذر داشتن از دنیا.
پرهیز از فریب دنیا(1).
پرهیز از فریب دنیا(2).
خطر فریفته شدن به دنیا.
تنها نادان فریب دنیا را می خورد.
دنیا در فریب مردم مقصر نیست .
پرهیز از دل خوش کردن به دنیا.
پرهیز از دل بستن به دنیا.
نگاه به دنیا.
خطر برگزیدن دنیا (برآخرت)(1).
خطر برگزیدن دنیا(2).
تشویق به برگزیدن آخرت .
مردم بنده دنیایند.

ویژگیهای دنیاپرستان .
دنیا زندان مؤمن است .
خدایا دنیا را زندان من مگردان .
خطر اهمیت دادن زیاد به دنیا.
پر ارج ترین مردم .
خواری و بی ارزشی دنیا نزد خدا(1).
خواری و بی ارزشی دنیا نزد خدا(2).
حقیر بودن دنیا.
نهی از بزرگداشت دنیادار.
جدایی دنیا از آخرت .
خوشی دنیا اندوه آخرت است .
فراهم آمدن دنیا و آخرت .
اهتمام مؤمن به دنیا و آخرت .
مثل دنیا.
مثل اهل دنیا(1).
مثل اهل دنیا(2).
حکایت انسان و دنیا.
مثل کسی که دنیا را آزموده است .
دنیا کالایی است .
دنیا پل است .
دنیا سرای گذر است .
دنیا ساعتی است .
دنیا همچون حرکت سایه هاست .
دنیا دریایی ژرف است .
دنیا میهمان سراست .
دنیا سرایی آکنده از بلا است .
فرزند دنیا نباشید.
دنیا دست به دست می گردد.
دنیا (متفرقه).
فرومایگی .
روزگار.
روزگار دو روز است .
وسیله کمک گرفتن در برابر روزگار.
دهریان .
مسامحه .
مسامحه با گنهکاران .

مسامحه با برادران .
مسامحه کردن با نفس .
مسامحه کردن درباره حق .
دولت .
هر دولتی را عمری است .
دولت بزرگواران .
دولت بدکاران .
عوامل به سرآمدن دولت .
عوامل پایداری دولت .
دارو و درمان .
درمان کردن .
هر دردی را دارویی است .
زود پناه بردن به دارو.
پرهیز بهترین داروست .
بزرگترین دارو.
درمان با چیزهای حرام .
درمان کردن خود از بیماریهای دنیوی .
دارو (متفرقه).
دین .
آغاز و فرجام دین .
ریشه دین .
راس دین .
نظام دین .
مجمع دین .
ملاک دین .
تکیه گاه دین .
نصف دین .
بهترین دین .
پایه های دین .
ثمره دین .
آفت دین .
ترغیب به محافظت از دین .
آفات دین .
پرهیز از تحقیر دین و دینداران .
سرانجام تحقیر دین .
دین حق .

دین استوار.
دین حنیف .
آسانی دین .
دین کسی را در تنگنا نمی گذارد.
کمال دین .
کامل کردن دین .
= دینی که اعمال جز با اعتقاد به آن پذیرفته نمی شود.
در دین اجبار نیست .
روش شناخت دین .
دینداران .
حفظ کردن دین با دنیا.
دعا برای استواری دین در دل .
خصوصیت نگهبانان دین خدا.
تقویت کردن دین به وسیله افرادی بی بهره از آن .
دین (متفرقه).
وام .
در صورت نیاز , وام گرفتن .
اشکالی ندارد.
ترغیب به یاد داشت کردن بدهکاریها.
نهی از تعلل در پرداخت بدهی .
یاد خدا.
فضیلت یاد خدا.
یاد خدا, خوی پرهیزگاران است .
ارزش ذکر نزد خدا.
ترغیب به بسیار یاد کردن خدا.
اندازه ذکر بسیار.
تشویق به مداومت بر ذکر.
یاد خدا در همه حال نیکوست .
یاد کنندگان (خدا).
یاد کننده خدا به منزله نمازگزار است .
یاد کننده خدا همنشین خداست .
به یاد من باشید تا به یاد شما باشم .
پیامدهای یاد خدا.
حقیقت یاد خدا.
توفیق یافتن برای یاد خدا.
ویژگی اهل ذکر.

ارزش کسانی که مشاهده آنهایاد آور خداست .
عوامل مداومت بر ذکر.
اهمیت عوامل باز دارنده از یاد خدا.
بازدارندگان از یاد خدا.
آثار روی گرداندن از یاد خدا.
خدا فراموشی خود فراموشی است .
انواع یاد خدا.
ذکر خفی .
خانه هایی که در آنها یاد خداست .
یاد خدا (متفرقه).
خواری .
مؤمن را نشاید که خود را خوار سازد.
عوامل خوارکننده .
زبونترین انسان .
گناه .
پرهیز از گناه .
خردمند گناه نمی کند.
دوری از گناه سزاوارتر از انجام کار خوب است .
هشدار که کارهای بد چیره نشود.
تظاهر به گناه .
بزرگترین گناهان .
کثیف ترین گناهان .
گناهانی که آمرزیده نمی شود.
بر حذر داشتن از گناه در خلوت .
گناه آشکار و پنهان .
سبک و کوچک شمردن گناه .
گناهان کوچک راهی است به سوی گناهان بزرگ .
پرهیز از گناهان خرد انگاشته .
گناهان کبیره .
بزرگترین گناهان کبیره .
اصرار بر گناه .
شاد شدن به گناه .
نقش گناهان در تباهی دل .
نقش گناهان در زوال نعمتها.
نقش گناهان در فرود آمدن بلاها.
آثار گناهان در خشکی و دریا.

آثار گناهان بر روی غیر گنهکاران .
گناهانی که آثار خاصی دارند.
گناهان زود کیفر.
داروی گناهان .
پرده پوشی خدا نسبت به گنهکار.
پاک کننده های گناهان .
عوامل مصونیت از گناه .
عوامل فرو رفتن در گناهان .
گناه (متفرقه).
ریاست .
نکوهش ریاست .
خطر ریاست طلبی برای دین .
بر حذر داشتن از ریاست دوستی .
نابودی ریاست طلب .
ریاست طلبی نکوهیده کدام است ؟ .
آفت ریاست .
ابزار ریاست .
رؤیا.
نوید رؤیا.
رؤیا و نبوت .
کثرت رؤیای پیامبر(ص).
اقسام رؤیا.
منشا رؤیا.
تعبیر و بازگو کردن خواب .
رفتار شایسته در هنگام دیدن .
خوابهای ناخوشایند.
رؤیا (متفرقه).
ریاکاری .
نکوهش ریاکاری .
بر حذر داشتن از ریاکاری .
عمل ریاکار(به درگاه خدا) بالا نمی رود.
هر کس کاری را برای غیر خدا کند.
خداوند او را به همو واگذارد.
عمل ریا کار پذیرفته نشود.
راه نجات .
ریا و شرک (1).

ریا و شرک (2).
فرجام بد ریاکاران .
حسابرسی ریاکار.
نشانه های ریاکار.
بحثی پیرامون ریا.
وسوسه ریا داشتن .
یاد کردن کارهای نیک و ریا.
عظمت عبادت پنهانی .
ریا (متفرقه).
رای / 1.
عوامل درست اندیشی .
خطر لغزش رای .
نزدیکترین آرا به درستی .
آثار خود رایی .
عوامل ویران کننده رای .
دولت (بخت) و رای درست .
رای (متفرقه).
رای / 2.
به کارگیری رای در دین .
اجتهاد در اندیشیدن .
ربا.
بر حذر داشتن از ربا.
چگونگی محشور شدن ربا خوار.
گناه ربا.
حکمت تحریم ربا.
عوامل آلوده شدن به ربا.
حیله های ربا خواری .
بی برکت بودن ربا.
بدترین نوع ربا.
کسی که ربا خواری را حلال شماردمحارب است .
رجعت .
رجعت مردگان .
رجعت در فاصله ماه جمادی و رجب .
آنان که رجعت می کنند.
همگانی نبودن رجعت .
امید.

تشویق به امید واقعی .
بر حذر داشتن از امید دروغین .
برحذرداشتن از امید بستن به غیرخدا.
امید بخش ترین آیه قرآن .
امید در نومیدی !.
مهربانی .
تشویق به مهربانی با یکدیگر.
کسانی که قابل مهربانی و ترحمند.
رحمت .
رحمت خدا.
گستردگی رحمت خدا.
خداوند رحمت را تعهد کرده است .
موجبات رحمت (1).
موجبات رحمت (2).
موانع رحمت .
خود را در معرض رحمت خدا قرار دهید.
آن که شایان رحمت است .
رحمت خدا در ماه رجب .
خویشاوندی .
صله رحم .
هیچ چیز پیوندخویشاوندی رانمی برد.
پیامدهای صله رحم .
صله رحم و طول عمر.
پیوند با خویشاوندی که قطع رحم کرده است .
برحذر داشتن از قطع رحم .
کمترین مصداق صله رحم .
رخصت .
تشویق به انجام رخصتها.
ابهام در احادیث رخصت .

اخلاق .

اخلاق .

ـ پیامبر خدا (ص) : اخلاق ظرف دین است .
ـ چون خدای تعالی ایمان را آفرید , ایمان گفت : خدایا ! مرا نیرومند گردان پس خداوند آن را به خـوشخویی و بخشندگی توانمند ساخت و چون خداوند
کفر را آفرید , کفر گفت : بارخدایا ! مرا توان بخش , پس خداوند او را به بخل و بدخویی نیرومند ساخت .
ـ امام علی (ع) : بسا عزیز و ارجمندی که اخلاقش او را خوار و ذلیل گردانید و بسا خوار و ذلیلی که اخلاقش او را عزیز و ارجمند کرد.

خوشخویی .

ـ پیامبر خدا (ص) : اسلام خوشخویی است .
ـ امام حسن (ع) : همانا نیک ترین نیکویی خوی نیکوست .
ـ پیامبر خدا (ص) : خوی نیکو نصف دین است .
ـ نیکخویی خیر دنیا و آخرت را از آن خود کرده است .
ـ امام علی (ع) : هیچ همنشینی چون خوشخویی نیست .
ـ خوی پسندیده میوه خرد است و خوی نکوهیده میوه نادانی .
ـ سرلوحه کتاب مؤمن خوشخویی است .
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند خلقت و خوی آدمی را نیکو نگردانید که او را طعمه آتش سازد.
ـ اگر بنده بداند که خوشخویی چه ثمراتی دارد هر آینه داند که به داشتن خوی نیکو نیازمند است .
ـ امام علی (ع) : ملک قناعت بس است و نعمت خوشخوی بس .
ـ جـریـر بـن عبداللّه : پیامبر خدا (ص) به من فرمود : خداوند تو را نیکو و زیبا آفریده است , پس , اخلاقت را نیز نیکو گردان .
ـ امام علی (ع) : نرمخویی یکی از دو نعمت است .
ـ نیکخویی از بهترین نصیبها و نیکوترین خصلتهاست .
ـ خوشخویی یکی از دو دهش است .
ـ نیکخویی در راس همه نیکیهاست .
ـ امام صادق (ع) : زندگی ای گواراتر ازاخلاق خوش نیست .
ـ امام علی (ع) : خرسندترین مردمان کسی است که اخلاقش خرسند کننده باشد.
ـ بهترین رفعت , نرمخویی است .
ـ آن که اخلاقش نیکو باشد مصاحبتش نیکوست .
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : سه چیز است که هرکس نداشته باشد نه از من است و نه از خدای عزوجل عرض شد : ای رسول خدا ! آنها کدامند؟
فرمود : بردباری که به وسیله آن رفتار جهالت آمیز نادان را دفـع کند , اخلاق خوش که با آن درمیان مردم زندگی کند و پاکدامنی که او را از معاصی
خدا باز دارد.
ـ مـقـداد و زیـد را مـن هـمـسـر دادم تـا مـعـلـومـتـان شـود کـه ارجـمـنـدترین شما نزد خدا خوشخوترین شماست .

پیامدهای خوشخویی .

ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : آن که اخلاق خویش را نیکو گرداند , خداوند او را به مقام روزه گیر شب زنده دار برساند.
ـ بـنـده , هـر چـنـد در عـبـادت ضـعیف باشد , با اخلاق نیک خود در آخرت به درجات بزرگ و منزلتهای والایی دست می یابد.
ـ امـام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی ثوابی را که بر خوشخویی بنده می دهد , مانند ثواب کسی است که هر بام و شام در راه خدا جهاد کند.
ـ پـیـامبر خدا (ص) : آدمی با حسن خلق خود به مرتبت روزه گیرشب زنده دار می رسد و در زمره شهریاران به شمار می آید , حالی که جزبر خانواده خود فرمانروایی ندارد.
ـ همانا انسان خوشخو را پاداش روزه گیر شب زنده دار است .
ـ امام صادق (ع) : مؤمن , بعد از انجام واجبات , عملی محبوبتر از خوش اخلاقی با مردم نزدخدای تعالی نمی آورد.

بهترین چیزی که در ترازوی اعمال نهاده می شود.

ـ پیامبر خدا (ص) : نخستین چیزی که روز قیامت در ترازوی اعمال بنده گذاشته می شود حسن خلق اوست .
ـ در ترازوی اعمال چیزی سنگینتراز خوی نیک نیست .
ـ در ترازوی اعمال چیزی سنگینتر از خوشخویی نیست .
ـ در قیامت چیزی برتر از خوشخویی در ترازوی اعمال آدمی نهاده نمی شود.

شکوه و عظمت اخلاق پیامبر.

قرآن .
((همانا تو بر خلقی عظیم هستی)).
ـ امام باقر (ع) : درباره آیه ((همانا تو بر خلقی عظیم هستی)) فرمود : آن (خلق) اسلام است .
ـ نیز درباره همین آیه فرمود : یعنی بر دینی بزرگ .
ـ امـام صـادق (ع) : از جمله خطابهایی که خدای تعالی به پیامبرش (ص) کرد این بود که فرمود : ای محمد ! ((همانا تو بر خلقی عظیم هستی)) یعنی
بخشندگی و خوشخویی .
ـ اخلاق پیامبر خدا (ص) این سخن خدای عزوجل بود : ((عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان روی گردان)).

خوشخویی و کمال دین .

ـ پیامبر خدا (ص) : محبوبترین شما نزدمن و نزدیکترینتان به من در روز قیامت , خوشخوترین و افتاده ترین شماست .
ـ آن مؤمن ایمانش کاملتر است که اخلاقش نیکوتر باشد.
ـ مانند‌ه ترین شما به من خوشخوترین شماست .
ـ به امیر المؤمنین (ع) فرمود : آیا تو را خبر ندهم که اخلاق کدام یک از شما به من شبیه تر است ؟
عرض کرد : آری , ای رسول خدافرمود : آن که از همه شما خوشخوتر و بردبارتر و به خویشاوندانش نیکوکارتر و با انصافترباشد.

معنای حسن خلق .

ـ امـام صـادق (ع) در پـاسخ به پرسش ازحد و معنای حسن خلق فرمود :
حسن خلق این است که نرمخو و مهربان باشی , گفتارت پاکیزه و مؤدبانه
باشد و بابرادرت با خوشرویی برخورد کنی .
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : معنای حسن خلق این است که اگر دنیا به انسان
رو کرد راضی و خشنود باشد و اگر رو نکرد خشمگین و ناراحت نشود.
ـ امـام علی (ع) : خوشخویی در سه چیز است : دوری کردن از کارهای
حرام , طلب حلال وفراهم آوردن آسایش و رفاه برای خانواده .
ـ مردی از رو به روی پیامبر خدا(ص)خدمت آن حضرت آمد وپرسید : ای
رسول خدا ! دین چیست ؟
فرمود : خوشخویی سپس از طرف راست آمد و پرسید : دین چیست ؟
فرمود :خوشخویی آن گاه ازطرف چپ آن حضرت آمد و پرسید : دین
چیست ؟
فرمود: خوشخویی سپس از پشت سرایشان آمد و پرسید : دین چیست ؟
حضرت به طرف او برگشت و فرمود : مگر نمی فهمی ؟
دین یعنی این که خشم نگیری .
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : آیا شما را از بهترین افرادتان خبر ندهم ؟
عرض کردند :چرا , ای رسول خدا حضرت فرمود : خوشخوترین شما , آنان
که نرمخو و بی آزارند ,بادیگران انس می گیرند و دیگران نیز با آنان
انس و الفت می گیرند.
ـ امام علی (ع) : سلام کردن از خویهای نیک است .
ابو حامد غزالی می نویسد: کلمات خلق و خلق همیشه با هم به کار می
روند , مثلا گفته می شود : فـلان حسن الخلق و الخلق یعنی خوش ظاهر و
باطن
است بنابراین , منظور از خلق شکل و چهره ظـاهـری است و مراد از خلق
صورت و چهره باطنی خلق عبارت است از هیات وحالتی راسخ در نفس
که به سبب آن افعال و رفتارها براحتی و بدون احتیاج به فکر و تامل
ازنفس سر می زند حال , اگر از آن هیات و خوی افعال و رفتاهای
پسندیده عقلی
و شرعی سرزندآن هیات را خلق حسن (یا خـوی نـیـکـو) می نامند و اگر
افعال زشت و ناپسند سرزند آن را خلق سیئ (یا خوی بد و ناپسند) می
نامند.

تشخیص خویها از یکدیگر.

ـ امام علی (ع) : تشخیص خویها از یکدیگر و آشکار کردن خویهای پسندیده و سرکوب کردن خویهای ناپسند راس دانش ودانایی است .
ـ امام عسکری (ع) : همانا بخشندگی را اندازه ای است که اگر از آن فراتر رود اسراف است ودوراندیشی را اندازه ای است که چون
از آن تجاوز شود بزدلی است و صرفه جویی راحدی است که اگر از آن فراتر رود بخل است و شجاعت را نیز اندازه ای است که فراتر از آن تهور و بیباکی است .
ابوحامد غزالی می نویسد : همان گونه که زیبایی چهره ظاهری تنها بازیبایی چشمان فراهم نمی آید بلکه باید همه اعضای دیگر مانند بینی و
دهان و گونه نیز زیبا باشد تا زیبایی چهره کامل گردد , در درون و باطن آدمی نیز چهار عنصر اصلی است که باید این هر چهار رکن زیباباشند تا
زیبایی و نیکویی خلق کامل گردد وقتی ارکان چهارگانه باطنی متعادل و متناسب شدندخوشخویی فراهم می شود این ارکان عبارتند از : نیروی علم ,
نیروی خشم , نیروی شهوت ونیروی اعتدال میان سه نیروی یاد شده دیگر حسن و اعتدال نیروی خشم را شجاعت می گویندو حسن و اعتدال نیروی شهوت را عفت می نامند اگر نیروی خشم از حد اعتدل فزونتر شود آن را تهور می نامند و اگر به ضعف و کاستی بگراید آن را ترسویی و بزدلی می گویند نیروی شهوت نیز اگر از مرز اعتدال به فزونی گرایدآن را شره و سیری ناپذیری می نامند و اگر به کاستی گراید آن را خمود وسرد مزاجی می
گویندآنچه پسندیده است همان اعتدال و حد وسط است که فضیلت می باشد و طرفهای افراط وتفریط رذیلت و نکوهیده اند اما نیروی عدالت , طرف
افراط و تفریط یا افزایش و کاهش ندارد بلکه یک نقطه مقابل و ضد دارد و آن ستم و جور است .
واما نیروی دانش یا حکمت , جانب افراط آن را که استفاده از آن در راه رسیدن به هدفهای باطل و نادرست باشد مکاری وجربزه می گویند و جنبه
تفریط آن را بلاهت و کودنی حد وسط آن را حکمت می نامند.
بنابراین ارکان و مبانی اخلاق چهار چیز است : حکمت , شجاعت , عفت

وعدالت همه خویهای نیک و پسندیده از اعتدال این چهار اصل سر می زند.
ریشه این توضیحات غزالی این فرمایش امیرالمؤمنین (ع) در حدیث زیر است :.
ـ امام علی (ع) : فضایل بر چهار گونه اند: اول : حکمت که جانمایه آن در فکر و اندیشه است ,دوم : عفت که شالوده آن شهوت است , سوم : قدرت
و توانایی که اساس آن خشم است وچهارم : عدالت که ریشه آن اعتدال هوای نفس است .

ارزش اخلاق .

ـ اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) ـ :خلق وخوی بخششی است که خدای عزوجل به آفریدگانش عطا می فرماید برخی از آنهاغریزی است وبرخی به نیت وقصد است (با تصمیم و تمرین به دست می آید) عرض کردم :کدام یک از این دو بهتر است ؟
فرمود: کسی که خوی غریزی دارد بر آن سرشته شده وجز آن نتواند کند وصاحب خوی اکتسابی بر طاعت صبوری می ورزد, پس این بهتر است .

ـ پیامبر خدا (ص) : خویها عطیه های خدای عزوجل هستند پس , هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد خوی نیکو بدو عطا کند وهرگاه بنده ای را ناخوش بدارد خوی ناپسند و زشت به وی دهد.

ـ امام علی (ع) : حسن اخلاق دلیل برشرافت خانوادگی است .

ـ پاک نژادترین مردمان خوش اخلاقترین آنهاست .

خویهای والا.

ـ امـام عـلـی (ع) : نـفسهای خود را براخلاق نیکو تمرین و ریاضت دهید , زیرا که بنده مسلمان با حسن خلق خود به درجه روزه گیرشب زنده دار می رسد.
ـ در کـسـب خـویـهای پسندیده وآرزوهای بزرگ و منزلتهای والا بایکدیگر رقابت کنید تا پاداش بزرگ بیابید.
ـ اگـر چـاره ای از رقـابـت کـردن ندارید , پس در به دست آوردن خصلتهای پسندیده و خویهای بزرگوارانه رقابت کنید.
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند خویهای والارا دوست دارد و خویهای پست را ناخوش می دارد.
ـ امـام علی (ع) : اگر هم به بهشت امید (وباور) نمی داشتیم و از دوزخ نمی هراسیدیم و پاداش و کـیـفـری در میان نمی بود باز شایسته بودکه در طلب
مکارم اخلاق برآییم , زیرا که راه موفقیت و پیروزی در تحصیل مکارم اخلاق است .
ـ بـر شما باد به تحصیل مکارم اخلاق که آن مایه رفعت و سربلندی است و از خویهای پست دوری کنید که آن انسانهای شریف راپست می کند و مجد و
بزرگواری را از بین می برد.

تشویق به کسب مکارم اخلاق ((1)) .
ـ امام علی (ع) : در راه کسب مکارم اخلاق پشتکار و پایداری ورزید.
ـ در راه تحصیل مکارم اخلاق نهایت کوشش خود را به کار زن تا از گناهان برهی و مکارم رابه دست آوری .
ـ مکارم اخلاق به کمال نرسد , مگر با عفاف و ایثار.
ـ از سودمندترین غنیمتها دولت کریمان و بزرگواری است .
ـ اگر خواهان مکارم و بزرگواریهاهستی از حرامها دوری کن .

دشواری تحصیل مکارم .

ـ امام علی (ع) : مکارم و بزرگواریها با دشواری به دست می آید و مزد و ثواب با رنج .

تفسیر مکارم اخلاق (1).

ـ امام صادق (ع) : خدای تبارک وتعالی رسول خدا (ص) را به مکارم اخلاق مخصوص گردانید پس شـما نیز خود را بیازمایید , اگر این خویها در شما بود خدای عز و جل را سپاس گویید و از او این مـکـارم را بـیـشتر بخواهید سپس آنها را ده خوی برشمرد : یقین , قناعت , صبر , شکر , بردباری , خوشخویی , بخشندگی ,غیرت , شجاعت و جوانمردی .
ـ مـکارم ده تاست : اگر می توانی آنها را داشته باش , زیرا گاهی شخص آنها را دارد ولی فرزندش ندارد و گاهی در فرزندش هست ودر پدرش نیست
و گاهی در بنده هست و در آزاد نیست (این ده خـوی کـریـمـانـه عـبارتند از :)استقامت در برابر حوادث , راستگویی , امانتداری , صله رحم , مـیـهمان
نوازی , اطعام بینوا ,جبران کردن نیکیها , رعایت حق و حرمت همسایه , مراعات حق و حرمت رفیق و در راس همه شرم و حیا.
ـ امـام علی (ع) : از جمله مکارم اخلاق این است که با آن که از تو بریده ارتباط برقرار کنی , به آن که از تو دریغ ورزیده عطا کنی و ازآن که به تو ستم کرده است درگذری .
ـ امام صادق (ع) درباره مکارم اخلاق سؤال شد , فرمود : گذشت از کسی که به تو ستم کرده است , ارتـباط برقرار کردن با کسی که از تو بریده
است , عطا کردن به آن که از دادن چیزی به تودریغ کرده است و گفتن حق اگر چه بر ضد خودت باشد.
ـ به جراح مدائنی فرمود : آیا به توبگویم که مکارم اخلاق چیست ؟
گذشت کردن از مردم , کمک مالی کردن به برادر (دینی) خودو بسیار به یاد خدا بودن .
ـ پیامبر خدا (ص) : دادگری نیکوست امادر فرمانروایان نیکوتر است , بخشندگی زیباست اما در تـوانـگران زیباتر است , پارسایی نیکوست اما در
دانشمندان نیکوتر است , شکیبایی نیکوست اما در فـقـیـران نیکوتر است , توبه نیکوست اما در جوانان نیکوتر است , و شرم و حیا نیکوست اما در زنان
نیکوتر است .

تفسیر مکارم اخلاق (2).

ـ پیامبر خدا (ص) : همانا من برانگیخته شده ام تا مکارم اخلاق را به کمال رسانم .
ـ همانا من برانگیخته شده ام تا نیکویی خویها را به کمال رسانم .
ـ امـام عـلـی (ع) : گـیـرم کـه امـیـد به پاداش و ترس از کیفر در میان نباشد , آیا باید به مکارم اخلاق پشت کنید؟
.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : بر شما باد به تحصیل مکارم اخلاق , زیرا که خداوند عزوجل مرا برای آنها برانگیخت و ازمکارم اخلاق است که آدمی از کسی که به وی ستم کرده است در گذرد و به کسی کـه چیزی را ازو دریغ داشته است عطا کند و با آن که از وی بریده است پیوند برقرار سازدو از آن که به عیادتش نرفته است عیادت کند.
ـ امام علی (ع) : ای کمیل ! به خانواده خود فرمان ده که در روز به دنبال کسب مکارم اخلاق روند و در شب نیاز کسی را که خفته است بر آورند.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : خـدای سـبحان مکارم اخلاق را سبب پیوند میان خود و بندگانش قرار داده است , پس , هریک از شما را همین بس که به خویی
که متصل به خداست چنگ آویزد.

بهترین مکارم اخلاق .

ـ امام علی (ع) : بهترین مکارم اخلاق ,ایثار است .
ـ بالاترین مرتبه بخشندگی و کرامت , ایثار است .
ـ یکی از خوبترین مکارم اخلاق ,دوری کردن از حرامهاست .
ـ از خوبترین مکارم اخلاق , احسان و خوبی کردن است .
ـ خوبترین مکارم اخلاق , بخشندگی است .
ـ بهترین مکارم اخلاق , گذشت توانا (بر انتقام) است وبخشش کسی که خود نیازمند است .
ـ گذشت , تاج مکارم اخلاق است .
ـ ادای آنچه لازم و واجب است , از برترین مکارم اخلاق است .
ـ برترین کرم و بخشندگی این است که نعمت را (بر کسی) تمام کنی .

انتخاب خویهای نیک .

ـ امـام عـلـی (ع) : نـفـس خـود را بـه بخشندگی عادت ده و از هر خویی خوبترینش را برای آن برگزین , زیرا که خوبی عادت می شود.
ـ از بـدترین هر خویی بپرهیز و در راه دوری کردن از آن با نفست جهاد کن , زیرا که بدی لجوج و سرسخت است .

پیامدهای خوشخویی .

ـ امام صادق (ع) : خوشخویی روزی رازیاد می کند.
ـ امام علی (ع) : اخلاق نیکو روزیها رازیاد می کند و میان دوستان انس و الفت پدید می آورد.
ـ امام صادق (ع) : نیکی کردن و خوشخویی خانه ها را آباد و عمرها را زیاد می کند.
ـ خوشخویی گناه را می گدازد ,همچنان که آفتاب یخ را.
ـ امام علی (ع) : گنجهای روزی دروسعت اخلاق نهفته است .
ـ پیامبر خدا (ص) : حسن خلق رشته دوستی را استوار می کند.
ـ امام علی (ع) : با اخلاق نیکوست که روزیها زیاد می شود.
ـ آن که خوی نیک داشته باشد دوستانش زیاد شوند و دلها به او انس و الفت گیرند.
ـ اخلاقت را نیکو گردان تا خداوند حسابت را آسان گرداند.
ـ امام صادق (ع) : لقمان به فرزندش گفت : فرزندم ! اگر چیزی نداشتی که باآن به خویشانت رسیدگی کنی و به برادرانت احسان نمایی , (دست کم
) نیکخویی و خوشرویی خود را ازدست مده , زیرا کسی که نیکخو باشدنیکان او را دوست بدارند و بدکاران از وی دوری کنند.

بدخویی (1).

قرآن .
((بـه سـبب رحمت خداست که تو با آنان چنین خوشخوی و مهربان هستی اگر تندخو و سختدل مـی بودی از گرد تو پراکنده می شدند , پس بر آنها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایـشـان مـشـورت کـن و چـون قـصـد کاری کنی بر خدای توکل کن که خدا توکل کنندگان را دوست دارد)).
((خشن مردی (است) , ناشناخته نسب)).
ـ امام صادق (ع) : بدخویی کردار را تباه می سازد همچنان که سرکه عسل را.
ـ پیامبر خدا (ص) : خوی بد کار را تباه می کند, همان گونه که سرکه عسل را.
ـ بد خویی گناهی نابخشودنی است .
ـ خـداونـد از آدم بـدخـوی تـوبـه نـمـی پـذیـرد عـرض شد : ای رسول خدا , چرا؟
فرمود : چون هرگاه ازگناهی توبه کند درورطه گناهی بدتر از آن که توبه کرده است می افتد.
ـ امام علی (ع) : بدخویی بدترین همنشین است .
ـ بدخویی مایه تیره روزی و شکنجه روح است .
ـ بدخویی انسان را تنها می کند و انس و الفت (دیگران) را از بین می برد.
ـ بدخویی خویش و نزدیک را تنها می گذارد و دورو بیگانه را فراری می دهد.
ـ امام صادق (ع) : لقمان به فرزندش فرمود : فرزندم ! از غمزدگی و بی حوصلگی و بد خویی وکم صـبـری دوری کن که هیچ دوستی تحمل این خصلتها را ندارد در کارهایت آرام و بردبارباش و در به دوش کشیدن خرج و مخارج برادران صبوری کن و باهمگان خوشخو باش .
ـ پیامبر خدا (ص) در پاسخ به این پرسش که شومی و ناخجستگی چیست ؟
فرمود : بدخویی .
ـ امـام عـلـی (ع) , در پـاسخ به این سؤال که : اندوه چه کسی پایدارتر است ؟
فرمود: آن که از همه بدخوتر باشد.
ـ بدخویی یکی از دو عذاب است .

ـ پیامبر خدا (ص) : دو خوی در مؤمن فراهم نیاید : بخل ورزی و بدخویی .
ـ امام علی (ع) : تنهایی و وحشتی بدتراز بدخویی نیست .

بدخویی (2).

ـ به پیامبر خدا (ص) عرض شد : فلان زن روزها را روزه می گیرد و شبها را به عبادت می گذراند امـا بـداخـلاق است و همسایگانش را با زبان خود می آزارد , حضرت فرمود : خیری در او نیست او دوزخی است .
ـ پـیامبر خدا (ص) در هنگام دفن سعد بن معاذ فرمود : فشاری بر او وارد آمد علت را جویاشدند , فرمود : چون , با خانواده اش کمی کج خلق بود.
ـ همانا بنده به سبب بد اخلاقیش به پایین ترین جای دوزخ می رسد.

فرجام بدخویی .

ـ امام صادق (ع) : هر که بداخلاق باشدخودش را عذاب دهد.
ـ امام علی (ع) : آن که بداخلاق باشد خانواده اش از او دلتنگ و بیزار شوند.
ـ هر که کم تحمل باشد (وتندخو) آسایشش اندک گردد.
ـ آدم بد اخلاق از پیدا کردن دوست و رفیق درماند.
ـ هرکه اخلاقش بد باشد روزیش تنگ شود.
ـ آدم بدخوی بسیار خطا کند وزندگیش تلخ شود.
ـ هر که بدخوی شد به گوشش اذان بگویید.
ـ امام صادق (ع) : گوشت گوشت می رویاند و هرکس چهل روز گوشت نخورد بدخلق شود.

تفسیر خویهای نکوهیده .

ـ پیامبر خدا (ص) : آیا شما را از کم شباهت ترینتان به خودم آگاه نسازم
؟
عرض کردند : چرا , ای رسول خدا , فرمود : زشتگوی بی آبروی بی شرم ,
بخیل , متکبر, کینه توز , حسود , سنگدل , کسی که هیچ خیری از او
برنمی خیزد و کسی از شرش در امان نیست .
ـ ای اباذر! نه عیبجوی باش و نه ثناگوی و نه بدگوی ونه ستیزنده و مجادله
گر.
ـ امام صادق (ع) : از دو خصلت بپرهیز : بیتابی و تنبلی , زیرا گر بیتاب و
کم حوصله باشی برحق شکیبایی نکنی و اگر سست و تنبل باشی حقی را
نپردازی .
ـ امـام سجاد (ع) ـ از دعای آن حضرت در پناه بردن به خدا از ناملایمات و
بداخلاقی و کردارهای نـکوهیده ـ : بار خدایا ! به تو پناه می برم از
برانگیخته شدن آزمندی و تند شدن آتش خشم و چیره گشتن حسادت وکم
صبری وقانع نبودن ودرنده خویی .
ـ امـام عـلـی (ع) : نـه خـصـلـت از نـه گـروه زشـت تر است تا از دیگران
: درماندگی و ناتوانی ازفـرمانروایان , بخل ورزی از توانگران , زود
خشمی از دانشمندان , بچگی از میانسالان , جدایی از مـردم از سـران ,
دروغگویی از قاضیان , بیماری مزمن از پزشکان , بی حیایی از زنان
وسختگیری و ستمگری از قدرتمندان .

برترین خویها.

ـ امام باقر (ع) در پاسخ به این پرسش که برترین خویها کدام است ؟ فرمود :شکیبایی و بخشندگی .
ـ امام علی (ع) : گرامیترین خویهابخشندگی است وآن خوی که سودش فراگیرتر است دادگری است .
ـ شریفترین خویها فروتنی و بردباری و نرمخویی است .
ـ خوبترین خویها آن است که تو را به تحصیل مکارم اخلاق وادارد.
ـ زیبنده ترین خویها پارسایی وپاکدامنی است .

زیباترین خصلتها.

ـ امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش یحیی بن عمران حلبی از زیباترین خصلتها فرمود: وقار بدون هیبت و بخشش بدون انتظارپاداش و سرگرم شدن
به غیر مال و متاع دنیا.
ـ امام باقر (ع) : بهترین اخلاق ائمه و شیعیان با فضیلت ما , تقیه و ملزم کردن خود به رعایت حقوق برادران است .
ـ امام صادق (ع) : تقیه برای حفظدین و برادران است و چنانچه جان بیگانه (ترسان خ ل) را حفظ کند آن از بهترین خصلتهای کریمانه است .

همبستگی سجایای اخلاقی .

ـ امام علی (ع) : اگر در وجود کسی خصلتی پسندیده باشد انتظار خصلتهای پسندیده دیگری را نیز در او داشته باشید.
ـ امام صادق (ع) : خصلتهای نیک اخلاقی به یکدیگر بسته اند.
ـ امام علی (ع) : هر گاه قرآن تو را به خویی نیک فرا خواند , خود را به همانندهای آن وادار کن .

شراب .

شراب .

قرآن .
((و از مـیوه های نخلها و تاکها شرابی مستی آور و رزقی نیکو به دست می آورید و خردمندان را در این عبرتی است)).
((تـو را از شـراب و قـمار می پرسند , بگو : در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی است برای مردم و گناهشان از سودشان بیشتر است و از تو می
پرسند , چه چیز انفاق کنند , بگو : آنچه افزون آید خدا آیات را اینچنین برای شما بیان می کند ,باشد که بیندیشید)).
((ای کـسـانی که ایمان آورده اید ! شراب و قمار و بتها و شرطبندی با تیرها, پلیدی و کار شیطان است از آن اجتناب کنید تارستگار شوید)).
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : لعنت خدا بر شراب و شراب گیر و آن که درختی را برای تهیه شراب بکارد وشـرابـخوار و ساقی شراب و شراب فروش و خریدار شراب و کسی که پول شرابفروشی را بخورد و آن را جابه جا کند و کسی که شراب برایش حمل شود.
ـ خدا لعنت کرده است شراب و شرابگیر وشرابخوار وساقی شراب و جابه جا کننده آن وکسی را که برایش حمل می شودوفروشنده و خریدار وکسی را که از پول شراب مصرف کند.
ـ شراب و ایمان هرگز در درون یا دل کسی با هم جمع نمی شوند.
ـ امـام صادق (ع) : خداوند هرگزپیامبری را برنینگیخت مگر آن که می دانست که چون دین او را کـامـل کـنـد تـحریم شرابخواری نیز در آن است شراب همیشه حرام بوده است دین از خصلتی به خصلتی دیگر تحول می یابد واگر از ابتدا کامل بود مردم دین را نمی پذیرفتند.

شراب مادر زشتکاریهاست .

ـ پیامبر خدا (ص) : شراب مادر زشتکاریهاو گناهان بزرگ است .
ـ شراب مادر زشتیها و بزرگترین گناه کبیره است .
ـ شراب , منبع پلیدیهاست .
ـ شراب گرد آورنده گناهان وام الخبائث و کلید بدیهاست .
ـ امام صادق (ع) : شرابخواری کلید هربدی است و شرابخوار کتاب خدای عزوجل را دروغ می شمارد , زیرا اگر آن را باور داشت حرام آن را بر خود حرام می دانست .
ـ پیامبر خدا (ص) : بدیها همه در یک خانه جمع شده اند و کلید آن خانه شرابخواری است .
ـ امام صادق (ع) : خداوند عزوجل بر در بدی و پلیدی قفلها زده و کلیدهای آن قفلها را شراب قرار داده است و بدتر از شراب دروغ است .

نهی از نشستن بر سفره های شراب .

ـ امام علی (ع) : بر سر سفره ای که درآن شراب نوشیده می شود منشینید , زیرا که آدمی نمی داند چه وقت جانش ستانده می شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : کسی که به خدا وروز واپسین ایمان داشته باشد نباید بر سر سفره ای که در آن شراب خورده می شود بنشینید.
ـ مـلعون است , ملعون است , کسی که با میل خود بر سر سفره ای که در آن شراب نوشیده می شود بنشیند.

علت تحریم شراب .

ـ امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال مفضل از علت تحریم خمر فرمود : خداوند شراب را به علت تاثیر بـد و فـسـادی که به وجود می آورد حرام کرد , زیرا میگسار دچار رعشه (اندام)می شود , نورانیت دلش از بین می رود , مردانگی و مروت را از دست می دهد , در ارتکاب کارهای حرام و خونریزی و زنا گستاخ و بی پروا می شود و در حال مستی و نابخردی هیچ بعیدنیست که به محارم خود تجاوز کند شراب بر شرابخوار جز شر وبدی نمی افزاید.
ـ امام باقر (ع) : خداوند شراب را به علت تاثیر بد و تباهی زایی آن حرام فرمود.
ـ هـمان گونه که درخت شراب از هر درختی بلندتر می شود , تاثیرات سؤ شراب نیز از هرگناهی بیشتر است .
ـ امـام رضـا (ع) : خـداونـد شراب را حرام فرمود , زیرا شراب تباهی می آورد , عقل شرابخواران را دگـرگـون مـی کـنـد و آنـان را به انکار خدای عزوجل و دروغ وتهمت بستن به او وپیامبرش وا می دارد و دیگر اعمالی چون تبهکاری و قتل که از شرابخواران سر می زند.
ـ امام علی (ع) : خداوند برای حفظعقل , ترک شرابخواری را واجب گردانید.

فرجام شرابخواری .

ـ امـام عـلـی (ع) : هـرکس بداند که شراب حرام است و آن را بنوشد خداوند او را از گل سرشته به زردابه دوزخیان بنوشاند.
ـ دائم الـخـمـر هـمچون بت پرست خدا را دیدار خواهد کرد به آن حضرت عرض شد : دائم الخمر کیست ؟
فرمود : کسی که هرگاه شراب بیابد بنوشد.
ـ کسی که مستی آور بنوشد تا چهل شبانه روز نمازش پذیرفته نشود.
ـ پیامبر خدا (ص) : کسی که شراب بنوشد نماز چهل شب او پذیرفته نشود و اگر دوباره بنوشد باز از روزی کـه نـوشـیـده نـماز چهل شبش مقبول نیفتد
و اگر در خلال آن چهل روز بمیرد و توبه نکرده باشد خداوند در روزرستاخیز او را از گل سرشته شده به زردابه دوزخیان بنوشاند.

نحوه رفتار با شرابخوار.

ـ پیامبر خدا (ص) : شرابخوار اگر سخنی گفت باور نکنید , اگر خواستگاری کرد به او زن ندهید , اگر بیمار شد به عیادتش نروید , اگر مرد بر
جنازه اش حاضر نشوید و به او امانت مسپارید.
ـ با شرابخوار همنشینی نکنید , اگر بیمار شدند عیادتشان نروید , جنازه شان را تشییع نکنید , بر مرده شان نماز نخوانید , زیرا آنان سگهای دوزخ هستند
, چنان که خداوند فرموده است : ((در آتش گم شوید و بامن سخن مگویید)).
ـ شرابخوار به گوگرد می ماند , به او نزدیک مشوید که شما را بدبو می کند همچنان که گوگرد بـدبوست شرابخوار شب و روز در خشم خداست هر
کس شب را به مستی سرکند , تا صبح عروس شیطان است و از این رو , صبح بایدغسل کند همچنان که غسل جنابت می کند.
ـ هر که شب را به مستی گذراند تا صبح عروس شیطان باشد.

چگونگی محشور شدن شرابخوار.

ـ امام صادق (ع) : آنان که در دنیا از مسکرات سیراب شوند تشنه کام می میرند و تشنه کام محشور می شوند و تشنه کام به دوزخ می روند.
ـ پیامبر خدا (ص) : دائم الخمر در روز قیامت در حالی که چشمانش کبود , چهره اش سیاه , لبهایش آویخته و آب دهانش سرازیراست آورده می
شود.
ـ میگسار در حالی از گور خود خارج می شود که بر پیشانیش نوشته شده است : محروم ونومید از رحمت خدا.
ـ سوگند به آن که مرا به حق پیامبر کرد, در روز رستاخیز شرابخوار را می آورند در حالی که چهره اش سیاه است و سرش را به زمین می کوبد و می گوید : آه از تشنگی .

تشویق به ترک شرابخواری هرچندبه خاطر غیر خدا.

ـ پیامبر خدا (ص) : هر که برای غیر خدا(هم که شده) شرابخواری را رها کند خداوند او را از شراب خـالـص و مهر شده بنوشاند علی (ع)عرض کرد : برای غیر خدا ؟
فرمود : آری , به خدا قسم , برای حفظ (سلامتی) خویش .
ـ امـام صـادق (ع) : کـسـی که شرابخواری را برای غیر خدا (هم که شده) رها کند خداوند او را از شـراب ناب و مهر شده بنوشاند راوی عرض کرد : یابن رسول اللّه ! کسی که شراب را برای غیر خدا ترک کند ؟
فرمود : آری به خداقسم , برای حفظ (سلامتی) خویش .

حرام بودن هر آنچه تاثیر شراب داشته باشد.

ـ امام كاظم (ع) : خداى عز و جل شراب را به خاطر نامش حرام نكرده بلكه به سبب پيامدهاى آن حرامش كرده است پس , هر چيزى كه پيامدهاى
شراب را داشته باشد آن نيز شراب است .

خمس .

خمس .

قرآن .
((بـدانـیـد کـه هـرگاه چیزی فراچنگ آوردید , یک پنجم آن ازآن خدا و پیامبر
و خویشاوندان و یتیمان است)).
ـ پیامبر خدا (ص) : نه از این غنیمت و نه از این کرک کوهان شتر چیزی
جز خمس از آن من نیست و همان خمس هم به شما برگردانده می شود ,
پس
حتی نخ و سوزن (غنیمتی) را هم بدهید.
ـ از خیانت کردن در غنایم بپرهیزید,اگر پیش از محاسبه و پرداخت خمس
غنیمت , مردی با زنی (از اسیران جنگی) ازدواج کند یامرکبی (از غنایم)
را سوار شود آن خیانت در غنایم است .
ـ ابو حمزه ثمالی آیه خمس را بر امام باقر (ع) تلاوت کرد , حضرت
فرمود : آنچه از خداست متعلق به پیامبر اوست و آنچه متعلق به پیامبر
اوست به
ما تعلق دارد.

گمنامی .

فضیلت گمنامی و آثار آن .

ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند نیکوکاران بی نام و نشان خدا ترس را دوست دارد , کسانی که هرگاه غایب باشند کسی جویایشان نمی شودو وقتی حضور
دارند کسی از آنان دعوت به عمل نمی آوردو شناخته شده نیستند دلهایشان چراغ هدایت است , از هر تاریکی و ظلمتی بیرون می روند.
ـ محبوبترین بندگان نزد خدای تعالی پرهیزگاران گمنامند , همانان که هرگاه غایب باشندکسی جویای حالشان نمی شود و وقتی حضور دارند ناشناخته اند آنان پیشوایان هدایتند وچراغهای دانش .
ـ امام صادق (ع) : اگرتوانستیدناشناخته بمانید چنین کنید , زیرا وقتی نزد خدا ستوده باشی تورا چه زیان که مردم ستایشت نکنند و در نظرشان نکوهیده
باشی .
ـ امام علی (ع) : خودنمایی و شهرت خواهی را واگذار و خود را پنهان کن تایاد تو نکنند و شناخته نشوی و رازدارباش و خاموش تا سالم و در امان بمانی ـ سپس با دست خود به سینه اش اشاره کرد نیکان راشادمان کنی و نابکاران را ـ با دستش به عموم اشاره فرمود ـ به خشم آوری .
ـ خودنمایی و شهرت طلبی را کناربگذار وخودت را علم نکن تا مشهور و شناخته شوی سکوت و خاموشی گزین تا سالم مانی ,نیکان را شاد سازی و
نابکاران را به خشم آوری .
ـ به کمیل بن زیاد فرمود : آرام باش و خود را شهره مساز , خویش را پنهان دار تا یاد تو نکنند , علم بیاموز تا دانا شوی .
ـ پیامبر خدا (ص) : هیچ بنده ای به فرمانروایی نزدیک نشد مگر آن که از خدای تعالی دورگشت و مال و ثروتش فراوان نشد مگر آن که حسابش
سخت گشت ومریدانش زیاد نشدندمگر آن که شیطانهایش افزون گشتند.
ـ امام علی (ع) ـ در توصیف آخرالزمان : زمانی می رسد که هیچ کس در آن زمان نجات نمی یابد مگر مؤمن حق پرست بی نام ونشان , اگر حاضر باشد کسی او را نمی شناسد و اگر غایب باشد کسی به جستجویش بر نمی آیداین افراد چراغهای هدایتند ونشانه های روشن برای شبروان .
ـ امام صادق (ع) : هرکه خواهد نامش بلند شود باید گمنامی پیشه کند.
ـ امام علی (ع) : همانا در گمنامی آسایشی است .
ـ دانسته های بسیار مایه رنج و محنت است و آمیزش زیاد با مردم موجب

فتنه .
ـ پیامبر خدا (ص) : هان ! بهترین بندگان خدا کسی است که با تقوا و پاکیزه جان و گمنام باشد و بدترین بندگان خدا کسی است که انگشت نما باشد.
ـ بنده تا زمانی که جایگاهش دانسته نباشد در خیر و خوبی به سر می برد , اما همین که جایگاهش شناخته شد فتنه ای به سراغش آیدکه بر آن پایداری
نتواند , مگر آن کس که خداوند پایدارش بدارد .
ـ بـسـا یـک لاقـبـای ژنده پوشی که کسی به او اعتنایی نکند اما اگر خدا را سوگند دهد خداوند سوگندش را بپذیرد (و دعا یا نفرینش رامستجاب کند).
ـ امـام صـادق (ع) : سـلامـت چـنـدان کمیاب است که راه جستن آن پوشیده و ناپیداست و اگر سلامت در چیزی باشد تقریبا درگمنامی است .

ترس .

ترس (از خدا).

قرآن .
((از بـستر خواب پهلو تهی می کنند , پروردگارشان را بابیم و امید می خوانند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند)).
ـ امام علی (ع) : ترس (از خدا) پیراهن خداشناسان است .
ـ امـام باقر (ع) : با ترس راستین خود را از ابلیس حفظ کن و از امید دروغین بپرهیز , زیرا که تو را در ترس واقعی می افکند.
ـ مـصـیبتی چون بی خردی نیست وبی خردیی چون کم یقینی و کم یقینی ای چون نترسیدن (از خدا) و نترسیدنی چون نداشتن غم از دست دادن ترس (
از خدا).
ـ امام علی (ع) : ترس از عذاب , خداخوی پرهیزگاران است .
ـ ترس از خدا مجمع ایمان است .
ـ از خدا برحذر باشید چنان که او خودشما را از خویش برحذر داشته است و از او بترسید آن گونه که آثار آن در شما آشکار شود.
ـ امـام سجاد (ع) : ای فرزند آدم ! تا زمانی که ترس (از خدا) جامه زیرین تو باشد و اندوه بالاپوشت پیوسته در خیر و خوبی خواهی بود.
ـ امام علی (ع) : در وصیت خود به هنگام وفات به فرزندش حسن فرمود : تو را سفارش می کنم که در نهان و آشکار از خدا بترسی .
ـ برای پیمودن راه دراز (سفر آخرت) از ترس طولانی (از خدا و عذاب آخرت) کمک بگیرید.
ـ پیامبر خدا (ص) : راس حکمت ترس از خداست .
ـ ترس از خدا مجمع خوبیهاست .
ـ حفص : کسی را بیمناکتر بر نفس خویش و امیدوارتر (به خدا) از موسی بن جعفر ندیدم .
ـ امـام عـلی (ع) : آن گاه که خداوند مردم را گرد آورد آواز دهنده ای در میان آنان ندا دهد که : ای مـردم ! امـروز نـزدیکترین شما به خداوند کسی است که (در دنیا) بیش از همه خدا ترس بوده است .
ـ پیامبر خدا (ص) : بلند پایه ترین مردم نزد خدا ترسانترین آنها از اوست .
از خدا چنان بترس که گویی او را می بینی .
ـ پـیـامبر خدا (ص) : سه چیز نجاتبخش است ترس از خدادر نهان چنان که گویی او را می بینی , چه اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.
ـ امـام صـادق (ع) : از خدا چنان بترس که گویی او را می بینی , چه اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند اگر فکر کنی که او تو را نمی بیندهر

آینه
کافر شده ای و اگر بدانی که او تو را می بیند و با ایـن حـال دور از چـشـم مردم و در برابردیدگان خدا گناه کنی بیگمان او را در حد پست ترین بینندگان خود قرار داده ای .
ـ پیامبر خدا (ص) در سفارش خود به علی (ع) فرمود : تو را به داشتن خصلتهایی سفارش می کنم آنها را از من به خاطر بسپار سوم آن که : از خدای عز و جل چنان بترسی که گویی او را می بینی .

خدا ترسی به اندازه خداشناسی است .

قرآن .
((همچنین از مردم و جنبندگان و چارپایان گوناگون (آفرید) هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می ترسند همانا خداوند پیروزمند و آمرزنده است)).
ـ پیامبر خدا (ص) : هرکه خداشناس تر باشد خدا ترس تر است .
ـ امام علی (ع) : عالمترین مردم به خدای سبحان ترسانترین آنها از اوست .
ـ امـام باقر (ع) : در حکمت آل داودآمده است : ای فرزند آدم ! دلت سخت گشته است وبزرگی خدا را از یاد برده ای , اگر خدا رامی شناختی و
بزرگیش را می دانستی همواره از او ترسان بودی .
ـ امام صادق (ع) : آن که خدا را شناخت از خدا ترسید و آن که از خدا ترسید دل از دنیا برکند.
ـ امام علی (ع) : خود شناس ترین مردم خدا ترس ترین آنهاست .

مؤمن میان دو ترس به سر می برد.

ـ پیامبر خدا (ص) : همانا مؤمن میان دوترس کار می کند : میان زمانی که از عمرش گذشته است و نـمـی داند خدا با او چه می کندمی آمرزدش یا نه !
و میان زمانی که از عمرش باقی مانده است و نمی داند خدا درباره او چه حکم خواهد کرد پس , باید که بنده مؤمن از خود برای خود و از دنیایش
بـرای آخرتش و درجوانی پیش از پیری و در زندگی پیش از فرارسیدن مرگ بهره برگیرد , زیرا سوگند به آن که جان محمد در دست اوست پس از
دنیا دیگر عذرخواهی و توبه ای در کار نیست و بعد از آن سرایی جز بهشت یا دوزخ نباشد.
ـ امـام صـادق (ع) : مـؤمـن مـیـان دو ترس به سر می برد : گناهی که در گذشته کرده است و نـمی داند خدا با آن چه کرده است (آن را بخشیده یانه)
و عمری که باقی مانده است و نمی داند در آن مـدت چـه گناهان مهلکی مرتکب خواهدشد, بنابراین , مؤمن پیوسته ترسان است و جز ترس اصلاحش
نکند.
ـ امام علی (ع) : مؤمن , هرچند نیکوکارباشد, شب وروز را در بیم وهراس به سر می برد, زیرا او میان دو حـالـت بـه سـر می برد: زمانی که گذشته است و نمی داند خدا با او چه کرده است و اجلی که نزدیک گشته و نمی داند چه خطراتی (از گناهان) گریبانگیرش خواهد شد.

مؤمن در بیم و امید به سر می برد.

قرآن .
((آیـا آن کـس که در همه ساعات شب در سجده و قیام به عبادت پرداخته و ازآخرت بیمناک و به رحمت پروردگار خویش امیدوار است با آن کس که چنین نیست یکسان است ؟
بگو: آیا آنهایی که می دانند با آنهایی که نمی دانند برابرند ؟
تنها خردمندان پند می پذیرند)).
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : اگر اندازه رحمت خدا را بدانید بر آن تکیه خواهید کرد و جز اندکی عمل نخواهید کرد و اگر اندازه خشم خدا رابدانید خواهید پنداشت که هرگز نجات نمی یابید.
ـ اگر مؤمن از کیفر خدا آگاه بود هیچ مؤمنی به بهشت امید نمی بست و اگر کافر از رحمت خدا آگاه بود هیچ کافری از بهشت نومیدنمی شد.
ـ امام صادق (ع) : سزاوار است که مؤمن از خداوند چنان بترسد که گویی بر لبه دوزخ قرار دارد و به او چنان امیدوار باشد که گویی اهل بهشت
است .
ـ امام علی (ع) : بهترین کارها برابر بودن بیم و امید است .
ـ امـام صـادق (ع) : بـه خداوند چنان امیدوار باش که تو را بر انجام گناهان بی پروا نکند و از خدا چنان بترس که تو را از رحمت اونومید نسازد.
ـ پدرم (ع) می فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آن که در دلش دو نور است : نور ترس و نور امید که اگر هریک از آنها را وزن کنی بر دیگری فزونی نیابد.
ـ از سفارشهای لقمان به فرزندش این بود: از خدای عز و جل چنان بترس که اگر نیکی جن و انس را نـزدش آوری (باز گمان کنی که)تو را عذاب کند و به او چنان امیدوار باشد که اگر گناهان جن و انس را نزدش ببری تو را خواهدبخشید.
ـ لقمان (ع) ـ در اندرز به فرزندش فرمود ـ : فرزندم ! دارای دو دل باش : با یک دل از خدا بترس , تـرسی که در آن تفریط راه نیابد وبا دلی دیگر به
خدا امیدوار باشد , امیدی که مایه فریب و غفلت (از عذاب و خشم خدا) نشود.
ـ امـام عـلـی (ع) : از پـروردگارت چنان بترس که تو را از امید بستن به او باز دارد و به او چونان کسی امید بند که از خوف او ایمن نیست .

ـ اگـر مـی تـوانـیـد مـیـان تـرس شـدیـد از خـداو حسن ظن و امیدتان به او , جمع کنید , زیرا خوش گمانی وامیدواری بنده به خدا به اندازه بیم وهراس
او از پروردگارش می باشد آن کس که حسن ظن و امیدواری او به خدا بیشتر باشدترسش از خدا بیشتر است .

نشانه های خداترس .

قرآن .
((امـا هرکس که از عظمت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی باز داشته است بهشت جایگاه اوست)).
ـ امام علی (ع) : کسی که به چیزی امیدوار باشد در طلب آن بر می آید و آن که از چیزی بترسد از آن مـی گریزد من نمی دانم ترس و بیم آن کسی که با خواهشی نفسانی رو به رو شود اما آن را , به سـبب آنچه از آن می ترسد(عذاب و کیفر الهی) , رها نمی کند, چه معنا دارد و نمی دانم امیدواری
کـسی که به سختی ومصیبتی گرفتار می شود اما امیدش (به اجر و ثواب الهی) او را به شکیبایی در برابر آن وانمی دارد چه مفهومی دارد.
ـ هـر تـرسـی حقیقی است جز ترس از خدا که بیمار وآفت زده است ((2)) اگر کسی از بنده ای از بـندگان خدا بترسد آثار ترس در رفتار او
آشکارمی شود اما در برابرپروردگار خود چنین نیست , پس او ترس از بندگان را نقد می شمارد و ترس از آفریدگارخویش را نسیه و وعده .
ـ امـام صـادق (ع) : بـنده مؤمن نباشد مگرآن گاه که بیمناک و امیدوار باشد و بیمناک وامیدوار نباشد مگر آن گاه که بیم و امید او را به عمل کشاند.
ـ امام علی (ع) : همانا خدای را بندگانی است که ترس از خدا دلهایشان را شکسته است و از این رو , زبـان در کـام کـشیده اند در حالی که مردمانی
سخنور و خردمند و صاحبدل و نجیب هستند, با اعـمـال پـاک به سوی خدا می شتابند,اعمال زیاد را در پیشگاه او زیاد نمی شمارند وبه عمل اندک خشنود
نمی شوند , خود را بدترین مردمان می دانند در حالی که مردمانی زیرک و نیکوکارند.
ـ امام صادق (ع) : ترسان (از خدا) کسی است که هراس زبانش را بند آورده باشد.
ـ امام کاظم (ع) : از خدا نترسد آن که درباره او نیندیشد , و کسی که درباره خدا تدبر نکند , دلش باشناخت ثابت و استواری که آن راببیند و حقیقتش
را در دل خویش بیابد پیوند نخورد وهیچ کس چنین نباشد مگر آن که گفتارش کردارش را تایید کند و باطنش با ظاهرش سازگار باشد.
ـ امـام عـلی (ع) : تعجب است از کسی که از کیفری می ترسد و از گناه

باز نمی ایستد و به پاداش امید دارد اما توبه و عمل نمی کند.
ـ کسی که از پروردگار خویش بترسد از ستمکاری خود داری کند.
ـ امـام باقر (ع): ترسی چون ترس بازدارنده (از گناه و کیفر) و امیدی چون امید یاری کننده (بر کار نیک و رسیدن به ثواب الهی)نیست .
ـ امام صادق (ع) : جاه خواهی و شهرت طلبی در قلب انسان ترسان هراسان (از خداوند و عذاب او) وجود ندارد.

تفسیر ترس .

قرآن .
((و حـتما شما را پس از ایشان در آن سرزمین جای خواهیم داد این از آن کسی است که از عظمت من و از وعده عذاب من بترسد)).
((و برای آن کس که از عظمت پروردگارش بترسد دو بهشت است)).
ـ امـام عـلـی (ع) ـ مردی را دید که آثارترس در او هویداست , فرمود ـ : تو را چه شده است ؟
عرض کرد: از خدا می ترسم حضرت فرمود: ای بنده خدا, از گناهان خویش بترس واز این که بر بندگان او ستم کنی وخداوند به عدل خود با تو رفتار کند هراسان باش , تکالیف او را انجام ده و از فرمانهای او که تو را اصلاح می کندسرپیچی مکن , چون این کارها را کردی , دیگر ازخداوند ترسی به دل راه مده که او به هیچ کس ستم نمی کند و او را بیش از آن که سزاوار باشدعذاب نمی دهد, مگر آن که از بـدعـاقـبتی واین که اعمال ورفتارت تغییر یابد (وبه بدی گرایی)ترسان باشی اگر خواهی که خداوند تو را از بد فرجامی در امان دارد بدان که هرکارخوبی می کنی از فضل و توفیق خداست وهر بدی که می کنی خداوند به تو مهلت و فرصت می دهد, ازبردباری و گذشت خدا نسبت به خود بر حذر باش .
ـ از ستم پروردگارتان نترسید (زیرااو به کسی ستم نمی کند) بلکه از ستم خود برخویش بترسید.
ـ جز از گناه خود مترس و جز به پروردگار خویش امید مبند.
ـ هیچ یک از شما نباید جز به پروردگار خویش امید بندد و جز از گناه خویش بترسد.
ـ در کمال جوانمردی آدمی همین بس که آنچه را زیبنده او نیست فرو گذارد و در کمال پاکی و درستی او همین بس که از گناهان خویش بسیار هراسان
باشد.
ـ هر گاه از خدا بترسی به سوی اوگریزی و هرگاه از مخلوق بترسی از وی بگریزی .

پیامدهای ترس .

قرآن .
((در اینها برای کسانی که از عذاب آخرت بیمناکندعبرتی است , درآن روز که مردم گرد آورده شوند و آن روز که مردم را در آن حاضر آورند)).
((و شما را پس از ایشان در آن سرزمین جای خواهیم داد این از آن کسی است که از عظمت من و از وعده عذاب من بترسد)).
((و برای آن که از عظمت پروردگار خویش بترسد, دو بهشت است)).
((و اما آن که از عظمت پروردگار خویش ترسید و نفس را از هوی باز داشت , همانا بهشت جایگاه اوست)).
ـ امام علی (ع) : ترس , بازداشتگاه نفس از گناهان و جلوگیرنده آن از نافرمانیهاست .
ـ ترس , بازدارنده خوبی است ازگناهان .
ـ از خداوند چونان کسی بترس که دل خویش را با اندیشه (درباره خدا) مشغول داشته است , زیرا ترس جایگاه امن و بازداشتگاه نفس از گناهان است
.
ـ آن که ترسش (از خدا) زیاد باشد کمتر آسیب بیند.
ـ امام صادق (ع) درباره آیه ((برای آن که از عظمت پروردگار خویش بترسد دو بهشت است)) فرمود : کسی که بداند خداوند او رامی بیند و گفته
هایش را می شنود و هر کار خوب و بدی بکند خدا از آن آگاه است و بدین سبب از زشتکاری باز ایستد , او همان کسی است که از عظمت پروردگار خویش ترسیده و نفس را ازهوی و هوس باز داشته است .
ـ پیامبر خدا (ص) : اگر از خدا چنان که باید بترسید هر آینه دانشی به دست خواهید آورد بدور از هر گونه جهل و نادانی و اگر خدای راچنان که شاید
بشناسید هر آینه با دعای شما کوهها از جای کنده شود.
ـ امام علی (ع) : آن که بترسد شبانه راه پیماید.
ـ پیامبر خدا (ص) : آن که (از خطرات راه و راهزنان) بترسد شبانه حرکت کند و کسی که شبرو باشد , به منزل رسد بدانید که کالای خدا گرانبهاست , بدانید که کالای خدا بهشت است .
هرکه از خدا بترسد همه چیز از او بترسد.
ـ امام صادق (ع) : هرکه از خدا بترسدخداوند همه چیز را از او

بترساند و هرکه از خدا نترسد خداوند او را از همه چیز ترسان کند.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هـرکـه ازخـدای عـزوجـل بـترسد همه اشیا از او بترسند و هرکه از خدا نترسدخداوند او را از هر چیز بترساند.
ـ امـام عـلـی (ع): هـرکـه از خدا ترسد خداوند او را از هر چیز در امان دارد و هرکه از مردم ترسد خدای سبحان او را از هر چیزهراسان کند.
ـ امـام صـادق (ع) ـ به معلی بن خنیس فرمود ـ : ای معلی ! از خداوند عزت و قدرت بخواه تا تو را قـدرتـمند و توانا کند عرض کرد :چگونه , یابن رسول اللّه ؟
فرمود : ای معلی ! از خدا بترس , همه چیز از تو می ترسد.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هـر که از خدا بترسدخداوند همه چیز را از او هراسان کند و هرکه از خدا نترسد, خداوند او را از همه چیز هراسان سازد.
ـ امام حسن (ع) : هر که خدا را بندگی کند خداوند همه اشیا را بنده او گرداند.
ـ امام هادی (ع) : هر که از خدا پروا کند, همگان از او پروا کنند.
نقش خدا ترسی در ایمنی از کیفرهای الهی .
قرآن .
((آگاه باشید که دوستان خدا را بیمی نیست و غمگین نمی شوند , همان کسانی که ایمان آوردند و پروا پیشه می کردند.
((هـر آینه آنان که گفتند پروردگار ما خداست و سپس پایداری ورزیدند , بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی شوند)).
((هـر آیـنـه از مـیان آنان که ایمان آورده اند و یهود و صابئان و نصارا هر که به خدا و روز واپسین ایمان داشته باشد و کارشایسته کند بیمی بر او نیست و محزون نمی شود)).
((آری , هـرکـس کـه از روی اخـلاص رو بـه خدا کند و نیکوکار بود , پاداشش را از پروردگارش خواهد گرفت و دستخوش بیم و اندوه نمی شود)).
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : هر که با عملی زشت یا خواهشی نفسانی رو به رو شود و از ترس خدای عز و جل از آن دوری کند خداوند آتش رابر او حرام گرداند و از آن ترس و وحشت بزرگ (روز قیامت) درامـانـش دارد و آنـچـه را درکـتاب خود در آیه ((و برای آن که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است)) به او وعده داده است , برایش عملی سازد.
ـ امـام صادق (ع) : بیچاره آدمیزاد ! اگر همچنان که از ناداری می ترسد از دوزخ می ترسید, ازهر دوی آنـهـا درامـان مـی مـانـد و اگـر هـمـچـنـان که در آشکار از مردم می ترسد در نهان نیز از خدامی ترسید در هر دو سرای سعادتمند می شد.

ـ به امام حسین (ع) گفته شد : چقدر از پروردگارت ترسانی !
فرمود : در روز رستاخیز ایمن نیست مگر آن کس که در دنیا از خداوند ترسان
باشد.
ـ پیامبر خدا (ص) : خدای تبارک وتعالی فرمود: به عزت و جلالم سوگند که برای بنده ام دوترس و دو امنیت فراهم نمی آورم , اگر در دنیا خود را از من ایمن بداند در روز رستاخیز او راهراسان کنم و اگر در دنیا از من بترسد در روز قیامت او را ایمن گردانم .
ـ امام علی (ع): ترس , (مایه)امنیت است .
ـ آن که ترسید در امان ماند.
ـ میوه ترس , امنیت است .
ـ بترس تا ایمن بمانی , خود را در امان مدان که گرفتار ترس می شوی .
ـ از پروردگارت بترس و به رحمت او امیدوار باش , تا تو را از آنچه می ترسی ایمن دارد و به آنچه امید داری برساند.
ـ خردمند را نسزد که چون راه رسیدن به امنیت را بیابد باز هم ترس پیشه کند.
ـ امام کاظم (ع) : خداوند ترسندگان را نه به اندازه خوف و ترس آنان , که به اندازه کرم و بخشندگی خود (از عذاب) ایمن می گرداند.

انواع ترس .

ـ تـرس پـنـج گـونه است : خوف , خشیت , وجل , رهبت , وهیبت خوف از آن گنهکاران است , خشیت ویژه دانشمندان , وجل از آن فروتنان و
خاشعان و رهبت از آن عابدان و هیبت از آن عارفان و امـا خوف به خاطرگناهان , خدای تعالی فرموده است : ((و برای کسی که از مقام پروردگارش
بـتـرسـد دو بهشت است)) و خشیت به خاطر مشاهده تقصیر, خداوند عزوجل فرموده است : ((از مـیان بندگان خداتنها دانشمندان از او می ترسند)) و
وجل به سبب ترک خدمت , خدای عزوجل فـرمـوده اسـت :((آنان که چون یاد خدا شود دلهایشان ترسان گردد)) و رهبت به خاطر مشاهده تـقـصـیـر , خداوندعزوجل فرموده است : ((از روی امید و بیم ما را می خوانند)) و هیبت به سبب مـشـاهـده حـق درهنگام کشف اسرار عارفان , خداوند عزوجل
فرموده است : ((خداوند شما را از خویش بر حذرمی دارد)) که اشاره به همین معنا دارد.

بر حذر داشتن از ترسیدن از غیرخدا.

قرآن .
((آن شـیـطان است که در دل دوستان خود بیم می افکند اگر ایمان آورده اید از آنها مترسید , از من بترسید)).
((کسانی که پیامهای خدا را می رسانند و از او می ترسند و از هیچ کس جز او نمی ترسند , خدا برای حسابرسی اعمالشان کافی است)).
ـ امـام عـلـی (ع) در نکوهش مدعی ترس ازخدافرمود: ترس از بندگان را نقد می شمارد و ترس از آفریدگارش را نسیه و وعده .
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند بر فرزند آدم مسلط نکرد مگر کسی را که فرزند آدم از او می ترسد اگر فـرزنـد آدم از کسی جز خدا نمی ترسیدخداوند
جز خود کسی را بر او مسلط نمی کرد و فرزند آدم واگذار نشد مگر به کسی که به او امیدبسته باشد اگر فرزند آدم جز به خدا امید نمی بست به غیر
خدا واگذار نمی شد.
ـ امام صادق (ع) : همانا مؤمن دوست خداست , یاریش می رساند وبرای او کار می کند ودرباره او جز حق نمی گوید واز غیراو نمی ترسد.
ـ امـام عـلـی (ع) : مـوسـی (ع) هـرگـز بـرخـود نترسید , بلکه از چیره گشتن نادانان و پیروز شدن گمراهان بترسید.
ـ بـدترین انسان کسی است که در کار پروردگارش از مردم بترسد و نسبت به مردم ازپروردگار خویش نترسد.

آن جا که نباید ترسید.

قرآن .
((در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی هراسند)).
((آن شیطان است که در دل دوستان خود بیم می افکند اگر ایمان آورده اید از آنها مترسید از من بترسید)).
ـ امـام علی (ع) : در راه خدا از سرزنش هیچ نکوهشگری مترسید که او شما را در برابر هر کس که بخواهد به شما گزندی برساند وستمی روا دارد
محافظت می کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : خوشا آن که ترس از خدا او را از ترس از مردم باز داشته باشد.
ـ در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای پروا به دل راه مده .
ـ ابوذر : پیامبر خدا (ص) به من سفارش فرمود که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری نهراسم .

از مکر خدا نباید ایمن بود.

قرآن .
((آیا پنداشتند که از مکر (وکیفر) خدا در امانند ؟
از مکرخدا جز زیانکاران ایمن ننشینند)).
((و غافل بودند که اگر آنها حیله ای اندیشیده اند, ما نیز حیله ای اندیشیده ایم)).
ـ امام حسین (ع) : از آنان مباش که برای بندگان نگران کیفر گناهانشان هستند, اما خویشتن را از کیفر گناهان خویش ایمن می شمارند, زیرا خدای تبارک وتعالی بهشت خود را براحتی به دست نمی دهد وجز با طاعت خداوند و خواست او به آنچه نزد اوست نتوان رسید.
ـ امام علی (ع) : هرکه از مکر خدا ایمن نشیند, ایمن نماند.

برحذر داشتن از بی پروایی .

ـ امـام صـادق (ع) : مـردمـی گـنـاهـان بسیار کردند و بر اثر آن هراسان شدند و از عذاب سخت خـدابـیـمناک گشتند عده ای آمدند و گفتند : گناهان شما
به گردن ما پس خدای عزوجل بر آنان عذاب فرستاد و آن گاه فرمود : آنان از من ترسیدند , اما شما گستاخی کردید.
ـ امـام عـلـی (ع) : کسی که بر گناهان خویش اصرار ورزد, در برابر خشم پروردگارش گستاخ و بی پروا شده است .
ـ وه که چه بردبار است آن خدای نیرومند ! وتو موجود ناتوان چه گستاخی در نافرمانی او!.
ـ همانا خدای سبحان آدم وقیح گستاخ بر گناهان را دشمن دارد.

رفتار مناسب در هنگام ترس از چیزی .

ـ امـام عـلـی (ع) : هـر گـاه از کاری ترسیدی خود را به کام آن بینداز , زیرا ترس شدید از آن کار دشوارتر و زیانبارتر از اقدام به آن کار است .

ـ هـرگاه از سختی و دشواری کاری ترسیدی در برابر آن سرسختی نشان بده رامت می شود ودر برابر حوادث روزگار چاره اندیشی کن برتو آسان می شوند.

ترس (متفرقه).

ـ امـام صـادق (ع) : هرگاه وارد جایی شدی که می ترسی این آیه را بخوان : ((رب ادخلنی مدخل صـدق واخـرجـنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک
سلطانا نصیرا)) (پروردگارا مرا به ورودگاه راسـتـین وارد و از خروجگاه راستین خارج کن و از جانب خویش , قدرتی یاریگر برایم قرار بده) و هرگاه کسی را که از او می ترسی دیدی آیة الکرسی را بخوان .
ـ امام علی (ع) : هرکه کسی را نترساند هرگز نترسد.
ـ امام رضا (ع) : کسی که در (گناه) اندک از خدا نترسد در (گناه) بسیار هم از او نمی ترسد.
خیانت .

خيانت .

اشاره

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید می دانید که نباید به خداو پیامبرش خیانت کنید و در امانت خیانت ورزید)).
ـ پیامبر خدا (ص) : چهار چیز است که یکی از آنها به خانه ای درنیاید مگر این که آن خانه ویران شود و از برکت آباد نشود : خیانت ,دزدی , شرابخواری و زنا.
ـ امام صادق (ع) : مؤمن بر هر خویی سرشته می شود مگر خیانت و دروغ .
ـ انسان بر خصلتهایی ساخته شده است اما بر هر خصلتی ساخته شود بر خیانت و دروغ بنا نمی گردد.
ـ پیامبر خدا (ص) : از ما نیست کسی که در امانت خیانت کند.
ـ از ما نیست کسی که نسبت به زن و مال مسلمانی خیانت ورزد.
ـ حیله گری و فریب و خیانت دردوزخند.
ـ امام علی (ع) : خیانت برادردروغ است .
ـ خیانت عهد شکنی است .
ـ خیانت همریشه دروغ و بهتان است .
ـ خیانت در راس نفاق است .
ـ از خیانت کردن بپرهیز که آن بدترین گناه است و خائن به سبب خیانتکاری خود به آتش عذاب شود.
ـ از خیانت کردن دوری کنید که خیانت کردن دور شدن از اسلام است .
ـ سرآمد نفاق , خیانت است .
ـ در راس کفر , خیانت است .
ـ ابوثمامه : خدمت امام باقر(ع) رسیدم و عرض کردم : فدایت شوم , من می خواهم مجاور مکه شوم و به مرجئه بدهکارم , چه می فرمایی ؟
فرمود : بدهی خود را بپرداز و مواظب باش که خدای تعالی را بدون آن که دینی به گردنت باشد دیدار کنی , زیرا مؤمن خیانت نمی کند.
ـ امام علی (ع) : کسی که به امانت اهمیت ندهد گرفتار خیانت شود.
ـ خیانت کردن نشانگر کمبود پارسایی و نبود دینداری است .
ـ بدترین مردم کسی است که به امانتداری اعتقاد نداشته باشد و از خیانت پرهیز نکند.
ـ امام صادق (ع) از وکیل خود حساب می کشید و او پیوسته می گفت : به خدا من خیانت نکرده ام , به خدا من خیانت نکرده ام حضرت فرمود :
ای فلانی ! خیانت کرده باشی یا مال مرا هدر داده باشی برای من

یکسان است , زیرا گناه خیانت به گردن توست سپس فرمود : پیامبر خدا (ص)
فـرمـود : اگر ازروزی خود بگریزید روزی در پی شما می آید تا به شما برسد , همچنان که اگر از اجـل خـودبـگـریـزید به دنبالتان می آید تا به شما برسد وکسی که خیانتی کند به همان مقدار از روزیش کم می شود و گناه آن برایش نوشته می گردد.

نهی از خیانت کردن حتی به خیانتکار.

ـ پیامبر خدا (ص) : به کسی که به توخیانت کرده است خیانت نکن که تو نیز چون او خواهی بود.
ـ امـام عـلـی (ع) : بـه آن کـه تـو را امین شمرده است خیانت مکن هرچند او به تو خیانت ورزد و دشمنت را بدنام مکن هرچند او تو رابدنام کرده
باشد.
ـ سـلـیـمـان بـن خـالـد به امام صادق (ع)عرض کرد : من به مردی مالی سپردم و او انکار کرد و سوگند خورد که چیزی به او نداده ام سپس مالی از
او به دست من افتاد آیا می توانم آن را به جای مالی که از من گرفت و انکارش کرد و سوگند خورد بردارم ؟
حضرت فرمود : اگر او خیانت کرد تو خیانت مکن و کاری را که ازاو خرده می گیری خودت مرتکب نشو.
ـ معاویة بن عمار به امام صادق (ع)عرض کرد : من به کسی پولی می سپارم و او انکار می کند که به وی چیزی سپرده ام , بعد از مدتی او مالی به
من می سپارد آیا می توانم آن را به جای پولی که نزد او دارم (و به من نمی دهد)بردارم ؟
فرمود : نه , این خیانت است .

تفسیر خیانت و خائن .

ـ امام باقر (ع) درباره آیه ((به خدا وپیامبر خیانت نکنید و در امانتهایتان خیانت مورزید)) فرمود : خیانت به خدا و پیامبر همان نافرمانی ایشان است واما
خیانت در امانت , هر انسانی امانتدار فرایضی است که خداوند بر اوواجب کرده است .
ـ پیامبر خدا (ص) : فاش کردن رازبرادرت خیانت است , پس از این کار دوری کن .
ـ امام جواد (ع) : در خیانتکاری مردهمین بس که امانتدار خیانتکاران باشد.
ـ امام صادق (ع) ـ به هارون نابینا فرمود : ای هارون ! خدای تبارک و تعالی به خویشتن سوگند یاد کرده که خائنی را همجوار خودنکند هارون می گوید : عرض کردم : خائن کیست ؟
فرمود : آن که درهمی یا چیزی از مال دنیارا از مؤمنی دریغ دارد و پنهان کند.
ـ هریک از یاران ما که برادرش در مشکلی از او کمک بخواهد و وی با تمام توان خود در کمک به او نکوشد , هر آینه به خدا و پیامبر او و مؤمنان خیانت
کرده است .
ـ امام علی (ع) : خیانتکار کسی است که خود را به غیر خود مشغول دارد و امروزش بدتر ازدیروزش باشد.
ـ پیامبر خدا (ص) : نشانه خیانتکار چهار چیز است : نافرمانی خدای رحمان , آزار رساندن به همسایگان , نفرت از همگنان و نزدیک شدن به طغیان
و سرکشی .

اوج خیانت .

ـ امام علی (ع) : اوج خیانت , خیانت کردن به دوست صمیمی و شکستن عهد و پیمانهاست .
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : در علم و دانش با یکدیگر صادق و یکرنگ باشید , زیرا خیانت در علم بدتر از خیانت در مال است .
ـ امام علی (ع) : یکی از زشت ترین خیانتها , خیانت در سپرده هاست .
ـ بزرگترین خیانت , خیانت ملت است و زشت ترین دغل , دغلکاری پیشوایان است .

خیانت (متفرقه).

ـ امام صادق (ع) : بدترین مردمان بازرگانان خیانتکارند.
ـ امام علی (ع) : عهدشکنی زشت ترین خیانت است .
ـ هرگاه گناهان (خیانتها) آشکار شود برکتها از میان برود.
ـ گاه باشد که خیرخواه مورد اعتماد خیانت کند و آن که خائن شمرده می شود خیرخواهی کند.
ـ هرکه روزگار را امین دانست روزگاربه او خیانت کرد.
خوبی .

خوبی .

اشاره

قرآن .

((روزی که هرکس کارهای خوب و کارهای بد خود را دربرابر خویش حاضر بیند , آرزو کند که ای کـاش مـیـان او و کـردار بـدش فـاصله ای بزرگ بود خداوند شما را از خودش می ترساند و خدا بر بندگانش مهربان است)).

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : همه عمر خویش را جویای خوبی باشید و تا می توانید از آتش بگریزید ,که جوینده بهشت و گریزنده از آتش در خواب غفلت

به سر نمی برند.

ـ هر که خوبی بکارد زودا که خوبی بدرود.

ـ امام علی (ع) : کار خوب , اندوخته ای ماندنی و میوه ای پاکیزه و خوشگوار است .

ـ در انجام کارهای نیک شتاب ورزیدو مباد که دیگران به آنها سزاوارتر از شما شوند.

ـ کشتگر درخت خوبی , شیرین ترین میوه را از آن می چیند.

ـ هر کس کار خوب کند , نتیجه اش پیش از همه به خود او رسد.

ـ هرکه جامه خوبی به تن کند از بدی برهنه گردد.

آسانی و دشواری کار خوب .

ـ امام علی (ع) : کار خوب آسانتر از کاربد است .
ـ شـمـا در بـرابـر دیدگان کسی هستید که گناه را بر شما حرام کرده و راههای فرمانبرداری را برایتان آسان و هموار کرده است .
ـ امـام باقر (ع) : همانا کار خوب بر دنیاپرستان همانقدر سنگین است که در روز قیامت درترازوی اعمالشان سنگینی می کند.

مجمع خوبيها.

ـ امام علی (ع) : همه خوبيها در سه خصلت گرد آمده است : نگاه کردن , خاموشی و گفتار هر نگاهی که مايه عبرت نباشد سهو است و هر سکوتی که با انديشيدن همراه نباشد غفلت است و هر سخنی که ياد خدا در آن نباشدهياهوست پس , خوشا آن که نگاهش عبرت باشد و سکوتش انديشه و
گفتارش ذکر خدا و برگناه خويش بگريد و مردم از گزند او در امان باشند.
ـ امام سجاد (ع) : همه خوبيها را در بر کندن چشم طمع از مال و منال مردم , فراهم ديدم .
ـ امام باقر (ع) : خداوند به آدم (ع) وحی فرمود : ای آدم ! من همه خوبيها را در چهار جمله برای تو گرد می آورم : يکی از آنها از من است ,
يکی از آن تو , يکی به من و تو مربوط می شودو يکی به رابطه تو و مردم اما آن که مخصوص من باشد اين است که مرا بپرستی و هيچ چيز راشريک
من نگردانی و آن که از آن تو باشد اين است که من کارتو را پاداشی دهم که سخت به آن نيازمندی و آن که ميان من و تو باشد اين است که تو دعا
کنی و من اجابت کنم و آن که به رابطه ميان تو و مردم مربوط می شود اين است که برای آنان همان پسندی که بر خود می پسندی .
ـ امام سجاد (ع) : همه خير و خوبی خويشتن داری است .
ـ امام صادق (ع) : همه خوبی و تمام بدی فراروی توست و خير و شر کلی را جز در آخرت نبينی , زيرا خدای عز و جل همه خوبی را در بهشت و تمام بدی را در دوزخ قرار داده است .
ـ چه می شود اگر هريک از شما با اندک کاری , به همه خوبيها دست يابد ؟
راوی می گويد : عرض کردم : فدايت شوم , با چه کاری ؟
فرمود : با شاد کردن شيعيان ما , که ما را شادمی کند.
ـ امام علی (ع) : سه چيز مجمع خوبيهاست : نعمت بخشی , رعايت عهد و پيمانها و صله رحم .
ـ عمل کردن به آنچه ماندنی است و حقير شمردن آنچه از بين رفتنی است , مجمع همه خوبيهاست .
ـ دوستی کردن برای خدا و دشمنی ورزيدن برای خدا و دوست داشتن برای خدا و نفرت داشتن برای خدا , مجمع همه خوبيهاست .
ـ امام صادق (ع) : تمام بدی در خانه ای نهاده شده و دنيا دوستی را کليد

آن کرده اند و همه خوبی در خانه ای قرار داده شده و کلید آن دل بر کندن از
دنیا قرار داده شده است .
ـ پیامبر خدا (ص) : هر که از نرمخویی و مدارا محروم باشد از همه خوبیها محروم است .
ـ همانا با عقل به همه خوبیها می توان رسید و آن کس که عقل ندارد دین ندارد.
ـ دانایی سرآمد همه خوبیهاست و نادانی سرآمد همه بدیها.
ـ امام علی (ع) : خوبی تمام در کسی است که ارزش و اندازه خویش را بشناسد.
ـ همه خوبیها در وجود کسی است که قدر و اندازه خویش را بشناسد.
ـ پیامبر خدا (ص) : ترس از خدا مجمع خوبیهاست .

عوامل رسیدن به خیر دنیا و آخرت .

ـ امام صادق (ع) : اگر خواهی که به آرزویت برسی و به خیر دنیا و آخرت دست یابی چشم طمع از مـال مردم برگیر و خود را ازمردگان بشمار و خود را از هیچ کس برتر و بالاتر مپندار و همچنان که از دارایی خود نگهداری می کنی , زبانت را نیز نگهدار.
ـ مردی از اهالی کوفه نامه ای به امام سجاد(ع) نوشته از ایشان درباره خیر دنیا و آخرت جویا شد , حضرت به او چنین پاسخ نوشت :.
بـه نـام خـداوند بخشنده مهربان اما بعد, کسی که در راه خشنود کردن خدا از خشم مردم پروایی نـداشـتـه باشد , خداوند او را از امور مردم بی نیاز
گرداند و خود کفایتش کند و هر که برای جلب خشنودی مردم خدا را به خشم آورد , خداوند او را به مردم واگذارد , والسلام .
ـ امام علی (ع) : خوبی دنیا و آخرت در رازداری و دوستی با نیکوکاران گرد آمده است .
ـ پـیـامبر خدا (ص) : آیا به شما نگویم که خیر دنیا و آخرت در چیست و هرگاه افسرده و غمگین شـدیـد خـدا را بـخـوانید و او غمتان رابزداید ؟
عرض کردند : چرا , ای پیامبر خدا فرمود بگویید : مـعـبـودی جـز خـدا نـیـسـت اوپـروردگـار ماست وچیزی را شریک او نمی دانیم و سپس آنچه می
خواهید از خدا بطلبید.
ـ امـام عـلـی (ع) : سه چیز است که هر کس داشته باشد خوبی دنیا و آخرت روزیش شده است آن سـه چـیـز عبارتند از : راضی بودن به قضای الهی
, صبر کردن بر بلا و گرفتاری و شکر کردن در هنگام آسایش و رفاه .
ـ خدای سبحان چیزی از خیر دنیا وآخرت را به بنده ای نداد مگر به سبب خوشخویی و نیت پاک او .
ـ پـیامبر خدا (ص) : هر که را خداوند چهار خصلت دهد خیر دنیا و آخرت را به او داده است عرض شـد : ای پیامبر خدا ! آن چهارخصلت کدام
است ؟
فرمود : دل سپاسگزار , زبان گویا به ذکر خدا , مسکن متوسط و همسرشایسته .
ـ چهار چیز است که به هرکس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده است بدن شکیبا , زبان گویا به ذکر خدا , دل سپاسگزار وهمسر شایسته .
ـ امـام عـلـی (ع) : چهار چیز است که به هر کس داده شود خیر دنیا و

آخرت به او داده شده است : راستگویی , امانتداری , عفت شکم وخوشخویی
.
ـ مردی از امام صادق (ع) خواهش کرد به او چیزی بیاموزد که مایه رسیدن به خیر دنیا و آخرت و مختصر باشد حضرت فرمود : دروغ نگو.
ـ امام صادق (ع) : سه چیز همیشه کمیاب است : برادر خدایی , همسر شایسته و همراه در دینداری و فـرزنـد سـر بـه راه , هر که یکی از این سه را
داشته باشد به خیر دنیا و آخرت و بهره فراوان دنیا دست یافته است .
ـ پـیامبر خدا (ص) : به هر کس در دنیاچهار خصلت داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده و بهره خویش از آن دو برگرفته است :ورع و
پارسایی که او را از حرامهای خدا باز دارد, خوشخویی که با آن در میان مردم سرکند ,بردباری که با آن جهالت نادان را از خود دور سازد و همسر شایسته که در کار دنیا و آخرت اورا یاری رساند.
ـ امـام باقر (ع) : در کتاب علی (ع) خواندیم که پیامبر خدا(ص) بر منبر فرمود : سوگند به خدای یگانه که هرگز خیر دنیا و آخرت به مؤمنی داده
نشد مگر به سبب حسن ظن وامیدواری او به خدا و خوشخویی او و خویشتنداری ازغیبت مؤمنان .
ـ امـام عـلـی (ع) : مـردی خـدمت پیامبر (ص)آمد و عرض کرد : مرا کاری بیاموز که به سبب آن خداوند و نیز بندگانش مرا دوست بدارندوخدا
ثروتم را زیاد کند و تندرستم بدارد و عمرم را دراز گرداند و با تو محشورم فرماید پیامبرفرمود : این شش چیز که بر شمردی نیاز به شش چیز دارد :
اگـر خواهی خداوند تو را دوست بدارد از او بترس و تقوای او پیش گیر , اگر خواهی که مردمان دوستت بدارند به آنان نیکی کن و چشم طمع از دست
آنان بر گیر , اگر خواهی خداوند دارایی تو را زیـاد گـرداند مالت را پاک کن , اگر خواهی که خداوند تو را تندرست بدارد زیاد صدقه بده , و اگـر
خـواهـی کـه خـداونـد عمرت رادراز گرداند صله ارحام کن , و اگر خواهی که تو را با من محشور فرماید در پیشگاه خدای واحدقهار سجده های
طولانی کن .

تفسیر خوبی .

ـ امام علی (ع) : خیر و خوبی این نیست که مال و فرزند زیاد داشته باشی , بلکه خیر این است که تو را دانـش بـسـیار و بردباری زیاد باشد وبا عبادت پروردگارت بر مردمان سرفرازی کنی وهرگاه خوبی کنی خداوند را سپاس گویی وچون بدی کنی از پروردگارت آمرزش بخواهی .
ـ امـام حسن (ع) : خیری که در آن هیچ شر و بدی نیست : شکر بر نعمتهاست و شکیبایی در برابر ناملایمات .
ـ امـام عـلـی (ع) : خـیری که در پی آن دوزخ باشد خیر نیست و شری که بهشت در پی آورد شر نیست .

هرگاه خداوندخوبی بنده ای رابخواهد.

ـ امـام صادق (ع) : هر گاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد او را به دنیا بی اعتنا گرداند, در دین فـقـیـه و آگاهش کند و به عیبهایش بیناسازد, این سه
خصلت به هرکس داده شود خوبی دنیا و آخرت به او داده شده است .
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : هرگاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد او را در دین فقیه و آگاه گرداند وراه راست را به او الهام کند.
ـ هـرگـاه خـداونـد خـوبـی بـنـده ای را بـخـواهـد او را در دیـن فقیه و آگاه گرداند , به دنیا بی اعتنایش کند و بینای عیبهایش سازد.
ـ امام علی (ع) : چون خداوند خیر بنده ای را بخواهد, عفت در شکم و شهوت به او عطا کند.
ـ وقتی خداوند خوبی بنده ای را بخواهد به او قناعت عطا کند وهمسرش را شایسته گرداند.
ـ هـر گـاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد, او را در دین فقیه و آگاه گرداند و یقین به او الهام فرماید.
ـ چـون خداوند خیر بنده ای را بخواهد به او صرفه جویی و حسن تدبیر عطا کند و از بی تدبیری و اسراف دورش سازد.
ـ هرگاه خداوندخوبی بنده ای را بخواهداو را خردی استوار و عملی درست ببخشد.
ـ هـرگـاه خـداونـد خوبی بنده ای را بخواهد عفت و پرهیز از حرام در شکم و شهوت به او عنایت می کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : چون خداوند خیر بنده ای را بخواهد از خودش واعظی برای او قرار دهد که به خوبیها فرمانش دهد و از بدیهابازش دارد.
ـ هرگاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد او را عسلین کند عرض شد: چگونه اورا عسلین می کند؟
فرمود: قبل از مرگش عمل شایسته ای برای او پیش می آورد وسپس جانش را می ستاند.
ـ هـر گـاه خـداونـد خـوبی بنده ای رابخواهد او را به کار می گیرد عرض شد : چگونه به کارش مـی گـیـرد ؟
فـرمـود : در هـنگام مرگ کارشایسته ای برایش پیش می آورد تا آن که اطرافیانش خوشنود می شوند.
ـ هر گاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد او را در خواب سرزنش می کند.
ـ چون خداوند خیر بنده ای را بخواهد پیش از مرگ او را پاک می گرداند عرض شد : چه چیزبنده را پاک می کند ؟

فرمود : انجام عمل شایسته ای را به او الهام می فرماید و سپس جانش رامی ستاند.
ـ هـر گـاه خـداوند خوبی بنده ای را بخواهد قفل دلش را می گشاید و یقین و صدق در آن جای می دهد و آن گاه قلب او را ازمسیرش آگاه می گرداند و
قلبی سلیم وزبانی راستگو و خویی نیکو و گوشی شنوا و چشمی بینا عطایش می کند.
ـ امـام صـادق (ع) : خـدای عزوجل چون خوبی بنده ای را بخواهد نقطه ای سفید در قلب اوایجاد کـنـد کـه در نـتـیـجه آن , دل در طلب حق به
گردش در آید و آن گاه شتابانتر از پرنده ای که به آشیانه اش رسد , به عقیده شما گراید.
ـ پیامبر خدا (ص) : خدای تعالی فرماید:هر بنده ای که بیافرینم وسپس به ایمان رهنمونش شوم و اخلاقش را نیکو گردانم و به بخل گرفتارش نسازم ,
خیر او را خواسته ام .
ـ امـام صـادق (ع) : خـدای عز و جل چون خوبی بنده ای را بخواهد نقطه ای نورانی در دلش پدید آورد و گـوشـهای دلش را بگشاید و فرشته ای
راهنما بر او بگمارد و چون بدی بنده ای راخواستار شـود نـقطه ای سیاه در دلش ایجاد کند و گوشهای دلش را ببندد و شیطانی گمراه کننده براو
بـگـمـارد سپس این آیه را تلاوت کرد: ((وهر که را خداوند خواهان هدایتش شود سینه اش رابرای اسلام بگشاید)).
ـ هـر گاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد سینه اش را برای اسلام فراخ گرداند , و چون این نعمت به او عطا کند زبانش به حق گویا شود و دلش با حق
گره خورد و به آن عمل کند و چون خداوند این امور را در او گرد آورد, اسلامش به کمال رسیده است .

هرگاه خداوند خوبی مردمی را بخواهد.

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هـر گاه خداوند خوبی مردمی را بخواهد شمار دین شناسان آنان را زیاد گـرداند و نادانانشان را کم کند پس چون فقیه سخنی بگوید برای سخن خود یارانی بیابد و چون نادان سخنی بگوید شکست خورد و هرگاه خداوند بدی مردمی رابخواهد نادانان آنان را زیاد کند و فـقـیـهانشان
را کم گرداند و چون نادان سخن بگوید برای گفته های خود یارانی بیابد و چون فقیه سخن بگوید محکوم شود.

ـ امـام بـاقـر (ع) : هـرگاه خداوند خوبی مردمی را بخواهد به آنان گوش شنوا دهد و اگر کسی گوش باطنی شنوا نداشته باشد , اگر هم خداسخن حق
را به گوش (ظاهری) او برساند توجهی نمی کند , گویی آن را نشنیده است .

ـ پیامبر خدا (ص) : خدای تبارک وتعالی هرگاه ماندگاری یا رشد مردمی را بخواهد صرفه جویی و پـاکـدامـنی روزیشان کند و هرگاه نابودی آنهارا
بخواهد در خیانتکاری (از طرف خودشان یا از طرف دیگران به آنان را) به رویشان بگشاید ((تا از آنچه یافته بودند شادمان گشتند , پس به ناگاه آنان را
فرو گرفتیم وهمگان نومید گردیدند)).

هرگاه خداوندخوبی خانوده ای رابخواهد.

ـ پـیـامبر خدا (ص) : هرگاه خداوند خوبی خانواده ای را بخواهد آنان را در دین فقیه وآگاه کند , کوچک آنان بزرگشان را گرامی و محترم شمارد , در معیشتشان رفق و مدارا و در هزینه هایشان صرفه جویی و میانه روی روزیشان کند ,به عیبهایشان بینا گرداند پس از آنها دست بکشند و توبه کنند , و
اگر برای خانواده ای خوبی نخواهد آنان را به حال خود رها کند.

تشویق به تعجیل درکارهای خوب .

ـ امام علی (ع) : در انجام کار خوب شتاب کنید, پیش از آن که به سبب پرداختن به کاری دیگر از آن بازمانید.
ـ امـام صـادق (ع) : هرگاه تصمیم به انجام کار خیری گرفتی آن را به تاخیر مینداز , زیرا خدای تـبـارک وتـعـالی گاه بر بنده خود که به کاری ازطاعت او مشغول است می نگرد و می گوید : به عزت و جلالم سوگند که پس از این طاعت , تو رادیگر عذاب نکنم .
ـ پـدرم مـی فـرمود : چون آهنگ کار خوبی کردی , در انجام آن شتاب کن , زیرا نمی دانی که چه پیش می آید.
ـ پـیامبر خدا (ص) : هر کس در کار خیری به رویش گشوده شود , باید در استفاده از این فرصت بشتابد , زیرا او نمی داند که این در کی به رویش بسته می شود.
ـ امام صادق (ع) : هرگاه یکی از شما قصد کاری نیک یا رساندن نفعی به دیگری کند , دوشیطان در جانب راست و چپ او حاضر شوند , پس بشتابد که آن دو شیطان او را از آن کار بازندارند.
ـ امـام بـاقـر (ع) : هر که آهنگ کار خوبی کند , در انجام آن شتاب ورزد , زیرا هر چیزی که در آن تاخیر شود شیطان فرصتی به دست می آورد.
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند آن کار خوبی را دوست دارد که با تعجیل صورت گیرد.
ـ امام علی (ع) : در انجام کار خیر شتاب کن تا هدایت شوی .

معنای خوبی در موارد مختلف .

ـ امـام علی (ع) : بهترین برادر تو کسی است که به تو کمک مالی کند و بهتر از او آن است که تو را از دیگران بی نیاز گرداند.
ـ بهترین دارایی تو آن است که در نیازت به کار آید.
ـ بهترین کسی که در برابرش صبر وتحمل کنی , کسی است که تو را از او گریزی نیست .
ـ پیامبر خدا (ص) : بهترین یاران , یاران چهار نفری هستند و بهترین گروهان , گروهان چهارصد نفری و بهترین لشکر , لشکرچهارهزار نفری .
ـ امام سجاد (ع) : بهترین کلید کارها, راستی است وبهترین مهر آنها وفاداری .
ـ پیامبر خدا (ص) : بهترین آیین , آیین ابراهیم است .
ـ بهترین سنت , سنت محمد است .
ـ بهترین ره توشه , تقواست .
ـ بهترین دانش آن است که سودمند باشد.
ـ بهترین کارها آن است که مفید باشد.
ـ بهترین رهنمود (یا روش) آن است که پیروی شود.
ـ بهترین بی نیازی و توانگری بی نیازی نفس است .
ـ بهترین چیزی که در دل افکنده شده , یقین است .
ـ بهترین دستها, دستهای انفاقگراست .
ـ امـام علی (ع) : بهترین سرزمین آن است که تو را تحمل کند (با آسایش و احترام و عزت زندگی کنی).

بهترین مردمان .

قرآن .
((و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب , آن مردان قدرتمند و بابصیرت را یاد کن)).
((آنان را به یاد سرای آخرت , خالص گرداندیم آنان در نزد ما برگزیدگان و نیکانند و اسماعیل و الیسع و ذو الکفل رایادکن که همه از نیکانند)).
ـ پـیـامبر خدا (ص) : بهترین مردان شما آن کسی است که پرهیزگار و پاک و گشاده دست باشد, بدزبان و شهوتران نباشد و به پدر و مادر خود نیکی
کند و خانواده اش را محتاج دیگران نکند.
ـ امـام عـلـی (ع) در پاسخ به این پرسش که بهترین مردمان نزد خدای عزوجل کیانند؟
فرمود : خدا ترس ترین آنها , پایبندترین آنها به تقوا و بی اعتناترینشان به دنیا.
ـ امام صادق (ع) : بهترین شما بخشنده ترین شما هستند و بدترین شما بخیل ترینتان .
ـ شـخـصـی به پیامبر خدا(ص) عرض کرد : دوست دارم که بهترین مردم باشم , حضرت فرمود : بهترین مردم کسی است که به حال مردم سودمند باشد , پس تو برای آنان سودمند باش .
ـ پیامبر خدا (ص) : بهترین انسان کسی است که مردم از او بهره مند شوند.
ـ امام علی (ع) : بهترین فرد کسی است که به مردم سود برساند.
ـ امام صادق (ع) : بهترین بندگان کسی است که پنج خصلت در او باشد : هر گاه خوبی کند شاد شـود و اگـر بـد کـنـد بخشش طلبد و هرگاه چیزی به
او داده شود سپاسگزاری کند و هر گاه گرفتار شود شکیبایی ورزد و هر گاه کسی به اوستم کند گذشت کند.
ـ امـام عـلـی (ع) : بـهـتـرین مردمان کسی است که به دنیا دل نبندد , خواهشهایش اندک باشد , شهوتش مرده باشد , ایمانش ناب و خالص و یقینش
راستین باشد.
ـ بـهترین مردم کسی است که در هنگام برخورداری سخاوتمند و شاکر باشد , بهترین مردم کسی است که در هنگام تنگدستی ایثارگر و شکیبا باشد.

ـ بـهترین مردم کسی است که آزمندی را از دل برون کند و در راه طاعت خدا هوای نفس خویش را نافرمانی کند.
ـ بهترین مردمان کسی است که نفس خویش را از شهوات پاک کند و خشم خویش را در هم شکند و پروردگارش را خشنود سازد.
ـ بـهـتـریـن انسان کسی است که هر گاه به خشم آورده شود بردباری نشان دهد و هر گاه به او ستم شود گذشت کند و چون به وی بدی شود , او خوبی
کند.
ـ بهترین مردم کسی است , که بار زحمت مردم را به دوش کشد.
ـ پـیامبر خدا (ص) : بالاترین منزلت را آن مردی دارد که بر پشت اسب خویش بنشیند و دشمن را به هراس افکند و دشمنان او رابترسانند.
ـ بهترین مردان کسی است که دیر به خشم آید و زود خشنود شود.

بهترين مؤمن .

ـ پيامبر خدا (ص) : بهترين شماكسى است كه خداوند او را در برابر نفسش يارى رساند و در نتيجه , زمام آن را در اختيار گيرد.
ـ بهترين شما آن كسى است كه بداند هرچه زودتر بايد كوچيد و ره توشه بردارد.
ـ بهترين شما كسى است كه مشاهده اوشما را به ياد خدا اندازد.
ـ ابـن عـباس : به پيامبر خدا عرض شد :اى رسول خدا ! كدام همنشين بهتر است ؟
فرمود : آن كه ديدنش شما را به ياد خدا اندازد وگفتارش بر دانش شما بيفزايد.
ـ پيامبر خدا (ص) : بهترين شما آن كسى است كه شما را به كار خوب فرا خواند.
ـ بهترين شما آنانند كه از معاصى وگناهان پاكدامنند.
ـ بـهـتـريـن شما كسى است كه مردم را اطعام كند , به همگان سلام گويد و شب هنگام كه مردم خوابند او نماز گزارد.
ـ بـهـتـرين شما آن كسى است كه سخن نيكو بگويد و اطعام كند و شب هنگام كه مردم خوابند او نماز گزارد.

بهترین کار.

ـ امام کاظم (ع) : بهترین کارها معتدلترین آنهاست .
ـ پیامبر خدا (ص) : بهترین کارها فرایض است و بدترین کارها بدعتهاست .
ـ امام علی (ع) : بهترین کارها آن است که از یقین پرده بردارد.
ـ پیامبر خدا (ص) : بهترین کارها نیک فرجامترین آنهاست .
ـ امام علی (ع) : بهترین کارها آن است که از طمع به دور باشد.
ـ بهترین کارها آن است که آغازش آسان , پایانش خوش و پیامدهایش پسندیده باشد.
ـ بهترین کارها روش میانه است , که پیشتازنده به سوی آن برمی گردد و عقب مانده به آن می رسد.
ـ ای بندگان خدا ! شما را به تقوای خدا سفارش می کنم , زیرا این بهترین سفارشی است که بندگان به یکدیگر می کنند و در پیشگاه خداوند بهترین
پایان امور است .

کار خوب را گرچه اندک باشدنباید دست کم گرفت .

ـ امـام عـلـی (ع) : کار خوب را انجام دهید و چیزی از آن را دست کم مگیرید , زیرا خرد آن بزرگ است واندک آن بسیار.
ـ امـام صادق (ع) : کار خوب را هرگزخرد مشمار, زیرا فردا (ی قیامت) آن را می بینی و شادمانت می کند.

جز اینان خیر نبینند.

ـ امـام علی (ع) : در دنیا جز دو کس راخیری نبود : یکی آن که گناهی کند و با توبه آن را جبران نماید و دیگری کسی که در کارهای خوب شتاب ورزد.
ـ می فرمود : در دنیا جز دو کس خیرنبینند : کسی که هر روز بر احسان و نیکوکاری خود می افزاید و کسی که گناهش را با توبه جبران می کند.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : در زنـدگـی جز دو کس را خیری نبود : عالمی که فرمانش برده شود و مستمعی که سخن را با گوش دل بشنود.

بهترین اخلاق .

ـ پـیـامبر خدا (ص) : آیا شما را به بهترین اخلاق دنیا و آخرت راهنمایی نکنم ؟
عرض کردند :چرا , ای رسول خدا حضرت فرمود : کسی که با آن که از او بریده است پیوند برقرار کند و به کسی که از او دریغ کرده است عطا کند و از کسی که به او ستم کرده است بگذرد.
ـ آیـا شـمـا را از بـهـترین اخلاق اهل دنیاو آخرت خبر ندهم ؟
عرض کردند : چرا , ای رسول خدا حضرت فرمود : سلام کردن به همگان .

آن که به خیرش امیدی نیست .

ـ امام صادق (ع) : سه چیز است که در هر کس نباشد هرگز به خیر او امیدی نیست : کسی که در نهان از خدا نترسد و کسی که در پیری (از گناه)
باز نایستد و کسی که از عیب و ننگ شرم نداشته باشد.

معیار خوبی و بدی .

ـ امام علی (ع) : خوبی و بدی جز با مردم شناخته نمی شوند پس اگر خواهی که خوبی را بشناسی خوبی کن اهل آن را می شناسی واگر خواهی بدی
را بشناسی بدی کن اهلش را می شناسی .

صفات اهل خیر.

ـ امام علی (ع) : خدای سبحان برای خیرو خوبی اهلی و برای حق ستونهایی و برای طاعت و بندگی نگاهدارانی قرار داده است .
ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد! همانا اهل خیر واهل آخرت مردمانی کمرو و پر شرم هستند , نادانیشان اندک است و سودشان بسیار و مکرشان
اندک , مردم از دست آنان آسوده اند و خودشان از خویشتن در رنجند , سخنشان سنجیده است , از نفسهای خودحساب می کشند و آن را سرزنش می
کنند , چشمانشان می خوابد اما دلهایشان نمی خوابد ,دیدگانشان گریان است , دلهایشان به یاد خداست , آن گاه که مردم در غفلت به سر می برند آنان
در زمره ذاکرین هستند هیچ چیز لحظه ای آنان را از خدا باز نمی دارد , نه خواهان خوراک زیادند و نه خواستار پر گویی و نه خواهان پوشاک زیاد ,
مردم نزد آنان مردگانند وخدا در نظرشان زنده و قیوم .
ـ امام علی (ع) : نرمی وملایمت در گفتارو سلام گفتن به همگان شیوه نیکان است .

بهتر از خوبی .

ـ پیامبر خدا (ص) : بهتر از خوبی کسی است که خوبی می کند.
ـ امام صادق (ع) : بهتر از راستگویی راستگوست و بهتر از خوبی کسی است که خوبی می کند.
ـ امـام هادی (ع) : از خوبی بهتر کسی است که خوبی می کند و از زیبایی زیباتر کسی است که زیبا می گوید و از علم برتر کسی است که دارنده آن
است .
ـ امام علی (ع): خوبی کننده بهتر از خود خوبی است وبدی کننده بدتراز خود بدی است .
ـ تا می توانید خوبی کنید , زیرا بهتراز خوبی کسی است که خوبی می کند.
ـ چیزی بهتر از خوبی وجود ندارد ,مگر پاداش آن .

درهای خوبی .

ـ امـام بـاقر (ع) ـ به سلیمان بن خالدفرمود ـ : آیا می خواهی تو را از ورودیهای خوبی آگاه کنم ؟
عـرض کـردم : آری , فدایت شوم فرمود : روزه سپری در برابر آتش است و صدقه گناه را می برد و برخاستن در دل شب برای ذکر و یاد خدا.
ـ امام صادق (ع) ـ به علی بن عبدالعزیز فرمود : آیا تو را از ورودیهای خوبی آگاه نکنم ؟
روزه سپر اسـت , صـدقـه گـناه را پاک می کند وبرخاستن در دل شب برای مناجات با خدا سپس این آیه را تلاوت کرد: ((از بسترهای خود پهلو تهی
می کنند)).
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : به معاذ بن جبل فرمود : آیا می خواهی تو را از ورودیهای خوبی آگاه کنم ؟
معاذ می گوید عرض کردم : آری , ای پیامبر خدا حضرت فرمود: روزه سپری در برابر آتش است و صدقه گناه رامی زداید و برخاستن در دل شب
برای طلب رضای خدا سپس این آیه را تلاوت کرد : ((ازبسترهای خود پهلو تهی می کنند)).
ـ کارهای خوب بسیار است و کننده آنها اندک .

ارزش راهنمایی کردن به کار خوب .

ـ پیامبر خدا (ص) : کسی که به کار خوب راهنمای کند, مانند کسی است که آن را انجام داده است .
ـ راهنمای به خوبی مانند کننده کار خوب است .
ـ اجر کسی که به کار خوبی راهنمایی کند, مانند اجر کسی است که آن را انجام دهد.

برگزیده ها و بهترینهای خداوند.

ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : خدای تبارک و تعالی از سخن , چهار کلام را برگزید واز فرشتگان , چهار فرشته را و از پیامبران , چهار پیامبر را و ازصدیقان , چهار صدیق را و از شهیدان , چهار شهید را و از زنان , چهار زن را و از روزها, چهارروز را و از سرزمینها, چهار سرزمین را.
و امـا بـهـتـریـن سـخـنان اینهاست : سبحان اللّه والحمدللّه ولااله الااللّه واللّه اکبر هر کس پس از هـرنـمازی این چهار جمله را بگوید, خداوند برای او ده
حسنه بنویسد و ده گناه او را پاک کند و ده درجه او را بالا برد.
و بهترین فرشتگان : جبرئیل , میکائیل , اسرافیل و عزرائیل هستند.
و بـهـتـرین پیامبران : خداوند ابراهیم را خلیل خود برگزید و موسی را کلیم (و همسخن خود)و عیسی را روح (خود) و محمد را حبیب (خود).
و بهترین صدیقان : یوسف صدیق , حبیب نجار و علی بن ابی طالب هستند ((3)) .
و بهترین شهیدان : یحیی بن زکریا , جرجیس پیامبر , حمزة بن عبدالمطلب و جعفر طیارهستند.
و بـهـتـریـن زنان : مریم دختر عمران , آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون , فاطمه زهرا وخدیجه دخت خویلد هستند.
و بهترین ماهها : رجب , ذوالقعده , ذوالحجه و محرم که چهار ماه حرامند.
بـهترین روزها : روز عید فطر , روز عرفه , روز عید قربان و روز جمعه است که در کوفه آب از تنور فوران کرد ((4)) .
نماز خواندن در مکه برابر با صد هزار نماز است و در مدینه برابر با هفتاد و پنج هزار نماز ودر بیت المقدس برابر با پنجاه هزار نماز و در کوفه برابر با بیست و پنج هزار نماز.

طلب خیر از خدا.

طلب خیر از خدا.

ـ امام صادق (ع) : خداوند این سخن را فرو فرستاد : از بدبختی بنده من این است که کارها را انجام دهد و از من درخواست خیر نکند.
ـ هـرکـس بـدون طـلب خیر از خدا اقدام به کاری کند و سپس گرفتار شود , او را اجر و پاداشی نباشد.
ـ هـیـچ بـنـده مؤمنی از خدای عزوجل طلب خیر نکند , جز آن که به او خیر دهد هر چند پیشامد ناخوشایندی برایش بکند (باز خیر اودر همان است).
ـ امـام عـلـی (ع) : پـیـامـبـر خـدا (ص) مرا به (امارت) یمن فرستاد و به من سفارشهایی کرد از جـمله فرمود : ای علی ! کسی که از خدا طلب خیر
کند , سرگردان نمی شود و کسی که مشورت کند ,پشیمان نمی گردد.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : از خوشبختی آدمی این است که از خداوند طلب خیر کند و به قضای الهی خشنود باشد , و از بدبختی آدمی این است که از خداوند طلب خیر نکند و از قضای الهی ناخشنود باشد.
ـ امام علی (ع) : در وصیت خود به فرزندش می فرماید:ازخدابسیارطلب خیرکن .
ـ کسی که از خدا طلب خیر کند ,پشیمان نشود.
ـ هر گاه آهنگ کاری کردی از خداطلب خیر کن .
ـ از خـدا طـلـب خـیر کن و بدون آن کاری را انتخاب نکن , زیرا بسا کسی که (بدون طلب خیر از خدا) کاری را انتخاب کرده و آن موجب نابودی او شده است .

استخاره کردن با دعا.

ـ امـام صـادق (ع) بـه ابـن ابـی یـعفور درباره طلب خیر از خدا فرمود : ابتدا خدا را به بزرگی و عـظـمـت یـاد مـی کـنی و او را ستایش می نمایی و
بر پیامبر و خاندانش درود می فرستی و سپس مـی گـویـی : الـلهم انی اسئلک بانک عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم و انت علا م الغیوب , استخیرالله
برحمته (پروردگارا از تو که دانای غیب و آشکار و رحمان و رحیمی و تو که دانای تمام اسراری تقاضا می کنم , از خدا به مدد رحمتش طلب خیر می کنم).
ـ کسی که با طیب خاطر (و از ته دل)یک بار از خدا طلب خیر کند خداوند حتما به او خیر عنایت خواهد کرد.
ـ هـیـچ بنده مؤمنی نیست که برای کاری که می خواهد انجام دهد یک بار از خدا طلب خیر کند , مگر آن که خداوند او را به بهترین آن دو امر (که در انتخاب آنها تردید دارد) راهنمایی کند.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : هر گاه قصد انجام کاری کردی , درباره آن هفت بار از خدا طلب خیر کن سـپـس , بنگر که چه چیز زودتر به دلت خطور می کند , خیر در همان است , یعنی به همان عمل کن .
ـ امام سجاد (ع) ـ از دعای آن حضرت درباره طلب خیر از خدا ـ : بار خدایا ! من به داناییت (به خیر و شر) از تو خیر و نیکی درخواست می کنم
پس بر محمد و خاندان او درود فرست وخیر و نیکی را برایم مقدر فرما و شناخت انتخاب کردن را به ما الهام فرما و آن را وسیله خشنودی به آنچه برای ما مـقـدر کرده ای و سر فرود آوردن به آنچه حکم نموده ای , قرار ده ونگرانی شک و دو دلی را از ما دور کن و ما را با یقین اخلاص دارندگان تایید و کمک فرما.

استخاره با قرآن .

ـ امام صادق (ع) ـ به کسی که خدمت ایشان عرض کرد ـ : گاه تصمیم به انجام کاری می گیرم و دربـاره آن از خدا طلب خیر می کنم , امافکرم به جایی نمی رسد حضرت فرمود : قرآن را باز کن و به اولین آیه ای که چشمت می افتد ,به خواست خدا , عمل کن .
ـ به قرآن تفال نزن .
((اسـتـخـاره عبارت از این است که انسان وقتی در ترجیح یکی از دو کار بر دیگری بماند ونتواند برای عمل یکی را انتخاب کند , از خداوند می خواهد که او را در انتخاب یکی از آن دوکار راهنمایی کـنـد و خـیـر او را در آن قـرار دهد , اما تفال زدن یا فال گرفتن به معنای شناسایی وپیش بینی کردن عواقب کارها و پیشامدهای آینده و امثال اینهاست)).

استخاره با نماز.

ـ امـام صـادق (ع) : دو رکـعـت نـماز بخوان و از خدا طلب خیر کن , زیرا سوگند به خدا که هیچ مسلمانی از خدا طلب خیر نکند , مگر آن که خداوند قطعا برای او خیر و نیکی قرار می دهد.

خیاطی .

خیاطی .

ـ پیامبر خدا (ص) : کار مردان نیک خیاطی است و کار زنان نیک , ریسندگی .
ـ پـیامبر خدا (ص) جامه خود را می دوخت و کفشش را پینه می کرد و بیشترین کار و سرگرمی او در خانه اش خیاطی بود.

خیاط خیانتکار.

ـ امـام عـلـی (ع) بـر در دکـان خیاطی ایستاد و فرمود : ای خیاط ! مادران بچه مرده در عزای تو بگریند , نخها را محکم کن و درزها را باریک گیر و
کوکها را نزدیک هم بزن , زیرا که از پیامبر خدا (ص) شنیدم می فرمود : خداوند خیاط خیانتکار را در پیراهن و ردایی از پارچه هایی که دوخته و در آنها خیانت کرده است محشور می کند از برداشتن اضافات پارچه ها پرهیز کنید , زیرا صاحب جامه به آنها سزاوارتراست , مبادا آنها را به عنوان پاداش بردارید.

دانش پژوهی .

دانش پژوهی .

قرآن .

((نـسزد هیچ بشری را که خدا به او کتاب و حکمت و نبوت داده باشد , آن گاه به مردم بگوید که بندگان من باشید نه خدا بلکه [سزاوار آنست که بگوید :] مردمی الهی و ربانی باشید به آن گونه که کتاب خدا را آموخته اید و درس خوانده اید)).

ـ امام علی (ع) : باروری شناخت به آموختن دانش است .

ـ امـام حـسـین (ع) : آموختن دانش ,شناخت و معرفت را بارور می کند و تجربه های زیاد , خرد را می افزاید.

ـ امام علی (ع) : دانش پژوهی , لذت دانشمندان است .

ـ دانش بجوی , تا بر دانشت افزوده شود.

ـ قرآن را به شما آموختم و با دلیل و برهان میان شما داوری کردم و آنچه را (از حق)نمی شناختید , به شما شناساندم .

تشویق به پیگیری در آموختن .

ـ امـام عـلـی (ع) : دانش را به دست نیاورد مگر آن کس که به کار آموختن و تحقیق پشتکارنشان دهد.
ـ کسی که در کار آموختن پیگیر نباشداز فهم و دانش بهره ای نبرد.
ـ آن کـه زیـاد بـخـواند و مطالعه کند دانشی را که آموخته است از یاد نبرد و آنچه را که نمی داند بیاموزد.
ـ در عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید : برای تقویت عواملی که اوضاع سرزمین تو(مصر) را به سـامـان مـی آورد و پـیـش از تـو کـار مـردم بـه
وسیله آن عوامل درستی و سامان می گرفت , با دانشمندان و فرزانگان بسیار به گفتگو و تبادل نظر بپرداز.

مدارا کردن .

مدارا کردن .

ـ پیامبر خدا(ص) : پروردگارم , همان گونه که مرا به انجام واجبات فرمان داده , به مدارا کردن با مردم نیز فرمان داده است .
ـ امـام بـاقـر(ع) : از جـمله مناجاتهای خدای عز وجل با موسی بن عمران که در تورات نوشته شده است این است که فرمود : ای موسی ! راز پنهان
مرا در دل خویش نهان دار و در آشکار بادشمن من و دشـمـن خودت مدارا کن و با فاش کردن راز نهان من سبب ناسزاگویی آنان به من مشو, که در آن صورت در ناسزاگویی به من با دشمن من و دشمن خودت شریک گشته ای .
ـ ابـوبـکر حضرمی : برادرم علقمه به امام باقر(ع) عرض کرد : ابوبکر می گوید : برای علی با مردم باید جنگید امام باقر(ع) به من فرمود : اگر
بشنوی که کسی علی (ع) را دشنام می دهد و تو بتوانی بـینی او را قطع کنی , این کار رامی کنی ؟
عرض کردم : آری حضرت فرمود : پس , این کار را مکن سـپـس فرمود : من اگربشنوم کسی به علی ناسزا می گوید در پناه ستونی از او پنهان می شوم و چون ناسزاگوییهایش تمام شد , پیش او می روم و با وی دست می دهم .
ـ امـام صـادق (ع) : جبرئیل (ع) نزدپیامبر(ص) آمد و گفت : ای محمد! پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید : با بندگانم مدارا کن .
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : مدارا کردن با مردم نصف ایمان است ونرمی و مهربانی کردن با آنان نصف زندگی است .
ـ امـام صادق (ع) : درباره آیه ((و با مردم سخن نیک گویید)) فرمود : مقصود همه مردمان اعم از مؤمن و کافر است اما با مؤمنان باید گشاده رو بود
و اما با کافران باید به نرمی و مدارا سخن گفت , تـا بـه سوی ایمان کشیده شوند و کمترین ثمرش این است که خود و برادران مؤمنش را ازگزند آنان
مصون می دارد.
ـ مدارا کردن با دشمنان خدا از بهترین صدقه هایی است که انسان برای خود و برادرانش می دهد.
ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند از این رو پیامبران را بر دیگر مردمان برتری داد که با دشمنان دین خدا بسیار با مدارا رفتار می کردند و برای حفظ برادران همکیش خود نیکو تقیه می کردند.

ـ سه چیز است که هر کس نداشته باشد هیچ عملی از او تمام وکامل نیست : پاکدامنی و ورعی که او را از نـافـرمـانـی خـدا بازدارد و خویی که به
سبب آن با مردم مدارا کند و بردباری و حلمی که به وسیله آن رفتار جاهلانه نادان را دفع کند.
ـ امام علی (ع) : فرزانه نیست آن که مدارا نکند با کسی که چاره ای جز مدارا کردن با او نیست .
ـ امام رضا (ع) در پاسخ به این سؤال که : عقل چیست ؟
فرمود : جام اندوه را جرعه جرعه نوشیدن , با دشمنان مسامحه کردن و بادوستان مدارا نمودن .
ـ امـام حـسـن (ع) نـیـز درباره عقل فرمود : جام اندوه را جرعه جرعه نوشیدن و مسامحه کردن بادشمنان .
ـ امام علی (ع) : مداراکردن پسندیده ترین خصلت است .
ـ میوه خرد مدارا کردن با مردم است .
ـ مدارا کردن با مردم در راس حکمت است .
ـ مدارا کردن بامردم سرلوحه خرداست .
ـ مدارا کردن با مردمان از بهترین کارهاست .

ثمره مدارا کردن .

ـ امـام علی (ع) : با مردم مدارا کن , تا ازبرادری آنان بهره مند شوی و با روی خوش با آنان برخورد کن تا کینه هایشان بمیرد.
ـ با مردم مدارا کن , تا از گزندهایشان ایمن شوی و از نیرنگهایشان سالم مانی .
ـ سلامت دین و دنیا , در مدارا کردن بامردم است .
ـ هر که با دشمنان خود مدارا کند , ازجنگها ایمن ماند.
ـ امـام صـادق (ع) : گـروهـی از قریش بامردم کمتر ره مدارا پیش گرفتند و از این رو از قریش رانـده شـدنـد , در حـالـی که به خدا سوگند ازنظر خانوادگی عیبی نداشتند و گروهی از غیر قریش با مردم نیکو مدارا کردند و در نتیجه به (این) خاندان بلند پایه پیوستند.
سـپس فرمود : کسی که دست خود را از مردم باز دارد , یک دست از آنها بازداشته است ولی مردم دستهای بسیاری را از او باز می دارند.

فرجام کسی که با مدارا اصلاح نشود.

ـ امام علی (ع) : کسی که حسن مدارااصلاحش نکند , مکافات بد او را درست گرداند.
ـ از سـخـنان آن حضرت در سرزنش اصحابش ـ : تا چند با شما مانند شتران جوان زخمین پشت و جـامـه هـای پـوسـیـده مـدارا کـنـم ! جامه هایی که
چون از یک سو آنها را می دوزند از سوی دیگر پـاره مـی شـود مـن مـی دانـم کـه چـه چـیـز شـمـا را اصـلاح مـی کند و کجی و انحراف شما را
راست می گرداند , اما من اصلاح شما را با تباه کردن خودم روا نمی دانم .
ـ از سـخنان آن حضرت در سحرگاه روزی که ضربت خورد ـ : نشسته بودم که خواب چشمانم را بـربود و در این هنگام پیامبرخدا(ص) بر من
آشکار گشت عرض کردم : ای رسول خدا! از امت تو چـه کـژیـها و دشمنیها که ندیدم ؟
حضرت فرمود : نفرینشان کن من گفتم : خداوند به جای آنها بهترین افراد را به من دهاد و به جای من بدترین کس را بر آنان مسلط کناد.
دعا.

دعا.

اشاره

قرآن .
((بـگـو : اگـر دعـای شـما نباشد , پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند , در حقیقت شما به تکذیب پرداخته اید و به زودی [عذاب با شما] قرین خواهد بود)).
((پـروردگـارتـان گـفت : بخوانید مرا , تا شما را پاسخ گویم آنهایی که از پرستش من سرکشی می کنند زودا که با خواری به جهنم درآیند)).
ـ امام علی (ع) ـ در وصیت به فرزند خودحسن (ع) ـ : بدان که آن کسی که ملکوت و خزاین دنیا و آخرت در دست اوست به تو اجازه داده است تا او را بخوانی و اجابت دعای تو را ضمانت کرده است و بـه تـو فـرمان داده است که ازاو بخواهی تا به تو عطا کند و او مهربان و بخشنده است میان تو
و خودش حجابی ننهاده و تو رابه آوردن واسطه و میانجی وادار نکرده است سپس کلیدهای خزائن و گنجینه هایش را که همان دعا کردن و خواستن از
اوست , در اختیار تو نهاده است , پس هر گاه تو بخواهی , با دعاکردن درهای گنجینه های او را می گشایی .
ـ امـام باقر (ع) : خداوند عز وجل می فرماید: ((آنان که از پرستش من سرکشی می کنند زودا که با خـواری بـه جـهـنم درآیند))حضرت فرمود : منظور از عبادت دعاست , دعا برترین عبادت است (زراره مـی گـویـد :) عـرض کـردم : مقصود از ((اواه)) در آیه ((همانا ابراهیم اواه و شکیبا بود)) چیست ؟
حضرت فرمود : اواه یعنی کسی که بسیار دعا کند.
ـ در پاسخ به این سؤال که : زیاد قرآن خواندن بهتر است یا زیاد دعا کردن ؟
فرمود : دعاکردن مگر نشنیده ای این سخن خدای تعالی را که : ((بگو : پروردگار من از شما چه باک دارد))؟
.
ـ پیامبر خدا (ص) : ترک دعا گناه است .
ـ دعا مغز (و عصاره) عبادت است و هیچ کس از دعا کردن نمی میرد.
ـ امام علی (ع) : دعا کلیدهای موفقیت و رستگاری است .
ـ دعا کلیدهای رستگاری و چراغهای موفقیت است .
ـ دعا کلید رحمت و چراغ تاریکی است .
ـ پیامبر خدا (ص) : دعا سلاح مؤمن ,ستون دین و نور آسمانها و زمین

است .
ـ دو نـفـر کـه هـر دو یـک کار کرده اند به بهشت می روند , اما یکی از آن دو دیگری را برتر از خود مـی بـیند و می گوید : پروردگارا! عمل ما هر دو , یکی بود پس به چه چیز او را مقام بالاتر دادی ؟
خدای تبارک و تعالی می فرماید : اواز من درخواست و مسالت کرد و تو نکردی .
ـ امام علی (ع) : محبوبترین کار نزد خدای عزوجل در روی زمین دعاست .
ـ پیامبر خدا (ص) : نزد خدای تعالی چیزی گرامیتر از دعا نیست .
ـ ناتوانترین مردم کسی است که از دعا کردن ناتوان باشد.
ـ امام علی (ع) : زیاد دعا کن تا از گزند شیطان در امان بمانی .
ـ امام صادق (ع) : دعا کن و مگو : کار گذشته است (و آنچه مقدر شده همان می شود) , همانانزد خداوند عزوجل مقام و منزلتی است که جز با درخواست به دست نمی آید.
ـ خدای عزوجل را بخوان و مگو : کار گذشته است .
زراره می گوید : مقصود آن حضرت این است که ایمان تو به قضا و قدر نباید مانع از این شود که در دعا کردن پافشاری کنی .
ـ امام باقر (ع) : نزد خدا چیزی محبوبتراز این نیست که دست خواهش به سوی او دراز شود.
ـ پیامبر خدا (ص) : برترین عبادت دعاست .
ـ عمل نیک , نیمش عبادت است و نیم دیگرش دعا.
ـ امـام صادق (ع) : خداوند دعای مؤمنان را در روز قیامت تبدیل به عملی می کند و به سبب آن در بهشت به ایشان فزونی می دهد.
ـ امیرالمؤمنین مردی بود که بسیار دعا می کرد.
ـ امـام عـلـی (ع) : هـر کـه خـدا شـناستر باشد بیشتر از دیگران دست نیاز و نیایش به سوی خدا درازمی کند.
ـ پـیـامـبر خدا (ص) : برترین عبادت دعاست هرگاه خداوند به بنده اذن (و توفیق) دعا دهد در رحمت را به روی او بگشاید بی گمان هیچ کس با دعا کردن هلاک نمی شود.

دعا سلاح پیامبران است .

ـ پـیـامـبر خدا (ص) : آیا سلاحی را به شما نشان دهم که از دشمنان نجاتتان می دهد و روزیتان را زیاد می کند؟
عرض کردند : آری , ای رسول خدا فرمود : شب و روز پروردگارتان رابخوانید , زیرا که سلاح مؤمن دعاست .
ـ امام علی (ع) : چه خوب سلاحی است دعا.
ـ امام رضا (ع) : بر شما باد به سلاح پیامبران عرض شد : سلاح پیامبران چیست ؟
فرمود : دعا.
ـ امام صادق (ع) : دعا کاری تر از نیزه است .
ـ دعا از سلاح تیز کارگرتر است .
ـ دعا از نیزه تیز کارگرتر است .
ـ امام علی (ع) : دعا سپر مؤمن است .

دعا قضای حتمی شده را بر می گرداند.

ـ امـام باقر (ع) به زراره فرمود : آیا تورا به چیزی راهنمایی نکنم که پیامبر خدا (ص)در آن استثنا نزده است ؟
عرض کردم : آری فرمود : دعا قضا را ـ گرچه کاملا حتمی شده باشد ـ بر می گرداند حضرت (برای تشبیه و بیان قضای مبرم) انگشتانش را به هم چسباند.
ـ امـام کاظم (ع) : بر شما باد به دعاکردن ,زیرا دعا به درگاه خدا و مسالت کردن از او بلایی را که قـضا و قدر الهی به آن تعلق گرفته و فقطمانده که
به اجرا درآید , دفع می کند پس , چون خدای عزوجل خوانده شود و از او مسالت گردد بلا را کاملا بر گرداند.
ـ عمر بن یزید : از حضرت ابوالحسن (کاظم) (ع) شنیدم که می فرمود : همانا دعا آنچه را که مقدر شـده و آنـچـه را که مقدر نشده است برمی
گرداند عرض کردم : مقدر شده را دانستم اما آنچه را مقدر نشده چگونه دفع می کند؟
فرمود : دیگر مقدر نمی شود.
ـ امام سجاد (ع) : دعا , بلای نازل شده و نازل نشده را دفع می کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : قضا را چیزی جز دعابر نمی گرداند.
ـ پرهیز و حذر کردن (انسان را) ازتقدیر نجات نمی دهد اما دعا از تقدیر نجات می دهد.
ـ امـام صـادق (ع) به اصحاب خودفرمود :آیا طولانی بودن بلا را از کوتاه بودن آن باز می شناسید؟
عـرض کـردیـم : خیر فرمود : هرگاه به یکی از شما در هنگام بلا و گرفتاری دعا کردن الهام شد بدانید که بلا کوتاه است (و بزودی رفع می شود).

دعا شفای هر دردی است .

ـ امام صادق (ع) : بر تو باد به دعاکردن , زیرا که آن شفای هر دردی است .
ـ مـحـمـد بن مسلم : به امام باقر (ع)عرض کردم : (آیا) پیامبر خدا (ص) فرموده است که این دانه سیاه , بجز مسمومیت , هر دردی را شفا می دهد؟
فرمود : آری , سپس فرمود : آیا تو را خبر ندهم از چیزی که هر درد و سمی را درمان می کند؟
عرض کردم : آری ,فرمود : دعا.

دعا انواع بلاها را دفع می کند.

ـ امام علی (ع) : موجهای بلا را پیش ازآن که بلا سر رسد از خود دفع کنید , سوگند به آن که دانه را شـکـافت و مردمان را بیافرید بلا به سوی مؤمن شتابنده تر می آید تا شتاب سیلاب از فراز تپه به فرود آن و از تاخت اسبهای تاتاری .
ـ امواج بلا را با دعا پس زنید ,بلادیده ای که بلا جانش را به لب رسانده است نیازش به دعا بیشتر از عافیت چشیده ای نیست که از بلا در امان نیست
.
ـ امـام صـادق (ع) : هر که نگران باشد که بلایی به او برسد و پیش از رسیدن بلا دعا کند , خداوند عزوجل هرگز آن بلا را به او نرساند.
ـ امام کاظم (ع) : همانا دعا به مقابله بلا می رود و تا روز قیامت در برابر هم می ایستند.
ـ امام سجاد (ع) : دعا بعد از نازل شدن بلا سودی ندارد.
ـ امـام علی (ع) : همانا خدای سبحان را خشمها و کیفرهایی است , پس هرگاه بر شما فرود آمدند آنها را با دعا دور سازید , زیرا که بلا را چیزی جز دعا دور نمی کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : درهای بلا را با دعاببندید.
ـ درهای بلاها را با استغفار ببندید.

پیشدستی در دعا.

قرآن .
((چـون بـه آدمی گزندی رسد به پروردگارش روی می آوردو او را می
خواند آن گاه چون به او نـعـمـتـی بخشد همه آن دعاها را که پیش از این
کرده بود از یاد می برد و برای خداهمتایانی قرار مـی دهـد تـا مـردم را از
طـریـق او گـمـراه کـنـد بـگو : اندکی از کفرت بهره مند شو , که تو از
دوزخیانی)).
((چون به آدمی گزندی رسد , چه بر پهلو خفته باشد و چه نشسته یا
ایستاده ما را به دعا می خواند و چـون آن گزند را از اودور سازیم , چنان
می
گذرد که گویی ما را برای دفع آن گزندی که به او رسیده بود هرگز نخوانده
است اعمال اسرافکاران اینچنین در نظرشان آراسته شده است)).
((یـا آن کـه درمـانـده را چون بخواندش پاسخ می دهد و گرفتاری از او
دور می کند و شما را در زمین جانشین پیشینیان می سازد آیا معبودی با
خداست ؟
چه اندک پند می گیرید)).
ـ پیامبر خدا (ص) : در هنگام آسایش خود را به خدا بشناسان تا در هنگام
گرفتاری و سختی تو را بشناسد.
ـ امـام صـادق (ع) : کـسـی کـه در دعـا کردن پیشدستی کند (همیشه دعا
کند نه فقط موقع بلا وگـرفـتـاری) , هـرگـاه بـلا بـر او نازل شود دعایش
اجابت گردد و فرشتگان گویند : صدایی آشناست و از آسمان (درگاه خدا)
پوشیده نماند اما کسی که در دعا کردن پیشدستی نکند , چون بلا به
اورسد
دعایش مستجاب نشود و فرشتگان گویند : ما این صدا را نمی شناسیم .
ـ امام باقر (ع) : سزاوار است که مؤمن در هنگام خوشی و آسایش همان
گونه دعا کند که در هنگام سختی و گرفتاری .
ـ خدای تعالی به داود , صلوات اللّه علیه , وحی فرمود که : در زمان
آسایش و خوشی به یاد من باش , تا من در هنگام سختی وگرفتاری دعایت
را
اجابت کنم .
ـ امـام سـجاد (ع) ـ در مناجات خویش : مرا از آنان قرار مده که خوشی
سرمستشان می کند و بلاو گـرفتاری از پایشان در می آورد اینان فقط
زمانی
تو را می خوانند که گرفتار شوند و تنهاهنگامی به یاد تو می افتند که به

مصیبتی سخت گرفتار آیند , در این هنگام در برابر تو به خاک می افتند و دست
خواهش به سویت بر می دارند.
ـ پـیـامـبـر خدا (ص) : هرگاه بنده در روزگار خوشی به یاد پروردگارش باشد , خداوند او را از بلامی رهاند.
تشویق به دعاکردن برای هرحاجتی .
ـ پیامبر خدا (ص) : برای هر حاجتی که دارید , حتی اگر بند کفش باشد , دست خواهش به سوی خدای عزوجل دراز کنید, زیرا که تا اوآن را آسان نگرداند آسان (و برآورده) نشود.
ـ هر یک از شما باید تمام نیازهای خود را از خدا درخواست کند , حتی اگر بند کفشش پاره شد آن را از خدا بخواهد.
ـ خـداونـد بـه مـوسـی وحـی فـرمود که : ای موسی ! هر چه نیاز داری از من بخواه , حتی علوفه گوسفند و نمک خمیرت را.
ـ امـام صادق (ع) : برشمابادبه دعاکردن , زیرا با هیچ چیز به مانند دعا به خدا نزدیک نمی شویددعا کـردن بـرای هیچ امر کوچکی را , به خاطر ناچیز بودنش رها نکنید , زیرا حاجتهای کوچک نیز به دست همان کسی است که حاجتهای بزرگ به دست اوست .
ـ امام باقر (ع) : حاجتهای کوچک خودرا خرد و کم اهمیت مشمارید , زیرا محبوبترین مؤمنان نزد خدای تعالی کسی است که بیشتردرخواست کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر یک از شما بایدحاجت خود را از پروردگار خویش بخواهد , حتی نمک را از او بخواهد و حتی بند کفش خودرا از او بخواهد.

دعا کلید اجابت است .

قرآن .
((چـون بـنـدگان من درباره من از تو بپرسند , بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می دهم پس , باید به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند)).
((پـروردگـارتـان گـفـت : بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم آنهایی که از پرستش من سرکشی می کنند زودا که با خواری به جهنم درآیند)).
ـ پـیـامبر خدا (ص) : خدای تبارک و تعالی هرگاه پیامبری را می فرستاد به او می فرمود : هرگاه امر ناخوشایندی تو را اندوهگین ساخت مرا بخوان پاسخت را می دهم خداوند این را به امت من نیز ارزانی داشته است , آن جاکه می فرماید : ((مرا بخوانید تا شما را پاسخ گویم)).
ـ امام صادق (ع) درباره آیه ((رحمتی که خدا بر مردم بگشاید کسی نتواند که بازش دارد)) فرمود : آن رحمت دعاست .
ـ دعا مخزن اجابت است , همچنان که ابر مخزن باران است .
ـ امام علی (ع) : هر که از خدا اذن بخواهد خداوند به او اذن دهد.
ـ هر که در (رحمت) خدای سبحان رابکوبد آن در به رویش باز شود.
ـ امام صادق (ع) : هیچ دری نیست که کوبیده شود , مگر آن که بزودی به روی کوبنده باز گردد.
ـ امـام حسن (ع) : خداوند عزوجل باب مسالت (و دعا) را به روی هیچ کس نگشود, که باب اجابت را به روی او بسته باشد.
ـ پـیامبر خدا (ص) : هر کس از شما که دردعا به رویش گشوده شد , درهای اجابت نیز به رویش گشوده شده است .
ـ خـدا رانـسـزد کـه در دعا رابرای بنده ای بگشاید و در اجابت را به رویش ببندد خدا کریمتر ازآن است که چنین کند.
ـ هرگاه خداوند بخواهد که خواهش بنده ای برآورد اجازه (و توفیق) دعا کردن به او عطافرماید.
ـ هـر کـه چـیـزی را آرزو کـنـد و آن چیز مورد رضای خدای عزوجل باشد , از دنیا نرود تا آن که خداوند بدو عطا فرماید.
ـ امام صادق (ع) : بسیار دعا کن , زیرادعا کلید هر رحمتی است و مایه روا شدن هر حاجتی و آنچه نـزد خداست جز با دعا به دست نمی آید هیچ دری نیست که بسیار کوبیده شود مگر آن که بزودی به روی کوبنده باز گردد.
ـ بـزنـطـی : بـه حـضـرت رضـا (ع) عـرض کـردم : فـدایـت شوم , من چند سال است که از خدا حـاجـتی می خواهم و از تاخیر در اجابتش در دلم

شبهه ای پدید آمده است حضرت به من فرمود : بـگـوبـدانم اگر من سخنی به تو بگویم آیا به آن اعتماد می کنی ؟
عرض کردم : فدایت شوم , اگر بـه سـخـن شـمـا اعـتـمـاد نـکـنم به چه کسی اعتماد کنم ؟
حضرت فرمود : پس , به خدا بیشتر اعـتـمـادداشـتـه باش , زیرا خداوند به تو وعده (اجابت) داده است مگر نه این که خدای تبارک و تعالی می فرماید
: ((هرگاه بندگانم درباره من از تو پرسند))؟
.

شرایط استجابت دعا.

ـ امام صادق (ع) : آداب دعا را رعایت کن اگر شرایط دعا را به جا نیاوردی منتظر اجابت مباش و بدان که اگر خدا ما را به دعاکردن فرمان نداده
بود ولی ما خالصانه او را می خواندیم , باز از روی فضل و کرم اجابت می کرد , چه رسد به این که خودش اجابت دعای کسی را که شرایط آن را
به جا آورد ضمانت کرده است .
در این جا مهمترین شرایط استجابت دعا را که از معصومین (ع) روایت شده است ذکرمی کنیم :.
1 ـ شناخت .
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند عزوجل می فرماید : هر کس با آگاهی از این نکته که سود و زیان به دست من است , از من چیزی بخواهد اجابتش می
گویم .
ـ امام صادق (ع) در پاسخ به گروهی که از آن حضرت پرسیدند : چرا ما دعا می کنیم اما مستجاب نمی شود؟
فرمود: چون کسی رامی خوانید که نمی شناسیدش .
ـ در باره آیه ((پس , دعوت مرااجابت کنند و به من ایمان آوردند))
فرمود : یعنی بدانند که من می توانم آنچه را از من می خواهند به آنان بدهم .
2 ـ عمل کردن به مقتضای شناخت .
قرآن .
((ای بنی اسرائیل : نعمتی را که به شما ارزانی داشتم , به یاد بیاورید و به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم و از من بترسید)).
ـ پیامبر خدا (ص) : کسی که دعا کند وعمل نکند , مانند کسی است که با کمان بی زه تیر اندازد.
ـ آن اندازه که نمک برای غذا کافی است , همراه با کار خیر, دعاکردن کافی است .
ـ امام علی (ع) در پاسخ به این سؤال که : خداوند فرموده است ((مرا بخوانید , اجابتتان می کنم))پس , چرا دعا می کنیم ولی دعایمان اجابت نمی شود؟
فرمود : زیرا دلهای شما هشت خیانت کرده است : نخستین آنها این است که شما خدا را شناختید اما حق او را چنان که بر شما واجب کرده است

ادا نـکردید , بنابر این , شناخت شما به کارتان نیامد وقتی درها و راههای دعا رابسته ایدچه دعایی از شما مستجاب می شود؟
.
ـ امـام صـادق (ع) ـ : نـیز در پاسخ به همین پرسش ـ : زیرا شما به عهد و پیمان خدا وفا نمی کنید خداوند می فرماید : ((به عهد من وفاکنید به عهد شما وفا می کنم)) به خدا قسم اگر به عهد خدا وفا می کردید , خداوند به عهد و پیمان شما وفا می کرد.
ـ خداوند به موسی وحی فرمود : که ای موسی ! مرا با دل پاک و زبان راست بخوان .
ـ امـام صادق (ع) : هرگاه بنده با نیتی راست و درست و دلی با اخلاص , خدای تبارک و تعالی را بـخـوانـد و بـه عهد خدای عزوجل نیزوفاکند دعایش مستجاب می شود اما اگر خداوند عزوجل را بـدون نـیـت و اخلاص بخواند , دعایش اجابت نشود مگر نه این که خداوند متعال می فرماید : ((به عهد من
وفا کنید به عهد شما وفا می کنم)) ؟
پس کسی که وفا کند وفا می بیند.
3 ـ پاکی درآمد.
ـ امام علی (ع) : بهترین دعا دعایی است که از سینه ای پرهیزگار و دلی پاک برخیزد.
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هـمـانـا بـنـده دستش را (برای دعا) به درگاه خدا بالا می برد در حالی که خوراکش حرام است , با چنین حالی , چگونه دعایش مستجاب شود؟
.
ـ در پـاسـخ بـه کـسـی که عرض کرد : دوست دارم دعایم پذیرفته شود , فرمود : خوراکت را پاک گردان و حرام وارد معده خود مکن .
ـ در آمدت را پاک کن تا دعایت مستجاب شود, زیرا هرگاه آدمی لقمه [حرام] به دهان خود ببرد تا چهل روز دعایی از اوپذیرفته نمی شود.
ـ در حدیث قدسی : از تو دعا کردن است و از من اجابت نمودن , پس , هیچ دعایی از من محجوب نماند مگر دعای حرامخوار.
ـ امـام صـادق (ع) : هر که خوشحال می شود که دعایش مستجاب گردد کسب و کار خود را پاک گرداند.
ـ هر یک از شما که می خواهد دعایش مستجاب شود درآمد خود را پاک کند و حق مردم راپپردازد دعـای هیچ بنده ای که مال حرامی در شکمش باشد
یا مظلمه کسی به گردنش باشد , به درگاه خدا بالا نمی رود.
ـ روایـت شـده است که موسی (ع)مردی را دید که به شدت زاری می

کند و دستهایش را به سوی آسـمـان بالابرده , دعا و تضرع می کند پس , خداوند به موسی (ع)وحی کرد : اگر او چنین و چنان هم می کرد دعایش مستجاب نمی شد , زیرا در شکمش (خوراک) حرام جای دارد و برپشتش حرام و در خانه اش حرام .
4 ـ حضور و رقت قلب در هنگام دعا.
ـ پیامبر خدا (ص) : بدانید که خداوند ,دعایی را که از دلی غافل و بی خبر باشد نمی پذیرد.
ـ بدانید که خداوند از دل غافل دعایی را نمی پذیرد.
ـ در پاسخ به این پرسش که اسم اعظم خدا چیست ؟
فرمود : همه اسمهای خدا اعظمند پس , دل خود را از هر چه جز اوست خالی گردان و آن گاه به هر نامی که خواهی بخوانش .
ـ امام علی (ع) : خداوند دعای دل غافل را نمی پذیرد.
ـ امـام صادق (ع) : خدای عزوجل دعایی را که از دلی غافل و بی توجه سرزند اجابت نمی کند پس , هـرگـاه دعـا کـردی بـا دلـت (بـه خدا)روی آر و یقین بدان که در این صورت دعایت مستجاب می شود.
ـ خداوند دعایی را که با سنگدلی همراه باشد مستجاب نمی کند.
ـ پیامبر خدا (ص) : دعا کردن را درهنگام رقت قلب غنیمت شمرید , که رقت قلب , رحمت است .
ـ امام صادق (ع) : هر زمان که بدنت به لرزه درآمد و چشمانت گریان شد و دلت تپیدن گرفت آن لحظه را (برای دعا کردن) غنیمت شمار , که به تو توجه شده است .
ـ هـر زمـان که به یکی از شما رقت قلب دست داد , دعا کند , زیرا قلب تا خالص و پاک نشود رقت نمی یابد.

موانع اجابت دعا.

1 ـ گناه .
ـ امام باقر (ع) : (گاه) بنده از خداوند حاجتی را می خواهد و از شان خداست که آن را درآینده ای نزدیک یا با تاخیر برآورده سازد , اما بنده بعدا مرتکب گناهی می شود پس , خداوندتبارک و تعالی به فرشته می گوید : حاجت او بر میاور و او را از آن محروم گردان , زیرا که اوخود را در
معرض خشم من نهاد و مستوجب محرومیت از سوی من شد.
2 ـ ستم .
ـ امام علی (ع) : خداوند عزوجل به عیسی بن مریم (ع) وحی فرمود که : به اشراف بنی اسرائیل بگو که من دعای هیچ یک از شماو هیچ یک از کسانی را که مظلمه ای به گردن دارند اجابت نمی کنم .
ـ امام صادق (ع) : خداوند عزوجل می فرماید: سوگند به عزت و جلالم که دعا و نفرین ستمدیده ای را در حق ستم کننده بدو که خودنسبت
به دیگری چنان ستمی را روا داشته است اجابت نمی کنم .
ـ از اندرزهای خدای تعالی به عیسی (ع) : ای عیسی ! به ستمگران بنی اسرائیل بگو : در حالی که زیرپاهای شما حرام قرار داردو در خانه هایتان بت , مرا مخوانید , زیرا من سوگند خورده ام که هر کس مرا بخواند پاسخش رابدهم و پاسخ من به آنان تا زمانی که (از محفل دعا) پراکنده شوند , نفرین کردن بر ایشان است .
ـ امام صادق (ع) : هر گاه مردی ستم بیندو به ستمگر خود نفرین کند , خداوند عزوجل فرماید : کس دیگری هم هست که می گوید به اوستم کرده ای
و تو را نفرین می کند اگر خواهی نفرین هر دوی شما رامستجاب کنم و اگر خواهی به تاخیر اندازم تا مشمول عفوم شوید.
3 ـ ناسازگاری دعا با حکمت خداوند.
ـ امام علی (ع) : کرم خدای سبحان باحکمت او تضاد پیدا نمی کند , از این روست که هر دعایی مستجاب نمی شود.
ابن سینا می نویسد : علت اجابت دعا تلاقی و توافق اسباب و علل است با هم , بنا به حکمتی الهی به این معنا که دعای کسی که درباره چیزی دعا می
کند و سبب تحقق آن چیز از سوی آفریدگار با هم تلاقی می کنند بنابر این , اگر سؤال شود که : آیا ممکن است آن چیز بدون دعا وتوافق و

سـازگـاریـش با آن دعا تحقق پیدا کند؟
می گوییم : خیر , زیرا علت آن هر دو یکی می باشد و آن آفـریـدگـاری
اسـت که سبب هستی یافتن آن چیز را دعا قرار داده است همچنان که
سبب
سالم شـدن بـیمار را خوردن دارو قرار داده است و تا بیمار دارو مصرف
نکند بهبودنمی یابد دعا نیز این گونه است چیزی که برای تحقق یافتنش
دعا
می کنیم , بنا به حکمتی , برحسب قضا و قدر الهی بـا عـلت وجودی آن
چیز تلاقی می کند پس , دعا کردن لازم است وانتظار اجابت دعا نیز
ضروری
است .

آداب دعا کردن .

1 ـ بسم اللّه گفتن .
ـ پیامبر خدا (ص) : دعایی که با بسم اللّه الرحمن الرحیم آغاز گردد رد نمی شود.
2 تمجید خداوند.
ـ پیامبر خدا (ص) : هر دعایی که با تمجید(خدا) آغاز نشود نافرجام است .
ـ امام صادق (ع) : در کتاب امیر المؤمنین (ع)آمده است که پیش از درخواست چیزی از خدا باید او را ستود پس , هرگاه خدای عزوجل را خواندی (ابتدا) او را تمجید کن (راوی می گوید :) عرض کردم : چگونه تمجیدش کنم ؟
حضرت فرمود : می گویی : ای کسی که از رگ گردن به من نزدیکتر است , ای کسی که میان انسان و دلش حائل می شود , ای کسی که در بالاترین
چشم انداز است , ای کسی که مانندندارد.
3 ـ صلوات فرستادن بر محمد و خاندانش .
ـ پیامبر خدا (ص) : صلوات فرستادن شمابر من , دعای شما را مستجاب می گرداند و زکات (و مایه پاکیزگی) اعمال شماست .
ـ امام صادق (ع) : دعا پیوسته در حجاب است تا آن گاه که بر محمد و بر خاندان محمد صلوات فرستاده شود.
ـ هر که خواهد از خداوند عزوجل حاجتی طلب کند , به صلوات فرستادن بر محمد و آل اوآغاز نماید , سپس حاجتش را بخواهد و در پایان نیز بر محمد و آل محمد صلوات فرستد , زیراخدای عزوجل کریمتر از آن است که آغاز و انجام دعا را بپذیرد و وسط را واگذارد , چرا که صلوات بر محمد و آل محمد از خداوند پوشیده نمی ماند.
ـ امام علی (ع) : هر دعایی , تا در آن بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده نشود , از (ورود به) آسمان ممنوع است .
4 ـ شفیع قراردادن صالحان .
ـ در دعای معصومین (ع) آمده است :خدایا! اگر گناهان من آبروی مرا نزد تو برده است و دعایم را از تو محجوب کرده است پس , برمحمد و خاندان محمد صلوات فرست و به آبروی آنان , ای پروردگار من , دعایم را اجابت فرما.
ـ امام کاظم (ع) : هرگاه خواستی از خداوند حاجتی طلب کنی , بگو : خدایا! به حق محمد و علی از تو مسالت می کنم , زیرا که آن دورا نزد تو منزلتی است .

ـ امام صادق (ع) : همانا خداوند را فرستادگانی آشکار و فرستادگانی پنهان است پس , هر گاه به حق فرستادگان آشکار خدا از او چیزی خواستی به
حق فرستادگان پنهانش نیز بخواه .
5 ـ اعتراف به گناه .
ـ امـام صادق (ع) : (در دعا) ابتدا بایدخدا را ستود , سپس به گناه اعتراف نمود و آن گاه حاجت را خواست .
6 ـ تضرع و ابتهال ((5)) .
ـ خـدای تـعالی به موسی (ع) وحی فرمود :ای موسی ! هرگاه مرا می خوانی با ترس و هراس و بیم بخوان وروی در خاک نه وبا اعضای ارجمند بدنت در برابرم سجده کن و در پیشگاه من با خواری و فروتنی بایست و هرگاه بامن رازو نیاز می کنی , با دلی هراسان و ترسان راز و نیاز کن .
ـ از اندرزهای خدای تعالی به عیسی (ع) : ای عیسی ! مرا چون شخص اندوهگین و در حال غرق که فـریادرسی ندارد , بخوان مرا جز با خواری و زاری و خلوص مخوان , که هر گاه با چنین حالی مرا بخوانی اجابتت کنم .
ـ امـام حـسـیـن (ع) : رسـول خـدا (ص) درهـنـگام ابتهال و دعا مانند بینوایی که غذا می طلبد , دستانش را بالا می برد.
7 ـ به جا آوردن دو رکعت نماز.
ـ امـام صـادق (ع) : مـردی وارد مـسـجـد شـد ودو رکـعت نماز خواند و سپس از خدای عزوجل درخـواسـت کـرد رسول خدا (ص)فرمود : این بنده
از پروردگارش زود خواهش کرد مرد دیگری آمد و دو رکعت نماز خواند و سپس خدای عزوجل را ثنا گفت و بر پیامبر و خاندانش درود فرستاد در
این هنگام رسول خدا (ص) (به او)فرمود : بخواه که به تو داده می شود.
ـ هرکه درست وضو بگیرد و دورکعت نماز بگزارد و رکوع و سجود آنها رابه طور کامل به جا آورد , سپس سلام گوید و خدای عزوجل و رسول
خدا را مدح کند و آن گاه حاجتش را بخواهد هر آینه به جا خواهش کرده و هرکه به جا طلب خیر و خوبی کند نومید برنگردد.
8 ـ کوچک نشمردن هیچ دعایی .
ـ امام علی (ع) : خدای تبارک وتعالی اجابت خود را در دل دعا پنهان کرده است پس , هیچ دعایی را خرد و ناچیز مشمار , زیرا بساکه اجابت شود و تو ندانی .
9 ـ زیاد نشمردن خواسته .
ـ پـیامبر خدا (ص) : خداوند می فرماید : اگر دلهای (همه) بندگانم آرزویی همچون آرزوی دل خـوشـبـخت ترین بنده مرا بکنند (ومن آرزوی آنان را برآورم) این آرزوها همچون سوزنی باشد که بـنـده ای از بـنـدگان من آن

را درآب دریا فرو برد , زیرا که عطای من کلام است و وعده من نیز کلام و هرگاه من به چیزی بگویم ((باش)) می شود (به محض این که اراده هستی یافتن چیزی را کنم هستی می یابد).
ـ خدای تعالی فرموده است : اگر اولین و آخرین و زنده و مرده و تر و خشکتان جمع شوند و هر یک هر چه خواهش دارد بخواهد ومن آنها را برآورم
در ملک من کمترین اثر نگذارد.
ـ خداوند به یکی از پیامبرانش وحی فرمود که : اگر اهل هفت آسمان و زمین همگی از من خواهشی کنند و خواهش یکایک آنان را برآورم به اندازه پرپشه ای از ملک من کم نشود چگونه کاستی یابد ملکی که من سرپرست وخداوندگار آنم ؟
.
ـ از خداوند بخواهید, و زیاد بخواهید,زیرا هیچ چیز برای او زیاد و بزرگ نیست .
ـ امام باقر (ع) : هیچ خواسته ای را زیاد مشمارید , زیرا آنچه نزد خداست بیش از آن است که می پندارید.
10 ـ بلند همتی در خواهش .
ـ امام علی (ع) : در وصیت خود به فرزندش حسن (ع) می فرماید : باید برای خود آن چیزی را (از خدا) بخواهی که جمال و نیکی آن برایت بماند و وبال و آزارش از تو دور ماند مال و ثروت برای تو نمی ماند و تو نیز برای آن نخواهی ماند.
ـ امام کاظم (ع) : ابوذر از خوف خداچندان گریست که چشمش آسیب دید به او گفته شد : چرا دعا نمی کنی که خدا چشمت را شفادهد؟
ابوذر گفت : از این کار غافل شده ام و اهمیت چندانی هم برایم ندارد گفتند : چه چیز تو رااز این کار غافل کرده و باز داشته است ؟
گفت : دو امر بسیار بزرگ : بهشت و دوزخ .
ـ ربیعة بن کعب : روزی رسول خدا (ص)به من فرمود: ای ربیعه ! هفت سال به من خدمت کردی , آیا از من چیزی نمی خواهی ؟
من عرض کردم : ای رسول خدا , مرا فرصتی ده تا بیندیشم صبح روز بعد که خدمت پیامبررسیدم فرمود : ای ربیعه ! حاجتت را بگو عرض کردم :
از خداوند بخواه که مرا با تو به بهشت برد حضرت فرمود : چه کسی این را به تو یاد داد؟
عرض کردم : ای رسول خدا! هیچ کس به من یاد نداد , بلکه با خودم اندیشیدم و گفتم : اگر از ایشان ثروت بخواهم عاقبتش نابودی است و اگرعمر
طولانی و اولاد (زیاد) بخواهم عاقبت همه آنان مرگ است ربیعه می گوید :

آن حـضرت لحظاتی سرش را پایین انداخت وسپس فرمود : این کار را می کنم تو نیز با سجده زیاد مرا (در برآورده شدن این خواهش ازخدا) یاری رسان .
ـ امام صادق (ع) : مردی خدمت رسول خدا(ص) آمد و سلام کرد و مسلمان شد وسپس عرض کرد : ای رسول خدا , مرا می شناسی ؟
حضرت فرمود : تو کیستی ؟
عرض کرد : من صاحب همان منزلی هـسـتم در طائف که شما در فلان روز از دوره جاهلیت بر من وارد شدید ومن گرامیتان داشتم پیامبر خدا(ص)
فرمود : خوش آمدی , حالا چه می خواهی ؟
آن مرد عرض کرد : دویست گوسفند با چوپانان آنها رسول خدا (ص)دستور داد به او بدهند , آن گاه به اصحابش فرمود : این مرد همت آن را نداشت
تا چیزی را از من بخواهد که آن پیرزن بنی اسرائیل از موسی (ع) خواست ((6)) .
ـ در پاسخ به این سؤال که خواهش پیرزن از موسی (ع) چه بود؟
فرمود : آن پیرزن گفت : این کار نـمـی کـنـم مـگر آن که چندکاربرایم بکنی : پایم را چابک گردانی , بینایی مرا به من بازگردانی جوانیم را به من برگردانی ومراباخودت دربهشت جای دهی .
11 ـ دعا کردن برای همه .
ـ پـیـامبر خدا (ص) : هر گاه یک نفر دعاکند, برای همه دعا کند , زیرا این دعا به اجابت نزدیکتر اسـت کـسی که پیش از دعا کردن برای خود برای چهل نفر از برادرانش دعا کند , آن دعا در حق آنان و در حق خودش مستجاب شود.
ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـس پـیـش از دعـا کـردن بـرای خـودش , چـهـل مـؤمـن را دعا کند دعایش مستجاب شود.
12 ـ دعای پنهانی .
قرآن :.
((پرودگارت را در دل خودبه تضرع وترس , بی آن که صدای خودبلندکنی , هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش)).
ـ پیامبر خدا (ص) : یک دعای پنهانی برابراست با هفتاد دعای آشکار.
ـ امام صادق (ع) : عظمت ثواب دعا و تسبیحی را که بنده در خلوت خویش کند جز خدای تبارک و تعالی کس نداند.
13 ـ دعای گروهی .
ـ امـام صـادق (ع) : هیچ گاه چهار نفر فراهم نیامدند و برای مطلبی به درگاه خدا دعا نکردند , مگر این که با اجابت آن دعااز هم پراکنده شدند.

ـ هـرگـاه امر دشوار و ناگواری برای پدرم پیش می آمد زنان و کودکان را گرد می آورد و سپس دعا می کرد و آنها آمین می گفتند.
مـیـان ایـن گـونـه خـبـرهـا و خبرهای فقره پیشین مبنی بر فضیلت دعای پنهانی می توان این گـونـه سـازش داد کـه احـادیـث قبلی را حمل بر مواردی
کرد که در جمع شدن برای دعا تاثیر اجتماعی وجود ندارد یا مواردی که شرع تنهایی وخلوت در آنها را مطلوب دانسته است مانند نماز شب ,اما
احادیث دسته دوم مربوط به جاهایی می شود که جمع شدن اثر اجتماعی دارد یا اختصاص به موارد خاصی دارد که در احادیث ذکر شده اند.
14 ـ خوشبین بودن به اجابت دعا.
ـ پیامبر خدا (ص) : خداوند را با حال یقین به اجابت بخوانید.
ـ امام صادق (ع) : هر گاه دعا کنی با دل (به خدا) روی آر و چنین پندار که حاجت و خواسته تو بر در خانه است .
ـ چون دعا کنی چنین خیال کن که حاجتت بر در خانه است .
15 ـ انتخاب زمان مناسب .
ـ پیامبر خدا (ص) : هر که فریضه ای را اداکند , دعایش (در آن هنگام) نزد خدا مستجاب است .
ـ امـام صـادق (ع) : در سـه زمـان دعـا ازخداوند پوشیده نمی ماند : بعد از ادای فریضه , به هنگام بارش باران و هنگام پدیدارشدن نشانه ای از اعجاز
خدا در زمین .
ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : بـهـتـرین زمان برای این که خدای عزوجل را بخوانید سحرگاهان است سـپـس ایـن آیـه را که نقل سخن یعقوب (ع)است
تلاوت کرد : ((بزودی از پروردگار خود برای شما آمرزش می خواهم)) و فرمود : (دعا کردن برای) آنها را به وقت سحر موکول کرد.
ـ امـام صـادق (ع) : هر کس برای خدا از بیماری عیادت کند , هر دعایی که آن بیمار برای اوبکند خداوند اجابت فرماید.
16 ـ پافشاری .
ـ امـام باقر(ع): خداوندعزوجل پافشاری مردمان درخواهش از یکدیگر را ناخوش دارد اما این کار را نسبت به خودش دوست می دارد.
ـ در تـورات آمـده اسـت : در دعـاپـافشاری کنید تا با اجابت دعا رحمت (خدا) شما را فراگیرد و عافیت به شما شادباش گوید.
ـ نیز در تورات ـ : کسی که به احسان و خوبی من امیدوار باشد در خواهش از من پافشاری کند.
ـ امام علی (ع) : در مسالت از خدا پافشاری کن تا درهای رحمت به

رویت گشوده شود.
ـ امـام بـاقر (ع) : به خدا سوگند هیچ بنده مؤمنی در حاجت خود به درگاه خدای عزوجل اصرار نورزد , مگر آن که حاجتش را بر آورد.
ـ پیامبر خدا (ص) : راستی که خداوند درخواست کننده مصر را دوست دارد.
ـ خـدا رحـمـت کـنـد بـنده ای را که از خدای عزوجل حاجتی بخواهد و در دعا (برای آن حاجت) پافشاری کند , خواه دعایش اجابت شود و یا نشود.
ـ از سخنان نجوا آمیز خدای تعالی با موسی : ای موسی ! مانند آن کسی دعا کن (و مرابخوان) که به آنچه نزد من است طمع بسته و رغبت دارد و از
کرده خویش پشیمان است .
ـ نـیـز از هـمـین مناجاتها ـ : بنگر که وقتی از من مسالت می کنی رغبت تو به آنچه نزد من است , چگونه می باشد.

اموری که باید دعا کننده ترک کند.

1 ـ دعا برای چیزهای ناشدنی و ناروا.
ـ امام علی (ع) : ای کسی که دعا می کنی , آنچه را ناشدنی و نارواست از خدا مخواه .
ـ در پاسخ به این سؤال : بی اثرترین دعاها کدام است ؟
فرمود : دعا برای چیزهای ناشدنی .
ـ عرض کردم : پروردگارا , مرا محتاج هیچ یک از آفریدگانت مگردان رسول خدا(ص)فرمود : ای علی ! چنین مگو , زیرا هیچ کس نیست که محتاج
دیگران نباشد عرض کردم : پس ,چه بگویم , ای رسول خدا؟
فرمود : بگو : خدایا! مرا محتاج آفریدگان بد خود مفرما.
ـ شـنـیـد که مردی می گوید : خدایا! ازفتنه به تو پناه می برم , به او فرمود : می بینم که از مال و فـرزنـدت بـه خدا پناه می بری خدای تعالی می فرماید
: ((همانا داراییها و فرزندان شما فتنه (مایه آزمـایـش) هـسـتـند)) (این گونه مگو) بلکه بگو : خدایا! من از فتنه های گمراه کننده به تو پناه می برم .
ـ امام صادق (ع) : در پاسخ به سؤال از آیه ((آن چیزهایی را که خدا بدانها بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده است آرزومکنید)) فرمود :
نباید انسان آرزوی زن و دختر کسی را بکند بلکه باید مانند آنها را آرزو کند(که خدا به او بدهد).
2 ـ شتاب داشتن .
ـ امـام صـادق (ع) : هـرگـاه بنده دعا کند ,خدای تبارک و تعالی پیوسته در فکر حاجت اوست به شرط آن که بنده شتاب به خرج ندهد.
ـ هـر گـاه بـنـده شـتـاب کند و از حاجت خواهی خود (از خدا) دست بکشد خدای تعالی فرماید :بنده ام عجله کرد گویی می پندارد که نیازهای او را کسی جز من برآورده می کند.
ـ مؤمن پیوسته در خیر ورفاه ورحمت خداست مادام که عجله نشان ندهد و نومیدانه دست ازدعا نـکشد (راوی می گوید :) عرض کردم : چگونه عجله
نشان می دهد؟
فرمود : می گوید:مدتهاست دعا می کنم واجابتی نمی بینم .
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : مردم تازمانی که شتاب به خرج ندهند پیوسته در خیر و خوبی خواهند بود عـرض شـد : ای رسـول خـدا , درود خدا برتو ,

چگونه شتاب به خرج می دهند؟
فرمود : به این که بگویند : دعا کردیم اما مستجاب نشد.
3 ـ صلاح کار خود را به خدا نیاموزد.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : خدای تبارک و تعالی فرموده است : ای آدمیزاد! از فرمانی که به تو داده ام اطاعت کن و صلاح کار خود را به من نیاموز.
ـ امـام عـلی (ع) : خدای عز و جل از فراز عرش خود فرمود: ای بندگان من ! از آنچه به شمادستور داده ام فرمان برید و به من نیاموزید که چه چیز
به صلاح شماست , زیرا من به آن داناترم و آنچه را به صلاح شماست از شما دریغ نمی کنم .
ـ امام صادق (ع) : هر که به خدا چیزی راکه نمی داند یاد دهد عرش او به لرزه درآید.

کسی که حاجتش بی درخواست برآورده می شود.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : خدای تعالی فرموده است : هر کس چنان به یاد من باشد که فراموش کند چیزی از من بخواهد بهترین چیزی را که به سؤال کنندگان می دهم به او عطا کنم .
ـ هـر کـس عـبادت خدا او را از مسالت از او غافل کند خداوند بهترین چیزی را که به سائلان خود می دهد عطایش فرماید.
ـ خـدای تعالی فرموده است : هر کس یاد من او را از مسالت از من غافل کند , پیش از آن که از من بخواهد به او می دهم .
ـ خـداونـد مـی فـرماید : کسی که یاد من او را از خواهش از من غافل کند, بالاتر از آن چیزی که به سائلان می دهم او را عطا کنم .
ـ امـام صـادق (ع) : هـرگـاه بـنـده را بـه درگـاه خـدای عز و جل حاجتی باشد و پیش از طلب حـاجـت خود زبان به ستایش (خدا) و درود فرستادن بر محمد و خاندان محمد بگشاید چندان که یادش برود حاجتی نیز داشته است خداوند حاجت او را , پیش از آن که بخواهد , برآورد.
ـ یـک بـار خـدای را خواندم و او پاسخم داد و من حاجت خود را از یاد بردم , زیرا پاسخ دهی خدا و روی آوردن او بـه بـنـده اش در هـنگام دعا بسی بزرگتر و ارزشمندتر است از آنچه که بنده از او می خواهد , حتی اگر خواسته اش بهشت و نعمتهای جاویدان آن باشد.
ـ ابـو حـمـزه : خـداونـد بـه داود(ع) وحـی فرمود که : ای داود! هیچ بنده ای نیست که از فرمان مـن اطـاعـت کـنـد , مـگـر آن کـه خـواسته او را پیش
از آن که بگوید برآورم و پیش از آن که مرا بخواندپاسخش گویم .
ـ فـاطـمه زهرا(ع) : هر که عبادت ناب و خالصانه خود را به درگاه خدا فرا برد , خداوند عز وجل بهترین کاری را که به صلاح اوست برایش فرو فرستد.

آن که دعایش مستجاب می شود.

ـ امام صادق (ع) : هر گاه یکی از شما خواهد که هر چه از خداوند طلب کند به او بدهد باید از همه مـردم چـشم امید برکند و جز به خداامید نبندد پس
, چون خدای عز و جل دانست که او براستی چنین است هر چه از خدا بخواهدعطایش کند.
ـ امام سجاد(ع) : هر که در هیچ کاری به مردم امید نبندد و همه کارهای خود را به خدای عز وجل واگذارد , خداوند هر خواسته ای که او داشته باشد اجابت کند.
ـ امـام حسن (ع) : کسی که در دلش هوایی جز خشنودی (خدا) خطور نکند , من ضمانت می کنم که خداوند دعایش را مستجاب کند.
ـ امـام صـادق (ع) : دلـهـای خـود را وارسـی کـنـیـد اگـر دیدید که خداوند آنها را از خطور هر گونه ناخشنودی نسبت به کارهایی که او می کند پاک ساخته است (جز رضایت و خشنودی از خدا وکرده های او در دلتان نمی یابید) در این صورت هر چه می خواهید از او طلب کنید.

دعاهایی که مستجاب می شود.

ـ امـام صـادق (ع) : سه دعاست که از خدای تعالی پوشیده نمی ماند (ومستجاب می شود) : دعای پـدر در حق فرزندش هرگاه نسبت به او نیکوکار و
فرمانبردار باشد , نفرین پدر در حق او هرگاه وی را بـیازارد و نافرمانی کند ,نفرین ستمدیده در حق ستمگر , دعای ستمدیده در حق کسی که انـتقام او
را از ستمگر گرفته باشد , دعای مرد مؤمن در حق برادر مؤمن خود که به خاطر ما او را کـمـک مـالـی کرده باشد ونفرین او در حق کسی که برادرش
به وی محتاج شده و او می توانسته است نیازش را برطرف سازد و نکرده است .
ـ پیامبر خدا(ص) : دعای چهار نفر رد نمی شود : پیشوای دادگر , پدر برای فرزندش , دعای انسان بـرای برادرش در غیاب او و ستمدیده خداوند
جل جلاله می فرماید : به عزت و جلالم سوگند که گر چه به طول انجامد , اما عاقبت انتقام تو (ستمدیده) را بگیرم .
ـ از نفرین پدر بترسید, که آن ازشمشیر برنده تر است .
ـ امـام علی (ع) : دعای چهارکس رد نمی شود : پیشوای دادگر در حق ملتش و پدر صالح درحق فـرزندش و فرزند صالح در حق پدرش وستمدیده در حق کسی که به او ستم کرده است خداوند , عـز اسـمه , می فرماید : به عزت و جلالم سوگند که حتی اگر زمانی هم بگذرد, سرانجام انتقام تو (ستمدیده) را خواهم گرفت .
ـ امـام صادق (ع) : مبادا ستمگری را در ستم کردن به مسلمانی ستمدیده یاری رسانید , زیرا اگر شـمـا را نـفـریـن کند نفرینش مستجاب می شود
پدرمان رسول خدا(ص)می فرمود : همانا نفرین مسلمان ستمدیده اجابت می شود.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : دعـای کـودکان امت من , در صورتی که به گناهان آلوده نشده باشند , مستجاب می شود.
ـ اگر کسی به مردمی خوبی کند وآنها از وی تشکر نکنند و او نفرینشان کند نفرینش در حق آنان مستجاب می شود.
ـ امام حسن (ع) : کسی که قرآن بخواند دعایش , دیر یا زود , مستجاب می شود.

دعاهایی که مستجاب نمی شود.

ـ امـام صـادق (ع) : دعـای چـهـار کس مستجاب نمی شود : مردی که در خانه اش بنشیند وبگوید: خـدایـا! روزی مـرابـرسـان پس خداوند به او می فرماید: مگربه تودستورنداده ام که در طلب کسب روزی بـرآیی ؟
و مردی که زنش را نفرین کند ,پس خداوند می فرماید : مگر کار او را به تو واگذار نـکـرده ام ؟
نـیز مردی که مال و ثروتی داشته باشد و آن را هدر دهد و بگوید : خدایا! مرا روزی ده , پـس خـداوند پاسخش دهد: مگر به تودستورندادم که صرفه جوباش ؟
ومردی که مال خود را بدون مـدرک و گواه به کسی وام دهد , پس خداوند به او گوید :مگر به تو دستور ندادم که (هنگام وام دادن) گواه ومدرک بگیری
؟
.
ـ امام علی (ع) : پیامبر خدا(ص) شبی از خانه بیرون آمد و به آسمان نگاه کرد و فرمود : این ساعتی اسـت که در آن هیچ دعایی رد نمی شود مگر
دعای مباشر ((7)) , یا شاعر , یا گزمه , یا طنبور زن , یا دهلی .
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : خدای عز و جل فرموده است : هر مخلوقی که به کسی جز من متوسل شود ,دستش را از اسباب آسمانها و زمین کوتاه کنم و آن
گاه چون چیزی از من بخواهد عطایش نکنم و چون مرا بخواند پاسخش ندهم .
ـ امام صادق (ع) : موسی بن عمران بر یکی از یاران خود که در حال سجده بود گذشت و کارش را که انجام داد و برگشت دید او همچنان در حال
سجده است موسی (ع) به او گفت : اگر حاجتت بـه دسـت مـن بر آورده می شد آن را روا می ساختم خدای عز و جل به موسی وحی فرمود که : ای
مـوسـی ! اگـر چندان سجده کند که گردنش بشکند خواهشش رانپذیرم مگر آن که از آنچه من نـاخـوش دارم دسـت کـشیده به آنچه دوست دارم روی
آورد (کارهای زشت را رها کرده کارهای خداپسند انجام دهد).
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : بـایـد امـر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه

خداوند بدان شما را بر خوبانتان مسلطمی گرداندودراین صورت نیکانتان دعامی کنند ولی دعایشان مستجاب نمی شود.
ـ امام صادق (ع) : هر که برای ستم ستمکاری عذر بتراشد (وستمگریهای اورا توجیه کند) خداوندکسی را بر او مسلط گرداند که به وی ستم کند
و در این صورت چنانچه (برای رفع ستم او از خود) دعا کنددعایش مستجاب نشود و خداوند در برابر ستمدیدگی اش به او اجر و پاداش ندهد.
ـ پیامبر خدا(ص) : من از خداوند خواهش کردم که نفرین دوست را در حق دوستش مستجاب نکند.

علل تاخیر در استجابت دعا.

ـ امـام عـلـی (ع) : تاخیر در اجابت دعا تورانومید نگرداند , زیرا که بخشش (خداوند) بسته به نیت (او) است , چه بسا که در برآوردن خواهشت
تاخیر شود تا بدین وسیله خواهنده را پاداش بزرگتر و امیدوار (به بخشش الهی) را بخشش بیشتر دهد ,بسا باشد که چیزی بخواهی و به تو داده نشود
اما دیـر یـا زود بـهـتـر از آن بـه تـو داده شـود , یا برای خیر ومصلحت تو از تو دریغ شده است و بسا خواسته ای که اگر برآورده شود موجب نابودی و تباهی دین توگردد.
ـ تاخیر در اجابت دعا تورا نومید نگرداند , زیرا که بخشش بستگی به نیت دارد.
ـ امـام صادق (ع) : هر آینه بنده دعا می کند و خداوند عز و جل به دو فرشته (موکل بر انسان یا دو فرشته دیگر مامور این کار) می فرماید : من دعای اورا مستجاب کردم اما حاجتش را نگهدارید , زیرا دوسـت دارم صـدای اورا بـشـنوم و همانا بنده دعامی کند و خدای تبارک و تعالی می فرماید
زود خواسته اش را برآورید که من خوش ندارم صدای او رابشنوم .
ـ امام علی (ع) : وقتی با گناهان خود راه را بردعایت بسته ای تاخیردراجابت آن رادیرمشمار.
ـ امام صادق (ع) : از زمانی که خدای عزوجل (در پاسخ خواهش موسی و هارون برای هلاک کردن فـرعـون) فـرمود : ((هر آینه دعای شمااجابت شد)) تا زمانی که فرعون نابود شد چهل سال طول کشید.
ـ اسـحـاق بـن عـمـار : بـه امـام صادق (ع) عرض کردم : آیا می شود دعای کسی مستجاب شود و برآورده شدن آن به تاخیر افتد؟
فرمود : آری ,بیست سال (ممکن است به تاخیر افتد).

علل مستجاب نشدن دعا.

قرآن .
((جـنـگ بر شما مقرر شد , در حالی که آن را ناخوش دارید شاید چیزی را ناخوش بدارید و درآن خـیـر شـمـا بـاشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند باشد خدامی داند و شما نمی دانید)).
ـ در زبـور آمده است : خدای تعالی می فرماید : ای پسر آدم ! تو از من خواهشی می کنی و من برای مصلحت تو آن را برآورده نمی کنم : امادر خواهشت اصرار می ورزی و من خواسته ات را می دهم و تـو بـا کـمک آن مرتکب گناه و نافرمانی ازمن می شوی پس , من بر آن می شوم تا آبرویت
را ببرم لـیـک مرا می خوانی و من پرده پوشی می کنم چه خوبیها که به تو نکرده ام و چه بدیها که تو به من نکرده ای کم مانده است که بر تو چنان خشمی گیرم که دیگر هرگز خشنود نشوم .
ـ امـام بـاقـر(ع)یـاامـام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی می فرماید : همانا برخی از بندگانم از من (توفیق انجام) طاعتی را می طلبد تا بدان سبب او
رادوست بدارم اما من از او دریغ می کنم تا مبادا بر اثر عمل خود دچار عجب و خودپسندی شود.
ـ امـام بـاقر(ع) : خدای عز و جل دنیا را به دوست و دشمن خود می دهد اما آخرت را جز به کسی کـه دوسـتـش دارد نـمـی دهـد همانا مؤمن از پروردگار به اندازه جای یک تازیانه در دنیا طلب مـی کند وخداوند به او نمی دهد اما آخرت را می طلبد و خداوند هرچه خواهد به او دهد , و کافر را
در دنیا هرچه خواهد بدهد ولی در آخرت به اندازه جای یک تازیانه می طلبد و به او نمی دهد.
ـ امـام صـادق (ع) : مـردی خـدمت امیر المؤمنین (ع) آمد وعرض کرد : من خدا را می خوانم ولی اجـابـتـی نـمـی بـیـنـم ؟
حضرت فرمود : چون تو خدا را با صفاتی جز صفات او وصف می کنی (و می خوانی) همانادعا را چهار خصلت باشد : اخلاص باطنی , حضور
نیت (وقلب) , شناخت وسیله و انـصاف داشتن درخواسته آیا تو با آگاهی از این چهار نکته دعا می کنی ؟
عرض کرد : خیر حضرت فرمود : پس , آنها رابشناس (و با توجه به این چهارنکته دعا کن).
ـ خدای تعالی فرموده است : به عزت وجلال و عظمت و شکوهم سوگند

که من دریغم می آید در دنیا به دوست خود چیزی دهم که او را از یاد من غافل کند , زیرا می خواهم مرابخواند تا صدایش را بـشـنوم و کافر را به آرزویش می رسانم , زیرا از او نفرت دارم و نمی خواهم مرا بخواند و صدایش را بشنوم .
ـ امام علی (ع) : گاه چیزی را (از خدا) می خواهی اما به تو داده نمی شود و دیر یا زود بهتر ازآن به تـو داده می شود , یا به خاطر آنچه خیر و مصلحت تو در آن است از برآورده شدن خواسته ات دریغ مـی شـود , زیـرا بـسا خواسته ای که اگر بر آورده شود به نابودی و تباهی دین تومی انجامد
پس , چیزی بخواه که زیبایی و نیکیش برایت می ماند و پیامد سوئی ندارد.

بر حذر داشتن از دعای ناآگاهانه .

قرآن .
((و آدمی به دعا شری را می طلبد چنان که گویی به دعاخیری را می جوید و آدمی تا بوده شتابزده بوده است)).
((گفت : ای نوح ! او از خاندان تو نیست , او عملی است ناصالح از سر ناآگاهی از من چنین مخواه برحذر می دارم تو را که از مردم نادان باشی)).
ـ امام صادق (ع) : راههای نجات و نابودی خودت را بشناس تا مبادا از خدا چیزی را به گمان این که نجات تو در آن است بخواهی , حال آن که سبب نابودی تو می شود خدای عز و جل فرموده است : ((انسان به دعا شری رامی طلبد)).

نهی از دعاکردن برای ستمگران وکافران .

قرآن .
((نباید پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند برای مشرکان هر چند خویشاوندان باشند ـ پس از آن که دانستند به جهنم می روند ـ طلب آمرزش کنند
آمرزش خواستن ابراهیم برای پدرش , نبود مگر به خـاطـر وعـده ای کـه بـه او داده بـود و چـون بـرای او آشکار شد که پدرش دشمن خداست از او بیزاری جست , زیرا ابراهیم بسیار خدای ترس (یا دعا کننده یا دل رحم) و بردبار بود)).
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که برای بقای ستمگری دعا کند هر آینه خواستار نافرمانی خداوند در زمین او شده است .
ـ برادر امام کاظم (ع) , علی بن جعفر ,از آن حضرت پرسید که آیا رواست مردی مسلمان برای پدر و مـادر کـافر خود در نماز آمرزش بخواهد؟
حضرت فرمود : اگر در کودکی آنها را از دست داده و نـمـی دانـد کـه مـسلمان شده اند یانه اشکالی ندارد , اما اگر بداند که کافر بوده اند نباید برایشان
آمرزش بطلبد واگر نمی داند , برایشان دعا کند.

دعا خالی از تاثیر نیست .

ـ امـام سـجـاد(ع) : دعـای مـؤمن از سه حال خارج نیست : یا برایش ذخیره می گردد , یا در دنیا برآورده می شود , یا بلایی را که می خواهد به او
برسد دفع می کند.
ـ پـیامبر خدا(ص) : هر مسلمانی که خدا رابه دعایی بخواند و آن دعا برای قطع رحم یا رسیدن به گناهی نباشد خدای تعالی یکی از این سه کار را در حق او می کند : یا دعایش را در دنیا برآورد , یا آن را ذخیره آخرت او قراردهدویابدی وگزندی را از او دورسازد.
ـ پس , هرگاه این شرایط دعا را که گفتم رعایت کردی و نیت و درونت را برای خدا پاک و خالص گردانیدی بشارت باد تو را به یکی از این سه چیز :
یا خواهشت بزودی برآورده می شود , یا بهتر از آن بـرای تـو ذخیره می گردد , یا بلایی را از تو بر می گرداند که اگر آن را بر تو می فرستاد , نابود می شدی .
ـ امـام صـادق (ع) : خـداونـد به حساب مؤمن رسیدگی می کند و به او می فرماید : این حساب را مـی شناسی ؟
عرض می کند : نه , ای پروردگار خداوند می فرماید : در فلان و بهمان شب چنین و چـنـان دعـایـی (و خـواهشی) کردی و من آن را برای تو
اندوختم حضرت فرمود : آن مؤمن چون عظمت ثواب و پاداش خدا رامی بیند عرض می کند : پروردگارا , کاش هیچ دعا و خواهش مرا در دنیا
برآورده نمی کردی وآنها را برای (آخرت) من می اندوختی .
ـ امام باقر(ع) : هر گاه خداوند بنده ای را دوست بدارد او را در فشار شدید بلا قرار دهد و باران بلا برسرش فرو ریزاند , پس چون به درگاه او دعا
کند , فرماید : لبیک بنده من , لبیک اگر (خواهی) خواسته تو را در دنیا دهم هر آینه توانم که دهم اما اگر به تاخیر اندازم پس آنچه در نزد خود برایت
ذخیره کنم , برای تو بهتراست .
ـ امـام صـادق (ع) : مـؤمـن پاداش نیک (و چشمگیر) آخرت را که می بیند آرزو می کند کاش هیچ دعایی از او در دنیا مستجاب نمی شد.
ـ پـیـامبر خدا(ص) : همانا پروردگار شمابا حیا و بخشنده است و شرم دارد از این که بنده دست (خواهش) به سوی او بگشاید و دست خالی
برگرداندش .

آثار دعا برای مردان و زنان مؤمن .

ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ دعایی زودتر از دعایی که انسان در غیاب کسی می کند , مستجاب نمی شود.
ـ از جمله وحیهای خدا به موسی (ع)این بود : مرا با زبانی بخوان که با آن نافرمانیم نکرده ای , موسی عرض کرد : چنین زبانی را ازکجا بیاورم ؟ خداوند فرمود : مرا از زبان کسی دیگر بخوان .
ـ امام باقر(ع) : دعایی که زودتر از همه به اجابت می رسد دعایی است که برادر (مؤمن) در غیاب برادرش می کند , چون ابتدا برای برادرش دعا کند فرشته ای که بر او گماشته شده است گوید : آمین , تو را نیز دوچندان آن (خواهشی که برای برادرت از خدا کرده ای) باد.
ـ نزدیکترین و سریعترین دعا به اجابت دعایی است که انسان در غیاب برادر (دینی) خود برای او می کند.
ـ امام صادق (ع) : فاطمه (ع) هر گاه دعا می کرد برای مردان و زنان مؤمن دعا می کرد و برای خودش دعا نمی کرد در این باره از آن حضرت سؤال شد , فرمود : اول همسایه بعد خانه .
ـ دعای مسلمان برای برادرش درغیاب او , به دعا کننده روزی می رساند و بلا را از او بر می گرداند و فرشته به او می گوید : تو رانیز دوچندان آن دعا باد.
ـ دعای مؤمن در حق مؤمن بلا را از او دور می کند و روزیش را زیاد می گرداند.
ـ امام باقر(ع) : بر تو باد به دعا کردن برای برادرانت در غیاب آنها , زیرا این کار روزی را فرو می ریزد حضرت این جمله را سه بارفرمود.
ـ امام علی (ع) : دعای هیچ کس را خردو ناچیز مشمار , که (حتی) دعای یهودی در حق خودش مستجاب نمی شود اما درباره شما به اجابت می رسد.
درباره فضیلت دعا برای برادران دینی در غیاب آنان , اخبار و روایات بسیار زیادی واردشده است .

دنيا.

قرآن .
((پـس , تو نیز از کسی که از سخن ما رویگردان می شود وجز زندگی دنیوی را نمی جوید اعراض کن منتهای دانش آنان همین است پروردگار تو به آن که از راهش گمراه می شودیا به راه هدایت می افتد داناتر است)).
((بعد از اینان گروهی به جایشان نشستند و وارث آن کتاب شدند که به متاع دنیوی دل بستند و گـفتند که به زودی آمرزیده می شویم واگر همانند آن
باز هم متاعی بیابند برگیرند آیا از ایشان پیمان نگرفته اند که درباره خدا جز به راستی سخن نگویند , حال آن که آن چه را در آن کتاب آمده بود خوانده
بودند؟
سرای آخرت برای کسانی که می پرهیزندبهتر است آیا تعقل نمی کنید؟
)).
ـ امام علی (ع) : دنیا از آن رو دنیا نام گرفته که پست ترین (یا نزدیکترین) چیزهاست و آخرت از آن رو آخرت نامیده شده که سزاو پاداش در آن جاست .
ـ یزید بن سلام از رسول خدا(ص) پرسید : دنیا چرا دنیا نامیده شده است ؟
فرمود : چون دنیا پست اسـت و پـایـیـن تـر از آخـرت آفریده شده است اگر همپایه با آخرت آفریده شده بود اهل آن فانی نـمـی شـدنـد , هـمـچنان که اهل
آخرت چنانند عرض کرد : آخرت چرا آخرت نامیده شده است ؟
حضرت فرمود : چون متاخر است و بعد از دنیا فرا می رسد , سالهایش به وصف نیاید و روزهایش بی شمار است وساکنان آن نمی میرند.
ـ امام علی (ع) : مردم فرزندان دنیایندو هیچ کس برای دوست داشتن مادرش سرزنش نمی شود.
ـ مردم فرزندان دنیا هستند و فرزندبر دوست داشتن مادرش سرشته شده است .

دنیا کشتزار آخرت است .

ـ امام باقر(ع) ـ درباره آیه ((و نیکو(سرایی است) سرای پرهیزگاران)) ـ
: آن سرای دنیاست .
ـ دنیا یاور خوبی برای آخرت است .
ـ امـام عـلی (ع) : دنیا چه سرای نیکویی است برای کسی که آن را خانه
(همیشگی) خویش نداند و چه جایگاه خوبی است برای کسی که آن را
وطن
خود قرار ندهد.
ـ آخرت با دنیا به دست می آید.
ـ پیامبر خدا(ص) : دنیا کشتزار آخرت است .
ـ امام باقر(ع) : از جمله سخنان نجواآمیز خدای تعالی با موسی (ع) این
بود که دنیا سرای ستمگران است مگر آنان که در دنیا کردار نیک کنند ,
برای
اینان دنیا سرایی نیکوست .
ـ امـام علی (ع) : بد سرایی است دنیابرای کسی که خود را در آن (برای
آخرت) آماده نکند و در آن بیمناک نباشد.

دنیا برای آخرت آفریده شده است .

ـ امـام علی (ع) : همانا خدای سبحان دنیارا برای پس از آن آفریده و اهل دنیا را در آن می آزماید تا معلوم شود که چه کسی نیک کردارتر است , ما برای دنیا آفریده نشده ایم و به کوشش در آن (برای به دست آوردن حطام دنیوی) مامور نگشته ایم .
ـ دنیا نه برای خودش که برای جزخود آفریده شده است .
ـ پـیـش از آن کـه پیکرهایتان از دنیابرود , دلهای خود را از آن بیرون برید , زیرا در اینجا آزمایش می شوید وبرای جز آن آفریده شده اید.
ـ پیامبر خدا(ص) : بنده باید از دنیای خود برای آخرتش و از زندگی خود برای مردنش و از جوانی خود برای پیریش توشه برگیرد ,زیرا که دنیا برای شما آفریده شده است و شما برای آخرت .

تفسیر دنیا (1).

دنیای بلاغ ((8)) و دنیای ملعون .
ـ امام سجاد(ع) : دنیا دو گونه است :دنیای بلاغ و دنیای ملعون .
ـ پـیـامبر خدا(ص) : دنیا و هرچه در آن می باشد ملعون است مگر آنچه که به واسطه آن خشنودی خدا طلب شود.
ـ دنیا و هرچه در آن می باشد ملعون است مگر آنچه که در دنیا در راه خدای عز و جل استفاده شود.
ـ خـدای تعالی به موسی (ع) وحی فرمود : دنیا سرای کیفر است , در آن آدم را به سبب خطایی که از او سـر زد کیفر دادم وآن راملعون قرار دادم و
هرچه در دنیاست ملعون است مگر آنچه که برای من باشد.
ـ امام علی (ع) : بدانید که دنیا سرایی است که هیچ کس از آن به سلامت نمی رهد جز با دل برکندن از آن وهیچ کس به واسطه کاری که برای دنیا کند نجات نمی یابد مردم برای آزمایش گرفتار دنیا شـده اند آنچه را از دنیا به خاطردنیا برگرفتند ازکفشان برود و باید حساب پس دهند وآنچه را از دنیا
برای غیر آن (آخرت) به دست آوردند به آن برسند و همیشه با آنهاست .
ـ امام صادق (ع) ـ در زیارت وداع باامام حسین (ع) ـ : خدایا! نه چندان دنیا را برمن زیاد گردان که بـا سـرگـرم شدن به زیباییهای شگفت آور و فریفته شدن به درخشندگی زیورهای آن از یاد تو باز مـانـم ونه چندان در تنگنایم قرار ده که رنج آن به کار من (برای آخرت) لطمه زند و هم و غم آن
سـیـنـه ام را بـیـاکـند از دنیا آن اندازه به من ده که از بندگان بدت بی نیاز مانم و به سبب آن به خشنودی تو دست یابم .

تفسیر دنیا (2).

دنیای به اندازه کفاف و دنیای بیش از آن .
ـ امـام علی (ع) ـ به مردی که از نیازمندی خود نزد او شکوه کرد ـ : بدان که هر چه از دنیا بیش از قوت و نیازت به تو رسد تو خزانه دار آن برای دیگران هستی .
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : دنـیـا را بـرای اهـلـش واگـذارید , زیرا هر که از دنیا بیش از حد کفایت خودبرگیرد , نادانسته , مرگ خود را شتاب بخشیده است .
ـ امام علی (ع) : در دنیا بیش از احتیاج نجویید و بیش از کفاف از آن نخواهید.
ـ انـدک دنـیـا بهتر است از بسیار آن و آنچه به قدر کفایت باشد شایسته تر است از آن مقدار که به نابودی آدمی انجامد.
ـ امـام صـادق (ع) : لقمان به فرزندش گفت :از دنیا به قدر کفاف برگیر و آن را رها مکن چندان که نانخور مردم شوی و در آن چندان فرومرو که به آخرتت زیان رساند.
ـ پـیامبر خدا(ص) : هیچ کس از ما , از پیشینیان و پسینیان , نیست مگر آن که در روز قیامت آرزو می کند کاش از دنیا بیش از قوتش به او داده نمی شد.
ـ امـام صـادق (ع) : اگـر تـوانی از دنیا به چیزی دست نیابی که فردا(ی قیامت) از آن باز خواست شوی , این کار را بکن .
ـ امـام علی (ع) : متاع دنیا چون خاشاک است و مال و میراثش گل و لای و لجن , به قدر کفاف از آن بـرگرفتن بهتر است از جمع کردن آن , دل
برکندن از آن آرام بخش تر است تا دل بستن به آن , فزونخواه محکوم به فقر و درویشی است ودنیا گریز در آرامش و آسودگی است .
ـ سـلمان فارسی (رض) در هنگام مرگ اظهار تاسف و دریغ کرد , سؤال شد : ای اباعبداللّه , ازبهر چه افسوس می خوری ؟
گفت : اندوه و افسوسم برای دنیا نیست , بلکه چون پیامبر خدا(ص) به ما سفارش کرد و فرمود : باید قوت روزانه هر یک از شما به اندازه رهتوشه یک
مسافرباشد , من با این هـمـه اثـاثـیـه ای کـه پیرامونم هست می ترسم از دستور آن حضرت تخطی کرده باشم و سپس با دستش به اثاث خانه اش اشاره
کرد و گفت : آن بالش و شمشیر و قدح .

بر گرفتن از دنیا به اندازه ضرورت .

ـ امام علی (ع) : این پیامبران و برگزیدگان خدا از دنیا دل برکندند و سپس مردمان صالح و پارسا در پی آنان رفتند و دنیا را چون مرداری دیدند که
جز در حال ضرورت خوردن از آن بر هیچ کس روا نیست و از آن به اندازه ای خوردند که زنده بمانند و نمیرند و دنیارا به منزله لاشه ای بس گندیده دانستند که هر کس (از آنها) بر آن می گذشت دهان (و بینی)خود را می گرفت آنان از دنیا به کمترین قوت بسنده می کردند.
برادران من ! به خدا سوگند دنیا , در این سرای و آن سرای ـ در نظر کسی که اندیشه اش راناب و فکرش را خالص گرداند ـ گندیده تر از لاشه و
ناخوشایندتر از مردار است , اما آن که کارش دباغی پوست است , مانند کسی که از کنار آن لاشه و مردار می گذرد یا نزدیکش نشسته است
گندیدگی آن را حس نمی کند وبویش آزارش نمی دهد.
ـ امام صادق (ع) : دنیا در نظر من چونان مردار است , که هر گاه ناچار شوم از آن می خورم .
ـ امام علی (ع) : مؤمن به دنیا تنها به دیده عبرت می نگرد و از روی ناچاری از آن قوت خود را برمی گیرد و با گوش خشم و نفرت به آن گوش می دهد.
ـ کسی که از دنیا کم (و به اندازه نیاز)برگیرد مایه ایمنی بسیار به دست آورده است و هر که از آن مقدار زیادی به دست آورد مایه هلاک خود را افزون ساخته است .
ـ بخشی از اندرزنامه آن حضرت به یکی از یارانش ـ : هر که تقوای خدا پیشه کند قوی شود و از غذا و آب سیر گردد وخردش از حد دنیا پرستان
فراتر رود حرام دنیا را پلید داند و از شبهات آن دوری گزیند , به خدا سوگند که به حلال خالص دنیا هم روی خوش نشان ندهد , مگر به اندازه ای که نیاز دارد ,مانند تکه نانی که بدنش را نیرو دهد و جامه ای که برهنگیش را بپوشاند , آن هم از درشت ترین و زبرترین خوراک و لباسی که به
دستش می رسد و به آنچه هم که چاره ای از آن ندارد اطمینان وامیدی ندارد.
ـ دنیا سرای منافقان است نه سرای پرهیزگاران , پس از دنیا به اندازه ای

بهره برگیر که به بدنت نیرو دهد و زنده بمانی و توشه ای برای معادت باشد.
ـ پیامبر خدا (ص): از زیادیهای دنیا (وآنچه مازادبرنیازشماست) بگریزید همچنان که از حرام می گریزید , دنیا را کم اهمیت بدانیدهمچنان که
مردار را و از زیادیهای دنیا و کردارهای ناپسندتان به درگاه خدا توبه برید تا ازعذاب سخت رهایی یابید.

دنیا از آن کسی است که آن را رها کند.

ـ پیامبر خدا (ص) : خدای تبارک و تعالی به دنیا وحی فرمود : در خدمت آن کس باش که مرا خدمت می کند و آن را که در خدمت توست به رنج
در فکن .
ـ چون خداوند دنیا را بیافرید, او را به اطاعت خود فرمان داد و دنیا پروردگارش را اطاعت کرد پس , خدا به دنیا فرمود : با هر که تورا بجوید ,
سر ناسازگاری نشان بده و به هر که با تو مخالفت ورزد روی خوش و سازگاری نشان بده پس , دنیا بر این سفارشی که خدا به آن کرد می چرخد و
همان سرشت اوست .
ـ خداوند جل جلاله به دنیا وحی فرمودکه : هر که تو را خدمت کند به رنجش درفکن و به هر که تو را دور فکند خدمت کن .
ـ امام علی (ع) : بهره دنیا به سوی آن کس می شتابد که خواستار آن نباشد.
ـ دنیا از آن کسی است که آن را رهاکند وآخرت برای کسی است که آن را بجوید.
ـ هر که برای دنیا بکوشد آن را ازدست بدهد و کسی که از دنیاخواهی دست کشد , دنیا به سراغش آید.
ـ کسی که از دنیا دوری کند , دنیا با خواری نزد او آید.
ـ کسی که دنیا را خدمت کند , دنیا اورا به خدمت گیرد وکسی که خدای سبحان را خدمت کند دنیا به خدمت او درآید.
ـ اگر تو به دنیا روی کنی او به توپشت کند و اگر تو به دنیا پشت کنی او به تو روی آورد.
ـ پیامبر خدا(ص) : خدای تعالی دنیا را به نیت آخرت می دهد و از این که دنیا را به نیت دنیا بدهد ابا دارد.
ـ امام علی (ع) : هر که در طلب دنیابکوشد به آن نرسد و هرکه از آن دست بکشد دنیا خود نزد او آید.
ـ حکایت دنیا حکایت سایه توست که اگر بایستی می ایستد و اگر دنبالش کنی دور می شود.
ـ به موسی (ع) وحی شد که : هیچ کس نیست که دنیا را بزرگ شمارد و در آن شادمانی و خرمی بیند و هیچ کس آن را خرد وناچیز نشمرد جز آن
که از آن سود برگرفت .

نکوهش ناآگاهانه دنیا.

ـ پیـامـبر خدا(ص) : اگر کسی بگوید : نفرین بر دنیا , دنیا گوید : نفرین بر نافرمانترین ما دو نفر نسبت به پروردگار.
ـ بـه دنـیـا نـاسـزا مـگـویـیـد کـه آن نـیـکو مرکبی است برای مؤمن , زیرا به وسیله آن به خیر و خـوبـی می رسد و از شر و بدی می رهد هر گاه بنده
بگوید : لعنت خدا بر دنیا , دنیا گوید : لعنت خدا برنافرمانترین ما نسبت به پروردگارش .
ـ امـام عـلـی (ع) : ای کـسـی کـه دنـیـا رانـکـوهـش مـی کـنـی , امـا فـریـفته پوچیها و اباطیل آن هـسـتی !فریفته دنیایی ونکوهششش می کنی ؟ آیاتو او را مجرم و گناهکار می دانی یا او تو را؟
دنیا کـی شـیـفـته ات کرد یا کی فریبت داد؟
دنیابرای کسی که از در راستی با آن درآید سرای راستی اسـت و بـرای کـسی که آنرا نیک بفهمدسرای عافیت و سعادت است و برای کسی که از آن
توشه بردارد سرای توانگری و بی نیازی است .
ـ ای کـه دنـیـا را نکوهش می کنی ! آیا توبر او دعوی جرم و گناه داری یا او بر تو؟
یکی از حاضران گـفـت : ای امیرالمؤمنین ! من بر اودعوی جرم و گناه دارم حضرت به او فرمود : با این حال چرا آن را نـکـوهـش می کنی ؟
مگر نه این که دنیا برای کسی که با آن از در راستی درآید سرای راستی اسـت اگـردنـیـا را بـر تـلخیهایش نکوهش می کنی بر شیرینهایش نیز آن را
بستای , در غیر این صورت رهایش کن و نه به مدح آن زبان بگشای و نه نکوهشش .
ـ امـا بـعـد , چـه شـده اسـت کـه گـروهی دنیا را نکوهش می کنند و به آن پشت می کنند؟
دنیا بـرای کـسـی کـه بـا آن از در راسـتـی درآیـد سـرای راستی است ای جابر! کیست آن که دنیا را نکوهش می کند حال آن که دنیا خود اعلان جدایی
کرده است ؟
پس , گروهی در فردای پشیمانی آن را نکوهش کنند(و گروهی دیگر آن را بستایند) و دنیا به همه آنان خدمت کرده است .

ـ امام هادی (ع) : دنیا بازاری است که گروهی در آن سود می برند و گروهی زیان می بینند.

بینا شدن در دنیا.

ـ امـام عـلـی (ع) : هـمانا دنیا آخرین دید رس کور است و فراتر از آن را نمی بیند , اما شخص بیناو بـابصیرت نگاهش را از دنیا فراتر می برد و می داند که سرای حقیقی در ورای این دنیاست پس بینا از دنیا دل برمی کند و کور به آن روی می کند شخص با بصیرت از آن توشه بر می دارد و کور برای آن توشه فراهم می آورد.
ـ هـر کـه بـه وسـیـلـه دنـیا نگاه کند (و آن را آینه عبرت سازد) دنیا بینایش گرداند و هر که به دنیابنگرد (و جز آن نبیند) دنیا کورش سازد (و ورای آن را نبیند).

ویژگیهای دنیای نکوهیده .

ـ امام علی (ع) : دنیا خوابی است و فریفته شدن به آن مایه پشیمانی است .
ـ دنیا بازار زیان است .
ـ دنیا میدان به خاک افتادن خردهاست .
ـ دنیا مضحکه ای گریه انگیز است .
ـ دنیا طلاق داده زیرکان است .
ـ دنیا زهر است , کسی آن را می خورد که نمی شناسدش .
ـ دنیا معدن بدی و جایگاه فریب است .
ـ دنیا برای هیچ نوشنده ای گوارا و به هیچ دوستی وفادار نیست .
ـ دنیا کشتزار شر و بدی است .
ـ دنیا آرزوی نگونبختان است .
ـ دنیا (آدمی را) تسلیم می کند.
ـ دنیا (آدمی را) خوار می سازد.
ـ دنیا آرزوی پلیدان است .
ـ کسی که با دنیا پیوند زند , پیوندش بریده شود (و به آرزویش نرسد).
ـ مسیح (ع) : ای آن که دنیا را به هدف کار خیر کردن می جویی , ترک کردن دنیا کاری نیکوتر است .
ـ روایت شده است که چون عثمان بن مظعون درگذشت پیامبر(ص) پارچه را از صورت اوکنار زد و میان دو چشمش را بوسید وآن گاه مدتی طولانی گریست و چون تابوت را برداشتندپیامبر فرمود : خوشا به حالت ای عثمان ! نه دنیا جامه خود را برتو پوشاند ونه تو جامه دنیا راپوشیدی .

دنیا دوستی منشا هر گناهی است .

ـ از وحیهای خدای تعالی به موسی (ع):بدان که بذر هر گمراهی و فتنه ای را دنیا دوستی افشانده است .
ـ پیامبر خدا(ص) : بزرگترین گناهان دنیا دوستی است .
ـ امام صادق (ع) : منشا هر گناهی دنیا دوستی است .
ـ پیامبر خدا(ص) : دنیا دوستی ریشه هر معصیت و آغاز هر گناهی است .
ـ امام علی (ع) : دنیا دوستی منشا فتنه ها و ریشه محنتهاست .
ـ شیفتگی به دنیا منشا همه آفات است .
ـ همانا دنیا مایه تباهی دین و سلب یقین است و راس فتنه ها و ریشه رنجها و محنتها همان است .
ـ همانا تو خدای سبحان را با کاری زیانبارتر از دنیا دوستی دیدار نخواهی کرد.
ـ در حـدیـث مـعـراج آمـده است : اگر بنده به اندازه (همه) اهل آسمان و زمین نماز بگزارد و به اندازه روزه اهل آسمان و زمین روزه بگیرد و چون فرشتگان از طعام کناره گیرد و جامه (فقیران) بـرهـنـه را بـپـوشـد , اما ذره ای ازحب دنیا یا رفاه آن , یا ریاست آن یا زیور و زینت آن را در دلش مشاهده کنم , هرگز در سرای و جوار من نخواهد بود و محبت خود را از دلش برخواهم کند.
ـ امـام صـادق (ع) : نـخستین چیزهایی که موجب نافرمانی و معصیت خدا شد شش چیز بود :دنیا دوستی , ریاست طلبی , شکم پرستی , زن دوستی ,
پرخوابی و راحت طلبی .
ـ امام سجاد(ع) : بعد از شناخت خدای عزوجل و شناخت پیامبر او (ص) هیچ عملی بهتر ازبغض و نفرت از دنیا نیست و این معاصی از آن
سرچشمه گرفت : زن دوستی , دنیا دوستی ,ریاست طلبی , تن آسایی , شهوت کلام و عشق به مقام و ثروت همه هفت خصلت در دنیادوستی جمع شده
است از ایـن رو , پـیامبران و عالمان , بعد از شناخت این مطلب , گفتند که :دنیادوستی سرچشمه هر گناهی است .

آنچه که دنیادوستی به شمار نمی آید.

ـ پیامبر خدا(ص) : جستن آنچه از دنیاکه تو را اصلاح می کند دنیا دوستی نیست .
ـ ابـن ابی یعفور : به امام صادق (ع)عرض کردم : ما دنیا را دوست داریم فرمود : تا با آن چه کنی ؟
عرض کردم : ازدواج کنم , حج بروم , خرج خانواده ام را بدهم , به برادرانم رسیدگی کنم و صدقه بدهم حضرت فرمود : این ازدنیا نیست بلکه از
آخرت است .

پیامدهای دنیا دوستی .

ـ امام علی (ع) : پس , دنیا را رها کن که دنیا دوستی (انسان را) کور و کر و لال و خوار می سازد.
ـ دنـیـا دوستی خرد را تباه می کند و دل را از شنیدن حکمت کر می سازد و موجب عذاب دردناک می شود.
ـ خداوند به داود فرمود : ای داود!از دلهای وابسته به شهوات و خواهشهای دنیوی پرهیز کن , زیرا که خردهای آنان از (دیدن)من در حجابند.
ـ امام علی (ع) : هر که دنیا بر او چیره شوداز دیدن آنچه فراپیش اوست کور گردد.
ـ آن کـه دلـش غرق دنیادوستی باشدسه چیز از این جهان پیوسته با او باشد : اندوهی که او را رها نسازد , حرصی که از او دست برندارد و آرزویی
که به آن نرسد.
ـ امام صادق (ع) : هر که به دنیا دل بنددبه سه چیز دل بسته است : اندوه بی پایان و آرزوی دست نیافتنی و امید نا رسیدنی .
ـ امام علی (ع) : هر که دوستدار ماندن است , باید برای مصیبتها و گرفتاریها دلی شکیبا آماده کند .
ـ پـیـامبر خدا(ص) : دنیادوستی در دل هیچ بنده ای جا نکرد مگر آن که سه چیز پیوسته با او شد: گـرفـتـاری و مـشـغـله ای که رنج آن را پایانی نباشد , فقری که به توانگری و بی نیازی نینجامد وآرزویی که به آخر نمی رسد.
ـ امام علی (ع) : اگر به دنیا دل بندیدعمر خود را در راه چیزی صرف کرده اید که نه شما برای آن می مانید و نه آن برای شما.
ـ هر که هم و غمش دنیا باشد , درهنگام جدا شدن از آن بسیار حسرت و دریغ خورد.
ـ امام صادق (ع) : هر که بیشتر به دنیابچسبد هنگام جدایی از آن بیشتر افسوس خورد.
ـ امام علی (ع) : دنیا دوستی موجب طمعکاری می شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : جدا شدن طمع از دلی که دنیا دوست باشد حرام است .
ـ دنـیـا مـایـه گـرفـتـاری دلـها و تن هاست , خدای تبارک و تعالی از نعمتهای حلالش که به ما داده بازخواست می کند , چه رسد به نعمتهایی که از حرام
به دست آید.
ـ امام علی (ع) : دنیا دوست برای دیگران جمع می کند.

ـ آنـان کـه از دنـیـا بهره مند و کامروایند دلهایشان گریان است هرچند (به ظاهر) شادباشند , از خویشتن بسیار خشمگین و ناراضی هستند هر چند به سبب پاره ای از آنچه در دنیانصیبشان شده است , خوشحال باشند.
ـ امام کاظم (ع) : کسی که دنیا را دوست داشته باشد , ترس از آخرت از دلش برود.
ـ مصباح الشریعة : امام صادق (ع)فرمود : هر که دنیا را دوست داشته باشد دچار تکبر شود و هر که آن را بپسندد و نیکویش شمارد حریص گردد و
هرکه دنیا را بطلبد گرفتار طمع گردد و هرکه آن را بـسـتـاید دنیا جامه ریابر او پوشاند و هر که دنیا را بخواهددچار عجب وخودپسندی گردد و هرکه
به آن تکیه کند دنیااو را بر مرکب غفلت نشاند.
ـ امـام عـلـی (ع) : به سبب دنیا دوستی است که گوشها از شنیدن حکمت کر شده و دلها از دیدن نور بصیرت کور گشته است .
ـ در خبر معراج آمده است که خدای تبارک و تعالی فرمود : ای احمد! اگر بنده به اندازه نمازهای اهـل آسـمـان و زمـیـن نـماز گزارد و به اندازه روزه
های اهل آسمان و زمین روزه بگیرد وچون فـرشتگان از غذا کناره گیرد و جامه عابدان بر تن کند , اما در دل او ذره ای دنیا دوستی یاشهرت طـلـبی ,
یا ریاست طلبی , یا علاقه به زیورهای دنیا ببینم هرگز در خانه ام به جوار من درنیاید و مـحـبت خود را از دل او بر کنم (و دلش را سیاه کنم تا مرا از یاد برد و حلاوت محبت خودرا به او نچشانم).

نفرت از دنیا.

ـ امـام عـلـی (ع) : آیـا آزاده ای نـیـسـت کـه این خرده ریزه های لای دندانها (دنیا) را برای اهلش واگذارد؟
بدانید که جانهای شما را بهایی جزبهشت نیست , پس آنها را جز به این بهامفروشید.
ـ ایـن پـیـامـبـران و بـرگـزیـدگـان خـدا از(آلـوده شـدن بـه) دنـیـا رستند و در آنچه از دنیا که خداوندبه زهدشان خوانده بودزهدورزیدند وآنچه را خدا دشمن داشت دشمن داشتند و آنچه را او خرد شمرد , خرد شمردند.
ـ امـام سـجـاد(ع) هـر گـاه آیـه ((ای کـسانی که ایمان آورده اید , از خدا بترسید و با راستگویان بـاشـید))راتلاوت می کرد,می گفت : خدایا! مرا در بالاترین درجه این فراخوان قرارده وبا برخوردار کردن از اراده قوی (برای پاسخ گفتن به این دعوت تو) یاریم رسان و دل و زبانی روزیم کن که در نکوهش دنیا ودوری کردن از آن همگام باشند تا این که جز سخن راست نگویم .
ـ امام علی (ع) : سرمشق بودن پیامبرخدا(ص) برای تو کافی است و راهنمایی است برای این که به نـکـوهـیـدگـی و نـنگین بودن دنیا و فراوانی رسواییها و بدیهایش پی بری , چه آن که دنیا از آن حضرت گرفته شد و برای دیگران فراهم گشت و ازشیر (مادر) دنیا بازگرفته شد و از زیباییها و زخارف آن دور گشت پس , به پیامبر پاک و پاکیزه ات اقتدا کن , زیرا که آن حضرت برای کسی که بـخـواهـد بـه کـسـی تـاسـی جـوید سرمشق است و
برای کسی که بخواهد به کسی منتسب باشد بـهترین است ومحبوبترین بندگان نزد خدای متعال کسی است که به پیامبراو تاسی جوید و از او پیروی
کند.
لـقـمه دنیا را با اطراف دندان می خورد (به اندازه ضرورت از دنیا برمی گرفت) و گوشه چشمی هـم بـه دنیا نداشت , پهلوهایش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه تر بود, دنیا به او پیشنهاد شد اما ازپذیرفتن آن سرباز زد و دانست که خدای سبحان چیزی (علاقه به دنیا) را دشمن دارد او هم
آن رادشمن گرفت , چیزی را خوار دارد او هم خوارش داشت و چیزی را خرد می شمارد او هم خرد شمرد اگردر ما هیچ (عیبی) نبود جز همین که آنچه را خدا و پیامبرش دشمن دارند دوست داشـتـه باشیم و آنچه راخدا و پیامبرش خرد شمرده اند بزرگ و با ارزش شماریم , همین خود برای

مخالفت
ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی بود.
[رسـول خـدا(ص)] روی زمین غذا می خورد و همچون بردگان می نشست , بادست خود کفشش رامی دوخت و جامه اش را وصله می زد و بر
الاغ برهنه سوار می شد و پشت سر خود شخص دیگری را هـم سوار می کرد پرده ای با نقش ونگار بر در خانه اش آویخته دید به همسرش گفت :
ای زن ! این پرده را ازجلو چشم من بردار, زیرا هرگاه به آن می نگرم به یاد دنیا وزرق وبرق آن می افتم .
او از ته دل از دنیا روی برتافت و نام و یاد آن را در جانش میراند و دوست داشت که زیب و زیوردنیا از جـلـو چـشـمـش دور بـاشـد , تـا از آن جامه زیبایی تهیه نکند و آن را جای آرامش نداند وامید ماندن همیشگی در آن نداشته باشد.
پـس , دنـیـا را از جـان خـود بـیـرون رانـد و از دلـش دور کرد و از چشمانش پنهان ساخت آری ایـنچنین کسی که چیزی را دشمن بدارد از نگاه کردن
به آن و از این که یاد و نام آن در حضورش برده شود نفرت دارد.
راه و رسـم رسول خدا(ص) تو را به بدیها و عیبهای دنیا رهنمون می شود , چه , او و نزدیکانش در دنـیاهمیشه گرسنه بودند و با این که مقام و منزلت
عظیمی (نزد خداوند) داشت زیب و زیورهای دنیا از اودور نگهداشته شد , پس هر بیننده ای , بادیده خرد خود بنگرد و ببیند که آیا خداوند با این کـار مـحمد راتکریم کرده یا خوار و کوچکش نموده است ؟
اگر بگوید : او را خوار و بیمقدار کرده اسـت , سـوگـنـد بـه خدای بزرگ که دروغ گفته و بهتان بزرگی زده است و اگر بگوید : او را گرامی داشته است , پس بداند که خداوند دیگران را خوار و حقیر کرده است , چرا که دنیایی را که از نزدیکترین و مقربترین افراد خودگرفته برای آنان گسترده است .
پس , آن که خواهان پیروی است به پیامبر خود تاسی جوید وگام در جای گامهای او گذارد و هر جـاکـه او درآمـده است درآید وگرنه از تباه شدن ایمن
نباشد , زیرا خداوند محمد(ص) را نشانه قـیـامـت قرارداد وبشارت دهنده بهشت و بیم دهنده از کیفر و عقوبت او با شکم گرسنه از دنیا رفـت و بـا سلامت به آخرت قدم گذاشت تا زمانی که عمرش به سر آمد و دعوت پروردگارش را اجـابـت کـرد سـنگی روی سنگ نگذاشت چه منت بزرگی خداوند

بر مانهاده که نعمت وجود آن حضرت را به ما ارزانی داشت که پیشروی است که ما از او پیروی می کنیم و پیشوایی است که گام در جای گام او می
نهیم .

دنیا از دیدگاه امام علی (ع).

ـ امـام عـلـی (ع) : بـه خدا سوگند , دنیای شما درنظر من به چیزی نمی ماند جز کاروانی که در آبـشـخـوری فرود آمده باشد و ناگهان کاروان سالار
آنهابانگ الرحیل برآورد و آنها بیدرنگ کوچ کـنـنـد , و لذتهای آن در نگاه من نیست مگر چونان آب جوشان دوزخ که می نوشم و چونان شرنگ کـه
جـرعـه جرعه سرمی کشم و همچون زهرمار که کاسه کاسه می خورم و همانند گردنبندی از آتش که به گردنم می آویزم .
من این جبه خود را آنقدر پینه زده ام که از پینه دوز آن خجالت می کشم او به من گفت : این جبه رامـانـنـد سنگ سوخته به دور افکن و حاضر نشد آن را پینه زند به او گفتم : دور شو از من , که بامدادان شبروان ستوده می شوند و رنج بیخوابی از ما زدوده می گردد.
ـ بـه خـدا سـوگـنـد , کـه دنیای شما در نظرمن از استخوان یک خوک در دست فردی جذامی بی ارزشتر است .
ـ این دنیای شما نزد من از آب بینی یک بز هم ناچیزتر است .
ـ هـمانا دنیای شما نزد من بی ارزشتر است ازبرگ درختی که دردهان ملخی است وآن راخورد می کند علی را به نعمتهای فناپذیر چه کار!.
ـ دنیای شما در نظر من ناچیزتر است ازبرگ درختی در دهان ملخی که آن را می شکند وپلشت تر از اسـتخوان خوکی است که فردی مبتلا به جذام
دور می افکند و تلختر از حنظلی است که بیماری آن را مـی جـود و دچـار تـخـمه می شود علی را به نعمت فناپذیر و لذت آمیخته به گناه چه کار؟
بـزودی من و شیعیانم با چشمانی شب نخفته و شکمهایی لاغر وفرو رفته به دیدار پروردگارمان خواهیم رفت ((تا مؤمنان را بپالاید و کافران رانابود کند)).
ـ عـبـداللّه بن عباس (رض) : در ((ذی قار)) خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسیدم آن حضرت مشغول تـعـمـیـرکفش خود بود به من فرمود : ارزش این
کفش چقدر است ؟
عرض کردم : ارزشی ندارد! حضرت فرمود :به خدا سوگند که این کفش را بیش از فرمانروایی بر شما دوست دارم , مگر آن که به وسیله آن حکومت
حقی را برپا دارم یا باطلی را بر اندازم .
ـ امام علی (ع) : در گذشته برادری دینی داشتم که ناچیزی دنیا در نگاهش , او را در نظرم بزرگ کرده بود.

ـ امـام حـسن (ع) : ای مردم ! بدانید مرابرادری بود که از بزرگترین مردمان در نظر من به شمار می رفت , مهمترین چیزی که او را در نظرم باعظمت کرده بود بی ارزشی دنیا در نگاه او بود.
ـ امام علی (ع) : هر که کرامت نفس داشته باشد دنیا در نگاهش خرد آید.
ـ مـعـاویـه از ضـرار بـن ضـمـره شـیبانی درباره امیرالمؤمنین (ع) پرسید, ضرار گفت : گواهی می دهم که درشبی تاراو رادیدم که درمحرابش ایستاده و محاسنش را گرفته است و مثل مارگزیده به خود می پیچد و مانند مصیبت زده گریه می کند و می فرماید : ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو ,
آیـا خود را به من عرضه می کنی ؟
یاآرزومند منی ؟
مباد آن روز که مرا بفریبی , هیهات , دیگری را بـفریب , مرا به تو نیازی نیست , من تو را سه طلاقه کرده ام که رجوعی در آن نیست , زندگی در تـو کـوتـاه اسـت و اهـمیت تو اندک و امید به تو حقیر آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت آن جا که واردمی شویم .
گـفـتـنـی اسـت کـه در نـهج البلاغه آمده است : ((از خبر ضرار بن ضمره ضبائی است که چون برمعاویه وارد شد معاویه از او درباره امیرالمؤمنین (ع) پرسید, و ضرار گفت : گواهی می دهم که اورا در یکی از عبادتگاههایش دیدم)) دنباله حدیث با آنچه در تنبیه الخواطر آمده یکسان است .
ـ امام علی (ع): من دنیا را به رو افکنده ام و به آن به اندازه خودش بها می دهم و با نگاه خودش به آن نگاه می کنم (با دیده بصیرت وعبرت , یا بانگاهی که زیبنده آن است یعنی نگاه حقیرانه و خفت بار به آن می نگرم).
ـ ای دنـیـا از مـن دور شـو کـه ریـسـمانت را بر پشتت افکندم (رهایت کردم) من از چنگالهای تو رهـیـده ام و از دامهای تو گریخته ام و ازافتادن در
لغزشگاههای تو دوری کرده ام افسوس ! آن که بـه لـغـزشـگـاه تـو قـدم گـذاشت لغزید و هر که در ژرفگاههای تو وارد شد غرق گشت , آن که ازدامـهـای تـو رهـیـد رسـتـگار شد و کسی که از دست تو به سلامت ماند چه باک که در دنیا به سختی گذراند , زیرا دنیا در نظر او به منزله روزی است که زوالش نزدیک است از من دور شو! که بـه خـدا سـوگـنـد مـن رام تـو نـگـردم کـه خـوارم سـازی و سر به فرمان تو ننهم که مرا هر جا خواهی
بکشانی .

دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی است .

قرآن :.
((و زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و لهو نیست و برای پرهیزگاران سرای آخرت بهتر است آیا تعقل نمی کنید))؟
.
((زنـدگـی ایـن دنـیـا چـیـزی جز لهو و لعب نیست و سرای آخرت سرای زندگانی است , اگر می دانستند)).
((بدانید که زندگی دنیا بازیچه است و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی میان یکدیگر)).
ـ امـام بـاقـر(ع) : آیا دنیا جز همانند ستوری است که خواب می بینی سوارش شده ای و چون بیدار مـی شـوی خـود را در بـستر می بینی و نه برستوری سواری و نه افسارش را گرفته ای , یا همانند جامه ای که (در عالم خواب) می پوشی , یاچون دختری که (خواب می بینی) با او نزدیکی می کنی .
ـ امـام عـلـی (ع) : جابر بن عبداللّه را دید که آهی برکشید, فرمود: ای جابر! برای دنیا آه می کشی ؟
جـابـر عـرض کـرد : آری حـضـرت فـرمـود : ای جابر! لذتهای دنیا در هفت چیز است :خوردنی , آشامیدنی , پوشیدنی , آمیزشی , سوار شدنی , بوییدنی و شنیدنی .
لـذیـذترین خوردنی عسل است و آن آب دهان مگسی باشد , گواراترین آشامیدنی آب است که بر خـاک روا و روان اسـت , بـهـتـریـن پـوشیدنی ابریشم
است و آن از آب دهان کرمی باشد , برترین هـمـبـستر شدنی زنانند و آن فرورفتن مبالی است در مبالی و نزدیکی دو عضوهمانند , زیباترین چـیـزی کـه
در زن است (لذت جنسی) از زشت ترین عضو او خواسته می شود,بهترین سوارشدنی اسـب اسـت و آن کـشـنـده است , ارزشمندترین بوییدنی مشک
است وآن خون ناف حیوانی باشد و بـهـتـریـن شنیدنیها غنا و آواز است که آن هم گناه باشد پس , آدم خردمند برای چیزهایی با این اوصاف هرگز آه نمی
کشد.
جابربن عبداللّه می گوید : به خدا سوگند از آن زمان به بعد هرگزدنیا بردلم خطور نکرد.

بر حذر داشتن از دنیا.

ـ امام علی (ع) : شما را از دنیا برحذر می دارم , که دنیا جای شادمانی نیست دنیا با چیزهای فریبنده خود را آراسته است و زرق وبرق آن کسی
را که بدان بنگرد می فریبد.
ـ شمارا از دنیا برحذر می دارم , زیراآن شیرین و باطراوت است و محاط در خواهشهای نفسانی است .
ـ شما را از دنیا پرهیز می دهم , زیرادنیا منزلی است که باید از آن کوچ کرد و سرای ماندن نیست .
ـ شما را از دنیا برحذر می دارم , زیرادنیا سرای کوچیدن و جایگاه کدورت و سختی است ساکن در آن بار سفر برمی بندد و مقیمش از آن جدا می شود.
ـ شما را از دنیا پرهیز می دهم , زیراکه بسیار فریبنده است و زمانی هم که دنیا پرستان به آرزوی خود برسند , دنیا از این توصیف خدای عزوجل فراتر نیست که ((و مثل زندگی دنیا را برای آنان ذکر کن که)).
ـ از دنیا بپرهیزید , که حلال آن حساب دارد و حرام آن کیفر , آغازش رنج است و پایانش نابودی .
ـ شما را از دنیا و فریفته شدن به آن برحذر می دارم , زیرا دنیا بزودی از شما گرفته وجداخواهدشد همچنان که از پیشینیان شما جداشد پس , کوشش
خود را در دنیا مصروف این دارید که از چند روزه کوتاه آن برای روزطولانی آخرت توشه برگیرید.
ـ از این دنیای پر فریب بی وفا و غدار بپرهیزید , دنیایی که به زیورهایش خود را آراسته و بازرق و برقش دلربایی می کند و همچون عروسی جلوه گر شده و چشمها به آن خیره گشته است .
ـ از دنیا کاملا حذر کنید و چون یقین دارید که بزودی از شما جدا می شود, پس بار اندوههای آن را از دوش خود بردارید و آن گاه که بیش از هر زمانی در دنیا شادید بیش از هر وقت دیگراز دنیا بر حذر باشید.
ـ از دنیا حذر کنید که دنیا بی وفاو پر مکر و فریب است , عطا کننده ای است خسیس وپوشاننده ای است که برهنه می سازد(چیزی راکه
بدهد پس می گیرد).
ـ از دنیا بپرهیزید که آن هم دشمن دوستان خداست و هم دشمن دشمنان خدا , زیرا دوستان خدا را اندوهگین می سازد و دشمنان او را می فریبد.

ـ پیامبر خدا(ص) : از دنیا حذر کنید که دنیا افسونگرتر از هاروت و ماروت است .

پرهیز از فریب دنیا(1).

قرآن :.
((بـرای کافران زندگی اینجهانی آراسته شده است وآنان مؤمنان را به ریشخند می گیرند , آنان کـه از خـدا می ترسند در روز قیامت بر فراز کافران
هستند و خدا هر کس را که بخواهد بی حساب روزی می دهد)).
((در چـشـم مـردم آرایـش یـافته است عشق به امیال نفسانی از دوست داشتن زنان و فرزندان و هـمـیـانهای زر و سیم و اسبان داغ بر نهاده و چارپایان و زراعت همه اینها متاع زندگی اینجهانی است , در حالی که بازگشتنگاه خوب نزد خداست)).
((دارایـی و فرزندان زیورهای زندگی دنیا هستند و کردارهای نیک که همواره بر جای می ماند , نزد پروردگارت بهتر و امیدبستن به آنها نیکوتر است
)).
ـ امـام عـلـی (ع) : حـکایت کسی که فریفته این جهان شده حکایت گروهی است که در منزلی پر نعمت و سرسبز باشند و نخواهند به منزلی خشک و
قحطی زده روند برای اینان چیزی ناخوشتر و سـخـت تـر از ایـن نـیـست که از جای خرم و پر نعمت خود جدا شوند و ناگهان به جایی آن چنان بی نعمت و خشک فرو آیند.
ـ در حـدیـث مـعـراج آمـده اسـت : ای احـمد! حذر کن از این که چونان کودک باشی که هرگاه چشمش به چیزهای رنگارنگ بیفتد یاآب نبات ترشی به او
داده شود فریفته آن شود.
ـ امـام عـلـی (ع) : مبادا فریفته شدن به زایل شونده ای ناچیز (دنیا) تو را فریب دهد و شاد شدن به فناپذیری بی ارزش (دنیا) تو رابلغزاند.

پرهیز از فریب دنیا(2).

قرآن :.
((هر نفسی مرگ را می چشد و بتحقیق در روز قیامت مزداعمال شما را به تمامی خواهند داد و هر کس را از آتش دور سازند و به بهشت در آورند به پیروزی رسیده است و این زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست)).
((زندگی دنیا فریبتان ندهد و نیز شیطان فریبکار , به کرم خدا مغرورتان نسازد)).
((ای مردم ! وعده خدا حق است مبادا زندگی دنیا شمارا بفریبد و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان بگرداند)).
((و این به کیفر آن است که آیات خدا را به مسخره می گرفتید و زندگی دنیوی شما را بفریفت پس , امروز ازاین آتش کسی بیرونشان نبردوکسی عذرشان رانپذیرد)).
ـ امام علی (ع) : بدانید , که دنیا سرایی بس فریبنده و مکار است هر روزی شوهری می کند و هر شبی خانواده ای را می کشد و هر دم وساعتی
جمعی را از هم می پراکند.
ـ شگفتیهای فراوان دنیا شما را نفریبد , زیرا اندکی از آن را با خود می برید.
ـ از فریب دنیا بپرهیزید , زیرا دنیا همواره خوبیهای فریبنده خود را(که به آدمی می دهدمانند جوانی و زیبایی و ثروت و مقام) پس می گیرد و کسی را که به آن دل بسته و در آن جاخوش کرده است , بیرون می کند.
ـ دنیا بس فریبنده است و هر آنچه در آن است فریب باشد , نابود شدنی است و هر که درآن می زیدفانی می شود درهیچ یک از توشه های آن
خیر وخوبی نیست مگر در توشه تقوا.
ـ مسیح (ع) : دنیا بسی فریبنده و غم زاست فریب خورده کسی است که فریب دنیا را بخورد و مفتون کسی است که به آن اطمینان کند.
ـ امام علی (ع) : فریفته دنیا هر چند از این جهان به بالاترین کامیابی رسد , همانند کسی نیست که از آخرت کمترین نصیبی برده باشد.
ـ کسی که دنیا با آروزهای محال بفریبدش و با امیدهای دروغین گولش زند , جامه کوری وکوردلی بر قامت او بپوشاند و از آخرت جدایش سازد و در هلاکتگاهها فرودش آورد.
ـ آنچه (برای آخرت) پیش فرستی مال توست و آنچه بعد از تو ماند از آن

وارثان است وآنچه اینک داری جز مایه فریب تو نیست .
ـ دنیا فریبنده ای زوال پذیر است و سرایی پوچ و تکیه گاهی کج .
ـ در وصـف دنـیا , می فرماید : دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد خدای تعالی آن را نه به عنوان پاداشی برای دوستان خود پسندیده است و نه
کیفری برای دشمنانش .
ـ دنیا اگر (به آدمی) روی آورد فریب می دهد واگر پشت کند زیان می رساند.

خطر فریفته شدن به دنیا.

قرآن .
((و ایـن به کیفر آن است که آیات خدا را به مسخره گرفتید و زندگی دنیوی شمارا بفریفت پس امروز از این آتش کسی بیرونشان نبرد و کسی عذرشان را نپذیرد)).
((واگذار آن کسانی راکه دین خویش را بازیچه و لهو گرفته اند و زندگانی دنیا فریبشان داد)).
((امـروز کـسانی را که دین خویش را لهو و بازیچه پنداشتند و زندگی دنیا فریبشان داد فراموش می کنیم , همچنان که آنهانیز رسیدن به این روز را از یاد برده بودند و آیات مارا انکار می کردند)).
ـ امـام علی (ع) : ترفند دنیا (انسان را) به خاک در می افکند , ترفند هوی و هوس می فریبد , ترفند شیطان (دنیا را در نظر انسان)می آراید و طمع می آورد.
ـ دل خوش کردن به دنیا بزرگترین فریب است .
ـ دنیا همچون دام است و به دست وپای دنیا خواهان می پیچد.

تنها نادان فریب دنیا را می خورد.

ـ امام علی (ع) : ای دنیا! کسی را بفریب که حیله های تو را نمی شناسد و از دامهای نیرنگ تو بی خبر است .
ـ اعتماد کردن به دنیا , با وجودمشاهده تغییرات و دگرگونیهای آن , نادانی است .
ـ با مشاهده دگرگونیهای ناخوشایينددنیا , تکیه کردن به آن نادانی است .
ـ دنیا غنیمت مردمان نابخرد است .
ـ این سرای زودگذر فریب (دهنده)مردمان احمق است .
ـ شاد شدن به دنیا حماقت است .
ـ ثمره خرد دشمنی با دنیا و سرکوب هوی و هوس است .
ـ هر که ترفند دنیا را شناخت , فریب رؤیاهای تحقق ناپذیر آن را نخورد.
ـ پیامبر خدا(ص) : اگر آنچه من از دنیا می دانم شما بدانید جانهایتان از آن آسوده می شود.

دنیا در فریب مردم مقصر نیست .

ـ امـام عـلی (ع) : به حق می گویم , دنیا تو را فریب نداد بلکه تو فریفته
آن شدی , دنیا(مایه های) پـنـد و عـبـرت را بر تو آشکار ساخت و عادلانه
و
منصفانه تو را آگاه کرد و دروعده هایی که به تو می دهد , از قبیل بلای
جسمانی و کم شدن نیرو و توانایی تو , راستگوتراست و با وفادارتر از آن
که
به تو دروغ بگوید یا فریبت دهد.

پرهیز از دل خوش کردن به دنیا.

قرآن .
((کـسـانـی کـه بـه دیدار ما(قیامت) امید ندارند و به زندگی دنیوی خشنود شده و بدان آرامش یافته اند و آنان که از آیات ما بی خبرند , به کیفر کارهایی که می کرده اند , جایگاهشان جهنم است)) .
ـ امام صادق (ع) : اگر دنیا فناپذیر است پس دل خوش کردن به آن چرا؟ .
ـ امام حسین (ع) : زیر دیوار یکی ازشهرها لوحی یافت شد که در آن نوشته شده بود : من اللّه هستم و خدایی جز من نیست و محمدپیامبر من است در
شگفتم از کسی که دنیا را آزموده است و با این حال به آن دل خوش می کند.
ـ امام علی (ع) ـ درباره آیه شریفه ((وکان تحته کنز لهما)) ـ : این گنج لوحی زرین بود که در آن نوشته شده بود : در شگفتم از کسی که دنیا و دگرگونیهای احوال مردمان را می بیند و باز به آن دل خوش می کند.
ـ بـسـا کـسـانی که به این دنیا اعتمادکردند و دنیا آنان را دردمند کرد و بسا کسانی که به آن دل خوش کردند و دنیا آنان را به خاک (مذلت) افکند و بسا
افراد محتاط و هوشمندی که دنیا فریبشان داد.

پرهیز از دل بستن به دنیا.

ـ از وصـیت آدم (ع) به فرزندش شیث (ع) : به دنیای فانی دل مبندید , زیرا من به بهشت جاویدان دل بستم اما با من وفا نکرد و ازآن بیرون رانده
شدم .
ـ خدای تعالی به موسی (ع) وحی فرمود که : ای موسی ! همچون ستمگران و همانندکسانی که دنیا را به منزله مادر و پدر می شمارند به آن دل نبند
وآنچه را که از دنیا نیازی بدان نداری رهاکن .
ـ امـام عـلـی (ع) : بخت به آنان رو کرد و بهره مند شدند و به دنیا دل بستند و پس , (برای آخرت) آمـاده نـشـدند تا آن که گلویشان گرفته شد و به
سرای مردمی کوچانده شدند که از بیشترآنان خبر ونشانی نمانده است , در دنیا دیری نپاییدند و شتابان به سوی آخرت برده شدند.

نگاه به دنیا.

ـ امـام عـلـی (ع) : همچون دوری کنندگان از دنیا به آن بنگرید , زیرا دنیا بزودی ساکنانش را از خـود مـی رانـد و توانگر ناز پرورده رادردمند می کند , پس زنهار که فراوانی آنچه از دنیا خوشایند شماست فریبتان ندهد, زیرا آنچه از دنیا با خود می برید اندک است .
ـ بـه دنـیـا , همچون وارهیدگان ازدنیا , بنگرید , زیرا که آن بزودی , ماوی گزیده ساکن خود را مـی رانـد و بهره مند آسوده خاطر رادردمند می سازد , به دنیایی که رفته و پشت کرده است امید بازگشت نیست و معلوم نیست درآینده چه روی خواهد کرد تا منتظرش بود.
ـ دنـیـا را چون بوته خار بدان و بنگرکه پایت را در کجای آن می گذاری , هر که به دنیا تکیه کرد دنیا خوارش نمود و هرکه با دنیا,انس گرفت دنیا تنهایش گذاشت و هرکه به آن رغبت کرد, دنیا سست و ناتوانش ساخت .
ـ به دنیا همچون کسی بنگر که به آن پشت کرده و از آن جدا می شود , به دنیا مانند دلباخته شیدا منگر.
ـ بـه دنیا مانند زاهدان روی برتافته ازآن بنگرید, زیرا که به خداسوگند دنیا بزودی ماوی گزیده ساکن خود را بیرون می کند و توانگرآسوده خاطر را دردمند می سازد.
ـ شما را به دور افکندن این دنیاسفارش می کنم , دنیایی که اگر هم نخواهید ترکش کنید او شما را تـرک مـی کـنـد پـس ,درکـسب عزت وافتخارات
دنیوی با یکدیگر رقابت نکنید و زرق و برق و نعمتهای آن شماراپسند نیفتد و از سختی و رنج آن بیتابی مکنید , زیرا که عزتها و افتخارات آن به پایان می
رسد وزرق و برق و نعمتهای آن به سر می آید و سختی و رنج آن تمام می شود.

خطر برگزیدن دنیا (برآخرت)(1).

قرآن .
((پس هرکه طغیان کرد و زندگی اینجهانی را برگزید,جهنم جایگاه اوست)).
((بلکه زندگی دنیا را برمی گزینند حال آن که آخرت بهتر و پایدارتراست)).
((اینان همان کسانی هستند که آخرت را دادند و زندگی دنیا را خریدند از عذابشان کاسته نگردد و یاری نشوند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : با (پیروی از) لذتها وخواهشهای نفس زندگی دنیا را بر آخرت برمگزین , زیرا که خدای تعالی در کتاب خودمی فرماید: ((پس هر که طغیان کردو)) یعنی دنیای ملعون (بی خیر و بدور از رحمت الهی)را هر آنچه در دنیاست ملعون است مگر آنچه برای خدا باشد.
ـ هر که دنیا و آخرت به او پیشنهادشود و دنیا را بر آخرت برگزیند خدای عزوجل را , بدون هیچ حسنه ای که از آتش نجاتش دهددیدار کند و هر که آخرت را برگیرد و دنیا را فرو گذارد در روز قیامت خدا را که از وی خشنوداست دیدار نماید.
ـ امام علی (ع) : هر که دنیا را بپرستدو بر آخرت ترجیحش دهد , فرجامی ناگوار خواهد داشت .
ـ مردم برای سود دنیای خود امری از امور دین خود را وا نگذارند , مگر آن که خداوند کاری برای آنان پیش می آورد که زیانش از آن سود بیشتر است .
ـ امام صادق (ع) : علی بن الحسین (ع) به من فرمود : هرگاه دو کار برای من پیش آمد یکی برای دنیا و دیگری برای آخرت و من دنیا رابرگزیدم
هنوز شب نشده پیشامد ناخوشایندی برایم کرد سپس امام صادق (ع)درباره بنی امیه فرمود : آنان هشتاد سال است که دنیا را بر آخرت بر گزیده
اند و هیچ پیشامد ناخوشایندی برایشان رخ نمی دهد.
ـ امام علی (ع) : کسی که در صورت سالم ماندن دنیایش از گزند دیدن آخرتش باکی نداشته باشد به هلاکت درافتد.
ـ لقمان (ع) ـ در اندرز به فرزندش ـ :دنیایت را به آخرتت بفروش که هر دو را به دست می آوری وآخرتت را به دنیایت مفروش که هر دو را از دست می دهی .

خطر برگزیدن دنیا(2).

قرآن :.
((و روزی که کافران را بر آتش عرضه کنند : در زندگی دنیوی از چیزهای پاکیزه و خوش بهره مند شدید , امروز به عذاب خواری
پاداشتان می دهند و این بدان سبب است که درزمین به ناحق گردنکشی می کردید و عصیانگری در پیش گرفته بودید)).
در حدیثی عمر می گوید : به پیامبر (ص)عرض کردم : ای رسول خدا , خداوند به ایرانیان ورومیان که خدا را نمی پرستند گشایش ورفاه داده است , دعا کن که امت تو را نیز آسایش وتوانگری بخشد پیامبر(ص)راست نشست و سپس فرمود : ای پسر خطاب ! مگر دستخوش شک شده
ای ؟
آنان قومی هستند که خوشیهایشان را زودتر در همین دنیا داده اند.

تشویق به برگزیدن آخرت .

قرآن .
((پـس , آنان که زندگی دنیا را داده اند و آخرت را خریده اند ,باید که در راه خدا بجنگند و هر که در راه خدا بجنگد , چه کشته شود چه پیروز گردد , مزدی بزرگ به او خواهیم داد)).
ـ سـویـد بـن غـفـلـه : بعد از آن که با امیرالمؤمنین بیعت خلافت بسته شدخدمت ایشان رسیدم آن حـضرت در اتاق خود بر بوریایی تنهانشسته بود عرض
کردم :ای امیرالمؤمنین ! بیت المال در اختیار توست و من در اتاق تو اثاثی که برای هر خانه ای لازم است نمی بینم ؟
حضرت فرمود : ای پسر غفله ! آدم خـردمـنـد بـرای خـانه ای که باید ترکش نماید اثاث فراهم نمی کند ما را سرای امنی است که بهترین متاع خود رابه
آن منتقل کرده ایم وخود نیز بزودی آن جا می رویم .

مردم بنده دنیایند.

ـ امـام حـسـیـن (ع) : همانا مردمان بنده دنیایند و دین لقلقه زبان آنهاست و هر جا منافعشان (به وسـیـلـه دیـن) بـیشتر تامین شود آن رامی چرخانند و
چون به بلا آزموده شوند آن گاه دینداران اندکند.
ـ امام علی (ع) : هر که دینار و درهم را دوست داشته باشد, بنده دنیاست .
ـ امام صادق (ع) : ـ به اسحاق بن غالب : ای اسحاق ! فکر می کنی مصداق این آیه چند نفرند :((اگر از دنـیـا چـیزی به آنها داده شودخوشنود و خوشحال می شوند و اگر چیزی داده نشود در خشم می آیند))؟
سپس خود به من فرمود : بیش از دو سوم مردم چنین اند.
ـ امام علی (ع) : آیا شما در جای پیشینیان خود نیستید که عمرهایشان از شما درازتر بود و آثارشان پاینده تر و آرزوهایشان بیشتر وشمارشان فراوانتر
و سپاهشان انبوهتر؟
دنیا را پرستیدند آن هم چه پـرسـتیدنی و آن را برگزیدندچه برگزیدنی ! اما از این دنیا بی هیچ توشه ای و بی هیچ مرکبی که آنها را به سر منزل مقصودبرساند , کوچیدند.
ـ خـواهـشـهـای نـفـسـانـی , خرد او را متلاشی می کند ودنیا دلش را می میراند و نفس او شیفته دنـیـامـی گردد , پس او بنده دنیا و بنده هر کسی می
شود که چیزی از دنیا به دست دارد , به هر طرف که دنیا برود او نیز به آن سو می رود و به هر سو که دنیا رو کند او نیز به آن رو می کند.

ویژگیهای دنیاپرستان .

ـ در حـدیـث مـعـراج آمـده اسـت : دنـیا خواهان , کسانی هستند که پرخور و پرخنده وپرخواب و پرخشمند وکمتر خشنودند اگر به کسی بدی کنند
پوزش نمی طلبند و اگر کسی از آنان پوزش بخواهد معذرت او رانمی پذیرند , در طاعت (خدا) تنبلند و در معصیت بی باک , باآن که مرگشان نـزدیـک
است آرزوهای دور و دراز دارند , از نفس خود حساب نمی کشند , کم خیرند , پرگویند , کمتر (ازخدا) می ترسند , در موقع خوردن بسیار شادمانند.
دنـیـا خواهان در هنگام برخورداری سپاسگزار نیستند و به گاه سختی شکیبایی نمی ورزند ,زیاد مـردم در نـظر آنان کم است , از کارهای خود تعریف
و تمجید می کنند و مدعی چیزی هستند که ندارند , از آرزوهای خود سخن می گویند , از بدیهای مردم یاد می کنند و خوبیهای آنان را پوشیده می دارند.
پـیـامـبـر عـرض کـرد : بـار خـدایـا! آیـا عـیـب دیـگـری هم در دنیاپرستان هست ؟
فرمود : ای احـمـد!دنـیـاپـرسـتـان عـیبهای زیادی دارند آنان مردمانی نادان و احمقند , در برابر معلم خود فروتنی نمی کنند , به نظر خودشان مردمانی
خردمندند اما نزد فرزانگان نابخردانی بیش نیستند.

دنیا زندان مؤمن است .

ـ پیامبر خدا(ص) : دنیا زندان و مایه رنج مؤمن است , پس چون از دنیا برود از زندان و رنج رهایی یابد.
ـ لقمان (ع) ـ در اندرز به فرزندش ـ : دنیارا زندان خود کن تا آخرت بهشت تو باشد.
ـ پیامبر خدا(ص) : دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است .
ـ امام صادق (ع) : دنیا زندان مؤمن است و گور دژ او و بهشت جایگاهش و دنیا بهشت کافراست و گور زندان او و آتش جایگاهش .
ـ پیامبر خدا(ص) : دنیا به کام هیچ مؤمنی نیست , چگونه چنین باشد در حالی که آن زندان ومایه رنج و گرفتاری اوست .

خدایا دنیا را زندان من مگردان .

ـ امـام بـاقـر(ع) : ـ در دعـاـ : خدایا! از تو می خواهم که تا زنده هستم زندگی مرا مرفه گردانی ,چندان که در طاعت تو نیرومندتر گردم و به خشنودی تو دست یابم دنیا را بر من زندان مگردان و جدایی از آن را مایه اندوه من مساز.
ـ امام صادق (ع) : ـ نیز در دعاـ : دنیا را برمن زندان مکن و جدایی از آن را مایه اندوه من مگردان .

خطر اهمیت دادن زیاد به دنیا.

ـ امـام عـلـی (ع) : ـ از سـفارشهای آن حضرت به فرزندش حسن (ع) ـ : دنیا بزرگترین هم و غم تونباشد!.
ـ امـام صـادق (ع) : کـسـی کـه شـب و روز بزرگترین هم و غمش دنیا باشد, خدای تعالی فقر را دربـرابـر دو چـشـم او قـرار دهـد و کـارش را پـریـشـان سـازد و از دنـیـا جـز بـه آنـچه خداوند قـسـمتش کرده است نرسد وکسی که شب وروز بزرگترین هم و غمش آخرت باشد خداوند دلش رابی
نیاز گرداند و کارش را سامان دهد.
ـ امام علی (ع) : کسی که بیشترین هم و غمش دنیا باشد , بدبختی و اندوهش به درازا کشد.
ـ پیامبر خدا(ص) : پیوسته این دعا را می خواند: پروردگارا, چنان ترسی از خود , روزی ما فرما که از نافرمانی تو بازمان دارد و دنیارا بزرگترین
هم ما و نهایت دانش ما قرار مده .
ـ کسی که صبح خویش را بیاغازد و بزرگترین هم و غمش دنیا باشد , نزد خدا هیچ مرتبه ای ندارد و چـهـار خـصـلـت پـیـوسته گریبانگیرش باشد : اندوهی که هرگز از او جدا نشود, گرفتاریی کـه هـرگـز از آن رهـایـی نـیـابد , فقری که هرگز به بی نیازی و توانگری نینجامد و آرزویی که هرگزپایان نپذیرد.

پر ارج ترین مردم .

ـ پیامبر خدا(ص) : پرارج ترین مردم دنیا ,کسی است که به دنیا هیچ ارجی ننهد.
ـ امـام سجاد(ع) , در پاسخ به این پرسش که : پرارج ترین مردمان کیست ؟
فرمود : کسی که دنیا را برای خویش مایه ارج و منزلت نداند.
ـ امام باقر(ع) , در پاسخ به این سؤال که : ارزشمندترین مردم کیست ؟
فرمود : کسی که دنیا را برای خود قدر وارزش نداند.
ـ در پاسخ به همین پرسش فرمود :کسی که اهمیت ندهد دنیا در دست کیست .
ـ امام کاظم (ع) : ارجمندترین مردم کسی است که دنیا را مایه ارزش خود نداند.
ـ امـام سجاد(ع) : کسی که از دنیا به آخرت روی آورد , از چیزی بی مقدار به امری ارزشمند روی آورده اسـت و مـهـمـتـر از او کسی است که از
دست رفته دنیا را سلامت و نعمتی بداند که به آن رسیده وغنیمتی شمارد که به آن دست یافته است .

خواری و بی ارزشی دنیا نزد خدا(1).

قرآن .
((واگر نه آن بود که همه مردم یک امت می شدند , سقفهای خانه های کسانی را که خدای رحمان را بـاور نـدارند از نقره می کردیم وهمه اینها برخورداری ناچیز دنیوی است , حال آن که آخرت در نزد پروردگارت برای پرهیزگاران است)).
ـ امام صادق (ع) : درباره آیه ((واگر نه آن بود که همه مردم)) ـ : اگر خداوند این کار را می کرد , همه مردم کافر می شدند.
ـ خـدای تبارک و تعالی به نعمت دنیابرای دشمن خود هرگز لحظه ای اهمیت نداده است اگر جز ایـن بـود , خـداونـد جل و عز در کتاب خود نمی فرمود
: ((و اگرنه آن بود که همه مردم یک امت مـی شـدنـد)) و اگـر جـز این بود درحدیث نمی آمد که : اگر مؤمن ناراحت نمی شد, برای کافر دستاری آهنی قرار می دادم تا هرگزسر درد نگیرد.
ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند می فرماید :اگر به خاطر بنده مؤمنم نبود بر سر کافر دستاری از جواهر می بستم .
ـ خداوند تعالی بنده مؤمن خود را ازدنیا پرهیز می دهد چون دوستش دارد , همچنان که شما , از ترس جان بیمار خود , او را ازخوردن و آشامیدن پرهیز می دهید.

خواری و بی ارزشی دنیا نزد خدا(2).

ـ امـام عـلـی (ع) : سـرای دنـیا نزدپروردگارش خوار و بی ارزش است واز این رو , حلال آن را با حـرامـش آمیخت و خوبیش را بابدی وزندگیش را بامرگ و شیرینی آن را با تلخی خداوند بزرگ دنیا را برای دوستان خودصاف و گوارا نفرمود ودر دادن آن به دشمنانش بخل نورزید.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : اگر دنیا نزد خدای عزوجل به اندازه پر پشه ای ارزش داشت , هرگز کافر وتبهکار را جرعه ای آب نمی نوشاند.

ـ امـام صادق (ع) : رسول خدا(ص) به لاشه بزغاله گوش بریده ای که در یک زباله دانی افتاده بود گذشت , پس به اصحابش فرمود : این چند می ارزد؟
عرض کردند: اگر زنده بود شاید به درهمی هم نمی ارزید پیامبر(ص)فرمود:سوگندبه آن که جانم در دست اوست , هر آینه دنیا در نزد خداوند بی
ارزشتر از این بزغاله درنزد صاحب آن است .

ـ امـام عـلـی (ع) : دنـیـا نـزد خـدای عـزوجـل هیچ قدروارزشی ندارد ودر میان آفریدگانش که مـاخـبرداریم , هیچ آفریده ای نیافریده است که
درنظرش منفورتر از دنیا باشد و از زمانی که دنیا را آفریده به آن نگاه (التفات) نکرده است دنیا باکلیدها و خزانه هایش به پیامبر ما پیشنهاد شد, بی آن
که در مقابل آن نصیبی از آخرتش کم شوداما آن حضرت از پذیرفتن آن سرباز زد , زیرا می دانست کـه خدای عزوجل چیزی (دنیا)رادشمن می دارد
پس او نیز دشمنش داشت و چیزی (دنیا) را خرد می شمارد او نیز آن را خردشمرد.

ـ در خـواری و بـی ارزشـی دنیا نزدخداوند همین بس , که جز در دنیا معصیت او نمی شود وجز با ترک دنیا به آنچه نزد خداست (ازبهشت ورضوان
الهی) نمی توان رسید.

ـ امـام حـسـیـن (ع) : از بـی ارزشـی و خـواری دنیا نزد خدای متعال است که سر یحیی بن زکریا به فاحشه ای بنی اسرائیلی هدیه شد.

ـ امـام سـجـاد(ع) : در بـی ارزشی و پستی دنیا نزد خدای متعال همین بس که سربریده یحیی بن زکـریـا در تـشـتـی زریـن به فاحشه ای هدیه شد این
خود مایه تسلی آزاد مرد بافضیلتی است که مشاهده می کند چگونه یک

فرد دونمایه وپست به بهره ای وافر از دنیا دست می یابد , چنان که آن زن بدکاره
به آن تحفه گرانسنگ دست یافت .
ـ پیامبر خدا(ص) : در خواری دنیا نزدخدای متعال همین بس که یک زن یحیی بن زکریا را کشت .
ـ نـزد خـدای مـتـعال چیزی مبغوضتر ازدنیا نیست خداوند دنیا را آفرید و سپس آن را به نمایش گذاشت اما خود به آن نگاه نکرد و تاقیام قیامت نگاهش
نخواهد کرد.

حقیر بودن دنیا.

ـ امام علی (ع) : دنیا باید در دیده شماحقیرترازتفاله برگ درخت سلم و خرده های دم قیچی باشد.
ـ امـام صـادق (ع) : ای پـسـر جـنـدب ! اگـر دوست داری که همسایه خانه خدای جلیل شوی و درفردوس در جوار او سکنا گزینی , باید دنیا در نظرت خوار باشد.
پـیـامبرخدا(ص) در کنار زباله دانی ایستادوفرمود: بیایید دنیا را ببینید! از میان آن زباله دانی تکه پارچه هایی فرسوده واستخوانهایی پوسیده برداشت و
فرمود : این دنیاست .

نهی از بزرگداشت دنیادار.

ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که دنیا داری رابزرگ دارد و به طمع دنیایش او را دوست بدارد, خداوند بر وی خشم گیرد.
امام علی (ع) هنگامی که به شام می رفت در سر راه ,گروهی از ملا کان ((انبار)) به ایشان برخوردند (و بـرای احـتـرام) از اسبهای خود پیاده شده در رکاب آن حضرت دویدند حضرت فرمود : این چه کاری است که می کنید؟
عرض کردند : این روش ماست که بدان وسیله فرمانروایان خود را احترام می گذاریم امام (ع) فرمود : به خدا سوگند که فرمانروایان شما از این کار
سودی نمی برند و شما با این کار در دنیا خود را به رنج می افکنید و در آخرت نیز به بدبختی گرفتار می آیید چه زیان آور اسـت رنـجی که در پی آن
عذاب باشد, و چه سودبخش است آن آسودگی که رهایی از آتش با آن توام باشد.
ـ کسی را که تقوا بلند مرتبه اش کرده است , پست مشمارید و کسی را که دنیا بالابرده است ,بزرگ ندانید.

جدایی دنیا از آخرت .

ـ امـام عـلـی (ع) : همانا دنیا و آخرت دو دشمن ناهماهنگ و دو راه جدا از هم هستند پس , هرکه دنـیا را دوست داشته باشد و با آن دوستی کند از آخرت نفرت دارد و با آن دشمنی می ورزد دنیا و آخـرت بـه مـنزله مشرق و مغربند که هر کس میان آن دو راپپیماید هر چه به یکی نزدیک شود از دیگری دور می گردد دنیا و آخرت هووی همند.
ـ تلخی دنیا شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا تلخی آخرت .
ـ امام سجاد (ع) : به خدا قسم دنیا وآخرت همانند دو کفه ترازویند , هر کدام پایین آید دیگری بالا رود.
ـ پیامبر خدا(ص) : همانا دنیا خواهی به آخرت زیان می زند وآخرت طلبی به دنیا پس شما(با طلب آخرت) به دنیا ضرر زنید که آن به زیان دیدن سزاوارتر است .
ـ هر که دنیایش را دوست بدارد, به آخرتش زیان رساند.
ـ مـسـیح (ع) : حکایت دنیا و آخرت , حکایت مردی است که دو زن دارد, اگر یکی را خشنودکند دیگری به خشم آید.
ـ امام علی (ع) : به دنبال جمع میان دنیاو آخرت بودن از نیرنگهای نفس است .
ـ امام صادق (ع) : هرگاه کار دنیایت آبادشد به دینت بد گمان باش .
ـ مـسـیـح (ع) : محبت دنیا و آخرت دردل مؤمن جمع نمی شود , همچنان که آب و آتش در یک ظرف جمع نمی شوند.

خوشی دنیا اندوه آخرت است .

ـ امـام صـادق (ع) : ما دنیا را دوست داریم (اما) اگر دنیا به ما داده نشود بهتر است از آن که داده شود چیزی از دنیا به فرزند آدم داده نشدمگر آن که
از بهره آخرت او کم گشت .
ـ آخرین پیامبری که وارد بهشت می شود سلیمان بن داود(ع) است , و این بدان سبب است که دنیا به او داده شد.
ـ بـه هـرکـه در ایـن دنـیـا بـهـره زیـادی داده شـود و بـه بـهـشـت رود, بهره اش در بهشت به سبب برخورداری اش در دنیا کمتر باشد.
ـ امام علی (ع) : هیچ کس در دنیا لذتی نچشد جز آن که در روز رستاخیز مایه اندوه او گردد.
ـ ثروت دنیا فقر آخرت است .
ـ هرچه در دنیا از دست دهی غنیمتی برای توست .
ـ تلخی دنیا شیرینی آخرت است .
ـ هرکه در دنیا چیزی را بطلبد بیش ازآن را از آخرت از دست دهد.
ـ هرکه از دنیا چیزی به دست آورد,بیش از آنچه به دست آورده است از آخرت از دست دهد.
ـ هرچه دنیا زیاد شود آخرت کم گرددو هرچه دنیا کم شود آخرت زیاد گردد.
غـنی ترین مردم در آخرت فقیرترین آنان در دنیاست و بهره مندترین مردم در آخرت کم بهره ترین آنها در دنیاست .
ـ پیامبر خدا(ص) : فقر دو گونه است :فقر دنیا و فقر آخرت فقر در دنیا توانگری در آخرت است و توانگری در دنیا فقر آخرت است و این هلاکت باشد.
ـ بـرای پـیامبر خدا(ص) فرنی مخصوصی آوردند آن حضرت از خوردن آن امتناع کردعرض شد : خوردن آن را حرام میدانی ؟
فرمود : نه , اما خوش ندارم نفسم به آن اشتیاق پیدا کندسپس این آیه را تـلاوت کرد : ((در زندگی دنیوی از چیزهای پاکیزه و خوش بهره مند شدید
ـعمر بن خطاب : از پیامبر خدا(ص))).
اجـازه مـلاقات خواستم و خدمت آن حضرت که در غرفه ام ابراهیم بود رسیدم دیدم روی بوریایی دراز کشیده و قسمتی از بدنش روی زمین است و
زیر سرش بالشی پر شده از لیف (پوست) درخت خـرمـاست سلام کردم و نشستم و عرض کردم : ای رسول خدا! تو پیامبر خدا وبرگزیده وبهترین خـلـق اویـی , اما کسرا و قیصر بر تختهای زرین و فرشهای دیبا و

حریربنشینند؟
رسول خدا(ص) فرمود : نعمتهای آنان در همین سرا به آنان داده شده وزودا که پایان پذیرد و نعمتهای ما در آخرت به ما داده خواهد شد.
ـ جـابـر انـصـاری : پیامبر(ص) فاطمه (ع) رادید که جامه ای دوخته شده از جل شتر بر تن دارد و مـشـغـول دسـتـاس کردن و شیر دادن کودک خود است اشک از چشمان رسول خدا(ص) جاری گـشـت و فرمود : دخترم ! با (تحمل) تلخی دنیا به سوی شیرینی آخرت بشتاب فاطمه (ع) عرض کـرد : ای رسـول خـدا , خـدا را بـرنعمتهایش می ستاییم و بر داده هایش سپاس می گوییم , پس خداوند این آیه را فرو فرستاد:((بزودی پروردگارت تو را
عطا می کند و خشنود می شوی)).

فراهم آمدن دنیا و آخرت .

قرآن .
((خـدا پـاداش اینجهانی و پاداش نیک آنجهانی را به ایشان ارزانی داشت و او نیکوکاران را دوست دارد)).
((هرکه پاداش اینجهانی را می طلبد بداند که پاداش اینجهانی و آنجهانی در نزد خداست و او شنوا وبیناست)).
((پاداش آنان که نیکی می کنند, نیکی است و چیزی افزون بر آن نه سیه روی شوند و نه خوار اینان اهل بهشتند و در آن جاویدانند)).
((هر مرد و زنی که کاری نیکو انجام دهد , اگر ایمان آورده باشد , زندگی خوش و پاکیزه ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتراز کردارشان عطا خواهیم کرد)).
((واسحاق ویعقوب را به او بخشیدیم و در فرزندان او پیامبری و کتاب نهادیم و پاداشش را در دنیا دادیم و او در آخرت ازصالحان است)).
ـ امام علی (ع) : دارایی و فرزندان کشته دنیایند وکارهای شایسته کشته آخرت گاهی خداوند این هر دو را برای مردمانی , یکجا فراهم می آورد.
ـ کـشته دو نوع است : کشته دنیا ثروت وفرزنداست وکشته آخرت کارهای شایسته ماندنی گاهی خدای عزوجل این هر دو را برای مردمانی , یکجا فراهم می آورد.
ای بندگان خدا! بدانید که پرهیزگاران , دنیای زودگذر و آخرت دیرپا را به دست آوردند بااهل دنیا در دنیایشان شریک شدند و اهل دنیا را در آخرت خود شریک نکردند در دنیا به بهترین گونه سـکـونـت کردند و از بهترین خوردنیهای آن خوردند و از دنیا همان بهره ای رابردند که توانگران خـوشـگذران می برند و همان کامی را بر گرفتند که گردنکشان متکبربرمی گیرند , آن گاه با توشه ای که به مقصد می رساندشان و با تجارتی پر سود
از دنیا رفتند دردنیای خود به لذت زهد و بی اعتنایی به دنیا دست یافتند ویقین داشتند که فردای قیامت درجوار خداوند هستند , دعایشان هرگز بی اجابت
نمی ماند و بهره آنان از خوشی وآسایش هیچ کم نمی گردد ((9)) .
ـ اگـر دینت را تابع دنیایت کنی , دین و دنیایت , هر دو , را از بین برده ای و در آخرت از زیانکاران خواهی بود , اما اگر دنیای خود راتابع دینت کنی دین و دنیایت , هر دو , را به دست آورده ای و در آخرت از رستگاران خواهی بود.
ـ درباره آیه ((پاداش آنان که نیکی می کنند نیکی است وچیزی افزون بر

آن)) ـ : ((نیکی))بهشت است و ((افزون بر آن)) دنیاست .
ـ امـام بـاقـر(ع) ـ نـیـز دربـاره هـمـیـن آیـه : ((نیکی)) بهشت است و ((افزون بر آن)) دنیاست آنـچـه خـداونـد در دنـیـا بـه ایـشان دهد درآخرت از
آن بازخواست نمی کند و پاداش دنیا و آخرت رابرایشان فراهم می آورد.
ـ امـام عـلـی (ع) : بـر شما باد به تقوای خدا که آن مجمع خیر و خوبی است و جز آن خیری وجود نـدارد آنـچـه از خـیـر دنیا و آخرت به وسیله تقوا
به دست می آید به وسیله هیچ چیز دیگر حاصل نـمـی شـود خدای عزوجل فرموده است :((از پرهیزگاران بپرسند : پروردگار شما چه چیز نازل کرده است ؟
گویند : خوبی را به آنان که در این دنیا نیکی کنند , نیکی پاداش دهند و سرای آخرت نیکوتر از آن است و جایگاه پرهیزگاران چه جایگاه خوبی است
)).
ـ امـام صـادق (ع) , در پـاسـخ بـه ایـن پـرسـش کـه : آیـا منظور از آیه ((تا منافعشان را ببینند)) منافع دنیاست یا آخرت ؟
, فرمود : هر دو.
ـ امـام عـلـی (ع) ـ درباره آیه ((و مزد او را در دنیا دادیم و در آخرت نیز از صالحان است)) : هرکه برای خدای تعالی کار کند خداوند در دنیا و
آخرت مزدش را بدهد و در هر دو سرای خواسته هایش را برآورد.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : سه چیز است که در دنیا و آخرت پاداش داده می شود : حج فقر را می برد ,صدقه بلا را می گرداند و صله رحم عمر را زیاد می کند.

اهتمام مؤمن به دنیا و آخرت .

ـ امام کاظم (ع) : با برآوردن خواهشهای نفسانی خود از حلال , تا آن جا که به مروت لطمه ای نزند و بـه اسراف نینجامد , به نفسهای خویش از دنیا
بهره ای دهید و از این طریق برای انجام امور دین خـود کمک بگیرید , زیراروایت شده است که : از ما نیست کسی که دنیایش را به خاطر دینش رها
کند یا دینش را برای دنیایش فرو گذارد.
ـ پیامبر خدا(ص) : با همت ترین مردم مؤمن است که به کار دنیا و آخرتش اهتمام می ورزد.
ـ لـقـمان (ع) ـ در اندرز به فرزندش ـ : فرزندم ! به دنیا چنان نپرداز که به آخرتت زیان زند و آن را چنان رها مکن که سربار مردم شوی .

مثل دنیا.

قرآن :.
((مـثـل ایـن زنـدگی دنیا مثل بارانی است که از آسمان فروفرستیم تا بدان هرگونه رستنیها از زمین روید)).
((بـر ایـشـان زنـدگـی را مـثل بزن که چون بارانی است که از آسمان فرو فرستیم و به سبب آن گـیاهان گوناگون بروید , ناگاه خشک شود و باد به هر
سو پراکنده اش سازد و خدا بر هر کاری تواناست)).
ـ امام کاظم (ع) : دنیا به مار می ماند که بسودنش نرم است اما درونش زهری کشنده است مردمان خردمند از آن حذر می کنند وکودکان دستهای خود
را به سوی آن دراز می کنند.
ـ امام علی (ع) : همانا دنیا به مار می ماندکه بسودنش نرم و گزشش سخت و درد آور است پس , از آنـچـه از دنـیـا که خوشایند توست دوری کن که
اندکی از آن را با خود می بری از هر چیز دنیا که شادی تو نسبت به آن بیشتر بودبیشتر بر حذر باش , زیرا هر که به شادی وسروری از دنیا دل بندد,
آن شادی او را به ناخوشی وغم کشاند.
ـ یکی از یاران رسول خدا می گوید :من با پیامبر خدا(ص) بودم , دیدم که آن حضرت چیزی را از خـود دور مـی کند عرض کردم : ای رسول خدا
, درود خدا بر تو و خاندانت باد , چه چیز را از خود دور مـی کـنـی ؟
فـرمـود : دنـیـا دربرابرم مجسم شد و من گفتمش : از من دور شو دنیا دوباره بـرگـشـت و گـفـت : اگر تو از من گریختی کسانی که بعد از تو می آیند
از چنگ من نخواهند گریخت .
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : این دنیا مانند لباسی است که از بالا تا پایین دریده شده و به آخرین نخ وصل باشد که آن هم در حال گسیختن است .
ـ امام کاظم (ع) : دنیا به آب دریا می ماندکه هر چه تشنه از آن بنوشد , تشنه تر می شود تا سرانجام او را می کشد.
ـ دنـیـا بـه صـورت زنی چشم آبی دربرابر مسیح (ع) مجسم شد حضرت به او فرمود : چند شوهر کـرده ای ؟
گفت : زیاد مسیح (ع)فرمود: همه آنها تو را طلاق دادند؟
دنیا گفت : نه , بلکه همه را کـشـتـم مـسـیـح (ع)فـرمـود : پـس ,وای بـر

شوهران باقیمانده تو , چگونه از گذشتگان عبرت نمی گیرند؟
.
ـ امام علی (ع) : دنیا مانند زهر است ,کسی آن را می خورد که نمی داند.
ـ همانا دنیا دامی است که بی خبران در آن می افتند.
ـ دنیا همانند سایه توست که اگر بایستی می ایستد و اگر دنبالش روی دور می شود.
ـ مصباح الشریعه : امام صادق (ع) فرمود:دنیا به منزله تصویری است که سر آن تکبر است و چشمش آزمندی و گوشش طمع و زبانش ریا و دستش
شهوت و پایش خودپسندی و قلبش غفلت و رنگش فنا و حاصلش نابودی .
ـ امام باقر(ع) : چون حسین (ع) برای رفتن به کوفه آماده شد , ابن عباس خدمت آن حضرت رسید و او را بـه خـدا و حـق خویشاوندی سوگند داد
که به این سفر نرود تا مبادا درطف (کربلا) کشته شـود حـضـرت (ع) فـرمـود : مـن بـه قـتـلـگاه خود از تو آگاهترم و من از دنیا جزمفارقت آن را
نمی خواهم ای پسر عباس ! آیا داستان امیر مؤمنان (ع) و دنیا را برایت نگویم ؟
.
امـیـر مـؤمـنـان , صـلـوات اللّه عـلـیـه , بـرایـم نـقـل کـرد : من در یکی از باغهای فدک که به فـاطـمـه (ع)رسیده بود با بیل مشغول کار بودم که ناگهان
زنی وارد شد چون به او نگاه کردم از زیبایی او قلبم از جا کنده شد او را شبیه بثینه دختر عامر جمحی , که از زیباترین زنان قریش بود , دیدم آن زن
به من گفت : پسر ابو طالب : دوست داری با من ازدواج کنی تا تو را از این بیل بی نیاز گـردانـم و بـه گـنـجـیـنه های زمین راهنماییت کنم که تا زنده
هستی خودت و بازماندگانت پـادشـاهـی کنید؟
من به او گفتم : تو کیستی تا تو را از خانواده ات خواستگاری کنم ؟
گفت : من دنـیـایـم امـیـرمـؤمـنان (ع) فرمود : به او گفتم برو و کسی دیگر را پیدا کن و سپس بیل خود را برداشتم و با خوداین ابیات را برخواندم
.:
کسی که دنیای دون فریبش داد تیر امیدش به سنگ خورد.
و دنیا اگر امت هایی را بفریبد چیزی به آنان نمی بخشد.

دنیا در چهره زیبای بثینه نزد ما آمد.
وجمالش بسان همو می نمود.
پس او را گفتم : کسی دیگر را بفریب که من .
از دنیا روی گردانده ام و نادان نیستم .
مرا چه به دنیا , زیرا که محمد.
در میان آن صخره ها بر زمین افتاد.
گیرم که دنیا گنجها و مرواریدهای خود.
و داراییهای قارون و ملک قبایل را به من دهد.
آیا نه این است که همه اینها از بین رفتنی هستند.
و از گنجوران آنها خواسته می شود که بخشش کنند.
پس , کسی جز من را بفریب که مرا به .
ملک و عزت و بخشش تو رغبتی نباشد.
نفس من به آنچه روزیم شده قانع است .
ای دنیا! برو کار خویش با غائله جویان پی گیر.
من از خداوند آن روز که دیدارش کنم می ترسم .
و از عذاب همیشگی و پایدار بیمناکم .
در نهج البلاغه کیدری آن جا که شرح این فرمایش امیر مؤمنان (ع) به همام در توصیف پرهیزگاران که ((دنیا آنان را خواست , اما آنان
دنیا را نخواستند)) می پردازد , می گوید : از جمله مکاشفات امیر مؤمنان (ع) روایتی است که امام صادق (ع)از پدرانش (ع) نقل می کند ـ
شارح آن حدیث را نزدیک به آنچه گذشت نقل می کند ـ و سپس می گوید : این است معنای این فرمایش امام علی (ع) : ((دنیا آنان را خواست , اما
آنان دنیا را نخواستند)).

مثل اهل دنیا(1).

ـ امـام علی (ع) : همانا اهل دنیا مانندکاروانی هستند که در منزلی فرود آمده باشند و ناگاه قافله سالار بانگ رحیل زند و آنان کوچ کنند.
ـ مردم دنیا چون کاروانی هستند که در حال خواب به پیش برده می شوند.
ـ حـکـایـت شما و دنیا همچون حکایت مسافرانی است که در راهی می روند و گویی راه را به آخر رسانده اند و آهنگ رسیدن به علامت ونشانه ای می
کنند وگویی به آن رسیده اند.
ـ هـمانا دنیا نه سرای آرام گرفتن است و نه جای ماندن شما در دنیا به کاروانیانی می مانید که در مـنـزلی اتراق کنند و دمی بیاسایند و سپس بکوچند و
شب و روز راه پویند سبکبار به آن جا (دنیا) درآمدند وسنگینبار از آن کوچیدند و در منزلی که از آن دور شدند دیگر فرود نیایند و به آن جا که ترکش
کرده اند دیگر باز نگردند.
بـه رسـول خـدا(ص) عرض شد : آدمی در دنیا چگونه است ؟
فرمود : مانند کاروانی که می گذرد عرض شد : چقدر در آن می ماند؟
فرمود : به اندازه کسی که از کاروان عقب مانده است عرض شد : فـاصـلـه مـیان دنیا و آخرت چقدر است ؟
فرمود : یک چشم برهم زدن خدای عزوجل می فرماید : ((روزی کـه آنـچـه راوعـده داده شـده اند می بینند می پندارند که (در دنیا) جز ساعتی از روز را نپاییده اند)).
ـ پـیـامبر خدا (ص) : همانا مثل دنیادار مثل کسی است که در آب راه می رود آیا می تواند در آب راه رود و پاهایش تر نشود؟
.

مثل اهل دنیا(2).

ـ امـام عـلـی (ع) : مـبادا از این که می بینی دنیاپرستان به دنیا رو کرده اند و آزمندانه به جان دنیا افـتاده اند , فریب بخوری , زیرا که آنان (مانند) سگانی پارس کنان و درندگانی وحشی هستند که بـرای یـکدیگر خرناس می کشند , قدرتمندان ناتوانان را فرومی بلعند و مهتران کمتران را مغلوب خـود
می سازند , چارپایانی هستند که گروهی دربندندوشماری یله ورهایند وخردهای خویش را از دست داده اند وبیراهه می روند.
به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا شدند و بر سر دوستی و عشق به آن با یکدیگرسازش کردند.
اولـیـن آنـهـا پـیـشـوای آخـریـن شـان اسـت و آخـریـن شـان بـه اولـین شان اقتدا می کند بر سر دنیای دون بایکدیگررقابت و همچشمی می کنند و بر
سرمرداری گندیده به جان هم می افتند.

حکایت انسان و دنیا.

ـ پیامبر خدا(ص) : مرا با دنیا چه کار! هماناحکایت من و دنیا حکایت مسافری است که در یک روز تابستانی برای خواب نیمروز در سایه درختی فرود
می آید و سپس آن جا را ترک می کند و می رود.
ـ عـمـر بـر رسـول خـدا(ص) وارد شـد , دیـد پـیامبر بر بوریایی خفته و بر پهلوی آن حضرت رد انداخته است , عرض کرد : ای پیامبر خدا! خوب
است فرش نرمتری تهیه کنید! پیامبر(ص)فرمود : مرا با دنیا چه کار! حکایت من و دنیا حکایت مسافری است که در یک روز تابستانی ساعتی از روز
را در سایه درختی فرود می آید و سپس آن جا را ترک می کند و می رود.

مثل کسی که دنیا را آزموده است .

ـ امام علی (ع) : داستان آن کس که دنیا راآزموده همچون حکایت گروه مسافرانی است که فرود آمـدن در منزلی خشک و بی آب و علف راخوش ندارند و برآنند تا به جایی پرنعمت و سر سبز و خرم فـرودآیند , بنابراین , دشواری راه و فراق یار و سختی سفر و ناگواری خوراک را تحمل می کنند تا به سرای دل باز و منزل آسوده خود در آیند.

دنیا کالایی است .

قرآن .

((بـگـو : کـالای دنـیـا انـدک اسـت و آخرت برای پرهیزگاران بهتر است و به شما حتی به اندازه رشته ای که در میان هسته خرماست ستم نمی شود)).

((خدا هر که را خواهد روزی بسیار دهد یا روزی اندک ومردم به زندگی دنیا خشنودند , حال آن که زندگی دنیا در برابرزندگی آخرت جز کالایی اندک نیست)).

((چیزهایی که به شما داده شده است , برخورداری و آرایش این زندگی دنیوی است حال آن که آنچه نزد خداست بهترو ماندنی تر است آیا تعقل نمی کنید))؟

.

ـ پیامبر خدا(ص) : دنیا در برابر آخرت نیست مگر مانند این که یکی از شما انگشتش را دردریا فرو برد پس بنگرد که چه چیز با خود می آورد.

ـ امام علی (ع) : آیا دنیا جز مانند چیزی است که کسی با انگشت خود می لیسد و شیر آمیخته باآب که کسی می نوشد و چرتی که خواب آلود می زند؟

.

ـ بر خود سخت مگیر , زیرا بزودی می روی وهمنشینی (با دنیا) اندک است و درنگ (دردنیا) کوتاه .

ـ هر چیز فناپذیر , اندک است .

ـ دنیا رفتنی و نابود شدنی است , اگر آن برای تو بماند تو برای آن نمی مانی .

دنیا پل است .

ـ مسیح (ع) : دنیا پلی بیش نیست ,پس , از آن بگذرید و آبادش مکنید.
ـ پیامبر خدا(ص) : در دنیا چنان سر کن که گویی غریبی , یا رهگذری و خویشتن را از خفتگان در گورها به شمار آور.
ـ امام علی (ع) : در شگفتم از کسی که دنیا , این سرای فنا , را آباد می کند در حالی که در سرای بقا فرود می آید!.
ـ همچون کسانی باشید که پیش از شما رفتند و کسانی که پیش روی شما مردند , همچون مسافرانی که خیمه خویش بر می کنند خیمه خود را
از دنیا برکندند و همچنان که منزلها (ی سفر) پیموده می شود آن را پیمودند و رفتند.
ـ در مناجات خویش ـ : الهی ! چگونه در سرایی راه پیموده شود که در آن گودالهایی بر سر راه ما حفر شده که از پای در می آوردالهی ! از مکر و نیرنگهای دنیا به تو پناه می بریم و برای گذشتن از پل دنیا از تو مدد می جوییم .

دنیا سرای گذر است .

قرآن .
((ای قوم من ! این زندگی دنیا کالایی بیش نیست و آخرت سرای بقاست)).
ـ امام علی (ع) : ای مردم ! دنیا سرای گذر است و آخرت جای ماندن پس , از گذرگاه خودبرای جای باش خود (توشه) برگیرید.
ـ دنیا سرای گذر است نه جای ماندن و مردم در آن دو دسته اند : کسی که در دنیا خود را فروخت و دنیا اسیر و در بندش کرد و کسی که خود را خرید و دنیا آزادش کرد.
ـ در وصیت به فرزندش حسن (ع) ـ :فرزندم ! بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا و برای رفتن نه برای ماندن و برای مردن نه
برای زنده ماندن و تو در منزلی هستی که از آن کوچ می کنی و در خانه ای هستی که چندروزی بیش در آن نمی پایی و در راه به سوی آخرت هستی
.
ـ مسیح (ع) : کیست که بر موج دریاخانه ای بسازد؟
این است حالت دنیا پس آن را جای ماندن نگیرید.
ـ پیامبر خدا(ص) : دنیا سرای کسی است که سرایی ندارد و مال کسی است که مالی ندارد کسی برای دنیا جمع می کند که خرد ندارد وکسی بر
سر آن به دشمنی بر می خیزد که از شناخت بی بهره است و کسی درباره آن حسادت می ورزد که (به خدا) اعتماد ندارد و کسی برای آن تلاش می کند که یقین ندارد.
ـ روایت شده است که جبرئیل (ع) به نوح (ع) گفت : ای پر سال ترین پیامبران ! دنیا را چگونه دیدی ؟
نوح گفت : همچون خانه ای دودر که از یک در وارد شدم و از در دیگر بیرون رفتم .

دنیا ساعتی است .

ـ امام علی (ع) : دنیا مانند روزی است که گذشت و ماهی است که به سر آمد.
ـ دنیا سر آمدنی است , آخرت همیشگی است .
ـ گـویا آنچه از دنیا هست بزودی نخواهد بود و گویی آنچه از آخرت هست , همیشه خواهد بود و هر آنچه می آید نزدیک است (آخرت بزودی فرا می رسد).
ـ پیامبر خدا(ص) : دنیا ساعتی بیش نیست , پس آن را در طاعت (خدا) بگذرانید.
ـ امام کاظم (ع) : بر طاعت خدا صبر کن و در ترک معاصی خدا شکیبا باش , زیرا دنیا ساعتی بیش نـیست آنچه از دنیا سپری شده است نه شادیش را
احساس کنی و نه غمش را , و آنچه هنوز نیامده است نمی دانی که چه خواهد بودپس بر ساعتی که در آنی شکیبا باش و شادمان .

دنیا همچون حرکت سایه هاست .

ـ امـام سـجـاد(ع) : هـر آنچه که در زیراین آفتاب است از شرق و غرب عالم و از دریا وخشکی واز دشت وکوه , نزددوستان خدا وآنان که به حق خداوند معرفت دارند , همچون حرکت سایه هاست .
ـ امـام باقر(ع) : دنیا را چون منزلی بدان که در آن فرود آمده ای و سپس از آن می کوچی , یا مانند مـالـی بـدان که در عالم خواب یافته ای وچون بیدار شوی خبری از آن نیست من این را به عنوان مثل برایت گفتم , زیرا دنیا در نظرخردمندان و خداشناسان همانند جابه جا شدن سایه هاست .
ـ امـام عـلـی (ع) : دنـیـا در نـظـر خـردمـنـدان چـون جـا بـه جـا شـدن سایه است , هنوز پهن نشده جمع می شود ودرازنشده کوتاه می گردد.
ـ امام باقر(ع) : دنیا در نظر دانشمندان مانند سایه است .
ـ امام علی (ع) : مبادا آنچه فریفتگان را می فریبد شما را بفریبد , زیرا نعمتهای فریبنده (دنیا)چون سایه ای است که تا زمان معینی پهن است .
ـ دنیا چون سایه ابر است و (مانند) رؤیایی که آدمی در خواب می بیند.
ـ حسن بن علی (ع) بسیار به این بیت شعر تمثل می جست :.
ای اهل لذتهای دنیا , این لذتها را بقایی نیست .
فریفته شدن به سایه ای گذرا نادانی است .

دنیا دریایی ژرف است .

ـ امام کاظم (ع) : لقمان به فرزندش گفت : همانا دنیا دریایی ژرف است
خلقی بسیار در آن غرقه گشته اند , پس باید که کشتی تو دراین دریا
تقوای
خدا باشد و بسترش ایمان و بادبانش توکل و ناخدایش خرد وراهنمایش
دانش وسکانش شکیبایی .
ـ در روایتی دیگر آمده است :فرزندم ! دنیا دریایی است که نسل فراوانی
در آن غرق گشته اند , پس باید که کشتی تو در آن تقوای خدای تعالی
باشد و
پل عبورت ایمان به خدا و بادبان آن کشتی توکل , تا بلکه نجات یابی
فرزندم , گو این که گمان نمی کنم نجات یابی .
ـ لقمان (ع) ـ در اندرز به فرزندش ـ : فرزندم !دنیادریای ژرفی است که
خلق بسیاری در آن ازبین رفته اند , پس کشتی خود را در این دریا ایمان
قرار ده و بادبان آن را توکل و توشه ات راتقوای خدا , اگر نجات
یافتی به سبب رحمت خداوند است و اگر از بین رفتی به سبب گناهان
خودت می
باشد.
ـ اوزاعی : لقمان حکیم چون از شهرخود خارج شد در یکی از روستاهای
موصل به نام کوماس (کوملیس ـ خ ل) فرود آمد چون درآن جا طاقتش
به سر آمد درهای خانه را (به روی خود) بست و فرزندش را صدا زد و
به موعظه او پرداخت و گفت : فرزندم ! دنیا دریایی ژرف است , مردم
بسیاری در آن از بین رفته اند از کار دنیا توشه برگیر و کشتیی فراهم آر
که درونش تقوای خدا باشد آن گاه بر آن نشین تا نجات یابی گرچه می
ترسم
باز هم نجات پیدا نکنی فرزندم ! آن کشتی ایمان است وبادبانش توکل
و سکانش شکیبایی و پاروهایش روزه و نماز و زکات فرزندم ! هرکه بی
کشتی
به دریا رود غرق شود.

دنیا میهمان سراست .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : ای مردم ! هر که دردنیاست میهمان است وآنچه دارند عاریت است میهمان سرانجام باید برود و عاریه بایدبرگردانده شود.
ـ امـام صـادق (ع) : ابـوذر (رض) درسخنرانی خود می گفت : ای طالب علم ! مبادا زن و فرزند و دارایی تو را از خودت باز داردروزی که از
آنها جدا شوی همچون میهمانی باشی که شب را با آنان به سر برده و صبح آنان راترک کرده , نزد دیگران بروی .
ـ پیامبر خدا(ص) : در دنیا (چون) میهمان باشید.
ـ امام علی (ع) : شما ـ و آرزوهای شمادر این دنیا ـ میهمانانی موقت هستید.

دنیا سرایی آکنده از بلا است .

ـ امام علی (ع) : (دنیا) سرایی است آکنده از بلاشناخته شده به بی وفایی , احوال آن نپاید و ساکنان آن به سلامت نرهند , حالاتش گوناگون و نوبتهایش
در حال تغییر است زندگی در آن نکوهیده است و امنیت و آسایش درآن یافت نمی شود.
ـ دنـیـا سـرای جـنگ و تاراج و خرابی و هلاکت است مردمش آماده رفتن و یا رفتنی اند و درحال پیوستن (به گذشتگان) و جداشدن (از ماندگان)
راههایش گیج کننده و حیرت زاست .
ـ هـمانا دنیا سرای رنج و زحمت است و گذرا و رفتنی است , خوشیهایش با ناگواریهایش برابری نمی کند و خوشبختیهایش باشوربختیهایش و فرازهایش
با فرودهایش .
ـ دنیا سرای غریبان است و میهن نگونبختان .
ـ دنیا سرای رنج و محنتهاست .
ـ دنیا آکنده از مصیبت و بلاها و پیشامدهای ناگوار است .
ـ دنـیـا نـزدیکترین سرای است به خشم خدا و دورترین سرای از خشنودی خدا پس ـ ای بندگان خـدا! از گـرفـتـاریها و اندوههای آن چشم فروپوشید ,
چون از جدایی و دگر گونیهای آن نیک آگاهید.
ـ دنیا سرای کیفر و زوال و نیستی و گرفتاری است , روشنایی آن تاریکی است و خوشی آن مکدر و توانگر آن تهیدست و تندرستش بیمار و ارجمندش
خوار.
ـ پیامبر خدا(ص) : ای مردم ! این دنیاسرای اندوه است نه سرای شادی , سرای پیچ در پیچ است نه سرای راست و مستقیم , هر که آن را شناخت به
هیچ امیدی شاد نگشت و برای هیچ ناکامی غمناک نشد.
دنیا برای هیچ کس زلال و بی رنج نیست .
ـ امـام علی (ع) : هیچ یک از شما در این دنیا به شادیی نرسید جز آن که دنیا در پی آن او را گریان کـرد و در زیـر بال امن و آسایش شب رابه صبح نرساند مگر آن که از فرود آمدن بلایی سخت یا از دست شدن نعمتی یا از بین رفتن سلامت و عافیتی ترسان است و در پس همه اینها مرگ است .
ـ خـدا را گـواه مـی گـیـرم که در این دنیابه نعمتی شاد کننده نمی رسید مگر با از دست دادن نعمتی دیگر که مایه اندوه شما را فراهم می آورد.

ـ هیچ کس از دنیا شادمانی ندید جزاین که دنیا در پی آن به او اشک داد و
از خوشیهای این دنیا به کسی نرسید جز آن که در پی آن رنجها و
ناخوشیهایش را نصیب اوکرد , باران فراخی و نعمت آن کسی را تر نکرد
جز آن که ابر بلا و محنت بر او باریدن گرفت .
ـ با هر جرعه آبی , در گلویتان آب جستنی است و در هر لقمه ای گلوگیر
شدنی به هیچ نعمتی از آن نمی رسید مگر با از دست دادن نعمتی دیگر.
ـ همانا دنیا وارونه و واژگونه است , خوشیهایش تیرگی می آورد و
بخششهایش اندوه زاست زندگی در آن رنج است و بقایش فنا , با
جوینده
خود سرکشی می کند و سوار خود را به خاک هلاکت می افکند , به
کسی که بر آن اعتماد کند خیانت می ورزد و کسی را که در آن جا خوش
کند
از خود دور می کند , جمعیت آن به پراکندگی می انجامد و پیوند آن به
جدایی .

فرزند دنیا نباشید.

قرآن .
((شما برخورداری از زندگی دنیا را می جویید و حال آن که غنیمتهای بسیار نزد خداست)).
((برای هیچ پیامبری نسزد که اسیران داشته باشد تا که در روی زمین کشتار بسیار کند شما متاع اینجهانی رامی خواهید و خدا آخرت را می خواهد)).
ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند دنیا را به دوست و دشمن می دهد اما آخرت را فقط به کسی می دهد که دوسـتش دارد هریک از دنیا وآخرت را فرزندانی است , شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مباشید.

دنیا دست به دست می گردد.

ـ امـام عـلی (ع) : دنیا نوبتی است و دولت آن دست به دست می گردد پس بهره خود را از دنیا به زیباترین شکل طلب کن تا نوبت دولت تو فرا رسد.
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : دنیا نوبتی است ودولت آن دست به دست می گردد اگر به سود تو باشد , اگرچه ناتوان باشی , به تو می رسد و اگربه ضررت باشد با زور هم نمی توانی از خود دورش کنی .

دنیا (متفرقه).

ـ امام علی (ع) : شما را چه شده که به اندک چیزی که از دنیا به دست می آورید خوشحال می شوید , اما برای از دست دادن آن همه از(نعمتهای)
آخرت ناراحت نمی شوید؟
.
اسباب و رشته های دنیا از هم گسیختنی است و عاریتهای آن پس گرفتنی
.
ـ امام صادق (ع) : هرگاه دنیا به کسی رو کند , خوبیهای دیگران را نیز به او دهد و هرگاه از او روی گرداند خوبیهای خودش را نیز ازوی می گیرد.
ـ امام علی (ع) : اگر مردم دنیا عقل خودرا به کار می گرفتند , دنیا ویران می شد.
ـ امام سجاد(ع) : هر که دلداری خدا دراو اثر نکند از حسرتهای دنیا جانش به لب آید.
ـ خدای تعالی به یکی از پیامبران وحی فرمود که : دنیا را دایه بدان و آخرت را مادر.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که صبح خود را با تندرستی بیاغازد و در میان خانواده اش آسوده وراحت باشد و خوراک روزانه اش را داشته باشد, چنان است که دنیا به او داده شده باشد.
ـ رها کردن دنیا از صبر زرد تلختر واز شکستن شمشیرها در راه خدای عزوجل سخت تر است .
ـ امام کاظم (ع) : (به دست آوردن) کالای دنیا و دین , هر دو , سخت شده است : به هر یک ازکالاهای دنیا که دست دراز می کنی , می بینی بدکردار نابکاری پیش از تو به سوی آن دست دراز کرده است , برای به دست آوردن کالای آخرت هم کسی نمی یابی که کمکت کند.

فرومایگی .

فرومایگی .

ـ امام حسن (ع) , در پاسخ به این سؤال که : فرومایگی چیست ؟
فرمود : خرد بینی و دریغ کردن از اندک .
ـ امام علی (ع) : نفس فرومایه از پستیها هرگز جدا نمی شود.
ـ خردمندترین مردم دورترین آنهااز هر فرومایگی است .
ـ مؤمن کسی است که دلش را از فرومایگی پاک سازد.
ـ با فرومایه کشمکش و مجادله مکن که بر تو گستاخ می شود.
ـ جانت را از هر فرومایگی پاک کن و در راه کسب مکارم اخلاق بکوش , تا از آلودگیها نجات یابی و مکارم اخلاق را به دست آوری .
پاکدامنی انسان او را از هر فرومایگی منزه می سازد.
ـ دوری کردن از پستیها دشمن راخوار و سرافکنده می کند.

روزگار.

روزگار.

امـام علی (ع) : روزگار بدنها را می فرسایدو آرزوها را تازه می کند و مرگ را نزدیک می گرداند و آرزو را دور می سازد , هر که به روزگاردست یابد به رنج افتد و هر که از دستش دهد رنجور شود.
روزگار خصمی است محکوم نشدنی و خواهانی است غیر ستمگر و جنگاوری است شکست ناپذیر.
ـ روزگار بر ماندگان همچنان گذردکه بر رفتگان گذشت گذشته های دنیا دیگر باز نگردد و هیچ چیز در آن جاودانه نماند ,آخرین کردارش مانند اولین آن
است , کارها (و بلاهایش) از یکدیگر پیشی می گیرند ونشانه هایش یکدیگر را تقویت می کنند.
ـ روزگار زه کمان خود را بسته است , تیرهایش خطا نرود و زخمهایش درمان نشود زنده راهدف تیر مرگ قرار می دهد و تندرست را آماج تیر بیماری و نجات یافته را هدف تیر هلاکت .
چگونه بر حال خود باقی مانی حال آن که روزگار احوال تو را دیگرگون می کند؟
.
ـ هر که روزگار را سرزنش کند , سرزنشش به درازا کشد.
ـ مـردم دربـاره هیچ چیزی نگویند : ((خوشا آن)) مگر این که روزگار برای آن (ظاهر خوش نما) روز نامبارکی پنهان کرده باشد.

روزگار دو روز است .

ـ امـام عـلـی (ع) : روزگـار دو روز اسـت : روزی بـه کـام تـو و روزی بـه زیان تو چون به کام تو بودسرمست مشو و چون به زیان تو بود غمناک مباش , زیرا هر دو مایه آزمایش توست .

ـ روزگـار دو روز اسـت : روزی باتوست و روزی بر تو اگر با تو بود سرمست مشو و اگر بر تو بود بیقراری مکن .

ـ روزگار دو روز است : روزی به کام تو و روزی به زیان تو هرگاه به کام تو گشت سرمست مشو و چون به زیان تو شد , شکیبا باش .

ـ در سـفـارش بـه فـرزنـد خـود حسن (ع)فرمود : فرزندم ! بدان که روزگار همواره چهره عوض مـی کـند و دیگرگون می شود , پس , چونان کسی
مباش که سخت سرزنش می کند و عذرش نزد مردمان اندک است .

روزگـار دو حـالـت دارد : نـابـود مـی کـنـدو می بخشد آنچه نابود می کند بر نمی گردد و آنچه می بخشد پایدار نمی ماند.

وسیله کمک گرفتن در برابر روزگار.

ـ امام علی (ع) : در برابر روزگار جز ازخرد نتوان کمک گرفت .

دهریان .

قرآن .
((وگـفـتـند : جز زندگی دنیوی ما هیچ نیست می میریم و زنده می شویم و ما را جز دهر هلاک نکند آنان را به آن دانشی نیست و جز در پنداری نیستند)).
ـ امام علی (ع) : رسول خدا(ص) سپس روبه دهریان کرد و فرمود : به چه دلیل می گویید که اشیا لاجرم باید باشند و همیشه بوده وهستند؟
.
گـفـتـنـد : زیـرا مـا بـر اسـاس دیـده هـای خـود داوری مـی کـنیم و برای اشیا پدید آورنده ای مـشـاهـده نـکرده ایم از این رو , حکم می کنیم که اشیا (
طبیعت) از ابتدا بوده اند و چون برای آنها انقضا ونابودی نمی بینیم پس حکم می کنیم که همواره خواهند بود.
رسـول خـدا(ص) فـرمـود : آیـا ازلیت اشیا (طبیعت) را دیده اید و آیا برای آنها جاودانگی وابدیتی مـشاهده کرده اید؟
این اشیایی که می بینیم هر یک به دیگری نیازمند است , زیرا هریک را وجود و قـوامـی نباشد جز در پیوند با دیگری چنان که اجزای تشکیل دهنده ساختمان به هم محتاجند در غیر این صورت ساختمان هماهنگ و استوار نمی شد چنین است دیگرپدیده هایی که می بینیم اگر اشـیـایـی کـه برای استحکام
و کمال خود به یکدیگر نیازمندند قدیم وازلی اند, به من بگویید اگر حادث بودند چگونه پدید می آمدند؟
و چه وصف و وضعی داشتند؟
امام علی (ع)می فرماید : در این هنگام دهریان خاموش ماندند و گفتند : درباره عقیده خودتجدید نظر خواهیم کرد.

مسامحه .

مسامحه با گنهکاران .

قرآن .

((دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی کنند)).

ـ امام باقر(ع) : خدای تعالی به شعیب پیامبر وحی فرمود که : من صد هزار نفر از مردم تو را عذاب خواهم کرد : چهل هزار نفر بدکاررا , شصت هزار نفر از نیکانشان را شعیب عرض کرد : پروردگارا! بدکاران سزاوارند اما نیکان چرا؟

خدای عزوجل به او وحی فرمود که : آنان با گنهکاران راه آمدند و به خاطر خشم من به خشم نیامدند.

مسامحه با برادران .

ـ امام علی (ع) : بدترین برادران تو آن است که درباره نفس تو با تو مسامحه کند وعیبهایت را به تو نگوید.
ـ دشـمـن را از آن رو دشـمن نامیده اندکه به تو ستم می کند , پس هر کس که در عیبهای تو با تو مسامحه کند (و آنها را به تونگویدتابرطرفش کنی)
دشمن ستمگرتوست .

مسامحه کردن با نفس .

امام علی (ع): هر که با نفس خود مسامحه کند, او را به ارتکاب گناهان حرام بکشاند.
ـ به نفسهای خود رخصت ندهید که سهل انگار می شوید و در راه حق مسامحه نکنید که زیان می بینید.
ـ به نفسهای خود رخصت (و امان) ندهید که این رخصتها شما را به گمراهی می کشاند وسهل انگاری و مسامحه نکنید که مسامحه کردن شما را به
سوی معصیت می برد.
ـ چونان کسی مباش که , بدون عمل , به آخرت امید می بندد پس او مردم را سرزنش وعیبجویی می کند اما با خویش مسامحه می نماید.

مسامحه کردن درباره حق .

ـ امام علی (ع) : هرگاه با حق رو به رو شدید و دانستید که حق است درباره آن مسامحه نکنیدکه بسختی زیان خواهید دید.

ـ بـه جـان خـودم سـوگـنـد که در جنگیدن با کسی که در برابر حق بایستد و در گمراهی فرو رودهرگز مسامحه و سستی روا نمی دارم .

ـ رحمت خدا بر شما , بدانید که شمادر روزگاری به سر می برید که حق گویان اندکند و زبان از راسـتـگویی کند است و پیرو حق خوار و بیمقدار مردمان این زمانه به نافرمانی خو گرفته اند و بر مسامحه (در حق) با یکدیگرهمداستان شده اند.

دولت .

هر دولتی را عمری است .

قرآن .
((اگر بر شما زخمی رسید , به آن قوم نیز همچنان زخمی رسیده است واین روزگار است که هر دم آن را به مراد کسی می گردانیم , تا خدا کسانی
را که ایمان آورده اند بشناسد و ازشما گواهانی گیرد و خدا ستمکاران را دوست ندارد)).
امام علی (ع): هر دولتی را برهه ای است .
ـ امام صادق (ع) : همانا حق را دولتی است و باطل را نیز دولتی .
ـ امام علی (ع) : دولت روی می آورد,همچنان که پشت می کند.

دولت بزرگواران .

ـ امام علی (ع) : دولت بزرگان از بهترین غنیمتهاست , دولت لئیمان مایه خواری کریمان است .
ـ دولـت انسان کریم وبزرگوار خوبیهای او را آشکار می کند , دولت شخص پست و لئیم زشتیها و عیبهای او را بر ملا می سازد.
ـ دولـت انـسان دادگر از واجبات است (پایدار و برجاست) , دولت ستمگر از ممکنات است (ثبات وبقایی ندارد).
ـ از سودمندترین غنیمتها دولت مردمان کریم و بزرگوار است .
ـ دولـت نـابـخـرد مـانند بیگانه ای است که رهسپار جدایی است , دولت خردمند مانند خویشاوند مشتاق وصل وماندن است .

دولت بدکاران .

ـ امام علی (ع) : دولت بدکاران مایه رنج نیکان است .
ـ دولت نابکاران مایه خواری نیکوکاران است .
ـ دولت فرومایگان بر ستم و تباهی بنا شده است .

عوامل به سرآمدن دولت .

ـ امام علی (ع) : به سرآمدن دولتها به سبب برگزیدن و به کار گرفتن سفلگان است .
چهارچیز نشانه به سرآمدن دولتهاست : فرو گذاشتن اصول , چسبیدن به فروع , مقدم داشتن فرومایگان وعقب زدن مردمان با فضیلت و لایق
.
ـ همنشین شدن با فرومایگان از نشانه های پشت کردن دولت است .
ـ وقتی زیاد بن ابیه را به جای عبداللّه بن عباس کار گزار فارس کرد , در ضمن سخنانی مفصل او را از گرفتن خراج اضافی منع کرد وفرمود : عدل و داد را به کار بند و از سختگیری وبیداد بپرهیز, زیرا سختگیری ناروا مردم راآواره می کند و ستمگری مایه شورش و خونریزی می شود.

عوامل پایداری دولت .

ـ امـام علی (ع) : مهمترین این حقوق که خداوند واجب گردانیده حق زمامدار بر ملت و حق ملت بـر زمامدار است اگر ملت حق زمامدار را گزارد و
زمامدار حق ملت را , حق در میان آنان عزت و قـدرت یـابـد و راهـهای روشن دین هموار گردد و نشانه های عدالت و دادگری برپا شود و راه و رسمها در مجرای صحیح خودقرار گیرند بدین ترتیب , اوضاع زمانه درست می شود و به پایداری دولت امیدواری می رود ودشمنان در رسیدن به مطامع خود مایوس می گردند.
ـ هیچ عاملی چون عدالت دولتها را استوار نمی کند.
ـ پایداری دولتها , به برپاداشتن راه و رسم دادگری است .
هـرکـه در روزگـار دولـت خـود نـیکوکاری نکند , آن گاه که به رنج و گرفتاری افتد بی یار و یاورماند.
ـ هرکه به عدالت رفتار کند , خداوند ملک و دولت او را استوار دارد.
ـ دین را حصار دولت خود گردان وشکر گزاری را حفاظ نعمت خود , زیرا هر دولتی که در حصار دین باشد شکست ناپذیر است وهر نعمتی که در حفاظ شکرگزاری باشد ربوده نشود.
ـ نیک روشی , زیبایی قدرت است و حصار فرمانروایی .
ـ بیداری برای مراقبت امور , از نشانه های (پایداری) دولت است .

دارو و درمان .

درمان کردن .

ـ امام صادق (ع) : یکی از پیامبران بیمار شد , پس گفت : خود را درمان نمی کنم تا همو که بیمارم کرده است شفایم دهد خداوند تعالی به او وحی کرد
که : تا خود را درمان نکنی شفایت ندهم , زیرا شفا دادن از من است .

هر دردی را دارویی است .

ـ امام علی (ع) : هر دردی دارویی دارد.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : خـدای تعالی هیچ دردی نداد مگر آن که دارویش را نیز داد عده ای آن را می شناسند و عده ای نمی شناسند, جزمرگ (که دارویی ندارد).
ـ خداوند هیچ دردی نداد مگر آن که برایش شفایی قرار داد.
خـود را مـداوا کـنید , زیرا خدای تعالی هیچ دردی نداد مگر آنکه برایش شفایی نهاد , بجزمرگ و پیری (که دوایی ندارد).
ـ ای مـردم ! خـود را درمـان کـنـیـد , زیـرا خـدای تـعـالـی هـیـچ دردی نـیـافـریـد مـگر آنکه برایش شفا(ودارویی) نیز آفریدبجز مرگ .

زود پناه بردن به دارو.

ـ امـام کـاظـم (ع) : هـیچ دارویی نیست , مگر آنکه خود بیماری تازه ای را دامن می زند برای بدن چیزی سودمندتر از پرهیز و خوردن غذا در حد نیاز بدن نیست .
ـ امام علی (ع) : مسلمان خود را مداوانکند مگر آن گاه که بیماری او بر سلامتیش چیره گردد.
ـ امام کاظم (ع) : تازمانی که بیماری خود به خود از شما برطرف می شود , به معالجه پزشکان روی نیاورید , زیرا کار طبیب مانندبناست که اندک
کار او به کار بسیار منجر می شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : تا زمانی که بدنت بیماری را تحمل می کند , از مصرف دارو پرهیز کن و هرگاه آن را تحمل نکرد , آن گاه به داروروی آر.
ـ امام علی (ع) : تا زمانی که بیماری باتو می سازد تو نیز با آن بساز.
ـ امام صادق (ع) : هر که سلامتیش بربیماریش چیره باشد و با این حال خود را باچیزی درمان کند و (بر اثر آن) بمیرد من نزد خدا ازاو بیزاری می جویم .
ـ سه چیز است که پیامد ناخوشایند دارد و [از آن جمله است :] خوردن دارو بدون بیماری هر چند شخص از آن دارو سالم بماند.
ـ امام علی (ع) : تا زمانی که بیماری تورا از پا نینداخته است , خود را در بستر مینداز.

پرهیز بهترین داروست .

ـ امـام کـاظـم (ع) : پـرهـیز بهترین داروست و معده خانه امراض است , بدن را مادامی که عادت می کند عادت بده .
ـ برای بدن چیزی سودمندتر از دست نگهداشتن از خوردن , مگر به اندازه نیاز , نیست .
ـ پرهیز این نیست که چیزی را اصلا نخوری , بلکه پرهیز آن است که از هر چیزی سبک بخوری .
ـ امام صادق (ع) : پرهیز از غذا , به بیمار زیانی نمی رساند.
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : بیماران خود را به خوردن غذا مجبور نکنید , زیرا خداوند به آنان آب و غذا می خوراند.
ـ امام صادق (ع) : [آغاز] پرهیز پس از هفت روز برای بیمار سودی ندارد.
ـ امام علی (ع) : گرسنگی کشیدن سودمندترین داروست .
گرسنگی و بیماری باهم جمع نمی شوند.

بزرگترین دارو.

ـ امـام صـادق (ع) : خـوردن خاک , همانند گوشت خوک , بکلی حرام است و هرکه بر اثرخوردن خاک بمیرد, من بر او نماز نمی خوانم بجز تربت قبر حسین (ع) که در آن شفای هردردی است , اما اگر کسی آن را بلهوسانه بخورد, شفا ندهد.
امام کاظم (ع) : از تربت من برای تبرک چیزی بر ندارید , زیرا خوردن تربت همه ما حرام است مگر تربت جدم حسین بن علی (ع) , زیرا خداوند تعالی در این تربت برای شیعیان ودوستان ما شفا قرار داده است .
ـ امام صادق (ع) : در تربت قبر حسین (ع)شفای هر دردی است و آن بزرگترین داروست .
کام نوزادان خود را با تربت حسین (ع)بردارید که آن مایه ایمنی است .

درمان با چیزهای حرام .

قرآن .
((جـز این نیست که مردار و خون و گوشت خوک و هرآنچه را که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن بخوانند , بر شما حرام کرد اما کسی که ناچار شود هرگاه که از حد نگذراند وتکرار نکند , گناهی مرتکب نشده است که خدا آمرزنده و بخشاینده است)).
((چرا از آنچه نام خدا برآن برده شده است نمی خورید و خدا چیزهایی را که بر شما حرام شده است به تفصیل بیان کرده است مگر آن گاه که ناچار گردید بسیاری بی هیچ دانشی دیگران را گمراه پندارهای خودکنند هر آینه پروردگار تو به متجاوزان از حد داناتر است)).
ـ امـام باقر(ع) : خداوند مردمان را آفرید و دانست که چه چیز مایه قوام و صحت بدن آنهاست پس (اسـتـفاده از) آنهارا برایشان حلال و مباح کرد و دانست که چه چیز به آنان زیان می رساند , از آنها بـازشـان داشـت در عـین حال , برای کسی که ناچار (از خوردن این منهیات)باشد و بدنش جز با
استفاده از آن قوام و صحت نیابد حلال کرد , اما به اندازه نیاز نه بیشتر.

درمان کردن خود از بیماریهای دنیوی .

ـ امام علی (ع) : سزاوار است که آدمی دردهای دنیوی خود را مداوا کند , همچنان که بیماران دردهای خود را درمان می کنند و از خواهشها و خوشیهای دنیا پرهیز کند , همچنان که بیمار (ازخوردن غذا) پرهیز می کند.

دارو (متفرقه).

ـ امـام حـسین (ع) : برای پادشاه دارونسخه مکن , زیرا اگر سودمند افتد از تو سپاسگزاری نکند و اگر زیان رساند تو را متهم سازد.
ـ امام علی (ع) : چه بسا که دارویی خوددرد و بیماری باشد و دردی که دارو و درمان باشد.
ـ بسا دارویی که درد و بیماری باشد ,بسا دردی که درمان و شفا باشد.
ـ امام سجاد(ع) : هر که درد خود رانشناسد دوایش (که از پیش خود می خورد) او را نابود سازد.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر گاه درد و بیماری از آسمان (ومقدر) باشد , در آن صورت دارو بی فایده است .
ـ امام علی (ع) : استغفار داروی گناهان است .
ـ امام صادق (ع) : اگر مردم خواص سیب را بدانند , بیماران خود را جز با آن درمان نکنند.
ـ امام علی (ع) : شیرگاو داروست .
ـ مرگ داروی خوبی است .
ـ هر که تلخی دوا را تحمل نکند , دردو بیماریش ادامه یابد.
دین .

دين .

اشاره

امـام صادق (ع) : سه چیز است که هر انسانی خود را در آنها برحق می داند : دینی که بدان عقیده دارد , هوی و خواهشی که بر او چیره است و تدبیر او در کارهایش .
ـ امام علی (ع) : هرگاه در کسی خصلتی از خصلتهای خوب را استوار دیدم اورا به سبب داشتن آن تحمل می کنم و بی بهره گیش از دیگر خصلتهای
نیک را نادیده می گیرم , اما نابخردی وبی دینی اورا نمی توانم ببخشم , زیرا جدا شدن از دین جدا شدن از امنیت است و زندگی توام باترس گوارا نیست
, نابخردی نیز مردن است و با مردگان کسی معاشرت نمی کند.
ـ امام صادق (ع) : امیر المؤمنین (ع) در سخنرانیهای خود این جمله را بسیار می فرمود : ای مردم ! دیـنـدار بـاشید , دیندار! اگر گناه کنید و دیندار
باشید بهتر است از این که ثواب کنید وبی دین باشید , زیرا گناه درآن آمرزیده می شود و ثواب و نیکی در بی دینی پذیرفته نمی شود.
ـ امام علی (ع) : زندگی جز با دین (و دینداری) نیست و مرگ جز با انکار یقین .
ـ بدانید که پایه و اساس کار شما دین است و نگهبان شما (از گناهان) تقوا.
ـ هر که در دین (و دینداری) ریزبین و دقیق باشد در روز قیامت مقام بلندی یابد.
ـ بیداری در دین نعمتی است , که روزی آدمی می شود.
ـ دین عزت و ارجمندی است و دانش گنج و خموشی روشنایی .
ـ دین شریفترین دو نسب است .
ـ دین روشنایی است .
ـ هر گاه خداوند بنده ای را برگزیند , دینداری را در دل او اندازد.

آغاز و فرجام دین .

ـ امام علی (ع) : آغاز دین شناخت خداست و کمال شناخت او تصدیق اوست و کمال تصدیق و اقرار به او یگانه دانستن اوست .

ـ بدان که آغاز دین تسلیم (در برابر خدا) است و فرجامش اخلاص .

ـ غایت دین امر به معروف و نهی از منکر و جاری کردن حدود است .

ـ غایت دین ایمان است .

ریشه دین .

ـ امام علی (ع) : دین درختی است که ریشه اش تسلیم و رضاست .
ـ ریشه دین امانتداری و پایبندی به عهد و پیمانهاست .
ـ دین درختی است که ریشه آن یقین به خداست و میوه اش دوستی کردن و دشمنی ورزیدن برای خدا.
ـ پیامبر خدا(ص) : دوستم جبرئیل گفت : مثل این دین مثل درخت استواری است که ریشه اش ایمان است و رگهایش نماز و آبش زکات و شاخه
هایش روزه و برگهایش خوشخویی و میوه اش خویشتنداری از کارهای حرام کمال هر درختی به میوه آن است ایمان نیز چنین است , جز با
خویشتنداری از محرمات کامل نمی گردد.
ـ امام علی (ع) : ریشه کارها در دین , تکیه کردن به نمازها و دوری نمودن از گناهان کبیره است , از این امور لحظه ای بی نیاز نیستی , پس از
آن ها غفلت مکن که محرومیت از اینهامایه هلاکت است واگر پیشتر رفتی و به فقه (دین فهمی) و عبادت پرداختی , کمال بخت وبهره مندی (تو)است .
ـ پیامبر خدا(ص) : ریشه دین پاکدامنی است و سر آن طاعت .
ـ امام صادق (ع) : خداوند یاوران حق را نهی کرده است از این که دشمنان خدا را دوست ویاور خود برگیرند بر شما روا نیست که دشمنان خدا را
از اصول دین خدا آگاه کنید , زیرا اگردر این باره از شما چیزی بشنوند بر سر آن با شما به دشمنی برخیزند.

راس دین .

ـ امام علی (ع) : راس دین یقین راستین (به مبدا و معاد)است .
ـ راس دین همنشینی با پرهیزگاران است .
ـ صدق و راستی , راس دین است .
ـ راس دین , یقین درست و صحیح است .
ـ راس دین , انجام کارهای نیک است .
ـ راس دین , مخالفت کردن با هواو هوس است .

نظام دین .

ـ امام علی (ع) : نظام دین مخالفت باهوای نفس و دوری کردن از دنیاست .
ـ نظام دین دو چیز است : حساب کشیدن از خودت و گشاده دستی به برادرانت .
ـ امام باقر(ع) : محبت ما اهل بیت ,نظام دین است .

مجمع دین .

ـ امام علی (ع) : بر تقوا و راستی مواظبت کن , که دین در این دو جمع است .
ـ خـالـص کردن عمل , کوتاه گردانیدن آرزو , نیکی کردن و خویشتنداری از کار زشت ,مجمع و عصاره دین است .
ـ سه چیز مجمع دین است : خویشتنداری , و پارسایی و شرم .

ملاک دین .

ـ امام علی (ع) : دو چیز پایه و ملاک دین است : راستی و یقین .
ـ پایه و ملاک اسلام , راستگویی است .

تکیه گاه دین .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر چیزی را تکیه گاهی است و تکیه گاه دین فقه است .

ـ امام باقر(ع) : روح , تکیه گاه دین است و دانش تکیه گاه روح و بیان تکیه گاه دانش .

ـ امـام علی (ع) : در نامه خود به مالک اشتر : همانا توده مردم پشتوانه دینند و جماعت مسلمانان و تجهیزات و ساز و برگ در برابردشمنان , پس , باید ,

توجه و گرایش تو به آنان باشد.

نصف دين .

ـ پيامبر خدا(ص) : توحيد نصف دين است .
ـ خوشخويى نصف دين است .

بهترین دین .

ـ امام علی (ع) : بهترین دین کوتاه کردن آرزوست .
ـ پیامبر خدا(ص) : برترین دین شماپارسایی است .
ـ امام علی (ع) : همانا برترین دین دوستی و دشمنی در راه خداست .
ـ اوج دین صبر است و یقین و مبارزه با خواهشهای نفس .
ـ دیندارترین مردم کسی است که شهوت , دینش را تباه نکند.

پایه های دین .

ـ امام علی (ع) : شش چیز از پایه های دین است : یقین ناب و خالصانه , خیر خواهی برای مسلمانان , بر پاداشتن نماز , پرداختن زکات , حج خانه خدا وبی رغبتی به دنیا.
ـ مـردی به امام صادق (ع) عرض کرد : اساس دین توحید و عدل است و دامنه دانش آن گسترده است و خردمندی باید که آن رادرک کند پس , (توحید و عدل را) به گونه ای برایم بیان دارید که فهم آن آسان و حفظش راحت باشد حضرت فرمود : توحید آن است که آنچه رادرباره خودت جایز و رواست نسبت به پروردگارت روا ندانی و عدل آن است که آنچه راآفریدگارت تو را بدان سبب نکوهیده است به او نسبت ندهی .
ـ امام صادق (ع) : درباره آنچه که شما را نسزد از آن ناآگاه باشید نیکو بیندیشید وخیرخواه خویش باشید و در راه شناخت آنچه که در ندانستنش هیچ عذری از شما پذیرفته شود بکوشید ,همانا دین خـدا را ارکانی است که هرکس آنهارا نشناسد سختکوشی او در عبادت ظاهریش سودی به حالش نـداشته باشد و هرکس آنها را بشناسد و بدانها اعتقاد داشته باشد میانه روی درستش (در عبادت) به او زیانی نرساند.

ثمره دین .

ـ امـام صـادق (ع) : آدم دیـنـدار مـی انـدیشدو در نتیجه آرامش بر جان او
چیره می شودو خضوع مـی کـنـد پس به فروتنی می گراید , قناعت می
ورزد و به سبب آن (از مردم)بی نیاز می شود و به آنچه او را داده شده
خشنود است , گوشه تنهایی را می گزیند و از دوستان بی نیاز می گردد ,
قید
شهوتها و خواهشهای نفس را می زند و بدین سان آزاد می شود , دنیا
راکنار می گذارد و در نتیجه از بـدیـهـا و گـزندهای آن خود را حفظ می کند
,
حسادت را دور می افکندپس دوستی و محبت آشکار می شود , مردم را
نمی ترساند از این رو از آنان هم نمی ترسد , به آنان تعدی نمی کند
بنابراین از
گزند ایشان در امان است , به هیچ چیز دل نمی بندد و در نتیجه ,به
رستگاری و کمال فضیلت دست می یابد , عافیت را به دیده بصیرت می
بیند و از
این روکارش به پشیمانی نمی کشد.
ـ امام علی (ع) : میوه دین , امانتداری است .
ـ دین را پناهگاه خود گردان و عدالت .
را شمشیر خود تا ازهر بدی و گزندی رهایی یابی و بر دشمنت پیروز شوی
.
ـ دین , مصون می دارد.
دین , نیرومندترین تکیه گاه است .

آفت دین .

ـ امام صادق (ع) : آفت دین , حسادت است و خودپسندی و فخر فروشی .
امام علی (ع) : آفت دین , بدگمانی است .
ـ پیامبر خدا(ص) : سه کس آفت دینند :فقیه بدکار , پیشوای ستمگر , تلاشگر (عابد) نادان .
ـ امام علی (ع) : تباهی دین , طمع است .
طمع , همنشین بدی برای دین است .
ـ تباهی دین , دنیاست .

ترغیب به محافظت از دین .

ـ پیامبر خدا(ص) : اگر بلایی برایت پیش آمد مالت را فدای جانت کن واگر بلا از تو گذشت مال و جانت را فدای دینت کن , زیرا غارت شده کسی است که دینش به غارت رفته باشد و خانه خراب کسی است که دینش ویران گشته باشد.
ـ امـام علی (ع) : چون بلایی فرا رسد مالهای خود را سپر جانهایتان کنید و چون حادثه ای پیش آید جانهایتان را فدای دینتان کنید و بدانید که هلاک گشته کسی است که دینش هلاک شده باشدو غارت شده کسی است که دینش به غارت رفته باشد.
ـ پیامبر خدا(ص) ـ از سفارشهای آن حضرت به علی (ع) : سفارش پنجم این که جان و مال خود را فدای دینت کنی .
ـ امام علی (ع) : مصیبت دینی بزرگترین مصیبت است .
ـ آن که دین را از دست دهد در ورطه کفر و گمراهی افتد.
ـ امـام صـادق (ع) دربـاره آیـه ((پس خداوند او را از گزند نیرنگهای آنان حفظ کرد)) می فرماید :مـنـظـور مؤمن آل فرعون است به خدا سوگند او را
قطعه قطعه کردند اما خداوند نگذاشت که به دینش آسیب برسانند.
ـ در هنگام مصیبت می فرمود : خدا را سپاس و ستایش که این مصیبت مرا در دینم قرار نداد.

آفات دین .

ـ امام باقر(ع) : هر که ملتزم به اطاعت از معصیت کار شود , دین ندارد , هر که ملتزم به نسبت دروغ و باطلی به خدا شود , دین ندارد , هرکه ملتزم به انکار آیه ای از آیات خدا شود دین ندارد.
ـ امام صادق (ع) : کسی که خود را به ولایت (و حاکمیت) پیشوای ستمگر غیر خدایی ملتزم کند , دین ندارد.
ـ امام رضا(ع) : کسی که پارسایی ندارد, دین ندارد.
ـ امام باقر(ع) یا امام صادق (ع) : [کسی که تقویت باطل را دین خدا داند , دین ندارد] و کسی که اطاعت از ستمگر را [جز] دین خدا داند دین ندارد.
ـ امام صادق (ع) : کسی که پایبند عهد و پیمان نیست دین ندارد.
ـ امام باقر(ع) یا امام صادق (ع) : کسی که با امر به معروف و نهی از منکر از خدا اطاعت نکنددین ندارد.
ـ امام کاظم (ع) : کسی که مردانگی و انسانیت ندارد دین ندارد.
ـ پیامبر خدا(ص) : همانا با خرد به همه خوبیها می توان رسید و کسی را که خرد نیست دین نیست .
ـ کسی که برای خشنود کردن سلطانی کاری کند که خداوند به خشم آید از دین خدای عز وجل خارج شده است .
ـ امام صادق (ع) : هر که به خاطر دین حب و بغض نداشته باشد , دین ندارد.
ـ امام علی (ع) : کسی که شک دارد دین ندارد.

پرهیز از تحقیر دین و دینداران .

قرآن .
((و گـویـنـد : چـرا مـردانـی را کـه از اشرار می شمردیم اکنون نمی بینیم ؟
آیا آنان را به مسخره می گرفتیم یا از نظرها دور مانده اند))؟
.
((آیا از این سخن در شگفت افتاده اید؟
و می خندید و نمی گریید؟
و شما غافل شده اید)).
ـ پیامبر خدا(ص) : نگرانی من برای شما سبک شمردن دین و فروختن حکم و داوری است .
ـ امام صادق (ع) : مبادا فرمان خدای عزوجل را خوار شمارید که هر کس فرمان خدا را خوارشمارد خداوند در روز رستاخیز او را خوار
گرداند.
ـ امـام عـلـی (ع) : دین شما لقلقه زبانتان شده است , مانند کسی که کارش را انجام داده و رضایت سرورش را فراهم آورده باشد.
ـ امـام صـادق (ع) بـه ابـی بـصـیـر فرمود :ای ابامحمد! خداوند از شما یاد کرده آن جا که از زبان دشـمـنـان دوزخـی شـمـا می گوید : ((وگویند : چرا مردانی را که از اشرار می شمردیم اکنون نمی بینیم ؟
)).
بـه خـدا قـسـم منظور از این آیه کسی جز شما نیست و شما در نظر مردم این جهان بدترین مردم هـسـتـید درحالی که به خدا سوگند در بهشت شادمان
خواهید بود و آنان در دوزخ جستجویتان می کنند.

سرانجام تحقیر دین .

قرآن .
((واگذار آن کسانی را که دین خویش را بازیچه و لهوگرفته اند و زندگانی دنیا فریبشان داد و به قـرآن یاد آوریشان کن که به کیفر اعمال خویش در جهنم محبوس خواهند ماندجز خدا دادرس و شـفـیـعـی نـدارنـد واگر برای رهایی خویش هر گونه فدیه دهند , پذیرفته نخواهد شد اینان به عقوبت اعمال
خود در جهنم محبوسند و به کیفر آن که کافر شده اند بر ایشان شرابی از آب جوشان و عذابی دردآور مهیا شده است)).
((امـروز آنـان را کـه دیـن خویش را لهو و بازیچه پنداشتند و زندگی دنیا فریبشان داد فراموش مـی کـنـیـم , هـمـچـنـان کـه آنـها نیزرسیدن به این روز را از یاد برده بودند و آیات مارا تکذیب می کردند)).
ـ امـام عـلـی (ع) : هـر کـه دین خدا را به لهو و بازی بگیرد خدای سبحان او را در دوزخ جاویدان گرداند.
ـ بـه خـدا سـوگـنـد کـه آن جـدی اسـت نه شوخی , حقیقت است نه دروغ : مرگ را می گویم کـه صـدای خـود را بـه گـوش هـمـه زندگان رسانده و همگان را به سرعت می راند , پس انبوه مردمان (زنده) تو را نفریبد.
ـ امام صادق (ع) , در سفارش به عبداللّه بن جندب فرمود : ای پسر جندب ! دیری است که (بنیان) نـادانـی آبـادان شـده و بـنـیـادش نیرومند گشته
است و این از آن روست که دین خدا را به بازی گـرفـتـنـد چـنـدان کـه اگـر کسی از آنان با عمل خود به خدا تقرب بجوید منظور (واقعیش) غیراوست
, اینان همان ستمگرانند.

دین حق .

قرآن .
((او کسی است که پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستاد , با دینی
درست و برحق تا او را بر همه دینهاپیروز گرداند , هرچند مشرکان را
خوش
نیاید)).
ـ امام حسین (ع) : دوازده هدایت شده ازما خاندان هستند: نخستین آنها
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است و آخرینشان , نهمین (امام) از
نسل
من اوست امام و قیام کننده به حق , خداوند به وسـیـلـه او زمین مرده را
زنده می کندو به سبب او دین حق را , علی رغم میل مشرکان , بر همه
ادیان
پیروز می گرداند.

دین استوار.

قرآن .
((به دین پاک پایدار روی بیاور , پیش از آن که روزی فرارسد که از امر خدا بازگشتنش نباشد در آن روز مردم دو گروه شوند)).
((فرمان داده است که جز او را نپرستید این است دین راست و استوار)).
ـ امـام عـلـی (ع) : هـر کـس بـه انـدازه تـوانـش تـکـلـیـف شـده و به نادانان تخفیف داده شده است پروردگارتان مهربان است و دینتان استوار و
پیشوایتان دانا.
مرحوم علامه طباطبائی در باره قیم (استوار) می نویسد : ((قیم به معنای کسی است که عهده دار کـاری بـاشد و در تدبیر و اداره آن نیرومند باشد , یا
کسی که بدون تزلزل و سستی روی پای خود بـایـستد پس , معنای آیه این است که تنها دین توحید و آیین یکتا پرستی است که بر اداره جامعه و رسـانـدن
آن به سر منزل سعادت تواناست و دین استوار تزلزل ناپذیری که بشر راهدایت می کند و هـرگـز به کجراهه نمی برد و حق است و هیچ باطلی در آن
راه ندارد همان دین توحید است , اما بیشتر مردم به سبب خوگرفتن با عالم حس و محسوسات وغرق شدن در زرق وبرق دنیای فانی از داشـتن دل پاک
و عقل درست اندیش محروم گشته اندواین نکته را (که دین توحید و یکتاپرستی تـنها دین استوار و سعادتبخش است) در نمی یابند بلکه ظاهر زندگی دنیا
رامی بینند و از آخرت غافل و رویگردانند)).

دین حنیف .

قرآن .
((و به دین حنیف روی آور و هیچ گاه از مشرکان مباش)).
((با یکتا پرستی روی به دین آور فطرتی است که خدا همه را بدان سرشته است و در آفرینش خدا تغییری نیست دین پاک و پایدار این است ولی بیشتر
مردم نمی دانند)).
ـ پـیامبر خدا(ص) : محبوبترین دینها نزد خدا آیین حنیف است , پس هرگاه دیدی که امت من به ستمگر نمی گویند تو ستمگری , بی تردید از دست رفته
اند.
ـ زراره از امـام بـاقـر(ع) درباره آیه ((حنیفانی برای خدا باشید و به او شرک نورزید)) سؤال کرد, حضرت فرمود : آیین حنیف همان سرشتی است
که خداوند مردم را بر آن آفریده است ((وآفرینش خدا تغییرناپذیر است))
فرمود : خدا مردم را بر خداشناسی سرشته است .
ـ زراره از امام باقر(ع) درباره این که مقصود از حنیف بودن در آیه ((حنیفانی برای خدا باشیدو به او شرک نورزید)) سؤال کرد , امام (ع) فرمود :
منظور همان سرشتی است که خداوند مردم رابر آن سرشته است و آفرینش خدا تغییر پذیر نیست فرمود : خداوند آنان را بر خداشناسی سرشته است
.
ـ زراره از امـام بـاقـر(ع) پـرسید : منظوراز حنیف بودن در آیه ((حنیفانی برای خدا باشید و به او شـرک نـورزیـد)) چـیـست ؟
حضرت فرمود : منظور همان فطرتی است که خداوند مردم را بر آن سرشته است خداوند مردم را برمعرفت خویش سرشت .
ـ امـام بـاقـر(ع) : آیـیـن حـنیف چیزی رافرو نگذاشته است , حتی کوتاه کردن شارب و ناخنها و گرفتن شارب و ختنه کردن از این آیین است .

آسانی دین .

قرآن .
((خداوند برای شما خواستار آسانی است و برایتان سختی نمی خواهد)).
ـ پیامبر خدا(ص) : ای مردم ! همانا دین خدا آسان است .
ـ ابن ادرع : رسول خدا(ص) مردی را در حال نماز خواندن دید لحظاتی به او نگاه کردوسپس فرمود : آیا فکر می کنی که او براستی
نمازمی خواند؟
عرض کردم : ای رسول خدا, او ازهمه مردم مدینه بیشتر نماز می خواند فرمود : این حرف را به خود او مگو که نابودش می کنی سپس
فرمود : همانا خداوند برای این امت آسانی می خواهد و خواستار در سختی افتادن آنهانیست .
ـ پیامبر خدا(ص) : آسان گیرید و سخت مگیرید و رام کنید و رم ندهید.
ـ محبوبترین دینها نزد خدا آیین آسان حنیف است .
ـ من برای آوردن دین آسان حنیف برگزیده شده ام و هرکه با سنت و روش من مخالفت کنداز من نیست .
ـ خداوند مرا برای (تبلیغ) رهبانیت برنینگیخت , همانا بهترین دین نزد خدا آیین آسان حنیف است .

دین کسی را در تنگنا نمی گذارد.

قرآن .
((و برای شما در دین هیچ تنگنایی قرار نداد)).
((خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی دهد)).
((هر مالداری از مال خود نفقه دهد و کسی که تنگدست باشد , از هر چه
خدا به او داده است نفقه دهد خداوند هیچ کس رامگر به آن اندازه که به
او
داده است مکلف نمی سازد وزودا که خدا پس از سختی آسانی پیش
آورد)).
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : از جـمله چیزهایی که خداوند به امت من ارزانی
داشته و با این کار آنها را بـردیـگـر امـتـهـا بـرتـری بخشیده است سه چیز
است
که آنها را جز به پیامبران نداده است , زیرا خدای تبارک و تعالی هرگاه
پیامبری را مبعوث می کرد به او می فرمود : در دینت کوشا باش و خود
رادر
تـنگنا قرار مده خدای تبارک و تعالی این نعمت را به امت من نیز ارزانی
داشته است آن جاکه می فرماید : ((و برای شما در دین هیچ تنگنایی قرار
نداد
)).
ـ عـبـد الاعـلـی , وابـسـتـه آل سـام : بـه امـام صـادق (ع) عـرض کـردم :
پـایـم لـغـزیـده وبـار ناخنم کنده شده وروی انگشتم ضمادگذاشته ام
حالاچگونه وضو بگیرم ؟
حضرت فرمود : (حکم) این مـوضوع و امثال آن از کتاب خدای عز و جل
دانسته می شود خداوند فرموده است : ((برای شما در دین هیچ تنگنایی
قرار نداده است))روی همان (ضماد) مسح کن .

کمال دین .

امام علی (ع) : سه چیز کمال دین است : اخلاص , یقین و قناعت پیشگی .

ـ بدانید که کمال دین در کسب علم وعمل کردن به آن است .

ـ هر گاه از محرمات دوری کردی واز شبهات پرهیز کردی و واجبات را به جا آوردی و مستحبات را انجام دادی , فضایل دینی رابه کمال رسانده ای .

کامل کردن دین .

قرآن .
((امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم)).
ـ امام علی (ع) : قرآن امر کننده (به کار نیک) و باز دارنده (از زشتیها) است , خاموشی گویاست , حجت خدا بر خلق اوست , از آنان نسبت به قرآن پیمان گرفت و وجود باطنی آنان را در گرو این قرآن نهاد , نور آن را تمام و دین خویش را به وسیله آن کامل فرمود.
ـ و کتاب (قرآن) را که در آن هر چیزی توضیح داده شده است برای شما فرو فرستاد وپیامبرش را مدتی در میان شما زنده نگه داشت , تا دین خویش
را ـ که در کتابش آورده است ـ ومورد پسند و خشنودی اوست برای او و شما کامل کرد.

دینی که اعمال جز با اعتقاد به آن پذیرفته نمی شود.

قرآن .
((بگویید : ما به خدا و آیاتی که بر ما نازل شده و نیز آنچه بر ابراهیم و
اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان او نازل گشته و نیز آنچه به
موسی
و عیسی فرستاده شد و آنچه بر پیامبران دیگر از جانب پروردگارشان آمده
است , ایمان آورده ایم)).
((و هرکه دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت
از زیاندیدگان خواهد بود)).
ابوبصیر به امام صادق (ع) عرض کرد :فدایت شوم , مرا آگاه ساز از آن
دینی که خداوند عز و جل بر بندگانش واجب کرده است ووظیفه
دارند آن را بشناسند و جز آن م اما ه ب ریصبوبا دین دیگری
ازایشان پذیرفته نیست حضرت فرمود :گواهی دادن به یگانگی خداوند و
پیامبری
محمد(ص) و گزاردن نماز و پرداخت زکات و حج خانه خدا برای افراد
مستطیع و روزه ماه رمضان در این جا امام اندکی سکوت کرد وسپس
دوبارفرمود : و ولایت .
ـ عبد العظیم حسنی : خدمت سرورم علی بن محمد(ع) رسیدم , چشمش
که به من افتاد فرمود : خوش آمدی ای ابوالقاسم , تو براستی دوستدار
ما
هستی عرض کردم : یابن رسول اللّه ! می خواهم دین خود را بر شما
عرضه کنم که اگر درست و پسندیده بود تا زنده هستم بر آن پایداری ورزم
حضرت فرمود : بگو ای ابوالقاسم عرض کردم : من معتقدم که خدای
تبارک و تعالی یکی است و معتقدم که فریضه های واجب , بعد از ولایت ,
عبارتند از : نماز , زکات , روزه , حج , جهاد , امر به معروف و نهی از
منکر پس , علی بن محمد(ع) فرمود : ای ابو القاسم ! به خدا سوگند این
همان دینی است که خداوند برای بندگانش برگزیده و پسندیده است بر آن
پایدار بمان خداوند در دنیا وآخرت تو را بر عقیده حق و ثابت استوار بدارد.
ـ ابراهیم مخارقی : برای ابو عبداللّه جعفربن محمد(ع) دین خود را
توصیف کرده گفتم : گواهی می دهم که خدایی جز اللّه نیست یگانه است
و
بی انباز و (گواهی می دهم که) محمد رسول خدا و علی امام عادل پس
از اوست , و سپس حسن و حسین و بعد علی بن الحسین و سپس محمد
بن

علی و آنگاه شما.
حضرت فرمود: خدایت رحمت کناد, آن گاه فرمود: از خدا بترسید, از خدا بترسید, از خدابترسید, بر شما باد به (درپیش گرفتن) پارسایی و راستگویی
و امانت پردازی , و پاک نگهداشتن شکم و فرج تا در رفیق اعلی با ما باشید.
ـ عمرو بن حریث : به امام صادق (ع)عرض کردم : قربانت گردم , آیا اجازه می دهی دین خودرا که بـه وسـیله آن خدا را می پرستم برایتان باز گویم
؟
فرمود : بگو عرض کردم : من خدا را این گونه پـرسـتـش مـی کـنم که گواهی می دهم معبودی جز خدا نیست و محمد بنده و فرستاده اوست وقـیـامـت
بـدون شـک آمـدنـی اسـت و خـداونـد مـردگـان را از گورهایشان بر می انگیزد [و گـواهـی مـی دهم که] بر پا داشتن نماز, پرداخت زکات , روزه ماه
رمضان و زیارت خانه خدا برای کـسـی کـه استطاعت داشته باشد واجب است بعد از رسول خدا(ص) ولایت (و امامت) از آن علی بـن ابـی طـالـب
است و سپس از حسن و حسین و علی بن حسین و بعد از او از آن محمد بن علی اسـت و شما امامان من هستید, بر این عقیده زندگی می کنم و بر این
می میرم و بر این آیین , خدا رامی پرستم حضرت فرمود: ای عمرو! به خدا سوگند, که این همان دین من و دین پدران من است که با آن خدا را, در
نهان و آشکار, پرستش می کنیم و بدان پایبندیم .
ـ یوسف : به امام صادق (ع) عرض کردم : می خواهم دین خود را که با آن خدا را دینداری وعبادت می کنم بر شما عرضه دارم که اگر درست بود
بفرمایی تا بر آن پایداری کنم و اگر درست نبود مرا بـه راه حـق بـرگـردانی فرمود : بگو عرض کردم : گواهی می دهم که معبودی جز خدای یگانه و
بـی انباز نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و علی امام من است و حسن امام من است و حسین امـام من است و علی بن الحسین امام من است و محمد
بن علی امام من است , و شما نیز ـقربانت گردم ادامه دهنده راه پدران خود هستید.

یـوسـف مـی گـویـد: در ایـن هـنـگام حضرت صادق چند مرتبه فرمود: رحمت خدا بر تو باد, آن گـاه فـرمـود: بـه خدا سوگند, که این همان دین خدا و
دین فرشتگان او و دین من و دین پدران من است و خداوند دینی جز آن (از کسی) نمی پذیرد.
ـ حسن بن زیاد عطار : به حضرت صادق (ع) عرض کردم : می خواهم دینم (اصول اعتقادات دینی خـود) را بـر شما عرضه بدارم گر چه , در
مورد اعمال نیکم , از این مطلب فارغ هستم فرمود:بگو عرض کردم : شهادت می دهم که معبودی جز خدای یگانه بی انباز نیست و محمد بنده وفرستاده
اوسـت و بـه آنـچه او از جانب خداوند آورده است اقرار می کنم ـ حضرت نظیر آنچه رامن گفتم فـرمـود ـ و عـلـی امـام من است و خداوند اطاعت از
او را واجب فرموده و هر که او را (به امامت) بـشـناسد مؤمن است و هرکه (به امامت) نشناسدش گمراه است و هر که با او مخالفت ورزد کافر
است .
ـ ابـو جـارود بـه امـام بـاقـر(ع) عـرض کـرد : مرا از دینی که خود و خانواده ات به وسیله آن خدا رادیـنـداری و عـبـادت مـی کـنـیـد آگـاه ساز , تا
من نیز به وسیله همان خدا را دینداری کنم , حـضرت فرمود : سؤالی کوتاه اما بسیار مهم کردی به خدا سوگند , دین خود و دین پدران خود را کـه
بـاآن خـدای عـز و جل را طاعت و عبادت می کنیم به تو می گویم : گواهی دادن به یگانگی خداوندو پیامبری محمد(ص) واقرار به آنچه او ازجانب
پروردگار آورده است و دوستی با دوست ما وبیزاری از دشمنان ما و گردن نهادن به فرمان ما و انتظار قائم ما و کوشش و پرهیزگاری .

در دین اجبار نیست .

قرآن .
((در دین هیچ اجباری نیست هدایت از گمراهی مشخص شده است پس هر که به بت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد , به دستگیره استوار و ناگسستنی چنگ زده است , و خداشنوا و داناست)).
((ما به آنچه می گویند داناتریم و تو به آنهازور نمی گویی پس هرکه را از وعده عذاب من می ترسد به قرآن اندرز ده)).
((پس , پند ده که تو پند دهنده هستی تو بر آنان فرمانروا نیستی)).
ـ ابن عباس : (در میان عربها رسم بودکه وقتی) زنی برایش بچه نمی ماند با خود عهد می کرد که اگر بچه اش زنده بماند او رایهودی بار آورد هنگامی که (یهودیان) بنی نظیرتبعیدشدندتعدادی از فرزندان انصاردربین آنها بودند انصارگفتند: ما از فرزندان خود دست برنمی داریم پس خدای عز و
جل این آیه را فروفرستاد: ((دردین اجبار نیست هدایت از گمراهی مشخص شده است)).

روش شناخت دین .

ـ امـام صـادق (ع) : کـسی که دینش را ازطریق کتاب خدای عز و جل بشناسد اگر کوهها از جای خود بجنبند او در دین خود متزلزل نشود و کسی که ندانسته عقیده ای را بپذیرد ندانسته هم از آن خارج شود.
ـ هر که از طریق (مجذوب شدن به شخصیت) اشخاص به این دین در آید همان اشخاص همچنان کـه او را به آن در آورده اند از آن خارجش کنند و کسی که از طریق کتاب و سنت به این دین وارد شود , کوهها بجنبند و او نجنبد (و در عقیده و دینش متزلزل نشود).

دینداران .

ـ امـام عـلـی (ع) : هـمـانـا دیـنـداران رانشانه هایی است که با آنها شناخته می شوند : راستگویی , امانتداری , پایبندی به عهد و پیمان ,به جا آوردن
صله رحم , ترحم بر ناتوانان , کم آمیختن با زنان , نـیـکـی کـردن , خـوشخویی , صبرو حوصله , پیروی از دانش و آنچه به خدای عز و جل نزدیک
می کند خوشا به حال اینان وفرجام نیکشان .

حفظ کردن دین با دنیا.

ـ امـام عـلی (ع) : دین خود را با دنیایت حفظ کن , تا هر دو را ببری و دینت را وسیله حفظ دنیایت قرار مده که هر دو را می بازی .
ـ بـا دنـیـا از دیـن مـحـافـظـت کـن کـه در ایـن صـورت دیـن تـورا نـجـات مـی دهد و با دین ازدنیاحفاظت مکن که تو رابه نابودی می کشاند.
ـ اگر دینت را تابع دنیایت گردانی دین و دنیایت را تباه کنی و در آخرت از زیانکاران باشی ,اگر دنیایت را پیرو دینت کنی هم دین و هم دنیایت را به دست آوری و در آخرت ازرستگاران باشی .
ـ هـر کـه ملک و پادشاهی خود را در خدمت دینش قرار دهد همه شهر یاران فرمانبردار اوشوند , هـرکـه دیـن خود را در خدمت پادشاهی (وحکومت)
خویش قرار دهد هر انسانی درملک او طمع کند.
ـ مـردم بـرای سود و آبادانی دنیای خود امری از امور دین خود را فرو نگذارند مگر آن که خداوند, کاری برای آنان پیش می آورد که زیانش از آن سود بیشتر است .

دعا برای استواری دین در دل .

ـ امـام صـادق (ع) : بـزودی بـه شـبـهه ای گرفتار خواهید شد که نه نشانه ای برای پیداکردن راه خواهید دید و نه پیشوایی که هدایتتان کند , از آن شبهه تنها آن کس رهایی یابد که دعای غریق را بـخواند عرض کردم : دعای غریق چگونه است ؟
فرمود : می گویی : خدایا!بخشایشگرا! مهربانا! ای دگرگون کننده دلها! دل مرا بر دینت استوار و پابرجا بدار.
ـ از جمله دعاهای پیامبر خدا(ص) این بود : ای استوار دارنده دلها! دلهای ما را بر دینت استوار بدار .
ـ پیامبر خدا(ص) نیز در دعاـ : ای دگرگون ساز دلها! دل مرا بر دینت استوار بدار.
ـ امام علی (ع) : ثبات در دین با نیروی یقین میسر است .

خصوصیت نگهبانان دین خدا.

ـ پیامبر خدا(ص) : تنها آن کس (تواند)دین خدا را نگهدارد که از همه سو به آن احاطه داشته باشد .
ـ دیـن خـدای تعالی را هرگز یاری نرساند, مگر کسی که از همه سو آن را احاطه و نگهبانی کندـ امام علی (ع) : نگهبانان دین خدا همانانند که دین را بر پا داشتند و یاریش کردند و از همه سوآن را در میان گرفتند و آن را برای بندگان خدا نگهداشتند و آن را پاس داشتند و رعایت کردند.

تقویت کردن دین به وسیله افرادی بی بهره از آن .

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند این دین را به وسیله مرد بدکار تقویت می کند.
ـ خدای تبارک و تعالی این دین را به وسیله مردمانی بی بهره از خیر و دین تقویت می کند.
ـ خدای تبارک و تعالی اسلام را به وسیله مردانی که اهل دین و دینداری نیستند تایید و یاری می کند.
ـ بزودی این دین به وسیله مردانی استوار خواهد شد که نزد خداوند هیچ بهره ای ندارند.

دین (متفرقه).

ـ امـام کـاظـم (ع) : همه امور ادیان (مسائل مربوط به دین) چهار نوع است : (اول) امری که در آن هیچ اختلافی نیست , و همه امت بر آن اجماع
دارند و از ضروریاتی است که بناچار آن را پذیرفته اند, (دوم) اخباری که مورد اجماع هستند و مرجعی که هر شبهه ای را باید بر آنها عرضه کرد و
حکم هر حادثه ای را از آنها بیرون کشید و مورد اجماع امت می باشند, (سوم) اموری که شک وانکار پذیرند و در آنـهـا باید ازاهلش توضیح خواست
و هر که در این امور اظهار نظر کند باید دلیلی از کتاب خدا کـه تـاویـل (وتـفـسیر) آن مورد اتفاق باشد و سنتی که مورد اجماع است و اختلافی در آن
نیست بـیـاورد,(چهارم) قیاسی (و قانونی) که عقلها درستیش را بشناسند و خاص و عام امت نتوانند در آن تردید و انکار روا دارند.
این دو امر شامل مساله توحید و پایین تر از آن و دیه خراش و بالاتر از آن می گردد.
پس , آنچه از مسائل دین پیش آید, اگر برهان ثابتی داشت بپذیر, و اگر حقیقت و درستی آن بر تو مبهم و پوشیده بود آن را نپذیر, پس هر که یکی از این
سه امر را (برای اثبات مطلبی دینی) آورد آن همان حجت رسایی است که خداوند در این آیه برای پیامبرش توضیح داده است : ((بگو: حجت رسا از
آن خداست , پس اگر او بخواهد همه شما را هدایت می کند)) این حجت رسا به جاهل می رسد و جاهل با وجود جهل خود آن را می فهمد, همچنان که
عالم نیز آن را با دانش خود می فهمد, زیرا که خداوند عادل است و ستم روا نمی دارد, و بر خلق خویش باآنچه می دانند حجت می آورد و با آنچه می
فهمند و می شناسند دعوت می کند, نه با چیزهایی که نمی دانند و نمی شناسند.
ـ امام علی (ع) : دین را جز خرد اصلاح نمی کند.
ـ دین و ادب نتیجه خرد است .
ـ امام صادق (ع) : آیا دین چیزی جزمحبت است ؟
.

ـ امام علی (ع) : حفظ دین , ثمره شناخت و سرآمد حکمت است .
ـ اداره دین با نیک پارسایی و یقین میسر است .

وام .

وام .

ـ پیامبر خدا(ص) : از وام گرفتن بپرهیزیدکه آن اندوه شب و خواری روز است .
ـ امام صادق (ع) : وام اندوه شب است و خواری روز.
ـ امام علی (ع) : وام یکی از دو بردگی است .
ـ بدهکاری زیاد, راستگو را دروغگومی کند و خوش قول را بدقول .
ـ ابو سعید خدری شنید که رسول خدا(ص) می فرماید : از کفر و وام به خدا پناه می برم عرض شد : ای رسول خدا , آیا وام با کفربرابری می کند؟
فرمود : آری .
ـ امام صادق (ع) : کمتر وام بگیرید که کم قرض داشتن عمر را زیاد می کند.

در صورت نیاز , وام گرفتن .

اشکالی ندارد.

ـ امـام کـاظـم (ع) : هرکه برای تامین خودو خانواده اش در پی کسب این روزی از راه حلال بر آید مـانـنـد مجاهد در راه خداست اما اگر نتوانست به
دست آورد به امید خدا و رسول اووام بگیرد و خوراک خانواده اش را تامین کند.
ـ مـعـاویـة بـن وهب : به امام صادق (ع)عرض کردم که نقل می شود مردی از انصار وقتی مرد دو دینار بدهکار بود و پیامبر(ص) بر اونماز نخواند
و فرمود : بر دوست خود نماز بخوانید تا آن که یکی از نـزدیـکـان او پـرداخـت آن دودیـنـار را بـه عـهـده گرفت (آیا این موضوع صحت دارد؟
) امام صـادق (ع)فـرمود : درست است سپس فرمود : رسول خدا(ص) این کار را کرد تا مسلمانان عبرت بگیرند و بدهکاریهای خود رابه یکدیگر
بپردازند و موضوع وام را سبک نگیرند (وگرنه) رسول خدا وقـتی در گذشت بدهکار بود , حسن (ع) بدهکار در گذشت و حسین (ع) وقتی به شهادت رسید بدهکار بود.

ترغیب به یاد داشت کردن بدهکاریها.

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! چون وام مدت دار به یکدیگر دهید آن را بنویسید)).
ـ پـیامبر خدا(ص) : چند گروهند که دعایشان مستجاب نمی شود از جمله کسی که وام مدت دار به کسی بدهد اما آن را یادداشت نکند یا چند گواه نگیرد.
ـ امام صادق (ع) : کسی که به دلیل نداشتن گواه حقش ضایع شود ماجور نیست .

نهی از تعلل در پرداخت بدهی .

قرآن .
((اگـر کـسی از شما دیگری را امین دانست , آن کس که امین دانسته
شده امانت را باز دهد و باید که از پروردگار خود , اللّه , بترسد)).
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : اگر کسی بتواند حق کسی را بپردازد و تعلل ورزد,
هرروز که بگذرد گناه باجگیر برایش نوشته شود.
ـ وام سه گونه است : کسی که هرگاه طلبکار باشد مهلت می دهد و چون
بدهکار باشد (به موقع) می پردازد و تعلل نمی ورزد, چنین کسی سود می
برد
و زیان نمی کند و کسی که اگرطلبکار باشد , به موقع می گیرد و اگر
بدهکار باشد نیز به موقع می پردازد , چنین کسی نه سودی می برد و نه
زیانی می
کند و کسی که اگر طلبکار باشد به موقع پس می گیرد و اگر بدهکار باشد
درپرداخت آن تاخیر و تعلل می ورزد , چنین کسی زیان می کند و سودی
نمی برد.
ـ امـام عـلـی (ع) : بـخیل ترین مردم به مال خویش بخشنده ترین آنهاست
در (برباد دادن)آبروی خویش .
ـ پیامبر خدا(ص) : تعلل ورزیدن توانگر(در پرداخت بدهی) ظلم است .

یاد خدا.

فضیلت یاد خدا.

قرآن .
((آنـان کـه ایـمـان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا آرامش می یابد آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می یابد)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و اولادتان شما را از یاد خدا به خود مشغول ندارد که هر که چنین کند, زیانکار است)).
ـ امام علی (ع) : یاد (خدا) لذت محبان است .
ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : از هر لذتی جز (لذت) یاد تو و از هر آسایشی جز (آسایش) انس با تو و از هر شادی جز (شادی) قرب توو از هر
کاری جز طاعت تو , از تو آمرزش می طلبم .
ـ نـیز در دعا ـ : الهی ! چه لذتبخش است گذر نام و یاد تو بر دلها و چه شیرین است رهپیمودن به سوی تو با وهمها , در راهها وگذرگاههای غیبها.
ـ امام علی (ع) به حارث فرمود : آیادعایی را که رسول خدا(ص) به من آموخت به تو نیاموزم ؟
عرض کـردم : چـرا فـرمـود : بگو :خدایا! روزنه های قلبم را به روی یاد خودت بگشای واطاعت ازخودت و پیامبرت و عمل کردن به کتابت را
روزیم فرما.
ـ یاد کردن , نشستن با محبوب است .
ـ پیامبر خدا(ص) : پروردگارم مرا فرمود که گفتارم ذکر (خدا) باشد و سکوتم اندیشیدن ونگاهم عبرت آموختن .
ـ امام علی (ع) : خوشا کسی که جز از یاد خدا لب فرو بندد.
ـ ذکر (خدا) بهترین دو غنیمت است .
ـ امـام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که با یاد تو از خواهشهای نفسانی باز ماندند و به سبب
معرفت دقیق با انگیزه های قدرت طلبی مخالفت کـردنـد و پرده های آتش شهوتها را با ریختن آب توبه فرو افکندند و ظرفهای نادانی رابا آب زلال
زندگی شستند.
ـ نـیـز در دعـا ـ : ای آن کـه یـادش مـایـه شـرافـت و بـزرگـی یاد کنندگان است و ای آن که سـپـاسگزاریش موجب دست یافتن سپاسگزاران (بر نعمتها)
است و ای آن که فرمانبرداریش سبب نـجات فرمانبرداران است , بر محمد و آل اودرود فرست و با یاد خود دلهای ما را از هر یاد دیگری باز دار.

یاد خدا, خوی پرهیزگاران است .

ـ امام علی (ع) : یاد خدا کردن خوی پرهیزگاران است .
ـ یاد خدا کردن خوی هر نیکوکاری و خصلت هر مؤمنی است .
ـ یاد خدا, شادی هر پرهیزگار و لذت هر اهل یقینی است .

ارزش ذکر نزد خدا.

قرآن .
((و یاد خدا به یقین بزرگتر است)).
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هیچ چیزی را بر یادخدا ترجیح مده , چه او می فرماید : ((ویاد خدا بزرگتر است)).
ـ هـیچ عملی نزد خدای تعالی محبوبترو هیچ عاملی در نجات بنده از هر گناهی در دنیا و آخرت مـؤثـرتـر از ذکر خدا نیست عرض شد :حتی جنگ در راه خدا؟
فرمود : اگر یاد خدا در میان نبود دستور جنگ داده نمی شد.
ـ آیا به شما نگویم که بهترین و پاکیزه ترین اعمال شما نزد خدایتان چیست و درجات شما رابیش از هر چیز دیگر بالا می برد و از درهم و دینار برایتان بهتر است و (حتی) از این که بادشمنان رو به رو شوید و بکشید و کشته شوید ارزشمندتر است ؟
عرض کردند : چرا , ای رسول خدا فرمود : بسیار به یاد خدای عزوجل بودن .

ترغیب به بسیار یاد کردن خدا.

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را فراوان یاد کنید وهر بامداد و شبانگاه تسبیحش گویید)).
((تا تو را فراوان ستایش کنیم و تو را فراوان یاد کنیم)).
ـ پیامبر خدا(ص) : بر تو باد به تلاوت قرآن و بسیاری یاد خدا , زیرا که آن در آسمان برای تونام (و آوازه) است و در زمین نور.
ـ امام علی (ع) : با ذکر زیاد, خود را از (عذاب و خشم) خداوند ـ یادش بلند باد ـ نگهدارید.
ـ چون به پیامبر خدا عرض شد :دوست دارم که خاص ترین بنده خدای تعالی باشم , حضرت فرمود : خدا را فراوان یاد کن تاخاص ترین بنده خدای
تعالی باشی .
ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این سؤال که : گرامیترین انسان نزد خداکیست ؟
فرمود : کسی که بیش از همه به یاد خدا باشد و به فرمان او عمل کند.

اندازه ذکر بسیار.

ـ امام صادق (ع) : هر چیزی حد دارد که در آن جا به پایان می رسد مگر یاد خدا که آن را حدی پایان پـذیـر نـیست خداوند عز و جل فرایض را واجب کرد و هرکه آنها را به جای آورد همان حد آنهاست مگر ذکر, که خدای عزو جل به اندک آن رضایت نداده و حدی که در آن جا پایان پذیرد برایش قرار نداده است سپس این آیه را تلاوت کرد : ((ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید)).
تـا آن جا که می توانید در تمام لحظات و ساعات شب و روز خدا را بسیار یاد کنید , زیرا که خداوند به بسیار یاد کردن خود فرمان داده است .
ـ چنانچه بنده در روز صدبار پروردگارش را یاد کند این ذکر کثیر است .
ـ امام علی (ع) : کسی که در نهان به یادخدا باشد , خدا را بسیار یاد کرده است .
ـ امام صادق (ع) : تسبیح فاطمه زهرا(ع)از جمله همان ذکر کثیر است که خدای عز و جل فرموده است : ((و خدا را بسیار یاد کنید)).
ـ عـبـداللّه بـن بکیر : از امام صادق (ع)درباره آیه ((خدا را بسیار یاد کنید)) پرسیدم : کمترین حد ذکر کثیر چیست ؟
فرمود : سی و سه بار تسبیح گفتن در تعقیب هر نماز.

تشویق به مداومت بر ذکر.

ـ امام علی (ع) : زبان شخص نیکوکار , شیفته مداومت بر یاد(خدا) است .
ـ مداومت بر ذکر (خدا) دوست صمیمی اولیا است .
ـ مؤمن پیوسته به یاد خداست و بسیار اندیشه می کند.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر لحظه ای که برفرزند آدم بگذرد و در آن به یاد خدا نباشد , در روز رستاخیز برای آن لحظه افسوس خورد.
ـ امام علی (ع) ـ بخشی از دعای آن حضرت که به نوف بکالی تعلیم فرمود ـ : خدایا! کسی که ولع یاد تو او را به خود مشغول نسازد و به جوار قرب
تو رخت سفر برنبندد زندگی برای اومرگ است و مرگش مایه حسرت او.
در مناجات شعبانیه : الهی ! مرا شیفته و سرگشته یاد خودت فرما و همت مرا متوجه روح اسمهای فیروز و جایگاه قدست گردان .
ـ از تو مسالت دارم که بر محمد وآل محمد درود فرستی و مرا از آنان قرار دهی که پیوسته به یاد تو هستند و عهد تو را نمی شکنند.
ـ در دعا ـ : (خدایا) به حق و قداست و بزرگترین صفات و اسمائت از تو مسالت دارم که اوقات شب و روز مرا به یاد خودت آبادکنی و در خدمت خودت پیوسته قرار دهی و کرده هایم را پذیرا شوی , تا آن که همه کرده ها واورادم (اراده ام ـ خ ل) یک ورد شود و پیوسته در حال خدمت تو باشم .

یاد خدا در همه حال نیکوست .

قرآن .
((هر آینه در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب وروز خردمندان را عبرتهاست , آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته یاد می کنند)).
((و چـون نـماز را به پایان بردید , خدا را ایستاده یا نشسته و یا به پهلو خوابیده یاد کنید و چون از دشـمـن ایـمن گشتید ,نماز را تمام ادا کنید که نماز
بر مؤمنان در وقتهای معین واجب گشته است)).
ـ امام صادق (ع) : موسی (ع) عرض کرد :پروردگارا! (گاه) من در حالی هستم که شان تو را بالاتر از آن می دانم که یادت کنم خداوند فرمود :
ای موسی ! مرا در همه حال یاد کن .
ـ بهترین و لازمترین سفارشها این است که پروردگارت را فراموش نکنی و پیوسته به یادش باشی و نافرمانیش نکنی و نشسته وایستاده عبادتش کنی .
ـ امام علی (ع) ـ از سفارشهای آن حضرت به فرزندش حسن (ع) در هنگام وفات ـ : در همه حال به یاد خدا باش .

یاد کنندگان (خدا).

قرآن .
((و مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می کنند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که در میان غافلان به یاد خدا باشد مانند کسی است که در میان فراریان (از جنگ) می جنگد.
ـ امـام صـادق (ع) : کسی که در میان غافلان به یاد خدا باشد مانند کسی است که به جای فراریان می جنگد.
ـ امـام علی (ع) : آن که در میان افراد غافل به یاد خدا باشد , همانند کسی است که به جای فراریان می جنگد و کسی که به جای فراریان بجنگد
منزلش بهشت است .
کسی که به یاد خدا باشد از رستگاران است .
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : محبوبترین کارها نزد خداوند تسبیح سخن است
عرض شد : تسبیح سخن چیست ؟
فرمود : این که عده ای مشغول صحبت کردن باشند و انسان تسبیح خدا گوید.
ـ هر کس لب تشنه می میرد , مگرذاکر خدا.
ـ امام علی (ع) : هر که به یاد خدا سرگرم باشد خداوند او را خوشنام گرداند.
ـ امـام صـادق (ع) : صـاعـقـه بـه مـؤمـن و کـافـر اصـابت می کند , اما به آن که ذکر خدا گوید اصابت نمی کند.
ـ صاعقه به یاد کننده خدای عز و جل گزند نمی رساند.
ـ مـؤمـن بـه هـر مـرگی می میرد , غرق می شود , زیر آوار می رود , طعمه درندگان می گردد ,صاعقه زده می شود اما صاعقه به یاد کننده خدا آسیب نمی رساند.

یاد کننده خدا به منزله نمازگزار است .

قرآن .

((آنان که بر نماز مداومت می ورزند)).

((خدای یکتا من هستم هیچ خدایی جز من نیست پس مرا بپرست و برای یاد من نماز بگزار)).

ـ امام باقر(ع) : مؤمن تا زمانی که به یاد خدا باشد , ایستاده یا نشسته یا خفته , پیوسته در نمازاست , خدای تعالی می فرماید : ((آنان که خدا را ایستاده
و نشسته و به پهلو خفته یاد می کنند)).

ـ پیامبر خدا(ص) : مادام که به یاد خدا باشی , ایستاده یا نشسته , در بازار یا در محفل صمیمی ویا هر کجا که باشی پیوسته در حال نماز و عبادت هستی .

یاد کننده خدا همنشین خداست .

ـ امام علی (ع) : کسی که به یاد خدای سبحان باشد همنشین اوست .
ـ پیامبر خدا(ص) : موسی بن عمران (ع) چون با پروردگار خویش به راز و نیاز پرداخت عرض کرد : پروردگارا! آیا تو از من دوری تا آوازت دهم یا به من نزدیکی تا با تو نجوا کنم ؟
خداوند جل جلاله وحی فرمود : من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند.
ـ مـوسی عرض کرد : پروردگارا! آیا نزدیکی تا با تو نجواکنم یا دوری که آوازت دهم ؟
زیرا صدایت را حـس مـی کـنم اما تو رانمی بینم , تو کجایی ؟
خداوند فرمود : من پشت سر تو و رو به روی تو و طرف راست و چپ توهستم ای موسی ! من همنشین بنده خود هستم آن گاه که مرا یاد می کند و با
او هستم هرگاه که مرا می خواند.

به یاد من باشید تا به یاد شما باشم .

قرآن .
((مرا یاد کنید تا شمارا یاد کنم , سپاسگزار من باشید و به من کفر و ناسپاسی نورزید)).
ـ امام صادق (ع) : خدای تعالی فرمود :ای پسر آدم ! در درون خود به یاد من باش تا من نیز در جانم بـه یـاد تو باشم , ای پسر آدم ! درخلوت به یاد من باش تا در خلوت به یاد تو باشم , ای پسر آدم ! در میان جمع مرا یاد کن تا تو رادر میان جمعی بهتر از جمع تو یاد کنم .
ـ پیامبر خدا(ص) : خدای تعالی فرمود :هیچ بنده ای در درون خود مرا یاد نکند مگر آن که او را در مـیان جمعی از فرشتگانم یاد کنم , ودر میان جمع مرا یاد نکند مگر آن که او را در رفیق اعلی یاد کنم .
ـ خـدای تعالی فرمود : بنده ام ! اگر مرادر تنهایی یاد کنی تو را در تنهایی یاد کنم و اگر در میان جماعتی یادم کنی تو را در میان جماعتی بهتر
وفراوانتر از جمع تو, یاد کنم .
ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : الهی ! تو گفته ای و گفته ات راست است , که : ((مرا یاد کنید تاشما را یـاد کـنم)) ما را به یاد خودت فرمان دادی و وعده نمودی که در قبال آن ما را یاد کنی واین سان جامه تشریف و تفخیم و بزرگداشت بر قامت ما پوشاندی اینک , همچنان که فرمان داده ای , تو را
یـاد مـی کـنـیـم و تو نیز وعده ای را که به ما داده ای به کار زن , ای کسی که به یادیادکنندگان (خود) هستی .
ـ امـام صـادق (ع) : خدای تبارک وتعالی به داود(ع) وحی فرمود که : به جباران بگو مرا یاد نکنند , زیـرا هـر بنده ای که مرا یاد کند او را یادکنم پس
اگر آنان مرا یاد کنند من نیز با نفرین آنان را یاد کنم .

پیامدهای یاد خدا.

1 ـ یاد خدا کلید خود سازی است .
ـ امـام عـلـی (ع) ـ در سفارش به فرزندخود حسن (ع) ـ : فرزندم ! تو را به تقوای خدا و پایبندی به فرمان او و آباد کردن دلت به یاد اوسفارش می کنم .
ـ هر که دل خویش را با یاد پیوسته خدا آباد کند , در نهان و آشکار نیک کردار شود.
ـ ریشه صلاح و پاکی دل , پرداختن آن به ذکر خداست .
ـ مداومت بر ذکر , خوراک روح وکلید صلاح و پاکی است .
ـ در حدیث قدسی آمده است : هر گاه به دل بنده ای سرزنم و ببینم که یاد من بر آن چیره گشته است , اداره و تربیت او را خود به عهده گیرم و همنشین و همسخن و همدم او شوم .
2 ـ یاد خدا حیات دلهاست .
ـ امام علی (ع) : خدا را ناب و خالص یاد کنید تا بهترین زندگی را داشته باشید و بدان راه نجات و رستگاری را بپویید.
ـ در یاد خدا حیات دلهاست .
ـ هر که به یاد خدای سبحان باشد , خداوند دلش را زنده و اندیشه و خردش را روشن گرداند.
یاد خدا روشنایی خردهاست و زندگی بخش جانها و صیقل دهنده سینه ها.
ـ پیامبر خدا(ص) : با یاد خدا دلها زنده می شوند و با فراموش کردن او می میرند.
3 ـ یاد خدا خوراک جانهاست .
ـ امام علی (ع) : یاد خدا خوراک جانهاو نشستن با محبوب است .
ـ همواره به یاد خدا بودن خوراک جانهاست .
4 ـ یاد خدا روشنایی دلهاست .
ـ امام علی (ع) : بر تو باد به ذکر خدا که آن روشنایی دلهاست .
یاد خدا نور است و هدایت , فراموشی تاریکی است و گم کردن (راه حق).
یاد خدا جلا دهنده بینشها و روشنایی درونهاست .
یاد خدا مایه هدایت خردها و بصیرت جانهاست .
ـ یاد خدا خرد را آرامش می دهد , دل را روشن می کند و رحمت (خدا) را فرود می آورد.
ـ ثمره یاد خدا نورانی شدن دلهاست .
ـ یاد خدا موجب موفقیت در کارها و روشنایی درونها می شود.

ـ هر که بسیار به یاد خدا باشد خردش روشنی گیرد.
هرکه به یاد خدا باشد بینش و بصیرت یابد.
مداومت بر یاد خدا دل و اندیشه را روشن می کند.
5 ـ یاد خدا صیقل دلهاست .
ـ امام علی (ع): خدای سبحان یاد خویش را صیقل دهنده دلها قرار داده است , گوشهای سنگین شده دلها با یاد خدا شنوا می شوند وچشمهای ضعیف
شده دلها به وسیله آن تیز و بینا می گردند و دلهای معاند و ستیزه گر با آن رام می شود.
ـ خدای سبحان هیچ کس را به چیزی چون قرآن اندرز نداده است , زیرا آن ریسمان استوارخداست و واسطه امین و درستکار اوست در قرآن بهار دل است و چشمه های دانش و برای دل جز آن صیقلی وجود ندارد.
ـ همانا تقوای خدا داروی بیماری قلبهای شماست و بینایی کوری دلهای شما و شفای بیماری جسمهایتان و باعث اصلاح تباهی سینه های شما و پاک
کننده آلودگی جانهای شما و جلا دهنده تاریکی چشمهای شما.
6 ـ یاد خدا شفای دلهاست .
ـ پیامبرخدا(ص): یادخدا شفای دلهاست .
ـ امام علی (ع): یادخدا داروی بیماریهای جان است .
ـ در دعا ـ : ای آن که نامش داروست و یادش شفا.
ـ پیامبر خدا(ص) : بر شما باد به یاد خدا , زیرا که یاد خدا شفاست و بپرهیزید از یاد مردم ,زیرا که آن درد و بیماری است .
7 ـ یاد خدا کلید انس است .
ـ امام علی (ع) : یاد خدا دیدگان بصیرت را روشنایی می بخشد و انیس روانهاست .
ـ یاد خدا کلید انس است .
ـ یاد خدا آرام بخش خاطر است .
ـ کسی که به یادخدا باشد همدم اوست .
ـ هر گاه دیدی که خداوند سبحان تورا انیس یاد خود کرده است , بیگمان دوستت دارد و هرگاه دیدی که تو را با خلقش انیس کرده و از یاد خویش
جدایت ساخته است بیگمان تو را ناخوش می دارد.
ـ فرمانبردار خدا باش و همدم یاد اوو در آن وقت که از او روی می گردانی روی آوردن او را به خود در تصور آر.
8 ـ یاد خدا مایه طرد شیطان است .

ـ امام علی (ع) : یاد خدا مایه راندن شیطان است .
ـ یاد خدا سرمایه هر مؤمنی است وسود آن سالم ماندن از گزند شیطان .
ـ یاد خدا ستون ایمان است و مایه مصون ماندن از شیطان .
ـ پیـامبر خدا(ص) : همانا شیطان پوزه خود را بر روی دل آدمیزاد نهاده است , هرگاه او یاد خدا کـند شیطان پوزه اش را کنار می برد وهرگاه خدا را فراموش کند شیطان در آن نجوا (و وسوسه) می کند این است وسواس خناس .
ـ امـام سـجـاد(ع) ـ در دعـا ـ : و او رادشـمن حیله گر و فریبنده ما قرار دادی بار خدایا! پس , با قـدرت خـود قـدرت او را از ما دورگردان تا با دعاهای بسیار به درگاه تو او را از ما باز داری و از نیرنگ او در زمره کسانی قرارگیریم که به کمک تو (از شر او) مصون مانده اند.
ـ امـام عـلـی (ع) : گـواهـی مـی دهـم که خدایی جز اللّه نیست , یگانه است و بی انباز , گواهیی که خلوص آن آزموده شده است این گواهی رشته
اصلی ایمان است و آغاز احسان و مایه خشنودی خدای رحمان و دوری از مهلکه شیطان .
9 ـ یاد خدا سبب ایمنی از نفاق است .
قرآن .
((منافقان خدا را فریب می دهند وحال آن که خدا فریبشان می دهد و چون به نماز برخیزند با اکراه و کاهلی برخیزند و برای خود نمایی نماز کنند و ـ
جز اندکی ـ خدای را یاد نکنند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که خدا را بسیار یادکننده باشد از نفاق به دور ماند.
ـ امام علی (ع) : خدای عز و جل را بسیاریاد کنید , که آن بهترین یاد است و ازنفاق مصون می دارد و از آتش نگه می دارد و یاد کننده رادر هنگامی که خداوند هر خوبی و خیری را تقسیم می کند به یـاد او می آورد (خداوند در هنگام تقسیم خیر و خوبیها میان بندگان خویش به یاد او نیز هست) و آواز و همهمه اش در زیر عرش شنیده می شود.
10 ـ ثمره یاد خدا محبت است .
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که بسیار به یادخدا باشد, خداوند دوستش بدارد.
ـ امام سجاد(ع) : خدایا! بر محمد وآل او درود فرست و در اوقات غفلت مرا متوجه یاد خودگردان و در روزگـار مـهلت (زندگانی دنیا) در طاعت خود به کارم گیر و راهی هموار به سوی محبت خـود بـرای مـن آشکار ساز و به وسیله آن راه (یا محبت) خیر دنیا و آخرت را به طورکامل عطایم فرما.
11 ـ ثمره یاد خدا عصمت است .

ـ پیامبر خدا(ص) : خدای سبحان فرمود :چون بدانم که یاد من برجان بنده ام چیره گشته است خواهش او را معطوف سؤال و مناجات باخود کنم , پس
چون بنده ام چنین شود و هرگاه بخواهد دچار سهو و غفلت شودمانع از آن شوم که سهوکند اینان دوستان حقیقی منند , اینان قهرمانان واقعی هستند.
ـ خدای عز و جل می فرماید : هرگاه یاد من بر بنده ام غالب شود , خواهش و خوشی او را دریاد خود قرار دهم و چون خواهش و خوشی او را در یاد خود قرار دهم عاشق من شود و من نیزعاشق او گردم و چون عاشق یکدیگر شدیم حجاب میان خود و او را بردارم و عشق خود را برجان
او چیره گردانم , چندان که مانند مردم دچار سهو و غفلت نمی شود , سخن اینان سخن پیامبران است , اینان براستی قهرمانند.
12 ـ آرام گرفتن دلها به یاد خدا.
قرآن .
((آنان که ایمان آوردند و دلهایشان به یاد خدا آرام می گیرد بدانید که با یاد خدا دلها آرام می گیرد)).
ـ امام علی (ع) : یاد خدا سینه ها را صیقل می دهد و دلها را آرامش می بخشد.
ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : الهی ! دلهای شیدا سرگشته تواند و خردهای گوناگون بر معرفت توفراهم آمده اند دلها جز با یاد تو آرام نمی گیرد و
جانها جز با دیدن تو آرامش نمی یابند.
ـ امام سجاد(ع) ـ نیز در دعا ـ : الهی ! ما را از آنان قرار ده که ریشه های درختان شوق تو درباغهای سینه هایشان درهم پیچیده و تنیده اند و
جانهایشان به بازگشت به سوی رب الارباب اطمینان یافته و ارواحشان به پیروزی و رستگاری یقین کرده اند.
13 ـ یاد خدا شرح صدر می آورد.
ـ امام علی (ع) : یاد خدا شرح صدر می بخشد.
تشویق به یادآوری خدادربرخی جاهای خاص .
الف ـ هنگام رویارویی با دشمن .
قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر به فوجی از دشمن برخوردید پایداری کنید و خدا را فراوان یاد نمایید , باشد که پیروز شوید)).
ـ امام علی (ع) : هرگاه در جنگ با دشمن خود رو به رو شدید , کمتر سخن بگویید و بیشترخدای عز و جل را یاد کنید.
ب ـ هنگام ورود به بازارها.

ـ امام علی (ع) : وقتی به بازار می رویدو مردم سرگرم کارند خدای عز و جل را بسیار یاد آورشوید , زیرا این کار گناهان را می زداید وبر حسنات می افزاید و در زمره غافلان نوشته نمی شوید.
ـ پیامبر خدا(ص) : اگر کسی در بازار , هنگامی که دیگر مردمان (از یاد خدا) غافلند و سرگرم کار خود هستند , به یاد خدا باشد خداوند هزار حسنه برایش منظور دارد و در روز رستاخیزچنان او را بیامرزد که به ذهن هیچ کس خطور نکرده باشد.
ج ـ هنگام غم , داوری و تقسیم .
ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه اندوهی به تودست داد خدا را به اندوه خود یاد آوری کن , هرگاه خواستی داوری کنی خدا را به یاد زبان خودبیاور و هرگاه خواستی چیزی را تقسیم کنی خدا را به دست خود یاد آوری کن .
د ـ هنگام خشم .
ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند به یکی ازپیامبرانش وحی فرمود که : ای پسر آدم ! در هنگام خشم به یاد من باش , تا من نیز در هنگام خشم خود به یاد تو
باشم و تو را با دیگران هلاک نگردانم .
ه ـ در تنهایی و هنگام لذتها.
ـ امام باقر(ع) : در تورات نوشته شده است : ای موسی ! در تنهاییها وهنگام شادی لذتها و خوشیهایت مرا یاد کن تا در غفلتهایت به یاد تو باشم
.
ـ امام صادق (ع) : شیعیان ما کسانی هستند, که در خلوت و تنهایی خدا را فراوان یاد کنند.
ـ امام علی (ع) : خلوت را با یاد خدا پر کن و نعمتها را با شکر گزاری همراه ساز.

حقیقت یاد خدا.

ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس خدای عز وجل را فرمان برد خدا را یاد کرده است , هرچند نماز خواندن و روزه گرفتن و قرآن خواندنش اندک باشد.
ـ امام علی (ع) : یاد خدا بر دو گونه است : یاد (او) در هنگام مصیبت که نیکو و زیباست و برتر از آن یـاد خدا کردن در هنگام رو به رو شدن با
حرامهای خداست که یاد خدا در این حال تو را از ارتکاب حرام باز می دارد.
ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـه بـراسـتی به یادخدا باشد فرمانبرداری کند و هرکه از خدا غافل باشد نافرمانی کند , طاعت نشانه رهیافتگی است و معصیت نشانه گمراهی و ریشه این هردو یاد خدا و غفلت است .
ـ امـام بـاقر(ع) : سه چیز از سخت ترین کارهای بندگان است : انصاف داشتن مؤمن , کمک مالی انـسان به برادرش و به یاد خدا بودن در همه حال و
آن به این معناست که آدمی در هنگام رو به رو شـدن بـا گناه و تصمیم به انجام آن خدا را یاد آور شود , پس یاد خدااو را از آن گناه باز می دارد این است سخن خدای عز و جل که می فرماید : ((کسانی که پرهیزگاری می کنند, چون وسوسه ای از شیطان به آنها برسد خدا را یاد می کنند, زیرا مردمی صاحب بصیرتند)).
ـ امـام صـادق (ع) ـ بـه حسین بزاز ـ : آیاتو را از سخت ترین چیزی که خداوند بر بندگانش واجب کرده است آگاه نکنم ؟
این که با مردم به انصاف رفتار کنی , با برادرت همدردی کنی و یاد کردن خـدا در هـمـه حـال مـنظور من از یادخدا گفتن سبحان اللّه و الحمدللّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر نیست گو این که این هم ذکر است امامنظور به یاد خدا بودن در هنگام رو به رو شدن با طاعت یا معصیت خداست .
ـ امـام صـادق (ع) ـ دربـاره آیـه ((ویـاد خـدا بـزرگتر است)) ـ : به یاد خدا بودن در هنگام رو به روشدن با حلال و حرام خدا.
ـ امـام عـلـی (ع) : بـا حـال غفلت خدای سبحان را یاد مکن و بر اثر سرگرم شدن به کاری خدا را فـراموش مکن , بلکه او را چنان یاد کن که دل و
زبانت یکی باشد و درونت با بیرونت مطابقت کند تـو حقیقتا به یاد خدا نخواهی بودمگر آن گاه که در هنگام ذکر گفتن خود, خویشتن را فراموش کنی و
در وقت کار خود (ذکرگفتن) خویشتن را گم کنی .
ـ امـام صـادق (ع) : ذکـر بـر دو گـونـه اسـت : ذکر خالص که با دل

سازگار و همراه است وذکر بازدارنده که یاد هر کس جز او را از دل می زداید.
ـ امام رضا(ع) : هرکه خدا را یاد کند و به دیدار او نشتابد خود را ریشخند کرده است .

توفیق یافتن برای یاد خدا.

ـ امام علی (ع) : یاد خدا نه از وظایف زبان است و نه از راه و رسمهای اندیشه بلکه نقطه آغاز آن , یاد شده (خدا) است و در مرتبه دوم , یادکننده جای دارد.

ـ امـام صـادق (ع) : اگـر بـه یـاد خـدا هـسـتی این را بدان سبب دان که او به یاد توست , او تو را یـادمی کند در حالی که بی نیاز از توست پس یاد او
از تو ارزشمندتر و خواستنی تر و کاملتر وزودتر اسـت تـا یـاد تـو از او بنابراین , هر که می خواهد خدای تعالی را یاد کند باید بداند که اگرخداوند توفیق یاد خود را به یاد بنده نیاورد , بنده قادر به ذکر و یاد او نیست .

ویژگی اهل ذکر.

قرآن .
((مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروش از یاد خدا ونماز گزاردن و زکات دادن بازشان ندارد , از روزی که دلها و دیدگان دگرگون می شوند هراسناکند)).
((اگر خود نمی دانید , از اهل ذکر بپرسید که ما , پیش از تو , به رسالت نفرستادیم مگر مردانی را که به آنها وحی می فرستادیم)).
ـ امـام علی (ع) : به یاد خدا بودن اهلی دارد که آن را به جای این دنیا گرفته اند و لذا بازرگانی و خرید و فروش آنان را از آن (ذکر خدا)باز نمی دارد.
ـ امـام بـاقر(ع) : گویا مؤمنان همان فقیهان (فرزانگان دین فهم) و اهل اندیشیدن و پند گرفتن هستند شنیده های دنیوی , گوش آنها را از (شنیدن) یاد
خدا کر نمی کند و زرق و برق دنیا چشم آنان را از یاد خدا کور نمی گرداند.
ـ در حـدیث معراج درباره ویژگی نیکوکاران آمده است : آن گاه که مردم از غافلان به شمار آیند آنان از ذاکران قلمداد شوندهیچ چیز به اندازه چشم به
هم زدنی آنان را از یاد خدا باز نمی دارد در نظر آنان مردم مردگانی بیش نیستند و خداوند در نظرشان زنده و قیوم و بخشنده است در آنان دل مشغولی
به هیچ مخلوقی را نمی بینم .
ـ امام علی (ع) : اهل ذکر و یاد خدا اهل خدا و خاصگان اویند.
ـ امام باقر(ع) , در بیان اوصاف آخرت گرایان , می فرماید : از یاد خدا خسته و دلتنگ نمی شوند.
ـ پیامبر خدا(ص) , درباره آیه ((پس ازاهل ذکر بپرسید)) می فرماید : (مقصود از) ذکر , من هستم و اهل ذکر امامان هستند.
ـ امـام صـادق (ع) , نیز درباره همین آیه , می فرماید : ذکر قرآن است و اهل ذکر خاندان محمد(ع) هستند.
ـ درباره آیه ((و آن (قرآن) برای توو قوم تو ذکر است و بزودی پرسیده خواهید شد)) , فرمود : ذکر هـمان قرآن است و ما قوم آن هستیم و ما هستیم
که پرسیده می شویم (مردم باید مسائل خود را از ما بپرسند).

نـیـز دربـاره هـمـیـن آیـه , فـرمـود : رسـول خـدا(ص) هـمـان ذکـر اسـت و اهـل بـیـت او ـــد ـ (ع)پرسش شوندگانند واهل ذکر همانان هستند.

ارزش کسانی که مشاهده آنهایاد آور خداست .

ـ امـام رضـا(ع) : نـقش انگشتر عیسی (ع)دو جمله بود که آنهارا از انجیل بر گرفته بود : ((خوشا بنده ای که بواسطه او خدا یاد آوری شود ووای بر بنده ای که به واسطه او خدا فراموش گردد)).

ـ پیامبر خدا(ص) : اولیا و دوستان خداکسانی هستند , که مشاهده آنها یاد آور خدا باشد.

ـ بهترین شما آنانند , که دیدنشان یاد آور خدا باشد.

برترین افراد شما کسانی هستند که بر اثر دیدن آنها خداوند به یاد آورده شود.

ـ بـهـتـرین شما کسی است که دیدن او شمارا به یاد خدا اندازد و گفتارش بر دانش شما بیفزایدو کردارش شما را مشتاق آخرت کند.

عوامل مداومت بر ذکر.

ـ در حـديـث مـعـراج آمـده است كـه خـداى تـبـارک و تعالى به رسول خدا(ص) فرمود : بر ياد مـن مـداومـت كـن عـرض كـرد : پـروردگارا , چگونه
ياد تو را مداومت بخشم ؟
فرمود : با خلوت گزينى از مردم و بيزارى از ترش و شيرين و تهى داشتن شكم و خانه ات از دنيا.
ـ امام على (ع) : هركه چيزى را دوست بدارد , ياد آن ورد زبانش شود.

اهمیت عوامل باز دارنده از یاد خدا.

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! داراییها و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند و هر که چنین کند آنان زیانکارند)).
ـ امام علی (ع) : هر چیزی که از یاد خدا غافل کند , در شمار میسر (قمار) است .
ـ هر آنچه که از یاد خدا غافل کند , از ابلیس است .
ـ پیامبر خدا(ص) , درباره آیه ((داراییها و فرزندانتان شما را غافل نکند)) فرمود : آنان بندگانی صالح از امت من هستند که هیچ تجارتی و خرید و فروشی آنان را از یاد خدا و ازنمازهای پنج گانه واجب باز نمی دارد.
ـ ابن عباس ـ نیز درباره همین آیه ـ :او مرد مؤمن است که هرگاه زمان مرگش فرا رسد و او را مالی باشد که زکاتش را نپرداخته و ازآن حج نکرده
و حق خدا را نداده باشد از خداوند مسالت می کند او را نمیراند تا صدقه و زکات مالش را بپردازد.

بازدارندگان از یاد خدا.

قرآن .
((شـیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما کینه ودشمنی افکند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد آیا بس می کنید؟
)).
ـ امـام عـلـی (ع) : در مـیان اعضای بدن ناسپاس تر از چشم وجود ندارد , پس , خواسته های آن را برآورده مسازید که شما را از یاد خداباز می دارد.
ـ در میان گناهان (گناهی) سخت تر از پیروی شهوت نیست , پس آن را فرمان نبرید که شمارا از خدا غافل می سازد.
ـ هر که به یاد مردم سرگرم شود خداوند سبحان او را از یاد خود جدا کند.
ـ امـام سـجاد(ع) : پر خوری و سستی اراده و مستی سیری و غفلت حاصل از قدرت , از عوامل باز دارنده و کند کننده در عمل است و ذکر (خدا)
را از یاد می برد.

آثار روی گرداندن از یاد خدا.

قرآن .
((هر کس که از یاد من اعراض کند , زندگیش تنگ شود ودر روز قیامت نابینا محشورش سازیم گـویـد : ای پـروردگـار مـن ! چـرا مـرا نابینا محشور کردی و حال آن که من بینا بودم ؟
گوید : همچنان که تو آیات ما را فراموش کردی , امروز خود فراموش می شوی)).
((هر کس که از یاد خدای رحمان روی گرداند , شیطانی بر او می گماریم تا همدم او باشد)).
ـ از مـناجاتهای خدای تعالی باموسی (ع):ای موسی !درهیچ حالی مرافراموش نکن و به مال و دارایی زیاد شادمان مشو , زیرا ازیاد بردن من دلها را
سخت می کند و همراه ثروت زیاد گناهان زیاد است .
ایـن کـه مـی فـرمـایـد ((زنـدگـیـش تنگ شود)) دلیلش این است که هر کس پروردگار خود رافـرامـوش کـنـد و بـه یـاد او نـبـاشد راهی برایش نمی ماند
جز این که به دنیا چنگ زند و آن را تـنـهـامـطـلـوب و هـدف خـویـش قـرار دهـد و بـرای تحصیل آن بکوشد و تمام هم و غمش را مـصروف درست
کردن زندگی خود و توسعه بخشیدن به آن و بهره مند شدن از آن کند زندگی چـنـیـن کـسی , کم باشد یازیاد , اورا بسنده و جوابگو نیست , زیرا هر چه
به دست آورد باز راضی نـمی شود و سعی می کندبیشتر و بیشتر به چنگ آورد و درجایی متوقف نمی شود بنابراین , هرچه به دست آورد باز ناراحت و
ناراضی است و دلش بیشتر می خواهد , به علاوه , غم واندوه و نگرانی و اضطراب و ترس از پیشامدها و بلاهای ناگواری چون مرگ و بیماری و آفت و حسادت بد خواهان و تـوطـئه دشـمـنان و ناکامی در کوششها و از دست دادن کسان و چیزهایی که دوست دارد او را پـیـوسـتـه دلـتـنـگ و بـی قرار می سازد در صورتی که اگر مقام و عظمت پروردگار خویش را می شناخت و همواره به یاد او بود و فراموشش نمی کرد , یقین می یافت که نزد
پروردگارش حیاتی جاودانه و نیامیخته با مرگ و نیستی دارد و ملکی زوال ناپذیر و عزتی ناب و تهی از خواری و شادی و مقام و کرامتی که اندازه و پایانی ندارد در انتظار او است و درمی یافت که دنیا گذرگاه است و

زندگی آن در قیاس با زندگی اخروی ناچیز است اگر این نکته ها را درمی یافت ,
به همان مقدار از دنیا که برایش مقدر شده قناعت می کرد و معیشتی که بهره اش گشته است کفایتش می کرد و خود را در تنگنا و سختی قرار نمی
داد.
آیه ((و کسی که از یاد خدای رحمان روی گرداند شیطانی را براو می گماریم)) یعنی کسی که از یـاد خدای رحمان خود را به کوری زند و همچون
افراد شب کور یا دارای ضعف بینایی به اوبنگرد شیطانی را بر او می گماریم ((که قرین اوست)) یعنی همدم و همنشین جداناشدنی ازاوست .
آیه ((و آن شیطانها آنان را از راه خدا باز می دارند,ولی خودپندارندکه رهیافتگانند)) به این معناست کـه شـیـاطـیـن ایـن رویگردانان از یاد خدا را از راه
به در می برند , در حالی که خودشان گمان مـی کـنـند که در راه حق قدم می گذارند این مطلب ـ یعنی پندار آنان بر هدایت و رهیافتگی در حـالی که گمراهند و از راه حق بیرون ـ نشانه گماشته شدن همدم بر آنان و قرارگرفتنشان در زیـر سـلـطه و فرمانروایی شیطان است , زیرا انسان , براساس
سرشت اولیه خود , درصورت رو به روشـدن بـاحـق , بـه حـق و حـق شـنـاسـی تـمـایـل دارد, اما چنانچه بر اثر پیروی ازخواهشهای نفسانی ازحق
اعراض کند و به این روش خود ادامه دهد خداوند بردلش مهر می زندو چشم بصیرتش را کـور مـی کـنـد و شـیـطان را همدم او می سازد که در نتیجه
, در صورت رو به روشدن با حق وحـقـیـقت از دیدن آن ناتوان می ماند و حق را که فطرتا به آن گرایش دارد برباطل که شیطان به سوی آن فرا
می خواندش منطبق می کند و لذا با آن که گمراه است خود را رهیافته می پندارد و با آن که بر باطل است خیال می کند بر حق است)).

خدا فراموشی خود فراموشی است .

قرآن .
((مـانند آن کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدانیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند ایشان همان فاسقانند)).
ـ امام علی (ع) : کسی که خدا را فراموش کند, خداوند خودش را از یادش ببرد.
ـ هر که خدای سبحان را فراموش کند , خداوند خودش را از یادش ببرد و دلش را کور کند.

انواع یاد خدا.

ـ امـام بـاقر یا امام صادق (ع) : ذکر زبان حمد و ثنا , ذکر نفس سختکوشی و تحمل رنج و ذکر روح بـیـم و امـیـد و ذکر دل صدق و صفا وذکر عقل
تعظیم و شرم و ذکر معرفت تسلیم و رضا و ذکر باطن و درون مشاهده و لقا است .

ذکر خفی .

قرآن .
((پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس , بی آن که صدای خود را بلند کنی , هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش)).
ـ امـام باقر یا امام صادق (ع) : فرشته ننویسد جز آنچه را که می شنود خدای عزوجل فرموده است : ((و پـروردگـارت را در دل خـودیاد کن)) (اندازه) ثواب این ذکر درونی بنده را کسی جز خدای تعالی نمی داند.
ـ پیامبر خدا(ص) : خدا را با ذکر خامل ((10)) یاد کنید عرض شد : ذکر خامل چیست ؟
فرمود : ذکر خفی و پوشیده .
ـ بهترین ذکر , ذکر خفی است .
ذکر خفی که فرشتگان نگهبان نشنوند هفتاد بار بهتر است از آن ذکر که آنان بشنوند.
ـ امـام سـجـاد(ع) : ـ در دعا ـ : الهی ! یادخود را در تنهایی و در میان جمع , در شب و در روز , در آشکار و در نهان و در آسایش وسختی به دل ما افکن و مارا با ذکر خفی همدم ساز.

خانه هایی که در آنها یاد خداست .

قرآن .
((آن نـور در خانه هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و نامش در آن جا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند)).
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : حکایت خانه ای که درآن خدا یاد می شود و خانه ای که از یاد خدا خالی است حکایت زنده و مرده است .
ـ ابـن مـردویـه از قـول انـس بـن مـالـک و بـریـده نـقـل کـرده اسـت کـه : رسـول خـدا (ص) آیه ((درخانه هایی که خدا رخصت داد ارجمندش دارند))
را تلاوت کرد مردی برخاست وعرض کرد: ای رسـول خـدا! ایـنهاچه خانه هایی است ؟
فرمود : خانه های پیامبران پس , ابوبکربرخاست و عرض کـرد : ای رسـول خـدا! ایـن خانه , خانه علی و فاطمه از این خانه هاست ؟
فرمود :آری , از بهترین آنهاست .
ـ ابوحمزه ثمالی : در سالی که امام باقر(ع) به حج رفته بود و هشام بن عبدالملک با او دیدار کرد , مردم به ایشان روی آوردند وسؤالات خود را می
پرسیدند عکرمه گفت : این مرد که در چهره اش نشانه دانش است کیست تاخوارش کنم ؟
[اما] وقتی در برابر ایشان ایستاد بدنش به لرزه افتاد و از امـام بـاقـر(ع) شـرمنده شدو عرض کرد : یابن رسول اللّه ! من در محضر ابن عباس و دیگران زیاد نشسته ام اما در برابر هیچ یک آنان چنین حالتی به من دست نداده است امام (ع) فرمود : وای بر تو ای بـنده حقیرشامیان , تو در محضر
خانه هایی هستی که خداوند رخصت داده است تا ارجمندش دارند ونامش در آنها یاد شود.
ـ امام باقر(ع) به قتاده فرمود : توکیستی ؟
عرض کرد : من قتاده پسر دعامه بصری هستم امام (ع) بـه او فـرمود : تو فقیه اهل بصره هستی ؟
عرض کرد : آری پس , قتاده مدت زیادی خاموش ماند و سـپـس گفت : خدایت شایسته بدارد! به خدا سوگند من در حضور فقیهان و در برابر ابن عباس نـشسته ام اما در حضورهیچ یک آنان دلم چنان نلرزید که در برابر شمالرزید! امام (ع) به او فرمود : وای بـر تـو! آیـامـی دانی کجا هستی ؟
تو در برابر ((خانه هایی که خداوندرخصت داده است)) قرار داری این

خانه ها ما هستیم وتو در برابرآنها هستی قتاده عرض کرد : به خدا راست می
گویی , خدا مرافدای تو کند , به خدا قسم منظور از این خانه ها خانه های سنگی و گلی نیست .

یاد خدا (متفرقه).

ـ امام علی (ع) : شنونده یاد خدا(نیز)ذاکر است .
ـ پیامبر خدا(ص) : ای اباذر! باید خداونددر سینه تو باشکوه و جلال باشد , پس او را چنان یاد مکن که نادان یاد می کند و (تنها) در هنگام دیدن سگ یا خوک می گوید : خدایا! خوارش کن .
ـ از مـعـصـومـیـن (ع) : هـمـانـا در بهشت دشتهایی است که هرگاه ذاکر شروع به ذکر گفتن کـندفرشتگان در آن ها شروع به کاشتن درخت کنند گاه
فرشته ای از کار دست می کشد , پس به اوگـفـتـه می شود : چرا ایستاده ای ؟
می گوید : دوستم دست کشیده است , یعنی از گفتن ذکر خدا.
ـ پـیـامبر خدا(ص) : ابلیس عرض کرد : پروردگارا! برای هر یک از آفریده هایت روزی و معیشتی قرار داده ای , روزی من چیست ؟
فرمود : هر چه که نام من بر آن برده نشود.

خواری .

خواری .

ـ امام علی (ع) : ای مردم ! مردن به از زبون زیستن است و صلابت و سربلندی به از خواری .
ـ به اندک بسنده کنید و تن به خواری ندهید.
ـ مـرگ آری امـا پستی و خواری هرگزو به اندک بسنده کردن آری اما دست سوی این و آن دراز کردن هرگز.
ـ یک ساعت ذلت به عزت روزگار نمی ارزد.
ـ خـود را به پستی میالای هر چند تورا به خواسته هایت برساند , زیرا هیچ بهایی , هر چند سترگ , جبران دین و آبروی از دست رفته ات را نمی کند.
ـ خـویـشـتن را به هیچ پستی و زبونی آلوده مکن هر چند تو را به آرزوهایت برساند , زیرا هیچ چیز جـبـران آنچه را دراین راه ازدست می دهی نمی کندوبنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است .
ـ در مـنـاجـات خـود ـ : خـدایـا! نـخستین چیز گرامی که از من می گیری و نخستین امانت از نعمتهای امانت داده ات به من که باز می ستانی جان من
باشد.
ـ امـام حـسین (ع) : مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است آن حضرت در روز شهادت خوداین ابیات را می خواند : مرگ بهتر است از ننگ و ننگ سزاوارتر از آتش (دوزخ) است .
به خدا سوگند که نه ننگ را به خود راه دهم نه آتش را.
ـ امام هادی (ع) : هر که برای خودارزشی قائل نباشد از شرش ایمن مباش .

مؤمن را نشاید که خود را خوار سازد.

ـ امـام صـادق (ع) : خـدای تبارک و تعالی اختیار هر کاری را به مؤمن داده است , مگر اختیارخوار کردن خویشتن را.
ـ مؤمن را نشاید که خویشتن را خوار سازد عرض شد : چگونه خود را خوار می سازد؟
فرمود : دست به کاری می زند که توانش را ندارد و بدین سان خود را خوار و سرافکنده می کند.
ـ سزاوار نیست که مؤمن خود راخوار و زبون سازد , ـ مفضل بن عمر می گوید : ـ پرسیدم : چگونه خود را خوار می کند؟
فرمود :دست به کاری زند که موجب عذر خواهی شود.
ـ امـام سـجـاد(ع) : حـتی اگر شتران سرخ موی به من دهند حاضر نیستم تن به کمترین خواری بسپارم .
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که آزادانه خواری و زبونی را بپذیرد از ما خاندان نیست .
ـ امـام حسین (ع) خطاب به لشکر یزیددر روز عاشورا ـ : هلا! این زنازاده پسر زنازاده مرا میان دو امر مخیر کرده است : میان شمشیر وذلت اما هیهات که من تن به ذلت و پستی دهم خدا و رسول او و نـیـاکان پاکیزه و دامنهای پاک (که مرا پرورده) و دلهای غیرتمندوجانهای والا و بزرگ منش , خواری را نپذیرند و هلاکت زبونانه را بر کشته شدن شرافتمندانه ترجیح ندهند.

عوامل خوارکننده .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه مردم به دینارو درهم بخیل شوند (انفاق نکنند) و مبادله عینه ((11))
کنند و دنبال گاو و گوسفند خود روند و جهاد در راه خدا را واگذارند , خداوند آنان را به خواری افکند و طوق ذلت را از گردنشان بر نداردمگر آن گاه که به دین خود برگردند.
ـ امام علی (ع) : مردم از ترس خواری به سوی خواری می شتابند.
ـ طمع یکی از دو خواری است .
ـ امام باقر(ع) : هیچ خواری چون خواری طمع نیست .
ـ امام علی (ع) : کسی که از گرفتاری خود پرده بردارد , به خواری تن داده است .
ـ امام صادق (ع) : هر که زندگی رادوست بدارد خوار شود.
آدمی از خواری کوچک بیتابی می کندو همین او را به خواری بزرگ می کشاند.
ـ واگذاشتن حقوق خواری می آورد و انسان در این باره مجبور به دروغ گفتن می شود.
ـ امام سجاد(ع) : هر کس خردمندی نداشته باشد که ارشادش کند تباه شود و هر کس نابخردی نداشته باشد که حمایتش کند خوار گردد.
ـ از امام حسن (ع) پرسیده شد : خواری چیست ؟
فرمود : ترس از راستی .
ـ امام علی (ع) : هر که به جز از خداعزت جوید آن عزت او را به هلاکت افکند.
ـ هر عزتی که پشتوانه اش دینی نباشدخواری است .
ـ مردی به امام صادق (ع) عرض کرد : میان من و عده ای بر سر چیزی اختلاف پیش آمده است ومی خواهم از آن چیز دست بردارم اما به من گفته می شود : دست کشیدن از آن مایه خواری است حضرت فرمود : آن که خوار است ستمگر است (نه تو).
ـ در نقلی دیگر آمده است : مردی از همسایه خود به آن حضرت شکایت کرد , حضرت فرمود : تحملش کن عرض کرد : مردم مرا به زبونی متهم
می کنند حضرت فرمود : زبون کسی است که ظلم می کند.

زبونترین انسان .

ـ پیامبر خدا(ص) : زبونترین مردم کسی است که مردم را خوار کند.
ـ از امیرالمؤمنین (ع) سؤال شد : خوارترین خواری چیست ؟
فرمود : آزمندی به دنیا.

گناه .

گناه .

قرآن .
((وگـنـاه را , چه آشکار باشد و چه پنهان , ترک گویید آنان که مرتکب گناه می شوند , به سزای اعمال خود خواهند رسید)).
((این ستمگران را از عذاب بهره ای است همانند بهره ای که یارانشان داشتند پس به شتاب چیزی از من نخواهند)).
((آری , آنان که مرتکب کاری زشت می شوند و در گناه غرقه می گردند, اهل جهنمند و جاودانه در آن)).
((و بـدانـیـد کـه پیامبر خدا در میان شما است اگر در بسیاری از امور از شما فرمان ببرد به رنج می افتید ولی خدا ایمان رامحبوب شما ساخت و آن
را در دلتان بیاراست و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان ناخوش گردانید , اینان خود راه یافتگانند)).
ـ امـام عـلـی (ع) : بـدانـیـد کـه گـنـاهان اسبان چموشی هستند که گناهکاران بر آنها نشسته ولگامهایشان را رها کرده اند و گناهان آنان را در آتش فرو
می افکند.
ـ گناهان درد و دارو (ی آنها) استغفار است و شفایش به این است که عود نکنند.
ـ پـیـامبر خدا(ص) : از مستی گناه بپرهیز , زیرا گناه همچون شراب و بلکه شدیدتر ازآن مستی می آورد خدای تعالی می فرماید : ((کر و لال و کورند
, پس آنان (از کفر به ایمان) بازنمی گردند)) .
ـ امـام عـلـی (ع) : ای انـسان ! چه چیز تو رابه گناه کردن گستاخ کرده و چه چیز تو را در مقابل پروردگارت به غرور وا داشته و چه چیز تورا به
تباه کردن خویش خو داده است ؟
.
ـ کـسـی که با گناه به پیروزی دست یابد پیروز نیست و کسی که با (توسل به) بدی چیره گردد (در حقیقت) شکست خورده است .
ـ پیامبر خدا(ص) : مبادا از روی مهر ومحبت به خانواده ات , طاعت خدا را واگذاری و به نافرمانی او روی آوری , زیـرا خـدای تـعـالی می فرماید : ((ای مردم ! از پروردگارتان بترسید و از آن روزی بهراسید که نه پدری می تواندبرای فرزندش کاری بکند و نه فرزندی برای پدرش)).
ـ امام کاظم (ع) : در هر شب و روز ازجانب خدای عزوجل آواز دهنده ای

ندا می دهد : ای بندگان خدا! از نافرمانی خدا باز ایستید,بازایستید, زیرا اگربه خاطر حیوانات چرنده و کودکان شیرخواره و سالخوردگان خمیده پشت نبود , چنان عذابی بر سر شما ریخته می شد که ریزه ریزه می شدید.

پرهیز از گناه .

ـ امـام عـلـی (ع) : در شـگفتم از مردمی که از غذا پرهیز می کنند چون می ترسند به سلامتی شان آسیب برساند , چگونه از گناهان که آنها رابه آتش
می افکند پرهیز نمی کنند!.
ـ امـام سجاد(ع) : در شگفتم از کسی که از خوردن غذایی که برایش ضرر دارد پرهیز می کند اما از گناه که به او زیان می رساند پرهیزنمی کند!.
ـ امـام بـاقـر(ع) : تـعجب است از کسی که به خاطر ترس از بیماری از خوردن غذا پرهیز می کند , چگونه از ترس آتش دوزخ از گناهان پرهیز نمی کند!.

خردمند گناه نمی کند.

ـ امام کاظم (ع) : همانا خردمندان زیادی دنیا را رها کردند چه رسد به گناهان ! در حالی که ترک دنیا فضیلت و ارزش است و ترک گناهان واجب .
ـ پیامبرخدا(ص): هرکه گناهی را مرتکب شود عقلی از او جدا شود که دیگر هرگز باز نگردد.
ـ امـام علی (ع): اگرخداوند برای نافرمانی از خود بیم (آتش) هم نمی داد باز واجب بود که به پاس نعمتهایش نافرمانی نشود.
ـ اگـر خداوند سبحان به طاعت خود ترغیب هم نمی کرد باز به امید رحمت او واجب بود که ازاو اطاعت شود.

دوری از گناه سزاوارتر از انجام کار خوب است .

ـ امام علی (ع) : دوری کردن از بدیها سزاوارتر از انجام خوبیهاست .
ـ تـلاش و کـوشـش کـنـید و اگر عمل نمی کنید گناه هم نکنید , زیرا کسی که بنایی می سازد وویـرانـش نـمـی کـنـد , سـاخـتـمانش برافراشته می شود و
هر چند اندک اما کسی که می سازد و(سپس)ویران می کند بنایش برافراشته نمی شود.
ـ امام باقر(ع) : پرهیز از به خاک درافتادن بهتر است از این که خواهش کنی بلندت کنند.

هشدار که کارهای بد چیره نشود.

قرآن .
((هر کسی کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش دهند و هر که کار بدی انجام دهد تنها همانند آن کیفر بیند بی آن که ستمی بر آنها رفته باشد)).
ـ امـام عـلـی (ع) ـ از وصیت های آن حضرت به فرزندش حسن (ع) ـ : در پذیرفتن توبه بر تو سخت نگرفته و به علت گناه تو را درتنگنا نینداخته و از رحمت خویش نومیدت نکرده است , بلکه خود داری تو از گناه را حسنه به شمار آورده وگناهت را یک و حسنه ات را ده به شمار آورده ودر توبه و بازگشت را برای توگشوده است .
ـ امام سجاد(ع) : بدا به حال کسی که یک هایش بر ده هایش چیره آید.
کسی که بانافرمانی خدا به دنبال کاری باشد.
ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که با معصیت و نافرمانی خدا به دنبال کاری باشد از مطلوب خوددورتر و به آنچه از آن می ترسیده است نزدیکتر گردد.
ـ امام صادق (ع) : مردی به حسین , صلوات اللّه علیه , نوشت : مرا دو کلمه موعظه کن آن حضرت به او نوشت : هر که با نافرمانی خدا کاری را بجوید , مطلوب خود را بیشتر از دست دهدو به آمدن آنچه از آن دوری می کرده است بیشتر شتاب بخشد.

تظاهر به گناه .

ـ امـام رضـا(ع) : کـسـی کـه گناه (خود) را آشکار کند خوار فروگذاشته شود و کسی که گناه رامخفی و پوشیده بدارد آمرزیده شود.
ـ امام علی (ع) : آشکارا خدای سبحان را نافرمانی کردن , کیفرها را شتاب می بخشد.
ـ از آشکار کردن فسق و فجور(خود) بپرهیز که آن از بدترین گناهان است .
ـ کسی که آشکارا گناه کند پرده در است .
ـ پیامبر خدا(ص) : همه امت من بخشوده می شوند مگر پرده دران , یعنی کسانی که در شب کاری (خلاف) انجام می دهند و پروردگارشان آن را پرده پوشی می کند اما صبح که می شودمی گویند : فلانی ! من دیشب چنین و چنان کردم .
ـ امام صادق (ع) : من برای کسانی از این امت که حق ما را بشناسند امید نجات دارم مگر سه کس : قدرتمند ستمگر , هواپرست و کسی که آشکارا
فسق کند.

بزرگترین گناهان .

ـ امـام عـلـی (ع) : بـزرگـتـریـن گـنـاه نـزد خـدای سبحان , گناهی است که گنه کار آن را کوچک شمارد.
ـ سخت ترین گناه در نظر خدای سبحان گناهی است که گنه کار آن را ناچیز انگارد.
ـ بدترین گناه آن است که گنه کار آن را سبک شمارد.
ـ پیامبر خدا(ص) : بزرگترین گناه نزدخدا این است که برای خدایی که تو را آفریده است شریک قرار دهی و فرزندت را از ترس هزینه اش بکشی و با زن همسایه ات زنا کنی .
ـ در پـاسـخ بـه ایـن سؤال عبداللّه بن مسعود که : کدام گناه بزرگتر است ؟
فرمود : این که برای خـدایی که تو را آفریده است شریک قرار دهی عرض کردم : بعد از آن کدام گناه ؟
فرمود : این که فـرزنـدت را از تـرس خـرجـش بـکـشـی عـرض کردم : سپس کدام گناه ؟
فرمود : این که با زن هـمسایه ات زنا کنی پس خداوند درتایید این فرمایش پیامبر این آیه را نازل کرد : ((و کسانی که با اللّه خدایی دیگر را نمی
خوانند)).
ـ امام باقر(ع) : همه گناهان بدند وبدترین آنها گناهی است که برآن گوشت و خون بروید.
ـ امام علی (ع) : بزرگترین گناه , به ناحق خوردن مال مسلمان است .
ـ بزرگترین گناه نزد خداوند , گناهی است که مرتکبش بر آن اصرار ورزد.
ـ نادانی انسان به عیبهای خویش ,از بزرگترین گناهان اوست .
ـ امام سجاد(ع) : از شادمانی به گناه بپرهیز , زیرا شاد شدن از گناه بدتر از ارتکاب آن است .

کثیف ترین گناهان .

ـ امـام صـادق (ع) : کثیف ترین گناهان سه گناه است : کشتن حیوان بی زبان , ندادن مهریه زن ونپرداختن مزد کارگر.

گناهانی که آمرزیده نمی شود.

قرآن .
((هـر آیـنـه خـدا گـنـاه کسانی را که به او شرک آورندنمی آمرزد و گناهان دیگر را برای هر که بخواهد می آمرزد و هر که به خدا شرک آورد ,
دروغی ساخته و گناهی بزرگ مرتکب شده است)).
ـ امـام عـلی (ع) : از جمله حکمهای قطعی خدا در قرآن حکیم این است که بنده چنانچه بایکی از این اعمال خدایش را ملاقات کند و از آنها توبه نکرده
باشد ـ هر چند (درانجام اعمال نیک) خود را به زحمت انداخته و عملش را خالص کرده باشد ـ سودی نمی برد : درعبادت و پرستش خدا که بر او
واجب کرده است شرک ورزیده باشد , یا آتش خشم خویش رابا کشتن کسی فرو نشانده باشد , یا کاری را که خود کرده است به دیگری نسبت دهد (و
او رابدان متهم سازد), یا برای رسیدن به نیاز و خواسته خود از مردم بدعتی در دین پدید آورد , یا بامردم دو رو باشد و یا دو زبان باشد.
ـ پـیـامبر خدا(ص) : خداوند هر گنهکاری را می آمرزد مگر کسی را که دینی نو پدید آورد , یا مزد کارگری را ندهد , یا شخص آزادی رابفروشد.
ـ امـام سـجـاد(ع) : کـسی که شب سیربخوابدو در کنارش مؤمنی گرسنه و بی غذا باشد , خداوند عزوجل فرماید : ای فرشتگان من ! شما گواه باشید
که من این بنده را فرمان دادم و او نافرمانی من کـرد و از جز من فرمان برد, من او را به کارش واگذار کردم , به عزت و جلالم سوگند که هرگز او را نمی بخشم .
ـ امـام عـلـی (ع) : گـنـاهـان سـه دسـتـه اند گناهی که آمرزیده می شود , گناهی که آمرزیده نـمـی شـودو گـناهی که برای مرتکب آن هم امیدواریم وهم
بیمناک اما آن گناهی که آمرزیده مـی شـود(گـنـاه آن) بنده ای است که خداوند او را در دنیا به کیفر گناهش رسانده است , پس خـداونـد بـاگـذشـت تر و
بزرگوارتر از آن است که بنده اش را دوبار کیفر دهد و اما گناهی که آمـرزیده نمی شود , ستم کردن بندگان به یکدیگر است و اما گناه سوم گناهی است
که خداوند آن را ازبـنـدگانش پوشیده داشته و توبه از آن را نصیب گنهکار کرده است و لذا از گناه خویش بـیمناک وبه پروردگارش امیدوار گشته

است
ما نسبت به این شخص همان حالی را داریم که او نسبت به خود دارد (در بیم و امید به سر می برد).
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : از گناهانی که آمرزیده نمی شود بپرهیزید : خیانت در غنایم , زیرا هر که در چـیـزی از غـنایم دست خیانت بردروزقیامت آن را باخود بیاورد و رباخواری , زیرا رباخوار در روز قیامت چون کسی از قبربرمی خیزد که بر اثر بسودن شیطان دیوانه شده است .
ـ امام صادق (ع) : (ای پسر جندب) هر گناهی آمرزیده می شود جز نارضایتی همکیشانت (ازتو).
ـ امـام باقر(ع) : از جمله گناهانی که آمرزیده نمی شود این سخن انسان است که بگوید : کاش جز به همین گناه باز خواست نشوم .
ـ پیامبر خدا(ص) : هر گناهی توبه دارد مگر بداخلاقی , زیرا آدم بداخلاق از هر گناهی که درآید (وتوبه کند) به گناهی دیگر می افتد.
ـ امـام سجاد(ع) : خداوند هر گناهی از مؤمن را می بخشد و در دنیا و آخرت او را از آن گناه پاک می سازد مگر دو گناه : ترک تقیه و ضایع کردن حقوق برادران .
ـ امـام صـادق (ع) : هـر گـاه آهـنـگ کار بدی کردی , آن را انجام نده , زیرا گاه خداوند بنده را درحال ارتکاب معصیتی می بیند و می فرماید : به عزت و جلال خود سوگند که از این پس هرگز اورا نمی بخشم .

بر حذر داشتن از گناه در خلوت .

ـ امام علی (ع) : از معاصی خدا درتنهاییها(ی خود) بپرهیزید , زیرا آن که شاهداست (یعنی خداوند) همان داور است .
ـ امام باقر(ع) : هر که در خلوت گناه کند خداوند به او اعتنا نمی کند.

گناه آشکار و پنهان .

قرآن .
((و گـنـاه را , چـه آشکار باشد و چه پنهان , ترک گوييد آنان که مرتکب گناه می شوند به سزای اعمال خود خواهند رسيد)).
((و به کارهای زشت , چه آشکار و چه پنهان , نزديک مشويد)).
ـ امـام بـاقـر(ع) ـ در بـاره آيه ((به کارهای زشت نزديک مشويد)) ـ : آشکارش زناست وپنهانش , داشتن رابطه دوستانه (با نامحرم).
گـفـتـنـی اسـت کـه ايـن بيان از باب تعيين و روشن کردن مصداق است وگرنه آيه منحصر به اين مورد نيست .

سبک و کوچک شمردن گناه .

ـ امام صادق (ع) : همانا خداوند بنده ای را که در گناه بزرگ به او توجه کند دوست داردوبنده ای را که گناه اندک را ناچیز شمارد دشمن دارد.
ـ امام باقر(ع) : مصیبتی چون کوچک شمردن گناهت و رضایت دادن به وضعیت موجودت نیست .
ـ کردار بد خودرا کوچک مشمار , زیرا(در قیامت) آن را ناخوشایند خواهی دید.
ـ پیامبر خدا(ص) : ای پسر مسعود, هیچ گناهی را خرد مشمار و از گناهان بزرگ دوری کن ,زیرا در روز قـیـامت چون بنده به گناهان خود بنگرد چشمانش چرک و خون خواهد گریست خدای تعالی می فرماید : ((روزی که هر کس کرده خود را بیابد)).
ـ هـمانا مؤمن گناه خود را چونان تخته سنگی بزرگ می بیند که می ترسد به روی او بیفتد و کافر گناه خویش را مانند مگسی می بیند که از جلوی بینی
اش رد شود.
ـ امـام عـلی (ع) : خداوند خشم خود رادر معصیتش پنهان کرده است , بنابراین , هیچ معصیتی را خرد مشمارید , زیرا چه بسا که آن معصیت با خشم
خدا همراه باشد و تو ندانی .
ـ پـیـامبر خدا(ص) : هرگاه خداوند تبارک و تعالی خوبی بنده ای را بخواهد گناهان او را در برابر چـشـمـانـش مـجـسم می کند و بار گناه رابردوش او سنگین می سازد و هرگاه بدی بنده ای را بخواهد گناهانش را از یادش می برد.

گناهان کوچک راهی است به سوی گناهان بزرگ .

ـ امـام کاظم (ع) : مسیح (ع) به حواریان فرمود : همانا گناهان کوچک از نیرنگهای ابلیس است او گناهان را در نظر شما کوچک جلوه می دهد و در نتیجه , گناهان جمع و زیاد می شوند و شما را در میان می گیرند.
ـ امـام صـادق (ع): رسـول خـدا(ص) در زمـیـنی خشک و بی گیاه فرود آمد و به اصحابش فرمود :مـقـداری هـیزم بیاورید عرض کردند : ای رسول
خدا! ما در سرزمینی خشک و بی گیاه هستیم کـه درآن هـیـزمـی یـافـت نـمـی شود حضرت فرمود : هر کس هر چه یافت بیاورد آنها هیزمها را جـمـع
کـردنـد و در برابر حضرت انباشتند پس , رسول خدا (ص) فرمود : گناهان نیز این گونه جـمـع مـی شـود آن گـاه فـرمـود : از گناهان خرد انگاشته بپرهیزید , زیرا هر چیزی بازخواست کـنـنـده ای دارد بـدانـید که بازخواست کننده گناهان می نویسد : ((هر کاری را که پیش از این کرده اند و هراثر و نشانی که به جا گذاشته اند و هر چیزی را در کتاب مبین (لوح محفوظ) شماره کرده ایم)).
ـ امـام کـاظـم (ع) : گـنـاهـان انـدک را کـم مـشـمـاریـد , زیرا همین گناهان اندک روی هم جمع می گردند و زیاد می شوند.
ـ امـام رضـا(ع) : گـنـاهـان کـوچـک مـسـیـر گناهان بزرگندوکسی که ازخداونددرکم ترس نداشته باشد, در زیاد نیز از اونمی ترسد.
ـ امام علی (ع) : گناهان اندک را خرد مشمارید , زیرا گناه کوچک (کم کم) انباشته می شود وبه گناه بزرگ تبدیل می گردد.

پرهیز از گناهان خرد انگاشته .

ـ زیـد شـحام : امام صادق (ع) فرمود : ازگناهان خرد پنداشته بپرهیزید که این گناهان آمرزیده نمی شود عرض کردم : گناهان خردپنداشته چیست ؟ فرمود : آدمی گناه کند و بگوید : چه خوب می شد اگر جز این گناهی دیگرنمی داشتم .
ـ امام صادق (ع) : از گناهان خرد انگاشته بپرهیزید , زیرا آنها را نیز بازخواست کننده ای است هیچ یک از شما نگوید : گناه می کنم و ازخدا آمرزش
می طلبم , زیرا خدای تعالی می فرماید: ((اگر آنها (کردار و گفتار بندگان) بر وزن دانه خردلی باشد)).
ـ امـام بـاقـر(ع) : از گـنـاهانی که به نظرتان کوچک می آید بپرهیزید , زیرا آنها را نیزبازخواست کننده ای است .
ـ پیامبر خدا(ص) : همانا ابلیس به گناهان محقر شما خشنود است .
ـ هـمـانا آدمی کار خوب انجام می دهد و به آنها تکیه می کند و گناهان حقیر پنداشته را نیزانجام مـی دهـد امـا هنگامی که با خداوند دیدار می کند و او را
بر خود خشمگین می بیند و آدمی کار بد می کند و سپس از آن دست می شوید , چنین کسی در روز قیامت (از خشم خدا) در امان است .
ـ به خردی گناه منگرید بلکه بنگرید که به چه کسی گستاخی کرده اید.

گناهان کبیره .

قرآن .
((اگـر از گـنـاهـان بزرگی که شما را از آن نهی کرده انداجتناب کنید , از دیگر گناهانتان در می گذریم و شما را به مکانی نیکو در می آوریم
)).
((کـسـانی که از گناهان بزرگ و زشتیها اجتناب می کنند ـ جز آن که گناهی کوچک از آنها سر زند ـ بدانند که آمرزش پروردگار تو فراگیر است و او
به شما آن گاه که از زمین بیافریدتان و آن گـاه کـه در شـکـم مـادرتـان پـنهان بودید , آگاه تراست خویشتن را بی گناه مدانید اوست که پرهیزگار را بهتر
می شناسد)).
ـ امام صادق (ع) : درباره آیه ((از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده اند)) فرمود : گناهان بزرگ (کبیره) آنهایی است که خداوندعزوجل (
مرتکب) آنها را مستوجب آتش دانسته است .
ـ گـنـاهـان کـبـیـره هـفـت تاست : کشتن عامدانه مؤمن , تهمت زدن به زن پاکدامن , فرار از مـیـدان جهاد با دشمن , تعرب بعد از هجرت ((12)) ,
خوردن به ناحق مال یتیم , رباخواری بعد از دانستن (حرمت آن) و هر چیزی که خداوند به سبب آن آتش دوزخ را واجب کرده است .
ـ دروغ بستن به خدای عزوجل و پیامبر او و اوصیا (ع) از گناهان کبیره است .
ـ تـهـمـت زدن به زنان پاکدامن از کبایر است , زیرا خداوند عزوجل می فرماید : ((در دنیا وآخرت نفرین شده اند و آنان را عذابی بزرگ است
)).
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : گناهان کبیره عبارتند از : شرک ورزیدن به خدا , آزردن پدر و مادر , قتل نفس (آدم کشی) و سوگند دروغ عمدی (برای ضایع
کردن حقوق دیگران و خوردن مال مردم).
ـ امـام باقر(ع) : در پاسخ به سؤال از کبایر فرمود : هر گناهی که خداوند برای آن وعده آتش داده است (کبیره می باشد).
ـ پیامبر خدا(ص) : گناهان بزرگ نه تاست : بزرگترین آنها شرک ورزیدن به خدای عزوجل است و کشتن مؤمن و ربا خواری و خوردن مال یتیم و
تهمت زدن به زن پاکدامن و فرار ازمیدان جهاد و رنـجـاندن پدر و مادر و

در هم شکستن حرمت بیت الحرام و جادوگری , هر کس پاک از این نه گناه خدای عزوجل را دیدار کند با من در بهشتی خواهد بود که درهای آن ازطلاست .
ـ امـام عـلـی (ع) : گـناهان کبیره عبارتنداز: شرک ورزیدن به خدا, آدم کشی , خوردن مال یتیم , تهمت زدن به زن پاکدامن فرار ازمیدان جهاد, تعرب
بعدازهجرت , جادوگری ,آزردن پدر و مادر , رباخواری , جدا شدن از جامعه مسلمانان و شکستن پیمان (بیعت یا معامله).
ـ امـام صادق (ع): قتل نفس (آدم کشی)از گناهان کبیره است , زیرا خدای عزوجل می فرماید :((و هر که مؤمنی را از روی عمد بکشدسزایش جاودانه شدن دردوزخ است)).

بزرگترین گناهان کبیره .

ـ امام علی (ع) : در پاسخ به پرسش ازبزرگترین کبایر , فرمود : ایمن و غافل بودن از مکر (عذاب و مهلت) خدا , مایوس شدن ازیاری خدا و نومیدی از رحمت خدا.

اصرار بر گناه .

قرآن .
((و آن کسان که چون مرتکب کاری زشت شوند یا به خودستمی کنند , خدا را یاد می کنند و برای گـنـاهـان خـویش آمرزش می خواهند و کیست جز خدا که گناهان را بیامرزد؟
و چون به زشتی گناه آگاهند در آنچه می کردند پای نفشارند)).
ـ امام باقر(ع) : درباره آیه ((بر آنچه می کردند پای نفشارند)) , فرمود : اصرار بر گناه این است که بنده گناه کند و آمرزش نطلبد و در فکر توبه هم نباشد این است اصرار (بر گناه).
ـ امـام صـادق (ع) : اصـرار بـر گـنـاه بـه مـعـنای ایمن دانستن خود از عذاب خداست و کسی , جززیانکاران , خود را از مکر (عذاب و مهلت) خداوند ایمن نداند.
ـ پیامبر خدا(ص) : خشکیدگی چشم (نگریستن از خوف خدا) و سنگدلی و حرص زدن زیاد برای طلب روزی و اصرار بر گناه از نشانه های شقاوت است .
ـ چهار چیز دل را می میراند : گناه روی گناه .
ـ با استغفار کبیره نباشد و با اصرار صغیره معنا ندارد ((13)) .
ـ امام علی (ع) : بزرگترین گناه نزد خدا گناهی است که مرتکبش بر آن اصرار ورزد.
ـ در شـگفتم از کسی که سختی انتقام خداوند را از خود می داند و همچنان بر گناه خویش اصرار می ورزد.

شاد شدن به گناه .

ـ امام سجاد(ع) : از شاد شدن به گناه بپرهیز که شاد شدن به گناه از ارتکاب آن بدتر است .
ـ امام علی (ع) : بالیدن به گناهان ,زشت تر از ارتکاب آنهاست .
گناهی بزرگتر از بالیدن به تبهکاریها نیست .
ـ رستگار نشود آن که به رذایل خود ببالد.
ـ هر که از معاصی خداوند لذت برد خداوند او را به خواری افکند.
ـ شیرینی گناه را دردناکی کیفر از بین می برد.

نقش گناهان در تباهی دل .

قرآن .
((حقا , که کارهایی که کرده بودند بر دلهایشان مسلطشد)).
ـ امـام صـادق (ع) : پـدرم (ع) مـی فرمود :هیچ چیز بیشتر از گناه دل را تباه نمی کند , همانا دل گناه می کند و بر آن اصرار می ورزد تا جایی که سرانجام گناه بر آن چیره می گردد و دل را زیر و زبر می کند.
ـ هـر گـاه آدمـی گـنـاهـی کند نقطه سیاهی در دلش پدید می آید اگر توبه کرد آن نقطه پاک می شود و اگر باز هم گناه کرد آن نقطه بزرگترمی شود , تا
جایی که همه دلش را فرا می گیرد و زان پس هرگز روی رستگاری را نمی بیند.
ـ امـام بـاقـر(ع) : هیچ بنده ای نیست مگرآن که در دلش نقطه ای سفید وجود دارد ,پس هر گاه گـناهی مرتکب شود , در آن نقطه , نقطه ای سیاه پدید
آید که اگر توبه کرد آن سیاهی می رود و اگـر در گناهان فرو رفت نقطه سیاه افزایش می یابد چندان که همه سفیدی رافرو می پوشاند و چـون سفیدی
پوشانده شد گنهکار دیگر هرگز به خیر و صلاح باز نمی آید این است سخن خدای عزوجل که : ((حقا , که بر دلهایشان مسلط شد)).
ـ امام علی (ع) : اشکها نخشکید مگر به سبب سختدلی و دلها سخت نشد مگر به سبب گناهان زیاد .

نقش گناهان در زوال نعمتها.

ـ امام صادق (ع) : خداوند هر نعمتی را كه به بنده ای داد از او نگرفت مگر به سبب گناهی كه سزاوار سلب آن نعمت شد.
ـ امام علی (ع) : هیچ نعمتی و هیچ خرمی از زندگی زایل نشد مگر به سبب گناهانی كه مرتكب شدند , چه , خداوند به بندگان ستم نمی كند.
ـ امام صادق (ع) : همانا بنده گناهی می كند و به سبب آن از نماز شب محروم می شود سرعت تاثیر كار بد در آدمی از سرعت تاثیركارد در گوشت
بیشتر است .
ـ پیامبر خدا(ص) : از گناهان دوری كنید , زیرا گناهان خوبیها را محو می كند , همانا بنده (گاه) گناه می كند و به سبب آن دانشی را كه داشته
است فراموش می كند.

نقش گناهان در فرود آمدن بلاها.

قرآن .
((اگر شما را مصیبتی رسد , به خاطر کارهایی است که می کنید و خدا از بسیاری در می گذرد)).
ـ امام صادق (ع) : هیچ رگی (بر اثر تب و بیماری) نزند و هیچ پایی به سنگ نخورد و هیچ سردرد یا مرضی رخ ندهد , مگر در اثر گناه این فرموده خدای عزوجل در کتاب اوست که : ((اگرشما را مـصـیـبـتـی رسـد بـه خـاطر کارهایی است که می کنید و خدا بسیاری را می بخشد)) گناهانی که
خداوند می بخشد بیشتر از گناهانی است که از آنها باز خواست می کند.
ـ امـام علی (ع) : از گناهان دوری کنید , زیرا هیچ بلیه ای رخ ندهد و از هیچ روزی کم نشودمگر بـه سـبـب گناهی , حتی خراش برداشتن و به سر در آمدن و مصیبت خداوند عزوجل می فرماید :((اگر شما را مصیبتی رسد)).
ـ گـاهـی اوقات خداوند به جسم یا مال یا فرزند و یا همسر مؤمن آسیبی وارد می آورد و این آیه را تلاوت کرد :((اگر شما را مصیبتی رسد)) و سه بار
دستانش را به هم چسباند و هر بارفرمود :((و بسیاری از گناهان را نیز می بخشد)).
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هیچ رگی (بر اثر بیماری) نزند و هیچ پایی نلغزد مگر به سبب گناهانی که می کنید و آنچه که می بخشد بیشتر است .
ـ امام صادق (ع) : همانا مؤمن گناه می کند و به سبب آن از روزی محروم می شود.
ـ امام باقر(ع) : همانا بنده گناه می کند و به سبب آن روزی از او گرفته می شود.
ـ امام علی (ع) : از گناهان دوری کنید , زیرا جلو روزی بنده به سبب گناه گرفته می شود.
ـ امـام رضـا(ع) : هـر گـاه بـنـدگـان مـرتـکـب گـنـاهـانی شوند که قبلا انجام نمی داده اند , خداوندبلاهایی را بر ایشان پدید آورد که سابقه نداشته است
.
ـ امـام صـادق (ع) : کـسـانـی کـه بـر اثـر گناهان می میرند بیشترند از کسانی که بر اثر رسیدن اجل می میرند.

آثار گناهان در خشکی و دریا.

قرآن .
((بـه سـبب اعمال مردم , فساد در خشکی و دریا آشکار شدتا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشاند , باشد که باز گردند)).
ـ امـام بـاقر(ع) : هیچ سالی کم بارش تر از سال دیگر نیست , بلکه خداوند باران را هر جا که خواهد مـی باراند (اما) هر گاه مردمی مرتکب گناهان
شوند , خدای عزوجل بارانی را که برای آنان مقدر کرده بود از ایشان باز دارد.

آثار گناهان بر روی غیر گنهکاران .

ـ پیامبر خدا(ص) : گناه برای غیر گنهکار (نیز) شوم است , (زیرا) اگر با گنهکار مخالفت کند, گرفتار شود , اگر از او غیبت کند گنهکار شود و اگر به گناه رضایت دهد در آن شریک گردد .

گناهانی که آثار خاصی دارند.

ـ امام رضا(ع) : هر گاه حکمرانان دروغ بگویند باران بند می آید و هر گاه سلطان ستم کنددولت سست و بی اعتبار شود و هر گاه زکات داده نشود چارپایان بمیرند.
ـ امام صادق (ع) : گناهانی که نعمتها را دگرگون می کند , زورگویی و سرکشی است و گناهانی که پشیمانی به بار می آورد آدم کشی است و گناهانی که انتقام و کیفرها رافرود می آورد ستم است و گناهانی که پرده ها را می درد (وآبرو و حیثیت ها را می برد) شرابخواری است و گناهانی که جلوی روزی را می گیرد زناست و گناهانی که مرگ و نیستی را شتاب می بخشد , بریدن پیوند خویشاوندی است و گناهانی که مانع استجابت دعا می شود و فضا را تیره و تار می کند , آزردن پدر و مادراست .
ـ امام سجاد(ع) : گناهانی که از استجابت دعا جلوگیری می کنند عبارتند از : بد نیتی , خبث باطن , دورویی با برادران , باور نداشتن به اجابت دعا , به تاخیر انداختن نمازهای واجب تا آن که وقتشان بگذرد , تقرب نجستن به خدای عزوجل با نیکوکاری و صدقه , بد زبانی و زشتگویی .
ـ گناهانی که بارش آسمان را بازمی دارند عبارتند از : قضاوت ظالمانه قاضیان , شهادت دروغ و کتمان شهادت .

گناهان زود کیفر.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : سه گناه است که کیفرشان در همین دنیا می رسد و به آخرت نمی افتد : آزردن پدر و مادر , زورگویی و ستم به مردم و ناسپاسی نسبت به خوبیهای دیگران .
ـ امام باقر(ع) : چهار چیز است که کیفرشان از هر گناهی زودتر به انسان می رسد : کسی که تو به او خوبی کنی و او پاداش آن را به بدی دهد ,
کسی که تو به او ستم نکنی و او به تو ستم کند , کسی که در کاری با او پیمان بندی و توبه پیمانت وفادار مانی و او خیانت و پیمان شکنی کند و کسی که
تو با او پیوند برقرار کنی و اوپیوند ببرد.
در کـتـاب امـیر المؤمنین (ع) آمده است : سه گناه است که صاحب آنها در همین دنیا کیفرش را ببیند : ستم , بریدن پیوند خویشاوندی و سوگند دروغ
.
ـ امـام عـلی (ع) , در یکی از خطبه های خود می فرماید : پناه می برم به خدا از گناهانی که مرگ و نـیـسـتـی را شتاب می بخشد عبداللّه بن کوا
یشکری برخاست و عرض کرد : ای امیر المؤمنین ! آیا گناهانی هم هست که مرگ راشتاب می بخشد؟
فرمود : وای بر تو! آری , قطع رحم .
ـ در پاسخ به این سؤال که : کیفر کدام گناه زودتر دامنگیر گنهکار می شود؟
فرمود : ستم کردن به کسی که یاوری جز خدا ندارد وکوتاهی در شکر نعمت و دراز کردن دست ستم برفقیر.
ـ کیفر دست درازی به کسی که به تو دست درازی نمی کند , از کیفر هر گناه دیگر زودتردامنگیر آدمی می شود.

داروی گناهان .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر دردی را دارویی است و داروی گناهان استغفاراست .
ـ عماربن یاسر : در شهر کوفه قدم می زدم که دیدم امیر المؤمنین علی (ع) نشسته و عده ای ازمردم گردش را گرفته اند و آن حضرت برای
اصلاح هر فردی به فراخور حالش نسخه ای تجویزمی کند من عرض کردم : ای امیر المؤمنین ! آیا برای گناهان هم دارویی داری ؟
! فرمود : آری ,بنشین من دو زانو نشستم تا آن که مردم پراکنده شدند ,
پس حضرت رو به من کرد و فرمود :دارویی را که برایت می گویم فراهم کن عرض کردم : بفرما ای امیر المؤمنین فرمود : برگ فقر ,ریشه صبر , هلیله کتمان , بلیله رضا , غاریقون اندیشه , سقمونیای اندوه , آن را با
آب پلکهامخلوط کن و در دیگ نگرانی بجوشان و زیر آتش ترس قرارش ده , سپس آن را از صافی بیخوابی بگذران و درحالی که (از آتش
عشق و فراق) می سوزی بنوش این است دارو و درمان تو ای دردمند.

پرده پوشی خدا نسبت به گنهکار.

ـ امـام صـادق (ع) : خـدای تبارک و تعالی برای بنده مؤمن خود چهل سپر قرار داده است هر گاه گـنـاهـی [بزرگ]از او سر زند یک سپر کنارمی رود و چون از برادر مؤمن خود عیبی بداند و او را بـدان سـرزنش کند دیگر سپرها کنار روند وبی پرده ماند و بدین سان درآسمان به زبان فرشتگان رسوا
شود و در زمین به زبان مردم .
ـ امـام علی (ع) : هیچ بنده ای نیست جز آن که چهل سپر بر سر او باشد تا آن که چهل گناه کبیره کند , چون چهل گناه بزرگ از او سر زد آن سپرها از روی سرش کنار روند.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : مؤمن در پوشش هفتاد و دو پرده است و چون گناهی کند یک پرده دریده شود و اگر توبه کرد خداوند آن پرده را با هفت پرده دیگر به او باز گرداند.
ـ امـام علی (ع) : چه بلند مرتبه است آن خدایی که در عین قدرتمندی بردبار است ! و چه پستی تو که با آن همه ضعف بر نافرمانی او گستاخی ! حال
آن که در پناه عفو و پرده پوشی او به سر می بری و در فـراخـنـای فضل و نعمت او می گردی و او فضل خود را از تو دریغ نکرد وپرده اش را (که بر گـنـاهـانت کشیده) ندرید , بلکه در نعمتی که به تو ارزانی داشت , یا گناهی که ازتو پوشاند , یا بـلایی که از تو برگرداند , لحظه ای از لطف و فضل او دور نبوده ای حال اگرفرمانش را بری چه می کندا!.

پاک کننده های گناهان .

1 ـ کیفر دنیوی .
ـ امام صادق (ع) : هر گاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد در همین دنیا کیفرش دهد و چون برای بنده ای بد بخواهد گناهانش را نگه دارد تا در روز قیامت کیفر بیند.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـر گـاه مؤمن مرتکب گناهان شود , به سبب آنها گرفتار فقر آید اگر آن گـنـاهـانـش را پـاک نـکرد به بیماری مبتلا شود و اگر آن
هم گناهانش را نزدود به ترس از تـعقیب قدرت حاکمه گرفتار آید و اگر این نیز گناهانش را پاک نکرد هنگام مردن بسختی جان دهـد تـاآن که سرانجام
خدا را بدون گناهی که به سبب آن بازخواست شود , دیدار کند و دستور داده شود که او را به بهشت برند.
ـ امام علی (ع) : هریک از شیعیان ما کاری را که مانهی کرده ایم مرتکب شود , پیش از آن که بمیرد بـه مال یا فرزند و یا به خودش بلایی برسد که به
سبب آن گناهانش پاک شود و خدای عزو جل را بـدون گـنـاه دیدار کند اگر چیزی از گناهانش هنوز باقی مانده باشد در هنگام مردن بسختی جان دهد.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) ـ از قول جبرئیل (ع) از خدای عز و جل ـ : ای محمد! من ورود به بهشت رابر هـمـه پـیـامبران ممنوع کرده ام تا تو و علی و
پیروانتان وارد آن شوید مگر آن کس از پیروانتان که گناه کبیره ای مرتکب شود , در این صورت او را به بلایی در مالش یا ترس از سلطان گرفتارکنم
تـا آن کـه فرشتگان با بشارت و شادمانی استقبالش کنند و من از او در خشم نباشم و این به سبب گناهی باشد که از او سرزده است .
ـ امام رضا(ع) , درباره آیه ((و در آن روز از گناه هیچ جنی و آدمیی نپرسند)) فرمود : کسی که به حـق اعتقاد داشته باشد و گناه کند و بی توبه از
دنیا رود در برزخ به سبب آن گناه عذاب بیند و روز قیامت در حالی بیرون آید که گناهی ندارد تا از آن بازخواست شود.
ـ پـیامبر خدا(ص) : زن و مرد مؤمن پیوسته در جان و مال و فرزندش گرفتار بلا می شود تا آن که بدون گناه خدا را دیدار کند.
2 ـ بیماریها.
ـ امـام رضـا(ع) : بـیـمـاری برای مؤمن تطهیر و رحمت است و برای کافر عذاب ولعنت ,بیماری همواره با مؤمن هست تا آن که گناهانش بکلی پاک

شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : بیماری , گناهان را پاک می کند.
ـ امام علی (ع) : هرگاه خداوند بنده ای را دردمند کند به اندازه بیماریش گناهان او را می زداید.
ـ پیامبر خدا(ص) : لحظات درد کشیدن ,لحظه های گناهان را می برد.
ـ یک شب تب داشتن کفاره یک سال (گناه) است .
ـ بیماری , تن را از گناهان می پالاید , همچنان که دم آهنگری ناخالصی آهن را می زداید.
ـ علی بن الحسین (ع) هر گاه بیماری را می دید که بهبود یافته است , به او می فرمود : پاکی ((ازگناهان)) را به تو تبریک می گویم , عمل (شایسته) را از نو آغاز کن .
ـ امام علی (ع) , درباره بیماری کودکان فرمود : کفاره گناهان پدر و مادر آنهاست .
ـ
پیامبر خدا(ص) , در پاسخ به سؤال مردی که پرسید : چه چیز گناهان مرا پاک می کند؟
فرمود : اشک ها, خضوع و بیماریها.
ـ خدای سبحان فرموده است :فرمانبرداران من میهمان منند و سپاسگزاران من نعمتشان افزوده شود و یاد کنندگان من برخوردار از نعمت منند و
نافرمانان خود را از رحمتم نومید نمی کنم , اگر توبه کنند من حبیب آنهایم و اگر مرا بخوانند پاسخشان دهم و اگر بیمار شوند من طبیبشان باشم , با
رنجها و مصیبتهادرمانشان کنم تا از گناهان و عیبها پاکشان سازم .
3 ـ اندوهها.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه گناهان مؤمن زیاد شود و او را عملی نباشد که آن گناهان را پاک گرداند , خداوند او را به اندوه مبتلا سازد تا بدان سبب
گناهانش را بزداید.
ـ امام صادق (ع) : همانا اندوه گناهان مسلمان را می برد.
ـ امام رضا(ع) : هیچ یک از شیعیان علی نیست که روز مرتکب بدی یا گناهی شود , مگر آن که شب اندوهی به او رسد که آن بدی و گناه را
فرو ریزد , پس , چگونه قلم برای نوشتن گناهان چنین کسی به کار افتد؟
.
ـ پیامبر خدا(ص) : در میان گناهان گناهانی هست که هیچ نماز و روزه

ای آنها را نمی پوشاند عـرض شـد : ای رسـول خـدا! پـس چـه چیز آنها را می پوشاند؟
فرمود : اندوه برای کسب گذران زندگی .
ـ هیچ رنج و درد و اندوه و حتی نگرانی خاطری به مؤمن نرسد جز این که خداوند بدان گناهانش را بزداید.
ـ لـحـظـات نـگـرانـی و انـدوه , لـحـظـات کـفاره گناهان است , اندوه و نگرانی خاطر پیوسته بامؤمن هست و زمانی رهایش می کند که از گناهان پاک
شده باشد.
ـ امـام صادق (ع) : همانا مؤمن خواب هولناک می بیند و به سبب آن گناهانش بخشوده می شود و آسیب بدنی می بیند و بدان سبب گناهانش آمرزیده می
شود.
ـ چـون آیـه ((بـه آرزوهـای شما نیست هر کس که مرتکب بدی شود جزایش را ببیند)) نازل شد , مـردی به رسول خدا(ص) عرض کرد : آیه کمرشکن آمد رسول خدا(ص) فرمود : چنین نیست , آیا تـو غـمـگـین نمی شوی ؟
آیا بیمار نمی شوی ؟
آیا محنت و اندوه به تو نمی رسد؟
عرض کرد : چرا , فرمود : همینها از جمله کیفرهاست .
4 ـ کارهای نیک .
قرآن .
((نـمـاز بگزار در آغاز و انجام روز و ساعاتی از شب زیرانیکی ها بدی ها را از میان می برد این یادی است برای یادآوران)).
((ایـن فـرمـان خـداست که بر شما نازل کرده است و هرکه از خدا بترسد , گناهانش را از او می زداید و او را مزدی بزرگ می دهد)).
ـ امـام باقر(ع) یا امام صادق (ع) : علی (ع)رو به مردم کرد و فرمود : به نظر شما کدام آیه در کتاب خدا امیدوار کننده تر است ؟
یکی گفت :آیه ((همانا خداوند شرک به خود را نمی آمرزد و جز آن را بـرای هـرکـس کـه بـخواهد می آمرزد)), حضرت فرمود : خوب است اما آن آیه
نیست مردم سپس ازاظـهارنظربازایستادند حضرت فرمود : ای جماعت مسلمان !چه شدکه سخنی نمی گویید؟
عرض کـردنـد : بـه خـدا قـسم چیزی برای گفتن نداریم حضرت فرمود: از رسول خدا(ص) شنیدم که مـی فـرمـود : امـیـد بخش ترین آیه درکتاب خدا

این آیه است : ((نماز بگزار در آغاز و انجام روز و ساعاتی از شب , زیرا نیکیها بدیهارا از میان می برد)).
ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه کار بدی کردی کار خوبی انجام بده آن بدی را پاک می کند.
ـ امام علی (ع) : خدای تعالی با هر کار نیکی , یک کار بد را می زداید خداوند عز و جل فرموده است : ((همانا نیکیها بدیها را از میان می برد)).
ـ شما را به تقوای خدا سفارش می کنم به وسیله آن گناهان خود را بشویید و بیماریهایتان را درمان کنید.
5 ـ خوشخویی .
ـ امام صادق (ع) : همانا خوشخویی گناه را می گدازد , همچنان که آفتاب یخ را و بدخویی کردار را تباه می سازد , همچنان که سرکه عسل را.
ـ پیامبر خدا(ص) : چهار چیز است که هرکس داشته باشد , اگر سر تا پا غرق گناه باشد ,خداوند آن گناهان را به حسنه و نیکی تبدیل می کند : راستی
, شرم , خوشخویی و سپاسگزاری .
6 ـ فریادرسی ستمدیدگان .
ـ امام علی (ع) : رسیدن به فریاد ستمدیده و زدودن غم اندوهناک از کفاره های گناهان بزرگ است .
ـ یاری رساندن ستمدیده فریادخواه و شاد کردن غمناک ازکفاره های گناهان بزرگ است .
7 ـ استغفار فرشتگان .
ـ امام صادق (ع) : همانا خداوند , عزذکره , را فرشتگانی است که گناهان را از دوش شیعیان ما فرو می ریزانند همچنان که بادبرگ درختان را که در آستانه ریزش است فرومی ریزاند واین سخن خدای عزوجل است آن جاکه می فرماید:((به ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند و
برای مؤمنان آمرزش می خواهند)) به خدا سوگند که مقصود (از مؤمنان) کسی جز شما نیست .
8 ـ سجده زیاد.
ـ امام صادق (ع) : مردی خدمت پیامبر خدا(ص) آمد و عرض کرد : ای رسول خدا! گناهانم زیاد شده و اعمالم سست و اندک گشته است رسول خدا(ص) فرمود : زیاد سجده کن , زیرا ,همچنان که باد برگ درختان را فرو می ریزاند , سجده گناهان را می ریزاند.
9 ـ حج و عمره .
ـ پیامبر خدا(ص) : این عمره تا آن عمره کفاره گناهانی است که در فاصله

آن دو صورت گیرد و ثواب حج پذیرفته بهشت است و گناهانی هست که
جز در عرفات آمرزیده نمی شود.
ـ امـام علی (ع) : بهترین وسیله تقرب به خدا و حج و عمره خانه خداست
این دو فقر رامی زدایند و گناهان را می شویند.
10 ـ آغاز کردن و پایان بردن نامه عمل به نیکی .
ـ امام سجاد(ع) : همانا فرشته گماشته بر بنده در نامه اعمال او می
نویسد , پس , آغاز و انجام آن را خیر و خوبی به فرشته املا کنید که میان
آن دو بر
شما بخشوده می شود.
11 ـ صلوات فرستادن بر محمد و آل او.
ـ امام رضا(ع) : هر که نمی تواند کاری کند که به سبب آن گناهانش
زدوده شود بر محمد و آل او بسیار درود فرستد , زیرا که آن گناهان را
ریشه کن
می کند.
12 ـ مرگ .
ـ پیامبر خدا(ص) : مرگ , کفاره گناهان مؤمنان است .

عوامل مصونیت از گناه .

ـ امـام عـلی (ع) : سه چیز است که هر کس آنها را رعایت کند از گزند شیطان رجیم و از هربلایی درامـان خـواهـد بود : خلوت نکردن بازن بیگانه که هیچ حقی نسبت بدو ندارد , نرفتن به درگاه سلطان و یاری نکردن بدعتگذار در بدعتش .
ـ امـام صادق (ع) : همانا صله رحم و نیکوکاری کار حسابرسی را آسان می کند و از گناهان مصون می دارد.
ـ امام علی (ع) : اگر خداوند سبحان به طاعت خود ترغیب هم نمی کرد هر آینه امید به رحمت او , طـاعـتـش را واجب و لازم می آورد و اگر خدای سبحان از حرام های خود باز نمی داشت , هرآینه اجتناب از آنها برخردمند واجب بود.
ـ به سر آمدن خوشی ها و بر جای ماندن پیامدهای آنها را همواره به یاد آورید.

عوامل فرو رفتن در گناهان .

ـ امام علی (ع) : آزمندی و تکبر و حسادت , انگیزه های فرو رفتن در گناهان است .
ـ در هـنـگام گذر بر کشتگان خوارج در روز نهروان , فرمود : ای تیره بختان ! آن کس که فریبتان داد بـه شـمـا زیان رساند عرض شد : ای امیر المؤمنین ! چه کسی فریب شان داد؟
فرمود :شیطان گمراه کننده و نفسهای فرمان دهنده به بدی آنان را به آرزوهای خام فریب داد و میدان نافرمانی و گناه را برای آنان گسترد و نوید
پیروزیشان داد و سپس در آتش فرو فکندشان .

گناه (متفرقه).

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هر که از کاری حرام روی گرداند خداوند به جای آن عبادتی شاد کننده عطایش فرماید.
ـ امـام عـلـی (ع) : گـناهی که پس ازارتکاب آن فرصت گزاردن دو رکعت نماز و طلب عافیت و آمرزش از خدا را بیابم , مراغمگین نسازد.
ـ امـام صـادق (ع) : امـیر المؤمنین (ع) می فرمود : تو که کارهای رسوا کننده کرده ای نیشت رابه خنده باز مکن و کسی که مرتکب گناهان شده , نباید خود را از غافلگیر شدن (توسط عذاب خدا) ایمن داند.

رياست .

نکوهش ریاست .

ـ امام علی (ع) : ریاست (مایه) نابودی است .
ـ امام صادق (ع) : دم باش و سر مباش .
ـ امام باقر(ع) : در پی سر بودن مباش ,که دم می شوی .
ـ امام صادق (ع) ـ از مناجاتهای خدای تعالی با موسی (ع) ـ : به حال کسی که مردم از اوخشنودند غـبطه مخور تا آن که بدانی خدا هم از او خشنود
است و به حال کسی که مردم فرمانش را می برند نیز غبطه مخور , زیرا طاعت و پیروی بناحق مردم از او , باعث هلاکت او و پیروانش باشد.
ـ در زبور آمده است : ریاست ,ریاست پادشاهی نیست , بلکه ریاست (حقیقی) ریاست آخرت است .

خطر ریاست طلبی برای دین .

قرآن .

((آن سـرای آخرت را از آن کسانی ساخته ایم که در این جهان نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است)).

ـ امـام رضـا(ع) ـ پـس از آن که نام مردی را برد و گفت : او ریاست طلب است ـ فرمود : اگر دو گـرگ درنده به یک رمه بی شبان حمله کنندخسارتی
که می زنند کمتر است از خسارتی که جاه طلبی به دین مسلمان وارد می کند ((14)) .

ـ امـام بـاقر(ع) : مال دوستی و جاه طلبی به دین مؤمن زودتر خسارت می زند تا حمله دو گرگ درنده به یک رمه بی شبان که یکی ازجلورمه حمله
آورد و دیگری از آخر آن .

بر حذر داشتن از ریاست دوستی .

ـ امام صادق (ع) : همانا بدترین شماکسی است که دوست دارد پشت سرش راه روند , چنین کسی ناچار دروغپرداز یا سست اندیش باشد.
ـ پـیـامـبـرخدا(ص): نخستین بارخدای تعالی به شش خصلت نافرمانی شد : دنیا دوستی , ریاست طلبی , شکم پرستی , زن بارگی , علاقه مفرط به خواب , و آسایش طلبی .
ـ امام علی (ع) : آفت دانشمندان ریاست طلبی است .
ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس دوست داشته باشد که مردم در برابرش به تعظیم بایستند ,جایگاهش در دوزخ است .
ـ امام صادق (ع) : حب مقام و شهرت در دل ترسان بیمناک (از خدا) نباشد.

نابودی ریاست طلب .

ـ امام صادق (ع) : از این سران ریاست پیشه بپرهیزید , زیرا به خدا سوگند که کفشها در پی مردی به صدا در نیاید مگر آن که او هلاک شود و دیگران (پیروانش) را نیز به هلاکت اندازد.
ـ هر که جویای ریاست باشد , نابود شود.
ـ هرکه ریاست خواهد هلاک شود.

ریاست طلبی نکوهیده کدام است ؟ .

ـ امام صادق (ع) : به سفیان بن خالدفرمود : ای سفیان ! از ریاست بپرهیز , زیرا هرکه جویای ریاست شد هلاک گشت عرض کردم :فدایت شوم !
پس همه ما هلاک شدیم , زیرا هیچ یک از ما نیست جز آن کـه دوست دارد اسمش برده شود و مردم به اوروی آورند و از او استفاده کنند حضرت
فرمود : درسـت متوجه نشدی , بلکه ریاست طلبی به این معناست که بی دلیل مردی را علم کنی و هرچه می گوید تصدیق نمایی و مردم را به عقیده
اوفرا خوانی .
ـ بـه ابـوحـمزه ثمالی فرمود : از ریاست بپرهیز و از راه افتادن پشت سر شخصیتها خود داری کن عـرض کـردم : فدایت شوم , (مذموم بودن)
ریاست را دانستم اما دو سوم آنچه (از اخبار واحادیث شـمـا) در دسـت دارم از هـمـین راه افتادن دنبال رجال و شخصیتهاست حضرت فرمود :درست
مـتـوجـه نـشدی بلکه مقصود این است که مبادا کسی را بدون دلیل علم کنی و هرچه می گوید تصدیق نمایی .
ـ هر که به ناحق جویای ریاست شوداز اطاعت به حق مردم نسبت به خود محروم گردد.

آفت ریاست .

ـ امام علی (ع) : آفت ریاست فخر فروشی است .
ـ امام صادق (ع) : کسی که مردم را به اندک گناهی کیفر دهد نباید به سروری چشم بدوزد.
ـ شـمـا را از پنج واقعیت آگاه می سازم : بخیل را آسایش و حسود را خوشی و شاهان راوفاداری و دروغگو را مردانگی و نادان را سروری نباشد.

ابزار ریاست .

ـ امام علی (ع) : سعه صدر (بردباری) ابزار ریاست است .
ـ بخشنده سروری کند و ثروتمند ریاست .
ـ هـرکـه دوست دارد در دنیا و آخرت رفیع و بلند مرتبه باشد , باید بلند مرتبگی را در دنیادشمن دارد.
ـ امام صادق (ع) : ریاست را جستم , و آن را در خیر خواهی برای بندگان خدا یافتم .
ـ امام علی (ع) : هرکه نیکی کند , سزاوار ریاست است .
ـ نیک نامی دژ قدرت است .

رؤيا.

نوید رؤیا.

قرآن .
((بشارت است ایشان را در دنیا و آخرت سخن خدادگرگون نمی شود این است کامیابی بزرگ)).
((آن گاه که یوسف به پدر خود گفت : ای پدر! من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم , دیدم که برایم سجده می کنند)).
((کسی از مردم مصر که او را خریده بود به زنش گفت :تا در این جاست گرامیش بدار , شاید به ما سودی برساند , یا او را به فرزندی بپذیرم و بدین سان یوسف را در زمین مکانت دادیم تا به او تعبیر خواب آموزیم وخدا بر کار خویش چیره است , ولی بیشتر مردم نمی دانند)).
ـ پیامبر خدا(ص) , درباره آیه ((بشارت است ایشان را)) فرمود : آن بشارت , خواب خوبی است که مؤمن می بیند و به وسیله آن در دنیایش نوید داده
می شود.
ـ نیز درباره همین آیه فرمود : آن بشارت رؤیای راستی است که مؤمن می بیند یا کسی دیگر برایش می بیند.
ـ در پاسخ به پرسش جابر از آیه ((بشارت است آنان را)) فرمود : تاکنون کسی درباره آن از من نپرسیده است آن بشارت (در دنیا) رؤیای راستی
است که مسلمان می بیند یا برایش دیده می شود و در آخرت بهشت باشد.
ـ از نبوت فقط نوید دهنده ها باقی مانده است پرسیدند : نوید دهنده ها چیست ؟
فرمود : رؤیای راست .
ـ امام رضا(ع) : رسول خدا(ص) صبح که می شد به اصحابش می فرمود : آیا کسی نوید دهنده ای دارد؟
منظور آن حضرت رؤیا بود.
ـ امام علی (ع) : رؤیای راست یکی از دو نوید است .

رؤیا و نبوت .

ـ پیامبر خدا(ص) : رؤیای راست ,نویدی برای مؤمن و یکی از چهل و شش جز نبوت است .
ـ رؤیای راست , نویدی است ازجانب خداوند و یکی از اجزای نبوت می باشد.
ـ رؤیای راست , یکی از هفتاد جز نبوت است .
ـ امام صادق (ع) : همانا رؤیای مؤمن , یکی از هفتاد جز نبوت است .
ـ رای و رؤیای مؤمن در آخر الزمان , جزئی از هفتاد جز نبوت است .

کثرت رؤیای پیامبر(ص).

ـ پیامبر خدا زیاد خواب می دید و هیچ خوابی نمی دید مگر آن که مانند سپیده صبح آشکارمی شد.

ـ محمد بن کعب و عایشه : نخستین بارکه بر رسول خد(ص) وحی شد رؤیای صادق بود آن حضرت خواب می دید و خوابش چون سپیده صبح آشکار می شد (و تحقق می یافت).

اقسام رؤیا.

ـ امام صادق (ع) : رؤیا سه گونه است :نویدی از جانب خدا به مؤمن , ترسی که شیطان می افکند و خوابهای آشفته .
ـ پیامبر خدا(ص) : رؤیا سه گونه است : بشارتی از جانب خدا , غمی که شیطان به وجودمی آورد , و گفتگوهای درونی انسان با خویش که آنها را در
خواب می بیند.
ـ رؤیـا سـه گونه است : رؤیاهای ترسناک شیطانی که شیطان برای غمگین کردن آدمی به وجود مـی آورد , گـفتگوهای درونی انسان با خویش که در خواب می بیند و رؤیاهایی که یکی ازچهل و شش جز نبوت است .
ـ رؤیا سه گونه است : نویدی از جانب خدا , حدیث نفس (ذهنیات انسان) و ترسی که شیطان پدید می آورد.

منشا رؤیا.

ـ ابو بصیر از امام صادق (ع) پرسید : آیا خواب راست و دروغ هر دو یک منشا دارد؟
حضرت فرمود : درست است , (با این تفاوت که) رؤیای دروغ و خلاف واقع را انسان در آغاز شب که هنگام تسلط (شیاطین) رانده شده ونابکار
است می بیند این گونه رؤیاها تخیلات آدمی است و دروغ و غیر واقعی و بی فایده می باشند اما رؤیای صادق را بعد از گذشت دو سوم شب که
فرشتگان فرود می آیند و آن پیش از سحر است می بیند این گونه رؤیاها راستند و به خواست خدا تحقق می یابند مگر آن که بیننده خواب جنب یا
ناپاک خوابیده باشد و خدای عزوجل را چنان که شاید یاد نکرده باشد , در این صورت , رؤیا با تاخیر و درنگ تحقق می یابد.
ـ امام علی (ع) : خدای تعالی روح رابیافرید و برای آن سلطان و فرمانروایی قرار داد که همانا نفس است پس , هرگاه بنده بخوابد ,روح از بدنش
خارج شود و فرمانروای آن بماند در این هنگام فوجی از فرشتگان و فوجی ازجنیان بر او می گذرد پس اگر از رؤیاهای صادق باشد از فرشتگان مایه
می گیرد, و اگر ازخوابهای دروغین باشد از جنیان سرچشمه می گیرد.
ـ امام باقر(ع) : هر گاه بندگان بخوابند , ارواحشان به آسمان پرمی کشد آنچه روح در آسمان ببیند حقیقی است و هرچه در فضا ببیند رؤیاهای
آشفته است .
ـ در خبر رهسپار شدن حسین (ع) به سوی کربلا آمده است : آن حضرت به راه خود ادامه داد تا آن که در عذیب فرود آمد در آن جا خواب
نیمروزی کرد و سپس گریان از خواب بیدارشد فرزندش عرض کرد : پدر جان ! چرا گریه می کنی ؟
فرمود : پسرم ! این ساعتی است که خواب آن دروغ نیست در خواب کسی بر من آشکار شد و گفت : شما در رفتن شتاب می کنیدو مرگ شما را به
سوی بهشت می برد.

تعبیر و بازگو کردن خواب .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه یکی از شماخواب خوبی دید آن را تعبیر کند و برای دیگران بازگو کند و اگر خواب بدی دید آن را تعبیرنکند و به کسی هم نگوید.
ـ خـواب تازمانی که تعبیر نشود چون پرنده روی سر خواب بیننده در پرواز است و همین که تعبیر شد فرود می آید خواب خود را جز برای دوست و کسی که اهل فکر و نظر است بازگونکنید.
ـ رؤیا را جز برای مؤمنی که از حسادت و تجاوز مبراست نباید بازگو کرد.
ـ رؤیا را جز برای شخص عالم یا خیرخواه نباید بازگو کرد.

رفتار شایسته در هنگام دیدن .

خوابهای ناخوشایند.

ـ امام صادق (ع) : هر گاه كسى خواب ناخوشايندى ديد از پهلويى كه خوابيده به پهلوى ديگر خود برگردد و بگويد : ((همانا نجواكردن كار شيطان است تا بدان وسيله مؤمنان را اندوهگين سازد و تـا خـدا نـخواهد , هيچ زيانى به آنان نرساند)) سپس بگويد : از شر خوابى كه ديدم و از شر شيطان
رجـيم به همان پناه مى برم كه فرشتگان مقرب خدا و پيامبران مرسل او و بندگان نيكوكارش بدو پناه بردند.

رؤيا (متفرقه).

ـ پيامبر خدا(ص) : كسى از شما براى اين كه خواب نمى بيند غمگين نباشد , زيرا هر گاه كسى در دانش راسخ شد خواب ديدن از اوبرداشته مى
شود.
ـ امـام صـادق (ع) : هـر گـاه بنده آهنگ معصيت خداى عزوجل كند و خداوند خير او را بخواهد, خوابى وحشتناك به او نشان دهد كه بدان سبب از آن
گناه باز ايستد.
ـ پـيـامـبـر خـدا(ص) : هـر گـاه زمـان نـزديك شود ((15)) رؤياى مؤمن دروغ از كار در نيايد و خواب مؤمنى راست تر است كه راستگوتر باشد.
ـ رؤيا (خوابهاى خوب و خوش) از جانب خداوند است و خوابهاى آشفته از جانب شيطان .
ـ امام عسكرى (ع) : كسى كه زياد بخوابد خوابهاى آشفته مى بيند.
ـ امام صادق (ع) : دين خداى تبارك و تعالى ارجمندتر از آن است كه در خواب ديده شود.
ـ پـيـامبر خدا(ص) : بهترين افراد شما خردمندانند عرض شد : اى رسول خدا! خردمندان كيانند؟
فرمود : كسانى كه خوابهاى راست مى بينند.

ریاکاری .

نکوهش ریاکاری .

قرآن .

((همانند آن کسان مباشید که سرمست غرور و ریاکارانه از دیار خویش بیرون آمدند و دیگران را از راه خدا بازداشتند و خدا به هر کاری که می کنند احاطه دارد)).

ـ امام باقر(ع) : هر که (کفه) ظاهرش سنگینتر از باطنش باشد ترازوی (اعمال) او سبک است .

ـ امام علی (ع) : چه زشت است که آدمی باطنی بیمار و ظاهری زیبا داشته باشد!.

ـ ریاکار , ظاهرش زیبا و باطنش بیمار است .

ـ پیامبر خدا(ص) : ای اباذر! از خدا بترس و در حالی که دلی تبهکار داری , برای جلب احترام مردم نزد آنان خود را خدا ترس وانمود مکن .

ـ امـام علی (ع) : خداوندا! به تو پناه می برم از این که ظاهرم در نگاه مردم نیکو باشد و باطنم که بر تـو آشـکار است زشت و خود را ریاکارانه نزد
مردم بیارایم به چیزی که تو بهتر از من بدان دانایی , پـس ظاهر نکویم را برای مردم آشکار دارم و بدی کردارم را نزد تو آورم و بدین سان به بندگان
تو نزدیک شوم و از خشنودی تو به دور مانم .

ـ پیامبر خدا(ص) : ای پسر مسعود! مبادا در برابر مردم , خداترس و فروتن جلوه کنی , درحالی که میان خود و پروردگارت بر نافرمانی ها و گناهان
پای فشاری , خدای تعالی می فرماید :((خداوند نگاههای دزدانه و آنچه را سینه ها پنهان می دارند می داند)).

بر حذر داشتن از ریاکاری .

ـ امـام باقر(ع) : ای کسانی که ظاهری آراسته و خوشایند دارید و چون شترانی تشنه گرد آب زانو زده اید! چه شده است که ظاهر شما را آباد و دلهایتان را ویران می بینم , هان ! به خدا سوگنداگر آنـچـه را دیـدار خـواهـیـد کـرد و بـه سـویـش رهـسپار هستید می دیدید , هر آینه می گفتید : ((کاش
برگردانده می شدیم و آیات پروردگار خود را دروغ نمی شمردیم و از مؤمنان بودیم)).
ـ پـیامبر خدا(ص) : وای بر کسانی که دین را وسیله کسب دنیا می کنند و با زبان نرم خود دربرابر مـردم بـه لـباس میش در می آیند , گفتارشان از عسل شیرین تر است و دلهایشان دل گرگ است خدای تعالی می فرماید : آیا به (رحمت) من مغرور می شوند؟
.!
ـ امـام عـلـی (ع) : و برخی از مردم با کار آخرت دنیا را می طلبند و با کار دنیا آخرت رانمی جویند خود را با وقار نشان می دهند و با گامهای نزدیک به هم (و سنگین) راه می روند ,دامن جامه خود را بالا می زنند و خود را امین مردم وانمود می کنند پرده پوشی خدا را وسیله گناه قرار می دهند.
ـ پـیامبر خدا(ص) : مبغوضترین بنده نزد خداوند کسی است که جامگانش بهتر از کردارش باشد , جامه اش جامه پیامبران باشدوکردارش کردار جباران وگردنکشان .
ـ سـخـت ترین عذاب را در روز قیامت کسی دارد که به مردم نشان دهد آدم خوبی است , اماهیچ خوبی در وجود او نباشد.

عمل ریاکار(به درگاه خدا) بالا نمی رود.

ـ پـیامبر خدا(ص) : فرشته با خوشحالی عمل بنده را بالا می برد و چون
کارهای نیکش را بالابرد , خدای عزوجل می فرماید : آنهارا در سجین
((16)) گذارید , این کارها برای من انجام نشده است .
ـ فـرشـتگان نگهبان (اعمال) باخوشحالی عمل بنده را بالا می برند حجابها
را یکی پس از دیگری طـی مـی کـنـنـد تـا آن کـه دربرابر خدای سبحان
می
ایستند و می گویند عملی صالح و دعایی آورده اند خدای تعالی می فرماید
: شما نگهبانان عمل بنده من هستید و من ناظر درون اویم او این عمل را
برای
من انجام نداده است , لعنت من بر او باد.

هر کس کاری را برای غیر خدا کند.

خداوند او را به همو واگذارد.

ـ امام صادق (ع) : از ریاکاری بپرهیز ,زیرا هر که برای غیر خدا کاری کند , خدا او را به همان کسی که برایش کار کرده است واگذارد.
ـ پـیامبر خدا(ص) : روز قیامت به ریاکارندا می شود : ای نابکار ! ای فریبکار ! ای ریاکار ! عملت بر باد شد و مزدت از بین رفت , برو ومزد خود
را از همان بگیر که به خاطر او کار می کردی .
ـ امـام صـادق (ع) : بـنـده را چه زیان که هرگاه خدا او را بشناسد , مردم نشناسندش هر که برای چشم مردم کار کند پاداشش به عهده مردم است و
هر که برای خدا کار کند پاداشش با خداست هر گونه ریایی شرک است .
ـ پیامبر خدا (ص) : خدای سبحان می فرماید : همانا من بی نیازترین شریکم پس , هر که کاری بکند و کسی جز مرا در آن شریک گرداند من از آن
کار بیزارم و از آن کسی باشد که او راشریک من قرار داده است .

عمل ریا کار پذیرفته نشود.

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند عملی را که درآن به وزن ذره ای ریا باشد نمی پذیرد.
ای پـسر مسعود! اگر کار خوبی کردی و در آن نیتی جز خدا داشتی امید پاداش از خداوند نداشته باش , زیرا می فرماید : ((در روزقیامت ما برای آنان
منزلتی قائل نیستیم)).
امـام صـادق (ع) : خـدای عـزوجـل فرموده است : من بهترین شریک هستم هر کسی در کاری که می کند شریکی برای من قرار دهد آن کار را نپذیرم
جز عملی که خالص برای من باشد.
ـ خدای عزوجل فرموده است : هر که برای من و غیر من کار کند آن کار برای کسی باشد که از بهر او انجام داده است .

راه نجات .

ـ مـردی از رسول خدا (ص) پرسید : ای رسول خدا , نجات در چیست ؟
حضرت فرمود : دراین که بنده طاعت خدا را به خاطر مردم انجام ندهد.
ـ امـام بـاقـر(ع) : از پـیامبر خدا سؤال شدکه فردا(ی قیامت) نجات در چیست ؟
رسول خدا(ص) فـرمـود : راه نـجات فقط این است که باخدا از در نیرنگ در نیایید که در این صورت با شما از در خدعه در آید , زیرا هر که
بخواهدخدا را گول زند خداوند نیز با او خدعه کند و ایمانش را بگیرد او اگـر فـهـم داشـتـه بـاشد در حقیقت خود را گول زده است عرض شد : چگونه
با خداوند خدعه می کند؟
فرمود : به فرمان خدا عمل کند , اما نیتش غیر خدا باشد.

ریا و شرک (1).

قرآن .

((هر که به دیدار پروردگارش امید بسته است باید کاری شایسته کند و هیچکس را شریک پروردگارش قرار ندهد)).

ـ امام صادق (ع) : درباره آیه ((هرکه امید دیدار پروردگارش را دارد)) , فرمود : آدمی کارثوابی می کند اما خدا را در نظر ندارد , بلکه ستایش مردم در نظر اوست و مشتاق است که آن رابه گوش مردم برساند چنین کسی در پرستش پروردگار خود شرک آورده است .

ـ مردی خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد : من صدقه می دهم و صله رحم به جامی آورم و این کارها را جز به خاطر خدا انجام نمی دهم و مردم از کارهای من یاد می کنند و به خاطر آنها از من تعریف و تمجید می شود و این کار مرا شادمان می سازد و از آن خوشم می آید رسول خدا سکوت کرد و چیزی نگفت پس این آیه نازل شد :((هر که به دیدار پروردگارش امید بسته است)).

ـ امام باقر(ع) : از رسول خدا (ص) درباره آیه ((پس هر که امید دیدار پروردگارش را دارد)) سؤال شد , حضرت فرمود : هر که برای چشم مردم نماز گزارد مشرک است و هر که یکی از فرمان های خدا را برای خودنمایی به مردم به جای آورد مشرک است .

ـ امام صادق (ع) : نیز در تفسیر همین آیه , فرمود : این شرک , شرک ریاست .

ـ در پاسخ به سؤال علا بن فضیل از تفسیر این آیه ((پس هر که امید)) فرمود : هر که به خاطر تعریف مردم نماز خواند یا روزه گیرد یا بنده آزاد کند یا حج رود , در کار خود شرک آورده است گر چه مشرکی آمرزیده است .

ریا و شرک (2).

ـ امام علی (ع) : بدانید که اندکی ریا ,شرک است .
ـ شـداد بـن اوس , رسول خدا (ص) را درحال گریه دید علت را جویا شد حضرت فرمود : از ترس شـرک , نسبت به امتم نگرانم نه این که آنان بت و
خورشید و ماه را بپرستند بلکه اعمال خود را ریا کارانه انجام دهند.
ـ پیامبر خدا(ص) : بیشترین نگرانی من برای شما شرک کوچک است عرض کردند: ای رسول خدا ! شرک کوچک چیست ؟
فرمود :ریا.
ـ امام صادق (ع) : هر گونه ریایی شرک است هر که به خاطر مردم کار کند پاداشش به عهده مردم باشد.

فرجام بد ریاکاران .

ـ پیـامـبـر خـدا(ص) : همانا دوزخ و دوزخیان از دست ریاکاران فریاد بر می آورند عرض شد : ای رسـول خـدا! آتـش چـگـونه فریادبرمی آورد؟
فرمود : از گرمای آتشی که (ریاکاران) با آن عذاب می شوند.
ـ هـر کـه بـرای شـهـرت طلبی و به دست آوردن چیزی قرآن بخواند در روز قیامت با چهره ای از اسـتخوان بدون گوشت خدای عزوجل را دیدار کند
و قرآن همواره در پس گردنش زند تا آن که به دوزخش در آورد و با دیگردوزخیان در آن سقوط کند.
ـ روایـت شـده اسـت کـه خـدای عـزوجل دستور می دهد افرادی را به آتش افکنند , پس به مالک (دوزخ) فرماید : به آتش بگو پاهای آنها را نسوزاند ,
زیرا با آنها به مساجد می رفتند ودستهایشان را نـسـوزانـد ,زیرا آنها را برای دعا به سوی من بالا می آوردند مالک گوید : ای تیره بختان ! پس چه گـنـاهی کرده بودید؟
گویند : ما برای غیر خدا کار می کردیم , بنابر این به ما گفته شد : پاداش خود را ازهمانان بگیرید که برایشان کار می کردید.

حسابرسی ریاکار.

ـ امـام صادق (ع) : در روز رستاخیز بنده ای را که نماز خوانده , می آورند
او می گوید :پروردگارا! مـن بـرای رضـای تو نماز خواندم , اما به او
گفته شود : نه , بلکه برای آن نماز خواندی که گفته شود چه نماز خوبی
می خواند اورا به دوزخ برید.
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : نخستین کسی که درروز قیامت فرا خوانده می شود
مردی است که [آیات] قـرآن را در سـیـنـه خود گرد آورده ومردی که در
راه خدا کشته شده است و مرد ثروتمند پس خدای عزوجل به قاری قرآن
فرماید :آیا آنچه را بر فرستاده خود نازل کردم به تو نیاموختم ؟
عرض کـنـد : چـرا , ای پـروردگـار من فرماید : با آنچه آموختی چه کردی ؟
عرض کند: پروردگارا! در نـیـمه های شب و اوقات روز آن را تلاوت می
کردم پس خداوند فرماید : دروغ می گویی فرشتگان نـیـز گویند : دروغ
می
گویی خدای تعالی فرماید : هدف تو این بود که گفته شود : فلانی قاری
قرآن است و این هم گفته شد.
ـ در روز رستاخیز نخستین کسی که محاکمه می شود مردی است که به
شهادت رسیده است اورا مـی آورنـد و خـداونـد او را از نـعـمـتهایی که
عطایش کرده بود آگاه می کند و او آگاه می شود سـپـس مـی فـرمـایـد :
بـا ایـن نـعـمـتـهـا چـه کـردی ؟
عـرض مـی کـنـد : در راه ـو دـنروآی ـم تـوجـنـگـیـدم تابه شهادت رسیدم
خداوندمی فرماید: دروغ می گویی بلکه جنگیدی تا گفته شود چه دلیر است
و
این هم گفته شد سپس دستور می دهد او را در حالی که به رو افتاده
است بکشند تادر آتش افکنده می شود.

نشانه های ریاکار.

ـ پیامبر خدا(ص) : ریاکار را چهار نشانه است : در حضور دیگران خود را
بر طاعت خدا حریص نشان مـی دهـد , در تنهایی سستی وتنبلی می
ورزد , در هر کاری شیفته ستایش است و در ظاهرسازی می کوشد.
ـ امـام علی (ع) : ریاکار چهار نشانه دارد :در تنهایی تنبل است , در میان
مردم کوشا و فعال است , اگر در کاری از او ستایش کنند , آن رابیشتر
انجام می دهد و اگر ستایش نکنند کم انجام می دهد .
ـ ریاکار را سه نشانه است : وقتی چشمش به مردم می افتد کوشا می
شود , وقتی تنهاست سستی و تنبلی می ورزد و دوست دارد که در هر
کاری
ستایش شود.
ـ امـام صـادق (ع) : لـقـمان به فرزندش گفت :ریاکار سه علامت دارد :
وقتی تنهاست تنبل است , وقتی مردم نزدش هستند کوشاست و هرکاری
را
برای ستایش (مردم از خود) انجام می دهد.

بحثی پیرامون ریا.

ـ زراره از امـام بـاقـر (ع) دربـاره شـخصی که کار خوبی انجام می دهد و انسانی او را می بیند و او خـوشحال می شود , پرسید حضرت فرمود :
اشکالی ندارد ـ همه دوست دارند کار نیکشان در میان مردم نمایان شود به شرط این که آن کارخوب را به این منظور انجام نداده باشد.
ـ مردی خدمت پیامبر خدا (ص) آمد و عرض کرد : من صدقه می دهم و صله رحم به جامی آورم و این کارها را جز برای خدا نمی کنم اما مردم به سبب این اعمال مرا می ستایند و من خوشم می آید و خـوشـحـال می شوم رسول خدا(ص) سکوت کرد و چیزی نفرمود , پس این آیه نازل شد : ((
هرکه امـیـد دیـدار پـروردگـارش را دارد باید کار شایسته کند و در عبادت پروردگارش هیچ کس را شریک نکند)).
ـ به رسول خدا (ص) عرض شد : کسی کار خوبی انجام می دهد و مردم اور ا به سبب آن می ستایند حضرت فرمود : این نوید زود رس مؤمن است
, یعنی نویدی که زودتر در دنیا بدو دهند و نوید دیگر ایـن سخن خدای سبحان است که : ((در آن روز بشارتتان به بهشتهایی است که در آن نهرها
روان است)).
ـ عـبـیـد از امـام صـادق (ع) پرسید : کسی نمازش را با قرائت و نیکو به جا می آورد به امید آن که بیننده را به این کار (نماز درست و با قرائت) بکشاند؟
حضرت فرمود : این کار ریا نیست .

وسوسه ریا داشتن .

ـ پـیامبر خدا(ص) : هرگاه یکی از شما مشغول نماز بود و شیطان به سراغش آمد و گفت : تو ریا مـی کـنی , تا جایی که می تواند نمازش راطول دهد
به شرط آن که وقت فریضه فوت نشود و اگر مـشغول کاری آخرتی بود , تا جایی که می تواند آن را به درازا کشاند و اگر سر گرم کاری دنیوی بود آن را رها کند.
ـ امام علی (ع) : عرض کردیم ای رسول خدا! کسی از ما با زبان روزه مشغول خواندن نمازمی شود وشـیـطـان به سراغش می آید و می گوید : تو
ریاکاری رسول خدا(ص) فرمود : آن کس در چنین حالتی بگوید : خدایا به تو پناه می برم که دانسته چیزی را شریک تو قرار دهم و اگرندانسته چنین کنم از تو آمرزش می خواهم .

یاد کردن کارهای نیک و ریا.

ـ امـام بـاقـر(ع) : نگهداری عمل از خودعمل دشوارتر است راوی عرض کرد : منظور از نگهداری عمل چیست ؟
حضرت فرمود :آدمی برای خدای یگانه بی انباز بخشش و انفاقی می کند و این عمل پنهانی برایش نوشته می شود اما سپس کارش را به زبان می آورد
که در نتیجه آن , ثواب نهانی (که بـیشتر است) پاک می شود و برایش آشکار می نویسند , بار دیگر آن را به زبان می آورد که در این بار عملش پاک
می شود و ریا نوشته می گردد.
ـ امام صادق (ع) : هر که در نهان کارنیک انجام دهد , برایش نهانی نوشته می شود و چون آن را به زبـان آورد , آن عمل نهانی پاک می شود و عملی آشکار نوشته می گردد و اگر برای دومین بار به زبان آورد عمل آشکار هم پاک می شود وبرایش ریا می نویسند.

عظمت عبادت پنهانی .

ـ پیامبر خدا(ص) : آن عبادت اجرش بزرگتر است که مخفیانه تر باشد.
ـ امام رضا(ع) : کار نیک پنهانی با هفتاد کار نیک برابری می کند.
ـ امام علی (ع) : مخفی داشتن عمل و شکیبایی در برابر ناملایمات و نهان داشتن مصیبتها وگرفتاریها از گنجهای نیکوکاری است .
ـ امام صادق (ع) : در روز رستاخیز , رضوان نگهبان بهشت گروهی را می بیند که از برابرش نگذشته بودند به آنها می گوید : شما کیستید و
از کجا وارد شدید؟
! می گویند : دور شو از ما ماگروهی هستیم که خداوند را مخفیانه پرستیدیم و او نیز مخفیانه ما را به بهشت در آورد.
ـ عیسی (ع) به حواریان می فرمود : هرگاه یکی از شما روزه گیرد سر و ریش خود را خوش بو کند و لبهایش را روغن مالد تا مردم پی نبرند که روزه دارد و هرگاه با دست راست خودبخشش کرد آن را از دست چپش مخفی دارد , و چون نماز خواند پرده در اتاقش را بیندازد ,زیرا خداوند است که ستایش را تقسیم می کند , چنانکه همو روزی را تقسیم می کند.
ـ پیامبر خدا(ص) : (عبادت وحسنه) نهانی بهتر از آشکار است انجام آشکار (این کارها)برای کسی (خوب) است که بخواهد الگو قرار گیرد.
ـ امام صادق (ع) : صدقه و نماز و روزه و کلیه کارهای خوب اگر مستحبی باشد بهتر است پنهانی صورت گیرد و اگر واجب و فریضه باشدبهتراست که آشکاراانجام پذیرد.

ریا (متفرقه).

ـ امام صادق (ع) : ریا کردن با منافق درخانه او عبادت است و با مؤمن شرک .
ـ امام علی (ع) , در وصف مؤمن : هیچ کار خوبی را به خاطر ریا انجام نمی دهد و از روی شرم آن را فرو نمی گذارد.
ـ به امیر المؤمنین (ع) عرض شد : کدام انسان کور دل تر است ؟
فرمود : کسی که برای غیرخدا کار کند و ثواب و پاداش عمل خود را از خداوند عزوجل بخواهد.
ـ پیامبر خدا(ص) : خدای تعالی بهشت را بر هر ریاکاری حرام کرده است .
ـ بهشت به سخن در آمد و گفت من بر هر بخیل و ریا کاری حرام هستم .
ـ امـام عـلی (ع) : هر کار نیکویی که برای رضای خدای تعالی انجام نگیرد , زشتی ریا بر آن است و میوه اش زشتی کیفر باشد.

رای / 1.

عوامل درست اندیشی .

ـ امام علی (ع) : اندیشه (درست) با تانی به دست می آید و بد پشتیبانی است اندیشه خام و نسنجیده .
ـ رایزنی کنید تا اندیشه درست متولد شود.
ـ اندیشه را چون مشک برهم زنید تارای درست حاصل آید.
ـ پیروزی با دور اندیشی به دست می آید و دوراندیشی با رایزنی و رای با راز داری .
ـ امام صادق (ع) : سه چیز نشانگر رای درست است : خوش برخوردی , خوب گوش دادن به سخن و خوب پاسخ دادن .
ـ امام علی (ع) : اندیشه انسان به اندازه تجربه اوست .
ـ هر که با آرای گوناگون رو به روشود جایگاههای خطا (و نادرست اندیشی) را باز شناسد.
ـ هر که آرای گوناگون را نداند از چاره یابی درماند.
ـ مـردم کـوته اندیش و کم خردندمگر آن کس که خداوند مصونش بدارد , پرسش کننده شان آزار دهـنـده است وپاسخ دهنده شان از علم بی بهره اگردر
میانشان صاحب رای واندیشه ای هم باشد خشم و خشنودی (و حب و بغضش) او را از اظهار رای درست باز می دارد.
ـ در پـاسـخ به این پرسش که استوار اندیش ترین مردمان کیست ؟
فرمود :کسی که فریب مردم را نخورد و دنیانیز با تشویقهای خود او را نفریبد.
ـ به خردهایتان بدگمان باشید ,زیرا اعتماد به آن موجب خطا می شود.
ـ امـام سـجـاد(ع) در مـناجات ـ : خدایا!به تو پناه می برم از دعای محجوب (از در گاه تو) و امید دروغین و دریدگی پرده حیا و شکست خوردن در
احتجاج , و اندیشه نادرست .

خطر لغزش رای .

ـ امام علی (ع) : لغزش رای به فرمانروایی خاتمه می دهد و نابودی در پی می آورد.
ـ نادرستی رای , اهداف را تباه می کند.
ـ هر که رایهایش ناتوان شود دشمنانش نیرومند گردند.
ـ هر که رای را تباه کند , گرفتار شود.
ـ گاه اندیشه تنها می لغزد.

نزدیکترین آرا به درستی .

ـ امام علی (ع) : خردمندانه ترین رای آن است که از هوای نفس دورتر باشد.
ـ رای آن کس برتر است که خود رااز رای مشاور بی نیاز نداند.
ـ بهترین رای آن است که از هوای نفس دورتر و به صواب و استواری نزدیکتر باشد.
ـ در پـاسـخ به این پرسش که : استوار اندیش ترین مردمان کیست ؟ فرمود : کسی که مردم فریبش ندهند و دنیا نیز با خود آرایی او را نفریبد.

آثار خود رایی .

ـ امام صادق (ع) : آدم خود رای , برلبه لغزشگاه ایستاده است .
ـ امام علی (ع) : خود رای در پرتگاه خطا و نادرستی فرو می افتد.
ـ خود رایی تو را می لغزاند و در پرتگاهها می افکند.
ـ هر که خود رایی کند نابود شود وهر که با بزرگان مشورت کند , در خردهایشان شریک گردد.
ـ کسی که به رای خود اکتفا کندخویشتن را به خطر افکند.
ـ کسی که در رای خود تنها باشد ,در حقیقت رایی ندارد.
ـ تنها جاهل است که شیفته رای خویش است .
ـ هیچ خودپسندی را رایی نباشد.
ـ امام صادق (ع) : با خود رای مشورت مکن .

عوامل ویران کننده رای .

ـ امام علی (ع) : لجاجت رای را از بین می برد.
ـ مخالفت کردن رای را ویران می کند.
ـ امام صادق (ع) : کینه توز را رای نباشد.
ـ امام علی (ع) : کینه توز و تنگ چشم را رای نباشد.

دولت (بخت) و رای درست .

ـ امـام عـلـی (ع) : درسـتـی رای بـسته به دولت بخت است : اگر دولت رو کند درستی رای نیز رومی کند و اگر آن پشت کند این نیز می رود.
ـ اگـر دولـت اقـبال به کسی رو کند نادرست او را درست نمایاند و درست (شخص) مخالف اورا نادرست جلوه دهد.

رای (متفرقه).

ـ امام حسن (ع) : رای (واقعی) جز در هنگام خشم شناخته نشود.
ـ امام حسین (ع) : هر که از رای درماند و چاره ها به کارش نیاید نرمی و مدارا کلید او باشد.
ـ امام علی (ع) : رای بسیار است و دوراندیشی کم .
ـ عزم و اراده به اندازه اندیشه است .
ـ بدترین رای آن است که مخالف شریعت باشد.
ـ رای تو گنجایش همه چیز را ندارد , پس آن را به مسائل مهم اختصاص بده .
ـ رای پیران را از دلاوری جوانان (و به روایتی : از حضور و اجتماع جوانان) بیشتر دوست دارم .
ـ رای پیران نزد من محبوبتر است از چاره اندیشی جوانان .
ـ رای مهم و ارزشمند را اگر انسانی حقیر هم به تو گفت دست کم مگیر.
ـ رای خویش را به حوزه صلاحیت خود محدود کن .
ـ دور باد رای کسی که با من مخالفت کند , من از زمانی که حق به من نمایانده شد , در آن تردید نکرده ام .
رای .

رای / 2.

به کارگیری رای در دین .

ـ پیامبر خدا(ص) : این امت مدت زمانی به کتاب خدا عمل می کنند و سپس مدتی به سنت رسول خـدا(ص) و آن گـاه مـدتی به رای پس هرگاه به رای
عمل کنند , گمراه شوند و دیگران را نیز گمراه سازند.
ـ هرکه در دین به رای خود سخن گوید به من اتهام زده است .
ـ هرکه به رای سخن گوید , مرا دردین متهم کرده است .
ـ امـام عـلی (ع) : با وجود سه چیز هیچ عملی پذیرفته نمی شود : شرک و کفر و رای عرض کردند : ای امیر المؤمنین ! مقصود از رای چیست ؟
فرمود : این که کتاب خدا و سنت رسول او را بگذاری و به رای عمل کنی .
ـ در مـسائل و موضوعاتی که بینش به ژرفایشان راه نمی برد و اندیشه به آنها دسترسی ندارد ,رای خود را به کار نگیرید.
ـ پـیامبر خدا(ص) : بنی اسرائیل پیوسته طریق اعتدال می پیمودند , تا آن که دورگه ها وفرزندان اقـوام اسـیری که بنی اسرائیل به اسارت گرفته بودند
در میان ایشان رشد یافتند و به اظهار رای (در دین) پرداختند و بدین سان هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند.

اجتهاد در اندیشیدن .

ـ پیامبر خدا(ص) : حکمران اگر بر اثر کوشش و تلاش به حق دست یابد او را دو اجر وپاداش باشد و اگر در کوشش خود به حق اصابت نکند یک اجر دارد.
ـ امام علی (ع) : هر که اندیشه خود را درراه خیر خواهی مردم به کار و تلاش وا دارد , پاداش نیتش را بگیرد و وظیفه اش را انجام داده باشد.

ربا.

بر حذر داشتن از ربا.

ـ امام باقر(ع) : پلیدترین کسب ها , رباست .
ـ پیامبر خدا(ص) : بدترین کسب , کسب رباست .
ـ خدای عزوجل ربا خوار و ربا دهنده وکاتب و گواهان بر آن را لعنت کرده است .
ـ گیرنده و دهنده , در ربا یکسانند.
ـ روزگاری بر مردم فرا رسد که همه رباخوار شوند و اگر هم کسی ربا نخورد گرد آن بر دامن او بنشیند.
ـ امـام صـادق (ع) : سـه کـس در پـنـاه خـدای عـزوجـل بـاشـنـد تـا آن گـاه کـه خـداونـد از حسابرسی (بندگان) فارغ شود : مردی که هرگز گرد زنا
نگردد, مردی که مالش را هرگز به ربا آلوده نسازدو مردی که در این دو کار هرگز واسطه نشود.
ـ امـام رضـا(ع) : خـدایت رحمت کناد! بدان که ربا حرام و از گناهان کبیره است و خداوند برآن وعـده آتش داده است , پناه می بریم به خدا از ربا
ربا را همه پیامبران و همه کتابهای آسمانی حرام کرده اند.

چگونگی محشور شدن ربا خوار.

قرآن :.
((آنان که ربا می خورند [در قیامت] چون کسانی [ازقبر] بر می خیزند که به افسون شیطان دیوانه شده باشند واین به کیفر آن است که گفتند : ربا نیز چون معامله است درحالی که خداوند معامله را حـلال و ربـا را حـرام کـرده است هر کس که موعظه خدا به او رسید و از ربا خواری باز ایستاد خدااز گناهان پیشین او در گذرد و کارش به خدا واگذار می شود و آنان که بدان کار باز گردند اهـل جـهـنـمند و جاودانه در آن خواهند بود خداوند ربا را ناچیز می گرداند و صدقات را افزونی می دهد و هیچ کفران کننده گنهکار را دوست ندارد)).
ـ امـام صـادق (ع) : رسـول خدا(ص) فرمود : آن شب که به آسمان برده شدم گروهی را دیدم که یـکـی از آنـهـا می خواست از جای خود برخزید
اما از بس شکمش بزرگ بود نمی توانست بلندشود پـرسـیدم : ای جبرئیل ! اینها چه کسانی هستند؟
! گفت : اینان ربا خوارانند که از جای خودمانند کسی بر می خیزند که به افسون شیطان دیوانه شده است .
ـ از پیامبر(ص) نقل شده است که در شب معراج مردانی را دید که شکمهایی مانند خانه آسیادارند و سر راه آل فرعون نشسته اند و چون متوجه شدند
که آل فرعون می آیند برخاستند تا ازسر راه آنان کـنـاررونـد , امـا شکم بزرگشان آنها را به یک طرف می کشاند و می افتادند و آل فرعون از روی آنهارفت و آمد می کردند به جبرئیل گفتم : اینها کیستند؟
گفت : ربا خواران .
ـ پیامبر خدا(ص) : شبی که به معراج رفتم ,بر مردمی گذشتم که شکمهایشان چون خانه ای بود و در آنـهـا مـارهـایی وجود داشت که از بیرون
شکمهایشان دیده می شد پرسیدم : ای جبرئیل ! اینها کیستند؟
گفت : اینان ربا خوارانند.
ـ امام صادق (ع) : ربا خوار از دنیا نرود ,تا آن که شیطان دیوانه اش کند.
ـ پـیامبر خدا(ص) : آن گاه که ربا خوارسر از قبر خود بر دارد , بر پیشانی او نوشته باشد : نزد خدا حجتی ندارد.
ـ هر که ربا بخورد خداوند عزوجل به اندازه ربایی که خورده شکمش را از آتش دوزخ پرکند و اگر از طـریق ربا مالی به دست آورد , خدای تعالی
هیچ عمل او را نپذیرد و تا زمانی که قیراطی از مال ربا نزدش باشد ,

پیوسته خداوند و فرشتگان او را نفرین کنند.
ـ درباره آیه ((روزی که در صوردمیده شود و شما فوج فوج بیایید)) فرمود : ده گروه از امت من بـه صـورت پراکنده محشورمی شوند که خداوند آنها را از سایر مسلمانان جدا و متمایز کرده است بـعـضی از آنها در حالی که پاهایشان به سمت بالا و سرهایشان رو به پایین است کشان کشان برده می
شوند آنهایی که نگونسارند , همان ربا خواران هستند.

گناه ربا.

ـ امـام صادق (ع) : یک درهم ربا نزد خدا , سنگین تر است از سی بار زنا کردن با محارم خود ,مانند خاله و عمه .
ـ امام باقر(ع) : یک درهم ربا نزد خداوند سنگین تر است از چهل بار زنا کردن .
ـ امام صادق (ع) : یک درهم ربا نزد خداوند سنگین تر است از هفتاد بار زنا کردن با محارم در خانه خدا.
ـ ربـا هـفـتاد جز دارد که کمترین آن (مانند) این است که انسان با مادر خود در خانه خدانزدیکی کند.
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : ربا هفتاد و سه در دارد که کمترین آن مثل این است که انسان با مادر خود نزدیکی کند وهمانا بدترین ربا (ریختن)آبروی انسان مسلمان است .
ـ ربا هفتاد و سه در دارد و شرک نیز چنین است .
ـ ربا هفتاد گناه دارد که کمترین آن , مانند نزدیکی انسان با مادر خویش است .

حکمت تحریم ربا.

ـ امـام رضـا(ع) دربـاره عـلت تحریم ربا : خداوند عزوجل ربا را حرام فرمود , زیرا مایه بر بادرفتن امـوال مـی شـود , چه وقتی انسان یک درهم را
به دو درهم بخرد بهای آن درهم (که خریده)یک درهـم اسـت و درهم دیگر (که داده) بیهوده و بیجاست پس خرید و فروش ربا در هر حال موجب
نـقـصـان و زیـان بـرای خـریدار و فروشنده است بنابراین , خداوند تبارک و تعالی رباخواری را بر بندگان ممنوع ساخت , چون مایه تباه شدن اموال می
گردد.
ـ امـام صـادق (ع) , در پاسخ به سؤال از علت تحریم ربا , فرمود : تا این که مردم از احسان کردن به یکدیگر دریغ نورزند.
ـ امام باقر(ع) : خدای عزوجل ربا را حرام فرمود تا احسان کردن از بین نرود.
ـ امام صادق (ع) , در پاسخ به پرسش هشام بن حکم از علت تحریم ربا , فرمود : اگر ربا حلال بود , مـردم کار تجارت و کسب مایحتاج خود را
رها می کردند پس خداوند ربا را حرام فرمود ,تا مردم از حرامخواری دست کشیده به تجارت و خرید و فروش روی آورند و به یکدیگرقرض دهند.

عوامل آلوده شدن به ربا.

ـ امام علی (ع) : ای مردم ! ابتدا احکام , سپس تجارت ! به خدا قسم که ربا در میان این امت ناپیداتر از حرکت مورچه بر روی تخته سنگ سیاه است
.
ـ آن که بدون دانستن احکام دین سوداگری کند , به ورطه ربا افتد.
ـ کسی که احکام دین خود را نداند و دست به سوداگری زند , بارها و بارها گرفتار ربا شود.

حیله های ربا خواری .

ـ امـام عـلی (ع) : چون خدای سبحان آیه ((الم آیا مردم پندارند که رها می شوند)) را نازل فرمود , دانستم که تا رسول خدا(ص) در میان ماست
گرفتار آن آزمایش نخواهیم شد پس ,عرض کردم : ای رسول خدا , این آزمایش چیست ؟
.
وفـرمـود : ای عـلـی ! مـسـلـمـانـان بـه وسیله اموالشان آزمایش خواهند شد و به خاطر دینشان بـرخـدایشان منت می نهند و آرزوی رحمت او را می کنند
و خود را از خشم او در امان می دانند و باشبهه های دروغین و خواهشهای غفلت زا حرام او را حلال می گردانند , شراب را به نام آب انگور یا
خرما حلال شمرده می نوشند و رشوه را به نام هدیه و ربا را به نام بیع می گیرند.
ـ پـیامبر خدا(ص) : زمانی بر مردم فرا رسد که همگان ربا خورند و اگر هم کسی ربا نخوردگرد آن بر دامنش بنشیند.

بی برکت بودن ربا.

قرآن .
((خداوند ربا را ناچیز می گرداند و صدقات را فزونی می دهد و خدا هیچ کفران کننده گنهکاری را دوست ندارد)).
ـ به امام صادق (ع) عرض شد : گاه می بینیم که مردی ربا می خورد و مال و ثروتش هم زیادمی شود , حضرت فرمود : خداوند دین او را می
برد اگر چه مال و ثروتش زیاد شود.
ـ مردی از امام صادق (ع) درباره آیه ((خداوند ربا را ناچیز می گرداند و صدقات را فزونی می بخشد)) سؤال کرد و گفت : گاه فردی را مشاهده می کنم که ربا می خورد و با این حال مال وثروتش زیاد می شود؟
حضرت فرمود : کدام نابودی و بی برکتی بدتر از این که یک درهم ربادین را نابود کند اگر توبه کند ثروتش از دست می رود و فقیر می شود.

بدترین نوع ربا.

ـ پیامبر خدا(ص) : بدانید که بدترین نوع ربا , آبرو بردن است و بدترین آبرو بردن هجو کردن است و کسی که دروغ روایت می کندبدترین آبروبر است .
ـ بدترین ربا , این است که انسان در ناسزاگویی بر برادرش فزونی گیرد.
ـ بدترین ربا , دست درازی ناحق به آبروی مسلمان است .

کسی که ربا خواری را حلال شماردمحارب است .

قرآن :.
((ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و اگر ایمان آورده اید , از ربا هر چه باقی مانده است رها کنید و اگر چنین نکردید با خدا و رسول او اعلان جنگ دهید واگر توبه کنیداصل سرمایه از آن شماست دراین حال نه ستم کرده اید و نه به شما ستم شده است)).
ـ به امام صادق (ع) خبر رسید که مردی ربا می خورد و اسم آن را ((لبا)) می گذارد حضرت فرمود : اگر خداوند عزوجل مرا بر او چیره گرداند, گردنش را خواهم زد.
ـ علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذیل آیه ((ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و ازربا هر چـه بـاقی مانده است رها کنید)) می گوید : سبب
نزول آیه , آن بود که وقتی آیه ((کسانی که ربا می خورند)) نازل شد , خالد بن ولید به رسول خدا(ص) عرض کرد : ای رسول خدا!پدرم در میان ثقیف مالی به ربا داد و موقع مردن به من وصیت کرد که آن ربا را بگیرم در این هنگام خدای تعالی آیه ((ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و
آنچه از ربا باقی مانده است رها کنید)) را نازل فرمود.
فرمود : کسی که ربا بگیرد واجب القتل است .

رجعت .

رجعت مردگان .

ـ امـام صـادق (ع) : به خدا سوگند که روزها و شبها به سر نیاید تا آن که خداوند مردگان را زنده کـنـد و زنـدگان را بمیراند و حق را به اهلش باز گرداند و دین برگزیده خود را بر پا دارد (و بر جهان حاکم گرداند).
ـ در باره آیه ((آن که قرآن را بر تونازل کرده است تو را به وعده گاهت باز می گرداند)) , فرمود : به خدا سوگند دنیا به آخرت نرسد و نابود نشود تا
آن که رسول خدا(ص) و علی (ع) در ثویه گرد آیند و دیدار کنند و در آن جا مسجدی بسازند که دوازده هزار در دارد.
ـ مامون به امام رضا(ع) عرض کرد : ای اباالحسن نظر شما در باره رجعت چیست ؟
حضرت فرمود : حـقـیـقت دارد در میان امتهای پیشین نیز وجود داشته است و قرآن از آن سخن به میان آورده و رسـول خـدا(ص) فرموده است : هر
چه در امتهای گذشته بوده در میان این امت نیز عینا و مو به مو پیش خواهد آمد.
ـ امـام صـادق (ع) : هـر گاه قائم ظهور کند, در قبر به مؤمن گفته شود : ای فلان ! آقایت ظهور کـرده اسـت , اگر خواهی به او ملحق شوی ,برخیز و ملحق شو و اگر خواهی که در جوار کرامت پروردگارت بمانی بمان .
ـ چـون زمان قیام قائم فرا رسد درماه جمادی الاخر و ده روز از رجب چنان بارانی ببارد که مردم مـانـنـد آن را نـدیـده بـاشـنـد, پـس خداوند به سبب آن
باران گوشت و استخوان مؤمنان را در قـبـرهـایشان برویاند گویی آنان رامی نگرم که از طرف جهینه می آیند وگرد وغبار موهایشان را می تکانند.

رجعت در فاصله ماه جمادی و رجب .

ابو جارود از قول کسی که شنیدعلی (ع)می فرمود : ای شگفتا و شگفتا
از جمادی تا رجب ((مردی بـرخـاسـت و عـرض کـرد : ای امـیرالمؤمنین !
این چه امری است که پیوسته از آن اظهار شگفتی مـی کنی ؟
!)) حضرت فرمود :مادرت به عزایت بنشیند! کدام شگفتی بالاتر از این که
مردگانی با دشمنان خدا و رسول او واهل بیت رسولش بجنگند.
ـ ابـن کوا : به علی , صلوات خدا بر او, عرض کرد : ای امیرالمؤمنین ! به
این سخن خودرسیدی که می فرمایی : ((ای شگفتا و شگفتا از جمادی و
رجب)) ؟
حضرت فرمود : وای بر توای یک چشم ! در آن زمـان (اسـتخوانهای)
پراکنده جمع شود و مردگان زنده شوند و گیاهان دروشوند و بلاهای مهلک
و
نابود کننده یکی پس از دیگری سر رسد.
ـ عـبـداللّه بـن خفقه : ابان بن تغلب به من گفت : به گروهی برخوردم که
بر روایت کردن من از جعفر (ع) (امام صادق) خرده می گرفتند گفتم :
چگونه مرا برای روایت کردن ازمردی سرزنش می کنید که هیچ پرسشی
از او نکردم مگر آن که از قول رسول خدا(ص) جوابم را داد ابان بن تغلب
گفت : عده ای کودک می رفتند و با خود می خواندند : ((ای شگفتا و
شگفتااز جمادی تا رجب)) و مـن از امام صادق (ع) در این باره پرسیدم ,
آن
حضرت فرمود : در آن زمان زنده ها با مرده ها دیدار می کنند.

آنان که رجعت می کنند.

ـ امـام صادق (ع) : نخستین کسی که زمین (قبر) به روی او شکافته می شود و به دنیا بر می گردد حسین بن علی (ع) است .
ـ امام باقر(ع) به بکیربن اعین فرمود : رسول خدا(ص) و علی رجعت خواهند کرد.
ـ امام صادق (ع) : گویی حمران بن اعین .
و میسربن عبدالعزیز را می بینم که در میان صفا و مروه با شمشیرهای خود بر مردم (تبهکار)می کوبند.
ـ نخستین کسی که به دنیا بر می گردد حسین بن علی (ع)است او چندان فرمانروایی می کند که بر اثر پیری ابروانش بر روی چشمانش فرو می افتد.
ـ امام علی (ع) : خداوند همه پیامبران مرسل را از آدم تا محمد(ص) زنده می کند که در حضور من با شمشیر بر فرق سر مردگان وزندگان و
همه جن و انس می کوبند مرا بازگشت در پی بازگشت و رجعت در پی رجعت است و من صاحب این بازگشتها و رجعتها و صاحب یورشها و
انتقامها هستم .
ـ امـام حسین (ع) : من نخستین کسی هستم که زمین شکاف می خورد و از آن بیرون می آیم واین همزمان است با رجعت امیرالمؤمنین و قیام قائم ما.
ـ امام باقر(ع) : گویی عبداللّه بن شریک عامری را می بینم که با عمامه ای سیاه و دو زلف فروافتاده در میان شانه هایش با چهار هزار تکبیر
گوی رجعت کننده در دامنه کوه در خدمت قائم مااهل بیت ایستاده اند.
ـ امام صادق (ع) : از خداوند مسالت کردم که اسماعیل را بعد از من زنده بدارد , نپذیرفت امااین منزلت را به من ارزانی داشت که اسماعیل
نخستین یار از ده یاور او (قائم (ع)) باشد که زنده می شوند یکی دیگر از آن یاوران , عبداللّه بن شریک است که پرچمدار وی می باشد.
ـ همراه قائم (ع) بیست و هفت نفر ازپشت کوفه ظهور می کنند پانزده تن آنان ازقوم موسی (ع) هستند, همانان که به راه حق هدایت می کردندوبه
عدالت فرامی خواندند, هفت نفر از اصحاب کهف هستند و نیز یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر که همگی در

خدمت او
و از یاران وکارگزاران وی هستند.

همگانی نبودن رجعت .

ـ امـام صـادق (ع) : رجعت همگانی نیست بلکه خاص است و فقط کسانی به دنیا بازمی گردند که مؤمن خالص یا مشرک محض باشند.
ـ امـام بـاقـر و امـام صـادق (ع) , در باره آیه ((و قریه ای را که به هلاکت رسانده ایم محال است که بازگشتی داشته باشند)) , فرمود : هرقومی که خداوند با عذاب نابود کرده باشد, در هنگام رجعت , بـر نـمی گردند این آیه بزرگترین دلیل بر رجعت است , زیرا هیچ مسلمانی منکر بازگشت همه مـردم در قـیامت نیست , چه آنهایی که با عذاب به هلاکت رسیده اند و چه آنهایی که هلاک نشده بـاشـند پس , مقصود از این سخن خدای تعالی که ((بازگشتی ندارد)) رجعت است اما در قیامت دوباره زنده می شوند تا(به کیفر گناهان خود) به دوزخ روند.
رجعت کسانی که کشته شده یا مرده اند.
ـ امام صادق (ع) , در باره آیه ((روزی که از هر امتی گروهی را محشور کنیم)) فرمود : هر مؤمنی کـه کـشـتـه شـده باشد , رجعت می کند , تا(پس از زندگی دوباره به مرگ طبیعی) بمیرد و هر مؤمنی که (به مرگ طبیعی) مرده باشد نیزرجعت می کند , تا کشته شود.
ـ عبدالرحمن بن قصیر : امام باقر(ع)آیه ((همانا خداوند جانها و اموال مؤمنان را خرید)) را تلاوت کـرد و فـرمـود : آیـا می دانی مقصودکیست ؟ عرض کردم : منظور مؤمنان هستند که می جنگند و مـی کـشـند و کشته می شوندفرمود : نه , بلکه مؤمنانی که کشته شده اند باز گردانده می شوند تا
بمیرند و مؤمنانی که مرده اند برگردانده می شوند تا کشته شوند.
امید.

امید.

تشویق به امید واقعی .

قرآن .

((کسانی که ایمان آورده اند و آنان که مهاجرت کرده اند ودر راه خدا جهاد نموده اند , به رحمت خدا امیدوارند و خدا آمرزنده و مهربان است)).

ـ امام علی (ع) : هر امیدواری جوینده است وهربیمناکی گریزان (ازآنچه می ترسد).

ـ در نامه خود به زیاد : آیا در حالی که نزد خداوند از متکبرانی , امید داری که پاداش فروتنان را به تو دهد و در حالی که در نعمتها غوطه وری و آنها را از مستمندان و بیوه زنان دریغ می داری , چشم طمع به ثواب صدقه دهندگان دوخته ای ؟

همانا آدمی در برابر کارهایی که پیشاپیش فرستاده است پاداش می بیند و نزد آنچه فرستاده است می رود.

بر حذر داشتن از امید دروغین .

ـ امام باقر(ع) : از امید دروغین بپرهیزکه تو را گرفتار ترس حقیقی می کند.
ـ امام علی (ع) , درباره کسی که مدعی امیدواری است , می فرماید : به گمان خود ادعا می کندکه بـه خـدا امـیـد دارد , بـه خـدای بزرگ که دروغ می گوید و گرنه چرا امیدواری او در کردارش پـیـدانیست ؟
چه , هرکه امیدوار باشد , امیدش از کردارش معلوم می شود هر امیدی , جز امید به خدا ,دیوانگی است و هر ترس حقیقی , جز ترس از خدا , آفت و
بیماری است .
ـ امـام صـادق (ع) : هـنـگـامـی کـه بـه ایـشـان عـرض شد : عده ای هستند که گناه می کنند و مـی گویندما (به رحمت خدا) امیدواریم و پیوسته در
همین حالند تا مرگشان در رسد , فرمود : ایـنـهامردمانی هستند که در آرزوها و خیالات خود غرقند دروغ می گویند , آنها امیدوار نیستند ,زیـرا هـرکـه
بـه چـیـزی امـیـد داشـتـه بـاشد در طلب آن می کوشد و هرکه از چیزی بترسد از آن می گریزد.
ـ امام علی (ع) , در پاسخ به مردی که ازآن حضرت خواهش کرد پند و اندرزی به او دهد , فرمود : چـونـان کـسـی مـبـاش که , بدون عمل ,به آخرت امید دارد و با آرزوهای دراز , توبه را به تاخیر می اندازد در نکوهش دنیا چون پارسایان سخن می گوید اما رفتارش رفتار دنیا خواهان است
.
ـ امـام سـجـاد(ع) ـ در مـنـاجـاتش ـ : و به تو پناه می برم از دعای محجوب (از درگاه تو) و امید دروغین و دریدگی پرده حیا و شرم وشکست خوردن د رحجت آوری و رای نادرست .

برحذرداشتن از امید بستن به غیرخدا.

ـ امام علی (ع) : شما را به پنج چیز سفارش می کنم که اگر برای رسیدن به آنها همه جا سفرکنید شایسته و بجاست : هیچ یک از شما جز به پروردگار
خویش امید نبندد و جز از گناه خودنترسد.
ـ هر چه امید دارید , به خدای سبحان داشته باشید و به کسی جز او امید مبندید , زیرا هیچ کس به غیر خدای تعالی امید نبست مگر آن که نومید برگشت
.

امید بخش ترین آیه قرآن .

ـ امـام بـاقـر(ع) ـ در پـاسـخ به این پرسش بشربن شریح بصری که کدام آیه در کتاب خداامیدوار کـننده تر است ـ : همشهریان تو چه می گویند؟
عرض کردم : می گویند آیه ((ای بندگان من که بـر خویش ستم کردید از رحمت خدا نومید مشوید)) حضرت فرمود: اما نظر ما اهل بیت این نیست
عـرض کـردم : پـس نـظـر شما چیست ؟
فرمود: به نظر ما این آیه است :((و زودا که پروردگارت چیزی عطایت فرماید که خشنود شوی)) , آن چیز شفاعت است به خدا قسم شفاعت است ,
به خدا سوگند شفاعت است .

امید در نومیدی !.

ـ پیـامـبر خدا(ص) : به آنچه امیدش را نداری امیدوارتر باش از آنچه به آن امیدداری , چه برادرم موسی بن عمران رفت که آتش بیاورد اما خداوند
عزوجل با او سخن گفت .
ـ امـام صادق (ع) : به آنچه امیدش را نداری امیدوارتر باش از آنچه بدان امیدواری , زیراموسی (ع) رفت تا برای خانوده اش آتش بیاورد اما وقتی برگشت پیامبری مرسل بود.
ـ امام علی (ع) : به آنچه امیدش را نداری امیدوارتر باش از آنچه بدان امید داری , زیرا که موسی بن عمران (ع) رفت که برای خانواده اش آتش
برگیرد اما (در آن جا) خداوند عزوجل بااو به سخن در آمـد و پـس , پیامبر برگشت , ملکه سبا نیز از کشور خود بیرون آمد , اما با سلیمان مسلمان شد
و جادوگران فرعون برای تقویت قدرت فرعون بیرون آمدند , اما مؤمن برگشتند.
مهربانی .

مهربانی .

تشویق به مهربانی با یکدیگر.

قرآن .
((محمد پیامبر خدا و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان)).
((سـپـس پیامبرانمان را پس از ایشان فرستادیم وعیسی بن مریم را از پی آنها روانه کردیم و به او انـجـیل را دادیم و در دل پیروانش رافت و
مهربانی نهادیم و رهبانیتی که به بدعت آورده اند ما بر آنها مقرر نکرده ایم , اما در آن خشنودی خدامی جستند ولی حق آن را بسزا نگزاردند ما از میان
آنها به کسانی که ایمان آورده بودند , پاداش دادیم و بیشترشان نافرمان بودند)).
((تـا سپس از کسانی باشند که ایمان آورده اند و یکدیگر را به صبر سفارش کرده اند و یکدیگر را به مهربانی سفارش کرده اند اینان اهل سعادتند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : خدای رحمان به مردمان دلرحم رحم می کند به ساکنان زمین رحم کنید تا آن که در آسمان است به شما رحم کند.
ـ امام علی (ع) : نیکی کن تا به تو نیکی شود , رحم کن تا به تو رحم شود.
ـ بـه فـرو دسـت خـود رحـم کـن تـا فـرادستت به تو رحم کند و خطای او را با خطای خودت و نافرمانی اش از تو را با نافرمانی خود ازپروردگارت و احتیاج او به ترحم تو را به احتیاجت به رحمت و بخشایش خدایت بسنج .
ـ در شگفتم از کسی که به رحم و شفقت فرا دست خود امید دارد , چگونه به فرو دست خودرحم نمی کند.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـر کـه حتی به لاشه گنجشکی رحم کند , خداوند در روز قیامت بر او رحم آورد.
ـ کسی که رحم نکند به او رحم نشود.
ـ آواز دهـنـده ای در دوزخ فـریـاد می زند : مهربانا! بخشایشگرا! مرا از آتش رهایی ده پس خداوند فـرشـتـه ای را فـرمـان مـی دهد که او را از آتش
بیرون می آورد و در پیشگاه پروردگارمی ایستد خداوند عزوجل به او می فرماید : آیا تو به گنجشکی رحم کردی ؟
.
ـ کسی که به ساکنان زمین رحم نکند , آن که در آسمان است به او رحم ننماید.
ـ کسی که به مردم مهربانی نکند , خداوند به او مهربانی نمی کند.

ـ هـر کـه مهربانی نکند , بدو مهربانی نشود و هرکه نبخشد بخشوده نشود و هرکه پوزش کسی را نپذیرد خداوند پوزش و توبه او رانخواهد پذیرفت .
ـ خداوند تنها به بندگان مهربان خود ,رحم می کند.
ـ سوگند به آن که جانم در دست اوست کسی جز شخص مهربان به بهشت نمی رود عرض کردند : ((همه ما دلرحم و مهربانیم)) ,فرمود : نه , مگر آن گاه که به عموم مردم مهربانی کنید.
ـ خداوند مهربان است و مهربان را دوست دارد و دست مهر خود را بر سر هر مهربانی می گذارد.
ـ بازنده و زیانکار است آن بنده ای که خدای تعالی در دل او مهربانی نسبت به انسانها نگذاشته باشد .
ـ مهربانان امت من همان توده متوسط هستند.

کسانی که قابل مهربانی و ترحمند.

ـ پیامبر خدا(ص) : به عزیزی که خوارگشته وتوانگری که تهیدست شده ودانشمندی که در روزگار نادانان تباه گردیده است , مهربانی کنید.
ـ امام صادق (ع) : من به سه کس ترحم می کنم و شایسته مهربانی اند : عزیزی که به خواری افتاده و توانگری که نیازمند گشته و دانشمندی که در
میان خانواده و مردمان نادان خفیف وبی قدر شده است .
ـ پیامبر خدا(ص) : با مستمندان مهربانی کن .
ـ ای انس : با کودکان مهربانی کن و بزرگسالان را احترام گذار تا از رفیقان من باشی .
ـ امام علی (ع) : با کودکان خانواده ات مهربان باش و بزرگان خانواده ات را احترام گذار.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که به کودکان ما مهربانی نکند و حق (و منزلت) بزرگان ما را نشناسداز ما نیست .
ـ امام علی (ع) : از لغزشهای جوانمردان در گذرید , زیرا هرگاه یکی از آنان بلغزدخداونددست او را می گیرد وبلندش می کند.
ـ شایسته است که افراد پاکدامن و بهره مند از سلامت , با گنهکاران و اهل معصیت , مهربان باشند و سپاسگزاری (حق) بر جان آنان چیره باشد.
ـ به خودتان رحم کنید , زیرا مصائب و ناملایمات دنیا را بارهاچشیده و آزموده اید.
ـ هان ! ای انسان , چه چیز تو را درگناه ورزی گستاخ کرده است ؟
! چرا همچنان که به دیگران رحم می کنی به خودت رحم نمی کنی ؟
.!
رحمت .

رحمت .

رحمت خدا.

قرآن .
((پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس ازمردنش زنده می کند , چنین خدایی زنده کننده مردگان است و بر هر کاری تواناست
)).
ـ امام علی (ع) : آفریدگان را با قدرت خود بیافرید و بادها را با رحمت خود به حرکت در آورد.
ـ در تـوصیف آفرینش آدم (ع) ـ : آن گاه خدای سبحان در توبه خود را به روی او گشود وکلمه رحمت خود را به او آموخت .
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : خدای تعالی روزی که آسمانها و زمین را آفرید , صد رحمت بیافرید که هر رحـمـتـی بـه اندازه فاصله آسمان و زمین است پس
,
از آن رحمتها یکی به زمین فرود آمد که به سـبب آن خلایق به یکدیگر ترحم می کنند و مادر به فرزندش مهر می ورزد و پرندگان وحیوانات آب می
نوشند و مردمان زندگی می کنند.
ـ هیچ کس به بهشت نرود مگر با رحمت خدا عرض کردند : و نه شما؟
فرمود : ونه من , مگراین که خدا مرا مشمول رحمت خود کند.

گستردگی رحمت خدا.

قرآن .
((آنـان کـه عرش را حمل می کنند و آنان که بر گرد آن هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح مـی گـویـنـد و بـه او ایـمان آورده اند و از او برای مؤمنان آمرزش می خواهند : ای پروردگار ما , رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است پس آنان را که توبه کرده اند و به راه تو آمده اند بیامرز و ازعذاب جهنم نگه دار)).
((اگر تو را تکذیب کردند , بگو : پروردگار شما صاحب رحمتی گسترده است و خشم و عذابش از مجرمان بازداشته نخواهدشد)).
((برای ما در دنیا و آخرت نیکی بنویس ما به سوی تو راه یافته ایم گفت : عذاب خود را به هر کس که بخواهم می رسانم ورحمت من همه چیز را در بر می گیرد آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند و زکات می دهند و به آیات ما ایمان می آورند مقرر خواهم داشت)).
ـ امام علی (ع) : ای اصبغ ! اگر گامهایت استوار باشد و ولایت و دوستیت کامل و دستت گشاده , بدان که خداوند به تو از خودت مهربانتر و دلسوزتر است .
ـ امـام کـاظـم (ع) : چه گمان بری به آن مهر ورز مهربانی که با آن کس که با آزار دوستانش او را مـی آزارد دوسـتـی می کند , چه رسد به کسانی که در راه او آزار می بینند و چه گمان بری به آن تـوبـه پـذیر مهربانی که از دشمنش توبه می پذیرد , چه رسد به کسی که خشنودیش را می جوید و دشمنی مردم را به خاطر او بر می گزینند.
ـ بـه امام سجاد(ع) عرض شد که حسن بصری می گوید : از این که کسی هلاک شود جای تعجب نیست بلکه از نجات یافته تعجب است که چگونه نجات یافته است , حضرت فرمود : من می گویم : از این که کسی نجات یافته تعجب نیست بلکه تعجب از هلاک شده است که چگونه باوجود رحمت گسترده خداوند هلاک گشته است ؟
.
ـ امـام سـجـاد(ع) : بـا وجـود سـه چیز ,مؤمن هلاک نمی شود: گواهی دادن به یگانگی و بی انبازی خداوند و شفاعت رسول خدا وگستردگی رحمت
خدای عزوجل .
ـ پیامبر خدا(ص) : خدای تعالی صدرحمت بیافرید که از آنها یکی در میان آفریدگان اوست که به سـبـب آن بـه یکدیگر رحم ودلسوزی می کنند , نود و

نه رحمت دیگر را برای دوستانش اندوخته است .
ـ اگر اندازه رحمت خدای تعالی را می دانستید , حتما به آن تکیه می کردید.
ـ عـمـر : عـده ای اسیر نزد پیامبر(ص) آوردند ناگهان زنی از اسیران که چشمش به کودکی اسیر افـتـاده بود , دوید و او را در آغوش گرفت و
شیرش داد پیامبر(ص) به ما فرمود : آیا فکرمی کنید ایـن زن کـودک خـود را در آتـش مـی افکند؟
عرض کردیم : خیر , تا قدرت داشته باشداین کار را نمی کند پیامبر فرمود : خداوند به بندگان خود مهربانتر از این مادر به فرزند خوداست .
ـ امام سجاد(ع) ـ در مناجاتش ـ : ای آن که از پدری دلسوز بیشتر به من نیکی می کنی و ازدوست هـمـدم به من نزدیکتری , آن گاه که مکان مرا می
هراساند و وطن ها مرا می راند , تو درتنهایی و غربت انیس و همدم منی .

خداوند رحمت را تعهد کرده است .

قرآن .
((چون ایمان آورندگان به آیات ما نزد تو آمدند , بگو : سلام بر شما , خدا بر خویش مقرر کرده که شـمـا را رحـمـت کـنـد , زیرا هر کس از شما که از روی نادانی کاری بد کند آن گاه توبه نماید و نیکوکار شود بداند که خدا آمرزنده و مهربان است)).
((بـگـو : از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است ؟
بگو : از آن خداست بخشایش را بر خود مقرر داشـتـه , هـمـه شـما را درروز قیامت ـ که در آن تردیدی نیست ـ گرد می آورد آنان که به زیان خویش
کار کرده اند ایمان نمی آورند)).
ـ امـام باقر(ع) : همانا خداوند تبارک و تعالی بردبار و داناست خشمش بر کسی است که خشنودی او را پـذیرا نباشد و از کسی دریغ می دارد که پذیرای عطای او نباشد و کسی را گمراه می کند که هـدایـت او را نـپذیرد خداوندرحمت را بر خود واجب کرده است , پس رحمت او بر غضبش پیشی
گرفت و به راستی وعدالت به انجام رسید.
ـ پـیامبر خدا(ص) : خداوند هیچ پدیده ای نیافرید مگر آن که پدیده ای چیره شونده بر آن نیز خلق کرد رحمت خویش را نیز بیافرید که بر غضبش چیره شود.

موجبات رحمت (1).

قرآن .
((در زمـیـن پس از آن که به صلاح آمده است , فساد مکنید و خدا را از روی بیم و امید بخوانید , زیرا که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است)).
((اما آنان را که به خدا ایمان آورده اند وبه او توسل جسته اند به فضل و رحمت خویش در آورد و به راهی راست هدایت کند)).
((الـبته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می آزماییم و شکیبایان را بشارت ده کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید گفتند : ما از آن خدا هستیم و به او باز می گردیم صلوات و رحمت پروردگارشان بر آنان باد و هم آنان هدایت یافتگانند)).
ـ امـام بـاقـر(ع) : بـا بازگشت (و توبه)راستین خود را در معرض رحمت و بخشش خدا قرار ده و برای بازگشت راستین , از دعای خالصانه و مناجات در دل تاریکیها کمک بگیر.
ـ امـام عـلی (ع) , در وصف آخر الزمان , می فرماید : در آن زمان هیچ کس نجات پیدا نمی کندمگر مـؤمن گمنام بی آزار نه فسادانگیز و سخن چینند
, نه عیبجویی وآبروریزی می کنند و نه نادان و بـیـهـوده گـویـنـد خداوند درهای رحمت خود را به روی آنان می گشاید و از گزند خشم خود نگهشان می دارد.
با یاد خداوند رحمت (او) فرو می آید.
ـ با عفو است که رحمت (خدا) فرود می آید.
با مهربانی به دیگران است که رحمت (خدا) فرود می آید.
ـ ترحم به ناتوانان , رحمت حق رافرود می آورد.
ـ بهترین وسیله ریزش رحمت (خدا) مهربان بودن به همه مردمان است .
ـ پیامبر خدا(ص) , در پاسخ به مردی که عرض کرد : دوست دارم پروردگارم به من رحمت آورد , فرمود : به خودت و به خلق خدا رحم کن تا خداوند بر تو رحمت آورد.

موجبات رحمت (2).

قرآن .

((واز آتـشـی که برای کافران آماده شده است بترسید وازخدا و رسول فرمان برید باشد که به شما رحم شود)).

((این کتابی که فرو فرستادیمش مبارک است , پس از آن پیروی کنید و تقوا پیشه نمایید باشد که مورد رحمت قرار گیرید)).

((و نماز بگذارید و زکات بپردازید و از پیامبر فرمان برید باشد که به شما رحم شود)).

((گـفت : ای قوم من ! چرا پیش از نیکی سوی بدی می شتابید؟
چرا از خدا آمرزش نمی خواهید؟
شاید بر شما رحمت آورد)).

موانع رحمت .

ـ امـام عـلـی (ع) : تـرحـم بـر بـی رحـم مـانـع رحمت (حق) می شود و باقی گذاشتن کسی که (جان کسی را) باقی نمی گذارد امت را به هلاکت و
نابودی می افکند.
ـ هر که به مردم رحم نکند خداوند رحمت خود را از او باز می دارد.

خود را در معرض رحمت خدا قرار دهید.

ـ پیامبر خدا(ص) : همانا پروردگار شمارا در طول عمرتان نسیم هایی است , پس خویشتن را در معرض آن قرار دهید باشد که نسیمی از آن نفحات به شما برسد و زان پس هرگز به شقاوت نیفتید.
ـ در سراسر عمر خود جویای خیر و خوبی باشید و خویشتن را در معرض نسیم های خداوندقرار دهید , زیرا نسیم رحمت خدا گهگاه می وزد و به هر یک از بندگانش که او خواهد می رسد.
ـ با فرمان بردن از اوامر خداوند ,خود را در معرض رحمت او قرار دهید.

آن که شایان رحمت است .

ـ امام علی (ع) : رحمت خدا بر آن کس باد که اندازه خویش را بشناسد و از حد خویش فراتر نرود.
ـ رحمت خدا بر آن بنده باد , که مواظب گناه خویش باشد و از پروردگارش بهراسد.
ـ رحـمـت خدا بر آن کس که به توبه رو کند و از خطاهای خود پوزش طلبد و پیش از مرگ کاری کند.
ـ رحمت خدا بر آن کس که اندیشید و عبرت آموخت و پند گرفت و بینش یافت .
ـ رحمت خدا بر آن کس که پند آموخت و از گناهان باز ایستاد و از عبرتها بهره گرفت .
ـ رحـمـت خـدا بـر آن کـس کـه شکیبایی را مرکب زندگی خود ساخت و پرهیزگاری را ذخیره وفاتش .
ـ رحـمـت خدا بر آن کس که بر اجل پیشی گیرد و برای سرای ماندن و جایگاه کرامت خودکردار نیکو فراهم آورد.
ـ رحـمت خدا بر آن کس که آرزو را کوتاه گرداند و پیش از مرگ کاری بکند و فرصتها را غنیمت شمارد و از کار و عمل توشه برگیرد.
ـ رحـمـت خـدا بـر آن کـس که فرصتهارا غنیمت شمرد و در کار و عمل بشتابد و از ترس (خدا و آخرت) دامن همت به کمر زند.
ـ خدا رحمت کند آن را که بر هوای نفس چیره آید و از دامهای دنیا بگریزد.
ـ خـدا رحـمـت کـنـد کـسـی را که راغب پروردگار خویش باشد (دین خود را بپاید ـ خ ل) و به گـنـاه خـود رسـیـدگـی کند , با هوای نفس مخالفت ورزد و آرزویش را دروغ شمارد , پیوسته بـیـندیشد وشب زنده داری های طولانی داشته باشد خلاف آنچه در دل دارد آشکار نمی کند , به کمتر ازآنچه می داند بسنده می کند, اینان سپرده های خداوند در سرزمینهای اویند و به سبب آنها (بلاهارا) از بندگان خود دور می سازد.
ـ رحمت خدا بر آن بنده ای که گناه کرد و اعتراف کرد و ترسید و به عمل روی آورد و بر حذر شد و (به کار نیک) شتافت .
ـ رحـمت خدا بر آن بنده ای که حقی را زنده کند و باطلی را بمیراند و ستم را برکند و عدالت رابر پا دارد.
ـ رحـمـت خدا بر آن کس که حکمی را شنید و آن را حفظ و رعایت کرد و به راه راست فراخوانده شد و به آن نزدیک گشت و کمربند راهنما را گرفت
و نجات یافت .

ـ رحـمـت خـدا بـر آن کـس کـه دانـسـت هـر نفس او گامی است به سوی مرگ , پس به سوی عمل شتافت و آرزوی خویش را کوتاه کرد.
ـ رحمت خدا بر کسی که چون حقی را دید , یاریش کرد و چون ستمی را دید از آن جلوگیری کرد و حق را در برابر ستمگر یاری رساند.
ـ رحـمـت خـدا بـر آن کس که بر مرگ پیشدستی کند و آرزو را دروغ پندارد و کار را (برای خدا) خالص گرداند.
ـ رحـمت خدا بر آن کس که نفس خود را از معاصی خداوند لگام زند و مهار آن را گرفته به سوی طاعت خداوند بکشاندش .
ـ خدا رحمت کند آن را که از شهوت خویش دست شوید و خواهش نفس خود را درهم کوبد.
ـ رحـمت خدا بر آن کس که انگیزه های نفسانی خود را درهم کوبد و نفس خود را نگه دارد ومهار آن را گرفته به سوی طاعت خدا بکشاندش .
ـ خـدا رحـمـت کـنـد آن را کـه از زنـدگـی بـرای مـرگ تـوشـه بـرگیرد و از فنا برای بقا و از (دنیای)رونده برای (سرای) پاینده .
ـ رحـمـت خـدا بـر آن کـس کـه از حـرامـهـا پـرهـیـز کـنـد و تـاوانـهـا را بـه دوش گـیـرد و درشتافتن به سوی غنیمتهای فراوان رقابت ورزد.

رحمت خدا در ماه رجب .

ـ پـيـامـبر خدا(ص) : بدانيد كه رجب ماه اصم ((17)) خداست و ماه بزرگى است وبراى اين آن را
اصم ناميده اند كه حرمت و فضيلت هيچ ماهى نزد خداى تبارک و تعالى به اندازه آن نيست .
ـ رجـب ماه اصم (اصب - ريزان) خداست , خداوند در اين ماه باران رحمت را بر بندگان خود فرو مى ريزد.
ـ رجب را ماه ريزان خدا ناميده اند , چون در اين ماه باران رحمت بر امت من بشدت فرومى ريزد به آن مـاه اصـم نيز گفته مى شود , زيرا در اين ماه
كه از ماههاى حرام است از جنگ بامشركان نهى شده است .
ـ عـبـداللّه بـن عـبـاس : چـون مـاه رجـب فـرا مـى رسيد رسول خدا(ص) مسلمانان را دور خود جـمـع مـى كرد و براى ايشان خطبه مى خواند [و مى
فرمود :] اى مسلمانان ! ماه بزرگ و مباركى برشما سايه افكنده است , اين ماه , ماه اصب و ريزان است خداوند در اين ماه باران رحمت خودرا بر
بندگانش فرو مى ريزد , مگر آن كه مشرک باشد يا بدعتى در اسلام پديد آورد.

خویشاوندی .

صله رحم .

قرآن .
((آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت بر تونازل شده حق است , همانند کسی است که نـابـیـنـاسـت ؟
تـنها خردمندان پند می گیرند : کسانی که به عهد خدا وفا می کنند وخود پیمان نـمـی شـکنند , آنان که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوند می دهند
و از پروردگارشان می ترسند و ازسختی باز خواست خداوند بیمناکند)).
ـ امـام صادق (ع) , درباره آیه ((و آنان که پیوند می دهند)) , فرمود : یکی از مصادیق آن صله رحم است و غایت تاویل آن پیوندبرقرار کردنت با ما است .
ـ درباره آیه ((بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر چیزی می خواهید و از بریدن خویشاوندیها پـروا کـنـید)) , فرمود : منظور خویشاوندیهای
مردم است همانا خدای عزوجل به پیوند آن فرمان داده و آن را بزرگ و مهم شمرده است , مگر نمی بینی که آن را در ردیف خودقرار داده است .
ـ پیامبر خدا(ص) : ثواب صله رحم زودتر از ثواب هر کار خیر دیگری می رسد.
ـ امام علی (ع) : ای مردم ! هیچ کس ـ هر اندازه هم ثروتمند باشد ـ از خویشان (ایل و عشیره)خود و حـمایت عملی و زبانی آنها از خویش بی نیاز
نیست آنان بزرگترین گروهی هستند که ازانسان پـشتیبانی می کنند و پراکندگی و پریشانی او را از بین می برند و در مصیبتها و حوادثی که برایش پـیش
می آید , بیش از همه به او مهربان و دلسوزند نام نیکی که خداوند برای انسان درمیان مردم پدید می آورد بهتر است از مال و ثروتی که وی برای دیگران باقی می گذارد ((18)) .
هان ! مبادا از خویشاوند نیازمند خود روی برتابید و از دادن اندک مالی به او , که اگر ندهیدچیزی بر ثروت شما نمی افزاید و اگر بدهید چیزی کم نمی
شود , دریغ کنید هر که از خویشان خود دست کشد یک دست از آنان باز گرفته اما دستهای فراوانی از خود کنار زده است و آن کس که با قوم و خویشان خود نرمخو و مهربان باشد دوستی و محبت همیشگی آنان را به دست آورد.

ـ وابستگان خود را گرامی بدار , چه آنان پر و بال پرواز تو هستند و ریشه ای که به آن برمی گردی و دستی که با آن حمله می کنی .

هیچ چیز پیوندخویشاوندی رانمی برد.

ـ ابـو بـصـیـر : از امـام صـادق (ع) پـرسیدم : آیا انسان می تواند با خویشاوندی که (مذهب) حق را نمی شناسد قطع رابطه کند؟
حضرت فرمود : نباید از او ببرد.
ـ جـهم بن حمید به امام صادق (ص) عرض کرد : خویشاوندانی دارم که عقیده و مذهب مراندارند با این حال آیا آنان را بر من حقی هست ؟
حضرت فرمود : آری , حق خویشاوندی را هیچ چیز از بین نمی برد در صورتی که با تو همباور بودند دو حق داشتند : حق خویشاوندی و حق مسلمانی .

پیامدهای صله رحم .

ـ امـام بـاقر(ع) : صله رحم اعمال را پاک می کند , داراییها را فزونی می بخشد , بلا را می گرداند, کار حسابرسی (در قیامت) را آسان می کند و مرگ را به تاخیر می اندازد.
ـ صله رحم خلق و خوی را نیکو , دست را بخشنده , جان را پاکیزه و روزی را زیاد می کند واجل را به تاخیر می اندازد.
ـ امام صادق (ع) : صله رحم و نیکوکاری حساب را آسان می سازند و از گناهان نگه می دارندپس , صله ارحام به جای آورید و به برادران خود نیکی کنید , اگر چه با سلام کردنی نیکو وجواب سلام دادن باشد.
ـ امام هادی (ع) : آن گاه که خدای عزوجل با موسی بن عمران (ع) سخن گفت , موسی عرض کرد : پاداش کسی که صله رحم کندچیست ؟
خداوند فرمود : ای موسی ! مرگ او را به تاخیر می اندازم و سختیهای جان دادن را براو آسان می کنم .
ـ فاطمه زهرا(ع) : خداوند صله ارحام رابه جهت فزونی نفرات مقرر داشته است .
ـ پیامبر خدا(ص) : از خدا بترسید و صله رحم به جای آورید , زیرا این کار مایه پایندگی بیشتر شما در دنیاست و در آخرت برای شمابهتر است .
ـ صله رحم , عمر را زیاد می کند و فقررا از میان می برد.
ـ هر که خوش دارد روزیش زیاد شودو مرگش به تاخیر افتد , صله رحم کند.
ـ امـام حـسین (ع) : هر که دوست دارد مرگش به تاخیر افتد و روزیش افزایش یابد , صله رحم به جای آورد.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : صله رحم , خانه ها راآباد و عمرها را زیاد می کند , هر چند به جا آورندگان صله رحم از نیکان نباشند.
ـ صله رحم , حساب (قیامت) را آسان می کند و از مرگ بد نگه می دارد.
ـ مـردمـان بـد کـردار صـلـه رحـم بـه جـای مـی آورنـد پـس دارایـیهایشان زیاد و عمرهایشان طولانی می شود , چه رسد که اگر نیکوکار و نیک باشند.

صله رحم و طول عمر.

ـ امام علی (ع) ـ به نوف فرمود ـ : ای نوف ! صله رحم به جای آر تا خداوند بر عمرت بیفزاید.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : گـاهـی می شود از عمر کسی سه روز باقی مانده است , اما صله رحم به جای می آورد پس خداوند آن را تا سی سال به تاخیر
می اندازد و گاه می شود که از عمر کسی سی سال باقی مانده است اما قطع رحم می کند, پس خداوند آن را به سه روز تبدیل می کند.
ـ امام صادق (ع) به میسر فرمود : ای میسر! عمر تو زیاد شده است , چه کاری انجام داده ای ؟
عرض کردم : زمانی که نوجوان بودم پنج درهم مزد می گرفتم و آن را خرج دایی خود می کردم .
ـ نـیـز بـه هـمو , فرمود : ای میسر! بارهااجل تو سر رسید اما هر بار خداوند , به سبب صله رحم و نیکی به خویشانت , آن را از تو دورکرد.
یک سال راهپیمایی برای به جاآوردن صله رحم .
ـ پیامبر خدا(ص) : برای به جا آوردن صله رحم (حتی اگرشده) یک سال راه پیمایی کن .
ـ به حاضران و غایبان امت خود وآنهایی که از امروز تا روز قیامت در پشت مردها و زهدانهای زنان هستند , سفارش می کنم که صله رحم به جای
آورند هر چند خویشاوند یک سال راه فاصله داشته باشد , زیرا صله رحم جز دین است .

ـ پـیامبر خدا(ص) : با خویشاوندی که ازتو بریده پیوند برقرار کن و به آن کس که به تو بدی کرده است خوبی کن و حق را , هر چند به زیان خود , بگو.
ـ از خویشاوند خود مبر گرچه او ازتو ببرد.
ـ ابوذر : رسول خدا(ص) به من سفارش فرمود که و صله رحم به جای آورم هر چند او به من پشت کرده باشد.
ـ امام علی (ع) : با خویشان خود پیوند برقرار کنید هرچند آنان از شما ببرند.
ـ امـام حسین (ع) : آن کس بیش از همه صله رحم به جا آورده که با خویشاوند بریده از خود پیوند برقرار کند.
ـ امـام سـجـاد(ع) : هیچ گامی نزد خدای عزوجل محبوبتر از دو گام نیست : گامی که مؤمن با آن در راه خدا صف (جنگ) می بندد و گامی که برای پیوند با خویشاوندی بر می دارد که قطع رحم کرده است .
ـ امـام صادق (ع) : مردی خدمت پیامبر(ص) آمد و عرض کرد : ای رسول خدا ,خویشاوندانی دارم کـه با آنان رفت و آمد دارم ولی آنها مرا می آزارند لذا تصمیم دارم آنان رارها کنم رسول خدا(ص) فرمود : در این صورت خداوند همه شما را رها می کند.
عرض کرد : پس چه کنم ؟
فرمود : به کسی که دست رد به سینه تو زده عطا کن و با کسی که ازتو بـریـده پـیـونـد بـرقـرار کـن و از کـسـی که به تو ستم کرده درگذر , اگر چنین کنی خداوند عزوجل پشتیبان تو در برابر آنها خواهد بود.

برحذر داشتن از قطع رحم .

قرآن .
((و آنـان کـه پیمان خدا را پس از استوار کردنش می شکنندو آنچه را که خدا به پیوستنش فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند , لعنت بر
آنهاست و سرای بد نصیبشان)).
((آیـا اگـر به حکومت رسیدید , می خواهید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندیتان را ببرید؟
اینانند که خدا لعنتشان کرده است و گوشهایشان را کر و چشمانشان را کور ساخته است)).
ـ امـام بـاقـر(ع) : در کتاب رسول خدا(ص) دیدیم که : هرگاه مردم پیوند خویشاوندی یکدیگر را ببرند اموال و داراییها در دست بدکاران قرار
گیرد.
ـ امام علی (ع) : هرگاه مردم قطع رحم کنند, ثروتها در دست تبهکاران قرار گیرد.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : سـه گـروه بـه بـهـشـت نـمـی روند : شرابخواره , جادوگر و کسی که پیوندخویشاوندی را ببرد.
ـ امام صادق (ع) : از جمله گناهانی که مرگ و نابودی را شتاب می بخشد , قطع رحم است .
ـ امـام عـلـی (ع) : پـناه می برم به خدا از گناهانی که مرگ و نیستی را شتاب می بخشند عبداللّه بـن کـوا یـشـکـری بـرخـاسـت و عرض کرد : یا امیر
المؤمنین ! آیا گناهانی هم هست که مرگ را تسریع کند؟
حضرت فرمود : وای بر تو! آری , قطع رحم .
ـ امـام صـادق (ع) : از حـالـقـه بـپـرهـیـزید کـه آن مردان را به نابودی می کشاند عرض کردم : حالقه چیست ؟
فرمود : قطع رحم .
ـ امام علی (ع) : زشت ترین گناهان بریدن پیوند خویشاوندی است و نافرمانی از پدر و مادر.
ـ با قطع رحم (و بریدن پیوند خویشاوندی) خشم و انتقامها فرود می آید.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : رحـمـت (خـداونـد) بر مردمی که در میان آنها قطع کننده رحم باشد , فرودنمی آید.
ـ فرشتگان بر مردمی که در میان آنها قطع کننده رحم باشد , فرود نمی آیند.

ـ هـیچ گناهی به اندازه قطع رحم و خیانت و دروغ سزامند آن نیست که خداوند , علاوه برکیفر اخروی , در همین جهان نیز مرتکب آن را بزودی کیفر
دهد.

کمترین مصداق صله رحم .

ـ پیامبر خدا(ص) : به خویشانتان نیکی کنید , گرچه به سلامی .
ـ صله رحم کنید , گرچه با سلامی .
ـ امـام عـلـی (ع) : گرچه با سلامی , صله ارحام کنید , زیرا خدای تبارک و تعالی می فرماید : ((از خـدایـی که به نام او از یکدیگر چیزی می طلبید بترسید و از بریدن خویشاوندیها پروا کنید , همانا خداوند ناظر بر اعمال شماست)).
ـ امـام صـادق (ع) : حـتـی اگـر شده بانوشاندن جرعه ای آب به خویشاوند صله رحم به جای آر و بهترین صله رحم آزار نرساندن به خویشاوند است .

رخصت .

تشویق به انجام رخصتها.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : خـدای تـعـالـی همچنان که دوست ندارد معصیت شود , دوست دارد به رخصتهایش ((19)) عمل شود.
خدای تعالی دوست دارد رخصتهایش پذیرفته شود , همچنان که بنده دوست دارد آمرزیده شود.
ـ خداوند , همچنان که دوست دارد واجباتش عمل شود , دوست دارد رخصتهایش نیز به جاآورده شود.
ـ خـداونـد دوسـت دارد رخـصتهایش به کار بسته شود , همچنان که دوست دارد فرایضش انجام گیرد.
ـ به رخصتهای خداوند , که به شماداده است پایبند باشید.
ـ کـافور خادم : امام هادی (ع) به من فرمود : فلان سطل آب را در فلان جا بگذار تا برای نمازوضو بگیرم و سپس مرا در پی کاری فرستاد من
فراموش کردم دستور آن حضرت را انجام دهم آن شب , شب سردی بود وقتی حضرت برای نمازبرخاست , من متوجه شدم ویادم آمد که سطل را در
جایی که فـرموده بود نگذاشته ام از ترس سرزنش ایشان از جای خود دور شدم امام (ع) با عصبانیت مرا صدا زد بـا خود گفتم : انا للّه , حالا چه
بهانه ای بیاورم امام (ع) فرمود :وای بر تو! مگر نمی دانی که من عادت دارم با آب سرد وضو بگیرم , چرا آب گرم در سطل ریخته ای ؟
.
عرض کردم : سرورم ! به خدا قسم من نه سطلی گذاشته ام و نه آبی !
حضرت فرمود : خدا راسپاس , به خدا قسم ما نه رخصتی را فرو گذاشته ایم و
نه عطیه ای را رد کرده ایم سپاس خداوندی را که مـا را از فـرمانبرداران خود قرار داد و توفیق عبادتش را به ما ارزانی داشت پیامبر(ص)می فرمود
: همانا خداوند بر کسی که رخصتهای او را نپذیرد خشم می آورد.
ـ یـکـی از اصحاب امام صادق (ع) به ایشان عرض کرد : کشته شدن افراد را خوشتر داری یا بیزاری جستن آنها از علی را؟
حضرت فرمود : رخصت را خوشتر دارم مگر این سخن خدای تعالی را درباره عمار نشنیده ای که :((مگرکسی که به زور (به اظهار کفر) وا دار شود و حال آن که دلش به ایمان خویش مطمئن است)).

ابهام در احادیث رخصت .

ـ امام علی (ع) : آنچه را خداوند مبهم گذاشته است , شما نیز مبهم گذارید.

ـ علقمة بن قیس : علی را بر فرازمنبر کوفه دیدم که می فرمود شنیدم پیامبر خدا(ص) می فرماید : زنـاکـار در حـال زنـا بـا ایمان زنانمی کند علقمه
پرسید : یا امیر المؤمنین ! کسی که زنا کند کافر است ؟
.
عـلی (ع) فرمود : رسول خدا(ص) به ما می فرمود که احادیث ناظر به رخصت را در ابهام گذاریم : زنـاکـار با ایمان و اعتقاد به حلال بودن زنا ,
زنا نمی کند اگر به حلال بودن زنا ایمان داشته باشد کافر است .

1- مـکارم صفاتی است که موجب کرامت و بزرگواری و شرافت می شود و از صفات نیک عادی و معمولی بالاتر است ـ م .
2- مـراد حـضـرت ایـن اسـت که وقتی فردی از کسی بترسد ترس او حقیقی است زیرا آثارش در اعـمال و چهره آن ترسنده آشکار می شود اما کسانی که مدعی خداترسی هستند ترسشان حقیقت نـدارد بـلـکـه بیمار و آفت زده است , زیرا اگر واقعا از خدا می ترسیدند نشانه های آن در وجود و
رفتارشان آشکارمی شد ـ م .
3- نام صدیق چهارم در منبع نیامده است شاید او , چنان که در روایات آمده , همان حزبیل مؤمن آل فـرعون باشد این حدیث با سندی دیگر
درخصال , 1/ 225 / 58 آمده است اما در آن از صدیقین نامی به میان نیامده است .
4- در خـصـال آمـده اسـت : و از میان شهرها چهار شهر را برگزید خدای عزوجل فرموده است : ((والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین))منظور از تین (انجیر) مدینه است و از زیتون بیت المقدس و از طور سینین کوفه و هذا البلد الامین (این سرزمین) هم مکه است .
5- تضرع به معنای خضوع و خواری و فروتنی و اصرار در خواهش است , و ابتهال نیز به معنای دعا کردن با سماجت و خلوص نیت و به همان
معانی تضرع هم آمده است ـ م .
6- وقـتـی موسی از آن پیرزن خواست تا قبر یوسف را به او نشان دهد به این شرط نشانش داد که ضمانت کند تا وی در بهشت هم مرتبه موسی باشد.
7- در مـتـن حدیث عریف آمده است , که به معنای رئیس و مهتر قبیله , مباشر و کارگزار قبیله مـی بـاشـد, نقیب (که مرتبه ای است پایینتر از رئیس , نایب کلانتر) , کارگزار قبیله یا دسته ای از مـردم اسـت کـه اوضـاع و احـوال و امـور آنها را به رئیس گزارش می دهد در این جا مراد همین
معناست بعضی از فضلااین واژه را به معنای خبرچین و جاسوس گرفته اند که البته در معنایی که از کارگزار قبیله آوردیم این معنا بطور ضمنی هست ـ
م .
8- بلاغ : کفاف یا آن مقدار از قوت که برای زنده ماندن کفایت کند ,

وسیله رسیدن به مطلوب ـ م .
9- پیش از سید رضی این کسان حدیث فوق را روایت کرده اند:.
1 ـ ابراهیم بن هلال ثقفی در کتاب ((الغارات)).
2 ـ ابن شعبه در ((تحف العقول)) , ص 176.
بعد از سید رضی نیز این افراد نقل کرده اند:.
3 ـ شیخ مفید در ((الامالی)) , ص 137.
4 ـ شیخ الطائفه طوسی در ((الامالی)) , ج 1 , ص 137.
5 ـ طبری در ((بشارة المصطفی)) , ص 52.
همه این افراد این حدیث را با ذکر سند در کتابهایشان آورده اند نگاه کنید به : مصادر نهج البلاغة و اسانیده , تالیف عبد الزهرا , ج3 , ص 265.
10- خمول : گمنامی , آهسته صحبت کردن ـ م .
11- عینه آن است که شخص کالایی را به بهای معینی نقدا بخرد و سپس به بهایی بیشتر به صورت نسیه به فروشنده بفروشد یا برعکس ـ م .
12- در لسان العرب آمده است که تعرب بعد از هجرت به این معناست که کسانی که از بادیه به مدینه هجرت کرده بودند دوباره به بادیه
برگردند وبا بادیه نشینان (اعراب) زندگی کنند این عمل به منزله ارتداد بود مترجم و شارح اصول کافی ذیل این عبارت نیز می نویسد : تعرب بعد از
هجرت در صدر اسلام نسبت به کسانی بوده که از مکه و آبادیهای کفر نشین به مدینه و مرکز اسلام مهاجرت کرده بودند برگشتن آنها با مسلمین
دیگر را به بلاد کفر تعرب بعد ازهجرت می گفتند ویکی از گناهان کبیره و به منزله ارتداد بوده است ولی در اعصار ائمه (ع) و دوران غیبت تعرب این است که مسلمانی در بلاد کفر بوده و در آن جا از اظهار اسلام وتعلم احکام ممنوع و معذور باشد , اقامت او در آن جا از گناهان کبیره است بعضی از علما تعرب را تعمیم داده و حتی شامل کسی دانسته اند که مشغول تحصیل علمی شود و سپس آن را ترک کند ـ م .
13- گناه کبیره در صورت استغفار از آن آمرزیده می شود و گناه صغیره در صورت اصرار بر آن کبیره محسوب می شود ـ م .
14- این روایت را معمر بن خلا د از ابوالحسن (ع) روایت کرده است کتابهای رجالی می گویند که وی از امام رضا(ع) روایت می کند.
15- در لسان العرب ضمن نقل این حدیث از قول ابن اثیر می گوید : منظور نزدیک شدن قیامت است و به قولی منظور اعتدال شب و روز است ـ
م .

16- سجین : زندان , دیوان اعمال گنهکاران و کفار ـ م .
17- اصم در لغت به معنای کر و ناشنواست و چون در ماه رجب ندای فریاد خواهی و حرکت کشت و کشتار به گوش نمی رسد آن را اصم نامیده اند ـ م .
18- نام نیکی گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار ((سعدی)).
19- مـقـصـود از رخصت , جایی است که خداوند متعال تکلیفی را برداشته و یا آن را آسان تر کرده است .

اشاره

برگشتن از دین .
ارتداد و واپسگرایی .
کیفر ارتداد.
وضع مرتد بعد از توبه .
آنچه موجب کفر و ارتداد می شود.
روزی .
روزی رسان .
زیاد و کم شدن روزی .
حکمت کاهش و افزایش روزی .
تضمین روزی .
تضمین روزی برای جوینده روزی .
روزی تضمین شده شما را از انجام فرایض باز ندارد.
حرص زدن و افزایش روزی .
ثمره ایمان داشتن به مقدر بودن روزی .
فراخی روزی و حماقت .
تشویق به میانه روی در طلب روزی .
معیار برای طلب روزی .
روزی و جوینده اش .
انواع روزی .
رسیدن روزی از جایی که انسان گمانش را هم نمی برد.
غم روزی فردا خوردن .
تاخیر در رسیدن روزی .
در هنگام تاخیر روزی چه باید کرد؟ .
دعا کردن برای روزی .
قناعت به روزی کم .
عوامل رساننده و افزاینده روزی .
عوامل روزی بر.
به دنبال مال حلال .
کسب در آمد حلال واجب است .
تشویق به خوردن از دسترنج خود.
بار هزینه خود و خانواده رانباید به دوش دیگران انداخت .
بی نیازی از مردم .
تقدیر روزیها از حلال است .

روزی حلال قوت برگزیدگان (خدا) است .
= بهترین روزی آن است که انسان را کفایت کند.
بسندگی به کفاف .
روستا.
روستا و نادانی .
فرستاده .
فرستاده هرکس بیانگر خرد اوست .
نهی از کشتن فرستادگان .
رشوه .
رشوه گرفتن حرام است .
رشوه گرفتن کفر است .
نکوهش رشوه دهنده ورشوه گیر و واسطه .
شیر خوارگی کودک .
دایه های ناشایسته .
خرسندی 1 ((خرسندی به قضای الهی)).
خرسندی .
خرسندی در راس طاعت خداست .
خرسندی بالاترین درجه یقین است .
خرسندی و ایمان .
معنای خرسندی .
آنچه خرسندی می آورد.
ثمرات خرسندی .
خرسندی و آسایش .
ثمره ناخرسندی .
خرسندی 2 ((خشنودی خدای سبحان)).
موجبات خشنودی خدا.
خشنودی خدا و خرسندی به قضا.
نشانه های خشنودی خدا.
خشنودی خلق و ناخشنودی خالق .
دشواری به دست آوردن خشنودی مردم .
نرمی .
ارزش نرمی .
اهمیت دادن به رفیق .
خداوند نرمخو است و نرمخویی را دوست دارد.
نرمی و ایمان .
نرمی در عبادت .

ثمرات نرمی .
نرمی کن تا با تو نرمی شود.
نرمی نابجا.
مراقبت .
مراقبت و نظارت خدا.
مراقبت ونظارت فرشتگان واعضای بدن .
تشویق به مراقبت نفس .
تشویق به در نظر داشتن خدا.
اهتمام ورزیدن به مواظبت بر اوقات .
هرکه دو روزش برابر باشد.
آداب مراقبت .
شمارش بدیها.
تقسیم ساعات و اوقات .
شروع کردن وپایان دادن کارها با خوبی .
مراقبه و محاسبه .
ماه رمضان .
خطبه های رسول خدا(ص) در هنگام روی آوردن ماه رمضان .
به زنجیر شدن شیاطین در ماه رمضان .
آمرزش خدا در ماه رمضان .
تیراندازی .
رهبانیت .
موضع اسلام در برابر رهبانیت .
گرو.
گروگان بودن انسان .
کسی که گروگان گناه خویش است .
گروگانهای گورها.
گروگانهای فضل و بخشش خداوند.
گردن در گرو سخن .
روح .
روح در قرآن .
حقیقت روح .
سرکشی ارواح .
ارواح , سپاهیانی فراهم آمده اند.
انواع روحها.
حالات روح .
روح در هنگام خواب .

آسایش .
موجبات آسایش .
بزرگترین آسایش .
آسایش طلبی در دنیا.
ریاضت .
عوامل ریاضت .
ثمرات ریاضت .
کشاورزی .
مستحب بودن کشاورزی ودرختکاری .
کشاورزان .
پیامبران و کشاورزی .
زکات .
پیوستگی زکات و نماز.
حکمت زکات .
نقش زکات در رشد داراییها.
حفظ کردن داراییها با زکات .
کسی که زکات نمی دهد.
کافر بودن کسی که زکات ندهد.
کیفر کسی که زکات نپردازد.
پرداخت زکات با رضایت خاطر.
حق معلوم غیر از زکات است .
مستحقان زکات .
زکات ظاهری و باطنی .
هر چیزی زکاتی دارد.
زکات بدن .
زکات فطره .
تزکیه .
موانع تزکیه .
زمان .
شناخت زمان .
آن که به زمانه اعتماد کند.
هرکه با زمانه بستیزد.
عیب زمانه .
زنا.
نهی از زنا.
بزرگترین زنا.

ازدواج سنت است .
کسی که در دوره جوانی ازدواج کند.
کسی که ازدواج کند نصف دین خودرا حفظ کرده است .
نماز و خواب شخص متاهل .
زیاد شدن روزی با ازدواج .
برحذر داشتن از ترک ازدواج .
عزب ها.
ثواب زن دادن برادران دینی .
تشویق به زود شوهر دادن دختران .
اهمیت دادن به متدین بودن زن در ازدواج .
اهمیت دادن به تدین مرد در ازدواج .
حکمت کابین .
نکوهش سنگینی کابین .
اهمیت دادن به انتخاب زن .
برای نطفه های خود گزینش کنید.
زن مؤمن همتای مرد مؤمن است .
به چه مردانی نباید زن داد.
با چه زنانی نباید ازدواج کرد.
اقسام زنها.
حقوق شوهر.
حقوق زن .
خدمت به شوهر.
خدمت به زن .
آزردن شوهر.
آزردن زن .
شکیبایی بر کج خلقی زن .
شکیبایی بر بداخلاقی مرد.
همسر شایسته .
زن ناشایست .
اطاعت از زن در معصیت خدا.
نکاتی که در تامین هزینه خانواده شایسته است رعایت شود.
چند همسری .
ازدواج دو پسر آدم .
آداب پذیرفتن دعوت عروسی .
تشویق به اعلان ازدواج .
دیدار.

تشویق به دید و بازدید برای خدا.
دیدار کنندگان خدا.
ثواب دیدار به خاطر خدا.
نقش دیدار از برادران در زنده نگه داشتن دین .
ثمرات ملاقات با برادران .
نهی از دیدار با بدکاران .
آداب دیدار کردن .
زیارت قبور.
زیارت پیامبر(ص).
زیارت امامان معصوم .
زیارت امام علی (ع).
زیارت فاطمه دخت رسول خدا(ع).
زیارت امام حسن (ع).
زیارت امام حسین (ع).
دعای امام صادق برای زوار حسین (ع).
آداب زیارت امام حسین (ع).
زیارت امامان بقیع .
زیارت امام کاظم (ع).
زیارت امام رضا(ع).
زیارت امام جواد (ع).
زیارت عسکریین (ع).
زیارت فاطمه دخت امام کاظم (ع).
زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی (ع).
زیارت قبور صالحان .
زیارت قبور اموات .
سلام کردن به اهل قبور.
زیور.
آراسته بودن در برابر دشمنان .
زیورهای حرام .
زیور درون (1).
زیور درون (2).
نیکوترین زیور.
کسانی که کردار بدشان در نظرشان نیک جلوه می کند.
مسؤولیت .
مسؤولیت همگانی .
مسؤولیت گوش و چشم و دل .

پرسیدن 1 ((دانش جویی)).
کلید دانش .
خوب پرسیدن .
خودداری از پرسش بیجا.
از من بپرسید پیش از آن که مرااز دست دهید.
پاسخ پرسشهایی که نمی دانی (1).
پاسخ پرسشهایی که نمی دانی (2).
سؤال کردن 2 ((نیاز خواهی)).
نهی از نیاز خواهی از مردم .
نهی از طلب حاجت از غیر خدا.
ترک درخواست و تضمین بهشت .
نیاز خواهی کلید فقر است .
نکوهش اظهار فقر.
آن جا که نیاز خواهی رواست .
برحذر داشتن از نیاز خواهی با وجود بی نیازی .
ترغیب به بی نیازی از مردم .
نیکی خواستن از اهل آن .
نیاز خواهی از نااهل .
آداب نیاز خواهی .
نهی از نومید کردن سائل (1).
نهی از نومید کردن سائل (2).
نهی از نومید کردن سائل (3).
چه کسی را نباید محروم برگرداند؟ .
موارد انفاق از بیت المال .
نیاز خواهی (متفرقه).
سببها.
هر چیزی سببی دارد.
محکمترین رشته ها.
ناسزاگویی .
ناسزا گویی به مؤمن .
نهی از ناسزا گویی (1).
نهی از ناسزا گویی (2).
نهی از ناسزاگویی به یکدیگر.
کیفرکسی که انبیاواوصیارادشنام دهد.
ناسزا گویی به علی (ع).
دشنامهای مجاز.

تسبیح .
معنای سبحان اللّه .
تسبیح گویی اشیا.
مسابقه .
مسابقه در خوبیها.
راه .
راه خدا.
راه حق .
سجود.
سجده کنندگان خدا.
سجود و تقرب به خدا.
معنای سجود.
هرکه سجده حقیقی کند.
طول دادن سجده .
امام زین العابدین .
اثر سجود.
نکوهش سجده ریایی .
علت جایز نبودن سجده بر غیر زمین .
سجده کردن بر تربت حسین (ع).
مسجد.
مسجد خانه خداست .
ثواب ساختن مساجد.
مسجد داشتن در خانه .
آباد کردن مساجد.
رفتن به مساجد.
نشستن در مساجد.
شکایت مسجدها.
همسایگی مسجد و نماز خواندن در آن .
مسجد رفتن کسی که مظلمه ای به گردن دارد.
آداب مساجد.
آداب مراقبت (در مسجدها).
نتیجه رفت و آمد به مساجد.
مسجدهای ستوده .
مسجد ضرار.
زندان .
زندان نفس .

مال حرام .
مال حرام .
جادو.
سزای جادوگر مسلمان .
انواع جادو.
جادوگرتر از هاروت و ماروت !.
مساحقه .
مسخره کردن .
بخشندگی .
بخشندگی خوی پیامبران است .
بخشندگی میوه خردمندی است .
بخشندگی پوشاننده عیبهاست .
بخشندگی تخم محبت می افشاند.
بخشنده .
غذای بخشنده و اطعام او.
مرز بخشندگی .
بخشنده ترین مردمان .
نکوهش بخیلی که در هنگام مرگ بخشنده شود.
راز.
راز پوشی .
رازت را فقط خودت بدان .
معیار راز داری .
کسانی که نباید به آنها راز سپرد.
درون .
پاکی درونها.
آشکار شدن درونها.
پاکی درون و بیرون .
شادمانی .
آنچه زیبنده شادمانی است .
عوامل شادی .
هر که دلی را شاد کند.
هر که مؤمنی را شاد کند رسول خدا(ص) را شاد کرده است .
هر که مؤمنی را شاد کندخدا را شاد کرده است (1).
هر که مؤمنی را شاد کندخدا را شاد کرده است (2).
ثواب زدودن غم از دل مؤمن .
اسراف و زیاده روی .

مرز انفاق .
نشانه های اسرافکار.
کمترین حد اسراف .
آنچه اسراف به شمار نمی آید.
دزدی .
کسانی که حددزدی بر آنان جاری نمی شود.
انواع دزدها.
خوشبختی .
خوشبخت .
آنچه موجب خوشبختی گردد.
عوامل خوشبختی و بدبختی .
آنچه از خوشبختی شمرده می شود (1).
آنچه از خوشبختی به شمار است (2).
نشانه خوشبختی .
خوشبختی حقیقی .
خوشبخت ترین مردم .
در خوشبختی مرد همین بس که .
کمال خوشبختی .
مسافرت .
منافع مسافرت .
مسافرت و خستگی .
انتخاب همسفر.
آداب مسافرت (1).
آداب مسافرت (2).
آداب مسافرت (3).
آداب مسافرت (4).
آداب مسافرت (5).
آداب مسافرت (6).
آداب سفر (7).
مردانگی در سفر.
سفرهای نهی شده .
گردش .
سفر آخرت .
فرومایگان .
ویژگی فرومایگان .
ریاست فرومایگان .

آمیزش با فرومایگان .
سبکسری .
برحذر داشتن از سبکسری .
معنای سبکسری .
شیوه برخورد با آدم سبکسر.
بردباری در برابر سفیه .
ساقی گری .
فضیلت ساقی گری .
ثواب آب دادن به مؤمن .
آنچه بر ساقی سزاوار است .
مستی .
هر مستی آوری حرام است .
انواع مست کننده ها.

برگشتن از دین .

ارتداد و واپسگرایی .

قرآن .
((جـز این نیست که محمد پیامبری است که پیش از اونیز پیامبرانی دیگر بوده اند آیا اگر بمیرد یا کـشـتـه شـود شـما به آیین پیشین خود باز می گردید؟
هر کس که باز گردد هیچ زیانی به خدا نخواهد رسانید خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد)).
ـ پیامبر خدا(ص) : چون بمیرم پیشاهنگ شما خواهم بود و وعده گاه شما حوض (کوثر)است پس , مـی گـویم : پروردگارا , اینها امت من هستند! در جوابم گفته شود : تونمی دانی بعد از تو چه ها کردند و به قهقرا (و آیین پیشین خود) برگشتند.
ـ مـن در کـنـار حـوض مـنتظر شما هستم به خدا سوگند , مردانی از برابر من می گذرند و من می گویم : پروردگار من ! اینها از من و امت من هستند
خداوند می فرماید : تو نمی دانی که بعد از تو چه کردند , آنها پیوسته به عقب (و آیین گذشته خود) بر می گشتند.
ـ امـام علی (ع) : پس از آن که رسول خدا(ص) رحلت کرد , گروهی به عقب برگشتند وراههای ناهموار , آنان را به هلاکت افکند و بر افکار نادرست خویش تکیه کردند.
ـ در نـامـه خـود بـه مـعـاویـه , مـی فـرمـایـد : گروه بسیاری از مردم را به هلاکت افکندی و با گـمراهی خود آنان را فریفتی و در موج دریای (پلیدیهای
) خویش در افکندی که تاریکیها آنان را فـراگـرفـت و امـواج شـبـهات از هر سو آنها را به تلاطم آورد , پس , از راه راست دور شدند و به قهقرابرگشتند و به راه پیشینیان خویش بازگشتند.
ـ خـطـاب بـه خوارج , فرمود : پس , به بدترین بازگشتگاه برگردید و راه پیشینیانتان را در پیش گیرید.

کیفر ارتداد.

قرآن .
((از مـیان شما آنها که از دین خود برگردند و کافربمیرند , اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده و جاودانه در جهنم باشند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که دین خود را تغییر دهد , او را بکشید.
ـ امام باقر(ع) , در پاسخ به سؤال محمدبن مسلم از حکم مرتد , فرمود : هر که از اسلام روی برتابد و پـس از مـسـلـمـان شدن , به آنچه خداوند بر محمد(ص) نازل فرموده است , کفر ورزد توبه اش پذیرفته نیست و باید کشته شود ,زنش از وی جدا گردد و میراثش میان فرزندانش تقسیم شود.
ـ کـارگـزار امـیـر المؤمنین (ع) به آن حضرت نوشت : من با گروهی از مسلمانان زندیق شده (و گروهی از مسیحیان زندیق شده) روبه رو شده ام
(تکلیف چیست)؟
حضرت فرمود : مسلمانانی را کـه مسلمان به دنیا آمده اند وسپس مرتد شده اند گردن بزن و از آنها توبه مخواه , ولی کسانی را کـه مسلمان به دنیا نیامده
اند(بلکه بعدا مسلمان شده و سپس از اسلام برگشته اند) به توبه وادار اگر توبه نکردند گردن بزن واما مسیحیان , اعتقادات خود آنها بدتر از زندقه است
.
ـ ابو عثمان نهدی : علی (ع) مردی را که مسلمان شده و سپس کافر گشته بود , یک ماه مهلت داد تا توبه کند اما او توبه نکرد و علی (ع) وی را کشت .
ـ امـام سـجـاد(ع) : علی (ع) زندیق شده ها رابه توبه وا می داشت اما از کسانی که مسلمان به دنیا آمـده (و سـپـس زنـدیـق شـده) بودند توبه نمی
پذیرفت و می فرمود : ما کسانی را به توبه دعوت مـی کنیم که دین ما را پذیرفته و سپس ازآن برگشته اند اما کسانی را که مسلمان به دنیا آمده اند به
توبه کردن فرا نمی خوانیم .
ـ امـام علی (ع) : تنها کسانی به توبه وادار می شوند که دینی را بپذیرند و سپس از آن برگردنداما مرتدی را که مسلمان زاده شده باشد , می کشیم و
توبه اش را نمی پذیریم .

ـ کـسـی کـه از اسـلام مـرتـد شـده بـاشد , زنش باید از او جدا شود , از گوشت حیوانی که ذبح کـرده نـبـایـد مـصرف کرد و سه روز مهلت داده می
شود که توبه کند , اگر توبه نکرد و به فرمان خدای عزوجل بازنگشت در روز چهارم کشته می شود.

وضع مرتد بعد از توبه .

ـ امـام بـاقـر(ع) : هر مؤمنی که در زمان ایمان داشتن کار نیکی انجام دهد و سپس بر اثر گرفتار شـدن به فتنه کافر گردد اما بعد از آن توبه کند , هر
عمل خیری که در زمان ایمانش به جا آورده برایش نوشته و محسوب شود و کفر او که پس از آن توبه کرده است , آن اعمال را باطل نمی کند.
ـ هـر مـؤمـنی در زمان ایمان خود به حج رود و کاری (نیک) انجام دهد و سپس در ایمانش خللی وارد آید و کافر گردد ولی بعد توبه کند و ایمان آورد
, هر کار خوب و شایسته ای که درزمان ایمان اولیه اش انجام داده برایش منظور می شود و چیزی از آن (به سبب کفرش) باطل نمی گردد.

آنچه موجب کفر و ارتداد می شود.

ـ امـام رضـا(ع) : هر که خداوند تعالی رابه مخلوقاتش تشبیه کند مشرک است و هر که به خداوند چیزی را نسبت دهد که از آن نهی فرموده است , کافر باشد.

ـ هر که برای خداوند چهره و صورتی مانند چهره انسان قائل باشد کافر است .

ـ معتقد به جبر کافر است و معتقد به تفویض مشرک .

ـ کـسـی کـه معتقد به تناسخ باشد , به خدای بزرگ کفر ورزیده و بهشت و دوزخ را تکذیب کرده است .

ـ امام صادق (ع) : کسی که بدون لیاقت ادعای امامت کند , کافر است .

ـ کسی که درباره خدا و رسول او(ص)شک کند , کافر است .

ـ امام باقر(ع) : دوست داشتن ما ایمان است و دشمن داشتن ما کفر.

ـ از امـور حتمی و تغییر ناپذیر نزدخداوند ظهور قائم ماست هر که در گفته من شک کند خدا را در حال کفر و انکار او دیدار کند.

روزی .

روزی رسان .

قرآن .
((خداست روزی رسان و اوست دارنده نیرویی سخت استوار)).
ـ در وحـی گـذشـتـه (به انبیای پیشین)آمده است : ای آدمی ! من تورا از خاک و سپس از نطفه بیافریدم و در آفرینش تو ناتوان نماندم آیا در رساندن به
هنگام گرده نانی به تو درمانده ام ؟
.
ـ امـام عـلـی (ع) : از جـمـله اندرزهای لقمان به فرزندش این بود : فرزندم ! کسی که در به دست آوردن روزی یـقینش (به خدا) اندک و نیتش (به
روزی رسان) سست است باید از این نکته عبرت آموزد که خدای تبارک و تعالی او را درسه مرحله از خلقتش روزی داد بدون آن که خودش در آنها
کـسب و تدبیری داشته باشد پس خدای تبارک و تعالی در مرحله چهارم نیز روزی او را خواهد داد در رحـم مادرش و از شیرمادرش و از در آمد
والدینش روزی او را داد تا آن که بزرگ شد و عقلش رشـد کـرد ومـسـتـقـلا بـه کـسـب در آمـدپـرداخـت در این هنگام , بر خود سخت گرفت و به
پـروردگـارش بـدگمان شد و از ترس تنگدستی و یقین نداشتن به وعده خدای تبارک و تعالی , حقوق مالی خود (نسبت به دیگران)را نادیده گرفت و خود
و خانواده اش را در سختی و تنگنا قرار داد.
ـ امام صادق (ع) : خدایی که برای چند برابر شدن خوبی ها و پاک شدن بدی هایت به او امیدبسته ای , برای بهبودی حال و روز دخترانت نیز به همو
امید بند.

زیاد و کم شدن روزی .

قرآن .
((پـروردگـار تـو در رزق هـر کـس کـه بـخـواهد گشایش می دهد یا تنگ می گیرد , زیرا او به بندگانش آگاه و بیناست)).
((روز دیـگـر آن کسان که دیروز آرزو می کردند که به جای او می بودند , گفتند : شگفتا که خدا روزی هر کس را که خواهدفراوان کند یا تنگ سازد اگر خدا به ما نیز نعمت فراوان داده بود , ما را نیز در زمین فرو می برد وشگفتا که کافران رستگارنمی شوند)).
((بگو : پروردگار من است که روزی هرکس را که بخواهد فراوان می کند و بر هر که بخواهد تنگ می گیرد , ولی بیشترمردم نمی دانند)).
ـ امام علی (ع) : بهره هر کسی , همچون قطره های باران که از آسمان به زمین فرود می آید , به هر کس کم و بیش آنچه سهم اوست می رسد پس ,
اگر یکی از شما در خانواده یا مال یا وجود برادرش اندک فزونی دید نباید مایه فتنه او شود.
ـ اختیار کم و زیاد شدن روزیها جز در دست روزی رسان نیست .
ـ روزیهای آنان را تقسیم کرد و آثارو اعمال و تعدادشان را شماره کرد.

حکمت کاهش و افزایش روزی .

قرآن .
((اگـر خدا روزی بندگانش را افزون کند , در زمین فساد می کنند , ولی به اندازه ای که بخواهد روزی می فرستد , زیرا بر بندگان خود آگاه و بیناست)).
((خـدا , روزی بـعـضـی از شـما را از بعضی دیگر افزون کرده است پس آنان که فزونی یافته اند از روزی خـود بـه بـنـدگـان خویش نمی دهند تا همه در روزی یکسان شوند آیا نعمت خدا را انکار می کنید؟
)).
((آرزو مکنید آن چیزهایی را که بدانها خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده است مردان را از آنـچـه کنندنصیبی است و زنان را از آنچه کنند نصیبی و روزی از خدا خواهید که خدا بر هر چیزی آگاه است)).
ـ امام علی (ع) : روزیها را مقدر فرمود و آن گاه آنها را زیاد و کم و به تنگی و فراخی عادلانه تقسیم کـرد , تـا هـر کـه را بـخـواهـد به وسعت روزی و یاتنگی آن بیازماید و از این طریق سپاسگزاری و شکیبایی توانگر و تهیدست را به آزمایش گذارد.
ـ دربـاره آیـه ((بـدانید که دارایی ها و فرزندان شما مایه آزمایش است)) , فرمود : یعنی خداوندبه وسیله دارایی ها و فرزندان مردم را می آزماید تا معلوم شود چه کسی از روزی خود ناخشنوداست و چه کسی به قسمت خویش راضی و خشنود می باشد.

تضمین روزی .

قرآن .
((چه بسیار جنبندگانی که یارای تحصیل روزی خویش ندارند و خدا آنها و شما را روزی می دهد و او شنوا و داناست)).
((هـیـچ جـنبنده ای در روی زمین نیست , جز آن که روزی اش بر عهده خداست و موضع و مکان آن را می داند , زیرا همه در کتابی روشنگر (لوح محفوظ) آمده است)).
ـ امام علی (ع) : هر جانداری , روزی خود را دارد.
ـ بـه ایـن مـورچه بنگرید که با آن همه کوچکی و ظرافت اندام که تقریبا به چشم نمی آیدروزیش تـضـمـیـن شده و به فراخور حالش روزی او می رسد ,
خداوند منان و بخشنده از او غافل نیست و پروردگار جزا دهنده او را نیز محروم نساخته است , اگر چه در دل تخته سنگی سیاه وخشک و یا در میان
صخره ای سخت باشد.
ـ این کلاغ است و آن عقاب , این کبوتر است و آن شتر مرغ هر مرغی را به نامش خوانده وروزی او را ضمانت کرده است .
ـ مردم نانخورهای خدایند خداوند روزی آنها را ضمانت و خوراکشان را مقدر کرده است .
ـ امام سجاد(ع) , در حمد و ستایش خدای عزوجل , می فرماید : و از رزقی که عطا فرموده برای هر جـانداری بهره مشخصی ازروزی قرار داده است و به هرکس روزی بیشتر دهد کسی نمی تواند از آن بکاهد و به هرکس روزی کمتر دهد کسی نمی تواند بر آن بیفزاید.

تضمین روزی برای جوینده روزی .

ـ امام علی (ع) : روزی را بجویید , زیراروزی برای جوینده آن ضمانت شده است .
ـ ابـو عبیده به امام صادق (ع) عرض کرد: ((دعا کن که خداوند روزی مرا در دست بندگانش قرار نـدهد)), امام (ع) فرمود : خداوند چنین کاری نمی کند او روزی بندگان را در دست یکدیگر قرار داده است , اما از خدا بخواه که روزیت را در دست بندگان خوبش قرار دهد , که این از خوشبختی است .
ـ امـام صـادق (ع) : از طلب روزی حلال دست مکش , زیرا طلب روزی حلال تو را در دینت یاری می رساند پای اشترت را ببند و به خدا توکل کن .

روزی تضمین شده شما را از انجام فرایض باز ندارد.

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : مبادا با پرداختن به کسب روزی تضمین شده از آنچه بر تو واجب شده است بازمانی , زیرا قسمت تو از روزی می رسد و آنچه قسمت تو نباشد به آن دست نمی یابی .
ـ امام عسکری (ع) : مبادا روزی ضمانت شده , تو را از کار واجبی باز دارد.
ـ امام علی (ع) : خداوند روزی شما را تضمین کرد و به کار (انجام واجبات) فرمان داده شده اید پس , طـلـب روزی تضمین شده نباید برای شما مقدم بر اعمال واجب باشد , لیکن به خدا سوگند که شـک بـر شـمـا عـارض شده و اوهام نادرست با یقین در آمیخته است , چندان که آنچه برای شما
تـضـمـیـن شـده گـویـی به صورت امری واجب در آمده و گویی آنچه واجب شده ازدوش شما برداشته شده است .

حرص زدن و افزایش روزی .

ـ امـام صـادق (ع) : امـیـر الـمـؤمـنین (ع) بارهامی فرمود : به یقین بدانید که خدای تعالی اجازه نـمـی دهـد بنده بر آنچه در قرآن حکیم برایش مقدرشده پیشی گیرد , هر چند سخت بکوشد و با تـمام توان چاره اندیشد و ترفند زند ای مردم ! هیچ انسانی باهوش و ذکاوت خود نمی تواند تغییری در
جـهـت افـزایش روزی خود پدیدآورد وازروزی هیچ فقیری ,به سبب کم هوشی او , کم نمی شود کسی که این نکته را بداند و به آن عمل کند بیش از
همه آسایش دارد و سود برده است .
ـ امـام عـلـی (ع) : بـسـا انسانهایی که (درطلب روزی) خود را به رنج می افکنند , اما در سختی و تنگدستی به سر می برند و بسا کسانی که در طلب
روزی میانه روی می کنند و دست تقدیر آنان را یاری می رساند.
ـ بـدانـیـد کـه آنـچـه خـداونـد برای بنده مقدر کرده است , بی کم و کاست به او برسد هر چند درچـاره انـدیـشـی و پـیـدا کـردن راهـهـای کسب روزی
ناتوان باشد و نیز بیش از آنچه خداوند برایش مقدر کرده به او نرسد , هر چند بسیار زرنگ و چاره اندیش باشد.
ـ پیامبر خدا(ص) : نه حرص زدن حریص روزی را به طرف او می کشاند و نه ناخوش داشتن کسی از روزی , آن را از او باز می دارد.
ـ امام علی (ع) : آن روزی , که بی کوشش به کسی عطا نشود , با کوشش هم به او داده نمی شود.
ـ در نامه خود به عبداللّه بن عباس , می فرماید : اما بعد , بدان که تو بر مرگ خویش پیشی نخواهی گرفت و آنچه روزی تو نیست نصیبت نمی شود.

ثمره ایمان داشتن به مقدر بودن روزی .

ـ امام صادق (ع) : اگر روزی مقدر است ,پس حرص زدن چرا؟
.
ـ امام علی (ع) : آزمندی به دنیا را رها کن و به زندگی طمع مبند.
زیرا روزی قسمت شده است و تلاش انسان بی فایده .
هر که طمع می ورزد فقیر است و هرکه قناعت می کند غنی است .
ـ امام حسین (ع) , پس از شنیدن خبر شهادت مسلم , فرمود:.
اگر دنیا ارزشمند به شمار می آید هر آینه سرای پاداش خداوندعالی تروارزنده تراست .
اگر روزی ها قسمت شده و مقدر است پس ناآزمندی انسان در روزی زیباتر و برازنده تر است .

فراخی روزی و حماقت .

ـ امام صادق (ع) : خدای تعالی روزی احمقان را فراخ گردانید تا خردمندان درس عبرت بگیرند و بدانند که دنیا با تلاش و زرنگی به دست نمی آید.
ـ خـدای تـعالی به یکی از پیامبران خود وحی فرمود که : آیا می دانی چرا احمق را روزی می دهم ؟
عرض کرد : نه فرمود : تا خردمند بفهمد که روزی با زیرکی و چاره گری به دست نمی آید.
ـ امام علی (ع) : روزی به حماقت موکول شده است و محرومیت به خردمندی و بلا به صبر.
ـ اگـر روزی هـا بـه سـبـب بـهـره مـنـدی ازعـقل و خرد می رسید هر آینه بهایم و احمقان زنده نمی ماندند.

تشویق به میانه روی در طلب روزی .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : همانا جبرئیل در دلم چنین افکند که هیچ کس نمیرد تا روزیش را به طور کـامـل دریـافـت کند , پس از خدا بترسید و درطلب روزی میانه روی کنید و دیر رسیدن روزی شـمارا وادار نکند که آن را از راه غیر حلال بجویید , زیرا آنچه نزد خداست جز با طاعت او به دست نمی آید.
ـ امـام عـلـی (ع) , بـه فـرزنـد خـود حـسـن (ع) , فـرمـود : فـرزنـدم ! به جاست که نصیحت مرا دربـاره بـی اعتنایی به دنیا گوش کنی و از آن دل برکنی و از دنیا دوری کنی و اگر نصیحت مرا درباره آن نپذیری یقین بدان که تو (در دنیا) هرگز به آرزویت نمی رسی و از مرگ رهایی نداری , زیـرا تـونـیـز همان راهی را می روی که دیگران پیش از تو رفتند , پس در طلب (دنیا) آرام باش و بـرای تـحـصـیـل روزی جـانـب اعـتدال نگه دار , چه , بسا تلاشی که به نابودی سرمایه انجامد و هرجوینده ای یابنده و کامروا نباشد و هرکه راه اعتدال پوید نیازمند نشود.
ـ از دنـیـا آنچه به تو رسد برگیر و آنچه را به تو پشت کرده است رها کن , و اگر چنین نمی کنی دست کم در طلب دنیا راه اعتدال بپوی .
ـ دنـیا نوبتی است و دولت آن دست به دست می گردد , پس , با زیباترین شیوه , بهره خود رااز آن بخواه .

معیار برای طلب روزی .

ـ امـام حـسـن (ع) : در طـلـب روزی مانندکسی که برای چیره شدن (بر دشمن) پیکار می کند , کـوشش مکن و به تقدیر نیز چندان تکیه مکن که از
کار و کوشش دست کشی , زیرا در جستجوی فضل و روزی خدا بر آمدن از سنت است و پوییدن راه اعتدال در طلب روزی از عفت است نه عفت روزی را از انـسـان دور مـی کـندو نه حرص روزی زیاد می آورد , چه , روزی قسمت شده است و حرص زدن موجب افتادن درورطه گناهان می شود.
ـ امام صادق (ع) : طلب تو در کسب معیشت بالاتر از کسی باشد که کسب معیشت را فرو گذاشته و پایین تر از طلب شخص حریصی که خشنودی
ودلبستگی اوبه دنیاست , بلکه میانه رو و عفیف باش و از سستی وتنبلی دوری کن وبرای کسب آنچه (از روزی) که مؤمن را گریزی از آن نیست تلاش کن .

روزی و جوینده اش .

ـ امام علی (ع) : روزی , جوینده کسی است که نجویدش .
ـ پـیامبر خدا(ص) : اگر آدمی همچنان که از مرگ می گریزد از روزی می گریخت , باز روزی به او می رسید همچنان که مرگ به او می رسد.
ـ همچنان که مرگ بنده را می جوید روزی نیز او را می جوید.
ـ به امام علی (ع) عرض شد : اگر در خانه کسی را به رویش ببندند و تنها رهایش کنند ,روزیش از کجا به او می رسد؟
فرمود : از همان جا که مرگش می رسد.
ـ پیامبر خدا(ص) : روزی بنده سرسخت تر از اجلش , در جستجوی اوست .

انواع روزی .

ـ امام علی (ع) : روزی دو گونه است :یک روزی که تو آن را می جویی و روزی دیگری که آن تو را می جوید , که اگر تو نزد آن نروی آن روزی نزد تو می آید پس غم سالت را بر غم روزت افزون مکن روزی هـر روزبـرای همان روز تو کافی است اگر آن سال (که غم روزیش را می خوری)
از عمر تو بـاشـد خـدای تـعـالی فردای هر روزی قسمت آن روز را به تو خواهد داد و اگر آن سال از عمر تو نـبـاشـد ,غم روزی آن را چرا می خوری ؟
هیچ کس برای رسیدن به آنچه روزی توست بر تو پیشی نـگـیـرد وهـیچ چیره شونده ای در به چنگ آوردن روزی تو مغلوبت نکند و رزقی که برایت مقدر شده بیدرنگ به تو برسد.
ـ روزی بـر دو گونه است : آن که بجوید و آن که بجویندش پس , کسی که دنیا را بجوید مرگ در جستجوی او بر آید تا اورا ازاین جهان بیرون کند و کسی که آخرت را بجوید دنیا در طلب او برآید تا او روزی کامل خود رااز او بستاند.
ـ روزی دو گـونه است : یک روزی که تو در پی آنی و روزی دیگری که آن در پی توست و اگر تو سراغش نروی او خود نزد تو آید.

رسیدن روزی از جایی که انسان گمانش را هم نمی برد.

ـ امـام صادق (ع) , در پاسخ به سؤال محمدبن مسلم از آیه ((و هرکه از
خدا بترسد , خداوند برایش راه برون شدن قرار دهد و ازجایی که گمانش
را
ندارد روزیش دهد)) , فرمود : در همین دنیا.
ـ خـدای عـزوجـل چـنـیـن خـواسـتـه اسـت که روزی مؤمنان را از جایی
رساند که گمانش را هم نمی برند.
ـ خدای عزوجل روزی مؤمنان را از جایی می رساند که فکرش را هم نمی
کنند ,علتش این است که وقتی مؤمن نداند روزیش از کجا خواهد رسید
زیاد دعا می کند.
ـ پیامبر خدا(ص) : اگر شما چنان که شایدبه خدا توکل کنید , همچنان که
پرنده را روزی می دهد شما را نیز روزی خواهد داد پرندگان گرسنه می
روند و سیر بر می گردند.
ـ امـام عـلـی (ع) : کسی که خداوند عزوجل روزیش را برساند بدون آن
که برای رسیدن به آن قدم بـرداشـتـه بـاشد و دستش را دراز کرده باشد
و
سخنی گفته باشد و دامن به کمر زده باشد و به آن پرداخته باشد , از
شمار کسانی است که خدای عزوجل در کتابش از آنان یاد کرده و فرموده
است :
((و هـر که از خدا بترسد خداوند راه برون شدن برای او قرار دهد و از
جایی که گمانش راندارد روزیش دهد)).
ـ امـام صـادق (ع) , درباره آیه ((و هرکه از خدا بترسد برای او راه برون
شدن قرار دهد)) , فرمود : ایـنـان گـروهـی از شـیـعیان ناتوان وتهیدست
ما هستند که نمی توانند نزد ما بیایند و سخنان و احادیث ما را بشنوند و از
دانش مابهره مند شوند لذا گروهی که وضع مالیشان از آنها بهتر است بار
سفر
بر می بندند و پول خود راخرج می کنند و رنج و خستگی سفر را متحمل
می شوند تا آن که نزد مـا مـی آیـنـد و گفته ها واحادیث ما را می شنوند و
بر
می گردند و برای آنها (شیعیان تهیدست) بازگو می کنند و اینان احادیث ما
را می فهمند و آنان نمی فهمند و تباه می کنند این گروه همان کسانی
هستند که
خداوند عزوجل آنها را از تنگنا خارج می سازد و روزیشان را ازجایی که
گمانش را هم نمی برند, می رساند.

ـ دربـاره آیـه ((و او را از جایی که گمانش را نمی برد روزی می دهد)) ,
فرمود : یعنی به آنچه که عطایش فرموده است برکت وفزونی می بخشد.
ـ امـام سـجـاد(ع) ـ در دعـا ـ : خـدایا! برمحمد و آل او درود فرست و مرا
از کسب رنج آور روزی بـی نیاز گردان و از جایی که گمانش نمی رود
روزیم ده , تا به سبب طلب روزی از عبادت تو باز نمانم و بار گران
پیامدهای (ناگوار)کسب روزی را به دوش نکشم .

غم روزی فردا خوردن .

ـ پـیـامبر خدا(ص) : غم روزی را مخور ,زیرا خدای تعالی می فرماید : ((و هیچ جنبنده ای در روی زمـیـن نیست مگر آن که روزی او به عهده خداست)) , و فرموده است : ((و روزی شما و هرچه به شما وعده داده شده در آسمان است)) , و فرموده است : ((اگر خدا به تو محنتی برساند هیچ کس جز او دفعش نتواند کرد و اگر به تو خیری برساند بر هر کاری تواناست)).

ـ غم روزی فردا را مخور , زیرا هر فردایی روزی خود را می آورد.

ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد! از سه بنده درشگفتم : و از بنده ای که به اندازه خوراک یک روز خود سبزیجات یا جزآن دارد و غم فردایش را می خورد.

ـ امام صادق (ع) : هرکه غم روزی خودرا بخورد , برایش یک گناه محسوب شود.

تاخیر در رسیدن روزی .

ـ امام کاظم (ع) : کسی که خدا را بشناسدنباید در دیر رسیدن روزی , او را کند بشمارد و به قضا و قدرش بدبین باشد.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : خـدای پـاک و بـزرگ مـی فـرمـاید : آن بنده ام که مرا در رساندن روزی کندمی شمارد, بترسد از این که به خشم آیم و دری از
دنیا را به رویش بگشایم !.
ـ امـام رضا(ع) : در گنجی که خدای عزوجل چنین از آن خبر داده است ((و زیر آن گنجی برای آن دو بود)) آمده بود : کسی که خدا را بشناسد نباید در قضای الهی به او بدگمان و بدبین باشد و در رساندن روزی وی را کندبشمارد.

در هنگام تاخیر روزی چه باید کرد؟ .

ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه خداوند تعالی به او نعمتی ارزانی دارد , باید خدای تعالی را حمد و سپاس گوید و هرکه روزیش به تاخیر افتد ازخداوند آمرزش بخواهد.

ـ امام علی (ع) , در سفارش به کمیل , فرمود : هر گاه در روزی تو تاخیر و تنگی پدید آمدآمرزش بخواه تا روزی را بر تو فراخ گرداند.

ـ امام صادق (ع) : هر گاه در روزیت تاخیر و تنگی دیدی زیاد استغفار کن , زیرا خدای عزوجل در کـتـاب خـود فـرمـوده است : ((از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او بسیار آمرزنده است , تا از آسـمـان بـرایتان پی در پی باران فرستد و شما را به اموال و فرزندان مدد کند)) یعنی در دنیا ((و برای شما بهشتها قرار دهد)) یعنی در آخرت .

ـ پـیـامبر خدا(ص) : کسی که در روزی خود تاخیر و تنگی بیند , باید زیاد تکبیر بگوید وکسی که اندوهش زیاد شود , بسیار استغفار کند.

دعا کردن برای روزی .

قرآن .
((و شـب و روز را دو آیـت [از آیـات خـدا] قرار دادیم آیت شب را تاریک گردانیدیم و آیت روز را روشـن تـا بـه طـلب رزقی که پروردگارتان مقرر داشته است , برخیزید و شمارسالها و حساب را بدانید و ما هر چیزی را به تفصیل بیان کرده ایم)).
((و گروهی دیگر به طلب روزی خدا به سفرمی روند)).
ـ امام صادق (ع) : خداوند روزیها را میان بندگان خود تقسیم کرد و مقدار فراوانی را زیادآورد که میان هیچ کس تقسیم نکرد خداوند فرموده است :
((و از خدا فضل او را بخواهید)).
ـ امـام باقر(ع) : روزیها معین و تقسیم شده است , و خدای را فضل و زیادتی است که آن را ازطلوع فـجر تا طلوع خورشید تقسیم می کند و این فرموده اوست که : ((از خدا فضل او رابخواهید)) امام سپس فرمود : ذکر خدا بعد از طلوع فجر در تحصیل روزی مؤثرتر است از سفرکردن و کوشیدن .

قناعت به روزی کم .

ـ امام صادق (ع) : هرکه به اندک روزی خدا رضایت دهد , خداوند نیز به اندک عمل اورضایت دهد.
ـ در تـورات نـوشته شده است : هر که به روزی اندک خدا قانع باشد , خداوند نیز به اندک عمل او قناعت کند و هرکه به اندک مال حلال رضایت دهد ,
زحمتش کم شود و در آمدش پاکیزه گردد و از مرز زشتکاری بیرون رود.
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه به آنچه خداوند روزیش کرده خرسند باشد , خوش و خرم بماند.
ـ خـدای تـعـالی به عزیر(ع) وحی فرمود: هرگاه از جانب من به تو رزقی رسید به مقدار اندک آن نگاه مکن , بلکه به کسی بنگر که آن را به تو ارزانی
داشته است .

عوامل رساننده و افزاینده روزی .

ـ امام صادق (ع) : هرکه با خانواده خود نیکوکار باشد , روزیش زیاد شود.
ـ نیکوکاری , روزی را زیاد می کند.
ـ خوشخویی , روزی را زیاد می کند.
ـ امام علی (ع) : گنجهای روزی , در اخلاق خوش نهفته است .
ـ سختگیری , اخلاق را تباه می کند , آسانگیری (بر اهل و عیال و در معاملات) روزی ها راسرازیر می کند.
ـ پیامبر خدا(ص) : روزی کسی که اطعام می کند , سریعتر از فرو رفتن کارد در کوهان شتر , به سویش می آید.
ـ امام علی (ع) : کمک مالی کردن به برادر دینی , روزی را زیاد می کند.
ـ امانتداری , روزی را می افزاید.
ـ امام باقر(ع) : پشت سر برادرانت دعا کن , که این کار روزی را به طرف تو سرازیر می کند.
ـ به رسول خدا(ص) عرض شد : دوست دارم روزیم زیاد شود , فرمود : پیوسته در حال طهارت و پاکیزگی باش , روزیت افزایش می یابد.
ـ پیامبر خدا(ص) : صدقه زیاد بدهید , تا خداوند به شما روزی بدهد.
ـ امام علی (ع) : با صدقه دادن , روزی را فرود آورید.
ـ امام باقر(ع) : زکات دادن , روزی را می افزاید.
ـ امام علی (ع) : هر که خوش نیت باشد , روزیش زیاد شود.

عوامل روزی بر.

ـ امام باقر(ع) : بنده گناه می کند و به سبب آن روزی از او گرفته می شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه حقی از حقوق برادر مسلمان خود را پایمال سازد , خداوند برکت روزی را بر او حرام گرداند مگر آن که توبه کند.
ـ امام صادق (ع) : حرامخواری زیاد , روزی را می برد.

به دنبال مال حلال .

ـ پیامبر خدا(ص) : عبادت ده جز دارد,که نه جز آن طلب روزی حلال است .
ـ کسی که برای کسب هزینه خانوده اش زحمت بکشد , مانند مجاهد در راه خداست .
ـ امام رضا(ع) : کسی که برای تامین مخارج خانواده اش در طلب روزی خدا بر آید , پاداشش بیشتر از کسی است که در راه خداجهاد می کند.
ـ امام صادق (ع) : کسی که از رفتن به دنبال معاش خجالت نکشد , زحمتش کم گردد , خیالش آسوده باشد و خانوده اش را در نعمت قرار دهد.
ـ کسی که دوست نداشته باشد مال حلال به دست بیاورد تا با آن آبروی خود را حفظ کند و قرضش را بپردازد , از هر خیر و خوبی بی بهره است .
ـ هرکه به منظور بی نیازی از مردم و رسیدگی به همسایه , در طلب دنیا بر آید با چهره ای چون ماه شب چهارده خدا را دیدار کند.
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه برای کسب درآمد حلال , خود را به رنج افکند, آمرزیده است .
ـ خداوند دوست دارد که بنده خود رادر راه به دست آوردن روزی حلال خسته ببیند.
ـ امام صادق (ع) : بنده آن زمان نزدخداوند گرامی تر است , که در صدد کسب درهمی (حلال) برآید و نتواند به آن دست یابد.

کسب در آمد حلال واجب است .

ـ پیامبر خدا(ص) : کسب در آمد حلال , بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است .
ـ طلب روزی حلال , بعد از فرایض , واجب است .
ـ کسب درآمد حلال , بر هر مسلمانی واجب است .
ـ کار کردن برای کسب درآمد حلال , جهاد است .

تشویق به خوردن از دسترنج خود.

ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه از دسترنج خودبخورد مانند برق جهنده از صراط بگذرد.
ـ هرکه از دسترنج خود بخورد ,خداوند با نظر رحمت به او بنگرد و هرگز عذابش نکند.
ـ هـرکـه از دسترنج حلال خود بخورد, درهای بهشت به رویش گشوده شود و از هردر که خواهد وارد شود.
ـ هرکه از دسترنج خود گذران زندگی کند , روز قیامت درشمار پیامبران باشد و پاداش پیامبران بگیرد.
ـ امـام صـادق (ع) : امـیر المؤمنین (ع) بیل می زد و کشاورزی و نهالکاری می کرد آن حضرت هزار بنده را از مال و دسترنج خود خرید و آزاد
کرد.
ـ روایت شده است که مولایمان امیرالمؤمنین (ع) وقتی از جهاد فراغت می یافت , به آموزش دادن مردم و داوری میان آنهامی پرداخت و هرگاه این
کارها را تمام می کرد در باغی که داشت مشغول کار می شدودرهمان حال ذکرخدای جل جلاله می گفت .
ـ فـضـل بن ابی قره : خدمت امام صادق (ع) که در باغش مشغول کار بود رسیدم و عرض کردیم : خدا ما را فدای شما کند , اجازه بدهید ما برایتان
کار کنیم یا غلامان این کار را انجام دهند حضرت فرمود : نه , مرا به حال خودبگذارید , زیرا دوست دارم خداوندعزوجل مرادرحال کارکردن
وزحمت کشیدن برای کسب روزی حلال ببیند.

بار هزینه خود و خانواده رانباید به دوش دیگران انداخت .

ـ مفضل بن عمر : از برخی چیزهای دنیا در راه آخرت کمک بگیرید , زیرا شنیدم که امام صادق (ع) می فرمود : از برخی چیزهای دنیا در راه آخرت کمک بگیرید و سربار مردم نباشید.
ـ پیامبر خدا(ص) : ملعون است , ملعون است کسی که هزینه خانواده خود را تامین نکند.
ـ امام صادق (ع) : در گناه مرد همین بس که خانواده خود را بی سرپرست رها کند.

بی نیازی از مردم .

ـ امـام عـلـی (ع) , در وصیت به فرزندبزرگوارش حسن (ع) , فرمود :
اگر توانی کاری کنی که از کـسـی جز خداوند نعمتی به تو نرسد ,چنین کن
, زیرا تو به قسمت خویش خواهی رسید و سهم و نـصـیـب خـود را
خـواهـی گـرفت , والبته روزی اندکی که از سوی پروردگار پاک رسد برتر
و
ارزشمندتر است از نعمت بسیاری که از آفریدگان او به تو رسد , گر چه
همه چیز از اوست .
ـ عبد الاعلی , وابسته آل سام : در یک روز داغ تابستانی در یکی از راههای
مدینه به امام صادق (ع) بـرخـوردم عـرض کـردم : فـدایـت شوم , با آن
مقامی که نزد خدای عزوجل و قرابتی که با رسول خـدا(ص) داریـد در
چـنین روزی خود را به زحمت انداخته اید؟
فرمود : ای عبد الاعلی !در طلب روزی بیرون آمده ام تا از امثال تو بی
نیاز باشم .

تقدیر روزیها از حلال است .

ـ امام باقر(ع) : خداوند برای هرکسی روزی حلالی مقرر داشته که به سلامت به او خواهد رسید از طرف دیگر روزی حرام نیز دردسترس او قرار
داده است که اگر انسان روزی خود را از آن حرام به دست آورد خداوند درعوض روزی حلالی را که برای او مقدر کرده است از او باز خواهد
داشت و غیر از این دوروزی (حلال مقدر و حرام در دسترس) روزیهای فراوان دیگری نیز نزد خداوند هست .
ـ امام علی (ع) وارد مسجد شد و به مردی فرمود : مواظب این استر من باش , اما او دهنه استررا در آورد و آن را با خود برد علی (ع) بعد از
تمام کردن نماز از مسجد بیرون آمد و دو درهم در دست گرفته بود تا به آن مرد پاداش دهد , اما دید استر به حال خود رهاست آن دو درهم رابه یکی
از غلامان خود داد که دهنه ای بخرد غلام به بازار رفت و دهنه مسروقه را در آن جا دیدو به دو درهم خرید و نزد آقایش برگشت و علی (ع) فرمود
: ((بنده به سبب بی صبری , خودش را از روزی حلال محروم می کند و بیشتر از روزی مقدر هم نصیبش نمی شود)).
ـ پیامبر خدا(ص) : هر بنده ای که از حلال شرم کند, خداوند او را به حرام گرفتار سازد.
ـ در حدیث معراج , می فرماید : بر گروهی گذشتم که در برابرشان سفره هایی از گوشت پاکیزه و سفره هایی از گوشت ناپاک بود , اما آنها از
گوشتهای ناپاک می خوردند و به پاکیزه دست نمی زدند پرسیدم : ای جبرئیل ! اینها کیستند؟
گفت : اینها کسانی هستند که مال حرام می خورند و حلال را فرو می گذارند.

روزی حلال قوت برگزیدگان (خدا) است .

ـ احـمد بن محمد بن ابی نصر : به ابوالحسن (رضا(ع)) عرض کردم : فدایت شوم ! من دعا می کنم کـه خـدای عـزوجـل مرا روزی حلال دهد حضرت فرمود : می دانی حلال چیست ؟
عرض کردم : فـدایـت شـوم , تـا جـایـی کـه مـامی دانیم , کاسبی پاک و بی غل و غش حضرت فرمود : علی بن الـحـسـین (ع) می فرمود : روزی حلال قوت برگزیدگان (خدا) است , اما تو در دعای خود بگو : خدایا! از روزی فراخت به من عطا کن .

بهترین روزی آن است که انسان را کفایت کند.

ـ پیامبر خدا(ص) : خوشا به حال کسی که مسلمان باشد و زندگیش به قدر کفاف .
ـ خـدایـا! بـه مـحمد و خاندان محمد و به کسی که محمد و خاندان او را دوست دارد , پاکدامنی وروزی به قدر کفاف عطا فرما و به هرکه محمد وآل
محمد را دشمن دارد مال و فرزند روزی کن .
ـ ای ابـاذر! مـن دعـا کـردم کـه خداوندجل ثناؤه روزی دوستدار مرا به قدر کفاف عطا کند وبه دشمن من مال و فرزند زیاد دهد.
ـ بار خدایا! کسی را که به تو ایمان آورد و به رسالت من گواهی دهد شیفته دیدارت گردان و قضا و قـدرت را بـر او آسـان فـرما و ازدنیا بهره اندکی
نصیب او کن و آن را که به تو ایمان نیاورد و به رسـالت من گواهی ندهد , شیفته دیدار خودت مگردان و قضا و قدرت را بر او آسان مکن و از دنیا بهره زیادی عطایش فرما.
ـ هـرگـاه خواستید برای یک نفریهودی و مسیحی دعا کنید بگویید : خدا مال و فرزندانت را زیاد کند.
ـ بهترین روزی آن است که به قدر کفایت باشد.
ـ امـام عـلـی (ع) ـ در دعـای خـود ـ : خـدایـا!با توانگری (بخشیدن به من) آبرویم را نگه دار و به تنگدستی حرمتم را از بین مبر تا (بر اثرتنگدستی)
از روزی خواران تو روزی خواهم و دست ترحم بـه سوی بندگان بدکردار تو درازکنم و ناچار شوم از کسانی که به من چیزی می بخشند ستایش کـنم و ازکسانی که نمی بخشند نکوهش نمایم , حال آن که در پس اینها بخشیدن و نبخشیدن به دست توست و تو بر همه چیز توانایی .
ـ امام سجاد(ع) ـ بخشی از دعای آن حضرت در زمینه خویهای نیک و رفتارهای پسندیده ـ : خدایا! مرا بی نیاز کن و روزیت را برمن گشایش ده و به
انتظار کشیدن (برای روزی) گرفتارم مفرما.
ـ نـیـز در هـمان دعا ـ : تاج بی نیازی بر سرم نه و حسن ولایت و سرپرستی را نصیبم فرما وهدایت درست و حقیقی را ارزانیم دار و بر اثر توانگری
گمراهم مساز و زندگی آسوده وبی رنج را به من عطا فرما و زندگیم را پر رنج و دشوار قرار مده .
ـ نیز در همان دعا ـ : با توانگری آبرویم را نگهدار و به تنگدستی حرمتم را

از بین مبر که بر اثر آن از کـسـانـی روزی بخواهم که روزی خوار تو هستند و از بندگان پست و بدکردار تو عطا و بخشش طـلـبـم و در نـتـیـجه , به ستایش آن که به من بخشیده و نکوهش آن که از من دریغ کرده است گرفتار شوم حال آن که بخشیدن و نبخشیدن در حقیقت به دست توست .
ـ پیامبر خدا(ص) : روزی اندک و بسنده بهتر است از روزی بسیار و بازدارنده (از یاد خدا).

بسندگی به کفاف .

ـ امام علی (ع) : آن کس که به اندازه کفاف بسنده کرد , به آسایش دست یافت و از زندگی آسان و خوشی برخوردار شد.
ـ امام صادق (ع) : در انجیل آمده است که عیسی (ع) عرض کرد : بار خدایا! صبح یک گرده نان جو و شب گرده ای دیگر مرا روزی فرما و بیش از این روزیم مده که دچار طغیان شوم .

روستا.

روستا و نادانی .

ـ پیامبر خدا(ص) : ای علی ! در روستا سکونت مکن , زیرا که پیران روستا نادانند و جوانانش شرور و ددمنش اند و زنانش بی پرده و حجاب و عالم
در میان آنها چونان لاشه مرداری است درمیان سگان .
ـ هرکه در دین خدا ورع و پارسایی نداشته باشد , خداوند اورا به سه چیز گرفتار سازد : یاجوانمرگش کند , یا به خدمتگزاری سلطان در آوردش
, یا در روستاها اسکانش دهد.
ـ شش گروهند که به سبب شش خصلت , بی حساب به دوزخ روند و روستائیان به سبب جهل و نادانی .
ـ روستا آغلی از آغلهای دوزخ است و در آن نه حدی اجرا می شود , نه نماز جمعه ای و نه جماعتی کودکانشان شرور و موذی اند , جوانانشان شیطان صفتند و پیرانشان نادانند , مؤمن درمیان آن ها گندیده تر از لاشه مردار است .

فرستاده .

فرستاده هرکس بیانگر خرد اوست .

ـ امام علی (ع) : فرستاده تو ترجمان خرد توست و نامه ات گویاترین سخنگوی توست .
ـ فرستاده تو ترجمان خرد توست و تحمل کردنت نشانه بردباری تو.
ـ فرستاده تو ترازوی ذکاوت (یا نجابت) توست و خامه ات گویاترین سخنگوی تو.
ـ از میزان خردمندی و ادب فرستاده ,به میزان خرد فرستنده پی برده می شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه پیکی نزد من فرستید , پیکی باشد خوش سیما و خوش نام .

نهی از کشتن فرستادگان .

ـ پیامبر خدا(ص) به دو فرستاده مسیلمه ـ : شما چه می گویید؟ گفتند : ما همان می گوییم که اومـی گـویـد پیامبر فرمود : اگر نبود که فرستادگان , نباید کشته شوند هر آینه گردن شما را می زدم .

رشوه .

رشوه .

ـ امـام علی (ع) : پیشینیان شما از این رو به هلاکت و تباهی در افتادند که مردمان را از حق (شان) بـاز داشـتند و آنان (ناچار با رشوه) آن را
خریدند و آنان را به ارتکاب باطل و نادرستی واداشتند و مردم هم از آن پیروی کردند.
ـ و شـمـا مـی دانـیـد کـه مـسـؤول و زمـامـدار نـامـوس و جـان و غـنـایـم (و اموال) و احکام و پـیـشـوایی مسلمانان , نباید شخصی بخیل باشد و نه در
حکم و داوری رشوه گیر باشد که در این صورت حقوق را ضایع و پایمال می کند و حق را به حقدار نمی رساند.

رشوه گرفتن حرام است .

ـ پیامبر خدا(ص) : ای علی ! بهای فروش مردار و سگ و شراب و کابین زن بدکاره و رشوه ستاندن در قضاوت و مزد پیشگوحرام است .
ـ امـام عـلی (ع) , درباره آیه ((بسیارحرام خوارند)) , فرمود : اینان کسانی هستند که مشکل برادر (دینی) خود را بر طرف می سازندو سپس هدیه
او را می پذیرند.
ـ امام صادق (ع) : رشوه گرفتن درقضاوت , از مصادیق حرام خواری است .

رشوه گرفتن کفر است .

ـ امام صادق (ع) : رشوه در قضاوت ,کفر ورزیدن به خداست .
ـ پیامبر خدا(ص) : از رشوه گرفتن دوری کنید که آن کفر محض است و رشوه گیر بوی بهشت را استشمام نمی کند.
ـ امـام صـادق (ع) : ای عـمـار! رشوه گرفتن در احکام و داوری ها کفر ورزیدن به خدای بزرگ و پیامبر اوست .

نکوهش رشوه دهنده ورشوه گیر و واسطه .

ـ پیامبر خدا(ص) : لعنت خدا بر رشوه دهنده و رشوه گیرنده .
ـ خدا لعنت کند کسی را که در کارقضاوت رشوه دهد و رشوه گیرد.
ـ خدا لعنت کند رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطه میان آن دو را.
ـ خدا لعنت کند رشوه دهنده و رشوه گیرنده و دلال میان آن دو را.
ـ رشوه ده و رشوه ستان در آتشند.

شیرخوارگی کودک .

شیر خوارگی کودک .

قرآن .
((و مادرانی که بخواهند شیردادن به فرزندان خود راکامل سازند , دو سال تمام شیرشان بدهند)).
((آدمـی را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او حامله شد و هرروز ناتوانتر می شد و پـس از دو سـال ازشـیـرش بازگرفت و سفارش کردیم که : مرا و پدر و مادرت را شکر گوی که سرانجام تو نزد من است)).
ـ پیامبر خدا(ص) : برای کودک , شیری بهتر از شیر مادرش نیست .
ـ امام علی (ع) : بنگرید که چه کسی فرزندان شمارا شیر می دهد , زیرا کودک با شیر رشد می کند.
ـ هـمـچـنـان کـه در کـار ازدواج دسـت بـه گـزیـنش می زنید , برای شیر دادن (کودک خود) نیزگزینش کنید , زیرا شیر طبایع را تغییر می دهد.
ـ امـام بـاقر(ع) : برای شیر دادن کودک خود دایه خوبروی استخدام کن و از دایه های زشت دوری کن , زیرا شیر (ویژگیهای مادررا به فرزند) سرایت می دهد.
ـ بر شما باد به (انتخاب) دایگان پاکیزه و زیبا (برای شیر دادن فرزندتان) , زیرا شیر اثر می گذارد.

دایه های ناشایسته .

ـ امام علی (ع) : کودکان خود را از شیرزنان بدکاره و دیوانه دور نگه دارید , زیرا شیر اثر می گذارد .
ـ زنـان کـم خـرد را بـه دایـگـی انـتـخـاب نـکـنید , زیرا شیر بر طبیعت انسان چیره می شود (و اثرمی گذارد).
ـ پـیامبر خدا(ص) : زنان کم خرد و زنان مبتلا به ضعف و آبریزش چشم را به دایگی (کودک خود) مگیرید , زیرا شیر اثر می گذارد.
ـ زنان کم خرد را به دایگی برنگزینید, زیرا فرزند با شیر رشد می کند.
ـ امام باقر(ع) : شیر زن یهودی ونصرانی و مجوسی را بر شیر زنازاده ترجیح می دهم .
ـ بـرادر امـام کـاظم (ع) , علی بن جعفر ,از آن حضرت پرسید اگر زنی فرزند نامشروعی بزاید آیا شـایـسـته و مناسب دایگی هست ؟
حضرت فرمود : نه شیر او مناسب است و نه شیر دخترش که از طریق نامشروع زاده شده است .
ـ امـام صـادق (ع) : زن مجوسی را برای شیر دادن فرزندت انتخاب نکن , اما زن یهودی و مسیحی اشکالی ندارد به شرط آن که شراب نخورند و از این کار بازداشته شوند.
ـ شیر دایه یهودی و مسیحی بهتر ازشیر دایه ناصبی (دشمن اهل بیت (ع)) است .

خرسندی 1 ((خرسندی به قضای الهی)).

خرسندی .

قرآن .

((خـداونـد از آنان خرسند است و آنان از او خرسندند آنان حزب خدایند بدانید که همانا حزب خدا رستگارانند)).

((پـاداش آنـان نـزد خـداونـد بهشتهای ماندگاری است که از زیر آنها رودها جاری است و برای هـمـیـشـه در آنـهـا جـاویـدانـنـدخـداونـد از آنـان خـشـنـود اسـت و آنـان از خـدا خشنودند این برای کسی است که از پروردگارش بترسد)).

ـ امـام حـسـن (ع) : هـرکـه بـه حـسن انتخاب خداوند تکیه کند , جز آن وضعی را که خدا برایش برگزیده است آرزوی داشتن وضعی دیگرنکند.

ـ امـام صـادق (ع) : رسول خدا(ص) درباره هیچ رخداد و پیشامدی نمی گفت کاش جز این اتفاق می افتاد.

ـ امام علی (ع) : رضایت نیکو همنشینی است .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : خدا را با خرسندی عبادت کن و اگر نتوانستی چنین باشی , پس در صبر و شکیبایی در برابر امور ناخوشایندخیر فراوان است .

ـ امام علی (ع) : هرکه از زمانه بنالد گله و ناله او به درازا کشد.

ـ ناملایمات و رنج ها را تحمل کن تا همواره خرسند باشی .

ـ هر گاه آن نشد که تو می خواهی از وضعی که داری دلگیر مباش .

ـ هر گاه آن نشد که تو می خواهی ,آن چه را هست بخواه .

ـ امام صادق (ع) : ما خاندانی هستیم که آنچه را برای دوستان خود دوست داریم از خدامی خواهیم و خـدا به ما عطا می کند و هرگاه آنچه را ما برای دوستان خود ناخوش می داریم خداخوش بدارد به آن خرسندیم .

خرسندی در راس طاعت خداست .

ـ امام صادق (ع) : خرسندی به آنچه خدا می کند , چه خوشایند بنده باشد یا ناخوشایند او , درراس فرمانبری از خداست .
ـ شکیبایی و راضی بودن نسبت به آنچه خدا می کند , خواه خوشایند بنده باشد یا ناخوشاینداو , در راس عـبـادت خـداست و هیچ بنده ای در پیشامدهای
خوشایند و ناخوشایند از خداخرسند نباشد مگر آن که برایش خیری باشد.

خرسندی بالاترین درجه یقین است .

ـ امـام سـجـاد(ع) : بـالاترین درجه زهد پایین ترین درجه ورع است و بالاترین مرتبه ورع کمترین درجه یقین است و بالاترین درجه یقین پایین ترین
درجه خرسندی (از خدا) است .
ـ راضی بودن به قضای ناخوشایند(خدا) از بالاترین درجات یقین است .
ـ راضی بودن به (قضای) ناگوار(خدا) والاترین درجه پرهیزگاران است .

خرسندی و ایمان .

ـ امام حسن (ع) : مؤمنی که از قسمت خود ناخشنود باشد و منزلت و وضعیت خود را ناچیز شمارد در حـالـی کـه حـاکـم بر او (و تعیین کننده سرنوشتش) خداست , چگونه می تواند مؤمن باشد (و ادعای ایمان کند)؟ .

ـ امـام صـادق (ع) : بـدانـیـد کـه هیچ بنده ای از بندگان خدا مؤمن نباشد مگر آن گاه که به هر خوب و بدی و خوشایند و ناخوشایندی که از خدا به او می رسد راضی باشد.

ـ امـام باقر(ع) , درباره آیه ((سوگند به پروردگار تو که ایمان نداشته باشند مگر آن گاه که تورا داور قرار دهند)) , فرمود : (منظور)تسلیم وخرسندی به قضای خداست .

ـ امام علی (ع) : سزاوارترین چیزها به ایمان راستین , رضا و تسلیم (در برابر قضای الهی)است .

ـ اگـر ایمان خود را استوار کرده ای , پس به آنچه به زیان تو و به سود تو حکم (و مقدر) شده است راضـی بـاش و بـه هیچ کس جز خدای سبحان امید مبند و منتظر آن چیزی باش که دست تقدیر برای تو آورد.

ـ رضا , خوش همنشینی است برای ایمان .

معنای خرسندی .

ـ پـیامبر خدا(ص) ـ به جبرئیل ـ : معنای خرسندی چیست ؟
جبرئیل گفت : آن که خرسنداست , از آقـای خـود خشم و ناخشنودی به دل نمی گیرد , خواه به چیزی از دنیا برسد یا نرسد ,وبه کار اندک خود نیز رضایت نمی دهد.

آنچه خرسندی می آورد.

ـ امام صادق (ع) : خداشناسترین مردم خشنودترین آنها به قضای خداست .

ـ امام علی (ع) : ریشه خرسندی , حسن اعتماد به خداست .

ـ چگونه به قضا (ی خدا) خرسند می شود کسی که یقین راستین ندارد.

ـ خرسندی , میوه یقین است .

ثمرات خرسندی .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هرگاه خدا بنده ای را دوست بدارد مبتلایش گرداند , اگر صبر کرد او راانتخاب می کند و اگر خرسند بود او را برای خود بر می گزیند.
ـ از دلهای خود به خدا خشنودی دهید تا در روز فقر و تهیدستی خود به پاداش خدای تعالی دست یابید.
ـ امام حسن (ع) : من برای کسی که جز خرسندی (از خدا) در دلش خطور نکند , ضمانت می کنم که خدا را بخواند و دعایش مستجاب شود.
ـ از مـعـصومین (ع) در زیارت پنجم از زیارت های جامعه نقل شده است : و راهنمایی را درعمل و کـردار مـن قـرار ده و راضی بودن به قضا و قدرت را منتهای عزم و هدف من وعالی ترین همت و مقصد من قرار ده تا به (پشتوانه) دین خود از هیچ یک از خلق تو نترسم و باآن جز آخرتم را نجویم و از او مدح و ستایش خود را نخواهم .
ـ امام علی (ع) : هرکه به عافیت زیر دست خود رضایت دهد از فرادستش سلامت روزی او شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه از دنیا به اندازه ای که او را کفایت می کند خرسند باشد کمترین چیزدنیا اورا بس باشد.
ـ امام صادق (ع) : به آنچه خدا برای تو قسمت کرده خرسند باش , توانگر و بی نیاز خواهی بود.
ـ پیامبر خدا(ص) : به قسمت خدا راضی باش , غنی ترین مردم خواهی بود.
ـ امام علی (ع) : قناعت و خرسندی سر لوحه رضاست .

خرسندی و آسایش .

ـ امام علی (ع) : هرکه به آنچه خدا قسمت او کرده است خرسند باشد , تنش بیاساید.
ـ امام صادق (ع) : خوشی و آسایش در خرسندی و یقین است و غم و اندوه در شک وناخرسندی .
ـ امام علی (ع) : شگفتا از این انسان ! با رسیدن به چیزی که از دستش نمی رفت خوشحال می شود و بـرای از دست دادن چیزی که به آن نمی رسید
, اندوهگین می شود , حال آن که اگرمی اندیشید در می یافت و می فهمید که کارش تدبیر شده است و روزی او مقدر گشته و به آنچه میسر اوست
بسنده می کرد و به آنچه برایش دشوار است نمی پرداخت .
ـ خرسند باش تا به آسایش دست یابی .
ـ هرکه به روزی خدا خرسند باشد ,برای آنچه از دستش رود اندوهگین نگردد.
ـ خرسندی غم و اندوه را می برد.
ـ خرسندی به قضا خوش اندوه زدایی است .
ـ گواراترین زندگی را کسی دارد که به آنچه خدا قسمت او کرده خرسند باشد.

ثمره ناخرسندی .

ـ امام علی (ع) : هرکه راضی به قضانباشد کفر به دین او راه یابد.
ـ امام صادق (ع) : هرکه به آنچه خدای عزوجل قسمت کرده خرسند نباشد , (در واقع) خدای تعالی را در قضایش متهم کرده است .
ـ قـضـای خداوند در هر حال جاری می شود , بنابراین , کسی که به آن خرسند باشد ماجوراست و کسی که از آن ناخرسنده باشد خداوند اجرش را از
بین می برد.
ـ امـام عـلـی (ع) : خـدای سـبـحـان امور رابر اساس قضای خود جاری می کند نه بر وفق پسند و خوشایند تو.
ـ خـدای تـعـالـی به داود(ع) وحی فرمودکه : تو می خواهی و من می خواهم و آنچه تحقق می یابد خـواسـت مـن است , پس اگر در برابرخواست من
تسلیم باشی خواسته تو را برآورده سازم و اگر تسلیم خواسته من نشوی تو را در(راه) آنچه می خواهی به رنج در افکنم و سرانجام هم جز خواست من تحقق نیابد.

خرسندی 2 ((خشنودی خدای سبحان)).

موجبات خشنودی خدا.

قرآن .
((خـداونـد بـه مـردان و زنـان مؤمن بهشتهایی را وعده داده است که در آنها رودها جاری است و (بهشتیان) در آنها جاویدانند و نیز خانه هایی نیکو در بهشتهایی جاودان ولی خشنودی خدا از همه برتر است و این همان پیروزی بزرگ است)).
((آیـا آن کـسی که به راه خشنودی خدا می رود , همانند کسی است که موجب خشم او می شود و مکان او جهنم است که بدسرانجامی است ؟
)).
ـ امـام عـلـی (ع) : سـه چـیز است که بنده رابه خشنودی خدا می رساند : استغفار زیاد , فروتنی و صدقه دادن زیاد.
ـ لـقـمـان (ع) بـه فـرزنـدش فـرمـود : فرزندم ! کسی که خشنودی خدا را بخواهد , نفس خود را زیادناخشنود می کند و هرکه نفس خویش را ناخشنود
نکند خدا را خشنود نسازد.
ـ امام علی (ع) : هرکه بدن خود راناخشنود سازد پروردگارش را خشنود کند و هرکه بدن خود را ناخشنود نکند پروردگارش رانافرمانی کرده
باشد.
ـ امـام سـجـاد(ع) : هـمـانـا خـرسـندترین شما نزد خداوند کسی است که خانواده خود رابیشتر درگشایش و رفاه قرار دهد.
ـ امام علی (ع) : خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در دل چهار چیز نهفته است : خشنودی خود را در طـاعتش نهفته است , پس هیچ طاعتی از او را خرد مشمار , زیرا بسا که آن طاعت باخشنودی خدا همراه باشد و تو بی خبر باشی .
ـ بـدانـیـد کـه خـداونـد هـرگـز خـشـنـود نـخـواهـد شـد از شـما به چیزی که به سبب آن بر پـیـشـیـنـیـانتان خشم گرفته و هرگز خشمگین نخواهد شد از
شما به چیزی که به سبب آن از پیشینیانتان خشنودشده است .
ـ و شـمـا را بـه پـرهـیـزگـاری سـفـارش کـرد و آن را مـنتهای خشنودی خود و خواسته اش از بندگان خویش قرار داد.
ـ هیهات ! بهشت خدا را با فریب نمی توان از او گرفت و خشنودی او جز با طاعتش به دست نیاید.
ـ خشنودی خدای سبحان قرین طاعت اوست .

خشنودی خدا و خرسندی به قضا.

ـ روایـت شده است که موسی (ع) گفت :پروردگارا! مرا به کاری راهنمایی کن که هرگاه به آن عـمـل کـنم خشنودی تورا به دست آورم پس , خداوند
به او وحی فرمود که : ای پور عمران ! همانا خشنودی من در ناخشنودی توست و تو طاقت این را نداری موسی (ع) گریه کنان به سجده افتاد
وعرض کرد : پروردگارا! تو مرا به افتخارسخن گفتن (با خودت) سرافراز کردی و پیش از من با هـیـچ بـشـری سـخـن نگفتی و حالا مرا به کاری که بدان سبب به خشنودی تو نایل آیم رهنمون نمی شوی ؟
پس , خداوند به او وحی فرمود : همانا خشنودی من در خرسندی تو به قضای من است .
ـ مـوسی (ع) عرض کرد : ای پروردگار ! مرا به کاری که خشنودی تو از من در آن است راهنمایی فرما تا بدان عمل کنم ؟
خداوند به او وحی فرمود که همانا خشنودی من درناخشنودی توست و تو بـر آنـچـه ناخوشش داری صبر نتوانی کرد موسی عرض کرد :پروردگارا!
مرا به آن کار راهنمایی فرما خداوند فرمود : خشنودی من در خرسندی تو به قضای من است .

نشانه های خشنودی خدا.

ـ روایت شده است که موسی (ع) گفت :پروردگارا ! مرا از نشانه خشنودی خود از بنده ات خبر ده خدای تعالی به او وحی فرمود : هرگاه دیدی که
من بنده ام را برای طاعت خود آماده و از معصیتم روی گردان می کنم , این نشانه خشنودی من است .
ـ پـیـامبر خدا(ص) : نشانه خشنودی خدا از خلقش ارزانی نرخها و دادگری فرمانروایشان است و نشانه خشم خدا بر خلقش , ستمگری فرمانروایشان
و گرانی نرخهاست .
ـ امام علی (ع) : نشانه خشنودی خدای سبحان از بنده , خرسندی اوست به آنچه خدای سبحان به سود و زیان او مقدر فرموده است .
ـ در حـدیـث مـعراج آمده است : هرکه برای خشنودی من عمل کند سه خصلت با او همراه کنم : شـکـری را بـه او بـشـنـاسانم که با جهل آمیخته نباشد
و ذکری را که با فراموشی نیامیخته باشد ومحبتی راکه محبت مخلوقات را بر محبت من ترجیح ندهد.

خشنودی خلق و ناخشنودی خالق .

ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه خشنودی مردم رابا چیزی طلبد که خدا را ناخشنود می کند , به جای ستایش مردم نکوهش آنان نصیبش شود وهرکه طاعت خدا را بر خشم مردم ترجیح دهد خداوند او را از دشمنی هر دشمنی و حسادت هرحسودی و تجاوز هر تجاوزگری نگه دارد و خدای عزوجل یاور و پشتیبان او باشد.
ـ امام هادی (ع) : هرکه از خدا بترسد مردم از او بترسند و هرکه خدا را فرمان برد مردم ازاو فرمان برند و هرکه آفریدگار را اطاعت کند به ناخشنودی آفریدگان اعتنایی نورزد و هر که آفریدگار را ناخشنود کند , سزاوار است که خشم و ناخشنودی آفریدگان بر او فرود آید.
ـ امام حسین (ع) : هرکه خشنودی خدا را با ناخشنودی مردم بطلبد , خداوند او را از امور مردم بی نیاز کند و هرکه خشنودی مردم را با ناخشنود کردن خدا بجوید , خداوند اورا به مردم واگذارد والسلام .
ـ امام علی (ع) , در نامه خود به محمدبن ابی بکر , فرمود : اگر بتوانی کاری کنی که برای خشنودی آفریده ای از آفریدگان خدا پروردگارت را ناخشنود نکنی , چنین کن , زیرا(خشنودی) خدا جانشین هر خشنودی هست اما هیچ چیز جایگزین خشنودی خدا نمی شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه برای جلب خشنودی مخلوقی , آفریدگار را ناخشنود کند , خدای عزوجل آن مخلوق را بر او مسلط گرداند.
ـ هرکه بخواهد ستایشهای مردم را با معصیتهای خدا به دست آورد , ستاینده او به نکوهنده اش تبدیل شود و هرکه با ناخشنود کردن خدا مردم را خشنود کند , خداوند او را به آنان واگذارد و هرکه با ناخشنودی مردم خدا را خشنود کند , خداوند او را از شر و گزند آنان نگه دارد و هرکه رابطه میان خود و خدا را نیکو گرداند , خداوند آنچه را میان او و مردم است کفایت کند.
ـ امام رضا(ع) : هرکه برای خشنودی حکمرانی , خدا را ناخشنود سازد , از دین خدا خارج شده است .
ـ امام جواد(ع) : ناخشنودی کسی که ستم خشنودش می کند , به تو زیان نرساند.

دشواری به دست آوردن خشنودی مردم .

ـ علقمه نزد امام صادق (ع) از زبان مردم گله و شکایت کرد حضرت فرمود : همانا خشنودی مردم را نـتـوان بـه دسـت آورد و جلوزبانهایشان را نتوان گرفت , چگونه در امان مانید از چیزی (زبان مردم) که پیامبران وفرستادگان و حجتهای خدا (ع) از آن در امان نماندند ؟
.
مـگـر به پیامبر ما محمد(ص) نسبت شاعری و دیوانگی ندادند وبیش از اینها درباره اوصیا گفتند زبـانـهـایـی که درباره خداوند بلند مرتبه سخنانی می
گویند که شایسته ذات اونیست چگونه از اظهار سخنان ناخوشایند درباره شما خودداری می کنند؟
.
ـ امـام عـلـی (ع) , در وصیت به فرزند خود حسن (ع) , می فرماید : رها کن این مردم را , مردمی که اگـر عـالـم بـاشی به تو ایراد می گیرند و اگر جاهل باشی راهنماییت نمی کنند , اگر در طلب عـلـم بـرآیـی مـی گویند : خود را به زحمت و نکته بینی واداشته است و اگر از طلب علم دست بـکـشـی
مـی گویند : ناتوان و کودن است اگر در عبادت پروردگارت تاکید و استواری به خرج دهـی مـی گـویند : خودنما و ریاکار است و اگر سکوت اختیار
کنی می گویند : از سخن گفتن عاجز است و اگر سخن بگویی می گویند : پرگوست اگر انفاق کنی می گویند : اسرافکار است و اگر صرفه جویی کنی
می گویند : خسیس است اگر به آنچه آنها دارند نیازمند شوی از تو می برند و بـه بـدگـویـیـت می پردازند و اگر به آنان اعتنایی نکنی تکفیرت می کنند
این است خصوصیت مردم زمانه تو.

نرمی .

ارزش نرمی .

قرآن .

((به سبب رحمت خداست که تو با آنها چنین نرم هستی اگر تندخو و سخت دل می بودی از گرد تـو پراکنده می شدند پس بر آنها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه درکارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن که خدا توکل کنندگان را دوست دارد)).

((اگـر بـعـضـی از مردان و زنانشان را به چیزی بهره ور ساخته ایم تو بدان چشم مدوز و غم آن را مخور و در برابر مؤمنان فروتن باش)).

((بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می روند و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند ,به ملایمت سخن گویند)).

ـ پیامبر خدا(ص) : نرمی میمنت دارد و درشتی شوم است .

ـ نـرمی با هیچ چیز همراه نشد جز این که آن را آراست و از هیچ چیز برداشته نشد , مگر این که آن را زشت کرد.

ـ نرمی با چیزی همراه نشد مگر این که آن را آراست .

ـ نرمی نیمی از معیشت است .

ـ امام کاظم (ع) : نرمی نیمی از زندگی است .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : اگر نرمی مخلوقی دیدنی بود در میان آفریده های خدا زیباتر و نیکوتر از آن وجود نداشت .

ـ امام علی (ع) : نرمی با پیروان ازبزرگواری طبع است .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هیچ دو نفری با هم رفاقت نکنند جز این که اجر آن کس بیشتر و نزد خدای عزوجل محبوبتر است که با رفیقش نرمتر باشد.

ـ هرگاه خداوند خیر خانواده ای رابخواهد باب نرمی را به روی آنان بگشاید.

ـ به هر که بهره اش از نرمی داده شود بهره اش از خیر دنیا و آخرت داده شده باشد.

ـ خردمندترین مردم با مداراترین آنها با مردم است .

ـ ما جماعت انبیا به مدارا کردن با مردم فرمان داریم , همچنان که به بر پاداشتن فرایض ماموریم .

ـ امام علی (ع) : نرمی کلید کامیابی است .

ـ بر تو باد به نرمی که آن کلید درستی و خوی خردمندان است .

ـ در نامه خود به یکی از کار گزارانش , می فرماید : و درشتی را با پاره ای نرمی درهم آمیز وهرجا نرمی مناسب تر باشد نرمی نشان بده ((1)) .

اهمیت دادن به رفیق .

ـ امام علی (ع) : پیش از راه درباره همراه پرس و جو کن .
ـ رفـیـق را رفـیـق گـفـتـه اند , چون در راه درستی دینت تو را همراهی می کند پس , هر که در راه درستی دینت تو را یاری کرد او رفیقی مهربان است .
ـ در تنگنا و پریشان حالی است که حسن مساعدت و همیاری رفیق معلوم می شود.
ـ رفیقی نیک روش نباشد آن که یار و رفیقش را به جدال کردن با خود وا دارد.
ـ عمل , رفیق شخص بایقین است .
ـ رفیق خود را عملت قرار ده و دشمنت را آرزویت .
ـ بدانید که هر کس از خدا بترسد خداوند برای بیرون شدن و رهاییش از فتنه ها و گمراهیهاراهی قرار دهد و در تاریکیها نوری و او را در آنچه که می
خواهد (بهشت) جاویدان سازد و درجایگاهی با کـرامت نزد خود جایش دهد , در سرایی که (خداوند) آن را برای خویش برگزیده است و سایه آن عرش خداست و روشناییش جمال و سرور او و زائرانش فرشتگان او وهمنشینانش پیامبران او.
ـ با اعمال خود (از یکدیگر) پیشی گیرید تا با همسایگان خدا در خانه او باشید , کسانی که خداوند پیامبران خود را با آنان رفیق وهمنشین کرده و فرشتگانش را به دیدار آنها فرستاده است .
ـ از خداوند مقام شهیدان و همزیستی با سعادتمندان و همنشینی با پیامبران را مسالت داریم .

خداوند نرمخو است و نرمخویی را دوست دارد.

ـ امام باقر یا امام صادق (ع) : هماناخداوندنرمخوومهربان است ونرمی رادوست دارد و از (نشانه های) نرمخویی او بیرون کشیدن کینه ها و ضدیتها
از دلهای شماست .
ـ امام باقر(ع) : همانا خدای عزوجل نرمخوست و نرمی را دوست دارد و به سبب نرمی وملایمت آن می دهد که با درشتی نمی دهد.
ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند نرمی و ملایمت را دوست دارد و در راه آن کمک می کند , پس هرگاه مرکبهای لاغر سوار شدید آنها را در باراندازهایشان
استراحت دهید و اگر زمین خشک و بی گیاه بود از آن به شتاب بگذرید اما چنانچه سر سبز و پر علف بود آنها را در باراندازهایشان نگه دارید.
ـ ای عایشه ! همانا خداوند نرمخو و مهربان است و نرمی را دوست دارد و به سبب نرمی آن می دهد که با درشتی و جز آن نمی دهد.
ـ خدای عزوجل نرم و مهربان است و نرمی را در هر کاری دوست دارد.

نرمی و ایمان .

ـ امام باقر(ع) : هر که را نرمی قسمت شود ایمان نیز قسمتش شود.
ـ هر چیزی را قفلی باشد و قفل ایمان نرمی است .
ـ امام علی (ع) : هر دین و آیینی را خویی است و خوی ایمان نرمی است .

نرمی در عبادت .

ـ امـام عـلی (ع) : برای عبادت کردن نفس خود را بفریب و با آن ملایمت کن و به زور (به عبادت) وادارش مـکـن و در زمـان فراغت و نشاطش او را به عبادت گیر , مگر در عباداتی که برتو واجب گشته است که در این صورت باید آنها را به موقع انجام دهی و بر آنها مواظبت کنی .
ـ امام صادق (ع) : زمانی که جوان بودم در عبادت سخت می کوشیدم پدرم به من فرمود : فرزندم ! کـمـتـر از آنـچـه می بینم عبادت کن , زیرا خداوند عزوجل اگر بنده ای را دوست داشته باشد به عبادت اندک او خرسندمی گردد.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : از ژرفیابی و سختگیری در دین بپرهیزید , زیرا خداوند آن را آسان قرارداده است پس , از دین آنچه توانش را دارید برگیرید ,
چه اینکه خداوند کار خوب اما مستمررا , هرچند اندک باشد , دوست دارد.
ـ هـمـانـا ایـن دین استوار است , پس با ملایمت در آن وارد شوید و عبادت خدا را بر بندگان خدا تحمیل نکنید که در آن صورت به سوار درمانده ای می
مانید که نه سفری را پیموده و نه مرکبی (با نشاط) به جا گذاشته است .

ثمرات نرمی .

ـ پیامبر خدا(ص) : همانا در نرمی فزونی و برکت است و کسی که از نرمی محروم باشد ازخیر محروم شود.
ـ امام صادق (ع) : هر که در کارهای خود ملایمت داشته باشد , به آنچه از مردم می خواهددست یابد.
ـ امام حسین (ع) : هر که فکرش به جایی نرسد و در چاره یابی درماند نرمی کلید (گشایش مشکل) او باشد.
ـ امام علی (ع): نرمی , به آشتی می انجامد.
ـ نرمی , کلید درستی و خوی خردمندان است .
ـ نرمی دشواریها را آسان و چاره های سخت را ساده می سازد.
ـ نرمی , بارور کننده صلاح و نشان کامیابی است .
ـ امام صادق (ع) : اگر می خواهی گرامی باشی نرم باش و اگر می خواهد خوار شوی خشن باش .

نرمی کن تا با تو نرمی شود.

ـ امام سجاد(ع) : آخرین سفارشی که خضر به موسی بن عمران (ع) کرد این بود : هیچ کس در دنیا با کسی نرمی نکند مگر آن که خداوند عزوجل در روز قیامت با او نرمی کند.
ـ پیامبر خدا(ص) : نرمی در راس حکمت است خدایا! هر که کارگزار امری از امور امت من شود و با آنان نرمی کند , تو با او نرم باش و هر که بر
آنان سخت گیرد , تو بر او سخت گیر.

نرمی نابجا.

ـ امام علی (ع) : هرگاه به جای نرمی خشونت لازم باشد , خشونت (عین) نرمی است , بسادارو که (مایه) درد و بیماری باشد و بسا درد و بیماری که خود دارو باشد.

مراقبت .

مراقبت و نظارت خدا.

قرآن .
((و خداوند مراقب هر چیزی است)).
((خداوند مراقب شماست)).
((ای قـوم مـن ! شـمـا هـمـچنان که هستید به کار خویش مشغول باشید و من هم به کار خویش مـشـغـول می شوم بزودی خواهید دانست که آن عذاب
خوار کننده بر چه کسی فرود می آید و چه کسی دروغگوست منتظر بمانید , من نیز با شمانظاره گرم)).
ـ امام علی (ع) , در دعایی که به کمیل تعلیم داده , می فرماید : به آن قدرتی که مقدر کرده ای از تو مـسـالـت دارم که بر من ببخشایی هرجرمی را
که در این شب و در این لحظه مرتکب شده ام و هر گناهی را که به کرام الکاتبین فرموده ای آن را ثبت کنند و آنها را به حفظ اعمال من گماشته ای و
هـمـراه جـوارح من شاهد برمن قرارشان داده ای و خود نیز ناظر بر من و شاهد آنچه از نگاه آنها مخفی مانده بوده ای .

مراقبت ونظارت فرشتگان واعضای بدن .

قرآن .
((هیچ کلامی نمی گوید مگر آن که در کنار آن مراقبی حاضر و آماده است)).
ـ امـام عـلـی (ع) : بـدانـیـد ای بـندگان خدا که دیده بانانی از وجود شما و جاسوسانی از اعضای بـدن شـمـا و نـگهبانان صادقی بر شما گماشته شده اند
که اعمال شما و شمار نفسهایتان را ثبت می کنندنه سیاهی شب تار (اعمال) شما را از دید آنها پوشیده می دارد و نه دروازه محکم و بسته , شما رااز
آنان مخفی می کند.
ـ روز خـود را بـه سـخـنان و رفتارهای بیهوده مگذرانید , زیرا شما را نگهبانانی است که (رفتارو گفتار) شما و ما را ثبت می کنند.

تشویق به مراقبت نفس .

ـ امام علی (ع) : از خود مراقب و نگهبانی برخود بگمار و از دنیای خویش برای آخرتت بهره ای برگیر.
ـ پیامبر خدا(ص) : دلهایتان را به مراقبت عادت دهید و زیاد بیندیشید و عبرت بگیرید.
ـ امام علی (ع) : سزاوار است که آدمی نگهبان نفس خود و مراقب دل و نگهدار زبان خویش باشد.
ـ امام صادق (ع) : خودت بار خودت رابه دوش کش و اگر چنین نکنی , کسی دیگر بار تو را به دوش نکشد.

تشویق به در نظر داشتن خدا.

ـ امـام صـادق (ع) : از مـوعـظه های خدای تبارک و تعالی به عیسی (ع) این بود : ای عیسی ! هرجا هستی مرا در نظر داشته باش .

ـ امـام عـلـی (ع) : خـوشـا بـه حـال کـسـی کـه پـروردگارش را در نظر داشته باشد و از گناه خویش بترسد.

ـ پیامبر خدا(ص) به ابوذر فرمود : خدارا بپای تا خدا تو را بپاید و خدا را در نظر داشته باش , تا او را در برابر خود بیابی .

ـ امـام عـلـی (ع) : خـدا رحـمـت کـنـد کـسـی راکـه پروردگار خویش را بپاید و از گناه روی گـردانـدوباهوای نفس خودبستیزدو آرزویش رادروغ
شمارد و بر نفس خود مهار تقوا زند پیوسته بـیـنـدیشد , زیاد شب زنده داری کند , از دنیادل برکند یاد معاد دل او را آرام و استوار گرداند و بـستر خود
را بر چیند و بالینش را رها کند و(برای عبادت) برخیزد در نهان در برابر پروردگارش خـاشـع بـاشد , اشکش ریزان و دلش ترسان باشد به اندازه
کفاف خرسند و قانع باشد , اسرارش را کمتر فاش سازد و به کمتر ازآنچه می داند بسنده کند.

ـ خدا رحمت کند بنده ای را که مراقب گناه خود باشد و از پروردگارش بترسد.

ـ خـدا رحمت کند مردی (بنده ای) راکه سخن حکیمانه ای بشنود و پذیرایش شود و به راه راست فرا خوانده شود پس به آن نزدیک گردد و کمربند
راهنمایی را بگیرد و نجات یابد پروردگارش را در نظر داشته باشد و از گناه خویش بترسد.

اهتمام ورزیدن به مواظبت بر اوقات .

ـ امام صادق (ع) : هیچ روزی بر فرزندآدم نیاید جز این که آن روز بگوید :
ای پسر آدم ! من روزی نو هستم و بر تو گواهم , پس به وسیله من کار
نیک کن و در من نیکی به جای آر , تا در روز قیامت به سود تو گواهی دهم
, چه ,دیگر مرا هرگز نخواهی دید.
ـ چون روز از راه رسد گوید : ای پسر آدم ! در این روز کار نیک
انجام ده تا در روز قیامت نزدپروردگارت به سود تو گواهی دهم , زیرا
پیش از این من نزد تو نیامدم و در آینده هم نزدت نخواهم آمد شب نیز
چون از راه رسد مانند همین سخن را بگوید.
ـ امام علی (ع) : هان ! روزها سه روزند : روزی که گذشته و امیدی به آن
نداری و روزی که مانده (زمان حال) و گریزی از آن نیست و روزی
که می آید و به آن اطمینان نداری دیروز پندموعظه است و امروزغنیمت و
فردا را نمی دانی از آن کیست .
ـ پیروز شد کسی که عمل امروز خود را درست کرد و کوتاهیهای دیروز
خود را جبران نمود.
ـ امام صادق (ع) : در برابر دنیا شکیبا باشید که ساعتی بیش نیست آنچه
از دنیا گذشته است نه دردی از آن می یابی و نه سروری و آنچه هنوز
نیامده است نمی دانی که چگونه خواهد بودهمانا دنیا ساعتی است که تو
در آن به سر می بری , پس در آن ساعت بر طاعت خدا شکیبا باش و در
ترک
معصیت خدا بردبار.

هرکه دو روزش برابر باشد.

ـ امـام صـادق (ع) : هر که دو روزش برابرباشد مغبون است و هر که فردایش بدتر از امروزش باشد فـریـب خـورده اسـت و هـر کـه کـاستیهای خود را بررسی نکند پیوسته در کاستی ماند و هر که کاستی اش ادامه یابد مرگ برایش بهتر است .
ـ امـام عـلـی (ع) : هـر کـه دو روزش برابرباشد مغبون است و هر که فردایش بدتر از دیروز اوست مـحروم است و هر که , با وجودتامین دنیایش ,
به زیان آخرت خود اهمیتی ندهد هلاک است و هر که به کاستی وجود خودرسیدگی نکند خواهشهای نفس بر او چیره شود و هر که در کاستی باشد مرگ
برایش بهتر است .
ـ امام کاظم (ع) : هر که دو روزش برابرباشد , مغبون است و هر که امروزش بدتر از دیروزش باشد ملعون و از رحمت حق به دور است و هر که
در پی کسب ارزشهای وجود خود نباشد در کاستی به سر برد و هر که به سوی کاستی باشد , مرگ برای او بهتر از زندگی است .

آداب مراقبت .

ـ امام علی (ع) , در سفارش به کمیل ,می فرماید : ای کمیل ! هیچ حرکت و رفتاری نیست مگر این که تو در آن به شناخت نیازمندی .
ـ امـام سجاد(ع) : سه چیز است که در هر مؤمنی وجود داشته باشد آن مؤمن در پناه خداست : هر که از جانب خود به مردم آن دهد که از آنان برای
خود می خواهد (و انتظار دارد) و مردی که دست و گامی پیش ننهد مگر آن که بداند در طاعت خدا پیش نهاده یا در معصیت او و مردی که از برادر خود عیبی نگیرد , مگر آن که پیشتر آن عیب را از خود دور کند.
فـیض کاشانی می نویسد : ابو حامد غزالی می گوید : نخستین قدمی که شخص مراقب بایدبردارد ایـن اسـت کـه بـبـیند آیا همت و حرکتش انگیزه خدایی
دارد یا نفسانی و کمترین نکته ای که در حـرکات و رفتارهایش بر او مکشوف و معلوم می شود این است که رفتارش مباح اما بی حاصل است در ایـن
صـورت آن رفتار را وا می گذارد , چرا که آن حضرت فرموده است :((از نشانه های حسن اسلام آدمی این است که آنچه را بیهوده است ترک گوید)).

شمارش بديها.

ـ امام على (ع) : بر خردمند است كه بديهاى دينى و فكرى و اخلاقى و تربيتى خود را شمارش كند و آنها را در سينه خويش يا به صورت نوشته گرد
آورد و در راه از بين بردن آنها بكوشد.

تقسیم ساعات و اوقات .

ـ پیامبر خدا(ص) : در صحف ابراهیم آمده است که خردمند , مادام که خردش از او گرفته نشده , باید ساعاتی را برای خود در نظر گیرد :زمانی برای مناجات با پروردگارش عزوجل و زمانی برای حساب کشیدن از خویش و زمانی برای اندیشیدن در نعمتهایی که خدای عزوجل به وی ارزانی
داشته است و زمانی برای بهره مندساختن نفس خود از حلال , زیرا این زمان کمکی است به آن سه زمان دیگر و مایه آسودگی ورفع خستگی دلها.
ـ امام کاظم (ع) : سعی کنید اوقات خود را چهار قسمت نمایید : زمانی برای مناجات با خدا وزمانی برای کسب و کار و زمانی برای معاشرت با
برادران و افراد مورد اعتمادی که عیبهایتان رابه شما گوشزد می کنند و در باطن خیر خواه شما هستند و زمانی برای بهره مند شدن از لذتهای غیر
حرام .
ـ امام حسین (ع) : از پدرم (ع) در مورد امور داخلی زندگانی پیامبر(ص) پرسیدم فرمود :هرگاه اراده می کرد به خانه می رفت و چون وارد منزل می شد اوقات خود را به سه بخش تقسیم می کرد : بخشی را به خدا (عبادت) اختصاص می داد و بخشی را به خانواده اش و بخشی را به خودش
وقت مخصوص به خودش را نیز میان خود و مردم تقسیم می فرمود و خواص رامی پذیرفت و مسائل و موضوعات را از طریق آنان به عامه
ارجاع می داد و چیزی از ایشان مضایقه نمی کرد و روش آن بزرگوار در این زمان اختصاص یافته به امت این بود که درپذیرفتن به حضور و
اختصاص دادن مقدار زمان ملاقات به افراد , اهل فضل را به نسبت فضل ومقامی که در دین داشتند بر دیگری مقدم می داشت برخی از آنان یک
حاجت داشتند, برخی دو تا و برخی چندین حاجت .
ـ امام صادق (ع) : از اندرزهای لقمان به فرزندش این بود که فرزندم ! از روزها و شبها واوقات خود بخشی را به تحصیل علم اختصاص بده , زیرا ضایعه ای چون ترک علم نیست .
ـ امام علی (ع) : مؤمن را سه وقت است : وقتی که در آن با پروردگار خود به راز و نیازمی پردازد و وقتی که به حساب نفس خود می رسد و

وقتی
که به لذتهای حلال و خوش می گذراند.
ـ مؤمن اوقات خود را به سه قسمت بخش می کند : زمانی که در آن با پروردگار خود به راز ونیاز مـی پـردازد و زمـانـی که به تحصیل معاش دست
می یازد و زمانی که به لذتهای حلال و خوشایند می گذراند.
ـ پیامبر خدا(ص) : همانا در حکمت خاندان داود درسی است برای خردمند صاحبدل که نفس خود را جـز در اوقـات چـهـارگانه مشغول نسازد : وقتی که در آن با پروردگار خویش مناجات کند و وقـتی که در آن به حسابرسی نفس خود بپردازد و وقتی که در آن به دیدار بابرادران و دوستانش کـه خـیـرخـواه اویند و عیبها وکاستیهایش را به وی گوشزد می کنند, بگذراندو وقتی که در آن نـفـس خود را با پروردگارش در اموری که حلال و خوشایند است تنها گذارد ,زیرا که این زمان کمکی است بر پرداختن به آن سه وقت دیگر.
ـ امـام علی (ع) : همانا شب و روز توفرصت کافی برای رسیدن به همه نیازهایت نیست , پس آنها را میان کار و آسایش خود تقسیم کن .
ـ در نـامـه خـود بـه مالک اشتر , می فرماید : بهترین اوقات هر روز و بیشترین بخش از آن رابرای رابطه میان خود و خدا قرار ده , هر چند که اگر
در همه اوقات نیت پاک و درست باشد ومردم در امنیت و آسایش باشند , اوقات همه از آن خداست .
ـ امـام سـجاد(ع) ـ در دعایش به هنگام صبح و شام : بار خدایا! در هر ساعتی از ساعتهای این روز بهره ای از بندگانت و نصیبی از سپاسگزاریت و
گواه راستی از فرشتگانت برای ما قرار ده .

شروع کردن وپایان دادن کارها با خوبی .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر کس آغاز روزخود را با خیر شروع کند و با خیر به پایانش برد , خداوند به فرشتگان خود فرماید : گناهانی راکه در این بین انجام داده است برای او ننویسید.
ـ امام سجاد(ع) : همانا فرشته گماشته بر بنده , در نامه اعمال او می نویسد پس در آغاز وپایان آن خیر (برفرشته) املا کنید تا ما بین آن بر شما بخشیده شود.
ـ ابـوذر ره : روز تو (چون) شتر توست که اگر سر او را بگیری بقیه اش دنبال تو می آید , یعنی اگر روزت را با خیر آغاز کنی تا آخر آن در خیر به سر خواهی برد.
ـ امـام عـلـی (ع) : ای کـمـیـل بن زیاد! هر روز نام خدا را ببر ولا حول ولا قوة الا باللّه گوی و به خـداتـوکـل نـمـا و یـاد ما کن و نام ما را ببر و بر ما درود فرست و به پروردگار ما , اللّه , پناه بر و بـدیـن وسـیـله (بدی را) از خودت و آنچه به تو تعلق دارد دور کن تا به خواست خدا از شر آن روز ایمن باشی .

مراقبه و محاسبه .

ـ امام کاظم (ع) : از ما نیست کسی که هرروز به حساب نفس خود رسیدگی نکند اگر کار خوبی کـرده بـاشـد از خـداوند فزونتر بخواهد واگر کار
بدی کرده باشد از خداوند آمرزش بخواهد و به درگاه او توبه کند.
ـ طـلحه : یک روز مردی جامه خودرا از تن درآورد و در میان شنهای داغ شروع به غلتیدن کرد , در حـالـی کـه بـا خود می گفت : بچش که عذاب دوزخ داغتر است آیا شب (چون) مرداری و روز بیکاره ؟
آن مرد در همین حال چشمش به پیامبر افتاد که در سایه درختی ایستاده بود پس خدمت آن حـضـرت آمـد و عـرض کرد : نفسم بر من چیره شد پیامبر
به او فرمود : آیا چاره ای جز این کار نـداشتی ؟
بدان که درهای آسمان برای تو گشوده شد و خداوند عزوجل به وجود تو بر فرشتگانش افـتـخـار کـرد آن گـاه بـه اصحابش فرمود : از برادر خود
توشه بستانید این شد که هر کس به او می گفت : فلانی برای من دعا کن .
ـ امام صادق (ع) : خوشا به حال بنده ای که برای خدا با نفس و هوای خویش جهاد کند هر که سپاه هـوی و هـوس خـویـش را شـکـسـت دهـد بـه خـشـنـودی خـدا دسـت یـابـد و هرکه خردش با کـوشـش وشـکستگی وفروتنی بربساطخدمتگزاری به خدا برنفس اماره اش چیره شود , به پیروزی
بزرگی دست یافته باشد میان بنده و خدای تعالی حجابی ظلمانی تر و وحشتناکتر از نفس و هوای نفس نیست و برای کشتن این دو, سلاح و ابزاری چون
احساس فقر و نیازمندی به خدا و خشوع و گـرسـنگی و تشنگی کشیدن درروز و شب زنده داری نیست , که اگر چنین کسی بمیرد شهید اسـت و اگـر
زنده بماند و همچنان به این راه ادامه دهد , خداوند عاقبت او را به خشنودی بزرگ خـتـم کند خداوندعزوجل می فرماید :((وآنان که در راه ما جهاد کنند
راههایمان را به آنان نشان می دهیم و خداوند با نیکوکاران است)).

رمضان .

ماه رمضان .

قرآن .
((ماه رمضان , که در آن برای راهنمایی مردم و بیان راه روشن هدایت و
جدا ساختن حق از باطل , قـرآن نازل شده است پس هر که این ماه را
دریابد , باید که در آن روزه بدارد وهر کس که بیمار یا در سـفـر بـاشـد بـه
هـمـان تـعداد از روزهای دیگر (روزه بگیرد) خدا برای شما راحتی و
آسانی مـی خواهد وخواهان سختی برای شما نیست و باید که آن شمار را
کامل کنید و خدا را بدان سبب که راهنماییتان کرده است به بزرگی یاد
کنید و
باشد که سپاسگزار باشید)).
ـ پیامبر خدا(ص) : رمضان , بدین سبب رمضان نامیده شده است که
گناهان را می سوزاند.
ـ نگویید : رمضان , چون رمضان یکی از نامهای خدای متعال است بلکه
بگویید : ماه رمضان .
ـ در نخستین شب ماه رمضان ,درهای آسمان گشوده می شود و تا آخرین
شب آن بسته نمی شود.
ـ اگر بنده ارزش ماه رمضان را بداند, آرزو می کند که سراسر سال ,
رمضان باشد.
ـ در هـنگام فرا رسیدن ماه رمضان ,سه بار فرمود : سبحان اللّه ! به
پیشواز عجب ماهی می روید؟
و عجب ماهی به شما روی می آورد؟
.
ـ امام صادق (ع) ـ از سفارشهای آن حضرت به فرزندانش در هنگام حلول
ماه رمضان :جانهای خود را به تلاش و کوشش وا دارید , زیرا در این ماه
روزیها قسمت و اجلها نوشته می شود و در آن نام های مـیهمانان خدا که
بر او وارد می شوند , نوشته می گردد در این ماه شبی هست که عمل
(عبادت
) در آن از عمل (عبادت) هزار شب بهتر است .
ـ امام سجاد(ع) : در هنگام حلول ماه رمضان , چنین دعا می کرد : ستایش
خدایی را که دین خود را به ما ارزانی داشت و ما را به آیین خویش (
اسلام) اختصاص داد و در راههای احسان و نیکی خود در آورد , تـا بـا
نـعـمـت و احسان او آن راهها را به سوی خشنودیش بپیماییم , ستایشی
که آن
را از ما بپذیرد و به وسیله آن از ماخشنود گردد و ستایش خدایی را که ماه

خود , رمضان , ماه روزه و ماه اسلام و ماه پاکیزگی و ماه تصفیه و ماه قیام
(به عبادت و شب زنده داری) را یکی از این راهها قرار داد.
ـ از دعـای آنحضرت در وداع با ماه رمضان ـ : بدرود ای بزرگترین ماه خدا و ای عید اولیای خدا , بـدرود ای (گـرامـی تـرین) اوقاتی که (باما)
همراه بودی و ای بهترین ماه در میان دیگرروزها و سـاعـتها بدرود ای ماهی که آرزوها درآن نزدیک و اعمال و کردارها(ی نیک) در آن منتشر است ,
بـدرود ای هـمـدمی که وجودش گرامی و فقدانش دردآور و امیدی که از دست دادنش رنج آور است بدرود ای ماهی که برای گنهکاران بس طولانی بودی و در دلهای مؤمنان بس پرشکوه .

خطبه های رسول خدا(ص) در هنگام روی آوردن ماه رمضان .

ـ امـام علی (ع) : روزی رسول خدا(ص) برای ما خطبه ای ایراد کرد و فرمود : ای مردم ! همانا ماه با بـرکـت و رحـمت و آمرزش به شما روی آورده است این ماه نزد خدا بهترین ماه است و روزهایش بـهـتـرین روزها و شبهایش بهترین شبها و ساعتهایش بهترین ساعات در این ماه شما به میهمانی
خدا دعوت شده اید و در زمره بهره مندان از کرامت خداوند قرار گرفته اید در این ماه نفسهای شما تـسـبیح خداست و خواب شما عبادت است و اعمال
شما پذیرفته و دعایتان به اجابت می رسد من بـرخـاسـتـم و عـرض کـردم : ای رسول خدا! بهترین عمل در این ماه چیست ؟
پیامبر فرمود : ای اباالحسن ! بهترین عمل در این ماه خویشتنداری از حرامهای خدای عزوجل است .
ـ امـام بـاقـر(ع) : رسول خدا(ص) در آخرین جمعه ماه شعبان برای مردم خطبه ای ایراد کردابتدا حـمـد و ثنای الهی گفت و سپس فرمود : ای مردم !
همانا ماهی بر سر شما سایه افکنده که درآن شـبـی هست بهتر از هزار ماه آن ماه رمضان است که خداوند روزه خود را در آن واجب کرده و یک شب
نماز نافله در این ماه را برابر با هفتاد شب نماز نافله در دیگر ماهها قرار داده است .
ـ رسـول خدا(ص) سه روز مانده از ماه شعبان , به بلال دستور می داد در میان مردم جار بزندپس مردم را جمع می کرد و بر منبر می رفت و حمد و ثنای خدا می گفت و می فرمود : ای مردم !همانا ایـن مـاه به شما روی آورده و آن سرور همه ماههاست در آن شبی وجود دارد که از هزارماه بهتر
اسـت در ایـن مـاه درهای دوزخ بسته و درهای بهشت گشوده می شود هر که این ماه رادریابد و آمرزیده نشود خداوند او را (از رحمت خود) دور گرداند.
ـ پـیـامبر خدا(ص) : در آخرین روز ماه شعبان , برای مردم خطبه ای ایراد کرد و فرمود : ای مردم ! ماه بزرگی بر شما سایه افکنده است , ماهی مبارک , در این ماه شبی هست که عمل (عبادت) در آن از هـزار مـاه عـمـل (عبادت) بهتراست این ماه آغازش رحمت است و میانش آمرزش و پایانش رهایی از آتش .

به زنجیر شدن شیاطین در ماه رمضان .

ـ پیـامبر خدا(ص) : چون هلال ماه رمضان پدید آید , درهای دوزخ بسته گردد و درهای بهشت گشوده شود و شیاطین به زنجیر کشیده شوند.
ـ خـداونـد بـر هـر شـیـطان سرکشی هفت تن از فرشتگان خود را گمارده که تا پایان این ماه شما (رمضان) همچنان در بند می باشد.
ـ چـون شـب اول ماه رمضان می شدخدای جلیل تبارک و تعالی ندا می دهد : ای جبرئیل به زمین برو و شیطانهای سرکش را به زنجیر بند تا روزه بندگان مرا تباه نسازند.
اخـبـاری کـه در زمـیـنه زنجیر شدن شیاطین در این ماه از طریق عامه و خاصه نقل شده فراتر ازاستفاضه و در حد تواتر است .

آمرزش خدا در ماه رمضان .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر که ماه رمضان را دریابد و آمرزیده نشود , خداوند او را (از رحمت خود) دور گرداند.

ـ در خـطـبـه اش بـه هـنـگـام فرا رسیدن ماه رمضان : بدبخت کسی است , که در این ماه بزرگ ازآمرزش خداوند محروم ماند.

ـ به راستی بدبخت آن کسی است , که این ماه را پشت سرگذارد و گناهانش آمرزیده نشود.

ـ کسی که در رمضان آمرزیده نشود ,در کدام ماه آمرزیده خواهد شد؟

.

ـ بـر مـنـبـر رفـت و گـفت : آمین ای مردم ! جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای محمد! هر که ماه رمـضان را درک کند و در این ماه آمرزیده نشود و بمیرد

, خدا او را (از رحمت خود) دور کند بگو : آمین و من گفتم : آمین .

در حـدیـثـی آمـده است : جبرئیل نزد من آمد و گفت : خوار بادا کسی که ماه رمضان را دریابدو آمرزیده نشود من گفتم : آمین .

ـ امـام صـادق (ع) : کسی که در ماه رمضان آمرزیده نشود , تا رمضان آینده آمرزیده نگرددمگر آن که در عرفه حاضر شود.

تیراندازی .

تیراندازی .

قرآن .
((و تا آن جا که می توانید در قبال آنان نیرو و اسبان سواری آماده کنید تا بدین وسیله دشمن خدا و دشمن خود ـ و جز آنها که شما نمی شناسید و خدا
می شناسد ـ رابترسانید و آنچه را که در راه خدا انفاق می کنید به تمامی به شما باز گردانده شود و به شما ستم نشود)).
((شـما آنان را نکشتید , بلکه خدا آنان را کشت و آن گاه که تیر انداختی , تو نینداختی , بلکه خدا تیر انداخت تابه مؤمنان نعمتی نیکو ارزانی دارد همانا
خدا شنوا و داناست)).
((آنان را با سجیل ((2)) سنگباران کردند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : در تفسیر آیه ((و تاآن جا که می توانید)) , فرمود : بدانید که (منظور از) قدرت تیراندازی است , بدانید که قدرت تیراندازی است
, بدانید که قدرت تیراندازی است .
ـ هر که تیراندازی بداند و آن را ترک کند از ما نیست یا گناه کرده است .
ـ محبوبترین سرگرمی (بندگان) نزد خدای متعال , اسب سواری و تیراندازی است .
ـ بر شما باد به تیراندازی که آن یکی از بهترین سرگرمیهای شماست .
ـ هـر که فن تیراندازی را یاد بگیرد و سپس از روی بی علاقگی آن را رها کند , کفران نعمت کرده است .
ـ هر که تیراندازی را بیاموزد و سپس رهایش کند , نافرمانی من کرده است .
ـ امام صادق از پدرانش (ع) : تیراندازی یکی از تیرهای اسلام است .
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : سوارکاری و تیراندازی کنید و تیراندازی شما را خوشتر از سوارکاری دارم بدانید که خدای عزوجل به سبب یک تیر سه نفر را
به بهشت می برد : کسی که آن رابسازد و کسی که آن را برای مجاهدان خریداری کند و کسی که آن را در راه خدا پرتاب کند.

رهبانیت .

موضع اسلام در برابر رهبانیت .

قرآن .
((سـپـس پیامبرانمان را پس از ایشان فرستادیم وعیسی بن مریم را از پی آنها روانه کردیم و به او انـجیل را دادیم و در دل پیروانش رافت و ترحم
نهادیم و رهبانیتی که به بدعت آورده اند ما بر آنها مـقـرر نـکرده ایم , اما در آن خشنودی خدا می جستند ولی حق آن را بسزا نگزاردند ما از آن میان به
کسانی که ایمان آورده بودند پاداش دادیم ولی بیشترینشان نافرمان بودند)).
ـ پیامبر خدا(ص) به عثمان بن مظعون , فرمود : ای عثمان ! خدای تبارک و تعالی رهبانیت رابر ما مقرر نفرموده است , بلکه رهبانیت امت من جهاد کردن در راه خداست .
ـ چون عثمان بن مظعون به رسول خدا(ص) عرض کرد : به ما اجازه رهبانیت بده , پیامبرفرمود : رهبانیت امت من نشستن در مساجد به انتظار نماز
است .
ـ چون عثمان بن مظعون به رسول خدا(ص) عرض کرد : من قصد زاویه نشینی دارم , حضرت فرمود : آرام باش ای عثمان ! همانا زاویه نشینی امت
من نشستن در مساجد و انتظار کشیدن برای نماز از پی نماز است .
ـ پیامبر خدا(ص) : در امت من نه رهبانیت است , نه زاویه نشینی و نه زم یعنی سکوت .
ـ امـام عـلـی (ع) , درباره آیه ((بگو : آیاشما را از زیانکارترین افراد خبر دهیم , آنان که تلاششان در زندگی دنیا تباه شد)) , فرمود : آنان راهبان هستند که خود را در غارها محبوس می کنند.

گرو.

گرو.

قرآن .
((هـرگـاه در سـفـر بـودید و کاتبی نیافتید باید چیزی به گرو گرفته شود و اگر کسی از شما دیـگری را امین دانست , آن کس که امین دانسته شده امانت را باز دهد و باید ازپروردگار خود , اللّه , بترسد و شهادت را کتمان مکنید و هر کس شهادت را کتمان کند دلش گناهکار است و خدا به آنچه می
کنید آگاه است)).
ـ امام باقر(ع) : رهن (گرو) , بدون قبض (گرفتن) تحقق پیدا نمی کند.
ـ امام صادق (ع) : من از کسی که گرو در نظرش معتبرتر از برادر مسلمانش باشد بیزارم .
ـ دربـاره این روایت که : من از کسی که گرو در نظرش معتبرتر از برادر مسلمانش باشد ,بیزارم سـؤال شـد حضرت فرمود : این موضوع در زمانی است که حق آشکار شود و قائم ماخاندان ظهور کند.
صـاحب وسائل می نویسد : ظاهرا آنچه به زمان ظهور قائم (ع) اختصاص داده شده تحریم است نه کراهت .

گروگان بودن انسان .

قرآن .
((هر کس در گرو کاری است که کرده است)).
((کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان در ایمان پیرویشان کردند , فرزندانشان را به آنان ملحق می کنیم و از پاداش عملشان هیچ نمی کاهیم , که
هر کسی در گرو کار خویش است)).
ـ امام علی (ع) : گفته ها نگهداری می شودو نهفته ها و درونها آشکار می گردد و ((هر کس گروگان کاری است که می کند)) و خردهای مردمان , ناقص و بیمار است مگر کسی که خدایش نگه دارد.
ـ قرآن دستور دهنده (به خوبیها) و باز دارنده (از بدیها) است و خاموشی گویاست , حجت خدا بر بندگان اوست , از آنان درباره (عمل به) قرآن پیمان گرفته است و آنان را به ازای خودشان گروگان گرفته است .
ـ پس , ای بندگان خدا رعایت کنید آنچه را که به سبب رعایتش رستگار شما سود می برد و بافرو گذاشتنش تبهکار شما زیان می بیند و پیش از
فرا رسیدن اجلهایتان کار کنید , زیرا شماگروگان چیزی هستید که پیشاپیش فرستاده اید و در قبال آنچه کرده اید , جزا داده می شوید.
ـ و به یاد آورید آنچه را که پدران و برادران شما در گرو آن هستند و برای آن حسابرسی می شوند.
ـ از سفارش آن حضرت به فرزندش حسن (ع) : از پدری رفتنی و معترف به چیرگی زمان به فرزند آرزومندی که به آرزوهایش نمی رسد , به
فرزندی که راه رفتگان را می پوید , به فرزندی که آماج بیماریها وگروگان روزها و ایام است .

کسی که گروگان گناه خویش است .

ـ امـام عـلی (ع) : مبغوضترین مردمان نزد خداوند دو کس اند : کسی که
خداوند او را به خودش وا گـذاشـتـه بـاشـد , چـنـیـن کـسـی از راه راسـت
مـنـحرف شود و به گفته های بدعت آمیز و دعوتهای گمراه کننده دل بندد
پس , او سبب فتنه و گمراهی کسانی است که فریفته او می شوند , راه
راست
پیشینیان خود را گم می کند و کسانی را هم که در زمان حیاتش و پس از
مرگش از او پیروی کنند, گمراه می سازد , بار گناهان دیگران را به دوش
می
کشد و گروگان گناه خویش نیز می باشد.
ـ در نـکوهش بصریان پس از جنگ جمل , می فرماید : شما سپاهیان آن
زن بودید هرکس در میان شما به سر برد گروگان گناه خویش است و هر
که از
میان شما بیرون رود رحمت پروردگارش را باز یافته باشد.

گروگانهای گورها.

ـ امام علی (ع) , خطاب به دنیا , می فرماید : دور شو از من ای دنیا! کجایند آن ملتهایی که با زرق و برق خود آنان را فریفتی ؟
هان ! آنان گروگان گورهایند و خفته در میان لحدها! به خدا سوگند , ای دنیا اگر شخصی قابل دیدن و پیکری محسوس می بودی , به کیفر آن که بندگانی
را به آرزوها فریب دادی , حدود خدا را بر تو جاری می ساختم .
ـ در کوی مردگان گروگان است و در تنگنای گور تنها بدنهای تازه و لطیف دگرگون گشته و استخوانهای محکم ونیرومند پوسیده اند و جانها در گرو
بارهای سنگین (گناهان) خود هستندو به خبرهای عالم غیب یقین یافته اند.
ـ گویی شما نیز رهسپار همان جاشده اید که آنان شده اند و آن آرامگاه شما را گروگان گرفته و آن امانتگاه شما را در آغوش کشیده است .

گروگانهای فضل و بخشش خداوند.

ـ امـام عـلـی (ع) : هـمـانـا یـاد خدا را اهلی است که آن را به جای دنیا
گرفته اند و از این رو هیچ بـازرگـانـی و هـیـچ داد و سـتـدی آنان را از
یادخدا
باز نمی دارد , روزهای زندگی را با یاد خدا مـی گـذرانـنـد فـرشتگان گرد
آنان را گرفته اند وآرامش بر آنان فرود آمده و درهای آسمان به رویـشـان
گـشـوده شـده است با دعای خودوزیدن نسیم عفو وگذشت را از خداوند
می طلبند, گروگان نیاز به فضل و رحمت خدایند و اسیرخواری و فروتنی
در
برابر عظمت او هستند.

گردن در گرو سخن .

ـ امـام عـلـی (ع) : گـردنـم در گرو سخنی است که می گویم و آن را ضمانت می کنم کسی که ازسـرنـوشـت گـذشتگان و کیفرهایی که به آن مبتلا شده
اند عبرت گیرد , پرهیزگاری او را از فروغلتیدن در شبهات باز دارد.

روح .

روح در قرآن .

قرآن .
((و از تـو درباره روح می پرسند , بگو : روح از امرپروردگار من است و از دانش جز بهره اندکی به شما داده نشده است)).
ـ ابـو بصیر می گوید از امام باقر یا امام صادق (ع) درباره آیه ((و از تو درباره روح می پرسند ,بگو : روح از امر پروردگار من است)) سؤال کردم , فرمود : روح آن چیزی است که در وجودجنبدگان و مردمان است عرض کردم : آن چیست ؟
فرمود : آن از (عالم) ملکوت و از (عالم)قدرت است .

حقیقت روح .

ـ امام صادق (ع) : ارواح با بدن آمیخته نمی شوند و به آن متکی نیستند , بلکه بدن را در میان گرفته و بر آن احاطه دارند.
ـ روح جسم لطیفی است که کالبد ستبری بر آن پوشانده شده است .
ـ هشام بن حکم به امام صادق (ع) عرض کرد : از روح به من خبر ده که آیا آن چیزی جزخون است ؟
حضرت فرمود : آری , روح , همچنان که برایت شرح دادم , ماده اش خون است ورطوبت بدن و روشنی رنگ به سبب خون می باشد وهرگاه خون
بخشکد روح از بدن جداشود.

سرکشی ارواح .

ـ عبداللّه بن فضل هاشمی از امام صادق (ع) پرسید : چرا ارواح که در ملکوت اعلی بودند درپیکرها قـرار گـرفـتـند؟
حضرت فرمود : چون خداوند تبارک و تعالی می دانست که اگر ارواح درهمان مـوقـعـیت والا و بلند مرتبه ای که دارند رها شوند بیشترشان در برابر
خدا عزوجل دعوی ربوبیت خواهند کرد.

ارواح , سپاهیانی فراهم آمده اند.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : ارواح سپاهیانی فراهم آمده هستند , آنها که یکدیگر را بشناسد با هم انس می گیرند و آنان که همدیگر را نشناسند از هم جدا می
شوند.
ـ ارواح سـپاهیانی بسیج شده اند آنان که به خاطر خدا با یکدیگر آشنا شوند گرد هم می آیند وآنها که به خاطر خدا میانشان پیوند نباشد از هم جدا می
شوند.
ـ ارواح سپاهیانی هستند که یکجا جمع شده اند و بایکدیگر دیدار می کنند و هم را می بویندپس آنها که همدیگر را بشناسند باهم دمخور می شوند و آنان که
هم را نشناسند از هم جدامی شوند.
ـ شـقیق بن سلمه : مردی خدمت علی (ع) آمد و با او سخن گفت و در ضمن صحبت گفت :من شـمـا را دوسـت دارم علی (ع) فرمود : دروغ می گویی عرض کرد : چرا ای امیر مؤمنان ؟
فرمود : چـون در دل خـود مـحـبـت تـو را نـمـی یابم پیامبر(ص) فرمود : ارواح در فضا با یکدیگرملاقات مـی کردند و همدیگر را می بوییدند و آنهایی
که با یکدیگر آشنا در می آمدند با هم جمع می شدند و آنهایی که با هم آشنا در نمی آمدند از هم جدا می شدند.
زمانی که آن پیشامدها برای علی اتفاق افتاد آن مرد از جمله کسانی بود که بر آن حضرت شورید.
ـ امام صادق (ع) : نیکوکاران وقتی باهم رو به رو می شوند اگر چه دوستی خود را به زبان نیاورند , دلـهـایـشان , با همان سرعتی که قطرات باران
در آبهای رودخانه ها به هم می پیوندند , به یکدیگر می پیوندد و بدکاران وقتی با هم رو به رو می شوند اگر چه به زبان اظهار دوستی کنند , دلهایشان از
یـکـدیـگر دور است , همچون دوری دلهای بهایم از یکدیگر هر چند مدتهای طولانی بر سر یک آخور با هم علوفه خورند.
ـ امام علی (ع) : دوستی , میل کردن دلهاست به یکدیگر به سبب الفت روحها.

انواع روحها.

ـ امـام عـلی (ع) , درباره آیه ((وپیشتازان سبقت گیرنده مقربند)) , می فرماید : و اما سخن خدای عزوجل درباره پیشتازان سبقت گیرنده ,آنان پیامبران
مرسل و غیر مرسل هستند خداوند در آنان پنج روح نهاده است : روح القدس وروح ایمان و روح قدرت و روح شهوت و روح بدن .
ـ امـام صـادق (ع) , نـیـز دربـاره هـمـیـن آیه , می فرماید : پیشتازان همان فرستادگان خدا(ع) وبـندگان خاص اویند خداوند در آنان پنج روح قرار
داده است : ایشان را با روح القدس تاییدکرد کـه بـه وسـیله آن اشیا را می شناسند , ایشان را با روح ایمان مؤید ساخت که به سبب آن ازخدای عـزوجل
می ترسند , آنان را با روح قدرت کمک کرد که به وسیله آن بر طاعت خداتوانایی دارند و آنـان را با روح شهوت تایید کرد که بدان وسیله میل به طاعت
خدای عزوجل دارند و از معصیت او گریزانند و روح حرکت را در ایشان نهاد که به سبب آن میان مردم رفت وآمد می کنند.
ـ امـام بـاقر(ع) در پاسخ به سؤال جابر درباره شناخت عالم ـ : در انبیا و اوصیا پنج روح است : روح القدس , روح ایمان , روح زندگی , روح
قدرت و روح شهوت ای جابر! آنان به سبب روح القدس از مـطـالـب و امـور زیر عرش تا زیر خاک آگاهند ای جابر! این چهار روح تحت تاثیر شب و
روز قرار می گیرند , بجز روح القدس زیرا آن به سرگرمی و بازی نمی پردازد.

حالات روح .

ـ امـام عـلـى (ع) : بـدن را شش حالت دست مى دهد: سلامتى , بيمارى , مرگ , زندگى , خواب وبـيـدارى روح نـيـز چنين است زندگى آن دانش اوست و مرگش نادانى او و بيماريش شك او وسلامتيش يقين او و خوابش غفلت او و بيداريش هشيارى او.

روح در هنگام خواب .

ـ ابوبصیر از امام صادق (ع) پرسید : آیا هنگام خواب , روح از بدن خارج می شود؟
حضرت فرمود : نه , ای ابـوبصیر! زیرا اگر روح ازبدن جدا شود دیگر به آن باز نمی گردد , منتها روح چون خورشید وسط آسمان است که پرتوآن همه جا را می گیرد.
ـ امـام کاظم (ع) : انسان هرگاه می خوابد روح حیوانی در بدن می ماند و آنچه از او خارج می شود روح عقل است .

آسایش .

موجبات آسایش .

ـ امام صادق (ع) : خوشی و آسایش درخرسندی و یقین است و غم و اندوه در شک و ناخرسندی .
ـ خوشترین آسایش , دل نبستن به مردم است .
ـ امـام عـلی (ع) : هرکه اطمینان داشته باشدکه آنچه خدا برایش مقدر کرده است به او می رسد , دلش آرام گیرد.
ـ امـام باقر(ع) : هرکه برای آنچه از دست داده است بر خود سخت نگیرد , تن خویش را درآسایش قرار دهد.
ـ امام علی (ع) : جواب کردن (نیازمند) به زبان خوش یکی از دو آسایش است ((3)) .
ـ مـصـبـاح الشریعه : امام صادق (ع) فرمود: مؤمن را آسایش حقیقی نباشد مگر آن گاه که خدارا دیدار کند سوای این , آسایش در چهار چیز است :
خاموشی و سکوتی که به وسیله آن به احوال دل و نـفس خود با آفریدگارت پی بری و تنهایی و خلوتی که به سبب آن از گزندهای پیدا و ناپیدای زمـانه
نجات یابی و گرسنگی که با آن شهوتها و شیطان و وسوسه های شیطانی رابمیرانی و شب زنده داریی که بدان سبب دلت را روشن و نهادت را با صفا و
روح و روانت راتزکیه کنی .
ـ امام علی (ع) : زن سازگار یکی از دو آسایش است .
ـ هـر که بتواند خود را از چهار چیز نگه دارد شایسته آن است که هرگز ناراحتی نبیند عرض شد : آنها چیستند ای امیر مؤمنان ؟
فرمود : شتابزدگی , خیره سری , خودپسندی و سستی .
ـ رستگار است کسی که با پر و بالی پرواز کند , یا عقب نشیند و (خود یا دیگران را) آسوده گرداند.
ـ در تـوصـیـف رهـرو راه خـدا , مـی فـرماید : دروازه ها (و منازل) را یکی پس از دیگری پشت سر گـذاشـت تـا آن که به دروازه (و منزل) سلامت
و سرای ماندگاری همیشگی رسید و درجایگاه امنیت و آسایش گامهایش آرام گرفت , زیرا که دلش را به کار واداشت و پروردگارش را خشنود ساخت
.

ـ هرکه به اندازه کفاف بسنده کند , آسایش یابد و در منزلگاه آسودگی فرود آید.

بزرگترین آسایش .

ـ امام علی (ع) : هر که دوستدار آسایش است , باید که بی اعتنایی به دنیا را برگزیند.
ـ زهد و بی اعتنایی به دنیا بزرگترین آسایش است .
ـ زهد , برترین آسایش است .
ـ سلامت در تنهایی است و آسایش در زهد و بی اعتنایی به دنیا.
ـ میوه زهد , آسایش است .

آسایش طلبی در دنیا.

ـ امام سجاد(ع) به یکی از همنشینان خود فرمود : از خدا بترس و در طلب (دنیا) جانب اعتدال نگه دار و چـیـزی را که آفریده نشده است طلب مکن
آن مرد عرض کرد : چگونه ممکن است کسی در طلب چیزی بر آید که هنوز آفریده نشده است ؟
حضرت فرمود : کسی که خواهان توانگری و دارایی و رفـاه در دنـیـا باشد , درحقیقت آنها را برای آسایش می خواهد وآسایش در دنیا و برای اهل دنیا
خلق نشده , بلکه در بهشت و برای بهشتیان آفریده شده است .
ـ امـام صـادق (ع) , در پـاسخ به این سؤال : راه آسایش چیست ؟
فرمود : در مخالفت کردن باهوای نـفس عرض شد : پس , چه وقت بنده طعم آسایش را می چشد؟
فرمود : در نخستین روزورودش به بهشت .
ـ خدای تعالی به داود(ع) وحی فرمود :ای داود! من پنج چیز را در پنج چیز قرار دادم اما مردم آنها را در پـنـج چـیز دیگر می جویند , ازاین رو آنها
را نمی یابند آسایش را در بهشت قرار دادم اما آنها آسودگی را در دنیا می جویندلذا آن را نمی یابند.
ـ امـام صادق (ع) به اصحاب خود فرمود : آرزوی محال نکنید! عرض کردند : مگر چه کسی آرزوی مـحـال می کند؟
فرمود : شما , مگر نه این که آرزومند آسایش در دنیا هستید؟
عرض کردند : چرا فرمود : آسایش برای مؤمن در دنیا محال است .

رياضت .

ریاضت .

ـ امام علی (ع) : هرکه بر ریاضت دادن نفس خود مداومت ورزد , سود برد.
ـ در هر کار خردمند , نوعی ریاضت است .
ـ سوگند به خدا ـ سوگندی که در آن مشیت خدا را مستثنی می دانم ـ نفس خود را چنان ریاضت دهم که اگر گرده نانی برایش فراهم آورم , شاد
گردد و به نانخورش نمک بسازد وچشمخانه خود را واگذارم که همچون چشمه ای که آبش تهی می شود , اشکهایش خالی گردد ,مگر نه این که
اشتران بیابان چر وقتی از چریدن سیر شدند می آرمند و گوسفندان وقتی چوپانشان آنها را از علف سیر کرد در خفتنگاه خود می خسبند؟
آیا علی هم چون قوت و غذای خود را خورد همچون حیوانات بیاساید؟
خشکیده باد چشمش اگر پس از سالیان دراز (جهاد وپیشتازی و عبادت) به چارپایان بیابان چر بی چوپان و به گوسفندانی که چوپان به چرایشان
می برد اقتدا کند!.

عوامل ریاضت .

ـ امام علی (ع) : این نفس خود را با تقواریاضت و پرورش می دهم تا در روز هراس بزرگ از ترس در امان باشد و در لبه لغزشگاهها پابرجا ماند.
ـ شریعت , ریاضت و پرورش نفس است .
ـ مطالعه حکمت و چیره شدن بر عادت , ریاضت را به بار می نشاند.
ـ در وصـف شـیـعـه اهل بیت , می فرماید : اگر نفسش در آنچه ناخوشایند اوست (مانندعبادات) سرکشی کند او خواهشهایی را که خوشایند وی است
بر نمی آورد.
ـ خـدای تعالی فرمود : ای احمد! پوشاک زیبا و خوراک خوش طعم و فرش و بستر نرم را مایه زیور خود مدان , زیرا که نفس ماوای هر شر و همدم هر بدی است , تو اورا به طاعت خدامی کشانی و او تو را به معصیت و نافرمانی او می کشاند.
ـ خـدمت کردن به نفس در نگهداشتن آن از لذتها و خوشیها و پروراندن آن به دانشها وحکمتها و کوشا کردن آن در عبادتها و طاعتهاست اینهاست مایه نجات ورستگاری نفس .
ـ در نـامـه خـود به مالک اشتر ,می فرماید : اگر مردم گمان بردند که در موردی ستمی مرتکب شـده ای دلـیـل کاری را که کرده ای برایشان توضیح ده
و با توضیحات خود گمان آنان را از خود دورکن , زیرا که این کار هم مایه ریاضت و پرورش نفس خودت می باشد وهم نرمی بامردم است .
ـ امـام صـادق (ع) , در سفارشهای خود به عنوان بصری , می فرماید : و اما آنها که موجب ریاضت و پـرورش نـفـس اسـت : از خـوردن چیزی که بدان میل و اشتها نداری بپرهیز که این کارحماقت می آورد و تا گرسنه نشده ای غذا نخور , خوراک حلال بخور و در موقع خوردن نام خدارا بگوی و
این حدیث رسول خدا(ص) را به یاد آر که : آدمی ظرفی بدتر از شکم خود پر نکرد.

ثمرات ریاضت .

ـ پیامبر خدا(ص) : از سفارشهای خضر به موسی (ع) این بود : نفس خود را به صبر ریاضت بده تا از گناه رهایی یابی .
ـ امـام عـلـی (ع) : چشمهای خود را شبها بیدار نگه دارید و شکمهایتان را لاغر سازید و ازتنهایتان بگیرید و به جانهایتان ببخشید.
ـ ریاضت جز در نفس بیدار , کارگر نیفتد.
ـ پیامبر خدا(ص) : شکمهای خود را گرسنگی دهید و جگرهایتان را تشنگی و بدنهایتان رابرهنگی و دلهایتان را پاک کنید , باشد که از فرشتگان فراتر روید.

کشاورزی .

مستحب بودن کشاورزی ودرختکاری .

قرآن .
((آیـا چـیـزی را کـه می کارید دیده اید؟
آیا شمامی رویانیدش یا ما رویاننده ایم ؟
اگر می خواستیم خـاشـاکـش مـی سـاخـتیم تا در شگفت بمانید (و گویید :)
ما غرامت زدگانیم بلکه ما بی نصیب ماندگانیم)).
ـ امـام صـادق (ع) : شـش چـیـز اسـت که مؤمن بعد از مرگ خود از آنها بهره مند می شود : فرزند صالحی که برای او آمرزش بطلبد , قرآنی که تلاوت می کند , چاهی که حفر می نماید و درختی که مـی نـشاند و نهر آبی که در راه خدا جاری ووقف می کند و روش و سنت پسندیده ای که از خود بر جای می گذارد و بعد از او به آن عمل می شود.
ـ از رسـول خـدا(ص) سؤال شد : کدام مال بهتر است ؟
فرمود : زراعتی که صاحبش بکارد و به آن رسیدگی کند و در روز برداشت , حق و حقوق آن را بپردازد ((4)) .
ـ از رسول خدا(ص) سؤال شد : بعد از گاو کدام ثروت بهتر است ؟
فرمود : آنهایی که ریشه هایشان در دل خاک استوار است و در خشکسالی نیزمیوه می دهند(درختان خرما).
ـ امـام بـاقـر(ع) : پـدرم می فرمود : بهترین کارها کشاورزی است , چیزی را می کاری و نیکوکارو بـدکار از آن می خورند نیکوکار می خورد و برایت از خدا آمرزش می طلبد و بدکار می خوردو آنچه خورده او را لعن و نفرین می کند و چرندگان و پرندگان نیز از آن بهره مند می شوند.

کشاورزان .

ـ امام صادق (ع) : کشاورزان گنجهای مردمند , بذر پاکیزه ای را می کارندکه خداوند عزوجل خلق کرده است مقام آنان در روز قیامت از همگان بهتر و قرب و منزلتشان از همه بیشتر است و ((مبارک)) خوانده می شوند.
ـ درباره آیه ((و مؤمنان باید به خداتوکل کنند)) , فرمود : منظور از مؤمنان , کشاورزان است .
ـ امام باقر(ع) : امیر المؤمنین (ع)می فرمود : هر که با وجود داشتن آب و خاک نیازمند باشد , خدا (از رحمت خود) دورش گرداند.
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه درختی بنشاند وآن درخت به بار نشیند , خداوند به اندازه ای که آن درخت میوه دهد او را پاداش عطا فرماید.
ـ هر مسلمانی درختی بنشاند , یاکشته ای بکارد و انسانی یا پرنده ای یا حیوانی از محصول آن بخورد , برای وی صدقه محسوب شود.

پیامبران و کشاورزی .

ـ امام صادق (ع) : خداوند روزی پیامبران خود را در کشاورزی و دامداری قرار داد , تابارشهای آسمان را ناخوش ندارند.
ـ خداوند عزوجل کشت و زرع را برای پیامبران خود برگزید تا بارش آسمان را ناخوش ندارند.
ـ درمیان کارها هیچ کاری نزد خدا محبوبتر از کشاورزی نیست و خداوند هیچ پیامبری برنیانگیخت مگر آن که کشاورز بود به استثنای ادریس (ع) که خیاط بود.
ـ یزید بن هارون واسطی از امام صادق (ع) درباره برزگران پرسید , آن حضرت فرمود : آنان کشتگران گنجهای خدا در زمین اویند در میان کارها هیچ کاری نزد خداوند محبوتر از کشاورزی نیست و خدا هیچ پیامبری نفرستاد مگر آن که کشاورز بود بجز ادریس (ع) که خیاط بود.

زكات .

زکات .

قرآن .
((از اموال آنان صدقه (زکات) بگیر تا بدین وسیله آنان را پاک کنی و بر آنان درود فرست که درود تو ایشان را آرامش می بخشد و خداوند شنوا و داناست)).
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : زکات پل اسلام است کسی که آن را بپردازد از پل بگذرد و هرکه نپردازداز عبور او جلوگیری شود زکات خشم پروردگار را فرو می نشاند.
ـ امام صادق (ع) : خداوند , نامش بلند باد , چیزی سخت تر از زکات بر این امت واجب نکردو عموم آنان جز در این مورد هلاک نشوند.

پیوستگی زکات و نماز.

قرآن .
((و نـمـاز را بر پای دارید و زکات بدهید و هر خیری که برای خودتان فرا پیش فرستید , آن را نزد خدا می یابید خداوند به هر کاری که می کنید بیناست)).
ـ امام رضا(ع) : خدای عزوجل به سه چیز فرمان داد که هریک با چیزی دیگر قرین وپیوسته است : به نماز و زکات (در کنار هم) فرمان داد پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد ,نمازش پذیرفته نشود.
ـ امام صادق (ع) : کسی که زکات ندهد نمازش بی حاصل است و کسی که ورع نداشته باشدزکاتش پذیرفته نیست .
ـ هـنگامی که آیه زکات , ((از اموال آنان صدقه بگیر)) , در ماه رمضان نازل شد , رسول خدا(ص) بـه جارچی خود دستور داد در میان مردم جار زند که خدای تبارک و تعالی همچنان که نماز را بر شما واجب کرد زکات را نیز بر شما واجب ساخت آن حضرت تا رمضان سال بعدبه اموال آنان کاری نـداشت چون رمضان سال بعد را مسلمانان روزه گرفتند و عید فطر فرا رسیدرسول خدا(ص) به جـارچـی خـود فرمود تا در میان مسلمانان جار زند که ای مسلمانان زکات اموال خود را بدهید تا نمازتان پذیرفته شود.

حکمت زکات .

ـ امام رضا(ع) : سبب (وضع) زکات آن است که هزینه تهیدستان تامین و داراییهای توانگران حفظ شـود , زیرا خدای عزوجل تندرستان را مکلف
کرد که به امور افراد بیمار و ازکار افتاده رسیدگی کـنـنـد , چـنـان کـه فـرمود : ((هر آینه شما در داراییها و جانهایتان آزمایش می شوید)) آزمودن
درامـوالـتـان هـمـان پـرداخت زکات است وآزمودن در جانها واداشتن نفسها به صبر علاوه بر این , باپرداخت زکات از نعمتهای خدای عزوجل شکر
گزاری می شود و به افزایش داراییها امیدمی رود و نـاتـوانان مشمول رافت و مهربانی قرار می گیرند و به بینوایان مهرورزیده می شودوتوانگران به
امـر هـمـدردی و تـقـویت تهیدستان و کمک به امور دینی آنان تشویق می شوندزکات اندرزی به توانگران و عبرتی برای آنان است تا با آن به فقیران
آخرت پی برند.
ـ امـام صـادق (ع) : خداوند عزوجل در داراییهای توانگران به اندازه ای که نیاز تهیدستان راتامین کـنـد حـقـی فـرض کرد اگر خداوند می دانست که
آنچه برای تهیدستان مقرر داشته کفایتشان نمی کند حق بیشتری واجب می کرد بنابر این , تهیدستی فقیران نه به سبب (کم بودن) این فریضه (زکات)
بلکه از آن روست که توانگران حقوق آنان را نمی پردازند.
ـ خـدای تـعـالی همه مردمان را بیافریدو از خرد و کلان و توانگر و تهیدست آنان آگاه است او در مـیـان هـر هـزار انسان بیست و پنج مستمند قرار داد
بنابراین , اگر می دانست که زکات آن عده زنـدگـی ایـن عده را تامین نمی کند برمقدار زکات آنان می افزود , چرا که او آفریننده آنهاست و نسبت به
مردم از خود آنان آگاهتراست .
ـ امام علی (ع) : خداوند در اموال توانگران به اندازه ای که تهیدستانشان را تامین کند حقوق فرض کرد , بنابراین , اگر تهیدست نابود شود یا در راه
تامین معاش خود جان بکند یا برهنه بماند علتش آن اسـت کـه تـوانگر از پرداخت حق او دریغ کرده است خداوند عزوجل در روزقیامت توانگران را
برای این کار مؤاخذه می کند و آنان را عذابی دردناک می چشاند.

ـ امام کاظم (ع) : زکات برای تامین قوت تهیدستان و افزایش داراییهای توانگران وضع شده است .
ـ امـام صـادق (ع) : زکـات به منظور آزمودن توانگران و کمک به مستمندان وضع شده است اگر مـردم زکـات اموال خود را می پرداختند , هیچ
مسلمانی نیازمند نمی ماند و به سبب آنچه خداوند عـزوجـل برای او واجب کرده است بی نیاز می شد مردم , فقیر و نیازمند و گرسنه وبرهنه نشدند مگر
به سبب گناهان ثروتمندان .

نقش زکات در رشد داراییها.

ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه خواستی که خداوند دارایی تو را زیاد کند , زکات آن را بپرداز.
ـ امام باقر(ع) : زکات دادن , روزی را زیاد می کند.
ـ امام علی (ع) : و زکات را واجب کرد , تا سبب روزی باشد.
ـ امام حسن (ع) : زکات , هرگز چیزی را از ثروت کم نمی کند.
ـ امام صادق (ع) : ای مفضل ! به دوستانت بگو که زکات را به اهلش بدهند و من (جبران)آنچه را از دست داده اند ضمانت می کنم .
ـ امام کاظم (ع) : خدای عزوجل زکات را به منظور تامین قوت تهیدستان و افزایش داراییهای شما وضع کرده است .
ـ امـام بـاقـر(ع) , دربـاره آیه ((و اما کسی که عطا کند و تقوا داشته باشد و (کلمه) نکو را تصدیق کـند)) , فرمود : خداوند در قبال یک عطاده تا صد هزار و بیشتر پاداش می دهد ((برای آسودگی آماده اش خواهیم کرد)) : هر خیری که بخواهد خداوند آن را برایش فراهم می آورد.

حفظ کردن داراییها با زکات .

ـ امـام صادق (ع) : هیچ مالی در خشکی و دریا از بین نرفت مگر به سبب فرو گذاردن زکات پس , اموال خود را با زکات حفظ کنید.
ـ امـام باقر(ع) : زکات هرگز از ثروت نکاهد و هرمالی که زکاتش پرداخته شود , در خشکی یا دریا از بین نرود.
ـ در کتاب رسول خدا(ص) دیدیم که هرگاه مردم از دادن زکات خودداری کنند ,زمین برکتهای خود را , از هر نوع زراعت و میوه ها و کانیها دریغ دارد.
ـ امام رضا(ع) : هرگاه زکات پرداخته نشود , چارپایان دچار مرگ و میر شوند.
ـ امام علی (ع) : داراییهایی خود را با (دادن) زکات حفظ کنید.

کسی که زکات نمی دهد.

ـ امام صادق (ع) : کسی که زکات نپردازد , هنگام فرارسیدن مرگ خواهان بازگشت (به زندگی) می شود و این است (منظور)سخن خدای عزوجل
که : ((چون یکی از آنان را مرگ فرا رسد , گوید : پروردگارا! مرا برگردانیدباشد که برای جبران آنچه فرو گذاشتم کاری نیک انجام دهم)).
ـ هر گاه قائم ظهور کند کسی را که زکات ندهد دستگیر کند و گردن زند.
ـ دزدادن سه گروهند : کسی که زکات ندهد و کسی که کابین زنان را بر خود حلال شمارد و نیزکسی که وام ستاند و قصد نپرداختن آن را داشته باشد.

کافر بودن کسی که زکات ندهد.

قرآن .
((کسانی که زکات نمی دهند و هم انان به آخرت کافرند)).
ـ از پیامبر خدا(ص) درباره آیه ((و وای بر مشرکان آنان که زکات نمی پردازند)) سؤال شد, حضرت فـرمـود : خـداونـد مشرکان را مورد عتاب قرار نمی دهد مگر نشنیده ای این سخن اورا : ((وای بر نمازگزاران آنان که در نماز خود غافلند , آنان که خود نمایی می کنند و ماعون رانمی پردازند))؟
بـدانـید که ماعون همان زکات است سپس فرمود : سوگند به آن که جان محمد دردست اوست , هیچ کس در چیزی از زکات مال خود به خدا خیانت نکرد, مگر آن که مشرک به خداست .
ـ ای علی ! از میان این امت ده کس به خدای بزرگ کافر باشند و کسی که زکات ندهد.
ـ هرکه قیراطی از زکات مال خود را نپردازد , نه مؤمن است و نه مسلمان و نه او را حرمتی است .
ـ امام صادق (ع) : هرکه قیراطی از زکات را نپردازد , گو بمیرد خواهد یهودی و یا نصرانی .

کیفر کسی که زکات نپردازد.

ـ امام باقر(ع) : کسی که زکات نپردازدخداوند در روز قیامت دارایی او را به صورت افعی آتشین و دو کـوهـانـه ای در مـی آورد و او رادر چـنبر
آن در می آورد و سپس به آن مار گفته می شود : به دورش حـلـقه بزن همچنان که او دردنیا به تو چسبیده بود این است که سخن خداوند : ((بزودی
آنچه را که در بخشیدنش بخل می ورزیدند , چون طوقی به گردنشان خواهند آویخت)).
ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که زکات نپردازد , امعا و احشایش در آتش کشیده می شود ودارایی او به صورت افعی اقرع ((5)) دو نیشه یا دارای دو
خال سیاه بر بالای چشمانش , در می آید وآن کس از او می گریزد و افعی دنبالش می دود تا آن که وی را مانند ترب خرد می کند و می گوید: من همان
ثروتی هستم که به آن بخل می ورزیدی .
ـ امـام بـاقر(ع) : خداوند عزوجل در روز قیامت گروهی را از گورهایشان بر می انگیزد , درحالی کـه دسـتـهـای آنان به گردنشان بسته شده است به طوری که نمی توانند با آنها به اندازه یک سر انگشت چیزی بردارند همراه ایشان فرشتگانی است که بشدت آنها را توبیخ می کنند ومی گویند : ایـنـان
کـسـانـی هـستند که از پرداخت اندک مالی از مال و دارایی فراوان خود دریغ کردند اینان کـسـانی هستند که خداوند عزوجل به آنها عطا کرد ولی آنان
حق خدای عزوجل دراموال خود را ندادند.

پرداخت زکات با رضایت خاطر.

ـ امـام علی (ع) : همانا زکات به همراه نمازبرای نزدیکی مسلمانان به خداوند قرار داده شده است بـنـابـراین , کسی که با رضایت خاطرزکات را بپردازد کفاره گناهان او و مایه نگهداریش از آتش باشد پس , نبایدکسی دل در پی زکاتی که می پردازد داشته باشدو مرتبا افسوس خورد , زیرا کسی
که آن را ازروی بی میلی بپردازد و با این حال , در قبال آن , به بهتر از آن (یعنی بهشت) چشم امید بندد به سنت (پیامبر) نادان است و در پاداش مغبون , کارش بیهوده و پشیمانی اش طولانی باشد.

حق معلوم غیر از زکات است .

قرآن .
((و آنان که در اموالشان حقی است معین , برای گدا ومحروم)).
ـ امـام صادق (ع) : لکن خداوند عزوجل درداراییهای توانگران به جز زکات
, حقوقی دیگر واجب و مقرر کرده و فرموده است : ((وآنان که در
اموالشان حقی است معین)) بنابراین , حق معلوم و معین کـه جـز زکـات
مـی باشد , چیزی است که هرکس وظیفه خود می داند از مالش بپردازد
او
باید به اندازه توان و وسعت مالی که دارد آن مقدار را برخودواجب
شماردو بسته به میل خودش هر روز یا هر جمعه یا هرماه بپردازد.
ـ مـردی خـدمت امام صادق (ع) آمد وعرض کرد : یا ابا عبداللّه ! تا زمانی
که وضع مالیم خوب شود مـبـلغی به من قرض بدهید حضرت فرمود :
یعنی تا زمانی که محصولت را برداشت کنی ؟
آن مرد عـرض کرد : نه به خدا قسم (من محصولی ندارم) فرمود : تا مال
التجاره ات برگردد؟
عرض کرد : نـه به خدا قسم (من مال التجاره ندارم) فرمود : تا ملکی از
تو فروخته شود؟
عرض کرد : نه به خدا قسم (من ملکی ندارم) امام صادق (ع) فرمود :
پس تو از کسانی هستی که خداوند در اموال ما برای آنـان حقی مقرر
کرده
است آن گاه فرمود تا همیانی درهم بیاورندحضرت دست در همیان برد و
مـشـتـی برداشت و به او داد و فرمود : از خدا بترس و در خرج کردن
افراط
و تفریط مکن بلکه حد وسط را نگه دار.

مستحقان زکات .

قرآن .
((جز این نیست که صدقات (زکات) برای فقیران است ومسکینان و تحصیلداران آن و نیز برای به دست آوردن دل مخالفان و آزاد کردن بندگان و
قرضداران و انفاق در راه خدا ومسافران نیازمند و آن فریضه ای است از جانب خدا و خدا دانا و حکیم است)).
ـ امـام صـادق (ع) ـ درباره آیه ((جز این نیست که صدقات برای فقیران است و)) : فقیر کسی است کـه دست گدایی به سوی مردم درازنمی کند و
مسکین وضعش از فقیر بدتر است وبائس از همه آنان بینواتر است .
ـ امـام علی (ع) , در توضیح عوامل فراهم آورنده معیشت مردم , می فرماید : صدقات (زکات)برای کـسـانی است که نه در کارهای دولتی دستی
دارند , نه از ساخت و ساز سهمی , نه برای تجارت و کـسـب و کـار سـرمـایه ای و نه در کار مزدوری آگاهی و توانایی لذا خداوند در اموال توانگران
به انـدازه ای کـه قـوت آنـان را تـامین و گرفتاریشان را برطرف کند , حقی فرض کرده است خدای سـبحان کسانی را که این صدقات (زکات) به آنها
تعلق می گیرد بر شمرده وفرموده است : ((جز این نیست که صدقات)).

زکات ظاهری و باطنی .

ـ امـام صـادق (ع) , در پاسخ به مردی که پرسید : زکات واجب مال چقدر است ؟
فرمود :مقصودت زکات ظاهری است یا باطنی ؟
عرض کرد : هر دو فرمود : زکات ظاهری در هر هزاردرهم بیست و پـنج درهم واجب است و زکات باطنی این است که وقتی برادرت به چیزی نیازمندتراز تو بود او را بر خود ترجیح دهی .

هر چیزی زکاتی دارد.

ـ امام علی (ع) : زکات قدرت , انصاف داشتن است .
ـ زکات زیبایی , پاکدامنی است .
ـ زکات پیروزی , نیکی کردن است .
ـ گذشت , زکات پیروزی است .
ـ زکات توانگری نیکی کردن به همسایگان و صله ارحام است .
ـ زکات تندرستی , کوشیدن در طاعت خداست .
ـ زکات شجاعت , جهاد در راه خداست .
ـ زکات نعمتها , انجام کارهای خیراست .
ـ زکات دانش گذاشتن آن در اختیارکسی است که سزاوار آن است و به رنج افکندن نفس در راه عمل به آن .
ـ امام صادق (ع) : هر چیزی زکاتی داردو زکات دانش این است که آن را به اهلش بیاموزی .
ـ امام علی (ع) : هر چیزی را زکاتی است و زکات خرد تحمل مردمان نادان است .
ـ خداوندهمچنان که زکات دارایی هایتان را بر شما واجب کرد , زکات جاه و مقام را نیز بر شما واجب فرمود.
ـ امام صادق (ع) : نیکی کردن زکات نعمتهاست و وساطت کردن زکات مقام و موقعیت وبیماریها زکـات بـدنـها و گذشت زکات پیروزی و هر چیزی که زکاتش را بدهی , از خطر نابودی در امان است .
ـ بـر هـر جـزئی از اجـزای بدن تو و بلکه بر هر تار مویی و حتی بر هر نیم نگاهی زکاتی است واجب برای خدای عزوجل زکات چشم نگاه عبرت آمیز و فروهشتن آن از شهوات و امثال آن است و زکات گوش شنیدن دانش و حکمت و قرآن است .

زکات بدن .

ـ امام علی (ع) : بر تو باد به روزه گرفتن ,که آن زکات بدن است .
ـ امام باقر(ع) : روزی پیامبر(ص) به اصحاب خود فرمود : ملعون است هر مالی که زکاتش پرداخته نـشـود , ملعون است هر بدنی که در هر چهل روز یک بار زکاتش داده نشود عرض شد : ای رسول خـدا! زکـات مـال را کـه مـی دانیم اما زکات بدن چیست ؟
فرمود : این است که به گزندی مبتلا گردد.
امـام فـرمـود : از شـنـیـدن ایـن سـخن چهره مردم دگرگون شد وقتی پیامبر دید رنگ چهره آنـان تـغـیـیـر کـرد فـرمود : آیا می دانید مقصود من از این
سخن چیست ؟
عرض کردند : نه , ای رسـول خدا فرمود : آری , آدمی خراش بر می دارد , زمین می خورد , پایش می لغزد , بیمار می شود ,خـاری در پـایـش مـی خـلـد و امـثـال ایـنـهـا ((تـا آن کـه در آخـر حدیثش فرمود : و چشمش بی اختیارمی پرد)).
ـ امام صادق (ع) : بیماریها , زکات بدنهاست .
ـ امام علی (ع) : زکات بدن , جهاد و روزه است .

زکات فطره .

ـ امـام صادق (ع) : از شرایط درستی روزه , دادن زکات ـ یعنی فطره ـ است , همچنان که تمامیت نـمـاز بـه درود فـرستادن بر پیامبر(ص) می باشد
, چه اگر کسی روزه بگیرد و زکات فطره عمدا ندهد از روزه بی بهره است .
ـ امـام عـلـی (ع) : هر که زکات فطره را بدهد , خداوند به سبب آن زکاتی را که از مالش کم شده است جبران کند.

تزكيه .

تزکیه .

قرآن :.
((همچنان که برای شما رسولی از خودتان فرستادیم تا آیات ما را برای شما بخواند و تزکیه تان کند و کتاب و حکمت را به شما تعلیم دهد و آنچه را
که نمی دانستید به شمابیاموزد)).
((اوست خدایی که در میان تعلیم نادیدگان پیامبری از خودشان فرستاد تا آیاتش را برای آنان بخواند و تزکیه شان کند و کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزد , هر چند پیشتر در گمراهی آشکاری بودند)).
((رستگار شده کسی که آن (نفس) را پاک و تزکیه کرد)).
((بگو : آیا تو را رغبتی هست که تزکیه شوی)).
((هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نکشد و اگر گرانباری کسی را به حمل کردن بار خود فرا خواند , هر چندخویشاوند او باشد , از حمل آن سر باز زند تو فقط کسانی را بیم می دهی که از پروردگارشان , در نهان , بیمناکند و نمازمی گزارند و هر که تزکیه شود به سود خود تزکیه شده است
و بازگشت به سوی خداست .
((رستگار شد , کسی که تزکیه گشت)).
ـ پیامبر خدا(ص) هرگاه این آیه را ((رستگار شد , کسی که نفس را تزکیه کرد)) می خواند ,درنگ می کرد و سپس می گفت : خدایا! نفس مرا تقوا عطا فرما که تو سرپرست و مولای آنی ,آن را پاک و تزکیه فرما که برای تزکیه آن تو بهترینی .
ـ با تزکیه نفس است که زلالی و صفا(ی نفس) به دست می آید.
ـ درباره آیه ((رستگار شد کسی که تزکیه گشت)) , فرمود : منظور کسی است که به یگانگی خداوند گواهی دهد و به او شرک نورزد و شهادت
دهد که من رسول خدا هستم .
ـ ابو سعید خدری : رسول خدا(ص) در روز [عید] فطر آیه ((رستگار شد کسی که تزکیه گشت و نام پروردگارش را برد و سپس نمازگذارد)) را
می خواند و سپس پیش از آن که به مصلی رود , زکات فطره را تقسیم می کرد.

موانع تزکیه .

قرآن .
((کـسانی که عهد خدا و سوگندهای خود را به بهایی اندک می فروشند , در
آخرت نصیبی ندارند وخـدا در قـیـامـت بـا آنان سخن نمی گوید و به
ایشان نمی نگرد و آنان را پاک و تزکیه نمی کند و برایشان عذابی درد آور
است)).
ـ پیامبر خدا(ص) : سه نفرند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی
گوید و نگاهشان نمی کند و آنـان را پـاک و تـزکـیـه نمی نماید و عذابی
دردآور
دارند : پیرمرد زناکار , پادشاه ستمکار و فقیر متکبر.
ـ امـام صـادق (ع) : سـه کـس انـد کـه خـداونـد در روز رسـتـاخـیـز بـا
آنان سخن نمی گوید و نگاهشان نمی کند و پاکشان نمی کند و آنان را
عذابی
دردناک است : کسی که موهای سپید خود را بکند ,کسی که خودارضایی
کند و کسی که لواط دهد.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : سـه گـروهـنـد کـه خـداونـد در روز قیامت با آنان
سخن نمی گوید و پـاکـشـان نـمی کند و برایشان عذابی دردناک است :
مردی
که با پیشوایی بیعت کند و بیعتش جز برای دنیانباشد , به طوری که اگر او
را چیزی از دنیا بدهد بر بیعت خود وفادار ماند و اگر ندهد وفـادارنـمـانـد
ومردی که بعد از عصر کالایی را بفروشد و قسم بخورد که آن را به فلان و
بهمان مبلغ خریده است و خریدار هم قبول کند و کالا را بگیرد , در حالی
که فروشنده دروغ گفته باشد ومـردی کـه در صـحـرا (چـاه) آبـی داشـتـه
باشد و اجازه ندهد مسافران و رهگذران از مازاد آن آب استفاده کنند.
ـ امام صادق (ع) : سه نفرند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی
گوید و پاکشان نمی سازد و برایشان عذابی دردآور است : پیرمرد زناکار ,
مرد بی غیرت و زنی که به شوهرش خیانت کند.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : سـه کـس انـد کـه خـداونـد در روز قـیـامـت با آنان
سخن نمی گوید و نـگاهشان نمی کند و عذابی دردناک دارند : عالمی که
علم
خود را وسیله کسب ریزه های دنیا قرار دهد وکسی که , به وسیله شبهات
, حرامها را حلال کند و کسی که با زن همسایه خود زنا کند.
ـ سه نفرند که خداوند در روز رستاخیز به آنها نمی نگرد و پاکشان نمی
کند و عذابی دردآور دارند : کـسی که از روی تکبر دامن کشان راه رود و

کسی که از کالای خود به دروغ تبلیغ و تعریف کند و کسی که در روی تو اظهاردوستی نماید و پشت سرت دلش آکنده از مکر باشد.

زمان .

شناخت زمان .

ـ امام صادق (ع) : کسی که زمان خود را بشناسد , آماج اشتباهات قرار نگیرد.
ـ امام علی (ع) : برای آگاهی انسان همین بس که زمان خود را بشناسد.
ـ آگاهترین مردمان به روزگار , کسی است که از حوادث آن تعجب نکند.

آن که به زمانه اعتماد کند.

ـ امام علی (ع) : کسی که به زمانه اعتمادکند , زمین خورد.
ـ هر که زمانه را امین داند (و به آن اعتماد ورزد) زمانه به او خیانت کند و هرکه آن را بزرگ شمارد , همو خوارش کند.
ـ هرکه زمانه را امین داند همو به وی خیانت کند و هرکه بر او بزرگی کند , خوار و حقیرش سازد و هـرکـه بـر وی خـشم گیرد , اونیز وی را به خشم آورد و هرکه بدو پناه برد , او تسلیمش کند , چنین نیست که هر تیراندازی به هدف زند, و چون حکومت تغییر کند زمانه تغییر کند.
ـ زمانه به صاحب خود خیانت می کند واز کسی که او را ملامت کند رضایت نطلبد.
ـ هرکه با زمانه سرگرم شود , او نیزوی را مشغول سازد.

هرکه با زمانه بستیزد.

ـ امام علی (ع) : هرکه از زمانه عیب گیرد , عیبجویی او به درازا کشد.
ـ هرکه با زمانه بستیزد , زمانه او رابه خاک مذلت افکند و هرکه تسلیم آن شود, در امان نباشد.
ـ هرکه با روزگار بستیزد , هلاک شودو هرکه آن را سرزنش کند , (خود) در خشم شود.

عیب زمانه .

ـ ریان بن صلت : حضرت رضا(ع) این ابیات را از عبدالمطلب برای ما خواند:.
تمام مردم از زمانه ایراد می گیرند.
حال این که زمانه را عیبی جز ما نیست .
ما از زمانه خود ایراد می گیریم .
حال این که عیب در خود ماست .
واگر زمانه زبان داشت ما را هجو می کرد.
گرگ گوشت گرگ را نمی خورد.
ولی ما آشکارا یکدیگر را می خوریم .
فریبکارانه پوستهای جالب بر تن می کنیم .
و وای بر غریبی که نزد ما آید.

زنا.

نهی از زنا.

قرآن .
((و به زنا نزدیک مشوید که آن فحشاست و بد راهی است)).
ـ امـام بـاقـر(ع) , درباره آیه ((و به زنانزدیک مشوید که آن فحشاست)) , فرمود : یعنی معصیت و ((نـفـرت انـگیز)) است , زیرا خداوندزنا را دشمن می دارد و ازآن نفرت دارد فرمود : ((و بد راهی است)) عذاب زنا کار از همه گنهکاران سخت تر است و زنا از بزرگترین گناهان کبیره است .
ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ کار (گناه) فرزندآدم نزد خدای تبارک و تعالی سنگین تر از این نباشد که کـسـی پیامبری یا امامی را بکشد , یا کعبه را که
خدای عزوجل قبله بندگان خود قرار داده است ویران کند , یا به حرام با زنی نزدیکی کند.
ـ امام صادق (ع) : سخت ترین عذاب را در روز قیامت آن مردی دارد که نطفه خود را دررحمی که بر وی حرام است جای دهد.
ـ امام علی (ع) : غیرتمند , هرگز زنا نمی کند.

بزرگترین زنا.

ـ پـیامبر خدا(ص) : زن شوهر داری که مردبیگانه ای چشمش را پر کرده باشد , مورد خشم شدید خـدای عـزوجـل است , زیرا که اگر چنین باشد خداوند همه اعمال او را باطل گرداند و اگر به شوهر خود خیانت ورزد , بر خداست که اورابعد از عذاب دادن در قبر به آتش دوزخ بسوزاند.
ـ شـبی که به معراج برده شدم بر زنانی عبور کردم که به پستانهای خود آویزان بودند پرسیدم : ای جـبـرئیـل ! اینها کسیتند؟
گفت : اینها زنانی هستند که فرزندان غیر شوهران خود را وارث اموال آنان می کنند.
ـ امام صادق (ع) : سه کس اند که خدای متعال با آنان سخن نمی گوید و پاکشان نمی کند و آنان را عذابی دردناک است یکی از آن سه نفر زنی است
که به شوهر خود خیانت کند.
ـ امـام عـلـی (ع) : آیـا شـما را از بزرگترین زنا خبر ندهم ؟
زنی که به شوهر خود خیانت کند و از بـیـگـانـه فرزندی بیاورد و او را به شوهرخود بچسباند خداوند در روز قیامت با چنین زنی سخن نمی گوید و به او نمی نگرد و پاکش نمی کند و وی را عذابی دردناک باشد.
ـ پـیامبر خدا(ص) : هرکه با زن شوهرداری زنا کند , رودخانه ای از چرکابه به طول پانصد سال راه از شـرمـگاه آن دو جاری شود به طوری که دوزخیان از بوی گند آنها متاذی باشند و عذابشان از همه دوزخیان سخت تر باشد.

حکمت تحریم زنا.

ـ امـام رضا(ع) : زنا به علت مفاسدی که در بردارد مانند قتل نفس , از بین رفتن و مخدوش شدن اصل و نسب , ترک تربیت کودکان ,تباه شدن موضوع ارث و میراث و امثال این مفاسد , حرام شده است .
ـ امـام صـادق (ع) , در پاسخ به سؤال زندیق : چرا زنا حرام شده است ؟ فرمود : چون مایه فسادو از بین رفتن ارث و میراث و انقطاع نسل است در زنا زن نمی داند که از چه کسی حامله شده وفرزند نمی داند پدرش کیست
, نه صله ارحام به جا آورده می شود و نه خویشاوندیها معلوم است .
ـ امام علی (ع) : خداوند واجب فرمود و ترک زنا را برای حفظ اصل و نسب و ترک لواط را برای زیاد شدن نسل .

پیامدهای زنا.

ـ پیامبر خدا(ص) : ای علی ! زنا شش پیامد دارد : سه پیامد در دنیا و سه دیگر در آخرت پیامدهای دنیایش این است که آبرو را می برد , مرگ را شتاب می بخشد و روزی را می برد وپیامدهای آخرتش عبارت است از حسابرسی سخت و دقیق , خشم خدای رحمان و جاودانگی در آتش .
ـ امام صادق (ع) : (از جمله) گناهانی که جلو روزی را می گیرد زناست .
ـ امام علی (ع) : زنا , فقر به بار می آورد.
ـ پیامبر خدا(ص) : چهار چیز است که اگر یکی از آنها به هر خانه ای وارد شود آن را ویران می کند و از برکت آباد نمی شود : خیانت , دزدی , شرابخواری و زنا.

شیوع زنا.

ـ امـام باقر(ع) : در کتاب رسول خدا(ص) یافتیم که : چون بعد از من زنا آشکار گردد ,مرگهای ناگهانی زیاد شود.
ـ در کـتـاب عـلـی (ع) یـافـتـیم که فرموده است : رسول خدا(ص) فرمود : هرگاه زنا زیاد شود ,مرگهای ناگهانی افزایش یابد.
ـ امام صادق (ع) : هرگاه زنا شیوع یابد , زمین لرزه ها پدیدار شود.

هر عضوی از بدن بهره ای از زنا دارد.

ـ پیامبر خدا(ص) : بر هر عضوی از اعضای انسان بهره ای از زنا نوشته شده که لاجرم به آن می رسد , مثلا زنای چشم نگاه کردن است و زنای پا , راه رفتن و زنای گوش , شنیدن .
ـ مـسـیـح (ع) : هر زنی که خود را خوشبو کند و بیرون رود تا بویش به مشام دیگران رسد ,زناکار است و هر چشمی [که او را بنگرد] زناکار است .
ـ نـبـایـد بـه آنـچـه (زنـی) کـه تـعلق به تو ندارد خیره شوی , چه تا زمانی که چشم خود را نگه داری هرگز مرتکب زنا نشوی اگر توانی که (حتی) به جامه زن نامحرم نگاه نکنی چنین کن .

حد زنا.

قرآن .
((زن و مـرد زناکار را هریک صد تازیانه بزنید و اگربه خدا و روز واپسین ایمان دارید مبادا که در دین خدا نسبت به آن دو دستخوش رافت و ترحم شوید و باید که به هنگام مجازات آن دو گروهی از مؤمنان حاضر باشند)).
ـ امـام عـلی (ع) : (ضربت) حد زناکار باید محکمتر از ضربت حد مفتری (به زنا) باشد وضربت حد شرابخوار محکمتر از ضربت حد مفتری (به شرابخواری).
ـ امـام کـاظم (ع) : زناکار را باید به سخت ترین ضربت تازیانه زد و مفتری را باید با ضربات متوسط حد زد.
ـ امـام رضـا(ع) : عـلت آن که بر پیکرزناکار باید با سخت ترین ضربات تازیانه زد , این است که بدن مـرتکب زنا شده و با تمام وجود از آن لذت برده است لذا تازیانه به عنوان کیفر بدن و درس عبرت برای دیگران قرار داده شده است و زنا بزرگترین جنایت است .

کیفر زنای به عنف .

ـ امـام بـاقر(ع) , در پاسخ به سؤال ازحکم مردی که به زور به زنی تجاوز کند , فرمود : باید کشته شود خواه دارای همسر باشد یانباشد.
ـ امام صادق (ع) : هرگاه مرد به زور به زن تجاوز کند کیفرش یک ضربت شمشیر است , خواه بر اثر آن بمیرد یا جان به دربرد.

زنا زاده .

قرآن .
((هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نکشد و اگرگرانباری کسی را به حمل کردن بار خود فرا خـوانـد , هـر چـنـد خویشاوند او باشد , از حمل آن سرباز زند تو فقط کسانی رابیم می دهی که از پروردگارشان , در نهان , بیمناکند و نماز می گزارند و هر که پاک شود برای خود پاک شده است وسرانجام همه به سوی خداست)).
((اگـر نـاسـپـاسـی کـنید , خدا از شما بی نیاز است و ناسپاسی را برای بندگانش نمی پسندد و مـی پـسندد که سپاسگزار باشیدو هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است او شما را از کارهایی که می کرده اید آگاه می کند و او به آنچه در دلها می
گذرد آگاه است)).
((هرکه هدایت شود به سود خود هدایت شده و هر که گمراه شود به زیان خود گمراه شده است و هیچ کس بار دیگری را برندارد و ما هیچ قومی را عذاب نمی کنیم تا آن گاه که برایشان پیامبری بفرستیم)).
((بـگـو : آیـا جـز اللّه , پـروردگـاری جویم ؟
او پروردگار هر چیزی است و هر کس تنها کیفر کار خویش را می بیند و کسی بارگناه دیگری را بر دوش نمی کشد سپس بازگشت همه شما به سوی
پروردگارتان است و او شما را به چیزهایی که در آن اختلاف می ورزیدید آگاه می کند)).
((آیا به آنچه در صحیفه های موسی آمده خبر داده نشد؟
و از ابراهیم که حق رسالت را ادا کرد؟
که هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد؟
)).
ـ پیامبر خدا(ص) : زنا زاده هیچ مسؤولیتی در قبال گناه پدر و مادر خود ندارد.

نشانه های زنا زاده .

ـ امام صادق (ع) : زنا زاده نشانه هایی دارد: اول آن که با ما خاندان دشمنی می ورزد , دوم آن که به همان کار حرامی که بر اثر آن آفریده شده است
(یعنی زنا) علاقه دارد , سوم آن که به دین اهمیتی نـمی دهد , چهارم آن که از مردم به بدی یاد می کند از برادران خود به بدی یاد نکند مگر کسی که
از نطفه حرام یا حیض به دنیا آمده باشد.
ـ نـشانه های زنا زاده سه چیز است : بدگویی پشت سر دیگران , علاقه مندی به عمل زنا ونفرت از ما اهل بیت .
ـ امام علی (ع) : دروغ می گوید کسی که زنا را دوست داشته باشد و خود را حلال زاده پندارد.
ـ امام صادق (ع) : کسی که شیفته حرام و شهوت زنا باشد شریک شیطان است (یا شیطان در نطفه او شریک شده است).

مرد بی غیرت .

ـ امـام بـاقـر(ع) : خـداوند نماز سه نفر را نمی پذیرد : یکی از آنها مرد بی غیرت است که با زنش زنا می شود.

ـ عـرض شد ای رسول خدا ! بی غیرت کیست ؟

فرمود : مردی که زنش زنا می دهد و او از آن اطلاع دارد.

پا اندازی .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : شبی که به معراج برده شدم زنی را دیدم که چهره و دو دستش می سوزد و روده های خود را می خورد زیرا پا انداز بوده است .

زنا (متفرقه).

ـ امام صادق (ع) : کسی که به زنا و دزدی و شرابخواری معتاد باشد , مانند بت پرست است .
ـ پیـامـبـر خـدا(ص) : سـه کـس اند که خدای عزوجل با آنان سخن نمی گوید و : پیرمرد زناکار ,فرمانروای ستمکار و تهیدست متکبر.
ـ امام صادق (ع) : خداوند به موسی وحی فرمود زنا نکنید که زنانتان زنا می دهند و هر که به همسر مـردی مـسـلـمـان خـیـانت کند به همسرش خیانت
کنند به هر دست بدهی از همان دست پس می گیری .
ـ نسبت به زنان مردم عفیف باشید تا به زنان شما عفت ورزند.

زهد.

ارزش زهد.

ـ امـام عـلـى (ع) : زهـد كـمـيـابـتـريـن چيزها و ارزشمندترين چيزى است كه آدمى مى شناسد (ياارزنده ترين توصيه هاست) , همگان آن را مى ستايند
ولى بيشتر مردم به آن عمل نمى كنند.
ـ پيامبر خدا(ص) : خداوند هيچ پيامبرى را برنگزيد , مگر آن كه زاهد بود.
ـ خداوند را با هيچ عبادتى همانند دل بركندن از دنيا نپرستيدند.
ـ امام على (ع) : زهد خوى پرهيزگاران است و خصلت هميشه توبه كنندگان .
ـ زهد , تجارتى سودآور است .
ـ زهد , خود , ثروتى است .
ـ امـام صـادق (ع) : هـمـه خـيـر در يـک خـانه نهاده شده و كليد آن بى اعتنايى به دنيا قرار داده شده است .
ـ امام على (ع) : نشانه كسى كه به پاداش آخرت رغبت دارد زهد ورزيدن به زرق و برق دنياست .
ـ پـيـامـبر خدا(ص) به ابن مسعود فرمود : اى پسر مسعود! آتش از آن كسى است كه مرتكب حرام شود و بهشت از آن كسى كه حلال را واگذارد پس
بر تو باد به زهد , زيرا زهد از چيزهايى است كه خـداونـد بـه آن بـر فرشتگان مى بالد و با زهد است كه خداوند به تو رو مى كند و خداى جبار بر تو
درود مى فرستد.
ـ خداوند به چيزى برتر از زهد و بى اعتنايى به دنيا عبادت نشده است .
ـ خـوشـا به حال كسى كه براى خداى بلند نام فروتنى كند و از آنچه برايش حلال كرده نيزكناره گـيـرد بـى آن كه از سنت من روى گرداند , زرق و
برق دنيا را كنار نهد بى آن كه از سنت من به انحراف گرايد.

آراسته شدن به زهد.

ـ پیامبر خدا(ص) , درباره آیه ((و در کودکی به او دانایی عطا کردیم)) , فرمود : یعنی زهد وبی اعتنایی به دنیا خدای تعالی به موسی فرمود : ای موسی ! آراستگان , خود را به هیچ زیوری نیاراستند که همانند زهد در چشمم زیبا آید.

ـ امام باقر(ع) : از جمله سخنان نجواآمیز خدای تعالی با موسی (ع) این بود آراستگان , به هیچ زیوری همانند زهد به دنیا آراسته نشدند.

ـ پیامبر خدا(ص) : ای علی ! خداوند تورا به زیوری آراسته که محبوبترین زیور بندگان نزد اوست تو را به زهد به دنیا آراسته وچنانت قرار داده که نه تو از او به نوایی می رسی و نه او از تو.

ـ ای علی ! خدای تعالی تو را به زیوری آراسته که محبوبترین زیور بندگان نزد اوست : تو را به دنیا بی اعتنا کرد وآن را منفور تو ساخت و محبت تهیدستان را در دل تو نهاد , پس تو به داشتن پیروانی چون آنان خرسندی و آنان به داشتن امامی چون تو.

زهد و دين .

ـ امام على (ع) : زهد , ريشه دين است .
ـ زهد , ميوه دين است .
ـ زهد , شالوده يقين است .
ـ بر تو باد به زهد , كه آن كمك دين است .
ـ از خويهايى كه بيشترين كمك را به دين مى كند , بى رغبتى به دنياست .

زهد حقيقى .

قرآن .
((آن گاه كه مى گريختيد و به كس نمى نگريستيد وپيامبر شما را از پشت سر فرا مى خواند پس به پـاداش , غـمى بر غم شما افزود اكنون اندوه آنچه
را از دست داده ايد يارنجى را كه به شما رسيده است مخوريد خدا به هر كارى كه مى كنيد آگاه است)).
((تـا بـر آنچه از دستتان مى رود اندوهگين نشويد و به آنچه دستتان مى آيد شادمانى نكنيد و خدا هيچ متكبر خودستايى را دوست ندارد)).
ـ امـام عـلـى (ع) : هـمـه زهد در دو جمله از قرآن آمده است خداى تعالى فرموده : ((تا بر آنچه از دستتان مى رود اندوهگين نشويد و به آنچه دستتان
مى آيد شادمانى نكنيد)) بنابراين , كسى كه بر گذشته اندوه نخورد و براى آنچه به دستش مى رسد شاد نشود , زاهد است .
ـ زهد در دو جمله فراهم آمده است خداى متعال فرموده : ((تا بر آنچه از دستتان رفته اندوهگين نشويد)) بنابراين , كسى كه براى از دست رفته
افسوس نخورد و براى آنچه به دستش مى رسد شاد نشود هر دو جانب زهد (زهد كامل) را به كف آورده است .
ـ امـام سـجـاد(ع) در دعـا عـرض مـى كـنـد : پـروردگـارا , بـر مـحـمـد و آلـش درود فرست ومرادرهمه حال به ستايش ومدح وسپاسگزارى از
خودت برگمار تا به آنچه از دنيا به من داده اى شاد نشوم و براى آنچه از من در دنيا باز داشته اى اندوه به خود راه ندهم .
ـ امام على (ع) : اى مردم ! مردم سه گروهند : دنيا گريز و دنيا خواه و شكيبا دنيا گريز هرگاه به چـيـزى از دنيا دست يابد شادنمى شود و هرگاه
چيزى از آن از دست دهد افسوس نمى خورد , و شكيبا در دل آرزوى دنيا رادارد اما اگر به چيزى از دنيا دست يابد چون عاقبت بد و ناگوار آن را
مى داند از آن روى برمى تابد , و دنياخواه اهميتى نمى دهد كه از حلال به دنيا برسد يا از حرام .
ـ اى پسر آدم ! براى آنچه از دست رفته و باز نمى گردد افسوس مخور و براى آنچه در دست دارى اما مرگ آن را در دستانت باقى نمى گذارد شادى
مكن .
ـ پيامبر خدا(ص) : زهد به دنيا عبارت است از كوتاه كردن آرزو و به جاى آوردن شكر هر نعمتى و پرهيز از هر آنچه خداوند حرام كرده است .

ـ زهـد بـه حـرام کـردن حـلال (بـر خود) نیست , بلکه به این است که انسان اطمینانش به آنچه دردست خداست بیشتر باشد از آنچه در دست خود
اوست .
ـ امـام صـادق (ع) : زهـد به دنیا به استفاده نکردن از مال و ثروت و یا حرام کردن حلال (برخود) نیست , بلکه زهد آن است که به آنچه در دست داری مطمئن تر از آنچه در دست خداست نباشی .
ـ پـیامبر خدا(ص) : زهد و بی رغبتی به دنیابه حرام کردن حلال (بر خود و یا فرو گذاشتن مال و ثـروت نـیـسـت بـلـکـه زهد آن است که به آنچه خود در دست داری مطمئن تر از آنچه در دست خداست نباشی و به پاداش مصیبتی که به تومی رسد چندان راغب باشی که آرزو کنی آن مصیبت برای تو
باقی ماند.
ـ امـام صـادق (ع) : بـه امـیر المؤمنین (ع) عرض شد : زهد به دنیا چیست ؟
فرمود : فرو گذاشتن حرام آن .
ـ امام علی (ع) : زهد آن است که تا آنچه داری از بین نرفته , در طلب آنچه نداری برنیایی .
ـ زهد کوتاه کردن آرزوهاست و خالص کردن اعمال (برای خدا).
ـ ریشه زهد , نیک رغبتی است به آن چه نزد خدا است .
ـ ای مـردم ! زهد عبارت است از کوتاهی آرزو و گزاردن شکر نعمتها و خویشتنداری درهنگام رو بـه رو شـدن بـا حـرامـها اگر این زهد از شما برنیامد , نباید که حرام بر شکیبایی شماچیره آید و سپاسگزاری از نعمتها را فراموش کنید.
ـ امام حسن (ع) , در پاسخ به این سؤال که زهد چیست ؟
فرمود : رغبت به تقوی و بی اعتنایی به دنیا .
ـ امـام صادق (ع) : زهد کلید در آخرت است و برائت از آتش زهد آن است که هرچه تو را از خدا باز دارد رها کنی , بی آن که بر از دست دادن آن افسوس خوری و نه براثر فروگذاشتن آن دچارغرورو خودپسندی شوی و نه چشمداشت گشایشی از آن داشته باشی و نه خواهان ستایشی در قبال
این کـار و نـه طـالب عوض و جبران آن باشی بلکه از دست دادن آن را مایه آسایش و بودن آن را آفتی (برای خود) دانی و همواره از آفت گریزان باشی و به آسایش چنگ زنی .

صفات زاهد (1).

ـ امام صادق (ع) , در پاسخ به این که دنیاگریز کیست ؟
فرمود : کسی که از ترس حسابرسی حلال دنیا را ترک گوید و از بیم کیفر حرام آن را رها کند.
ـ امـام سـجـاد(ع) : نشانه دنیا گریزان و آخرت خواهان رها کردن هر همنشینی و دوستی و طرد کـردن هـر یار و رفیقی است که خواسته اش با خواسته آنان یکی نباشد بدانید کسی که برای ثواب آخرت کار می کند نسبت به زرق و برق گذرای دنیا بی رغبت است .
ـ امام علی (ع) : زاهد به دنیا کسی است که در مقابل حرام شکیبایی خود را از دست ننهد و حلال , او را از گزاردن شکرش غافل نسازد.
ـ پیامبر خدا(ص) : گفتم : ای جبرئیل !تفسیر زهد چیست ؟
گفت : زاهد آنچه را که آفریدگارش دوست دارد , دوست می دارد و آنچه را آفریدگارش ناخوش دارد , ناخوش می دارد و از حلال دنیا مـی پرهیزد و به حرام آن توجه نمی کند , زیرا که حلال آن حساب دارد و حرامش کیفر و همچنان کـه بـه خـودش رحم می کند به همه مسلمانان نیز رحم می کند و
همچنان که از مردار گندیده بـسـیار بد بو دوری می کند از کلام (بیجا) نیز می پرهیزد و همچنان که از آتش دوری می کند که مـبـادا او را فرا گیرد از ریزه های دنیا نیز کناره می گیرد و آرزویش کوتاه است و مرگ را در برابر چشم خود دارد.
ـ امـام عـلـی (ع) : کسی که به دنیا بی اعتناست , هرچه دنیا بیشتر برایش خودآرایی کند او بیشتربه آن پشت می کند.
ـ امـام رضـا(ع) , در پاسخ به پرسش از صفت زاهد , فرمود : کسی که به کمتر از قوت خودبسنده مـی کند , برای روز مرگش آماده است و از زنده ماندن خود دلتنگ است (شوق آخرت ولقا اللّه را دارد).
ـ امـام صـادق (ع) : زاهـد کـسـی است که آخرت را بر دنیا برمی گزیند و خاکساری را بر بزرگی واقـتـدار و رنج را بر آسایش و گرسنگی را بر سیری و فرجام آخرت را بر محبت دنیا و ذکر (خداو آخرت) را بر غفلت وپیکرش دردنیاست ودلش درآخرت .
ـ امـام عـلـی (ع) : دنـیـا گریزان مردمی هستند که چون اندرز داده شدند , پند گرفتند و چون بـیـم داده شدند , حذر کردند و چون تعلیم داده شدند , آموختند و هرگاه آسایشی به آنان رسد , شکرکنند و چون به سختی درافتند , شکیبایی ورزند.
ـ آدمی زاهد نباشد مگر آن گاه که فروتن باشد.

صفات زاهد (2).

ـ امـام علی (ع) , در وصف زاهدان ,می فرماید : آنان گروهی هستند از مردم دنیا ولی اهل دنیا (و دنـیـا دوستی) نیستند آنان در این دنیا همچون کسانی هستند که از آن نیستند بر اساس بینش و بـصـیـرت کار می کنند و در دنیا ازآنچه می ترسند (یعنی مرگ) پیشی گرفتند , پیکرهایشان در میان اهل
آخرت می گردد (جز بااهل دین و آخرت نمی آمیزند) , اهل دنیا را می بینند که به مرگ بـدنـهـایشان اهمیت می دهند ,در حالی که آنان به مرگ دلهای دوستان ((6)) خود بیشتر اهمیت می نهند.
ـ زاهدان و پشت کنندگان به دنیا گر چه (به ظاهر) خندانند اما دلهایشان گریان است و هرچند (بـه ظاهر) شادند , لیکن سخت اندوهناکند , هرچند به آنچه
روزیشان شده خرم وشادمانند,اما از خود بسیار درخشمند.
ـ امـام صـادق (ع) : هـمـانـا زاهـدان و پـشـت کـنندگان به دنیا از نور جلال و عظمت منورند و نـشـانـه خـدمـتـگـزاری بـر پـیـشـانـی آنـها هویداست ,
چگونه چنین نباشند؟
آدمی وقتی خود راوقـف خدمتگزاری به حکمرانی از حکمرانان دنیا می کند آثار آن در وی دیده می شود پس چگونه ممکن است کسی خود را وقف خدمت به خدای تعالی کند و اثر آن بر وی دیده نشود؟
.

نخستین گام زهد.

ـ امام علی (ع) : تمرین زهد کردن به زهد (واقعی) می انجامد.
ـ آغاز زهد , خود را به زهد واداشتن (و تمرین کردن زهد) است .

ریشه زهد.

ـ امام علی (ع) : ریشه زهد یقین است ومیوه آن خوشبختی .
ـ ریشه زهد , اشتیاق تمام داشتن به آن چیزی است که نزد خداوند است .
ـ امـام صادق (ع) : از جمله سخنان نجوا آمیز خدای تعالی به موسی (ع) این بود که : همانابندگان صـالـح مـن بـه اندازه معرفتشان نسبت به من دل از
دنیا برکندند و دیگر آفریدگان من به اندازه جهلشان نسبت به من به دنیا روی آوردند , هیچ یک از آفریدگان من از بزرگداشت دنیاشادی و خرمی ندید.
ـ امـام علی (ع) : زهد و بی اعتنایی انسان به آنچه فناپذیر است (یعنی دنیا) به اندازه یقین اوست به آنچه پایدار و ماندنی است (یعنی آخرت).
ـ چگونه به دنیا پشت کند کسی که ارزش آخرت را نمی داند؟
.

عوامل زهد.

ـ امـام علی (ع) , در ضمن سفارشهای خودبه فرزندش حسن (ع) , می فرماید : از آخرت و نعمتها و عـذاب دردنـاک آن بـسـیـار یـاد کن ,زیرا این امر تو را به دنیا بی اعتنا و آن را در نظرت بی مقدار می کند خداوند تو را از دنیا (واحوال آن) خبر داده و دنیا نیز خویشتن را برای تو وصف کرده است .

ـ امـام باقر(ع) : زیاد به یاد مرگ باش ,زیرا هیچ انسانی از مرگ بسیار یاد نکرد , مگر آن که به دنیا بی اعتنا شد.

ـ امام علی (ع) : هر که چهره مرگ را فرا چشم خود داشته باشد , کار دنیا بر او آسان شود.

ـ سزاوارترین مردم به زهدورزی ,کسی است که عیب و نقص دنیا را بشناسد.

ـ امام سجاد(ع):.

مشاهده کمترین سختیها و ناملایمات دنیا به ترک دنیا فرا می خواند و به زهد فرمان می دهد.

پس بکوش وغافل مباش که تو رفتنی هستی و به سوی سرای مرگ رهسپاری .

دنیا را مطلب , زیرا که اگر از دنیا به چیزی رسی فرجام آن به زیان تو تمام شود.

ـ امـام کـاظـم (ع) : خردمندان به دنیابی رغبتند و به آخرت مشتاق , زیرا می دانند که دنیا طالب اسـت و مـطـلوب و آخرت نیز طالب است و مطلوب ,

چه هر که آخرت را طلبد دنیا در طلب وی بـرآیـد تـا وی روزی خـود را به تمام از آن دریافت کند و هر که دنیا را طلبد , آخرت در طلب وی برآید و مرگش فرا رسد و دنیا وآخرتش را بر وی تباه کند.

ـ امام عسکری (ع) : اگر اهل دنیا عقل خود را به کار می بستند , دنیا ویران می شد.

ـ امام علی (ع) : دورانديش ترين شما زاهدترين شماست .

ـ به هیچ چیز فناپذیر و رفتنی دل مبند که برای زیان بار بودن همین بس است .

ـ امـام کـاظم (ع) بر سر گوری حاضر شد و فرمود : چیزی که آخرش این است , سزاوار است که از هـمـان آغاز به آن دل بسته نشود و چیزی که آغازش این است , به جاست که از فرجام آن ترسیده شود.

راه زهد.

ـ در حـدیث معراج آمده است : ای احمد! اگر دوست داری که پارساترین مردم باشی به دنیاپشت کن و به آخرت روی آر پیامبر(ص) عرض کرد :
بار خدایا! چگونه به دنیا پشت کنم و به آخرت روی آورم ؟
فرمود : از دنیا اندکی خوراک و آشامیدنی و پوشاک برگیر و برای فردامیندوز.

موانع زهد.

ـ امام علی (ع) : چگونه به دنیا پشت کند , کسی که ارزش آخرت را نمی داند؟

.

ـ چگونه به حقیقت زهد می رسد , کسی که شهوت خویش را نمیرانده است ؟

.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : چـگـونـه برای آخرت کار کند , کسی که از دنیا دل بر نمی کند و شهوت وخواهشهای دنیوی اش پایان نمی پذیرد؟

.

درجات زهد.

ـ امـام سجاد(ع) : زهد ده جز دارد بالاترين درجه زهد , كمترين درجه ورع است و بالاترين درجه ورع , پايين ترين درجه يقين وعاليترين درجه يقين , فروترين درجه رضاست .
ـ زهد داراى ده جز و مرتبه است بالاترين درجه زهد كمترين درجه رضاست بدانيد كه زهد در يک آيه از كتاب خداست : ((تا افسوس مخوريد بر)).

زهد و علم ذاتی .

ـ پیامبر خدا(ص) : ای اباذر! هیچ بنده ای دل از دنیا برنکند مگر آن که خداوند حکمت را در دل او رویاند و زبانش را به آن گویا کرد ومعایب و کاستیهای دنیا و درد و درمان آن را به وی شناساند و او را از دنیا سالم , به سرای سلامت (بهشت) برد.
ـ هر که به دنیا روی آورد و آرزویش دراز گردد , خداوند , به اندازه میل و رغبت او به دنیا ,دلش را کـور گـرداند و هر که به دنیا پشت کند و آرزویش را در آن کوتاه گرداند , خداوند او رادانشی عطا کند بی آن که از کسی فرا گیرد و هدایتش فرماید بی آن که کسی (از مردمان)هدایتش کند و
کوری را از (دل) او ببرد و بینایش گرداند.
ـ روزی رسـول خدا(ص) (از منزل) بیرون آمد و فرمود : آیا کسی از شما هست که بخواهدخداوند بی واسطه کسی او را علم آموزد و هدایت کند؟
آیا کسی از شما هست که بخواهدخداوند کور دلی او را بزداید و بینا و بصیرش گرداند؟
.
بـدانـیـد کـه هـر کـس در دنـیـا زاهد باشد و آرزویش کوتاه باشد , خداوند بدون درس گرفتن ورهنمایی او را علم آموزد و هدایتش کند.
ـ پـیامبر خدا(ص) : ای اباذر! هر گاه دیدی برادرت به دنیا پشت کرده است , به سخنان اوگوش کن , زیرا که او حکمت تعلیم می دهد.
ـ امام علی (ع) : هر که دل از دنیا برکند و از خواری آن بیتابی نکند و برای رسیدن به ارجمندی آن بـه رقابت برنخیزد , خداوند او را هدایت کند بی
هدایت مخلوقی و علمش آموزدبی آن که از کسی تعلیم گیرد و حکمت را در سینه اش استوار دارد و آن را بر زبانش جاری سازد.
ـ در دعـا آمده است : بار الها! حمد و سپاس تو را بر آنچه از قضای خود بر دوستانت جاری ساختی پـس از آن کـه بـا ایـشـان شـرط زهد گذاشتی و آنان آن شرط را از تو پذیرفتند , ودانستی که به آن شـرط وفا می کنند , پس آنان را پذیرا شدی و فرشتگان خود را بر ایشان فرو فرستادی و باوحی
خود گرامیشان داشتی و از دانش خود عطایشان کردی .

زهد و شرح صدر.

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) , درباره آیه ((آیا کسی که خداوند سینه اش را برای اسلام فراخ گرداند و در نتیجه نوری از سوی پروردگارش دارد)) ,فرمود : این نور هرگاه در دل بیفتد دل برایش باز شود و فـراخ گـردد عرض کردند : ای رسول خدا! آیا برای شناخت این امر نشانه ای هم هست ؟
فرمود : دوری کـردن از سـرای فریب و روی آوردن به سرای جاودانی و آماده شدن برای مرگ پیش از فرا رسیدن مرگ .

زهد و مکاشفه .

ـ سلا م : خـدمـت امام باقر(ع) بودم که حمران بن اعین وارد شد و سؤالاتی کرد و وقتی خواست برخیزد به امام (ع) عرض کرد :خداوند به شما
عمر طولانی دهد و ما را از وجودتان بهره مند سازد , مـی خواهم مطلبی عرض کنم و آن این است که وقتی خدمت شما می آییم تا زمانی که در
محضر شما هستیم رقت قلب داریم و نفسهایمان به دنیا بی رغبت است و مال و ثروت مردم برایمان ارزش و اهمیتی ندارد , اماهمین که شما را ترک می
کنیم و به میان مردم و کسبه و تجار می رویم دوباره دنـیـا دوستی به سراغمان می آید سلام می گوید : امام باقر(ع) فرمود : دلها اینچنین هستند گاه
کـار بر آنهادشوار می شود و گاه آسان می گردد سپس امام (ع) فرمود : اصحاب رسول خدا(ص) بـه آن حـضـرت عرض کردند : ای رسول خدا!
از نفاق بر خود می ترسیم ! رسول خدا(ص) فرمود : چـرااز آن می ترسید؟
عرض کردند : ما وقتی در محضر شما هستیم و ما را موعظه می فرمایی بیم وتـرس (از خـدا و آخـرت) دلـمـان را فـرا مـی گـیـرد و دنـیـا را
فـرامـوش مـی کـنیم و به آن بـی رغـبـت می شویم چنان که گویی آخرت و بهشت و دوزخ را با چشم می بینیم اما همین که به خـانـه هـای خـود مـی
رویم و فرزندانمان را می بوییم و زن و بچه و ثروت را می بینیم از آن حال و وضـعـی کـه در خـدمـت شما داشتیم تقریبا برمی گردیم , به طوری که
گویی اصلا آن حالت را نداشته ایم ؟
آیااز این حالت بیم نفاق بر ما دارید؟
.
رسـول خـدا(ص) به آنان فرمود : هرگز , این از گامهایی است که شیطان بر می دارد تا شما رابه دنـیـا راغـب سـازد بـه خـدا قـسـم اگـر به همان
حالی که در حضور من به شما دست می دهد درخانه هایتان نیز ادامه می دادید , فرشتگان با شما دست می دادند و بر روی آب راه می رفتید.
ـ حنظله کاتب اسیدی , از کاتبان پیامبر(ص) : در خدمت پیامبر (ص) بودیم و آن حضرت از بهشت و دوزخ برایمان گفت ,چندان که گویی آنها را با
چشم می دیدیم (در پایان مجلس) من برخاستم و پـیش زن و بچه ام رفتم

و شروع کردم به گفتن و خندیدن وشوخی کردن ناگاه به یاد سخنان پـیـامبر و
حالتی که به ما دست داده بود , افتادم از خانه بیرون آمدم و ابوبکر را دیدار کردم و به او گـفـتـم : ای ابـوبـکـر گـرفتار نفاق شده ام ابوبکر پرسید :
کدام نفاق ؟
گفتم : وقتی در خدمت پـیـامـبـر(ص) هـسـتـیـم و از بـهشت و دوزخ برایمان می گوید , حالتی به ما دست می دهد که گویی بهشت و جهنم را می بینیم ,
اما چون از خدمت آن حضرت می رویم , به زنها و بچه ها و مال و منال خود سرگرم می شویم و (همه آن سخنان را) فراموش می کنیم .
ابوبکرگفت : ما نیز همین حالت را داریم .
مـن خدمت پیامبر(ص) رسیدم و موضوع را برای آن حضرت گفتم , فرمود : ای حنظله ! اگرنزد خانواده خود نیز همان حالتی را می داشتید که نزد
من دارید , هر آینه فرشتگان در بستر شماو در کوچه و گذرگاه با شما دست می دادند ای حنظله ! آدمی هر ساعتی حالتی دارد.
ـ حـواریـون حـضـرت مـسـیـح (ع) بـه آن بـزرگـوار عـرض کردند : چرا تو بر آب راه می روی و مـانـمـی تـوانـیـم ؟
حـضـرت فـرمـود : بـه نـظر شما درهم و دینار چگونه است ؟
عرض کردند : ارزشمندهستند مسیح (ع) فرمود : اما در نظر من ارزش آنها با گل یکسان است .

ثمرات زهد.

ـ امـام علی (ع) : زهد پیکرها را می فرساید , آرزوها را محدود می کند , مرگ را نزدیک می نمایاند و آرزو را دور می سازد هر که به زهد دست یابد رنجور شود و هر که آن را از دست دهد , نیز به رنج و سختی افتد.
ـ زهد , کلید درستی و ورع , چراغ راه رستگاری است .
ـ دانش تو را به فرمانهای خداوند رهنمون می شود و زهد راه رسیدن به آن را برای تو آسان و هموار می کند.
ـ دل از دنیا بر کن , تا خداوند تو را به عیبها و زشتیهای آن بینا کند و غافل مباش , زیرا که خداوند از تو غافل نیست .
ـ به دنیا زاهد و بی رغبت باش , تارحمت بر تو فرود آید.
ـ اگر زهد ورزید از بدبختی دنیا رهایی یابید و به سرای جاویدان دست پیدا کنید.
ـ هر که دل از دنیا بر کند خود را (از قیدبندگی آن) آزاد کند و پروردگارش را خرسند سازد.
ـ امـام صـادق (ع) : آنـان زهد و بی اعتنایی به دنیا را می خواهند , تا دلهایشان را برای آخرت خالی سازند.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : رسـتـگـار شد کسی که به دنیایی اعتنایی کرد,چنین کسی هم ازارجمندی دنیابهره مند شود و هم از پاداش آخرت .
ـ امام صادق (ع) : چشیدن حلاوت ایمان بر دلهای شما حرام است , مگر آن گاه که دلهایتان به دنیا زاهد و بی رغبت باشند.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که دل از دنیا برکند, مصیبتها و گرفتاریها بر او آسان شود.
ـ امام سجاد(ع) : هر که دل از دنیا برکند, مصیبتهای آن بر او آسان شود و از آنهاناراحت نشود.
ـ امام علی (ع) : هر که به دنیا بی اعتناباشد , مصیبتها و گرفتاریها را ناچیز شمارد.
ـ دل برکندن از دنیا بزرگترین آسایش است .
ـ سلامت در تنهایی است و آسایش درزهد و پارسایی .
ـ آن که زهد ورزد , هرگز فقیر ونیازمند نشود.
ـ با زهد است که حکمت به بار می نشیند.
ـ خداوند عزوجل مردمانی را بیافریدو از روی لطف دنیا را بر آنان تنگ کرد و بدین سان آنان را به دنیا و ریزه های آن بی رغبت ساخت و در نتیجه , به سرای سلامت (بهشت) که ایشان را به سوی آن فرا خوانده , روی آوردند.

ـ در سفارش به فرزند خود حسن (ع), می فرماید : دلت را با پند و موعظه زنده گردان و بازهد و بی اعتنایی به دنیا بمیرانش .

زیانهای دنیا خواهی .

ـ امام علی (ع) : دنیا خواهی کلید رنج است .
ـ پیامبر خدا(ص) : زهد و بی اعتنایی به دنیا تن و جان را آسایش می بخشد و رغبت به آن تن و جان را به رنج می افکند.
ـ امـام صادق (ع) : میل به دنیا غم و اندوه به بار می آورد و بی اعتنایی به دنیا مایه آسایش تن و جان است .
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : کسی که به دنیابی رغبت است , امیدوار است و جان و تن خود را در دنیا و آخرت بیاساید و کسی که به دنیاراغب باشد تن و
جان خویش را در دنیا و آخرت به رنج افکند.

زاهدترین مردم .

ـ پیامبر خدا(ص) : زاهدترین مردم ,کسی است که از حرام دوری می کند.
ـ امام علی (ع) : هیچ زهدی , چون بی اعتنایی نسبت به حرام نیست .
ـ امام سجاد(ع) : خداوند می فرماید :ای پسر آدم ! به آنچه تو را داده ام خرسندو قانع باش , تا از زاهدترین مردمان باشی .
ـ امام کاظم (ع) : همانا صبورترین شما در برابر بلاها زاهدترین شما به دنیاست .
ـ پیامبر خدا(ص) , در پاسخ به سؤال ابوذر از زاهدترین مردم , فرمود : کسی که گورها و پوسیده شدن را فراموش نکند و زیوراضافی دنیا را واگذارد و آنچه را ماندنی است بر آنچه فناپذیر است , برگزیند و فردا را از ایام عمر خود به شمار نیاورد و خود را از مردگان شمارد.

یک اندرز برای کسی که نفسش زهد.

را پذیرا نیست .
ـ امام علی (ع) , از سفارشهایش به فرزندخود حسن (ع) : فرزندم ! اگر
از آنچه که تو را به بی رغبتی و دل بـرکندن از آن فرا خواندم دل برکنی و
خود را از آن باز داری , کاری شایسته و بجا کرده ای و اگـر نصیحت مرا
درباره دنیاپذیری , یقین بدان که تو (در دنیا) هرگز به آرزویت نمی رسی
و از مدت عمرت فراتر نروی ,چه تو نیز همان راهی را می روی که
پیشنیان تو رفتند بنابراین , در طلب (دنیا) آرام باش وبرای کسب روزی
حرص
مزن .

زهد روزی را کم نمی کند.

ـ امام علی (ع) : هر که به دنیا بی اعتنا.
باشد , دنیا از دستش نرود و هر که به دنیا رو کند , دنیا او را به رنج و بدبختی افکند.
ـ بی اعتنایی زاهد به این دنیا از رزقی که خداوند عزوجل برای او مقدر فرموده , چیزی کم نمی کند , هر چند بی اعتنایی و زهد ورزد وحرص زدن حریص بر این زندگی زودگذر دنیا چیزی بر روزی مقدر او نمی افزاید , هر چندحرص زند پس مغبون کسی است که از بهره آخرت خود محروم ماند.

زهد و شناخت .

قرآن .
((و او را به بهایی ناچیز , درمهایی چند , فروختند و به اوبی رغبت بودند)).
ـ امام علی (ع) : تا چیزی را نشناخته ای , به آن زهد مورز.
ـ اندکی شناخت , موجب بی اعتنایی به دنیا می شود.
ـ در وصف کسانی که ناگاه در چنگال مرگ گرفتار می شوند : او , بر اثر آنچه در هنگام مرگ برایش آشکار شده است , دست خود را از پشیمانی می گزد و بدانچه در ایام زندگانیش بدان مایل بوده بی رغبت می شود و آرزو می کند که ای کاش آن کسی که حسرت او را می خورد و بروی حسادت می ورزید این اموال را گرد آورده بود نه او!.
ـ چون مردی در دعای خود عرض کرد : بارالها! دنیا را چنان که خود می بینی به من نشان بده , رسول خدا(ص) فرمود : این چنین مگو بلکه بگو : دنیا را همان گونه که به بندگان صالح خود نشان دادی به من بنما.

زهد (متفرقه).

ـ امـام علی (ع) : چونان کسی مباشد که باکار دنیایی آخرت را می خواهد در دنیا همچون مردمان زاهد سخن می گوید و در عمل چون دنیاخواهان رفتار می کند.
ـ برترین زهد , پوشیده داشتن زهد است .
ـ مـسـیـح (ع) : ای بـنـی اسرائیل ! هر گاه دینتان سالم بود , برای از دست دادن دنیاتان افسوس مـخـوریـد , هـمـچنان که دنیاپرستان هر گاه دنیایشان
سالم باشد , برای از دست دادن دینشان اندوهی به خود راه نمی دهند.
ـ امام صادق (ع) : آیا کسی هست که دراین دنیای چند روزه , بزرگوارانه صبر کند؟
.
ـ امام علی (ع) : هر گاه زاهد از مردم گریزان شد , در طلب او برآی و هرگاه زاهد در طلب مردم برآمد , از اوگریزان شو.

ازدواج .

تشویق به ازدواج .

قرآن .

((عـزبـهای خود و غلامان و کنیزان شایسته تان راهمسر دهید اگر تنگدست باشند خدا از فضل و کرم خود توانگرشان کند که خدا وسعت بخش و داناست)).

((و از نـشـانـه هـای او ایـن اسـت که برای شما از خودتان جفتهایی آفرید , تا بدانها آرام گیرید و میانتان دوستی ومهربانی نهاد همانا در اینها نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند)).

((پـیش از تو (نیز) پیامبرانی فرستادیم و برای آنان همسران و فرزندان قرار دادیم و هیچ پیامبری حق نداشت که جزبا اجازه خدا آیتی بیاورد هر مدتی را مکتوبی است)).

ـ امـام رضا(ع) : اگر درباره ازدواج و دامادی آیتی محکم و سنتی پیروی شده (از رسول خدا)هم نـبـود , باز موضوع نیکی به خویشاوند و خویش و مانوس شدن با بیگانه که خداوند در این امر قرار داده اسـت انـگـیزه ای بود که خردمند صاحبدل به ازدواج رغبت کند و عاقل درست اندیش به آن بشتابد.

ـ پیامبر خدا(ص) : هر که دوست دارد که پاک و پاکیزه خدا را دیدار کند , با همراه داشتن همسری به دیدارش رود.

ـ در اسلام هیچ بنایی ساخته نشد , که نزد خدای عزوجل محبوبتر و ارجمندتر از ازدواج باشد.

ـ ازدواج کنید تا جمعیت شما زیاد شود , زیرا من در روز قیامت به وجود شما , حتی به فرزند سقط شده تان , بر سایر امتها می بالم .

ـ هـر کـه بـرای خـدا ازدواج کـنـد و برای خدا کسی را به ازدواج دیگری درآورد , سزاوار ولایت و دوستی خداست .

ازدواج سنت است .

ـ پیامبر خدا(ص) : ازدواج سنت من است هر که به سنت من رفتار نکند از من نیست ازدواج کنید , زیرا من به زیادی جمعیت شما بر سایر امتها فخر
می فروشم .
ـ ازدواج سنت من است , پس هر که از سنت من روی گرداند از من نیست .
ـ امـام علی (ع) : ازدواج کنید , زیرا رسول خدا(ص) فراوان می فرمود : هر که دوست دارد ازسنت من پیروی کند , ازدواج نماید , زیرا ازدواج
از سنت من است .
ـ پیامبر خدا(ص) : ازدواج سنت من است , هرکه آیین مرا دوست دارد , باید به سنت من عمل کند.

کسی که در دوره جوانی ازدواج کند.

ـ پیامبر خدا(ص) : هر جوانی که در دوره جوانی خود ازدواج کند , شیطانش فریاد برآوردکه : وای براو! دین خود رااز (گزند) من حفظ کرد.
ـ هـیـچ جوانی نیست که در دوره جوانی خود ازدواج کند , مگر آن که شیطان او فریاد برآوردکه : وای بـر او , وای براو! دو سوم دینش را از (گزند)
من حفظ کرد بنابراین , بنده باید برای حفظ یک سوم دیگر , تقوای خدا در پیش گیرد.

کسی که ازدواج کند نصف دین خودرا حفظ کرده است .

ـ پـیامبر خدا(ص) : هر گاه بنده ازدواج کند , نصف دین را کامل کرده است و برای (حفظ) نصف دیگر باید تقوای خدا پیشه کند.
ـ هر که ازدواج کند , نصف عبادت به او داده شده است .
ـ کسی که ازدواج کند , نیمی از دین خود را محکم نگه داشته است و برای نگهداری نیمه دوم باید تقوای خدا در پیش گیرد.

نماز و خواب شخص متاهل .

ـ امـام صادق (ع) : دو رکعت نمازی که مرد زن دار بخواند , بهتر است از مرد مجردی که شب را به عبادت سپری کند و روز را به روزه داری .

ـ دو رکـعـت نـمـازی کـه ازدواج کـرده مـی خـوانـد , بـرتر از هفتاد رکعت نمازی است که فرد عزب بخواند.

ـ پیامبر خدا(ص) : ازدواج کرده خفته ,نزد خدا فضیلت دارد بر عزب روزه گیر شب زنده دار.

زیاد شدن روزی با ازدواج .

قرآن .
((عزب های خود و غلامان و کنیزان شایسته تان راهمسر دهید اگر تهیدست باشند , خداوند از فضل و کرم خود آنان را توانگر می گرداند و خداوند وسعت بخش و داناست)).
ـ پیامبر خدا(ص) : زن بگیرید , زیرا که ازدواج کردن روزی شما را بیشتر می کند.
ـ مردان عزب خود را زن دهید , زیرا با این کار خداوند اخلاق آنان را نیکو می گرداند وروزیهایشان را زیاد می کند و بر جوانمردیهای آنان می افزاید.
ـ هر که از ترس تنگدستی ازدواج نکند از ما نیست .
ـ هر که به منظور پاک نگه داشتن خوداز آنچه خداوند حرام کرده است ازدواج کند , بر خداست که او را کمک کند.
ـ امام صادق (ع) : هرکه از ترس تهیدستی ازدواج نکند , به خدای عزوجل گمان بد برده است خداوند عزوجل می فرماید : ((اگر تهیدست باشند
خداوند از فضل خود توانگرشان می سازد)).
ـ پیامبر خدا(ص) ـ به مردی از اصحاب خود : فلانی ! ازدواج کرده ای ؟
عرض کرد : خیر ,چیزی ندارم که ازدواج کنم حضرت فرمود : آیا ((قل هواللّه احد)) با خود نداری ؟
عرض کرد :چرا فرمود : یک چهارم قرآن (را داری) فرمود : آیا ((قل یا ایها الکافرون)) را با خود نداری ؟
عرض کرد : چرا فرمود : یک چهارم (دیگر) قرآن (را داری) فرمود : آیا((اذا زلزلت الارض)) را نداری ؟
عرض کرد : چرا فرمود : یک چهارم (دیگر) قرآن (را داری) فرمود :ازدواج کن , ازدواج کن , ازدواج کن !.

برحذر داشتن از ترک ازدواج .

ـ امـام رضـا(ع) : زنی به امام باقر (ع)عرض کرد : خدایت نیکو گرداند , من زنی تارک دنیا هستم حـضرت فرمود : منظورت ازترک دنیا چیست ؟
عرض کرد: نمی خواهم هرگز ازدواج کنم حضرت پرسید : چرا؟
عرض کرد : دنبال کسب فضیلت هستم حضرت فرمود : دست بردار , اگر در این کار فضیلتی بود فاطمه (ع) از توسزاوارتر به آن بود هیچ کس نیست که در فضیلت بر او سبقت گیرد.
ـ پیامبر خدا(ص) از مردی به نام عکاف پرسید : آیا همسری داری ؟
عرض کرد : خیر ای رسول خدا پـرسـیـد : آیا کنیزی داری ؟
عرض کرد : نه , یا رسول اللّه پرسید : آیا توان مالی داری ؟
عرض کرد : آری پیامبر فرمود : ازدواج کن وگرنه از گنهکاران هستی !.

عزب ها.

ـ پیامبر خدا(ص) : بدترین مردگان شماعزبهایند.
ـ مردگان پست و فرومایه شما عزبهایند.
ـ بدترین شما عزبهای شمایند و فرومایه ترین مردگان شما عزبهای شمایند.
ـ بدترین افراد شما عزبهای شمایند , دو رکعت نماز فرد متاهل بهتر است از هفتاد رکعت نماز فرد غیر متاهل .

ثواب زن دادن برادران دینی .

ـ امـام صـادق (ع) : هـر که عزبی را زن دهد ,از جمله کسانی است که خداوند در روز قیامت به او نظر می افکند.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که برادر مؤمن خودرا زن دهد تا آن زن همدم و مایه پشت گرمی و آسایش او بـاشـد , خـداونـد او را از حـورالـعـین بهشت زن
دهد و با هر یک از صدیقان خانواده و برادران (دینی)اش که دوست داشته باشدهمدمش کند و آنان را با وی انس و الفت دهد.
ـ امام کاظم (ع) : سه کسند که در روزی که سایه ای جز سایه عرش خدا نیست در سایه عرش اویند : مردی که برادر مسلمان خود را زن دهد , یا به او خدمت کند , یا رازش را بپوشاند.
ـ امـام عـلـی (ع) : بـهـترین وساطتها این است که میان دو نفر در امر ازدواج وساطت شود تا سر وسامان بگیرند.

تشویق به زود شوهر دادن دختران .

ـ امـام رضـا(ع) : جـبـرئـیـل بر پیامبر(ص)فرود آمد و گفت : ای محمد!
پروردگارت تو را سلام مـی رسـانـد ومـی فرماید : دوشیزگان همچون میوه
روی درخت هستند میوه چون برسد برای آن دارویی جز چیدن نباشد وگرنه
براثر آفتاب و باد خراب می شود دوشیزگان نیز هرگاه به مرحله زنـان
بـرسـند آنان را دارویی جزشوهر دادن نباشد وگرنه از گمراهی و فساد
ایمن نخواهند بود پـس , رسول خدا(ص) بر منبررفت و مردم را جمع کرد و
فرمان خدای عزوجل را به آگاهی آنان رساند.

اهمیت دادن به متدین بودن زن در ازدواج .

ـ پیـامبر خدا(ص) : هر که با مال حلال بازنی ازدواج کند اما هدفش از گرفتن او فخر فروشی و خودنمایی باشد , خداوند عزوجل جزبرخواری و سرشکستگی او نیفزاید.
ـ هر که با زنی به خاطر زیبایی اش ازدواج کند , دلخواه خود را در او نبیند و هر که با زنی به خاطر مـال و ثروتش ازدواج کندخداوند او را به همان مال و ثروت واگذارد , پس بر شما باد به (ازدواج با) زنان متدین .
ـ امـام بـاقر(ع) : مردی خدمت پیامبر(ص)آمد و در امر ازدواج از آن حضرت کسب تکلیف و اجازه کرد حضرت فرمود : آری , ازدواج کن و بر تو باد به زنان متدین , خدا خیرت دهد.
ـ پیـامـبـر خدا(ص) : با زنان به خاطرزیباییشان ازدواج نکنید , زیرا ای بسا که زیبایی آنها موجب تباهی و هلاکتشان شود برای مال و ثروت نیز با آنان
ازدواج نکنید , زیرا چه بسا که مال و ثروتشان آنان را به طغیان و سرکشی وادارد , بلکه بر اساس دینداری با آنها ازدواج کنید.
ـ هر که به خاطر دینداری و زیبایی بازنی ازدواج کند , این کار مانع فقر و تنگدستی او خواهد بود.
ـ نباید حسن صورت زن را بر حسن دینداری او برگزید.
ـ با زن به خاطر چهار چیز ازدواج می شود : مال و ثروتش , زیبایی اش , دینداریش و اصل ونسب و خانواده اش و توبا زنان متدین ازدواج کن .

اهمیت دادن به تدین مرد در ازدواج .

ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه کسی به خواستگاری نزد شما آمد و دینداری و امانتداری او را پسندیدید , به او زن دهید , که اگر چنین نکنید , در
روی زمین تبهکاری و فساد بسیار پدید خواهد آمد.
ـ امام رضا(ع) : اگر مردی نزد تو به خواستگاری آمد و دین و اخلاق او را پسندیدی به وی زن بده و فقر و ناداریش مانع تو از این کار نشود خدای تعالی فرموده است : ((و اگر جدا شوندخدا هر یک را از گشایش خود بی نیاز کند)) و فرموده است : ((اگر تهیدست باشند خداوند ازفضل و کرم خود آنان را توانگر کند)).
ـ امام حسن (ع) ـ به مردی که با ایشان درباره ازدواج دختر خود مشورت کرد , فرمود : او رابه مردی باتقوا شوهر ده , زیرا اگر دختر تو را دوست داشته باشد گرامیش می دارد و اگردوستش نداشته باشد به وی ستم نمی کند.

حکمت کابین .

قرآن :.
((کـابـیـن زنـان را به رغبت بدهید پس اگر چیزی از آن را بارضایت خاطر به شما واگذاشتند , شیرین و گوارا بخورید)).
ـ امـام رضا(ع) : علت قرار دادن کابین و وجوب آن بر مرد و این که بر زن واجب نیست به شوهران خـود مـهـریـه بـدهند این است که خرجی زن به
عهده مرد است , چون زن فروشنده خودو مرد خریدار است و فروختن جز در قبال ثمن و بها و خریدن جز در قبال پرداخت بها صورت نمی پذیرد به علاوه این که زنان نمی توانند معامله و تجارت کنند و علل دیگری .
ـ امام صادق (ع) : علت آن که کابین به عهده مرد است , نه زن در حالی که کار هر دو یکی می باشد ایـن است که مرد وقتی کارش به انجام رسید ,
برمی خیزد و منتظر نمی ماند که زن هم ارضا شود این است که کابین به عهده مردنهاده شده است نه زن .

نکوهش سنگینی کابین .

ـ امام صادق (ع) : شومی و ناخجستگی زن , زیاد بودن کابین او و نافرمانی از شوهرش می باشد.
ـ پیامبر خدا(ص) : بهترین زنان امت من , خوبروترین و کم مهریه ترین آنان هستند.
ـ بهترین مهریه سبکترین آن است .
ـ از مـیـمـنت و خجستگی زن این است که راحت خواستگاری شود , کابینش سبک باشد و راحت زایمان کند.
ـ در مهریه آسان بگیرید , زیرا مرد کابین (سنگین) زن را می دهد , اما در دلش نسبت به اوکینه و دشمنی به وجود می آید.

اهمیت دادن به انتخاب زن .

ـ امـام صـادق (ع) : هـمـانـا زن طـوق اسـت , پـس بنگر که چه طوقی به
گردن می افکنی برای زن ارزش و بهایی نمی توان تعیین کرد , نه برای
خوب آنها و نه برای بدشان زن خوب , ارزشش طلا و نـقـره نـیست بلکه
از طلا و نقره هم بهتر وارزشمندتر است و زن بد , ارزشش خاک نیست
بلکه
خاک هم از او ارزشمندتر است .

برای نطفه های خود گزینش کنید.

ـ پیامبر خدا(ص) : با خانواده خوب وشایسته وصلت کنید , زیرا خون اثر دارد.
ـ برای نطفه های خود گزینش کنید و با کسانی که همتای شما هستند ازدواج نمایید.
ـ بـرای نطفه های خود گزینش کنید , زیرا زنان بچه هایی همانند برادران و خواهران خود به دنیا می آورند.
ـ بـرای نـطفه های خود گزینش کنید و همسرانتان را انتخاب نمایید بر شما باد به زنانی که لگن بزرگ دارند , زیرا زایاترند.

زن مؤمن همتای مرد مؤمن است .

ـ پیامبر خدا(ص) : من غلام خود زید بن حارثه را به شوهری زینب دختر جحش درآوردم ومقداد را به همسری ضباعه دختر زبیر تا بدانید که گرامترین شما نزد خداوند مسلمان ترین شماست .
ـ من زینب دختر جحش را به ازدواج زید بن حارثه درآوردم و ضباعه دخترزبیر بن عبد المطلب را به ازدواج مقداد, تا بدانند که بالاترین شرافت اسلام است .

به چه مردانی نباید زن داد.

ـ امام رضا(ع) : از زن دادن به شرابخوار بپرهیز که اگر به او زن دهی چنان است که دلا ل زناشده باشی .
ـ پیامبر خدا(ص) : ازدواج طوق بندگی است بنابراین , هر کس از شما دختر خود را شوهردهد او را بـه بـنـدگـی داده اسـت پس , هر یک از شما باید
بنگرد که دختر خود را به بندگی چه کسی می دهد.
ـ امام صادق (ع) : از خانواده ای که (در حقانیت شما) تردید دارند زن بگیرید اما به آنها زن ندهید , زیرا زن تربیت و خلق و خوی مرد را به خود می گیرد و مرد او را تحت تاثیر دین خودقرار می دهد.
ـ حـسـین بشار: به ابوالحسن (ع) نوشتم :من خویشاوندی دارم که از دخترم خواستگاری کرده اما بداخلاق است حضرت فرمود : اگر بدخلق است ,
به اوزن نده .

با چه زنانی نباید ازدواج کرد.

ـ پیامبر خدا(ص) : از خضرا الدمن ((گیاه روییده در خرابه)) بپرهیزید ((گفته شد: ای رسول خدا! خضرا الدمن چیست))؟
فرمود: زن زیبارویی که در خانواده ای فاسد رشد کرده است .
ـ از ازدواج با زن احمق بپرهیزید , زیرا همنشینی با او تباهی است و فرزندانش کفتار صفت هستند.
ـ با زن شهبره و لهبره و نهبره و هیدره و لفوت ازدواج نکن شهبره زن چشم آبی بد زبان است و لهبره زن دراز قد و لاغر اندام و نهبره زن کوتاه قد
زشت و هیدره پیرزن رو به مرگ ولفوت زنی است که از شوهر قبلی اش فرزند داشته باشد.

اقسام زنها.

ـ امـام صـادق (ع) : زنـان سه دسته اند : یکی همه به سود توست و یکی هم به سود تو و هم به زیان توست و یکی همه به زیان توست و سودی برایت
ندارد آن زنی که به سود توست دوشیزه است و آن کـه هـم بـه سود تو و هم به زیان توست بیوه زن است و آن که به زیان توست وسودی برایت ندارد
زنی است که از شوهر قبلی فرزند به دنبال خود دارد.
ـ امـام رضـا(ع) : زنان سه دسته اند : زن زایای مهربان که شوهر خود را در کار دنیا و آخرتش یاری مـی رسـانـد و روزگـار را بـر او سـخـت
نـمـی کـنـد و زن نـازا و بـی بـهـره از زیـبـایـی اما ـ کـه شـوهرش را(درامورخیر)یاری نمی رساند و زن پر سر و صدای پا به در و عیب جویی که
زیاد را انـدک مـی شـمـارد و زیـاد را هـم نـمـی پـذیـرد زنـهـار کـه فـریـفـتـه زنـی بـا ایـن ـه ـکــری ـم خـصوصیات شوی ,زیرا رسول خدا(ص)
فرمود: از خضرا الدمن بپرهیزید عرض شد : ای رسول خدا , خضراالدمن کیست ؟
فرمود : زن زیبایی که درخانواده ای بد رشد کرده است .

حقوق شوهر.

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : بزرگترین حق را برزن , شوهر او دارد و بزرگترین حق را بر مرد , مادر او دارد.
ـ امـام بـاقـر(ع) : بـرای زن نـزد پـروردگـارش ـ , ن زرب ار ق ح ن یرتگرزب :)ص (ادخ ربـمایـپ ـ شفیعی کارسازترازخشنودی شوهرش نیست وقتی فاطمه (ع) درگذشت امیرالمؤمنین بالای سر آن بزرگوار برخاست و گفت : بار خدایا! من از دختر پیامبر تو راضی هستم , خدایا! او اکنون
تنهاست پس تو همدم او باش .
ـ پـیـامبر خدا(ص) : وای بر زنی که شوهرش را ناراحت کند و خوشا به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد.
ـ اگـر قـرار بـود دسـتـور دهـم کسی دربرابر کسی سجده کند , حتما به زن دستور می دادم که شوهرش را سجده کند.
ـ قیس بن سعد : به حیره وارد شدم دیدم (مردم) در برابر مرزبان خود به سجده می افتند گفتم : رسـول خـدا به سجده شدن سزاوارتراست او می گوید
: پس نزد پیامبر(ص) آمدم و عرض کردم : من به حیره رفتم و دیدم که (مردم آن جا) در برابر مرزبان خود به سجده می افتند در حالی که تو ای رسول خدا بیشتر سزاواری که ما سجده ات کنیم پیامبر فرمود :((اگر بر قبر من بگذری آن را سجده خواهی کرد؟
)) قیس می گوید : عرض کردم : نه پیامبر فرمود : این کار را نکنید اگر بنا بود دسـتـور دهـم کـسـی در بـرابـرکسی سجده کند هر آینه به زنان دستور می دادم , به دلیل حقی که خداوند برای شوهرانشان به گردن آنان نهاده است , ایشان را سجده کنند.
ـ امام صادق (ع) : زن نسبت به شوهر سازگار خود سه نکته را باید رعایت کند : حفظ کردن خود از هـر گـنـاه و آلـودگـی تـا شـوهرش در هر حال
و موقعیتی , خوشایند یا ناخوشایند , دردل به او اطـمـینان داشته باشد و مراقبت از او و زندگیش تا شوهرش در صورتی که لغزشی از وی سرزند نسبت به وی عطوفت و مهربانی نشان دهد و اظهار عشق به او با عشوه و دلبری و هیات مناسب و خوشایند در نظر او.

حقوق زن .

ـ پیامبر خدا(ص) : جبرئیل پیوسته مرادرباره زن سفارش می کرد , تا جایی که گمان بردم طلاق او جایز نیست مگر در صورت ثابت شدن فحشا.
ـ حـق زن به شوهرش این است که شکمش را سیر کند و بدنش را بپوشاند و برای او هیچگاه روی درهم نکشد.
ـ امـام سـجاد(ع) : حق زن این است که بدانی خداوند عزوجل او را مایه آرامش و انس تو قرارداده است و بدانی که این نعمتی است که خداوند به تو
داده , پس او را گرامی داری و با وی نرمی کنی , هرچند حق تو بر او واجب تر است اما حق وی بر تو این است که با او مهربان باشی .
ـ امـام صادق (ع) : مرد برای اداره منزل و خانواده خود به سه خصلت نیاز دارد که اگر هم به طور طـبـیـعی آنها را نداشته باشد باید خود رابه تکلف
در آنها وادارد : خوش رفتاری , گشاده دستی سنجیده و غیرت بر حفاظت از آنها.
ـ پیامبر خدا(ص) : این سخن مرد به زن که دوستت دارم هرگز از دل زن بیرون نرود.
ـ اسـحـاق بـن عمار : به امام صادق (ع) عرض کردم : حق زن بر مرد چیست که هر گاه مرد آن را بگزارد نیکوکار است ؟
فرمود : خوراک و پوشاکش را فراهم آورد و اگر نادانی کرد اورابِبخشد.
ـ حـسـن بن جهم : ابوالحسن (ع) را دیدم که خضاب کرده است عرض کردم : فدایت شوم خضاب کرده ای ؟
فرمود : آری آراستگی برعفت زنان می افزاید زنان ترک عفت کرده اند , چون شوهرانشان آراسـتـگـی را تـرک نموده اندسپس فرمود : اگر آراسته نباشی آیا خوش داری که همسرت را نیز مانند خودت ببینی ؟
عرض کردم : نه فرمود : او نیز چنین است .
ـ امـام صـادق (ع) : شـوهـر در رابـطـه بـا هـمـسرش از سه چیز بی نیاز نیست : سازگاری با او تا بـدیـن وسـیـله سازگاری و محبت و عشق او را به
خود جلب کند و خوشخویی با او و دلبری از او باآراستن خود برای وی و فراهم آوردن امکانات رفاهی او.

خدمت به شوهر.

ـ امـام صـادق (ع): ام سـلـمـه از رسول خدا(ص) درباره فضیلت خدمت کردن زنان به شوهرانشان پرسید , آن حضرت فرمود : هر زنی که در خانه شوهر خود به قصد مرتب کردن آن , چیزی را جابه جا کند خداوند به او نظر افکند و هر که خداوند به او نظر کند عذابش ندهد.
ـ امام کاظم (ع) : جهاد زن , خوب شوهرداری است .
ـ پیامبر خدا(ص) : هر زنی که هفت روز شوهرش را خدمت کند , خداوند هفت در دوزخ رابه روی او ببندد و هشت در بهشت را به رویش بگشاید , تا از هر در که خواهد وارد شود وفرمود : هیچ زنی نیست که جرعه ای آب به شوهرش بنوشاند مگر آن که این عمل او برایش بهتر از یک سال باشد که روزهایش را روزه بگیرد و شبهایش را به عبادت سپری کند.

خدمت به زن .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه مرد به زن خود آبی بنوشاند , پاداش برد.
ـ به زن خود خدمت نکند مگر صدیق یا شهید یا مردی که خداوند خیر دنیا و آخرت او رابخواهد.
ـ از خـدا دربـاره دو نـاتـوان بترسید :یتیم و زن بهترین شما کسی است که برای خانواده اش بهتر باشد.
ـ امام صادق (ع) : هر که به خانواده اش نیکی کند , خداوند بر عمرش بیفزاید.
ـ پـیامبر خدا(ص) : نشستن مرد نزد زن و فرزندش , نزد خدای متعال محبوبتر است ازاعتکاف او در این مسجد من .
ـ کسی که به طرف دهان همسرش لقمه ای بالا برد پاداش برد.

آزردن شوهر.

ـ امام صادق (ع) : ملعون است , ملعون آن زنی که شوهر خود را بیازارد و غمگین کند و خوشبخت است , خـوشبخت آن زنی که شوهرخود را احترام نهد و آزارش ندهد و در همه حال از وی فرمان برد.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که زنی داشته باشد که وی را بیازارد , خداوند نه نماز آن زن را قبول کند و نـه کـار نیکش را , هر چند همه عمر روزه بگیرد تا زمانی که به شوهرش کمک کند و او راخشنود سازد مرد نیز اگر زن خودرا بیازارد و به او ستم کند همین گناه و عذاب را دارد.

آزردن زن .

ـ پیامبر خدا(ص) : بدانید که خداوند عزوجل و رسول او بیزارند از کسی که به زنی آزار رساند تا آن که آن زن طلاق خلع بگیرد.
ـ من در شگفتم از کسی که زنش را کتک می زند , در حالی که خودش به کتک خوردن سزاوارتر از اوست .
ـ امـام علی (ع) , در ضمن وصیت به فرزندش حسن (ع) , می فرماید : نباید خانواده ات بدبخت ترین مردمان نزد تو باشند.

شکیبایی بر کج خلقی زن .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر مردی که به خاطر خدا و به امید پاداش او در برابر بداخلاقی همسرش صبر کـند , خدای متعال برای هر روز و شبی که شکیبایی می ورزد همان ثوابی را به او دهد که به ایوب (ع) در قـبـال بـلایی که دید عطا کرد وگناه زن نیز در هر روز و شب به اندازه ریگهای ریگستان باشد.

شکیبایی بر بداخلاقی مرد.

ـ پیامبر خدا(ص) : هر زنی که در برابر بداخلاقی شوهرش شکیبایی ورزد , خداوند همانند(ثواب) آسیه دختر مزاحم به او عطا کند.

همسر شایسته .

ـ پیامبر خدا(ص) : مؤمن , بعد از تقوای خدای عزوجل , بهره ای بهتر از زن شایسته نبرده است .
ـ بهترین متاع دنیا زن شایسته است .
ـ از خوشبختی مرد داشتن زن شایسته است .
ـ دنیا متاعی است و بهترین متاع آن زن شایسته است .
ـ زن شایسته یکی از دو روزی آوراست .
ـ امـام بـاقـر(ع) : بـنـده مؤمن سودی بهتراز همسر شایسته به چنگ نیاورده است , همسری که شوهرش با دیدن او خوشحال شود و هرگاه از وی دور
شود در غیابش نگهبان خود و اموال او باشد .
ـ پـیـامبر خدا(ص) : همانا زن شایسته مانند کلاغ اعصم است که تقریبا نایاب می باشد عرض شد : کلاغ اعصم که تقریبا نایاب است چیست ؟
فرمود : کلاغی که یکی از پاهایش سفید است .
ـ امام صادق (ع) ـ به زن سعد ـ : گوارایت باد ای خنسا! اگر خداوند چیزی جز دخترت ام الحسین را بـه تو ندهد باز خیر فراوان به تو داده است
همانا مثل زن شایسته در میان زنان مثل کلاغ اعصم است در میان کلاغان و آن کلاغی است که یکی ازپاهایش سفید است .
ـ پیامبر خدا(ص) : یک زن شایسته بهتر از هزار مرد ناشایست است .

زن ناشایست .

ـ پیامبر خدا(ص) : بدترین چیزها زن ناشایست است .
ـ چیره ترین دشمن مؤمنان , همسر ناشایست است .
ـ امام صادق (ع) : چیره ترین دشمن مؤمن , همسر ناشایست است .
ـ یکی از دعاهای رسول خدا(ص) این بود : پناه می برم به تو از زنی که پیش از آن که زمان پیری ام فرا رسد مرا پیر کند.

اطاعت از زن در معصیت خدا.

ـ امام علی (ع) : از زنان بد بترسید و از خوبان آنها نیز پرهیز کنید اگر شما را به کار خوب فراخواندند , گوش نکنید تا در منکر و بدی به فرمانبری شما از خود طمع نبندند.
ـ امام صادق (ع) : رسول خدا (ص) فرمود :هر که از زن خود فرمان برد خداوند او را به رو در آتش افکند ((پرسید : منظور از فرمان بردن چیست ؟
)) فرمود : لباسهای نازک از او درخواست کند و مرد بپذیرد.
ـ امام علی (ع) : هر مردی که زنی او رااداره کند , ملعون است .

نکاتی که در تامین هزینه خانواده شایسته است رعایت شود.

ـ امام سجاد(ع) : خداوند از آن کس خشنودتر است , که خانواده خود را
بیشتر در رفاه ونعمت قرار دهد.
ـ پیامبر خدا(ص) : همانا مؤمن تربیت شده خداست , هرگاه خداوند
به او گشایش دهد گشاده دست باشد و هرگاه از او بازگیرد او هم دست
نگه
دارد.
ـ هر کس وارد بازار شود و هدیه ای خرد و آن را برای خانواده خود ببرد ,
همانند کسی است که برای گروهی نیازمند صدقه ای بردو باید در دادن
هدیه از دختران شروع کند.

چند همسری .

قرآن .
((اگـر بـیم دارید که در کار یتیمان عدالت نورزید , از زنان هر چه خوش دارید , دوتا دوتا و سه تا سه تا وچهارتا چهارتا , بگیرید و اگر بیم دارید
که به عدالت رفتار نکنید فقط یک زن یا کنیزی که مالک آنید این مناسبتر است که ستم نکنید)).
ـ روایـت شـده اسـت کـه مـردی از زنادقه به ابو جعفر احول گفت : به من بگو آیا میان این سخن خـدای تـعالی که :((و از زنان هر چه خوش دارید
بگیرید)) و سخن دیگر او در آخر سوره که :((و هرگز نمی توانید میان زنان عدالت ورزید هر چند جدیت کنید)) فرق و اختلافی هست ؟
.
ابـو جـعـفـر احـول مـی گـویـد : من برای این سؤال جوابی نداشتم پس به مدینه رفتم و خدمت ابوعبداللّه (صادق)(ع) رسیدم و درباره این دو آیه از ایشان پرسیدم , حضرت فرمود : مقصود ازآیه ((و اگـر بـیـم آن دارید که به عدالت رفتار نکنید , پس یک زن بگیرید)) رعایت عدالت درنفقه و خـرجـی
دادن است و مقصود از آیه ((و هرگز نمی توانید)) رعایت برابری در دوست داشتن زنان است , زیرا هیچ کس نمی تواند دو زن خود را به یکسان
دوست داشته باشد.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر که دو زن داشته باشد و در تقسیم خود و خرجی دادن به آنها میانشان به یکسان رفتار نکند , روز قیامت در حالی که دستهایش
بسته و نیمی از بدنش به یک طرف کج شده است , آورده شود و به آتش رود.
ـ اگـر مـردی دو زن داشـته باشد و میان آنها به عدالت و برابری رفتار نکند , روز قیامت در حالی آورده شود که نیمی از بدنش افتاده است .
ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـه آنـقـدر زن بگیرد که نتواند با آنها نزدیکی کند و در نتیجه یکی از آنها مرتکب زنا شود گناهش به گردن اوست .

ازدواج دو پسر آدم .

ـ امـام رضـا(ع) ـ در پـاسـخ بـه پرسش احمد بن محمد بن ابی نصر در باب نحوه تکثیر نسل آدم , فـرمـود : حوا هابیل و خواهر او را دریک شکم حامله شد و در شکم دوم قابیل و خواهرش را باردار شـد هـابـیـل با خواهر همزاد قابیل ازدواج کرد و قابیل با خواهر همزاد هابیل و بعد از آن ازدواج با خواهر حرام گشت .

آداب پذیرفتن دعوت عروسی .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه به مراسم عروسی دعوت شدید , در رفتن کندی کنید , زیرا این مراسم انـسـان را به یاد دنیا می اندازد , اما هرگاه به مراسم تشییع جنازه فرا خوانده شدید شتاب ورزید , زیرا این مراسم یادآور آخرت است .
ـ هر گاه یکی از شما به ولیمه عروسی دعوت شد , بپذیرد.
ـ بـد ولـیمه ای است ولیمه عروسی , درآن ثروتمندان را اطعام می کنند واز مستمندان جلوگیری می نمایند.
ـ دعوت روز اول (درعروسی) به حق است و دعوت روز دوم احسان و نیکی است و دعوت روز سوم خودنمایی و شهرت طلبی .

تشویق به اعلان ازدواج .

ـ پیامبر خدا(ص) : این ازدواج (ها)را آشکارا انجام دهید و آنها را در مساجد برگزار کنید.
ـ (مراسم) ازدواج را آشکارا برگزار کنید.
ـ (مراسم) ازدواج را آشکار برگزار کنید و خواستگاری را پنهان .

دیدار.

تشويق به ديد و بازديد براى خدا.

ـ امام على (ع) : براى خدا به ديدن اهل طاعت او برو و هدايت را از اهل ولايت او بگير.

ـ بـراى خـدا ديدار كنيد , براى خدا همنشينى كنيد , براى خدا بخشش كنيد و براى خدا ازدهش خوددارى ورزيد از دشمنان خداببريدوبادوستان خداپيوند زنيد.

دیدار کنندگان خدا.

ـ پیامبر خدا(ص) : هر که نه به قصد نیازخواهی بلکه برای دیدن برادر مؤمن خود به خانه او رود , از دیدارکنندگان خدا انگاشته شود وسزاوار است
بر خدا که دیدار کننده خود را گرامی دارد.
ـ امـام صادق (ع) : هر که به خاطر خدا به دیدن برادر خود رود خدای عزوجل فرماید : تو مرادیدار کرده ای و پاداش تو به عهده من است و من به
پاداشی کمتر از بهشت برای تو راضی نمی شوم .
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : هر که به دیدن برادر خود در خانه اش رود , خدای عزوجل به او فرماید :تو مـیـهمان و زایر منی , پذیرایی از تو به عهده من است و من به پاداش محبت تو به او بهشت رابر تو واجب کردم .

ثواب دیدار به خاطر خدا.

ـ امـام کـاظـم (ع) : هـیچ چیز به اندازه دیداربرادران از یکدیگر به خاطر خدا , ابلیس و سپاه او را درهم نمی کوبد.
ـ امام صادق (ع) : هر که برای خدا نه غیراو و برای دستیابی به وعده او و دریافت آنچه نزد خداست بـه دیـدن برادر خود رود , خداوندهفتاد هزار فرشته بر او گمارد که آوازش دهند : هان ! رستگار شدی , بهشت گوارایت باد.
ـ هـر کـه در راه خـدا و بـرای خـدا بـه دیدن برادر خود رود در روز قیامت میان جامه هایی از نور می خرامد و بر هر چه می گذرد آن راروشن می کند.
ـ هـیـچ مـسـلمانی نیست که در راه خداو برای خدا از برادر مسلمان خود دیدن کند , مگر آن که خدای عزوجل او را ندا دهد که : ای دیدار کننده ! رستگار شدی , بهشت گوارایت باد.
ـ پیامبر خدا(ص) : دیدار کننده از برادر مسلمان خود اجرش بیشتر از دیدار شونده است .

نقش دیدار از برادران در زنده نگه داشتن دین .

ـ امـام صـادق (ع) : دید و بازدید کنیدکه دیدار شما از یکدیگر موجب زنده شدن دلهای شما و یاد کـرد احادیث ما می شود و احادیث ما شما را به هم مهربان می کند اگر به آنها عمل کنید , کمال و نجات می یابید و اگر رهایشان کنید,گمراه و هلاک می شوید پس به احادیث ما عمل کنید که در این
صورت من ضامن نجات شماهستم .
ـ امام علی (ع) : دیدار نیکان مایه آبادانی دل است .
ـ امام باقر(ع) : در خانه هایتان از یکدیگر دیدار کنید , زیرا این کار امر ما را زنده می کندرحمت خدا بر آن بنده ای که امر ما را زنده کند.

ثمرات ملاقات با برادران .

ـ امام جواد(ع) : ملاقات با برادران ,هرچند کوتاه باشد , موجب رویش و باروری عقل می شود.
ـ امام علی (ع) : دیدار برادران , گرچه اندک باشند , غنیمت بزرگی است .
ـ پیامبر خدا(ص) : دید و بازدید بذر محبت را می رویاند.

نهی از دیدار با بدکاران .

ـ امام صادق (ع) : هرگاه خواستی از کسی دیدار کنی به دیدن نیکان برو و با بدکاران دیدارمکن , زیـرا آنـان صـخـره ای هـستند که در آن چشمه آبی
نمی جوشد و درختی هستند که برگش سبز نمی شود و زمینی هستند که گیاهی در آن نمی روید.

آداب دیدار کردن .

ـ پیامبر خدا(ص) : یک روز در میان دیدن کن تا محبوب تر شوی .
ـ امام علی (ع) : دیدار یک روز در میان ,مانع ملال خاطر می شود.
ـ در وصیت به فرزند خود حسین (ع) : دیدار زیاد ملال آور است .
ـ هر که دیدارش زیاد شود خوشرویی و بشاشتش کم گردد.
ـ هرگاه به دوستی برادر خود اطمینان یافتی , دیگر به این اهمیتی نده که چه وقت به دیدنش بروی و او به دیدنت بیاید.

زيارت قبور.

زیارت پیامبر(ص).

ـ پیامبر خدا(ص) : هر که به زیارت من بیاید در روز قیامت شفیع او باشم .

ـ هر که در هر نقطه ای از روی زمین به من سلام کند , سلامش به من می رسد و هر که بر سر قبرم به من سلام کند , آن را می شنوم .

ـ هر که زنده و مرده مرا زیارت کند ,روز قیامت شفیع او باشم .

زیارت امامان معصوم .

ـ حـسـن بن علی (ع) به رسول خدا(ص)عرض کرد : پدر جان ! پاداش کسی که شما را زیارت کند چیست ؟
رسول خدا فرمود : پسرکم !هر که زنده و مرده مرا یا پدر تو یا برادرت و یا خودت را زیارت کند بر من است که در روزقیامت دیدارش کنم و او را از گناهانش نجات دهم .
ـ امـام رضـا(ع) : هـر امامی به گردن دوستان و شیعیان خود عهدی دارد که با زیارت قبور آنان , وفـای بـه ایـن عـهد کامل می گردد و به خوبی گزارده می شود پس , هر که با رغبت و علاقه به زیارت ایشان و تصدیق و باور داشتن به آنچه آنان ترغیب کرده اند زیارتشان کند , امامان آنها در روز قیامت شفیعشان باشند.
ـ امام کاظم (ع) : هر که اولین ما را زیارت کند , آخرین ما را زیارت کرده باشد و هر که آخرین ما را زیـارت کـنـد , اولـین ما را زیارت کرده باشد و هر که ولایت اولین ما را بپذیردولایت آخرین ما را پذیرفته باشد و هر که ولایت آخرین ما را بپذیرد ولایت اولین ما راپذیرفته باشد.
ـ امام صادق (ع) : هر که پس از مردنمان ما را زیارت کند , چنان است که در زمان حیاتمان زیارت کرده باشد.

زیارت امام علی (ع).

ـ امام صادق (ع) : هرگاه بخواهی امیر مؤمنان (ع) را زیارت کنی بدان که تو زایر استخوانهای آدم و بدن نوح و پیکر علی بن ابی طالب (ع) هستی
.
ـ بدان که امیر مؤمنان (ع) نزد خداوند از همه امامان برتر است و ثواب اعمال آنان ازآن اوست و امامان به اندازه اعمال خود برتری داده شده اند.
ـ امام رضا(ع): برتری وفضیلت قبر امیر مؤمنان بر زیارت قبر حسین همچون برتری وفضیلت خود امیر مؤمنان بر حسین است .
ـ امام صادق (ع) : نزدیک کوفه قبری است , که هر غمدیده ای آن جا رود و در کنار آن چهار رکعت نماز گزارد , خداوند با برآوردن حاجتش او را شادمان برگرداند.

زیارت فاطمه دخت رسول خدا(ع).

ـ فـاطمه زهرا(ع) : رسول خدا(ص) به من فرمود : ای فاطمه , هر که بر تو درود فرستدخداوند او را بیامرزد و در بهشت به من ملحق کند.

ـ امام صادق (ع) : رسول خدا فرمود :میان قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است و منبر من بر فراز آبراهه ای از آبراهه های بهشت است ,

چون قبر فاطمه صلوات اللّه علیها میان قبر رسول خدا و مـنـبـر اوست و قبر فاطمه باغی از باغهای بهشت می باشد و یکی از آبراهه های بهشت به سوی آن است .

زيارت امام حسن (ع).

ـ پيامبر خدا(ص) : هر كه حسن را در بقيع زيارت كند , خداوند در آن روزى كه پاهامى لرزد , پاى او را بر صراط استوار گرداند.
ـ امام باقر(ع) : حسين بن على هر شامگاه جمعه به زيارت قبر حسن (ع) مى رفت .

زیارت امام حسین (ع).

ـ امـام صـادق (ع) : هـر که حسین (ع) را با معرفت به حق و مقام او زیارت کند , خداوند ثواب هزار حج پذیرفته و هزار عمره پذیرفته را برایش بنویسد و گناهان گذشته و آینده او را ببخشد.
ـ هر که تا زنده هست به زیارت قبر حسین (ع) نرود , دین و ایمانش ناقص باشد و اگر به بهشت هم برود مقامش در آن جا از همه مؤمنان پایین تر
باشد.
ـ سالی یک بار , به زیارت قبر حسین (ع) بروید.
ـ خـدای تـبـارک و تـعـالی , پیش از جلوه بر اهل عرفات , بر زایران قبر حسین (ع) جلوه می کندو حاجاتشان را برمی آورد و گناهانشان را می
بخشاید و خواهشهای آنان از طرف دیگران رامی پذیرد وسپس به اهل عرفات می پردازد و با آنان نیز همین می کند.
ـ حـسـیـن بـن عـلـی (ع) می گوید : اگر زایر من بداند که خداوند چه برایش آماده کرده است ,شادیش بیش از بیتابیش (از رنج سفر) خواهد بود و
همانا زایر او پاک از هر گناهی به خانه خودبر می گردد.

دعای امام صادق برای زوار حسین (ع).

ـ مـعـاویـة بن وهب : از امام صادق (ع)اجازه شرفیابی خواستم , فرمود :
داخل شو من داخل شدم دیـدم در مـصـلا ی خـانـه خـود مـشـغـول نماز
است
نشستم تا نماز خود را تمام کرد و شنیدم با پـروردگـارش مـنـاجات می کند
و می گوید :الهی ! ای آن که کرامت را مختص ماکردی و وعده شـفـاعـت
به
ما دادی و وصایت را ویژه ماگردانیدی و دانش گذشته و آینده را به ما
بخشیدی و دلهای مردمان را شیفته ما کردی ! من وبرادران من و زوار قبر
پدرم
حسین را بیامرز , همانان که , به نیت نیکی به ما و به امید پاداشی که به
سبب پیوند با ما می دهی و به قصد شاد کردن پیامبر تو , اموالشان را
خرج می
کنند و رنج وزحمت سفر (برای زیارت حسین (ع)) را برخود هموار می
سازند.
الـهـی ! دشـمـنـان مـا , از آنـان بـه سـبـب ایـن سـفـر عیبجویی می کنند
اما آنان علی رغم این انـتـقـادات مـخالفان ما به سوی ما می آیند پس , بر
آن
چهره هایی که داغی آفتاب تغییرشان داده است رحمت آر و به آن چهره
هایی که بر خاک قبر ابی عبداللّه مالیده می شود رحم کن .
الـهـی ! من این جانها و این پیکرها را به تو می سپارم , تا در آن روز
تشنگی (قیامت) در کنارحوض (کوثر) با آنان دیدار کنیم .

آداب زیارت امام حسین (ع).

ـ امـام صـادق (ع) : هـر گـاه بـه زیـارت اباعبداللّه (ع) رفتی , با دلی غمزده و اندوهناک و پیکری ژولـیـده و غـبـارگرفته و گرسنه و تشنه زیارتش
کن , زیرا که حسین (ع) غمزده و اندوهناک و ژولیده و غبارگرفته و گرسنه و تشنه کشته شد حوایج خود را از او بخواه و برگرد و در کنار قبر او
سکونت اختیار مکن .
ـ خزام به امام صادق (ع) عرض کرد : فدایت شوم , گروهی به زیارت قبر حسین (ع) می روندو سفر را خـوش مـی گـذرانـنـد , حضرت فرمود :
آنها اگر به زیارت قبور پدران خود می رفتند ,چنین نمی کردند.
ـ مـحمدبن مسلم به امام باقر(ع) عرض کرد : اگر به زیارت پدر شما برویم حج کرده ایم ؟
فرمود : آری پـرسـیـدم : پس آنچه بر حاجی لازم است بر ما نیز لازم است ؟
فرمود : چه چیز؟
عرض کردم : چـیـزهایی که برای حاجی لازم است فرمود : لازم است با همسفرت خوش رفتارباشی , لازم است کمتر حرف بزنی مگر در خیر و
خوبی , لازم است یاد خدا بسیار کنی , لازم است جامه ات پاک باشد , لازم اسـت پـیـش از رسـیـدن به حائر غسل کنی , لازم است خاشع باشی ونماز زیاد بخوانی وبر محمد و آل محمد بسیار صلوات فرستی , لازم است از برداشتن آنچه مال تو نیست خودداری کنی , لازم اسـت چـشـمت را (از حرام
) فروبندی , اگر دیدی یکی از برادران همسفرت توشه اش تمام شـده و از سـفر بازمانده , لازم است به او رسیدگی و کمک مالی کنی لازم است تقیه
را که قوام و اسـتـحکام دین تو به آن است رعایت کنی و از منهیات و ستیزه و جرو بحث و قسم خوردن زیاد و جـدال و بـحـث که در آن سوگند
خورده شود دوری کنی پس , اگراینها را رعایت کردی حج و عمره تو به طور کامل انجام شده است .

زیارت امامان بقیع .

ـ امام صادق (ع) : هر كه مرا زیارت كند ,گناهانش آمرزیده شود و در فقر نمیرد.
ـ از امام صادق (ع) سؤال شد : ثواب كسی كه یكی از شما را زیارت كند چیست ؟
فرمود :مانند ثواب كسی كه رسول خدا(ص) را زیارت كند.

زیارت امام کاظم (ع).

ـ امـام رضـا(ع) , در پـاسخ به ابن سنان که پرسید : ثواب کسی که پدر شما را زیارت کند چیست ؟
فرمود : پاداش او بهشت است , پس آن بزرگوار را زیارت کن .
ـ خـداونـد بغداد را به برکت وجود قبرامام کاظم (ع) نجات داد آن گاه فرمود : و قبری در بغداد است از آن نفسی پاک که خدای رحمان آن را در غرفه های بهشت جای داده است و قبری دیگر در طوس است که وامصیبتا برآن قبر که مصیبت آن بر جانها آتش می زند.

زیارت امام رضا(ع).

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : زود باشد که پاره ای از تن من در خاک خراسان دفن شود هیچ مؤمنی آن را زیارت نکند مگر آن که خدای عزوجل بهشت را بر او واجب و بدنش را بر آتش دوزخ حرام گرداند.
ـ امام علی (ع) : زود باشد که مردی از فرزندان من در خاک خراسان به زهر ستم کشته شود ,نام او نام من است و نام پدرش نام پسر عمران , موسی (ع) بدانید که هر کس او را در غربتش زیارت کند , خدای تعالی گناهانش را بیامرزد.
ـ امـام بـاقـر(ع) : میان دو کوه طوس خاکی است که از بهشت آورده شده است هر که به آن خاک (برای زیارت) قدم گذارد , در روز قیامت از آتش
دوزخ ایمن باشد.
ـ امـام رضا(ع) : هیچ یک از دوستان من که عارف به حق و مقام من باشد زیارتم نکند مگراین که در روز قیامت شفاعتش کنم .
ـ امام کاظم (ع) : فرزندم علی به زهر ستم کشته و در کنار هارون در طوس دفن می شود هر که او را زیارت کند مانند کسی است که رسول خدا(ص) را زیارت کرده باشد.
ـ امام رضا(ع) : هر که مرا در دیار غربت زیارت کند روز قیامت من در سه جا به داد اومی رسم و از هـراسـهـا و سـختیهای آنها نجاتش می دهم : در وقتی که نامه های اعمال از راست وچپ پراکنده شوند و در هنگام گذشتن از صراط و در موقع سنجیدن اعمال (میزان).

زیارت امام جواد (ع).

ـ ابـراهـیـم بـن عقبه از امام هادی درباره زیارت ابی عبداللّه الحسین و ابو الحسن امام کاظم (ع) وابوجعفر (امام جواد(ع)) سؤال کرد حضرت فرمود : زیارت امام حسین مقدم است اما این جامعتر و ثوابش بیشتر است .

زیارت عسکریین (ع).

ـ امام عسکری (ع) ـ به ابوهاشم جعفری ـ : قبر من در سر من رای (سامرا) مایه امن و امان ساکنان هر دو طرف (فرات) است .

زیارت فاطمه دخت امام کاظم (ع).

ـ امام جواد(ع) : هر که قبر عمه ام را در قم زیارت کند , پاداشش بهشت باشد.
ـ امام صادق (ع) : ما را حرمی است وآن قم است بزودی زنی از فرزندان من به نام فاطمه در آن جا دفن خواهد شد هر که او رازیارت کند , بهشت
بر او واجب می شود.

زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی (ع).

ـ یـکی از اهالی ری خدمت امام هادی (ع) مشرف شد حضرت پرسید : کجا بودی ؟
(آن مرد گفت) عرض کردم : به زیارت حسین (ع) رفته بودم حضرت فرمود : بدان که اگر قبر عبدالعظیم درشهر خودتان را زیارت کنی , همچون کسی باشی که حسین بن علی (ع) را زیارت کرده باشد.

زیارت قبور صالحان .

ـ امام کاظم (ع) : هر که نتواند قبرهای ما را زیارت کند , قبور برادران صالح ما را زیارت نماید.
ـ امـام صادق (ع) : هر که قادر به زیارت ما نیست , دوستان صالح ما را زیارت کند , که ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود.

زیارت قبور اموات .

ـ امـام علی (ع) : اموات خود را زیارت کنید , زیرا آنان از دیدار شما خوشحال می شوند , انسان باید بعد از آن که بر سر قبر پدر و مادرخود برایشان دعا کرد حاجت خود را(از خدا) بخواهد.
ـ داود رقی به امام صادق (ع) عرض کرد : انسان سر قبر پدر خود و خویشاوند و غریبه می رود آیا این کـار بـرای او سـودی دارد؟
فـرمـود : آری , هـمان طور که اگر به یکی از شماهدیه ای داده شود خوشحال می گردد , مرده نیز از کار شما خوشحال می شود.

سلام کردن به اهل قبور.

ـ امـام عـلـی (ع) هـنگام عبور از گورستان فرمود : سلام بر شما ای خفتگان گور شما رفتید و ما مـانـدیـم و اگـر خـدا بـخـواهـد به شماخواهیم پیوست
درخانه ها(ی شما) دیگران می نشینند و هـمـسـرانـتـان ازدواج کـرده انـد و امـوالتان تقسیم شده است این خبری است که ما داریم کاش مـی دانـستم شما
چه خبر دارید؟
آن گاه فرمود : بدانید که اگر آنها زبان داشتند می گفتند : ما تقوا را بهترین ره توشه یافتیم .
ـ در بـازگـشت از صفین و هنگام نزدیک شدن به گورستان کوفه : ای خفتگان خانه های ترسناک و جای خشک و خالی و گورهای ظلمانی ! ای اسیران
خاک , ای ساکنان دیار غربت ,ای تنهایان , ای بـی هـمـدمـان ! شما پیشروان مایید که جلوتر از ما رفتید و ما نیز در پی شما آمده به شما خواهیم پـیـوست
(بدانید) که در خانه های شما کسان دیگر سکنا گزیده اند و همسرانتان شوی کرده اند و امـوالتان تقسیم شده است این خبری است که ما داریم شما چه
خبر دارید؟
امام سپس رو به یاران خـود کـرد و فرمود : بدانید که اینان اگر اجازه سخن گفتن می داشتند به شماخبر می دادند که :((بهترین ره توشه تقوا است
)).
ـ علی بن ابی حمزه می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم : بر اهل قبور سلام بگویم ؟
حضرت فرمود : آری عـرض کردم : چگونه سلام بگویم ؟
حضرت فرمود : می گویی : سلام بر مردان وزنان مؤمن و مـردان و زنـان مـسـلـمان این خانه ها , شما پیشروان ما هستید و ما به خواست خدا به شما
محلق خواهیم شد.
ـ امام علی (ع) , در هنگام عبور از گورستان , فرمود : سلام و درود از اهل لا اله الا اللّه براهل لا اله الا اللّه , ای اهـل لا الـه الا اللّه ! کلمه لا اله الا اللّه را چگونه یافتید؟

ای لا اله الااللّه به حق لا اله الااللّه هر گوینده لا اله الا اللّه ای را بیامرز و ما را با گوینده لا اله الا اللّه محشور فرما.
عـلـی (ع) فـرمود : شنیدم که رسول خدا(ص) می فرماید : هر که در هنگام عبور از گورستان این جـمـلات را بگوید , گناهان پنجاه سالش بخشوده
می شود اصحاب عرض کردند : ای رسول خدا! کسی که گناه پنجاه سال نداشته باشد چه ؟
فرمود : گناهان (پنجاه سال) پدر و مادر وبرادرانش و عموم مسلمانان بخشوده می شود.

زیور.

زیور.

قرآن .
((ای پسران آدم ! در هر مسجد زیور خودرا بر گیرید وبخورید و بنوشید و اسراف نکنید که او اسرافکاران را دوست ندارد)).
((بگو : چه کسی زیور خدا را که برای بندگانش پدید آورده و نیز روزی پاک را حرام کرده است بگو این چیزها درزندگی دنیا از آن کسانی است
که ایمان آورده اند و روز قیامت نیز خاص ایشان است بدین سان ما آیات را برای مردمی که می دانند شرح می دهیم)).
ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند دوست دارد که ـ هرگاه بنده مؤمنش نزد برادر خود می رود ـ خویشتن را برای رفتن پیش او آماده و آراسته گرداند.
ـ امام صادق (ع) , درباره آیه ((در هر مسجد زیورهای خود را بر گیرید)) , فرمود : منظورشانه کردن است , (زیرا شانه زدن) روزی می آورد
, مو را زیبا می کند , حاجت را برآورده می سازد , نطفه را زیاد می گرداند و بلغم را از بین می برد.
ـ امام علی (ع) : هر یک از شما , همان گونه که خود را برای غریبه ای که دوست دارد وی رادر بهترین حالت ببیند , آراسته و مرتب می کند ,
برای رفتن نزد برادر مسلمانش نیز خود رابیاراید.
ـ ابو عباد : حضرت رضا(ع) تابستان روی بوریا می نشست و زمستان روی گلیم و جامه های درشت و زبر می پوشید , اما وقتی در برابر
مردم ظاهر می شد خود را آراسته می کرد.
ـ امام صادق (ع) : سزاوار نیست که زن خودش را واگذارد , بلکه حتی اگر شده با آویختن گردنبندی خود را بیاراید.
ـ امام علی (ع) : زنهار که خود را برای مردم بیارایی و با معصیت به جنگ خدا بروی .

آراسته بودن در برابر دشمنان .

ـ عـبـداللّه بـن خـالـد کـنـانـی : ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) به من که ماهیی از دستم آویزان بـودبـرخـورد , فـرمـود : آن رابـیـنـداز , زیـرا خـوش
ندارم که مرد محترم و بزرگوار چیز پست وبـی ارزشـی را خـودش حـمـل کـنـد سپس فرمود : شما گروهی هستید که دشمن زیاد دارید ای جـمـاعـت
شـیـعـه , مـردم بـا شما دشمنی می کنند , پس تا جایی که می توانید در برابر چشم آنهاآراسته باشید.

زیورهای حرام .

ـ پیـامـبـر خدا(ص) : (پوشیدن) طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال است و برای مردان ان ها حرام .
ـ طلا زیور مشرکان است و نقره زیور مسلمانان .
ـ هـر کـه دوسـت دارد انـگشتری ازآتش در انگشت محبوب خود کند انگشتری طلا در انگشت او نـمـایـد و هر که دوست داردگردنبندی آتشین در گردن
محبوب خود اندازد گردنبند طلا به گردنش آویزان کند اما بر شماباد به نقره با آن نیک بازی کنید.

زیور درون (1).

قرآن .
((بـدانـیـد که رسول خدا در میان شماست اگر در بسیاری از امور اطاعت شما کند به رنج افتید ولـی خـدا ایـمـان را مـحـبـوب شما کرد و آنرا در دلهایتان بیاراست و کفر و نافرمانی وعصیان را ناخوشایند شما گردانید آنان همان رهیافتگانند)).
ـ امـام سـجـاد(ع) در دعـای مـکـارم الاخلاق : بارالها! بر محمد و آل او درود فرست و مرا به زیور صـالـحان بیارای و زینت پرهیزگاران را بر من بپوشان , زیور گستردن عدل و داد و فرونشاندن خـشـم و خـامـوش کردن آتش (دشمنی) و گرد آوردن پراکندگان و اصلاح روابط میان مردم و فـاش کـردن خیر و نیکی و پوشاندن عیب و زشتی و نرمخویی وخاکساری و خوشرفتاری و وقار و آرامش و خوش برخوردی با مردم و پیشی گرفتن به سوی فضیلت و برگزیدن نیکوکاری و ترک سـرزنـش و بـخـشش نکردن به غیر مستحق و گفتن حق هرچند ناچیز و بی اهمیت (یا سنگین) بـاشد و کم شمردن گفتارها و رفتارهای نیکم گرچه بسیارباشند و زیاد شمردن گفتار و رفتار زشتم گرچه اندک باشد و اینها را با (دادن توفیق) مداومت برطاعت و
همراهی با جماعت و طرد بدعتگزاران و به کار زنندگان رای و اندیشه اختراع شده ونو ظهور , برایم کامل گردان .
ـ امام علی (ع) : زیور به زیبایی اعمال درست است نه به زیبایی لباس .
ـ زیور درون , زیباتر از زیور برون است .
ـ زیور دین , خرد است .
ـ زیور امان , پاکی درون است و نیک رفتاری برون .
ـ زیور دین , صبر است و رضا(به قضای الهی).
ـ زیور اسلام به کار بستن احسان و نیکوکاری است .
ـ امـام صادق (ع) : بر تو باد به بخشندگی و خوشخویی , زیرا همان گونه که گوهر درشت وسط گردنبند باعث زیبایی آن است , این دوخصلت نیز مایه زیب و زیور مرد هستند.
ـ امام علی (ع) : زیور همنشینی , تحمل و بردباری است .
ـ زیور عبادت , خشوع است .
ـ زیور ریاست , بخشندگی است .
ـ زیور دانش , بردباری است .
ـ زیور خصلتها , رعایت عهد و پیمانهاست .
ـ زیور شهریاری , دادگری است .

ـ زیور حکمت , زهد و دل برکندن از دنیاست .
ـ خـدای تـعـالی به موسی و هارون وحی فرمود : دوستان من خود را به زیور خاکساری وخشوع و تـرس مـی آرایند این زیور در دلهایشان می روید و
در پیکرهایشان نمودار می شود واین زیور لباس زیرین و رویین آنهاست که به تن می کنند.

زیور درون (2).

ـ پیامبر خدا(ص) : عفاف زیور بلا است و فروتنی زیور نژادگی و فصاحت زیور سخن وعدالت زیور ایـمان و آرامش زیور عبادت و حفظ زیور
روایت و نگهداشتن حجتها و براهین زیور دانش و ادب و تـربـیـت نـیکو زیور خرد و گشاده رویی زیور بردباری و ایثار زیور زهد وبخشیدن موجودی زیور یـقـین و کم خواهی زیور قناعت و منت ننهادن زیور خوبی کردن و خشوع زیور نماز و ترک آن چه نامربوط است زیور پارسایی .
ـ امام علی (ع) : عفاف زیور فقر است و شکرگزاری زیور توانگری و شکیبایی زیور بلا وفروتنی زیور نـژادگـی و فـصاحت زیور سخن و دادگری زیور ایمان و آرامش زیور عبادت وحفظ کردن زیور روایت و فروتنی زیور دانش و ادب وتربیت نیکو زیور خرد و گشاده رویی زیور بردباری و
ایثار زیور زهد و بخشیدن موجودی زیور نفس و بسیار گریستن زیور ترس (از خدا) و کم خواهی زیور قناعت و مـنـت نـنـهـادن زیـور خـوبی کردن
و خشوع زیور نماز و ترک کردن آن چه نامربوط است زیور پارسایی .

نیکوترین زیور.

ـ امـام عـلـی (ع) : نـیکوترین هیات (وسلوک) آن است که تو را با مردم آمیزش دهد و در میان آنها زیبایت گرداند و زبان (بدگویی) آنان را از تو باز
دارد.
ـ پیامبر خدا(ص) : نیکوترین زیور مرد, آرامش همراه ایمان است .
ـ امام علی (ع) : هیچ آراسته ای به زیوری مانند طاعت خدا , آراسته نشد.
ـ امـام بـاقـر(ع) : از سخنان نجوا آمیزخدای تعالی به موسی : و خود آرایان به هیچ زیوری همانند زهد در دنیا و دل برکندن از آنچه بدان نیازی ندارند
, در نظر من آراسته نشدند.
ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند هیچ مردی را به زیوری بهتر از عفت شکم نیاراست .
ـ بـه عـلـی (ع) فرمود : همانا خداوند تو را به زیوری آراسته است که بندگان به چیزی محبوبترو رساتر از آن نزد خدا , آراسته نشده اند : زهد وبی
اعتنایی به دنیا را خداوند به تو عطا فرمود ودنیا را چنان قرار داد که از تو به نوایی نرسد و برایت سیمائی قرار داد که با آن شناخته می شوی .

کسانی که کردار بدشان در نظرشان نیک جلوه می کند.

قرآن .
((همانا کسانی که به آخرت ایمان ندارند , اعمالشان را در نظرشان آراسته ایم , پس آنان سرگردانند)).
((آیا کسی که بد کاریش در نظرش آراسته شده و آن را نیکو دیده (چون غیر اوست ؟
) خدا هر که را خواهد گمراه سازدو هر که را خواهد هدایت کند پس , جان خود را از افسوس خوردن برای آنها تباه مکن که خدا به آنچه می کنند آگاه است)).
((و چون انسان را گزند و محنتی رسد ما را خفته یا نشسته یا ایستاده بخواند و چون رنج و محنتش را از او برداریم ,برود (چنان که) گویی ما
را برای محنتی که بدو رسیده اصلا نخوانده بود بدین سان برای اسرافکاران اعمالی که می کردند آراسته شده است)).
((و عاد و ثمود که مسکنهایشان را عیان دیده اید و شیطان اعمال آنها را در نظرشان بیاراست و از راه منحرفشان کرد ,در صورتی که بینا
بودند)).
((به خدا , ما به سوی امتهای پیش از تو (رسولانی) فرستادیم پس شیطان اعمالشان را در نظرشان بیاراست , پس اوامروز ولی آنهاست و ایشان را عذابی دردآور است)).
((وچون شیطان اعمال آنها را در نظرشان بیاراست و گفت : امروز از این مردمان کسی بر شما چیره شدنی نیست و من پناهدار شمایم پس چون
دو گروه رویاروی هم شدند , عقبگرد کرد و گفت : من از شما بیزارم که من چیزی می بینم که شمانمی بینید من از خدا می ترسم که خدا سخت کیفر
است)).
ـ امام علی (ع) , در خطبه ای که طی آن به نکوهش پیروان شیطان می پردازد , می فرماید: شیطان را اساس کار خود گرفتند پس او آنان را
دستخوش لغزشها کرد و اندیشه و منطق فاسد ونادرست را , در نظرشان زیبا جلوه داد.
ـ شیطان گماشته و همراه اوست , گناه را در نظرش می آراید تا آن را مرتکب شود و او را به توبه امیدوار می کند , تا در آن تعلل وتاخیر ورزد.

مسؤولیت .

مسؤولیت .

قرآن .
((از کسانی که رسولان به سویشان فرستاده شده پرسش می کنیم و از فرستادگان نیز می پرسیم)).
((و نگه داریدشان , که از آنان پرسش شود)).
((سوگند به پروردگار تو که از همه آنها درباره آنچه می کرده اند , پرسش می کنیم)).
ـ پیامبر خدا(ص) : من بازخواست می شوم و شما نیز بازخواست می شوید.
ـ امام علی (ع) : شما را درباره آنچه نسبت بدان بازخواست می شوید و به سوی آن می رویدبه پروا داشتن از خدا سفارش می کنم , زیرا خدای تعالی می فرماید : ((هر کسی گروگان کار خوداست)) و می فرماید ((خداوند شما را از خودش بر حذر می دارد و بازگشت به سوی
خداست)) ومی فرماید : ((سوگند به پروردگارت که از همه آنها درباره آنچه می کرده اند, پرسش می کنیم)).
ـ از خدا بترسید درباره بندگان و سرزمینهایش , زیرا شما حتی نسبت به سرزمینها وچارپایان نیز باید پاسخگوباشید از خدا اطاعت کنید و نافرمانی او
نکنید.
ـ پیامبر خدا(ص) : ای جماعت قاریان قرآن ! درباره کتاب خدا که به دوش شما نهاده است از خدا بترسید , زیرا که هم من بازخواست می
شوم و هم شما بازخواست می شوید, من درباره تبلیغ رسالت بازخواست می شوم و شمادرباره کتاب خدا و سنت من که بر دوش گرفته اید
بازخواست می شوید.
ـ امام صادق (ع) ـ در دعای بعد از نمازعید غدیر : ای راست وعده ! ای کسی که خلف وعده نمی کند! ای آن که هر روز در کاری هست !
نعمت دوستی اولیای خود را که از بندگانت درباره آن بازخواست می شود, به ما ارزانی داشتی تو فرموده ای و فرموده تو راست است که : ((سپس ,
در آن روز ازنعمتهابازخواست می شوید))ونیز فرموده ای : ((ونگه داریدشان , که از آنان پرسش شود)).

مسؤولیت همگانی .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : بدانید که همه شما سرپرست و رعیت دار هستید و همگان درباره رعیت و زیردستان خود بازخواست می شوید فرمانروا سرپرست مردم است و نسبت به رعیت خودبازخواست می شود , مرد سرپرست خانواده خویش است و درباره آنها باید پاسخگو باشد وزن سرپرست
خانه و فرزندان شوهر خود است و درباره آنها باید پاسخ دهد.
ـ خـدای تعالی از هر سرپرستی نسبت به آنچه سرپرستی اش را به او واگذار کرده است بازخواست مـی کـند , خواه از آن به خوبی نگهداری و سرپرستی کرده باشد خواه تباهش کرده باشد حتی مرد درباره خانواده اش بازخواست می شود.
ـ امام علی (ع) : هر مردی درباره کنیزان و خانواده خود بازخواست می شود.

مسؤولیت گوش و چشم و دل .

قرآن .
((از آنچه بدان علم نداری پیروی مکن که همانا گوش و چشم و دل ,
همگی , مورد بازخواست قرار می گیرند)).
ـ امام صادق (ع) , درباره آیه ((همانا گوش)) , فرمود : از گوش
درباره آنچه شنیده است بازخواست می شود و از چشم درباره
آنچه
بدان نگریسته است و از دل درباره باورها ودلبستگیهایش .
ـ مردی به امام صادق (ع) عرض کرد : همسایگانی دارم که
کنیزکانشان آواز می خوانند وعود می نوازند و من گاهی اوقات به
دستشویی می روم
و برای گوش دادن به ساز و آواز آنهانشستنم را طول می دهم حضرت
فرمود : مرحبا به تو! مگر نشنیده ای که خدای عزوجل می فرماید : ((
همانا
گوش و چشم و دل , همگی , بازخواست می شوند)).

پرسیدن 1 ((دانش جویی)).

کلید دانش .

قرآن .

((و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به آنان وحی می کنیم , پس از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید)).

((و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به آنان وحی می کنیم , پس از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید)).

ـ امام علی (ع) : دلها قفلهایی است که کلیدهای آنها پرسیدن است .

ـ پیامبر خدا(ص) : دانش گنجینه هایی است و کلید آنها پرسش است , پس , خدایتان رحمت کند , بپرسید که با این کار چهار نفر اجر می یابند :

پرسنده , آموزگار , گوش دهنده و شنونده ودوستدار آنان .

ـ دانش گنجینه هایی است و کلیدهای آنها پرسش است , پس , رحمت خدا بر شما , بپرسیدکه بر اثر آن چهار نفر پاداش می یابند : پرسنده , گوینده , شنونده و دوستدار آنان .

ـ امام علی (ع) : از آنچه که باید بدانی و در ندانستنش معذور نیستی سؤال کن .

ـ امام سجاد(ع) : در برطرف کردن نادانی (از خود) بی توجهی مکن هرچند برخلاف آن (یعنی به دانایی) شهرت یافته باشی .

ـ پیامبر خدا(ص) : پرسیدن نیمی از دانش است .

خوب پرسیدن .

ـ پیامبر خدا(ص) : خوب پرسیدن نیمی از دانش است .
ـ خوب پرسیدن نیمی از دانش است .
ـ امام علی (ع) : هر که خوب سؤال کند دانا شود , هر که دانا باشد خوب سؤال کند.
ـ هرگاه پرسشی کردی برای دانا شدن بپرس و به منظور خطا گرفتن سؤال نکن , زیرا نادانی که در پی آموختن باشد چون عالم است و عالمی که در
بیراهه قدم نهد مانند جاهل است .
ـ در پاسخ به مردی که از آن حضرت سؤال مشکل سازی پرسید , فرمود : به قصد یاد گرفتن بپرس نه برای آزردن و خطا گرفتن , زیرا
جاهلی که درصدد آموختن باشد همانند عالم است وعالمی که در بیراهه قدم نهد همچون جاهلی است که به قصد خطاگرفتن می پرسد.
ـ از من بپرسید , زیرا به خدا سوگند درباره هر چیزی , تا روز قیامت , از من بپرسید جوابش را به شما می دهم ابن کوا برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان ! الذاریات ذروا یعنی چه ؟
حضرت فرمود : وای بر تو! برای دانستن بپرس نه برای خطا گرفتن .
ـ مردم کوته اندیش و کم خردند مگرکسی که خدایش نگهدارد , پرسش کننده آنها به قصد خطا گرفتن می پرسد و پاسخ دهنده شان تکلف به خرج می
دهد.

خودداری از پرسش بیجا.

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی که اگربرایتان معلوم شود
خوش ندارید و اگر هنگام نـزول قـرآن از آنـهـا بپرسید عیان می شود ,
مپرسید , خدا از آنها گذشت و خداآمرزنده و بردبار است)).
((مـگر می خواهید از پیامبرتان سؤال کنید , چنان که پیشتر از موسی
سؤال می شد؟
هر که کفر را به جای ایمان گیردراه درست را گم کرده است)).
((گفت : ای نوح ! وی از اهل تو نیست و او عملی ناشایسته است چیزی
که به آن علم نداری مخواه و من پندت می دهم که از جاهلان مباش
)).
((گـفـت : پـروردگارا , به تو پناه می برم که چیزی از تو بخواهم که به
(مصلحت) آن علم ندارم اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیانکاران
خواهم بود)).
ـ پـیامبر خدا(ص) : تا زمانی که من رهایتان کرده ام رهایم کنید , زیرا
پیشینیان شما به علت سؤال زیـاد و آمد و شد نزد پیامبرانشان هلاک شدند
پس ,
هرگاه به شما دستوری دادم , در حد توان آن را انجام دهید و هرگاه از
چیزی نهی کردم آن را فرو گذارید.
ـ خـدای تـبـارک و تـعـالـی بـرای شماحدودی را معین کرده است وشما از
آن حدود فراتر نروید و چیزهایی را هم از روی رحمت ومهربانی , نه این
که
فراموش کرده باشد, برشمابخشیده است , پس برای دانستن آنها خود را
به زحمت و تکلف میندازید.
ـ امام علی (ع) : خدای تعالی تکالیفی را بر شما واجب کرد پس آنها را
فرو مگذارید وچیزهایی را نیز مـسـکـوت گذاشته و فرو گذاشتن آنها از
روی
فراموشی نیست پس برای دانستن آنها خود را به زحمت میندازید.
ـ پـیـامبر خدا(ص) : آنان (بنی اسرائیل)به آوردن یک ماده گاو ساده و
معمولی مامور شدند , اما وقتی بر خودشان سخت گرفتند خدا هم بر آنان
سخت
گرفت و به خدا قسم چنانچه نمی گفتند ((اگر خدا خواهد)) تا ابد برای آنان
معلوم نمی شد که گاو مورد نظر چه گاوی است .
ـ اگـر بنی اسرائیل نمی گفتند : ((و اگرخدا خواهد هدایت شویم)) دیگر

هرگز برایشان توضیح داده نـمـی شد (که گاو مورد نظر چه خصوصیات
دیگری باید داشته باشد) اگر آنها به سراغ یک مـاده گـاو مـعـمولی می
رفتند و آن راذبح می کردند پذیرفته می شد , اما آنان سخت گرفتند و
خداوند هم بر
ایشان سخت گرفت .
ـ دربـاره آیـه ((مـپـرسید از چیزهایی که)) فرمود : خداوند حج را بر شما
واجب فرمود سراقة بن مالک روایت می کند که عکاشة بن محصن
برخاست
و عرض کرد : ای رسول خدا! آیا هرسال واجب است ؟
پیامبر اعتنایی نفرمود , تا آن که عکاشه دو یا سه بار سؤالش را تکرار
کرددر این هنگام رسول خدا(ص) فرمود : وای بر تو! چه تو را مطمئن
کرده
که نگویم : آری به خدا قسم اگر بگویم : آری , هـر آیـنه واجب می شود و
در صورتی که واجب شود , توان انجام آن را ندارید و چنانچه ترک کنید
کـافـر مـی شوید پس , تا من شما را واگذاشته ام , شما نیز واگذاریدهمانا
پیشینیان شما به سبب سـؤالات زیـاد و پاپیچ پیامبران خود شدن هلاک
شدند
بنابراین ,هرگاه به شما دستوری دادم در حد توان آن را انجام دهید و هر
گاه از چیزی نهی کردم از آن دوری کنید.

از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست دهید.

ـ امـام علی (ع) : از من بپرسید پیش از آن که از دستم دهید , زیرا من به راههای آسمان داناترم از راههای زمین .
ابـن ابـی الـحـدیـد مـی گـویـد : ابـن عبد البر محدث در کتاب ((الاستیعاب)) می گوید که به اتـفـاق همگان احدی از صحابه و احدی از دانشمندان ((سلونی , از من بپرسید)) نگفته است مگر علی بن ابی طالب (ع).
ـ بـپرسید از من پیش از آن که از دستم دهید بپرسیدازمن که دانش اولین و آخرین خلایق نزد من است هان ! به خدا سوگند اگر بر مسند قضاوت بنشینم
در میان پیروان تورات بر اساس توراتشان داوری کنم .
ـ بپرسید از من پیش از آن که مرا ازدست دهید سوگند به آن که دانه را شکافت و خلایق را آفرید اگـر از مـن بپرسید که کدام آیه درشب نازل شده و
کدام در روز , مکی آن کدام است و مدنی آن کـدام , کدام در سفر نازل شده وکدام در حضر , ناسخ آن کدام است و منسوخش کدام , محکمش چیست
و متشابهش کدام ,تاویلش چیست و تنزیلش چه , هر آینه شما را از آن آگاه می سازم .
ـ از مـن بـپـرسـیـد پـیش از آن که از دستم دهید , زیرا سوگند به خدا که اگر از من بپرسید تا روزقیامت چه گروهی صد نفر را گمراه می کند و کدام
گروه صد نفر را به راه راست می برد به شماخواهم گفت که چه کسی بنیانگذار آن است و چه کسی آن را پشتیبانی می کند.
ـ بـپـرسید از من پیش از آن که از دستم دهید , زیرا سوگند به آن که جانم در دست اوست ازهم اکنون تا روز رستاخیز درباره هیچ چیز و هیچ گروهی که صد نفر را گمراه می کند و گروهی که صـد نفر را به راه راست می برد سؤال نکنید مگر آن که شما را آگاه کنم که چه کسی ندای دعوت بـه آنـهـا
را سـر مـی دهـد و چـه کـسـی رهـبری شان می کند و چه کسانی آنان را می راند و کجا بـه اسـتـراحـت مـی پـردازند و کجا اتراق می کنند و بار می
گشایند , کدامین آنها کشته می شوند وکـدامـشـان (بـه مـرگ طـبـیـعـی) مـی مـیرند اگر مرا از دست دهید و پیشامدهای ناگوار و کـارهـای دشوار برایتان

رخ دهد , هر آینه بسیاری از پرسش کنندگان خاموش شوند و بسیاری از پاسخ دهندگان در جواب بمانند.
ـ بـپـرسید از من پیش از آن که مرا از دست دهید , زیرا درباره هر چیزی , جز عرش ,از من سؤال شود جوابش را بدهم هر که پس از من این سخن را بگوید یا مدعی است یادروغگو و مفتری .

پاسخ پرسشهایی که نمی دانی (1).

ـ امـام علی (ع) : هرگاه از دانشمند سؤالی شود که پاسخش را نمی داند از این که بگوید :پاسخش را نمی دانم , شرم نمی کند.
ـ هر که جمله ((نمی دانم)) را ترک گوید , به هلاکت درافتد.
ـ جمله ((نمی دانم)) نصف دانش است .
ـ امام صادق (ع) : هر کس به هر سؤالی که از او می شود پاسخ دهد , دیوانه است .
از قـاسـم بـن مـحـمـد بـن ابـی بـکـر , کـه یـکـی از فقهای مدینه بود و همه مسلمانان او را به عـلـم ودانـش دینی قبول داشتند , درباره موضوعی سؤال
شد, گفت : جوابش را درست نمی دانم سؤال کننده گفت : من پیش تو آمده ام و جز تو کسی را قبول ندارم ! قاسم گفت : به ریش بلند و جـمـعـیت زیاد
دور و بر من نگاه نکن به خدا قسم جوابش را درست نمی دانم یکی از شیوخ قریش کـه نـزدیـک او نـشـسـتـه بـود گـفـت : ای بـرادر زاده , ادامـه بـده !
به خدا قسم تو را در هیچ مـحـفلی بزرگوارتر از محفل امروز ندیدم ! ابوالقاسم گفت : به خدا اگر زبانم بریده شود خوشتر دارم ازاین که چیزی بگویم
که از آن اطلاع و آگاهی ندارم !.

پاسخ پرسشهایی که نمی دانی (2).

ـ پـیـامـبر خدا(ص) , در سفارش به ابوذر , فرمود : ای اباذر! اگر درباره چیزی از تو سؤال شدکه نـمـی دانـی , بـگو : نمی دانم تا از پیامدهای آن خلاص شوی و درباره آنچه نمی دانی فتوا مده تااز عذاب خدا در روز قیامت نجات یابی .
ـ امـام باقر(ع) : آنچه می دانید بگویید و هرگاه چیزی نمی دانید , بگویید : خدا بهتر می داندهمانا مـرد آیـه ای از قـرآن بـیـرون مـی کشد و (ندانسته به
تفسیر آن می پردازند و با این کار) از آن , به فاصله ای دورتر از آسمان (تا زمین) , سقوط می کند (و منحرف می شود).
ـ امـام صـادق (ع) : هـرگـاه مردی از شما را درباره چیزی پرسند که نمی داند , بگوید : نمی دانم ونگوید : خدا بهتر می داند , زیرا با این جمله در دل
دوست خود شک و تردید می افکند و اگرکسی که از او سؤال می شود بگوید : نمی دانم , پرسنده او را متهم نمی کند.
ـ عالم حق دارد که هرگاه سؤالی از او شود که پاسخش را نمی داند بگوید : خدا داناتر است ,اما غیر عالم حق ندارد چنین بگوید (بلکه باید بگوید : خدا
می داند).

سؤال کردن 2 ((نیاز خواهی)).

نهی از نیاز خواهی از مردم .

قرآن .
((صدقه از آن فقیرانی است که در راه خدا از کارمانده اند و نمی توانند (برای کسب روزی) در زمین سفر کنند بی خبر آنان را , از فرط مناعت , توانگر پندارد , آنان را به سیمایشان می شناسی , از مردم با اصرار سؤال (وگدایی) نمی کنند و هر مالی که انفاق کنید خدا به آن داناست
)).
ـ پیامبر خدا(ص) : ای اباذر! زنهار از سؤال و گدایی که در دنیا مایه خواری و فقر است و درروز قیامت حسابش طولانی است .
ـ امام علی (ع) : خواهش (و گدایی) کردن زبان گوینده را کوتاه می کند و دل شجاع پهلوان رامی شکند و انسان آزاد سرفراز را به مقام برده
ای ذلیل تنزل می دهد و آبرو را می برد و روزی رامی برد (یا بی برکت می کند).
ـ امام باقر(ع) : دست نیاز به سوی مردم دراز کردن عزت را می رباید و حیا و شرم را می برد وچشم برکندن از آنچه در دست مردم است , مایه عزت مؤمنان است و طمع همان فقر موجوداست .
ـ امام سجاد(ع) : نیاز خواهی ازمردم مایه خواری در زندگی و رفتن شرم و حیاست و از وقار و شکوه آدمی می کاهد و آن فقرحاضر و موجود
است و کمتر دست نیاز به سوی مردم دراز کردن توانگری و بی نیازی موجوداست .
ـ امام علی (ع) : سؤال کردن طوق خواری است که عزت را از عزیز می رباید و بزرگی را ازبزرگ زاده .
ـ مقرب شدن نزد خدای تعالی با دراز کردن دست سؤال به سوی او شدنی است و مقرب ومحترم شدن نزد مردم با ترک سؤال از آنان .
ـ مرگ آری , ذلت و پستی هرگز , کم خواهی آری , دست سوی این و آن دراز کردن هرگز.
ـ شیعه من کسی است که چون سگ زوزه نمی کشد و مانند کلاغ طمع نمی ورزد و دست سؤال به سوی مردم دراز نمی کند , گرچه از گرسنگی بمیرد.
ـ امام صادق (ع) : شیعه ما دست نیاز به سوی مردم دراز نمی کند , گرچه از گرسنگی بمیرد.

ـ پـیـامبر خدا(ص) : هر که خداوند او را به اسلام هدایت کند و قرآن را به وی بیاموزد و بااین حال دست نیاز به سوی مردم دراز کند,بر پیشانی او نوشته شود: فقیر تا روز قیامت .

نهی از طلب حاجت از غیر خدا.

ـ پیـامـبر خدا(ص) : ای علی ! اگر دست خود را تا آرنج در دهان افعی کنم خوشتر دارم تا از تازه به دوران رسیده چیزی بخواهم .
ـ امـام عـلـی (ع) : جـز از خـدای پاک چیزی مخواهید , زیرا خداوند اگر چیزی به شما عطا کند بااحترام دهد و اگر ندهد بهترش را به شما عطا فرماید (یا خیر و خوبی شما را در آن قرار دهد).
ـ امـام بـاقـر(ع) : خـداونـد عـزوجـل ابـراهـیم را خلیل خود برگزید , چون او دست رد به سینه هیچ سائلی نزد و دست نیاز به سوی احدی جز خدای عزوجل دراز نکرد.
ـ امام علی (ع) : هر که از غیر خدا چیزی بخواهد سزاوار محرومیت باشد.
ـ پیامبر خدا(ص) : ای اباذر! هرگاه چیزی طلبیدی از خدا بطلب و هرگاه کمک خواستی ازخدا کمک بخواه .
ـ امام حسین (ع):.
هرگاه روزگار بر تو سخت گرفت به خلق روی نیاور.
و جز از خدای تعالی که قسمت کننده روزی است درخواست مکن .
زیرا اگر آنقدر زندگی کنی که از غرب تا شرق عالم را بگردی .
هرگز کسی را نخواهی یافت که بتواند کسی را خوشبخت کند یا شوربخت .

ترک درخواست و تضمین بهشت .

ـ امام علی (ع) : مردی به پیامبر(ص) عرض کرد : ای رسول خدا! مرا کاری بیاموز که میان آن کار و بهشت حایلی نباشد؟
حضرت فرمود :خشمگین مشو و از مردم نیز چیزی مخواه .
ـ امـام صـادق (ع) : ـ پـس از بـیان این مطلب که رسول خدا(ص) بهشت را برای گروهی ازانصار تضمین کرد به شرط آن که از هیچ کس چیزی نخواهند ـ این بود که هرگاه کسی سوار برمرکب خـود بود و تازیانه اش می افتاد, برای آن که از کسی چیزی نخواهد, خودازمرکب پیاده می شدوآن را
برمی داشت و اگر مردی بند کفشش پاره می شد , خوش نداشت که ازکسی بند کفشی بخواهد.
ـ ((رسول خدا(ص) روزی به اصحاب خود فرمود: با من پیمان بندید که از مردم چیزی نخواهید)) از آن پس اگر از دست یک نفرشان چوبدستی می افتاد , خودش پیاده می شد و آن رابر می داشت و به کسی نمی گفت : آن را به من بده .
ـ پیامبر خدا(ص) : چه کسی به من قول می دهد که از مردم چیزی نخواهد تا من قول بهشت رابه او دهم ؟
ثوبان گفت : من پس از آن ثوبان دیگر از مردم چیزی نمی طلبید.
ـ خطاب به ابوذر هنگامی که بهشت را با شرایطی برای او تضمین نمود ـ : به شرط آن که هیچ چیز از مردم نخواهی حتی اگر تازیانه ات به زمین افتاد
, خودت پیاده شو و آن را بردار.

نیاز خواهی کلید فقر است .

ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ مردی در نیازخواهی را به روی خود نگشود , مگر آن که خداوند دری از فقر را به روی او باز کرد.
ـ هیچ بنده ای دری از نیاز خواهی را به روی خود نگشود , مگر آن که خداوند هفتاد در فقررا به روی او گشود.
ـ هر که در یک نیاز خواهی را به روی خود بگشاید خداوند هفتاد در فقر را به رویش باز کندکه کمترین آن را هیچ چیز نبندد.
ـ امام رضا(ع) : دست سؤال دراز کردن , کلید بینوایی است .
ـ امام علی (ع) : دست نیاز دراز کردن , کلید تهیدستی است .

نکوهش اظهار فقر.

ـ مـفـضـل بـن قـیـس مشکل مالی خود را برای امام صادق شرح داد حضرت فرمود : ای کنیز!آن هـمـیـان را بـیاور (سپس فرمود :) این چهار صد
دینار است که ابو جعفر (منصور دوانیقی) به من پـیـشکش کرده است بردار و با آن به زندگی خود گشایشی بده مفضل می گوید : عرض کردم : فـدایـت شـوم بـه خدا مقصودم این نبود بلکه دوست داشتم تا به درگاه خدای عزوجل برایم دعا کـنـیدمفضل می گوید : حضرت فرمود : این کار را خواهم کرد اما مبادا مشکلات و گرفتاریهای خودرا به مردم بگویی که نزد آنها بی ارج و قرب می شوی .
ـ لـقـمـان (ع) بـه فرزندش فرمود : فرزندم ! من صبر زرد را چشیدم و پوست درختان را خوردم و چـیـزی تـلـخـتـر از فـقـر نـیافتم , اما اگر روزی گرفتار آن شدی به مردم اظهار نکن , زیرا با دیده خواری به تو می نگرند و سودی هم به تو نمی رسانند.

آن جا که نیاز خواهی رواست .

ـ پیامبر خدا(ص) : نیاز خواهی روا نیست مگر در صورت فقر کشنده یا وام کمرشکن .
ـ امام حسن (ع) : درخواست کردن روا نیست مگر در یکی از این سه جا : (دیه) خون فاجعه آمیز , یا بدهکاری توانفرسا , یا فقر کشنده .
ـ امـام صـادق (ع) : درخـواسـت کـردن شـایسته نیست مگر در سه جا : در خونبهایی که به عهده بیچاره ای است یا در وام سنگین ویانیازی که (انسان
را) به خاک مذلت نشاند.
ـ امـام کاظم (ع) : درخواست ونیازخواهی شایسته نیست مگر در سه جا : در خونبهایی که به عهده بینوایی است یا در وام سنگین یا نیازی که به خاک مذلت نشاند.
ـ امـام عسکری (ع) : تا جایی که می توانی تحمل کنی دست سؤال دراز مکن , زیرا هر روزی روزی تازه ای دارد بدان که پافشاری در نیاز خواهی
هیبت آدمی را می برد , و رنج و سختی به بار می آورد , پـس , صـبـر کن تا خداوند دری را به رویت بگشاید که براحتی از آن وارد شوی ,زیرا چه
نزدیک اسـت احـسـان و خـوبـی به آدم اندوهناک دردمنده و امنیت به آدم فراری وحشتزده , چه بسا که تغییرات و گرفتاریها نوعی از تنبیه خداوند باشد
بهره ها مراتبی دارند ,پس , برای چیدن میوه های نـارس شـتاب مکن که به موقع آنها را خواهی چید بدان که آن که تورا تدبیر می کند بهتر می داند کـه
چـه وقـت بیشتر مناسب حال توست , پس در همه کارهایت به انتخاب او اعتماد کن تا حال و روزت به شود.

برحذر داشتن از نیاز خواهی با وجود بی نیازی .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر که از روی فزونخواهی دست سؤال به سوی مردم دراز کند , اخگری از آتش در کف گرفته باشد , کم خواهد یا زیاد.
ـ هر که , با وجود بی نیازی , دست سؤال دراز کند نتیجه اش سردرد و قولنج است !.
ـ امام سجاد(ع) : من پروردگارم را ضامن می گیرم که هیچ کس بدون داشتن نیاز از کسی چیزی نخواهد مگر آن که نیاز خواهی (از مردم
) روزی او را مجبور کند که واقعا دست نیازدراز کند.
ـ امام صادق (ع) : هر بنده ای که , بدون احتیاج , دست سؤال دراز کند نمیرد تا آن که خداونداو را به آن چیز (واقعا) محتاج کند و آتش دوزخ را بر او لازم و حتمی گرداند.
ـ هر که به اندازه خوراک روز خود داشته باشد و دست سؤال به سوی مردم دراز کند , ازاسرافکاران است .
ـ امام باقر(ع) : هر که , با وجود بی نیازی , سؤال (و گدایی) کند در روز قیامت با چهره ای خراشیده خدا را دیدار نماید.
ـ امام صادق (ع) : هر که فقیر نباشد و دست سؤال دراز کند شرابخوار است .
ـ سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه (لطف) نمی کند و کسی که بی نیاز باشد ودر عین حال دست سؤال به سوی مردم دراز کند.
ـ هر که خوراک سه روز خود را داشته باشد و از مردم درخواست کند , در روزی که خدا رادیدار می کند با چهره ای بدون گوشت دیدارش کند.
ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که بدون احتیاج , سؤال و نیاز خواهی می کند همانند کسی است که اخگری از آتش به کف گیرد.

ترغیب به بی نیازی از مردم .

ـ پـیـامبر خدا(ص) : هر که از ما چیزی بخواهدبه اومی دهیم , و هر که چیزی نخواهد خداوند او را بی نیاز و توانگر گرداند.
ـ امـام صـادق (ع) : وضـع زنـدگی مردی از اصحاب رسول خدا(ص) بسیار سخت شدهمسرش گـفت : کاش نزد رسول خدا(ص) می رفتی و از
ایشان چیزی می خواستی مرد خدمت پیامبر(ص) آمـد حـضـرت چـون او را دیـد فـرمود : هر که از ما چیزی بخواهد به او می دهیم و هرکه نخواهد خـداونـد بـی نـیـازش کـنـد مـرد (بـا خـود) گـفـت : مـقـصـود پـیـامـبـرـ ن وـچ ت رـضـح دـمآ کـسـی جـزمـن نـیـسـت پـس نزدهمسرش برگشت و ماجرا را برایش شرح داد زن گفت : رسول خـدا(ص) هم بشر است , مشکل را به آن حضرت بگو مرد برگشت پیامبر چون چشمش به او افتاد فـرمـود : هـر کـه از ماچیزی بخواهد آن مرد تا سه مرتبه این کار را کرد سپس رفت و تبری عاریه گرفت و به کوهستان رفت و مقداری هیزم کند و
آورد و آن را به نیم چارک آرد فروخت و به خانه بـرگـشـت و آن را مـصـرف کـرد فردا نیز به کوه رفت وهیزم بیشتری آورد وفروخت او همچنان
کارمی کرد و می اندوخت تا آن که خودش تبری خرید بازهم اندوخته کرد تا جایی که دو شتر ویک غـلام خـرید و از آن پس ثروتمند و مرفه شد آن گاه خدمت پیامبر(ص) آمد و به عرض آن حضرت رسـانـد که چگونه برای نیازخواهی شرفیاب شد و از پیامبر(ص) چه شنیدپیامبر(ص) فرمود : من کـه
بـه تو گفتم : هر که از ما چیزی بخواهد به اومی دهیم و هر که دست نیاز دراز نکند , خداوند بی نیازش گرداند.
ـ پـیامبر خدا(ص) : اگر هر یک از شما ریسمانی برگیرد و پشته ای هیزم بیاورد و بفروشد و بااین کار آبروی خود را حفظ کند بهتر از آن است که دست سؤال دراز کند.

نیکی خواستن از اهل آن .

ـ پیامبر خدا(ص) : نیکی و بخشش را ازبخشندگان و مهربانان امت من بخواهید تا در سایه آنان زندگی کنید.
ـ امام علی (ع) به فرزند خود حسن (ع) می فرماید : فرزندم ! هر گاه سختی زمانه و قحطی روزگار دامنگیر تو شد بر تو باد به (کمک گرفتن) از کسانی که ریشه های استوار و شاخه های رویان و خرم دارند , آنان که بخشنده و ایثارگر و مهربانند , زیرا این افراد زودتر نیاز آدمی را برمی آورند و گرفتاریها را بر طرف می سازند.
ـ آبروی تو یخ بسته است و سؤال و خواهش آن را قطره قطره می چکاند پس , بنگر که آن را نزد چه کسی فرو می چکانی .

نیاز خواهی از نااهل .

ـ امام علی (ع) : با نیازمندی به سر بردن آسانتر است , تا دست نیاز به سوی نااهل دراز کردن .
ـ زنـهـار که از صاحبان دستهای خشک (و بی خیر) و چهره های درهم کشیده بخششی بخواهی و یـک پـول سـیـاه بـگیری , زیرا این افراد اگر چیزی
بدهند منت می گذارند و اگر ندهندرنجور سازند.
ـ چـیزی دردناکتر از این نیست که انسان ناچار شود از افراد ناآزموده کار (نو کیسه هایی که تجربه بذل و بخشش ندارند) چیزی بخواهد.

آداب نیاز خواهی .

ـ امام صادق (ع) : از کسی که می ترسی دست رد به سینه ات زند چیزی مخواه .
ـ امام علی (ع) : اگر می خواهی خواهشت برآورده شود , چیزی بخواه که در حد توان باشد.
ـ امـام صـادق (ع) : سـه چـیـز موجب محرومیت است : پافشاری در درخواست , غیبت وریشخند کردن .
ـ امام علی (ع) : درخواست زیاد , ملال به بار می آورد.
ـ امام صادق (ع) : هر که بیش از قدر واندازه خود درخواست کند , سزاوار محروم شدن است .
ـ امام جواد (ع) : هر که به نابکار امیدبندد , کمترین سزایش ناکام شدن است .
ـ هر که نداند از چه راههایی واردشود , در بیرون شدن به رنج و زحمت افتد.
ـ امام علی (ع) : هر که چیزی خواهد که استحقاق و شایستگی آن را ندارد با ناکامی رو به روشود.
ـ امـام رضا(ع) : هر که چیزی را از راهش بطلبد نلغزد و اگر هم بلغزد از پیدا کردن راه چاره فرو نماند.
ـ مـردی از انصار خدمت پیامبر(ص) آمد و چیزی خواست و (اندکی بعد) مردی از قبیله ثقیف آمد پـیـامـبـر خـدا(ص) فرمود : ای مرد ثقفی ! این مرد انصاری جلوتر از تو درخواست کرده است پس بنشین که اول به نیاز او برسیم بعد به تو.

نهی از نومید کردن سائل (1).

قرآن .

((و اما سائل را از خود مران)).

ـ امام علی (ع) : سائل را دست خالی بر مگردان , بلکه حتی اگر شده نیمدانه ای از انگور یاخرما به او بده .

ـ پیامبر خدا(ص) : سائل را نومید برنگردانید , حتی اگر شده با سم سوخته ای کمکش کنید.

ـ امام کاظم (ع) : چه زشت است برای مرد که از وی چیزی خواسته شود و او ((نه)) بگوید.

ـ امام باقر(ع) : اگر سائل بداند که درسؤال وخواهش کردن چه نهفته است , هرگز کسی از کسی چـیـزی درخواست نمی کرد و اگرکسی که از وی
خواهشی می شود بداند که در نومید کردن چه نهفته است , هرگز کسی دیگری رانومید برنمی گرداند.

ـ امـام حـسـیـن (ع) : نیازمند با درخواست کردن حرمت خود را نگه نداشته است , پس تو بانومید نکردن او آبرو و حرمتت را نگهدار.

ـ پیامبر خدا(ص) : کسی را که به تو امیدبسته است نومید مگردان که در غیر این صورت به خشم و کین خدا گرفتار می آیی .

نهی از نومید کردن سائل (2).

ـ امام کاظم (ع) : هر که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد او آید (بداند که) آن رحمتی است از جانب خدای تبارک و تعالی که به سوی وی کشانده است پس , اگر نیازش را برآورد او را به ولایت ما که به ولایت خدای تبارک وتعالی پیوسته است , متصل کرده باشد.
ـ امام صادق (ع) : هرگاه مردی دست نیاز سوی من دراز کند در رفع نیاز او می شتابم , زیرامی ترسم کار از کار بگذرد و اقدام من در کمک
به او دیگر به کارش نیاید.
ـ امام علی (ع) در بیان خصلتهای والای پیامبر(ص) می فرماید : هرگز چیزی از آن حضرت خواسته نشد که بگوید : نه و دست رد بر سینه هیچ سائلی نزد بلکه یا نیازش را برمی آورد یا بازبان خوش جواب می کرد.
ـ امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) هرگز سائلی را نومید نکرد اگر چیزی داشت به او می داد, وگرنه می گفت : خدا حاجتت را برآورد.

نهی از نومید کردن سائل (3).

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : خواهش سائل را ردنکنید , زیرا اگر نبود این که گدایان دروغ می گویند , کسی که دست رد به سینه آنان می زد هرگزرستگار
نمی شد.
ـ اگـر نـبود که سائلان (و گدایان) دروغ می گویند , کسی که نومیدشان بر می گرداند هرگز پاک نمی شد.
ـ مـعـصـومـیـن (ع) : ما از بیم این که مبادا دست رد به سینه مستحق زده باشیم به غیر مستحق نیزعطا می کنیم .
ـ امـام سـجـاد(ع) : مـی تـرسـم بـعـضـی از کـسـانـی که دست سؤال به سوی ما دراز می کنند , مستحق باشند و ما (به گمان این که مستحق نیستند) به
آنان چیزی ندهیم و جوابشان کنیم و در نـتـیـجه همان بلایی که بر سر یعقوب آمد به سر ما خاندان نیز بیاید ((آن حضرت سپس آن ماجرا راشرح داد)).
ـ امام صادق (ع) : مردی خدمت پیامبر(ص) آمد و عرض کرد : ای رسول خدا , آیا در اموال حقی جز زکـات وجـود دارد؟
پـیـامـبـر(ص) فـرمـود : آری مـسـلـمـان بـایـد هـرگـاه گـرسنه ای ازاو غـدابـخـواهـدغـذایـش دهدوهرگاه برهنه ای از او لباس خواهد وی را بپوشاند
مرد گفت : بیم آن می رود که دروغ بگوید پیامبر فرمود: آیا بیم آن نمی رود که راست بگوید؟
.

چه کسی را نباید محروم برگرداند؟ .

ـ خـلا د از قـول مـردی گـفت : خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم که
سائلی آمد , حضرت یک درهم به او داد سپس یکی دیگر آمدحضرت یک
درهم
به او داد , سومی وارد شد حضرت یک درهم به او داد , چهارمی
آمدحضرت به او فرمود : خداوند روزیت را بدهد آن گاه رو به ما کرد و
فرمود :
اگـر یـک نـفـر از شمابیست هزار درهم داشته باشد و بخواهد همه را در
این راه خرج کند , خرج می شود و خودش بی چیز می ماند , چنین کسی
در
زمره سه نفری باشد که دعا می کنند و دعایشان مستجاب نمی شود.
ـ امام صادق (ع) : به سائل اول و دوم و سوم بدهید و پس از آن اختیار با
شماست .
ـ تـا سه سائل را غذا بدهید پس از آن مختارید , اگر خواستید نیز به آنها
بدهید وگرنه وظیفه آن روز خود را انجام داده اید.

موارد انفاق از بیت المال .

ـ محمد بن ابی حمزه از قول مردی نقل می کند که : مردی نابینا و سالخورده مشغول گدایی بود امیرالمؤمنین (ع) پرسید : این کیست ؟
عرض کردند : ای امیرالمؤمنین , او مردی نصرانی است امیر المؤمنین (ع) فرمود : از او کارکشیدید و حالا که پیر و ناتوان شده است کمکش نمی کنید؟
از بیت المال به او چیزی بدهید.

نیاز خواهی (متفرقه).

ـ امـام صـادق (ع) : نـیـازخـواهـی آدمی ازآدمی فتنه ای است , اگر به سائل عطا کند او کسی را می ستاید که نداده است (بلکه عطا کننده واقعی
خداست و باید او را ستود و سپاس گفت) و اگر نومیدش کند از کسی نکوهش و بدگویی می کند که محرومش نکرده است .
ـ پیامبر خدا(ص) : اجر سائلی که حق خودرا بخواهد , همانند اجر آن کسی است که به او صدقه (و حقش را) بدهد.
ـ به سائل بنگرید , اگر دلتان به حال او رقت آوردعطایش دهیدکه اوراست می گوید.
ـ امـام صادق (ع) : در پاسخ به پرسش درباره سائلی که معلوم نیست راست می گوید نیازمنداست یا نه , فرمود : به هر که نسبت به وی در دلت
احساس ترحم کردی , عطا کن .
ـ عبد اللّه بن سلیمان : امام باقر(ع) در روز عرفه هیچ سائلی را نومید برنمی گرداند.
ـ امـام سـجـاد(ع) سـائلـی را دید که می گرید , فرمود : اگر همه دنیا در دست این مرد بود و از دستش می رفت , سزاوار نبود که برای آن بگرید.
ـ امام علی (ع) : از عطای اندک شرم مکن , زیرا محروم کردن اندکتر از آن است .
ـ پیامبر خدا(ص) : دستها سه اند : دست خدای عزوجل که دست برتر است و دست بخشنده که بعد از آن اسـت و دسـت سـائل که دست زیرین (
وگیرنده) است پس , بخشنده باش و خود راناتوان و درمانده مساز.
ـ امام علی (ع) : اگر می توانی , دست دهنده و بخشنده باش .
ـ گـرانـی و دشـواری نـیـاز خواهی بیشتراز ارزش عطا و بخشش است بنابراین , آنچه را که عطا می کنید زیاد مپندارید , زیرا که آن باگرانی بار
درخواست برابری نمی کند.
ـ خدای تعالی به موسی (ع) وحی فرمود : هرگاه سائلی نزد تو آمد او را گرامی دار , بدین سان که یا با روی و زبان خوش جوابش کن و یا اندک
چیزی به او بده .
ـ امام سجاد(ع) : حق سائل آن است که به اندازه نیازش به او عطا کنی .
ـ پیامبر خدا(ص) : شهادت دادن کسی که دست سؤال دراز می کند پذیرفته نیست .

سببها.

هر چیزی سببی دارد.

قرآن .
((وی را در زمین توان دادیم و از هر چیز سببی (وراهی) بدو عطا کردیم پس , راهی را دنبال کرد تـا بـه غـروبـگـاه خـورشـید رسید و آن را دید که در چشمه ای گل آلود فرومی رود و نزدیک آن گروهی را یافت گفتیم : ای ذوالقرنین یا عذاب کنی یا درباره آنها نیکویی پیش گیری گفت : هر کـه سـتـم کـنـد , بزودی عذابش کنیم و آن گاه سوی پروردگارش برده شود و او وی را عذابی سـخـت کـنـد و هـر که ایمان آورد و کارشایسته کند پاداش
نیک دارد و بزودی از فرمان خویش [کاری] آسانش گوییم آن گاه راهی را دنبال کرد تا به طلوعگاه خورشید رسید و آن را دید که بر مـردمی طلوع می کند که در برابر آفتاب آنان را پوششی نداده ایم این چنین ما از آنچه نزدوی بود خـبـر داشـتیم سپس راهی را دنبال کرد تا میان دو کوه رسید و گروهی را میان آن دو یافت که سخنی رانمی فهمیدند)).
ـ امام صادق (ع) : خداوند ابا دارد از این که چیزها (و امور) را جز از طریق اسباب فراهم آورد از این رو , بـرای هر چیزی سببی قرارداده و برای هر سبب گشایش و برای هر گشایشی دانشی و برای هـر دانـشی , دری گویا که کسانی این در را شناختند و کسانی هم نشناختند این در همان رسول خدا(ص) و ما هستیم .
ـ امام علی (ع) : سر دانش تواضع و افتادگی است و خردش شناخت اسباب امور است .
ـ هر چیزی سببی دارد.
ـ سبب محبت , بخشندگی است .
ـ سبب الفت , وفاداری است .
ـ سبب درست دینی , پارسایی است .
ـ سبب تباه شدن یقین , طمع است .
ـ سبب درستی ایمان , تقوی است .
ـ سبب تباهی خرد , هوس است .
ـ سبب بدبختی , دنیا دوستی است .
ـ سبب زوال آمدن نعمتها , ناسپاسی است .
ـ سبب محبت , نیکی کردن است .
ـ سبب هلاکت , فرمانبرداری از خشم است .
ـ سبب تزکیه اخلاق , ادب نیکوست .
ـ سبب افسردگی , حسادت است .

ـ سبب فتنه ها , کینه توزی است .
ـ سبب سروری , بخشندگی است .
ـ سبب کینه ورزی , بسیاری ستیزه گری است .
ـ سبب برآشفتن , خیره سری است .
ـ سبب زوال آمدن توانگری , محروم کردن نیازمند است .
ـ سبب پاکدامنی , آزرم است .
ـ سبب اصلاح نفس , دوری جستن از دنیا است .
ـ سبب فقر , اسراف است .
ـ سبب جدایی , اختلاف است .
ـ سبب قناعت , خویشتنداری است .
ـ سبب بدی , چیره شدن شهوت است .
ـ سبب فسق , تنهایی است .
ـ سبب وقار, بردباری است .
ـ سبب ترس از خدا , علم است .
ـ سبب سلامت ماندن , خاموشی است .
ـ سبب جدایی , مرگ است .
ـ سبب اخلاص , یقین است .
ـ سبب هلاکت , شرک است .
ـ سبب پارسایی , درست دینی است .
ـ سبب حیرت , دودلی است .
ـ سبب تباه شدن دین , هوس است .
ـ سبب تباهی خرد , دنیا دوستی است .
ـ سبب زیاد شدن نعمت , شکرگزاری است .
ـ سبب از کف رفتن نعمتها , کفران آنهاست .
ـ سبب محبت , خوشرویی است .
ـ سبب اصلاح نفس , پارسایی است .
ـ سبب از بین رفتن ورع , طمع است .
ـ سبب ویرانی , سؤ تدبیر است .
ـ لیکن خداوند بندگان خود را با انواع سختیها می آزماید و از طریق سختگیریهای گوناگون آنان را بـه عـبادت و پرستش وا می دارد و به انواع ناملایمات و امور ناخوشایند گرفتارشان می سازند تا غـرور را از دلـهـای آنـان بـیـرون بـرد و افتادگی را در جانهایشان بنشاند و نیز تا آن (آزمایشها و
سـخـتیها) را درهایی گشاده به سوی فضل و احسان خویش و اسباب آسان برای (رسیدن آنان به) گذشت و بخشایش خود قرار دهد.

محکمترین رشته ها.

ـ امام علی (ع) در سفارش به فرزند خود حسن (ع) می فرماید : تو را ای فرزندم ـ سفارش می کنم به تقوای خدا و پایبندی به فرمان او و آباد کردن
دلت به یاد او و چنگ زدن به ریسمان و رشته او و چه رشته ای برای گرفتن , محکمتر از رشته ای است که میان تو و خداست .
ـ اطاعت از خداوند محکمترین رشته است .
ـ خداوند سبحان هیچ کس را به اندرزی چون این قرآن موعظه نکرد , زیرا قرآن ((ریسمان محکم خداوند)) , و رشته قابل اعتماد اوست .

ناسزاگویی .

ناسزا گویی به مؤمن .

ـ پیامبر خدا(ص) : ناسزاگویی به مؤمن فسق است و جنگیدن با او کفر.
ـ ناسزاگوی به مؤمن همچون کسی است که در آستانه هلاکت باشد.
ـ نـاسزاگفتن به مؤمن فسق است و جنگیدن با او کفر و خوردن گوشت او (غیبت کردن ازوی) معصیت خداست .

نهی از ناسزا گویی (1).

قرآن .
((بـه کـسانی که جز خدا را می خوانند (و می پرستند) ناسزامگویید که (در
این صورت) آنها نیز از روی دشـمـنی و نادانی به خدا ناسزا می گویند
بدین سان برای هر امتی کردارشان را بیاراستیم و عـاقـبـت , بـازگـشـت
آنـهـا بـه سوی پروردگارشان است و از اعمالی که می کرده اند خبرشان
می
دهد)).
ـ امـام عـلـی (ع) شـنـیـد کـه گروهی از یارانش به شامیان ناسزا می
گویند , فرمود : من خوش نـدارم که شما ناسزاگو باشید بلکه اگر اعمال
ورفتار و
موقعیت (باطل) آنها را خاطرنشان کنید , مـوثـرتـر و در بیان عذر و حجت
رساتر و قانع کننده تر باشد به جای ناسزا گفتن به آنها , بگویید : خدایا!
خونهای ما و آنان را حفظ کن .
در نقلی دیگر آمده است : من خوش ندارم که شما نفرین گر و دشنام گو
باشید.
ـ بـه قـنـبـر ـ کـه خـواسـت بـه کـسـی کـه بـدوناسزا گفته بود ناسزا گوید
ـ : آرام باش قنبر! دشنامگوی خود را خوار و سرشکسته بگذار تاخدای
رحمان
را خشنود و شیطان را ناخشنود کرده و دشمنت را کیفر داده باشی قسم
به خدایی که دانه را شکافت و خلایق را بیافرید , مؤمن پروردگار خـود را
با
چیزی همانند بردباری وگذشت خشنود نکرد و شیطان را با حربه ای چون
خاموشی به خشم نیاورد و احمق را چیزی مانند سکوت در مقابل او کیفر
نداد.

نهی از ناسزا گویی (2).

ـ پیـامبر خدا(ص) : به بادها ناسزا مگویید که آنها (از جانب خداوند) مامورند و کوهها و ساعتها و لحظات و روزها و شبها را ناسزانگویید که گنهکار
می شوید و به خودتان بر می گردد.
ـ به باد ناسزا مگویید , زیرا که آن از نسیم مهر خداست .
ـ به شیطان ناسزا مگویید , بلکه از شرآن به خدا پناه برید.
ـ به روزگار ناسزا مگویید, زیرا خداوند می فرماید : روزگار من هستم شب از من است ومن آن را نو می کنم و کهنه می گردانم .
ـ به روزگار ناسزا مگویید , زیرا خداوند همان روزگار است .
ـ به مردم ناسزا مگویید که با این کار در میان آنها دشمن پیدا می کنید.

نهی از ناسزاگویی به یکدیگر.

ـ امام کاظم (ع) دو مرد را دید که به یکدیگر ناسزا می گویند , فرمود : آغاز کننده ستمکارتر است و گناه طرف مقابل نیز به گردن اوست , تا زمانی
که ستمدیده زیاده روی نکند.
ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه دو نفر به یکدیگر ناسزا بگویند گناهش به گردن آغاز کننده آن است مگر آن که ستمدیده از حد خودتجاوز کند.
ـ امام کاظم (ع) درباره دو نفر که به یکدیگر ناسزا بگویند , فرمود : آن که آغاز کرده ستمکارتر است و تا زمانی که از ستمدیده پوزش نخواهد , گناه او نیز به گردن وی می باشد.
ـ امام علی (ع) : هیچ گاه دو نفر به یکدیگر ناسزا نگفتند مگر این که آن یکی که پست تر است چیره گشت .
ـ امام کاظم (ع) : هیچ گاه دو نفر به یکدیگر ناسزا نگفتند مگر این که آن یک که برتر است به مرتبه آن که فروتر است سقوط کرد.
ـ عیاض بن حماد : عرض کردم : ای رسول خدا! درود خدا بر تو باد , مردی از قوم و قبیله من که از مـن دون پـایـه تـر است به من ناسزا می گوید , آیا اشکال دارد من هم به کیفر این کار او رادشنام دهم ؟
پیامبر فرمود : دو کس که یکدیگر را ناسزا گویند دو شیطاتند که به یکدیگر پارس می کنند و به جان هم می افتند.
ـ پـیامبر خدا(ص) : از بزرگترین گناهان این است که آدمی پدر و مادر خود را دشنام دهدعرض شـد : چـگونه کسی پدر و مادر خود را دشنام می دهد؟
فرمود : کس دیگری را دشنام می دهد و او متقابلا به پدر و مادر وی ناسزا می گوید.

کیفرکسی که انبیاواوصیارادشنام دهد.

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر که یکی از پیامبران را دشنام دهد او را بکشید , و هرکه یکی از اوصیا (ی آنان) را دشنام گوید هر آینه به یکی ازپیامبران دشنام داده باشد.
ـ امـام صـادق (ع) در پـاسـخ بـه سـؤال از حـکم کسی که رسول خدا(ص) را ناسزا گوید , فرمود :نزدیکترین کس به او می تواند پیش از آن که برای محاکمه نزد امام برده شود , وی را بکشد.

ناسزا گویی به علی (ع).

ـ امام علی (ع) : بزودی از شما خواسته خواهد شد که مرا ناسزا گویید , (عیبی ندارد) ناسزا بگویید و از شما خواسته خواهد شد که از من بیزاری جویید , تن به کشتن دهید(اما این کار را نکنید) زیرا من بر سرشت اسلامم .
ـ بـدانـیـد کـه بـزودی بـه شـمـا دسـتـور خواهد داد تا مرا ناسزا گویید و از من بیزاری جویید , اگـرخـواسـت نـاسـزا گـویـد (عیبی ندارد)بگویید, زیرا ناسزاگفتن به من موجب تزکیه من و باعث نجات (جان) شماست .
ـ بـدانـیـد کـه شما را وادار خواهند کرد تابر من لعنت فرستید و دروغگویم خوانید هرکه از روی بی میلی و اجبار مرا لعن و نفرین کند وخدا بداند که به
اجبار این کار را کرده است من و او با هم بر مـحـمـد(ص) وارد شـویم و هرکه زبانش را نگه دارد و نفرینم نکند , پیش از من , به سرعت تیر یا چشم به هم زدنی , بر پیامبروارد شود و هرکه با اختیار و میل بر من لعن و نفرین فرستد میان او و خداوند پرده ای نباشد وحجت و بهانه ای به پیشگاه محمد(ص) ندارد.
ـ مـردی یـک نـفـر را به خدمت علی (ع) آورد و عرض کرد : دیدم که این عده از دوزخی بودن تو سخن می گویند اما همگی فرار کردند و من این یکی را گرفتم علی (ع) فرمود : آیا کسی رابکشم که مرا نکشته است ؟ مرد عرض کرد : او تو را دشنام می داد علی (ع) فرمود : تو هم او رادشنام ده یا رهایش کن .
ـ روایـت شـده کـه امام علی (ع) با اصحاب خود نشسته بود که زنی زیبا روی از کنارشان گذشت چـشمهای همه به او خیره گشت , حضرت فرمود :
چشمهای این نرینگان آزمندانه می نگرد و این نـگـریـسـتن مایه تحریک آنان است هرگاه یکی از شما زنی را دید و از اوخوشش آمد , با زن خود هـمـبسترشود , زیرا که او نیز زنی همانند زن خود اوست یکی ازخوارج گفت : ((خدا این کافر را بکشد , چقدر می فهمد))! اصحاب حضرت از جا پریدند که او رابکشند , امام (ع) فرمود : آرام باشید , سزای دشنام , دشنام است یا چشمپوشی از گناه و خطا.
ابن ابی الحدید می نویسد : ((معاویه در آخر خطبه نماز جمعه می گفت : خدایا! ابو تراب ازدین تو بـرگشت و از راه تو منحرف شد , پس او را سخت
لعنت کن و به عذابی دردناک گرفتارش ساز او بـخـشـنـامـه کرد که این

جملات را در سراسرجهان اسلام بگویند واز آن پس تازمان خلافت عمربن عبدالعزیز آن را بر فراز منبرها می گفتند)).

دشنامهای مجاز.

ـ پیامبر خدا(ص) : اگر یکی از شما ناچارشد رفیقش را دشنام دهد , به او تهمت و افترا نبندد , به پـدر و مـادرش نـاسـزا نـگـویـد و قوم وقبیله اش را
دشنام ندهد بلکه بگوید : تو بخیلی ! یا بگوید : ترسویی ! یا بگوید : دروغگویی ! , یابگوید : همیشه خوابی ! به شرط آن که بداند او واقعا این صفات را
دارد.
ـ هـرگـاه یـکی از شما برادرش را دشنام دهد , به ایل و تبار او و پدر و مادرش فحش ندهد ,بلکه بگوید تو بخیلی , تو ترسویی , تو دروغگویی ! به شرط آن که بداند او واقعا چنین است .

تسبيح .

معنای سبحان اللّه .

قرآن .
((پاک ومنزه است خدا از آنچه در وصف او می گویند)).
((پاک و منزه است پروردگار تو , خداوند گار عزت , از آنچه در وصف او می گویند)).
ـ پـیـامبر خدا(ص) در پاسخ به سؤال طلحة بن عبیداللّه از معنای ((سبحان اللّه)) فرمود : آن منزه دانستن خداونداست از هر ناشایست .
ـ امام علی (ع) در پاسخ به سؤال ازمعنای سبحان اللّه فرمود : آن بزرگداشت مقام بلند خدای عز و جل و منزه کردن اوست از هرآنچه مشرکان
درباره اش می گویند هرگاه بنده این جمله را بگوید , هر فرشته ای بر او درودفرستد.
ـ از امام صادق (ع) درباره این سخن خدای عز و جل : ((سبحان اللّه)) سؤال شد , فرمود : به معنای پاک و منزه دانستن اوست .

تسبیح گویی اشیا.

قرآن .
((آسمانهای هفتگانه و زمین و هرکه در آنهاست او راتسبیح می گویند هیچ چیز نیست مگر آن که بـه سـتایش او تسبیح گوست ولی شما تسبیح گویی آنان را نمی فهمیدهمانا او بردبار و آمرزنده است)).
((رعـد به ستایش او تسبیح گوید و فرشتگان از بیم او صاعقه ها را فرستد و هرکه را خواهد دچار آن کند با این حال آنان درباره خدا مجادله می کنند و او سختگیر است)).
((و حـکـم حـق را بـه سلیمان فهماندیم و هر دو را حکم و دانش داده بودیم و کوهها را رام داود کردیم که تسبیح می گفتندو پرندگان را نیز وما چنین
کرده بودیم)).
ـ امـام صـادق (ع) , دربـاره آیه ((و هیچ چیز نیست مگر آن که)) , فرمود : درهم شکستن دیوارها تسبیح گویی آنهاست .
ـ امـام بـاقـر(ع) , در پـاسـخ بـه پرسش زراره از آیه ((و هیچ چیز نیست مگر آن که)) , فرمود :ما معتقدیم که درهم شکستن دیوارها تسبیح گویی آنهاست .
ـ آیـا صـدای درهـم شکسته شدن چوبهای خانه را نمی شنوی ؟
همان تسبیح اوست پس , در همه حال پاک و منزه است خدا.
ـ در تـفـسـیـر علی بن ابراهیم ذیل آیه ((و هیچ چیز نیست مگر آن که)) آمده است : جنبیدن هر چیزی تسبیح خدای عز و جل است .
ـ امام صادق (ع) : داود(ع) هر گاه زبور را تلاوت می کرد , هیچ کوه و سنگ و مرغی نبودمگر این که با او هم آواز می شد.
ـ سـعید بن مسیب نقل می کند که امام سجاد(ع) در یکی از منازل سفر فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و در سجده خود تسبیح گفت و هر درخت وکلوخی بود همصدا با او تسبیح گفتند.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که از روی یقین , بسم اللّه الرحمن الرحیم بخواند کوهها همصدا با اوتسبیح گویند , اما او تسبیح آنها را نمی شنود.

مسابقه .

مسابقه .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : مسابقه دادن جز درسه مورد روا نیست : در شتر سواری , یا اسب دوانی یا تیراندازی .
ـ بزودی زمین به روی شما گشوده شود و دنیا در اختیارتان قرار خواهد گرفت , پس هیچ یک از شما از بازی کردن با تیرهایش (تمرینات رزمی) خسته و مانده نشود.
ـ امـام صـادق (ع) : شـبـی پـیـامـبـر(ص) به خانه فاطمه (ع) رفت وحسن وحسین (ع) با او بودند پـیـامـبـر(ص) بـه آن دو فـرمود : برخیزید و
کشتی بگیرید آن دو بزرگوار برخاستند و به کشتی گرفتن پرداختند.
ـ هیچ کاری نیست که فرشتگان درهنگام انجام آن حضور به هم رسانند , مگر مسابقه اسب دوانی و شوخی کردن مرد با همسرش .

مسابقه در خوبیها.

قرآن .
((به سوی آمرزش پروردگار خود و بهشتی ازیکدیگر پیشی گیرید که پهنای
آن به پهنای آسمان و زمـیـن است و برای کسانی آماده شده که به خدا و
پیامبران او ایمان آورده اند این فضل خداست که به هرکه خواهد می دهد
و خداوند صاحب فضل بزرگ است)).
((هـر گروهی را جهتی است که رو سوی آن می کند : پس به کارهای
خوب پیشی جویید هر کجا باشید خدا همه تان رامی آورد که خدا به همه
چیز
تواناست)).
((مـا ایـن کتاب را به حق بر تو نازل کردیم که تصدیقگر و نگهبان کتابهای
پیش از خود است پس مـیان آنان (یهود) طبق آنچه خدا نازل کرده است
حکم کن و به جای حکم حق که بر تو نازل شده از هـوسهای آنان پیروی
مکن هر گروه از شما راآیین و روشی مقرر کرده ایم اگر خدا می خواست
هـر آیـنـه شـمـا را یـک امت کرده بود ولی [نکرد]تا درباره آنچه به
شماداده بیازمایدتان به سوی کارهای خوب پیشی گیرید که بازگشت
همگی تان سوی
خداست و شما را از [حقیقت]چیزهایی که در آنها اختلاف می کرده اید ,
خبر می دهد)).
ـ امـام عـلـی (ع) : هـمـانـا دنـیـا پشت کرده و بانگ وداع برداشته و آخرت
روی آورده و بناگاه رخ می نماید بدانید که امروز روز آماده شدن است و
فردا روز مسابقه و هدف بهشت و فرجام (عقب ماندگان در این مسابقه)
دوزخ .
ـ در تـوصـیـف اسـلام , مـی فرماید : جایزه مسابقه اش ارزشمند و لایق
رقابت است , سوارکارانش شریف و بزرگوارند , مسیر و جاده اش
تصدیق
است و نشانه اش کارهای شایسته و خطپایانش مرگ است , دنیا میدان
تمرین و کسب آمادگی آن است و قیامت محل گرد آمدن مسابقه دهندگان
و بهشت
جایزه آن .
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) در روز بدر فرمود :به سوی بهشتی پیش روید که
پهنای آن آسمانها و زمین اسـت عـمـیـر بن حمام انصاری عرض کرد : ای
رسول خدا! بهشتی که پهنای آن آسمانها و زمین است ؟
فرمود : آری , عرض کرد : به به ! به خدا قسم ای رسول خدا من باید از

اهل این بهشت باشم حـضرت فرمود : تو از بهشتیان هستی او چند دانه خرمای ریز از زیر کاکل خود در آورد و شروع به خوردن آنها کرد و گفت :اگر آنقدر زنده بمانم که خرماهایم را بخورم عمر زیادی کرده ام سپس خرماها را دور انداخت وبا دشمن جنگید تا کشته شد.

ـ امـام علی (ع) : سوگند به آن که او(پیامبر) را به حق برانگیخت شما به هم آمیخته می شوید و از غربال می گذرید و مانند دیگ که زیر و رو می شود

, زیر و رو می شوید تا آن که زیر است رو بیاید و آن کـه روسـت زیـر رود , وپـیشی گیرندگانی که عقب زده شده اند جلو افتند , و آنان که پیش افتاده اند عقب رانده شوند.

ـ رحـمـت خـدا بـر شـمـا! پـیـشی گیرید به سوی منازلی که دستور دارید آنها را آباد کنید و به آنهاترغیب گشته اید و به سویشان فرا خوانده شده اید.

راه .

راه خدا.

قرآن .
((در راه خدا با آنان که با شما می جنگند بجنگید وتعدی مکنید که خدا تعدی کنندگان را دوست ندارد)).
((و در راه خـدا انفاق کنید و با دستان خود خویشتن را به هلاکت نیندازید و نیکی کنید که همانا خداوند نیکوکاران رادوست دارد)).
((کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت کردند و در راه خدا جنگیدند همانان به رحمت خدا امید وارند و خداآمرزنده و مهربان است)).
((و کـسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند)).
ـ عـربـی بـیـابان نشین خدمت پیامبر(ص)آمد و عرض کرد : ای رسول خدا! مردی برای غنیمت مـی جـنگد و مردی برای نام آوری ومردی برای خود
نمایی , کدام یک در راه خدا جنگیده است ؟
رسول خدا(ص) فرمود : هر که برای اعلای کلمه حق بجنگد پس او در راه خدا جنگیده است .
ـ امـام صادق (ع) : به خدا ما همان راهی هستیم که خداوند شما را به پیمودن آن فرمان داده است بـه خـدا مـاهـمان راه راست هستیم , به خدا ما همان
کسانی هستیم که خداوند به اطاعت ازآنان فرمان داده است .
ـ امام علی (ع) در خطبه ای در روز غدیر فرمود : بدانید ای مؤمنان که خدای عزوجل فرموده است : ((خـداونـد دوست دارد کسانی را که در راه او صف بسته همچون بنایی پولادین می جنگند)) آیا می دانید راه او چیست ؟
من هستم راه خدا که منصوبم کرد تا بعد ازپیامبرش (ص) آن را بپیمایند.
ـ از محبوب ترین راهها نزد خداوند دوجرعه است : جرعه خشمی که با بردباری آن را پس می زنی و جـرعـه غمی که با صبر دورش می کنی و از محبوب ترین راهها نزد خداوند دو قطره است : قطره اشکی که در دل شب فرو می چکد و قطره خونی که در راه خدا به زمین می ریزد واز محبوب
ترین گامها در راه خدا دو گام است : گامی که مرد مسلمان با آن صفی را در راه خدااستوار می کند و گامی که برای صله رحم برداشته می شود.
ـ در وصـف رهـرو راه خـدای سبحان , می فرماید : خرد و اندیشه خویش را زنده کرده ونفسش را مـیـرانـده اسـت , بـه گـونـه ای که پیکرش نحیف

و
دلش نرم گشته است در دلش برقی پرنور درخشیده و راه را برایش روشن ساخته و در پرتو آن راه (حق) را پیموده است .
ـ از محبوبترین بندگان خدا نزد اوبنده ای است که خداوند او را در برابر نفسش یاری رسانده و از آب گوارایی که آبشخورهای آن برایش هموار و
آسان شد ,سیراب گردید و سپس راه راست و همواری را پیمود.

راه حق .

قرآن .
((ما راه را به او نشان داديم , يا سپاسگزار است ياناسپاس)).
((بگو : اين است راه من , به سوى خدا مى خوانم من و هركه پيرويم كرده قرين بصيرتيم منزه است خداى يكتا و من ازمشركان نيستم)).
ـ امام على (ع) : همانا خداوند راه حق را براى شما آشكار كرد و راههاى آن را روشن ساخت پس (از آن به بعد) يا بدبختى هميشگى است و يا سعادت پايدار.
ـ راه راست و روشن (حق) را بپيماييدو گرنه خداوند به جاى شما كسانى ديگر را به پيمودن آن وا خواهد داشت .
ـ شاهراه حق , براى جويندگان آن آشكار شده است .
ـ هركه از راههاى روشن منحرف شود راههاى هلاكت را بپيمايد.
ـ هركه از شاهراه بيراهه رود , در سرگردانى كجراهه بيفتد.
ـ هركه از جاده راست و روشن منحرف شود , در غرقاب فرو رود.
ـ در نامه خود به معاويه مى فرمايد :به خود آى و خويشتن را درياب ! خداوند راه تو و فرجامت را روشن ساخته است .

سجود.

سجود.

قرآن .

((ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و نیکی کنید شاید رستگار شوید)).

ـ امام صادق (ع) : سجود , اوج عبادت بنی آدم است .

سجده كنندگان خدا.

قرآن .
((هـرچـه در آسمانها و زمين است , به رغبت يا به ناچار , با سايه هاشان بامداد و شبانگاهان سجده خدا مى كنند)).
((و ستاره و درخت سجده مى كنند)).
((مـگر آن چيزها را كه خدا آفريده است نمى بينيد كه سايه هاى آنها از راست و چپها مى رسند و با تذلل سجده كنان خدايند هرچه در آسمانها و زمين
است , از فرشتگان و جنبدگان , خدا را سجده مى كنند و استكبار نمى ورزند)).

سجود و تقرب به خدا.

قران .
((هرگز اطاعت او مکن , سجده کن و [به خدا]نزدیک شو)).
ـ امـام رضا(ع) : نزدیکترین زمان بنده به خدای عز و جل زمانی است که درحال سجود است و این سخن خدای تبارک و تعالی است آن جا که می فرماید : ((سجده کن و [به خدا] نزدیک شو)).
ـ سـعیدبن یسار از امام صادق (ع)پرسید : در حال رکوع یا سجود دعا کنم ؟
حضرت فرمود : آری , در حـال سجود دعا کن , زیرانزدیکترین زمان بنده به خداوند زمانی است که در سجده است (در آن حال) برای دنیا وآخرتت به درگاه خدای عز و جل دعا کن .
ـ امام علی (ع) : (بنده را) به خدای سبحان نزدیک نکند مگر سجود و رکوع بسیار.

معنای سجود.

ـ امـام عـلـی (ع) : سـجـود جسمانی عبارت است از گذاشتن قسمتهای شریف صورت بر خاک و نهادن کف دستها و نوک پاها به زمین باخشوع قلب و
نیت خالص و سجود روحانی خالی کردن دل است از امور فانی و روی آوردن باتمام وجود به آنچه ماندنی و جاویدان است و برکندن لباس کبر و
غرور و بریدن علایق وتعلقات دنیوی و آراسته شدن به خلق و خویهای نبوی
.
ـ در پـاسخ به سؤال از معنای سجود , فرمود : معنایش این است که مرا از خاک آفریدی وبرداشتن سـر از سـجـود مـعـنایش این است که مرا ازخاک
بیرون آوردی و سجده دوم یعنی مرا به خاک بر می گردانی و سر برداشتن از سجده دوم یعنی بار دیگر مرا از خاک بیرون می آوری وجمله سبحان
ربـی الاعـلـی : ((سـبـحان)) یعنی پاک و منزه دانستن خدا (از مرتبه مخلوقین) و((ربی)) یعنی آفـریـدگار من و ((اعلی)) یعنی بر فراز آسمان های
خود جای دارد به طوری که بندگان همگی زیر دست او و مقهور عزت و شکوه اویند و اوست که همگان را تدبیر می کند وهر عروجی به سوی اوست
.

هرکه سجده حقیقی کند.

ـ امام صادق (ع) : به خدا قسم زیانکارنباشد هرکه حتی در تمام عمر یک بار سجده حقیقی به جای آورد و رستگار نباشد هرکه در چنین حالتی (سجده
) با پروردگارش خلوت کنداما چونان کسی باشد که خود را می فریبد و از خوشی دنیا و آسایش آخرت که خداوند برای سجده کنندگان آماده کـرده
غـافـل و بی خبر است کسی که در سجود , نیکو به خدا تقرب جست هرگز از او دور نشد و هـرکـه بـه سـاحـت خدا بی ادبی کرد و حرمت او را نگه
نداشت و به جز او دل بست هرگز به خدا نـزدیـک نـشد پس , چونان کسی سجده کن که در برابر خدا خاکسار و ذلیل است و می داند که از خـاکـی
آفـریده شده که مردمان آن را پایمال می کنند و تو را از نطفه ای برآورده که همگان آن را نـجس می دانندواز نیستی هست شده است خداوند معنای
سجود راسبب تقرب دل و درون و روح (بنده) به خود قرار داده است پس هرکه به او نزدیک شود ازجز او دور گردد مگر نمی بینی که در ظـاهـر
نـیـز حـالـت سـجده جز با کنار گذاشتن همه چیز و چشم پوشیدن از هر آنچه دیدگان می بینند تحقق نمی یابد خدا باطن کار را نیز چنین خواسته است
.

طول دادن سجده .

ـ امام علی (ع) : سجده را به درازا کشانید , زیرا هیچ چیز برای ابلیس سخت تر و ناخوشایندتراز این نیست که فرزند آدم را در حال سجده ببیند , چرا که به او فرمان داده شد سجده کند , امانافرمانی کرد.
ـ امام صادق (ع) : هرگاه بنده در جایی که کسی او را نمی بیند سجده را به درازا کشاند شیطان گوید : واویلا! آنان فرمان بردند و من نافرمانی
کردم وسجده کردند و من نکردم .
ـ بر تو باد به طول دادن سجده , زیراکه این کار شیوه فرمانبرداران است .
ـ گروهی خدمت رسول خدا(ص) آمدندو عرض کردند : ای رسول خدا , در برابر پروردگارت بهشت را برای ما ضمانت کن رسول خدا(ص)
فرمود : به شرط آن که شما نیز با سجده های طولانی مرا یاری دهید.
ـ پیامبر خدا(ص) : اگر می خواهی خداوندتو را با من محشور فرماید در پیشگاه خدای واحد قهار سجده طولانی کن .
ـ امام صادق (ع) : علی بن الحسین (ع) هرگاه به سجده می رفت سر بر نمی داشت چندان که عرق از بدنش سرازیر می شد.

امام زین العابدین .

ـ امام باقر(ع) : پدرم علی بن الحسین (ع)به یاد هر یک از نعمتهایی که خدا به او داده بود می افتاد , سـجـده مـی کـرد هر آیه ای از کتاب خدای عزوجل که درآن سجده بود تلاوت می کرد , به سجده می افتاد هر شر و کیدی را که خدای تعالی از او دفع می کرد , سجده می نمود از هر نماز واجبی که فراغت می یافت , سجده می کرد هرگاه موفق می شد میان دو نفر را اصلاح دهد , سجده می کرد در تمام سجده گاههای بدنش اثر سجده بود و از همین رو زین العابدین نام گرفت .

ـ عـلـی بـن الـحـسین (ع) روزی به صحرا رفت غلامش در پی آن حضرت روانه شد دید که روی سـنـگـی سخت و درشت به سجده افتاده است بر شمرد و دید هزار مرتبه گفت : لا اله الا اللّه حقا حقا , لا اله الا اللّه تعبدا و رقا , لا اله الا اللّه ایمانا و صدقا , آن گاه سر از سجده برداشت .

اثر سجود.

قرآن .
((در چهره هایشان اثر و نشان سجود است)).
ـ امـام علی (ع) : من برای مرد نمی پسندم که بالای پیشانیش صاف دیده شود و اثری از سجود در آن نباشد.
ـ امـام بـاقـر(ع) : در مـحل سجود پدرم آثاری بر آمده بود سالی دوبار و هربار پنج پینه می برید از همین رو به آن حضرت ((ذوالثفنات)) (صاحب پینه ها)می گفتند.

نکوهش سجده ریایی .

ـ امام علی (ع) : رسول خدا(ص) مردی را دید که پیشانیش زخم شده است فرمود : هرکه ازدر زور با خدا در آید , خداوند او را مغلوب کند و هرکه از در فریب با خدا در آید , خداوندفریبش دهد چرا پیشانیت را از زمین دور نمی داری و چرا صورتت را زشت کرده ای ؟
.

علت جایز نبودن سجده بر غیر زمین .

ـ هـشـام بـن حکم به امام صادق (ع)عرض کرد : به من خبر دهید که سجده بر چه چیزهایی جایز است و بـر چـه چـیزهایی جایزنیست ؟
حضرت فرمود : سجده کردن جز بر زمین یا آنچه از زمین می روید , بجز خوردنیها یا پوشیدنیهایش , جایز نیست .
عرض کردم : فدایت شوم , علت این امر چیست ؟
.
فـرمـود : چـون سـجـده یـعنی خضوع در برابر خدای عزوجل بنابراین , سزاوار نیست که برآنچه خوردنی و پوشیدنی است سجده شود , زیرا دنیاپرستان بنده خوراک و پوشاکند و کسی که سجده می کند در حال سجده خدای تعالی را می پرستد , پس نشاید که در سجده پیشانی خود رابر معبود
دنـیـاپـرستان فریفته دنیا بگذارد سجده کردن بر زمین بهتر است , چون تواضع وخضوع در برابر خدای عزوجل را بیشتر می رساند.

سجده کردن بر تربت حسین (ع).

ـ امام صادق (ع) : سجده کردن بر تربت حسین (ع) حجابهای هفتگانه را از هم می درد.

مسجد.

مسجد خانه خداست .

قرآن .
((همانا مساجد (و سجده گاهها) از آن خداست , پس کسی را با خدا مخوانید)).
((وچـون ایـن خـانـه را محل اجتماع مردم و امانگاه کردیم , مقام ابراهیم را جای دعا کنید , و به ابـراهـیـم و اسـماعیل سپردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و راکعان و ساجدان پاکیزه دارید)).
ـ پـیـامبر خدا(ص) : در تورات نوشته شده است که خانه های من در روی زمین مسجدهایندپس , خـوشـا بـنـده ای کـه در خـانه اش خود را پاکیزه کند
و سپس در خانه من به دیدارم بیاید هان !بر مـیـزبـان است که میهمان را گرامی دارد هان ! آنان را که در تاریکیهای شب به مساجدمی روند, بشارت بادا
به نور درخشان در روز رستاخیز.
ـ امـام صـادق (ع) : بـر شما باد به رفتن مساجد , زیرا مساجد خانه های خدا در روی زمینند هرکه پـاک و پـاکـیـزه وارد آنـهـا شـود خـداونـد او را از گـنـاهـانـش پاک گرداند و در زمره زایران خودقلمدادش کند پس , در مساجد نماز و دعا بسیار بگزارید.

ثواب ساختن مساجد.

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر که مسجدی , هر چند به اندازه لانه یک پرنده بسازد , خداوند دربهشت برایش خانه ای بنا کند.
ـ امام صادق (ع) : هر کس مسجدی بسازد , خداوند برای او در بهشت خانه ای بسازد.

مسجد داشتن در خانه .

ـ امـام صـادق (ع) : عـلـی (ع) اتاقی داشت که در آن چیزی جز یک فرش و یک شمشیر و یک قرآن نبود و در آن جا نماز می خواند یا فرمود : در آن به خواب و استراحت نیمروزی می پرداخت .
ـ علی (ع) در منزل خود اتاقی را که نه کوچک بود نه بزرگ , مخصوص نمازش قرار داده بود.
ـ امـام صادق (ع) در نامه ای به مسمع می فرماید : دوست دارم که یکی از اتاقهای منزلت رامسجد قـرار دهـی و سـپس دو جامه فرسوده زبر بپوشی
و آن گاه از خداوند مسالت کنی که تو را ازآتش رهایی دهد و به بهشتت برد و هیچ سخن باطل یا گناه آلودی به زبان نیاوری .
ـ پـیامبر خدا(ص) : ای اباذر! یک رکعت نماز در این مسجد من برابر است با صد هزاررکعت که در دیـگـر مـساجد خوانده شود , به جز مسجد الحرام که یک رکعت نماز در آن برابراست با صد هزار رکعت در مساجد دیگر برتر و افضل از همه اینها نمازی است که مرد در خانه خود , جایی که کسی
جز خدای عزوجل او را نمی بیند , برای رضای خدای تعالی می خواند.

آباد کردن مساجد.

قرآن .
((جز این نیست که مساجد خدا را آن کس آباد می کندکه به خدا و روز واپسین ایمان داشته باشد و نماز بگزارد و زکات بپردازد و جز از خدا نترسد
امید است که اینان ازرهیافتگان باشند)).
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) در پاسخ به سؤال ابوذراز چگونگی آباد کردن مساجد فرمود : (به این گونه) درآنـهـاصـداهـا بلندنشود, به سخنان وکارهای نادرست و بیهوده پرداخته نشود , در آنها خرید و فـروش صـورت نـگـیـرد و تا زمانی که در مسجد هستی از کارهای لغو و بیهوده دست بکشی اگر چنین نکنی در روز قیامت نباید کسی جز خودت را ملامت کنی .
ـ مـسـاجد خود را از دیوانگان وکودکانتان دور نگه دارید صداهایتان را در آنها , جز به ذکر خدای تعالی , بلند نکنید , از خریدوفروش وحمل جنگ افزار در آنها خودداری ورزید و هر هفت روز (یک بار) آنها را خوشبوکنید و جلو در آنها وسیله طهارت بگذارید.

رفتن به مساجد.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـر که برای شرکت در نماز جماعت به مسجدی رود , برای هر قدمی که بـرمـی دارد هـفـتاد هزار حسنه منظور شود وبه همان اندازه درجاتش بالا رود و اگر در آن حال بمیرد , خداوند هفتاد هزار فرشته بگمارد که در قبرش به عیادت او روند و انیس تنهایی او باشند و تا زمانی که برانگیخته شود برایش آمرزش طلبند.

نشستن در مساجد.

ـ پیـامبر خدا(ص) : ای اباذر! تا زمانی که در مسجد نشسته ای خدای تعالی به تعداد هر نفسی که می کشی , یک درجه در بهشت به تومی دهد و
فرشتگان بر تو درود می فرستند و برای هر نفسی که در مسجد می کشی ده حسنه برایت نوشته می شود و ده گناه از تو پاک می گردد.
ـ نشستن در مسجد به انتظار نمازعبادت است مادام که حدثی سر نزند
عرض شد : ای رسول خدا! حدث چیست ؟
فرمود : غیبت کردن .
ـ هـر نشستنی در مسجد لغو و بیهوده است مگر نشستن سه کس : نماز گزاری که (قرآن)قرائت کند , کسی که ذکر خدا بگوید و کسی که به دنبال
دانشی باشد.

شکایت مسجدها.

ـ امـام صـادق (ع) : مـسـجـدها از حاضرنشدن همسایگان در خود به درگاه خدای تعالی شکایت کـردنـد خـداونـد عزوجل به آنها وحی فرمود : به
عزت و جلالم سوگند که حتی یک نماز از آنان نـپـذیـرم و عـدالتی از آنان در میان مردم آشکار نکنم و رحمت من به آنان نرسد و همسایه من در بهشت
نشوند.
ـ سـه چـیـز نـزد خـدای عـزوجـل شکایت کنند : مسجد خرابی که اهالی آن در آن نماز نخوانند ودانـشـمندی که در میان عده ای نادان قرار گرفته باشد
و قرآنی که در کنار طاقچه ها گذاشته شده وغبار رویش را گرفته باشد و کسی آن را نخواند.

همسایگی مسجد و نماز خواندن در آن .

ـ امـام عـلی (ع) : اگر همسایه مسجد بیکارو سالم باشد و برای گزاردن نماز واجب در آن حاضر نشود , نمازش پذیرفته نیست .
ـ نـمـاز همسایه مسجد جز در مسجد پذیرفته نیست , مگر آن که عذری داشته باشد یا بیمارباشد عـرض شـد : ای امـیر المؤمنین ! همسایه مسجد کیست
؟
فرمود : کسی که ندا (ی دعوت به اقامه نماز) را بشنود.
ـ حریم مسجد چهل گز است و همسایگی آن چهل خانه از چهار طرف مسجد.

مسجد رفتن کسی که مظلمه ای به گردن دارد.

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند به من وحی فرمود که : ای برادر پیامبران ! ای برادر هشدار دهندگان ! به مردم خود هشدار ده که هرگاه یکی از آنان
نسبت به یکی از بندگان من مظلمه ای به گردن داشته باشد به هیچ یک از خانه های من وارد نشود , زیرا تا زمانی که در برابر من به نماز ایستاده او را
لعنت کنم مگر این که آن مظلمه رارد کند در این صورت گوش شنوا و چشم بینای او شوم و از دوستان و برگزیدگان من باشد , ودر بهشت , همراه
پیامبران و صدیقان و شهیدان , همسایه من شود.

آداب مساجد.

ـ پیـامبر خدا(ص) : هر که این دانه بدبو(یعنی سیر) را بخورد به مسجد ما نزدیک نشود , اما اگر کسی آن را بخورد ولی به مسجد نیایداشکالی ندارد.
ـ مسجدها را گذرگاه خود قرار ندهیدمگر آن که دو رکعت نماز در آنها بخوانید.

آداب مراقبت (در مسجدها).

ـ امام صادق (ع) : هرگاه به در مسجدرسیدی بدان که تو به آستان خانه پادشاهی بزرگ و پرشکوه آمـده ای کـه جـز پاکان بر بساط اوقدم نگذارند و
اجازه نشستن در مجلس او جز به صدیقان داده نـشـود , وانـگـهـی تو بر بساطخدمتگزاری و چاکری پادشاه قدم گذاشته ای پس اگر از هیبت و شکوه
پادشاه غافل مانی خطری بزرگ تو را تهدید می کند بدان که هر گونه خواهد با تو رفتار کند , خواه به عدالت و یا بافضل و کرمش , تواند.
در پـیشگاه او به ناتوانی و تقصیر و درویشی خود اعتراف کن , زیرا که تو برای پرستش وهمدمی با او آمـده ای رازهـایـت را بـا او در میان نه و بدان
که اسرار درون خلایق , همگی , یاآشکارشان بر او پـوشـیده نیست در برابر او همچون درویش ترین بندگانش باش ودلت را ازهر علقه و دلمشغولی که
حجاب میان تو و پروردگارت شود خالی کن , زیرا که او جز پاکترین وخالص ترین را نمی پذیرد .
و بـنـگـر کـه از کـدام دیـوان نامت بیرون می آید اگر حلاوت مناجات با او و لذت گفتگو با وی راچـشیدی و بر اثر رویکرد خوش او به تو و اجابتش ,
جام رحمت و کرامت او را سرکشیدی هرآینه لایـق چـاکـری و خـدمـتگزاری او شده ای , اینک (به مسجد) در آی که در امن و امان خواهی بود وگـرنه
درنگ کن همچون بیچاره ای که راههای چاره بر او بسته شده است و دست امیدش کوتاه گشته و حکم مرگش صادر شده است پس , هرگاه خدای
عزوجل بداند که دلت به راستی به او پـناه آورده است , با دیده مهر و رافت و محبت به تو بنگرد و در انجام کارهایی که محبوب و پسند اوسـت توفیقت
دهد , زیرا او بخشنده و بزرگوار است و دوست دارد نسبت به بندگان بیچاره اش کـه , بـرای کسب خشنودی او , دلسوخته بر درگاهش ایستاده اند
بزرگواری کند خدای عزوجل فرموده ((یا آن که دعای بیچاره درمانده را اجابت کند)).

نتیجه رفت و آمد به مساجد.

ـ امـام عـلـی (ع) : هر که به مسجد رفت وآمدکند به یکی از این هشت چیز دست یابد: برادر دینی سودمند , یا دانشی جدید , یا آیتی محکم و استوار ,
یا رحمتی منتظره , یا سخنی که او را از هلاکت بـرهـانـد , یا شنیدن جمله ای که اورا به راه راست هدایت کند , یا آن که گناهی را از ترس یا شرم
ترک گوید.
ـ امـام حسین (ع) : رسول خدا(ص) فرمود :هر که پیوسته به مسجد رود به هشت چیز دست یابد : آیـتـی مـحـکم و استوار , یا فریضه ای به
کارگرفته شده یا سنتی جاری یا دانشی تازه , یا برادری سـودمـنـد , یا سخنی که او را هدایت کند یا ازهلاکت برهاندش و گناه را از سر ترس یا شرم
ترک گوید.
ـ پـیامبر خدا(ص) : ملازم مسجد دست کم با یکی از این سه به خانه اش برمی گردد : یا دعایی که بـه درگـاه خـدا مـی کـنـد و خـداونـد با آن او را به
بهشت می برد , یا دعایی می کند که به سبب آن خـداونـد بـلای دنـیـا را از او بـرمـی گرداند و یا برادری که در راه خدای عزوجل از وجودش بهره مندمی شود.

مسجدهای ستوده .

ـ امـام صـادق (ع) : رفـتـن بـه هیچ یک ازمشاهد را ترک نکن : مسجد قبا
که از همان روز اول بر شـالـوده تـقوا بنا شد و مشربه ام ابراهیم ومسجد
فضیخ و قبور شهیدان و مسجد احزاب که همان مسجد فتح باشد.
ـ امام رضا(ع) : مسجد کوفه خانه نوح است هر مردی که صد بار وارد آن
شود , خداوند صدگناه او را بـبـخـشـد , زیرا که نوح (ع) در آن چنین
دعا کرد : ((خدایا! من و پدر و مادرم و هرکس راکه با ایمان به خانه من
درآید بیامرز)).
ـ امـام عـلـی (ع) : در مسجد کوفه هفتادپیامبر و هفتاد وصی (پیامبر) نماز
خواندند که یکی از آنها من هستم .
ـ امـام صادق (ع) : در کوفه مسجدی است به نام مسجد سهله اگر عمویم
زید به آن جا می رفت و نماز می خواند و از خدا پناه می خواست
خداوندبیست سال به اوپناه می داد.
در فـضـیلت مسجد کوفه اخبار بسیار زیادی آمده و حاکی از آن است که :
این مسجد خانه ادریس پیامبر بوده و آن حضرت در آن جا خیاطی می کرده
و به نماز می پرداخته است , خانه ابراهیم بوده کـه از هـمـان جـا به جنگ
عمالقه رفت , اقامتگاه آن سواره ـ یعنی خضر(ع) ـ بوده است , داود از
همان
جا به پیکار جالوت رفت , هر پیامبری که خدا فرستاد در آن جا نمازخواند ,
کسی که در این مـسـجـد بـاشـد , مـانند کسی است که در خیمه رسول
خدا(ص) است , هرگاه صاحب ما همراه خـانـواده اش قـیام کند در آن جا
استقرار خواهد یافت , هر غمدیده و گرفتاری به این مسجد رود خـداونـد
انـدوهـش را بـرطرف کند , درآن جا زبرجدی است که صورت هرپیامبر و
وصیی بر آن مـنـقوش است , در آن جاست که در صور دمیده می شود و
خلایق در آن جا محشور می شوند و از کنار آن هفتاد هزار نفر به صحرای
محشر می آیند که بدون حساب وکتاب وارد بهشت می شوند.

مسجد ضرار.

قرآن .
((و کسانی که مسجدی ساختند برای ضرر زدن و(تقویت) کفر و ایجاد تفرقه میان مؤمنان و به انتظار (آمدن) کسی که از پیش با خدا و پیامبر او ستیز کرده بود و قسم می خورند که ما جز نیکی نمی خواستیم و خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویند)).
ـ در مجمع البیان در تفسیر آیه ((و به انتظار (آمدن) کسی که از پیش با خدا و پیامبر او ستیز کرده بودند)) آمده است : یعنی آن مسجدرا برای بازگشت
ابو عامر راهب ساخته و آماده کرده بودند ابو عامر همان کسی است که قبلا باخدا و رسولش جنگیده بود داستانش چنین است که وی در جاهلیت
پشمینه پوشیده ورهبانیت پیش گرفته بود اما وقتی پیامبر(ص) به مدینه رفت بر آن حضرت حسادت ورزید و احزاب را علیه ایشان بسیج کرد او بعد
از فتح مکه به طائف گریخت و چون مردم طائف مسلمان شدند او به شام و از آن جا به روم رفت و مسیحی شد ابو عامر پدر حنظله غسیل الملائکه
است .
رسول خدا(ص) او را ابو عامر فاسق نامید وی به منافقان پیغام داده بود که خود را آماده کنند و مسجدی بسازند , زیرا نزد قیصر می روم و با سپاهیان او می آیم و محمد را از مدینه بیرون می کنم .
این منافقان منتظر برگشت ابو عامر بودند اما او , پیش از رسیدن به نزد پادشاه روم , مرد.
خداوند پیامبر خود را از نیت پلید و باطن کثیف منافقان آگاه کرد و رسول خدا(ص) , دربرگشت از غزوه تبوک , عاصم بن عوف عجلانی و
مالک بن رخشم را فرستاد و فرمود : به سوی این مسجدی که طرفدارانش ستمگرند بروید و آن را ویران کنید و بسوزانید به روایتی دیگر , آن
حضرت عمار بن یاسر و وحشی را فرستاد و آنها آن مسجد را سوزاندند و دستور دادمحل آن را به زباله دانی و جای انداختن لاشه ها و مردارها تبدیل کنند.

زندان .

زندان .

قرآن .
((گـفت : پروردگارا , زندان را از آنچه آنان مرا به آن می خوانند دوست تر دارم و اگر مکر آنان را از من نگردانی , به آنان متمایل می شوم و از نادانان خواهم بود)).
ـ امام علی (ع) : زندان یکی از دو قبراست .
ـ روایت شده است که چون یوسف از زندان آزاد شد , برای آنان (زندانیان) دعا کرد و گفت : خدایا! دلـهـای نـیـکـان را بـر آنان مهربان ساز و آنان را از اخبار و رویدادها بی اطلاع مگردان ازاین رو , زنـدانیان هر شهری بیش از سایر مردم درباره اخبار و رویدادها اطلاع دارند , و بر درزندان نوشته شد : این جا گورهای زندگان است و سرای اندوهها و جای آزمودن دوستان و شادکامی دشمنان .
ـ امام صادق (ع) درباره آیه ((ما را ازتعبیر آن آگاه کن که تو را از نیکوکاران می بینیم)) که مربوط بـه داسـتـان یوسف درزندان می شود,فرمود:آن
حضرت (زندانیان) بیمار را تیمار می کرد و از حال نیازمندشان جویامی شد و به افراد زندانی رسیدگی می نمود.
ـ یـوسـف دوازده ساله بود که به زندان افتاد و هیجده سال در زندان ماند و بعد از آزادیش هشتاد سال عمر کرد که مجموعا یک صدو ده سال می شود.

زندان نفس .

ـ امام علی (ع) : بیماری یکی از دوزندان است .
ـ امام صادق (ع) : زندانی کسی است که دنیایش او را از آخرتش باز داشته باشد.

مال حرام .

مال حرام .

قرآن .

((گـوشـگـیـران دروغند و خورندگان حرام اگر پیش توآمدند میانشان حکم کن یا از آنها روی بگردان اگر روی از ایشان بگردانی تو را زیانی نتوانند زد اگر حکم کردی میانشان به انصاف حکم کن که خدا افراد منصف را دوست دارد)).

ـ امـام عـلـی (ع) : درهای مال حرام هشت تاست : رشوه گرفتن در کار قضاوت در راس مال حرام قـرار دارد و درآمـد از راه فـحشا وکرایه دادن حیوان نر برای جفتگیری و پول فروش مردار و پول فروش شراب و پول فروش سگ و درآمد حجامت کننده و مزد پیشگو.

ـ در پاسخ به سؤال از سحت :رشوه عرض شد : در قضاوت ؟

فرمود : رشوه گرفتن در کار قضاوت کفر است .

ـ امـام صـادق (ع) : مـال حرام عبارت است از بهای فروش مردار , بهای فروش سگ , بهای فروش شراب , زنا , رشوه گرفتن در قضاوت ومزد پیشگو.

ـ مال حرام موارد فراوانی دارد یکی از آنها درآمدی است که از راه کار کردن برای والیان ستمگر به دست می آید.

جادو.

جادو.

قرآن .
((و چون بیفکندند , موسی گفت : آنچه آورده ایدجادوست و خدا آن را باطل می کند که خدا عمل تبهکاران را به صلاح نمی آورد)).
ـ امام علی (ع) : هر که چیزی از جادو بیاموزد , کم یا زیاد , کافر است و پایان عهد او باپروردگارش باشد و کیفرش آن است که کشته شود مگر توبه کند.
ـ چشم زخم و طلسم و جادو و فال نیک زدن واقعیت دارد , اما فال بد زدن و سرایت (بدی)واقعیت ندارد.
ـ منجم مانند کاهن است و کاهن مانند جادوگر و جادوگر مانند کافر و کافر در آتش است .
ـ زنی خدمت رسول خدا(ع) آمد وعرض کرد : ای رسول خدا! شوهری دارم که با من تند است و من کاری کرده ام (جادو و جنبل)که با من مهربان شود؟
رسول خدا(ص) فرمود : وای بر تو! دینت را تیره کردی ! نفرین فرشتگان نیک بر تو باد! ـ این جمله را سه بار فرمود ـ نفرین فرشتگان آسمان بر تو باد! نفرین فرشتگان زمین بر تو باد!.

سزای جادوگر مسلمان .

ـ پـیامبر خدا(ص) : جادوگر مسلمان باید کشته شود و جادوگر کافر کشته نمی شود عرض شد : ای رسول خدا! علتش چیست ؟
فرمود :چون شرک و سحر قرین همند و وجود شرک در کسی بدتراز وجودسحراست .
ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر دو مـرد عـادل شـهـادت دهند که مرد مسلمانی جادو کرده است , باید کشته شود.
ـ پـیـامبر خدا(ص) : هرگاه جادوگری را گرفتید , او را بکشید سپس این آیه را تلاوت کرد :((و جادوگر هر جا باشد نجات نمی یابد)) فرمود : هرجا یافت شد در امان نیست .

انواع جادو.

ـ زنـدیـقـی از امـام صـادق (ع) پرسید : منشا جادو چیست و چگونه جادوگر می تواند آن کارهای شـگفت آور را انجام دهد؟
حضرت فرمود : جادو گونه های مختلفی دارد : گونه ای ازآن به منزله طـبـابـت است همان طور که پزشکان برای هر بیماری و دردی دارویی درست
کرده اند , در علم سحر نیز جادوگران برای هر صحتی آفتی و برای هر عافیتی درد و رنجی وبرای هر کاری چاره ای انـدیشیده اند گونه ای دیگر از
آن چشم بندی , چالاکی , مهارت وتردستی است نوع دیگری از آن امـوری اسـت که جن گیرها از جنیان فرا می گیرند نزدیکترین عقیده درباره جادو
به واقعیت آن است که جادو به منزله طبابت است جادوگر مردی را جادومی کند که نتواند با زن نزدیکی نماید و پزشک می آید و او را از طریق دیگری
(دارو و نه جادو) معالجه می کند و بهبود می یابد.

جادوگرتر از هاروت و ماروت !.

ـ پیامبر خدا(ص) : از دنیا حذر کنید ,زیرا سوگند به آن که جانم در دست اوست , دنیاجادوگرتر از هاروت و ماروت است .

مساحقه .

مساحقه .

ـ امـام صادق (ع) در پاسخ به سؤال زنی از حکم مساحقه فرمود : حدش حد زناکار است پرسید : آیا خداوند عزوجل در قرآن آن رابیان فرموده است
؟
فرمود: آری , عرض کرد : در کجای آن ؟
فرمود: داستان اصحاب رس .
ـ نـخـسـتـین کسی که این عمل را مرتکب شد , قوم لوط بودند , زیرا مردها به یکدیگرپرداختند و زنان بی مرد ماندند و در نتیجه آنها نیز , همانند مردانشان , به هم روی آوردند.
ـ زنی همراه کنیز خود خدمت امام صادق (ع) رسید و عرض کرد : درباره پرداختن زنان به یکدیگر چه می فرمایید؟
حضرت فرمود : جایگاهشان آتش است روز قیامت این گونه زنان آورده می شوند و بالا پوشی از آتش و پای افزاری از آتش و روبندی از آتش بر آنان
پوشانده می شود.

مسخره کردن .

مسخره کردن .

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! گروهی از شما گروه دیگر را مسخره نکنند شاید که آن گروه بهتر از ایشان باشند , و نه زنانی زنان دیگر را
مسخره کنند شاید که آنان بهتر ازاینان باشند و عیب یکدیگر مگویید و همدیگر را به لقبها (ی ناخوشایند) مخوانید که عصیان پس از ایمان نشانی است بدو
هر که توبه نکند همانان ستمگرانند)).
((و آنها را مسخره کردید تا ذکر مرا از یادتان بردند و به آنها همی خندیدید)).
((آن ها را به مسخره گرفتیم یا دیدگان از آنها برگشته است)).
((چون مؤمنان را ببینند گویند : ایمان داریم و چون با یاران دیونهاد خویش تنها شوند , گویند : ما با شماییم , جز این نیست که ما مسخره می کنیم)).
ـ پیامبر خدا(ص) : ای پسر مسعود! آنان بر کسانی که با پیروی از سنت من فرایض خدا را به جای می آوردند خرده می گیرند خدای تعالی
فرموده است : ((وآنها را مسخره کردید تا ذکر مرا از یادتان بردند و به آنها همی خندیدید امروز من پاداش صبر آنان را می دهم)).
ـ در بهشت به روی یکی از مسخره کنندگان باز می گردد و به او گفته می شود : بیا او با غم واندوه جلو می رود و چون نزدیک شد در به رویش
بسته می شود سپس در دیگری به رویش گشوده می گردد این کار مرتبا تکرار می شود تا جایی که در به رویش باز می گردد وگفته می شود : بیا , بیا
, اما او دیگر جلو نمی رود.
ـ امام باقر(ع) درباره آیه ((و چون با مؤمنان رو به رو شوند)) , فرمود : کاهنان آنها وقتی بامؤمنان رو به رو می شدند می گفتند ما با شما هستیم
یعنی دین شما را داریم , ((ما تمسخر کنانیم وبس)) یعنی ما با گفتن جمله ((ایمان آوردیم)) اصحاب محمد(ص) را مسخره می کنیم .
ـ امام صادق (ع) : کسی که مردم را مسخره می کند , نباید به دوستی خالصانه آنها چشم امیدبندد.

بخشندگی .

بخشندگی .

ـ پیامبر خدا(ص) : بخشندگی بزرگترین خوی خداوند است .
ـ بـخـشندگی یکی از درختان بهشت است که شاخه های آن در دنیا آویزان است بنابراین , هر که بخشنده باشد به یکی از شاخه های آن آویزان شده و آن
شاخه او را به طرف بهشت می کشاند.
ـ امـام صـادق (ع) : بخشندگی از اخلاق پیامبران است و ستون ایمان می باشد هیچ مؤمنی نیست مگر آن که بخشنده است و تنها آن کس بخشنده است
که از یقین و همت والا برخوردارباشد , زیرا که بخشندگی پرتو نور یقین است هر که هدف را بشناسد بخشش بر او آسان شود.
ـ امام علی (ع) : بخشندگی موجب نزدیکی (به خدا و مردم) است .
ـ امـام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی اسلام را به عنوان دین شما برگزید , پس با بخشندگی و خوشخویی ملازم آن باشید.
ـ بهترین افراد شما بخشندگان شمایندو بدترینتان بخیلانتان .
ـ امام علی (ع) : آقایان مردم در دنیا بخشندگانند و در آخرت پرهیزگاران .
ـ به زیور بخشندگی و پارسایی آراسته شو , که این دو زیور ایمانند و بهترین خصلتهای تو.

بخشندگی خوی پیامبران است .

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند هیچ ولی خودرا جز بر خمیره بخشندگی نسرشت .
ـ امام علی (ع) : بخشندگی , خصلت است .
ـ بخشندگی , خوی است .
ـ بخشندگی , خوی پیامبران است .
ـ بـخشندگی و شجاعت دو خصلت ارجمندند که خداوند سبحان آنها را در وجود هر که دوستش بدارد و او را بیازماید قرار می دهد.
ـ شجاعترین مردم بخشنده ترین آنهاست .
ـ گـرامیترین خویها بخشندگی است و خویی که فایده اش عمومی تر و فراگیرتر می باشدعدالت است .

بخشندگی میوه خردمندی است .

ـ امام علی (ع) : بخشندگی , هوشمندی است .
ـ برای یاری رساندن خرد , جز از بخشندگی کمک گرفته نشود.
ـ بخشندگی میوه خردمندی است و قناعت دلیل شرافتمندی .

بخشندگی پوشاننده عیبهاست .

ـ امام علی (ع) : بخشندگی , پوشاننده عیبهاست .
ـ روپوش عیبها , بخشندگی و مناعت است .
ـ عیبهای خود را با بخشندگی بپوشانید , که آن پوشاننده عیبهاست .

بخشندگی تخم محبت می افشاند.

ـ امام علی (ع) : بخشندگی تخم دوستی می افشاند.
ـ بخشندگی میوه صمیمیت می دهد.
ـ بخشندگی , دوستی می آورد و اخلاق را می آراید.
ـ بخشندگی , گناهان را پاک می کند و محبت دلها را جلب می کند.
ـ بـر شما باد به بخشندگی و خوشخویی که این دو خصلت روزی را زیاد می کند و موجب دوستی می شود.
ـ بخشندگی زیاد , بر شمار دوستان می افزاید و دشمنان را به آشتی می کشاند.
ـ هیچ چیز مانند بخشندگی , مدارا و خوشخویی جلب محبت نمی کند.

بخشنده .

ـ پیامبر خدا(ص) : شخص بخشنده به خدا , مردم و بهشت نزدیک است .
ـ خدای عزوجل به موسی (ع) وحی فرمود که : سامری را نکش , زیرا او بخشنده است .
ـ پـیامبر خدا(ص) به عدی بن حاتم طائی فرمود : عذاب سخت از پدر تو , چون بخشنده بود ,دفع شد.
ـ روایت شده که جماعتی اسیر را نزد رسول خدا(ص) آوردند آن حضرت به امیرمؤمنان (ع) دستور داد گـردنـشان را بزند و سپس فرمود یک نفر از
آنان را جدا کند و او را نکشدآن مرد گفت : چرا مرا از دوستانم جدا کردی در حالی که گناه همه ما یکسان است ؟
پیامبرفرمود : خدای عزوجل به مـن وحـی فـرمـود که تو بخشنده قوم خود هستی و تو را نکشم مرد گفت : پس من نیز گواهی می دهم که خدایی جز اللّه نیست و تو رسول خدا هستی .
ـ امام صادق (ع) : نادان بخشنده برتر ازعابد بخیل است .
ـ جوان بخشنده آلوده به گناهان نزد خدای عزوجل از پیرمرد عابد بخیل دوست داشتنی تراست .
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : جوان بخشنده خوش اخلاق نزد خدای تعالی از پیرمرد بخیل عابدبداخلاق محبوب تر است .
ـ از خطای بخشنده درگذرید , زیراکه هر بار بلغزد , خداوند دست او را می گیرد.

غذای بخشنده و اطعام او.

ـ امـام رضـا(ع) : شخص بخشنده از غذای مردم می خورد , تا مردم از غذای او بخورند , اماشخص بخیل از غذای مردم نمی خورد تا آنها نیز از غذای او نخورند.
ـ پیامبر خدا(ص) : غذای بخشنده ,داروست و غذای بخیل , درد.

مرز بخشندگی .

قرآن .
((دستت را به گردنت بسته مدار و آن را به تمامی مگشای که ملامت دیده و حسرت زده خواهی نشست)).
ـ امام عسکری (ع) : بخشندگی اندازه ای دارد که اگر از آن فراتر رود اسراف است .
ـ امام علی (ع) : بخشنده باش اما ولخرج مباش , صرفه جو باش اما سخت گیر مباش .
ـ امام صادق (ع) : بخشنده آن ولخرجی نیست که اموال خود را نابجا حیف و میل کند , بلکه بخشنده کسی است که زکات و دیگر حقوق
مالی را که خدای عزوجل بر او واجب کرده است بپردازد.
ـ در پاسخ به سؤال از مرز بخشندگی فرمود : حقوقی را که خداوند بر اموال تو واجب کرده است , خارج کنی و آن را در جای خودش قرار دهی .
ـ سخاوتمند کریم کسی است که اموال خود را به حق خرج کند.
ـ بخشندگی آن است که نفس بنده ازطلب حرام صرف نظر کند و هرگاه به مال حلالی دست یافت , با رضایت خاطر آن را در راه طاعت خدای عزوجل خرج کند.
ـ بخشندگی آن است که بی خواهش کسی صورت گیرد , اما آن بخشندگی که در مقابل درخواست انجام گیرد ناشی از شرمندگی وبرای فرار از
نکوهش است .
ـ پیامبر خدا(ص) : بخشنده کسی است که در اموال خود و برای رضای خدا بخشندگی داشته باشد کسی که در راه معصیت خدا دست و دل باز باشد , بارکش خشم و ناخشنودی خداست چنین کسی بخیل ترین مردمان نسبت به خوداست چه رسد به دیگران .
ـ امام صادق (ع) : مؤمن در دین نیرومند است و در حق , سخاوتمند.

بخشنده ترین مردمان .

ـ پیامبر خدا(ص) : بخشنده ترین مردم , کسی است که زکات مال خود را بپردازد.
ـ امـام عـلی (ع) : بخشندگی آن است که مال خود را بذل و بخشش کنی و در برابر ثروت دیگران پارسایی نشان دهی .

نکوهش بخیلی که در هنگام مرگ بخشنده شود.

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند از کسی که در زمان حیات خود بخیل باشد و در هنگام فرا رسیدن مرگش بخشنده شود , نفرت دارد.

راز.

راز پوشی .

ـ امام رضا(ع) : مؤمن , مؤمن نباشدمگر این که سه خصلت در او باشد : خصلتی از پروردگارش و خـصـلـتـی از پـیـامبرش و خصلتی ازولیش
خصلت پروردگارش راز پوشی است خدای عزوجل فرموده است : ((دانای غیب ونهان است و هیچ کس را بر غیب خود آگاهی نمی سازد مگر پیامبری را که پسندیده باشد)).
ـ امام علی (ع) : هر که راز خود راپپوشاند , قدرت انتخاب در دست اوست .
ـ پیروزی با دور اندیشی به دست می آید و دور اندیشی با رایزنی و رایزنی با راز داری .
ـ راز تو در بند توست اگر آن رافاش کنی تو در بندش خواهی شد.
ـ راز تو , اگر پنهانش داری , شادی توست و اگر آن را فاش سازی , سبب هلاکت توست .
ـ آدمی , راز خود را بیشتر نگه می دارد.
ـ امام صادق (ع) : فاش کردن راز مایه افتادن است .
ـ امام علی (ع) : سینه خردمند , صندوق راز اوست .
ـ امام صادق (ع) : سینه تو , بیشتر , گنجایش راز تو را دارد.
ـ امـام علی (ع) : هر چه تعداد کسانی که اسرار را می دانند بیشتر باشد , آن اسرار بیشتر درمعرض فاش شدن هستند.
ـ کسی که سینه اش گنجایش رازش را نداشته باشد , در امان نیست .
ـ هرچه محبت داری نثار دوستت کن اما هرچه اطمینان داری به پای او مریز.
ـ موفقترین کارها , کاری است که با کتمان کامل صورت گیرد.
ـ راز خود را جز به کسی که مورداعتماد است مسپار.
ـ چه باک که رازت دانسته نشود.
ـ امام جواد(ع) : آشکار کردن چیزی پیش از آن که استوار گردد موجب تباهی آن می شود.
ـ امام علی (ع) : کسی که در نگهداشتن راز خود ناتوان باشد , در حفظ راز دیگران توانا نباشد.

رازت را فقط خودت بدان .

ـ امام صادق (ع) : راز تو جزئی از خون توست , پس نباید که در رگهای غیر تو جریان یابد.
ـ امام علی (ع) : رازت را تنها برای خودت نگه دار و آن را نه به دور اندیش سپار که می لغزد و نه به نادان که خیانت می کند.
ـ امور مربوط به خودت را نگه دارو دختر رازت را عروس هر خواستگاری مکن .

معیار راز داری .

ـ امـام صـادق (ع) : دوستت را از راز خود آگاه مکن مگر بر رازی که اگر دشمن از آن آگاه شود نتواند به تو زیانی رساند , زیرا دوست نیز ممکن است که روزی دشمن شود.

کسانی که نباید به آنها راز سپرد.

ـ امام علی (ع) : با نادان رازی را که طاقت کتمانش را ندارد در میان مگذار.
ـ راز خود را به کسی که امانتدار نیست , مسپار.
ـ با سه کس نباید رازی را در میان نهاد : زن , سخن چین و احمق .
ـ امام صادق (ع) : چهار چیز بر باد می رود : و رازی که به کسی سپاری که از خرد بی بهره باشد.

نورد .

پاکی درونها.

ـ امام علی (ع) : پاکی درونها , دلیل درستی بینشهاست .
ـ خوشا به حال کسی که درونش پاک و بیرونش نیکو و گزندش از مردم دور باشد.
ـ هر که درونش پاک باشد از هیچ کس پروایی نداشته باشد.
ـ سلامت درون , از بهترین اندوخته هاست .
ـ شهادت درونها و وجدانهای سالم ,از شهادت زبانهای فصیح راست تر است .
ـ در هنگام رسیدگی برای اصلاح ضمایر است که نادرستی درونها آشکار می شود.

آشکار شدن درونها.

قرآن .
((روزی که درونها آشکار شود)).
ـ امـام صادق (ع) : هیچ بنده ای نیست که در نهان خیری را انجام دهد , مگر آن که با گذشت ایام خداوند خیری از او را آشکار سازد و هیچ بنده ای نیست که در نهان کار شری به جای آورد, جز آن که با گذشت ایام خداوند شری از او را نمودار سازد.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر که چیزی نهان داردکه خدای عزوجل را خشنودمی سازد خداوند برایش کـاری را آشـکـار سازد که او را شادمان کند وهر که چیزی نهان دارد که خدای تعالی را به خشم می آورد خداوند برایش کاری را آشکارنماید که او را سرافکنده سازد.
ـ هـیچ بنده ای نیست که نیتی را در دل پنهان دارد , مگر آن که خداوند ردای آن را بر اوبپوشاند , اگر خوب باشد , ردای خوب و اگر بد باشد , ردای
بد.
ـ عمر بن یزید با امام صادق (ع) شام می خورد که امام شروع به تلاوت این آیه کرد : ((بلکه انسان به خود بیناست)) فرمود : ای ابا حفص ! انسان
را چه سود که بر خلاف آنچه خدای تعالی (از باطن او) مـی دانـد بـه او تـقرب جوید رسول خدا(ص) می فرمود : هر که نیتی در دل داشته باشد , خداوند ردای آن را بر او می پوشاند, اگر خوب باشد ردایی خوب بپوشاند و اگر بدباشد ردایی بد.
ـ امام صادق (ع) : هر که اندک عمل خودرا برای خدای عزوجل انجام دهد , خداوند بیشتر از آنچه خواسته برایش نمایان سازد و هر که عمل بسیار خود را با تحمل رنج جسمی و شب زنده داری برای مـردم انـجام دهد , خدای عزوجل جز این که اعمال او را در چشم کسانی که اعمالش را می شنوند اندک جلوه دهد , کاری نکند.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : اگـر هـر یک از شما دردل صخره ای سخت که نه دری داشته باشد و نه روزنه ای کاری انجام دهد , مردم از عمل او , هرچه باشد , آگاه شوند.
ـ امـام عـلـی (ع) : هـر ظـاهـری باطنی همانند خودش دارد پس , کسی که ظاهرش خوب باشد ,باطنش نیز خوب است و هر که ظاهرش پلید باشد
باطنش نیز پلید است .

ـ هـر کـه بـا خداوند سبحان صالح باشدبا هیچ کس ناپاک نباشد و هر که با خدا ناپاک باشد با هیچ کس پاک نباشد.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که میان خود و خدارا اصلاح کند , خداوند میان او و مردم را اصلاح گرداند و هر که درونش را درست کند , خداوندبیرونش را درست گرداند و هر که رضایت خدا را بطلبد , خداوند رضایت خودش و مردم رانصیبش گرداند.
ـ امام علی (ع) : هر که درونش خوب باشد , بیرونش نیز خوب خواهد بود.
ـ وقتی ظاهر خراب باشد , باطن نیز خراب است .
ـ سیرت نیکو , نشانگر باطن نیکوست .
ـ درست بودن ظاهر , نشانگر درست بودن باطن است .
ـ هـیـچ کـس چیزی را در دل پنهان نکرد مگر این که آن چیز خود را در لغزشهای زبان وحرکات چهره اش نمودار ساخت .
ـ امـام صـادق (ع) : پـلـیـدی ظاهر ناشی از پلیدی باطن است و هر که درون خود را درست کند ,خـداونـد ظـاهـر او را درسـت گـردانـد بـزرگترین تباهی آن است که بنده به غفلت از خدای تـعالی خرسند باشد , این تباهی زاییده آرزوی دراز و آزمندی و کبر است , چنان که خدای عزوجل درداسـتـان قـارون از ایـن نـکـتـه خـبـر داده است , آن جا که می فرماید : ((و خواهان تباهی در روی زمـیـن مـبـاش کـه خداوند تبهکاران را دوست ندارد)) این خصلتها کار قارون و باور او بود وهمگی در دنیا دوستی ریشه دارد.

پاکی درون و بیرون .

ـ امام صادق (ع) : هرگاه درون سالم شد برون نیرومند می شود.
ـ بنده را چه سود که نیکی آشکار کندو بدی نهان دارد مگر نه این که چون به خودش مراجعه کند در می یابد که حقیقت چنین نیست خدا می فرماید : ((
بلکه انسان به خود بیناست)) درون هرگاه درست شد , برون نیز درست ونیرومند می شود.
ـ گفته شده است : هرگاه درون و برون یکسان باشد این عدل است و هرگاه درون بهتر ازبرون باشد این احسان است , و هرگاه برون بهتر از درون
باشد این تجاوز است .

شادمانی .

شادمانی .

قرآن .
((پس , پروردگارشان از شر آن روز نگاهشان داشت و تازه رویی و شادمانیشان بخشید)).
((و شادمان سوی خانواده خود باز می گردد)).
ـ امام علی (ع) : شادی , انبساط خاطر و نشاط می آورد و غم گرفتگی خاطر و دلگیری .
ـ کسی که شادیش کم باشد , آسایش او در مردن باشد.
ـ امـام صـادق (ع) : شادی در سه خصلت است : در وفا داری و رعایت حقوق و ایستادگی دربرابر سختیهای زمانه .
ـ امام علی (ع) : اوقات شادی , غنیمت است .
ـ هر شادمانی به همان اندازه تلخکامی در پی دارد.

آنچه زیبنده شادمانی است .

ـ امـام عـلـی (ع) بـه عـبـد اللّه بـن عـبـاس رحمة اللّه علیه ـ ابن عباس می گوید : پس از سخن رسول خدا(ص) از هیچ سخنی به اندازه این سخن
علی (ع) بهره مند نشده ام ـ : اما بعد , آدمی گاه بـرای دسـت یـافـتـن بـه چـیـزی شـاد مـی شود که در هر حال به آن می رسد و برای نرسیدن به
چـیـزی اندوهگین می شود که هرگز به آن نمی رسید پس , شادی تو در جایی باشد که به امری از امورآخرتت دست یابی و اندوهت آن جا باشد که امری از امور آن را از دست دهی .
ـ شادی تو بیشتر به خاطر کار خیری باشد که انجام داده ای و اندوهت بیشتر برای کار خیری که از دست داده ای .
ـ شادی مؤمن آن گاه است که پروردگارش را اطاعت کند و اندوهش آن گاه که گناه کند.

عوامل شادی .

ـ امام علی (ع) : شادی را جز با نرمخویی یاری نتوان رساند.
ـ ریشه خرد توانمندی است و میوه آن شادی .

هر که دلی را شاد کند.

ـ امـام علی (ع) : سوگند به آن که همه آواها را می شنود , هیچ کس دلی را شادمان نسازد مگر آن که خداوند از آن شادمانی لطفی بیافریند و بدان گاه
که گرفتاری و مصیبتی بدو رسد آن لطف , هـمچون آبی که در نشیب روان گردد , به سوی آن مصیبت و گرفتاری سرازیر شود و آن را از او دور
گرداند , همچنان که شترغریبه (از میان رمه شتران) رانده می شود.
ـ امـام صـادق (ع) : هر که به فریاد برادر مؤمن غمزده و تنگدستش برسد و اندوهش را بزدایدو در روا شـدن حـاجتش او را کمک کند , به خاطر این کار نزد خداوند هفتاد و دو رحمت الهی منظور شـود کـه یکی از آنها را در همین دنیا برای بهبود وضع معیشتش به او دهد و هفتاد و یک رحمت دیگر را
برای هول و هراسهای روز قیامتش ذخیره کند.
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : در بهشت سرایی است به نام دار الفرح (شادی سرا) که تنها کسانی وارد آن شوند که یتیمان مؤمنان را شاد کنند.
ـ همانا در بهشت سرایی است به نام دار الفرح که تنها کسانی به آن در آیند که کودکان را شاد کنند .

هر که مؤمنی را شاد کند رسول خدا(ص) را شاد کرده است .

ـ پیـامبر خدا(ص) : هر که مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده است و هر که مرا شاد سازد ازخداوند زنهاری گرفته باشد و هر که از خدا زنهار گیرد روز قیامت در امان باشد.
ـ امـام صادق (ع) : هیچ یک از شما فکر نکند که اگر مؤمنی را شاد کرد فقط او را شادمان ساخته , بلکه به خدا قسم ما را شاد کرده , بلکه به خدا قسم
رسول خدا را شاد کرده است .
ـ بـه خدا سوگند هرگاه حاجت مؤمن بر آورده شود , از برآورده شدن آن رسول خدا(ص)شادتر گردد تا خود آن مؤمن .

هر که مؤمنی را شاد کندخدا را شاد کرده است (1).

ـ پیـامبر خدا(ص) : هر که مؤمنی را شاد سازد , مرا شاد ساخته و هر که مرا شاد کند , خدا راشاد کرده است .
ـ امـام صادق (ع) : هر مسلمانی که به مسلمانی برخورد کند و او را شاد سازد , خدای عزوجل او را شاد گرداند.
ـ هـر کـه بـه مـؤمـنـی شـادی رسـاند , به رسول خدا(ص) شادی رسانده باشد و هر که به رسول خدا(ص) شادی رساند , به خدا شادی رسانده باشد
و چنین است هر که به مؤمنی اندوهی رساند.

هر که مؤمنی را شاد کندخدا را شاد کرده است (2).

ـ مـردی از اهل ری : یکی از دبیران یحیی بن خالد فرمانروای ما شد من مقداری بدهکار بودم و او آنـهـا را از من مطالبه می کرد به من گفته شد که او
خود را به این مذهب منتسب کرده است من تـصمیم گرفتم به سوی خدای تعالی بگریزم حج رفتم و خدمت سرور صابرم موسی بن جعفر(ع) مشرف شدم و از وضعیت خود نزد آن بزرگوار درد دل کردم آن حضرت نوشته ای همراهم کرد که در آن نـوشته شده بود: ((به نام خداوند بخشنده مهربان , بدان که زیر عرش خدا سایه ای است که تنها آن کس در آن بیارمد که به برادرش نیکی کند , یا غمی از او بزداید , یا دلش را شاد گرداند و این شخص برادرتوست , والسلام)).
او مـی گـوید : از حج برگشتم و نامه حضرت را به او دادم او ایستاد و آن را بوسید و خواندسپس دسـتور داد اموال و جامه های او را آوردند و آنها را میان من و خودش دینار دینار و درهم درهم , و قطعه قطعه لباس تقسیم کرد و آنچه را که قابل تقسیم نبود پولش را به من داد.
آن گـاه دیـوان را خواست و هرچه به نام من ثبت بود , حذف کرد و گواهی عدم بدهکاری به من داد من با او خداحافظی کردم و رفتم .
بـا خـودم گـفـتـم : نمی توانم خوبی این مرد را جبران کنم مگر آن که در سال آینده به حج روم وبرایش دعا کنم و حضرت صابر را ملاقات نمایم و رفتار آن مرد را به عرض ایشان برسانم این کار را کردم و سرور صابرم (ع) را دیدار کردم و همان طور که ماجرا را برای ایشان تعریف می کردم چهره آن حضرت از شادی می شکفت عرض کردم : سرورم ! آیا این کار شما راخوشحال کرد؟
فرمود : آری بـه خـدا قـسم , مرا شاد کرده و امیر المؤمنین (ع) را نیز شاد کرده به خدا قسم جدم رسول خدا را شاد کرده , به خدا قسم که خدای
تعالی را شاد کرده است .
قریب به این داستان , نیز نامه ای است که امام صادق (ع) به نجاشی , کارگزار اهواز , مرقوم فرمود نک : بحار , 74/292/22.

ثواب زدودن غم از دل مؤمن .

ـ امام رضا(ع) : هر كه گره از كار مؤمنى بگشايد , خداوند در روز قيامت گره غم از دل او بگشايد.
ـ پـيـامـبر خدا(ص) : هر كه اندوهى از اندوههاى دنيا را از برادر مؤمن خود بزدايد , خداوندهفتاد اندوه از اندوههاى آخرت را از او بزدايد.
ـ امـام رضـا(ع) : هر كه غمى از غمهاى دنيا را از دل مؤمنى برطرف سازد خداوند غمى از غمهاى آخرت را از دلش بزدايد.
ـ امام صادق (ع) : هر كه غمى از مؤمنى بزدايد , خداوند اندوههاى آخرت را از او برطرف سازد و از گورش خنک دل بيرون آيد.
ـ چـون خـداونـد مـؤمـن را از گـورش درآورد تـمثالى با او خارج شود كه در جلو او راه مى رود وهـرگـاه مؤمن يكى از صحنه هاى هراس انگيز روز
قيامت را ببيند آن تمثال به او گويد : نترس وغم به خود را مده مؤمن به او گويد تو كيستى ؟
تمثال گويد : من همان شادى و سرورى هستم كه به برادر مؤمنت رساندى .
ـ هـر مؤمنى كه گرفتارى مؤمن تنگدستى را رفع كند , خداوند حوايج او را در دنيا و آخرت آسان (و برآورده) سازد.

اسراف .

اسراف و زیاده روی .

قرآن .
((بـه مـوسـی ایـمـان نـیـاوردند مگر کسانی از قوم اوبیمناک از فرعون و بزرگان او که مبادا به محنتشان اندازد و همانا فرعون در زمین برتری جست
و او از اسراف کاران بود)).
((بـی گفتگو آنچه به آن می خوانیدم در این دنیا و در آخرت دعوتی ندارد و بازگشت ما به سوی خداست و هماناااسراف کاران اهل دوزخند)).
((نـفـسـی را کـه خـدا حرمت داده است مکشید مگر به حق و هر که به ستم کشته شود ولی او را تسلطی داده ایم اما درکشتن زیاده روی نکند که او
نصرت یافته است)).
((پـیـامـبران ما با آیه های روشن به سراغ آنان آمدند اما پس از آن بسیاریشان در زمین اسراف کار بودند)).
((ای پـسـران آدم ! در هـر عـبـادتگاهی جامه خویش را به تن کنید و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید که خدااسرافکاران را دوست ندارد)).
((بـگو ای بندگان من که بر خویشتن گزافه کاری کرده اید از رحمت خدا نومید مباشید که خدا گناهان را یکسره می آمرزدکه او آمرزنده است و
مهربان)).
ـ امام علی (ع) : بیچاره اسرافکار! چه دور است از اصلاح نفس و جبران کردن کار خود.
ـ امـام سـجاد(ع) در دعا : و مرا از زیاده روی باز دار و روزیم را از تلف شدن نگاهدارو داراییم را با برکت دادن به آن افزون گردان و راه
مصرف آن را در کارهای خیر به من بنمایان .
ـ امام علی (ع) : هر که ثروتی دارد ,مبادا آن را تباه کند , زیرا صرف کردن بی مورد آن ریخت و پاش و اسراف است این کار او رادر میان مردم
بلند آوازه می کند اما نزد خدا بیمقدار می سازد.
ـ در نـامـه خود به زیاد می نویسد :اسراف را رها کن و میانه روی در پیش گیر و امروز به یاد فردا باش و از مال به اندازه ضرورتت نگه دار و
اضافی آن را برای روز نیازمندیت (قیامت) پیش فرست .
ـ اسراف موجب هلاکت است و میانه روی مایه زیاد شدن ثروت .
ـ روزی به قدر کفاف که با حسن تدبیر همراه باشد , بیشتر تو را کفایت می کند از ثروت زیادی که با اسراف همراه باشد.

ـ اسراف ثروت زیاد را به باد فنا می دهد.
ـ زشت ترین بخشش , اسراف است .
ـ در توصیف منافقان می فرماید : هرگاه سرزنش کنند پرده دری می کنند و هرگاه حکم رانند از حد می گذرانند.

مرز انفاق .

قرآن .
((و آنان که چون انفاق کنند زیاده روی نمی کنند وبخل هم نمی ورزند و میان این دو (روش) حد وسط را نگه می دارند)).
ـ امام علی (ع) : نبخشیدن صرفه جوی بهتر از بخشیدن اسرافکار است و امساک کسی که مال خود را حفظ می کند نیکوتر از بخشش کسی است که
مالش را بر باد می دهد.
ـ عبد الملک بن عمرو احول : امام صادق (ع) این آیه را تلاوت کرد :((و آنان که چون انفاق می کنند زیـاده روی نـمی کنند)) و سپس مشتی سنگریزه
برداشت و آن را در مشتش نگه داشت و فرمود : ایـن همان سختگیری و خستی است که خدای عزوجل در کتاب خود فرموده است آن گاه مشتی دیـگربرداشت و همه آنها را ریخت و فرمود: این اسراف است سپس مشتی دیگربرداشت و قسمتی از آن را ریخت و مقداری را نگه داشت و فرمود :
این حد وسط است .
ـ امـام کـاظـم (ع) در پـاسـخ بـه سـؤال از خـرجی زن وفرزند فرمود : رعایت کردن میانگین دو امرناپسند زیاده روی و سختگیری .
ـ پـیـامبر خدا(ص) در پاسخ به سؤال ازتفسیر آیه پیشگفته فرمود : هر که بیجا و بنا حق عطا کند اسراف کرده است و هر که بجا و بحق خرج نکند سختگیری و خست ورزیده است .

نشانه های اسرافکار.

ـ امام صادق (ع) : لقمان به فرزندش گفت : اسرافکار سه نشانه دارد : آنچه مال او نیست می خرد و آنچه مال او نیست می پوشد وآنچه مال او نیست
می خورد ((7)) .
ـ پیامبر خدا(ص) : نشانه اسرافکار چهارچیز است : به کارهای باطل می نازد , آنچه را فراخور حالش نیست می خورد , در کارهای خیربی رغبت است و هر کس را که بدو سودی نرساند , انکار می کند.
ـ اسحاق بن عمار از امام صادق پرسید : آیا مؤمن می تواند ده پیراهن داشته باشد؟
حضرت فرمود : آری عرض کردم : بیست پیراهن چه ؟
فرمود : آری اینها اسراف نیست , اسراف آن است که لباس بیرونت و مهمانیت را لباس خانه و دم دستی قرار دهی .
ـ امام باقر(ع) : اسرافکاران آنانی هستندکه حرامها را حلال می شمارند و خون می ریزند.
ـ امام علی (ع) : خرج کردن به ناحق مال , حیف و میل و اسراف است .
ـ امام عسکری (ع) : همانا بخشندگی را اندازه ای است , که اگر از آن فراتر رود اسراف است .

کمترین حد اسراف .

ـ امـام صادق (ع) : میانه روی چیزی است که خدای عزوجل آن را دوست دارد و اسراف را ناخوش مـی دارد , حـتی دور انداختن هسته (خرما و میوه) را , زیرا آن به کاری می آید و حتی دور ریختن زیادی نوشیدنیت را.
ـ بشر بن مروان : خدمت امام صادق (ع) رسیدیم آن حضرت دستور داد مقداری خرماآوردند یکی از افراد هسته ها را دور می انداخت حضرت دستش را گرفت و فرمود : این کار رانکن , این حیف و میل است و خداوند تباهکاری را دوست ندارد.
ـ امـام صـادق (ع) : کـمترین اندازه اسراف , دور ریختن ته مانده ظرف (آب یا غذا) و تبدیل لباس بیرون به لباس خانه و دم دستی , و دور انداختن هسته ها (ی خرما و میوه) است .
ـ پیامبر خدا(ص) : در وضو نیز اسراف هست , در هر چیزی اسراف وجود دارد.
ـ امـام صـادق (ع) در پـاسخ به سؤال از کمترین حد اسراف فرمود : کمترین اندازه آن این است که لـبـاس بیرونت را لباس خانه دم دستی قرار دهی ,
ته مانده ظرفت را دور بریزی و خرمابخوری و هسته هایش را این طرف و آن طرف بیندازی .
ـ پیامبر خدا(ص) : این که هرچه دلت بخواهد بخوری , از اسراف است .

آنچه اسراف به شمار نمی آید.

ـ پیامبر خدا(ص) : در اسراف خیری نهفته نیست و در کارهای خیر اسراف نیست .
ـ امام صادق (ع) : در آنچه بدن را سالم نگه می دارد اسراف نیست بلکه اسراف درچیزهایی است که مال را تلف کند و به بدن زیان رساند.
ـ از امـام کاظم (ع) سؤال شد : آیا داشتن ده پیراهن اسراف است ؟
فرمود : خیر بلکه داشتن پیراهن زیـاد بـاعـث می شود که پیراهنهایش بیشتر عمر کند اسراف آن است که لباس بیرونت را در جای کثیف بپوشی .
ـ امام علی (ع) : اسراف در هر چیزی ناپسند است , مگر در کارهای خیر.

دزدی .

دزدی .

قرآن .
((مـرد دزد و زن دزد را به سزای آنچه کرده اند ,دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خدا عزیز و حکیم است)).
ـ امام رضا(ع) : بنده آن قدر دزدی می کند تا با بهای دیه دستش برابر شود , در این هنگام خداوند دزدی او را بر ملا می کند.
ـ خـداونـد دزدی را حـرام فـرمود چون اگر مباح بود موجب تباهی اموال و آدم کشی می شد و به خاطر این که غصب اموال یکدیگرمایه کشتار و درگیری و حسد ورزی نسبت به یکدیگر می شود و نـیـز چـون موجب می شود که تجارت و پیشه وری ترک شود و اموال و ثروتهای به ناحق و ناروا به دست آید.
عـلـت بـریدن دست راست دزد آن است که وی با دست راست خود با اشیا تماس دارد و این دست بـهترین و کار آمدترین عضو بدن اوست پس بریدن
آن کیفری است برای دزد و درس عبرتی است بـرای دیگران که درصدد تصرف اموال از راه غیر حلال برنیایند و نیز چون بیشتر با دست راستش مرتکب دزدی می شود.

کسانی که حددزدی بر آنان جاری نمی شود.

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : نیازمندی که (از مال دیگران برای رفع گرسنگی) چیزی بخورد اما باخود پنهانی چیزی نبرد کیفری بر او نیست .
ـ برای (دزدی) میوه آویزان (از درخت) دست قطع نمی شود.
ـ برای (دزدی) میوه و خرمای نارس دست قطع نمی شود.
ـ چپاول کننده , رباینده , و خائن (در امانت) کیفر قطع دست ندارند.
ـ در سفر , دست قطع نمی شود.
ـ دو نفر از بیت المال دزدی کردند یکی از آنان غلامی بود که خود جز بیت المال بود ودیگری یکی از مـردم امام علی (ع) فرمود : این یکی خود جز بیت المال است و کیفری بر اونیست , زیرا جزئی از بـیـت الـمـال جز دیگری از آن را خورده است اما آن دیگری کیفرشدیدی دارد آن گاه دستش را
قطع کرد.
ـ امام علی (ع) : در اختلاس و ربودن آشکار دست نمی برم اما رباینده را تعزیر می کنم .
ـ درباره مردی که مرواریدی را ازگوش دختری به زور ربوده بود فرمود : این ربودن آشکار است سپس او را تازیانه زد و زندانی کرد.
ـ چـهـار کسند که قطع ید ندارند :رباینده , کسی که در غنیمت خیانت کند , کسی که از غنیمت بدزدد و دزدی مزدور , زیرا کاراینها خیانت محسوب می شود (نه دزدی).
ـ جیب بر و رباینده , قطع ید ندارندچون کار آنها ربودن علنی است کسی دستش قطع می شود که در خفا بدزدد.
ـ درباره مردی که چند درهم از جیب مردی ربوده بود , فرمود : اگر از جیب لباس رو ربوده است دستش را قطع نمی کنیم اما اگر از جیب لباس زیرین ربوده , قطع می کنیم .
ـ امام صادق (ع) : مزدور (کارگر) ومیهمان اگر دزدی کنند دستشان قطع نمی شود , چون آنها مورد اعتمادند.
ـ امـام بـاقـر یا امام صادق (ع) : فقط دست دزدی قطع می شود که از طریق سوراخ کردن دیواریا شکستن قفل وارد خانه ای شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که سنگ دزدی کند قطع ید ندارد منظور سنگ مرمر و امثال آن است .
ـ امام صادق (ع) : در سالهای قحطی و گرسنگی , دست سارق قطع نمی شود.
ـ امیرالمؤمنین (ع) در ایام گرسنگی (و خشکسالی) دست دزد را قطع

نمی کرد.
ـ دزد اگـر بـا پـای خود بیاید و خودش را معرفی کند و به درگاه خدا توبه برد و مال دزدی را به صاحبش برگرداند , دستش قطع نمی شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : دست سارق فقط در (دزدی) یک چهارم دینار به بالا قطع می شود.

انواع دزدها.

ـ امام صادق (ع) : دزدان سه نوعند : کسی که زکات ندهد , کسی که کابین زنان را (برخود)حلال شمارد و نیز کسی که قرضی بگیرد به نیت این که
آن را پس ندهد.
ـ امـام علی (ع) در خطبه ای پیرامون فضایل اهل بیت , می فرماید : ماییم خاصان و اصحاب (رسول خـدا) و خـزانـه داران و درها به هر خانه ای
جز از در آن نشاید وارد شد و هرکه جز از آن درها وارد گردد دزد نامیده شود.

خوشبختی .

خوشبختی .

قرآن .
((روزی بـیـاید که هیچ کس جز به اذن او سخن نگوید پس برخی از ایشان بدبخت باشند و برخی خـوشـبـخت واما کسانی که بدبخت شده اند در جهنمند و در آن جا آنان را ناله وفریادی است و تا آسـمـانها و زمین هست در آن ماندگارانند مگر آنچه پروردگار تو خواهد که پروردگارت هرچه خـواهـدمی کند اما کسانی که خوشبخت شده اند تا آسمانها و زمین برجاست در بهشتند جاودانند مگر آنچه پروردگارت خواهدکه این بخششی است
ناگسستنی)).
ـ امـام صـادق (ع) : خوشبختی رشته خیری است که خوشبخت به آن چنگ زده پس او را به سوی نـجات می کشاند , و بدبختی رشته درماندگی و خواری است که بدبخت به آن می آویزد واو را به هلاکت می کشاند و همه اینها با علم خدای تعالی است .
ـ امام علی (ع) : خوشبختی آن است که به رستگاری بینجامد.
ـ در تفسیر علم غیب فرماید : خدای سبحان می داند که جنین داخل زهدانها نر است یا ماده ,زشت است یا زیبا , بخشنده است یا خسیس , بدبخت است
یا خوشبخت , کدام یک هیمه آتش دوزخ است و کدام یک همنشین پیامبران در بهشت .
ـ بـار خـدایـا! ای گستراننده زمینها وبر پای دارنده آسمانها و آفریننده دلها بر سرشت بدبختی و خوشبختی !.

خوشبخت .

ـ امـام عـلی (ع) : خوشبخت آن کسی است که از کیفر (خدا) ترسید پس ایمن گردید و به پاداش امید بست و نیکوکاری پیشه کرد و شوق بهشت در دلش جای گرفت و شبانه راه پیمود.
ـ خوشبخت آن کسی است که ازدیگری پند گیرد و به کار بندد.
ـ پیامبر خدا(ص) : خوشبخت کسی است که سرای باقی را که نعمتش پایدار است بر سرای فانی که عذابش بی پایان است برگزیند و ازآنچه در اختیار
دارد برای سرایی که بدانجای رود پیش فرستد , قـبل از آن که آنها را برای کسی گذارد که وی با انفاق آن خوشبخت می شود, ولی خوداو با گرد
آوردن آن (داراییها اکنون)بدبخت شده است .
ـ امام صادق (ع) : خوشبخت کسی است که در نفس خود فراغتی یابد و به کار اصلاح آن پردازد.
ـ امام علی (ع) : خوشبخت کسی است که در طاعت (خدا) اخلاص داشته باشد.
ـ خوشبخت کسی است که به آنچه از دست رفته بی اعتنا باشد.
ـ پیامبر خدا(ص) به امیر المؤمنین (ع) فرمود : خوشبخت حقیقی کسی است که تو را دوست بدارد و اطاعتت کند.
ـ امام علی (ع) : سر لوحه آدم خوشبخت ستایش (مردمان) از اوست .
ـ امام صادق (ع) : کسی که عالم نباشد سزاوار نیست که خوشبخت شمرده شود.
ـ امـام علی (ع) : از خدا بترسید ای بندگان خدا! همچون خدا ترس خردمندی که تفکر دل او رابه خود مشغول کرده است از گذرگاه دنیا با سرافرازی
گذشته و توشه آخرت را با خوشبختی پیش فرستاده است .
ـ از خداوند مقام شهیدان و همزیستی با خوشبختان و همدمی با پیامبران را مسالت داریم .

آنچه موجب خوشبختی گردد.

ـ امام علی (ع) : به علم عمل کنید , تا خوشبخت شوید.
ـ فاصله زیادی است میان آسایش و تن پروری و رسیدن به خوشبختی .
ـ با دانشمندان همنشینی کن , تا خوشبخت شوی .
ـ از طریق ایمان است که به قله خوشبختی و اوج شادمانی می توان بالا رفت .
ـ خوشبختی , در پایبندی به حق است .
ـ شیرینی خوشبختی درک نشود , مگر آن گاه که تلخی بدبختی چشیده شود.
ـ هرکه نفس خود رامحاسبه کند , خوشبخت شود.
ـ هرکه نفس خود را در راه اصلاح آن به رنج افکند , خوشبخت شود و هرکه آن را بالذتهایش واگذارد , بدبخت گردد و (از درگاه حق) دور شود.
ـ سه چیز است که هرکس رعایت کند خوشبخت شود : هرگاه نعمتی به تو رسید خدا را سپاس گوی , هرگاه روزیت دیر رسید از خدا آمرزش
بخواه و هرگاه سختی به تو رسید جمله ((لا حول و لا قوة الا باللّه)) را زیاد بگو.

عوامل خوشبختی و بدبختی .

ـ امـام عـلـی (ع) : خوشبختان به سبب ایمان محفوظ ماندند و بدبختان بر اثر عصیان خوارشدند , پـس از رویـارویی حجت بر آنان به وسیله بیان , چه
این که بیرق حق و راه هدایت برای آنان هویدا شده بود.
ـ هیچ مردی جز با طاعت خدای سبحان خوشبخت نشود و هیچ مردی جز با معصیت خدابدبخت نگردد.
ـ هـیـچ کس جز با برپاداشتن حدود و احکام خدا خوشبخت نشود و احدی جز با فرو گذاشتن آنها بدبخت نگردد.
ـ در نامه خود به مالک اشتر نوشته است : (امیر المؤمنین) مالک را به پرهیزگاری و ترس ازخدا و برگزیدن طاعت او و پیروی از فرایض و مستحبات
خدا که در کتاب خود به آنها امرفرموده است , فـرمان می دهد , فرایض و مستحباتی که هیچ کس جز با انجام آنها خوشبخت نمی شودو هیچ کس جز با
انکار و فرو گذاشتن آنها بدبخت نمی گردد.

آنچه از خوشبختی شمرده می شود (1).

ـ امام علی (ع) : خالی بودن دل از کینه و حسادت از خوشبختی بنده است .

ـ توفیق داشتن برای انجام کارهای نیک از خوشبختی است .

ـ پیامبر خدا(ص) : از خوشبختی فرزندآدم است : در خواست خیر از خداوند و خشنودی به قضای خدا و از بدبختی فرزند آدم است این که در کارهایش از خدا طلب خیر نکند و به قضای خدا خشنود نباشد.

ـ امام علی (ع) : بخشندگی , یکی از دو سعادت است .

ـ توفیق از خوشبختی است و حذلان (عدم توفیق و یاری خداوند) از بدبختی است .

ـ کتمان (و راز داری) گوشه ای ازسعادت است .

ـ پیامبر خدا(ص) : یکی از خوشبختیهای مرد , کمی ریش اوست .

ـ از امام صادق (ع) سؤال شد : آیا کمی ریش مرد از خوشبختی اوست ؟ ((8))

حضرت فرمود : دراین امر چه خوشبختی است ؟

خوشبختی آن است که فکین او در تسبیح خدا سبک باشد.

آنچه از خوشبختی به شمار است (2).

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : از خوشبختی مردمسلمان این است که فرزندش شبیه او باشد و زنی زیبا و متدین , مرکبی راهوار و مسکنی وسیع داشته باشد.
ـ امام صادق (ع) : سه چیز از خوشبختی است : همسر سازگار , فرزند نیکوکار , و درآمدی که روز هنگام , آن را به دست آورد و شب نزد خانواده اش برگردد.
ـ امـام سـجـاد(ع) : از سـعـادت آدمـی اسـت کـه مـحـل کـسـب و کارش در شهر خودش باشد وهمنشینانش مردمان صالح باشند و فرزندی داشته باشد
که کمک او باشد.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : چهار چیز از خوشبختی مرد است : همنشینان شایسته , فرزندنیکوکار , زن سازگار و این که محل کسب او در شهر خودش
باشد.
ـ از خوشبختی مرد داشتن فرزند صالح است .
ـ امام صادق (ع) : از خوشبختی مرد آن است که شکل و شمایل و خلق و خوی فرزندش شبیه خود او باشد.
ـ خوشبخت است مردی که نمیرد تا جانشین خود را ببیند.
ـ امـام عـلـی (ع) : از خوشبختی مرد این است که کارهایش برای کسی باشد که از وی سپاسگزاری کند و نیکیش به کسی باشد که ناسپاسی او نکند.

نشانه خوشبختی .

ـ امام علی (ع) : ادامه یافتن عبادت ,دلیل دست یافتن به خوشبختی است .
ـ نشانه های سعادتمندی , اخلاص داشتن در عمل است .
ـ رسیدن به خوشبختی با شتافتن به انجام کارهای خیر و اعمال شایسته میسر است .
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـرگـاه کسی استحقاق دوستی خداوند و خوشبختی را بیابد , مرگ در بـرابـرچـشـمان او آید و آرزو پشت سرش رود و هرگاه مستحق دوستی شیطان و بدبختی شود , آرزونصب العین او گردد و مرگ پشت سرش قرار گیرد.

خوشبختی حقیقی .

ـ امـام عـلـی (ع) : خـوشـبـختی حقیقی این است که کار انسان به خوشبختی بینجامد و بدبختی حقیقی این است که کار آدمی به بدبختی ختم شود.

ـ در هـنـگـام عـرضه اعمال بر خدای سبحان است , که خوشبختی حقیقی از بدبختی حقیقی باز شناخته می شود.

ـ خوشبختی انسان , در قناعت و خرسندی است .

ـ خوشبختی مرد , در دینداری و کاربرای آخرت است .

خوشبخت ترین مردم .

ـ امـام عـلی (ع) : خوشبخت ترین مردم ,کسی است که لذت گذرا را به خاطر لذت ماندگار ترک کند.
ـ پیامبر خدا(ص) : خوشبخت ترین مردم ,کسی است که با مردمان بزرگوار درآمیزد.
ـ امام علی (ع) : خوشبخت ترین مردم , کسی است که نفس او متقاضی طاعت خدا باشد.
ـ خـوشبخت ترین مردم در دنیا , کسی است که از آنچه می داند برایش زیان آوراست دوری کند و بدبخت ترین آنان کسی است , که از هوای نفس
خود پیروی کند.
ـ خوشبخت ترین مردم , کسی است که خردمند و مؤمن باشد.
ـ خوشبخت ترین مردم , کسی است که فضل و مقام مارا بشناسد و به وسیله ما به خدا نزدیک شود و در دوسـتـی مـا یـکدل و مخلص باشد و به آنچه ما
بدان فرا خواندیم عمل کند و از آنچه مانهی کردیم دست بردارد چنین کسی از ماست و در سرای ماندگاری (بهشت) باماست .
ـ خوشبخت ترین مردم در دنیا , کسی است که دنیا را وانهد و خوشبخت ترین آنان درآخرت کسی است که برای آخرت کار کند.
ـ اگر دوست داری که با دانش خود خوشبخت ترین مردم باشی , به آن عمل کن .
ـ خوشبخت ترین مردم , کسی است که بیش از همه پارسایی داشته باشد.
ـ چقدر خوشبخت است , کسی که خنکای یقین به دلش رسیده باشد.
ـ بالاترین خوشبختی , استواری دین است .

در خوشبختی مرد همین بس که .

ـ امام علی (ع) : مرد را سعادت همین بس ,که در امور دینی ودنیوی مورد اعتماد باشد.
ـ در خوشبختی مرد همین بس , که از آنچه رفتنی است دل برکند و به آنچه ماندنی است دل بندد .

کمال خوشبختی .

ـ امام علی (ع) : هرگاه تصمیم ودوراندیشی قرین هم شوند , خوشبختی کامل شود.
ـ کوشش در راه اصلاح توده مردم , از کمال خوشبختی است .
ـ امام صادق (ع) : نه هر کس آهنگ کاری کند بتواند آن را انجام دهد و نه هرکه بر انجام کاری توانا بـاشد , توفیق آن را یابد و نه هر که توفیق یابد آن
را درست انجام دهد بلکه هرگاه نیت و توانایی و توفیق و درست از عهده برآمدن فراهم آیند , آن گاه است که خوشبختی کامل می گردد.
ـ چـنـیـن نـیـسـت کـه هـرکـس چـیـزی بخواهد توانایی دست یافتن به آن را داشته باشد و نه هـرکس توانایی رسیدن به چیزی را داشته باشد , توفیق آن
را یابد و نه هر که توفیق یابد , از عهده آن درست برآید بلکه هرگاه خواستن و توانستن و توفیق و درست از عهده بر آمدن فراهم آیند ,آن گاه است که
خوشبختی تحقق می یابد.
ـ چـنین نیست که هر کس بخواهد به مردم خوبی کند , بکند و نه هرکس به این کار رغبت داشته باشد , توانایی آن را داشته باشد و نه هر کس بدان توانا
باشد , توفیق آن را یابد بلکه هرگاه خداوند بـر بـنده منت نهد , رغبت به نیکی کردن و توانایی بر انجام آن و اذن و توفیق را برایش فراهم آورد در ایـن
هـنـگـام اسـت کـه خوشبختی و کرامت برای طالب (شخصی که می خواهد نیکی کند) و مطلوب (شخصی که موردنیکی است) کامل گردد.

مسافرت .

منافع مسافرت .

ـ پیامبر خدا(ص) : مسافرت کنید , تا تندرست مانید و جهاد کنید تا غنیمت به دست آورید.
ـ مسافرت کنید , تا تندرست مانید و روزی کسب کنید.
ـ مسافرت کنید , تا سالم بمانید وغنیمت به دست آورید.
ـ مسافرت کنید , تا تندرست مانید و بجنگید تا غنیمت به دست آورید.

مسافرت و خستگی .

قرآن .

((وچـون گـذشـتـنـد به جوان خود گفت : غذایمان رابیاور که از این سفرمان خستگی (بسیار) دیدیم)).

ـ پیامبر خدا(ص) : مسافرت کردن بخشی از عذاب است و هرگاه فردی از شما سفرش را به پایان رساند زود نزد خانواده خود رود.

ـ مـسـافرت بخشی از عذاب است , که انسان در آن از غذا و آب و خواب خود می افتد , پس هرگاه فردی از شمابه هدف خود از مسافرت دست یافت
, زود برگردد.

ـ امام علی (ع) : سفر کردن یکی از دو عذاب است .

انتخاب همسفر.

ـ پیامبر خدا(ص) : نخست همسفر انتخاب کن , بعد قدم در راه گذار.

ـ امـام عـلـی (ع) : پـیش از مسافرت , از همسفر جویا شو و پیش از (خرید) خانه , ببین همسایه ات کیست .

آداب مسافرت (1).

ـ امام علی (ع) : بر شما باد به دوشیزه هر چند در خانه مانده باشد و پیمودن راه اصلی هر چندپیچ و خم داشته باشد , و سکونت در شهر هرچند ستم
کند.
ـ امام صادق (ع) : مسافرت خود را باصدقه دادن آغاز کن و هرگاه خواستی بیرون برو , زیرا(با صدقه دادن) سلامت سفرت را می خری .
ـ لقمان در مقام اندرز به فرزندش می گوید : فرزندم ! با شمشیر و پای افزار و دستار و چادر(خیمه) و مشک آب و نخ و سوزن و درفش
خود مسافرت کن و داروهایی که به کار تو وهمراهانت می آید , با خود بردار و با همسفرانت توافق و سازگاری نشان ده , مگر آن جا که پای
معصیت خدا در میان باشد.

آداب مسافرت (2).

ـ امام صادق (ع) : لقمان به فرزندش گفت :هرگاه با عده ای همسفر شدی , در کارهای مربوط به خـودت و آنـهـا بـا ایشان زیاد مشورت کن ودر
روی آنان تبسم زیاد داشته باش در زاد و توشه ات نـسـبـت بـه آنـان بـخـشنده باش , اگر تو رادعوت کردند قبول کن و اگر از تو کمک خواستند
کـمـکـشـان کـن و در سه چیز از آنان برتر باش :خاموشی , کثرت نماز و بخشندگی در مرکب یا دارایی و یا توشه ای که همراه داری .
اگـر در امر حقی از تو شهادت خواستند شهادت بده و اگر از تو مشورت و نظر خواستند , باتمام تـوان اندیشه ات را برای آنان به کارگیر اگر
همسفرانت راه افتادند , تو نیز با آنان راه بیفت و اگر دیدی کار می کنند , تو نیز با آنان مشغول کار شو , اگر صدقه و قرضی دادند تو نیز باآنان
همراهی کن و از کسی که سنش از تو بیشتر است حرف شنوی داشته باش .
هـر گـاه اتـراق کـردی پـیش از آن که بنشینی دو رکعت نماز بگزار و هرگاه کوچ کردی نیزدو رکعت نماز بخوان و آن گاه با سرزمینی که در آن فرود
آمده ای خداحافظی کن و بر آن ومردمش درود فرست , زیرا هر سرزمینی را ساکنانی از فرشتگان است .

آداب مسافرت (3).

ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه سه نفر همسفرشدند , از میان خود یک نفر را به سالاری انتخاب کنند.
ـ هر گاه سه نفر همسفر شدید , باید یکی از شما امام (جماعت) شما شود آن که قرائتش بهترباشد , به امامت سزاوارتر است .
ـ هـر گـاه سـه نـفـر هـمـسـفـر شدند آن که قرائتش بهتر است گر چه سنش کمتر باشد , باید امامت (نماز) را به عهده گیرد وقتی امام آنها شد سالارشان
نیز هموست .

آداب مسافرت (4).

ـ امام علی (ع) : با کسی همسفر نشو که برای تو برخود برتری نبیند , آنچنان که تو برای او برخویش برتری بینی .
ـ امـام صـادق (ع) در پـاسـخ بـه سـؤال شـهـاب بـن عـبـدربـه از بـخشش به برادران در هنگام مـسـافرت فرمود : ای شهاب , این کار را مکن , زیرا اگر تو گشاده دستی کنی و آنها نیز (از روی نـاچـاری)گـشـاده دسـتی کنند , به آنان احجاف کرده باشی و اگر خود داری کنند, آنان را خوار وخجلت زده کرده باشی پس با افراد هم سطح خودت هم سفر شو.

آداب مسافرت (5).

ـ در حضور پیامبر(ص) از مردی سخن به میان آمد و گفته شد : او آدم خوبی است عرض کردند : ای رسول خدا! آن مرد همسفر حج مابود هرگاه در منزلی فرود می آمدیم پیوسته زبانش به ذکر لا الـه الا اللّه گـویا بود تا آن که کوچ می کردیم و در بین راه نیز همواره ذکر خدا می گفت تا دوباره اتـراق مـی کـردیـم پـیـامـبـر(ص) فـرمـود : پـس چـه کسی شترش را علوفه می داد و غذایش را درست می کرد؟
عرض کردند : همه ما حضرت فرمود : همه شما از او بهترید.
ـ منقول است که پیامبر خدا(ص) در سفری به اصحاب خود دستور داد گوسفندی ذبح کنندیکی از آن ها گفت : من ذبح می کنم دیگری گفت : من پوست می کنم , سومی گفت : من گوشتش را ریـز می کنم , چهارمی گفت : من آن را می پزم رسول خدا(ص) فرمود : من هم برای شما هیزم جمع
می کنم !.
اصـحـاب عـرض کـردنـد : نـبـایـد بـه زحمت افتید , پدران و مادرانمان فدایت ! , مابه جای شما کـارمـی کـنیم ! پیامبر فرمود : می دانم که شما به جای
من کار می کنید , اما خدای عزوجل خوش ندارد که بنده اش با عده ای از دوستان و همسفران خود باشد و گوشه ای بنشیند و کار نکند پس , آن حضرت برخاست و شروع به جمع آوری هیزم کرد.
ـ سرور مردم کسی است که در سفر خدمتگزار آنان باشد.

آداب مسافرت (6).

ـ امـام صـادق (ع) : حق مسافر آن است که اگر بیمار شد , برادرانش سه روز برای او اقامت و اتراق کنند.
ـ مفضل بن عمر (در برگشت از سفر) چون بر امام صادق (ع) وارد شد , حضرت پرسید : چه کسی هـمـسـفر تو بود؟
عرض کردم : مردی از برادرانم فرمود : پس چه شد؟
عرض کردم : ازوقتی وارد مـدیـنـه شـده ام نـمـی دانم جایش کجاست حضرت فرمود : مگر نمی دانی که هر کس چهل گام بامؤمنی همسفر شود ,
خداوند در روز قیامت راجع به او از وی می پرسد؟
.

آداب سفر (7).

ـ امام علی (ع) : پیامبر(ص) هرگاه از سفربر می گشت , دو رکعت نماز می خواند.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هر گاه یکی از شما به سفر رفت , در بازگشت حتی اگر شده یک قطعه سنگ برای خانواده اش هدیه وتحفه بیاورد.

مردانگی در سفر.

ـ امـام عـلـی (ع) : مـردانگی در سفر عبارت است از : بخشیدن از رهتوشه خود به همراهان , کمی نـاسازگاری با همسفران و بسیار به یادخدای
عزوجل بودن در هر فراز و نشیب وهر فرود آمدن و برخاستن و نشستنی .
ـ پـیـامبر خدا(ص) درباره مردانگی در سفر فرمود : مردانگی در سفر عبارت است از :بخشیدن از زاد و توشه خود به همراهان و خوش اخلاقی و شوخی کردن , به شرط آن که معصیت خدا نباشد.
ـ امام صادق (ع): مردانگی درسفرعبارت است از : رهتوشه زیاد و خوب و بخشش آن به همسفرانت و کـتـمـان اسـرار آنان بعد از جدا شدن از آنها
و زیادی شوخی در غیر آنچه که به خشم آورد خدای عزوجل را.
ـ مـردانـگـی در سـفـر عـبـارت اسـت از : بـخشیدن از رهتوشه خود به همراهان , شوخی کردن بـه گـونـه ای کـه خـشـم خـدا راهمراه نداشته باشد ,
کمی مخالفت و ناسازگاری باهمسفران و ترک بدگویی از همراهان بعد از جدا شدن از آنان .

سفرهای نهی شده .

ـ امام علی (ع) : انسان نباید به سفری رود , که می ترسد در آن به دین و نمازش لطمه ای وارد آید.

ـ محمدبن مسلم از امام صادق (ع) درباره حکم مردی پرسید که در سفر جنب می شود و(برای غسل کردن) چیزی جز برف یا یخ نمی یابد حضرت فرمود : در این جا موضوع ضرورت در میان است او نباید بار دیگر به چنین جایی که به دین او لطمه می زند سفر کند.

گردش .

ـ امـام رضـا(ع) : به یکی از گردشگاههای خود رفتم خدمتکاران فراموش کردند نمک بردارند از این رو برای ما گوسفندی ذبح کردند.
ـ عـمـروبـن حریث خدمت امام صادق (ع) که در منزل (و تفریحگاه) برادر خود عبداللّه بن محمد تـشـریف داشت , رسید و عرض کرد : فدایت شوم
! چه شده که به این جا آمده اید؟
حضرت فرمود : برای گردش .

سفر آخرت .

ـ امـام باقر(ع) : ابوذر(ره) در کنار کعبه به پا خاست و گفت : من جندب بن سکن هستم مردم او را در میان گرفتند ابوذر گفت : اگر یکی از شما بخواهد به سفری رود , توشه ای که به کارش آید بـا خـود بـر می دارد پس آیا برای سفرآخرت نمی خواهید توشه ای بردارید که به کارتان آید؟
مردی برخاست و گفت : ما را راهنمایی کن ابوذر گفت : یک روز بسیار گرم را برای روزرستاخیز روزه بگیر و برای کارهای بزرگ و دشوار (در روز قیامت) حجی بگزار و برای وحشت قبر در دل شب تار دو رکـعـت نـمـاز بـخـوان سـخن نیکی که برزبان آری وگفتار زشتی که از آن لب فرو بندی , یا صدقه ای که به بینوایی دهی شاید که تو بینوا را از آن روز دشوار(قیامت) رهایی دهد.
دنـیـا را دو درم قرار ده : درمی برای خرجی خانوده ات و درمی برای آخرتت سومین درم زیانبار و بی فایده است , پس در پی کسب آن مرو.
دنـیـا را دو جـمـلـه دان : جمله ای در طلب حلال و جمله ای برای آخرتت سومین جمله زیانبارو بی فایده است در پی آن مرو آن گاه گفت : اندوه روزی که بدان نمی رسم مرا کشت .
ـ امام علی (ع) : هرکه به فکر دوری راه باشد , خود را آماده کند.
ـ رسـول خـدا(ص) در میان ما به خطبه ایستاد و فرمود : ای مردم ! شما در سرای آرامش هستید , شما بر مرکب سفر سوارید, حرکتتان شتابان است
, پس برای سفر دور و دراز خود را آماده کنید.
ـ آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت مقصد!.

فرومایگان .

ویژگی فرومایگان .

ـ امام رضا(ع) در پاسخ به این پرسش که فرومایه کیست ؟
فرمود : کسی که چیزی داشته باشد و آن چیز او را از خدا باز دارد.
ـ امـام عـلـی (ع) : از فـرومـایه حذر کنید , زیرا فرومایه کسی است که از خدای عزوجل نمی ترسد پیامبرکشان و دشمنان ما در میان همین جماعتند.
ـ امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال از فرومایه فرمود : کسی که شراب می خورد و طنبورمی زند.

ریاست فرومایگان .

ـ امام علی (ع) : هرگاه فرومایگان سروری یابند تیرهای امید به سنگ خورد.
ـ از بین رفتن دولتها , نتیجه به کارگرفتن فرومایگان است .
ـ نبود رؤسا بهتر از ریاست کردن فرومایگان است .

آمیزش با فرومایگان .

ـ امام صادق (ع) : زنهار از آمیزش با فرومایه , زیرا که از فرومایه هیچ خیری بر نمی خیزد.
ـ امام علی (ع) : همنشینی با فرومایگان , دلها را سخت بیمار می کند.
ـ کشمکش با فرومایگان , بزرگان را بدنام می کند.
صدوق رضوان اللّه علیه در ((من لایحضره الفقیه)) بعد از نقل این فرمایش امام (ع) که :((زنهار از آمیزش با فرومایه , زیرا که از فرومایه هیچ
خیری بر نمی خیزد)) , می نویسد : درباره معنای فرومایه اخبار گوناگونی آمده است : در بعضی روایات فرومایه به کسی اطلاق شده که طنبور بزند ,
در بعضی دیگر به کسی که اگر به او خوبی کنی خوشحال نشود و اگر بدی کنی ناراحت نگردد و نیز به کسی اطلاق شده که به ناحق و بدون شایستگی
ادعای امامت و پیشوایی کند همه اینها اوصاف و ویژگیهای فرومایه است و هرکس یکی یا همه آنهارا داشته باشد بایداز آمیزش و همنشینی با او دوری
کرد.

سبكسرى .

برحذر داشتن از سبکسری .

ـ امام علی (ع) : زنهار از سبکسری که آن رفیقان را می رماند.
ـ سبکسری , کلید ناسزا گویی است .
ـ سبکسری , شر به بار می آورد.
ـ سبکسری را رهان کن , زیرا که آن مایه عیب و ننگ آدمی است .
ـ حربه جهل , سبکسری است .
ـ سبکسری (مایه) گناه و جنایت است .
ـ در نـکوهش بصریان بعد از جنگ جمل , می فرماید : سرزمین شما به آب نزدیک است و ازآسمان دور سبک مغزید و سست اندیش .
ـ در نـامه ای به بصریان , می نویسد : اگر تباهکاریها و امور مهلک و اندیشه های سست ومنحرفانه شـمـا را به مخالفت و دشمنی با من برانگیزد , اینک
من آماده سوار شدن بر اسبان خویشم و جهاز شترانم را بسته ام (و آماده نبرد با شما هستم).
ـ رفتار نابخردانه تو به فرا دستت حماقتی مهلک است , رفتار سفاهت آمیز تو با فرودستت جهالتی ننگ آور است , برخوردسفاهت آمیز تو با کسی که هم
مرتبه توست همچون منقار زدن دو خروس و افـتادن دو سگ به جان یکدیگر است , که از هم جدا نشوند مگر هر دو زخمی یا شکست خورده و رسـوا
شـده و ایـن نه کار حکیمان است و نه روش خردمندان چه بسا که طرف مقابلت در برابر تو بردباری نشان دهد و بدین سان از تو وزینتر و محترمتر باشد و تو از او سبکتر و نکوهیده تر.
ـ امـام هـادی (ع) : حـق کـش بردبار بابردباری خود حق کشی اش را می پوشاند و محق نابردبار با ناشکیبی خود نور حقش را خاموش می کند.
ـ لـقـمـان (ع) , در اندرز به فرزند خود , می فرماید : فرزندم ! پند و موعظه برای آدم سبکسرهمان اندازه سخت است , که بالا رفتن از بلندی برای
پیرمرد سالخورده .

معنای سبکسری .

قرآن .
((و کیست که ابراهیم روی برتابد, مگر کسی که سبکسر باشد وی را در این دنیا برگزیده ایم و در آخرت از شایستگان است)).
ـ از امـام حسن (ع) سؤال شد : سبکسری چیست ؟
فرمود : دنباله روی از فرومایگان و همنشینی با گمراهان .
ـ امـام بـاقر(ع) , درباره آیه ((و داراییهای خودرا به سفیهان ندهید)) , فرمود : هر کسی که شراب می خورد سفیه است .
ـ امام صادق (ع) : سبکسری خوی پستی است , آدم سفیه به زیر دست خود زور می گوید ودر برابر بالا دست خود زبون است .
ـ عـبـداللّه بـن سـنـان : پـدرم در حـضـور مـن از امـام صـادق (ع) راجع به آیه ((وچون به قوت خـویـش رسـیـد)) سـؤال کـرد , حضرت فرمود :
منظور احتلام است مگر آن که سبکسر یا ناتوان بـاشـدپـدرم پـرسـیـد : سـبـکـسر کیست ؟
فرمود : کسی که کالای یک درهمی را به چند درهم می خردپرسید : ناتوان کیست ؟
فرمود : ابله .

شیوه برخورد با آدم سبکسر.

ـ امام علی (ع) : ستوه آورترین زمان برای مرد حکیم زمانی است که مخاطبش فردی سفیه باشد.
ـ هرکه با رفتار زشت سفیهانه تو رابه خشم آورد , تو نیز با عمل زیبای بردباری او را به خشم آر.
ـ امام صادق (ع) : با بی اعتنایی به سفیه و ندادن جواب او باوی مقابله کن تا مردم جانب تورا بگیرند , زیرا کسی که جواب سفیه را بدهدو مقابله به
مثل کند هیزم بر آتش نهاده باشد.
ـ امام علی (ع) : کسی که سفیهی راسرزنش کند , خود را در معرض ناسزاگویی قرار دهد.
ـ سبکسر را جز تلخی سخن , به راه نمی آورد.

بردباری در برابر سفیه .

ـ امام علی (ع) : بردباری , پوزه بند سفیه است .
ـ هـرگـاه در بـرابـر سـفیه بردباری ورزی ,او را غمزده کنی پس با بردباری در برابر او بر غم وی بیفزای .
ـ بابردباری در برابر سفیه یاوران (تو) علیه او زیاد می شوند.
ـ در برابر سفیه بردباری کن تا یاوران تو علیه او زیاد شود.
ـ امام صادق (ع) : کسانی که بیش از هرکس سزاوارند آرزومند بردباری مردم باشند , سفیهانند که نیاز دارند از سبکسری آنان چشمپوشی شود.
ـ امام علی (ع) : از سبکسر هرگز نتوان انتقام گرفت , مگر با بردباری در برابر او.

ساقی گری .

فضیلت ساقی گری .

ـ امام باقر(ع) : خدای تبارک و تعالی خنک کردن جگر تفته را دوست دارد هرکه جگر تشنه حیوان یا جز آن را سیراب کند خداونداو را در روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست در سایه عرش خود در آورد.
ـ امـام صـادق (ع) : بـهترین صدقه خنک کردن جگر تفته است هرکه جگر تفته حیوانی یا جزآن را سیراب کند خدای عزوجل او را , در آن روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست , سایه دهد)).
ـ پیامبر خدا(ص) : سیراب کردن جگر تشنه اجر و ثواب دارد.

ثواب آب دادن به مؤمن .

ـ پیامبر خدا(ص) : اگر مرد به همسر خود آب بنوشاند , ماجور است .
ـ امام باقر(ع) : هرکه به تشنه کامی آب بنوشاند خداوند او را از شراب سر به مهر بهشتی بنوشاند.
ـ امـام صادق (ع) : هرکه در جایی که آب یافت می شود آب بنوشاند مانند کسی است که بنده ای را آزاد کـند و هرکه در جایی که آب یافت نمی شود
آب بنوشاند , مانند کسی است که یک نفر را زنده کند , و هرکه یک نفر را زنده کند چنان است که همه مردم را زنده کرده باشد.
ـ امام سجاد(ع) : هرکه مؤمن تشنه ای را آب دهد خداوند او را از شراب سر به مهر بهشتی بنوشاند.
ـ امـام بـاقـر(ع) : نـخـسـتـیـن چیزی که در روز قیامت به آن رسیدگی می شود (ثواب) صدقه آب (دادن به تشنه) است .
ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه گناهانت زیاد شد پشت سر هم آب (به تشنگان) بنوشان .

آنچه بر ساقی سزاوار است .

ـ پيامبر خدا(ص) : ساقی گروه بايد آخر از همه آب بنوشد.
ـ مهتر گروه خدمتگزار آنهاست و ساقی آنها آخر از همه آب می نوشد.

مستی .

هر مستی آوری حرام است .

ـ پیامبر خدا(ص) : از هر چه مستی آورد پرهیز کنید , زیرا هر مستی آوری حرام است .
ـ امام باقر(ع) : هر چه زیادش مستی آورد , کم آن نیز حرام است .
ـ پیامبر خدا(ص) : هر نوشیدنی مست کننده ای , حرام است .
ـ هر مسکری , حرام است .

انواع مست کننده ها.

قرآن .
((به جان تو سوگند که آنها در مستی خویش سرگشته اند)).
ـ امام علی (ع) : مستی چهار گونه است : مستی شراب , مستی ثروت , مستی خواب و مستی حکومت .
ـ سزاوار است که خردمند از مستی ثروت و مستی قدرت و مستی دانش ومستی ستایش و مستی جوانی پرهیز کند , زیرا هر یک از این مستیها بادهای
پلیدی دارد که عقل را می رباید و وقار را از بین می برد.
ـ پیامبر خدا(ص) : ای پسر مسعود! ازمستی گناه حذر کن , زیرا گناه نیز همچون شراب مستی می آورد و بلکه مستی آن شدیدتراست خدای تعالی می
فرماید : ((کرانند , گنگانند , کورانند , پس آنان بر نمی گردند)).
ـ امام علی (ع) : از مستی ثروت به خدا پناه برید , که مستی آن دیر از سر می پرد.
ـ مستی غفلت و غرور , دیرتر از مستی انواع خمرها از سر می پرد.
ـ امام صادق (ع) , درباره آیه ((در حال مستی به نماز نزدیک مشوید)) , فرمود : منظور مستی خواب است .
ـ امام علی (ع) : هر که از روی نادانی ستیزه بسیار کند , کور دلی او از دریافت حق پایدار ماند و هر که از راه حق منحرف شود خوبی در نظرش بد و بدی در نظرش خوب آید و از مستی گمراهی , مست شود.
ـ در خطبه ای که طی آن به بیان پیشامدهای آینده می پردازد , می فرماید : آن , زمانی خواهدبود که نه از شراب بلکه از نعمت و خوش گذرانی مست
می شوید.
ـ گویی به سختی مرگ و سرگیجه مستی , گرفتار شده اید.
ـ در توصیف فریب خوردگان (دنیا), می فرماید : مستی مرگ و حسرت آنچه از دست رفته ,آنان را فرا گرفت .
ـ پس , ای شنونده ! از مستی خود به هوش آی و از خواب غفلتت بیدار شو و از شتابت بکاه ودرباره آنچه به زبان پیامبر امی (ص) به تو گفته شده و
چاره و گریزی از آن نیست , به دقت بیندیش .

پاورقی ها

1- در غـرر الـحـکـم , حـدیـث 2385 آمـده اسـت : ((درشتی را با نرمی درهم آمیز و هرجا نرمی سازگارتر باشد , نرمی نشان بده)).
2- سجیل : معرب سنگ و گل است کلوخ , یا کلوخی که در آن ریزه های سنگ باشد ـ م .
3- شارح غرر می نویسد : یعنی چنان که مطلب کسی را بر آوردن راحتی است از برای او , همچنان او را به مهربانی و همواری جواب گفتن و
از خودنومید کردن راحتی است از برای او که از زحمت و تعب سعی و انتظار فارغ می شود در لسان العرب در شرح این ضرب المثل عربی که : السراح من الـنـجاح می گوید : یعنی هرگاه نتوانی نیاز کسی را برآوری او را جواب کن زیرا این کار به منزله کمک کردن به اوست ـ م .
4- ر ک به همه حدیث .
5- 4 8 اقرع : ماری که بر اثر شدت زهرش موهای سرش ریخته باشد ـ م .
6- در نهج البلاغه به جای احبائهم عبارت ((احیائهم زندگانشان)) آمده است ـ م .
7- در مجمع البحرین ذیل این حدیث می گوید : یعنی آنچه را که فرا خور حال او نیست می خرد و می پوشد و می خورد.
8- ظـاهرا مراد سؤال کننده این حدیث مروی از پیامبر(ص) است که : ((از خوشبختی مرد سبکی موی چهره اوست)) و امام می فرماید : این حدیث مجهول است .

اشاره

مسکن .
وسعت مسکن .
پرهیز دادن از ساختن بیش از نیاز.
فروش خانه .
خودداری از اسکان مؤمن .
جنگ افزار.
اسلحه و جنگ افزار.
ثواب ساختن اسلحه .
اسلحه و خیر.
شمشیرهای پنجگانه .
نهی از فروش اسلحه به دشمنان دین .
سلطان .
آمیزش با سلطان ستمگر.
خضوع در برابر سلطان ستمگر.
فضیلت سلطان دادگر.
حدیثهای ساختگی در وجوب اطاعت از سلطان .
ثواب کسی که سلطان ستمگر رابه تقوا فرمان دهد.
ترغیب به گرامی داشتن سلطان خدایی .
سلطان (متفرقه).
اسلام .
اسلام رنگ خداست .
اسلام آیین برتر است و آیینی برتر از آن نیست .
اسلام مایه صلح مسلمانان است .
اسلام روشنترین راههاست .
اسلام نفوذ ناپذیرترین دژهاست .
اسلام پیش از خود را نادیده می گیرد.
مسلمان کیست ؟ .
مسلمانان کیانند؟ .
بهترین مسلمانی .
پایه های اسلام .
فشرده اسلام .
پایه های اسلام .
بنیاد اسلام .

معنای اسلام (1).
معنای اسلام (2).
اسلام و تسلیم .
آنچه با اسلام ناسازگار است .
غربت اسلام .
تحریف اسلام .
کسی که مسلمان نیست .
اسلام (متفرقه).
سلام کردن .
تحیت مسلمانان .
سلام پیش از کلام .
رواج دادن سلام .
پیشدستی کردن در سلام .
سلام کردن هنگام وارد شدن به خانه .
جواب سلام واجب است .
آداب سلام کردن .
کسانی که نباید به آنان سلام کرد.
آداب خداحافظی .
سلام اجازه .
تسلیم .
معنای تسلیم .
سیما و سیره .
سیما و سیره نیکو.
گوش سپردن .
ارزش گوشهای شنوا.
شنواترین گوشها.
گوش ناشنوا.
میوه گوش .
خوب شنیدن .
بد شنیدن .
وظایف گوش .
نامها.
انتخاب نامهای نیکو.
ترغیب به نامگذاری به نامهای پیامبران و ائمه (ع).
تغییر دادن نامهای زشت .
نامهای خدا.

بسم اللّه الرحمن الرحيم .
تفسير نامهاى خدا.
اسم اعظم خدا.
سنت .
ترغيب به پايبندى به سنت .
روايات در باب عمل به كتاب و سنت .
طبقه بندى سنت .
سزاى كسى كه سنتى بگذارد.
سزاى كسى كه براى خودش سنتى بگذارد.
نهى از شكستن سنت پسنديده .
سنت خدا.
سنت پيامبر.
سنت آيين حنيف .
سنت پيشينيان .
شب زنده دارى .
شب زنده داريهاى بى حاصل !.
كارهاى سزامند شب زنده دارى .
تشويق به احياى اين شبها.
سرور.
معناى سرورى .
اسباب سرورى .
آنچه مانع سرورى مى شود.
سياست .
حسن سياست .
سؤ تدبير.
بهترين سياست .
راس سياست .
زيور سياست .
سياست نفس .
نهى از افكندن كار امروز به فردا.
بازار.
نكوهش بازار.
اندرز امام على (ع) به بازاريان .
مسواك زدن .
تشويق به مسواك زدن .
سفارش جبرئيل (ع) به مسواك زدن .

فواید مسواک زدن .
آداب مسواک زدن .
استحباب مسواک زدن در سحرگاه .
جوانی .
تربیت نوجوانان .
آموختن در جوانی .
جوان و ترک تحصیل علم .
ارزش جوان عابد.
ارزشی کسی که جوانیش رادر طاعت خدا گذراند.
معنای فتی .
شبهه .
وجوب درنگ در هنگام پیش آمدن شبهه .
وجوب فروگذاشتن شبهات .
شاخه های شبهه .
مانند سازی و تقلید.
درخت .
درختکاری .
قطع درخت .
شجاعت .
تفسیر شجاعت .
عوامل شجاعت زا.
شجاعترین مردم .
آفت شجاعت .
شجاعت (متفرقه).
تنگ چشمی .
تفسیر تنگ چشمی و تنگ چشم .
تنگ چشم ترین مردم .
بـــدی .
معیار خوب و بد.
بدترین مردم .
بدترین خلایق .
بدترین افراد مردم .
بدترین مسلمانان .
بدتر از بد.
بالاتر از هر بدی .
بدترین خویها.

کلیدهای بدیها.
بدترین امور.
مجمع بدیها.
بدی در نهاد انسان است .
بدی (متفرقه).
شریعت .
شریعت و طریقت .
وحدت شرایع دین .
تفسیر شرایع دین .
فلسفه شرایع و احکام .
بزرگی .
بزرگ .
برترین بزرگی .
بزرگی مؤمن .
شرک .
برحذر داشتن از شرک .
آموزش دادن شرک .
کمترین مرتبه شرک .
کمک گرفتن از مشرکان .
اقامت در دیار مشرکان .
شرک پنهان (1).
شرک پنهان (2).
شرک پنهان (3).
مشارکت .
آنچه مسلمانان در آن باهم شریکند.
حق شفعه یا حق تقدم در شراکت .
شریک شایسته .
شرکای انسان .
سیری ناپذیری .
نکوهش سیری ناپذیری .
سیری ناپذیری ریشه همه بدیهاست .
پیامد سیری ناپذیری .
ریشه خصلت سیری ناپذیری .
علاج سیری ناپذیری .
شیطان .
درس گرفتن از رفتار خداوند با ابلیس .

پناه بردن به خدا از شیطان .
دشمنی شیطان با انسان .
هشدار نسبت به گمراه سازیهای شیطان .
نهی از پیروی شیطان .
شیطان پرستان .
تاکید شیطان بر گمراه کردن انسان .
راست در آمدن گمان ابلیس .
علت سلطه یافتن شیطان بر انسان .
نیرنگ شیطان .
گمراه سازیهای شیطان .
آنچه از شیطان نگه می دارد.
سلطه شیطان بر دوستانش .
آنچه شیطان را مسلط می کند.
آنچه شیطان را دور می کند.
اندرزهای شیطان .
شریک شیطان .
سپاهیان ابلیس .
شیونهای ابلیس .
شعر.
= تفسیر آیاتی که در نکوهش شاعران آمده است .
شعر جهاد زبانی است .
شعر ستوده .
نخستین کسی که شعر گفت .
قویترین شاعران .
برخی اشعار منسوب به امام علی (ع).
شعار.
شعار مسلمانان در قیامت .
شفاعت و میانجیگری (1) در دنیا.
میانجیگری .
شفاعت و میانجیگری (2) در آخرت .
حقیقت شفاعت .
شرایط شفاعت (1).
شرایط شفاعت (2).
مقام ستوده .
شفاعت پیامبر در روز قیامت .
محرومان از شفاعت .

کمترین سپاسگزاری .
شاکرترین مردمان .
سجده شکر.
سپاسگزاری (2) سپاسگزاری از مردم .
تشویق به سپاسگزاری از نیکوکار.
معنای سپاسگزاری .
کسی که از مردم تشکر نکند از خدا تشکر نمی کند.
مؤمن ناسپاسی می شود.
بستن راه نیکوکاری .
آن که ناسپاسی می کند.
سپاسگزاری (3) سپاسگزاری خدای سبحان .
پروردگار ما آمرزنده و سپاسگزار است .
شک .
افتخار به شک نکردن در حق .
عوامل به وجود آمدن شک .
آثار شک .
آنچه شک را می زداید.
شک و یقین .
شک و تردید.
شاخه های شک .
برخورد امام با کسی که در قرآن شک داشت .
شکایت .
شکایت از خدا.
شکایت به خدا.
شهادت (1) در مسائل قضایی .
شهادت عادلانه .
ترغیب به شهادت دادن .
نهی از خودداری از شهادت دادن .
کتمان شهادت .
برگشت از شهادت .
شهادت دروغ .
کسانی که شهادتشان پذیرفته است .
کسانی که شهادتشان پذیرفته نیست .
فلسفه لزوم چهار شاهد در زنا.
آداب شهادت دادن .
شهادت به شهادت .

گرامی داشتن شهود.
شهادت (2) کشته شدن در راه خدا.
فضیلت شهادت .
مقدر شدن شهادت و مرگ .
عشق به شهادت .
شوق به شهادت .
کرامت شهادت .
شهادت و پاک شدن گناهان .
زنده بودن شهید.
عدم گرفتاری شهید در قبر.
آرزوی شهید.
مرگ بهتر از خواری است .
ثواب شهادت طلبی .
نقش نیت در شهادت .
نخستین شهید اسلام .
آنچه حکم شهادت دارد(1).
آنچه حکم شهادت دارد(2).
آنچه حکم شهادت دارد(3).
برترین شهیدان .
ثواب مجروح در راه خدا.
شهیدان اهل بیت .
شهرت .
شهرت ستوده .
شهرت نکوهیده .
نکوهش شهرت لباس و شهرت عبادت .
بیم از شهرت نباید موجب ترک برخی کارها شود.
مشورت .
تشویق به مشورت .
حکمت مشورت .
استخاره پیش از مشورت .
کسانی که شایسته مشورت نیستند.
افراد شایسته مشورت (1).
افراد شایسته مشورت (2).
افراد شایسته مشورت (3).
مشورت با دشمنان .
حدود مشورت .

آنچه شایسته مشورت است .
تشویق به راهنمایی کردن مشورت کننده .
پرهیز از خیانت در مشورت .
مشورت در امر امامت .
امامت و مشورت .
مشیت .
فرق میان مشیت و اراده .
ترغیب به مستثنی کردن مشیت خدا.
پیری .
پیری و موی سپید.
نخستین کسی که مویش سپید شد.
احترام نهادن به سالخوردگان .
شیعه .
مقام شیعه .
ویژگیهای شیعه (1).
ویژگیهای شیعه (2).
ویژگیهای شیعه (3).
آنکه شیعه نیست (1).
آنکه شیعه نیست (2).
شیعه و کمک به برادران .
انواع شیعه .
نهی شیعیان از غلو.
رفتار زیبنده شیعه در برخورد با مردم .
مقام شیعه در قیامت .
ادعای تشیع .
صبح .
آنچه در پاسخ ((چگونه صبح کردی ؟))گفته شده است .
آنچه در شروع صبح سزاوار و ناسزاواراست .
ویژگی مؤمن در شروع صبح .
دعای صبحگاه .
صبر.
فضیلت صبر.
صبر و رسیدن به مقامات بلند.
صبر و ایمان .
صبر و پیروزی .
صبر و ظفر.

ثواب آدم صابر.
همسر داود در بهشت .
صبر اندک .
معنای صبر.
اقسام صبر.
صبر نیکو.
نشانه صابر.
صبر شیعیان اهل بیت .
پیامدهای بیتابی کردن (1).
پیامدهای بیتابی کردن (2).
پیامدهای بیتابی کردن (3).
صبر در هنگام محنتها و چاره اندیشی درباره آنها.
آنچه صبر می آورد.
واداشتن خود به صبر.
شعبه های صبر.
صبر خواستن از خدا.
همنشینی .
تندرستی .
راستی (1).
راستی (2).
راستی و ایمان .
راستگو.
راستگویی .
راست ترین سخنان .
راستگوییهای نابجا.
لسان صدق یا نام نیک .
صدیق .
صدیقان .
دوست .
شناخت فرد از طریق دوستان او.
همانندی نفوس .
گرایش انسان به همگنان خود.
همنشین بد.
افراد شایسته دوستی .
یاران شایسته .
پرهیز از همنشینی با بدان .

یاران ناشایسته (1).
یاران ناشایسته (2).
پرهیز از همنشینی با احمق .
معرفی دوستان و دشمنان .
عوامل برهم زننده دوستی .
آنچه از شمار دوستان می کاهد.
آنچه بر شمار دوستان می افزاید.
مرزهای دوستی .
پیش از آزمودن افرادنباید به آنها اعتماد کرد.
راه آزمودن دوست .
بهترین یاران .
حق همنشین .
دوستان چند طبقه اند.
دوستان انسان .

مسكن .

وسعت مسکن .

قرآن .

((و مسکن هایی که بدانها دلخوش هستید)).

ـ پیامبر خدا(ص) : از خوشبختیهای مرد مسلمان , داشتن مسکن وسیع است .

ـ امام باقر(ع) : یکی از تیره روزیها تنگی منزل است .

پرهیز دادن از ساختن بیش از نیاز.

ـ مـردی خانه ای ساخت و از امام حسین (ع) دعوت کرد که داخل آن شود
حضرت وقتی وارد خانه شد و به آن نگاه کردفرمود : خانه خودت را
ویران کردی و خانه دیگری را آباد ساختی کسی که در زمین است تو را
فریفت و آن که در آسمان است با تو دشمن شد.
ـ انـس : رسـول خـدا(ص) چشمش به خانه گنبدی بلندی افتاد و درباره
صاحب آن سؤال کرد , عـرض شد : از فلان انصاری است آن مرد آمد و به
پیامبر سلام کرد , اما رسول خدا به او بی اعتنایی نمود آن مرد نزداصحاب
پیامبر از این رفتار حضرت گله کرد , اصحاب گفتند : علتش این است کـه
رسـول خـدا(ص) خـانـه گـنـبـدی تو را دیده است پس , آن مرد انصاری ,
خانه را ویران و با خـاک یـکسان کرد و این خبر به پیامبر(ص) رسید (
حضرت فرمود :) بدانید که هر ساختمانی وبال صاحب آن است مگر آنچه
که گریزی از آن نباشد.
ـ امام صادق (ع) : هر بنایی که بیش از نیاز باشد , در روز قیامت وبال
گردن صاحب اوست .
ـ امـام عـلـی (ع) : از کـنـار خـانه مردی گذشت که آن را از آجر ساخته
بود , پرسید : این خانه از کـیـست ؟
عرض شد : از فلان فریب خورده (دنیا) , بعد از کنار خانه دیگری گذشت
که صاحب او نیز آن را از آجر ساخته بود , فرمود : این هم فریب خورده
دیگری است .
ـ امام صادق (ع) : هر که بنایی بیش از نیاز سکونتش بسازد , در روز
قیامت مکلف به حمل آن شود.
ـ امام علی (ع) : ای مردم (مسلمان)! از خدا بترسید , زیرا بسا کسی که
امید و آرزویی دارد و به آن نـمـی رسـد و بـنـایـی می سازد و در آن
سکونت
نمی کند و مالی گرد می آورد وبزودی آن را رها می کند (و می رود).
ـ یـکـی از رنـجـهـا این است که انسان چیزی را فراهم آورد که نمی خورد
و بنایی بسازدکه در آن سـکـونـت نـمی کند و سپس به جانب خدای تعالی
می
رود در حالی که نه مالی باخود می برد و نه ساختمانی منتقل می کند!.
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : کسی که برای خودنمایی و شهرت ساختمانی بسازد
در روزقیامت آن را بر پـشـت خود تا هفت زمین حمل می کند و سپس به
صورت طوقی از آتش فروزان در گردن او در مـی آیـد و آن گـاه در آتـش
پرت می شود عرض کردیم : ای رسول خدا! چگونه برای خودنمایی و

شهرت می سازد؟
فرمود : اضافه بر نیاز و کفایتش یابرای فخر فروشی می سازد.

فروش خانه .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر که خانه ای بفروشد و با پول آن خانه ای مانند آن نخرد ,مالش برکت نمی یابد .

ـ هـر یـک از شما منزلی یا ملکی بفروشد بداند که پول آن سزاوار برکت نیست , مگراین که صرف خرید همانند آن شود.

خودداری از اسکان مؤمن .

ـ امـام صـادق (ع) : هر که خانه ای داشته باشد و مؤمنی نیازمند سکونت در آن باشد واو آن را از او دریـغ دارد , خـدای عـزوجـل فـرماید : فرشتگان
من ! بنده ام از سکونت دادن بنده ام در دنیا بخل ورزید به عزت خودم سوگند که هرگز در بهشت من سکونت نکند.

جنگ افزار.

اسلحه و جنگ افزار.

قرآن .
((خـدا بـرای شـمـا از چـیـزهـایـی که آفریده سایه ها پدید آورد و در کوهها برایتان غارها ساخت وجـامـه هایی که شما را از گرما حفظ می کند و جامه هایی که در جنگ نگهدار شماست اینچنین نعمتهایش را بر شما تمام می کند باشد که تسلیم فرمان او باشید)).
((و بـه او سـاخـتـن زره بـرای شـمـا را آمـوخـتـیـم تا شما را به هنگام جنگیدنتان حفظ کند آیا شماسپاسگزار هستید؟
)).
((داود را از سـوی خـود فضیلتی دادیم که : ای کوهها و ای پرندگان , با او هم آواز شوید و آهن را برایش نرم کردیم که زرههای بلند بساز و در بافتن زره اندازه ها را نگه دار و کارهای شایسته کنید که من به آنچه می کنید بینایم)).
((مـا پـیـامبرانمان را با دلیلهای روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافعی برای مردم هست فرو فرستادیم , تا خدابداند چه کسی , به نادیده , او و پیامبرانش را یاری می کند , زیرا خدا توانا و پیروزمند است
)).

ثواب ساختن اسلحه .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : خدای عزوجل به سبب یک تیر سه نفر را به بهشت
می برد : سازنده آن که از ساختنش نیت خیر داشته باشد ,پرتاب کننده آن
و
کسی که آن تیر را به دست او بدهد.

اسلحه و خیر.

قرآن .
((کافران دوست دارند که شما از سلاحهای خود غافل شوید)).
ـ امام علی (ع) : شمشیر شکافنده است و دین شکاف گیرنده , زیرا دین به خوبی فرمان می دهد و شمشیر از بدی باز می دارد خدای تعالی می فرماید
:((و در قصاص برای شما زندگی است)).
ـ پیامبر خدا(ص) : شمشیرها رداهای مجاهدینند.
ـ امـام صـادق (ع) : خدای عزوجل رسول خدارا ده سال مامور تبلیغ زبانی اسلام به مردم کرد , اما آنـهـا از پذیرفتن آن امتناع ورزیدندتا آن که فرمان جنگ به او داد بنابر این , خیر در شمشیر و در زیر شمشیر است وهمچنان که در آغاز چنین بود دوباره نیز چنین خواهد شد.
ـ پیامبر خدا(ص) : خیر در شمشیر است , خیر با شمشیر است , خیر به شمشیر است .
ـ خـیـر تـمـامـا در شـمـشیر و زیر سایه شمشیر است و مردم را چیزی جز شمشیر درست نکند و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخند.
ـ بهشت زیر سایه های شمشیرهاست .
ـ امام علی (ع) : در اولین خطبه ای که بعد از خلافتش ایراد کرد , می فرماید : خداونداین امت را با دو دارو درمان کرد : تازیانه و شمشیر , که امام
و پیشوا نیز در آن دو ارفاق و گذشت نمی کند.
ـ بـه هـنـگـام کشته شدن محمد بن ابی بکر , فرمود : خدا رحمت کند محمد را , نوجوان بود من تصمیم داشتم مرقال ((1)) هاشم بن عتبه را والی مصر
کنم به خدا قسم اگر او والی آن جا می شد , میدان را برای پسر عاص و دار و دسته او خالی نمی گذاشت و جز شمشیربه دست کشته نمی شد.
ـ اگر به دینی جز اسلام پناه برید , کافران با شما بجنگند , آن گاه نه جبرئیل شما را یاری کند نه میکائیل و نه مهاجران و نه انصار ,مگر پیکار با شمشیر
تا آن که خداوند میان شما داوری کند.
ـ رهیدگان از شمشیر , شمارشان پایدارتر و فرزندانش بیشتر شود ((2)) .
ـ پیامبر خدا(ص) : گواه بودن شمشیر , کافی است .
ـ هر که شمشیر خود را در راه خدا از نیام بر کشد , بیگمان با خدا بیعت کرده باشد.

شمشیرهای پنجگانه .

ـ امام باقر(ع) : خداوند محمد(ص) را با پنج شمشیر فرستاد : سه تای آنها همیشه آخته اند و غلاف نـشـونـد , تا آن گاه که جنگ , آلات و ادوات خود
را به زمین گذارد ویک شمشیر که نگهداشته مـی شـود و شمشیر دیگر که در غلاف است و بر کشیدنش به عهده غیر ماست اما حکمش با ماست آن سـه
شمشیر آخته عبارتند از : شمشیری برمشرکان عرب شمشیر بر اهل ذمه و شمشیر سوم بر مشرکان غیر عرب و آن شمشیری که باید نگهداشت , شمشیری است بر اهل بغی (شورشگران علیه حـکـومـت اسـلام) و تـاویـل و شـمـشـیـر غـلاف شـده شـمشیری است که به وسیله آن قصاص انجام می
گیرد بر کشیدن این شمشیر از نیام در اختیار اولیای مقتول است و حکمش دراختیار ما.

نوشته های روی قبضه شمشیر رسول خدا (ص).

ـ امام علی (ع) : اسلحه رسول خدا را برداشتم , دیدم به قبضه شمشیر آن حضرت سه جمله آویخته اسـت : بـه کسی که از تو بریده است بپیوند , به
کسی که به تو بدی کرده است خوبی کن و حق را بگو هر چند به زیان خودت باشد.

ـ امام باقر(ع) : بر فلز نوک غلاف شمشیر رسول خدا(ص) این جملات دیده شد :سرکش ترین مردم بر خداوند سه کسند : کسی که غیر قاتل خود را
بکشد , یا غیر ضارب خود را بزند , یا حادثه آفرینی (قاتلی) را پناه دهد خداوند از چنین کسی نه فریضه ای می پذیرد و نه مستحبی , و هر که خود را به کسی که وابسته او نیست نسبت (وابستگی)دهد به آنچه خداوند بر رسولش نازل کرده کافر شده باشد.

ـ در غـلاف شـمـشـیـر رسول خدا(ص) مکتوبی سر به مهر یافت شد , آن را گشودند دیدند نوشته است : از جمله سرکش ترین مردمان برخدا عبارتند
از : کسی که غیر قاتل خود را بکشد و کسی که غـیـر ضارب خود را بزند وکسی که حادثه ای بیافریند (قتلی مرتکب شود) یا حادثه آفرینی (قاتلی) را
پـنـاه دهـدلـعـنـت خـدا و فـرشتگان وهمه مردم بر چنین کسی باد , خداوند

از او هیچ فریضه ومـسـتحبی را نمی پذیرد , و هر که خود را به غیر
مولایش نسبت دهد به آنچه برمحمد(ص) نازل گشته کافر شده است .
ـ رقـعـه شمشیر در قبضه شمشیر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام یافت شد ایـن رقـعـه کـه در دسـته شمشیر رسول خدا(ص) نیز
بود چنین است :((به نام خداوند بخشنده مـهربان به یاری خدا , به یاری خدا , به یاری خدا , ای شاهنشاه ازلی وابدی که زوال نگیرد و تغیر نپذیرد از
تو مسالت دارم مرا از گزند هر که بخواهد آسیبی رساندم نگه داری)).

نهی از فروش اسلحه به دشمنان دین .

ـ پیـامبر خدا(ص) , در سفارش به علی (ع) می فرماید : ای علی ! از این امت ده تن به خدای بزرگ کافر باشند : و کسی که به اهل حرب (دشمنان
در حال جنگ بامسلمانان) سلاح بفروشد.
ـ امـام صـادق (ع) , دربـاره فـروش اسـلـحه به دو گروه از اهل باطل که در حال جنگ بایکدیگر هـسـتـند , سؤال شد فرمود : چیزهایی که آنان را حفاظ و پوشش می دهد , مانندزره و پای افزار و امثال اینها به آنها بفروش .
ـ امام باقر(ع) , در پاسخ به سؤال هند سراج درباره فروش اسلحه به شامیان , فرمود :به سوی آنان اسـلـحه حمل کن و به آنها بفروش , زیرا خداوند
به وسیله آنان دشمن ما وشما ـ یعنی رومیها ـ را دفـع می کند , اما اگر بین ما جنگ بود به طرف آنها اسلحه حمل نکن , زیرا هر که برای دشمن ما جنگ
افزاری حمل کند که از آن علیه ما کمک بگیرد ,مشرک است .
ـ امام صادق (ع) : جنگ افزار خود را به تبهکار مده , که تو را نابود می کند.

سلطان .

آمیزش با سلطان ستمگر.

قرآن .
((قدرت من از دست من برفت)).
ـ پیامبر خدا(ص) : زنهار از آمیزش باسلطان , که آن دین را می برد , و زنهار ازکمک کردن به او , زیرا شما کارهای او را نمی پسندید.
ـ هر که ملازمت سلطان اختیار کند به فتنه و گمراهی افتد , و هر چه به سلطان نزدیکترگردد از خدا دورتر شود.
ـ زنهار از درگاه و حواشی سلطان , زیراکه نزدیکترین شما به درگاه و حواشی سلطان دورترین شماست از خدای عزوجل , وهر که سلطانی را بر
خدای عزوجل برگزیند , خداوند پارسایی را از او ببرد و او راسرگشته وحیران گرداند.
ـ امام علی (ع) : ملازم و ندیم سلطان ,همچون کسی است که بر شیر سوار باشد , مردم به موقعیت او غبطه می خورند در حالی که خودش بهتر می
داند در چه وضعیتی (خطرناک) قرار دارد.
ـ از سلطان دوری کن تا از نیرنگهای شیطان ایمن مانی .

خضوع در برابر سلطان ستمگر.

ـ پـيامبر خدا(ص) : هر كه به خاطر نيازى در برابر سلطان ستمگرى خود را خفيف كند , همدم او در آتش باشد.
ـ هـر كـه به طمع چيزى , سلطان ستمگرى را مدح كند و خود را در برابر او خوار وخفيف سازد , همنشين او در آتش خواهد بود.
ـ امـام صادق (ع) : هر مؤمنى در برابرصاحب قدرتى يا كسى كه مخالف دين اوست , به قصد دست يافتن به چيزى از دنياى او, فروتنى و خضوع كند , خداوند او را بى نام و نشان گرداند , و براى اين كـار بـر او خـشـم گيرد , و او را به خودش واگذارد , و اگرهم بر چيزى از دنياى او دست يابد و اندكى از آن به دستش افتد , خداوند بركت را از آن ببرد.

فضیلت سلطان دادگر.

ـ پیامبر خدا(ص) : سلطان دادگر فروتن ,سایه خدا و نیزه او در زمین است .
ـ سلطان سایه خدا در زمین است , ناتوان به او پناه می برد و ستمدیده به وسیله اویاری می شود.
ـ سلطان سایه خدا در زمین است , پس هر که با او از در فریب درآید گمراه شود و هر که خیرخواه او باشد هدایت شود.
ـ فـرمـانـروای دادگر سایه و نیزه خدادر روی زمین است , پس هر که او را درباره امور خودش و امـوربندگان خدا راهنمایی کند خداوند وی را در زیر سایه خود درآورد , و هر که درباره امور او و بندگان خدا به اوخیانت کند , روز قیامت خداوند یاریش نرساند.
ـ امام علی (ع) : فرمانروایان , پاسداران احکام خدا در زمین اویند.

حدیثهای ساختگی در وجوب اطاعت از سلطان .

ـ پیامبر خدا(ص) : اطاعت از سلطان واجب است و هر کس از سلطان فرمان نبرد ازخدای عزوجل فـرمـان نـبـرده و داخل در نهی او شده است , زیرا خدای عزوجل می فرماید:((و با دستهای خود خویشتن را به هلاکت میفکنید)).

ـ امـام کاظم (ع) : ای جماعت شیعه ! با ترک اطاعت از سلطانتان خود را به خواری نیندازید , اگر عادل بود بقای او را از خداوند بخواهید واگر ستمگر بود از خداوند بخواهید او رااصلاح گرداند.

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند جل جلاله می فرماید : خود را به ناسزاگویی از شاهان سرگرم نکنید به درگاه من توبه کنید تا دلهای آنها را به شما مهربان کنم .

ـ امـام صـادق (ع) : هر که متعرض سلطان ستمگری شود و از او به وی آسیب وگزندی برسد , در برابر آن گزند ماجور نخواهد بود وصبر در برابر آن گزند نیز به وی روزی نخواهد شد.

ـ پیامبر خدا(ص) : به سلطان ناسزا نگویید , زیرا او سایه خدا در زمین اوست .

ثواب کسی که سلطان ستمگر رابه تقوا فرمان دهد.

ـ امـام بـاقـر(ع) : هـر کـه نزد سلطان ستمگربرود واو را به تقوای خدا فرمان دهد و (از عذاب او) بترساندش و اندرزش دهد ,ثوابش همانند ثواب (
عبادت) جن و انس و این عملش به اندازه اعمال آنها باشد.

ترغیب به گرامی داشتن سلطان خدایی .

قرآن .
((گفت : بزودی بازوی تو را به برادرت قوی می کنیم و برایتان سلطانی (حجتی) قرار می دهیم , که به سبب نشانه هایی که شما را داده ایم به
شما دست نخواهند یافت شما و پیروانتان پیروز خواهیدبود)).
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که سلطان خدا را در دنیا گرامی دارد , خداوند در روز قیامت گرامیش بدارد و هر که به سلطان خدا در دنیا بی حرمتی کند خداوند در روز قیامت به اوبی احترامی نماید.
ـ هر که نزد سلطان خدا رود تا او را خوار گرداند , خداوند در روز قیامت افزون برعذابی که برایش اندوخته است , او را خوارنیز بگرداند.
ـ امام علی (ع) : همانا سلطان خدا(حکومت و رهبری دین حق) مایه نگهداری و سامان یافتن کار شماست , پس بیدرنگ و با میل واختیار او را اطاعت کنید سوگند به خدا که یا این کار را می کنید یا خداوند سلطان اسلام (حکومت حقه اسلامی) را از شما می گیرد و دیگر هرگز آن را به شما
منتقل نمی کند , تا به دست دیگری سپرده شود.

سلطان (متفرقه).

ـ امام علی (ع) : هر گاه سلطان (حکومت) دگرگون شود زمانه نیز دیگرگون شود.
ـ امام صادق (ع) : خدای عزوجل به یکی از پیامبران خود وحی فرمود نزد این گردنکش برو و به او بـگو که من تو را برای خونریزی و غارتگری اموال به کارنگماشته ام , بلکه تو را روی کار آورده ام تا نـگـذاری صـدای سـتـمـدیـدگـان بـه درگـاه من بلندشود , زیرا من از ستمی که به آنها شود نمی گذرم هرچند کافر باشند.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : سه چیزند که مادر بلاهای کمر شکنند : [از جمله] فرمانروایی که اگر به او نیکی کنی سپاسگزار نباشد و اگر به او بدی کنی نبخشد و.

اسلام .

اسلام .

قرآن .
((همانا دین در نزد خدا اسلام است , و اهل کتاب راه خلاف نرفتند , مگر از آن پس که به حقانیت آن دیـن آگـاه شـدند و نیز از روی حسد و هر که به آیات خدا کفر ورزد خدا به سرعت به حسابها خواهدرسید)).
((و هر که دینی جز اسلام اختیار کند هرگز از او پذیرفته نشود و او در آخرت از زیانکاران است)).
ـ امـام علی (ع) : این اسلام دین خداست که برای خودش برگزیده و آن را زیر نظرخویش پرورده است .
ـ در تـوصـیـف پیامبر(ص) , می فرماید :خداوند او را با دلیلی بسنده و اندرزی شفابخش و دعوتی جـبـران کـنـنـده فرستاد , به وسیله او شریعتها(و
قوانین الهی) ناشناخته مانده را آشکار ساخت و بـدعتهای نادرست را نابود کرد و احکام قطعی را بیان نمود پس هر که دینی جز اسلام اختیار کند بـدبـخـتـیـش مـحقق است و دستگیره اش گسیخته و به سردرآمدنش سخت و فرجامش اندوه طولانی و عذاب شدید است .
ـ هیچ شرافتی , بالاتر از اسلام نیست .
ـ بیرون اسلام درخشنده است و درونش نیکو و شگفت انگیز.

اسلام رنگ خداست .

قرآن .
((ایـن رنـگ خـداسـت و رنـگ چـه کسی از رنگ خدا نیکوتر است و ما پرستندگان او هستیم)) ((بـه یـکـتـاپـرستی روی به دین آور فطرتی است که
خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خداتغییری نیست دین پاک و پایدار این است ولی بیشتر مردم نمی دانند)).
ـ امام صادق (ع) , درباره آیه ((این رنگ خداست)) , فرمود : منظور از رنگ , اسلام است .
ـ امام باقر(ع) یا امام صادق (ع) , نیزدرباره همین آیه , فرمود : رنگ , همان اسلام است .
ـ امـام صـادق (ع) , نـیز در باره همین آیه , فرمود : خداوند مؤمنان را , در (زمان گرفتن) میثاق , رنگ ولایت زد.

اسلام آيين برتر است و آيينى برتر از آن نيست .

قرآن .
((او كـسى است كه پيامبر خود را با هدايت و دين حق فرستاد , تا او را بر همه دينها پيروز گرداند ,هرچند مشركان را خوش نيايد)).
ـ پيامبر خدا(ص) : اسلام برتر است و آيينى برتر از آن نيست .
ـ اسلام برتر است و آيينى بالا دست آن نيست .
ـ اسلام گسترش مى يابد و كاستى نمى گيرد.
ـ امـام عـلى (ع) : همانا اين اسلام دين خداست كه براى خود برگزيد و آن را زير نظر خود پرورد و بـهترين آفريدگانش رامامورتبليغ آن كرد و ستونهايش را بر پايه محبت خويش قرار داد و با عزت آن , اديان ديگررا خوار كرد و با بلند كردن آن , آيينهاى ديگررا فرود آورد.
ـ پيامبر خدا(ص) : هيچ خانه و خيمه اى درروى زمين نمى ماند مگر اين كه خداوند كلمه اسلام را بـا عـزت بـخـشيدن به عزيز و خواركردن ذليل , وارد آنها مى كند , يا خداوند صاحبان آن خانه ها وخيمه ها را عزت مى بخشد و آنان را از اهل كلمه اسلام قرار مى دهد و يا با خفت و خوارى در برابر آن گردن مى نهند.

اسلام مایه صلح مسلمانان است .

ـ امام علی (ع) : سپاس و ستایش خدای را که شریعت اسلام را آشکار ساخت ودسترسی به آبشخورهای آن را برای کسی که بدان وارد شود ,
آسان گردانید و ارکان آن را در برابر کسی که بخواهد بر آن چیرگی یابد , استوار گردانید و آن را برای کسی که بدان چنگ زند , وسیله ای امن قرار
داد و برای کسی که به آن وارد شود مایه صلح وبرای کسی که به وسیله آن سخن گوید برهان و دلیل .
ـ خدای متعال اسلام را اختصاصا به شماداد و شما را برای آن گزینش کرد , زیرا که اسلام نام سلامت است و مجموعه کرامتها وبزرگواریها خدای
متعال راه آن را برگزید و دلایلش را آشکار ساخت در خزانه های خوبیها جز با کلیدهای آن باز نمی شود و تاریکیها جز با چراغهای آن زدوده نمی گردد.

اسلام روشنترین راههاست .

ـ امام علی (ع) : اسلام , روشنترین راههاست .
ـ خدای عزوجل اسلام را راهی قرار داد که نشانه های آن تابان و علایم راهیابیش درخشان است در اسلام دلها با هم الفت می گیرند و بر اساس آن
برادران با هم پیوندبرادری می بندند.
ـ در تـوصیف اسلام , می فرماید : اسلام روشنترین راهها و آشکارترین گذرگاههااست نشانه های راهیابی آن بلند و مرتفع است و شاهراههایش درخشان
و چراغهایش فروزان و روشنایی بخش .

اسلام نفوذ ناپذیرترین دژهاست .

ـ امـام علی (ع) : خداوند کارها را آغازید و آنچه خواست برای خود برگزید
و آنچه را دوست داشت گزینش کرد از جمله چیزهایی که دوست داشت
این بود که اسلام راپسندید و آن را از نام خویش مـشـتـق ساخت و آن را
به مردمی که دوستشان می داشت هدیه کرد سپس آن را شکافت و
شرایع (
راهـهـای ورود بـه آبـشخور) آن را برای کسی که بخواهد وارد آن شود
آسان و هموار گردانید و ارکانش را در برابر کسی که با آن بجنگد نیرومند
کرد , هیهات که کسی بتواند آن را ریشه کن کند .
ـ هیچ دژی نفوذ ناپذیرتر از اسلام نیست .
ـ در تـوصیف قرآن , می فرماید : آن را زداینده عطش دانشمندان و بهار
دلهای فقیهان و فرزانگان قـرار داد و ریـسمانی که گره و دستگیره اش
محکم
است و کوه بلندی که ستیغ آن تسخیر ناپذیر می باشد.

اسلام پیش از خود را نادیده می گیرد.

قرآن .
((به کافران بگوی که اگر دست بردارند گناهان گذشته آنها آمرزیده می شود و اگر باز گردند ,[بدانند که بر آنان نیز] سنت پیشینیان خواهد گذشت)).
ـ پیامبر خدا(ص) : اسلام آنچه را پیش از خود بوده نادیده می گیرد(گناهان پیش ازایمان آوردن به اسلام را می بخشد).
ـ هرگاه بنده مسلمان شود و نیکواسلامداری کند , خداوند تمام گناهانی را که قبلا مرتکب شده است بر او می بخشد و زان پس قصاص در کار است .
ـ مگر نمی دانی که اسلام آنچه را پیش ازخود بوده ویران می کند و هجرت آنچه را پیش از آن بوده ویران می کند و حج آنچه راپیش از آن بوده ویران می کند؟
.
ـ هر که اسلامش نیکو (و راستین) باشد , برای اعمالی که در جاهلیت کرده است بازخواست نشود و هرکه بد اسلامداری کند برای هر کاری که کرده
و می کند مؤاخذه می شود.

مسلمان کیست ؟ .

ـ پیامبر خدا(ص) : مسلمان , کسی است که مسلمانان از زبان و دست او آسوده باشند.
ـ مسلمان , برادر مسلمان است به او ستم نمی کند و ناسزایش نمی گوید.
ـ مـسلمان , برادر مسلمان است , به اوخیانت نمی کند , به او دروغ نمی گوید و او را تنها و بی یاور نمی گذارد.
ـ مسلمان , آینه مسلمان است .
ـ مسلمان , برادر مسلمان است , در کنارهم از آب و درخت استفاده می کنند و در برابر فتنه انگیز یاور همند.
ـ امـام صـادق (ع) : مـسلمان , کسی است که مردم از دست و زبان او آسوده باشند ومؤمن , کسی است که مردم او را امین مال وجان خود بدانند.

مسلمانان کیانند؟ .

ـ پیامبر خدا(ص) : مسلمانان , در برابردیگران متحدند , خونهایشان یکسان است و چنانچه کمترین فرد آنها به دشمن زنهاردهد بقیه باید آن را رعایت کنند.
ـ مسلمانان در برابر جز خود متحدند و نزدیکترین آنها به دورترینشان سودمی رساند و جنگ رفته به جنگ نرفته ((3)) و نیرومندبه ناتوان .
ـ مسلمانان , خونهایشان برابر است و در برابر بیگانه متحدند و همگی به زنهار دادن کمترین فرد خود پایبندند و دورترینشان به آنها سود می رساند.
ـ مسلمانان , برادر یکدیگرند , هیچ یک را بر دیگری برتری نیست مگر به تقوا.
ـ مسلمانان , همگی چون یک فردند که هر گاه یکی از اعضای پیکر او به درد آید ,دیگر اعضایش با آن همدردی کنند.

بهترین مسلمانی .

ـ امـام عـلـی (ع) : بـهـترین اسلام را آن مسلمانی دارد که هم و غمش برای آخرتش باشد و بیم و امیدش به یک اندازه باشد.
ـ پـیـامبر خدا(ص) : اسلام سه خانه است : پایین , بالا و بالاخانه خانه پایین همان اسلامی است که عـامـه مسلمانان وارد آن شده اند , به طوری که اگر
از هر یک از آنهاپپرسی گوید : من مسلمانم خانه بالا , برتری اعمال آنها بر یکدیگر است و بالاخانه جهاد در راه خداست و جز بهترین مسلمانان به آن دسترسی ندارند.
ـ امام علی (ع) : بیشترین حق و حرمت را آن مسلمانی دارد , که اسلامش نیکوترباشد.

پایه های اسلام .

ـ امام علی (ع) : پایه های اسلام هفت تاست : اولین آنها خرد است و صبر بر آن بناشده است , دومین پایه , آبروداری و راستگویی است , سومین پایه
, تلاوت قرآن چنان که هست (و بر پیامبر نازل شده است), چهارمین پایه , دوستی و دشمنی برای خداست , پنجمین پایه , حق آل محمد صلی اللّه
علیه وآله و شناخت ولایت آنهاست ,ششمین پایه , حق برادران و حمایت و دفاع از آنهاست و هفتمین پایه , نیکوهمسایه داری کردن با مردم است
.

فشرده اسلام .

ـ امـام عـلـی (ع) در سـفارشهای خود به محمدبن ابی بکر می فرماید : تو را به هفت چیز سفارش می کنم که جامع اسلامند : از خدابترس و در راه خدا از مردم ترس نداشته باش , بهترین سخن آن اسـت که عمل آن راتصدیق کند , در یک موضوع دو حکم مختلف صادر مکن که کار تو به تناقض مـی
کـشـد واز حـق مـنحرف می شوی , برای توده رعیت خود همان پسند که بر خود می پسندی وآنـچـه بـرای خود خوش نداری برای آنان نیز خوش مدار , اوضاع و احوال رعیتت را به سامان آر , بـرای رسـیدن به حق خود را به دل سختیها و مشکلات بزن و از سرزنش هیچ سرزنشگری بیم به خـود راه مـده , کـسی را که با تو مشورت می کند صادقانه راهنمایی کن و خود را برای مسلمانان نزدیک و دور سرمشق قرار ده .
ـ پـیـامبر خدا(ص) , در پاسخ به این پرسش که سخن فصل در باب اسلام چیست ,فرمود : بگو : به خدا ایمان آوردم و در این راه پایداری ورز.

پایه های اسلام .

ـ امـام بـاقـر(ع) : اسـلام بـر پنج ستون بنا شده است : برپا داشتن نماز , پرداخت زکات ,روزه ماه رمضان , حج بیت اللّه الحرام و ولایت ما خاندان .
ـ امـام صادق (ع) : پایه های اسلام سه تاست : نماز , زکات و ولایت , هیچ یک از این سه جز با آن دو دیگر , درست (وپذیرفته) نیست .
ـ امـام عـلـی (ع) : سـپـس بـر آن حـضرت ـ پیامبر(ع) ـ قرآن را نازل فرمود , قرآن نوری است که چراغهای آن خاموش نمی شود کان ایمان و کانون آن است , چشمه های دانش و دریاهای آن است , بستانهای عدالت و آبگیرهای آن است , سنگ بنای اسلام و بنیان آن است .
ـ براستی این اسلام دین خداست که آن را برای خود برگزید و زیر نظر خویش پروردش و بهترین آفریدگانش را برای آن گزینش نمود و تکیه گاههای
آن را برمحبت خویش برنهاد.
ـ در توصیف خاندان محمد(ص) می فرماید : آنان تکیه گاههای اسلام وپناهگاههای آن هستند.
ـ امام صادق (ع) , در پاسخ به این پرسش که تکیه گاههای اسلام چیست , فرمود : آری , شهادت به یگانگی خداوند و ایمان آوردن به رسول او(ص) و اقرار به آنچه او از نزد خداآورده و پرداخت زکات اموال و ولایتی که خداوند بدان فرمان داده است (یعنی)ولایت آل محمد.
ـ امـام عـلی (ع) : هیچ فردی از این امت به آل محمد(ص) قیاس نمی شود آنان بنیاددین و ستون یقین هستند.
ـ پـیامبر خدا(ص) : اسلام بر پنج پایه نهاده شده است : توحید و یگانه دانستن خداوند , برپاداشتن نماز , پرداخت زکات , روزه رمضان و حج .

بنیاد اسلام .

ـ پیامبر خدا(ص) : اسلام برهنه است پس پوشش آن حیاست و زیورش وفا و مردانگیش کار خوب و شایسته و ستونش ورع هر چیزی بنیادی دارد و
بنیاد اسلام محبت به ما اهل بیت است .
ـ اسـلام بـرهـنـه است و جامه آن تقواست , زیرپوشش هدایت است و بالاپوشش حیا ,اساسش ورع اسـت و کـمـالـش دینداری و میوه اش کار نیک , هر
چیزی بنیادی دارد وبنیاداسلام محبت به ما خاندان است .
ـ بنیاد اسلام , محبت به من و اهل بیت من است .
ـ امام رضا(ع) : امامت ریشه بالنده اسلام و شاخه بلند آن است .

معنای اسلام (1).

ـ امام صادق (ع) : اسلام به معنای اقرارظاهری (وزبانی) به همه طاعات و احکام الهی است پس هر کـه در ظـاهر به تمام طاعات اقرار کند , گرچه اعتقاد قلبی بدان نداشته باشد سزاوار نام اسلام و مـعـنـای آن مـی بـاشد و بایسته دوستی ظاهر است و شهادتش مجاز است و ارث می برد و هر چه
برای مسلمانان و بر مسلمانان است برای او و بر او نیز هست .
ـ به مردی شامی که سؤالاتی از آن حضرت پرسید و چون پاسخش را فرمود , عرض کرد : اکنون به خـداونـد اسلام آوردم , فرمود : نه , بلکه اکنون
به خدا ایمان آوردی , اسلام پیش از ایمان است به وسیله اسلام از یکدیگر ارث برند و با هم ازدواج کنند , اما به وسیله ایمان ثواب و پاداش برند.
ـ بـه وسـیـلـه اسلام خون اشخاص حفظمی شود و امانت ادا می گردد , و زناشویی حلال می شود , ولی ثواب در برابر ایمان داده می شود.

معنای اسلام (2).

ـ امام علی (ع) : اسلام را آن چنان وصف کنم که پیش از من هیچ کس چنان وصفی نکرده و پس از من نیز نخواهد کرد : اسلام همان تسلیم است و
تسلیم همان تصدیق وتصدیق همان یقین و یقین همان انجام وظیفه است و انجام وظیفه همان عمل است .
ـ اسلام همانا تسلیم است و تسلیم یقین ویقین , تصدیق و تصدیق , اقرار و اقرار , اداو ادا , عمل .
ـ نهایت اسلام , تسلیم است پایان تسلیم رسیدن به سرای پر نعمت (بهشت) است .
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : اسلام آن است که چهره ات را تسلیم خدای عزوجل کنی و شهادت دهی که معبودی جز اللّه نیست .
ـ اسلام آن است که دلت را تسلیم کنی ,و مسلمانان از دست و زبانت آسوده و درامان باشند.
ـ اسلام یعنی نیکویی اخلاق .

اسلام و تسلیم .

قرآن .
((بلکه همانان امروز تسلیم شوندگانند)).
ـ امام علی (ع) , هنگامی که چشمش به پرچمهای معاویه و سپاه شام افتاد ,فرمود : سوگند به آن کـه دانـه را شکافت و انسان را آفرید , آنان مسلمان
نشدند بلکه تسلیم شدند و کفر را در دلهایشان پـنـهـان کـردنـدو چـون یـارانی برای آن یافتند , دشمنی خود با ما را از سر گرفتند تنها نماز را ترک
نکردند.
ـ نیز درباره معاویه و دار و دسته او , می فرماید : سوگند به آن که دانه را شکافت وانسان را آفرید , آنـان اسلام نیاوردند , بلکه (ناچار) تسلیم شدند و
کفرشان را پنهان داشتند و هنگامی که برای آن یاورانی یافتند , آنچه را پنهان می کردند آشکار ساختند وآنچه را پوشانده بودند , نمایان کردند.
ـ در نامه ای به معاویه می نویسد :و مسلمان شما جز از روی کراهت و ناچاری اسلام نیاورد.

آنچه با اسلام ناسازگار است .

ـ امام علی (ع) : از خیانت دوری کنید , زیرا خیانت از اسلام بدور است .
ـ هر که بر ضد مسلمانی کمک کند , از اسلام بدور است .

غربت اسلام .

ـ پیامبر خدا(ص) : اسلام غریبانه آغاز شد , وبزودی , همچون ابتدای خود , غریب خواهد شد , پس خوشا به حال غریبان .
ـ امـام صـادق (ع) , در پـاسخ به این سؤال که معنای این جمله علی (ع) چیست که فرمود : اسلام غریبانه آغاز شد و بزودی همچون گذشته غریب خواهد شد , فرمود : دعوتگرما دعوت جدیدی را از سر خواهد گرفت همچنان که رسول خدا(ص) به آن دعوت کرد.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : اسلام غریبانه آغاز شد و بزودی غریب خواهد شد , پس خوشابه حال غریبان عرض کردند : ای رسول خدا! غریبان کیستند؟ فرمود : کسانی که وقتی مردم فاسدند آنان صالحند .

تحریف اسلام .

ـ امـام عـلـی (ع) , در خطبه ای که طی آن به فتنه و فساد و خونریزیهایی
که در آینده پیش می آید اشـاره می کند , می فرماید : در این هنگام باطل
در
مواضع خود جای گیرد و استوار شود مردم آن زمـان گـرگ بـاشـنـد
وفرمانروایانشان درنده و مردمان متوسط خورنده و فقیران مرده , راستی
بخشکد و
دروغ سرشار شود , مردم به زبان باهم دوستی کنند و در دل با هم دشمنی
ورزند , فسق و فجور باعث نسب شود و پاکدامنی مایه شگفتی باشد
واسلام
مانند پوستین وارونه پوشیده شود.

کسی که مسلمان نیست .

ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که روز خود راآغاز کند و به امور مسلمانان اهتمام نورزد , مسلمان نیست .
ـ هـر که صبح کند در حالی که به امور مسلمانان اهتمام ندارد , از آنان نیست وهر که فریاد کمک خواهی مردی را بشنود و به کمکش نشتابد , مسلمان
نیست .

اسلام (متفرقه).

ـ پیامبر خدا(ص) : اسلام , رام است و جز به کسی که رام است سواری نمی دهد.
ـ اسـلام , مـردان را گداخته وناب می گرداند , همچنان که آتش , ناخالصی آهن و طلا و نقره را پاک می کند.
ـ امـام عـلـی (ع) : همانا برای شما نشانه ای است , پس با نشانه خود راه را بیابید و اسلام را غایت و هدفی است , پس به آن غایت برسید.
ـ راس اسلام , امانتداری است راس نفاق خیانت است .
ـ ملاک اسلام , راستگویی است .
ـ پیامبر خدا(ص) , در پاسخ به این سؤال که : برترین اسلام چیست , فرمود : کسی که مسلمانان از زبان ودست او آسوده باشند.
ـ هـر آیـنـه گرههای اسلام یکی یکی گشوده خواهد شد و هرگاه گرهی باز شود مردم به گره بـعدی آن خواهند پرداخت ,اولین گرهی که باز می شود زیر پاگذاشتن داوری (عادلانه) است و آخرین آنها نماز.

سلام کردن .

تحیت مسلمانان .

قرآن .

((کسانی که ایمان آوردند و کار شایسته کردندبه بهشتهایی که نهرها در آنها جاری است برده شوند , به فرمان پروردگارشان در آن جا جاودانه بمانند و به سلام , یکدیگر را تحیت گویند)).

((در آن جا دعایشان این است : بار خدایا تومنزهی و به هنگام درود , سلام گویند و پایان دعایشان این است : سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است)).

ـ پیامبر خدا(ص) : سلام کردن , درود آیین ماست و امان عهد و زنهار ما.

ـ هر گاه به هم برخوردید با سلام کردن و دست دادن دیدار کنید و چون جدا شدید , باآمرزش خواهی از هم جدا شوید.

ـ یکی از موجبات مغفرت , سلام کردن و سخن نیکو گفتن است .

ـ بخیل ترین مردم , کسی است که در سلام کردن بخل ورزد.

ـ امام صادق (ع) : بخیل کسی است , که در سلام گفتن بخل ورزد.

سلام پیش از کلام .

ـ امام صادق (ع) : نخست سلام کنید , بعدسخن آغازید.
ـ امام صادق (ع) از پدران خود نقل می کنند که پیامبر خدا(ص) فرمود : هر که پیش از سلام گفتن آغاز به سخن کند , جوابش را ندهید و فرمود : هیچ کس را به غذایت تعارف مکن , تا وقتی که سلام کند.
ـ امام حسین (ع) : به هیچ کس اجازه (ورود به منزل خود را) ندهید تا وقتی که سلام کند.

رواج دادن سلام .

ـ امام باقر(ع) : خداوند اطعام كردن مردم و رواج دادن سلام را دوست دارد.
ـ پيامبر خدا(ص) : سلام را رواج ده تاخير و بركت خانه ات زياد شود.
ـ آيـا شـمـا را از بـهـترين اخلاق مردم دنيا و آخرت خبر ندهم ؟
عرض كردند :چرا , اى رسول خدا فرمود : رواج دادن سلام در جهان .
ـ سلام يكى از نامهاى خداى متعال است , پس آن را در ميان خود رواج دهيد.

پیشدستی کردن در سلام .

ـ پیامبر خدا(ص) : نزدیکترین مردم به خدا و رسول او کسی است که آغازگرسلام باشد.
ـ فرمانبرترین شما از خدا کسی است ,که در سلام کردن به دوست خود پیشدستی کند.
ـ آغازگر سلام , از تکبر بدور است .
ـ امـام عـلی (ع) : سلام هفتاد ثواب دارد که شصت و نه تای آن برای سلام کننده است و یکی برای جواب دهنده .
ـ هر وارد شونده ای سرگشته است پس آغاز به سلام کنید.

سلام کردن هنگام وارد شدن به خانه .

قرآن .

((هر گاه وارد خانه هایی شدید به خودتان سلام کنید که آن تحیتی است مبارک و پاکیزه ازجانب خدا)).

ـ امام باقر(ع) , درباره آیه ((هرگاه وارد خانه هایی شدید به خودتان سلام کنید)) , فرمود : منظور سلام کردن مرد بر اهل خانه است در هنگام وارد شدن به آن و جواب دادن اهل خانه به او پس , این سلام شماست به خود شما.

ـ نیز درباره همین آیه , می فرماید :هرگاه مردی از شما به خانه خود وارد شد , اگر کسی در خانه بـود بـه آنـهـا سلام کند و اگرکسی نبود بگوید : سلام

بر ما از جانب پروردگارمان , زیرا خداوند می فرماید : ((تحیتی است مبارک و پاکیزه از جانب خدا)).

ـ پـیامبر خدا(ص) : هرگاه یکی از شما واردخانه خود شد , سلام کند , زیرا سلام برآن برکت فرود می آورد و فرشتگان با اوانس می گیرند.

جواب سلام واجب است .

قرآن .
((چـون بـه شـمـا سـلام و تـحـيتی گفته شد به سلامی بهتراز آن يا همانند
آن پاسخ دهيد , هر آينه خداوند حسابگر هر چيزی است)).
ـ پيامبر خدا(ص) : سلام كردن , مستحب است و جواب سلام , واجب .
ـ امام باقر(ع) : اميرالمؤمنين (ع) برعده ای گذشت و به ايشان سلام
كرد , آنان در جواب گفتند : سـلام و رحمت و بركات وآمرزش و خشنودی
خدا
بر تو باد امير المؤمنين (ع) فرمود : درباره ما از آنـچه فرشتگان بر
پدرمان ابراهيم (ع) گفتند فراتر نرويد , آنها فقط گفتند : رحمت و بركات
خدا بر
شما خاندان باد.
ـ سـلـمان : مردی بر پيامبر(ص) وارد شد و عرض كرد : سلام بر تو ای
رسول خدا!حضرت فرمود : سلام و رحمت خدا بر تو باد سپس , مرد
ديگری وارد شد و عرض كرد: سلام و رحمت خدا بر تو باد ای رسول خدا
حضرت پاسخ داد : سلام و رحمت وبركات خدا بر تو باد بعد مرد ديگری
آمد و عرض كرد : سلام و رحمت و بركات خدابرتو باد حضرت فرمود : و
برتو باد آن مرد عرض كرد : ای پيامبر خـدا ـ پـدر و مـادرم فـدايـت باد ـ
فلان و فلان آمدند و بر شما سلام كردند و در جوابشان چيزی اضـافـه
فـرمـودی امـا در جواب من چيزی اضافه نكردی ؟
! حضرت فرمود : تو چيزی برای ماباقی نـگـذاشـتـی خـداوند فرموده
است : ((هرگاه تحيتی به شما گفته شد به بهتر از آن ياهمانندآن جواب
دهيد)) و
ماهم همانند تحيت تو را به تو جواب داديم .

آداب سلام کردن .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : کوچک به بزرگ سلام کند و یک نفر به دو نفر و عده کمتر به عده بیشتر و سواره به پیاده و رهگذر به ایستاده وایستاده به نشسته
.
ـ پنج چیز است که تا زنده ام رهایشان نمی کنم و سلام کردن به کودکان تا بعد از من سنت شود.
ـ باید سواره به پیاده سلام کند.
ـ امام صادق (ع) : کوچک به بزرگ سلام کند و رهگذر به نشسته و عده کمتر به عده زیادتر.

کسانی که نباید به آنان سلام کرد.

ـ امام علی (ع) : رسول خدا(ص) از سلام کردن به چهار کس نهی فرمود : به آدم مست در حال مستی , به پیکر تراش , به نردباز و به کسی که
هفت پر بازی می کند پنجمی رامن اضافه می کنم : شما را از سلام کردن به شطرنج بازان نهی می کنم .
ـ امام باقر(ع) : نه به یهودیان سلام کنید ,نه به نصرانیان , نه به مجوسیان , نه به بت پرستان , نه به کسانی که بر سفره شرابخواران می نشینند و نه به
شطرنج و نردبازان و نه به مخنث و نه به شاعری که به زنان پاکدامن تهمت می زند و نه به کسی که در حال نماز است , زیرا نمازگزار نمی تواند
جواب سلام رابدهد , در حالی که سلام کردن برای مسلمان مستحب است و جواب سلام او را دادن واجب و نه به رباخوار و نه به کسی که در حال قضای حاجت است و نه به کسی که درحمام است و نه به فاسقی که آشکارا فسق و گناه می کند.
ـ هر گاه وارد مسجد شدی و مردم در حال نماز بودند , به آنها سلام مکن بلکه به پیامبر سلام ده و آن گاه به نماز پرداز , و هرگاه بر عده ای که نشسته اند و صحبت می کنندوارد شدی به آنان سلام کن .
ـ پیامبر خدا(ص) : شما به اهل کتاب سلام نکنید و اگر به شما سلام کردند , در جواب بگویید : علیکم .
ـ امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) به زنها سلام می کرد و آنها جواب سلام حضرت را می دادند امیر المؤمنین (ع) نیز به زنها سلام می کرد اما سلام کردن به زنان جوان راخوش نداشت و می فرمود : می ترسم صدایشان مرا خوش آید و در نتیجه , به جای اجر وثوابی که در پی آن هستم ,
مرتکب گناه شوم .

آداب خداحافظی .

ـ پـیامبر خدا(ص) هرگاه با مؤمنان خداحافظی می کرد , می فرمود : خداوند رهتوشه تقوا به شما دهـد و با خیر و خوبی رو به روتان کند و همه نیازها
و مشکلاتتان را برطرف سازد و دین و دنیاتان را سالم نگه دارد و شما را سلامت و تندرست سوی من برگرداند.

سلام اجازه .

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! به خانه ای غیر از خانه خود وارد مشوید , مگر آن که اجازه بگیرید وبه ساکنانش سلام گوييد)).
ـ امـام صـادق (ع) , در پـاسخ به سؤال از آیه ((به خانه ای غیر از خانه خود وارد مشوید , مگر آن که اجـازه گـیرید و به ساکنانش سلام گوييد)) , فرمود : اجازه گرفتن با به صدا در آوردن کفش و سلام کردن است .

تسليم .

تسلیم .

قرآن .
((همانا خدا و فرشتگان او بر پیامبر صلوات می فرستند , ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او صلوات فرستید و سلام کنید , سلامی نیکو)).
((نـه , سـوگـنـد بـه پروردگارت که ایمان نیاورند , مگر آن که در نزاعی که میان آنهاست تو را داورقرار دهند و از حکمی که تو می دهی هیچ
ناخشنود نشوند و یکسره تسلیم آن گردند)).
ـ خـدای تـعـالی به داود(ع) وحی فرمود : تو می خواهی و من می خواهم و فقط آن می شود که من مـی خـواهـم , پـس , اگـر تسلیم خواست من شوی
, خواست تو را هم تامین کنم , اما اگر تسلیم خـواسـت مـن نشوی , تو را در راه خواسته ات به رنج و زحمت افکنم وآن گاه همان شود که من می خواهم .
ـ امـام بـاقـر(ع) : سـزاوارتـرین خلق خدا به گردن نهادن در برابر قضا و فرمان او , کسی است که خداشناس باشد.
ـ امـام صادق (ع) : بنده میان سه چیز قرار گرفته است : میان بلا و قضا و نعمت دربرابر بلای خدا وظـیفه دارد صبر کند , در برابر قضای خدا
وظیفه دارد تسلیم باشد و دربرابر نعمت خدا وظیفه دارد شکر گزار باشد.
ـ در زیارت پنجم از زیارت های جامعه آمده است : ارشاد و راهنمایی (تو) در کار من و تسلیم (من) در برابر امر و فرمانت رابستر و تکیه گاه من قرار ده .
ـ پیامبر خدا(ص) : ای بندگان خدا! شماچون بیمارید و پروردگار جهانیان مانند طبیب و بهبود حـال بـیـمار در گرو توصیه های طبیب به اوست نه در آنچه بیمار می خواهد و پیشنهاد می کند , هان ! در برابر فرمان خداگردن نهید تا از رستگاران باشید.
ـ امـام صـادق (ع) : هـرکـه به دستگیره محکم چنگ زند , نجات یافته است [راوی گوید :] عرض کردم : آن دستگیره محکم چیست ؟
فرمود : تسلیم .
ـ از امـام صـادق (ع) سـؤال شد : از کجا دانسته می شود , که کسی مؤمن است ؟
حضرت فرمود : از تسلیم او در برابر خدا و خرسندیش به هر خوشی و ناخوشی که به او می رسد.
ـ امـام صـادق (ع) : رسول خدا(ص) هیچ گاه درباره کاری که گذشته بود نمی فرمود :کاش جز این بود.

ـ امـام باقر(ع) : ما علاقه منديم درباره كسى كه دوستش مى داريم رنج و مصيبتى به ما نرسد , اما چون فرمان خدا در رسد تسليم چيزى هستيم كه او
دوست دارد.
آغـاز ايـن حـديث درباره مرگ يكى از كودكان حضرت مى باشد در هنگام بيمارى آن كودك , امام بسيار گرفته و اندوهگين بود اما بعد از مرگ او چهره
اش باز و خوشروبود.
ـ امـام كـاظـم (ع) : پـدرم ـ يعنى امام صادق (ع) ـبه من دستور داد كه نزد مفضل بن عمر بروم و درگـذشـت اسـمـاعـيل را به او تسليت بگويم به من
فرمود : به مفضل سلام برسان و بگو : ما در مـصـيبت از دست دادن اسماعيل صبركرديم , تو هم مثل ما صبر كن هرگاه ماچيزى بخواهيم و خداوند
چيز ديگرى بخواهد ,به خواست و امر او گردن مى نهيم .

معنای تسلیم .

ـ امام صادق (ع) : هرگاه بنده بگوید :لا حول و لا قوة الا باللّه , خدای عزوجل به فرشتگان فرماید : بنده ام تسلیم شد , حاجتش را برآورید.
ـ هـرگاه بنده بگوید : ما شا اللّه لا حول و لا قوة الا باللّه , خداوند فرماید : ای فرشتگان من ! بنده ام تسلیم شد , کمکش کنید , او را دریابید , حاجتش را
برآورید.
ـ امام علی (ع) : تسلیم آن است که (خدا را) متهم نکنی .

سيما و سيره .

سیما و سیره نیکو.

قرآن .
((نشانشان اثر سجده ای است که بر چهره آنهاست)).
ـ پیامبر خدا(ص) : روش نیک و شیوه نیک و میانه روی جزئی از چهل و پنج جزنبوت است .
ـ زیور امت من در نیکویی روش و سیره است .
ـ دو خـصـلـتـنـد که در منافق فراهم نمی آیند : فهم و دانایی در اسلام , و برخورداری ازسیمای نیکوکاران .
ـ امام علی (ع) : مؤمنان اهل فضایلند , شیوه آنان سکون و آرامش است وشکوهشان خشوع و سیما و سیره شان فروتنی .
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : پنج چیز است که جز درمؤمن راستین فراهم نمی آیند و خداوند به سب آنها بـهـشـت را بـر وی واجـب مـی گرداند :نورانیت دل ,
فهم و دانایی در اسلام , پارسایی در دین , محبوبیت در میان مردم وسیمای اهل خیر داشتن .

گوش سپردن .

ارزش گوشهای شنوا.

قرآن .
((تا آن را مایه اندرزتان گردانیم و گوش نگه دارنده اندرز , آن را فرا گیرد)).
ـ امام علی (ع) : اگر دانشمندی گویانیستی , پس شنونده ای شنوا باش .
ـ کـر بـاد گوشی که فریاد را نفهمد (نشنود) , گوشی که فریاد بلند را نمی شنود , چگونه صدای آهسته را می شنود؟
.
ـ کر بادا , دلی که آن راگوش شنوایی نباشد.
ـ خـداونـد به شما دو گوش داد تا آنچه را به آنها مربوط می شود دریافت کنند و دوچشم داد تا از نابینایی به در آیند.
ـ خدای رحمت کند مردی (بنده ای) را که .
سـخن حکیمانه ای شنید و آن را پذیرفت و به راه راست خوانده شد و بدان نزدیک گشت و دامان راهنما را گرفت و نجات یافت .
ـ وه که چه مثلهای درست و اندرزهای شفابخش , اگر به دلهای پاک و گوشهای شنوابرخورند.

شنواترین گوشها.

ـ امام حسن (ع) : بیناترین دیدگان دیده ای است که نگاه خود را به خیر و خوبی بدوزد و شنواترین گوشها , گوشی است که پند و اندرز را بشنود و از
آن بهره برگیرد.
ـ امام علی (ع) : بدانید که بیناترین دیدگان دیده ای است که نگاهش به خیر و صلاح باشد , بدانید که شنواترین گوشها گوشی است که پند و اندرز را
بشنود و پذیرا شود.

گوش ناشنوا.

قرآن .
((بـگـو : جز این نیست که من به وسیله وحی شمارا بیم می دهم ولی کران چون بیم داده شوند , فریادبیم را نمی شنوند)).
((و اگـر آنـان را بـه راه راسـت خـوانـی نـمـی شـنوند و می بینی که به تو می نگرند درحالی که نمی بینند)).
((مـا بـسـیـاری از جـن و انـس را برای جهنم آفریدیم ایشان را دلهایی است که با آن نمی فهمند وچـشـمـهـایـی اسـت کـه بـا آنها نمی بینند و گوشهایی
است که با آن نمی شنوند اینان همانند چارپایانندحتی گمراهتر از آنهایند اینان همان غافلانند)).
((آیـا بـرای آنـان کـه زمین را از پیشینیان به ارث برده اند , باز ننموده است که اگر بخواهیم آنها رانیز به کیفر گناهانشان به عقوبت می رسانیم و بر
دلهایشان مهر می زنیم تا شنیدن نتوانند؟
)).
((اگـر خـداونـد در آنـهـا خـیری سراغ داشت , هر آینه شنوایشان می کرد و اگر هم آنان را شنوا ساخته بود , باز هم بر می گشتند و رویگردان می شدند)).
((بـعـضـی از آنـهـا بـه سـخـن تو گوش می دهند ولی ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را درنـیابندو گوشهایشان را سنگین کرده ایم و اگر هر آیتی را ببینند بدان ایمان نمی آورند و چون نـزد تـو آیـنـد , بـاتـو بـه مجادله پردازند کافران می گویند که اینها چیزی جز اساطیر پیشینیان نیست)).
((برخی از ایشان به تو گوش می دهند آیا اگر در نیابند تو می توانی کران را شنوا سازی)).
((تـو نـمـی تـوانـی مـردگـان را شـنـوا سـازی و آواز خـود را بـه گـوش کـرانی که از تو روی می گردانندبرسانی)).
((و زنـدگـان و مردگان برابر نیستند , خدا هرکه را خواهد می شنواند و تو نمی توانی سخن خود رابه مردگانی که در گور هستند بشنوانی)).
((و گفتند : اگر می شنیدیم یا می اندیشیدیم اهل این آتش سوزنده نبودیم)).
ـ امـام عـلی (ع) : در هر کجا که خواهی به مردم نظری بیفکن , آیا جز فقیری رامی بینی که از فقر در رنج است , یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران کرده است , یابخیلی که برای افزودن بر دارایی خود از حق خدا

بخل می ورزد , یا سرکش و متمردی که گویی از شنیدن پند و اندرزها کر
است ؟
.
ـ نـه هـر که دلی دارد خردمند است , و نه هر که گوشی دارد , شنواست و
نه هرکه چشمی دارد , بیناست .
ـ ای کـوفـیـان ! من به سه خصلت (که در شما هست) و دوخصلت (که
اصلا در شمانیست) مبتلا شده ام : با این که گوش دارید کر هستید و با
این
که تکلم می کنید گنگید و بااین که چشم دارید کـورید (و اما آن دو خصلت
که ندارید :) در هنگام رویارویی بادشمن با صداقت نیستید و در گاه سختی
و
بلا برادرانی مورد اعتماد نمی باشید.
ـ در نـامه ای به قثم بن عباس , کارگزار خوددر مکه , می نویسد : اما بعد ,
جاسوس من در مغرب بـه من نوشته و اطلاع داده است که عده ای از
شامیان کور دل که گوشهایشان (از شنیدن سخن حق) کر است و
چشمهایشان (از دیدن حق) بکلی کور , همانان که به وسیله باطل حق را
می جویند و
از مخلوق به بهای نافرمانی از خالق فرمان می برند , به سوی حج گسیل
شده اند.

میوه گوش .

ـ امام سجاد(ع) : هر چیزی را میوه ای است , و میوه گوش , سخن نیکوست .

خوب شنیدن .

ـ امـام عـلـی (ع) : گـوش خود را به خوب شنیدن عادت بده و به سخنانی که بر اصلاح و پاکی تو چیزی نمی افزاید گوش فرامده .
ـ شنونده ذکر خدا , ذاکر است .
ـ هرکه خوب گوش کند , زود بهره مند شود.

بد شنیدن .

ـ امام علی (ع) : شنونده سخن زشت ,شریک گوینده است .
ـ شنونده , شریک گوینده است .
ـ شنونده غیبت , دومین غیبت کننده است .
ـ هرگاه سخن زشت آزار دهنده ای شنیدی , سرت را پایین انداز (و آن را ناشنیده بگیر) تا از تو رد شود.

وظایف گوش .

قرآن .
((از آنچه تو را بدان علم و آگاهی نیست پیروی مکن , همانا گوش و چشم و دل همگی باز خواست می شوند)).
((و در این کتاب بر شما نازل کرد که چون شنیدید کسانی آیات خدا را انکار می کنند و آن را به ریشخند می گیرند , با آنان منشینید تا آن گاه که به سخنی دیگر پردازند و گرنه شما نیز همانند آنهاخواهید بود و خدا همه منافقان و کافران را در جهنم گرد می آورد)).
ـ امام صادق (ع) : بر گوش فرض شده است که از گوش دادن به آنچه خدا حرام کرده دوری کند , از آنچه خدای عزوجل نهی کرده وشنیدنش بر
آن حلال نیست اعراض کند و به آنچه خدای عزوجل را ناخشنود وخشمگین می کند گوش ندهد پس در این باره فرمود : ((و در این کتاب بر شما نازل کرد)).
ـ امام علی (ع) : و بر گوش این وظیفه رافرض کرد که با آن به معاصی گوش ندهی , خدای عزوجل فرموده است : ((و در این کتاب بر شما
نازل کرد)).

نامها.

انتخاب نامهای نیکو.

ـ پـیـامبر خدا(ص) : نخستین چیزی که هر ازیک شما به فرزندش پیشکش می کند , نام نیکوست بنابراین , هر کدام شما نامی نیکو ,بر فرزند خویش نهد.
ـ امـام کـاظـم (ع) : نـخـستین بخشش و احسانی که مرد به فرزند خود می کند , این است که نام نیکویی برایش انتخاب کند بنابراین ,هریک از شما نامی
نیکو بر فرزندش نهد.
ـ پـیـامبر خدا(ص) : نامهای نیکو بر خود نهید , زیرا در قیامت به این نامها خوانده می شوید : فلان پسر فلان ! برخیز به سوی نور خود برو و فلان پسر فلان برخیز که نوری نداری .

ترغیب به نامگذاری به نامهای پیامبران و ائمه (ع).

ـ امـام بـاقـر(ع) : راسـت تـریـن نامها , نامی است که گویای عبودیت باشد و بهترین نامها نامهای پیامبران است .
ـ پیامبر خدا(ص) : فرزندانتان را به نامهای پیامبران بنامید.
ـ از امام صادق (ع) سؤال شد : آیا نامگذاری (فرزندان) به نامهای ائمه سودی دارد؟
حضرت فرمود : آری بـه خـدا , مگر دین جز محبت است ؟
خداوند فرموده است : ((اگرخدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را ببخشاید)).

تغییر دادن نامهای زشت .

ـ امام باقر(ع) : رسول خدا(ص) , نامهای زشت مردها و شهرها را تغییر می داد.

ـ ابـن اثـیر در شرح حال حبیب بن مروان می نویسد : به عنوان نماینده اعزامی خدمت پیامبر(ص) رسـید , حضرت پرسید : نامت چیست ؟ عرض کرد : بغیض حضرت فرمود: تو حبیب هستی و او را حبیب نام نهاد.

ـ ابن عمر : رسول خدا(ص) نام ((عاصیه)) را عوض کرد و فرمود : ((تو جمیله هستی)).

نامهای خدا.

بسم اللّه الرحمن الرحیم .

قرآن .
((نامه از سلیمان است و این است : به نام خدای بخشاینده مهربان)).
ـ پیامبر خدا(ص) : بسم اللّه الرحمن الرحیم سرآغاز هر نوشته ای است .
ـ هر کارمهمی که با بسم اللّه الرحمن الرحیم آغاز نشود , بی فرجام است .
ـ آیا تو را از آیه ای آگاه نکنم که بعد از سلیمان بن داود بر احدی جز من نازل نشده است ؟
آن بسم اللّه الرحمن الرحیم است .
ـ امام صادق (ع) : گفتن بسم اللّه الرحمن الرحیم را ترک نکن , حتی اگر پس از آن شعری باشد.
ـ گاه فردی از شیعیان ما کار خود را با بسم اللّه الـرحـمـن الـرحیم آغاز نمی کند و بدان سبب خدای عزوجل او را به گرفتاری و امری ناخوشایند مبتلا
می کند , تا او را به ذکر سپاس و ستایش خدای تبارک و تعالی متنبه سازد.

تفسیر نامهای خدا.

ـ امام رضا(ع) : نامهای او تعبیر است و افعالش تفهیم و ذاتش حقیقت .
ـ امام صادق (ع) : اللّه مشتق از اله (پرستش) است و اله مقتضی مالوه
و معبودی می باشد ونام غیر از صـاحـب نـام اسـت , پس هر کس تنها نام
را
بپرستد کافر است و چیزی را عبادت نکرده است و هر کـس نـام و معنا ,
هردو , را بپرستد شرک ورزیده و دوگانه پرست شده است و هرکس تنها
معنا
و صاحب نام را بپرستد نه نام را این توحید و یکتاپرستی است .

اسم اعظم خدا.

قرآن .
((وآن کـس که از علم کتاب بهره ای داشت گفت : من پیش از آن که چشم برهم زنی , آن را نزد تـومـی آورم چـون آن را نزد خود دید گفت : این
بخشش پروردگار من است , تا مرا بیازماید که سـپـاسـگـزارم یـا کافر نعمت پس هرکه سپاس گوید برای خود گفته است و هرکه کفران ورزد
پروردگار من بی نیاز وکریم است)).
ـ امام عسکری (ع) : بسم اللّه الرحمن الرحیم , به نام اعظم خدا نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی آن است .
ـ امام صادق (ع) : اسم اعظم خداوند , در ام الکتاب (سوره فاتحه) مندرج است .
ـ امام باقر(ع) : نام اعظم خدا هفتاد و سه حرف است که آصف یک حرف آن را می دانست و آن را به زبان آورد , پس , هرآنچه میان آصف و تخت
بلقیس بود در کام زمین فرو رفت و آصف دست دراز کـرد وتخت را برداشت و سپس زمین به حال نخست برگشت و این همه در یک چشم بر هم زدن
رخ داد هـفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف نزد خدای تبارک وتعالی می باشد و آن رابـه عـلم غیب خود ویژه گردانیده است و هیچ
جنبش و توانی جز به کمک خدای بلند مرتبه بزرگ نیست .
ـ امـام صادق (ع) : خدای عزوجل اسم اعظم خود را دارای هفتاد و سه حرف قرار داد, از آن شمار بیست و پنج حرف به آدم داد و بیست و پنج
حرف به نوح و هشت حرف به ابراهیم و چهار حرف به مـوسـی و دو حـرف بـه عـیـسـی که به کمک آن دو مردگان رازنده می کرد و کوران مادرزاد
و مـبتلایان به پیسی را شفا می بخشید و هفتاد و دو حرف به محمد داد و یک حرف را دریغ داشت تا از آنچه در ذات اوست بر کسی معلوم نشود در,
حالی که او از آنچه درون بندگان می گذرد آگاه است .
ـ سـعـد خـفـاف بـه زاذان ابو عمره : ای زاذان !تو نیکو قرآن قرائت می کنی , نزد چه کسی قرائت آموخته ای ؟
زاذان تبسمی کرد وگفت : روزی در حال خواندن شعری بودم که امیر المؤمنین (ع) بر من گذشت من صدایی خوش داشتم حضرت از صدای من

خوشش آمد و فرمود : ای زاذان ! چرا قرآن تلاوت نمی کنی ؟
عرض کردم : یا امیر المؤمنین ! چگونه قرآن بخوانم ؟
به خدا سوگند ازقرآن چیزی بیش از همان مقدار که درنماز می خوانم ,
نمی دانم حضرت فرمود :نزدیک من آی : من به ایـشـان نـزدیک شدم پس
, در
گوش من سخنی گفت که نفهمیدم چه بود و چه گفت : سپس فـرمـود :
دهـانـت را باز کن و در دهانم خدو انداخت به خدا قسم هنوز قدمی از نزد
آن
حضرت بر نداشته بودم که دیدم قرآن را با اعراب و قرائتش حفظم و از
آن پس هرگز نیازی پیدا نکردم که از کسی چیزی درباره قرآن بپرسم
سعدمی
گوید : من این داستان زاذان را برای امام باقر(ع) بازگو کـردم , حضرت
فرمود : زاذان راست می گوید امیر المؤمنین (ع) با نام اعظم برای زاذان
دعا کرد که چنین دعایی هرگزرد نمی شود.

سنت .

ترغیب به پایبندی به سنت .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هیچ گفتاری جز با کردار ارزش ندارد و هیچ گفتار و کرداری جزبانیت و هیچ گفتار و کردار و نیتی جز با انطباق آنها با سنت
.
ـ امـام عـلـی (ع) : خوشا به حال کسی که سنت بر او تنگ نیاید و به بدعت (وبدعتگذاری) نسبت داده نشود.
ـ امام سجاد(ع) : برترین کارها نزدخداوند , آن است که طبق سنت عمل شود گر چه اندک باشد.
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : هر کاری را (در آغاز) شور و نشاطی است و هر شور و نشاطی را(سر انجام) سـکـون و آرامشی است , هرکس به سنت من
سکون و آرامش یابد , هر آینه رهیافته گشته است و هرکس سکون و آرامشش به غیر آن (یعنی بدعت) باشد ,بیگمان هلاک شده است .
ـ هـان ! هـر عـبـادتی را جوش و خروشی است که سرانجام فروکش می کند پس , هرکس جوش و خـروش عـبادتش به سنت آرام گیرد هدایت شده
است و هرکه با سنت من مخالفت ورزد گمراه شده است و عملش برباد رفته می باشد بدانید که من نماز می خوانم , می خوابم , روزه می گیرم , افطار
می کنم ,می خندم و می گریم , پس هرکه به روش و سنت من پشت کند از من نیست .
ـ پایبند سنت اگر خوب عمل کند , عملش پذیرفته است و اگر اشتباه کند بخشوده می شود.

روایات در باب عمل به کتاب و سنت .

ـ پیـامبر خدا(ص) : در میان شما دو چیز باقی می گذارم که با وجود آنها هرگز گمراه نخواهید شد : کتاب خدا و سنت من , این دو از هم جدا نشوند تا
بر حوض (کوثر) بر من وارد شوند.
ـ در مـیان شما دو چیز می گذارم که با وجود آنها هرگز گمراه نخواهید شد : کتاب خداو سنت من , این دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض بر
من در آیند.
بـه نـظر من چنین روایاتی اعتبار سندی ندارند و ظاهرا در برابر حدیث متواتر و متفق علیه ثقلین ساخته شده اند.

طبقه بندی سنت .

ـ پیامبر خدا(ص) : سنت دو گونه است :سنت واجب که پس از من عمل به آن موجب هدایت است و ترکش گمراهی و سنت غیر واجب که عمل به آن
فضیلت است و ترکش گناه نیست .
ـ سنت دو نوع است : از یک پیامبر یا از پیشوایی دادگر.

سزای کسی که سنتی بگذارد.

ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه سنت نیکویی بگذارد که پس از مرگش بدان عمل شود , هم اجر خودش را دارد وهم به اندازه اجرکسانی که به آن عمل می
کنند , بی آن که از اجر ایشان چیزی کم شود و هـرکـه سنت ناپسندی بنهد و پس از مرگش بدان رفتار شود , گنهکار است و به اندازه گناهان کسانی که
به آن سنت عمل می کنند نیز برایش باشد , بی آن که از گناه آنان چیزی کم شود.
ـ امـام بـاقـر(ع) : هر بنده ای از بندگان خداسنت و روشی هدایتگر بگذارد , اجرش به اندازه اجر کـسـانـی بـاشـد که بدان عمل می کنند, بی آن که از
اجر آنان چیزی کاسته شود و هر بنده ای از بندگان خدا سنت و روشی گمراه کننده بگذارد , گناهش به اندازه گناه کسانی است که به آن رفتار می کنند
, بی آن که از گناهان ایشان چیزی کاسته گردد.

سزای کسی که برای خودش سنتی بگذارد.

ـ امام صادق (ع) : هیچ مؤمنی نیست که برای خود سنتی نیکو یا چیزی از خیر و خوبی وضع کند , امـا بعد میان او و آن سنت وکار خیر مانعی پدید آید , مگر این که آنچه را در ایام دنیا درباره خویش به کار بسته است خداوند برایش بنویسد.

نهی از شکستن سنت پسندیده .

ـ امـام عـلـی (ع) , در فـرمـان حـکـومت مصر به مالک اشتر , می فرماید : سنت پسندیده ای را که بـزرگـان این امت به آن رفتار کرده اند و موجب همدلی و همبستگی شده و کار مردم بر طبق آن نـظم و سامان گرفته است , مشکن و هیچ گاه سنت و روشی پدید میاور که به سنتهای گذشته کـمـتـرین
لطمه ای زند , زیرا در این صورت پایه گذار آن سنت گذشته ماجور خواهد بود و تو با شکستن آن گناهکار.

سنت خدا.

قرآن .
((این سنت خداست که در میان بندگانش جاری است و کافران در آن روز زیان کردند)).
(((ایـن) سـنـت خداست که از دیر باز در میان گذشتگان (معمول) بوده و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر (و متناسب با توانایی) است)).
((و نـیـرنـگ جـز (دامـن) صـاحـبـش را نگیرد , پس آیا جز سنت (و سرنوشت شوم) پیشینیان را انتظارمی برند؟
در سنت خدا هرگز تبدیلی نمی یابی و در سنت خدا هرگز تغییری نمی یابی)).

سنت پیامبر.

قرآن .
((قـطـعـا بـرای شما در (اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست : برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند)).
ـ امـام علی (ع) : به روش پیامبرتان اقتداکنید که آن بهترین روش است و به سنت او رفتار نمایید که آن رهنماترین سنتهاست .
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : پنج چیز است که تا زنده ام آنها را ترک نمی کنم : غذا خوردن روی زمین با بندگان , سوار شدن بر الاغ برهنه , دوشیدن بز با دست خودم , پوشیدن پشمینه و سلام کردن به کودکان , تا بعد از من سنت باشند.

سنت آیین حنیف .

قرآن .
((هـر آینه در ابراهیم و همراهان او برای شما سرمشقی نیکوست آن گاه
که به قوم خود گفتند : ما ازشما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم
.
((چـه کسی نیکو دین تر از کسی است که خودرا تسلیم خدا کرده و
نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق گرا پیروی کرده است ؟
و خدا ابراهیم را دوست گرفت)).
ـ امـام صـادق (ع) : از نـوح تـا ابراهیم (ع) هزار سال فاصله بود شریعت
ابراهیم بر پایه یکتاپرستی و اخلاص و نفی انبازان و همتایان (برای خدا)
بود و این همان سرشتی است که مردم را بر آن آفریده و هـمـان آیـین
حنیف است خداوند از او بر این آیین پیمان گرفت و بر این که جز خدا را
بندگی
نـکـند و هیچ چیز را شریک او قرار ندهد امام فرمود : خداوند ابراهیم را به
نماز و امر و نهی فرمان داد واحـکـام سـهام مواریث را برایش مقرر نکرد
و
در آیین حنیف اینها را اضافه کرد : ختنه ,کوتاه کردن شارب , چیدن موی
زیر بغل , گرفتن ناخنها و تراشیدن موی زهار.
ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند عزوجل خلیل خویش را با آیین حنیف فرستاد و
او را به گرفتن شارب و کوتاه کردن ناخنها و چیدن موی زیر بغل و
تراشیدن زهار و ختنه فرمان داد.
ـ امـام کـاظـم (ع) : پـنج چیز در سر و پنج چیز در سایر بدن از سنت
است : سنتهای مربوط به سر عبارتند از : مسواک کردن , گرفتن شارب ,
شانه
کردن مو , مضمضمه واستنشاق سنتهای مربوط به بدن عبارتند از : ختنه ,
تراشیدن زهار , چیدن موی زیر بغل , گرفتن ناخنها و استنجا.
ـ در فـقـه الرضا درباره آیین حنیف که خدای تعالی به پیامبر خود(ص)
فرموده ((و ازآیین حنیف ابراهیم پیروی کرد)) آمده است که آیین حنیف ده
سنت است , پنج سنت مربوط به سر و پنج دیگر مربوط به تن .

سنت پیشینیان .

قرآن .
((بـه کـسانی که کفر ورزیده اند , بگو : اگر دست بردارند , گناهان گذشته آنان آمرزیده شود و اگرباز گردند هر آینه سنت (خدا در مورد) پیشینیان گذشته است)).
((به او ایمان نمی آورند و سنت (و راه و رسم) پیشینیان پیوسته چنین بوده است)).
ـ امـام عـلـی (ع) : ایـمان بر چهار تکیه گاه استوار است : بر صبر و یقین و عدل و جهاد یقین خود چهار شعبه دارد : بینش هوشیارانه , رسیدن به حقایق , عبرت گرفتن از دیگران و سنت پیشینیان , زیرا , هرکه بینش هوشیارانه یافت حکمت بر او آشکار گشت و هرکه حکمت بر او آشکار شد , پندو
عبرت گرفتن را شناخت و هرکه پند و عبرت آموزی را شناخت , چنان است که درمیان پیشینیان بوده باشد.
شب زنده داری .

شب زنده داری .

ـ امام علی (ع) : شب بیداری , یکی از دو زندگی است .
ـ شب بیداری , بوستان مشتاقان است .
ـ امـام سـجاد(ع) , در دعای روز عرفه : (خدایا) با بیدار کردن من در شب برای بندگیت و خلوت شـب زنـده داری برای تو و آرام گرفتنم به تو و آوردن نیازها وخواسته هایم به درگاه تو , شبم را آباد گردان .
ـ امام علی (ع) : شب زنده داری , شعار پرهیزگاران و خوی مشتاقان است .
ـ شب زنده داری کردن به ذکر خدا ,دوست صمیمی عارفان است و شیرینی مقربان .
ـ شب بیدار ماندن به ذکر و یاد خدا ,فرصت نیکبختان است و تفرج اولیا.
ـ شب بیداری در طاعت و بندگی خدا , بهار اولیا است و بوستان نیکبختان .
ـ شب بیدار ماندن به ذکر و یاد خدا ,غنیمت اولیا است و خصلت پرهیزگاران .
ـ چشمانتان را شبها بیدار دارید وشکمهایتان را (در روز) گرسنه و لاغر و از جسمهایتان بگیرید و به جانهایتان ببخشید.
ـ چـشـمـانـتـان را شـبها بیدار دارید وشکمهایتان را گرسنه و لاغر و پاهایتان را به کار گیرید و امـوالـتـان را انـفاق کنید و ازجسمهایتان بگیرید و به
جانهایتان ببخشید و از این کار بخل و دریغ نورزید.
ـ برترین عبادت , شب زنده داری به ذکرو یاد خدای سبحان است .
ـ امـام صـادق (ع) , دربـاره آیه ((نشانشان اثر سجده ای است که بر چهره آنهاست)) ,فرمود : مراد شب زنده داری برای نماز است .
ـ درباره آیه ((اندکی از شب را می خوابیدند)) , فرمود : کمتر شبی بود که آن را ازدست می دادند و برای عبادت بر نمی خاستند.
ـ پـیامبر خدا(ص) : هرکه (از راهزنان وخطرات راه) بترسد سراسر شب (یا ساعات آخر شب) را راه پـیماید و هرکه چنین کندبه منزل برسد بدانید که کالای خدا گرانبهاست , بدانید که کالای خدا بهشت است .
ـ امـام عـلـی (ع) : خـوشـا به حال آن کس که فریضه پروردگارش را به جای آورد و برسختیها و نـامـلایـمـات صبر کرد و خواب را از دیدگانش
دور ساخت و اگر خواب بر اوچیره آمد , زمین را بـسـتـر خـود کـرد و دستش را بالش آنان که خوف روز رستاخیزچشمانشان را بیدار نگهداشت و
پهلوهایشان را از بسترهای راحتشان دور کردند ولبهایشان به ذکر

پروردگارشان زمزمه کرد و از بـسیاری آمرزش خواهی , گناهانشان زدوده شد اینان
حزب خدایند و بدانید که حزب خدا پیروز است .
ـ امـام سـجـاد(ع) : بار خدایا! ما را ازکسانی قرار ده که روش آنان آرام گرفتن وشوق ورزیدن به تـوسـت و عمرشان به آه و ناله می گذرد , پیشانی
هایشان در برابرعظمت تو به خاک افتان است و چشم هایشان در راه خدمت به تو بیدار.
ـ امام علی (ع) : بندگان خدا! از خدا بترسید همچون ترسیدن خردمندی که اندیشه (مبدا و معاد) دل او را به خود مشغول ساخته و ترس (از خدا و رستاخیز) پیکرش رارنجور کرده و عبادت شبانه همان اندک خوابش را هم از او گرفته است .
ـ هـمانا تقوای الهی اولیای خدا را ازحرامهای او باز داشته و ترس از او را در دلهایشان جای داده , چندان که آنان را در شبهابیدار (برای عبادت) و
در روزهای داغ تشنه (به روزه) نگه داشته است .

شب زنده داریهای بی حاصل !.

ـ امام علی (ع) : بسا کوشنده ای که برای نشسته ای می کوشد , بسا شب زنده داری که برای خفته ای زحمت می کشد.
ـ بـسـا روزه داری که از روزه اش جزگرسنگی و تشنگی نصیبی نیابد , و بسا شب زنده داری که از عـبـادت شـبانه اش جز رنج وبی خوابی بهره ای نبرد , خوشا خواب زیرکان (عارف) و روزه خواری آنان !.
ـ مردی از خوارج را درحال عبادت شبانه و قرائت قرآن دید فرمود : خوابی که بایقین همراه باشد , بهتر از نمازی است که باشک و تردید باشد.

کارهای سزامند شب زنده داری .

ـ پیامبر خدا(ص) : شب زنده داری جز برای سه چیز روا نیست : تلاوت قرآن , تحصیل علم و دانش و یا فرستادن عروس به خانه شوهرش .
ـ بیدار ماندن بعد از نماز خفتن روا نباشد , مگر برای دو کس : نماز گزار یا مسافر.

تشویق به احیای این شبها.

ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه شب عید (فطر و قربان) و شب نیمه شعبان را احیا کند , درآن روزی که دلها می میرند دل او نمیرد.
ـ امـام عـلی (ع) : خوش دارم که مرد سالی چهار شب : شب عید فطر , شب عید قربان , شب نیمه شعبان و شب اول ماه رجب , خودرا وقف عبادت خدا کند.
ـ امـام رضـا(ع) : امیر المؤمنین (ع) سه شب نمی خوابید : شب بیست و سوم ماه رمضان , شب عید فـطـر و شـب نـیمه ماه شعبان , در این شبها روزیها تقسیم و مدت عمر وهر آنچه در آن سال رخ خواهد داد , تعیین می شود.

سرور.

سرور.

قرآن .
((و فـرشـتـگـان او (زکـریـا) را که در محراب به نماز ایستاده بود ندا دادند که خدا تو را به یحیی بشارت می دهد که تصدیق کننده کلمه خداست و سرور و پارسا و پیامبری است از شایستگان)).
ـ امـام عـلـی (ع) : سـرور , کـسی است که زحمت (یا هزینه مردم) را به دوش کشد و آنان را یاری رساند.
ـ سرور , کسی است که بار برادران خود رابه دوش کشد و با همسایگانش نیکو همسایه داری کند.
ـ سرور , کسی است که سازشکار نباشد , مکر و فریب به کار نبرد و فریفته طمعهانشود.
ـ پیامبر خدا(ص) : سرور قوم , خدمتگزار آنهاست .
ـ سرور قوم در سفر , کسی است که به آنان خدمت کند , پس هرکه در خدمت به همسفران خود بر آنان پیشی گیرد هیچ کارشان به پای ارزش کار او
نمی رسد مگرشهادت .

معنای سروری .

ـ امام حسین (ع) , در پاسخ به سؤال پدر بزرگوارش از معنای سروری , گفت : کمک کردن به ایل و تبار و به دوش کشیدن خسارتها و جرایم آنها.
ـ امام صادق (ع) , در پاسخ به این پرسش که سروری چیست ؟
فرمود : بخشندگی , وای بر تو! مگر نمی بینی که چگونه حاتم طایی سرور قوم شد , در حالی که مقام و موقعیتی برتر از دیگر افراد قوم خود نداشت ؟
.

اسباب سروری .

ـ امـام علی (ع) : حمد و سپاس خدا را که بی آن که دیده شود , شناخته شده و بدون رنج و زحمت آفریننده است , موجودات را به قدرت خویش بیافرید و خداوندگاران را با عزت و اقتدار خویش به بندگی گرفت و باجود و بخشندگی خود بر بزرگان سروری یافت .
ـ هرکه بردبار باشد سروری کند و هرکه طالب فهمیدن باشد , بر فهم و دانش خویش بیفزاید.
ـ به دوش کشیدن بار زحمتها و هزینه ها(ی مردم) موجب سروری می شود.
ـ بـزرگـوار تـمـام عـیـار کسی است که علم و دانایی اش به او بزرگی بخشیده باشد , وسروری حقیقی از آن کسی است که از خداوند پروردگار خویش بترسد.
ـ ارزش و فضیلت سروران , به نیکویی عبادت است .
ـ امام حسن (ع) : بخشیدن پیش از طلب کردن (کسی) از بزرگترین سروری است .
ـ امـام عـلـی (ع) : چـهار خصلت است که آدمی با آنها سرور می شود : عفت , ادب , بخشندگی و خردمندی .

آنچه مانع سروری می شود.

ـ امـام صـادق (ع) : کـسی که به اندک گناهی کیفر می دهد , نباید چشم طمع به سروری کردن بدوزد و کسی که کم تجربه و خودپسندو خود رای است , نباید به ریاست طمع بندد.

ـ هیچ سفیهی به سروری نمی رسد.

ـ امام علی (ع) : کسی که گذشت نداشته باشد سروری را به کمال نرسانده است .

ـ سرور نیست , کسی که برادران خود را نیازمند دیگری کند.

ـ کشمکش با سفلگان سروری را لکه دار می کند.

سیاست .

سیاست .

ـ امام علی (ع) : ملکداری , سیاست است .
ـ آفت سردمداران , ناتوانی در سیاست است .
ـ بهبود زندگی , در گرو تدبیر و فرجام اندیشی است .
ابـن ابـی الحدید در شرح این جمله امیر المؤمنین (ع) که می فرماید :
((به خدا قسم معاویه از من هـوشـمـنـدتـر و باکیاست تر نیست , بلکه او مکار و
تبهکار است)) می نویسد :عده ای از کسانی که ارزش و مـقـام امیر المؤمنین (ع) را چنان که باید نشناخته بودند ,می پنداشتند که گر چه علم و دانـش
آن حضرت از عمر بیشتر است اما عمر از ایشان سیاستمدارتر می باشد
شیخ الرئیس ابو علی بن سینا در حکمت ((شفا)) به این مطلب تصریح کرده
است استاد ما ابو الحسین به این نظر تمایل داشـت و در کتاب الغرر آن رامطرح کرده است بعدها دشمنان و مخالفان علی (ع) درباره ایشان و معاویه
نیز همین حرف را زدند و گفتند که معاویه از امیر المؤمنین (ع) سیاستمدارتر و با تدبیرتر است .
بدان که سیاستمدار زمانی قادر به اعمال سیاست واقعی است که به فکر و اندیشه خود عمل کند و آنچه را به نفع حکومت خود و تحکیم پایه های قدرتش
می داند , به کاربندد خواه افکار و اعمالش با شریعت و دین سازگار باشد خواه نباشد اگر در سیاست ومدیریت بر اساس این شیوه عمل نکند , به
دشواری کارش سامان می پذیرد و بر اوضاع و احوال مسلط می شود
امیر المؤمنین (ع) پایبند قید و بـنـدهای شریعت بود و ملتزم ومتعهد به پیروی از
آن و کنار گذاشتن هر گونه آرا و نقشه ها و بـرنـامـه هـای جنگی وسیاسی که با دین و شریعت سازگاری نداشت , اما در عالم سیاست به کار گرفته می
شوندبود.

حسن سیاست .

ـ امام علی (ع) : حسن سیاست موجب پایندگی ریاست است .
ـ حسن سیاست مایه استواری ملت است .
ـ ارزش ریاست , به حسن سیاست است .
ـ هرکه نیکو سیاستمداری کند , ریاستش پایدار ماند.
ـ هرکه بر کرسی ریاست بالا رود , باید بر رنج سیاست صبر کند.
ـ هرکه از عهده سیاست بر نیاید , لایق ریاست نیست .
ـ هرکه بار زحمت و هزینه های مردم را به دوش نکشد , قدرت خود را سزاوار انتقال (به دیگری) کرده است .
ـ حسن تدبیر و پرهیز از حیف و میل , از حسن سیاست است .
ـ بهترین دلیل بر پرخردی , حسن تدبیر است .

سؤ تدبیر ((4)) .

ـ امام علی (ع) : سؤ تدبیر , موجب ویرانی است .

ـ هرکه بی تدبیر باشد , ویرانگریش شتاب گیرد.

ـ هرکه سؤ تدبیر داشته باشد , تدبیرش به نابودی او انجامد.

ـ هرکه تدبیرش به تاخیر افتد , هلاکتش پیش افتد.

ـ سؤ تدبیر , کلید فقر است .

ـ حسن تدبیر , دارایی اندک را رشد می دهدو سؤ تدبیر , ثروت بسیار را به باد فنا می دهد.

بهترین سیاست .

ـ امام علی (ع) : عدالت بهترین دو سیاست است .
ـ زیبایی سیاست در به کار بستن عدالت در حکومت است و گذشت کردن با وجودتوانایی داشتن (بر انتقامگیری).
ـ بهترین سیاست عدالت است .
ـ ملاک سیاست عدالت است .
ـ سیاست عادلانه به سه چیز است : مدارا توام با دوراندیشی و سختگیری و استیفای حقوق توام با عدالت و احسان و بخشش توام با میانه روی .
ـ بد سیاستی است , بیدادگری .

راس سیاست .

ـ امام علی (ع) : مدارا کردن , در راس سیاست است .
ـ چه خوب سیاستی است , نرمی .
ـ هرکه با زیر دست خود نرمی نکند به حاجت خود نرسد.
ـ نرمی لبه تیز مخالفت را کند می کند.
ـ هرگاه به حکومت رسیدی (با مردم)نرمی کن .

زیور سیاست .

ـ امام علی (ع) : تحمل کردن زیور سیاست است .
ـ کسی که هزینه مردم را به دوش نکشد , قدرت خود را سزاوار انتقال (به دیگری) کرده است .

سیاست نفس .

ـ امام علی (ع) : سیاست نفس برترین سیاست است و ریاست علمی عالیترین ریاست .
ـ هرکه نفس خود را سیاست کند (و بر آن امیر و فرمانروا باشد) به سیاست کردن (برمردم) دست یابد.
ـ نفسهای خود را با پارسایی سیاست کنیدو بیمارانتان را با صدقه درمان نمایید.
ـ بر فرمانرواست که پیش از سیاست سپاهیان خود , نفس خویش را سیاست کند.
ـ خردمندترین فرمانروا کسی است که خود را چنان سیاست و تربیت کند که جایی برای حجت آوری و اعتراض ملت بر اوباقی نماند و با مردم
چنان سیاستی در پیش گیرد که حجت خود را بر آنان ثابت و تمام کند.
ـ سیاست دین , به نیکویی پارسایی ویقین است .

کار امروز را به فردا افکندن .

نهی از افکندن کار امروز به فردا.

ـ امـام عـلـی (ع) , در نامه ای به یکی از یاران خود , می فرماید : آنچه را
از عمر تو باقی مانده است , دریـاب و مـگـو : فـردا و پـس فردا , زیرا
پیشینیان تو به سبب تکیه کردن به آرزوها و امروز و فردا کردن هلاک
شدند , چرا که فرمان خدا (مرگ) ناگهان این غافلان را در رسید.
ـ پیامبر خدا(ص) : ای اباذر! زنهار که بر اثر آرزو , کار امروز را به فردا
فکنی , زیراکه تو در امروز به سـر مـی بـری نه در فردا , چه اگر
فردایی برای تو بود , در فردا نیز چنان باش که امروز بوده ای و اگر
فردایی در کار نبود به خاطر کوتاهی کردن درکار امروزت پشیمان نشوی .
ـ امام علی (ع) : پس بنده ای از پروردگارش ترسید , زیرا روز مرگش را
نمی داند وآرزوهایش اورا می فریبد و شیطان موکل اوست , معصیت را
برایش می آراید تامرتکب آن شود و به توبه امیدوارش مـی کـنـد تـا در
کـار آن امروز و فردا کند , تا آن که مرگ بر او هجوم آورد در حالی که در
غفلت و بی خبری محض از آن به سر می برد.
ـ هـرکـس کـه مهلتش به سر آید (برای جبران گذاشته) مهلتی می طلبد و
به هرکس که مهلتی داده شود در انجام کار امروز و فردا می کند.
ـ امام صادق (ع) : به تاخیر انداختن توبه فریفتگی است و امروز و فردا
کردن بسیارسرگشتگی .
ـ امام باقر(ع) : زنهار از افکندن کار امروز به فردا , زیرا این کار دریایی
است که مردمان در آن غرق و نابود می شوند.
ـ امام سجاد(ع) ـ در مناجات خود ـ : مرادر گریستن بر خودم یاری رسان ,
زیرا که با امروز و فردا کـردن و آمـال و آرزوهـا عـمرخویش را بر باد
فنا دادم و از آنها شدم که به خیر و نجات خود دیگر امیدی ندارند.
ـ امام علی (ع) : کسی که توبه اش را به تاخیر افکند , دین ندارد.
ـ نادان شما بر گناه می افزاید , و دانای شما کار امروز را به فردا می
فکند.
ـ چـونـان کـسـی مباش که بدون عمل به آخرت امیدوار است و به سبب
آرزوی درازتوبه را تاخیر می اندازد اگر شهوتی برایش پیش آید گناه را
پیش
افکند و توبه را پس اندازد.

بازار.

نکوهش بازار.

ـ امام باقر(ع) : بدترین جاهای زمین بازارهاست , بازار میدان ابلیس است , اول صبح پرچم خود را در آن جـا نـصـب می کند و کرسیش را می گذارد و فرزندانش را همه سو می پراکند : از کسی که پیمانه را کم می دهد تا کسی که ترازو را سبک می گیرد و کسی که در گز کردن دزدی می کند
یا کـسـی کـه برای فروش کالایش به دروغ متوسل می شود اوبه فرزندانش می گوید : بر شما باد به (فـریفتن) مردی که پدرش مرده در حالی که
پدرشما هنوز زنده است ابلیس با اولین کسی که به بازار می آید وارد می شود و با آخرین نفری که بازار را ترک می کند بر می گردد.
ـ امام علی (ع) : محفلهای بازارها , جایگاه حضور شیطان است .
ـ در نامه خود به حارث همدانی , می فرماید: از پاتوغهای بازارها بپرهیز که محل حضور شیطانند و عرضه گاه فتنه ها و گمراهیها.
ـ پیامبر خدا(ص) : بازار سرای بی خبری و غفلت است پس هرکه در بازار یک تسبیح گوید خداوند هزار هزار ثواب برایش رقم زند.

اندرز امام علی (ع) به بازاریان .

ـ حـسن بن ابی الحسن بصری : هنگامی که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) به بصره آمد , بر مـن کـه در حال وضو گرفتن بودم گذر کرد و فرمود : ای جوان ! نیکو وضوبگیر خداوند نیکویت گـردانـد سپس به راه افتاد تا آن که وارد بازار بصره شد به مردم که درحال خرید و فروش بودند نـگـاهـی کرد وسخت گریست و آن گاه فرمود : ای بندگان دنیا و کارگران اهل دنیا! روز را به سوگند خوردنها می گذرانید و شب را به خوابیدن در بسترهایتان و در این میان از آخرت غافلید , پس کی توشه آخرت فراهم می آورید و در کار معاد می اندیشید؟
.
مردی عرض کرد : ای امیر المؤمنین ! باید برای تامین زندگی خویش بکوشیم وگرنه چه کنیم ؟
امـیـر الـمـؤمـنـین (ع) فرمود : کسب در آمد از راه حلال , مانع کار آخرت نیست اما اگر بگویی : چاره ای از احتکار نداریم عذرت پذیرفته نیست
.
آن مـرد با چشمی گریان برگشت امیر المؤمنین (ع) فرمود : برگرد تا برایت بیشترتوضیح دهم مـرد بـرگشت حضرت فرمود : بدان ای بنده خدا که هر
کس در دنیا برای آخرت کار کند , لاجرم مـزد کـارش را در آخرت کامل دریافت می کند و هر کس در دنیابرای دنیا کار کند مزد کارش در آخرت آتش دوزخ است امیرالمؤمنین (ع) سپس این سخن خدای تعالی را تلاوت کرد :((پس هر که طغیان کرد و زندگی اینجهانی را برگزیدهمانا جهنم جایگاه
اوست)).
ـ ابـو سـعـیـد : عـلـی (ع) وارد بازار می شد و می فرمود : ای بازاریان ! از خدا بترسید و ازسوگند خوردن دوری کنید , زیرا سوگند یاد کردن کالا را رونق می دهد , اما برکت رامی برد همانا تاجر و کـاسـب فـاجـر و گـنـهکار است , مگر آن تاجر و کاسبی که در بده بستان حق را رعایت کند ,
بـدرودتـان بـاد! سـپـس مـی رفت و چند روز بعد دوباره می آمدو سخنانی بدین گونه می فرمود هـرگـاه آن حضرت وارد بازار می شد بازاریان می گفتند
:مرد شکنبه , یعنی شکم گنده , آمد و حضرت می فرمود : پایینش غذاست و بالایش علم .

ـ امـام عـلـی (ع) در بازارها گشت می زد وتجار و کسبه را اندرز می داد و می فرمود : ای جماعت تجار و کسبه ! پیش از هر چیز ازخدا طلب
خیر و برکت کنید و برکت را در آسانگیری (در معامله) بـجـویـید و (با اخلاق خوش و برخورد درست) به مشتریان نزدیک شوید و خود را به زیور بردباری بـیـارایـیـدو از سـوگـنـد خـوردن دسـت بردارید و از ظلم و حق کشی بترسید [دوری کنید] و بـامـظلومان انصاف داشته باشید و به رباخواری
نزدیک نشوید و پیمانه و ترازو را کامل گردانید و جنس مردم را کم ندهید و در زمین (و جامعه) دست به تبهکاری و فساد نزنید.

مسواک زدن .

تشویق به مسواک زدن .

ـ پـیـامبر خدا(ص) : اگر ترس از سختگیری بر امتم نبود , به آنها دستور می دادم که با هر نمازی مسواک زنند.
ـ در سفارش به علی (ع) , می فرماید : بر توباد به مسواک زدن با هر وضویی .
ـ نـیز به علی (ع) می فرماید : بر تو باد به مسواک زدن , اگر توانستی که از این کار کم نکنی چنین کن , زیرا هر نمازی که با مسواک زدن بخوانی از چهل روز نمازی که بی مسواک زدن بگزاری برتر است .
ـ وضو , نصف (یا جز) ایمان است و مسواک زدن نصف (یا جز) وضو.
ـ امام صادق (ع) : مسواک زدن , از اخلاق پیامبران است .
ـ امـام بـاقـر(ع) : اگر مردم بدانند که مسواک زدن چه فوایدی دارد , در هنگام شب مسواک را با خود به بستر می برند.
ـ از امـام صادق (ع) سؤال شد : آیا این خلایق همه در شمار آدمیانند؟ حضرت فرمود : افرادی را که مسواک نمی زنند از شمارآنها بینداز.
ـ پیامبر خدا(ص) : دهانهای خود را بامسواک زدن خوشبو کنید , زیرا دهانهای شما گذرگاههای قرآن است .
ـ دهانهای خود را پاکیزه کنید , زیرا گذرگاههای قرآنند.

سفارش جبرئیل (ع) به مسواک زدن .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : جـبـرئیل پیوسته مرا به مسواک زدن سفارش می کرد تا جایی که ترسیدم دندانهایم از ریشه درآیند یا ساییده شوند.
ـ جـبـرئیل همواره مرا به مسواک زدن توصیه می کرد , چندان که گمان کردم بزودی این کار را واجب خواهد کرد.
ـ هماره جبرئیل مرا به مسواک زدن سفارش می کرد , به اندازه ای که نگران دندانهای خود شدم .
ـ هـیچ گاه دوستم جبرئیل (ع) نزد من نیامدمگر این که مرا به مسواک زدن توصیه کرد , تا جایی که نگران ساییده شدن دندانهای پیشین خود شدم .

فواید مسواک زدن .

ـ امام علی (ع) : مسواک زدن , نور چشم را زیاد می کند.
ـ امام صادق (ع) : مسواک زدن , آبریزش چشم را از بین می برد و نور آن را زیادمی کند.
ـ امـام رضـا(ع) : مسواک زدن , نور چشم را زیاد می کند و مو را پرپشت می کند وآبریزش چشم را برطرف می سازد.
ـ امـام صادق (ع) : مسواک زدن , دوازده ویژگی دارد : از سنت است , دهان را تمیزمی سازد , نور چـشم را زیاد می کند , خدای رحمان را خشنود
می گرداند , دندانها را سفیدمی کند , پوسیدگی آنـهـا را از بین می برد , لثه را محکم می سازد , اشتها را باز می کند , بلغم را می برد , حافظه را زیاد
می کند و حسنات دو چندان می شوند و فرشتگان شاد می گردند.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که دو چوب (مسواک)را به کار گیرد از رنج و درد گاز انبر در امان ماند.
ـ مسواک زدن , بر زبان آوری مرد می افزاید.
ـ امام صادق (ع) : بر شما باد به مسواک زدن , زیرا این کار وسوسه سینه را از بین می برد.

آداب مسواک زدن .

ـ پیامبر خدا(ص) : دندانهایتان را از عرض (عمودی) مسواک بزنید نه از طول (افقی).

ـ یک روز در میان سرمه بکشید و دندانهایتان را از عرض مسواک بزنید.

ـ پیامبر خدا(ص) هرگاه مسواک می زد از عرض می زد و شبی سه بار مسواک می زد: یک بار پیش از خـواب , یک بار وقتی که از خواب برای راز و نیاز برمی خاست و یک بار پیش از آن که برای نماز صبح بیرون رود آن حضرت به دستور جبرئیل با چوب درخت مسواک , مسواک می زد.

استحباب مسواک زدن در سحرگاه .

ـ امام صادق (ع) : هرگاه شب (برای عبادت) برخاستی مسواک بزن , زیرا فرشته می آید و دهانش را بر دهان تو می گذارد و هر کلمه ای را که تلاوت کنی و به زبان آوری به آسمان بالا می برد بنابراین , باید دهانت خوشبو باشد.
ـ امام باقر(ع) : مسواک زدن در سحرگاه پیش از وضو گرفتن , جز سنت است .
ـ امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) چون نماز خفتن را می خواند , دستور می دادظرف وضو و مسواکش را کنار سرش بگذارند در روایتی دیگر آمده است : آن حضرت هربار که از خواب بیدار می شد مسواک می زد.

جوانی .

جوانی .

ـ پیامبر خدا(ص) : جوانی , شاخه ای ازدیوانگی است .
ـ امام علی (ع) : نادانی جوان , بخشودنی است و دانش او ناچیز.
ـ دو نعمت است که قدر آن را نداند مگرکسی که از دستشان دهد : جوانی و تندرستی .
ـ پیامبر خدا(ص) : بهترین جوانان شما کسی است که به میانسالان شما همانندی جوید و بدترین میانسالان ((5)) شما کسی است که رفتار جوانان شما
از او سرزند.
ـ امام صادق (ع) : ورقة بن نوفل هرگاه نزد خدیجه بنت خویلد می رفت به او چنین سفارش می کرد :((بدان که جوان نیک خوی , کلید خیر و
قفل شر است و جوان زشت خوی قفل خیر و کلید شر است .
ـ امام علی (ع) : بدانید , خدایتان رحمت کناد , که شما در روزگاری به سر می برید که حقگویان اندکند جوانانشان بدخوی وناسازگارندو پیرانشان گنهکار و عالمانشان منافق .

تربیت نوجوانان .

ـ امام علی (ع) : همانا قلب نوجوان همچون زمینی بایر است که هرچه در آن افکنده شود می پذیرد.
ـ امـام صـادق (ع) بـه احـول فـرمـود : به بصره رفتی ؟
عرض کرد : آری فرمود : شوق مردم به این امـر(ولایـت و امامت ما) و پذیرش آنها را چگونه دیدی ؟
عرض کرد : به خدا قسم اندکند , کارهایی کرده اند اما کم است حضرت فرمود : بر تو باد به نوجوانان ,زیرا این گروه در پذیرش هر نوع خوبی شتاب بیشتری نشان می دهند.

آموختن در جوانی .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر که در جوانی دانش آموزد علم او همچون نقشی است که برسنگ حک شود و هر که در بزرگسالی بیاموزد , کارش همچون نوشتن برروی آب است .
ـ امام علی (ع) : آموختن دانش در خردسالی , همچون نقشی است که بر روی سنگ کنده شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که در دوران خردسالی علم نیاموزد و در بزرگسالی دنبال آن رود و (در ضمن تحصیل علم) بمیرد ,شهید مرده است .
ـ ایوب (ع) : خداوند تخم حکمت را در دل کوچک و بزرگ می افشاند , پس هرگاه خداوند بنده را در کودکی حکیم گرداند , کم سالی او منزلت وی
را نزد حکیمان پست نگرداند چون نور حکمت الهی را در وجود او می بینند.

جوان و ترک تحصیل علم .

ـ امـام کـاظم (ع) : اگر جوانی از جوانان شیعه را ببینم که فقه نمی آموزد , او را با شمشیر ضربتی می زنم .
ـ امام باقر(ع) : اگر جوان شیعه ای را نزدمن بیاورند که علم (دین) نمی آموزد , او راتنبیه می کنم .
ـ امام صادق (ع) : دوست ندارم جوان شمارا جز در دو حال ببینم : دانشمند یا دانش آموز , زیرا اگر چنین نباشد کوتاهی کرده و چون کوتاهی کند ,
ضایع گشته و چون ضایع گردد , گنهکار باشد و چون گنهکار باشد , سوگند به آن که محمد را بحق برانگیخت , درآتش جای گیرد.

ارزش جوان عابد.

ـ پیامبر خدا(ص) : خدای تعالی , جوان توبه کار را دوست دارد.
ـ هیچ چیز نزد خدای تعالی محبوبتر ازجوان توبه گر نیست و هیچ چیز نزد خدای تعالی منفورتر از پیر پایدار بر گناهانش نمی باشد.
ـ خدای تعالی , به وجود جوان عبادت پیشه بر فرشتگان می نازد و می فرماید :بنگرید این بنده مرا! به خاطر من از شهوت خویش دست کشیده است
.
ـ برتری جوان عابدی که در جوانی خود ره بندگی پیش گرفته , بر پیری که دربزرگسالی به عبادت روی آورده , همچون برتری فرستادگان الهی بر دیگر مردمان است .
ـ هفت نفرند که در آن روز که سایه ای جز سایه خدا نیست , آنان در سایه خدا جای دارند : پیشوای دادگر و جوانی که با بندگی و عبادت خدای عزوجل نشو و نما یابد.

ارزشی کسی که جوانیش رادر طاعت خدا گذراند.

ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ جوانی نیست که دنیا و خوشیهای دنیا را به خاطر خدا رهاکند و جوانیش را در راه طاعت خدا به پیری رساند , مگر این که خداوند پاداش هفتاد ودو صدیق را به او عطا کند .
ـ محبوبترین خلایق نزد خدای عزوجل جوان نورسته خوش سیمایی است که جوانی و زیبایی خود را برای خدا و در راه طاعت او بگذارد خداوند رحمان به وجود چنین جوانی بر فرشتگانش می نازد و می فرماید : این است بنده راستین من .
ـ خداوند جوانی را که جوانی خویش را در راه طاعت خدای تعالی بگذراند دوست می دارد.
ـ ابـراهـیـم (ع) چـون در مـحـاسـن خـود مـوی سپیدی را دید گفت : سپاس و ستایش خداوند پروردگار جهانیان را که مرا به این مرحله از عمر رسانید و چشم بر هم زدنی معصیت او نکردم .

معنای فتی .

ـ امام صادق (ع) به سلیمان بن جعفر نهدی فرمود : ای سلیمان ! فتی کیست ؟
اومی گوید : عرض کردم : ما به جوان فتی می گوییم حضرت فرمود : مگر نمی دانی که اصحاب کهف همگی میانسال بـودند , اما خداوند به سبب ایمانشان آنان را فتیه (جوانان) نامید؟
ای سلیمان ! هر که به خدا ایمان آورد و با تقوا باشد او فتی (جوان ,جوانمرد) است .
ـ به مردی فرمود : شما به چه کسی فتی می گویید؟
عرض کرد : به جوان حضرت فرمود : نه , فتی مـؤمـن اسـت اصحاب کهف همگی بزرگسال بودند اما خداوند عزوجل آنان را به سبب ایمانی که داشتند فتیه (جوانان , جوانمردان) نامید.

شبهه .

شبهه .

ـ امـام علی (ع) : شبهه به این دلیل شبهه نامیده شده که شبیه حق است , اما اولیای خدادر هنگام شـبـهـه روشـنـایـی راهشان یقین است و راهنمایشان راه
راست , ولی دشمنان خدا به گاه شبهه دعوتشان گمراهی است و راهنمایشان کوری .
ـ از شبهه حذر کنید , زیرا که شبهه به قصد فتنه و گمراه سازی ساخته شده است .
ـ در نـامـه خود به معاویه , می فرماید : ازشبهه و اشتباه افکنیهای آن بپرهیز , زیرادیر زمانی است که فتنه پرده های سیاه خودرا گسترده و تاریکی آن
دیدگان را فروپوشانده است .
ـ همانا منفورترین مردمان نزد خدا دو مردند : مردی که خداوند او را به خودش واگذاشته است و مـردی که جهالت و نادانی را از این سو و آن سو فراهم آورده و درمیان نادانان این امت تاخت و تاز مـی کـنـد در بـرابـر ابـهـام شبهات همچون تار عنکبوت است , نمی داند درست داوری می کند یا
نادرست .
ـ شـنـیـد کـه عمار بن یاسر با مغیرة بن شعبه در موضوعی بحث و مجادله می کند , به اوفرمود : رهایش کن ای عمار! زیرا او از دین خود جز چیزی که به دنیایش نزدیک کند ,فرانگرفته است و به عمد امور را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه ای برای لغزشهاو خلافکاریهای خویش کند.
ـ در نـامـه ای بـه معاویه , می نویسد : تو گروه بسیاری از مردم را تباه کردی , آنان را باگمراهی خـویش فریفتی و در موج دریای (پلیدیهای) خود افکندی که تاریکیها آنان رافرو پوشانده و امواج شبهات بر سر آنان به تلاطم در آمده است .
ـ گـواهـی می دهم که محمد بنده و فرستاده خداست , او را با دین بلندآوازه و نشانه برگزیده و کـتـاب نـبـشته و نور درخشان و پرتو تابان و فرمان
آشکار و آشکار کننده حق از باطل فرستاد , تا شبهات را بزداید و با دلیل و برهان حجت آوری کند و با آیات هشدارشان دهد.

وجوب درنگ در هنگام پیش آمدن شبهه .

ـ امـام باقر(ع) : درنگ کردن در گاه پیش آمدن شبهه بهتر از فرو رفتن در گرداب هلاکت است حدیثی را روایت نکنی بهتر است از این که حدیثی را نفهمیده روایت کنی .
ـ امـام عـلـی (ع) : از پـیـمـودن راهی که بیم گمراه شدن در آن را داری خودداری کن ,زیرا باز ایستادن از سرگشتگی گمراهی بهتر از مواجه شدن به هول و هراسهاست .
ـ درنگ کردن در هنگام سرگردانی توفیق است .
ـ هیچ ورعی چون بازایستادن در هنگام روبه رو شدن با شبهه نیست .
ـ امام صادق (ع) : پارساترین مردم کسی است که به گاه شبهه توقف کند.
ـ امام علی (ع) : ریشه دوراندیشی توقف در مقام شبهه است .
ـ در سـفـارش بـه فـرزنـد خود حسن (ع) , می فرماید : ای حسن ! تو را سفارش می کنم ـ وهمین سفارش تو را بس است ـ به آنچه که رسول خدا مرا بدان سفارش فرمود خاموشی در هنگام شبهه .
ـ امـام باقر(ع) , در پاسخ به پرسش زراره از حق خدا بر بندگان , فرمود : حق خدا بربندگان این است که آن گویند که می دانند و در آنچه نمی دانند درنگ کنند.
ـ امـام جـواد(ع) : آن عـالـمـی بیشتر رهپوی راه روشن است , که به هنگام روبه رو شدن با شبهه خویشتن نگه دارد.
ـ امام سجاد(ع) در دعا ـ : خدایا! هرگاه امور بر من مشکل و در هم شد مرا به (یافتن) درست ترین آنـهـا و هرگاه کردارها بر من مشتبه گشت به پاکیزه ترین آنها و هرگاه عقاید و مذاهب متناقض شدند به پسندیده ترینشان توفیقم ده .
ـ نـیـز در دعـاـ : خدایا! تندرستی توام باعبادت و آسودگی همراه با زهد و علم با عمل و پارسایی همراه با اعتدال و میانه روی روزیم فرما.
ـ امـام عـلـی (ع) : هـر کـه از کـیـفـرهـایی که برسر پیشینیانش آمده است عبرت گیرد , تقوا و پرهیزگاری او را از فرو افتادن در ورطه شبهات باز
دارد.

وجوب فروگذاشتن شبهات .

ـ امام علی (ع) : حلالی آشکار وجود دارد (و حرامی آشکار) و میان این دو شبهات است , پس هر که آنچه را بر او مشتبه شده فرو گذارد , بیگمان حرامی را که برایش آشکار است بیشتر فرو می گذارد.
ـ پیامبر خدا(ص) : آنچه را که تو را به شبهه می اندازد فرو گذار و آنچه را موجب شبهه برای تو نمی شود , به کار بند , زیرا فقدان چیزی را که برای خدای عزوجل فروگذاشته ای هرگز حس نخواهی کرد.
ـ آنچه را که به شبهه ات می اندازد , ترک کن و آن را به کار بند که برایت شبهه انگیزنیست , زیرا کسی که پیرامون منطقه قرق شده بچراند در آستان
وارد شدن به قرقگاه قرار دارد.
ـ امام علی (ع) : زنهار از افتادن در شبهات و آزمندی به شهوات , زیرا این دو امر تورا به افتادن در ورطه حرام و ارتکاب بسیاری از گناهان می کشانند.
ـ کارها سه گونه اند : کاری که درستی آن بر تو روشن است , آن را دنبال کن , کاری که ضلالت و نادرستی آن بر تو آشکار است , از آن دوری کن و کاری که برایت مبهم است آن را به دانای آن ارجاع ده .
ـ پیامبر خدا(ص) : امور سه گونه اند : امری که درستی آن بر تو روشن است , پس ازآن پیروی کن , امری که ضلالت و نادرستی آن بر تو آشکار است , پس از آن دوری کن و امری که در آن اختلاف است , آن را به خدای عزوجل ارجاع ده .
ـ امام صادق (ع) : امور سه گونه اند : امری که درستی آن روشن است , پس باید آن را به کار بست امری که گمراهی و نادرستی اش آشکار است
, پس باید از آن دوری کردو امری مبهم است پس باید علم آن را به خدا و رسولش ارجاع داد رسول خدا(ص)فرمود : حلالی روشن وجود
دارد و حرامی روشن و در این میان اموری است مشتبه ومبهم , پس هر که شبهات را رها کند , از حرامها نجات یابد و هر که شبهات را بگیردمرتکب
حرامها شود و ندانسته به هلاکت در افتد.
ـ امام علی (ع) : در نامه ای به عثمان بن حنیف , کارگزار خود در بصره , می فرماید :اما بعد , ای پسر حنیف ! به من خبر رسیده که مردی از
جوانان بصره تو را به ولیمه ای دعوت کرده و تو به آن شتافته ای پس , بنگر که بر سر این سفره بر چه غذایی دندان می نهی , آنچه را که حلال و

حرامش بر تو آشكار نيست , از دهان بيرون افكن و آنچه را به پاكى راههاى فراهم آوردنش يقين دارى بخور .

شاخه های شبهه .

ـ امـام علی (ع) : شک چهار شاخه دارد : ستیزیدن (در دین) , ترس , تردید و تسلیم شدن (در برابر جهل و جاهلان و هلاکت دنیا و آخرت).
ـ شـبـهه چهار شاخه دارد : دل باختن در برابر زیور (دنیا) , وسوسه نفس و توجیه کردن کجیها و آمیختن حق به باطل .
مانند سازی و تقلید.

مانند سازی و تقلید.

ـ امـام عـلـی (ع) : در پاسخ به سؤال از این فرمایش پیامبر(ص) که : ((سپیدی موی (سرو صورت) خـود را تغییر دهید و خود را به یهود مانند نسازید)) , فرمود : رسول خدا(ص) این سخن را زمانی فـرمـود کـه دیـن (مسلمانان) در اقلیت بود , اما امروز که قلمرو آن گسترش یافته و پایه های
آن استوار گشته است , مرد آزاد است (که خضاب کند یانه).
ـ امام صادق (ع) : از پدران بزرگوار خویش : رسول خدا(ص) مرد را از مانند سازی خود به زنان باز داشت و زن را نیز از این که در پوشش
خود از مردان تقلید کند نهی فرمود.
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : از ما نیست آن زنی که خود را شبیه مردان کند و نه آن مردی که خود را به زنان مانند سازد.
ـ لعنت خدا بر مردی که به طرز زنان لباس پوشد و بر زنی که به شکل مردان لباس پوشد.
ـ امـام عـلـی (ع) : در مسجد رسول خدا(ص)مردی را دید که خود را به صورت زن در آورده است فرمود : بیرون شو از مسجدرسول خدا , ای کسی که رسول خدا لعنتش کرده است سپس فرمود : شـنـیـدم که رسول خدا(ص) می فرماید : لعنت خدا بر مردانی که خود را شبیه زنان می کنند و
بر زنانی که خود را به شکل مردان در می آورند.
ـ امـام صـادق (ع) : از پدران بزرگوارش (ع) : خداوند به یکی از پیامبران وحی فرمودکه به مردم خود بگو : لباس دشمنان مرا نپوشید و خود را به شکل و شمایل دشمنان من در نیاورید که در این صورت شما نیز همچون آنها دشمن من خواهید بود.
ـ بهترین جوانان شما جوانی است که خود را همانند میانسالانتان در آورد و بدترین میانسالان شما میانسالی است که از جوانانتان تقلید کند.
ـ امام علی (ع) : کمتر کسی است که خود را شبیه گروهی کند و بزودی یکی از آنهانشود.
ـ سخن چین , ناباب و خیانتکار است , گرچه خود را مانند خیرخواهان جلوه دهد.
ـ امام سجاد(ع) : اسما بنت عمیس به من گفت : خدمت فاطمه (ع) بودم که رسول خدا(ص) وارد شد در گردن آن بانوگردنبندی از طلا بود که علی بن ابی طالب (ع) از مال غنیمت برای ایشان خـریـده بـودرسـول خـدا(ص) بـه فـاطـمـه (ع) فرمود : ای فاطمه ! (یک وقت) مردم نگویند که

فـاطـمـه
دخـتر محمد از پوشش جباران استفاده می کند پس , فاطمه (ع) گردنبند
را کند و آن رافروخت و با پول آن بنده ای خرید و آزاد کرد و رسول
خدا(ص) از این کار خوشحال شد.

درخت .

درختکاری .

قرآن .
((آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان برایتان آب فرستاد و بدان بوستانهایی خوش منظر رویانیدیم که شما را توان رویانیدن
درختی از آن نیست آیا با وجود اللّه خدای دیگری هست ؟
نه ,بلکه آنها مردمی منحرفند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : اگر قیامت فرا رسد و در دست یکی از شما نهالی باشد , چنانچه بتواند برنخیزد تا آن نهال را بکارد این کار را بکند.
ـ هر مسلمانی بذری بیفشاند یا نهالی بنشاندو از حاصل آن بذر و نهال پرنده ای یا انسانی یا چرنده ای بخورد , آن برای او صدقه محسوب شود.
ـ هیچ مردی نیست که درختی بنشاند ,مگر این که خداوند به اندازه میوه ای که آن درخت می دهد برایش اجر بنویسد.
ـ هر که درختی بنشاند و در راه نگهداری و رسیدگی به آن صبر کند تا میوه دهد , درقبال هر میوه ای از آن که روزی جوینده ای بخورد , یک صدقه
نزد خدا برایش منظورمی شود.
ـ هر مردی که زمینی را احیا کند و از آب آن زمین جگری تفتیده بنوشد یا ازمحصولش روزی جوینده ای نصیبی برد , خداوند تعالی در قبال آن
اجری برایش رقم زند.
ـ هر که زمین مرده ای را زنده کند ماجور است و آنچه روزی جوینده ای از محصول آن بخورد , برایش صدقه باشد.
ـ امام صادق (ع) : در پاسخ به سؤال از مکروه بودن شغل کشاورزی , فرمود :زراعت کنید و درخت بکارید , به خدا سوگند که مردم شغلی حلالتر و پاکیزه تر از آن پیشه نکرده اند به خدا سوگند بعد از خروج دجال , کشاورزی و نخل کاری رونق بسزایی خواهد یافت !.

قطع درخت .

ـ امام صادق (ع) : درختان میوه را قطع نکنید, که خداوند بر سر شما عذاب فرومی ریزد.
ـ امـام کـاظـم (ع) , در پـاسـخ به پرسش محمدبن ابی نصر از بریدن درخت سدر , فرمود : یکی از دوسـتان تو نیز در این باره ازمن پرسید و من به
او نوشتم : ابو الحسن (ع) درخت سدری را برید و به جای آن یک تاک نشاند.
ـ امام صادق (ع) : قطع درخت خرما ,مکروه است .
ـ در پاسخ به سؤال از قطع درخت ,فرمود : اشکالی ندارد عماربن موسی می گوید : عرض کردم : درخـت سدر چه ؟
فرمود :اشکالی ندارد , قطع درخت سدر در بیابان مکروه است چون این درخت در صحراکمیاب است اما در این جا کراهتی ندارد.
شجاعت .

شجاعت .

ـ امام علی (ع) : شجاعت , یکی از دو عزت است .
ـ شجاعت , عزتی نقد است .
ـ شجاعت , نصرتی نقد و فضیلتی آشکار است .
ـ اگر خصلتها از یکدیگر متمایز و جداشوند , هر آینه راستی با شجاعت باشد و بزدلی با دروغ .
ـ سخاوت و شجاعت خصلتهای والایی هستند که خداوند سبحان آن دو را در وجودهرکس که دوستش داشته و او را آزموده باشد می گذارد.
ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر , می نویسد : دیگر آن که با ارباب مروت و آنان که از خانواده های شریف وشایسته هستند و پیشینه های
نیکو دارند و سپس با کسانی که دلاور و شجاع و بخشنده وگشاده دستند همنشین باش , که اینان کان کرم و بزرگوارایند.

تفسیر شجاعت .

ـ امام علی (ع) : شجاعت , ساعتی صبرکردن است .
ـ به ستوه آمدن , آفت است و نستوهی , شجاعت .
ـ امام حسن (ع) , در پاسخ به این سؤال که شجاعت چیست ؟
فرمود : ایستادگی دربرابر هماوردان و پایداری در نبرد.

عوامل شجاعت زا.

ـ امـام علی (ع) : شجاعت بر سه خصلت سرشته شده که هریک از آنها را فضیلت و ارزشی است که دیـگـری فـاقـد آن اسـت : ازخود گذشتگی , تن ندادن به خواری و ذلت و نامجویی اگر این سه خـصـلـت در آدم شـجـاع یـکسان و کامل وجود داشته باشند , پهلوانی است که حریف ندارد و در روزگارخود به دلاوری نامور باشد و اگر یکی از این خصلتها در او فزونتر از دیگری باشدشجاعت او در آن خصلت بیشتر و بیباکیش در آن شدیدتر است .

ـ قـدر و انـدازه مرد به قدر همت اوست و راستگویی و صداقتش به قدر مردانگی او وشجاعتش به قدر غیرت او.

ـ شجاعت مرد به قدر همت اوست وغیرتش به قدر تن ندادن او به ذلت .

ـ شجاعت به اندازه ننگ داشتن از ذلت است .

شجاعترین مردم .

ـ امام علی (ع) : شجاعترین مردم , بخشنده ترین آنهاست .
ـ شجاعترین مردم , کسی است که بابردباری بر نادانی چیره آید.
ـ شجاعتر از خردمند , وجود ندارد.
ـ قویترین مردم , کسی است که بر نفس خویش مسلطتر باشد.
ـ زورمندتر از کسی که بر نفس خویش زور شود و زمام آن را در اختیار گیردوجود ندارد و ناتوانتر از کسی که نفس خویش را واگذارد و آن را به هلاکت کشاند وجود ندارد.
ـ چه دلاور است شخص بی گناه و چه ترسوست مشکوک و متهم .
ـ پـیـامبر خدا(ص) : آیا زورمندترین وقویترین شما را معرفی نکنم ؟
عرض کردند : چرا , ای رسول خـدا! فـرمود : زورمندترین و قویترین شما کسی است که هرگاه خوش و خرسند باشد به گناه و نـادرسـتی کشیده نشودو هرگاه ناراحت و ناخشنود شود از جاده حقگویی خارج نشود و هرگاه قدرت یابدآنچه را که حق او نیست نستاند.

آفت شجاعت .

ـ امام علی (ع) : آفت شجاعت , فرو گذاشتن دور اندیشی است .
ـ آفت نیرومند , ناتوان شمردن دشمن است .

شجاعت (متفرقه).

ـ امام عسکری (ع) : همانا شجاعت ,اندازه ای دارد که اگر از آن فراتر رود تهور است .
ـ امام علی (ع) : میوه شجاعت , غیرت است .
ـ لقمان (ع) : شجاع , جز در جنگ شناخته نمی شود.
ـ امام صادق (ع) : سه کس اند که جز در سه جا شناخته نمی شوند بردبار جز در هنگام به خشم آمدن شناخته نشود و شجاع جز در جنگ و برادر
جز در هنگام نیازمندی .
ـ امام علی (ع) , در نامه خود به مالک اشتر , می فرماید : باید مقربترین سردار سپاهت نزد تو آن سرداری باشد که با کمکهای خود به سپاهیانش
آنان را یاری رساند پس آرزوها و خواستهای آنان را برآور و ازآنها پیوسته به نیکویی یاد کن و از رنج و محنتی که سختی کشیدگان آنان دیده اند
تقدیرنما , زیرا یاد کرد بسیار از کارهای نیک ایشان , به خواست خدا , شجاع را بر می انگیزد وترسوی سست دل را (به دلیری) تشویق می کند.
تنگ چشمی .

تنگ چشمی .

قرآن .
((و کسانی که از تنگ چشمی خویش مصون مانند , آنان رستگارانند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : از تنگ چشمی بپرهیزید , زیرا پیشینیان شما به سبب همین تنگ چشمی نابود شـدند آنها را به دروغ وامی داشت , دروغ می گفتند به
ظلم و حق کشی وا می داشت , حق کشی می کردند, به بریدن پیوندهای خویشاوندی دستور می داد, می بریدند.
ـ هـیـچ چیز مانند تنگ چشمی ایمان را ازبین نمی برد سپس فرمود : این تنگ چشمی را حرکتی است چون حرکت مورچه وشعبه هایی است همانند : شعبه
های شرک .
ـ امام علی (ع) شنید که مردی می گوید :تنگ چشم عذرش پذیرفته تر از ظالم است حضرت به او فـرمـود : اشتباه می کنی , زیراظالم ممکن است توبه
و استغفار کند و حق را به حقدار برگرداند , اما تنگ چشم ازپرداخت زکات و صدقه دریغ می کند و وارد شدن تنگ چشم به بهشت حرام است .
ـ فـضـل بـن ابـی قـرة : امـام صادق (ع) را دیدم که از سر شب تا به صبح طواف می کند وپیوسته مـی گـوید : خدایا! مرا از تنگ چشمی نفسم نگهدار
عرض کردم : فدایت شوم ,در طول این مدت دعـایـی جـز ایـن از شـما نشنیدم ؟
حضرت فرمود : از نفس بدتر چیست ؟
خداوند می فرماید : ((و کسانی که از تنگ چشمی نفس خویش مصون مانند رستگارند)).
ـ از امام علی (ع) سؤال شد : با این که شمااز قوم خود به این مقام (خلافت) سزاوارترید , چگونه شد که آنها شما را از آن باز پس زدند؟
حضرت فرمود : به زور گرفتن این مقام از دست ما , با آن که ما از نـظر نسب بالاترو پیوند خویشی ما به رسول خدا(ص) بیشتر و استوارتر است , به این سبب است کـه خـلافـت امـتـیـازی بـود کـه عـده ای بـه آن آزمـنـدی و زفتی نشان دادند و گروهی (اهل بیت)سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و
داور خداست .

تفسیر تنگ چشمی و تنگ چشم .

ـ امام صادق (ع) : تنگ چشم , کسی است که حق خدا را نپردازد و در راهی جز حق خدای عزوجل خرج کند.
ـ امام حسن (ع) , در پاسخ به پرسش پدرش از او درباره تنگ چشمی , عرض کرد : تنگ چشمی آن است که آنچه را داری مایه شرافت پنداری و آنچه را انفاق کنی , تلف شده و بر باد رفته انگاری .
ـ امام صادق (ع) : تنگ چشمی , بالاتر وبدتر از بخل است , زیرا بخیل نسبت به آنچه خود دارد بخل مـی ورزد , امـا تـنگ چشم هم به مال مردم و هم
به مال خودش بخل می ورزد , تا جایی که هر چه دست مردم می بیندآرزو می کند که , به حلال یا حرام , از آن او باشد , ازآنچه خدا روزیش کرده نه سیر می شود و نه سودی بر می گیرد.

تنگ چشم ترین مردم .

ـ امـام علی (ع) , در پاسخ به این سؤال که تنگ چشم ترین مردم کیست ؟

, فرمود : کسی که مال را به ناروا به دست آورد و به ناحق خرجش کند.

بــدى .

معیار خوب و بد.

قرآن .
((جـنـگ بـر شـمـا مـقرر شد در حالی که برای شما ناگوار است چه بسا
چیزی را ناخوش دارید درصـورتـی کـه آن برای شما خوب است و بسا
چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است خدا می داند وشما نمی
دانید)).
((و کـسـانـی که به آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده است , بخل
می ورزند , هرگز تصور نکنندکه برای ایشان خوب است , بلکه برایشان
بد است بزودی آنچه که به آن بخل ورزیده اند , روز قیامت طوق
گردنشان می شود میراث آسمانها و زمین از آن خداست و خدا به آنچه
می کنید آگاه
است)).
((و آدمـی بـه دعـا شـری را مـی طـلـبـد چـنـان کـه گـویی به دعا خیری را
می جوید و انسان همواره شتابزده است)).
ـ امـام عـلـی (ع) : آن خوبی که در پی آن آتش باشد , خوب نیست و آن
بدی که به دنبالش بهشت بـاشد , بد نیست هر نعمتی در قیاس با بهشت
حقیر و
ناچیز است و هررنج و بلایی در مقابل دوزخ عافیت است .
ـ خـیـری کـه جـز با شر به دست نیاید چه خیری است و آسودگی و
گشایشی که جز با عسرت و سختی حاصل نشود چه آسودگیی ؟
.
ـ خـدای سـبـحان کتابی راهنما فرستاد و در آن خوب و بد را روشن ساخت
پس راه خوبی را پیش گیرید تا هدایت شوید و از راه بدی دوری جویید تا
به
مقصد برسید.

بدترین مردم .

قرآن .
((همانا بدترین جنبندگان نزد خدا , کران و لالانی هستند که نمی اندیشند)).
((هر آینه بدترین جنبندگان نزد خدا آنهایند که کافر شده اند و ایمان نمی آورند)).
ـ امام علی (ع) : بدترین مردم نزد خدا , پیشوای منحرفی است که خود گمراه است وموجب گمراهی (دیگران) می شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : بدترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیایش بفروشد و بدتر از او کسی است که آخرت خود را برای دنیای دیگران بفروشد.
ـ روز قیامت بدترین مردم در پیشگاه خدا کسانی هستند که مردم از ترس گزندشان به آنها احترام بگذارند.
ـ امام علی (ع) : بدترین مردم کسی است که مردم از ترس شرارت او از وی پرهیزکنند.
ـ بدترین مردم کسی است که به مردم ستم کند.
ـ بدترین مردم کسی است که با مردم دغلی و خیانت کند.
ـ بدترین مردم کسی است که عذر نپذیرد و از خطا(ی کسی) نگذرد.
ـ بدترین مردم کسی است که برایش مهم نباشد مردم او را بدکار بینند.
ـ بدترین مردم کسی است که شکر نعمت نگزارد و حرمت (مردم) را پاس ندارد.
ـ بدترین مردمان کسی است که سعایت برادران کند و احسان و خوبی را از یاد برد.
ـ بدترین مردم کسی است که به خیرش امیدی نرود و از شرش ایمنی نباشد.
ـ بدترین مردمان کسی است که به امانتداری پایبند نباشد و از خیانت پرهیز نکند.
ـ بدترین مردم کسی است که لغزش را نمی بخشد و عیب پوشی نمی کند.
ـ بدترین مردم کسی است که علیه مظلوم کمک می کند.
ـ بدترین مردم کسی است که زره پستی در پوشد و ستمکار را یاری رساند.
ـ بدترین مردمان کسی است که عیبجوی دیگران باشد و عیبهای خویش را نبیند.
ـ بدترین مردم کسی است که بدخواه مردم باشد.

ـ بـدترین مردم کسی است که در کار پروردگارش از مردم بترسد و در کار مردم ازپروردگارش نترسد.
ـ بدترین مردم کسی است که به سبب بدبینی به هیچ کس اعتماد نمی کند و به سبب بدکرداریش کسی به او اعتماد نمی نماید.
ـ بدترین مردم کسی است که خود را بهترین آنان پندارد.
ـ بدترین مردم کسی است که آرزویش دراز و کردارش بد باشد.
ـ بدترین مردم کسی است که پاداش خوبی را به بدی دهد.
ـ پیامبر خدا(ص) : بدترین مردم فاسقی است که کتاب خدا را خوانده و در دین خداداناست سپس خود را در اختیار فردی فاجر می گذارد که چون
سرخوش می شود قرآن خواندن و گفتگوی با او را وسـیـلـه لذتجویی و سرگرمی خویش قرار می دهد پس ,خداوند بر دل گوینده و شنونده مهر می
زند.
ـ بدترین مردم سه پهلوست عرض شد :ای رسول خدا! سه پهلو کیست ؟
حضرت فرمود : کسی که از برادر خود نزد حاکم سعایت می کند و در نتیجه , هم خودش هم برادرش و هم حاکم را به ورطه هلاکت می اندازد.
ـ در روز قیامت یکی از بدترین مردمان نزد خدای عزوجل آدم دو روست .
ـ در پاسخ به این سؤال که : بدترین مردم چه کسانی هستند , فرمود : علمای فاسد.
ـ امام صادق (ع) : بدترین مردم , بازرگانان خیانتکارند.
ـ پـیامبر خدا(ص) : روز قیامت بدترین مردم در پیشگاه خدای عزوجل عالمی است که از علم خود سودی نمی برد.
ـ به معاذ فرمود : آیا تو را از بدترین فرد مردم خبر ندهم ؟
: کسی که تنها بخورد ,دهش نکند , تنها سـفر کند و بنده اش را بزند آیا بدتر از این را به تو نشناسانم ؟
: کسی که مردم را دشمن دارد و مردم نـیـز او را دشمن دارند آیا بدتر از این را به تو معرفی نکنم ؟
:کسی که بیم شرش برود و به خیرش امـیـدی نـرود , آیـا تـو را بـه بدتر از این آگاه نکنم ؟
:کسی که آخرت خود را برای دنیای دیگری بفروشد آیا بدتر از این را به تو معرفی نکنم ؟
: کسی که دنیا را با دین بخورد.
ـ روز قـیـامت یکی از بی ارج ترین مردمان در پیشگاه خداوند بنده ای است که آخرت خود را برای دنیای دیگران از دست دهد.
ـ امـام صـادق (ع) از پدران خود نقل می کنند که پیامبر خدا(ص) فرمود : آیا شما را ازبدترین افراد مردم خبرندهم ؟

عرض کردند : چرا , ای رسول خدا فرمود : کسی که مردم را دشمن بدارد و مردم نـیـز او را دشمن بدارند سپس فرمود : آیا بدتراز این رابه شمامعرفی نکنم ؟
عرض کردند : چرا , ای رسـول خـدا , فرمود : کسی که از لغزشی درنمی گذرد و عذر و پوزشی را نمی پذیرد و گناهی را نـمـی بخشد سپس فرمود : آیا شما رابه بدتراز این فرد آگاه نسازم ؟
عرض کردند : چرا, ای رسول خدا فرمود : کسی که ازشرش ایمنی نیست و به خیرش امیدی نمی رود.
ـ یکی از بدترین بندگان خدا کسی است که بر اثر بد زبانی کسی رغبت به همنشینی بااو نمی کند.
ـ بدترین مردان کسی است که زود به خشم می آید و دیر خشنود می شود.

بدترین خلایق .

ـ پـیـامبر خدا(ص) : بدانید که بعد از این روزگار شما , روزگاری بس سخت فرا می رسد , توانگر آنـچـه دارد , از ترس انفاق , باچنگ و دندان نگه
می دارد , حال آن که خدای تعالی فرموده است : ((اگـر چـیزی انفاق کنید عوضش را می دهد)) در راس بدترین خلایق کسانی هستند که با افراد مضطرمعامله می کنند بدانید که معامله با افراد مضطر حرام است .
ـ بـه عـلـی (ع) فرمود : بگو : خدایا! مرا به بدترین افراد خلق خود نیازمند مگردان عرض کردم ای رسول خدا! بدترین خلق او چه کسانی هستند؟
فرمود : کسانی که چون به آنان عطا شود (از عطای به دیگران) دریغ ورزند و هرگاه عطا نشوند عیبجویی وانتقاد کنند.

بدترین افراد مردم .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): یکی از بدترین مردمان , مرد فاجر و گستاخی است که کتاب خدای تعالی را می خواند و از هیچ چیز آن پند نمی گیرد.
ـ بدترین مردمان کسانی هستند که مردم را خرید و فروش می کنند.
ـ بدترین افراد امت من ناز پروردگان متنعمند.
ـ بدترین مردم , بدترین عالمان در میان مردمند.

بدترین مسلمانان .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : آیا شما را از بدترین مردانتان خبر ندهم ؟
عرض کردیم : چرا ,ای رسول خدا فـرمـود : از بدترین مردان شما کسانی هستند که به مردم پیوسته تهمت می زنند , گستاخند , بد زبانند , تنها خورند
, دست دهنده ندارند , بنده خود را می زنند وکاری می کند که عائله اش (برای تامین مخارج خود) به دیگری پناه برند.
ـ آیا شما را از بدترین افرادتان خبرندهم ؟
عرض کردند : چرا , ای رسول خدا فرمود : آنان که سخن چینی می کنند , میان دوستان جدایی می افکنند و برای بی گناه عیب می تراشند.

بدتر از بد.

ـ امام علی (ع) : بدتر از بد کیفر آن است و خوبتر از خوب پاداش آن .
ـ کننده بدی بدتر از خود بدی است .

بالاتر از هر بدی .

ـ پیامبر خدا(ص) : دو کار است که هیچ خوبی بالاتر از آن دو نیست :
ایمان به خداو سود رساندن به بـنـدگـان خـدا و دو کار است که بالاتر از آن دو
بدی وجود ندارد :شرک ورزیدن به خدا و گزند رساندن به بندگان خدا.

بدترین خویها.

ـ امام علی (ع) : بدترین خویهای نفس ستمکاری است .
ـ پیامبر خدا(ص) : بدترین خصلت مردبخلی است که او را بی تاب سازد و ترسی که بند دلش را پاره کند.

کلیدهای بدیها.

ـ امام صادق (ع) : خشم , کلید همه بدیهاست .
ـ امـام بـاقر(ع) : خدای عزوجل برای بدی قفلهایی نهاده و کلید همه این قفلهارا شراب قرار داده است و دروغ بدتر ازشراب است .
ـ امام علی (ع) : خصلتهای بدی زا عبارتنداز : دروغ , بخل , ستم و نادانی .

بدترین امور.

ـ پیامبر خدا(ص) : بدترین روایت , روایت دروغ است و بدترین امور , بدعتها وبدترین کوری , کوری دل و بدترین پشیمانی , پشیمانی روز رستاخیز و بدترین در آمد, ربا و بدترین خوراک , به ناحق خوردن مال یتیم است .

مجمع بدیها.

ـ امام علی (ع) : همنشینی با دوست بد , مجمع بدیهاست .
ـ فریب مهلتها را خوردن و تکیه کردن به عمل [آرزو] , مجمع بدیهاست .
ـ لجاجت , و بحث و جدل زیاد , مجمع بدیهاست .
ـ پـیـامبر خدا(ص) : ابلیس به شیطانهای خود گفت : بر شما باد به گوشت و مسکر وزنان , زیرا من چیزی جز این سه را مجمع بدیها نمی یابم .

بدی در نهاد انسان است .

ـ امـام عـلی (ع) : بدی در نهاد هر فردی نهفته است اگر انسان بر آن چیره شد در نهان می ماند و اگر چیره نشد آشکار می شود.
ـ نفس خود را به پذیرش فضایل مجبور کن , زیرا رذیلت ها در نهاد تو سرشته شده است .
ـ پـیامبر خدا(ص) : برای انجام کار خوب خود را به رنج افکنید و در این راه بانفسهایتان بستیزید , زیرا انسان بر بدی سرشته شده است .
ـ امام علی (ع) : نفس آدمی بر بی ادبی سرشته شده و بنده مامور است که آداب خوب را کسب کند نفس به طور طبیعی درمیدان مخالفت می تازد و
بنده می کوشد خواهشهای بد او را دفع کند پس هـرگـاه زمـام نـفـس را رهـا سـازد , در فـسـاد آن شـریـک اسـت و هـرکـه نفس خویش را در خواهشهایش مدد رساند , در قتل خود شریک نفس خویش است .

بدی (متفرقه).

ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه خود را از شر سه چیز حفظ کند , خویشتن را از هر شری حفظ کرده است : زبان و شکم و شهوت .
ـ اگر بدی در چیزی وجود داشته باشد , در زبان است .
ـ امام علی (ع) : بدی را به تاخیر انداز ,زیرا هرگاه بخواهی می توانی آن را جلو اندازی .
ـ امام باقر(ع) : خیر محض باش و برگ بی خار , خار بی برگ و شر بی خیر مباش .
ـ امام علی (ع) : هرکه برای دیگران بدی در دل بپروراند آن بدی را از خودش آغازکرده است .
ـ از بدی کردن بپرهیز , زیرا پیش از آن که به دشمنت بدی رسانی , به خودت می رسانی و پیش از رسانیدن آن به دیگری ,دینت را با آن به تباهی می
کشانی .
ـ دوری کننده از بدی همانند کننده کارخوب است .
ـ امام حسین (ع) : همنشینی با فرومایگان بدی است .
ـ امام علی (ع) : سنگ را با سنگ پاسخ دهید, زیرا بدی را جز بدی دفع نکند.
ـ بدی , زبانی وبازده است .

شریعت .

شریعت .

قرآن .
((برای هر گروهی از شما شریعت و راه روشنی قرار دادیم)).
((سپس تو را در طریقه آیینی (که ناشی) از امر (خداست) نهادیم , پس آن را پیروی کن و ازهوسهای کسانی که نمی دانند پیروی مکن)).

ـ امام علی (ع) : شریعت مایه اصلاح مردمان است .

ـ جهان باغی است که دیوارش شریعت است و شریعت شهریاری است که فرمانبرداریش واجب است و فرمانبری سیاستی است که پادشاه بدان می پردازد و پادشاه حکمرانی است که سپاه او را پشتیبانی می کند و سپاه یارانی هستند که مال آنها را تامین می کند و مال روزیی است که رعیت فراهم می آورد و رعیت جمهوری است که بنده عدالتند و عدالت شالوده ای است که قوام جهان به آن است .

شریعت و طریقت .

ـ پـیـامبر خدا(ص) : شریعت گفتارهای من است و طریقت کردارهای من
و حقیقت احوال من و مـعـرفـت سـرمـایه من و خرد ریشه دینم و محبت
بنیادم
و شوق مرکبم و خوف همراهم و دانش سـلاحـم و بردباری یارم وتوکل
رهتوشه ام [ردایم خ ل] و قناعت اندوخته ام و صدق منزلم و یقین ماوایم
و
فقر(الی اللّه) افتخارم که باآن بر دیگر انبیا و مرسلین می بالم .
نـوری , مـؤلـف مـستدرک رضوان اللّه تعالی علیه , بعد از نقل این حدیث
می نویسد :((عالم عارف متبحر سید حیدر آملی در کتاب انوار الحقیقة و
اطوار الطریقة و اسرارالشریعة این حدیث را روایت کـرده و گـفـتـه
اسـت : هـمه اینها را این سخن پیامبر تایید وتقویت می کند که فرمود :
شریعت
گفتارهای من است)).

وحدت شرایع دین .

قرآن .
((از احـکـام دیـن , آنـچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد , برای شما
تشریع کرد و آنچه را به تووحی کردیم و آنچه را که درباره آن به
ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که : دین را بر پا داریدو در آن
تفرقه اندازی مکنید)).
ـ امـام صـادق (ع) : خـدای تـبـارک و تـعـالی شریعتهای نوح و ابراهیم و
موسی و عیسی (ع) را به محمد(ص) داد.
ـ امـام عـلی (ع) : بدانید که شرایع دین یکی است و راههایش راست و
هموار هر که این راهها را در پـیـش گرفت , به مقصد (حق) رسید و بهره
مند
شد و هرکه از پیمودن آن خودداری کرد گمراه شد و پشیمان گشت .

تفسير شرايع دين .

ـ امـام سـجـاد(ع) , در پـاسـخ بـه اين سؤال كه : شرايع دين مجموعا چيست ؟
فرمود : گفتن حق وحكومت و داورى عادلانه و وفاى به عهد.

قرآن .
((خـدا نـمی خواهد بر شما تنگ بگیرد بلکه می خواهد شما را پاکیزه سازد و نعمتش را بر شماتمام کند)).
((چون کار زشتی کنند , گویند : پدران خود را بر آن یافتیم و خدا مارا بدان فرمان داده است بگو : خدابه زشتکاری فرمان نمی دهد آیا چیزی را به خدا نسبت می دهید که نمی دانید؟
)).
((خـدا هـمـان کـسـی اسـت کـه کـتاب و وسیله سنجش را به حق فرود آورد و تو چه می دانی , شایدقیامت نزدیک باشد)).
((و آسمان را برافراشت و ترازو را بر نهاد تا مبادا از اندازه در گذرید)).
ـ امـام رضا(ع) به فضل بن شاذان فرمود :اگر کسی سؤال کرد و گفت : به من بگو آیا رواست که خـدای حکیم بنده خود را , بی علت , مکلف به فعلی از افعال کند؟
در جوابش گفته می شود : روا نیست , زیرا اوحکیمی است که نه کار بیهوده می کند و نه نادان است .
اگر گفت : پس به من بگو که چرا مردم را مکلف کرد؟
در جوابش گفته می شود : بنابه عللی .
اگر گفت : به من بگو که آیا این علتها شناخته شده و موجودند یا ناشناخته اند و وجودندارند؟
در جوابش گفته می شود : این علل برای اهلش شناخته شده و نزد آنها موجوداست .
اگـر گفت : آیا شما این علل را می دانید یا نمی دانید؟
در جوابش گفته می شود : بعضی از آنها را می دانیم و برخی را نمی دانیم .
ـ امام صادق (ع) , در پاسخ به پرسش ازعلل برخی حلال و حرامها , فرمود : هیچ حکمی بی حکمت وضع نشده است .
ـ امـام رضـا(ع) : عـلـت غـسـل جـنابت عبارت است از : نظافت , و پاک کردن انسان خودش را از آلودگی که به او رسیده است و نیز پاک کردن بقیه
بدنش .
ـ فاطمه زهرا(ع) : خداوند ایمان را واجب فرمود , برای پاک کردن از آلودگی شرک و نماز را برای دور کـردن از کـبـر و نخوت و زکات را برای افزایش روزی و روزه را برای تثبیت اخلاص و حج را برای خوش آیند دین و

عدالت را برای همبستگی دلها وفرمانبرداری را برای انتظام آیین و
امامت را بـرای جـلـوگیری از تفرقه و جهاد را برای عزت اسلام و صبر را
برای کمک به استحقاق پاداش را یـافـتـن و امر به معروف را برای اصلاح
توده مردم و نیکی کردن به پدر و مادر را برای نگهداری از نـاخشنودی
(خدا) وصله ارحام را برای افزونی شمار , و قصاص را برای حفظ خونها و
وفای به نذر را برای آمرزیده شدن و کامل کردن پیمانه ها و ترازوها را
برای از بین بردن کم فروشی واجتناب از تـهـمـت زدن به زنان پاکدامن را
حجاب لعنت و دور شدن از رحمت حق وپرهیز ازدزدی را مایه عـفـت و
دوری کـردن از خوردن مال یتیم را به منظور جلوگیری از ظلم وعدالت در
داوریها را برای آرامش مردم و خداوند عزوجل شرک را به قصد خالص
گردانیدن خداوندگاری حرام فرمود .
ـ امام علی (ع) : خداوند ایمان را برای پاک کردن از شرک واجب فرمود و
نماز رابرای دور کردن از کـبر و زکات را وسیله ای برای روزی (
نیازمندان) و روزه را برای آزمودن اخلاص مردمان و حج را برای نزدیک
کردن (اهل) دین و جهاد را برای عزت دین و امر به معروف را برای
اصلاح توده مردم و نهی از منکر را به عنوان عامل بازدارنده کم خردان و
صله رحم را برای افزون شدن شمار (افراد) و قـصـاص را بـرای
حفظخونها و جاری ساختن حدود و کیفرها را برای اهمیت دادن به حرامها و
شـراب نـخـوردن را بـرای حـفظ خرد و دوری از دزدی را برای رعایت
عفت و خود داری از زنا را بـرای سـالـم ماندن نسب و ترک لواط را برای
زیاد شدن نسل و گواهی دادنها را برای آشکارشدن حقوق انکار شده و
دروغ نگفتن را برای ارج نهادن به راستی و سلام کردن (یااسلام) را برای
ایمنی از تـرس و نـگرانیها و امانتداری (یا امامت) را برای سامان یافتن
کار امت و طاعت (از امام) را برای بزرگداشت مقام امامت .
ـ پیامبر خدا(ص) : جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای احمد! اسلام ده سهم
است وهرکس سهمی از ایـن سهام نداشته باشد زیان کرده است : اولین
سهم ,
گواهی دادن به یگانگی خداست که گفتار است دوم , نـمـاز اسـت کـه
طـهارت و پاکیزگی می باشد سوم ,زکات است که فطرت (اسلام) مـی
بـاشـد
چهارم , روزه است که سپر می باشد پنجم , حج است که شریعت می
باشد ششم , جهاد است که عزت می باشد هفتم , امر به معروف است
که وفا
کردن می باشد هشتم , نهی از منکر است کـه حـجـت مـی بـاشد نهم ,
جماعت است که همبستگی و الفت می باشد و دهم , طاعت است که

مصونیت (از
گناه و اشتباه)می باشد.

بزرگی .

بزرگی .

ـ امام علی (ع) : بزرگی , امتیاز است .
ـ بزرگی , نیکی کردن به عشیره است .
ـ بزرگی , به خرد و ادب است , نه به مال و خاندان .
ـ هر که حکمت آموخت , خود را بزرگ ساخت .

بزرگ .

ـ امام علی (ع) : بزرگ , کسی است که خوی های بزرگ داشته باشد.
ـ هزینه ها بر روح بزرگ سنگینی نمی کند.
ـ آدم بزرگ به هر مقامی , هر چند بزرگ , برسد سرمست نمی شود , مانند کوهی که هیچ بادی آن را بـه لرزه در نمی آورد , اما آدم فرومایه با دست
یافتن به کمترین مقام ,سرمست می شود, همانند بوته علفی که وزش نسیمی آن را می جنباند.
ـ هر که بزرگی روح یابد , مهر و احسانش زیاد شود.
ـ هرکه بزرگی روح داشته باشد , آن را از پستی خواهشها منزه دارد.

برترین بزرگی .

- امام علی (ع) : هیچ بزرگی چون علم نیست .
- هیچ بزرگی بالاتر از اسلام نیست .
- برترین بزرگی , نیکوکاری و نیازردن است .
- یکی از بزرگترین بزرگی ها , خودداری از اسراف است .
- با فروتنی بسیار بزرگی به کمال می رسد.
- کمال بزرگی , فروتنی است .
- چنگ زدن به کانهای فضیلت از کمال بزرگی است .
- بزرگی جز با سخاوت و فروتنی کامل نمی شود.

بزرگی مؤمن .

ـ امـام صـادق (ع) : بـزرگـی مؤمن نماز شب اوست و عزت او خودداری از آزار رسانی ـ بزرگی مؤمن شب زنده داری اوست و عزتش بی نیازی او از مردم .

ـ امام علی (ع) : بزرگی مؤمن ایمان اوست و عزت او به طاعتش (از خداوند).

ـ پیامبر خدا(ص) : بزرگان امت من , حاملان قرآنند و شب زنده داران .

شرک .

برحذر داشتن از شرک .

قرآن .

((و آن گـاه که لقمان در اندرز به فرزندش گفت : فرزندم ! به خدا شرک نیاور که براستی شرک ستمی بزرگ است)).

((خـداونـد شـرک بـه خود را نمی بخشد و جز آن را برای هر کس که خواهد می بخشد و هرکه به خداشرک ورزد به یقین گناهی بزرگ بر بافته است

)).

((خداوند این را که به او شرک آورده شود نمی آمرزد و فروتر از آن را بر هرکه بخواهد می بخشایدو هرکس برای خدا شریکی قرار دهد قطعا دچار گمراهی دور و درازی شده است)).

((روی آورنـدگـان بـه خـدا بـاشـید و شرک نیاورندگان به او , و هرکس که به خدا شرک آورد چـونـان کـسـی اسـت که از آسمان فرو افتد و مرغان (شکاری) او را بربایند یا بادش به مکانی دور اندازد)).

ـ پیامبر خدا(ص) : ای پسر مسعود! مباداآنی به خدا شرک ورزی حتی اگر اره شوی یا تکه تکه ات کنند یا به دارت آویزند و یا به آتشت سوزانند.

ـ امام علی (ع) : آن ستمی که بخشوده نمی شود شرک آوردن به خداست خدای تعالی فرموده است : ((خداوند شرک به خودرا نمی بخشد)).

آموزش دادن شرک .

ـ امـام صـادق (ع) : بـنـی امـیـه تعلیم ایمان رابرای مردم آزاد گذاشتند , اما تعلیم شرک را آزاد نگذاشتند تا اگر آنان را به شرک بکشانند متوجه نشوند.

کمترین مرتبه شرک .

ـ امام باقر(ع) , در پاسخ به پرسش ازکمترین مرتبه شرک , فرمود : (کمترین مرتبه شرک این است کـه) کـسی به هسته میوه بگوید : این یک ریگ است
و به ریگ بگوید : این یک هسته است و به این حرف خودهم معتقد و پایبند باشد.
ـ امام صادق (ع) , نیز در همین باره ,فرمود : کسی که رای و عقیده ای را بدعت گذارد و به خاطر آن حب و بغض ورزد.
ـ اگـر مردمی خدای یگانه و بی انباز راپپرستند و نماز بخوانند و زکات بپردازند و حج بروند و ماه رمـضـان را روزه بـگـیـرند ولی (از روی اعتراض
) به چیزی که خداوند یا پیامبر(ص) ساخته است بگویند : چرا خلاف آن را نساخت ؟
یا در دلشان چنین اعتراضی کنند (و به زبان نیاورند) , به سبب آن مـشـرک شوند امام آن گاه این آیه را تلاوت کرد : ((سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورده باشند مگر آن گاه که در اختلافات میان خود تو را داور کنند و از داوری تواحساس دلتنگی نکنند و کاملا تسلیم باشند)) امام صادق (ع) سپس
فرمود : پس , تسلیم باشید.
ـ امـام بـاقر(ع) : کمترین حد شرک دین است که کسی نظر و عقیده ای را ابداع کند و به خاطر آن حب و بغض ورزد.

کمک گرفتن از مشرکان .

ـ پیامبر خدا(ص) : ما از مشرک کمک نمی گیریم .
ـ ما در برابر مشرکان از مشرکان یاری نمی جوییم .
ـ به آنان دستور دهید برگردند , زیرا ما در برابر مشرکان از مشرکان کمک نمی گیریم .
ـ برگرد , چون ما هرگز از مشرک مدد نمی گیریم .
ـ واقـدی : خـبیب بن یساف مردی دلیر بود و اسلام نمی آورد هنگامی که پیامبر(ص) به سوی بدر بیرون شد , او و قیس بن محرث ـ به قولی ابن حارث ـ که برآیین مردم خود بودند , نیز راه افتادند و در (وادی) عقیق به رسول خدا(ص) رسیدندخبیب غرق در آهن بود , رسول خدا او را از زیر کلاه خـود شناخت و به سعدبن معاذ که در کنارش حرکت می کرد رو کرد و فرمود : او خبیب بن یساف نـیست ؟
عرض کرد :چرا پس , خبیب جلو آمد و تنگ ناقه رسول خدا را گرفت پیامبر به او و قیس بـن مـحـرث فرمود : شما چرا آمده اید؟
خبیب گفت : تو خواهر زاده و همسایه ما هستی و مابرای غنیمت آمده ایم حضرت فرمود : کسی که همدین ما نیست نباید با ما به جنگ بیاید.
خـبیب گفت : قوم من می دانند که من مردی بسیار جنگاور و سخت گزند هستم بنابر این برای غـنـیـمت در کنار تو می جنگم اما اسلام نمی آورم رسول
خدا(ص) فرمود : نه , بلکه مسلمان شو و سـپـس بـجـنگ ! در روحا نزد پیامبر آمد و عرض کرد : ای رسول خدا! من به پروردگار جهانیان ایـمان آوردم و گواهی می دهم که تو فرستاده خدایی پیامبر(ص)خوشحال شد و فرمود : حالا به راهـت ادامـه بـده او در بـدر و جاهای دیگر شجاعت زیادی از خود نشان داد اما قیس بن حارث از مـسـلمان شدن امتناع کرد و به مدینه برگشت وقتی پیامبر(ص) از بدر بازگشت او هم مسلمان شد و در جنگ
احد شرکت کرد و کشته شد.
ـ واقدی ـ در باره غزوه احد ـ هنگامی که پیامبر(ص) به راس الثنیه رسید برگشت پشت سرش را نـگـاه کـرد چـشـمـش به یک گردان مسلح نیزه به دست افتاد پرسید : اینهاکیستند؟
گفتند : یـهـودیان همپیمان ابن ابی هستند , رسول خدا(ص) فرمود : ما در برابرمشرکان از مشرکان یاری نمی گیریم .
ـ پیامبر خدا(ص) : از روشنایی آتش مشرکان استفاده نکنید.

اقامت در دیار مشرکان .

ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه با مشرکان دریک جا زندگی کند , ذمه ای بر او نیست .
ـ هرکه با مشرک اجتماع و سکونت کند, همانند او باشد.
ـ هرکه در دیار مشرکان با آنان زندگی کند , ذمه ای بر او نیست .

شرک پنهان (1).

قرآن .
((و بیشتر آنان به خدا ایمان نیاورند مگر آن که مشرک باشند)).
ـ امام باقر(ع) , درباره آیه ((و بیشتر آنان به خدا ایمان نیاورند)) , فرمود : از جمله شرک این است که انسان بگوید : نه , به جان تو.
ـ امام صادق (ع) , نیز در باره همین آیه , فرمود : مانند این که انسان بگوید : اگرفلانی نبود من از بـین می رفتم و اگر فلانی نبود چنین و چنان می
شدم و اگر فلانی نبودخانواده ام نابود می شد , مـگر نمی بینی که او با این حرفها در ملک خدا برایش شریکی قائل شده که روزیش می دهد و از او دفاع
و دفع گرفتاری می کند؟
راوی می گوید :عرض کردم : پس بگوید : اگر خداوند به واسطه فلانی بر من منت نمی نهاد از بین می رفتم ؟
فرمود : آری , اشکالی ندارد.
ـ نیز در همین آیه , فرمود : ندانسته از شیطان پیروی می کند و بدین سان مشرک می شود.
ـ نیز درباره همین آیه , فرمود : منظور شرک در فرمانبری است نه شرک در عبادت .

شرک پنهان (2).

ـ امـام صادق (ع) : همانا شرک ناپیداتر از حرکت مورچه است جا به جا کردن انگشتر برای یادآوری کاری و امثال آن از شمار شرک (خفی) است .
ـ پیامبر خدا(ص) : از کاری که موجب عذر خواهی می شود بپرهیز , زیرا در آن شرک خفی است .
ـ ای مـردم ! از شـرک دوری کـنید , که آن نامحسوستر از حرکت مورچه است سپس فرمود : شاید کـسـی بـخواهد بپرسد : ای رسول خدا! از شرکی
که ناپیداتر از حرکت مورچه است چگونه دوری کـنـیـم ؟
بـگویید : بار خدایا! از شرک آگاهانه به تو پناه می بریم و ازشرک نا آگاهانه از تو آمرزش می طلبیم .

شرک پنهان (3).

ـ امـام صادق (ع) , درباره این جمله که شرک نامحسوستر از حرکت مورچه در شب تاریک بر روی گلیمی سیاه است , سؤال شد حضرت فرمود :
بنده مشرک نباشد مگر آن گاه که برای غیر از خدا نماز خواند , یابرای غیر خدا ذبح کند و یا برای غیر خدای عزوجل دعوت کند.
ـ درباره این فرموده پیامبر(ص) که هماناشرک نامحسوستر از راه رفتن مورچه در یک شب تاریک بر روی تخته سنگی سیاه است , فرمود : مؤمنان به
معبودهای مشرکان ناسزا می گفتند و مشرکان نـیـز متقابلا به معبود مسلمانان دشنام می دادند از این رو , برای آن که مشرکان به خدای مؤمنان
ناسزانگویند , خداوند ایشان را از ناسزا گفتن به معبودهای مشرکان نهی فرمود بنابراین ,مؤمنان ندانسته به خدا شرک آورده بودند.
ـ دربـاره آیـه ((و بیشتر آنان ایمان نمی آورند)) فرمود : آنها می گفتند : با (غروب)فلان ستاره و (طـلـوع) بـهـمـان سـتاره باران می بارد یا به
پیشگوها مراجعه می کردند وگفته های آنان را باور می داشتند (همه اینها شرک خفی است).

مشارکت .

مشارکت .

ـ امـام عـلـی (ع) : مـشـارکت در امر کشورداری به آشفتگی می انجامد و مشارکت در رای (شور و مشورت) به یافتن اندیشه درست .

آنچه مسلمانان در آن باهم شریکند.

ـ پیامبر خدا(ص) : زیادی آب را , به منظور فروش زیادی مرتع , نباید فروخت .
ـ جلو استفاده دیگران از زیادی آب و زیادی آب چاه را نباید گرفت .
ـ مسلمانان در سه چیز شریکند : در آب و مرتع و آتش (مواد سوختی).
ـ سه چیز همگانی است : آب و مرتع و آتش .
ـ دو چیز است که روانیست مانع استفاده دیگران از آنها شد : آب و آتش .
ـ هرکه جلو استفاده دیگران از زیادی آب یا مرتع را بگیرد خداوند در روز قیامت فضل خود را از او باز می دارد.
ـ امام کاظم (ع) : درباره حکم آب دره هاسؤال شد , فرمود : مسلمانان در آب و آتش و مرتع شریک هستند.
ـ امام علی (ع) : جلوگیری از نمک و آتش روا نیست .
ـ امـام صـادق (ع) : رسـول خدا(ص) از نطاف ((6)) واربعا ((7)) نهی فرمود امام صادق (ع) فرمود : اربعا این است که کسی سیل بند درست کند و از آب جمع شده درپشت بند , زمین خود را آبیاری کند و نیازی به بقیه آب نداشته باشد حضرت فرمود :مازاد آب را نفروش بلکه به همسایه ات
عاریه بده ونطاف این است که کسی حقابه ای داشته باشد و از آن بی نیاز شود , می فرماید : آن را نفروش بلکه به برادر یا همسایه ات عاریه بده .
ـ رسول خدا درباره آب نخلستانها میان مردم مدینه چنین حکم فرمود که نباید اضافه چیزی را از دیگران منع کرد و در میان بادیه نشینان چنین حکم فرمود که برای جلوگیری (استفاده دیگران) از زیـادی مـرتـع نـبـایـد جلو استفاده آنها را از زیادی آب گرفت و فرمود(ص) : زیان رساندن به یکدیگرممنوع است .
ـ مـعـصوم (ع) : آن حضرت درباره بادیه نشینان چنین حکم فرمود که زیادی آب رااز دیگران منع نکنند و زیادی مرتع را نفروشند.

حق شفعه یا حق تقدم در شراکت .

ـ امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) درباره شرکای در زمین و خانه حکم به شفعه دادو فرمود : ضرر و زیـان زدن بـه یـکدیگر ممنوع است و فرمود : زمانی که حدود اراضی وخانه ها مشخص شد (و از یکدیگر تفکیک شدند و از حالت مشاع در آمدند) دیگر حق شفعه وجود ندارد.

شریک شایسته .

ـ امام علی (ع) : با کسی شریک شوید که روزی به او روی آورده است , زیرا شانس او برای بهره مند شدن بیشتر است .
ـ با کسی که روزی به او رو آورده است , شریک شوید , زیرا شانس او برای بهره مندشدن بیشتر است .

شرکای انسان .

ـ امام علی (ع) : هر انسانی در مال خود دو شریک دارد : وارث و حوادث .

سیری ناپذیری .

نکوهش سیری ناپذیری .

ـ امام علی (ع) : سیری ناپذیری خوی پلیدان است .
ـ سیری ناپذیری از خویهای زشت است .
ـ سیری ناپذیری مایه خواری است .
ـ سیری ناپذیری نفس را ننگین می کند ودین را تباه می سازد و جوانمردی را لکه دار می گرداند.
ـ سیری ناپذیری خویهای دیگر را نیززشت و بدنام می کند.
ـ از سیری ناپذیری بپرهیزید , زیرا ای بسا یک بار خوردن که از خوردنها جلوگیری می کند.
ـ از سیری ناپذیری بپرهیزید , که آن خصلتی مهلک است .
ـ از سیری ناپذیری بپرهیز, که آن پارسایی را از بین می برد و آدمی را به آتش در می فکند.
ـ برای هلاکت آدمی سیری ناپذیری کافی است .
ـ امـام صـادق (ع) : مـبادا نفسهای شما به آنچه خداوند بر شما حرام کرده است , آزمند شود , زیرا هـرکـه در دنـیـا مرتکب حرامهای خداوند شود ,
خدا او را از بهشت و نعمتها و لذتهای آن محروم می کند.

سیری ناپذیری ریشه همه بدیهاست .

ـ امام علی (ع) : سیری ناپذیری شالوده هر بدی است , عفت و خویشتنداری ریشه هر خوبی است .
ـ از سیری ناپذیری دوری کن , زیرا آن اساس هر پستی و شالوده هر رذیلتی است .
ـ هر چیزی را بذری است و بذر بدی سیری ناپذیری است .
ـ سیری ناپذیری ((8)) فراهم آورنده عیبهای زشت است .
ـ سیری ناپذیری در راس همه عیبهاست .
ـ از پـستی سیری ناپذیری و طمع دوری کنید , که این دو خصلت اساس هر بدی وکشتزار ذلت و خوارکننده جان و مایه رنج تن هستند.
ـ سیری ناپذیری , انگیزه بدکاری است .
ـ از سیری ناپذیری و طمعکاری زیاد در کسی , می توان به بدی او پی برد.

پیامد سیری ناپذیری .

ـ امام علی (ع) : ثمره سیری ناپذیری سرازیر شدن به سوی عیبهاست .
ـ آدم سیری ناپذیر خرسند نمی شود.
ـ آدم سیری ناپذیر را هرگز راضی نمی یابی .
ـ آدم سیری ناپذیر زیاد خشم می گیرد.
ـ سیری ناپذیری مرکب آزمندی است و هوای نفس مرکب آشوب .
ـ کسی که روحیه سیری ناپذیر داشته باشد , در عین توانگری خوار است .
ـ آزمندی و سیری ناپذیری بدبختی و خواری می آورند.

ریشه خصلت سیری ناپذیری .

ـ امام علی (ع) : ریشه سیری ناپذیری طمع است و میوه اش ملامت .
ـ پیامبر خدا(ص) : جامه طمع به تن مکنید ,که آن دل را به آزمندی شدید
می آمیزد و باخاتم دنیا دوستی بر دل مهر می زند و کلید هر نافرمانی و
شالوده
هر گناه و موجب تباهی هر کار نیک است .

علاج سیری ناپذیری .

ـ امام علی (ع) : با خویشتنداری و مناعت به جنگ سیری ناپذیری روید.
ـ به وسیله پارسایی , با طمع بستیزید.
ـ عفت , شهوت را ناتوان می کند.
ـ عفاف , نفس را مصون و از پستیها پاک نگه می دارد.

شيطان .

درس گرفتن از رفتار خداوند با ابلیس .

قرآن .
((و هـر آیـنه شما را آفریدیم , سپس به شما شکل دادیم و آنگاه به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کـنـیدو آنها سجده کردند مگر ابلیس که از سجده
کنندگان نبود گفت : چرا وقتی به تو دستور دادم سـجـده نـکـردی ؟
گـفـت : مـن از او بهترم , (زیرا) مرا از آتش آفریدی و اورا ازگلی خلق کردی)).
ـ امـام عـلـی (ع) : از کـاری که خدا با ابلیس کرد درس بگیرید , چه , کار دراز مدت وکوششهای تـوانفرسای او را , به سبب لحظه ای تکبر , باطل ساخت او شش هزار سال خدا را پرستش کرده بود که معلوم نیست آیا از سالهای دنیاست یا از سالهای آخرت .
ـ امام صادق (ع) : خداوند به ابلیس دستورداد بر آدم سجده کند او گفت : پروردگارا! سوگند به عـزتت که اگر مرا از سجده بر آدم معاف داری تو را چنان پرستشی کنم که هرگز کسی مانند آن تـو را نـپـرسـتـیده باشدخداوندجل جلاله فرمود : من دوست دارم آن گونه که خودم می خواهم اطاعت شوم
.

پناه بردن به خدا از شیطان .

قرآن .
((و بگو : پروردگارا! از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم و پروردگارا! از این که شیاطین نزد من حاضر شوند به تو پناه می برم)).
((پس , هر گاه قرآن خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بر)).
((و چـون او را زایید , گفت : پروردگار! من دختر زاییدم و خدا داناتر است که او چه زایید و پسر چـون دخـتـر نـیـسـت و مـن او را مـریم نامیدم و او و ذریه اش را از شیطان رجیم در پناه تو قرار می دهم)).
((و اگر از جانب شیطان در تو وسوسه ای پدید آمد , به خدا پناه ببر , زیرا او شنوا و داناست)).
ـ امام علی (ع) : خدا را می ستایم و در اموری که باعث راندن و دور کردن شیطان و محفوظ ماندن از دامها و نیرنگهایش می شود , ازاو یاری می
طلبم .

دشمنی شیطان با انسان .

قرآن .
((همانا شیطان دشمن شماست , پس شما نیز او را دشمن دارید همانا او دار و دسته خود را فرامی خواند تا از دوزخیان باشند)).
((گفت : ای فرزندم ! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نیرنگی می اندیشند هماناشیطان دشمنی آشکار برای انسان است
)).
((و به بندگانم بگو : آنچه را که بهتر است بگویند , که شیطان میانشان را به هم می زند هماناشیطان دشمن آشکار انسان است)).
ـ امام علی (ع) : سپس خدای سبحان , آدم را در سرایی پر نعمت و امن سکونت داد و او را از ابلیس و دشمنی وی بر حذر داشت پس , دشمن آدم
, چون او را در سرای جاودانی و همدم نیکوکاران می دید , بر وی حسدبرد و او را فریفت و آدم یقین را به شکش فروخت .
ـ پیامبر خدا(ص) در اندرز به ابن مسعود , فرمود : ای پسر مسعود! شیطان را دشمن بگیر , زیرا خدای تعالی می فرماید :((همانا شیطان دشمن
شماست , پس او را دشمن گیرید)).
ـ امام کاظم (ع) : در پاسخ به این پرسش که جهاد با کدام دشمن واجب تر است ,فرمود : آن که از همه به تو نزدیکتر و دشمنیش با تو بیشتر است و
کسی که دشمنان تورا به ضدت تحریک می کند و آن شیطان است .
ـ امام علی (ع) : بپرهیزید از آن دشمنی که پنهانی در سینه ها نفوذ می کند و آهسته درگوشها افسون می دمد.
ـ امام سجاد(ع) ـ در مناجات خود ـ :الهی ! از دشمنی که مرا گمراه می کند و از شیطان که مرا به انحراف می کشاند , به توشکایت می کنم او سینه
مرا از وسوسه آکنده و القائات او قلبم را در میان گرفته است , درپیروی از خواهشهای نفس مرا یاری می رساند و دنیا دوستی را در نظرم می آراید و
میان من و طاعت و تقرب به تو مانع می شود.
ـ امام صادق (ع) : هجوم شیطانها به مؤمنان , بیشتر از هجوم زنبورها به گوشت است .
ـ امام باقر(ع) : چون مؤمن بمیرد, شیطانهایی که برای گمراه کردن او

می کوشیده اندو شمارشان به تعداد افراد قبیله ربیعه و مضر است , به همسایگان
او هجوم برند.
ـ امـام صـادق (ع) : ابـلـیس در این سرای پر فریب , دامهای خود را پهن کرده و هدف او کسی جز دوستداران ما نیست .

هشدار نسبت به گمراه سازیهای شیطان .

قرآن .
((ای فـرزندان آدم ! زنهار که شیطان شما راگمراه نکند, همچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بـیـرون کرد و پوشش آن دو را از آنها بر کند تاشرمگاههایشان را بر آنان نمایان سازد او و قبیله اش شـمـا را از آن جـا کـه آنها را نمی بینید , می بینند همانا ما شیطانها را دوستان کسانی قرار دادیم
که ایمان نمی آورند)).
((بـرخـی از مردم , بدون هیچ دانشی , درباره خداجدال می کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند بر او مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد , شیطان او را گمراه می کند و به سوی عذاب آتشش می کشاند)).
ـ امام علی (ع) : عوامل گمراه کننده سه تاست : زن دوستی که شمشیر شیطان است وشرابخواری که دام شیطان است و عشق به درهم و دینار که
تیر شیطان است .
ـ پـیـامبر خدا(ص) : در آینده فتنه ها و حوادث گمراه کننده ای پیش خواهد آمد , که انسان صبح خود را با ایمان آغاز می کند و شب که فرا می رسد به کفر افتاده است , مگرکسی که خدای تعالی او را به دانش و آگاهی زنده کرده باشد.

نهی از پیروی شیطان .

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! همگان به اطاعت خدا در آیید و گامهای شیطان را دنبال مکنید که اودشمن آشکار شماسظت)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! از گامهای شیطان پیروی مکنید , زیرا هرکه از گامهای شیطان پیروی کند او به فحشا و منکر فرمان می دهد)).
ـ امام باقر و امام صادق (ع) : سوگندخوردن برای طلاق دادن و نذر کردن برای گناه و هر سوگندی به غیر خدا از گامهای شیطان است .
ـ امام باقر(ع) در هنگام تلاوت آیه ((از گامهای شیطان پیروی نکنید)) ـ : هرسوگندی که به غیر خدا یاد شود , از گامهای شیطان است .
ـ ابن عباس : هر چه با قرآن مخالف باشد, از گامهای شیطان است .
در تفسیر المیزان آمده است : منظور از پیروی کردن از گامهای شیطان , پیروی ازتمام دعوتهای باطل او نیست , بلکه مقصود پیروی کردن از او در مسائل مربوط به دین است , به این معنا که باطل را به لباس و زیور حق می آراید و به روی چیزهای غیر دینی نام دین می گذارد و انسان هم ندانسته و بدون آن که متوجه واقعیت شود از آنها پیروی می کند.

شیطان پرستان .

قرآن .
((ای فـرزنـدان آدم ! آیـا بـه شـمـا سـفـارش نـکـردم که شیطان را بندگی مکنید که او دشمن آشکارشماست ؟)).
((هـمچون حکایت شیطان که به انسان گفت : کافر شو و چون کافر شد شیطان گفت : من از تو بیزارم , من از خدا , پروردگار جهانیان , می ترسم)).
ـ امـام عـلـی (ع), در نـکـوهـش پیروان شیطان , فرمود : آنان در کارشان به شیطان تکیه کردند و شیطان هم آنها را دام خود قرار داد پس در سینه های آنان تخم کرد و جوجه گذاشت و بتدریج در خـردهـای آنان نفوذ کرد و با چشمهایشان نگریست و با زبانشان سخن گفت , پس آنها را گرفتار خـطـاهـا و لـغـزشها کرد و نادرستی را در نظرشان آراست ,کارهای آنان مانند کار کسی است که شیطان در قدرتش شریک شده و زبان او را به باطل
گویا کرده است !.
ـ در نامه خود به معاویه , می فرماید : تودر ناز و نعمت غرقه گشته ای و شیطان در تو جای گرفته و در تو به آرزویش رسیده وچون روح و خون در پیکر تو جریان دارد.
ـ مـردی در صـومعه ای عبادت می کرد زنی بود که چند برادر داشت برای آن زن اتفاقی افتاد لذا بـرادرانش او را نزد آن عابدآوردند عابد وسوسه شد
و به آن زن دست درازی کرد شیطان به سراغ عـابـد آمـد وگفت : او را بکش , زیرا اگر برادرانش متوجه شوند , رسوا می شوی مرد عابد آن زن راکشت و جسدش را دفن کرد برادران زن نزد عابد آمدند و او را دستگیر کردند و با خودبردند در حـالی که می رفتند شیطان به سراغ عابد آمد و گفت : من بودم که این عمل را درنظرت آراسته جـلـوه دادم اکـنـون مـرا سـجده کن تا تو را نجات دهم عابد هم او را سجده کرد این است سخن خداوند
که می فرماید : ((همچون حکایت شیطان است آن گاه که به انسان گفت : کافر شو)).

تاکید شیطان بر گمراه کردن انسان .

قرآن .
((گفت : سوگند به عزت تو که همه آنها را گمراه می کنم مگر آن بندگان
مخلص تو را)).
((گـفت : به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی من هم برای (فریفتن)
آنان حتما بر سر راه راست تـوخـواهـم نـشـسـت آن گاه از پیش رو و از
پشت
سرشان و از چپ و از راستشان بر آنها می تازم وبیشترینشان را
سپاسگزار نخواهی یافت)).
((گـفت : ای پروردگار من , به سبب آن که مرا گمراه ساختی من هم در
روی زمین (بدیها را) درنظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم مگر آن
بندگان مخلص تو را)).
((و گـفت : به من بگو : این کسی را که بر من برتری دادی (برای چه
بود)؟
اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی قطعا فرزندان او را , جز اندکی , ریشه
کن خواهم کرد)).

قرآن .
((قـطـعـا ابلیس گمان خود را درباره آنها راست یافت , زیرا , جز گروهی
از مؤمنان , دیگران از اوپیروی کردند)).
((و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود , جز اندکی , همگان از شیطان
پیروی می کردید)).
ـ امـام علی (ع) : ای بندگان خدا! مبادادشمن خدا (شیطان) شما را به
درد خود گرفتار کند و با فریاد خویش شما را از جا بپراندو نگرانتان سازد و
سواران و پیادگان خود را علیه شما فراهم آورد بـه جـان خودم سوگندکه
تیر وعید را بر چله کمان گذاشته و آن را به طرف شما سخت کشیده
اسـت و
از نـزدیک به شما تیراندازی کرده و گفته است : ((پروردگارا به سبب آن
که مرا گمراه کـردی درروی زمـیـن بـدیها را در نظرشان بیارایم و همگان
را
گمراه کنم)) او از آینده ای دور سـخـن گـفـت و گـمـان نـادرسـتـی را
اظهار داشت , اما فرزندان نخوت و برادران عصبیت و سواران گردنکشی
و
جاهلیت دعوی او را راست از کار در آوردند.
ـ امـام صـادق (ع) , دربـاره آیـه ((و ابلیس گمان خود را درباره آنها
درست یافت)) فرمود : پس , اهـریمن چنان فریادی کشید که همه دیوها
نزد او
آمدند و گفتند : سرور ما! این دیگر چه فریادی بود؟
اهریمن گفت :وای بر شما! به خدا سوگند که خداوند گفته مرا در قرآن
بازگو کرد و بر او فرو فرستاد که ((و ابلیس گمان خود را درباره آنها
راست
یافت , پس جز گروهی از مؤمنان , بقیه از اوپـیروی کردند)) اهریمن
سپس سر به آسمان برداشت و گفت : به عزت و جلالت سوگند که همان
گروه را
هم به همگان ملحق خواهم کرد امام صادق (ع) فرمود : پس ,پیامبر(ص)
فرمود : به نام خداوند بخشاینده مهربان , همانا تو را بر بندگان من چیرگی
وتسلطی نیست .

علت سلطه یافتن شیطان بر انسان .

قرآن .
((و شـیـطـان را بـر آنـان تـسـلطی نبود مگر آن که می خواستیم بدانیم که چه کسانی به قیامت ایمان دارند و چه کسانی از آن در شک هستند و پروردگار تو نگهبان هر چیزی است)).
ـ امـام رضا(ع) , درباره آیه ((تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوتر عمل می کنید))فرمود : خدای عـزوجل خلق خود را آفرید , تا با گذاشتن تکلیف طاعت و عبادت خویش بر دوش آنان , ایشان را بـیازماید نه آن که بخواهد (برای خود) امتحان و تجربه کند , چه او همواره به همه چیز آگاه بوده هست .

نیرنگ شیطان .

قرآن .
((کسانی که ایمان آورده اند در راه خدا می جنگند و کسانی که کفر ورزیده اند در راه طاغوت می جنگند پس با یاران شیطان پیکار کنید که نیرنگ شیطان ضعیف است)).
((مرا بر شما هیچ سلطه ای نبود جز آن که دعوتتان کردم و شما هم دعوت مرا پذیرفتید پس مراملامت مکنید و خود را ملامت کنید)).
ـ امام کاظم (ع) , در سفارش به هشام , فرمود : دشمنی تو با ابلیس باید سخت باشد ونباید که او در تلاشش برای نابودی تو , شکیباتر و پایدارتر
از تو باشد در مبارزه ات با او, زیرا ابلیس با همه قدرتش از تو ناتوانتر است و با همه بدیش کمتر از تو می تواند ضربه زند اگر تو به خداوند پناه بری
هر آینه به راهی راست هدایت شده ای .
ـ امام علی (ع) : شما در روزگاری به سر می برید که خیر هر چه بیشتر پشت می کند ,و شر هر چه بیشتر روی می آورد و شیطان هر چه بیشتر به تباه کردن مردم چشم طمع می بندد , پس , اکنون زمانی است که اسباب کار او قوت گرفته و نیرنگش فراگیر شده وشکارش در دسترس او قرار
گرفته است .
ـ و فرمود : از خدا بترسید از (کیفر)سرکشی در این جهان و از زیان ستمگری در آن جهان و از فرجام بد کبر , زیرا اینها(سرکشی و ستمگری و
کبر) عظیم ترین دام و بزرگترین فریب ابلیس است .

گمراه سازیهای شیطان .

قرآن .
((خـدا او (شـیـطـان) را لعنت کرد (وقتی که) گفت : بیگمان , از میان بندگانت نصیبی معین (بـرای خـود)بـرخواهم گرفت و آنان را سخت گمراه و
دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد و وادارشان می کنم تاگوشهای چارپایان را بشکافند و وادارشان می کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند و هر
کس که به جای خدا شیطان را به دوستی برگزیند هر آینه زیانی آشکار کرده است)).
((شیطان شما را از تهیدستی می ترساند و به کارهای زشت وادارتان می کند , در حالی که خداوند ازجانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می دهد خدا گشایش دهنده داناست)).
(((شیطان) به آنها وعده می دهد و به آرزوشان می افکند و آنان را جز فریب وعده نمی دهد)).
((پـس , چرا هنگامی که عذاب ما به آنها رسید زاری نکردند؟
زیرا دلهایشان را قساوت فرا گرفته وشیطان اعمال آنها را در نظرشان آراسته بود)).
((چـون کـار از کار گذشت (و داوری صورت گرفت) شیطان گوید : خدا به شما وعده درست داد و من به شما وعده دادم و خلف وعده کردم
)).
((بـی گمان , کسانی که پس از آن که (راه) هدایت بر آنان روشن شد (به حقیقت) پشت کردند , شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و
درازشان افکند)).
ـ امـام علی (ع) : ای کمیل ! ابلیس از طرف خود وعده نمی دهد , بلکه از جانب پروردگارش وعده می دهد تا آنان را به معصیت اووا دارد و در
ورطه هلاکتشان افکند.
ـ امـام صادق (ع) : وقتی آیه ((و آنان که چون کار زشتی کنند)) نازل شد , ابلیس بالای کوهی در مـکه , به نام ثور , رفت و با بلندترین فریاد خود ,
عفریتهایش را صدا زدآنها جمع شدند و گفتند : سـرورا! چـرا مـا را فـرا خواندی ؟
ابلیس گفت : این آیه نازل شداکنون کدام یک از شما حریف آن هستید؟
عفریتی از شیاطین برخاست وگفت : من چنین و چنان می کنم ابلیس گفت : تو حریف آن نـیـستی دیگری برخاست و همانند آن سخنان گفت

ابلیس گفت :
تو نیز از عهده بر نمی آیی وسواس خناس گفت : من ازعهده اش بر می آیم ابلیس گفت : چگونه ؟
او گفت : به آنان وعده و امیدواری (به توبه و آمرزش) می دهم تا آن که مرتکب گناه شوند و چون به گناه در افتادند , استغفار را ازیادشان می
برم ابلیس گفت : تو حریف این آیه هستی پس او را تا روز قیامت مامور(مقابله با) آن کرد.
ـ شیطان آدمی را همه جا می چرخاند وچون او را خسته و درمانده کرد , نزدیک ثروت کمین می کند و گردنش را می گیرد.
ـ ابلیس به سپاهیان خود گفت : در میان آدمیان حسادت و تجاوزگری افکنید , زیرااین دو نزد خدا با شرک برابر است .
ـ امام سجاد (ع) ـ در دعای خود ـ : اگرشیطان با فریبکاری آنان را از طاعت تو باز نمی داشت , هیچ معصیت کاری معصیت تونمی کرد و اگر او باطل را در لباس حق برای آنان در نمی آورد , هیچ ره گم کرده ای راه تو را گم نمی کرد.
ـ امام علی (ع) : بدانید که شیطان در حقیقت راههای خود را برای شما هموار می کندتا از او دنباله روی کنید.
ـ همانا شیطان راههای خود را برای شما هموار می کند و می خواهد گرههای دین شمارا یکی پس از دیگری سست گرداند و به جای اتحاد , تفرقه به
شما دهد.
ـ شیطان بر بنده گماشته شده است و معصیت را در نظرش می آراید تا مرتکب آن شود و او را به توبه کردن امیدوار می سازد تا آن را به تاخیراندازد.
ـ ای پرسشگر! بنگر, هر یک از صفات خدا را که قرآن به آن راهنماییت کرده است , پیروی کن و از پرتو هدایت قرآن روشنایی برگیر و آن صفاتی را
که شیطان تو را به آموختن آن وا داشته و دانستن آن درکتاب (قرآن) بر تو واجب نشده و در سنت پیامبر(ص) و پیشوایان هدایت نیز اثری ازآنها
نیست , علم به آن صفات را به خدای سبحان واگذار , زیرا این منتهای حق خدا برتوست .
ـ امام صادق (ع) : عیسی (ع) بر فراز کوهی در شام به نام اریحا رفت ابلیس در چهره پادشاه فلسطین نزد آن حضرت آمد و گفت : ای روح

اللّه ! تو مردگان را زنده کردی و کور مادر زاد و پـیس را شفا دادی , پس (اگر راست می گویی) خودت را از کوه پرت کن عیسی (ع) فرمود :
من در آن کارها اذن داشتم ولی در این کار اذن ندارم .
ـ ابـلیس نزد عیسی (ع) آمد و گفت : مگر تو نمی گویی که مردگان را زنده می کنی ؟
عیسی (ع) فـرمـود : چـرا ابـلـیـس گـفت : پس (اگر راست می گویی) خودت را از روی دیوار به زیر انداز عـیسی (ع) فرمود : وای برتو! بنده که خداوندگارخود را نمی آزماید ابلیس گفت : ای عیسی ! آیا پـروردگـار تـو مـی تـوانـد (کـره) زمـین را درتخم مرغی با همین اندازه ای که دارد جای دهد؟
عـیـسـی (ع) فـرمود : خدای عزوجل به هیچ ناتوانی وصف نمی شود اما آنچه تو می گویی ناشدنی است .

آنچه از شیطان نگه می دارد.

قرآن .
((همانا شیطان را بر کسانی که ایمان آورده اند و به پروردگارشان توکل دارند , چیرگی نیست)) .
((همانا تو را بر بندگان من چیرگی نباشد مگر بر آن گمراهانی که از تو پیروی کنند)).
ـ امام صادق (ع) : ابلیس گفت : پنج [چیز] است که هیچ چاره ای برای آنها ندارم اما دیگر مردمان در مشت من هستند :هرکه با نیت درست به خدا پناه برد و در همه کارهایش به او تکیه کند , کسی که شب وروز بسیار تسبیح خدا گوید , کسی که برای برادر مؤمنش آن پسندد که برای خودمی پسندد , کسی که هر گاه مصیبتی به او می رسد , بیتابی نمی کند و هر کسی که به آنچه خداوند قسمتش کرده , خرسند است و غم روزیش
را نمی خورد.
ـ امام باقر(ع) : با ترس واقعی , خود را از ابلیس مصون دار.
ـ امام علی (ع) : زیاد دعا کن , تا از گزند شیطان محفوظ مانی .

سلطه شیطان بر دوستانش .

قرآن .
((تـسـلـط او تـنـهـا بـر کـسانی است که او را به سرپرستی برمی گیرند و بر کسانی که آنها به او (خدا)شرک می ورزند)).
((در واقع این شیطان است که دوستان خود را می ترساند , پس اگر ایمان دارید , از آنها مترسید , واز من بترسید)).
ـ امـام صادق (ع) , درباره آیه ((تسلط اوتنها بر کسانی است که)) می فرماید : او نمی تواند ایشان را از ولایـت دور کـنـد بلکه به وسیله گناهان و
امثال آنها , همچنان که دیگران را تباه می سازد و به خواسته خودمی رسد , در آنها نیز به خواسته خویش دست می یابد.
ـ در پاسخ به سؤال از آیه ((همانا او را بر کسانی که ایمان آورده اند و چیرگی نیست)) , فرمود : به خدا قسم شیطان بر جسم مؤمن چیره می شود ,
اما بر دین او چیره نشود بر (بدن) ایوب (ع) تسلط یافت و او را از ریخت انداخت اما بر دین او چیره نگشت .
ـ امـام عـلـی (ع) : در حقیقت نقطه آغاز فتنه هاو گمراهیها , پیروی از هواهای نفس است در این جـاسـت که شیطان بر دوستان خوداستیلا می یابد ,
اما کسانی که پیشتر لطف خدا شامل حالشان گشته است (از سلطه شیطان) می رهند.

آنچه شیطان را مسلط می کند.

قرآن .
((شـیـطـان بـر آنـهـا مـسـتـولـی شـد , پس خدا را از یادشان برد اینان حزب شیطانند بدان که حزب شیطان همان زیانکارانند)).
((و هرکه از یاد خدای رحمان روی گرداند بر او شیطانی می گماریم که همدم او باشد)).
((آیـا بـه شـمـا خـبـر دهـم کـه شـیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟
بر هر دروغزن گنهکاری فرودمی آیند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : موسی (ع) نشسته بود که ابلیس نزد او آمد موسی فرمود : مرااز آن گناهی خبر ده کـه اگر آدمی مرتکبش شود تو بر او استیلا می
یابی ؟
ابلیس گفت :هر گاه خود پسند شود و عملش را زیاد بیند و گناهش در نظرش خرد آید.
ـ امام علی (ع) : همنشینی با هوسرانان باعث از یاد رفتن ایمان و حاضر شدن شیطان است .
ـ در نـامـه خـود به مالک اشتر , می فرماید :از خود پسندی و تکیه به آنچه موجب خود پسندی تو مـی شـود و از علاقه به مدح وستایش دوری کن ,
زیرا این خصلتها از مهمترین فرصتهای شیطان است تا نیکی نیکوکاران را نابود کند.
ـ در توصیف فرشتگان , می فرماید :شیطان بر آنان استیلا نیافت , تا بر اثر آن درباره پروردگارشان دچار اختلاف شوند.
ـ هـر کـه خـود را بـه غـیـر خدا مشغول دارد ,در تاریکیها سرگردان ماند و در تباهیها فرو رود و شیطانهایش او را در طغیانش کمک کنند و کردارهای زشت او را در نظرش بیارایند.

آنچه شیطان را دور می کند.

ـ پیامبر خدا(ص) : آیا شما را از چیزی خبر ندهم که اگر به آن عمل کنید شیطان ازشما دور شود , چـنـدان کـه مـشرق از مغرب دور است ؟
عرض کردند : چرا فرمود : روزه ,روی شیطان را سیاه می کند و صدقه , پشت او را می شکند و دوست داشتن برای خدا وهمیاری در کار نیک , ریشه او را می کند و استغفار , شاهرگش را می زند.
ـ امـام بـاقـر(ع) : بـر شـمـا باد به صدقه دادن صدقه را صبح زود بدهید , که روی ابلیس را سیاه می کند.

اندرزهای شیطان .

ـ امام صادق (ع) : چون نوح (ع) از کشتی پیاده شد , ابلیس نزد او آمد و گفت :در روی زمین کسی بـه انـدازه تـو بـر مـن منت ندارد , این تبهکاران را نفرین کردی و مرااز آنان آسوده نمودی آیا دو خـصـلـت بـه تـو نـیاموزم , از حسادت دوری کن , زیراحسادت بود که با من آن کرد که کرد , از آزمندی نیز بپرهیز , زیرا آزمندی بود که با آدم آن کرد که کرد.

ـ امـام بـاقر(ع) : وقتی نوح (ع) قوم خود را به درگاه خدای عزوجل نفرین کرد , ابلیس , که لعنت خدا بر او باد , نزد وی آمد و گفت : یا نوح ! در
سه جا به یاد من باش , زیرا ,من در یکی از این سه جا بیش از هر زمانی به بنده نزدیکم : هر گاه خشمگین شدی , به یاد من باش , هر گاه میان دو نفر
داوری کردی , به یاد من باش و هر گاه با زنی تنها بودی و هیچ کس با شما نبود , به یاد من باش .

ـ ابـلـیـس به موسی (ع) گفت : هر گاه تصمیم گرفتی صدقه ای بدهی , آن را بپرداز وهر گاه بنده بخواهد صدقه ای بدهد , خودمن , و نه یارانم , همراه او می شوم تا مانع صدقه دادن وی شوم .

شریک شیطان .

قرآن .
((و از ایشان هرکه را توانستی با فریادخویش برانگیز و به یاری سواران و پیادگانت بر آنان بتاز و در اموال و فرزندان با آنان شریک شوو به آنها وعده بده و شیطان جز فریب به آنهاوعده نمی دهد)).
ـ امـام صـادق (ع) : کـسی که اهمیت ندهد چه می گوید و درباره اش چه گفته می شود اوشریک شـیـطـان است و کسی که برایش مهم نباشد مردم او
را بدکار ببینند (و بشناسند)شریک شیطان است و کسی که از برادر مؤمن خود غیبت کند بی آن که میانشان ظلم وستمی رفته باشد , شریک شیطان است
و هر که شیفته حرام و شهوت زنا باشد شریک شیطان است .

سپاهیان ابلیس .

قرآن .
((آنان و همه گمراهان در جهنم سرنگون شوند و نیز همه سپاهیان ابلیس)).
ـ امام صادق (ع) : ابلیس را سپاهی نیرومندتر از زنان و خشم نیست .
ـ امام علی (ع) : ابلیس را قلاده ای بزرگتر از خشم و زنان نیست .
ـ مـعـصـومـین (ع) : ابلیس به موسی (ع) گفت : ای موسی ! با زنی که به تو حلال و محرم نیست خلوت مکن , زیرا هیچ مردی با زن نامحرم تنها نشد , جز این که من شخصا , و نه یارانم ,با او باشم .
ـ امام علی (ع) , در نامه خود به حارث همدانی , می فرماید : از خشم دوری کن , زیراکه خشم یکی از سپاهیان بزرگ ابلیس است .
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : همانا ابلیس سرمه ای دارد و لیسکی , وانفیه ای , سرمه اش چرت زدن است , لیسکش دروغ و انفیه اش تکبر.
ـ امـام عـلی (ع) : فروتنی را انبار اسلحه میان خود و دشمنتان , ابلیس و سپاهیانش ,کنید , زیرا او در هر امتی لشکریان و یاران , و نیروهای پیاده و سواره دارد.
ـ هـلا! از پیروی مهتران و بزرگان خودحذر کنید , حذر و از بی بته های مدعی شرافت و بزرگی فـرمان نبرید ابلیس آنان رامرکب گمراهی کرده و
سپاهی که با آن بر مردم می تازد و مقهورشان می سازد وسخنگویانی که از زبانشان سخن می گوید.

شیونهای ابلیس .

ـ امـام صـادق (ع) : ابلیس چهار بار شیون کرد : اولین بار روزی که نفرین شد و روزی که به زمین فـرود آورده شـد و زمانی که محمد(ص) , بعد از یک دوره فترت , به پیامبری مبعوث شد و زمانی که ام الکتاب (سوره فاتحه) نازل گشت .
ـ امام علی (ع) : زمانی که وحی بر رسول خدا(ص) نازل شد , من شیون شیطان راشنیدم , پرسیدم : ای رسـول خدا! این چه شیونی است ؟
فرمود : شیطان بود که از عبادت خود (توسط مردم) نومید شد.

شعر.

تفسیر آیاتی که در نکوهش شاعران آمده است .

قرآن .
((و شـاعران را گمراهان پیروی می کنند آیا ندیدی که آنها در هر وادیی سر گردانند و چیزهایی مـی گـویـند که عمل نمی کنند مگر آنان که ایمان آوردند و کار شایسته کردند و خدا را بسیار یاد نمودند و پس از آن که مورد ستم واقع شدندیاری خواستند)).
((و ما به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست , این (سخن) نیست مگر اندرزی و قرآنی روشن)) .
ـ امـام بـاقر(ع) , درباره آیه ((و شاعران را گمراهان)) , فرمود : آیا شاعری را دیده ای که کسی از اوپیروی کند؟
شاعران در حقیقت جماعتی هستند که برای غیر دین دانش آموختند و در نتیجه , هم خودگمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند.
ـ امام صادق (ع) , نیز درباره همین آیه , فرمود : شاعران جماعتی هستند که دانش و آگاهی خود را بـاعـلـم و عـلـم آمـوزی بـه دست نیاورده اند و از
این رو گمراه شدند و دیگران را نیز گمراه می کنند.
ـ نیز درباره همین آیه , فرمود : مقصود قصه گویان هستند.
ـ ابـوالـحـسـن وابـسته بنی نوفل می گوید : هنگامی که سوره شعرا نازل شد , عبداللّه بن رواحه وحـسـان بـن ثـابـت بـا چـشم گریان خدمت پیامبر خدا(ص) آمدند و آن حضرت ((و شاعران را گـمـراهـان پـیروی می کنند)) را می خواند تا آن که به ((مگر آنان که ایمان آوردند و کار شایسته کـردنـد)) رسید فرمود : شماهستید ((و خدا را بسیار یاد نمودند)) فرمود : شما هستید ((و بعد از آن کـه مـورد سـتـم واقـع شدند یاری خواستند)) فرمود
: شما هستید ((و کسانی که ستم کردند بزودی خواهند دانست که به چه مکانی بازمی گردند)) فرمود : کافران هستند.
ـ امام صادق (ع) : با شاعران در نیفتید , زیرا آنان در مدح خسیس هستند و در هجو بخشنده .

شعر جهاد زبانی است .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) , چون درباره شاعران از ایشان پرسش شد , فرمود :
همانا مؤمن با شمشیر و زبـان خـود جهاد می کند , سوگند به آن که جانم در
دست اوست , سخنان شاعران (مؤمن) چون تیری است که به دشمن می زنند.
ـ چـون دربـاره آیـه ای کـه خـداوند درباره شاعران نازل کرده است از
ایشان پرسش شد , فرمود : هـمـانامؤمن با شمشیر و زبان خودجهاد می کند ,
سوگند به آن که جانم در دست اوست , آنان با جهت گیری خود گویی تیر (به دشمن)می زنند.
ـ برا بن عازب می گوید : به رسول خدا(ص) عرض شد که ابوسفیان بن
حرث بن عبدالمطلب شما راهـجـو مـی کـند پس , ابن رواحه برخاست و
عرض کرد : ای رسول خدا! اجازه دهید جواب او را بدهم حضرت فرمود :
تویی که گفته ای : ثبت اللّه ؟
عرض کرد : آری , ای رسول خدا من گفته ام :.
خدا آن نیکویی را که به تو داده استوار گرداند.
همچنان که موسی را پایدار کرد و پیروزت کند چنان که او را پیروز گردانید.
پیامبر فرمود : خدا با تو نیز چنین کناد.
سـپـس کـعـب بـرجـسـت و عـرض کـرد : ای رسول خدا! به من رخصت
دهید جواب او را بدهم حـضـرت فـرمـود : تـویـی کـه قـصیده همت را
سروده ای ؟
عرض کرد : آری , ای رسول خدا! من گفته ام :.
سخینه ((9)) کوشید تا بر پروردگارش چیره شود.
ولی مغلب هر چیره باز چیره شود.
حضرت فرمود : بدان که خدا این را از تو فراموش نکرده است .
ـ پیامبر خدا(ص) به حسان بن ثابت فرمود : مشرکان را هجو کن که
جبرئیل با توست .

شعر ستوده .

ـ پیامبر خدا(ص) : برخی شعرها حکمت است و برخی بیانها افسون .
ـ امام صادق (ع) : هرکه درباره ما یک بیت شعر بگوید , خدای تعالی در بهشت یک خانه برایش بسازد.
ـ هیچ سراینده ای درباره ما بیت شعری نگفت , جز آن که روح القدس کمکش کرد.

نخستین کسی که شعر گفت .

ـ امـام عـلی (ع) , در پاسخ به این سؤال مرد شامی که نخستین بار چه کسی شعر گفت , فرمود : آدم (ع)پرسید : چه شعری گفت , حضرت فرمود
: وقتی از آسمان به زمین فرود آورده شد و خاک آن وگستردگی و هوایش و کشته شدن هابیل به دست قابیل را دید , گفت :.
سرزمینها و ساکنان آنها دگرگون شده است .
و روی زمین غبار آلود و زشت گشته است .
هر آنچه رنگ و بویی دارد تغییر کرده است .
و شادی چهره نمکین کم شده است .

قویترین شاعران .

ـ امام علی (ع) , در پاسخ به این پرسش که قویترین شاعران کیست , فرمود : این جماعت در میدان مسابقه ای که خط پایانش معلوم باشد نتاخته
اند , اما اگر ناچار بخواهیم قویترین شاعران را معلوم سازیم ,او آن پادشاه بسیار گمراه (امرؤ القیس) است .
ـ پیامبر خدا(ص) : قویترین شعری که عرب گفته این بیت لبید است :.
هلا ! هر چیزی جز خدا باطل است .
ـ درست ترین جمله ای که یک شاعر گفته , این سخن لبید است :.
هلا هر چیزی جز خدا باطل است .

برخی اشعار منسوب به امام علی (ع).

پیامبر محمد برادر و خویشاوند من است .
.
و حمزه سید الشهدا عموی من است .
در کودکی و هنوز بالغ نشده بودم , که پیش از همه شما اسلام آوردم .
رسول خدا در روز غدیر خم , ولایت مرا بر شما واجب کرد.
پس وای و وای و وای برکسی .
که فردا با ستم بر من خدا را دیدار کند.
خداوند با پیروز کردن پیامبرش ما را گرامی داشت .
.
و ستونهای اسلام را به وسیله ما برافراشت .
پیامبر و کتاب خود را به وسیله ما قدرت داد.
و باپیروزی و دلاوری ما را ارجمند ساخت .
در هر پیکاری شمشیرهای ما.
سرها را به هوا می پراند.
.
پسرم ! من اندرزگو و آموزگار ادبم .
و بدان که خردمند کسی است که ادب آموزد.
سفارش پدری دلسوز را آویزه گوش کن که .
تو را به آداب تغذیه می کند تا خشمگین نشوی .
فرزندم ! روزی تضمین شده است .
پس برای تحصیل آن میانه رو باش .
فرزندم ! چه دوستهای خائنی که داشته ای .
پس بنگر که با که دوستی می کنی .
دوست مورد علاقه ات را کسی انتخاب کن .
که اگر دوستش بداری , پیوند برادری را نگه دارد و در برابر دیگران از تو حمایت کند.
از مردمان چاپلوس و فرومایه حذر کن که آنان .
در هنگام گرفتاریها هیزم کش معرکه اند.
کسی که سرانجامش مرگ است سزاوار است که فروتن باشد.
.
و آدمی را از دنیایش قوتی کافی است .
انسانی که به خواسته ها و آمالش نمی رسد.
چرا باید چنین حرص و جوش زند.

تو ای انسان بزودی رخت سفر بر می بندی .
به سوی مردمی که سخنشان سکوت است .
راز خود را جز برای خود فاش مکن .
.
زیرا هر دوستی را دوستی است .
من مردان نادان را دیده ام .
که هیچ پوستی را سالم نمی گذارند.
بر سختی سحرخیزی و شب زنده داری صبر کن .
.
و صبح زود در پی کارهایت روانه شو.
از طلب کردن عاجز و درمانده مشو.
زیرا ناتوانی و خستگی موفقیت را از بین می برد.
روزگار تجربه ها می آموزد و من دیدم که .
صبر و شکیبایی فرجامی پسندیده دارد.
کم اند کسانی که در طلب چیزی بکوشند.
و صبر و پایداری ورزند و به مقصود نرسند.

شعار.

شعار.

ـ پیامبر خدا(ص) چون پیش از آغازجنگ , به شعار دادن فرمان داد , فرمود :باید شعارتان نامی از نامهای خدای تعالی باشد.
ـ سپاهی را اعزام کرد و به آنهافرمود : شعارتان ((حم (لا) ینصرون))باشد , زیرا آن یکی از نامهای بزرگ خدای تعالی است .
ـ امام علی (ع) : شعار یاران رسول خدا(ص) در روز بدر ((بکش ای ظفرمند)) بود.
ـ یکی از شعارهای امیرالمؤمنین (ع) در یکی از روزهای جنگ جمل این بود : ((حم , لاینصرون)) ,خدایا! ما را بر مردمان پیمان شکن پیروز گردان .
ـ امام صادق (ع) , در حدیثی پیرامون یاران قائم (ع) , می فرماید : آنان افرادی خداترس و شهادت طلبند , آرزو دارند که در راه خدا کشته شوند شعارشان ((ای خونخواهان حسین (ع))) است چون به حرکت در آیند , ترس و وحشت , به فاصله یک ماه مسافت , پیشاپیش آنان حرکت می کند.
ـ شعار ما در روز بدر این بود :ای پیروزی خدا نزدیک شو , نزدیک شو شعار حسین (ع) ((یا محمد)) بود , و شعار ما نیز ((یامحمد))است .
ـ امام علی (ع) : باید هدایت شعار تو باشد.

شعار مسلمانان در قیامت .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : در روز قیامت شعار مسلمانان به هنگام عبور از صراط این است : خدایی جز اللّه نیست و توکل کنندگان باید به خدا توکل کنند.
ـ در روز قـیامت شعار مؤمنان به هنگام عبور از صراط این است : خدایا! به سلامت دار , به سلامت دار.
ـ شعار امت من در هنگام گذر از صراطاین است : ای آن که جز تو خدایی نیست .
ـ شـعار مؤمنان در روزی که از گورهایشان برانگیخته می شوند , این است : خدایی جز اللّه نیست ومؤمنان باید به خدا توکل کنند.
ـ در تاریکیهای قیامت , شعار مؤمنان این است : خدایی جز تو نیست .

شفاعت و میانجیگری (1) در دنیا.

میانجیگری .

ـ پیامبر خدا(ص) : میانجیگری کنید , تاپاداش بینید.
ـ میانجیگری کنید , تا پاداش یابیدو خداوند از زبان پیامبرش آنچه خواهدداوری کند.
ـ امام صادق (ع) : میانجیگری , زکات مقام است .
ـ پـیامبر خدا(ص) : بهترین صدقه , صدقه زبان است با میانجیگری اسیر را آزاد می کنی , از ریخته شدن خون جلوگیری می نمایی , احسان را به طرف برادرت می کشانی و ناخوشایندی را از او دور می سازی .
ـ امام علی (ع) : میانجی , پر و بال طالب (حاجت) است .
ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که با میانجیگری خود زیانی را دفع یا سودی را احیا کند , خداوند تعالی , در روزی که قدمها می لغزد , قدمهای او را استواربدارد.
ـ بهترین وساطت این است که میان دو نفردر امر ازدواج واسطه شوی .

شفاعت و میانجیگری (2) در آخرت .

حقیقت شفاعت .

قرآن .
((بـگـو : شـفاعت تماما از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین خاص اوست سپس به نزد او باز گردانیده می شوید)).
در الـمیزان در تفسیر آیه ((بگو : شفاعت تماماز آن خداست)) چنین آمده است : این آیه توضیح و تاکیدی است بر آیه قبل که می فرماید : ((بگو : حتی
اگر آن شفیعان هیچ قدرتی نداشته باشند؟
)) حـرف لام در ((للّه)) بـرای مـلـکـیت است و آیه ((فرمانروایی آسمانها و زمین خاص اوست)) در مقام تعلیل جمله پیشین است و بدین معناست که هر شفاعتی مال خداست , چرا که او مالک همه چـیز است و در صورتی که اجازه شفاعت به کسی دهد , او را مالک و اختیاردار آن می کند و
امااین گـفـتـه بـرخـی کـه بـعـضـی بندگان خدا مانند فرشتگان در شفاعت از استقلال عمل مطلق برخوردارند درست نیست خدای تعالی می فرماید :
((شفاعت کننده ای نباشد مگر با اجازه او)) این آیـه چـنـانچه در کنار آیه ((آنان را جز خدا هیچ یاور و شفیعی نباشد)) قرار گیرد , معنای دیگری دقـیقتر از آنچه گفتیم دارد و آن این که شفیع حقیقی همان خدای سبحان است و دیگر شفیعان تـنـها به اذن و اجازه او شفاعت می کنند در جلد اول کتاب
در بحث شفاعت گفتیم که شفاعت با واسـطـه قرار گرفتن برخی صفات خدای تعالی میان او و شخص شفاعت شده , به منظور اصلاح وضـع او , صـورت مـی پذیرد مانند واسطه قرار گرفتن صفات رحمت و مغفرت میان خدا و بنده گناهکار او به منظور نجات وی از بارگناه و رهانیدنش از عذاب .

شرایط شفاعت (1).

قرآن .
((کیست که جز به اذن خدا , نزد او شفاعت کند؟
)).
((پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید سپس بر عرش استیلا یـافـت کـار(آفـریـنـش) را تدبیر می کند جز به
رخصت او شفاعت کننده ای نباشد این است خدا , پروردگار شما پس او را بپرستید آیاپند نمی گیرید؟
)).
((اختیار شفاعت را ندارند مگر کسی که از جانب خدای رحمان پیمانی گرفته باشد)).
((در آن روز شـفـاعت سود ندهد مگر کسی را که خداوند رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید)).
((کـسـانـی کـه بـه جـای او مـی خـوانـند , اختیارشفاعت ندارند مگر کسانی که آگاهانه به حق گواهی داده باشند)).
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : کسانی که زیاد لعن ونفرین می کنند , در روز قیامت نه حق گواهی دادن دارند و نه حق شفاعت .
ـ امـام صـادق (ع) , دربـاره آیه ((حق شفاعت ندارند مگر)) , می فرماید : مگر کسانی که به ولایت امیرالمؤمنین و امامان بعد از او اعتقادداشته باشند
و این همان عهدی است که نزد خدا دارند.
ـ پیامبر خدا(ص) : شفاعت من شامل آن کس از امتم می شود که اهل بیت مرا دوست داشته باشد.

شرایط شفاعت (2).

قرآن .
((و چـه بـسـیـار فرشتگانی که در آسمانها هستند و شفاعتشان هیچ سود ندهد مگر بعد از آن که خداوند به هر کس که بخواهد و خشنود باشد اجازه دهد)).
((هـر چـه را فـرا روی آنـهـا و پشت سرشان است می داند و جز برای کسی که (خدا) رضایت دهد شفاعت نمی کنند و خود ازبیم او هراسانند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : من در روز قیامت کسی را که در دلش به اندازه بال پشه ای ایمان باشد , قطعا شفاعت خواهم کرد.
ـ پـیـامـبـران بـرای هـمه کسانی که از روی اخلاص به یگانگی خدا شهادت داده باشند , شفاعت می کنندو آنان را از دوزخ بیرون می آورند.
ـ امام رضا(ع) , در پاسخ به پرسش از این سخن خدای تعالی : ((برای کسی که خدا رضایت دهد)) ,فرمود : آنان تنها برای کسی شفاعت می کنند که
خداوند از دین او راضی باشد.
ـ امـام صـادق (ع) : بـدانـیـد کـه هـیـچ یـک از آفریدگان خدا , شما را از او بی نیاز نمی کند , نه فـرشـتـه ای مـقـرب و نـه پـیامبری مرسل و نه دیگران
پس هرکه خوش دارد که شفاعت شفاعت کنندگان از او نزدخداوند مؤثر افتد از خداوند بخواهد که از وی خشنود باشد.

مقام ستوده .

قرآن .
((و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو (به منزله) نافله ای باشد , امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند)).
((قطعا آخرت برای تو نیکوتر از دنیا خواهدبود بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تاخشنود شوی)).
ـ پیامبر خدا(ص) : در روز قیامت مردم گروه گروه می شوند و هرامتی در پی پیامبر خود به راه می افتد و می گویند : فلانی ! شفاعت کن , فلانی ! شفاعت کن , تا آن که نوبت شفاعت به محمد می رسد ودر این روز است که خداوند او را به مقامی ستوده می رساند.
ـ امام باقر یا امام صادق (ع) , درباره آیه ((امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند)) فرمود: آن مقام شفاعت است .
ـ امام باقر(ع) : درباره آیه ((و بزودی پروردگارت تو را عطا می کند تا خشنود شوی)) , فرمود : آن شفاعت است به خدا سوگند شفاعت است , به خدا سوگند شفاعت است .
ـ پیامبر خدا(ص) : زمانی که به مقام ستوده برسم , برای مرتکبان گناهان کبیره امت خود شفاعت می کنم و خداوند شفاعت من درباره آنها را
می پذیرد به خدا سوگند برای کسانی که فرزندان مرا بیازارندشفاعت نخواهم کرد.
ـ هرگاه به مقام ستوده برسم , برای پدر و مادر و عمویم و برادری که در جاهلیت داشته ام شفاعت می کنم .
علامه , قدس اللّه روحه , در شرح خود بر تجرید می نویسد : همه علما بر شفاعت کردن پیامبر(ص)اتفاق نظر دارند نووی نیز در شرح
صحیح مسلم می نویسد : قاضی عیاض می گوید : بنابر عقیده اهل سنت شفاعت از نظر عقلی روا و از نظر نقلی , بنابر صریح آیات و خبر نبی صادق
, واجب است درباره صحت شفاعت اخبار فراوانی رسیده که رویهمرفته در حدتواتر است .

شفاعت پیامبر در روز قیامت .

ـ پیـامـبـر خـدا(ص) : هـر پـیامبری به درگاه خدا دعایی کرده و از او چیزی خواسته است , اما من خواهش خود (از خدا) را برای شفاعت امتم در
روز قیامت نگهداشته ام .
ـ خـداوند به من فرمود از او خواهشی کنم ,اما من خواهش خود را برای شفاعت مؤمنان امت خود در روز قیامت به تاخیر انداختم و خداوندپذیرفت .

محرومان از شفاعت .

قرآن .
((کسانی که آن را پیشتر فراموش کرده بودند , می گویند آیا (امروز) برای ما شفیعانی هستند که مارا شفاعت کنند؟
)).
((و جز تباهکاران ما را گمراه نکردند پس مارا شفیعانی نیست و نه دوستی مهربان)).
((مـا روز جـزا را دروغ مـی انگاشتیم تا آن که مرگ ما فرا رسید پس , شفاعت شفاعت کنندگان , سودشان نبخشد)).
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : نـه شـکـاکـان و مـشـرکـان شـفـاعت شوند و نه کافران و منکران , بلکه شفاعت مخصوص مؤمنان یکتاپرست است .
ـ شفاعت من به دو کس نمی رسد : قدرتمند مستبد و ستمگر و غلو کننده خارج شده از دین .
ـ شفاعت من درباره مرتکبان گناهان کبیره است , به جز مشرکان و ستمگران .
ـ کـسـی کـه نماز را سبک بشمارد به شفاعت من دست نیابد و به خدا سوگند که در کنار حوض (کوثر)بر من وارد نشود.
ـ امـام صـادق (ع) هـنـگامی که در آستانه رحلت قرار گرفت , دستور داد بستگانش گرداو جمع شوند و فرمود : کسی که نماز راسبک بشمارد , شفاعت ما هرگز شامل حالش نمی شود.
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : کسی که به شفاعت کردن من ایمان نداشته باشد , خداوند شفاعت مرابه او نرساند.
ـ امـام علی (ع) : کسی که شفاعت رسول خدا(ص) را دروغ شمارد از شفاعت آن حضرت برخوردار نشود.
ـ پیامبر خدا(ص) : شفاعت من در روزقیامت یک حقیقت است پس هرکه بدان ایمان نداشته باشد , مشمول آن واقع نخواهد شد.
ـ امـام صـادق (ع) : حتی اگر فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل درباره فرد ناصبی شفاعت کنند , شفاعتشان پذیرفته نمی شود.

پندار مشرکان درباره شفاعت .

قرآن .

((شـفـیـعانتان را که در (کار) خودتان شریکان (خدا) می پنداشتید همراهتان نمی بینیم به یقین پیوند میان شما بریده شده و آنچه را که می پنداشتید از
دست شما رفته است)).

((بـه جای خدا چیزهایی را می پرستند که نه زیانی به آنان می رسانند و نه سودی می بخشدشان و می گویند : اینهاشفیعان ما در نزد خدایند)).

((و برای آنان از شریکانشان شفیعانی نیست و خود منکر شریکان خود می شوند)).

شفاعت ناپذیرفته .

قرآن .
((و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی (از عذاب خدا) را از کسی دفع نمی کند و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می شود و نه یاری خواهند شد)).
((و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی (از عذاب خدا) را از کسی دفع نمی کند و نه بدل و بلا گردانی از وی پذیرفته شود و نه او را میانجیگری سودمند افتد و نه یاری شوند)).
((ای کسانی که ایمان آورده اید! پیش از فرا رسیدن روزی که در آن نه خرید و فروشی باشد و نه دوستیی ونه شفاعتی , از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید و کافران , خود , ستمکارانند)).

شفاعت برای مرتکبان کبایر.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : شـفـاعت من برای مرتکبان گناهان کبیره است , به استثنای مشرکان و ستمگران .
ـ هـر پیامبری شفاعتی می کند و من شفاعت خود را برای اهل کبایر امت خود در روز قیامت , نگه داشته ام .
ـ شفاعت روز قیامت , در حقیقت برای آن دسته از امت من است که مرتکب گناهان کبیره شده و برهمانها (بدون توبه) مرده باشند.
ـ شفاعت من برای آن دسته از امت من است , که مرتکب کبایر شده باشند.

نیکوکاران و شفاعت .

ـ پیـامـبر خدا(ص) : شفاعت من , در حقیقت برای آن افراد از امت من است که مرتکب گناهان کبیره شوند و اما نیکوکاران نیازی به شفاعت ندارند.
ـ امـام صادق (ع) : در روز قیامت ما برای شیعیان گناهکار خود شفاعت می کنیم و اما نیکوکاران راخداوند خود نجات داده است .
ـ مؤمن بر دو گونه است : مؤمنی که به عهد و شرط خدا وفا کند و این سخن خدای عزوجل است کـه : ((مـردانـی هستند که به پیمانی که با خدابسته
بودند وفا کردند)) چنین مؤمنی نه گرفتار هـول و هـراسهای دنیا می شود و نه هول و هراسهای آخرت او از کسانی است که شفاعت می کند و نـیـاز بـه
شـفاعت کسی ندارد , (دوم) مؤمنی که چون ساقه گیاه گاه کج و گاه راست می شود چـنین مؤمنی دستخوش هول و هراسهای دنیا و آخرت می شود و
ازجمله کسانی است که برایش شفاعت می شود ولی قدرت شفاعت کردن ندارد.

نیاز همگان به شفاعت .

ـ امـام صـادق (ع) : هیچ کس , از اولین و آخرین انسانها , نیست مگر آن که به شفاعت محمد(ص) درروز قیامت نیاز دارد.
ـ از امـام صادق (ع) سؤال شد : مگر مؤمن به شفاعت محمد(ص) در آن روز نیازمند است ؟
فرمود : آری , مـؤمـنان نیز خطاها و گناهانی دارند وهیچ کس نیست , مگر این که در آن روز به شفاعت محمد محتاج است .
ـ ابـو ایـمن به امام باقر(ع) گفت : ای ابا جعفر! شما مردم را می فریبید و هی می گویید : شفاعت محمد ,شفاعت محمد حضرت چنان ناراحت شد که
رنگ چهره اش تیره گشت , و فرمود : وای بر تو ای (اباایمن) داشتن عفت شکم و شهوت , تو را فریفته است ؟
! اگر صحنه های هول انگیز قیامت را بـبـیـنی حتما به شفاعت محمد(ص) نیاز پیدا خواهی کرد وای بر تو , آیا شفاعت جز برای کسی است که مستوجب آتش باشد؟
آن گاه فرمود : هیچ کس , از اولین و آخرین , نیست مگر آن که در روز قیامت به شفاعت محمد(ص) نیازمند است .
ـ امام کاظم (ع) , به سماعة بن مهران , فرمود : هرگاه حاجتی به خدا پیدا کردی بگو : ((خدایا به حق محمد وعلی از تو مسالت می کنم , زیرا که آن دو را نزد تو شان و مقامی است)) در روز قیامت هـیـچ فـرشـته مقربی و پیامبر مرسلی و مؤمن آزموده ای نیست , مگر این که در آن روز به آن دو بزرگوار(محمد و علی) نیازمند است .

شفاعت کنندگان (1).

ـ پـیامبر خدا(ص) : سه گروه نزد خدای عزوجل شفاعت می کنند و شفاعتشان پذیرفته می شود : (ابتدا) پیامبران , سپس عالمان وبعد شهیدان .
ـ شفاعت کردن , مخصوص پیامبران و اوصیا و مؤمنان و فرشتگان است .
ـ امـام بـاقـر و امـام صادق (ع) : به خدا سوگند که ما شفاعت می کنیم , به خدا سوگند که ما در حـق شیعیان گنهکارمان شفاعت می کنیم , چندان که
دشمنان ما با دیدن آن می گویند : ((ما را نه شفاعت کنندگانی است و نه دوستی مهربان)).
ـ پـیـامبر خدا(ص) : در روز قیامت من شفاعت می کنم و شفاعتم پذیرفته می شود و علی شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته می شود و اهل بیتم نیز
شفاعت می کند و شفاعتشان پذیرفته می شود.
ـ امـام صـادق (ع) : چـون روز قـیامت شود به عابد گفته می شود : به بهشت برو و به عالم گفته می شود: بایست و به سبب آن که مردم را تربیت و
ادب نیکو آموختی , برای آنان شفاعت کن .

شفاعت کنندگان (2).

ـ امام علی (ع) : بهترین چیزی که متوسلان به خدای سبحان و تعالی به آن توسل می جویند , ایمان بـه او و بـه پـیـامبر اوست و جهاد در راه او و که آن ستیغ اسلام است و کلمه توحید که آن سرشت و فطرت است .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): شـفـاعـت کـنندگان پنج تایند: قرآن , خویشاوندی , امانت , پیامبر شما و اهل بیت پیامبرتان .

ـ قرآن را بیاموزید , زیرا که در روز قیامت شفاعت می کند.

ـ امام علی (ع) : در روز قیامت قرآن برای هر کس شفاعت کند , شفاعتش پذیرفته می شود.

ـ پیامبر خدا(ص) : روزه و قرآن در روز قیامت برای بنده شفاعت می کنند.

ـ امـام عـلی (ع) : دعوت پیامبران خدا رااجابت کنید و در برابر آنها سر تسلیم فرود آورید و فرمان آنها را ببرید تا مشمول شفاعت آنان شوید.

ـ شفیع مردمان , عمل به حق است وپایبندی به صداقت و راستی .

ـ پیامبر خدا(ص) : شفیعی کارآمدتر از توبه نیست .

وسیله (1).

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و برای تقرب به او وسیله جویید و در راهش جهاد کنید باشد که رستگار شوید)).
ـ پیامبر خدا(ص) : وسیله درجه ای است نزد خدا که بالاتر از آن درجه ای نیست پس , از خدابخواهید که به من وسیله عطا کند.
ـ از خداوند برای من وسیله مسالت کنید که هرکس برای من وسیله مسالت کند , شفاعت بر او روا گردد.
ـ امام علی (ع) : ای مردم ! خدای تعالی به پیامبر خود محمد(ص) وعده وسیله داده و وعده او راست است و خداوند خلف وعده نمی کند
بدانید که وسیله بر فرازدرجات بهشت و ستیغ بلندیهای تقرب و خط پایان آرزوست .
ـ ابو سعید خدری : پیامبر(ص) می فرمود : هرگاه از خداوند چیزی برای من خواستید , وسیله بخواهید از پیامبر(ص)درباره وسیله پرسیدیم , فرمود : درجه من در بهشت است .
در تفسیر المیزان , بعد از نقل این حدیث , آمده است : چنانچه در این حدیث و انطباق معنا و مفهوم آیه بر آن تامل کنید , در می یابید که وسیله همان
مقام پیامبر(ص) نزد پروردگارش است که پیامبر بدان وسیله به خدای تعالی تقرب می جوید و خاندان پاک او و بعد از آنها صالحان امتش به وی می
پیوندند دربرخی روایتهای ائمه (ع) آمده است که رسول خدا دامان پروردگارش را گرفته است و ما به دامان اوچنگ زده ایم و شما به دامان ما.

وسیله (2).

ـ پیـامـبـر خدا(ص) : امامان از نسل حسین (ع) هستند هرکه آنان را اطاعت کند , خدا را اطاعت کـرده اسـت و هـرکـه آنـان را نـافـرمانی کند خدای
عزوجل را نافرمانی کرده است آنانند گره و دستگیره محکم وآنانند وسیله تقرب به خدای عزوجل .
ـ امام علی (ع) , درباره آیه ((و برای تقرب به او وسیله جویید)) , می فرماید : من هستم وسیله او.

سزاوارترین مردم به شفاعت .

ـ پـیـامبر خدا(ص) : همانا نزدیکترین شمابه من در فردا (ی قیامت) و سزاوارترین شما به شفاعت من , راستگوترین , امانتدارترین , خوش اخلاق
ترین و نزدیکترین شما به مردم است .

شفاعت مؤمن به اندازه عمل اوست .

ـ امام باقر(ع) : مؤمن در حق افرادی به تعداد ربیعه و مضر شفاعت می کند , مؤمن حتی برای خدمتگزار خود شفاعت می کند و می گوید :
پروردگارا , خدمتکارم بر من حق دارد او مرا از گرما و سرماحفظ می کرد.
ـ انسان برای قبیله خود شفاعت می کند , انسان برای خانواده خود شفاعت می کند , انسان به اندازه عمل خود در حق دو نفر شفاعت می کند , این
است آن مقام محمود.

کمترین اندازه شفاعت مؤمن .

ـ امام باقر(ع) : مؤمنی که از همه کمترمی تواند شفاعت کند , تا سی نفر را شفاعت می کند در این هنگام دوزخیان می گویند : ((ما را نه شفاعت کنندگانی است و نه دوستی مهربان)).
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : در مـیان مؤمنان کسانی هستند که به اندازه قبایل ربیعه و مضر شفاعت می کنند ومؤمنانی که کمتر از همه حق شفاعت دارند
برای سی نفر شفاعت می کنند.

بدبختی .

ویژگیهای بدبخت .

ـ امام علی (ع) : بدبخت کسی است که فریفته هوا و هوس خود گردد.
ـ بدبخت کسی است که از عقل و تجربه خود بهره نگیرد.
ـ از گناهان باز ایستید و نفسهای خودرا از آنها باز دارید , زیرا بدبخت کسی است که عنان خود را در عرصه گناهان رها سازد.
ـ پیامبر خدا(ص) : سه کسند که جزبدبخت با آنها مخالفت نکند : عالمی که به علم خود عمل کند , صاحبدل خردمند و پیشوایی دادگر.
ـ امام علی (ع) : بر خدا گستاخی نکند , مگر نادان بدبخت .

بدبخت در شکم مادر خود بدبخت است (1).

قرآن .
((روزی که چون بیاید هیچ کس جز به اذن او سخن نگوید و مردمان بعضی بدبخت باشند و بعضی نیکبخت و اماآنان که بدبختند در آتش , فریاد وناله ای دارند)).
((گویند : پروردگار ما! بدبختیمان بر ما چیره گشت و ما مردمی گمراه بودیم)).
ـ امـام رضـا(ع) : چـون چـهـار ماه ـ برنطفه ـ بگذرد خدای تبارک و تعالی دو فرشته آفریننده به سـوی آن بـفـرستد تا بدان شکل و صورت دهند و روزی و مدت عمر و بدبختی یا خوشبختی او را رقم زنند.
ـ امـام عـلی (ع) : سپس خداوند فرشته زهدانهارا می فرستد می پرسد : بار خدایا! آیا بدبخت است یا نیکبخت ؟
پس خدای عزوجل آنچه بخواهد دراین باره وحی می کند و فرشته آن را می نویسد.

بدبخت در شکم مادر خودبدبخت است (2).

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : خوشبخت از همان شکم مادر خود خوشبخت است و بدبخت از همان شکم مادرخود , بدبخت است .

ـ هـیـچ کس نیست که خداوند او را در شکم مادرش بیافریند , مگر این که (در همان جا) بدبخت یاخوشبخت است .

ـ هیچ کس نیست مگر این که خداوندجایگاه او در بهشت و دوزخ و بدبخت یاخوشبخت بودن او را مـعـلـوم کـرده اسـت خـوشبختان برای عمل سعادتمندان آماده می شوند , و بدبختان برای عمل شقاوتمندان .

آفرینش خوشبختی و بدبختی پیش از آفرینش مردمان .

ـ امام صادق (ع) : خداوند عزوجل پیش ازآن که خلق خود را بیافریند خوشبختی و شور بختی را آفرید , پس خداوند کسی را که بداند خوشبخت
است , دشمن نمی دارد و چنانچه کار بدی انجام دهد , کارش را دشمن می دارد اما خود او را دشمن نمی دارد و هرگاه بداند بدبخت است , هرگز او
را دوست نمی دارد و چنانچه کار خوبی انجام دهد , کارش را دوست می دارد اما به خاطر سرنوشتش وی را ناخوش می دارد.
ـ در پاسخ به این پرسش ابن حازم که آیا شقاوت و سعادت پیش از آن که خداوند خلایق را بیافرینودجود داشته اند , فرمود : آری , و اینک من آن
را می گویم عرض کردم : پس , مرا خبر ده که آیا خداوندانسان خوشبخت را در هیچ حالتی از حالات ناخوش می دارد؟
فرمود : اگر موردی از موارد او را ناخوش می داشت با نظر لطف خود او را از حالتی به حالتی در نمی آورد وخوشبختش نمی کرد عرض کردم
: مراخبر ده از بدبخت که آیا حالی از حالات هست که خداوند او را در آن حالت دوست بدارد؟
فرمود : اگردوستش می داشت او را بدبخت رها نمی کرد.

تفسیر اخبار پیشین (1).

ـ ابـن ابـی عـمیر از امام کاظم (ع) درباره این سخن پیامبر(ص) پرسید که بدبخت در همان شکم مادرخود بدبخت است و خوشبخت در همان شکم
مادرش خوشبخت است , امام فرمود : کسی که بـدبـخـت است در همان هنگامی که در شکم مادرش هست , خداوند می داند او در آینده کارها و
اعـمـال شـقـاوتمندان را خواهد کرد و کسی که خوشبخت باشد , در همان شکم مادرش خداوند می داند که او را درآینده اعمال و رفتار سعادتمندان را
انجام خواهد داد.
[ابن ابی عمیر می گوید :] عرض کردم : معنای این سخن رسول خدا(ص) چیست : عمل کنید که هرکسی برای آنچه به منظور آن آفریده شده آماده می باشد؟
فرمود : خدای عزوجل جن و انس را بـرای عـبـادت کـردن او آفـرید نه برای معصیت کردنش این سخن خدای عزوجل است آن جا که مـی
فـرمـاید:((جن و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا عبادت کنند)) بنابراین , همه را برای آنـچـه به منظور آن آفریده شده اند آماده کرده است , پس
وای بر کسی که کوری و گمراهی را بر هدایت ترجیح دهد.

تفسیر اخبار پیشین (2).

ـ امـام صـادق (ع) : خـدای تبارک و تعالی بنده را از بدبختی به خوشبختی منتقل می کند , ولی از خوشبختی به بدبختی منتقل نمی کند.

ـ دربـاره کـسـی کـه حسین (ع) را با آگاهی ازمقام آن حضرت زیارت کند , فرمود : اگر بدبخت باشد, خوشبخت نوشته می شود وپیوسته در رحمت خدای عزوجل غوطه می خورد.

ـ دربـاره کـسـی کـه سوره کافرون و اخلاص را در نماز واجب بخواند , فرمود : اگر بدبخت باشد نامش ازدیوان شور بختان پاک می شود و در دیوان
نیکبختان ثبت می گردد.

ـ بـعـد از ذکر دعایی , می فرماید : هر بنده مؤمنی که , با توجه قلبی به خدای عزوجل , این دعاها رابخواند , خداوند حاجتش را برآورده سازد و چنانچه بدبخت باشد امید دارم که خوشبخت گردد .

موجبات بدبختی .

ـ امـام عـلی (ع) , در فرمان استانداری مصربه مالک اشتر , می فرماید :
امر می کند او (مالک) را به تقوای الهی و برگزیدن فرمان خدا و پیروی
ازواجبات و مستحبات او که در کتابش (قرآن کریم) بـه آنـهـا فرمان داده
است وهیچ کس جز به پیروی ازآنها خوشبخت نمی گردد و هیچ کس جز با
انکار و فرو گذاشتن آنها بدبخت نمی شود.
ـ امام صادق (ع) , درباره آیه ((گویند : پروردگار ما! بدبختیمان بر ما چیره
گشت)) , می فرماید : به سبب اعمال و کردارشان بدبخت شدند.
ـ امـام رضـا(ع) : قـلـم تـقـدیر خداوند بر خوشبختی کسی که ایمان آورد
و تقوا داشته باشد و بر بدبختی کسی که ایمان نیاورد و نافرمانی ورزد
رقم
خورده است .
ـ امـام حـسـیـن (ع) در دعـای روز عـرفـه : بار خدایا! کاری کن که از تو
چنان بترسم که گویی می بینمت وباتقوا و ترس از خودت خوشبختم گردان
و با معصیت و نافرمانیت شور بختم مکن .
ـ امام علی (ع) : کسی که آزمندیش زیاد باشد, بدبختیش بسیار باشد.
ـ از عـشـق بـه دنـیا بپرهیز که برای تو بدبختی و گرفتاری می آورد و
موجب می شود که آنچه را ماندنی است , به آنچه رفتنی است بفروشی .
ـ آزمندی , یکی از دو بدبختی است .
ـ علت بدبختی , دنیا دوستی است .
ـ در شـرح آفـریـنـش آدم (ع) , مـی فرماید : خدای سبحان فرمود :((بر
آدم سجده کنید پس همه سجده کردند مگر ابلیس)) که غرور و نخوت او
را
فرا گرفت و بدبختی بر وجود وی چیره گشت و به آفرینش (خود) از آتش
بالید و آفرینش (آدم از) گل خشک را خوار شمرد.
ـ ای دریـغ بـر هـر بی خبری که عمرش بر او حجت باشد و گذشت
روزگارانش او را به بدبختی کشاند.
ـ هـرکه دینی جز اسلام بجوید به بدبختی گرفتار آید و دستاویزش از هم
گسیخته شود و به رو درافتادن و سقوطش (در عذاب و آتش) سخت
باشد و به
اندوه دراز و عذاب دردناک مبتلا گردد .

بدبخت ترین مردم .

ـ امام علی (ع) , در پاسخ به این پرسش که بدبخت ترین مردم کیست فرمود : کسی که دین خود را به دنیای دیگری بفروشد.
ـ پیامبر خدا(ص) : بدبخت ترین مردم , شاهانند.
ـ امام علی (ع) : بدبخت ترین شما , آزمندترین شماست .
ـ پیامبر خدا(ص) : بدبخت ترین بدبختها , کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت در او جمع شود.
ـ امام علی (ع) : بدبخت ترین مردم کسی است که هوای نفس بر او چیره شود , پس دنیایش او را در اختیار خود گیرد و آخرت خویش را تباه گرداند.
ـ یکی از بزرگترین بدبختیها , سنگدلی است .
ـ مسیح (ع) : بدبخت ترین مردم , کسی است که به علم در میان مردم سرشناس باشد وبه عمل ناشناخته .
ـ پیامبر خدا(ص) از امام علی (ع) پرسید : بدبخت ترین مردمان گذشته کیست ؟
عرض کرد : پی کننده ناقه فرمود : درست است پرسید : بدبخت ترین مردم در آینده کیست ؟
عرض کردم : نمی دانم ای رسول خدا پیامبر(ص) به ملاج علی (ع) اشاره کرد و فرمود : آن کسی که به این جا ضربت زند.
ـ امام علی (ع) ـ در دعا ـ : پروردگارا! چه بدبخت است کسی که آنچه از پادشاهی و قدرت تو می بیند ,در کنار آن پادشاهی و قدرت تو که به چشم
و دلش نمی بیند , در نگاه و دل او با عظمت نباشد وبدبخت تر از او کسی است که پادشاهی و قدرت مشهود و نامشهود تو در قیاس با عظمت و جلال
تو درچشم و دلش خرد و ناچیز نیاید خدایی جز تو نیست , پاکی تو ای خدا , من از ستمگران هستم .

نشانه های بدبختی .

ـ پیـامبر خدا(ص) : از نشانه های بدبختی است : خشکی چشم و سختی دل و حرص زدن زیاد در طلب روزی و پایداری بر گناه .
ـ ای عـلـی ! چـهار چیز نشانه بدبختی است : خشکی چشم , قساوت قلب , آرزوی دراز و عشق به زنده ماندن .
ـ امام علی (ع) : از نشانه بدبختی , دغلکاری با دوست است .
ـ از نشانه های شقاوت , بدی کردن به نیکان است .
ـ امـام صـادق (ع) : اگـر خـواهی بدانی که کسی بدبخت است یا خوشبخت , بنگر که به چه کسی خـوبـی مـی کـنـد , اگر به اهلش خوبی می کند بدان
که آدم خوبی است و اگر به نااهلش خوبی می کند بدان که او را نزد خداوند خیر و خوبی نیست .
ـ امام علی (ع) : تباه کردن معاد , از بدبختی است .
ـ از بدبختی است , که انسان دین خود را وسیله حفظ دنیایش قرار دهد.
ـ بد سگالی , از نشانه های بدبختی است .

سپاسگزاری (1) سپاسگزاری از خداوند سبحان .

تشویق به سپاسگزاری از خداوند.

قرآن .
((مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گویید و ناسپاسی من نکنید)).
ـ امام سجاد(ع) : ستایش خدایی را که اگر شناخت حمد خود در برابر احسانهای پیاپی و نعمتهای فراوانی را که به بندگانش عطا می کند از آنان
باز دارد , از نعمتهایش بهره می گیرند و ستایشش نمی کنند واز روزی او برخوردار می شوند و سپاسش نمی گویند و در این صورت از مرزهای انسانیت به مرزحیوانیت سقوط می کنند و در زمره آنان می شوند که خداوند در کتاب استوار خود می فرماید : ((نیستندمگر مانند حیوانات و بلکه
گمراهتر از آنان)).
ـ امام علی (ع) : شکر زیور توانگری است و شکیبایی زیور گرفتاری .
ـ شکر گزاری , مایه مصون ماندن از فتنه است .
ـ شکر نعمت , موجب ایمن ماندن ازانتقام (خداوند) می شود.
ـ از امام صادق (ع) سؤال شد : گرامیترین مردمان نزد خدا کیست ؟
فرمود : کسی که چون نعمتی به اوداده شود , شکر کند و هرگاه گرفتار شود صبر ورزد.

وجوب شکر منعم .

ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر خداوند بندگان خودرا در برابر نافرمانیش وعده عذاب هم نمی داد , باز واجب بود که به شکرانه نعمتهایش نافرمانی نشود ((10)) .

ـ اگـر خداوند برای معصیت خود بیم (عذاب) هم نمی داد , باز لازم بود که به شکرانه نعمتهایش نافرمانی نشود.

ـ کمترین وظیفه در قبال منعم , این است که با نعمتش نافرمانی نشود.

ـ کـمـتـریـن وظـیفه شما در برابر خداوند ,این است که از نعمتهای او در راه نافرمانیش استفاده نکنید.

ـ نـخـسـتـین چیزی که بر شما در قبال خدای سبحان واجب است , سپاسگزاری از نعمتهای او و فراهم آوردن موجبات خشنودی اوست .

ـ امـام صـادق (ع) : بـرای هـر نـفـسـی از نـفسهایت شکری و بلکه هزار و بیشتر از هزار شکر بر تو واجب است .

ـ هـیـچ بنده ای نیست , مگر آن که خدا رابر او حجتی است , چه در گناهی که مرتکب می شود و چه در نعمتی که از شکر آن کوتاهی می کند.

ـ امام علی (ع) : گروهی خدا را از سر سپاسگزاری می پرستند و این عبادت آزادگان است .

سپاسگزار از خود سپاسگزاری می کند.

قرآن .
((هـرکـه سـپاس گزارد , تنها به سود خویش سپاس می گزارد و هرکه ناسپاسی کند بی گمان پروردگار من بی نیاز وکریم است)).
((هـر آینه به لقمان حکمت دادیم و گفتیم که خدارا سپاس گوی , زیرا هرکه سپاس گوید , به سودخود سپاس گفته و هرکه ناسپاسی کند , خدا بی نیازو ستوده است)).
((جز این نیست که ما شما را برای خدا اطعام می کنیم نه پاداشی از شما می خواهیم و نه سپاسی)) .
ـ امـام عـلی (ع) : اگر به کسی خوبی کنی در واقع با این کار خود را گرامی داشته ای و به خودت آبرو داده ای , پس به سبب خوبیی که به خودت
کرده ای از دیگران خواهان تشکر مباش .

سپاسگزار.

قرآن .

((گـفت : ای موسی ! من تو را با رسالتها و سخن گفتنم (با تو) بر مردم برگزیدم پس آنچه را به تو دادم بگیر و ازسپاسگزاران باش)).

((و سپاسگزار نعمتهای او بود خداوندش برگزید و به راهی راست هدایتش کرد)).

((بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش)).

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : سیر سپاسگزار اجرش همانند روزه داری است که برای خدا روزه می گیرد ,تـنـدرسـت سپاسگزار همانند آن اجری را دارد که
بیمار شکیبا و بخشنده سپاسگزار همان اجر را دارد که تنگدست قانع .

ـ امـام عـسـکـری (ع) : (قـدر) نـعـمت را نشناسد مگر سپاسگزار و شکر نعمت نگزارد مگر آن که (قدر)نعمت را شناسد.

ـ امـام هادی (ع) : خوشبختی شکرگزاری برای شاکر , بیشتر از خوشبختی نعمتی است که موجب شکر شده است , زیرانعمت متاعی است اما شکر ,
نعمتها وعاقبت است .

فراوانی ناسپاسان .

قرآن .
((خدا کسی است که شب را برایتان پدید آوردتا در آن بیارامید و روز را روشنایی بخش (قرار داد) آری , خدا بر مردم بسیار تفضل دارد ولی بیشتر مردم ناسپاسند)).
((و کـسانی که بر خدا دروغ می بندند , روز رستاخیز چه گمان دارند؟ در حقیقت , خدا بر مردم دارای بخشش است ولی بیشترشان ناسپاسند)).
((آن گاه از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم و بیشترشان را سپاسگزار ,نخواهی یافت)).

اندک بودن سپاسگزاران .

قرآن .

((بـرای وی هـر چـه می خواست , از نمازخانه هاو تندیسها و کاسه هایی چون حوضچه ها ودیگهای چـسـبـیـده بـه زمـیـن مـی ساختند ای خاندان داود! سپاسگزاری کنید و اندکی از بندگان من سپاسگزارند)).

((و قطعا شما را در زمین قدرت عمل دادیم و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم اما چه اندک سپاس می گزارید)).

ـ مصباح الشریعة امام صادق (ع) فرمود :اگر نزد خداوند عبادتی بهتر از شکرگزاری در همه حال وجود داشت که بندگان مخلصش با آن عبادتش کنند , هر آینه آن کلمه را درباره همه خلقش به کـار می برد , اما چون عبادتی بهتر از آن نبود از میان عبادات آن را خاص قرار داد و صاحبان آن را
ویژه گردانید و فرمود : ((واندکی از بندگان من سپاسگزارند)).

ـ امـام عـلـی (ع) : شـمـا را به تقوای خدا سفارش می کنم چه اندک است کسی که آن را بپذیرد و چـنـان کـه سزاوار است به آن عمل کند! اینان اندک
شمارند و مصداق این توصیف خدای سبحان هستند :((واندکی از بندگان من سپاسگزارند)).

نقش شکرگزاری در افزایش نعمت .

قرآن .
((و آن گـاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس گویید بر (نعمت) شما می افزایم و اگر ناسپاسی کنید همانا عذاب من سخت خواهد بود)).
ـ امـام صـادق (ع) , در پـاسـخ بـه ایـن سـؤال که آیا آیه ((اگر سپاس گویید)) شامل شکر نعمت ظـاهری می شود , فرمود : آری , کسی که خدا را
برنعمتهایش ستایش کند و سپاس گوید و بداند کـه آن نـعـمـتـهـا از جانب خداست نه دیگری [خداوند برنعمتهایش می افزاید] ـ چون خداوند به بنده ای
نعمتی دهد ,پس قلبا قدر آن را بشناسد و به زبان خدارا ستایش کند هنوز سخنش به پایان نرسیده است که فرمان می رسد تا بر نعمتش افزوده شود.
ـ امـام علی (ع) : چون خداوند به بنده ای نعمتی دهد و بنده در دل شکر آن نعمت را بگزارد , پیش از آن که سپاسگزاری از آن را به زبان آوردمستوجب افزایش آن نعمت گردد.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : خداوند در شکر را برروی بنده ای نگشود که در فزونی (نعمت) را بر روی او ببندد.
ـ امام علی (ع) : به کسی که توفیق شکرگزاری داده شود , از فزونی یافتن (نعمت) محروم نگردد.
ـ امام باقر(ع) : افزایش نعمت از سوی خداوند قطع نگردد , مگر آن گاه که شکرگزاری بندگان قطع شود.
ـ امـام صـادق (ع) : در تـورات نـوشته شده است : از کسی که به تو نعمتی می دهد تشکر کن و به کـسی که از تو سپاسگزاری می کند نعمت عطا کن
, زیرا با وجود سپاسگزاری نعمتها زوال نیابند و بـا وجـودنـاسـپاسی نعمتها پایدار نمانند سپاسگزاری موجب افزایش نعمتها و جلوگیری از زوال آنهاست .
ـ امـام عـلـی (ع) : هـرکـه در دل خـود از نعمتها سپاسگزاری کند , پیش از آن که به زبان آورد , مستحق افزایش (نعمت) گردد.
ـ چـونـان کـسـی مـبـاش کـه از سـپـاسـگزاری نعمتی که به او داده شده , ناتوان است و(با این حال)خواهان افزایش نعمت باقیمانده است .

فرجام ناسپاسی .

ـ امـام صـادق (ع) : خـداونـد عزوجل به مردمی نعمت داد اما آنان شکرش را به جای نیاورند و در نتیجه آن نعمتها مایه وبال آنان شد و مردمی رابه
مصیبتها گرفتار کرد , لیکن آنان صبر کردند و در نتیجه , آن مصائب به نعمت تبدیل شد.
ـ امام جواد(ع) : نعمتی که سپاسگزاری نشود مانند گناهی است که آمرزیده نشود.

وجوب شکر برای شکر.

ـ امـام عـلـی (ع) : کسی که خدای سبحان را شکر گوید , شکر دومی بر او واجب آید , زیرا توفیق شکرگزاری از خود را به او داده است و این است شکر برای شکر.
ـ امام سجاد(ع) ـ در مناجات ـ : چگونه شکر تو توانم کرد وقتی شکرگزاری من از تو خود نیازمند شکرگزاری است ؟
هر بار که بگویم : تو راسپاس به خاطر همین سپاس گویی بر من واجب می آید که (بار دیگر) بگویم : تو را سپاس .

تفسیر حق شکر.

ـ امـام صـادق (ع) : خـدای تعالی به موسی (ع) وحی فرمود که : ای موسی ! مرا چنان که باید شکر کن موسی عرض کرد : پروردگار! چگونه تو
را چنان که باید شکر گویم حال آن که هر شکری که تـو رامی گویم خود نعمتی است که توبه من ارزانی داشته ای ؟
فرمود : ای موسی ! وقتی که بدانی توفیق آن شکر را هم من به تو داده ام , حق شکر مرا ادا کرده ای .
ـ مـصـبـاح الشریعة امام صادق (ع) فرمود :شکر کامل , اعتراف خاضعانه زبان درون در برابر خدای تعالی است به عجز و ناتوانی ازبه جا آوردن
کمترین شکر او , چرا که توفیق شکر خود نعمت تازه ای است که باید شکر آن را به جای آورد.

نمودار شدن شکرگزاری مؤمن در کردار او.

ـ امام علی (ع) : شکرگزاری مؤمن در کرداراو آشکار می شود و شکرگزاری منافق از زبانش فراتر نمی رود.
ـ شکرگزاری عالم به خاطر علم خودعبادت است از عمل کردن آن علم و گذاشتن آن در اختیار سزامندانش .

حقیقت شکر (1).

ـ امام صادق (ع) : شکر نعمت عبارت است از دوری کردن از حرامها و تمامیت شکر به این است که انسان بگوید : سپاس خدایی را که پروردگارجهانهاست .
ـ امام علی (ع) : شکر هر نعمتی پرهیز کردن از حرامهای خداوند است .
ـ پـروردگـارت را با ثنای بسیار سپاس گوی و فرا دست خود را با پیروی صادقانه و همتایت را با حسن برادری و فرو دستت را با عطا و بخشش به او.
ـ امام باقر(ع) : اندک روزی خدا را برای خود , فراوان شمار تا بدین وسیله شکرش را گزارده باشی .
ـ امـام علی (ع) , در نامه خود به حارث همدانی , می فرماید : به کسی که بر او برتری داده شده ای بسیاربنگر , زیرا این کار یکی از انگیزه های شکر گزاری است .
ـ هر گاه بر دشمنت تسلط یافتی , گذشت از او را شکرانه چیره آمدنت بر وی قرار ده .

حقیقت شکر (2).

ـ امـام صـادق (ع) : کـسـی کـه خـداونـد نـعـمـتـی بـه وی ارزانی دارد و در دل آن را (به عنوان نعمت خدادادی) بشناسد , هر آینه شکر آن نعمت را
گزارده است .
ـ هـیـچ بنده ای نیست که خداوند به اونعمتی دهد و او آن را از جانب خدا بداند مگر آن که , پیش ازسپاسگویی او , خداوند بیامرزدش .
ـ ابـو بـصیر به امام صادق (ع) عرض کرد : آیا شکر را حدی هست که چون بنده آن را به جای آورد ,شـاکـر مـحـسوب شود؟
حضرت فرمود : آری عرض کردم : آن حد چیست ؟
فرمود : خدا را بر هر نـعـمـتـی کـه در زمینه خانواده و مال به او می دهد شکر گوید و چنانچه در نعمتی که به مال او می دهد (برای خدا)حقی باشد آن
را بپردازد این است سخن خدای عزوجل که ((پاک است خدایی که این (مرکوب) رامسخر ما کرد در حالی که ما تاب آن را نداشتیم)).
ـ امـام صـادق (ع) : هیچ نعمتی نیست که خداوند به بنده ای عطا کند , خرد باشد یا کلان , و بنده بگوید :خدا را سپاس , مگر این که شکر آن را گزارده باشد.
ـ رسـول خـدا هـرگـاه امـر خـوشـحـال کننده ای برایش پیش می آمد , می فرمود : خدا را بر این نـعـمت سپاس و هرگاه پیشامدی می کرد که از آن غمگین می شد , می فرمود : در هر حال خدا را سپاس .

کمترین سپاسگزاری .

ـ مـصـبـاح الـشـریـعـة امـام صـادق (ع) فرمود : کمترین سپاسگزاری , این است که انسان نعمت را(مستقیما) از خدا بداند و جز او علتی برای آن نداند
و نیز به آنچه خداوند عطایش کرده , خرسند بـاشد وبا نعمت او مرتکب گناه وی نشود یا نعمت او را در راه مخالفت با هیچ یک از اوامر و نواهی خدا به
کارنگیرد.

شاکرترین مردمان .

ـ امام علی (ع) : شاکرترین مردم قانع ترین آنهاست و ناسپاس ترین آنها نسبت به نعمتها آزمندترین آنان است .
ـ امام سجاد(ع) : سپاسگزارترین شما ازخدا , سپاسگزارترین شما از مردم است .
ـ امام رضا(ع) : بدانید که , بعد از ایمان به خدا و بعد از اعتراف به حقوق اولیا اللّه از آل محمد پیامبر خدا(ص) , هیچ شکری نزد خدا خوشایندتراز این نیست که برادران مؤمن خود را در امور دنیایشان یاری رسانید.

سجده شکر.

ـ امـام صـادق (ع) : رسـول خدا(ص) در سفری بر ناقه خود سوار بود که ناگاه فرود آمد و پنج بار سجده کرد و دوباره سوار ناقه شد همسفران
پرسیدند :ای رسول خدا! ما از شما رفتاری دیدیم که قـبـلا نـدیـده بودیم ؟
حضرت فرمود : آری , جبرئیل (ع) نزد من آمد و مرا از جانب خدای عزوجل بشارتهایی داد از این رو خدا را سجده شکر کردم , برای هر بشارتی
سجده ای .
ـ هـشـام بن احمر : با ابوالحسن (ع) در یکی از نواحی مدینه می رفتم که ناگاه از مرکب خود فرود آمد و به سجده افتاد و آن را بسیار طول داد سپس
سر از سجده برداشت و سوار مرکبش شد عرض کـردم : فدایت شوم سجده ای طولانی کردی ؟
فرمود : به یاد نعمتی افتادم که خداوند به من عطا کرده است و خواستم از پروردگارم سپاسگزاری کنم .
ـ امـام صادق (ع) : هر گاه فردی از شما به یاد نعمت خدای عزوجل افتاد برای سپاسگزاری از خدا گـونه اش را بر خاک گذارد اگر سواره بود پیاده
شود و گونه اش را بر خاک نهد و اگر به خاطر ترس از بدنامی نتوانست پیاده شود صورتش را بر کوهه زین بگذارد و اگر باز هم نتوانست این کار را
بـکـنـد , گونه اش را بر کف دست خود بگذارد و آن گاه خدا رابرای نعمتی که به او داده است حمد گوید.

سپاسگزاری (2) سپاسگزاری از مردم .

تشویق به سپاسگزاری از نیکوکار.

ـ امام علی (ع) : سپاسگزاری , یکی از دو پاداش است .
ـ سپاسگزاری بازگو کننده نیت و زبان درون است .
ـ بهترین آوازه تشکری است که منتشر شود.
ـ سپاسگزاری تو از کسی که از تو راضی است , موجب رضایت و وفاداری بیشتر او می شود وسپاسگزاریت از کسی که از تو ناخشنود است , سبب رفع ناراحتی و مهربانی او نسبت به تو می شود.
ـ تشکر کردن ارزشمندتر از نیکی کردن است , زیرا تشکر می ماند و نیکی ازبین می رود.
ـ امام حسن (ع) : پستی این است که سپاسگزار نعمت نباشی .
ـ امام علی (ع) : هر کس بی آن که خوبی بیند تشکر کند , بی آن که بدی بیند نیزنکوهش کند.

معنای سپاسگزاری .

ـ امـام صـادق (ع) , در پاسخ به پرسش فضل بقباق از آیه ((و اما نعمت پروردگارت را بازگوی)) ,فـرمـود : کسی که با بخشش و دهش و احسانش
به تو , تو را نواخت سپس فرمود : پس , دین او و عطا ونعمتی را که خداوند به او عنایت کرده است بازگو کن .
ـ امـام سـجـاد(ع) : حـق کـسی که به تو نیکی می کند , این است که از او تشکر کنی و نیکیش را به زبان آوری و از وی به خوبی یاد کنی و میان خود
و خدای عزوجل برایش خالصانه دعا کنی اگر چـنین کنی بیگمان پنهانی و آشکارا از او تشکر کرده باشی وانگهی اگر روزی توانستی نیکی او را
جبران کنی ,جبران کن .
ـ امام علی (ع) : کسی که مورد نیکی قرار گرفته , وظیفه دارد نیکی کننده را بخوبی پاداش دهد اگرتوان این کار را نداشت , باید به خوبی تشکر کند
و اگر زبانش از این کار هم قاصر بود , وظیفه دارد کـه ارزش آن نـیکی را بشناسد و خوبی کننده را دوست داشته باشد و چنانچه از این کار هم
کوتاهی کرد ,لایق نیکی نیست .
ـ اگر کسی خاشاکی از بدن تو برداشت بگو : خداوند آنچه را ناخوش داری از تو دور گرداند.
ـ امـام بـاقـر(ع) : هرکه در قبال خوبیی که به وی شده همانند آن خوبی کند , آن خوبی را پاداش داده است و اگر کمتر از آن خوبی کند سپاسگزاری
کرده باشد.

کسی که از مردم تشکر نکند از خدا تشکر نمی کند.

ـ امـام سـجـاد(ع) : خـدای تبارک و تعالی در روز قیامت به یکی از بندگان خود می فرماید : آیا از فلانی سپاسگزاری کردی ؟
عرض می کند : (نه)بلکه از تو سپاسگزاری کردم ای پروردگار خداوند می فرماید :چون از او تشکر نکرده ای از من نیز تشکر نکرده ای .
ـ امام رضا(ع) : هرکه در قبال خوبی مردم تشکر نکند , از خدای عزوجل تشکر نکرده است .
ـ خـدای عـزوجـل دسـتور داد به سپاسگزاری از خود و از پدر و مادر , پس کسی که از پدر و مادر خودسپاسگزاری نکند از خداوند سپاسگزاری نکرده است .

مؤمن ناسپاسی می شود.

ـ امـام علی (ع) : رسول خدا(ص) مورد ناسپاسی قرار می گرفت و ازخوبیهایش قدردانی نمی شد مااهل بیت نیز احسانهایمان نادیده گرفته می شود و
مورد تشکر قرار نمی گیریم مؤمنان نیک نیز ناسپاسی می شوند و کسی از خوبیهای آنان قدردانی نمی کند.
ـ امـام صـادق (ع) : مـؤمـن ناسپاسی می شود علتش این است که خوبی او به درگاه خدای تعالی بالامی رود و در میان مردم شایع نمی شود , اما کافر
خوبی کردنهایش شهرت می یابد , چون خوبی او برای چشم مردم است و در بین مردم شیوع می یابد و به آسمان (و درگاه الهی) بالا نمی رود.
ـ امام علی (ع) : تشکر نکردن دیگران ازتو , نباید تو را به خوبی کردن بی رغبت سازد , زیرا کسی که از آن نـیـکـی کمترین بهره ای نمی برد (یعنی خداوند) از تو قدردانی می کند و از سپاسگزاری این سپاسگزار به بیش از آن چیزی می رسی که فردناسپاس فرو گذاشته است و خداوند نیکوکاران را
دوست دارد.
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : دست خداوند , رحمت رابر فراز سر کسانی که خوبیهایشان نادیده گرفته می شود , می گستراند.
ـ ارجمندترین و مقربترین مردمان نزد خداوند , نیکوکاری است که از نیکی او قدردانی نمی شود.

بستن راه نیکوکاری .

ـ امـام صـادق (ع) : خـدا لـعـنـت کند راهزنان نیکی را , یعنی کسی که به وی خوبی می شود , اما اوناسپاسی می کند و در نتیجه , نیکوکار را از نیکی
کردن به دیگران باز می دارد.

آن که ناسپاسی می کند.

ـ امام صادق (ع) : کسی که بدرفتاری رازشت نداند , در برابر خوبی دیگران سپاسگزاری نمی کند.
ـ کسی که بدرفتاری (دیگران) را تحمل کند , از خوبیها سپاسگزاری نکند.
ـ کسی که از درشتی به خشم نیاید , ازخوبی سپاسگزاری نکند.

سپاسگزاری (3) سپاسگزاری خدای سبحان .

پروردگار ما آمرزنده و سپاسگزار است .

قرآن .
((اگـر سـپـاس بـداریـد و ایـمـان آورید , خدا می خواهد با عذاب شما چه کند؟
خدا سپاسگزار و داناست)).
((صـفـا و مـروه از شـعـایر خداست پس هرکه حج خانه خدا را به جای آورد یا عمره گذارد بر او گـنـاهـی نـیـست که میان آن دو سعی به جای
آورد , پس هرکه افزون بر فریضه , کار نیکی کند خداوند , سپاسگزار و داناست)).
((و گـفـتند : سپاس خدایی را که اندوه از ما ببرد همانا پروردگار ما بسیار آمرزنده و سپاسگزار است)).
((این است آنچه که خدا آن گروه از بندگانش را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند , بـدان مژده می دهد بگو :بر این رسالت مزدی از
شما نمی خواهم جز دوست داشتن خویشاوندان و هرکه کار نیکی کند برای او در ثواب آن خواهیم افزود همانا خداوند آمرزنده و سپاسگزار است
)).
ـ پیامبر خدا(ص) ـ در دعا ـ : ای بهترین ذاکر و مذکور , ای بهترین شاکر و مشکور.
در تـفـسـیـر الـمـیـزان آمـده اسـت : شـاکـر و علیم دو اسم از اسمهای حسنای خداست شکر و سپاسگزاری این است که کسی در قبال نیکی دیگری به
خود , با زبان یا در عمل , آن را جبران کند , مانند این که کسی به دیگری کمک مالی کند و او به پاداش آن کمک از وی تعریف و ستایش کند یـا آن مـال
را در جایی که مورد پسند کمک کننده و بیانگر کمک و خوبی اوست به مصرف برساند خـداونـد سـبحان گر چه احسانش ازلی است و همه احسان و
نیکیها از اوست و هیچ کس به خدا خـوبی و احسانی نمی کند که مستوجب سپاسگزاری از جانب خداوند باشد اما خدای بزرگ اعمال صـالح و نیک را ـ که همانها نیز درحقیقت احسان خداوند به بندگانش می باشد ـ احسان و نیکی بـنـده بـه خود به شمار آورده و لذا در قبال آن از بندگان سپاسگزاری و به

آنان احسان می کند و پـاداش نـیـکی را نیکی می دهد خدای تعالی فرموده است :((آیا پاداش خوبی جز خوبی است ؟
)) و فرموده است :((این پاداش شماست و از کوشش شماسپاسگزاری شده است)) بنابر این , اطلاق نام شاکر و سپاسگزار بر خدای تعالی اطلاق
حقیقی است نه مجازی .

شک .

شک .

قرآن .
((جـز ایـن نـیـسـت کـه خـداونـد می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت ببرد و پاک و پاکیزه تان گرداند)).
ـ امام صادق (ع) , درباره آیه ((پلیدی را از شما ببرد)) , فرمود : (مراد از) آلودگی همان شک است به خدا سوگند که ما هرگز درباره
پروردگارخود شک نمی کنیم .
ـ امام باقر(ع) , درباره آیه ((اما کسانی که در دلهایشان بیماری است پلیدی بر پلیدیشان بیفزود)) ,فرمود : یعنی شکی بر شک آنها.
ـ امـام صـادق (ع) , دربـاره آیـه ((ایـنـچـنـین خداوند پلیدی را برای کسانی که ایمان نمی آورند قرارمی دهد)) , فرمود : منظور شک است .
ـ امام علی (ع) : تباه کننده ترین چیز شک است , نگهدارنده ترین چیز پارسایی است .
ـ بر تو باد به چسبیدن به یقین و دوری کردن از شک , زیرا برای دین انسان چیزی نابود کننده تر از چیره آمدن شک بر یقین او نیست .
ـ بدترین دلها , دلی است که در ایمان خود شک کند.
ـ شک , کفر است .
ـ امام صادق (ع) , درباره آیه ((کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به ستم نیامیختند)) , فرمود :یعنی به شک .
ـ امـام کاظم (ع) , درباره آیه ((و ما در بیشتر آنان وفای به عهد نیافتیم))
, فرمود : این آیه درباره شک کننده نازل شده است .
ـ امام علی (ع) : آیا نمی بینید که خدای سبحان همه انسانها را , از آدم صلوات اللّه علیه تا آخرین نفر این عالم , با سنگهایی بیازمود که نه زیانی می
رسانند و نه سودی اگر پایه هایی که خانه (کعبه) بر آن بـنـا شـده و سـنـگـهـایی که با آنها برافراشته گردیده است از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و
درخـشـنـدگـی بود , هر آینه از کشاکش شک در سینه هامی کاست و کوشش ابلیس را از دلها بر مـی داشـت و از انـبـاشت تردید و به تلاطم در آمدن آن
در (اذهان)مردم جلوگیری می کرد , اما خداوند بندگان خود را به سختیهای گوناگون می آزماید.
ـ سپس آدم را در سرایی جای داد که زندگیش را در آن جا فراخ و پر نعمت گردانید و جایگاهش را ایـمـن کـرد و او را از ابـلـیس و دشمنیش

(نسبت
به آدم) بر حذر داشت پس دشمن آدم (یعنی ابـلیس) از این که او را
مقیم سرای جاویدان وهمنشین نیکوکاران می دید حسادت ورزیده آدم را
فریفت و
در نتیجه , آدم شک را جایگزین یقین کردو سستی را جایگزین عزم و اراده
.

افتخار به شک نکردن در حق .

ـ امـام عـلـی (ع) , بـعـد از کـشـتـه شدن طلحه و زبیر , فرمود : امروز آشکار و رسا با شما سخن مـی گـویـم ,دور باد اندیشه کسی که از من سر پیچد از زمانی که حق به من نمایانده شده در آن شک نکرده ام .
ـ از زمانی که حق را یافته ام , در آن شک نکرده ام .
ـ من به پروردگار خود یقین دارم و در دین خود شبهه ای ندارم .

عوامل به وجود آمدن شک .

ـ امام علی (ع) : شک حاصل نادانی است .
ـ هرکه از دیدن آنچه در برابر اوست نابینا باشد , نهال شک را در میان دو پهلوی خود (سینه اش)بنشاند.
ـ هرکه در کار خداگردنکشی کند دستخوش شک شود و هرکه شک کند خداوند بر او چیره گردد و باقدرت خود وی را به خواری افکند و با جلال خود وی را حقیر گرداند , همچنان که او در کار خداوندکوتاهی کرده بود.
ـ کسی که دستخوش تردید شود , بر شک او افزوده گردد.
ـ دچار شبهه نشوید که گرفتار شک می شوید و شک نکنید که به کفر گرفتار می آیید و به نفسهای خود میدان ندهید که در این صورت (دردین) سهل
انگار می شود.

آثار شک .

ـ امام علی (ع) : شک , ایمان را بر بادمی دهد.
ـ شک , نور دل را خاموش می کند.
ـ حاصل شک , سرگردانی است .
ـ علت سرگشتگی شک است .
ـ با استمرار شک , شرک پدید می آید.
ـ کسی که زیاد شک کند , دینش تباه شود.
ـ بـه خـدا سـوگـنـد که شک عارض گشته ویقین تباه شده است , به طوری که آنچه برای شما تـضـمـیـن گشته (یعنی روزی) گویا (تلاش در راه کسب آن) بر شما واجب است و آنچه بر شما واجب گشته , گویی از دوش شما برداشته شده است .

آنچه شک را می زداید.

قرآن .
((گـفـتند : ما به آنچه بدان مامور شده اید کافریم و در چیزی که ما را بدان می خوانید سخت در تردید هستیم پیامبرانشان گفتند : آیا درباره خداوند
آفریننده آسمانها و زمین تردیدی هست ؟
)).
ـ امام علی (ع) : با اندیشیدن پیاپی شک ناپدید می شود.
ـ در شگفتم از کسی که آفرینش خدا را می بیند و در او شک دارد.

شک و یقین .

ـ امام علی (ع) : اندکی شک , یقین را تباه می کند.
ـ انسان هرگز گمراه نشود , مگر آن گاه که شک او بر یقینش چیره آید.
ـ هیچ مخلصی دچار شبهه نشد و هیچ یقین مندی , شک نکرد.
ـ کیست ناکام تر از کسی که از یقین (دست کشیده) به شک و حیرت روی آورد؟
.
ـ کسی که یقینش نیرومند باشد , دچار شک نشود.
ـ کسی که یقین راستین داشته باشد , گرفتار شک نشود.
ـ داناترین مردم , کسی است که شک یقین او را از بین نبرد.

شک و تردید.

قرآن .
((همانا آنان درباره آن (کتاب موسی) در شکی بهتان آمیزند)).
ـ امام علی (ع) : چه نزدیک است شک به تردید (یا به اضطراب و تشویش).
ـ شک , تردید است (یا شک موجب یاناشی از تشویش و اضطراب روحی است).
ـ تـردیـد (یـا تـشـویـش فکری) به خود راه ندهید , که دستخوش شک می شوید و شک نکنید که دچارکفر می گردید.

شاخه های شک .

ـ امـام عـلـی (ع) : شـک چـهار شاخه دارد :جدال کردن , ترس , سرگردانی و تن دادن کسی که سـتـیزه کردن را عادت خویش گرداند , شب او
صبح نشود و کسی که از آنچه رو به رویش هست وحـشـت داشـتـه باشد , به عقب برگردد و کسی که در (عالم)تردید و تشویش سرگردان ماند ,
پـایـمال سمهای شیاطین شود و کسی که به هلاکت دنیا و آخرت تن دهد , در هر دو سرای هلاک گردد.

برخورد امام با کسی که در قرآن شک داشت .

ـ امـام عـلـی (ع) بـه مردی که عرض کرد : من در کتاب منزل خداوند دچار شک شده ام , فرمود : مادرت به عزایت نشیند : چگونه در کتاب منزل
خداوند شک کرده ای ؟
همانا کتاب خدا برخی از آن برخی دیگرش را تصدیق می کند و هیچ قسمتی ازآن قسمت دیگرش را تکذیب نمی کند , اما به تو عقلی روزی نشده که از
آن بهره گیری .

شكايت .

شکایت از خدا.

قرآن .
((زنـهـار آرزو مکنید آن چیزهایی را که خداوند بدانها بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده است مردان را ازآنچه کسب کرده اند نصیبی است و زنان را نیز از آنچه کسب کرده اند نصیبی و از فضل خدا در خواست کنید که خدا برهر چیزی آگاه است)).
ـ امـام صادق (ع) : خدای عزوجل فرموده است : بنده مؤمن خود را به هیچ کاری وا ندارم مگر این کـه آن کار را برای او خیر قرار دهم , پس , باید به قضای من خرسند باشد و بر بلای من صبر کند و ازنعمتهایم سپاسگزار باشد تا , ای محمد! , او را از صدیقان نزد خود قلمداد کنم .
ـ پـیامبر خدا(ص) : روزگاری بر مردم می آیدکه از پروردگار خود شکایت می کنند [راوی گوید :] عـرض کـردم : چـگـونه از پروردگارشان شکایت می کنند؟
فرمود : (به این صورت که) شخص می گوید : به خدا سوگند که مدتهاست کمترین استفاده ای نکرده ام و فقط از سرمایه ام می خورم وای بر تو! آیا
سر و ته مال تو جز از پروردگار توست ؟
.
ـ امام علی (ع) : در شکیبایی آدمی همین بس که کمتر شکایت کند.
ـ پـیـامبر خدا(ص) : خداوند به برادرم عزیر وحی فرمود که : ای عزیر! اگر مصیبتی به تو رسد از مـن نـزد آفـریدگانم شکایت مکن , زیرا که از جانب تو مصیبتهای زیادی به من رسیده و من نزد فرشتگانم ازتو شکایت نکرده ام ای عزیر! به اندازه تاب و توانت بر عذاب من , مرا نافرمانی کن
.
ـ امـام صـادق (ع) , در پاسخ به این پرسش که منفورترین خلق نزد خدا کیست , فرمود : کسی که خدارا متهم کند [پرسش کننده گوید :] عرض کردم
: مگر کسی خدا را هم متهم می کند؟
فرمود : آری , کـسـی کـه از خـدا طـلب خیر کند و خداوند خیر او را در چیزی قرار دهد که وی ناخوش مـی دارد و در نـتـیـجـه ,نـاراحت شود چنین کسی خدا را متهم کرده است عرض کردم : دیگر چه کسی ؟
فرمود : کسی که از خداشکوه کند عرض کردم : مگر کسی از خدا هم شکوه می کند؟
فرمود : آری , کسی که هرگاه گرفتار شود ,بیش از حد گرفتاری خود

شکایت کند عرض کردم : دیگر چـه کـسـی ؟
فرمود : کسی که هرگاه نعمتی به اوداده شود سپاسگزاری نکند و هرگاه گرفتار شود صبر نورزد.

شکایت به خدا.

قرآن .
((گـفت : من از غم و اندوه خود تنها به خدا شکایت می برم و از (عنایت) خدا آن می دانم که شما نمی دانید)).
ـ امـام صادق (ع) : هرکه به برادر خودشکایت کند , به خدا شکایت کرده است و هرکه به کسی جز برادر خود شکایت کند , از خدا شکایت کرده است .
ـ امـام عـلـی (ع) : هـرکه از نیاز (و مشکل)خود نزد مؤمنی شکوه کند گویی از آن نزد خدا شکوه کرده است و هرکه از آن نزد کافری شکوه کندگویی از خدا شکوه کرده است .
ـ هـر گاه مسلمان در تنگنا و سختی افتد ,نباید از پروردگار عزوجل خود شکایت کند , بلکه باید به درگاه پروردگار خویش که زمام و تدبیر اموربه دست اوست , شکایت برد.
ـ شکایت خود را نزد کسی بر , که بر رفع نیاز تو توانا باشد.
ـ زنـهار! زنهار! از این که پیش کسی درددل کنید که اندوه و مشکل شما را بر طرف نمی کند و با اندیشه خود گره از کار شما نمی گشاید.
ـ به خدا شکایت می برم از جماعتی که نادان می زیند و گمراه می میرند.
ـ بـه هـنـگـام رو بـه رو شـدن بـا دشـمـن در مـیدان جنگ , چنین دعا می کرد : بار خدایا! به تو شکایت می بریم از نبود پیامبرمان و فراوانی دشمنمان و
پراکندگی خواستهایمان .

شهادت (1) در مسائل قضایی .

شهادت عادلانه .

قرآن .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا شهادت دهید , هرچند به زیان خودتان یا پدر ومادرو خویشاوندان (شما) باشد
اگر (یکی از دو طرف دعوا) توانگر یا نیازمند باشد , باز خدا به آن دو (از شما) سزاوارتراست پس از هوای نفس پیروی نکنید که (در نتیجه از حق) عدول کنید و اگر به انحراف گرایید اعراض نمایید , قطعا خدابه هرچه می کنید آگاه است .
((ای کسانی که ایمان آورده اید! برای خدا به داد برخیزید و به عدالت گواهی دهید دشمنی با گروهی دیگر وادارتان نکند که عدالت نورزید عدالت
ورزید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا بترسید که خدا به هر کاری که می کنید آگاه است)).

ـ امام علی (ع) : عدالت , روح شهادت دادن است .

ـ پیامبر خدا(ص) : من عادل هستم و جز به عدالت , شهادت نمی دهم .

ـ من به ستم شهادت نمی دهم .

ترغیب به شهادت دادن .

قرآن .

((و آنان که به شهادتهای خود پایبندند)).

((و برای خدا شهادت را (به راستی) ادا کنید)).

ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که برای زنده کردن حق یک نفر مسلمان شهادت حق بدهد , روز قیامت درحالی آورده می شود که پرتو نور چهره اش تا چشم کار می کند دیده می شود و خلایق او را به نام و نسب می شناسد.

نهی از خودداری از شهادت دادن .

قرآن .
((و شاهدان چون (به شهادت دادن) فرا خوانده شوند نباید خودداری کنند)).
ـ امـام کـاظم (ع) درباره آیه ((و شاهدان چون (به شهادت) فرا خوانده شوند)) , فرمود : هر گاه مـردی از تـو دعوت کرد که به دینی یاحقی شهادت
دهی , برای هیچ کس سزاوار نیست که از آن خودداری ورزد.
ـ امـام صـادق (ع) نـیـز دربـاره همین آیه , فرمود : هرگاه فردی برای شهادت دادن دعوت شد , سزاوارنیست بگوید : من برای شما شهادت نمی دهم
.
ـ امـام عـلـی (ع) درباره همین آیه نیز ,فرمود : یعنی کسی که شاهد بودن بر امری را پذیرفته باشد نـباید وقتی به شهادت دادن فرا خوانده شدامتناع ورزد , بلکه باید شهادت دهد و در آن اخلاص و صـداقـت داشـته باشد و از سرزنش هیچ سرزنشگری نترسد و باید به نیکی فرمان دهد و از بدی و زشتی باز دارد.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : بهترین شهادت , آن است که کسی پیش از آن که از وی درخواست شود , شهادت دهد.
ـ امام صادق (ع) : هرگاه برای شهادت دادن فرا خوانده شدی , اجابت کن
.

کتمان شهادت .

قرآن .
((کیست ستمکارتر از کسی که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد؟
)).
((شـهـادت را کـتـمـان نکنید و هرکه آن را کتمان کند دلش گنهکار است و خدا به آنچه انجام می دهید داناست)).
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه شهادتی را کتمان کند یا شهادتی دهد که خون شخص مسلمانی را پایمال کـنـد یـا مال مسلمانی را از بین ببرد , روز قیامت
درحالی آورده شود که چهره اش تاریک است و ظلمت آن تا جایی که چشم کار می کند کشیده شده است ودر صورتش خراشهایی است و مردمان او را
به نام و نسب می شناسند.
ـ هرکه شهادت را کتمان کند خداوند دربرابر دیدگان مردم گوشت او را به خوردش دهد و این است سخن خدای عزوجل که ((و شهادت راکتمان نکنید
)).
ـ هـرکـه هـرگـاه بـرای شـهادت دادن فراخوانده شود آن را کتمان کند , همانند کسی است که شهادت دروغ دهد.
ـ امـام صـادق (ع) , دربـاره آیـه ((و شـاهدان چون به شهادت دادن فرا خوانده شوند)) , فرمود : مـرادپـیـش از شـهـادت است ((11)) و درباره آیه
((و هرکه شهادت را کتمان کند دلش گنهکار است)) فرمود:مراد بعد از شهادت است .
ـ امـام بـاقر(ع) , درباره آیه ((و هرکه شهادت را کتمان کند دلش گنهکار است)) , فرمود : دلش کافر است .

برگشت از شهادت .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـرکـه از شـهادت خود برگردد و آن را کتمان کند , خداوند در حضور خلایق گوشتش را به وی بخوراند و درحالی که زبان
خود را می جود به دوزخ رود.
ـ امـام باقر یا امام صادق (ع) , درباره کسانی که شهادت دهند و بر اساس شهادت آنها بر ضد کسی حـکـمـی صادر شود و سپس از شهادت
خودبرگردند , فرمود : نسبت به آنچه درباره آن شهادت داده انـد ضامن هستند و باید تاوان بدهند , اما اگرهنوز حکم صادر نشده باشد , شهادت آنها کنار
گذاشته می شود و غرامتی نمی دهند.

شهادت دروغ .

قرآن .
((و آنان که به دروغ شهادت نمی دهند و چون بر ناپسندی بگذرند , کریمانه از آن بگذرند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه درباره مردی مسلمان یا ذمی و یا هر انسانی شهادت دروغ دهد , در روزقیامت به زبانش آویزان می شود و همراه منافقان
در طبقه زیرین دوزخ باشد.
ـ امام صادق (ع) : شهادت دهنده به دروغ هنوز قدم از جای خود بر نداشته , آتش بر او واجب می شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : منفورترین شما نزد من و دورترین شما از من و خدا , کسی است که شهادت دروغ بدهد.
ـ امام باقر(ع) : هیچ مردی نیست که , به منظور بردن مال مسلمانی , علیه او شهادت دروغ دهد , مگراین که خدای عزوجل به جای آن سند دوزخی
بودن او را صادر کند.
ـ پیامبر خدا(ص) : روز قیامت شهادت دهنده به دروغ در حالی برانگیخته می شود که , همانند سگ که ظرف غذا را زبان می زند , آتش را زبان می زند.

کسانی که شهادتشان پذیرفته است .

ـ امـام عـلی (ع) به شریح فرمود : بدان که مسلمانان نسبت به یکدیگر عادل به شمار می آیند , مگر کـسـی کـه به کیفر گناهی حد خورده و توبه نکرده
باشد یا به شهادت دروغ دادن شهرت داشته باشد یا گمان بد درباره او برده شود (و مظنون باشد).
ـ امـام صـادق (ع) : هـرکـه شـبانه روز پنج بار با جماعت نماز خواند , به او خوش گمان باشید و شهادتش را بپذیرید.
ـ در پـاسـخ بـه سـؤال عـلقمه از کسانی که شهادتشان پذیرفته است و کسانی که پذیرفته نیست , فـرمـود : ای عـلـقـمه ! هرکه بر آیین اسلام باشد می
تواند شهادت دهد عرض کردم : کسی هم که مـرتـکـب گـنـاهـان شـود شهادتش پذیرفته است ؟
فرمود : ای علقمه ! اگر شهادت گنهکاران پـذیـرفـتـه نبود در آن صورت شهادت کسی جز پیامبران و اوصیا پذیرفته نمی شد , زیرا فقط آنان مـعـصـوم
هـسـتـنـدبـنـابراین , اگر به چشم خود ندیدی که کسی گناه می کند یا دو شاهد به گـنـهکاری او گواهی ندادند چنین کسی عادل و آبرومند است وشهادتش
پذیرفته می شود , هر چند به واقع گنهکار باشد و هرکه از گناهان او غیبت کند از ولایت خدای عزوجل خارج شده , به ولایت شیطان در آمده باشد.
ـ امام رضا(ع) : هرکه مسلمان متولد شود وبه خوبی و پاکی شهرت داشته باشد , شهادتش پذیرفته است .

کسانی که شهادتشان پذیرفته نیست .

قرآن .
((کسانی که به زنان پاکدامن تهمت (زنا) زنندو چهار شاهد نیاورند , آنان را هشتاد تازیانه زنیدو از آن پس شهادتشان را هرگز نپذیرید , آنان مردمی فاسقند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : شهادت شخص مظنون و آدم نازکدل پذیرفته نیست .
ـ شهادت علما بر ضد یکدیگر پذیرفته نیست , چون اینان (نسبت به هم) حسادت می ورزند.
ـ شهادت دادن کسی که در اسلام حدخورده باشد , پذیرفته نیست .
ـ شـهـادت مـرد خائن و زن خائن و کسی که به برادر خود کینه دارد و مرد بدعتگذار در اسلام و زن بدعتگذار , پذیرفته نیست .
ـ شـهـادت مـرد خائن و زن خائن و کینه توزو کسی که به برادر خود دشمنی می ورزد و کسی که گـمـان وابـسـتـگـی او مـی رود (مانند غلام و وابسته
به یک قبیله) و خویشاوند و خدمتکار خانه پذیرفته نیست .
ـ شهادت کسی که دست گدایی درازمی کند , پذیرفته نیست .
ـ امـام صـادق (ع) , در پـاسـخ بـه پرسش عبیداللّه بن علی حلبی از کسانی که شهادتشان پذیرفته نـیـست , فرمود : مظنون , متهم و خصم عبیداللّه می
گوید : عرض کردم : پس فاسق و خائن چه ؟
فرمود : اینها داخل عنوان مظنون هستند.
ـ شهادت فاسق را جز بر ضد خودش نمی پذیرم .
ـ امیر المؤمنین (ع) نه شهادت آدم فحاش وبد زبان را می پذیرفت و نه شهادت کسی را که رسوایی دینی داشت .
ـ امام باقر(ع) : پشت سر کسی که برای اذان و نماز مزد می طلبد , نباید نماز خواند و شهادتش نیز پذیرفته نیست .
ـ امـام بـاقـر از پدران بزرگوارش (ع) نقل می کند : شهادت کینه توز و شهادت کسی که رسوایی دینی دارد , پذیرفته نیست .
ـ امام صادق (ع) : شهادت آدم مشکوک و خصم و مدعی و غرامت پرداز یا مزدور یا شریک یا متهم یا پـیرو (مانند شاگرد یانوکر یا وابسته به یک
خانواده یا قبیله)پذیرفته نیست و شهادت شرابخوار و شهادت شطرنج باز و نرد باز و شهادت قماربازپذیرفته نیست .
ـ شهادت نرد باز و کسی که هفت پر ودوشاه بازی می کند , پذیرفته نیست .

فلسفه لزوم چهار شاهد در زنا.

ـ امام رضا(ع) : در زنا چهار شاهد ودر ساير حقوق دو شاهد تعيين شده است ,چون سنگسار كردن مـحـصن , كيفرى سخت است چرا كه موجب كشته شدن مى شود ازاين رو , در مساله زنا شهادت مـضاعف و سختگيرى شده است , زيرا در آن پاى كشته شدن زناكار و از بين رفتن نسب فرزند
او و ضايع شدن ارث و ميراث درميان است .

آداب شهادت دادن .

ـ پیامبر خدا(ص) : ای پسر عباس ! فقطدرباره چیزی شهادت بده , که برایت مثل روز روشن باشد.
ـ اما تو ای پسر عباس ! فقط موقعی شهادت بده , که موضوع برایت مانند این آفتاب روشن باشد.
ـ امام صادق (ع) : نباید شهادتی بدهی ,مگر آن گاه که آن را مانند کف دستت بشناسی .
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) در پـاسخ به پرسش از شهادت , فرمود : آفتاب را می بینی ؟
هرگاه موضوع به همین روشنی بود شهادت بده و گرنه خودداری کن .

شهادت به شهادت .

ـ امام باقر(ع) : على (ع) شهادت به شهادت را در زمينه حد (شرعى)
جايز نمى شمرد.
ـ امام على (ع) : شهادت دادن به شهادت در زمينه حد و نيز كفالت در حد
جايز نيست .
ـ امـام صـادق (ع) : هـرگـاه مردى به شهادت مردى شهادت دهد ,
شهادتش پذيرفته مى شود و آن نصف شهادت به شمار مى آيد (و نياز به
گواه
ديگرى دارد تا يک شهادت محسوب شود) و اگر دو مـردعادل به شهادت
مردى شهادت دهند , شهادت يک مرد محسوب مى شود (و نياز به شاهد
ديگرى
مى باشد).

گرامی داشتن شهود.

ـ پیامبر خدا(ص) : شهود را گرامی دارید ,زیرا که خدای تعالی به واسطه آنان حقوق را به صاحبانش بر می گرداند و ستم را دفع می کند.

شهادت (2) کشته شدن در راه خدا.

فضیلت شهادت .

ـ پیامبر خدا(ص) : بالای هر نیکی , نیکی است تا آن گاه که مرد در راه خدا کشته شود پس , چون در راه خدا کشته شد بالاتر از آن نیکی (وارزشی
) وجود ندارد.
ـ شرافتمندانه ترین مرگ , شهادت است .
ـ امام سجاد(ع) : هیچ قطره ای نزد خدای عزوجل محبوبتر از دو قطره نیست : قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که بنده در دل
شب تار برای خدای عزوجل می ریزد.
ـ در دعـا ـ : آنـگـاه سـتایش از آن اوست ستایشی که به واسطه آن , در زمره اولیای نیکبخت او و درسلک شهیدان شمشیرهای دشمنان وی درآییم
.
ـ امام علی (ع) ـ در دعا برای هاشم بن عتبه ـ : خدایا! شهادت در راه خودت وسازگاری و همراهی با پیامبرت را روزی او فرما.
ـ بخشی از دعای امام علی (ع) در هنگامی که آهنگ رو به رو شدن با سپاه معاویه رادر صفین کرد : بـار خدایا! ای پروردگار آسمان بر افراشته اگر
ما را بر دشمنان چیره کردی از ستمگری دورمان گردان و به حق راهنماییمان فرما و اگر آنان را بر ما چیرگی دادی , شهادت را روزی ما کن و از
فتنه نگاهمان دار.
ـ امـام عـلـی (ع) , در پـایـان عـهدنامه خود به مالک اشتر , می فرماید : من از خداوند , به رحمت گسترده و قدرت عظیمش بر برآوردن هر خواهش
و مطلوبی , مسالت دارم که عاقبت من و تو را به سعادت وشهادت ختم فرماید.
ـ بـنـدگـان نـیک خدا عزم کوچیدن کردند و اندک متاع ناپایدار دنیا را به پاداش فراوان فناناپذیر آخرت , فروختند آن برادران ما که در صفین خونهایشان
ریخته شد از این که امروز زنده نیستند , زیـان نـکـردند کجایندآن برادران من که راه را پیمودند و حق را به کار گرفتند آنان که بر مرگ همپیمان شدند و

سرهایشان نزد تبهکاران فرستاده شد؟
.

مقدر شدن شهادت و مرگ .

قرآن .
((مـی گـویـنـد : اگر ما را اختیاری بود این جا کشته نمی شدیم بگو : اگر در خانه های خود هم می بودید , کسانی که کشته شدن بر آنها مقرر شده است , از خانه به قتلگاهشان بیرون می رفتند)).
((ای کـسـانی که ایمان آورده اید! همانند آن کافران مباشید که درباره برادران خود که به سفر یا جـنـگ رفـتـه بودند ,می گفتند : اگر نزد ما مانده بودند
نمی مردند یا کشته نمی شدند خدا این پندار را چون حسرتی در دل آنها نهاد و خداست که زنده می کند و می میراند)).
ـ امـام عـلـی (ع) : کـسـی که از مرگ بگریزد نه بر عمرش افزوده می شود و نه گریختن مانع فرا رسیدن روز مرگش می شود.
ـ زیـاد بن نصر حارثی در روز صفین به عبداللّه بن بدیل گفت : امروز روز سختی است و جز افراد نـیـرومـنـد دلـیـر و برخوردار از نیت راستین
وقوت قلب پایداری نورزند به خدا سوگند گمان نـمی کنم که در امروز از آنها و از ما جز اندکی باقی ماندعبداللّه بن بدیل گفت : به خدا قسم که من نیز
همین گمان را می برم .
سـخـن ایـن دو به گوش علی (ع) رسید , حضرت به آنان فرمود : این سخن را در سینه های خود مـخـفـی نگه دارید و آشکار نسازید و کسی آن را از
شما نشنود همانا خداوند برای گروهی کشته شـدن را رقـم زده اسـت و برای گروهی مردن (طبیعی) را و مرگ هرکس , همچنان که خداوند مقدر فرموده , فرا می رسدپس , خوشا به حال مجاهدان در راه او و کشته گان راه طاعت وی .

عشق به شهادت .

ـ پیامبر خدا(ص) : دوست دارم که در راه خدا بجنگم و کشته شوم و باز بجنگم و کشته شوم و باز هم بجنگم و کشته شوم .
ـ سوگند به آن که جانم در دست اوست , دوست دارم که در راه خدا کشته شوم و سپس زنده گردم و بازکشته شوم و بار دیگر زنده گردم و باز کشته شوم .

شوق به شهادت .

ـ امام علی (ع) : عرض کردم ای رسول خدا , مگر در روز احد که تعدادی
از مسلمانان شهید شدند ومـن از شـهادت محروم ماندم و این امر بر من
گران آمد به من نفرمودی : مژده بادا تو را که در آیـنـده به شهادت خواهی
رسید؟
رسول خدا به من فرمود : همین طور است در آن صورت صبر تو چـگونه
خواهدبود؟
عرض کردم : ای رسول خدا! این جا , جای صبر نیست بلکه جای شادی و
شکر است !.
ـ اگر سخن بگویم , می گویند : برای حکومت حرص می زند و اگر خاموش
مانم , می گویند : از مرگ می ترسد هیهات ! به خدا سوگند که انس پسر
ابوطالب با مرگ بیشتر از انس کودک با پستان مادرش می باشد.
ـ آن جـا کـه یـاران خـود را بـه دلـیـل سـستی در امر جهاد توبیخ می کند ,
می فرماید : برای من محبوبترین چیزی که ملاقاتش کنم مرگ است .
ـ زیرا به خدا سوگند که من برحق هستم و عاشق شهادتم .
ـ به خدا سوگند اگر نبود که در هنگام رویارو شدن با دشمنم چشم طمع به
شهادت دوخته ام و خود را برای آن آماده ساخته ام , دوست داشتم که
حتی
یک روز در کنار این مردم نمانم .
ـ به خدا سوگند اگر نبود امید من به شهادت در میدان جنگ با دشمن ـ البته
اگر چنین مقدر باشد هرآینه بر مرکب خویش می نشستم و تا باد شمال و
جنوب می وزد به سراغ شما نمی آمدم .
ـ پس از ضربت خوردن به دست ابن ملجم , فرمود : سوگند به خداوند
کعبه که رستگار شدم .
ـ بـعد از ضربت خوردن به دست ابن ملجم , فرمود : به خدا سوگند وارد
شونده ای از سوی مرگ نـاگـاه بـر مـن وارد نشد که آن را ناخوش داشته
باشم و نه آینده ای که آن را نشناخته و نخواسته بـاشم و (درعلاقه مندی
به مرگ) نیستم مگر چون جویای آبی که به آب رسد و همانند جوینده ای
که (
مطلوب خودرا) بیابد.
ـ کـیـسـت کـه بـه سـوی خـدا رهـسپار شود , همانند تشنه ای که به آب
می رسد؟
بهشت در زیر لـبه نیزه هاست امروز (صدق و کذب) خبرها (و گفتار هر
کس) آزموده و معلوم می شود سوگند بـه خـدا کـه اشـتیاق من به

روپارویی
با آنها (دشمنان) بیشتر از اشتیاق آنان به خانه و کاشانه شان است .

کرامت شهادت .

ـ امـام عـلـی (ع) در ترغیب به جنگ , می فرماید : هلا مردم ! کسی که بایستد از چنگ مرگ نرهد وکسی که از مرگ بگریزد آن را عاجز نکند از مرگ
گریز و گزیری نیست , کسی که کشته نشود , مـی مـیـردهمانا برترین مرگ کشته شدن است سوگند به آن که جان علی در دست اوست , هزار ضربت
شمشیرآسانتر است از یک بار مردن در بستر.
ـ همانا گرامیترین مرگ کشته شدن است سوگند به آن که جان پسر ابی طالب در دست اوست , هزارضربت شمشیر بر من آسانتر است از جان دادن در
بستر که با طاعت خدا همراه نباشد.
ـ شـمـا اگر هم کشته نشوید , می میرید سوگند به آن که جان علی در دست اوست , فرود آمدن هزار ضربت شمشیر بر سر آسانتر است از مردن در
بستر.
ـ امـام رضـا(ع) , در پـاسـخ به سؤال از این فرموده امیر المؤمنین (ع) که خوردن ضربتی شمشیر آسانتراست از مردن در بستر ,فرمود : منظور (ضربت شمشیر خوردن) در راه خداست .

شهادت و پاک شدن گناهان .

ـ پیامبر خدا(ص) : شهادت هر چیزی راجبران می کند , مگر قرض را.
ـ نخستین قطره خونی که از شهید ریخته می شود همه گناهان او بخشوده می شود , مگر قرض (پرداخت نشده).
ـ همه گناهان شهید بخشوده می شود مگر قرض .
ـ امام باقر(ع) : کشته شدن در راه خداهر گناهی , جز قرض , را پاک می کند , زیرا قرض جز با ادا شدن پاک نشود یا بایدوام دار وام خود را بپردازد و یا طلبکار ازحق خود بگذرد.
ـ امام صادق (ع) : هرکه در راه خدا کشته شود , خداوند چیزی از گناهانش را به او نمی شناساند.

زنده بودن شهید.

قرآن .
((کسانی را که در راه خدا کشته شده اند البته مرده مپندار , بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند)).
((به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده مگویید , بلکه آنها زنده اند اما شما درک نمی کنید)).

عدم گرفتاری شهید در قبر.

ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که با دشمن رو به رو شود و پایداری ورزد تا کشته شود یا پیروز گردد , درقبر خود گرفتار نشود.
ـ از رسول خدا(ص) درباره عدم گرفتاری شهید در قبر سؤال شد , فرمود : درخشش برق شمشیرها بر فراز سر او برای گرفتاری وی کافی است .

آرزوی شهید.

ـ پیـامبر خدا(ص) : هیچ کس نیست که پس از مرگ نزد خداوند از خیر بهره مند باشد و در عین حـال خـوش داشـتـه بـاشـد که به دنیا برگردد , گرچه همه دنیا به او داده شود , مگر شهید که چون فضیلت شهادت را می داند , آرزو می کند بر گردد تا در دنیا کشته شود.
ـ هیچ کس نیست که به بهشت رود و(در عین حال) دوست داشته باشد به دنیابرگردد و از آنچه بـر روی زمـین است برخوردار شود , مگر شهید که بر اثر مشاهده کرامت (شهادت) ,آرزو می کند برگردد و ده بارکشته شود.
ـ هـیچ کس نیست که بمیرد و نزد خداونداز خیری که بدان خشنود است برخوردار باشد و (با این حـال) دوسـت داشـتـه باشد به دنیا برگردد , گرچه
دنیا و هرچه در آن است از آن او باشد , مگر شهید که بر اثر مشاهده فضیلت شهادت , آرزو می کند به دنیا برگردد تا یک بار دیگر کشته شود.
ـ بـه جـابـر فـرمود : خداوند با هیچ کس جز از ورای حجاب سخن نگفت , اما با پدر تو رو در روی سـخـن گفت و به او فرمود : از من بخواه تا عطایت کنم ! پدرت گفت : از تو می خواهم که مرا به دنیا باز گردانی , تابار دیگر جهاد کنم و کشته شوم .

مرگ بهتر از خواری است .

ـ امـام حسین (ع) در مسیر خود به کربلا , فرمود : من مرگ را جز سعادت نمی دانم و زندگی در کنارستمگران را جز ملالت .
ـ امـام علی (ع) در نکوهش اصحاب خود , فرمود : برای یاری دادن و جهاد در راه حق خود منتظر چه هستید؟
مرگ بهتر از آن است که در این دنیا تن به ذلت و خواری در برابرناحق دهید.

ثواب شهادت طلبی .

ـ پـیـامبر خدا(ص) : هرکه براستی خواهان شهادت باشد , (ثواب آن) به او داده می شود , هر چند به شهادت نرسد.
ـ هـرکه صادقانه از خداوند شهادت را مسالت کند , خداوند او را به منزلتهای شهیدان برساند , هر چند در بستر خود بمیرد.

نقش نیت در شهادت .

ـ پـیامبر خدا(ص) : بسا کسانی که با جنگ افزار کشته شوند , اما نه شهید
باشند و نه ممدوح و بسا کسانی که در بستر خود به مرگ طبیعی بمیرند ,
اما
نزد خداوند صدیق و شهید به شمار آیند.

نخستین شهید اسلام .

ـ امـام عـلی (ع) : نخستین عربی که به مردم خود آبگوشت داد جد ما هاشم است و نخستین کسی که اسبش را پی نمود جعفر بن ابی طالب ذوالجناحین
(صاحب دو بال) است که در جنگ مؤته این کار را کرد و نخستین کسی که در راه خدای تبارک و تعالی اسبی را مجهز و آماده کرد , مقداد بن اسـود کـنـدی اسـت و نخستین کسی که در راه خدای تبارک و تعالی تیری رها کرد سعد بن ابی وقاص است و نخستین شهید اسلام مهجع است .

آنچه حکم شهادت دارد(1).

ـ پیامبر خدا(ص) : چنانچه بخواهند مال کسی را به ناحق بگیرند و او (در راه دفاع از آن) بجنگد و کشته شود , شهید است .

ـ هـرکـه در راه دفـاع از خانواده خود به ستم کشته شود , شهید است و هرکه در راه دفاع از مال خـودمـظـلومانه کشته شود , شهید است و هرکه در
راه دفاع از همسایه خود به ستم کشته شود , شهید است و هرکه در راه خدای عزوجل کشته شود , شهید است .

ـ هرکه در راه دفاع از جان خود بجنگد و کشته شود , شهید است .

ـ هرکه در راه دفع ستم از خود کشته شود , شهید است .

ـ هرکه در راه دفاع از مال خود کشته شود , شهید است .

ـ در راه دفـاع از مـال و دارایی خود بجنگ تا آن را به دست آوری یا کشته شوی , در این صورت از شهیدان آخرت خواهی بود.

ـ چه خوب مرگی است , مردن مرد در راه دفاع از حقش .

آنچه حکم شهادت دارد(2).

ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه عاشق شود و عشق خود را بپوشاند و پاکدامنی ورزد و بدان سبب بمیرد ,شهید است .

ـ امـام عـلی (ع) : مجاهدی که در راه خدا به شهادت رسیده باشد , پاداشش بیشتر از کسی نیست که بتواند (گناه کند) و پاکدامنی ورزد.

ـ در حـدیـث عـیـادت رسـول خـدا(ص) بـه هـمراه اصحابش از عبداللّه بن رواحه آمده است که آن حـضـرت فـرمود : شهید امت من کیست ؟

اصحاب عرض کردند : همان کسی نیست که در راه خـدامـی جـنگد و به دشمن پشت نمی کند تا کشته شود؟

رسول خدا(ص) فرمود : در این صورت شهدای امت من اندکند ! شهید کسی است که شما گفتید و نیز کسی که بر اثر طاعون در گذرد و کـسـی کـه

بـر اثر قولنج بمیرد و کسی که زیر آوار رود یا غرق شود و زنی که جمعا بمیرد عرض کردند : ای رسول خدا , یعنی چه جمعا بمیرد؟

فرمود بچه اش در شکم او گیر کند.

ـ پیامبر خدا(ص) : شهدا پنج نفرند : کسی که به بیماری طاعون درگذرد و کسی که بر اثر قولنج بمیرد و کسی که زیر آوار رود و کسی که در راه خدای عزوجل به شهادت رسد.

ـ هر مسلمانی به طاعون بمیرد, شهید است .

آنچه حکم شهادت دارد(3).

ـ امـام عـلـی (ع) : مـؤمن در هر حالی که بمیرد و در هر لحظه و ساعتی که جانش گرفته شود , شهید است .
ـ پیامبر خدا(ص) : هر که بر دوستی آل محمد بمیرد , شهید مرده است .
ـ امـام حـسـیـن (ع) : هـیـچ یـک از شـیـعیان ما نیست , مگر این که صدیق و شهید است زید بن ارقـم مـی گـویـد ـ گفتم : چگونه چنین چیزی ممکن است
, در حالی که آنان در بسترهای خود مـی مـیـرند؟
حضرت فرمود : مگر کتاب خدا را نخوانده ای : ((کسانی که به خدا و فرستادگان او ایـمـان آورده انـد هـمانان صدیقان و شهیدان در نزد پروردگارشان
هستند)) سپس فرمود : اگر شـهـادت فـقـط اختصاص به کسی داشت که که با شمشیر کشته شود در آن صورت شهدای خدا اندک بودند.
ـ مـنـهـال قـصاب : به امام صادق (ع) عرض کردم : دعا کن که خداوند شهادت را روزی من کند حـضـرت فـرمـود : هـمـانا مؤمن شهید است سپس
این آیه را قرائت کرد : ((وکسانی که به خدا و فرستادگان او ایمان آورده اند همانان صدیقان و شهیدان در نزد پروردگارشان هستند)).
ـ امام صادق (ع) به ابو بصیر فرمود : ای ابا محمد! هرکه با اعتقاد به این امر (امامت و ولایت).
بمیرد , شهید است عرض کردم : فدایت شوم , حتی اگر در بسترش بمیرد؟
فرمود : حتی اگر در بسترش بمیرد , او زنده است و روزی می خورد.
ـ امـام عـلی (ع) : هرکه در بستر خود بمیرد ,در حالی که به حق پروردگار خود و حق رسول او و اهل بیت رسولش معرفت داشته باشد , شهید
مرده است و اجرش با خداست و سزاوار پاداش کردار نیکویی است که (انجام آن را) در نیت داشته و این نیت جای شمشیر کشیدن او را می گیرد.
ـ امـام صادق (ع) : هرکه از شما با اعتقاد به این امر بمیرد شهید است و به منزله کسی است که در راه خدا شمشیر زند.
ـ امـام سـجاد(ع) : هرکه در زمان غیبت قائم ما بر موالات و دوستی ما بمیرد , خداوندپاداش هزار شهید , مانند شهیدان بدر و احد به او عطا کند.

برترین شهیدان .

ـ پیامبر خدا(ص) : برترین شهیدان کسانی هستند که در صف مقدم می جنگند و (از دشمن) روی بـرنمی گردانند , تا آن که کشته شوند اینان در بالا
خانه های بهشت می آرمند , پروردگارشان به روی آنان می خندد و هرگاه پروردگارت در جایی به بنده ای بخندد , او را حسابرسی نباشد.
ـ امام علی (ع) , در نامه خود به معاویه , می نویسد : نه این که بخواهم به تو خبر دهم بلکه به انگیزه یـاد کـردن نـعمت خداوند می گویم مگر نمی بینی
که گروهی از مهاجران و انصار در راه خدای تـعـالـی شـهـیـد شدند و هر یک از آنان را (به جای خود) ارزش و فضیلتی است , اما وقتی شهید
مـا(حمزه) به شهادت رسید , سید الشهدا نام گرفت و رسول خدا(ص) در هنگام نماز خواندن بر اواختصاصا هفتاد تکبیر گفت .
ـ امـام بـاقـر(ع) : بـر سـتـون عـرش نوشته شده است : حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا و سالار شهیدان است .

ثواب مجروح در راه خدا.

ـ پـیامبر خدا(ص) : هرکه در راه خدا مجروح شود , در روز قیامت بویش همچون بوی مشک باشد ورنـگـش مـانـنـد رنـگ زعـفران و نشان شهیدان بر
اوست و هرکه از روی اخلاص شهادت را از خداوندبخواهد , خداوند اجر شهید به وی دهد هر چند در بسترش بمیرد.

شهیدان اهل بیت .

ـ امـام حـسـن (ع) : جد محبوبم رسول خدا(ص) به من فرمود که امر امامت را دوازده امام از اهل بـیت وبرگزیدگان او به عهده خواهند گرفت هیچ
یک از ما نیست , مگر آن که یا کشته می شود یا مسموم .
ـ امام رضا(ع) : هیچ یک از ما نیست , مگر آن که کشته می شود.
ـ امام صادق (ع) : به خدا سوگند که هیچ یک از ما نیست , مگر این که کشته و شهید می شود.

شهرت .

شهرت ستوده .

قرآن .
((آیا تو را بلند آوازه نساختیم ؟)).
((کـسـانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند , بزودی (خدای) رحمان برای آنان محبتی (در دلها) قرار می دهد)).
((و برای من در میان آیندگان آوازه نیکو قرار ده)).
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : تا می توانید خود را از هم و غمهای دنیا فارغ کنید , زیرا کسی که با دل خود بـه خدای تعالی روی آورد , خداوند زمام مهر و محبت دلهای بندگان را به دست او سپارد و خدا هرگونه خیر را به سوی او بشتاباند.
ـ امـام عـلـی (ع) , در وصـیـت خـود بـه فـرزنـدش حسن (ع) , می فرماید : همانا نیکوکاران را از طریق آنچه خداوند بر زبان بندگانش جاری می
کند , می توان شناخت , پس باید که محبوبترین و بهترین اندوخته ها در نظر تو ذخیره کردار شایسته باشد.
ـ امـام سـجـاد(ع) ـ در دعـا ـ : بـار خدایا!محبت مرا در دلهای بندگانت بینداز و ترس از مرا در دلـهـای دشمنانت بیفکن مرا دوست بدار و نزددیگران
محبوبم گردان و گفتار و کرداری را که دوست داری , نزد من محبوب گردان تا با لذت آنها راشروع کنم و با نشاط و خوشی به انجامشان رسانم
.
ـ امـام بـاقـر(ع) : بهترین خواسته ها از خدای عزوجل سه چیز است : این که بگویی : خدایا! مرا در دیـن فـقـیـه و آگـاه گردان و نزد مسلمانان محبوبم
گردان و در میان آیندگان به خوشنامی شهره ام ساز.
ـ پـیـامبر خدا(ص) در پاسخ به ابوذر که عرض کرد مردی برای خودش کاری نیک انجام می دهد ومردم او را می ستایند , فرمود : این همان مژده ای
است که در دنیا به مؤمن می رسد.
ـ در پاسخ به سؤال درباره مردی که کار خوبی انجام می دهد و مردم او را می ستایند , فرمود : این همان بشارتی است که در دنیا به مؤمن می رسد.
ـ هـرگـاه خـداونـد بـنـده ای از امـت مـرا دوست بدارد , محبت او را در دلهای برگزیدگان و ارواح فرشتگان و ساکنان عرش خود بیفکند , تا او را

دوست بدارند این است دوستدار حقیقی .
ـ هـرگـاه خـداونـد تعالی بنده ای را دوست بدارد , منادیی از آسمان ندا دهد : هان ! خدای تعالی فـلان رادوسـت دارد پـس شـما نیز او را دوست بدارید
پس , دلها او را در خود جای می دهند و با هرکه برخوردکند , محبوب و دوست داشتنی و مورد رغبت او باشد.
ـ مفضل : به امام صادق (ع) عرض کردم : طرف ما می گویند : خدای تبارک و تعالی وقتی بنده ای رادوست داشته باشد , آواز دهنده ای از آسمان
فریاد زند که خداوند فلان را دوست دارد شما نیز او رادوست بدارید , پس محبت او در دلهای بندگان بیفتد و وقتی خداوند بنده ای را ناخوش بدارد ,
بـانـگ دهـنـده ای از آسمان بانگ برآورد که خداوند فلان را ناخوش می دارد شما نیز او را ناخوش بدارید , پس ,خداوند نفرت از او را در دلهای بندگان
افکند.
مـفـضل می گوید : حضرت که تکیه داده بود راست نشست و سه بار دستش را (از گرد و خاک) تـکـان داد و در همان حال فرمود : نه , چنان نیست
که آنها می گویند بلکه خدای عزوجل هرگاه بـنده ای رادوست داشته باشد , مردم روی زمین را علیه او تحریک می کند تا درباره اش بدگویی کنند و
بدین سان آنان را به گناه افکند و او را پاداش دهد و هرگاه بنده ای را ناخوش داشته باشد , او را نـزد مـردم محبوب می گرداند , تا از او تعریف و
تمجید کنند و با این کار هم مردم و هم او را گنهکار کند سپس فرمود : چه کسی پیش خداوند محبوبتر از یحیی بن زکریا(ع) بود؟
مردم را بر ضـد او بـرانـگـیـخـت تـا آن کـه وی راکشتند چه کسی نزد خداوند عزوجل محبوبتر از علی بن ابـیـطـالـب (ع) بـود؟
اما او از مردم آن دید که خودمی دانید و چه کسی نزد خدای تبارک و تعالی محبوبتر از حسین بن علی صلوات اللّه علیهما بود ؟
مردم راعلیه آن حضرت برانگیخت تا جایی که او را کشتند.
در جمع و ایجاد سازش میان این احادیث دقت شود.

شهرت نکوهیده .

قرآن .
((آن سـرای آخـرت را بـرای کـسانی قرار می دهیم که خواهان برتری جویی و تبهکاری در زمین نیستند و عاقبت (نیک) ازآن تقواپیشگان است)).
ـ پیامبر خدا(ص) : آدمی را همین شر بس که در دین و دنیایش انگشت نمای خلق شود , مگر کسی که خداوند از بدی نگاهش دارد.
ـ بـرای انـسـان هـمـیـن شر کافی است که در امری دینی یا دنیایی انگشت نما شود , مگر آن که خدای تعالی حفظش کند.
ـ آدمـی را هـمین گناه بس که انگشت نما شود (اصحاب) عرض کردند : ای رسول خدا , اگرچه بـه خـوبـی و خوشنامی باشد؟
فرمود : اگر به خوبی باشد باز برای او شر است مگر آن که خدا به او رحم کند واگر به بدی باشد بدتر است .
ـ امـام عـلـی (ع) , در بـیـان اوصاف مؤمن , می فرماید : بزرگی و رفعت را ناخوش دارد و شهرت رادوست نمی دارد.
ـ هرکه رفعت در دنیا و آخرت را دوست دارد , باید رفعت در دنیا را دشمن داشته باشد.
ـ هـیـچ بنده ای نیست که خواهان بالا رفتن یک پله در دنیا باشد و آن یک پله را بالا رود , مگر این که خداوند در آخرت پله ای بلندتر از آن پایینش آورد.
ـ امـام صـادق (ع) در وصـف مـؤمـن , مـی فـرمـاید : خواهان عزت دنیا نیست و از خواری آن نیز بی تابی نمی کند , مردم را غم دنیایشان است و او
را اندیشه آخرتش مشغول کرده است .

نکوهش شهرت لباس و شهرت عبادت .

ـ امام صادق (ع) : آدمی را رسوایی همین بس که جامه ای بپوشد که باعث انگشت نمایی او گردد یا مرکبی انگشت نما سوار شود.
ـ خداوند دو شهرت را دشمن می دارد : شهرت لباس و شهرت نماز.
ـ درباره زیارت قبر حسین (ع) سؤال شد , فرمود : سالی یک بار من شهرت را خوش ندارم .
ـ شهرت یافتن به عبادت , موجب بدگمانی است .
ـ امـام رضا(ع) : هرکه خود را به عبادت شهره سازد , به دین (و دینداری) او بدگمان باشید , زیرا خدای عزوجل از شهرت عبادت و شهرت لباس نفرت دارد.
ـ چـون عـبـاد بصری با لباس شهرت خدمت امام صادق رسید , حضرت فرمود : ای عباد! این چه لـبـاسـی اسـت ؟
عـرض کـرد : ای ابا عبداللّه ! این را برای من عیب می دانی ؟
حضرت فرمود : آری رسـول خـدا(ص) فـرمـود : هـرکـه در دنیا لباسی شهرت آور بپوشد , خداوند در روز قیامت جامه خواری بر اوبپوشاند.
ـ امـام عـلی (ع) : برای دلهای مردان چیزی زیانبارتر از بلند شدن صدای کفشها در پشت سر آنان ,نمی بینم .
ـ امام صادق (ع) : خداوند تبارک و تعالی شهرت لباس را دشمن دارد.
ـ شهرت , خوب و بد آن , در آتش است .

بیم از شهرت نباید موجب ترک برخی کارها شود.

ـ اسـحـاق بـن عـمـار صیرفی : من در کوفه بودم و برادران زیادی به دیدن من می آمدند و من از شـهـرت بدم می آمد و ترسیدم که شهرت دینی پیداکنم
از این رو به غلام خود دستور دادم که هر وقـت کـسی از آنها آمد و مرا خواست بگوید : او این جانیست اسحاق می گوید : در آن سال به حج رفتم و
امام صادق (ع) را دیدار کردم , اما دیدم نسبت به من سرسنگین و متغیر است عرض کردم : فـدایـت شـوم چـرا نسبت به من تغییر کرده اید؟
فرمود : چون رفتارتو با مؤمنان تغییر کرده است عـرض کـردم : فـدایت شوم من از شهرت ترسیدم و خدا می داند که من چقدر شما را دوست دارم
فرمود : ای اسحاق ! از دیدار برادرانت ملول مشو.
ـ فـائد می گوید خدمت امام کاظم (ع)رسیدم و عرض کردم : فدایت شوم مردم , چه آنهایی که به ایـن امـر (امـامـت) معتقدند و چه آنان که منکرند , به
زیارت حسین (ع) می روند و (حتی) زنان , سـواره بـرای زیـارت رهـسـپار می شوند و حالت شهرت به وجود آمده است و من به علت ترس از
شهرت از رفتن به زیارت باز ایستاده ام .
راوی مـی گـویـد : حـضـرت لختی درنگ کرد و جوابم را نداد سپس رو به من کرد و فرمود : ای مـردعـراقـی ! اگـر آنـها خودشان را شهره می کنند ,
تو خود را شهره مساز به خدا قسم هرکس با شناخت وآگاهی به حق حسین به زیارت او رود , خداوند گناهان گذشته و آینده او را ببخشد.

مشورت .

تشویق به مشورت .

قرآن .
((و آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند و نماز گزاردند و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند)).
((به سبب رحمت خداست که تو با آنان نرمخو شدی اگر تندخو و سختدل می بودی , قطعا از گرد تو پراکنده می شدندپس بر آنها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن , که خدا توکل کنندگان را دوست دارد)).
ـ امام صادق (ع) : هیچ انسانی از مشورت کردن نابود نمی شود.
ـ امام علی (ع) : رسول خدا(ص) مرا به (امارت) یمن فرستاد و در مقام سفارش به من فرمود : ای علی ! کسی که از خدا طلب خیر کرد سرگردان نشد و کسی که مشورت نمود پشیمان نگشت .
ـ امام کاظم (ع) : کسی که مشورت کند اگر کارش را درست انجام دهد , مردم او را بستایند و اگر اشتباه کند , معذورش دارند.
ـ امام علی (ع) : هرکه با خردمندان مشورت کند , از پرتوهای خردها روشنایی گیرد.
ـ مشورت کردن , اندیشه های درست دیگران را برای تو کسب می کند.
ـ کسی که مشورت کند , از لغزیدن درخطاها مصون می ماند.
ـ مشورت کننده , بر لبه پیروزی است .
ـ مشورت کردن , مایه راحتی تو و زحمت دیگری است .
ـ مشورت کردن , دیده راهیابی است و کسی که به رای و نظر خویش اکتفا کند , خود را به خطرافکنده است .
ـ پیامبر خدا(ص) : دور اندیشی آن است ,که با صاحب نظر مشورت کنی و به نظر او عمل نمایی .
ـ هیچ مردی نیست که با کسی مشورت کند , مگر آن که به راه درست (مشکل خود) رهنمون شود .
ـ امام حسن (ع) : هیچ مردمی با هم مشورت نکردند مگر آن که راه درست (مشکلات) خود را پیداکردند.
ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ پشتیبانی , قابل اعتمادتر از مشورت نیست .
ـ امام علی (ع) : هیچ پشتیبانی , چون مشاوره نیست .
ـ پیش از آن که تصمیم بگیری , مشورت کن و پیش از آن که اقدام کنی , بیندیش .
ـ هرگاه با فکر خود به جایی نرسیدی , از اندیشه خردمندی که مشکل تو

را حل می کند پیروی کن .
ـ در حـضـور امـام رضا(ع) از پدر بزرگوارش سخن به میان آمد , آن حضرت فرمود : هیچ خردی بـاخـرد آن حضرت برابری نمی کرد با این حال گاه با یکی از غلامان سیاه خودمشورت می کرد به ایـشان عرض شد : با چنین کسی مشورت می کنی ؟
فرمود : چه بسا که خدای تبارک وتعالی (نظر درست را) از زبان او جاری کند.
ـ امام علی (ع) : خردمند , از مشورت کردن بی نیاز نیست .
ـ بـر خـردمـند است که رای خردمندان را به رای و نظر خود بیفزاید و دانش حکیمان را به دانش خوداضافه کند.
ـ امام باقر(ع) : در تورات چهار جمله آمده است : [از جمله :] کسی که مشورت نکند , پشیمان شود .

حکمت مشورت .

ـ امـام عـلـى (ع) : بـه مـشـورت کـردن تـشـويق شده است , چون نظر طرف مشورت خالص (از انـگـيزه هاى شخصى) است و نظر مشورت كننده
آميخته به هوس (خواهشها و انگيزه هاى فردى) مى باشد.

استخاره پیش از مشورت .

ـ امـام صـادق (ع) : هـرگـاه اراده کـاری کـردی , پـیـش از مـشورت با پروردگارت با هیچ کس مـشـورت مـکـن راوی می گوید : عرض کردم : چگونه با پروردگارم مشورت کنم ؟
فرمود : صد مـرتـبـه می گویی : ازخدا خیر (و راه درست) را می طلبم سپس با مردم مشورت می کنی در این صورت خداوند خیر و صلاح تو را بر زبان هرکه دوست داشته باشد , جاری می سازد.

کسانی که شایسته مشورت نیستند.

ـ پیـامـبر خدا(ص) : ای علی ! با ترسو مشورت مکن , زیرا او راه حل مشکل را بر تو تنگ می کند و بـابـخـیـل مـشورت مکن , زیرا او تو را از هدفت باز می دارد و با آدم حریص مشورت مکن , زیرا او آزمندی را در نظرت نیکو جلوه می دهد.
ـ امـام صادق (ع) : در مشورت نخستین کسی مباش که نظر می دهد و از اظهار رای خام و ناپخته بـپـرهیز و از ناسنجیده گویی دوری کن و طرف مشورت آدم خودرای و سست اندیش و دمدمی مزاج و لجوج قرار مگیر و از خدا بترس و سعی نکن در مشورت مطابق میل و هوس مشورت کننده نظر دهی , زیرا که سعی در جلب رضایت اوپستی است , و بدسگالی نسبت به وی خیانت .
ـ امـام علی (ع) : از مشورت کردن با زنان بپرهیز , مگر آن که زنی به کمال عقل آزموده شده باشد ,چرا که رای زنان رو به ناتوانی دارد , و عزمشان رو به سستی .
ـ در فـرمان حکومت مصر به اشتر , می نویسد : در مشورت خود بخیل را داخل مگردان , زیرا او تو رااز نـیکی و بخشش کردن باز می دارد و از تنگدستی می ترساند و نه ترسو را , چه او تو را در اقدام به کارهاسست می کند و نه آزمند را , چون آزمند ستمگری را در نظرت زیبا جلوه می دهد.
ـ امـام صـادق (ع) : با احمق مشورت مکن واز دروغگو کمک مگیر و به دوستی آدم دل مرده تکیه مکن , زیرا دروغگو دور را نزدیک و نزدیک رادور در نظرت جلوه می دهد و احمق خودش را برای تـو خـسـتـه مـی کـند اما به آنچه می خواهی نمی رساندت و آدم دل مرده در زمانی که کاملا به او اعتماد داری , تنهایت می گذارد و در اوج ارتباطت با او , از تومی برد.
ـ مـصـباح الشریعة : با کسی که اندیشه ات او را قبول ندارد مشورت مکن , هر چند به خردمندی و پارسایی شهرت داشته باشد.
ـ امـام علی (ع) : در مشورت خود بخیل را داخل مگردان که تو را از حق و میانه روی باز می دارد و ازفقر می ترساند.
ـ زنـهـار در اندیشه خود ترسو را شریک مگردان , که اراده تو را در انجام کارها به ضعف می کشاند وآنچه را که بزرگ نیست در نظرت بزرگ می نمایاند.
ـ بـا دروغـگو مشورت مکن , چون دروغگو , مانند سراب , دور را در نظرت نزدیک نشان می دهد و نزدیک را دور.

افراد شایسته مشورت (1).

ـ امام علی (ع) : در گفتار خود با کسانی مشورت کن , که از خدا می ترسند.
ـ امام صادق (ع) : در کار خود با کسانی مشورت کن , که از خدای عزوجل می ترسند.
ـ امام علی (ع) : در کارهای خود با افراد خداترس مشورت کن , تا راه درست را بیابی .

افراد شایسته مشورت (2).

ـ پیامبر خدا(ص) : از خردمند راهنمایی بگیرید وبا اومخالفت نکنیدکه پشیمان می شوید.
ـ مشورت کردن با خردمند خیرخواه ,مایه هدایت و میمنت است و توفیقی است از جانب خداوند , پس هرگاه خیرخواه خردمند تو راراهنمایی کرد , مبادا مخالفت کنی که موجب نابودی می شود.
ـ امام علی (ع) : هرکه با خردمندان مشورت کند , راه درست را بیابد.
ـ با خردمندان مشورت کن , تا از لغزش و پشیمانی در امان مانی .

افراد شایسته مشورت (3).

ـ امام علی (ع) : بهترین کسان برای مشورت تو , افراد با تجربه هستند.
ـ بهترین کسان برای مشورت , صاحبان خرد و دانشند و افراد با تجربه و دوراندیش .

مشورت با دشمنان .

ـ امـام عـلـی (ع) : بـا دشـمـنـانـت مـشورت کن ,تا از طریق نظر آنان به اندازه عداوت و جایگاه مقاصدشان پی بری .
ـ با دشمن دانای خود مشورت کن و ازنظر دوست نادان خود بپرهیز.
ـ امـام بـاقـر(ع) : از کـسـی که تو را می گریاند ,اما خیرخواه توست پیروی کن و از کسی که تورا می خنداند , اما با تو یکرنگ نیست ,پیروی مکن
.

حدود مشورت .

ـ امام صادق (ع) : مشورت جز با حدود چهارگانه آن تحقق نپذيرد نخستين حد آن اين است كه كسى كه با او مشورت مى كنى خردمند باشد ,
دوم اين كه آزاده و متدين باشد , سوم اين كه دوست وبرادروار باشد و چهارم اين كه راز خود را به او بگويى و او به اندازه خودت از آن راز آگاه باشد , اما آن را بپوشاند و به كسى نگويد.

آنچه شایسته مشورت است .

ـ امام علی (ع) : عرض کردم : ای رسول خدا! اگر با موضوعی مواجه شدم که درباره آن نه دستوری (از جانب خداوند) آمده و نه سنتی وجوددارد , چه امر می فرمایید؟
پیامبر فرمود : آن را در میان مؤمنان فقیه و خداپرست , به مشورت گذارید وطبق رای (فرد) خاصی درباره آن حکم نکن .

تشویق به راهنمایی کردن مشورت کننده .

ـ امام سجاد(ع) : راهنمایی کردن مشورت کننده , گزاردن حق نعمت است .
ـ پیامبر خدا(ص) : با دانشی که برادر شما را راهنمایی می کند و با نظری که راه درست را به او نشان می دهد , به وی صدقه بدهید.
ـ امام سجاد(ع) : حق مشورت کننده این است , که اگر برای راهنمایی او نظری داری , راهنماییش کنی و اگر اطلاعی نداشته باشی او را به
کسی که (در آن زمینه) آگاهی دارد , راهنمایی کنی .
ـ امام صادق (ع) : بدان که (حتی) اگرضارب و قاتل علی (ع) به من امانتی سپارد و از من نصیحت و مشورت بخواهد و من هم خواست او راپپذیرم , امانت را به او برمی گردانم .

پرهیز از خیانت در مشورت .

ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه به مسلمانان در مشورتی خیانت کند , من از او بیزارم .
ـ امام صادق (ع) : هرکه با برادر خودمشورت کند و او خالصانه راهنماییش نکند , خداوند اندیشه او را از وی بگیرد.
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه برادر مؤمنش باوی مشورت کند و او صادقانه راهنماییش نکند , خداوند عقلش را از او بگیرد.
ـ امـام عـلـی (ع) : خـیـانـت کـردن بـه فـرد تسلیم شده و مشورت کننده , از شنیع ترین کارها و بزرگترین بدیها است و موجب عذاب آتش فروزان می
شود.
ـ ستم کردن به مشورت کننده , هم ظلم است و هم خیانت .

مشورت در امر امامت .

ـ امـام عـلـی (ع) : ای داد از آن شـورا! چـگـونـه دربـاره مـن تـردید کردند و با آن اولی (ابوبکر) برابرم دانستند تا جایی که امروز با این اشخاص
(شورای پنج نفره عمر) همردیف شده ام ؟
.
ـ در نـامه خود به معاویه , می نویسد : همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من نیز ,به همان شیوه بیعت با آنان , بیعت کردند بنابر
این , آن که (در موقع بیعت با من) حاضر بوده است ,نـسـزد کـه (جـز مـرا) انـتخاب کند و آن که حاضر نبوده , حق ندارد نپذیرد مشورت حق
مهاجران و انصاراست اگر آنان درباره مردی توافق کردند و او را پیشوا نامیدند , خشنودی خدا نیز در آن است .
ـ ای مـردم ! سـزاوارتـریـن مـردم بـه ایـن امـر (خـلافـت و پـیـشـوایـی) تـوانـاترین آنها بر آن و داناترینشان (عمل کننده ترینشان) به فرمان خدا در
زمینه آن است اگر پیشوایی جز با حضور همه مـردم تـحقق نیابد, در آن صورت هرگز این کار صورت نخواهد گرفت (چون حضور همه مردم برای
تعیین خلیفه و رهبردر یک جا ناشدنی است) , اما کسانی که اهل آن هستند از طرف کسانی کـه حضور ندارند نظر می دهند دراین صورت , آن که
حضور داشته نباید از نظر خود برگردد (و بیعت شکند) و آن که حضور نداشته است , حق انتخاب (کسی دیگر را) ندارد.
ـ دربـاره شورا می فرماید : هیچ کس پیش از من به اجابت دعوت حق و , پیوند با خویشان و احسان نـشـتـافته است پس , سخنم را بشنوید و گفتارم را
بفهمید , چه بسا پس از امروز , امر خلافت را خـواهـیـد دید که شمشیرها در آن کشیده و پیمانها شکسته خواهد شد , تا جایی که بعضی از شما پیشوای
گمراهان خواهید شد و پیرو نادانان .
ـ امام حسن (ع) : از جمله شروطی که (در صلحنامه اش) برای معاویه گذاشت این بود : معاویة بن ابی سفیان , حق ندارد پس از خود هیچ کس را

به خلافت برگزیند , بلکه پس از او موضوع خلافت به شورای مسلمانان واگذار خواهد شد.

امامت و مشورت .

ـ امام علی (ع) : از گفتن سخن حق , یا راهنمایی عادلانه , خودداری نکنید , زیرا من خود را بالاتر ازاین که خطا کنم نمی دانم و از اشتباهکاری ایمن نیستم , مگر این که خدای بزرگ مرا حفظ کند که اختیاردار هموست .
ـ به عبداللّه بن عباس که آن حضرت را به چیزی راهنمایی کرد که با نظر ایشان سازگاری نداشت ,فـرمـود : تـو حق داری نظرت را به من بگویی و من هم نظر خاص خود را دارم بنابراین , اگر بر خلاف تو عمل کردم از من پیروی کن .
ـ بـعد از آن که با امیرالمؤمنین (ع) به خلافت بیعت شد , طلحه و زبیر از آن حضرت انتقاد کردند که باآنان مشورت نمی کند و در کارها از ایشان کمک نمی گیرد , امام (ع) در جواب آنها فرمود : به خـداسـوگـند که من به خلافت رغبتی نداشتم اما چون به من رسید , به کتاب خدا و دستورها و تـکـالیف آن درزمینه حکومت نگریستم و از آن پیروی کردم و به روشی که پیامبر وضع کرده نیز نگاه کردم و آن راسرمشق قرار دادم بنابر این , در این زمینه (حکومت) نه به نظر شما دو تن نیازی داشـتـم و نـه بـه نـظر غیرشما و هیچ حکمی هم پیش نیامده که آن را ندانم و در نتیجه با شما و برادران
مسلمانم مشورت کنم اگرچنین مساله ای پیش می آمد , نه از شما روی می گردانم و نه از دیگران .

مشيت .

فرق میان مشیت و اراده .

ـ امـام رضـا(ع) در پـاسـخ بـه سـؤال از مـشـیت و اراده , فرمود : مشیت عبارت از خواستن چیز است واراده به انجام رساندن آن .

ترغیب به مستثنی کردن مشیت خدا.

قرآن .
((هـرگـز در مـورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد مگر خداوند بخواهد و چون فـراموش کنی ,پروردگارت را به یادآر و بگو :
امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیکتر از این به صواب است , هدایت کند)).
ـ امـام عـلی (ع) : گروهی از یهود درباره چیزی از پیامبر(ص) پرسیدند , آن حضرت فرمود : فردا بـیـایـید تا جوابتان را بدهم ـ و ان شاالّله نگفت ـ, پس , تا چهل روز از آمدن جبرئیل (ع) نزد پیامبر جلوگیری شد بعد از چهل روز بر پیامبر فرمود آمد وگفت :((هرگز در مورد چیزی مگوی
)).
ـ امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال از آیه ((و چون فراموش کنی , پروردگارت را به یاد آر)) , فرمود : یعنی اگر فراموش کردی ان شاالّله بگویی
وبعد یادت آمد , همان زمان که به یادت آمد , ان شاالّله بگو.
ـ پیامبر خدا(ص) : نشانه کامل بودن ایمان بنده , این است که در هر کاری ان شاالّله بگوید.
ـ امام علی (ع) : سوگند به خدا ـ سوگندی که در آن مشیت خدا را مستثنی می کنم ـ نفس خود را چنان ریاضت دهم که اگر برای خوراک خود به
قرص نانی دست یابد , شاد گردد و از نانخورش به نمک قناعت کند.

پیری .

پیری و موی سپید.

قرآن .
((گفت : ای پروردگار من ! استخوان من سست گشته و (موی) سرم از پیری سفید شده است و ـ ای پروردگار من ـ هرگزدر دعای تو ناامید نبوده ام)).
((خـداسـت آن کس که شما را ابتدا ناتوان بیافرید , آن گاه پس از ناتوانی نیرومند ساخت , سپس بعد از نیرومندی ناتوانی و پیری داد هر چه بخواهد می آفریند و او دانای تواناست)).
ـ امام علی (ع) : موی سپید پیک مرگ است .
ـ پیری , آخرین وعده گاه نیستی است .
ـ هرگاه (موی) سیاه تو سپید شود , خوشترین (دوران عمر) تو از بین برود.
ـ موی سپید بهترین هشدار دهنده است .
ـ وقار پیری , روشنایی و زیور است .
ـ وقار پیری , نزد من دوست داشتنی تر از خرمی جوانی است .
ـ هرگاه خردمند پیر شود , خرد او جوان گردد و هرگاه نادان پیر شود , نادانی او جوان گردد.
ـ امـام بـاقـر(ع) : ابـراهـیـم (ع) صـبـحـگاه موی سفیدی در محاسن خود دید , گفت : خداوند پروردگارجهانیان را سپاس که مرا به این سن رساند و لحظه ای معصیت او نکردم .
ـ پیامبر خدا(ص) : پیر , با برخورداری ازعشق به همدم و زندگی دراز و مال , بسیار جوان است .

نخستین کسی که مویش سپید شد.

ـ امـام عـلـی (ع) : (در روزگـاران گـذشـته) مرد سالخورده می شد و
می مرد , اما مویش سپید نمی گشت به این سبب گاه مردی به محفلی که
در آن
پدر و پسرانش جمع بودند می آمد , پدر را از پـسر بازنمی شناخت و می
پرسید : کدام یک پدر شماست ؟
تا آن که روزگار ابراهیم فرا رسید او به درگاه خداعرض کرد : بار خدایا!
مرا پیر گردان تا بدان وسیله باز شناخته شوم پس ابراهیم پیر شد و موی
سر
وصورتش سفید گشت .
ـ امام صادق (ع) : (در روزگاران گذشته)موی (سر و ریش) مردم سفید
نمی شد ابراهیم (ع) موی سـپیدی در محاسن خود دید , عرض کرد :
پروردگارا! این چیست ؟
خداوند فرمود : آن وقار است عرض کرد : پروردگارا! بر وقار من بیفزای .
ـ چیزی را ندیدم که به سوی چیزی شتابنده تر از سپیدی موی , به سوی
مؤمن باشد موی سپید در دنیا برای مؤمن وقار است و در روزقیامت نوری
درخشان خدای تعالی با موی سپید به خلیل خود ابراهیم (ع) وقار بخشید
پس ابراهیم عرض کرد : پروردگارا! این چیست ؟
خداوند به او فرمود : این وقار است ابراهیم گفت : پروردگارا! بروقار من
بیفزای .

احترام نهادن به سالخوردگان .

ـ پیامبر خدا(ص) : احترام نهادن به مسلمان سالخورده , احترام به خداوند است .
ـ امام صادق (ع) : بزرگسالان خود را احترام کنید و صله ارحام به جای آورید.
ـ از ما نیست کسی که به بزرگسالان ماحرمت ننهد و با خردسالانمان مهربان نباشد.
ـ پیامبر خدا(ص) : احترام نهادن به سالخورده امت من , احترام نهادن به من است .

شیعه .

مقام شیعه .

قرآن .
((و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست آن گاه که با دلی پاک به (پیشگاه) پروردگارش آمد)).
((پـس , در شـهـر دو تـن را دیـد کـه بـا هـم زد و خـورد می کنند : یکی از پیروان او و دیگری از دشمنانش)).
ـ امام باقر(ع) : از ام سلمه , همسرپیامبر(ص) , درباره علی بن ابی طالب (ع) سؤال شد , گفت : از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرماید :علی و
شیعیان او همان رستگارانند.
ـ امـام عـلی (ع) : از حسدورزی مردم نسبت به خودم نزد رسول خدا(ص) شکوه کردم آن حضرت فرمود : ای علی ! نخستین چهار نفری که
واردبهشت می شوند من هستم و تو و حسن و حسین , و پـشت سر ما ذریه ما وارد می شوند و پشت سر ذریه مادوستداران ما و شیعیان ما از سمت
راست و چپ ما.

ویژگیهای شیعه (1).

اقتدا به علی (ع).
ـ امـام عـسکری (ع) : شیعیان علی (ع) آنانندکه باکشان نیست در راه خدا مرگ به سراغ آنان آید یا آنـان بـه پیشواز مرگ روند , شیعیان علی (ع)
آنانندکه برادرانشان را بر خود ترجیح می دهند , هر چـنـد خود نیازمند باشند و آنانند که خداوند ایشان را در آن جا که نهی کرده نمی بیند و در آن جا
کـه امـر کـرده همیشه حاضر می بیند , شیعیان علی (ع) آنانند که درگرامیداشت برادران مؤمن خویش به علی (ع) اقتدا می کنند.
ـ امـام صـادق (ع) : شـیـعـیـان مـا اهل پارسایی و سختکوشی (در عبادت) هستند , اهل وفاداری وامـانـتـدارینـد , اهل زهد و عبادتند , آنانند که در شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می گزارند , شـبـها را به عبادت سپری می کنند و روزها را به روزه داری , زکات اموال خود را می پردازند و به حج می روند و ازهر حرامی دوری می کنند.
ـ شـیـعـه مـا کـسـی اسـت کـه آنـچـه را نیک می شمارد , پیش می برد و از آنچه زشت می داند , خـودداری مـی کـنـد , خوبیها را آشکار می سازد و از
سر شوق و اشتیاق به رحمت خدای بزرگ به کارهای سترگ می شتابد , پس او از ماست و رو به سوی ما دارد و هر جا که ما باشیم با ماست .
ـ امـام بـاقر(ع) : شیعه ما نیست مگر کسی که از خدا بترسد و او را فرمان برد , آنان جز با فروتنی و خاکساری و امانتداری و بسیاری یاد خدا شناخته نمی شوند.
ـ امـام صـادق (ع) : شـیـعـیـان مـا(از خـوف خـدا) رنـگ پریده و پژمرده و تکیده اند , همانان که چون تاریکی شب فرا رسد با غم و اندوه به استقبال آن
می روند.
ـ در حـقـیـقـت شیعه علی کسی است که عفت بطن و فرج دارد , (در عبادت) سختکوش است , برای آفریدگار خود کار می کند , به پاداش او امید
دارد و از کیفرش بیمناک است , هرگاه چنین افرادی رادیدی (بدان که) آنان شیعه جعفرند.
ـ شـیـعـیـان مـا را در سه چیز بیازمایید : در مواظبت بر اوقات نمازها , در نگهداری اسرارشان از دشمنان ما و در همدردی و کمک مالی به

برادرانشان
.
ـ پـیـامبر خدا(ص) : شیعه ما کسی است که ازما پیروی کند و پا جای پای ما بگذارد و به کردار ما اقتدا نماید.
ـ امام صادق (ع) : شیعیان ما با چند خصلت شناخته می شوند : با سخاوت و بخشش به برادران و با گزاردن پنجاه رکعت نماز در شبانه روز.
ـ امام باقر(ع) : عقاید مختلف شما رامتزلزل و گمراه نکند, به خدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که از خدای عزوجل اطاعت کند.
ـ محمد بن حنفیه : وقتی امیرالمؤمنین (ع) بعد از جنگ با اهل جمل به بصره آمد , احنف بن قیس آن حـضـرت را دعـوت کرد او غذایی تهیه نمود و در
پی ایشان و یارانش فرستاد حضرت (به منزل احـنـف)آمـد و سـپس به او فرمود : ای احنف ! یارانم را صدا بزن پس , جماعتی شکسته و پژمرده
مـانـند مشکهای فرسوده وارد شدند احنف بن قیس عرض کرد : ای امیرالمؤمنین ! این چه وضعی است که به سر آنان آمده است ؟
آیا از کمبود غذاست ؟
یا از وحشت و دشواری جنگ ؟
امیرالمؤمنین صـلـوات اللّه علیه فرمود : نه ای احنف ! بلکه خداوند سبحان مردمانی را دوست دارد که در سرای دنـیـا او را هـمـچـون کسانی پرستیدند
که می دانند به روز قیامت نزدیکند , پیش از این که آن را مشاهده کنند , از این رو , خود را درراه آن به رنج درافکندند.
ـ امـام علی (ع) : به خدا سوگند که , شیعیان من مردمانی بردبارند و خدا و دین او را می شناسند , از خـدا اطـاعـت می کنند و فرمانش را می برند ,
به واسطه محبت او رهیافته اند , تکیده عبادتند , معتکف دیر زهدند , از شب زنده داری رنگشان زرد است , بر اثر گریه چشمانشان کم سو و آبریزان
اسـت , لـبـانـشـان بر اثر ذکر گفتن خشکیده , شکمهایشان ازگرسنگی به پشت چسبیده است ربـانیت و خداپرستی در رخسارشان معلوم است و پارسایی
وخداترسی در سیماشان , چراغهای هر تاریکی و ظلمتی هستند اگر در محفلی حاضر باشند کسی آنهارا نمی شناسد و اگر نباشند کسی جویای آنان نمی
شود اینان پیروان پاک و برادران ارجمند من هستند ,وه که چه شوقی به آنان دارم .

ـ شیعیان ما در راه ولایت ما به یکدیگربذل و بخشش می کنند و در راه محبت ما به یکدیگر محبت می ورزند , برای زنده کردن امر ما با یکدیگردیدار
می کنند , همانان که اگر خشمگین شوند , ستم نمی کنند و هرگاه خشنود شوند , زیاده روی نمی کنند, برای همسایگان خود برکتند و با معاشران خویش
به صلح و صفا رفتار می کنند.
ـ خدای تعالی به زمین نگریست و ما را انتخاب کرد و برای ما پیروانی برگزید که یاریمان می کنند واز شـادی ما شادمان می شوند و از اندوه ما
اندوهناک , در راه ما جان و مال خود را نثار می کنند , آنان ازمایند و رو به سوی ما دارند و در بهشت با ما هستند.
ـ امام حسن (ع) در جواب مردی که عرض کرد : من از شیعیان شما هستم , فرمود : ای بنده خدا! اگـرمـطیع اوامر و نواهی ما باشی , راست می
گویی ولی اگر چنین نباشی پس با ادعای منزلت والایی که تواهل آن نیستی , بر گناهانت میفزای مگو : من از شیعیان شما هستم , بلکه بگو : من از
دوسـتـداران شـمـا ودشـمن دشمنان شما هستم در این صورت , تو آدم خوبی هستی و به خوبی گرایش داری .
ـ امـام عـلـی (ع) : شیعیان ما آنانند که خدا شناسند , به فرمان خدا عمل می کنند , اهل فضایلند , زبانشان گویای راستی و درستی است , خوراکشان
بخور نمیر است , پوشاکشان میانه روی است , راه رفـتـنشان بافروتنی است آنان را بیمار و خل و دیوانه می پنداری حالی که چنین نیستند بلکه عـظـمـت
پـروردگـارشـان و شکوه قدرت او چنان در آنان اثر گذاشته که دلهایشان دیوانه او و خـردهـایـشـان در بـرابـرش حیران و سرگشته شده است شوق و
اشتیاق آنان سبب گشته که با کـارهـای پـاک و پاکیزه به سوی خدای تعالی بشتابند , به عمل اندک برای او رضایت نمی دهند و اعمال زیاد را برایش زیاد
نمی شمارند.
ـ عـبـداللّه بـن زیـاد : در منا به امام صادق (ع) سلام کردیم و من عرض کردم : یابن رسول اللّه ! ما جـمـاعـتـی کوچگریم و نمی توانیم هر وقت
بخواهیم در مجلس شما حاضر شویم , بنابر این , ما را سـفـارشـی بـفـرمایید؟

حضرت فرمود : بر شما باد به تقوای خدا و راستگویی و امانتداری و حسن معاشرت بامعاشرانتان و رواج دادن سلام و اطعام مردم در مساجدشان نماز
بخوانید و بیمارانشان را عیادت کنید ودر تشییع جنازه هایشان شرکت نمایید , زیرا پدرم به من حدیث فرمود که بهترین افـراد هـمـیـشـه از میان پیروان ما
خاندان بوده اند اگر فقیهی بوده از میان آنها بوده است , اگر مـؤذنـی بـوده از آنان بوده است , اگر امامی بوده ازآنان بوده است , اگر امانتداری بوده از
میان ایـشـان بـوده اسـت , اگـر صاحب ودیعه ای بوده از آنان بوده است واینچنین ما را محبوب مردم گردانید و منفور ایشان مسازید.
ـ ابـو مـریـم از امـام بـاقـر(ع) نـقل می کند : روزی پدرم در حضور اصحابش فرمود : کدام یک از شماحاضر است اخگری آتش در مشت خودبگیرد
و آن را نگه دارد تا خاموش شود؟
همه ترسیدند و هـیـچ کـس حـاضر به این کار نشد من برخاستم و گفتم :پدرجان ! امر می فرمایید من این کار را بکنم ؟
پدرم فرمود : مقصودم تو نبودی من و تو یکی هستیم , بلکه مقصودم اینها بودند.
حـضـرت باقر(ع) فرمود : پدرم سه بار این جمله را تکرار کرد سپس فرمود : چه بسیار است حرف وچـه انـدک است عمل ؟
براستی که اهل عمل کم هستند بدانید که من کسانی را که اهل کردار و گـفـتار , هردو , هستند می شناسم به خدا سوگند که گویا زمین آنان را زنده زنده
در کام خود فرو برده است .
ـ امام کاظم (ع) به موسی بن بکر واسطی فرمود : اگر شیعیان خود را جدا و مشخص کنم در میان آنان جز اهل حرف پیدا نکنم و اگر آنان را بیازمایم
همگی مرتد از کار در آیند و اگر آنان را خوب و بد و سره وناسره کنم از هر هزار نفر یک نفر خالص پیدا نشود و اگر ایشان را از غربال بگذرانم ,
جز آن کـه متعلق به من است کسی باقی نماند آنها مدتهاست که بر اریکه ها لمیده اند و می گویند : ما شـیـعه علی هستیم , در صورتی که شیعه علی فقط
کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند.

ویژگیهای شیعه (2).

پارسایان شب اند و شیران روز.
ـ امـام باقر(ع) در بیان اوصاف شیعه , می فرماید : آنان دژهایی استوارند , سینه هایشان امانتدار (و رازنگهدار) است و اندیشه هایشان درست و صائب نه دهان لق و سخن چینند و نه جفاکار و دورو , پارسایان شب اندو شیران روز.
ـ امـام عـلی (ع) به نوف بکالی می فرماید : ای نوف ! آیا می دانی شیعه من کیست ؟
عرض کرد : نه , بـه خـدا فـرمـود : شـیعیان من آنانند که لبانشان (از تشنگی روزه داری) خشکیده و شکمهایشان (ازگرسنگی) به پشت چسبیده است ,
آنان که پارسایی در رخسارشان پیداست پارسایان شب اند و شیران روز.

ویژگیهای شیعه (3).

نیروی بینش .
ـ امـام صادق (ع) : شیعیان ما دارای چهار چشم هستند : دو چشم در سر و دو چشم در دل بدانید که همه مردمان چنینند جز این که خدای عزوجل چشمان شما را باز و بینا کرده و چشمهای آنان را کورساخته است .
ـ اگر شیعیان ما درست بودند فرشتگان با آنان دست می دادند و ابرها بر سرشان سایه می انداخت ودر روز هـم مـی درخـشیدند و از فراز سر و زیر
پای خود , روزی می گرفتند (برکت از آسمان و زمین برآنان می بارید) و هر چه از خدا می خواستند به آنها می داد.

آنکه شیعه نیست (1).

ـ امـام صـادق (ع) : شـیـعه ما نیست , آن که به زبان دم (از تشیع) زند اما در عمل برخلاف اعمال وکردار ما رفتار کند.
ـ ای شـیـعـیـان آل مـحـمـد! از ما نیست کسی که در هنگام خشم خوددار نباشد و در برخورد با همنشین وهمسفر خود و کسی که با او دست آشتی داده ,
و آن که با وی مخالف است رفتاری نیکو در پیش نگیرد.
ـ امام کاظم (ع) : شیعه ما نیست کسی که در تنهایی و خلوت , دلش ترسان (از خدا) نباشد.
ـ امام صادق (ع) : شیعه ما نیست کسی که در شهری هزار نفری به سر برد و در آن شهر پارساتر از اووجود داشته باشد.
ـ گروهی می گویند که من امام آنها هستم به خدا قسم که من امام آنها نیستم خدا لعنتشان کند , هـر چـنـد مـن پرده پوشی می کنم , آنان پرده دری می کنند
من می گویم : چنین و چنان , آنان می گویند : مقصودش فلان و بهمان است من در حقیقت امام کسی هستم که اطاعتم کند.
ـ امـام عـسـکـری (ع) : مـردی به رسول خدا(ص) عرض کرد : فلان کس به ناموس همسایه خود نـگـاه مـی کند و اگر دستش برسد از ارتکاب
حرام هم ابایی ندارد رسول خدا(ص) عصبانی شد و فـرمـود : او رانـزد مـن بیاورید مرد دیگری عرض کرد : ای رسول خدا! او از شیعیان شماست و به دوستی شما وعلی (ع) اعتقاد دارد و از دشمنان شما دو تن , ابراز بیزاری می کند! رسول خدا(ص) فرمود : نگو که او ازشیعیان ماست , زیرا
دروغ است : همانا شیعه ما کسی است که از ما دنباله روی و از کردار ما پیروی کند.
ـ امـام صـادق (ع) : اصـحـاب مـن مردمانی خردمند و پرهیزگارند بنابراین , کسی که خردمند و پرهیزگارنباشد از اصحاب من نیست .

آنکه شیعه نیست (2).

ـ امام صادق (ع) : شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند : معراج , سؤال قبر , آفریده شدن بهشت و دوزخ و شفاعت .

ـ شیعیان ما هر عیبی داشته باشند سه عیب ندارند : در بین آنها کسی که گدایی کند وجود ندارد , درمیانشان بخیل وجود ندارد , در میانشان کسی که
لواط دهد یافت نمی شود.

شیعه و کمک به برادران .

ـ امـام صـادق (ع) از مـردی احـوال بـرادران (مـؤمنش) را پرسید , آن مرد از آنها تعریف و تمجید کـردحضرت فرمود : رسیدگی ثروتمندانشان به تهیدستانشان چگونه است ؟
آن مرد عرض کرد : انـدک فرمود : دیدار و سرزدن ثروتمندانشان از تهیدستانشان چگونه است ؟
مرد عرض کرد : اندک فرمود :دستگیری و کمک مالی ثروتمندانشان به تهیدستانشان چگونه است ؟
مرد عرض کرد : شما اخلاق وصفاتی را می فرمایید که در میان ما کمیاب است حضرت فرمود : پس , چگونه آنان خود را شیعه می دانند؟
.
ـ امام باقر(ع) به یکی از اصحاب خود که در حضور آن حضرت از فراوانی شیعه سخن به میان آورد , فرمود : آیا توانگر به تهیدست توجه می کند؟
و آیا نیکی کننده از کسی که (در جواب خوبیش) به او بدی کرده گذشت می کند؟
آیا با یکدیگرهمدردی می کنند؟
عرض کردم : خیر فرمود : آنها شیعه نیستند , شیعه کسی است که این کارها را بکند.
ـ ای اسـمـاعـیل ! آیا در میان شما اگر مردی ردایی نداشته باشد و یکی از برادرانش ردای اضافی داشته باشد , آن را به او می دهد تا او هم صاحب ردایی شود؟
عرض کردم : خیر فرمود : اگر ازاری داشـتـه باشد ,آن را برای یکی از برادران خود می فرستد که او هم صاحب ازار شود؟
عرض کردم : خیر حضرت دستش را بر ران خود زد و فرمود : اینها برادر نیستند.

انواع شیعه .

ـ امـام صـادق (ع) : شـیعه سه نوع است : دوستدار مهرورز (نسبت به ما) چنین شیعه ای از ماست وشـیـعه ای که خود را به ما می آراید و کسی که
خود را به ما بیاراید , ما مایه آراستگی او هستیم و شیعه ای که ما را وسیله ارتزاق خود قرار می دهد , کسی که به وسیله ما ارتزاق کند به فقر گرفتار
آید.
ـ امـام بـاقـر(ع) : شـیـعـیـان ما سه دسته اند : دسته ای به نام ما مردم را می چاپند دسته ای مانند آبگینه اند که (هرچه را درونش هست) نمایان می
سازد ((12)) و دسته ای مانند زر سرخ هستند که هرچه بیشتر در آتش گداخته شود نابتر می شود.
ـ شـیـعـیـان سـه دسـتـه انـد : دسته ای به وسیله ما خود را می آرایند (با انتساب خود به ما برای خـویـشـتـن کسب آبرو و حیثیت می کنند) و دسته ای از
طریق ما ارتزاق می کنند و دسته ای از ما هستند و با مایند.
ـ امـام صـادق (ع) : مردم درباره ما بر سه گروهند : گروهی ما را دوست دارند چون منتظر قائم ماهستند تا از دنیای ما به نوایی برسند , اینان سخنان
ما را می گویند و آنها را حفظ می کنند اما به کـردار مـارفـتار نمی کنند بزودی خداوند این عده را در آتش محشور خواهد کرد , گروهی ما را دوسـت
دارنـد وسـخـن مـا را می شنوند و به اعمال ما رفتار می کنند تا به نام ما مردم را بچاپند , خـداونـد شکم این عده را ازآتش پرمی کند و گرسنگی و تشنگی را بر ایشان مسلط می گرداند , گـروهـی مـا را دوست دارند و گفتار مارا حفظ می کنند و امر ما را اطاعت می نمایند و برخلاف کردار ما رفتار نمی کنند , اینان از ما هستند و ما ازآنان .
ـ مـردی خـدمـت امـام صـادق (ع) رسـید و ادعا کرد که من از دوستداران و موالیان شما هستم حـضـرت فرمود : تو از کدام دوستداران ما هستی ؟
مرد سکوت کرد سدیر پرسید : یابن رسول اللّه ! مـگـر شـمـا چندنوع دوستدار دارید؟
حضرت فرمود : دوستداران ماسه طبقه اند : طبقه ای که در ظاهر ما را دوست دارند , اما در باطن دوستمان ندارند , طبقه ای که در باطن

دوستمان
دارند اما در ظـاهـر مـا را دوست ندارند و طبقه ای که در باطن و ظاهرما
را دوست دارند اینان طراز اولند طـبـقـه دوم , طـراز پـایـیـنـند در ظاهر
به
ما اظهار محبت می کنند اما به شیوه پادشاهان عمل می نمایند زبانهایشان
با ماست و شمشیرهایشان بر ضد ما طبقه سوم , در مرتبه متوسط جای
دارند در
دل مـا را دوسـت دارنـد امـا در ظـاهـر دوست ما نیستند به جان خودم که
اگر در باطن مارا دوسـت داشـتـنـد روزه داران روز و عـابدان شب بودند
و
اثر عبادت را در چهره آنان می دیدی و تسلیم وفرمانبردار بودند.
مـرد گـفـت : من از دوستداران باطنی و ظاهری شما هستم امام صادق
(ع) فرمود : دوستداران بـاطنی وظاهری ما نشانه هایی دارند که با آنها
شناخته
می شوند مرد پرسید : آن نشانه ها چیست ؟
حـضرت فرمود : چندخصلتند اولین خصلت آن است که خدای یگانه را چنان
که باید شناخته اند و علم توحید او را خوب آموخته اند.

نهی شیعیان از غلو.

ـ امام باقر(ع) : ای جماعت شیعه ـ شیعه آل محمد ـ ! تکیه گاه میانه باشید که تند رونده به سوی شـمـابـرگردد و عقب مانده به شما رسد مردی از
انصار به نام سعد عرض کرد : فدایت شوم , تند رونـده کـیـست ؟
حضرت فرمود : گروهی که درباره ما اعتقادی دارند که ما خود آن اعتقاد را به خودمان نداریم اینها از مانیستند و ما از آنها نیستیم عرض کرد : عقب مانده کیست ؟
فرمود : کسی که خواهان و جویای خیر است و به خیر می رسد و اجر آن را می یابد.

رفتار زیبنده شیعه در برخورد با مردم .

ـ امـام صـادق (ع) : ای گـروه شیعیان ! شما منسوب به ما هستید پس مایه زینت ما باشید , و مایه زشتی (و بد نامی) ما نباشید.
ـ رحـمـت خـدا بر آن بنده ای که ما را نزد مردم محبوب گرداند و منفور آنان نکند به خدا قسم , اگـرمـحـاسـن سـخـن مـا را روایت می کردند , ارجمندتر بودند و هیچ کس نمی توانست به آنها وصله ای بزنند.
ـ رحـمـت خـدا بـر آن بنده ای باد , که ما را محبوب مردم گرداند و منفور آنان نکند هان ! به خدا سـوگـنـد , اگر سخنان زیبای ما را روایت می کردند ارجمندتر بودند و هیچ کس نمی توانست به آنان وصله ای بچسباند , اما یکی از آنان جمله ای (از ما) را می شنود و ده جمله دیگر (از پیش خود) به آن
اضافه می کند.
ـ ای عـبدالاعلی ! از طرف من به شیعیان سلام و رحمت خدا را برسان و بگو : (حضرت صادق) به شـمـا مـی گـویـد : رحمت خدا بر آن بنده ای باد , که با اظهار سخنانی که مردم درک می کنند و خودداری از بیان آنچه درک نمی کنند , دوستی مردم را به سوی خودش و ما جلب کند.
ـ ای جـمـاعـت شـیـعـه ! مـایه آبروی ما باشیدنه باعث بدنامی ما سخنان خوب به مردم بگویید , زبانهایتان را نگه دارید و آنها را از بیهوده گویی وسخنان
زشت باز دارید.
ـ امام هادی (ع) به شیعیان خود می فرماید : از خدا بترسید و مایه آبرو باشید نه مایه بدنامی محبتها رابه سوی ما جلب کنید و هرگونه زشتی را از ما
دور سازید.

مقام شیعه در قیامت .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : ای علی ! این دوستم جبرئیل از جانب خدای عزوجل به من خبر می دهد که بـه دوسـتدار و شیعه تو هفت خصلت داده است :
آسانی در هنگام مردن , همدمی در تنهایی , نور درتاریکی , امنیت در هنگام ترس , برابری کفه میزان اعمال , گذر از صراط و وارد شدن به بهشت
هشتادسال پیش از ورود دیگر مردمان .
ـ در روز قـیـامـت بـرای شـیـعـیـان مـن و شـیـعـیان اهل بیت من که در دوستی ما خالص اند , منبرهایی پیرامون عرش گذاشته می شود و خدای عزوجل می فرماید : ای بندگان من ! سوی من آیید تا کرامت خود را در میانتان پخش کنم چرا که شما در دنیا آزار دیدید.
ـ ابـن عباس از رسول خدا(ص) درباره این آیه پرسید : ((و پیشتازان پیشی گیرنده آنان مقربانند)) ,حضرت فرمود : جبرئیل به من گفت : آنها علی و
شیعیان اویند آنان پیشتازان به سوی بهشتند و به سبب لطف و کرامت خداوند , به او نزدیکند.
ـ پیامبر خدا(ص) : در روز قیامت این شیعیان علی هستند که رستگارند.
ـ بـه عـلـی (ع) : در روز قیامت شیعیان تو سیراب و غیر تشنه وارد می شوند , و دشمنانت تشنه کام واردمی گردند و آب می طلبند و کسی به آنان آب
نمی دهد.

ادعای تشیع .

ـ قـاضـی کـوفـه به عمار دهنی گفت رافضی عمار گریست قاضی علت گریه اش را پرسید ,عمار گفت : (هم برای خودم می گریم و هم برای تو) اما
گریه ام برای خودم از این روست که تو مرا به مـنـزلـتـی ارجـمند نسبت دادی که لایق آن نیستم گفتی من رافضی هستم وای بر تو , حضرت صادق (ع) برایم حدیث گفت که : نخستین کسانی که رافضی نامیده شدند جادوگرانی بودند که وقـتی نشانه (نبوت) موسی (ع) را در عصایش دیدندبه
اوایمان آوردند(وبه وی رضایت دادند) و از او پـیروی کردند ,و فرمان فرعون را رد کردند و در برابر هربلایی که (ازطرف فرعون) بر سرشان آمد
گردن نهادند پس فرعون آنان را رافضی نامید چون دین او را رفض (رد) کردند.
پس , رافضی کسی است که هر آنچه را خدای تعالی ناخوش می دارد رد کند , و هر آنچه را که خدا به آن فرمان داده است به کار بندد در این زمان ,
کجا چنین کسی یافت می شود؟
.
بـرای خـود مـی گـریم چون می ترسم (خداوند متعال) از قلبم آگاه شود , و مرا که چنین نام (و عـنـوان)شـریفی را بر خود پذیرفته ام مورد عقاب قرار دهد و فرماید : ای عمار ! آیا تو دست رد به سـیـنـه اباطیل زدی و به طاعات عمل کرده ای که او (قاضی) به تو چنین گفت ؟
پس , این , در صورتی که خداوند با من مدارا کند , درجات مرا فرود آورد , و در صورتی که بخواهد بر من سخت گیرد , موجب عذابی شدیدگردد , مگر این که سروران من با شفاعتشان به دادم برسند.
و امـا گـریـه ام برای تو , به خاطر دروغ بزرگی است که مرا به نامی غیر از نامم خواندی , و ترس شـدیدم از عذاب خدای تعالی بر توست که شریفترین نامها را به پست ترین نام تبدیل کردی چگونه بدن توعذاب (خدا , و عذاب) این سخنی که گفتی تحمل خواهد کرد ؟
.!
ـ بـه امـام کاظم (ع) گفته شد : در بازار برمردی گذشتیم که داد می زد : من از شیعیان خالص محمد و آل محمدم او جامه هایی را به مزایده گذاشته

بود و جار می زد : کیست که به قیمت بالاتر بـخـرد , حـضرت فرمود :
کسی که قدر خود را شناخت در ورطه جهل و تباهی نیفتد آیا می دانید
چنین
کسی به چه می ماند ؟
او همانند کسی است که بگوید :((من مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
هستم)) و با این حال کم فروشی می کند , و عیبهای کالایش را ازمشتری
مخفی نگه می دارد , و جـنـسـی را می خرد و آن را به غریبه ای که طالب
آن جنس است به قیمت گران می فروشد , و وقتی مشتری رفت می
گوید :
من آن جنس را به کمتر از قیمتی هم که او می خواست می دادم آیا
چـنـیـن کـسـی مـانـنـد سلمان و ابوذر و مقداد و عمار است ؟
حاشا که همانند اینان باشد اما (با این حال) ما او را منع نمی کنیم از این
که بگوید: ((من از دوستداران محمد و آل محمد هستم , و از دوستان
دوستان
آنان و دشمن دشمنانشان می باشم)).
ـ امام رضا(ع) ـ در پاسخ به گروهی که پرسیدند چرا دو روز به ایشان
اجازه ملاقات با خود را نداد :چون شما ادعا می کنید که شیعه
امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب (ع) هستید.
وای بـر شـما , شیعه او , در حقیقت , حسن و حسین (ع) و سلمان و
ابوذر و مقداد و عمار و محمد بـن ابـی بکرند که با هیچ یک از دستورات آن
حضرت مخالفت نکردند , و هیچ یک از نواهی وی را مرتکب نشدند.
امـا شـما که می گویید شیعه او هستید , بیشتر اعمالتان برخلاف خواست
اوست , و در بسیاری از فـرائض کـوتـاهـی می ورزید , به حقوق بزرگ
برادران دینی خود بی اعتنایی می کنید , و در جایی که تقیه واجب نیست
تقیه در پیش می گیرید , و در جایی که باید تقیه کنید تقیه نمی کنید.
ـ بـه مردی که گفت من از شیعیان خالص شما هستم : هان ! نیکی و
صدقات خود به برادرانت را بـربـاد دادی چـون گـفـتـی : ((چگونه آنها را بر
باددادم در حالی که من از شیعیان خالص شما هستم)) وای بر تو , آیا می
دانی شیعیان خالص ما چه کسانی هستند ؟
عرض کرد : نه .
فـرمـود : شـیـعـیان خالص ما حزقیل مؤمن , مؤمن آل فرعون , است و
صاحب یاسین که خداوند تعالی درباره اش فرمود : ((و جا من اقصی
المدینة
رجل یسعی)) , و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار آیا توخودت را با اینان
برابر می کنی ؟

بدان که تو با این ادعایت فرشتگان و ما را آزردی .
مـرد عـرض کـرد : از خـدا آمـرزش می طلبم و به درگاه او توبه می برم پس چه بگویم ؟
حضرت فـرمـود :بـگـو : مـن از دوسـتـداران و علاقه مندان شما هستم , و دشمن دشمنان شما و دوست دوستانتان می باشم .
ـ امام عسکری (ع) در مورد مردی که متهم به قصد سرقت بود و ادعای تشیع می نمود به فرماندار فرمود : پناه بر خدا ! این فرد از شیعیان علی (ع
)نیست و خداوند تنها به خاطر آن که او فکر می کند شیعه علی (ع) است در دست تو گرفتار نموده است .

صبح .

صبح .

قرآن .
((و سوگند به صبح چون آشکار شود)).
((و سوگند به صبح چون بدمد)).
((شـکـافـنـده صبحدم است و شب را برای آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داد این اندازه گیری آن توانای داناست)).
((بگو : هان , چه می پندارید اگر خدا شب راتا روز قیامت بر شما جاودانه کند , جز خداوندکدامین معبود برایتان روشنایی می آورد؟
آیا نمی شنوید؟)).
ـ امـام صـادق (ع) بـعـد از سـخن درباره شب و روز , فرمود : اگر یکی از این دو جاودانه می شد , زنـدگی مردم هرگز سامان نمی یافت پس مدبر و
آفریننده این چیزها , روز را روشنی بخش قرار داد و شب رامایه آرامش .

آنچه در پاسخ ((چگونه صبح کردی ؟))گفته شده است .

ـ مـسـیـح (ع) در جـواب ((چـگونه صبح کردی ؟)) فرمود : به آنچه امید دارم نرسیده ام و از آنچه مـی تـرسـم حـذر نـتـوانـم , بـه طاعت مامور گشته ام واز معصیت نهی شده ام بنابراین , فقیری درویش تر از خود نمی بینم .
ـ پیامبر خدا(ص) نیز , فرمود : بهتر ازکسی که روز را با روزه نیاغازیده و از بیماری عیادت نکرده و در تشییع جنازه ای شرکت ننموده است .
ـ امـام عـلـی (ع) نیز , فرمود : صبح خود را در حالی آغاز کردم که خوابیدنم همراه با خطرات است وبیداریم با ترس و نگرانیها و اندیشه ام در روز
مردن .
ـ نـیـز , فـرمود : صبح خود را در حالی آغاز کردیم که فضل و نعمتهای خدا بر ما بی شمار است ,با آن کـه بـسـیاری از آنها را برمی شماریم , پس نمی دانیم برای کدام نعمت شکر گزاریم , برای کار خوبی که از مادر میان مردم پخش کرده یا برای کار زشتی که پوشانده است ؟
.
ـ نـیـز , فـرمـود : بـا نـعـمت و فضل خداوند بر مردی که از برادری دیدار نکرده و مؤمنی را شاد نـسـاخـتـه است [جابر که راوی این حدیث است گوید
:] عرض کردم : آن شادی چیست ؟
فرمود : اندوهی از اوبزداید یا قرضی از جانب او بپردازد یا نیازش را برطرف سازد.
ـ بـامـدادی عـبـداللّه بن جعفر به عیادت امام علی (ع) که بیمار بود , رفت و پرسید : چگونه صبح کـردی ؟
حـضـرت فـرمود : فرزندم ! چگونه صبح کرده باشد , کسی که حیاتش رو به زوال است و دارویش موجب بیماری اوست و از مامنش (مرگ) براو وارد می شود.
ـ امـام عـلـی (ع) نـیز , فرمود : چگونه صبح خود را آغاز کرده باشد , کسی که از جانب خداوند دو فـرشـتـه بر او گماشته شده اند و می داند که گناهانش در دفتر اعمالش نوشته می شود؟
که اگر پروردگارش به اورحم نکند سرانجامش آتش دوزخ است .
ـ فـاطمه زهرا(ع) نیز , فرمود : صبح کردم در حالی که دنیای شما را ناخوش دارم و از مردان شما نفرت و پس از آن که آنها را سنجیدم دورشان

افکندم .
ـ امـام حسن (ع) نیز, فرمود: در حالی صبح کردم که خداوندگاری بالای سرم می باشد و آتش رو بـه رویـم و مـرگ در پی من و حسابرسی مرا در میان گرفته است و من گروگان عمل خویشم آنـچـه را دوسـت دارم نـمی یابم و آنچه را ناخوش دارم از خود دور نمی توانم کرد , کارها به دست کـسـی جـز مـن اسـت , اگـربخواهد عذابم می کند و اگر بخواهد مرا می بخشد با چنین وضعی کدامین تهیدست درویش تر از من است ؟
.
ـ امام حسین (ع) نیز, فرمود : صبح کردم در حالی که پروردگاری بالای سرم می باشد [ونظیر آنچه برادر بزرگوارش فرموده بیان نمود] ـ امام سجاد(ع) , نیز در پاسخ به سؤال : چگونه صبح کردی ؟
فرمود : در حالی صبح کردم که هشت چیز از من خواسته می شود : خدای تعالی عمل به فرایض از مـن می خواهد و پیامبر(ص)عمل به سنت و خانواده روزی و نفس شهوت و شیطان معصیت و دو فـرشـتـه نـگـهـبان اعمال درستی عمل و ملک الموت روح و قبر جسد این چیزها از من خواسته
می شود.
ـ نیز, فرمود: تو خود را شیعه ما می پنداری و حال و روز ما را در هر صبح و شام نمی دانی ؟
در حالی صـبـح کـردیـم کـه در مـیـان قوم خود همچون بنی اسرائیلیم در میان خاندان فرعون مردان را مـی کـشـنـد و زنـان را زنـده نگه می دارند و
بهترین خلایق بعد ازپیامبر(ص) بر فراز منبرها لعن می شود و برای دشنام دادن به او مال و منال می دهند.
ـ امـام بـاقـر(ع) , نـیـز , فرمود : در حالی صبح کردیم که غرق نعمتیم و آلوده به گناهان بسیار ,پـروردگارمان با نعمتهایش به ما اظهار محبت می کند
و ما با گناهانمان با او دشمنی می ورزیم در حالی که ما به اونیازمندیم و او از ما بی نیاز است .

آنچه در شروع صبح سزاوار و ناسزاواراست .

ـ امـام صـادق (ع) : در تـورات آمـده اسـت : هـرکـه صـبـح خـود را با غم دنیا آغاز کند با خشم و نارضایتی از خدا آغاز کرده باشد.
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : در تورات آمده است : هرکه صبح خود را با آزمندی به دنیا آغاز کند آن را بـانـارضـایـی از خـدا آغـاز کرده باشد و هرکه
صبح خود را با شکوه از مصیبتی که بر او وارد شده بیاغازد , درحقیقت از پروردگارش شکوه کرده است .
ـ امـام عـلـی (ع) : هـرکـه صـبح خود را با غم و اندوه دنیا آغاز کند , با نارضایی از قضای خدا آغاز کـرده بـاشـد و هـر کـه بـامـدادش را با شکوه
از مصیبتی که دامنگیرش شده بیاغازد , با شکوه از پروردگار خودآغاز کرده باشد.
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه صبح کند و به فکر گرفتاریهای مسلمانان نباشد , مسلمان نیست .
ـ امـام علی (ع) : هرکه صبح خود را با هم وغم آخرت بیاغازد , بی آن که مال و ثروتی داشته باشد , بی نیاز شود و بی آن که اهل و عیالی داشته
باشد ,از تنهایی به درآید و بی آن که ایل و تباری داشته باشد قدرتمند باشد.
ـ پـیامبر خدا(ص) : هرکه صبح کند در حالی که تندرست وآسوده خاطر باشد وخوراک یک روزخود راداشته باشد , چنان است که دنیا را داشته باشد.
ـ هرکه صبح و شام کند در حالی که سه چیز داشته باشد نعمت دنیا بر او تمام است : هرکه صبح و شـام کـنـد و تـنـی سالم و خاطری آسوده و خوراک
یک روز خود را داشته باشد چنانچه چهارمین نعمت را نیز دارا باشدنعمت دنیا و آخرت را بتمامی دارد آن چهارمین نعمت , ایمان است .
ـ هـرکـه صـبـح خـود را بـیـاغازد در حالی که اندیشه ای جز خدا درسر داشته باشد , از زیانکاران تجاوزگرباشد.
ـ هـر فردی از افراد امت من که صبح کند و اندیشه ای جز خدا داشته باشد , از خدا نیست و هرکه به کارها (و گرفتاریهای) مؤمنان اهتمام نورزد از
مؤمنان نیست .
ـ امـام صـادق (ع) : هـرکـه صبح خود را با هم و غمی جز آزاد کردن خود(از آتش دوزخ) بیاغازد , امـربـزرگ (آخـرت) را ناچیز شمرده و به خاطر بهره اندک (دنیا) از پروردگارش رویگردان شده باشد.

ویژگی مؤمن در شروع صبح .

ـ امـام عـلـی (ع) در وصـف پـرهـیـزگاران , می فرماید : صبح را آغاز می کند در حالی که کارش یـادخـداسـت , و شـب را مـی آغازد در حالی که هم و غمش شکر خداست شب را با ترس از خواب غفلت به سر می برد و روز هنگام از فضل و رحمت خدا که به او رسیده شادمان است .
ـ نـیـز در تـوصیف پرهیزگاران , می فرماید: شب را می آغازد در حالی که هم او شکرگزاری حق است وروز را آغاز می کند در حالی که هم و غمش یاد خداست شب را با ترس می گذراند و روز را بـا شـادمـانـی ,ترس از غفلت خویش که از آن برحذر داشته شده است و شادمانی به سبب
فضل و رحمت خدا که شامل حال او شده است .
ـ مـؤمـن صـبح خود را نمی آغازد , مگرآن که ترسان است هرچند نیکوکار باشد و شب خود را آغاز نمی کند مگر این که بیمناک است گرچه کارهای نیک کرده باشد , زیرا او میان دو امر قرار دارد : زمـانـی کـه گـذشته است و نمی داند خدا با او چه می کند و اجلی که نزدیک است و نمی داند چه
مسائل مهلکی (از گناهان) دامن او را خواهد گرفت .
ـ پـیامبر خدا(ص) : ای اباذر! چون صبح کردی به خود وعده (زنده ماندن تا) شب مده وچون شب را آغازیدی به خود وعده صبح مده و پیش ازآن که بیمار شوی از سلامتی خود استفاده کن و پیش از آن کـه بمیری از زندگی خود بهره گیر , زیرانمی دانی که فردا چه نام خواهی گرفت (زنده یا مرده ,
سالم یا بیمار).
ـ امـام عـلی (ع) : بدانید ـ ای بندگان خدا! ـ که مؤمن شب را به روز و روز را به شب نمی رساند , مگر آن که به نفس خود بدگمان است از این رو ,
پیوسته برآن خرده می گیرد و عمل بیشتر از او می طلبد.

دعای صبحگاه .

ـ امـام صـادق (ع) : هـر صـبـحـگـاه و هـر شامگاه این دعا را سه بار بخوان : بار خدایا! مرا در زره محکم خود که هر کس را خواهی در آن جای می دهی , قرار ده زیرا پدرم می فرمود : این از دعاهای اندوخته شده (در خزانه دعاهای مؤمنان) است .
ـ از دعاهایی که امام علی (ع) بسیارمی خواند این بود : ستایش خدایی را که شبم را به صبح رسانده در حـالی که نه مرده ام و نه بیمارم و نه رگهایم
دچار آفت و بدی است و نه گرفتار کیفر بدترین اعمال خویشم , و نه بی فرزندم و نه از دین برگشته و نه منکر پروردگارم و نه گریزان از ایمان و نه
عقلم آشفته است .
ـ امـام عـلی (ع) در سفارش به کمیل بن زیاد , می فرماید : ای کمیل بن زیاد! هر روز نام خدا را ببر ولاحـول ولا قـوة الا باللّه بگو و به خدا توکل کن و ما را یاد کن و نام ما ببر و بر ما درود فرست و به پـروردگارمان اللّه پناه ببر و بدین سان خود و هر آنچه راکه تحت اختیار و سرپرستی توست از شر آن روز در امان دار.

صبر.

فضیلت صبر.

قرآن .
((بسا پیامبرانی که خداپرستان بسیاری در کنارش جنگیدند و از آنچه در راه خدا بدانها رسید سست نشدند و ناتوان نگشتند و تسلیم (دشمن) نشدند
و خدا صابران را دوست دارد)).
((از خدا و رسول او فرمان برید و باهم کشمکش مکنید که سست می شوید و شکوه واقتدارتان از بین می رود و صبر کنید که خداوند با صابران است)).
ـ امام علی (ع) : صبر , نیکوترین خصلت ایمان و ارجمندترین خوی انسان است .
ـ پیامبر خدا(ص) : از چیزهایی که کمتربه شما داده شده یقین و صبر است به هرکس از این دو بهره اش داده شود , دیگر برایش اهمیتی نداشته باشد
که عبادت شب و روزه (مستحبی) روز را از دست دهد اگر بر وضعیتی که دارید صبر ورزید خوشتر دارم از این که فردی از شما با اعمال همگی شمانزد من آید.
ـ مسیح (ع) : شما به آنچه دوست دارید نخواهید رسید , مگر با صبر در برابر آنچه ناخوش می دارید .
ـ امام صادق (ع) : نسزد کسی که شکیبا نیست کامل شمرده شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : در صبر بر ناملایمات ,خیر بسیاری نهفته است .
ـ از رسول خدا(ص) سؤال شد : ایمان چیست ؟
فرمود : صبر.
ـپیامبر خدا(ص) : صبر بهترین مرکب است خداوند به هیچ بنده ای روزیی بهتر و فراختر از صبر نداده است .
ـ امام علی (ع) : صبر شجاعت است .
ـ شجاعت , ساعتی صبر است .
ـ صبر , بهترین یاور در برابر روزگاراست .
ـ صبر , سپر ناداری است .
ـ پیامبر خدا(ص) : صبر , پوشاننده اندوههاو یاور در برابر مشکلات است .
ـ امام علی (ع) : صبر , مرکبی است که به سر در نمی آید.
ـ صبر , زیور گرفتاری است .
ـ صبر در برابر رنج سرانجامش دست یافتن به فرصت (و نوبت ظفر) است .

ـ صبر در برابر درد اندوهها , موجب دست یافتن به فرصتها می شود.
ـ صبر, بینی دشمنان را به خاک می مالد.
ـ صبر, ساز و برگ تهیدستی است .
ـ صبر, یاور بر هر کاری است .
ـ صبر, از شدت مصیبت بزرگ می کاهد.
ـ صبر, بهترین عامل دفع بلا و گرفتاری است .
ـ صب , بهترین وسیله دفع ضرر است .
ـ صبر, مصیبت را آسان می کند.
ـ صبر, بهترین ساز و برگ است .
ـ صبر , در برابر گرفتاری بهتر است تا تن آسایی در رفاه .
ـ پیامبر خدا(ص) : صبر نصف ایمان است .
ـ امام صادق (ع) : چیزی چون شکر بر امور خوشایند نیفزاید و چیزی چون صبر از امور ناخوشایندنکاهد.
ـ امام علی (ع) : مصیبت از دست دادن صبر بزرگترین مصیبت است .
ـ با صبر , محنت کاهش می یابد.
ـ با صبر می توان با سختیهای روزگارمبارزه کرد , بیتابی کردن یکی از انواع محرومیتهاست .
ـ خرد دوست آدمی است و بردباری دستیار او و مدارا پدرش و صبر از بهترین سپاهیانش .
ـ امام صادق (ع) : مؤمن بر صبر در برابر سختیها سرشته شده است .
ـ امام باقر یا امام صادق (ع) : کسی که صبر را برای مصیبتهای روزگار آماده نکند , ناتوان گردد.
ـ امام علی (ع) : باقدرت صبر و یقین نیکو, اندوهها را از خود دور کن .
ـ هرکه صبر را فرمانروای خود قرار دهد ,به هیچ مشکلی اعتنا نکند.
ـ پیامبر خدا(ص) , در سفارش به ابوذر , فرمود : اگر می توانی که با خرسندی و یقین برای خدا کارکنی بکن و اگر نتوانستی بدان که در صبر بر آنچه ناخوش داری , خیر فراوانی نهفته است .
ـ امام علی (ع) : در برابر دنیایی که گرفتاری آن , مانند خوابهای پریشان شب می گذرد شکیبا باش .
ـ امام جواد(ع) : صبر در برابر مصیبت , مصیبتی است برای کسی که از گرفتاری مصیبت دیده شادمی شود.
ـ امام صادق (ع) : خدای عزوجل به مردمی نعمت داد و آنها سپاسگزاری نکردند و بدین سبب آن نعمت بر آنان وبال شد و مردمی را به مصائب مبتلا
کرد و آنها صبر کردند و در نتیجه , آن مصیبتها به نعمت تبدیل شد.

صبر و رسیدن به مقامات بلند.

قرآن .
((و به پاس آن که صبر کردند , وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت)).
((و چـون صـبـر کردند و به آیات ما یقین داشتند ,از آنها پیشوایانی نهادیم که به فرمان ما هدایت می کردند)).
((و فـرا نـمی گیرند آن را مگر کسانی که صبر کرده اند و فرا نمی گیرد آن را مگر دارنده نصیبی بزرگ)).
ـ امام علی (ع) : با صبر است , که به خواسته ها رسیده می شود.
ـ با صبر به مقامات بلند می توان رسید.
ـ هرکه برای (وصال به) خدا صبر کند به او می رسد.
ـ در خـطبه شقشقیه , می فرماید : و با خود اندیشیدم که آیا با دست تنها حمله کنم یا آن که بر شر ایـن تـیـرگی شکیبا باشم دیدم که صبر در این جا خردمندانه تر است پس صبر کردم در حالی که گـویـا درچـشـمانم خاشاک و در گلویم استخوانی است در این مدت دراز و در این شدت غم و محنت صبر کردم .
ـ در شـکـایـت از قـریش , می فرماید : (و قریش به من گفتند) بدان که گاه حق را می گیری و گاهی هم ازآن محروم می شوی پس یا غمگنانه شیکبا
باش و یا از اندوه بمیر من هم چشم خاشاک رفـتـه را بـر هم نهادم و آب دهانم را همچون کسی که استخوان در گلویش گیر کرده باشد فرو بردم و با
فرو خوردن خشم صبر کردم , صبری که از حنظل تلختر و برای دل از تیزی شمشیر بران دردآورتر بود.
ـ در زمـانـی که اصحاب جمل به سوی بصره حرکت کردند , فرمود : اینان به خاطر ناخشنودی از خلافت من گرد هم آمده اند اما من تا زمانی که برای اجتماع شما خطری حس نکنم , از خود صبر نشان می دهم .

صبر و ایمان .

ـ امام علی (ع) : صبر در کارها به منزله سر در بدن است همچنان که اگر سر از بدن جدا شود بدن فاسد می شود , صبر نیز هرگاه از کارها جدا شود, کارها تباه می گردد.
ـ امام صادق (ع) : صبر , سر ایمان است .
ـ صبر برای ایمان به منزله سر برای بدن است همچنان که اگر سر برود بدن هم از بین می رود , اگرصبر از کف برود , ایمان نیز از کف می رود.
ـ امام علی (ع) : ای مردم ! بر شما باد به صبر, زیرا هر که صبر نداشته باشد , دین ندارد.

صبر و پیروزی .

قرآن .
((ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز , اگراز شما بیست تن , شکیبا باشند بر دویست تن چیره آیند و اگر از شما یکصد تن شکیبا باشند بر هزار تن
از کافران غالب شوند, زیرا آنان مردمی هستند که نمی فهمند)).
((بسا گروهی اندک که , به خواست خدا , بر گروهی بسیار غلبه یافتند و خدا با صابران است)).
((اگر به شما خوشی رسد آنان را ناراحت کندو اگر به شما گزندی رسد از آن شادمان شوند اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید نیرنگشان هیچ آسیبی به شما نرساند خدا به آنچه می کننداحاطه دارد)).
((آری , اگر صبور باشید و پرهیزگاری کنیدو با همین جوش (و خروش) بر شما بتازند , پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندارمدد می کند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : همانا پیروزی با صبر همراه است و گشایش با گرفتاری راستی که با هر دشواری آسانی است .
ـ امام علی (ع) : هرکه بر مرکب صبر نشیند,به خط پایان پیروزی رسد.

صبر و ظفر.

ـ امام علی (ع) : آدم شکیبا, سرانجام کامیاب می شود , هرچند بعد از زمانی دراز باشد.
ـ امام صادق (ع) : صبر پیامد نیک دارد پس صبر کنید تا ظفر یابید.
ـ امام علی (ع) : صبر , ضامن ظفر است .
ـ صبر کن , تا ظفر یابی .
ـ صبر در برابر درد و رنج غصه ها , موجب دست یافتن به فرصتهاست .
ـ شیرینی ظفر, تلخی صبر را از بین می برد.
ـ پیامبر خدا(ص) : با صبر , انتظار گشایش می رود و کسی که پیوسته دری را بکوبد (عاقبت) آن دربه رویش باز می شود.
ـ امام علی (ع) : صبر کلید رسیدن است و کامیابی عاقبت کسی است که صبر کند.

ثواب آدم صابر.

قرآن .
((قطعا شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفوس و محصولات امتحان خواهیم کرد و صابران رانوید ده همانان که چون مصیبتی به آنها رسد , گویند : ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم درودها و رحمتی ازپروردگارشان بر آنها باد و همانان رهیافتگانند)).
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : خداوند جل جلاله فرمود : من دنیا را برای معاوضه به بندگان خود داده ام هـرکه چیزی از آن به من قرض ندهد و من به زور از او بستانم (و او صبر کند) سه نعمت به او عطا کـنم که اگر یکی از آنها را به فرشتگانم دهم خرسندشوند : درود و هدایت و رحمت (من) خدای عزوجل می فرماید : ((همانان که چون مصیبتی به آنها رسد)).
ـ امـام صـادق (ع) : مـصیبتی را که نعمت صبر در برابر آن به تو داده شده و به سبب آن مستوجب ثـواب الـهی هستی , هرگز مصیبت به شمارمیاور ,
بلکه مصیبت آن است که مصیبت دیده بر اثر ناصبر از اجر و ثواب آن محروم شود.
ـ هریک از شیعیان ما که گرفتار شودو صبر ورزد , اجر هزار شهید دارد.
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : ازمؤمن و بیتابی اودر برابر بیماریها تعجب می کنم اگر بداند که بیماری او برایش چه ثوابی دارد , هر آینه دوست داشت که پیوسته بیمار باشد تا پروردگارش را ملاقات کند.
ـ امـام بـاقر(ع) : اگر مؤمن بداند که درمصیبتها چه اجری برای او نهفته است آرزو می کرد که با قیچی ریز ریز شود.
ـ امام صادق (ع) : هر مردی که به دردی گرفتار شود و صبر کند و آن را در راه خدا به شمار آورد ,خداوند اجر هزار شهید را برایش رقم زند.

همسر داود در بهشت .

ـ امام صادق (ع) : خدای تعالی به داودوحی فرمود : خلاده دختر اوس را نوید بهشت ده و به او خبر ده کـه هـمـسـر تـو در بهشت خواهد بود داودبه طرف خلاده رهسپار شد و در خانه اش را کوبید خلاده بیرون آمد و عرض کرد : آیا چیزی درباره من نازل شده است ؟
داود فرمود : آری عرض کرد : چـه چـیـز؟
داود فـرمود : خدای تعالی به من وحی فرمود وخبرم داد که تو همسر من در بهشت خـواهـی بود و فرمود تو را به بهشت مژده دهم خلاده گفت : شایدتشابه اسمی میان من و کسی دیـگـر رخ داده اسـت ؟
داود فـرمـود : آن خـلاده خود تو هستی ! عرض کرد:ای پیامبرخدا! حرفت راباورمی کنم , اما به خدا قسم در خود چنین سزامندی نمی بینم .
داود فـرمـود : از بـاطـن و درونـت بـه مـن خـبر ده که در آن چه می گذرد خلاده عرض کرد : می گویم هرگز به هیچ دردی از هر نوع مبتلا نشدم و هیچ گزند و نیاز و گرسنگیی از هر نوع به من نرسید مگر آن که در برابرش صبر کردم و از خداوند نخواستم آن را از من بر طرف سازد , تا آن کـه او خود آن را از من دور کندو عافیت و گشایش دهد و به جای آن چیزی از خدا نخواستم و او را بر آن شکر و سپاس گفتم داود(ع)فرمود : بدین سبب است که به این مقام رسیده ای .
امـام صـادق (ع) سـپـس فرمود : این همان دین خداست که برای بندگان صالح خود برگزیده و پسندیده است .

صبر اندک .

ـ امـام صـادق (ع) : هرکه صبر کند اندکی صبر کرده و هرکه بیتابی کند اندکی بیتابی کرده است (زیرا عمر کوتاه است و گرفتاریها و مصائب زودگذر).
ـ امـام کـاظـم (ع) , در سفارش به هشام بن حکم , فرمود : ای هشام ! بر طاعت خدا صبر کن و در تـرک مـعاصی او شکیبا باش , زیرا دنیا لحظه ای
بیش نیست آنچه از آن گذشته جای شادی و غم نـدارد و از آنچه نیامده نیز خبر نداری پس لحظه ای را که در آن به سر می بری , صبور باش چنان که گویی خوشبخت و نکوحالی .
ـ امام علی (ع) : هرکه یک ساعت صبرکند , ساعتها ستوده شود.
ـ امـام صـادق (ع) : بـسا لحظه ای صبر که شادی درازی را در پی آورد و بسا لذتی آنی که اندوهی طولانی بر جای گذارد.
ـ امـام عـلـی (ع) در وصـف پـرهـیـزگاران , می فرماید : چند صباحی صبر کردند و در پی آن به آسایشی طولانی دست یافتند.

معنای صبر.

ـ پیامبر خدا(ص) : ای جبرئیل ! معنای صبر چیست ؟
جبرئیل گفت : این که در سختی صبر کنی همچنان که در (روزگار) آسایش صبر می کنی , در تهیدستی صبر کنی همچنان که در (هنگام) توانگری
صبر می کنی و در بیماری و گرفتاری صبر کنی همچنان که در زمان سلامت و عافیت صبر می کنی , (آدم صبور) از بلایی که به او می رسد نزد مخلوق زبان به شکوه نمی گشاید.
ـ امام علی (ع) : صبر آن است که مرد گرفتاری و مصیبتی را که به او می رسد تحمل کند , و خشم خودرا فرو خورد.
ـ پیامبر خدا(ص) , در بیان معنای شکیبایان می فرماید : شکیبایان کسانی هستند که بر طاعت خدا وترک معصیت او صبر می کنند , کسانی که مال حلال
و پاکیزه به دست می آورند و به اعتدال خرج می کنند واضافه آن را در راه خدا می بخشندو بدین سبب رستگار و کامیاب می شوند.
ـ از امام صادق (ع) درباره صابران و متصبران سؤال شد , فرمود : صابران کسانی هستند که در انجام واجبات صبر می کنند و متصبران کسانی
هستند که در اجتناب از محرمات صبر می ورزند.
ـ پیامبر خدا(ص) : صبر , خرسندی است .
ـ امام صادق (ع) , درباره آیه ((و شکیبا باشید و پایداری ورزید)) , فرمود : در انجام فرایض شکیباباشید و در برابر مصائب , پایداری ورزید.
ـ درباره همین آیه نیز , می فرماید : دربرابر مصائب شکیبا باشید.
ـ درباره آیه ((واز صبر مدد گیرید)), می فرماید : مراد از صبر روزه است هرگاه بلا وسختی دامنگیرمردی شد , روزه بگیرد , زیرا خدای عزوجل می فرماید : و از صبر مدد بگیرید, یعنی از روزه .

اقسام صبر.

ـ امام علی (ع) : صبر بر دوگونه است :صبر در برابر مصیبت که نیکو و زیباست و نیکوتر از آن صبر در خودداری از چیزهایی است که خدای عزوجل بر تو حرام کرده است .
ـ صـبـر دو نـوع اسـت : صـبـر در بـرابـر آنـچـه ناخوشایند توست و صبر و خویشتنداری از آنچه دوست داری (مانند لذتهای ناروا).
ـ پیامبر خدا(ص) : صبر سه نوع است :صبر در هنگام مصیبت و صبر بر طاعت و صبر بر ترک گناه .
ـ امام علی (ع) : صبر یا صبر بر مصیبت است یا برانجام طاعت و یا بر ترک معصیت که نوع سوم آن از دوگونه نخست برتر است .
ـ صبر و خویشتنداری از شهوت عفت است و از خشم شجاعت و از معصیت پارسایی .
ـ هـرکـه خـداوند به او ثروتی دهد , بایدبه خویشاوندان خود رسیدگی کند و در راه ادای حقوق (مالی خود) و مصائب و گرفتاریها , خود را به صبر وا دارد.
ـ برترین صبر , صبر بر تلخی مصیبت است .
ـ برترین صبر , صبر و خویشتنداری از انجام چیزی است که خوشایند است .

صبر نیکو.

قرآن .
((صبر کن , صبری نیکو)).
((و پیراهن او را آغشته به خونی دروغین بیاوردند گفت : بلکه نفسهایتان کاری (بد) را به نظرتان نیکو نمود اینک صبری نیکو (پیش گیرم) و در برابر آنچه می گویید خدا یاری ده است)).
ـ امـام بـاقـر(ع) در پاسخ به سؤال از صبر نیکو , فرمود : آن صبری است که در آن نزد مردم گله وشکایت نمی شود.
ـ امـام صـادق (ع) دربـاره آیـه ((پـس صـبری نیکو (پیش گیرم))) , فرمود : صبری که همراه با شکوه نباشد.

نشانه صابر.

قرآن .
((و شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفوس و محصولات بیازماییم و صابران را نوید ده کسانی که چون مصیبتی به
ایشان رسد گویند : ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم)).
ـ پیامبر خدا(ص) : نشانه صابر سه چیز است : اول آن که تنبلی نمی وزرد ,دوم آن که افسرده و دلتنگ نمی شود وسوم آن که از پروردگار خود
شکوه نمی کند , زیرا اگر تنبل باشد حق را فرو می گذاردو اگر افسرده و دلتنگ باشد شکر نمی گذارد و اگر از پروردگارش شکایت کند معصیت او کرده باشد.

صبر شیعیان اهل بیت .

ـ امام صادق (ع) به یکی از اصحاب خود, فرمود : ما صابریم اما شیعیان ما از ما صابرترند عرض کردم : فـدایـت شـوم , چـگـونـه مـی شود که شیعیانتان از شما صابرتر باشند؟
فرمود : چون ما بر آنچه می دانیم صبر می کنیم و شیعیان ما بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.
ـ مـا صـابـریـم اما شیعیان ما از ما صابرترند , زیرا ما بر چیزی صبر می کنیم که می دانیم و آنها بر چیزی صبر می کنند که نمی دانند.

پیامدهای بیتابی کردن (1).

ـ امام کاظم (ع) , به سماعة بن مهران , فرمود : چه چیز مانع حج رفتن تو شده است ؟
او می گوید :عـرض کـردم : قـربـانـت گـردم , بـدهی زیادی پیدا کرده ام و مالم نیز از دست رفته است , اما بـدهـکـاریی که به گردنم هست سخت تر
از تلف شدن مالم می باشد و اگر یک از دوستانمان مرا بـیرون نمی آورد قادر به بیرون آمدن نبودم حضرت به من فرمود : اگر صبر کنی نکوحال
خواهی شد و اگر صبر نکنی خداوندمقدرات خود را جاری می کند چه تو راضی باشی و چه ناراضی .
ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر صـبر کنی مقدرات الهی بر تو جاری می شود و ماجور خواهی بود و اگر بیتابی کنی بازهم مقدرات خداوند بر تو جاری می شود و گناهکار خواهی بود.
ـ امـام بـاقـر(ع) : کـسی که در هنگام مصیبت صبر کند و استرجاع گوید و خدا را حمد و سپاس گوید ,بیگمان به آنچه خدا کرده رضایت داده است و اجرش با خداست و هرکه چنین نکند بازهم قضای الهی بر او جاری شود در حالی که نکوهیده باشد و خداوند اجرش را از بین ببرد.
ـ امام علی (ع) : هرکه چون آزادگان صبرکند (زهی سعادت) وگرنه مانند جاهلان ناآزموده کار, مصیبت را فراموش خواهد کرد.
ـ اگـر هـمچون آزادگان صبر کنی (زهی شرف) و گرنه چونان جاهلان ناپخته کار , مصیبت را فراموش خواهی کرد.
ـ اگر همچون بزرگواران صبر کنی (چه بهتر) وگرنه همچون ستوران (رنج را) فراموش خواهی کرد.
ـ هرکه بر رنج کسب و کار صبر نکند ,باید رنج بی چیزی را تحمل کند.

پیامدهای بیتابی کردن (2).

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) بـه یکی از اصحاب خود در مرگ فرزندش , چنین تسلیت نوشت : اما بعد , خـدای بـزرگ اجر تو را زیاد گرداند و صبر عطایت
فرماید مبادا بیتابی تو اجرت را از بین ببرد , و فـردا (ی قـیـامت) برای از دست دادن ثواب مصیبتت پشیمان شوی اگر ثواب آن را می دیدی در مـی یـافـتـی کـه آن مـصـیبت در برابرش ناچیز است بدان که بیتابی کردن آنچه را از دست رفته بـرنـمـی گرداند و هیچ اندوهی قضای الهی را دفع نمی کند
پس آنچه به جای فرزندت به تو داده می شود , سزاست که اندوه تو را ببردوالسلام .
ـ امـام عـلـی (ع) در دلداری به اشعث بن قیس در مرگ فرزندش , فرمود : ای اشعث ! اگر برای از دسـت دادن فـرزندت اندوهگین باشی , البته حق
پدری را به جا آورده ای و اگر صبر کنی خداهر مـصـیـبـتی را عوض می دهد ای اشعث ! اگر صبر کنی قضا و قدر الهی بر تو جاری گشته و اجر
بـرده ای واگـر بیتابی ورزی باز هم قضا و قدر بر تو جاری شده و تو گناهکاری ای اشعث ! آمدن فـرزنـدت که مایه آزمایش و گرفتاری است تو را
شاد کرد و رفتنش که مایه ثواب و رحمت (برای توست) اندوهگینت ساخت .

پیامدهای بیتابی کردن (3).

ـ امام صادق (ع) : از خدا بترسید و صابر باشید , زیرا هرکه صبر نکند , بیتابی کردن او را به هلاکت افکند و به هلاکت افتادن او بر اثر بیتابی به این
معناست که اگر بیتابی کند اجر نمی بیند.
ـ امام علی (ع) : هرکه را صبر نرهاند , بیتابی هلاکش گرداند.
ـ امام صادق (ع) : کم صبری , رسوایی به بار می آورد.

صبر در هنگام محنتها و چاره اندیشی درباره آنها.

ـ امـام علی (ع) : همانا گرفتاریها را نهایتی است که لاجرم در آن جا پایان می پذیرند پس , هرگاه یـکـی از شـمـا گـرفـتـار مصیبتی شد باید در برابر آن تسلیم و صبور باشد تا بگذرد , چه هرگاه گرفتاریها روی آورند چاره اندیشی آنها را ناخوشایندترمی گرداند.
ـ خـطـاب بـه قیس بن سعد که از مصرخدمت آن حضرت آمده بود , فرمود : ای قیس ! محنتها را نـهـایتی است که ناگزیر در آن جا پایان می یابند پس ,
بر خردمند لازم است که تا رفتن آنها چشم بـرهـم نـهـد , زیـرا در هنگام روی آوردن محنتها, با چاره اندیشی به مقابله آنها رفتن بر شدتشان می افزاید.

آنچه صبر می آورد.

ـ امام علی (ع) : صبر تحقق نمی یابد ,مگر آن که رنج ضد عادت را تحمل کنی .
ـ هرکه گرفتاریهای زمانه پیاپی بر او رسد (این گرفتاریها) فضیلت صبر را به وی ارزانی دارد.
ـ ریشه صبر , داشتن یقین راستین به خداست .
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـرکه خود را به صبر وا دارد , خداوند او را صبور گرداند و هرکه طالب عفت باشد خداوند او را عفیف کند و هرکه بی نیازی جوید خداوند بی نیازش سازد و به هیچ بنده ای عطایی بهتر و گسترده تر از صبر داده نشده است .

واداشتن خود به صبر.

ـ امـام عـلی (ع) : خویشتن را در برابر آنچه ناخوشایند است به صبر وادار و نیکو خویی است تحمل صبر در راه حق .
ـ در برابر امور ناخوشایند خود را به صبر وادار , زیرا که نیکو خویی است صبر.
ـ واداشتن خود به صبر در برابر امور ناخوشایند , دل را استوار می کند.
ـ بهترین صبر , واداشتن خود به صبر است .

شعبه های صبر.

ـ پـیامبر خدا(ص) : صبر چهار شعبه دارد :شوق و ترس و زهد و انتظار , هرکه شوق بهشت داشته باشد , از شهوات دست کشد و هرکه از آتش بترسد , از حرامها خویشتن را نگه دارد و هرکه به دنیا بـی اعـتـنـایـی ورزد , گرفتاریها را به چیزی نگیرد وهرگاه منتظر مرگ باشد , در کارهای خیر بکوشد.
ـ امام علی (ع) : ایمان دارای چهارستون (شعبه) است : صبر و یقین و عدالت و جهاد صبر نیز چهار شعبه دارد : شوق و ترس و زهد و انتظار , کسی که شوق بهشت داشته باشد , از شهوات باز ایستد و هر که از دوزخ بترسد , از حرامها دوری کند و هرکه به دنیا بی اعتنا باشد , مصیبتها را ناچیزشمارد و هرکه منتظر مرگ باشد , به کارهای خیر بشتابد.
همچنان که ملاحظه می شود , این حدیث از پیامبر و علی ـ صلوات اللّه علیهما ـ نقل شده اما چنان کـه از کـنـز العمال (1389) پیداست امیرالمؤمنین
(ع) آن را از پیامبر نقل کرده است به کتاب یاد شده مراجعه شود.

صبر خواستن از خدا.

قرآن .
((و چـون بـا جـالـوت و سـپاهیانش رو به رو شدندگفتند : ای پروردگار ما!
بر (دلهای) ما صبر فروریز و گامهایمان را استوار گردان و بر گروه
کافران پیروزمان فرمای)).
((و تو جز برای این ما را به کیفر نمی رسانی که ما به معجزات
پروردگارمان ـ وقتی برای ما آمد ـ ایمان آوردیم پروردگارا , بر ما صبر فرو
ریز و
ما رامسلمان بمیران)).
ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : کمک از جانب خداوند به اندازه هزینه می رسد و
صبر از جانب خداوند به اندازه بلا می آید.
ـ امام علی (ع) : صبر , به اندازه مصیبت عطا می شود.
ـ خداوند دلهای ما و دلهای شما را به سوی حق متوجه سازد و به ما و شما
صبر الهام فرماید.

همنشینی .

همنشینی .

ـ امام علی (ع) : همنشینی با بدان , بدی می آورد, مانند باد که هرگاه بر بوی تعفن بگذرد آن را با خودجا به جا می کند.
ـ همنشینی با احمق , مایه شکنجه روح است .
ـ همنشینی با دوست خردمند , جانبخش روح است .
ـ همنشینی با بدان , موجب بدگمانی به نیکان می شود.
ـ در هر مصاحبتی , گزینشی است .
ـ برای آزمودن (افراد) همنشینی , کافی است .
ـ هرچه همنشینی بیشتر به درازا کشد ,پیوند حرمت استوارتر شود.
ـ هیچ چیز به اندازه همنشینی با نیکان , آدمی را به خوبی فرا نمی خواند و از بدی نمی رهاند.
ـ دریغ داشتن خیر خود (از دیگری)باعث همنشینی (او) با جز تو می شود.

تندرستی .

تندرستی .

ـ امام علی (ع) : تندرستی برترین نعمتهاست .
ـ تندرستی گواراترین دو لذتهاست .
ـ سلامت تن از گواراترین نصیبهاست .
ـ کاملترین نصیب , تندرستی است .
ـ با تندرستی , لذت کامل می شود.
ـ با سلامت مزاج , لذت خوراک حس می شود.
ـ زکات تندرستی , کوشیدن در طاعت خداست .
ـ پـیـامـبر خدا(ص) : دو چیز است که بسیاری از مردم در آنها به تباهی کشیده می شوند (یا مورد آزمایش الهی قرار می گیرند) : تندرستی و بیکاری
(یا آسایش).
ـ امـام صـادق (ع) : پـنـج چیز است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد پیوسته زندگیش تیره وعقلش آشفته و دلش گرفتار باشد : نخستین آنها
تندرستی است .
ـ نعمت دنیا امنیت و سلامتی است و این نعمت در آخرت با رفتن به بهشت کامل می شود.
ـ امام علی (ع) : بدانید که یکی از بلاهاناداری است وبدتر از ناداری , بیماری تن است و سخت تر از بیماری تن , بیماری دل است بدانید که یکی از
نعمتها گشایش در مال است و برتر از گشایش در مال تندرستی است و برتر از تندرستی ,پرهیزگاری دل است .

راستی .

راستی (1).

قرآن .

((ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و با راستان باشید)).

ـ امام علی (ع) : راستی مطابقت گفتاراست با نهاده الهی (واقعیت و نفس الامری که خدا آفریده است) و دروغ دور شدن گفتار است از نهاده الهی

.

راستی (2).

ـ امام علی (ع) : راستی جان سخن است .
ـ راستی کمال بزرگواری است .
ـ راستی , برادر عدالت است .
ـ راستی , ارجمندی است .
ـ راستی , زبان حق است .
ـ راستی , بهترین سخن است .
ـ راستـی تـو را نجات می دهد , هرچند از آن بیمناک باشی و دروغ تو را نابود می کند , گرچه از آن خطری بر خود حس نکنی .
ـ راستی مایه درستی هر چیزی است ,دروغ مایه تباهی هر چیزی است .
ـ پیامبر خدا(ص) : زیبایی به راستگویی است و کمال به راستکرداری .
ـ راستی خجسته است و دروغ شوم و گجسته .
ـ امام صادق (ع) : زیور سخن راستی است .
ـ پیامبر خدا(ص) : بر شما باد به راستی , که آن دری از درهای بهشت است .
ـ امام باقر(ع) : هان ! راستگو باشید , زیرا خداوند با کسی است که راستگو باشد.
ـ امام صادق (ع) : هرکه زبانش راست باشد , کردارش پاکیزه است .
ـ از امـام عـلـی (ع) سـؤال شد : گرامیترین مردم کیست ؟
فرمود : کسی که همیشه و همه جا , با راستی برخورد کند.
ـ امام باقر(ع) : پیش از گفتار راستگویی بیاموزید.
ـ امام علی (ع) : راستی امانتداری است و دروغ خیانت .
ـ امام صادق (ع) : از راستی بهتر گوینده آن است و از کار خوب خوبتر کننده آن .
ـ امام رضا(ع) : هرکه با مردم راستگوباشد مردم او را ناخوش دارند.
ـ امام علی (ع) : ارزش مرد به اندازه همت اوست و راستی او به اندازه انسانیتش .
ـ امام باقر(ع) : با راستکرداری , خود رابرای خدای عزوجل بیارای .
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه با خدا راست باشد, نجات یابد.
ـ امام علی (ع) : راستگو نخواهی بود ,مگر آنکه پاره ای از آنچه می دانی کتمان کنی .
ـ پیامبر خدا(ص) : آن کس بیش از همه ,مردم را راستگو می داند که خودش با آنان راستگوتر باشد و آن کس بیش از همه , مردم را دروغگومی

داند
که خودش بیش از همه به آنان دروغ بگوید.

راستی و ایمان .

ـ امـام عـلی (ع) : ایمان آن است که راستی را , اگر چه به زیانت باشد
,بر دروغ , گرچه به سودت باشد , برگزینی .
ـ راستی , محکمترین ستون ایمان است .
ـ راستی ستون اسلام و پشتوانه ایمان است .
ـ راستی سر ایمان , و زیور انسان است .
ـ راستی جمال انسان و پشتوانه ایمان است .
ـ راستی امانت زبان و زیور ایمان است .
ـ راستی , جامه دین است .
ـ راستی , سر دین است .

راستگو.

ـ امام علی (ع) : راستگو در آستانه نجات و بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه و خواری .
ـ راستگو محترم و ارجمند است ودروغگو خوار و ذلیل .
ـ امـام صادق (ع) : راستگو را نخستین کسی که تصدیق می کند , خدای عزوجل است که می داند او راستگوست و نیزنفس او تصدیقش می کند که
می داند راستگوست .

راستگویی .

ـ امـام صـادق (ع) : فـریـب نـماز و روزه مردم را نخورید , زیرا آدمی گاه چنان به نماز و روزه خو مـی کـند که اگر آنها را ترک گوید , احساس ترس می کند , بلکه آنها را به راستگویی و امانتداری بیازمایید.

ـ پـیامبر خدا(ص) : به زیادی نماز و روزه و حج و احسان و ورد و ذکر شبانه مردم منگرید , بلکه به راستگویی و امانتداری آنها توجه کنید.

ـ امـام صادق (ع) : خدای عزوجل هیچ پیامبری را نفرستاد , مگر باراستگویی , و برگرداندن امانت به نیکوکار و بدکردار.

راست ترین سخنان .

قرآن .
((وکسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند , بزودی آنان را به بوستانهایی داخل می کنیم کـه در آنـها رودها جاری است , همیشه در آنها جاودانند وعده خدا راست است و چه کسی از خدا راستگوتر است))؟
.
((خـدا کسی است که هیچ معبودی جز او نیست قطعا در روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست , شما را گرد می آورد وکیست راستگوتر از خدا))؟
.
ـ از امـام علی (ع) سؤال شد : راست ترین سخن چیست ؟
فرمود : شهادت دادن به این که معبودی جزخدا نیست .
ـ امام علی (ع) : راست ترین سخن , سخن زبان حال است .
ـ زبان حال , راستگوتر از زبان گفتار است .

راستگوییهای نابجا.

ـ پیامبر خدا(ص) : در سه جا راستگویی زشت است : سخن چینی , خبر ناخوشایند دادن به مردی درباره زن و فرزندش و تکذیب کردن خبر کسی ((13)) .
ـ امام صادق (ع) : هر مسلمانی که از او درباره مسلمانی سؤال شود و او راست بگوید و به آن مسلمان زیانی رساند , (نزد خداوند) از دروغگویان قلمداد شود و هرکه از او درباره مسلمانی سؤال شود و دروغ بگوید و سودی به آن مسلمان رساند , نزدخداوند از راستگویان به شمارآید.

لسان صدق یا نام نیک .

قرآن .
((و برای من در میان آیندگان نام نیک قرار ده)).
((و از رحمت خود به آنان بخشیدیم و برایشان نام نیک بلندی قرار دادیم)).
ـ امام علی (ع) : چگونه سرگردانید درحالی که خاندان پیامبرتان , این زمامداران حق و نشانه های دین , و زبانهای راست , در میان شما هستند!.
ـ ای مردم ! هیچ کس , هر اندازه هم مال و ثروت داشته باشد , از خاندان خود و دفاع جانی و زبانی آنـهـا بـی نیاز نیست و نام نیکی که خداونددر میان
مردمان از بهر کسی باقی می گذارد از مال و ثروتی که برای دیگران به ارث می نهد , برای او بهتراست .
در تـفـسیر المیزان ذیل آیه ((و برای من در میان آیندگان لسان صدق (نام نیک) قرار ده)) آمده اسـت : ((صدق و انطباق لسان صدق بر نام نیک روشن
نیست)) , اما همچنان که در کلام امام (ع) ملاحظه می کنید هیچ گونه ابهامی در آن وجود ندارد و به وضوح بر آن صدق می کند.

صديق .

صدیق .

ـ پیامبر خدا(ص) : بر شما باد به راستی ,زیرا که راستی به بر ((14)) و نیکی رهنمون می شود و بر و
نـیـکـی بـه بـهـشت آدمی پیوسته صدق را پیشه می کند , تا آن که نزد خداوند از صدیقان قلمداد می شود.
ـ راستی به سوی بر رهنمون می شود وبر به سوی بهشت انسان چندان راستی را دنبال می کند , تا آن که در شمار صدیقان نوشته می شود.
ـ امام باقر(ع) : آدمی آنقدر راستی را پی می گیرد , تا آن که خداوند او را صدیق قلمداد می کند.
ـ امـام عـلـی (ع) : شـیـعـه ما اگر به مرگ طبیعی هم بمیرد , صدیق و شهید است , (زیرا) امر ما (ولایـت و امـامـت) را تـصـدیـق کـرده و در راه ما
دوستی ودشمنی ورزیده است خدای عزوجل مـی فـرمـایـد : ((و کسانی که به خدا و رسولان او ایمان آورده اند ,همانان در نظر پروردگارشان صدیقان
و شهیدانند)).
ـ امام صادق (ع) : هر مؤمنی , صدیق است .

ابـو حامد غزالی می گوید : بدان که کلمه راستی در شش معنا به کار می رود : راستی در گفتار , راسـتی درنیت و خواست , راستی در تصمیم ,
راستی در به کار بستن تصمیم , راستی در کردار و راستی در تحقق بخشیدن به کلیه مقامات دینی بنابراین , هرکس راستی در همه این موارد را دارا
باشد , صدیق است ,زیرا صدیق صیغه مبالغه از صدق است .

صدیقان .

قرآن .
((آنـان کـه از خدا و رسول اطاعت کنند , همدم کسانی هستند که خداوند نعمتشان داده است از پیامبران و صدیقان وشهیدان و صالحان و اینان نیکو همدمانی هستند)).
((و کـسانی که به خدا و فرستادگان او ایمان آوردند , آنان همان صدیقانند و نزد پروردگارشان گـواه خـواهـنـد بود , آنان رااجرشان است و نورشان و کسانی که کفر ورزیدند وآیات ما را دروغ شمردند همانان دوزخیانند)).
((مـسیح پسر مریم , جز پیامبری نبود که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و مادرش صدیقه ای بود و هـر دو غـذامـی خـوردنـد بنگر که چگونه آیات را برای آنان بیان می کنیم و باز بنگر که چگونه (از حقیقت) دور می افتند)).
((و در این کتاب ابراهیم را یاد کن , زیرا او پیامبری صدیق بود)).
((و در این کتاب ادریس را یاد کن , زیرا او پیامبری صدیق بود)).
ـ پـیامبر خدا(ص) : صدیقان سه نفرند :حزقیل مؤمن آل فرعون , حبیب نجار صاحب آل یاسین و علی بن ابی طالب (ع).
ـ صدیقان سه نفرند : حبیب نجار مؤمن آل یاسین , همو که می گوید : ((از رسولان تبعیت کنید , ازکـسـی تـبعیت کنید که از شما مزد نمی خواهند و خود هدایت یافتگانند)) و حزقیل , مؤمن آل فرعون وعلی بن ابی طالب که از همه صدیقان برتر است .
ـ پیشتازان امتها سه نفرند که آنی به خداکفر نورزیدند : علی بن ابی طالب , صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون اینان همان صدیقانند و علی برترین
آنهاست .
ـ صدیقان برگزیده خدای تعالی عبارتنداز : یوسف صدیق , حبیب نجار و علی بن ابی طالب .
ـ هر امتی را صدیق و فاروقی است وصدیق و فاروق این امت علی بن ابی طالب (ع) است .
ـ امام علی (ع) : نبا عظیم (خبر بزرگ) و صدیق اکبر من هستم .
ـ مـن از جمله مردمانی هستم که در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری در آنان کارگر نمی افتد , چـهـره شان چهره صدیقان است , و گفتارشان گفتار
ابرار , آباد کننده شبهایند و روشنی بخش روزها.

دوست .

دوست .

قرآن .
((یا دوست شما)).
((و ما را شفاعت کنندگانی نیست و نه دوستی مهربان)).
ـ امام علی (ع) : دوست , نزدیکترین خویشاوند است .
ـ دوست , بهترین دو اندوخته است .
ـ کسی که دوستی ندارد , اندوخته ای ندارد.
ـ دوستان یک روحند , در چند پیکر.
ـ امام صادق (ع) : منزلت دوست چندان والاست , که حتی دوزخیان نیز پیش از خویشاوند دلسوز ومهربان , از او کمک می طلبند و او را صدا می
زنند خداوند از زبان دوزخیان می گوید : ((ما را شفیعانی نیست و نه دوستی مهربان)).

شناخت فرد از طریق دوستان او.

ـ پیامبر خدا(ص) : آدمی بر آیین دوست خود است , پس هریک از شما مواظب باشد که با چه کسی دوستی می کند.
ـ سلیمان (ع) : درباره هیچ کس قضاوتی نکنید , تا آن که ببینید با که همنشینی می کند , زیرا آدمی ازطریق همگنان و همنشینانش شناخته می شود.
ـ پیامبر خدا(ص) : مردم را به دوستانشان بیازمایید , زیرا آدمی با کسی که از رفتارش خوشش بیاید ,دوستی می کند.

همانندی نفوس .

ـ امـام عـلـی (ع) : نـفـسـها گونه گونند پس آنهایی که همگون باشند با هم گرد آیند و مردم به همگنهای خود بیشتر گرایش دارند.
ـ بر اثر معاشرت با نابخردان , اخلاق فاسد می شود و بر اثر همدمی با خردمندان , اخلاق به درستی مـی گـرایـد مـردمـان گـونه گونند و هرکس برگونه (ساختار) خود عمل می کند مردم با هم دوسـتـی مـی کـنند, پس هرکس دوستی او برای غیر خدا باشد ,آن دوستی به دشمنی می انجامد واین
سخن خدای تعالی است که ((دوستان در آن روز با هم دشمنند, مگرپرهیزگاران)).
ـ هـمـنـشـیـن مـانـند وصله لباس است , بنابراین , دوست همگون با خودت انتخاب کن (وصله ناجورنباشد) , همراه نیز چون دوست است , پس همراه سازگار برگزین .

گرایش انسان به همگنان خود.

ـ امام علی (ع) : هر انسانی , به همانندخود گرایش دارد.
ـ هر پرنده ای , به همجنس خودمی گراید.
ـ هر چیزی , به همجنس خود گرایش دارد.
ـ با نیکان , جز همگنان آنها همنشینی نکنند.
ـ با بدان , جز همتایان ایشان دوستی نکنند.
ـ فرومایگان را , جز امثال آنهابرنگزینند.
ـ آدم فرومایه , جز دنبال همسنخ خودنرود و جز به همانند خود میل نکند.

همنشین بد.

قرآن .
((گـوینده ای از آنها گفت : مرا (در دنیا)همنشینی بود که (به من) می گفت : آیا واقعا تو از باور دارندگانی ؟
آیا وقتی مردیم و خاک و استخوان شدیم آیا واقعا جزا می یابیم ؟
(مؤمن) می پرسد : آیا شما اطلاع دارید (کجاست)؟
پس , بنگرد و او را در میان آتش بیند)).
((تا آن گاه که او (با دمسازش) به حضور ما آید (و خطاب به شیطان) گوید : ای کاش میان من و تو فاصله شرق و غرب بود که بد همدمی بودی)).
((و بـر آنـهـا هـمـدمـانی گماشتیم که حال و آینده را در نظرشان بیاراستند و بر آنها نیز همانند پیشینیانشان از جن و انس , عذاب مقرر شد , زیرا زیانکار بودند)).
ـ پیامبر خدا(ص) : تنهاترین تنهایی ,داشتن همنشین بد است .
ـ تنهایی , بهتر از همنشین بد است .
ـ امام علی (ع) : از همنشینی با یار بد ,بگریز زیرا که او همدم خود را هلاک می کند و همنشین خود را به نابودی می کشاند.
ـ با تنهایی بیشتر همدم باش , تا بایاران بد.

افراد شایسته دوستی .

ـ امـام صادق (ع) : هریک از برادرانت که سه بار از تو خشمگین شد و درباره تو بدی نگفت , او را به دوستی خود برگزین .
ـ به دوستی هیچ کس بهایی نده , مگرآن گاه که سه بار او را به خشم آوری .
ـ هـیـچ کـس را بـه دوسـتی مشناس , مگر آن که در سه چیز او را بیازمایی : او را به خشم آوری و ببینی که آیا این خشم او را از حق به باطل می
کشاند , در درهم و دینار و در سفر کردن با او.
ـ اگـر مـی خـواهـی بـدانـی بـرادرت در دوسـتی با تو صداقت دارد , او را عصبانی کن , اگر در هنگام عصبانیت نیز بر دوستی خود پایدار ماند او برادر توست وگرنه نیست .

یاران شایسته .

ـ امام صادق (ع) : با کسی یار شو , که به او آراسته شوی , با کسی یار مشو که به تو آراسته شود.
ظاهرا مراد این است که : با کسی همنشینی کن که همنشینی اش مایه آراستگی هر دوی شماست و باکسی که تو مایه آراستگی او و هستی و او موجب
آراستگی تو نمی شود , همنشینی مکن .
ـ امام حسن (ع) در بستر بیماری که به رحلت آن حضرت انجامید , به جناده چنین سفارش فرمود : بـا کـسـی یـار شـو کـه هرگاه با او مصاحبت کنی
مایه آراستگی تو شود و هرگاه خدمتش کنی (آبـروی) تـو را حـفـظ کـند و هرگاه از او کمکی بخواهی ,کمکت کند و هرگاه سخنی بگویی , سخنت را
باور کند و هرگاه حمله کنی , تقویتت کند و هرگاه دستت را به احسانی بگشایی , او در این راه تو را کمک رساند و هرگاه عیبی از تو دیده شد , آن را
بپوشاند وهرگاه کار خوبی از تو دید , آن را در نـظـر داشـتـه باشد , هرگاه چیزی از او خواستی به تو بدهد و هرگاه زبان به خواهش نگشودی , او
پیشدستی کند و هرگاه مصیبتی به او رسید تو ناراحت شوی .
ـ امام علی (ع) : بیشترین صلاح و درستی , در همنشینی با خردمندان و صاحبدلان است .
ـ بـا حـکـیمان یار شو و با بردباران همنشینی کن و از دنیا روی گردان , تا در جنة الماوی ساکن شوی .
ـ بـا خـردمـندان یار شو و با دانشمندان بنشین و بر هوس چیره آی , تا با ساکنان جهان برین قرین گردی .
ـ مصاحبت با دوست خردمند , زندگانی روح است .
ـ در شگفتم از کسی که خواهان داشتن یاران بسیار است , چگونه با دانشمندان خردمند پرهیزگار مـصاحبت نمی کند تا از فضایل آنها بهره گیرد و
درپرتو دانش آنها هدایت شود و مصاحبت آنان او را آراسته گرداند؟
.
ـ هـرکه تو را به سرای جاویدان فراخواند و در راه کار کردن برای رسیدن به آن سرا یاریت رساند , همو دوست دلسوز است .
ـ با نیکوکاران قرین شو تا از آنان باشی و از بدکاران دوری کن تا از زمره آنان جدا شوی .

ـ پیامبر خدا(ص) : خوشبخت ترین مردم کسی است که با مردمان بزرگوار بیامیزد.

پرهیز از همنشینی با بدان .

ـ امام علی (ع) : همنشینی با بدان , بدی می آورد همچون باد که هرگاه بر بوی عفن بگذرد , بوی بد باخود می آورد.
ـ همنشین بدان همچون مسافر دریاست که اگر از غرق شدن جان به سلامت برد , از ترس در امان نباشد.
ـ امام جواد(ع) : زنهار از همنشینی بابدکار , زیرا او همچون شمشیر آخته است که ظاهرش زیباست و نشانی که می گذارد زشت .

یاران ناشایسته (1).

قرآن .
((و روزی است که ستمگر دستان خود را می گزدو می گوید : ای
کاش با پیامبر همراهی می کردم وای بر من ! کاش فلان را به دوستی
نمی
گرفتم او(بود که) مرا به گمراهی کشانید , پس از آن که قرآن به من
رسیده بود و شیطان همواره فرو گذارنده انسان است)).
((و هرگاه کسانی را دیدی که (به قصد تخطئه) در آیات ما فرو می روند ,
از آنان روی بگردان تا در سخنی دیگر درآیندو اگر شیطان تو را به
فراموشی انداخت , پس از یاد آوردن , با گروه ستمکاران منشین)).
((در آن روز دوستان , دشمن یکدیگر باشند مگر پرهیزگاران)).
ـ امام صادق (ع) : بنگر که هرکس برای تو سود دینی ندارد , به او بهایی
مده و به همنشینی با وی رغبت مکن , زیرا هر چیزی جز خدای تبارک
وتعالی نابود شدنی وفرجامش ناگوار و زیانبار است .
ـ امام علی (ع) : هرکه همنشینی اش با تودر راه مبارزه با نفست کمکی
نکند , آن همنشینی و بال توست اگر بدانی .
ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه از دین و دنیای او بهره ای نبری در همنشینی با او
خیری برای تو نیست و هرکه برای تو حقی قائل نباشد , تو نیز برایش
حقی قائل نباش و وقعی هم بدو منه .
ـ امام علی (ع) : زینهار از کسی که هرگاه با او سخن بگویی , تو را ملول
گرداند و هرگاه او با تو سخن بگوید , غمگینت کند هرگاه به او شادی
یازیانی برسانی متقابلا با تو همان رفتار را کند و هرگاه از تو جدا شود ,
به دلیل آن که پشت سرت بدمی گوید , از جدا شدنش ناراحت شوی ,
هرگاه
او را ممانعت کنی به تو تهمت و افترا زند و هرگاه سازگاری با او نشان
دهی به تو حسادت ورزد و تعدی کند و هرگاه ناسازگاری کنی با تو از در
دشمنی وجدال برآید , از جبران خوبی دیگران به خود ناتوان است ,
نسبت به کسی که به او زور گفته افراطمی کند همنشین او ماجور است و
خودش
گنهکار , زبانش به زیان اوست نه به سودش , دلش سخنش رانگه نمی
دارد , علم را برای مجادله کردن می آموزد , علم دین را برای خودنمایی
فرا
می گیرد , به سوی دنیا می شتابد و تقوا را فرو می گذارد.
ـ امام حسن (ع) : هرگاه دیدی کسی باآبروی مردم بازی می کند , سعی

کن که تو را نشناسد , زیرا بد اقبالترین حیثیتها آنهایی هستند که او آنهارا بشناسد.
ـ امام علی (ع) : از همنشینی با افراد فاسق و فاجر و متظاهر به معاصی خدا دوری کن .
ـ از هـمنشینی با کسی که اندیشه اش سست و فاسد است و کردارش زشت و ناپسند , دوری کن , زیرایار , با یار سنجیده می شود.
ـ امـام صـادق (ع) : از سـه کـس بر حذر باش : خیانتکار , ستمگار و سخن چین , زیرا کسی که به خـاطر تو(به دیگری) خیانت کند به خودت نیز خیانت می کند و کسی که به خاطر تو (به دیگری) سـتـم کـنـد به خودت نیز ستم می کند و کسی که برای تو سخن چینی کند , بر ضد تو نیز سخن چینی خواهد کرد ((15)) .
ـ پیامبر خدا(ص) : همنشینی با کسی که آنچه برای خودش می بیند و می پسندد برای تو نمی بیند , خیری برای تو در بر ندارد.
ـ امام علی (ع) : از کسی که دلهایتان او را ناخوش دارد بپرهیزید.
ـ از معاشرت با عیبجویان مردم بپرهیز , زیرا همنشین این گونه افراد نیز از عیبجویی آنان در امان نیست .
ـ با کسی که همواره غیبت می کند همنشینی مکن , زیرا تو نیز مورد بدگمانی واقع می شوی .
ـ دوست آدم نادان , در رنج و سختی است .
ـ دشمن دانا , بهتر از دوست نادان است .
ـ امام رضا(ع) : دوست آدم نادان , در رنج است .
ـ امـام صـادق (ع) : بـدانـید هر دوستیی که در دنیا برای غیر خدای عزوجل باشد , در روز قیامت به دشمنی مبدل می شود.
ـ امام علی (ع) : دوستان را (از دوستی با یکدیگر) پشیمانی حاصل آید , مگر پرهیزگاران .
ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : زنهار از همنشینی باکسی که خیرش سست وشرش نیرومند ونفسش پلید است هرگاه بترسد خود را کنار می کشد و چون احساس ایمنی کند , حمله می آورد.

یاران ناشایسته (2).

ـ امـام علی (ع) : از همنشینی با اهل گناهان بپرهیز , زیرا کسی که از کردار گروهی راضی باشد ,همانند کسی است که از جمع آنها باشد.
ـ از همنشینی با فاسقان دوری کن , زیرا بدی به بدی می پیوندد.
ـ امام صادق (ع) : از آمیزش با فرومایه بپرهیز , زیرا آمیختن با فرومایه خیری در پی ندارد.
ـ امـام علی (ع) : زنهار از همنشینی با کسی که تو را (از یاد خدا و آخرت) غافل و (به دنیا) آزمند و شیفته گرداند , زیرا چنین کسی تو را تنهامی گذارد و به هلاکت می افکند.
ـ از همنشینی با دروغگو دوری کن واگر هم ناچار به این کار شدی حرفهایش را باور مکن و به او مـگـو که حرفهایش را باور نمی کنی , چه او ازدوستی با تو دست برمی دارد اما از خوی خود دست نمی کشد.
ـ امـام سـجاد(ع) , در سفارش به فرزند بزرگوارش حضرت باقر(ع) , فرمود : زنهار از همنشینی باکسی که از خویشان خود می برد , زیرا من چنین کسی را در سه جای کتاب خدای عزوجل لعنت شده یافتم .

پرهیز از همنشینی با احمق .

ـ امـام صـادق (ع) : زنـهـار از هـمنشینی بااحمق , زیرا هرچه به او نزدیکتر باشی , گزندش به تو نزدیکتر است .
ـ زنـهـار از هـمـنـشـیـنی با احمق دروغگو ,زیرا چنین کسی سود تو را می خواهد , اما به تو زیان مـی رسـاند , دور را به تو نزدیک و نزدیک را از
تودور می کند , اگر او را امین شماری به تو خیانت می کند و اگر او به تو امانتی سپارد , خوارت می گرداند ,اگر سخنی به تو بگوید دروغ می گوید و اگـر تـو به او سخنی بگویی , سخنت را دروغ می شمارد , حکایت تو و او همچون سرابی است که آدم تشنه آن را آب پندارد اما وقتی نزدیک آن رود چیزی نمی یابد.
ـ امام علی (ع) , در سفارش به فرزندبزرگوار خود حسن (ع) , فرمود : فرزندم ! از دوستی با احمق بپرهیز , زیرا او می خواهد به تو سود رساند ,اما زیان می زند.
ـ همنشینی با احمق شکنجه روح است .
ـ بریدن از احمق , دور اندیشی است .
ـ با احمق همنشینی مکن , زیرا او کردارخود را در نظر تو می آراید و دوست دارد که تو نیز همانند او باشی .
ـ بـاکـی نـیـسـت که با خردمند همنشینی کنی , هر چند او را کریم و بخشنده نیابی اما از خرد او بـهـره مند شو و از اخلاق بدش دوری کن , همنشینی با
آدم کریم و بخشنده را هرگز فرو مگذار , هـرچـنـد از خرد او سودی برنگیری اما با عقل خود از کرم اوبهره مند شو و تا توانی از لئیم نابخرد بگریز.

معرفی دوستان و دشمنان .

ـ پیامبر خدا(ص) : دوست دشمن علی ,دشمن علی است .
ـ امام علی (ع) : دوستان تو سه گروهند و دشمنانت نیز سه گروه : دوستانت عبارتند از : دوست تـو ودوسـت دوسـت تو و دشمن دشمنت و دشمنانت
عبارتند از : دشمن تو و دشمن دوست تو و دوست دشمنت .
ـ دشمن دوستت را به دوستی مگیر , که با این کار با دوستت دشمنی کرده ای .
ـ پیامبر خدا(ص) : دوست هر انسانی , خرد اوست و دشمن او , نادانیش .

عوامل برهم زننده دوستی .

ـ امام کاظم (ع) : رو دربایستی و حرمت میان خود و برادرت را از بین مبر و چیزی از آن را بر جای نه , زیرا با از بین رفتن حرمت شرم نیز می رود.
ـ امام علی (ع) : هرگاه مرد برادر خود را ناراحت (یا خجالت زده) کند , او را از دست بدهد.
ـ امـام صـادق (ع) : اگـر مـی خواهی که دوستی برادرت برای تو خالص بماند , هرگز با او شوخی مکن , با او ستیزه مکن , به او فخر مفروش و باوی خصومت مورز.
ـ امـام هـادی (ع) : سـتـیـزه کـردن , دوسـتی دیرینه را برهم می زند و گره محکم را می گشاید کمترین چیزی که در ستیزه کردن هست , این است که
هر یک می خواهد بر دیگری چیره آید و این چیره جویی , عامل اصلی بریده شدن پیوند دوستی است .
ـ امام علی (ع) : هرکس گوش به حرف سخن چین سپارد , دوست را از دست بدهد.
ـ حسادت ورزیدن دوست , از ناسالم بودن دوستی است .

آنچه از شمار دوستان می کاهد.

ـ امام علی (ع) در سفارش به فرزند خودمحمد بن حنفیه , فرمود : زنهار از خودپسندی و بدخویی و کـم صـبـری , زیـرا بـا وجـود این سه خصلت دوستی برای تو باقی نمی ماند و مردم همواره از تو کناره گیری می کنند.
ـ زنـهـار کـه بـدگـمـانی هرگز بر وجود توچیره نشود , زیرا جایی برای دوستی تو با کسی باقی نمی گذارد.
ـ امـام صـادق (ع) : بـاریک بینی و موشکافی (نسبت به دوستان) مایه جدایی است و خرده گیری مایه دشمنی .
ـ امام علی (ع) : هرکه درباره دوست خود خرده گیر باشد , رشته دوستیش بگسلد.
ـ امام صادق (ع) : آدم حیله گر هرگز نباید به داشتن دوستان بسیار , چشم طمع داشته باشد.
ـ امام علی (ع) : هرکه با برادران مناقشه کند , دوستانش کم شود.
ـ هـرکـه از دوسـت خـود راضی نشود مگر زمانی که او را بر خودش ترجیح دهد , همواره ناراضی باشد.
ـ هرکه جویای دوست راستین و وفادار باشد , جویای چیزی شده که یافت نمی شود.

آنچه بر شمار دوستان می افزاید.

ـ امام عسکری (ع) : هرکه پارسایی خصلت او باشد و کرم و بخشندگی سرشتش وبردباری خویش , دوستانش و ستایش از او بسیار گردد و با تمجیداز وی از دشمنانش انتقام بگیرد.
ـ امـام سجاد(ع) زهری را دید که از غم و ناراحتیهایی که پیاپی از جانب حسد ورزان و کسانی که بـه آنـهـا خـوبـی کـرده است , به او می رسد افسرده است به او فرمود : تو باید مسلمانان را چونان خـانـواده خـودبـه شـمـار آوری بـزرگ آنان را به منزله پدر خویش دانی و کوچکشان را به منزله
فرزندت و همسالانت را همچون برادرت تو به کدام یک از اینها (پدر و برادر و فرزند) دوست داری که ستم کنی ؟
.
اگـر ابـلـیـس ـ لـعنت خدا بر او باد ـ , به تو چنین وانمود کرد که بر فردی از مسلمانان برتری و فـضـیـلـتـی داری , بنگر اگر از تو بزرگتر بود به خودت بگو : او در ایمان و کردار شایسته بر من پـیشی دارد پس ازمن بهتر است و اگر از تو کوچکتر بود بگو : من در معاصی و گناهان از او جلو هـسـتـم پس او از من بهتراست و اگر همسال تو بود بگو : من به گنهکاری خود یقین دارم و در گنهکاری او تردید , پس چرا بایدیقینم رابگذارم و به تردیدم چنگ زنم .
و اگـر دیدی مسلمانان تو را بزرگ و گرامی و محترم می دارند بگو : این از خوبی خود آنان است واگـر از آنـان نـسـبت به خودت بی مهری و دلگیری
مشاهده کردی بگو : این گناه و تقصیر من اسـت اگـرچـنـیـن کـردی خـداوند زندگی را بر تو آسان می کند و دوستانت بسیار می شوند و دشمنانت اندک
.
ـ امـام عـلی (ع) : هرکه نرمخو و فروتن باشد , محبتش (بر دلها) لازم آید و هرکه چوبش نرم باشد شاخه هایش انبوه شود (هرکه ملایم وخوشرفتار باشد دوستانش زیاد شوند).

مرزهای دوستی .

ـ امـام صـادق (ع) : دوسـتـی مرزهایی داردکه هرکس همه یا برخی از آنها را داشته باشد , دوست است وگرنه او را اصلا دوست مشمار : نخست
این که ظاهر و باطنش با تو یکی باشد , دوم این که آبروی تو را آبروی خودش داند و عیب و بی آبرویی تورا عیب و بی آبرویی خودش , سوم این که
مال و منصب او را نسبت به تو عوض نکند , چهارم این که هرکمکی از دستش برمی آید از تو دریغ نکند و پنجم , که در بردارنده همه این خصلتهاست
, این که درهنگام گرفتاریها تو را تنها نگذارد.
ـ امـام عـلـی (ع) : دوسـت , دوسـت نباشدمگر آن که در سه جا هوای برادرش را داشته باشد : در گرفتاریش , در غیابش , و بعد از مردنش .
ـ دوست کسی است که نهانش راست باشد.
ـ دوست راستین کسی است که تو را دربر طرف کردن عیبهایت راهنمایی کند , در غیابت هوای تو را داشته باشد و تو را بر خودش ترجیح دهد.
ـ دوست کسی است که باز دارنده از ستم و تجاوز باشد و یاری کننده بر نیکویی و احسان .
ـ دوسـت را دوسـت (و صـدیـق) نـامـیـده انـد چـون درباره تو و عیبهایت با تو راست است هرکه چنین باشد به او اعتماد کن که او دوست (واقعی) است .
ـ برادر راستین تو کسی است که خود راسپر تو گرداند و تو را بر مال و فرزند و زن خویش ترجیح دهد.
ـ دوسـت تو کسی است که (از بدیها)بازت دارد و دشمنت کسی است که (به کارهای بد) وادارت سازد.

پیش از آزمودن افرادنباید به آنها اعتماد کرد.

ـ امـام صـادق (ع) : هرگاه زمانه , زمانه بیداد باشد و مردمش اهل خیانت و پیمان شکنی , اعتماد کردن به هرکسی (از) ناتوانی است .
ـ امام علی (ع) : اعتماد کردن به هر کسی پیش از آزمودن , ناتوانی است .
ـ پیش از آزمودن دوست , به او اعتماد مکن .
ـ امـام بـاقـر(ع) : از دشـمـنـت دوری کـن و از دوستت برحذر باش , مگر آن دوستی که امین و خداترس باشد.
ـ امام علی (ع) : هر چه محبت داری نثار دوستت بکن , اما هرچه اطمینان داری به پای او مریز.
ـ هـمـه مـحـبـتت را نثار دوستت کن اما همه اطمینانت را به پای او مریز , هر گونه همدردی و کمک مالی به او بکن لیکن همه اسرارت را با او در میان
مگذار.
ـ هرگز در دوستی با کسی که او را نشناخته باشی , رغبت مکن .

راه آزمودن دوست .

ـ امام صادق (ع) : دوست با سه چیزآزموده می شود , اگر در آنها همراهی کرد دوست یکرنگ است وگرنه دوست دوران خوشی است نه دوست
دوران سختی : از او مالی بخواهی یا او را بر مالی امین کنی یا در گرفتاری او را شریک خودگردانی .
ـ امام علی (ع) : در هنگام از دست رفتن قدرت است که دوست از دشمن , شناخته می شود.
ـ در سختیهاست که دوست , آزموده می شود.
ـ لقمان (ع) : برادرت را نشناسی , مگرزمانی که به او نیاز پیدا کنی .
ـ سلیمان (ع) : درباره کسی قضاوت نکنید , تا آن گاه که ببینید با چه کسی دوستی می کند , زیرا آدمی به همگنان و همدمانش شناخته می گردد و به
یاران و دوستانش نسبت داده می شود.
ـ امام صادق (ع) : هریک از برادرانت که سه بار بر تو خشم گرفت و از تو بدی نگفت او را برای خودت نگه دار.
ـ هرگاه خواستی از صداقت برادرت به خود آگاه شوی او را خشمگین کن , اگر بر دوستیش با تو پایداری ورزید , او برادر توست وگرنه نیست .
ـ امام علی (ع) : مردم جز با آزمایش شناخته نمی شوند , پس زن و فرزند خود را در غیابت آزمایش کن و دوستت را در گرفتاریت وخویشاوندت را
در تنگدستیت و کسانی را که دم از مهر و محبت می زنند در هنگام بیکاریت , تا بدین وسیله به موقعیت خود نزد آنان پی ببری .

بهترین یاران .

ـ از رسول خدا(ص) درباره بهترین یاران سؤال شد , فرمود : کسی که هرگاه خدا را یاد کردی تو را کمک کند و هرگاه خدا را فراموش کردی , یادآوریت نماید.
ـ امام علی (ع) : کسی که در راه طاعت خدا یاری کند , بهترین یاران است .
ـ پیامبر خدا(ص) : بهترین یاران کسی است که ناسازگاریش اندک باشد و سازگاریش بسیار.
ـ هـرگـاه خـداوند خوبی بنده ای رابخواهد , دستیار شایسته و نیکی برایش قرار می دهد که اگر فراموش کرد به او یادآوری کند و اگر یاد(او) کرد وی را یاری رساند.

حق همنشین .

ـ امـام سـجـاد(ع) : حـق همنشین این است که با او به فضل و انصاف رفتار کنی و به اندازه ای که احـترامت می کند , احترامش کنی اجازه ندهی
درهیچ بخششی پیشدستی کند و اگر پیشدستی کرد جبران کنی , همانقدر که دوستت دارد دوستش بداری ,اگر تصمیم به گناهی گرفت او را از آن باز
داری , برای او مایه رحمت و مهر باش و باعث عذاب اومباش .
ـ حـق کـسـی که با تو آمیزش دارد این است که او را نفریبی , با او یکرنگ باشی, او راگول نزنی و درباره او از خدای تبارک و تعالی بترسی .
ـ مـفضل در برگشت (ازسفر) خدمت امام صادق (ع) رسید , حضرت فرمود : چه کسی همسفرت بـود؟
عـرض کردم : مردی از برادرانم حضرت پرسید : پس او چه شد؟
عرض کردم : از وقتی وارد مـدیـنـه شـده ام نـمـی دانـم کـجاست حضرت فرمود : مگر نمی دانی که هر کس با مؤمنی چهل گام همسفر شود , خداوند
در روز قیامت راجع به او از وی می پرسد.
ـ امام علی (ع) : از هیچ دوستی مبر , هرچند ناسپاس باشد.

دوستان چند طبقه اند.

ـ امام صادق (ع) : کسانی را که دوست خود می شماری , اگر امتحانشان کنی می بینی که چند طبقه اند : بعضی از آنان مانند شیر پرخور و
درنده خویند , برخی مانند گرگ زیانبارند , برخی مانند سگ دم می جنبانند(و چاپلوسند) , برخی مانند روباه حیله گرو دزدند , شکلهایشان مختلف است ,
اماکار و پیشه شان یکی است فردای قیامت که یکه و تنها مانی و تو را نه زنی باشدو نه فرزندی , جز خدای پروردگار جهانیان , چه می کنی ؟
.

دوستان انسان .

ـ امـام عـلی (ع) : انسان مسلمان را سه دوست باشد : یک دوست به او می گوید : من با تو هستم , زنـده بـاشی یا مرده , این دوست همان عمل اوست ,
دوست دیگر به او می گوید : من تا زمانی که زنده هستی باتوهستم آن همان مال و ثروت اوست که پس از مرگش به وارثان می رسد , و دوست سوم به
او می گوید : من تا لب گور با تو هستم سپس از تو جدا می شوم او همان فرزند اوست .

پاورقی ها

1- مرقال لقب هاشم بن عتبة بن ابی وقاص است ـ م .
2- کسانی که در جبهه حق علیه باطل و در راه شرف و آزادی و دین می جنگند و جان سالم به در می برند , خداوند بر تعدادشان می افزاید و نسلشان رازیاد می کند ـ م .
3- در لـسـان الـعـرب عبارت المتسری علی القاعد که این عبارت ترجمه آن است , چنین توضیح مـی دهـد : هر گاه سپاه اسلام برای جنگ با دشمن بیرون روند و رهبر جامعه اسلامی یا فرمانده سپاه , گردان یاسریه ای را به سرزمین دشمن گسیل دارد , غنیمتی که به دست می آورند متعلق بـه هـمـه
سـپـاه است , چون بقیه لشکر نیز که پشت جبهه بوده اند در واقع یار و پشتیبان کسانی هـستند که در صحنه جنگ حضور یافته اند عبارت ((یرد ادناهم
علی اقصاهم)) نیز تقریبا به همین معناست ـ م .
4- تـدبـیـر در لـغت به معنای نگریستن و اندیشیدن در عاقبت کار است , عاقبت اندیشی , فرجام نگری , چاره گری ـ م .
5- مـردم دوگـونـه اند : جوانی که از هوسرانی و جهل جوانی به دور است و برنیکوکاری و دوری کـردن از شـرارت و بـدی تربیت شده است
درباره چنین جوانی است که رسول خدا فرموده است :((پـرودگـارت از جـوانی که از هوسرانی و جهل جوانی به دور است خوشش می آید)) , المحجة البیضا,7/90.
6- نطاف : جمع نطفه به معنای آب رودخانه است ـ م .
7- اربعا : جمع ربیع به معنای رود کوچک یا جوی است ـ م .
8- در نهج البلاغه , حکمت 371 به این صورت آمده است : بدی فراهم آورنده عیبهای زشت است .
9- لقبی است برای قبیله قریش ـ م .
10- هـمـیـن مـعـنـا در دو بـیت زیر به قالب شعر در آمده است بعضی آن را از امیر المؤمنین (ع) دانسته اند:.
گیرم که خداوند پیامبران خود را نمی فرستاد.
و آتش سوزان دوزخ هم در کار نبود,.
آیا سزاوار نبود که .
بندگان از منعم شرم کنند.
11- یعنی اگر کسی را دعوت کنند که بیا شاهد باش , ما می خواهیم فلان

معامله را انجام دهیم , آن شخص نباید خودداری کند و از شاهد شدن سرباززند- م .
12- یعنی راز نگهدار نیست بلکه هر رازی را که در دلش باشد فاش می سازد ـ م .
13- در تحف العقول عبارت ((تکذیبک الرجل عن الخیر= مردی را در دعوی نیکوکاری تکذیب کردن)) آمده است ـ م .
14- در لسان العرب ذیل همین حدیث درباره معنای بر می نویسد : علما در معنای بر اختلاف کرده اند بعضی آن را به معنای صلاح دانسته اند و بعضی به معنای خیر اما این کلمه همه این معانی را در بردارد بر به معنای صدق و طاعت و تقوی و خیر دنیا و آخرت نیز آمده است ـ م .
15- هرکه عیب دگران پیش تو آورد و شمرد ـــــ بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد.
(سعدی).

اشاره

صدقه . فضیلت صدقه . خداوند گیرنده صدقات است . پاداش صدقه . صدقه و دفع بلا. جلوگیری صدقه از مرگهای دلخراش . درمان بیماران با صدقه . صدقه کلید روزی است . هر کار نیکی صدقه است . خودداری از بدی صدقه است . برترین صدقه (1). برترین صدقه (2). برترین صدقه (3). حق تقدم خویشاوندان در صدقه . فضیلت و آثار صدقه نهانی . اهل بیت (ع) و صدقه نهانی . فضیلت صدقه آشکار و آثار آن . فضیلت صدقه شبانه وروزانه وآثار آن . صدقه دادن درروزگارخوشی وناخوشی . مرز صدقه . ثواب دستگردانی صدقات . مصارف صدقه . کسانی که مستحق صدقه (زکات)نیستند. آفات صدقه . آداب دهش . صدقه کافر. صدقه دادن به گنهکار برای حفظ او از معصیت . صراط. صراط مستقیم . قرآن و صراط مستقیم . معنای صراط مستقیم . ویژگیهای صراط. آنچه موجب پایداری بر صراط است . پلهای صراط. گروههای مردم در گذشتن از صراط. خردسالی . دست دادن . نقش دست دادن در رفع کدورتها وکینه ها. نقش دست دادن در ریزش گناهان . نهی از دست دادن با زن . تشویق به دست دادن با دشمن . صلح 1 ((صلح در جنگ)). صلح امام حسن (ع). صلح 2 ((اصلاح دادن میان مردم)). اهمیت اشتی دادن مردم . جایز بودن دروغ برای اصلاح . صلح ناروا. نماز. نماز نور دیده پیامبر(ص) است . نماز موجب تقرب پرهیزگاران به خداست . نماز بهترین تکلیفی است که و ضع شده است . بعد از شناخت خدا, نمازبرترین کارهاست . نماز ستون دین است . نماز از فحشا و منکر بازمی دارد. نماز گناهان پیش از خود را می پوشاند. نماز نخستین چیزی است که روزقیامت درباره اش سؤال می شود. حکمت نماز. منزلت نمازگزار. شرایط نماز. آداب نماز. خشوع در نماز. معنای خشوع . خشوع پیامبر(ص) در نماز. خشوع امام علی (ع). خشوع فاطمه دخت رسول خدا(ص). خشوع امام حسن (ع). خشوع امام سجاد(ع). خشوع امام باقر و امام صادق (ع). موانع خشوع . شرایط پذیرفته شدن نماز. موانع پذیرفته شدن نماز. کسی که نمازش پذیرفته نمی شود. نقش حضور قلب در پذیرش نماز. رو کردن خدا به کسی که به او رو کند. فضیلت تدبر در نماز. پاداش کسی که با دلی فارغ از دنیانماز خواند. دستور به خواندن نماز وداع گونه . کسی که نمازش به صورت اوپرت می شود. کسی که نمازش نماز نیست . نمازگزار غیر مؤمن !. تاویل نماز. جوامع آداب نماز. نهی از کاهلی در نماز. مواظبت بر اوقات نماز. تشویق به خواندن نماز در اول وقت . تارک نماز و کفر. پرهیز از تباه کردن نماز. نماز را سبک مشمارید. پرهیز از التفات در نماز. نماز دزد.

سبک خواندن نماز. نماز جماعت . آنچه امام جماعت باید رعایت کندوکسی که بیشتر شایسته امامت است . فضیلت نماز شب . بالیدن خدا به کسی که در دل شب نماز می خواند. ثواب نماز شب . نتایج شب زنده داری . عوامل محروم شدن از نماز شب (1). عوامل محروم شدن از نماز شب (2). اجر کسی که نیت نماز شب داشته باشد اما خوابش برد. پاداش کسی که خود را برای نماز شب آماده می سازد. نمازی که بنده از آن باز خواست می شود. نماز جمعه . آداب گوش دادن به خطبه . درود فرستادن بر پیامبر(ص). چگونگی درود فرستادن بر پیامبر(ص). معنای درود. خاموشی . ثمرات خاموشی . خاموشی ستوده . صنعتگری . نیاز هر صنعتگر. نکوهش شب تا صبح کار کردن . مصیبت . تقسیم مصیبتها. اجر مصیبتها. سخت ترین مصیبتها. مصیبت بزرگ . استرجاع در هنگام مصیبت . معنای استرجاع . مصیبت مرگ فرزند. آداب مصیبت دیده . روش اهل بیت (ع) در مصیبتها. گریستن بر مرگ مؤمن . شیون کردن برای مرده . صداهای نفرین شده . نوحه گری ستوده . کتمان مصیبت . آنچه مصائب را آسان می کند. آنچه مصیبتها را بزرگ می کند. فراموشی مصیبت . شاد شدن از مصیبت دیگران . صدا. نهی از بلند کردن صدا. صوفیه . روزه . وجوب روزه . فضیلت روزه . حکمت وجوب روزه . روزه سپر است . روزه زکات بدن است . فضیلت روزه دار. روزه بی فایده . تشویق به روزه داوطلبانه و مستحبی . روزه دل . آداب روزه . فضیلت روزه گرفتن در هوای گرم . فضیلت روزه گرفتن در زمستان . تشویق به سه روز روزه گرفتن در هر ماه . میراث روزه . خنده و لبخند. نکوهش خندیدن زیاد. کسی که از خنده اش باید تعجب کرد. خنده بی جا. سخن خنده آور. خنده (متفرقه). کتک زدن . زیان رساندن . زیان زدن به خود و دیگری از نظراسلام ممنوع است . ناچاری . مستضعف . فضیلت مستضعفان . نقش مستضعفان در جامعه . دولت مستضعفان . استضعاف معنوی . کسی که مستضعف به شمار نمی آید. گمراهی . گمراهان . موجبات گمراهی . گمراه کنندگان . گمراهی آشکار. انواع گمراهی . کمترین گمراهی . ویران کننده پایه های گمراهی . غرامت و تاوان . نکوهش کفیل شدن و ضمانت کردن . عاریه تاوان ندارد. میهمانی . برکت خانه ای که در آن اطعام می شود. نکوهش خانه ای که مهمان واردآن نمی شود. بدترین غذا. افراد شایسته پذیرایی . تشویق به پذیرفتن دعوت مؤمن . نهی از پذیرفتن دعوت فاسق . کم شمردن غذای میهمان . به زحمت انداختن خود برای میهمان . آداب میهمانی . آداب میهمان . حد میهمانی و ولیمه . جاهایی که شایسته است ولیمه داد. خوراک جان . پزشکی . پزشک حقیقی . آنچه انسان را از مراجعه به طبیب بی نیاز می کند. ضامن بودن پزشک نادان . حکیم تر از طبیب . پزشک جان . پزشکی (متفرقه). فضیلت اطعام گرسنه . کیفر

کسی که مستمندان رااطعام نمی کند. سرکشی . طاغوت . طلاق . نکوهش طلاق . حکمت سه بار طلاق . طمع . نکوهش طمع . پرهیز از طمع . طمع و بندگی . طمع و زبونی . طمع و فریفته شدن عقل . طمع و پارسایی . شاخه های طمع . طمع ستوده . طهارت و پاکی . طهارت (وضو , غسل , تیمم). پاک کننده ها. پاکی معنوی . فرمانبری . فرمانبری از خدا و آثار آن . هر چه خدا فرمان داده نیکوست . نافرمانی از خداوفرمان بردن ازشیطان . فرمان بردن از پیامبر و اولیای امر. برترین طاعتها. افراد شایسته فرمانبری . کسانی که شایسته اطاعت نیستند. فرمانبری (متفرقه). عطر. عطر زنان . فال بد زدن . شومی . طینت و خمیره . کامیابی و پیروزی . آنچه پیروزی محسوب نمی شود. ویژگی پیروزی مردمان بزرگوارو فرومایه . ناخن . کوتاه کردن ناخنها. تشویق زنان به بلند داشتن ناخنها. کوتاه کردن ناخنها از حرام !. ستمگری . پرهیز از ستمگری (1). پرهیز از ستمگری (2). ستم , خانمان برانداز است . ظلم و ظلمتهای قیامت . پرهیز از ستمگری در مکه . ایمان و ستم . انواع ستم . ستمی که بازخواست می شود. زشت ترین نوع ستم . سخت ترین ستمکاری . ستمگرترین انسان . برخورد شایسته در هنگام آهنگ ستم کردن به کسی . مهلت دادن به ستمگر. ستمگر و یاد خدا. پشیمانی ستمگر. نشانه های ستمگر. انتقام گرفتن از ظالم به وسیله ظالم . راضی بودن به انتقام الهی . انتقام گرفتن از ستمگر. ستمگر به خود زیان می رساندو به ستمدیده سود. پرهیز از کمک به ستمگر (1). پرهیز از کمک به ستمگر (2). تشویق به یاری دادن ستمدیده (1). تشویق به یاری دادن ستمدیده (2). پرهیز از دعای ستمدیده . ستم کردن به خود. ستم (متفرقه). گمان . گمان و عقل . کار مؤمن را باید به خوبی حمل کرد. ارزش خوش بینی . آنچه خوش بینی می آورد. پرهیز از بدگمانی (1). پرهیز از بدگمانی (2). کسانی که به هیچ کس خوشبین نیستند. لزوم پرهیز از آنچه سؤظن دیگران را برمی انگیزد. آثار بدگمانی . موارد جایز بودن سؤظن . خوش گمانی به خدا. معنای خوش گمانی به خدا. گمان (متفرقه). عبادت . حکمت عبادت . خود را وقف عبادت کردن . تفسیر عبادت . حقیقت بندگی . نقش عبادت در تکامل . نقش شناخت در عبادت . نقش یقین در عبادت . آداب عبادت . انواع عبادت . انواع عابدان . عبادت غیر خدا. برترین عبادت . عابدترین مردم . بندگان بد. عبادت ناپذیرفتنی . نشاط در عبادت . برنیامدن از عهده عبادت خدا. پاداش اخلاص در عبادت . آفت لذت بردن از عبادت . رها کردن عبادت . همه مردم بندگان خدایند. عبادت (متفرقه). عبرت گرفتن . درس گرفتن از عبرتها. هشداردهندگی عبرت . عوامل عبرت آموز. عبرتهابسیاراست وعبرت گرفتن اندک . ثمره عبرت گرفتن . خودپسندی . خودپسندی آفت خرد است . خودپسندی حماقت است . خودپسندی مایه نابودی است .

خودپسندی و پیشرفت نکردن . گناهی که تو را ناراحت کند بهتر ازکار نیکی است که دچار غرورت سازد. نباید از خودراضی بود. منم , منم !. تشویق به کم شمردن کارهای خوب نفس . نهی از زیاد شمردن کار خوب نفس . نهی از فرو گذاشتن کار خوب به خاطر کوچک شمردن آن . درجات خودپسندی . خودپسندی و تباهی عبادت . درمان خودپسندی . خودپسندی (متفرقه). شگفتی . آن چه جای شگفتی دارد. شگفتی تمام . شگفت ترین شگفتها. شگفتیهای انسان . ناتوانی . ناتوانی و ناتوان . ناتوان ترین مردم . معجزه . حکمت متفاوت بودن معجزات پیامبران . اعجاز قرآن . از نشانه های اعجاز قرآن نبوداختلاف در آن است . شتابکاری . شتافتن به کارهای نیک . ستایش شتاب کردن در استفاده از فرصتهای خوب . شتاب و درنگ نابجا. ارزش عدالت . عدالت برترین سیاست است . عدالت فضیلت انسان است . عدالت و ایمان . عدالت مایه زندگی است . معنای عدالت . گستردگی عدالت . جانمایه عدالت . شعبه های عدالت . ویژگیهای عادل . نخستین گام عادل بودن . نشانه های عدالت . سفارش به رفتار عادلانه با دشمن و در هنگام خشم . عادلترین مردم . یاوران عدالت . کیفر زمامداران بیدادگر. دشمنی . نهی از دشمنی با یکدیگر. تخم دشمنی . کسانی که شایسته است آنها رادشمن نامید. دشمن ترین دشمنت . سست نیرنگ ترین دشمنان . نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت . جلب آشتی دشمنان . سلاح مناسب در برابر دشمنان . دشمنی مردم با آن چه نمی دانند. دشمنی (متفرقه). عذاب و شکنجه . عذاب خدا. شکنجه دادن مردم .

صدقه .

فضیلت صدقه .

قرآن . ((از امـوال آنان صدقه ای بگیر تا به وسیله آن ایشان را پاک و پاکیزه سازی , و برایشان دعا کن , زیرا دعا کردن تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست)). ـ پـیـامـبـرخدا(ص): زمین قیامت (یکپارچه)آتش است به جز سایه مؤمن , زیرا صدقه اش بر او سایه می افکند. ـ امام علی (ع) : صدقه , سپری است در برابر آتش . ـ پـیامبر خدا(ص) : صدقه , گرمای گورها را از صدقه دهنده دور می کند و روز قیامت مؤمن در سایه صدقه خود پناه می گیرد. ـ (روز قیامت) هر کسی در سایه صدقه خود است تا آن که میان مردم داوری شود. ـ صدقه , خشم پروردگار را فرو می نشاند. ـ هرگاه مرد دست خود را به دادن صدقه دراز کند , خداوند به رویش لبخندمی زند و هر که خدا به رویش لبخند زند , آمرزیده است . ـ امـام صادق (ع) : چون آیه زکات ((ازاموال آنان صدقه ای بگیر تا بدان وسیله آنها را پاک و پاکیزه گـردانـی)) در ماه رمضان نازل شد ,رسول خدا(ص) به جارچی خود فرمود تا در میان مردم جار زند که : خداوند زکات را نیز ,همچون نماز بر شما واجب فرمود.

خداوند گیرنده صدقات است .

قرآن . ((آیـا نـدانـسـتـنـد کـه تنها خداست که توبه بندگانش رامی پذیرد و صدقات را می گیرد و این خداست که توبه پذیر مهربان است)) ؟ . ـ امـام صـادق (ع) : خدای تبارک و تعالی می فرماید : هیچ چیزی نیست مگر این که کسی رامامور گرفتن آن کرده ام به جز صدقه که آن را با دست خودم می قاپم . ـ پیامبر خدا(ص) : دو چیز است که دوست ندارم کسی در آنها با من شریک شود : وضویم ,زیرا جز نـمـاز مـن اسـت و صدقه ام که باید از دست من به دست سائل برسد , زیرا صدقه دردست خدای رحمان می افتد.

پاداش صدقه .

قرآن . ((خدا ربا را بی برکت می کند و بر صدقات می افزاید وخدا هیچ ناسپاس گنهکاری را دوست ندارد)). ـ امام صادق (ع) : خدای تعالی فرموده است : بعضی از بندگان من نصف خرمایی را صدقه می دهند و من , همچنان که یکی از شما کره اسب خود را می پروراند , آن نصف خرما را برای او می پرورانم تا جایی که آن را مانند کوه احد می گردانم . ـ پیامبر خدا(ص) : حتی اگر شده بانصف خرمایی خود را از آتش نگه دارید , زیرا همان طور که یکی از شما کره اسب یا کره شتر خود را می پروراند , خدای عزوجل نیز آن نصف خرما را برای صاحبش می پروراندتا آن که در روز قیامت آن را که بزرگتر از یک کوه عظیم شده است , به او می دهد. ـ همان گونه که فردی از شما کره اسب یا شتر خود را می پروراند , خداوند نیز یک دانه خرما یا لقمه نان (صدقه) را می پروراند چندان که به اندازه کوه احد می شود.

صدقه و دفع بلا.

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : صدقه بلا را دفع می کند و مؤثرترین داروست , صدقه قضای حتمی را دفع می کند و درد و بیماریها را چیزی جزدعا و صدقه از بین نبرد. ـ خـدای یـکـتـا درد و تـوده مـعده و آتش سوزی و غرق شدن و ویرانی و دیوانگی را با صدقه دفع می کند ـ رسول خدا هفتاد بلا را بر شمرد ـ. ـ صدقه , هفتاد نوع بلا را دفع می کندکه ساده ترین آنها جذام و پیسی است . ـ صدقه , هفتاد در بلا را می بندد.

جلوگیری صدقه از مرگهای دلخراش .

ـ پیامبر خدا(ص) : صدقه از مردن بد و دلخراش جلوگیری می کند. ـ صدقه مردن بد را دفع می کند. ـ خداوند , با صدقه هفتاد نوع مردن دلخراش را از انسان دور می کند. ـ امـام بـاقـر(ع) : صـدقـه , هفتاد بلا ازبلایای دنیوی و مردن بد و ناگوار را دفع می کند, صدقه دهنده هرگز به مرگ دلخراش نمی میرد. ـ پیامبر خدا(ص) : صدقه بدهید و بیماران خود را با صدقه درمان کنید , زیرا صدقه ازپیشامدهای ناگوار و بیماریها جلوگیری می کند و بر عمر و حسنات شما می افزاید. ـ امـام باقر(ع) : احسان و صدقه , فقر را می زدایند و بر عمر می افزایند و هفتاد مرگ دلخراش را از صاحب خود دور می کنند. ـ امام صادق (ع) : هرکه در روز یا شب صدقه دهد. آوار و طعمه درنده شدن و مرگ ناگوار حفظ می کند.

درمان بیماران با صدقه .

ـ امام صادق (ع) : بیماران خود را با صدقه درمان کنید. ـ بیمارانتان را با صدقه درمان کنید , چه می شود که هریک از شما قوت روزانه خود را صدقه دهد؟ گاه سند قبض روح بنده به ملک الموت داده می شود , اما آن بنده صدقه می دهد و درنتیجه , به ملک الموت گفته می شود : سند را بر گردان . ـ امام علی (ع) : صدقه , دارویی مؤثر است . ـ مـردی به امام کاظم (ع) از عیالواری خود و این که همه آنها بیمارند شکوه کرد , حضرت فرمود : آنـها را با صدقه درمان کن , زیرا هیچ چیز زودتر از صدقه به درگاه خدا پذیرفته نمی شود و برای بیمار دارویی سودمندتر از صدقه نیست .

صدقه کلید روزی است .

ـ امام علی (ع) : روزی را , با صدقه فرود آورید. ـ هرگاه نادار شدید , با کالای صدقه با خدا سودا کنید. ـ امام صادق (ع) : گاهی اوقات من تنگدست می شوم و به وسیله صدقه , با خدا سودا می کنم . ـ به فرزند خود محمد , فرمود : فرزندم ! از آن خرجی چقدر اضافه آمده است ؟ عرض کرد :چهل دینار. است . نمی دانی که هر چیزی کلیدی دارد و کلید روزی صدقه است , پس آن چهل دینار را صدقه بده . محمد می گوید : من این کار را کردم , اما ده روز بیشتر بر ابو عبداللّه (ع) نگذشت که از جایی چهارهزار دینار به ایشان رسید. ـ پیامبر خدا(ص) : زیاد صدقه بدهید , تا روزی داده شوید. ـ صدقه بر روزی و دارایی صدقه دهنده می افزاید , پس , خدایتان رحمت کند , صدقه بدهید. ـ امام صادق (ع) : صدقه دادن قرض راادا می کند و برکت بر جا می گذارد.

هر کار نیکی صدقه است .

ـ پیامبر خدا(ص) : بر هر مسلمانی است که هر روز صدقه بدهد. چیزهای آسیب رسان از سر راه صدقه است , نشان دادن راه به کسی صدقه است , عیادت ازبیمار صـدقـه اسـت , امر به معروف صدقه است , نهی از منکر صدقه است و جواب سلام را دادن صدقه است . ـ هر کار نیکی , صدقه است . ـ هر احسانی به توانگر یا تهیدست , صدقه است . ـ هر کار نیکی صدقه است و هرچیزی که به وسیله آن آبروی کسی حفظ شود برای او صدقه نوشته می شود. ـ با علمی که برادر شما را ارشاد ونظری که او را راهنمایی می کند , به وی صدقه دهید. ـ امـام صـادق (ع) : صدقه ای که خدا آن را دوست دارد عبارت است از : اصلاح میان مردم هرگاه رابطه شان تیره شد و نزدیک کردن آنها به یکدیگر هرگاه از هم دور شدند. ـ پیامبر خدا(ص) : سخن نیکو و پاکیزه صدقه است و هر گامی که به سوی نماز بر می داری صدقه است . ـ فهماندن سخن به ناشنوا, صدقه است . ـ امام صادق (ع) : فهماندن سخن به ناشنوا بی آن که از این کار به ستوه آیی , صدقه ای گواراست . ـ علی بن الحسین (ع) صبح که می شددر طلب روزی بیرون می رفت . فرمود : می روم برای خانواده ام , صدقه بیاورم . فرمود : هر که در طلب روزی حلال بر آید آن روزی , صدقه ای است از جانب خدای عزوجل به او. ـ پیامبر خدا(ص) : لبخند زدن تو به روی برادرت صدقه است , امر به معروف تو صدقه است , نهی از مـنـکر تو صدقه است و نشان دادن راه به کسی که راه بلد نیست صدقه است ,برداشتن سنگ و خار و استخوان از سر راه صدقه است , خالی کردن آب از دلو خود به دلوبرادرت صدقه است .

خودداری از بدی صدقه است .

ـ پیامبر خدا(ص) : بر هر مسلمانی است که صدقه بدهد. دسترنجش هم خودش استفاده کند و هم صدقه دهد. فرمود : به نیازمند غمزده یاری رساند. خوب فرمان دهد. این خود برای او صدقه است . ـ به مردم شر مرسان , زیرا این کار صدقه ای است که برای خودت می دهی . ـ زبانت را نگهدار , زیرا این کار صدقه ای است که برای خودت می دهی . ـ خودداری از بدی , صدقه است .

برترین صدقه (1).

ـ از رسول خدا(ص) سؤال شد : برترین صدقه چیست ؟ فرمود : این که وقتی سالم وتنگ چشم هستی (یعنی) به زندگی امیدواری و می ترسی (اگر صدقه دهی) به فقر دچار شوی ,صدقه دهی و نگذاری تا وقتی که جانت به لب رسید (و در آستانه مرگ قرار گرفتی) بگویی :این قدر مال فلان باشد و آن قدر مال بهمان . فلان و بهمان خواهد بود (خواه ناخواه به وارثان می رسد). ـ برترین صدقه آن است که وقتی سالم و تنگ چشم هستی (یعنی) به زندگی امیدداری و از دچار شدن به فقر می ترسی , صدقه بدهی و نگذاری که وقتی جانت به لب رسید (و در بستر مرگ افتادی) بگویی : این مقدار مال فلان باشد و آن قدر مال بهمان , چون در آن هنگام مال فلان و بهمان خواهد شد. ـ امام باقر یا امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال از برترین صدقه , فرمود: قوت لایموتی که تنگدست می دهد , نشنیده ای این سخن خدای عزوجل را که ((ودیگران را برخویشتن ترجیح دهند , هر چند خود نیازمندند)) آیا در زمینه صدقه برتر از این به نظرت می آید؟ . ـ امام صادق (ع) : صدقه دادن برای توانگر آسان است , اما خداوند عزوجل کسی را که اندک مالی دارد (و همان را ایثار می کند) ستوده و فرموده است : ((و دیگران را بر خود برمی گزینند. ـ پیامبر خدا(ص) در پاسخ به سؤال از برترین صدقه , فرمود : قوت لایموتی که تنگدستی درنهان به نیازمندی می دهد. ـ برترین مردم , کسی است که هر چه در توان دارد عطا می کند. ـ برترین صدقه , صدقه نهانی دادن به فقیر است و ایثار تنگدست .

برترین صدقه (2).

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : برترین صدقه , صدقه زبان است که با آن از ریختن خونها جلوگیری کنی و پیشامد ناخوشایند را دفع کنی و به برادر مسلمانت سودی برسانی . ـ برترین صدقه , صدقه زبان است . میانجیگری کردن که با آن اسیری را آزاد کنی و خونی را از بناحق ریختن حفظ کنی و به برادرت خوبیی برسانی و پیشامد ناگواری را دفع نمایی . ـ هیچ صدقه ای برتر از گفتن حق نیست . ـ برترین صدقه این است که شخص مسلمان علمی بیاموزد و سپس آن را به برادر مسلمان خود یاد دهد. ـ برترین صدقه , نگهداشتن زبان است . ـ سـوگـنـد بـه خدایی که جانم در دست اوست , مردم هیچ انفاقی نکردند که دوست داشتنی تر ازگفتار نیک باشد.

برترین صدقه (3).

ـ پیامبر خدا(ص) در پاسخ به پرسش از برترین صدقه , فرمود : صدقه ای که به خویشاوندکینه ورز داده شود. ـ بهترین صدقه , صدقه ای است که به اسیری که چشمانش از گرسنگی تیره و تار شده , داده شود . ـ امام کاظم (ع) : کمک تو به ناتوان ,از بهترین صدقه ها است . ـ امام صادق (ع) : بهترین صدقه , خنک کردن جگر تفتیده است . ـ پیامبر خدا(ص) : بهترین صدقه , سایه خیمه ای است که در راه خدای عزوجل بر پامی شود. ـ برترین صدقه , در رمضان است .

حق تقدم خویشاوندان در صدقه .

ـ امـام حـسـیـن (ع) : از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرماید : از خانواده ات شروع کن : مادرت , پدرت , خواهرت و برادرت , سپس به کسانی که در مرتبه بعد قرار دارند. ـ پیامبر خدا(ص) : تا زمانی که خویشاوند نیازمند هست , به کسی دیگر نباید صدقه داد. ـ صدقه دادن به خویشاوند , اجرش دو چندان است . ـ برترین صدقه آن است که به خواهرت یا دخترت بدهی . می گردد و جز تو کسی گیرنده آن نیست . ـ صدقه دادن خویشاوند به خویشاوند , هم صدقه است وهم صله رحم .

فضیلت و آثار صدقه نهانی .

قرآن . ((اگر صدقه ها را آشکار سازید , این کار خوبی است واگر نهانش دارید و آن را به نیازمندان دهید , برایتان بهتر است و بخشی گناهانتان را می زداید و خدا از آنچه می کنید آگاه است)). ـ پیامبر خدا(ص) : صدقه پنهانی , خشم پروردگار را فرو می نشاند. ـ امـام صـادق (ع) : جـلـو چـشـم مردم صدقه نده تا از تو ستایش کنند , زیرا اگر چنین کنی هر آیـنـه پاداش خود را گرفته ای , بلکه اگربا دست راستت صدقه دادی دست چپت خبردار نشود , زیرا آن کسی که به خاطر اوپنهانی صدقه می دهی , پاداش تو را آشکارا خواهد داد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : صدقه پنهانی زیادبده , زیرا صدقه پنهانی خشم خداوند جل جلاله را فرو می نشاند. ـ امام علی (ع) : صدقه نهانی , از بهترین نیکی ها است . ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : آن روز که هیچ سایه ای جز سایه عرش خدا نیست , هفت نفر در سایه عرش اویند : مردی که با دست راستش صدقه دهد و آن را از دست چپش مخفی بدارد. ـ امام علی (ع) : بهترین وسیله ای که متوسلان به آن چنگ می زنند , ایمان به خداست . صدقه نهانی , زیرا صدقه نهانی گناه را می برد و خشم پروردگار را فرو می نشاند. ـ امـام سـجـاد(ع) : حق صدقه این است که بدانی آن اندوخته تو نزد پروردگارت عزوجل است و سـپـرده ای اسـت کـه نـیازی به شاهد گرفتن بر آن نیست و اطمینانت به سپرده ای که نهانی به ودیعه می گذاری بیشتر از چیزی باشد که آشکارا می سپاری و این که بدانی صدقه در دنیابلاها و بیماریها را از تو می گرداند و در آخرت آتش دوزخ را. ـ امام صادق (ع) : به خدا سوگند , صدقه نهانی برتر از صدقه آشکار است و نیز به خداسوگند , که عبادت نهانی برتر از عبادت آشکار است .

اهل بیت (ع) و صدقه نهانی .

ـ امام باقر(ع) درباره امام سجاد(ع) ,می فرماید : آن حضرت در دل شب تار از خانه بیرون می رفت و انبان را بر پشت خود حمل می کرد و به در یکایک خانه ها می رفت و آنها را می کوبید و به هر کس در را باز می کرد چیزی می داد. ـ محمدبن اسحاق : گروهی از مردم مدینه گذران زندگی می کردند بدون آن که بدانند معاش آنـها از کجا می رسد , وقتی علی بن الحسین در گذشت دیگر از آنچه شبها برایشان برده می شد , خبری نشد. ـ هـشـام بـن سـالـم : هوا که تاریک می شدو پاسی از شب می گذشت , امام صادق (ع)انبانی پر از نـان وگوشت ودرهم برمی داشت و آن رابردوش خود می نهاد و برای نیازمندان مدینه می برد و در میانشان تقسیم می کرد و آنها او رانمی شناختند. فهمیدند که آن مرد امام صادق (ع)بوده است .

فضیلت صدقه آشکار و آثار آن .

قرآن . ((اگـر صدقه ها را آشکار دهید , کار خوبی است و اگرپنهانش دارید و آن را به نیازمندان دهید , برای شما بهتر است و بخشی گناهانتان را می زداید و خدا از آنچه می کنید آگاه است)). ((کسانی که کتاب خدا را تلاوت می کنند و نماز بر پا می دارند و از آنچه روزیشان کرده ایم نهانی و آشکارا انفاق می کنند , به تجارتی امید بسته اند که هرگز کساد نشود)). ـ امام صادق (ع) : صدقه آشکار , هفتادنوع بلا را دفع می کند. ـ امام علی (ع) : بهترین وسیله ای که متوسلان به خدای سبحان و تعالی به آن چنگ می زنندایمان به خدا و رسول اوست . مردن فجیع را می گیرد. ـ امام باقر(ع) , درباره آیه ((اگر صدقات را آشکارا دهید , کار خوبی است)) , فرمود : منظورزکات واجب است . چه معناست ؟ حضرت فرمود : منظور زکات مستحبی است . به جا آوردن پنهانی نوافل را دوست داشتند.

فضیلت صدقه شبانه وروزانه وآثار آن .

قرآن . ((کسانی که اموال خود را در شب و روز , نهانی وآشکار انفاق می کنند , نزد پروردگارشان پاداش خود را دارند و بر ایشان نه ترسی است و نه اندوهگین می شوند)). ـ امام صادق (ع) : صدقه شبانه , خشم پروردگار را فرو می نشاند و گناه بزرگ را پاک می کند وحساب را آسان می گرداند و صدقه روزانه مال و ثروت را به بار می نشاند و عمر را زیاد می کند. ـ صدقه روزانه گناه را آب می کند , همچنان که آب نمک را و صدقه شبانه خشم پروردگارجل جلاله را فرو می نشاند. ـ پیامبر خدا(ص) : چون روز خود را آغاز کردی , صدقه ای بده تا شومی آن روز را از تو دورگرداند و چون شب شد صدقه ای بده تا نحوست آن شب را از تو ببرد. ـ ابن عباس , درباره آیه ((کسانی که در شب و روز انفاق می کنند. درباره علی بن ابی طالب نازل شد. انفاق کرد , یکی را روز , یکی را پنهانی و یکی را آشکارا.

صدقه دادن درروزگارخوشی وناخوشی .

قرآن . ((و بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان وبهشتی با پهنه آسمانها و زمین که برای پرهیزگاران آماده شده است , همانان که در خوشی و ناخوشی انفاق می کنند)). ابـن جـریـر و ابـن ابـی حاتم از قول ابن عباس درباره آیه ((همانان که در خوشی و ناخوشی انفاق می کنند)) نقل کرده اند که مراد : در دوران تنگدستی و توانگری است . آمـده اسـت : درباره معنای ((سرا)) و ((ضرا)) دو قول است : یکی از آنها که قول ابن عباس است , مـی گـوید مراد در حال توانگری و تنگدستی است و قول دوم می گوید مراد در حال شادی و غم است , یعنی هیچ یک از این حالات مانع این نمی شود که در امور خیر , اموال خود را انفاق کنند.

مرز صدقه .

قرآن . ((و دستت را به گردنت بسته مدار و آن را به تمامی نیز مگشای که ملامت دیده و حسرتزده بنشینی)). ((از تو می پرسند چه چیز انفاق کنند , بگو : مازاد (بر نیاز خود) را)). ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که در صدقه دادن از حد بگذراند , مانند کسی است که صدقه ندهد)). ـ امام صادق (ع) , درباره آیه ((و دستت را به گردنت بسته مدار و آن را به تمامی نیز مگشای که ملامت دیده وحسرتزده بنشینی)),فرمود : حسرت به معنای تهیدستی است . ـ پیامبر خدا(ص) در سفارش به علی (ع) , فرمود : صدقه آن است که تا توان داری ببخشی چندان که بگویی : اسراف کردم , با این حال اسراف نکرده ای . ـ انفاق کنید و ببخشید و شمارش نکنید , که درباره شما شمارش می شود و خست نورزید , که درباره شما خست ورزیده می شود. ـ امام صادق (ع) : اگر مردی دار و ندارخود را در راهی از راههای خدا انفاق کند , کار پسندیده و موفقیت آمیزی نکرده است , مگرنه این که خدای تعالی می فرماید : ((با دستهایتان خود را به هلاکت میندازید و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد))؟ مقصود (ازنیکوکاران) میانه روانند. ـ برای برادرت , خود را به کاری وامدار که زیان آن کار برای تو بیش از سودش برای او باشد. ـ امام کاظم (ع) : به برادرانت از خود ,چیزی مبخش که زیان آن برای تو بیشتر از سودش برای آنان است . ـ ابن عباس : هنگامی که فرمان انفاق در راه خدا رسید , گروهی از صحابه نزد پیامبر(ص) آمدند و عرض کردند : این نفقه ای که فرمان یافته ایم تا از اموال خود بدهیم نمی دانیم چیست , چقدر از آن را انفاق کنیم ؟ پس خداوند این آیه را نازل فرمود : ((از تو می پرسند چه انفاق کنند , بگو : مازاد را)). آیه پیامبر(ص)از مال خود چندان انفاق می کرد که دیگر چیزی ـخس پ ؟ م ینک ق افنا ار ن آ پیدانمی کردتاصدقه بدهدوهیچ غذایی نمی خورد, مگر این که از آن مقداری هم صدقه می داد.

ثواب دستگردانی صدقات .

ـ پیـامـبر خدا(ص) : هرکه صدقه ای را به نیازمندی رساند , اجر صاحب آن صدقه را دارد و ازاجر صدقه دهنده نیز چیزی کم نشود. ـ هـرکـه برای مستمندی صدقه ای جمع آوری کند , اجری همانند اجر صاحب صدقه دارد واگر چهل هزار انسان آن صدقه را دست به دست کنند و سپس به دست مستمند برسد , به همه آنها اجر کامل داده شود. ـ امـام صـادق (ع) : اگـر صـدقه هشتاد دست بگردد , همه آنها اجر دارند بی آن که از اجرصاحب صدقه چیزی کاسته شود. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : اگـر صـدقـه مـیـان هـفـتـاد هـزار انـسان دست به دست شود , اجرآخرین نفرآنهاهمانننداجراولین نفرآنهاست .

مصارف صدقه .

قرآن . ((ایـن صدقات از آن فقیرانی است که در راه خدا فرومانده اند و نمی توانند (برای کسب و کار) در زمین سفر کنند , آدم بی خبر آن ها را , از فرط مناعت , توانگر پندارد. به سیمایشان می شناسی , از مردم با اصرار چیز نمی خواهند. ـ پیامبر خدا(ص) : مسکین کسی نیست که یکی دو وعده غذا و یکی دو لقمه نان از این و آن بگیرد. گـدایـی سـوی مـردم دراز کـنـد آن مـال سنگ تفتیده ای است که شعله می کشد , اینک هرکه خـواهـدگـو بـه هـمـان اندک مال خود بسازد (و دست سؤال دراز نکند) و هر که خواهد گو (از طریق گدایی) بر مال خویش بیفزاید. ـ مـسـکـیـن نه آن گدای دوره گرد است و نه آن کسی که یکی دو دانه خرما و یکی دو لقمه نان مـی گـیـرد و مـی رود , بلکه مسکین آن ناداری است که مناعت و عزت نفس دارد , به طوری که دست سؤال سوی مردم دراز نمی کند وکسی به تهیدستی او پی نمی برد تا به وی صدقه دهد. ـ از امام صادق (ع) سؤال شد که آیا به گداهایی که در خانه ها را می زنند , می توان صدقه داد یا باید از این کار خودداری کند و آن را به خویشاوندان (مستمندش) بدهد؟ حضرت فرمود : به آنها ندهد , بلکه برای خویشاوندان مستمندش بفرستد که این کار اجرش بیشتراست . ـ امـام کـاظـم (ع) در پاسخ به نامه کسی که از آن حضرت درباره کمک به گداهای سر راه نشین پرسیده بود , نوشت : هرکه به ناصبی (دشمن اهل بیت) صدقه و اعانه دهد, آن صدقه برایش گناه اسـت نـه ثـواب , اما اگر به کسی که از مذهب و عقیده او خبر نداری صدقه بدهی , بهتر و ثوابش بیشتر است . هرکس که دلت به حالش سوخت و به او رحمت آمد و آگاه شدن از مذهب و عقیده اش هم ممکن نشد صدقه دادن به او , به خواست خدا , اشکالی ندارد. ـ امـام صـادق (ع) , دربـاره آیـه ((برای سائل و محروم)) , فرمود : محروم شخص بی بخت وروزی است که در خرید و فروش چیزی نصیبش نمی شود. ـ امـام بـاقـر و امـام صـادق (ع) نـیـز دربـاره هـمـین آیه : مراد از محروم مردی است که عقلش عیبی ندارد اما (هرچه کار می کند و زحمت می کش) درروزیش گشایشی حاصل نمی شود.

کسانی که مستحق صدقه (زکات)نیستند.

ـ پیامبر خدا(ص) : صدقه (زکات) نه برای بی نیاز و توانگر حلال است و نه برای کسی که بدنی سالم و نیرومند دارد , مگر برای کسی که مبتلا به فقر شدید یا بدهکاری وحشتناک باشد. آن مال خراشی باشد بر چهره او و سنگ تفتیده ای که آن را از آتش دوزخ می بلعد , پس اینک هرکه خواهد گو با تنگدستی خویش بسازد و هرکه خواهد گو (با گدایی) بر دارایی خویش بیفزاید. ـ امام باقر(ع) : صدقه (و زکات) برای پیشه ور ونیز کسی که بنیه ای سالم و قوی دارد , حلال نیست , پس , از گرفتن آن خودداری کنید. صدوق رضوان اللّه تعالی علیه در ((من لایحضره الفقیه)) روایت کرده است که به امام صادق (ع) عرض شد : مردم از قول رسول خدا(ص) روایت می کنند که فرمود : ((صدقه (وزکات) بر شخص بی نیاز و توانگر و نیز بر کسی که بنیه ای سالم و قوی دارد روا نیست))حضرت صادق (ع) فرمود : پیامبر خدا(ص) فرموده است ((بربی نیازو توانگر)) و نفرموده است ((بر کسی که بنیه قوی وسالم دارد)).

آفات صدقه .

قرآن . ((سـخـنـی شایسته (در برابر نیازمندان) و گذشت ,بهتر از صدقه ای است که آزاری از پی داشته باشد و خدا بی نیاز بردبار است . خـویـش را با منت و آزار باطل مکنید , مانند کسی که مال خود را برای خودنمایی به مردم , انفاق مـی کـند و به خدا و روزواپسین ایمان ندارد , پس حکایت او مانند سنگ خارایی است که خاکی بر آن بوده و رگباری بدان رسیده و آن را صاف به جا نهاده است . ((و منت مگذار و فزونی مطلب)). ـ امام علی (ع) : منت ننهادن , زیوراحسان است . ـ امام صادق (ع) : منت نهادن , خوبی را از بین می برد. ـ امام علی (ع) : بخشندگی , از بزرگواری طبع است و منت نهادن خوبی را تباه می کند. ـ پیامبر خدا(ص) : سه کس اند که خدای عزوجل با آنان سخن نمی گوید : کسی که هر چه می دهد , منت می گذارد , کسی که دامن جامه اش را بلند گیرد (کنایه از تبختر و تکبر است) وکسی که با سوگند دروغ کالایش را رواج دهد. ـ امـام عـلی (ع) , در فرمان خود به مالک اشتر , می نویسد : زنهار که برای احسانت به مردم برآنان منت گذاری یا کار خود را بیش از آنچه هست جلوه دهی یا به آنان وعده ای دهی و به کارنبندی , زیـرا مـنـت نـهـادن احسان را تباه می کند و بزرگتر جلوه دادن کار روشنایی حق (وحقیقت) را می برد. ـ امام صادق (ع) : اگر به کسی خوبی کردی آن را با منت گذاشتن زیاد و به رخ کشیدن تباه مساز , بـلـکـه با خوبی بهتری ادامه اش بده , زیرا این کار برای اخلاق تو زیبنده تراست و پاداش آخرتت را واجبتر می گرداند. ـ پیامبر خدا(ص) : بی چشمداشت , صدقه بدهید,زیراکه چشمداشت اجررااازبین می برد.

آداب دهش .

ـ امام علی (ع) : تعلل ورزیدن (در احسان و دهش) شکنجه روح است . ـ تعلل ورزیدن و منت نهادن , احسان را ناگوار می کنند. ـ امروز و فردا کردن یکی از دو نوع خودداری از دهش است . ـ آفت دهش , امروز وفرداکردن است . ـ کسی که در انجام وعده تاخیر کند(در حقیقت) آن را به جای نیاورده است . ـ سزاوارترین مردم به خوبی , کسی است که اگر در وعده احسانی که به او داده شده تاخیر شود , صبر کند و اگر به آن وعده عمل نشد , معذور دارد و اگر به او عطایی شد , سپاسگزاری کند. ـ بدترین بخشش آن است که با تاخیر صورت گیرد و به دنبالش منت باشد.

صدقه کافر.

ـ امـام عـلـی (ع) : صـدقـه مؤمن سپری بزرگ و حجابی است برای او در برابر آتش , و صدقه کافر دارایی او را از تلف شدن حفظ می کند و عوضش در همین دنیا به او داده می شود وبیماری ها را از جسم وی دور می گرداند , اما در آخرت نصیبی ندارد.

صدقه دادن به گنهکار برای حفظ او از معصیت .

ـ پیـامبر خدا(ص) : مردی گفت : امشب حتما صدقه ای می دهم و بیرون رفت و صدقه اش را در دست دزدی گذاشت . از صدقه دیشب او به یک دزد سخن به میان آوردند. دزدی افتاده است تو را سپاس می گویم . صدقه اش را در دست زن بدکاره ای گذاشت . بدکاره سخن به میان آوردند. سپاس می گویم . توانگر گذاشت . از این که صدقه ام به دست دزد و زن بدکاره و توانگر افتاده تو را سپاس می گویم . الـهام شد : آن صدقه ات که به دست دزدی رسید بدان سبب بود که شاید از سرقت دست برداردو آن صدقه که به دست زن بدکاره افتاد , برای آن بود که بلکه از زنا دادن خودداری کند و آن صدقه کـه بـه دسـت توانگر رسید , از آن رو بود که بلکه عبرت گیرد و از آنچه خداوند عطایش فرموده است انفاق کند.

صراط.

صراط.

قرآن . ((همانا پروردگار تو سخت در كمين است)). ـ امام على (ع) : بدانيد كه گذر شما از صراط است و از لغزشگاههاى آن و هراسهاى لغزيدنهايش و وحشتهاى متناوبش . ـ پيامبر خدا(ص) : همانا صراط بر روى جهنم كشيده شده و لغزنده است .

صراط مستقیم .

قرآن . ((ما را به صراط مستقیم هدایت کن)). ـ امـام صـادق (ع) : مـردم بـه چـپ و راسـت مـنـحـرف شـدنـد , امـا مـا و شیعیانمان به صراط مستقیم هدایت شدیم . ـ امـام عـلـی (ع) : راسـت و چپ گمراهی است و راه وسط همان شاهراه است , کتاب خدا و سنت پیامبر به آن راهنماست و رسیدن به سنت و عاقبت نیکو از این شاهراه میسر است . ـ از راست و چپ راههای گمراهی را پیش گرفتند و راههای مستقیم و هدایت را رها کردند. ـ در توصیف ائمه (ع) , می فرماید : آنان به منزله راهنمایان بیابانها هستند. را در پـیـش گـیـرد او را به رفتن آن راه تشویق و ستایش می کنند و نوید نجات به وی می دهند وهـرکـه به راست و چپ منحرف شود , از کجراهه ای که در پیش گرفته نکوهش می کنند و او را ازهلاکت بر حذر می دارند.

قرآن و صراط مستقیم .

قرآن . ((ما را به راه راست هدایت فرما , راه کسانی که نعمتشان داده ای , نه غضب شدگان و نه گمراهان)). ((کسانی که از خدا و رسول فرمان برند همانان با کسانی هستند که خداوند نعمتشان داده (یعنی) با پیامبران وصدیقان و شهیدان و صالحان , و نیکو همدمان هستند اینان)).

معنای صراط مستقیم .

قرآن . ((در حـقـیـقـت , خدا پروردگار من و پروردگار شماست ,پس اورا بپرستید که این است صراط مستقیم)). ((چـگـونه کفر می ورزید حالی که آیات خدا بر شما خوانده می شود و رسول او در میان شماست ؟ هرکه به خدا تمسک جوید , قطعا به صراط مستقیم هدایت شده است)). ((و صراط مستقیم پروردگارت همین است . . ـ امـام عـسـکـری (ع) ـ درباره آیه ((ما رابه صراط مستقیم هدایت فرما)) ـ : آدمی می گوید : آن تـوفـیقی را که عطایمان کردی تا در ایام گذشته عمر خود طاعتت کنیم بر ما ادامه بده تا در ایام مانده عمر خود نیز طاعتت کنیم . مستقیم دو گونه است : صراط دنیا و صراط آخرت . و تفریط به دور است , راه میانه است و به سوی باطل کمترین انحرافی ندارد و صراط آخرت ,همان راه مؤمنان به سوی بهشت است که راهی است مستقیم . ـ امـام صادق (ع) درباره معنای صراط , می فرماید : آن راه شناخت خدای عزوجل است و دوگونه می باشد : صراطی در دنیاست و صراطی در آخرت . اطاعتش واجب است . هـرکـه در دنـیـا او را بشناسد و ازراهنماییهایش پیروی کند از صراط آخرت که پلی است بر روی دوزخ , بگذرد. ـ صراط مستقیم , امیرالمؤمنین علی (ع) است . ـ امام سجاد(ع) : ماییم صراط مستقیم و ماییم رازگاه علم او. ـ امام علی (ع) : صراط مستقیم خدا و دستگیره محکم و ناگسستنی او , من هستم . ـ امـام صـادق (ع) درباره آیه ((ما را به صراط مستقیم هدایت فرما)) , می فرماید: ما را به راه راست رهنمون شو , مارا به پیمودن راهی که به محبت تو می انجامد و به بهشتت می رساند , رهنمون شو تا از هواهای نفس خود پیروی نکنیم و به هلاکت نیفتیم . ـ پـیـامـبر خدا(ص) نیز درباره همین آیه , می فرماید : مارا ارشاد فرما به ((صراط مستقیم))یعنی دیـن اسـلام , زیـرا هیچ دینی جز اسلام راست و مستقیم نیست , چون توحید و یگانه پرستی در آن نـیـسـت , ((صراط کسانی که نعمتشان دادی)) یعنی پیامبران و مؤمنان که خداوند نعمت اسلام و نـبـوت را ارزانـیشان داشت , ((نه غضب شدگان)) , می فرماید : مارا به غیر دین آنان که برایشان خشم گرفته ای , یعنی یهود , راهنمایی فرما , ((و نه گمراهان)) یعنی نصارا.

ویژگیهای صراط.

ـ امام صادق (ع) : صراط , از مو و ازلبه شمشیر باریکتر است . ـ پیامبر خدا(ص) : صراط , باریکتر از مو و برنده تر از شمشیر است . ـ بر روی جهنم , پلی است که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است .

آنچه موجب پایداری بر صراط است .

ـ پیامبر خدا(ص) : پایدارترین شما بر صراط , کسی است که محبتش به اهل بیت من بیشترباشد. ـ ای عـلـی ! چـون روز قـیـامت شود ,من و تو و جبرئیل بر صراط می نشینیم و هیچ کس از صراط نخواهد گذشت مگر این که پروانه ولایت تو را با خود داشته باشد. ـ به علی (ع) فرمود : محبت تو در دل هیچ مؤمنی جای نگرفت , مگر این که هرگاه پایش بر صراط بلرزد , گامش استوار شود تا آن که خداوند , به سبب محبتش به تو , او را به بهشت در آورد.

پلهای صراط.

قرآن . ((همان پروردگار تو سخت در کمین است)). ـ امـام صادق (ع) درباره آیه ((همانا پروردگار تو سخت در کمین است)) , می فرماید : (کمینگاه) پلی است بر روی صراط که هیچ بنده ای با داشتن مظلمه ای به گردن , از آن نمی تواندبگذرد. ـ پیامبر خدا(ص) : آن گاه صراط برفراز جهنم گذاشته می شود. سـه پـل قرار دارد : روی یکی از آن ها امانتداری و خویشاوندی جای دارد , روی دومی نماز وروی سومی عدالت پروردگار یگانه جهانیان .

گروههای مردم در گذشتن از صراط.

ـ امـام صـادق (ع) : مـردم در گذشتن ازصراط به چند گروه تقسیم می شوند : برخی مانند برق مـی گـذرنـد , برخی مانند اسب به تاخت می روند , برخی با سینه خیز می گذرند و بعضی هم در حالی می گذرند که خود را به آن آویخته اندو آتش مقداری از بدن آنها را گرفته است . ـ پیامبر خدا(ص) : مردم بر صراط باشند , برخی آویزان , بعضی لغزان و برخی پا برجا. ـ در گـذشـتـن از صراط برخی از مردم چون برق می گذرند , و برخی چون چشم به هم زدنی و برخی مانند اسبان و شتران تندرو وبرخی مانند افراد پای بسته . آهستگی می گذرند و عده ای در آن (دوزخ) می افتند. ـ عـده ای از صـراط همچون برق می گذرند و عده ای همچون باد و به عده ای نوری داده می شود کـه جـلوی پایشان را روشن می بینند و عده ای چهار دست و پا می گذرند و به سبب گناهانی که کرده اند آتش قسمتی از آنهارا فرا می گیرد. ـ وضو را کامل بگیر , تا از صراطهمچون ابر بگذری . ـ موسی (ع) در مناجات عرض کرد :بار خدایا! پاداش کسی که حکمت تو را آشکارا و پنهانی تلاوت کند چیست ؟ فرمود : ای موسی ! از صراط همچون برق می گذرد.

خردسالی .

خردسالی .

ـ امام علی (ع) : هرکه در کودکی خود رنج نبرد , در بزرگسالیش به ارجمندی نرسد. ـ هرکه در دوران خردسالیش بپرسد ,در روزگار بزرگسالیش پاسخ دهد. ـ هرکه در کودکی نیاموزد , دربزرگسالی پیشرفت نکند. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : بازیگوشی (وشیطنت) بچه در دوران کودکیش , موجب افزایش عقل او در بزرگسالیش می باشد. ـ امـام کـاظـم (ع) : بازیگوشی (و شیطنت) پسر در دوران کودکی پسندیده است , برای این که در بزرگسالی بردبار شود. ـ امام علی (ع) : نادان , بچه است اگر چه پیر باشد و دانا , بزرگ است اگر چه نوجوان باشد.

دست دادن .

دست دادن .

ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه با هم روبه روشدید با سلام گفتن و دست دادن روبه رو شوید و چون از یکدیگر جدا شدید , با آمرزش خواهی جدا شوید. ـ امام صادق (ع) : مسلمانان هرگاه درركاب رسول خدا(ص) به جنگ بیرون می رفتند و از جای پر درختی می گذشتند سپس به فضای باز می رسیدند , به یکدیگر نگاه می کردند و با هم دست می دادند. ـ رسول خدا(ص) هرگاه با مردی دست می داد , هرگز دست خود را از دست او نمی کشید تااین که او دستش را از دست حضرت بکشد.

نقش دست دادن در رفع کدورتها وکینه ها.

ـ پیامبر خدا(ص) : بایکدیگر دست دهید , زیرا دست دادن کینه و کدورت را از بین می برد. ـ با یکدیگر دست دهید , که کینه را می برد.

نقش دست دادن در ریزش گناهان .

ـ امـام بـاقـر(ع) : هرگاه مؤمن با مؤمن دست دهد , از یکدیگر جدا شوند در حالی که گناهانشان پاک شده باشد. ـ امـام عـلـی (ع) : هـرگـاه بـه بـرادران خـود بـرخوردید , با یکدیگر دست دهید و اظهار خرمی وخوشرویی کنید , از هم که جدا شدید هرچه گناه داشته اید از بین رفته است . ـ امام باقر(ع) : هرگاه مردی با رفیقش دست دهد , آن که دستش را نگه دارد اجرش بیشتراست از کسی که رها می کند.

نهی از دست دادن با زن .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : جایز نیست زن به مرد نامحرم دست دهد , مگر از پس لباسش و نبایددست بیعت دهد مگر از پس لباسش . ـ من با زنان دست نمی دهم . ـ از امـام صـادق (ع) سـؤال شد : آیا دست دادن با زن نامحرم جایز است ؟ فرمود :خیر , مگر از پس جامه . ـ امام صادق (ع) : با زنی که ازدواج کردن با او حلال است (محرم نیست) نمی توان دست داد مگر از پس جامه و (در این صورت هم)نباید دستش را فشرد.

تشویق به دست دادن با دشمن .

اشاره

ـ امـام عـلی (ع) : با دشمنت دست بده , هرچند او خوشش نیاید , زیرا این از اموری است که خدای عزوجل بندگانش را به آن فرمان داده است . دفع کن که از آن پس کسی که میان تو و او دشمنیی بوده گویی دوستی است مهربان . نـمـی گـیـرنـد ایـن را مـگـر کـسـانـی که صبوری کرده اند و فرا نمی گیرند این را مگر دارنده نصیبی بزرگ)).

صلح .

قرآن . ((اگر به صلح مایل شدند تو نیز بدان مایل باش و به خدا توکل کن که او شنوای داناست)). ـ امام علی (ع) : من صلح را , مادام که مایه وهن اسلام نباشد , کار سازتر از جنگ یافته ام . ـ در فـرمـان اسـتـانـداری مـصـر به مالک اشتر , می فرماید : اگر دشمن تو را به صلح فرا خواند وخـشـنـودی خـدا در آن بـود آن را رد مکن , زیرا صلح مایه آسایش سپاهیان تو و راحتی خودت ازاندوهها و دردسرهایت و امنیت سرزمین توست . و هـشیار باش , زیرا گاه دشمن خود را نزدیک می کند , تا غافلگیر کند , پس محتاط و دوراندیش باش و به دشمن خوشبین مباش .

صلح 1 ((صلح در جنگ)).

صلح امام حسن (ع).

ـ امـام عـلـی (ع) پـس از ضـربـت خـوردن تـوسط ابن ملجم , در سفارش به فرزند بزرگوار خود حسن (ع) می فرماید : بدان که معاویه همچنان که با من مخالفت کرد با تو نیز مخالفت خواهد کرد. درآیی به جدت تاسی جسته ای که با بنی ضمره و بنی اشجع . دشـمـنـت بـجـنـگی (بدان که) هرگز آن صلاحیت و وفاداری که پیروان پدرت داشتند پیروان تونخواهند داشت . ـ امـام صـادق (ع) : حـسـن بـن عـلـی (ع) پـس از آن کـه بـه جـانـش سؤ قصد شد و پیروانش از درناسازگاری با وی در آمدند , کار را به معاویه واگذاشت . سلام کردند : ((سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان)). نیستم , بلکه عزت بخش مؤمنانم . واگذاشتم تا من و شما در میان آنان باشیم , همچنان که آن فرزانه (خضر) کشتی را سوراخ کردتا برای صاحبانش باقی بماند , و اینچنین (است حکایت) من و شما تا در میان آنها باقی بمانیم .

صلح 2 ((اصلاح دادن میان مردم)).

اهمیت اشتی دادن مردم .

قرآن . ((هـرکـه وساطت پسندیده ای کند , او را از آن نصیبی خواهد بود و هرکس وساطت ناپسندیده ای کند او را از آن (نیز) سهمی خواهد بود و خدا همواره به هر چیزی تواناست)). ((دربـاره غـنـایـم جـنـگی از تو می پرسند بگو : غنایم جنگی از آن خدا و رسول است , پس از خدا بترسید و میان خوداصلاح کنید و از خدا و رسول او فرمان برید اگر مؤمن هستید)). ((در حـقـیـقت مؤمنان باهم برادرند , پس میان برادران خود اشتی دهید و از خدا بترسید , شاید مورد رحمت قرار گیرید)). ((در بسیاری از آهسته گوییهایشان خیری نیست , مگر کسی که (با این کار) به دادن صدقه ای یا احسانی یا که اصلاح میان مردم فرمان دهد. ـ پیامبر خدا(ص) : آیا شما را به چیزی با فضیلت تر از نماز و روزه و صدقه (زکات) آگاه نکنم ؟ آن چیز اصلاح میان مردم است , زیرا تیره شدن رابطه میان مردم مهلک و دین براندازاست . ـ امـام صـادق (ع) : اصلاح میان مردم هر گاه با هم دچار اختلاف و دشمنی شوند و نزدیک کردن آنها به یکدیگر هرگاه از هم دور گردند , صدقه ای است که خداوند آن را دوست دارد. ـ به مفضل فرمود : هرگاه میان دو نفر از شیعیان ما کشمکشی دیدی از مال من غرامت بده (یعنی با پرداخت وجه مورد اختلاف , میان آنان اصلاح کن). ـ پـیامبر خدا(ص) : ای ابا ایوب ! آیا تو را به صدقه ای که خدا و رسول او آن را دوست دارند ,آگاه و راهـنـمـایی نکنم ؟ (آن صدقه این است که) هرگاه مردم باهم بد شدند و از یکدیگر دوری کردند میان آنها را اصلاح کنی . ـ امام علی (ع) : در راه اصلاح میان مؤمنان و پرهیزگاران پایداری کنید. ـ کـوشـش در راه ایـجـاد صـلـح و آشـتـی مـیـان تـوده مـردم (یـا اصلاح و بهبود وضع آنان) از کمال نیکبختی است . ـ هرکه صلح و آشتی دشمنان را به دست آورد به مقصود خود برسد.

جایز بودن دروغ برای اصلاح .

قرآن . ((و خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید تا(بدین بهانه) از نیکی کردن و پرهیزکار بودن و اصلاح میان مردم (باز ایستید) که خدا شنوای داناست)). ـ امام صادق (ع) , درباره آیه ((و خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید. هرگاه از تو خواسته شد که میان دو تن اصلاح کنی , نگو : سوگند خورده ام که این کار را نکنم . ـ آشتی دهنده , دروغگو نیست . ـ سخن سه گونه است : راست و دروغ و (برای) اصلاح میان مردم . گوش وی برسد , ناراحت می شود. به او می گویی : از فلانی شنیدم که در خوبی تو چنین و چنان می گفت .

صلح ناروا.

ـ پیامبر خدا(ص) : صلح میان مسلمانان رواست مگر صلحی که حرامی را حلال یا حلالی راحرام کند.

نماز / 1.

نماز.

قرآن . ((بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پاخیزید)). ((پـس چون نماز را گزاردید , خدا را (در همه حال) ایستاده و نشسته و به پهلو خفته یاد کنید و هـرگاه آسوده خاطرشدید , نماز را (به طور کامل) بر پادارید که نماز به وقتهای معین بر مؤمنان مقرر شده است)). ((پروردگارا , مرا بر پادارنده نماز قرار ده و فرزندان مرا نیز , پروردگارا , دعای مرا بپذیر)). ((و (اسماعیل) کسان خود را به نماز و زکات فرمان می داد و نزد پروردگارش پسندیده بود)). ـ پـیامبر خدا(ص) : نماز از شرایع واحکام دین است و موجب خشنودی پروردگار عزوجل و راه و روش پیامبران . ـ باید بیشترین هم تو نماز باشد ,زیرا نماز , بعد از پذیرفتن دین , در راس اسلام است . ـ هرچیزی چهره ای دارد و چهره دین شما نماز است . ـ امام علی (ع) : نماز , دژی است دربرابر یورشهای شیطان . ـ نماز رحمت (الهی) را فرودمی آورد. ـ نماز ترازوست . آن را) کامل دهد (حق و پاداش خود را) کامل دریافت می کند. ـ امـام صـادق (ع) : محبوبترین کارهانزد خدای عزوجل , نماز است و آن آخرین سفارش پیامبران می باشد.

نماز نور دیده پیامبر(ص) است .

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند جل ثناؤه نور دیده مرا در نماز قرار داد و نمازرا محبوب من گردانید , همچنان که غذارا محبوب گرسنه و آب را محبوب تشنه . می شود و تشنه هرگاه آب بنوشد سیراب می شود , اما من از نماز سیر نمی شوم . ـ امـام عـلـی (ع) : رسـول خـدا(ص) شـام و غـیـر شـام را بـر نماز مقدم نمی داشت و چون وقت نمازمی رسید , گویی نه خانواده ای می شناسد و نه رفیق شفیقی .

نماز موجب تقرب پرهیزگاران به خداست .

ـ امام علی (ع) : نماز , موجب تقرب هر پرهیزگاری به خداست . ـ پیامبر خدا(ص) : نماز , مایه تقرب مؤمن به خداست . ـ امام کاظم (ع) : نمازهای نافله , وسیله تقرب مؤمنان به خداست . ـ امام علی (ع) : نماز , بهترین دو وسیله تقرب به خداست .

نماز بهترین تکلیفی است که و ضع شده است .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) در پاسخ به سؤال ابوذر درباره نماز , فرمود : نماز بهترین تکلیفی است که (از جانب خدا) وضع شده است , اینک هر که خواهد گو کم بخواند و هر که خواهد گو بسیاربگزارد. ـ امـام صادق (ع) : طاعت خدا به خدمت کردن او , در روی زمین است و هیچ خدمتی به او بانماز برابری نمی کند. ـ امـام عـلی (ع) : شما را به نماز و مواظبت بر آن سفارش می کنم , زیرا که نماز بهترین کاراست و ستون دین شماست .

بعد از شناخت خدا, نمازبرترین کارهاست .

ـ امـام صـادق (ع) در پـاسخ به سؤال از بهترین اعمال بعد از معرفت (خدا) , فرمود : بعد ازمعرفت (خدا) هیچ چیزی با این نماز برابری نمی کند. ـ در پـاسـخ بـه سؤال از برترین اعمال و محبوبترین آنها نزد خداوند , فرمود : بعد از معرفت (خدا) چیزی برتر از این نمازنمی شناسم .

نماز ستون دین است .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : مثل نماز مثل ستون خیمه است , اگر ستون محکم باشد طنابها و میخها و چادر کار آیی دارند , اما اگر ستون بشکند نه طنابی به کار می آید و نه میخی و نه چادری . ـ امـام بـاقر(ع) : نماز ستون دین است ,مثل آن مثل ستون خیمه است که اگر ستون محکم باشد مـیـخـهـا و طنابها محکم می مانند و اگرستون کج شود و بشکند , نه میخی استوار می ماند و نه طنابی . ـ لـقـمـان (ع) در مـقام اندرز به فرزند خود , فرمود : فرزندم ! نماز را بر پا دار که آن در دین خدا , همانند ستون برای خیمه است , اگر ستون راست و استوار باشد طنابها و میخها و پرده خیمه کار آمدند و اگر ستون راست و استوار نباشد نه میخ فایده دارد نه طناب و نه پرده خیمه . ـ امام علی (ع) : خدا را , خدا را , به نماز توجه کنید , زیرا نماز ستون دین شماست . ـ پیامبر خدا(ص) : نماز , ستون دین است .

نماز از فحشا و منکر بازمی دارد.

قرآن . ((آنچه را که از کتاب به تو وحی شده است بخوان ونماز را بر پا دار , که نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد و قطعا یاد خدا (از هر عبادتی) بالاتر است و خدا می داند چه می کنید)). ـ پیامبر خدا(ص) : هر که نمازش او را ازکار زشت و ناپسند باز ندارد , جز بر دوری او از خدا افزوده نشود. ـ امـام صادق (ع) : بدان که نماز عامل باز دارنده (از سوی) خدا در زمین است , پس هر که دوست دارد بـداند که از نمازش چه سودی برده است بنگرد , اگر نماز او را ازکارهای زشت و ناپسند باز داشته است , به اندازه ای که باز ایستاده از نماز بهره برده است . ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که از نماز فرمان نبرد نماز نخوانده است و فرمان بردن از نماز به این است که از کار زشت وناپسند باز دارد. ـ درباره مردی که با آن حضرت نماز می خواند و در عین حال مرتکب کارهای زشت می شد , فرمود : نمازش , روزی او را از زشتکاری باز خواهد داشت . مرد توبه کرد. ـ دربـاره مـردی کـه روز نـماز می خواند و شب دزدی می کرد , فرمود : نمازش او را از این کارباز خواهد داشت .

نماز گناهان پیش از خود را می پوشاند.

ـ پـیـامبر خدا(ص) : هرگاه به نماز ایستادی و توجه پیدا کردی و ام الکتاب (سوره فاتحه) را با هر سـوره دیگری که برایت میسر است ,خواندی سپس رکوع رفتی و رکوعش را کامل به جا آوردی و بـه سـجـده رفتی و تشهد گفتی وسلام دادی , تمام گناهانی که از نماز قبل تا این نماز مرتکب شده ای آمرزیده می شود. ـ امام علی (ع) : هر که نماز را با معرفت به حق آن به جای آورد , آمرزیده است . ـ پیامبر خدا(ص) با اصحاب خود در سایه درختی نشسته بودند. تکان داد و برگی افتاد. به نماز ایستد , گناهانش فرو می ریزد همچنان که برگ این درخت فرو افتاد. ـ امـام عـلـی (ع) : از رسول خدا شنیدم که می فرماید : امید بخش ترین آیه در کتاب خدا این است :((ودر دو سـوی روز و پـاسـی از شب نماز بگزار)) و فرمود : ای علی ! سوگند به آن که مرا بحق نـویـد دهـنـده وبـیـم دهـنـده فـرسـتاد , هر یک از شماکه برای وضوبرخیزدگناهان از جوارح او فـرومـی ریـزنـد وچون با چهره و دل به خدا روی کند , هنوز نماز را تمام نکرده هیچ گناهی بر او نـمـانـد, همچون روزی که از مادر متولدشده است و گناهانی که در فاصله دو نماز کرد نیز پاک شود. را بر شمرد. یک از شما جریان دارد. آیا کثافت و چرکی در بدنش باقی می ماند؟ به خدا سوگند که نمازهای پنجگانه نیز برای امت من , چنین حکمی دارند. ـ پـیامبر خدا(ص) : شما (از آتش گناه) می سوزید , اما چون نماز صبح را خواندید آن را می شوید ,بـار دیـگـر می سوزید و می سوزید , اما چون نماز ظهر را گزاردید آن را می شوید و باز می سوزید ومـی سـوزیـد , اما چون نماز عصر را خواندید آن را می شوید , بار دیگر می سوزید و می سوزید , اما چون نماز مغرب را گزاردید آن را می شوید. را مـی شوید , سپس می خوابید و بر شما گناهی نوشته نشود تا آن که (روز دیگر به همین ترتیب) خود را بشویید. ـ هـنـگـام فرا رسیدن هر نمازی آواز دهنده ای را شنیدم که می گوید : ای فرزندان آدم ! برخیزید وآتشی را که بر جان خود افروخته اید خاموش کنید. کار گناهانشان از چشمانشان می ریزد و نماز را می خوانند و هر چه گناه در فاصله میان دو نماز کرده اندبخشوده می شود. آن منادی فریاد زند : ای آدمیان ! برخیزید و آتشی را که بر جان خود زده اید خاموش گردانید. برخیزند و طهارت کنند و نماز بگزارند و گناهانی را که در فاصله دو نماز کرده اند آمرزیده شود. عصر که فرا رسد نیز به همین ترتیب عمل شود. عشا که رسد باز به همین سان عمل شود. ـ امـام عـلـی (ع) دربـاره نـمـاز چنین سفارش , می کند : نماز گناهان را فرو می ریزد , همچون ریـزش بـرگ از درختان و آنها را از گردن بندگان بازمی کند, همچون باز

کردن رسن از گردن چهار پایان . خـدا9 نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه فرمود که جلو در خانه مردمی باشد و شبانه روزی پنج مرتبه خود را در آن بشوید. ـ نـمازهای پنجگانه , گناهانی را که در فاصله آنها مرتکب شوی به شرط آن که از گناهان کبیره دوری کـنـی , مـی پوشاند و همین نمازهاست که خداوند فرموده است : ((همانا خوبیها بدیها را از بین می برد)). ـ امام صادق (ع) : اگر جلو در خانه یکی ازشما جوی آبی باشد و روزی پنج بار خود را در آن بشوید آیـا چرک و کثافتی بر تن او باقی می ماند؟ حکایت نماز نیز حکایت جوی آبی است که تمیز و پاکیزه مـی کند , هر نمازی که بخواند گناهانش را پاک می کند مگر گناهی که او را از ایمان به در برد و بر آن مداومت ورزد. ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه بنده به نماز ایستدو فکر و دلش متوجه خدای تعالی باشد , چون نماز را تمام کند همچون روزی باشد که از مادرمتولد شده است . ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـه دو رکـعـت نماز بگزارد و بداند در آن دو رکعت چه می گوید , وقتی به انجامشان رساند هیچ گناهی میان او و خدای عزوجل نباشد مگر این که آنها را بر او ببخشد.

نماز نخستین چیزی است که روزقیامت درباره اش سؤال می شود.

ـ پیامبر خدا(ص) : بر نمازهای پنجگانه مواظبت کنید , زیرا چون روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی بنده را صدا می زند و نخستین چیزی که از او می خواهد نماز است , اگر آن را کامل آورده باشد که هیچ وگرنه در آتش افکنده می شود. ـ در روز قیامت نخستین عمل بنده که به آن رسیدگی می شود , نماز است , اگر پذیرفته شد به سایر اعمال رسیدگی می شود و اگر پذیرفته نشد به هیچ یک از اعمال دیگر او رسیدگی نمی شود. ـ ستون دین نماز است و نماز ,نخستین عمل فرزند آدم است که به آن رسیدگی می شود , اگر درست بود به دیگر اعمالش رسیدگی می شود و اگر درست نبود سایر اعمالش رسیدگی نمی شود. ـ امام باقر(ع) : نخستین چیزی که بنده برای آن حسابرسی می شود نماز است , اگر پذیرفته شد سایر اعمالش هم پذیرفته می شود.

حکمت نماز.

ـ امـام عـلـی (ع) : بندگان خدا! راستی بهترین وسیله ای که متوسلان به خداوند جل ذکره بدان توسل می جویند , ایمان به خداست و به فرستادگان او و بدانچه از نزد خدا آورده اند. ـ امام باقر(ع) : نماز موجب تثبیت اخلاص و دوری از کبر است . ـ امام علی (ع) : خداوند ایمان را برای پاک کردن (مردم) از آلودگی شرک واجب گردانید و نماز را برای دور کردن آنها از کبر. ـ فاطمه زهرا(ع) : خداوند نماز را به منظور دور کردن (انسان) از کبر واجب فرمود. ـ پیامبر خدا(ص) : جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای احمد! اسلام ده سهم است و هر که یکی از این سهم ها را نداشته باشد ناکام باشد. است که گفتار می باشد و دومین آنها نماز است که پاکی می باشد. ـ امـام صـادق (ع) چـون سـؤال شـد کـه چـرا نماز , با آن که مردم را از کار و رسیدن به مشکلات ونـیـازهـایـشـان بـاز مـی دارد و بـاعـث زحـمـت ورنـج جـسـمـی آنـهـاسـت ,واجـب گـردیـد, حـضـرت فـرمـود:چـون اگر به صرف آمدن دین و وجود کتاب (قرآن) در میان مردم اکتفا می شد وعـامـلـی نمی بودکه یاد وخاطره پیامبر را در میانشان نگه دارد , به همان سرنوشت پیروان ادیان پیشین دچارمی شدند. در راه آن با آنان جنگیدند اما با رفتن آنها دین و آیینشان هم کهنه شد و از بین رفت . تـبارک وتعالی چنین خواست که مسلمانان نام و یاد محمد(ص) و دین او را از یاد نبرند , از این رو نـماز را بر ایشان واجب فرمود , تا روزی پنج مرتبه به یاد او باشند و نامش را به زبان آورند ونماز و یـاد خـدا از آنان خواسته شد تا مبادا از یادخدا غافل شوند و فراموشش کنند و در نتیجه یادو نامش محو شود. ـ امام رضا(ع) در بیان علت نماز , چنین مرقوم فرمود : نماز اقرار به ربوبیت خداوندعزوجل است و نفی انباز از او و ایستادن در برابر خداوند جبار جل جلاله با خواری و مسکنت و خضوع و اعتراف (به عـظـمت او) وطلب بخشش گناهان گذشته و نهادن پیشانی بر خاک روزی پنج بار برای تعظیم خـدای عـزوجـل , نماز موجب می شود که بنده به یاد خدا باشد و او را فراموش نکند و به ناسپاسی وگردنکشی دچار نشود و خاشع و فروتن باشد و راغب و طالب زیادتی در دین و دنیا باشد. عـلاوه بـر ایـنـهـا , نـمـاز مـوجـب می شود که انسان از گناه بازایستد وشب و روز پیوسته به یاد خدای عزوجل باشد تا این که مبادا بنده سرور و مدبر و آفریننده خویش را فراموش کند و بر اثر آن به گردنکشی و طغیان و نافرمانی روی آورد. آستان او وی را از معاصی باز می دارد و از هر گونه فساد جلوگیری می کند.

منزلت نمازگزار.

ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر نـمـازگـزار بـدانـد کـه چـه هـاله ای از جلال خدا او را فرو می پوشاند, هرگزدوست ندارد که سرخودرا از سجده اش بردارد. ـ امام باقر(ع) : هرگاه نمازگزار رو به قبله کند , خدای رحمان که معبودی جز او نیست , به او رو کند. ـ امـام صـادق (ع) : نمازگزار را سه فایده نصیب شود : هرگاه به نماز بایستد از اوج آسمان تافرق سـرش بـر او نیکی فرو ریزد و از زیر پایش تا اوج آسمان فرشتگان او را در میان گیرند وفرشته ای نـدا دهـد : ای نـمـازگـزار! اگـر بـدانـی بـا چـه کـسـی راز و نـیـازـ ورفـ ی کین وا رـب ش رـس می کنی ,هرگزرازونیازت رانخواهی گسست . ـ امـام عـلـی (ع) : نـمـازگـزار را سه بهره باشد :فرشتگان از زیر پایش تا اوج آسمان او رادر میان گیرند , نیکی از سر تا پایش را فرا گیرد و فرشته ای در طرف راست و چپ او قرارگیرد. کـرده ای ؟ ای پـسـر آدم ! اگـر نـمازگزار می دانست که با چه کسی راز و نیاز می کند هرگز آن رانمی گسست . ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هیچ مؤمنی نیست که به نماز ایستد , مگر آن که از او تا عرش نیکی بر اوفرو ریـزد و فرشته ای بر وی گماشته شود که آواز دهد : ای پسر آدم ! اگر بدانی از نمازت چه بهره ای می بری و با چه کسی راز و نیاز می کنی , هرگز خسته و رویگردان نمی شدی . ـ تـا زمـانی که در حال نماز هستی درخانه پادشاهی مقتدر را می کوبی و هر که در خانه پادشاه را بسیار بکوبد , سرانجام آن در به رویش باز می شود. ـ امـام عـلـی (ع) : هرگاه مرد به نمازایستد, ابلیس از این که می بیند رحمت خدا او را فروپوشانده است حسودانه به وی می نگرد. ـ انسان هرگاه در نماز باشد , بدن وجامه او و هر آنچه پیرامونش می باشد تسبیح می گویند.

شرایط نماز.

ـ امام رضا(ع) : نماز , دارای چهار هزاردر (حکم و مساله) است . ـ امام صادق (ع) : نماز چهار هزار مرز (و شرط) دارد. ـ نماز چهار هزار حد و شرط دارد که تو آنها را رعایت نمی کنی . ـ به حماد بن عیسی فرمود : ای حماد! می توانی خوب نماز بخوانی ؟ برخیز نماز بخوان . (حـمـاد می گوید) برابر آن حضرت رو به قبله ایستادم و نماز را شروع کردم و رکوع و سجود رابه جا آوردم . شصت یا هفتاد سال از عمرشان بگذرد و یک نماز را با شرایط کامل آن نگزارند!.

آداب نماز.

ـ پیامبر خدا(ص) : دو مرد از امت من به نماز می ایستند و رکوع و سجود هر دو نفرشان یکی است , اما فاصله نماز آنها با یکدیگر از زمین تا آسمان است . ـ امام صادق (ع) : هرگاه به نماز برخاستی بگو : خدایا ! من محمد(ص) را واسطه حاجت خود قرار می دهم و با او به تو روی می آورم , پس به حرمت او مرا نزد خودت در دنیا و آخرت آبرومند گردان و از مقربان قرارم ده . و به آبروی اودعایم را اجابت فرماکه توآمرزنده ومهربانی . نـمازداری آداب ظاهری و باطنی فراوانی است که در تمامیت و کمال آن دخالت دارند و مادر این جا مهمترین آنها را ذکر می کنیم .:

خشوع در نماز.

قرآن . ((براستی که مؤمنان رستگار شدند. نمازشان خاشعند)). ـ امام علی (ع) : ای کمیل ! مهم این نیست که نماز بخوانی و روزه بگیری و صدقه بدهی , مهم این است که نماز با دل پاک و عمل خدا پسندانه و خشوع راستین صورت گیرد. ـ امـام صـادق (ع) : هرگاه وارد نماز شدی , بر تو باد به خشوع و توجه قلبی به نمازت , زیراخدای تعالی می فرماید : ((همانان که در نمازشان خاشعند)). ـ پیامبر خدا(ص) : خشوع زیور نماز است . ـ کسی که در نماز خود خشوع ندارد نمازش نماز نیست .

معنای خشوع .

ـ پیامبر خدا(ص) در پاسخ به این پرسش که خشوع چیست , فرمود : فروتنی در نماز و این که بنده با تمام دلش به پروردگار خود رو کند. ـ امـام صـادق (ع) دربـاره ((هـمـانـان کـه در نمازشان خاشعند)) , فرمود : خشوع , عبارت است ازفروهشتن چشم در نماز. طـبـرسـی ذیـل آیـه ((و هـمـانـان که در نمازشان خاشعند)) می گوید : یعنی خاضع و خاکسار وفروتنند. شـده کـه رسـول خـدا(ص)مـردی را دیـد که در نمازش با ریش خود بازی می کند , فرمود : این مرداگر دلش خاشع بود بیگمان جوارح و اندامهای او نیز خاشع بودند. در نماز باید هم دل خاشع باشد هم جوارح . خـود را مـتـوجـه نـمـاز کـند و دلش را از هر چه جز نماز فارغ گرداند , به طوری که در آن جز عـبـادت و مـعبود چیزی نباشد و خشوع جوارح این است که چشمش را فرو اندازد و به نماز توجه کند واز التفات به این سو و آن سو و بازی کردن (با ریش و جز آن) خودداری ورزد. خـشـوع , بـراسـاس آنـچـه در قـرآن کـریـم آمـده , عـبـارت است از خشوع چشم , چنان که در آیـه ((دیـدگـانـشان خاشع است)) آمده است و خشوع دل چنان که در آیه ((آیا وقت آن نرسیده کـه مؤمنان دلهایشان به ذکر خداخاشع شود)) آمده است و خشوع صدا چنان که در آیه ((و صداها برای خدای رحمان خاشع شدپس چیزی جز زمزمه شنیده نشود)) آمده است .

خشوع پیامبر(ص) در نماز.

ـ جعفر بن علی قمی : پیامبر(ص) هرگاه به نماز می ایستاد , از ترس خدای تعالی , رنگ چهره اش می پرید. ـ عایشه : رسول خدا(ص) با ما صحبت می کرد و ما با ایشان صحبت می کردیم , اما همین که وقت نماز می رسید گویی ما را نمی شناخته و ما او را نمی شناخته ایم . ـ جـعـفـر بن علی قمی : رسول خدا(ص)هرگاه به نماز می ایستاد , مانند جامه ای بود که کناری افتاده باشد.

خشوع امام علی (ع).

ـ امـام صـادق (ع) : عـلـی هـرگـاه بـه نـماز برمی خاست , می گفت : ((رو به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفرید)) و رنگش تغییر می کرد , به طوری که در چهره اش پیدا بود. ـ در تـفـسـیـر قشیری آمده است : علی (ع)چون وقت نماز می شد , رنگش تغییر می کرد و به خود می لرزید. عـرض شـد : شـمـا را چـه شـده اسـت ؟ فرمود : هنگام امانتی رسیده است که خدای تعالی آن را بـرآسـمـانـهـا و زمـیـن و کـوهها عرضه کرد , اما آنها از پذیرفتن آن خودداری کردند و انسان به عـهده گرفت و من با این ضعف و ناتوانیم نمی دانم آیا از عهده برداشتن این بار به خوبی برمی آیم یانه . ـ امام علی (ع) هرگاه شروع به گرفتن وضو می کرد , از ترس خدا , رنگ رخسارش برمی گشت . ـ نقل شده است که امام علی (ع) هرگاه به نماز می ایستاد , مانند بنایی استوار یا ستونی راست تکان نمی خورد. نمی کرد) پرنده بر پشت آن حضرت فرود می آمد. خدا(ص) را نداشت , جز علی بن ابی طالب و علی بن الحسین (ع).

خشوع فاطمه دخت رسول خدا(ص).

ـ فاطمه (ع) در نماز , از ترس خدای تعالی , نفس نفس می زد. ـ پیـامبر خدا(ص) در ضمن بیان ستمی که بر اهل بیت (ع) خواهد رفت , فرمود : دخترم فاطمه سرور زنان سراسر عالم است . جلاله , بایستد , نورش برای فرشتگان آسمان می درخشد همچنان که نور ستارگان برای زمینیان می درخشد و خدای عزوجل به فرشتگانش می فرماید : ای فرشتگان من ! به بنده من فاطمه بنگرید , بانوی بندگان من در برابرمن ایستاده است و عضلاتش از ترس من می لرزد. است , شما را گواه می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن کردم .

خشوع امام حسن (ع).

ـ امـام سـجـاد(ع) : حـسـن بـن علی (ع) چون به نماز می ایستاد , در برابر پرودگارش , عزوجل , عـضلاتش می لرزید و هرگاه سخن از بهشت و دوزخ به میان می آمد , همچون مار گزیده آسیمه سر می شد. ـ امام حسن (ع) هرگاه وضویش را تمام می کرد , رنگش می پرید. جـویـا شـدنـد , فـرمود : کسی که می خواهد به حضور خداوندگار عرش نشین رسد , باید رنگش راىبازد. ـ امـام حـسـن (ع) هـرگـاه وضـو مـی گـرفت رنگ چهره اش تغییر می کرد و بندهای بدنش به لرزه می افتاد. باید رنگش زرد شود و بند بند بدنش به لرزه افتد.

خشوع امام سجاد(ع).

ـ ابـن طاووس : امام سجاد(ع) هرگاه شروع به طهارت گرفتن برای نمازها می کرد, رنگش زرد می شد و ترس وجودش را فرامی گرفت . ـ آن حضرت (ع) هرگاه برای نماز وضو می گرفت و شروع به نماز خواندن می کرد ,چهره اش زرد می شد و رنگش می پرید. می خواهم در پیشگاه پادشاهی بزرگ بایستم . ـ امام صادق (ع) : امام سجاد(ع) هرگاه به نماز می ایستاد رنگش می پرید و چون به سجده می رفت آنقدر سر برنمی داشت که عرق از او می ریخت . ـ چـون وقـت نـماز می رسید مو بر بدن امام سجاد راست می شد , و رنگش زرد می گشت و چون شاخه خشکیده درخت خرما می لرزید. ـ امـام بـاقـر(ع) : امـام سـجـاد ـ صلوات اللّه علیه ـ هرگاه به نماز می ایستاد گویی تنه درختی است که هیچ چیزی از آن تکان نمی خورد , مگر آن چیزهایی که وزش باد به حرکت درمی آورد. ـ در کـتـاب ((الانـوار)) آمده است : امام سجاد(ع)مشغول نماز بود که فرزند خردسالش محمد(ع) کنار چاه عمیقی که در خانه آن حضرت در مدینه بود رفت و در چاه افتاد. مـتـوجـه افـتـادن او شـد و فـریـاد کـشـیـد و بـه طـرف چـاه دو بـدو کـنـارچـاه خـودش ـا ـ رامی زدوکمک می خواست ومی گفت :یابن رسول اللّه ! فرزندت محمد غرق شد. صدای ناله و بیتابی فرزندش را در ته چاه می شنید , از نماز خود دست نکشید. فرزندش , گفت : چقدر سخت دلید ای خاندان رسول خدا!. حـضـرت بـه نـمـاز خـود ادامـه داد و بـعـد از آن کـه آن را بـه طـور کامل و تمام انجام داد , به طرف همسرش رفت و کنار چاه نشست و دستش را به ته چاه ـ که جز با ریسمان بلندی دسترسی بـه آن مـمکن نبود ـ دراز کرد و فرزندش محمد را روی دستانش بیرون آورد در حالی که شیرین زبـانـی مـی کـرد و مـی خـنـدیـد و نـه لـبـاسـش خـیس شده بود و نه جایی از بدنش ! سپس (به همسرش)فرمود : بگیر! ای زن سست یقین به خدا. خندید و از این گفته امام سجاد که به او فرمود: ای زن سست یقین به خدا , گریست . حـضرت فرمود:امروزرابرتوسرزنشی نیست , وقتی در پیشگاه پادشاهی مقتدر ایستاده ام , اگررویم را از او برگردانم و او هم رویش را از من برگرداند , آیا پس او کسی هست که رحم کند؟ .

خشوع امام باقر و امام صادق (ع).

ـ جـابر جعفی : روزی ابوجعفر(ع) به نماز ایستاد , در همان حال چیزی روی سرآن حضرت افتاد , اما آن را از سر خود دور نکرد تاآن که جعفر(امام صادق) آن را از روی سر ایشان برداشت . و تـوجـه بـه نـمـازش بـود و ایـن فـرمـوده خداوند است که : ((و به سوی دین روی آر با اخلاص وراستی)). ـ روایـت شده است که سرورمان امام جعفر بن محمد صادق (ع) در نماز خود قرآن تلاوت می کرد که از هوش رفت . حـضـرت پاسخی به این مضمون داد : آیات قرآن را پیوسته تکرار می کردم تا جایی که این حالت به من دست داد که گویی آن را از زبان نازل کننده اش می شنوم . ـ ابـو ایـوب : امام باقر و امام صادق (ع)هرگاه به نماز می ایستادند رنگ رخسارشان تغییرمی کرد , گاه سرخ می شد و گاه زرد , گویی با چیزی راز و نیاز می کنند که او را می بینند.

موانع خشوع .

ـ امـام عـلـی (ع) : مـرد نباید در نمازش باریش خود و یا چیزی که او را از نمازش غافل و بی توجه می کند بازی کند. ـ مرد باید در نمازش خشوع داشته باشد , کسی که دلش در برابر خدای عزوجل خاشع باشدجوارح او نیز خشوع خواهد داشت و بنابراین , با چیزی بازی نمی کند. ـ پیامبر خدا(ص) درباره مردی که در نمازش با ریش خود بازی می کرد , فرمود : اگر دل اوخاشع بود , بیگمان اندامهایش نیز خشوع داشتند.

شرایط پذیرفته شدن نماز.

ـ پیـامبر خدا(ص) : اگر چندان نماز بخوانیدکه چون چله کمان شوید , و چندان روزه بگیرید که مانند کمان درآیید , خداوند از شما نپذیرد مگر آن که همراه با پارسایی باشد. ـ خـداوند به داود وحی فرمود : چه بسا رکعتهای طولانی که نمازگزار خوانده و در آنها ازترس و خـشـیـت گـریـسـته است , اما در نظر من به اندازه پوست درون هسته ای نیارزد , زیرا به دل او نـگـریـستم و دیدم اگر نمازش را تمام کند و زنی در برابرش ظاهر شود و خود را بر او عرضه کند می پذیرد و اگر مؤمنی با وی معاملتی کند , به او خیانت ورزد.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : خـداونـد بـه مـن وحـی فـرمـود کـه : ای برادر فرستادگان , ای برادر بـیم دهندگان ! به مردم خود هشدار ده که تا وقتی نسبت به یکی از بندگان من به گردن خود مـظـلـمـه وحـقی دارند وارد هیچ یک از خانه های من نشوند , زیرا تا زمانی که در پیشگاه من به نمازایستاده اند , آنان را لعنت می کنم مگر این که آن مظلمه را رد کنند. ـ امـام علی (ع) : بنگر که با چه (جامه و لباسی) نماز می خوانی , اگر آن را از راه درست وحلال به دست نیاورده باشی , نمازت پذیرفته نیست . ـ امام سجاد(ع) در پاسخ به سؤال از آنچه موجب قبولی نماز می شود , فرمود : دوستی وولایت ما و بیزاری از دشمنان ما. ـ امـام صـادق (ع) : خـدای تـبـارک وتـعـالـی فـرمـوده است : من نماز کسی را می پذیرم که در بـرابـرعـظـمـت مـن فروتن باشد , به خاطر من نفس خود را از شهوتها باز دارد و روزش را با یاد مـن سـپـری کـند و بر آفریدگان من بزرگی نفروشد و گرسنه را غذا دهد و برهنه را بپوشاند و بـه مـصـیـبـت دیـده رحـم کند و غریب را جا دهد , چنین کسی مانند خورشید می درخشد , در تاریکیهابرای او نوری قرار می دهم , و در نادانی دانشی .

موانع پذیرفته شدن نماز.

الف ـ نافرمانی و آزردن پدر و مادر. ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـه بـه پدر و مادرخود , گرچه به وی ستم کرده باشند , با نگاه دشمنانه بنگرد , خداوند نمازش را نمی پذیرد. ب ـ غیبت کردن . ـ پیامبر خدا(ص) : هر که از مرد یا زن مسلمانی غیبت کند , خداوند تعالی تا چهل شبانه روزنه نماز او را می پذیرد و نه روزه اش را ,مگر این که غیبت شونده او را ببخشد. ج ـ سبک شمردن نمازومواظبت نکردن برآن . ـ امام صادق (ع) : به خدا قسم , (گاه)انسان پنجاه سال عمر می کند و خداوند حتی یک نماز از او نمی پذیرد و چه چیزی گرانتر ازاین است . نماز بخوانند از او نمی پذیرد چون آن را خفیف شمرده است . نمی پذیرد پس چگونه چیزی را که خوار شمرده شده است بپذیرد؟ . د ـ شرابخواری . ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که شراب بخورد ,تا چهل صبح نمازش به حساب آورده نمی شود. ـ امـام صـادق (ع) : نـماز کسی که مسکر می نوشد , تا چهل روز پذیرفته نمی شود مگر این که توبه کند. ـ امـام باقر(ع) : کسی که شراب بنوشد و بر اثر آن مست شود , تا چهل روز نمازش پذیرفته نشود و اگر در این مدت نمازش را ترک کند , به خاطر ترک نماز عذابش دو چندان می شود.

کسی که نمازش پذیرفته نمی شود.

ـ پیامبر خدا(ص) : هشت کس اند که نمازشان پذیرفته نمی شود : بنده فراری تا زمانی که به سوی مـولایش برگردد و زن نافرمانی که شوهرش از او ناراضی است و کسی که زکات نمی دهدو کسی کـه وضـو نـمـی گیرد و دختر بالغی که بدون روسری نماز بخواند و پیشوای قومی که با آنان نماز بـخـواند در حالی که از او ناراضی هستند و آدم مست و کسی که بول و غائط را به زور درخود نگه دارد.

نقش حضور قلب در پذیرش نماز.

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند نماز بنده ای را که دلش با بدنش حضور ندارد , نمی پذیرد. ـ امام سجاد(ع) در حال نماز ردایش روی یک شانه اش افتاد و آن را مرتب نکرد. علت را پرسید. همان مقداری پذیرفته می شود , که با توجه قلبی همراه باشد. ـ امـام عـلی (ع) : هیچ یک از شما با حالت کسلی و خواب آلودگی به نماز نایستد و به خودش نیز فکر نکند , زیرا در پیشگاه پروردگار عزوجل خویش قرار دارد. نمازش نصیب است , که با توجه قلبی او همراه باشد. ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـه نماز گزارد و به نمازش رو کند و با خودش حرف نزند و در آن سهوو غفلت نکند , مادامی که بنده به نماز رو دارد , خداوند به او رو می کند. یا یک سوم آن یا یک چهارمش و یا یک پنجم آن به درگاه خدا بالا رود. از آن رو دسـتور داده شده است تا آن مقدار از نمازهای واجب را که پذیرفته نشده تکمیل وجبران کند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : (گـاه) بـنده نمازمی خواند اما یک ششم و یک دهم آن هم برایش نوشته نمی شود , تنها آن مقدار از نماز بنده به حساب می آید که با شناخت وتوجه همراه باشد.

رو کردن خدا به کسی که به او رو کند.

ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه به نمازت ایستادی , با دل به خدا رو کن تا او نیز به تو رو کند. ـ امام صادق (ع) : دوست دارم که مردمؤمن شما هرگاه به نماز واجب می ایستد , با دل خویش به خداوند روکند و دلش را مشغول اموردنیا نگرداند , زیرا هیچ مؤمنی نیست که در نمازش روی دل بـه خـدا کـند مگر این که خداوند نیزبه او توجه کند و خداوند عزوجل او را دوست بدارد و محبت دلهای مؤمنان را نیز متوجه اوگرداند. ـ هرگاه بنده به نماز ایستد , خداوند عزوجل به او توجه کند و پیوسته رو به او داشته باشد تاآن که سه مرتبه متوجه این سو و آن سو شود. وی روی گرداند. ـ چـون بـنـده بـرای نـمـاز خـود تـکـبیرة الاحرام گوید , خداوند به او توجه کند و فرشته ای بر وی گـمـارد کـه هـرچـه از قـرآن از دهـانـش خـارج مـی شـود , چنگ زند , پس , هرگاه روی گرداندخداوند نیز از رو بگرداند و او را به همان فرشته واگذارد.

فضیلت تدبر در نماز.

ـ پیامبر خدا(ص) : ای اباذر! دو رکعت نماز میانه که با تفکر و تدبر همراه باشد بهتر است از شبی را تا صبح با دلی غافل نماز خواندن . ـ معصوم (ع) : دو رکعت نماز با تفکر و تدبر , بهتر است از شبی را تا به صبح با دلی غافل نمازخواندن . ـ پیامبر خدا(ص) : دو رکعت نماز سبک اما همراه با تفکر , بهتر است از شبی را تا به صبح نمازگزاردن .

پاداش کسی که با دلی فارغ از دنیانماز خواند.

ـ ابن عباس : دو ماده شتر بزرگ به رسول خدا(ص) هدیه شد. فکر و اندیشه ای در امور دنیوی دو رکعت نماز بگزارد , اما هیچ کس جز علی (ع)نپذیرفت ورسول خدا هر دو شتر را به او داد. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر که دو رکعت نماز بگزارد و در آن دو رکعت به هیچ امری از امور دنیافکر نکند , خداوند گناهانش را می آمرزد. ـ امـام صـادق (ع) : هر که دو رکعت نماز بخواند و بداند در آنها چه می گوید , نمازش که تمام شد گناهی میان او و خداوند باقی نماند. ـ از تنبلی دوری کنید , زیرا پروردگار شما مهربان است و از اندک نیز قدردانی می کند. آدمی دو رکعت نماز برای خدا می گزارد و خداوند به واسطه آن دو رکعت او را به بهشت می برد. ـ هـر کـه خـداونـد از او یک نمازبپذیرد , عذابش نمی کند و از هرکه یک کار نیک بپذیرد عذابش نمی کند.

دستور به خواندن نماز وداع گونه .

ـ پیـامـبـر خـدا(ص) : چنان نمازی بخوان که گویی آخرین نماز عمر توست , زیرا چنین نمازی موجب رسیدن و نزدیک شدن به خداست . ـ امـام صادق (ع) : هرگاه نماز واجب خواندی به وقت بخوان و همانند کسی که با آن وداع می کند (وآخرین نماز عمر اوست) و می ترسد به سوی آن برنگردد و دیده ات را به جایگاه سجده ات بدوز. تو در برابر کسی هستی که تو را می بیند و تو او را نمی بینی .

کسی که نمازش به صورت اوپرت می شود.

ـ پیامبر خدا(ص) : بعضی از نمازها هست که نصف و یک سوم و یک چهارم و یک پنجم تا یک دهم آنها پذیرفته می شود و بعضی ازنمازها هست که مانند کهنه ای مچاله می شود و به صورت صاحبش پرت می گردد. قسمت از نمازت بهره توست که با دل خود بدان رو کنی . ـ امام باقر و امام صادق (ع) : تنها آن مقدار از نمازت بهره توست که با توجه قلبی همراه باشد. (حـواسـش بـکـلـی پـرت بـاشـد) یـا از ادای آن غـفـلـت ورزد (بـه وقـت نـگـزارد)ـابـ م امـا ــ آن نمازمچاله وبه صورت صاحبش پرت می شود. ـ خـداونـد بـه داود(ع) وحـی فـرمـود : گاه بنده نماز می خواند و من آن را به صورت او می زنم ونمی گذارم صدایش به من برسد. چـشـمـی نـاپـاک به ناموس مؤمنان می نگرد , کسی است که با خودش می گوید که اگر قدرتی پیداکند همه را به تیغ ستم گردن می زند. ـ پیامبر خدا(ص) : نماز بر چهار سهم بناشده است : سهمی از آن کامل گرفتن وضوست و سهمی رکوع و سهمی سجود و سهمی خشوع . رویـش بـسـتـه مـی شود و می گوید : مرا تباه کردی خدا تباهت کند وبه صورت نمازگزار پرت می شود. ـ امام صادق (ع) : فرشته ای بر نمازگماشته شده که جز آن کاری ندارد. و بالا برد. گفته می شود : آن را به بنده ام برگردان . نماز را پایین می آورد و به صورت صاحبش می زند و سپس می گوید : اف بر تو! کار توهمیشه مایه زحمت وسرشکستگی من است .

کسی که نمازش نماز نیست .

ـ امام صادق (ع) : کسی که زکات ندهد ,نمازش درست نیست . ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که رکوع و سجود نماز را کامل به جا نیاورد , نمازش نماز نیست . ـ امام صادق (ع) : نماز حاقن و حاقب و حازق درست نیست , حاقن کسی است که بولش گرفته و حاقب کسی است که غائطش گرفته و حازق کسی است که پایش از پای افزار در فشاراست . ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : هر که در نماز از روی عمد بداند در طرف راست و چپ او کیست ,نمازش درست نیست .

نمازگزار غیر مؤمن !.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : روزگـاری فـرا مـی رسـدکه مردم در مساجد خود جمع می شوند و نماز می خوانند , اما مؤمنی در میان آنها وجود ندارد. ـ مؤذن اذان می گوید و مردمی نماز می گزارند , اما هیچ کدامشان مؤمن نیستند. ـ امام علی (ع) : بسا عبادت کننده ای که دین ندارد.

تاویل نماز.

ـ امـام علی (ع) به مردی که نمازمی خواند,فرمود : ای مرد , آیا تاویل نماز را می دانی ؟ عرض کرد : سـرورم ! آیـا نـمـاز تـاویـلـی جـز عـبـادت دارد؟ حـضرت فرمود : سوگند به آن که محمد را به پیامبری فرستاد, آری دارد. تـاویـل نخستین تکبیرت تا تکبیرة الاحرام چنین است که وقتی گفتی : اللّه اکبر , در قلب وجان خود بگذرانی که خدا بزرگتر از آن است که به قیام یا قعودی وصف شود و در تکبیر دوم در قلبت چنین بگذرانی که خدا بزرگتر از آن است که به حرکت یا سکونی وصف شود و درتکبیر سوم او را بزرگتر از آن بدانی که به جسمیت وصف شود یا به چیزی مانند باشد یا به چیزی قیاس شود و در تـکبیر چهارم او را بزرگتر از آن بدانی که به عارضه ای دچار شود یابیماریها دردمندش کند و در تکبیر پنجم او را بزرگتر از آن بدانی که به جوهری یا عرضی وصف شود یا در چیزی حلول کند و یا چـیـزی در او حلول کند و در تکبیر ششم چنین از دلت بگذرانی که او بالاتر از آن است که زوال و جابه جایی و دگرگونی حالات , که در موجودات حادث رواست , در او جایز باشد و در تکبیر هفتم او را برتر از آن بدانی که محل حواس پنجگانه باشد. تاویل کشیدن گردنت در رکوع نیز این است که با خودگویی : اگر گردنم را بزنی باز به توایمان دارم . گفتن جمله ((سمع اللّه)) تاویلش این است : کسی که مرا از نیستی به صحنه هستی آورد. سجده اول این است که در حال سجده از ذهن و دلت بگذرانی که : مرا از خاک آفریدی . سـر بـرداشتنت از سجده اول تاویلش این است : مرا از خاک بیرون آوردی و سجده دوم به معنای ایـن اسـت کـه : مرا به خاک برمی گردانی و در سربرداشتنت از سجده دوم از قلبت بگذرانی : بار دیگر مرا از خاک بیرون می آوری . نشستن به طرف چپ و گذاشتن پای راستت روی پای چپ تاویلش این است که در دلت بگذرانی : خدایا! من حق را بر پای داشتم و باطل را میراندم . تاویل تشهدت عبارت است از : تجدید ایمان و تکرار اسلام و اقرار به برانگیخته شدن پس از مرگ . تاویل سلام دادنها عبارت است از : تمجید پروردگار سبحان و برتر دانستن او و از آنچه ستمگران در حقش گفته اند و ملحدان وصفش کرده اند. و برکاته)) طلب رحمت و مهر خدای سبحان است و این به معنای در امان ماندن شما از عذاب روز قیامت است . امـیـرالـمـؤمنین (ع) سپس فرمود : کسی که تاویل نماز خود را بدین صورت نداند , نمازش ناقص است . ـ نخستین تکبیر از این هفت تکبیر (تاویلش) آن است که با انگشتان پنجگانه لمس شود. ـ در معنای ((قد قامت الصلاة)) در اقامه , می فرماید : یعنی وقت

دیدار و راز و نیاز و برآورده شدن حـوایـج و رسـیدن به آرزو و وصال خدای عزوجل و کرامت و عفو و خشنودی و آمرزش او رسیده است .

جوامع آداب نماز.

ـ امام سجاد(ع) : حق نماز این است که بدانی نماز , وارد شدن بر خدای عزوجل است و تو با نماز در پـیـشگاه خداوند عزوجل ایستاده ای , پس چون این را دانستی باید همچون بنده ای ذلیل و حقیر , راغـب و راهـب وامـیـدوار و بیمناک و بینوا و زاری کننده باشی و به احترام کسی که در مقابلش ایـستاده ای , باآرامش و وقار بایستی و با دل به نماز رو کنی و آن را با رعایت شرایط و حقوقش , به جا آوری . ـ امـام صادق (ع) : هرگاه رو به قبله ایستادی دنیا و هرچه را در آن است و مردم و احوال واوضاع آنها را یکسره فراموش کن و دلت را از هر آنچه تو را از خدا باز می دارد , فارغ گردان وبا چشم دل عـظـمت خدای را ببین و آن روزی را به یاد آر که هر کسی کرده خود را می یابد وهمگان به سوی خـداونـد کـه مـولای حـقیقی آنهاست برگردانده می شوند و در آن روز تو با پای ترس و امید در پیشگاه او می ایستی . چون تکبیر گفتی هر آنچه را میان آسمانهای بالا و زمین است در برابر کبریای او ناچیز شمار , زیرا که هرگاه بنده تکبیر بگوید وخدای تعالی به قلبش بنگرد و حقیقت تکبیر را در آن نبیند فرماید : ای دروغگو! مرامی فریبی ؟ به عزت و جلالم سوگند که تو را از حلاوت یاد خود محروم گردانم و نگذارم که به من نزدیک شوی و با من راز و نیاز کنی . بدان که خداوند به خدمت تو محتاج نیست و از عبادت و دعای تو بی نیاز است بلکه تو را به فضل و رحمت خویش فرا خوانده , تا بر تو رحمت آورد و از کیفر خویش بدور دارد. ـ مـعـصـوم (ع): بـه یـکـی از عـلـمـای آل مـحـمد(ص) عرض شد : فدایت شوم معنای حقیقی نـمازچیست ؟ فرمود : رسیدن رحمت خدا به بنده و طلب وصال خدا از سوی بنده هرگاه با نیت واردنـمـاز شـود و بـا تـعظیم و اجلال تکبیر گوید و شمرده قرائت خواند و با خشوع رکوع کند و بـاتـواضـع سـر از رکـوع بردارد و با خواری و خضوع سجده کند و با اخلاص و امید تشهد گوید و بارحمت و رغبت سلام دهد و با بیم و امید نمازش را تمام کند. جا آورده است . عرض شد : آداب نماز چیست ؟ فرمود : حضور قلب و فارغ کردن جوارح (از هر حرکتی جز حرکات نماز) و ایستادن به خواری در برابر خدای تبارک و تعالی و قرار دادن بهشت درسمت راست خود و دیدن دوزخ در سمت چپ خود و صراط را جلو خود و خداوند را در برابرخویش . ـ در صحف ادریس آمده است : چون وارد نماز شدید , ذهن و فکر خود را متوجه آن سازیدو خدا را بـا دلـی پـاک و فـارغ (از هر چه جز اوست) بخوانید و با خضوع و خشوع و فرمانبرداری و فروتنی , مـصـالـح و منافع خود را از او بخواهید و هرگاه رکوع و سجود کردید افکار دنیوی وخیالات بد و ناشایست و کردارهای

زشت و اندیشه مکر و خدعه و حرامخواری و تجاوز ودشمنی و کینه ها را ,
از خود دور سازید و همه اینها را از میان خود به دور افکنید. ـ خـداونـد بـه
مـوسی بن عمران وحی فرمود : ای موسی ! توبه را پیش افکن و گناه را
پس اندازو هنگام ایستادن به نماز در برابر من , آرام و با تانی باش .

نهی از کاهلی در نماز.

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید در حال مستی به نمازنزدیک نشوید , تا بدانید چه می گویید)). ((منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آن که او با آنان نیرنگ خواهد کرد و چون به نماز ایستند کاهلانه برخیزند , بامردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند)). ـ حلبی : از حضرت (ع) درباره آیه ((ای کسانی که ایمان آورده اید در حال مستی)) پرسیدم , فرمود : مقصود مستی خواب است . می فرماید : شما را خواب آلودگی و چرتی است که نمی گذارد بدانید در رکوع و سجود وتکبیرتان چه می گویید. این آیه مستی شراب نیست , مؤمن مسکر نمی نوشد و مست نمی کند. ـ امام باقر(ع) : با حالت کسل و خواب آلود و سنگین به نماز نایست , زیرا اینها از خصلتهای نفاق است و خداوند مؤمنان را از این که در حالت مستی , یعنی مستی خواب , به نماز ایستند نهی فرموده است . ـ امام علی (ع) : هرگاه درحال نماز خواب بر تو غلبه کرد , نماز را قطع کن و بخواب , زیرا در چنان حالی نمی دانی که خودت را دعامی کنی یا نفرین . ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد! از سه بنده در شگفتم : بنده ای که به نماز می ایستد و می داند دست به سوی چه کسی برمی دارد و در برابر چه کسی ایستاده است , اما خواب آلود است .

مواظبت بر اوقات نماز.

قرآن . ((وای بر نمازگزاران , همانان که از نمازشان غافلند)). ((و کسانی که بر نمازهایشان مواظبت می کنند. ـ امام علی (ع) : هیچ کاری نزد خدای عزوجل محبوبتر از نماز نیست . زیرا خدای عزوجل مردمانی را نکوهیده و فرموده است :((همانان که از نمازشان غافلند)) , یعنی از اوقات نماز غافلند و به آن اهمیتی نمی دهند. ـ امام صادق (ع) : دو خصلت است که هر کس نداشته باشد از او دوری کن , دوری کن ,دوری کن ! عرض شد : آن دو چیست ؟ فرمود : نماز خواندن به وقت و مواظبت برآن وهمدردی و کمک مالی (به برادران مؤمن). ـ امام علی (ع) در نامه خود به محمد بن ابی بکر , می فرماید : مراقب وقت نماز باش و آن رابه هنگام بخوان , نه به دلیل بیکاری آن را پیش از موقع بخوان و نه به سبب کاری آن را ازوقتش به تاخیر انداز. ـ پیامبر خدا(ص) : در دینداری مرد همین بس , که بر گزاردن نمازهابسیار مواظبت کند. ـ هیچ بنده ای نیست که به اوقات نماز و مواضع خورشید اهتمام ورزد , مگر این که آسودگی در هنگام مردن و از بین رفتن غم و اندوهها و نجات از آتش را برایش ضمانت کنم . ـ امام علی (ع) : بر خواندن به موقع نمازهای پنجگانه , مواظبت کنید , زیرا این نمازها را درپیشگاه خداوند جل وعز منزلتی (والا) است . ـ فضیل بن یسار می گوید از امام باقر(ع)درباره آیه ((کسانی که بر نمازهایشان مواظبت می کنند)) پرسیدم , فرمود : منظور نماز واجب است . مداومت می ورزند))چه ؟ فرمود : منظور نماز نافله است .

تشویق به خواندن نماز در اول وقت .

ـ امام صادق (ع) : فضیلت اول وقت (نماز) بر آخر وقت همچون فضیلت آخرت بر دنیاست . ـ فضیلت اول وقت بر آخر آن برای مؤمن , از دارایی و فرزندش بهتر است . ـ امام باقر(ع) : بدان که اول وقت همیشه بهتر است , پس تا جایی که می توانی به کار خیربشتاب , محبوبترین کارها نزد خدای عزوجل کاری است که بنده بر آن مداومت ورزد گرچه اندک باشد. ـ قزاز : حضرت رضا(ع)برای استقبال از برخی علویان بیرون رفت . کوشکی که در آن نزدیکی بود کج کرد و زیر صخره ای فرود آمد و فرمود : اذان بگو. کردم : منتظر می مانیم تا یارانمان هم به ما ملحق شوند. هرگز نمازت را بدون علت از اول وقت به تاخیر مینداز. پس , من اذان گفتم و نماز خواندیم . ـ امـام کاظم (ع) : نمازهای واجب که در اول وقت خوانده می شود اگر با شرایط گزارده شونداز شـاخه تر و تازه و خوشبوی مو که تازه از درخت جدا می شود , خوشبوترند , پس بر شما باد به نماز اول وقت . ـ امام صادق (ع) : هر نمازی دو وقت دارد : اول و آخر. موکول کند. وقت (مایه) خشنودی خداست و آخر وقت (باعث) آمرزش خدا.

تارک نماز و کفر.

قرآن . ((در میان باغها , از یکدیگر می پرسند , درباره مجرمان : چه چیز شما را در آتش درآورد؟ گویند : از نمازگزاران نبودیم)). ((او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند. درحالی که متکبرانه قدم برمی داشت ! (با این اعمال) عذاب الهی برای تو شایسته تر است , شایسته تر , سپس عذاب الهی برای تو شایسته تر است , شایسته تر!)). ـ امام علی (ع) : مراقب نماز باشید و آن را پاس دارید و بسیار به جای آورید و به وسیله آن (به خدا) تقرب جوییید , زیرا نماز در اوقات معین بر مؤمنان واجب گشته است . دوزخیان گوش فرا نمی دهید که وقتی از آنها پرسیده شود : ((چه چیز شما رابه دوزخ کشانید؟ گویند : ما از نمازگزاران نبودیم)) ؟ . ـ پیامبر خدا(ص) : میان مسلمان و کافر فاصله ای جز این نیست که نماز واجب را عمدا ترک کند یا از روی سبک شمردن آن را نخواند. ـ امام صادق (ع) : کسی که نماز را ترک کند , بهره ای از اسلام ندارد. ـ پیامبر خدا(ص) : مرز میان ایمان و کفر ترک نماز است . ـ نماز ستون دین است , پس هر که نماز خود را عمدا نخواند دین خود را ویران کرده است وهر که آن را در وقتش نخواند به ویل درآید و ویل دره ای است در دوزخ چنان که خدای تعالی فرموده است : ((ویل برای نمازگزاران , همانان که از نماز خود غافلند)). ـ هر که بدون داشتن عذری نماز خود را نخواند تا فوت شود , عملش بر باد رفته است . میان بنده و کفر ترک نماز است . ـ هر که از روی بی اعتنایی به ثواب نماز و نترسیدن از کیفر ترک آن , نماز نخواند , مرا باکی نیست که جهود بمیرد یا ترسا یا گبر. ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این پرسش که چرا تارک نماز کافر خوانده می شود اما زناکار نه ,فرمود : چون کسی که زنا و امثال این کار را می کند بر اثر غلبه شهوت دست به این کارها می زنداما تارک نماز آن را ترک نمی کند , مگر از روی سبک شمردن و بی اعتنایی بدان . ـ پیامبر خدا(ص) : تارک نماز از خداوند خواهش می کند او را به دنیا برگرداند. سخن خدای تعالی که : ((چون یکی از آنها را مرگ در رسد گوید : پروردگارا مرا برگردان)).

پرهیز از تباه کردن نماز.

قرآن . ((آن گاه , پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساختند و از هوسها پیروی کردند و بزودی (سزای) گمراهی (خود) را خواهند دید)). ـ از امـام کـاظـم (ع) دربـاره آیـه ((هـمـانان که از نمازشان غافلند)) سؤال شد , فرمود : منظور تباه ساختن نماز است . ـ امام علی (ع) در نامه خود به محمد بن ابی بکر , می فرماید : بدان ای محمد که همه چیز تابع نماز توست و بدان که هر کس نماز را ضایع گرداند , دیگر کارها را بیشتر ضایع می کند. ـ پیامبر خدا(ص) : تا زمانی که فرزند آدم بر نمازهای پنجگانه مواظبت کند , شیطان از او وحشت دارد اما همین که آنها را ضایع کرد , بروی دلیر می شود و او را در بلاهای سخت می افکند. ـ امام صادق (ع) : هرگاه بنده نماز را به وقت بخواند و آن را پاس بدارد , آن نماز به گونه ای سپید و پاکیزه به درگاه خدا بالامی رودومی گوید : مرا حفظ کردی , خداوند تو را حفظ کند. را پـاس نـدارد بـه گـونه ای سیاه و تاریک (به طرف خودش) برگردد و گوید : مرا ضایع کردی ,خدا تو را ضایع کند.

نماز را سبک مشمارید.

ـ امام باقر(ع) : نمازت را سبک مشمار ,زیرا پیامبر(ص) هنگام رحلتش فرمود : از من نیست کسی که نمازش را سبک بشمارد. ـ امـام صـادق (ع) : رسـول خدا(ص) فرمود : از من نیست کسی که نماز را سبک بشمارد , به خدا قسم , کنار حوض (کوثر) بر من وارد نمی شود. ـ ابو بصیر : به حضور حمیده رسیدم تا رحلت امام صادق (ع) را به او تسلیت گویم . گریست و سپس گفت : ای ابا محمد! کاش هنگام فوت آن حضرت بودی . را بست و سپس به من فرمود : خویشان و نزدیکانم را نزد من بخوانید. سبک بشمارد , نمی رسد. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر مرد و زنی که نمازش را بی اهمیت بشمارد خداوند او را به پانزده خصلت گرفتار کند.

پرهیز از التفات در نماز.

ـ پیامبر خدا(ص) : تا زمانی که بنده (درنماز به اطراف خود) التفات نکند , خداوند رو به او دارد. ـ امـام عـلـی (ع) : روی برگرداندن از قبله در حال نماز دستبردی از جانب شیطان است , پس از روی بـرگرداندن از قبله در حال نمازبپرهیزید, زیرا هرگاه بنده به نماز بایستد خداوند تبارک و تعالی به او رو می کند, و چون بنده به این سو و آن سو توجه کند خداوند تبارک و تعالی فرماید: ای پـسـر آدم ! از کـه روی مـی گردانی ؟ !ـ تا سه مرتبه ـ و چون برای چهارمین بار بنده از قبله روی برگرداند خداوند نیز از او روی می گرداند. ـ امام صادق (ع) ـ در آیه باره ((فاقم وجهک للدین حنیفا)) ـ : (یعنی) به نماز بایست و صورت خود را به چپ و راست برمگردان . ـ پـیـامبر خدا(ص) : هرگاه بنده مشغول نمازشود شیطان نزد او می آید و به وی می گوید: فلان چـیز را به خاطر بیاور, همان چیز را به یادبیاور, تا جایی که فرد یادش می رود چند رکعت خوانده است . ـ آیا کسی که در نماز روی خود را بر می گرداند نمی ترسد که خداوند صورت او را به شکل صورت الاغ درآورد؟ .

نماز دزد.

ـ پیامبر خدا(ص) ـ به اصحابش ـ : آیاشما را به دزدترین مردم راهنمایی نکنم ؟ عرض کردند: چرا, ای رسول خدا. فرمود: دزدترین مردم کسی است که از نماز خود می دزدد, نماز چنین کسی , همانند یک جامه کهنه , مچاله می گردد و به چهره او زده می شود. ـ سارق کسی نیست که از مردم سرقت می کند بلکه سارق کسی است که از نماز سرقت می کند. ـ دزدترین دزدها کسی است که از نمازش دزدی کند, یعنی واجبات آن را به طور کامل به جانیاورد. ـ امام علی (ع) ـ به مردی که سجده های نمازش را خیلی سریع به جا می آورد ـ فرمود: چندوقت است که اینگونه نماز می خوانی ؟ آن مرد عرض کرد: از فلان و بهمان مدت . فرمود: شخصی چون تو در نزد خداوند همانند کلاغ است که نوک بر زمین می زند, اگر بمیری بر غیر آیین ابوالقاسم محمد (ص) مرده ای . نمازش بدزدد.

سبک خواندن نماز.

ـ امام صادق (ع) : هرگاه بنده به نمازایستد و نمازش را سبک برگزار کند خداوند تبارک و تعالی بـه فرشتگان خود فرماید: آیا به این بنده ام نمی نگرید که گویی فکر می کند برآوردن نیازهایش به دست کسی جز من است , آیا اونمی داند که برآوردن حوایجش به دست من است ؟ !. ـ سبک خواندن نماز واجب و طولانی برگزار کردن نافله از عبادت است . ـ نماز رسول خدا (ص) از همه مردم کاملتر و کوتاهتر بود.

نماز 2 ((نماز جماعت)).

نماز جماعت .

ـ لقمان (ع) در اندرز به فرزندش , گفت :نماز را با جماعت بخوان , گرچه روی نیزه باشد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : دربـاره عـده ای ازمسلمانان که برای نماز درمسجد کندی کردند, فرمود: عـده ای برای نماز در مسجدفراخوانده می شوند (و تاخیر می کنند) , چیزی نمانده که دستور دهیم قـدری هـیـمـه جـمـع آوری و بـر درخـانـه هـای آنها گذاشته شود و آتشی افروخته گردد و با خانه هایشان بسوزند. ـ امام علی (ع) نیز در چنین موردی , فرمود: یا در نمازجماعت ما حاضر می شوند, یا از ما دورشوند و در مجاورت هم نباشیم . ـ امـام صـادق (ع) : نـمـازی که با جماعت خوانده شود, بیست و چهار بار برتر از نمازی است که به تنهایی خوانده شود. ـ پیامبر خدا(ص) : هر که پنج نماز را با جماعت بخواند , به او گمان نیک برید. ـ امام رضا(ع) : نماز جماعت از آن رو وضع شده است تا اخلاص و توحید و اسلام و عبادت خداوند آشـکار و هویدا باشند و شهرت یابند , زیرا اظهار این امور حجتی است برای خدای یگانه بر مردمان شرق و غرب عالم , و نیز تا منافق و سبک شمارنده (نماز و دین) آنچه را اقرار کرده و پذیرفته است به جای آورد و اسلام (خود) را هویدا سازد و بر آن مواظبت نماید و نیز تا شهادت دادنهای مردم به مسلمان بودن یکدیگر روا و ممکن باشد. ایـنـهـا , نـماز جماعت موجب کمک کردن به یکدیگر در راه نیکی و تقوا و باز داشتن از بسیاری از معاصی خدای عزوجل است . ـ امام صادق (ع) : جماعت و اجتماع کردن برای نماز بدین سبب قرار داده شده است تادانسته شود کـه چـه کسی نماز می خواند و که نماز نمی خواند چه کسی نماز را به وقتش می خواندو که آن را ضایع می کند , اگر نماز جماعت نبود هیچ کس نمی توانست به صلاح و پاکی کسی شهادت دهد , زیـرا کـسی که با جماعت نماز نخواند از نظر مسلمانان بی نماز است , چه رسول خدا(ص) فرمود : نماز ندارد کسی که بدون علت و عذری , در مسجد با مسلمانان نماز نگزارد. ـ اولـیـن نماز جماعتی که خوانده شد به این صورت بود که رسول خدا(ص) با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در حال نماز بود که ابو طالب و جعفر بر او گذشتند. عمویت نماز بخوان . نماز جلوتر رفت و ابو طالب با خوشحالی برگشت . جماعت خوانده شد. ـ امام باقر(ع) : جهنی خدمت پیامبر(ص)رسید و عرض کرد : ای رسول خدا! من در صحرا بازن و فرزندان و غلامانم به سر می برم و (موقع نماز) اذان می گویم و می ایستم و با آنها نمازمی گزارم . غلامانم در پی آوردن آب می روند و من می مانم و زن و فرزندانم . می گویم و می ایستم و با آنها نماز می گزارم . آری . همسرم تنها می مانیم . جماعت حساب می

شود؟ فرمود : آری . کـارهـایـش مـی رود و مـن تنها می مانم واذان می گویم و می ایستم و نماز می خوانم آیا نماز من تنهاجماعت است ؟ حضرت فرمود : آری , مؤمن به تنهایی نیز جماعت است .

آنچه امام جماعت باید رعایت کندوکسی که بیشتر شایسته امامت است .

ـ امـام علی (ع) هنگامی که محمد بن ابی بکررا به فرمانداری مصر گماشت , به او چنین سفارش فرمود : به نمازت بنگر که چون است , زیراتو امام (پیشنماز) مردم خود هستی . ونـاقـص بـرگـزارش نـکـنـی , زیـرا هـر پیشنمازی برای مردمی نماز گزارد و در نماز آنها کم و کاستی باشد , گناهش به گردن اوست واز نمازآنهاچیزی کم نمی شود. مراقبت نما , تا تو نیز همانند پاداش آنها را داشته باشی و این از ثواب آنها چیزی نمی کاهد. ـ در نـامـه خـود بـه اشـتر , می فرماید : و چون برای مردم به امامت نماز ایستی نه چندان با طول وتـفـصـیـل بـرگـزار کن که مردم از نماز جماعت خسته و گریزان شوند و نه (با فرو گذاردن واجـبـات و آداب و شـرایـطش) آن را ضایع گردان , زیرا در میان کسانی که با تو نماز می خوانند افرادبیمار و گرفتار نیز هستند. چگونه با آنها نماز بگزارم ؟ فرمود : همچون ناتوان ترینشان نماز بگزار و با مؤمنان مهربان باش . ـ در نـامه خود به فرمانداران شهرها , می نویسد:باآنان همچون نمازناتوان ترینشان نمازبگزارید و در نماز فتنه جو مباشید. ـ امام صادق (ع) : وقتی تنها باشی سه تکبیر کافی است و هرگاه پیشنماز باشی , یک تکبیر کفایت می کند , زیرا در میان مامومین افراد نیازمند و گرفتار و ناتوان و سالخورده نیز وجود دارند. ـ در پاسخ به این سؤال که چه کسی برای امامت جماعت شایسته تر است , فرمود : رسول خدا(ص) فرمود : پیشنمازی مردم را کسی به عهده گیرد که قرآن خوان تر (یا قرائتش بهتر)باشد , اگر در قـرائت یـکـسان بودند آن که در هجرت مقدمتر است , پیشنماز شود و اگر در هجرت نیز یکسان بـودنـد آنکه سنش بیشتر است به عهده گیرد , اگر همسن بودند آن که به سنت داناتر و در دین فقیه تر است ,امامت کند. صاحب نفوذی در قلمرو نفوذش .

نماز 3 ((نماز شب)).

فضیلت نماز شب .

قرآن . ((و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو (به منزله)نافله ای باشد. (((اینانند) شکیبایان و راستگویان و فرمانبران و انفاقگران و آمرزش خواهان در سحرگاهان)). ((پرهیزگاران در باغها و چشمه سارانند. نیکوکاران بودند و اندکی از شب را می خفتند و در سحرگاهان آمرزش می خواستند)). ((پهلوهایشان از بسترها دوری می کند , پروردگارشان را از روی بیم و طمع می خوانند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند. ((و در پاسی از شب و به هنگام ناپدید شدن ستارگان , تسبیح گوی او باش)). ((و پاره ای از شب را در برابر او سجده کن و شب (های) دراز او را به پاکی بستای)). ((قطعا برخاستن شب , رنجش بیشتر و گفتار (در آن هنگام) راستین تر است)). ـ پیامبر خدا(ص) در سفارش به علی (ع)فرمود : بر تو باد به نماز شب . چهار بار تکرار فرمود. ـ به علی (ع) , فرمود : ای علی ! مؤمن از سه چیز شاد می شود : دیدار برادران , افطار کردن ازروزه و عبادت آخر شب . ـ جبرئیل پیوسته مرا به شب زنده داری سفارش می کرد , تا جایی که گمان بردم بهترین افراد امت من شبها را هرگز نخواهند خوابید.

ـ جبرئیل پیوسته مرا به شب زنده داری سفارش می کرد , چندان که گمان کردم نیکان امت من جز اندکی از شب را هرگز نخواهند خفت . ـ خداوند ابراهیم را خلیل خود نکرد مگر از آن رو که مردم را اطعام می کرد , و شب هنگام که مردم خفته بودند او نماز می خواند. ـ امام صادق (ع) : شرافت مؤمن در نماز شب اوست , و عزت مؤمن در خودداری او از لطمه زدن به آبروی مردم . ـ امام علی (ع) می فرمود : ما خاندانی هستیم که دستور داریم اطعام کنیم و در گرفتاریها (به مردم) کمک کنیم و وقتی مردم خفته اند نماز گزاریم . ـ امام باقر(ع) : خداوند دوست دارد کسی را که به نماز شب , زنده داری کند. ـ امام صادق (ع) : خدای عزوجل فرموده است : ((دارایی و فرزندان زیور زندگی این جهانند)) هشت رکعتی که بنده در آخر شب می خواند , زیور آخرت است . ـ شب زنده داری را فرو مگذار , زیرا بازنده کسی است که شب زنده داری را ببازد. ـ من نفرت دارم از مردی که قرآن را خوانده است و نیمه های شب از خواب بیدار می شود ,اما برای نماز بر نمی خیزد تا آن که صبح می شود و برای نمازش می شتابد. ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه مرد نیمه شب همسرش را از خواب بیدار کند و هر دو وضو بگیرندو نماز بخوانند , در شمار مردان و زنانی قلمداد می شوند که بسیار به یاد خدایند. ـ رحمت

خـدا بر آن مردی باد , که نیمه های شب برخیزد و نماز بخواند و همسرش را برای نماز خواندن بیدار کند و اگر بیدار نشد آب به صورتش بپاشد. نیمه های شب از خواب برخیزد و نماز بخواند و شوهرش را برای نماز بیدار کند و اگر امتناع کرد , به صورتش آب پاشد. ـ امام باقر و امام صادق (ع) درباره آیه ((قطعا برخاستن شب و گفتار راستین تر است)) ,فرمودند : منظور برخاستن در ساعات آخر شب است . ـ امـام صـادق (ع) نـیـز دربـاره هـمـیـن آیـه , فـرمـود : مـنـظـور از ((و گفتار (در آن هنگام) راستین تراست)). ـ امـام رضـا(ع) در پـاسـخ بـه پرسش از تسبیح در آیه ((و شبی دراز او را تسبیح گوی)) , فرمود :منظور نماز شب است . . ـ امـام کـاظـم (ع) چـون از آخـریـن رکـعـت نـماز وتر سر بر می داشت , می گفت : ((در این جا کـسـی ایـسـتـاده است کـه نیکیهایش نعمتی است که تو به او داده ای و او در گزاردن شکر آنها نـاتـوان اسـت و گـناهش بزرگ و بسیار و چیزی جز حمایت و رحمت تو در کف ندارد , زیرا تو در کـتـاب خود که بر پیامبر مرسلت (ص) فرو فرستاده ای فرموده ای : ((اندکی از شب را می خفتند و درسحرگاهان آمرزش می خواستند)). ایـنـک سـحر است و من برای گناهم از تو آمرزش می طلبم آمرزش طلبی کسی که سود و زیان ومرگ و زندگی و حشر و نشرش به دست او نیست)). سجده می افتاد.

بالیدن خدا به کسی که در دل شب نماز می خواند.

ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه بنده در دل شب تار با سرور خود خلوت کند و با او به راز ونیاز پردازد , خداوند دلش را نورانی گرداند. بنده ام بنگرید که در دل شب تار که هرزه درایان به لهو سرگرمند و غافلان خفته اند , با من خلوت کرده است . ـ هر بنده ای , مرد یا زن , که نماز شب روزیش شود و از روی اخلاص برای خدای عزوجل برخیزد و وضـویـی شـاداب گیرد و با نیت درست و قلب پاک و پیکری خاشع و دیده ای گریان برای خدای عـزوجـل نـماز گزارد , خداوند تبارک و تعالی نه صف از فرشتگان پشت سر او قراردهد که شمار فـرشـتـگان هر صف را جز خدای تبارک و تعالی نداند و یک طرف هر صف درمشرق باشد و سوی دیگر آن در مغرب . فرشتگان برایش درجه و مقام نوشته شود. ـ پـروردگـارت به وجود سه نفر بر فرشتگان می بالد : و مردی که شب هنگام برخیزد و درتنهایی نـمـاز خواند و سجده کند و در حال سجده خوابش برد , پس خداوند فرماید : به بنده ام بنگرید که روحش نزد من است و پیکرش در حال سجده برای من . ـ امـام عـلـی (ع) : سه کس اند که خداوند در روز قیامت به روی آنها می خندد : مردی که دربستر خود کنار همسرش غنوده و به او عشق می ورزد, امابرمی خیزدووضو می گیرد و به مسجدمی رود و نماز می گزارد و با پروردگار خویش به راز و نیاز می پردازد. ـ پـیامبر خدا(ص) : سه نفرند که خداوندآنها را دوست دارد و به رویشان می خندد و از وجودشان شـادی مـی کـنـد : کـسـی که هرگاه باگروهی (از دشمنان خدا) رو به برو شود , در راه خدای عـزوجـل جـانبازی می کند تا آن که یاکشته شود یا خداوند تعالی او را پیروز گرداند و از شرشان نگهدارد. بـنگرید به بنده ام که چگونه برای من جانبازی کرد و کسی که زنی زیبا دارد و بستری نرم و گرم ,امـا نـیـمـه شب از خواب برمی خیزد و شهوتش را وا می گذارد و مرا یاد می کند و با من به راز و نـیـازمـی پـردازد , و در صـورتـی کـه مـی تـوانـسـت در بستر بیارمد و کسی که در سفر است و همسفرانش شب تا دیر هنگام از هر در سخنی می گویند و چون خسته شدند , می خوابند اما او در خوشی یاناخوشی و آسایش و سختی سحر را به عبادت برمی خیزد.

ثواب نماز شب .

ـ امام صادق (ع) : هر کار نیکی که بنده می کند , در قرآن برایش ثوابی ذکر شده است مگر نماز شب که از بـس نـزد خـدا پر اهمیت است ثواب آن را معلوم نکرده است و فرموده : ((پهلوهایشان را از بسترها دور می کنند. نمی داند به پاداش آنچه می کرده اند چه مایه شادمانی برایشان نهفته شده است)).

نتایج شب زنده داری .

ـ پیامبر خدا(ص) : بر شما باد به شب زنده داری که آن شیوه شایستگان پیش ازشماست . ـ امام صادق (ع) : بر شما باد به نماز شب که آن سنت پیامبر شماست و شیوه صالحان پیش ازشما و دور کننده درد و بیماری از جسمهایتان . ـ امام علی (ع) : شب زنده داری مایه تندرستی است و خشنودی پروردگار عزوجل و قرارگرفتن در معرض رحمت خدا و چنگ آویختن به اخلاق پیامبران . ـ شب زنده داری , مایه تندرستی است . ـ از آن زمان که این سخن پیامبر(ص) را شنیدم که : نماز شب نور است , نماز شب را ترک نکردم . ـ امـام صـادق (ع) دربـاره آیـه ((هـماناخوبیها بدیها را از بین می برد)) , فرمود : نماز شب مؤمن , گناهی را که در روز مرتکب شده است از بین می برد. ـ نـمـاز شـب چهره را سفید و نورانی می کند , نماز شب انسان را خوشبو می کند , نماز شب روزی می آورد. ـ ازامـام سـجاد(ع) سؤال شد : چرا شب زنده داران از همه مردم خوش سیماترند؟ فرمود : چون با خداوند خلوت می کنند و خدا نیزجامه ای از نور بر آنان می پوشاند. ـ پیامبر خدا(ص) : هر که نماز شب زیاد بخواند , روز هنگام خوش سیما باشد.

عوامل محروم شدن از نماز شب (1).

ـ امام علی (ع) ـ به مردی که عرض کرد :. من از نماز شب محروم شده ام ـ : تو مردی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است . ـ امـام صادق (ع) : آدمی گناهی می کند و بدان سبب از نماز شب محروم می شود , تاثیر کار بددر صاحب آن سریعتر از تاثیر کارد در گوشت است . ـ آدمی دروغی می گوید و به سبب آن از نماز شب محروم می شود.

عوامل محروم شدن از نماز شب (2).

ـ پـیـامبر خدا(ص) : (خدای عزوجل فرمود) : گاه باشد که یکی از بندگان مؤمن من در عبادت مـن مـی کـوشـد و از بـسـتـر خودبرمی خیزد و بالین خوش را رها می سازد و شبها به عبادت من می پردازد و در راه بندگی من خود را به رنج می افکند , اما من از روی لطف و محبت به او و برای حفظ جانش یکی دو شب چرت را بر وی مسلط می کنم و او می خوابد و صبح برمی خیزد و نمازش را می خواند در حالی که از نفس خود در خشم است و آن را سرزنش می کند. ادامه دهد دچار خودپسندی می شود و خودپسندی موجب می شود تا به کارهایش مغرور گرددو از همین جا آنچه مایه هلاکت اوست به وی دررسد زیرا به اعمال خویش مغرور می گردد و چندان از خود راضی می شود که گمان می برد ازهمه عبادت پیشگان برتر است , و در عبادتش مرز تقصیر را پشت سر گذاشته است . هنگام از من دور می گردد در حالی که خیال می کند به من نزدیک می شود.

اجر کسی که نیت نماز شب داشته باشد اما خوابش برد.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـیـچ بـنده ای نیست که قصد آن کند پاسی از شب را برای نماز برخیزد اماخوابش برد , جز این که خوابش صدقه ای باشد که خداوند آن را از طرف او بدهد و ثواب نیتی که کرده است , برایش منظور گردد.

پاداش کسی که خود را برای نماز شب آماده می سازد.

ـ پیامبر خدا(ص) : فردی از شما شب برمی خیزد و خود را برای طهارت آماده می کند وگرههایی در کارش دارد. می شود و چون صورتش را شست گره دیگری گشوده می شود. (ساکنان عالم غیب) فرماید : به این بنده من بنگرید که خود را آماده می سازد و از من سؤال می کند , هر چه بنده ام از من بخواهد به او می دهم .

نمازی که بنده از آن باز خواست می شود.

ـ امـام بـاقـر(ع) : چـون بـنـده نـمـازهـای واجب خود را بگزارد , خداوند درباره نماز دیگری از او بـازخـواسـت نمی کند و چون زکاتش را بپردازد از صدقه دیگری بازخواستش نمی کند و چون ماه رمضان را روزه بگیرد از روزه دیگری او را بازخواست نمی کند. ـ امام صادق (ع) : هرگاه با نمازهای پنجگانه واجب خدای عزوجل را دیدار کنی , درباره نمازهای دیگر از تو بازخواست نمی کند. ـ امام علی (ع) : ای کمیل ! در هیچ فریضه ای رخصت ترک نیست و در هیچ نافله ای سختگیری نه . درباره آنچه واجب فرموده است , بازخواست نمی کند.

نماز 4 ((نماز جمعه)).

نماز جمعه .

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید! چون برای نماز روزجمعه ندا داده شد , به سوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را وا گذارید که این , اگر بدانید , برایتان بهتر است)). ـ پیامبر خدا(ص) : آن که نماز جمعه بگزارد , [ثواب] حجی مقبول برایش منظور گردد و اگرنماز عصر را هم بخواند , پاداش عمره را هم می برد و اگر تا شب در جایش بماند , از خدا چیزی نمی خواهد مگر آنکه خداوند به او می دهد. ـ امام باقر(ع) : نماز جمعه واجب است و جمع شدن برای آن , با وجود امام , واجب می باشد. کرده است و سه فریضه را بدون علتی رها نکند مگر منافق . ـ امام علی (ع) : هر کس سه جمعه متوالی بدون علت نماز جمعه را ترک کند , منافق نوشته شود. ـ امام باقر(ع) : هرکه , بدون عذر وعلتی , سه جمعه پیاپی در نماز شرکت نکند خداوند بر دل او مهر زند. ـ پیامبر خدا(ص) : هر که سه نماز جمعه را , از روی اهمیت ندادن به آن , ترک کند خداوند بر دل او مهر زند. ـ هر کس , از روی عمد و بدون علتی , سه نماز جمعه را ترک کند , خداوند مهر نفاق بر دل اوزند. ـ عده ای هستند که در نمازهای جمعه شرکت نمی کنند. بر دلهایشان مهر زده می شود و آن گاه از غافلان خواهند بود. ـ به مردی که از محرومیت خود از حج شکایت کرد , فرمود : ای قلیب ! بر تو باد به نماز جمعه که آن حج مستمندان است . ـ نماز جمعه , حج مستمندان است . ـ تعدادی از مردم هستند که جز اندکی در نماز جمعه شرکت نمی کنند و خدای را جز از روی غفلت و نفاق یاد نمی نمایند. ـ هر که از روی ایمان و به حساب خدا در نماز جمعه شرکت کند , اعمالش را از نو آغازیده است (خداوند به پاداش آن گناهان گذشته اش را بیامرزد و نامه عمل جدیدی برایش باز کند).

آداب گوش دادن به خطبه .

ـ امـام صـادق (ع) : وقـتی امام در روزجمعه خطبه می خواند , هیچ کس نباید سخن بگوید تا امام خطبه اش را تمام کند. را به پایان رساند در فاصله آن تا اقامه نماز می تواند صحبت کند. ـ امـام عـلی (ع) : وقتی امام جمعه خطبه می خواند , نه صحبت کردن جایز است نه رویگرداندن از قبله , مگر در همان حدی که در نماز جایز است . ـ امـام صـادق (ع) : رسـول خـدا(ص) ازصـحـبـت کردن در زمانی که امام , خطبه نماز جمعه را می خواند نهی فرمود , زیرا هر که در حین خطبه صحبت کند , مرتکب عمل لغو شده و هر که دچار کار لغو شود , نماز جمعه اش باطل است . ـ وقتی امام خطبه (جمعه) می خواند ,بر مردم واجب است که سکوت کنند. ـ امام علی (ع) : در روز جمعه وقتی امام خطبه می خواند , صحبت کردن کراهت دارد. نماز فطر و قربان و استسقانیز چنین است . ـ امـام صـادق (ع) : پـیامبر خدا(ص) فرمود :هر واعظی قبله است , یعنی وقتی امام در روز جمعه برای مردم خطبه می خواند, مردم باید رو به او باشند.

نماز 5 ((درود فرستادن بر پیامبر و آل او)).

درود فرستادن بر پیامبر(ص).

قرآن . ((خدا و فرشتگان او بر پیامبر درود می فرستند , ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید)). ـ پیامبر خدا(ص) : هر جا که باشید برمن درود فرستید , زیرا درود شما به من می رسد. ـ درود فرستادن بر من , نوری است بر روی صراط. ـ امام علی (ع) : هر دعایی محجوب است , تا آن که بر پیامبر(ص) صلوات فرستاده شود. ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس در نوشته ای بر من درود فرستد , تا زمانی که نام من در آن نوشته موجود باشد , فرشتگان پیوسته برای اوآمرزش طلبند. ـ بخیل ترین مردم , کسی است که نام من نزد او برده شود و بر من درود نفرستد. ـ امام باقر یا امام صادق (ع) : سنگین ترین عملی که روز قیامت در ترازو (ی اعمال) گذاشته می شود , درود بر محمد و اهل بیت اوست .

چگونگی درود فرستادن بر پیامبر(ص).

ـ پیامبر خدا(ص) : بگویید : بار خدایا!بر محمد و آل محمد درود فرست , همچنان كه بر ابراهیم و آل ابراهیم در جهان درود فرستادی كه تو ستوده و بزرگواری . ـ بـگویید : بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست و به محمد و آل محمد بركت ده ,همچنان كه به ابراهیم و آل ابراهیم بركت دادی كه تو ستوده و بزرگواری . ـ در پـاسـخ بـه پرسش از نحوه درود فرستادن بر ایشان , فرمود : بگویید : بار خدایا! بر محمد وآل مـحـمـد درود فـرسـت , هـمـچـنـان كـه بـر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی كه تو ستوده وبـزرگـواری و بـه مـحـمـد و آل مـحـمد بركت ده , همچنان كه به ابراهیم و آل ابراهیم بركت ارزانی داشتی كه تو ستوده و بزرگواری .

معنای درود.

ـ از امـام کاظم درباره معنای درود خدا و فرشتگان و مؤمنان در آیه ((خدا و فرشتگان او برپیامبر درود مـی فـرسـتـند ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نـهـیـد)) سـؤال شـد , فرمود : درود فرستادن خدا نوعی رحمت از جانب اوست و درودفرشتگان ستایشی است از آنان نسبت به رسول خداست و درود مؤمنان دعایی است از آنهابرای پیامبر(ص). ـ امـام صـادق (ع) نیز درباره همین آیه , می فرماید : پیامبر را ثنا گویید و به او سلام فرستید (یابه فرمانش گردن نهید).

خاموشی .

خاموشی .

ـ امام علی (ع) : خاموشی نشانه هوشمندی و میوه خرد است . ـ امام صادق (ع) : کسانی که پیش از شما بودند خاموشی را می آموختند و شما سخن گفتن رافرا می گیرید. خاموشی می کرد , اگر بخوبی از عهده این کار بر می آمد و تحمل آن را داشت , عابد می شد وگرنه می گفت : من لایق این کار نیستم . ـ پیامبر خدا(ص) در اندرز به ابوذر , فرمود : چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد : خاموشی که گام نخست عبادت است . ـ مردی خدمت رسول خدا(ص) آمد. نکنم که بدان وسیله خداوند تو را به بهشت برد؟ عرض کرد : چرا , ای رسول خدا! حضرت فرمود : از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است بخشش کن . بدو بخشش می کنم نیازمندتر بودم چه ؟ حضرت فرمود : ستمدیده را یاری کن . کسی که یاریش می کنم ناتوانتر بودم چه ؟ فرمود : برای آدم نادان کارسازی کن , یعنی او راراهنمایی کن . خیر خاموش نگه دار. کشاند؟ . ـ امام علی (ع) در بیان نشانه پرهیزگار , می فرماید : اگر خاموشی گزینند , از این که خاموش ماندن غمگین نیست و اگر بخندد , صدایش را بلند نمی کند. ـ در توصیف مؤمن , می فرماید : خاموشیش بسیار است و اوقاتش پر (پیوسته در کار واندیشه خدا و آخرت است).

ثمرات خاموشی .

ـ پیامبر خدا(ص) : بر تو باد به خاموشی بسیار که آن موجب طرد شیطان است و در کار دینت یاور توست . ـ امـام رضـا(ع) : خـامـوشـی یـکـی از درهـای حکمت است , خاموشی محبت می آورد ,خاموشی راهنمای آدمی به هر خیر و خوبی است . ـ امام حسن (ع) : آدم خموش , پر هیبت است . ـ امام علی (ع) : سکوت بسیار , هیبت می آورد. ـ در وصیت پیش از رحلت خود , فرمود : به خاموشی چنگ در زن , تا سالم مانی . ـ خاموشی حکمت در پی دارد و سکوت سلامت . ـ اگر در سخن گفتن بلاغت است , در خاموشی ایمنی از لغزش است . ـ هیچ نگهبانی , نگهبانتر از خاموشی نیست . ـ ملازم خاموشی باش که کمترین سود آن , سالم ماندن است . ـ خاموشی گزین , تا به سلامت مانی . ـ امام صادق (ع) : خاموشی گنجی سرشار است و زیور بردبار و پوشش نادان . ـ امام علی (ع) : همواره خاموش باش , تا کارت بالا گیرد (به مقام و جایگاه بلندی دست یابی). ـ خاموشی زیور دانش است و نشانه بردباری . ـ خاموشی خلعت وقار بر تو می پوشاند و زحمت پوزش خواهی را از دوش تو بر می دارد. ـ خاموشی , مرغزار اندیشه است . ـ ملازم خاموشی باش , تا اندیشه ات روشنایی گیرد. ـ بـرخاموشیت بیفزای تا اندیشه ات فزونی گیرد و دلت نورانی شود و مردم از دست تو به سلامت مانند. ـ امام حسن (ع) : در بسیاری جاها , خاموشی نیکو یاوری است , هرچند سخنور باشی . ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه مؤمن را خاموش دیدید , به او نزدیک شوید , زیرا که حکمت القامی کند . ـ امام کاظم (ع) : راهنمای خردمند اندیشیدن است و راهنمای اندیشیدن خاموشی .

خاموشی ستوده .

ـ امام علی (ع) : تنها آن کس سزاوار نام خاموشی است , که بر جواب گفتن توانا باشد و گرنه (اطلاق) درماندگی به او سزاوارتر است . ـ امام رضا(ع) : چه نیکوست آن خاموشی که از روی درماندگی (در سخن گفتن) نباشد وپرگو را لغزشهاست . ـ امام علی (ع) : خاموش باش , نه از روی درماندگی . ـ سخن گفتن به حق , بهتر است از درماندن و خاموشی . ـ سخن گفتن میان دو خصلت بد جای گرفته است : پرگویی و کم گویی , پرگویی به یاوه گویی می انجامد و کم گویی , درماندگی و ناتوانی (از بیان مقصود) است . ـ در فروبستن زبان از حکمت خیری نیست , همچنان که در ندانسته سخن گفتن خیری نمی باشد. ـ در توصیف پیامبر(ص) , می فرماید : سخنش گویا و روشنگر بود و سکوتش زیان . ـ در توصیف اهل بیت (ع) , می فرماید : آنان کسانی هستند,که حکمشان (بردباریشان) شمارا از دانششان آگاه می سازد و سکوتشان از سخنشان و ظاهرشان از باطنشان , با دین مخالفت نمی کنند و در آن با یکدیگر اختلاف نمی ورزند , زیرا دین در میان آنان گواهی راستگو وخاموشی گویاست . ـ نیز در توصیف اهل بیت (ع) , می فرماید : آنان مایه حیات دانش اند و مرگ نادانی . بردباری ایشان شما را از دانششان آگاه می سازد و آشکارشان از نهانشان وخاموشیشان از گفتارحکیمانه شان . ـ قرآن امر کننده (به کار نیک و) بازدارنده (از کار بد) است و خاموشی گویاست .

صنعتگری .

نیاز هر صنعتگر.

ـ امـام صادق (ع) : هر صنعتگری برای جلب مشتری ناگزیر از داشتن سه خصلت باشد : درکارش مـهـارت داشـته باشد , در کارش امانتدار باشد و رضایت خاطر کسی را که به او سفارش کارداده است , به دست آورد.

نکوهش شب تا صبح کار کردن .

ـ امـام صـادق (ع) : صنعتگران اگر سراسر شب را کار کنند , در آمدی که به دست می آورندحرام است . ـ هـرکـه سـراسر شب را به کسب و کار پردازد و حق بهره چشم را از خواب به آن ندهد , آن درآمد حرام است .

مصیبت .

تقسیم مصیبتها.

ـ امام علی (ع) : مصیبتها , به یکسان میان مردم تقسیم شده است .

اجر مصیبتها.

ـ امام حسن (ع) : مصیبتها , کلیدهای اجرند. ـ امـام بـاقـر(ع) بـه مـردی کـه نـزد ایـشان از داغ فرزندش شکایت کرد , فرمود : مگر نمی دانی که خداوند از مال مؤمن و از فرزندان او بهترینش را بر می گزیند , تا بدین وسیله به وی اجر دهد.

سخت ترین مصیبتها.

ـ امام علی (ع) در پاسخ به پرسش از سخت ترین مصیبتها , فرمود : مصیبت دینی . ـ امـام بـاقـر(ع) : مصیبتی چون بی خردی نیست و بی خردیی چون کم یقینی نیست وکم یقینیی چون نداشتن ترس از خدا نیست و خدا ناترسیی چون غم نخوردن بر نداشتن ترس ازخدا نیست و هـیـچ مـصـیـبـتی چون این نیست که گناهت را دست کم گیری و به حالتی که در آن هستی , خرسند باشی . ـ امام علی (ع) : بزرگترین مصیبت و بدبختی , شیفتگی به دنیاست . ـ بزرگترین مصیبت , نادانی است . ـ از سخت ترین مصیبتها , غلبه نادانی (بر انسان) است . ـ از بزرگترین مصیبتهای نیکان , نیاز آنها به مدارا کردن با بدان است . ـ امام صادق (ع) در هنگام مصیبت , می فرمود : سپاس خدای را که مصیبت مرا در دینم قرارنداد. سخت تر گرداند و خدای را بر کاری سپاس که او خواست آن کار بشود و شد.

مصیبت بزرگ .

ـ امـام صـادق (ع) بـه مـردی کـه در مـرگ فـرزنـدش سخت بیتابی می کرد , فرمود : ای مرد! تو درمصیبت کوچک بیتابی می کنی و از مصیبت بزرگ غافلی ! اگر برای آن جایی که فرزندت رفت , آماده بودی هرگز برای او بیتابی نمی کردی . آن روز بزرگتر از مصیبت فرزند توست . ـ در مـعـنای تسلیت دادن , فرمود : اگر مرگ این میت تو را به پروردگارت نزدیک یا ازگناهت دور کرده باشد , این مصیبت نیست , بلکه برای تو رحمتی و نعمتی است , اما اگر مرگ او تو را پند نـداده و از گـنـاهـت دور نـکـرده و بـه پروردگارت نزدیک نساخته باشد , مصیبت سختدلی تو بزرگتر از مصیبت مرگ میت توست , اگر خداشناس باشی .

استرجاع در هنگام مصیبت .

استرجاع ((1)) در هنگام مصیبت . قرآن . ((وقـطـعـا شـما را به چیزی از ترس و گرسنگی وکاهش اموال و نفوس و محصولات بیازماییم و شکیبایان را نوید ده . خداییم و به سوی او باز می گردیم)). ـ امام باقر(ع) : هیچ مؤمنی نیست که دردنیا مصیبتی به او رسد و هنگامی که خبر ناگهانی آن به او رسد استرجاع گوید , مگر آن که خداوند گناهان گذشته او را بیامرزد به جز گناهان کبیره که خداوند برای آنها آتش واجب کرده است . ـ امام صادق (ع) : به هرکس در هنگام مصیبت , استرجاع الهام شود , بهشت بر او واجب گردد. ـ پیامبر خدا(ص) : مصیبتی بر خانواده ای وارد می شود و بیتابی می کنند. رهـگـذری بـر آنـان مـی گـذرد و اسـتـرجـاع مـی گـویـد پس اجر این رهگذر بیشتر از اجر آن مصیبت دیدگان است . ـ چـهار چیز است که هر کس آنها راداشته باشد در نور اعظم خداوند (غرق) است : گواهی دادن بـه ایـن که معبودی جز خدا نیست ومن فرستاده خدا هستم و کسی که چون مصیبتی بدو رسد , گوید : ما از خداییم و به سوی او برمی گردیم , و کسی که هرگاه کار خیری انجام دهد , گوید : سپاس و ستایش خدا را که پروردگارجهانیان است . توبه می کنم .

معنای استرجاع .

قرآن . ((همانان که چون مصیبتی بدیشان رسد , گویند : ماااز خداییم و به سوی او باز می گردیم)). ـ امام علی (ع) شنید که مردی جمله استرجاع را می گوید , فرمود : این که می گوییم : ما ازخداییم , اقرار ماست به مالکیت خدا و این که می گوییم : به سوی اوباز می گردیم , اقرار ماست به فانی شدن خودمان . ـ به اشعث بن قیس در مرگ برادرش تعزیت گفت , اشعث استرجاع کرد. آیا می دانی تاویل آن چیست ؟ اشعث عرض کرد : خیر , شما اوج و منتهای دانشی . فرمود : این که می گویی : ما از خداییم , اقرار توست به مالکیت و پادشاهی خدا و این که می گویی : ما به سوی او باز می گردیم , اقرار توست به فانی شدنت .

مصیبت مرگ فرزند.

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) به زنی که نزد ایشان از مرگ فرزندانش شکوه کرد , فرمود : چند فرزند از تو مرده است ؟ عرض کرد : سه تا. تو در برابر آتش , حصار محکمی بر گرد خود کشیده ای . ـ هـرکـه در داغ سـه فـرزنـد خود سوگوار شود و مرگ آنها را به حساب خدای عز و جل بگذارد , بهشت بر او واجب گردد.

آداب مصیبت دیده .

ـ عـایشه : هنگامی که ابراهیم درگذشت پیامبر(ص) چندان گریست که اشکهایش بر محاسنش جاری گشت . خدا! شما از گریستن نهی می کنید و خود می گریید؟ فرمود : این گریه نیست , بلکه رحم است , وهرکه رحم نکند , به او رحم نمی شود. ـ جـابـر بـن عبداللّه : پیامبر خدا(ص) دست عبد الرحمان بن عوف را گرفت و نزد ابراهیم که در حال جان دادن بود آمد. خواست خدا کاری از من ساخته نیست و از چشمانش اشک سرازیر شد. کـرد : ای رسـول خدا! گریه می کنید؟ مگر شما خود از گریستن نهی نفرمودید؟ حضرت فرمود :مـن از شـیـون کـردن نـهـی کـردم , از دو صدای احمقانه و زشت : صدایی که در هنگام خوشی بـلـنـدمـی شـود , یـعنی لهو و لعب و ساز و آواز شیطانی و صدایی که هنگام مصیبت بر می خیزد :خراشیدن چهره و دریدن گریبان و فریاد شیطانی . نکند به او رحم نمی شود. خـداسـت کـه بـایـد رفـت و بـازماندگان ما به رفتگانمان می پیوندیم , هر آینه بیش از این برای تواندوهگین می شدیم و ما برای تو غمگینیم . خدای عز و جل را ناخشنود سازد , بر زبان نمی آوریم .

روش اهل بیت (ع) در مصیبتها.

ـ یـکـی از پـسران امام صادق (ع) در جلوآن حضرت راه می رفت , که ناگهان چیزی در گلویش گرفت و مرد. و گـفـت : (الـهـی) اگر بگیری هم تو هستی که می دهی و اگر بیمار گردانی هم تو هستی که عافیت می بخشی . آنان را قسم داد که شیون و فریاد نکنند. خدایی که فرزندان مارا می کشد , اما جز بر عشق ما به او افزوده نمی شود و چون پیکرش را به خاک سپرد , فرمود : فرزندم ! خداوند آرامگاه تو را گشایش دهد و تو را با پیامبرت گرد آورد. ـ مـحـمـد بن عبداللّه کوفی : چون مرگ اسماعیل فرزند امام صادق (ع) فرا رسید , حضرت سخت بـیـتـابـی کـرد اما همین که چشمان او را بر هم نهاد , پیراهنی شسته یا نو طلبید و آن راپوشید و سپس بیرون آمد و به بیان اوامر و نواهی (الهی) پرداخت . عـرض کـرد : فـدایـت شـوم , وقـتـی آن بـیـتابی شما را دیدیم گمان بردیم که تا مدتی از شما بی بهره خواهیم ماند. می کنیم اما همین که نازل شد شکیبایی می ورزیم .

گریستن بر مرگ مؤمن .

ـ امام کاظم (ع) : هرگاه مؤمن وفات کند , فرشتگان و جاهایی که در آنها خدا را عبادت می کرده و درهای آسمان که اعمالش به آنها بالا می رفته است بر وی بگریند. ـ ابو هریره : یکی از افراد خاندان رسول خدا(ص) در گذشت . از گریستن نهی کرد و شروع به متفرق کردن آنها نمود. رهایشان کن , زیرا چشم اشک می ریزد و دل داغدار است و داغشان تازه می باشد.

شیون کردن برای مرده .

ـ پیامبر خدا(ص) : شیون کردن , کارجاهلیت است . ـ امـام عـلـی (ع) در نـامـه ای کـه بـه رفاعة بن شداد , قاضی خود در اهواز نوشت , فرمود : مبادا درشهری که تو در آن قدرت داری بر مرده شیون شود. ـ امام کاظم (ع) در پاسخ به سؤال از نوحه کردن برای مرده , فرمود : کراهت دارد. ـ هـنگامی که امام علی (ع) , شیون زنان بر کشتگان صفین را شنید , به حرب بن شرحبیل شبامی فـرمـود : زنـان شـمـا با این شیون که می شنوم , بر شما چیره شدند؟ چرا آنان را از این فریادها باز نمی دارید؟ . ـ پیامبر خدا(ص) در هنگام مرگ یکی از فرزندانش گریست . شما ما را از گریستن نهی می کنید و خود می گریید؟ پیامبر(ص) فرمود : من شما را ازگریستن نهی نکردم بلکه از شیون و نوحه کردن منع کردم .

صداهای نفرین شده .

ـ امام علی (ع) از پیامبر خدا(ص) : دو صدایند که نفرین شده اند و خداوند از آنها نفرت دارد : فغان کردن به هنگام مصیبت و صداهای هنگام خوشی و شادی , یعنی نوحه کردن و آوازخواندن . ـ امـام صـادق (ع) : هـر که خداوند به اونعمتی عطا فرماید و او در هنگام برخوردار شدن از آن نی نـوازد , کـفـران نـعمت کرده است و هرکه به مصیبتی گرفتار آید و در آن نوحه خوان آورد به آن مصیبت دامن زده است .

نوحه گری ستوده .

ـ امام صادق (ع) : از روزی که مصیبت حسین بن علی پیش آمد تا یک سال کامل روز و شب و تا سه سال روزها بر آن حضرت نوحه می شد و مسور بن مخرمه و ابو هریره و بزرگان اصحاب رسول (ص)مخفیانه و نقاب بر چهره می آمدند و به نوحه خوانیها گوش می دادند و می گریستند. ـ در پاسخ به پرسش از مزد نوحه خوان , فرمود : اشکال ندارد. نوحه خوانی شد. ـ امام باقر(ع) سفارش کرد که در سوگ و عزاها , تا ده سال گریه و زاری شود. ـ هنگامی که رسول خدا(ص) از جنگ احد به مدینه برگشت , از هر خانه ای که عضوی از اعضای آن کشته شده بود , صدای نوحه وگریه شنید اما از خانه عموی خود حمزه صدایی نشنید. نیست . نوحه و گریه کنند. ـ فاطمه (ع) برای پدر خود نوحه کردو رسول خدا(ص) دستور داد برای حمزه نوحه گری کنند.

کتمان مصیبت .

ـ پیامبر خدا(ص) : پوشیده داشتن مصائب و بیماریها و صدقه , از گنجهای نیکی است . ـ امـام عـلی (ع) : از گنجهای بهشت است : نیکی کردن , پوشیده داشتن عمل , شکیبایی دربرابر گرفتاریها و کتمان مصائب .

آنچه مصائب را آسان می کند.

ـ امـام عـلـی (ع) : مردن و روز بیرون آمدنتان از گورها و ایستادنتان در پیشگاه خدای عزوجل را بسیار یاد کنید , تا مصیبتها بر شماآسان شود. ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که از دنیا دل برکند , مصیبتها بر او آسان گردد. ـ امام سجاد(ع) : هر که به دنیا پشت کند , مصیبتهای دنیا بر او آسان گردد و آنها را ناخوش ندارد. ـ بـیـچـاره آدمـی ! هـر روز بـا سـه مـصـیبت روبه روست و از یکی از آنها هم عبرت نمی گیرد و اگرعبرت می گرفت , مصیبتها و کار دنیا بروی آسان می گشت . عمر اوست . که در هم جبران می شود , اما عمر رفته را هیچ چیز برنمی گرداند. روزیش را کامل به دست می آورد. باشد کیفر می بیند. شب می کند , یک مرحله به آخرت نزدیک می شود و نمی داند که به بهشت نزدیک شده یا به دوزخ ! . ـ امام صادق (ع) در هنگام مصیبت , می فرمود : خدای را سپاس که مصیبت مرا در دینم قرارنداد , خـدای را سپاس که اگر می خواست مصیبتم از این هم بزرگتر می شد , خدای را بر امری سپاس که او خواست بشود و شد. ـ هـرگـاه مـصـیـبـتـی بـه تـو رسـیـد , مصیبت رحلت رسول خدا(ص) را به یاد آر , زیرا مردم هـرگـزمـصـیـبتی چون مصیبت (رحلت) رسول خدا(ص) به خود ندیده اند و هیچگاه هم چنان مصیبتی نخواهند دید. ـ پیامبر خدا(ص) : هر که برایش مصیبتی بزرگ پیش آید , مصیبتی را که از رحلت من به اوخواهد رسید یاد کند , در این صورت مصیبتش بروی آسان خواهد شد. ـ به هر که مصیبتی رسد , مصیبت (درگذشت) مرا به یاد آورد , زیرا آن بزرگترین مصیبت است .

آنچه مصیبتها را بزرگ می کند.

ـ امام علی (ع) : هر که مصیبتهای کوچک را بزرگ شمارد , خداوند او را به مصیبتهای بزرگ مبتلا گرداند. ـ هر چه ارزش شئ مطلوب بیشترباشد, مصیبت ازدست دادن آن بزرگتر است .

فراموشی مصیبت .

ـ امـام صادق (ع) : خدای تعالی با سه کاربه بندگان خود لطف فرمود : گندیده شدن بدن بعد از مـرگ کـه اگـر چنین نبود هیچ عزیزی عزیزخود را دفن نمی کرد و فراموشی بعد از مصیبت , که اگر چنین نبود نسل (بشر) قطع می شد وکرمخوردگی این دانه (گندم و) که اگر چنین نبود فرمانروایانشان , همچنان که زر و سیم رامی اندوزند , آن را نیز می اندوختند. در خـبـری دیـگـر آمـده اسـت : و فـراموشی بعد از مصیبت که اگر چنین نبود, زندگی به کام هیچ بشری گوارا نمی شد. ـ هرگاه کسی بمیرد, خداوند فرشته ای را به سوی دردمندترین عضو خانواده او می فرستد. غم را از یاد او می برد و اگر چنین نبود, دنیا آباد نمی شد.

شاد شدن از مصيبت ديگران .

ـ امـام صـادق (ع) : در مـصـيـبـت بـرادرت اظـهـار شادى مكن , كه خداوند به او رحم مى كند و آن مصيبت را به سوى تو مى كشاند. ـ پـيـامـبـر خدا(ص) : از مصيبت برادرت اظهار شادى مكن , كه خداوند به او رحم مى كند و تو را گرفتار مى سازد.

ـ امـام صـادق (ع) : هـر كه از مصيبتى كه به برادرش مى رسد شاد شود, از دنيا نرود تا آن كه خود گرفتار گردد.

صدا.

نهی از بلند کردن صدا.

قرآن . ((در راه رفتنت معتدل باش و صدایت را آهسته ساز,که زشت ترین صداها بانگ خران است)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و با او به صدای بلند سخن مگویید,همانند بلند گفتن برخیتان با برخی دیگر , مبادا بی آن که بدانید اعمالتان تباه شود . صدایشان را پایین می آورند همانانند که خدا دلهایشان را به پرهیزگاری آزموده و آنان را آمرزشی و اجری بزرگ است)). ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند صدای آهسته را دوست دارد و صدای بلند را دشمن می دارد. ـ امام علی (ع) : پایین آوردن صدا و فروانداختن نگاه و راه رفتن میانه , از نشانه های ایمان وحسن دینداری است . ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند مردانی را که با صدای بلند سخن می گویند , ناخوش دارد و صدای آهسته را دوست می دارد. ـ امام علی (ع) : سه چیز از نشان رادمردی است : فروهشتن نگاه , پایین آوردن صدا و راه رفتن میانه . ـ حسن بصری : پیامبر(ص) بلند کردن صدا را در سه جا ناخوش می داشت : در نزد جنازه ,هنگام رویارو شدن دو لشکر و موقع خوانده شدن قرآن . ـ پیامبر خدا(ص) در سفارش به ابوذر فرمود : ای اباذر! نزد جنازه ها و هنگام جنگ و وقتی قرآن خوانده می شود , صدایت را پایین بیاور. ـ امام علی (ع) به یاران خود در هنگام جنگ می فرمود : صداها را بمیرانید , که این کار سستی را بیشتر می زداید.

صوفيه .

صوفیه .

ـ پیامبر خدا(ص) : در آخرالزمان مردمی خواهند بود , که در تابستان و زمستان پشمینه می پوشند و معتقدند که با این کار بر دیگران برتری دارند. لعنت می کنند. ـ در آخـرالزمان مردمی می آیند که به مساجد می آیند و حلقه وار می نشینند و ذکرشان دنیا ودنیا دوستی است . ـ در آخـرالزمان مردمی خواهند بودکه حلقه حلقه در مساجد می نشینند , امام آنان دنیاست , پس با آنان منشینید. ـ مسعدة بن صدقه : سفیان ثوری بر حضرت صادق (ع) وارد شد. سفید , مانند پوست نازک درون تخم مرغ , پوشیده است . شما نیست . شرط آن که بر سنت و حق بمیری و بر بدعت جان ندهی , برای دنیا و آخرت تو بهتر است . تـو خـبـر مـی دهـم کـه رسـول خـدا(ص) در زمـانه ای تنگدست و قحطی زده به سر می برد, اما هـرگـاه دنـیـا روی خـوش نـشـان دهـد, سـزاوارتـریـن مـردم آن بـه آن نـیـکـانش هستند نه نابکارانش ,مؤمنانش هستند, نه منافقانش و مسلمانانش هستند, نه کافرانش . گرفتی , به خدا سوگند از زمانی که فهمیده شده ام هیچ بامی و شامی بر من نیامد که خدا را در مال من حقی باشد و دستور داده باشد آن را ادا کنم مگر این که ادا کرده ام .

روزه .

وجوب روزه .

قرآن . ((ای کـسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما مقررشده است , همچنان که بر پیشینیان شما مقرر شده بود , شاید که پرهیزگار شوید)). ـ امـام صـادق (ع) : روزه ماه رمضان را خداوند بر هیچ یک از امتهای پیش از ما واجب نکرد(راوی مـی گـوید :) عرض کردم : پس آیه ((ای کسانی که ایمان آورده اید! همچنان که برپیشینیان شما مـقـرر شده بود)) چه می شود؟ حضرت فرمود : خداوند روزه ماه رمضان را فقط برپیامبران واجب کـرده بود , نه بر امتها , اما به وسیله آن , این امت را (بر امتهای گذشته) فضیلت داد و روزه آن را بر رسول خدا(ص) و بر امت او واجب فرمود ((2)) . ـ امـام سـجـاد (ع) , در دعـای وداع بـا ماه رمضان , عرض می کند : سپس به وسیله این ماه , ما را بـرسایر امتها ترجیح دادی و با فضیلت آن , ما و نه پیروان دیگر آیینها , را برگزیدی , پس به فرمان تو روز آن را روزه گرفتیم و به یاری تو , شبش را به عبادت گذرانیدیم .

فضیلت روزه .

ـ امام صادق (ع) : خدای تبارک وتعالی می فرماید : روزه از من است و پاداش آن را من می دهم . ـ رسول خدا (ص) : خدای تبارک و تعالی فرمود : هر کاری که فرزند آدم می کند, از آن اوست مگر روزه که از من است و پاداش آن را من می دهم .

حکمت وجوب روزه .

ـ امـام صـادق (ع) : عـلت روزه گرفتن آن است که به سبب آن توانگر و تهیدست برابر شوند , زیرا تـوانـگـر رنج گرسنگی را نمی داند, تا به تهیدست رحم کند, چرا که توانگر هرگاه چیزی بخواهد می تواند آن را فراهم آورد. عـزوجل خواست تا میان آفریدگانش برابری (و همدردی) ایجاد کند و رنج گرسنگی و سختی را به توانگر بچشاند, تا بر ناتوان دل بسوزاند و به گرسنه رحم کند. ـ امام رضا(ع) در بیان علت وجوب روزه , می فرماید : تا مردم رنج گرسنگی و تشنگی را بچشند و به نیازمندی خود در آخرت پی برند و روزه دار بر اثر گرسنگی و تشنگی که به او می رسد, خاشع و ذلـیل و فروتن و ماجور وطالب رضا و ثواب خدا و عارف و صابر باشد و بدین سبب مستوجب ثواب شود. کـه روزه مـوجب خودداری از شهوات است , نیز تا روزه در دنیا پندگوی آنان باشد و ایشان رادر راه انـجام تکالیفشان رام و ورزیده کند و راهنمای آنان باشد , در رسیدن به اجر و به اندازه سختی تـشنگی و گرسنگی که نیازمندان و مستمندان در دنیا می چشند , پی ببرند و در نتیجه ,حقوقی را که خداوند در داراییهایشان واجب فرموده است , به ایشان بپردازند. ـ فاطمه زهرا(ع) : خداوند روزه را برای استواری اخلاص , واجب فرمود. ـ امام عسکری (ع) در پاسخ به پرسش از علت واجب شدن روزه , فرمود : تا توانگر دردگرسنگی را بچشد و در نتیجه , به نیازمند کمک کند. ـ امـام حـسـیـن (ع) نـیـز در هـمین باره , فرمود : تا توانگر رنج گرسنگی را بچشد و در نتیجه , به مستمندان رسیدگی و بخشش کند. ـ امام باقر(ع) : روزه و حج , آرامبخش دلهاست . ـ پـیـامـبر خدا(ص) : بر شما باد به روزه گرفتن که آن رگها را می برد (شهوت را کم می کند) و سرمستی را می برد. ـ روزه روده را باریک می کند , گوشت را می ریزد و از گرمای سوزان دوزخ دور می گرداند. ـ امام علی (ع) : خداوند روزه رابرای آزمودن اخلاص بندگان , واجب کرد. ـ خـداونـد بندگان مؤمن خود را به وسیله نمازها و زکاتها و جدیت در روزه داری روزهای واجب (رمـضان) برای آرام کردن اعضا و جوارح آنان و خشوع دیدگانشان و فروتنی جانهایشان و خضوع دلهایشان , حفظ می کند.

روزه سپر است .

ـ پیامبر خدا(ص) : بر تو باد به روزه , که سپری است در برابر آتش و اگر توانی که در هنگام مرگ شکمت گرسنه باشد , چنین کن . ـ روزه , سپری در برابر آتش است . ـ روزه سپر است , به شرط این که (شخص) آن را از هم ندرد.

روزه زکات بدن است .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر چیزی زکاتی داردو زکات بدنها روزه است . ـ امام کاظم (ع) : هر چیزی زکاتی داردو زکات بدن روزه مستحبی است . ـ پیامبر خدا(ص) : روزه بگیرید , تاسالم مانید. ـ امام علی (ع) : روزه , یکی از دوتندرستی است .

فضیلت روزه دار.

ـ امـام عـلی (ع) : خواب روزه دار , عبادت است و خاموشی او, تسبیح و دعایش , پذیرفته وعملش , دوچندان . ـ امـام صـادق (ع) : خواب روزه دار ,عبادت است و سکوتش , تسبیح و عملش , پذیرفته و دعایش , مستجاب . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : روزه دار گرچه در بستر خویش خفته باشد , تا زمانی که غیبت مسلمانی رانکند , در حال عبادت خداست . ـ خواب روزه دار , عبادت است ونفس کشیدن او , تسبیح . ـ بهشت را دری است به نام ریان (سیراب) که جز روزه داران از آن وارد نشوند. دیگر آمده است : و چون آخرین نفر آنها وارد شد آن در بسته می شود. ـ هـیـچ روزه داری نـیـسـت کـه بـر عـده ای در حـال غـذا خـوردن وارد شـود , مـگـر ایـن کـه اندامهایش تسبیح گویند و فرشتگان بر او درود فرستند و درود فرشتگان آمرزش خواهی است . ـ هـر کـه روزه او را از خـوردن غـذایی که هوس آن را کند باز دارد , بر خداست که وی را ازغذای بهشت سیر کند و از شراب بهشتی بنوشاندش . ـ امـام صـادق (ع) : روزه دار را دو شـادی است : یک شادی هنگام گشودن روزه اش و شادی دیگر هنگام دیدار با پروردگارش . ـ هرکه روزه داری را افطاری دهد , اجرش همانند اجر او باشد. ـ پـیـامبر خدا(ص) در هنگام افطار روزه اش , عرض می کرد : بار خدایا! برای تو روزه گرفتیم و با روزی تو افطار می کنیم , پس آن را از ما بپذیر , تشنگی رفت و رگها شاداب شد و پاداش ماند.

روزه بی فایده .

ـ پیامبر خدا(ص) : بسا روزه داری که بهره او از روزه اش گرسنگی و تشنگی است و بسا شب زنده داری که بهره او از عبادت شبانه اش , فقط بی خوابی است . ـ امام علی (ع) : روزه , دوری کردن از حرامهاست , همچنان که مرد از خوردن وـ آشامیدن خودداری می کند. ـ بسا روزه داری که از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی نصیبی نمی برد و بسا شب زنده داری که از عبادت شبانه خویش جز نخوابیدن و رنج بهره ای نمی گیرد , خوشا خواب زیرکان و روزه خوردن آنان .

تشویق به روزه داوطلبانه و مستحبی .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس یک روز داوطلبانه روزه بگیرد , اگر به اندازه زمین طلا به او داده شود اجر خود را کامل دریافت نکرده است و فقط در روز حساب (قیامت) اجر کاملش رادریافت می کند. ـ هر که یک روز برای ثواب خدا داوطلبانه روزه بگیرد , آمرزش او واجب شود. ـ امام کاظم (ع) : خدای تبارک و تعالی ,نماز واجب را با نماز مستحبی کامل گردانید و روزه واجب را با روزه مستحبی . ـ امام صادق (ع) : از کاهلی و تنبلی دوری کنید , زیرا پروردگار شما مهربان است و از کاراندک هم قدردانی می کند. روز برای رضای خدای تعالی داوطلبانه روزه می گیرد و خداوند به سبب آن او را به بهشت می برد . ـ آدمی , برای رسیدن به پاداش الهی , یک روز داوطلبانه روزه می گیرد و خداوند بدان سبب او را به بهشت می برد. ـ امام باقر(ع) : خداوند از بنده به جزدرباره روزه ماه رمضان , از روزه دیگری بازخواست نمی کند.

روزه دل .

ـ امام علی (ع) : روزه دل از اندیشیدن به گناهان , برتر از روزه معده از طعام است . ـ روزه دل , بهتر از روزه زبان است و روزه زبان , بهتر از روزه شکم است . ـ روزه (و خودداری) نفس از لذتهای دنیا , سودمندترین روزه است . ـ روزه تن عبارت است از خودداری با اراده و اختیار از خوردن غذاها به انگیزه ترس ازکیفر و رغبت به ثواب و روزه نفس عبارت است از نگهداشتن حواس پنجگانه از دیگر گناهان و خالی کردن دل از همه عوامل بدی .

آداب روزه .

ـ امـام عـلـی (ع) : روزه دوری کـردن ازحـرامـهـاسـت , هـمچنان که مرد از خوردن و آشامیدن خودداری می کند. ـ فاطمه زهرا(ع) : اگر روزه دار زبان وگوش و چشم و اعضا و جوارح خود را نگه ندارد , روزه به چه کار او می آید؟ . ـ پـیـامبر خدا(ص) به جابر بن عبداللّه فرمود : ای جابر! در این ماه رمضان هر کس روز آن را روزه بـدارد و جـزئی از شـبش را به عبادت پردازد و شکم و شرمگاه خویش را پاک نگه دارد و زبانش را حفظ کند همان طور که ازاین ماه خارج می شود , از گناهان خویش خارج شود. زیباست این حدیث ! رسول خدا(ص) فرمود : ای جابر! و چه سخت است رعایت این شروط!. ـ امـام صـادق (ع) : هـرگـاه روزه گـرفـتی , گوش و چشمت را از حرام روزه بدار و همه اعضا واندامهایت را از زشتی و پرگویی و اذیت کردن خدمتکارت فروگذار , باید وقار روزه در توباشد و تـا می توانی خاموش باش , مگر از ذکر خدا و روزی که روزه داری با روزی که روزه نداری یکسان نـباشد , از نزدیکی کردن و بوسیدن و خندیدن با صدای بلند دوری کن , زیراخداوند این کارها را دشمن دارد. ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) ـ بـه زنی که با زبان روزه کنیز خود را دشنام می داد ـ : چگونه روزه داری کـه کنیزت را دشنام می دهی ؟ روزه فقط خودداری از خوردن و آشامیدن نیست , بلکه خداوند آن را علاوه بر این دو , مانع کارها و سخنان زشت که روزه را بی اثرمی کنند قرار داده است , وه که چه اندکند روزه داران و چه بسیارند کسانی که گرسنگی می کشند!. ـ خدای عزوجل می فرماید کسی که جوارح و اندامهای خود را از حرامهای من روزه ندارد ,مرا چه حاجت که به خاطر من از خوردن و آشامیدن خودداری ورزد. ـ مـحمد بن مسلم : امام صادق (ع)فرمود : هرگاه روزه گرفتی باید گوش و چشم و مو و پوست تو نیز روزه داشته باشند. حـضـرت اعـضـای دیـگـری را نـیـز بـرشـمرد و فرمود : روزی که روزه داری با روزی که روزه نداری یکسان نباشد. ـ امام سجاد(ع) در دعای خود به هنگام حلول ماه رمضان چنین عرض می کرد : به وسیله روزه این ماه یاریمان ده تا اندامهای خود را از معاصی تو نگه داریم و آنها را به کارهایی گیریم که خشنودی تو را فراهم می آورد , تا با گوشهایمان سخنان بیهوده نشنویم و با چشمانمان به دیدن چیزهای لهو نشتابیم و تا دستانمان را به سوی حرام نگشاییم و با پاهایمان به سوی آنچه منع شده ره نسپاریم و تـا شـکـمـهایمان جز آنچه را تو حلال کرده ای در خود جای ندهد وزبانهایمان جز به آنچه تو خبر داده ای و بـیان فرموده ای گویا نشود و رنج نکشیم جز

برای آنچه به پاداش تو نزدیک می کند و به جا نیاوریم مگر چیزی را که از کیفر تو نگه می دارد.

فضیلت روزه گرفتن در هوای گرم .

ـ امام صادق (ع) : برترین جهاد , روزه گرفتن در هوای گرم است . ـ پیامبر خدا(ص) : روزه گرفتن در هوای گرم , جهاد است . ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـه در یک روزبسیار گرم برای خدای عزوجل روزه بگیرد و تشنه شود , خـداونـد عـزوجل هزار فرشته بر اوبگمارد که بر چهره اش دست نوازش کشند و بشارتش دهند و چون افطار کند , خدای عزوجل فرماید : وه , چه خوش است بوی تو و روح تو. ـ پیامبر خدا(ص) : خوشا کسی که برای خدا تشنگی یا گرسنگی کشد.

فضیلت روزه گرفتن در زمستان .

ـ پیامبر خدا(ص) : غنیمت بادآورده ,روزه زمستان است . ـ روزه زمستان , غنیمت بادآورده است . ـ امام صادق (ع) : زمستان , بهار مؤمن است , شبهایش طولانی است و برای عبادت نیمه شب از آن کمک می گیرد و روزهایش کوتاه است و برای روزه گرفتن از آن مدد می جوید.

تشویق به سه روز روزه گرفتن در هر ماه .

ـ امـام علی (ع) : روزه سه روز از هر ماه : چهارشنبه وسط ماه و پنجشنبه اول و آخر ماه و نیزروزه ماه شعبان , وسوسه های سینه و پریشانیها دل را از بین می برد. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : هرکس در هر ماه سه روز روزه بگیرد , مانند کسی است که همه عمرروزه گرفته باشد , زیرا خدای عزوجل می فرماید : ((هر که یک کار نیک کند ده برابر آن برایش منظور شود)). ـ روزه سه روز در هر ماه و روزه رمضان تا رمضان , روزه و افطار یک عمر به شمار می آید. ـ هرکه خوش دارد که بسیاری از وسوسه های سینه اش زدوده شود , ماه صبر (رمضان) وسه روز از هر ماه را روزه بگیرد. ـ روزه ماه صبر (رمضان) و سه روز از هر ماه , وسوسه های سینه را از بین می برد. ـ امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) در ابتدای بعثت چندان روزه می گرفت که گفتند : دیگرروزه را ترک نخواهد کرد. روزه نخواهد گرفت . داود(ع) بود. از ایـن روش نـیـز دسـت کـشـید و هر ده روز یک روز روزه می گرفت : پنج شنبه اول و آخر ماه وچهارشنبه میان ماه و تا زمانی که از دنیا رفت , به این سنت ادامه داد.

میراث روزه .

ـ در حدیث معراج آمده است : عرض کرد : پروردگارا! میراث روزه چیست ؟ خداوندفرمود : روزه حـکـمـت بـه ارث می نهد و حکمت معرفت و معرفت یقین و چون بنده به یقین رسددیگر برایش اهمیتی ندارد که چگونه شب و روز خود را بگذراند , به سختی یا به آسانی .

خنده .

خنده و لبخند.

قرآن . ((پس از گفته او لبخندی زد و گفت : پروردگارا , در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم داده ای سپاس بگزارم و به کار شایسته ای که آن را می پسندی , بپردازم و مرا به رحمت خویش جزو بندگان شایسته ات درآور)). ـ امام علی (ع) : خنده پیامبر(ص) لبخند بود. صحبت می کردند و قاه قاه می خندیدند. فریبش داده و در کار خیر کوتاهی کرده است , سری به گورستان بزند و از رستاخیز مردگان عبرت گیرد و به یاد مرگ باشید , که یاد مرگ لذتها را در هم می شکند. ـ امام حسن (ع) ـ به نقل از دایی خود هند ـ : پیامبر (ص) هرگاه شاد می شد , چشمش راپایین می انداخت , خنده اش عمدة تبسم بود , به طوری که دندانهایش مانند دانه تگرگ نمایان می شد. ـ امام علی (ع) در وصف مؤمن ,می فرماید: چون بخندد صدای خنده اش از گوشش فراتر نمی رود . ـ امام صادق (ع) : قهقهه زدن , کارشیطان است . ـ امام باقر(ع) : هرگاه قهقهه زدی , درپی آن بگو : خدایا! بر من خشم مگیر. ـ امام علی (ع) : بهترین خنده , لبخنداست . ـ امام صادق (ع) : خنده مؤمن , لبخند است . ـ ابو دردا : رسول خدا(ص) هرگاه حدیث و سخنی می فرمود , با لبخند همراه بود. ـ امام صادق (ع) : هر که به چهره برادر خود لبخند زند , آن لبخند برای او حسنه ای باشد. ـ امام باقر(ع) : لبخند زدن مرد به چهره برادرش , حسنه است و بر داشتن خاشاک از بدن اوحسنه است .

نکوهش خندیدن زیاد.

قرآن . ((پس به سزای آنچه می کرده اند باید کم بخندندو باید بسیار بگریند)). ـ داود (ع) بـه سـلـیـمـان (ع) : فرزندم ! زنهاراز خنده بسیار , چون زیاد خندیدن , بنده را در روز قیامت حقیر (فقیر و نیازمند خ ل) می کند. ـ پیامبر خدا(ص) : زنهار از خنده زیاد ,که دل را می میراند. ـ خنده زیاد , ایمان را محو می کند. ـ امام علی (ع) : هرکه زیاد بخندد , ابهتش از بین برود. ـ هرکه زیاد بخندد , دلش بمیرد. ـ خنده زیاد , همنشین را می رماند و موجب عیب رئیس می شود. ـ خنده زیاد مرد , وقار او را از بین می برد. ـ امام صادق (ع) : چه بسیار کسانی که از روی لهو بسیار می خندند و در روز قیامت بسیارگریانند و چـه بـسـیار کسانی که بر گناهان خویش بسیار می گریند و ترسانند , اما روز قیامت دربهشت بسیار شادمان و خندانند. ـ پیامبر خدا(ص) : اگر آنچه را من می دانم شما بدانید , قطعا کم می خندید و بسیار می گریید.

کسی که از خنده اش باید تعجب کرد.

ـ پـیامبر خدا(ص) به نقل از صحف موسی , می فرماید : در شگفتم از کسی که به مرگ یقین دارد , چرا شادی می کند و از کسی که به آتش دوزخ یقین دارد , چرا می خندد؟ . ـ در حـدیث معراج آمده است : در شگفتم از بنده ای که نمی داند من از او خشنودم یا ناخشنودو با این حال می خندد.

خنده بی جا.

ـ امام صادق (ع) : سه چیز است که خدای عزوجل از آنها نفرت دارد : خوابیدن (در روز)بدون شب زنده داری , خنده بدون تعجب و غذا خوردن با شکم سیر. ـ امام عسکری (ع) : خنده ای که از روی تعجب نباشد , نشان نادانی است . ـ امـام کـاظم (ع) در اندرز به هشام , فرمود : خدای عزوجل کسی را که بدون تعجب از امری زیاد می خندد و بی هدف راه می رود , دشمن می دارد. ـ امام علی (ع) : در نادانی مرد , همین بس که بدون تعجب بخندد. ـ پیامبر خدا(ص) در اندرز به ابوذر , فرمود : بدان که در میان شما دو خصلت وجود دارد:خندیدن بدون تعجب و سنگینی و کسالت بی آن که شب زنده داری کرده باشد.

سخن خنده آور.

قرآن . ((پس چون آیات ما را برای آنان بیاورد ناگهان ایشان بر آنها خنده زدند)). ـ امام علی (ع) : از گفتن سخنان خنده آور پرهیز کن , گرچه آنها را از دیگری نقل کنی . ـ پیـامبر خدا(ص) در اندرز به ابوذر , فرمود : آدمی (گاه) در جمعی برای خنداندن آنان سخنی می گوید و به سبب آن در جهنمی به فاصله آسمان تا زمین سقوط می کند. ـ نیز به ابوذر , فرمود : وای بر کسی که برای خنداندن مردم سخن دروغ بگوید , وای براو , وای براو , وای براو. ـ امام صادق (ع) : در مدینه مرد ولگردی بود که با حرفهای خود مردم را می خنداند. گفت : جانم به لب رسید و نتوانستم این مرد ـ یعنی علی بن الحسین (ع) ـ را بخندانم . صادق (ع) فرمود : علی بن الحسین (ع) روزی با دو نفر از غلامان خود عبور می کرد که آن مردآمد و عبای آن حضرت را از دوشش کشید و گریخت , علی بن الحسین (ع) به او توجهی نکرد , آنها در پی آن مرد دویدند و عبا را از او گرفتند و آوردند به دوش حضرت انداختند. کیست ؟ عرض کردند : مرد ولگردی است که مردم مدینه را می خنداند. بگویید : خداوند را روزی است که هرزگان در آن روز زیان خواهند دید. ـ امـام عـلـی (ع) : وقار خود را در برابر خوشمزگیها و حکایتهای مضحک و یاوه ها وهرزه گوییها حفظ کنید.

خنده (متفرقه).

ـ امام رضا(ع) : عیسی (ع) هم می گریست و هم می خندید , یحیی (ع) می گریست و هیچگاه نمی خندید و روش عیسی بهتر بود. ـ امام سجاد(ع) : هرکه یک خنده کند , مقداری علم از سرش بپرد. ـ جبرئیل (ع) در پاسخ به سؤال پیامبر(ص)از علت نخندیدن میکائیل , گفت : از زمانی که آتش دوزخ آفریده شد , میکائیل دیگر نخندید. ـ امام علی (ع) : زاهدان به دنیا , دلهایشان گریان است گرچه به ظاهر بخندند و اندوهشان سخت و بسیار است گرچه به ظاهر شاد باشند.

کتک زدن .

کتک زدن .

ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر خـدمتکارت از خدا نافرمانی کرد , او را بزن و اگر از تو نافرمانی کرد , او راببخش . ـ پیامبر خدا(ص) : سرکش ترین مردم در برابر خدای عزوجل کسی است که غیر قاتل خودرا بکشد و کسی که غیر ضارب خود را بزند. ـ لعنت خدا بر کسی که غیر قاتل خود را بکشد یا کسی را بزند که او را نزده است . ـ امام علی (ع) : اگر مردی تازیانه ای به مردی زند , خداوند بر او تازیانه ای از آتش زند. ـ پـیامبر خدا(ص) : هرکه به گونه یا چهره شخص مسلمانی سیلی زند , خداوند استخوانهای اورا در روز قیامت خرد کند و دست بسته محشور شود , تا آن که به جهنم درآید مگر این که توبه کند. ـ مـنـفورترین خلق نزد خداوند , کسی است که پشت مسلمانی را به ناحق زخمی کند و کسی که بناحق کسی را بزند که او را نزده است یا کسی را بکشد که او را نکشته است . ـ امـام عـلـی (ع) در نامه ای به تحصیلداران خراج , نوشت : مبادا کسی را به خاطر درهمی ,تازیانه زنید. ـ خردمند با تربیت به راه می آید اما چارپایان (نادان) جز به ضرب تازیانه به راه نیایند.

زیان رساندن .

. زیان زدن به خود و دیگری از نظراسلام ممنوع است ((3)) . ـ پیامبر خدا(ص) فرمود : ضرر و زیان رساندن به خود و دیگری , ممنوع است . ـ ضرر و زیان زدن به خود و دیگری ممنوع است . خداوند به او زیان رساند و کسی که دیگری را به مشقت اندازد , خداوند او را به مشقت افکند. ـ زیان زدن به خود و دیگری ممنوع است . همسایه اش بگذارد , و (حریم) راه نرم و هموار , هفت گز است . ـ امام صادق (ع) : پناهنده مسلمانان به منزله مسلمانان است , به شرط آن که زیان وارد نکند وسؤ نیتی هم نداشته باشد. ـ پیامبر خدا(ص) : در اسلام ضرر و زیان زدن به دیگران ممنوع است , زیرا اسلام بر خیرمسلمان می افزاید و شری به او نمی رساند. ـ امام باقر(ع) : سمرة بن جندب در داخل باغ یکی از انصار درخت خرمایی داشت . مرد انصاری کنار در باغ بود. سمره صحبت کرد که وقتی وارد باغ می شود اجازه بگیرد, اما او نپذیرفت . رسول خدا(ص) رسید و جریان را به عرض ایشان رساند و شکوه کرد. سمره فرستاد و سخن مرد انصاری و شکایت او را به اطلاع وی رساند و فرمود : هرگاه خواستی وارد باغ شوی اجازه بگیر. و مرتب قیمت آن را بالا می برد لکن سمره از فروختن درخت هم خودداری کرد. فرمود : در برابر این درخت خرما , درخت خرمایی در بهشت به تو می دهم , سمره باز امتناع کرد. درآور و جلوش بینداز , زیرا که ضرر و زیان زدن ممنوع است . در نقل دیگری آمده است : رسول خدا(ص) به سمره فرمود : از این درخت چشمپوشی کن , من در فلان جا و فلان جا به تو درخت خرمایی می دهم . درخت خرما می دهم . ده درخت رسید. می دهم . درخت خرما به تو می دهم . رسانی هستی , در حالی که به مؤمن نباید ضرر و زیان رساند. آن درخت خرما را از ریشه درآوردند و پیش او انداختند. حالا برو و هرجا که می خواهی آن را بنشان . ـ از امام صادق (ع) سؤال شد , مردی به کوهستان رفته و قناتی حفر می کند که بر اثر آن آب قناتی که قبلا توسط دیگری حفر شده کم می شود , تکلیف آنان چیست ؟ حضرت فرمود : هرشبی به نوبت آب یک چاه را اندازه می گیرند تا دانسته شود کدام چاه به دیگری خسارت زده است . ـ امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) برای شرکای زمین و خانه حکم به شفعه کرد و فرمود :ضرر و زیان زدن ممنوع است و فرمود : چنانچه حدود علامت گذاری و مرزها (در زمین وخانه) مشخص شود , دیگر شفعه (حق تقدم) منتفی خواهد شد.

ناچاری .

ناچاری .

قرآن . ((هـمانا (خداوند) مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که (هنگام سربریدن) نام غیر خدا بر آن بـرده شده بر شما حرام گردانیده است ولی هر که ناچار شود , و ستم و تجاوزنکند , گناهی بر او نیست که خدا بخشنده و مهربان است)). ـ پیامبر خدا(ص) : هر چیزی که بنده به (انجام) آن ناچار شود , خداوند آن را برای او حلال کرده و برایش مباح گردانیده است . ـ امام باقر(ع) : هر چیزی که آدمی به آن مضطر شود , خداوند آن را برای او حلال کرده است . ـ امام صادق (ع) : هرکه ناچار به خوردن مردار و خون و گوشت خوک شود و چیزی از آنهانخورد تا بمیرد , کافر است . ـ امـام بـاقـر(ع) در بیان علت تحریم مردار و خون و گوشت خوک , فرمود : خدای تبارک وتعالی ایـنـهـا را بر بندگان خود حرام و جز اینها را برایشان حلال نکرد , به این علت که خودش به آنچه برای آنان حلال کرده میل و رغبت دارد و به آنچه برایشان حرام فرموده بی میل و رغبت است . اسـت و به سلامتی آنها کمک می کند , پس آن چیزها را برای ایشان حلال و مباح فرمود ومی داند که چه چیزهایی برایشان زیان آور است پس آنان را از آن چیزها نهی کرد و برایشان حرام فرمود. درگـرو اسـتـفـاده از آنـهـا بـاشد بر او حلال کرد و دستور داد که به اندازه نیاز , و نه بیشتر , از آنهااستفاده کند. ـ زنی نزد عمر آمد و گفت : ای امیرمؤمنان ! من زنا داده ام . جاری کن . بـود , بـه عـمر فرمود : از او بپرس چگونه زنا داده است ؟ عمر پرسید , زن گفت : در بیابانی بودم وسخت تشنه شدم . است . کردم . تشنگی بر من غالب آمد نزد آن مرد آمدم و او به من آب داد و با من همخوابه شد. هرکس ناچار شود و ستم و تجاوز نکند , گناهی بر او نیست)). پس او را آزاد کن .

مستضعف .

فضیلت مستضعفان .

ـ پیامبر خدا(ص) : آیا شما را از شاهان اهل بهشت خبرندهم ؟ هر ناتوان مستضعفی . ـ آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم ؟ درشتخوی متکبر , آیا شما را از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم ؟ ناتوان مستضعف . ـ امام علی (ع) در توصیف پیامبران , می فرماید : آنان گروهی مستضعف بودند. را به گرسنگی آزمود و به سختی گرفتارشان ساخت و به جاهای ترسناک امتحانشان کرد و باناملایمات آنان را خالص و پاک گردانید. مپندارید که این ناشی از نادانی به موارد آزمایش و امتحان در هنگام بی نیازی و داشتن قدرت است . می بخشیم در نیکویی به ایشان می شتابیم ؟ نه , نمی فهمند)). را به واسطه دوستان خود که در نظر ایشان مستضعف و ناتوانند , می آزماید. ـ نیز در وصف پیامبران , می فرماید : اما خداوند سبحان فرستادگان خود را صاحبان اراده ای نیرومند قرار داد , که به ظاهر ضعیف و فقیرند , قناعتی عطایشان فرمود که دلها و دیدگان را پراز بی نیازی می سازد و فقری که چشمها و گوشها را از آزار و ناراحتی لبریز می کند. ـ در گذشته برادری دینی داشتم که ناتوان و مستضعف بود و چون گاه کار و کوشش می رسید , همانند شیر شرزه و مار گرزه بود.

نقش مستضعفان در جامعه .

ـ پیـامبر خدا(ص) : مرا در میان ضعیفان بجویید , زیرا که شما به واسطه مردمان ضعیف است که روزی می خورید و یاری می شوید. ـ مادرت به عزایت بنشیند ای پسر ام سعد! آیا شما جز به وسیله ضعیفانتان روزی می خوریدو یاری می شوید؟ . ـ جز این نیست که شما به وسیله ضعیفانتان , یاری می شوید. ـ در حقیقت خداوند این امت را به واسطه دعا و نماز و اخلاص ضعیفان آن , یاری می کند. ـ امـیـة بن خالد درباره پیامبر(ص)می گوید : آن حضرت به کمک مسلمانان پابرهنه و بینوا فتح می کرد و پیروز می شد.

دولت مستضعفان .

قرآن . ((و خـواسـتـیـم بـر کـسانی که در آن سرزمین ناتوان نگه داشته شده بودند , منت نهیم و آنان را پیشوایان قرار دهیم و وارثان گردانیم)). ـ امـام عـلـی (ع) : دنـیـا پس از چموشی با مامهربان شود , همچون مهربان شدن شتر بدخوی به فرزندش . برخواند : ((و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین ناتوان نگه داشته شده بودند منت نهیم)). ـ دربـاره آیـه ((خـواسـتـیـم بـر کـسـانـی کـه نـاتـوان نـگـه داشـته شده بودند)) , فرمود : آن مستضعفان خاندان محمدند. می گرداند و دشمنشان را ذلیل می سازد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) به علی و حسن وحسین (ع) نگاه کرد و گریست و فرمود : شما بعد از من مستضعفید.

استضعاف معنوی .

قرآن . ((مگر آن مردان و زنان و کودکان مستضعف که چاره اندیشی نتوانند و راهی نیابند. ـ امـام باقر(ع) درباره آیه ((مگر آن مردان و زنان و کودکان مستضعف)) , فرمود :مستضعف کسی است که نه توان کافر شدن را دارد و نه راه ایمان را پیدا می کند تا مؤمن شود. کودکان و مردان و زنانی که عقل و فکرشان به اندازه کودکان است , تکلیف برداشته شده است . ـ نـیـز دربـاره هـمـیـن آیـه , فرمود : نه چاره اندیشی می دانند که بدان سبب به کفر درآیند و نه راه راست را پیدا می کنند , تا به قلمرو ایمان درآیند , بنابراین , از کفر و ایمان بهره ای ندارند. ـ امـام صادق (ع) در پاسخ به سؤال ازحد و مرز مستضعف که خدای عزوجل از وی یاد کرده است , فـرمود : منظور از این مستضعف کسی است که سوره ای از قرآن را نمی داند , در حالی که خداوند عزوجل او را به گونه ای آفریده که سزاوار نیست یک سوره را نداند و نخواند. ـ مستضعفان طبقات گوناگونی هستندو هر یک از اهل قبله که ناصبی نباشد , مستضعف است .

کسی که مستضعف به شمار نمی آید.

ـ امـام صـادق (ع) : کسی که اختلاف (مردم بر سر عقاید و مذاهب) را بشناسد , مستضعف به شمار نمی آید. ـ کسی که اختلاف مردم (بر سر عقاید ومذاهب) را بشناسد , مستضعف نیست . ـ امام علی (ع) : نام مستضعف بر کسی که حجت و برهان (خدا) به او برسد و گوشش آن رابشنود و دلش آن را فهم کند , نهاده نمی شود. ـ امام کاظم (ع) : ضعیف کسی است که حجت به او نرسیده و اختلاف را نمی شناسد. اختلاف را بداند مستضعف نیست . ـ امـام بـاقر(ع) در پاسخ به سؤال از مستضعفان , فرمود : زن کم عقل پرده نشین و کلفتی که به او مـی گـویـی : نماز بخوان و نماز می خواند و جز حرفی که تو به او زده ای چیز دیگری نمی فهمدو بـنـده ای کـه او را بـرای فـروش از ایـن شـهـر بـه آن شـهر می برند و جز آنچه تو به او می گویی هیچ نمی فهمد و پیرمرد سالخورده رو به موت و کودک خردسال . گـردن کـلفت اهل حرف و بحث و جدل که از پس خرید و فروش بخوبی برمی آید و نمی توانی در چیزی مغبونش کنی , آیا به چنین کسی مستضعف می گویی ؟ نه , هرگز.

گمراهی .

گمراهی .

قرآن . ((آنان کسانی هستند که گمراهی را به هدایت خریدند و در نتیجه تجارتشان سود نکرد و رهیافته نبودند)).

((گـروهـی را هـدایت کرده و گروهی دیگر گمراهی بر آنان محقق شده , زیرا آنها به جای خدا شیطانها را اولیا گرفته اندو پندارند که هدایت یافتگانند)). ((بگو : هرکه در گمراهی باشد (خدای) رحمان به او تا زمانی مهلت می دهد, تا وقتی آنچه وعده داده می شوند , یا عذاب و یا رستاخیر را , ببینند. ((و برادران کفار آنان را به گمراهی کشند و کوتاهی نکنند)). ـ امـام عـلـی (ع) در وصـیـت بـه فرزندش حسن (ع) , می فرماید : آنچه نمی دانی مگوی و ازآنچه وظـیـفه ات نیست گفتگو مکن و از پیمودن راهی که بیم گمراه شدن در آن را داری خودداری کـن , زیـرا خـودداری در هنگام ترس از سرگردانی گمراهی , بهتر از فرو افتادن درورطه ترس است . ـ وای بر کسی که در گمراهی خود فرو رود و به راه راست باز نیابد. ـ با وجود گمراهی , پارسایی بی حاصل است . ـ گمراهی , سرمستی است .

گمراهان .

قرآن . ((راه کسانی که نعمتشان داده ای , نه (راه) غضب شدگان و نه گمراهان)). ((گفتند : پروردگارا , تیره روزیمان بر ما چیره شد و ما گروهی گمراه بودیم)). ((گفت : به جز گمراهان , چه کسی از رحمت پروردگار خویش نومید می شود)) ؟ . ((کسانی که از پی ایمان خویش کافر شدند سپس بر کفر (خود) افزودند , هرگز توبه شان پذیرفته نشود و آنها همان گمراهانند)). ـ امـام عـلـی (ع) در یاد کرد از پیامبر(ص) , می فرماید : بار خدایا! بنای او را بر بنای دیگران بلندی بخش و ما را با گروه او محشور فرما , در حالی که نه شرمنده باشیم و نه پشیمان و نه منحرف و نه عهدشکن ونه گمراه و نه گمراه کننده و نه فریفته . ـ در دریـاهـای فـتـنـه هـا فـرو رفـتـنـد و بـدعـتها را گرفته , سنتها را فروگذاشتند , مؤمنان گوشه نشین گشته و گمراهان تکذیبگر , زبان گشودند.

موجبات گمراهی .

قرآن . ((مـگـر مـی خـواهـید از پیامبرتان همان را بخواهید که سابقا از موسی خواسته شد؟ هرکه کفر را جایگزین ایمان کند به تحقیق راه هدایت را گم کرده)). ((خداوند شریک به خود را نمی بخشد و کمتر از آن را بر هر که خواهد , می بخشد و هرکس به خدا شرک آورد , هر آینه بسیار گمراه شده است)). ((و هـرکـه خـدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگان او و روز جزا را منکر شود , بسیار گمراه شده است)). ((هـیـچ مـرد و زن مؤمنی را نرسد که وقتی خدا و پیامبرش به چیزی فرمان دهند , برای آنها در کـارشـان اخـتیاری باشد وهرکه نافرمانی خدا و پیامبر او کند , قطعا به گمراهی آشکاری افتاده است)). ((پـس آیـا دیـدی کسی را که هوس خود را معبود خویش گرفت و با آن که می دانست , خدا او را گـمراه گردانید و بر گوش و دلش مهر نهاد و بر دیده اش پرده افکند , پس از خدا , که هدایتش خواهد کرد؟ چرا پند نمی گیرید)) ؟ . ـ امام علی (ع) : هر ضلالتی , علتی دارد و برای هر پیمان شکنی , شبهه ای است . ـ بدانید که شرایع دین یکنواخت است و راههایش مستقیم . گذاشت (به هدف)رسید وسود برد و هرکه از پیمودن آنها بازایستاد, گمراه و پشیمان شد. ـ در نـامـه خود به معاویه , می فرماید : اما بعد , اندرزنامه ای وصله پینه شده , و نامه ای مطنطن از سـوی تـو بـه مـن رسـیـد , نـامـه ای کـه با گمراهی خود آن را آراسته ای و از روی بدسگالی به من فرستاده ای . راهـنـمـایـیـش کـنـد , بـلـکـه هـوای نفس او را فرا خوانده و او به دعوت آن پاسخ مثبت داده و گـمـراهـی زمـامش را گرفته و او در پی آن روانه شده است و از این رو سخنان یاوه می گوید و گمراه وخطاکار است . ـ بـه اهـل بـیـت پیامبرتان بنگرید و از راه و روش آنان جدا نشوید از آنان پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از ایشان عقب نمانید , که به هلاکت می افتید. ـ هرکه را هدایت حق به راه درست نیاورد , گمراهی او را به هلاکت می کشاند. ـ هـرکه از روی نادانی بسیار ستیزه کند , کوردلی او از دریافت حق بپاید و هرکه از راه حق بیرون شود , خوبی در نظرش بدی و بدی در نظرش خوبی جلوه کند و از مستی گمراهی سرمست شود. ـ هرکه با راهنمایی غیر خدا راه جوید , گمراه شود. ـ هـرکه برای پیدا کردن راه راست از راهنمایی خدا کمک گیرد , خداوند راه درست را به اونشان دهد و هرکه با راهنمایی غیر خدای سبحان راه بجوید , گمراه شود. ـ هرکه از کسی که خود گمراه است راهنمایی خواهد , گمراه شود. ـ هرکه از گمراه راهنمایی جوید , راه راست را نیابد. ـ هر کس هدایت را از کسی که اهل آن نیست طلب کند ,

گمراه شود. ـ کسی که فریب دعوت کنندگان به هوی و هوس را بخورد , قطعا گمراه شود.

گمراه کنندگان .

قرآن . ((گفتند : پروردگارا! ما از مهتران و بزرگان خوداطاعت کردیم و آنها ما را گمراه کردند. ((بگو : ای اهل کتاب در دین خود به ناروا گزافه گویی مکنید و هوسهای گروهی را که پیش از این گمراه شدند وبسیاری را گمراه کردند و (خود) راه راست را گم کردند , پیروی مکنید)). ((ما را جز گنهکاران گمراه نکردند)). ((و کسانی که کافر شدند , گویند : پروردگارا! آن دو (گمراهگری)از , جن و انس را که گمراهمان کردند به ما نشان ده تاآنان را زیر پاهایمان نهیم تا زبون شوند)). ((و روزی که آنان را با آنچه که به جای خدا می پرستیدند محشور کند و فرماید : آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یاخود گمراه شدند؟)). ((آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد و وادارشان می کنم تا گوشهای چهارپایان را بشکافند)). ((ای داود! ما تو را در زمین جانشین کرده ایم . گمراهت کند. ((و اگر از بیشتر کسانی که در زمین هستند فرمان بری , تو را از راه خدا به در می برند. نمی کنند و جز به گمان و تخمین سخن نمی پردازند)). ـ امام علی (ع) : بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمگری است که خود گمراه است و موجب گمراهی دیگران می شود , سنتی را که به آن عمل می شود می میراند و بدعتی را که متروک گشته است , زنده می کند. ـ منفورترین خلایق نزد خدا دو مردند : مردی که خداوند او را به خودش واگذاشته است ,چنین کسی از راه راست منحرف گشته و به سخنان بدعت آمیز و دعوتهای گمراه کننده دل می بندد , بنابراین , او سبب فتنه و فساد کسانی می شود که فریفته اومی شوند , از راه (راست) پیشینیان خود بیرون است و گمراه کننده پیروان خود است در زمان حیات و پس از مرگ خویش , بار گناهان دیگران را به دوش می کشد و گروگان خطاهای خویش است . ـ در توصیف پرهیزگاران , می فرماید : شما را از منافقان بر حذر می دارم , زیرا که آنان هم خود گمراهند و هم گمراه کننده اند , هم خویش لغزیده اند و هم لغزاننده اند. ـ و دیگری که ادعای دانشمندی می کند و دانشمند نیست , زیرا از نادانان نادانیهایی فراگرفته است و از گمراهان گمراهیهایی و دامهایی از رسنهای فریب و سخنان دروغ برای مردم گسترده است . ـ در روز پیکار نهروان بر کشتگان خوارج گذر کرد و فرمود : وای بر شما! آن کس که فریبتان داد به شما زیان رساند. فرمود : شیطان گمراه کننده و نفس فرمان دهنده به بدی . ـ گمراهی راهنما , موجب هلاکت کسی است که از او راه جوید.

گمراهی آشکار.

قرآن . ((آیا کسی که خداوند سینه اش را برای اسلام گشوده و برخوردار از نوری از جانب پروردگار خود می باشد , [چون غیر اوست ؟] پس وای بر آنها که از سختدلی یادخدا نمی کنند. ((هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که چون خدا و رسول او به کاری فرمان دهند , در کار خود اختیاری داشته باشند. هرکه از خدا و رسول او نافرمانی کند هر آینه آشکارا گمراه شده است)). ـ امام علی (ع) در نامه خود به معاویه , می نویسد : تو با ادعاهای نادرستت به راههای اسلاف خود رفتی تا از حق و حقیقت بگریزی و چیزی را که از گوشت و خونت برای تو لازمتراست , انکار کنی در حالی که فضای گوش تو از آن لبریز و سینه ات از آن مالامال است . پس از حق چیزی جز گمراهی آشکار و پس از بیان و روشنگری چیزی جز اشتباه ودرآمیختن حق به باطل هست ؟ .

انواع گمراهی .

ـ امـام عـلـی (ع) : گـمـراهی چند گونه است : گونه ای از آن ستوده است و گونه ای نکوهیده وگـونـه ای نـه سـتـوده اسـت نه نکوهیده و گونه ای از آن گمراهی فراموشی است , گمراهی سـتـوده هـمان است که منسوب به خدای تعالی است , مانند آن که می فرماید : ((خداوند هرکه را بـخواهدگمراه می کند)) یعنی خداوند به سبب اعمال و کردارهای (سؤ) خود بندگان آنان را از راه بهشت به در می برد. را گمراه کرد)) و ((فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت نکرد)). گمراهی منسوب به بتها ,نمونه اش این سخن خداست در داستان ابراهیم : ((من و فرزندانم را از پرستش بتان دورنگه دار. کـسـی را گـمـراه نـمی کنند , بلکه این خود مردمند که با پرستش آنها به جای خدای عزوجل , گمراه و کافر می شوند. ((تا اگر یکیشان گمراه شد (از یاد برد) یکی از آنها به او یاد آوری کند)). جاهایی از کتاب خود از گمراهی یاد کرده است . پـیـامـبر خود نسبت می دهد مثلا می فرماید : ((و تو را گمراه یافت , پس هدایت کرد)) یعنی : تو رادر میان مردمی یافت که نبوتت را نمی شناختند , پس آنان را به تو راهنمایی فرمود.

کمترین گمراهی .

ـ امـام عـلـی (ع) : کـمـتـریـن چـیـزی کـه بنده به واسطه آن گمراه شود , این است که حجت خـدای تـبـارک و تـعالی و گواه او بر بندگانش , یعنی کسی را که خدای عزوجل به فرمانبری او فرمان داده و ولایتش را فرض گردانیده است , نشناسد.

ویران کننده پایه های گمراهی .

ـ امام علی (ع) : در گرفتاریهای خویش از قرآن کمک گیرید , زیرا در قرآن شفای بزرگترین دردها , یعنی درد کفر و نفاق و انحراف و گمراهی است . ـ این اسلام دین خداست که آن را برای خود برگزید و با پایه , آن پایه های گمراهی راویران کرد. ـ در توصیف پیامبر(ص) , می فرماید : حق را به وسیله حق آشکار کرد و سپاهیان اباطیل رادور راند و یورشهای گمراهیها را درهم کوبید. ـ آن زمان که شما در راه ضلالت همگان گرد هم آمده بودید و راهنمایی نداشتید و چاه می کندید و آبی نمی یافتید , به رهبری شما برخاستم .

غرامت و تاوان .

غرامت و تاوان .

ـ پیامبر خدا(ص) : پیشوا (ی یک قوم) غرامت پرداز است . ـ امام علی (ع) : طبیب و دامپزشک هنگام مداوای مریض یا دام باید از ولی و صاحب آنهابرائت نامه (اجازه) بگیرد و گرنه در قبال (صدمه دیدن یا تلف شدن مال و جان) او ضامن است . ـ امام صادق (ع) : هرگاه کسی برای کاری اجیر شود و او آن کار را خراب کند و از بین ببرد ,ضامن است . ـ از پدرانش (ع) : صنعتگران اگر چیزی را چه بر اثر اشتباه و چه عمدا از بین ببرند , درصورتی که در قبال دریافت مزد کار کنند , ضامن هستند. ـ شتربانی را که برای حمل شیشه بزرگی پر از روغن به اجیری گرفته شده بود و او آن راشکسته بود خدمت امیر المؤمنین (ع)آوردند و حضرت از او غرامت گرفت . ـ پیامبر خدا(ص) : دست هر چه می ستاند , ضامن برگرداندن آن است . ـ دست هر چه می ستاند , ضامن است که برگرداند. ـ امام کاظم (ع) در پاسخ به سؤال از تاوان ضامن , فرمود : تاوان به عهده ضامن نیست , بلکه به عهده کسی است که مال را خورده است .

نکوهش کفیل شدن و ضمانت کردن .

ـ امام صادق (ع) : کفیل شدن خسارت است , غرامت است , پشیمانی است . ـ در تورات نوشته شده است : کفیل شدن , پشیمانی است , غرامت است . ـ امام باقر یا امام صادق (ع) : حق و حقوق به گردن خودت واجب نکن و در برابر سختیها وناملایمات صبر کن . ـ امام صادق (ع) به ابوالعباس بقباق فرمود : چرا حج نرفتی ؟ عرض کرد : کفالت کسی راکرده بودم . پیشین را به نابودی کشاند؟ !. ـ امام علی (ع) : چیزی را که از عهده انجام آن بر نمی آیی ضمانت نکن .

عاریه تاوان ندارد.

ـ امام صادق (ع) : اگر عاریه از بین برود , در صورتی که عاریه گیرنده امین و مورد اعتمادباشد , تاوانی بر او نیست . ـ اگر عـاریـه نـزد عـاریـه گـیـرنده از بین برود , تاوانی به گردن او نیست مگر این که عاریه دهنده چنین شرطی گذاشته باشد.

میهمانی .

میهمانی .

قرآن . ((آیا حکایت مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسیده است ؟ آن گاه که بر او درآمدند و درودی گفتند و (ابراهیم) گفت : درود. گوساله ای فربه بیاورد و آن را نزدیکشان برد و گفت : چرا نمی خورید)) ؟ . ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه به خدا و روز واپسین ایمان دارد , باید میهمانش را گرامی دارد. ـ امام صادق (ع) : مکارم (اخلاق) ده تاست , اگر توانی آنها را داشته باشی چنان باش : میهمان نوازی . ـ پیامبر خدا(ص) : میهمان , روزی خود را می آورد و گناهان اهل خانه را می برد. ـ امام علی (ع) وقتی خانه وسیع علابن زیاد را دید به او فرمود : این خانه وسیع در دنیا به چه کار تو می آید , وقتی در آخرت به آن محتاجتری ؟ آری , اگر بخواهی می توانی به وسیله چنین خانه ای به آخرت دست یابی به شرط آن که در این خانه از میهمان پذیرایی کنی , به خویشاوندانت رسیدگی کنی و حقوق آن را بگزاری , در این صورت به وسیله این خانه به آخرت دست یافته ای . ـ هرکه خداوند به او ثروتی دهد , بایدبا آن به خویشانش رسیدگی کند و مهمانداری نماید.

برکت خانه ای که در آن اطعام می شود.

ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که اطعام می کند , روزی به او سریعتر از سرعت فرورفتن کارد درکوهان شتر , می رسد. ـ خیر و برکت به خانه ای که در آن اطعام می شود , سریعتر از سرعت فرورفتن تیغ در کوهان شتر , می رسد.

نکوهش خانه ای که مهمان واردآن نمی شود.

ـ پیامبر خدا(ص) : هر خانه ای که مهمان به آن واردنشود, فرشتگان واردش نمی شوند. ـ روزی امام علی (ع) را غمگین یافتند. مهمانی بر ما وارد نشده است .

بدترین غذا.

ـ پیامبر خدا(ص) : بدترین غذا , غذای ولیمه است , افراد سیر به آن دعوت می شوند و گرسنگان از آن منع می گردند. ـ پذیرفتن دعوت کسی که ثروتمندان در دعوت او هستند و فقیران حضور ندارند کراهت دارد. ـ امام علی (ع) در نامه ای به ابن حنیف , کارگزار خود در بصره , چنین نوشت : ای پسرحنیف ! به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را به میهمانی دعوت کرده و تو با شتاب به آن مجلس رفته ای و خوراکهای رنگارنگ و کاسه های بزرگ نوشیدنی در برابرت نهاده اند. گمان نمی کردم تو به میهمانی جماعتی روی که نیازمندان آنها رانده شده اند و توانگرانشان دعوت شده .

افراد شایسته پذیرایی .

ـ پیامبر خدا(ص) : کسی را که به خاطر خدا دوستش داری , به غذای خود میهمان کن . ـ در انـدرز بـه ابـوذر , فرمود : کسی راکه به خاطر خدا دوستش داری از غذای خود بخوران و از غذای کسی که تو را به خاطر خدای عزوجل دوست دارد , بخور. ـ نیز به ابوذر , فرمود : با کسی جزمؤمن همنشینی مکن و کسی جز پرهیزگار غذای تو را نخورد.

تشویق به پذیرفتن دعوت مؤمن .

ـ پیامبر خدا(ص) : به حاضران و غایبان امت خود سفارش می کنم که دعوت مسلمان را ,گرچه از فاصله پنج میل , بپذیرند , زیرا این کار جزو دین است . ـ امام صادق (ع) : یکی از حقوق واجب مؤمن بر مؤمن , این است که دعوت او را بپذیرد. ـ پـیـامبر خدا(ص) : از ادب به دور است که مردی به میهمانی دعوت شود و نپذیرد یا بپذیردو از غذای آن نخورد. ـ اگر مؤمنی مرا به خوردن پاچه گوسفندی دعوت کند , می پذیرم , که این کار جزو دین است .

نهی از پذیرفتن دعوت فاسق .

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند ابا دارد که من از توشه و غذای مشرکان و منافقان , استفاده کنم . ـ در اندرز به ابوذر , فرمود : از غذای مردمان فاسق تناول مکن .

کم شمردن غذای میهمان .

ـ پیامبر خدا(ص) : مرد (میزبان) را همین گناه بس , که غذایی را که پیش برادران خودمی گذارد کم شمارد و میهمانان را همین گناه بس , که آنچه را برادرشان در برابرشان می گذاردکم شمارند. ـ امام صادق (ع) : هلاک باد مردی که آنچه را پیش برادرش می گذارد , ناچیز شمارد و هلاک باد مردی که آنچه را برادرش جلو او می گذارد , ناچیز شمارد.

به زحمت انداختن خود برای میهمان .

ـ پیامبر خدا(ص) : برای میهمان , خود را به زحمت نیندازید. ـ هیچ کس نباید بیش از توانش خود را برای میهمان به زحمت اندازد. ـ از اکرام مرد به برادرش این است که خود را برای او هرگز به زحمت نیندازد. ـ امام رضا(ع) : مردی امیر المؤمنین (ع) را به میهمانی دعوت کرد. می پذیرم به شرط این که سه قول به من بدهی . از بیرون چیزی برای من تهیه نکنی , حاضری خانه ات را از من دریغ نکنی و به زن و فرزندانت اجحاف ننمایی . پس علی بن ابی طالب (ع) دعوت او را پذیرفت . . ـ حارث اعور خدمت امیر المؤمنین (ع)آمد و عرض کرد : ای امیر المؤمنین ! خداوند مرافدای تو کند! دوست دارم به من افتخار دهی و نزد من غذا بخوری . فرمود : به شرط این که خودت را به زحمت نیندازی و آن گاه وارد خانه او شد. قطعه نان آورد و امیر المؤمنین (ع) شروع به خوردن کرد. دارم و سپس آنها را از لای آستین خود بیرون آورد و عرض کرد : اگر اجازه دهی غذایی برای شما خریداری کنم ؟ حضرت فرمود : اینها از همان چیزهایی است که در خانه توست . ـ نیز حارث اعور می گوید : امیر المؤمنین (ع) نزد من آمد. به منزل من تشریف بیاورید. ننمایی و از بیرون هم چیزی تهیه نکنی . ـ ابو وائل : من و یکی از دوستانم به خانه سلمان فارسی رفتیم و نزد او نشستیم . اگر رسول خدا(ص) از تکلف نهی نکرده بود خود را برای شما به زحمت می انداختم . مقداری نمک با نان ساده بدون آن که روی آنها ادویه ای پاشیده شده باشد نزد ما آورد. سلمان آبدستان خود را فرستاد و آن را گرو گذاشت و مقداری آویشن گرفت . خوردیم دوستم گفت : خدا را شکر که به آنچه روزیمان کرد قناعت کردیم . آنچه خداوند روزیت فرمود , قناعت می کردی , هم اکنون آبدستان من گرو نبود!. ـ امام صادق (ع) : هرگاه برادرت ناخوانده بر تو وارد شد , همان غذایی که در خانه داری برایش بیاور و هرگاه او را دعوت کردی در پذیرایی از او زحمت بکش .

آداب میهمانی .

ـ امـام صـادق (ع) : هـرگاه برادرت به خانه تو وارد شد به او غذا تعارف کن , اگر نخورد به او آب تعارف کن , اگر آب ننوشید به او وضوگرفتن پیشنهاد کن . ـ ابن ابی یعفور : در خانه امام صادق (ع)میهمانی دیدم . را انجام داد و فرمود : رسول خدا(ص)از به کار گرفتن میهمان , نهی فرموده است . ـ پـیامبر خدا(ص) : هر کس دوست دارد که خدا و رسولش او را دوست داشته باشند , بامیهمانان خود غذا بخورد. ـ هرکس غذای خود را با میهمانش بخورد , میان او و پروردگار هیچ حجابی نباشد.

آداب میهمان .

ـ امـام باقر(ع) : هرگاه یکی از شما به خانه برادرش وارد شد , هر جا صاحب خانه گفت همان جا بنشیند , زیرا صاحب خانه به وضع اتاق خود از میهمان آشناتر است . ـ پـیـامبر خدا(ص) : هرگاه یکی از شما به میهمانی دعوت شد , فرزندش را هم به دنبال خودراه نیندازد که اگر چنین کند , کار حرامی کرده و با نافرمانی وارد خانه میزبان شده است .

حد میهمانی و ولیمه .

ـ پیامبر خدا(ص) : میهمان تا دو شب پذیرایی می شود , از شب سوم جزو اهل خانه به شمار می آید و هر چه رسید بخورد. ـ میهمانی یک روز و دو روز و سه روز است . می شود. ـ امام باقر(ع) : ولیمه دادن یک روز ودو روز اکرام است و سه روز ولیمه دادن خودنمایی و شهرت طلبی است . ـ پیامبر خدا(ص) : ولیمه دادن روز اول حق است و روز دوم احسان , از دو روز که گذشت خودنمایی و شهرت طلبی است .

جاهایی که شایسته است ولیمه داد.

ـ پـیـامبر خدا(ص) در سفارش به علی (ع) , فرمود : ای علی ! ولیمه جز در پنج مورد نباشد :برای ازدواج , برای تولد فرزند , برای ختنه کردن , برای ساختن یا خرید خانه و برای بازگشت از مکه .

خوراک جان .

ـ امام علی (ع) : خوراک بدنها , غذاست و خوراک جانها , اطعام کردن . ـ لذت کریمان , در خوراندن است ولذت لئیمان , در خوردن .

پزشکی .

پزشک حقیقی .

ـ پیامبر خدا(ص) به پزشکی فرمود :طبیب خدای عزوجل است , اما تو یاری مهربان هستی . ـ نـیـز بـه پزشکی , فرمود : خداست که طبیب است و تو یاوری مهربان هستی , طبیب درد کسی است که آن را آفریده است . ـ نیز به پزشکی , فرمود : طبیب خداست و چه بسا چیزهایی را نیک بیامیزی و با آن (به جای درمان بیماری) دیگری رابسوزانی ((4)) . ـ امام صادق (ع) : پیشترها به طبیب. معالج می گفتند. عرض کرد : درمان ازکیست ؟ فرمود : از من . فرمود : به او دل خوش می کنند.

آنچه انسان را از مراجعه به طبیب بی نیاز می کند.

ـ امـام عـلی (ع) در سفارشی به فرزند خودحسن (ع) , فرمود : فرزندم ! آیا چهار نکته به تو نیاموزم که با رعایت آنها از طبیب بی نیازشوی ؟ عرض کرد : چرا , ای امیر مؤمنان . اشتها داری از غذا دست بکش و غذا را خوب بجو و قبل از خوابیدن قضای حاجت کن . نکات را رعایت کنی , از مراجعه به طبیب بی نیاز می شوی .

ضامن بودن پزشک نادان .

ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که بدون داشتن پیشینه پزشکی طبابت کند , ضامن است . ـ هرگاه کسی که به طبابت شناخته شده نیست (از دانش پزشکی اطلاعی ندارد) کسی رادرمان کند و موجب تلف شدن یا لطمه زدن به او شود , ضامن است .

حکیم تر از طبیب .

ـ امام علی (ع) : کارآزموده , حکیم تر از طبیب است . ـ افراد کار آزموده از استواری اندیشه بیشتر برخوردارند.

پزشک جان .

ـ امـام عـلـی (ع) در توصیف پیامبر(ص) , می فرماید : پزشکی است که با دانش خود , همواره میان مردم می گردد , مرهمهایش را بخوبی درست کرده و ابزار داغ کردنش را تافته است و آنهارا هرجا که لازم باشد , از دلهای کور و گوشهای کر و زبانهای گنگ , می گذارد. مواضع حیرت و سرگردانی را جستجو و با داروی خود آنها را درمان می کند. ـ امـام صـادق (ع) در سـفـارش بـه ابـن جـنـدب , فـرمـود : نـفس خود را دشمنی دان که با آن جـهـادمـی کنی و عاریه ای که باید برگردانی , زیرا که تو طبیب نفس خویش قرار داده شده ای و نـشـانـه سلامتی به تو شناسانده شده و درد برای تو روشن شده و به دارو راهنمایی شده ای , پس به درمان خودت بپرداز. ـ بـه مـردی فـرمـود : تـو طـبـیـب نفس خویش قرار داده شده ای و درد به تو نشان داده شده و نـشـانـه سـلامتی به تو شناسانده شده و به دارو راهنمایی شده ای , پس بنگر که چگونه به درمان خودمی پردازی .

پزشکی (متفرقه).

ـ امام علی (ع) : هرکه طبابت می کند بایداز خدا بترسد و خیر خواه باشد و سعی خود را به کار برد. ـ پیامبر خدا(ص) : از جذامی بگریز ,چنان که از شیر می گریزی . ـ از جذامی بپرهیزید , همچنان که ازشیر پرهیز می شود. ـ امـام عـلی (ع) : در آغاز سردی هوا خودرا از سرما حفظ کنید و در پایان آن از آن استقبال کنید , زیرا سرما با بدنها همان می کند که بادرختان می کند , در آغاز (برگهای درختان را) می سوزاند و در پایان برگها را می رویاند.

اطعام كردن .

فضیلت اطعام گرسنه .

قرآن . ((و به (پاس) دوستی (خدا) مستمند و یتیم و اسیر راخوراک می دادند. ((یا در روز گرسنگی , طعام دادن : به یتیمی خویشاوند. ـ امـام صادق (ع) : یکی از موجبات بهشت و آمرزش , اطعام گرسنه است , سپس این سخن خدای عزوجل راتلاوت کرد : ((یا در روز گرسنگی طعام دادن :)). ـ امام علی (ع) : آنچه خوری , برود وآنچه خورانی فراوان و پر برکت شود. ـ مـعمر بن خلاد می گوید : از ابوالحسن الرضا(ع) پرسیدم که منظور ازدوست داشتن در آیه ((و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا)) دوست داشتن خداست یا دوست داشتن غذا؟ فرمود : دوست داشتن غذا. ـ امام باقر(ع) : خداوند اطعام کردن و قربانی کردن را دوست دارد. ـ امام صادق (ع) : خداوند اطعام کردن و ریختن خون در منی را دوست دارد. ـ پیامبر خدا(ص) : کم عذابترین دوزخیان عبداللّه بن جذعان است . ـ امام صادق (ع) : امیر المؤمنین (ع) درزمینه طعام و غذا شبیه ترین مردم به رسول خدا(ص) بود , خودش نان و سرکه و روغن می خورد و به مردم نان و گوشت می خوراند. ـ امام علی (ع) : هرگاه به کسی غذادادی , او را سیر کن . ـ امام صادق (ع) : هرکه مسلمانی را غذادهد تا سیر شود , از پاداش آخرت او جز خداوند پروردگار جهانیان هیچ کس دیگری , حتی فرشته مقرب و پیامبر مرسل , خبر ندارد سپس این سخن خدای تعالی را تلاوت کرد : ((یااطعام کردن در روز گرسنگی)).

کیفر کسی که مستمندان رااطعام نمی کند.

قرآن . ((زیرا او به خدای بزرگ نمی گروید و به اطعام مستمند ترغیب نمی کرد. ((و ما مستمند را اطعام نمی کردیم)). ((و یکدیگر را به اطعام مستمند ترغیب نمی کنید)). ((این همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند و به خوراک دادن مستمند ترغیب نمی کند)). ـ پیامبر خدا(ص) : سوگند به آن که جان محمد در دست اوست , هیچ بنده ای به من ایمان نیاورده در حالی که شب را سیر بخوابد و برادر ـ یا فرمود : همسایه ـ مسلمانش گرسنه باشد. ـ امام سجاد(ع) : هرکه شب را با شکم سیر بگذراند و در کنارش مؤمنی گرسنه باشد , خدای تعالی فرماید : فرشتگان من ! شما را بر این بنده گواه می گیرم که من به او دستور دادم و اونافرمانیم کرد و از جز من فرمان برد , پس , او را به کارش وا گذاشتم . هرگز او را نیامرزم . ـ امام علی (ع) , در نامه خود به عثمان بن حنیف , کارگزار خویش در بصره , نوشت : گمان نمی بردم تو دعوت کسانی را بپذیری که نیازمندان را می رانند و توانگران را دعوت می کنند .

سرکشی .

سرکشی .

قرآن . ((به سوی فرعون برو که او سرکش شده است)). ((این است (حال بهشتیان) و برای سرکشان واقعا بد فرجامی است)). ((همانا جهنم (از دیرباز) کمینگاهی بوده , برای سرکشان بازگشتگاهی است)). ((اما هر که طغیان کرد و زندگی دنیا را برگزید , جهنم (او را) جایگاه است)). ـ امام علی (ع) : وه , که چه زود سرکش زمین می خورد. ـ ستمگر , سرکشی است که یکی از دو کیفر را انتظار می کشد. ـ هـرکـه خود را به چیزی جز (تربیت و تزکیه) نفس خویش مشغول دارد , در تاریکیهاسرگردان شود و در هلاکتها دست و پا زند و شیطانهایش او را در طغیانش فرو برند.

طاغوت .

قرآن . ((در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که خدا راپپرستید و از طاغوت دوری کنید)). ((و کسانی که از بندگی طاغوت دوری کردند و به سوی خدا بازگشتند , بشارت خاص آنان است , پس بندگان مرابشارت ده)). ـ امام باقر(ع) : زنهار از همدمان , که هر یار و همدمی جز ما طاغوت است ـ یا فرمود : انباز(برای خدا) است . ـ امام صادق (ع) به ابو بصیر درباره آیه ((و کسانی که از بندگی طاغوت دوری کردند. فرمود : شما همانها هستید و هرکه از جباری اطاعت کند , او را بندگی کرده است . ـ عیسی بن مریم (ع) بر آبادیی گذشت که مردم آن (همگی) مرده بودند. اهل این آبادی ! یکی از آنها پاسخ داد : لبیک ای روح و کلمه خدا! آن حضرت فرمود : وای برشما! اعمال شما چه بود؟ عرض کرد : بندگی طاغوت و دوستی دنیا فرمود : چگونه طاغوت رابندگی می کردید؟ عرض کرد : از گنهکاران فرمان می بردیم . ـ امام سجاد(ع) : خداوند ما و شما را از مکر ستمگران و تجاوز حسودان و خشم جباران نگه دارد.

طلاق .

نکوهش طلاق .

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند چیزی را که نزداو منفورتر از طلاق باشد, حلال نکرده است . ـ خداوند طلاق دادن را دشمن دارد و آزاد کردن بنده را دوست می دارد. ـ خداوند مردان و زنانی را که همواره تغییر ذائقه می دهند (و در پی تعویض همسران خودهستند) دوست ندارد. ـ امـام بـاقـر(ع) : خـدای عـزوجل از مردانی که زن زیاد طلاق می دهند و هر زمانی زنی را تجربه می کنند , نفرت دارد. ـ امـام صـادق (ع) : از چـیزهایی که خدای عزوجل حلال فرموده هیچ چیز نزد او منفورتر ازطلاق نیست . دشمن دارد. ـ رسـول خـدا(ص) فـرمـود : هیچ چیز نزد خدای عزوجل منفورتر از خانه ای نیست که در اسلام بـاجدایی ویران شود حضرت صادق (ع)سپس فرمود: خدای عزوجل از آن رو نسبت به طلاق تاکید فرموده و بارها از آن سخن گفته است ,که از جدایی و تفرقه نفرت دارد. ـ خدای عزوجل خانه ای را که در آن عروسی باشد دوست دارد و خانه ای را که در آن طلاق باشد , دشمن دارد و نزد خدای عزوجل چیزی منفورتر از طلاق نیست . ـ امـام بـاقـر(ع) : رسول خدا بر مردی گذشت و از او پرسید : از همسرت چه خبر؟ عرض کرد : یا رسول اللّه ! طلاقش دادم , حضرت پرسید : بی هیچ ایرادی ؟ عرض کرد : بی هیچ ایرادی . امـام بـاقـر فرمود : آن مرد دوباره , ازدواج کرد : پس , پیامبر(ص) بر او گذشت و پرسید :ازدواج کردی ؟ عرض کرد : آری . طلاقش دادم , فرمود : بی هیچ ایرادی ؟ عرض کرد : بی هیچ ایرادی . ازدواج کرد و باز پیامبر(ص) بر او گذشت و پرسید : ازدواج کردی ؟ عرض کرد : آری . ازمدتی به او فرمود : از همسرت چه خبر؟ عرض کرد: او را طلاق دادم . هیچ ایرادی ؟ عرض کرد : بی هیچ ایرادی . زنانی را که همواره تغییر ذائقه می دهند دشمن دارد یا از رحمت خود دورمی گرداند.

حکمت سه بار طلاق .

قرآن . ((اگـر (شـوهـر بـرای بـار سوم) او را طلاق داد , دیگر براو حلال نیست تا آن که با شوهری جز او ازدواج کند و اگر (شوهر دوم) طلاقش داد , اگر آن دو (همسر سابق) پندارند که حدود خدا را به پای دارند , گناهی بر آن دو نیست که به یکدیگر باز گردند. دانایند , بیان می کند)). ـ از امـام رضـا(ع) سؤال شد که چرا زن مطلقه به طلاق عدی برای شوهر خود حلال نیست ,مگر این که با کس دیگری ازدواج کند؟ حضرت فرمود : خدای تبارک وتعالی تا دوبار اجازه طلاق داده است و فرموده : ((طلاق دوبار است , آن گاه به شایستگی نگهداشتن یا به نیکی رهاکردن)) یعنی در طلاق سوم . خـوش نـدارد , پـس خداوند آن زن را بر وی حرام کرد و دیگر بر او حلال نیست مگر این که بامرد دیگری ازدواج کند تا مردم طلاق را سبک نگیرند و به زنان زیان نرسد. ـ امام رضا(ع) به محمدبن سنان درباره علت سه بار طلاق , چنین مرقوم فرمود : علت مقررشدن سـه بـار طـلاق ایـن است که از طلاق اول تا سوم فرصتی است برای آن که میل و رغبتی به ازسر گرفتن زندگی زناشویی پیش آید یا اگر عصبانیت و خشمی در کار بوده فروکش کند و نیزبرای آن کـه زنـان ترسان و متنبه شوند و از نافرمانی شوهرانشان باز ایستند , زیرا زن از این رومستحق جدایی و طلاق شده است که مرتکب عمل ناشایست نافرمانی از شوهرش گردیده است . و به زن زورگویی نکند و در کارهای خود با چشم باز عبرت آموز بنگرد و بداند که بعد از نه طلاق از زندگی کردن با او برای همیشه محروم خواهد شد. ـ پیامبر خدا(ص) : لعنت خدا بر محلل و مردی که کار را به محلل کشاند.

طمع .

نکوهش طمع .

قرآن . ((باز (هم) طمع دارد که بیفزایم)). ـ امام هادی7 : طمع , خصلت زشتی است . ـ پیامبر خدا9 : طمع , حکمت را از دل دانشمندان می برد. ـ امام علی7 : طمع ورودیی است که خروجی ندارد و ضامنی است که به ضمانت خود وفانمی کند , چه بسا که آشامنده آب پیش از آن که سیراب شود آب گلوگیرش شود , هر چه مطلوب ارزشمندتر باشد مصیبت از دست دادن آن بزرگتر است , آرزوها چشمهای بصیرت راکور می کند و بهره هر کس گرچه در پی آن نرود به او می رسد. ـ اندکی طمع , پرهیزگاری بسیاری راتباه می کند.

ـ هیچ چیز مانند بدعتها دین را ویران نکرد و هیچ چیز مثل طمع مرد را تباه نساخت . ـ پیامبر خدا9 : بد بنده ای است آن بنده ای که طمعش او را به ننگ و پستی کشاند. ـ به خدا پناه برید از طمعی که به ننگ و پستی کشاند و از طمعی که به طمعی دیگر بینجامد و ازطمعی که بی حاصل است . ـ از سه چیز به خدا پناه برید : از طمع بیجا و طمعی که به ننگ و پستی می کشاند و طمعی که به طمع دیگری می انجامد. ـ به خدا پناه برید از طمعی که به ننگ وپستی می کشاند وطمعی که بی حاصل است . ـ امام صادق7 : اگر می خواهی که چشمت روشن شود و به خیر دنیا و آخرت دست یابی , چشم طمع از آنچه دیگران دارندبرکن . ـ پیامبر خدا9 : آن تخته سنگ لغزنده ای که پای علما روی آن قرار نمی گیرد , طمع است . ـ به انصار فرمود : شما در هنگام قناعت بسیارید و در هنگام طمع اندک . ـ امام علی7 : هر که نفس خود را شربتی از طمع نوشاند در حق آن خیانت کرده است . ـ زیبایی شر , طمع است . ـ ریشه سیری ناپذیری , طمع است . ـ میوه طمع , بدبختی است . ـ در توصیف پرهیزگاران , می فرماید : از نشانه های هر پرهیزگاری این است که او را دردین نیرومند می بینی و در سختیها صبور و طالب روزی حلال و در پیمودن راه هدایت چالاک و پر نشاط و از طمع به دور. ـ در توصیف منافقان , می فرماید : عدم چشمداشت را وسیله ای برای طمع خویش قرارمی دهند , تا بدین وسیله بازارشان را رونق بخشند و کالاهای فریبنده شان را رواج دهند.

پرهیز از طمع .

ـ امام کاظم7 در اندرز به هشام , فرمود : از طمع بپرهیز و به آنچه مردم دارند , چشمداشتی نداشته باش , چشمداشت به مخلوق را در خود بمیران , زیرا طمع و چشمداشت کلید هر خواری است و عقل را می دزدد و انسانیتها را می برد و آبرو را می آلاید و دانش را از بین می برد. ـ پیامبر خدا9 : زنهار از پوشیدن جامه طمع , زیرا که طمع دلها را به آزمندی شدید می آمیزد ومهر دنیا دوستی بر دلها می زند , و آن کلید هر بدی است و منشا هر گناهی وموجب بر باد رفتن هر کار نیکی . ـ زنهار از طمع , که این خود فقری است نقد. ـ امام علی7 : زنهار که مرکبهای طمع تو را به تاخت ببرند و به آبشخورهای هلاکت رسانند.

طمع و بندگی .

ـ امام علی7 : طمعکاری , بندگی همیشگی است . ـ طمع , بندگی است و چشم طمع برکندن آزادی . ـ امام باقر7 : بد بنده ای است آن بنده که طمع زمام او را به پیش کشد. ـ امـام عـلـی7 : هـر که می خواهد ایام عمر خود را آزاد زندگی کند , طمع را در دل خویش جای ندهد. ـ بنده طمعها در بند بردگی است وهرگز روی آزادی را نمی بیند.

طمع و زبونی .

ـ امام علی7 : میوه طمع , زبونی در دنیاو آخرت است . ـ طمعکار , دربند خواری است . ـ طمع , قرین خواری است . ـ هرکه جامه طمع به تن کند , خود را خوار گرداند. ـ هرکه خویشتن را از پستی طمعهابدور ندارد , خود را زبون کرده و در آخرت زبونتر و شرمنده تر باشد. ـ امام عسکری7 : چه زشت است درمؤمن خواسته ای باشد که او را به خواری کشاند. ـ امام علی7 : زبونترین مردم , انسان طمعکار آزمند شکاک است . ـ ذلیل تر از طمعکار , وجودندارد. ـ هیچ خصلتی , خوار کننده تر از طمع نیست . ـ در توصیف عیسی7 , می فرماید :نه همسری داشت که او را گرفتار کند ,نه فرزندی که اندوهگینش سازد , نه مالی که او را به خود مشغول دارد و نه طمعی که به خواریش افکند.

طمع و فريفته شدن عقل .

ـ امام على7 : بيشترين هلاكتگاههاى خردها , زير درخشش طمعهاست . ـ گاه فريبندگى طمعها و آرزوهاست كه خرد نادانان گول مى خورد و خردهاى مردان , آزموده مى شود. ـ تباهى خردها , در جستن زياديهاست .

طمع و پارسایی .

ـ امام علی7 : با پارسایی , به جنگ طمع بروید. ـ اساس پارسایی , فرو گذاشتن طمع است . ـ اندکی طمع , پارسایی بسیاری راتباه می کند. ـ هرکه به طمع چسبید , پارسایی رااز دست داد. ـ چگونه مالک پارسایی باشد , کسی که مملوک طمع است . ـ پارسایی و طمع , با هم جمع نمی شوند.

شاخه های طمع .

ـ امام علی7 : طمع چهار شاخه دارد : شادی و نازش و سرسختی و فزونخواهی . خـدای عـز و جـل ناخوشایند است و نازش تکبر است و سرسختی بلایی است که انسان را به سوی دامهای گناه می کشاند و فزونخواهی بازی و سرگرمی و جایگزین کردن چیزهای پست تر به جای چیزهای بهتر است .

طمع ستوده .

قرآن . ((پهلوهایشان از بسترها دور می شود و از روی ترس و طمع پروردگارشان را می خوانند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند)). ((چرا به خدا و آنچه از حق که سوی ما آمده ایمان نیاوریم و حال آن که طمع داریم پروردگارمان ما را با گروه شایستگان (به بهشت) در آورد)). ـ امـام سـجـاد7 ـ در دعـا ـ : سـرورم !چـون به گناهان خود می نگرم بیمناک می شوم و چون به بخشش تو می نگرم , طمع می بندم . ـ نـیز در دعا ـ : خدایا! به سبب امید دیرینی که به تو دارم و چشمداشت بزرگی که از تو دارم وبه سبب رافت و رحمتی که بر خود فرض کرده ای , از تو مسالت می کنم . ـ در دعـا ـ : سـرورم ! مـیـل در رغبت من به توست و ترس من ازتو , به تو امید دارم و امیدم مرابه سوی تو کشانده است . ـ در دعـا ـ : سـرورم ! گمان مرا به احسان و نیکیت دروغ مگردان , زیرا که تو مورد وثوق واعتماد منی .

طهارت و پاکی .

طهارت (وضو , غسل , تیمم).

ـ پیامبر خدا9 : طهارت جز (یا نصف) ایمان است . ـ نخستین چیزی که بنده برای آن حسابرسی می شود , طهارت است . ـ هیچ نمازی بدون طهارت , پذیرفته نیست .

پاک کننده ها.

قرآن . ((بـه یـاد آوریـد) زمانی را که (خدا) خواب سبک آرامش بخشی که از جانب او بود بر شما مسلط ساخت و از آسمان آبی بر شما فرو فرستاد که با آن پاکتان گرداند و آلایش شیطانی را از شما ببرد و دلهایتان را محکم کند و قدمهایتان را بدان استوار گرداند)). ((و اوسـت آن کـه بادها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش فرستاد و از آسمان آبی پاک کننده فرو فرستادیم)). 1 ـ آب . ـ امام صادق7 : هر آبی پاک است ,مگر آن که بدانی نجس است . ـ آب پاک می کند ولی (اگر نجس شود) چیزی آن را پاک نمی کند. ـ امـام عـلـی7 : خداوند آب را پاک وپاک کننده آفرید و هیچ چیز آن را نجس نمی کند , مگر آنچه رنگ یا مزه یا بوی آن را تغییردهد. 2 ـ آفتاب . ـ امام باقر7 : هر چیزی که آفتاب برآن بتابد , پاک است . ـ آنچه آفتاب بخورد , پاک است . ـ در پاسخ به پرسش از ادراری که پشت بام یا در محلی است که آن جا نماز خوانده می شود , فرمود : چنانچه آفتاب آن را خشک کند , بر آن نماز بخوان زیرا پاک است . 3 ـ خاک . ـ امام صادق7 : خدای عز و جل خاک را نیز , همچون آب پاک کننده قرار داده است . ـ درباره مردی که پایش را در جای نجسی می گذارد و سپس با همان پا محل پاکی را لگد می کند , فرمود : چنانچه پانزده گز یاهمانند آن راه رفته باشد اشکالی ندارد. 4 ـ آتش . ـ از امـام کاظم7 سؤال شد : چنانچه گچ را با نجاست (مدفوع خشکیده) و استخوان مرده بپزندو سپس با آن مسجد را گچکاری کنند , آیا می توان بر آن سجده کرد؟ حضرت فرمود : آب وآتش آن گچ را پاک کرده اند.

پاکی معنوی .

قرآن . ((خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت (پیامبر) ببرد و پاک و پاکیزه تان گرداند)). ((و (یاد کن) آن گاه که فرشتگان گفتند : ای مریم ! خداوند تو را برگزید و پاک گردانید و تو را بر زنان جهان برتری داد)). ((از داراییهای آنان صدقه ای بگیر تا بدین وسیله آنان را پاک کنی و برایشان دعا کن , که دعای تو مایه آرامش آنهاست و خدا شنوای داناست)). ـ امـام عـلـی7 در توصیف پیامبران , می فرماید : آنان را از پشتهای بزرگوار و شریف به زهدانهای پاک منتقل کرد. ـ در وصف پیامبر9 , می فرماید : ازنظر خوی و خصلت پاکتر از همه پاکان بود و باران فیض و برکت وجود او بیش از هر کس دیگر ریزان بود. ـ بـه پیامبر پاک و پاکیزه ات اقتداکن , زیرا آن حضرت برای کسی که خواهان پیروی از کسی باشد سرمشق است و برای کسی که بخواهد به کسی منتسب باشد بهترین می باشد. ـ خداوند ایمان را برای پاک کردن از شرک واجب فرمود. ـ همانا تقوای الهی داروی بیماری دلهای شماست و پاک کننده آلایش جانهایتان . ـ شما که از پاک بودن گریزی ندارید , پس خود را از پستی عیوب و گناهان پاک کنید. ـ دلهای خود را از حسد پاک کنید ,زیرا حسادت دلها را تیره و بیمار و نزار می گرداند. ـ در نامه خود به عثمان بن حنیف , می فرماید : بزودی خواهم کوشید تا زمین را از لوث وجود این شخص وارونه و پیکر باژگونه پاک سازم .

فرمانبری .

فرمانبری از خدا و آثار آن .

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا فرمان برید واز رسول و اولیای امر خود اطاعت کنید. خود را به خدا و رسول ارجاع دهید که این بهتر است و نیک فرجامتر)). ـ امام علی7 ـ خطاب به خدای سبحان ـ : به خاطر تنهایی خود , آفریدگان را نیافریدی و برای سود به کارشان نگرفتی عصیان عاصیان , از قدرت تو نکاهد و اطاعت فرمانبرداران , برپادشاهی تو چیزی نیفزاید. ـ آفریدگان را بیافرید , در حالی که به طاعت آنان نیازی ندارد و از معصیت آنان در امان است , زیرا نافرمانی نافرمانان به او زیان نمی زند و فرمانبری فرمانبرداران به او سودی نمی رساند. ـ در نعمتی که برای تو پیش می آورد یا گناهی که از تو می پوشاند یا بلایی که از توبرمی گرداند , لحظه ای از لطف او دور نبوده ای , پس اگر فرمانش را بری چه خواهد کرد؟ . ـ طاعت خدا , غنیمت زیرکان است . ـ طاعت خدا , پناهگاهی استوار است . ـ فرمانبری از خدا , محکمترین رشته است . ـ پیامبر خدا9 : طاعت خدا , نور چشم است . ـ امام علی7 : فرمانبری از خدا , خشم پروردگار را فرو می نشاند. ـ طاعت , عزت تنگدست است ,صدقه , گنج توانگر است . ـ طاعت خدا , کلید هر درستی است و مایه اصلاح هرگونه تباهی . ـ فرمانبردار باش , تا غنیمت بری . ـ سزاوارترین مردم به رحمت خدا , فرمانبردارترین آنهاست . ـ با طاعت است , که بخت روی می آورد. ـ با طاعت است , که رستگاری حاصل می شود. ـ به طاعت شتاب , تا سعادتمند شوی . ـ پیامبر خدا9 : فرمانبری از خدا راجامه زیرین خود , قرار دهید. ـ امام علی7 : خدای سبحان طاعت (خود) را غنیمتی قرار داده است که مردمان زیرک وهوشیار به هنگام کوتاهی کردن ناتوانان درمانده , آن را از آن خود می کنند. ـ اگر نیرومندی , در طاعت خدای سبحان نیرومند باش و اگر ناتوانی در نافرمانی از خدا , ناتوان باش . ـ تا زمانی که نفس تو در راه فرمانبری از خدا یاریت می رساند , او را گرامی دار. ـ در طاعات خدا پایداری ورزید و به انجام کارهای خیر بشتابید. ـ خیرخواه ترین مردم , کسی است که نسبت به خود خیرخواه تر و در برابر پروردگارش ,فرمانبردارتر باشد. ـ اگر نفس خویش را به طاعت خدا گیری , آن را گرامی داشته ای و اگر در نافرمانی او به کارگیری , خوارش کرده ای . ـ در همه حال خدای سبحان را اطاعت کن و دل خود را لحظه ای از بیم و امیداو , تهی مدار. ـ بر شما باد به فرمانبرداری از کسی که نمی توانید درباره او عذر نادانی آورید. ـ پیامبر خدا9 : به آنچه نزد خداست جز با طاعت از او , نتوان رسید. ـ امام سجاد7 ـ در دعا ـ : بار خدایا!بر محمد و آل محمد صلوات فرست و ما را

از کسانی قرار ده که با توفیق خود راه طاعت ورسیدن به منازل و مقامات نیکان را برایشان هموار کردی , پس با خدمت به تو حیات یافتند ومقرب شدند و گرامی گشتند و آراسته گردیدند. ـ امام هادی7 : هر که آفریدگار رافرمان برد , از خشم و ناخشنودی مخلوق پروایی به دل راه ندهد . ـ امام علی7 : دوست محمد کسی است که از خدا فرمان برد , هرچند خویشاوند او نباشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند اگرچه از خویشان نزدیک او باشد. ـ اگر آنچه را رفتگان شما دیده اند می دیدید , بیگمان بیتابی می کردید و می هراسیدید وفرمان خدا را به گوش دل می شنیدید و فرمان می بردید!. ـ در نامه خود به حارث همدانی , می فرماید : در همه کارهایت فرمانبردار خدا باش , زیرا که فرمانبری از خدا , بر هر چیز دیگری برتری دارد.

هر چه خدا فرمان داده نیکوست .

ـ پیامبر خدا9 در حجة الوداع ,فرمود : ای مردم ! به خدا سوگند چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از آتش دوزخ دورتان گرداند , مگر این که شما را به آن دستور دادم . ـ امام علی7 در سفارش به فرزند خود , می فرماید : خدای سبحان تو را جز به آنچه نیکوست فرمان نداده و جز از آنچه زشت است , باز نداشته است .

نافرمانی از خداوفرمان بردن ازشیطان .

ـ امام علی7 در توصیف گمراهان , می فرماید : پروردگارشان آنان را خواند , اما نپذیرفتند وروی گرداندند و شیطان فراخواندشان , دعوتش را پذیرفتند و به او روی آوردند!. ـ پـروردگـارتـان شـمـا را فـراخواند اما شما نپذیرفتید و پشت کردید و شیطان شما را فرا خواند ,دعوتش را پذیرفتید و به او روی آوردید. پرنعمت و همسایگی با پیامبران و نیکبختتان خواند اما شما نافرمانی کردید و روی گرداندید ودنیا شـمـا را بـه جـایـگـاه بـدبـخـتـی و محل فنا و نیستی و انواع بلا و رنج و گرفتاری خواند و شما فرمان بردید و پیشی گرفتید و شتافتید.

فرمان بردن از پیامبر و اولیای امر.

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا فرمان برید ورسول و اولیای امر خود را اطاعت کنید و چنانچه در چیزی اختلاف ورزیدید , اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید ,اختلاف خود را به خدا و رسول ارجاع دهید که این بهتر و فرجامش نیکتر است)). ـ امام صادق7 : خدای عزوجل پیامبرش را در سایه مهر و محبت خویش پروراند و سپس فرمود : ((همانا تو دارای خویی عظیم هستی)). فرمود : ((هرچه را پیامبر برای شما آورده بگیرید و از آنچه بازتان داشته است باز ایستید)). ـ خداوند پیامبر خود را تربیت کرد و چون به آن جا که خدا می خواست رسید , به او فرمود :((به نیکی فرمان ده و از نادانان روی گردان)). و فرمود :((همانا تو دارای خوی عظیمی هستی)) و چون بدین گونه وی را ستود , دین خود را به او واگذاشت و فرمود : ((هرچه را پیامبر برای شما آورده بگیرید و از هرچه بازتان داشته است , باز ایستید)). ـ امام علی7 : اگر اطاعتم کنید , به خواست خدا شما را به راه بهشت می برم , هرچند راهی پررنج و پر مرارت باشد. ـ در فرمان ولایت مصر به مالک اشتر , می نویسد : مسائل دشواری را که از پس آنهابرنمی آیی و اموری را که در آنها شبهه و تردید داری , به خدا و رسول او ارجاع ده , چه , خدای تعالی به کسانی که دوست داشته ارشادشان کند , فرموده است : ((ای کسانی که ایمان آورده اید!از خدا فرمان برید و رسول و اولوالامر خود را اطاعت کنید وچنانچه درباره چیزی اختلاف کردید , آن را به خدا و رسول ارجاع دهید)). همان عمل کردن به محکمات کتاب اوست و ارجاع دادن به رسول همان عمل کردن به سنت اوست , که مایه اتحاد و همبستگی است و از پراکندگی و جدایی جلوگیری می کند. ـ پس از سپردن ولایت مصر به مالک اشتر , در نامه ای به مردم مصر می فرماید : اما بعد , من بنده ای از بندگان خدا را سوی شما فرستادم که به روزگار ترس خواب به دیده اش نمی رود پس از او حرف شنوی داشته باشید و فرمانش را , تا جایی که با حق سازگار است , اطاعت کنید ,زیرا که او یکی از شمشیرهای خداست .

برترین طاعتها.

ـ امام علی7 : برترین طاعتها , ترک لذتهاست . ـ برترین طاعتها , کناره گرفتن از لذتهاست . ـ برترین پارسایی , دوری کردن از شهوتهاست .

افراد شایسته فرمانبری .

ـ امام علی7 : از خردمند اطاعت کن , تا سود بری و به حرف نادان گوش مده , تا سالم مانی . ـ از برادرت اطاعت کن گرچه او از تو نافرمانی کند و با وی پیوند ساز , گرچه او از تو ببرد. ـ از علم فرمان بر و جهل را نافرمانی کن , تا رستگار شوی . ـ کسی که تو را به اصلاح نفست فرمان دهد , سزاوارترین کسی است که از او اطاعت کنی . ـ سـزاوارترین فرد برای آن که اطاعتش کنی , کسی است که تو را به پرهیزگاری فرمان دهد واز هوا و هوس بازت دارد. ـ سـزاوارترین فرد برای آن که اطاعتش کنی , کسی است که تو را از او گریزی نیست ونمی توانی فرمانش را رد کنی . ـ امام هادی7 : هر که دوستی واندیشه اش را در اختیار تو گذاشت , تو نیز اطاعتت را در اختیار او گذار. ـ امـام عـلی7 : خوشا به حال کسی که قلبی سلیم دارد : از کسی که هدایتش کند پیروی می کند واز آن کس که او را به تباهی کشاند , دوری می گزیند و با بینایی کسی که به او بینایی می بخشد و بااطاعت از راهنمایی که به او فرمان می دهد , به راه سلامت می رسد.

کسانی که شایسته اطاعت نیستند.

قرآن . ((و می گویند : پروردگارا! ما از مهتران و بزرگانمان اطاعت کردیم و آنها ما را گمراه کردند. ـ امـام عـلی7 : هان ! بپرهیزید, بپرهیزیداز فرمانبری مهتران و بزرگانتان ! همانان که به حسب و نسب خود می نازند و بدین سبب خود رابرتر از دیگران می پندارند از این بی بته های مدعی بزرگی که آب تیره آنان را با آب زلال خود نوشیدید و بیماریشان را به سلامتی خود درآمیختید و باطلشان را به حق خود راه دادید وبنیاد گناهانند , اطاعت نکنید. ـ کسی که به فرمانبری از مخلوق و نافرمانی از خالق گردن نهد , دین ندارد. ـ پیامبر خدا9 : هرکس با انجام کاری که خدای را ناخشنود می کند فرمانروایی را خشنود سازد , از دین خدای عزوجل خارج شده است . ـ امـام عـلـی7 : هـرکه از سستی فرمان برد , حقوق را ضایع گرداند و هرکه به سخن سخن چین گوش سپارد , دوست را از دست بدهد.

فرمانبری (متفرقه).

ـ امام علی7 : کسی که به تو نیاز پیدا کند اطاعت او از تو , به اندازه نیازی است که به تو دارد. ـ از فرادست خود فرمان بر , تا زیردست تو فرمانت برد. ـ هرگاه طاعتها کم شود , گناهان فزونی گیرد. ـ هرکه دلش در برابر خدا تواضع داشته باشد , جسمش از طاعت خدا به ستوه نمی آید.

عطر.

عطر.

ـ امام علی7 : بوی خوش , افسون است . ـ امام رضا7 : عطر زدن از اخلاق پیامبران است . ـ یکی از اخلاق پیامبران : , به کاربردن بوی خوش است . ـ امام صادق7 : عطر زدن از سنتهای پیامبران است . ـ رسول خدا9 برای عطر بیشتر ازغذا خرج می کرد. ـ پیامبر خدا9 : بوی خوش قلب را تقویت می کند. ـ بوی خوش قلب (یا روحیه) راتقویت می کند و بر نیروی جنسی می افزاید. ـ امام کاظم7 : شایسته است که مرد هر روز از بوی خوش استفاده کند , اگر هر روز نتوانست ,یک روز در میان عطر زند و چنانچه این هم مقدورش نبود جمعه ها را ترک نکند. ـ امام صادق7 هرگاه روزه داشت , به خود عطر می زد و می فرمود : بوی خوش تحفه روزه داراست . ـ کسی که روزه دارد اگر در اول روز به خود عطر زند , عقلش را از دست نمی دهد. ـ هرکه در آغاز روز به خود عطر زند ,تا شب عقلش با او خواهد بود. ـ عثمان بن مظعون به رسول خدا9عرض کرد : می خواهم استفاده از عطر و چند چیز دیگر را[که نام برد] کنار بگذارم . مؤمن را می بویند , بنابراین , (دست کم) در روزهای جمعه از بوی خوش استفاده کن . ـ انس بن مالک : هرگاه عطری به رسول خدا9 داده می شد,آن را رد نمی کرد. ـ امام علی7 : پیامبر9 عطر و شیرینی را (که به ایشان تعارف می شد) رد نمی کرد. ـ امام صادق7 : به امیرالمؤمنین7 روغنی معطر تعارف شد. بوی خوش را رد نمی کنیم . ـ پیامبر خدا9 : هرکه برای خدای تعالی , خود را خوشبو کند در روز قیامت بویش خوشتر از مشک تیز بوی است و هرکه برای جز خدا خوشبو کند , در روز قیامت بویش گندتر از مردار است .

عطر زنان .

ـ پـیـامـبر خدا9 : عطر زنان رنگش آشکار و بویش پنهان است و عطر مردان بویش آشکار و رنگش ناپیداست . ـ هر زنی که به خود عطر زند و ازکنار عده ای (مرد) بگذرد تا بویش به مشام آنها رسد , زناکار است . ـ هرگاه از شما زنان کسی در نمازحاضر شد , بوی خوش به کار نبرد.

فال بد زدن .

فال بد زدن .

قرآن . ((گـفـتـنـد : ما شما را به فال بد گرفته ایم , اگر بس نکنیدسنگسارتان می کنیم و از ما عذابی دردناک به شما می رسد)). ـ پیامبر خدا9 : فال بد زدن , شرک است . ـ هر که فال بد زدن او را از کارش باز دارد , شرک ورزیده است . ـ هرکه برای سفر خانه اش را ترک کندو بر اثر فال بدی برگردد , به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است . ـ از ما نیست کسی که فال بد زند یابرایش فال بد زده شود (به فال بد دیگران نسبت به خود اعتقاد داشـتـه بـاشد), پیشگویی کند یابرایش پیشگویی شود , جادو کند یا برایش جادو شود (به پیشگو و جادوگر مراجعه کند). ـ فال زدن از روی پریدن پرندگان وفال بد زدن و رمالی از جبت (بت) است . ـ راست ترین فال , فال خوب است . ـ بهترین فال زدن , فال خوش است . ـ هرگاه فال بدی زدی , کارت را انجام بده (و به آن فال اعتنا مکن) , هرگاه گمان بردی داوری مکن و هرگاه حس حسادت در تو به وجود آمد آن را دنبال نکن . ـ فـال خـوب زدن را دوسـت داشـت وفـال بـد زدن را خوش نداشت و می فرمود که هرکس چیز نـاخـوشـایندی دید که به نظرش بدشگون می آید , بگوید : خدایا! خوبی را کسی جز تو نمی دهد و بدیها را کسی جز تو دفع نمی کند و هیچ جنبش و نیرویی نیست مگر به کمک تو. ـ امـام صـادق7 : تاثیر فال بد به خودت بستگی دارد : اگر آن را آسان بگیری آسان می شود , اگر سخت بگیری سخت می شود , و اگر آن را به چیزی نگیری چیزی نخواهد بود. ـ پیامبر خدا9 : کفاره فال بد ,توکل است . ـ نه سرایت (بیماری دامی به انسان) راست است , نه فال بد و نه شومی .

شومی .

ـ پیامبر خدا9 : اگر در چیزی شومی وجود داشته باشد , در زبان است . ـ از پیامبر خدا9 سؤال شد : چه چیزشوم است ؟ فرمود : بدخویی . ـ نرمی با میمنت است و تندخویی شوم .

طینت و خمیره .

طینت .

قرآن . ((اوست کسی که شما را از گلی آفرید , سپس مدتی مقرر کرد و اجل حتمی نزد اوست . ـ چون در حضور امام علی7 سخن از تفاوت میان آدمیان به میان آمد , حضرت فرمود : مبداطینت مـردم , میان آنان تفاوت ایجاد کرده است , به این معنا که آنها از تکه یا قطعه ای بودند که از زمین شـور و شـیـریـن و خاک درشت و نرم ترکیب شده است , بنابر این , آدمیان بر حسب نزدیک بودن خاکشان به یکدیگر با هم نزدیکند و به اندازه جدایی خاکشان از یکدیگرمتفاوتند. زشـتـرو و کـوتـاه قـامـت ژرف انـدیـش و افـراد خـوش نـهـادی کـه گاه بر خلاف طبیعتشان رفـتـارناخوشایندی از آنان سر می زنند کسانی که خردی سرگردان دارند و افکارشان نیز پریشان است و سخنوران قویدل .

پیروزی .

کامیابی و پیروزی .

ـ پیامبر خدا9 : پیروزی , در گرو اراده قاطع و دور اندیشی است . ـ امام علی7 : پیروزی در گرو دور اندیشی است و دور اندیشی در به کار انداختن رای . ـ ریشه دلاوری توانمندی است و میوه اش پیروزی . ـ امام صادق7 : هر که بردبار باشد ,پیروز می شود. ـ امام علی7 : صبر , یکی از دو ظفر است . ـ در سفارش به فرزند خود حسن7 , می فرماید : بر دشمن خود با احسان و بخشش برتری جوی , که این شیرین ترین پیروزی است . ـ برتری جستن با احسان و بخشش بر دشمن , یکی از دو پیروزی است . ـ کسی که جویای خوبی باشد , به آن دست یابد. دست یابد. ـ هر که بر خشم خویش چیره آید , بر شیطان پیروز شود و هر که خشم زمام اختیارش را به دست گیرد , شیطان بر او پیروز شود. ـ برای مقابله با دشمنت منتظر توانایی یافتن بر او و دست دادن فرصت باش , در این صورت پیروز می شوی . ـ از پیروزی سرمست مشو , زیرا که از پیروزی زمانه بر خود در امان نیستی .

آنچه پیروزی محسوب نمی شود.

ـ امـام عـلـی7 : پـیـروز نیست کسی که گناه بر او پیروز شده باشد , کسی که از طریق توسل به بدی چیره گردد شکست خورده است . ـ امـام صادق7 به دو نفر که در حضور ایشان بحث و جدل می کردند , فرمود : بدانید که هر کس از طریق ستم پیروز شد , به خوبی دست نیافت .

ویژگی پیروزی مردمان بزرگوارو فرومایه .

ـ امام علی7 : پیروزی مردمان بزرگوار گذشت و احسان است و پیروزی مردمان فرومایه زورگویی و گردنکشی . ـ پیروزی انسان بزرگوار نجات بخش است و پیروزی انسان فرومایه نابود کننده .

ناخن .

كوتاه كردن ناخنها.

ـ پيامبر خدا9 : كوتاه كردن ناخنها ازدرد بزرگ جلوگيرى مى كند و روزى را زياد مى گرداند. ـ امام باقر7 : ناخنها را به اين دليل بايد گرفت , كه لانه شيطانند و منشا فراموشى . ـ امام صادق7 : پنهان ترين وناپيداترين راهى كه از آن شيطان بر آدمى مسلط مى شود , لانه كردن او در زير ناخنهاست . ـ انس : رسول خدا9 براى (نظافت)ما چنين وقت تعيين كرد كه مرد هر چهل روز موى زهارش را بـزند , موى زير بغلش را هر وقت بلند شد بسترد , نگذارد شاربش بلند شود و هر جمعه ناخنهايش را بگيرد.

تشويق زنان به بلند داشتن ناخنها.

ـ پيامبر خدا9 به مردها فرمود : ناخنهايتان را بگيريد و به زنان فرمود : (ناخنهايتان را) بلندبگذاريد , زيرا اين براى شما زيباتر است .

کوتاه کردن ناخنها از حرام !.

ـ از انـدرزهـای خـدای عزوجل به عیسی7 این بود که : ای عیسی ! به ستمگران بنی اسرائیل بگو : ناخنهایتان را از درآمد حرام کوتاه کنید و گوشهایتان را از شنیدن دشنام کر سازید و با دلهایتان به من رو کنید , زیرا که من چهره های شما را نمی خواهم .

ستمگری .

پرهیز از ستمگری (1).

قرآن . ((و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند)). ((و امـا کـسـانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند , (خداوند) مزد آنها را کامل می دهد و خدا ستمگران را دوست ندارد)). ((ستمگران , رستگار نمی شوند)). ((این است آفرینش خدا. هستند)). ((تـا آنـچه که شیطان القا می کند برای کسانی که در دلهایشان بیماری است و برای سخت دلان مایه آزمایش قرار دهد. همانا ستمگران در ستیزه ای دور و درازند)). ((و گفته شد : ای زمین ! آب خود را فرو بر و ای آسمان ! (از بارش) خودداری کن و آب کاسته شد و فرمان اجرا گشت وکشتی بر جودی نشست و گفته شد : هلاک باد , گروه ستمگران)). ـ امام علی7 : ستمگری پست ترین رذایل است . ـ ستمگری در دنیا مایه نابودی است و در آخرت مایه هلاکت . ـ ستمگری قدم را می لغزاند , نعمتها را سلب می کند و ملتها را به نابودی می کشاند. ـ ستمگری , پیامدهایی مهلک دارد. ـ به پیشگاه خدا ستمدیده وارد شویدو ستمگر وارد نشوید. ـ هر که به بندگان خدا ستم کند, خداوندبه جای بندگانش خصم و مدعی او باشد. ـ چه بد توشه ای است برای آخرت ستم و تجاوز به بندگان . ـ از خدا بترسید , درباره عاقبت ناگوار ستمگری در دنیا و آخرت و از فرجام بد کبر و نخوت . ـ در خـطـبـه ای کـه ضـمن آن از بیدادگری بیزاری می جوید , می فرماید : به خدا سوگند اگر شـب را روی اشـتـر خار بیدار مانم و مرا بسته در کند و زنجیر بکشانند , خوشتر دارم از این که در روزقـیامت با دامنی آلوده به ستم بر یکی از بندگان خدا یا غصب کمترین چیزی از حطام دنیا بر خداو رسول او وارد شوم . می رود و روزگاران درازی در زیر خاک می ماند , بر کسی ستم کنم ؟ . ـ نـیز در همین خطبه , می فرماید : به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با هر آنچه در زیر افلاک آن اسـت بـه مـن دهند , بدین شرط که باگرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی خدا کنم , هرگز چنین نخواهم کرد. ـ امـام صادق7 : رسول خدا9 از خوردن چیزی که مورچه با دهان و پاهای خود حمل می کند ,نهی فرمود. ـ پیامبر خدا9 : میان بهشت و بنده هفت گردنه است که آسانترین آنها مرگ باشد. مـی گوید : عرض کردم : ای رسول خدا! پس سخت ترین آنها چیست ؟ فرمود : ایستادن درپیشگاه خدای عزوجل آن گاه که ستمدیدگان گریبان ستمگران را بگیرند. ـ امام علی7 : ستم کجراهه است . ـ ستم , محو کننده است . ـ زیانکارترین شما , ستمکارترین شماست .

پرهیز از ستمگری (2).

ـ امام علی7 : زنهار از ستمگری , که هر کسی ستم کرد , روزگارش ناگوار شد. ـ زنهار از ستمگری , زیرا ستم از کسی که به او ستم کنی زایل می شود و (وزر و وبالش) بر توباقی می ماند. ـ از ستمگری بپرهیز , که ستم بزرگترین گناه است . ـ از بیدادگری بپرهیز , که بیدادگر بوی بهشت را استشمام نمی کند. ـ پیامبر خدا9 : از ستم کردن بپرهیزید , که دلهای شما را ویران می کند. ـ روز قیامت بنده خوشحال از حسنات و کارهای نیک خود وارد محشر می شود. می آید و می گوید : پروردگارا , این مرد به من ظلم کرده است . حسنات آن مرد دادخواه گذاشته می شود. است می آیند تا جایی که حتی یک حسنه و کار نیک برای او باقی نمی ماند. بیاید و حق خود را از او بخواهد از گناهان آن مرد برداشته و به گناهان او افزوده می شود. سان همچنان داد مردم از او گرفته می شود , تا آن که به آتش درآید.

ستم , خانمان برانداز است .

قرآن . ((پـیش از شما بسیار نسلها را که ستم کردند وپیامبرانشان با حجتها سویشان آمده بودند و ایمان آوردنی نبودند هلاک کرده ایم . می دهیم)). ((اینک خانه هایشان خالی مانده به سبب ستمها که می کرده اند و در این برای کسانی که دانا باشند عبرتی است)). ـ امام علی7 : ستم یکی از دو ویرانگر است . ـ بـرای زوال آمـدن نـعـمـت خـدا و شـتـاب بـخشیدن در خشم و انتقام او , هیچ چیز کارگرتر ازستمگری نیست , زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را می شنود و همواره در کمین ستمگران است . ـ هر که ستم کند, عمرش شکسته شود. ـ هر که ظلم کند, عمرش شکسته شود. ـ سوار بر مرکب ستم , به نیستی کشیده شود. ـ کسی که بر مرکب ظلم سوار شود , مرکبش او را به سر در آورد. ـ بر اثر ستم , نعمتها از بین می رود. ـ مرد بر مرگ فرزند می خوابد , اما بر ستمی که به او شده خوابش نمی برد. ـ همانا ستمگری و دروغگویی دین و دنیای آدمی را تباه می سازد و عیبها و کاستیهایش رادر نظر عیبجویان آشکار می نماید. ـ هر که ستم کند , ستمش او را به هلاکت کشاند. ـ هر که ستم کند , خداوند نابودی او را شتاب بخشد. ـ از زورگویی و بیدادگری بپرهیز , زیرا زورگویی باعث در به دری مردم می شود وبیدادگری کار را به شمشیر می کشاند.

ظلم و ظلمتهای قیامت .

ـ پیامبر خدا9 : از ظلم کردن بپرهیزید که آن , ظلمتهای روز قیامت است . ـ زنهار از ظلم , زیرا ظلم نزد خداوند , همان ظلمات روز قیامت است . ـ امام باقر7 : ظلم در دنیا , همان ظلمات در آخرت است . ـ پـیـامبر خدا9 در پاسخ مردی که دوست داشت روز قیامت در روشنایی محشور شود ,فرمود : به هیچ کس ظلم نکن , تا روز قیامت در روشنایی محشور شوی .

پرهیز از ستمگری در مکه .

قرآن . ((کـسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا ومسجدالحرام , که آن را برای مردم قرار داده ایم و مقیم و بیرونی در آن یکسان است , باز می دارند. کجروی ظالمانه کند او را عذابی دردناک چشانیم)). ـ پـیـامـبـر خـدا9 : هـر گـونـه ستمی درمکه , حتی ناسزا گفتن به خدمتکار , کجروی است و روزه خوار در مکه همچون روزه دار درجاهای دیگر است . ـ امـام صـادق7 در پاسخ به سؤال ازآیه ((و هر که در آن قصد کجروی ظالمانه کند)) , فرمود : هر گـونه ستمی کجروی است , کتک زدن خدمتکار بدون آن که گناهی مرتکب شده باشد از جمله همین کجروی است .

ایمان و ستم .

قرآن . ((کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ستم نیامیختند , همانان در امانند و همانان رهیافته اند)). ـ امام صادق7 درباره آیه ((کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را باستم نیامیختند)) , فرمود : یعنی باشک . ـ نیز درباره همین آیه , فرمود : پناه به خدا , ای ابابصیر , از این که جز کسانی باشی که ایمانشان را با ستم در آمیختند.

انواع ستم .

ـ پیامبر خدا9 : دیوانهای اعمال نزد خدا سه گونه است : یکی دیوانی است که خداوند نسبت به آن سـخـتـگـیـری نمی کند , دیگری دیوانی است که خداوند از آن چیزی را فرو نمی گذارد وسومی دیوانی است که خداوند آن را نمی بخشاید. شـرک اسـت , خدای تعالی فرموده است : ((هر که به خدا شرک ورزد همانا خداوند بهشت را براو حرام کند)). که به رابطه او و خدا مربوط می شود , مانند نگرفتن روزه ای , یا نخواندن نمازی . شاالّله , اینها را می بخشد و گذشت می کند. نمی گذارد , ستم بندگان به یکدیگر است که باید تقاص گرفت و بس .

ـ ظـلـم سـه گـونـه است : ظلمی که خدا هرگز نمی بخشد , ظلمی که خدا می بخشد و ظلمی که بازخواست خواهد شد. ـ امـام علی7 : بدانید که ظلم بر سه گونه است : ظلمی که هرگز بخشیده نمی شود ,ظلمی که بازخواست می شود و ظلمی که بخشوده می شود و بازخواست نمی گردد. هـرگـز بـخـشـیـده نمی شود , شرک ورزیدن به خداست اما ظلمی که بخشوده می شود ستمی اسـت کـه بـنـده بـا ارتکاب بعضی گناهان کوچک به خود روا می دارد و اما ظلمی که بازخواست خواهدشد , ستم بندگان به یکدیگر است .

ستمی که بازخواست می شود.

ـ امـام عـلـی7 : خـدای تـعـالـی فـرمـود : بـه عـزت و جلالم سوگند , که از ظلم هیچ ظالمی نـگذرم گرچه زدن مشتی باشد یا کشیدن دستی یا شاخ زدن گوسفند شاخداری به گوسفندی بی شاخ . خـداونـد تـقـاص بـنـدگان را از یکدیگر می گیرد , تا جایی که هیچ کس به گردن دیگری حق ومظلمه ای نداشته باشد , آن گاه ایشان را برای حسابرسی می فرستد. ـ آن ستمی که بازخواست می شود ستم بندگان به یکدیگر است . سخت است . بسیار کوچک و ناچیز است . ـ پـیـامبر خدا9 : ظلم سه گونه است :ظلمی که خداوند از آن نمی گذرد اما ظلمی که گذشت نمی شود و بازخواست می گردد , ستم بندگان به یکدیگر است . ـ امـام بـاقـر7 : امـا ظـلـمی که خداوند عزوجل از آن صرف نظر نمی کند , دیونی است که مردم به گردن یکدیگر دارند. ـ امـام عـلـی7 : بـزودی خداوند از کسی که ظلم کرده است , انتقام خواهد کشید , خوردنی را به خـوردنـی و آشامیدنی را به آشامیدنی ,خوردنیهایی چون حنظل و نوشیدنیهایی چون صبر زرد و زهر. ـ پـیامبر خدا9 : خدای عزوجل می فرماید : به عزت و جلالم سوگند که از ستمگر در دنیا وآخرت قـطـعـا انـتـقام می گیرم , و از کسی هم که ستمدیده ای را ببیند و بتواند یاریش رساند ونرساند بی گمان انتقام می گیرم .

زشت ترین نوع ستم .

ـ امام علی7 : ستم کردن به ناتوان , زشت ترین نوع ستم است . ـ در پاسخ به این پرسش که کیفر کدام گناه زودتر به گنهکار می رسد , فرمود : آن که به کسی ستم کند که یاوری جز خدا ندارد و آن که در گزاردن حق نعمتها کوتاهی کند و آن که دست تعدی و ستم به سوی فقیر دراز نماید. ـ از زشت ترین ستمها , ستم کردن به مردمان بزرگوار است . ـ ستم کردن به کسی که تسلیم است , بزرگترین گناه می باشد. ـ چه بد ستمی است , ستم به کسی که تسلیم است .

سخت ترین ستمکاری .

ـ پیامبر خدا9 : خشم خداوند سخت است بر آن که به کسی ستم کند , که یاوری جز خدا نمی یابد. ـ خداوند عزوجل می فرماید : خشم من سخت است بر آن که به کسی ستم کند , که یاوری جز من نمی یابد. ـ امام صادق7 : هیچ ستمی سخت تراز آن ستمی نیست , که ستمدیده در قبال آن یاوری جز خدای عزوجل نیابد. ـ امـام بـاقر7 : هنگامی که وفات علی بن الحسین7 فرا رسید , مرا به سینه خود چسبانید و سپس فـرمـود : فـرزندم ! تو را به همان چیزی سفارش می کنم که پدرم در هنگام وفاتش به من سفارش کرد و فرمود که پدر او نیز همان را به ایشان سفارش کرده است . جز خدا , نمی یابد. ـ پیامبر خدا9 : هرگاه به بنده ستمی شود و انتقام نگیرد و کسی را نداشته باشد که یاریش رساند , چون نگاهش را به آسمان بردارد وخدا را بخواند , خداوند فرماید : لبیک , من در دنیا و آخرت تو را یاری می رسانم .

ستمگرترین انسان .

قرآن . ((و کیست ستمکارتر از آن که آیات پروردگارش به او یادآوری شد. آیات ما را نفهمند و گوشهایشان را سنگین کرده ایم و اگر سوی هدایتشان بخوانی , باز هرگز به راه نخواهند آمد)). ((و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد یا چون حق به سوی او آید آن را تکذیب کند؟ آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست)) ؟ . ((و کیست ستمکارتر از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکار داده شد , پس از آنها روی بگرداند. گنهکاران انتقام گیرندگانیم)). ((پس , کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ بست و سخن راستی را که سوی او آمد دروغ دانست . جایگاهی برای کافران نیست)). ـ امام علی7 : ستمکارترین مردم کسی است که ستم خود را دادگری شمارد.

برخورد شايسته در هنگام آهنگ ستم كردن به كسى .

ـ امـام عـلـى7 : در هـنگام ستم , عدالت خداوند را كه با تو خواهد داشت به ياد آر و هنگام قدرت , قدرت خدا را كه بر تو دارد ياد كن . ـ لقمان7 : هر گاه قدرت تو را واداشت كه به مردم ستم كنى , قدرتى را كه خدا بر تو دارد به ياد آر . ـ امـام على7 : هرگاه قدرت تو را به ستم كردن بر مردم فرا خواند , به ياد آر كه خداوند سبحان بر كـيفر دادن تو تواناست و ستمى راكه به مردم روا مى دارى , مى گذرد و گناه و كيفرش براى تو مى ماند.

مهلت دادن به ستمگر.

قرآن . ((کسانی که کافر شدند البته میندارند که مهلتی که آنان را می دهیم برایشان بهتر است , بلکه آنان را مهلت می دهیم تا بر گناهشان بیفزایند و آنان را عذابی خوار کننده است)). ـ امام علی7 : اگر (خدا) به ستمگرمهلت دهد کیفر او هرگز فراموش نمی شود و او بر سر راهش و در گلوگاه او آنجا که آب دهان فرو برده می شود و استخوان (یا عقده غم و اندوه) گیر می کند , در کمین است . ـ ستم ستمدیدگان را خداوند سبحان مهلت می دهد , اما نادیده نمی گیرد. ـ در زوال آمدن نعمت خدا و شتاب بخشیدن به خشم و انتقام او , چیزی کارگرتر از ستمگری نیست , زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمگران است . ـ پیامبر خدا9 : خداوند به ستمگرچندان مهلت می دهد که می گوید مرا واگذاشته است , سپس او را سخت کیفر می دهد. و سپاس گفته و فرموده است : ((و بنیاد گروهی که ستم می کردند قطع شد و خدا را سپاس که پروردگار جهانیان است)). ـ درباره آیه ((و چنین بود کیفر پروردگارت وقتی آن دهکده ها را که ستمگر بودند کیفر داد,که کیفر وی دردناک و سخت است)) , فرمود : خداوند ستمگر را چندان مهلت می دهد که وقتی او را در چنگ خود گرفت , دیگر خلاصش نکند. ـ امام باقر7 : خداوند میان دو کلمه چهل سال به فرعون مهلت داد. آخرت و دنیا گرفتار کرد. شما دو تن اجابت شد)) تا زمانی که اجابتش را به موسی معلوم کرد , چهل سال طول کشید. حضرت سپس فرمود : جبرئیل7 گفت : من درباره فرعون با پروردگارم سخت بحث کردم وعرض کردم : پروردگارا. فرمود : این سخن را بنده ای مثل تو می گوید. در خبری از رسول خدا9 آمده است : جبرئیل گفت : عرض کردم : پروردگارا! فرعون را که ندای انا ربکم الاعلی سر داده است رها می کنی ؟ خداوند فرمود : این حرف را کسی مانند تومی زند که می ترسد از دستش برود.

ستمگر و یاد خدا.

ـ پیامبر خدا9 : خدای عزوجل به من وحی فرمود که ای برادر پیامبران ! ای برادر هشداردهندگان ! به مردم خود هشدار ده که به خانه ای از خانه های من قدم نگذارند مگر با دلهایی پاک و سالم و زبانهایی راستگو و دستهایی پاک و عورتهایی بدور از آلایش گناه و نیز هیچ یک ازبندگان من که به گردنش مظلمه و حقی نسبت به دیگری دارد قدم در هیچ یک از خانه های من نگذارد , زیرا تا زمانی که در پیشگاه من به نماز و نیایش ایستاده است , پیوسته نفرینش کنم مگر آن گاه که آن مظلمه را به صاحبش برگرداند. ـ ابن عباس : خدای عزوجل به داود7وحی فرمود که به ستمگران بگو مرا یاد نکنند , زیرا برمن است که هر کس یادم کند یادش کنم و یاد من از ستمگران لعنت کردن آنهاست .

پشیمانی ستمگر.

قرآن . ((و روزی که ستمگر دستان خویش را بگزد گوید : ای کاش ! با پیامبر همراهی می کردم)). ـ امام علی7 : آغازگر ستم , فردای قیامت کف دستش را (از ندامت) بگزد. ـ فردای قیامت ستمگر را همین (کیفر) بس , که دو دست خویش همی گزد. ـ روز عدالت برای ستمگر , سخت تر است از روز ستم بر ستمدیده . ـ روز ستمدیده بر ستمگر , سخت تراز روز ستمگر بر ستمدیده است . ـ پیامبر خدا9 : ستم کردن , پشیمانی در پی دارد.

نشانه های ستمگر.

ـ پیامبر خدا9 : ستمگر را سه نشانه است : زیر دست خود را از طریق زور مقهور می کند , فرا دست خود را از طریق نافرمانی به ستوه می آورد و پشتیبان ستمگران است . ـ امام علی7 : مرد ستمگر را سه نشانه است : به فرا دست خود با نافرمانی ستم می کند و به زیردستش با چیرگی بر او و از ستمگران پشتیبانی می کند.

انتقام گرفتن از ظالم به وسیله ظالم .

قرآن . ((بدین سان , ستمگران را به سزای اعمالی که می کنند , بر یکدیگر مسلط می کنیم)). ـ امام باقر7 : خداوند هیچگاه ازستمگر انتقام نگرفت مگربه وسیله ستمگری دیگر و این سخن خدای عزوجل است که ((و بدین سان ستمگران را به سزای اعمالی که می کنند بر یکدیگر مسلط می کنیم)).

راضی بودن به انتقام الهی .

ـ پـیامبر خدا9 : خداوند به یکی ازپیامبران خود وحی فرمود که هرگاه به تو ستمی شد به این که مـن انتقام تو را بگیرم خرسندباش (و به من واگذار) , زیرا انتقام گرفتن من بهتر است از این که خودت انتقامت را بگیری . ـ عـایـشـه : هـرگز ندیدم رسول خدا ازظلمی که به او شده است انتقام گیرد , مگر آن گاه که چیزی از محارم خدا هتک می شد , پس چون هتک حرمت خدا می شد , از همه سختگیرتر بود.

انتقام گرفتن از ستمگر.

قرآن . ((و کسانی که چون به ایشان ستم رسد , انتقام می گیرند)). ـ امـام سـجـاد7 ـ در دعـای مکارم الاخلاق ـ : (خدایا) برای من در برابر کسی که به من ستم کند دسـتـی قـرار ده و در برابر کسی که بامن مجادله و ستیز می کند زبانی و بر آن که با من دشمنی می کند پیروزیم ده و در برابر کسی که بامن نیرنگ می بازد مرا نیرنگی ببخش و در برابر کسی که به من ستم می کند , قدرتی . ـ امـام عـلـی7 : اگر نبود حضور آن جمعیت و تمام شدن حجت با وجود یار و یاور و اگر نبود که خـداوند از دانایان پیمان گرفته است که بر سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده رضایت ندهند , هر آینه مهار شتر خلافت را برکوهان آن می انداختم . ـ در سفارش به حسنین8 , فرمود : خصم ستمگر و یار ستمدیده باشید. ـ ای مردم ! درباره خودتان به من کمک کنید. او را به آبشخور حق در آورم , هر چند خود نخواهد. ـ مسیح7 : به حق به شما بگویم , اگر اتاقی آتش بگیرد آن آتش پیوسته از اتاقی به اتاق دیگر سرایت می کند , تا جایی که اتاقهای بسیاری می سوزد مگر این که همان نخستین اتاق رادریابند و آن را از بیخ و بن براندازند که در این صورت جایی برای آتش نخواهد ماند. اسـت سـتـمـگر نخست , که اگر جلو دستش گرفته شود ,دیگر بعد از او پیشوای ستمگری پیدا نخواهد شد که دیگران از او سرمشق گیرند. آتش در اولین خانه چوب و تخته ای نیابد چیزی را نمی سوزاند.

ستمگر به خود زیان می رساندو به ستمدیده سود.

ـ امام علی7 : هر که به تو ستم کند , به تو سود رسانده و به خودش زیان زده است . ـ ستم کسی که به تو ستم می کند بر تو گران نیاید , زیرا او به زیان خودش و سود تو می کوشد وپاداش کسی که تو را خوشحال می کند , نفرت داشتن از او نیست . ـ امام باقر7 : آنچه ستمدیده از دین ستمگر می گیرد بیشتر است از آنچه ستمگر از دنیای ستمدیده می ستاند.

پرهیز از کمک به ستمگر (1).

ـ پیامبر خدا9 : ستمکاران و یارانشان در آتشند. ـ چـون روز قـیامت شود منادیی ندادهد : کجایند ستمگران و یاران آنها؟ هر کسی که دواتی برای آنان لیقه کرده , یا سرکیسه ای رابرای آنان بسته , یا قلمی برای آنان در مرکب فرو برده است . محشور کنید. ـ امام صادق7 : ستمگر و یاری دهنده او و کسی که به ستم او راضی باشد هر سه در ستم شریکند. ـ به نوف بکالی فرمود : ای نوف ! اگر خوش داری که روز قیامت با من باشی , یاور ستمگران مباش . ـ امـام رضـا7 دربـاره کار کردن برای ستمگران , فرمود : وارد شدن در کارهای ستمگران وکمک کردن به آنان و کوشش در راه خواستهای ایشان همتای کفر است و نگاه کردن به آنها ازروی عمد گناه کبیره ای است که به سبب آن سزاوار آتش است . ـ امـام صـادق7 در پاسخ به سؤال از کار کردن برای ستمگر در صورت تنگدستی و فشارزندگی , فرمود : من خوش ندارم برای ستمگران حتی گرهی ببندم یا سر مشکی را محکم کنم ,گرچه از شرق تا غرب عالم را به من دهند و حتی قلمی را برایشان در مرکب زنم ! همانا یاران ستمگران روز قیامت در چادری از آتش به سر برند , تا آن که خداوند از داوری میان بندگان خلاص شود. ـ اگر بنی امیه کسی را نمی یافتند که برایشان بنویسد و مالیات جمع آوری کند و برایشان بجنگد و در جماعتشان حاضر شود , هرگز نمی توانستند حق ما را سلب کنند.

پرهیز از کمک به ستمگر (2).

قرآن . ((به کسانی که ستم کرده اند میل نکنید که آتش شمارا در بر می گیرد. ((گفت : پرورگارا به پاس نعمتی که مرا دادی هرگز پشتیبان بدکاران نخواهم بود)). ـ پیامبر خدا9 : هر که ستمگری را در ستمش یاری رساند , روز قیامت در حالی آید که برپیشانیش نوشته شده است , نومید از رحمت خدا. ـ امـام صـادق7 : هر که ستمگری را در برابر ستمدیده ای یاری رساند , پیوسته خدای عزوجل بر او خشمگین باشد , تا آن گاه که از کمک به ستمگر دست کشد. ـ امـام رضا7 : هر که ستمگری را یاری کند ستمگر است و هر که ستمگری را یاری نرساند ودست تنها گذارد , دادگر است . ـ پـیـامبر خدا9 : هرکه بر ستمی کمک کند , همانند شتری است که در چاه افتاده و (برای خلاص کردن آن) دمش را می کشند. ـ هر کس بداند کسی ستمگر است و با این حال او را همراهی کند از اسلام خارج شده است . ـ هر که با ستمگری راه رود (همراهی کند) مجرم است و خداوند می فرماید : ((ما ازمجرمان انتقام می گیریم)). ـ هر که در حضور سلطانی ستمگر تازیانه ای آویزد , خداوند روز قیامت آن تازیانه رااژدهایی آتشین مـی گـردانـد که درازای آن هفتاد گز است و آن را بر وی در آتش دوزخ مسلطمی کند و این بد سرنوشتی است . ـ امـام صـادق7 دربـاره آیـه ((و بـه کـسـانی که ستم کرده اند متمایل مشوید)) , فرمود : هر که نـزدسـلـطـان رود و آرزو داشـته باشد او همین قدر زنده بماند که دستش را در جیب خود برد و چیزی به وی دهد , به ستمگر متمایل شده است . ـ هـر کـه نـام خود را در دیوان فرزندان فلانی بنویسد , خداوند عزوجل روز قیامت او را به صورت خوک محشور کند. ـ پیامبر خدا9 : هر که ستمگری راکمک کند , خداوند او را بر وی مسلط گرداند.

تشویق به یاری دادن ستمدیده (1).

قرآن . ((هـر کس در کار نیکی میانجی شود , او را از آن نصیب است و هر کس در کار بدی میانجی شود , او را از آن بهره ای است . ـ امام علی7 : بهترین عدالت , یاری دادن ستمدیده است . ـ پیامبر خدا9 : هرکه داد ستمدیده رااز ستمگر بگیرد , در بهشت با من یار و همنشین باشد. ـ امام علی7 : هرگاه ستمدیده ای رادیدی , او را در برابر ستمگر یاری رسان . ـ به حسنین8 فرمود : حق بگویید وبرای ثواب کار کنید و خصم ستمگر باشید و یار ستمدیده . ـ امـام صـادق7 : هیچ مؤمنی مؤمن ستمدیده ای را یاری نرساند , مگر آن که این کار او برتر از یک ماه روزه و اعتکاف در مسجدالحرام باشد و هیچ مؤمنی نیست که بتواند برادر خود را یاری رساند و یـاریـش دهـد , مگر این که خداوند در دنیا و آخرت او را یاری کند و هیچ مؤمنی نیست که بتواند بـرادرش را یـاری دهد اما تنها و بی یاورش گذارد , مگر این که خداوند در دنیا و آخرت او را تنها و بی یاور گذارد. ـ پیامبر خدا9 : خدای تعالی به داودوحی فرمود که : ای داود! هیچ بنده ای نیست که ستمدیده ای را یاری رساند یا در ستمی که براو رفته همدردی کند , مگر این که گامهای او را در آن روزی که گامها می لغزد , استوار نگه دارم . ـ امـام سـجـاد7 ـ در دعـا ـ : بـار خـدایـا!مـن از درگاه تو عذر می خواهم اگر در حضور من به ستمدیده ای ستم رسیده ومن یاریش نرسانده ام واگربه من نیکی واحسانی شده ومن سپاسگزاری نکرده ام و اگر بدکننده ای از من پوزش خواسته و من پوزشخواهی او را نپذیرفته ام .

تشویق به یاری دادن ستمدیده (2).

ـ امـام رضا7 : خدای تعالی در بارگاه ستمگران , کسانی دارد که چهره شان را به نور برهان روشن ساخته و به آنان در کشور نفوذ و قدرت داده است , تا به وسیله ایشان از دوستان خود حمایت کند و امور مسلمانان را به سامان آورد اینان همان مؤمنان راستین هستند. ـ امام کاظم7 به علی بن یقطین فرمود : خدای تعالی درکنار دوستان ستمگران , دوستانی دارد تا به وسیله آنان از دوستان خود حمایت کند و تو ای علی , یکی از آنان هستی . ـ امام صادق7 به نجاشی , والی اهواز , نوشت : گفته ای که گرفتار ولایتداری اهواز شده ای . خـبـر هـم خوشحال شدم و هم ناراحت علت خوشحالی من از ولایتداری تو این است که با خودم گـفـتم :شاید خداوند به وسیله تو یکی از دوستان آل محمد9 را که در غم و ترس به سر می برد , یـاری کـنـد و اماعلت ناراحتی من از ولایتداریت این است که کمترین ترس و نگرانیم برای تو این است که یک وقت نسبت به دوستی از دوستان ما دچار خطا و لغزشی شوی و در نتیجه بوی بهشت را استشمام نکنی . ـ امـام کـاظـم7 بـه علی بن یقطین فرمود :یک چیز را برای من ضمانت کن من سه چیز برای تو ضـمـانـت مـی کنم آن سه چیزی که من برایت ضمانت می کنم این است که هرگز به سوزش تیغ شمشیر گرفتار و کشته نشوی , به فقر مبتلا نگردی و به زندان نیفتی . چـیـسـت ؟ حـضـرت فـرمـود : ضمانت بده که هیچ دوستی (از دوستان ما) نزد تو نیاید مگر این که گرامیش داری . چیز را برایش ضمانت داد.

پرهیز از دعای ستمدیده .

ـ پیامبر خدا9 : از دعای ستمدیده بترسید , زیرا که او از خدای تعالی حق خود را می طلبد وخداوند هیچ حقداری را از حقش محروم نمی کند. ـ امام علی7 : از دعای ستمدیده بترسید , زیرا او از خداوند حقش را می طلبد و خدای سبحان بزرگوارتر از آن است که حقی از او خواسته شود و ندهد. ـ پیامبر خدا9 : از دعای ستمدیده بترسید , زیرا چنین دعایی بر ابرها سوار است , خداوندمی فرماید : به عزت و جلالم سوگند که تو را یاری رسانم , گرچه بعد از مدتی . ـ از دعای ستمدیده بترسید , زیرا این دعا همچون شراره ای به آسمان بالا می رود. ـ از دعای ستمدیده بترسید , گرچه کافر باشد , زیرا هیچ چیز حجاب دعای مظلوم نمی شود. ـ امام علی7 : کارگرترین تیرها , دعای ستمدیده است . ـ در پاسخ به این پرسش که فاصله میان زمین و آسمان چقدر است ؟ , فرمود : میان آسمان وزمین به اندازه کشیدن نگاه و دعای ستمدیده فاصله است . ـ نیز در پاسخ به همین پرسش , فرمود : (به اندازه) دعایی که به اجابت رسد.

ستم کردن به خود.

قرآن . ((آن دو گفتند : پروردگارا به خویشتن ستم کردیم واگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی البته از زیانکاران باشیم)). ((برای کسانی که یهودی شده اند , آنچه را از پیش برای تو نقل کردیم , حرام کرده ایم . خود به خویشتن ستم می کردند)). ـ
امام علی7 : کسی که به خود ظلم می کند , چگونه ممکن است در حق دیگران عدالت ورزد؟
. ـ کسی که به خود ستم کند , به دیگران بیشتر ستم می کند. ـ در شگفتم از کسی که به خود ستم می کند , چگونه در حق دیگران عدالت می ورزد؟
. ـ کسی که به جای سرای ماندگار به سرای ناپایدار رضایت دهد , به خود ستم کرده است . ـ هرکه خدا را نافرمانی و شیطان را فرمانبری کند , به خود ستم کرده است . ـ هرکه طاعت خدا را فروگذارد , به خود ستم کرده است . ـ امـام صادق7 : مردی به ابوذر(رض)نوشت : ای اباذر! مرا بهره ای از تازه های دانش بخش , ابوذر بـه او نـوشت : علم بسیار است , اماتو اگر می توانی به کسی که دوستش داری بدی نکنی , چنین کن . کسی که دوستش دارد بدی می کند؟ ابوذر گفت : آری . و اگر خدا را نافرمانی کنی , به خودت بدی کرده ای .

ستم (متفرقه).

ـ پـیـامـبر خدا9 : سه کسند که اگر به آنها ستم هم نکنی به تو ستم می کنند : فرومایه , همسرت وخدمتکارت . ـ امام علی7 : هرکه در خصومت و ستیزه زیاده روی کند , به گناه درافتد و هرکس کوتاه آید به او ستم شود. ـ ستم نکن , همچنان که دوست نداری به تو ستم شود. ـ امـام صـادق7 : هرکه برای ستم ستمکاران عذر و بهانه بتراشد (و آن را توجیه کند) خداوندبراو کـسـی را مـسـلـط گـردانـد کـه ستمش کند و آن گاه اگر دعا کند دعایش مستجاب نشود و برای ستمی که بر او می شود نیز خداوند اجر و پاداشی ندهد. ـ امام علی7 : بی رغبتی به حکومت ستمگر , به اندازه رغبت به حکومت دادگر است . ـ سـتـمگر سرکشی است که چشم به راه (و در معرض) یکی از دو خشم و کیفر (دنیوی و اخروی) است و دادگر فرمانروایی است که منتظر یکی از دو پاداش (دنیوی و اخروی) است . ـ زشتی ستم , به اندازه زیبایی عدالت است . ـ امام باقر7 : اگر هم به تو ستم شد ,تو ستم مکن . ـ پـیامبر خدا9 : هرکه به کسی ظلم کندو او را از دست بدهد (برای رضایت طلبی به او دسترسی نداشته باشد) برایش آمرزش بطلبد ,زیرا همین کفاره ستم اوست . ـ امام علی7 : هیچ عدالتی , بالاتر ازرد مظالم نیست . ـ امام کاظم7 : سختی ستم را کسی می داند , که به او ستم شده باشد. ـ پیامبر خدا9 : هرگاه به اهل ذمه ستم شود , دولت دشمن روی کار آید.

گمان .

گمان و عقل .

ـ امام علی7 : گمان انسان سنجه خرد اوست و کردارش راستگوترین گواه بر اصل و تبار او. ـ گمان مرد , به اندازه خرد اوست . ـ گمان خردمندان صاحبدل ,نزدیکترین چیز به صواب است . ـ گمان خردمند , از یقین نادان درست تر است . ـ گمان مؤمن , پیشگویی است . ـ گمان درست , از ویژگیهای خردمندان است . ـ از حدس و گمانهای مؤمنان بترسید, زیرا خداوند تعالی حق را در زبانهای آنان قرار داده است .

کار مؤمن را باید به خوبی حمل کرد.

ـ امـام عـلی7 : رفتار برادرت را به بهترین وجه آن حمل کن تا زمانی که کاری از او سر زند که راه توجیه رابر تو ببندد , و هیچ گاه به سخنی که ازدهان برادرت بیرون آید , تا وقتی برای آن محمل خوبی می یابی , گمان بد مبر. ـ هرگاه سخنی از برادرت سر زد و تو می توانی برای آن محمل خوبی بیابی , به آن گمان بدمبر. ـ هـرکـه دانست که برادرش در دین استوار و رهپوی راه راست است , دیگر نباید به سخنان مردم درباره او گوش دهد. تیرانداز تیر می زند وتیرها به خطا می رود. ـ پـیـامـبـر خدا9 : برای گفتار و کرداری که از برادرت سر می زند , عذری بجوی و اگر نیافتی , عذری بتراش .

ارزش خوش بینی .

ـ امام علی7 : خوش بینی از نیکوترین خصلتها و بهترین نصیبهاست . ـ خوش بینی از برترین خویها و بزرگترین عطیه هاست . ـ خوش بینی , مایه آسایش دل و سلامت دین است . ـ خوش بینی اندوه را می کاهد و از افتادن دربند گناه , می رهاند. ـ هرکه به مردم گمان نیک برد , محبت آنان را به دست آورد. ـ امام صادق7 : از خوش بینی بهره ای برگیر , تا با آن دلت آرام گیرد و کارت پیش رود. ـ امام علی7 : برترین پارسایی , خوش بینی است .

آنچه خوش بینی می آورد.

ـ امام علی7 در فرمان ولایت مصر به مالک اشتر , می فرماید : بدان که هیچ چیز خوشبینی حاکم را بـه توده مردم چنان برنمی انگیزد , که احسان او به آنان و سبکبار ساختن آنان و وادارنکردنشان به کارهایی که توانایی آنها را ندارند. مـردمـت را برای خویش فراهم آوری , زیرا خوش بینی به رعیت رنج و زحمت زیادی را ازدوش تو برمی دارد. باشد و سزاوارترین کس به بدبینی تو کسی است که پیش تو امتحان بدی داده باشد.

پرهیز از بدگمانی (1).

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری گمانهادوری کنید , زیرا برخی گمانها گناه است و کنجکاوی نکنید و پشت سر یکدیگر حرف نزنید. که گوشت مردار برادر خود رابخورد؟ آن را خوش ندارید. ـ پیامبر خدا9 : از گمان بپرهیزید ,زیرا گمان دروغترین سخن است و پرس و جو و کنجکاوی نکنید. ـ از گمان بپرهیزید , زیرا گمان دروغترین دروغ است . ـ امام علی7 : چونان کسی مباش که در آنچه گمان می برد نفسش بر او چیره می آید و در آنچه یقین دارد , بر نفس خود چیره نمی شود. ـ زنهار که نفست در آنچه گمان می بری بر تو چیره آید و تو در آنچه یقین داری بر او چیره نشوی , زیرا این کار از بزرگترین بدیهاست . ـ مسیح7 : ای بندگان بد! به صرف گمانی که به مردم می برید آنان را سرزنش می کنید و باوجود یقینی که به (کردار بد) خود دارید خویشتن را سرزنش نمی کنید؟ . ـ امام علی7 : سؤ ظن و بدبینی نسبت به یکدیگر را دور افکنید , زیرا خدای عزوجل از این امر نهی فرموده است . ـ پیامبر خدا9 : هرکه به برادر خودگمان بد برد , به پرودگارش گمان بد برده است , زیرا خدای تعالی می فرماید : ((از بسیاری گمانها بپرهیزید)). ـ هرگاه گمان بردید , پیرامون آن جستجووتحقیق نکنیدوهرگاه حسدورزیدید آن را دنبال نکنید و هرگاه فال بدزدید (اعتنا نکرده) کار خود را انجام دهید.

پرهیز از بدگمانی (2).

ـ پیامبر خدا9 : همانا ترس و بخل و آزمندی , یک خصلتند که ریشه آنها بدگمانی است . ـ امـام عـلـی7 در فـرمـان استانداری مصربه مالک اشتر : همانا بخل و ستم و آزمندی خصلتهای گوناگونی هستند که منشا آنها بدگمانی به خداست و در نهاد مردمان بدسگال نهفته اند. ـ نیز در همان نامه ـ : همانا بخل وترس و آزمندی خویهای پراکنده ای هستند که در بدگمانی به خدا ریشه دارند. ـ بدگمان , دین ندارد. ـ ایمان , با بدگمانی سازگار نیست . ـ بدگمانی کارها را تباه می کند و باعث روی آوردن به انواع بدیها می شود. ـ بدبینی به کسی که خیانت نمی کند , از پستی است . ـ بدبینی به نیکوکار بدترین گناه و زشت ترین ستم است . ـ از بدگمانی بپرهیز , زیرا بدگمانی عبادت را تباه می کند. ـ بـدترین مردم کسی است که به سبب بدبینی که دارد به هیچ کس اعتماد نمی کند و دیگران نیز به سبب بد کرداریش به او اعتماد نمی کنند. ـ سزاوارترین کس که به او بدبین باشی ,شخصی است که نزدت بد امتحان داده باشد. ـ قضاوتی که با تکیه به گمان باشد , عادلانه نیست .

کسانی که به هیچ کس خوشبین نیستند.

ـ امام علی7 : آدم بد , به هیچ کس خوشبین نیست , زیرا همه را مانند خودش می داند. ـ آدم شرور به هیچ کس گمان نیک نمی برد , زیرا همگان را به خوی و خصلت خود می بیند.

لزوم پرهیز از آنچه سؤظن دیگران را برمی انگیزد.

ـ امـام عـلـی7 : هـرکـه خـود را در جایگاه تهمت و بدگمانی نهد , نباید کسی را که به او گمان بدمی برد سرزنش کند. ـ هـرکـه به جاهای بد آمد و شد کند , متهم شود و هرکه خود را در معرض تهمت قرار دهد ,نباید کسی را که به او گمان بد می برد , سرزنش کند. ـ همنشینی با بدان , بدگمانی به نیکان را در پی دارد.

آثار بدگمانی .

ـ امام علی7 : هرکه بدگمان باشد , بد پندار شود. ـ هرکه گمانهای بد برد , کسی را که به او خیانت نمی کند خیانتکار شمارد. ـ هرکه بدگمان باشد , بدنهاد و باطن شود. ـ هرکه بدگمانی براو چیره شود , جای آشتی با هیچ دوستی باقی نگذارد. ـ آن کس از همه حال و روزش بدتر است , که به سبب بدگمانیش به هیچ کس اعتماد ندارد وبه سبب بدرفتاریش هیچ کس به او اعتماد نمی کند. ـ هرکه خوشبین نباشد , از همگان گریزان باشد (و با هیچ کس خو نگیرد). ـ تردید , موجب بدگمانی است . ـ آدم بدبین , همواره بیمار است . ـ هرانسانی را نیاز و خواسته ای است , بنابراین از بدبینی دوری کنید. ـ هرکه گمانش زیاد باشد , غیبتش (از مردم یا مردم از او) زیاد شود.

موارد جایز بودن سؤظن .

ـ امـام عـلـی7 : هـرگـاه درسـتـی و پـاکـی بر روزگار و مردمش حکمفرما شد , اگر کسی به دیگری بی آن که گناهی از او آشکار شود گمان بد برد ستم کرده است و هرگاه فساد و ناراستی بـرروزگـار و مـردم آن چـیـره شـد , اگـر کـسـی به دیگری گمان نیک برد و خوشبین باشد , فریب خورده است . ـ پیامبر خدا9 : با بدبینی خویشتن را از گزند مردم نگه دارید. ـ امـام عـلـی7 در سـفـارش بـه فـرزنـد بـزرگوار خود حسن7 , می فرماید : بدگمانی , تو را از دوست دلسوز محروم نکند. ـ امـام کـاظـم7 : هرگاه ستم و ناراستی از حق و راستکاری بیشتر بود بر هیچ کس روا نیست که به کسی گمان خوب برد , مگر آن گاه که خوبی او بر وی معلوم شود. ـ امام هادی7 : هرگاه روزگاری بود که عدالت در آن بر ستم غالب باشد , حرام است که به کسی گـمـان بـد بـری مـگـر ایـن که بدی او بر تو معلوم شود و هرگاه روزگاری بود که درآن بیداد بـردادگـری غـالـب باشد , هیچ کس نباید به کسی گمان نیک برد , مگر این که خوبی او بر وی معلوم شود. ـ امـام صـادق7 : هرگاه روزگار , روزگار ستم باشد و مردمش اهل نیرنگ , اطمینان کردن به هرکسی درماندگی است . ـ به برادرت اعتماد کامل و تمام مکن , زیرا زمین خوردن ناشی از اطمینان کردن قابل عفونیست . ـ امـام عـلـی7 در فـرمـان اسـتـانداری مصر به مالک اشتر , می فرماید : بعد از صلح با دشمنت از اوسـخـت بـرحـذر بـاش , زیـرا گـاه دشـمـن خـود را به تو نزدیک می کند , تا غافلگیرت سازد , پس دوراندیش و محتاط باش و به دشمن خوشبین مباش .

خوش گمانی به خدا.

قرآن . ((همین گمانی که به پروردگارتان داشتید , شما راهلاک کرد و از زیانکاران شدید)). ((تا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند , عذاب کند. برایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنم را برایشان مهیا کرده و چه بد سرانجامی است)). ـ امام رضا7 : به خداوند گمان نیک ببر , زیرا خدای عزوجل می فرماید : من نزد گمان بنده مؤمن خـویـشـم , اگـر گـمـان او بـه مـن نیک باشد مطابق آن گمان با او رفتار کنم و اگر بد باشد نیزمطابق همان گمان بد با او عمل کنم . ـ پـیـامـبـر خـدا9 : سـوگند به خدایی که جز او خدایی نیست , هیچ بنده مؤمنی به خدا گمان نـیـک نـبـرد , مـگر این که خدوند مطابق همان گمان با او عمل کند , زیرا خداوند کریم است و هـمـه خـوبیها به دست اوست و شرم دارد از این که بنده مؤمنش به او گمان نیک برد و او خلاف گمان و امید بنده رفتار کند. ـ مـبـادا احـدی از شـمـا بـدون حسن ظن به خدای عزوجل بمیرد , زیرا خوش گمانی به خدای عزوجل بهای بهشت است . ـ امام علی7 : هرکه به خدا گمان نیک برد , به بهشت دست یافت و هر که به دنیا گمان نیک برد , به رنج و محنت گرفتار آمد. ـ پیامبر خدا9 : خوشبینی به خدا , از پرستش خدای تعالی است . ـ بزرگترین گناه کبیره , بدگمانی به خداست . ـ هیچ بنده ای نیست که به خدای عزوجل گمان نیک برد , مگر اینکه خداوند مطابق همان گمان با او عمل کند. شما را هلاک کرد و از زیانکاران شدید)). ـ یـکـی از مـردان امـت خود را دیدم که بر صراط , مانند شاخه خشکیده درخت خرما در یک روز طوفانی , می لرزد. بین رفت . ـ امـام علی7 : خوشبینی بنده به خدای سبحان به اندازه امیدش به اوست و حسن توکلش به اوبه اندازه اطمینانش .

معنای خوش گمانی به خدا.

ـ امـام صـادق7 : خوش گمانی به خدااین است که جز به خدا امید نداشته باشی و جز از گناهت نترسی . ـ امـام عـلـی7 : خـوش گمانی (به خدا)این است که عمل را (برای او) خالص گردانی و امیدوار باشی که خداوند , از لغزشها درگذرد. ـ اگـر می توانید که هم ترستان از خدابسیار و هم گمانتان به او نیک باشد , این دو را با هم جمع کـنـیـد , زیـرا خوش گمانی و امید بنده به پروردگارش به اندازه ترس اوست از پروردگارش و خوش گمانترین مردم به خدا بیمناکترین آنهاست از خدا. ـ پیامبر خدا9 : حسن ظن (به خدا)ناشی از حسن بندگی است . ـ امـام عـلـی7 در خـطـبـه ای که طی آن به ستم بنی امیه اشاره می کند , می فرماید : تا جایی که درروزگـار سـتـم بـنی امیه بیشترین رنج و سختی را از کسانی از شما می کشند , که گمانشان به خدانیکوتر باشد. گویید) و اگر گرفتارش شدید , صبوری کنید , زیرا فرجام نیک از آن پرهیزگاران است .

گمان (متفرقه).

ـ امام علی7 : هرکه به تو گمان نیک برد , چنان کن که گمانش به تو واقعیت پیدا کند. ـ هرکه گمانها به او نیکو باشد ,چشمهای مردم به وی دوخته شود. ـ دربـاره گـمـانـهـای آمـده در قـرآن می فرماید : گمان دوگونه است : گمانی که شک است وگمانی که یقین می باشد. به کار دنیا باشد , بر شک است .

عبادت .

عبادت .

قرآن . ((ای مـردم ! پروردگارتان را که شما و کسان پیش ازشما را بیافریده است عبادت کنید, باشد که پرهیزگار شوید)).

ـ امـام صـادق (ع): خدای تبارک و تعالی فرموده است : ای بندگان راستین من ! در دنیا به عبادت من متنعم شوید, زیرا که در آخرت به وسیله آن متنعم می گردید. ـ پیامبر خدا(ص): برترین مردم کسی است که عاشق عبادت شود, پس , دست در گردن آن آویزد و از صـمـیم دل دوستش بدارد و با پیکر خود با آن در آمیزد و خویشتن را وقف آن گرداند, و او را باکی نباشد که دنیایش به سختی گذرد یا به آسانی . ـ بهترین کار و سرگرمی عبادت است . ـ امـام عـلـی (ع): پـس بترسید از خدایی که با پند خویش به شما سود رسانده و با رسالتش (که از طریق پیامبران به شما ابلاغ کرده) شما را اندرز داده و با نعمتهایش بر شما منت نهاده است . عبادت او رام سازید و حق طاعتش را به جای آورید. ـ عبادت , رستگاری است . ـ برتری بزرگان (به) نیکویی عبادت است . ـ هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد, نیکویی عبادت را در دل او افکند. ـ استمرار عبادت , دلیل دستیابی به سعادت است . ـ در خلوت عبادت خدا, گنجهای سود است . ـ هیچ تقرب جوینده ای , به چیزی چون عبادت خدا, به او نزدیک نشد.

حکمت عبادت .

ـ امام رضا(ع) در توضیح علت عبادت , می فرماید: تا این که مردم یاد خدا را فراموش نکنندو آداب او را وانگذارند و از اوامر و نواهی او غافل نشوند, زیرا درستی و قوام آنان در این است .

خود را وقف عبادت کردن .

ـ پیامبر خدا (ص) : پروردگارتان می فرماید: ای فرزند آدم ! خود را برای عبادت من فارغ گردان تا دلت را پر از بی نیازی کنم و دستانت راآکنده از روزی سازم . را از گرفتاری می آکنم . ـ امام صادق (ع): در تورات نوشته شده است : ای فرزند آدم ! خود را برای عبادت من فارغ گردان تا دلـت را از ترس (از خودم) بیاکنم , اگر خود را برای عبادت من فارغ نسازی , دلت را ازاشتغال به دنـیـا انـبـاشـتـه مـی کنم و آن گاه در نیاز را به رویت نبندم و تو را به آن چه در طلب آن هستی واگذارم . ـ در تـورات نـوشـتـه شده است : ای پسر آدم ! خودت را وقف عبادت من کن تا دلت را ازبی نیازی آکـنـده سـازم و تـو را به خواسته ات وانگذارم , و بر من است که در نیازمندی را به روی تو ببندم و دلت را از ترس بیاکنم . دنیا پر کنم , سپس در نیاز را به رویت نبندم و تو را به خواسته ات واگذارم . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): خود را برای طاعت خدا و عبادت او فارغ سازید, پیش از آن که گرفتاری و بلایی به شما رسد که از عبادت بازتان دارد.

تفسیر عبادت .

ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این پرسش که عبادت چیست , فرمود: داشتن حسن نیت در طاعت از چهره هایی که از طریق آنها خداوند اطاعت می شود (مقصود امام معصوم است). ـ در حـدیـث معراج آمده است : ای احمد! آیا می دانی که بنده چه وقت مرا بندگی می کند؟ عرض کرد: نه , ای پروردگار. هـرگاه هفت خصلت در او فراهم آید: پارسایی و ورعی که مانع او از حرامها شود و سکوتی که او را از سـخنان بیهوده باز دارد و ترسی که هر روز برگریه او بیفزاید و شرمی که در خلوت وتنهایی از مـن داشـتـه باشد و خوردن به اندازه ضرورت و دنیا را ناخوش دارد چون من آن راناخوش دارم و نیکان را دوست بدارد چون من آنان را دوست می دارم . ـ امام رضا(ع): سر آغاز عبادت خدای تعالی , شناخت اوست و ریشه شناخت خدا یگانه دانستن او.

حقيقت بندگی .

ـ امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش ازحقيقت بندگی , فرمود: حقيقت بندگی سه چيز است : اين کـه بـنـده در آن چـه خداوند به او عطافرموده است برای خود مالکيتی قائل نباشد, زيرا بندگان مالک چيزی نيستند, مال را متعلق به خدا می دانند و آن را هرجا که خدای تعالی فرمان داده است به مصرف می رسانند. خـود تـدبـيـر و چـاره انـديـشی نمی کند و تمام اشتغالش به چيزهايی است که خدای تعالی او را به انجام آنها فرمان داده يا از آنها باز داشته است اين نخستين درجه پرهيزگاران است . ـ امـام عـلـی (ع): بـندگی در پنج چيز است : اندرون از طعام تهی داشتن , قرآن خواندن , شب را به عبادت گذراندن و زاری کردن (به درگاه خداوند) هنگام صبح و گريستن از ترس خدا.

نقش عبادت در تکامل .

قرآن . ((و چون پروردگارت به فرشتگان گفت : من در زمین جانشینی می آفرینم , گفتند: آیا در زمین کسی را می آفرینی که در آن فساد و تباهی کند و خونها را بریزد و حال آن که ما به ستایش تو تسبیح می گوییم و تو را تقدیس می کنیم ؟ گفت : من چیزی را می دانم که شما نمی دانید)). ((من جن و انس را نیافریدم , مگر برای این که مرا بندگی کنند)). ـ مصباح الشریعه : امام صادق (ع)فرمود: عبودیت گوهری است که باطن آن ربوبیت است , پس , آن چه در عبودیت نیست شود درربوبیت یافت گردد و آن چه در ربوبیت مخفی بماند در عبودیت به دست آید. ـ روایت شده که خدای تعالی در یکی از کتابهای خود می فرماید: ای فرزند آدم ! من زنده ای هستم که هرگز نمی میرم , از فرمانهای من اطاعت کن تا تو را زنده ای قرار دهم که هرگز نمیری . ای فرزند آدم ! من به هر چه بگویم : هست شو, هست می شود. را چنان قرار دهم که به هر چه بگویی : هست شو,هست شود. ـ امام علی (ع): هرکه شرایط بندگی رابه جای آورد, سزاوار آزادی شود.

نقش شناخت در عبادت .

ـ امام رضا(ع): آغاز بندگی خدا, شناخت اوست . ـ امام علی (ع): شناخت خدایی را که می پرستید در جانهای خود جای دهید تا خم و راست شدنهایتان برای عبادت کسی که می شناسیدش , شما را سود دهد. ـ در عبادتی که با شناخت توام نباشد, خیری نهفته نیست . ـ عبادتی که همراه با آگاهی نباشد, ارزشی ندارد. ـ امام سجاد(ع): هیچ عبادتی جز با شناخت ارزش ندارد.

نقش یقین در عبادت .

ـ پیامبر خدا(ص): هیچ عبادتی جز با یقین ارزش ندارد. ـ امام علی (ع) چون صدای عبادت شبانه و تلاوت قرآن مردی از حروریه (خوارج نهروان) را شنید, فرمود: خوابی که بایقین همراه باشد, بهتر از نمازی است که با شک توام باشد.

آداب عبادت .

قرآن . ((هیچ عملی نمی کنید جز این که وقتی دست به آن می زنید, ما بر شما گواه و ناظریم)). ـ پیامبر خدا(ص): خدا را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی , زیرا اگر تو او را نمی بینی اوتو را می بیند. ـ خـدا را بـنـدگـی کن و هیچ چیزی را شریک او مگردان و برای خدا چنان کارکن که گویی او رامی بینی . ـ احسان این است که خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می بینی , زیرا اگر تو او رانمی بینی او که تو را می بیند. ـ امـام صـادق (ع) ـ درباره داستان یوسف و زلیخا ـ : چون زلیخا آهنگ یوسف کرد و یوسف آهنگ زلیخا, زلیخا گفت : اندکی درنگ کن . هنگام یوسف به یاد خدا افتاد و دانست که خداوند او را می بیند, لذا از زلیخا گریخت . ـ در خـبـری دیگر, امام باقر(ع)فرمود: یوسف به زلیخا گفت : چه کردی ؟ زلیخا گفت : روی بت پارچه ای انداختم , زیرا خجالت می کشم که ما را ببیند. از پروردگارم شرم نکنم ؟ . ـ امام صادق (ع) درباره آیه ((هیچ عملی نمی کنید جز این که وقتی دست به آن می زنید ما برشما گواه و ناظریم)), فرمود: رسول خدا(ص) هرگاه این آیه را می خواند بشدت می گریست .

انواع عبادت .

ـ امام علی (ع): اندیشیدن در ملکوت آسمانها و زمین , عبادت مخلصان است . ـ اندیشیدن در نعمتهای خداوند, نیکو عبادتی است . ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد! عبادت ده قسمت است که نه قسمت آن طلب روزی حلال می باشد, پس , اگر خوراک و نوشیدنیت پاک و حلال باشد در پناه و حمایت من هستی . ـ پیامبر خدا(ص): عبادت ده بخش است که نه بخش آن طلب روزی حلال می باشد. ـ عبادت هفتاد جز است و برترین جز آن طلب روزی حلال است . ـ امام علی (ع): به نرمی سخن گفتن وسلام کردن به مردم عبادت است . ـ پیامبر خدا(ص): نگاه مهرآمیز فرزندبه پدر و مادر عبادت است . ـ امام صادق (ع): برتر هر عبادت عبادتی است و دوست داشتن ما خاندان برترین عبادت می باشد. ـ پیـامبر خدا(ص): نگریستن به دانشمند عبادت است , نگریستن به پیشوای دادگر عبادت است , نـگاه دلسوزانه و مهرآمیز به پدر و مادر عبادت است و نگریستن به برادری که برای خدای عزوجل دوستش داری عبادت است . ـ خوش گمانی به خداوند, از عبادت خدای تعالی است . ـ جبرئیل (ع): ای محمد! اگر قرار بود مادر روی زمین عبادت کنیم , سه کار می کردیم : آب دادن به مسلمانان , کمک کردن به مردان عیالوار و پوشاندن گناهان (عیب پوشی). ـ مسیح (ع) به مردی فرمود: چه کار می کنی ؟ عرض کرد: عبادت پیشه کرده ام . چه کسی مخارج تو را تامین می کند؟ عرض کرد: برادرم .

انواع عابدان .

ـ امام علی (ع): گروهی به هوای پاداش خدا را عبادت کردند, و این عبادت سوداگران است ,دسته ای از روی ترس خدا را عبادت کردند, و این عبادت بردگان است , و گروهی برای سپاسگزاری خدا را عبادت کردند, و این عبادت آزادگان است . ـ امام صادق (ع): عبادت کنندگان سه دسته اند: گروهی خدای عزوجل را از ترس عبادت می کنند, که این عبادت بردگان است , گروهی خدای تبارک و تعالی را به طمع ثواب عبادت می کنند, که این عبادت مزدوران است , و گروهی خدای عزوجل را از سر عشق و محبت به اوعبادت می کنند که این عبادت آزادگان است و این برترین عبادت است . ـ مردم در عبادت خدای عزوجل بر سه گروهند: یک گروه او را به هوای پاداشش عبادت می کند که این عبادت آزمندان است و آن طمع باشد, گروهی دیگر او را از ترس دوزخ عبادت می کنند که این عبادت بردگان است و آن ترس باشد, اما من خدای عزوجل را به خاطر عشق ومحبت به او عبادت می کنم و این عبادت کریمان است و آن مایه امن و امان باشد, به دلیل این سخن خدای عزوجل که : ((و آنان از ترس و هراس آن روز در امانند)) و به دلیل این سخن اوعزوجل که : ((بگو اگر خدا را دوست دارید)) بنابراین , هرکه خدا را دوست بدارد خدای عزوجل نیز او را دوست دارد وهر که خداوند عزوجل دوستش بدارد از وحشت روز قیامت در امان است . ـ امام سجاد(ع): من خوش ندارم که خدارا عبادت کنم و از این کار غرضی جز پاداش او نداشته باشم , زیرا در این صورت مانند برده طمعکار هستم که اگر به چیزی چشم داشته باشد کار می کند و گرنه کار نمی کند, همچنین خوش ندارم که خدا را جز به سبب ترس از کیفر او عبادت نکنم , چه در این حال همچون بنده نابکاری خواهم بود که اگر نترسد کار نمی کند. زیرا او به سبب الطاف و نعمتهایش به من سزاوار عبادت است . ـ امام رضا(ع): اگر خداوند مردم را به بهشت و دوزخی هم وعده و وعید نمی داد, باز لازم بودکه از او اطاعت کنند و نافرمانیش نکنند, زیرا به آنان تفضل و نیکی فرموده و نعمتهایش را دراختیارشان گذاشته است , بی آن که (به سبب انجام عملی) استحقاق آن را داشته باشند.

عبادت غیر خدا.

ـ امام علی (ع): بندگان سه گونه اند: بنده زرخرید, بنده شهوت و بنده طمع . ـ امام صادق (ع): عبادت به سجود ورکوع نیست بلکه فرمانبری از رجال است , هرکه فرمان آفریده ای را که مخالف فرمان آفریدگار است اطاعت کند بیگمان او را عبادت کرده است . ـ امام باقر(ع): هرکه به گوینده ای گوش سپارد, او را بندگی کرده است , اگر آن گوینده ازخدای عزوجل بگوید شنونده خدا را عبادت کرده و اگر از طرف شیطان بگوید شیطان راعبادت کرده باشد. ـ امام علی (ع): هرکه بندگی دنیا کند و آن را بر آخرت برگزیند, فرجامش ناگوار باشد. ـ پیامبر خدا(ص): از رحمت خدا به دور است , از رحمت خدا به دور است کسی که بندگی دینار و درهم کند. ـ امام صادق (ع): هرکه از مردی در معصیت خدا فرمان برد, هر آینه او را بندگی کرده است . ـ امام علی (ع): هرکه حق کسی را بگزارد که حق او را به جا نمی آورد, هر آینه او را بندگی کرده است ((5)) . ـ امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال ابوبصیر از آیه ((یهود علما و راهبان خود را, به جای خدا, خداوندگاران خود گرفتند)), فرمود:به خدا سوگند علما و راهبان یهود آنان را به عبادت خود فرا نخواندند. خود دعوت می کردند قطعا دعوتشان را نمی پذیرفتند, بلکه حرامی را برای آنان حلال کردند وحلالی را حرام و بدین ترتیب , ناخودآگاه علما و راهبان خود را عبادت و بندگی کردند. ـ امام علی (ع): در احوال مؤمنانی که پیش از شما بوده اند بیندیشید که در گاه آزمایش و بلا چگونه بودند فرعونیان آنان را به بندگی گرفتند و بدترین شکنجه ها را به آنها چشاندند و انواع تلخیها را جرعه جرعه در کامشان ریختند.

برترین عبادت .

ـ امام صادق (ع): برترین عبادت ,شناخت خدا و فروتنی برای اوست . ـ برترین عبادت , اندیشیدن مداوم درباره خدا و قدرت اوست . ـ پیامبر خدا(ص): برترین عبادت گفتن جمله ((لا اله الا اللّه و لاحول و لاقوة الا باللّه)) است وبهترین دعا استغفار. از گناهت آمرزش بخواه)). ـ امام جواد(ع): برترین عبادت , اخلاص است . ـ امام علی (ع): برترین عبادت ,پاکدامنی است . ـ برترین عبادت , چیره آمدن برعادت است . ـ برترین عبادت , دل برکندن ازدنیاست . ـ برترین عبادت , اندیشیدن است . ـ پیامبر خدا(ص): برترین عبادت , فقه (فهم دین) است . ـ امام کاظم (ع): خداوند به چیزی برتراز خرد, عبادت نشده است . ـ امام صادق (ع): به خدا سوگند که خداوند به چیزی برتر از گزاردن حق مؤمن , عبادت نشده است . ـ امام باقر(ع): خداوند به چیزی برتراز عفت بطن و فرج , عبادت نشده است . ـ امام صادق (ع): خداوند به چیزی برتراز خاموشی و رفتن به خانه او (حج), عبادت نشده است . ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد! هیچ عبادتی نزد من محبوبتر از خاموشی و روزه نیست . ـ امام باقر(ع) در پاسخ به پرسش از برترین عبادت , فرمود: نزد خدای عزوجل چیزی محبوبتر از این نیست که از آن چه نزد اوست خواسته و طلبیده شود. ـ امام علی (ع): چشم بستن از حرامهای خداوند سبحان , برترین عبادت است . ـ پیامبر خدا(ص): بزرگترین ثواب را آن عبادتی دارد که پنهانی تر انجام گیرد. ـ امام علی (ع): برترین عبادت , خالص گردانیدن عمل (برای خدا) است . ـ پیامبر خدا(ص): عابدترین مردم , کسی است که نسبت به همه مسلمانان یکرنگ تر و پاک دل تر باشد. ـ امام علی (ع): عبادتی چون فروتنی نیست .

عابدترین مردم .

ـ امـام سـجـاد(ع): خـدا می فرماید: فرزند آدم ! به آنچه برتو فرض کرده ام عمل کن , تا ازعابدترین مردمان باشی . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هـرکـس آنـچـه را کـه خداوند بر او واجب ساخته است به جای آورد, در شمارعابدترین مردمان است . ـ امام صادق (ع): عابدترین مردم ,کسی است که واجبات را به پا دارد. ـ پیامبر خدا(ص): به فرایض خدا عمل کن , تا از پرهیزگارترین مردمان باشی . ـ امام علی (ع): هیچ عبادتی , چون گزاردن واجبات نیست . ـ امـام رضـا(ع): عـبـادت بـه فـراوانی روزه و نماز نیست بلکه عبادت به بسیار اندیشیدن در کار خداست . ـ امام علی (ع): بدان , که برترین بندگان خدا نزد او, پیشوای دادگری است که خود رهیافته باشد و دیگران را به راه راست رهنمون شود.

بندگان بد.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): بـد بـنـده ای است , آن بنده ای که دو چهره دارد: با چهره ای رو می کند و بـاچـهـره ای پـشت می کند, اگر به برادر مسلمانش نعمتی داده شود, بر او حسد می ورزد و اگر گرفتارشود, تنهایش می گذارد. ـ بد بنده ای است , آن بنده ای که آغازش نطفه ای است و فرجامش مرداری و در این میان نمی داند با او چه می شود. ـ بـد بنده ای است , آن بنده ای که برای عبادت آفریده شده , اما دنیا او را از آخرت غافل کرده است , به خواهشهای زودگذر دنیوی دست یافته و در عاقبت بدبخت شده است . ـ بد بنده ای است , آن بنده که تکبر و غرور ورزد و خدای بزرگ بلند مرتبه را از یاد برد. ـ بد بنده ای است , آن بنده که سرکشی و طغیان نماید و خدای جبار برین را فراموش کند. ـ بد بنده ای است , آن بنده که او را هوسی گمراه کننده باشد و نفسی خوارکننده . ـ بد بنده ای است آن بنده که او را طمعی باشد که به ننگ و پستیش کشاند.

عبادت ناپذیرفتنی .

ـ پیامبر خدا(ص): عبادت توام با حرامخواری , چون ساختمانی است بر روی شن و به قولی :بر روی آب . ـ خـدا را فرشته ای است که هر شب بر فراز بیت المقدس بانگ می زند: هرکس مال حرامی بخورد, خداوند از او نه مستحبی می پذیرد و نه واجبی . ـ امام باقر(ع): هرگاه مرد مالی از حرام به دست آورد, نه حجی از او پذیرفته می شود نه عمره ای و نه صله رحمی , حتی در نطفه اش اثر سؤ می گذارد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): اگـر بـنـده مـال حـرامی به دست آورد و از آن صدقه بدهد, اجری به او داده نـمـی شـود و اگـر از آن انفاق کند, خداوند برای او در آن برکت قرار نمی دهد و بعد از خود باقی نگذارد مگر این که سوق دهنده [رهتوشه] او به سوی آتش باشد. ـ درهـمـی کـه بـنـده بـه طـلـبـکاران بر می گرداند, برای او بهتر از هزار سال عبادت و بهتر از آزادکردن هزار بنده و بهتر از گزاردن هزار حج و عمره است . ـ هر که مال حرامی را کسب کند, خداوند از او نه صدقه و زکاتی می پذیرد و نه آزاد کردن بنده ای و نـه حجی و نه عمره ای و خداوندعزوجل به اندازه ثواب این کارها برای او گناه بنویسدو آنچه از آن مال پس از مرگ او باقی ماند, رهتوشه اش به سوی دوزخ باشد. مـال حـرامـی را بـه دسـت آورد و از تـرس خـدای عـزوجـل آن را رهـا کـنـد, مشمول محبت و رحمت خداوند عزوجل گردد و دستور داده شود که او را به بهشت برند. ـ امـام باقر(ع): هرکه از چهار راه مالی به دست آورد, چهار چیز از او پذیرفته نشود: کسی که از راه دزدیـدن غـنـایـم یـا ربـا یا خیانت (در امانت) یا سرقت مالی به دست آورد نه زکاتی از اوپذیرفته می شود, نه صدقه ای , نه حجی و نه عمره ای .

نشاط در عبادت .

ـ امام علی (ع) در نامه خود به حارث همدانی می فرماید: نفس خود را برای عبادت کردن بفریب و بـا آن مـدارا کن و به زور به عبادت وادارش مساز و از اوقات فراغت وسرخوشی آن (برای عبادات مـسـتـحبی) بهره برگیر, مگر فرایضی که برتو واجب گشته است که در این موارد باید آنها را به موقع انجام دهی و بر آنها مواظبت نمایی . ـ پیامبر خدا(ص): آفت عبادت سستی است . ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : خدایا! از شهادت دادن , عادلانه ترین آن را و از عبادت بانشاطترینش را از تو مسالت دارم . ـ پیامبر خدا(ص): از عبادت به اندازه ای که توان دارید, برگیرید, زیرا خداوند خسته نمی شودمگر آن گاه که شما خسته شوید. ـ امام صادق (ع): عبادت را به نفسهای خود تحمیل نکنید.

برنیامدن از عهده عبادت خدا.

ـ امـام علی (ع) در توصیف فرشتگان می فرماید: آنان با همه مقام و منزلتی که نزد تو دارند و بااین کـه هـمه دلخواهشان منحصر درتوست و با وجود کثرت طاعتشان از تو و اندک بودن غفلتشان از امـر تـو, اگـر حقیقت آنچه از تو را که برآنان پوشیده است مشاهده کنند, بی گمان اعمال خود را نـاچـیـز شـمـارنـد و خویشتن را سرزنش کنند و پی برند که تو را چنان که شایسته عبادت توست عبادت نکرده اند و آن سان که سزاوار فرمانبری ازتوست فرمان نبرده اند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): خـدای عـزوجل فرموده است : آنها که برای ثواب من عمل می کنند, نباید به اعمالی که انجام می دهند تکیه کنند, زیرا اگر همه عمر در عبادت من بکوشند و خود را به رنج وزحـمـت انـدازنـد, بـاز حـق آن را ادا نـکـنـنـد و بـه کـنـه عبادت من که در طلب کرامت من می گزارندنرسند. ـ امام کاظم (ع): همواره بکوش و زنهار خود را در عبادت و طاعت خدای عزوجل بی تقصیرمدانی , زیرا خداوند آن گونه که شایسته پرستش است , پرستش نمی شود. ـ بسیار بگو: خدایا! مرا از عاریه داران قرار مده و از حد تقصیر بیرونم مبر. عـرض کـردم : مـعنای عاریه داران را می دانم که مردی دین را به طور عاریه می گیرد و سپس از آن خارج می شود. بـرای خـدا انـجـام مـی دهـی خـود را در آن مـقـصـر بـدان , زیرا همه مردم درکارهایی که برای خدامی کنند, مقصر هستند مگر کسی که خدای عزوجل نگهش دارد. ـ امام باقر(ع) به جابر فرمود: ای جابر! خداوند تو را از کاستی و تقصیر بیرون نبرد ((6)) . ـ امـام عـلی (ع) درباره آفرینش فرشتگان می فرماید: آنان با همه منزلتی که نزد تو دارند وطاعتی کـه مـی کـنـنـد و جـایـگـاهـی کـه نزدت دارند و کمتر از کار تو غافل و بی خبرند, اگر آن چه را از(عظمت) تو بر آنها پوشیده است مشاهده کنند, هرآینه اعمال خود را ناچیز شمارند وخویشتن را سرزنش نمایند و دریابند که تو را چنان که حق توست بندگی نکرده اند. آفریدگار و ای معبود!. ـ امـام علی (ع) ـ در مناجات ـ : الهی ! اگرتو تنها به کسانی رحم کنی که در طاعت تو می کوشند, پـس تقصیرکاران به سوی چه کسی بگریزند و اگر تنها از کسانی می پذیرفتی که سختکوشند پس کوتاهی کنندگان به چه کسی پناه برند؟ .

پاداش اخلاص در عبادت .

ـ امـام حـسـین (ع): هرکه خدا را چنان که حق عبادت اوست عبادت کند, خداوند برتر از آرزوها و بیشتر از حد کفایتش به او عطا فرماید. ـ پیامبر خدا(ص): هرگاه ـ بنده ـ بگوید:تنها تو را بندگی می کنیم . مـی کـنـد, شـمـا را گـواه مـی گـیـرم کـه بـه او بـرای عبادتش چنان پاداشی دهم که هرکس برخلاف عبادت او رفته بر وی رشک برد. ـ امام باقر(ع): بنده , خدا را چنان که سزاوار است عبادت نکند مگر آن گاه که از همه خلایق ببرد و بـه او روی آورد, در ایـن هـنـگـام اسـت کـه خـداونـد مـی فـرمـایـد: ایـن ـ:)ع (رقـابـ م امـا ــ بنده خالص من است ,پس باکرم خوداورامی پذیرد.

آفت لذت بردن از عبادت .

ـ امام علی (ع): چگونه لذت عبادت را بچشد, کسی که از هوی و هوس باز نمی ایستد؟ . ـ مـسـیح (ع): حقیقتی را به شما بگویم : همان گونه که شخص بیمار به خوراک خوب وخوشمزه مـی نـگـرد اما به سبب درد شدیدی که دارد از آن لذتی نمی برد, دنیادار نیز با وجودمالدوستی از عبادت لذت نمی برد و طعم شیرین آن را نمی چشد. ـ حـقـیـقـتـی را بـه شـمـا بـگـویم : کسی که علفهای هرز زراعت خود را وجین نکند, آن علفها زیـادمـی شـود تـا جایی که تمام مزرعه را فرا می گیرد و زراعت را از بین می برد, همچنین کسی کـه دوسـتـی دنـیا را از دلش بیرون نکند, دنیادوستی دلش را فرا گیرد تا جایی که طعم آخرت دوستی را نچشد. ـ در خـبرهای داود(ع) آمده است :دوستان مرا چه , به غم دنیا خوردن ؟ غم دنیاشیرینی مناجات را از دلهایشان می برد. و غم دنیا را به خود راه ندهند.

رها کردن عبادت .

ـ پیامبر خدا(ص): چه زشت است نیازمندی پس از توانگری و چه زشت است گناه با وجود درویشی و ضعف و زشت تر از اینهاکار کسی است که عبادت خدا پیشه کند و سپس آن را رها سازد . ـ امام کاظم (ع): چه زشت است نیازمندی بعد از توانگری و چه زشت است گناه به دنبال عبادت و زشت تر از اینها کار کسی است که عبادت خدا را پیشه کند و سپس از عبادتش دست شوید.

همه مردم بندگان خدایند.

ـ پیامبر خدا(ص): مبادا کسی از شمابگوید: بنده من , کنیزمن . غلام من , کلفت من , خدمتکار من و نوکر من .

عبادت (متفرقه).

ـ پیامبر خدا(ص): آرامش , زیور عبادت است . ـ امام حسن (ع): هرکه جویای عبادت است , خود را برای آن پاک گرداند. ـ امام باقر(ع): همانا سخت ترین عبادت , پارسایی است . ـ امام علی (ع): بسا عبادت پیشه ای , که دین ندارد. ـ عبادت خالص , این است که آدمی جز به پروردگارش امید نبندد و جز از گناه خویش نترسد.

عبرت گرفتن .

درس گرفتن از عبرتها.

قرآن . ((پس , عبرت گیرید ای اهل بصیرت)). ـ امام علی (ع): ای بندگان خدا! از عبرتهای سودمند درس گیرید و ازنشانه های درخشان عبرت آموزید و از هشدارهای رسا متنبه شوید و از گناهان باز ایستید. ـ از کسانی مباش که بدون کار به آخرت چشم امید دوخته است . خود از آنها درس نمی گیرد, در اندرز دادن به دیگران می کوشد, لیکن خود پند نمی آموزد. ـ پیامبر خدا(ص): عبرت گیرید که در میان پیشینیان شما درسهای عبرت است . ـ امام علی (ع): خدای رحمت کند بنده ای را که بیندیشد و عبرت گیرد, پس پشت کردن آن چه را که پشت کرده (و گذشته) و حضور آن چه را که رسیده است , ببیند. ـ مـایـه هـای عـبـرت بـر شـمـا آشـکـار گـشـتـه و بـا عـوامـل بازدارنده نهی شده اید و پس از فرستادگان آسمان (فرشتگان) کسی جز بشر پیام خدا را ابلاغ نمی کند. ـ مؤمن به دنیا با دیده عبرت می نگرد و از روی ناچاری , از آن خوراک بر می گیرد. ـ بـرتـریـن خـرد, آمـوختن درس عبرت است و برترین دوراندیشی , احتیاط کردن و تدارک دیدن پشتیبان است و بزرگترین بیخردی , فریب خوردن و غفلت است . ـ با بصیرت است , که عبرت آموختن حاصل می شود. ـ دستاورد خرد, پند گرفتن واحتیاط است و دستاورد نادانی , غفلت و فریب خوردگی . ـ هرکه نادان باشد, پند گرفتنش اندک است . ـ هرکه از دگرگونیها و پیشامدهای زمانه درس نگیرد, سرزنش در او کارگر نباشد. ـ شـمـا را بـه تـقوا داشتن از خدا سفارش می کنم با تقوای الهی بیماریها را درمان کنید و با آن به پـیـشـواز مـرگ رویـد و از کـسـانـی کـه آن را فرو گذاشتند, عبرت گیرید و مبادا مایه عبرت کسانی شوید که ره تقوا در پیش می گیرند.

هشداردهندگی عبرت .

ـ امـام عـلی (ع): عبرت گرفتن هشدار دهنده ای صادق است , کسی که بیندیشد,عبرت گیرد و کـسـی که عبرت گیرد (از گناهان و عوامل مهلک), کناره گیری کند و کسی که کناره گیری کند سالم ماند. ـ عبرت گرفتن , به راه راست می کشاند. ـ فایده عبرت آموختن , رهیابی و رستگاری است . ـ هرکه عبرت گیرد, بینش یابد و هرکه بینش یابد فهیم گردد و هرکه فهیم شود, دانا گردد. ـ گردنم در گرو سخنی است که می گویم و درستی آن را ضمانت می کنم . سر آنان آمده است بنگرد, پرهیزگاری او را از فروافتادن در شبهات باز دارد.

عوامل عبرت آموز.

قرآن . ((خدا به عذاب آخرت و دنیا گرفتارش ساخت . در این عبرتی است برای کسی که می ترسد)). ((در داستانهایشان برای خردمندان عبرتی است . تفصیل هر چیزی است و برای آنها که ایمان آورند هدایت است و رحمت)). ((خدا شب و روز را می گرداند, همانا در این امر عبرتی است برای اهل بصیرت)). ـ امام علی (ع): روزگار, عبرتها را به تو نشان می دهد. ـ براستی که در اقوام و ملل پیشین برای شما درس عبرتی است . عمالقه ؟ کجایند فرعونان و فرعون زادگان ؟ کجایند مردمان شهرهای رس , همانان که پیامبران را کشتند و سنتهای فرستادگان الهی را از بین بردند و شیوه های ستمگران را زنده ساختند؟ . ـ هرگاه امور مشتبه شوند, فرجام آنها با آغازشان سنجیده می شود. ـ امام علی (ع) پس از تلاوت این آیه : ((شما را فخرفروشی به یکدیگر مشغول داشت , تا آن جا که به دیدن گورها رفتید)), فرمود: آیا به گورهای پدرانشان می نازند؟ آنان مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا وسیله فخر و نازش اگر آثار آنان ناپدید گشته و خبرهایشان از بین رفته , دیدگان عبرت آموز به آنان می نگرد و گوشهای خردها سخنان آنان را می شنود, آنان باابزارهایی جز ابزار گفتار سخن می گویند. ـ جز این نیست که دنیا رنج و نیستی است و عبرتها و دگرگونیها از جمله عبرتهایش این است که شخصی را می بینی که (تا دیروز) به او رشک برده می شد, اما امروز قابل دلسوزی است و میان این دو حالت چیزی نیست مگر نعمتی که زوال یافته یا بینوایی و مشقتی که نازل شده است . ناگهان مرگش فرا می رسد و او را در می رباید. ـ وانگهی دنیا سرای نیستی و رنج و دگرگونیها و عبرتهاست . که شخصی را می بینی که (تا دیروز) قابل ترحم بود و(امروز) بر او رشک برده می شود و دیگری را می بینی که (تا دیروز) بر او رشک برده می شد و(امروز) قابل ترحم است و این نیست مگر بدان سبب که نعمتی از چنگش بیرون رفته وبینوایی و مسکنتی بدو رسیده است . به آرزوی خودنزدیک می شود,امافرارسیدن مرگ مانع رسیدن او به آرزویش می گردد. ـ مدت (عمر) هر چند دراز باشد, کوتاه است و آن که رفته برای آن که هنوز هست , مایه عبرت است ومرده برای زنده وسیله پند. ـ روایت شده است که امیرالمؤمنین (ع)از مداین می گذشت . حضرت این شعر را بر خواند:. بادها بر بقایای خانه هایشان وزید. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: چرا نمی گویی : ((بعد از خود چه باغها و چشمه ها بر جای گذاشتند. چه کشتزارها و خانه های نیکو. نعمتها را به مردمی دیگر واگذاشتیم . نبودند؟)). ـ امام علی (ع): رفتگان برای ماندگان مایه عبرتند و اولی برای آخری سبب

باز ایستادن (از دنیاخواهی و معصیت خدا). ـ کسی که از گذشته عبرت گرفت , از آن چه هست عبرت گرفته است . ـ گذشته دنیا, برای خبر دادن از آینده آن کافی است . ـ برای عبرت گرفتن خردمندان , همان شناخت آنها کافی است . ـ در پیشامدها و دگرگونیهای دنیا, درس عبرت است . ـ در دگرگونیهای قضا (ی الهی) برای صاحبدلان و خردمندان عبرت است . ـ در پی آیندی روزها, درس عبرتی است برای مردمان . ـ اگـر از عـمـر گذشته خود که تلف کرده ای عبرت گیری , بی گمان باقیمانده عمرت را پاس داری . ـ در نـامـه ای به معاویه می فرماید: اگراز آن چه گذشته است عبرت می گرفتی , آن چه را مانده است پاس می داشتی . ـ در نـامـه خـود بـه حـارث هـمـدانـی : آن چه را در گذشته حق بوده است تصدیق و باور کن و ازگـذشـتـه دنـیا برای باقیمانده آن عبرت گیر, زیرا پیشامدهای دنیا مانند یکدیگرند و پایان آن به آغازش پیوسته است و همه آن زوال پذیر و از دست رفتنی است . ـ از دگرگونیها (ی زمانه) عبرت آموزید و از هشدارها بهره گیرید. ـ از نـابـودی نـسـلهای پیش از خود که دیده اید عبرت گیرید: بندهای بدنشان از هم گسیخت وچشمها و گوشهایشان نابود شد و شکوه و شوکتشان از میان رفت و شادی و نعمتشان , به سر آمد. ـ از رفتار خدا با ابلیس پند گیرید,آن گاه که عمل طولانی مدت و کوشش توانفرسایش را بر باد داد. ـ از عذاب خدا و یورشها و بلاها و کیفرهای او که بر سر ملتهای گردنکش پیش از شما آمده است , درس گیرید. ـ از سـرگـذشـت فـرزنـدان اسـماعیل وپسران اسحاق و پسران اسرائیل (ع) پند گیرید, زیرا که سرگذشتها سخت همسانند و داستانها(ی گذشتگان) همانندی بس نزدیکی دارند!. ـ از ایـن که جایگزین پیشینیان خود شده اید و از نزدیکترین برادران خود جدا شده اید (ومی شوید) پند گیرید. ـ پـیـش از شـهـادتـش چـنـیـن سـفـارش فـرمـود: مـن تا دیروز یار و همدم شما بودم و امروز مایه عبرت شمایم و فردا از شما جدا می شوم . ـ در توصیف اسلام می فرماید: خداوند اسلام را نشانه ای قرار داد برای کسی که جویای نشان است و مایه بینش برای کسی که مصمم (به پیمودن راه راست و انجام کارهای نیک) است و عبرت , برای کسی که پندپذیر است .

عبرتهابسیاراست وعبرت گرفتن اندک .

ـ امام علی (ع): وه , كه چه بسیاراست عبرتها و چه اندک است عبرت گرفتن !. ـ وه , كه چه بسیار است عبرتها و چه اندكند عبرت گیران !. ـ امام سجاد(ع): بینوا آدمی ! هر روز سه مصیبت به او می رسد و حتی از یكی از آنها پندنمی گیرد كـه اگـر پـند می گرفت , سختیها و كار دنیا بر او آسان می شد: مصیبت نخست روزی است كه از عمر او كم می شود. اندوهگین می شودحال آن كه درهم جایگزین دارد اما عمر از دست رفته جبران نمی شود. مـصـیبت دوم این است كه روزیش را به طور كامل دریافت می كند كه اگر از راه حلال باشدباید حساب پس دهد و اگر از راه حرام باشد كیفر می بیند. مصیبت سوم از اینها بزرگتر است . نمی رساند مگر این كه یک منزل به آخرت نزدیک شده است , اما نمی داند به سوی بهشت یا به سوی آتش .

ثمره عبرت گرفتن .

ـ امام علی (ع): عبرت گرفتن , مصونیت (از گناه و خطا) می آورد. ـ مـصـبـاح الـشـریـعـة : حـضـرت صـادق (ع) فـرمود: عبرت گیرنده از دنیا, زندگیش در آن هـمانندزندگی کسی است که دنیا را در خواب می بیند و آن را لمس نمی کند, او, به سبب زشت دیـدن رفـتار فریب خوردگان دنیا, محبت آن چه را که حسابرسی و کیفر دارد (مال حلال و حرام دنیا)از دل و جان خود می زداید. ـ امام علی (ع): عبرت گیر, تا (از گناه و لغزش) باز ایستی . ـ هرکه تامل کند عبرت گیرد, هر که عبرت گیرد حذر کند. ـ عبرت گرفتن مداوم به دیده وری می انجامد و باز ایستادن (از گناه و خطا) به بار می آورد. ـ رحمت خدا بر آن انسانی باد که بیندیشد پس عبرت گیرد و عبرت گیرد پس بینا شود. ـ در هر عبرت گرفتنی , بینا شدنی است . ـ هر که با خرد خود عبرت گیرد روشن بین شود. ـ هرکه زیاد عبرت گیرد, کمتر بلغزد. ـ عبرت گیر تا قانع و سازگار شوی . ـ هر که از دگرگونیها (ی زمانه) عبرت گیرد, به سازگاری روزگار اعتماد نکند. ـ هر که خردمند باشد, از دیروز خود عبرت گیرد و هشیار و آماده شود. ـ هرکه کارها را بسنجد, بر مصداقهای آنها آگاه شود. ـ هرکه از دگرگونیهای دنیا عبرت گیرد, طمعهای او کاهش پذیرد. ـ کـسـی که عبرت نگیرد, فکر ندارد و کسی که باز نایستد (و عبرتها در او کارگر نیفتد), درواقع عبرت نگرفته است . ـ کسی که حکمت بر او آشکار شود, عبرت را بشناسد و هرکه عبرت را بشناسد گویا باگذشتگان بوده است . ـ کـسـی که به کیفرهایی که بر سرپیشینیان آمده است با دیده عبرت بنگرد, پرهیزگاری او را از فرو افتادن در شبهات باز دارد.

خودپسندی .

خودپسندی .

قرآن . ((آیا کسی که کردار بدش در نظرش آراسته شد و آن را نیکو دید (همانند کسی است که چنین نیست)؟ پس , خدا هرکه را خواهد, گمراه سازد و هر که را خواهد, راهنمایی کند. بنابراین , نباید که جان تو به خاطر آنها دچار اندوه شود, خدا به کارهایی که می کنند آگاه است)). ـ امام علی (ع) در فرمان استانداری مصربه مالک اشتر,می فرماید:زنهارازخودپسندی و تکیه کردن بـه آن چـه کـه تو را به خودپسندی می کشاند و شیفتگی به مدح و ستایش , زیرا اینها از مناسبترین فرصتهای شیطان است تانیکی نیکوکاران را بر باد دهد. ـ هیچ تنهایی وحشت انگیزتر از خودپسندی نیست . ـ وحشتناکترین تنهایی , خودپسندی است . ـ امام صادق (ع): هیچ نادانیی زیانبارتراز خودپسندی نیست . ـ امام علی (ع): خودپسندی , آفت بزرگی است . ـ خودپسندی , کمبود را آشکار می سازد. ـ هیچ چیز مانند خودپسندی به خوبیها زیان نمی رساند. ـ میوه خودپسندی , دشمنی و کینه توزی است . ـ امام صادق (ع): یکی از روشهای عیسی بن مریم گشت و گذار در شهرها بود. از یـاران خـود کـه مـردی کـوتـه انـدام بـود و غـالبا با عیسی (ع) همراهی می کرد, برای سیاحت بیرون رفت . کوتاه قد چون دید عیسی (ع) از آب گذشت با یقین درست گفت : به نام خدا و بر روی آب حرکت کرد تا به عیسی (ع) رسید. رفت .

خودپسندی آفت خرد است .

ـ امام علی (ع): خودپسندی , دشمن درستی و آفت خردهاست . ـ خودپسندی انسان , یکی از حسودان خرد اوست . ـ هرکه به کردار خود مغرور شود,خردش آسیب بیند. ـ از خود راضی بودنت , ناشی از تباهی خرد توست . ـ آفت خرد, خودپسندی است . ـ به خردهایتان خوشبین نباشید, زیرا خطا ناشی از اعتماد کردن به آنهاست . ـ خودپسند, خرد ندارد. ـ خودپسندی , خرد را تباه می کند. ـ انتقاد کردن آدمی از خود, دلیل استواری خرد و نشانگر فراوانی فضل اوست , خودپسندی آدمی , دلیل بر کمداشت او و نشانه سستی خرد اوست .

خودپسندی حماقت است .

ـ امام علی (ع): خودپسندی , حماقت است . ـ خودپسندی , در راس حماقت است . ـ خودپسندی , سرآمد نادانی است . ـ خودپسندی , نشانه حماقت است . ـ امام صادق (ع): هرکه خودپسند باشد, نابود شود و هرکه خود رای باشد نابود شود. بن مریم (ع) فرمود: من بیماران را مداوا کردم و به اذن خداوند شفایشان دادم . پـیـس را بـه اذن خـدا بهبود بخشیدم , مردگان را معالجه نمودم و به اذن خدا زنده شان کردم و درصـدد مـعـالـجـه احـمـق بـرآمـدم امـا نـتـوانـسـتـم او را اصـلاح گـردانـم ! عـرض شـد:ــپ ای روح اللّه !احـمـق کیست ؟ فرمود: خودرای خودپسند, کسی که همه فضایل را برای خودش قائل اسـت وعـیـبـی در خود نمی بیند و هر چه حق و حقوق است برای خودش می داند و برای دیگران نسبت به خودحقی قائل نیست .

خودپسندی مایه نابودی است .

ـ امام صادق (ع): به هر که خودپسندی راه یابد, نابود شود. ـ امـام باقر(ع): اما آن سه خصلت مهلک عبارتند از: فرمان بردن از بخل و آزمندی , پیروی ازهوا و هوس و خودپسندی . ـ امام علی (ع): خودپسندی , مایه نابودی است و شکیبایی مایه سامان یافتن (کارها). ـ پـیامبر خدا(ص): چه کسی می رود ببیند ابوجهل چه شد؟ ابن مسعود رفت و دید دو پسرعفرا او را با ضربات شمشیر به خاک افکنده اند. ابـوجـهـل هـسـتی ؟ ابوجهل گفت : آیا روی مردی هستی که او را کشتید ـ یا گفت : مردمش او راکشتند ((7)) ـ ؟ کاش یک غیر دهقان مرا می کشت ((8)) !.

خودپسندی و پیشرفت نکردن .

ـ امام علی (ع): خودپسندی , مانع پیشرفت و کمال است . ـ امام هادی (ع): خودپسندی , از دانشجویی باز می دارد و به تحقیر دیگران و جهل فرامی خواند. ـ امـام علی (ع): هرکه از نیکویی حالت خود دچار خودپسندی و غرور شود, از چاره اندیشی درست در کار خود فروماند.

گناهی که تو را ناراحت کند بهتر ازکار نیکی است که دچار غرورت سازد.

ـ امام صادق (ع): آدمی گناهی می کندو از آن پشیمان می شود و سپس کار خوبی انجام می دهد و خوشحال می شود و بدین سبب ازآن حالتی که داشت (پشیمانی از گناه) دور می افتد. بماند, برایش بهتر از حالت سروری است که به اودست داده است . ـ به امام صادق (ع) عرض شد: آدمی گناهی می کند و به سبب آن دچار ترس (از عذاب الهی)می شود و بعد از آن کار خوبی انجام می دهد و گونه ای خودپسندی او را فرا می گیرد؟ حضرت فرمود: به سر بردن در همان حالت اولش یعنی ترسان بودن برای اوبهتراست از حالت غروروخودپسندیش . ـ امام صادق (ع): دو مرد وارد مسجد می شوند یکی از آن دو عابد است و دیگری فاسق , اماهنگامی که از مسجد بیرون می روند آن فاسق به صدیق (مؤمن راستین) تبدیل شده است و آن عابد به فاسق . همه اش در این باره می اندیشد. رو برای گناهان خود از خداوند طلب آمرزش می کند. ـ امام علی (ع): خندان معترف به گناه خویش برتر است از گریانی که (به سبب کثرت عبادت و اطاعت) بر پروردگار خود بنازد. ـ گناهی که بر اثر آن ناراحت شوی , نزد خدا بهتر از کار نیکی است که تو را دچارخودپسندی و غرور کند. ـ امام رضا(ع): مردی از بنی اسرائیل خدای تبارک و تعالی را چهل سال عبادت کرد, اماعبادتش پذیرفته نشد. نیست . از عبادت چهل سال است .

نباید از خودراضی بود.

ـ امام علی (ع): بدترین کار از خودراضی بودن است . ـ مبادا از خودراضی باشی , که در این صورت ناراضیان از تو زیاد می شوند. ـ از خودراضی بودنت , برخاسته از تباهی خرد توست . ـ به سبب از خودراضی بودن , بدیها و عیبها آشکار می شود. ـ از خودراضی بودن بنده , با ناراضی بودن پروردگارش همراه است . ـ کسی که از خود راضی باشد, مغبون گشته و کسی که به نفس خود اعتماد کند, فریب خورده است . ـ هرکه در نظر خودش بزرگ باشد, نزد خدا کوچک است . ـ هرکه از خودراضی باشد, عیبهایش آشکار می شود. ـ اگر می خواهی خوبیهایت در نظر مردم بزرگ آیند, نباید در چشم خودت بزرگ جلوه کنند. ـ کسی که از خود راضی باشد و به آن چه نفسش در نظر او می آراید اعتماد کند, به هلاکت درافتد.

منم , منم !.

ـ جابربن عبداللّه : به در خانه پیامبر(ص) رفتم و آن حضرت را صدا زدم . کیست ؟ گفتم : منم . ـ از پیامبر(ص) اجازه ورود خواستم , فرمود: تو کیستی ؟ عرض کردم : منم . فرمود: منم , منم !.

تشویق به کم شمردن کارهای خوب نفس .

ـ امـام بـاقـر(ع): هـر چـنـد نفست بسیار طاعت خدا کند, باز آن را کم شمار تا بدین وسیله نفس رازبون سازی و خود را در معرض عفو (خدا) قرار دهی . ـ امـام عـلـی (ع): همانا خدا را بندگانی است که زیاد را برای او زیاد نمی شمارند و از خویشتن به عبادت کم رضایت نمی دهند, خود را مردمانی بد می بینند, در حالی که افرادی زیرک ونیکوکارند . ـ پـیامبر خدا(ص) در توصیف خردمند می فرماید: اندک خوبی دیگران را زیاد می بیند وخوبی های بسیار خود را اندک می شمارد. ـ امام کاظم (ع): خوبی بسیار را, بسیار مشمارید. ـ پیامبر خدا(ص): خوبی را زیاد مشمارید, هرچند در نظر شما زیاد آید.

نهی از زیاد شمردن کار خوب نفس .

ـ امام علی (ع) در وصف فرشتگان می فرماید: و خودپسندی بر آنان حاکم نگشته است تا در نتیجه , عـبادتهای خود را بسیار شمارند وخضوع در برابر جلال و عظمت خدا جایی برای این که حسنات خود را بزرگ ببینند نگذاشته است . ـ امام باقر(ع): سه چیز کمرشکن است : مردی که کار خود را زیاد شمارد و گناهانش را از یاد برد و به رای خود مغرور باشد. ـ امـام صـادق (ع): ابلیس ـ لعنت خدا براو باد ـ به سپاهیانش گفت : اگر در سه کار بر فرزند آدم چیره آیم دیگر باکی ندارم که چه کاری بکند,زیرا پذیرفته نمی شود: هرگاه عملش را زیاد شمارد و گناهش را از یاد برد و خودپسند شود. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): مـوسـی (ع) نـشـسـتـه بود که ابلیس با کلاه درویشی رنگارنگی وارد شد موسی به اوفرمود: این کلاه درویشی چیست ؟ گفت : به وسیله آن دلهای فرزندان آدم را می ربایم . اینک مرا از آن گناهی خبرده که هرگاه فرزند آدم انجامش دهد تو بر او مسلط می شوی ؟ ابلیس گفت :هرگاه خودپسند شود و عملش را بسیار شمارد و گناهش در چشم او کوچک آید.

نهی از فرو گذاشتن کار خوب به خاطر کوچک شمردن آن .

ـ امام صادق (ع): چیزی را که مایه تقرب تو به خدای عزوجل می شود کوچک مشمار, اگر چه نصف خرمایی باشد. ـ امام علی (ع): خداوند چهار چیز را در چهار چیز نهفته است : خشنودی خود را در طاعتش نهفته است , پس هیچ چیز از طاعت او را خرد مشمار, زیرا چه بسا که رضایت خدا در همان طاعت نهفته باشدو تو بی خبری . مشمار, زیرا چه بسا که ناخشنودی او در همان معصیت باشد و تو بی خبری . خواندنش نهفته است , پس هیچ دعایی به درگاه او را خرد مشمار, زیرا چه بسا که آن دعا بااجابت همراه باشد وتوبی خبری ودوست و ولی خود را در میان بندگانش نهفته است , پس هیچ ک ازبندگان خدا را کوچک مشمار, زیرا چه بسا که همان بنده (که خوارش شمرده ای) دوست خدا باشد و توبی خبری . ـ امام باقر(ع): کار خوبی را که می کنی هرگز کوچک مشمار, زیرا آن را در جایی می بینی که خوشحالت می کند. ـ امام علی (ع): بدانید که هر آن چه درروزرستاخیز زیان می رساند, کوچک نیست و هر آن چه در روز رستاخیز سود می رساند نیز کوچک نیست . می بیند. ـ کار خوب انجام دهید و هیچ کار خوبی را کوچک مشمارید, زیرا کوچک آن هم بزرگ است واندکش بسیار. ـ امام رضا(ع): صدقه دهید هر چنداندک باشد, زیرا هر چیزی که برای خدا باشد, گرچه اندک ـ اگر با نیت درست و خالص صورت گیرد ـ بزرگ است .

درجات خودپسندی .

ـ امـام کـاظم (ع): خودپسندی درجاتی دارد, یکی از آنها این است که کردار زشت بنده به نظرش زیبا جلوه کند و آن را نیکو بیند وخوشش آید و پندارد که کار خوبی می کند. آورد و برای این کار بر خدای عزوجل منت گذارد, حال آن که در این کار خدا را بر او منت است .

خودپسندی و تباهی عبادت .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص): خدای تعالی فرمود:من بهتر می دانم که چه چیز به صلاح کار بندگان من است . در عبادت می کوشند. عـبـادت مـن مـی کوشند و خود را به رنج و زحمت می اندازند, اما من از روی لطف و برای حفظ اویـکـی دو شـب چـرت را بـر او غالب می سازم و در نتیجه , خواب می ماند و صبح که بر می خیزد ازدست خود عصبانی است و خویشتن را ملامت می کند. می خواهد مرا عبادت کند از اعمال خویش دچار خودبینی و غرور می شود و در نتیجه , مهلکه هابه سـراغـش مـی آیـد, چـه , بـر اثـر مـغـرور شدن به اعمالش و از خود راضی گشتن خیال می کند کـه بـالادسـت عـابدان شده و در عبادت خویش دیگر تقصیر نمی کند (و حق عبادت را چنان که بایدمی گزارد) و بدین سبب از من دور می شود در حالی که می پندارد به من نزدیک شده است . ـ امـام بـاقـر یا امام صادق (ع): خدای تبارک و تعالی می فرماید: برخی از بندگان من از من توفیق طاعتی می طلبند تا بدان وسیله دوستشان بدارم , اما من آن را به آنان نمی دهم مبادا از عمل خود دچار غرور و خودپسندی شوند. ـ مسیح (ع): ای گروه حواریان ! بسا چراغی که باد آن را خاموش کرد و بسا عابدی که خودپسندی تباهش ساخت . ـ امـام صـادق (ع): خدای عزوجل به داود(ع) فرمود: ای داود! مؤمنان راستین را هشدار ده که به اعمال خود مغرور نشوند, زیرا بنده ای نیست که به پای حسابش کشم مگر این که هلاک شود. ـ پـیـامبر خدا(ص): هیچ بنده ای نیست که از کارهای خوبش دچار غرور و خودپسندی شود,مگر این که هلاک گردد.

درمان خودپسندی .

ـ امام باقر(ع): راه خودپسندی را, باخودشناسی ببند. ـ امـام عـلـی (ع): هـرگـاه خودپسندیت براثر قدرتی که داری زیاد شد و تکبر یانخوتی در تو پیدا گشت , به بزرگی پادشاهی و قدرت و توانایی خدا بر چیزهایی که تو قادر به آنها نیستی , بنگر, زیرا این کار سرکشی تو را فرو می نشاند و جلو سرمستی و غرور تو رامی گیرد و عقل از دست رفته ات را به تو باز می گرداند. ـ آدمـیزاد را چه به خودپسندی ؟ آغازش نطفه ای گندیده است و فرجامش لاشه ای پلید و دراین میان انبان نجاست است !. ـ امام صادق (ع): اگر گذشتن از صراط راست است , پس خودپسندی چرا؟ .

خودپسندی (متفرقه).

ـ امـام عـلی (ع): به حالتی که بدون ابزاربدان رسیده ای مناز و به منزلتی که بدون برخورداری از لـیـاقت و منقبتی بدان رسیده ای فخرمفروش , زیرا بنایی را که دست تصادف می سازد, شایستگی ویرانش می کند. ـ امـام صـادق (ع): شـبـی را داود(ع) به تلاوت زبور بیدار گذراند و از عبادت خویش دچار غرور گشت . تـو از یـک شـب زنده داری دچار غرور شدی و من چهل سال است که زیر این تخته سنگ , زبانم از ذکر خدای تعالی خشک نشده است !. ـ امـام علی (ع) در توصیف مؤمن , می فرماید: در نظر او هر کاری خالص تر از کار اوست و هرنفسی صالحتر از نفس او می باشد. ـ امام صادق (ع): کسی که برای دیگران ارزشی قائل نباشد, خودبین و خود رای است . ـ امـام علی (ع): از کسانی مباش که چون عافیت یابند خودپسند شوند و چون گرفتار آیند نومید گردند.

شگفتی .

آن چه جای شگفتی دارد.

ـ امام سجاد(ع): در شگفتم از کسی که از غذای زیان آور پرهیز می کند, اما از گناه که زیانباراست نمی پرهیزد!. ـ امام علی (ع): در شگفتم از بخیل که فقر را که از آن گریزان است به شتاب می طلبد وتوانگریی را کـه در جستجوی آن است , از دست می دهد, در دنیا چون درویشان زندگی می کندو درآخرت مانند توانگران حسابرسی می شود!. ـ در شگفتم از متکبر که دیروز نطفه ای بود و فردا لاشه ای است !. ـ در شگفتم از کسی که آفرینش خدا را می بیند و با این حال در وجود او شک می کند!. ـ در شگفتم از کسی که مردگان را می بیند و مرگ را از یاد می برد!. ـ در شگفتم از کسی که زندگی این جهان را می بیند و زندگی آن جهان را انکار می کند!. ـ در شگفتم از آباد کننده سرای فانی و رها کننده سرای باقی !. ـ در شـگـفـتـم از کـسـی کـه مـی بیند هر روز از زندگی و عمرش کاسته می شود و با این حال برای مرگ آماده نمی گردد!. ـ در شگفتم از کسی که فرجام ناگوار خوشگذرانیها را می داند, چگونه از آنها خودداری نمی ورزد! . ـ در شگفتم از کسی که می داند خداوند بسختی از او انتقام خواهد گرفت و با این حال برنافرمانی پای می فشرد!. ـ در شـگـفـتـم از کـسـی که به اصلاح مردم دست می زند در حالی که خود از همه فاسدتر است وخویشتن را اصلاح نمی کند و به کار اصلاح دیگران می پردازد!. ـ در شگفتم از کسی که داروی درد خود را می شناسد و آن را نمی جوید و اگر هم بیابدش ,خود را با آن درمان نمی کند. ـ در شگفتم از کسی که اختیاردار اجل خود نیست , چگونه آرزویش را دراز می کند!. ـ در شگفتم از کسی که گفته می شود او بد است و خودش می داند بد است اما ناراحت می شود. ـ در شـگـفـتم از کسی که خوبیی را به او نسبت می دهند و خودش می داند که آن خوبی راندارد, چگونه خوشحال می شود!.

شگفتی تمام .

قرآن . ((اگر تو در شگفت می آیی , شگفت این سخن ایشان است که آیا آن هنگام که خاک شویم آفرینشی نـو خواهیم داشت ؟ اینان کسانی هستند که به پروردگارشان کفرورزیده اند, برگردنهایشان غلها باشد و آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند)). ـ مـصـبـاح الـشـریـعـة : امـام صـادق (ع) فـرمـود: شـگـفتی تمام از کسی است که به عمل خود مغرورمی شود, در حالی که نمی داند فرجامش چگونه خواهد بود!. ـ امام سجاد(ع): شگفتی تمام از کسی است که آفرینش را می بیند و با این حال در وجود خدا شک می کند. ـ شگفتی تمام از کسی است که زندگی این جهان را می بیند و زندگی آن جهان را انکار می کند. ـ شگفتی تمام از کسی است که برای سرای فانی کار می کند و سرای جاوید را رها می سازد. ـ امـام باقر(ع): شگفتی تمام از کسی است که آفرینش خدا را می بیند و با وجود این در قدرت خدا شک می کند. ـ شگفتی تمام از کسی است که سرای جاودانگی را باور دارد و برای سرای فریب کار می کند. ـ شـگـفـتی تمام از متکبر فخر فروشی است که از نطفه ای آفریده شده و سپس به مرداری تبدیل می شود و در این میان نمی داند که چگونه رفتار کند.

شگفت ترین شگفتها.

ـ مردی به رسول خدا(ص) عرض کرد: از میان مردمی خدمت شما آمده ام که با ستورانشان یکسانند. آن چه را آن مردم نمی دانند دانستند اما سپس مانند آنها نادانی ورزیدند! ((9)) . ـ در حدیثی دیگر رسول خدا به عمار فرمود: ای عمار! آیا تو را از مردمی شگفت آورتر ازاینان آگاه نسازم ؟ مردمی که آن چه را آنان نمی دانند, دانستند و با این حال در پی خواهشهایی چون خواهشهای آنان رفتند. ـ امام علی (ع): از شگفت ترین شگفت ها این است که معاویة بن ابی سفیان و عمروبن عاص سهمی مشوق مردم به دین شده اند!. ـ چون از امام صادق (ع) درباره محتوای وصیت لقمان سؤال شد, فرمود: در آن مطالب شگفتی بود و شگفت ترین مطلبش این بود که به فرزندش فرمود: از خدای عزوجل چنان بترس که اگر با کارهای نیک جن و انس بر او وارد شوی باز تو را عذاب خواهدکرد و به او چنان امیدوار باش که اگر با گناهان جن و انس بر او وارد شوی تو را خواهد بخشید. ـ منهال بن عمرو: به خدا سوگند که من در دمشق بودم و سر حسین (ع) را دیدم که حمل می شد و پیشاپیش آن مردی سوره کهف رامی خواند و چون به این آیه رسید: ((آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از نشانه های شگفت آور ما بوده اند؟)), خدای تعالی سر را گویا کرد و با زبانی تند و رسا گفت : شگفت تر ازاصحاب کهف حمل من وکشتن من است . ـ امام علی (ع): دنیا شگفت است و شگفت تر از آن غفلت ما در آن است .

شگفتیهای انسان .

ـ امام علی (ع): از این انسان در شگفت آیید: با قطعه ای پیه می بیند و با تکه گوشتی سخن می گوید و با استخوانی می شنود و از شکافی نفس می کشد.

ناتوانی .

ناتوانی و ناتوان .

ـ امام علی (ع): ناتوانی , سبب ضایع کردن است . ـ ناتوانی , خواری است . ـ نتیجه ناتوانی , از دست شدن خواسته است . ـ ناتوانی , آفت است . ـ پیامبر خدا(ص): خدای تعالی زیرکی را می ستاید و ناتوانی را سرزنش می کند. چیزی بر تو چیره آمد بگو: خدا مرا بس است و او نیکو وکیلی است . ـ امـام عـلی (ع): ناتوانی آن است که با پرداختن به آن چه برایت تضمین شده , از آن چه بر توواجب گشته است یا زمانی و به آن چه داده شده ای قناعت نکنی . ـ ناتوانی که با خیر همراه باشد, بهتر از قدرتی است که شر در پی آورد. ـ اعتماد کردن به هر کسی پیش از آزمودن او, ناتوانی است . ـ خـدای سـبحان طاعت (خود) را غنیمت زیرکان قرار داده است , در آن جایی که ناتوانان کوتاهی می ورزند. ـ غیبت کردن , کار شخص ناتوان است . ـ بـه خـدا سـوگـنـد, مـردی کـه دشـمـنـش را بر خود چنان چیرگی دهد که گوشتش را از استخوان جدا سازد و استخوانش را بشکند و پوستش را بکند, مردی است بسیار ناتوان و بزدل . ـ امام علی (ع) ضمن وصیت به فرزند بزرگوارش حسن (ع) در توصیف خدای سبحان ,می فرماید: پـیـش از همه چیز است و او را, خود, آغازی نیست و آخر همه چیز است و او را,خود, آخر و نهایتی نیست , بزرگتر از آن است که ربوبیت او با احاطه دل یا دیده ثابت شود. اکـنـون کـه ایـنها را دانستی , آن گونه که از چون تویی ناچیز و کم توان و پرعجز و بسیار نیازمند به پروردگار, سزاوار است در پی طاعت او برآی .

ناتوان ترین مردم .

ـ امـام علی (ع): هیچ ناتوانی , ناتوان تر از کسی نیست که نفس خود را واگذاشت و در نتیجه ,آن را به هلاکت افکند. ـ ناتوان ترین مردم , کسی است که بتواند کاستی را از خود برطرف سازد و این کار را نکند. ـ نـاتـوان تـرین مردم , کسی است که بیش از همه خود را از گزند پیشامدها و یورش اجل در امان داند. ـ ناتوان ترین مردم , کسی است که از اصلاح خود ناتوان باشد. ـ ناتوان ترین مردم , کسی است که ازدعا کردن ناتوان باشد. ـ پیامبر خدا(ص): از ناتوان ترین ناتوانها, مردی است که به مرد دیگری برخورد و از رفتار او خوشش آید و از نام و نسب و جای او نپرسد. ـ امام علی (ع): ناتوان ترین مردم , کسی است که از به دست آوردن دوست ناتوان باشد وناتوان تر از او, کسی است که دوستانی را که به دست آورده است از کف دهد.

معجزه .

معجزه .

ـ امـام صـادق (ع): مـعجزه , نشانه خداست و آن را تنها به پیامبران و فرستادگان و حجتهای خود می دهد تا به وسیله آن راست راستگو از دروغ دروغگو شناخته شود.

حکمت متفاوت بودن معجزات پیامبران .

ـ امـام هـادی (ع) در پـاسخ به پرسش ابن سکیت از علت فرستادن موسی با عصا و ید بیضا وحربه (ضد) جادو و فرستادن عیسی با حربه طبابت و فرستادن محمد, درود خدا بر او وخاندانش و همه پـیـامـبـران باد, با گفتار و سخن , فرمود: هنگامی که خداوند موسی (ع) را فرستادجادوگری بر مردم عصر او غلبه داشت . انـجـام چـنان کاری را نداشتند و به وسیله آن , جادوی آنها را باطل ساخت و حجت را بر آنان ثابت کرد. طبابت داشتند. خـدا مـردگـان را زنـده کـرد و کـور مـادرزاد و پـیس را شفا داد و با این وسیله حجت را بر آنان ثابت کرد. داشت . باطل کرد و حجت را بر آنان ثابت نمود.

اعجاز قرآن .

قرآن . ((بـگـو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن رابیاورند, نمی توانند همانند آن را بیاورند, هرچند یکدیگر را یاری دهند)). ((یـا آن کـه مـی گـویـنـد از خود بر می بافد و به دروغ به خدا نسبتش می دهد؟ بگو: اگر راست می گویید, جز خدا هرکه را که توانید به یاری بطلبید و ده سوره مانند آن به هم بربافته , بیاورید. خدا نازل شده و نیز هیچ خدایی جز او نیست . ((اگر در آن چه بر بنده مان فرو فرستاده ایم تردید دارید, پس یک سوره مانند آن بیاورید و جز خدا همه حاضرانتان رافرا خوانید اگر راست می گویید. و سنگهایند و برای کافران آماده شده است)). ـ امـام عسکری (ع) درباره آیه ((الم ذلک الکتاب)) فرمود: یعنی ای محمد! این کتابی که بر توفرو فرستادیم مجموعه ای از حروف مقطعه است که از جمله آنهاست : الف و لام و میم . قرآن به زبان شما و با الفبای شماست . از دیگر حاضرانتان نیز کمک بگیرید. ـ ابن ابی العوجا و سه تن از دهریان در مکه باهم قرار گذاشتند که هر نفرشان مبارزه با یک چهارم قرآن را به عهده گیرد و سال آینده در مکه نتیجه کار خود را به یکدیگر بگویند. آن چهار نفر در مقام ابراهیم گرد هم آمدند. زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان از بارش باز ایست . دیدم , از مبارزه باز ایستادم . رازگویان (برای مشورت) به کناری رفتند)) برخوردم , از مبارزه نومید شدم . آهسته با هم صحبت می کردند. تلاوت نمود: ((بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا مانند این قرآن بیاورند, (هرگز) مانند آن نیاورند هر چند به مدد یکدیگر برخیزند)).

از نشانه های اعجاز قرآن نبوداختلاف در آن است .

قرآن . ((آیا در قرآن اندیشه نمی کنند. بود هر آینه در آن اختلاف زیادی می یافتند)). ـ امام علی (ع): خدای سبحان می فرماید: ((ما در این کتاب هیچ چیز را فرو نگذاشته ایم)) و درآن بـیـان هـمـه چـیـز آمده است و یادآور شده که آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می کنند واختلاف و ناهمخوانی در آن وجود ندارد. بود, هر آینه در آن اختلاف زیادی می یافتند)).

شتابکاری .

شتابکاری .

قرآن . ((آدمی شتابکار آفریده شده است . را به شما نشان می دهم . ((و آدمی به دعا شری را می طلبد, چنان که گویی به دعا خیری را می جوید. ـ امام علی (ع): شتابکاری , موجب لغزش است . ـ با شتابزدگی , لغزشها زیاد می شود. ـ امـام عـلـی (ع) هـنـگـام فرا رسیدن مرگ به فرزند خود حسن (ع), چنین سفارش فرمود: تو را ازشتاب در گفتار و کردار نهی می کنم . ـ پیامبر خدا(ص): مردم را, در حقیقت , شتابزدگی به هلاکت افکنده است . شتابکاری به دور بودند هیچ کس هلاک نمی شد. ـ امـام علی (ع): آدم شتابکار دچار اشتباه می شود, هرچند به مطلوب برسد, کسی که با آرامش کار کند, تیرش به هدف می خورد گرچه هلاک شود. ـ کسی که با آرامش کار کند به مطلوب برسد یا نزدیک شود, شتابکار به خطا رود یا به خطانزدیک شود. ـ پـیامبر خدا(ص): هرکه تانی ورزد به مطلوب رسد یا به آن نزدیک شود و کسی که شتاب کندبه خطا رود یا در آستانه خطا قرار گیرد. ـ امام علی (ع): آرامش در کردار, از اشتباهکاری در امان می دارد و اندیشیدن در گفتار, ازلغزش مصون می دارد. ـ پیامبر خدا(ص): درنگ از (صفات) خداست و شتابکاری از (صفات) شیطان . ـ امام صادق (ع): با آرامش و درنگ سلامت (از خطا و لغزش) همراه است و با شتابزدگی پشیمانی . ـ امام علی (ع) در سفارش به فرزند خود حسن (ع), می فرماید: بدی را به تاخیر افکن , زیراهر زمان بخواهی می توانی آن را جلو اندازی . ـ به تاخیر افکندن بدی , خود نوعی به دست آوردن (یا رساندن) خوبی است . ـ ای بـنـده خـدا! در عیبجویی هیچ کس به خاطر گناهش شتاب مکن , زیرا ممکن است آمرزیده شده باشد و در مورد خودت از گناه کوچکی هم که کرده ای ایمن مباش , چرا که شایدبرای همان عذاب شوی . ـ امام علی (ع) در فرمان ولایت مصربه مالک اشتر, می فرماید: در پذیرفتن سخنان سعایت کننده , شتاب به خرج مده , زیرا سعایت کننده بدخواه است , هرچند خود را خیرخواه جلوه دهد. ـ به تاخیر افکندن کیفر, نشانه کمال بردباری است .

شتافتن به کارهای نیک .

ـ امـام صـادق (ع): پـدرم می فرمود: هرگاه آهنگ کار خوبی کردی , بشتاب , زیرا نمی دانی که چه پیش خواهد آمد. ـ هـرگاه یکی از شما آهنگ کاری نیک یا بخششی کند, در طرف راست و چپ او دو شیطان قرار گیرند, پس بشتابد که آن دو شیطان اورا از تصمیمش باز ندارند. ـ امـام بـاقـر(ع): هـر که قصد کار خیری کند, زود آن را انجام دهد, زیرا هر چیز که با تاخیر همراه شود, شیطان در آن مهلتی پیدا کند. ـ پیامبر خدا(ص): خداوند کار خیری راکه با شتاب صورت گیرد, دوست دارد.

ستایش شتاب کردن در استفاده از فرصتهای خوب .

قرآن . ((ای موسی ! چه چیز تو را وا داشت که از قومت پیشی گیری ؟ گفت : آنها همانهایند که از پی من روانند. پروردگار من ! من به سوی تو شتافتم تا خشنود گردی)). ـ امـام علی (ع): هرگاه چیزی از کار آخرت پیش آمد, آن را شروع کن و هرگاه چیزی از کار دنیا پیش آمد, در آن درنگ کن تا از درستی آن مطمئن شوی . ـ درنگ در هر چیزی پسندیده است , مگر در فرصتهایی که برای انجام کار خوب دست می دهد. ـ درنگ کردن بهتر از شتابکاری است , مگر در فرصتهای کار خیر. نکوهیده است , مگر برای دور کردن بدی . ـ پیامبر خدا(ص): درنگ کردن در هر کاری خوب است , بجز در کار آخرت . ـ درنـگ در هـر کـاری خـوب اسـت , مـگـر در سـه جـا: هـرگاه برای جهاد در راه خدا جار زده شود,نخستین کسی باشید که بیرون می آید. خارج می شود و هرگاه تشییع جنازه ای باشد, به سوی آن بشتابید. هر کاری درنگ نیکوست . ـ سـه چـیـز نـبـایـد به تاخیر افتد: نماز هرگاه زمانش فرا رسد, جنازه هرگاه آماده تشییع شود وازدواج کردن بیوه زن هرگاه همسری بیابد. ـ امام علی (ع): برآوردن نیازهای مردم راست نیاید مگر با مراعات سه کار: با کوچک شمردن آنها تا در نـتـیـجـه (در نـظرخدا و مردم) بزرگ گردند, با پنهان داشتن آنها تا در نتیجه آشکار شوند و باشتاب کردن دربرآوردن آنها تا (بر نیازمند) گوارا شوند. ـ به تاخیر انداختن احسان , جزعادت کریمان نیست . ـ کـار عـطا کردن به نیازمند را به فردا مینداز, زیرا نمی دانی که فردا برای تو و او چه پیش خواهد آمد.

شتاب و درنگ نابجا.

ـ امام علی (ع): از شتاب کردن درکارها پیش از فرا رسیدن زمان آنها و کوتاهی کردن در آنها وقتی زمانشان فرا رسید, دوری کن . ـ شـتـاب در کـاری پیش از توانایی یافتن بر آن و سستی و درنگ بعد از دست دادن فرصت , نشانه نادانی است . ـ شتاب کردن پیش از توانایی یافتن بر کاری , موجب اندوه است . ـ امام صادق (ع): کسی که کاری را پیش از فرارسیدن زمان آن شروع کند, بی موقع برسد. ـ امام علی (ع) در ضمن سفارشهای خود به محمدبن ابی بکر هنگامی که ولایت مصر را به او سپرد, مـی فـرمـاید: نماز را در وقتی که برای آن معین شده است بخوان و به خاطر بیکاری آن را پیش از وقت مخوان و به سبب کار وگرفتاری نیز آن را از وقتش به تاخیر مینداز. ـ در خـطبه ای که طی آن به حوادث آینده اشاره می کند, می فرماید: در رسیدن به آنچه منتظر و آمـاده اسـت شـتـاب مکنید و آنچه راکه فردا خواهد آمد کند مشمارید, زیرا بسا شتابنده به سوی چیزی که اگر به آن برسد, آرزو کندای کاش به آن نرسیده بود.

عدالت .

ارزش عدالت .

ـ امام علی (ع): عدالت , شالوده ای است که جهان بر آن استوار است . ـ عدالت , محکمترین شالوده است . ـ عـدالـت , تـرازوی خـدای سبحان است که آن را در میان خلق خود نهاده و برای برپاداشتن حق نصب کرده است . ـ خداوند پاک , عدالت را برپادارنده مردمان قرار داده است و مایه دوری از حق کشیها وگناهان و وسیله آسانی و گشایش برای اسلام . ـ عدالت , برپادارنده مردم و زیور حکمرانان است . ـ امام صادق (ع): عدالت , از آبی که شخص تشنه به آن می رسد شیرین تر است . ـ عدالت از عسل شیرین تر, از مسکه نرمتر و از مشک خوشبوتر است . ـ امام علی (ع): عدالت , مطبوع است و هوای نفس , منحرف و ستمگر. ـ فاطمه زهرا(ع): خداوند عدالت رابرای آرامش دلها واجب فرمود.

عدالت برترین سیاست است .

ـ امام علی (ع): عدالت برترین دوسیاست است . ـ عدالت , فضیلت فرمانروا (یا قدرت) است . ـ عدالت , سپر دولتهاست . ـ پیامبر خدا(ص): عدالت , سپری نگهبان و بهشتی ماندگار است . ـ امام علی (ع): عدالت , مردم را اصلاح می کند. است . ـ عدالت , کسی را که به آن عمل کند از افتادن مظالم و حقوق مردم به گردنش آسوده می کند. ـ با عدالت است , که کار ملت اصلاح می شود. ـ به سبب عدالت , برکتها دوچندان می شود. ـ عدالت فرمانروا, بهتر از فراخی و حاصلخیزی زمان است . ـ پیامبر خدا(ص): یک ساعت عدالت ,بهتر از شصت سال عبادت است که شبش به عبادت و روزش بـه روزه داری بـگـذرد و یک ساعت بی عدالتی در حکومت (یا داوری) نزد خدا بدتر از شصت سال گناه است . ـ امام علی (ع): عدالت , نظام فرمانروایی است . ـ عدالت پیشه کن , تا (همچنان)حکومت کنی . ـ به عدالت رفتار کن , تا پادشاهی کنی . ـ سیاست دادگری سه چیز است : نرمی توام با دوراندیشی , سختگیری در عدالت و احسان همراه با میانه روی . ـ هیچ چیز مانند عدالت , شهرها راآباد نکرده است . ـ عدالت متضمن پیروی کردن ازسنت خدا و پایداری دولتهاست .

عدالت فضیلت انسان است .

ـ امام علی (ع): عدالت فضیلت سلطان است . ـ امام علی (ع) در پاسخ به این پرسش که : عدالت برتر است یا بخشندگی ؟ فرمود: عدالت هرچیزی را در جای خودش می گذارد و بخشندگی امور را از جهتشان خارج می سازد, عدالت سیاستی فراگیر است اما بخشندگی عارضه ای خصوصی است (و شامل فرد یا افرادی محدودمی شود).

عدالت و ایمان .

قرآن . ((کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به هیچ ستمی نیامیختند, ایمنی از آن ایشان است و ایشان رهیافتگانند)). ـ امام علی (ع): عدالت , زیور ایمان است . ـ عدالت , سر ایمان و مجمع نیکیهاست .

عدالت مایه زندگی است .

ـ امام علی (ع): عدالت , زندگی است . ـ عدالت , مایه حیات حکمهاست . ـ امـام کـاظـم (ع), دربـاره آیـه ((زمـیـن را بعد از مرگش زنده می کند)), فرمود: منظور زنده کردن زمین با باران نیست , بلکه خداوند مردانی را می فرستد که عدالت را زنده می کنند و با زنده شدن عدالت زمین نیز زنده می شود. سودمندتر است .

ـ امام عسکری (ع) به عمه خود حکیمه دخت محمدبن علی بن موسی الرضا(ع), فرمود:امشب نزد مـا بـمـان , زیـرا بـزودی فرزندی به دنیا خواهد آمد که نزد خدای عزوجل گرامی است وخداوند عزوجل به وسیله او زمین را پس از مردنش زنده می کند. ـ امـام بـاقـر(ع) درباره آیه ((بدانید که خدا زمین را بعد از مردنش زنده می کند)), فرمود: خدای عزوجل زمین را بعد از آن که مرد به وسیله قائم (ع) زنده می کند. مرده می باشد. ـ امام صادق (ع), در پاسخ به پرسش از همین آیه , فرمود: مقصود, عدالت بعد از ستم است .

معنای عدالت .

قرآن . ((خـدا بـه عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از فحشا و زشتکاری و ستم نهی می کند, باشد که پذیرای پند شوید)). ـ امـام عـلـی (ع) درباره آیه ((خدا به عدالت و احسان فرمان می دهد)), فرمود: مقصود ازعدالت , انصاف است و از احسان , بخشش و تفضل . ـ امام علی (ع) نیز درباره همین آیه , می فرماید: عدالت , یعنی انصاف .

گستردگی عدالت .

ـ امام صادق (ع): عدالت , شیرین تر از آبی است که انسان تشنه به آن می رسد. هرچند اندک باشد, اگر عادلانه صورت گیرد, بسی گسترده است . ـ حکیمی برای هفت جمله , هفتصد فرسنگ در پی حکیمی دیگر رفت . جمله این بود که از او پرسید: فراختر از زمین چیست ؟ آن حکیم پاسخ داد: عدالت , فراختر اززمین است . ـ امام علی (ع) درباره زمینهایی که عثمان به تیول داده بود و برگرداندن آنها به مسلمانان ,فرمود: به خدا سوگند, اگر زمینی را بیابم که به کابین زنان رفته و کنیزان به وسیله آنها خریداری شده باشند, بیگمان آن را برمی گردانم , زیرا, عدالت فراخ است و هرکه عدالت بر او تنگ آید,بی عدالتی بر وی تنگ تر آید. ـ امام باقر(ع): چه گسترده است دامنه عدالت ! اگر در جامعه عدالت اجرا شود, مردم بی نیازمی شوند.

جانمایه عدالت .

ـ امـام عـلـی (ع): فضایل چهارگونه اند:اول حکمت است و جانمایه آن اندیشیدن باشد, دوم عفت اسـت و جانمایه آن شهوت وخواهش نفسانی باشد, سوم زورمندی (و شجاعت) است و جانمایه آن (نیروی) غضب باشد,و چهارم عدالت است و جانمایه آن اعتدال قوای نفسانی باشد.

شعبه های عدالت .

ـ امـام عـلـی (ع): عـدالت چهار شعبه دارد: فهم دقیق , دانش عمیق , حکمت (یا حکم) شکوفان و بستان بردباری . آبـشـخـورهـای حـکـمـت را شـنـاخت و هرکه بردبار باشد, در کار خود کوتاهی نکند و در میان مردم خوشنام به سر برد. ـ عدالت چهار شاخه دارد: فهم ژرفیاب , شکوفه دانش , آبشخور حکمت و بستان بردباری . تـبـیـیـن کـنـد, هـرکـه بداند آبشخورهای حکمت را بشناسد, هرکه حکمت داشته باشد, در کار خودتفریط و کوتاهی نورزد و در میان مردم آسوده زندگی کند. ـ ایـمان بر چهار پایه استوار است : برصبر ویقین و عدالت و جهاد عدالت نیزچهار شاخه دارد: فهم ژرفـکـاو, دانـش عمیق , حکمت (یا حکم) شکوفان و بردباری استوار وپایدار, هرکه فهیم باشد, از ژرفـای دانـش آگـاه شـود و هـرکـه از ژرفای دانش آگاه شود, ازآبشخورهای حکمت (یا احکام درسـت) بـنوشد و هرکه بردبار باشد, در کار خود کوتاهی نورزد و در میان مردم خوشنام زندگی کند. ـ پیامبر خدا(ص): عدالت چهار شاخه دارد: فهم ژرفکاو و دانش شکوفان و آبشخورهای حکمت (یا حکم) و بستان بردباری . فـهـم ژرفـکـاو داشـتـه باشد, دانش مجمل را روشن و تبیین کند و هرکه به دانش شکوفا دست یـابـد,سرچشمه های حکمت (یا احکام شریعت) را بشناسد و هرکه به بستان بردباری قدم گذارد, درکار خود کوتاهی نورزد و در میان مردم آسوده زندگی کند.

ویژگیهای عادل .

ـ امـام صادق (ع) در پاسخ به پرسش از ویژگی عادل , فرمود: کسی که چشم خود را از حرامهافرو بندد و زبانش را از گناهان و دستش را از مال مردم . ـ پـیـامبر خدا(ص): هرکه در رفتار خود با مردم به ایشان ستم نکند و هرگاه با آنان سخن بگوید, دروغ نگوید و چون وعده شان دهد, خلف وعده نکند, انسانیتش کامل و عدالتش آشکار و دوستیش لازم و غیبتش حرام است . ـ امـام صـادق (ع): سـه چـیز است که هرکس دارا باشد چهار وظیفه را نسبت به او بر مردم واجب گـردانند: کسی که هرگاه با مردم سخن گوید به ایشان دروغ نگوید و هرگاه با آنان بیامیزددر حـقـشـان ستم نکند و هرگاه وعده ای به آنان دهد خلف وعده نکند, واجب است که عدالت اودر مـیـان مـردم آشـکـار شـود و مـروتـش در مـیان آنان هویدا گردد و غیبتش برایشان حرام باشد وبرادریش بر آنها لازم آید. ـ پیامبر خدا(ص): هرکه با مردم چنان رفتار کند که دوست دارد آنان با او رفتار کنند, عادل است . ـ آن چـه بـرای خـود نـمـی پسندی برای دیگری هم مپسند و آن چه برای خود دوست داری برای بـرادرت نـیـز دوست بدار, تا در قضاوتت عادل باشی و در عدالتت دادگر و نزد آسمانیان دوست داشتنی و در دلهای زمینیان محبوب . ـ امـام عـلـی (ع): هـر کـه نـهـانـش با آشکارش یکسان باشد و کردارش با گفتارش سازگار, او کسی است که امانت را پرداخته و عدالتش تحقق یافته است .

نخستین گام عادل بودن .

ـ امـام علی (ع): از محبوبترین بندگان خدا نزد او, بنده ای است که خداوند وی را در برابر نفسش یـاری رسانده , پس اندوه را زیرپوش خود کرده و ترس (از خدا) را بالاپوشش چنین کسی از معادن دین خدا و اوتاد زمین اوست ,خویشتن را ملزم به عدالت کرده است و نخستین گام عادل بودن او دور کردن هوا و هوس ازخویش بوده است .

نشانه های عدالت .

ـ امام صادق (ع): هرکه در شبانه روزپنج نماز با جماعت بخواند, به او گمان نیک برید و شهادتش را روا شمارید. ـ امام صادق (ع) به علقمه فرمود: هرکه بر سرشت اسلام باشد, شهادت دادنش جایز است . گنهکار پذیرفته می شود؟ حضرت فرمود: ای علقمه ! اگر بنا باشد شهادت دادن گنهکاران پذیرفته نشود, در این صورت جز شهادت پیامبران و اوصیا پذیرفته نخواهد شد, زیرا تنهااینان از گناه پاکند. ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این سؤال که از چه طریق عدالت مرد شناخته می شود تا در نتیجه شهادتش پذیرفته شود, فرمود: اورا به داشتن حیا و پاکدامنی و نگهداشتن شکم و شهوت و دست و زبان (از حرام و ناروا)بشناسید. شرابخواری , زنا, رباخواری ,نافرمانی از پدر و مادر, فرار از میدان جهاد و جز اینها شناخته می شود. در خود نشان دهد و عیبهایش راتماما پوشیده نگه دارد ـ به طوری که کنجکاوی از دیگرلغزشهای او و غیبت کردن از وی بر مسلمانان حرام و به دوستی گرفتن او و آشکار کردن عدالتش در میان مردم بر آنان واجب و لازم آید ـ و به نمازهای پنجگانه برسد یعنی بر این نمازها مواظبت کند و با حاضر شدن در جماعت مسلمانان , آنها را به موقع بخواند و از حضوردر جماعت و مصلای آنان سرباز نزند, مگر عذری داشته باشد.

سفارش به رفتار عادلانه با دشمن و در هنگام خشم .

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید برای خدا قیام کنید وبه عدل گواهی دهید و دشمنی با یک گروه وادارتان نکند که عدالت نورزید. خدا بترسید. ـ امام علی (ع) در سفارش به فرزند بزرگوارش حسین (ع), می فرماید: تو را سفارش می کنم به تقوا داشتن از خدا در روزگار توانگری وتهیدستی و به رعایت عدالت با دوست و دشمن . ـ امام علی (ع), در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع), می فرماید: فرزندم ! تو را سفارش می کنم به گزاردن نماز در وقتش و رعایت عدالت در هنگام خشنودی و خشم .

عادلترین مردم .

ـ پیامبر خدا(ص): عادلترین مردم , کسی است که بر مردم همان پسندد که بر خود می پسندد وبر آنان نپسندد آن چه را بر خود نمی پسندد. ـ امام علی (ع): عادلترین مردم , کسی است که در عین داشتن قدرت , انصاف داشته باشد. ـ عادلترین مردم , کسی است که با آن که بر او ستم کرده به انصاف رفتار کند. رفتار کرده , ستم کند. ـ عادلترین خلق , کسی است که بیش از همه به حق داوری کند. ـ شخصی به رسول خدا(ص) عرض کرد: دوست دارم عادلترین مردم باشم . آن چه برای خودت دوست داری , برای مردم نیز دوست بدار تا عادلترین مردم باشی . ـ امـام علی (ع): عادلانه ترین روش این است که با مردم آن گونه رفتار کنی که دوست داری باتو رفتار کنند. ـ منتهای عدالت , این است که آدمی با خودش به عدالت رفتار کند. ـ هیچ عدالتی , برتر از رد مظالم نیست . ـ روایت شده است که موسی (ع) از خدای تعالی پرسید: کدام بنده تو غنی تر است ؟ فرمود: کسی که به آن چه او را داده ام قانع تر است . کسی که انصاف داشته باشد.

یاوران عدالت .

ـ امـام عـلـی (ع): برای عدالت از حسن نیت داشتن درباره ملت و کم کردن طمع و پارسایی زیاد, کمک بگیر. ـ هـرگـاه رعیت حق زمامدار را بگزارد و زمامدار حق رعیت را, حق در میان آنان عزیز ونیرومند شود و راههای دین هموار و نشانه های عدالت برپا و کارها در مجرای طبیعی خودپیش رود و بدین سان زمانه اصلاح شود و به ماندگاری دولت امید رود و طمع دشمنان , به یاس مبدل گردد. این صورت اتحاد و یکپارچگی به اختلاف گراید و نشانه های ستم و انحراف آشکار شود.

کیفر زمامداران بیدادگر.

ـ پیامبر خدا(ص): نخستین کسی که به دوزخ می رود, زمامداری است که عدالت نورزیده و ثروتمندی که حقوق مالیش را نپرداخته است و تهیدست پرفخر. ـ شفاعت من شامل حال قدرتمندبیدادگر ستمگر, نمی شود. ـ پیامبر خدا(ص) در آخرین خطبه اش در مدینه در پاسخ به پرسش علی (ع) از جایگاه زمامدار بیدادگر, فرمود: او چهارمین نفر ازچهار نفری است که روز قیامت سخت ترین عذاب را دارند: ابلیس , فرعون , آدم کش وچهارمینشان زمامدار بیدادگر. ـ کسی که بر ده نفر فرمانروا شود ودر میانشان به عدالت رفتار نکند, روز قیامت در حالی آورده می شود که دستها و پاها و سرش در سوراخ تبری جای داده شده است .

دشمنی .

نهی از دشمنی با یکدیگر.

قرآن . ((پـس , شـیـطـان آن دو [آدم و حـوا] را به خطا وا داشت و از بهشتی که درآن بودند بیرون راند و گـفـتـیـم : پایین روید برخی دشمن برخی دیگر و قرارگاه و جای برخورداری شما تاروز قیامت زمین باشد)). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): جبرئیل (ع) درباره هیچ چیز به اندازه دوری کردن از دشمنی با مردم , به من سفارش نکرد. ـ هـیـچـگـاه جبرئیل (ع) نزد من نیامد, مگر این که مرا پند داد و آخرین سخنش به من این بود:از دشمنی کردن با مردم بپرهیز, زیرا این کار عیب نهفته را آشکار می سازد و عزت و احترام رااز بین می برد. ـ امام علی (ع): دشمنی کردن با مردان , از خصلتهای مردم نادان است . ـ دشمنی کردن با مردم , در راس نادانی است . ـ چیره جویی بر همتایان و دشمنی کردن با مردان , بد انتخابی است . ـ چیره جویی بر همتایان و آشکار ساختن دشمنی با دشمنان و عداوت و مخالفت کردن باکسی که می تواند گزند برساند, انتخاب بدی است . ـ امام جواد(ع): با هیچ کس دشمنی مکن تا آن گاه که بدانی رابطه او با خدای تعالی چگونه است , اگـر نیکوکار باشد خداوند او را تسلیم تو نمی کند و اگر بدکار باشد همین شناخت تو از اوتو را از وی کفایت می کند. ـ امـام سـجـاد(ع): هـرگز با کسی دشمنی مکن , هرچند گمان بری که به تو زیانی نمی رساند و بـه دوسـتـی بـا هـیـچ کـس بـی رغـبتی مکن هرچند تصور کنی که سودی به تو نمی رساند, زیرا نمی دانی که چه وقت به دوستت محتاج می شوی و نمی دانی کی از دشمنت ترسان می گردی . ـ امـام عـلـی (ع) در گـفـتـاری بـه فـرزنـدانـش مـی فـرماید: فرزندان من ! از دشمنی کردن با مردم بپرهیزید, زیرا آنان از دو نوع خارج نیستند: یا دانایند که با مکر و نقشه به شما ضربه می زنند ویا نادانند که در آسیب زدن به شما می شتابند. ـ امـام صـادق (ع): از دشمنی کردن بامردان بپرهیز, زیرا این کار ننگ و زیان در پی دارد و عیب و بدی را آشکار می سازد. ـ پـیامبر خدا(ص): من بعد از نهی شدن از بت پرستی , از چیزی به اندازه کشمکش کردن با مردان نهی نشدم . ـ از مخاصمه کردن با مردم بپرهیزید, که این کار عیبها را برملا می سازد و خوبیها را دفن می کند. ـ هرکه با مردان ستیزه کند, انسانیتش ساقط شود و حرمتش از بین برود. ـ امام باقر(ع): از ستیزه گری دوری کنید, زیرا این کار دل را تباه می کند و نفاق به بار می آورد.

تخم دشمنی .

ـ امام علی (ع): علت دشمنی کردن , کم پروایی است . ـ هر چیزی را بذری است و بذر دشمنی , شوخی کردن است . ـ امام صادق (ع): خرده گیری , مایه دشمنی است . ـ هرکه دشمنی بکارد همان درود که کاشته است . ـ امام علی (ع): هرکه تخم دشمنی بکارد, زیان بدرود.

کسانی که شایسته است آنها رادشمن نامید.

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید! برخی از زنان و فرزندان شما دشمنتان هستند. اگر گذشت کنید و چشم بپوشید و گناهشان را ببخشید, همانا خدا آمرزنده و مهربان است)). ـ امام علی (ع): هرکه عیب تو را از تو پنهان سازد و پشت سرت عیبجویی کند, او دشمن است , از او حذر کن . ـ عدو را به این سبب عدو گفته اند که به تو تعدی می کند. رفعشان برآیی) عدویی است که به تو تعدی می کند. ـ شکم آدم , دشمن اوست . ـ امام جواد(ع): کسی که , به خاطر پیروی از دلخواه تو, راه درست را بر تو پنهان دارد,بیگمان با تو دشمنی کرده است . ـ امام علی (ع): کسی که از تو باک نداشته باشد (و به تو اهمیت ندهد) او دشمن توست . ـ دوسـتـان تـو سـه گروهند و دشمنانت نیز سه گروه , دوستانت عبارتند از: دوست تو و دوست دوست تو و دشمن دشمن تو. عبارتند از: دشمن تو و دشمن دوست تو و دوست دشمن تو.

دشمن ترین دشمنت .

ـ امام علی (ع): هوس بزرگترین دو دشمن است . ـ دشمن ترین دشمن آدمی , خشم و شهوت اوست . گردد و به هدف خود برسد. ـ نفس تو, نزدیکترین دشمنانت به توست . ـ امام صادق (ع): از هوسهای خود بپرهیزید, همچنان که از دشمنانتان پرهیز می کنید, زیرابرای مردان چیزی دشمن تر از پیروی هوسهایشان و درویده های زبانهایشان وجود ندارد. ـ پیامبر خدا(ص): دشمن ترین دشمن تو, نفسی است که میان دو پهلویت قرار دارد. ـ سوگند به آن که جانم در دست اوست , برای انسان هیچ دشمنی دشمن تر از خشم و شهوت وجود ندارد. ـ دشمن تو آن کسی نیست که اگر تو اورا بکشی برایت مایه روشنایی باشد و اگر او تو را بکشد به بهشت روی , بلکه بدترین دشمن توفرزند توست که از پشتت خارج شده است و سپس بدترین دشمنت ثروتی است که به دست آورده ای .

سست نیرنگ ترین دشمنان .

قرآن . ((و چـون در زمین سفر کنید, اگر بیم آن داشتید که کافران به شما زیان رسانند, بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه کنید. ((چـون آنـهـا را بـیـنی تو را از ظاهرشان خوش می آید و چون سخن بگویند, به سخنشان گوش می دهی . هستند به دیوار تکیه داده . کجا منحرف می شوند؟)). ـ امام عسکری (ع): سست اندیش ترین دشمنان , کسی است که دشمنی خود را آشکار سازد. ـ امام علی (ع): سست مکرترین دشمنان , کسی است که دشمنی خود را آشکار سازد. ـ هرکه دشمنی خود را آشکار سازد,نقشه و نیرنگش کاستی گیرد.

نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت .

ـ امام علی (ع): هرکه از دشمن خودغافل شود, دسیسه ها او را به خود آورد. ـ هرکه از دشمن خود غافل باشد,دشمن از او غافل نباشد. ـ بـه خـدا سـوگـنـد مـردی کـه دشـمـنـش را بر خود چنان مسلط گرداند که گوشتش را از استخوان جدا کند و استخوانش را بشکند و پوستش را بکند, مردی است بس ناتوان . ـ از هیچ دشمنی ایمن مباش , اگر چه سپاسگزاری کند. ـ هیچ دشمنی را دست کم مگیر, هرچند ناتوان باشد. ـ اعتماد کردن به دشمن , عامل فریب خوردن (از او) است .

جلب آشتی دشمنان .

ـ امـام عـلی (ع): به آشتی کشاندن دشمنان با زبان خوش و رفتار نیک آسانتر است , ازرویارویی با آنها و چیره جویی بر ایشان از طریق پیکار سخت . ـ امام عسکری (ع): هرکه پاکدامنی خصلت او باشد و بخشندگی صنعتش , با تمجید و ستایشی که از او می شود از دشمنانش انتقام گیرد. ـ امام علی (ع): هرکه دشمن خود را به آشتی کشاند, بر شمار (یاران و دوستان) خود بیفزاید. ـ هرکه دشمنان خود را به آشتی کشاند, به مرادش دست یابد.

سلاح مناسب در برابر دشمنان .

ـ لقمان (ع) به فرزند خود سفارش فرمود: فرزندم ! از جمله چیزهایی که باید در برابر دشمنت به آن مـسلح شوی و در نتیجه , او را به خاک افکنی , این است که با او به زبان چرب و نرم سخن گویی و وانمود کنی که از وی خرسندهستی و از او دوری نکنی تا آن چه در درونت می گذرد بر او آشکار شود و در نتیجه , خودش را در برابر تو آماده سازد.

دشمنی مردم با آن چه نمی دانند.

ـ امام علی (ع): مردم , دشمن چیزی هستند که نمی دانند. ـ امـام رضـا(ع): سـه چـیـز اسـت کـه بـر سـه چیز گماشته شده است : رنج و مشقت روزگار بر دارندگان آداب کامل , غلبه محرومیت برپیشکسوت در حرفه خود و دشمنی عوام بر اهل معرفت .

دشمنی (متفرقه).

ـ امام صادق (ع): مؤمن را همین یاری از جانب خدا بس , که ببیند دشمنش معصیت خدامی کند. ـ امام سجاد(ع): همین یاری خدا تو را بس , که ببینی دشمنت درباره تو دست به معصیت خدامی زند. ـ امام علی (ع): دشمنی نزدیکان ,دردناکتر از گزش عقربهاست . ـ هرکه سودش در زیان تو باشد, در هیچ حالی از دشمنی تو دست بردار نیست . ـ هرکه جدیتش سستی گیرد,دشمنش نیرومند گردد. ـ هرکه بر مرکب جدیت نشیند,دشمنش را مقهور سازد. ـ هرکه با دشمن خود همدم شود, عیب خویش را فاش سازد و روحش را شکنجه دهد.

عذاب و شکنجه .

عذاب خدا.

قرآن . ((اگـر نـبـود کـه خـدا ترک دیار را بر آنان مقرر کرده بود,هر آینه در دنیا عذابشان می کرد و در آخرت عذاب آتش برایشان است)). ((خـدا گـفـت : مـن آن مائده را برای شما می فرستم , ولی بعد از آن هرکه از شما کافر شود او را چنان عذابی کنم که هیچ یک از مردم جهان را چنان عذاب نکنم)). ((چه بسا مردم قریه ای که از فرمان پروردگارشان و پیامبرانش سرباز زدند. عذابی سهمناک عذابشان کردیم)). ـ امام علی (ع): خدای عزوجل شش گروه را به سبب شش خصلت عذاب می کند: عربها را به سبب عـصـبـیـت , ملاکان را به سبب تکبر,فرمانروایان را به سبب ستم و بی عدالتی , فقیهان را به سبب حسادت , بازرگانان را به سبب خیانت وروستائیان را به سبب جهالت . ـ خـداونـد شـش طـایـفـه را بـه سـبـب داشـتـن شش خصلت عذاب می کند: عربها را به سبب عـصـبـیـت ,ملاکان را به سبب تکبر, فرمانروایان را به سبب ستم و بی عدالتی , فقیهان را به سبب حسادت , بازرگانان را به سبب خیانت وروستائیان را به سبب جهالت . عـلا مـه طـبـاطـبـائی در تـفسیر المیزان زیر عنوان ((گفتاری درباره معنای عذاب در قرآن)) می نویسد:. قـرآن کـریم زندگی کسی را که پروردگارش را فراموش کند, تنگ و سخت می شمارد, هرچند به چشم ما کاملا فراخ و مرفه آید. زندگیی تنگ و سخت باشد)). نعمتی گوارا می شماریم . این نیست که خدا می خواهد به سبب آنها در دنیا عذابشان کند و در حال کفر جان بسپارند)). هـمـچـنـان کـه در تـفسیر آیه ((و گفتیم : ای آدم ! تو و جفتت در بهشت ساکن شوید)) توضیح دادیـم ,حـقـیـقـت امر آن است که خوشحالی و غم و شادی و اندوه و امید و ترس انسان و سختی کشیدن و آسایش دیدن او همگی اولا بر محور نظر او درباره خوشبختی و بدبختی می چرخند, ثانیا نعمت و عذاب واموری از این قبیل بسته به این که به چه چیز نسبت داده شود متفاوت است , مثلا روح برای خود نوعی خوشبختی و بدبختی دارد و جسم نوعی دیگر. انسان مفهومی و به همین ترتیب . انـسـان مـاده پـرسـت دنـیـاخواه که خلق و خویهای الهی را به خود نگرفته و به آداب و تربیتهای اوپـرورده نـشـده اسـت , خـوشـبـختی را همان خوشبختی مادی می داند و به سعادت روح یعنی خوشبختی معنوی اهمیتی نمی دهد. قدرت طلبی , آزمندانه می کوشد. خواهان نعمتها و لذتهای خالص خیالی خود بوده است . همراه با هزاران درد و غم می یابد. و مـایه حسرت است و همین که به آن رسید می بیند آن چیزی که او می خواسته است نیست , زیرا در آن عـیبها و کاستیها می بیند و مشاهده می کند که با غم و دردها و بی ارزشی

عواملی که به آنها دل خوش کرده بوده , همراه است . در برابر از دست رفته ها باشد, دل نبسته است . همواره آن چه به دست می آورد, مایه غم و درد او می شود و از این رو, رهایش می کند و به سراغ چیزی بهتر از آن می رود تا شاید دل دردمندش را شفا دهد و آن چه به دست نمی آورد مایه دردمندی و دریغ خوردنهای او می شود. چیزی را به دست نمی آورد. قرآن کریم , اما انسان را پدیده ای فراهم آمده از روحی جاویدان و پیکر مادی در حال تغییر و تحول می داند. این زمان به جاودانگی می رسد و زوال و تغییری در او راه نمی یابد. آن که مایه خوشبختی صرفا روح باشند از سعادت او به شمار می آیند و عواملی چون مال و فرزند که سعادت جسم و روح , هردو, در آنهاست ,چنانچه از ذکر و یاد خدا باز ندارند و موجب نشوند که انسان به دنیا بچسبد, این عوامل نیز از جمله خوشبختی انسانند و نیکو سعادتی هستند. سعادت روح جاویدان می شوند مانند کشته شدن در راه خدا و از بین رفتن ثروت و رفاه به خاطر خدای تعالی , این عوامل نیز از جمله خوشبختی انسان است و به آن می مانند که آدمی برای دست یافتن به یک عمر سلامتی و تندرستی , تلخی دارو را لحظه ای تحمل کند. اما آن چه مایه خوشبختی جسم و بدبختی روح باشد, عامل بدبختی انسان و موجب عذاب و شکنجه اوست . خدای تعالی فرموده است : ((جولان کافران در شهرها تو را نفریبد. آن جایگاهشان جهنم است و جهنم بد آرامگاهی است)). آن چه را موجب بدبختی جسم و روح باشد قرآن عذاب می شمارد, چنان که دنیاپرستان نیز آن راعذاب و شکنجه می دانند, اما دیدگاه این دو فرق می کند. بدبختی روح هستند و از نظر آنان عذاب و شکنجه است چون سبب بدبختی بدنند. عذابها, عذابهایی است که بر امتهای پیشین فرود آمد, خدای تعالی فرموده است : ((آیا ندیدی که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ و با ارم که ستونها داشت و همانند آن در هیچ شهری پدید نیامده بود؟ و قوم ثمود که در آن وادی سنگ را می بریدند. طغیان کردند و در آنها بسیار فساد و تباهی کردند. پروردگارت تازیانه عذاب را بر آنان فرود آورد. بدبختی موجودات هوشمند, به هوش و ادراک بستگی دارد. اما حسش نمی کنیم برای خود سعادت نمی شماریم , همچنان که چیز دردآور و غم انگیزی را که حس ودرک نمی کنیم , بدبختی به شمار نمی آوریم . خوشبختی و بدبختی راهی غیر از شیوه ومسلک ماده و مادیگری می پیماید. مادیات باید آن نوع تربیتی را پیروی کند که بر اساس آن انسان آن سعادت واقعی را که قرآن مشخص کرده است , سعادت شمارد و بدبختی حقیقی را بدبختی بداند. آموزش می دهد که جز به خدا دل نبندند و پروردگارشان را مالک همه چیز بدانند و همه را وابسته به اوو رهسپار به سوی او بشمارند. این انسان در دنیا سعادت خود را فقط در دو چیز می بیند: آن چه مایه سعادت

روح و جسم اوست وآن چه موجب سعادت صرفا روح اوست . انـسان پایبند خواهشهای نفس و مادیات , گرچه گاه آن چه را از زر و زیور دنیا به دست می آورد بـرای خـود سـعادت و خیر و لذت می بیند اما بزودی به رفتار اشتباه خود پی می برد و خوشبختی خیالی او دقیقابه بدبختی برایش تبدیل می شود. بـازیـچـه , تا به آن روزی که وعده شان داده ایم برسند)) و فرموده است : ((تو از این غافل بودی ما پرده ازبرابرت برداشتیم , پس , دیده ات امروز تیز شده است)). سخن ما رویگردان می شود و جز زندگی دنیوی را نمی جوید, اعراض کن . است)). عیششان منغص است . از ایـن جـا مـعـلوم می شود که ادراک و اندیشه موجود در خداجویان و پیروان قرآن غیر از ادراک واندیشه موجود در دیگران است , گو این که همگی از یک نوع , یعنی نوع انسان هستند. گـروه مؤمنان متوسط و میانحالی هستند که تعلیم و تربیت الهی در وجود آنها به کمال نرسیده است . این چیزی است که از سخن خدای تعالی در معنای عذاب به دست می آید. تـعـالـی از ایـن که بدبختی جسمانی را عذاب بنامد خودداری نمی کند منتها این عذابی است در مرحله جسم نه روح . فرموده است : ((شما را از آل فرعون رهانیدیم , به عذابهای سختتان می آزردند. زنانتان را زنده نگه می داشتند. فرعونیان با بنی اسرائیل می کردند, بلا و آزمایشی از جانب خدا و در عین حال عذاب می شمارد اما نه عذابی از جانب خدای سبحان .

شکنجه دادن مردم .

قرآن . ((تا به غروبگاه خورشید رسید. گل آلود و سیاه غروب می کند و در آن جا مردمی یافت . گفتیم : ای ذوالقرنین ! می خواهی عقوبتشان کن ومی خواهی با آنان به نیکی رفتار کن . برگردانده می شود و او نیز به سختی عذابش می کند)). ((پس , نزد او روید و بگویید: ما دو تن فرستادگان پروردگار تو هستیم . شکنجه مکن . ـ پیامبر خدا(ص): روز قیامت به پیادگان (رکاب امرا) گفته می شود: تازیانه هایتان را بیندازید و وارد دوزخ شوید. ـ روز قیامت به یساول گفته می شود: تازیانه ات را بگذار و به جهنم برو. ـ در آخر الزمان در میان این امت مردمانی خواهند بود که با خود تازیانه هایی مانند دم گاوحمل می کنند. ـ کودکان خود را با غمز ((10)) شکنجه ندهید بلکه با قسط مداوایشان کنید. ـ امام باقر(ع): نخستین چیزی را که امیران روا شمردند شکنجه بود, علتش هم دروغی است که انس بن مالک به رسول خدا(ص) بست و نقل کرد که آن حضرت دست مردی را به دیوارمیخ زد. ـ پیامبر خدا(ص): (مردم را) با عذاب خدا عذاب و شکنجه نکنید. ـ کسی حق ندارد با آتش عذاب و شکنجه دهد, مگر خداوند آتش . ـ خدای تعالی در روز قیامت , کسانی را که در دنیا مردم را شکنجه می دهند عذاب و شکنجه می دهد. ـ هیچ کس از شما نباید در جایی که مردی را به ستم تازیانه ای می زنند بایستد, زیرا لعنت خدابر کسانی که در آن جا حاضر باشند و مانع زدن تازیانه نشود, فرود می آید. ـ امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش ابان احمر از علت نامگذاری فرعون به دارنده میخها,فرمود: چون وقتی می خواست مردی را شکنجه دهد, او را روی زمین دمر می خواباند وچهاردست و پایش را به زمین میخکوب می کرد. دراز می کرد و چهاردست و پایش را به تخته میخ می زد و او را به همان حال می گذاشت تامی مرد . ـ پیامبر خدا(ص): سوگند به آن که جانم در دست اوست , هیچ کس تازیانه ای به ستم برکسی نزند مگر این که فردای قیامت در آتش دوزخ همانند آن تازیانه خورده شود. ـ امام علی (ع): هر کس مردی را به ستم تازیانه ای زند, خداوند تازیانه ای از آتش بر او زند. ـ عروه از هشام بن حکیم بن حزام می گوید : وی در شام بر عده ای گذشت که در آفتاب سرپا نگهداشته و روی سرهایشان روغن ریخته شده بود. گفت : بدرستی که از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرماید: خداوند کسانی را که در دنیا شکنجه دهند, عذاب و شکنجه خواهد داد. ـ حمزه اسلمی می گوید: رسول خدا(ص) مرا فرمانده گروهی از سپاهیان کرد و به من فرمود:اگر فلانی را دیدید او را در آتش

بسوزانید. ایشان برگشتم . ندهد مگر خداوند (و خالق) آتش .

پاورقی ها

1- به زبان آوردن : ((انا للّه و انا الیه راجعون)). 2- صدوق رضوان اللّه علیه در ذیل این حدیث می گوید : ((من این اخبار را (که در این باره روایت کرده ام) در کتاب فضایل ماه رمضان آورده ام)). 3- لـسان العرب ضمن نقل این حدیث می گوید : ((لاضرر)) یعنی انسان نباید به برادر خود زیان بزند , و ((لاضرار)) یعنی نباید به یکدیگر زیان رسانند. پس ضرار دو جانبه است و ضرر یک جانبه . گذشت کند. زنی بدون آن که از آن سودی نصیب تو شود. مقصود از ((ضرار)) این است که از نظر اسلام ضرر زدن به غیر ممنوع است ـ م . 4- از قضا سرکنگبین صفرافزودروغن بادام خشکی می نمود. 5- کـلـمه ((عبده)) را برخی شارحان نهج البلاغه به صورت ثلاثی مزید (عبده) خوانده اند که در این صورت معنای جمله چنین است : ((هرکه او را بنده خود کرده است)). 6- یـعنی خداوند توفیقت دهد که همیشه عبادتت را ناقص و خودت را در انجام طاعت و بندگی خدا مقصر دانی . بـا احـساس نقص و کمبود آدمی از تکبر بیرون می آید و با احساس تقصیر از خودپسندی و غرور و تنبلی در عبادت , دست می شوید. 7- نووی در شرح این جمله می نویسد: یعنی برای من ننگ و عار نیست که مرا کشتید. 8- دو پـسـر عـفـرا یـعـنـی مـعـاذ و معوذ از انصار بودند و انصار شغل کشاورزی داشتند و عربها کـشـاورزی و دهـقانی را شغلی بی ارزش و پست می شمردند ولذا ابوجهل برای تحقیر می گوید: کاش یک غیر کشاورز مرا می کشت . 9- از حدیث 29116 (در کنزالعمال) پیداست که این مرد سعدبن ابی وقاص است . 10- غمز: فشار دادن با دست . انـگـشـت حـلق بیمار را فشار می دادند که موجب پارگی قسمت ورم کرده و خونریزی می شد و بدین ترتیب راه نفس باز می گردید و کودک از مرگ نجات می یافت .

اشاره

پوزش خواهی . پرهیز از کاری که موجب پوزش خواهی است . تشویق به پذیرفتن عذر عذرخواه . سزای کسی که عذر نمی پذیرد. بدترین عذر. مواردی که عذر هیچ کس پذیرفته نیست . اعتراف کردن خود پوزش خواهی است . عذرخواهیهای نابجا. پوزش خواهی (متفرقه). زبان عربی . نخستین کسی که زبانش به عربی باز شد. معراج . آبرو. تشویق به آبروداری . ثواب خودداری از لطمه زدن به حیثیت مسلمانان . ثواب دفاع از حیثیت مسلمان . شناخت / 1. ارزش شناخت . نقش شناخت در ایجاد برتری . نقش عمل در زمینه شناخت . شناخت استوار. شناخت و گمراهی . باروری شناخت . شناخت و حواس پنجگانه . شناخت اشیا به وسیله ضد آنها. منابع شناخت . شرایط شناخت . موانع شناخت . شناخت 2 ((خودشناسی)). خودشناسی . هر که خود را نشناسد. هر که خود را شناسد. هرکه خودراشناخت پروردگارش راشناخت . آن چه خودشناس را سزد. معنای خودشناسی . شناخت 3 ((خداشناسی)). فلسفه ضرورت ایمان به خدا. ارزش شناخت خدا. علم به خدای تعالی . ثمرات شناخت (1). ثمرات شناخت (2). ثمرات شناخت (3). ثمره کمال خداشناسی . آن چه شایسته عارف است . غایت شناخت . خدا شناس ترین مردم . صفت عارف . ویژگیهای عارفان . کمترین مرتبه شناخت (خدا). شناخت سزامند خدا. شناخت خدا به خدا. نهی از اندیشیدن در ذات خدا. ناتوانی خردها از شناخت کنه خدا. ناتوانی دل و دیده از درک خدا. توصیفات مجاز از خدا. توحید. نظام توحید. کلمه توحید. عقیده ضروری ایمان . دلیل بر یگانگی خدا. پیامدهای اعتقاد به خدایان متعدد(1). پیامدهای اعتقاد به خدایان متعدد(2). پیامدهای اعتقاد به خدایان متعدد(3). خدا یکی است اما نه به معنای عددی آن . خدا بی حد است . خدا مانند ندارد. خدا به حرکت و سکون وصف نمی شود. خدا نه زاینده است و نه زاده شده . نه درون چیزهاست و نه بیرون از آنها. دیدگان او را در نمی یابند. دل و مشاهده خدا. رسول خدا و مشاهده خدا. شهود قلبی در دعاها. حکمت محجوب بودن . پرده های نور. خدا بی آغاز و انجام است . خدا بوده و چیزی با او نبوده است . خدا زنده است . خدا داناست . خدا به همه رازها و نهانتر از رازها آگاه است . هر دانایی , جز خدا, دانش خود را از کسی آموخته است . علم خدا ازلی است . علم خدا به گذشته و آینده یکسان است . علم خدا در وصف نگنجد. خدا دادگر است . معنای اعتقاد داشتن به عدل خدا. دلیل عادل بودن خدای سبحان . خدا آفریننده است . خدا تواناست . خدا سخنگوست . خدا خواهنده است . خدا آشکار و نهان است . خداوند مالک

همه چیز است . خدا شنواست . خدا بیناست . خدا لطیف است . خدا آگاه است . خدا نیرومند است . خدا عزیز((4)) است . خدا حکیم است . خدا صمد است . خدا همه جا هست . صفات ذات و صفات فعل . صفات جامع . خوبی 1 ((خوبی کردن)). خوبی کردن اندوخته ابدی است . فضلیت نیکوکاران . تشویق به واداشتن خود به نیکوکاری . نیکی کردن به همگان از نیک و بد. خوبی و کمک کردن به حیوانات . سودمند بودن به حال مردم . دستگردانی احسان و کمک . منع کردن از کمک به نااهل . نهی از منت گذاری . انجام دادن خوبی به طور کامل و تمام . آن چه خوبی واحسان با آن به کمال می رسد. نهی از دست کم گرفتن خوبی . نشانه پذیرفته شدن خوبی و احسان . ثواب احسان و خوبی کردن . خوبی 2 ((امر به خوبی و نهی از زشتی)). فرمان دادن به خوبی وبازداشتن از زشتی . فرمان دادن به خوبی . باز داشتن از بدی . سزاوارترین مردم به امر و نهی کردن . نگهداشتن خود و افراد خانواده از گناهان . جانمایه فرایض . حقگویی در برابر پیشوای ستمگر. نهی از منکر تقدیر را عوض نمی کند. خطر رها کردن امر به معروف و نهی از منکر. رهایی از آن کسی است که فرمان برد و فرمان دهد. خطر بی پرده گناه کردن . هر کس به کردار عده ای راضی باشد. شرایط کسی که امر به معروف می کند. نکوهش واعظ غیر متعظ. آن چه در وجوب امر به معروف و نهی از منکر شرط نیست . کمترین مرتبه نهی از منکر. بالاترین مرتبه نهی از منکر. موجبات ترک نهی از منکر. نهی از منکر و ترس از مردم . وظیفه افراد در هنگام رو به رو شدن با گنهکاران . امر به منکر و نهی از معروف !. عزت . کسی که عزت , همه , از آن اوست . کسی که عزت و ذلت به دست اوست . عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است . عزت جستن از غیر خدا. تفسیر عزت . موجبات عزت (1). موجبات عزت (2). موجبات عزت (3). طلب عزت در دعا. عوامل پایداری عزت . گوشه گیری . ارزش گوشه گیری . گوشه گیری و خرد. گوشه گیری و سالم ماندن . ارزش دوستان ناشناخته خدا. آن چه موجب گوشه گیری می شود. کسی که گوشه گیری او را نشاید. اراده و پایداری . تسلیت . تسلی دادن به سوگوار. آن چه درتسلی دادن به سوگوارگفته می شود. تبریک گفتن به سوگوار سزاوارتر از تسلیت گفتن است !. معاشرت . آداب معاشرت با خود. آداب معاشرت با مردم . آداب معاشرت با خانواده . آداب معاشرت با عوام . ملاک در معاشرت با مردم . آن چه در آمیزش با مردم سزاوار است . تشویق به خوشرفتاری . تشویق به دوستی ورزیدن با مردم . غریب . آن چه در دوست داشتن دوست سزاوار است رعایت شود. معاشرت (متفرقه). عاشورا. فضیلت گریستن بر حسین (ع). سرودن شعر در سوگ حسین (ع). عشق . نکوهش عشق . فرجام عشق . پاداش عاشق پاکدامن . عشق به خدا. تعصب .

نکوهیده . پیشوای متعصبان . تعصب پسندیده . عصمت . پناه جستن به خدا. معنای معصوم . موجبات عصمت . عصمت امام . عصمت (متفرقه). بزرگداشت . بزرگداشت فرمانروایان . سجده برای بزرگداشت . بزرگداشت شایسته . عفت . تشویق به عفت . ترغیب به عفت از شکم بارگی وشهوترانی . ریشه عفت . جانمایه عفت . میوه عفت . شاخه های عفت . بزرگترین عفت . بخشودن 1 ((بخشودن مردم)). ارزش بخشودن . ترغیب به گذشت نیکو. ترغیب به گذشت در هنگام قدرت داشتن . گذشت و جلب دلها. گذشتهای نابجا. بخشودن 2 ((بخشایش خدای سبحان)). بخشایش خدا. گذشت بخشنده به هنگام قدرت . موجبات بخشش خدا. عافیت . عواملی که عافیت می آورد. ترغیب به عافیت خواستن از خدا. دعاهایی در عافیت طلبی (از خدا). بندگان خاص . کیفر. انواع کیفرها. بیم کیفر دادن و عملی ساختن آن . دادگری خدا در کیفر دادن . پرهیز از شتاب در کیفر دادن . خرد. خرد نخستین آفریده خداست . آنچه خرد از آن آفریده شده است . خرد محکمترین پایه است . نقش خرد در زمینه فضیلتها. نقش خرد در کیفر و پاداش . پیشوایی خرد. پشتوانگی خرد. نقش خرد در سعادت دو سرا. حجیت عقل . مصیبت بی خردی . دوست آدمی خرد اوست . دوست صمیمی مؤمن خرد اوست . نفس در کشاکش میان خرد و هوس . دین و خرد. تفسیر خرد. تفسیر عقل . خردها خدادادی هستند. عقل طبیعی و عقل تجربی و اکتسابی . ویژگیهای خردمند. خرد و حکمت . خرد و فروگذاشتن زیاده خواهی . خرد و کار برای آخرت . خرد و فرمانبری از خدا. خرد و فروگذاشتن لذتها. خرد و شناخت نیک و بد. آنچه برای خردمند است . آنچه بر خردمند لازم است . آنچه خردمند را سزد. آنچه خردمند را نسزد. خردمندترین مردم . کم خردترین مردم . کسی که خردمند به شمار نمی آید. آنچه خرد را می افزاید. آنچه خرد را کامل می کند. ملاکهای سنجش خرد آدمیان . از نشانه های خرد. نشانه نیرومندی خرد. عوامل ناتوان کننده خرد. نشانه سست خردی . حد خرد. سرآمد خرد. برترین خرد. میوه خرد. دشمن خرد. خردانسان در دوره های مختلف زندگیش . جایگاه خرد. خرد (متفرقه). اعتکاف . ارزش دانش و دانایی . محروم از دانش . دانش ریشه همه خوبیهاست . دانش و زندگی . دانش و فرمانبری از خدا. برتری علم بر ثروت . دانش و ارزش آدمی . نزدیکترین مردم به درجه پیامبری . علما وارثان پیامبرانند. برتری مرکب عالمان بر خون شهیدان . دانشمند زنده است گرچه مرده باشد. برتری دانش بر عبادت . برتری عالم بر عابد. علت برتری دادن عالم بر عابد. درگذشت عالم . نگریستن به چهره عالم عبادت است . ترغیب به دانشجویی . تحصیل علم واجب است . دو پرخور سیر ناشدنی . جوینده دانش . جوینده دانش و پیامبری . جوینده دانش و فرشتگان . جوینده دانش و بهشت . آمرزش خواهی همه اشیا

برای جوینده دانش . آموختن . ثواب آموختن . آثار انفاق کردن علم . پیمان گرفتن برای آموزش دادن وروشنگری . پرهیز از پوشیده داشتن دانش . ارزش آموزگار. نکوهش کسی که از راه علم ارتزاق کند. معنای ارتزاق با علم . تشویق به آموختن دانش . کسی که برای خدا دانش آموزد. ویژگیهای کسی که برای خدا می آموزد. کسی که برای غیر خدا علم بیاموزد. دانش را برای چند چیز نباید آموخت . طبقات دانشجویان . نکاتی که در گزینش آموزگار باید رعایت شود. به سخن بنگرید. حق آموزگار. حقوق دانش آموز بر آموزگار. حقوق آموزگار بر شاگرد. گرامیداشت دانشمند. نکاتی که باید دانش آموز رعایت کند. یک حدیث جامع در باب تحصیل دانش . ارزش علما. عالمان امانتداران خدایند. عالم . نشانه های عالم . ویژگیهای عالم . نادانی عالم . میوه دانش . میراث دانش . شاخه های دانش . آنچه بر دانشمند سزاوار است . آنچه زیبنده دانشمند است . خطر عمل بدون علم . نقش کار در دانش . ترغیب به عمل کردن به علم . بهره مند شدن از دانش . بر حذر داشتن از علم بدون عمل . خطر عالم رسوا و عابد نادان . پرهیز از خیانت در علم . اهتمام دانشمندان . سرانجام کسی که از عدالتی دم زند و خود به آن عمل نکند. سزای خطیبان بی عمل . سختگیری در کیفر عالم . کمترین کیفر عالم . سخت عذابترین مردم . لغزش عالم . علمای بد. نکوهش علمای بدکردار. کسی که در شمار اهل علم نیست . خطر افزایش علم بی عمل . علما و آمیزش با زمامداران . علمای در خور اتهام و بدبینی . تفسیر علم . تفسیر علم و فضل . نکوهش دانش ناسودمند. کسی که دانشش بر خردش فزونی داشته باشد. نهایت دانش . انواع دانشها. آداب فرا گرفتن دانش . سر دانش . بهترین دانش . لازمترین دانش . دانشهای ممنوع . شناخت حلال و حرام . زیور دانش . علم لدنی . داناترین مردم . منحصربودن دانش درست در اهل بیت (ع). دانش (متفرقه). عمر. غنیمت شمردن عمر. هدر دادن عمر. باقیمانده عمر. ترغیب به گذراندن عمر در راه طاعت خدا. کسی که عمرش علیه او حجت است . سالخوردگی . حاصل زندگی دراز. آنچه عمر را زیاد می کند. عمر دراز و کار نیک . مؤمن و طلب عمر دراز. حکمت بی اطلاعی آدمی از اندازه عمرش .

پوزش خواهی .

پرهیز از کاری که موجب پوزش خواهی است .

قرآن . ((بلکه آدمی خویشتن را نیک می شناسد هرچند به زبان عذرها آورد)). ـ مـصباح الشریعة : پیامبرخدا(ص) فرمود: زنهار از کاری که به سبب آن پوزش خواهی , زیرا در آن شرک پنهان است . ـ امـام عـلـی (ع): زنـهـار از کاری که به سبب آن پوزش خواهی , چرا که از کار خوب پوزش خواهی نمی شود. ـ امـام حـسـین (ع): زنهار از کاری که از آن پوزش بخواهی , زیرا مؤمن نه بدی می کند و نه پوزش می خواهد و منافق هر روز بدی می کند و پوزش می طلبد. ـ امام سجاد(ع): کاری مکن , که باعث عذرخواهی شود. ـ امـام صـادق (ع): شایسته نیست که مؤمن خود را خوار گرداند عرض کردم : چگونه خود راخوار می کند؟ فرمود: کاری کند, که باعث عذرخواهی شود. ـ امام علی (ع): نیاز نیافتن به پوزش خواهی , عزتبخش تر از پوزش خواستن صادقانه است ((1)) . ـ امـام عـلـی (ع) در نـامـه خـود بـه حـارث هـمـدانـی می فرماید: از هر کاری که اگر از کننده آن دربـاره اش بازخواست شود, انکارش کند و یا پوزش خواهد, بپرهیز و آبروی خود را آماج تیرهای سخن (مردمان) قرار مده . ـ امام علی (ع) در نامه ای به قثم بن عباس , کارگزار خود در مکه , می فرماید: زنهار از انجام کاری کـه بـاعـث عذرخواهی تو شود, و در هنگام برخورداری از نعمتها سرمست مشو و در گاه سختی و تنگدستی سستی به خود راه مده والسلام .

تشویق به پذیرفتن عذر عذرخواه .

ـ امـام عـلی (ع): اگر برادرت از تو پیوند برید تو خود را به او پیوند ده و اگر از تو دوری کرد, با او مـهـربـان باش و به او نزدیک شو و اگرگناهی کرد عذرش را بپذیر, چندان که گویی تو غلام او هستی و او ولینعمت توست . ـ عذر برادرت را بپذیر و اگر عذری نداشت برایش عذری بتراش . ـ امـام سجاد(ع): هیچ کس از تو عذرخواهی نکند, مگر این که عذرش را بپذیری گرچه بدانی که دروغ می گوید. ـ اگر مردی از طرف راستت به تو ناسزا گفت و سپس به طرف چپت آمد و عذر خواست ,عذرش را بپذیر. ـ امـام علی (ع) در سفارش به محمد بن حنفیه , می فرماید: به صرف شک و تردید از برادرت مبر و بـدون آن کـه از او بخواهی رضایت تو را به دست آورد با وی قطع رابطه مکن , ممکن است عذری داشـتـه باشد وتو (بی جهت) او را سرزنش کنی عذرخواهی معذرت خواه را, راست بگوید یا دروغ , بپذیر تا شفاعت (رسول خدا) شامل حال تو بشود. ـ عذرخواهیهای مردم را بپذیر, تا از برادری آنان بهره مند شوی و با روی گشاده دیدارشان کن , تا کینه هایشان بمیرد. ـ خردمندترین مردم عذرپذیرترین آنها از مردم است .

سزای کسی که عذر نمی پذیرد.

ـ پیـامبر خدا(ص): هرکس برادرش به عذرخواهی نزد او آید باید عذرش را بپذیرد, خواه عذرش موجه باشد یا نادرست اگر عذرش را نپذیرد کنار حوض (کوثر) بر من وارد نشود. ـ هر که برادرش از او عذرخواهی کند و عذرش را نپذیرد, او را گناهی مانند گناه باجگیر باشد. ـ هر که برادر مسلمانش از گناهی که نسبت به او کرده عذر بخواهد و او عذرش را نپذیرد,فردای قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد نمی شود. ـ هـر کـه عذرخواهی کسی را, چه عذرش موجه باشد یا نباشد, نپذیرد, در کنار حوض کوثر برمن وارد نشود. ـ پیامبر خدا(ص) در سفارش به علی (ع), می فرماید: هرکه پوزش پوزش خواهی را, راست بگوید یا دروغ , نپذیرد به شفاعت من دست نیابد. ـ امـام صـادق (ع): کـم خـردتـریـن مردم کسی است که به زیر دستش ستم کند و کسی را که از اوعذرخواهی می کند, نبخشد. ـ امام علی (ع): بزرگترین گناه , خودداری از پذیرفتن عذر است . ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : بار خدایا! از تو عذر می خواهم اگر در حضور من به کسی ستم شده و من یاریش نرسانده باشم و کسی که به من بدی کرده و عذر خواسته است و من عذرش رانپذیرفته باشم .

بدترین عذر.

قرآن . ((چـون یـکـیـشـان را مـرگ فـرا رسـد, گـوید: ای پروردگار من ! مرا باز گردان شاید کارهای شـایـسـتـه ای را که ترک کرده بودم به جای آورم هرگز این سخنی است که او می گوید و پشت سرشان تا روز قیامت مانعی است)). ((و اگـر مـجـرمـان را نـزد پـروردگارشان سر افکنده بینی , گویند: ای پروردگار ما! دیدیم و شنیدیم اکنون ما را بازگردان تاکاری شایسته کنیم ما به یقین رسیده ایم)). ((روزی که پوزش ستمگران سودشان ندهد و آنان را لعنت است و آن سرای بد)). ـ پیامبر خدا(ص): بدترین پوزش , زمانی است که مرگ فرا رسد. ـ امـام صادق (ع) درباره آیه ((به آنان اجازه داده نمی شود تا پوزش خواهند)), فرمود: خداوندبلند پـایـه تـر و دادگـرتر و بزرگتر از آن است که بنده اش عذری داشته باشد و اجازه ندهد عذرش را بیاورد, بلکه کاوش کرد اما عذری برای او ندید. ـ امـام عـلـی (ع): روزی کـه در آن دیـده هـا خـیـره مـی مـانـد و هـمـه جا تیره و تار می شود نه شفیعی ,شفاعت می کند و نه خویشاوندی , سود می رساند و نه عذری , عذاب را دفع می کند. ـ پـیـشینیان شما به علت داشتن آرزوهای دراز و از یاد بردن مرگ به هلاکت در افتادند, تا آن که مـرگ بـر سـر آنـهـا فرود آمد, مرگی که عذر پذیر نیست و مجال توبه باقی نمی گذارد و فاجعه وکیفر با خود می آورد.

مواردی که عذر هیچ کس پذیرفته نیست .

قرآن . ((چـون بـه سـوی آنـان بـاز گـردید, نزد شما عذر می آورند بگو: عذر میاورید ما هرگز باورتان نمی کنیم , که هر آینه خدا ما را از خبرهای شما آگاه کرده است زودا که خدا ورسول او اعمال شما را بـبـیـنند آن گاه نزد آن دانای نهان و آشکار باز گردانده می شوید و شما را از آن چه می کردید خبرمی دهد)). ((عـذر میاورید هر آینه بعد از ایمانتان کافر شدید اگر گروهی از شما را ببخشیم , گروهی دیگر را چون مجرم بودند عذاب می دهیم)). ـ امام صادق (ع): سه چیز است که هیچ کس درباره آنها عذرش پذیرفته نیست : برگرداندن امانت بـه نیکوکار و بدکردار, وفای به عهد با نیکوکار و بدکردار و نیکی کردن به پدر و مادر,خوب باشند یا بد. ـ سـه چـیـز اسـت که انسان درباره آنها معذور نیست : مشورت کردن با خیرخواه و مدارا کردن با حسود و دوستی ورزیدن با مردم . ـ امام علی (ع): بر شما باد به فرمانبری از کسی که در نشناختن او, عذرتان پذیرفته نیست .

اعتراف کردن خود پوزش خواهی است .

ـ امـام عـلـی (ع): اعتراف (به گناه) خود پوزش خواهی است , انکار (و عدم اعتراف به گناه)پای فشردن (بر آن) است . ـ بسا جرمی که اعتراف به آن , از عذرخواهی بی نیاز می کند.

عذرخواهیهای نابجا.

ـ امام علی (ع): از کاری که با آن خدای سبحان را فرمان برده ای عذرخواهی مکن , زیرا آن کار برای تو افتخاری بزرگ است . ـ از کسی که خوش ندارد برای تو عذری بیابد, عذرخواهی مکن . ـ هر کس بدون ارتکاب گناهی عذرخواهی کند, خود را گنهکار قلمداد کرده است .

پوزش خواهی (متفرقه).

ـ امام علی (ع): علم , راه عذر را بر بهانه جویان می بندد. ـ امام حسن (ع): علم , راه عذر را بر دانش جویان بسته است . ـ امام علی (ع): هرگاه توانایی کاستی گیرد, تمسک به عذر و بهانه ها فزونی یابد. ـ پوزش , دلیل خردمندی است . ـ امام حسن (ع): گناه را زود کیفر مده , بلکه میان آن دو راهی برای عذرخواهی باقی بگذار. ـ امام حسین (ع): بسا گناهی , که از عذرخواهی از آن نیکوتر است . ـ امام علی (ع): پوزش خواهی دوباره , یادآوری کردن گناه است . ـ در گذشته برادری دینی داشتم او هیچ کس را برای کاری که می شد در چنان مواردی عذرآورد, سرزنش نمی کرد و صبر می کرد تا عذر او را بشنود.

زبان عربی .

زبان عربی .

قرآن . ((با زبان عربی روشن)). ـ امام باقر یا امام صادق (ع) درباره آیه ((با زبان عربی روشن)) فرمود: یعنی زبانهای دیگر راروشن می سازد و زبانهای دیگر آن را روشن نمی کنند. ـ پیامبر خدا(ص) در پاسخ به این پرسش که چرا زبان شما از همه ما شیواتر و بیانتان روشنتراست , فـرمود: زبان عربی فرسوده شده بود و جبرئیل آن را به صورتی تر و تازه و خرم برایم آورد, درست به همان گونه که بر زبان اسماعیل (ع) جاری شد.

نخستین کسی که زبانش به عربی باز شد.

ـ پیامبر خدا(ص): نخستین کسی که زبانش به عربی روشن و شیوا باز شد, اسماعیل بود و درآن وقت چهارده سال داشت . ـ امام باقر(ع): نخستین کسی که به عربی زبان گشود, اسماعیل پسر ابراهیم بود که سیزده سال داشت او (پیشتر) زبان پدر و برادرش را داشت او نخستین کسی است که به زبان عربی سخن گفت و او همان ذبیح است . ـ پیامبر خدا(ص): همه عربها از نسل اسماعیل پسر ابراهیم هستند. ـ این زبان عربی به نحوی به اسماعیل الهام شد.

معراج .

معراج .

قرآن . ((پاک است خدایی که بنده اش را شبانه از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را برکت داده ایم , برد تا برخی آیات خود را به او بنمایانیم هر آینه اوشنوای بیناست)). ـ پیامبر خدا(ص): آن شب که به آسمان برده شدم , به بهشت در آمدم و در آن جا دشتهایی دیدم که عده ای فرشته خشتی از طلا و خشتی از نقره می سازند و گاه از کار باز می ایستند از آنهاپرسیدم : چرا گاه از کار دست می کشید؟ گفتند: تا هزینه برسد پرسیدم : هزینه شما چیست ؟ گفتند: این سخن مؤمن : سبحان اللّه والحمدللّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر وقتی این جملات را بگویدمی سازیم و هرگاه خاموش بماند از کار دست می کشیم . ـ شبی که به آسمان برده شدم , هرگز چیزی شیرین ترازسخن پروردگارم عزوجل , نشنیدم . ـ امام باقر(ع): شبی که رسول خدا(ص) به آسمان برده شد, به بیت المعمور رسید و وقت نماز شد جبرئیل اذان و اقامه گفت رسول خدا(ص) به امامت ایستاد و فرشتگان و پیامبران درپشت سر محمد(ص) به صف ایستادند. ـ امام صادق (ع): زمانی که رسول خدا(ص) به معراج برده شد, جبرئیل (ع) آن حضرت را به جایی رسانید و خود با ایشان نرفت رسول خدا(ص) فرمود: ای جبرئیل ! در چنین وضعی مراتنها می گذاری ؟ جبرئیل گفت : برو, به خدا سوگند, در جایی قدم گذاشته ای که پای هیچ بشری به آن جا نرسیده و پیش از تو هیچ بشری به آن جا نرفته است . ـ امام رضا(ع): رسول خدا(ص) فرمود: چون شبانه به آسمان برده شدم , جبرئیل مرا به جایی رسانید که او خود هرگز قدم در آن جا ننهاده بود پس , پرده ها برای رسول خدا کنار زده شد و خداوند از نور عظمت خود تا دوست داشت به او نشان داد. ـ امام علی (ع): من و فاطمه بر رسول خدا(ص) وارد شدیم و دیدیم که آن حضرت سخت می گرید عرض کردم : پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا, چرا گریه می کنید؟ فرمود: ای علی !شبی که به آسمان برده شدم , زنانی از امت خود را در عذابی سخت دیدم .

آبرو.

تشویق به آبروداری .

ـ امام صادق (ع): هرگاه آبرو بریزد, جمع آوری (و جبران) آن دشوار است . ـ امام علی (ع): بخشندگی , نگهبان حیثیتهاست . ـ بخیل ترین مردم در مال خویش بخشنده ترین آنهاست در آبرو و حیثیت خویش . ـ آبروی خود را با مال خود نگهدار, تا گرامی گردی و احسان کن , تا خدمت شوی و بردبارباش , تا مقدم داشته شوی . ـ بهترین ثروت , آن است که مایه حفظ آبرو شود. ـ امام علی (ع) در نامه خود به حارث همدانی , می فرماید: آبروی خود را آماج تیرهای سخن (مردم) قرار مده . ـ هرکه آبروی خود را دوست دارد, باید از مجادله بپرهیزد.

ثواب خودداری از لطمه زدن به حیثیت مسلمانان .

ـ امـام علی (ع): هرکس از شما, بتواند خدای تعالی را با دستی نیالوده به خون و اموال مسلمانان و زبانی سالم از لطمه زدن به آبروی آنان دیدار کند, چنین کند. ـ امام سجاد(ع): هرکه از لطمه زدن به آبروی مسلمانان خودداری کند, خدای عزوجل روزقیامت از لغزش او در گذرد.

ثواب دفاع از حیثیت مسلمان .

ـ پیامبر خدا(ص): هر که از آبروی برادر خود دفاع کند, این کار حجابی میان او و آتش باشد. ـ هر که از آبروی برادر مسلمان خود دفاع کند, البته بهشت بر او واجب آید. ـ مردی در حضور رسول خدا(ص) از مردی دیگر بدگویی کرد از میان جمع حاضر مردی جواب او را داد رسـول خـدا(ص) فرمود: هرکه از آبروی برادر خود دفاع کند این کار حجابی میان او و آتش باشد.

شناخت / 1.

ارزش شناخت .

ـ امام علی (ع): علم نخستین راهنماست و شناخت (حق تعالی) نقطه پایان است . ـ شناخت , حیرت است و بی بهرگی از آن کم سویی چشم . ـ شناخت , روشنایی دل است . ـ شناخت , نشان فضیلت است . ـ شناخت (حق موجب) دست یافتن به قداست است . ـ ایمان , شناخت با دل است . ـ امام باقر(ع) درباره آیه ((و هرکه حکمت داده شود, هر آینه خیر فراوان داده شده است)),فرمود: مقصود از حکمت , شناخت است .

نقش شناخت در ایجاد برتری .

ـ مـعـصـوم (ع): بـعـضی از شما از بعضی دیگر بیشتر نماز می خوانند, بعضی بیشتر از دیگران حج مـی گزارند, بعضی بیشتر از دیگران صدقه می دهند, بعضی بیشتر از دیگران روزه می گیرند, اما برترین شما کسی است که شناختش برتر باشد. ـ پیامبر خدا(ص): با ایمانترین شما, با شناخت ترین شماست . ـ امام صادق (ع): همانا مؤمنان برخیشان برتر از برخی دیگرند و برخیشان بیشتر از برخی دیگر نماز مـی گـزارند و برخیشان تیزبین تر از برخی دیگرند اینهاست آن درجات (ایمان که خداوند فرموده است : هم درجات عند اللّه).

نقش عمل در زمینه شناخت .

ـ امـام بـاقر(ع): هیچ عملی جز با شناخت پذیرفته نشود و هیچ شناختی جز با عمل هرکه شناخت پیدا کند, شناختش او را به عمل رهنمون می شود و هرکه شناخت نداشته باشد, او راعملی نباشد. ـ امـام صـادق (ع): خـداوند هیچ عملی را جز با شناخت نپذیرد و هیچ شناختی را جز با عمل پس , هـرکـه شـنـاخت پیدا کند, آن شناخت او را به عمل رهنمون شود و کسی که عمل نکند,شناخت ندارد. ـ شـمـا نـیـک کردار نباشید, مگر آن گاه که شناخت پیدا کنید و به شناخت نرسید مگر آن گاه که تصدیق کنید و تصدیق نکنید, مگر آن گاه که به ابواب چهار گانه گردن نهید.

شناخت استوار.

ـ امام کاظم (ع): هرکه علم خود را از طریق خدا (کتاب و سنت) نگیرد, دلش با شناختی استوار که آن را ببیند و حقیقتش را در قلب خویش بیابد, گره نخورد. ـ امـام صادق (ع): کسی که از یک حقیقت استوار برخوردار باشد, بر شبهه ای باطل و پوسیده تکیه نـکـنـد بـه طـوری کـه نقطه پایان (آن شبهه و پیامدهای فاسد آن) را بداند (و دریابد که حق در فراسوی آن شبهه است) و آن چه را (از امور دینی) پدید می آید, از کسی طلب کند که ازسوی وارث (خدای تعالی) سخن می گوید و (بداند که) به چه سبب آن چه را (از ولایت وحکومت ستمگران) انـکار می کنید به رسمیت نمی شناسید و آن چه را (از ولایت امام عادل عالم) نسبت به آن بصیرت داریـد به رسمیت می شناسید اگر مؤمن هستید (می دانید که آن چه گفتیم واقعیتی است که در آن شکی نیست).

شناخت و گمراهی .

ـ امام علی (ع): بسا شناختی که به گمراه کردن منتهی شود. ـ بسا دانشی که به گمراهی تو منجر شود.

باروری شناخت .

ـ امام علی (ع): دانش , بارور کردن شناخت است . ـ امام حسین (ع): تحصیل دانش سبب باروری شناخت است . ـ امام علی (ع): بارور شدن شناخت به تحصیل دانش است , بارور شدن دانش به تصور و فهم (درست و دقیق آن) است .

شناخت و حواس پنجگانه .

ـ در مـنـاظـره امـام صـادق (ع) و ابـوشـاكـر ديـصـانـى آمـده اسـت : ابـوشاكر گفت : مى دانيد كـه مـافـقـطـن چـيـزى را مـى پـذيـريم كه با چشمان خود ببينيم , يا با گوشهايمان بشنويم , يا با دسـتهايمان لمس كنيم , يا با بينى خود ببوييم , يا با دهانمان بچشيم , يا در دلهايمان تصور روشنى از آن داشـتـه باشيم , يا از طريق نقل و گزارشهاى مسلم ويقينى به دست آيد حضرت فرمود: حواس پـنـجـگـانه راذكر كردى اين حواس بدون راهنما (كه همان عقل باشد) هيچ سودى نمى بخشند, همچنان كه تاريكى را بدون چراغ روشن نمى توان پيمود. ـ امام على (ع): تفكر مانند ديدن با چشم نيست , زيرا چشمها گاه به صاحب خود دروغ مى گويند, اما عقل به كسى كه از آن راهنمايى خواهد خيانت نمى كند. ـ امـام صـادق (ع) در مـنـاظـره بـا طـبـيـب هندى , فرمود: چون تو ندانسته سخن مى گويى و خـيـال مـى كنى كه اشيا جز به وسيله حواس درك نمى شوند, من به تو مى گويم كه حواس جز از طـريـق قـلـب (عـقـل و روح) بـه اشـيـا پـى نـمـى بـرند و آنها را نمى شناسند اين قلب است كه راهـنماى حواس است و اشيا را به آن مى شناساند, همان اشيايى كه تو ادعا مى كنى قلب آنها را جز به وسيله حواس نمى شناسد. ـ عـمـران صـابى در حضور مامون از امام رضا(ع) پرسيد: آيا چشم نورى مركب است ياروح اشيارا ازدريچه آن مى بيند؟ حضرت فرمود: چشم يك تكه پيه سپيد و سياه است اين روح است كه مى بيند دليلش اين است كه تو در چشم نگاه مى كنى و عكس خودت را در ميان آن مى بينى و انسان تصوير خود را فقط در آب يا آينه و امثال اينها مى بيند. ـ امـام عـلـى (ع) در بـاب يـگـانگى خدا, مى فرمايد: وهمها به او نمى رسد, تا اندازه گيريش كنند وانديشه هاى باريك بين او را در وهم نتوانند آورد, تا در نتيجه تصورش كنند و حواس به اونرسند, تا در نتيجه حسش كنند و به دست نمى آيد, تا در نتيجه او را لمس كنند.

شناخت اشیا به وسیله ضد آنها.

ـ امـام علی (ع): بدانید که شما هرگز راه راست را نخواهید شناخت , مگر این که کسی را که آن را رها کرده است بشناسید و هرگز به پیمان قرآن وفا نخواهید کرد, مگر آن گاه که کسی را که این پـیمان را شکسته است بشناسید وهرگز به قرآن چنگ نخواهید زد, مگر این که کسی را که آن را کنار زده است بشناسید. ـ از آفریدن مشاعر و حواس مدرکه (برای موجودات) معلوم می شود که خود او (خداوند)فاقد این حواس است و از قرار دادن ضد میان اشیا معلوم می شود که او را ضدی نیست و از به وجود آوردن قرین و نظیر میان چیزها دانسته می شود, که او را قرین و همتایی نیست . ـ سپاس و ستایش خداوندی را که خلقش رادلیل وجود خویش قرار داد و حادث بودن آفریدگانش را دلیل بر ازلیت خویش و همانندی آنها رادلیل برهمانند نداشتن خود. ـ سـپاس و ستایش خداوند را که حواس او را درک نمی کند خدایی که حادث بودن آفریدگانش را دلـیـل قـدیـم بـودن و نیز دلیل وجود و هستی خویش قرار داد و همانندی آنها رادلیل بر همانند نداشتن خود. ـ امـام عـلی (ع) در سخنانی پیش از شهادت خود, فرمود: فردا به یاد روزگار من خواهید افتاد و افـکار و نیات من برایتان آشکار خواهد شد و پس از خالی شدن جای من و قرار گرفتن کسی دیگر در آن مقام , قدر مرا خواهید شناخت .

منابع شناخت .

قرآن . ((و خدا شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد, در حالی که هیچ چیز نمی دانستید و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد شاید که سپاسگزاری کنید)). ـ امام علی (ع): من نور وحی و رسالت را می بینم و شمیم نبوت را می بویم , من آن گاه که وحی بر رسول خدا(ص) نازل شد فغان شیطان را شنیدم .

شرایط شناخت .

قرآن . ((ای کـسـانـی کـه ایـمان آورده اید! از خدا بترسید و به رسول او ایمان آورید, تا شما را از رحمت خـویـش دو بـهـره دهـد و بـرایتان نوری قرار دهد که در پرتو آن راه روید و شما رابیامرزد و خدا آمرزنده مهربان است)). ((ای اهل کتاب ! فرستاده ما نزد شما آمد, تا بسیاری از کتاب (خدا) را که پنهان می داشتید برایتان بیان کند و از بسیاری درگذرد هر آینه از جانب خدا نوری و کتابی روشن و آشکار برای شما آمده است)).

موانع شناخت .

قرآن . ((آیا دیدی کسی را که هوس خویش را خدای خود گرفت و خدا او را با آن که علم داشت گمراه کرد و بر گوش و دلش مهرنهاد و بر دیدگانش پرده افکند؟ اگر خدا او را هدایت نکند, چه کسی هدایتش خواهد کرد؟ چرا پند نمی گیرید؟)). ((حقا, کارهایی که کرده بودند, بر دلهایشان مسلط شده است)). ((آن گـاه بـه آنـان گفته شود: کجایند آن شریکان که برای خدا می پنداشتید؟ گویند: آنها را از دسـت داده ایم , بلکه پیش از این چیزی را به خدایی نمی خوانده ایم اینچنین خدا کافران را گمراه می کند)). ((یـوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما در آن چه برایتان آورده بود, پیوسته در شـک بـودید چون یوسف بمرد, گفتید: خدا پس از او هرگز پیامبری نخواهد فرستاد اینچنین خدا گزافکار شک کننده را گمراه می سازد)). ((با آن جز فاسقان را گمراه نسازد)). ((خـدا مـؤمـنـان را بـه سـبب اعتقاد استوارشان در دنیا و آخرت پایدار می دارد و خدا ظالمان را گمراه می سازد و خدا هر چه خواهد, همان می کند)). ـ پـیـامـبـر خدا(ص): گرسنگی نور حکمت است و سیری مایه دور شدن از خدا و دوست داشتن بـیـنـوایـان و نـزدیـک شدن به آنها, موجب نزدیک شدن به خدا شکمهایتان را سیر نکنید,که نور شناخت در دلهای شما می فسرد.

شناخت 2 ((خودشناسی)).

خودشناسی .

ـ امـام باقر(ع) در سفارش خود به جابر جعفی , می فرماید: هیچ شناختی چون شناخت تو ازنفست نیست . ـ امام علی (ع): خودشناسی سودمندترین دو شناخت است . ـ برترین شناخت , شناخت انسان از خود است . ـ برترین حکمت این است که انسان خود را بشناسد و اندازه خویش نگه دارد. ـ غایت معرفت این است که آدمی خود را بشناسد. ـ خودشناسی سودمندترین شناختهاست . ـ بـرتـریـن خـرد, خودشناسی انسان است پس , هرکه خود را شناخت خردمند شد و هرکه خودرا نشناخت گمراه گشت . ـ امام رضا(ع): برترین (مرحله) خرد, شناخت انسان از خود است . ـ امام علی (ع): کسی که موفق به خودشناسی شود به بزرگترین پیروزی دست یافته است . ـ انسان را همین شناخت بس که خود را بشناسد.

هر که خود را نشناسد.

ـ امام علی (ع): کسی که خود را نشناسد, دیگری را کمتر شناسد. ـ کسی که خود را نمی شناسد, چگونه دیگری را بشناسد؟ . ـ به خویشتن نادان مباش , زیرا کسی که خود را نشناسد, هیچ چیز را نمی شناسد. ـ در شگفتم از کسی که گمشده خود را می جوید, اما خویشتن را گم کرده و آن را نمی جوید!. ـ انسان را همین نادانی بس , که خود را نشناسد. ـ هرکه خود را نشناخت , از راه نجات دور افتاد و در وادی گمراهی و نادانیها قدم نهاد. ـ بزرگترین نادانی , نادانی انسان نسبت به خویش است . ـ هر که خود را به غیر خود مشغول دارد, در تاریکیها سرگردان شود و در ورطه هلاکتها فرورود.

هر که خود را شناسد.

ـ امام علی (ع): کسی که خود را بشناسد, دیگری را بیشتر بشناسد. ـ کسی که ارزش خود را بشناسد, خویشتن را با امور فناپذیر خوار نگرداند. ـ هرکه خود را شناخت , منزلتش والا گشت . ـ هـرکه نفس خود را شناخت , به جهاد با آن برخاست و هر که آن را نشناخت , به حال خودرهایش کرد. ـ هر که خود را شناخت , به نهایت هر شناخت و دانایی رسید. ـ هـر که خدا را شناخت , تنها شد هر که خود را شناخت , مجرد شد هر که دنیا را شناخت , ازآن دل بر کند هرکه مردم را شناخت , تنهایی گزید. ـ امـام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : ما را از کسانی قرار ده که خود را شناختند و به قرارگاه خویش یقین یافتند و از این رو عمرشان در راه طاعت تو می گذشت .

هرکه خودراشناخت پروردگارش راشناخت .

ـ امام علی (ع): هر که خود را شناخت , پروردگارش را شناخت . ـ خودشناس ترین مردم , خدا ترس ترین آنهاست . ـ در شگفتم از کسی که خود را نمی شناسد, چگونه پروردگارش را می شناسد؟ . ـ در صـحـف ادریـس آمـده است : هر که آفریده را شناخت , آفریدگار را شناخت و هر که روزی را شناخت , روزی رسان را شناخت و هر که خود را شناخت , پروردگارش را شناخت . ـ مـردی به نام مجاشع حضور رسول خدا(ص) رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! راه شناخت حق چـیـسـت ؟ حـضرت فرمود: شناخت نفس عرض کرد: ای رسول خدا! راه سازگاری با حق چگونه اسـت ؟ فـرمـود: نـاسـازگـاری بـا نفس عرض کرد: ای رسول خدا! راه رسیدن به خشنودی حق چـیـست ؟ فرمود: ناخشنودی نفس عرض کرد: ای رسول خدا! راه رسیدن به حق چیست ؟ فرمود: رهـا کـردن نـفس عرض کرد: ای رسول خدا! راه دست یافتن به طاعت خداچگونه است ؟ فرمود: نافرمانی از نفس عرض کرد: ای رسول خدا! راه رسیدن به یاد حق چیست ؟ فرمود: از یادبردن نفس عـرض کرد: ای رسول خدا! راه نزدیک شدن به حق چیست ؟ فرمود: دور شدن از نفس عرض کرد: ای رسـول خدا! راه انس گرفتن با حق چگونه است ؟ فرمود: رمیدن از نفس عرض کرد: ای رسول خدا! راه رمیدن از نفس چیست ؟ فرمود: کمک جستن از حق , در برابر نفس .

آن چه خودشناس را سزد.

ـ امام علی (ع): سزاوار است کسی که خود را شناخته است , پایبند قناعت و عفت باشد. ـ کسی که خود را شناخته است , سزد که اندوه و حذر از او جدا نشود. ـ کـسـی که خود را شناخته است , سزد که از بیم لغزیدن پاهایش , هوشیاری و پشیمانی را ازدست ندهد. ـ کسی که به شرافت نفس خود پی برده باشد, سزاوار است که آن را از پستی دنیا منزه دارد.

معنای خودشناسی .

ـ امـام صـادق (ع): خودشناسی انسان این است که خویشتن را به چهار طبع و چهار ستون و چهار رکن بشناسد چهار طبعش خون است وصفرا و باد و بلغم , و ستونهایش خرد است که از خرد فهم و حافظه مایه می گیرد, و ارکانش نوراست و آتش و روح و آب . علامه در تفسیر المیزان , بعد از ذکر این فرمایش امام (ع) که ((هر که خود را شناخت پروردگارش را شـنـاخـت)), مـی نـویسد:این حدیث را شیعه و سنی از پیامبر(ص) نیز روایت کرده اند و حدیثی مـشـهـور اسـت بعضی از علما گفته اند که این جمله از باب تعلیق به امر محال است , یعنی چون احـاطـه علمی و شناخت همه جانبه از خدای سبحان غیر ممکن است پس معرفت نفس نیز امری ناشدنی است اما این نظر درست نیست , زیرا, اولا در روایت دیگری ازپیامبر(ص)نقل شده است که فـرمود: خودشناسترین شما خداشناسترین شماست ثانیا این حدیث به معنای عکس نقیض آیه ((و چـون کـسـانـی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خودشان را از یادشان برد)) می باشد هـمـچنین در همین زمینه از امام علی (ع) نقل شده است که فرمود: زیرک کسی است که خود را شناخت و اعمالش را (برای خدا) خالص گردانید. دربـیـان سـابـق شرح دادیم که چگونه اخلاص باخودشناسی ارتباط دارد و فرع بر آن است نیز ازامام عـلـی (ع) نـقل شده است که فرمود: خودشناسی , سودمندترین شناخت از دو شناخت است ظاهرا مـقـصـود از دو شناخت در این عبارت , شناخت با آیات نفسی و شناخت با آیات آفاقی است خدای تـعالی فرموده است : ((بزودی نشانه های خود را در آفاق و در وجود خودشان نشانشان می دهیم , تا بـرایـشـان روشـن شـود کـه او حـق اسـت آیـا همین که پروردگار تو همه جاحاضر است کفایت نمی کند؟)) و فرموده است : ((و در زمین نشانه هایی است برای یقین داران ونیز در وجود خودتان آیا نمی بینید؟)). سـودمـنـدتـر بـودن سـیـر و سـلـوک انفسی از سیر و گردش آفاقی , شاید به این سبب باشد که خودشناسی و معرفت نفس , بر خلاف شناخت آفاقی ومعمولا با اصلاح صفات و اعمال نفس همراه است سودمند بودن شناخت نشانه ها (ی انفسی و آفاقی)از این روست که شناخت آیات و نشانه ها, آدمی را به شناخت خدای سبحان و اسما و صفات و افعال او رهنمون می شود, مانند این که خداوند زنـده اسـت و مرگ در او راه ندارد, تواناست و ناتوانی از ساحت او به دور است , داناست و داناییش آمـیـخـته به جهل نیست , آفریدگار همه چیز است , مالک همه چیزاست , خداوندگار ناظر بر هر نـفـسـی و اعـمـال آن اسـت , آفریدگان را آفرید نه که به آنها نیاز

داشته باشد,بلکه تا به فرا خور استحقاقشان به آنان نعمت ارزانی دارد, آن گاه آنان را در روز فراهم آمدن , که شکی در آمدن آن روز نـیست , گرد و فراهم می آورد تا بدکاران را به سزای کردارهای بدشان برساند و کسانی را که کار نیک کرده اند پاداش دهد. ایـن معارف و همانند اینها شناختهای حقیقی و درستی هستند که هرگاه انسان آنها را به نحوی مـتـقن واستوار به دست آورد حقیقت حیات و زندگیش در برابر او خود را نشان می دهد, حیاتی جـاویـدان وهـمراه با سعادت همیشگی یا شقاوت پیوسته , نه حیاتی بی معنا و بی دنباله و بازیچه و بـیـهوده این یک ایستار علمی است که انسان را به تکالیف و وظایفش در قبال پروردگارش و در قبال همنوعانش درزندگی این جهان و آن جهان رهنمون می شود, یعنی همان چیزی که ما آن را دیـن می نامیم قانون وروشی که انسان در زندگی خود پیش می گیرد و حتی انسانهای بدوی و غـیـر متمدن نیز فاقد آن نیستند به این دلیل آدمی آن را وضع و از آن پیروی می کند یا از کسی یا جـایـی دیـگـر می گیرد و بدان پایبندی نشان می دهد که برای خود نوعی زندگی , هر نوعی که بـاشـد, در نـظـر مـی گـیـرد و آن گـاه , بـرای خوشبخت کردن این زندگی , قانون و روشی را که می پسندد به کار می بندد این مطلب تا حد زیادی روشن است . حـیاتی که انسان برای خود در نظر می گیرد نیازهای مناسب با خود را برای او نمودار می سازد و به وسیله آن به کارهایی که معمولا برطرف کننده این نیازهاست , رهنمون می شود و انسان عمل و رفتار خود رابر این نیازها منطبق می کند و این همان قانون یا دین است . خـلاصـه آن چـه گفتیم این است که اندیشیدن در آیات انفسی و آفاقی و شناخت خدای سبحان راهـنمای انسان به تمسک به دین حق و شریعت الهی است , چرا که این شناخت , زندگی جاویدان انسانی و ارتباطو پیوستگی این زندگی به توحید و نبوت و معاد را در برابر او به نمایش می گذارد . در ایـن هـدایـت بـه سـوی ایـمان و تقوا هر دو طریق , یعنی طریق سیر و اندیشه کردن در آفاق و انفس ,مشترک هستند هر دوی آنها در این زمینه سودمندند, منتها اندیشیدن در آیات و نشانه های نفس سودمندتر است , زیرا در این روش به ماهیت نفس و نیروهایش و ابزارهای روحی و جسمی آن وعوارض نفسانی چون اعتدال نفس در کار خود یا طغیان و سرکشی یا فسردگی آن و نیز ملکات پسندیده یا ناپسند و حالات نیک یا بد نفس پی برده می شود. پرداختن انسان به شناخت این مسائل و اعتراف کردن به آن چه لازمه آنهاست مانند امنیت یا خطر وخـوشـبـختی یا بدبختی موجب می شود که از فاصله نزدیک درد و درمان را بشناسد و تباه آن را درسـت کـنـد و از درست آن مراقبت نماید برخلاف اندیشیدن درآیات آفاقی , این راه گرچه انسان را بـه اصـلاح نـفـس و پـاک کـردن آن از خـلـق و خـویـهـای پـسـت ونـاپسند و آراستنش به فضایل

روحی وارزشهای معنوی فرا می خواند, اما از فاصله ای دور این ندا را سر می دهد. روایت مورد بحث معنای دقیقتر دیگری هم دارد که از دستامدهای پژوهشهای حقیقی روان شناسی استنباط می شود و آن این است که نگریستن در آیات آفاقی و شناخت حاصل از آن یک نگاه فکری ونظری و علم حصولی است , برخلاف نگریستن در نفس و قوای آن و گونه های وجودش و شناخت به دست آمده از آن که یک نگاه شهودی و علم حضوری است تصدیق نظری و حاصل از تفکر برای آن که تحقق یابد نیاز به تنظیم قیاسها و به کار گرفتن برهان دارد و تا زمانی که انسان به مقدمات آن توجه داشته باشد و فکر و حواسش متوجه غیر آنها نباشد, این تصدیق باقی و پایدار است از همین رو, این علم با از بین رفتن اشراف بر دلیل آن , از بین می رود و شبهات در آن زیاد می شود و اختلافات برانگیخته می شود برخلاف علم و شناخت درونی از نفس و قوای آن و مراتب وجودش که از نوع عیان و شهودات است , زیرا هر گاه انسان به نگریستن در نشانه های نفس خودش بپردازد و نیازمندی آن به پروردگارش و فقر و درویشی آن در همه مراحل وجودش را مشاهده کند به یک موضوع شگفت آورپی می برد, خویشتن را وابسته به عظمت و کبریا می یابد و هستی و زندگی و دانش و توانایی و شنوایی وبینایی و خواستن و دوست داشتن و دیگر صفات و افعال نفس را پیوسته و متصل به موجودی می بیندکه از حیث بزرگی و ارجمندی و زیبایی و شکوه و صفات کمالیه هستی و زندگی و دانش وتوانایی ودیگر کمالات , نامتناهی است . گواه توضیحات گذشته این است که نفس انسانی کارهایش جز در خودش انجام نمی گیرد و از خودبیرون نمی رود و کاری جز حرکت اضطراری و قهری در مسیر خود ندارد و از هر چیزی که گمان می برد با آن فراهم آمده و آمیخته است جدا می باشد, مگر از پروردگار خود که به ظاهر و باطن نفس وهر چیز دیگری جز آن احاطه دارد از این رو, نفس آدمی گرچه در میان جمعی از آدمیان باشد پیوسته خود را با پروردگارش در خلوت می بیند این جاست که از هر چیزی روی بر می تابد وبه پروردگار خودمتوجه می شود و همه چیز را از یاد می برد و پروردگار خویش را یاد می کند, در نتیجه , هیچ چیز میان خداو نفس حجاب و پوشش نمی شود و این همان حق شناخت و معرفتی است که برای انسان مقدر و منظورشده است . زیبنده تر آن است که این شناخت , شناخت خدا به خدا نامیده شود اما شناخت فکری که از نگریستن واندیشیدن در آیات آفاقی , چه از طریق قیاس یا حدس یا جز اینها, به دست می آید در حقیقت شناخت یک صورت ذهنی از طریق صورت ذهنی دیگری است حال آن که خداوند بزرگتر از آن است که درذهن بگنجد یا ذاتش برابر با صورتی ساختگی باشد که آفریده ای از آفریدگان او آن را در ذهن ساخته وآفریده است حالی که آفریدگان را بر

او احاطه علمی نباشد. در بحار به نقل از ارشاد و احتجاج روایتی از شعبی آمده که امیر المؤمنین (ع) فرمود: خدا اجل از آن است که از چیزی محجوب ماند یا چیزی از او پوشیده و محجوب باشد در توحید از موسی بن جعفر(ع)آمده است که آن حضرت طی گفتاری فرمود: میان خدا و آفریدگانش هیچ حجابی جز خود آفریدگانش نیست محجوب است امانه با حجابی پنهان و مستور است امانه با پرده ای نامرئی خدایی جز او نیست , بزرگ و بلندمرتبه است , همچنین در توحید با ذکر سند از عبد الاعلی از امام صادق (ع) نقل شده که آن حضرت درحدیثی فرمود: هر که خیال کند خدا را به حجابی یا به صورتی یا به مثال و هیکلی شناخته , مشرک است ,زیرا حجاب و صورت و مثال یا هیکل چیزهایی جز او هستند وخدا یکتا و یگانه است بنابراین , چگونه قائل به یگانگی و یکتایی اوست کسی که می پندارد او را به غیر او یگانه کرده است ؟ خدا را فقط کسی شناخته , که او را به خدا بشناسد پس , کسی که او را به او نشناسد در حقیقت او را نشناخته بلکه جز او راشناخته است .

اخباری که از ائمه اهل بیت (ع) در معنای مطالبی که گفتیم وارد شده , بسیار زیاد است وامیدواریم خداوند توفیقمان دهد تا, به خواست خدای عزتمند, آنها را در ضمن تفسیر سوره اعراف بیاوریم وشرح دهیم . حاصل سخن آن که تدبر در آیات انفسی ارزنده تر و پربهاتر است و شناخت حقیقی تنها از این راه به دست می آید این که امام (ع) معرفت نفس را سودمندترین نوع معرفت از دو معرفت دانسته و نه تنهاراه معرفت و شناخت , علتش این است که عامه مردم از رسیدن به این شناخت ناتوانند قرآن و سنت وسیره پاک رسول خدا و نیز سیره اهل بیت طاهرینش , بر پذیرش کسی که از طریق تدبر در آفاق به خداایمان آورده است و طریقه شایعی میان مؤمنان است , اتفاق دارند بنابراین , هر دو روش سودمند است اما سودمندی راه خودشناسی کاملتر و بیشتر است . در کتاب درر و غرر از علی (ع) روایت شده که فرمود: عارف کسی است که نفس خود را شناخت وآزادش کرد و آن را از هر آن چه (از خدا) دورش بدارد, پاک و منزه داشت . منظور از آزاد کردن نفس رهانیدن آن از بند هوس و بندگی خواهشهاست . ـ همچنین در کتاب یاد شده آمده است که آن حضرت فرمود: بزرگترین نادانی , نادانی انسان به خویشتن است . ـ نیز در همان ماخذ از آن حضرت نقل شده است که فرمود: عالیترین حکمت شناخت انسان از خوداست . ـ همچنین در همان جا می فرماید: خودشناس ترین مردم , خدا ترس ترین آنهاست . علتش این است که چنین کسی نسبت به پروردگار خویش داناتر و شناختش بیشتر است و خدای سبحان فرموده است : ((جز این نیست که از میان بندگان

خدا, فقط عالمان از او می ترسند)). ـ نـیز در درر و غرر از قول امیرالمؤمنین (ع) آمده است : برترین دانایی شناخت آدمی از خود است پس هر که خود را شناخت دانا و خردمند است و هر که خود را نشناخت گمراه شد. ـ نـیـز در هـمـان جـا آمـده اسـت که فرمود: در شگفتم از کسی که در جستجوی گمشده خود برمی آید, درحالی که خودش را گم کرده و در جستجوی آن برنمی آید!. ـ همچنین در همان کتاب نقل شده که فرمود: در شگفتم از کسی که خود را نمی شناسد, چگونه ممکن است پروردگارش را بشناسد؟ . ـ نـیـز در هـمـان جـا نـقل شده که فرمود: کمال و منتها درجه شناخت , این است که آدمی خود را بشناسد. پیش از این گفتیم که علت آن که این شناخت غایت و منتها درجه شناخت می باشد این است که معرفت حقیقی همین نوع معرفت است . ـ نـیز در کتاب یاد شده از قول امام علی (ع) آمده است : کسی که خود را نمی شناسد, چگونه تواند دیگری را بشناسد؟ . ـ بـاز در هـمـان جـا فـرموده است : آدمی را همین شناخت بس , که خود را بشناسد, و او را نادانی همین بس که خود را نشناسد. ـ نیز در همان جا از ایشان نقل شده است : هر که خود را شناخت , مجرد شد. یـعـنـی از علایق و وابستگیهای دنیا رها و برهنه گشت , یا با کناره گیری از مردم تنهایی اختیار کرد, یا باخالص کردن عمل خود برای خدا از هر چیز دیگری مبرا و مجرد شد. ـ در کـتـاب یـاد شده همچنین از علی (ع) نقل شده که فرمود: هر که نفس خود را شناخت , با آن جهاد ومبارزه کرد و هر که نفس خود را نشناخت , به حال خود رهایش کرد. ـ نیز در همان جا آمده است که فرمود: هر که خود را شناخت , مقام و منزلتش بلند شد. ـ نـیـز در همان جا آمده که فرمود: هر که خود را بشناسد, دیگران را بهتر می شناسد و هر که خود رانشناسد, نسبت به دیگران جاهل تر است . ـ هـم در آن جـا آمـده کـه فرمود: هر که خود را شناخت , به غایت و منتهای هر شناخت و دانشی رسیده است . ـ نـیـز در همان جا آمده که آن حضرت فرمود: هر که خود را نشناخت , از راه نجات دور گشت و درگمراهی و نادانیها افتاد. ـ نـیـز در هـمان جا از ایشان نقل شده که فرمود: کسی که موفق به خودشناسی شود, به پیروزی بزرگتردست یافته است . ـ همچنین در همان کتاب از آن حضرت نقل شده است : نسبت به خود نادان مباش , زیرا کسی که درزمینه شناخت خود نادان باشد, به همه چیز نادان است . در تـحـف العقول از امام صادق (ع) نقل شده که طی حدیثی فرمود: هر که خیال کند که خدا را با تـوهـمـات قلبی می شناسد, مشرک است و هر که پندارد که خدا را با نام بدون معنا می شناسد, به عـیـب (در خـدا) اقرارکرده , زیرا نام حادث است و هر که پندارد که نام و معنا را با هم می پرستد, بـرای خـدا شـریـک قـرار داده اسـت و هـر که خیال کند (خدا را) از طریق توصیف می پرستد (و می شناسد) نه از راه

ادراک (حقیقت او), خدایی غایب را اثبات کرده است و هر که پندارد موصوف را بـه صفت اضافه و منتسب می کند,بزرگ را کوچک شمرده است و چنین کسانی خدای را چنان که سزد نشناخته اند. بـه آن حـضـرت عـرض شـد: پس راه شناخت توحید چیست ؟ امام (ع) فرمود: باب بحث و کاوش بـازاسـت و راه بـرونشو (از این مشکلات) وجود دارد بدین ترتیب که موجود حاضر عینش قبل از صـفـتـش شناخته می شود و موجود غایب صفتش پیش از عینش عرض شد: چگونه موجود حاضر عـیـنـش پـیش ازصفتش شناخته می شود؟ حضرت فرمود: (نخست) او را می شناسی و سپس به عـلـمـش پی می بری و به وسیله او خودت را می شناسی و خودت را از طریق خودت نمی شناسی هـمـچنین پی می بری که آن چه در اوست از خود او و قائم به اوست چنان که برادران یوسف به او گفتند: ((آیا تو همان یوسفی ؟)) و اوفرمود: ((آری من یوسفم و این برادر من است)) آنها یوسف را به خود او شناختند, نه به واسطه دیگری و با توهمات قلبی نیز از پیش خود او را نساختند. در ذیـل دومـیـن روایـت ایـن بـاب کـه از امـام عـلـی (ع) نـقـل کـردیـم , یـعـنـی ایـن روایت : خـودشناسی سودمندترین شناخت از دو شناخت است , توضیح دادیم که انسان هر گاه به سیر در آیـت نفس خویش بپردازد و با آن تنها شود, از هر چیز می برد و به پروردگارش روی می کند و در پـی آن شـنـاخـتـی بی واسطه و دانشی بدون بهره گرفتن از اسباب و علل نسبت به خدایش پیدا می کند, زیرا بریدن از غیر هر گونه حجابی را کنار می زند و در این هنگام انسان با مشاهده بارگاه عـظـمـت و کبریایی از خود بی خود می شودسزاوار است که این معرفت را شناخت خدا به خدا نام نهاد. در ایـن هنگام این حقیقت نفسانی بر او آشکار می شود که نفسش فقیر و محتاج به خدای سبحان اسـت وچـنـان مـملوک و در تصرف اوست که بدون او هیچ استقلالی ندارد این است مقصود امام صادق (ع) که فرمود: به واسطه او خودت را می شناسی و خودت را به خودت نمی توانی بشناسی و بدانی که آن چه دراوست از آن او و متکی و وابسته به اوست . در هـمـیـن معنا روایت دیگری است که مسعودی در ((اثبات الوصیة)) از امیر المؤمنین (ع) نقل کـرده کـه آن حـضـرت در خطبه ای فرمود: پاک و منزهی تو ای خدا که هر چیزی را (از خودت و آثارت) پرکرده ای و از هر چیزی جدایی بنابراین , هیچ چیزی فاقد تو نیست و تو هر کار که خواهی مـی کـنـی مـبـارک و خجسته ای تو ای کسی که هر موجود قابل درکی آفریده اوست و هر موجود مـحـدودی سـاخـتـه اوست پاک و منزهی تو! کدام دیده است که در برابر درخشندگی نور تو تاب بـیـاورد و تـا نـور پـرتـو قدرت تو بالارود؟ کدام فهم است که آن چه را ورای این است بفهمد مگر دیدگانی که پرده ها از روی آنها کنار زده شده و حجابهای

ظلمانی از برابرشان دریده شده باشد؟ در این صورت , ارواح آنان بر کناره بالهای ارواح صعود کنند و در ارکان تو به راز و نیاز با تو پردازند و در میان پرتوهای عظمت تو فرو روند و ازروی خاک به سطح کبریایی تو نظر افکنند پس , ملکوتیان آنها را دیدار کنندگان نامند و جبروتیان آبادکنندگان . در بحارالانوار از ارشاد دیلمی حدیثی نقل می کند ـ این حدیث در ارشاد بدون سند ذکر شده و در بحاربرای آن دو سند آورده شده است ـ در این حدیث آمده است : هر که برای رضا و خشنودی من کار کند,من سه خصلت به او می دهم : سپاسگزاری و شکری به او می شناسانم که با جهل و نادانی آمیخته نباشد,به او ذکر و یادی می آموزانم که با فراموشی همراه نباشد, به او محبتی می شناسانم که محبت مخلوقان رابر محبت من بر نگزیند چنین کسی هر گاه مرا دوست بدارد, من هم او را دوست بدارم و چشم دلش را به روی جلال خودم می گشایم و بندگان خاص خود را از او پنهان نمی دارم و در تاریکی شب و روشنایی روز با او همسخن می شوم , تا آن جا که همسخنی با مخلوق و همنشینی با آنان را رها کند, سخن خودم وسخن فرشتگانم را به او می شنوانم و رازی را که از خلقم پوشانده ام , برای او فاش می سازم و جامه شرم وحیا بر او می پوشانم تا تمام خلایق از او شرم کنند, روی زمین با مغفرت خدا راه می رود و دلش را آگاه وبصیر قرار می دهم , هیچ چیزی از بهشت و دوزخ را از او پوشیده نمی دارم , سختیها و وحشتهایی را که مردم در روز قیامت از سر می گذرانند, به او می شناسانم , نیز به حسابهایی که از توانگران و تهیدستان ونادانان و دانایان می کشم آشنایش می سازم , او را در گورش می خوابانم و نکیر و منکر را به سراغش می فرستم , تا از وی پرسش کنند در حالی که تاریکی گور و لحد و هول و هراس سراشیبی گور و قیامت را احساس نکند, آن گاه ترازویش را بر پا می دارم و دفترش را می گشایم و نامه عملش رادر دست راستش می نهم و آن را می خواند میان خودم و او مترجمی نمی گذارم این است صفات محبان ای احمد! هم و غمت را یکی کن و زبانت را یکی ساز و بدنت را چنان زنده بدار, که هیچ گاه غافل نشود,هر که از من غفلت ورزد دیگر برایم مهم نیست که در کدام وادی به هلاکت درافتد. سه روایت اخیر, گرچه ارتباط مستقیمی به بحث ما ندارند, اما از این جهت آنها را آوردیم تا افراد نکته سنج با بصیرت به درستی این سخن پیشگفته ما برسند که شناخت راستین از طریق دانش فکری و نظری چنان که باید به دست نمی آید و حق آن کاملا ادا نمی شود, چه این روایات از موهبتهای الهی مخصوص دوستانش چیزهایی را بر می شمارد که هیچگاه از طریق سیر و سلوک فکری حاصل نمی شوند. این اخبار, اخباری درست و صحیح هستند, و

همچنان که به خواست خدا در تفسیر سوره اعراف توضیح خواهیم داد, کتاب الهی درستی این اخبار را گواهی می کند.

شناخت 3 ((خداشناسی)).

فلسفه ضرورت ایمان به خدا.

ـ امـام رضـا(ع) در بـیـان علت لزوم ایمان به خدا و فرستادگان او و آن چه از نزد خدا آمده است , مـی فـرمـاید: این ایمان به دلایل فراوانی ضرورت دارد, از جمله این که اگر کسی به وجود خدای عزوجل اعتراف نمی کرد و از معاصی او دوری نمی ورزید و از ارتکاب گناهان بزرگ باز نمی ایستاد و در پیروی از خواهشهای نفسانی و لذت بردن از فساد و ظلم و حق کشی از کسی نمی ترسید, هر گـاه مـردم دسـت بـه این کارها می زدند و هر فردی بدون ترس و پروا از کسی دنبال خواستها و هـوسهای خود می رفت ,بیگمان مردم همه به فساد و تبهکاری کشیده می شدند و به جان یکدیگر مـی افـتـادنـد و به ناموس و اموال هم تجاوز می کردند یکی دیگر از دلایل این است که ما مشاهده می کنیم که مردم درنهان و بدور از چشم مردم دست به فساد و خلاف می زنند اگر اقرار به وجود خـدا و تـرس از عـالـم غـیـب نـبـود, هـیـچ کـس , هـرگـاه در خـلـوت و تـنـهـایـی بـاـی مــم خواهش وخواسته ای نفسانی رو به رو می شد,از کسی نمی ترسید و ترک معصیت نمی کرد.

ارزش شناخت خدا.

ـ امام علی (ع): هر که خدا را شناخت , معرفتش کامل گشت . ـ شناخت خدای سبحان , بالاترین شناختهاست . ـ دوست ندارم که در کودکی می مردم و به بهشت می رفتم و بزرگ نمی شدم تا پروردگارم ,عزوجل , را بشناسم . ـ امام صادق (ع): اگر مردم می دانستند که شناخت خدای عزوجل چه ارزشی دارد, به زرق وبرق زندگی دنیا و نعمتهای آن که خداوند دشمنان را از آنها بهره مند ساخته است چشم نمی دوختند و دنیای آنان در نظرشان کمتر از خاک زیر پایشان بود و از معرفت خدا متنعم می شدند و چونان کسی از آن لذت می بردند که همواره در باغهای بهشت با اولیا و دوستان خدا باشد شناخت خدا مونس هر تنهایی است و یار هر بی کسی و روشنایی هر تاریکی ونیروی هر ناتوانی و شفای هر بیماری . ـ امام علی (ع) در توصیف فرشتگان , می فرماید: حقایق ایمان , میان ایشان و شناخت خداپیوند داده است و یقینشان به وجود او, آنها را شیفته و سرگشته او کرده است شیرینی معرفت او را چشیده اند و از جام محبت او سیراب گشته اند. ـ ثمره دانش , شناخت خداست . ـ امام صادق (ع): خدا, دوست کسی است که او را بشناسد و دشمن کسی است که لاف خداشناسی زند.

علم به خدای تعالی .

ـ امام علی (ع): علم داشتن به خدا, برترین دو علم است . ـ پیامبر خدا(ص): برترین کارها, علم داشتن به خداست (زیرا) با وجود علم و معرفت , عمل ـ کم یا زیـاد ـ تـو را سـود مـی بخشد, اما با وجود نادانی و جهل (نسبت به خدا) عمل نه اندکش تو راسود می بخشد نه بسیارش . ـ امام علی (ع): هر که علم و معرفت به خدا در دلش جای گیرد, بی نیازی از خلق خدا در آن ماوی گزیند.

ثمرات شناخت (1).

ـ امام علی (ع): اندکی شناخت , موجب دل برکندن از دنیا می شود. ـ هر که شناختش درست باشد, جان او و اراده او از این جهان فانی رویگردان شود. ـ امام صادق (ع): هر که خدا را شناخت , از او ترسید و هر که از خدا ترسید, دنیا را رها کرد. ـ امام علی (ع): ثمره شناخت , پشت کردن به سرای فناست . ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : و ما را از کسانی قرار ده که با یاد تو از خواهشهای نفس باز ماندندو به سبب روشنیهای شناخت با انگیزهای قدرت طلبی (یا فریب) مخالفت کردند. ـ امـام عـلـی (ع): در شـگـفـتـم از کـسـی کـه پـروردگـارش را می شناسد, چگونه برای سرای جاویدنمی کوشد؟ .

ثمرات شناخت (2).

ـ امـام عـلـی (ع): اگـر (بـراسـتـی) در کار خود اندیشیده ای یا به خودشناسی رسیده ای , پس از دنیاروی بگردان و دل از آن بر کن , زیرا که دنیا سرای شوربختان است نه سرای نیکبختان خوشی و شـادمانی آن دروغ است و زر و زیورش فریب و ابرهایش پراکنده می گردد و عطایایش بازگرفته می شود. ـ در شگفتم از کسی که خود را شناخته است , چگونه به سرای فانی خو می گیرد؟ .

ثمرات شناخت (3).

ـ امام علی (ع): هر که خدای سبحان را شناخت هرگز بدبخت نشد. ـ هر که خدا را شناخت , تنها شد. ـ هر که شناخت , خویشتندار شد. ـ امـام بـاقـر(ع): سزاوارترین خلق خدا به گردن نهادن در برابر قضای الهی کسی است که خدای عزوجل را شناخت . ـ پیامبر خدا(ص): هر که خدا را شناخت و به عظمتش پی برد, دهان خویش را از گفتار(ناصواب) و معده اش را از خوراک (زیادی و حرام) نگه داشت و با روزه و شب زنده داری خود را رنجه کرد. ـ امـام عـلی (ع): کسی که عظمت خدای را شناخت , نسزد که خویشتن را بزرگ بشمارد, زیرابلند مرتبگی کسانی که عظمت خدا را می دانند به این است که در برابر او فروتن باشند.

ثمره کمال خداشناسی .

ـ پیامبر خدا(ص): اگر خدا را چنان که سزد می شناختید, هر آینه با دعای شما کوهها از جای کنده می شدند. ـ اگر خدا را چنان که باید می شناختید, بر روی دریاها راه می رفتید و با دعایتان کوهها از جاکنده می شدند.

آن چه شایسته عارف است .

ـ امام علی (ع): کسی که خدای سبحان را شناسد, شایسته است دلش از بیم و امید به او خالی نباشد. ـ کسی که خدای سبحان را شناسد, سزاوار است به آن چه نزد اوست روی آورد. ـ در شگفتم از کسی که خدا را می شناسد, چگونه خوف فراوان از او در دل ندارد؟ .

غایت شناخت .

ـ امام علی (ع): غایت شناخت , خشیت است . ـ غایت علم به خدا ترس از خدای سبحان است . ـ خود شناس ترین مردم , خدا ترس ترین آنهاست . ـ پیامبر خدا(ص): هر که خدا شناس تر باشد, خدا ترس تر است .

خدا شناس ترین مردم .

ـ امام صادق (ع): داناترین مردم به خدا, خرسندترین آنها به قضا و حکم خدای عزوجل است . ـ امام علی (ع): داناترین مردم به خدا, پرخواهش ترین آنها از اوست . ـ خدا شناس ترین مردم , عذر پذیرترین آنها از مردم است هر چند عذری برایشان نیابد.

صفت عارف .

ـ امـام علی (ع): عارف کسی است که نفس خود را شناخت و آزادش ساخت و آن را از هرآن چه (از خدا) دورش می کند و به هلاکتش در می افکند, پاک و مبرا داشت . ـ عارف چهره اش شاد و خندان است و دلش ترسان و اندوهگین . ـ امام صادق (ع): به خدا اعتماد کن , تا خدا شناس باشی . ـ امام علی (ع): هر عارفی , دنیا را ناخوش دارد. ـ هر دانایی , غمناک است , هر عارفی اندوهگین است . ـ نزد خدای سبحان پاک و ستوده نباشد, مگر خرد شناسا و نفس رویگردان (از دنیا). ـ مـصـبـاح الـشـریعة : امام صادق (ع) فرمود: عارف , جسمش در میان مردم است و دلش باخدای تعالی , اگر چشم به هم زدنی دل او از خدای تعالی غافل شود, از شوق او جانش برآید.

ویژگیهای عارفان .

ـ امام علی (ع): شوق , یار یکرنگ عارفان است . ـ خوف , پیراهن عارفان است . ـ گریستن از ترس دور ماندن از خدا, عبادت عارفان است . ـ پیامبر خدا(ص): هر چیزی معدنی دارد و معدن تقوا, دلهای عارفان است . ـ در دعا ـ : ای کسی که غایت خواست خواهندگان است ! ای کسی که منتهای همت عارفان است ! . ـ در دعا ـ : ای کسی که از دلهای عارفان دور نیست !.

کمترین مرتبه شناخت (خدا).

ـ امـام کاظم (ع) در پاسخ به سؤال از کمترین مرتبه شناخت , فرمود: اقرار کردن به این که خدایی جـز او نیست و مانند و همتا ندارد وقدیم و ازلی است , (وجودش) ثابت و تغییر ناپذیراست , هستی دارد و نیستی به او راه نمی یابد و چیزی مانند او نیست . ـ امـام کـاظم (ع) در پاسخ به سؤال از معرفتی که به کمتر از آن شناخت آفریدگار حاصل نیست , فرمود: چیزی مانند او نیست , همواره شنوا و دانا و بیناست و هر کاری که بخواهد,می کند. ـ امـام بـاقر(ع) در پاسخ به پرسش از کمترین درجه شناخت آفریدگار, فرمود: (کمترین حدخدا شـنـاسـی این است که معتقد باشی) چیزی مانند او نیست و هیچ چیز به او نمی ماند, همیشه دانا, شنوا و بیناست .

شناخت سزامند خدا.

ـ مـعـاویـه بـن وهـب از امام صادق (ع) درباره خبری پرسید که روایت شده است رسول خدا(ص) پـروردگـار خـود را به شکلی دید و مؤمنان نیز در بهشت پروردگار خویش را به شکلی می بینند امـام صادق (ع) تبسم کرد و پاسخ داد: ای معاویه ! چه زشت است برای مرد که هفتاد یاهشتاد سال در ملک خدا زندگی کند و از نعمتهای او بخورد, اما خدا را چنان که سزد نشناسد. ـ امـام حـسـین (ع): مردی خدمت رسول خدا(ص) آمد و عرض کرد: راس دانش چیست ؟ حضرت فـرمود: شناخت خداوند, آن گونه که سزاوار شناخت است عرض کرد: شناخت سزاوار او چیست ؟ فـرمـود: این که او را بی مثل و مانند دانی , او را معبودی یکتا و آفریننده وتوانا و اول و آخر و آشکار ونهان دانی که نه همتایی دارد و نه همسانی این است شناخت خداآن گونه که سزاوار است . ـ ابـن عـبـاس : عـربی بادیه نشین نزد پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! ازشگفتیهای دانش مرا چیزی بیاموز پیامبر(ص) فرمود: با سر دانش چه کرده ای که ازشگفتیهای آن می پرسی ؟ بادیه نشین پرسید: سر دانش چیست ای رسول خدا؟ فرمود:شناخت خدا چنان که سزد. عـرض کـرد: شـنـاخـت خـدا چـنـان که سزد چگونه است ؟ فرمود: این که او را بی مثل و مانند و شـبـیـه بـدانـی و ایـن که یگانه و یکتا و پیدا و ناپیدا و اول و آخر (هستی) است و همتا و همسانی نداردااین است حق شناخت او. ـ امـام سـجاد(ع) در پاسخ به پرسش از توحید فرمود: خدای عزوجل می دانست که در آخرالزمان مـردمـانـی ژرف اندیش خواهند بود از این رو ((قل هو اللّه احد اللّه الصمد)) و آیات (ابتدای) سوره حدید تا آیه ((وهو علیم بذات الصدور)) را نازل فرمود پس , هر که در جستجوی فراتر از اینها برآید نابود شود.

شناخت خدا به خدا.

ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : تو را به خودت شناختم و تو مرا به خودت رهنمون شدی و به سوی خودت فرا خواندی اگر تو نبودی من نمی دانستم که تو چیستی . در خبری از امام صادق (ع) آمده است : بدانید که خداوند با شناختی که از خودش به شما داده برای شما حجت آورده است . ـ امام صادق (ع): هر که خیال کند که خدا را به حجابی یا به صورتی یا به مثال و هیکلی می شناسد, مشرک است , زیرا حجاب و مثال و صورت غیر اویند او یکتا و یگانه است بنابراین , چگونه قائل به یگانگی خداست کسی که می گوید او را به غیر او شناخته است ؟ خدا رافقط کسی شناخته که او را به خدا بشناسد پس , کسی که خدا را به خدا نشناسد او را نمی شناسد,بلکه موجودی جز او را می شناسد هیچ آفریده ای چیزی را درک نمی کند مگر به سبب خدا و به شناخت خدا نتوان رسید, مگر به خدا. ـ از امام علی (ع) پرسیده شد: پروردگارت را به چه شناختی ؟ فرمود: به شناختی که او ازخودش به من داد عرض شد: چگونه خودش را به تو شناساند؟ فرمود: هیچ صورتی مانند اونیست و با حواس و مشاعر درک نمی شود و با مردم قیاس نمی گردد. ـ منصور بن حازم : به امام صادق (ع) عرض کردم : من با عده ای مناظره کردم و به آنها گفتم :خداوند جل جلاله بزرگتر و ارجمندتر و گرامیتر از آن است که به آفریدگانش شناخته شود,بلکه بندگان به او شناخته می شوند حضرت فرمود: رحمت خدا بر تو باد. ـ امام علی (ع) در پاسخ به این پرسش جاثلیق که به من بگو آیا خدا را به محمد شناختی یامحمد را به خدای عزوجل فرمود: من خدا را به محمد(ص) نشناختم , بلکه محمد را به خدای عزوجل شناختم , زیرا که او را آفریده و حدودی از قبیل درازا و پهنا در او پدید آورده است پس , دریافتم که ساخته دست مدبری است و این دریافت به راهنمایی و الهام و خواست خدابود, همچنان که طاعت خویش را به فرشتگان الهام فرمود وخود را بی مانند و بی چون به آنان شناساند. ـ خدا را به خدا بشناسید و رسول را به رسالتش و اولوالامر را به فرمان دادنشان به نیکیها وعدالت و نیکوکاری . کلینی , بعد از نقل این حدیث , می نویسد: معنای فرمایش آن حضرت که ((خدا را به خدابشناسید)) این است که خداوند اشخاص و انوار و جواهر و اعیان را آفرید اعیان عبارتند ازبدنها و جواهر عبارتند از ارواح خداوند جل و عز نه به جسمی می ماند و نه به هیچ یک از ارواح شباهت دارد هیچ کس را در آفریدن روح حساس و دراک دستور و سببی (ودخالتی) نیست اوبه تنهایی ارواح و اجسام را آفرید پس , هر گاه کسی این دو شباهت : شباهت خدا به بدنها

وموجودات جسمانی و شباهت به ارواح را نفی کرد, خدا را به خدا شناخته است اما اگر او را به روح یا جسم یا نور همانند سازد, خدا را به خدا نشناخته است . صـدوق , رضوان اللّٰه علیه , بعد از ذکر احادیث باب ((خدای عزوجل جز به خود او شناخته نشود)), مـی نویسد: سخن درست در این باره این است که گفته شود: ما خدا را به خدا شناختیم ,زیرا اگر او را با خردهای خود شناخته باشیم , این خردها خود عطیه الهی هستند, اگر به واسطه پیامبران و فـرسـتـادگـان و حجتهایش او را شناخته باشیم , این خدای عزوجل است که آنها را برانگیخته و فـرسـتاده و به عنوان حجتهای خویش برگزیده است و اگر به واسطه خود شناسی به شناخت او رسیده باشیم , نفسهای ما نیز آفریده خدایند بنابراین , (در هر صورت) ما خدا را به خدا شناخته ایم .

نهی از اندیشیدن در ذات خدا.

ـ پیامبر خدا(ص): درباره هر چیزی بیندیشید, اما در ذات خدا نیندیشید. ـ در آفرینش خدا بیندیشید, اما در (ذات) خدا نیندیشید که نابود می شوید. ـ درباره آفریدگان اندیشه کنید اما به آفریدگار نیندیشید, زیرا شما نمی توانید به عظمت واندازه او پی ببرید. ـ امام صادق (ع): از اندیشیدن درباره (ذات) خدا بپرهیزید, زیرا اندیشه کردن در خدا جز برحیرت و گـمراهی نمی افزاید همانا خدای عزوجل را نه دیدگان در می یابند و نه به اندازه داشتن وصف می شود. ـ هر که در چگونگی خدا بیندیشد, نابود شود. ـ ای سلیمان ! خدا می فرماید: ((منتها الیه , پروردگار توست)) پس , هر گاه سخن به خداانجامید دست نگه دارید. ـ روزی رسـول خدا(ص) بر عده ای که مشغول بحث و گفتگو بودند, گذشت پس فرمود:درباره چـه بـحـث و گفتگو می کنید؟ عرض کردند: درباره آفرینش خدای عزوجل می اندیشیم حضرت فـرمـود: همین کار را بکنید, درباره آفریدگان او بیندیشید, اما درباره خودش (ذات خدا) اندیشه نکنید. ـ امام علی (ع): هر که در ذات خدا بیندیشد, به الحاد افتد. ـ هر که در ذات خدا اندیشه کند, زندیق شود. ـ خردها در امواج خروشان ادراک او, گم شدند. ـ امـام عـلـی (ع) در تمجید خداوند, می فرماید: بر اثر شگفتیهای تدبیرش , برای بینندگان آشکار است و به سبب شکوه عزتش , از اندیشه و اوهام اندیشندگان پنهان است .

ناتوانی خردها از شناخت کنه خدا.

ـ امـام سـجـاد(ع) هر گاه این آیه را می خواند: ((اگر نعمت خدا را بشمارید نتوانید آن را شماره کـنـیـد)), مـی فرمود: پاک است آن خدایی که قدرت شناخت نعمتهایش را به هیچ کس نداد, جز هـمـین مقدار که بدانند از شناخت نعمتهای او ناتوانند, همچنان که معرفت ادراک خود را احدی نـداد مگر همین اندازه که بداند اورا درک نمی کند پس , خدای عزوجل همین اندازه شناخت را از کـسـانی که می دانند از شناخت او قاصرند, پذیرفت و پی بردن آنها به تقصیر و ناتوانی خود را شکر (آنـان) قـرار داد, هـمـچـنـان کـه عـلـم عـالـمـان را بـه این نکته که نمی توانندداو را درک کنند ایمان مقررساخت . ـ امـام عـلـی (ع): بـدان کـه اسـتـواران در عـلم آن کسانی هستند که اقرار به مجموع آن چه در پـس پـرده غـیـب اسـت وتـفـسـیرش را نمی دانند, آنان را از این که بخواهند به زور از درهایی که جـلـوعـوالـم غیب زده شده است وارد شوند بی نیاز کرده است پس , خداوند بزرگ اعتراف آنان را بـه نـاتـوانی از رسیدن به آن چه در حیطه دانششان نیست ستود و خودداری آنان را از غور کردن درآن چه به بحث و جستجو از کنه آن مکلف نشده اند استواری در علم نامید. ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : خردها از رسیدن به کنه جمال تو در ماندند و دیدگان تاب دیدن انوار و عـظـمت وجه تو را نیاوردند و برای خلایق راهی به سوی شناخت خودت قرار ندادی ,مگر همان درماندگی از شناخت تو. ـ امـام عـلی (ع): ما از کنه عظمت تو چیزی نمی دانیم ,تنهاهمین را می دانیم که تو زنده ای وهمه چـیـز به تو پایدار است , نه چرت تو را می گیرد و نه خواب دست هیچ اندیشه ای به تو نرسدو هیچ دیده ای تو را در نیابد. ـ امام رضا(ع): کنه او, جدا کننده میان او و آفریدگان اوست . ـ امـام عـلـی (ع): ستایش خدای را که از نشانه های پادشاهی و شکوه کبریایی اش چیزهایی راآشکار نمود, که دیده خردها را از (مشاهده) شگفتیهای قدرت خود به حیرت در آورد واندیشه هایی را که در جانها خطور می کند, از شناخت کنه صفت خویش باز داشت . ـ امام علی (ع) در وصف فرشتگان می فرماید: آنان با همه منزلتی که نزد تو دارند و همه وجودشان عشق به توست و با وجود فراوانی طاعتشان از تو و غافل نبودنشان از تو, اگرحقیقت آن چه را از تو بـر آنـان پـوشـیـده اسـت مشاهد کنند, بیگمان اعمال خویش را خرد شمارندو بر خویشتن خرده گـیـرنـد و دریـابـنـد کـه تو را چنان که سزد عبادت نکرده اند و چنان که شایسته است طاعتت ننموده اند.

ناتوانی دل و دیده از درک خدا.

ـ امام علی (ع): بزرگتر از آن است , که ربوبیتش با احاطه دل یا دیده ثابت شود. ـ امام صادق (ع) درباره آیه ((دیدگان او را درنمی یابند)) فرمود:مراداحاطه وهم است . ـ امام جواد(ع) نیز درباره همین آیه فرمود: اوهام دلها باریکتر از نگاههای چشمهاست گاهی اوقات تو با نیروی وهمت سند و هند و کشورهایی را که نرفته ای درک می کنی , در صورتی که با چشم خود آنها را نمی بینی و درک نمی کنی پس , اوهام دلها خدای را در نمی یابد چه رسد به نگاههای دیدگان !. ـ امام رضا(ع) در وصف خدای سبحان می فرماید: او والاتر از آن است که دیده ای دریابدش , یا دروهمی بگنجد, یا خردی فراچنگش آورد.

توصیفات مجاز از خدا.

ـ امـام کـاظـم (ع): خـدا بـرتـر و والاتـر و بزرگتراز آن است که به حقیقت صفتش رسیده شود, بـنـابـرایـن , او را بـه هـمـان گـونـه که خودش خود راوصف کرده است , وصف کنید و از جز آن خودداری ورزید. ـ امـام عـلـی (ع): کـسـی که از وصف آفریده ای مانند خود ناتوان است , چگونه تواند خدای خویش راوصف کند؟ . ـ به جفتها وصف نمی شود و در آفرینش موجودات نیازی به ممارست و ابزار ندارد و با حواس درک نـمی شود ای کسی که متکلفانه در وصف پروردگارت می کوشی ! اگر راست می گویی جبرئیل ومـیـکـائیل و سپاه فرشتگان مقرب را وصف کن , همانها که در غرفه های پاک در برابر سلطنت و عـظـمـت خـدا خـاضـعند و خردهایشان در تعریف و وصف بهترین آفرینندگان متحیر است تنها مـوجـوداتـی به وسیله صفات درک می شوند که دارای شکل و هیات و ابزار و جوارح هستند و نیز کسی که چون مدتش به سر آمد و به نقطه پایان خود رسید, فانی می شود. ـ امـام هـادی (ع): آفـریـدگـار جـز آن گـونـه کـه خـود خـویشتن را وصف کرده است , وصف نـمـی شـودچـگـونـه وصف شودآفریدگاری که حواس از درک او ناتوانند و وهمها از رسیدن به او درمانده اند واندیشه ها از تعریف و تحدید او عاجزند و دیدگان از احاطه بر او ناتوانند؟ برتر از وصف توصیفگران است و والاتر از نعت نعت گویان . ـ امام علی (ع): اوهام , به درک صفتی از او نمی رسد و دلها به کیفیتی از او پی نمی برد. ـ هر که خدا را وصف کند, برای او حد و مرز قایل شده است و هر که برایش حد و مرز قائل شود, او راشـمـرده اسـت (بـرایـش اجـزا قـائل شـده اسـت) و هـرکـه او را بـشـمـارد, ازلـی بـودنش را باطل ساخته است کسی که پرسید:((چگونه است)), بیگمان او را وصف کرده است و کسی که پرسید: ((کجاست)) او را درمکان قرار داده است . ـ کـسی که همتهای بلند درکش نمی کند و اندیشه های ژرفنگر به او نمی رسد, کسی که صفت و ذاتـش را حـد و مـرزی نـیست کسی که او را نشناخته باشد به او اشاره می کند و هر که به سویش اشـاره کـند, او رامحدود کرده است و هرکه محدودش کند, به شمارش در آورده است (و برایش اجزا قایل شده است)و هرکه گوید: ((چیست ؟)) او را درون چیزی قرار داده است و هرکه گوید: ((بر چیست ؟)) چیزها را از اوخالی دانسته است . ـ خردها را بر حد و نهایت صفاتش آگاه نساخته و (در عین حال) مانع وحجاب خردها ازشناخت او در حد ضرورت نشده است . ـ خردها برای او حد و مرزی نتوانند نهاد, تا در نتیجه به چیزی مانند باشد و اوهام برایش اندازه ای تعیین نتوانند کرد, تا بتوان برایش مثالی فرض کرد.

ـ ستایش خدایی را سزد که اوهام را از درک حقیقت خود ناتوان ساخت , جز همین اندازه که بدانند او وجـود دارد ((2)) و خـردها را مانع از آن شد که ذات او را تخیل کنند, زیرا که مانند وهمشکلی ندارد. ـ پـاک و بـلـنـد مـرتـبـه اسـت خـدایـی کـه هـمـتهای بلند و حدس و گمان هوشمندان به او دسترسی ندارد. ـ ذهـنها او را دریابند اما نه از راه ادراک حواس و مشاعر و دیدنیها بر وجود او گواهی دهند,اما نه به خاطر حضور او در آنها (بلکه از باب دلالت اثر بر مؤثر و فعل بر فاعل) و اوهام بر اواحاطه نیافت , بلکه به واسطه اوهام و خردها بر آنان متجلی شد.

توحید.

ـ پیامبر خدا(ص): توحید, نصف دین است . ـ امام علی (ع): توحید, زندگی بخش جان است . ـ امام صادق (ع): مردم در زمینه توحید سه گروهند: کسانی که به توحید باور دارند, کسانی که آن را نفی می کنند و کسانی که برایش شبیه و مانند قائلند نفی کنندگان منکرند, اثبات کنندگان مؤمنند و مشبهه مشرکند. ـ امام رضا(ع): مردم در باب توحید بر سه مذهبند: مذهب اثبات خدا از طریق تشبیه , مذهب نفی خدا و مذهب اثبات خدا بدون تشبیه (او به مخلوق) مذهب اثبات از طریق تشبیه درست نیست , مذهب نفی نیز نادرست است و راه درست همان راه سوم است , اثبات خدا بدون تشبیه .

نظام توحید.

ـ امام رضا(ع): نخستین گام در بندگی خدا شناخت اوست و پایه شناخت خداوند بلند نام , یگانه دانستن اوست و نظام توحیدش نفی حد و حدود از اوست , زیرا خردها بر این گواهی می دهند که هر موجود محدودی مخلوق است . ـ امام علی (ع): همانا سر آغاز بندگی خدا, شناختن اوست و بنیاد شناخت او, یگانه دانستنش و سامان بخش رشته یگانگی او, نفی صفات از اوست , زیرا که خردها گواهند که هر صفت وموصوفی آفریده است و هر آفریده ای گواهی دهد که او را آفریدگاری است . ـ امام صادق (ع) به مردی فرمود: توحید آن است که آن چه را بر خود روا می دانی برپروردگارت روا ندانی و عدل آن است که آن چه را آفریدگارت به سبب آن تو را ملامت وسرزنش کرده به او نسبت ندهی . ـ امام علی (ع): توحید, آن است که او را به وهم در نیاوری . ـ پیامبر خدا(ص): خدای یگانه , آشکارش در نهان اوست و نهان او در آشکارش آشکارش موصوفی است که دیده نمی شود و نهانش موجودی است که ناپیدا نیست در همه جا حضوردارد و هیچ جایی از وجود او خالی نیست , حضور دارد اما محدود (به جا و مکانی) نیست وغایب است , اما ناپیدا نمی باشد.

کلمه توحید.

قرآن . ((ما پیش از تو هیچ رسولی نفرستادیم جز این که به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا بندگی کنید)). ـ پیامبر خدا(ص): بهترین عبادت , گفتن جمله لا اله الا اللّه است . ـ نه من و نه گویندگان پیش از من , سخنی چون لا اله الا اللّه نگفته ایم . ـ امام باقر(ع): هیچ چیز ثوابش به اندازه گواهی دادن به یگانگی خدا نیست , زیرا چیزی باخدای عزوجل برابری نمی کند و هیچ کس در کار او شریکش نیست . ـ پیامبر خدا(ص) در تفسیر تسبیحات اربعه فرمود: مراد از لا اله الا اللّه وحدانیت اوست وخداوند اعمال را جز به واسطه آن نمی پذیرد لا اله الا اللّه کلمه تقوا است و خداوند به سبب آن در روز قیامت ترازوها(ی اعمال بندگان) را سنگین می کند.

عقیده ضروری ایمان .

ـ امام علی (ع): گواهی دادن به یگانگی خدا عقیده ضروری ایمان است و سرآغاز نیکوکاری . ـ و گواهی می دهم که خدایی جز اللّه نیست زیرا این گواهی عقیده ضروری ایمان است وسرآغاز نیکوکاری و مایه خشنودی خدای بخشنده و دور کردن [نابود ساختن] شیطان . ـ امـام عـلـی (ع) در وصـف فرشتگان می فرماید: ایمان استوار آنان , آماج تیرهای شک وتردید قرار نمی گیرد و گمانها بر گرهگاههای یقینشان هجوم نمی برند.

دلیل بر یگانگی خدا.

قرآن . ((آن کس که با اللّه خدایی دیگر نیز می خواند هیچ برهانی بر وجود آن ندارد جز این نیست که حسابش نزد پروردگارش خواهد بود و کافران رستگار نمی شوند)).

ـ مردی از پیروان آیین دوگانه پرستی به امام رضا(ع) عرض کرد: من می گویم : سازنده جهان دو تاست چه دلیلی وجود دارد که او یکی است ؟ حضرت فرمود: همین که می گویی : اودو تاست دلیل بر این است که او یکی است , زیرا ادعای تو بر وجود خدای دوم پس از آنی است که وجود یک خدا را ثابت می دانی پس , وجود یک خدا مورد اتفاق است وبیش از یکی مورد اختلاف می باشد. ـ امام علی (ع): اگر راههای اندیشه ات را در نوردی تا به پایانه های آن رسی , هیچ دلیلی تو را جز به این رهنمون نشود که آفریننده مور همان آفریننده درخت خرما (زنبور عسل) است و این (رهنمون شدن به آفریدگار یکتا) به سبب دقت و ظرافتی است که درجداسازی هر چیزی از چیز دیگر وپیچیدگی تنوعی است که در هر موجود زنده ای به کار رفته است موجودات بزرگ وکوچک , سنگین وسبک ونیرومند وناتوان , همگی در آفرینش برای خداوند یکسانند. ـ امام صادق (ع) در بخشی از مناظره خود با زندیقی فرمود: اگر بگویی خدا دو تاست , از این دوحالت بیرون نیست که یا هر دو از هر جهت یکسانند یا از تمام جهات متفاوتند از آن جا که ما آفرینش را نظام مند می بینیم و فلک را در گردش و آمد و شد شب و روز و خورشید و ماه را مرتب درستی کار وتدبیر و هماهنگی امور دلالت بر این دارد که مدبر یکی است وانگهی , اگر ادعا کنی خدا دو تاست لازمه اش این است که فاصله ای میان آنها باشد تا دوتا بودن آنها صدق کند در این صورت , آن فاصله خود خدای سومی است که قدیم به قدمت آنهاست و در نتیجه , اعتقاد به خدای سومی بر تو لازم می آیدو اگر سه خدا ادعا کنی همان چیزی لازم می آید که در مورد اعتقاد به دو خدا گفتیم , یعنی باید میان آنها,دو فاصله باشد که در این صورت وجود پنج خدا لازم می آید و به این ترتیب تعداد خدایان تا بی نهایت پیش می رود. ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این پرسش که دلیل بر یگانگی خدا چیست , فرمود: نیازمندی آفریدگان .

پیامدهای اعتقاد به خدایان متعدد(1).

قرآن . ((خـدا هـیـچ فـرزندی برنگرفت و هیچ خدای دیگری با او نیست در غیر این صورت هر خدایی با آفـریـدگـان خـود به سویی می رفت و هر یک بر دیگری برتری می جست منزه است خدا از آن چه می گویند)). ـ در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است : سپس خدای عزوجل در پاسخ به ثنویه که معتقد به دو خدا هستند فرمود: ((خدا هیچ فرزندی برنگرفت و هیچ خدای دیگری با او نیست)) فرمود: اگر چنان که شما می پندارید دو خدا وجود داشته باشد هر کدام آنها خواهان برتری بر دیگری می شود و اگر یـکی از آنها بخواهد انسانی بیافریند ودیگری بخواهد بر خلاف او حیوانی بیافریند به دلیل اختلاف خـواسـت و اراده هـر یـک بـا دیـگـری , درآن واحـد انـسانی و حیوانی آفریده خواهد شد و این از بـزرگـتـریـن امور محال است و چون این فرض باطل است و میانشان اختلافی نیست , پس فرض وجود دو خدا باطل است و یک خدا بیش نیست این تدبیر وپیوستگی و قوام هر یک از موجودات به دیـگـری دلـیل بر آن است که سازنده (هستی) یکی است این است مراد فرموده خدای عزوجل که ((خـدا هـیـچ فرزندی بر نگرفت)) و فرموده دیگر او که ((اگر درآسمان و زمین خدایانی جز اللّه بودند, هر آینه آسمان و زمین ویران می شد)). در تفسیر المیزان درباره آیه ((در غیر این صورت هر خدایی با آفریدگان خود به سویی می رفت)) آمده است : این آیه دلیلی است بر نفی چند خدایی از طریق بیان نامـمکن بودن آن , زیرا تصور وجود چندخدا ممکن نیست مگر این که میان آنها به نحوی از انحا بینونت و جدایی باشد به گونه ای که در معنای الوهیت و ربوبیتشان متحد و یکی نباشند معنای ربوبیت خدا در بخشی از هستی و نوعی از انـواع آن واگـذاری تـدبیر آن بخش و آن نوع از هستی به آن خداست به نحوی که در کار خود کـاملا استقلال داشته باشد و در قلمرو ربوبیت خود به هیچ چیزی جز خود, حتی به کسی که کار اداره آن بخش از هستی را به او واگذار کرده , نیاز نداشته باشد همچنین روشن است که از دو امر متباین و جدا از هم جز دو امر متباین و جدا از هم سر نمی زند. لازمـه ایـن فرض آن است که هر خدایی در کار تدبیر خود مستقل باشد و رابطه اتحاد و پیوستگی مـیـان انواع تدابیر جاری در عالم هستی از هم گسسته باشد, مثلا نظام حاکم بر دنیای انسانی از نـظامهای جاری در انواع حیوان و گیاه و خشکی و دریا و دشت و کوه و زمین و آسمان و جز اینها جدا و منقطع باشد واین البته موجب از هم پاشیدن نظام آسمانها و زمین و موجودات میان این دو مـی شـود حـال آن کـه یـکـپـارچـگـی نـظـام هـسـتـی و سـازگـاری اجـزای آنـها با یکدیگر و پیوستگی تدبیرحاکم برآن

خلاف آن رامی گوید. ایـن اسـت مـقـصـود آیـه ((در غـیر این صورت هر خدایی با آفریدگان خود به سویی می رفت)), یعنی خدایان , به سبب تدبیری که از هر یک سر می زند, از یکدیگر جدا می شدند. جـمله ((وهریک بردیگری برتری می جست)) محذور دیگری است که از وجود چند خدا لازم می آید ودلـیـل دیـگـری را بـر نـفـی چند خدایی تشکیل می دهد توضیح آن که تدابیر و قوانین حاکم بر هستی گوناگون است برخی تدابیر عرضی هستند مانند تدابیر و قوانین جاری در خشکی و دریا و تـدابـیـر جـاری در آب و آتش و برخی تدابیر طولی هستند که خود به دو گونه تقسیم می شوند: تـدبـیـر و قـانون عمومی وکلی و حاکم و تدبیر و قانون خاص و جزئی و محکوم , مانند تدبیر عالم خـاک و تدبیر نباتات موجود درآن و مانند تدبیر عالم آسمان و تدبیر هر یک از کواکب و ستارگان آن و مانند تدبیر کل عالم مادی وتدبیر هر یک از انواع مادی بنابراین , قسمتی از این تدبیر و قوانین یعنی تدبیر عام و کلی بر برخی دیگربرتری و حاکمیت دارند به عبارت دیگر این تدبیر و قوانین به گـونـه ای هستند که اگر آن چه تحت حاکمیت آنها هستند از آنها جدا شوند و قطع رابطه کنند, هـمـگـی از بین می روند چون به تدبیر حاکم برخود وابسته اند, چنان که اگر عالم خاکی یا تدبیر عامی که بر آن حاکم و جاری است نبود, نه از عالم انسانی خبری بود و نه از تدبیر و قوانینی که به طور خاص بر این عالم حاکم است . لازمـه آن ایـن اسـت کـه خـدایی که مرجع نوع برتر تدبیر است نسبت به خدایی که نوع پایین تر و خـاص ترو پست تر به او واگذار شده است برتر باشد و برتری خدا بر خدایی دیگر محال است , نه به ایـن دلـیـل کـه ـآن گـونه که مفسران اظهار داشته اند ـ برتری مذکور مستلزم آن است که خدا مـغـلـوب خدایی دیگر باشد یاقدرتش ناقص باشد و برای تکمیل آن نیاز به دیگری دارد, یا محدود بـاشد و محدودیتش به ترکیب دراو می انجامد, زیرا همه این امور از لوازم امکان است که با واجب الـوجـود بودن خدا منافات دارد, چه ,بت پرستان , به غیر از اللّه , دیگر خدایان خود را واجب الوجود نمی دانند بلکه این خدایان در نظر آنان موجوداتی ممکن اما برتر هستند که تدبیر و اداره موجودات فـرو دسـتـشان به آنها واگذار شده است ازنظر آنها, این خدایان بنده خدای سبحانند و خدایگان موجودات فرو دست خود و خدای سبحان رب الارباب و خدای خدایان است و واجب الوجود بالذات تـنها اوست پس , محال بودن برتری خدایی برخدای دیگر به این دلایل که گفتیم نمی باشد, بلکه بـه ایـن دلـیـل اسـت که مستلزم بطلان استقلال خدای فرودست بر خدای فرا دست در تدبیر و تـاثیرگذاری است , زیرا وابستگی تدبیر به غیر و نیازمندی به او بااستقلال جمع نمی شود, خدای فرو دست در تاثیرگذاری خود از خدای فرا دست کمک می گیرد و به اونیازمند است بنابراین , او از جـمـلـه اسـبابی است که وسیله

و واسطه ای برای تدبیر موجودات فرو دست قرار می گیرند نه خـدایی که در تاثیرگذاری مستقل از خدای فرا دست عمل می کند بنابراین , آن چه به عنوان خدا فرض شده است , خدا نیست بلکه وسیله و سببی است برای تدبیر امور و این خلف است .

پیامدهای اعتقاد به خدایان متعدد(2).

قرآن . ((اگـر در زمین و آسمان خدایانی جز اللّه می بود, هر دو تباه می شدند, پس پاک و منزه است اللّه , خداوندگار عرش , از آن چه درباره اش می گویند)). ـ امـام صـادق (ع) در پـاسـخ بـه ایـن پرسش که دلیل بر یگانگی خدا چیست , فرمود: پیوستگی و هـمـاهـنـگی تدبیر و نظام حاکم بر هستی و کامل بودن آفرینش , چنان که خدای عزوجل فرموده است : ((اگر در زمین و آسمان خدایانی جز اللّه می بود, هر دوتباه می شدند)). ـ امام صادق (ع) در رساله اهلیلجه , می فرماید: پس , دل با خرد خود این نکته را شناخت که اگر با اوشـریـکـی بـود نـاتـوان و نـاقـص بـود و در صـورت ناقص بودن , انسان آفریده نمی شد و تدابیر گوناگون ومتنوع نمی گشت و با وجود تقصیری که در خداوندگاران یگانه و مستقل و شریکان همکار هست , درکارها نقص و کاستی راه می یافت . در تـفسیر المیزان , ذیل آیه ((اگر در زمین و آسمان خدایانی جز اللّه می بود, هر دو تباه می شدند پـس پـاک و منزه است خداوند صاحب عرش از آن چه درباره او می گویند)), آمده است : در تفسیر سـوره هـودگفتیم و بعد از آن نیز بارها اشاره شد که کشمکش میان بت پرستان و یکتا پرستان بر سـر یـکتایی و چندتایی خدا به معنای واجب الوجودی که به خودی خود هست و هستی بخش دیگر مـوجودات می باشد,نیست , زیرا میان این دو گروه در این باره که خدا یگانه است و شریکی ندارد اختلافی نیست بلکه اختلاف در باب اله به معنای خداوندگار معبود است بت پرستها معتقدند که تـدبیر و اداره جهان با اجزای گوناگون آن به موجودات شریف و مقرب نزد خداواگذارشده است وبـایـد ایـن مـوجـودات عـبادت وپرستش شوند تا پرستندگان خود را نزد خدای تعالی شفاعت و وسـاطـت کـنـنـد و آنـان را بـه درگـاه اونـزدیک گردانند, مانند خداوندگار یا آلهه آسمان و خداوندگار زمین و خداوندگار انسان و اینان آلهه یامعبودان موجودات زیر دست خود هستند و یزدان پاک خدای خدایان و آفریدگار همگان است این آیات حکایتگر همین باور ایشان است , آن جا کـه می فرماید: ((و اگر از ایشان بپرسی که چه کسی آنان راآفریده است ؟ هر آینه گویند: اللّه)) و آیـه ((و اگر از ایشان بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است ؟ هر آینه گویند: خدای عزتمند و دانا آنها را آفریده است)). آیـه کریمه مورد بحث هم وجود خدایانی جز اللّه را در آسمان و زمین تنها به این معنا نفی می کند نـه به معنای آفریدگار هستی بخش که هیچ کس قائل به تعدد چنین خدایی نیست مراد از بودن الـه در آسـمـان وزمین نیز تعلق الوهیت او به آسمان و زمین است نه ساکن بودنش در آن دو این مورد نظیر آیه

دیگری است که می فرماید: ((اوست که در آسمان اله است و در زمین نیز اله)). تـوضـیـح اسـتدلال آیه بدین گونه است که اگر برای عالم بیش از یک اله و خدا فرض کنیم این خـدایـان دارای ذات گـونـاگـون و حقیقت متباین و جدا از هم خواهند بود و تباین حقیقت آنها مقتضی تباین وجدایی تدبیر آنان است که در نتیجه , تدبیرها با هم اصطکاک پیدا می کنند و نظام آسـمـان و زمـین برهم می خورد اما ما شاهد آنیم که نظام حاکم بر هستی نظامی یکدست است و اجـزای آن بـه سـوی هدفهایی هماهنگ در حرکتند بنابراین , در عالم بیش از یک اله و خدا وجود ندارد و این همان چیزی است که مامی خواهیم . اگـر اشکال کنید که : تزاحم و برخورد اسباب و عللی که در عالم مشاهده می کنیم خود گواهی بسنده برنابسامان بودن عالم هستی است , زیرا تضاد و برخورد اسباب و علل در تاثیرگذاری روی مواد همان تفاسد و خنثی شدن اثر یکی به وسیله دیگری است . پـاسخ می دهیم که : تفاسد دو علت که تحت تدبیر دو مدبر باشند با تفاسد دو علتی که تحت تدبیر یـک مـدبر باشند و یکی از آن علتها تاثیر دیگری را محدود کند ونتیجه ای حاصل آید, فرق می کند تزاحم علل و اسباب در نظام هستی از این قبیل است , زیرا علل و اسباب که این نظام کلی را شکل مـی دهند, باوجود اختلاف و تمانع و تزاحمی که دارند, اثر یکدیگر را خنثی نمی کنند, به این معنا کـه بـرخـی از قـوانین کلی حاکم بر نظام هستی به وسیله برخی دیگر نقض و شکسته شوند و در نـتـیجه , در عین وجود کلیه شرایط و نبود موانع , از مورد خود تخلف کنند و تاثیر لازم را نگذارند مقصود از تباه و خنثی شدن کاریک مدبر از سوی مدبر دیگر همین است در عالم هستی کشمکش دو سـبـب مـختلف شبیه کشمکش دوکفه ترازو در سبک و سنگین شدن است , دو کفه ترازو, در عـیـن اخـتـلاف و نـاهمخوانی با یکدیگر, درتامین خواست ترازودار هماهنگ و متحدند و در راه رسیدن او به هدفش , یعنی برابر کردن اندازه ازطریق زبانه , یاری می رسانند. بـازاگـراشـکـال کنید که نشانه های علم و آگاهی در نظام حاکم بر هستی مشهود است و نشان مـی دهـد کـه خـداونـد اداره کننده عالم , آن را از روی علم و آگاهی می چرخاند با این حال , چه اشـکـالـی دارد که برای عالم چند خدا فرض شود که همگی کار جهان را از روی تعقل و خردورزی اداره و تدبیر کنند و بایکدیگر توافق کرده باشند که به خاطر حفظ مصلحت در کار تدبیر خویش با یکدیگراختلاف نورزند ومانع یکدیگر نشوند؟ در پاسخ می گوییم : چنین فرضی معقول نیست , زیرا تـدبـیـر تـعـقـلـی و خـردمندانه نزدما آدمیان به این معناست که افعالی را که از ما سر می زند با مـقـتـضـیات قوانین عقلی که حافظ سازگاری اجزای فعل و حرکت آن به سوی هدفش می باشد, منطبق و هماهنگ سازیم این قوانین عقلی بر گرفته از حقایق و واقعیتهای بیرونی و نظام جاری و حاکم بر

آنهاست پس , افعال خرد ورزانه ما پیرو قوانین عقلی هستند و این قوانین پیرو نظام عالم بیرونی می باشند, اما خداوند مدبر هستی چنین نیست , بلکه فعل او همان نظام خارجی است که قوانین عقلی تابع آن می باشد بنابر این , محال است فعل او که خودمتبوع است , تابع قوانین عقلی باشد دقت شود. این بود تقریر و توضیح دلیل آیه (بر اثبات یگانگی خدا) این دلیل دلیلی برهانی است که از مقدمات یقینی فراهم آمده و دلالت دارد بر این که تدبیر عام جاری در هستی با همه تدابیر خاصی که در ضمن آن وجود دارد از مبدا واحد و یکدستی سرچشمه گرفته است اما مفسران آن را به عنوان دلیلی بر نفی تعدد آفریدگار تقریر کرده اند و در نحوه همین تقریر نیز شیوه های مختلفی را پیموده اند بعضی از آنان مقدماتی بر آن افزوده اند که از منطوق آیه خارج است و چنان در این کار پیش رفته اند که برخی ازایشان گفته اند: آیه شریفه حجتی اقناعی است نه برهانی که برای اقناع و اسکات عامه مردم آورده شده است .

پیامدهای اعتقاد به خدایان متعدد(3).

قرآن . ((اگـر, چنان که می گویند, با او خدایانی دیگر نیز می بود, در این صورت به سوی خدای صاحب عرش راهی می جستند پاک و بسی برتر است خدا از آن چه درباره اش می گویند)). ـ امام علی (ع) در سفارش خود به فرزند بزرگوارش حسن (ع), می فرماید: بدان تو ای فرزندم که اگر پروردگارت را شریکی بود, بیگمان فرستادگان و رسولان او نیز نزد تو می آمدند و نشانه های پادشاهی و اقتدار او را می دیدی و افعال وصفاتش را می شناختی , اما خداوند همچنان که خود در وصف خویش فرموده , خدایی یگانه است و درملکش رقیبی ندارد و هرگز زوال نمی پذیرد. ـ در تـفـسـیـر قمی آمده است , درباره آیه ((اگر, آن گونه که می گویند, با او خدایانی دیگر نیز می بود)):اگر چنان که بت پرستان می پندارند بتها خدا بودند, به سوی عرش بالا می رفتند. در تـفـسیر المیزان , پس از نقل مطالب تفسیر قمی در این باره , آمده است : منظور از بالا رفتن به سـوی عرش , این است که بر قلمرو پادشاهی خدای تعالی چیره می گشتند و زمام اداره امور را به دست می گرفتند در قرآن دلیلی وجود ندارد که عرش به معنای فلک محدود کننده جهات یا, به گـفـتـه بـرخـی ,یـک جـسـم نورانی بزرگ بر فراز عالم جسمانی باشد و به فرض ثبوت این معنا ملازمه ای میان ربوبیت وبالا رفتن و قرار گرفتن بر فراز این جسم وجود ندارد. آن گاه خود در تفسیر آیه مذکور می نویسد: چکیده دلیل و حجت آیه این است که اگر آن گونه کـه مـی گـویـند در کنار خدا خدایانی دیگر نیز می بود و این امکان وجود داشت که آن خدایان به چـیـزی ازمـلـک و پـادشـاهی خدای بزرگ که از لوازم ذات فیاض اوست دست یابند, بیگمان آن خـدایـان در صدد برمی آمدند که ملک او را بگیرند و وی را از اورنگ پادشاهیش به زیر آورند و به قلمرو پادشاهی وحاکمیت خود بیفزایند, چرا که خدایان ضرورتا دوستدار چنین امری هستند, اما هیچ کس را یارای دست اندازی به ملک و قلمرو پادشاهی خدای بزرگ نیست .

خدا یکی است اما نه به معنای عددی آن .

ـ امـام عـلـی (ع): (خدا) یکی است اما نه به شماره (و مفهوم عددی), پاینده است اما نه به مفهوم زمانی آن (که غایت و نهایتی داشته باشد),ایستاست اما نه به وسیله ستونها و تکیه گاهها. ـ مـقـدام بـن شـریـح بـن هـانـی از پـدرش نقل می کند که در بحبوحه جنگ جمل بادیه نشینی بـه امـیرالمؤمنین (ع) عرض کرد: ای امیرمؤمنان ! آیا خدا یکی است ؟ مردم بر او تاختند و گفتند: ای اعـرابی ! مگر نمی بینی که امیرالمؤمنین (ع) در چه وضعی قرار دارد؟ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: رهـایـش کنید آن چه این بادیه نشین می خواهد, همان چیزی است که ما از این مردم (سپاه جمل) می خواهیم !سپس فرمود: ای اعرابی ! سخن در این که خدا یکی است چهار صورت دارد: دو صورت آن دربـاره خـدای عـزوجـل روا نیست و دو صورت آن درباره او صادق است , آن دو وجهی که روا نـیـسـت در حق خدا گفته شود این است که کسی بگوید: خدا یکی است و مقصودش یک عددی بـاشـد ایـن دربـاره خـداجایز نیست , چون آن یک که دو ندارد, در باب اعداد داخل نمی شود مگر نـمـی بـینی کسی که گفت : اوسومین سه (اقنوم) است , به سبب این عقیده خود به کفر در افتاد وجه دوم که در حق خدا روا نیست این است که کسی بگوید او یکی از مردم است و منظورش نوعی از جنس باشد, این تصور نیز درباره خدانارواست , زیرا تشبیه است و پرورگار ما برتر و والاتر از آن است که شبیه و مانندی داشته باشد. امـا آن دو وجـهی که درباره خدا صادق است یکی این است که کسی بگوید او یکی است , یعنی در مـیـان چـیـزهـا شبیه و مانندی ندارد پروردگار ما چنین است دیگری این است که کسی بگوید: خدای عزوجل مفهومی یگانه (و بسیط) دارد, یعنی نه در عالم واقع قابل انفسام است , نه در عقل و نه در وهم پروردگارما, عزوجل , چنین نیز هست . ـ امـام بـاقـر(ع): یـکـتـا و یـگـانـه و مـنحصر به فرد است احد و واحد به یک معناست و آن یعنی مـوجودیگانه و منحصر به فرد که مانند ندارد توحید اقرار به یکی بودن است و آن به معنای انفراد اسـت و واحـدیـا یـک آن مـتـباینی است که نه برخاسته از چیزی است و نه با چیزی متحد و یکی می شود از این جاست که گفته اند: عدد از یک ساخته می شود, اما خود یک عدد نیست , چون عدد بر یک واقع نمی شود, بلکه بر دو تعلق می گیرد پس , ((اللّه احد)) یعنی معبودی که خلق از ادراک او و پی بردن به چگونگیش متحیر ودرمانده اند, در الهیت و معبودیتش یگانه و منحصر به فرد است و برتر و بالاتر از آن است که صفات آفریدگانش را

داشته باشد. ـ امام رضا(ع): او یکی است , اما نه به معنای عددی آن . ـ امام علی (ع): او یکی است , اما نه آن یکی که از مقوله عدد است .

خدا بی حد است .

ـ امـام عـلـی (ع): مـشمول هیچ حدی (چه اصطلاحی و چه لغوی) نمی شود و با شماره و عدد به حـساب در نمی آید, بلکه ادوات خود را محدودمی سازند و آلات و ابزارها به چیزهای همانند خود اشاره می کنند. ـ برای اشیا, در همان هنگام آفریدنشان , حد و مرز قرار داد تا خود را از همانندی با آنها متمایزسازد وهـمها, او را با حدود و حرکات و اندامها و ابزارها اندازه گیری و متمایز نتوانند کرد او برتر است از آن چـه کـه حـد نـهندگان به وی نسبت می دهند, از قبیل ویژگیهای مقادیر و پایانهای اطرافها وآمـاده کـردن سـکونتگاهها و جای گرفتن در مکانها, زیرا حد و مرز برای آفریدگان او قرار داده شده و به غیر او نسبت داده می شود. ـ به وهم دریافته نشود و با فهم سنجیده و اندازه گیری نگردد و به مکان محدود نشود. ـ خدایی که بلندی همتها او را در نیابد و ژرفی اندیشه ها بدو نرسد, او که صفت (یا ذاتش) را حد و مرزی نیست و نه از برایش حالاتی متغیر و نه زمانی محدود و مشخص و نه مدتی معلوم و معین . ـ امـام صـادق (ع) بـه ابـو عـلی قصاب که گفت : سپاس خدای را تا نهایت علمش , فرمود: این را نگو,زیرا علم خدا را نهایتی نیست . ـ امـام عـلـی (ع): هـمـانـا تـو آن خـدایـی هـستی که در خردها تو را نهایتی نیست تا در جریان انـدیـشیدن آنها دارای کیفیت باشی و در تامل اندیشه ها, تو را پایانی نیست تا در نتیجه , محدود و متغیر باشی . ـ امـام رضـا(ع): اگـر بـرایـش پسی معین شود پیشی نیز معین خواهد شد و اگر تمامیت برایش جستجوگردد, نقصان و کاستی لازمش می آید. ـ امـام رضـا(ع) در پـاسـخ بـه زنـدیـقی که پرسید: چرا خدا حد ندارد ؟ فرمود: زیرا هر محدودی نهایتی دارد و هر گاه حد بردار شد, فزونی بردار است و چون فزونی بردار باشد کاستی بردار است پس , او نه حد و نهایتی دارد, نه افزایش می یابد, نه کاستی می پذیرد, نه دارای جز است و نه در وهم می گنجد. ـ امـام صـادق (ع) بـه مردی که گفت : خدا بزرگتر است , فرمود: خدا بزرگتر از چه چیز است ؟ عـرض کـرد: از هـمـه چیز امام صادق (ع)فرمود: او را محدود کردی مرد عرض کرد: پس , چگونه بگویم ؟ فرمود: بگو: خدا بزرگتر از آن است که وصف شود.

خدا مانند ندارد.

قرآن . ((آفـریدگار آسمانها و زمین است برای شما از خودتان جفتهایی بیافرید و از چارپایان نیز برایشان جفتهایی پدید آورد با این کار بر شمارتان می افزاید هیچ چیزهمانند او نیست و او شنوا و بیناست)) . ـ امـام رضـا(ع) در بـیـان علت لزوم اقرار به این که خدا مانندی ندارد, فرمود: به دلایلی چند, از جمله این که اگر بر مردمان لازم نبود که بدانندخداوند مانندی ندارد هر آینه برایشان روا بود که صفاتی چون ناتوانی و نادانی و دگرگون پذیری وزوال و نیستی و دروغ و تجاوز که به آفریدگان نـسبت داده می شود در حق او نیز به کار برده شود و کسی که این صفات در وجودش روا باشد در معرض فناست وبه عدالتش اعتمادی نشاید و گفتار او و امر ونهی و وعده و وعید و پاداش دهی و کیفر رسانیش تحقق نمی پذیرد و این امر موجب تباهی خلق وبطلان ربوبیت است . ـ امـام کـاظـم (ع) در پـاسخ به پرسش از جسم و صورت (داشتن خدا), نوشت : منزه است خدایی که چیزی همانند او نیست نه جسم است و نه صورت . ـ امام صادق (ع): مردم پیوسته (در هر مقوله ای) سخن می گویند تا آن جا که درباره خدا نیز زبان به سخن می گشایند هر گاه شنیدید در این باره سخن می گویند, بگویید: خدایی نیست مگر اللّه که یگانه است و مانند ندارد. ـ امام علی (ع): هر که خدای پاک را یگانه داند, او را به آفریدگان مانند نکند.

خدا به حرکت و سکون وصف نمی شود.

ـ امـام عـلـی (ع): سـکـون و حرکت در او به وقوع نمی پیوندد, چگونه پدیده ای درباره او به وقوع پـیـوندد که او خود آن را به جریان انداخته و چیزی به او بر گردد که خود آن را هستی بخشیده و چـیـزی در او پدید آید که خود آن را پدید آورده است ؟ زیرادر این صورت , ذات او دستخوش تغییر شـود و حـقـیقت وجودش دارای اجزا گردد و حقیقتش از ازلی بودن امتناع ورزد و چون برای او جلوی است , پشت سری هم خواهد داشت و چون کاستی ملازم اوست پس طالب کمال خواهد بود, هـمـچنین اگر حرکت و سکون در او راه یابد نشانه مخلوق بودن در اوتحقق یابد و دلیل بر وجود آفـریـنـنـده ای خـواهد بود در صورتی که پیشتر همه چیز دلیل بر وجود او بوددر حالی که وجود خداوند امتناع دارد از این که عوامل تاثیر گذار در غیر, در او نیز تاثیر بگذارند. ـ امـام صـادق (ع): خدای تبارک و تعالی نه به زمان وصف می شود نه به مکان , نه به حرکت , نه به جابه جایی و نه به سکون , بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است . ـ امـام کـاظـم (ع): و امـا سـخـن کـسانی که می گویند: خداوند تبارک و تعالی (به آسمان دنیا) فرودمی آید, این سخن را کسی می گوید که کاستی یا فزونی به او نسبت دهد هر متحرکی نیاز به کسی دارد که او را حرکت دهد یا به وسیله او حرکت کند.

خدا نه زاینده است و نه زاده شده .

ـ امـام علی (ع): نه زاییده کسی است تا در نتیجه , در عزت و اقتدار شریک باشد و نه فرزندی دارد تا در نتیجه بمیرد و وارثی داشته باشد. ـ امـام صـادق (ع): نه زاده است که وارث داشته باشد و نه زاده شده است که (در قدرت و الوهیت وربوبیت و پادشاهی) شریک (پدر) باشد. ـ امـام عـلـی (ع): نـه زاده است تا در نتیجه , خود زاده کسی دیگر باشد و نه زاده کسی است تا در نتیجه ,محدود باشد. ـ امـام صـادق (ع): فـرزندی نزاییده است , چرا که فرزند به پدر می ماند, و زاییده نیز نشده است تا درنـتـیجه , مانند کسی باشد که او را زاده است هیچ یک از آفریدگانش همتای او نیست او بسیار بالاتر وبرتر از آن است که اوصاف موجودات جز خود را داشته باشد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): زود بـاشـد کـه مـردم کار سؤال و پرسش را به آن جا رسانند که بپرسند: خـداوندجهان را آفریده , اما چه کسی خدا را آفریده است ؟ اگر چنین پرسشی کردند شما بگویید: خدا یکی است , خدا بی نیاز است , نزاییده و زاییده نشده و هیچ کس همتای او نیست . ـ مـردم همیشه درباره هر چیزی سؤال می کنند تا جایی که می گویند: خدا پیش از هر چیز بوده امـاپـیش از خدا چه بوده است ؟ اگر چنین پرسشی از شما کردند بگویید: او نخستین موجودات و پـیـش از هـرچیزی بوده است و آخرین موجودات و بعد از او هیچ نیست او آشکارتر از هر آشکاری است و نهانتراز هر نهانی . ـ امـام حـسین (ع) درباره آیه ((نه زاینده است)) فرمود: نه موجود ستبر و جسمانی مانند فرزند و دیـگراشیای جسمانی که از آفریدگان پدید می آید از او بر آمده است ونه موجود لطیف و روحانی مـانـندنفس و نه حالاتی چون چرت زدن و خوابیدن از او سر می زند ((و نه زاده شده است)) هیچ چـیز از او زاده نشده وچیزی از او بر نیامده است آن گونه که اشیا ستبر و جسمانی از عناصر خود پدید می آیند ونه آن گونه که اشیای لطیف از کانونهایشان بیرون می آیند, مانند بینایی از چشم .

نه درون چیزهاست و نه بیرون از آنها.

ـ امـام علی (ع): از همه چیز جداست اما نه به معنای جدایی مکانی و در همه چیز هست لکن نه به نحو آمیختن با آنها. ـ چـنـان نیست که اشیا او را در میان گیرند و با خود بالا و پایین برند و یا چیزی او را بر دارد ودر نتیجه , با خود کج و راستش کند, نه در درون چیزهاست و نه بیرون از آنها. ـ نزدیکی او به چیزها به نحو چسبیدن به آنها نیست و دوریش از آنها به گونه جدا شدن ,نمی باشد. ـ در اشیا حلول نکرده , تا در نتیجه , گفته شود او در آنها وجود دارد و از آنها دور نگشته , تاگفته شود او از آنها جداست . ـ جدایی او از اشیا به سبب قهر و غلبه و استیلای او بر آنهاست و جدایی اشیا از اوبه سبب خضوع آنها در برابر او و بازگشتشان به سوی اوست .

قرآن . ((دیدگان او را در نمی یابند و او دیدگان را در می یابد و او لطیف و آگاه است)). ((اهـل کـتـاب از تـو مـی خواهند که برایشان از آسمان کتابی فرود آوری آنان بزرگتر از این را از مـوسـی طـلـب کـردند و گفتند:خدا را آشکارا به ما بنمای پس به سبب این سخن کفر آمیزشان صـاعـقه آنان را فرو گرفت و پس از آن که معجزه هایی برایشان آمده بود, گوساله ای را به خدایی گرفتند و ما آنان را بخشیدیم و موسی را حجتی آشکار دادیم)). ((و چـون موسی به وعدگاه ماه آمد و پروردگارش با او سخن گفت , گفت : ای پروردگار من ! خود را به من بنمای تا تو راببینم گفت : مرا هرگز نبینی اما به آن کوه بنگر اگر بر جای خود قرار یـافت تو نیز مرا ببینی پس , چون پروردگارش برکوه تجلی نمود, آن را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد چون به هوش آمد, گفت : منزهی تو, به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم)). ـ امـام رضـا(ع) دربـاره آیـه ((دیـدگـان او را در نـمـی یـابـنـد)) فـرمـود: اوهـام دلها او را در نمی یابند,چگونه نگاه چشمها دریابندش ؟ . ـ امام صادق (ع) نیز درباره همین آیه فرمود: مقصود احاطه وهم است . ـ امام هادی (ع): دیدن زمانی ممکن است که میان بیننده و شیئ قابل رؤیت هوا باشد که نگاه از آن بـگـذرد پس , هر گاه هوایی نباشد و نور وجود نداشته باشد, دیدن ممکن نیست برای آن که میان بـیننده و شئ قابل رؤیت ارتباط برقرار شود, باید همانندی و سنخیت (میان آن دو)باشد و خدای تـعـالـی از همانندی و سنخیت با بیننده منزه است پس , ثابت شد که خدای سبحان رانمی توان با چشم دید, زیرا میان سبب و مسبب باید ارتباط و سنخیت باشد. ـ امـام صادق (ع) در پاسخ به پرسش از مشاهده خدا در آخرت , فرمود: منزه است خدا و بسی برتر و والاتر ای پسر فضل ! دیدگان تنها آن چیزی را می بینند که رنگ و چگونگی دارند حال آن که خدا آفریننده رنگها و چگونگیهاست . ـ پـیـامبر خدا(ص) در وصف خدای سبحان می فرماید: بر آفریدگان خویش تجلی کرد, بی آن که دیده شود و او در چشم انداز برین است . ـ امام رضا(ع): آشکار است , اما نه آشکاری ناشی از دیدن .

دل و مشاهده خدا.

ـ امـام علی (ع) در پاسخ به این پرسش که آیا پروردگارش را دیده است , فرمود: من کسی نیستم کـه خدایی را بپرستم که ندیده ام سپس فرمود: دیدگان او را به نگاه چشم ندیده اند بلکه ایمان به غیب , دلها را به او گره زده است . ـ امـام عـلـی (ع) در پـاسـخ به ذعلب که پرسید: آیا پروردگارت را دیده ای ؟ فرمود: وای بر توای ذعـلـب ! مـن خـدایـی را کـه نـدیـده بـاشـم نـمـی پـرسـتـم عـرض کـرد: چـگـونـه اوـع م اـما ـ رادیـده ای ,بـرایمان وصفش کن ؟ حضرت فرمود: وای بر تو! چشمها او را با نگاه کردن ندیده اند,بلکه دلـهـا از طریق حقایق ایمان (تصدیقات و باورهای عقلی یا انوار عقلی ناشی از ایمان)مشاهده اش کرده اند. ـ امام باقر(ع) در پاسخ مردی از خوارج که پرسید آیا خدا را دیده ای ؟ فرمود: چشمها با نگاه ظاهری , او را ندیده اند بلکه دلها از طریق حقایق ایمان مشاهده اش کرده اند. ـ امـام صـادق (ع) در پاسخ به مردی که از ایشان پرسید: آیا خدایی را که عبادت می کنی دیده ای ؟ فرمود: من چیزی را که ندیده باشم عبادت نمی کنم پرسید: چگونه او را دیده ای ؟ فرمود: چشمها با مـشـاهد نگاه او را ندیده اند بلکه دلها از طریق حقایق ایمان مشاهده اش کرده اند او با حواس درک نمی شود و با مردم سنجیده نمی گردد و بدون همانندی با اشیا,شناخته شده است . ـ امـام صـادق (ع) در پاسخ به این پرسش ابو بصیر که آیا مؤمنان در روز رستاخیز خدا رامی بینند, فـرمـود: آری , پـیش از روز قیامت هم او را دیده اند! عرض کردم : چه وقت ؟ فرمود:هنگامی که به آنـان فرمود: ((آیا من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند: چرا)) حضرت سپس لحظاتی سکوت کرد و آن گـاه فـرمود: همانا مؤمنان خدا را پیش از روز رستاخیز می بینند آیا نه این که توهم اینک او را مـی بـینی ؟ ابو بصیر می گوید: عرض کردم : قربانت گردم , آیا این سخن را از قول شما نقل کنم ؟ حضرت فرمود: نه , زیرا اگر آن را نقل کنی و کسی که معنای سخن تو را نمی فهمدانکارش کند و تصور نماید که آن تشبیه است , کافر شود دیدن به دل با دیدن به چشم فرق می کند خداوند برتر و والاتر از آن چیزی است که مشبهه و ملحدان درباره اش می گویند. ـ در حـدیث معراج آمده است : زندگی جاویدان زندگیی است که آدمی برای خود چنان کارکند کـه دنـیـا در نـظرش بی ارزش شود و در نگاهش خرد آید و آخرت در نظرش بزرگ شود هرگاه چـنـیـن کـنـد در دل او چـنـان محبتی قرار دهم که دل او و فراغت و اشتغال و همت و سخنش ازنـعـمـتـی کـه بـه دوسـتداران خود عطا کرده ام , همگی , را از آن خودم

گردانم و چشم دل و گوشش راباز کنم تا به دل خود بشنود و به دل خود به شکوه و عظمت من بنگرد.

رسول خدا و مشاهده خدا.

قرآن . ((دل آن چه را که دید دروغ نشمرد)). ـ پیامبر خدا(ص): آن شب که مرا به آسمان بردند, جبرئیل مرا به جایی رساند که خودش هرگز در آن جـا قدم نگذاشته بود پس , پرده ها برای من کنار زده شد و خدای عزوجل از نورعظمت خود, تا دوست داشت , به من نشان داد. ـ امام کاظم (ع) در پاسخ به این سؤال که آیا پیامبر(ص) پروردگارش را دید, فرمود: آری , بادلش او را دید مگر نشنیده ای که خدای عزوجل می فرماید: ((دل آن چه را که دید دروغ نشمرد)), یعنی خدا را با چشم ندید, بلکه با دل دیدش . ـ امـام صـادق (ع) نـیـز در پـاسـخ بـه هـمـیـن پـرسش فرمود: آری , او را با دیده دلش دید, چرا کـه پـروردگـار ما, جل جلاله , را نگاههای چشم بینندگان در نمی یابد و گوشهای شنوندگان درکش نمی کند. ـ امـام عسکری (ع): خدای تبارک و تعالی از نور عظمت خویش , چندان که دوست داشت , به قلب رسول خود نمایاند. ـ پـیـامبر خدا(ص) در پاسخ به ابوذر که پرسید: آیا پروردگارت را دیده ای ؟ فرمود: نوری است که من آن را می بینم . ـ عبد اللّه بن شقیق می گوید: به ابوذر گفتم : کاش رسول خدا(ص) را می دیدم و از ایشان سؤالی مـی کـردم ابـوذر گـفـت : دربـاره چه چیز سؤال می کردی ؟ گفت : می پرسیدم : آیاپروردگارت رادیده ای ؟ ابوذر گفت : من پرسیدم , آن حضرت فرمود: نوری دیده ام .

شهود قلبی در دعاها.

ـ امـام عـلـی (ع) ـ در بـخـشـی از دعـایی که به نوف تعلیم فرمود ـ : الهی ! دیدگان بینندگان ازطـریـق رازهـای دلـهـا بـه تورسیدند, وگوشهای گوش سپارندگان به تو, نجواهای سینه ها را دریـافـتـند, و هیچ چیز مانع دیدگان آنها در رسیدن به آنچه می خواستند نشد, پرده های غفلت میان تو و آنها از هم درید, پس در نور توسکنا گزیدند, و با روح تو دم زدند. ـ نیز در همان دعا ـ : به آن نامی که با آن بر دوستان ویژه ات آشکار شدی و در نتیجه , به یگانگی تو پـی بردند و شناختندت و پس , تو را چنان که سزد پرستش و بندگی کردند, از تومسالت دارم که خـودت را بـه مـن بشناسانی تا به ربوبیت تو, از روی ایمانی حقیقی , اعتراف کنم الهی ! مرا از آنان قـرار مـده کـه نام بی معنا را می پرستند گوشه چشمی به من کن تا بدان سبب دلم را به شناخت خودت و شناخت دوستانت روشن گردانی همانا تو بر هر چیز توانایی . ـ در مـنـاجـات شـعـبـانـیـه ـ : الهی ! این نعمت راارزانیم دار که از جز تو ببرم و بتمامی رو به تو آرم ,دیـدگـان دلـهـای ما را به نور نگاهشان به خودت روشن فرما تا دیده دلها پرده های نور را از هـم درنـد و بـه کـان عظمت و بزرگی رسند و جانهای ما به عزت قدس و پاکی تو بیاویزند الهی ! پـرتـودرخـشـان عـزتـت را به من پیشکش فرما تا شناسا و عارف (مقام) تو شوم و از هر چه جز تو روی برتابم و تنها از تو ترسان و نگران باشم , ای خداوندگار شکوه و بزرگواری !. ـ امام حسین (ع) ـ در دعا ـ : تویی آن که انوار را در دلهای دوستانت تاباندی تا آن که تو راشناختند و به یگانگیت ره یافتند. ـ نـیـز در دعـا ـ : تویی آن که خود را در هر چیز به من شناساندی و بدان سبب , تو را در همه چیز هویدا دیدم و تویی که هر چیزی را آشکار و پدیدار می کنی .

ـ هـمـچـنـین در دعا ـ : بار خدایا! سر گرم شدنم به آثار و نشانه ها, موجب دوری زیارتگاه (دیدار خـدا) مـی شـود, پـس تـمـام قوای مرا متوجه کاری کن که من را به تو برساند چیزی که خوددر هـسـتی اش نیازمند توست , چگونه تواند دلیل و رهنمای بر تو باشد؟ آیا جز تو ظاهر وآشکارند و تو نـیـسـتـی تـا ایـن کـه آنـان مظهر و آشکار کننده تو باشند؟ کی غایب بوده ای تا نیازداشته باشی (دیـگران) به جایگاه تو راهنمایی کند؟ به واسطه توست که ره به تو می برم , پس , بانور خود مرا به سویت رهنمون شو. ـ امـام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : و می دانم که مسافر کوی تو راهش نزدیک است و این تو نیستی که از آفریدگانت در پرده ای , بلکه کارهای زشت آنان است که حجاب میان آنها و تو شده است . ـ پیامبر خدا(ص) ـ نیز در

دعا ـ : ای آن که از دلهای عارفان دور نیست . ـ امـام سـجاد(ع) ـ نیز در دعا ـ : بار خدایا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست و ما را ازکسانی قـرار ده کـه بـسـتـگـی عـظـیـم پـرده های پلک گونه چشمان دلشان را گشودی تا آن که به تـدبـیـرحـکمت تو و گواههای حجتهای روشنگر تو نگریستند و بر اثر هوشمندی دلهایشان تو را, کـه در لابـه لای پـرده هـای دلـهـا مستوری , شناختند پاک و منزهی تو! کدام چشم است که تاب دیـدن نـور تو را بیاورد, یا به سوی روشنایی نور قدس تو فراز آید؟ یا کدامین فهم است که کمتر از آن را دریـابـد, بـجـز دیـدگانی که تو خود پرده های کوری را ازبرابرشان کنار زدی و بدین سبب جانهایشان سوار بر بالهای فرشتگان بالا رفتند و ملکوتیان آنان را زایران نامیدند؟ و به گاه هر میل و خـواهـشـی بـا پروردگارشان به راز و نیاز پرداختند,پس , دلهایشان پرده های نور را سوزاند و با چشم دلها عزت جلال را در عظمت ملکوت نگریستند. ـ در مـناجات ـ : به حق پرتوهای خیره کننده ذاتت و انوار قدست از تو می خواهم و به حق رحمت پـیاپی و احسان و نیکی لطف آمیزت از تو خواهش می کنم که امیدم را به کرم فراوان ونعمت دهی زیـبـایـت در نـزدیک شدن به تو و مقرب گشتن به درگاهت و بهره مند شدن ازنگریستن به تو, برآوری . ـ نـیـز در مـناجات ـ : دیدار تو روشنایی دیدگان من است و وصالت آرزوی جانم , شوق تودارم و شیفته محبت تو هستم , سودای تو در سر دارم , خشنودی تو خواهش من است و دیدنت نیاز من . ـ نـیـز در مـنـاجـات ـ: الـهـی ! مـا را از کـسـانـی قـرار ده کـه بـرای نـزدیـک شـدن بـه تـو وـج;ژخ&ّب;€دوسـتـداریـت بـرگزیدی و برای دوستی و محبتت گزینش کردی و شوق دیدارت را در جانش افـکندی و او رابه قضایت خشنود گردانیدی و دیدن رویت را ارزانیش داشتی نعمت دیدنت را به من عطا فرما. ـ نـیـز در مـناجات ـ : سوز و گداز مرا جز دیدار تو فرو نمی نشاند و درد اشتیاقم را به تو جزدیدن رویت بهبود نمی بخشد. ـ نـیز در مناجات ـ : الهی ! مرا از آنان قرار ده که درختان شوق به تو در باغهای سینه هایشان ریشه داونید و سوز و گداز محبت تو اعماق دلهایشان را گرفت و از این رو, به آشیانه های افکار[اذکار] پـنـاه مـی بـرنـد و در بـوسـتـانهای قرب و مکاشفه می چرند پرده از دیدگانشان کنار زده شده و سـیـنـه هـایـشـان بـه حـقـیقت معرفت فراخ گردیده و چشمهایشان به دیدن دلدارشان روشن گشته است .

حکمت محجوب بودن .

ـ امام رضا(ع) در پاسخ به پرسش زندیقی از علت در پرده بودن خدا, فرمود: پردگی او از خلق به علت کثرت گناهان ایشان است . ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : تو خود را از آفریدگانت درپرده نکردی , بلکه کردارهای زشت خود آنان , پرده میان تو و ایشان شد. ـ امام صادق (ع) در پاسخ ابن ابی العوجا که پرسید: چرا خود را از مردم در پرده داشت و آن گاه پیامبران را سویشان فرستاد؟ فرمود: وای بر تو! کسی که قدرتش را در وجود تو نشانت داده چگونه خود را از تو پوشیده داشته است ؟ تو را که نبودی پدید آورد, خرد بودی بزرگت کرد,ناتوان بودی توانایت گردانید حضرت پیوسته مظاهر قدرت خدا را که در وجود من است ونمی توانم منکرشان شوم برایم بر می شمرد تا جایی که خیال کردم بزودی خداوند میان من و اوظاهر خواهد شد!. ـ امام رضا(ع): مشاعر او را فرا نمی گیرد وحجاب اوراپوشیده نمی دارد ازآفریدگانش در حجاب است , زیرا آن چه برای ذات آنان ممکن است برای او ممتنع می باشد و آن چه ذات او از آن امتناع دارد برای ذات آنها ممکن است و نیز به دلیل جدایی و تفاوتی است که میان سازنده و ساخته شده و پروردگار و پرورده و محدود کننده و محدود شده وجود دارد. ـ در پرده است بی آن که پرده ای باشد و مستور است , بی آن که پوششی وجود داشته باشد. ـ امام علی (ع) در حدیثی می فرماید: اشیا را از یکدیگر در پرده داشت , تا از این طریق معلوم شود که میان او و آفریدگانش پرده ای نیست مگر خود آفریدگانش . ـ امام کاظم (ع): میان او و آفریدگانش حجابی جز خود آنان وجود ندارد او در پرده است بی آن که پرده ای در کار باشد و مستور است بی آن که پوششی در میان باشد.

پرده های نور.

ـ امام سجاد(ع) درباره آیه ((سپس نزدیک شد و آویخت پس به قدر دو سر کمان یانزدیکتر بود)), فرمود: رسول خدا(ص)به پرده های نور نزدیک شد و ملکوت آسمانها را دیدسپس آویزان گشت و از پـایین پای , خود به ملکوت زمین نگریست تا آن جا که گمان کردنزدیکی اش به زمین به اندازه دو سر کمان است یا کمتر. ـ امـام رضـا(ع) درباره آیه ((روزی که آن واقعه عظیم پدیدار شود و آنها را به سجود فراخوانند)), فرمود: پرده ای از نور کنار زده می شود و مؤمنان به سجده می افتند. ـ پیامبر خدا(ص): پرده او (خدا) نوراست . ـ امام علی (ع) ـ در مناجات شعبانیه ـ : الهی ! نعمت بریدن از هر چه جز توست و روی کردن کامل بـه سـوی خـودت را ارزانیم کن و دیدگان دلهایمان را به نور نگاهشان به سوی تو روشن فرما, تا دیده دلها پرده های نور را از هم درند و به کان عظمت رسند و جانهای ما به عزت قدست بیاویزند.

خدا بی آغاز و انجام است .

ـ امـام عـلـی (ع): ازلیت او را آغازی نیست و ابدیتش را پایانی نه او نخستین است و پیوسته بوده و مـانـاسـت و سـرآمـدی نـدارد دربـاره او نـمـی تـوان گـفـت : ((کـی ؟)) و ضرب الاجلی با لفظ ((تا))نمی توان تعیین کرد پیش از هر پایان و مدتی و هر شمارش و شماری بوده است . ـ سپاس و ستایش خدای را که نخستین موجود است و هیچ چیز پیش از او نبوده و آخرین است و چیزی بعد از او نیست . ـ اولی است که پایانی ندارد, تا به نهایت رسد و او را آخری نیست که پایان پذیرد. ـ سـپـاس و سـتـایش خدا را سزد که صفتی از او بر صفت دیگرش پیشی نگرفته است , تا اول باشد پیش از آن که آخر باشد. ـ در دعا آمده است : اول بودن تو همانند آخر بودنت می باشد و آخر بودنت مانند اول بودنت . ـ امام علی (ع): سپاس و ستایش خدای را که اول است پیش از هر اولی و آخر است بعد از هرآخری و بـه سـبب اول بودنش لازم است که او را آغازی نباشد و به سبب آخر بودنش واجب است که او را پایان و آخری نباشد. ـ هـیـچ گاه زوال نپذیرد و همواره بوده است , پیش از همه چیز بوده بی آن که او را آغازی باشد و پس از همه چیز هست بی آن که نهایت و پایانی داشته باشد. ـ امام علی (ع) در پاسخ به مردی یهودی که پرسید: پروردگار عزوجل ما از کی بوده است ؟ فرمود: ای یهودی ! چنین نبوده که پروردگار ما نبوده و سپس بود شده باشد سؤال ((از کی بوده ؟)) تنها دربـاره موجودی به کار می رود که نبوده و سپس بود شده است خدا موجود است بی آن که حادث بـاشد همواره بوده و قبل و نقطه آغازی ندارد پیش از پیش است و پیش ازنقطه نهایت (در جانب ازل) غایت و نقطه پایان به او ختم می شود, او پایان هر پایانی است . ـ امام رضا(ع): همین که خداوند آفرینش خلایق را آغاز کرده دلیل بر این است که خود اورا آغازی نیست , زیرا هیچ آغاز شده ای (به وسیله دیگری) نمی تواند آغازگر غیر خود باشد. ـ امام علی (ع): مسبوق به هیچ وقت و زمانی نمی باشد. ـ زمـانـهـا بـا او هـمراه نیستند و ابزارها کمک و یاریش نمی رسانند بودنش بر زمانها پیشی داردو هـسـتـیش بر نیستی و ازلی بودنش بر آغاز داشتن ادوات و ابزارها با کلمه ((از چه وقت)) ازملک بـی آغـازی و قـدم خـارج مـی شوند و با کلمه ((قد)) (که نشانگر ماضی قریب است) از ازلی بودن محروم می گردند. ـ امـام صادق (ع) در پاسخ به سؤال از ((آخر)) در آیه ((اوست اول و آخر)), فرمود: هیچ چیزنیست مـگـر این که نابود می شود یا دگرگون می گردد یا تغییر و زوال (از خارج) به او راه می یابدیا از رنـگـی بـه رنـگـی و از شکلی به شکلی و از صفتی به صفتی دیگر در می

آید و از فزونی به کاستی می گراید و از کاستی به فزونی , مگر پروردگار جهانیان که همیشه بر یک حالت بوده وخواهد بود اول موجود است و پیش از هر چیز بوده و آخر است به همان گونه که در ازل بوده است .

خدا بوده و چیزی با او نبوده است .

ـ امام باقر(ع): خدای تبارک وتعالی بود و چیزی جز او نبود, نوری بود تهی از تاریکی , راستگو بود و دروغ در او راه نداشت , دانا بود ونادانی همراهش نبود, زنده بود و مرگ با او نبود, هم اینک نیز چنین است و همواره چنین خواهد بود. ـ پیامبر خدا(ص) ـ در دعایی که به علی (ع)آموزش داد ـ : خدایی جز تو نیست تو بودی آن گاه که نه آسمان برافراشته ای بود و نه زمین گسترده ای و نه خورشید تابنده ای و نه شب تاری و نه روز روشنی و نه دریای ژرفی ونه کوه سر به فلک کشیده ای و نه ستاره گردنده ای پیش از هر چیز تو بوده ای و همه چیز را توهستی بخشیده ای و بر هر چیزتوانایی وهر چیزی را تو پدید آورده ای . ـ امام رضا(ع): قدم و بی آغازی (خدا) صفتی است که خردمند را به این نکته رهنمون می شود که هیچ چیز پیش از او نیست و در همیشگی بودنش یار و شریکی ندارد پس , به اعتراف همگان و این صفت عاجز کننده , برای ما روشن گشت که نه پیش از خدا چیزی بوده است و نه همزمان با او و این سخن که پیش از خدا یا همزمان با او موجودی بوده نادرست است , زیرا اگر همزمان با او چیزی باشد در این صورت روا نخواهد بود که خدا آفریننده اوباشد. ـ امام باقر(ع) در پاسخ به زراره که پرسید: آیا خدا بود و چیزی (دیگر) نبود؟ فرمود: آری ,او بود و هیچ چیز دیگر نبود عرض کردم : پس ,کجابود؟ زراره می گوید: حضرت که تکیه کرده بود راست نشست و فرمود: سخنی محال (و نادرست) گفتی و درباره او که لامکان است از جا ومکان پرسیدی .

خدا زنده است .

قرآن . ((اللّه خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست زنده و پاینده است)). ((و بـر آن زنـده ای کـه نمی میرد توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی و او خود برای آگاهی از گناهان بندگانش کافی است)). ((اوسـت زنـده خـدایی جز او نیست پس او را بخوانید در حالی که دینش را به اخلاص پذیرفته اید ستایش از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است)). ـ امـام کـاظـم (ع): خدا ـ که معبودی جز او نیست ـ زنده بود بی آن که چگونگی داشته باشد یا در مکانی باشد. ـ امام صادق (ع): خداوند دانایی است بدور از نادانی , زندگی است بی آن که مرگ به او راه یابد, نور و روشنایی است بی آن که با ظلمت و تاریکی همراه باشد. ـ یونس بن عبد الرحمن می گوید: به ابو الحسن الرضا(ع) عرض کردم : بر ایمان چنین روایت شده است که خدا دانایی است بی آن که کمترین جهلی در او باشد, زندگی است که در اومرگی نیست و روشنایی است بدور از تاریکی حضرت فرمود: چنین است او. ـ امام کاظم (ع): خداوند زنده ای نیست که حیاتش حادث باشد بلکه او به خود زنده است .

خدا داناست .

قرآن . ((آیا ندانسته ای که خدا هر چه را در آسمان و زمین است می داند؟ هیچ سه نفری با هم نجوا نکنند مگر این که خدا چهارمین آنهاست و هیچ پنج نفری نجوا نکنند مگر این که او ششمین آنهاست و نه کـمـتـر از ایـن و نـه بیشتر مگر این که هر کجا باشند خدا با آنهاست سپس همه را در روز قیامت به کارهایی که کرده اند آگاه می کند, زیرا خدا بر همه چیز داناست)). ((و نـزد اوسـت کـلـیـدهـای غیب آنها را کسی جز او نمی داند هر آن چه را در خشکی و دریاست می داند هیچ برگی نمی افتد مگر این که او آن را می داند و هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین و هیچ تری و خشکی نیست مگر این که درکتابی مبین آمده است)). ((خدا می داند که هر ماده ای چه باردار است و در زهدانها چه از آن کم می شود و چه بدان افزوده می گردد و هر چیز را نزد اومقداری معین است)). ـ امـام عـلـی (ع): شـمـار قـطره های آبها و ستارگان آسمان و ذرات گرد و غبار پراکنده در هوا وحـرکـت مـور بر خرسنگ و خفتنگاه مورچگان در شب تاریک , بر او پوشیده نیست افتادنگاههای برگها و برهم خوردن پلکها را می داند. ـ پاک و منزه است خدایی که نه سیاهی شب دیجور بر او پوشیده است , نه شبهای آرام سرزمین های پـسـت و نـه کـوهـها و تپه های قهوه ای رنگ به هم پیوسته و نه آوازی که از تندر درکرانه آسمان برمی خیزد و نه آن چه آذرخش ابرها از آن پراکنده می شود و نه برگی که فرومی افتد و طوفانهای (مـنسوب به) ستارگان و بارش باران آنهارا ازافتادنگاهشان دور می گردانندافتادنگاه و جای قرار گـرفتن هر قطره باران وجای دانه کشیدن مور و مقصد او را و آن چه را که برای روزی پشه کافی است و جنس جنین هر ماده ای را در شکمش می داند. ـ آوای وحـوش در بـیـابانها و گناهان بندگان در خلوتها و آمد و شد نهنگها در دریاهای بزرگ و برهم خوردن آبها از بادهای سخت رامی داند.

خدا به همه رازها و نهانتر از رازها آگاه است .

قرآن . ((ما انسان را آفریدیم و از وسوسه های نفس او آگاه هستیم و ما از رگ گردنش به او نزدیکتریم)) . ((و اگر سخن بلند گویی , او به راز نهان و نهانتر آگاه است)). ـ امـام علی (ع): هیچ عملی از اعمال بندگان خدا بر او پوشیده نیست : نه نگاه خیره ای و نه تکرار واژه ای و نه نزدیک شدن به تپه ای و نه برداشتن گامی در شبی تیره و ظلمتی آرام . ـ رازی را که افراد در درون خویش نهفته می دارند و نجوای کسانی را که به راز سخن می گویند و گمانهایی را که در دلها می گذرد و عقیده های راسخ یقینی را می داند. ـ دانش او به آن سوی ناپیدا پرده ها نفوذ می کند و بر افکار و باورهای پیچیده درونها احاطه دارد. ـ امـام صـادق (ع) در پـاسخ به سؤال از آیه ((او راز نهان و نهانتر را می داند)), فرمود: راز نهان ,آن چیزی است که تو در درونت پنهان می کنی و نهانتر, آن چیزی است که از ذهن و خاطرت گذشته و سپس فراموشش کرده ای . ـ امـام صادق (ع) در پاسخ به پرسش از آیه ((نگاههای دزدانه را می داند)), فرمود: آیانمی بینی که انسان گاه به چیزی نگاه می کند و گویی به آن نمی نگرد؟ این همان نگاههای دزدانه است .

هر دانایی , جز خدا, دانش خود را از کسی آموخته است .

ـ امام علی (ع): و هر دانایی ـ جز خدا ـ دانش آموخته است . ـ هر دانایی ابتدا نادان بوده و سپس دانش آموخته است , اما خداوند نه نادان بوده و نه دانش خود را از کسی آموخته است . ـ دانـاست بی آن که دانش خود را کسب کرده یا بر آن افزوده و یا از کسی فرا گرفته باشد درک او (از اشیا) به دیدن نیست و علم و آگاهیش به خبر یافتن توسط دیگری نه .

علم خدا ازلی است .

ـ امـام علی (ع): او دانا بوده آن گاه که هنوز معلومی وجود نداشت و پروردگار (و مالک) بوده آن گاه که پرورده (و مملوکی) نبوده و توانا بوده در زمانی که هنوز مقدوری در کار نبوده است . ـ (پـدیـد آمـدن) اشـیا را به زمان خودشان موکول کرد و پیش از آن که پدیدشان آورد به آنهاعلم داشت . ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این پرسش که : آیا علم خدا به مکان پیش از ایجاد آن بوده یاهمزمان با ایـجـادش یـا بـعد از آن ؟ فرمود: بلند مرتبه است خدا! او پیوسته عالم بوده است و علم او به مکان پیش از ایجاد آن همانند علم اوست به آن بعد از ایجادش علم او به همه اشیا نیز همچون علم او به مکان است . ـ عـلم ذاتی خداست و پیش از آن که معلومی (متعلق علمی) در کار باشد, عالم بوده است وچون اشیا را پدید آورد, علم او به معلوم تعلق گرفت .

علم خدا به گذشته و آینده یکسان است .

ـ امـام بـاقر(ع): خدا به آن چه پدید می آید, همیشه عالم بوده است پس , علم او به اشیا پیش از بود شدنشان , مانند علم اوست به آنها بعد از پدید آمدنشان . ـ امـام عـلـی (ع): عـلـم او بـه مردگان گذشته همچون علم او به زندگان آینده است و علم او به آن چه در آسمانهای برین است , همانند علم اوست به آن چه در زمینهای زیرین است . ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این پرسش که آیا خدا پیش از آفرینش آسمانها و زمین به آن چه بوده و آن چه پدید می آید علم داشته است , فرمود: آری , پیش از آن که آسمانها و زمین را بیافریند (به همه چیز علم داشته است). ـ امـام علی (ع): پیش از پدید آوردن اشیا به آنها علم داشته است , بنابراین , بعد از پدید آمدنشان بر علم او چیزی افزون نشد علم او به اشیا پیش از آن که به وجود آیند همانندعلم اوست به آنها بعد از پدید آوردنشان . ـ هر غیبی برای تو شهود است .

علم خدا در وصف نگنجد.

ـ امـام کاظم (ع): علم خدا, با صفت ((از کجاست ؟)) وصف نمی شود علم خدا با صفت ((چگونه)) توصیف نمی گردد, نه علم از خدا جدامی شود و نه خدا از علم , و میان خدا و علم او حدی نیست . ـ امـام رضـا(ع): خدای تعالی به علم موصوف شده است نه به علمی حادث که با آن اشیا رابداند و برای کار آینده اش از آن کمک بگیرد (علم خدا ازلی و عین ذات اوست , نه این که حادث به حدوث اشیا و در نتیجه زاید بر ذاتش باشد). ـ امـام عـلی (ع): علم او به چیزها نه به واسطه ابزاری است که جز با آن علم حاصل نمی شودمیان خدا و معلومش علمی جز خود او نیست که به واسطه آن به معلومش علم پیدا کند.

خدا دادگر است .

قرآن . ((خـداونـد ذره ای سـتم نمی کند اگر نیکیی باشد آن را دوچندان می کند و از جانب خود مزدی بزرگ می دهد))((3)). ((خـدا و فـرشـتـگان و دانشمندان گواهی دهند که خدایی جز او نیست و برپا دارنده عدل است خدایی جز او نیست که عزیز وحکیم است)). ـ امـام عـلـی (ع): گواهی می دهم که خداوند دادگری است که به عدل رفتار می کند و حاکم و داوری است که حق و باطل را از هم جدامی سازد. ـ خـدایی است که در وعده خویش راستگوست و بالاتر از آن است که به بندگانش ستم کند ودر میان آفریدگانش به عدل رفتار کرده و در حکم خویش با آنها دادگری کرده است . ـ خدایی که بردباریش زیاد است و می بخشد و در آن چه حکم کرده , عدالت را رعایت نموده است . ـ امـام سـجـاد(ع) ـ در دعـا ـ : هـمـه آفـریـدگـان مـعـترفند به این که تو هر که را کیفر دهی ستمکارنیستی و گواهند بر این که هر کس رامی بخشی , از روی فضل وکرم توست . ـ امـام عـلـی (ع): هـرگـز نـعمت و رفاه زندگی از مردمی گرفته نشد, مگر به سبب گناهانی که مرتکب شدند, چرا که خداوند به بندگانش ستم نمی کند. ـ عـزیـر پـیـامـبر(ع): پروردگارا! من در تمام کارهای تو و محکم کاری و اتقانی که در آنهاهست اندیشیدم و با خردم به عدالت تو پی بردم , اما یک موضوع هست که نمی توانم آن را بفهمم و آن این است که تو بر سزامندان بلا خشم می گیری ولی عذاب خود راشامل همگان از جمله کودکان آنها نیز می گردانی ؟ گفته شد: ای عزیر! هرگاه مردمی سزاوارعذاب من شوند, فرود آمدن آن را در زمـانـی مـقـدر مـی کـنم که عمر کودکان نیز به سر آمده باشددر نتیجه , کودکان بر اثر سرآمدن عمرشان می میرند و گنهکاران به عذاب من . برای توضیح بیشتر رجوع کنید به کتاب این نگارنده تحت عنوان ((عدل در جهان بینی توحیدی)) و گفتاری در معنای نفی ظلم از خدای تعالی , المیزان , 15 / 324.

معنای اعتقاد داشتن به عدل خدا.

ـ امـام صـادق (ع) در پاسخ به پرسش از بنیاد دین , فرمود: بنیاد دین توحید و عدل است توحید به این معناست که آن چه را درباره خودت روا می دانی درباره پروردگارت روانشماری و معنای عدل این است که آن چه راآفریدگارت به سبب آنها تو را نکوهش کرده است , به او نسبت ندهی . ـ امام علی (ع) ـ در پاسخ به این پرسش که عدل چیست ؟ ـ : عدل , آن است که خدا را متهم نکنی . ـ امـام صـادق (ع) به هشام بن حکم , فرمود: آیا جمله ای در باب عدل و توحید تو را نیاموزم ؟ عرض کـرد: چرا, قربانت کردم فرمود: یکی از شرایط اعتقاد به عدل خدا این است که او را متهم نسازی و از توحید است که او را در وهم نگنجانی . ـ پیامبر خدا(ص): خدای را نشناخت آن که او را به آفریدگانش مانند کرد و او را به عدالت نستود آن که گناهان بندگانش را به وی نسبت داد.

دلیل عادل بودن خدای سبحان .

ـ امام سجاد(ع) ـ در دعای روز قربان و جمعه ـ : هر آینه می دانم که نه در حکم و داوری تو ستمی روا مـی شـود و نـه در خـشـم و کـیفررسانیت شتابی است , زیرا کسی شتاب می کند که می ترسد (فـرصـت) از دسـتش برود و کسی احتیاج به ستم کردن دارد, که ناتوان است و تو ای خدای من ! بسی برتر و والاتر از این امورهستی .

خدا آفریننده است .

قرآن . ((خدا آفریننده همه چیز است و او بر هر چیزی نگهبان است)). ((آن گـاه از آن نـطفه لخته خونی آفریدیم و از آن لخته خون پاره گوشتی و از آن پاره گوشت اسـتخوانها آفریدیم واستخوانها را به گوشت پوشاندیم بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم در خور تعظیم است خداوند, آن بهترین آفرینندگان)). ـ امـام عـلی (ع): آفریننده است نه به این معنا که کار آفریدنش با حرکت و فعالیت و رنج و زحمت همراه باشد. ـ آفریننده است , بی آن که اندیشه و تدبر کند. ـ مـروان بن مسلم می گوید: ابن ابی العوجا بر امام صادق (ع) وارد شد و گفت : آیا نه این که شما مـی گـویـی خـدا آفـریـنـنـده همه چیزاست ؟ امام (ع) فرمود: چرا ابن ابی العوجا گفت : من هم می آفرینم ! امام (ع)فرمود: چگونه می آفرینی ؟ گفت : در جایی مدفوع می کنم و آن گاه مدتی صبر می نمایم و جنبندگانی پدیدمی آیند امام (ع)فرمود: آیا نه این است که آفریننده هر چیزی , از کم و کیف آنها آگاه است ؟ گفت : چرا فرمود: آیا تو می دانی که از آن جنبندگان نر و ماده کدام است و چقدر عمر می کند؟ ابن ابی العوجا, خاموش ماند. ـ امـام رضـا(ع): ستایش خدای را سزد که با قدرت و حکمت خویش اشیا را آفرید و ابداع کرد نه از چـیـزی دیـگـر که اختراع صادق نیاید و نه به علتش تا در نتیجه , ابداعی در کار نباشد اوآفرید هر آن چه که خواست و هر گونه که خواست . ـ امـام کاظم (ع) در پاسخ به این پرسش که آیا آفریننده ای جز آفریدگار بزرگ وجود دارد,فرمود: خـدای تبارک و تعالی می فرماید: ((در خور تعظیم است خدا که بهترین آفرینندگان است)), پس خـبـر داده اسـت کـه در مـیـان بـنـدگـانـش نـیـز آفریننده و غیرآفریننده وجود دارد ازجمله عـیسی (ع)که , به اذن خدا, از گل تندیس پرنده ای ساخت و در آن دمید و به اذن خدا, آن تندیس بـه پـرنده واقعی تبدیل شد سامری نیز برای بنی اسرائیل تندیس گوساله ای ساخت که بانگ گاو سر می داد. در تفسیر المیزان آمده است : این که خدای تعالی با وصف بهترین آفرینندگان از خود یادفرموده نـشـان می دهد, که آفریدن اختصاص به او ندارد واقعیت نیز چنین است , زیرا, چنان که گذشت , خلقت به معنای تقدیراست و تقدیر و اندازه گرفتن چیزی از روی چیز دیگری اختصاص به خدای تعالی ندارد ازجمله مواردی که در قرآن آفریدن به جز خدای تعالی نسبت داده شده , یکی این آیه اسـت : ((وآن گـاه کـه از گـل چـیـزی بـه شـکـل پـرنده می آفریدی)) و نیز این آیه : ((و دروغ می آفرینید)). ـ پـیـامبر خدا(ص): زود باشد که مردم سؤالاتی مطرح کنند, تا جایی که بپرسند: همه چیز راخدا آفـریـده اسـت , خـدا را چـه

کـسی آفریده است ؟ هر گاه چنین پرسشی کردند, شما بگویید:خدا یکتاست , خدا بی نیاز است نه زاییده و نه زاییده شده است و هیچ کس همتای او نیست . ـ شـیـطـان نـزد یـکـی از شـمـا مـی آیـد و مـی پرسد: چه کسی تو را آفریده است ؟ او می گوید: خـدامـی پـرسـد: چـه کـسـی خـدا را آفریده است ؟ هرگاه فردی از شما با چنین سؤالی رو به رو شد,بگوید: به خدا و رسول او ایمان دارم این سؤال (و وسوسه شیطانی) از (ذهن) او دور می شود.

خدا تواناست .

قرآن . ((هیچ آیه ای را منسوخ یا ترک نمی کنیم , مگر این که بهتر از آن یا همانندش را می آوریم آیا نمی دانی که خدا بر هر کاری تواناست)). ـ امام علی (ع): هر توانایی , جز او, آمیخته ای از توانایی و ناتوانی است . ـ هر قادری , جز خدای سبحان , مقدور است (کسی هست که بر قدرت او فایق آید). ـ و قادر بوده در زمانی که مقدوری نبوده است (قدرت ازلی واز صفات ذاتی خداست). ـ امام صادق (ع): خدای تبارک و تعالی , قدرتش اندازه گیری نمی شود و بندگان توانایی توصیف او را ندارند. ـ امام باقر(ع): خدای عزوجل , در وصف نمی گنجد, چگونه به وصف درآید حال آن که درکتاب خود فرموده است : ((خدا را چنان که در خور اوست نشناختند))؟ پس , به هیچ قدرتی توصیف نشود مگر این که بزرگتر و بالاتر از آن باشد. ـ امام صادق (ع): ابلیس به عیسی بن مریم (ع) گفت : آیا پروردگار تو می تواند (کره) زمین را داخل تخم مرغی جای دهد, بدون آن که زمین را کوچک و تخم مرغ را بزرگ کند؟ عیسی (ع) فرمود: وای بر تو! خدا به صفت ناتوانی وصف نمی شود, کسی که بتواند زمین راکوچک گرداند و تخم مرغ را بزرگ (چندان که زمین داخل آن جای گیرد) تواناتر از چنین کسی کیست ؟ . ـ مسیح (ع) ـ آن گاه که به او گفته شد آیا پرودگار تو می تواند دنیا را در داخل تخم مرغی جای دهد ـ : عجز و ناتوانی به خدای عزوجل نسبت داده نمی شود, اما آن چه شما از اومی خواهید شدنی نیست . ـ امام علی (ع) نیز در پاسخ به همین پرسش , فرمود: وای بر تو! خداوند به ناتوانی وصف نمی شود کسی که بتواند زمین را کوچک گرداند و تخم مرغ را بزرگ , تواناتر از چنین کسی کیست ؟ . ـ امام علی (ع) نیز در پاسخ به همین سؤال , فرمود: نسبت عجز و ناتوانی به خدای تبارک وتعالی نمی توان داد, اما آن چه از من پرسیدی شدنی نیست . ـ امام رضا(ع) در پاسخ به همین سؤال , فرمود: آری , در چیزی کوچکتر از تخم مرغ هم می تواند زمین را جای دهد! آن را در چشم تو که کوچکتر از تخم مرغ می باشد جای داده است ,اگر چشمانت را باز کنی آسمان و زمین و هر آن چه را که میان آسمان و زمین است مشاهده می کنی , در حالی که اگر خداوند بخواهد تو را از دیدن آنها کور می گرداند.

خدا سخنگوست .

قرآن . ((و فرستادگانی که پیش از این داستانهایشان را برای تو گفته ایم و فرستادگانی که داستانهایشان را برایت نگفته ایم وخدا با موسی سخن گفت سخن گفتنی (بی میانجی))). ـ امام علی (ع): کسی که با موسی سخن گفت , سخن گفتنی و برخی از نشانه های بزرگ خویش را بدو نمایاند, بی آن که اندامی و ابزاری و نطقی و زبانچه ای داشته باشد. ـ با موسی سخن گفت , بی آن که اندام و ابزار و لب و زبانچه ای در کار باشد. ـ خبر می دهد, اما نه به وسیله زبان و زبانچه ها و می شنود اما نه با سوراخهای گوش و ابزارهای شنیدن , سخن می گوید اما نه با تلفظ کردن و از بر می کند اما نه با حافظه به هر چه اراده کند که هستی یابد, می گوید: ((باش)) و او هستی می یابد, اما این گفتن او نه با صدایی است که پرده گوش را بکوبد و نه با آوازی که شنیده شود, بلکه گفتار خدای سبحان فعل اوست که آن را ایجاد کرده و تجسم می بخشد و پیشتر وجود نداشته است , زیرااگر (فعل او نیز) قدیم و ازلی می بود آن خدای دومین بود. ـ امام رضا(ع) در پاسخ به این سؤال مامون که پرسید: اگر پیامبران معصومند, چگونه رواست که کلیم اللّه نداند خدای تعالی دیدنی نیست و از او چنین خواهشی کند؟ فرمود: کلیم اللّه موسی بن عمران (ع) می دانست که خداوند برتر از آن است که به چشم دیده شود, اما هنگامی که خدای عزوجل با او به نجوا سخن گفت و مقربش داشت نزد قوم خود برگشت و به آنها اطلاع داد که خداوند عزوجل بااو سخن گفته و مقربش داشته و به نجوا با وی پرداخته است قومش گفتند: هرگز سخنت را باورنمی کنیم , مگر این که ما نیز همانند تو سخن خدا را بشنویم پس , موسی آنها را به سوی کوه سینا برد و دردامنه کوه نگهشان داشت و خود بالای کوه رفت و از خدای تبارک و تعالی خواست باوی سخن گوید وگفتارش را به گوش آن مردم برساند پس , خدای بلند نام , با موسی (ع) سخن گفت مردم از بالا و پایین وراست و چپ و پشت سر و جلورو (از شش جهت) سخن او را شنیدند, زیرا که خداوند عزوجل گفتارخود را در درخت پدید آورد و سپس از آن در اطراف پراکنده ساخت , به طوری که آن را از همه طرف شنیدند. ـ امام علی (ع): خداوند ـ که نعمتها و بخششهایش عزیز و ارجمند باد ـ در هر برهه و در هر دوره ای از فترت (فاصله میان ظهور دو پیامبر) همواره بندگانی داشته است که در اندیشه هایشان با آنان نجوا می کرده و در اندرون خردهایشان با آنها سخن می گفته است . همچنین در این باره رجوع کنید به گفتاری در معنای حدوث و قدم و کلام در چند فصل , تفسیر المیزان ,14 / 247.

خدا خواهنده است .

قرآن . ((کار خدا چنین است که هرگاه چیزی بخواهد به او می گوید: باش , پس موجود می شود)). ـ امـام صـادق (ع): اراده و خواست بندگان آهنگ درونی آنها و کرداری است که در پی آن از آنان سـر مـی زند اما اراده و خواست خدای عزوجل نسبت به یک کار, همان پدید آوردن آن است به آن می گوید: ((هست شو)) پس هست می شود, بی آن که در این راه متحمل رنجی و پذیرای چگونگی و کیفیتی شود. ـ امـام عـلـی (ع): سـخن می گوید اما نه با تلفظ کردن و می خواهد اما خواست او با اندیشه و تدبر درونی همراه نیست . ـ اراده کننده است , اما نه با عزم و تصمیم (قبلی), سازنده است , اما نه به واسطه اندامی . ـ امام کاظم (ع): اشیا با اراده و خواست او پدید می آیند, بی آن که سخنی گفته شود و یا اندیشه ای ازخاطری بگذرد و یا زبانی به سخن گویا شود.

خدا آشکار و نهان است .

قرآن . ((اوست آغاز و انجام و آشکار و نهان و او به همه چیز داناست)). ـ امام علی (ع): آشکار است اما گفته نمی شود: ((از چه چیز؟)) و نهان است لیک گفته نمی شود: ((درچه چیز؟)). ـ آشکار است و چیزی آشکارتر از او نیست و نهان است و چیزی نهانتر از او نیست . ـ آشکار است نه با دیدن ظاهری و نهان است نه به سبب لطافت (و ریز بودن). ـ به سبب شگفتیهای آفرینشش , برای بینایان آشکار است و به سبب شکوه عزتش از اندیشه واوهام اندیشه گران پنهان است . ـ و به برهان خویش , در دلهای آفریدگانش آشکار است . ـ خداوند به سبب سلطنت و قدرت و عظمتش بر زمین تسلط دارد و به سبب علم و آگاهیش از اسراردرون آن آگاه است . ـ آشکار است و پنهان و پنهان است و آشکار. ـ نهان بودنش مانع آشکار بودن او نیست و آشکار بودنش از نهان بودن او جلوگیری نمی کند. ـ سپاس و ستایش خدای را سزد که صفتی از او بر صفتی دیگر پیشی نگرفته است , تا اول بودنش مقدم بر آخر بودنش باشد وآشکار بودنش پیشتر از نهان بودنش جز خداوند, هرچه آشکار باشد دیگرنهان نیست و هر چه نهان باشد دیگر آشکار نیست . ـ امام رضا(ع): ظاهر بودن (و چیرگی او) به این معنا نیست که بر فراز اشیا سوار شده و روی آنهانشسته و بر ستیغ آنها گام نهاده باشد, بلکه به سبب قهر و چیرگی و قدرت او بر اشیا است مثلا مردی می گوید: بردشمنانم ظهور یافتم و خداوند مرا بر خصمم ظهور داد او از پیروزی و چیره آمدن (بر دشمن و خصم) خبر می دهد ظهور خدا بر اشیا نیز چنین است (به معنای قهر و غلبه و چیرگی و تسلط بر آنها می باشد) معنای دیگر ظاهر بودن خدا این است که او برای هر که طالبش باشد آشکار است , و (معنای دیگرش این است که) چیزی بر او پوشیده نیست , و (معنای دیگرش این است که) او هر چه را آفریده است , تدبیر و اداره می کند پس , کدام آشکار است که آشکارتر و پیداتر از خدای تبارک و تعالی باشد, چرا که تو هر جا رو کنی آثار و نشانه های صنع او رامی بینی و در وجود خودت نیز نشانه های او به اندازه کافی وجود دارد اما ظاهر درباره ما به معنای کسی است که به خود آشکار می باشد و حد و حدود معینی دارد پس ما و او در اسم (ظاهر) اشتراک داریم و درمعنا (ی آن) اشتراک نداریم (کلمه ظاهر میان ما و خدا فقط اشتراک لفظی است) و اما باطن و نهان بودن خدا به معنای پنهان بودن او در درون اشیا نیست , به این معنا که در درون آنها فرو رفته باشد,بلکه به این معناست که علم و نگهداری و تدبیر او به درون اشیا نیز (همچون ظاهر و نمودشان) نفوذدارد. ـ امام علی (ع):

با قهر خویش , بر هر چیزی چیرگی دارد. ـ خـدایـی کـه بـر نـهـانـیـهای امور آگاه است و به سبب نشانه های تدبیر که در آفرینشش دیده می شود,برای خردها آشکار است . ـ امـام رضـا(ع): آشـکـار است , اما نه به واسطه حواس و تماس حسی , پیداست اما نه پیدایی ناشی ازدیدن با چشم , نهان است اما نه به سبب دور بودن . ـ نهان است نه به سبب پوشیده بودن , آشکار است نه به واسطه قرار گرفتن , در مقابل دیدگان .

خداوند مالک همه چیز است .

قرآن . ((از آن خداست ملک آسمانها و زمین و خدا بر همه چیز تواناست)). ((بگو: بار خدایا! ای دارنده ملک ! ملک را به هر که خواهی می دهی و از هر که بخواهی ملک می ستانی هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می دهی همه نیکیها به دست توست تو بر هر کاری توانایی)). ((آن کس که از آن اوست ملک آسمانها و زمین و فرزندی نگرفته است و او را در ملک و فرمانروایی شریکی نیست و هرچیز را بیافریده است و آن را به اندازه آفریده است)). ـ امام علی (ع): هر مالکی , جز خداوند, مملوک است . ـ هر مالکی , غیر از خدای سبحان , مملوک است . ـ امام علی (ع) در تفسیر ((لا حول ولا قوة الا باللّه)), فرمود: با وجود خدا ما مالک هیچ چیزنیستیم و تنها مالک آن چیزی هستیم که اوخودآن را به ملکیت ما در آورده ـع م اما ـ است پس ,وقتی آن چه راکه اوبه مالکیتش سزاوارتر از ماست در اختیار ما نهد تکلیفی بر عهده ما نهاده است و هرگاه آن را از ما باز گیرد, تکلیف خویش را از عهده ما برداشته است . ـ مصباح الشریعة : پیامبر خدا(ص) فرمود: خداوند می فرماید: ای پسر آدم ! ملک من از آن من است و مال من تعلق به من دارد ای بینوا! کجا بودی تو, آن گاه که ملک و پادشاهی بود و تونبودی ؟ آیا جز همان مقدار که می خوری و از بینش می بری و می پوشی و کهنه اش می کنی , یاصدقه می دهی و (برای بعد از مرگت) باقی می گذاری و به سبب همین مقدار یا مشمول رحمت و آمرزش می شوی یا مؤاخذه و کیفر می بینی , بیشتر از آن توست ؟ .

خدا شنواست .

قرآن . ((پـس هر کس که آن وصیت را بشنود و آن گاه دگرگونش سازد, گناهش بر آن کسانی است که دگرگونش می کنند همانا خدا شنوای داناست)).

ـ امـام علی (ع): هر شنوایی , جز او, آواهای ظریف را نمی شنود و صداهای شدید نیز گوشش را کر می کند و صداهای دور دست را نمی تواند بشنود. ـ هـر کـه سـخـن بـگـویـد, خـدا گـفـتـارش را مـی شـنود و هرکه خاموش ماند, او آن چه را در درونش می گذرد می داند. ـ خدا شنواست اما نه به واسطه ابزار شنیدن . ـ امـام رضا(ع): پروردگار ما شنوا نامیده شده نه به این معنا که سوراخ گوشی دارد که با آن صدا را مـی شـنـود, ولـی بـه واسـطـه آن چـیـزی را نمی بیند, مانند ما که سوراخ گوش داریم که با آن می شنویم ولی به وسیله آن نمی توانیم ببینیم . ـ او بـا هـمان چیزی که می بیند, می شنود و با همان چیزی که می شنود می بیند از آن جا که هیچ گـونه لغت و زبانی بر او پوشیده نیست وشنیدن چیزی او را از شنیدن (همزمان) چیزی دیگر باز نمی دارد, گفتیم : او شنواست اما نه مانند شنوایی شنوندگان (مخلوق). ـ امـام بـاقـر(ع): خداوند شنوا و بیناست , با همان چیزی که می بیند می شنود و با همان چیزی که می شنود می بیند. ـ امـام صادق (ع): او شنوا و بیناست شنواست بی آن که اندامی برای شنیدن داشته باشد وبیناست بـی آن کـه ابـزار بینایی داشته باشد, بلکه به خود می شنود و به خود می بیند این که می گویم : به خـود می شنود, معنایش این نیست که او چیزی است و خود چیز دیگری (سوای او)بلکه چون تو از مـن سـؤال کـردی , خـواستم برای فهماندن مطلب به تو تعبیری بیاورم پس ,می گویم : او با همه وجودش می شنود اما نه همه ای که بعض و جز داشته باشد.

خدا بیناست .

قرآن . ((خدا به حق داوری می کند ولی کسانی که جز او را به خدایی می خوانند هیچ داوری نتوانند همانا خدا شنوای بیناست)). ((هرچه از این کتاب به تو وحی کرده ایم حق است و کتابهای پیش از خود را تصدیق می کند و خدا بر بندگانش آگاه بیناست)). ((نـمـاز بـگـزاریـد و زکات بدهید و هر نیکی که پیشاپیش برای خود روانه می کنید, نزد خدایش خواهید یافت هر آینه خدا به آن چه می کنید بیناست)). ـ امام علی (ع): هر بینایی , جز او, از دیدن رنگهای ناپیدا و اجسام لطیف (و نامشهور) ناتوان است . ـ امام رضا(ع): دیدن خدا نیز چنین است او به واسطه سوراخ چشم نمی بیند, چنان که ما باسوراخ چشم خود می بینیم و از آن استفاده دیگری نمی توانیم ببریم . ـ امام علی (ع): بیناست , اما به داشتن حس بینایی وصف نمی شود. ـ امام رضا(ع): بیناست , نه با چرخاندن اندام بینایی . ـ امام علی (ع): حتی زمانی که آفریده ای نبود که بدان نگریسته شود, او بینا بود. ـ امـام رضا(ع): از آن جا که هیچ امر پنهانی , همچون ردپای مورچه ای سیاه بر روی خرسنگی تیره در شبی تار در زیر زمین و دریاها بر او پوشیده نیست , می گوییم : او بیناست .

خدا لطیف است .

قرآن . ((دیدگان او را در نمی یابند و او دیدگان را درمی یابد و او لطیف و آگاه است)). ((آیا آن که آفریده است نمی داند, حال آن که او لطیف و آگاه است)). ـ امام رضا(ع): لطیف بودن خدا به معنای کمی و باریکی و خردی نیست بلکه به معنای نفوذ(علم و قدرت او) در اشیا و غیر قابل درک بودن است . ـ لطیف است , اما نه به معنای لطافت جسمی . ـ امام علی (ع): لطیف است , اما به خفا و ناپیدایی وصف نمی شود. ـ امام رضا(ع): گفتم لطیف است , چون هم موجودات لطیف (و بسیار خرد) آفریده و هم به چیزهای ظریف و ریز آگاهی دارد آیا نشانه صنع او را در گیاهان ظریف و غیر ظریف و درآفریدن پیکرهای ظریف و ریز جاندارانی چون کک و پشه و خردتر از اینها را نمی بینی که تقریبا به چشم دیده نمی شوند و از بس ریزند نر و ماده آنها و نوزاد و کهن زادشان از یکدیگرباز شناخته نمی شوند پس , چون ریزی و ظرافت این چیزها را دیدیم پی بردیم که آفریننده این موجودات نیز لطیف و ظریف است . ـ امام علی (ع): هر شنوایی , جز او, از شنیدن آواهای ظریف و بسیار آهسته ناتوان است وصداهای بلند نیز گوشش را کر می سازد و آوازهای دور دست را نمی شنود و هر بینایی , جز او,از دیدن رنگهای ناپیدا و اجسام ظریف و بسیار ریز کور است .

خدا آگاه است .

قرآن . ((و آن گـاه کـه پیامبر با یکی از زنان خود رازی در میان نهاد, چون آن زن آن راز را با دیگری باز گفت و خدا پیامبر را از آن آگاه ساخت , او پاره ای از آن را بر آن زن آشکار کردو از افشای پاره ای دیگر سرباز زد زن گفت : چه کسی تو را از این ماجرا آگاه کرده است ؟ گفت : آن (خدای) دانای آگاه به من خبر داده است)). ((و اوست آن که آسمانها و زمین را به حق بیافرید و روزی که بگوید: هست شو پس هستی می یابد گـفـتـار او حـق اسـت و آن روز کـه در صـور دمـیـده شـود فـرمـانـروایـی از آن اوسـت ـا و((ـو ت فگ دانای نهان وآشکاراست و او حکیم وآگاه است)). ـ امام رضا(ع): آگاه کسی است که چیزی بر او پوشیده و از نظرش پنهان نمی ماند آگاه بودن خدا (از اشـیا) ناشی از آزمودن و نتیجه گیری نیست , زیرا آزمودن و نتیجه گیری (و رسیدن ازعلمی بـه عـلـم دیـگر) دو علم است و اگر این دو نبود علم و دانشی وجود نداشت , چه , کسی که چنین بـاشـد (عـلم و دانشش از طریق تجربه و کسب به دست آید) قبلا عالم نبوده است (وآگاهی خدا چون از این دو طریق به دست نمی آید, پس همیشه آگاه بوده است).

خدا نیرومند است .

قرآن . ((مـانـند شیوه خاندان فرعون و کسانی که پیش از آنها بودند آنها به آیات خدا کفر ورزیدند, پس , خدا آنها را به کیفر گناهانشان گرفت که خدا نیرومند و سخت کیفر است)). ((چون امر ما فرا رسید, صالح را با کسانی که به او ایمان آورده بودند, به رحمت خویش از خواری آن روز نجات بخشیدیم , زیرا پروردگار تو نیرومند و عزیز است)). ـ امام علی (ع): هر نیرومندی , جز او, ناتوان است . ـ همه چیز در برابر او فروتن است و همه چیز ایستاده به اوست , بی نیاز کننده هر نیازمندی است و عزتبخش هر خواری و نیرو دهنده هر ناتوانی . ـ بـلـنـد مـرتـبـه است خـدایـی کـه در عین نیرومندی , بزرگوار و با گذشت است و چه پست وفرومایه ای تو ای انسان که با این همه ناتوانی , بر نافرمانی او گستاخی !. ـ بر هر چیزی احاطه دارد و بر همه چیز چیرگی دارد و بر هر چیز توانا و نیرومند است .

خدا عزیز((4)) است .

قرآن . ((هر که خواهان عزت است (بداند که) عزت همگی از آن خداست سخن پاک به سوی او بالا می رود و کردار نیک است که آن را بالا می برد و برای آنان که از روی مکر به تبهکاری می پردازد عذابی سخت است و مکرشان نیز از میان می رود)). ((می گویند: چون به مدینه باز گردیم , صاحبان عزت , ذلیلان را از آن جا بیرون خواهند کرد عزت از آن خدا و رسول او ومؤمنان است اما منافقان نمی دانند)). ـ امام علی (ع): هر عزیزی , جز او, ذلیل است . ـ امام علی (ع) در وصف خدای سبحان می فرماید: و عزتبخش هر ذلیل است . ـ امام علی (ع) نیز در وصف خداوند می فرماید: خدای سبحان فرزند کسی نیست تا در عزت (و قدرت) شریکی داشته باشد. ـ سپاس و ستایش خدای را سزد که ردای عزت و کبریا پوشید و این دو صفت را برای خویش برگزید نه برای مخلوقش .

خدا حکیم است .

قرآن . ((در دنیا و آخرت تو را از یتیمان می پرسند, بگو: اصلاح حالشان بهتر است و اگر با آنها درمی آمیزید, چون برادران شما باشند خداوند مفسد را از مصلح باز می شناسد واگر خواهد, بر شما سخت می گیرد که خدا عزیز و حکیم است . ((همانا این داستانی است راست و درست جز اللّه هیچ خدایی نیست و همانا خدا عزیز و حکیم است)). ((اگر قصد خیانت به تو را داشته باشند, پیش از این به خدا خیانت ورزیده اند و خدا تو را بر آنها نصرت داده است و خدادانا و حکیم است)). ـ امام باقر(ع) در پاسخ به این پرسش که چرا خدا از کاری که می کند سؤال نمی شود, فرمود:چون هر کاری که می کند, حکیمانه و درست است . ـ امام صادق (ع) در پاسخ به زندیق که پرسید: به من بگویید که آیا خدای عزوجل را در ملک وپادشاهیش انبازی هست یا در کار تدبیر هستی مخالف و رقیبی دارد؟ فرمود: خیر گفت : پس این نابسامانی که در عالم می بینیم از قبیل حیوانات درنده و خزندگان ترسناک و موجودات زشت فراوان وکرم و پشه و مار و عقرب چیست ؟ این همه در حالی است که شما می گویید خداوند هیچ چیزی را بدون علت نمی آفریند چون کار بیهوده نمی کند؟ گفت : مگر نه این که می گویی عقربها برای درد و سنگ مثانه و برای درمان کسی که شب ادراری دارد, سودمند هستند و بهترین پادزهر گوشت مارهایند, چراکه اگر شخص مبتلا به جذام آن را با زاج سفید بخورد برای بیماری او مفیدند و می گویید که کرم خاکی برای بیماری خوره سودمند است ؟ گفت : چرا باز پرسید: به من بگویید که آیا چیزی از آفرینش وتدبیر خدا عیب و ایراد دارد فرمود: نه گفت : آیا این که خداوند انسان را ناختنه آفریده حکمتی دارد یاکاری پوچ و بیهوده است ؟ حضرت فرمود : از روی حکمت است . گفت : شما آن چه را خدا آفریده است تغییر می دهید و کار خود را در ختنه کردن درست تر از کاری می دانید که خدا کرده است و بر ختنه ناشده خرده می گیرید در حالی که خدا او را به این صورت آفریده است و ختنه کردن را که کار شماست عملی پسندیده می دانید نکند می گویید: این کار خدا اشتباه و غیرحکیمانه است ؟ . حضرت فرمود: این کار خدا حکیمانه و درست است اما او خود ختنه کردن را مقرر داشته و برآفریدگانش لازم فرموده است همچنان که وقتی بچه به دنیا می آید بند نافش وصل به ناف مادرش می باشد خداوند حکیم این کار را کرده است , اما در عین حال به بندگان دستور داده آن را ببرند که اگربندناف را نبرند برای نوزاد و مادر, هردو, قطعا زیانمند و مهلک است همچنین در مورد ناخنها نیزدستور داده است

که وقتی بلند شدند گرفته شوند در حالی که خدا می توانست انـسـان را طـوری بـیـافـریند که ناخنهایش بلند نشود و باز چنین است موی سبیل و سر که بلند می شوند و باید کوتاه کرد و نیز از همین قبیل است گاوهای نر که خداوند آنها را با بیضه آفریده اما اخته آنها کارآمدترند اینها به تقدیر و تدبیرخدای عزوجل عیب و ایرادی وارد نمی آورد. ـ امام علی (ع) درباره آفرینش شب پره , می فرماید: و از ساخته های ظریف و آفرینشهای شگفت آور او, دسـتگاه پیچیده وحکیمانه ای است که در وجود این شب پره ها به ما نمایانده است ,شب پره هایی کـه روشنایی روز که همه چیز را روشن و نمودار می سازد, دیدگان آنها را می بندد وتاریکی شب که دیدگان هر زنده ای را فرو می بندد, چشمان آنها را می گشاید. ـ امـام عـلـی (ع) در وصـف خـدای سـبـحان , می فرماید: واز ملکوت قدرت خویش و شگفتیهایی کـه نـشـانه های حکمتش گویای آنهاست چندان به ما نشان داد که این حجتها و براهین وجود او لاجـرم ما رابه شناخت وی رهنمون می شوند پس , بدایعی که آثار آفرینش او و نشانه های حکمتش پدید آورده اندآشکار است و آن چه آفریده حجت او و دلیل و راهنما به سوی او هستند. عـلامـه طـباطبائی در تفسیر المیزان زیر عنوان ((بحثی در حکمت خدای تعالی و مفهوم این که فـعـل خداهمراه با مصلحت است)) می نویسد: رفتارهای گوناگون ومختلفی که ازما سر می زند فـقـط زمـانـی فعل ما به شمار می آید که به نحوی با اراده و خواست ما ارتباط و پیوند داشته باشد بـنابراین , برای مثال اموری چون سلامتی و بیماری وحرکتها وکنشهای اضطراری ناشی از حرکت روزانـه یا سالانه (رشد جسمی و)فعل ما به شما نمی آیند بدیهی است که اراده انجام یک کار تابع آگـاهی داشتن از رجحان آن و پذیرفتن این نکته است که آن فعل برای ما کمال است , به این معنا کـه انـجـام دادن آن بـهـتـر از انـجـام ندادنش می باشدو سودش بر زیانش می چربد جنبه خیر و سودمندی فعل همان عامل ترجیح دهنده آن (بر ترکش)می باشد, یعنی همین عامل است که ما را بـه طـرف فـعل بر می انگیزد به عبارت دیگر, سبب سرزدن فعل از ما همین جنبه است این همان چـیزی است که آن راغایت وهدف فاعل از انجام فعلش می نامیم تحقیقات فلسفی ثابت کرده است که فعل , به معنای اثری که از فاعل سر می زند, خواه ارادی باشدیاغیرارادی , خالی از غایت و هدف نیست . اشـتـمـال فعل بر جهت خیر بودن و سودمند بودنش در عمل به نام مصلحت فعل نامیده می شود پـس ,مصلحتی که عقلا ـ یعنی اهل اجتماع انسانی ـ آن را مصلحت می گویند, همان چیزی است کـه مـحـرک وانگیزه فاعل بر انجام فعل اوست و موجب می شود که فعل استوار و بی عیب صورت گیرد و بدان سبب فاعل در فعلی که انجام داده , حکیم به شمار آید اگر این مصلحت در کار نبود فعل بیهوده و بی اثر می

بود. بـدیـهی است که مصلحت حاصل از فعل , پیش از وجود فعل وجودی ندارد این که می گوییم این مصلحت انگیزه فاعل و دعوت کننده او به سوی انجام فعل است , این انگیزش به سبب وجود ذهنی آن اسـت نـه به علت وجود خارجیش به این معنا که هر یک از ما صورتی علمی و ذهنی از دستگاه عالم بیرون و قوانین کلی جاری و ساری در آن و اصول هماهنگ حاکم بر این عالم که حرکات را به سـوی غـایـتـهـایشان و افعال را به سوی اغراضشان سوق می دهند, گرفته ایم و نیز بر اثر تجربه و آزمـودن روابـط اشـیـا با یکدیگرآگاهی و ذهنیتی به دست آورده ایم شک نیست که این دستگاه علمی تابع و برآیندی است از دستگاه عالم بیرون . حـال کار فاعل ارادی ما افراد این است که رفتارهای خاص خود را که فعل نام دارد, با آن دستگاه عـلمی خود منطبق سازد و مصالحی را که در این دستگاه ذهنی در نظر دارد در فعل خود رعایت کـنـد و اراده اش را بـر اساس آن بگذارد اگر از عهده منطبق ساختن فعل بر علم بدرستی بر آمد فـعـلش حکیمانه و عملش بااتقان و استواری همراه است ولی اگر در تطبیق دادن علم و صورت ذهـنـی خـود بـر مـعلوم خارجی خطاکرد, چه این خطا ناشی از قصور باشد یا تقصیر, دیگر حکیم نامیده نمی شود, بلکه او را فردی بیهوده کارو نادان و غیره می نامیم . پـس , حـکـمـت صـفـت فاعلی است که فعل او با دستگاه علمی بر گرفته از دستگاه عالم بیرون هـماهنگ ومنطبق باشد و مصلحت آمیز بودن فعل او به معنای مترتب بودن آن بر صورت علمیی است که خودمترتب و بر گرفته از عالم بیرون است بنابراین , حکمت در حقیقت صفت ذاتی عالم بـیرون است و اگراین صفت را بر فاعل یا فعل او اطلاق می کنیم به این سبب است که فعل او, به واسـطـه عـلمش , با نظام خارج انطباق دارد مصلحت آمیز بودن فعل نیز به همین معناست , یعنی فـعـل نـشـات گـرفته از صورت علمیی است که آن صورت علمی بیانگر عالم خارج است و بر آن انطباق دارد. ایـن مطالبی که گفتیم فقط درباره فعلی صادق است که هدف از آن انطباق با خارج باشد, مانند افعال ارادی که از ما سر می زند اما فعلی که خود عین عالم خارج باشد ـ یعنی فعل خدای سبحان ـ عین حکمت است نه این که پیرو و منطبق با امر دیگری به نام حکمت باشد و در نتیجه , ما آن فعل را حکیمانه بنامیم مصلحت آمیز بودن فعل خدا نیز به معنای این است که مصلحت تابع آن است نه این که فعل تابع مصلحت باشد, به نحوی که خدا را به سمت انجام آن فعل برانگیزد. بـه غیر از خدای تعالی هر کس کاری بکند, از علت کارش سؤال می شود: ((چرا چنین کردی ؟)) و اومـوظـف است که فعل خود را بر اساس نظام علمی و ذهنیتی که از عالم خارج دارد, با این عالم مـنـطـبـق سـازدو بـه مصلحتی که انگیزه او به انجام این کار شده اشاره کند اما چنین سؤالی از خـداونـد سـبـحان بی جاست ,زیرا

فعل او همان نظام و دستگاه خارجی است که در پاسخ به سؤال مـذکـور خـواسـته می شود تا فعل بر آن انطباق یابد و در رابطه با خدا نظام خارجی دیگری وجود ندارد, تا فعل خود را منطبق با آن انجام دهدفعل خداوند همان عالم خارج است که صورت ذهنی و علمی آن مصلحت داعی و برانگیزنده هر فاعلی به سوی فعل می شود و فراتر از این نظام خارجی , نـظـام دیـگری وجود ندارد که صورت علمی بر گرفته ازآن مصلحت , برانگیزنده خدا به انجام و فعلیت بخشیدن به این نظام خارجی باشد دقت شود.

خدا صمد است .

قرآن . ((خدا صمد است)). ـ امـام حـسـين (ع): صمد, كسى است كه ميان تهى (ممكن الوجود) نيست , صمد كسى است كه سرورى و مهتريش در اوج است , صمد كسى است كه نه مى خورد و نه مى آشامد, صمد كسى است كه نمى خوابد, صمد آن مانايى است كه پيوسته بوده وخواهد بود. ـ امـام سـجـاد(ع): صـمـد كـسى است كه انباز ندارد و نگهدارى از چيزى او را خسته و گرانبار نمى كند وهيچ چيز از او پنهان نيست . ـ امام على (ع): صمد: يعنى داراى اجزا نيست . ـ امام صادق (ع) در تفسير صمد, فرمود: يعنى كسى كه ميان تهى نيست . ـ امـام بـاقـر(ع) نيز در تفسير صمد, فرمود: يعنى سرورى كه در كم و زياد قصد او شود (و دست نيازسوى او دراز گردد). ـ صمد, مهترى است كه فرمانش برده مى شود و فرادستى ندارد كه به او امر و نهى كند. ـ امـام سـجـاد(ع): صـمـد, كـسى است كه هرگاه چيزى بخواهد به او مى گويد: هست شو و او بـيدرنگ هستى مى يابد صمد كسى است كه اشيا را ايجاد كرد و آنها را ناهمگون و همگون و جفت آفـريد ويگانگى و يكتايى را منحصر به خود گردانيد و نه ضدى دارد, نه همتايى و نه مانندى و نه نظيرى . ـ امـام عـلـى (ع) در تـوحـيـد خدا, مى فرمايد: كسى كه براى خدا چگونگى تعيين كند, يگانه اش نـدانـسـتـه است و كسى كه براى او مانند قرار دهد, به حقيقت او نرسيده است و كسى كه او را به چيزى شبيه كند, اورا قصد نكرده (و آن چه به عنوان خدا معتقد است خدا نيست) و كسى كه به او اشـاره كـنـد و به وهمش درآورد, آهنگ او نكرده است (بلكه مشار اليه او و خدايى كه در وهمش آورده چيز ديگرى است نه خدا).

خدا همه جا هست .

قرآن . ((اوسـت که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس به عرش پرداخت هر چه را در زمین فرو رود و هرچه از زمین بیرون آید و هرچه را از آسمان فرود آید و هرچه را به آسمان بالا رود می داند و هر جا که باشید او باشماست و خدا به آن چه می کنید بیناست)). ـ امـام عـلـی (ع) در وصـف خـدای سـبـحان , می فرماید: او در هرجا و در هر زمانی و با هر انس و جنی هست . ـ امـام صـادق (ع) در پـاسـخ بـه زنـدیـقـی کـه پـرسـید: چه فرقی می کند که دستها را به سوی آسـمـان برداریم یا به طرف زمین فرو نگهداریم ؟ فرمود: این کار از نظر علم و احاطه و قدرت خدا یـکسان است , اماخدای عزوجل به دوستان و بندگان خود دستور داده است که دستهایشان را به آسمان , به طرف عرش ,بلند کنند, زیرا عرش را معدن روزی قرار داده است . ـ امام علی (ع): هر گاه فردی از شما نمازش را تمام کرد, دستانش را به سوی آسمان بردارد و در دعاکردن بکوشد عبداللّه بن سبا عرض کرد: ای امیرالمؤمنین ! مگر خدا در همه جا نیست ؟ حضرت فـرمود:چرا عرض کرد: پس , چرا بنده , دستانش را به سوی آسمان بلند کند؟ حضرت فرمود: مگر نـخـوانـده ای :((و در آسـمـان اسـت روزی شـما و آن چه وعده داده می شوید)) آیا روزی را جز از جایگاهش بایدخواست ؟ . ـ امام صادق (ع): پیامبر(ص) بر مردی گذشت که چشمش را به آسمان دوخته بود و دعا می کرد بـه او فـرمـود: چـشـم از آسـمـان بردار, زیرا هرگز او را نخواهی دید بر مرد دیگری گذشت که دسـتـانـش را بـه آسمان برداشته بود و دعا می کرد به او فرمود: دستانت را کوتاه کن , زیرا هرگز دستت به او نخواهدرسید. ـ در پـاسـخ بـه سـؤال ابوجعفر((5)) درباره آیه ((اوست خدا در آسمانها و زمین)), فرمود: همین طـوراسـت او در هـمـه جا هست عرض کردم : ذات او در همه جا هست ؟ فرمود: وای بر تو! مکانها دارای حـد وانـدازه هستند بنابراین , اگر بگویی : خداوند به ذات خود در جایی هست , لازم آید که بـگـویـی : در انـدازه وامثال این چیزها جا دارد اما او از خلقش جداست و علم و قدرت و احاطه و اقتدار و پادشاهیش همه آن چه را آفریده , در میان گرفته است . ـ از امـام کـاظـم (ع) سؤال شد: چرا پیامبر(ص) به آسمان و از آن جا به سدرة المنتهی و از آن جا به سوی پرده های نور برده شد و در آن جا با خدا سخن گفت و نجوا کرد در حالی که خدا به صفت داشـتـن جـا تـوصـیـف نمی شود؟ حضرت فرمود: خدای تبارک و تعالی نه به داشتن مکان وصف مـی شـود و نه زمان شامل حالش می شود اما خداوند عزوجل خواست که فرشتگان خود و ساکنان آسـمـانـهـایـش را بـه وجـود

پـیامبر مشرف گرداند و با نشان دادن او به آنها گرامیشان دارد و شگفتیهای عظمت و بزرگیش راکه بعد از فرود آمدنش خبر می دهد به وی نشان دهد. ـ امـام عـلی (ع) در توصیف خدای سبحان , می فرماید: در جایی نیست تا جا به جا شدن در حق او رواباشد. ـ نـیـز در تـوصیف خدای سبحان , می فرماید: در بلند مرتبگی بر همه چیز پیشی گرفته و چیزی برتر وبلند مرتبه تر از او نیست نزدیکتر از هر چیزی است و نزدیکتر از او چیزی نیست نه برتریش او را ازآفریدگانش دور کرده و نه نزدیکیش آنها را در مکان با او برابر کرده است . ـ خـدای سـبـحـان نزد پنهان کردن هر رازی که کسی پنهان می کند و نزد سخن هر گوینده ای وکردار هر کننده ای حضور دارد.

صفات ذات و صفات فعل .

ـ امـام صـادق (ع): خـدای عزوجل همیشه پروردگار ما بوده و علم عین ذات او بود, آن گاه که معلومی وجود نداشت و شنیدن عین ذاتش بود, آن گاه که شنیدنیی نبود و دیدن عین ذاتش بود, زمانی که دیدنیی در کار نبود و توانایی عین ذاتش بود, آن گاه که هنوز مقدور (و متعلق قدرتی) وجود نداشت ولی چون اشیا راآفرید, معلوم موجود شد و علم اوبر معلوم تعلق گرفت و شنیدنش برشنیدنی و دیدنش بر دیدنی و قدرتش بر مقدور. ابـوبـصیر می گوید: عرض کردم : پس خدا همیشه متکلم بوده است ؟ حضرت فرمود: کلام ,صفتی حادث است نه ازلی خدای عزوجل بود و متکلم نبود. ـ حـمـاد بـن عیسی می گوید: از ابو عبداللّه (ع) پرسیدم : آیا خدا همواره می دانسته است ؟ فرمود: وقـتـی مـعلومی وجود ندارد چه چیز را بداند عرض کردم : همواره می شنیده است ؟ فرمود: وقتی شـنـیـدنـیـی در میان نباشد چه چیز را بشنود عرض کردم : همیشه می دیده است ؟ فرمود: وقتی دیـدنیی نباشد چه چیز را ببیند حماد می گوید: حضرت آن گاه فرمود: خدا پیوسته دانا و شنوا و بیناست ذاتی است دانا و شنوا و بینا. ـ امام صادق (ع): پروردگار ما ذاتش نور است , ذاتش زنده است , ذاتش داناست , ذاتش صمد است . ـ امام رضا(ع): مشیت و اراده از صفات فعلند, بنابراین هر کس خیال کند که خدای تعالی همیشه مرید و خواهنده است موحد نیست . ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این پرسش بکیربن اعین : آیا علم و مشیت خدا با هم فرق دارندیا یکی هستند؟ فرمود: علم با مشیت فرق می کند مگر نه این است که تو می گویی : اگر خدابخواهد, این کار را خواهم کرد و نمی گویی : اگر خدا بداند, این کار را خواهم کرد پس این که می گویی : اگر خـدا بخواهد, دلیل بر این است که خدا نخواسته است (خواست و مشیت خدا هنوزبه تحقق یافتن کـار مـورد نظر تو تعلق نگرفته است), زیرا اگر می خواست آن چه خواسته است مطابق خواست او تحقق می یافت , و علم خدا مقدم بر مشیت است . ـ امام کاظم (ع) در پاسخ به سؤال از اراده خدا و اراده مخلوق , فرمود: اراده مخلوق آهنگ درونی او و عـمـلـی است که در پی آن از او بروز می کند, اما درباره خدای عزوجل اراده همان ایجاد و پدید آوردن اشیا است نه چیز دیگر, زیرا او نه درنگ و تامل می کند, نه تصمیم می گیرد و نه می اندیشد این صفات در او نیست اینها از صفات مخلوقاتند پس , اراده خدا همان فعل اوست , نه چیز دیگر.

صفات جامع .

ـ امـام علی (ع): آغاز دین شناخت خداست و اوج شناخت او باور کردن و اعتراف به وجود اوست و کـمال تصدیق او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستنش , خالص داشتن اوست (از جسمیت و عرضیت و لوازم این دو) و کمال خالص دانستن اونفی صفات از اوست , چرا که هر صفتی گواه بر ایـن اسـت کـه بـا موصوف فرق می کند و هر موصوفی گواه بر این است که با صفت متفاوت است پـس , هر که خدا را وصف کند برایش قرین و همتا آورده است وهرکه برایش قرین آورد, او را دو تا دانـسـتـه است و هرکه او را دوگانه بداند برایش جز قایل شده و هرکه او را دارای جز بداند وی را نـشـنـاخته است و هر که او را نشناسد به او اشاره کند و هرکه به او اشاره کند,محدودش (به حد و جهتی) کرده است و هر که برایش حد تعیین کند او را به شمار درآورده است وهر که بگوید: ((او در چیست ؟)) خدا را در جایی گنجانده است و هر که بگوید: ((او بر فراز چیست ؟)) جایی رااز او تهی دانـسـته است هستی داردامامهستیش حادث نیست وجود دارد اما ازعدم برنیامده است با هرچیزی هست اما نه به نحوی که قرین او باشد و سوای هر چیزی است اما نه آن گونه که از آن جدا و برکنار بـاشـد فـاعـل اسـت امـا نـه ایـن کـه فعالیت کند و ابزاری به کار گیرد بینا بوده پیش از آن که آفریده ای باشد که متعلق بینایی او واقع شود یگانه و تنها بود آن گاه که نه کسی و چیزی بود که با آن خو گیرد یا ازنبودش احساس تنهایی کند. ـ سـتایش خدایی را که از امور نهانی آگاه است و نشانه های آشکار بر هستی او گواهند و دیدنش بـادیـدگـان بـینای ظاهری ممکن نیست و از این رو, نه چشم کسی که او را ندیده است انکارش مـی کند و نه دل کسی که وجودش را اثبات می کند, او را می بیند در برتری و بلند مرتبگی بر همه چیز پیشی گرفته است و چیزی برتر و بالاتر از او نیست و نزدیکتر از هر چیزی است و نزدیکتر از او چـیـزی نـیست نه برتریش او را از آفریدگانش دور ساخته و نه نزدیکیش آنان را هم مکان او قرار داده است خردها را برشناخت صفتش آگاه نساخته و در عین حال آنها را از (قدرت) شناخت خود در حـد لـزوم مـحـروم نـکرده است , زیرا اوست که نشانه های هستی برایش گواهی می دهند که (حـتـی) مـنکران او نیز در دل به وجودش معترفند خداوند بسی بالاتر از سخنانی است که تشبیه کنندگان او به مخلوقات و منکران وجودش اظهار می دارند. ـ سـتـایـش خـدایی را که وهمها را از رسیدن به وجودش درمانده کرد و خردها را از تخیل ذاتش محروم ساخت , زیرا که ذات او را همانند و همشکلی نیست , بلکه او خدایی است که ذاتش متفاوت نیست

(بسیط الذات است) در کمالش تجزیه عددی راه ندارد از اشیا جداست اما نه به نحو جدایی مـکـانـی و دراشیا است نه این که با آنها آمیخته باشد به اشیا علم دارد اما علم او به واسطه ابزار و اندامی که علم (دیگر موجودات) جز به واسطه آن حاصل می شود, نمی باشد میان او و معلومش جز خود او علمی وجود ندارد که از طریق او به معلومش علم حاصل کند اگر گفته شود: بوده است , به معنای ازلی بودن وجود اوست و اگر گفته شود: زوال نمی پذیرد, به معنای نفی عدم از اوست . ـ کسی که خدا را دارای چگونگی بداند, او را یگانه ندانسته است و کسی که برایش مانند قائل شود, بـه حقیقت او ره نبرده است و کسی که او را تشبیه (به چیزی) کند قصد او نکرده است و کسی که بـه او اشـاره کـنـد و بـه وهـمـش در آورد, او را نطلبیده است (بلکه مشار الیه و موهوم او چیزی جـزخـداست) هر آن چه به ذات خود شناخته شود, آفریده و مصنوع است و هر قائم به غیر خویش معلول است او فاعل است , اما نه با استفاده از ابزاری مقدر (و مدبر) است , اما نه از طریق به حرکت در آوردن فـکـر و انـدیـشه ای بی نیاز است , نه این که بی نیازی خود را از دیگری کسب کرده باشد (بلکه غنی بالذات است) زمانها با او همراه نیستند و ابزارها و ادوات او را یاری نمی رسانند. پـروردگـاری کـه تـغـییر نمی پذیرد و از بین نمی رود و ناپدید شدن و افول در حق او روا نیست وهـمـهـا بـه اونـمـی رسند تا در نتیجه برایش اندازه و مقدار تعیین کنند و اندیشه های ژرف بین نـمی توانند او را در وهم خود بگنجانند, تا در نتیجه , صورتی (خیالی) از او به دست آورند و حواس بـه او دسترسی ندارند تابتوانند او را حس کنند و دستها او را لمس نمی کنند تا در نتیجه , برایشان ملموس شود, به هیچ رو تغیرنمی پذیرد و حالات گوناگون به خود نمی گیرد, گذشت شبان و روزان او را کـهـنـه و فـرسوده نمی کند وروشنایی و تاریکی تغییرش نمی دهد, نه به داشتن اجزا وصـف مـی شـود, نـه به داشتن اندام و جوارح , نه به عرضی از اعراض و نه به غیریت و ابعاض اراده مـی کند اما نه این که قبلا بیندیشد و تصمیم قلبی بگیرددوست می دارد و خشنود می شود, اما نه این که با دلسوزی و رقت قلبی همراه باشد و دشمن می دارد وخشم می گیرد, اما نه این که با رنج و مشقتی برایش همراه باشد. ـ بـه هـمـه چـیـز نـزدیـک اسـت , اما به آنها چسبیده نیست از همه چیز دور است اما از آنها جدا نـیـسـت سخن می گوید, اما نه این که نیاز به اندیشیدن داشته باشد اراده می کند اما نه این که با عزم و تصمیم قبلی همراه باشد سازنده است اما نه به واسطه ابزار و اندامی لطیفی است که به خفا و پـنـهانی وصف نمی شود وبزرگی است که به درشتی و زمختی توصیف نمی گردد بیناست , نه آن کـه انـدام بـینایی داشته باشد مهربان است , نه این که به صفت نازکدلی و دلسوزی وصف شود همه موجودات در برابر عظمت او

خوار وخاضعند و دلها از خوف او لرزان و مضطربند. ـ ستـایـش خـدایـی را کـه حـالتی و صفتی از او مقدم بر صفت دیگرش نیست , تا در نتیجه , اول بـودنش مقدم بر آخر بودن او باشد و آشکار بودنش جلوتر از نهان بودنش جز او هر چیز دیگری که نام یگانگی و تنهایی به خود گیرد, کم است (خداوند در عین اتصاف به وحدت و یگانگی به قلت و انـدک بـودن وصف نمی شود) هر عزیزی جز او خوار است و هر نیرومندی جز او ناتوان و هر مالکی جز او مملوک و هر دانایی جز او, دانش آموخته (علم خداوند ذاتی است و علم ماسوی اللّه آموختنی و اکتسابی). ـ از امـام حـسـن (ع) خـواسـته شد که خدا را وصف کند آن حضرت مدتی سرش را پایین انداخت وسپس سر برداشت و فرمود: ستایش خدایی را سزد که او را نه آغازی دانسته است و نه فرجامی به سرآمدنی .

خوبی 1 ((خوبی کردن)).

خوبی .

قرآن . ((پس , دنبال کردن به خوبی)). ((پس , نگه داشتن به خوبی)). ((برای زنان طلاق یافته , بهره ای است شایسته در خور مردان پرهیزگار)). ((سخن نیکو و بخشایش , بهتر از صدقه ای است که آزاری به دنبال داشته باشد و خدا بی نیاز و بردبار است)). ((پس , به خوبی (و آن اندازه که عرف تصدیق می کند) بخورد)). ((و با آنان (زنان) به نیکویی رفتار کنید)). ((و در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند)). ((به کارهای خوب فرمان می دهید)). ـ امام علی (ع): خوبی کردن , موجب سروری است . ـ خوبی کردن , مایه شرافت و افتخار است . ـ خوبی کردن , بالاترین سروری است . ـ خوبی کردن , کمک به ستمدیده و میهمان نوازی ابزار سروری است . ـ وه که چه نیکو انسانی است احسان و خوبی . ـ امام حسین (ع): بدانید که خوبی کردن , ستایش به بار می آورد و پاداش در پی دارد اگرخوبی را بـه صـورت مردی ببینید هر آینه آن را نیکو و زیبا و خوشایند و برتر از همه جهانیان خواهید دید و اگـر پستی را ببینید آن را ناهنجار و زشت و بد منظر که دلها از آن می گریزد وچشمها به رویش بسته می شود, خواهید دید. ـ امـام صادق (ع): من خوبی را مانند نامش (خوب و زیبا) دیدم هیچ چیز برتر از خوبی نیست , مگر پاداش آن (که خدا به نیکوکار می دهد) چنین نیست که هر کس دوست داشته باشد به مردم خوبی کند, این کار را انجام دهد و چنین نیست که هر کس رغبت به خوبی کردن داشته باشد, توان انجام آن را داشـتـه بـاشـد و نه هر که توانایی بر خوبی کردن را داشته باشد,فرصت و توفیق آن را نیز به دسـت آورد بـلـکـه هـر گـاه رغبت و توانایی و فرصت و توفیق با هم جمع شود, آن گاه است که خوشبختی طالب و مطلوب به طور کامل فراهم آمده است . ـ امام علی (ع): خوبی کردن , یکی از رشد یابنده ترین کشتها و گنجی از بهترین گنجهاست پس , نـاسپاسی ناسپاسان و نمک نشناسی نمک نشناسان , نباید تو را به خوبی کردن بی رغبت سازد, زیرا آن کسی که خوبی تو درباره آنان را می شنود (یعنی خداوند) پاداش کار تو رامی دهد. ـ مسیح (ع) به یارانش فرمود: آن چیزی را که طعمه آتش نمی شود, زیاد فراهم آوریدعرض کردند: آن چیست ؟ فرمود: خوبی کردن . ـ امـام صـادق (ع): خوبی کردن زکات نعمتهاست هر چیزی که زکاتش داده شود از خطر زوال در امان است . ـ امـام عـلـی (ع): تـا جـایی که توانایی بر کار خیر دارید, خوبی کنید, زیرا کارهای خیر آدمی رااز مهلکه ها و مرگهای ناگوار نگه می دارد. ـ خـوبـی کردن بندگی می آورد (طرفی را که به او خوبی شده در بند احسان نیکوکار و مدیون او می کند). ـ در شـگـفـتـم از کـسـی

کـه بـنده ها را با مال خود می خرد, چرا با نیکی و احسان خویش آزادها رانمی خرد و غلام خود نمی گرداند؟ . ـ امام جواد(ع): نیکوکاران به نیکی کردن نیازمندترند, تا کسانی که به آن نیازمندند, زیراپاداش و افتخار و نیکنامیش از آن آنهاست بنابراین , آدمی هر خوبی که کند, نخست به خودکرده است پس , نباید به خاطر خوبیی که به خود کرده از دیگران سپاسگزاری بخواهد. ـ پـیامبر خدا(ص): خوبی و بدی دو خلیفه اند که برای مردم منصوب می شوند, بدی به مردم خود می گوید: بدی کنید, بدی کنید و خوبی به مردمش می گوید: خوبی کنید, خوبی کنید هرگروه ناچار از خلیفه خود پیروی می کنند.

خوبی کردن اندوخته ابدی است .

ـ امام علی (ع): خوبی کردن اندوخته ابدی است (یعنی همیشه ماندگار است یا ذخیره روزقیامت است که همیشگی و جاویدان می باشد). ـ خوبی و احسان به مردم , بالنده ترین کشت و بهترین اندوخته است . ـ خوبی و احسان , بهترین اندوخته هاست . ـ بهترین اندوخته ها, احسانی است که به مردمان آزاده سپرده شود و دانشی است که نیکان بیاموزند. ـ امام صادق (ع): روز قیامت مؤمن شما بر مردی می گذرد که او را به سوی آتش می برند پس به آن مؤمن می گوید: فلانی کمکم کن , من در دنیا به تو خوبی کردم آن مؤمن به فرشته می گوید: رهایش کن پس , خداوند به فرشته دستور می دهد: سخن مؤمن را اجرا کن و فرشته آن مرد را رها می کند. ـ امام علی (ع): بر شما باد به نیکوکاری که آن نیکو توشه ای است برای معاد. ـ امام صادق (ع): نخستین کسانی که به بهشت در آیند, نیکوکارانند.

فضلیت نیکوکاران .

ـ امـام بـاقـر(ع): همانا خدای عزوجل برای احسان و نیکی کردن کسانی از آفریدگان خودتعیین فرموده و نیکوکاری را محبوب ایشان گردانیده و جویندگان احسان را, در طلب احسان ,متوجه آنـان نـموده است و احسان کردن را برای آنها آسان و فراهم کرد, همچنان که باران رابرای زمین خشکیده بی حاصل . ـ نیکوکاران دنیا, در آخرت نیز اهل احسان و نیکوکارند و زشتکاران دنیا, در آخرت نیززشتکارند.

ـ پـیـامـبر خدا(ص): نیکوکاران دنیا, در آخرت نیز اهل احسان و نیکوکارند عرض شد: ای رسول خدا, چگونه ؟ فرمود: آنان با فضل و احسان خداوند, آمرزیده می شوند و لذا حسنات خود را به مردم مـی دهند و بدین وسیله مردم به بهشت می روند این چنین است که در دنیا وآخرت اهل احسان و نیکوکارند. ـ امـام صـادق (ع): اهـل احـسان در دنیا, در آخرت نیز اهل احسان هستند, زیرا در آخرت کارهای خوبشان سنگین می شود لذا از آنها به گنهکاران می بخشند. ـ از لـغزشهای نیکوکاران در گذرید و آنها را ببخشید, زیرا دست خدای تعالی این گونه روی سر آنهاست ـ حضرت دست خود را طوری نشان داد که گویی روی چیزی سایه کرده است ـ. ـ ابو هاشم : شنیدم که ابو محمد(ع)می فرماید: همانا بهشت دری دارد به نام ((نیکی)) که از آن در جز اهل احسان و نیکوکاری وارد نمی شوند من در دلم خدای تعالی را سپاس گفتم و از این که در راه رفع نیازها و مشکلات مردم می کوشم خوشحال شدم ابو محمد(ع) به من نگاهی کردو فرمود: آری , دانستم که در درونت چه گذشت همانا اهل احسان و نیکوکاری در دنیا, اهل خانه احسان و نیکی در آخرتند خداوند تو را ای ابو هاشم از شمار آنان قرار دهد و رحمتت کناد.

تشویق به واداشتن خود به نیکوکاری .

ـ امـام علی (ع): خویشتن را به نیکوکاری عادت بده , زیرا هم نام نیک برای تو به ارمغان می آورد و هم پاداش تو را (نزد خدا) زیاد می گرداند. ـ هر که با مردم خوش رفتار باشد, مردم نیز پاداش رفتار او را به نیکی دهند. ـ هر که خوبیهایش بسیار باشد, مردم بر برتری او همداستان شوند. ـ هر که نیکوکاری و احسانش بسیار باشد, یاران و آشنایانش زیاد گردد. ـ آدم نیکوکار عادتش (نزد خدا و خلق) ستوده است .

نیکی کردن به همگان از نیک و بد.

ـ امـام عـلـی (ع): به همه مردم خوبی کن , زیرا نزد خدای سبحان هیچ چیز به اندازه خوبی کردن , ارزش ندارد. ـ پـیامبر خدا(ص): سر خرد, بعد از دینداری , دوستی با مردم و خوبی کردن به هر آدم نیک وبدی است . ـ امـام حـسـیـن (ع) بـه مـردی کـه گـفـت : احـسـان و خـوبـی اگـر بـه نااهل شود هدر رفته است ,فرمود:چنین نیست , بلکه خوبی کردن مانند ریزش باران به نیک و بد می رسد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): خـوبـی و احـسـان کـن چـه به کسی که شایسته آن هست و چه به کسی کـه شـایـسـتگی آن را ندارد, زیرا اگر کسی که به او احسان کرده ای شایستگی احسان را نداشته باشد,تو به فضیلت احسان دست یافته ای . ـ امام کاظم (ع): پدرم دست مرا گرفت و فرمود: پسرم ! همچنان که من دست تو را گرفته ام ,پدر مـن نیز دست مرا گرفت و فرمود: پدرم علی بن الحسین (ع) دست مرا گرفت و فرمود:پسرم ! به هر کس که از تو احسانی خواست , احسان کن , زیرا اگر لایق احسان باشد, تو به جااحسان کرده ای و اگر لایق آن نباشد تو لیاقت و فضیلت احسان کردن را یافته ای اگر مردی ازطرف راستت به تو ناسزا گفت و سپس به سمت چپت آمد و از تو پوزش خواست پوزش او را بپذیر. ـ مـعـلـی بـن خـنـیـس : امـام صادق (ع) با انبانی از نان بیرون آمد و با هم به سایبان بنی ساعده رفـتـیـم دیـدیـم عـده ای خـوابیده اند حضرت نانها را آهسته در می آورد و کنار هر کدام , یکی دو قرص می گذاشت تا به آخرین نفر آنها رسید و برگشتیم عرض کردم : قربانت گردم , آیا اینها حق رامی شناسند (به امامت و ولایت شما معتقدند؟) حضرت فرمود: اگر می شناختند نمک هم به آنها کمک می کردیم . ـ مـصـادف : در بین راه مکه و مدینه همراه امام صادق (ع) بودم , که دیدیم مردی در کناردرختی افتاده است حضرت فرمود: راه را به طرف این مرد کج کنیم می ترسم از تشنگی به این حال افتاده باشد پس , راه خود را به طرف او کج کردیم دیدیم مردی از فریسیان است با موهای بلند حضرت از او پـرسید: آیا تشنه ای ؟ عرض کرد: آری حضرت به من فرمود: ای مصادف !پیاده شو و به او آب بده من پیاده شدم و به او آب دادم سپس سوار شدیم و رفتیم من عرض کردم : این مرد نصرانی بود, آیا به یک نصرانی احسان می کنی ؟ فرمود: اگر در چنین وضعی بودند, آری .

خوبی و کمک کردن به حیوانات .

ـ امـام صادق (ع): عیسی بن مریم (ع) در هنگام عبور از ساحل دریا قرص نانی از خوراک خود را در آب انـداخت یکی از حواریان به او عرض کرد: ای روح و کلمه خدا! چرا این کار راکردی آن گرده نان قوت تو بود؟ عیسی (ع) فرمود: این کار را برای این کردم که حیوانی ازحیوانات درون آب آن را بخورد این کار ثواب بزرگی نزد خدا دارد. ـ امام باقر(ع): خدای تبارک و تعالی , خنک کردن جگر سوخته را دوست دارد هر کس جگر تشنه ای را, از حـیـوان و غـیر حیوان , سیراب کند, خداوند در آن روزی که هیچ سایه ای جزسایه او نیست , سایه اش دهد. ـ امـام علی (ع) در توصیه به مامور جمع آوری زکات , می نوشت : اموالی را که از زکات نزد توگرد آمـده اسـت , بـرای ما بفرست تا آنها را در مواردی که خداوند دستور داده به مصرف رسانیم وقتی چـهارپایان را به امین خود سپردی , به او سفارش کن که میان شتر و کره اش جدایی نیفکندو همه شیرشان را ندوشد به طوری که به بچه آنها آسیب رسد از آنها زیاد سواری نگیرد وخسته شان نکند و در سـواری گـرفـتـن از آنها عدالت را رعایت کند و چارپای خسته و مانده رااستراحت دهد و با چارپایی که سمش آسیب دیده و از راه مانده است , مدارا کند و به هرآبگیری که می رسد آنها را آب دهـد و از زمـیـنـهای سرسبز و علفزار به جاده های خشک و خالی نراند و هر از چند گاهی آنها را استراحت دهد و در جاهایی که آب و علف دارد, به آنها فرصتی دهد (که آب بیاشامند و بچرند), تا به اذن خداوند با تنی فربه و چاق و ناخسته و نارنجور به دست ما رسند. ـ لـقمان (ع) به فرزندش در هنگام سفر, چنین سفارش فرمود: چون به اتراقگاه رسیدی ازستورت پیاده شو و نخست او را علوفه ده سپس به کارهای خودت بپرداز.

سودمند بودن به حال مردم .

قرآن . ((و آن چه برای مردم سودمند است , در زمین پایدار ماند)). ـ امام صادق (ع) درباره آیه ((و مرا هر جا که باشم با برکت قرار داد)), فرمود: یعنی پر سود. ـ پیامبر خدا(ص): بهترین مردم , کسی است که مردم از او بهره مند شوند. ـ مردم همگی خانواده خدایند و محبوبترین خلایق نزد خدا, کسی است که به نانخورهای خدا سود رساند و خانواده ای را شاد کند. ـ پـیـامبر خدا(ص) در پاسخ به این سؤال : محبوبترین مردم نزد خدا کیست ؟ فرمود:سودمندترین آنها برای مردم .

دستگردانی احسان و کمک .

ـ امـام صـادق (ع): اگر احسان و کمک هشتاد دست بگردد, همه آنها به سبب آن پاداش می یابند, بی آن که از اجر صاحبش چیزی کم شود. ـ پـیـامـبر خدا(ص): هر کس به مرد مستمندی صدقه ای دهد, پاداش آن را از خدا بگیرد اگراین صدقه را چهل هزار انسان دست به دست گردانند و به دست مستمندی برسد, همه آنها اجرکامل می برند. ـ امام صادق (ع): عطا کنندگان سه نفرند: خداوند, پروردگار جهانیان و صاحب مال و کسی که با دست او داده می شود. ـ امـام بـاقـر(ع): عـطا کنندگان سه نفرند: خداوند که عطا می کند و کسی که از مالش می دهد وکسی که در این راه می کوشد.

منع کردن از کمک به نااهل .

ـ امام علی (ع): نیکی کردن به کسی جز انسان خانواده دار یا متدین درست نیست . ـ برای کسی که بیجا و به افراد نامستحق و نااهل نیکی می کند از این نیکی بهره ای نباشد, مگرستایش فرو مایگان و مدح نابکاران و سخنان نادانان که تا وقتی به آنها احسان و نیکی کندگویند: چه دست بخشنده ای دارد حال آن که در جایی که به خدا مربوط می شود و در راه او بایدکمک کند, بخل می ورزد. ـ امام صادق (ع): خدای تعالی به موسی (ع)وحی فرمود: از هر دست بدهی به همان دست پس می گیری و هر گونه عمل کنی , به همان سان پاداش می گیری , هر کس به آدم بد, خوبی کندپاداش بد می بیند. ـ کعب الاحبار می گوید: در تورات نوشته شده است : هر کس به احمق خوبی کند آن خوبی برایش گناه نوشته می شود. ـ امام صادق (ع): چهار چیز هدر رفته است : بذر در شوره زار, چراغ در نور ماه , غذا خوردن با شکم سیر و خوبی کردن به کسی که شایستگی و لیاقت آن را ندارد. ـ امام علی (ع): خوبی کردن یک گنج است , پس , بنگر که آن را به که می سپاری , احسان یک اندوخته است , پس , بپای که آن را نزد که می گذاری . ـ در خوبی کردن به کسی که قدرشناس نباشد, خیری نیست . ـ هر گاه به فرومایه نیکی کنی , به سبب خوبیی که به او کردی به تو بدی رساند. ـ کسی که به نااهل احسان کند, به احسان ستم کرده است . ـ هر که به کسی که لایق خوبی نیست خوبی کند, به خوبی و احسان خود ستم کرده است .

نهی از منت گذاری .

ـ امام علی (ع): با میراندن (و فراموش کردن) احسان خود, آن را زنده گردان . ـ با میراندن احسان , آن را زنده گردانید, زیرا که منت نهادن احسان را ضایع می کند. ـ هر گاه به تو خوبی شد, آن را یاد آوری کن و هر گاه تو خوبی کردی , آن را از یاد ببر. ـ معیار خوبی کردن , منت ننهادن به واسطه آن است .

انجام دادن خوبی به طور کامل و تمام .

ـ امام علی (ع): زیبایی احسان , به تمام کردن آن است . ـ به اتمام رساندن خوبی , نیکوتر از آغاز کردن آن است . ـ پیامبر خدا(ص): به سرانجام رساندن خوبی , برتر از آغاز کردن آن است . ـ امـام عـلـی (ع): احـسـان و نـیـکی هرگاه پرورانده نشود (و به کمال نرسد), مانند جامه کهنه وساختمانهای درهم شکسته , کهنه و فرسوده می شود. ـ هر که خوبی و احسان خود را نپروراند, آن را تباه کرده است . ـ هر که خوبی و احسان خود را نپروراند, گویی خوبی نکرده است .

آن چه خوبی واحسان با آن به کمال می رسد.

ـ امام صادق (ع): دیدم که احسان جز با سه کار سامان نمی پذیرد: کوچک شمردن آن ,پوشاندن آن و شتاب کردن در انجام آن , زیرا هر گاه کار نیکی که می کنی به نظر خودت کوچک آید, آن را در نـظـر کسی که بدو احسان کرده ای بزرگ ساخته ای و هر گاه آن را بپوشانی (و به رخ نکشی), به کـمـالـش رسانده ای و هر گاه در انجامش شتاب ورزی , گوارایش کرده ای ,در غیر این صورت , احسان و نیکی خود را بی ارزش و ناگوار ساخته ای . ـ امـام کـاظـم (ع): کـسـی کـه بـه مـؤمـن احـسـانی کند, جز با سه چیز آن را به کمال نرسانده بـاشـد:کـوچک شمردن آن , پوشاندن آن و شتاب ورزیدن در انجام آن , زیرا کسی که احسان خود بـه مـؤمـن را کـوچک شمارد, برادر خویش را بزرگ داشته است و کسی که احسان خود به مؤمن رابـزرگ شـمـارد, بـرادر خـود را کـوچـک کرده است و کسی که خوبی خود به مؤمن را پوشیده دارد,کـاری بـزرگـوارانـه کـرده است و هر که در انجام وعده خود شتاب ورزد, دهش را گوارا ساخته است . ـ امـام عـلـی (ع): بـر آوردن نـیـازهـا(ی مـردم) بـه مـرتبه کمال نرسد, مگر با رعایت سه نکته : خـردشـمـردن آنـهـا تـا بـزرگ جـلوه کنند, پوشاندن و به رخ نکشیدن آنها تا خود آشکار شوند و تعجیل در انجام آنها تا گوارا و دلنشین گردند.

نهی از دست کم گرفتن خوبی .

ـ پیامبر خدا(ص): هیچ کار خوبی را دست کم نگیر, اگر چه (کاری مانند) برخورد گشاده رویانه با برادرت باشد. ـ امـام عـلی (ع): هیچ کار خوبی را که بر انجام آن توانایی , ناچیز مشمار و به خاطر خوبیی بزرگتر آن را تـرک مکن , زیرا خوبی و کمک اندک در صورتی که به آن نیاز باشد سودمندتر از آن خوبی و کمک بسیاری است که درحال بی نیازی به کسی شود برای هر روز کاری کن که به سبب آن به راه راست در آیی .

نشانه پذیرفته شدن خوبی و احسان .

ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این سؤال که نشانه پذیرفته شدن بنده به درگاه خدا چیست ,فرمود: نـشـانه پذیرفته شدن بنده به درگاه خدا این است که احسان و کمکش به جا صورت گیرد,اگر چنین نباشد چنان نیز نخواهد بود. ـ امـام صـادق (ع) بـه مـفـضل فرمود: ای مفضل ! هر گاه خواستی بدانی که مردی بدبخت است یـاخـوشـبـخـت بـبین که به چه کسی خوبی و کمک می کند, اگر به کسی که اهلیت آن را دارد خوبی کرد بدان که او بر خیر و خوبی است و اگر به نااهل خوبی و کمک کرد بدان که او را نزد خدا خیرو منزلتی نیست . ـ پیامبر خدا(ص): احسان نابکار, تقریبا جز به نابکاری مانند خودش نمی رسد. ـ امام علی (ع): بهترین احسان آن است که به نیکان شود. ـ بهترین سخاوت آن است که در آن جا که نیاز هست صورت گیرد. ـ ارزشمندترین احسان , آن است که به اهلش شود.

ثواب احسان و خوبی کردن .

ـ امـام صادق (ع): خوبی را همچون نامش (خوب) دیدم و هیچ چیز برتر از خوبی کردن نیست مگر پاداش آن (که خدا می دهد). ـ پیامبر خدا(ص): هر کس نابینایی را در دشتی چهل قدم راه برد, اگر همه زمین پر از طلاگردد (و به او داده شود) به اندازه سوزنی پاداش این کار او داده نشده است چنانچه او را ازخطری که بر سر راهش قرار داشته باشد بگذراند, روز قیامت این کار در ترازوی حسنات اوصد هزار بار بزرگتر از دنیا باشد. ـ هر کس از سر راه مسلمانان چیزی را که به آنها آزار رساند دور کند, خداوند پاداش خواندن چهار صد آیه (از قرآن) برایش بنویسد به تعداد هر حرفی از آنها ده ثواب . ـ بنده ای به سبب برداشتن شاخه خاری از سر راه مسلمانان به بهشت رفت . ـ امـام صـادق (ع): عـلـی بـن الـحـسـیـن (ع) هرگاه از راهی می گذشت و کلوخی را در وسط راه می دید, از چارپایش پیاده می شد و با دست خود آن را از جاده دور می کرد. ـ امام حسین (ع): چون روز قیامت شود منادی ندا دهد: ای مردم ! هر که بر عهده خدا مزدی دارد برخیزد, وکسی جز نیکو کاران بر نخیزند. ـ پیامبر خدا(ص): هر کس در کنار راه سر پناهی برای رهگذران بسازد, خداوند در روزقیامت او را سـوار بر اشتر نژاده ای از مروارید محشور فرماید , در حالی که چهره اش برای بهشتیان نور افشانی می کند. ـ ابو شیبه هروی : معاذ با مردی در راهی می رفت سنگی را از سر راه برداشت مرد همراه اوپرسید: ایـن چـیـسـت ؟ مـعاذ گفت : از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرمود: هر کس سنگی را ازسر راه بردارد, حسنه ای برایش نوشته شود و هر کس حسنه ای داشته باشد, به بهشت می رود. ـ پـیـامـبر خدا(ص): مردی را دیدم که , به علت بریدن درختی در کنار راه که باعث آزار وزحمت مسلمانان شده بود, در بهشت گردش می کرد. ـ هر کس از آسیب رساندن آب یا آتش به گروهی از مسلمانان جلوگیری کند, بهشت بر اوواجب گردد. ـ امـام عـلی (ع): هر کس جلو آسیب رساندن آبی یا آتشی یا دشمنی زورگو به مسلمانان رابگیرد خداوند گناهانش را بیامرزد.

خوبی 2 ((امر به خوبی و نهی از زشتی)).

فرمان دادن به خوبی وبازداشتن از زشتی .

قرآن . ((بـایـد از مـیان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و به خوبی فرمان دهند و از بدی باز دارند اینان رستگارانند)). ((شـما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده است , به خوبی فرمان می دهید و از بدی باز مـی دارید و به خدا ایمان دارید اگر اهل کتاب نیز ایمان بیاورند برایشان بهتر است بعضی از ایشان مؤمنند ولی بیشترشان تبهکارند)). ((ای پـسـرک من ! نماز بگزار و به خوبی فرمان ده و از بدی باز دار و بر هر چه به تو رسد صبر کن , زیرا این از کارهایی است که نباید سهلش گرفت)). ((مـردان مـؤمـن و زنـان مـؤمـن دوسـتان یکدیگرند, به نیکی فرمان می دهند و از ناشایست باز می دارند)). ـ امـام باقر(ع): امر به معروف و نهی از منکر دو خصلت از خصلتهای خدای عزوجل هستندهر که آنها را یاری دهد خداوند عزتش بخشد و هر که تنهایشان گذارد خداوند عزوجل او راتنها گذارد. ـ امـام باقر یا امام صادق (ع): وای بر کسی که از طریق فرمان دادن به خوبی و باز داشتن اززشتی , خدا را فرمان نبرد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هـر که به خوبی فرمان دهد و از زشتی باز دارد, او جانشین خدا در زمین وجانشین رسول اوست . ـ امـام عـلـی (ع): غایت دین , فرمان دادن به خوبی و باز داشتن از بدی و بر پاداشتن حدود(الهی) است . ـ قوام شریعت به امر به معروف و نهی از منکر و بر پاداشتن حدود (الهی) است . ـ امام علی (ع) در سفارش به محمد بن حنفیه , می فرماید: به خوبی فرمان ده تا اهل آن باشی ,زیرا تمامیت و کمال کارها در نظر خدای تبارک و تعالی به امر به معروف و نهی از منکر است . ـ هـمـه کـارهـای خوب و جهاد در راه خدا, در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر نیست ,مگر همچون آب دهانی که در دریایی ژرف انداخته شود. ـ امـام علی (ع) به مردی که در جنگ صفین به آن حضرت گفت : تو به عراق خود بر گرد و مابه شاممان بر می گردیم , فرمود: می دانم که این سخن تو از روی خیر خواهی و دلسوزی است خدای تـبـارک و تعالی راضی نمی شود که در زمین نافرمانی شود و دوستان او خاموش بنشینند و دم بر نـیـاورند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند بنابراین , من جنگیدن را آسانتر از کند و زنجیرهای دوزخ یافتم . ـ امام علی (ع) درباره آیه ((و در برابر هر آن چه به تو می رسد صبر کن)), فرمود: مقصودسختیها و آزارهایی است که در راه امر به معروف و نهی از منکر به انسان می رسد.

فرمان دادن به خوبی .

قرآن . ((بـگو: پروردگار من به عدل فرمان داده است و به هنگام هر نماز روی به جانب او دارید و او را با ایمان خالص بخوانید و همچنان که شما را آفریده است باز می گردید)). ((همانا خداوند به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از فحشا و زشتکاری و ستم باز می دارد شمارا پند می دهد شاید که پند گیرید)). ((هـمـانا خدا به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش باز گردانید و هر گاه میان مردم داوری کردید, به عدالت داوری کنید خدا شما را چه نیکو پند می دهد هر آینه او شنوا و بیناست)). ـ امام علی (ع): فرمان دادن به خوبی برترین کارهای آفریدگان است . ـ و فرمان دادن به خوبی را, برای مصلحت عموم مردم واجب فرمود. ـ پیامبر خدا(ص): جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای احمد! اسلام ده بهره است هفتمین بهره آن امر به معروف است و آن وفاست . ـ امام علی (ع): کسی که امر به معروف کند, مسلمانان را تقویت کرده است .

باز داشتن از بدی .

قرآن . ((چرا در میان مردمانی که پیش از شما بودند ـ جز اندکی که از آن میان نجاتشان دادیم ـ خردمندانی نبودند تا مردمان را از تبهکاری در زمین باز دارند؟ ستمگران از پی آسودگی و لذات دنیوی رفتند و گنهکار بودند)). ـ پیامبر خدا(ص): خدای تبارک و تعالی مؤمن ضعیفی را که هیبت و صلابت ندارد دشمن می دارد آن حضرت فرمود: او کسی است که نهی از منکر نمی کند. ـ خدای عزوجل از مؤمن ضعیفی که دین ندارد نفرت دارد عرض شد: مؤمنی که دین نداردکیست ؟ فرمود: کسی که نهی از منکر نمی کند. ـ هیچ انسان مؤمنی را نشاید, که ببیند کسی نافرمانی خدا می کند و بر او خرده نگیرد. ـ امام حسین (ع): گفته می شد: بر هیچ چشم مؤمن به خدا روا نیست که ببیند خدا نافرمانی می شود و خود را فرو بندد مگر آن وضع را تغییر دهد. ـ امام صادق (ع): هر گاه منکر را ببیند و بتواند اعتراض کند و نکند, در واقع دوست داشته است که خدا نافرمانی شود و هر که دوست داشته باشد که خدا نافرمانی شود, به دشمنی با خدابرخاسته است . ـ امام علی (ع): تبهکاری آشکار گشته است , اما نه کسی پیدا می شود که اعتراض کند و درصدد تغییرش بر آید و نه کسی که نهی کند و مردم را از آن باز دارد. ـ خداوند واجب فرمود و نهی از منکر را برای باز داشتن سبکسران (از زشتکاری). ـ پیامبر خدا(ص): جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای احمد! اسلام ده بهره است هشتمین بهره اش نهی از منکر است و آن (باعث اتمام) حجت می باشد. ـ امام صادق (ع) به گروهی از اصحاب خود فرمود: من حق دارم بی گناه شما را به سبب گنهکارتان مؤاخذه کنم , چگونه حق نداشته باشم در حالی که شما از کار زشت فردی از افرادخود خبردار می شوید و به او اعتراض نمی کنید و از وی دوری نمی ورزید و اذیتش نمی کنید تااز کار زشت خود دست بردارد. ـ امام علی (ع): و هر که نهی از منکر کند بینی کافران [منافقان] را به خاک مالد.

سزاوارترین مردم به امر و نهی کردن .

قرآن . ((از چـه روی خدا پرستان و دانشمندان , آنان را از گفتار بد و حرامخوارگی باز نمی دارند چه بد می کردند)). ((کسانی از بنی اسرائیل که کافر گشتند, به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند و این سزای عـصـیـان و تـجـاوزشـان بـود از کار زشتی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند چه بد بود آن چه می کردند)). ـ امـام عـلـی (ع): پـیـشـیـنـیـان شـمـا از آن رو هـلاک گـشتند, که گناه می کردند و علما و دانشمندانشان آنها را منع نمی کردند پس , وقتی در گناهان فرو رفتند, کیفرها بر آنان فرود آمد. ـ خدای سبحان نسلهای گذشته پیش از شما را از رحمت خود دور نساخت مگر بدان سبب که امر بـه مـعـروف و نـهـی از منکر را رها کردند پس , خداوند سبکسران را به سبب ارتکاب گناهان , از رحمت خویش دور ساخت و بردباران (و دانایان) را به سبب ترک نهی از منکر. ـ امـام حسین (ع): ای مردم ! از پندی که خداوند, با بدگویی از ملا یان یهود, به دوستان خودداده اسـت عـبـرت گیرید, آن جا که می فرماید: ((چرا علمایشان آنها را نهی نکردند)) و فرموده است : ((کسانی از بنی اسرائیل که کافر گشتند لعنت شدند)) خداوند بدین سبب بر علمای یهودخرده گـرفته است که آنان از ستمگران جامعه خود زشتکاری و تبهکاری می دیدند, اما به طمع بهره ای که از آنان می بردند, و نیز به سبب ترس ازآنچه می ترسیدندآنان رااز زشتکاری منع نمی کردند, حال آن که خدا می فرماید: ((از مردم نترسید و از من بترسید)). توضیح : دنباله این خبر در حدیث شماره 12414 آورده شده است .

نگهداشتن خود و افراد خانواده از گناهان .

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید, خود و خانواده خود را از آتشی که آتشگیره اش مردم و سنگها هستند, نگه دارید فرشتگانی بی رحم و سختگیر بر آن آتش گماشته شده اند که خدا را در آن چه به آنان دستور دهد, نافرمانی نمی کنند و همان کنند که دستور دارند)). ـ امام صادق (ع) در پاسخ به ابو بصیر از آیه ((خود و خانواده خود را از آتشی نگه دارید)) که پرسید چگونه خانواده را باید از آتش نگه داشت , فرمود: آنها را به انجام آن چه خدا فرمان داده است فرمان می دهی و از آن چه خدا منعشان فرموده است , منع می کنی اگر از تو اطاعت کردندآنان را از آتش حفظ کرده ای و اگر نافرمانیت کردند, تو وظیفه ات را انجام داده ای . ـ چون آیه ((خود و خانواده خود را از آتش نگه دارید)) نازل شد, مردی از مسلمانان نشست و شروع به گریستن کرد و گفت : من خودم را نمی توانم حفظ کنم , حالا مسؤولیت خانواده ام هم به عهده من گذاشته شد رسول خدا به او فرمود: کافی است که آن چه به خودت فرمان می دهی ,به آنان نیز فرمان دهی و از آن چه که خودت را از آنها منع می کنی , آنان را نیز منع کنی . ـ امام علی (ع) درباره آیه ((خود و خانواده خود را از آتش نگه دارید)), فرمود: به افرادخانواده خود کارهای نیک را آموزش دهید.

جانمایه فرایض .

ـ امـام بـاقـر(ع): فـرمان دادن به خوبی و باز داشتن از زشتی راه پیامبران است و شیوه نیکوکاران فـریـضـه بـزرگی است که دیگر فرایض به واسطه آن برپا می شود و راه و روشها امن می گردد و درآمـدهـا حـلال می شود و حقوق و اموال به زور گرفته شده به صاحبانش بر می گرددو زمین آبادان می شود و از دشمنان انتقام گرفته می شود و کارها سامان می پذیرد. ـ امام حسین (ع): ای مردم ! از پندی که خداوند به دوستان خود داده است , عبرت گیرید وفرمود: ((مـردان مـؤمـن و زنـان مـؤمـن دوسـتـدار یـکدیگرند, به خوبی فرمان می دهند و از زشتی باز می دارند)) خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک فریضه از جانب خود, آغاز کرد, زیرا مـی دانسته که اگراین فریضه انجام گیرد و برپا شود, همه فرایض دیگر, از آسان و سخت , به کار بـسـتـه خـواهـد شـد,چـون امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است با رد مظالم (و باز گرداندن حقوق به ناحق گرفته مردم به آنان) و مخالفت با ستمگر و تقسیم (عادلانه) بیت المال و غنایم و گرفتن بجای زکات و خرج کردن بجای آنها.

حقگویی در برابر پیشوای ستمگر.

ـ پـیـامـبـر خدا(ص): برترین جهاد سخن عادلانه ای است که در برابر پیشوایی ستمگر گفته شود برترین جهاد گفتن سخن حق در نزد پیشوای ستمگر است . ـ ابـو امامه : در هنگام رمی جمره اول مردی نزد رسول خدا(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! کدام جهاد برتر است ؟ حضرت پاسخش را نداد چون به جمره دوم سنگریزه انداخت آن مرد دوباره همین را پرسید حضرت جوابش را نداد وقتی به جمره پایانی سنگریزه انداخت وپا در رکاب نهاد تا بـر مـرکب سوار شود, فرمود: آن سؤال کننده کجاست ؟ مرد عرض کرد: من هستم ای رسول خدا حضرت فرمود: سخن حقی , که نزد قدرتمندی ستمگر گفته شود. ـ پـیـامـبر خدا(ص): محبوبترین جهاد نزد خدای عزوجل , سخن حقی است که به پیشوای ستمگر گفته شود. ـ امـام عـلـی (ع): امـر بـه مـعـروف و نـهـی از مـنـکـر نـه اجل را نزدیک می کنند و نه روزی را کم می گردانند و برتر از همه اینها, سخن عادلانه و حقی است که نزد پیشوایی ستمگر گفته شود . ـ امر به معروف و نهی از منکر نه اجلی را نزدیک می گردانند و نه از روزی می کاهند, بلکه ثواب را دو چـنـدان و مـزد را بزرگ می سازند و برتر از امر به معروف و نهی از منکر سخن عادلانه و حقی است که نزد پیشوای ستمگر گفته شود. ـ هـر کـه خشنودی پروردگار توانا را برگزیده , باید سخن حق را در برابر پیشوای ستمگر برزبان آورد. ـ امام باقر(ع): هر که نزد پیشوایی ستمگر برود و او را به تقوای خدا فرمان دهد و موعظه اش کند و (از عذاب و خشم خدا) بترساندش , برایش [همانند] اجر جن و انس و همانند اعمال آنهاباشد. ـ پـیـامـبر خدا(ص): سرور شهیدان , حمزة بن عبد المطلب است و نیز مردی که در برابرپیشوایی ستمگر برخیزد و او را امر و نهی کند و آن پیشوا او را بکشد.

نهی از منکر تقدیر را عوض نمی کند.

ـ پیامبر خدا(ص): همانا امر به معروف و نهی از منکر, نه روزیی را دفع می کند و نه اجلی رانزدیک می گرداند. ـ امام صادق (ع): امر به معروف و نهی از منکر, اجلی را نزدیک نمی سازند و روزیی را دورنمی گردانند. ـ امام علی (ع): همانا امر به معروف و نهی از منکر دو خصلت از خصلتهای خداوند سبحان هستند و این دو نه مرگ را نزدیک می کنند و نه از روزی (انسان) می کاهند. ـ بدانید که امر به معروف و نهی از منکر, اجل کسی را نزدیک نکرده اند و روزی کسی رانبریده اند.

خطر رها کردن امر به معروف و نهی از منکر.

ـ عـایشه : پیامبر(ص) نزد من آمد از چهره آن حضرت دانستم که موضوعی پیش آمده است پیامبر وضـو ساخت و با هیچ کس سخنی نگفت من گوشم را به دیوار اتاق چسباندم تا ببینم حضرت چه می گوید پیامبر(ص) بر منبر رفت و حمد و ثنای خدا گفت و آن گاه فرمود: ای مردم ! خداوند به شـمـا مـی فرماید: به خوبی فرمان دهید و از زشتی باز دارید پیش از آن که دعاکنید و دعایتان را مستجاب نکنم و از من بخواهید و به شما ندهم و از من یاری طلبید و یاریتان نرسانم . ـ امـام کاظم (ع): باید امر به معروف و نهی از منکر کنید وگرنه نابکاران شما, زمام کارهایتان رابه دست می گیرند و در این صورت دعاهای نیکانتان نیز مستجاب نخواهد شد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هـرگـاه (مـردم) امـر به معروف و نهی از منکر نکنند, و از نیکان خاندان مـن پـیـروی نـنمایند, خداوند بدان آنها را بر ایشان مسلط گرداند, و در این هنگام نیکانشان دعا کنندو دعایشان مستجاب نشود. ـ امام علی (ع) ـ سفارش آن حضرت به حسنین (ع) پس از ضربت خوردن توسط ابن ملجم ـ : امر به معروف و نهی ازمنکر را رها مکنید که در این صورت بدان شما زمام امورتان را به دست می گیرند و آن گاه هر چه دعا کنید, مستجاب نخواهد شد. ـ پـیـامـبـر خدا(ص): هر گاه امت من به دنیا بها دهد شکوه اسلام از آنان گرفته شود و هر گاه امربه معروف و نهی از منکر را واگذارد از برکت وحی محروم گردد. ـ بـاید امر به معروف و نهی از منکر کنید وگرنه , همان گونه که من پوست این چوبدستی خودرا کنده ام , خداوند پوست شما را می کند ((6)) . ـ هر گاه امت من امر به معروف و نهی از منکر را فرو گذارد, باید با خدای جلیل اعلان جنگ کند (یا خود را برای بلایی سخت از جانب خداوند جلیل آماده گرداند). ـ یا امر به معروف و نهی از منکر می کنید, یا عذاب خدا همه شما را فرا می گیرد. ـ هـر گـاه مـردم , سـتـمـگـر را بـبـیـنند و دستش را نگیرند زود باشد که خداوند کیفر خود را شامل همگان کند. ـ مردم تا زمانی که به خوبی فرمان دهند و از زشتکاری باز دارند و در کارهای نیک همیاری کنند, در خـیر و خوبی خواهند بود اما هر گاه چنین نکنند, برکتها از آنان گرفته شود و عده ای برعده ای دیگر سلطه پیدا کنند و نه در زمین یاوری داشته باشند و نه در آسمان . ـ نخستین عیب و نقصی که بر بنی اسرائیل وارد شد این بود که هر گاه مردی با مردی (خلافکار) رو به رو می شد, به او می گفت : ای مرد! از خدا بترس و گناه نکن که این کارها بر توروا نیست اما فـردای آن روز وی را بـا هـمـان وضع (خلافکاری و گناه) مشاهده می کرد ولی ,برای این که هم کاسه و هم پیاله و همنشین او

باشد او را از گناه منع نمی کرد چون این رفتار را درپیش گرفتند خـداونـد دلهای آنها را به جان یکدیگر انداخت و آن گاه فرمود: ((کسانی از بنی اسرائیل که کافر گشتند, لعنت شدند)) رسول خدا(ص) سپس فرمود: آری به خدا سوگند که بایدبه خوبی فرمان دهـیـد و از زشـتکاری نهی کنید و دست ستمگر را بگیرید و او را با زور هم که شده , به سمت حق بکشانید. ـ چـون مـلا یان یهود و دیرنشینان نصارا کار امر به معروف و نهی از منکر را رها کردند,خداوند به زبان پیامبرانشان آنها را لعنت کرد و پس آن گاه بلا همگان را فرا گرفت . ـ به خدا سوگند که یا به خوبی فرمان می دهید و از زشتی باز می دارید و جلو ستمگر رامی گیرید و او را با زور هم که شده به راه حق می کشانید و یا خداوند دلهای شما را به جان یکدیگر می اندازد و آن گـاه , هـمچنان که ملا یان و راهبان یهود و نصارا را از رحمت خویش دور کرد, شما را نیز از رحمتش دور می سازد. ـ بـایـد بـه خـوبـی فـرمـان دهـیـد و از زشـتکاری باز دارید وگرنه خداوند عجم را به سر وقت شمامی فرستد که گردن شما رامی زنند و مردمانی بی رحم و سرسختند و نمی گریزند. ـ امام صادق (ع) در نامه ای به شیعیان نوشت : باید افراد پخته و خردمند شما برای نادانان و ریاست طلبان دل بسوزانند (و نصیحت و ارشادشان کنند) وگرنه لعن و نفرین من به همه شما می رسد. ـ پـیامبر خدا(ص): کلمه لا اله الا اللّه پیوسته برای گوینده آن سودمند است و عذاب و خشم الهی را از آنها دور می سازد به شرط این که حق آن را سبک نشمارند عرض کردند: ای رسول خدا! سبک شـمردن حق آن چیست ؟ فرمود: عمل به معاصی خدا آشکار شود و کسی اعتراض نکند و در صدد تغییرش برنیاید.

رهایی از آن کسی است که فرمان برد و فرمان دهد.

قرآن . ((و آن گاه که گروهی از ایشان گفتند: چرا قومی را پند می دهید که خدا هلاکشان خواهد کرد و به عذابی سخت مبتلایشان خواهد ساخت ؟ گفتند: تا ما را نزد پروردگارتان عذری باشد و شاید که پرهیزگار شوند چون اندرزی را که به آنها داده شده بود از یاد بردند, آنان را که از بدی نهی می کردند نجات دادیم و ستمگران رابه کیفرگناهی که می کردند به عذابی سخت فروگرفتیم)). ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((چون اندرزی را که به آنها داده شده بود از یاد بردند)), فرمود: آنها سه گروه بودند: گروهی که هم خود فرمان (خدا را درباره خودداری از صید ماهی) اطاعت کردند و هم (به دیگران) فرمان دادند, اینها نجات یافتند, گروهی که فرمان بردند (و به امر الهی عمل کردند) اما (دیگران را به خودداری از صید) فرمان ندادند, اینها به شکل مورچه مسخ شدند, و گروهی که نه خود فرمان بردند و نه (دیگران را) فرمان دادند, اینها هلاک گشتند.

خطر بی پرده گناه کردن .

ـ پـیـامبر خدا(ص) ـ به روایت امام صادق ازپدربزرگوارش (ع) ـ : گناه را اگر بنده پنهانی انجام دهـد, جـز بـه گـنـهکار زیان نمی زند, ولی اگرآشکارا انجامش دهد و کسی به او اعتراض نکند, زیانش به همگان می رسد. امام صادق (ع) فرمود: علتش این است که او با گناه آشکار خود, دین خدا را خوارمی کندودشمنان خدا از او سرمشق می گیرند. ـ امـام علی (ع): ای مردم ! همانا خدای تعالی عموم مردم را به گناه عده ای خاص عذاب نمی کند, هـر گـاه آن عده در نهان زشتکاری کنند و عموم از آن آگاه نباشند اما اگر عده ای خاص آشکارا گـنـاه کنند و عموم مردم اعتراض ننمایند, در این صورت هر دو دسته سزاوار کیفرخدای متعال هستند. ـ امـام صـادق (ع): هر گاه مردمی در برابر زشتکاریهایی که در میانشان صورت می گیرد دم فرو بندند و آن را تغییر ندهند, زود باشد که خدای عزوجل کیفر خود را شامل همگان سازد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): تا زمانی که عموم مردم در صدد تغییر خلافکاریهای عده ای خاص برآیند, خـداوند عموم را به گناه عده ای خاص عذاب نمی کند اما اگر عموم درصدد اصلاح آنهابرنیایند, خداوند همگان را عذاب می کند.

قرآن . ((گفت : من با کار شما دشمنم)). ـ امام علی (ع): هر که به کردار عده ای راضی باشد, مانند کسی است که همراه آنان , آن کار راانجام داده بـاشد و هر کس به کردار باطلی دست زند او را دو گناه باشد: گناه به جا آوردن آن وگناه راضی بودن به آن . ـ ای مردم ! راضی بودن و ناراضی بودن به کاری مردم را در آن کار شریک می گرداند ناقه ثمود را تنها یک مرد پی کرد اما خداوند همه قوم ثمود را عذاب داد, زیرا همه به کار آن مردراضی بودند. ـ ملاک , راضی بودن و ناراضی بودن است ناقه (ثمود) را فقط یک مرد پی کرد اما چون بقیه به کار او راضـی بودند عذاب به همه رسید پس , هر گاه پیشوایی دادگر روی کار آید, هر که به حکومت او رضایت دهد و در راه عدالت کمکش کند همو دوست و ولی اوست , و هر گاه پیشوایی ستمگر بر سـر کـار آید, هر که به حکومتش رضایت دهد و در ستمگریهایش به اوکمک رساند, همو دوست و ولی او باشد. ـ راضی بودن و ناراضی بودن به کاری , مردم را در آن کار شریک می گرداند پس , هر گاه کسی به کاری راضی باشد, شریک آن کار باشد و هر گاه کسی به آن راضی نباشد, از حیطه آن بیرون است .

ـ امـام صـادق (ع) دربـاره آیه ((پیش از من پیامبرانی با معجزه ها و آن چه اکنون می خواهیدآمدند اگر راست می گویید, چرا آنها را کشتید)), فرمود: خدا می دانست که آنها آن پیامبران رانکشته اند امـا بـه کـسانی که آن پیامبران را کشتند گرایش داشتند پس , خداوند به دلیل گرایش به آنها و راضی بودن به کرده آنان , ایشان را قاتل نامید. درخـبـردیـگـری آمـده اسـت : مـیـان مـخـاطـبان این آیه و کسانی که پیامبران پیشین را کشته بـودنـد,پـانصد سال فاصله بود اما چون این افراد به کار آن پیامبرکشان راضی بودند, خداوند آنان راقاتل نامیده است . ـ امام جواد(ع): هر کس کار زشتی را نیک شمارد, در آن کار شریک باشد. ـ کسی که شاهد کاری باشد و آن را ناخوش بدارد مانند کسی است که شاهد آن نبوده است وکسی که شاهد کاری نباشد اما به آن راضی باشد, مانند کسی است که شاهد آن بوده است . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): هر گاه در روی زمین گناهی صورت گیرد, کسی که شاهد آن باشد و از آن کار خرده گیرد, مانند کسی است که شاهد آن نبوده است و کسی که شاهدش نباشد اما به آن کارراضی باشد, مانند کسی است که شاهد آن باشد. ـ امام علی (ع) به یکی از یاران خود که دوست داشت برادرش در جنگ جمل باشد وپیروزی خدا بر دشـمـنـان را بـبیند, فرمود: آیا دل برادرت با ماست ؟

عرض کرد: آری حضرت فرمود: پس , او با ما بـوده اسـت و در ایـن سـپاه ما, مردمانی با ما هستند که هنوز در پشت مردها و زهدانهای زنانند, بزودی دست زمان آنها را بیرون آورد و به سبب آنان ایمان به خدا نیرومند گردد.

شرایط کسی که امر به معروف می کند.

ـ امـام صـادق (ع): کسی (باید) امر به معروف و نهی از منکر کند که سه خصوصیت در اوباشد: به آن چه فرمان می دهد, خود عمل کند آن چه را نهی می کند, خود نیز ترک گوید در امر ونهی خود عدالت را رعایت کند و در امر و نهیش , طریق ملایمت پیش گیرد. ـ پیامبر خدا(ص): امر به معروف و نهی از منکر نکند مگر کسی که سه خصلت در او باشد:در امر و نـهـی خود, طریق مدارا پیش گیرد در امر و نهی خود, به عدالت رفتار کند و به آن چه امر و نهی می کند, دانا باشد. ـ امـام صـادق (ع) در پـاسـخ به پرسش از وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر همه امت ,فرمود: واجـب نیست عرض شد: چرا؟ فرمود: زیرا این کار بر عهده کسی است که قدرت داشته باشد, از او حـرفـشـنـوی داشته باشند و خوب را از بد باز شناسد, نه بر افراد ناتوانی که راه و چاه را تشخیص نـمـی دهـنـد و نـمـی دانـند از چه به چه دعوت کنند, به باطل یابه حق دلیل این سخن از کتاب خـداونـد, این فرموده خدای عزوجل است که می فرماید: ((باید ازمیان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند)). ـ امام باقر(ع): در آخر الزمان مردمی می آیند که پیرو عده ای هستند ریاکار که دم از عبادت و زهد مـی زنـنـد و نـاپـخـتـه و سبکسرند, امر به معروف و نهی از منکر را فقط زمانی واجب می دانندکه گزندی به آنها نرسد و برای خود عذرها و بهانه ها می تراشند. ـ پیامبر خدا(ص): کسی که به کار خوبی فرمان می دهد, باید این کار را با شیوه خوبی انجام دهد.

نکوهش واعظ غیر متعظ.

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا می گویید آن چه را که خود عمل نمی کنید؟ خداوند سخت به خشم می آید از این که چیزی بگویید که خود عمل نمی کنید)). ((آیا شما که کتاب را می خوانید, مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را از یاد می برید؟ چرا اندیشه نمی کنید؟)). ـ پیامبر خدا(ص): ای پسر مسعود! از آنان مباش که بر مردم سخت می گیرند و بر خود آسان خدای تعالی می فرماید: ((چرا می گوییدچیزی را که خود عمل نمی کنید؟)). ـ امام علی (ع): من شان خود را بالاتر از آن می دانم که آن چه را خودم ترک نمی کنم مردم رااز آنها باز دارم , یا به کاری فرمانشان دهم که خود جلوتر به آن عمل نکنم . ـ چونان کسی مباش که بی عمل به آخرت امید می بندد از خلافکاری و گناه باز می دارد اماخود باز نمی ایستد و به کارهای خوب فرمان می دهد, لکن خود انجام نمی دهد. ـ امام سجاد(ع): منافق از بدی باز می دارد اما خود باز نمی ایستد و به کارهایی فرمان می دهدکه خود عمل نمی کند. ـ امام علی (ع): آشکارترین منافق کسی است که به فرمانبری از خدا فرمان می دهد و خودبدان عمل نمی کند و از گناه باز می دارد و خود از آن باز نمی ایستد. ـ در گمراهی انسان همین بس که مردم را به چیزی فرمان دهد, که خود انجام نمی دهد و آنهارا از چیزی باز دارد, که خود باز نمی ایستد. ـ در نادانی انسان همین بس , که بر مردم کارهایی را خرده بگیرد که مانند آنها را خود انجام می دهد. ـ نفرین خدا بر کسانی که به خوبی فرمان می دهند و خود آن را فرو می گذارند و بر کسانی که از زشتی باز می دارند و خود مرتکب آن می شوند. ـ بسا کسانی که به کارهای خوب فرمان می دهند و خود بدانها عمل نمی کنند, بسا کسانی که ازبدی باز می دارند و خود باز نمی ایستند, بسا کسانی که پند می دهند و خود پند نمی پذیرند, بسادانایانی که از دانش خود بهره برنمی گیرند. ـ به خوبی فرمان ده و خود نیز به آن عمل کن و چونان کسی مباش که به کار خوب فرمان می دهد اما خود از آن دوری می کند و گناهش را به دوش می کشد و خویشتن را در معرض خشم پروردگارش می گذارد. ـ به آن چه فرمان می دهی , خود بیش از همه عمل کن و از آن چه باز می داری , خود بیش ازهمه خودداری کن . ـ هر که سه خصلت داشته باشد دنیا و آخرتش سالم ماند: به خوبی فرمان دهد و خود به آن عمل کند, از زشتی باز دارد و خود از آن باز ایستد و از حدود خدای عزوجل پاسداری کند. ـ از زشتکاری نهی کنید و خود از آن باز ایستید, زیرا که شما فرمان دارید ابتدا خود از کارزشت باز ایستید و سپس دیگران را نهی کنید. ـ پیامبر

خـدا(ص): روز قیامت مردی را می آورندودردوزخ می افکنند و روده هایش ازشکمش بیرون می ریزد و در جهنم مانند خر آسیاب می چرخد دوزخیان دور او را می گیرند ومی گویند: فـلانـی ! چه شده است ؟ مگرامر به معروف ونهی از منکر نمی کردی ؟ پاسخ می دهد:چرا, به کارهای خـوب فـرمـان مـی دادم اما خود عمل نمی کردم و از زشتی نهی می کردم لیکن خودم مرتکب آن می شدم .

آن چه در وجوب امر به معروف و نهی از منکر شرط نیست .

ـ پیامبر خدا(ص): به خوبی فرمان دهید, گرچه خود بدان عمل نکنید و از زشتکاری باز دارید, هر چند خودتان از همه آنها اجتناب نکنید. ـ بـه رسول خدا(ص) عرض شد: ما تنها به چیزهایی امر و نهی می کنیم که خودمان به طور کامل آنـهـارا رعـایت کنیم حضرت فرمود: نه , بلکه به خوبیها فرمان دهید هر چند خودتان به همه آنها عمل نکنیدو از زشتیها باز دارید, گرچه خود از همه آنها خودداری نورزید.

کمترین مرتبه نهی از منکر.

ـ امام علی (ع): هر یک از شما کار زشت را ببیند و نتواند با دست و زبان خویش به آن اعتراض کند و در دل انکارش کند و خدا بداند که راست می گوید, آن زشتکاری راانکارکرده است . ـ پـیـامبر خدا(ص): هر یک از شما منکری را دید باید با دست خود آن را تغییر دهد اگر نتوانست , بـازبـانـش تـغـیـیـر دهـد (و اعـتـراض کند) و باز اگر نتوانست , در قلبش آن را انکار کند و این ضعیف ترین مرحله ایمان است . ـ هـر یـک از شـمـا مـنکری را دید و با دست خود آن را تغییر داد, وظیفه اش را انجام داده است و کـسـی کـه نتواند با دستش آن را تغییر دهد و با زبانش تغییر داد, وظیفه اش را انجام داده است و کـسـی که نتواند بادست و زبانش آن را تغییر دهد و در قلبش آن را انکار کند, وظیفه اش را انجام داده است و این ضعیف ترین مرحله ایمان می باشد. ـ خـداونـد پـیـش از مـن هـیچ پیامبری را در میان امتی بر نیانگیخت مگر این که در میان آنها او راحـواریان و یارانی بودند که به سنت او عمل می کردند و از فرمان او پیروی می نمودند, اما بعد از آنـهاعده ای جانشینشان شدند که به آن چه می گفتند خود عمل نمی کردند و کارهایی می کردند که به آنهادستور داده نشده بود پس , هر که با دست خویش با آنان مبارزه کرد, مؤمن بود و هر که با زبانش با آنان مبارزه کرد مؤمن بود و هر که قلبا با آنان مبارزه نمود, مؤمن بود هر که چنین نکرد به اندازه دانه خردلی ایمان نداشت . ـ مـردی سـخـنـرانـی امام علی (ع) را قطع کرد پرسید: از مرده در میان زندگان برای ما سخن بـگوحضرت فرمود: کسی که منکر را با قلب و زبان و دستش انکار کند, همه خصلتهای نیک را فرا چنگ آورده است و کسی که منکر را با قلب و زبانش انکار کند و با دست در صدد تغییرش برنیاید, دوخصلت نیک را به دست آورده است و کسی که منکر را با قلبش انکار کند و با زبان و دست به آن کاری نداشته باشد, یکی از خصلتهای نیک را حایز شده است و کسی که با قلب و با زبان و با دست خود به منکر کاری نداشته باشد, او مرده ای است در میان زندگان . ـ از امـام عـلـی (ع) در حالی که مشغول سخنرانی بود, سؤال شد مرده در میان زندگان کیست ؟ حـضـرت فـرمـود: آری , خـداوند پیامبران را نوید دهنده و بیم دهنده فرستاد پس , عده ای آنها را تـصـدیـق کـردند وعده ای تکذیب تکذیب کنندگان با تصدیق کنندگان به جنگ بر می خیزند و خداوند تصدیق کنندگان را پیروزمی گرداند پس از مدتی پیامبران چشم از جهان فرو می بندند و در مـیـان جـانشینان و نسلهای بعدآنان افرادی در برابر زشتکاری با دست و زبان و دل اعتراض می کنند اینان همه خصلتهای خوب را در خود جمع

کردند بعضی دیگر در برابر زشتکاری با زبان و دل اعتراض می کنند و بادست خود به آن کاری ندارند, که این خود دو خصلت خوب است که این عـده فـرا چـنگ آوردند و خصلت دیگر را که برتر است از دست دادند عده ای منکر را در دل انکار می کنند و بادست و زبان خود کاری به آن ندارند اینان دو خصلت ارزشمند از این سه خصلت را از دسـت دادنـد و یـکـی را گرفتند بعضی هم نه با زبان و نه با دست و نه با دل خویش به زشتکاری اعتراض نکردند اینان مردگانی هستند در میان زندگان . ـ امـام علی (ع): کسی که در برابر منکر با دل و دست و زبان خویش اعتراض نکند, او مرده ای است در میان زندگان . ـ نـخـسـتـیـن جـهـادی کـه بـه زور از شما سلب می شود, جهاد با دستان شماست سپس جهاد بـازبـانهایتان و آن گاه جهاد با دلهایتان پس , هر گاه کسی در دل خویش کار نیک را نیک نداند وستایشش نکند و از کار زشت نفرت نورزد, واژگون شود و زیر و زبر گردد. ـ امـام صادق (ع): برای عزت مؤمن همین کافی است که هر گاه منکری را ببیند, خداوندعزوجل بداند که در دل آن را انکار می کند.

بالاترین مرتبه نهی از منکر.

ـ پـیـامـبر خدا(ص) در سفارشی به علی (ع) فرمود: ای علی ! با دست خود امر به معروف و نهی از مـنـکر کن اگر نتوانستی [پس با زبانت این کار را بکن و باز اگر نتوانستی] با قلبت چنین کن , در غیر این صورت , نباید کسی جز خودت راسرزنش کنی . ـ امام علی (ع): ای مؤمنان ! هر کس تجاوزی را از سوی کسی دید یا دعوت به زشتکاری وخلافی را مشاهده کرد و در دل خویش به آن اعتراض نمود, به سلامت رهد و وظیفه اش راانجام داده باشد و هـر کـه بـا زبـانـش به آن اعتراض کند, پاداش بیند و از آن اولی برتر است و هرکس با شمشیر به مـبـارزه با آن بر خیزد تا کلمه حق رو آید و کلمه ستمگران (و باطل) پست گردد, هموست که به راه راست رسیده و بر طریق حق شتافته و نور یقین را در دل خویش روشن کرده است . ـ امام صادق (ع): خداوند زبان را بسته و دست را گشاده قرار نداده , بلکه آنها را چنان آفریده که با هم باز می شوند و با هم بسته می گردند. ـ امام علی (ع): با دست و زبان خود بر زشتکاری اعتراض کن و تا می توانی از زشتکار دوری نما. ـ شـمـشـیـر شـکـافـنـده است و دین به هم آورنده , زیرا دین به خوبی فرمان می دهد و شمشیر اززشتکاری باز می دارد. ـ امام علی (ع) درباره آیه ((و برخی از مردم , برای به دست آوردن خشنودی خدا جان خویش را فدا مـی کـنـنـد)), فـرمـود: مـراد از این آیه مردی است که در راه امر به معروف و نهی ازمنکر کشته می شود. ـ امـام بـاقـر(ع): بـا دلهای خود انکار کنید و با زبانهایتان اعتراض نمایید و آن را به پیشانیهایشان بکوبید و در راه خدا از سرزنش احدی نهراسید اگر پند پذیرفتند و به راه حق بازگشتند, کاری به آنـهـا نـداشته باشید کیفر و مجازات فقط برای کسانی است که به مردم ستم می کنند و بناحق در روی زمین سرکشی می کنند اینان را عذابی دردآور است در چنین حالتی باآنها عملا جهاد کنید و در دلهایتان دشمنشان بدارید, بی آن که در صدد قدرت طلبی باشید و یامالی را به ستم بگیرید و یـا از غرور پیروزی , دست به ستمگری بیالایید, تا آن که به فرمان خدابرگردند و راه طاعت او در پیش گیرند.

موجبات ترک نهی از منکر.

ـ امام باقر(ع): اگر نماز هم به دیگر کارهای مربوط به مال و جانشان ضرر می زد, آن را کنارمی گذاشتند, همچنان که بالاترین و ارجمندترین فرایض را کنار گذاشتند. ـ پیامبر خدا(ص): دو مستی شما را فرا گرفته است : مستی عشق به زندگی و مستی نادانی درچنین وضعی به کارهای خوب فرمان نمی دهید و از منکر باز نمی دارید.

نهی از منکر و ترس از مردم .

قرآن . ((کـسانی که مردم به آنان گفتند که مردم برای جنگ با شما فراهم آمده اند, از آنها بترسید, پس این سخن بر ایمانشان بیفزود و گفتند خدا ما را بسنده است و نیکو یاوری است او)). ـ پـیـامـبـر خدا(ص): مبادا کسی از شما در جایی که پای امری از خدا در میان است و باید سخن بـگـویـد, با سکوت کردن خود را کوچک کند, زیرا (فردای قیامت) نمی تواند بگوید: خدایا! از مردم ترسیدم چون خداوند جواب می دهد: سزاوارتر آن بود که از من بترسی . ـ هـیچ یک از شما نباید خود را کوچک کند عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه کسی از ماخود را کـوچـک می کند؟ فرمود: به این ترتیب که در جایی خود را موظف به سخن گفتن بداند وچیزی نگوید خدای عزوجل در روز قیامت به او می فرماید: چه چیز مانع از آن شد که درباره فلان و بهمان چـیـز سـخنی نگویی ؟ عرض می کند: ترس از مردم ! خداوند می فرماید: سزاوارترآن بود که از من می ترسیدی . ـ مبادا بفهمم که مردی از شما دانش (و اطلاعاتی) داشته باشد و از ترس مردم آن را کتمان کند. ـ هـر گـاه دیدی امت من از این که به ستمگر بگویند: تو ستمگری , می هراسند, بیگمان (ازجانب خداوند) به حال خود رها شده اند. ـ مـبـادا تـرس از مـردم مـانـع از آن شـود کـه فـردی از شما, هرگاه حقی را ببیند یا بشنود, به زبان بیاورد. ـ هان ! مبادا ترس از مردم مانع از آن شود که فردی از شما حق را ببیند و نگوید (که حق گویی) نه اجلی را نزدیک می کند و نه روزیی را دور می گرداند.

وظیفه افراد در هنگام رو به رو شدن با گنهکاران .

قرآن . ((و چـون بـینی که در آیات ما از روی عناد گفتگو می کنند, از آنها رویگردان شو تا به سخنی جز آن پـردازنـد و اگـر شـیـطـان تـو را بـه فراموشی افکند, چون به یادت آمد, با آن مردم ستمکاره منشین)). ـ امـام علی (ع): رسول خدا(ص) به ما دستور داد که با افراد گنهکار, با چهره ای درهم کشیده رو به رو شویم . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): با نفرت از گنهکاران به خدای تعالی نزدیک شوید و با این افراد باترشرویی بـرخـورد کـنید و با خشم گرفتن بر آنان خشنودی خدا را بجویید و با دوری کردن ازآنها به خدا نزدیک شوید. ـ امـام عـلـی (ع): کـمـتـریـن مـرتـبـه نـهـی از منکر این است که با گنهکاران , با چهره درهم کشیده برخورد کنید. ـ بهترین کار این است که با گنهکاران , با ترشرویی برخورد کنید. ـ امام صادق (ع) درباره آیه ((و از کار زشتی که آن را مرتکب می شدند یکدیگر را بازنمی داشتند)) فرمود: آنها اعمال گنهکاران را انجام نمی دادند و در مجالس و محافل آنهانمی نشستند, اما وقتی با آنها روبه رو می شدند به صورتشان می خندیدند و با ایشان گرم می گرفتند. ـ پیامبر خدا(ص): خدای عزوجل به ایوب فرمود: آیا می دانی گناه تو نزد من چه بود که گرفتارت ساختم ؟ عرض کرد: پروردگارا, نه فرمود: زیرا تو نزد فرعون رفتی و دو کلمه به چرب زبانی سخن گفتی . ـ خداوند به ایوب (ع) وحی فرمود که : آیا می دانی جرم تو نزد من چه بود که بلا به تو رسید؟ عرض کرد: نه فرمود: تو نزد فرعون رفتی و دو کلمه به ملایمت و چرب زبانی سخن گفتی . ـ امـام صـادق (ع): خـدای عـزوجل دو فرشته را فرستاد تا شهری را بر سر مردمش واژگون کنند چون به آن شهر رسیدند مردی را در حال دعا و تضرع دیدند پس [یکی از آن دو] نزدخدای تبارک و تعالی برگشت و گفت : پروردگارا! من به آن شهر رسیدم , اما دیدم فلان بنده ات تو را می خواند و بـه درگاه تو زاری می کند خداوند فرمود: دستوری را که به تو دادم انجام ده اومردی است که هرگز به خاطر من , چهره اش از خشم تغییر نکرده است !. ـ امـام صـادق (ع) بـه گـروهـی از یـاران خـود فـرمـود: مـن حـق دارم کـه بی گناه شما را به خاطرگناهکارتان مؤاخذه کنم چگونه چنین حقی نداشته باشم حال آن که درباره کار زشت یکی ازافـراد خـود خـبـردار مـی شـویـد, امـا بـه او اعـتـراض نـمـی کـنید و از او دوری نمی نمایید و اذیتش نمی کنید تا از کار زشتش دست بردارد؟ . ـ هـر گـاه خـبـردار شـدیـد کـه مـردی کـار خلافی می کند, نزد او بروید و بگویید: فلانی ! یا از ماکناره گیری و دوری کن یا از این کار خلاف دست بردار اگر دست برنداشت از او دوری کنید. ـ هر آینه گناهان نادانان شما بر

دوش دانایانتان بار می شود چرا وقتی می شنوید مردی ازشما کار ناخوشایندی می کند ـ کاری که موجب عیب و اذیت ما نزد مردم می شود ـ نزد اونمی روید و سرزنش و موعظه اش نمی کنید و بی پروا و صریح با او حرف نمی زنید؟ عرض کردم : اگر حرف ما را نپذیرفت و اطاعتمان نکرد چه کنیم ؟ فرمود: در این صورت از او دوری کنید و از همنشینی با وی اجتناب ورزید.

امر به منکر و نهی از معروف !.

قرآن . ((مـردان و زنان منافق همه همانند یکدیگرند به کارهای زشت فرمان می دهند و از کارهای نیک باز می دارند)). ـ امام صادق (ع): وای بر کسی که به زشتکاری فرا می خواند و از خوبیها باز می دارد!. ـ پیامبر خدا(ص): چه حالی خواهید داشت آن گاه که زنانتان فاسد شوند و جوانانتان نابکارشوند و شـمـا به خوبیها فرمان ندهید و از زشتکاری منع نکنید؟ چه حالی خواهید داشت آن گاه که به زشـتـکـاری فـرا خوانید و از خوبیها باز دارید؟ چه حالی خواهید داشت آن گاه که خوب رازشت دانید و زشت را نیکو؟ . ـ امـام صـادق (ع): مردی از خثعم خدمت رسول خدا(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا!به من بفرمایید کدام کارها نزد خدای عزوجل منفورتر است ؟ حضرت فرمود: شرک ورزیدن به خدا عرض کـرد: سـپـس چـه کاری ؟ فرمود: بریدن پیوند خویشاوندی عرض کرد: بعد چه کاری ؟ فرمود: فرا خواندن به زشتکاری و بازداشتن از خوبیها. ـ امـام عـلی (ع): به خدا شکایت می برم از گروهی که نادان زندگی می کنند و گمراه می میرند ودر نزد آنها چیزی زشت تر از نیکی نیست و خوبتر از زشتی !. ـ پـس از مـن روزگـاری بـر شـمـا فـرا خـواهـد رسـیـد که در آن زمان چیزی پنهانتر از حق و چـیـزی آشـکـارتـر از بـاطـل نـیست و در شهرها چیزی ناپسندتر از کار نیک و پسندیده تر از کار زشت وجود ندارد!.

عزت .

کسی که عزت , همه , از آن اوست .

قرآن . ((هر که خواهان عزت است بداند که عزت , همگی از آن خداست سخن پاک به سوی او بالا می رود و کـردار نیک است که آن را بالا می برد و برای آنان که از روی مکر به تبهکاری می پردازند, عذابی سخت است و مکرشان نیز از میان می رود)). ((مـنـافـقان را بشارت ده که آنان را عذابی دردآور است کسانی که به جای مؤمنان , کافران را به دوستی بر می گزینند آیاعزت را نزد آنان می جویند, در حالی که عزت , همه , از آن خداست ؟)). ـ امام علی (ع): هر عزیزی که تحت قدرت و سلطه ای باشد, ذلیل است . ـ پیامبر خدا(ص) ـ در دعا ـ : ای خداوندگار بی دستیار, ای عزیز بدور از هر گونه ذلت , ای بی نیاز بدور از هر گونه نیازمندی . ـ امـام حـسـین (ع) ـ در دعای عرفه ـ : ای کسی که بلند مرتبگی و رفعت را ویژه خود گردانیده ودوستانش به عزت او عزتمندند, ای کسی که شهریاران یوغ مذلت در برابر او را به گردن خویش افکنده اند و از حملات او ترسانند.

کسی که عزت و ذلت به دست اوست .

قرآن . ((بـگـو: ای پـروردگـار دارنـده مـلـک ! به هر که خواهی ملک می دهی و از هر که بخواهی ملک می ستانی هر کس را که بخواهی عزت می بخشی و هر که را بخواهی ذلیل می گردانی همه نیکیها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی)). ـ امـام صـادق (ع) دربـاره آیـه ((بگو: ای پروردگار دارنده ملک)) و در پاسخ به این پرسش که آیا خـداونـد به بنی امیه ملک و شهر یاری داد, فرمود: چنان نیست که تو فکر می کنی (بلکه)خداوند عـزوجل ملک و حکومت را به ما داد اما بنی امیه آن را گرفتند مانند این که کسی جامه ای داشته بـاشـد و دیـگـری آن را از او (به زور) بگیرد این جامه از آن کسی نیست که آن را(به زور) گرفته است .

عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است .

قرآن . ((می گویند: چون به مدینه باز گردیم صاحبان عزت , ذلیلان را از آن جا بیرون خواهند کرد حال آن که عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است اما منافقان نمی دانند)). ـ به امام حسن (ع) گفته شد: در تو نخوت است ! حضرت فرمود: نه , بلکه در من عزت است خدای تعالی فرموده است : ((عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است)). ـ امـام صـادق (ع): خداوند اختیار همه کارها را به مؤمن داده اما این اختیار را به او نداده است که ذلیل باشد مگر نشنیده ای که خدای تعالی می فرماید: ((و عزت از آن خداست))؟ پس , مؤمن عزیز است و ذلیل نیست مؤمن از کوه نیرومندتر است , زیرا از کوه با ضربات تیشه کم می شوداما با هیچ وسیله ای از دین مؤمن نمی توان کاست . ـ امام باقر(ع): خدای تبارک و تعالی سه خصلت به مؤمن عطا فرموده است : عزت در دنیا وآخرت , رستگاری در دنیا و آخرت و هیبت در سینه های ستمگران .

عزت جستن از غیر خدا.

قرآن . ((کسانی که به جای مؤمنان , کافران را به دوستی می گیرند آیا عزت را نزد آنان می جویند؟ حال آن که عزت , همه , از آن خداست)). ـ امام علی (ع): هر که عزت را از جز خدا بجوید, آن عزت او را هلاک گرداند. ـ عزیز غیر خدایی ذلیل است . ـ بـدان کـه عـزتـمـنـد نیست کسی که در برابر خدا ذلیل نباشد و بلندی نیابد کسی که در برابر خداافتادگی نورزد. ـ امام علی (ع) در وصف شیطان می فرماید: تعصب او را فرا گرفت و بدبختی بر وی چیره گشت و بـه ایـن کـه از آتش آفریده شده است مغرور شد و تکبر ورزید و آدم را برای این که ازپاره ای گل خشکیده آفریده شده بود, خوار شمرد. ـ شـما را به رها کردن این دنیا توصیه می کنم , دنیایی که شما را رها می کند هر چند رها کردن آن را دوست نداشته باشید پس , در عزت دنیا و افتخارات آن رقابت نکنید زیرا عزت وافتخارات دنیا از بین رفتنی است . ـ امام علی (ع) در وصف دنیا می فرماید: دنیا کارش دگرگون شدن و جابه جایی است وجایگاهش لرزان و عزتش خواری و کارهای جدیش شوخی و بلندیش پستی .

تفسیر عزت .

ـ امام صادق (ع): عزت آن است که هر گاه با حق رو به رو شدی , در برابر آن خوار و فروتن باشی . ـ امـام عـلی (ع): عزت در رسیدن به انتقام است (همین که به آن مرحله از توانایی رسید که بتواند انتقام بگیرد همین برای عزت و غلبه او کافی است و نیاز نیست که انتقام بکشد). ـ امام صادق (ع): راستی عزت است و نادانی ذلت . ـ شرافت مؤمن در نماز شب خواندن اوست و عزتش در آزار نرساندن به مردم . ـ امام علی (ع): خوشخویی مؤمن از فروتنی است و عزتش در رها کردن قیل و قال . ـ هیچ عزتی بالاتر از بردباری نیست . ـ عزتی چون بردباری نیست . ـ امام سجاد(ع) : فرمان بردن از فرمانروایان (الهی) کمال عزت است .

موجبات عزت (1).

فرمان بردن از خدای سبحان . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): خدای تعالی هر روز می فرماید: من پروردگار عزیز شما هستم , پس هرکه خواهان عزت دو جهان است باید که از (خدای) عزیز فرمان برد. ـ امـام صـادق (ع): هر که می خواهد بی آن که ایل و تباری داشته باشد عزتمند باشد و بدون آن که مال و ثروتی داشته باشد بی نیاز باشد و بدون آن که قدرتی داشته باشد هیبت و شکوه داشته باشد, باید از خواری معصیت خدا به عزت طاعت او در آید. ـ امـام عـلی (ع): هر که می خواهد بدون داشتن مال و ثروت بی نیاز باشد و بدون داشتن ایل وتبار عـزتمند و بدون برخورداری از قدرت فرمانش برده شود, پس باید از خواری معصیت خدابه عزت طاعت او در آید, در این صورت , همه آنها را می یابد. ـ امـام صـادق (ع): هر کس که خداوند او را از خواری گناهان به عزت پرهیزگاری در آورد, اورا بی نیاز گرداند بی آن که ثروتی داشته باشد و عزیز و قدرتمندش کند بی آن که ایل و تباری داشته باشد و از تنهایی به درش آورد بی آن که کسی با او همدم شود. ـ امام علی (ع): هر گاه جویای عزت باشی آن را به طاعت (از خدا) بجوی . ـ خدای تعالی به داود(ع) وحی فرمود: ای داود! من عزت را در طاعت از خود قرار دادم ,ولی مردم آن را در خدمت به سلطان جستجومی کنندوازاین رونمی یابندش . ـ هیچ عزتی چون طاعت (از خدا) نیست . ـ پیامبر خدا(ص): هر که می خواهد عزیزترین مردم باشد, باید از خدای عزوجل پروا داشته باشد. ـ امام علی (ع): هیچ کرامتی عزیزتر از تقوا نیست . ـ هیچ عزتی بالاتر از تقوا نیست . ـ شـمـا را ای بـنـدگـان خـدا بـه تقوای الهی سفارش می کنم به حقایق آن چنگ زنید تا شما را به پناهگاههای آسایش و جایگاههای رفاه و حصارهای محافظ و منزلهای عزت برساند. ـ پیامبر خدا(ص) خطاب به ابو امامه فرمود: کار خدا را عزیز شمار تا خداوند تو را عزیزگرداند. ـ خوار بودن در برابر حق به عزت نزدیکتر است , تا عزت یافتن به وسیله باطل . ـ امام علی (ع) ـ در مناجات ـ : الهی ! همین عزت مرا بس که بنده تو هستم و همین افتخار مرابس که تو خداوندگار من هستی . ـ پیامبر خدا(ص): کسی که خود را در طاعت خدا خوار و ذلیل گرداند عزیزتر از کسی است که با نافرمانی خدا به عزت رسد.

موجبات عزت (2).

طمع نداشتن از مردم . ـ امـام صادق (ع): عزت پیوسته بی قراری می کند تا آن که به خانه ای در آید که اهل آن چشم طمع به دست مردم نداشته باشند و در آن جا مستقر می شود. ـ لـقـمان (ع) در اندرز به فرزند خود می فرماید: اگر می خواهی عزت دنیا را به دست آوری ,طمع خـویـش را از آن چـه مردم دارند, ببر, زیرا پیامبران و صدیقان , به سبب برکندن طمع خود,به آن مقامات رسیدند. ـ امـام بـاقـر(ع): چشم نداشتن به دست مردم موجب عزت دینی مؤمن است آیا این سخن حاتم را نشنیده ای که :. هـر گـاه بـه چـشـم بـرکـنـدن (از دسـت مـردم) مـصـمـم شدی و جانت با آن آشنا شد, آن را بی نیازی خواهی یافت و طمع را فقر و نیازمندی . ـ امام علی (ع): عزت با قطع طمع همراه است .

موجبات عزت (3).

انصاف , پایبندی به حق , گذشت , افتادگی , شکسته . نفسی , مناعت طبع , توکل , نگه داشتن زبان ,. فرو خوردن خشم , شکیبایی , قناعت . ـ امام علی (ع): بدانید که هرکس با مردم به انصاف رفتار کند, خداوند جز بر عزت او نیفزاید. ـ امام عسکری (ع): هیچ عزتمندی حق را فرو نگذاشت , مگر این که به ذلت افتاد و هیچ ذلیل و ناتوانی حق را نگرفت مگر این که عزیز و نیرومند شد. ـ پیامبر خدا(ص): هر کس از ظلمی که به او شده است در گذرد, خداوند به جای آن در دنیا وآخرت او را عزیز گرداند. ـ سه چیز است که خداوند به سبب آنها جز بر خیر و خوبی نمی افزاید: افتادگی که خداوند به سبب آن جز بلند مرتبگی نمی افزاید, شکسته نفسی که خداوند به سبب آن جز عزت نمی افزاید و مناعت طبع که خداوند به سبب آن جز بی نیازی نمی افزاید. ـ امام باقر(ع): بی نیازی و عزت در دل مؤمن می چرخند و چون به نقطه ای که در آن توکل است رسیدند در آن جا مستقر می شوند. ـ امام کاظم (ع) به مردی که عرض کرد: به من سفارشی فرمایید, فرمود: زبانت را نگه دار تاعزیز گردی و زمام اختیار خودت را به دست مردم مسپار, که ذلیل می شوی . ـ امام باقر(ع): سه چیز است که خداوند به واسطه آنها جز بر عزت انسان مسلمان نمی افزاید:گذشت کردن از کسی که به او ستم کرده است , بخشیدن به کسی که از (دادن چیزی به) او دریغ کرده است و پیوستن به کسی که از او بریده است . ـ امام صادق (ع): سه چیز است که , به خدا قسم , حقند: هیچ ثروتی بر اثر پرداخت صدقه وزکات کم نشد, در حق هیچ کس ستمی نشدکه بتواندتلافی کنداماخویشتنداری ورزید مگر این که خداوند عوض آن به او عزت داد و هیچ بنده ای در خواهشی را به روی خود نگشود مگر این که دری از فقر و نیازمندی به رویش گشوده گشت . ـ هیچ بنده ای خشم خود را فرو نخورد, مگر این که خداوند عزوجل بر عزت او در دنیا وآخرت افزود. ـ امام باقر(ع): هرکه در برابر مصیبتی شکیبایی ورزد, خدای عزوجل بر عزتش بیفزاید و اورا در بهشت خود با محمد و خاندان او(ع) جای دهد. ـ امام صادق (ع): هر که از بدی پاک شد, به عزت دست یافت . ـ امام علی (ع): شجاعت یکی از دو عزت است و گریختن (از رزمگاه) یکی از دو خواری است . ـ هرکه از دهشهای دنیا دست شست , عزت یافت . ـ قناعت به عزت می انجامد. ـ هر که روحیه ای قانع داشته باشد, در عین تنگدستی عزیز باشد و هرکه روحیه ای سیری ناپذیر داشته باشد, در عین توانگری ذلیل باشد. ـ قانع باش , تا عزیز گردی . ـ خداوند و جهاد را برای عزت بخشیدن به اسلام واجب فرمود. ـ

امام علی (ع) در وصف پیامبر(ص)می فرماید: آن گاه قرآن را بر او فرو فرستاد که نوری است که چـراغـهـایـش خـاموش نمی شود و بنای روشنگری است که پایه هایش ویران نمی گردد و شفا و دارویـی است که ترس از بیماریهای آن نمی رود و عزتی است که هوادارانش شکست نمی خورند و حقی است که یارانش بی یاور گذاشته نمی شوندخداوند آن را سیراب کننده عطش دانشوران قرار داده اسـت و بـهـار دلـهای فهمیدگان وپناهگاهی که ستیغ آن دست تسخیر ناپذیر است و برای کسی که آن را سرپرست خود گیرد,مایه عزت می باشد. ـ امـروز عـربـهـا, گـرچـه انـدک شـمـارنـد, به سبب اسلام فراوانند و به خاطر همبستگی عزیز ونیرومندند.

طلب عزت در دعا.

ـ در دعـا آمـده اسـت : بـار خـدایـا! مـرا در سـیـنـه های کافران با عظمت گردان و در چشمان مؤمنان پرشکوه , و در نزد خودم و خانواده ام مرا کوچک گردان . ـ نیز در دعا آمده است : مرا در نظر خودم خوار گردان و در چشم مردم بزرگ دار. ـ در دعای مکارم الاخلاق امام زین العابدین (ع) آمده است : مرا عزت بخش و به کبر و غرورمبتلایم مـفرما و مرا در نزد مردم درجه ای بالا مبر, جز این که به همان اندازه در نظر خودم فرودم آوری و هـیـچ عزت آشکاری برایم پدید میاور مگر این که به همان اندازه ذلتی درونی در نظر خودم پدید آوری . ـ امام سجاد(ع) ـ در دعای روز عرفه ـ : مرا در پیشگاه خودت خوار گردان و نزد خلقت عزیز فرما, مرا در خلوت با خودت پست گردان و در میان بندگانت سربلند و از کسی که از من بی نیاز است , بی نیازم گردان و بر نیازمندی و فقر من به خودت بیفزای .

عوامل پایداری عزت .

ـ امام باقر(ع): پایداری عزت را, با میراندن طمع بجوی . ـ امام علی (ع): با تنهایی به پایداری عزت خویش روی آر. ـ امـام صـادق (ع): تنهایی و دوری گزیدن از مردم عزت و احترام را بیشتر نگه می دارد, تادمخور شدن با آنان .

گوشه گیری .

ارزش گوشه گیری .

قرآن . ((و اگـر از مـردم خـود کناره جسته اید و جز خدا را نمی پرستید, به غار پناه برید تا خدا از رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و نعمتتان را در آن مهیا دارد)). ((از شـمـا و از آن چـیـزهـایـی کـه بـه جای خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگار خود را مـی خوانم , باشد که به سبب خواندن پروردگارم به شوربختی نیفتم پس , چون از آنان و آن چه به جـای خـدا مـی پـرسـتـیدند کناره گرفت اسحاق و یعقوب را به اوبخشیدیم و همه را پیامبر قرار دادیم)). ـ پیامبر خدا(ص): گوشه گیری عبادت است . ـ امام علی (ع): گوشه گیری , برترین خصلت زیرکان است . ـ کناره گیری از دنیاپرستان , مجمع هر گونه صلاح و پاکی است . ـ پیوستن به خدا, در بریدن از مردم است . ـ تنهایی , آسایش عبادت پیشگان است . ـ پیوستن به خدا, در بریدن از مردم است .

گوشه گیری و خرد.

ـ لقمان (ع) زیاد با خودش تنها می نشست و خواجه اش بر او می گذشت و می گفت : ای لقمان !تو زیـاد تـنـهـا مـی نشینی , میان مردم برو و با آنها دمخور شو لقمان می گفت : تنهایی زیاد اندیشه رافهیم تر می کند و اندیشه طولانی راهنمای به سوی بهشت است . ـ امـام کاظم (ع) به هشام بن حکم فرمود: صبر بر تنهایی نشانه توانایی خرد است , هرکه ازمعرفت خـدایی برخوردار شود, از اهل دنیا و دنیا خواهان کناره گیرد و به آن چه نزد خداست روی آورد و خـداوند مونس خلوت او باشد و یار تنهایی اش و بی نیاز کننده نیازش و مایه عزت و قدرت او بی آن که از ایل و تباری برخوردار باشد. ـ امام علی (ع): در خلوت کردن برای عبادت خدا, گنجینه های پر سودی است . ـ بـه امـام صـادق (ع) عـرض شـد: در عـقـیـق ((7)) خـلـوت گـزیـده ای و بـه سـوی تـنـهایی شـتافته ای حضرت فرمود: اگر حلاوت تنهایی را می چشیدی از خودت هم می گریختی آن گاه فرمود:کمترین فایده ای که بنده از تنهایی می یابد, آسوده شدن از مدارا با مردم است .

گوشه گیری و سالم ماندن .

ـ امام علی (ع): کسی که با مردم زیاد بیامیزد, سالم نماند. ـ خلوت گزینی شیوه صالحان است . ـ امـام صادق (ع): اگر توانستی که از خانه ات بیرون نیایی این کار را بکن , زیرا وقتی بیرون آمدی باید غیبت نکنی , دروغ نگویی , حسادت نورزی , ریاکاری نکنی , سازشکاری نکنی وتملق نگویی . ـ پیامبر خدا(ص): گوشه گیری , موجب سالم ماندن است . ـ امام علی (ع): سالم ماندن در تنها بودن است . ـ سالم ماندن دین (آدمی) در کناره گیری از مردم است . ـ هر که کناره گیری کرد, ورعش سالم ماند. ـ هر که از مردم کناره گرفت , از شرشان سالم ماند. ـ مداومت بر تنهایی , سلامت بیشتر در پی دارد تا آمیزش با مردم .

ارزش دوستان ناشناخته خدا.

ـ پیامبر خدا(ص): خدای عزوجل فرموده است : از نکوحال ترین دوستانم نزد من , مردسبکبار و پر قـدر و مـنـزلـتـی اسـت کـه در نهان پروردگار خویش را نیکو بندگی می کند و در میان مردم نـاشـناخته است روزیش به قدر کفاف تعیین شده و بر آن صبر می کند و چون بمیرد,میراثش کم باشد و گریه کنندگان بر او اندک ((8)) .

ـ نکوحالترین دوستان خدا بنده مؤمن کم مال و ثروت و بهره مند از نماز است که پروردگارش را نـیـکـو بـندگی می کند و در نهان اطاعتش می کند و در میان مردم ناشناخته است وانگشت نما نیست . ـ از جـمله سخنان نجوا آمیز خدای تعالی به موسی این بود که : جامه ات کهنه باشد و دلت نو, تادر میان زمینیان گمنام باشی و در میان اهل آسمان سرشناس . ـ امـام عـلـی (ع) در وصـف مـؤمـنـان می فرماید: اگر در میان جمع باشند شناخته نمی شوند و اگرغایب باشند, کسی جویای آنها نمی شود و اگر بیمار شوند, کسی به عیادتشان نمی رود. ـ یکی از اصحاب را دیدند که بر سر قبر رسول خدا(ص) می گرید, به او گفته شد: چرامی گریی ؟ گفت : شنیدم که رسول خدا(ص)می فرمود: اندکی از ریا هم شرک است و خداوند آن پرهیزگاران گـمـنامی را دوست دارد که هرگاه غایب باشند, کسی جویایشان نمی شود و چون درمیان جمع باشند, شناخته نمی شوند, دلهای اینان چراغهای هدایت است .

آن چه موجب گوشه گیری می شود.

ـ امام عسکری (ع): کناره گرفتن از مردم , به اندازه شناخت از آنهاست . ـ امـام صـادق (ع): با مردم بیامیز تا آنان را بیازمایی و چون آنها را آزمودی (و شناختی)دشمنشان خواهی داشت . ـ امام علی (ع): هر که خدا را شناخت تنهایی گزید, هر که مردم را شناخت عزلت اختیار کرد. ـ از امـام صـادق (ع) دربـاره عـلـت گـوشـه نـشـیـنـی اش سؤال شد, فرمود: زمانه فاسد شده و برادران تغییر کرده اند بنابراین , آرامش دل را در تنهایی یافتم . ـ امام علی (ع): هرکه (مردم را) آزمود, گوشه گیری اختیار کرد.

کسی که گوشه گیری او را نشاید.

ـ پـیـامـبر خدا(ص): مؤمنی که با مردم می آمیزد و بر آزار و اذیت آنان صبر می کند, برتر ازمؤمنی است که با مردم نمی آمیزد و آزار و اذیت آنان را تحمل نمی کند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) بـه مـردی که خواست برای عبادت به کوه رود, فرمود: اگر فردی از شما درنـقـطـه ای از جـهـان اسـلام آن چـه را که برایش ناگوار است تحمل کند, بهتر است از این که چهل سال در خلوت و تنهایی به عبادت پردازد. اراده و پایداری .

اراده و پایداری .

قرآن . ((و ما پیش از این به آدم سفارش کردیم ولی فراموش کرد و ما او را دارای عزم نیافتیم)). ((پـس , پایداری کن همچنان که رسولان اولوالعزم پایداری کردند و در عقوبتشان شتاب مکن آن روز کـه آن وعـده ای را کـه به آنها داده شده است بنگرند, پندارند که جز به قدر ساعتی از روز در گور درنگ نکرده اند این تبلیغ رسالت است آیا جزنافرمانان به هلاکت می رسند؟)). ـ امـام علی (ع): اما خداوند سبحان فرستادگان خود را در اراده هایشان نیرومند قرار داد و ازنظر ظاهر ناتوان و فقیر گردانید. ـ امام علی (ع) در وصف پیامبر(ص)می فرماید: برپا دارنده کار و فرمان توست و شتابنده درتحصیل رضایت تو, بی آن که از پیشروی بترسد و عقب بنشیند و در عزم و اراده اش سستی نشان دهد. ـ امـام عـلی (ع) در وصف فرشتگان می فرماید: سستی ناشی از غفلتها بر اراده آنها به کوشش (در عبادت) چیره نگردد و تیرهای خدعه آلود شهوتها و خواهشهای نفسانی ,همتهای آنان را آماج خود قرار ندهد. ـ امـام سـجاد(ع) هر گاه آیه ((ای کسانی که ایمان آورده اید, از خدا بترسید و با راستگویان همراه بـاشید)) را تلاوت می کرد, می گفت : بار خدایا! مرا به بالاترین درجات این دعوت بالا ببرو با عطا کردن اراده ای استوار, کمکم کن . ـ امـام علی (ع): بیماری سستی دل خود را با اراده قوی درمان کن و خواب غفلت دیده بصیرتت را با بیداری . ـ عـزم و اراده (بـرای رسیدن به کمالات و مقامات عالیه) با سور چرانی (و راحت طلبی)سازگار نیست چه بسیار خوابهای شبانگاهی که تصمیمات روز را بر هم زده و چه بسیارتاریکیهایی که یاد همتهای بلند را از خاطره ها زدوده است !. ـ هر که اراده اش بد باشد, تیرش به خود او بر گردد. ـ به کاری که درستی آن برایت روشن نیست , تصمیم مگیر. ـ ریشه اراده و تصمیم دور اندیشی است و میوه آن کامیابی . ـ باتصمیم واراده , به جنگ سستی بروید. ـ اراده و تصمیم , بستگی به اندازه اندیشه دارد. ـ امام صادق (ع) ـ در دعا ـ : و دانستم که برترین رهتوشه مسافر کوی تو عزم استوار وخلوص نیت است . ـ امـام عـلی (ع): ستایش خدایی را که شریعت اسلام را پدید آورد و دسترسی به آبشخورهای آن را بـرای وارد شوندگانش آسان گردانید و پایه های آن را در برابر چیره جویان بر آن استوارساخت و آن را بـرای کـسـی کـه بـدان بـپـیـونـدند جایگاهی امن قرار داد و برای جویای نشان (راه حق و رستگاری) نشانه و برای افراد مصمم مایه بینش . ـ امـام عـلـی (ع) در بـرحـذر داشـتـن از شـیـطـان می فرماید: خشم و جدیت خود را علیه او به کـارگیرید ((9)) سواران خود را بر ضد شما بسیج کرد و با پیادگانش قصد

راه شما را نمود (تا از راه راست منحرفتان سازد), در هر نقطه ای شما را شکار می کنند و سرانگشتانتان را قطع می کنند, باهیچ حیله و با هیچ عزمی نمی توانید ضربات و گزندهای آنان را از خود دفع سازید, این همه درحالی است که شما در محاصره انبوهی از عوامل ذلت آور هستید. ـ امام علی (ع) در وصف آدم (ع) می فرماید: سپس , خدای سبحان آدم را در سرایی جای دادو وسایل زندگیش را در آن جا فراوان ساخت و جایگاهش را امن کرد و او را از ابلیس و دشمنی او برحذر داشت اما دشمن او, که به زندگی آدم در سرای جاویدان و همدمیش با نیکان رشک می برد, او را فریفت پس , یقین را به شک و تردید تبدیل کرد و عزم و اراده را به سستی وضعف . ـ چه مثلهای درست و اندرزهای شفابخشی ! البته اگر با دلهای پاک و گوشهای شنوا واندیشه های مصمم و خردهای استوار و دوراندیش برخورد کنند!.

تسليت .

تسلی دادن به سوگوار.

ـ پیامبر خدا(ص): هر که سوگواری را تسلی دهد, همانند اجر او داشته باشد. ـ هر که برادر مؤمن خود را در سوگی تسلی دهد, خدای عزوجل در روز قیامت حله ای سبزرنگ و شادی آور بر او بپوشاند. ـ امـام علی (ع): هر که مادر فرزند مرده ای را تسلی دهد, خداوند در آن روزی که هیچ سایه ای جز سایه عرش او نیست , وی را در سایه عرش خود جای دهد. ـ تسلی دادن بهشت را به ارمغان می آورد. ـ امام صادق (ع): برای تسلی دادن , همین اندازه کافی است که صاحب مصیبت تو را ببیند.

آن چه درتسلی دادن به سوگوارگفته می شود.

ـ امام علی (ع): رسول خدا(ص) هرگاه تسلی می داد, می فرمود: خداوند مزدتان دهد و شمارامشمول رحمت خویش گرداند و هر گاه تبریک می گفت , می فرمود: خداوند به شما برکت دهد و مبارک گرداند. ـ وقتی رسول خدا(ص) در گذشت , اصحاب برگردش حلقه زدند و پیرامونش گریستند وهمگی جمع شدند مردی که محاسنی جوگندمی داشت و تنومند و خوش سیما بود وارد شد وجمعیت را شکافت و جلو آمد و گریست آن گاه رو به اصحاب رسول خدا کرد و گفت : خدای را در هر سوگی تسلیتی است و برای هر از دست رفته ای عوض می دهد و برای هر رفته ای جایگزینی قرار می دهد پس , به خداوند روی کنید و به او بگرایید و در هنگام بلا به شمامی نگرد (که آیا بیتابی یا صبر می کنید), پس مواظب باشید, زیرا مصیبت دیده (واقعی) کسی است که اجری نصیبش نشود. اصحاب از یکدیگر پرسیدند: این مرد را می شناسید؟ علی (ع) فرمود: آری , این برادر رسول خدا(ص) خضر(ع) است . ـ امام باقر(ع): تسلی دادن مسلمان به مسلمان در مرگ خویشاوند ذمیش , چنین باشد که درحضور او استرجاع کند (انا للّه و انا الیه راجعون بگوید) و مرگ و بعد از مرگ را یادآوری نمایدو سخنانی از این قبیل . ـ امام صادق (ع) در تسلیت به عده ای سوگوار, فرمود: خداوند به شما قوت دهد و صبر عطافرماید و میت شما را رحمت کند.

تبریک گفتن به سوگوار سزاوارتر از تسلیت گفتن است !.

ـ امـام رضـا(ع) در تـسلیت به حسن بن سهل فرمود: تبریک گفتن برای ثواب آخرت ,سزاوارتر از تسلیت گفتن برای سوگواری دنیاست . ـ امـام صـادق (ع): مـصـیبتی را که نعمت صبر در برابر آن به تو داده شده و به سبب آن مستوجب پـاداش خـدای عزوجل شده ای , نباید مصیبت بشمار آوری , مصیبت آن است که مصیبت دیده , به سبب صبر نکردن بر آن , از اجر و ثوابش محروم شود.

معاشرت .

آداب معاشرت با خود.

ـ امـام صادق (ع): دلت را (به منزله) همنشینی نیکوکار, یا فرزندی سپاسگزار قرار ده وکردارت را چـونـان پـدری که از او پیروی و اطاعت می کنی و نفس (اماره) خود را همانندشمنی که با وی می جنگی و مال و داراییت را عاریه ای که باید برگردانی . ـ جـان خـود را, پـیـش از آن کـه از تـو جـدا شـود, از آن چه زیانش رساند بازگیر و همچنان که درجستجوی روزیت می کوشی , در آزادی آن (از بند شهوات و آتش دوزخ) بکوش , زیرا که جان تو گروگان کردار توست . ـ خودت بار خودت را به دوش بکش , که اگر چنین نکنی کسی دیگر بار تو را به دوش نمی کشد. ـ از خـود بـرای خـویشتن بهره برگیر, از آن کار بکش در تندرستی پیش از بیماری و درروزگار توانایی پیش از ناتوان شدن و در زندگی پیش از مردن .

آداب معاشرت با مردم .

قرآن . ((بـه يـاد آريـد آن هنگامی را که از بنی اسرائيل پيمان گرفتيم که جز خدا را نپرستيد و به پدر و مـادر و خـويـشـاونـدان و يـتـيمان و درويشان نيکی کنيد و به مردمان سخن نيک گوييد و نماز بخوانيد و زکات بدهيد ولی , جز اندکی , بقيه شما پشت کرديد و رويگردان شديد)). ((خـدا را بـپـرسـتيد و هيچ چيز را شريک او مسازيد و با پدر و مادر و يتيمان و بينوايان و همسايه خـويشاوند و همسايه بيگانه و يار مصاحب و مسافر رهگذر و بندگان خود نيکی کنيد هر آينه خدا متکبر و فخر فروش را دوست ندارد)). ـ امـام عـلـی (ع): بـا مـردم چـنـان مـعـاشـرت کنيد که اگر بميريد بر شما بگريند و اگر زنده باشيد(غايب شويد) مشتاق ديدن شما باشند. ـ امـام عـلی (ع) در سفارش به فرزندان خود به هنگام احتضار, فرمود: فرزندان من ! با مردم چنان معاشرت کنيد که اگر شما را نديدند مشتاق ديدنتان باشند و هر گاه مرديد برای شما بگريند. ـ امـام بـاقـر(ع): سـامـان يـافـتـن کـار مـردم بـه ايـن است که طوری با هم معاشرت کنند که مانندپيمانه ای باشند دو سومش هوشياری و يک سومش ناديده گرفتن و چشمپوشی . ـ لـقـمـان (ع) در انـدرز به فرزندش فرمود: پسرکم ! با مردم درنده خويی و دشمنی مورز که با تو دشمن شوند و حقير هم مباش که تو را خوار شمارند شيرين مباش که تو رابخورند و تلخ مباش که تـو را دور انـدازند [به اين صورت نيز روايت شده است : شيرين مباش که بلعيده شوی و تلخ مباش کـه دور افـکنده گردی] ـ امام علی (ع) می فرمود: بايد نياز به مردم و بی نيازی از آنها, هر دو, در دلت جمع باشد,نيازت به آنها در نرم گويی و خوشرويی تو باشد و بی نيازيت از آنها در حفظ آبرو و نگهداری عزت و سربلنديت . ـ امام صادق (ع): هر که تو را گرامی داشت , او را گرامی بدار و هرکه تو را خوار شمرد,خودت را از او منزه و بر کنار بدار. ـ امـام بـاقـر(ع): هـر گـاه بـا کـسـی معاشرت کردی , اگر توانستی نسبت به او دست بخشنده باشی ,چنين باش . ـ امـام کـاظـم (ع) در سفارش به هشام فرمود: هرگاه با مردم معاشرت کردی , اگر توانستی که درمعاشرت با هر يک از آنان دست بخشنده باشی چنين کن . ـ امام علی (ع): بی اعتنايی تو به کسی که به تو راغب است کم سعادتی است و تمايل تو به کسی که به تو بی رغبت است , خواری نفس است .

آداب معاشرت با خانواده .

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید! شما را روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به ارث ببرید و برای آن کـه قـسمتی از آن چه را که به آنها داده اید باز ستانید بر آنان سخت مگیرید, مگر این که مرتکب فـحـشـایـی آشـکـار و ثـابـت شـده گـردند و با آنان به نیکویی رفتار کنید و اگر شما را از زنان خـوش نیامد, چه بسا چیزهایی که شما را از آن خوش نمی آید, در حالی که خدا خیر کثیری در آن نهاده باشد)). ((کسان خود را به نماز فرمان ده و خود در آن کار پای بفشر از تو روزی نمی خواهیم ما به تو روزی می دهیم و عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است)). ((و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد و نزد پروردگارش شایسته و پسندیده بود)). ((ای کـسانی که ایمان آورده اید! اموال و اولادتان شما را از یاد خدا باز ندارد که هر که چنین کند زیانکار است)). ـ امـام بـاقر(ع): من در برابر کارهایی از این غلام خود و خانوده ام صبر می کنم که از حنظل تلختر اسـت , زیـرا هـر کـه صـبـر پیشه کند به واسطه صبر خود به مقام روزه گیر شب زنده دار ومرتبه شهیدی که در رکاب محمد(ص) شمشیر زده باشد, دست می یابد. ـ امـام صادق (ع): مرد برای اداره خانه و خانواده اش باید سه کار انجام دهد, هر چند بر خلاف طبع او باشد: خوشرفتاری , گشاده دستی و ایجاد آسایش و رفاه اما به اندازه و غیرت و ناموس داری . ـ پیامبر خدا(ص): همانا مرد با بردباری به مرتبه روزه گیر شب زنده دار می رسد و فرمانرواقلمداد می شود در حالی که بر کسی جز خانواده خود فرمان نمی راند. ـ امـام عـلـی (ع) در سفارش به فرزند بزرگوار خود حسن (ع) می فرماید: مبادا خانواده ات به سبب (رفتار) تو بدبخت ترین مردمان باشند. ـ ای کـمیل ! به خانواده ات دستور بده که روز هنگام در پی کسب خصلتهای والای انسانی بروند و شبانگاهان در پی رفع نیازهای خفتگان . ـ بـیـشـتـرین وقت خود را صرف زن و فرزندت مکن , زیرا اگر زن و فرزند تو دوستان خداباشند, خـداونـد دوسـتـان خـود را وا نمی گذارد و اگر دشمنان خدا باشند, چرا باید هم و غمت متوجه دشمنان خدا باشد؟ . ـ امـام علی (ع) در سفارش به یاران خویش فرمود: رسول خدا(ص), با آن که نوید بهشت به او داده شده بود, باز برای نماز خود را به رنج می افکند, زیرا که خدای سبحان فرموده بود:((کسان خود را بـه نـمـاز فـرمان ده و خود در آن پای بفشر)), از این رو رسول خدا خانواده اش را به نماز خواندن فرمان می داد و خود نیز در آن پافشاری می کرد.

آداب معاشرت با عوام .

ـ امام علی (ع): دوری کردن از عوام از بالاترین مردانگی ها است . ـ همنشینی با عوام , اخلاق و عادات را فاسد می کند. ـ دوستی عوام همچون ابر پراکنده می شود و همچون سراب محو می گردد.

ملاک در معاشرت با مردم .

ـ امام علی (ع): در رابطه میان خود با دیگری خویشتن را میزان قرار ده و برای دیگری آن بخواه که برای خود می خواهی و آن چه بر خود نمی پسندی بر او نیز مپسند, همچنان که دوست نداری به تو سـتـم شود تو نیز به کسی ستم مکن و همچنان که دوست داری به تو خوبی شود تونیز به دیگران خوبی کن و آن چه را از دیگران زشت می شماری از خود نیز زشت شمار وآن چه را از خود پسندیده می دانی از آنان نیز پسندیده بدان . ـ امام حسن (ع): با مردم آن گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند.

آن چه در آمیزش با مردم سزاوار است .

ـ امـام عـلـی (ع): بـا مردم به زبانها و پیکرهای خود بیامیزید و با دلها و کردارهایتان از آنان دوری کنید. ـ با مردم مطابق اخلاقشان آمیزش کنید و در اعمال و کردار از آنان جدا باشید. ـ بـا مـردم در حـد فـهـم و شـنـاختی که دارند برخورد کنید و درباره آن چه نمی دانند کاری به آنهانداشته باشید و آنان را بر خودتان و بر ما نشورانید, زیرا قضیه ما دشوار و دیریاب است . ـ پیامبر خدا(ص): با اخلاق خود با مردم نیکو معاشرت کنید, تا از گزندهایشان در امان مانیدو در اعمالتان از آنها جدا باشید, تا جز آنان نباشید. ـ امام علی (ع) به شیعیان خود فرمود: در میان مردم همچون زنبور عسل در میان پرندگان باشید کـه هـیـچ پـرنده ای آنها را به چیزی نمی گیرد, حال آن که اگر می دانستند در درون زنبورهای عـسـل چـه نـعـمتی است آن طور آنها را دست کم نمی گرفتند با مردم به زبانها وپیکرهای خود آمیزش کنید و با دلها و کردارهایتان از آنان دوری کنید. ـ امام صادق (ع): مراقب دین خود باشید و آن را با تقیه مخفی نگه دارید, زیرا ایمان نداردکسی که تقیه نداشته باشد شما در میان مردم همچون زنبور عسلید در بین پرندگان اگر پرندگان بدانند کـه در درون زنـبـور عسل چیست همه آنها را می خورند و اثری باقی نمی گذارند همچنین اگر مـردم بدانند که شما در دلهای خود, ما خاندان را دوست دارید, با زبانهایشان شما را بخورندو در نهان و آشکار به شما نسبتهای ناروا دهند.

تشویق به خوشرفتاری .

ـ امام علی (ع): جان و مالت را فدای برادر خود کن و عدل و انصافت را نثار دشمنت و خوشرویی و احسانت را به عموم مردم ببخش . ـ به دوست خود خیر خواهی و یکرنگیت را ببخش و به آشنایان خود یاریت را و به عموم مردم خوشروییت را. ـ امام صادق (ع): با منافق به زبان اظهار دوستی کن و با مؤمن دوست یکرنگ باش و اگرفردی یهودی با تو همنشینی کرد با او خوشرفتار باش . ـ پیامبر خدا(ص): با کسی که همنشین توست خوشرفتار باش , تا مسلمان باشی . ـ امام صادق (ع): از ما نیست کسی که با یار و همراه خود خوشرفتاری و با رفیقش رفاقت و باهم نمک و هم کاسه اش مدارا و با کسی که با او خوشخو باشد خوشخویی نکند. ـ خوش برخوردی با مردم , یک سوم خردمندی است . ـ امام علی (ع): با برادران به نیکی رفتار کن و گناهان را با گذشت بپوشان . ـ با سلطان محتاطانه آمیزش کن و با دوستان به فروتنی و خوشرویی و با دشمن به گونه ای که حجت تو بر او تمام شود (و بهانه و دستاویزی برای دشمنی او باقی نماند). ـ امام صادق (ع): روزی پیامبر(ص) نزد عایشه بود که مردی اجازه ورود خواست رسول خدا(ص) فرمود: چه خویشاوند بدی عایشه برخاست و به اتاق رفت رسول خدا(ص) به آن مرد اجازه ورود داد چون مرد داخل شد رسول خدا(ص) با خوشرویی با او به صحبت کردن پرداخت تا آن که صحبتهایش تمام شد و بیرون رفت عایشه عرض کرد: ای رسول خدا! با این که آن حرف رادرباره این مرد زدی باز با خوشرویی با او برخورد کردی ؟ رسول خدا(ص) فرمود: یکی ازبدترین بندگان خدا آن کسی است که , به سبب رفتار زشتش , همنشینی با وی ناخوشایند باشد.

تشویق به دوستی ورزیدن با مردم .

ـ امام کاظم (ع): دوستی ورزیدن با مردم , نیمی از خرد است . ـ پیامبر خدا(ص): بعد از ایمان به خدای عزوجل , دوستی کردن با مردم در راس خردمندی است . ـ امـام علی (ع): خویشتن را پایبند دوستی کن و خود را در راه تحمل زحمات (یا هزینه های)مردم به شکیبایی وادار. ـ دوستی کردن با مردم , در راس خرد است . ـ با اظهار دوستی , رشته محبت استوار می شود. ـ ای بسا کسی که اظهار دوستی می کند, اما ریاکار است . ـ با خوشرفتاری , دوستی پایدار می شود. ـ خوشرفتاری , رشته دوستی را پایدار می سازد. ـ با حسن معاشرت است , که رفیقان با هم انس می گیرند. ـ با خوشرفتاری است , که پیوند دوستی برقرار می ماند.

غریب .

ـ امـام علی (ع): بسا دوری که از هر نزدیکی نزدیکتر است و بسا نزدیکی که از هر دوری (ازآدمی) دورتر است غریب کسی است که دوستی نداشته باشد. ـ از دست دادن دوستان , غربت است . ـ امام صادق (ع): سه چیز است که با وجود آنها غربت نیست : ادب و تربیت نیکو, بی آزاری و دوری از شک . ـ مـؤمن در دنیا غریب است , از خواری آن بی تابی نکند و برای (دستیابی به) عزتش با مردم رقابت نورزد.

آن چه در دوست داشتن دوست سزاوار است رعایت شود.

ـ امـام عـلـی (ع): دوسـتت را در حد معتدل دوست بدار, زیرا ممکن است روزی دشمن تو شودو دشمنت را در حد میانه دشمن بدار, زیرا شاید که روزی دوست تو شود. ـ هرگاه کسی را دوست داشتی , در دوستیت زیاده روی مکن . ـ هر گاه به دوستی از خود انس گرفتی , مقداری از کارها و رازهای خود را از او حفظ کن وبرای خودت باقی نگه دار, زیرا ممکن است روزی از گفتن آنها پشیمان شوی . ـ مبادا دوستت را چنان از خود برانی که او را از دوستی با تو بیرون برد و قدری از پیونددوستیت با او باقی بگذار تا به اتکای آن دوستی را از سر گیرد.

معاشرت (متفرقه).

ـ امام علی (ع): هرکه با مردم چنان رفتار کند که خوش ندارند, مردم درباره او ندانسته سخنهاگویند. ـ آبادانی دلها, در آمیزش با خردمندان است . ـ با اهل فضل آمیزش کن تا خوشبخت و شریف شوی . ـ آمیزش با دارندگان فضایل (مایه) حیات دلهاست . ـ اشتباه انسان در (شناخت) کسی که خود را برای او رو می کند, نارواترین کار (ونابخشودنی ترین خطا) است . ـ خصلتهای پوشیده را, معاشرت آشکار می کند. ـ امام صادق (ع): کسی که مردم را به باد تمسخر می گیرد نباید به دوستی راستین (آنها) امیدبندد. ـ امام علی (ع): از کسی که دلهایتان او را ناخوش می دارد پرهیز کنید. ـ آدم (ع) در سفارش به فرزندش شیث فرمود: هر گاه دلهایتان از چیزی نفرت داشت از آن چیز دوری کنید, زیرا زمانی که من به درخت نزدیک شدم تا از آن بخورم دلم از این کارگریزان بود اگر از خوردن امتناع کرده بودم آن بلایی به سرم نمی آمد که آمد. ـ پیامبر خدا(ص): هر که در میان سخن برادر مسلمانش بدود مانند این است که چهره او راخراشیده باشد.

عاشورا.

عاشورا.

ـ امام صادق (ع) در پاسخ به این پرسش : چرا روز عاشورا سوگناکترین روز به حساب آمده است و نـه روز رحـلـت پیامبر(ص) وفاطمه (ع) و روز شهادت علی و حسن (ع)؟ فرمود: به این دلیل روز (شـهـادت)حـسین (ع)سوگناکترین روزهاست که اصحاب کسا, این گرامیترین آفریدگان نزد خـدای تعالی , پنج نفر بودند پس , چون حسین (ع) کشته شد دیگر کسی از اهل کسا باقی نماند که بـعـداز او مـایـه تـسـلـی خـاطـر مـردم بـاشـد بـنـابراین , رفتن حسین (ع) به منزله رفتن همه آنهاست ,همچنان که باقی بودن ایشان مثل این بود که همه اهل کسا زنده هستند. ـ امـام رضـا(ع): هـر که روز عاشورا روز سوگواری و اندوه و گریه اش باشد, خداوند عزوجل روز قیامت را روز شادی و سرور او قرار دهد. ـ بـر کـسـی چـون حـسـیـن باید که گریندگان بگریند, زیرا که گریستن بر او گناهان بزرگ رامـی زدایـد حضرت سپس فرمود: چون ماه محرم می رسید کسی پدرم (ع) را خندان نمی دید غم واندوه بر او چیره بود تا آن که ده روز می گذشت روز دهم روز سوگواری و اندوه و گریه او بود ومی فرمود: این روزی است که حسین (ع) در آن کشته شد. ـ امام باقر(ع) ـ در حدیث زیارت حسین (ع)در روز عاشورا از مسافت نزدیک یا دور ـ :سپس , برای حسین (ع) گریه و زاری کند و به کسانی که در خانه اش هستند و از آنها تقیه نمی کند دستور دهد که برای او بگریند و در سوگ حسین (ع) به یکدیگر تسلیت گویند عرض کردم : چگونه به همدیگر تـسـلـیـت بـگوییم ؟ حضرت فرمود: بگویید: خداوند اجر ما را به سبب مصیبتی که از حسین به ما رسیده بزرگ گرداند و ما و شما را از کسانی قرار دهد که در کنار ولی دم او, امام مهدی از خاندان محمد(ع), به خونخواهی او بر می خیزند. ـ مـحمد بن محمد مفید می گوید: در روز دهم محرم حسین (ع) کشته شدازامام صادق (ع)روایت شـده اسـت کـه در این روز از کارهای لذتبخش دوری شودوآداب وسنن سوگواری برپا گردد و تا زوال خـورشـیـد از خـوردن و آشـامـیدن خودداری شود و بعد از آن همان غذایی خورده شود که سوگواران می خورند.

فضیلت گریستن بر حسین (ع).

ـ امـام رضـا(ع): ای پـسـر شـبیب ! اگر می خواهی برای چیزی بگریی , برای حسین (بن علی)بن ابی طالب (ع) گریه کن , زیرا همان گونه که قوچ را سر می برند آن حضرت را سر بریدند و از افراد خانواده او هیجده مردکشته شدند که در روی زمین نظیر نداشتند. ـ امـام سـجـاد(ع): هـر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین (ع) گریان شود به طوری کـه اشـک بـر گونه هایش سرازیر گردد, خداوند به سبب آن او را در غرفه های بهشتی جای دهد که روزگاران درازی را در آنها به سر برد. ـ امام علی (ع): در روز قیامت همه چشمها گریانند و هیچ چشمی خواب ندارد, مگر آن چشمی که خـداونـد آن را بـه کـرامـت خـود اختصاص داده و برای هتک حرمت حسین و خاندان محمد(ع) گریسته باشد. ـ امام صادق (ع) ـ در مناجات خود بعد از نماز ـ : ای کسی که ما را به کرامت خود ویژه گردانیدی و به ما وعده شفاعت دادی من و برادران من و زایران قبر پدرم حسین بن علی صلوات اللّه علیهما را بـیـامرز بار خدایا! دشمنان ما از رفتن اینان به زیارت خرده گرفتند اما این خرده گیریها, علی رغـم مـیـل دشـمـنـان , آنان را از برخاستن و آمدن سوی ما باز نداشت پس , این چهره های آفتاب سوخته را و این گونه هایی را که بر قبر پدرم ابی عبداللّه به خاک مالیده می شودو این چشمهایی را کـه از سـر دلـسـوزی بـرای ما اشکهایشان سرازیر می گردد و این دلهایی را که در غم مصیبت ما بیتاب و سوزان است و این ناله و شیونهایی را که برای ما می شود, مشمول رحمت خویش بفرما بار خدایا! من این جانها و این پیکرها را به تو می سپارم تا در آن روزتشنگی از حوض (کوثر) سیرابشان کنی .

سرودن شعر در سوگ حسین (ع).

ـ امام صادق (ع) به جعفر بن عفان طائی فرمود: شنیده ام که درباره حسین (ع)اشعار نیکویی می سرایی ؟ عرض کرد: آری جعفر برای آن حضرت و کسانی که پیرامونش بودند شعری خواند تا جایی که اشک ها بر چهره و محاسنش جاری شد. ـ هر کس درباره حسین (ع) بیتی شعر بسراید و خود بگرید و ده نفر را بگریاند, برای او و آن ده نفر بهشت باشد.

عشق .

نکوهش عشق .

ـ امام علی (ع): هجران , کیفر عشق است . ـ بسا نهال عشقی که از نیم نگاهی کاشته شده است . ـ امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال از عشق , فرمود: دلهایی از یاد خدا تهی می گردد و خداوند محبت غیر خود را به آنها می چشاند.

فرجام عشق .

ـ امـام عـلی (ع): هرکه شیفته چیزی شود آن چیز دیده اش را کور و دلش را بیمار گرداند,چنین کـسی با دیده ای ناسالم می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود, شهوتها خرد او را از هم گسیخته و دنیا دلش را میرانده است . ـ اگر از هوس خویش فرمان بری , تو را کر و کور گرداند و بازگشتگاه (آینده و فردای قیامت) تو را تباه سازد و به هلاکتت افکند. ـ هوا و هوس , شریک کوری (دل وبصر) است .

پاداش عاشق پاکدامن .

ـ پیامبر خدا(ص): هر که عاشق شود و خود را پاک نگه دارد و با این حال بمیرد, شهید مرده است . ـ هـر کـه عـاشق شود و عشق خویش را کتمان کند و پاکدامنی ورزد و با این حال بمیرد, اوشهید است . ـ هر که عاشق شود و عشق خود را بپوشاند و پاکدامنی ورزد و صبوری کند, خداوند او رابیامرزد و به بهشت برد. ـ امـام علي (ع): کسی که در راه خدا جهاد کند و به شهادت رسد, اجرش بیشتر از آن کسی نیست که بتواند گناه کند و عفت ورزد.

عشق به خدا.

ـ پیامبر خدا(ص): خدای عزوجل می فرماید: هرگاه اشتغال به من بر جان بنده غالب آید,خواهش و لـذت او را در یـاد خـودم قرار دهم و چون خواهش و لذتش را در یاد خودم قرار دهم عاشق من گردد و من نیز عاشق او و چون عاشق یکدیگر شدیم پرده میان خود و او را بالا زنم وآن (مشاهده جـلال و جـمـال خـود) را بر جان او مسلط گردانم , به طوری که وقتی مردم دچار سهوو اشتباه می شوند, او دستخوش سهو نمی شود.

تعصب .

تعصب .

قرآن . ((آن گـاه که کافران تعصب جاهلی را در دلهای خویش قرار دادند, خداوند نیز آرامش خود را بر دل پـیـامـبرش و مؤمنان فرو فرستاد و تقوا را همراهشان کرد که آنان به تقواسزاوارتر و شایسته تر بودند و خدا بر هر چیزی داناست)). ـ پـیـامـبر خدا(ص): کسی که تعصب بورزد یا برایش تعصب ورزیده شود, حلقه ایمان را ازگردن خویش باز کرده است . در نقلی دیگر از این حدیث آمده است : حلقه اسلام را از گردن خویش باز کرده است . ـ هـر کـس در دلـش بـه انـدازه دانـه خـردلـی عـصـبـیـت باشد, خداوند در روز قیامت او را با اعراب جاهلیت برانگیزد. ـ امام صادق (ع): هر که تعصب بورزد, خدای عزوجل دستاری از آتش بر سر او ببندد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): از مـا نـیـسـت کـسی که به عصبیتی فرا خواند و از ما نیست کسی که در راه عصبیتی بجنگد و از ما نیست کسی که با برخورداری از عصبیتی بمیرد. ـ امـام عـلـی (ع): خـداونـد شـش گـروه را بـه سـبـب شـش خصلت عذاب می کند: عرب را به سبب عصبیت (جاهلی و نژادی) و ملا کان را به سبب تکبر. ـ امام علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر, می فرماید: باد بینی و تندی خشم و ضرب دست وتیزی زبان خود را, مهار کن .

تعصب نکوهیده .

ـ امام سجاد(ع) در پاسخ به پرسش از تعصب ورزی , فرمود: تعصبی که صاحبش به سبب آن گنهکار می باشد, این است که آدمی بدان قوم خود را از نیکان قومی دیگر بهتر بداند, این ازعصبیت نیست که کسی قوم و مردم خود را دوست داشته باشد, بلکه کمک کردن قوم خود برستم از عصبیت است . ـ پیامبر خدا(ص) در پاسخ به سؤال از عصبیت , فرمود: عصبیت آن است که قوم و قبیله خودرا در راه ستم یاری رسانی .

پیشوای متعصبان .

ـ امام علی (ع) در نکوهش ابلیس می فرماید: به سبب آفرینش خود (از آتش) بر آدم فخر فروخت و بـه خـاطـر اصـل و گوهرش علیه او عصبیت ورزید پس , این دشمن خدا پیشوای متعصبان و سر سـلـسـلـه مـسـتکبران و خودبزرگ بینان است و همو عصبیت را پایه گذاری کرد و بر سر ردای جبروتی و کبریا با خدا به کشمکش برخاست و جامه عزت و نخوت (که خاص خداوند است) پوشید و نقاب فروتنی رابه دور افکند. ـ امام علی (ع) نیز در نکوهش شیطان , می فرماید: عصبیت و کبر او را فرا گرفت و شور بختی بر او چـیـره گـشت و به آفرینش خود از آتش نازید و آفرینش آدم از گل خشکیده را خوار وبی مقدار شمرد. ـ امـام صـادق (ع): فرشتگان گمان می کردند که ابلیس از آنان است و خدا می دانست که ازشمار آنـها نیست پس , او به سبب عصبیت و کبر و خشم آن چه را در درونش بود بیرون ریخت و گفت : مرا از آتش آفریدی و او را از گل خلق کردی .

تعصب پسندیده .

ـ امام علی (ع) در خطبه قاصعه می فرماید: من نگریستم , اما احدی از جهانیان را نیافتم که درباره چیزی تعصب ورزد مگر این که تعصب او علتی داشت که نادانان را به اشتباه می افکند, یا دلیلی که بـه انـدیـشه نابخردان می چسبد, جزشما که برای چیزی تعصب به خرج می دهید که هیچ سبب و علتی برایش شناخته نمی شود اماابلیس به خاطر اصل و گوهر خویش در برابر آدم عصبیت نشان داد و بر او به دلیل خلقتش (ازگل) خرده گرفت و گفت : من از آتشم و تو از گلی و اما توانگران از امـتـهای مرفه و عیاش , به خاطر فراوانی نعمت (اموال و اولاد) تعصب ورزیدند و گفتند که : ما داراییها و فرزندان بیشتری داریم و هرگز به عذاب گرفتار نخواهیم شد. پـس , اگـر چـاره ای از داشـتـن تـعـصب نیست , باید تعصبتان به خاطر خصلتهای والای انسانی وکـردارهـای پـسـنـدیـده و امـور نیکویی باشد که خاندانهای شرافتمند و بزرگوار و دلیر عرب وبـزرگـان و مـهـتـران قـبـایـل در آنـهـا بـر یـکدیگر برتری می جستند, با خلقهای پسندیده و خـردهـای بـزرگ و مـقامهای بلند و آثار و رفتارهای پسندیده بنابراین , برای خصلتهای پسندیده تـعـصـب به خرج دهید, خصلتهایی چون : نگاهداشت حق و حرمت همسایگی و پایبندی به عهد و پـیـمـانهاو فرمان بردن از نیکیها و مخالفت با تکبر و گردنفرازی و اقدام به احسان و نیکوکاری و خـویـشـتـنداری از زورگویی و تجاوز و بزرگ شمردن قتل نفس و انصاف داشتن بامردم و فرو خوردن خشم و دوری از ایجاد تباهی در جامعه . ـ پـیـامبر خدا(ص): بهترین شما کسی است که از عشیره خود دفاع کند, به شرط آن که با این کار مرتکب گناهی نشود. ـ امام علی (ع): اگر ناگزیر از داشتن تعصب هستید, پس , در راه یاری رساندن به حق و کمک به ستمدیده تعصب نشان دهید. ـ امـام سـجـاد(ع): هـیـچ تـعـصـبـی بـه بهشت نرفت مگر تعصب حمزة بن عبد المطلب , که به سبب شکمبه ای که بر سر پیامبر(ص)انداخته شد به خشم آمد و مسلمان شد. ـ امـام عـلـی (ع) در خطبه ای که طی آن مردم را به یاری خویش فرا خواند, می فرماید: برای یاری دادن پروردگارتان منتظر چه هستید؟ آیا دینی نیست که شما را گرد هم آورد و غیرت وتعصبی نیست که شما را تکان دهد؟ . ـ امـام علی (ع) نیز در همین زمینه , می فرماید: آیا دینی نیست که شما را گرد هم آورد وغیرت و تـعصبی وجود ندارد که شما را بر انگیزد؟ آیا شگفت نیست که معاویه آن مردمان خشن فرومایه را فرا می خواند و بی آن که به آنها کمک و بخششی کند, از او پیروی می کنند.

عصمت .

عصمت .

ـ امام علی (ع): مردم در حقیقت با شهریاران و دنیایند مگر آن کسی که خدا او را حفظ کند. ـ خـرد مردم دستخوش خلل و کاستی است جز آن کس که خداوند مصونش بدارد, پرسش کننده آنان لجوج و مجادله گر است و پاسخ دهنده شان فضل فروش است , آن که در میان آنان اندیشه اش بـرتـر (و خوش فکرتر) است بسا که به علت خشم و خشنودی از نظر درست خود بازمی گردد (و خـلاف حـقیقت را اظهار می کند) و پابرجاترینشان با نگاهی از جا در می رود و یک کلمه (تهدید یا تطمیع) او را عوض می کند. ـ هر که عصمت به او الهام شود, از لغزشها در امان ماند. ـ چگونه از شهوت خودداری کند, کسی که عصمت یاریش نکرده باشد؟ . ـ امـام علی (ع) در وصف فرشتگان , می فرماید: و آنان را از تردید حاصل از شبهات مصون داشت , از این رو, هیچ کدام آنها از راه خشنودی خدا منحرف نمی شود.

پناه جستن به خدا.

قرآن . ((چگونه کافر می شوید در حالی که آیات خدا بر شما خوانده می شود و رسول او در میان شماست ؟ و هر که به خدا پناه جوید به راه راست هدایت شده است)). ((اما آنان را که به خدا ایمان آورده اند و به او پناه جسته اند به آستان فضل و رحمت خویش درآورد و به راهی راست هدایتشان کند)). ـ امـام علی (ع): در همه حالاتت به خدا پناه جوی که در این صورت با مانعی نیرومند خود راحفظ می کنی . ـ هر که به خدا پناه برد, خداوند او را نجات دهد. ـ هر که به پناه خدا در آید, هیچ شیطانی به او آسیب نرساند. ـ هر که به خدا چنگ زند مطلوبش ارجمند شود. ـ امام علی (ع) ـ در دعا ـ : خدایا! برای من پیکری آفریدی و در آن ابزارها و اندامهایی نهادی که من با آنها تو را فرمان می برم و نافرمانی می کنم , تو را به خشم می آورم و خشنودت می سازم و در نفس مـن انـگیزه به سوی شهوات قرار دادی و مرا در سرایی آکنده از آفات جای دادی و آن گاه به من فرمودی : باز ایست پس , من به کمک تو (از گناه) باز می ایستم و به تو توسل می جویم و به تو پناه مـی بـرم و بـا کـمک تو خودم را حفظمی کنم و برای انجام آن چه خشنودت می سازد, از تو توفیق می طلبم .

معنای معصوم .

ـ امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال هشام از معنای معصوم , فرمود: معصوم کسی است که به کمک خـدا از هـمه محرمات الهی خود را نگه دارد خدای تبارک و تعالی فرموده است : ((و هر که به خدا عصمت و پناه جوید, هر آینه به راه راست هدایت شده است)). ـ امام سجاد(ع): امام ما خاندان جز معصوم نمی باشد و عصمت امری نیست که در ظاهر فردباشد و به وسیله آن شناخته شود از این رو, معصوم باید تعیین شود عرض شد: یابن رسول اللّه !پس , معنای مـعـصوم چیست ؟ حضرت فرمود: معصوم کسی است که به ریسمان خدا چنگ درزند, و ریسمان خـدا هـمـان قرآن است و این دو (معصوم و قرآن) تا روز قیامت از هم جدانمی شوند امام به سوی قرآن رهنمون می شود و قرآن به سوی امام و این فرموده خدای عزوجل است , آن جا که می فرماید: ((همانا این قرآن به آن چه درست تر است راه می نماید)).

موجبات عصمت .

ـ امام علی (ع): عبرت آموختن عصمت (و لغزش ناپذیری) به بار می آورد. ـ خود را از اندیشه ای که بر فرزانگیت می افزاید و از عبرت آموختنی که ـا ـ عصمت (ولغزش ناپذیری)به تومی بخشد,خالی مدار. ـ وا داشتن خود به صبر در برابر ناملایمات , دل را مصون می دارد. ـ پرهیزگاری , در زمان حیاتت مایه عصمت و نگهداری تو (از گناه) است و بعد از مرگ موجب قرب منزلت تو می شود. ـ امام صادق (ع): هر مؤمنی که به سوی آن چه خدا دوست دارد روی آورد, خداوند نیز به سوی هر چه او دوست دارد روی کند وهرکه با تقوای خدا به او پناه جوید, خداوند اورا(ازگناه)نگه دارد و هر که خدا به او روی کندونگهش دارد,اگرآسمان هم به زمین ـی ور دراد ت سود وا ه ـچ افتددیگربرایش اهمیتی نداردواگربلایی بر زمینیان فرود آید و همه آنها را فرا گیرد, او به سبب تقوااز هرگونه بلایی درپناه خداست مگر نه این که خداوند تعالی می فرماید: ((هماناپرهیزگاران درجایگاهی امن هستند))؟ . ـ امام علی (ع): ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می کنم , زیرا که تقوا همانندمهاری و همچون ستونی است پس به بندهای آن بیاویزید و به حقایقش چنگ زنید تا شما رابه نهانگاههای آسایش و جایگاههای رفاه برساند. ـ به تقوای الهی چنگ زنید, زیرا که تقوا را ریسمانی است دستگیره اش استوار و پناهگاهی است بلندایش تسخیرناپذیر. ـ عصمت با تقوا قرین شده است . ـ امام علی (ع) در نامه خود به مصریان می فرماید: خداوند شما را با هدایت خود (از گناه ولغزش) نگهدارد و باتقوا استوارتان بدارد. ـ هیچ حکمتی نباشد, مگر به سبب عصمتی (و خویشتنداری از گناه). ـ حکمت خود, یک عصمت است , عصمت یک نعمت است . ـ حکمت , با عصمت قرین گشته است . ـ پیامبر خدا(ص): خدای بلند نام کسی را که اطاعتش کند (از هر گونه شر و مکروهی) حفظمی کند و کسی که او را نافرمانی کند, به وسیله خدا حفظ نمی شود. ـ امام علی (ع): در حاکمیت خدا (و رهبری حق) نگاهداری کار شما وجود دارد پس از آن فرمان برید, در حالی که سرزنش شده و مجبور نباشید. ـ بر شما باد به کتاب خدا, زیرا که آن ریسمان محکم است و مایه حفظ کسی که بدان چنگ در زند. ـ امام سجاد(ع) ـ در دعای ختم قرآن ـ : دستهای هلاکت و تباهی به کسی که به دستگیره عصمت بخش قرآن چنگ آویزد, نمی رسد. ـ امام علی (ع): بعد از آن که حجت را بر آنان آشکار کرد, نیکبختان را به سبب ایمان حفظکرد و شوربختان را به سبب نافرمانی , به خود واگذاشت . ـ امام باقر(ع): هر

گاه خدای تعالی بداند کسی حسن نیت دارد, او را در پناه خود حفظ کند. ـ نـوف بکالی می گوید: امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه را دیدم که به سرعت می رود عرض کردم : کـجا می روید, سرورم ؟ فرمود: رهایم کن ای نوف , که امید و آرزوهایم مرا به سمت معشوق می برد عـرض کـردم : سـرورم ! آرزوهـایتان چیست ؟ فرمود: آن که امید و آرزویم به اوست خود می داند و نـیازی نیست برای جز او باز گویم در ادب بنده همین بس که در خوشی هاو نیازهایش کسی جز خداوندگار خود را شریک نگرداند عرض کردم : ای امیرالمؤمنین ! من ازآزمندی و چشمداشت به طمعهای دنیوی بر خود بیمناکم . حضرت فرمود: چرا به پناهگاه خائفان و غار عارفان پناه نمی بری ؟ عرض کردم : مرا به آن راهنمایی فـرما حضرت فرمود: خداوند علی عظیم , امیدت را به حسن تفضل او پیوند زن , و هم و غم خود را مـتوجه او گردان , و دلت را از هر گونه مصیبتی رویگردان ساز, اگر عرصه را بر توتنگ کرد من گـشـایـش آن را ضمانت می کنم , و با تمام وجود به خداوند سبحان رو کن , زیرا اومی فرماید: به عـزت و جـلالـم سـوگـند امید هر کس را که به غیر من امید بندد به یاس تبدیل می کنم و جامه خـواری در مـیان مردم بر قامت او می پوشانم و او را از نزدیک خودم دور می سازم وپیوندم را با او می برم . سـپـس امـام عـلـیه و علی آله السلام به من فرمود: ای نوف ! با این دعا خدا را بخوان : خدای من ! اگـرتـو را مـی ستایم به واسطه موهبتهایی است که به من داده ای و اگر تو را تمجید می کنم به خواست خود توست و اگر تو را تقدیس می کنم , به نیروی توست و اگر تهلیل می گویم به قدرت و تـوان تـوست و اگر می نگرم به رحمت تو می نگرم و اگر می جوم , نعمت تو را می جوم خدایا! هر کـه اشـتـیاق یاد تو او را به خود مشغول ندارد و رخت سفر به مقام قرب تو نبندد, زندگیش برای اومرگ است و مرگش مایه حسرت او. ـ امـام عـلی (ع) ـ در مناجات ـ : خدایا! برای خویشتنداری از گناه راهی جز نگهداشت تونیست و رسیدن به کارهای نیک جز با خواست تو میسر نمی باشد پس , چگونه توانم به بهره ای دست یابم که خواست تو بر آن نیست و چگونه خود را از گناه نگه دارم اگر نگهداشت تو به دادم نرسد؟ . ـ امام سجاد(ع) ـ نیز در مناجات ـ : الهی ! در این دنیا, همه غم است و اندوه و رنج و بلا و درآخرت حـسـابـرسـی است و کـیـفـر پـس , آسایش و گشایش کجاست ؟ الهی ! بی دستورم مراآفریدی و بـی اجـازه ام مـرا می میرانی و دشمنی مقتدر و چیره را بر من گماشتی که فریبکارانه مرابه سوی بلاها و گرفتاریها می کشاند و آن گاه فرمودی : خود را نگه دار و من چگونه خود را نگه دارم اگر تو نگهم نداری ؟ . ـ نـیز در مناجات ـ : الهی ! مرا هیچ نیرو و توانی نیست , مگر به نیروی تو و از ناخوشیها وزشتیهای دنیا نجات نیابم جز با نگهداشت تو پس , به حکمت رسایت و به خواست و

مشیت روانت (سوگندت می دهم و) از تو مسالت دارم که دست مرا جز به دامن جود و بخشندگی خودت حوالت ندهی و از بلایا نگهم داری و از گناهان حفظم کنی . ـ نیز در مناجات ـ : خدای من ! ما را از حمایت خود بی بهره مگردان و از پشتیبانی و توجه خود بی نصیب مفرما به فرشتگان و بندگان نیکوکارت که خاصان درگاه تو هستند, از تومی خواهم که برای ما حفاظی قرار دهی تا از هلاکتها برهاندمان و سپر ما در برابر آفتها و آسیبهاگردد و ما را در پناه عصمت و محافظت خود درآوری . ـ نیز در مناجات ـ : الهی ! ما را در سرایی جای دادی که گودالهای مکر و فریبکاری خود رابرای ما کنده است از فریفته شدن به زرق و برق زیورهای آن به تو پناه می برم الهی ! ما را به این سرا و فریبندگیهای آن بی اعتنا فرما و با توفیق و محافظت خود ما را از آن به سلامت دار. ـ نیز در مناجات ـ : بار خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست و ما را از پیش رو و از پشت سر و از راست و از چپ و از همه سویمان چنان محافظت فرما که ما را از نافرمانی تو نگهدارد وبه فرمان بردن از تو رهنمون شود و در راه محبت تو به کارمان گیرد. ـ نیز در مناجات ـ : مرا با تو به پاک گردان و با نگهداشت و مراقبت (خود) کمکم فرما و باعافیت (بخشی خود از بلاها و گناهان) مرا به صلاح و درستی درآور. ـ نیز در مناجات ـ : بار خدایا! از نفس من آن چه او را (از عذاب) می رهاند برای خود بگیر وآن چه او را به صلاح و درستی می کشاند, برای من بگذار, زیرا نفس من در معرض هلاکت است , مگر این که تو آن را نگهداری . ـ در دعای روز عرفه ـ : مرا نگهداری و مصونیتی بخش که به ترس از تو نزدیکم گرداند و ازارتکاب حرامهای تو بازم دارد و از بند گناهان بزرگ آزادم سازد و از پلشتی گناه و نافرمانی ,پاکیزه ام گردان .

عصمت امام .

ـ امام صادق (ع) در وصف امامان می فرماید: از لغزشها محفوظند و از هر گونه زشتی وزشتکاری مصون . ـ ما ترجمان فرمان خداییم , ما جماعتی معصوم هستیم . ـ امام رضا(ع): امام , از گناهان پاک و از عیبها بر کنار است . ـ پـس , امـام معصوم است و تایید و تقویت شده و توفیق یافته و استوار گشته (از جانب خدا)از هر گونه خطا و لغزش و اشتباه در امان است خداوند این خصوصیات را به او می بخشد, تاحجت او بر بندگانش و گواه او بر آفریدگانش باشد.

عصمت (متفرقه).

ـ امام علی (ع): ناتوانی بر گناه خود نوعی عصمت است . ـ شایسته است که اهل عصمت و پاکی و کسانی که نعمت رستن از گناهان به آنان داده شده است , برای گناهکاران و نافرمانان دلسوزی کنند. ـ روز قـیـامـت فـرا خـوانـده مـی شـوم در حـالی که مرا هیچ گناهی نیست و اگر هم گناهی داشته باشم , جنگ من با اینان ـ ناکثین ـ گناهانم را پاک می کند.

بزرگداشت .

بزرگداشت فرمانروایان .

ـ ابـوذر, خـدایـش رحـمت کناد, می گوید: سلمان و بلال را دیدم که به سوی پیامبر(ص)می آیند نـاگـاه سلمان روی پای رسول خدا(ص) افتاد و شروع به بوسیدن آن کردپیامبر(ص) او را از این کـار بـاز داشت و سپس به او فرمود: ای سلمان ! رفتاری را که عجمها باشهریاران خود می کنند با مـن نـکـن مـن بـنـده ای از بندگان خدا هستم و مانند بنده غذا می خورم ومانند بنده نشست و برخاست می کنم . ـ پیامبر خدا(ص): رفتاری را که ایرانیان با بزرگان خود می کنند, شما نکنید. ـ مانند عجمها جلو پای یکدیگر بلند نشوید. ـ مانند عجمها که برای بزرگداشت یکدیگر از جایشان بلند می شوند, شما بلند نشوید. ـ هر که دوست داشته باشد که او نشسته باشد و مردم در برابرش بایستند, جایگاهش در آتش است . ـ هر کس خوش داشته باشد که مردمان بسیاری در حضورش بایستند و او نشسته باشد, واردآتش شود. ـ هر کس خوش داشته باشد که مردم , وقتی دیدند می آید, در برابرش بلند شوند, خانه ای دردوزخ جایگاه او باشد. ـ انـس مـی گوید: هیچ شخصی نزد خداوند گرامیتر از رسول خدا(ص) نبود با این حال وقتی آن حضرت را می دیدیم , برایش بلند نمی شدیم چون می دانستیم که از این کار خوشش نمی آید. ـ پیامبر خدا(ص): برای من نباید از جا بلند شد فقط برای خدای عزوجل باید برخاست . ـ لعنت خدای عزوجل بر کسی باد, که بندگان در برابرش به صف ایستند. ـ امـام عـلـی (ع) به زمینداران انبار که در مسیر آن حضرت به شام از مرکبهایشان پیاده شدند ودر بـرابـر او دویـدنـد, فـرمـود: ایـن چـه کـاری است که می کنید؟ عرض کردند: رسمی است که با آن زمـامـداران خـود را احـترام می نهیم حضرت فرمود: سوگند به خدا که زمامداران شما از این کـارسـودی نـمـی بـرنـد و شـمـا نـیـز در دنیا خود را به رنج می افکنید و در آخرت به سبب این رفـتـارشوربخت می شوید و چه زیانبار است رنج و مشقتی که در پی آن کیفر باشد و چه سودمند است آسودگیی که ایمنی از آتش آورد!. ـ در نـقـلی دیگر از این روایت آمده است : در هنگام عبور امام علی (ع) از شهر انبار , زمینداران آن جا به استقبال ایشان آمدند و از مرکبهایشان پیاده شده شروع به دویدن در کنارآن حضرت کردند امـام فرمود: این ستوران که باخود دارید چیست و مقصودتان ازاین کاری که کردید چیست ؟ عرض کـردنـد: ایـن کـاری کـه کردیم رسمی است که با آن امیران خود را احترام می نهیم و این استرها پـیـشـکشی است برای شما ما برای شما و مسلمانان غذا تدارک دیده ایم وبرای چارپایانتان علوفه زیـادی فـراهـم آورده ایـم حضرت فرمود: اما این که گفتید این رسمی است که با آن

امیرانتان را احترام می نهید, به خدا سوگند که این کار امیران شما را سودنمی بخشد و شما با این کار جسم و جـانـتـان را بـه رنج می افکنید, بنابراین , این عمل را تکرارنکنید و اما این چارپایانتان اگر دوست دارید که آنها را قبول کنیم و جز خراج شما حساب کنیم می پذیریم و اما آن غذایی که برایمان تهیه دیده اید, ما خوش نداریم از مال شما چیزی بخوریم , مگر این که بهایش را پرداخت کنیم .

سجده برای بزرگداشت .

قرآن . ((و آن گـاه که به فرشتگان گفتیم : آدم را سجده کنید, همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و بزرگی فروخت و او از کافران بود)). ((پدر و مادر خود را روی تخت نشاند و همه در برابر او به سجده افتادند)). ـ امـام علی (ع) درباره آیه ((همانا سجده گاهها از آن خداست , پس هیچ کس را با خدامخوانید)), فرمود: مقصود آن قسمت از اندامهای توست که با آنها در برابر خدا سجده می کنی پس هیچ کس را با خدا مخوانید (و در برابر احدی به سجده میفتید).

بزرگداشت شایسته .

قرآن . ((آری , کسانی که شعایر خدا را بزرگ می شمارند, این نشان پرهیزگاری دلهاست)). ((و کـسـی کـه حـرامهای خدا را بزرگ شمارد, این کار در نزد پروردگارش برای او بهتر است و چـارپـایـان برای شما حلال گشته مگر آنهایی که برایتان خوانده شده پس , از بتهای پلید و سخن باطل و دروغ اجتناب کنید)). ـ امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش درباره بلند شدن به احترام کسی , فرمود: این کار ناپسنداست , مگر برای شخصیتی دینی . ـ امام علی (ع): برای پدر و آموزگارت از جای خود بلند شو, گر چه امیر باشی . ـ امـام کـاظـم (ع): دانـشـمـنـد را بـه خـاطـر دانشش احترام نه و با او ستیزه مکن و نادان را به سبب نادانیش کوچک شمار, اما او را از خود مران بلکه به خود نزدیک گردان و او را علم بیاموز. ـ پیامبر خدا(ص): احترام نهادن به ریش سفید و قرآن دان و پیشوای دادگر, بزرگداشت جلال و شکوه خدای عزوجل است . ـ هر گاه بزرگوار قومی نزد شما آمد, او را گرامی دارید. ـ امـام عـسـکـری (ع): هـنـگـامی که جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد, رسول خدا(ص)برخاست ودوازده قدم به استقبال او رفت و با وی معانقه کرد و پیشانیش را بوسید و از دیدن او اشک شادی ریخت . ـ پیامبر خدا(ص) در مسجد نشسته بود که مردی وارد شد, آن حضرت برای او جا باز کرد وفرمود: یکی از حقوق مسلمان بر مسلمان این است که هر گاه خواست بنشیند, برایش جا باز کند. شـهـیـد, قـدس اللّه روحـه , در قواعد خود می نویسد: بزرگداشت مؤمن بر طبق عادات و رسوم روزاشـکـالـی نـدارد هـر چـنـد نـسـبت به آن نحوه رفتار, از گذشتگان چیزی نقل نشده باشد, دلـیـلـش عـمـومـیـت آیـات و روایات است خدای تعالی می فرماید: ((آری , هر کس شعایر خدا را بزرگ شمارد این از پرهیزگاری دلهاست)) و می فرماید: ((و هر که حرامهای خدا را بزرگ شمارد ایـن نـزد پـروردگـارش بـرای او بـهتر است)) و رسول خدا(ص) نیز فرموده است : با هم دشمنی وحـسـادت مـورزیـد و بـه هـم پـشـت نـکـنید و از یکدیگر نبرید و باهم , ای بندگان خدا, برادر بـاشـیدبنابراین , از جا برخاستن و خم شدن و امثال این کارها برای احترام جایز است و چه بسا که , اگـرانـجـام نـدادن ایـن کـارها به دشمنی و قطع رابطه یا اهانت به مؤمن بینجامد, واجب باشد روایـات صـحیحی در دست است مبنی بر این که پیامبر(ص) برای فاطمه (ع)و برای جعفر, رضی اللّه عـنـه , هـنـگـامی که از حبشه برگشت , از جا بلند شد, همچنین به انصار فرمود: برای مهتر و بزرگ خود از جا بلند شوید نیز نقل شده که وقتی عکرمة بن ابی جهل از یمن آمد, رسول خدا(ص) ازآمدنش خوشحال گشت و برای او

بلند شد. اگر بگویی : رسول خدا(ص) فرموده است : هر کس دوست داشته باشد که وقتی نشسته است مردم یا شخصیتها به احترام او در برابرش بایستند جایگاهش آتش است و همچنین نقل شده که آن بزرگوار خوش نداشت کسی برایش برخیزد و لذا هر گاه وارد می شد اصحاب برایش بلندنمی شدند چون می دانستند از این کار ناراحت می شود, ولی چون آنها را ترک می کرد برمی خاستند و همچنان سرپا بودند تا حضرت وارد منزلش شود, زیرا احترام و بزرگداشت ایشان را بر خود لازم می شمردند در پاسخ می گوییم : منظور از به احترام ایستادن شخصیتها آن کاری است که شهریاران می کنند و در حالی که خود نشسته اند مردم را وا می دارند تا به احترام آنها دربرابرشان بایستند و تا پایان مجلس همچنان ایستاده باشند, نه این برخاستن معمولی کوتاه مدت گیریم که منظور این نباشد, در این صورت این روایات را باید درباره کسی دانست که قصدش از این که دوست داشته باشد مردم در برابرش بلند شوند, تکبر و برتری جویی بر مردم است و کسی را که برایش بلند نشود تنبیه و مجازات کند اما کسی که به خاطر دفع تحقیر و اهانت به خود, خواهان چنین رفتاری باشد ایرادی بر اووارد نیست , زیرا دفع ضرر از خود واجب است . کراهت داشتن پیامبر(ص) هم از این کار به سبب تواضع و فروتنی در برابر خدا و کم کردن زحمت از اصحاب خود بوده است مؤمن نیز شایسته است این رفتار را دوست نداشته باشد وچنانچه نفسش به این کار تمایل پیدا کرد با آن مبارزه کند. دلیل دیگر بر این که از جا برخاستن و ایستادن به احترام کسی اشکال ندارد این است که ,همچنان که درحدیث آمده , صحابه رسول خدا(ص) موقع رفتن آن حضرت از جا بلند می شدندو بعید است که ایشان از این کار صحابه اطلاع نداشته باشد وانگهی خود عمل صحابه نشانگرجایز بودن این اقدام است .

عفت .

تشویق به عفت .

قرآن . ((آنان که توانایی ازدواج ندارند باید عفت ورزند تا آن که خدا از کرم خویش توانگرشان گرداند)). ((پیرزنانی که دیگر امید شوی کردنشان نیست , بی آن که زیورهای خود را آشکار کنند, اگر چادر خویش بنهند مرتکب گناهی نشده اند و عفت برایشان بهتر است و خدا شنوا و داناست)). ((هر که توانگر است عفت ورزد)). ((و آن چنان عفیف و با مناعتند که هر کس حال ایشان نداند, پندارد که توانگرند)). ـ امام علی (ع): برترین عبادت , عفت است . ـ هان ! هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می کند و از نور دانشش پرتو می گیرد بدانیدکه پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و فرسوده و از خوراکش به دو گرده نان بسنده کرده است البته شما از عهده چنین کاری بر نمی آیید اما با پارسایی و سختکوشی (در عبادت)و عفت و درستکاری مرا یاری رسانید. ـ کسی که در راه خدا جهاد کند و شهید شود اجرش بزرگتر از کسی نیست که بتواند گناه کند وعفت ورزد, انسان پاکدامن نزدیک است که فرشته ای از فرشتگان خدا شود. ـ عفت خوی زیرکان است , سیری ناپذیری خصلت پلیدان است . ـ عفت , در راس همه خوبیهاست . ـ عفت , برترین جوانمردی است . ـ عفت , برترین خصلت است . ـ عفت , نفس را مصون می دارد و آن را از پستیها دور نگه می دارد. ـ عفت پارسایی است . ـ عفت و مناعت طبع زیور ناداری است . ـ بر تو باد به عفت که آن برترین خوی مردمان شرافتمند است . ـ عفت شریفترین صفات شریف است . ـ زکات زیبایی عفت است . ـ بر تو باد به عفت که آن نیکو همدمی است . ـ امام صادق (ع): نسبت به زنان مردم عفت ورزید, تا نسبت به زنان شما عفت ورزند. ـ در روزگار داود(ع) زنی بود که مردی نزد او می رفت و به زور از وی کام می گرفت خدای عزوجل در دل آن زن چنین افکند که به آن مرد بگوید: هر بار که تو نزد من می آیی مردی هم به سراغ زن تو می رود آن مرد نزد زن خود رفت , دید مردی پیش اوست او را نزد داود(ع)آورد و گفت : ای پیامبر خدا! بلایی سرم آمده که بر سر احدی نیامده است ! داود(ع) فرمود: آن بلا چیست ؟ مرد گفت : این مرد را پیش زنم یافتم پس , خدای تعالی به داود(ع) وحی فرمود که :به او بگو: از هر دست بدهی به همان دست پس می گیری . ـ پیامبر خدا(ص): خداوند شخص با حیای با مناعت طبع را دوست دارد و از سائل وقیح سمج نفرت دارد. ـ امام علی (ع) در توصیف پرهیزگاران می فرماید: نیازهایشان سبک است و جانهایشان عفیف و با مناعت . ـ تنگدستی همراه با عفت بهتر از توانگری توام با زشتکاری است . ـ پیامبر خدا(ص): سه

کسند که خداوند حتما کمکشان می کند: جنگاور در راه خدا و بنده مکاتبی که بخواهد بهای آزادی خود را بپردازد و کسی که به قصد عفت از گناه ازدواج کند. ـ خداوند, بنده مؤمن تهیدست عفیف عیالوار خود را, دوست دارد. ـ کسی که حقی را مطالبه می کند باید آن را با عفت کامل یا ناقص مطالبه نماید (در هنگام مطالبه حق خود حتی الامکان سعی کن به گناه نیفتی). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) ایـن دعـا را مـی خواند: بار خدایا! من از تو راهنمایی و پرهیزگاری و عفت وبی نیازی مسالت دارم . ـ هـر چـه (از بـیت المال) نزد رسول خدا(ص) بود به خواهش انصار به آنها داد و دیگر چیزی باقی نـمـانـد پـس , رسول خدا فرمود: آن چه از مال و دارایی نزد من باشد هرگز از شما مخفی ودریغ نـمـی دارم هـر کـه پـاکـدامنی و مناعت جوید, خداوند او را پاکدامن و با مناعت گرداند و هرکه بی نیازی طلبد, خداوند بی نیازش گرداند.

ترغیب به عفت از شکم بارگی وشهوترانی .

قرآن . ((و مردان و زنانی که شرمگاه خود را حفظ می کنند)). ((و کسانی که شرمگاه خویش نگه می دارند مگر برای همسران یا کنیزانشان , که در این صورت ملامتی بر آنان نیست)). ـ پیامبر خدا(ص): محبوبترین پاکی نزد خدای تعالی , پاکی شکم و شرمگاه است . ـ امام باقر(ع): خداوند به چیزی برتر از پاک نگهداشتن شکم و شرمگاه , عبادت نشده است . ـ مردی به امام باقر(ع) عرض کرد: من در کار عبادت ضعیف هستم و کم روزه می گیرم اماامیدوارم (و سعی می کنم) که جز حلال نخورم حضرت فرمود: چه کوشش و عبادتی بهتر ازعفت شکم و شرمگاه است ؟ . در محاسن نقل شده است : کم نماز و کم روزه هستم ولی امیدوارم (و سعی می کنم) که جز حلال نخورم و جز با حلال نزدیکی نکنم حضرت فرمود: چه جهادی برتر از پاک نگه داشتن شکم وشرمگاه است ؟ . ـ امام علی (ع): هر گاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد, شکم و شرمگاه او را پاک نگه می دارد. ـ پیامبر خدا(ص): بیشتر امت من به سبب دو میان تهی به آتش می روند : شکم و شرمگاه . ـ بعد از مرگم , از سه چیز بر امتم می ترسم : گمراهی بعد از شناخت , فتنه های گمراه کننده وشهوت شکم و شرمگاه . ـ موسی (ع) در قبال پاک نگه داشتن شرمگاه و غذای شکمش , خود را به مدت هشت یا ده سال به مزدوری درآورد.

ریشه عفت .

ـ امام علی (ع): ریشه عفت قناعت است ((10)) و میوه اش کم شدن اندوهها. ـ هر که نفسش قانع شد, او را در راه پاکی و عفت کمک کرد. ـ خرسند بودن به کفاف , منجر به عفاف (و عفت از مال حرام) می شود. ـ ارزش و اندازه مرد به اندازه همت اوست و پاکدامنی او به اندازه غیرتش . ـ دلیل غیرت مرد, عفت اوست . ـ هر که خردمند باشد, خویشتندار گردد.

جانمایه عفت .

ـ امام على (ع): خويشتندارى از شهوت , عفت است و خويشتندارى از خشم , شجاعت . ـ فضايل چهار گونه اند: اول حكمت كه جانمايه آن انديشه است , دوم عفت كه جانمايه اش شهوت است , سوم قدرت كه جانمايه اش خشم است , و چهارم عدالت كه جانمايه اش اعتدال قواى نفس است .

میوه عفت .

ـ امام علی (ع): عفت , شهوت را ناتوان می کند. ـ میوه عفت , قناعت است . ـ میوه پاکدامنی , مصونیت یافتن است . ـ هر که عفت ورزد, بار گناهانش سبک شود و منزلتش نزد خداوند, بالا رود. ـ هر که اعضا و جوارحش را پاک نگه دارد, اوصاف و اخلاقش نیکو گردد. ـ هر که آن چه را نمی یابد بخواهد, به زیور عفت آراسته نباشد. ـ دوری از آلودگیها, نشانه پاکدامنی است . ـ با عفت است که اعمال پاکیزه می شود (یا رشد می یابد و پاداش آنها زیاد می گردد). ـ به هر که تحفه پاکدامنی و قناعت پیشکشش شد عزت و سرافرازی همپیمان او گشت .

شاخه های عفت .

ـ پـیامبر خدا(ص): آن چه از عفت منشعب می شودخشنودی است وخضوع و بهره مندی وآسایش و تـفـقـد و فـروتـنی و تذکر و تفکر و بخشندگی و سخاوت اینها خصالی است که به سبب پارسایی خردمندی که از خدا و قسمت او خشنود است , برایش حاصل می شود.

بزرگترین عفت .

ـ امام علی (ع): قناعت , برترین عفت است . ـ بدانید که قناعت و چیره گشتن بر شهوت , بزرگترین عفت است . ـ قناعت , به اندازه عفت است . ـ کسی که خود را بشناسد, باید به قناعت و عفت چنگ زند. ـ امام علی (ع) هنگامی که محمد بن ابی بکر را به حکومت مصر گماشت , به او چنین سفارش فرمود: ای محمد بن ابی بکر! بدان که برترین عفت داشتن ورع در دین خداست و عمل به فرامین او و من تو را سفارش می کنم که در کار نهان و آشکار و درون و برونت از خدا بترسی .

بخشودن 1 ((بخشودن مردم)).

ارزش بخشودن .

قرآن . ((سزای هر بدی , بدیی است همانند آن پس , کسی که گذشت کند و آشتی ورزد مزدش با خداست او ستمکاران را دوست ندارد)). ((اگر کار نیکی را به آشکار انجام دهید یا در نهان , یا از کرداری ناپسند درگذرید خدا بخشاینده و تواناست)). ((آن کسان که در توانگری و تنگدستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می خورند و از خطای مردم در می گذرند, و خدانیکوکاران را دوست دارد)). ـ امام علی (ع): بخشودن , تاج خصلتهای والای انسانی است . ـ پیامبر خدا(ص): آیا شما را از بهترین خویهای دنیا و آخرت خبر ندهم ؟ : بخشودن کسی که به تو ستم کرده است و پیوستن به کسی که از تو بریده است و نیکی کردن به کسی که به توبدی کرده است و عطا کردن به کسی که از تو دریغ کرده است . ـ امام صادق (ع): سه چیز از خصلتهای ارزشمند دنیا و آخرت است : بخشودن کسی که به توستم کرده است , پیوستن به کسی که از تو بریده است و بردباری ورزیدن هر گاه نسبت به تورفتار جاهلانه ای شود. ـ پیامبر خدا(ص): آن گاه که بندگان در صحرای محشر گرد آورده شوند, آواز دهنده ای جارزند: آن کسی که مزدش باخداست برخیزد و به بهشت رود گفته می شود: چه کسی مزدش باخداست ؟ می گوید: بخشایندگان مردم . ـ هر گاه خشمی برای شما پیش آمد, با عفو و گذشت آن را از خود دور کنید, زیرا در روزرستاخیز آواز دهنده ای جار می زند: هر که به گردن خدا مزدی دارد, برخیزد وکسی جزبخشایندگان برنخیزد آیا نشنیده اید که خدای تعالی می فرماید: ((پس , هر که گذشت کندوآشتی ورزد,مزدش باخداست))؟ . ـ گذشت , سزاوارترین چیزی است که به آن عمل شود. ـ از یکدیگر گذشت کنید, تا کینه های میان شما از بین برود. ـ خداوند بسیار باگذشت است و گذشت را دوست دارد. ـ شبی که به آسمان برده شدم , کاخهایی بلند و مشرف بر بهشت را دیدم گفتم : ای جبرئیل !این کاخها از آن کیست ؟ گفت : از آنان که خشم خویش را فرو می خورند و از خطای مردم درمی گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. ـ هر که خطای مسلمانی را ببخشد, خداوند در روز رستاخیز خطای او را ببخشد. ـ امام صادق (ع): ما خاندانی هستیم , که مردانگی ما گذشت از کسی است که به ما ستم کرده است . ـ پیامبر خدا(ص): بر شما باد به گذشت , زیرا که گذشت جز بر عزت بنده نمی افزاید پس ازیکدیگر گذشت کنید تا خداوند شما را عزت بخشد. ـ گذشت جز بر عزت بنده نمی افزاید, پس گذشت کنید تا خداوند شما را عزیز گرداند. ـ هر که از ستمی که در حق او شده گذشت

کند, خداوند به جای آن در دنیا و آخرت به اوعزت بخشد. ـ هر که پرگذشت باشد, عمرش دراز شود. ـ امام باقر(ع): پشیمانی از گذشت , برتر و آسانتر از پشیمانی حاصل از کیفر دادن است . ـ امام رضا(ع): هرگز دو گروه با هم رویاروی نشدند, مگر این که با گذشت ترین آنها پیروزشد. ـ پیامبر خدا(ص): گذشت پادشاهان , موجب پایندگی پادشاهی است . ـ گذشت پادشاه , پادشاهی را پاینده تر می کند. ـ از گناه , تا زمانی که مستوجب حدی نباشد, درگذرید. ـ از گناهان مردم در گذرید, تا خداوند بدین سبب عذاب دوزخ را از شما دور گرداند. ـ از لغزشهای خطاکاران در گذرید, تا بدین سبب خداوند شما را از مقدرات ناگوار نگه دارد. ـ امام علی (ع): دو چیز است که ثواب آنها وزن نمی شود: گذشت و دادگری . ـ گذشت بزرگترین فضیلت است . ـ کم گذشتی زشت ترین عیبهاست و شتاب در انتقامگیری , بزرگترین گناهان است . ـ بدترین مردم کسی است که لغزش را نمی بخشد و عیب و خطا را نمی پوشاند. ـ امام صادق (ع): چه زشت است انتقامگیری قدرتمندان . ـ امـام عـلـی (ع) می فرمود: آن گاه که در خشم می آیم , کی آتش خشم خود را فرو نشانم ؟ آیاآن گـاه کـه قـدرت بـرگـرفـتن انتقام ندارم و به من گفته می شود: بهتر است صبر کنی , یا بدان هنگام که توانایی انتقام دارم و به من گفته می شود: بهتر است گذشت کنی ؟ . ـ امـام عـلـی (ع) در فـرمان حکومت مصر به مالک اشتر می فرماید: نسبت به آنان حیوان درنده ای مباش که خورد نشان را غنیمت شماری , زیرا مردم دو گروهند: یا برادر دینی تویند, یاهمنوع تو, کـه از ایشان لغزش سر می زند و در معرض درد و گرفتاریها قرار دارند و دانسته وندانسته خلاف مـی کـنـنـد بـنـابـرایـن , همان گونه که خود دوست داری خداوند تو را ببخشاید و از خطاهایت درگـذرد, تـو نـیـز آنان را ببخش و از خطاهایشان درگذر ازبخشش و گذشت هرگز پشیمان مباش و از کیفر دادن خوشحالی مکن . ـ امام علی (ع) پیش از شهادتش در سخنانی فرمود: اگر زنده ماندم که صاحب اختیار خون خودم هستم و اگر رفتم مرگ وعده گاه من است , اگر من (زنده بمانم و قاتلم را) ببخشم این گذشت بـرای مـن مـایه تقرب است و (اگر من رفتم و شما او را بخشیدید) این بخشش برای شماثواب و نیکی است پس , گذشت کنید آیا دوست ندارید که خدا شما را ببخشاید؟ .

ترغیب به گذشت نیکو.

قرآن . ((آسـمانها و زمین و آن چه را که میان آنهاست جز به حق نیافریدیم و بی تردید قیامت فرا می رسد پس گذشت کن , گذشتی نیکو)). ـ امـام سـجـاد(ع) دربـاره آیـه ((پـس گـذشـت کن گذشتی نیکو)) فرمود: مقصود, گذشت بدون سرزنش است . ـ امـام رضـا(ع) ـ نـیز درباره همین آیه ـ : مقصود, گذشت بدون کیفر دادن و نکوهش وسرزنش است . ـ امام صادق (ع): گذشت نیکو, این است که بر گناه و خطا کیفر نکنی . ـ امام علی (ع): کسی که به واسطه گناه کسی را سرزنش کند, گذشت نکرده است . ـ سرزنش کردن , یکی از دو مجازات است . ـ در زمانی که قدرت داری خوش گذشت باش و در زمانی که زمامداری دادگر باش . ـ هر که کار خوب گذشت را انجام ندهد, کار ناپسند انتقام را مرتکب شود.

ترغیب به گذشت در هنگام قدرت داشتن .

ـ پـیامبر خدا(ص): هر کس وقتی قدرت (بر انتقام) دارد گذشت کند, خداوند در روز لغزش از او در گذرد. ـ هر کس در زمانی که قدرت (بر انتقام) دارد گذشت کند, خداوند در روز دشواری از اوگذشت کند. ـ سزاوارترین مردم به گذشت کردن , تواناترین آنها بر کیفر رساندن است . ـ امام حسین (ع): با گذشت ترین مردم , کسی است که در زمان قدرت داشتن گذشت کند. ـ امام علی (ع): هر گاه بر دشمنت قدرت یافتی , گذشت از وی را شکرانه قدرت یافتنت بر اوقرار ده . ـ گذشت , زکات پیروزی است . ـ گذشت , زکات قدرت است . ـ گذشت , زیور قدرت است . ـ گذشت کردن از روی قدرت , سپری است در برابر عذاب خدای سبحان . ـ زیباترین کار شخص توانا, گذشت است . ـ بهترین گذشت , آن است که از روی قدرت باشد. ـ نیکوترین خصلتهای والای انسانی گذشت شخص مقتدر و بخشندگی تهیدست است . ـ در هنگام اوج قدرت است , که فضیلت گذشت آشکار می شود. ـ زمـانـی کـه قـدرت داری بـا گـذشـت بـاش و در زمـان تـنـگـدسـتـی بـخـشنده و در عین نیازمندی ایثارگر, تا فضل تو به کمال رسد.

گذشت و جلب دلها.

ـ امام علی (ع) در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع) می فرماید: هر گاه فردی از آنان (غلامان و چاکران) به سبب گناهی سزاوار کیفر شد, او را به وجهی نیکو سرزنش کن , زیراسرزنش همراه با گذشت برای کسی که عقل و فهمی دارد, دردناکتر از کتک زدن است . ـ پیامبر خدا(ص) به مردی که از خدمتکاران خود نزد ایشان شکایت کرد, فرمود: از آنهاگذشت کن , تا بدین وسیله دلهایشان را با خودت آشتی دهی عرض کرد: ای رسول خدا! آنها دربی ادبی متفاوتند حضرت فرمود: نسبت به آنان گذشت داشته باش و آن مرد اطاعت کرد.

گذشتهای نابجا.

ـ امـام عـلی (ع): گذشت به همان اندازه که شخص بزرگوار را درست می کند, شخص فرومایه را تباه می گرداند. ـ (بدی یا خوبی را) به نیکی پاداش ده و از بدی درگذر, به شرط آن که به دین لطمه ای نزند یادر قدرت اسلام ضعفی پدید نیاورد. ـ امـام سـجـاد(ع): حـق کسی که به تو بدی کند, این است که از او درگذری , ولی اگر دانستی کـه گـذشت از او زیانبار است آن گاه انتقام بگیر خدای تبارک و تعالی فرموده است : ((بر کسانی که پس از ستمی که بر آنها رفته باشد انتقام می گیرند, ملامتی نیست)).

بخشودن 2 ((بخشایش خدای سبحان)).

قرآن . ((همانا خدا بخشایشگر آمرزگار است)). ـ امام علی (ع): ستایش خدایی را سزدکه ستایشش در میان آفریدگان منتشر است و لشکرش پیروز و بزرگیش برتر از هر چیز, او را برنعمتهای پیاپیش و بخششهای بزرگش می ستایم آن خدایی که بردباریش زیاد است ومی بخشاید و در آن چه حکم کرده عدالت را رعایت کرده است . ـ پیامبر خدا(ص), در پاسخ به سؤال عایشه از دعای شب قدر, فرمود: می گویی : بار خدایا! توبخشایشگری و گذشت و بخشش را دوست می داری , پس مرا ببخش . ـ امام علی (ع) درباره عظمت خدا می فرماید: فرمان خدا حتمی و مجری و مطابق با مصلحت است و خشنودی او ایمنی و رحمت است , از روی دانایی حکم می کند و با بردباری می بخشد. ـ ای جماعت بندگان خدا! همانا خدای تعالی از کارهای ریز و درشت و بی پرده و در پرده شما باز خواستتان می کند آن گاه , اگر کیفرتان دهد شما بیش از اینها ستمکار بوده اید و اگر گذشت کند او بیش از آن بخشایشگراست . ـ امام علی (ع) در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر, می فرماید: مبادا به جنگ با خدابرخیزی , زیرا تو توانایی خشم او را نداری و از گذشت و مهربانیش بی نیاز نیستی . ـ در مناجات ـ : الهی ! به بخشایش تو می اندیشم , خطا و گناهم بر من آسان می شود, سپس سختی کیفر تو را به یاد می آورم بلا و گرفتاریم بر من بزرگ می نماید. ـ نیز در مناجات ـ : خدای من ! بخشش تو به امید من میدان می دهد و گذشت تو بالاتر از عمل من است خدای من ! اگر تو مرا به جرمم مؤاخذه کنی من تو را به گذشتت باز خواست می کنم واگر به گناهانم مؤاخذه ام کنی من تو را به آمرزشت باز خواست می کنم پس , مرا چنان کسی قرارمده که رویت را از او برگرداندی و غفلت او, وی را از بخشایش تو بی خبر و محروم ساخته است .

ـ نیز در مناجات ـ : خدای من ! جرمم بزرگ است , زیرا با انجام آن به میدان جنگ با تو آمدم و گناهم سترگ است , زیرا با ارتکاب آن تو را به هماوردی طلبیدم اما وقتی جرم بزرگ خود وعظمت آمرزش تو را به یاد می آورم , نتیجه ای را که از مقایسه این دو می گیرم گذشت ناشی ازخشنودی توست . ـ نیز در مناجات ـ : اگر گذشت کنی , چه کسی سزاوارتر از تو به گذشت است و اگر کیفر دهی , چه کسی دادگرتر از تو در داوری است ؟ . ـ بار خدایا! با من از روی گذشت خویش رفتار کن , نه از روی دادگریت . ـ امام صادق (ع) می گفت : بار خدایا! سزامندی تو

به گذشت بیشتر از سزامندی من به مجازات است . ـ امـام عـلـی (ع):
فـرمـانـبـردار خـدا بـاش و بـا یـاد او دمـخـور و در آن وقـت کـه از او روی
ـ;ج;ژخ&ّب;€مـی گردانی ,رویکرد او را به خود در نظر آر, او تو را, با آن
که از وی روی گردانده ای و به دیگری روی آورده ای , به عفو و بخشایش
خویش فرا می خواند و تو را غرق در فضل و کرم خود می گرداند! .

گذشت بخشنده به هنگام قدرت .

ـ عربی بادیه نشین به رسول (ع) عرض کرد: ای رسول خدا! روز قیامت چه کسی به حساب خلایق می رسد؟ فرمود: خدای عزوجل بادیه نشین گفت : به خداوندگار کعبه سوگند که نجات یافته ایم ! حضرت فرمود: چگونه , ای بادیه نشین ؟ عرض کرد: زیرا کریم هر گاه قدرت یابد ببخشاید.

موجبات بخشش خدا.

قرآن . ((تـوانـگـران و آنـان که گشایشی در کارشان هست , نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و مـسـتمندان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند باید ببخشایند و گذشت کنند آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد؟ و خدا آمرزنده مهربان است)). ((اینان را, باشد که خدا ببخشاید که خدا بخشایشگر آمرزگار است)). ـ امـام صـادق (ع): از کـسـی کـه به تو ستم کرده است گذشت کن همچنان که دوست داری از توگذشت شود از بخشایش خدا نسبت به خودت پند گیر. ـ امام علی (ع): هر که از حرامهای خداوند خویشتنداری کند, بخشش خدا به سوی او بشتابد. ـ لـیـکـن خـداوند بندگان خود را به انواع سختیها می آزماید و به واسطه کوششهای گوناگون به بندگیشان می کشد و به اقسام ناخوشایندها و ناملایمات مبتلایشان می کند تا بدین وسیله کبر رااز دلـهـایـشـان بـیـرون بـرد و فـروتنی را در جانهایشان جای دهد و آن را درهایی گشوده به سوی فضل خود و وسایل آسانی برای بخشش خویش قرار دهد.

عافيت .

عافیت .

ـ امـام عـلی (ع): خدا را برای آن چه به ما عطا فرموده سپاس می گوییم و برای آن چه پیش خواهد آمـد از او یـاری مـی جـویـیـم و عافیت و سلامت در دین و عقیده را از او می طلبیم , همچنان که سلامت بدنها را از او خواستاریم . ـ امـام صادق (ع): عافیت نعمتی پنهان (و ناشناخته) است هر گاه باشد به دست فراموشی سپرده می شود (و کسی قدرش را نمی داند) و هر گاه نباشد به یاد آورده می شود. ـ امـام عـلـی (ع): بنده را نسزد که به دو چیز اعتماد کند: عافیت و توانگری , زیرا در حالی که اورا سـالـم مـی بـیـنـی نـاگـهـان بـیـمـار می شود و در حالی که توانگرش می بینی ناگهان به فقر دچارمی گردد. ـ عافیت , گواراترین نعمتهاست . ـ عافیت , بهترین دو جامه است . ـ هیچ جامه ای زیباتر از عافیت نیست . ـ ای مردم ! از خداوند یقین مسالت کنید و عافیت طلبید, زیرا که بهترین نعمت عافیت است . ـ امام باقر(ع): نعمتی چون عافیت نیست و عافیتی چون یاوری توفیق . ـ امام علی (ع): عافیت دینی و دنیوی , نعمتی بزرگ و موهبتی عظیم است . ـ با عافیت و سلامتی است که لذت زندگی چشیده می شود. ـ هر عافیتی , به رنج و بلایی ختم می شود. ـ اگـر خـداونـد به شما عافیتی داد, بپذیرید و اگر مبتلا شدید, شکیبایی ورزید, زیرا فرجام ازآن پرهیزگاران است . ـ هر نعمتی , در برابر بهشت ناچیز است و هر بلایی در قیاس با آتش دوزخ , عافیت است .

عواملی که عافیت می آورد.

ـ امام صادق (ع): هر که خوش دارد از عافیت طولانی برخوردار شود, تقوای خدا در پیش گیرد. ـ امام علی (ع): عافیت ده جز است نه جز آن در دم فرو بستن است مگر از یاد خدا و یک جز در ترک همنشینی با نابخردان . ـ پیامبر خدا(ص): هر کس یک بار بر من صلوات فرستد خداوند دری از عافیت به رویش بگشاید. ـ امام علی (ع): هر که به عافیت زیر دستش رضایت دهد, از فرا دست خود سلامت روزیش شود.

ترغیب به عافیت خواستن از خدا.

ـ امام صادق (ع): از خداوند بخشش و عافیت مسالت کنید, زیرا شما مرد رنج و بلا نیستید پیش از شما افرادی از بنی اسرائیل بودند که با اره شقه شدند تا کفر بورزند اما کفر نورزیدند. ـ پیامبر خدا(ص) چون شنید مردی از خداوند طلب صبر می کند, فرمود: از خدا بلا خواستی ,عافیت هم بخواه . ـ مردی شنید که رسول خدا(ص) در نماز مغرب سوره قارعه را می خواند دعا کرد که خداونداو را به سبب گناهانش در دنیا عذاب کند پس بیمار شد رسول خدا(ص) به او فرمود: بد حرفی زدی چرا نگفتی : ((ای پروردگار ما! ما را در دنیا و در آخرت نیکی عطا فرما و از عذاب آتش نگهمان دار))؟ رسول خدا(ص) برای سلامتی آن مرد دعا کرد و او بهبود یافت . ـ پیامبر خدا(ص) به مردی که از شدت لاغری مانند جوجه پر ریخته ای شده بود, فرمود: آیااز خدا چیزی خواسته ای ؟ عرض کرد: من در دعا می گفته ام : بار خدایا! کیفری که در آخرت می خواهی به من دهی , در همین دنیا بده پیامبر(ص) به او فرمود: چرا نگفتی : ((بار خدایا! دردنیا و در آخرت به ما نیکی عطا فرما و از عذاب آتش نگهمان دار))؟ رسول خدا(ص) برای بهبودی آن مرد دعا کرد و خداوند او را شفا داد. ـ امام سجاد(ع) مردی را دید که طواف کعبه می کند و می گوید: بار خدایا! به من صبر عطافرما دستی به شانه او زد و فرمود: بلا می طلبی ؟ بگو: بار خدایا! به من عافیت و شکر بر عافیت عطا فرما. ـ پیامبر خدا(ص): آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خداوند عافیت مسالت کنید اماهر گاه با دشمنان رو در رو شدید پایداری ورزید و خدا را بسیار یاد کنید و اگر دشمنان جار وجنجال و فریاد سر دادند شما سکوت اختیار کنید. ـ رو به رو شدن با دشمن را آرزو مکنید و از خداوند عافیت و آسایش طلب نمایید, زیرا شمانمی دانید که از دشمنان چه گرفتاریها خواهید دید اما هرگاه با آنان رو به رو شدید بگویید: بارخدایا! ای پروردگار ما و آنان و ای کسی که زمام اختیار ما و آنها در دست توست این تویی که آنان را دچار سستی و شکست می کنی سپس , روی زمین بنشینید و اگر شما را در میان گرفتندبرخیزید و تکبیر بگویید. ـ از خداوند چیزی خواسته نشده است , که نزد او محبوبتر از عافیت باشد. ـ امام رضا(ع): یوسف (ع) در زندان به درگاه خدا شکوه کرد و گفت : بار خدایا! به چه سبب سزاوار زندان شدم ؟ خداوند به او وحی فرمود که : تو خود زندان را انتخاب کردی آن گاه که گفتی : پروردگارا! زندان را خوشتر دارم از آن چه مرا به سوی آن فرا می خوانند چرا نگفتی :عافیت را خوشتر دارم ازآن چه مرا به سوی آن فرامی خوانند؟ . ـ پیامبر خدا(ص), در

پاسخ به این سؤال که بهترین دعا چیست , فرمود: این که ازپروردگارت بـخـشـایش و عافیت در دنیا و آخرت را طلب کنی روز بعد همان پرسنده آمد وپرسید: ای رسول خـدا(ص) بـهترین دعا چیست ؟ فرمود: این که از پروردگارت بخشایش وعافیت در دین و دنیا و آخـرت طلب کنی فردای روز بعد مجددا آمد و پرسید: ای رسول خدابهترین دعا چیست ؟ فرمود: این که از پروردگارت بخشایش و عافیت بخواهی روز چهارم آمد و پرسید: ای رسول خدا! بهترین دعا چیست ؟ حضرت فرمود: این که از پروردگارت بخشایش و عافیت در دنیا و آخرت را بخواهی , زیـرا اگر بخشایش و عافیت در دنیا به تو داده شود و در آخرت نیز این دو عطایت گردد بیگمان رستگار شده ای . ـ از خداوند عافیت طلب کنید, زیرا بعد از (نعمت) یقین , نعمتی بهتر از عافیت به کسی داده نشده است .

دعاهایی در عافیت طلبی (از خدا).

ـ امـام عـلـی (ع) ـ در دعـایـی کـه بـه فـرزنـد بـزرگـوار خود حسن (ع) آموزش داد ـ : تا زنده هستم هرگزمیان من وعافیت جدایی ميانداز. ـ امـام صـادق (ع) ـ در دعـا ـ : مـا را از بـلايـای مـخـوف بـه سـلامـت دار و بـه مـا در هـنـگـام رسيدن مصيبتهای بزرگ صبر نيكو ارزانی دار. ـ خـدايـا! در ايـن مجلس و وضع و حالی كه هستم مرا چنان گرامی دار كه زان پس هرگز خوار وحقيرم نگردانی و چنان عافيتی عطايم فرما كه بعد از آن هرگز مبتلايم نفرمايی . ـ بـار خـدايـا! مرا از هر بدی كه از آسمان به زمين فرود می آيد و از هر بدی و گزندی كه به آسمان فـراز می رود و از هر بدی كه در دل زمين افشانده می شود و هر بدی كه از درونش بيرون می آيد, به سلامت بدار. ـ امام كاظم (ع): بار خدايا! من از تو عافيت مسالت دارم , عافيت نيكو عطايم كن و شكر برعافيت و شكر بر شكر عافيت ارزانيم فرما. ـ پيامبر خدا(ص) دعا می كرد و می فرمود: عافيت كامل عطايم فرما سپس می فرمود: عافيت كامل همان رسيدن به بهشت است و رستن از آتش . ـ امـام صادق (ع) ـ در بيان دعای معروف ابوذر در ميان اهل آسمان ـ : بار خدايا! ايمان به خودت و باور به پيامبرت و عافيت از همه بلايا و شكر بر عافيت و بی نيازی از مردمان بد را, به من عطا فرما. ـ امـام سجاد(ع): بار خدايا! بر محمد و خاندان او درود فرست و جامه عافيت بر من بپوشان عافيت در دنيا و آخرت را و با (عطای نعمت) تندرستی و امنيت و سلامت در دين و بدنم وبينايی در دلم و راه افتادن كارهايم , بر من منت گذار.

بندگان خاص .

ـ پیامبر خدا(ص): خدای عزوجل را بندگانی است که آنان را گرفتار بلا نمی گرداند زندگی آنها را با عافیت قرین می سازد و با عافیت به بهشتشان می برد. ـ خدای تعالی را بندگانی است که زندگیشان را با عافیت می گذراند و در عافیت می میراندشان و با عافیت به بهشتشان می برد. ـ امام باقر(ع): خدای عزوجل را خاصگانی است که آنان را از بلا نگه می دارد, زندگیشان راقرین عافیت می سازد, با عافیت روزیشان می دهد, در عافیت می میراندشان , در عافیت مبعوثشان می کند و با عافیت در بهشت جایشان می دهد. ـ امام صادق (ع): خدای عزوجل را بندگان خاصی است که با نعمت خود آنان را تغذیه می کند و عافیت خود را ارزانیشان می دارد و با رحمت خود به بهشتشان می برد بلاها و فتنه هابر آنها می گذرد, اما زیانی به ایشان نمی رسانند.

كيفر.

کیفر.

قرآن . ((هر چه درباره تو گفته می شود درباره پیامبران پیش از تو نیز گفته شده است هر آینه پروردگار تو هم آمرزنده است و هم صاحب کیفری دردآور)). ((و پروردگار تو اعلام کرد که کسی را بر آنان (قوم یهود) بگمارد که تا روز قیامت به عذابی ناگوار معذبشان گرداند هرآینه پروردگار تو زود کیفر می دهد و نیز آمرزنده و مهربان است)). ((بدانید که خدا سخت کیفر است و خدا آمرزنده و مهربان است)). ـ امام علی (ع) در وصف خدای سبحان , می فرماید: هیچ خشمی او را از مهری باز نمی دارد وهیچ مهری او را از کیفری غافل نمی سازد. ـ خدای سبحان پاداش را برای فرمانبری از خود قرار داد و کیفر را برای نافرمانی خویش , تابدین وسیله بندگانش را از خشم خود نگه دارد و آنان را به سوی بهشت خویش براند. ـ خدای سبحان کیفر را برای نافرمانی از خود قرار داد, تا بندگانش را از خشم خویش (گناهانی که موجب خشم و انتقام او می شود) نگه دارد. ـ امام علی (ع) در وصف دنیا, می فرماید: چه بگویم در وصف سرایی که آغازش رنج است وفرجامش نیستی ! حلال آن حساب و کتاب دارد و حرامش کیفر. ـ امام علی (ع) نیز درباره دنیا, می فرماید: می فریبد و زیان می رساند و می گذرد خدای تعالی راضی نشده است که دنیا را پاداش دوستان خود و کیفر دشمنانش قرار دهد. ـ بدانید که خدای بزرگ خلایق را در بوته آزمایش نهاد, نه این که آن چه را ـ ـ دردرون وضمایرخودنهفته داشتند,نمی دانست , بلکه تا آنان را بیازماید که عمل کدام یک بهتراست , تا ثواب پاداش (کار نیک آنها) باشد و عقاب و کیفر سزا (ی کار بدشان). ـ چیزی بدتر از بدی نیست , مگر کیفر بدی و چیزی خوبتر از خوبی نیست , مگر پاداش خوبی . ـ آن گاه , بازگرداندن امانت است , زیرا کسی که اهل امانتداری نباشد, ناکام گردد امانت برآسمانهای پایدار و زمینهای گسترده و کوههای بلند برافراشته عرضه شد اما اینها از کیفرترسیدند! (و زیر بار پذیرش این امانت نرفتند).

انواع کیفرها.

قرآن . ((بگو: او می تواند از فراز سرتان یا از زیر پایتان عذابی بر شما فرستد, تا شما را گروه گروه درهم افـکـنـد و خشم و کین گروهی را به گروهی دیگر بچشاند بنگر که آیات راچگونه بیان می کنیم باشد که به فهم دریابند)). ـ امـام بـاقـر(ع): هـمانا خداوند را کیفرهایی برای دلها و پیکرهاست (کیفرهای روحی وجسمی): تنگی زندگی و سستی در عبادت و هیچ بنده ای به کیفری سخت تر از سختدلی مبتلانشده است . ـ امـام صادق (ع): خدا را دو کیفر است : یکی کیفر روحی و دیگری مسلط ساختن برخی ازمردم بر بـرخـی دیـگـر کـیـفـرهـای روحی بیماری است و ناداری و کیفر مسلط ساختن مردم بریکدیگر انـتـقـامـگـیری است و این است معنای سخن خدای عزوجل : ((و اینچنین ستمگران را بریکدیگر بگماریم به سبب اعمالی که می کردند)), یعنی گناهان گناه روح کیفرش بیماری وناداری است و آن چـه از مـسلط ساختن است انتقامگیری است همه اینها کیفر و عذاب مؤمن دردنیاست , ولی کافر خشم و انتقام از او در همین دنیاست و عذاب دردناک در آخرت ((11)) .

بیم کیفر دادن و عملی ساختن آن .

ـ پـیـامبر خدا(ص): خداوند به هر کس برای کاری وعده پاداش دهد آن را عملی می سازد و به هر کس برای کرداری (زشت) بیم کیفر دهد, اختیار با اوست (که عملی سازد یا ببخشد). ـ از پـروردگـارم خواهش کردم که افراد غافل و بی خبر نسل بشر را عذاب ندهد و او آنان را به من بخشید.

دادگری خدا در کیفر دادن .

قرآن . ((هـیـچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نکشد و اگر گرانباری کسی را به حمل کردن بار خود فـرا خـوانـد, هـرچـند خویشاوند او باشد, از حمل آن سرباز زند تو فقط کسانی رامی ترسانی که از پـروردگـارشـان , نـادیـده , بیمناکند و نماز می گزارند و هر که پاک شود برای خود پاک شده و سرانجام همه به سوی خداست)). ـ امـام رضـا(ع): خـداونـد بـی گـنـاه را بـه گـنـاه شـخص گنهکار مؤاخذه نمی کند و خدای تعالی کودکان را به سبب گناهان پدران عذاب نمی کند ((و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نکشد))((و برای انسان جز آنچه خود کند, نیست)). ـ خـدای مـتعال هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف ندهد و بیش از قدرتش بار(مسؤولیت) بر دوش او نـنـهـد و هـر کس کاری کند, نتیجه اش را ببیند و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد.

پرهیز از شتاب در کیفر دادن .

ـ امـام عـلـی (ع): از شتاب در کیفر دادن بپرهیز, زیرا این کار نزد خدا منفور است و موجب نزدیک شدن پیشامدها و دگرگونی (نعمتها) می شود. ـ در کـیـفر دادن گناه شتاب مورز و میان آن دو جایی (و فاصله ای) برای گذشت باقی بگذار,تا بدین وسیله به اجر و ثواب دست یابی . ـ امام حسن (ع): گناه را زود کیفر مده و میان آن دو راهی برای پوزش خواهی باقی بگذار. ـ امـام عـلـی (ع): کـم گذشت بودن , زشت ترین عیبهاست و شتاب به خرج دادن درانتقامگیری , بزرگترین گناهان است .

خرد.

خرد.

قرآن . ((همانا در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز نشانه هایی است برای خردمندان)). ((به هر که خواهد حکمت می دهد و به هر که حکمت داده شود, خیر فراوان داده شده است و پند نگیرند مگر خردمندان)). ((اینچنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند باشد که خرد ورزید)). ((و گفتند: اگر می شنیدیم و تعقل می کردیم از اصحاب دوزخ نبودیم)). ـ امام کاظم (ع): خدای تبارک و تعالی مردمان خردمند و فهمیده را در کتاب خود نوید داده فرموده است : ((پس , نوید ده بندگان مرا آنان که سخن را می شنوند و بهترینش را پیروی می کنند اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و اینان همان خردمندانند)). ـ امام کاظم (ع): خداوند می فرماید: ((همانا در این پندی است برای کسی که صاحبدل باشد))یعنی خردمند باشد و فرموده است : ((هر آینه لقمان را حکمت دادیم)) یعنی فهم و خردمندی . ـ امام علی (ع): خرد انسان سامان بخش (کارهای) اوست و ادبش جانمایه او و راستگوییش پیشوای او و سپاسگزاریش کمال او. ـ هر که را خردمندی بنشاند نادانی او را برخیزاند. ـ خداوند به هیچ انسانی خردی نسپرد, مگر این که روزی به وسیله آن نجاتش داد.

خرد نخستین آفریده خداست .

ـ پیامبر خدا(ص): نخستین چیزی که خدا آفرید, خرد است . ـ امـام صادق (ع): خداوند, جل ثناه , خرد را آفرید و آن نخستین موجود روحانی است که خداوند از سمت راست عرش , از نور خویش خلق کرد.

آنچه خرد از آن آفریده شده است .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): خداوند خرد را از نوری آفرید, که در علم ازلی او اندوخته و نهفته بود وهیچ پیامبر مرسلی و هیچ فرشته مقربی از آن اطلاع نداشت . ـ امام صادق (ع): خدای بزرگ عقل را از چهار چیز آفرید: از دانایی و توانایی و روشنایی ومشیت به امر پس , آن را به دانایی پایدار ساخت و در ملکوت پاینده . نک : سخنان علامه مجلسی تحت عنوان ((بسط کلام لتوضیح مرام)), بحار, 1/99, باب 2796,باب 2827.

خرد محکمترین پایه است .

ـ امام علی (ع): خرد, محکمترین پایه است . ـ خرد, مرکب دانایی است , دانایی مرکب بردباری است . ـ خرد از زشتکاری دور می گرداند و به نیکیها فرا می خواند. ـ خرد, سامان دهنده هر کاری است . ـ درستی و سامان یافتن هر کاری , با خرد میسر است . ـ خرد, شمشیری برنده است . ـ خرد, جامه نوی است که کهنه نمی شود. ـ خرد, به سوی علیین بالا می رود. ـ خرد, فرستاده حق است . ـ خرد, برترین کسی است که به او امید بسته می شود, نادانی زیانبارترین و کشنده ترین دشمن است . ـ خرد, اندیشه و نگرش را نیکو می گرداند. ـ خرد موجب هشیاری و احتیاط می شود, نادانی فریب خوردن و هلاکت می آورد. ـ خردمندی , در غربت خویشاوندی است , بی خردی در وطن غربت است . ـ خرد راهنمایی می کند و می رهاند, نابخردی گمراه می کند و به هلاکت می افکند. ـ امام صادق (ع): هیچ ثروتی پر برکت تر از خردمندی نیست و هیچ فقری پست تر ازبی خردی . ـ امام حسن (ع): هیچ ثروتی , بالاتر از خردمندی نیست . ـ امام صادق (ع): هیچ مالی , سودمندتر از خرد نیست . ـ امام علی (ع): بهترین توانگری , خردمندی است . ـ پیامبر خدا(ص): جانمایه آدمی خرد اوست و کسی که خرد ندارد دین ندارد. ـ افتخار انسان دین اوست و انسانیتش خلق (خوش) او و ریشه اش خرد او. ـ امام علی (ع): بهترین بهره مرد, خرد اوست , اگر به ذلت افتد خردش او را به عزت رساند,اگر زمین خورد بلندش کند, اگر گمراه شود راهنماییش کند و اگر سخن بگوید سخنش را استوارگرداند. ـ زیور مرد, خرد اوست . ـ زیبایی در زبان است و کمال در خرد. ـ ریشه انسان , خرد (یا دل) اوست و خردش دین او. ـ در برابر روزگار, جز از خرد کمک نتوان گرفت . ـ پیامبر خدا(ص): حکایت خرد در دل , حکایت چراغ است در میان خانه .

نقش خرد در زمینه فضیلتها.

ـ پیامبر خدا(ص): خداوند, چیزی بهتر از خرد قسمت بندگان خود نکرده است پس , خواب خردمند برتر از شب زنده داری نادان است و در خانه ماندن خردمند برتر از سفر کردن نادان (برای طاعت خدا مانند حج و جهاد) است خداوند هیچ پیامبر و فرستاده ای را مبعوث نکردمگر آن گاه که خردش به کمال رسید و خردش برتر از همه خردهای امتش گشت و آنچه پیامبر(ص) در درون خود دارد برتر از کوشش کوشندگان است و بنده فرایض خدا را نگزاردمگر آن گاه که درباره او تعقل ورزد و همه عابدان در فضیلت عبادتشان به پای فضیلت عبادت خردمندان نرسند خردمندان همان اولوا الالبابند که خدای بزرگ فرموده است : ((و پند نگیرندمگر اولو الالباب)). ـ امام کاظم (ع) در سفارش به هشام بن حکم می فرماید: ای هشام ! میان بندگان چیزی برتر ازخرد تقسیم نشده است خواب خردمند برتر از شب زنده داری نادان است خداوند هیچ پیامبری را جز خردمند برنینگیخت تا خردش برتر از همه کوشش کوشندگان باشد و بنده هیچ فریضه ای از فرایض خدا را نگزارد مگر آن گاه که درباره خدا تعقل ورزید (و او را شناخت و به لزوم اطاعت از او پی برد).

نقش خرد در کیفر و پاداش .

ـ امـام باقر(ع): چون خداوند عقل را آفرید به او فرمود: رو کن و او رو کرد, سپس فرمود:برگرد و او بـرگـشـت آن گـاه فـرمود: به عزت و جلالم سوگند که من آفریده ای نیکوتر از تونیافریده ام ((12)) . تـو را فرمان می دهم و تو را نهی می کنم (مخاطب امر و نهی من تو هستی), تو را پاداش می دهم و تو را به کیفر می رسانم . ـ از جمله چیزهایی که به موسی (ع) وحی شد, این بود: من بندگان خود را به اندازه خردی که به آنها داده ام بازخواست می کنم . ـ در روز قـیـامـت , خـداونـد بـه انـدازه عقلی که در دنیا به بندگان داده است در رسیدگی به حساب آنها دقت به خرج می دهد. ـ در کـتـاب ـ مـقصود کتابی از علی (ع) است ـ خواندم که ارزش هر کس به اندازه شناخت اوست هـمانا خدای تبارک و تعالی مردم را به اندازه عقل و فهمی که در دنیا به آنها داده است حسابرسی می کند. ـ پیامبر خدا(ص): هر گاه شنیدید که فلان مرد آدم خوبی است به خوب بودن خرد اوبنگرید, زیرا به میزان خردش پاداش داده می شود. ـ سـلـیـمـان در حـضـور امـام صـادق (ع) از عـبـادت و دینداری و فضایل مردی سخن به میان آورد,حـضـرت پـرسـیـد: خـرد او چـگـونـه اسـت ؟ (سـلیمان می گوید:) عرض کردم : نمی دانم حضرت فرمود: پاداش به اندازه خرد داده می شود. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) به عده ای که از مردی تعریف می کردند, فرمود: خرد این مرد چگونه است ؟ عرض کردند: ای رسول خدا, ما از کوشش او در عبادت و کارهای خوب به عرض شمامی رسانیم و شـمـا دربـاره خرد او از ما می پرسید؟ حضرت فرمود: همانا آدم نابخرد, با بی خردی خود کارهایی بـدتر از زشتکاری فرد نابکار مرتکب می شود فردای قیامت بندگان به اندازه عقل خود به درجات دست می یابند و به مقام قرب پروردگارشان می رسند. ـ مرد اهل جهاد و نماز و روزه و امر به معروف و نهی از منکر است , اما در روز رستاخیز جزبه اندازه خردش پاداش داده نمی شود.

پیشوایی خرد.

ـ امـام عـلی (ع): خردها, پیشوایان اندیشه هایند و اندیشه ها پیشوایان دلها و دلها پیشوایان حواس و حواس پیشوایان اندامها. ـ امـام صادق (ع): منزلت دل در بدن , به منزله پیشواست در میان مردم که اطاعتش بر آنان واجب می باشد. ـ پیامبر خدا(ص): دانش , پیشوای عمل است و عمل پیرو آن . ـ امام علی (ع): خرد, ریشه دانش و دانایی است و انگیزه فهم .

پشتوانگی خرد.

ـ امام صادق (ع): پشتوانه انسان خرد است و هوشمندی و فهمیدگی و حافظه و دانش از خردبرمی خیزد پس , هرگاه خردش با نور تایید شود, دانا باشد و حافظ و تیزهوش و زیرک وفهمیده و با خرد به کمال می رسد و خرد راهنمای او و مایه بینش و بصیرتش و کلید کارهای اوست . ـ پیامبر خدا(ص): هر چیزی پشتوانه ای دارد و پشتوانه مؤمن خرد اوست و به اندازه خردش پروردگارش را بندگی می کند. ـ امام صادق (ع): میان بندگان چیزی به کمی پنج چیز تقسم نشده است : یقین و قناعت وصبر و شکر و آنچه همه اینها را تکمیل می کند خرد است .

نقش خرد در سعادت دو سرا.

ـ امـام حـسن (ع): با خرد است که هر دو سرا به دست می آید و هر که از خرد محروم باشد از هردو سرا محروم شود. ـ پیامبر خدا(ص): خیر و خوبی , تماما, با خرد به دست می آید و کسی که خرد ندارد دین ندارد. ـ امام علی (ع): هر شجاعتی , نیازمند خرد است . ـ پـیـامـبر خدا(ص): هر چیزی برای خود ابزار و ساز و برگی دارد و ابزار و ساز و برگ مؤمن خرد اسـت , هر چیزی مرکبی دارد و مرکب انسان خرد است , هر چیزی غایتی دارد و غایت عبادت خرد اسـت , هـر قومی سرپرستی دارد و سرپرست عابدان خرد است , هر بازرگانی کالایی دارد و کالای کوشندگان خرد است , هر ویرانیی را آبادانی است و آبادانی آخرت خرداست و هر گروه مسافری برای خود خیمه ای دارند که سر پناهشان است و خیمه مسلمانان خرداست . ـ امام علی (ع): با خرد, ژرفای حکمت استخراج می شود و با حکمت ژرفای خرد. ـ امام کاظم (ع): هر که خواهان توانگری بدون داشتن مال و ثروت و آسودگی دل ازحسدورزی و داشتن دین سالم است , باید با تضرع از خدای عزوجل بخواهد که خردش را کامل گرداند.

حجیت عقل .

ـ امـام کـاظـم (ع): خـداونـد را بـر مـردمـان دو حـجـت اسـت : حجتی بیرونی و حجتی درونی حجت بیرونی همان فرستادگان و پیامبران و امامان (ع) هستند و حجت درونی همان خردها. ـ ابن سکیت به امام هادی (ع) عرض کرد: به خدا سوگند که نظیر شما هرگز ندیده ام بفرماییدکه امـروزه حجت بر مردم چیست ؟ حضرت فرمود: عقل , که به واسطه آن امام راستین رامی شناسد و تصدیقش می کند و امام دروغین را می شناسد و تکذیبش می نماید ابن سکیت گفت : به خدا قسم که جواب (درست) همین است . ـ امام صادق (ع): حجت خدا بر بندگان پیامبر است و حجت میان بندگان و خدا خرد است . ـ امـام کـاظم (ع): خدای تبارک و تعالی با خردها محبتها را بر مردم تمام کرد و پیامبران را بابیان یاری رساند و با دلایل , آنان را به ربوبیت خود رهنمون شد. ـ امـام کـاظم (ع) در سفارش به هشام بن حکم فرمود: خداوند پیامبران و رسولان خود را به سوی بـنـدگانش نفرستاد مگر برای این که درباره خدا اندیشه کنند پس , هر کس از آنان که شناختش بـهـتر باشد, دعوت را پذیراتر باشد و داناترینشان به کار خدا, کسی است که خردش نیکوتر باشد و کسی که خردش کاملتر باشد, در دنیا و آخرت بلند پایه تر باشد.

مصیبت بی خردی .

ـ امام باقر(ع): مصیبتی , چون بی خردی نیست . ـ امام علی (ع): نادارایی , بدتر از بی خردی نیست . ـ امام صادق (ع): هر گاه خداوند بخواهد نعمتی را از بنده ای بگیرد, نخستین چیزی که در اوتغییر می دهد خرد اوست . ـ پیامبر خدا(ص): جانمایه انسان خرد اوست و کسی که خرد ندارد دین ندارد. ـ امام علی (ع): کسی که بیشترین چیزی که در او هست خردش نباشد, بیشترین چیزی که دروجود او هست مایه مرگ او می شود.

دوست آدمی خرد اوست .

ـ امـام علی (ع): دوست هر انسانی خرد اوست و دشمن او بی خردیش , خردها اندوخته اند و اعمال گنجینه . ـ امام رضا(ع): دوست هر آدمی , خرد اوست و دشمن او بی خردیش . ـ امام علی (ع): خرد, دوستی است که با او قطع رابطه شده و هوس , دشمنی است که از آن پیروی می شود. ـ شـخـص مـورد اعـتـمـاد کـسـی اسـت کـه خـردمند و دیندار باشد و کسی که از خردمندی و انسانیت بی بهره است , سرمایه اش گناه باشد و دوست هر کسی خرد اوست و دشمن او بی خردیش . ـ هیچ ساز و برگی سودمندتر از خرد نیست و هیچ دشمنی زیانبارتر از نادانی نمی باشد.

دوست صمیمی مؤمن خرد اوست .

ـ امام علی (ع): خرد, دوست صمیمی مؤمن است . ـ خرد, دوست صمیمی آدمی است . ـ امام صادق (ع): خرد, راهنمای مؤمن است . ـ امام علی (ع): خرد, به کسی که از او راهنمایی بخواهد خیانت نمی کند. ـ پـیامبر خدا(ص): از خرد راهنمایی بجویید, تا راهنمایی شوید و از آن نافرمانی نکنید, که پشیمان می شوید. ـ امام علی (ع): از خردت تو را همین بس , که راه و بیراهه را بر تو روشن سازد.

نفس در کشاکش میان خرد و هوس .

ـ امـام عـلی (ع): خرد, سردار سپاه رحمان است و هوس , فرمانده سپاه شیطان و هریک نفس را به سوی خود می کشاند پس , هرکدام پیروز شود, نفس در طرف او قرار می گیرد. ـ خـرد و شهوت دو دشمنند یاور خرد دانش است و آراینده شهوت هوس میان این دو برسر نفس کشمکش است و هرکدام چیره شود, نفس در جانب او قرار می گیرد.

دین و خرد.

قرآن . ((در این سخن برای کسی که صاحبدل است یا با حضور گوش فرا می دارد, اندرزی است)). ((آنـان کـه از دانش برخورداری یافته اند, می دانند که آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حق است و به راه خدای پیروزمند ستودنی راه می نماید)). ـ امـام کـاظـم (ع) در سفارش به هشام بن حکم , می فرماید: ای هشام ! خدای تعالی در کتاب خود می فرماید: ((همانا در این سخن برای کسی که صاحبدل باشد پندی است)) مراد از دل , خرداست و فرموده است : ((هر آینه ما به لقمان حکمت دادیم)) یعنی : فهم و خرد. ـ امام علی (ع): دیندار نیست , کسی که خردمند نباشد. ـ امام صادق (ع): هر که خردمند باشد, دیندار است و هر که دیندار باشد, به بهشت می رود. ـ امام علی (ع): دینداری و فرهیختگی , نتیجه خردمندی است . ـ پیامبر خدا(ص): خرد نوری است که خداوند برای انسان آفرید و آن را روشنگر دل قرارداد, تا در پرتو آن تفاوت میان دیدنیها و نادیدنیها را بشناسد. ـ امام علی (ع): مؤمن ایمان نیاورد, مگر آن گاه که خرد ورزید. ـ دینداری به اندازه خردمندی بستگی دارد و نیروی یقین به اندازه دینداری .

تفسیر خرد.

ـ پیامبر خدا(ص): همانا خرد زانوبند نادانی است و نفس (اماره) مانند شرورترین جنبدگان است که اگر پایش بسته نشود, بیراهه می رود. ـ امام علی (ع): نفسها رهایند اما دستان خردها, مهار آنها را نگه می دارند و نمی گذارند آدمی را به بدبختیها دراندازند. ـ خرد, آن است که دانسته سخن بگویی و به آنچه می گویی عمل کنی . ـ امام حسن (ع) در پاسخ به آن که خرد چیست , فرمود: جام اندوه را جرعه جرعه نوشیدن تادست دادن فرصت . ـ امام رضا(ع), نیز در پاسخ به همین سؤال , فرمود: جام اندوه را جرعه جرعه نوشیدن وتسامح با دشمنان و مدارا با دوستان . ـ امام حسن (ع), نیز در پاسخ به همین سؤال , فرمود: جام اندوه را جرعه جرعه نوشیدن وتسامح با دشمنان . ـ امام علی (ع): خرد آن است که میانه روی کنی و از زیاده روی بپرهیزی و وعده دهی وخلف وعده نکنی و هر گاه به خشم آمدی بردباری نشان دهی . ـ پیامبر خدا(ص): خرد نوری است که خداوند برای انسان آفرید و آن را روشنگر دل قرارداد, تا به وسیله آن تفاوت میان دیدنیها و نادیدنیها را بشناسد. ـ امام علی (ع): خرد, در حقیقت , دوری کردن از گناه است و عاقبت نگری و هشیاری واحتیاط. ـ پیامبر خدا(ص): خدای تبارک و تعالی , خرد را از نوری اندوخته و نهفته در علم ازلی خویش آفرید که هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی از آن آگاه نبود پس , دانش را نفس خردقرار داد و فهم را جان آن و پارسایی را سرش و آزرم را در چشمانش و حکمت را زبانش ومهربانی را دهانش و دلسوزی را دلش آن گاه درون آن را با ده چیز انباشته محکم کرد: با یقین و ایمان و راستی و آرامش و اخلاص و مدارا و دهش و قناعت و تسلیم و سپاسگزاری . علامه طباطبایی , رضوان اللّه تعالی علیه , درباره آیه ((اینچنین خداوند آیات خود را برای شماروشن می کند, باشد که خرد ورزید)) می نویسد: عقل در اصل به معنای بستن و نگهداشتن است ,اطلاق نام عقل بر آن نوع از ادراک انسان که به آن اعتقاد می بندد و بر آنچه که ادراک می کند وبر نیرویی که گمان می رود یکی از قوای متصرفه انسان است و به واسطه آن خوب و بد و حق وباطل را تشخیص می دهد, به همین جهت و از همین معناست در مقابل عقل تعبیراتی چون جنون و سفاهت و حماقت و جهل است که به اعتبارات مختلف به کار می روند. واژگانی که در قرآن کریم درباره انواع ادراک به کار رفته فراوانند و شاید به بیست واژه برسندمانند: ظن , حسبان , شعور, ذکر, عرفان , فهم , فقه , درایت , یقین , فکر, رای , زعم , حفظ,حکمت , خبره , شهادت و عقل کلماتی چون قول و فتوی و

بصیرت و امثال اینها نیز در شمارهمین واژگانند. ظـن : عـبـارت اسـت از بـاور غـالـب , هـر چـنـد بـه مـرحـلـه جـزم و قـطـع نرسد حسبان نیز بـه هـمـیـن مـعـناست ,منتهابه نظرمی رسد که کاربرد حسبان در ادراک ظنی کاربردی استعاری بـاشـدمـانند: عد به معنای ظن ریشه این واژه از جملاتی مانند: ((عد زیدا من الابطال و حسبه)) است ,یعنی زید را در شمار قهرمانان به حساب آورد (او را قهرمان پنداشت). شـعور: ادراک دقیق و باریک را گویند و برگرفته از شعر (مو) است , به دلیل باریکی و ظرافت آن ایـن کـلـمـه غـالـبـا دربـاره مـحـسـوس به کار می رود نه معقول اطلاق مشاعر بر حواس نیز از همین جاست . ذکر یا یادآوری : به معنای حاضر کردن صورت نهفته در ذهن بعد از غایب شدن آن از ادراک است , یـا بـه مـعنای نگه داشتن آن از غایب شدن از ادراک (به یاد سپردن صورت ذهنی وجلوگیری از فراموش شدن آن). عرفان و شناخت : عبارت است از تطبیق صورت پدید آمده در قوه مدرکه بر آنچه در ذهن اندوخته شـده است به همین دلیل گفته شده است : عرفان و شناخت ادراکی است بعد از علمی که پیشتر حاصل شده است . فهم : نوعی انفصال و تاثیرپذیری ذهن است از خارج به واسطه نقش بستن صورت شی خارجی در ذهن . فقه :عبارت است ازپایداری دراین صورت نقش بسته در ذهن و استواری در تصدیق . درایت : به معنای فرو رفتن در این پایداری و استواری تا آن که خصوصیت معلوم و زوایای پنهان و ویژگیهای آن درک و شناخته شود به همین دلیل در مقام اهمیت دادن و بزرگ دانستن امری به کار می رود خدای تعالی فرموده است : ((آن روز بر حق چیست آن روز بر حق و چه دانی که آن روز بـر حـق چـیـسـت)) و فـرمـوده است : ((ما آن را در شب قدر نازل کردیم و چه دانی که شب قدر چیست)). یـقـیـن : به معنای قوت و استحکام یافتن ادراک ذهنی است به گونه ای که زوال و سستی در آن راه پیدا نمی کند. فکر: نوعی سیر و مرور بر معلومات موجود حاضر است , برای پی بردن به مجهولات وابسته به آنها. رای : عـبارت است از تصدیق حاصل از فکر و اندیشیدن , منتها غالبا در علوم عملی , چه علومی که عـمـل به آنها سزاوار و لازم است و چه آنهایی که این گونه نیستند, به کار می رود نه علوم نظری مـربوط به امور تکوینی واژه های بصیرت و افتا و قول نیز نزدیک به این واژه و معنای آن می باشند, جز آن که کاربرد واژه قول به نظر می رسد که کاربردی استعاری و از قبیل استفاده از لازم به جای ملزوم است , زیرا قول و گفتار درباره چیزی مستلزم اعتقاد به مدلول آن است . زعم : عبارت است از تصدیق از آن جهت که صورتی است در ذهن , خواه این تصدیق ,تصدیقی راجح باشد یا همراه با جزم و قطع . علم : همچنان که گذشت ادراکی است بازدارنده از ادراک نقیض آن . حفظ: به معنای ضبط و نگهداری صورت علمی و

ذهنی است به گونه ای که دگرگونی و زوال به آن راه پیدا نمی کند.

حکمت : همان صورت علمی و ذهنی است , به لحاظ استحکام و اتقان آن . خبره : عبارت است از ظهور صورت علمی به گونه ای که شخص عالم به هرگونه نتیجه ای که ازمقدمات آن لازم می آید آگاهی دارد. شهادت : عبارت است از رسیدن به نفس و عین شی یا از طریق حس ظاهری چنان که درمحسوسات است و یا به واسطه حس درونی چنان که در وجدانیات , مانند علم و اراده و حب وبغض و امثال اینها, می باشد. واژه های مذکور, چنان که از معانی آنها معلوم می شود, از همراهی با ماده و حرکت و دگرگونی مبرا نیستند به همین دلیل , به استثنای پنج واژه اخیر یعنی علم و حفظ و حکمت و خبره وشهادت , بقیه درباره خدای تعالی به کار برده نمی شوند مثلا گفته نمی شود: انه تعالی یظن , یایحسب , یا یزعم , یا یفهم , یا یفقه و غیره اما پنج واژه اخیر, به دلیل این که مستلزم نقص و فقدان نیستند, درباره خدای تعالی به کار برده می شوند مثلا خداوند فرموده است : ((خدا به هرچیزی عالم است)) و فرموده است : ((و پروردگار تو بر هر چیزی حفیظ و نگهبان است)) وفرموده است : ((و خدا به آنچه می کنید خبیر است)) و فرموده است : ((اوست عالم و حکیم)) وفرموده است : ((او بر هر چیزی شاهد است)). برگردیم به موضوع بحث واژه عقل , همان گونه که دانستید, بر ادراکی اطلاق می شود که همراه با تصدیق قلب است به آنچه خداوند سبحان انسان را بر آن سرشته و آفریده است , یعنی ادراک حق و باطل در امور نظری و شناخت خوب و بد و سود و زیان در امور عملی زیرا خدای پاک انسان را طوری آفریده است که در همان ابتدای وجودش خودش را ادراک کند سپس او را هم به یک رشته حواس ظاهری مجهز کرده است , تا به وسیله آنها ظواهر اشیا را درک کند وبشناسد و هم به حواسی باطنی و درونی که به واسطه آنها معانی روحیی را ادراک می کند و به کمک این معانی نفسش با پدیده های بیرونی ارتباط برقرار می سازد معانیی مانند اراده ودوستی و دشمنی و بیم و امید و امثال اینها آدمی در این مفاهیم به نحو ترتیب و تفصیل وتخصیص و تعمیم , دخل و تصرف می نماید و در نظریات و امور بیرون از حیطه عمل قضاوت نظری می کند و در عملیات و امور مربوط به رفتار قضاوت عملی همه اینها در مسیری حرکت می کند که فطرت و سرشت اصیل انسان برایش مشخص می سازد و این همان عقل است لیکن گاهی اوقات یکی از قوا, مانند شهوت و خشم , با غلبه یافتن بر دیگر قوا, بر انسان چیره می گردد و تاثیر بقیه را از بین می برد یا ضعیف می کند و در نتیجه , انسان از راه اعتدال به دره های افراط و تفریط سقوط می کند از این رو, عامل

عقلی , با وجود سالم بودن , در چنین انسانی کارگر نمی افتد, مثلا قاضیی که بر اساس مدارک یا شهادتهای دروغ وتحریف شده داوری می کند در داوری خود از حق منحرف می شود, هرچند در قضاوت خود قصد باطل نداشته باشد چنین کسی هم قاضی است و هم قاضی نیست و در عین حال که قضاوت کرده , قضاوت درست نکرده است همچنین است انسانی که بر اساس اطلاعات نادرست قضاوت می کند گرچه کار او را, با نوعی تسامح , می توان عقل نامید, اما در حقیقت عقل نیست , زیرا آدمی در چنین حالتی از طریق سلیم فطرت و راههای درست خارج شده است . سخن خدای تعالی نیز به همین منوال است , زیرا خداوند عقل را آن عنصری تعریف می کند که آدمی در دین خود از آن بهره مند شود و به وسیله آن به معارف حقیقی و کردار شایسته راه بردو چنانچه این خصلت را نداشته باشد نمی توان آن را عقل نامید, هرچند فقط در زمینه های خیرو شر دنیوی کار آمد باشد خدای تعالی می فرماید: ((و گفتند: اگر می شنیدیم یا تعقل می ورزیدیم , در شمار دوزخیان نبودیم)) و می فرماید: ((آیا در زمین سیر نکردند, تا برایشان دلهایی باشد که به وسیله آنها تعقل ورزند یا گوشهایی تا با آنها بشنوند, زیرا چشمها نیستند که کور می شوند بلکه دلهایی که در سینه ها جای دارند کور می شوند)) این آیات , همچنان که ملاحظه می شود, عقل را درباره علم و دانشی به کار می برد, که انسان مستقلا از آن استفاده می کند و لفظ ((سمع)) به معنای ادراکی است که به کمک غیر از آن بهره مند می شود, به شرط این که هر دو با فطرت سلیم همراه باشد. خدای تعالی می فرماید: ((چه کسی از کیش ابراهیم روی برمی تابد جز آن که خود را بی خردساخته باشد؟)) چنان که گذشت , این آیه به منزله عکس نقیض این حدیث است که : ((عقل آن چیزی است که به واسطه آن خدای رحمان عبادت شود. از مجموع آنچه گفتیم , روشن شد که : مراد از عقل در سخن خدای تعالی , آن ادراکی است که همراه با فطرت سالم برای انسان حاصل می شود با این تعریف از عقل معنای این سخن خدای سبحان روشن می شود که : ((اینچنین خداوند آیاتش را برای شما روشن می سازد شاید که تعقل ورزید)), زیرا با بیان و روشنگری است که علم حاصل می شود و علم نیز مقدمه عقل و وسیله ای برای رسیدن به آن است خدای تعالی می فرماید: ((این مثلها را برای مردم می زنیم , اما جزدانایان آنها را به عقل درنمی یابند)).

تفسیر عقل .

ـ امام حسن (ع), در پاسخ به سؤال پدر بزرگوارش از او که خرد چیست , فرمود: این که دلت آنچه را به او می سپاری , نگه دارد. ـ امـام علی (ع): خرد, نگه داشتن تجربه هاست و بهترین تجربه ات , آن تجربه ای است که تورا اندرز دهد. ـ خرد و دانش به یک ریسمان بسته هستند و از هم جدا و دور نمی شوند. ـ امام کاظم (ع), در سفارش به هشام بن حکم , فرمود: ای هشام ! همانا خرد با دانایی همراه است . خـداونـد فـرمـوده اسـت : ((ایـن مـثـلـهـا را بـرای مـردم مـی زنـیـم , امـا جـز دانایان آنها را به عقل درنمی یابند)). ـ امام علی (ع): بدبخت کسی است , که از منافع خرد و تجربه محروم باشد.

خردها خدادادی هستند.

ـ امام علی (ع): خردها موهبتند و آداب اکتسابی . ـ امـام رضـا(ع): خـرد بـخـششی از جانب خداست و ادب (و تربیت) با زحمت و کوشش به دست مـی آیـد, پـس , هـر که در راه کسب آداب (و تربیت) زحمت کشد به آن دست یابد و هر که در راه افزودن بر خرد خود را به زحمت اندازد, جز بر نادانیش افزوده نشود.

عقل طبیعی و عقل تجربی و اکتسابی .

ـ امام علی (ع): عقل دو نوع است : عقل طبیعی (و ذاتی) و عقل تجربی و هر دوی آنها سودآورند. ـ عـلـم دو گـونـه اسـت : سرشتین (و ذاتی) و شنیدنی (و اکتسابی) و اگر علم سرشتین نباشد علم شنیدنی (و اکتسابی) سودی نمی بخشد. ـ عقل مادرزادی است و علم اکتسابی .

ویژگیهای خردمند.

ـ امام علی (ع): خردمند کسی است , که تجربه ها او را پند آموزد. ـ خردمند, جویای کمال است و نادان جویای مال . ـ خردمند کسی است , که کار خود را محکم کند. ـ خردمند کسی است , که کردارهایش گفتارهای او را تصدیق کند. ـ خردمند کسی است , که هر جا شناخت همان جا بایستد (در برابر حق معترف و تسلیم باشد). ـ خردمند کسی است , که زبان خود را در بند کشد. ـ خردمند کسی است , که به آنچه نادان راغب است او بی اعتنا و بی میل باشد. ـ خـردمـنـد کسی است , که احسانهای خود را نیکو به جا آورد و کوشش خود را درجایگاههای آن گذارد (سعی بی جا و بی حاصل نکند). ـ خـردمـند کسی است , که اندیشه خود را متهم کند و به هر چیزی که نفسش در نظر اومی آراید اعتماد نکند. ـ خردمند کسی است , که تسلیم قضا(ی الهی) باشد و با هشیاری عمل کند. ـ خردمند کسی است , که زبان خود را از غیبت نگه دارد. ـ خردمند, جز به هنگام نیاز یا بیان دلیل و حجت , زبان به سخن نمی گشاید. ـ خـردمـنـد, هـر گـاه خـامـوش بـاشد, می اندیشد و هر گاه سخن گوید, به یاد خداست و هر گاه بنگرد, عبرت آموزد. ـ خـردمـنـد, هـر گـاه بـداند عمل می کند و هر گاه عمل کند, از روی اخلاص انجام می دهد و هرگاه اخلاص ورزد, گوشه گیری می کند. ـ خردمند, به کار خود تکیه می کند و نادان به آرزوی خویش . ـ خردمند, در عمل خود می کوشد و آرزوی خویش را کوتاه می گرداند. ـ خردمند را قدرت به افراط کاری نمی کشاند و ناتوانی او را از پای نمی نشاند. ـ خـردمـند, در قبال وظایفی که دارد از نفس خود باز خواست می کند و برای وظایفی که دیگران در قبال او دارند برای نفس خود (از مردم) باز خواست نمی کند (بلکه عفو و گذشت می کند). ـ امام صادق (ع): خردمند, هیچ کس را خوار نمی شمارد. ـ مصباح الشریعه : امام صادق (ع) فرمود: خردمند کسی است , که در پذیرش حق رام باشد. ـ مصباح الشریعه : خردمند, سخنی را که خردها نمی پذیرند, نمی گوید و خود را در معرض تهمت قرار نمی دهد. ـ امام علی (ع): خردمند, با همتای خود انس می گیرد, نادان به همانند خود می گراید. ـ خـردمـنـد بـه کـسـی کـه مـی تـرسد سخنش را دروغ شمارد سخنی نمی گوید و از کسی که می ترسددریغ ورزد چیزی نمی طلبد و کاری که می ترسد به عذرخواهی بینجامد, انجام نمی دهد و به کسی که نمی شود به او امید بست , امید نمی بندد. ـ امـام کـاظـم (ع): خـردمـنـد بـه کسی که می ترسد تکذیبش کند, سخنی نمی گوید و از کسی کـه مـی تـرسـد مـضـایـقـه کـند, چیزی نمی خواهد و وعده ای را که از عهده انجامش برنمی آید, نـمـی دهـدو بـه

آنـچـه کـه در امـیـدواریـش سـرزنـش شـود, امـیـد نـمـی بـنـدد وی ـمه ـک به کاری که می ترسددرآن درمانداقدام نمی ورزد. ـ خردمند صاحبدل , کسی است که آنچه را در توان او نیست فروگذارد و بیشتر اوقات درستی , در مخالفت با هوای نفس است . ـ امام علی (ع): خردمند, با ادب (و تربیت) پند می گیرد (و به راه می آید) و حیوانات جز بازدن به راه نمی آیند. ـ امام کاظم (ع): خردمند به کم و کاست دنیا در صورتی که با حکمت توام باشد خرسند است ,ولی اگـر دنـیـا را داشـته باشد و از حکمت کم بهره باشد خرسند نیست , از این رو تجارتشان سودمند گشت . ـ خردمند کسی است , که حلال مانع شکرگذاری او نمی شود و حرام بر شکیبایی او چیره نمی آید. ـ برای هر چیزی راهنمایی است و راهنمای خرد اندیشیدن است و راهنمای اندیشیدن خاموشی , و برای هر چیزی مرکب راهواری است و مرکب راهوار خرد فروتنی است . ـ امام علی (ع): دارایی خردمند, در دانش و کار اوست , دارایی نادان در مال و آرزوی او. ـ نیمی از خردمند, بردباری است و نیم دیگرش چشمپوشی . ـ سخن خردمند, خوراک (جان) است و پاسخ نادان خاموشی است . ـ سینه خردمند, صندوق راز اوست . ـ (کار) زشت خردمند, بهتر از (کار) زیبای نادان است . ـ امام صادق (ع): خردمند, از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود. ـ امام علی (ع): خشم نادان , در گفتار اوست و خشم خردمند در رفتارش . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): ویـژگـی خـردمـنـد, این است که در برابر رفتار جاهلانه نادان نسبت به خـودبـردبـاری نشان می دهد, از کسی که به او ستم کرده است در می گذرد, در برابر فرودست خـودفـروتـن اسـت , از فـرادسـت خـود در طـلـب نیکی پیشی می گیرد, هر گاه بخواهد سخن بـگـویـدمـی اندیشد, اگر آنچه می خواهد بگوید خوب بود می گوید و بهره مند می شود و اگر بد بودخاموشی می گزیند و سالم می ماند, هر گاه با فتنه ای روبه رو شود به خدا پناه می برد و دست وزبـان خـود را نـگـه مـی دارد, هـر گـاه فـضیلتی بیند آن را غنیمت می شمارد, شرم و حیا از او جدانمی شود و آزمندی از او سر نمی زند, اینها ده خصلتند که خردمند به آنها شناخته می شود.

خرد و حکمت .

ـ امـام عـلـی (ع), در پـاسـخ بـه ایـن پرسش که خردمند کیست , فرمود: خردمند کسی است که هرچیزی را در جای خود به کار برد عرض شد: نادان را برای ما توصیف فرما فرمود: توصیف کردم . ـ خردمند کسی است , که هر چیزی را در جای خودش بگذارد و نادان ضد این است .

خرد و فروگذاشتن زیاده خواهی .

ـ امام علی (ع): خردمند کسی است , که دمی از خود را در چیزهای بی فایده هدر نمی دهد. ـ امام کاظم (ع): خردمندان زیادیهای دنیا را فروگذاشتند چه رسد به گناهان , در حالی که فروگذاشتن دنیا فضیلت است و فروگذاشتن گناهان واجب !. ـ امام علی (ع): هر گاه خردها کاستی پذیرد, زیادیها فزونی گیرد. ـ خردمند کسی است , که باطل را دور افکند. ـ هر که از زیادیها خودداری کند, اندیشه اش با خردها برابری نماید. ـ هر که هوسرانیش زیاد باشد, خردش اندک است . ـ تباه شدن خردها, در جستن زیادیهاست . ـ خردمند نیست , کسی که شیفته بازی باشد و دلباخته هوسرانی و خوشگذرانی . ـ خرد و هوسرانی , با هم جمع نمی شوند. ـ برترین خرد دوری کردن از لهو و لعب است .

خرد و کار برای آخرت .

ـ امام علی (ع): هر که خانه ماندگاری خود را آباد کند, او خردمند است . ـ هـر که خردمندباشد, از خواب غفلت خود بیدار شود و خویشتن را برای سفرش آماده کند وخانه ماندن خود را آباد سازد. ـ خـردمـنـد نیست , مگر کسی که خدایی بیندیشد و از نافرمانی باز ایستد و برای سرای آخرت کار کند. ـ خردمند کسی است , که در امروزش به فکر فردای خود باشد و در راه آزاد کردن خویش (از آتش دوزخ) بکوشد و برای چیزی کارکند که چاره وگریزی از آن ندارد. ـ خردمند, باید که در این سرا از مرگ حذر کند و خود را برای آن به خوبی آماده سازد, پیش از این که به سرایی رود که در آن آرزوی مرگ می کند و نمی یابدش . ـ خـردمـنـد کسی است , که به دنیای فانی پست پشت کند و به بهشت ارزنده جاویدان برین روی آورد.

خرد و فرمانبری از خدا.

ـ چون در حضور رسول خدا(ص), درباره مردی ترسا که از قدرت سخنوری و وقار و هیبتی برخوردار بود, عرض شد: چه خردمند است این مرد ترسا! حضرت فرمود: خاموش ! هماناخردمند کسی است که خدای را یگانه بداند و طاعت او را به جای آورد. ـ پیامبر خدا(ص): خردمند کسی است که خدا را فرمان برد, گرچه زشترو و حقیر باشد. ـ پیامبر خدا(ص), در پاسخ به این پرسش که عقل چیست , فرمود: به کار بستن طاعت خداعمل کنندگان به طاعت خدا همان خردمندانند. ـ امام صادق (ع), نیز در پاسخ به همین پرسش , فرمود: عقل آن چیزی است که به وسیله آن خدای رحمان عبادت شود و بهشت به دست آید راوی می گوید: گفتم : پس آنچه در معاویه بودچیست ؟ . حضرت فرمود: آن نیرنگ است , آن شیطنت است آن به عقل می ماند ولی عقل نیست . ـ امام علی (ع): خردمند کسی است که از گناهان دوری کند و از عیبها پاک باشد. ـ همت [خردمند] ترک گناهان و برطرف کردن عیبهاست . ـ اگر خداوند پاک , از حرامهای خود نهی هم نمی کرد باز لازم بود که خردمند از آنها دوری کند. ـ خردمندترین شما فرمانبردارترین شما (از خدا) است .

خرد و فروگذاشتن لذتها.

ـ امام علی (ع): خردمند کسی است , که بر هوس خویش چیره آید و آخرتش را به دنیایش نفروشد. ـ خردمند کسی است , که از شهوت خویش دوری کند و دنیایش را به آخرتش نفروشد. ـ خردمند, دشمن لذت خویش است و نادان بنده شهوت خویش . ـ خردمند کسی است , که در راه فرمانبری از پروردگار خود هوس خویش را نافرمانی کند. ـ خردمند کسی است , که بر انگیزه های هواهای نفس خویش چیره آید. ـ خـردمـنـد کسی است , که شهوت خویش را بمیراند, پهلوان کسی است که لذت خویش رادرهم کوبد. ـ خردمند کسی است , که هر گاه خشم یا خواهش یا ترسی در او به وجود آمد, خویشتندارباشد. ـ شگفتا از خردمند, چگونه به شهوتی می نگرد که پیامد نگاه به آن افسوس خوردن است ؟ . ـ خصلت خردمندان , اندک داشتن شهوت و اندک داشتن غفلت است . ـ امام کاظم (ع): خردمند دروغ نمی گوید, گرچه دلخواه او در آن دروغ باشد.

خرد و شناخت نیک و بد.

ـ امام علی (ع): خردمند, کسی نیست که نیک را از بد باز شناسد, بلکه خردمند کسی است که از دو بدی آن را که کمتر بد است بشناسد.

آنچه برای خردمند است .

ـ امام علی (ع): خردمند, هر کاری که می کند برای پرورش نفس انجام می دهد. ـ خردمند را در هر کاری , نیکی و احسانی است , نادان را در هر حالتی , زیان است . ـ در هر سخنی که خردمند می گوید, آثار هوشمندی و نجابت آشکار است .

آنچه بر خردمند لازم است .

ـ امـام صادق (ع): بر خردمند است , که زمان خود را بشناسد, به کار خویش بپردازد و زبانش را نگه دارد. ـ امـام عـلی (ع): بر خردمند است که بدیها و معایب خود در زمینه دین و اندیشه و اخلاق وادب را محاسبه کند و آنها را در سینه خود یا در دفتری ثبت نماید و در از بین بردن آنها بکوشد. ـ خردمند, وظیفه دارد که برای معاد کار کند و توشه زیاد برگیرد. ـ بر خردمند لازم است پیوسته رایزنی کند و خود کامگی را فروگذارد. ـ خردمند باید در کار خود بیندیشد, پس , زبانش را نگه دارد و مردم روزگار خویش رابشناسد.

آنچه خردمند را سزد.

ـ امام علی (ع): خردمند را سزد, که با نادان چنان سخن گوید که پزشک با بیمار. ـ خـردمـنـد را سـزد, کـه هـر گـاه آموزش دهد درشتی نکند و هر گاه به او آموزش داده شود ازآموختن ننگ نداشته باشد. ـ امـام کاظم (ع): خردمند را سزد, که چون کاری کند از خداوند, که تنها نعمت رسان اوست ,شرم دارد که در کار خود کس دیگری غیر از او را شریک گرداند. ـ امام صادق (ع): خردمند را سزد, که راستگو باشد تا به گفته اش اطمینان شود و سپاسگزارباشد تا مستوجب افزایش نعمت گردد.

آنچه خردمند را نسزد.

ـ پـیـامبر خدا(ص): خردمند را نسزد, که کوچنده باشد مگر برای سه کار: تامین زندگی , یاتوشه برگرفتن برای معاد, یا کامجویی از راه غیر حرام . ـ امـام صـادق (ع): سـه چیز است , که خردمند را نسزد در هیچ حالتی آنها را از یاد برد: فنای دنیا, دیگرگونی احوال و اوضاع و آفاتی که از آنها ایمنی نیست .

خردمندترين مردم .

ـ پيامبر خدا(ص): هان ! براستى كه خردمندترين مردم بنده اى است كه پروردگارش راشناخت و فرمانش برد و دشمنش را شناخت و نافرمانيش كرد و سراى ماندن خود را شناخت وآن را آباد كرد و دانست كه بزودى بايد كوچ كند و لذا رهتوشه برداشت . ـ خـردمندترين مردم , نيكوكار ترسان (از عذاب خدا) است و نادانترين آنان بدكار آسوده خاطر (از عذاب الهى) است . ـ امام على (ع): خردمندترين مردم , دورترين آنها از هرگونه پستى است . ـ خردمندترين مردم , با حياترين آنهاست . ـ خردمندترين مردم , نزديكترين مردم به خداست . ـ خردمندترين مردم كسى است كه در كيفر دادن مردم نادان از خاموشى فراتر نرود. ـ خـردمـنـدتـريـن مـردم , كـسـى است كه جديش بر شوخيش چيره باشد و در برابر هوس خود, ازخردش كمك بگيرد. ـ خردمندترين مردم , كسى است كه در برابر حق رام باشد و از جانب خود حق (را به كسى كه حق با اوست) بدهد و حق را تقويت كند پس , برپا داشتن آن و خوش عمل كردن به آن راسبک نشمارد. ـ خردمندترين مردم , عاقبت انديش ترين آنهاست . ـ پيامبر خدا(ص): خردمندترين مردم , مدارا كننده ترين آنهاست با مردم . ـ امام على (ع): خردمندترين شما, فرمانبردارترين شماست (از خدا). ـ خردمندترين مردم , كسى است كه بيناى عيب خود و كور عيب ديگران باشد. ـ لقمان (ع), در مقام اندرز به فرزندش , فرمود: در برابر حق فروتن باش تا خردمندترين مردم باشى . ـ امام على (ع): با خردترين مردم كسى است كه كار معاش خود را بهتر اداره كند و به درست كردن كار معادش بيشتر اهتمام ورزد. ـ پيامبر خدا(ص): كاملترين مردم از حيث خرد ترسانترين و فرمانبردارترين آنان ازخداست .

کم خردترین مردم .

ـ پیامبر خدا(ص): کم خردترین مردم , ترسانترین و فرمانبردارترین آنها از سلطان است . ـ امـام صادق (ع): کم خردترین مردم , کسی است که به فرودست خود ستم کند و از کسی که ازاو پوزش خواهد گذشت نکند.

کسی که خردمند به شمار نمی آید.

قرآن . ((آنان همه با شما نجنگند مگر در قریه های دارای استحکامات , یا از پس دیوار آنان سخت با یکدیگر دشـمـنـنـد تـو یـکـدل می پنداریشان و حال آن که دلهایشان از هم جداست ,زیرا که آنان مردمی بی خردند)). ((و گفتند: اگر می شنیدیم یا عقل خود را به کار می بردیم , از دوزخیان نبودیم)). ((و چون بانگ نماز سر دهید آن را به مسخره و بازیچه گیرند, زیرا آنان مردمی نابخردند)). ((چون به ایشان گفته شود که از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید, گویند: نه ما به همان راهی می رویم که پدرانمان را بر آن یافتیم حتی اگر پدرانشان بی خرد و گمراه بوده اند))؟ . ((مـثـل کـافران , مثل حیوانی است که در گوش او آواز کنند و او جز بانگی و آوازی نشنود اینان کرانند, لالانند, کورانند وخرد نمی ورزند)). ـ امام علی (ع): تفو بر شما! خسته شدم بس که سرزنشتان کردم ! آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده اید؟ و به جای عزت به خواری تن داده اید؟ هر گاه شما را به پیکار بادشمنتان فرا مـی خوانم چشمانتان چنان (در کاسه) می گردد که گویی در چنگال مرگ گرفتارآمده اید و در مـسـتـی گـیجی و غفلت به سر می برید باب گفتگوی من با شما بسته شده و شماسرگردانید, گویی دلهایتان آمیخته به جنون شده و از این رو تعقل نمی ورزید. ـ امـام عـلـی (ع), در سـخـنـانـی بـه کـوفـیـان , می فرماید: ای مردمی که پیکرهایشان پیداست وخردهایشان از وجود آنها رخت بربسته است , خواهشها و اهدافشان گونه گونه است , امرایشان به آنـهـا گـرفـتار شده اند زمامدار شما خدا را فرمان می برد و شما او را نافرمانی می کنید و زمامدار شامیان خدا رانافرمانی می کند و آنها از او فرمان می برند!. ـ ای جانهای گونه گون و دلهای پراکنده , همانان که پیکرهایشان حاضر و پیداست وخردهایشان از آنـان غـایـب اسـت ! شـمـا را با مهر و محبت به سوی حق می برم اما شما از آن می رمید همچون رمیدن بز از نعره شیر!. ـ امـام عـلـی (ع), در توصیف دنیا خواهان , می فرماید: چونان حیواناتی هستند برخی بسته وبرخی رها, که خردهایشان را از دست داده اند و بیراهه می روند. ـ ای مـردم ! بـدانـیـد کـسـی کـه از شـنـیـدن سـخـن ناحق درباره خود رنجیده و دلگیر شود, خردمندنیست .

آنچه خرد را می افزاید.

ـ امام علی (ع): خرد, غریزه ای است که با دانش و تجربه افزایش می یابد. ـ بهترین کمک برای پرورش خرد, آموزش است . ـ همانا تو به خردت سنجیده می شوی , پس آن را با دانش پرورش ده . ـ امام صادق (ع): بسیار نگریستن (و اندیشیدن) در دانش , خرد را باز و شکوفا می کند. ـ بسیار اندیشیدن در حکمت , خرد را بارور می کند. ـ امـام سـجـاد(ع): همنشینی با دانشمندان موجب فزونی خرد است و آزار نرساندن از کمال خرد است . ـ امام علی (ع): از محکمترین رشته های خرد, ترحم کردن به مردمان نادان است .

آنچه خرد را کامل می کند.

ـ امام صادق (ع): خردمند را خردمند نتوان شمرد, مگر آن گاه که سه چیز راکاملا داشته باشد:در حال خشم و خشنودی , حق را به حقدار بدهد, برای مردم آن پسندد که برای خود می پسنددو در هنگام دیدن لغزش از کسی , بردباری به خرج دهد. ـ کـمـال خرد در سه چیز است : خاکساری در برابر خدا, داشتن یقین نیکو و خاموش ماندن بجز از سخن نیک . ـ امام علی (ع): با فروگذاشتن کارهای بیهوده , خردت کامل می گردد. ـ نزد معاویه سخن از عقل به میان آمد, امام حسین (ع) فرمود: عقل به کمال نرسد مگر باپیروی از حق معاویه گفت : در سینه های شما جز یک چیز وجود ندارد. ـ پیامبر خدا(ص): خداوند عقل را به سه جز تقسیم کرد, در هر کس این سه جز باشدعقلش کامل اسـت و در هر کس نباشد از عقل بی بهره است : نیکو شناختن خدا, نیکو فرمان بردن از خدا و نیکو صبر کردن بر کار خدا. ـ امـام عـلـی (ع) مـی فـرمـود: خـداونـد به وسیله چیزی بهتر از خرد بندگی نشده است و خرد آدمـی کامل نباشد, مگر آن گاه که چند خصلت در او باشد: مردم از کفر و بدی او در امان باشند, به هدایت و خوبیش امید رود, زیادی مالش را ببخشد, زیادی گفتارش را نگه دارد, بهره اش ازدنیا بـه انـدازه قوت او باشد, تا زنده است از دانش سیر نشود, ذلت با خدا را از عزت با غیرخدادوست تر داشـتـه بـاشد, فروپایگی را از بلندپایگی خوشتر داشته باشد, اندک خوبی دیگران رازیاد بشمارد و خوبیهای فراوان خود را اندک داند, همه مردم را از خود بهتر داند و خودش را ازهمه بدتر, تمامیت و کمال عقل به این (خصلت اخیر یا مجموع این خصلتها) است . ـ پـیـامبر خدا(ص): خدای عزوجل به چیزی برتر از عقل عبادت نشده است و مؤمن آن گاه عاقل باشد, که ده خصلت در او فراهم باشد: به خیر و خوبی او امید رود, بدیش به کسی نرسد,اندک کار خـوب دیگران را زیاد شمارد و خوبیهای فراوان خود را اندک بیند, تا زنده هست ازآموختن دانش خـسـتـه نـشـود, از ایـن کـه نیازمندان به سوی او آیند به ستوه نیاید, فرودستی را ازفرادستی و زورمـنـدی دوسـت تر داشته باشد و تهیدستی را از توانگری بهره اش از دنیا خوراک روزانه باشد و دهـمـین خصلت که از همه مهمتر است این که هر که را ببیند بگوید: او از من بهترو پرهیزگارتر است پس , هر گاه کسی را بهتر و پرهیزگارتر از خود ببیند در برابرش فروتنی کند, تا به مرتبه او بـرسـد و هـر گـاه کسی را بدتر و پست تر از خود ببیند, گوید: ای بسا که ظاهرش بد اما باطنش خوب باشد و چه بسا که عاقبتش به خیر بینجامد, هر گاه مؤمن چنین باشد, به اوج بزرگی دست یافته و بر همروزگاران خویش مهتری یافته است .

ملاکهای سنجش خرد آدمیان .

ـ امام علی (ع): کیفیت کار, نشانگر کمیت خرد است . ـ امام صادق (ع): از نامه مرد پی به خرد و بینش او برده می شود و از فرستاده او پی به فهم وهوش او. ـ امام علی (ع): از آراستگی مرد به زیور خویشتنداری و قناعت , می توان به خرد او پی برد. ـ از سخنان هر انسانی می توان به میزان خرد او پی برد. ـ از بسیاری وقار مرد و بردباری نیکوی او, به خردش پی برده می شود. ـ فرستاده تو بازگو کننده خرد توست و نامه ات رساترین سخنگوی توست . ـ سه چیز است که نشانگر خرد صاحبان آنهاست : فرستاده , نامه و هدیه . ـ امـام صـادق (ع): هر گاه خواستی خرد مردی را در یک نشست بیازمایی , در ضمن صحبتهایت , حـرفـهـای ناشدنی به او بگو اگر آنها را رد کرد او آدمی خردمند است و اگرپذیرفت و تایید کرد نابخرد است . ـ امام علی (ع): شش چیز است که با آنها خردهای مردم سنجیده می شود: بردباری در هنگام خشم , شـکیبایی به گاه ترس , میانه روی به هنگام خواهش و میل , ترس از خدا در همه حال ,خوش مدارا کردن و کمی جدال . ـ شش چیز است , که با آنها خردهای مردان آزموده می شود: همنشینی , داد و ستد, حکومت کردن , برکناری (از حکومت و قدرت) , توانگری و درویشی . ـ با سه چیز, خردهای مردان آزموده می شود: ثروت و حکومت و مصیبت . ـ در هنگام بدیهه گویی است , که خرد مردان آزموده می شود. ـ خوش گفتار باش و نیکو کردار , زیرا گفتار مرد دلیل فضل اوست و کردارش نشانه خرد او. ـ فراوانی کار درست , از فراوانی خرد خبر می دهد. ـ استواری خرد, در هنگام خرسندی و اندوه آزموده می شود. ـ نظر مرد, سنجه خرد اوست . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): ثروت از اندازه خرد صاحبش پرده بر می دارد و نیاز نشانگر خرد صاحب نیاز اسـت و مـصـیبت هر گاه بر کسی فرود آید, میزان خرد او را نشان می دهد و خشم به میزان خرد خشم گیرنده رهنمون می شود.

از نشانه های خرد.

ـ پیامبر خدا(ص): از نشانه های خرد است : دوری کردن از سرای فریب و روی آوردن به سرای جاودانی و توشه برگرفتن برای خانه گور و آماده شدن برای روز رستاخیز. ـ امام علی (ع): از نشانه های خردمند این است که در او سه خصلت باشد: هر گاه از او سؤال شود پاسخ گوید و هر گاه مردم از سخن گفتن درمانند او سخن گوید و نظری بدهد که صلاح مردم در آن باشد پس , هر که چیزی از این سه خصلت نداشته باشد احمق است .

نشانه نیرومندی خرد.

ـ امام علی (ع): بسیاری (نظر و کردار) درست , از بسیاری خرد خبر می دهد. ـ هر گاه خرد کامل شود, سخن گفتن اندک شود. ـ هر گاه خرد کامل شود, شهوت کاهش پذیرد. ـ کمک گرفتن تو از خردت , نشانه کمال خرد توست . ـ هر که خردش کامل باشد, به شهوات بهایی ندهد. ـ هر که خردش نیرومند باشد, زیاد عبرت گیرد. ـ هر که جانش مواهب دنیا را سخاوتمندانه رها کند, هر آینه خرد را به کمال رسانده است . ـ بهترین دلیل بر فراوانی عقل , حسن تدبیر است . ـ انـسان در سه جا عوض می شود: نزدیکی به شاهان , زمامداری و توانگر شدن بعد از ناداری هر که در این سه جا عوض نشود از خردی سلیم و خویی درست و استوار برخوردار است . ـ هر که خردش کامل باشد, کردارش نیکوست . ـ امام علی (ع), در توصیف رهرو راه خدای سبحان , می فرماید: او خرد خویش را زنده کرد ونفسش را مـیـراند تا جایی که پیکرش نزار شد و دلش نازک و برقی پر نور برای او درخشید و راه را برایش روشن ساخت و در پرتو آن راه را پیمود.

عوامل ناتوان کننده خرد.

ـ امام علی (ع): بر اثر هوس و شهوت , خرد از بین می رود. ـ تباه شدن خردها در جستن فزونیهاست . ـ امام باقر(ع): در دل آدمی چیزی از کبر وارد نشد, مگر این که از خرد او کاسته شد. ـ امام علی (ع): خودپسندی انسان یکی از حسودان خرد اوست . ـ خودپسندی آدمی , نشانگر سستی خرد اوست . ـ هر که با نادان همنشینی کند, از خردش کاسته شود. ـ هیچ کس مزاحی نکرد, مگر این که اندکی از عقل او کاسته شد. ـ امـام کاظم (ع): هر که سه چیز را بر سه چیز چیره گرداند, چنان است که هوای نفس خویش را در راه نـابود کردن خردش یاری رسانده باشد: هر که با آرزوی دراز خود فروغ اندیشه اش راتاریک سازد و با سخنان زیادی بدایع حکمت خویش را از بین برد و با خواهشهای نفس خود,پرتو عبرت و پندآموزی خویش را خاموش گرداند, چنان است که هوای نفس خود را در راه نابود کردن خردش یاری رسانده باشد و هر که خردش نابود شود دین و دنیایش تباه گردد. ـ امام علی (ع): هر که به خردمندان گوش نسپارد, خردش بمیرد.

نشانه سست خردی .

ـ امام علی (ع): هر گاه خردها کاستی پذیرد, زیادیها فزونی گیرد. ـ هر که خردش کم باشد, بد سخن گوید. ـ بی اعتنایی تو به کسی که به تو رغبت دارد کم خردی است , و رغبت تو به کسی که به توبی رغبت است موجب خواری است . ـ هر که شخص خردمندی را از دست بدهد, سست خردی خود را نشان داده است . ـ همنشینی با نادانان , از بی خردی است . ـ فراوانی آرزوها , از تباهی خرد است . ـ امام علی (ع), در نکوهش بصریان بعد از جنگ جمل , فرمود: سرزمین شما به آب (دریا)نزدیک و از آسمان دور است , مردمانی سبکسر و سست خردید, از این رو, آماج هر تیراندازو لقمه هر خورنده و طعمه هر درنده ای قرار می گیرید.

حد خرد.

ـ امام على (ع): حد خرد, جدا شدن از نيست شونده (دنيا) است و پيوستن به آنچه ماندنى است . ـ حد خرد عاقبت انديشى است و خرسندى به قضاى الهى .

سرآمد خرد.

ـ پیامبر خدا(ص): بعد از دینداری , دوستی کردن با مردم و خوبی کردن به نیک و بد در راس خردمندی است . ـ بعد از ایمان , دوستی با مردم در راس خردمندی است . ـ امام علی (ع): درنگ و تامل سر خرد است و تندی و شتاب سر نادانی . ـ امام حسن (ع): خوشرفتاری با مردم , در راس خرد است .

برترین خرد.

ـ امام علی (ع): برترین خرد, عبرت آموختن است . ـ برترین خرد, شناخت حق به خود آن است ((13)) (نه از طریق شخصیتها). ـ بهترین خرد, خودداری از زشتی است . ـ امـام صـادق (ع): برترین خصلت خرد, عبادت است و محکمترین و مطمئن ترین سخن آن علم و سودمندترین نصیب آن حکمت و بهترین اندوخته هایش کارهای نیک .

میوه خرد.

ـ امام علی (ع): میوه خرد, استقامت (پایداری در راه حق و راست) است . ـ میوه خرد, پایبندی به حق است . ـ میوه خرد, دشمن داشتن دنیا و سرکوب کردن هوس است . ـ خرد, درختی است که میوه اش بخشندگی و حیاست . ـ خرد کامل , بر طبیعت بد چیره می گردد. ـ ریشه خرد پاکدامنی است و میوه اش پاکی از گناهان . ـ دستاورد خرد, خویشتن داری از آزار رسانی است . ـ دستاورد خرد, عبرت گرفتن است و احتیاط. ـ شمعون بن لاوی بن یهودا, از حواریان عیسی , به رسول خدا(ص) عرض کرد: مرا خبردهید که عقل چیست ؟ و چگونه است ؟ و چه چیزهایی از آن منشعب می شود و چه چیز از آن منشعب نمی شود؟ و همه شاخه های آن را برایم شرح دهید حضرت درپاسخ اوفرمود: هماناعقل زانوبند نادانی است نفس مانند شرورترین حیوانات است که اگر پایشان بسته نشود, گم وسرگشته می شوند پس , عقل زانوبند نادانی است همانا خداوند عقل را آفرید و بدو فرمود:روکن و او رو کرد و فرمود: برگرد و او برگشت پس , خدای تبارک و تعالی فرمود: به عزت وجلالم سوگند که هیچ آفریده ای با عظمت تر و فرمانبردارتر از تو نیافریدم به تو آغاز می کنم وتو را بر می گردانم , پاداش از آن توست و کیفرهم به دوش توست . از عقل , بردباری منشعب شد و از بردباری , دانایی و از دانایی , رهیابی و از رهیابی و هدایت ,پاکدامنی و از پاکدامنی , خویشتنداری و از خویشتنداری , شرم و از شرم , سنگینی و وقار و ازسنگینی , پیگیری در کار خوب و از پیگیری کار خوب , نفرت داشتن از بدی و از ناخوش داشتن بدی , پیروی از راهنمای خیرخواه .

دشمن خرد.

ـ امام علی (ع): دشمن خرد, هوای نفس است . ـ امام صادق (ع): هوای نفس , بیدار است و خرد خفته . ـ امام باقر(ع): خردی چون مخالفت با هوای نفس , نیست . ـ امام علی (ع): نگهداشتن خرد, به مخالفت با هوای نفس و کناره گیری از دنیاست . ـ هر که از هوای نفس خود دوری کند, خردش سالم باشد. ـ بسا خردی , که اسیر هوسی چیره است . ـ بـردبـاری پـرده ای پـوشنده است و خرد تیغی برنده پس , کاستیهای اخلاقی خود را بابردباریت بپوشان و با خردت به پیکار هوس خویش برو. ـ خداوند واجب فرمود ترک شرابخواری را به منظور نگهداری از خرد. ـ بدانید, که آرزو خرد را دچار غفلت می سازد و یاد خدا را به فراموشی می سپارد. ـ هـر کـه عاشق چیزی شود, چشمش را کور و دلش را بیمار گرداند پس , چنین کسی بادیده ای نـاسـالـم مـی نـگرد و با گوشی ناشنوا می شنود شهوتها خردش را از هم گسیخته و دنیا دلش را میرانده است . ـ امـام علی (ع) چون شنید که قاضیش شریح بن حارث خانه ای را به هشتاد دینار خریده وقباله ای بـرای آن نـوشـتـه و چـنـد نفر را گواه گرفته است , در نامه ای به او, فرمود: گواهی دهد براین (قباله) خردی که از اسارت هوس به در آمده و از وابستگیهای دنیا رهایی یافته .

خردانسان در دوره های مختلف زندگیش .

ـ امـام عـلـی (ع): خـرد و بی خردی در راه چیره آمدن بر مرد, تا هیجده سال با یکدیگرمی ستیزند پس , چون به هیجده سالگی رسید آن یک که در وجود او بیشتر باشد, بر وی چیره می گردد. ـ امـام صادق (ع): عقل مرد, بعد از چهل سالگی تا پنجاه شصت سالگی زیاد می شود و از آن پس رو به کاهش می نهد. ـ امـام عـلـی (ع): کـودک باید تا هفت سالگی , به حال خود رها شود از آن پس تا هفت سال بایدبه تـربیت او پرداخت و سپس تا هفت سال به کار و خدمت گرفته شود قد کشیدن او در بیست وسه سـالـگـی بـه پـایان می رسد و رشد عقلیش در سی و پنج سالگی و از آن به بعد با تجربه ها بر عقل اوافزوده می شود. ـ کـودک در هـفت سالگی , دندان شیری می اندازد در چهارده سالگی محتلم می شود دربیست و چهار سالگی قد کشیدنش متوقف می شود و در بیست و هشت سالگی عقلش کامل می شود و از آن پس هر چه اضافه شود, به واسطه تجربه هاست . ـ امـام صـادق (ع): کـودک در هفت سالگی , دندان شیری می اندازد در نه سالگی باید او را به نماز خواندن واداشت و در ده سالگی بسترهایشان را از هم جدا کرد و در چهارده سالگی محتلم می شود و در بـیست و دو سالگی قد کشیدنش متوقف می شود و در بیست و هشت سالگی رشدعقلیش به پایان می رسد, بجز تجربه ها. ـ امام علی (ع): خردمند وقتی پیر شود, خردش جوان گردد و نادان چون پیر شود, نادانیش جوان (و نیرومند) گردد.

جایگاه خرد.

ـ امام باقر(ع): خرد, جایگاهش دل است . ـ امام صادق (ع): جایگاه خرد, مغز است . ـ جایگاه خرد, مغز است مگر نمی بینی وقتی کسی کم خرد باشد می گویند: چقدر سبک مغزاست .

خرد (متفرقه).

ـ امام علی (ع): هر که عقل خود را کامل داند, بلغزد. ـ امام صادق (ع): خاموشی , آسایش خرد است . ـ امام علی (ع): هیچ خردی , چون تدبیر نیست . ـ هر که خرد او را بنشاند, بی خردی برخیزاندش . ـ امام علی (ع), در توصیف خاندان محمد(ع), می فرماید: دین را شناختند, شناختی توام بادانایی و عمل , نه آن که فقط بشنوند و بازگو کنند. ـ پناه می بریم به خدا, از خفتن عقل و زشتی لغزش . ـ ناداری موجب کاهش دین و سرگشتگی خرد است . ـ لغزش خردمند, لطمه شدید می زند. ـ از عقل تو را همین اندازه کافی است , که راه را از بیراهه نشانت دهد.

اعتکاف .

اعتکاف .

قرآن . ((و کـعـبه را جایگاه اجتماع و مکان امن مردم ساختیم مقام ابراهیم را نمازگاه خویش گیرید ما ابـراهـیـم و اسـمـاعیل را فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان وراکعان و ساجدان پاکیزه دارید)). ـ انـس : پـیـامبر(ص) در زمانی که مقیم بود, دهه آخر ماه رمضان را اعتکاف می کرد و هر گاه به مسافرت می رفت , سال بعد بیست روز معتکف می شد. ـ امام صادق (ع): رسول خدا(ص) ده روز آخر ماه رمضان را در مسجد اعتکاف می کرد دراین مدت برای آن حضرت چادری مویی برپا می شد و ایشان دامن به کمر می زد و بسترش رابر می چید. ـ اعتکاف کردن فقط باید در مسجد جامع باشد, که در آن پیشنمازی عادل به جماعت نمازخواند. ـ مـیـمـون بن مهران : در خدمت حسن بن علی (ع) نشسته بودم که مردی آمد و عرض کرد:یابن رسول اللّه ! فلانی از من مبلغی پول طلبکار است و می خواهد مرا حبس کند امام فرمود: به خدا من پـولـی نـدارم کـه بـدهکاری تو را بپردازم پس , با آن مرد سخن گفت میمون می گوید:امام (ع) کـفـشـهـای خـود را پـوشید من عرض کردم : یابن رسول اللّه ! فراموش کردید که در حال اعتکاف هـسـتـیـد؟ حـضرت فرمود: فراموش نکرده ام اما از پدرم شنیدم که از قول جدم رسول خدا(ص) فرمود: هر که در راه برآوردن نیاز برادر مسلمان خود بکوشد چنان است که نه هزارسال , روزه دار و شب زنده دار, خدا را عبادت کرده باشد.

دانش و دانایی .

ارزش دانش و دانایی .

قرآن . ((آیا آن کس که در همه ساعات شب , در حال سجده و قیام , به عبادت پرداخته و از آخرت بیمناک است و به رحمت پروردگار خویش امیدوار, با آن کس که چنین نیست یکسان است ؟ بگو: آیا آنهایی که می دانند با آنهایی که نمی دانند برابرند؟ تنها خردمندان پند می پذیرند)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید! چون به شما گفته شود که در مجالس جا باز کنید, جای باز کنید تا خدا در کار شما گشایش دهد و چون گفته شود برخیزید, برخیزید خدا آنهایی را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانش داده شده اند, درجه ها بالامی برد و خدا به آنچه می کنید آگاه است)). ـ امام علی (ع): سرآمد فضیلتها, دانش است , نقطه پایان فضیلتها دانش است . ـ برتری مردم بر یکدیگر به دانشها و خردهاست , نه به ثروتها و تبارها. ـ شناخت (و تحصیل) دانش کیشی است , که بدان پایبندی نشان داده می شود و به وسیله دانش است که انسان در زندگیش طاعت به دست می آورد و بعد از مرگش نام نیکو به یادگار می گذارد. ـ دانش , میراثی گرانمایه است . ـ امام صادق (ع): بهترین ارثی که پدران برای فرزندان خود باقی می گذارند, ادب است , نه ثروت , زیرا ثروت رفتنی است و ادب ماندنی . مسعده گفت : منظور از ادب , دانش است . ـ اگر از عمرت دو روز باقی مانده باشد, یکی از آن دو روز را برای ادب (و دانش) خودصرف کن تا برای روز مردنت از آن کمک بگیری عرض شد: آن کمک گرفتن چیست ؟ فرمود: این که آنچه را پس از خود می گذاری نیکو تدبیر سازی و محکم کاری کنی . ـ امام علی (ع): دانش , مهار را از جلو می کشد و عمل از پشت سر می راند و نفس توسنی می کند. ـ دانش کمک می کند, حکمت ارشاد می کند. ـ دانش , مانع آفتهاست . ـ دانش , بهترین دارایی است . ـ دانش , چراغ خرد است . ـ دانش , نیکو راهنمایی است . ـ دانش , بهترین هدایتگر است . ـ دانش , جمالی است که پوشیده نمی ماند و خویشاوندی است که پیوند خویشی را نمی برد. ـ دانش , زیور توانگران است و زیبایی تهیدستان . ـ دانش , برترین دو همدم است . ـ دانش , بالاترین شرافت برای کسی است که پیشینه ای ندارد (از خاندانی بزرگ و سرشناس نیست). ـ دانش , شریفترین شرافت خانوادگی است . ـ دانش , آدم پست را بلند مرتبه می کند و فروگذاشتن آن بلند مرتبه را پست می گرداند. ـ امام رضا(ع): دانش , برای اهل خود بیش از آن گرد می آورد که پدران برای فرزندان . ـ امام علی (ع): دانش , گمشده مؤمن است . ـ دانش , راهبر بردباری است . ـ هیچ گنجی , سودمندترازدانش نیست . ـ در ارجمندی

دانش , همین بس که کسی هم که آن را نیکو نمی داند دم از داشتن آن می زند وهر گـاه نسبت علم و دانایی به او داده شود, خوشحال می گردد ودر نکوهندگی نادانی , همین بس که حتی آدم نادان و بی بهره از دانش از آن بیزاری می جوید. ـ هر کس که دانش جامه خود را بر قامت او بپوشاند, عیبش از چشم مردم پنهان ماند. ـ هیچ شرافتی , چون دانش نیست . ـ شرافتمند کامل و راستین , کسی است که علمش او را شریف گردانیده باشد. ـ هر که با دانش خلوت کند, از هیچ خلوتی احساس تنهایی نکند. ـ امـام بـاقـر(ع): دلی که در آن چیزی از دانش نباشد, مانند خانه ویرانه ای است که آبادکننده ای ندارد. ـ پـیـامبر خدا(ص): دلی که در آن چیزی از حکمت نباشد, مانند خانه ای مخروبه است پس ,دانش بـیـامـوزیـد و بـیـاموزانید و فهمیدگی به دست آورید و نادان نمیرید, زیرا خداوند عذر نادانی را نمی پذیرد. ـ امـام عـلـی (ع): هـر ظـرفـی وقـتی چیزی در آن گذارند, گنجایش خود را از دست می دهد, مگرظرف دانش که با افزودن آن گنجایشش بیشتر می شود. ـ هر چیزی وقتی کم شود ارزش پیدا می کند, مگر دانش که چون زیاد گردد ارزشمند می شود. ـ دانش , به حق رهنمون می شود. ـ پـیامبر خدا(ص): اگر روزی بر من بیاید که در آن روز بر دانش خود چیزی نیفزایم که به خدای تعالی نزدیکم گرداند, طلوع خورشید آن روز بر من مبارک مباد. ـ امام علی (ع): هر که با دانش خود به جنگ نادانیش برود, به بالاترین خوشبختی دست یافته است . ـ پیامبر خدا(ص): گناه دانا یکی است و گناه نادان دو تا. ـ گـنـاه عـالـم یـکـی اسـت و گناه نادان دو تا عالم فقط برای ارتکاب گناه عذاب می شود, اما نادان هم برای ارتکاب گناه و هم برای نیاموختن علم عذاب می گردد.

محروم از دانش .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص): خدای بزرگ خواهان پستی هیچ بنده ای نشد, مگر این که آن بنده ازدانش محروم گشت . ـ خدای بزرگ خواهان پستی هیچ بنده ای نشد, مگر این که او را از علم و ادب محروم ساخت . ـ امام علی (ع): هر گاه خداوند (بخواهد) بنده ای را پست گرداند, او را از علم بی بهره سازد. ابـن ابـی الـحـدیـد مـی نـویـسد: ((ارذله)) یعنی او را فرومایه و پست گردانید گفته می شد: از نشانه های بغض خداوند بزرگ از بنده اش این است که علم را مبغوض او می سازد. شاعر گفته است :. از کم حافظگی خود نزد وکیع ((14)) شکایت کردم . او مرا به ترک گناهان راهنمایی کرد. و گفت : چون حفظ علم و دانش فضل (الهی) است . و فضل خداوند به هیچ گنهکاری عطا نمی شود.

دانش ریشه همه خوبیهاست .

ـ پیامبر خدا(ص): دانایی , سر همه خوبیهاست و نادانی سر همه بدیها. ـ مصباح الشریعه : امام صادق (ع) فرمود: دانایی , ریشه هر رفعتی است و اوج هر منزلت والایی . ـ امام علی (ع): دانایی , ریشه هر خوبی است , نادانی ریشه هر بدی است . شهید ثانی , رضوان اللّه علیه , در کتاب ((منیة المرید)) می نویسد: بدان که خدای پاک , دانش راعلت کلی آفرینش جهان برین و زیرین قرار داده و برای دانش همین شکوه و افتخار کافی است خدای بزرگ در کتاب محکم خود, به منظور یادآوری و بصیرت بخشیدن به خردمندان ,می فرماید: ((خدا آن کسی است که هفت آسمان و همانند آنها زمین را بیافرید فرمان او میان آسمانها وزمین روان است , تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و بر همه چیز احاطه علمی دارد))همین آیه به تنهایی کافی است که نشان دهد دانش , بویژه دانش توحید که شالوده هر دانشی ومدار هر شناختی است , تا چه پایه ارجمند است . خدای پاک دانش را بالاترین شرافت و نخستین نعمتی قرار داد که , بعد از آفرینش فرزند آدم وبرآوردن او از تاریکی نیستی به روشنایی هستی , به وی عطا فرمود خداوند پاک در نخستین سوره ای که بر پیامبر خود محمد(ص) فرو فرستاد می فرماید: ((بخوان به نام پروردگارت که بیافرید انسان را از لخته خونی آفرید بخوان و پروردگار تو ارجمندترین است خدایی که با قلم آموزش داد به انسان آنچه نمی دانست بیاموخت)). بیندیش که چگونه کتاب گرامی و ارجمند خود را که ((نه از پیش روی باطل بدو راه یابد نه ازپس نازل شده از سوی خدایی حکیم و ستودنی است)) با نعمت هستی بخشیدن آغاز می کند وبلافاصله بعد از آن از نعمت دانش سخن می گوید, اگر بعد از نعمت ایجاد, منت یا نعمتی بالاتر وبهتر از علم بود, بیگمان خداوند بزرگ اختصاصا از این نعمت یاد نمی کرد.

دانش و زندگی .

ـ امام علی (ع): دانش , زندگی است . ـ دانش , یکی از دو زندگی است . ـ با دانش است , که زندگی به وجود می آید. ـ پیامبر خدا(ص): دانش , (مایه) زندگی اسلام و تکیه گاه دین است . ـ دانش (مایه) حیات اسلام و پشتوانه ایمان است . ـ امام علی (ع): دانش , زندگی بخش جان است و روشن کننده خرد و میراننده نادانی . ـ همانا دانش , (مایه) زندگی دلهاست و روشن کننده دیدگان کور و نیرو بخش بدنهای ناتوان . ـ هرگز نمیرد کسی که دانشی را زنده کند. ـ دانش به دست آورید, تا به شما زندگی بخشد.

دانش و فرمانبری از خدا.

قرآن . ((آنـان کـه از دانـش برخورداری یافته اند می دانند که آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حق است و به راه خدای پیروزمند ستودنی راه می نماید)). ((و تـا دانـشـمـنـدان بـدانـند که قرآن براستی از جانب پروردگار توست و بدان ایمان بیاورند و دلهایشان بدان آرام گیرد و خداکسانی را که ایمان آورده اند به راه راست هدایت می کند)). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): تـحـصـیل دانش بر هر مسلمانی واجب است با دانش است که پروردگار فرمانبری و پرستش می شود و با دانش است که پیوندهای خویشاوندی برقرار می ماند و روا از ناروا بـاز شـنـاخته می شود دانش پیشوای عمل است و عمل پیرو آن می باشد, به نیکبختان دانش الهام می شود و شوربختان از آن محروم می شوند. ـ امـام علی (ع): علم بیاموزید که آموختن دانش حسنه است با دانش است که خداوندفرمانبری و پـرسـتش می شود, با دانش است که خداوند شناخته و یگانگی او دانسته می شود, بادانش است که پیوندهای خویشاوندی برقرار می ماند, با دانش است که روا و ناروا شناخته می شود, دانش پیشوای خـرد اسـت و خـرد پیرو آن می باشد خداوند به نیکبختان دانش الهام می کند و شوربختان را از آن محروم می سازد.

برتری علم بر ثروت .

ـ امـیر المؤمنین (ع) دست کمیل بن زیاد راگرفت و او را به سوی گورستان برد و چون به صحرا رسـید آهی از نهاد برکشید و آن گاه فرمود: ای کمیل ! دانش بهتر از دارایی است , زیرا دانش از تو نـگـهبانی می کند اما از دارایی توباید نگهبانی کنی , دارایی با خرج کردن کم می شود, اما دانش با انـفـاق زیـاد مـی گـردد و دسـت پرورده مال و ثروت با از بین رفتن آن از بین می رود (احترام و موقعیت اجتماعی خود را ازدست می دهد). ـ امام علی (ع): به هفت دلیل , دانش برتر از دارایی است : اول : دانش میراث پیامبران است ودارایی مـیراث فرعونان دوم : دانش با انفاق کم نمی شود اما دارایی با خرج کردن کم می شودسوم : دارایی نـیازمند به نگهبان دارد اما دانش دارنده خود را نگهبان است چهارم : دانش در کفن هم با صاحب خـود مـی آیـد امـا دارایی باقی می ماند پنجم : دارایی برای مؤمن و کافر فراهم می آیداما دانش جز بـرای مـؤمن حاصل نمی شود ششم : همه مردم در کارهای دینی خود به دانشمندنیاز دارند اما به شـخـص دارا نـیازی ندارند هفتم : دانش آدمی را در گذر از صراط نیرو می بخشداما دارایی مانع گذشتن او می شود.

دانش و ارزش آدمی .

ـ امام علی (ع): ارزش هر انسانی , به آن چیزی است که می داند ((15)) . ـ خـلـیل بن احمد: مشوق ترین جمله به آموختن دانش این سخن علی بن ابی طالب (ع) است که : ارزش هر انسانی به دانش اوست ((16)) . ـ امام علی (ع): مردم , فرزند آن چیزی هستند که می دانند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): بـا ارزشـتـریـن مردم , کسانی هستند که از دانش بیشتری برخوردارند و کم ارزشترین مردم کسانی هستند که از دانش کمتری بهره مندند. ـ امام علی (ع): ای مؤمن ! همانا این دانش و ادب بهای جان توست , پس در آموختن آنهابکوش , زیرا هـر چـه بـر دانش و ادب تو افزوده شود بر قدر و قیمت تو افزوده می گردد, چه آن که با دانش به پـروردگارت ره می بری وبا ادب پروردگارت رانیکوخدمت می کنی وباآداب خدمتگزاری است , که بنده سزاوار دوستی و نزدیکی به خدامی شود پس , این اندرز را پذیرا شو تا از عذاب برهی . ـ امـام بـاقـر(ع), بـه فـرزند خود حضرت امام صادق (ع) , می فرماید: فرزندم ! منزلت شیعیان رااز انـدازه روایـت و مـعرفتشان بشناس , زیرا معرفت همان فهم روایت است و با فهم روایات است که مـؤمـن بـه عـالیترین درجات ایمان می رسد من در کتاب علی (ع)نگریستم در آن جا این جمله را یافتم : همانا قدر و قیمت هر انسانی به شناخت اوست . ـ امـام صـادق (ع): مـنزلت شیعیان ما را از اندازه روایاتی که از ما می دانند بشناسید ما فقیه آنهارا فـقـیـه نشماریم , مگر این که محدث باشد عرض شد: آیا مؤمن هم محدث می باشد؟ فرمود:مفهم است و مفهم محدث ((17)) می باشد.

نزدیکترین مردم به درجه پیامبری .

ـ پیامبر خدا(ص): نزدیکترین مردم به درجه پیامبری , دانشمندان و مجاهدانند. ـ جوینده دانش , رکن اسلام است و مزدش با پیامبران داده می شود. ـ علمای امت من , همانند پیامبران بنی اسرائیلند.

علما وارثان پیامبرانند.

ـ امام صادق (ع): علما, وارثان پیامبرانند. ـ عـلما, وارثان پیامبرانند, زیرا پیامبران درهم و دینار به ارث نگذاشتند, بلکه احادیثی ازخویش بر جـای نـهـادنـد پس , هر کس چیزی از این احادیث را بیاموزد, بهره ای فراوان برده است , بنابراین , بنگرید که دانش خود را از چه کسی فرا می گیرید. ـ پـیامبر خدا(ص): علما, وارثان پیامبرانند, اهل آسمان ایشان را دوست می دارند و هر گاه بمیرند ماهیان دریا تا روز رستاخیز برایشان آمرزش می طلبند. ـ علما چراغهای روی زمینند و جانشینان پیامبران و وارثان من و پیامبران . ـ امـام عـلـی (ع), بـه فـرزنـد خـود مـحـمـد, فـرمود: در دین فقیه (و دانا) شو, زیرا که فقیهان وارثان پیامبرانند.

برتری مرکب عالمان بر خون شهیدان .

ـ پـیامبر خدا(ص): روز قیامت مرکب عالمان و خون شهیدان با هم وزن می شوند و مرکب عالمان بر خون شهیدان می چربد. ـ امـام صادق (ع): چون روز رستاخیز شود, خدای عزوجل مردم را در دشتی فراخ گردمی آورد و ترازوها گذاشته می شود و خون شهیدان با مرکب عالمان سنجیده می شود, اما کفه مرکب عالمان بر خون شهیدان می چربد. ـ پیامبر خدا(ص): مرکب دانشمندان با خون شهیدان وزن می شود و مرکب بر خون می چربد. ـ مرکب علما و خون شهدا با هم وزن می شود و کفه مرکب علما بر خون شهدا می چربد.

دانشمند زنده است گرچه مرده باشد.

ـ امام علی (ع): مال اندوزان با آن که زنده اند مرده اند و اهل علم تا دنیا هست زنده اندپیکرهایشان از میان می رود, اما یادشان در دلها هست . ـ تا گردش شب و روز هست , علما هستند. ـ عالم زنده است , گر چه مرده باشد, نادان مرده است , گر چه زنده باشد. ـ پیامبر خدا(ص): دانشمند در میان مردمان نادان , مانند زنده ای است در میان مردگان .

برتری دانش بر عبادت .

ـ پیامبر خدا(ص): فضلیت علم نزد من خوشتر از فضیلت عبادت است . ـ علم برتر از عبادت است . ـ هر که برای آموختن دانشی خارج شود تا به وسیله آن باطلی را به حق یا گمراهی و ضلالتی را به هدایت باز گرداند, این کار او مانند عبادت کسی است که چهل سال عبادت (خدا) کرده باشد. ـ امام علی (ع): سخن حکیمانه ای که آدمی بشنود و آن را (برای دیگری) بازگو کند یا به آن عمل نماید, بهتر از عبادت یک سال است . ـ پیامبر خدا(ص): اندکی دانش , بهتر از بسیاری عبادت است . ـ امام باقر(ع): یک ساعت مذاکره علمی , بهتر از یک شب عبادت است . ـ پیامبر خدا(ص): خواب توام با علم و دانش , بهتر از نماز همراه با نادانی است . ـ امام علی (ع): عمل اندکی که با علم بسیار همراه باشد, بهتر است از عمل بسیار که با علم اندک و شک و شبهه توام باشد. ـ پیامبر خدا(ص): آموختن دانش نزد خداوند, برتر از نماز و روزه و حج و جهاد در راه خدای تعالی است .

برتری عالم بر عابد.

ـ امام باقر(ع): عالمی که از علمش بهره برد, برتر از هفتاد هزار عابد است . ـ پیامبر خدا(ص): برتری عالم بر عابد, مانند برتری ماه شب چهارده است بر دیگر ستارگان . ـ همـانا برتری عالم بر عابد, همچون برتری خورشید است بر ستارگان و برتری عابد بر غیرعابد, همانند برتری ماه است بر ستارگان . ـ یک رکعت نماز عالم به خدا, بهتر از هزار رکعت نماز جاهل به خداست . ـ دو رکعت نمازی که عالم می گزارد, برتر از هزار رکعت نمازی است که عابد می خواند. ـ امام صادق (ع): یک عالم , برتر از هزار عابد و هزار زاهد است . ـ شخص دانشمند, بر فراز تپه ای به مسافت پانصد سال (فاصله) جلوتر از عابد می آید. ـ پـیـامـبرخدا(ص): یک ساعت تکیه زدن عالم بر بستر خویش و نگریستن در کار و عملش ,بهتر از هفتاد سال عبادت عابد است . ـ برتری عالم بر شهید یک درجه است و برتری شهید بر عابد یک درجه و برتری پیامبر برعالم یک درجـه و بـرتـری قـرآن بر دیگر گفتارها مانند برتری خداست برآفریدگانش وبرتری عالم بر دیگر مردمان , همچون برتری من است بر کمترین آنها.

علت برتری دادن عالم بر عابد.

ـ پیـامـبر خدا(ص): عالم , هفتاد درجه بر عابد برتری دارد که فاصله هردرجه ازدیگری به اندازه ای است کـه یـک اسـب هـفتاد سال بدود علت این برتری آن است که شیطان در میان مردم بدعتی مـی گذارد و دانشمند به آن پی می برد و مردم را از آن نهی می کند, اما عابد سرگرم عبادت خود است و به بدعت نه توجهی دارد و نه آن را می شناسد. ـ امـام رضـا(ع): روز قیامت به عابد گفته می شود: آدم خوبی بودی , به خودت پرداختی وزحمت خـود را از دوش مردم برداشتی به بهشت درآی بدانید که فقیه کسی است که خیر خودرا بر مردم فـرو ریـزد و آنـان را از دشمنانشان برهاند به فقیه گفته می شود: ای کسی که سرپرستی یتیمان خاندان محمد را به عهده گرفتی ودوستداران و پیروان ناتوان آنان را هدایت کردی !بایست تا برای هر کس که از تو بهره مند شده یا دانش آموخته است شفاعت کنی . ـ امام صادق (ع): چون روز قیامت شود خدای عزوجل عالم و عابد را برانگیزد چون آن دودر پیشگاه خـدای عزوجل بایستند, به عابد گفته شود: به بهشت برو و به عالم گفته شود: بایست و به سبب آن که مردم را نیکو تربیت کردی , شفاعتشان کن . ـ امـام عـلـی (ع): دو رکـعـت نـمـاز عالم , بهتر از هفتاد رکعت نماز نادان است , زیرا عالم با فتنه (وشرایط گمراه کننده) رو به رو می شود اما به واسطه دانش خود از آن بیرون می رود, اما جاهل بافتنه رو به رو می گردد و در آن خرد و متلاشی می شود. ـ پـیامبر خدا(ص): سوگند که به آن که جان محمد در دست اوست , هر آینه وجود یک عالم برای ابلیس سخت تر از هزار عابد است , زیرا عابد در فکر خود است و عالم در اندیشه دیگران .

درگذشت عالم .

ـ پیامبر خدا(ص): درگذشت عالم , رخنه ای است در اسلام که , تا شب و روز در گردش است ,هیچ چیز آن را نمی بندد. ـ خدای تعالی عالمی را از میان این امت نبرد, مگر این که رفتن او رخنه ای باشد در اسلام , که تا روز قیامت این رخنه بسته نمی شود. ـ درگذشت عالم مصیبتی جبران ناپذیر و رخنه ای بسته ناشدنی است او ستاره ای است که غروب می کند مرگ یک قبیله آسانتر از مرگ یک عالم است . ـ امام صادق (ع), در پاسخ به سؤال از آیه ((آیا ندیدند که ما از اطراف زمین می کاهیم)),فرمود: مراد از دست رفتن علماست .

نگریستن به چهره عالم عبادت است .

ـ پیامبر خدا(ص): نگریستن به چهره عالم , عبادت است . ـ نگاه مهرآمیز به چهره عالم , عبادت است . ـ امـام صـادق (ع), در پاسخ به پرسش از این سخن پیامبر(ص) که : نگریستن به چهره علماعبادت اسـت , فـرمـود: مـنـظور عالمی است که چون به او بنگری , تو را به یاد آخرت اندازد وکسی که بر خلاف این باشد نگاه کردن به او فتنه (و گمراهی) است . ـ پیامبر خدا(ص): نگریستن به چهره علی , عبادت است .

ترغیب به دانشجویی .

ـ پیامبر خدا(ص): دانش را فرا گیرید, گرچه در چین باشد, زیرا طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است . ـ امام صادق (ع): در جستجوی آموختن دانش برآیید, گرچه با فرو رفتن در ژرفای دریاها وشکافتن دل ها (و ریختن خون ها) باشد. ـ اگر مردم می دانستند که علم چه فوایدی دارد, هر آینه در جستجوی آن بر می آمدند گرچه در راه آن خون بریزند و در ژرفای دریاها فرو روند. ـ پیامبر خدا(ص): علم بیاموزید, زیرا علم , رشته پیوند میان شما و خدای عزوجل است . ـ لقمان (ع), در اندرز به فرزند خود, فرمود: فرزندم ! در روزها و شبها و ساعات عمر خود,بهره ای را به آموختن دانش اختصاص بده , زیرا برای خود هرگز لطمه ای بزرگتر از ترک علم نخواهی یافت .

تحصیل علم واجب است .

ـ پیامبر خدا(ص): تحصیل دانش , بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است . ـ تحصیل دانش , بر هر مسلمانی واجب است . ـ امام صادق (ع): فرا گرفتن دانش , در هر حالی واجب است . ـ طلب علم , یکی از فرایض خداوند است . ـ پیامبر خدا(ص): طلب دانش , بر هر مسلمانی واجب است بدانید که خداوند جویندگان دانش را دوست دارد.

دو پرخور سیر ناشدنی .

ـ پیامبر خدا(ص): دو پرخورند که هیچ گاه سیر نمی شوند: جوینده دانش و جوینده دنیا. ـ امام صادق (ع): دو پرخورند که سیری ناپذیرند: آزمند دانش و آزمند ثروت . ـ امام علی (ع): دو حریصند که هرگز سیر نمی شوند: جوینده دانش و جوینده دنیا. ـ پیامبر خدا(ص): دو پرخورند که سیر نمی شوند: جوینده دانش و جوینده دنیا اما جوینده دانش بر خشنودی خدای بخشنده می افزاید و جوینده دنیا در ورطه طغیان و سرکشی فرومی رود. ـ گرسنه ترین مردم , جوینده دانش است و سیرترین آنها, کسی است که جویای دانش نیست . ـ هر دارنده دانشی , گرسنه دانشی دیگر است . ـ امام علی (ع): دانشمند کسی است که از دانش سیر نشود و وانمود به سیر شدن از آن نیزنکند.

جوینده دانش .

ـ پیـامـبـر خـدا(ص): جـویـنـده دانـش در مـیـان مردمان نادان همچون شخص زنده است در میان مردگان . ـ جوینده دانش نمیرد, تا این که از کوشش خود به اندازه رنجی که برده است بهره مند شود. ـ امام علی (ع): سفر کننده در جستجوی دانش , مانند جهاد کننده در راه خداست . ـ پیامبر خدا(ص): هر گاه دانش جویی در حال آموختن دانش مرگش فرا رسد, شهید مرده است . ـ امـام بـاقـر(ع): هیچ بنده ای نیست که روز یا شب در طلب دانش برآید, مگر این که غرق رحمت (خدا) شود. ـ امام علی (ع): جوینده دانش را, عزت دنیا و رستگاری آخرت است . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هـر کـه در طـلـب دانـش بـیرون رود, تا زمانی که برگردد, در راه خدا گام برمی دارد. ـ هـر که در طلب دانشی برآید و آن را فرا چنگ آورد, خداوند برایش دو بهره از پاداش نویسد و هر که در طلب دانشی برآید و به آن دست نیابد, خداوند برایش یک بهره از پاداش رقم زند. ـ هـر کـه دانـش بـجـویـد, مانند کسی است که روز خود را به روزه گذراند وشبش را به عبادت اگـرکسی یک باب علم بیاموزد, برایش بهتر است از این که کوه ابو قبیس طلا باشد و او آن را در راه خدا انفاق کند. ـ هر که دانش بجوید, خداوند روزی او را به عهده گیرد. ـ هـر کـه در راه آمـوخـتن و فهمیدن دین خدا بکوشد, خداوند خواهش و روزی او را, از جایی که گمانش را هم نمی برد, تامین کند. ـ جـویـنـده دانش جویای رحمت است جوینده دانش رکن اسلام است و پاداشش با پیامبران داده می شود. ـ هـر کـه در جـسـتـجـوی بـابـی از دانـش بـرآیـد تـا بـه وسـیـله آن خود یا آیندگان را اصلاح گرداند,خداوند به شمار ریگهای ریگستان برایش پاداش نویسد.

جوینده دانش و پیامبری .

ـ پیامبر خدا(ص): هر کس در جستجوی دانشی برای زنده کردن اسلام باشد و در آن حال مرگش فرا رسد, پیامبران فقط یک درجه بر او برتری دارند. ـ هـر کـس در جستجوی بابی از علم برآید تا به وسیله آن اسلام را زنده بدارد, در بهشت میان او و پیامبران تنها یک درجه فاصله باشد. ـ هـر کس در حال طلب دانش مرگش فرا رسد, خدای بزرگ را دیدار کند در حالی که میان اوو پیامبران جز درجه پیامبری فاصله نباشد. ـ امـام عـلی (ع): هر کس در حال طلب دانش مرگش فرا رسد, میان او و پیامبران تنها یک درجه تفاوت باشد.

جوینده دانش و فرشتگان .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص): فرشتگان , بالهای خود را برای جوینده دانش می گسترانند, چون از آنچه او می جوید خرسندند. ـ همانا فرشتگان , بالهای خود را زیر پاهای جوینده دانش می گسترانند, چون از او خشنودند. ـ هـمـانـا فرشتگان , جوینده دانش را با بالهای خود در میان می گیرند و آن گاه بر دوش یکدیگر سوار می شوند تا به آسمان دنیا برسند, زیرا که فرشتگان آنچه را او می جوید دوست می دارند. ـ فرشتگان , بالهای خود را برای جوینده دانش می گسترانند و برایش آمرزش می طلبند. ـ هر که صبحگاهان در طلب دانش بیرون رود, فرشتگان بر سر او سایه افکنند و زندگیش بابرکت شود و از روزیش چیزی کاسته نگردد.

جوینده دانش و بهشت .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص): هر که برای آموختن دانشی راهی را بپیماید, خداوند او را بر یکی ازراههای بهشت برد. ـ هر کس در جستجوی دانشی راهی را بپیماید, خداوند او را در راهی به سوی بهشت حرکت دهد. ـ خـداونـد بـه مـن وحـی فـرمـود کـه هـر کس در طلب دانش راهی را بپیماید, برایش راهی به سوی بهشت هموار کنم . ـ هر چیزی راهی دارد و راه بهشت دانش است . ـ هر که برای آموختن دانشی بیرون رود, دری به سوی بهشت به رویش گشوده شود. ـ هر که در جستجوی دانش باشد, بهشت در جستجوی او برآید.

آمرزش خواهی همه اشیا برای جوینده دانش .

ـ پیامبر خدا(ص): همه اشیا, حتی ماهیان دریا, برای جوینده دانش آمرزش می طلبند. ـ امام صادق (ع): همه اشیا, حتی ماهیان دریاها و پرندگان آسمان , برای جوینده دانش آمرزش می طلبند. ـ پیـامبر خدا(ص): همه اشیا, حتی ماهیان دریا و حشرات و خزندگان روی زمین و درندگان و چرندگان صحرا, برای جوینده دانش آمرزش می طلبند. ـ امام باقر(ع): همه جنبندگان روی زمین و حتی ماهیان دریا, بر جوینده دانش درودمی فرستند. ـ پیامبر خدا(ص): هر کس برای آموختن دانشی از خانه اش بیرون رود, هفتاد هزار فرشته در پی او روان شوند و برایش آمرزش طلبند.

آموختن .

ـ مسیح (ع): هر کس بداند و عمل کند و یاد دهد, در ملکوت اعظم با عظمت به شمار آید!. ـ امـام صادق (ع), درباره آیه ((از آنچه روزیشان داده ایم , انفاق می کنند)), فرمود: یعنی ازآنچه به آنها یاد داده ایم (دیگران را) آگاه می سازند و آنچه از قرآن به آنها آموخته ایم , تلاوت می کنند. ـ پیامبر خدا(ص): اگر کسی علم بیاموزد و آن را به مردم بیاموزاند این کار او صدقه است . ـ بهترین صدقه , این است که انسان علمی را بیاموزد و سپس آن را به برادر خود آموزش دهد. ـ زکات دانش , آموختن آن است به کسی که نمی داند. ـ امام صادق (ع): هر چیزی , زکاتی دارد و زکات دانش , آموختن آن است به اهلش . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): مـردم , هـیـچ صـدقه ای ندادند که بهتر از دانشی باشد که در میان مردم پخش شود. ـ امـام رضـا(ع): رحمت خدا بر آن بنده ای که قضیه ما را زنده کند [راوی می گوید:] عرض کردم : چـگـونـه قـضیه شما را زنده کند؟ فرمود: علوم ما را بیاموزد و آنها را به مردم بیاموزاند, زیرااگر مردم محاسن سخنان ما را بدانند بیگمان از ما پیروی می کنند. ـ امـام عـلـی (ع): خداوند, نادانان را برای آموختن علم متعهد نکرد مگر این که پیشتر دانایان را به آموزش دادن آن متعهد و موظف ساخت . ـ خـدای سبحان , نادان را برای آموختن علم متعهد نکرد مگر این که (قبلا) دانا را به آموزش دادن متعهد و موظف ساخت .

ثواب آموختن .

ـ پیامبر خدا(ص): روز قیامت , مردی را می آورند با حسناتی چون ابرهای انبوه یا کوههای استوار او مـی گـوید: پروردگارا! اینها را من انجام نداده ام , از کجا آمده اند؟ خداوند می فرماید: اینها همان دانشی است که به مردم آموختی و بعد از تو به آنها عمل می شد. ـ امـام صـادق (ع): هر کس کار خوبی را به دیگری بیاموزد, برایش همانند پاداش کسی باشدکه به آن عـمـل کند [راوی می گوید:] عرض کردم : اگر متعلم آن علم را به دیگری بیاموزد, آیاباز هم پـاداشی برای او (معلم اولی) هست ؟ فرمود: اگر به همه مردم (هر یک به واسطه دیگری) آموزش دهـد بـرای او همانند آن پاداش (هر کسی که به آن علم عمل کند) هست عرض کردم : حتی اگر (مـعـلـم اول) مرده باشد؟ فرمود: حتی اگر مرده باشد (همانند ثواب هرکس که به آن علم عمل کند, بعد از مرگ نیز برای آن نخستین معلم خیر منظور می شود((18))). ـ امام باقر(ع): هر که یک باب هدایت آموزش دهد, برای او همانند پاداش کسی باشد که به آن عمل کند و از پاداش عمل کنندگان به آن نیز چیزی کاسته نمی شود.

آثار انفاق کردن علم .

ـ امـام عـلـی (ع): از آتش اگر چیزی برگرفته شود, کم نمی شود اما اگر هیمه ای نیابد خاموش می شود دانش نیز چنین است : بر گرفتن (دیگران) از دانش (کسی) آن را از بین نمی برد, اما بخل ورزی دارندگان علم سبب نابودی آن می شود. ـ هر چیزی با خرج کردن کم می شود, مگر دانش . ـ بهترین کمک برای پرورش خرد, آموزش دادن است . ـ امـام حـسـن (ع): دانـش خود را به دیگران بیاموزان و دانش دیگران را بیاموز, زیرا با این کارهم دانش خودت را محکم و استوار کرده ای و هم آنچه را نمی دانسته ای آموخته ای .

پیمان گرفتن برای آموزش دادن وروشنگری .

قرآن . ((خـدا از اهـل کـتـاب پیمان گرفت که آن را برای مردم آشکار سازند و پنهانش نسازند ولی آنها کتاب را پشت سر خود افکندند و آن را به بهایی اندک فروختند و چه بدمعامله ای کردند)). ـ امام علی (ع): خداوند از نادانان پیمان طلب علم نگرفت مگراین که پیشتر از دانایان پیمان گرفت که علم را به نادانان بیاموزند, زیرا که علم پیش از جهل بوده است . ـ امـام صادق (ع): در کتاب علی (ع) خواندم که خداوند از نادانان پیمان بر طلب علم و نگرفت مگر این که پیشتر از دانایان پیمان گرفت که به نادانان علم بخشند, زیرا علم مقدم بر جهل بوده است .

پرهیز از پوشیده داشتن دانش .

قرآن . ((کسانی که دلایل روشن و هدایت کننده ما را, پس از آن که در کتاب برای مردم بیانشان کرده ایم , کتمان می کنند, اینان را هم خداوند لعنت می کند و هم دیگر لعنت کنندگان)). ((آنان که کتابی را که خدا نازل کرده است پنهان می دارند و آن را به بهایی اندک می فروشند, شکمهای خود را جز از آتش انباشته نمی سازند و خدا در روز قیامت با آنان سخن نگوید و پاکشان نسازد و ایشان را عذابی درد آور است)). ـ پیامبر خدا(ص): پوشنده دانش را همه اشیا, حتی ماهی دریا و مرغ هوا, لعنت می کنند. ـ هر مردی که خداوند به او دانشی دهد و او آن را, با این که می داند, مخفی نگه دارد, در روزقیامت در حالی که لگامی از آتش بر او زده شده است خدای عزوجل را دیدار کند. ـ هر کس از دانشی سودمند برخوردار باشد و آن را مخفی نگه دارد, در روز قیامت خداوندبر او لگامی از آتش زند. ـ امام علی (ع): هر کس دانش را پنهان نگه دارد, مانند شخصی است که نادان باشد. ـ عالمی که علم خود را مخفی نگه دارد, در روز قیامت با گندترین بو برانگیخته شود و همه جنبندگان , حتی جنبندگان ریز روی زمین , او را لعن و نفرین کنند. ـ پیامبر خدا(ص): هر کس دانشی را که خداوند آن را برای کار دین ـ یا مردم ـ سودمند قرارداده است , مخفی نگه دارد, در روز رستاخیز خداوند لگامی از آتش بر او زند. ـ هر گاه آخرینهای این امت اولینهای آن را لعنت کنند, پس هر کس حدیث را مخفی نگه دارد, هر آینه آنچه را خداوند نازل فرموده است مخفی نگه داشته باشد. ـ مبادا بفهمم کسی از شما علم و اطلاعی داشته باشد و از ترس مردم آن را کتمان کند.

ـ خدای عزوجل , به هیچ عالمی دانشی نداد مگر این که از او پیمان گرفت , که آن را از هیچ کس مخفی نکند.

ارزش آموزگار.

ـ پیامبر خدا(ص): خداوند و فرشتگان او و حتی مور در لانه اش و حتی ماهی در دریا, برکسی که به مردم خیر و خوبی بیاموزد درود می فرستند. ـ جنبندگان زمین و ماهیان دریا و هر جانداری در هوا و همه اهل آسمان و زمین برای آموزگار خوبیها آمرزش می طلبند. ـ امام باقر(ع): جنبندگان زمین و ماهیان دریاها و هر موجود ریز و درشتی در زمین و آسمان خدا, برای آموزگار خوبیها آمرزش می طلبند. ـ پیامبر خدا(ص), هنگامی که معاذ را به یمن فرستاد, به او چنین سفارش فرمود: سپس آموزگاران را در میان مردم پخش کن . ـ سه کسند, که جز انسان منافق در حق آنان بی حرمتی نمی کند: ریش سفید اسلام , پیشوای دادگر و آموزگار خوبیها. ـ خدای تعالی به موسی وحی فرمود که : ای موسی ! خوبیها را فرا گیر و آنها را به مردم نیزبیاموزان , زیرا من گورهای آموزگاران و آموزندگان خوبیها را روشن می سازم , تا از جای خوداحساس وحشت و تنهایی نکنند. ـ در حضور پیامبر(ص) از دو مرد بنی اسرائیلی سخن به میان آمد و چنین گفته شد که یکی از آنها نماز فریضه را می گزارد و سپس می نشیند و به مردم خوبیها را آموزش می دهد, امادیگری روزها راروزه می گیرد و شبها را به عبادت می گذراند رسول خدا(ص)فرمود: برتری اولی بر دومی همچون برتری من است بر کمترین فرد شما!. ـ پیامبر خدا(ص): آیا شما را از بخشنده ترین بخشنده خبر ندهم ؟ خداوند بخشنده ترین بخشنده است . و من بخشنده ترین فرزند آدم هستم و بعد از من بخشنده ترین شما, مردی است که دانش راآموزش دهد و از این راه دانش او پخش شود او در روز قیامت به تنهایی همچون یک امت برانگیخته می گردد و نیز مردی که در راه خدای عزوجل جانبازی کند تا کشته شود.

نکوهش کسی که از راه علم ارتزاق کند.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): در نـخـستین کتاب نوشته شده است : ای پسر آدم ! به رایگان آموزش ده , همچنان که به رایگان آموزش داده شدی . ـ خـدای بـزرگ هـزار حـرفـه بـه آدم یـاد داد و بـه او فـرمـود: به فرزندان و نسل خود بگو: اگر صـبـرنـداریـد, بـا این حرفه ها و پیشه ها دنیا را بجویید و دین را وسیله رسیدن به آن قرار ندهید, زیرادین یکسره از آن من است وای بر کسی که دنیا را با دین بجوید, وای بر او!. ـ وای بـر عـلـمـای نـابـکـار امـت مـن , این علم را وسیله سوداگری قرار می دهند و آن را برای منافع شخصی خود به زمامداران روزگار خویش می فروشند, خداوند سودایشان را سود ندهاد!. ـ امـام بـاقـر(ع): رسـول خـدا(ص) نـفـریـن فـرمـود کـسی را که به شرمگاه زنی که به او حلال نـیـسـت بـنـگـرد و مـردی را کـه به زن برادر (دینی) خود خیانت کند و مردی را که مردم برای آموختن علوم (دینی) خود به او نیاز پیدا کنند و او از آنها مزد بطلبد. ـ پیامبر خدا(ص): هر که با کار آخرت دنیا را بطلبد, در آخرت هیچ بهره ای برایش نباشد. ـ هر که به وسیله دانش (دینی) ارتزاق کند خداوند چهره اش را مسخ کند و او را به عقب برگرداند و آتش برایش سزاوارتر باشد. ـ امـام صـادق (ع): هر کس که مردم برای فهم دین خود به او نیاز پیدا کنند و او از آنان مزدطلب کند, سزاوار است که خدای تعالی او را به آتش دوزخ برد. ـ پیامبر خدا(ص): هر کس دانشی را که دارد مخفی نگه دارد, یا برای (آموختن) آن مزدبگیرد, روز قیامت در حالی که لگامی از آتش بر او زده شده است خدای بزرگ را دیدار کند. ـ امـام صـادق (ع): هر که حدیث را برای سود دنیوی بخواهد (و فرا گیرد) در آخرت او رابهره ای نباشد و هر که آن را برای خیر آخرت بخواهد, خداوند خیر دنیا و آخرت را به او دهد. ـ پیامبر خدا(ص): قرآن را بیاموزید و به وسیله آن ارتزاق نکنید و با آن بزرگی نفروشید.

معنای ارتزاق با علم .

ـ امام صادق (ع): هر که علم خود را وسیله ارتزاق قرار دهد, نیازمند شود (راوی می گوید:) عرض کـردم : فـدایـت شوم ! در میان شیعیان و دوستداران شما گروهی هستندکه دانشهای شما را فرا می گیرند و آنها را در میان شیعیان شما پخش می کنند و به خاطر این کاربه آنها احسان و هدیه و احـتـرام می شود حضرت فرمود: اینان ارتزاق کننده نیستند, بلکه ارتزاق کننده به علم کسی است کـه , بـی آن کـه از علمی برخوردار باشد و از جانب خدای عزوجل هدایتی یافته باشد, برای پایمال کردن حقوق و رسیدن به حطام دنیوی , فتوا دهد. ـ بـه امـام صـادق (ع) عـرض شـد: ایـنـهـا مـی گـویـند که درآمد آموزگار (علوم دینی) حرام اسـت ,حـضـرت فـرمـود: دروغ مـی گـویـنـد ایـن دشـمنان خدا هدف آنها این است که قرآن را آمـوزش نـدهند اگر کسی خونبهای فرزند خود را هم به آموزگار بدهد, آن خونبها برای او مباح ورواست .

تشویق به آموختن دانش .

ـ پـیـامبر خدا(ص): هر کس بر خواری ساعتی دانش آموختن صبر نکند, برای همیشه در خواری نادانی بماند. ـ امام علی (ع): هیچ یک از شما, وقتی چیزی را نمی داند, از آموختن آن شرم نکند. ـ دانش بیاموزید, زیرا که آموختن دانش ثواب و حسنه است و مذاکره اش تسبیح وجستجوی از آن جـهـاد و یـاد دادنـش بـه کـسـی که آن را نمی داند صدقه دانش انیس خلوت است ویار تنهایی و حربه ای علیه دشمن و زیور دوستان خداوند به واسطه دانش مردمانی را بلند مرتبه گرداند و آنها را پـیـشـوای در خوبیها کند که به آنها تاسی جویند و کردارشان مورد توجه قرارگیرد و آثارشان اقتباس شود. ـ پـیامبر خدا(ص): هیچ دانش آموزی نیست که به در خانه دانشمندی آمد و شد کند, مگراین که خداوند برای هر گامی که بر می دارد عبادت یک سال رقم زند. ـ لقمان (ع), در اندرز به فرزندش , فرمود: فرزندم ! در روزها و شبها و ساعات زندگی خودبهره ای برای تحصیل علم در نظر گیر, زیرا تو هرگز برای خودت ضایعه ای مانند ترک علم نخواهی یافت . ـ امام علی (ع), در وصف پرهیزگاران , می فرماید: و از نشانه های هر کدام آنها این است که او را در دیـن نیرومند می یابی و در عین نرمی دور اندیش و دارای ایمان توام با یقین و آزمندی به دانش و دانش همراه با بردباری .

کسی که برای خدا دانش آموزد.

ـ امام صادق (ع): هر که برای خدا علم بیاموزد و برای خدا (به آن) عمل کند و برای خدا به دیگران آموزش دهد, در ملکوت آسمانها از او به بزرگی یاد شود و گفته آید:برای خدا آموخت , برای خدا عمل کرد و برای خدا آموزش داد!. ـ هـر کـه برای خدا علم بیاموزد و به آن عمل کند و به دیگران آموزش دهد, در ملکوت آسمانها به بزرگی یاد شود و گفته آید: برای خدا آموخت , برای خدا عمل کرد و برای خداآموزش داد!. ـ پـیامبر خدا(ص): هر گاه هدف عالم از علمش رضای خدای تعالی باشد, همه چیز از اوبترسد و هر گاه هدفش از آن مال اندوزی باشد, او از همه چیز بترسد. ـ امام علی (ع): اگر دانشمندان دانش را به خاطر حق و حرمتی که دارد بیاموزند, هر آینه خداوند و فـرشتگان او و آفریدگان فرمانبردارش آنان را دوست داشته باشند , اما آنها علم را درطلب دنیا آموختند و از این رو خداوند از ایشان نفرت گرفت و نزد مردم خوار و بیمقدار شدند. ـ پـیـامبر خدا(ص): علمای این امت دو کس اند: یکی آن که خداوند او را دانشی داد و او به واسطه آن رضای خدا و سرای آخرت را جست و از دانش خود به مردم بخشید و گرفتار طمع نشد و آن را به بهایی اندک نفروخت برای چنین کسی جانوران دریاها و جنبندگان هامون ودریا و مرغان هوا آمرزش طلبند و با سروری و بزرگواری بر خداوند وارد شود دوم آن که خداوند به او دانشی داد و او آن را از بـنـدگـان خدا دریغ ورزید وگرفتار طمع شد و دانش خود را به بهایی ناچیز فروخت چنین کسی در روز رستاخیز با لگامی آتشین لگام می شود.

ویژگیهای کسی که برای خدا می آموزد.

ـ پیـامبر خدا(ص): هر که دانش را برای خدا بیاموزد, به هیچ بابی از آن نرسد مگر این که بیش از پیش خود را حقیرتر بیند, با مردم افتاده تر شود, ترسش از خدا بیشتر گردد و در دین کوشاتر شود چـنـیـن کـسـی از علم بهره مندمی شود پس , باید آن را بیاموزد اما کسی که دانش را برای دنیا و منزلت یافتن نزد مردم وموقعیت یافتن نزد سلطان و حاکم فرا گیرد, به هیچ بابی از آن نرسد مگر ایـن که خود بزرگ بین تر شود و بر مردم بیشتر بزرگی فروشد و از خدا بیشتر غافل شود و از دین بیشتر فاصله گیردچنین کسی از دانش سود نمی برد, بنابراین , باید (از تحصیل دانش) خودداری ورزد و علیه خود حجت و پشیمانی و رسوایی در روز قیامت فراهم نیاورد.
ـ امـام عـلـی (ع): هر کس علم را برای به کار بستن آن بیاموزد, بی رونقی بازار علم او را به هراس نیفکند.

کسی که برای غیر خدا علم بیاموزد.

ـ پیامبر خدا(ص): هر که دانش را از اهل آن فرا گیرد و آن را به کار بندد, برهد و هر که هدفش از آموختن آن دنیا باشد, بهره اش همان علم است . ـ هر کس دانش را برای فریفتن مردم بجوید, بوی بهشت را نیابد. ـ هـر کـس دانـش را بـرای خـود نـمـایـی و شـهـرت طـلـبی بیاموزد و هدفش از آن دنیا باشد, خـداوندبرکتش را از او بگیرد و زندگیش را بر او تنگ سازد و او را به خودش واگذارد و هر کس که خداوند او را به خودش واگذارد, هلاک شود. ـ هر که دانش را برای غیر خدا بیاموزد, جایگاهش دوزخ باشد. ـ هـر کـس دانش را برای غیر عمل فرا گیرد, همانند کسی است که پروردگار عزوجل خود رابه تمسخر گرفته باشد. ـ خـداونـد به یکی از پیامبران خود وحی فرمود: به کسانی که برای غیر دین علم دین می آموزند و برای غیر عمل علم می اندوزند و دنیا را برای غیر آخرت می جویند, در نظر مردم به لباس میش در می آیند اما دلهایشان چون دلهای گرگهاست , زبانشان از عسل شیرین تر است و کردارشان از صبر زرد تلختر به اینان بگو: آیا مرا می فریبند؟ بر اینان چنان فتنه ای بسازم که (حتی) شخص حکیم را سرگشته کند. ـ هـر کـس عـلـمـی را کـه بـایـد برای خدا طلب شود فقط برای این بیاموزد که به چیزی از مال دنیادست یابد, در روز قیامت بوی خوش بهشت را نیابد. ـ هر کس سخنان زیبا و خوش را بیاموزد تا به وسیله آنها دلهای مردم را اسیر خود کند,خداوند در روز قیامت از او نه توبه ای پذیرد و نه فدیه ای (یا نه عبادت مستحبی را پذیرد نه واجبی را). ـ هـیچ بنده ای نیست که خطابه ای ایراد کند, مگر این که خداوند بپرسد که هدفش از ایراد آن چه بوده است . ـ هـر کـس خـطـابـه ای ایـراد کـنـد و هدفش از آن خودنمایی و شهرت طلبی باشد, خداوند در روزقیامت او را در ایستگاه ریا و شهرت طلبی نگه دارد. ـ هـر کـس با علم خود مردم را رسوا کند, خداوند که گوش شنوای مردم است , او را رسوا سازدو خرد و حقیرش گرداند ((19)) .

دانش را برای چند چیز نباید آموخت .

ـ امـام علی (ع): از علم هر آنچه که برایتان پیش می آید فرا گیرید و زنهار که آن را برای چهار کار بـیـامـوزیـد: برای فخر فروشی برعلما, یا ستیزه کردن با نادانان , یا خودنمایی در مجالس , یا جلب کردن توجه مردم به خود وریاست کردن بر آنها. ـ پیامبر خدا(ص): علم را برای این نیاموزید که با نادانان بستیزید و با دانایان مجادله کنیدومردم را بـه طـرف خـود بکشانید بلکه با سخنان خود آنچه را نزد خداست بجویید,زیرا آن است که پایدار و ماندنی است و جز آن هر چه هست از بین می رود. ـ هر کس علم را برای چهار چیز فرا گیردبه دوزخ رود: برای فخر فروشی بر علما, یا ستیزه کردن با نادانان , یا جلب توجه مردم به سوی خود, یا به نوارسیدن از فرمانروایان . ـ هر کسی علم بیاموزد برای این که با نادانان بستیزد, یا به علما فضل فروشی کند, یا توجه مردم را به سوی خود جلب کند, جایگاهش دوزخ باشد. ـ هـر کـس عـلـم بیاموزد برای این که بر دانایان فخر فروشد, یا در مجالس با نادانان بستیزد,بوی بهشت را استشمام نکند. ـ هـر کس این احادیث را فرا گیرد تا به وسیله آنها با نادانان ستیزه گری کند و برای فخرفروشی نقل حدیث کند, بوی بهشت را استشمام نکند. ـ هـروی از امـام رضـا(ع) دربـاره ایـن حدیث حضرت صادق (ع) پرسید که فرموده است : هرکس دانـشـی را فـرا گـیرد تا به وسیله آن بانادانان بستیزد, یا بردانایان فخر فروشد, یا توجه مردم رابه سـوی خـود جلب کند, او در آتش است امام رضا(ع) فرمود: جدم درست فرمود آیا می دانی نادانان کـیستند؟ عرض کردم : نه , یابن رسول اللّه فرمود: آنان نقالان مخالف ما هستند آیامی دانی دانایان کیستند؟ عرض کردم : نه , یابن رسول اللّه , فرمود: آنان دانایان خاندان محمد(ع)هستند که خدای عزوجل اطاعت از آنان را فرض کرد و دوستیشان را واجب فرمود. سـپـس فـرمود: آیا می دانی معنای این جمله حضرت صادق (ع) که : یا توجه مردم را به سوی خود جـلـب کـنند, چیست ؟ عرض کردم : خیر فرمود: معنای آن , به خدا سوگند, ادعای بنا حق امامت است کسی که چنین کند در آتش باشد.

طبقات دانشجویان .

ـ امام علی (ع): جویندگان این دانش سه گروهند هان ! آنان را به اسم و رسم بشناسید: گروهی از آنـهـا دانـش را بـه مـنظور بحث و جدل می آموزند,گروهی برای بزرگی کردن و فریفتن فرا می گیرند و گروهی برای فهمیدن و به کار بستن می آموزند. امـا آن (صـاحـب جـهـل) کـه بـرای بحث و جدل می آموزد در انجمنهای بحث و مذاکره علمی , مردم آزاری و ستیزه گری می کند, به فروتنی تظاهر می کند ولی از پرهیزگاری تهی است از این رو, خداوندکمر او را بشکند و بینی اش را به خاک مالد. و آن کـه بـرای بـزرگـی کردن و فریفتن می آموزد, بر همتایان خود گردنفرازی می کند, اما در برابرتوانگران که (از نظر علمی) کمتر از آنهایند و فروتنی می نماید شیرینی آنها را می خورد و دین خـود رادرهم می شکند پس , خداوند دیده چنین کسی را کور گرداند و اثرش را از میان آثار علما بر اندازد. و آن کـه بـرای فـهـمـیدن و به کار بستن فرا می گیرد, او را بینی که دلگرفته و غمزده است در تـاریـکـی شب برخاسته و در کلاه درویشی ((20)) خود خمیده است کار می کند و ترسان است , از هـمه کس , جز برادران مورد اعتماد خویش , بیمناک و هراسان است خداوند ارکان چنین کسی را استوار گرداند و روز قیامت امانش دهد. ـ پـیـامبر خدا(ص): علما سه گونه اند: عالمی که مردم به او زنده اند و او به علم خود و عالمی که مـردم به او زنده اند و او خود را به هلاکت انداخته است و عالمی که به علم خود زنده است اما هیچ کس جز خودش از علم او بهره ای نمی برد. ـ امـام عـلـی (ع): تا دنیا هست دانشمندان زنده اند, پیکرهایشان از میان می رود, اما یادهایشان در دلـهـامی ماند ـ حضرت آن گاه با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: ـ هان ! در این جا دانش فـراوانـی اسـت ,کـاش بـرای آن حـامـلانی می یافتم ! البته تیز هوشانی هستند, اما یا امین و مورد اطمینان نیستند, زیرا ابزاردین را برای دنیا به کار می گیرند و نعمتهای خدا و حجتها و براهین او را وسـیـلـه سـلـطـه گری بر بندگان ودوستان او قرار می دهند یا در برابر حاملان حق منقاد و مـطـیـعند, اما به پیچ و خمهای حق آشنایی وبصیرت ندارند و با اولین شبهه ای که پیش آید آتش شک و تردید در دلشان فروزان می شود هان ! نه این گروه صلاحیت برخورداری از دانش مرا دارند و نـه آن گـروه گـروهـی هـم هستند که آزمند لذتهایند ورام شهوتها گروهی هم شیفته گرد آوردن مـال و اندوختن ثروتند این دو گروه دین نگهدار نیستندمانند ترین چیز به آنها حیوانات چـرنـده انـد! چـنـین است که با مرگ دانشمندان دانش نیز می میرد آری ,البته زمین از کسی که حـجـت خدا را بر پای دارد تهی نمی ماند که یا آشکار و شناخته

شده است و یاترسان و پنهان برای این که برهانهای خدا و نشانه های روشن او از میان نرود اینان چند نفرند وکجایند؟ شمار اینان اندک است و مقام و منزلتشان بزرگ !. ـ همانا از محبوبترین بندگان خدا نزد او بنده ای است که خداوند او را در برابر نفسش یاری رسانده است چراغ تاریکیهاست , برطرف کننده کوریها, کلید مبهمات , زداینده مشکلات وراهنمای بیابانها (به موقع) می گوید و می فهماند و (به موقع) خاموش می شود و سالم می ماند. و دیگری که خود را دانشمند می نامد ولی دانشمند نیست او از نادانها و گمراهان , نادانیها وگمراهیها را فرا گرفته و دامهایی از ریسمانهای فریب و گفتار دروغ برای مردم گسترده است . می گوید: به گاه شبهات درنگ می کنم , در حالی که در آنها فرو افتاده است می گوید: از بدعتهاکناره می گیرم , حالی که میان آنها خفته است چهره اش چهره انسان است اما دلش دل حیوان نه باب هدایت رامی شناسد تا به دنبال آن برود و نه باب کوری (دل) را تا از آن جلوگیری کند اومرده ای است در میان زندگان .

نکاتی که در گزینش آموزگار باید رعایت شود.

قرآن . ((انسان باید به خوراک خود بنگرد)). ـ امام باقر(ع), درباره آیه ((انسان باید به خوراک خود بنگرد)), فرمود: یعنی علم و دانشی که می آموزد, مواظب باشد از چه کسی فرا می گیرد. ـ از سفارشهای ذوالقرنین (ع): علم را از کسی که از آن بهره نمی برد, فرا نگیر, زیرا کسی که علمش به حال خودش سودی نداشته باشد, به حال تو نیز سودمند نیست . ـ امام کاظم (ع): علم جز از عالم ربانی به دست نیاید (یا آن را جز از عالم ربانی نباید فراگرفت) و شناخت چنین عالمی به خرد است . ـ پیامبر خدا(ص): علم , دین است نماز, دین است پس بنگرید که این علم را از چه کسی فرامی گیرید. ـ امام حسن (ع): در شگفتم از کسی که درباره خوراک جسمی خودمی اندیشدچگونه درباره خوراک فکری خود نمی اندیشد؟ شکمش را از آنچه زیانبار است پرهیز می دهد, اما در سینه خود چیزهایی می سپارد که مایه نابودیش می شود.

به سخن بنگرید.

قرآن . ((و کسانی را که از پرستش طاغوت (بتها) پرهیز کرده اند و به خدا روی آورده اند بشارت است پس بـنـدگـان مـرا بـشـارت ده هـمان کسانی را که به سخن گوش می دهند و ازبهترین آن پیروی می کنند ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمندانند)). ـ مـسـیح (ع): ای گروه حواریان ! بوی گند روغن چراغ , شما را چه زیان زند هر گاه چراغش به کارتان آید, دانش را نیز از هر که داردفراگیرید و به کردار او منگرید. ـ امام علی (ع): علم را از هر که می داند بیاموز و علم خود را به کسی که نمی داند بیاموزان . ـ منگر که چه کس گفت , بنگر که چه گفت . ـ حکمت را از هر که برایت آورد فراگیر و بنگر که چه گفت و منگر که گوینده کیست . ـ مسیح (ع): حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید سخن سنج باشید.

حق آموزگار.

ـ پیامبر خدا(ص), در پاسخ به این پرسش که : علم چیست , فرمود: خاموش ماندن . پرسید: سپس چه ؟ فرمود: گوش سپردن به آن پرسید: بعد چه ؟ فرمود: حفظ کردن آن پرسید:زان پس چه ؟ فرمود: به کار بستن آن پرسید: دیگر چه ؟ فرمود: سپس , انتشار دادن آن . ـ امام صادق (ع): با کسی که به او دانش می آموزید فروتن باشید و با کسی که از او دانش می جویید فروتن باشید و عالمانی گردنفراز نباشید, که (این رفتار) باطل شما حق شما را از بین می برد. ـ امام علی (ع): با کسی که از او دانش می آموزید و با کسی که به او دانش می آموزید فروتن باشید و از علمای متکبر مباشید که در این صورت علم شما این جهل (تکبر) را نمی پوشاند. ـ پیامبر خدا(ص): علم را بیاموزید و برای آن آرامش و وقار فراگیرید و در برابر کسی که ازاو دانش می آموزید فروتن باشید.

حقوق دانش آموز بر آموزگار.

ـ امـام سجاد(ع): حق شاگرد تو این است که بدانی خداوند, به واسطه علم و دانشی که به تو داده و از خـزانه های (دانش) خود برای تو گشوده , تو را سرپرست شاگردانت ساخته است بنابراین ,اگر مـردم را خـوب آمـوزش دهـی و بـا آنـان درشتی و بدرفتاری نکنی و از تعلیمشان به ستوه نیایی , خـداونـد از فضل خود بر دانش تو بیفزاید اما اگر دانش خود را از مردم مضایقه کنی یاوقتی برای آمـوخـتن دانش نزد تو آمدند با ایشان درشتی و بدرفتاری کنی , بر خدای عزوجل سزاوار است که علم و شکوه آن را از تو بگیرد و جایگاه تو را از دل مردم بیندازد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): با کسی که به او علم می آموزید و با کسی که از او علم فرا می گیرید, نرم وملایم باشید. ـ مـسیح (ع): ای گروه حواریان ! مرا با شما کاری است , آن را از من بپذیرید عرض کردند:پذیرفته است , ای روح خدا مسیح (ع)برخاست و شروع به شستن پاهای آنها کرد عرض کردند: ما به این کار سـزاوارتـر بـودیـم , ای روح خدا فرمود: سزاوارترین مردم به خدمت کردن عالم است من اینچنین برای شما فروتنی کردم , تا بعد از من با مردم فروتن باشید همچنان که من با شما فروتنم . ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((به تکبر از مردم روی مگردان)), فرمود: باید مردمی که برای آموختن علم نزد تو می آیند, در نظرت یکسان باشند.

حقوق آموزگار بر شاگرد.

قرآن . ((موسی به او گفت : آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموخته شده است به من بیاموزی ؟ گفت : توراهرگزشکیب همراهی با من نیست که از جانب من معذور باشی)). ـ امام سجاد(ع): حق استاد تو این است که به او احترام گذاری , محضرش را موقر داری , با دقت به سخنانش گوش بسپاری , رویت به اوباشد و به او توجه نمایی , صدایت را بر او بلند نکنی , هر گاه کسی از او سؤالی کند تو جواب ندهی , بلکه بگذاری خودش جواب دهد در محضر او با کسی سخن نگویی , در حضور او ازکسی غیبت نکنی , اگر پیش تو از او بدگویی شود, از وی دفاع کنی عیبهایش را بپوشانی , خوبیها و صفات نیکش را آشکار سازی , با دشمن او همنشینی نکنی و با دوستش دشمنی نورزی هر گاه این کارها را کردی فرشتگان خدا درباره ات گواهی دهند که تو برای رضای خدای بلند نام , نه برای مردم , نزد آن استاد رفته ای و دانش او را فراگرفته ای . ـ امام باقر(ع): هر گاه در محضر دانشمندی نشستی برای شنیدن حریصترباش , تابرای سخن گفتن و همچنان که خوب سخن گفتن را فرا می گیری , خوب گوش دادن را نیز بیاموز و سخن هیچ کس را قطع مکن . ـ امام علی (ع): از جمله حقوق شخص دانشمند بر تو این است که (هر گاه در میان جمعی بود) بر همگان سلام کنی و به او نیز اختصاصا سلام گویی , روبه رویش بنشینی , در حضور او بادست و چشم و ابرو اشاره نکنی , در مخالفت با نظر او نگویی : ((فلانی چنین گفته است)) نزد اواز کسی غیبت نکنی , در مجلسش در گوشی صحبت نکنی , جامه اش را نگیری , اگر خسته بود,در سؤال کردن اصرار نورزی از طول مجالسش به تنگ نیایی , زیرا حکایت همنشینی با اوحکایت درخت خرمایی است که انتظار می کشی تا کی از آن چیزی برای تو بیفتد همانانپاداش مؤمن دانشمند بیشتر از روزه دار شب زنده داری است که در راه خدا بجنگد هر گاه دانشمند بمیرد, رخنه ای در اسلام پدید آید که تا قیامت چیزی آن را نبندد. ـ از جمله حقوق شخص دانشمند, این است که از او زیاد پرسش نکنی و در مخالفت با او مرتب نگویی : ((فلانی چنین گفته , فلانی چنان گفته)) و از به درازا کشیدن مصاحبت با او خسته نشوی , زیرا حکایت دانشمند حکایت درخت خرمایی است که بایدانتظار بکشی تا یک وقتی چیزی از آن برای تو بیفتد. ـ پیامبر خدا(ص): هر کس مساله ای را به شخصی بیاموزد او را بنده خود کرده باشد عرض شد: ای رسول خدا! یعنی می تواند او را بفروشد؟ فرمود: نه , بلکه به او امر و نهی می کند. ـ سه کس اند که جز منافقی که نفاقش آشکار است در حق آنان بی حرمتی نکند: ریش سفیداسلام ,

پیشوای دادگر و آموزگار خوبیها. ـ امام علی (ع): چاپلوسی و حسادت از اخلاق مؤمن نیست , مگر در تحصیل دانش . ـ پیامبر خدا(ص): حسد ورزی و چاپلوسی زشت است مگر در راه آموختن دانش .

گرامیداشت دانشمند.

ـ امـام علی (ع): دانشمند را هرگز حقیر مشمار, هر چند کوچک باشد و نادان را بزرگ مشمار, هر چند (به لحاظ موقعیتهای اجتماعی ودنیایی) بزرگ باشد. ـ هر گاه دانشمندی را دیدی , چاکری او کن . ـ هر که دانشمندی را احترام نهد خدا را احترام کرده است . ـ پـیـامـبـر خـدا (ص) : هـر کـه بـه استقبال دانشمندان رود, مرا استقبال کرده است و هرکه به دیـداردانشمندان رود, مرا دیدار کرده است و هرکه با دانشمندان نشیند, با من نشسته است و هر که بامن نشیند, چنان است که با پرودگار من همنشینی کرده باشد.

نکاتی که باید دانش آموز رعایت کند.

ـ امـام علی (ع): بر دانش آموز است ,که خود را در طلب علم کوشا سازد و از آموختن دانش خسته نشود و دانسته های خود را زیادنشمارد. ـ هر چیزی وقتی کم شود ارزش پیدا می کند, مگر دانش که وقتی زیاد شود ارزشمند می گردد. ـ دانش را به دست نیاورد مگر کسی که مدتها بیاموزد. ـ هـر که در آموخته هایش زیاد بیندیشد, دانش خود را استوار گرداند و آنچه را نمی فهمیده است بفهمد. ـ کسی که در خواندن و آموختن پیگیر نباشد, از فهم و دانش برخوردار نشود. ـ دانش بجوی , تا دانشت زیاد شود. ـ خـضر(ع) به موسی (ع)گفت : ای موسی ! اگر دانش می خواهی , خود را وقف آموختن آن کن , زیرا دانش از آن کسی است که تمام وقت خود را صرف آموختن آن کند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): خـرد آدمـی کـامل نگردد, مگر آن گاه که ده خصلت در او فراهم آید و تا زنده است از دانشجویی خسته نشود.

یک حدیث جامع در باب تحصیل دانش .

ـ علامه مجلسی ـ رضوان اللّه تعالی علیه ـ می نویسد: دستخطی از استادمان شیخ بهایی ـ قدس اللّه روحه ـ دیدم که عین آن این است :شیخ شمس الدین محمد بن مکی گفت : از دستخط شیخ احمد فراهانی ـ رحمه اللّه ـ از قول عنوان بصری ـکه پیر سالخورده نود و چهار ساله ای بود ـ نقل کردم که گفت : من سالها به محضر درس مالک بن انس آمد و شد می کردم اما وقتی جعفر صادق (ع) به مدینه آمد به مجلس درس ایشان رفتم و دوست داشتم همچنان که از مالک بهره گرفتم از ایشان نیز بهره مند شوم روزی به من فرمود: من آدم گرفتاری هستم (ارباب رجوع زیاد دارم) و با این حال , در هر ساعتی از ساعت شب و روز برای خودم اوراد و ادعیه ای دارم , مرا از دعا خواندن باز ندار از همان مالک علم بیاموز و همچون گذشته پیش او برو من از این سخن غمگین شدم و آن حضرت را ترک کردم و با خود گفتم : اگر در من حسنی می دید, مرا از آمد ورفت پیش خود و فراگرفتن دانش از خویش نمی راند پس به مسجد رسول (ص) رفتم و به آن حضرت سلام دادم و فردای آن روز به روضه (حرم رسول خدا(ص)) برگشتم و دو رکعت نماز خواندم و گفتم :خدایا! خداوندا! از تو می خواهم که دل جعفر را به من متمایل و مهربان گردانی و از دانش او آن روزیم فرمایی , که در پرتو آن به راه راست تو رهنمون شوم غمزده به خانه ام برگشتم و چون دلم از عشق ومحبت جعفر پر شده بود, دیگر به درس مالک بن انس نرفتم از خانه ام فقط برای خواندن نماز واجب بیرون می رفتم , تا آن که سرانجام صبرم تمام شد و حوصله ام سرآمد بعد از آن که نماز عصر را خواندم , کفشهایم را پوشیدم و ردایم را بر تن کردم و به طرف خانه جعفررفتم چون به در منزل او رسیدم در زدم , خدمتکارش بیرون آمد و گفت : چه می خواهی ؟ گفتم : بر آن مرد شریف سلامی کنم خدمتکار گفت : ایشان در حال خواندن نمازند من مقابل درنشستم دیری نگذشت که خدمتکار بیرون آمد و گفت : به امید خدا, وارد شو من داخل خانه رفتم و به حضرت سلام کردم جواب سلامم را داد و فرمود: بنشین , خدا تو را بیامرزد من نشستم حضرت مدتی سر به زیر افکندو آن گاه سرش را بلند کرد و فرمود: کنیه ات چیست ؟ گفتم : ابو عبداللّه فرمود: خداوند کنیه ات را استواربدارد و تو را توفیق دهاد ای ابو عبداللّه ! چه می خواهی ؟ با خودم گفتم : اگر از دیدار او و سلام گفتن برای من بهره ای جز همین دعا نباشد, باز هم بهره زیادی برده ام حضرت دوباره سرش را بلند کرد و فرمود:چه می خواهی ؟ گفتم : من از خداوند خواستم که دل تو را نسبت به من متمایل و

مهربان گرداند و از دانش تو روزیم فرماید و امیدوارم که خدای تعالی خواهشی را که از او درباره این مرد شریف کردم اجابت کرده باشد حضرت فرمود: ای ابـو عبداللّه ! دانش به آموختن نیست بلکه نوری است که در دل هر کس که خداوند تبارک و تعالی خـواهـان هـدایـتـش بـاشـد, می افتدبنابراین , اگر خواهان دانش هستی پیش از هر چیز حقیقت عبودیت را در جان خودت جستجو کن وعلم را با به کار بستن آن بجوی و از خداوند فهم بخواه تا بـه تـو بـفـهـماند گفتم : ای بزرگوار! فرمود: بگو,ای ابو عبداللّه گفتم : ای ابو عبداللّه ! حقیقت عـبودیت چیست ؟ گفت : سه چیز: اول این که بنده در آنچه خداوند به او عطا فرموده است , برای خود مالکیتی قائل نباشد, زیرا بندگان و غلامان مالک چیزی نیستند, مال را مال خدا می دانند و آن را در هـر جـا که خداوند فرموده است به مصرف می رسانند دوم این که بنده برای خود تدبیر و چاره اندیشی نکند سوم این که : همه سرگرمی و اشتغالش به چیزی باشد که خدای تعالی او را به انـجام آن فرمان داده یا از ارتکابش نهی فرموده است , زیرا هر گاه بنده در آنچه خدای تعالی به او داده اسـت , برای خود مالکیتی قائل نباشد,انفاق کردن آنها در مواردی که خداوند فرمان به انفاق داده اسـت , بـرایـش آسـان می شود و هر گاه بنده تدبیر و چاره گری کار خود را به مدبر خویش واگـذارد, مـصـائب و گـرفتاریهای دنیا بر وی آسان گردد وهر گاه بنده به اوامر و نواهی خدا سـرگـرم شود, دیگر فرصتی برای ستیزه گری و فخر فروشی با مردم پیدانمی کند پس , هر گاه خداوند بنده را با این سه خصلت بنوازد, مشکل دنیا و شیطان و مردم بر او آسان شود و دنیا را برای فـزونـخواهی و فخر فروشی نجوید و چشمش دنبال جاه و جلال مردم نباشد و روزگارخویش را بـیـهوده نگذراند این نخستین پلکان پرهیزگاری است خدای تبارک و تعالی فرموده است :((این سـرای آخـرت را بـرای کـسـانـی قرار می دهیم که خواهان برتری و تبهکاری در زمین نیستند و فـرجام (نیک) از آن پرهیزگاران است)) گفتم : ای ابو عبداللّه ! به من سفارشی بفرما فرمود: تو را بـه نـه چـیـزسـفـارش می کنم که اینها سفارش من به طالبان راه خدای تعالی است و از خداوند مـی خـواهم که تو را در به کار بستن آنها توفیق دهد سه چیز از این نه چیز به ریاضت نفس مربوط مـی شود و سه چیز به بردباری وسه دیگر به دانش اینها را حفظ کن و زنهار که ناچیزشان شماری عـنـوان مـی گـویـد: دلم را بکلی به آن حضرت سپردم حضرت فرمود: آن سه چیز که به ریاضت مربوط می شود اینهاست : از خوردن آنچه که میل و اشتها بدان نداری , خودداری کن , زیرا این کار حـمـاقت و کودنی به بار می آورد دیگر آن که تا گرسنه نشده ای غذا نخور و هر گاه غذا خوردی , حـلال بـخـور و نام خدا بگو و این حدیث رسول خدا(ص) را به یاد آر که : آدمی هیچ ظرفی بدتر از شکم

خویش پر نکرد اما چون چاره ای از خوردن نیست , پس یک سوم معده را به غذا اختصاص ده , یک سوم دیگرش را به آب و نوشیدنی و یک سوم راهم به نفس آن . آن سه چیز که به بردباری مربوط می شود اینهاست : چنانچه کسی به تو گفت : اگر یکی بگویی ده تامی شنوی , در پاسخش بگو: اگر ده تا بگویی یکی هم نخواهی شنید اگر کسی به تو ناسزا گفت , به او بگو:اگر آنچه می گویی راست باشد, از خداوند می خواهم که مرا بیامرزد و اگر دروغ باشد, از خـداونـدمی خواهم که تو را بیامرزد (سوم این که) اگر کسی به تو سخن زشتی گفت , تو او را نصیحت و ارشاد کن . آن سه چیز که به دانش مربوط می شود, اینهاست : آنچه نمی دانی از دانشمندان بپرس و زنهار که به قصدمجادله و آزمودن از ایشان سؤالی کنی زنهار که بر اساس رای خود کاری کنی و در کارها تا جـایـی کـه راه دارد, به احتیاط عمل کن از فتوا دادن بگریز چنان که از شیر می گریزی و گردن خـود را پلی برای مردم قرار مده اینک ,ای ابوعبداللّه ,تورانصیحت وراهنمایی کردم برخیز و مرا تنها بـگـذار و ورد و دعـایـم را برمن خراب مکن , زیرا من مردی هستم که نسبت به نفس خود بخل و مضایقه می ورزم و درود بر کسی که از راه هدایت پیروی کند.

ارزش علما.

ـ امام صادق (ع): علمای شیعه ما, نگهبانان مرزی هستند که در آن سویش ابلیس و دیوهای او قرار دارند و جلو یورش آنها به شیعیان ناتوان ما و تسلط یافتن ابلیس و پیروان او بر آنان را, می گیرند. ـ امـام عـلی (ع): اگر نبود همایش آن جمعیت انبوه و این که با وجود یار و یاور حجت تمام است و اگـر نـبـود کـه خداوند از دانشمندان پیمان گرفته است که در برابر سیری ستمگر وگرسنگی ستمدیده آرام ننشینند و بدان رضایت ندهند, هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم . ـ امام صادق (ع): علما امینند و پرهیزگاران دژ و جانشینان (پیامبر) مهتر. ـ پیامبر خدا(ص): علما پیشوایند و پرهیزگاران مهتر. ـ امام صادق (ع): شهریاران , فرمانروای بر مردمند و عالمان فرمانروای بر شهریاران . ـ امام علی (ع): عالمان , فرمانروای بر مردمند. ـ دانشمندان به سبب فراوانی نادانان , در میان آنها, غریبند. ـ امـام هـادی (ع): اگـر بـعـد از غـیبت قائم ما(ع) نبود وجود علمایی که به سوی او می خوانند و بـه وجـود او رهنمون می شوند و با حجتهای الهی از دین او دفاع می کنند و بندگان ناتوان خدا را ازدامهای ابلیس و پیروان او می رهانند, بیگمان همه مردم از دین خدا برمی گشتند. ـ امام علی (ع): علما, اخلاقشان از همه مردم پاکتر و ریشه طمعهایشان از همه کمتر است .

عالمان امانتداران خدایند.

ـ پیامبر خدا(ص): عالمان , امنای خدا در میان خلق اویند. ـ عالمان , امنای امت من هستند. ـ عالم , امانتدار خدا در زمین است . ـ علم , سپرده خدا در روزی زمین اوست و عالمان امانتداران این سپرده خدایند پس , هر که به علمش عمل کند, امانت او را پرداخته است و هر که عمل نکند, در دیوان خدای تعالی نوشته شود که او از خیانتکاران است . ـ عالمان , امنای پیامبرانند, تا زمانی که با سلطان (حکومت) نیامیزند و دنیایی نشوند.

عالم .

ـ پیامبر خدا(ص): برتری عالم بر دیگران , همچون برتری پیامبر بر امت خود است . ـ امـام عـلـی (ع): عـالـم , نـادان را مـی شـناسد چون خودش قبلا نادان بوده است اما نادان عالم رانمی شناسد, زیرا قبلا عالم نبوده است . ـ عالم , با دل و جان خود نگاه می کند, نادان با چشم و مردمک خود می نگرد. ـ عالم , در حقیقت کسی است که دانش او وی را به پارسایی و پرهیزگاری و دل برکندن ازدنیای فانی و شیفتگی به بهشت فرا خواند. ـ سبکسری و غفلت در دل عالم وجود ندارد.

ـ عـالـم , عـالـم نـیـسـت مـگـر آن گـاه کـه بـه فـرادسـت خـود رشـک نـورزد, فـرودسـت ـ ـ خودراکوچک نشماردودرازای (آموختن) دانش خود چیزی از متاع بی ارزش دنیا نگیرد. ـ امـام بـاقر(ع): بنده عالم نباشد مگر آن گاه که به فرادست خود رشک نورزد و فرودست خود را تحقیر نکند. ـ امـام عـلی (ع): از ویژگیهای عالم این است که اندرز ندهد, مگر کسی را که اندرز او را بپذیرد و کـسی را که به رای و اندیشه خودمغرور باشد, نصیحت نکند و دانشی را که می ترسد هدر رود, به کسی نیاموزد. ـ آیـا عـالـم حـقـیـقـی را بـه شـما معرفی نکنم ؟ کسی که معصیتهای خدا را برای بندگان خدا خـوب جـلـوه نـدهـد و آنـان را از عـذاب و مـکـر خـداوند آسوده خاطر نگرداند و از رحمت خدا نیزنومیدشان نسازد.

نشانه های عالم .

ـ لـقـمان (ع), در اندرز به فرزندش , فرمود: عالم را سه نشانه است : شناخت خدا و شناخت آنچه او دوست دارد و آنچه دوست ندارد. ـ امام علی (ع) می فرمود: عالم را سه نشانه است : دانش و بردباری و خاموشی . ـ امام حسین (ع): از نشانه های عالم این است که گفتار خود را نقادی کند و به حقایق فنون نظر و اندیشه دانا باشد.

ویژگیهای عالم .

ـ امـام عـلی (ع): عالم کسی است که قدر و منزلت خود را بشناسد و آدمی را همین نادانی بس که منزلتش را نشناسد. ـ عالم کسی است , که از دانش سیر نشود و وانمود به سیر شدن از آن نیز نکند. ـ عالم کسی است , که از آموختن دانش خسته نشود. ـ امـام عـلـی (ع), در سـفـارش بـه فرزند خود حضرت حسن (ع), می فرماید: انواع نادانیها را به تو گـوشـزد کـردم تا خود را عالم نشماری زیرا عالم کسی است که بداند آنچه می داند در برابرآنچه نـمـی دانـد انـدک است و از این رو خود را نادان می شمارد و با اطلاع از این امر (که دانسته هایش اندک است) بر کوشش خود برای تحصیل دانش می افزاید لذا پیوسته دانشجو وشیفته دانش باشد و از آن بهره گیرد و نسبت به عالمان فروتن و با اعتنا باشد و خاموشی اختیارکند و از خطا پرهیز و شـرم داشـتـه بـاشد و اگر به چیزی رسد که نمی داند, آن را انکار و رد نکند,زیرا به نادانی خود معترف است . ـ پیامبر خدا(ص): هر که بگوید: من دانا هستم , او شخص نادانی است . ـ هر که بگوید: من دانا هستم , او نادان است . ـ امام علی (ع): هر که ادعا کند که به پایان دانش رسیده است , اوج نادانی خود را نشان داده است . ـ امام علی (ع), در وصف منفورترین مردمان نزد خداوند, می فرماید: و مردی که نادانی رادر خود فـراهـم آورده است مردم نمایان (عوام الناس نادان) او را عالم می نامند در حالی که چنین نیست دانـش را خوب نجویده است (از مهارت و استادی در دانش و ژرفای علمی برخوردار نیست) برای چیزی که خود معتقد نیست ارزش علمی قائل نیست و خیال نمی کندکه غیر از رای و نظر او نظر دیـگری هم وجود داشته باشد و اگر موضوعی برایش مبهم و تاریک باشد, آن را پوشیده می دارد, چـون از نـادانی خود آگاه است (و می ترسد با اظهار بی اطلاعی خود از آن مساله و پرسیدن آن از دیگری جهل و نادانیش آشکار شود).

نادانی عالم .

ـ امام علی (ع): دانش خود را به نادانی و یقین خود را به دو دلی تبدیل نکنید, هر گاه دانستید, به کار بندید و هر گاه (به کاری) یقین پیدا کردید, اقدام کنید. ـ پیامبر خدا(ص): راستی که برخی بیانها جادوست و برخی دانشها نادانی . ـ امام علی (ع): به خدا قسم , که شک و تردید آشکار شده و یقین تباه گشته است , تا آن جا که آنچه بـرای شما تضمین شده (یعنی روزی) گویی به صورت یک امر واجب درآمده (و عبادت و طاعت واجـبـی اسـت کـه بـاید در راه آن بکوشید) و آنچه بر شما واجب شده (یعنی کوشش درعبادت) گویی از دوش شما برداشته شده است . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص), در پـاسـخ بـه سـعد بن ابی وقاص که عرض کرد: من از نزد مردمی پیش شـمـاآمـده ام کـه بـا چارپایانشان فرقی ندارند, فرمود: ای سعد! آیا به چیزی شگفت تر از این تو را آگـاه نـسـازم ؟ مـردمـی کـه آنـچـه را آنـها نمی دانند تعلیم داده شدند و با این حال همانند آنها نادانی ورزیدند!. ـ عـمار بن یاسر داستان مردمی را که پیامبراو را به میان آنها فرستاده بود تا شرایع واحکام اسلام را بـه ایشان آموزش دهد برای پیامبر بازگو کرد و گفت که مانند شتر وحشی خیره چشمندو هم و غـمـشـان گـوسفندان و شترانشان است رسول خدا(ص) به او فرمود: ای عمار! آیا تو را ازمردمی شگفت انگیزتر از آنها آگاه نسازم ؟ مردمی که آنچه را آنان نمی دانند آموختند و با این حال همچون آنها در غفلت و بی خبری به سر می برند.

میوه دانش .

ـ امام علی (ع): میوه دانش , به کار بستن آن است . ـ میوه دانش , عمل کردن برای زندگی است . ـ میوه دانش , پرستش است . ـ میوه دانش , خالص گردانیدن عمل (برای خدا) است . ـ سر دانش افتادگی است و از میوه های آن است : تقوا و دوری از هوس و پیروی از حق وپرهیز از گناهان و دوست داشتن برادران و گوش دادن به سخنان دانشمندان و پذیرفتن از آنهاو نیز از میوه های آن است : خودداری از انتقامگیری در هنگام داشتن توانایی (برگرفتن انتقام)و زشت شمردن نزدیک شدن به نادرستیها و نیکو شمردن پیروی از درستیها و راستگویی وپرهیز از شادیهای غفلت آمیز و دوری کردن از انجام آنچه پشیمانی در پی دارد دانش , بر خردخردمندمی افزایدوبه فراگیرنده خود صفات پسندیده می دهدغ ی اهیداش پس ,بردباررااامیرمی گرداندوصاحب نظررابه وزیری می رساندوآزمندی را در هم می کوبد و فریبکاری را ریشه کن می کند وزفتی را می میراند و زشتیهای یله و افسار گسیخته را به بند می کشد و درستی و استواری رانزدیک می گرداند. ـ دانش , هرگز به بار ننشیند مگر آن گاه که با بردباری همراه شود.

میراث دانش .

قرآن . ((و همچنین از مردم و جنبندگان و چارپایان رنگارنگ جز این نیست که از میان بندگان خدا, تنها دانشمندان از او می ترسند همانا خداوند پیروزمند و آمرزنده است)). ((بگو: به او ایمان بیاورید یا نیاورید, کسانی که پیشتر دانش داده شده اند, چون قرآن برایشان تلاوت شود سجده کنان برروی در می افتند و می گویند: منزه است پروردگار ما وعده پروردگار ما انجام شدنی است وانکه دجسـ دوشت ولاتن اشیاربن آرقن وچ به رودرمی افتندومی گریندوبرخشوعشان افزوده می شود)). ـ مصباح الشریعة : امام صادق (ع) فرمود: ترس (از خدا) میراث دانش است و دانش , فروغ شناخت و دل ایمان کسی که از خشیت بی بهره باشد دانشمند نیست , گرچه در مشکلات وپیچیدگیهای دانش موشکاف باشد خدای تعالی فرموده است : ((جز این نیست که از میان بندگان خدا, تنها دانشمندان از او می ترسند)). ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((جز این نیست که از میان بندگان خدا, تنها دانشمندان از اومی ترسند)), فرمود: مراد از دانشمندان کسی است که کردارش گفتارش را تایید کند و کسی که کردارش گفتار او را تایید نکند (عالم بی عمل) دانشمند نیست . ـ برای ترس از خدا دانش کفایت می کند همانا خدا شناس ترین مردم , خدا ترس ترین آنهاست و خدا ترس ترین آنها خدا شناس ترین آنهاست و خدا شناس ترین مردم بی اعتناترین آنهاست به دنیا. ـ برای ترس از خدا علم (به او) کفایت می کند و برای نترسیدن از (مقام و عذاب) خدا, نادانی (به مقام و عظمت او) کافی است . ـ امام علی (ع): تو را از دانش همین بس , که از خدا بترسی و از نادانی همین بس , که به دانش خود ببالی . ـ پیامبر خدا(ص): هر کس از دانشی بهره مند باشد که او را نگریاند, سزاوار است که دانش اوسودش نرساند, زیرا خداوند در وصف دانشمندان فرموده است : ((همانا کسانی که پیشتر دانش داده شده اند, هر گاه قرآن برایشان تلاوت شود سجده کنان بر روی در می افتند و می گویند: منزه است پروردگار ما, وعده پروردگار ما انجام شدنی است و به رو در می افتند و می گریند و برخشوعشان افزوده می شود)). ـ امام علی (ع): هیچ دانشی , چون ترس از خدا نیست . ـ هر که از خدا بترسد, دانش او کامل است . ـ نهایت دانش , ترس از خدای پاک است . ـ داناترین شما, خدا ترس ترین شماست . ـ پردانش ترین مردم , ترسانترین آنها از خدای پاک است . ـ هر دانایی , ترسان است . ـ پیامبر خدا(ص): اگر آنچه را من می دانم شما می دانستید, هر آینه بسیار می گریستید و کمترمی خندیدید و سر به بیابانها

می گذاشتید و به درگاه خدا زاری و شیون می کردید و با این حال نمی دانستید که آیا می رهید یا نمی رهید. ـ پیـامـبر خدا(ص), چون سوره ((هل اتی)) را تا پایان آن خواند, فرمود: من چیزی را می بینم که شما نمی بینید و چیزی را می شنوم که شما نمی شنوید آسمان نالید و به جاست که بنالد, زیرادر آن هـیـچ جایگاهی نیست جز این که فرشته ای در آن جا سر به سجده خدا نهاده است به خداسوگند اگر آنچه را من می دانم شما بدانید, کم بخندید و بسیار بگریید و از زنان در بسترها کام نجویید و سر به بیابانها گذارید و به درگاه خدا زاری و شیون کنید. ـ امام علی (ع), در اندرز به یاران خود, فرمود: اگر آنچه را که نهانش از دید شما پنهان است ومن مـی دانـم شـمـا بـدانـیـد, سـر بـه بـیـابـانها می نهید و بر کردارهای خویش می گریید و چونان مـادران داغـدیده بر سر و سینه خود می زنید و اموال خود را بی نگهبان و سرپرست رها می کنید و هریک از شما چنان به خود گرفتار می شود که به دیگری نمی پردازد.

شاخه های دانش .

ـ پیامبر خدا(ص): از دانش بی نیازی منشعب می شود,هرچند(دانشمند) تهیدست باشد وبخشندگی , هر چند بخیل باشد و هیبت , هر چند نرم رفتار و ملایم باشد و تندرستی , هر چندبیمار باشد و نزدیکی , هر چند دور باشد و آزرم , هر چند پر رو باشد و بلند مرتبگی , هر چنددون پایه باشد و بزرگواری , هر چند پست باشد و حکمت و بهره مندی اینها چیزی است که برای خردمند از دانش او منشعب می شود.

آنچه بر دانشمند سزاوار است .

ـ امام علی (ع): هر که خود را پیشوای مردم قرار دهد, باید پیش از آموزش دادن دیگران به آموزش خود بپردازد و پیش از آن که به زبان (مردم را) تربیت کند, با کردار و رفتارش تربیت نماید, آن که آمـوزگار و مربی خویش است , بیشتر سزاوار احترام و تجلیل است تا آن که آموزگار و مربی مردم است . ـ بـر دانـشـمـنـد اسـت , کـه آنـچه را می داند به کار بندد و سپس در پی یاد گرفتن دانشی رود که نمی داند. ـ مـصـبـاح الشریعة : عیسی بن مریم (ع)فرمود: سنگی را دیدم , که بر روی آن نوشته شده بود:مرا برگردان چون آن را برگرداندم , آن طرفش نوشته شده بود: هر که آنچه را می داند به کار نبندد تحصیل علمی که نمی داند برای او شوم است و آنچه را هم که آموخته است از او پذیرفته نمی شود. ـ امـام سجاد(ع): در انجیل نوشته شده است : تا آنچه را آموخته اید به کار نبسته اید, در پی آموختن آنچه نمی دانید نروید, زیرا علم , هر گاه به آن عمل نشود, جز بر دوری (عالم) از خدانیفزاید. ـ امام علی (ع): شما به عمل کردن آنچه می دانید نیازمندترید, تا آموختن آنچه نمی دانید. ـ امـام صـادق (ع): بـر دانـشـمـنـد اسـت , که هر گاه آموزش دهد, درشتی و خشونت نکند و هر گاه کسی بخواهد به او علم آموزد, ننگش نیاید.

آنچه زیبنده دانشمند است .

ـ پـیـامبر خدا(ص): زیبنده است که دانشمندکم بخندد,بسیاربگرید,شوخی نکند, دادوفریادنکند, سـتـیـزه نـنماید,بحث و مجادله نکند, اگر سخن گفت سخن حق بگوید و اگر خاموش ماند, از بـاطـل خـامـوشـی گـزیند, اگر واردبحث شد با ملایمت وارد شود و اگر از بحث کنار کشید با بردباری کنار کشد.

خطر عمل بدون علم .

ـ امـام صـادق (ع): كـسی كه بدون بينش عمل كند, همچون كسی است كه در بيراهه رود چنين كسی هر چه تندتر رود, از راه دورتر می افتد. ـ كـسـی كـه بـدون بـيـنـش و آگـاهـی عمل كند, چون كسی است كه در بيراهه رود او هر چه بيشتربشتابد (از راه اصلی) دورتر می شود. ـ كسی كه بدون بصيرت عمل كند, مانند كسی است كه به دنبال سراب بيابان راه پيمايد او هرچه تندتر رود دورتر می افتد. ـ پيامبر خدا(ص): كسی كه بدون شناخت عمل كند, خراب كردنش بيشتر از درست كردن اوست . ـ كسی كه از روی فهم و شناخت عبادت نكند, مانند خر آسياست . ـ امام علی (ع): كسی كه بدون فهم و شناخت عبادت كند, مانند خر آسياست كه پيوسته می چرخد . ـ پـيـامـبـر خـدا(ص): حـكـايـت عـابـدی كـه فهم و شناخت ندارد, حكايت كسی است كه شب بنايی می سازد و روز ويران می كند.

نقش کار در دانش .

ـ امـام صـادق (ع): عـلم و عمل به هم بسته شده اند بنابراین , هر که بداند عمل کند و هر که عمل کند بداند علم عمل را صدا می زند, اگر پاسخش داد می ماند وگرنه می رود. ـ امـام عـلـی (ع): عـلـم و عـمـل همدوشند پس هر که بداند عمل کند, علم عمل را صدا می زند اگرپاسخش داد می ماند وگرنه از پیش او می رود. ـ پیامبر خدا(ص): علم عمل را صدا می زند, اگر پاسخش را بدهد می ماند وگرنه می رود. ـ هان ! عالم کسی است که علم را به کار بندد, هر چند کم دانش باشد. ـ پـیـامـبـر خدا(ص), چون آیه ((و آن را جز دانشمندان نفهمند)) را تلاوت کرد, فرمود:دانشمند کسی است که خدایی بیندیشد و از محرمات باز ایستد و به طاعت او عمل کند و از خشم او دوری نماید. ـ امام علی (ع): ای قرآن دانان , به قرآن عمل کنید, زیرا دانا کسی است که علم بیاموزد وسپس به علم خود عمل کند و کردارش با دانشش سازگار باشد. ـ مـسیح (ع): آموختن علمی که آن را به کار نمی بندی , به حال تو سودمند نیست دانش بسیار, هر گاه به آن عمل نکنی , جز بر نادانی تو نمی افزاید. ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد! خرد خویش را, پیش از آن که برود, به کار گیر,زیرا کسی که خردش را به کار گیرد نه خطا می کند و نه سرکشی . ـ امام علی (ع): علم , به عمل است . ـ کسی که به علم خود عمل نکند, عالم نیست . ـ هیچ چیز مانند به کار بستن علم , علم را رشد ندهد.

ترغیب به عمل کردن به علم .

ـ امام علی (ع): علم برای کسی که آن را به کار بندد, راهنماست . ـ علم بسیار است و عمل اندک . ـ چه بسیارند کسانی که علم دارند و از آن پیروی نمی کنند. ـ علمی که اصلاحت نکند, گمراهی است و ثروتی که تو را سود نبخشد, رنج و سختی است . ـ آنچه مردم را به تحصیل دانش بی رغبت کرده , این است که می بینند کمتر عالمی است که به علمش عمل کند. ـ هر که در خلوت به دانش خود رسیدگی نکند, علمش او را در میان جمع رسوا سازد. ـ کسی که به علم عمل کند, مانندکسی است که راه راست و روشن را بپیماید.

بهره مند شدن از دانش .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) مـی فـرمود: بار خدایا! به تو پناه می برم از دانشی که سود نبخشد و از دلی که خاشع نباشد و از نفسی که سیر نشود و از دعایی که پذیرفته نگردد. ـ بار خدایا! به تو پناه می برم از دانشی که سود نمی دهد و دلی که خاشع نیست و دعایی که شنیده نمی شود و نفسی که سیر نمی گردد. ـ امـام علی (ع): در دلی که خاشع نباشد و چشمی که اشک نریزد و دانشی که سود نبخشدخیری نیست . ـ مصباح الشریعة : امام صادق (ع) فرمود: پیامبر(ص) فرمود: به خدا پناه می بریم , از دانشی که سود نمی بخشد و آن دانشی است که دشمن عمل با اخلاص باشد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): دانـشـی کـه بـه کار بسته نشود, مانند گنجی است که از آن خرج نشود صاحب چنین گنجی برای اندوختن آن , خود را به رنج افکنده و سودی از آن نبرده است . ـ امام علی (ع): بسا دانشمندی که نادانیش او را کشت و دانشی که با خود داشت , سودش نرساند. ـ بسا نادانی , که نادانیش مایه نجات اوست . ـ بسا نادانیی , که از دانایی سودمندتر باشد. ـ دانشی که سود نبخشد, چون دارویی است که اثر نکند. ـ پیامبر خدا(ص): بسا فقه دانی که فقیه نباشد و کسی که دانشش او را سود نرساند, نادانیش به او زیان رساند. ـ امام علی (ع), در توصیف روزگار خود, می فرماید: ای مردم ! ما در روزگاری منحرف وزمانه ای ناسپاس به سر می بریم نیکوکار بدکار به شمار می آید و ستمکار بیش از پیش برطغیانش می افزاید از آنچه می دانیم بهره مند نمی شویم و آنچه را نمی دانیم نمی پرسیم . ـ در وصـف پرهیزگاران , می فرماید: از آنچه خداوند برایشان حرام کرده است , چشم فروبستند و گوشهای خود را وقف دانشی کردند که برایشان سودمند است .

بر حذر داشتن از علم بدون عمل .

ـ امام علی (ع): مردی گفت : ای رسول خدا! چه چیز حجت نادانی را از من ـد ـ دورمی سازد؟ فرمود:دانش گفت : چه چیز حجت دانش را از من برمی دارد؟ فرمود: عمل . ـ دانایی که برخلاف علمش عمل کند, به نادان سرگشته ای می ماند که از مستی نادانیش به هوش نیاید, بلکه حجت بر چنین عالمی بزرگتر است و حسرتش بیشتر باشد و در پیشگاه خداوند, بیشتر سرزنش شود. ـ علمی که به آن عمل نشود, حجتی است برای خداوند بر بنده . ـ دنیا همه اش نادانی است , مگر آن جاها که علم باشد و علم همه اش حجت است , مگر علمی که به آن عمل شود. ـ علم , عذر و بهانه را از دست بهانه جویان گرفته است . ـ امام حسن (ع): علم برای فرا گیرندگان آن , جای عذر و بهانه ای باقی نگذاشته است . ـ پیامبر خدا(ص): هر علمی در روز قیامت برای صاحب خود وبال است , مگر کسی که به علمش عمل کند. ـ امام علی (ع): علم بدون عمل وبال است , عمل بدون علم گمراهی است . ـ امام سجاد(ع), در نامه خود به محمد بن مسلم زهری , می فرماید: خداوند ما و تو را از فتنه هانگه دارد و به تو از آتش دوزخ رحم کند, چه , تو به حال و روزی افتاده ای که سزاست هر کس تو را بدان حال ببیند برایت دلسوزی کند, زیرا نعمتهای خداوند تو را سنگین بار کرده است :تنی سالم و عمری دراز به تو داده است حجتهای خدا بر تو تمام است , زیرا که تو را قرآن دان کرده و در دینش فقیه گردانیده و سنت پیامبرش محمد(ص)را به تو شناسانده است در هر نعمتی که به تو داده و در هر حجتی که برایت آورده , وظیفه ای مقرر فرموده است .

خطر عالم رسوا و عابد نادان .

ـ امام علی (ع): دانشمند پرده در و عابد نادان , پشت مرا شکستند, زیرا نادان با عبادت خودمردم را فریب می دهد و دانشمند با تباهکاریهای خود آنان را فراری می دهد. ـ امـام صـادق (ع): دو کـس پشت مرا شکستند: پرده در نابکار و عابد نادان آن یکی بازشتکاریهای خود مردم را از علمش باز می دارد و این یکی با نادانی خود آنها را از عبادتش بازمی دارد. ـ امام باقر(ع): زنهار از عابدان نادان و علمای نابکار, زیرا اینها مایه فریب هر فریب خورده ای هستند . ـ امام علی (ع): در دنیا دو کس پشت مرا شکستند: مرد زبان باز تبهکار و مرد نادان عبادت پیشه او بـا زبـان خـود تـبـهـکاریش را می پوشاند و این با عبادت خود نادانیش را پس , از علمای تبهکار و عـبـادت پـیـشـگان نادان بپرهیزید که اینان مایه اغوای هر ساده لوح اغوا شده ای هستند از رسول خدا(ص)شنیدم که می فرماید: ای علی ! هلاکت امت من به دست منافقان زبان باز است .

پرهیز از خیانت در علم .

ـ پیامبر خدا(ص): در دانش با یکدیگر یکرنگ باشید, زیرا خیانت هر یک از شما درعلمش , بدتر از خیانت کردن در مال است و در روز قیامت خداوند از شما بازخواست می کند. ـ در علم با یکدیگر یکرنگ باشید و دانش خویش را از هم پنهان مدارید, زیرا خیانت درعلم بدتر از خیانت در مال است .

اهتمام دانشمندان .

ـ امام علی (ع): هر گاه خبری را شنیدید, در اندیشه به کار بستن آن باشید, نه به فکر نقل کردنش , زیرا بازگو کنندگان دانش بسیارند و به کار برندگان آن اندک . ـ امام صادق (ع): هر اندازه که دلتان می خواهد بیاموزید, اما (بدانید که) تا به علم عمل نکنیدخداوند هرگز از آن به شما سودی نمی رساند, زیرا که دانایان به عمل کردن اهتمام می ورزند ونادانان به روایت کردن . ـ پیامبر خدا(ص): دریابنده علم باشید, نه روایت کننده آن . ـ اهتمام دانایان به فهمیدن است و اهتمام نادانان به روایت کردن . ـ امام علی (ع): دانش منافق , در زبان اوست و دانش مؤمن , در کردارش . ـ پست ترین دانش , آن دانشی است که از زبان فراتر نرود و ارجمندترین دانش , آن دانشی است که در اعضا و جوارح نمودار شود. ـ خضر(ع) در پاسخ موسی که گفت : مرا سفارشی کن , گفت : آنچه می آموزی برای عمل کردن بیاموز و برای بازگو کردن نیاموز, که در این صورت هلاکتش از آن تو خواهد بود وروشناییش از آن دیگری .

سرانجام کسی که از عدالتی دم زند و خود به آن عمل نکند.

ـ امـام صـادق (ع), دربـاره آیـه ((آنـها و گمراهان را سرنگون در جهنم اندازند)), فرمود: این آیه درباره مردمی نازل شده که عدالتی را وصف و خود بر خلاف آن رفتار کنند. ـ امام باقر(ع): در روز قیامت , بیش از همه کسانی افسوس خورند که دم از عدالت زنند وبرخلاف آن عـمـل کنند و این فرموده خدای تعالی است که : ((تا کسی نگوید: دریغا که در کارخدا کوتاهی کردم)). ـ بـه خـیـثـمـه فـرمود: به شیعیان ما پیغام ده که آنچه نزد خداست جز با عمل به دست نمی آید, بـه شـیـعیان ما پیغام ده که در روز قیامت بیشترین افسوس را کسی خورد که عدالتی را بستاید و خودبرخلاف آن رفتار کند. ـ امـام صادق (ع) به ازدی , فرمود: سلام ما را به دوستدارانمان برسان و با خبرشان کن که دربرابر خداوند از ما کاری برای آنها ساخته نیست , جز این که عمل کنند و هرگز به ولایت مادست نیابند مـگر با عمل و پارسایی و پرحسرت ترین مردم در روز قیامت کسی است که عدالتی را وصف و خود برخلاف آن رفتار کند. ـ پیامبر خدا(ص): پشیمان ترین و پر حسرت ترین دوزخیان , مردی است که بنده ای را به راه خدای عزوجل فراخواند و او دعوتش را بپذیرد و خدای عزوجل را اطاعت کند و خداوند به بهشتش برد و دعوت کننده را به سبب فرو گذاشتن عمل و پیروی ازهوی و هوس به دوزخ برد. ـ امام علی (ع): گنهکارترین مردم , علمای تقصیرکار (کوتاهی کننده در عمل) هستند. ـ مصباح الشریعة : مسیح (ع) فرمود: بدبخت ترین مردم , کسی است که مردم او را به علم بشناسند و به عمل نشناسند. ـ امام علی (ع): پشیمانترین مردم در هنگام مرگ , علمای بی عملند. ـ پیامبر خدا(ص): گروهی از بهشتیان , به گروهی از دوزخیان می نگرند و می گویند: ما به برکت آمـوزش و پرورش شما به بهشت رفتیم چه شده است که شما خود به دوزخ افتاده اید؟ گویند: ما به نیکی فرمان می دادیم و خود به آن عمل نمی کردیم . ـ هر کس دانش بیاموزد و به آن عمل نکند, خداوند در روز قیامت او را نابینا محشور فرماید. ـ روز قیامت , علمای بدکردار آورده و به آتش دوزخ افکنده می شوند و هر یک از آنها,مانند خر که بر گرد سنگ آسیا می چرخد, دور خود می چرخد به او گفته می شود: وای بر تو! مابه واسطه تو به راه راسـت آمـدیـم و ایـنک تو را چه شده است ؟ می گوید: من شما را (از گناه وزشتکاری) نهی می کردم و خود برخلاف آن عمل می کردم .

سزای خطیبان بی عمل .

ـ پیامبر خدا(ص): در شب معراج بر مردمی گذشتم که لبانشان را با قیچیهای آتشی می بریدندو هر بار که لبانشان قیچی می شد, دوباره به حال اول برمی گشت پرسیدم : ای جبرئیل ! اینهاکیانند؟ گفت : آن دسته از خطیبان امت تو هستند که می گویند و عمل نمی کنند و کتاب خدا رامی خوانند و آن را به کار نمی بندند. ـ در شب معراج , بر عده ای گذشتم که لبانشان را با قیچیهای آتشی می بریدند گفتم : ای جبرئیل ! اینها کیستند؟ گفت : آن دسته از خطیبان امت تو هستند, که می گویند و عمل نمی کنند. ـ در شب معراج به آسمان دنیا رفتم در آن جا مردانی را دیدم که زبانها و لبهایشان را باقیچیهایی آتشین می بریدند گفتم : ای جبرئیل ! اینها کیستند؟ گفت : خطیبان امت تو. ـ در شب معراج گروهی را دیدم که لبانشان را با قیچیهای آتشین می بریدند و سپس دورمی انداختند پرسیدم : ای جبرئیل ! اینها کیانند؟ گفت : خطیبان امت تویند که مردم را به نیکیها فرمان می دهند و خود را از یاد می برند, در حالی که کتاب (خدا) راتلاوت می کنند آیا تعقل نمی ورزند.

سختگیری در کیفر عالم .

ـ امام علی (ع): کیفر کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند, نزد خداوند یکسان نیست خداوند ما و شما را از علمی که داریم بهره مند سازد و آن را برای خود خالص گرداند, همانا اوشنوا و پذیرنده (دعا) است . ـ امام صادق (ع): از نادان هفتاد گناه آمرزیده می شود پیش از آن که یک گناه از دانا آمرزیده شود . ـ پیامبر خدا(ص): زبانیه (نگهبانان دوزخ) به سوی قرآن دانان نابکار زودتر می شتابند تا به سوی بت پرستان و آنها می گویند: پیش از بت پرستان از ما آغاز می کنند؟ در جوابشان گفته می شود: دانا مانند نادان نیست . ـ پیامبر خدا(ص) از گرفتار شدن امت به تبهکاری علما یاد کرد و گریست علت گریه راجویا شدند, فرمود: دلم به حال تیره بختان می سوزد خدای تعالی می فرماید: ((اگر ببینی , آن گاه که سخت بترسند و رهاییشان نباشد و از مکانی نزدیک گرفتارشان سازند)) مقصود علما وفقهایند.

کمترین کیفر عالم .

ـ امـام کـاظـم (ع): خـدای تـعـالی به داود(ع)وحی فرمود که : به بندگانم بگو: میان من و خود, عـالـم فـریـفـتـه دنـیا را واسطه نکنند که آنها را از یاد من و از راه محبت من و مناجات با من باز مـی داردآنـان راهـزنـان بندگان من هستند کمترین کاری که با آنها بکنم , این است که شیرینی محبت ومناجاتم را از دلهایشان برکنم . ـ امـام صـادق (ع): خدای عزوجل به داود(ع)وحی فرمود که : میان من و خود, عالم فریفته دنیا را واسـطـه مـکـن کـه تو را از راه محبت من باز می دارد اینان راهزنان بندگان خواهان من هستند کمترین کاری که با اینها بکنم , این است که حلاوت مناجات خود را از دلهایشان برکنم . ـ مـصـبـاح الـشـریـعـة : خـداونـد بـه داود(ع) وحـی فـرمود: کمترین کاری که با عالم بی عمل بکنم ,سخت تر از هفتاد کیفر درونی است و آن این است که شیرینی یادم را از دل او بیرون می برم .

سخت عذابترین مردم .

ـ امـام صـادق (ع): در مـیـان مردمان (گنهکار) سخت ترین عذاب را عالمی دارد, که از علم خود کمترین سودی نبرد. ـ پیامبر خدا(ص): دوزخیان از بوی گند عالم بی عمل , در آزارند. ـ امام علی (ع): فرمانروای ستمکار و عالم نابکار, سخت ترین کیفر را دارند. ـ هـیزم آتش در روز قیامت , هر توانگری است که از بخشیدن مال خود به نیازمندان مضایقه کند و هر عالمی که دین را به دنیا بفروشد. ـ پیامبر خدا(ص): در دوزخ آسیایی است , که علمای بدکردار را به سختی آرد می کند. ـ در دوزخ آسیایی است , که علمای متکبر را آرد آرد می کند.

لغزش عالم .

ـ امـام علی (ع): لغزش عالم , مانند شکسته شدن کشتی است که سرنشینان خود را غرق می کندو خودش هم غرق می شود. ـ لغزش عالم , عالمهایی را تباه می کند. ـ لغزشی بدتر از لغزش عالم , نیست . ـ گفتار حکیمان اگر درست باشد داروست و اگر نادرست باشد درد است . ـ لغزش شخص محتاط, بدترین لغزش است . ـ لغزش عالم , جرم بزرگی است . ـ پیامبر خدا(ص): از لغزش عالم بپرهیزید, زیرا لغزش او, وی را در آتش سرنگون می سازد. ـ آن تخته سنگ صاف و لغزنده ای که گامهای علما روی آن قرار نمی گیرد, طمع است .

علمای بد.

ـ پیامبر خدا(ص): بدانید که بدترین بد علمای بدند و خوبترین خوب علمای خوبند. ـ پیامبر خدا(ص), در پاسخ به پرسش از بدترین مردم , فرمود: علمای فاسد. ـ بدان که هر چه بگندد دارویش نمک است , اما اگر خود نمک بگندد, دارویی ندارد. ـ امـام علی (ع), در پاسخ به این پرسش که بهترین مردم بعد از ائمه (ع) چه کسانی هستند,فرمود: عـلـمـای صالح عرض شد: بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و بعد از کسانی که نام شما راروی خود می گذارند بدترین خلق خدا چه کسانی هستند؟ فرمود: علمای فاسد, همانان که باطلها را آشکار می سازند و حقایق را کتمان می کنند.

نکوهش علمای بدکردار.

ـ امام عسکری (ع), در وصف علمای بدکردار, می فرماید: زیان آنها برای شیعیان ناتوان (و آسیب پذیر) ما بیشتر از زیان سپاه یزیدبرای حسین بن علی (ع) و یاران اوست , زیرا آنها جان و مال ایشان را گرفتند و این علمای بدکردار در دل شیعیان ناتوان ما شک وشبهه می اندازند وگمراهشان می کنند. ـ پیامبر خدا(ص): علمای بدکردار امت ما کسانی هستند که مردم را از راه ما به در می برند,رهزنان راه ما هستند, دشمنان ما را به نامهای مامی خوانند, همتایان ما را به القاب ماملقب می سازند وبر آنها درود می فرستند, در حالی که سزاوار لعن و نفرینند. ـ مسیح (ع): وای بر شما, ای علمای بدکردار! مزد می گیرید و عمل را فرو می گذارید ((21)) ,زود باشد که صاحب کار, عملش پذیرفته شود و زود باشد که از تنگنای دنیا به تاریکی گور برده شوند. ـ پیامبر خدا(ص): وای بر امت من , از دست علمای بدکردار.

کسی که در شمار اهل علم نیست .

ـ مـسـیح (ع): چگونه از اهل علم باشد, کسی که از روزی خود ناخشنود است و موقعیت خویش را کوچک می شمارد, در حالی که می داند این امور با علم و قدرت (یا تقدیر) خداست ؟ . ـ چگونه از اهل علم باشد, کسی که خدا را در آنچه برایش حکم و مقدر کرده است متهم می سازد و به آنچه به او می رسد خرسند نیست ؟ . ـ چـگونه در شمار اهل علم باشد, کسی که دنیای خود را بر آخرتش ترجیح می دهد و به دنياروی آورده است و آنچه را به او زیان می زند دوست تر دارد از آنچه به او سود می رساند؟ . ـ چـگـونـه از اهـل عـلـم بـاشـد, کـسـی کـه سـخـن را فرا می گیرد برای این که بازگو کند و فرایش نمی گیرد برای این که به آن عمل کند؟ . ـ چگونه از شمار اهل علم است , کسی که رهسپار آخرت است اما به دنیا رو کرده است وآنچه را به او زیان می زند دوست تر دارد از آنچه به او سود می رساند؟ .

خطر افزایش علم بی عمل .

ـ پیـامـبـر خـدا(ص): هـر کـه عـلـمش فزونی گیرد و هدایتش افزون نشود, جز بر دوری او از خداافزوده نگردد. ـ هر که بر پیشرفت علمیش افزوده شود, اما بر بی رغبتی او به دنیا افزوده نگردد, جز بردوریش از خدا افزوده نشود. ـ هر که دنیا را دوست داشته باشد ترس آخرت از دلش برود و خدا به هر کس دانشی دهد واو دنیا دوست تر شود جز این که از خدای تعالی دورتر و خشم خدا بر او افزونتر شود, حاصلی نبرد. ـ امـام صـادق (ع): هر که علمش به خدا افزونتر شود و دنیا دوستیش فزونی گیرد, بر دوری اواز خدا و خشم خدا از او افزوده شود.

علما و آميزش با زمامداران .

ـ پـيـامبر خدا(ص): فقيهان , امناى پيامبرانند تا زمانى كه دنيايى نشوند و از سلطان پيروى نكنند پس , هر گاه چنين كردند از آنان حذر كنيد. ـ فـقـيهان , امناى پيامبرانند تا زمانى دنيايى نشوند عرض شد: اى رسول خدا! دنيايى شدن آنها به چـيـست ؟ فرمود: پيروى كردن از سلطان پس , هر گاه چنين كردند نسبت به دين خود از آنها بر حذر باشيد. ـ عـلـمـا, امـنـاى پـيـامـبرانند تا زمانى كه با سلطان درنياميزند و دنيايى نشوند پس , هر گاه با سلطان در آميختند و دنيايى شدند, به پيامبران خيانت كرده اند و شما از آنها حذر كنيد. ـ امـام صـادق (ع): مـلـعون است , ملعون است , آن عالمى كه پيشواى سلطان ستمگرى باشد ودر ستمكاريش او را يارى دهد.

علمای در خور اتهام و بدبینی .

ـ مـسـیـح (ع): دینار, درد دین است و عالم , پزشک دین پس , هر گاه دیدید که پزشک به این درد مبتلا شده است به او بدگمان باشید و بدانید که او خیرخواه دیگری نیست . ـ امـام صـادق (ع): هر گاه عالم را دوستدار دنیا دیدید, نسبت به دین خود به او بدبین باشید,زیرا هر دوستداری برگرد محبوب خود می گردد.

تفسیر علم .

ـ پیامبر خدا(ص): علم دو گونه است : علمی که بر زبان است و آن بر آدمی حجت است وعلمی که در دل است و علم سودمند این علم است . ـ علم دو گونه است : علمی که در دل است و علم سودمند همین علم است و علمی که بر زبان است و این علم بر آدمی حجت است . ـ هر که دانشش بر هوسش چیره آید این دانش دانشی سودمند است . ـ امام صادق (ع): دانش به آموختن نیست , بلکه نوری است که در دل هر کس که خدای تبارک و تعالی بخواهد هدایتش کند, می افتد بنابراین , اگر خواهان دانش هستی , نخست حقیقت عبودیت را در جان خودت جویا شو و دانش را از طریق به کار بستن آن بجوی و ازخداوند فهم و دانایی بخواه تا تو را فهم و دانایی دهد. ـ خضر(ع), در سفارش به موسی (ع), فرمود: بر دلت جامه تقوا بپوشان , تا به دانش دست یابی . ـ امام علی (ع): هر که پند گرفت , بینا شد و هر که بینا شد, فهمید و هر که فهیم گشت , دانا شد. ـ در وصف پیامبر(ص), می فرماید: پزشکی است که با دانش پزشکی خود میان مردم می گردد با داروی خود در پی یافتن جایگاههای غفلت و سرگردانی است آنان ـ یعنی بنی امیه ـ از پرتوهای حکمت روشنایی نگرفتند و از آتش زنه های علوم فروزان , آتش (علوم حقه الهی را) استخراج نکردند از این رو, همانند چارپایان چرنده اند و خرسنگهای سخت . ـ در وصف قرآن , می فرماید: خداوند آن را زداینده عطش دانشمندان و بهار دلهای فقیهان قرار داده است . ـ دانش , تو را به سوی آنچه خداوند بدان فرمانت داده است راهنمایی می کند و زهد, راه رسیدن به آن را برایت نرم و هموار می گرداند. ـ امام صادق (ع): مردی خدمت رسول خدا(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! علم چیست ؟ فرمود: خاموشی عرض کرد: سپس چه ؟ فرمود: گوش سپردن عرض کرد: دیگر چه ؟ فرمود: حفظ و مراقبت عرض کرد: آن گاه چه ؟ فرمود: به کار بستن آن عرض کرد: سپس چه ای رسول خدا؟ فرمود: انتشار دادن آن .

تفسیر علم و فضل .

ـ پیـامبر خدا(ص): علم (حقیقی) سه تاست و جز آنها فضل و زیادی است : آیه ای محکم , یا سنتی جاری , یا فریضه ای میانه ((22)) . ـ علم سه تاست : آیتی محکم , یا فریضه ای میانه , یا سنتی برپا و جاری ماسوای اینها فضل است . ـ علم سه تاست : کتابی ناطق و سنتی جاری و (جمله) نمی دانم . ـ امام کاظم (ع): دانش مردم را در چهار قسم یافتم : نخست این که پروردگارت را بشناسی , دوم این که بدانی با تو چه کرده است , سوم این که بدانی از تو چه خواسته است و چهارم این که آنچه تو را ازدینت بیرون می برد, بشناسی . ـ
امـام صـادق (ع) بـه یـکـی از شـاگـردان خـود فـرمـود: تـو از من چه آموخته ای ؟
عرض کرد: سـرورم !هـشت موضوع آموخته ام فرمود: بگو بدانم چیست عرض کرد: نخست این که دریافتم هر محبوبی , درهنگام مرگ , از حبیب خود جدا می شود از این رو, هم خود را مصروف چیزی کردم که از مـن جـدانمی شود, بلکه یار تنهایی من است و آن کار نیک است حضرت فرمود: نیکو گفتی به خدا.

دوم ایـن کـه مـشاهده کردم قومی به تبار خود می نازند و جماعتی به مال و فرزند در صورتی که ایـنهاافتخار نیست , بلکه افتخار بزرگ را در این سخن خدای تعالی یافتم که : ((همانا گرامیترین شـمـا درپـیـشـگـاه خدا پرهیزگارترین شماست)) بنابراین , کوشش کردم تا نزد او گرامی باشم حضرت فرمود:نیکو گفتی به خدا. سـوم این که هوسرانی و خوشگذرانی مردم را دیدم و این فرموده خدای تعالی را نیز شنیدم : ((اما آن که ازمقام پروردگارش ترسید و نفس را از هوس بازداشت , بهشت جایگاه اوست)), پس , سعی کـردم نـفـس رااز هـوس باز دارم تا بر طاعت خدای تعالی آرام و قرار گیرد حضرت فرمود: نیکو گفتی به خدا. چـهـارم ایـن کـه دیـدم هـر کـس به چیزی که برایش ارزشمند است دست یابد, در نگهداری آن مـی کـوشـد وایـن سخن خدای سبحان را شنیدم : ((کیست که به خداوند وام نیکو دهد و او آن را بـرایـش دو چـنـدان گـرداند و مزدی کریمانه به وی دهد)) و من دو چندان شدن را پسندیدم و مـحفوظتر از آنچه نزد خداست چیزی ندیدم بنابراین , هر چیزی که می یافتم و برایم ارزشمند بود آن را بـه خـدا دادم , تا برای زمانی که بدان نیاز دارم پس انداز شود حضرت فرمود: نیکو گفتی به خدا. پـنجم این که دیدم مردم به روزی هم حسادت می ورزند و این سخن خدای تعالی را شنیدم : ((ما روزی آنها را

در زندگی این جهان میانشان تقسیم کردیم و برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم , تا عـده ای عـده ای دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگارت از آنچه آنها گرد می آورند بهتر اسـت))بـنـابـراین , به هیچ کس رشک نبردم و برای آنچه از دستم رفته افسوس نخوردم حضرت فرمود: نیکوگفتی به خدا. ششم این که دیدم مردم در این سرای دنیا به یکدیگر دشمنی و کینه می ورزند و این سخن خدای تـعـالـی راشـنیدم : ((همانا شیطان دشمن شماست , پس شما نیز او را دشمن دارید)) از این رو به دشمنی با شیطان پرداختم و از دشمنی با جز او فارغ گشتم حضرت فرمود: نیکو گفتی به خدا. هـفتم این که دیدم مردم در تحصیل روزی , خود را به رنج و زحمت می اندازند و این سخن خدای تـعـالـی را شـنـیـدم : ((جـن و انـس را نـیـافـریـدم , مـگـر برای این که مرا عبادت کنند از آنها رزقـی نـمـی خـواهـم و نـمـی خـواهم که مرا اطعام کنند خداست روزی دهنده و اوست صاحب نـیـرویـی سخت استوار)) و دانستم که وعده و سخن او راست است و به وعده او اطمینان کردم و سـخـنـش راپذیرفتم و به انجام وظیفه ای که در قبال او دارم (یعنی عبادت) پرداختم و از به رنج افـکـنـدن خـوددر طـلب روزی که نزد او دارم (و رساندنش را تضمین کرده است) فارغ گشتم حضرت فرمود:نیکو گفتی به خدا. هـشـتـم ایـن کـه دیـدم عـده ای بـه تـنـدرسـتی خود تکیه می کنند و گروهی به پول و ثروت فـراوان خـویـش و جماعتی دیگر به امثال این چیزها و سخن خدای تعالی را شنیدم : ((هر کس از خـدابترسد, خداوند برای او برونشوی قرار دهد و از جایی که گمانش را هم نمی برد روزیش دهد وهر که به خدا تکیه و توکل کند, خداوند او را بس است)) پس , به خدا تکیه کردم و تکیه ام به جزاو از بـیـن رفـت حـضـرت فـرمـود: بـه خـدا قسم که تورات و انجیل و زبور و فرقان و دیگر کتابها (ی آسمانی) همگی به این هشت موضوع برمی گردند.

نکوهش دانش ناسودمند.

ـ امـام عـلـی (ع): بدان که در دانش ناسودمند خیری نیست و آموختن دانشی که سزاوار آموختن نیست , سودی ندهد. ـ امـام کاظم (ع): رسول خدا(ص) وارد مسجد شد, دید عده ای گرد مردی جمع شده اند,فرمود: چه خبر است ؟ عرض شد: علامه است فرمود: علامه یعنی چه ؟ عرض کردند: اوداناترین مردم است به انساب عرب وجنگهای ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی پیامبر(ص) فرمود: اینها دانشی است که اگر کسی نداند, به او زیانی نرساند و اگر کسی بداند, اورا سودی نبخشد.

کسی که دانشش بر خردش فزونی داشته باشد.

ـ امام علی (ع): هر که دانشش بیشتر از خردش باشد, آن دانش وبال او گردد. ـ هر دانشی که خرد پشتیبانش نباشد, موجب سرگشتگی و گمراهی است .

نهایت دانش .

ـ امام علی (ع): دانش , پایان ندارد. ـ دانش بیش از آن است که به احاطه درآید. ـ دو چیز است که پایانشان دست نیافتنی است : دانش و خرد. ـ هر که مدعی شود که به پایان دانش رسیده است , نهایت نادانی خود را نشان داده است .

انواع دانشها.

ـ پیامبر خدا(ص): دانش , بیش از آن است که به شماره درآید. ـ امـام عـلـی (ع): دانـشـهـا چـهـار گونه اند: دین شناسی , پزشکی , دستور زبان و ستاره شناسی برای شناخت زمانها. ـ پیامبر خدا(ص): دانش بر دو قسم است : شناخت ادیان و شناخت کالبدها. ـ امـام عـلـی (ع): دانـش بـر دو گـونـه اسـت : سرشتین و شنیدنی (ذاتی و اکتسابی) و چنانچه دانش سرشتین نباشد, دانش شنیدنی سودی ندهد. ـ دانش دو گونه است : دانشی که مردم موظفند در آن اندیشه کنند و آن دین اسلام است ودانشی که مردم مجازند در آن اندیشه نکنند و آن قدرت خدای عزوجل است .

آداب فرا گرفتن دانش .

ـ پیامبر خدا(ص): دانش بیش از آن است که به شماره در آید, بنابراین , از هر چیزی نیکوترین آن را فرا گیر. ـ امام علی (ع): دانش بیش از آن است که به احاطه در آید, بنابراین , از هر دانشی نیکوترین آن را فرا گیر. ـ از هـردانشی بهترین آن را فراگیرید, چرا که زنبور عسل از هر گلی زیباترینش را می خورد ودر نتیجه , از آن دو گوهر ارزنده تولید می شود: در یکی از آنها شفای مردمان است (یعنی عسل) و از دیگری (یعنی موم) روشنایی گرفته می شود.

سر دانش .

ـ امام علی (ع): سر دانش , تمیز دادن خویها از یکدیگر و آشکار ساختن پسندیده آنها ودرهم کوفتن نکوهیده اش می باشد. ـ سر دانایی , نرمی است , سر نادانی تندی است .

بهترین دانش .

ـ امام علی (ع): بهترین دانش , آن است که به کار هدایت و رستگاری تو آید و بدترین دانش آن است که آخرت خویش را با آن تباه گردانی . ـ پیامبر خدا(ص): بهترین دانش , آن است که سودمند باشد. ـ امام علی (ع): بهترین دانشها, دانشی است که تو را اصلاح کند. ـ علم به خدا, بهترین علم است . ـ بهترین دانش , آن است که با عمل همراه باشد. ـ سودمندترین دانش , دانشی است که به کار بسته شود. ـ از فزونی دانش توست , که دانشت را کم شماری .

لازمترين دانش .

ـ امـام باقر(ع): بدان كه هيچ دانشى چون طلب سلامتى نيست و هيچ سلامتيى مانند سلامت دل نمى باشد. ـ امـام كـاظـم (ع): سـزاوارترين دانش براى تو, آن دانشى است كه عملت جز با آن درست نشود و ضرورى ترين عمل براى تو, عملى است كه در برابر آن باز خواست مى شوى ولازم ترين دانش براى تو, دانشى است كه صلاح و فساد دلت را به تو نشان دهد و نيك فرجام ترين دانش , آن دانشى است كه بر عمل تو در اين دنيا بيفزايد بنابراين , به دانستن چيزى كه ندانستن آن زيانى به تو نمى رساند, مپرداز و از دانستن چيزى كه فرو گذاردنش بر نادانى تومى افزايد, غافل مباش . ـ مـصـباح الشريعة : پيامبر خدا(ص) فرمود: هر كه خود را شناخت , پروردگارش را شناخت بعد از آن , بر تو باد به تحصيل دانشى كه عمل جز با آن درست نباشد و آن اخلاص است . ـ پـيـامـبر خدا(ص), در پاسخ به پرسش مردى از بهترين كارها, فرمود: شناخت خدا و آگاهى در ديـن او حضرت اين دو جمله را براى آن مرد تكرار فرمود آن مرد عرض كرد: اى رسول خدا! من از شما درباره عمل مى پرسم و شما از علم پاسخم مى دهيد؟ حضرت فرمود: با وجودعلم , اندك عمل هم سودت مى دهد, ولى با وجود جهل , عمل بسيار هم به حال تو سودى ندارد. ـ امـام عـلـى (ع), در پـاسخ به اين پرسش كه : دانش چيست , فرمود: چهار جمله : اين كه خدا رابه اندازه نيازى كه به او دارى , عبادت كنى , به اندازه طاقتى كه در برابر آتش دارى , نافرمانيش كنى , بـراى دنـيـايـت به اندازه عمرى كه در آن دارى , كار كنى و براى آخرتت به اندازه مدتى كه در آن هستى , كار كنى .

دانشهای ممنوع .

ـ امام علی (ع): هر دانشی که خرد پشتیبانش نباشد, موجب سرگشتگی و گمراهی است . ـ ای مـردم ! از فـرا گـرفـتـن عـلـم نجوم بپرهیزید مگر آن مقدار که وسیله راهیابی در دشت و دریـابـاشـد, زیـرا چـنـیـن عـلـمی به کهانت و پیشگویی می انجامد و منجم در حکم کاهن است و کاهن چون ساحر و ساحر همانند کافر و کافر در آتش دوزخ است !. ـ بسا دانشی , که به گمراهی تو انجامد.

شناخت حلال و حرام .

ـ امام باقر(ع): (در دین) فقیه شوید وگرنه چون اعراب بادیه نشین هستید. ـ امام علی (ع), در سفارش به فرزند خود حسن (ع), فرمود: خواستم تا قبل از هر چیز کتاب خدای عزوجل و تاویل و تفسیر آن را و شرایع و احکام اسلام و حلال و حرام آن را به تو تعلیم دهم و جز این چیزی به تو نیاموزم . ـ امام صادق (ع): فرا گرفتن یک حدیث درباره حلال و حرام از شخصی راستگو, برای توبهتر از دنیا و زر و سیمهای آن است . ـ کاش بالای سر اصحابم تازیانه بود, تا در احکام حلال و حرام فقیه شوند. ـ مردی به امام صادق (ع) عرض کرد: فرزندی دارم که دوست دارد درباره حلال و حرام و نه موضوعاتی که به کارش نمی آید, از شما بپرسد حضرت فرمود: آیا بهتر از سؤال درباره حلال و حرام سؤالی هست که مردم بپرسند؟ .

زیور دانش .

ـ امام صادق (ع): دانش فراگیرید و در کنار آن خود را به زیور بردباری و وقار بیارایید. ـ امام علی (ع): افتادگی , زیور دانش است . ـ پیامبر خدا(ص): زیور دانش , احسان و نیکوکاری است . ـ سوگند به آن که جانم در دست اوست , چیزی با چیزی جمع نشد که برتر از جمع شدن بردباری با دانش باشد. ـ امـام علی (ع): دانش بیاموزید و برای دانش وقار و بردباری فرا گیرید و از علمای متکبرنباشید, که در آن صورت دانش شما نادانیتان را از بین نمی برد. ـ در وصف پرهیزگاران , می فرماید: بردباری را با دانش می آمیزد و گفتار را با کردار.

علم لدنی .

قرآن . ((در آن جا بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمتی از جانب خود به او ارزانی داشته و دانشی از نزد خود به او آموخته بودیم)). ـ امام باقر(ع): هر که به آنچه می داند عمل کند, خداوند به او آن بیاموزد که نمی داند. ـ پـیـامـبر خدا(ص): هر کس دانش بیاموزد و آن را به کار بندد, خداوند آنچه را که نمی داند به او بیاموزد. ـ امام صادق (ع): هر که به آنچه می داند عمل کند, آنچه را نمی داند کفایت شود. ـ پـیـامـبـر خدا(ص): برخی از دانشها همانند سیمایی پوشیده اند و جز عالمان به خدا کسی آنهارا نمی داند و هر گاه از این دانشها سخن گویند کسی , جز غافلان از خدا, انکارش نمی کند. ـ عـلـم بـاطنی , رازی از رازهای خدای عزوجل و حکمتی از حکمتهای خداست و آن را در دل هر کس از بندگانش که خواهد, می افکند. ـ اگـر از خـدا چـنـان کـه سـزد مـی ترسیدید, علمی به شما آموخته می شد که جهل و نادانی با آن همراه نیست .

داناترین مردم .

ـ امـام علی (ع), در پاسخ به این سؤال که داناترین مردم کیست , فرمود: کسی که دانش مردم رابه دانش خود اضافه کند. ـ پیامبر خدا(ص): داناترین مردم , کسی است که دانش مردم را با دانش خود جمع کند. ـ امام علی (ع): داناترین مردم , کسی است که آزمند دانش باشد. ـ به رسول خدا(ص) عرض شد: دوست دارم داناترین مردم باشم حضرت فرمود: از خداپروا داشته باش تا داناترین مردم باشی .

منحصربودن دانش درست در اهل بيت (ع).

ـ امام باقر(ع) به سلمة بن كهيل و حكم بن عتيبه , فرمود: اگر به شرق و غرب برويد, هرگزدانش درستى را نخواهيد يافت , مگر همان چيزى كه از ما خاندان صادر شود. ـ امام باقر(ع): بدانيد كه نزد هيچ يک از مردم مطلب حق و درستى نيست , مگر اين كه برگرفته از چيزى است كه آن چيز را از ما خاندان گرفته اند. ـ امام على (ع): دانشى كه آدم و همه پيامبران ديگر تا خاتم پيامبران آوردند, در خاندان محمد(ص) وجود دارد. ـ اگـر دانش را از معدن آن فرامى گرفتيد و آب را از سرچشمه زلالش مى نوشيديد و خوبيها رااز كانونش مى اندوختيد و راه روشن را در پيش مى گرفتيد و جاده حق را مى پيموديد, بيگمان راهها بر شما آشكار مى شد و نشانه ها (ى راه) برايتان هويدا مى گشت .

دانش (متفرقه).

ـ امام علی (ع): دانش , با تن آسایی به دست نمی آید. ـ پیامبر خدا(ص): دانش را, از دهان مردان بگیرید. ـ امـام علی (ع): هیچ دانشی نیست , مگر این که من آغازگر آن هستم و هیچ رازی نیست مگراین که قائم (ع) به آن خاتمه می دهد. ـ در انـجـیل آمده است : نگویید: می ترسیم یاد بگیریم و عمل نکنیم بلکه بگویید: امیدواریم که یاد بگیریم و عمل کنیم . ـ امـام بـاقـر(ع): رحـمـت خـدا بـر آن بـنده ای که دانش را زنده کند عرض شد: زنده کردن آن به چیست ؟ فرمود: به این که با دینداران و پارسایان مذاکره علمی کند. ـ پیامبر خدا(ص): از شهوت پنهان بپرهیزید: عالم که دوست دارد در محضرش بنشینند. ـ امام حسن (ع): هیچ کس از حق ما نکاست , مگر این که خداوند از دانش او کاست . ـ پیامبر خدا(ص): کسی که علم را در اختیار نااهل بگذارد, مانند کسی است که گردنبند گوهرو مروارید و طلا به گردن خوکان آویزد. ـ آفت دانش فراموشی است و هدر دادنش به این است که آن را به نااهل بیاموزی . ـ امام علی (ع): در جنگ میان شما و اهل قبله باز شده است و این پرچم را بر دوش نکشدمگر کسی که از بینش و شکیبایی و آگاهی به جایگاههای حق برخوردار باشد. ـ اندکی دانش , نادانی بسیاری را از بین می برد.

عمر.

عمر.

قرآن . ((خدا شما را از خاکی و سپس از نطفه ای بیافرید آن گاه جفتهایی قرارتان داد و هیچ زنی باردار نـمـی شود و نمی زاید مگر به علم او و عمر هیچ سالخورده ای به درازا نکشد واز عمر کسی کاسته نشود جز این که همه در کتابی نوشته شده است و این کارها بر خدا آسان است)). ـ امام علی (ع): عمر, نفسهایی چند است . ـ عمر تو, همان زمانی است که در آن به سر می بری . ـ عمر تو, شماره نفسهای توست و این نفسها را نگهبانی شمارش می کند. ـ انسان , فرزند لحظه ای است که در آن به سر می برد. ـ هـیـچ یک از شما به استقبال روزی از عمر خویش نمی رود, مگر این که روزی از عمرش راپشت سر می گذارد. ـ تـو چـند روزه ای بیش نیستی هر روزی که بر تو می گذرد, پاره ای از تو را می برد پس , درطلب (دنیا) آرام باش و در کسب روزی اعتدال در پیش گیر. ـ هیچ ساعتی از روزگار تو نگذشت , مگر با پاره ای از عمر تو. ـ بر عمر هیچ یک از شما روزی اضافه نشود, مگر با از بین رفتن روزی از مدت زندگانیش .

غنیمت شمردن عمر.

ـ پیامبر خدا(ص): به عمر خود بخیل تر باش , تا به درهم و دینارت . ـ امام علی (ع): اگر از ضایع کردن عمر گذشته ات عبرت گیری , بیگمان از ضایع شدن باقیمانده آن جلوگیری کنی . ـ بازنده کسی است که عمر خود را ببازد و خوشبخت کسی است که عمرش را در طاعت پروردگارش گذراند. ـ پیامبر خدا(ص): مدت زندگانی , محدود است و هیچ کس از عمری که برایش مقدر شده است , هرگز فراتر نمی رود پس , پیش از آن که عمر به سرآید بشتابید. ـ چهار چیز را پیش از چهار چیز غنیمت شمار: جوانیت را پیش از پیری خود, تندرستیت راپیش از بیماریت , توانگریت را پیش از نیازمندیت و زندگیت را پیش از مرگت . ـ امام علی (ع): به سوی عمل بشتابید و از فرا رسیدن ناگهانی مرگ بترسید, زیرا آن امیدی که به بازگشت روزی هست به بازگشت عمر نیست . ـ آنچه از عمر تو گذشته , مدتی است که به سر آمده و آنچه مانده امیدی است (که ممکن است تحقق نیابد و عمری در کار نباشد) و وقتی که در آن هستی زمان عمل است . ـ گذشته روز تو رفته است و آینده اش محل تردید است و زمان حال مغتنم است . ـ گذشته عمر تو رفته است و باقیمانده آن محل تردید است پس زمانی را که در آن به سرمی بری برای کار وعمل غنیمت شمار. ـ شب و روز در تو کار (و اثر) می کنند پس تو نیز در آنها کار کن و از تو می گیرند پس تو نیزاز آنها برگیر. ـ چه زود می گذرد ساعات روز و روزهای ماه و ماههای سال و سالهای عمر!. ـ ساعات و لحظات , عمرها را نابود می کنندوبه مرگ ونیستی نزدیک می گردانند. ـ پیامبر خدا(ص): روز قیامت برای هر روز از روزهای عمر بنده بیست و چهار گنجینه , به تعداد ساعات شبانه روز, گشوده می شود گنجینه ای را پر از نور و شادمانی می بیند و با مشاهده آن چنان شادی و سروری به او دست می دهد که اگر میان دوزخیان تقسیم شود احساس دردآتش را از یادشان می برد این گنجینه ساعتی است که در آن پروردگارش را اطاعت کرده است . سپس گنجینه دیگری برایش باز می شود و آن را تاریک و بدبو و وحشتناک می یابد و ازمشاهده آن چنان ترس و وحشتی به او دست می دهد که اگر میان بهشتیان تقسیم شود, نعمت بهشت را به کام آنها تلخ می سازد و آن ساعتی است که در آن پروردگارش را نافرمانی کرده است آن گاه گنجینه دیگری برایش گشوده می شود و آن را خالی می یابد و در آن چیزی که اورا شادمان یا ناراحت کند یافت نمی شود و آن ساعتی است که در آن خواب بوده یا به امور مباح دنیا اشتغال داشته است پس , از این که می توانسته این ساعت و لحظات را با کارهای خوب

پركند و نكرده است چنان احساسى از غبن و اندوه به او دست مى دهد كه در وصف نمى گنجداشاره به همين جاست كه خداى متعال فرموده است : ((آن روز روز مغبونى است)). ـ امام على (ع): هر كه عمر خود را در راه چيزى جز آنچه اورا نجات مى دهد صرف كند,مطلوب خود را از دست داده است . ـ اى مـردم ! ايـنـك , اينك زمان را دريابيد, پيش از آن كه پشيمان شويد و پيش از آن كه هركسى بگويد: اى دريغا! كه در كار خدا كوتاهى كردم . ـ اى مـردم ! ايـنـك , ايـنک , تا كه بندها باز است و چراغ فروزان و در توبه باز, پيش از آن كه قلم از نوشتن اعمال باز ايستد و دفتر اعمال بسته شود. ـ رحمت خدا بر آن كس كه دانست نفسهايش گامهايى است كه به سوى مرگ بر مى داردپس , به عمل شتافت و آرزو را كوتاه كرد. ـ براى هر روزى كه در آن به سر مى برى , كار كن تا اين كه رستگار شوى .

هدر دادن عمر.

ـ امام علی (ع): پرداختن به عمر گذشته , زمان حال را هدر می دهد. ـ پرداختن نفس به آنچه که بعد از مرگ همراهیش نمی کند, بالاترین سستی (در عمل) است . ـ بدترین چیزی که آدمی وقت خود را مصروف آن سازد, کارهای زیادی (و بی حاصل)است . ـ هر کس به چیزی که مهم نیست بپردازد, آنچه راکه اهمیت بیشتری دارد از دست دهد. ـ زنهار که عمر خود را برای چیزی هدر دهید که برایتان باقی نمی ماند, زیرا عمرهای رفته برنمی گردد. ـ کجایند کسانی که خداوند عمرشان داد و در ناز و نعمت زیستند و علم آموخته شدند و فهم ودانایی یافتند و مهلت داده شدند و به غفلت گذراندند و سلامتی داده شدند و فراموش کردند!مهلت زیادی به آنها داده شد و احسان و نیکویی دیدند؟ . ـ در وصف کسانی که غافلگیر مرگ می شوند, می فرماید: آن گاه مرگ بیشتر و بیشتر به پیکرآنان نفوذ می کند و شخص را از سخن گفتن می اندازد, در حالی که میان اعضای خانواده خویش است و با چشمانش (آنان را) می بیند و با گوشش می شنود و خردش سالم و عقلش به جاست به این می اندیشد که عمرش را در چه راهی صرف کرده و روزگارش را چگونه به سر برده است !.

باقیمانده عمر.

ـ امـام علی (ع): باقیمانده عمر مؤمن , قیمت ناپذیر است , به وسیله آن گذشته را جبران می کندو آنچه را مرده است زنده می گرداند. ـ ارزش باقیمانده عمر خویش را نداند, مگر پیامبر یا صدیق . ـ چیزی گرانبهاتر از کبریت احمر نیست , مگر باقیمانده عمر مؤمن . ـ پیامبر خدا(ص): هر کس در باقیمانده عمر خویش کار نیک کند, به گناهان گذشته اش مؤاخذه نـشـود و هر کس در باقیمانده عمرش گناه و بدی کند, درباره اعمال سراسر عمرش بازخواست شود. چه نیکو سروده است شاعر که :. روزگاربر سر عمرم با من چانه زد و من به او گفتم . عمرم را به دنیا و هر آنچه در دنیاست نفروشم . سپس اندک اندک به رایگان از من خرید. بریده باددستان سودایی که فروشنده اش زیان کرد.

ترغیب به گذراندن عمر در راه طاعت خدا.

ـ امـام عـلی (ع): عمر تو کابین خوشبختی توست به شرط این که آن را در راه طاعت پروردگارت بگذرانی . ـ نـفـسهای تو, اجزای عمر توست پس آنها را جز در طاعتی که تو را به خدا نزدیک می سازدصرف نکن . ـ اوقـات تـو اجـزای عـمر توست , پس , هیچ وقتی از اوقات خود را جز در آنچه موجب رستگاری تو می شود, به پایان مبر. ـ عمرت را از ضایع شدن در راهی جز عبادت و طاعات , حفظ کن .

کسی که عمرش علیه او حجت است .

قرآن . ((و از درون آتش فریاد زنند, ای پروردگار ما! ما را بیرون آر تا کارهایی شایسته کنیم غیر از آنچه می کردیم آیا آن قدر شما را عمر نداده بودیم که پند گیرندگان پند گیرند؟ و شما را بیم دهنده بیم داد پس , بچشید که ستمکاران را یاوری نیست)). ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((آیا شما را آن قدر عمر ندادیم که)), فرمود: توبیخی است برای افراد هیجده ساله . ـ پیامبر خدا(ص): چون روز قیامت شود ندا آید: کجایند شصت ساله ها؟ و این همان عمری است که خدای تعالی فرموده است : ((آیا شما را آن قدر عمر ندادیم که در این مدت پندگیرنده , پند گیرد)). ـ امام صادق (ع): چون به شصت سالگی رسیدی , خود را از مردگان شمار. ـ امام علی (ع): مدت عمری که خداوند در آن عذر آدمی را می پذیرد, شصت سال است . ـ پیامبر خدا(ص): میان شصت تا هفتاد سال , آوردگاه مرگهاست . ـ امام صادق (ع): بنده تا چهل سالگی میدان دارد, چون به چهل رسید, خدای عزوجل به دوفرشته اش وحی فرماید که من بنده ام را عمر دادم پس در کار او سختگیری کنید و کارهایش رااز کم و زیاد و خرد و کلان نگهدارید و بنویسید. ـ امام باقر(ع): هر گاه چهل سال بر بنده بگذرد, به او گفته شود: به هوش باش , زیرا دیگرعذری از تو پذیرفته نیست شخص شصت ساله مانند فرد بیست ساله سزامند عذر آوری نیست . ـ پیامبر خدا(ص): چون بنده به چهل سالگی رسد, باید از خدا بترسد و از او بر حذر باشد. ـ امام باقر(ع): هر گاه مرد به چهل سالگی رسد, آواز دهنده ای از آسمان ندا دهد که هنگام سفر نزدیک شد, پس توشه فراهم ساز. ـ پیامبر خدا(ص): هر گاه مرد به چهل سالگی رسد و خوبیش بر بدیش نچربد, شیطان پیشانی او را بوسه زند و بگوید: این چهره ای است که روی رستگاری را نمی بیند. ـ هر که از چهل بگذرد و خوبیش بر بدی او چیره نگردد, باید خود را برای آتش آماده سازد. ـ امام علی (ع): دریغا بر غافلی که عمرش بر او حجت باشد و دوران زندگانیش او را به سوی بدبختی براند!.

سالخوردگی .

قرآن . ((خـدا شما را بیافرید, آن گاه می میراندتان و از میان شما کسی را به پیری می رساند تا هر چه را که آموخته است از یاد ببرد همانا خداوند دانا و تواناست)). ((هر که را عمر دراز دهیم در آفرینش دگرگونش کنیم چرا تعقل نمی کنید؟)). ـ امـام علی (ع), درباره آیه ((و از میان شما کسی را به پیری می رسانیم)), فرمود: منظور, هفتادو پنج سالگی است . ـ امام صادق (ع): هر گاه بنده به سی و سه سالگی برسد, به برومندی رسیده است و هر گاه چهل ساله شود به اوج عمر خود رسیده است و چون به چهل و یک سالگی رسد رو به کاهش نهد شخص پنجاه ساله باید مانند کسی باشد که در حال جان کندن است . ـ پـیـامـبر خدا(ص): چهل ساله ها! کشته ای هستید که هنگام درویدنش نزدیک شده است ,پنجاه ساله ها! چه پیش فرستادید و چه پس نهادید؟ شصت ساله ها! به سوی حساب روید که دیگر عذری ندارید, هفتاد ساله ها! خود را از مردگان شمارید.

حاصل زندگی دراز.

ـ امام علی (ع): حاصل زندگی دراز, بیماری و فرتوتی است . ـ هر که عمرش دراز شود, مصیبتهایش زیاد گردد. ـ هر که دوستدار ماندن است , باید برای بلا و گرفتاری دلی شکیبا آماده سازد.

آنچه عمر را زیاد می کند.

ـ پیامبر خدا(ص): همیشه با وضو باش , تا خداوند عمرت را دراز گرداند. ـ امام صادق (ع): هر که خوش نیت باشد, عمرش زیاد شود. ـ از بدیها دوری کنید, تا عمرتان دراز شود. ـ هر که با خانواده اش نیکوکار باشد, عمرش زیاد شود. ـ اگر دوست داری خداوند بر عمرت بیفزاید, پدر و مادرت را خوشحال کن . ـ پیامبر خدا(ص): هر که خوش دارد روزیش زیاد و عمرش دراز شود, صله رحم به جا آورد. ـ امـام صادق (ع) به میسر فرمود: ای میسر! چندین بار اجل تو فرا رسید, اما, به علت رسیدگی به خـویـشـاونـدانت و به جا آوردن صله رحم , هر بار خداوند آن را به تاخیر انداخت (اگرمی خواهی عمرت زیاد شود به دو پیر خود نیکی کن مراد حضرت والدین او بود). ـ پیامبر خدا(ص): عمر را زیاد نکند, مگر نیکوکاری . ـ امام باقر(ع): شیعیان ما را به زیارت قبر حسین بن علی (ع) فرمان دهید, زیرا زیارت آن ,روزی را زیاد می کند, عمر را دراز می گرداند و بدیها را دور می سازد. ـ امـام عـلـی (ع): هـر کـس طالب ماندن است , که البته ماندنی در کار نیست صبح زود صبحانه بخورد, کفش خوب بپوشد, قرض خود را کم کند و با زنان کمتر نزدیکی کند.

عمر دراز و کار نیک .

ـ پیامبر خدا(ص): خوشا به حال کسی که عمرش دراز و کارش نیکو باشد چنین کسی بازگشتگاهش نیکوست , زیرا پروردگارش از او خشنود است بدا به حال کسیکه عمرش درازو کردارش بد باشد چنین کسی بازگشتگاهی بد دارد, زیرا پروردگارش از او ناخشنود است . ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : مرا چون کسی قرار ده که عمرش را دراز و کردارش راـ نیکوگردانیده ای و نعمتت را بر او تمام کرده ای و از وی خرسندی و زندگی خوش و توام باپایدارترین شادمانی و کاملترین کرامت و معیشت عطایش فرموده ای .

مؤمن و طلب عمر دراز.

ـ امـام سـجـاد(ع) ـ در دعـای مـکارم الاخلاق ـ : عمر مرا تا زمانی که صرف طاعت تو شود,دراز گردان و هر گاه عمرم چراگاه شیطان شود, جانم را بستان و به سوی خود ببر. ـ فـاطـمـه زهـرا(ع) ـ در مـناجات ـ : بار خدایا! تو را به علم غیبت و توانابیت بر آفرینش ,سوگند می دهم که مرا, تا وقتی می دانی زنده بودن برایم بهتر است , زنده بداری و هر گاه مرگ برایم بهتر بود, بمیرانیم . ـ پـیـامبر خدا(ص): ای علی ! از ارجمندی مؤمن نزد خداست که برایش وقت مرگ معین نفرموده اسـت , تـا زمـانـی که قصد نافرمانی خدا کند پس , هر گاه قصد نافرمانی و گناهی کند,جانش را بستاند.

حکمت بی اطلاعی آدمی از اندازه عمرش .

ـ امـام صـادق (ع): اینک ای مفضل ! درباره پوشیده بودن مدت عمر انسان از او, بیندیش , زیرااگر بـدانـد کـه مـدت عـمـرش چـقـدر اسـت و عـمرش کوتاه باشد زندگی بر او ناگوار شود چون مـنتظراست که مرگ در زمانی که می داند فرا رسد بلکه مانند کسی است که مالش از بین رفته یا درآسـتـانـه نـابـود شـدن بـاشـد چنین کسی از ترس نابود شدن اموالش و گرفتار شدن به فقر عـمـلااحـساس فقر می کند این در حالی است که ترس ناشی از به سر آمدن عمر به مراتب بیشتر ازترس ناشی از نابود شدن اموال است , زیرا کسی که ثروتش کم شود به امید این که آن راجایگزین کند آرامش پیدا می کند اما کسی که به تمام شدن عمرش (در زمان مشخص و معلوم)یقین داشته بـاشـد, یـاس وجـودش را فرا می گیرد اما اگر عمرش دراز باشد و او از این موضوع اطلاع داشته بـاشـد, مـطـمئن می شود که هنوز خواهد بود و لذا غرق لذتها و گناهان می شود و سعی می کند کامروایيهایش را بکند و سپس در آخر عمر توبه نماید. مـمـکـن اسـت بـگـویـی : هـم اینک نیز که مدت عمرش برای او نامعلوم است و هر لحظه انتظار فـرارسـیـدن مرگ را دارد, باز مرتکب زشتکاری و نافرمانی می شود در پاسخ می گوییم : حکمتی کـه بـرای نـامـعلوم بودن مدت عمر بیان کردیم همچنان به قوت خود باقی است اما اگر انسان با این حال , از زشتکاری باز نایستد و خویشتنداری نکند این دیگر ناشی از سرمستی و سختدلی اوست نه این که تدبیر و فلسفه کار, نادرست است .

پاورقی ها

1- ابـن ابـی الحدید می نویسد: این جمله به صورت ((خیر من الصدق)) نیز روایت شده و معنایش این است که : کاری نکن که از آن پوزش بخواهی , هرچندعذرت درست و موجه باشد, زیرا کاری را نـکـنـی بـهتر و آبرومندتر است از این که کاری را بکنی و سپس پوزش بخواهی ولو صادق باشی ـ شرح نهج البلاغه , 19 / 241. 2- به حدیث 12285 مراجعه و تامل شود. 3- آیاتی که در نفی ظلم و ستمگری از خداست , بیش از چهل آیه است به این آیات مراجعه شود. 4- عزیز: نیرومند و چیره , بی همتا و عدیل , پیروز شکست ناپذیر, ارجمند (در مقابل خوار و ذلیل) ـ مجمع البحرین . 5- صدوق ـ رضوان اللّه علیه ـ می گوید: به گمانم او محمدبن نعمان باشد. 6- جـمـلـه ((خـدا پوست شما را می کند)) استعاره است و مقصود این است که خداوند از اموال و نـفـوس شـمـا مـی کـاهد و به مصائب و گرفتاریهای بزرگ مبتلایتان می سازد و مانند شاخه های درخـتـی مـی شـوید که از برگ و پوست برهنه شده اند و به شاخه هایی برهنه و چوبهایی خشک و بی شاخ و برگ تبدیل گشته اند ـ المجازات النبویه , 353/271. 7- عقیق : وادیی است نزدیک مدینه . 8- بـرای اطلاع از احادیثی که در این باره وارد شده است مراجعه کنید به : بحار الانوار, 77 / 141, 70 / 109, 69 / 274, 316, 72 / 57, 65. 9- بعضی شارحان عبارت ((وله جدکم)) را چنین معنا و شرح کرده اند: ((رابطه خود را با او قطع کنید)) ـ م . 10- به حدیث 12856 مراجعه و دقت شود. 11- چنان که ملاحظه می شود متن حدیث درهم و مبهم است و علت آن راوی یا ناسخ می باشد. 12- در نقلی آمده است : عزیزتر از تو در نقلی دیگر آمده است : نزد من گرامیتر از تو در نقلی آمده اسـت : هـیـچ آفـریـده ای نیافریده ام که نزد من محبوبتر ازتو باشد در نقلی دیگر آمده است : هیچ آفـریده ای نیافریده ام که از تو نیکوتر, نسبت به من فرمانبردارتر, از تو بلند پایه تر, از تو شریفتر و از تـو عزیزترباشد در نقلی آمده است : پس , خدای جل و عز فرمود: تو را مخلوقی با عظمت آفریدم و برهمه آفریدگانم برتری دادمت و در نقلی هم آمده است :آفریده ای با عظمت تر و فرمانبردارتر از تو نیافریده ام . 13- نک : حق , باب 898, ((حق و باطل را از طریق شخصیت افراد نباید شناخت)). 14- احتمالا مراد وکیع بن سلمة بن زهیربن ایاد باشد ـ مجمع البحرین . 15- در المحجة البیضا, 1 / 26 از قول آن حضرت آمده است : ((ارزش هر کس به دانش اوست)). 16- جوهری می گوید: هو یحسن الشی یعنی : او آن چیز را می داند بحار, 1 / 166. 17- مـحـدث کسی است که علوم و اخبار آسمانی به وسیله الهام با صدای

فرشته به او می رسد اما شـخـص فـرشـتـه را نـمـی بیند و مفهم (تفهیم شده) کسی است که از طریق رسول خدا(ص) و ائمه (ع)تفسیر و تاویل قرآن به او فهمانیده شده باشد ـ م . 18- مـعـنایی که از این حدیث به دست دادیم بر اساس شرح مولی محمد صالح مازندرانی است بر اصول کافی ولی یکی دو معنای دیگر نیز احتمال داده می شود که بر اهل فضل پوشیده نیست ـ م . 19- در معنای این حدیث چند وجه ذکر شده است رجوع کنید به لسان العرب , ماده ((سمع)) ـ م . 20- در مـتـن حـدیـث , برنس آمده است و به معنای کلاهی بلند که ناسکان در صدر اسلام بر سر می نهاده اند , کلاه برکی است ـ م . 21- انتظار دارید که در دنیا کار نکنید و در آخرت مزد و پاداش گیرید؟ ـ م . 22- دربـاره ایـن سـه جـمله شارحان و مترجمان اصول کافی توضیحاتی داده اند که علاقه مندان مـی تـوانـنـد بـه اصـول کافی , جلد اول , باب صفة العلم و فضله و فضل العلما, حدیث شماره یک , مراجعه کنند ـ م .

اشاره

تشویق به کار. کار و پاداش . کار دوستی است که از انسان جدا نمی شود. هر کرداری را گیاهی است . پیگیری در کار. هرکس کاری انجام دهدآن را تا یک سال ادامه دهد. نتایج مداومت بر کار خیر. کار اندک همراه با پیگیری بهتر ازکار بسیار است که از آن خسته شوی . فزونی کردار بر گفتار. برترین کارها. کسی که عملش پذیرفته می شود. کسی که عملش او راسودی نمی بخشد. کسی که کاری از او پذیرفته شود. ظاهر منعکس کننده باطن است . کارهایی که باید از آنها دوری کرد. آداب عمل . آنچه برای نجات و رستگاری سزاوار است به آن تکیه شود. نیاز شدید به عمل در قیامت . نقش پاکی انسان در نگهداری آنچه متعلق به اوست . محکم کاری . کار (متفرقه). عرضه شدن کارها بر خدا. عرضه شدن کارها بر پیامبر خدا. عرضه شدن کارها بر ائمه . نامه اعمال . تجسم اعمال . معانقه . پیمان . تشویق کردن به وفای به عهد. پیمان و ایمان . پیمان خدای سبحان . معاد. نامهای رستاخیز. دلیل اول برای اثبات معاد. دلیل دوم برای اثبات معاد. دلیل سوم برای اثبات معاد. دلیل چهارم برای اثبات معاد. دلیل پنجم برای اثبات معاد. چگونگی معاد. نزدیکی زمان قیامت . فقط خدا از زمان فرا رسیدن قیامت آگاه است . نشانه های فرا رسیدن قیامت . نفخه بیهوش کننده . زمین لرزه . درهم کوفته شدن زمین . به حرکت در آمدن کوهها. گسترش یافتن زمین . منفجر شدن دریاها. تاریک شدن ستارگان . شکافته شدن آسمان . نفخه رستاخیز. روز بیرون آمدن از گورها. خصوصیت محشر. پرهیزگاران در قیامت . گنهکاران در قیامت . نامه اعمال . اصحاب دست راست . اصحاب دست چپ . محشور شدن جانوران . ایستگاههای قیامت . کوثر. عادت . چیره شدن بر عادت . خوبی عادت است . صفاتی که سزاوار است آدمی به آنها خو گیرد. دشواری تغییر دادن عادتها. عادت بدان . عادت نیکان . عادت کردن نفس به آنچه عادت ندارد. عید. خطبه امیر المؤمنین (ع) در عید فطر. عید نوروز. زیور عیدها. پناه بردن به خدا. عیب . ستایش از کسانی که به جای عیب دیگران به معایب خود می پردازند. کسی که عیب خود را ببیند. نکوهش پرداختن به عیبهای مردم با نفس خود. آدمی را همین عیب بس . بزرگترین عیب . کسی که خود را بر عیبها مؤاخذه کند. عیب پوشی . هدیه کردن عیبها. عیبجویی . نهی از نگه داشتن عیبهای دیگران . از زمین خوردن دیگران خوشحال نشوید. عیب پوشی . هر که چیزی را نداند بر آن خرده گیرد. عیب (متفرقه). سرزنش کردن . نکوهش سرزنش کردن . پرهیز از طعن و بد گویی . زندگی . گواراترین زندگی . زندگی آن کس بهتر است که .

آنچه زندگی را تیره می سازد. زندگی (متفرقه). نکو حالی . نکو حالان . نکو حال ترین مردم . غبن . مغبونان . مغبونترین مردمان . پیمان شکنی . زشت ترین پیمان شکنی . نکوهش وفاداری به پیمان شکنان . پیمان شکنی و زیرکی . نحوه محشور شدن پیمان شکن . فریفتگی و غفلت . نکوهش فریفتگی و غفلت . مغرور شدن به خدا و طمع بیهوده بستن به او. فریب دنیا را خوردن . فریب نفس را خوردن . چیزهایی که نباید فریفته آنها شد. آنچه مانع فریب خوردن و غفلت انسان می شود. جنگهای پیامبر. جنگ بزرگ بدر. جنگ رجیع و جنگ معونه . جنگ احد و حمرا الاسد. جنگ بنی نضیر. جنگ ذات الرقاع و جنگ عسفان . جنگ کوچک بدر. جنگ احزاب و بنی قریظه . جنگ بنی مصطلق . جنگ حدیبیه و بیعت رضوان . جنگ خیبر و فدک . جنگ مؤته . جنگ ذات السلاسل . جنگ فتح مکه . جنگ حنین و طائف و اوطاس . جنگ تبوک . غسل . علت غسل . انواع غسل . دغلکاری و ناراستی . ناسرگی . کسی که با مسلمانان ناسرگی کند(1). کسی که با مسلمانان ناسرگی کند(2). پیامدهای ناسرگی . زشت ترین ناسرگی . با غل و غش ترین مردم . غصب . کیفر غصب کردن . خشم . خشم کلید همه بدیهاست . خشم اخگری از شیطان است . خشم نوعی دیوانگی است . تشویق به تسلط بر خشم . نیرومندترین مردم . ترغیب به فرو خوردن خشم . کسی که با معصیت خدا,خشم خود را فرو بنشاند. کسی که خشم خود را نگه دارد. ریشه خشم . داروی خشم . ستایش خشم برای خدا. کسی که از بد رفتاری نسبت به خود به خشم نیاید. خشم (متفرقه). آمرزش خواهی از خدا. ستایش آمرزش خواهان در سحرگاهان . نقش آمرزش خواهی در زدودن گناه . آمرزش خواهی و افزایش روزی . آمرزش خواهی مقربان . پرهیز از آمرزش خواهی با وجود ادامه دادن به گناه . کسی که آمرزش خواهی سودش نمی دهد. غفلت . پرهیز از غفلت . غفلت و بیداری . تشویق به بیدار شدن از خواب غفلت . غافلی که مورد غفلت نیست . بیدار باش به غافلان . غفلت زداها. غافلترین مردم . عوامل غفلت آور. نشانه های شخص غافل . پیامدهای غفلت . در غفلت همین بس که . ستایش تغافل و نادیده گرفتن . داروی غفلت . کینه و خیانت . کینه . آنچه که دل نباید در آنها خیانت و ناراستی روا دارد. خیانت در غنیمت . غلو. پرهیز از تندروی در دین . غنیمت شمردن . چیزهایی که باید آنها راغنیمت شمرد. غنیمت زیرکان . توانگری . توانگری و سرکشی . توانگری و پرهیزگاری . آزمودن به تهیدستی و توانگری . معنای توانگری . بزرگترین توانگری . توانگرترین مردم . توانگری نفس . کلید توانگری . به پروردگار کعبه که زیانکاران همانان هستند. توانگرانی که مزد دو چندان دارند. مسؤولیت توانگران درگرسنگی تهیدستان . توانگری (متفرقه). خنیاگری . میراث خنیاگری . زن خنیاگر. غیب . غیبگوییهای پیامبر(ص). غیبگوییهای

امام علی (ع). روایاتی که با عبارت ((بزودی می آید))از حوادث آینده خبر می دهند. روایاتی که با عبارت ((می آید))از حوادث آینده خبر می دهند. پیامبر با تعلیم خداوند,از غیب خبر دارد. امام و علم غیب . غیبت . نهی از غیبت . فرجام غیبت . غیبت و شایع کردن زشتکاریها. غیبت و دین . معنای غیبت . کسی که غیبتش حرام است . کسی که غیبتش رواست . منشا غیبت . انواع غیبت . گوش دادن به غیبت . ثواب رد غیبت . کفاره غیبت کردن . غیرت . ستایش غیرت . غیرت از صفات خداست . مرد بی رگ و غیرت . نکوهش غیرت ورزی و تعصب بی جا. فال خوب زدن . فال . کشتن غافلگیرانه . کشتن غافلگیرانه . فتنه و آزمایش الهی . نتیجه فتنه و آزمایش . شیوه پناه بردن به خدا از فتنه . معنای فتنه . خاستگاه فتنه ها. انواع فتنه . در هر گرفتگی و گشایش آزمایشی است . آزموده شدن مردم به وسیله یکدیگر. کمک گرفتن از خدا در بعضی از فتنه ها. ترسناکترین فتنه ها. کسانی که از فتنه هابه سلامت می رهند. فتنه هایی که باید آرزوی آنها را داشت . آدمی را همین فتنه بس که !. فتنه و آزمایش (متفرقه). جوانمردی . فتوا. پرهیز از ندانسته فتوا دادن . کسی که ندانسته برای مردم فتوا دهد. کسی که براساس رای خود فتوا دهد. برحذر داشتن از صدور فتوای به رای . ضامن بودن مفتی . جواز فتوا دادن برای عالم . استفتای از خود. ناسزاگویی . پرهیز از ناسزاگویی . هر که دشنام دهد دشنام شنود. فخرفروشی . عوامل بازدارنده از فخرفروشی . نکوهش فخرفروشی به تبار. آنچه که فخر کردن بدان نشاید. آنچه شایسته افتخار است .

کار / 1.

تشویق به کار.

قرآن . ((هـر کـس , از مـرد و زن , کـه مـؤمن باشد و کار نیکو انجام دهد, زندگی خوش و پاکیزه ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کارشان به آنان می دهیم)). ((اما کسی که توبه کرد و ایمان آورد و کار شایسته انجام داد, امید است که از رستگاران باشد)). ((و آنان که با ایمان نزد او آیند و کارهای شایسته کنند, صاحب درجاتی بلند باشند)). ـ امام علی (ع) : کار کنید و آن را به پایانش رسانید و در آن پایداری کنید, آن گاه شکیبایی ورزید و پارسا باشید همانا شما را پایانی است , پس , خود را به آن پایان (بهشت) رسانید. ـ بـیـگـمان شما به آشکار ساختن اعمال نیازمندترید تا به آشکار ساختن گفته ها (یا شما به انجام درست و صحیح کارها نیازمندترید تا درست و فصیح ادا کردن سخنان). ـ هـر کـه کـار کـند نیرومندتر شود و هر که در کار کوتاهی ورزد, بر ضعف و سستی او (درکارها) افزوده شود. ـ شرافت و بزرگی نزد خدای سبحان به نیکویی کارهاست , نه به نیکویی گفتارها. ـ دانش تو را راهنمایی می کند و کار تو را به هدف می رساند. ـ با کار است که پاداش به دست می آید, نه با تنبلی . ـ هر کس کارش او را کند برد, نسبش (حسبش) او را شتابان نبرد. ـ کار, شعار مؤمن است . ـ کار, همسفر شخص برخوردار از یقین است . ـ کار, کاملترین خلف انسان است . ـ دین اندوخته است و دانش راهنما. ـ با نیکویی کردار است , که میوه دانش چیده می شود نه با زیبایی گفتار. ـ امام هادی (ع) : مردم در دنیا با اموال سر و کار دارند و در آخرت با اعمال . ـ امام صادق (ع) : خداوند در دنیا مردم را به نام پدرانشان خواند, تا یکدیگر را بشناسند و درآخرت بـه کـردارهایشان تا سزا داده شوند پس فرمود : ((ای کسانی که ایمان آورده اید)) ((ای کسانی که کافر شده اید)). ـ امـام عـلـی (ع) : مردی خدمت پیامبر خدا(ص) آمد و عرض کرد : چه چیز حجت نادانی را ازمن دور می کند؟ فرمود : دانش عرض کرد : چه چیز حجت دانش را از من دور می سازد؟ فرمود : عمل . ـ امام صادق (ع) : اندکی کار کنید, تا بسیار متنعم شوید. ـ امـام سـجـاد(ع) : مـحـبـوبـتـریـن شما نزد خدای عزوجل نکوکارترین شماست و کار آن کس نزدخداوند پر ارجتر و زیادتر است که رغبتش به آنچه نزد اوست زیادتر باشد. ـ امام علی (ع) : چونان کسی مباش که بدون کار به آخرت امید می بندد مردمان نیکوکار رادوست دارد, امـا اعمال آنها را انجام نمی دهد, گنهکاران را دشمن دارد اما خود در جرگه آنهاست برای دیـگـری بـه گناهی کمتر از گناه خود ترسان می شود و برای خود بیش از کردارش امید پاداش دارد در کار (نیک) کوتاهی می ورزد و در درخواست پاداش اصرار می کند

حرف زیاد می زند و عمل کم می کند!. ـ در وصف زاهدان , می فرماید : گروهی از مردم دنیا بودند, اما دنیایی نبودند در دنیا چونان کسی بـودنـد کـه اهـل دنـیا نیست , براساس بینش (و یقینی که دارند) عمل کردند و از آنچه می ترسند (یعنی مرگ) پیشی گرفتند (یا موانعی را که در دنیابر سر راه آنهاست پشت سرمی گذاشتند). ـ اکـنون که در فراخنای زندگی هستید و نامه های عملتان گشوده و بساط توبه گسترده است وفراری از طاعت خدا به سوی خدا فرا خوانده می شود و بدکار جای امیدواری دارد, کار کنیدپیش از آن که چراغ عمل خاموش شود و فرصت از کف برود. ـ نـیکوکاران را از سخنانی می توان شناخت که خداوند درباره آنان بر زبان بندگان خویش جاری می سازد, پس باید که دوست داشتنی ترین اندوخته در نظر تو اندوختن کار نیک باشد. ـ کـار کـنـیـد هنوز که کار به درگاه خدا بالا می رود و توبه سود می بخشد و دعا شنیده می شود واوضاع آرام و قلمها(ی فرشتگان مامور ثبت اعمال) در کار است . ـ رحمت خدا بر شما باد, با توجه به نشانه های آشکار حق کار کنید, زیرا که این راه روشن شما را به سـرای آرامـش (بـهشت) می کشاند و شما در سرایی هستید که از روی فرصت و فراغت می توانید خشنودی پروردگار را به دست آورید, در جایی هستید که نامه های اعمال باز است وقلمها در کار و بدنها سالم و زبانها رها و توبه شنیده می شود و کارها پذیرفته می گردد.

قرآن . ((نه به آرزوهای شماست و نه به آروزهای اهل کتاب هر کس که مرتکب کار بدی شود, جزایش را ببیند و جز خدا برای خویش دوست و یاوری نیابد هر مؤمنی , مرد یازن , کار شایسته کند, به بهشت روند و به قدر آن گودی که بر پشت هسته خرماست به آنان ستم نشود. ـ پیامبر خدا(ص) : همان گونه که از بوته خار انگور چیده نمی شود, بدکاران نیز در منازل نیکوکاران فرود نمی آیند اینها دو راه است هرکدام رادرپیش گیرید به آن می رسید. ـ همچنان که از بوته خار انگور چیده نمی شود, بدکاران نیز به جایگاه نیکوکاران نمی روندپس هر راهی را که می خواهید بپیمایید, زیرا هر راهی راکه بپویید به اهل آن وارد شوید. ـ امام علی (ع) : میوه کار نیک , همانند ریشه آن است . ـ میوه کار بد, همانند ریشه آن است . تفسیر:. علامه طباطبائی در المیزان در توضیح رابطه کار و پاداش می نویسد: در بحث گذشته دیدیم که امرونهی های عقلایی ـ قوانینی که در میان عقلا حکمفرماست ـ چنانچه به کاربسته شوند,پیامدهای خوب و زیبایی دارند که همان ثواب و پاداش است و چنانچه از آنهانافرمانی و تمرد شود, پیامدهای بد و ناگواری دارند که به نام کیفر خوانده می شوند این پاداش و کیفر به مثابه راه چاره ای است که برای به کار بستن اوامر ونواهی اندیشیده می شوند پاداش خوب درقبال امتثال اوامر ونواهی برای این است که افراد به کارتشویق شوند و کیفر و سزای بد در برابر مخالفت وسرپیچی برای این است که شخص از تمرد وسرپیچی ترسان و برحذر باشد. از این جا معلوم می شودکه رابطه میان کار و ی ارب ی چیپرسوت فلاخماوال اثتما پاداش ,یک رابطه جعلی وقراردادی است که ازسوی جامعه یا زمامدار وضع می شود و عاملی که آنها را به وضع این رابطه واداشته نیازشدیدآنها به کاروبه کاربستن قوانین است تا با استفاده از آن نیازشان را برطرف و مشکلشان راحل کنند از همین روست که می بینیم وقتی بی نیاز شدند و نیازشان به کار برطرف شد, در عملی ساختن پاداش و کیفر که به انجام آن متعهد شده اند سستی نشان می دهند. نیز از همین روست که می بینیم کمی و زیادی و شدت و ضعف پاداش وکیفر, بسته به این که نیازبه کارچقدرباشد,تفاوت می کند هر چه نیاز بیشتر باشد, مزد و پاداش افزایش می یابد وهر چه نیاز کمتر باشد, مزد و پاداش کمتر است , زیرا فرمانده و فرمانبرـ وتکلیف دهنده وفردمکلف ,به منزله فروشنده و خریدارهستند هریک از آنها چیزی می دهد و درقبال آن چیزی می گیرد و پاداش و مزد به منزله بهایی است

که پرداخت می شود و کیفر به منزله تاوانی است که کسی که چیزی را از بین برده در برابر بهای آن ضامن است و به گردن اوست وباید بپردازد. به طور کلی این عمل یک امر قراردادی و اعتباری است مانند دیگر عناوین واحکام ومعیارهای اجتماعی که چرخه اجتماع انسانی بر محور آنها می گردد, همچون ریاست ومرئوسیت و امر و نهی و فرمانبرداری و نافرمانی و باید و نباید و مالکیت و ثروت و خرید وفروش و غیره اما حقایق , آن موجودات خارجی وحوادثی است که آنهارادر میان گرفته اند ـوتوانگری وتهیدستی و عزت وذلت وستایش ونکوهش درحال و وضعیت آنها تاثیری ندارد ـمانند زمین و آنچه از زمین می روید و مرگ و زندگی و تندرستی وبیماری وگرسنگی وسیری وتشنگی وسیرابی . این چیزی است که در میان عقلای جامعه وجود دارد خداوند سبحان نیز در سخنان خود باما همان شیوه ای را در پیش گرفته که ما با یکدیگر در پیش گرفته ایم و خوشبختی ما را که ازطریق دین خود به سوی آن رهنمونمان می شود, در قالب سنتها و قوانین اجتماعی ریخته است , امر و نهی کرده , تشویق کرده و بر حذر داشته , بشارت داده و بیم داده است , وعده پاداش داده و از کیفر ترسانده است لذا با همان سادگی که سنتها و قوانین اجتماعی را پذیرفته ایم , دین را نیز دریافت می کنیم خدای تعالی فرموده است : ((اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شمانمی شد هیچ یک از شما هرگز روی پاکی را نمی دید)). خداوندسبحان کارآموزش نفوس مستعد ادراک حقایق را فرو نگذاشت در آیاتی از قرآن اشاره فرموده که فرا سوی این معارف دینی که ظواهر کتاب و سنت شامل آنهاست , موضوع بسیار بزرگتر و رازی گرانبهاتر و ارزشمندتر وجود دارد می فرماید : ((این زندگی دنیا چیزی جزسرگرمی و بازی نیست و سرای آخرت آن زندگی (واقعی) است)). زندگی دنیا را بازیی قلمداد کرده که اساس وپایه ای جزخیال نداردوکارونقشی جز این نداردکه انسان را از هدف اصلیش که همان سرای آخرت و سعادت جاویدان آدمی است و حقیقت زندگی می باشد, باز دارد مراد از زندگی دنیا اگر همان چیزی باشد که ما آن رازندگی می نامیم ـ نه شؤون ولوازم زندگی از قبیل مال و مقام و دارایی و قدرت وشوکت وامثال اینهاـ بازی و سرگرمی بودن آن , با وجود حقایقی که در آن هست , مستلزم این است که شؤون و لوازم زندگی به طریق اولی سرگرمی و بازیچه باشد و اگر مراد زندگی دنیا و همه ملحقات آن باشد, در آن صورت مطلب روشنتر است . بنابراین ,این قوانین اجتماعی و اهدافی که به وسیله آنها تعقیب می شود از قبیل قدرت و مقام و ثروت و غیره و افزون بر اینها موضوعات و اهدافی که آموزشهای دینی آنها را در بر می گیرد وخداوند نخست از طریق فطرت و سپس از طریق ارسال رسل ما را

بـه سوی آنها رهـنـمون شده است ,در حکم بازیی است که سرپرست و مربی خردمند کودک خردسال که صلاح و فسادوخوب و بد خود را تشخیص نمی دهدوضع می کند و در این بازی بااو همراه و شریک می شودتا بـدن و ذهـن او راپـرورش دهـدوبـرای نـظـام کـارومـوفق شدن در آن آماده اش سازد سر زدن این کـاربـازیـگـرانـه از کـودک صـرفـا یـک بـازی زیـباست که او را به مرز کار هدایت می کند, اما از جانب سرپرست او یک اقدام حکیمانه و کار جدی است که به هیچ وجه جنبه بازی ندارد. خداوند می فرماید : ((ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است از روی بازی نیافریدیم آن دو را جز به حق نیافریدیم اما بیشتر آنان نمی دانند)) مضمون این آیه نزدیک به آیه پیش است . خـداونـدسپس نحوه منجر شدن این تربیت ظاهری به اهداف و مقاصد معنوی را در یک مثل کلی و عـمـومـی کـه بـرای مـردم زده است شـرح مـی دهـدومـی فـرمـایـد : ((ازآسـمـان آبـی فـرستادو هـررودخـانـه بـه انـدازه خـویـش جـاری شـد و آب روان کـف بـر سـر آورد و از آنـچـه بـرـفـی م دنوادخ آتـش مـی گـذارندتازیورومتاعی سازندنیزکفی بر سر آید خدا برای حق و باطل چنین مثل زند اما کف به کناری رود و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است در زمین پایدار ماند)). از بـیـان خدای تعالی روشن می شود که میان کار و پاداش و رای رابطه قراردادی و اعتباری که از نـظـر افـراد جـامـعه میان این دو وجود دارد و ظاهر آموزشها و تعالیم خداوند نیز بر همان منوال می باشد, یک رابطه حقیقی وجود دارد.

کار دوستی است که از انسان جدا نمی شود.

ـ پیامبر خدا(ص) : هر یک از شما را سه دوست است : یکی از آنها دوستی است که خواهش او را بر آورده مـی سازد و آن مال و ثروت اوست , دیگری دوستی است که تا لب گور با اومی آید اما چیزی بـه او نـمـی دهد و از آن به بعد همراهیش نمی کند و آن خویشاوند اوست ,سومی دوستی است که مـی گوید : به خدا قسم هر جا بروی با تو می آیم و از تو جدا نمی شوم ! این دوست عمل اوست اگر خوب باشد, پاداش خوب می بیند و اگر بد باشد, سزای بد می یابد. ـ سـه چـیـز شـخـص مـرده را هـمـراهـی مـی کـنـند : خانواده اش , دارایی اش و عملش دو تای آنهابرمی گردند و یکی باقی می ماند خانواده و دارایی او برمی گردند و عملش با او می ماند. ـ امـام بـاقـر(ع) : کار نیک به بهشت می رود وزمینه را برای صاحبش آماده می سازد, همچنان که شخص غلام خود را به جایی می فرستد تا آن جا را برایش فرش کند حضرت سپس این آیه را تلاوت کرد : ((اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند, برای خویشتن آماده می کنند)). ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه انسان بمیرد, رشته عملش قطع می شود مگر سه چیز که دنباله دارد :صدقه جاریه , یا دانشی که مردم از آن بهره مند شوند, یا فرزند نیکوکاری که برایش دعا کند. ـ هـفـت چـیـز است کـه بـعـد از مـرگ بـنـده , ثـواب آنـهـا بـرایـش نـوشـتـه می شود : مردی که درخت خرمایی بکارد,یا چاه آبی حفر کند, یا نهری جاری سازد, یامسجدی بسازد, یا کتابی بنویسد, یـا دانشی از خود به ارث گذارد, یا فرزند شایسته ای بر جای نهد که بعد از مرگش برای او از خدا آمرزش بخواهد. ـ امام علی (ع) : آدمی را جز عمل , همراهی نمی کند. ـ همنشین خیر خواه , همان عمل شایسته است .

هر کرداری را گیاهی است .

ـ امـام عـلـی (ع) : بـدان کـه هـر کـرداری را گیاهی است و هیچ گیاهی از آب بی نیاز نیست و آبـهـاگـونـاگـونند پس , هر گیاهی که با آب پاک و نیکو آبیاری شود, درختش نیکو و میوه اش شـیـریـن مـی شود و هر گیاهی که با آب آلوده و ناگوار آبیاری شود, درختش بد و میوه اش تلخ می گردد.

پیگیری در کار.

ـ امام علی (ع) : در کار پیگیر باشید, زیرا خداوند برای کار مؤمنان پایانی جز مرگ قرار نداده است . ـ پیامبر خدا(ص) : مداومت بر عمل در پیروی از آثار و سنتها, گر چه آن عمل اندک باشد,نزد خدا پسندیده تر و فرجامش سودمندتر است از سختکوشی در عبادت بر اساس بدعتها وپیروی از هوسها . ـ امـام صـادق (ع) : کار مداوم اندک اما توام با یقین , نزد خداوند برتر از کار بسیار است که همراه با یقین نباشد. ـ امـام بـاقـر(ع) : مـحبوبترین کارها در پیشگاه خدای عزوجل کاری است که بنده بر آن مداومت ورزد, گر چه اندک باشد. ـ هیچ چیز نزد خداوند عزوجل محبوبتر از کاری نیست که بر آن مداومت شود, هر چنداندک باشد . ـ امام سجاد(ع) می فرمود : من دوست دارم که در کار مداومت داشته باشم , گر چه آن کاراندک باشد. ـ امـام بـاقر(ع) می فرمود : هر گاه به کاری (عبادی) عادت کنم دوست دارم بر آن مداومت ورزم اگـر از عـبـادت شبانه چیزی از من فوت شود, روز قضایش را به جا می آورم و اگر روزچیزی (از عـبـادت) را از دسـت دهـم , شب قضای آن را به جا می آورم محبوبترین کارها درپیشگاه خداوند کاری است که با پیگیری همراه باشد. ـ امـام علی (ع), در سفارش به فرزند خویش حسین (ع), می فرماید : تو را سفارش می کنم به وکار کردن (و عبادت) در حال سرزندگی و سست حالی . ـ امـام سـجـاد(ع) مـی فـرمـود : مـن دوسـت دارم کـه با عملی برابر (که هر روزش از روز پیش کمترنباشد) بر پروردگارم وارد شوم . ـ عـایـشه : پیامبر خدا(ص) بوریایی داشت که شب دولا می کرد و رویش نماز می خواند و روزپهن می کرد و روی آن می نشست و مردم به طرف پیامبر آمدند و با نماز آن حضرت نمازمی گذاردند, تا جایی که تعدادشان زیاد شد پیامبر خدا(ص) رو به آنها کرد و فرمود : ای مردم !در حدی که تاب و تـوان داریـد عـمـل کنید, زیرا خداوند خسته نمی شود مگر این که شما خسته شوید محبوبترین اعمال نزد خداوند عملی است که ادامه داشته باشد, گر چه اندک باشد. در روایـتـی دیگر آمده است : خاندان محمد هر گاه کاری را انجام می دادند, آن را پایدار واستوار می ساختند. ـ عـایشه و ام سلمه , در پاسخ به این سؤال که محبوبترین اعمال نزد پیامبر(ص) چه بود, گفتند : کاری که با مداومت همراه بود, گر چه اندک می بود.

هرکس کاری انجام دهدآن را تا یک سال ادامه دهد.

ـ امام صادق (ع) : مبادا عملی را بر خود لازم گردانی و تا دوازده ماه از آن دست برداری . ـ هرکس کار خیری را شروع کند, باید تا یک سال آن را ادامه دهد و زیر یک سال قطعش نکند. ـ هـر گـاه شخصی کاری را آغاز کند, باید تا یک سال آن را ادامه دهد سپس , اگر خواست , به کار دیگری پردازد, زیرا شب قدر که آنچه خداوند می خواهد مقدر می کند, در آن یک سال وجود دارد.

نتایج مداومت بر کار خیر.

ـ پیامبر خدا(ص) : آنچه از مداومت بر کار نیک بر می خیزد, عبارت است از : ترک زشتیها,دور شدن از سبکسری , بیرون آمدن از گناه , یقین , عشق به رهایی و رستگاری ,فرمانبردن از خدای بخشنده , بزرگداشت برهان , کناره گیری از شیطان , پذیرش عدل و گفتارحق اینها چیزی است که از پیگیری در کار نیک به خردمند می رسد.

کار اندک همراه با پیگیری بهتر ازکار بسیار است که از آن خسته شوی .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : همانا نفس خسته و دلگیر می شود و هیچ یک از شما نمی داند که چقدرعمر مـی کـنـد, پـس , بـنـگـرد کـه از عـبـادت چـه در تـوان اوست و سپس بر همان مداومت ورزد, زیرامحبوبترین کارها نزد خداوند, کاری است که بر آن مداومت شود هر چند اندک باشد. ـ امـام عـلـی (ع) : کـار (خـیـر) انـدک کـه بـر آن مـداومـت ورزی , از کار بسیار که از آن خسته شوی امیدوار کننده تر است . ـ پـیامبر خدا(ص) : به اندازه ای که تاب و توان دارید, کاری را به عهده گیرید, زیرا خداوندخسته نشود تا آن گاه که شما خسته شوید محبوبترین کارها در پیشگاه خدا مداومترین آن هاست گر چه اندک باشد.

فزونی کردار بر گفتار.

ـ امام علی (ع) : فزون بودن گفتار بر کردار عیب است و فزون بودن کردار بر گفتار زیبایی وزیور است . ـ بـیـشـتـر بـودن کـردار از گـفـتـار, بـهـتـریـن فـضیلت است و کمتر بودن کردار از گفتار, زشت ترین رذیلت است .

برترین کارها.

ـ پیامبر خدا(ص) : برترین کارها, استوارترین آنهاست . ـ امام علی (ع) : برترین کارها, کاری است که نفس خود را بر انجام آن مجبور گردانی . ـ برترین کارها, کاری است که برای خدا باشد. ـ برترین کارها, پایبندی به حق است . ـ پیامبر خدا(ص) : برترین کارها, با دوامترین آنهاست هر چند اندک باشد. ـ در پاسخ به این سؤال که برترین کارها چیست , فرمود : اطعام کردن و نیکو سخن گفتن . ـ نیز در پاسخ به همین سؤال , فرمود : شناخت خدا و آگاهی در دین او. ـ امـام صـادق (ع) : در پـیـشگاه خدای عزوجل , بعد از ایمان , هیچ کاری برتر از شاد کردن مؤمنان نیست . ـ امام سجاد(ع) : عمل آن کس از شما نزد خداوند بزرگتر است , که رغبت او به آنچه نزدخداست بزرگتر باشد. ـ امام علی (ع) : بالاترین کارها, خالص گردانیدن ایمان است و پارسایی و یقین راستین . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : بـرتـریـن کارها عبارتند از ایمان به خدا و تصدیق او و جهاد در راه خدا و حج پذیرفته شده از اینها راحت تر برای تو اطعام کردن است و به نرمی سخن گفتن و بخشندگی وخوشخویی و از اینها آسانتر برای تو این است که خداوند را در آنچه برای تو مقدر کرده است ,متهم نسازی . ـ بـرتـرین کارها عبارتند از : ایمانی که در آن شک نباشد و جهادی که در غنایم آن خیانت صورت نگیرد و حجی که پذیرفته شود. ـ بهترین کار خواندن نماز در وقت آن است سپس نیکی کردن و اطاعت از پدر و مادر و آن گاه در امان بودن مردم از زبان تو. ـ امـام صـادق (ع), در پاسخ به پرسش از بهترین کارها, فرمود : نماز به وقت , نیکی کردن به پدر و مادر و جهاد در راه خدای عزوجل . ـ پـیـامـبر خدا(ص) : سرور کارها سه چیز است : انصاف داشتن با مردم , کمک و همدردی بابرادر دینی و به یاد خدای تعالی بودن در همه حال . ـ امـام صـادق (ع), دربـاره آیـه ((تـا شـما را بیازماید که کدامتان نیکوتر عمل می کنید)), فرمود :مقصود این نیست که کدام یک بیشتر عمل می کنید, بلکه مقصود این است که کدامتان درست تر عمل می کنید و درستی عمل همان ترس از خداست و داشتن نیت صادق و خوب . ـ در پـاسـخ بـه پـرسـش زبـیـری از بـرتـریـن کارها نزد خداوند, فرمود : همان کاری که خداوند هـیـچ چـیـزی را جـز بـا آن نـمـی پـذیرد عرض کردم : آن چیست ؟ فرمود : ایمان به خدای یکتا, بـلـنـدپـایـه تـریـن و ارجـمـندترین و والاترین اعمال است زبیری می گوید : عرض کردم : آیا به مـن نـمـی فـرمـایید که ایمان گفتار است و کردار با گفتار است منهای کردار؟ حضرت فرمود : ایمان سراسر کردار است و گفتار بخشی از آن کردار می باشد. ـ در پـاسـخ بـه پـرسـش یکی از اصحاب درباره بهترین

اعمال , فرمود : یکتا دانستن پروردگارت پرسید : بزرگترین گناهان چیست ؟ فرمود : مانند آوردن برای آفریدگارت . ـ امام باقر(ع) : خداوند به چیزی که نزد او محبوبتر از شاد کردن مؤمن باشد, عبادت نشده است . ـ پیامبر خدا(ص) : محبوبترین کارها در پیشگاه خدا, شادیی است که به مؤمن رسانی ,گرسنگیش را بر طرف سازی و اندوهش را بزدایی . ـ امـام علی (ع) : پیامبر(ص) در شب معراج از پروردگار پاکش پرسید : پروردگارا! بهترین کارها کـدام اسـت ؟ خدای تعالی فرمود : نزد من چیزی برتر از توکل کردن به من و راضی بودن به آنچه قسمت کرده ام , وجود ندارد.

کسی که عملش پذیرفته می شود.

ـ پیـامبر خدا(ص), در سفارش به ابوذر, فرمود : ای اباذر! در به کار بستن تقوا اهتمام بیشتری به خـرج ده , تـا در خـود عمل , زیرا هیچ عملی با وجود تقوا اندک نیست چگونه اندک باشد عملی که پذیرفته می شود؟ خدای عزوجل می فرماید : ((جز این نیست که خداوند از تقوا پیشگان می پذیرد)) . ـ امـام کاظم (ع) : کار اندک خردمند پذیرفته و دو چندان می شود و کار بسیار اهل هوس ونادانی رد می شود. ـ امام علی (ع) : از عمل تو هرگز پذیرفته نشود, مگر آنچه که با اخلاص انجام دهی .

کسی که عملش او راسودی نمی بخشد.

ـ امـام صـادق (ع) : اگـر مـردم اعـمـالـی را کـه از درگـاه خدا بر گردانده می شود می دیدند, می گفتند :خداوند از هیچ کس عملی را نمی پذیرد. ـ پیامبر خدا(ص) : سه چیز است که در هر کس نباشد هیچ کارش حاصلی ندارد : ورعی که اورا از نـافرمانی خدای عزوجل باز دارد, خلق و خویی که به وسیله آن با مردم مدارا کند وبردباریی که با آن رفتار جاهلانه نادان را دفع کند. ـ سـه چیز است که در هرکس نباشد هیچ عملی از او به کارش نمی آید : ورعی که او را ازنافرمانی خـدای عـزوجل مانع شود و دانشی که با آن رفتار جاهلانه نابخرد را دفع کند و خردی که به آن با مردم مدارا نماید. ـ سه چیز است که هر کس همه یا یکی از آنها را نداشته باشد, نباید به چیزی از عمل خود دل خوش کند : تقوایی که او را از نافرمانی خدای عزوجل باز دارد, یا بردباریی که با آن جلوشخص سبکسر را بگیرد, یا خلق و خویی که با آن در میان مردم زندگی کند. ـ سـه چـیز است که در هرکس نباشد هیچ عملی از او کامل نگردد : پارسایی که او را از نافرمانی خـدا باز دارد و خویی که به وسیله آن با مردم مدارا کند و بردباریی که با آن رفتار جاهلانه نادان را دفع سازد. ـ سه چیز است که با وجود آنها هیچ عملی سود نمی بخشد : شرک آوردن به خدا, نافرمانی وآزردن پدر و مادر و گریختن از جهاد. ـ آن که زبان خود را نگه ندارد, کاری نکرده است . ـ امـام صـادق (ع) بـه عـبـادبـن کـثـیـر بصری صوفی فرمود : وای بر تو ای عباد! از این که شکم وشـرمگاهت را پاک نگه داشته ای , مغرور گشته ای همانا خدای عزوجل در کتاب خود می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و سخن درست بگویید, تا خداوند کارهای شمارا به صلاح آرد)) بدان که خداوند چیزی از تو نپذیرد, مگر این که سخن درست و حق بگویی . ـ هر گاه مؤمن به برادرش بگوید : اف بر تو, از محدوده دوستی او بیرون رود و هر گاه بگوید: تو دشـمـن مـن هـسـتـی , یـکـی از آن دو کـافـر بـاشد ((1)) , زیرا خدای عزوجل از هیچ کس عمل خیرخواهانه ای را نسبت به مؤمن , در صورتی که با سرزنش و به رخ کشیدن خطای او همراه باشد, نمی پذیرد و از هیچ مؤمنی , چنانچه نسبت به مؤمنی سؤ نیت داشته باشد, عملی را قبول نمی کند اگـر اعـمـالـی را که از درگاه خدای عزوجل بر گردانده می شود,می دیدند می گفتند : خدای عزوجل از احدی هیچ عملی را نمی پذیرد. ـ امـام عـلـی (ع) : از جـمله احکام و فرایض خداوند در قرآن حکیم که بر اساس آنها پاداش وکیفر مـی دهـد و به سبب آنها خرسند و ناخرسند می شود, این است که بنده ـ هر چند خودش راخسته کـنـد و عملش را خالص گرداند ـ چنانچه با این خصلتها

از دنیا به ملاقات پروردگارش رودو از آنها توبه نکرده باشد بی فایده است : در عبادت خداوند که بر او فرض و واجب فرموده است , شریک قـرار دهـد, یـا خـشم خود را با کشتن کسی فرو نشاند, یا به واسطه کاری که خودکرده دیگری را سـرزنـش کـنـد (گـناه خود را به گردن دیگری بیندازد), یا برای آن که در میان مردم به نوایی برسد, در دین خویش بدعتی پدید آورد, یا با مردم دورو و یا دو زبان باشد دراین باره بیندیش , زیرا هر مثالی دلیل و نشانگر مشابه آن است . ـ امـام صـادق (ع) : به خدا قسم که خداوند هیچ طاعتی را چنانچه با اصرار بر چیزی از نافرمانی و معصیت او همراه باشد, نمی پذیرد. ـ خداوند از مؤمنی که نسبت به برادر مؤمن خود نیت بد داشته باشد, هیچ عملی را نمی پذیرد. ـ امام باقر(ع) : با وجود شک و انکار, هیچ عملی فایده ندارد. ـ امام علی (ع) : در هیچ عملی , خیری نیست مگر این که با یقین و پارسایی همراه باشد.

کسی که کاری از او پذیرفته شود.

ـ امام صادق (ع) : هر که خداوند یک نماز از او بپذیرد, عذابش نکند و از هر که یک کارخوب بپذیرد عذابش نکند. ـ هر که خداوند یک کار خوب از او بپذیرد, هرگز عذابش نکند و به بهشت رود. ـ به امام علی (ع) گفته شد : چقدر صدقه می دهی ؟ چرا دست نگه نمی داری ؟ حضرت فرمود :به خدا سوگند, اگر می دانستم که خداوند یک واجب از من پذیرفته است , هر آینه دست نگه می داشتم , اما به خدا قسم نمی دانم که آیا چیزی از من پذیرفته است یا نه .

ظاهر منعکس کننده باطن است .

ـ امـام عـلـی (ع) : بدان که هر آشکاری , نهانی همانند آن دارد, بنابراین , آنچه آشکارش پاک است , نهانش نیز پاک است و آنچه آشکارش پلید است , نهانش نیز پلید است پیامبر راستگو,(ص), فرموده است خداوند گاه بنده ای را دوست دارد و عملش را دشمن می دارد و گاه عملش را دوست دارد و شخص او را دشمن می دارد. ـ امام صادق (ع) : خداوند, پیش از آن که آفریدگان خود را بیافریند, خوشبختی و بدبختی راآفرید پس , هر که را خداوند خوشبخت بیافریند, هرگز دشمنش ندارد و اگر کار بدی انجام دهد, کارش را دشـمـن مـی دارد امـا خـود او را دشمن نمی دارد و هر که را بدبخت بیافریند, هرگزدوستش نـمـی دارد و چنانچه کار نیکی انجام دهد کارش را دوست می دارد و خود او را به سبب سرانجامی که به سوی آن می رود, دشمن می دارد.

کارهایی که باید از آنها دوری کرد.

ـ امام علی (ع) : از هر کاری که کننده اش آن را برای خود می پسندد و بر مردم ـ مسلمان نمی پسندد, دوری کن . ـ از هر کاری که در نهان انجام می شود و در آشکار از انجام آن شرم شود, دوری کن . ـ از هر کاری که اگر از کننده آن باز خواست شود آن را زشت شمارد یا از آن پوزش خواهد,دوری کن . ـ بپرهیز از هر کاری که هر گاه به کننده آن یاد آوری شود, به زشتی آن کار اعتراف کند. ـ بپرهیز از هر کاری که آزاده ای را از تو برماند, یا قدر و منزلت تو را بکاهد, یا بدی برایت به بار آورد, یا به سبب آن بار گناهی را به سوی قیامت بری .

آداب عمل .

ـ پیامبر خدا(ص), در سفارش به ابن مسعود,فرمود :ای پسر مسعود! هر گاه کاری کردی , ازروی آگـاهـی و خردمندی انجامش ده و از این که کاری را بدون اندیشه و آگاهی انجام دهی بپرهیز, زیـرا خداوند, جل جلاله , می فرماید : ((و مانند آن زنی مباشید که رشته ای را که محکم تافته بود, پنبه کرد)). ـ امام علی (ع) : همانند کسی کار کن , که می داند خداوند کار نیک و بد او را پاداش می دهد. ـ امـام حـسـیـن (ع) : همانند آن مردی کار کن که می داند در برابر گناه کیفر می بیند و در برابر کارنیک پاداش می گیرد. ـ از سـخـنـان نـجـوا آمـیز خدای تعالی با موسی (ع) : چنان کار کن که گویی پاداش کار خود را بـه چـشـم مـی بـینی , تا لاجرم به آخرت طمع بیشتر بندی , زیرا آنچه از دنیا مانده به مانند همان است که گذشته است . ـ امام علی (ع) : هان ! در حال رغبت , همان گونه کار کنید که در حال ترس کار می کنید.

آنچه برای نجات و رستگاری سزاوار است به آن تکیه شود.

ـ پیامبر خدا(ص) : بدانید که هیچ یک از شما با عمل خود هرگز نجات نیابد و همچنین خودمن , مگر این که فضل و رحمت خداوند شامل حالم شود. ـ خداوند عزوجل فرموده است عمل کنندگان (مؤمنان) به اعمالی که برای کسب ثواب من انجام مـی دهـنـد, تـکـیـه نکنند, چه , اگر تمام عمرشان را در عبادت من بکوشند و زحمت بکشندباز کوتاهی کرده باشند و به کنه عبادتم , که به سبب آن کرامتی را که نزد من است و نعمتهای بهشتم را می جویند, نرسند, بلکه باید به رحمت و بخشایش من تکیه کنند. ـ امـام عـلی (ع), در وصف پرهیزگاران , می فرماید : خود را متهم می سازند و از کرده های خویش هراسانند.

نیاز شدید به عمل در قیامت .

ـ پیـامبـر خـدا(ص) : اگـر انـسان کار هفتاد پیامبر را داشته باشد, از سختی آنچه در آن روز ـ روزرستاخیز ـ می بیند باز اعمال خود را اندک می شمارد. ـ اگـر شـخـص از روزی کـه بـه دنـیـا مـی آیـد تـا روزی کـه پـیر می شود و می میرد در طاعت خـدای عـزوجل به رو بر زمین کشیده شود, این همه سختی را در روز قیامت ناچیز خواهد شمرد ودوست خواهد داشت که به دنیا باز گردانده شود تا بر اجر و پاداش خود اضافه کند.

نقش پاکی انسان در نگهداری آنچه متعلق به اوست .

قرآن . ((و اما آن دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود و در زیرش گنجی قرار داشت از آن پسران و پدرشان مردی صالح بود از این رو, پروردگار تو خواست آن دو به حد رشدرسند و گنج خود را بیرون آورند و این از روی رحم و مهربانی پروردگار تو بود)). ـ امام صادق (ع) : همانا خداوند به سبب صالح بودن مرد مؤمن فرزند او و نواده اش را صالح می گرداند و او را در اتاقک خودش واتاقکهای پیرامونش حفظ می کند پس , آنان همواره درپناه خدا هستند, زیرا که آن مرد مؤمن نزد خداوند گرامی است حضرت سپس داستان آن دوپسر بچه را نقل کرد و فرمود :((پدر آن دو مردی صالح بود)) آیا نمی بینی که خداوند به خاطرپاکی پدرشان به آن دو پاداش داد.

محکم کاری .

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند تعالی دوست دارد که هرگاه فردی از شما کاری کند آن را محکم (و بی عیب) انجام دهد. ـ خدای تعالی دوست دارد که وقتی کسی کاری می کند آن را بخوبی انجام دهد. ـ امام صادق (ع) : چون ابراهیم فرزند پیامبر خدا(ص) در گذشت , پیامبر در گور او شکافی دیدو آن را با دست پر و هموار کرد سپس فرمود : هرگاه کسی از شما کاری کرد, محکم کاری کند. ـ پیامبر خدا(ص) پایین رفت تا سعد بن معاذ را در لحد گذارد و روی آن خشت بچیند ومرتب می فرمود : سنگ بده , گل بده و با آنها درز خشتها را پر می کرد وقتی کار تمام شد و روی لحد خاک ریخت و قبر را هموار کرد فرمود : من می دانم که بزودی این فرسوده و خراب می شود, اما خداوند دوست دارد بنده ای را که چون کاری انجام دهد, محکم کاری کند.

کار (متفرقه).

ـ امـام علی (ع) : چه بسیار تفاوت است میان دو کار : کاری که لذتش از بین می رود و رنجش باقی می ماند و کاری که رنج و زحمتش می رود و پاداش آن می ماند. ـ مـردمـان نیکوکار را از سخنانی می توان شناخت که خداوند درباره آنان بر زبان بندگان خویش جاری می سازد, بنابراین , باید دوست داشتنی ترین اندوخته برای تو اندوخته کار نیک باشد. ـ هر که از کاری که می کند راضی نباشد این امر او را به انجام کاری بهتر از آن وا دارد. ـ پـیـامـبر خدا(ص), در خطبه حجة الوداع , فرمود : ای مردم ! به خدا سوگند هیچ چیزی نیست کـه شـمـا را بـه بهشت نزدیک و از آتش دوزخ دور گرداند, مگر این که شما را به آن فرمان دادم وهـیچ چیزی نیست که شما را به آتش دوزخ نزدیک و از بهشت دور سازد مگر این که شما را ازآن باز داشتم . ـ امام علی (ع) : برای هر زمانی , کاری است . ـ هر که برای دین خود کار کند, خداوند امر دنیای او را کفایت فرماید. ـ امـام جـواد(ع) : با دلها به سوی خدای تعالی رهسپار شدن رساننده تر به مقصد است , تا باخسته کردن جوارح با اعمال . ـ امام علی (ع) : هر که در عمل کوتاهی کند, به اندوه گرفتار آید.

کار 2 ((عرضه اعمال)).

عرضه شدن کارها بر خدا.

قرآن . ((و بزودی خداوند کار شما را می بیند)). ـ امام حسين (ع) : هر بامداد, اعمال اين امت بر خدای تعالی عرضه می شود. ـ پـيـامبر خدا(ص) : روز دوشنبه و پنج شنبه , کارها عرضه می شود گناهان آمرزش خواه آمرزيده می شود و توبه توبه گر پذيرفته می گردد و کينه های کنيه ورزان برگردانده می شود تاتوبه کنند . ـ شب نيمه شعبان , خداوند به همه آفريدگانش می نگرد و جميع خلقش را می آمرزد, بجزمشرک يا کينه ورز را.

عرضه شدن کارها بر پیامبر خدا.

قرآن . ((و بـزودی خدا و پیامبر او کار شما را می بینند آن گاه به سوی دانای نهان و آشکار باز گردانده می شوید)). ـ امام رضا(ع) : کارها, از نیک و بد, به پیامبر خدا(ص) نشان داده می شود. ـ امـام صـادق (ع) : هـر بـامـداد کـارهـای بـنـدگـان , از نـیـک و بـد, به رؤیت پیامبر خدا(ص) مـی رسـدبـنـابراین , به هوش باشید و هر یک از شما باید شرم کند از این که کار زشت بر پیامبرش عرضه کند. ـ در هـر بامداد کارهای نیک و بد بندگان بر پیامبر خدا(ص) عرضه می شود پس مواظب باشیدو هـمـیـن اسـت مـعـنـای سخن خدای متعال : ((کار کنید, زیرا بزودی خدا و رسول او عمل شما رامی بینند)). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : کـارهـای شـمـا هـر روز بـه مـن نشان داده می شود اگر خوب باشد, از خدامی خواهم بر کارهای شما بیفزاید و اگر زشت باشد, برایتان از خدا آمرزش می طلبم .

عرضه شدن کارها بر ائمه .

قرآن . ((بـگو : عمل کنید, خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را خواهند دید و نزد خدای دانای نهان و آشکار برده خواهیدشد و او از آنچه می کردید آگاهتان خواهد ساخت)). ((چـگـونـه خـواهـد بود آن گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر این امت به گواهی فرا خوانیم)). ((اینچنین شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد)). ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((چگونه خواهد بود آن گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم)),فرمود : ایـن آیـه در خصوص امت محمد(ص) نازل شده است در هر نسلی از این امت امامی از مابر ایشان گواه و ناظر است و محمد(ص) بر ما گواه می باشد. ـ در پاسخ به پرسش از آیه ((اینچنین شما را امتی میانه قرار دادیم)), فرمود : ما هستیم امت میانه و ماییم گواهان خدا بر خلقش و حجتهای او در زمینش .

ـ مـحـمـد بـن مـسـلـم و زراره از امـام صـادق (ع) دربـاره عـرضـه اعمال بر پیامبر(ص) سؤال کـردنـد,حـضرت فرمود : شکی در آن نیست سپس این آیه را تلاوت کرد :((بگو : عمل کنید, خدا وپـیـامـبـر او و مـؤمـنـان اعـمـال شـما را خواهند دید)) فرمود : همانا خداوند را در روی زمین گواهانی است . ـ بـی مـقـدمـه بـه داود رقـی فـرمـود : ای داود! روز پـنجشنبه اعمال شما به من عرضه شد در مـیـان کارهایی که از تو به رؤیت من رسید کمکی بود که به پسر عمویت فلانی کردی و من از این کارخوشحال شدم این صله و کمک تو نابودی عمر او و کوتاه شدن اجلش را سرعت بخشید. داود مـی گوید : پسر عمویی داشتم که فردی معاند و دشمن اهل بیت و پلید بود خبردار شدم که او و خانواده اش در وضع مالی بدی به سر می برند لذا پیش از آن که راهی مکه شوم , مبلغی خرجی برایش حواله کردم چون به مدینه رفتم , ابو عبداللّه (ع) مرا از این کار خبر داد. ـ از امـام صـادق (ع) دربـاره آیـه ((بـگـو عـمل کنید, بزودی خدا و پیامبر او و مؤمنان عمل شما رامی بینند)) سؤال شد, حضرت فرمود : مقصود (از مؤمنان) ما هستیم . ـ نیز درباره همین آیه , فرمود : مقصود ائمه هستند. ـ عـبداللّه بن ابان به امام رضا(ع) عرض کرد : گروهی از دوستان شما از من خواسته اند که ازشما تـقـاضـا کـنـم بـرایشان دعا کنید حضرت فرمود : به خدا قسم هر روز اعمال آنها را بر خداعرضه می کنم .

کار 3 ((نامه اعمال)).

نامه اعمال .

قرآن . ((این نوشته ماست که به حق سخن می گوید, زیرا ما کارهایی را که می کردید می نوشتیم)). ـ امـام عـلـی (ع) : بترسید از خدایی که زیر نظر او هستید و موهای جلو سر شما در دست اوست و دگرگونی احوال و حرکات و سکنات شما در کف اوست اگر چیزی را پنهان کنید, آن رامی داند و اگـر آشـکار کنید, آن را می نویسد نگهبانانی بزرگوار را بر این کار گماشته است که حقی را از قلم نمی اندازند و چیزی را به ناحق ثبت نمی کنند. ـ فـرشـتـه دست راست کارهای نیک را می نویسد و فرشته دست چپ گناهان را و دو فرشته روز, اعمال روز بنده را می نویسند و دو فرشته شب , اعمال شب او را می نگارند.

تجسم اعمال .

قرآن . ((هـر كس همسنگ ذره ای نيكی كرده باشد, آن را می بيند و هر كس همسنگ ذره ای بدی كرده باشد, آن را می بيند)). ((روزی كه هر كس كارهای نيک و كارهای بد خود را در برابر خويش حاضر بيند, آرزو كند كه ای كـاش مـيان او وكردار بدش فاصله ای دور بود خداوند شما را از خودش بر حذر می دارد و خدا به بندگانش مهربان است)). ـ امام علی (ع) : كارهايی كه بندگان در دنيا می كنند, در آخرت فرا پيش چشمان آنهاست . ـ پيامبر خدا(ص), در اندرز به قيس بن عاصم , فرمود : ای قيس ! تو را لاجرم همدمی است كه با تو دفـن مـی شود و او زنده است و تو با او دفن می شوی در حالی كه تو مرده ای اگر كريم وبزرگوار بـاشد تو را گرامی می دارد و اگر پست و فرومايه باشد, تو را تسليم می كند سپس آن همدم جز با تو محشور نمی شود و تو جز با آن برانگيخته نمی شوی و جز درباره او از توبازخواست نمی شود, آن را جز شايسته و صالح قرار مده , زيرا اگر خوب و صالح باشد با وی انس می گيری و اگر بد و تباه باشد جز از او وحشت نمی كنی آن همدم كردار توست . ـ جـبرئيل (ع), در مقام موعظه به پيامبر(ص), گفت : ای محمد! هر كه را خواهی دوست بدار,اما بدان كه از تو جدا می شود, هر چه می خواهی بكن , اما بدان كه آن را ديدار خواهی كرد. ـ نـيـز بـه پـيـامـبـر(ص) ای مـحمد! هر چه می خواهی زندگی كن , سرانجام می ميری هر كس رامـی خـواهـی دوسـت بـدار, سـرانجام از او جدا می شوی هر چه می خواهی بكن , اما بدان كه آن راديدار خواهی كرد. ـ پـيـامـبـر خـدا(ص) : مـؤمـن هـر گـاه از گـور خـود بـيـرون آيد, عملش به صورتی زيبا در بـرابـرش مـجـسـم می شود مؤمن به او می گويد : تو كيستی ؟ به خدا قسم كه تو را شخص خوب و درسـتـی می بينم ! او می گويد : من كردار تو هستم پس ,برای او نوری می شود يا راهبری به سوی بـهـشـت وكـافـر چـون از گـورش بـيرون آيد كردارش به صورتی زشت و نويدی بد در برابرش مجسم می شود او می گويد : تو كيستی ؟ به خدا قسم كه تو را بد شخصی می بينم ! و او می گويد : من كردارتو هستم پس , او را می برد و به آتش می افكند. ـ امـام صـادق (ع) : چـون مرده را در گورش نهند, شخصی در برابرش مجسم شود و به او گويد :هـان تو! ما سه تن بوديم : يكی روزی تو, كه با به سر آمدن اجلت به پايان رسيد, ديگری خانواده تو كه تشييعت كردند و سپس از تو جدا شدند و رفتند و من عمل تو بودم و با تو ماندم بدان كه من بی اهميت ترين اين سه در نزد تو بودم . ـ امـام علی (ع), در وصف غافلگير شدگان در هنگام مرگ , می فرمايد : سپس او را تا منزلی دردل زمين می

برند و در آن جا او را به عملش می سپارند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص), دربـاره آیه ((روزی که درصوردمیده شودگروه گروه بیایید)),فرمود: ده گـروه از امـت مـن بـه صـورت پـراکـنـده مـحـشـور مـی شـونـد کـسـانـی کـه بـه ـمـایـپ ـ صـورت بـوزیـنـه مـحـشـورمـی شـونـد,مردمان سخن چینند, کسانی که به صورت خوک محشور مـی شـونـد,حـرامـخـوارانند, کسانی که به صورت وارونه محشورمی شوند,رباخوارانند, کسانی که نـابـیـنـامحشور می شوند, آنانند که در حکومت (یاداوری)حق کشی می کنند,کسانی که کر و لال مـحـشـورمـی شـوند, آنانند که به اعمال خود مغرورند, کسانی که زبانهایشان را می جوند, علما و قـاضـیـانـی هـستند که کردارشان بر خلاف گفتارشان است , کسانی که دست و پا بریده محشور مـی شـونـد,آنـانند که همسایگان خود را می آزارند, به دار آویختگان بر شاخه های آتش , آنانند که نـزدحـکـمـران از مردم سعایت می کنند, کسانی که بد بوتر از مردارند, آنانند که در پی شهوتها و لـذتـهـامـی روند و حق خدا را از اموال خود نمی پردازند, کسانی که جبه بر تن محشور می شوند, فخرفروشان و متکبرانند. تفسیر:. در الـمـیـزان , در تـفسیر آیه ((همانا خداوند ابایی ندارد که به پشه ای مثل زند)), آمده است : آیه ((خـداونـد ابـایـی ندارد که به پشه ای مثل زند)): پشه حشره معروفی است و کوچکترین جانوران مـحـسـوس , مـی باشد این آیه و آیه بعد آن نظیرآیه سوره رعد است که می فرماید : ((آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حق است , همانند کسی است که نابیناست ؟ تنها خـردمـندان پند می گیرند, کسانی که به عهدخدا وفا می کنند و خود پیمان نمی شکنند آنان که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده است پیوند می دهند)) به هر حال , این آیه گواه آن است که گمراهی و کوریی که بر اثر اعمال بد وناشایست دامنگر انسان می شود, با گمراهی و کوریی که از نـاحیه خودش در او وجود دارد فرق می کند چرا که خدای متعال می فرماید :((و به وسیله آن جز فاسقان را گمراه نمی کند)) خداونددر این جا گمراه کردن او را در پی فسق قرار داده , نه مقدم بر آن این یک مطلب . دیگر آن که , هدایت و اضلال در واژه ای هستند که تمام انواع کرامت و خذلان را که ازطرف خدای متعال بر بندگان خوشبخت و بدبختش می رسد, شامل می شوند, زیرا خدای متعال در گفته های خـود, حـال بـنـدگـان سعادتمندش را این گونه وصف فرموده است : به آنان زندگی پاکیزه ای می بخشد, با روح ایمان تقویتشان می کند, از تاریکیها به سوی نور بیرونشان می برد,برایشان نوری قرار می دهد که در پرتو آن راه خود را می پیمایند, خداوند سرپرست آنهاست وترس و غمی ندارند, همواره با آنان است و هر گاه او را بخوانند, اجابتشان می کند و هر گاه خدارا یاد کنند, او هم آنان را یاد می کند و فرشتگان با پیام شادی و

سلام برایشان فرود می آیند وامثال اینها. و در وصف حال بندگان شقاوتمند خود می فرماید که : آنها را گمراه می کند و از نور به تاریکیها می کشاندشان و بر دلهایشان مهر می زندو بر گوش وچشمایشان پرده می افکند وصورتهای آنان را به عقب برمی گرداند و در گردنهایشان تا چانه های آنان غلهایی می نهد, به طوری که سرهایشان را بالا نگه می دارند, از پیش رو و پشت سر آنان سدی قرار می دهد وپرده ای بر آنان می گستراند, به طوری که نمی توانند ببینند, شیاطینی را همنشین ایشان قرارمی دهد که آنها را گمراه می کنند, در حالی که گمان می کنند راه راست را می پیمایند و این شیاطین کارهای آنها را در نظرشان زیبا جلوه می دهند و خداوند تدریجا و به طوری که نفهمندآنها را می گیرد و به آنها مهلت می دهد و آنها را می فریبد و ایشان را در طغیان و سرکشی شان نگه می دارد تا متحیر و سرگشته شوند. اینها خلاصه ای است از آنچه که خدای سبحان درباره این دو گروه فرموده است : ظاهراین آیات نشان می دهد که انسان در این جهان علاوه بر زندگی معمولی یک زندگی دیگری هم دارد که توام با سعادت یا شقاوت است و دارای رگ و ریشه هایی است که به وسیله آنها در این زندگی دوم خود به سر می برد و پس از مرگ و بالا رفتن پرده بر آن اطلاع و آگاهی پیدا می کنداز گفتار خدای تعالی همچنین پیداست که انسان پیش از زندگی دنیویش زندگی دیگری هم دارد که همان گونه که زندگی پس از این جهان شباهتی به وضع زندگی فعلی دارد, آن زندگی قبل هم مشابه این زندگی بوده است به عبارت دیگر : انسان یک زندگی قبل از این زندگی دنیا ویک زندگی بعد از آن دارد که زندگی سوم تابع حکم و وضع زندگی دوم است و زندگی دوم تابع حکم و وضع زندگی اول بنابراین , انسان که در این دنیا زندگی می کند, میان دو زندگی واقع است : زندگی قبل از زندگی دنیا و زندگی بعد از آن این مطلبی است که ظاهر قرآن آن رامی رساند. اما عمده مفسران آیات دال بر زندگی نوع اول را حمل بر یک نوع زبان حال و مقتضای استعداد کرده اند و آیات دال بر زندگی نوع سوم را حمل بر انواع مجاز و استعاره نموده اند حال آن که ظاهر بسیاری از آیات این نظر را رد می کند آیاتی که بر زندگی نوع اول دلالت دارند,عبارتند از آیات مربوط به عالم ذر و میثاق که در جای خود خواهند آمد, اما در رابطه با زندگی نوع سوم , بسیاری از آیات دلالت بر این دارند که در روز جزا, پاداش به عین اعمالی است که انسان انجام می دهد مانند این آیه : ((امروز عذر مخواهید, جزای شما همان عمل شما خواهدبود)) و آیه ((سپس به هر کس (پاداش) آنچه به دست آورده , تمام داده شود)) و آیه ((بترسید ازآتشی که آتشگیره اش مردمان و سنگها هستند)) و آیه (((بگو) تا گروه خود را بخواند بزودی آتشبانان را فرا

خوانیم)) و آیه ((روزی که هر کس آنچه را از خوب و بد عمل کرده است حاضرمی بیند)) و آیه ((آنان جز آتش در شکمهای خویش فرو نبرند)) و آیه ((جز این نیست که آتش در شکم خود فرو می برند)) و آیات دیگری از این قبیل . به جانم قسم که اگر در کتاب خدای متعال جز همین آیه نبود : ((هر آینه تو از این (حال)سخت غافل بودی ولی ما پرده ات را (از جلوی چشمانت) برداشتیم و دیده ات امروز تیزاست)), برای اثبات مطلب مورد نظر, (حیات نوع سوم) کافی بود, زیرا غفلت در جایی به کارمی رود که چیزی موجود و حاضر باشد و به آن توجه نشده باشد و نیز ((برداشتن پرده)) درموردی اطلاق می شود که موجود پوشیده و در پس پرده ای وجود داشته باشد, بنابراین , اگرآنچه را که انسان روز قیامت مشاهده می کند از قبل موجود و حاضر نباشد, درست نیست که گفته شود : این چیزها از تو پوشیده و در پرده بوده و مورد غفلت تو بوده است و امروز پرده ازروی آنها برداشته می شود و غفلت از آنها برطرف می گردد. به جانم قسم که اگر از وجدان خودت بخواهی بیانی را به تو نشان دهد که این معانی را به طورحقیقی و نه مجاز بازگو کند, جز همین بیانات و اوصافی را که قرآن کریم آورده است , چیزی به تو نشان نخواهد داد. خلاصه کلام این که : در آیات قرآن دو بیان دیده می شود:. اول آنهایی که بیان ثواب و عقاب می کند که شمار بسیاری از آیات این گونه اند و مفید این معنایند که آنچه از خوب و بد, مانند بهشت و دوزخ در آینده به انسان می رسد, در حقیقت پاداش کارهایی است که در دنیا انجام داده است . دوم آیاتی هستند که بیان تجسم اعمال می کنند شمار دیگری از آیات در این باره هستند ونشان می دهند که خود اعمال یا لوازم آنها امور مطلوب یا نامطلوب یا همان خوب و بد را فراهم می آورند و در قیامت که پرده ها بالا رود انسان از آنها آگاه و مطلع می شود مبادا خیال کنید که این دو بیان با هم منافات دارند, زیرا حقایق , همان گونه که قرآن می فرماید, به وسیله ضرب المثلها به فهمها نزدیک می شوند.

معانقه .

معانقه .

ـ امـام صـادق (ع) : هـر گـاه دو مـؤمـن مـعـانـقـه کنند غرق رحمت (خدا) شوند و هر گاه , به خـاطـرخـداونـد و نـه بـه مـنظور اهداف دنیوی , یکدیگر را در آغوش کشند, به آنها گفته شود : آمرزیده شدید, عمل کردن را از نو آغاز کنید (یعنی نامه اعمال گذشته شما پاک شد اعمال خود را دوباره آغاز کنید). ـ امام باقر و امام صادق (ع) : هر مؤمنی که برای دیدن برادر خود بیرون رود و به حق او آشناباشد, خـداونـد بـرای هـر گامی که برمی دارد یک ثواب برایش بنویسد و یک گناه از او پاک کند ویک درجه بالا برده شود و چون در خانه اش را بکوبد, درهای آسمان به رویش گشوده گردد وچون با هم رو به رو شوند و دست دهند و یکدیگر را در آغوش کشند, خدا رویش را به آنها کند. ـ امـام صادق (ع) : تحیت کامل نسبت به شخصی که مقیم است (از سفری برنگشته) با دست دادن به اوست و سلام کامل برای آن که از سفر آمده به معانقه کردن با اوست .

پیمان .

تشویق کردن به وفای به عهد.

قرآن . ((و کسانی که چون عهدی می بندند بدان وفا می کنند)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید! به قراردادها وفا کنید حیوانات چهار پا, مگر آنهایی که از این پس بـرایـتـان گـفـته می شود, بر شما حلال شده اند و آنچه را که در حال احرام صید می کنید حلال مشمارید خدا به هر چه می خواهد حکم می کند)). ((و اگـر در دین از شما یاری طلبیدند باید یاریشان کنید مگر آن که بر ضد آن گروهی باشد که میان شما و ایشان پیمانی بسته شده است)). ـ امام صادق (ع), در پاسخ به سؤال از آیه ((ای کسانی که ایمان آورده اید! به قراردادها وفاکنید)), فرمود : مقصود پیمانهاست . ـ پیامبر خدا(ص) : مسلمانان , پایبند شروط خود هستند. ـ مسلمانان , به شروط خود وفادارند. ـ مسلمانان به شروط خود که با حق سازگار باشد, پایبندند. ـ مسلمانان به شروط خود که دانسته شده است , پایبندند. ـ مسلمانان به شروط خود وفادارند مگر شرطی باشد که حلالی را حرام یا حرامی را حلال گرداند. ـ مؤمنان , به شروط خود وفادارند. ـ امـام عـلـی (ع) : هـمـانـا پـیمانها, قلاده هایی است که تا روز قیامت بر گردن است , هر که آنها رارعـایـت کـند خداوند به او احسان نماید و هر که آنها را بشکند خداوند از یاری او فروگذار کند وهـر کـه پـیـمـانـهـا را سبک شمارد پیمانها از او نزد آن کس که بر پیمانها تاکید کرده و از خلق خودخواسته است تا آنها را پاس دارند, شکایت برد. ـ امام باقر(ع) : سه چیز است که خدای عزوجل درباره آنها به هیچ کس اجازه مخالفت نداده است : و رعایت پیمان نسبت به نیکوکار و بدکار. ـ امام علی (ع), در فرمان استانداری خود به مالک اشتر, می فرماید : اگر با دشمنت پیمانی بستی , یـا جـامـه زنهار بر او پوشاندی , به پیمان خود وفادار باش و در زنهارت امانتدار باش وخود را سپر پـیـمان و زنهاری که داده ای , قرار ده , زیرا هیچ یک از فرایض خداوند مثل وفای به عهد نیست که مـردم , بـا وجـود داشـتـن خواهشهای گوناگون و آرا و اندیشه های متفاوت , در بزرگداشت آن یکدل باشند. مشرکان هم , پیش از مسلمانان , وفای به عهد را در میان خود لازم می دانستند, زیرا عواقب پیمان شکنی را بد و ناگوار می دیدند بنابراین , به زنهار خود خیانت مکن و پیمانت را مشکن ودشمنت را مفریب . ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه عهد شکنی کنند, خداوند دشمنشان را بر آنان مسلط گرداند. ـ امام صادق (ع) : هر گاه زنهار و امان زیر پا نهاده شود, مشرکان علیه مسلمانان یاری داده شوند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : بدانید که هر کس به معاهدی (اهل ذمه) ستم کند, یا حقش را کم بدهد, یـا بـیـش از توانش او را مکلف سازد, یا بدون رضایتش

چیزی ازاوبگیرد,درروزقیامت من حجت آور (خصم و مدعی) او هستم . ـ امام باقر(ع), درباره آیه ((مانند آن زنی مباشید که رشته خود را پنبه می کرد)), فرمود : آن زنی که رشته های خودرا پنبه می کرد, زنی از بنی تمیم بن مره بود به نام رابطه [ریطة] دختر کعب بن سـعد بن تیم بن کعب بن لوی بن غالب او زن احمقی بود که پشم می ریسید و آنچه رشته بودپنبه مـی کـرد و دوباره می ریسید پس , خداوند فرمود : ((مانند آن زنی که رشته خود را پنبه می کرد)) خدای تبارک و تعالی به وفاداری فرمان داد و از پیمان شکنی نهی فرمود و این مثل رابرای آنان زد .

پیمان و ایمان .

ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که پیماندار نباشد, دین ندارد. ـ خوش قولی , از ایمان است . ـ امام علی (ع) : خوش قولی (و پایبندی به عهد و پیمان) از ایمان است . ـ به عهد و پیمان کسی که دین ندارد, اعتماد نکن . ـ به خدا یقین ندارد, کسی که پیمان و زنهار خود را رعایت نکند.

پیمان خدای سبحان .

قرآن :. ((ای فرزندان آدم ! آیا از شما پیمان نگرفتم که شیطان را بندگی نکنید که او دشمن آشکار شماست ؟)). ((ما پیشتر از آدم پیمان گرفتیم (به او سفارش کردیم) ولی او فراموش کرد و شکیبایش نیافتیم)). ـ امام علی (ع), در وصف پیامبر(ص), می فرماید : وحی تو را فهمید و پیمان تو را حفظ کرد ودر راه اجرای فرمانت , حرکت کرد. ـ خدای سبحان از فرزندان آدم پیامبرانی برگزید و برای وحی و تبلیغ رسالت از آنان پیمان گرفت در آن هنگام که بیشتر خلایق پیمان خدا را شکستند و در نتیجه , حق او را نشناختند وبرایش انباز و مانند گرفتند و اهریمنان آنان را از شناخت حق رویگردان کردند و رهزنان راه بندگی او شدند, فرستادگان خود را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی به سویشان فرستاد تا از آنان بخواهند پیمان الهی را که در فطرت آنان بود ادا کنند. ـ در سرزنش اصحاب خود, می فرماید : پیمانهای خدا را شکسته می بینید و به خشم نمی آیید,درحالی که شکسته شدن پیمانهای پدرانتان را عار می دانید و ناراحت می شوید!.

معاد / 1.

معاد.

قرآن . ((وآن روز را دروغ نشمارد, مگر شخص متجاوز گنهکار)). ((و گـفـتند : جز زندگی دنیوی ما حیات دیگری وجود ندارد, می میریم و زنده می شویم و ما را جز روزگار هلاک نکندآنان را بدان دانشی نیست و جز در پنداری نیستند)). ((و گـفـتند : جز این زندگی دنیوی ما حیات دیگری نیست و ما برانگیخته نخواهیم شد و اگر بـبـیـنی آن هنگام را که دربرابر پروردگارشان ایستاده شوند, خدا می گوید : آیا این حق نیست ؟ گـویـنـد : چـرا, بـه پـروردگـارمـان سوگند گوید : به کیفرآن که کافر بوده اید, عذاب خدا را بچشید)). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : مـعـاد, میدان (رسیدگی به)عمل است کسی که (در دنیا) کار کرده (در معاد)نکو حال و بهره مند باشد و آن که از دست داده اندوهگین و پشیمان باشد. ـ امـام عـلـی (ع) : تـا آن گـاه کـه امور خلایق از هم بگسلد و روزگار سپری گردد و رستاخیز نـزدیـک شـود و آنـهـا را از مـیان گورها و آشیانه پرندگان و کنام درندگان و میدانهای جنگ , برانگیزاند ومحشورشان کند, در حالی که به سوی فرمان او و به جانب معادش می شتابند. ـ تـا آن گـاه کـه زمان نوشته به سر آید و مقدرات جهان به پایان رسد و آخرین خلایق به اولین آنها بـپـیـوندند و فرمان حق برای تجدید آفرینش خلقش در رسد, آسمان را به حرکت در آوردو آن را بـشکافد و زمین را بشدت بجنباند و تکانش دهد و کوهها را از جا برکند و متلاشی سازدو از هیبت جـلال حـق و تـرس از سـطـوت و شکوه او کوهها بر هم کوفته شوند و هر کس را که درزیر زمین مـدفـون اسـت بیرون آورد و پیکرهای کهنه و پوسیده آنها را نو کند و اجزای پراکنده شان را گرد آورد, آن گـاه آنـان را از هـم جدا سازد تا از کردارهای پنهانی و کارهای پوشیده آنها بپرسدشان و آنان را به دو دسته تقسیم کند : به دسته ای نعمت ارزانی دارد و ازدسته دیگر انتقام گیرد. ـ گوئیا قیامت , همچون ساربانی که شتر خشکیده شیر را می راند, شما را هی می زند گویی فریاد قـیـامـت بـر سـر شـمـا فـرود آمـده و رسـتاخیز شما را فراگرفته است و برای داوری به صحنه آمده ایدنادرستیها و اباطیل از شما دور گشته و بهانه ها ازدستتان رفته است . ـ هدف , فرا پیش شماست و قیامت از پشت سر شما را می راند سبکبار شوید تا برسید, زیراکه اولین شما چشم به راه آخرین شماست . ـ لـقـمـان (ع), در انـدرز به فرزند خود, فرمود : فرزندم ! اگر در مردن شک داری , خوابیدن را از خودت بردار اما بدان که هرگز توان این کار را نداری و اگر در برانگیخته شدن تردیدداری بیدار شدن از خواب را از خودت دور گردان , اما بدان که هرگز نتوانی چنین کنی . ـ پیامبر خدا(ص) : ای پسران عبدالمطلب ! راهنما به

افراد خود دروغ نمی گوید سوگند به آن که مـرا بـه حـق بـرانگیخت همچنان که می خوابید,می میریدو همچنان که بیدار می شوید,برانگیخته مـی شوید بعد از مرگ سرایی جز بهشت یا دوزخ نیست آفرینش همه خلایق وبرانگیختن آنها برای خـدای عـزوجـل همچون آفرینش و برانگیختن یک تن است خدای تعالی می فرماید : ((آفرینش و برانگیختن شما نیست مگر همانند (آفرینش و برانگیختن) یک تن)). ـ امام باقر(ع), درباره آیه ((وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت)), فرمود :مردم در گـورهـایشان هستند و چون برخیزند پندارند که در خواب بوده اند و از این رو گویند :وای بر ما! چـه کـسـی ما را از خوابگاهمان برانگیخت ؟ فرشتگان گویند : ((این چیزی بود که خدای رحمان وعده داد و فرستادگان راست گفتند)).

قرآن . ((سوگند می خورم به روز قیامت)). ((مـا آسـمـانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست جز به حق نیافریدیم و همانا ساعت آمدنی است پس گذشت کن گذشتی نیکو)). ((در ایـنـها برای کسانی که از عذاب آخرت بیمناکند عبرتی است , آن روزی است که مردم در آن گرد آورده می شوند وآن روزی است که مردم در آن حاضر آورده می شوند)). ((روزی که همه شما را برای روز گرد آمدن , گرد آورد آن روز روز مغبونی است و هر که به خدا ایمان بیاورد و کارشایسته کند, گناهانش را فرو پوشاند و او را به بهشتهایی که در آن نهرها روان است , داخل کند آن جا جاودانه خواهدبود این است پیروزی و کامیابی بزرگ)). ((و سوگند به روز موعود و سوگند به شاهد و مشهود)). ((فـرا بـرنـده درجـات , صـاحـب عرش که بر هر یک از بندگانش که خواهد به فرمان خود وحی می فرستد, تا مردم را از روزملاقات بترساند)). ((ای قوم من ! من برای شما از روزی که یکدیگر را به فریاد بخوانید بیمناکم)). ((ای داود! مـا تو را در زمین جانشین قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از میل و خـواهش خود پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد آنان که از راه خدا منحرف شوند, بدان سبب که روز حساب را از یاد برده اند, به عذابی شدید گرفتار شوند)). ـ پـیامبر خدا(ص), در پاسخ به سؤال از علت نامگذاری رستاخیز به قیامت , فرمود : زیرا درآن روز مردم برای حسابرسی برمی خیزند. ـ از اندرزهای امام سجاد(ع) : بدان ای پسر آدم , که در پس امروز روزی بزرگتر و ترسناکتر ودرد آورتـر بـرای دلـهـاسـت و آن روز قـیامت است در آن روز مردم گرد آورده می شوند و در آن روز همگان حاضر گردیده می شوند در آن روز خداوند اولین و آخرین خلایق را جمع می کند.

دلیل اول برای اثبات معاد.

قرآن . ((آیا پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی گردید))؟ . ((ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست به باطل نیافریده ایم این گمان کسانی است که کافر شده اند و وای برکافران از آتش آیا کسانی را که ایمان آوردند و کار شایسته کردند همانند فساد کنندگان در زمین قرار دهیم ؟ آیاپرهیزگاران را چون بدکاران قرار دهیم ؟)). ((آیا آنان که مرتکب بدیها می شوند می پندارند آنان را در شمار کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده و کارهایی شایسته کرده اند؟ و آیا زندگی و مرگشان یکسان است ؟ چه بد داوری می کنند و خدا آسمانها و زمین را به حق بیافرید تاهر کسی را برابر کاری که کرده است پاداش دهد و به آنان ستم نشود)). تفسیر:. گفته خدای متعال : ((آیا پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریدیم ـ تا آیه ـ خداوندگار عرش کریم)) :بعد از آن که خداوند آنچه را کفار با آن روبه رو خواهند شد,از احوال مرگ و سپس درنگ در برزخ وبعد از آن برانگیخته شدن برای حسابرسی و کیفر, توضیح داد,آنان را به خاطر این پندارشان که برانگیخته نخواهند شد توبیخ می کند, چرا که نسبت دادن کار بیهوده به خدا گستاخی به اوست بعد از این توبیخ به برهان بعث اشاره می فرماید : آیه ((آیا پنداشتید)) به این معناست : با آن که شما را از حسرت خوردن در هنگام مشاهده مرگ و سپس درنگ در گورها و بعد برانگیخته شدن برای حساب و پاداش آگاه ساختیم , آیا باز هم گمان می برید که شما را بیهوده آفریدیم و بدون آن که هدف جاودانی درآفرینش شما باشد زندگی می کنید و می میرید و همه چیز تمام می شود و به سوی ما باز نمی گردید؟ . آیه ((پس , برتر است خداوند مالک و برحق خدایی جز اونیست خداوندگار عرش بزرگوار است)),اشاره به برهانی دارد که از طریق تنزیه (خدا از کار عبث) رستاخیز را اثبات و عقیده آنها در انکار بعث را رد می کند خدای تعالی در یک جمله تنزیهی خود را به چهار وصف توصیف می کند:. فرمانرواست , حق است , خدایی جز او نیست و خداوندگار عرش بزرگوار است بنابراین , چون فرمانروای حقیقی است هر حکمی درباره هر چیزی براند, چه ایجاد باشد چه برگرداندن , چه مرگ باشدو چه زندگی و رزق , حکمش نافذ و فرمانش روان است و هر حکمی صادر کند, جز حق نیست , زیرا اوحق است و از حق از آن جهت که حق است جز حق سر نمی زند و از بطلان و بیهودگی مبراست . از آن جا که ممکن است تصور شود در کنار خدا مصدر حکم دیگری هم باشد که با صدورحکم ,حکم خدارا باطل و بی اثر سازد, لذا خود را به صفت

یگانگی و این که الهی ـ یعنی معبودی ـجزاونیست موصوف ساخت , زیرا اله به این جهت معبود است که دارای ربوبیت است , بنابراین معبودی جز او نیست و او خداوندگار عرش بزرگوار ـ عرش عالم ـ است وزمام امور همه در دست اواست و احکام و فرمانهای جاری در آن از او سر می زند. چکیده سخن این که خداوند است که هر حکمی از او صادر می شود و هر چیزی از ناحیه او هستی می گیرد و او جز به حق , حکم صادرنمی کندو جز حق ,کاری انجام نمی دهد بنابراین , موجودات همگی به سوی او برمی گردند و به وجود او باقیند و گرنه بیهوده و باطل بودند در صورتی که بیهودگی و بطلان در آفرینش و صنع خدا راه ندارد. دلیل این که خداوند به این اوصاف چهارگانه متصف می باشد این است که او خدایی است که هستی ذاتی اوست و هستی بخش ماسوا است . آیه : ((و ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنهاست به باطل نیافریدیم)) تا آخر آیه :چون سخن به روز حسابرسی رسید رشته توضیح را متوجه آن ساخت و در اثبات آن دو دلیل اقامه فرمود : یکی از آن دو همین است که در این آیه ((و ما آسمان)) مطرح شده و از طریق غایت داشتن موجودات استدلال می کند چه اگر آفرینش آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست ـ که برای زمانی معین آفریده و سپس نابود می شوند ـ به یک غایت ثابت و پایدار و به سر نیامدنی نمی انجامید, کاری باطل بودو باطل , به معنای آنچه که غایت و پایانی ندارد, در موجودات عالم تحقق پذیر نیست چنین کاری ازحکیم سر نمی زند و در حکیم بودن خدای تعالی هم شکی نیست . گاهی اوقات از به کار بردن واژه ((باطل)) لعب و بازی اراده می شود اگر در این آیه هم مراد از باطل همین معنا باشد, در آن صورت آیه مورد بحث به معنای این آیه است : ((و ما آسمانها و زمین و آنچه رامیان آنهاست از روی بازی نیافریدیم ما آن دو را جز به حق خلق نکردیم)). به قولی این آیه به حسب معنا عطف بر آیه پیش از خود است لذا گویا گفته شده است : از هوای نفس پیروی مکن , زیرا موجب گمراهی تو می شود و زیرا خدای تعالی جهان را برای پیروی از هوا که باطل و نادرست می باشد, نیافریده بلکه به خاطر توحید و پیروی از شرع خلقش کرده است . اما این سخن استوار نمی نماید, زیرا آیه بعد, یعنی ((آیا کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند, همانند فساد کنندگان در زمین قرار دهیم)) با معنای گفته شده سازگار نیست . آیه ((این گمان کسانی است که کافر شدند, پس وای بر کافران از آتش)) : یعنی این که جهان به باطل آفریده شده و غایتی ندارد و از روز حساب که در آن نتیجه حسابرسی به اعمال آشکار می شود, خبری نیست , گمان کسانی است که معاد را باور ندارند چنین کسانی در آتش دوزخ معذب خواهند بود. آیه ((آیا کسانی را که ایمان آوردند و کارهای

شایسته کردند, مانند کسانی قرار دهیم که در زمـیـن فـساد کردند؟ آیا پرهیزگاران را چون بدکاران قرار دهیم ؟)) استدلال دوم است بر اثبات معاد بدین شرح که انسان نیز همانند دیگر انواع موجودات می تواند به کمال برسد و کمال آدمی به ایـن اسـت کـه در علم وعمل از قوه به فعلیت برسد به این ترتیب که اعتقادات درست پیدا کند و کـارهـای نـیک و شایسته انجام دهد,دو عنصری که فطرت درست و سالم آدمی او را به سوی آنها راهنمایی می کند, به سوی ایمان به حق و انجام کارهای شایسته که موجب اصلاح و درستی جامعه انـسـانـی در روی زمـین می شوند بنابراین ,کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دهند ـ یعنی همان پرهیزگاران ـ انسان کامل هستند وتباهکاران در روی زمین به سبب فاسد بودن اعتقاد و عملشان ـ یعنی همان بدکاران ـ از لحاظ انسانیتشان براستی ناقص و زیان دیده اند مقتضای این کمال و نقص این است که به ازای کمال , حیاتی سعادتمندانه و زندگیی خوش وجود داشته باشد و به ازای نقص و عدم کمال , حیات وزندگی ضد آن . پـیـداسـت کـه ایـن زندگی دنیا که هر دو گروه ـ کاملان و ناقصان ـ در آن مشترکند زیر نفوذ اسباب وعوامل مادی است و از این نظر برای فرد کامل و ناقص و مؤمن و کافر یکسان می باشد لذا کـسـی کـه کارنیک انجام دهد و عوامل و اسباب مادی نیز با او سازگاری نشان دهد, به زندگی خوش و سعادتمندانه ای دست می یابد و هر کس خلاف آن باشد, بدبختی و زندگی تنگ و ناگوار دامنگیرش می شود. اگـر زنـدگی به همین زندگی دنیوی که برای هر دو گروه نسبت یکسان داردمحدود و منحصر بـاشد وزندگی دیگری وجود نداشته باشد که متناسب با حال و روز هر یک به آنها اختصاص یابد, در آن صـورت ایـن امر با عنایت الهی در رساندن هر ذیحقی به حقش و دادن مقتضیات اعمال به افراد منافات خواهد داشت . بـه عـبـارت دیـگر : با هر دو گروه به یکسان عمل کردن ((2)) و نادیده گرفتن آنچه پاکی این و ناپاکی آن اقتضا می کند, برخلاف عدالت خدای متعال است . اما این آیه ـ همچنان که ملاحظه می شود ـ به نفی یکسان بودن حال مؤمن و کافر نمی پردازد بلکه به مقابله و مقایسه میان کسی که ایمان آورد و عمل صالح کند و کسی که چنین نیست , خواه غیر مـؤمـن بـاشـدیـا مـؤمن ناصالح باشد, می پردازد به همین دلیل دوباره پرهیزگاران را در مقابل بدکاران قرار می دهد.

دلیل دوم برای اثبات معاد.

قرآن . ((ای مـردم ! اگر در روز رستاخیز تردید دارید, ما شما را از خاکی آفریدیم , سپس از نطفه ای آن از ایـن روست که خدا حق است و او مردگان را زنده می سازد و او بر هر کاری تواناست و هماناقیامت آمدنی است , شکی در آن نیست)). ((بـرای مـا مـثلی زد و حال آن که آفرینش خود را از یاد برد او گفت : چه کسی این استخوانهای پـوسـیـده را زنده می کند؟ بگو : همان کسی آنها را زنده می کند که در آغاز بیافریدشان و او به هر آفرینشی داناست)). ((آیـا انـسان می پندارد که به حال خود رها شده است ؟ آیا او نطفه ای از منی که در رحمی ریخته شده نبوده است ؟ وسپس لخته ای خون شد و آن گاه به اندامی درست بیافریدش و از او دو جفت نر و ماده قرار داد آیا او قادر نیست که مردگان را زنده سازد؟)). ((انـسـان بـنـگرد که از چه آفریده شده است از آبی جهنده آفریده شده است , که از میان پشت و سینه ها بیرون می آیدخدا به بازگردانیدن او تواناست)). ((بـگـو : پروردگار من به عدل فرمان داده است و به هنگام هر نماز رو به جانب او دارید و او را با ایمان خالص بخوانیدهمچنان که شما را آفرید باز می گردید)). ((و انـسـان گـویـد : آیا چون مردم بزودی زنده از گور بیرون آورده خواهم شد؟ آیا آدمی به یاد ندارد که ما او را پیش ازاین آفریدیم , در حالی که چیزی نبود؟)). ـ امـام صادق (ع) : ابی بن خلف آمد و استخوان پوسیده ای را از باغی برداشت و آن را با دست خرد ونـرم کـرد و گـفـت : ای محمد! آیا وقتی استخوانهایی پوسیده شدیم برانگیخته می شویم ؟ پس خـداونـد این آیه را فرو فرستاد : چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟ بگو : همان کسی آنها را زنده می کندکه در آغاز بیافریدشان و او به هر آفرینشی داناست . تفسیر:. در آیـه ((آن از ایـن روسـت کـه خـدا حـق اسـت و او مـردگـان را زنـده مـی کـند و او بر هر چیز تواناست))کلمه ((آن)) اشاره به مطلبی است که در آیه قبل ذکر شده است یعنی آفرینش انسان و گیاه و تدبیر آنهادر پدید آمدن و ادامه زندگی ,آفرینش وتدبیری که دو واقعیت هستند و شکی در آنها وجود ندارد. آنـچـه از سـیـاق آیـه بـرمـی آیـد ایـن اسـت کـه مراد از حق , خود حق است به عبارت دیگر, حق صفتی نیست که جایگزین موصوفی شده که خبر ((ان)) بوده و حذف شده باشد بلکه خدای تعالی خود حق است که هر پدیده حقی را تحقق می بخشد و نظام حق را در اشیا جاری می سازد پس , این کـه خدای تعالی حقی است که هر پدیده حقی به واسطه او تحقق می یابد, سبب شده است که این مـوجـودات حـقیقی و نظامهای حقیقی جاری در آنها به وجود آیند و همه اینها کاشف از ایند که خدای تعالی حق

است . جـمـلـه ((و او مـردگـان را زنـده می کند)) عطف به جمله پیش از خود می باشد, یعنی عطف به مطلبی است که در آیه قبل ذکر شده است و آن تبدیل خاک مرده , از طریق پیمودن مراحلی چند, بـه انـسـانـی زنـده و نیز تبدیل زمین مرده , از طریق فرو فرستادن باران , به گیاهی زنده است و اسـتمراراین فرایند بدان سبب می باشد که خداوند مردگان را زنده می کند و این امر پیوسته از او سر می زند.

جـمـلـه ((و او بـر هر چیزی تواناست)) نیز همچون جمله قبل , عطف بر جملات سابق می باشد و مـراداین است که آنچه گفتیم بدان سبب است که خداوندبر هر کاری تواناست , چون ایجاد انسان و گـیـاه و تدبیرکار آنها در پیدایش و ادامه حیات با وجود یا نظامی که در هستی و وجود جاری است ارتـبـاط دارد و همان طور که ایجاد انسان و گیاه و تدبیر کار آنها جز با داشتن قدرت بر آنها میسر نـیست , قدرت داشتن بر آن دو نیز جز با قدرت داشتن بر کلیه اشیا امکان ندارد بنابراین , آفرینش انـسـان و گـیـاه و تدبیر کار آنها به سبب عمومیت داشتن قدرت حق تعالی است به دیگر سخن : خلقت انسان و گیاه و تدبیر کار آنها,بیانگر عمومیت قدرت است . آیـه ((و هـمـانـا قـیـامـت آمـدنـی اسـت شـکـی در آن نیست و خدا کسانی را که در گورهایند برمی انگیزد)),این دو جمله عطف به ((ان)) در ((ذلک بان اللّه)) می باشند. با آن که از موضوع آفرینش انسان و گیاه نتایج دیگری نیز, مانند ربوبیت خدای تعالی و نفی انباز وشـریـک در عـبـادت و عـلـیـم و مـنـعـم و بـخـشـنـده بـودن خـدا و جـز اینها که همگی در بـاب توحیداهمیت دارند,به دست می آیداماازمیان این همه اختصاصا پنج نتیجه که در دو آیه مذکور آمده ,ذکر شده اند علتش آن گونه که سیاق آیه ـ که در مقام اثبات رستاخیزند ـ به دست می دهد و از عـرضـه ایـن آیات بر دیگر آیات اثبات کننده رستاخیز استفاده می شود, این است که آیه مورد بـحـث قصدش اثبات مساله بعث و رستاخیز مردگان از طریق اثبات حقیت مطلق خداوند است , چون ازحق محض جز فعل حق صادر نمی شود و اگر عالم دیگری نباشد که انسان در آن خوشبخت یابدبخت زندگی کند و هستی به همین پدیدآوردن ونیست کردن مکرر محدود و منحصر می شد, عـمـلـی بـیـهـوده و بـاطـل بـود پـس , ایـن کـه خـدای تـعـالـی حق است و جز فعل حق انجام نـمـی دهد,آشکارامستلزم آن است که عالم بعث و رستاخیز مردگان وجود دارد, زیرا این زندگی دنیا با مرگ تمام می شود وبعد از آن لاجرم زندگی دیگری وجود دارد که باقی و پایدار است . بـنـابـرایـن , آیـه ((مـا شما را از خاکی آفریدیم ـ تا آیه ـ آن به این خاطر است که خدا حق است)) درهمان بستر آیه ((ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست از روی بازی نیافریدیم آنها را جز بـه حق خلق نکردیم))

و آیه ((ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست به باطل نیافریدیم این گمان کسانی است که کافرند)) و دیگر آیاتی است که در صدد اثبات معاد هستند با این تفاوت که آیـات مـذکـورمـعـاد را از طریق حق بودن فعل خدای تعالی اثبات می کنند, اما آیه مورد بحث از طریق حق بودن خودخداوند که مستلزم حق بودن فعل او می باشد. از آن جـا که امکان داشت این توهم پیش آید که زنده کردن مردگان امری محال و ناشدنی است کـه در ایـن صـورت بـرهـان کـار آمـد نیست ـ برای دفع این توهم فرمود : ((او مردگان را زنده مـی کـنـد)) زیرازنده کردن مردگان ـ از طریق تبدیل خاک مرده به انسانی زنده و تبدیل زمین بـی جـان بـه گـیـاهـی جاندار,یک واقعیت مستمر و مشهود است بنابراین , در امکان زنده کردن مـردگـان شـکـی باقی نمی ماند این آیه نیز در راستای آیه ((گفت : کیست که این استخوانهای پوسیده شده را زنده کند؟ بگو : همان کسی آنها راجان می دهد که نخستین بار ایجادشان کرد)) و دیـگر آیاتی است که امکان بعث و دوباره زنده کردن را,از طریق زنده شدن موجودات برای اولین بار, اثبات می کند. هـمـچـنـیـن , چون ممکن بود این توهم پیش آید که امکان زنده کردن دوباره , مستلزم وقوع آن نیست و بعید و دشوار است که قدرت خدا به چنین امری تعلق گیرد, برای دفع این توهم فرمود : ((و او بر هرچیزی تواناست)), زیرا چون قدرت نامتناهی است , نسبت آن به زنده کردن در بار اول یا دوم و آسان بودن یا دشوار بودن کار یکسان است و ناتوانی و کندی و خستگی در آن راه ندارد. ایـن جـمـلـه نـیـز در راستای آیات ((آیا از آفرینش نخست به ستوه آمدیم))و ((آن کس که آن را زنـده کرد, مردگان را نیز زنده می کند و او بر هر چیزی تواناست)) و دیگر آیاتی است که از طریق اسـتـدلال بـه عـمومیت و نامتناهی بودن قدرت خدای متعال , به اثبات رستاخیز و احیای مجدد مردگان می پردازند. پـس , آنـچـه در آیـه ((آن به خاطر این است که خداحق است))آمده ,نتایج سه گانه ای هستند که ازآیـات پـیـش ازآن بـرمی آیندوهمگی یک هدف را دنبال می کنند و آن اثبات رستاخیز است که در آیـه اخـیـر, یـعـنـی آیـه ((و هـمـانا قیامت آمدنی است شکی در آن نیست و خدا کسانی را که در گورهایندبرمی انگیزد)), گنجانده شده است .

دلیل سوم برای اثبات معاد.

قرآن . ((بگو : در زمین سیر کنید و ببینید که چگونه خدا موجودات را آفرید, سپس آفرینش باز پسین را پدید می آورد هماناخدا بر هر چیزی تواناست)). ((آیا از آفرینش نخست عاجز شده بودیم ؟ نه , آنان در آفرینش جدید شک دارند)). ((اوست که موجودات را می آفریند, سپس آنها را دوباره می آفریند و این کار (آفرینش دوباره) بر او آسانتر است اوراست صفت برتری در آسمانها و زمین و اوست عزیز و حکیم)). ـ امـام سـجـاد(ع) : شـگـفـتـا! شـگفتا, از کسی که آفرینش نخست را می بیند و آفرینش دیگر را منکراست . ـ امـام عـلـی (ع), در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع), می فرماید : بدان که خداوند مرگ , هـمـان خـداونـد زنـدگـی است و آن که می آفریند همو می میراند و آن که نابود می کند همو باز می گرداند. تفسیر:. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان , در تفسیر آیه ((و این کار بر او آسانتر است)) می نویسد : آنچه بـایـدگـفته شود این است که : جمله ((این کار بر او آسانتر است)) با آیه بعد تعلیل شده است که می فرماید : ((اوراست صفت برتری در آسمانها و زمین و او مقتدر و حکیم است)) این جمله دلیلی است بر اثبات ((این کار برای او آسانتر است)). آنـچه از جمله ((و او راست صفت برتری)) استفاده می شود, این است که هر یک از صفات کمالی کـه در مـوجـودات محدود آسمانها و زمین متبلور می باشد, مانند زندگی و قدرت و علم و ملک وجـود و کـرم وعظمت و کبریا و جز اینها, در خداوند برتر و بالاترش وجود دارد چنان که فرموده است : ((و از آن خداست نامهای نیکو)). زیـرا مـوجـودات آسـمـانـهـا و زمین به هر وصفی از اوصاف کمال که متصف باشند در ذات خود ازصـفـتـی مـخـالـف آن برخوردارند, چون موجودات از این صفات ذاتا بی بهره بوده اند و خداوند این صفات را به آنها افاضه فرموده است مثلا موجودات زنده فی ذاته بی جانند, موجودات برخوردار ازقـدرت در ذات خـود نـاتوانند و فاقد قدرت از این رو این صفات در آنها محدود و مقیدند برای مثال , علم در آنها مطلق و نامحدود نیست , بلکه محدود و آمیخته به جهل و نادانی از ماسوای خود می باشد همین طور است حیات و قدرت و مالک بودن و عظمت و دیگر صفات . خـداوند پاک از فضل خود این صفات را بر مخلوقات افاضه می کند و این صفات در خود او مطلق ونـامـحـدود و خـالـص و بدور از آمیختگی با ضد آنها می باشد با علمش جهلی نیست و با حیاتش مـرگی نه بنابراین هر صفتی که در موجودات آسمانی و زمینی باشد ـ که البته این صفات در آنها مـطـلـق و مـحض نیست ـ در خداوند بالاترش , یعنی به صورت مطلق و محض , وجود دارد تکرار می کنیم : هر

صفتی که در خدا و مخلوقات باشد آنچه در اوست حد اعلی و برترش می باشد و آنچه در غیر اوست , حد پایین ترو غیر خالصش می باشد. در نـظـر مـخـلـوق ایـجاد دوباره در قیاس با ایجاد در مرحله نخست و ابتدایی آسان است ولی در نـزدخداآسانتر (چون هر صفتی که در مخلوق باشد در خالق برتر و اکملش وجود دارد) به عبارت دیـگر آسانی محض و خالص است و با دشواری و سختی آمیخته نمی باشد, برخلاف آسانی نزدخلق کـه در عـیـن آسـانـی خـالـی از دشـواری نـیـسـت و از این مطلب لازم نمی آید که انشا و ایجاد برای خداسخت و دشوار باشد, زیرا سختی و دشواری در کار با قدرت و توانایی فاعل نسبت معکوس دارد هر چه قدرت کمتر باشد سختی ومشقت در انجام کار بیشتر است و هر چه بیشتر باشد سختی و مـشـقـت کمتراست تا جایی که اگر قدرت نامتناهی باشد سختی و مشقت در انجام کار بکلی از بـیـن مـی رود وقـدرت خـدای تعالی هم نامتناهی است بنابراین هیچ کاری برای او اصلا سخت و دشوار نیست و این از آیه ((همانا خداوند بر هر چیزی تواناست)) استفاده می شود, زیرا وقتی قدرت به هر چیزی تعلق بگیرد آن قدرت جز نامتناهی نخواهد بود دقت شود.

دلیل چهارم برای اثبات معاد.

قرآن . ((پـس , به نشانه های رحمت خدا بنگر که چگونه زمین بی جان را زنده می کند این همان خداست که زنده کننده مردگان است و او بر هر چیز تواناست)). ((خداست که بادها را می فرستد تا ابر را برانگیزند و ما آن ابر را به سوی سرزمینی مرده می رانیم و به وسیله آن زمین بی جان را زنده می کنیم زنده گشتن در روز قیامت نیز چنین است)). ((و از آن (ابـر) بـاران فـرو مـی فـرسـتـیم و به وسیله آن هر میوه ای بیرون می آوریم مردگان را اینچنین زنده می کنیم ,شاید که پند گیرید)). تفسیر:. عـلامـه طباطبائی در تفسیر آیه نخست می گوید : مراد از آیه ((همانا خدا زنده کننده مردگان است)),فهماندن این معناست که میان زنده کردن زمین بی جان و زنده کردن مردگان همانندی اسـت , زیرا در هریک از آنها هم مرگ و مردن است , که عبارت باشد از سلب شدن آثار و نشانه های زندگی از یک چیز وهم حیات و زندگی که عبارت است از شروع مجدد این آثار و نشانه ها در آن چیز بعد از زایل شدن آنهااز او این احیا و تجدید حیات در زمین و گیاهان تحقق می یابد زندگی انـسـان و دیگر جانداران نیز مانند احیای زمین بی جان است و چیزهای همانند حکم همانند دارند پـس وقـتـی احـیا و تجدید حیات دریکی از موارد مشابه ـ زمین و گیاه ـ رواست در موارد مشابه دیگر نیز روا و شدنی است . در آیـه ((و بـه وسـیـلـه آن زمین بی جان را زنده می کنیم)) می فرماید : در زمین بی گیاه , گیاه می رویانیم نسبت دادن احیا به زمین گرچه مجاز است اما نسبت دادن آن به گیاه نسبتی حقیقی اسـت و کارها وفعالیتهای گیاه از قبیل تغذیه و رشد و تولید مثل و امثال اینها, فعالیتهای حیاتی هستند که از ریشه حیات سرچشمه می گیرند. بـه هـمین جهت رستاخیز و احیای مردگان را به احیای زمین مرده , یعنی رویاندن مجدد گیاه بـعـد ازایـسـتادن از فعالیت در فصل زمستان , تشبیه کرده و فرموده است : ((رستاخیز نیز چنین است)) ((نشور))به معنای زنده کردن مردگان و بیرون آوردن آنها از گورها و پخش آنها در روز قیامت است .

دلیل پنجم برای اثبات معاد.

قرآن . ((آیا نمی دانند که خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و در آفریدن آنها در نماند, می تواند مردگان را زنده کند؟ آری , اوبر هر چیز تواناست)). ((آیـا نمی دانند که خدایی که آسمانها و زمین را آفریده , می تواند همانند آنها را بیافریند و برایشان مدت عمری نهاده که در آن تردیدی نیست ؟ اما ظالمان جز انکار نکنند)). تفسیر:. آیـه ((آیـا نـمـی دانـنـد کـه خـدایی که آسمانها و زمین را آفرید می تواند مانند آنها را بیافریند)) اسـتدلالی است بر رستاخیز بعد از مرگ , زیرا کفار می گفتند : ((آیا وقتی به استخوانهای پوسیده تـبـدیـل شـدیم , باآفرینشی جدید برانگیخته خواهیم شد)) این استبعاد آنان مبتنی بر این بود که بـازگـشـت ایـن بدن دنیوی ,که متلاشی می شود و به استخوانهایی پوسیده تبدیل می گردد, به حـیـاتـی دوباره غیر ممکن است خدای تعالی در پاسخ به آنها فرمود که آفرینش ابتدائی بدن ثابت مـی کـند که خداوند قادر است این بدن و مانندآن را دوباره بیافریند, زیرا پدیده های همانند حکم یکسان دارند. هـمـانـنـدی از جهت مقایسه بدن جدید با بدن اول است قطع نظر از نفس که موجب حفظ وحدت وشـخـصیت انسان می باشد و این منافات ندارد با این که انسان اخروی عین انسان دنیوی است نه مـثـل ومـانند آن , چون ملاک وحدت و شخصیت همان نفس انسان است که این نفس نزد خدای سـبـحـان نگهداری می شود و نیست و نابود نمی شود و هر گاه این نفس به بدنی که از نو آفریده می شود تعلق گیرد, آن بدن همان انسانی خواهد بود که در دنیا بوده است همچنان که انسان در دنیا, با آن که کلیه اجزای بدنش پی در پی تغییر می کند, باز همان شخصی است که بوده و وحدت شخصیش باقی وبرجاست . دلـیـل بر این که نفس که حقیقت انسان را تشکیل می دهد, با وجود متلاشی شدن و از بین رفتن اجـزای بدن نزد خدا نگهداری می شود, این آیه شریفه است : ((و گفتند : آیا چون در زمین ناپدید شـدیم ,آفرینش تازه ای خواهیم یافت ؟ آری , آنان به دیدار پروردگارشان ایمان ندارند بگو : فرشته مـرگ کـه بـر شـمـا گـماشته شده شما را می میراند, سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می شوید)) اشکال کفاردرباره معاد از نو زنده شدن انسانی است که با متلاشی شدن اجزای بدنش از بـین می رود خداوند درجوابشان فرمود که ملک الموت جان انسان را به طور کامل می گیرد و بـنـابـراین , چیزی از او گم و گور ومتلاشی نمی شود, بلکه آنچه ناپدید می شود و از بین می رود بدن اوست و این هم مشکلی نیست , زیراخداوند دوباره آن را می آفریند. دلـیـل بـر ایـن کـه انـسـان بـرانـگـیـخـتـه شده در قیامت همان انسان دنیوی است نه

مانند آن کـلـیـه آیات مربوط به قیامت است که نشانگر بازگشت انسان به سوی خدا و برانگیخته شدن او و سؤال وحساب و پاداش دیدن در برابر اعمالش می باشد. هـمه اینها گواه آن است که مراد از همانندی , همان است که گفتیم و پرداختن به مساله بدن و مـنـجـرشـدن آن بـه سخن از همانندی صرفا به خاطر نوع اشکالی است که کفار مطرح کردند و گـفـتند :((آیا آن گاه که به استخوانهایی پوسیده تبدیل شدیم ,به صورت آفرینش جدیدبرانگیخته خـواهـیـم شـد؟)) ایـن سخن کفار فقط متضمن بدن و مسائل بدنی بود نه نفس و جانی که از آن گـرفته می شود اگر از نفس قطع نظرشود, در آن صورت بدن اخروی مانند بدن دنیوی خواهد بود هر چند با وجود نفس عین آن است . بـعـضـی گـفـتـه اند : مراد از ((مانند آنها)) خود آنهاست و این جمله نظیر این تعبیر است که به کسی می گویید : چون تویی این کار را نمی کند یعنی تو این کار را نمی کنی اما این سخن خالی از اشـکـال نیست پیداست که مقصود از این تعبیر و ترکیب این است که چون تویی ـ به خاطر این که مـانـنـد تـو فلان خصوصیت و صفت را دارد ـ این کار را نمی کند بنابراین , تو نیز, با داشتن چنین صـفـتـی , ایـن کـار را نـکن در این جمله به طور کنایی , با نفی سبب فعل , نفی فعل می کند و این تاکیدش بیشتر از آن است که بگوییم : تو این کار را نمی کنی . آیـه ((آیـا کـسـی کـه آسـمـانـهـا و زمین را آفرید, قادر نیست که مانند آنها را بیافریند؟ چرا و او آفریدگارداناست)), استفهام انکاری است و دلیلی را که در آیه پیش یعنی :((بگو : همان کسی که آنها را اولین بارآفرید, دوباره زنده می کند)) آورده است با بیانی نزدیکتر به ذهن توضیح می دهد, چـون در آن آیـه ایـجاد اولین بار انسان را دلیل می گرفت بر این که قادر است دوباره آنها را زنده کـنـد ولـی در این آیه آفرینش آسمانها و زمین را که بزرگتر از آفرینش انسان می باشد و خود در جـای دیـگر فرموده : ((هرآینه آفرینش آسمانها و زمین بزرگتر از آفرینش انسان است)) دلیل بر قدرت خدا بر آفرینش مجددانسان گرفته است . بـنـابـرایـن آیه مذکور به معنای این است که بگوییم : چگونه ممکن است گفته شود : خدایی که عـوالم آسمانها و زمین را, با آن وسعت و آفرینش بدیعی که دارند و با آن نظم شگفت آور عامی که در آنهاجاری است و از نظم و نظامهای جزئی حیرت آور و محیرالعقولی برخوردارند و عالم انسانی جـز انـدک و نـاچـیزی از آن عوالم می باشد, آفریده است , نمی تواند مانند این مردم را دوباره خلق کند؟ آری , اومی تواند, چون بسیار آفریننده و بسیار داناست . بـعـضـی گـفـتـه اند : مراد از ((مانند آنها)) کفار و امثال آنهاست ولی این معنا درست نیست , زیرا بامعنای لغوی و عرفی ((مثل و مانند)) مغایرت دارد. بـعـضـی گـفـته اند : مراد از ((مانند آنها)) خود آنهاست به صورت کنایه نظیر تعبیراتی که خود مـامـی آوریم و

مثلا می گوییم : چون تویی به این کار نیازی ندارد, یعنی تو به آن نیازی نداری اما ایـن مـعـنـانـیز درست نیست , زیرا اگر تعبیری کنایی باشد باید تصریح به آن نیز ممکن باشد اما نـمی توانیم بگوییم :آیا آن کسی که آسمانها و زمین را آفریده نمی تواند ایشان را بیافریند)) چرا که سـخـن دربـاره رسـتـاخـیز وزنده کردن دوباره آنها در قیامت است نه درباره آفرینش آنها, چون مشرکان اعتراف داشتند به این که آفریدگار آنها خدای سبحان است . بـعضی گفته اند : ضمیر در ((مانند آنها)) به آسمانها و زمین بر می گردد و این که ضمیر مربوط بـه موجودات صاحب عقل و شعور (یعنی ضمیر هم) درباره آسمانها و زمین (که غیر ذی شعورند) بـه کـاررفـتـه , بـه سـبب این است که موجودات ذی شعور در این عوالم به سر می برند لذا از باب تـغـلیب , ضمیرمختص ذی شعور به آسمانها و زمین برگردانده شده است بنابراین , مقصود از آیه این است که خداوندآفریدگار جهان قدرت این را دارد که همانند آن را بیافریند اشکال وارد بر این قـول نـیـز ایـن اسـت کـه دراین جا سخن بر سر اثبات برانگیخته شدن انسان در قیامت است , نه بـرانـگـیـخـتـه شـدن و آفـرینش مجددآسمانها و زمین وانگهی سخن از اعاده و آفریدن همانند موجودات است نه اعاده عین آنها. بـنـابـرایـن , حـق آن اسـت کـه گـفـتـه شود : مراد از خلق کردن مانند آنها این است که بعد از مرگ بازگردانده شوند, تا سزای اعمال خود را ببینند از سخن طبرسی رحمة اللّه علیه در مجمع البیان نیز همین معنا استفاده می شود. تـوضـیـح ایـن کـه انـسان مرکب از نفس و بدن است و بدن در این دنیا در معرض تغییر و تبدیل دائمـی است , زیرا اجزای آن پیوسته دگرگون می شوند و هر پدیده مرکب , با از بین رفتن یکی از اجزای تشکیل دهنده آن , از بین می رود بنابراین انسان در هر آن و لحظه ای غیر از آن انسانی است کـه در آن ولحظه قبل بوده است , اما شخصیت انسان به سبب نفس یا همان روح او, که موجودی مـجـرد اسـت و ازمـاده و تغییرات مادی به دور و مرگ و نیستی به آن راه پیدا نمی کند, محفوظ می ماند. حـاصـل کـلام خـدای تـعالی این است که با مرگ بدن نفس نمی میرد, بلکه محفوظ و زنده است تـاروزی که به سوی خدای سبحان برگردد این معنا از آیه ای که پیشتر گفتیم استفاده می شود, یـعنی آیه ((وگفتند : آیا آن گاه که در زمین ناپدید شدیم دوباره آفریده می شویم ؟ بلکه اینان به دیدار پروردگارشان ایمان ندارند بگو : فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است , جان شما را به طور کامل می ستاند سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید)). پـس ,بـدنـی که بعدها(در رستاخیز)کالبد انسان می شود, در قیاس با بدن قبلی او (در دنیا), مانند آن خـواهـد بود نه عین آن , ولی انسان دارای بدن بعدی , در قیاس با انسان دارای بدن قبلی , عین اوست نه مانند او, زیرا

شخصیت انسان به نفس و روح اوست و آن در هر دو عالم یکی است . از آن جا که استبعاد مشرکان از زنده شدن مجدد انسان واظهار این سخن که ((چه کسی این استخوانهای پوسیده شده را زنده می کند؟)) به آفرینش دوباره بدن برمی گردد و نه آفرینش مجدد روح و نفس , خداوند سبحان در پاسخ آنها به اثبات امکان آفریده شدن مانند آنها می پردازد اما بازگشت عین آنها بعد از مرگ وقتی انجام می پذیرد, که نفوس و ارواح که نزد خداوند محفوظند به کالبدهایی که از نو آفریده می شوند تعلق گیرند در آن صورت در آخرت عین همان اشخاصی خواهند بود که در دنیابوده اند خدای تعالی فرموده است : ((آیا نمی دانند آن خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و در آفرینش آنها در نماند می تواند مردگان را زنده کند؟)) در این آیه زنده کردن را به خود مردگان نسبت داده فرموده است : ((مردگان را زنده کند)) و نفرمود : مانند مردگان را زنده کند.

چگونگی معاد.

قرآن . ((یـا مـانند آن کس که بر دهی گذشت که سقفهای بناهایش فرو ریخته بود, گفت : از کجا خدا ایـن مردگان را زنده کند؟ پس خدااو را به مدت صد سال میراند آن گاه زنده اش کرد و گفت : چـه مدت در این جا بوده ای ؟ گفت : یک روز یا پاره ای از روز گفت :نه , صد سال درنگ کرده ای بـه خـوراک و نوشیدنیت بنگر که تغییر نکرده است و به الاغت بنگر می خواهیم تو را برای مردمان عبرتی و نشانه ای گردانیم بنگر که این استخوانها را چگونه به هم می پیوندیم و سپس گوشت بر آنهامی پوشانیم چون قدرت خدا بر او آشکار شد گفت : می دانم که خدا بر هر کاری تواناست)). ((و آن گـاه کـه ابـراهـیم گفت : پروردگار من ! نشانم ده که چگونه مردگان را زنده می کنی گـفـت : مگر ایمان نیاورده ای ؟ گفت : چرا, اما می خواهم که دلم آرام گیرد گفت : چهار پرنده بـرگـیـر و گوشت آنها را به هم بیامیز سپس هر جزئی از آنها رابر کوهی بنه پس آنها را صدا بزن شتابان نزد تو می آیند و بدان که خدا مقتدر و حکیم است)). ((در حـالـی کـه آفـریـنـش خـود را از یـاده بـرده بود, برای ما مثلی زد و گفت : چه کسی این اسـتـخـوانـهـای پوسیده را زنده می کند؟ بگو : همان کسی که اولین بار آنها را بیافرید, زنده شان می کند و او به هر آفرینشی داناست)). ((آیا انسان می پندارد که ما استخوانهایش را هرگز گرد نخواهیم آورد؟ آری , ما می توانیم که سر انگشتانش را برابرکنیم)). ((چـون بـه کنار آتش آیند گوش و چشمها و پوستهایشان به کارهایی که می کرده اند بر ضدشان گـواهـی دهند به پوستهای خود گویند : چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ گویند : آن خدایی که هر چـیـزی را به سخن می آورد و شما را نخستین بار بیافرید و به او بازگشت می کنید, ما را به سخن آورده است)). ((و هـمـانـا قـیـامـت آمدنی است , شکی در آن نیست و همانا خداوند کسانی را که در گورهایند برمی انگیزد)). ـ زندیق به امام صادق (ع) گفت : کجا روح زنده می شود در حالی که بدن پوسیده و اعضا متلاشی و پـراکـنده شده اند, یک عضو در شهری طعمه درندگان شده و عضوی در شهری دیگر به وسیله حـشـرات و خـزنـدگـان تکه تکه شده و عضو دیگر خاک و از گل آن دیواری ساخته شده است ؟ حـضرت فرمود : همان کسی که آن را از ناچیز آفرید و بدون دردست داشتن نمونه و الگویی قبلی به آن شکل و صورت داد, می تواند همچنان که در آغاز آفریدش دوباره برگرداند و زنده کند. ـ امـام صـادق (ع), درباره آیه ((و آن گاه که ابراهیم گفت : پروردگار من ! نشانم ده که چگونه مـردگـان را زنده می کنی)), فرمود : ابراهیم (ع) مرداری رادرساحل دریا دیدکه نیمی از آن در آب اسـت و نیم

دیگرش در خشکی و جانوران دریایی می آیند و از قسمتی که در آب است می خورند و می روند و بازخودشان به جان هم می افتند و یکدیگر را می خورند و حیوانات خشکی نیز می آیند و قسمتی از آن مرده را می خورند و سپس خودشان به جان هم می افتند و یکدیگر را می خورند ابراهیم از دیدن این صحنه تعجب کرد و گفت : ((پروردگار من ! نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می کنی)) او گفت :چگونه کسی را که طعمه این حیوانات شده و آنها نیز یکدیگر را خورده اند زنده می کنی (شبهه آکل وماکول)؟ ((خدا گفت : مگر ایمان نیاورده ای ؟ گفت : چرا اما می خواهم دلم آرام گیرد)), یعنی می خواهم همان گونه که بقیه چیزها را می بینم این مطلب (زنده شدن مردگان) را هم ببینم خدا فرمود : ((چهار پرنده برگیر)). ـ جبرئیل نزد پیامبر خدا(ص) آمد و دست او را گرفت و به سوی بقیع برد آن حضرت را بر سر گوری برد و صاحب آن را صدا زد و گفت : به اذن خدا برخیز پس , مردی با سر و ریشی سپیداز گور بیرون آمددر حالی که گرد و خاک از چهره خویش پاک می کرد و می گفت : ((خدا را سپاس , خدا بزرگتر است))جبرئیل به او گفت : به اذن خدا دوباره برگرد سپس آن حضرت را بر سر گور دیگری برد و گفت : به اذن خدا برخیز پس مردی سیه روی از میان گور بیرون آمد در حالی که می گفت : ((افسوس ! هلاک شدم))جبرئیل به او نیز گفت : به اذن خدا برگرد آن گاه گفت : ای محمد! روز قیامت نیز اینچنین محشورمی شوند, در حالی که مؤمنان آن سخن را می گویند و اینان آن می گویند که دیدی . بنگرید به بحث مجلسی ـ رضوان اللّه تعالی علیه ـ تحت عنوان ((عقیده به معاد جسمانی ازموضوعاتی است که پیروان همه ادیان بر آن اتفاق نظر دارند و از ضروریات دین می باشد)).

نزدیکی زمان قیامت .

قرآن . ((زمان قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت)). ((و آن وعـده راسـتـین نزدیک گردد و چشمان کافران همچنان خیره ماند : وای بر ما, ما از این حال غافل بودیم , بلکه ماستمکار بودیم)). ((روز حساب مردم نزدیک شد و آنان همچنان به غفلت رویگردانند)). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) دو انـگـشت نشانه و میانه خود را نشان داد و فرمود : (فاصله زمانی میان) برانگیخته شدن من و قیامت مانند این دو می باشد. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) انگشت خود را نشان داد وفرمود :(فاصله زمانی میان) برانگیخته شدن من و قـیـامـت مانند این دو می باشد آن گاه فرمود : سوگند به آن که جانم در دست اوست , من زمان قیامت را در میان شانه خود می یابم . ـ (فـاصـلـه زمـانی میان) برانگیخته شدن من و قیامت مانند این و این است گویی نزدیک بود بر من پیشی گیرد. ـ بـرانـگـیـخـتـه شدن من و قیامت مانند دو اسب مسابقه است که یکی از دیگری فقط گوشش جلوترباشد, نزدیک بود قیامت از من به سوی شما پیشی گیرد. ـ جـابر : پیامبر خدا(ص) هر گاه خطبه می خواند در خطبه خود جمله ((اما بعد)) را می گفت و چـون اززمـان قـیـامـت سـخـن بـه مـیان می آورد, صدایش اوج می گرفت و گونه هایش سرخ مـی گـشـت سـپس می فرمود: قیامت صبح یا شب به سراغ شما می آید آن گاه دو انگشت خود را نشان می داد و می فرمود:(فاصله زمانی میان) برانگیخته شدن من و قیامت به اندازه فاصله این دو انگشت است . ـ امـام علی (ع) : خداوند محمد(ص) را نشانه رستاخیز قرار داد و نوید دهنده بهشت و بیم دهنده ازکیفر. ـ شما و قیامت , به یک ریسمان بسته شده اید. ـ قیامت چهره خویش را آشکار کرده و نشانه آن برای هوشمندان علامت شناس هویدا شده است .

فقط خدا از زمان فرا رسیدن قیامت آگاه است .

قرآن . ((مـردم درباره زمان قیامت از تو می پرسند بگو : علم آن نزد خداست و تو چه می دانی , شاید زمان قیامت نزدیک باشد))ـ امام صادق (ع) : عیسی بن مریم (ع) از جبرئیل (ع) پرسید : کی قیامت بر پا مـی شـود؟ جبرئیل چنان بیتاب و مضطرب شد که از هوش رفت و چون به هوش آمد, گفت : ای روح اللّه ! مـن درایـن بـاره بیشتر از تو نمی دانم از آن خداست هر آن که در آسمانها و زمین است , قیامت جزناگهانی و بی خبر بر شما وارد نمی شود. ـ قریش سه نفر ـ نضر بن حارث بن کلده و عقبة بن ابی معیط و عامر بن واثله ـ را به یثرب ونجران فـرسـتـادنـد تا از یهودیان و نصارای این دو شهر مسائلی را فرا گیرند و آنها را از پیامبرخدا(ص) بـپرسند علمای یهود و نصارا به آن سه نفر گفتند : از او چند سؤال کنید, اگر جواب داداو همان پـیـامـبر منتظری است که تورات از ظهورش خبر داده است سپس یک مساله دیگربپرسید, اگر ادعا کرد که آن را می داند او دروغگوست و پیامبر نمی باشد, زیرا جز خداوند کسی از آن خبر ندارد آن مساله , مساله زمان فرا رسیدن قیامت است . آن سه نفر با سؤالات خود نزد پیامبر خدا(ص) آمدند جبرئیل بر آن حضرت سوره کهف راکه شامل پـاسـخ سـه سـؤال آنها می باشد, بر پیامبر نازل کرد و درباره سؤال آخر این آیه نازل شد :((درباره قیامت از تو می پرسند که چه وقت فرا می رسد لیک بیشتر مردم نمی دانند)).

معاد 2 ((نشانه های فرا رسیدن قیامت)).

نشانه های فرا رسیدن قیامت .

قرآن . ((آیا جز قیامت را انتظار می کشند که ناگاه بر آنان در رسد؟ هر آینه نشانه های فرا رسیدن قیامت آشکار شده است وچون فرا رسد پند گرفتنشان را چه سود؟)). ((چشم به راه روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد, که همه مردم را در خود فرو پوشد و این عذابی دردآوراست)). ((چـون فـرمان قیامت مقرر گردد, برایشان جنبنده ای از زمین بیرون می آوریم که با آنان سخن گوید که این مردم به آیات ما یقین نمی کردند)). ((تـا آن گـاه که یاجوج و ماجوج گشوده شوند و آنان از هر بلندیی به شتاب سرازیر گردند و آن وعـده راستین نزدیک گردد و چشمان کافران همچنان خیره ماند : وای بر ما, ما از این حال غافل بودیم بلکه ستمکاران بودیم)). ـ امـام عـلـی (ع) : از خـدا بترسید, ای بندگان خدا! زیرا که دنیا همه شما را از یک راه می برد (و بـاشـمـا همان می کند که با گذشتگان کرد) و شما و زمان قیامت به یک ریسمان بسته هستید و گویاقیامت نشانه های خویش را آشکار ساخته و پرچمهایش را نزدیک کرده است . ـ پـیـامبر خدا(ص), در پاسخ به این که قیامت کی فرا می رسد, فرمود : در این باره من بیشتر ازتو نـمـی دانم , اما نشانه های آن را برایت می گویم : هر گاه پابرهنگان لخت , سران مردم شوندااین از نشانه های فرا رسیدن قیامت است و هر گاه چرانندگان دام در ساختمانها با یکدیگررقابت کنند, ایـن از نشانه های فرا رسیدن قیامت است پنج چیز از غیب است و جز خدا کسی ازآنها آگاه نیست ((علم فرا رسیدن زمان قیامت نزد خداست)). ـ قـیامت بر پا نشود, مگر آن گاه که خداوند سه چیز را کمیاب گرداند : درهمی از حلال ,دانشی سودمند و برادری خدایی . ـ در پـاسخ به سؤال از نخستین نشانه فرا رسیدن قیامت , فرمود : آتشی که مردم را از شرق تاغرب عالم فرا گیرد. ـ شیوع فلج و مرگهای ناگهانی از نشانه های قیامت است . ـ هـر گاه دیدی صاحبان ساختمانها در ساختمانها با یکدیگر تفاخر و همچشمی می کنند ودیدی که پابرهنگان گرسنه و تهیدست سران مردم شده اند, این از علایم و نشانه های فرا رسیدن قیامت است . ـ قیامت فرا نرسد, مگر آن گاه که آدمی همیان پول را بردارد و آن را بچرخاند اما کسی رانیابد که آن را بپذیرد پس , همیان را بر زمین زند و گوید : کاش نبودی , کاش خاک بودی . ـ هرگاه زمان (قیامت) نزدیک شود مرگ , نیکان امت مرا برمی گزیند همچنان که شماخرماهای خوب را از سینی بر می گزینید. ـ طـبـرسـی , رحـمـة اللّه عـلـیـه , دربـاره آیـه ((پـس چشم به راه روزی باش که آسمان دودی آشـکاربیاورد)), می نویسد : درباره این دود اختلاف نظر است به قولی آن دودی است که , پیش از بـر پـاشـدن قیامت

, از آسمان می آید و در گوشهای کفار داخل می شود, تا جایی که سر هر یک از آنـهـامـانـنـد کـله پخته و بریان شده می گردد و مؤمن از آن در حد زکام آسیب می بیند, زمین سـراسـرهـمچون خانه ای می شود که طعمه حریق شده و در آن هیچ سوراخ و شکافی نیست این وضع چهل روز ادامه می یابد این قول از علی و ابن عباس و حسن روایت شده است . ـ پیامبر خدا(ص) : قیامت بر پا نشود, مگر آن گاه که خورشید از مغرب طلوع کند. ـ از نـشـانـه هـای فـرا رسیدن زمان قیامت , این است که قرآن خوانان بسیارند و قرآن دانان اندک فـرمـانـروایـان فـراوانـنـد و مـردمـان امـیـن و امـانتدار اندک باران بسیار می بارد, اما گیاهان اندک می رویند. ـ ای مـردم ! همانا پیشاپیش قیامت اموری دشوار و هول و هراسهایی بزرگ و زمانه ای سخت است در آن زمان ستمگران زمامدارمی شوند و نابکاران بر کرسی صدارت می نشینند, دعوت کنندگان بـه کـارهـای نـیـک مـورد سـتم واقع می شوند و بازدارندگان از کارهای زشت , تحت فشار قرار می گیرند پس برای آن روزایمان آماده سازید و بر آن سخت شکیبایی ورزید و آن را به کار نیک و شـایـسـته پناهنده سازیدو جانها را بر (پذیرش) آن (ایمان) مجبور گردانید, تا به نعمت جاویدان دست یابید. ـ قیامت بر پا نشود, مگر برای آفریدگان بد. ـ قیامت بر پا نشود, مگر برای مردمان بد. ـ از بدترین مردمان کسانی هستند, که در زمان حیات خود قیامت را دریابند. احـادیـثـی کـه در باب نشانه های فرارسیدن زمان قیامت نقل شده ـ از جمله همین احادیثی که ما نـقـل کردیم ـ خبرهایی واحد هستند و بیشتر آنها بسیار ضعیفند و نمی توان به آنها اعتماد و تکیه کرد مگراحادیثی که قراین بسیار صدور آنها از پیامبر(ص) یا ائمه (ع) را تایید کند از طرف دیگر رد کردن آنهانیز جایز نیست , مگر آن احادیثی که با قرآن یا ضرورت عقل ناسازگار باشند.

نفخه بیهوش کننده .

قرآن . ((و در صور دمیده شود, پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است ـ جز آنها که خدا بخواهد ـ بیهوش شوند (وبمیرند), سپس بار دیگر در صور دمیده شود, پس ناگهان از جای خود بر می خیزندو می نگرند)). ((و انتظار نکشند مگر بانگی سهمگین را که در حالی که سرگرم ستیزه هستند فروگیردشان آن چنان که یارای وصیتی را نداشته باشند و نتوانند نزد کسان خویش باز گردند)). ـ امام علی (ع) : و در صور دمیده می شود و آن گاه هر جانی از بدن به در می رود و هر زبانی لال می شود و کوههای برافراشته و سنگهای محکم و استوار خرد و درهم ریخته می شوند وسنگهای سخت چون سرابی درخشان در نظر آید و جای آنها هموار و صاف گردد. تفسیر:. آیه 1: ((و در صور دمیده شود, پس بیهوش شوند)) از ظاهر سخن خدای متعال در معنای دمیدن درصور بر می آید که دو گونه دمیدن وجود دارد : دمشی برای میراندن (همه جانداران) و دمشی برای زنده کردن روایات ائمه اهل بیت (ع) و برخی روایاتی که از طریق اهل سنت از پیامبر(ص) نقل شده اند بیانگر همین معنا هستند, گرچه پاره ای دیگر از روایات اهل سنت خالی از ابهام نیست . آیه : ((انتظار نکشند مگر بانگی سهمگین را که در حالی که سرگرم ستیزه هستند فروگیردشان)): واژه ((نظر)) به معنای انتظار کشیدن است و مراد از بانگ سهمگین , بنا به سیاق آیه , نفخه ودمش نخستین در صور است و آوردن صفت ((وحده)) برای ((صیحه)) برای اشاره به این است که کارکفار برای خدای بزرگ آسان است و برای او بیش از یک بانگ و صیحه زحمتی ندارد واژه ((یخصمون)) نیز در اصل ((یختصمون)) بوده است از ((اختصام)) به معنای مجادله و ستیزه کردن . مؤلف , رضوان اللّه تعالی علیه , در حواشی خود بر بحار می گوید : احادیثی که در باب صورآمده احادیثی واحدند و به حد تواتر نمی رسند و جزئیاتی را که در این احادیث پیرامون خصوصیت صور و نحوه دمیدن آن آمده است , قرآن تایید نمی کند و همچنان که در مباحث اصول فقه مطرح شده است , نه از طریق سیره عقل و نه از طریق شرع , دلیلی بر این که احادیث واحد در غیر از احکام فرعی , یعنی معارف اصلی حجیت داشته باشند, وارد نشده است بنابراین , آنچه واجب و ضروری است این است که به موضوع صور و دمیدن در آن , چون در کتاب خدا آمده است , اجمالا باید ایمان آورد در برابر اخباری هم که در این باب وارده شده بایدتسلیم شد و آنها را دور نینداخت چون با قرآن و ضرورت مخالفت و

ناسازگاری ندارند, علم دراین زمینه را باید به خدا و رسول او و ائمه اهل بیت (ع) ارجاع داد و واگذار کرد.

زمین لرزه .

قرآن . ((آن گاه که زمین لرزانده شود به سخت ترین لرزه هایش)). ((ای مـردم ! از پـروردگارتان بترسید, که زلزله قیامت حادثه بزرگی است آن روز که ببینیدش , هـر شـیـر دهنده ای شیرخواره اش را از یاد ببرد و هر آبستنی بار خود را بر زمین گذارد و مردم را چون مستان بینی حال آن که مست نیستند,بلکه عذاب خدا شدید است)). ((آن روز که نخستین نفخه قیامت زمین را بلرزاند و نفخه دوم از پس آن بیاید)). ((آن گاه که زمین , سخت بلرزد)).

ـ امـام عـلـی (ع) : بترسید از روزی که در آن اعمال وارسی می شود و لرزش آن روز بسیار است و کودکان در آن روز پیر می شوند.

درهم كوفته شدن زمين .

قرآن . ((آرى , آن گاه كه زمين ريز ريز شود)). ((و زمين و كوهها برداشته و يكباره درهم كوبيده شوند)). ـ امـام على (ع) : پس , زمين ريز ريز و هموار شود و براى هدف مورد نظر پهن و گسترده گرددو مـردگـان بـرانـگـيـخـتـه شده , دوان دوان به سوى خدا بشتابند و خلايق دسته دسته , به سوى محشرهجوم آورند. ـ تا آن گاه كه آن نوشته (مقدرات جهان) زمانش به سر آيد و كوهها را از جا بركند و پراكنده سازد و از هيبت جلال خدا و ترس از سطوت و شكوه او كوهها بر هم كوفته شود. ـ امـام بـاقـر(ع), دربـاره آيه ((آرى , آن گاه كه زمين ريز ريز شود)), فرمود : مراد زلزله (قيامت) است .

به حرکت در آمدن کوهها.

قرآن . ((و کوهها به شتاب روان شوند)). ((تـو را از کـوهها می پرسند بگو : پروردگار من همه را متلاشی می کند و آنها را به زمینی هموار بدل می سازد, که در آن هیچ کجی و پستی و بلندی نمی بینی)). ((و آن گاه که کوهها متلاشی شوند)). ((روزی که زمین و کوهها به لرزه درآیند و کوهها به صورت تپه ای از ریگ روان گردند)). ((و کوهها چون پشم زده شده , باشد)). ((و کوهها به تمامی متلاشی شوند و غباری پراکنده گردند)). ((و کوهها روان شوند و به سرابی تبدیل گردند)). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص), در پـاسـخ بـه مـردی از ثـقـیـف کـه پرسید : روز قیامت کوههای به این بـزرگـی چـگـونـه خـواهـد بـود؟ فـرمود : خداوند آنها را به حرکت در می آورد و به ریگ و شن تبدیل می سازد و آنگاه بادها را می فرستد که آنها را پراکنده کنند.

گسترش یافتن زمین .

قرآن . ((و آن گاه که زمین کشیده (و منبسط) شود)). ((آن گـاه کـه زمین به زمینی جز این بدل شود و آسمانها نیز و همه در پیشگاه خدای یگانه قهار حاضر آیند)). ـ حـاکـم به سندی نیکو از جابر از پیامبر(ص) روایت کرده است که فرمود روز قیامت , زمین مانند پوست دباغی شده پهن می شود و فرزند آدم را از آن جز به اندازه جای پایش نصیبی نباشد. در تـفـسـیـر مـجـمـع الـبیان , ذیل آیه ((و آن گاه که زمین کشیده شود)), آمده است : یعنی با درهـم کـوفته شدن , کوهها و تپه های آن پهن می شود به طوری که مانند یک ورق و صفحه صاف درمی آید. در الـمـیـزان آمده است : ظاهرا مراد از کشیده شدن زمین , گسترده شدن آن است خدای تعالی فرموده است : ((روزی که زمین به زمینی جز این تبدیل شود)).

منفجر شدن دریاها.

قرآن . ((و آن گاه که دریاها شکافته شوند)). ((و آن گاه که دریاها آتش گیرند)). تفسیر:. در تـفسیر روح المعانی , ذیل آیه ((و آن گاه که دریاها شکافته شوند)), آمده است : گوشه وکنار آنـهـا بـاز و شـکـافته شود و فاصله میان آنها از میان برود و آبهای شور و شیرین با هم درآمیزند و همگی یک دریا شوند روایت شده است که بعد از پر شدن دریاها, زمین آب را درخود فرو می برد و در نـتـیـجه , دریاها صاف و هموار و خشک می شوند مراد این است که دریاهاابتدا یکی می شوند و سپس زمین همه آبها را در کام خود فرو می برد و بی آب می شوند. آیـه ((و آن گـاه که دریاها آتش گیرند)) به این معناست که آب دریاها فرو می رود و به جای آنها آتـش پـدیـد مـی آید از همین رو, به روایتی گفته شده است که دریا سرپوش دوزخ است یابه این معناست که دریاها با برخوردن به یکدیگر پر می شوند به طوری که دریاهای شور وشیرین یک دریا می شوند واژه ((سجرت)) از ((سجر التنور)) گرفته شده که به معنای پر کردن تنور از هیزم برای برافروختن آنها و داغ کردن تنور می باشد. در تـفسیر المیزان آمده است : ((و آن گاه که دریاها شکافته شوند)) در مجمع می گوید :تفجیر عـبـارت اسـت از کـانـال زدن و ارتـباط دادن آبگاهی به آبگاه دیگر و افاده تکثیر و زیادی می کند ((فجور)) نیز از همین معناست , زیرا شخص فاجر با رفتن به سوی گناهان بسیار از هم گسیخته و شـکـافته می شود ((فجر))هم از همین معناست , زیرا به واسطه نور و روشنایی شکافته می شود پـایان سخن مجمع تفسیری که مفسران از شکافته شدن دریاها کرده و گفته اند که به معنای راه یـافتن دریاها به یکدیگر است , به طوری که مانع میان آنها از بین می رود و آبهای شور و شیرین در هم می آمیزند و همگی یک دریا می شوند, به همین معنا از واژه ((تفجیر)) بر می گردد و این معنا با تفسیر آیه ((و آن گاه که دریاها آتش گیرند)) به پرشدن دریاها مناسب و سازگار است .

تاریک شدن ستارگان .

قرآن . ((و آن گاه که ستارگان خاموش شوند)). ((و آن گاه که خورشید بی فروغ شود و آن گاه که ستارگان تاریک شوند (یا فرو ریزند))). ((و آن گاه که ستارگان پراکنده شوند)). تفسیر:. آیـه ((و آن گـاه کـه سـتارگان خاموش شوند ـ تا آیه : ـ وقتی معین شود)) بیانی است برای آن روزمـوعـودی کـه در آیه ((آنچه وعده داده می شود تحقق یافتنی است)) از تحقق یافتن آن خبر داده شـده اسـت خـدای سـبحان در معرفی آن روز موعود به ذکر رخدادهایی می پردازد که واقع مـی شـونـد و هـمـراهند بامنقرض شدن عالم انسان و به پایان رسیدن نظام جهان , حوادثی مانند خـاموش شدن ستارگان و شکافته شدن زمین و درهم کوفته شدن کوهها و تبدیل این نظام عالم بـه نظامی غیر از این که هست این حوادثی که در این آیات ذکر شده در اخبار نشانه ها و علایم فرا رسیدن قیامت بر شمرده شده اند. ازتـوضـیـحـات کتاب و سنت این نکته به وضوح دانسته می شود که نظام زندگی اخروی , از جمیع جـهـات و شـؤون حـیـات , با نظام زندگی دنیوی فرق می کند سرای آخرت سرای ابدیت است و سـاکـنـان آن یـا ازسـعـادت مـحض برخوردارند و هر چه بخواهند در اختیارشان می باشد و یا در بـدبـختی و شقاوت محض به سر می برند و آنان را جز آنچه ناخوش دارند نصیبی نیست , اما سرای دنـیا سرای فنا و زوال است و تنهااسباب و عوامل خارجی ظاهر بر آن حاکم است در این دنیا مرگ بـا زنـدگی آمیخته است و یافتن با ازدست دادن و بدبختی با خوشبختی و رنج با آسایش و غم با شـادی آخـرت سرای پاداش است , نه کار امادنیا سرای کار است نه پاداش و به طور کلی : آن عالم غیر از این عالم است . بـنـابـرایـن , تعریف و شناساندن عالم رستاخیز و پاداش از طریق نشانه های آن که خداوند معرفی کرده است ـ مانند ویران شدن بنیان زمین و متلاشی شدن کوهها و شکافته شدن آسمان و خاموش شدن ستارگان و که روی هم رفته به معنای پر چیده شدن بساط دنیاست ـ از قبیل معرفی کردن و شـنـاسـانـدن عـالمی است از طریق درهم فرو ریختن نظام حاکم بر عالمی دیگر, خدای تعالی می فرماید : ((شما از عالم و آفرینش نخست آگاهید پس چرا پند نمی گیرید؟)). آیـه ((آن گاه که ستارگان خاموش شوند)) یعنی اثر آنها, از نور و غیر نور, محو شود ((طمس)) به معنای از بین بردن اثر و نشانه چیزی با پاک کردن آن است خدای تعالی می فرماید : ((و آن گاه که ستارگان تاریک شوند)). آیه ((و آن گاه که خورشید بی فروغ شود)) به معنای پیچیدن چیزی از طریق چرخاندن آن است , مانند پیچیدن دستار بر سر, شاید مراد از تکویر خورشید, تاریک شدن جرم آن از

طریق احاطه باشد که در این صورت استعاره است . آیه ((و آن گاه که ستارگان تاریک شوند (یا فرو ریزند))) انکدار پرنده از هوا به معنای فروافتادن آن بـه زمـین است , بنابراین معنا, مراد از انکدار نجوم فرو افتادن ستارگان است , چنان که آیه ((و آن گاه که ستارگان پراکنده شوند)) نیز مفید همین معناست امکان هم دارد که انکدار به معنای تغییر یافتن و تیره و تار شدن باشد, که در این صورت مراد بی فروغ شدن آنهاست . آیـه ((و آن گاه که ستارگان پراکنده شوند)) به این معناست , که از جایگاه خود پراکنده شونددر ایـن آیه ستارگان به مرواریدهایی تشبیه شده که در رشته ای کشیده شده اند و با پاره شدن رشته دانه های مروارید پراکنده می شوند.

شکافته شدن آسمان .

قرآن . ((روزی که آسمان سخت بچرخد)). ((و آن گاه که آسمان بشکافد)). ((و آسمان که در آن روز سست شده است , بشکافد)). ((آن گاه که آسمان بشکافد, رنگی سرخ چون رنگ چرم خواهد داشت)). ((روزی که آسمان چون فلز گداخته شود)). ((روزی کـه آسـمـان را چـون طـومـاری نوشته درهم نوردیم و چنان که نخستین بار بیافریدیم آفـریـنـش آن را از سرگیریم این وعده ای است که برآوردنش به عهده ماست و ما چنان خواهیم کرد)). تفسیر:. در تـفـسـیر روح المعانی , ذیل آیه ((روزی که آسمان سخت بچرخد)) آمده است : واژه ((تمور)), چـنـان کـه ابن عباس گفته , به معنای می لرزد است یعنی آسمان در همان جایی که قراردارد به لـرزه در مـی آید در روایتی دیگر از ابن عباس این واژه به معنای شکافته می شود تفسیرشده است مـجاهد می گوید : یعنی بچرخد واژه ((مور)) در اصل به معنای آمد و شد است به قولی به معنای حرکت موجدار است به قولی به معنای جریان و حرکت سریع است و به معنای مطلق جریان یافتن و روان شدن نیز می باشد. در مـجمع البیان , ذیل آیه ((و آن گاه که زمین بشکافد)) آمده است : یعنی شکاف بردارد و درآن رخنه ها و شکافهایی پدید آید. دربـاره آیه ((و آسمان شکافت)) می گوید : یعنی قسمتهایی از آن از قسمتهای دیگرش شکافته و باز شود ((و آسمان در آن روز سست است)) یعنی با درهم شکسته شدن ساختمان آن , بسیارسست شود به قولی : آسمان سخت و استوار از هم می شکافد و مانند پشم , سست و نرم می شود. در الـمـیـزان , ذیـل آیـه ((و آن گـاه کـه آسـمـان شـکـافـتـه شود, رنگی سرخ چون رنگ چرم خواهدداشت)),آمده است : یعنی مانند ((دهان)) که چرم قرمز است , سرخ رنگ خواهد بود. دربـاره آیـه ((روزی کـه آسـمان چون فلز گداخته شود)) می گوید : ((مهل)) به معنای هر فلز گداخته ای مانند مس و طلا و امثال اینهاست به قولی به معنای ((درد روغن)) است و به قولی نیز به معنای ((ته نشین قطران)) می باشد. آیـه ((روزی کـه آسـمـان را چـون طـومـار نوشته شده در نوردیم و آن را همچنان که نخستین بـارآفـریدیم دوباره بیافرینیم)) در مفردات آمده است : گفته شده که ((سجل)) سنگی بوده که روی آن نوشته می شده , ولی بعدها به هر چیزی که روی آن نوشته می شد سجل می گفتند خدای تـعـالـی فرموده است : ((همچون طومار نوشته آن را درهم نوردیم)) یعنی آن طومار, نوشته های خـود را درهـم مـی پـیـچد تامحفوظ بمانند پایان سخن مفردات این معنا روشنترین و ساده ترین معنایی است که درباره مفهوم این واژه (سجل) گفته شده

است . بـنـابـرایـن , واژه ((للکتب)) مفعول ((طی)) است و فاعل آن ((سجل))می باشد ومراداین است که سجل ـ یاهمان طومار و صفحه ای که روی آن نوشته شده است ـ وقتی درهم پیچیده شود با درهم پـیـچـیـده شدن آن ,نوشته های داخل آن نیز, یعنی همان واژگان و معانیی که به واسطه خطوط و نـقـوش نـوعی تحقق و ثبوت در سجل دارند, درهم پیچیده می شود و بدین ترتیب نوشته ها ناپیدا می شوند و هیچ عین و اثری از آنهادیده نمی شود آسمان نیز با قدرت الهی اینچنین درهم پیچیده می شود, چنان که فرمود : ((و آسمانها, به دست او پیچیده می شوند)) و در نتیجه , از جز او پوشیده و پـنـهـان مـی شـونـد و هیچ عین و اثری از آنها پیدانمی ماند منتها از عالم غیب پنهان و پوشیده نـیـسـتـند هر چند از جز آن پنهانند, چنان که نوشته های داخل سجل و طومار نیز از خود طومار پنهان نیست , ولی از دیگران پنهان است . درهم پیچیده شدن آسمان به این ترتیب بازگشتش به خزاین غیب است که در آغاز از این خزاین بـه انـدازه مـقدر شکل گرفت چنان که خدای تعالی می فرماید : ((هیچ چیزی نیست مگر این که خـزایـن آن نزد ماست و از آن جز به اندازه مشخص و معلوم فرو نمی فرستیم)) و در جایی دیگر به طـور مـطلق می فرماید : ((و بازگشت به سوی خداست)), و باز می فرماید : ((همانا بازگشت به سوی پروردگارتوست)). شـایـد بـا الـتـفـات بـه هـمـیـن معنا گفته شده است : آیه ((همچنان که در آغاز آن را آفریدیم دوبـاره آفـرینشش را از سر می گیریم)) ناظر به این معناست که هر چیزی به همان حالتی که در آغاز خلقتش داشته است برمی گردد و آن این است که هیچ بود چنان که فرموده است : ((تو را که پـیـش از ایـن چـیـزی نـبودی , بیافریدیم)) و فرموده است : ((هر آینه بر انسان مدتی از روزگار گذشت و او چیزی در خور ذکرنبود)).

نفخه رستاخیز.

قرآن . ((و در صور دمیده شود, پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است , بیهوش شود مگر آنها که او بخواهد و بار دیگر در آن دمیده شود ناگهان از جای برمی خیزند ومی نگرند)). ((و در صـور دمیده می شود این است روز وعده های عذاب و هر کس می آید و با او کسی است که می راندش و کسی که برایش گواهی می دهد)). ((و در صـور دمـیده شود و آنان از قبرها بیرون آیند و شتابان سوی پروردگارشان روند گویند : وای بر ما, چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت ؟ این همان وعده خدای رحمان است و پیامبران راست گفته بودند جز یک بانگ سهمناک نخواهد بود که همه نزد ما حاضر می آیند)). ـ هـنـگـامـی کـه پـیـامـبر خدا(ص) از تبوک به مدینه مراجعت کرد,عمرو بن معدی کرب نزد آن حضرت آمد پیامبر(ص) به او فرمود : ای عمرو! مسلمان شو تا خداوند تو را از آن هراس بزرگ ایمن دارد عمروگفت : ای محمد! هراس بزرگ چیست ؟ من نمی هراسم ! حضرت فرمود : ای عمرو! آن گـونه که تو خیال می کنی و می پنداری نیست ! یک بانگ سهمناک بر مردم زده می شود و هر چه مرده است محشورمی شود و هر چه زنده است می میرد, مگر آنچه خدا بخواهد سپس بانگ دیگری بـر آنـهـا زده مـی شـود وتـمـام آنهایی که مرده اند بر می خیزند و همگی صف می بندند و آسمان مـی شـکـافـد و زمین درهم فرومی ریزد و کوهها متلاشی می شوند ای عمرو! تو کجا و اینها کجا؟ عـمـرو گـفت : هان ! موضوع بزرگی می شنوم , آن گاه به خدا و رسول او ایمان آورد و افرادی از قومش که همراه او بودند نیز ایمان آوردند وبه سوی مردم خود باز گشتند. ـ امـام عـلـی (ع) : با هر نفسی , راننده ای است و گواهی : راننده او را به سوی محشرش می راند و گواه به کارهایی که کرده است , گواهی می دهد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : بـراسـتـی کـه فـرزند آدم از آنچه برای آن خلق شده غافل است خداوند وقـتـی خواست او را بیافریند به فرشته فرمود: روزی او را, کردار او را, اجل او را و بدبخت بودن یا خـوشـبخت بودن او را بنویس آن فرشته (اینها را می نویسد) سپس به آسمان بالا می رود و خداوند فرشته دیگری را می فرستد که تا زمان بالغ شدنش از او نگهداری می کند, آن فرشته (این ماموریت خـود را انـجام می دهد و) سپس بالا می رود آن گاه خداوند بر او دو فرشته می گمارد, تا کارهای خـوب و بدش رابنویسند و چون زمان مرگش رسید آن دو فرشته نیز بالا می روند و فرشته مرگ می آید و جانش رامی ستاند پس , چون در گورش نهاده شد, روح به بدنش باز گردانده می شود و دو فـرشـتـه قـبـر می آیند و ازاو امتحان می گیرند و

آن گاه بالا می روند وقتی قیامت فرا رسد, فرشته مامور ثبت خوبیها و فرشته مامور ثبت بدیها بر وی فرود می آیند و نامه ای را که به گردنش بسته شده است می گشایند سپس با او به صحنه محشر می آیند در حالی که یکی او را به جلو می راند و دیگری به کارهایی که کرده است گواهی می دهد پیامبر خدا(ص) سپس فرمود : همانا شما امری عظیم پیش رو دارید که طاقت آن را ندارید, پس از خدای بزرگ کمک بطلبید!.

روز بیرون آمدن از گورها.

قرآن . ((روزی که آن بانگ سهمناک را به حق می شنوند, آن روز روز بیرون شدن (از گورها) است)). ((و هر چه را که درون خود دارد بیرون افکند و تهی گردد)). ((و زمین بارهای خود را بیرون اندازد)). ((روزی که زمین بر آنها بشکافد و آنها به شتاب بیرون آیند و این گردآوری برای ما آسان است)). ((روزی که از گورها به شتاب بیرون آیند, چنان که گویی نزد بتان می شتابند)). ((پـس , در آن روز کـه آن دعوت کننده آنان را به چیزی ناخوش فرا می خواند, از ایشان رویگردان شـو نشان ذلت درچشمانشان آشکار است مانند ملخهای پراکنده از گورها بیرون می آیند سرها را بالا گرفته به سوی آن دعوت کننده می شتابند, کافران می گویند : این روز دشواری است)). ـ امـام عـلـی (ع) : شـمـا و قـیامت به یک ریسمان بسته شده اید گویی لرزه هایش را پیش آورده وسـیـنـه اش را پـهـن کـرده است و دنیا از اهل خود دست کشیده و آنها را از دامن خویش بیرون کرده است . ـ و زمـیـن را زیـر و رو کـند و بلرزاندش و هر که را درون آن است بیرون آورد و پیکرهای کهنه و پوسیده آنها را نو گرداند و اجزای پراکنده شان را گرد آورد. ـ تا آن گاه که امور خلایق از هم بگسلد و روزگار سپری گردد و قیامت نزدیک شود خداوندآنها را از شکاف میان گورها و بیرون آورد. ـ امـام رضا(ع) : وحشتناکترین حالت برای این مخلوق در سه جا دست می دهد : روزی که به دنیا مـی آیـد و از شکم مادرش بیرون می آید و دنیا را می بیند و روزی که می میرد و آخرت واهل آن را مـشـاهده می کند و روزی که برانگیخته می شود و احکامی می بیند که در سرای دنیاآنها را ندیده است . ـ امـام سـجـاد(ع) : سـخـت تـریـن لحظات فرزند آدم سه لحظه است : لحظه ای که ملک الموت رامـی بـیـنـد, لـحـظـه ای که از گور خود بر می خیزد و لحظه ای که در پیشگاه خدای تبارک و تعالی می ایستد. ـ امـام بـاقر(ع) : روزهای خدای عزوجل سه روز است : روزی که قائم قیام می کند و روزرجعت و روز قیامت . تفسیر:. آیه ((یوم یسمعون الصیحة بالحق)) : صیحه به معنای یک بار بانگ و صدای شدید است این صیحه یا بانگ همان نفخه دوم است ((بالحق)) به قول کلبی به معنای بعث و زنده شدن مردگان است و بـه قـول مقاتل یعنی این که آن صیحه و بانگ حق است ((ذلک یوم الخروج)) یعنی بیرون شدن از گـورهـا بـه سوی صحرای محشر و ایستادن در پیشگاه خدا ((یوم تشق)) یعنی روزی که شکافته شـود ((الارض عـنـهم)) یعنی زمین بر آنها شکاف می خورد و مردگان بیرون می آیند((سراعا)) یعنی بیدرنگ به سوی آن دعوتگر می شتابند. ((و الـقـت مـا فـیـهـا)) بـه قـول قـتـاده و مجاهد

یعنی مردگان و گنجینه های درون خود را بـیـرون مـی افـکند نظیر این آیه است , آیه ((و زمین بارهای خود را بیرون می آورد)) ((و تخلت)) یعنی درون زمین تهی می شود و چیزی در آن باقی نمی ماند به قولی : یعنی آنچه از گنج و معادن وفلزات درون آن است بیرون می افکند و از کوهها و دریاهایی که روی آن است تهی می گردد. آیه ((اخرجت الارض اثقالها)), به قول ابن عباس و مجاهد و جبائی , یعنی مردگانی را که درون آن مـدفـون شـده اند, زنده بیرون می آورد تا پاداش اعمالشان را ببینند به قولی هم یعنی :گنجها و معادنی را که در دل آن هست به بیرون پرت می کند. آیـه ((یـوم یـخـرجـون من الاجداث)), اجداث به معنای گورهاست ((سراعا)) یعنی از بس آنهارا سـخـت می رانند با شتاب می روند ((کانهم الی نصب یوفضون)), به قول جبایی و ابو مسلم ,یعنی گویی به سوی علم و نشانه ای که برایشان نصب شده است می روند و می شتابند.

معاد 3 ((خصوصيت محشر)).

خصوصیت محشر.

قرآن . ((هر آینه , تنها تنها, همان گونه که در آغاز شما را بیافریدیم , نزد ما آمده اید در حالی که هر چه را ارزانیتان داشته بودیم پشت سرنهاده ایدو هیچ یک ازشفیعانتان را که می پنداشتید شریکانتان هستند,همراهتان نمی بینیم از هم بریده شده اید و پندار خود را گمگشته یافته اید)). ((در آن روز از پی آن فرا خواننده که هیچ کژی را در او راه نیست , روان گردند و صداها در برابر خدای رحمان به خشوع می گراید و از هیچ کس جز صدای پایی نخواهید شنید)). ((روزی که روح و فرشتگان به صف می ایستند و کس سخن نمی گوید, مگر آن که خدای رحمان به او رخصت دهد و اوسخن به صواب گوید)). ((در آن روز مردم پراکنده از گورها بیرون می آیند, تا اعمالشان به آنها نشان داده شود پس هر کس همسنگ ذره ای نیکی کرده باشد آن را می بیند و هر کس همسنگ ذره ای بدی کرده باشد آن را می بیند)). ((روزی که مردم چون پروانگان پراکنده , باشند)). ـ پیامبر خدا(ص) : آدمی آن گونه که زندگی کرده است , می میرد و بر همان حالی که مرده است , برانگیخته می شود. ـ ابو سعید چون هنگام مرگش در رسید, جامه هایی نو خواست و آنها را پوشید سپس گفت :از پیامبر خدا(ص) شنیدم که مرده در همان لباسی که با آن مرده است , برانگیخته می شود ((3)) . ـ پیامبر خدا(ص) : همانا شما به صورت پابرهنه و عریان و ختنه ناشده , خدا را دیدار می کنید. ـ در روایتی دیگر آمده است : پیامبر خدا(ص) در میان ما برخاست و شروع به موعظه کرد وفرمود : ای مردم ! همانا شما به صورت پابرهنه و عریان و ختنه نا شده , در پیشگاه خداوندمحشور می شوید ((همان گونه که در آغاز آفریدیم , او را بر گردانیم)). ـ ابوذر رحمه اللّه : آن راستگوی تصدیق شده (پیامبر(ص)) به من فرمود که مردم در سه گروه محشور می شوند : گروهی در حالی که سواره اند و سیر و پوشیده , گروهی فرشتگان آنها رابه رو بر زمین می کشند و در آتش محشورشان می کنند و گروهی راه می روند و تند پیش می روند. ـ پیامبر خدا(ص) : در روز قیامت خداوند مردمی را به صورت مورچه بر می انگیزد که مردمان آنها را لگدمال می کنند پس , گفته می شود : اینها کیستند که به شکل مورچه اند؟ گفته می شود : اینان متکبران دنیایند. ـ امام علی (ع) : ای بی خبر کجرو بشنو از اندرزگوی راهنما, روز رستاخیز, روز عرضه اعمال و باز خواست و پاداش و کیفر قرار داده شده است , روزی که کارهای مردم به آن جا برگردانده می شود و همه گناهان شماره می گردد, روزی که حلقه چشمها گداخته می شود و آبستنها آنچه در شکم دارند فرو می نهند. ـ زمان بعد از

برانگیخته شدن سخت تر از قبر است , روزی است که در آن کودکان خردسال پیر می شوند و بزرگسالان هوش از سرشان می رود و جنینها سقط می شوند هول و هراس آن روز حتی فرشتگان بی گناه را به وحشت می افکند چه رسد به کسی که با گوش و چشم و زبان ودست و پا و شـرمگاه و شکم خویش گناه کرده است (وای بر او) اگر خداوند وی را نیامرزد و ازآن روز بر او رحم نکند. ـ روز قـیـامـت روزی اسـت کـه خـداونـد هـمگان را, از اولین نفر تا آخرین نفر, برای رسیدگی بـه حـسـابـشـان و جزای اعمالشان گرد می آورد, در حالی که به فروتنی ایستاده اند و عرق از سر ورویشان می ریزد و زمین آنها را می لرزاند (در آن روز) نیکو حالترین مردم کسی است که جایگاهی بیابد و برای خود جایی پیدا کند!. ـ پیامبر خدا(ص) : در روز قیامت , همگان تشنه وارد می شوند. ـ در تاریکی روز قیامت , شعار مردم لا اله الا اللّه است . ـ امام صادق (ع) : روز قیامت که مردم در برابر پروردگار جهانیان برخیزند, چنان نزدیک به هم و فـشرده اند که سهم هر کس از زمین به اندازه جای پای اوست , مانند تیر در تیردان که نمی تواند از جای خود تکان بخورد.

پرهیزگاران در قیامت .

قرآن . ((روزی که پرهیزگاران را در پیشگاه خدای رحمان به صورت فرستادگان ((4)) گرد آوریم)). ((چهره هایی در آن روز درخشانند خندان و شادانند)). ((روزی کـه مـردان و زنان مؤمن را بینی که نورشان پیشاپیش و در سمت راستشان می رود آتش سزاوار شماست وبد سرانجامی است)). ((آن وحـشت بزرگ غمگینشان نکند و فرشتگان به دیدارشان آیند, که این همان روز شماست که وعده داده می شدید)). ـ امـام باقر(ع), درباره آیه ((در آن روز, خدا پیامبر و کسانی را که با او ایمان آورده اند فرونگذارد و نورشان پیشاپیش و در سمت راستشان در حرکت باشد)), فرمود: هر کس در آن روز نوری داشته باشد, نجات می یابد و هر مؤمنی برای خود نوری دارد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص), دربـاره آیـه ((روزی کـه پـرهـیـزگـاران را در پیشگاه خدای رحمان به صورت فرستادگان گرد آوریم)), فرمود : فرستادگان جز سواره نیستند آنان مردانی هستند که تـقوای خدا در پیش گرفتند پس خداوند دوستدار آنها شد و برگزیدشان و از کارهایشان خشنود گردیدو از این رو, آنان را پرهیزگاران نامید. ـ هنگامی که حضرت علی (ع) از پیامبر خدا(ص) درباره آیه ((روزی که پرهیزگاران را درپیشگاه خـدای رحـمـان بـه صـورت فـرسـتادگان گرد آوریم)) پرسید و عرض کرد : ای پیامبر خدا!آیا هـیاتهای اعزامی جز سواره هستند؟ ـ : سوگند به آن که جانم در دست اوست , پرهیزگاران چون از گـورهای خود بیرون آیند با شتران سفید بالداری که جهازشان طلاست رو به رومی شوند بند کفشهایشان نوری درخشان است , فاصله هر قدم آن شتران به اندازه ای است که چشم کار می کند. ـ امـام صـادق (ع), دربـاره آیـه ((روزی کـه پـرهـیـزگـاران را در پـیـشـگـاه خدای رحمان به صورت فرستادگان گرد آوریم)), فرمود : سوار بر اشتران نژاده محشور می شوند. ـ پـیامبر خدا(ص) : چهار چیز است که در هر کس باشد از آن روز وحشت بزرگ در امان است : هر گـاه چـیـزی بـه او داده شـود, بـگـوید : الحمدللّه , هر گاه گناهی کند, بگوید : استغفر اللّه , هر گـاه مـصـیـبـتـی بـه او رسـد, بگوید : انا للّه و انا الیه راجعون , هر گاه نیازی داشته باشد, آن را ازپروردگارش بخواهد و هر گاه از چیزی بترسد, به پروردگارش پناه برد. ـ هر کس با فحشا و شهوتی رو به رو شود و از ترس خدای عزوجل از آن دوری کند, خداوندآتش را بـر او حـرام گرداند و از آن وحشت بزرگ ایمنش دارد و آنچه را که در کتاب خود درآیه ((و برای آن که از مقام و عظمت پروردگارش بترسد دو بهشت است)) به او وعده داده است , عملی

سازد. ـ هـر کـس بـه جای دشمنی با مردم با نفس خود دشمنی ورزد, خداوند او را از هراس روزقیامت ایمن دارد.

گنهکاران در قیامت .

قرآن . ((روزی که قیامت بر پا شود, گنهکاران حیرتزده بمانند)). ((و چون قیامت بر پا شود,در آن روز از هم جدا شوند)). ((روزی کـه قیامت بر پا شود گنهکاران سوگند خورند که جز ساعتی در گور نیارمیده اند آری اینچنین دروغ می گفتند)). ((و آن گاه که گنهکاران را بینی که نزد پروردگارشان سرافکنده اند (و گویند :) پروردگار ما! دیدیم و شنیدیم , اکنون مارا باز گردان تا کاری شایسته کنیم که اینک به یقین رسیده ایم)). ((دفتر اعمال گشوده شود گنهکاران را بینی که از آنچه در آن آمده است بیمناکند و می گویند : وای بـر ما! این چه دفتری است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را از قلم نینداخته است آن گاه اعمال خود را حاضر بینند و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی کند)). ((روزی که در صور دمیده شود و گنهکاران را در آن روز, کبود چشم , گرد آوریم)). ((گنهکاران به نشان صورتشان شناخته می شوند و از موی جلو سر و پاهایشان گرفته می شوند)) . ((یکدیگر را برابر چشمانشان آرند گنهکار دوست دارد که فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدیه دهد)). ((هـر کـس که گنهکار نزد پروردگارش بیابد دوزخ جایگاه اوست که در آن جا نه می میرد و نه زنده است)). ((مـپـنـدار که خدا از کردار ستمکاران غافل است , بلکه عذابشان را تا آن روزی که چشمها در آن خـیـره می ماند به تاخیرمی افکند می شتابند در حالی که سرهایشان را بالا گرفته اند, چشم بر هم نمی زنند و دلهایشان خالی از خرد است به مردم هشدار ده آن روزی را که عذاب فرا می رسدشان و سـتمکاران می گویند : پروردگارا! ما را اندکی مهلت ده تا دعوت تو رااجابت کنیم و از پیامبران پـیـروی نـمـایـیـم , آیـا شـمـا پـیش از این سوگند نمی خوردید که هرگز زوال نمی یابید و در خـانـه های کسانی که بر خویشتن ستم می کردند جای گرفتید در حالی که بر شما معلوم بود و با آنـان چه کردیم و برایتان مثلها زدیم آنان مکرهای خود را به کار بردند و خدا از نیرنگهایشان آگاه بـود هـر چـند که از نیرنگهایشان کوه از جا می جنبید مپندارکه خدا وعده ای را که به پیامبرانش داده است خلاف می کند همانا خدا مقتدر و انتقام گیرنده است آن روز که زمین به زمینی جز این بـدل شود و آسمانها نیز و همه در پیشگاه خدای یگانه قهار حاضر آیند گنهکاران را در آن روز در غلهایی که دست را به گردن بندد, بسته بینی جامه هایشان از قطران است و آتش صورتهایشان را فرو پوشیده است)). ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((گویی چهره های آنان را پاره ای از شب تار فرو پوشانده است)),فرمود : دیـده ای کـه چـون شـب شود درون اتاق تاریکتر از بیرون است چهره های آنان

نیز به همین سان تاریکتر و سیاهتر است . ـ امام باقر(ع) : روز قیامت , بنده محشور می شود در حالی که (در دنیا) هیچ خونی نریخته است اما به اندازه شیشه حجامت یا بیشتر به دست او خون می دهند و می گویند : این سهم تو ازخون فلان کس است عرض می کند : پروردگارا! می دانی که تا زمانی که جانم را ستاندی خونی نریختم ! خداوند می فرماید : بله , اما تو از فلان کس , فلان و بهمان سخن و روایت را شنیدی و به زیان او بازگو کردی و زبان به زبان گشت تا به گوش فلان ستمگر رسید و به سبب آن او راکشت و این بهره تو از خون اوست . ـ امام صادق (ع) : روز قیامت , در حالی که به حساب مردم رسیدگی می شود , مردی نزد مردی دیگر می آید و او را به خون آغشته می کند آن مرد می گوید : ای بنده خدا! مگر با تو چه کرده ام ؟ و او می گوید : در فلان و بهمان روز فلان سخن را علیه من گفتی , که به سبب آن کشته شدم . ـ هر کس دنیا را بر آخرت برگزیند, خداوند در روز قیامت او را نابینا محشور فرماید. ـ هر که با مسلمانان دو رو و دو زبان برخورد کند, روز قیامت آورده شود در حالی که دو زبان از آتش دارد. ـ هر کس چیزی از مال برادر خود را به ستم و ناحق بخورد و آن را به او برنگرداند, روزقیامت شراره ای از آتش بخورد. ـ هر کس خوراک سه روز خود را داشته باشد و با این حال دست سؤال به سوی مردم درازکند, روزی که خدای تعالی را دیدار می کند با چهره ای بی گوشت او را دیدار کند. ـ هر کس به منظور خوردن از مال مردم قرآن بخواند, روز قیامت در حالی بیاید که چهره اش استخوان است و گوشتی در آن نیست . ـ پیامبر خدا(ص) : بدگویان و عیبجویان و سخن چینان و کسانی که افراد بی گناه را بد نام می کنند, خداوند آنها را به صورت سگ محشور می کند. ـ امام صادق (ع) : (روز قیامت) افراد متکبر به شکل مورچه در آورده می شوند و مردم پیوسته آنها را لگد می کنند, تا زمانی که خدا از رسیدگی به حساب بندگان فارغ شود. ـ چون روز قیامت شود, آواز دهنده ای بانگ بر آورد که کجایند کسانی که از دوستان من روی گرداندند (یا آنها را از حقوقشان محروم ساختند, یا آنان را ریشخند کردند) پس , گروهی که در چهره شان گوشتی وجود ندارد, برخیزند, گفته شود : اینان کسانی هستند که مؤمنان راآزار دادند و با آنان دشمنی و عناد ورزیدند و به خاطر دینشان ایشان را سخت سرزنش کردند,آن گاه فرمان داده شود که آنها را به دوزخ برند. ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ کس ما خاندان را دشمن ندارد, مگر این که خداوند روز قیامت او راجذامی برانگیزد. ـ امام باقر(ع) : منکران تقدیر خدا, از گورهای خود به صورت بوزینه و خوک به صحرای محشر آورده می شوند.

نامه اعمال .

قرآن . ((کردار نیک و بد هر انسانی را به گردنش آویخته ایم و روز قیامت برای او نامه ای بیرون می آوریم که آن را گشوده می یابد بخوان نامه ات را امروز تو خود برای رسیدگی به حسابت بسنده ای)). ((چـون بـه کنار آتش آیند, گوش و چشمها و پوستهایشان , به آنچه می کرده اند گواهی دهند به پـوستهای خود گویند :چرا بر ضد ما شهادت دادید؟ گویند : آن خدایی که هر چیزی را به سخن مـی آورد, ما را به سخن آورد و هموست که نخستین بار شما را آفرید و به سوی او باز می گردید از این که گوش شما و چشمها و پوستهایتان بر ضد شما گواهی دهند, چیزی نهان نمی داشتید (که مبادا گواهی دهند) بلکه می پنداشتید که خدا بر بسیاری از کارهایی که می کنید آگاه نیست)). ((در این روز, زمین خبرهای خویش را حکایت می کند از آنچه پروردگارت به او وحی کرد)). ـ امام علی (ع) : بدانید ای بندگان خدا که دیده بانانی از خود شما و جاسوسانی از اعضای بدن شما و نـگـهـدارنـدگـان راسـتـگـویـی کـه کـردارهای شما و شمار نفسهایتان را حفظ می کنند, بر شماگماشته شده اند. ـ آنـچه را که بندگان در شب و روز خود انجام می دهند بر خداوند پاک و بزرگ پوشیده نیست به کـوچکترین کارشان آگاه و به کردارشان داناست و احاطه دارد اعضای بدن شما گواهان اویندو اندامهایتان سپاهیان او و ضمیرهایتان جاسوسان او و نهانیهای شما نزد او آشکار است . ـ امـام باقر(ع), درباره آیه ((کردار نیک و بد هر کس به گردن او آویخته شده است)), فرمود :هر جا که باشد نیک و بد او نیز با اوست ونمی تواندازآنهاجداشود,تا آن که در روز قیامت نامه اعمالش به او داده می شود. ـ امـام صـادق (ع), دربـاره آیه ((بخوان نامه ات را امروز تو برای رسیدگی به حسابت بسنده ای)), فرمود : تمام کارهایی را که بنده انجام داده و آنچه برای او نوشته شده است , به اویادآوری می شود به طوری که گویی در همان لحظه انجامشان داده است به همین دلیل می گویند: ((وای بر ما! این چه نوشته ای است که هیچ کوچک و بزرگی را از قلم نینداخته است)). ـ چـون روز قـیامت شود نامه انسان به او داده می شود و می گویند : آن را بخوان (راوی می گوید :)عـرض کـردم :آنـچـه را در آن نـامـه هست می شناسد؟ حضرت فرمود : هیچ نگاهی نکرده و هیچ کـلـمه ای نگفته و هیچ قدمی برنداشته و هیچ کاری انجام نداده باشد, مگر این که در آن نامه ذکر شده است و او آنها را به یاد آورد به طوری که گویی همان لحظه آنها را انجام داده است به همین دلیل می گویند : ((وای بر ما! این چه نوشته ای است که)). ـ امـام عـلـی (ع) : دهـانـهـا مهر شوند و سخن نگویند و دستها به سخن آیند و پاها

گواهی دهند وپوستها آن چه را انجام داده اند, بازگو کنندوهیچ سخنی را برای خدا ناگفته نگذارند. ـ پیامبر خدا(ص) : روز قیامت با دهانهای لگام زده می آیید و نخستین عضوی که ازانسان سخن می گوید ران و کف دست اوست . ـ امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((از این که گوش شما و چشمها و پوستهایتان بر ضد شما گواهی دهند, چیزی (گناه) را پنهان نمی داشتید)) ـ : مقصود از پوستها, آلات تناسلی و رانها می باشد. ـ امام علی (ع) ـ در سفارشش به پسر حنفیه ـ : خداوند تعالی فرموده است : ((از این که گوش شما و)), مقصود از پوستها, آلات تناسلی است . ـ سپس خدای متعال وظیفه ای را که بر گوش و چشم و آلت تناسلی مقرر فرمود, در یک آیه فراهم آورد و فرمود : ((از این که گوش شما و چشمها و پوستهایتان بر ضد شما گواهی دهندچیزی را پنهان نمی داشتید, بلکه گمان می کردید که خدا بسیاری از کارهایی را که می کنیدنمی داند)), مقصود از پوستها در این جا آلات تناسلی است .

ـ پیامبر خدا(ص) چون آیه ((امروز زمین خبرهای خود را باز می گوید)) را تلاوت کرد, فرمود: آیا می دانید خبرهای آن چیست ؟ عرض کردند : خدا و رسولش بهتر می دانند حضرت فرمود: خبرهای آن این است که به هر کاری که هر بنده ای از مرد و زن , بر روی آن انجام داده است ,گواهی می دهد و می گوید : چنین و چنان کرد. ـ خدای عزوجل را بر هر بنده ای مراقبانی است از همه آفریدگان او و فرشتگانی است که ازپیش رو و پشت سر او به فرمان خدا, وی را نگهداری می کنند و کرده ها و گفته ها و کلمات ونگاههای او را نگه می دارند و جاهایی که او را در خود می گیرند گواهان پروردگار اویند که به سود یا زیان وی گواهی می دهند شبها و روزها و ماهها گواهان پروردگار اویند که به سود یازیان او شهادت می دهند سایر بندگان مؤمن خدا گواهان اویند که به سود یا زیان وی شهادت می دهند و فرشتگان حافظ او که اعمالش را می نویسند, گواهان پروردگار اویند که به سود یازیان او گواهی می دهند. ـ امام صادق (ع) ـ هنگامیکه از ایشان سؤال شد : آیا بهتر است انسان نمازهای مستحبی خودرا در یک جا بخواند یا در جاهای گوناگون ؟ : این جا و آن جا بخواند, زیرا (آن مکانها) روزقیامت به سود او گواهی می دهند. ـ هیچ روزی بر فرزند آدم نیاید مگر این که آن روز بگوید : ای پسر آدم ! من روزی نو هستم و من بر تو گواهم پس با من خوبی کن و در من کار نیک انجام ده , تا روز قیامت به سود تو گواهی دهم , چرا که دیگر مرا هرگز نخواهی دید. تفسیر:. آیه ((و نخرج له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا)), چگونگی این نامه را آیه بعد آن یعنی ((اقراکتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا)) توضیح می دهد, زیرا نشان می دهد که اولا : نامه ای

که برایش گـشوده می شود, نامه اعمال خود اوست و نه متعلق به دیگری ثانیا : آن نامه حقایق اعمالی را که در دنیا می کرده است , تماما در خود جای داده و چیزی از آنها را فروگذار نکرده است چنان که در آیه دیگر آمده است : ((می گویند : وای بر ما! این چه نامه ای است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را از قـلم نینداخته است)) ثالثا : حقایق اعمالی را که در آن نامه شماره شده است , از خوشبختی یا بدبختی و نتایج خوب یا بد آنها همگی در آن آشکار است چندان که جای هیچ گونه کتمان و عذر و بـهانه ای باقی نمی گذارد خدای تعالی می فرماید : ((تو از این غافل بودی ما پرده ات را از برابر تو برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است)). از آیـه ((روزی که هر کس کارهای نیک و کارهای بد خود را حاضر بیند)) پیداست که این نامه در بر دارنده خود اعمال و حقیقت آنهاست ,نه خطوط و نوشته ها آن گونه که در نوشته های ما در دنیا مـعـمـول و مـتـداول است آنچه در آن نامه می باشد خود اعمال است که خداوند آنها را آشکارا به انسان نشان می دهد و دلیلی قویتر از دیدن و مشاهده نیست . بـدین سان آشکار می شود که مراد از ((طائر)) و ((کتاب)) در آیه , یک چیز است و آن عملی است کـه انسان انجام می دهد اما این که خداوند سبحان فرمود: ((و نخرج له یوم القیامة کتابا)) و کتاب را از طائرجدا کرد و نفرمود : ((و نخرجه)) برای آن است که این توهم را به وجود نیاورد که در روز قیامت عمل انسان به صورت نامه و نوشته درمی آید و پیش از آن طائر است و نامه و نوشته نیست یا ایـن تـوهـم راپیش نیاورد که طائر تا پیش از روز قیامت مخفی و پوشیده است و بیرون نمی آید و بنابراین , با آویخته بودن آن به گردن انسان سازگار نیست . بـاری , جـمـلـه ((ونخرج له)) اشاره به این است که نامه اعمال که حقایق آنها در اوست از ادراک انـسـان پوشیده است و در پس پرده غفلت نهان می باشد و خداوند سبحان روز قیامت آن را بیرون می آورد وانسان را از جزئیات آن آگاه می سازد و مقصود از جمله ((یلقاه منشورا)) همین معناست . ایـن نـکـتـه نـشـان می دهد که این کار برای انسان آماده شده و از آن غفلت نشده است بنابراین , تـاکـیدی است بر جمله ((و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه)), زیرا حاصل سخن آن که نتیجه و پـیـامد عمل انسان لاجرم به او می رسد, چون اولا :عمل انسان همراه اوست و از وی جدا نمی شود, ثانیا : در نامه ای نوشته می شود و آن نامه برای اوآشکارمی گرددوآن راگشوده می یابد. آیـه ((اقـرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا)) یعنی به او گفته می شود : بخوان نامه ات را الی آخر در جمله ((کفی بنفسک)) حرف با زاید و برای تاکید است و در اصل ((کفت نفسک)) بوده اسـت علت آن هم که فعل به صورت مؤنث (کفت) نیامده این است که فاعل مؤنث مجازی است و فـاعـلی که مؤنث مجازی باشد, در فعل آن هر دو وجه (مذکر و

مؤنث) جایز است بعضی آن را اسم فعل به معنای ((اکتف)) و با را غیر زاید دانسته اند شاید توجیهات دیگری هم باشد. آیـه مـذکـور بـر ایـن نکته نیز دلالت دارد که حجت این نامه حجتی قاطع است و خواننده اش در آن شـک نمی کند, گرچه خواننده خود مجرم و گنهکار باشد, چگونه چنین نباشد حال آن که در آن نامه نفس عمل دیده می شود و بر اساس آن پاداش داده می شود؟ خدای تعالی می فرماید : ((در آن روز پوزش مخواهید جز این نیست که شما برابر کاری که می کردید, پاداش داده می شوید)). از آنچه در وجه ارتباط آیه ((و یدع الانسان بالشر)) با قبلش گفتیم , وجه ارتباط این دو آیه یعنی آیه ((و کل انسان الزمناه طائره حسیبا)) روشن می شود. حـاصـل مـعـنـای آیـات ـ با توجه به این که سیاق آیات , سیاق توبیخ و سرزنش می باشد ـ این است کـه خـداونـد سـبـحان قرآن را برای راهنمایی بشر به سوی آیینی فرستاد که , در هدایت مردم به سـوی یـکتاپرستی و عبودیت و خوشبخت کردن رهیافتگان و بدبخت کردن گمراهان , استوارتر از هـرآیـین دیگری شیوه وسنت الهی رامی پویدو در آن مسیر حرکت می کند اما انسان , خوب و بد را از هـم تـمـیـیـز نـمـی دهـد و مـیـان سـودمـنـد و زیـانـبـار فرق نمی گذارد, بلکه دنبال هوس و خواهشهای خودمی شتابدوخوب و بد را یکسان می جوید در صورتی که کار, چه خوب باشد چه بد, با صـاحـب خودهمراه است و از او جدا نمی شود همچنین در نامه و نوشته ای محفوظ می ماند و روز قـیـامـت برای اوبیرون آورده می شود و در برابرش گشوده می گردد و بر اساس آن به حسابش رسیدگی می شود حال که چنین است , پس انسان نباید به سوی هوس و خواهشهای خود بشتابدو در کـام آنـهـا فرو رود, بلکه باید در کارها درنگ و اندیشه کند, تا آنها را از هم باز شناسد وخوب و بدش را از یکدیگر جدا سازد و کارهای خوب را به کار بندد و از کارهای بد دوری کند.

اصحاب دست راست .

قرآن . ((امـا اصـحاب دست راست , چگونه اند اصحاب دست راست ؟ در زیر درخت سدر بی خار و درخت مـوزی که میوه اش بریکدیگر چیده شده و سایه ای دایم و آبی همواره جاری و میوه ای بسیار که نه مـنـقطع می گردد و نه کس را از آن باز دارندو زنانی ارجمند آن زنان را ما بیافریدیم , آفریدنی و آنـان را دوشـیـزگان قرار دادیم معشوق همسران خویشند برای اصحاب دست راست گروهی از پیشنیان و گروهی که از پی آمده اند)). ((و اما آن که نامه اش به دست راست او داده شود, زودا که آسان حسابرسی شود)). ((روزی کـه هـر گروه از مردم را به پیشوایانشان بخوانیم پس هر کس نامه اش به دست راست او داده شود, اینان نامه خود را بخوانند و به اندازه رشته باریکی که درون هسته خرماست به آنان ستم نشود)). ((اما آن کس که نامه (اعمالش) به دست راست او داده شود گوید : نامه مرا بگیرید و بخوانید)). ـ امام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی چون بخواهد به حساب مؤمن رسیدگی کندکارنامه اش را بـه دست راست او دهد و بین خود و او به حسابش رسیدگی نماید پس گوید : بنده من ! چنین و چنان کرده ای و فلان و بهمان کار را انجام داده ای ! عرض می کند : آری , پروردگارامن این کارها را کـرده ام خـداوند می فرماید : من آنها را بر تو بخشیدم و تبدیل به کارهای نیک کردم پس , مردم گـویند : سبحان اللّه ! این بنده حتی یک گناه هم نداشت ؟ این است معنای سخن خدای عزوجل : ((امـا آن کـس کـه نـامـه اش بـه دسـت راسـت او داده شـود زودا کـه آسان حسابرسی شود و به سوی کسان خود شادمان برگردد)). ـ امـام بـاقـر(ع) : اعـضـا و جـوارح , بـر ضـد مـؤمـن گـواهـی نـمـی دهـنـد, بـلـکـه عـلـیـه ـد کسی شهادت می دهندکه مستحق عذاب است مؤمن کارنامه اش به دست راست او داده می شود. ـ معاویة بن وهب از امام صادق (ع) شنید که می فرماید : هر گاه بنده توبه راستین کند, خداونداو را دوسـت بـدارد و در دنـیـا و آخـرت بـرایـش پـرده پوشی کند (معاویه می گوید:) عرض کردم : چـگـونـه برایش پرده پوشی می کند؟ فرمود : گناهانی که دو فرشته او برایش نوشته اند از یاد آنها می برد و به اعضاو جوارح او وحی می فرماید : گناهان او را کتمان کنید و به جاهای مختلف زمین وحی می فرماید :گناهانی را که در محل شما انجام می داد, کتمان کنید بنابراین , آن گاه که خدا را دیدار کند, چیزی نباشد که به گناهان او گواهی دهد.

اصحاب دست چپ .

قرآن . ((امـا اصـحـاب دست چپ , چگونه اند اصحاب دست چپ ؟ در باد سموم و آب جوشان و سایه ای از دود سـیـاه نـه خـنـک و نه خوش آنان پیش از این در ناز و نعمت بودند و بر گناهان بزرگ اصرار مـی ورزیدند و می گفتند : آیا زمانی که مردیم و خاک و استخوان شدیم , ما برانگیخته می شویم یا نیاکان ما؟ بگو : همانا اولین و آخرین افراد, در وعده گاه روزی معین گرد آورده می شوند)). ((و اما آن کسی که نامه اش به دست چپ او داده شود, گوید : ای کاش نامه ام به من داده نمی شد و نـدانـسـتـه بـودم کـه حساب من چیست ای کاش همان مرگ می بود و بس دارایی من مرا سود نـبـخـشـیـد قـدرت من از دستم برفت بگیریدش , زنجیرش کنید و به دوزخش بکشید سپس در زنـجیری به درازای هفتاد گز بکشید او به خدای بزرگ ایمان نمی آورد و به طعام دادن مستمند تـرغـیـب نـمـی کـرد آن روز در آن جا هیچ دوستی نخواهد داشت و نه خوراکی جز چرک و خون دوزخیان)). ((اما کسی که نامه اش از پشت سر او داده شود, زودا که بگوید وای بر من که هلاک شدم و به آتش افـروخـتـه درآیـد او در دنـیـانزد کسانش شادمان زیسته بود و می پنداشت که هرگز باز نخواهد گشت آری , پروردگارش به او بینا بود)). ـ امـام صـادق (ع) : خـداونـد تـبـارک و تعالی هر گاه برای بنده ای بد بخواهد در حضور مردم از اوحـسـابـرسـی کـنـد و مـحـکـومـش نماید و کارنامه اش را به دست چپ او دهد این است مراد سخن خدای عزوجل که می فرماید : ((و اما کسی که نامه اش از پشت سر به او داده شود, زودا که بـگـویدوای بر من هلاک شدم و به آتش افروخته در آید, که او در دنیا نزد کسانش شادمان زیسته بود)). ـ امام باقر(ع) : منظور از آیه ((اما کسی که نامه اش به دست راست او داده شود)) ابو سلمه عبداللّه بـن عـبـدالاسـود بـن هلال مخزومی است که از قبیله بنی مخزوم بود و مقصود از ((اما کسی که نامه اش از پشت سرش به او داده شود)) اسود بن عبدالاسود بن هلال مخزومی است که درروز بدر به دست حمزة بن عبدالمطلب کشته شد. تفسیر:. آیه ((و اما من اوتی کتابه ورا ظهره)) کلمه ((ورا)) ظرف منصوب به نزع خافض (حرف جر) است و تـقـدیـر آن چـنـیـن مـی باشد : من ورا ظهره شاید به این دلیل کارنامه شان از پشت سرآنان داده مـی شود, که صورتشان را به عقب برگردانند, چنان که خدای تعالی در جای دیگرفرموده است : ((پیش از آن که نقش چهره هایی را محو کنیم و آنها را به پشت سر برگردانیم)). گفتنی است که بین دادن کارنامه هایشان از پشت سر آنان با دادن آنها به دست چپشان که درآیه ((امـا کـسـی کـه

نامه اش به دست چپ او داده شود گوید : ای کاش نامه ام به من داده نمی شد))منافاتی نیست .

محشور شدن جانوران .

قرآن . ((و آن گاه که وحوش گرد آورده شوند)). ((هیچ جنبنده ای در زمین نیست و هیچ پرنده ای با بالهای خود در هوا نمی پرد مگر این که چون شما امتهایی هستند ما دراین کتاب هیچ چیزی را فرو گذار نکرده ایم و سپس همگی نزد پروردگارشان گرد آورده می شوند)).

ایستگاههای قیامت .

قرآن . ((کار را از آسمان تا زمین تدبیر می کند سپس در روزی که مقدار آن هزار سال است , از آن سالهایی که شمامی شمارید, به سوی او بالا می رود)). ((در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است , فرشتگان و روح به سوی او فرا روند)). ـ امام صادق (ع) : هان ! پیش از آن که به حساب شما رسیدگی شود, خود به حسابتان رسیدگی کنید, زیرا قیامت پنجاه ایستگاه دارد که هر ایستگاهی هزار سال از آن سالهایی که شمامی شمارید, طول می کشد حضرت سپس این آیه را تلاوت کرد : ((در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است)). ـ به پیامبر خدا(ص) عرض شد : چه طولانی است آن روز (قیامت) حضرت فرمود : سوگندبه آن که جانم در دست اوست , آن روز برای مؤمن کوتاه باشد تا جایی که از نماز واجبی که دردنیا می خواند کوتاهتر است . ـ امام صادق (ع) : اگر قرار باشد کار رسیدگی به حساب خلایق را کسی جز خدا به عهده بگیرد,پنجاه هزار سال باید درنگ کنند تا حسابرسی آنان تمام شود اما خدای سبحان این کار را در یک ساعت تمام می کند. ـ آن روز (قیامت) به نیمه نرسیده بهشتیان در بهشت به خواب نیمروزی می پردازند ودوزخیان در دوزخ (در کمتر از نصف روز تکلیف همه معلوم می شود). ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که (در دنیا) به خود ستم کرده باشد, در آن روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است نگهداشته می شود چندان که خداوند اندوه را به درون او می برد سپس به او رحم می کند و به بهشت می بردش پیامبر خدا(ص) فرمود : سپاس و ستایش خدا را که اندوه از مابزدود, خدایی که در طول مدت محشر (غم و اندوه) به درون آنها وارد می کند.

کوثر.

قرآن . ((همانا ما به تو کوثر عطا کردیم)). ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس به حوض من ایمان نداشته باشد, خداوند او را بر حوضم وارد نکند. ـ خداوند با دادن حوض به من , مرا گرامی داشت و بر پیامبران پیش از خودم برتریم داد(بزرگی) آن حوض (به اندازه فاصله) میان ایله و صنعا است و در آن ظرفهایی به شمارستارگان آسمان است دو خلیج آب در آن جریان دارد آبش از شیر سفیدتر است و از عسل شیرینتر ریگهایش زمرد و یاقوت است و جلگه اش مشک تیزبوی . ـ (وسعت) حوض من به اندازه یک ماه راه است آبش سفیدتر از شیر است و بویش خوشتراز مشک و ابریقهایش به اندازه ستارگان آسمان هر کس از آن بنوشد, هرگز تشنه نشود. در روایتی دیگر آمده است : حوض من به اندازه یک ماه راه است و گوشه هایش برابر و آبش سفیدتر از درهم سیمین است . ـ کوثر به من داده شد, من دستم را در آن زدم دیدم مشکی تیزبوی است و ریگهایش مروارید. ـ من در کنار حوض به کسانی از شما که بر من وارد می شوند می نگرم پس , به خدا سوگند,مردانی از برابر من می گذرند و من می گویم : پروردگار من ! اینان از امت من هستند خداوندمی فرماید : تو نمی دانی که بعد از تو چه کردند, آنان پیوسته به عقب برمی گشتند.

عادت .

عادت .

ـ امام علی (ع) : عادت , طبیعت دوم (آدمی) است . ـ عادت , بر هر انسانی سلطه دارد. ـ عادت , دشمنی است که انسان را در تملک خود دارد. ـ آفت ریاضت (و پرورش نفس), چیره شدن عادت است . ـ هر که از عادتها پیروی کند, به درجات (عالیه) نرسد. ـ امـام حـسن (ع) : عادتها مقهور کننده اند پس , هر کس در نهان و خلوتهای خود به چیزی عادت کند, آن چیز او را در آشکار و میان جمع رسوا سازد. ـ امـام عـلی (ع) : زبان تو, از تو همان می خواهد که بدان عادت کرده ای و نفست از تو همان تقاضا می کند, که بدان خو گرفته ای . ـ به سوی خشم مشتاب , که با عادت بر تو مسلط می شود. ـ در سفارش به فرزند بزرگوار خود حسن (ع), می فرماید : دل نوجوان مانند زمین خالی است که هر چه در آن افکنده شود, آن را می پذیرد از این رو, من پیش از آن که دلت سخت گردد وخردت مشغول شود, به تادیب و تربیت تو شتافتم .

چیره شدن بر عادت .

ـ امام علی (ع) : فضیلت , چیره شدن بر عادت است . ـ برترین عبادت چیره شدن بر عادت است . ـ با چیره شدن بر عادتهاست , که می توان به بالاترین مقامات رسید. ـ بـر نـفـسـهـای خـود در راه تـرک عـادتها چیرگی جویید تا بر آنها چیره گردید و با هوسهای خودمبارزه کنید, تا آنها را در اختیار گیرید. ـ عادتها را تغییر دهید, تا طاعات بر شما آسان شود. ـ بـا ترک کردن عادتها, نفسهای خود را رام کنید و آنها را به سوی انجام طاعات بکشانید وبارهای تـاوانـهـا و جریمه ها را بر دوش آنها نهید و با به کار بستن کارهای نیکو, آنها را بیاراایید واز پلشتی گناهان , دور نگهشان دارید.

خوبی عادت است .

ـ امام علی (ع) : از هر خویی بهترین آن را برای خود برگزین , زیرا خوبی عادت است از هر خویی از بـدتـرین آن دوری کن و در راه دوری کردن از آن با نفس خود بستیز, زیرا بدی سرسخت و لجوج است . ـ برای انجام کار نیک , همین بس که به عادتی نیکو تبدیل می شود. ـ پیامبر خدا(ص) : خوبی , عادتی است . ـ خوبی (نوعی) عادت است و بدی (نوعی) لجاجت . ـ امـام عـلـی (ع) : عـادت کـردن به احسان , منشا توانمندی (در رسیدن به مقاصد یا دست یافتن به مکانت و منزلت در نزد مردم) است .

صفاتی که سزاوار است آدمی به آنها خو گیرد.

ـ امام علی (ع) : خویشتن را به کارها و صفات نیک عادت ده , زیرا آن نام نیک تو را بر سرزبانها می اندازد و پاداش تو را زیاد می گرداند. ـ خود را به بخشندگی و گذشت عادت ده و از سماجت دوری کن تا پاکی قرین تو شود. ـ خود را به داشتن نیت نیکو و مقصد زیبا عادت ده , تا در خواسته هایت کامیاب شوی . ـ خود را به انجام کارهای نیک عادت ده و بارهای تاوان و جریمه ها را بر دوش کش , تاشرافت نفس بیابی و آخرتت آبادان شود و ستایندگانت بسیار شوند. ـ خود را به آزمندی بر یاد خدا و آمرزش طلبی عادت ده ,زیرا این کار گناه تو را پاک می سازدو پاداشت را بزرگ می گرداند. ـ خویشتن را به بردباری عادت دهید و در ایثار کردن آنچه از آن بخل می ورزید شکیبایی ورزید. ـ زبان خود را به نرمگویی و سلام گفتن عادت ده , تا دوستانت زیاد شوند و دشمنانت کم گردند. ـ زبان خود را به گفتن سخن نیک و زیبا عادت ده , تا از ملامت محفوظ مانی . ـ گوش خود را به خوب شنیدن عادت ده وبه سخنانی که شنیدن آنها بر درستی و پاکی توچیزی نمی افزاید گوش مسپار, زیرا این کار دلها را زنگار می زند و موجب نکوهش می شود. ـ در سفارش به فرزند بزرگوار خود حسن (ع), می فرماید : خویشتن را به صبوری در برابرناخوشایندها عادت ده و نیکو خصلتی است صبوری کردن در راه حق .

دشواری تغییر دادن عادتها.

ـ امام علی (ع) : دشوارترین سیاستها, تغییر دادن عادتهاست . ـ بد احوال ترین مردم , کسی است که ریشه اش کنده شود و عادتش همچنان بر جای باشد. ـ هر کاری شدنی است , مگر تغییر دادن طبایع . ـ ای مردم ! تربیت نفسهای خود را به عهده گیرید و آنها را از آزمندی و ولع عادتهایشان , بازدارید.

عادت بدان .

ـ امام علی (ع) : بد عادتی است , پرداختن به زیادیها. ـ عادت فرومایگان , این است که خوبی را به بدی پاداش می دهند. ـ عادت فرومایگان و ناپختگان , آزار دادن مردمان بزرگوار و آزاده است . ـ عادت فرومایگان , بدگویی و غیبت کردن است . ـ عادت ناپختگان ناآزموده کار, بریدن ریشه احسان است . ـ عادت مردمان بد, آزار دادن رفیقان است . ـ عادت بدان , دشمنی کردن با نیکان است . ـ عادت منافقان , تغییر دادن خویهاست (و هر لحظه به رنگی در آمدن).

عادت نیکان .

ـ امام علی (ع) : عادت کریمان , بخشندگی است . ـ عادت کریمان , نیکی کردن است . ـ شیوه کریمان , پیاپی نواختن است . ـ شیوه کریمان , وفاداری به پیمانهاست . ـ بهترین مردم , کسی است که به گاه توانگری بخشنده و سپاسگزار باشد, بهترین مردم کسی است که به گاه تنگدستی ایثارگر و شکیبا باشد. ـ پیامبر خدا(ص) : بهترین مردم , کسی است که مردمان از او بهره مند شوند. ـ بهترین شما, کسی است که سخن نیکو گوید و مردمان را اطعام کند و شب را که مردم درخوابند, او به نماز گذراند.

عادت کردن نفس به آنچه عادت ندارد.

ـ فالوده ای (حلوایی تهیه شده از آرد و آب و عسل) خدمت امام علی (ع) آورده در برابر آن حضرت گذاشتند امام (ع) فرمود : تو خوشبو و خوشرنگ و خوشمزه هستی , اما من خوش ندارم نفسم را به چیزی عادت دهم که بدان عادت نکرده است . ـ حـبه عرنی : ظرف فالوده ای خدمت امیر المؤمنین (ع) آورده در برابر آن حضرت نهادندامام (ع) انـگـشت خود را تا ته ظرف در آن فرو برد و سپس بیرون کشید و چیزی از آن بر نداشت و انگشت خـود را چشید, و فرمود : همانا حلال , پاک و نیکوست و این حرام نیست , اما من خوش ندارم نفس خود را به چیزی عادت دهم که تاکنون بدان عادت نداده ام این ظرف را ازجلو من بردارید پس , آن را برداشتند. ـ امـام بـاقر(ع) : مقداری خبیص (حلوایی تهیه شده از آرد و خرما) خدمت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) آوردند, حضرت از خوردن آن خودداری ورزید عرض کردند : آیا آن را حرام می دانید؟ فرمود : نه , اما می ترسم نفسم به آن علاقه مند شود و به دنبال آن بروم سپس این آیه را تلاوت کرد : ((شما بهره های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان بردید و از آنها بهره مند شدید)). ـ امـام عـلـی (ع) مقداری از خرمای دقل (پست ترین و نامرغوبترین نوع خرما) تناول کرد وسپس روی آن آب نوشید و دست به شکم خود زد و فرمود : هر کس آتش وارد شکم خود کند,خداوند او را دور گرداند سپس به این شعر تمثل جست :. تو اگر خواهش شکم و شرمگاه خود را بر آوری ,. آن دو به اوج هر آنچه نکوهیده است دست یابند.

عيد.

عید.

قرآن . ((عیسی بن مریم گفت : بار خدایا! ای پروردگار ما! برای ما مائده ای از آسمان بفرست , تا برای ما و آنان که بعد از ما می آیند عیدی و نشانی از تو باشد و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگانی)). ـ سوید بن غفله : در یک روز عید بر امیر المؤمنین (ع) وارد شدم دیدم در برابر آن حضرت سفره ای است و در آن سفره مقداری نان گندم و یک ظرف فرنی و قاشقی نهاده شده است عرض کردم : ای امیر المؤمنین ! روز عید و فرنی ؟ حضرت فرمود : این عید کسی است که آمرزیده شده باشد. ـ امام علی (ع) در یکی از اعیاد, فرمود همانا این عید برای کسی عید است , که خداوند روزه ونمازش را پذیرفته باشد و هر روزی که در آن نافرمانی خدا نکنیم , آن روز عید است . ـ امام حسن (ع) در روز عید فطر بر گروهی گذشت که سرگرم بازی و خنده بودند بالای سرآنها ایستاد و فرمود : خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه خلق خود قرار داد, تا به سبب طاعت او به سوی خشنودیش از یکدیگر سبقت گیرند پس , گروهی پیشی گرفتند و کامیاب شدند وگروهی عقب ماندند و ناکام شدند بسیار بسیار تعجب است از کسی که در این روزی که نیکوکاران پاداش داده می شوند و هرزه کاران زیان می برند, در حال خنده و بازی هستند به خداسوگند, اگر پرده کنار رود, خواهند دانست که نیکوکار به نیکوکاری خود مشغول است و بدکاربه بدکرداری خود حضرت سپس به راه خود ادامه داد و رفت . ـ پیامبر خدا(ص) : زمانی که وارد مدینه شدم , اهالی این شهر را از زمان جاهلیت دو روز بودکه طی آن دو روز به بازی و تفریح می پرداختند خداوند به جای آن دو روز دو روز بهتر به شماداد : روز فطر و روز قربان . ـ پیامبر(ص) به دختران و همسران خود دستور می داد, که در عید فطر و قربان بیرون بیایند.

خطبه امیر المؤمنین (ع) در عید فطر.

ـ امـام صـادق (ع) : امـیـر الـمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در روز فطر خطبه ایراد کرد و فرمود :ای مـردم !هـمـانـا ایـن روزشما,روزی است که در آن نیکوکاران پاداش می یابند و هرزه کاران زیان مـی بـینندو شباهت بسیاری به روز رستاخیز شما دارد پس , با بیرون آمدن از خانه هایتان به سوی مصلا یتان به یاد آن روزی افتید که از گورهایتان به سوی پروردگارتان بیرون می آییدو از ایستادن در مصلا یتان به یاد آن روزی افتید که در پیشگاه پروردگارتان می ایستید و از بازگشتن به سوی خانه هایتان آن روزی را یاد آورید, که به خانه های خوددر بهشت باز می گردید!. ای بـنـدگان خدا! کمترین چیزی که برای مردان و زنان روزه گیر می باشد, این است که در روز آخـرمـاه رمـضـان فرشته ای آنان را ندا می دهد : بشارت بادا بر شما ای بندگان خدا! که خداوند گناهان گذشته شما را بخشود پس مواظب باشید که از این پس چه می کنید!.

عید نوروز.

ـ امـام صـادق (ع) ـ بـه مـعلی بن خنیس در روز نوروز که خدمت ایشان رسید : آیا می دانی امروز چه روزی است ؟ عرض کردم : فدایت شوم , این روزی است که ایرانیان آن را گرامی می دارند و در آن به یکدیگر هدیه و عیدی می دهند ابو عبداللّه الصادق (ع) فرمود سوگند به آن خانه کهن که در مکه است ,این روز یک ریشه کهن دارد که من برایت توضیح می دهم تا آن را بدانی . ای مـعـلـی ! روز نـوروز, هـمـان روزی است که خداوند در آن از بندگان پیمان گرفت که او را بپرستند وهیچ انبازی برایش نیاورند و به فرستادگان و حجتهای او و به امامان (ع) ایمان بیاورند نوروز نخستین روزی است که خورشید در آن طلوع کرد. هـیـچ نـوروزی نـیـسـت مگر این که ما در آن روز منتظر فرج هستیم , زیرا نوروز از روزهای ما و شـیـعـیـان مـاسـت ایرانیان آن را حفظ کردند و شما آن را از دست نهادید نوروز نخستین روز از سال ایرانیان است آنان در حالی که تعدادشان سی هزار نفر بود زنده ماندند و زیستند و ریختن آب در نوروزسنت شد. ـ چـون عـیـد نـوروز فـرا رسـد, بـدن خـود را بـشـوی و پـاکـیـزه تـرین جامه هایت را بپوش و با خوشبوترین عطرها خودت را معطر کن و در آن روز روزه دار باش . ـ در عـیـد نـوروز, هـدیـه ای خـدمـت امـیـر المؤمنین (ع) آوردند حضرت پرسید : این چیست ؟ عرض کردند : ای امیر المؤمنین ! امروز نوروز است امام (ع) فرمود : هر روزمان را نوروز کنید. ـ امام علی (ع) : نوروز ما, هر روز است . ـ نـقـل شـده است که منصور از موسی بن جعفر(ع) تقاضا کرد که در روز نوروز در خانه بنشیند, تامردم برای تبریک گویی پیش ایشان روند و هدایایی که برایش می برند نیز بپذیرد امام (ع) فرمود : مـن در اخبار جدم پیامبر خدا(ص) جستجو کردم , اما برای این روز خبری پیدا نکردم نوروز سنت ایرانیان است و اسلام آن را منسوخ کرده است پناه به خدا از این که چیزی را زنده کنیم که اسلام از بـیـن بـرده اسـت مـنـصـور گفت : ما این کار را فقط برای خاطر نظامیان می کنیم ((5)) (و یک سـیاست لشکری است)بنابراین , تو را به خدای بزرگ سوگند که جلوس کنی و حضرت پذیرفت و جلوس کرد. عـلامـه مـجـلسی , بعد از نقل این خبر, می گوید : این خبر با اخبار معلی ناسازگار است و نشان می دهد که نوروز اعتبار شرعی ندارداخبار معلی سندش قویتر و شهرتش در میان اصحاب بیشتر است و می توان آن را حمل بر تقیه کرد, زیرا در خبر معلی نکاتی وجود دارد که حاکی از تقیه است . بـه نظر ما, هر دو خبر فاقد شرایط حجیت هستند و همان گونه که از قول امیر المؤمنین (ع)نقل کـردیم نوروز ما هر روز است و هر روزی که خدا در آن نافرمانی

نشود, آن روز روز عیداست البته دید و بازدید, همچنان که در ایران سنت است , اشکالی ندارد.

زیور عیدها.

ـ پیامبر خدا(ص) : عیدهای خود را با گفتن اللّه اکبر, آذین بندید. ـ عید فطر و قربان را با جملات لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و الحمد للّه و سبحان اللّه , آذین بخشید. ـ در روزهـای عـیـد فـطـر و قـربـان از خـانـه بـیـرون می آمد و با صدای بلند لا اله الا اللّه و اللّه اکبرمی گفت . ـ در روز عـیـد فـطـر, از زمـانـی کـه از مـنـزل بـیـرون می آمد تا رسیدن به نمازگاه همچنان تکبیرمی گفت . ـ در اثنای هر خطبه ای تکبیر می گفت , اما در خطبه های عید فطر و قربان بیشتر تکبیرمی گفت . پناه بردن به خدا.

پناه بردن به خدا.

قرآن . ((بگو : ای خداوندگار من ! از وسوسه های شیطانها به تو پناه می برم و به تو پناه می برم , ای پروردگار من , اگر نزد من حاضر آیند)). ((و موسی گفت : من از هر متکبری که به روز حساب باور ندارد, به خداوندگار خود و خداوندگار شما, پناه می برم)). ((بگو : پناه می برم به خداوندگار صبحگاه از شر آنچه آفریده است)). ((بگو : پناه می برم به خداوندگار مردم فرمانروای مردم معبود مردم از شر وسوسه وسوسه گر نهانی)). ـ به نقل از عبداللّه بن عمرو : پیامبر خدا(ص) از چهار چیز به خدا پناه می برد دانشی که سودنبخشد, دلی که خاشع نباشد, دعایی که شنیده (و اجابت) نشود, و نفسی که سیر نگردد. ـ پیامبر خدا(ص) : بار خدایا! به تو پناه می برم از بخل و به تو پناه می برم از بزدلی و به تو پناه می برم از این که به پست ترین عمر باز گردانده شوم و به تو پناه می برم از فتنه گری دنیا و به تو پناه می برم از عذاب قبر. ـ بار خدایا! من به تو پناه می برم از غم و اندوه و ناتوانی و کاهلی و زفتی و بزدلی و سنگینی کمر شکن بار قرض و چیرگی مردمان (بر اثر هرج و مرج). ـ بار خدایا! من از فقر به تو پناه می برم از کمداشت و خواری به تو پناه می برم از این که ستم کنم یا به من ستم شود, به تو پناه می برم . ـ بار خدایا! از چیرگی قرض و چیرگی دشمن و شماتت دشمنان , به تو پناه می برم . ـ هرگاه می خواست سفر کند می گفت ـ : بار خدایا! به تو پناه می برم از رنج سفر و اندوه دربازگشت و کاستی بعد از فزونی و دعای ستمدیده و رو به رو شدن با صحنه ناخوشایند درخانواده و دارایی فرزندان . ـ بار خدایا! از بدی اعمالی که انجام داده ام و بدی اعمالی که هنوز انجام نداده ام , به تو پناه می برم . ـ امام علی (ع) : بار خدایا! به تو پناه می برم از سختی سفر و اندوه بعد از بازگشت و رو به روشدن با صحنه ناگوار در میان زن و فرزند و دارایی . ـ بار خدایا! به تو پناه می برم از این که با وجود توانگری تو من تهیدست باشم , یا با وجودهدایتگری تو در گمراهی به سر برم , یا با آن که قدرت و پادشاهی از آن توست , به من ستم شود, یا با آن که زمام اختیار امور در دست توست , من مقهور و خوار گردم . ـ بار خدایا! به تو پناه می برم از این که ظاهر مرا در نگاه چشمها نیکو گردانی و باطنم را که برتو آشکار است زشت و ناپسند سازی . ـ محمد بن ابراهیم به امام کاظم (ع) نوشت : سرورم ! اگر صلاح می دانید به من دعایی بیاموزیدکه در تعقیب نمازهایم بخوانم و خداوند با آن دعا خیر دنیا و آخرت را به من عطا فرمایدحضرت در پاسخ او نوشت : اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لاترام و قدرتک التی لایمتنع منها شئ ,

من شر الدنيا و الاخره و من شر الاوجاع كلها. ـ امـام صـادق (ع) : بـه خـدا پـنـاه بـريـد از سنگين شدن بار قرض و چيرگى مردمان و در خانه ماندن زنان ((6)) .

عيب .

ستایش از کسانی که به جای عیب دیگران به معایب خود می پردازند.

ـ امام علی (ع) : خوشا به حال آن کس که عیب خودش , او را از پرداختن به عیبهای مردم بازدارد. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : خوشا به حال آن کس که عیب خودش , او را از پرداختن به عیبهای برادران مؤمنش باز دارد. ـ امام علی (ع) : بهترین مردم کسی است که عیبهای خودش , او را از عیبهای مردم باز دارد. ـ امـام صـادق (ع) : سودمندترین چیزها برای آدمی , این است که در رسیدگی به عیبهای خودبر مردم پیشی گیرد (یا پیش از پرداختن به عیوب مردم به عیبهای خود بپردازد). ـ هـر گـاه دیـدیـد بنده گناهان مردم را می جوید و گناهان خودش را از یاد برده است , بدانید که گرفتار مکر خدا شده است . ـ امـام عـلـی (ع) : ای بـنـده خـدا! در خرده گیری از گناه کسی شتاب مکن , زیرا چه بسا که او آمـرزیـده شـده باشد و در مورد خویش به گناه کوچکی که کرده ای ایمن مباش , زیرا شاید که به سبب آن عذاب شوی پس , هر یک ازشما از دیگری عیبی بداند, نباید به خرده گیری از او بپردازد , زیـرا می داند که خود نیز عیبی دارد و باید شکر این موهبت که عیبهایی که در دیگران هست در او نیست , وی را به خودمشغول دارد (و از عیبجویی دیگران باز ایستد). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص), در سـفـارش بـه ابـوذر, فـرمود : باید آنچه از (عیوب) خود می دانی تو را ازخـرده گـیـری بـر مـردم بـاز دارد و از آنـان بـه سـبـب کارهایی که مانند آنها را خودت انجام می دهی ,ناراحت نشوی . ـ باید آنچه از (عیوب) خود می دانی , تو را از (عیبجویی و خرده گیری بر) مردم باز دارد. ـ امام علی (ع) : آگاهی تو از عیبهای خودت , باید مانع از آن شود که از مردم عیبجویی کنی . ـ کسی که از مردم عیبجویی می کند, باید از خودش آغاز کند. ـ مسیح (ع) : به عیبهای مردم چون خواجگان منگرید, بلکه به عیبهایشان چون غلامان نگاه کنید. ـ امام علی (ع) : خردمندترین مردم , کسی است که بینای عیب خود باشد و کور عیب دیگران .

کسی که عیب خود را ببیند.

ـ امام علی (ع) : کسی که عیب خود را ببیند, از پرداختن به عیب دیگران باز ایستد. ـ هر که لغزش خود را ببیند, لغزش دیگران در نظرش کوچک آید. ـ هر که عیب خود را ببیند, از پرداختن به عیب دیگران باز ایستد. ـ دنبال عیبهای مردم نباش , زیرا عیبهایی که در خودت هست ـ اگر خردمند باشی ـ مانع ازآن می شود که از کسی عیبجویی کنی . ـ هر که بینای عیب خود باشد, از هیچ کس عیبجویی نکند. ـ مرد را همین زیرکی بس , که عیبهای خود را بشناسد, در نادانی مرد همین بس , که عیبهای خویش را نشناسد. ـ پیامبر خدا(ص) : سه خصلت است که هر کس آنها را داشته باشد یا یکی از آنها در او باشدروز قیامت در سایه عرش خدای عزوجل باشد, روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست :مردی که از برادر مسلمان خود عیبی نگیرد تا آن گاه که آن عیب را از خودش دور کند, و آدمی هر عیبی که از خود بر طرف سازد عیبی دیگر در نظرش آشکار می شود آدمی را همین بس که به رفع معایب خود پردازد و از پرداختن به عیبهای مردم باز ایستد.

نکوهش پرداختن به عیبهای مردم با نفس خود.

ـ امـام عـلـی (ع) : زنـهـار کـه از مـردم خـرده گـیـری و بـا نفس خودت مدارا کنی که در این صورت گناهت بزرگ شود و از پاداش محروم گردی . ـ مـسـیـح (ع) : ای بندگان بد! بر اساس گمان مردم را سرزنش می کنید و با یقینی که به بدیها وعیبهای خود دارید خویشتن را سرزنش نمی کنید؟ . ـ امـام علی (ع) : از دیگری به خاطر کاری که خود نیز آن را انجام می دهی خرده مگیر ودیگری را برای گناهی که ارتکاب آن را به خودت اجازه می دهی , کیفر مده . ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر یک از شما خاشاک را در چشم برادرش می بیند و تنه درخت را درچشم خود نمی بیند؟ . ـ امـام علی (ع) : در شگفتم از کسی که عیبهای مردم را بد می داند, در حالی که خودش از همه پر عیب تر است و آنها را نمی بیند.

ـ هـر کس عیبهای مردم را ببیند و آنها را زشت شمارد و همان عیبها را در خودش بپسندد,احمق واقعی است !. ـ بدترین مردم کسی است که دنبال عیبهای مردم باشد و کور عیبهای خود. ـ امام صادق (ع) : کسی که لغزش خود را کوچک شمارد,لغزش دیگران را بزرگ بیند.

آدمی را همین عیب بس .

ـ پـیامبر خدا(ص) : آدمی را همین عیب بس که عیبی را در مردم ببیند و در خود نبیند و مردم را بـه خـاطـر کـاری سرزنش کند که خود نمی تواند آن را ترک کند و همنشین خویش را باچیزهای نامربوط و بیهوده بیازارد. ـ آدمـی را هـمـیـن عـیـب بس که در او سه خصلت باشد : عیبهای مردم را ببیند و عیبهای خود رانـبـیـنـد, چیزی را که خودش دچار آن است برای مردم شرم آور بداند و همنشینش را با گفتار وکردار بیهوده بیازارد. ـ امـام باقر(ع) : آدمی را همین عیب بس که کور خود و بینای مردم باشد, یا مردم را از چیزی نهی کند که خودش نمی تواند از آن دست بردارد و همنشین خود را با چیزهای بیهوده بیازارد. ـ امـام عـلـی (ع) : در کـودنـی آدمـی همین بس , که عیبهای مردم را ببیند و عیبهای خودش بر اوپوشیده باشد. ـ در نادانی مرد همین بس , که از مردم بر کاری خرده گیرد که خودش مانند آن را انجام می دهد. ـ در نـادانـی مـرد هـمـیـن بـس , کـه عـیبهای خود را نداند و از مردم بر کاری خرده گیرد که خودنمی تواند از آن دست بردارد.

بزرگترین عیب .

ـ امـام علی (ع) : اگر قصد اصلاح مردم را داری , از خودت آغاز کن , زیرا پرداختن تو به کاراصلاح دیگران , در حالی که خودت فاسد هستی , بزرگترین عیب است . ـ بـزرگـترین (بیشترین) عیب این است که از چیزی خرده گیری , که مانند آن در خودت وجود دارد. ـ یکی از بدترین عیبهای آدمی , این است که عیبهایش بر او پوشیده باشد. ـ بی خبری انسان از عیبهایش , از بزرگترین گناهان است . ـ بدی و شرارت , مجمع همه عیبهای زشت است . ـ بـخـل , گـرد آورنـده هـمـه عـیـبـهـای زشـت است و مهاری است که انسان را به سوی همه بدیهامی کشاند.

کسی که خود را بر عیبها مؤاخذه کند.

ـ امـام عـلـی (ع) : هـر کـس نفس خود را برای عیبهایی که دارد سرزنش کند, نفسش از بسیاری ازگناهان به لرزه درآید. ـ هـر کـه نفس خود را حسابرسی کند, به عیبها و گناهان خویش آگاه شود و گناهان را جبران وعیبها را برطرف سازد. ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس به جای خشم گرفتن بر مردم بر نفس خویش خشم گیرد, خداونداو را از وحشت روز قیامت در امان دارد. ـ امام علی (ع) : پرداختن تو به عیبهای خودت ننگ و عار را از تو دور می سازد.

عیب پوشی .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس زشتکاری مؤمنی را بپوشاند, چنان است که دختر زنده به گورشده ای را نجات دهد. ـ هر کس رسوایی مؤمنی را بپوشاند, چنان است که دختر زنده به گوری را از گورش نجات دهد. ـ هـر کـس گـنـاه و کـردار بـد مـؤمـنـی را بپوشاند, این کار بهتر (و ارزشمندتر) از آن است که دخترزنده به گور شده ای را نجات دهد. ـ هر که از برادر خود گناهی بداند و آن را بپوشاند, خداوند در روز قیامت گناهان او رابپوشاند. ـ هر که در دنیا عیب برادر مسلمان خود را بپوشاند, خداوند در روز قیامت بر او عیب پوشی کند. ـ هـر کـه از بـرادر خود کار زشتی مشاهده کند و آن را پوشیده نگه دارد, خداوند در دنیا وآخرت عیب پوش او باشد. ـ مـردی بـه پـیامبر خدا(ص) عرض کرد دوست دارم خداوند عیبهایم را بپوشاند حضرت فرمود : عیبهای برادرانت را بپوشان , تا خداوند عیبهای تو را بپوشاند. ـ در مـدینه مردمانی بودند که عیبهایی داشتند اما زبان از عیبجویی مردم فرو بستند پس خداوند زبـان مـردم را از عـیبجویی آنان فرو بست در نتیجه , آن عده مردند و مردم از عیبهای آنان آگاه نـشـدنـد در هـمـیـن شهر مردمانی هم بودند که عیبی نداشتند, اما درباره عیبهای مردم سخن مـی گـفـتـنـد پس خداوند در آنان عیبهایی آشکار ساخت که تا وقتی مردند به آن عیبهاشناخته می شدند. ـ امام علی (ع) : گناه و لغزش برادرت را بپوشان , چون آن را در خودت نیز سراغ داری . ـ امام باقر(ع) : مؤمن در برابر مؤمن وظیفه دارد که هفتاد گناه بزرگ او را بپوشاند.

هدیه کردن عیبها.

ـ امام صادق (ع) : محبوبترین برادرانم نزد من , کسی است که عیبهایم را به من هدیه کند. ـ امام علی (ع) : باید برگزیده ترین مردم نزد تو آن کسی باشد, که عیبت را به تو هدیه کند و درپیکار با نفست تو را یاری رساند. ـ باید محبوبترین مردم نزد تو آن کسی باشد, که تو را به آنچه مایه اصلاح و سازندگی توست راهنمایی کند و عیبها و کاستیهایت را به تو نشان دهد. ـ آن که عیبت را بر تو بنماید, تو را نصیحت کرده است . ـ هر که عیبت را به تو نشان دهد, او دوست صمیمی توست هر که عیبت را از تو مخفی نگه دارد, او دشمن توست . ـ هر که عیب تو را از تو مخفی سازد و پشت سرت عیبگویی کند, او دشمن توست , از او برحذر باش . ـ هر که عیبت را به تو اظهار کند, پشت سرت آبروی تو را حفظ نماید هر که در گفتن عیبت به تو ملاحظه کاری کند, پشت سرت عیب تو را بگوید. ـ کسی که عیبت را به تو نشان دهد و پشت سر آبرویت را حفظ کند, در خیر خواهی ویکرنگی از هیچ کوششی فرو گذار نکرده است . ـ آنچه مانع هر یک از شما می شود که عیب برادرش را پیش روی او بگوید, این است که می ترسد او نیز عیبش را رو به رویش بگوید شما در راه دور افکندن آخرت و دوستی دنیا با هم رفیق شده اید.

عیبجویی .

قرآن . ((وای بر هر غیبت کننده ((7)) عیبجویی)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری گمانها بپرهیزید, زیرا پاره ای از گمانها گناه است و در کـارهای پنهانی یکدیگر جستجو مکنید و از همدیگر غیبت ننمایید آیا کسی از شما دوست دارد کـه گـوشت برادر مرده خود را بخورد؟ این کار را خوش ندارید از خدا بترسید, همانا خداوند توبه پذیر و مهربان است)). ـ امام علی (ع) : آدم عیبگو و غیبت کننده نکوهیده و بی اعتبار است . ـ عیبجویی , از زشت ترین عیبها و بدترین گناهان است . ـ کاوش کردن در عیب (دیگران), خود عیبی است . ـ هر که عیبی را بجوید, آن را می یابد. ـ باید منفورترین مردم نزد تو و دورترین آنها از تو کسی باشد, که بیش از همه عیبجوی مردم است . ـ هر که از عیبهای پنهانی (مردم) جستجو کند, خداوند او را از دوستی دلها محروم گرداند. ـ کسی که در جستجوی عیبهای مردم است , باید از خودش شروع کند. ـ هر که رازهای دیگران را جستجو کند, خداوند رازهای او را فاش سازد. ـ پیامبر خدا(ص) : هر که عیب و زشتی برادر مسلمان خود را برملا کند, خداوند زشتی او راآشکار سازد تا جایی که او را در درون خانه اش هم رسوا سازد. ـ امام علی (ع) : هر که دنبال عیبهای مردم بگردد,خداوند عیب و زشتیهای او رابرملا سازد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : عـیـبـهـای مـؤمنان را جستجو نکنید, زیرا هر که دنبال عیبهای مؤمنان بـگـرددخداوند عیبهای او را دنبال کند و هر که خداوند تعالی عیوبش را جستجو کند, او را رسوا سازدگرچه درون خانه اش باشد. ـ امـام عـلـی (ع) : از آمـیـزش بـا کـسـانی که دنبال عیبهای مردم می گردند, دوری کنید, زیرا همنشین آنها نیز از ایشان در امان نیست . ـ مـسـیـح (ع) : آیا اگر یکی از شما بر برادر خویش بگذرد و ببیند که جامه اش از روی شرمگاهش کـنـار رفـته آن را بیشتر کنار می زند یا به حالت اول بر می گرداند و عورتش رامی پوشاند؟ عرض کردند : به حالت اول بر می گرداند و می پوشاند فرمود: چنین نیست , بلکه اورا عریانتر می کنید!. ـ پیامبر خدا(ص) : زمامدار هر گاه خواهان تهمت و بد گمانی در میان مردم باشد آنها را به تباهی کشاند ((8)) . ـ امام علی (ع) در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر, می فرماید : باید دورترین افراد ملت از تو و دشـمـن تـرین آنها نزد تو, عیبجوترین آنها از مردم باشد, زیرا مردم (خواه ناخواه)عیبهایی دارند و زمـامـدار سزاوارترین کس به پوشاندن آنهاست بنابراین , درباره آن دسته ازعیبهای مردم که بر تو پـوشیده است , پی جویی و کنجکاوی مکن , زیرا آنچه بر عهده توست پاک کردن عیبها و زشتیهایی است که بر تو آشکار می باشد و قضاوت درباره عیبها و گناهانی که بر تو پوشیده می

باشد, به عهده خـداسـت پـس , تا می توانی جرم پوش باش تا خداوند نیز عیب وجرمهای تو را که دوست داری از ملتت پوشیده بماند, بپوشاند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص), در وصف بدترین مردمان , فرمود : کسانی که سخن چینی می کنند و آنان که میان دوستان جدایی می افکنند و کسانی که برای بیگناه عیب و گناه می تراشند.

نهی از نگه داشتن عیبهای دیگران .

ـ امام صادق (ع) : دورترین بنده از خدا, آن مردی است که با مردی طرح دوستی افکند ولغزشهای او را نگه دارد تا روزی به واسطه آنها او را سرزنش کند. ـ از امام صادق (ع), درباره این سخن مردم که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است , سؤال شدحضرت فـرمـود : معنایش آن نیست که تو فکر می کنی , بلکه مراد از عورت مؤمن این است که ببیند برادر مؤمنش جمله ای می گوید که جای سرزنش و نکوهش دارد و او آن را پیش خودنگه دارد, تا روزی که از دست او عصبانی شد, به واسطه آن جمله او را سرزنش کند. ـ امام علی (ع) : در سالم بودن مرد, همین بس که عیوب دیگران را کمتر پیش خود نگه دارد.

از زمین خوردن دیگران خوشحال نشوید.

ـ امام علی (ع) : از به زمین خوردن دیگران شاد مشو, زیرا تو نمی دانی که زمانه با تو نیز چه خواهد کرد. ـ از خطای دیگران هرگز شادمان مشو, زیرا تو نیز برای همیشه از خطا کردن مصون نیستی .

عیب پوشی .

ـ امام علی (ع) : تحمل , گور عیبهاست . ـ سازگاری , پوشاننده عیبهاست . ـ پرده عیبها, خرد است . ـ پرده بدیها, خاموشی است . ـ هر کس که شرم و حیا جامه خود را بر قامت او بپوشاند, مردم عیبش را نبینند. ـ هر کس که دانش جامه خود را بر قامت او بپوشاند,عیبش از مردم پوشیده ماند. ـ تا بخت یار توست , عیبت پوشیده است . ـ پیـامـبر خدا(ص) : دانش و دارایی , هر عیبی را می پوشانند و نادانی و ناداری , هر عیبی راآشکار می کنند.

هر که چیزی را نداند بر آن خرده گیرد.

قرآن . ((چیزی را دروغ شمردند که به آن علم نداشتند و هنوز از تاویل آن بی خبر بودند کسانی که پیش از آنان بودند نیزاینچنین تکذیب می کردند, پس بنگر که عاقبت ستمگران چه شد)). ـ امام علی (ع) : هر که از شناخت چیزی درماند, بر آن خرده گیرد. ـ هر که چیزی را نداند, آن را عیب شمارد.

عیب (متفرقه).

ـ امام صادق (ع) : عیب داران , بیش از هر کس دیگری باید آرزو داشته باشند که مردم اصلاح شوند, زیرا مردم وقتی اصلاح شدند, از دنبال کردن عیبهای آنان خودداری می ورزند. ـ امام علی (ع) : اگر از درون هم آگاه می شدید, یکدیگر را دفن نمی کردید. ـ پیامبر خدا(ص) : نیکوکار نکوهش شده , مشمول رحمت (خدا) است . ـ امام علی (ع) : هر که عیبجویی کند, عیبجویی شود و هر که دشنام دهد, پاسخ شنود. ـ پیامبر خدا(ص) : هر که به مردم بد کند و بد گوید, مردم نیز به او بد کنند و بد گویند و هر که ازمردم دست بر دارد, مردم از او دست بر ندارند. ـ امام علی (ع) : شناخت آدمی از عیبهایش , سودمندترین شناختهاست . ـ پیامبر خدا(ص) : فرزند آدم را همین گناه بس , که با آبروی برادر مسلمانش بازی کند. ـ امام علی (ع) : همانا ستمگری و دروغگویی دین و دنیای آدمی را تباه می کنند و معایب او رادر نظر عیبجویانش آشکار می سازند. ـ روایت شده است که عیسی (ع) با حواریان بر لاشه سگی گذشتند, حواریان گفتند : چه بوی گندی می دهد این سگ ! عیسی (ع) فرمود : عجب دندانهای سفیدی دارد.

سرزنش کردن .

نکوهش سرزنش کردن .

ـ خـضر(ع), در سفارش خود به موسی (ع), فرمود : ای پسر عمران ! هیچ کس را به واسطه گناهی سرزنش مکن و بر گناه خویش گریه کن . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـر کـس بـرادر خـود را برای گناهی که از آن توبه کرده است سرزنش کند,نمیرد تا خود آن گناه را مرتکب شود. ـ امـام صادق (ع) : هر کس مؤمنی را به گناهی سرزنش کند, نمیرد تا خودش آن گناه رامرتکب شود. ـ امام علی (ع) : هر کس به چیزی سرزنش کند, خودش به آن گرفتار شود. ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس زشتکاری و گناهی را فاش کند, مانند کسی است که آن را انجام داده است و هر که مؤمنی را به چیزی سرزنش کند, نمیرد تا خود مرتکب آن شود. ـ امام صادق (ع) : هر کس مؤمنی را سرزنش کند, خداوند او را در دنیا و آخرت سرزنش کند. ـ از گـرفـتـاری بـرادرت اظـهار شادی مکن که خداوند به او رحم می کند و آن گرفتاری را به تومی رساند همچنین فرمود هر کس از گرفتاری و مصیبتی که به برادرش رسیده است شاد شود, ازدنیا نرود تا خود گرفتار آن شود. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : از گرفتاری برادرت اظهار شادی مکن , که خداوند به او رحم می کند و تو راگرفتار می سازد. ـ امام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی , ایوب (ع) را بی هیچ گناهی گرفتار ساخت و او صبرکرد, تا زمانی که سرزنش شد, و البته پیامبران سرزنش را تحمل نمی کنند. ـ پیامبر خدا(ص) : هر گاه خدمتکار یکی از شما زنا داد, باید او را حد بزند اما سرزنشش نکند. ـ هـر گـاه کـنـیـز یـکـی از شـمـا سـه بـار زنـا داد, باید او را حد بزند و سرزنشش نکند چنانچه برای چهارمین بار زنا داد باید او را حد بزند و سپس بفروشد. ـ عربی بیابانگرد از پیامبر خدا(ص) خواهش کرد او را اندرزی دهد حضرت فرمود : از خدابترس و اگـر کسی عیبی در تو دانست و به واسطه آن سرزنشت کرد, تو به واسطه عیبی که از اومی دانی سرزنشش مکن تا در نتیجه , گناه این کار به گردن او باشد و پاداشش از آن تو. ـ اگر برادر مسلمانت عیبی از تو بداند و به آن تو را سرزنش کند, تو به واسطه عیب و گناهی که از او می دانی سرزنشش مکن تا برای تو پاداش باشد و بر او گناه . ـ ابـو جـری جـابـر بـن سلیم : مردی را دیدم که مردم از سرچشمه اندیشه اش سیراب می شوند و هـرسخنی که از دهانش خارج می شود, مردم آن را می قاپند پرسیدم : این مرد کیست ؟ گفتند : او پـیـامـبـرخدا(ص) است گفتم : مرا سفارشی می فرمایید فرمود : به هیچ کس ناسزا مگو ابو جری می گوید :از آن پس , نه آزاده ای را دشنام دادم نه برده ای را, نه شتری را و نه گوسفندی را فرمود : هـیچ کارخوبی را کوچک مشمار و دست کم مگیر اگر کسی به تو

ناسزا گفت و به عیبی که در تـو مـی داندسرزنشت کرد, تو به واسطه عیبی که در او سراغ داری سرزنشش مکن در این صورت گناهش به گردن او خواهد بود. ـ مـعرور بن سوید : در ربذه بر ابوذر گذشتیم , دیدیم یک برد خودش پوشیده و برد دیگری مانند آن به تن غلام اوست گفتیم : ای ابوذر! اگر هر دو برد را خودت پوشیده بودی حله ((9)) بود؟ . ابـوذر گفت : میان من و مردی از برادرانم حرفی شد مادر او غیر عرب بود و من مادرش رابه رخ او کـشـیـدم آن مـرد نـزد پیامبر(ص) از من شکایت کرد وقتی پیامبر(ص) را ملاقات کردم به من فـرمـود : ای ابـوذر! در تو خصلتی جاهلی وجود دارد! عرض کردم : ای پیامبر خدا! هر که به مردم نـاسـزا گـویـد مـردم بـه پـدر و مـادر او نـاسـزا گـویـنـد! پیامبر(ص) فرمود : ای ابوذر! در تو خـصـلـتـی جـاهلی وجود دارد, آنها برادران تو هستند و خداوند ایشان را زیردست شما قرار داده اسـت بنابراین , آنچه خود می خورید به آنها نیز بخورانید و آنچه خود می پوشید به آنها هم بپوشانید وبیش از توانشان آنها را تکلیف مکنید و اگر تکلیف کردید, کمکشان کنید.

پرهیز از طعن و بد گویی .

ـ امـام باقر(ع) : هیچ انسانی نیست که پیش روی مؤمنی از او بد گوید و طعنه زند, مگر این که به بدترین شکل بمیرد و سزاوار است که روی خیر و سعادت را نبیند. در نقلی دیگر از همین حدیث آمده است : و آرزو کند که به خیر و خوبی باز گردد. ـ پـیامبر خدا(ص) : خداوند عزوجل , مؤمن را از عظمت جلال و قدرت خویش بیافرید پس ,هر که بر او طعنه زند یا سخنش را رد کند و نپذیرد, سخن خدای عزوجل را رد کرده است .

زندگی .

گواراترین زندگی .

ـ امام علی (ع) : گواراترین زندگی , دور افکندن تکلفات است . ـ امام صادق (ع) : زندگیی گواراتر از خوشخویی , نیست . ـ امـام عـلـی (ع) : گـواراتـریـن زنـدگی را کسی دارد که به آنچه خداوند برای او قسمت کرده است ,خرسند باشد. ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد! آیا می دانی کدام زندگی گواراتر و کدام حیات ماندنی تر اسـت ؟ عـرض کرد : بار خدایا! نه فرمود : اما زندگی گوارا آن زندگیی است که صاحب آن از یاد مـن خـسـته نشود و نعمت مرا از یاد نبرد و به حق من نادان نباشد و شب و روزش در پی به دست آوردن خشنودی من باشد. ـ از حـکـمـتـهـای سـلـیمان (ع) : ما نرمی و سختی زندگی را آزمودیم و گواراترین زندگی را درکمترین (و ساده ترین) آن یافتیم . ـ امام علی (ع) : خوشترین زندگی , در قناعت است . ـ خـوشـتـرین و آسوده ترین زندگی را کسی دارد, که خداوند پاک او را قناعت ببخشد وهمسری پاک و شایسته عطایش فرماید. ـ زنـدگـی را جستم اما آن را جز در فرو گذاشتن هوا و هوس نیافتم پس , از هوا و هوس دست بر دارید, تا زندگیتان خوش و خرم شود. ـ از خداوند, منزلت شهیدان و همزیستی با نیکبختان و همراهی با پیامبران را مسالت داریم .

زندگی آن کس بهتر است که .

ـ امام علی (ع) : زندگی آن کس از همه بهتر است , که مردم در پرتو احسان و کمک او زندگی کنند. ـ بهترین زندگی را کسی دارد, که مردم در زندگی او به زیند. ـ امام رضا(ع) به علی بن شعیب فرمود ای علی ! بهترین زندگی را چه کسی دارد؟ عرض کردم : سرورم ! شما بهتر از من می دانید حضرت فرمود : ای علی ! کسی که دیگری در زندگی اوخوش زید. ای علی ! بدترین زندگی را چه کسی دارد؟ عرض کردم : شما بهتر می دانید فرمود : کسی که دیگری را در زندگی خود شریک نگرداند.

آنچه زندگی را تیره می سازد.

ـ امـام صادق (ع) : سه چیز زندگی را تیره می کند : فرمانروای ستمگر, همسایه بد و زن بد زبان و وقیح . ـ امام علی (ع) : سه چیز است که هر کس داشته باشد, زندگی بر او گوار نیست : کینه , حسادت و بد خویی . ـ هر که درباره بسیاری از امور بی اعتنایی و چشم پوشی نکند, زندگیش تیره شود. ـ سبکسری ((10)) زندگی را تیره و دشوار می کند. ـ امـام صـادق (ع) : پنچ چیز است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد, پیوسته زندگیش لنگ , خـردش سـرگـشـتـه و فکرش مشغول است : اول , تندرستی دوم , امنیت سوم , فراخی درروزی چهارم , همدم سازگار ـ راوی می گوید : عرض کردم : منظور از همدم سازگار چیست ؟ فرمود : زن نیک و فرزند نیک و همنشین نیک ـ و پنجم که جامع همه اینهاست , آسایش .

زندگی (متفرقه).

ـ امام علی (ع) : رکن زندگی , برنامه ریزی درست است وپایه آن مدیریت صحیح . ـ امام باقر(ع) ـ در دعا ـ : دلم را مشغول دنیایم مگردان و زندگی دنیایم را, مانع ثواب آخرتم مفرما. ـ پیامبر خدا(ص) : زندگی جز برای دو کس نباشد : دانشمند گویا و دانش آموز شنوا. ـ زندگی در سه چیز است : (داشتن) منزل وسیع و همسر نیکو و زیبا و اسب میان باریک . ـ امام باقر(ع) : یکی از بدبختیها و رنجهای زندگی , تنگی (و محقر بودن) منزل است . ـ امام علی (ع) : سلامت (و آسایش) زندگی , در مدارا کردن است . ـ با اخلاق خوش است , که زندگی خوش و خرم می شود. ـ زود مردن , بهتر از زندگی توام با رنج و بدبختی است . ـ زندگی , گاه شیرین و گاه تلخ است .

نکو حالی .

نکو حالان .

ـ امام علی (ع) : بازنده کسی است که نفس خود را ببازد و نکوحال کسی است که دینش سالم باشد . ـ بازنده کسی است که عمر خود را ببازد و نکوحال کسی است که عمرش را در طاعت پروردگارش بگذراند. ـ نکو حال نیست , مگر کسی که هم و غمش (نجات) نفسش باشد. ـ بازنده کسی است که دین خود را ببازد و نکو حال کسی است که یقینش نیکو باشد. ـ بازنده کسی است که دین خود را ببازد و نکوحال , کسی است که دینش سالم و یقینش نیکوباشد . ـ بی اعتنایان به دنیا, دلهایشان گریان است هر چند در ظاهر بخندند و اندوهشان سخت است ,هر چند اظهار شادی کنند و از نفسهای خویش بسیار در خشمند, هر چند از آنچه روزیشان شده شادند. ـ ندیم پادشاه , مانند کسی است که بر شیر سوار باشد : مردم به موقعیت او غبطه می خورند, امااو خود بهتر می داند که در چه جایگاهی است . ـ چه بسیار کسانی که روزی را آغاز کردند, اما آن را به پایان نبردند و چه بسیار کسانی که درآغاز شب نکو حال بوده , اما در پایان شب گریه کنندگانشان بر آنان گریستند. ـ دنیا سرای نیستی و رنج و دگرگونیها و عبرتهاست از نمونه دگرگونی و ناپایداری دنیا, این است که شخصی را می بینی که تا دیروز مورد ترحم بود و امروز نکوحال است و یا شخصی تادیروز نکو حال بود و امروز برایش دلسوزی می شود, این نیست مگر از آن رو که نعمتی ازدست رفته و بینوایی و مصیبتی نازل شده است . ـ در وصف کسانی که غافلگیر مرگ شده اند, می فرماید و به آنچه همه عمرش راغب وشیفته آن بود, بی میل و رغبت می شود و آرزو می کند که کاش آن کس که حسرت او رامی خورد و بر وی حسادت می ورزید, این اموال را گرد آورده بود نه او!. ـ در نامه خود به معاویه , می فرماید بترس از روزی که کسی که (امروز) پایان کار خویش راپسندیده کرده است , در آن روز نکو حال می گردد و کسی که زمام اختیار خویش را به دست شیطان داده و با او نستیزیده است , پشیمان می شود.

نکو حال ترین مردم .

ـ پیامبر خدا(ص) : نکو حال ترین مردم , کسی است که زیر خاک باشد در حالی که از کیفر خداایمن و به پاداش (او) امیدوار است . ـ امـام عـلی (ع), در پاسخ به این پرسش که : نکو حال ترین مردم کیست , فرمود : پیکری که درزیر خاک باشد, در حالی که از کیفر ایمن و به پاداش امیدوار است . ـ جـابر بن عبد اللّه : روزی خدمت امیر المؤمنین (ع) رسیدم و عرض کردم : درباره سرای دنیاچه مـی گـویی ؟ حضرت فرمود : چه بگویم درباره سرایی که آغازش اندوه است و فرجامش مرگ جابر عرض کرد : پس نکو حال ترین مردم کیست ؟ فرمود : پیکری در زیر خاک , ایمن از کیفر و امیدوار به پاداش . ـ امام علی (ع) : خوشبخت ترین مردم , کسی است که به سوی نیکیها بشتابد.

غبن .

غبن ((11)) . قرآن . ((روزی که همه شما را در محشر گرد آورد آن روز روز مغبونی است و هر که به خدا ایمان بیاورد و کار شایسته کند,گناهانش را می ریزد و او را به بهشتهایی که در آنها نهرها جاری است , داخل کند آن جا جاودانه خواهد بود این است کامیابی بزرگ)). ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که مغبون شده باشد, نه کسی از او ستایش می کند و نه اجری دارد. ـ امام علی (ع) : کسی که مغبون شده باشد, نه کسی او را می ستاید و نه اجری دارد. ـ امام صادق (ع) : مغبون کردن مؤمن حرام است . ـ مغبون ساختن کسی که در قیمت کالا (و سالم بودن جنس) به فروشنده اعتماد کند, حرام است . ـ مغبون کردن کسی که به انسان اعتماد کرده است , رباست (از جهت حرمت مانند خوردن رباست). ـ هر گاه کسی به دیگری بگوید : بیا تا با تو معامله خوبی انجام دهم , بر او حرام است که از وی سود بگیرد.

مغبونان .

ـ امام علی (ع) : مغبون کسی است که بهشت برین را به گناهی پست بفروشد. ـ چـیـزی از دیـن و آبروی خود را به هیچ بهایی مفروش و مغبون کسی است که در معامله باخدا خود را مغبون کند. ـ مغبون کسی است که به دنیا مشغول شود و بهره آخرت خود را از دست دهد. ـ مصباح الشریعه : امام صادق (ع) فرمود : هر کس بیشتر دوست داشته باشد چیزی بگیرد تاچیزی بدهد, او مغبون است , زیرا چنین کسی , به سبب غفلت و نادانی , دنیا را برتر از آخرت می بیند. ـ امـام عـلی (ع) : دنیا تجارت کسی است که فریفته شده باشد و آن که در این تجارت فریفته شده است انسان است . ـ کوتاهی کردن در کار نیک هر گاه به پاداش آن اطمینان داشته باشی , یک غبن است .

مغبونترین مردمان .

قرآن . ((بگو : آیا شما را از زیانکارترینتان آگاه سازیم ؟ کسانی که کوششان در زندگی دنیا هدر رفت , در حالی که می پندارند کاری نیکو می کنند)). ـ امام علی (ع) : کیست مغبونتر از کسی که خدای پاک را به دیگری بفروشد؟ . ـ کیست ناکام تر از کسی که یقین را فرو گذاشته , به تردید و سرگشتگی چنگ زند؟ . ـ کیست زیانکارتر از کسی که , آخرت را به دنیا عوض کند؟ . ـ هر که خود را به چیزی جز نعمت بهشت بفروشد, به خویشتن ستم کرده است .

پیمان شکنی .

پیمان شکنی .

ـ امام علی (ع) : پیمان شکنی , زشت ترین خیانت است . ـ پیمان شکنی , خصلت فرومایگان است . ـ پیمان شکنی , گناهان را دو چندان می کند. ـ پیمان شکنی , گناه را بزرگ می کند و قدر و منزلت را لکه دار می سازد. ـ از بی وفایی دوری کنید, زیرا که آن از قرآن به دور است . ـ زنهار از پیمان شکنی که آن زشت ترین خیانت است و پیمان شکن نزد خداوند بی مقداراست . ـ زودترین کیفر را مردی می بیند, که با او بر سر چیزی پیمانی ببندی و تو قصد پایبندی به آن را داشته باشی و او نیت پیمان شکنی در سر بپروراند. ـ پیامبر خدا(ص) : مردم هرگز هلاک نشوند, مگر آن گاه که با خود پیمان شکنی کنند. ـ امام علی (ع), در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر, می فرماید : به امان و زنهار خویش خیانت مکن و پیمانت را مشکن و دشمنت را مفریب زیرا شکیبایی تو در برابر دشواری کاری که به گشایش و نیک فرجامیش امید داری , بهتر از آن است که دست به پیمان شکنی وخیانتی بزنی که از پیامد ناگوار آن می ترسی . ـ پیامبر خدا(ص), در سفارش به علی (ع), فرمود : زنهار که به پیمان خدا خیانت کنی و امان وزنهار او را بشکنی ,زیرا خداوند عهد و زنهار خود را امانی قرار داده که از روی رحمت و مهرخود آن را در میان بندگانش به اجرا نهاده است و شکیبایی در برابر دشواری و تنگنایی که امید به برطرف شدن آن داری , بهتر ازپیمان شکنی و خیانتی است که از گناهان و پیامدها و بد فرجامی آن می ترسی . ـ خدای تعالی فرمود : سه کسند که روز قیامت من خصم آنها هستم : مردی که با من پیمان بندد و سپس خیانت کند, مردی که آزاده ای را بفروشد و بهای او را بخورد و مردی که مزدوری را اجیر کند و از او کاملا کار بکشد و مزدش را به طور کامل نپردازد. ـ به امام صادق (ع) عرض شد : دو سرزمین است که هر دو از کفار حربی هستند و هر یک برای خود فرمانروایی دارد این دو سرزمین با هم می جنگند و سپس پیمان صلح می بندند امایکی از دو فرمانروا به همتای خود خیانت می کند و نزد مسلمانان می آید و با آنان پیمان می بندد که در کنارشان با آن سرزمین دیگر بجنگند حضرت فرمود : مسلمانان نباید پیمان شکنی کنند, یا به پیمان شکنی تشویق نمایند, یا در کنار پیمان شکنان بجنگند, اما مشرکان را هر جا که دیدندباید با آنها بجنگند و پیمانی که کفار بسته اند برایشان جایز نیست .

زشت ترین پیمان شکنی .

ـ امـام عـلی (ع) : پیمان شکنی از هر کسی که سر بزند زشت است , اما از شخص قدرتمند ومقتدر زشت تر است . ـ زشت ترین خیانت , فاش کردن راز (کسی) است . 2.

نکوهش وفاداری به پیمان شکنان .

ـ امـام عـلـی (ع) : وفـاداری بـا پـیـمـان شـکـنـان , نزد خدا پیمان شکنی به شمار است و پیمان شکنی باپیمان شکنان وفاداری است در نزد خدا.

پیمان شکنی و زیرکی .

ـ امام علی (ع), در خطبه ای که طی آن از پیمان شکنی نهی می کند, می فرماید : ای مردم !وفاداری همزاد راستی و صداقت است و من سپری محافظتر از آن نمی شناسم کسی که بداند درآخرت چه سرنوشتی در انتظار پیمان شکنان است پیمان شکنی نمی کند اکنون ما در زمانه ای به سر می بریم که بیشتر مردم آن پیمان شکنی را زیرکی می دانند و مردمان بی خبر و نادان هم این پیمان شکنان را به خوش فکری و زرنگی نسبت می دهند آنان را چه می شود؟ خدا بکشدشان !شخص با بصیرت و آشنا به زیر و بم کارها, برای هر کار حیله و راه چاره ای می داند اما اوامر ونواهی خدا مانع از به کار بستن آن حیله و راه چاره می شود او با آن که این حیله ها و نیرنگها رامی داند و توانایی به کار بستن آنها را نیز دارد, به کارشان نمی بندد ولی کسی که در دین از هیچ گناهی پروا ندارد, در هر فرصتی که پیدا کند دست به حیله می زند. ـ به خدا سوگند که معاویه از من زیرکتر نیست , اما او دست به پیمان شکنی و معصیت می آلاید و اگر نبود که خیانت و عهد شکنی زشت و نارواست , بیگمان من زیرکترین مردمان بودم اما هر خیانتی گناه است و هر گناهی نوعی کفر و در روز رستاخیز هر پیمان شکنی راپرچمی است که با آن شناخته می شود به خدا سوگند من غافلگیر نیرنگ (معاویه و امثال او)نمی شوم و در برابر شداید ناتوان نمی گردم . ـ بر فراز منبر کوفه : ای مردم ! اگر نبود که خیانت و پیمان شکنی نارواست , هر آینه من زیرکترین مردم بودم بدانید که هر گونه عهد شکنی گناه است و هر گناهی نوعی کفر, بدانید که پیمان شکنی و گناه وخیانت در آتشند.

نحوه محشور شدن پیمان شکن .

ـ پیامبر خدا(ص) : در روز رستاخیز, هر پیمان شکنی پرچمی دارد که با آن شناخته می شود. ـ در روز قـیـامـت آن گـاه کـه خـداونـد هـمـه خـلایـق را گـرد آورد, بـرای هـر عهد شکنی پرچمی برافراشته می گردد و گفته می شود : این پیمان شکنی فلان پسر بهمان است . ـ بـدانـید که روز قیامت , برای هر پیمان شکنی پرچمی به اندازه خیانتی که کرده است برافراشته می شود. ـ روز قیامت , برای هر پیمان شکنی پرچمی است به اندازه خیانتی که کرده است بدانید که خیانت هیچ پیمان شکنی بزرگتر از پیمان شکنی فرمانروای یک ملت نیست .

فریفتگی و غفلت .

نکوهش فریفتگی و غفلت .

ـ امام علی (ع) : از خدا بترسید ای بندگان خدا, همچون ترسیدن خردمندی که تفکر و اندیشه دل او را به خود مشغول کرده و ترس جسمش را رنجور ساخته است و راست ترین راه به سوی مقصد را در پیش گرفته است و فریبهای باز دارنده او را (از رفتن به سوی مقصد) باز نداشته است . ـ خوشا به حال کسی که فریبهای کشنده او را نکشته باشد. ـ مستی غفلت و فریب , دیرتر از مستی مسکرات زایل می شود. ـ امام سجاد(ع) : ای بسا شخص غافل فریفته ای که روز خود را به هوسرانی و خنده و خوردن و آشامیدن می گذراند, بی خبر از آن که شاید خشمی از خداوند او را فرا گرفته باشد که به واسطه آن به آتش دوزخ افکنده شود. ـ امام علی (ع) : فریبندگی آرزو, عمل را تباه می گرداند. ـ نادان به نیرنگهای باطل , فریب می خورد. ـ فریب ثروت , موجب سرمستی می شود. ـ در نادانی انسان همین بس , که فریب خورد. ـ بدترین حماقت , فریب خوردن است . ـ خردمند, فریب خورده یافت نمی شود. ـ گول مهلت را خوردن و به عمل تکیه کردن , جامع همه بدیهاست . ـ اعتماد کردن به دشمن , جامع فریب است . ـ کسی که به دروغ فریب اعتماد کند و به دروغ شادی بگراید, در عواقب امور نیندیشیده است . ـ هر که فریب مهلت را بخورد, اندوه مرگ گلو گیرش شود. ـ هر که فریب آشتی روزگار را بخورد, اندوه رنج و محنتها گلویش را بفشرد. ـ هر که فریب سراب (دنیا) را بخورد, ریسمانهای (سعادت) او از هم بگسلد. ـ امام صادق (ع) : هر که به سه چیز اعتماد کند, گول خورده است : کسی که آنچه را نمی باشد وشدنی نیست , باور کند و به کسی که بدو اعتماد ندارد, تکیه کند و به آنچه به دست نمی آورد,چشم طمع بندد. ـ امام علی (ع) : در غفلت و فریب خوردگی آدمی همین بس که به هر آنچه نفس در نظرش بیارایداعتماد کند. ـ تخم گناه کاشتند و با آب غفلت و فریب آبیاریش کردند و هلاکت , درویدند. ـ میان شما و موعظه , پرده ای از غفلت است . ـ هر که عاشق چیزی شود, دیده اش را کور و دلش را بیمار گرداند باز دارنده های خدا او را (از گناه ومعصیت) باز نمی دارد و از اندرزهای خدا پند نمی گیرد, در حالی که غافلگیر شدگان (مرگ) را می بیندکه نه بخشودنی در کار است و نه بازگشتی (مجدد به دنیا تا گناهانشان را جبران کنند). ـ فریفته دنیا هر چند از این جهان به بالاترین نصیب و پیروزی دست یابد, همچون کسی نیست که ازآخرت کمترین بهره ای برده باشد!. سخنی از ابوحامد غزالی در معنای غرور و فریب . ابو حامد غزالی می نویسد : هر چه درباره ارزش دانش و معرفت و نکوهش جهل و نادانی گفته شده

دلـیل بر نکوهیدگی غرور نیز هست , زیرا غرور یکی از انواع جهل و نادانی است , چون جهل عـبـارت ازاین است که انسان به چیزی بر خلاف آنچه که در عالم واقع هست باور و اعتقاد داشته باشد و غرور نیزهمان جهل است منتها هر جهلی غرور نیست , بلکه غرور و فریب مستلزم وجود دو چـیـز اسـت : یـکی آنچه که انسان فریفته آن می شود و دیگر عامل فریبنده بنابراین , اگر مجهول مـورد اعتقاد و باور ماچیزی باشد که با هوس و خواهش نفس سازگار باشد و عامل جهل هم یک شـبـهـه و خیال نادرست باشد وما گمان کنیم که آن دلیل است حال آن که در عالم واقع چنین نـباشد, جهل ناشی از این امر غرور نام داردپس , غرور عبارت است از اعتماد و تکیه کردن نفس به آنـچـه کـه مـطـابـق هوا و هوس باشد و طبع آدمی ,به خاطر شبهه افکنی و فریب شیطان , به آن گرایش یابد با توجه به این معنا, کسی که , بر اثر یک شبهه نادرست و بی اساس , معتقد باشد که در دنیا یا در آخرت از خیر و خوبی برخوردار است , چنین کسی مغرور و فریب خورده است . بـیـشـتر مردم خیال می کنند که آدمهای خوبی هستند, در صورتی که در این پندار و تصور خود دچـارخـطـا هستند پس بیشتر مردم مغرور و فریب خورده اند, گو این که نوع غرور آنها متفاوت اسـت ودرجاتشان در این مورد فرق می کند و غرور و فریب خوردگی بعضی روشنتر و شدیدتر از دیگران می باشد.

مغرور شدن به خدا و طمع بیهوده بستن به او.

قرآن . ((ای انـسـان ! چه چیز تو را به پروردگار کریمت مغرور (و دلیر) کرده است آن که تو را بیافرید و اعضایت تمام گردانیدو اعتدالت بخشید و به هر صورتی که خواست تو را ترکیب داد)).

ـ امـام عـلـی (ع) آیـه ((ای انـسـان ! چـه چـیـز تـو را به پروردگار کریمت مغرور (و دلیر) کرده اسـت))راتـلاوت کـرد و فـرمود : انسانی که در این آیه مورد خطاب و سؤال است , هر دلیلی برای مغرور شدنش به خدا بیاورد دلیلش بر باطل است و عذر و بهانه اش از عذر و بهانه هر فریب خورده دیگری بی پایه تر وجهالت وجود او را سخت فرا گرفته است ای انسان ! چه چیز تو را به گناه کردن دلـیر کرده است ؟ چه چیز تو را به پروردگارت مغرور و گستاخ کرده است ؟ چه چیز تو را به نابود کردن نفست خو داده است ؟ . ـ پـیـامبر خدا(ص) : خوشا شب خفتن زیرکان و روزه خواری آنان که از شب زنده داری نابخردان وسـخـتـکـوشی آنان در عبادت , بی خبرند! ذره ای عبادت شخص پرهیزگار و با یقین بهتر از یک دنیاعبادت فریفتگان است . ـ در زبور آمده است : ای پسر آدم ! چون . به شما نعمت زبان را روزی کردم و اندام و جوارح در اختیارتان نهادم و مال و ثروت روزیتان کردم , شـمـااز هـمـه اندامها و اعضای بدن خود در راه معاصی و گناهان کمک گرفتید, گویی به من مغرور گشته اید وکیفر مرا به بازی گرفته اید. ـ امـام صـادق (ع) : هـمـانـا خدای تبارک و تعالی می داند که بندگان چه خواهند کرد و به سوی چـه سـرنـوشـتی رهسپار خواهند شد از این رو,وقتی گناه و بدی می کنند, چون از پیش به آنچه می کنند آگاه است , کاری به آنها ندارد پس , مبادا رفق و مدارا از سوی کسی که بیم از دست دادن چیزی را ندارد, تو رابفریبد. ـ امام علی (ع) : زنهار, زنهار, ای فریب خورده ! به خدا سوگند که او چنان (گناهان را) پوشانده , که گویی بخشیده است . ـ یـکـی از عـوامـل مـصـون مـانـدن از گناهان , این است که به خدا مغرور نشوید (و به او طمع بیهوده مبندید و خود را از عذاب او ایمن مپندارید). ـ پـیـامـبر خدا(ص) : ای پسر مسعود! به خدا مغرور مشو و به پاکی و علم و عمل و نیکی و عبادت خود,فریفته مگرد. ـ امـام عـلـی (ع) : پا فشاری کردن بنده در معصیت و آرزوی آمرزش داشتن از خدا, مغرور شدن به خداست . ـ پـیامبر خدا(ص) : به خدا مغرور مشوید, زیرا اگر قرار بود خدا چیزی را به حال خود وا گذارد, هرآینه مورچه و خردل و پشه را به حال خود وا می گذاشت . ـ امـام عـلـی (ع) : بـسا کسانی که با احسان خداوند اندک اندک به عذاب حق نزدیک شده

اندو به خاطرپوشاندن گناهانشان مغرور و فریفته شده اند و به سبب تعریف و تمجید (مردمان) از آنان به فتنه وتباهی افتاده اند!.

فریب دنیا را خوردن .

ـ امـام عـلـی (ع) : از فـریـب دنـیـا بـپرهیزید, زیرا دنیا هر خوبی و نعمتی که فریبکارانه به انسان دهد,همواره پس می گیرد و کسی را که به دنیا دل بندد و در آن جا خوش کند, کوچ دهد. ـ فریفته شدن به دنیا, حماقت است . ـ دنیا خوابی است و فریفته شدن به آن (موجب) پشیمانی . ـ دل بستن نفس به دنیا, بزرگترین فریب است . ـ هر که فریب دنیا را بخورد, گول آرزوها را بخورد. ـ زنـهار که دنیا با هوسهای دروغین و بی اساس تو را نفریبد, زیرا هوس از بین می رود و گناهانی که کسب کرده ای , برای تو می ماند. ـ برخورداری فریفته شدگان به دنیا, تو را نفریبد, زیرا آن برخورداری سایه ای گذراست .

فریب نفس را خوردن .

ـ امام علی (ع) : هر که نادان باشد, فریب نفس خود را بخورد و امروزش بدتر از دیروزش باشد. ـ هر که فریب نفس خود را بخورد, نفسش او را به دست هلاکتها سپارد. ـ عـزتـت , تو را فریفت و سرانجام آن خواری تو باشد پس , از کردار زشت خویش بترس ,شاید بدین وسیله هدایت شوی . ـ بـدبخت کسی است که فریفته وضع خود (از توانگری یا دانش یا پاکی و مانند اینها) شود وگول فریبندگی آرزوهایش را بخورد. ـ هر که مغرور وضعیت خود شود, در چاره اندیشی برای کارهای خویش کوتاهی کند.

چیزهایی که نباید فریفته آنها شد.

قرآن . ((جـولان کـافران در شهرها تو را نفریبد این برخورداری اندکی است پس از آن جایگاهشان جهنم است و جهنم بدآرامگاهی است)). ـ امـام علی (ع), در سفارش به کمیل بن زیاد, فرمود : ای کمیل ! فریب بعضی از مردم را مخورکه نمازهای طولانی می خوانند و روزه های پیاپی می گیرند و صدقه می دهند و احسان می کنند,زیرا اینان (برای حسابرسی در موقف) نگه داشته می شوند. ـ امام صادق (ع) : گریه های آنان تو را نفریبد, زیرا که تقوا در دل است . ـ امـام عـلـی (ع) : هـرگاه نادرستی بر روزگار و مردم آن چیره گردد و با چنین وضعی انسانی به انسان دیگر خوشبین باشد, بیگمان فریب خورده است . ـ فـریب فراوانی مسجدها و نماز جماعت مردمی را که بدنهایشان در کنار هم و دلهایشان پراکنده است , مخور. ـ امام باقر(ع) : مبادا مردم تو را از خود غافل سازند, زیرا زیان این غفلت به تو می رسد نه به آنان . ـ امام علی (ع) : سوگند به خدا که این جدی است نه شوخی و راست است نه دروغ منظورم چیزی جـز مرگ نیست که دعوت کننده اش ندای خود را به گوش همگان رسانید و ساربانش همگان را (به سوی مرگ) شتاباند پس , (مشاهده) انبوه مردمان تو را از خویشتن غافل نسازد. ـ پیامبر خدا(ص) : گناه کردن مردم تو را از گناهت غافل نکند و نعمتهای مردم تو را ازنعمتهایی کـه خـداوند ارزانیت داشته است دچار غفلت نسازد و مردم را از رحمت خدای عزوجل که تو خود بدان امید بسته ای , نومید مگردان .

آنچه مانع فریب خوردن و غفلت انسان می شود.

ـ مـصـبـاح الشریعه : امام صادق (ع) فرمود : آدم فریب خورده (دنیا) در دنیا بینواست و درآخرت بـازنـده , زیـرا چـنـین کسی ارزشمندترین چیز (یعنی آخرت) را به بی ارزشترین چیز(یعنی دنیا) فـروخـتـه اسـت , و از خـود راضـی و مـغـرور مباش , زیرا گاه فریب ثروت و تندرستی خویش را مـی خـوری و خیال می کنی که برای همیشه زنده ای گاه فریب عمر دراز و فرزندان ودوستان و یارانت را می خوری , به این خیال که اینها موجب نجات تو هستند گاه فریب وضعیت خود و آرزوها و دست یافتن به امید و خواسته ات را می خوری و می پنداری که تیرت به هدف خورده و راه درست را رفـتـه ای گـاه فـریب این را می خوری که به مردم وانمود می کنی از کوتاهی کردن در عبادت پـشـیمانی , حال آن که خداوند تعالی می داند که خلاف آن در دل تو می گذردگاه خودت را در عـبـادت بـه زحمت می اندازی , در صورتی که خداوند خواستار اخلاص است گاه به علم و اصل و نـسـب خـود مـی نازی , حال آن که از آنچه در غیب خداوند نهفته است بی خبری گاه باشد که به ظـاهـر خـدا را بخوانی , اما در واقع دیگری را می خوانی گاه به گمان خودت مردم را نصیحت و خیرخواهی می کنی , اما در واقع غرض تو جلب توجه و متمایل کردن آنان به سوی خودت می باشد گاه نفس خویش را نکوهش می کنی , حال آن که درحقیقت در پی ستایش آن هستی . بـدان که از تاریکیهای فریب و آرزو هرگز بیرون نروی , مگر این که از سر راستی به پیشگاه خدای تـعـالـی تـوبـه بـری و در برابرش فروتنی و زاری کنی و به معایبی که در تو هست و باعقل و علم سازگاری ندارند و دین و شریعت و روشها و معیارهای پیامبر و ائمه هدی آنها راتحمل نمی کنند, بـشـنـاسی اگر به وضعی که داری خرسند و قانع باشی , در بدبختی و تباه کردن عمر و حسرت و افسوس خوردن در روز قیامت کسی بدتر از تو نخواهد بود.

جنگهای پیامبر.

قرآن . ((هـر آیـنـه خـدا شـمـا را در بـدر یاری داد و حال آن که خوار بودید پس از خدا بترسید باشد که سپاسگزار شوید آن گاه که به مؤمنان می گفتی که اگر پروردگارتان سه هزار فرشته به یاریتان فرو فرستد, آیا شما را کافی نخواهد بود؟)). ـ امـام صـادق (ع), دربـاره آیـه ((و حال آن که خوار بودید)), فرمود : با وجود پیامبر خدا(ص) در مـیـان آنـان خـوار نـبودند, بلکه منظور این است که : خداوند شما را در بدر یاری داد حال آن که ضعیف بودید. ـ ابـن عـبـاس : پـیـامـبـر خـدا(ص) بـالای سر کشتگان بدر ایستاد و فرمود : خداوند با گروهی انـدک کـیـفـرتـان داد شـما, من راستگو را دروغزن شمردید و من امین را خائن داشتید آن گاه حـضـرت رو بـه (جنازه) ابوجهل بن هشام کرد و فرمود : این مرد در برابر خدا از فرعون سرکش تر بود, زیرا فرعون وقتی یقین کرد که در چنگال مرگ گرفتار آمده است , به یگانگی خدا ایمان آورد اما این مرد هنگامی هم که یقین کرد دارد از بین می رود باز لات و عزی را خواند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : ای ابوجهل ! ای عتبه ! ای شیبه ! ای امیه ! آیا وعده پروردگارتان را راست یـافـتـیـد؟ مـن که وعده پروردگارم را راست یافتم عمر عرض کرد : ای پیامبر خدا! با پیکرهایی بـی جـان سـخـن مـی گویی ؟ حضرت فرمود : سوگند به آن که جانم در دست اوست , سخن مرا همچنان که شما می شنویدآنها نیز می شنوند, منتها آنان نمی توانند جواب بدهند. ـ انـس : عـمـر دربـاره اهل بدر برای ما سخن به میان آورد و گفت : پیامبر خدا(ص) روز قبل از شـروع جنگ , قتلگاه مشرکان را به ما نشان می داد و می فرمود : فردا به خواست خدا فلانی در این جـا به خاک می افتد و فلانی در این جا جنگ که شروع شد, آن افراد در همان جایی که پیامبر(ص) فـرمـوده بـود بـه خـاک می افتادند من به پیامبر خدا عرض کردم : سوگند به آن که تو را به حق مبعوث کرد, آن افراد درهمان جایی که فرموده بودی به خاک افتاده اند حضرت سپس دستور داد کـه جـنازه آنها را در جایی انداختند و آن گاه به طرف آنان رفت و فرمود : ای فلان ! ای فلان ! آیا آنـچـه را خداوند به شما وعده داده بودید راست یافتید؟ من که آنچه را خدا به من وعده داده بود راست یافتم عرض کردم : ای پیامبر خدا!با افرادی که به لاشه ای تبدیل شده اند سخن می گویی ؟ حـضرت فرمود : همچنان که شما سخن مرامی شنوید, آنها نیز می شنوند منتها آنان قادر به جواب دادن نیستند. ـ امام علی (ع) : در جنگ بدر چهره اصحاب پیامبر خدا(ص), مانند پشم سفید بود. ـ در جـنـگ بـدر مـا خـود را در پـنـاه پـیامبر خدا(ص) قرار می دادیم و آن حضرت از همه ما به دشمن نزدیکتر بود و

در آن روز از همه شجاعت بیشتری نشان می داد. ـ ابن عباس : در جنگ , بدر پرچم پیامبر خدا(ص) در دست علی بن ابی طالب بود و پرچم انصار در دست سعد بن عباده . ـ امـام عـلـی (ع) : در شـب جـنـگ بدر پیامبر خدا(ص) نماز می خواند و می گفت بار خدایا! اگر این گروه (مسلمانان) را نابود کنی دیگر بندگی نخواهی شد در آن شب بر آنان باران بارید. ـ در روز بدر جز مقداد که بر اسب ابلق خود سوار بود ما سواره دیگری نداشتیم . ـ زمانی که در جنگ بدر شرکت کردیم , جز مقداد بن اسود سواره دیگری در میان ما نبود درشب جنگ بدر هر که با ما بود خوابید, مگر پیامبر خدا(ص) که در زیر درختی ایستاده بود و تاصبح نماز می خواند و دعا می کرد. ـ دربـاره آیـه ((آن گـاه کـه از پـروردگـارتـان یـاری مـی خواستید)) : وقتی پیامبر(ص) شمار فـراوان مشرکان و اندک بودن تعداد مسلمانان را دید, رو به قبله کرد و گفت : بار خدایا! وعده ای را کـه بـه مـن داده ای بـه کـار بـند بار خدایا! اگر این گروه را از بین ببری , دیگر در روی زمین پـرستش نخواهی شد حضرت در حالی که دستهای خود را به سوی آسمان کشیده بود پیوسته این جـمله را می گفت , چندان که ردای او از شانه اش افتاد پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود : ((آن گاه که از پروردگارتان یاری می خواستید)). ـ عـمـربـن خطاب : در روز بدر پیامبر(ص) به یاران خود نگریست که سیصد و چند تن بودند وبه مـشـرکـان نـگاه کرد دید بیش از هزار نفرند پس در حالی که ردا و ازاری بر تن داشت , رو به قبله ایـستاد و دستهایش را به جانب آن کشید و گفت : بار خدایا! وعده ای را که به من داده ای عملی گردان بار خدایا! وعده ای را که به من داده ای عملی گردان بار خدایا! اگر این گروه را ازاسلام بگیری دیگر هرگز بر روی زمین پرستش نخواهی شد در این هنگام خدای متعال آیه ((آن گاه که از پروردگارتان یاری می طلبیدید)) را نازل فرمود.

جنگ رجیع و جنگ معونه .

قرآن . ((کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید, بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند)).

قرآن . ((و بـامـدادان از میان کسان خویش بیرون آمدی تا مؤمنان را در آن جایها که می بایست بجنگند, بگماری و خدا شنوای داناست)). ـ ابـن مـسعود : در جنگ احد زنان در پشت جبهه مسلمانان بودند و مجروحان را مداوامی کردند ابـوسـفـیان آمد و شعار ((اعل هبل , پیروز باد هبل)) را سر داد پیامبر خدا(ص)به مسلمانان فرمود :شما بگویید ((اللّه اعلی و اجل)) و مسلمانان شعار ((اللّه اعلی و اجل)) را سردادند ابو سفیان شعار داد : ((لـنـا الـعـزی و لا عزی لکم , ما عزی را داریم و شما عزایی ندارید))پیامبر خدا به مسلمانان فرمود : شما هم بگویید : ((اللهم مولانا و الکافرون لا مولی لهم ((12)))). ـ انس : در جنگ احد, دندان پیشین پیامبرخداشکست و سر آن حضرت شکاف برداشت ودر حالی که از فرقش خون جاری بود می فرمود :چگونه رستگار شوند مردمی که فرق پیامبرخود را که آنان را بـه خدا دعوت می کند, شکافتند و دندان پیشینش راشکستند؟ پس ,خداوندعزوجل این آیه رافرو فرستاد : ((تو را در این کارها دستی نیست)). ـ چـون پـیـامـبـر(ص) از جـنـگ احـد بـرگـشـت و وارد مـدیـنـه شـد, جـبـرئـیـل (ع) بـر آن حضرت فرودآمدوگفت : ای محمد! خداوند فرمانت می دهد که این قوم (مشرکان) را تعقیب کنی وکـسـی جـز افـراد مـجـروح همراه تو نیاید! پس , پیامبر خدا(ص) به جارچیی فرمود تا جار زند : ای گـروه مـهـاجـران و انصار! هر کس جراحتی دارد بیرون بیاید و هر کس مجروح نیست بماند آنـان شـروع بـه مـر هـم نـهـادن بـر زخـمـهـای خود و مداوای آنها کردند و خداوند این آیه را بر پیامبرش نازل فرمود : ((و در دست یافتن به آن قوم سستی مکنید اگر شما درد می کشید آنها نیز چـون شـمـادرد مـی کـشـند ولی شما از خدا چیزی را امید دارید که آنان امید ندارند)) و خدای عـزوجل فرمود :((اگر به شما زخمی رسیده به آن قوم نیز مانند شما زخمی رسیده است)) پس , مسلمانان با وجوددرد و جراحتی که داشتند (برای تعقیب مشرکان) بیرون رفتند. ـ پیامبر خدا(ص) : خدایا! قوم مرا ببخشا, زیرا آنان مردمی نادانند. ـ خـشـم خدا سخت است بر مردی که پیامبر خدا(ص) او را بکشد, خشم خدا سخت است برمردی که خود را شاه شاهان می نامد, حال آن که پادشاهی جز خدا نیست . ـ خشم خدا سخت است بر مردمی , که چهره پیامبر خدا را مجروح کردند. ـ ابـو سعید : در جنگ احد چهره پیامبر خدا(ص) شکاف برداشت و دندان پیشین او شکست در آن روز پـیـامـبـر خدا(ص) ایستاد و دستهای خود را به آسمان بلند کرد و گفت : خداوند بر یهودکه گـفـتـنـد : عـزیر پسر خداست , بشدت خشم گرفت و بر نصارا که گفتند:

مسیح پسر خداست , سخت خشم گرفت و خشم خدا سخت است بر کسی که خون مرا ریخت و با آزردن خاندانم , مرا آزرد. ـ ابو حمید ساعدی : هنگامی که پیامبر(ص) از مدینه به قصد احد بیرون آمد, در عبور از ثنیة الوداع با یک گردان سراپا مسلح برخورد کرد پرسید:اینهاکیستند؟ عرض کردند: عبداللّه بن ابی است با ششصد تن از یهودیان بنی قینقاع و هم پیمان خود فرمود: آیا اسلام آورده اند؟ عرض کردند : نه , ای پیامبر خدا حضرت فرمود : بگوییدبرگردند, زیرا ما در برابر مشرکان از مشرکان کمک نمی گیریم . ـ امام علی (ع) : در جنگ احد هنگامی که مردم از گرد پیامبر خدا پراکنده شدند, من در میان کشتگان نگاه کردم , اما پیامبر خدا(ص) را ندیدم با خود گفتم : به خدا قسم او اهل فرار نبود و در میان کشته ها هم نمی بینمش فکر می کنم خداوند از این رفتار ما به خشم آمده و پیامبرش را به آسمان برده است پس ,وجود من دیگر بی فایده است و باید بجنگم تا کشته شوم لذا غلاف شمشیرم را شکستم و به دشمن حمله کردم و آنان از برابر من دور شدند و ناگاه دیدم که پیامبر خدا(ص) در میان آنهاست .

جنگ بنی نضیر.

قرآن . ((اوست آن خدایی که نخستین بار کسانی از اهل کتاب را که کافر بودند از خانه هایشان بیرون راند و شـمـانـمی پنداشتید که بیرون روند آنها نیز می پنداشتند حصارهایشان را توان آن هست که در بـرابـر خـدا نـگهدارشان باشد خدااز سویی که گمانش نمی بردند بر آنها تاخت آورد و در دلشان وحـشـت افکند, چنان که خانه های خود را با دست خویش و بادست مؤمنان خراب می کردند پس ای اهل بصیرت عبرت گیرید)).

قرآن . ((و چون در میانشان باشی و برایشان اقامه نماز کنی , باید که گروهی از آنان با تو به نماز ایستند و سلاحهای خویش بردارند و چون سجده به پایان بردند پشت سر شما (در برابر دشمن) قرار گیرند)). ـ امام صادق (ع) : در جنگ ذات الرقاع پیامبر خدا(ص) زیر درختی در کنار دره ای پیاده شد در این هنگام سیلی آمد و میان آن حضرت و یارانش جدایی انداخت مردی از مشرکان پیامبر(ص) را در آن حال دید و مسلمانان نیز در آن طرف دره ایستاده و منتظر بودند تا جریان سیل قطع شود آن مردمشرک به همراهان خود گفت : من محمد را می کشم و آن گاه نزد پیامبر آمد و به روی پیامبر خدا(ص)شمشیر کشید و گفت : ای محمد! اینک چه کسی تو را از چنگ من می رهاند؟ حضرت فرمود :پروردگار من و تو در این هنگام جبرئیل آن مرد را از اسبش پرت کرد و به او پشت افتاد پیامبرخدا(ص) برخاست و شمشیر کشید و روی سینه او نشست و فرمود : ای غورث ! چه کسی تو را از چنگ من می رهاند؟ عرض کرد : بخشندگی و کرم تو ای محمد! حضرت از آن مرد دست کشید و او برخاست در حالی که می گفت : به خدا قسم که تو از من بهتر و گرامی تری .

جنگ کوچک بدر.

قرآن . ((پس در راه خدا نبرد کن که جز بر نفس خویش مکلف نیستی و مؤمنان را به جنگ برانگیز, شاید خـدا آسـیـب کـافـران رااز شما باز دارد و خشم و عذاب خدا از هر خشم و عذاب دیگری سخت تر است)).

قرآن . ((مـی پندارید که بهشت خواهید رفت در صورتی که آنچه بر سر گذشتگان آمده هنوز بر سر شما نـیـامـده است ؟ به ایشان سختی و رنج رسید و متزلزل شدند تا آن جا که پیامبر و مؤمنانی که با او بودند گفتند : پس یاری خدا کی می رسد؟ بدان که یاری خدا نزدیک است)). ـ امـام باقر(ع), درباره آیه ((می گوید مال فراوانی را تباه کردم)), فرمود : منظور عمرو بن عبدود است که علی بن ابی طالب در روز خندق پذیرفتن اسلام را به او پیشنهاد کرد و او گفت :پس آن هـمه مالی که در راه مبارزه با شما خرج کردم چه می شود؟ او برای مبارزه با راه خدا مالی را خرج کرده بود در این هنگام علی (ع) او را کشت . ـ امـام صـادق (ع) : هـنـگـامـی کـه پـیـامـبـر خـدا(ص) خـنـدق را می کند مسلمانان به مانعی برخوردندپیامبر خدا(ص) کلنگ را از دست امیرالمؤمنین یا از دست سلمان گرفت و ضربه ای بر آن فـرودآورد کـه سـه تـکـه شـد در ایـن هنگام پیامبر خدا(ص) فرمود : خداوند با این ضربه من گنجهای کسری و قیصر را برایم گشود یکی از افراد به رفیقش گفت : وعده گنجهای کسری و قـیـصر را به ما می دهد, در حالی که هیچ یک از ما (از بیم دشمن) قادر نیست برای قضای حاجت بیرون رود!. ـ برا بن عازب : هنگامی که پیامبر خدا(ص) به ما دستور حفر خندق را داد, در قسمتی ازخندق به سـنـگ بـسیار بزرگ و سختی برخوردیم که تیشه ها در آن کارگر نبود موضوع را به عرض پیامبر خـدا(ص) رسـانـدیم پیامبر(ص) آمد و چون سنگ را دید, لباسش را در آورد وکلنگ را گرفت و فـرمـود : بـه نـام خـدا و آن گـاه ضربه ای زد که یک سوم تخته سنگ شکست وگفت : اللّه اکبر, کلیدهای شام به من داده شد, به خدا قسم که هم اینک کاخهای سرخ آن رامی بینم ! سپس ضربه دوم را زد و یـک سـوم دیگر تخته سنگ شکسته شد و گفت : اللّه اکبر,کلیدهای ایران به من داده شد به خدا سوگند که کاخهای سفید مداین را می بینم ! آن گاه ضربه سوم را فرود آورد و گفت : به نام خدا در این هنگام باقیمانده سنگ شکست و گفت : اللّه اکبر,کلیدهای یمن به من داده شد, به خدا سوگند هم اینک از همین جا دروازه های صنعا را می بینم . ـ ابی بن عباس بن سهل به نقل از پدر خود از جدش نقل می کند : در روز خندق با پیامبرخدا(ص) بـودیـم کـه آن حـضـرت تـیـشـه را گرفت و ضربه ای زد که به سنگی برخورد و صدا کردپیامبر خـدا(ص) خـندید عرض شد : ای پیامبر خدا! از چه می خندید؟ فرمود : از مردمی خنده ام گرفت که بسته در بند از خاور زمین آورده و با زور به سوی بهشت کشانده می شوند!. ـ بـرا : در جـنـگ احـزاب پـیـامـبـر خـدا(ص) به همراه ما خاک می

کشید و در حالی که گرد و غبارسفیدی شکم آن حضرت را پوشانده بود, می گفت :. به خدا سوگند اگر تو نبودی ما هدایت نمی شدیم . و زکات نمی دادیم و نماز نمی خواندیم . پس بر ما آرامش فرو فرست . همانا آنان (مشرکان) از ما سر پیچیدند. برا می گوید : گاهی هم می فرمود:. همانا این جماعت از ما سرپیچی کردند. آن گاه که خواهان فتنه و گمراهی شدند ما امتناع کردیم . حضرت این اشعار را با صدای بلند می خواند. ـ یزید بن اصم : چون خداوند احزاب را درهم شکست و پیامبر(ص) به خانه اش برگشت وشروع به شستن سر و صورت خود کرد, جبرئیل نزد آن حضرت آمد و گفت : خدا از تودرگذرد, سلاح به زمین گذاشته ای در حالی که فرشتگان آسمان هنوز آن را به زمین نگذاشته اند؟ در محل دژ بنی قریظه نزد ما بیا پس , پیامبر خدا(ص) جار زد و کنار دژ به آنان پیوست .

جنگ بنی مصطلق .

قرآن . ((چـون منافقان نزد تو آیند, گویند : ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خدا هستی خدا می داند که تو فرستاده او هستی و خدا گواهی می دهد که منافقان دروغگویند))((13)).

قرآن . ((کـیـست ستمکارتر از آن که نگذاشت نام خدا در مسجدهای خدا برده شود و در ویران کردن آنها کوشید؟ آنان در آن مسجدها, جز بیمناک و ترسان داخل نخواهند شد و نصیبشان در دنیا خواری و در آخرت عذابی بزرگ است)). ـ ایـاس بـن سـلـمـه از پـدرش نـقـل می کند : در جنگ حدیبیه با پیامبر خدا(ص) بیرون آمدیم آن حـضـرت صد شتر قربانی کرد و تعداد ما هزار و هفتصد نفر بود و با آنان جنگ افزار و پیادگان وسواران بودند در میان شتران قربانی پیامبر(ص) شتر ابوجهل نیز بود آن حضرت در حدیبیه فرود آمد و قریش با ایشان با این شرط صلح کردند که همان جا که هستند قربانی کنند. ـ قـریـش سـهـیـل بـن عـمـرو و حـویـطب بن عبدالعزی و مکرز بن حفص را برای عقد قرارداد صـلح ,پیش پیامبر(ص) فرستادند هنگامی که پیامبر خدا چشمش به آنها افتاد و سهیل را در میان آن افـراد دیـدفـرمـود: ایـن قـوم کار شمارا سهل کردند, خویشاوندان شما را نزدتان فرستاده اند و خـواهـان صـلح هستندپس , قربانیها را (به طرف آنها) حرکت دهید و لبیک گویید شاید این کار دلـهـای آنـان را نـرم کـند صدای لبیک از گوشه و کنار اردوگاه برخاست و بانگ لبیک همه جا پیچید آن سه نفر آمدند و تقاضای صلح کردند. در حـالـی کـه مردم با یکدیگر صلح کرده بودند و در میان مسلمانان تعدادی از (اسرای) مشرکان بـودندو در میان مشرکان تعدادی از (اسرای) مسلمانان ,ابوسفیان ناگاه حمله کرد و سیل مردان مـسلح در وادی به راه افتاد سلمه می گوید : من شش نفر از مشرکان مسلح را در حالی که آنها را مـی راندم و هیچ کاری نمی توانستند بکنند, نزد پیامبر(ص)آوردم اما پیامبرنه چیزی از آنها گرفت ونـه کشت ,بلکه بخشید ومابه مشرکان حمله بردیم و همه اسیرانمان را از دست مشرکان آزاد کردیم ولی اسرای آنها همچنان دردست ما باقی ماند. سـپـس قـریـش نـزد سـهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزی آمدند و آنها را مامور عقد قرارداد صلح کردند پیامبر(ص) علی و طلحه را فرستاد و علی قرارداد صلح را چنین نوشت : به نام خداوند بخشاینده مهربان این پیمان صلحی است که محمد پیامبر خدا(ص) با قریش می بندد و بر این مفاد مصالحه می کنندکه نسبت به یکدیگر خیانت و سرقت انجام ندهند و هر کس از یاران محمد که به قـصـد حـج یـا عمره یاتجارت وارد مکه شود, جان و مالش در امان است و هر کس از قریش که به قصد تجارت در مصر و شام از مدینه عبور کند, جان و مالش در امان است و هر کس از قریش که به مـحمد پناهنده شود, باید بازگردانده شود و چنانچه از یاران محمد کسی به قریش پناهنده شود, برگردانده نشود این بند قرارداد بر

مسلمانان گران آمد اما پیامبر خدا(ص) فرمود : هر کس از ما کـه بـه قـریش پناهنده شود, خداوند او را (از رحمت خود) دور گرداند و هر کس از قریش که به مـاپـنـاهنده شود, او را بر می گردانیم و اگر خدا بداند که او قلبا مسلمان است , برایش گشایش قـرار می دهدیکی دیگر از مفاد صلحنامه این بود که پیامبر در سال آینده در چنین ماهی عمره به جا آورد و هیچ گونه سواره نظام و جنگ افزاری با خود نیاورد مگر همان مقدار که مسافر در نیام خـود حـمل می کند و فقط سه شب در مکه اقامت کنند و قربانی کردن امسال هم در همین جایی صورت گیرد که توقف کرده اند وهمانجا قربانگاه باشد و وارد مکه نشوند پیامبر خدا(ص) فرمود : ما قربانیها را می رانیم و شما جلو آنها رامی گیرید. ـ عـبـداللّه بـن ابـی اوفی : در روز بیعت رضوان , تعداد ما هزار و چهار صد یا هزار و سیصد نفر بود وقبیله اسلم در آن روز یک هشتم مهاجران بودند. ـ انـس : قـریـش بـا پـیـامـبـر(ص) قـرارداد صلح امضا کردند و یکی از آنان سهیل بن عمرو بود پـیامبر(ص)به علی فرمود : بنویس : بسم اللّه الرحمن الرحیم سهیل گفت : ما نمی دانیم بسم اللّه الـرحمن الرحیم چیست بلکه چیزی را بنویس که برایمان آشناست بنویس : باسمک اللهم حضرت فـرمـود : بنویس : ازمحمد پیامبر خدا نمایندگان قریش گفتند : اگر معتقد بودیم که تو پیامبر خـدا هستی از تو پیروی می کردیم به جای آن نام خودت و نام پدرت را بنویس پیامبر(ص) فرمود : بـنـویـس : از مـحـمد پسر عبداللّه یکی ازشروط آنان باپیامبر(ص) این بودکه اگرکسی از مسلمانان پیش مشرکان رفت , او را برنگردانند واگر از آنان کسی به پیامبر پناهنده شد او را برگردانند یاران پـیامبر(ص) عرض کردند : ای پیامبر خدا, این شرط را بنویسیم ؟ فرمود : آری زیرا اگر از ما کسی بـه آنان پناهنده شود, خداوند او را (از رحمت خود)دور گرداند و اگر کسی از آنان به ما پناهنده شود, بزودی خداوند برای او گشایش و برونشوی قرارخواهد داد.

قرآن . ((چـون بـرای گـرفـتـن غنایم به راه بیفتید, آنان که از جنگ تخلف ورزیده اند خواهند گفت : بـگذارید تا ما هم از پی شمابیاییم می خواهند سخن خدا را دیگرگون کنند بگو : شما هرگز از پی ما نخواهید آمد خدا از پیش چنین گفته است سپس خواهند گفت : بلکه بر ما حسد می برید؟ نه , اینان جز اندکی نمی فهمند)). ـ بـریـده : در روز جنگ خیبر, ابوبکر پرچم را گرفت اما بدون آن که موفق به فتح شود برگشت روزبـعـد عـمر پرچم را گرفت و او هم ناکام برگشت و ابن سلمه کشته شد و مردم (مسلمانان) بـرگـشـتند پیامبرخدا(ص), فرمود این پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خـدا و رسولش نیزاو را دوست دارند و هرگز بر نمی گردد تا فتح و پیروزی نصیبش شود مـا آن شب را خوشحال از این که فردا روز پیروزی است , به صبح رساندیم پیامبر خدا نماز صبح را خـوانـد و آن گـاه پرچم را خواست و ازجا بلند شد هر یک از ما که نزد پیامبر خدا قرب و منزلتی داشـت امـیـدوار بـود کـه آن مـرد او باشد حتی من به خاطر قرب و منزلتی که نزد پیامبر داشتم گـردن کشیدم و سرم را بالا گرفتم اما پیامبر خدا علی بن ابی طالب را صدا زدعلی (ع) مبتلا به چشم درد بود پیامبر خدا دستی بر چشم او کشید و آن گاه پرچم را به وی سپرد و فتح وپیروزی نصیب او شد. ـ چـون پـیامبر خدا(ص) در نزدیک خیبر فرودآمد, اهل خیبر دچار ترس و هراس شدند و گفتند :مـحـمـد بـا یـثـربـیـان آمـد پـیامبر خدا(ص) عمر بن خطاب را با مسلمانان فرستاد و او با اهل خـیـبـربـه نـبردپرداخت ,اما آنان او و نیروهایش را عقب زدند عمر در حالی که یارانش را متهم به بـزدلـی مـی کردو آنان او را, نزد پیامبر خدا برگشتند پیامبر(ص) فرمود : فردا پرچم را به مردی مـی دهم که خدا ورسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند روز بعد, ابوبکر و عـمـر گردن می کشیدندکه پرچم به یکی از آنها داده شود, اما پیامبر(ص) علی را صدا زد در آن روز علی مبتلا به چشم درد بودپیامبر خدا(ص) در چشم او اندکی آب دهان انداخت و پرچم را به وی سـپرد علی با نیروهای مسلمان حرکت کرد و به مقابله با اهل خیبر شتافت و با مرحب خیبری رو به رو شد که این رجز را می خواند:. خیبر می داند که من مرحب هستم . غرق سلاحم و پهلوانی کار آزموده ام . آن گاه که شیران ژیان رو آورند,. بارها نیزه می زنم و گاهی هم ضربتی شمشیر فرود می آورم . او و عـلـی رو یـا روی هـم قـرار گـرفـتـنـد و علی با شمشیر چنان ضربتی بر فرق او زد که تا به دنـدانـهـایـش رسید و صدای ضربتش را همه اردوگاه شنیدند و هنوز آخرین افراد لشکر نیامده بودند که

خیبر به دست اولیها فتح شد. ـ جابر : روز خیبر مرحب یهودی بیرون آمد و این رجز را می خواند:. خیبر می داند که من مرحب هستم . غرق در سلاحم و پهلوانی کار آزموده ام . بارها نیزه می زنم و گاهی هم ضربتی شمشیر, آن گاه که شیران به میدان آیند و تجربه کنند. و مـی گـفـت : آیـا مـرد مـیدانی هست ؟ پیامبر خدا(ص) فرمود : چه کسی به مصاف او می رود؟ مـحمدبن مسلمه عرض کرد : من ای پیامبر خدا به خدا قسم من داغدیده و خونخواهم آنان دیروز بـرادر مـرا کشتندجابر می گوید : پیامبر خدا فرمود : برو خدایا! او را کمک فرما چون دو مبارز به هم نزدیک شدندمیانشان درختی قرار گرفت مرحب بر محمد بن مسلمه حمله کرد و ضربه ای به او حـواله کرد که محمدسپرش را پیش آورد و شمشیر مرحب در آن گیر کرد و محمد بن مسلمه با استفاده از این فرصت ضربتی بر مرحب زد و او را کشت ((14)) . ـ حـسـیـل بـن خـارجـه اشـجعی : من برای فروش کالا وارد مدینه شدم مرا نزد پیامبر خدا(ص) بردندحضرت فرمود : ای حسیل ! حاضری بیست پیمانه خرما به تو بدهم و تو در مقابل آن راه خیبر را بـه این یاران من نشان دهی ؟ من این کار را کردم و چون پیامبر خدا(ص) به خیبر رسید, نزد آن حضرت رفتم واو بیست پیمانه خرما به من داد بعد از آن مرا (به اسیری) نزد پیامبر خدا بردند, آن حـضـرت بـه مـن فرمود : ای حسیل ! هیچ کس نزد من (به اسیری) آورده نشد که سه روز باشد و مسلمان نشود و ریسمان زرد (اسارت) از گردنش بیرون آید حسیل گفت : من هم مسلمان شدم . ـ ابـو طـلـحـه : مـن پـشـت سـر پیامبر(ص) سوار بودم , به طوری که زانویم با زانوی آن حضرت تماس داشت پیامبر شب به خیبر حمله نکرد و چون سحرگاه شد, بر آنان شبیخون زد و فرمود : ما هرگاه درمیدان قومی فرود آییم , بد سرنوشتی در انتظار بیم داده شدگان است . ـ چـون صـبـح شـد اهـالـی خیبر با بیل و زنبیلهای خود برای رفتن به مزارعشان بیرون آمدند و چـون پـیـامبر و سپاه اسلام را دیدند, برگشتند و فرار کردند پیامبر خدا(ص) فرمود اللّه اکبر, اللّه اکبر خیبر ویران شد (و سقوط کرد) : ما هرگاه در میدان قومی فرود آییم , بد سرنوشتی در انتظار بیم داده شدگان است . ـ ایـاس بـن سـلـمـه از پـدرش نقل می کند : در روز خیبر عمویم برای جنگ با مرحب یهودی به میدان رفت مرحب این رجز را خواند:. خیبر می داند که من مرحب هستم . غرق در سلاحم و پهلوانی کار آزموده ام . آن گاه که آتش جنگها شعله ور شود. عموی من عامر نیز چنین رجز خواند:. خیبر می داند که من عامر هستم . سراپا مسلحم و پهلوانی ماجرا جویم . آن دو سـپـس دو ضـربـه رد و بدل کردند شمشیر مرحب در سپر عامر گیر کرد و عامر از قسمت پایین بدن مرحب ضربه ای زد و شمشیر به ساق پای خود او برگشت و شاهرگ پایش را قطع کرد و بـر اثـر آن مـردسـلمة بن اکوع می گوید : من به عده

ای از یاران پیامبر خدا(ص) برخوردم و آنان گـفـتند : کار عامر تباه گشت , خودش را کشت سلمه می گوید : من با چشم گریان , نزد پیامبر خـدا(ص) آمـدم و عـرض کردم : ای پیامبر خدا! آیا کار عامر تباه شد؟ پیامبر فرمود : چه کسی این حرف را زده است ؟ عرض کردم : گروهی از یاران شما پیامبر خدا(ص) فرمود : دروغ گفته هر که ایـن حـرف را زده اسـت بـلـکـه عـامـر دو پـاداش دارد عـامـر در راه رفـتن به خیبر برای یاران پیامبرخدا(ص) که پیامبر نیز در میانشان بود, رجز می خواند و سواران را به حرکت وا می داشت او این اشعار رامی خواند:. به خدا قسم , اگر خدا نبود ما هدایت نمی شدیم . و زکات نمی دادیم و نماز نمی خواندیم . کسانی که ما را انکار کردند,. هرگاه بخواهند فتنه و آشوب به پا کنند ما زیر بار نمی رویم . ما از فضل و عنایت تو بی نیاز نیستیم . پس در هنگام رو یا رویی با دشمن گامهایمان را استوار بدار. و بر ما ثبات و آرامش فرو فرست . پـیـامـبـر خـدا(ص) فـرمود : این کیست ؟ عرض کردند : عامر است ای پیامبر خدا حضرت فرمود :پـروردگـارت تو را بیامرزد سلمه می گوید : پیامبر خدا(ص) هرگز برای کسی اختصاصا طلب آمـرزش نـکـرد مـگـر این که او به شهادت رسید عمر بن خطاب چون این سخن (پیامبر) را شنید عـرض کرد : ای پیامبر خدا! چرا ما را از وجود عامر بهره مند نساختی ؟ عامر به میدان جنگ رفت و شـهید شد سلمه می گوید : پیامبر خدا(ص) سپس مرا دنبال علی (ع) فرستاد و فرمود : امروز این رایـت را بـه مـردی مـی دهـم کـه خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست مـی دارنـد سـلـمـه مـی گوید : من نزد علی رفتم و او را که مبتلا به چشم درد بود, آوردم پیامبر خدا(ص) در چشمان علی آب دهان انداخت و آن گاه رایت را به او داد در این هنگام مرحب بیرون آمد و در حالی که شمشیر خود را در هوا تکان می دادگفت :. خیبر می داند که من مرحب هستم . غرق در سلاحم و پهلوانی کار آزموده ام . آن گاه که آتش جنگها شعله ور شود. علی صلوات اللّه علیه و برکاته نیز فرمود:. من آنم که مادرم مرا حیدر نامید. همچون شیر بیشه ها وحشتناک و پرهیبتم . آنان را با پیمانه بزرگ کیل می کنم . پس , سر مرحب را با شمشیر شکافت و فتح و پیروزی به دست او صورت گرفت ((15)) .

جنگ مؤته .

ـ مـحـمـد بـن شهاب زهری : هنگامی که جعفر بن ابی طالب از سرزمین حبشه برگشت , پیامبر خـدا(ص)او را به سوی موته گسیل داشت و در کنار او زید بن حارثه و عبداللّه بن رواحه را نیز به فـرمـاندهی سپاه گماشت (که چنانچه جعفر کشته شود, زید فرماندهی را به عهده بگیرد و اگر زید هم کشته شد, عبداللّه فرمانده شود) مسلمانان به راه افتادند تا به سرزمین بلقا رسیدند و در آن جا با لشکریان رومی و عرب هرقل رو به رو شدند مسلمانان خود را به قریه ای به نام مؤته کشیدند و در آن جا میان دو سپاه جنگ درگرفت و مسلمانان به سختی جنگیدند.

جنگ ذات السلاسل .

قرآن . ((سـوگـند به اسبهای دونده نفس زننده سوگند به اسبانی که با سم از سنگ آتش می جهانند و سـوگـنـد به اسبانی که بامدادان هجوم آوردند و در آن جا غبار برانگیختند و در آن جا همه را در میان گرفتند)).

جنگ فتح مکه .

قرآن .

((بـگو : ای پروردگار من ! مرا به راستی و نیکویی داخل گردان و به راستی و نیکویی بیرون بر و مرا از جانب خودپیروزی و یاری عطا کن بگو : حق آمد و باطل نابود شد حقا که باطل نابود شدنی است)). ((مـی گـویـند : اگر راست می گویید, پیروزی چه وقت خواهد بود؟ بگو : در روز پیروزی ایمان آوردن کافران سودشان ندهد و مهلتشان ندهند پس , از ایشان اعراض کن و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند)). ـ امـام علی (ع) : پیامبر خدا(ص) در ماه رمضان به جنگ بدر رفت و در ماه رمضان نیز مکه را فتح کرد. ـ امام رضا(ع) : روزی که پیامبر خدا(ص) مکه را فتح کرد, بتها که تعدادشان سیصد و شصت عدد بودپیرامون کعبه نصب شده بودند آن حضرت با چوبی که در دستش بود به آنها می زد و می فرمود : حق آمد و باطل نابود شد, براستی که باطل نابود شدنی است حق آمد و باطل دیگر آغاز نمی شود و برنمی گردد در این هنگام بتها یکی یکی به رو در می افتادند. ـ عـمـر بـن خـطـاب : چون روز فتح شد و پیامبر خدا به مکه در آمد, دنبال صفوان بن امیه و ابو سفیان بن حرب و حارث بن هشام فرستاد عمر می گوید : من با خودم گفتم : خدا آنها را به چنگ ما انداخت , سزای اعمالشان را به آنها خواهم چشاند اما پیامبر خدا(ص) به آنان فرمود : من امروز به شـما همان می گویم که یوسف به برادرانش گفت : ((امروز ملامتی بر شما نیست خداوند شما را بـبـخـشـایـد کـه او مهربانترین مهربانان است)) عمر گفت : من از این که چنان فکری در مغزم گذشت و پیامبر خدا(ص) به آنها چنان گفت , از پیامبر خدا(ص) شرمنده شدم . ـ عـبـدالرحمن بن صفوان : روز فتح مکه لباسم را پوشیدم و از خانه بیرون آمدم و در راه با پیامبر خـداکـه از کـعبه بیرون آمده بود, برخوردم از عمر پرسیدم پیامبر(ص) وقتی داخل کعبه شد چه کرد؟ عمرگفت : دو رکعت نماز خواند. ـ از عـثمان بن عفان نقل شده است که وی در روز فتح مکه , دست ابن ابی سرح را گرفت و او را (بـرای گرفتن امان) نزد پیامبر(ص) آورد ـ پیامبر خدا(ص) قبلا دستور داده بود که هر کس ابن ابی سرح را دیداو را بکشد, گرچه خود را به پرده های کعبه آویخته باشد ـ و عرض کرد : ای پیامبر خـدا! ابن ابی سرح راهم مانند بقیه مردم ببخش ابن ابی سرح دستش را به سوی پیامبر دراز کرد, امـا پـیـامـبر سرش را از اوبرگرداند بار دیگر دستش را دراز کرد, پیامبر خدا دستش را از او کنار کشید برای بار سوم دست خود رابه سوی آن حضرت کشید و این بار پیامبر با او بیعت

کرد و امانش داد وقتی او رفت پیامبر خدا(ص)فرمود : مگر ندیدید با او چه کردم ؟ عرض کردند : ای پیامبر خدا! چـرا بـه مـا اشـاره نفرمودید (که او رابکشیم)؟ پیامبر خدا فرمود : در اسلام اشاره کردن و بی خبر کـشـتـن (تـرور) وجـود ندارد ایمان , بی خبرکشتن را ممنوع کرده و پیامبران به غافلگیر کردن و خیانت اشاره نمی کنند. ـ جـابـر : هنگامی که با پیامبر خدا(ص) وارد مکه شدیم ,در خانه کعبه و پیرامون آن سیصدوشصت بـت نصب شده بود که به جای خداعبادت می شدند پیامبرخدا(ص)دستور داد همه آنها راسرنگون کـردنـد سپس فرمود : حق آمد و باطل نابود شد و براستی که باطل نابودشدنی است آن گاه داخل کعبه رفت و دو رکعت نماز خواند در آن جا پیکره ابراهیم و اسماعیل و اسحاق رامشاهده کرد و دید در دسـت ابـراهیم چوبه های تیرهای قمار,قراردارد و در حال قرعه زدن است پیامبر خدا فرمود:خدا اینان (مشرکان)را بکشد, ابراهیم کسی نبود که با تیرهای قمار قرعه بزند. ـ سـهـیـل بن عمرو : زمانی که پیامبر خدا(ص) وارد مکه شد و پیروز گردید, من به خانه ام رفتم ودر را بـه روی خـودم بـسـتـم و بـه فـرزندم عبداللّه بن سهیل پیغام فرستادم که از محمد برایم امـان بـگـیرد, زیرا از کشته شدن ایمن نیستم عبداللّه بن سهیل نزد پیامبر رفت و عرض کرد : ای پـیـامـبـرخـدا, آیـا پـدرم را امان می دهید؟ حضرت فرمود : آری , او در امان خداست , بنابراین , از خـانـه بـیرون بیاید پیامبر خدا(ص) آن گاه به کسانی که پیرامونش بودند, فرمود : هر یک از شما سـهـیـل را دیـد بـه او نـگاه تند نکند او باید از خانه بیرون بیاید به جان خودم قسم که سهیل آدم خـردمند وبزرگواری است و کسی چون او چنان نیست که اسلام را نشناسد و بخوبی می داند که آیـیـنـی کـه برآن بوده است برایش سودی ندارد پس , عبداللّه نزد پدر خود رفت و فرموده پیامبر خدا(ص) رابه اطلاع او رسانید سهیل گفت : به خدا قسم که او در خردی و بزرگی نیکوکار بوده و هـسـت سـهیل در اسلام آوردن همچنان سرگردان و مردد بود و در جنگ حنین با آن که هنوز مـشرک بود, پیامبر خدا(ص) را همراهی کرد و در جعرانه اسلام آورد و پیامبر خدا(ص) در آن روز ازغنایم حنین یکصد شتر به او داد. ـ یـحـیی بن یزید بن ابی مریم سلولی از قول پدرخود ازجدش نقل می کند :درروزفتح مکه که جلو قربانیها را گرفته بودند, به حضور پیامبرخدا(ص)رسیدم حارث بن هشام نزد حضرت آمدو گفت : ای مـحـمد! مشتی فرومایه و اوباش آورده ای که به کمک آنها با ما بجنگی ؟ پیامبر خدا(ص) به او فرمود خاموش , اینها بهتر از تو و هم مسلکان تو هستند اینان به خدا و فرستاده او ایمان دارند.

جنگ حنين و طائف و اوطاس .

قرآن . ((خدا شما را در بسيارى جاها يارى كرد و نيز در روز حنين , آن گاه كه انبوهى لشكرتان شما را به شـگـفـت آورده بـودولـى كـمـتـر سودى به شما نداد و زمين با همه فراخيش بر شما تنگ شد و بـازگـشـتـيـد و بـه دشمن پشت كرديد آن گاه خداآرامش خود را بر پيامبرش و بر مؤمنان فرو فـرستاد و سپاهيانى فرستاد كه آنها را نديديد و كافران را عذاب كرد و اين كيفر كافران است از آن پس خدا توبه هر كس را كه بخواهد مى پذيرد و خدا آمرزنده و مهربان است)). ـ امـام صـادق (ع) : روزى سخت تر از روز جنگ حنين بر پيامبر(ص) نگذشت , چرا كه عربهابر ضد آن حضرت ياغى شدند. ـ از دعـاهـاى پيامبر خدا(ص) در روز جنگ حنين : بار خدايا! تو اگر بخواهى بعد از اين روزديگر پرستش نخواهى شد. ـ ابـو اسـحـاق : مـردى بـه بـرا گـفت : اى ابا ماره ! آيا در روز جنگ حنين گريختيد؟ او گفت :گـواهـى مـى دهـم كـه پـيـامر(ص) نگريخت , بلكه مسلمانان شتابان و بى زره به سوى اين تيره هـوازن كـه مردمانى تيرانداز بودند, رهسپار شدند آنان مسلمانان را تيرباران كردند, به طورى كه انـبـوه تـيـرهـاى آنان همچون هجوم دسته هاى ملخ بود لذا مسلمانان پراكنده شدند و گريختند دشـمن به طرف پيامبر خدا(ص), در حالى كه ابوسفيان بن حارث لگام استر آن حضرت را گرفته بـود,هـجـوم آورد پـيـامـبـر خدا(ص) از استر فرود آمد و از خداوند طلب نصرت كرد و دعا نمود ومى گفت :. من پيامبر هستم و اين دروغ نيست . من پور عبد المطلبم . خدايا! نصرت و ياريت را فرو فرست : برا گفت : به خدا سوگند هرگاه جنگ شدت مى گرفت ما خود را در پناه پيامبر قرار مى داديم و كسى كه به موازات او مى ايستاد براستى شجاع بود. ـ امـام حسين (ع) : از كسانى كه در روز جنگ حنين همراه پيامبر خدا(ص) پايدارى كردند,عباس بود و على و ابو سفيان بن حارث و عقيل بن ابى طالب و عبداللّه بن زبير بن عبدالمطلب وزبير بن عوام و اسامة بن زيد. ـ انس : در روز جنگ حنين پيامبر(ص) فرمود : حالا تنور جنگ شلعه ور شد در آن روز على بن ابى طالب پيشاپيش پيامبر, از همه سخت تر مى جنگيد.

جنگ تبوک .

قرآن . ((با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حـرام کـرده است برخود حرام نمی کنند و دین حق را نمی پذیرند, بجنگید تا آن گاه که به دست خود ذلیلانه جزیه دهند)).

غسل .

علت غسل .

ـ امـام رضا(ع) : علت غسل جنابت , پاکیزگی است و این که انسان خودش را از آلودگیی که به او رسیده (منی) و نیز سایر بدنش را پاک کند. ـ عـلت غسل دادن میت , آن است که از آلودگیهای بیماریهایش و انواع مرضهایی که دروجودش بوده است پاک و پاکیزه شود, زیرا او به ملاقات فرشتگان می رود و با اهل آخرت تماس می گیرد. عـلـت دیـگـرش ایـن اسـت که منی و نجاستی که انسان از آن آفریده شده است , در هنگام مرگ از میت خارج می شود و جنب می گردد پس , بدین جهت باید غسل داده شود. علت غسل کردن کسی که میت را غسل داده یا او را مس کرده نیز روشن است , زیراترشحات بدن مـیـت بـه او سـرایـت مـی کـند چه , وقتی روح از بدن میت خارج شود, بیشتر آلودگیهاو آفات او بـاقی می ماند از این رو هم باید او را پاکیزه کرد و هم خود را (از آلودگیهایی که بر اثرتماس با بدن او به انسان می رسد) پاک و تمیز گردانید. ـ علت غسل عید و جمعه و دیگر غسلها تعظیم و احترام بنده نسبت به پروردگارش و روی کردن به آن بخشنده بزرگوار است و طلب آمرزش برای گناهان خود.

انواع غسل .

ـ امـام صادق (ع) : غسل در چهارده مورد صورت می گیرد : غسل میت , غسل جنابت , غسل کسی کـه میت را غسل می دهد, غسل جمعه , غسل عیدین , غسل روز عرفه , غسل احرام , غسل برای وارد شـدن بـه کـعـبه , غسل برای داخل شدن به مدینه , غسل برای داخل شدن به حرم , غسل زیارت و غسل شب های نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان . ـ در پاسخ سؤال سماعه از غسل جمعه : در سفر و غیر سفر واجب است جز این که در سفر, باوجود کـمبود آب , برای زنان رخصت داده شده (و این وجوب از گردن آنها برداشته شده است)حضرت فـرمـود: غسل جنابت واجب است , غسل حائض بعد از آن که پاک شد واجب است وغسل استحاضه هرگاه زن مستحاضه بر شرمگاه خود مقدار زیادی پنبه بگذارد و خون از آن بیرون زند بر او واجب اسـت غـسـل نـفـاس واجب است , غسل نوزاد واجب است , غسل میت واجب است , غسل مس میت واجـب است , غسل کسی که محرم می شود واجب است , غسل روز عرفه (نهم ذیحجه)واجب است , غـسـل زیـارت (خانه خدا و طواف آن) واجب است , مگر این که شخص بیماری داشته باشد, غسل داخـل شـدن بـه خانه (کعبه) واجب است , غسل داخل شدن به حرم مستحب است که کسی جز با غـسـل وارد آن نـشـود و غسل مباهله واجب است , غسل نماز باران واجب است , غسل شب اول ماه رمضان مستحب است , غسل شب بیست ویکم (رمضان) سنت است ,غسل شب بیست و سوم را ترک مـکن , زیرا در یکی از این دو شب احتمال شب قدر می رود,غسل روز فطر و غسل روز قربان سنت است و من دوست ندارم آنها را ترک کنم و غسل استخاره (نماز استخاره) مستحب است . صدوق مانند این حدیث را به اسناد خود از سماعة بن مهران روایت کرده , با این تفاوت که در روایت او آمده است : غسل در هنگام داخل شدن به حرم لازم است و مستحب است که جز باغسل وارد آن نشوی . کـلـیـنـی نـیـز مـانـنـد این حدیث را از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از عثمان بن عیسی روایـت کـرده , منتها غسل مس میت و غسل محرم و غسل روز عرفه و غسل در هنگام داخل شدن به حرم و غسل مباهله را, از قلم انداخته است . شـیـخ و دیـگران وجوب غسل در این موارد را, بجز در غسلهای ششگانه واجب , حمل براستحباب مؤکد کرده اند و گفته اند که اخبار و روایات (دیگر) بر واجب نبودن این غسلها دلالت دارند. ـ امام باقر(ع) : غسل در هفده مورد می باشد:در شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست ویکم و شب بیست وسوم که در این شبها (یا شب بیست و سوم) احتمال شب قدر می رود و

غسل عیدین (فطر و قربان) و در هنگام داخل شدن به حرمین (خانه خدا و حرم پیامبر خدا) و در روززیارت (خانه خدا و طـواف آن) و روزی کـه داخـل کـعـبـه می شوی و روز ترویه (هشتم ذیحجه) وروز عرفه (نهم ذیحجه) و هرگاه میتی را غسل دهی و کفن کنی , یا بعد از آن که بدنش سرد شده باشد, بدنت با او تماس پیدا کند و روز جمعه و غسل خورشید گرفتگی در صورتی که تمام قرص خورشید بگیرد و از خـواب بیدار شوی و نماز به جا نیاورده باشی در این صورت بایدغسل کنی و نماز را قضا کنی و (بالاخره) غسل جنابت واجب است . ـ مـحـمـد بن مسلم نیز از امام باقر(ع) مانند این حدیث را روایت کرده و در آن روایت , غسل میت اضـافه شده است محمد بن مسلم سپس می گوید : عبدالرحمن بن ابی عبداللّه گفت ابو عبداللّه (امـام صـادق)(ع) به من فرمود: در شب بیست و چهارم (رمضان) غسل کن و تو را چه زیان که در هر دو شب این کار را انجام دهی . ـ امـام رضـا(ع) در نـامه ای که به مامون نوشت , فرمود : غسل روز جمعه سنت است , غسل عیدین (فـطـر و قربان) و غسل داخل شدن به مکه و مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل شب اول و شـب هـفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه رمضان ,سنت است غسل جنابت واجب است و غسل حیض نیز مانند آن (واجب) است .

دغلکاری و ناراستی .

ناسرگی .

ناسرگی ((16)) . ـ امام علی (ع) : ناسرگی , خصلت مردمان سرکش است . ـ ناسرگی , موجب ناسزا شنیدن می شود. ـ ناسرگی , بدترین نیرنگ است . ـ ناسرگی , از اخلاق فرومایگان است . ـ ناسره , زبانش شیرین است و دلش تلخ . ـ از نشانه های بدبختی , ناسرگی با دوست است . ـ بدترین مردم , کسی است که با مردم ناسرگی کند. ـ امـام کاظم (ع) چون بر هشام بن حکم که در سایه (تاریکی) مشغول فروختن پارچه شاپوری بود, گـذشـت , فـرمـود : ای هـشـام ! فـروختن کالا در سایه ناسرگی است , و ناسرگی (در معامله) روانیست . ـ به امام صادق (ع) عرض شد : مردی از یک ماده غذایی دو نوع آن را دارد و قیمت هر دویکی است امـا یـکـی مـرغـوبـتـر از دیـگری می باشد لذا آنها را با هم مخلوط می کند و همه را به یک قیمت مـی فـروشد حضرت فرمود : درست نیست که این کار را بکند و بدین وسیله به مسلمانان غش روا دارد مگراین که واقعیت را به آنها بگوید. ـ ابـو سـبـاع : نـاقـه ای از مـنـزل واثـلـة بـن اسـقـع خـریـدم و چـون آن را بـیـرون آوردم ,ـ4ً;ج;ژخ&ّب;€ درحـالی که ازارش به زمین کشیده می شد, خودش را به من رساند و گفت : خریدی ؟ گفتم : آری گفت :خصوصیت آن را برایت توضیح می دهم گفتم : چه خصوصیتی دارد؟ گفت : شتری چاق و سـالـم است پـرسـیـد : بـرای سـفـر مـی خواهی یا برای گوشتش ؟ گفتم : آن را برای سفر حج مـی خـواهـم گـفـت : پس , آن را پس بده صاحب شتر گفت : خدا خیرت دهد, می خواهی کار را بر مـن خراب کنی (معامله را به هم بزنی)؟ گفت :من از پیامبرخدا(ص) شنیدم که می فرماید : بر هیچ کـس روانـیـسـت چـیـزی را بـفـروشد, مگر این که هر عیب و ایرادی دارد به خریدار بگوید و هر کس دیگری هم از آن عیبها اطلاع داشته باشد باید بگوید. ـ پیامبر خدا(ص) : مسلمان , برادر مسلمان است و بر هیچ مسلمانی روا نیست , کالای معیوبی را به برادرش بفروشد, مگر این که او را از آن عیب آگاه سازد. ـ مـؤمـنـان با یکدیگر یکرنگ و مهربانند هر چند خانه ها و پیکرهایشان از هم دور باشد ونابکاران با یکدیگر دغلکار و خیانتکارند هر چند خانه ها و پیکرهایشان نزدیک به هم باشد.

کسی که با مسلمانان ناسرگی کند(1).

ـ پیامبر خدا(ص) بر مردی گذشت که ماده ای خوراکی می فروخت , پرسید : جنس خود را به چه نحو می فروشی ؟ آن مرد نحوه معامله اش را به اطلاع حضرت رساند به پیامبر وحی شد که دستت را داخل ظرف طعام ببر حضرت دست خود را در آن فرو برد و دستش مرطوب شد پیامبرخدا(ص) فرمود از ما نیست کسی که غش و تزویر به کار برد. ـ امام باقر(ع) : پیامبر(ص) در بازار مدینه از کنار طعامی عبور کرد به صاحب آن فرمود:می بینم خوراکی خوب ومرغوبی داری و از قیمت آن پرسید پس , خدای عزوجل به آن حضرت وحی فرمودکه دستت را داخل ظرف فرو بر پیامبر(ص) این کار را کرد و خوراکی نامرغوبی بیرون آورد پس , به صاحب آن فرمود:می بینم خیانت و ناسرگی در کار مسلمانان رادر خود جمع کرده ای . ـ پیامبر خدا(ص) : بر تلی از گندم گذشت دستش را داخل آن فرو برد و انگشتانش به رطوبتی خورد فرمود : این چیست , ای فروشنده ؟ عرض کرد : ای پیامبر خدا, باران به آن خورده است حضرت فرمود : چرا آن قسمت را رو قرار ندادی تا مردم ببینند؟ هر که با ما ناسرگی کند از مانیست . ـ به مردی که طعام مرغوب و نامرغوبی را با هم مخلوط کرده بود و می فروخت , فرمود : چرا این کار کرده ای ؟ عرض کرد : می خواستم (جنس نامرغوب) به فروش برسد پیامبر(ص) به اوفرمود : آنها را از هم جدا کن در دین ما ناسرگی نیست . ـ ای گندم فروش ! آیا ته این هم مانند روی آن است ؟ هر که با مسلمانان ناسرگی کند, از آنهانیست . ـ امام علی (ع) : مؤمن برادر خود را نمی فریبد, به او خیانت نمی کند, او راتنها نمی گذارد و اورا متهم نمی سازد. ـ از نشانه های بدبختی , ناسرگی با دوست است .

کسی که با مسلمانان ناسرگی کند(2).

ـ پیامبر خدا(ص) : از ما نیست کسی که به مسلمانی غش روا دارد یا به او زیان رساند یا به اونیرنگ زند. ـ هر کس در خریدن یا فروختن با مسلمانی ناسرگی کند, از ما نیست و روز قیامت با یهودمحشور می شود, زیرا یهود ناسره ترین مردم نسبت به مسلمانان هستند. ـ امام صادق (ع) : از ما نیست کسی که با ما ناسرگی کند. ـ پیامبر خدا(ص) : از ما نیست , کسی که با مسلمانی ناسرگی کند. 2.

پیامدهای ناسرگی .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر که به برادر مسلمان خود غش روا دارد, خداوند برکت را از روزی اوبگیرد و زندگیش را بر وی تباه گرداند و او را به خودش واگذارد. ـ هر کس کالای معیوبی را بفروشد بدون آن که عیبش را به خریدار گفته باشد, همواره در خشم خدا باشد و فرشتگان پیوسته نفرینش کنند. ـ امام کاظم (ع) : نفرین بر کسی که به مسلمانی غش روا دارد, یا به او نیرنگ بزند یا فریبش دهد. ـ پیامبر خدا(ص) : هر که (در معامله) با مسلمانان ناسرگی کند, روز قیامت با یهود محشورشود, زیرا این جماعت ناسره ترین مردم نسبت به مسلمانان هستند.

زشت ترین ناسرگی .

ـ امام علی (ع), در سفارش به یکی از کارگزاران خویش , می فرماید : همانا بزرگترین خیانت ,خیانت امت (یا خیانت به امت) است و زشت ترین ناسرگی , ناسرگی پیشوایان (یا نسبت به پیشوایان) است . ـ هر که در دین مردم با آنها ناسرگی کند, او دشمن خدا و پیامبر اوست .

با غل و غش ترین مردم .

ـ امام علی (ع) : خیرخواه ترین مردم نسبت به خویش , کسی است که در برابر پروردگارش ازهمه فرمانبردارتر باشد و خیانتکارترین آنها به خود, نافرمانترین آنها از پروردگار خویش است . ـ همانا ناسره ترین مردم کسی است که با خود ناسره تر و در برابر پروردگارش نافرمانتر باشد. ـ کسی که با خود ناراست باشد با دیگری ناراست تر است .

غصب .

غصب .

قرآن . ((در آن سوترشان پادشاهی بود که کشتیها را به زور می گرفت)). ـ امام علی (ع) : وجود سنگ غصبی در خانه , ضامن ویرانی آن خانه است ((17)) . ـ پـیـامبر خدا(ص) : کسی که مال مسلمانی را به ناحق غصب کند, خداوند پیوسته از اوروبگردان بـاشد و از هر کار نیکی که می کند در خشم باشد و آنها را در شمار حسناتش ثبت نکند, تا آن گاه که توبه کند و مالی را که گرفته است به صاحبش برگرداند. ـ امام مهدی (ع) : بر هیچ کس روا نیست که بدون اجازه دیگری در مال او تصرف کند. ـ پـیامبر خدا(ص) : هر کس زمین کسی را به ناحق غصب کند, خدای تعالی را دیدار کند درحالی که بر او خشمگین است . ـ هـیـچ کس مالی را به زور نگیرد, مگر این که روز قیامت با بیماری جذام خدای عزوجل رادیدار کند. ـ بر هیچ مسلمانی روا نیست که مال برادرش را بناحق بگیرد, زیرا خداوند عزوجل مال مسلمان را بر مسلمان حرام کرده است . ـ امام صادق (ع) : (صرف کردن) چهار چیز در چهار امر روا نیست : خیانت (در امانت) وکش رفتن از غنایم و دزدی و ربا, در حج و عمره و جهاد و صدقه (زکات) جایز نیستند. ـ امام علی (ع) : به خدا سوگند اگر شب را بر روی خار سعدان بیدار بگذرانم , یا مرا بسته در غل و زنجیر بر زمین بکشند, خوشتر دارم از این که روز قیامت با دست آلوده به ستم بر بنده ای وغصب چـیـزی از حـطام دنیا خدا و رسولش را دیدار کنم به خدا سوگند اگر هفت اقلیم با آنچه درزیر آسـمانهاست به من داده شود به این شرط که با ربودن پوست جوی از دهان موری خدا رانافرمانی کنم , هرگز چنین نخواهم کرد!.

کیفر غصب کردن .

ـ امـام صادق (ع), در پاسخ به سؤال از حکم کسی که زمینی را به ناحق گرفته و ساختمانی درآن سـاخـته است , فرمود : ساختمانش ویران می گردد و زمین به صاحبش برگردانده می شودبرای عرق ستمگر و حق کش حقی وجود ندارد.

خشم .

خشم کلید همه بدیهاست .

ـ امام صادق (ع) : خشم , کلید هر بدی است . ـ پیامبر خدا(ص), در پاسخ به مردی که از آن حضرت اندرزی خواست , فرمود : خشمگین مشو آن مرد می گوید : من در سخن پیامبر خدا(ص) اندیشه کردم دیدم که خشم فراهم آورنده همه بدیهاست . ـ عبد الاعلی به امام صادق (ع) عرض کرد : مرا اندرزی بیاموزید که آن را به کار بندم حضرت فرمود : مردی خدمت پیامبر خدا(ص) آمد و عرض کرد : ای پیامبر خدا! مرا اندرزی بیاموزیدکه آن را به کار بندم حضرت به او فرمود : برو و خشمگین مشو مرد سخن خود را تکرار کرد,پیامبر باز فرمود : برو و خشمگین مشو این پرسش و پاسخ سه بار تکرار شد. ـ امام علی (ع) : خشم , کینه های نهفته را بر می انگیزد. ـ خشم , شر است , اگر از آن فرمان بری ویران می کند. ـ خشم , مرکب سبکسری است . ـ از خشم بسیار است , که سبکسری سر می زند. ـ خشم , صاحب خود را نابود می کند و عیبهایش را آشکار می سازد. ـ هر که عنان خشم خود را رها کند, مرگش شتاب گیرد. ـ بد همنشینی است خشم : عیبها را برملا می کند, بدی را نزدیک می آورد و خوبی را دورمی گرداند. ـ اگر از تندی خشم فرمان برید, شما را به نقطه پایان هلاکت برد. ـ از تندی خشم خود را نگه دارید و ابزار مبارزه با آن یعنی فرو خوردن خشم و بردباری رادر قبالش آماده سازید. ـ امام صادق (ع) : خشم , نابود کننده دل شخص حکیم است . ـ امام علی (ع) : هیچ اصل و نسبی پست تر از خشم , نیست . ـ پیامبر خدا(ص) : خشم , ایمان را تباه می کند همان گونه که سرکه عسل را. ـ امام علی (ع) : کیفر افراد عصبانی و کینه توز وحسود,نخست به خودشان می رسد. ـ از خوی مردمان نادان این است که در هر حالی , به سوی خشم می شتابند. ـ عزت خشم , با خواری پوزش خواهی برابری نمی کند.

خشم اخگری از شیطان است .

ـ پیامبر خدا(ص) : خشم , اخگری از شیطان است . ـ امام باقر(ع) : براستی که این خشم اخگری از شیطان است که در دل فرزند آدم برافروخته می شود هرگاه فردی از شما عصبانی می شود, چشمانش سرخ می گردد و رگهای گردنش بادمی کند و شیطان به درون او راه می یابد. ـ پیامبر خدا(ص) : بدانید که خشم اخگری است در دل فرزند آدم مگر نمی بینید که چشمانش سرخ می شود و رگهای گردنش باد می کند هر کس احساس کرد که به خشم در آمده است , به زمین بچسبد (بنشیند). ـ امام علی (ع) : خشم , آتش دلهاست . ـ خشم , آتشی فروزان است هر کس خشم خود را فرو خورد, این آتش را خاموش کرده است و هر کس جلو آن را رها کند, پیش از هر کس خود در آتش آن می سوزد. ـ هنگامی که عبداللّه بن عباس را در بصره جانشین خود کرد, به او سفارش فرمود : از خشم بپرهیز که آن سبک مغزی است و از سوی شیطان است . ـ در نامه خود به حارث همدانی , می فرماید : از خشم بپرهیز که آن از سپاهیان بزرگ شیطان است .

خشم نوعی دیوانگی است .

ـ امام علی (ع) : زنهار از خشم , زیرا آغاز آن دیوانگی و انجامش پشیمانی است . ـ خـشـم و تـنـدی , نـوعی از دیوانگی است , زیرا صاحب آن پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود, دیوانگیش قطعی است . ـ خشم , خردها را تباه می گرداند و از جاده صواب دور می سازد. ـ تواناترین مردم در تشخیص درست , کسی است که خشمگین نشود. ـ امام صادق (ع) : هر که مالک خشم خویش نباشد, مالک خرد خویش نخواهد بود. ـ امـام عـلـی (ع) : شـدت خـشـم , نـحـوه سخن گفتن را تغییر می دهد و ریشه برهان و دلیل را قطع می کند و فهم را از هم می گسلد.

تشویق به تسلط بر خشم .

ـ پیامبر خدا(ص) : آیا شما را از زورمندترین فردتان خبر ندهم ؟ کسی که در هنگام خشم ,خویشتندار است . ـ امام علی (ع) : بهترین مالکیت , مالک بودن خشم است . ـ حاضر جوابترین مردم , کسی است که خشمگین نشود. ـ بالاترین انسانیت , تسلط داشتن بر خشم است و میراندن خواهش نفس . ـ بزرگترین فرمانروای بر نفس , کسی است که خشم خویش را درهم کوبد و خواهش نفس خود را بمیراند. ـ تسلط داشتن بر خشم و میراندن خواهش نفس , در راس فضایل جای دارند. ـ خویشتنداری به هنگام بروز خشم , از افتادن در ورطه های هلاکت مصون می دارد. ـ هر که بر خشم خویش چیره شود, بر شیطان پیروز شود و هر که مقهور خشم خویش شود,شیطان بر او پیروز گردد. ـ دشمن ترین دشمن آدمی , خشم و شهوت اوست پس هر که بر این دو مسلط شود,درجه اش بالا رود و به هدفش برسد. ـ خشم , دشمن توست پس , او را بر خود مسلط مگردان . ـ امام صادق (ع) : کسی که مالک خشم خود نباشد, مالک خرد خود نیست . ـ امام علی (ع) : هر که خشم و شهوتش بر او چیره شود, در جایگاه ستوران است . ـ در فرمان استانداری خود به مالک اشتر, می فرماید : باد بینی و تندی خشم و ضرب دست وتیزی زبانت را مهار کن و با نگهداشتن زبانت در هنگام خشم و درنگ کردن در حمله و نشان دادن ضرب دست , از همه این صفات زشت خود را نگهدار [و هرگاه این حالات به تو دست داد نگاهت را به آسمان بردار] تا خشمت آرام گیرد و عنان اختیارت را در دست گیری و توهرگز بر خود چنین تسلطی پیدا نکنی , مگر آن گاه که فکر و ذکر خود را پیوسته متوجه معاد وبازگشت به سوی پروردگارت گردانی .

نیرومندترین مردم .

ـ امام علی (ع) : قویترین مردم , کسی است که با بردباری بر خشم خود چیره شود. ـ امام باقر(ع) : هیچ قدرتی مانند جلوگیری از خشم , نیست . ـ پیامبر خدا(ص) : پهلوانی , به زمین زدن حریف نیست بلکه پهلوان کسی است که در هنگام خشم خویشتندار باشد. ـ به اصحاب خود فرمود : به نظر شما پهلوان کیست ؟ عرض کردند : شخص نیرومند و پرزوری که پهلویش به خاک رسانده نشود حضرت فرمود : اما پهلوان واقعی آن مردی است که شیطان به دلش مشت کوبد و خشمش بالا گیرد و خونش به جوش آید, اما خدا را یاد کند و بابردباری , خشم خود را مغلوب کند. ـ پهلوان تمام عیار, پهلوان تمام عیار, پهلوان تمام عیار, مردی است که به خشم آید وخشمش بالا گیرد و چهره اش سرخ گردد و مو بر بدنش راست شود, اما خشم خود را مغلوب کند. ـ هنگامی که عده ای را دید که سنگی را پرتاب می کنند : نیرومندترین شما, کسی است که درهنگام خشم خوددار باشد و وزنه بردارترین شما کسی است که با وجود قدرت داشتن (برانتقام), گذشت کند. ـ امام صادق (ع) : پیامبر خدا(ص) بر عده ای گذشت که مشغول بالا بردن سنگی بودند پرسید :چه می کنید؟ عرض کردند : زورآزمایی می کنیم حضرت فرمود : آیا می خواهید به شما بگویم که قویترین و پهلوانترین شما کیست ؟ عرض کردند : آری , ای پیامبر خدا حضرت فرمود :قویترین و پهلوانترین شما, کسی است که هرگاه خوشحال باشد دست به گناه و نادرستی نیالایدو هرگاه به خشم آید, خشمش او را از سخن حق دور نگرداند و هرگاه قدرت پیدا کند, چیزی رابه ناحق نگیرد.

ترغیب به فرو خوردن خشم .

قرآن . ((و فرو خورندگان خشم و گذشت کنندگان از مردم)). ((و چون به خشم آیند, می بخشند)). ـ امـام بـاقـر(ع) : کسی که خشمی را فرو خورد در حالی که می تواند آن را اعمال کند, خداونددر روز قیامت دلش را از ایمنی و ایمان بیاکند. ـ امام صادق (ع) : هر که خشمی را فرو خورد که اگر بخواهد می تواند آن را به کار بندد (و ازطرف خود انتقام بگیرد), خداوند در روز قیامت دلش را از خشنودی خود پر سازد. ـ پیامبر خدا(ص) : هر که خشمی را فرو خورد, خداوند درون او را از ایمان پر کند. ـ بـنده هیچ جرعه ای را سر نکشید, که نزد خدا برتر از جرعه خشمی باشد که به خاطر رضای خدا آن را فرو خورد. ـ امـام عـلـی (ع) : به هنگامی که خشمگین شوم کی خشمم را فرو بنشانم ؟ آیا هنگامی که ازانتقام گرفتن ناتوانم و به من گفته می شود : بهتر است صبر کنی ؟ یا هنگامی که توانایی انتقام دارم و به من گفته می شود : بهتر است گذشت کنی ؟ . ـ کسی که از خدا بترسد, در هنگام خشم انتقام نمی گیرد. ـ امام صادق (ع) : هر که خشم خود را نگه دارد, خداوند عیب او را بپوشاند. ـ امـام سـجـاد(ع) : هـیـچ جـرعـه ای سر نکشیدم که نزد من خوشتر از جرعه خشمی باشد که با آن طرف مقابل را کیفر ندهم . ـ امام صادق (ع) : نیکو جرعه ای است خشم , برای کسی که بر آن شکیبایی ورزد. ـ پیامبر خدا(ص) : از محبوبترین راهها به سوی خدای عزوجل دو جرعه است : جرعه خشمی که با بردباری آن را فرو بری و جرعه مصیبتی که با شکیبایی کردن آن را فرو بری . ـ امام صادق (ع) : محبوبترین جرعه نزد خدای عزوجل که بنده آن را می نوشد, جرعه خشمی است که در دلش به گردش در می آید و او آن را یا با صبر و یا با بردباری فرو می برد. ـ امـام عـلـی (ع), در نـامـه ای بـه حـارث هـمـدانـی , مـی فـرمـاید : خشم را فرو خور و به هنگام توانایی ,گذشت کن و در هنگام عصبانیت , بردبار باش و در وقت چیرگی , ببخشای تا سرانجامت نیکوباشد.

کسی که با معصیت خدا,خشم خود را فرو بنشاند.

ـ امام علی (ع) : هر که بناحق , بخواهد خشم خود را فرو بنشاند, خداوند به حق طعم خواری رابه او بچشاند. ـ پیامبر خدا(ص) : همانا دوزخ را دری است که از آن وارد نشود مگر کسی که از طریق معصیت خدای متعال خشم خود را فرو بنشاند. ـ امام علی (ع) : از جمله احکام مهم خداوند در قرآن حکیم که به واسطه آنها پاداش و کیفرمی دهد و به سبب آنها خشنود و ناخشنود می شود, این است که چنانچه بنده با یکی از این خصلتها از دنیا به دیدار پروردگارش برود و از آنها توبه نکرده باشد, هر چند در عبادت خود رابه زحمت انداخته و عملش را (برای خدا) خالص گردانیده باشد, هیچ سودی نبرد : در عبادتی که خدا بر او واجب کرده است برایش شریک قرار دهد, یا با کشتن کسی , خشم خود را فروبنشاند.

کسی که خشم خود را نگه دارد.

ـ خداوند به داود(ع) وحی فرمود هرگاه بنده من در هنگامی که خشم می گیرد مرا یاد کند,روز قـیـامـت در میان همه خلق خود به یاد او باشم و او را به همراه کسانی که نابودشان می کنم ,نابود نگردانم . ـ امـام بـاقـر (ع) : در تـورات نـوشـتـه شده است : ای موسی ! خشم خود را از کسی که زیردست توقرارش داده ام باز گیر, تا من نیز خشم خود را از تو باز گیرم . ـ
مـسـیـح (ع), در پـاسـخ بـه ایـن پـرسـش حواریون از او که سخت ترین چیزها چیست ؟
فرمود : سـخـت تـرین چیزها خشم خداست عرض کردند : چگونه می توان خود را از خشم خدا نگه داشت ؟ فرمود : به این که خشمگین نشوید. ـ پیامبر خدا(ص), در پاسخ مردی که عرض کرد : دوست دارم از سخط خدا در امان باشم ,فرمود : بر هیچ کس خشم مگیر, تا از خشم و ناخشنودی خدا ایمن باشی . ـ هر که جلو خشم خود را بگیرد, خداوند جلو عذاب خود را از او بگیرد. ـ امام باقر(ع) : هر که خشم خود را از مردم باز دارد, خداوند در روز قیامت از گناه او در گذرد.

ریشه خشم .

ـ مـسـیـح (ع), در پـاسـخ بـه سـؤال از ریـشـه خـشم , فرمود : خود بزرگ بینی و گردنفرازی و حقیرشمردن مردم . عوامل خشم افروز:. ابو حامد غزالی می نویسد : دانستی که درمان هر دردی به قطع کردن ریشه و از بین بردن عوامل و عـلـل آن اسـت پس , باید اسباب و عوامل خشم را شناخت یحیی به عیسی (ع) گفت :سخت ترین چـیـز کـدام اسـت ؟ عـیسی فرمود : تکبر و فخر فروشی و گردنفرازی و غرور عوامل خشم افروز عـبـارتـنـد از : غـرور, خود پسندی , شوخی , یاوه گویی , ریشخند کردن , سرزنش نمودن , ستیز و مجادله , مخالفت و دشمنی کردن , بی وفایی و خیانت و آزمندی شدید به مال ومقام زیادی . اینها همگی خصلتهایی زشت و از نظر شرع نکوهیده اند و با وجود این عوامل , رهایی ازدست خشم ممکن نیست بنابراین , باید این عوامل را, از طریق کسب خصلتهای ضد آنها,ریشه کن کرد.

داروی خشم .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : ای عـلـی ! خشمگین مشو و هرگاه به خشم آمدی بنشین و درباره قدرتی که پروردگار بر بندگان دارد و گذشتی که از آنها می کند, بیندیش و هرگاه به تو گفته شد : از خدابترس , خشمت را دور افکن و به گذشت و بردباری خویش مراجعه کن . ـ امام علی (ع) : خشم را با خاموشی , درمان کنید و خواهش نفس را با خرد. ـ امام باقر(ع) : هر کس خشمگین شود, اگر ایستاده است بنشیند در این صورت , وسوسه شیطان از او دور می شود و اگر نشسته است برخیزد. ـ امـام عـلـی (ع) : هر کس خشمگین شود, اگر ایستاده است بیدرنگ بنشیند, زیرا این کاروسوسه شیطان را از بین می برد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـرگـاه یکی از شما خشمگین شد, اگر ایستاده است بنشیند و چنانچه خشمش برطرف نشد, دراز بکشد. ـ ابـو وائل الـقاص : نزد عروة بن محمد سعدی رفتیم و مردی با او سخنی گفت و عصبانیش کرد عـروه برخاست و وضو گرفت و گفت : پدرم از جدم عطیه حدیث کرد و گفت : پیامبرخدا(ص) فـرمـود : هـمـانـا خـشم از شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده است و آتش با آب خاموش می شود پس , هرگاه فردی از شما خشمگین شد, وضو بگیرد. ـ امام علی (ع) : با بردباری به جنگ خشم رفتن , نشانه شرافتمندی است . ـ اندوههای بردباری را جرعه جرعه نوشیدن , آتش خشم را خاموش می کند. ـ با بردباری , به جنگ خشم بروید.

ستایش خشم برای خدا.

ـ امام علی (ع), در نامه ای به مصریان آن گاه که مالک اشتر را به امارت بر آنها گماشت ,فرمود : از بنده خدا علی امیر مؤمنان , به مردمی که چون خداوند در زمینش نافرمانی شد وحقش پایمال گشت , برای او به خشم آمدند. ـ به یاران خود : شما پیمانهای خدا را شکسته می بینید اما به خشم نمی آیید, در حالی که ازشکسته شدن پیمانهای پدرانتان به غیرت می آیید و ناراحت می شوید!. ـ پیامبر خدا(ص) برای دنیا به خشم نمی آمد اما هرگاه حق او را به خشم می آورد, هیچ کس او را نمی شناخت و هیچ چیزنمی توانست جلو خشم او را بگیرد تا آن گاه که انتقام (حق را) می گرفت . ـ هر کس سر نیزه خشم را به خاطر خدای سبحان تیز کند, بر نیروهای باطل چیره شود. ـ هر که با نابکاران دشمنی ورزد و برای خدا خشم گیرد, خداوند به خاطر او خشم گیرد و روزقیامت خشنودش گرداند. ـ موسی (ع) : پروردگارا! کیستند آن کسان تو که در آن روزی که هیچ سایه ای جز سایه تونیست آنها در سایه عرش تو هستند؟ خداوند به او وحی فرمود : و کسانی که هرگاه حرامهای من حلال شمرده شوند, مانند پلنگ زخم خورده خشمناک می شوند!.

ـ هنگامی که عثمان ابوذر را به ربذه تبعید کرد امام علی (ع) برای خداحافظی با او بیرون رفت و به او فرمود : ای اباذر! تو به خاطر خدا خشم گرفتی پس به همان کسی که از بهر او به خشم آمدی امیدوار باش این جماعت بر دنیای خویش از تو ترسیدند و تو بر دین خود از آنهاترسیدی از این رو, تو را از خانه ات کوچاندند و به رنج و سختیت در افکندند به خدا سوگند,اگر آسمانها و زمین بر روی بنده ای بسته باشد اما این بنده تقوای خدا در پیش گیرد, خداوندبرای او برونشوی می گشاید پس , با چیزی جز حق همدم مشو و از چیزی جز باطل مگریز. نقل شده است که وقتی معاویه ابوذر ـ رضوان اللّه علیه ـ را از شام بیرون کرد, عده ای از مردم تا دیر المران با او همراهمی کردند و درآن جا ابوذر با آنان خداحافظی کرد و سفارشهایی نمود, از جمله فرمود: ای مردم ! در کنار نمازو روزه خود, برای خدای عزوجل نیز, هرگاه که در زمین نافرمانی شود, به خشم آیید وپیشوایان خود را به بهای خشمگین کردن خدا خشنود مسازید و اگر کاری انجام دادند که برای شما آشنا نیست (وبدعت است)از ایشان دوری ورزید وازکارشان خرده گیری کنید, هر چندشکنجه بینید و محروم شوید و زجرکش شوید, تا آن که خدای عزوجل خشنود شود.

کسی که از بد رفتاری نسبت به خود به خشم نیاید.

ـ امام کاظم (ع) : کسی که از بدی دیدن به خشم نیاید, از خوبی دیدن سپاسگزار نیست . ـ کسی که هرگاه به او بدی شود, ناراحتی در خود نیابد, خوبی کردن به او نیز در نظرش ارزشی ندارد. ابو حامد غزالی می نویسد : این نیرو ـ یعنی نیروی خشم ـ در مرحله اول و ابتدایی به سه گونه در مردم ظهور می کند : تفریط و افراط و اعتدال . تفریط عبارت است از فقدان این نیرو یا ضعف آن و این خصلتی نکوهیده است و به چنین کسی می گویند شخص بی حمیت از همین رو گفته شده است : کسی که موجبات خشم او فراهم آید و با این حال خشمگین نشود, خر است ! بنابراین , کسی که نیروی ـرفتوبا غیرت وخشم رابکلی فاقدباشد,شخصی است بسیار ناقص خداوند صحابه را به داشتن خشم و خشونت توصیف کرده و فرموده است : ((با کافران سختگیر و خشنند)) فرموده است : ((ای پیامبر! با کافران ومنافقان جهاد کن و بر آنان سخت گیر)) سختگیری و خشونت از آثار نیروی غیرت و خشم است . افراط آن است که این صفت بر وجود شخص چیره گردد, تا جایی که از قلمرو حاکمیت عقل و دین وفرمانبرداری آنها خارج شود. خشم پسندیده آن خشمی است که منتظر اشاره عقل و دین باشد و هر جا که غیرت اقتضاکند, بر انگیخته شود و هر جا بردباری پسندیده باشد آرام گیرد و نیروی خشم خود را در حداعتدال نگه دارد.

خشم (متفرقه).

ـ امام علی (ع) : هر که بر کسی خشم گیرد که نمی تواند به او زیانی برساند, اندوهش به درازاکشد و خود را شکنجه دهد. ـ امام هادی (ع) : خشم گرفتن بر کسی که تحت اختیار تو می باشد, پستی است . ـ امام حسن (ع) : اندیشه , جز به هنگام خشم شناخته نشود. ـ امـام علی (ع) : بدانید این دنیایی که آرزومند آن شده اید و بدان رغبت می ورزید و او شما راگاه به خشم می آورد و گاه خشنود می سازد, سرای (همیشگی) شما نیست . ـ در هنگام خشم جایی برای خشنودیت نیز باقی بگذار و هرگاه خشم گرفتی مگذار اوج بگیرد. ـ امام صادق (ع): خشم , نابود کننده دل شخص حکیم است . ـ مـؤمـن هرگاه خشمگین شود, خشمش او را از جاده حق بیرون نمی برد و هرگاه خشنودشود, خـشـنـودیش (از کسی) او را به باطل نمی کشاند و کسی است که چون قدرت پیدا کند, بیشتراز آنچه حق اوست بر نمی دارد.

آمرزش خواهی از خدا.

آمرزش خواهی .

قرآن . ((و کسانی که چون کار زشتی کنند یا به خود ستم ورزند, خدا را یاد می کنند و برای گناهانشان آمرزش می طلبند)). ((و هـر کـس کـه کـار بـدی کـند یا به خود ستم نماید, سپس از خدا آمرزش بخواهد, خداوند را آمرزنده و مهربان می یابد)). ـ امام صادق (ع) : یکی از جامعترین دعاها این است که بنده استغفار بگوید. ـ امام علی (ع) : آمرزش خواهی , گناهان را پاک می کند. ـ پیامبر خدا(ص) : درهای بلاها را با آمرزش خواهی ببندید. ـ امام علی (ع) : در شگفتم از کسی که آمرزش خواهی را دارد و با این حال نومید می شود. ـ پیامبر خدا(ص) : بهترین دعا, آمرزش خواهی است . ـ بهترین عبادت , استغفار کردن است . ـ امـام رضـا(ع) : حـکایت استغفار (و ریختن گناهان به سبب آن) حکایت برگ درخت است که با تکان خوردن درخت , می ریزد. ـ امام علی (ع) : با آمرزش خواهی , خود را معطر کنید تا بوی گناهان شما را رسوا نکند. ـ پیامبر خدا(ص) : خوشا به حال کسی که در نامه اعمالش , آمرزش خواهی بسیار یافت شود. ـ آمرزش خواهی در نامه اعمال , مانند نور می درخشد. ـ خوشا به حال کسی که روز قیامت در نامه اعمالش , زیر هر گناهی جمله استغفر اللّه یافت شود. ـ هر کس دوست دارد که نامه اعمالش او را خوشحال کند, استغفار آن را زیاد گرداند. ـ زیـاد اسـتـغـفـار کنید, زیرا خداوند عزوجل آمرزش خواهی را به شما یاد نداد, مگر برای این که می خواهد شما را بیامرزد. ـ خدای متعال , گنهکاران را می آمرزد مگر کسی را که خودش نخواهد آمرزیده شود عرض کردند : ای پیامبر خدا! چه کسی خواهان آن است که آمرزیده نشود؟ فرمود : کسی که آمرزش نمی طلبد. ـ امام علی (ع) : بهترین توسل , استغفار است . ـ حربه گنهکار, آمرزش خواهی است . ـ هیچ واسطه ای , مؤثرتر از آمرزش خواهی نیست . ـ پیامبر خدا(ص) : هر که غم و اندوهش بسیار شود, استغفار کند. ـ ابـلـیـس گـفـت : بـه عـزتت سوگند که تا بندگانت جان در بدن دارند, از گمراه کردنشان دست نمی کشم خداوند فرمود : به عزت و جلالم سوگند, تا زمانی که از من آمرزش بطلبند, آنان رامی آمرزم . ـ آیـا شـمـا را بـه دردتـان و داروی دردتـان راهـنـمایی نکنم ؟ بدانید که درد شما گناهان است ودارویتان آمرزش خواهی است . ـ هر دردی , دارویی دارد و داروی گناهان , آمرزش خواهی است . ـ امام علی (ع) : به هر کس (نعمت) آمرزش خواهی داده شود از آمرزیده شدن محروم نشود. ـ نـشاید که خداوند در سپاسگزاری را به روی بنده ای بگشاید و در افزون شدن نعمت را به رویش بـبـنـدد و در دعـا را بـه روی بـنده ای باز کند و در اجابت را به

رویش ببندد و در توبه را به روی بنده ای بگشاید و در آمرزیدن را به رویش ببندد. ـ بر روی زمین دو عامل ایمن کننده از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آن دو از دست رفت پس آن دیـگـری را بگیرید و بدان چنگ در زنید اما آن ایمنی بخشی که از دست رفت پیامبر خدا(ص) بود و آن که باقی است , آمرزش خواهی است خدای متعال می فرماید : (((ای محمد) تا تو در میان آنان هستی , خدا عذابشان نمی کند و تا زمانی که آمرزش می طلبند, خداعذابشان نکند)). ـ پـیـامبر خدا(ص) : خداوند دو امان برای امتم بر من نازل فرمود : ((تا تو در میان آنها هستی خدا عـذابـشان نمی کند و تا زمانی که آمرزش می طلبند, خدا آنان را به عذاب نمی رساند)) پس ,چون من رفتم , آمرزش خواهی تا روز قیامت را در میان شما باقی گذاشتم .

ستایش آمرزش خواهان در سحرگاهان .

قرآن . ((شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و آمرزش خواهان در سحرگاهان)). ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((و آمرزش خواهان در سحرگاهان)), فرمود : یعنی کسانی که سحرگاه نماز می گزارند. ـ درباره آیه ((و در سحرگاهان آمرزش می طلبند)) : هنگام سحر در نماز وتر هفتاد باراستغفار می کردند. ـ کسی که در هنگام سحر هفتاد مرتبه از خداوند استغفار کند, او از اهل این آیه است . ـ هر کس در نماز وتر خود در حالی که ایستاده است هفتاد مرتبه بگوید : ((استغفر اللّه واتوب الیه)) و این کار را تا یک سال ادامه دهد, خداوند نام او را در زمره آمرزش خواهان درسحرگاهان بنویسد و آمرزش خدای عزوجل بر او لازم گردد. ـ پیامبر خدا(ص) : خدای تعالی سه بانگ را دوست دارد : بانگ خروس و بانگ قاری قرآن وبانگ کسانی که در سحرگاهان آمرزش می طلبند. ـ لقمان (ع), در سفارش به فرزند خود, می فرماید : فرزندم ! مبادا خروس از تو زرنگتر باشد,هنگام سحر که تو در خوابی او بر می خیزد و آمرزش می طلبد!. ـ پیامبر خدا(ص) : سه گروهند که از گزند ابلیس و سپاهیان او مصونند : کسانی که به یاد خداهستند, کسانی که از خوف خدا گریانند و آمرزش خواهان در سحرگاهان . ـ روایت شده است که داود(ع) از جبرئیل درباره بهترین اوقات سؤال کرد و جبرئیل پاسخ داد : نمی دانم , ولی عرش در سحرگاهان می لرزد. ـ پیامبر خدا(ص) : بهترین زمانی که در آن خدای عزوجل را بخوانید سحر است و این آیه راکه سخن یعقوب (ع) است , تلاوت کرد: ((بزودی از پروردگارم برای شما بخشایش می طلبم)) وفرمود : دعا برای آنها را به وقت سحر واگذار کرد. ـ در خبری از امام صادق (ع) آمده است دعا کردن برای آنان را به سحرگاه شب جمعه موکول کرد . ـ امام کاظم (ع) هرگاه از رکعت آخر نماز وتر سر بر می داشت می فرمود : این کسی است که حسناتش نعمتی است از سوی تو و شکر گزاریش ناچیز است و گناهش بزرگ و چیزی جزحمایت و رحمت تو ندارد در کتاب خود که بر پیامبر مرسل خویش ـما ـ ـ نازل کردی فرمودی :((اندکی ازشب رامی خوابیدند و در سحرگاهان استغفار می کردند)) خفتنم به درازا کشید و شب زنده داریم اندک است و اینک سحر است و من برای گناهم از درگاه توآمرزش می طلبم , آمرزش خواهی کسی که نه سود و زیانش در اختیار اوست و نه مرگ و نه زندگی و نه رستاخیزش حضرت سپس به سجده می افتاد. ـ امام علی (ع) : خدای عزوجل هرگاه اراده می کند که به زمینیان عذابی رساند, می فرماید : اگرنبودند

کسانی که به واسطه عظمت و شکوه من با یکدیگر مهر می ورزند و مسجدهای مرا آبادمی سازند و در سحرگاهان آمرزش می طلبند, هر آینه عذابم را فرو می فرستادم .

نقش آمرزش خواهی در زدودن گناه .

ـ امام صادق (ع) : هرگاه بنده گناهی مرتکب شود, از بامداد تا شب به او مهلت داده می شوداگر آمرزش خواست , آن گناه برایش نوشته نمی شود. ـ هـر کـس گـنـاهـی کـنـد, هفت ساعت از روز به او مهلت داده می شود اگر در این مدت سه بارگفت : ((استغفر اللّه الذی لا اله الا هو الحی القیوم)) آن گناه برایش نوشته نمی شود. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : بنده قصد می کند کار خوبی انجام دهد, اگر آن کار را انجام نداد, خداوند به سبب نیت خوب او یک ثواب برایش می نویسد و اگر آن را انجام داد, ده ثواب برایش رقم می زند و بـنـده آهـنـگ کـار بـد مـی کـنـد اگـر آن را انـجـام نـداد, گـنـاهـی ـ وا ب وخـ ت یـن ب بسه ب بـرایـش نـوشـتـه نـمی شودواگرانجامش داد,هفت ساعت مهلت داده می شود و فرشته مامور ثبت خوبیها به فرشته بدیها که فرشته دست چپ است می گوید : شتاب مکن , شاید به دنبال آن کار بد کـارخـوبـی انـجـام دهـد کـه آن بـدی را پـاک گـرداند, زیرا خدای عزوجل می فرماید : ((همانا خوبیهابدیها را از بین می برند)) یا شاید آمرزش بخواهد پس اگر گوید : ((استغفر اللّه الذی لا اله الا هوعالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذوالجلال و الاکرام و اتوب الیه)), گناهی بـراو نـوشته نمی شود ولی چنانچه هفت ساعت بگذرد و بعد از آن گناه ثوابی نکند و آمرزش هم نـخـواهـد, فـرشـتـه مامور خوبیها به فرشته مامور بدیها و گناهان می گوید : بنویس برضد این شوربخت محروم .

آمرزش خواهی و افزایش روزی .

قرآن . ((و نـیـز از پـروردگـارتان آمرزش بخواهید و به درگاهش توبه کنید, تا شما را از رزقی نیکو, تا مدتی که مقرر است ,برخوردار سازد و هر شایسته انعامی را از فضل خود عطا فرماید)). ((و ای قوم من ! از پروردگارتان آمرزش بخواهید و آن گاه به درگاه او توبه برید, تا باران را پیاپی بر شما فروریزدوبرنیرویتان بیفزایدوچون گنهکاران رخ بر متابید)). ـ امام علی (ع) : آمرزش خواهی , روزی را می افزاید. ـ استغفار کن , تا روزی داده شوی . ـ پـیامبر خدا(ص) : هر کس زیاد آمرزش بخواهد, خداوند از هر غمی برای او گشایشی قراردهد و از هر تنگنایی برونشوی . ـ امـام عـلی (ع) : خداوند سبحان , آمرزش خواهی را سبب فزونی روزی و رسیدن رحمت به خلق قـرار داده و فرموده است : ((از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسی آمرزنده است))پس , رحمت خدا بر کسی که به توبه روی آورد و گناهش را جبران کند و پیش از مرگش کاری بکند. ـ عـربـی بـادیـه نـشـیـن از سختی زندگی و تنگدستی و عیالواری نزد امیرالمؤمنین (ع) شکوه کـردحـضرت فرمود : بر تو باد به آمرزش خواهی ,زیرا خدای عزوجل می فرماید : ((از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسی آمرزنده است)) تا آخر آیه . آن مـرد بـعـد از مـدتـی نـزد امام (ع) برگشت و عرض کرد : یا امیرالمؤمنین ! من از درگاه خدا بـسـیـارآمـرزش طـلـبیدم , اما گشایشی در کار خود نمی بینم ! حضرت فرمود : شاید راه درست اسـتـغـفـار کـردن رانمی دانی عرض کرد : به من یاد دهید حضرت فرمود : نیت خویش را خالص گـردان و از پـروردگارت اطاعت کن و بگو : ((اللهم انی استغفرک من کل ذنب قوی علیه بدنی بعافیتک صل علی خیرتک من خلقک محمد النبی و آله الطیبین الطاهرین , وفرج عنی)). آن عـرب بادیه نشین می گوید : من بدین سان بارها استغفار کردم و خداوند اندوه و تنگدستی را ازمن بر طرف ساخت و روزیم را گشایش داد و رنج و محنت را زدود.

آمرزش خواهی مقربان .

ـ پیامبر خدا(ص) : گاه قلبم را غباری می گیرد و من روزی صد بار از خدا آمرزش می طلبم . ـ گاه قلبم را غباری می گیرد و من روزی هفتاد مرتبه از درگاه خدا آمرزش می طلبم . ـ امام صادق (ع) : پیامبر خدا(ص) بدون آن که گناهی کرده باشد, روزی هفتاد بار به درگاه خداوندتوبه می کرد. ـ پیامبر خدا(ص) روزی هفتاد بار به درگاه خدای عزوجل توبه می کرد (راوی می گوید :) عرض کردم : آیا می گفت : ((استغفر اللّه و اتوب الیه))؟ حضرت فرمود : نه , بلکه می گفت : ((اتوب الی اللّه)). ابوحامدغزالی ,در توضیح وجوب توبه برای همگان و در همه حال , می نویسد : و اما بیان وجوب توبه به طور مستمر و در همه حال , این است که هیچ بشری خالی از معصیت نیست , حال یا با اعضا وجوارح خود نافرمانی خدا می کند, یا اگر در برخی حالات از معصیت با جوارح خالی باشد نیت گناه دردل او راه پیدا می کند و اگر از آهنگ گناه هم خالی باشد از وسوسه های شیطان که افکار گوناگون غافل کننده از یاد خدا در دل او می افکند به دور نیست و اگر از این هم به دور باشد از غفلت و قصوردرشناخت خدا و صفات و افعال او خالی نیست اینها همه نقص است و این نقص علل و اسبابی دارد و رهاکردن این علل و اسباب با پرداختن به علل و عوامل ضد آنها بازگشت از یک راه است به راهی مخالف آن و مراد از توبه هم بازگشت است به هر حال , خالی بودن آدمی از این نقص قابل تصور نیست , منتهااندازه این نقص در انسانها فرق می کند, ولی اصل آن گریز ناپذیر است به همین دلیل پیامبر خدا(ص)فرموده است : ((گاه دلم را غباری ((18)) می گیرد تا جایی که شبانه روزی هفتاد مرتبه از خدا آمرزش می طلبم ((19)))) و نیز از همین رو خداوند آن حضرت را به این آیه گرامی داشته است : ((تا خدا گناهان قبل و بعد تو را ببخشاید))وقتی پیامبر خدا چنین حالی داشته باشد دیگران چگونه حالی خواهند داشت ؟ . می گویم ((20)) :درکتاب قواعدالعقایدمن ربع العبادات , توضیح دادیم که گناه پیامبران واوصیای آنان مانند گناهان ما نیست بلکه گناه آنان عبارت است از ترک دوام ذکر خدا و سرگرم شدن به امور مباح و در نتیجه , محروم شدن از زیادی اجر و پاداش در کافی به سندی نیکو ازعلی بن رئاب روایت شده است که گفت : از ابو عبد اللّه الصادق (ع) درباره آیه ((و هر گرفتاری ومصیبتی که به شما می رسد به سبب اعمال خودتان است و خدا از بسیاری گناهان گذشت می کند))پرسیدم و عرض کردم آیا به نظر شما گرفتاریهایی که به علی (ع) و بعدا به خانواده او رسید, به سبب اعمال خود آنهابوده در

حالی که آنان خاندانی پاک و معصومند؟ حضرت فرمود : پیامبرخدا(ص) بدون آن که گناهی کرده باشد شبانه روزی صد بار به درگاه خدا توبه می کرد و آمـرزش مـی طـلـبـیـد هـمانا خداوند اولیای خود را گرفتار مصائب می کند تا به سبب آن اجر و پاداششان دهد, بدون آن که گناهی کرده باشند مقصود گناهی مانند گناهان ماست .

پرهیز از آمرزش خواهی با وجود ادامه دادن به گناه .

ـ امام علی (ع) : آمرزش خواهی با وجود ادامه دادن به گناه , خود گناهانی تازه اند. ـ امام صادق (ع) : کسی که از گناه استغفار کند و باز به آن ادامه دهد, مانند شخص مسخره کننده است . ـ امام رضا(ع) : کسی که از گناهی استغفار می کند و باز آن را انجام می دهد, مانند کسی است که پروردگارش را ریشخند کند. ـ هر که به زبانش آمرزش بخواهد و در دلش (از گناه خود) پشیمان نباشد, خودش راریشخند کرده است . ـ پیامبر خدا(ص) : بهترین استغفار نزد خدا, ترک گناه و پشیمانی (از آن) است .

کسی که آمرزش خواهی سودش نمی دهد.

قرآن . ((بـرایشان آمرزش بخواهی یا آمرزش نخواهی (فرقی نمی کند), اگر هفتاد بار هم بر ایشان آمرزش بـخـواهـی , خـدا هـرگـزآنان را نخواهد آمرزید, زیرا به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند)). ((تـفـاوتـی نـمـی کند که برایشان آمرزش بخواهی یا آمرزش نخواهی , خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید همانا خدا مردم نافرمان راهدایت نمی کند)).

غفلت .

پرهیز از غفلت .

قرآن . ((تو از این غافل بودی , پس ما پرده ات را از برابرت کنار زدیم و امروز چشمانت تیز بین است)). ـ امام علی (ع) : غفلت , زیانبارترین دشمنان است . ـ غفلت , خصلت احمقان است . ـ غفلت , گمراهی جانها و سر لوحه انواع شومیهاست . ـ غفلت , گمراهی است . ـ غفلت , فریب خوردگی می آورد و به هلاکت نزدیک می گرداند. ـ غفلت , باعث فرحناکی و سرمستی ((21)) می شود. ـ غفلت , موجب گم کردن (راه حق) است . ـ غفلت , ضد هوشیاری است . ـ وای بـر کـسی که غفلت بر او چیره آید و در نتیجه , سفر (آخرت) را فراموش کند و خود راآماده نسازد. ـ یکی از نشانه های دولت (و اقبال), کمی غفلت است . ـ امام صادق (ع) : اگر شیطان دشمن است , پس غفلت چرا؟ . ـ امام علی (ع) : روی آوردن به غفلت , موجب فریب خوردن است . ـ از منزلهای غفلت و جفا و کمی یاوران بر طاعت خدا, دوری کن . ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد! اندیشه ات را یکی گردان و زبانت را یک زبان سازو بدنت را زنـده بـدار و از من غافل مباش , هر که از من غافل باشد, اهمیتی ندهم که در کدام وادی هلاک شود. ـ امـام عـلـی (ع) : ای دریغا بر هر غافلی که عمرش بر ضد او حجت باشد و روزهایش او را به سوی بدبختی کشاند!. ـ در وصـف پرهیزگاران : شب را در حذر به سر می برد و روز را با شادی , حذر از غفلتی که اورا از آن بر حذر داشته اند و شاد از فضل و رحمتی که به او رسیده است . ـ نـیـز در وصـف پـرهـیـزگـاران : اگـر در مـیـان غـافـلان بـاشد از شمار یاد کنندگان خدا, قـلـمدادمی شود و اگر در میان یاد کنندگان خدا باشد, در زمره غافلان نوشته نمی شود (که به زبان ذکرگویند و به دل از خدا غافل باشند). ـ در وصف فرشتگان : آنان با همه مقام و منزلتی که نزد تو دارند و با آن که همه خواهشهایشان در تو متمرکز است و با وجود طاعت بسیارشان از تو و کمی غفلتشان از کار تو,اگر کنه عظمت تو را که بر آنان پوشیده است مشاهده می کردند, بیگمان اعمال خود را کوچک و ناچیز می شمردند. ـ نـیز در همین زمینه : نادانی غفلتها بر تصمیم آنها چیره نگردد و تیرهای خدعه آلودشهوتها, در اراده ها و همتهای آنان کارگر نمی افتد.

غفلت و بیداری .

ـ امام علی (ع) : با بیداری , به جنگ غفلت بروید. ـ بیداری , روشنایی است . ـ بیداری , بینش است . ـ بیداری در دین , نعمتی است که روزی افراد می شود. ـ کسی که از بیداری یاری نطلبد, از نگهبانان نفعی نبرد. ـ ای شنونده ! از مستی خود به هوش آی و از خواب غفلتت بیدار شو و از شتابت بکاه . ـ خداوند را ـ که نعمتهایش گرامی باد ـ در هر برهه ای از زمان و در فاصله های زمانی میان بعثت پیـامـبـران , هـمـواره بـنـدگـانـی بـوده اسـت کـه در انـدیـشـه هایشان با آنان نجوا کرد و در درون خـردهـایـشـان بـا آنان سخن گفت و بدین سبب آنان چشمها و گوشها و دلهایشان از نور بیداری تابناک گردید.

تشویق به بیدار شدن از خواب غفلت .

ـ امـام عـلی (ع) : آیا کسی هست که پیش از آن که عمرش به سر آید, از خواب غفلت خویش بیدار شود؟ . ـ آیا کسی هست که پیش از فرا رسیدن مرگش , از خواب بیدار شود؟ . ـ با وجود غفلت دلها, بیداری چشمها سودی نمی بخشد. ـ مستی غفلت و فریب , دیرتر از مستی شرابها زایل می شود. ـ هـان ای انـسان ! چه چیز تو را بر گناهت دلیر کرد و چه چیز تو را به پروردگارت دلیر ساخت و چـه چـیـز تـو را بـا نـابودی خودت مانوس و دمخور کرد؟ مگر درد تو دوایی ندارد؟ یا خواب تورا بیداری نیست ؟ . ـ مـن قـرآن را بـه شـمـا آمـوخـتـم و بـاب دلایـل و بـراهـین را به روی شما گشودم و آنچه را نمی شناختید, به شما شناساندم و آنچه را که از دهان به بیرون پرت می کردید, به مذاق شما گوارا ساختم ای کاش که نابینا بینا می گشت , یا خفته بیدار می شد!. ـ چـه شـده اسـت کـه شـمـا را هـمچون بدنهای بی جان و جانهای بی بدن و عابدان ناپرهیزگار وبازرگانان بی سود و بهره و بیداران خفته و حاضران غایب و چشمداران نابینا, می بینم ؟ .

غافلی که مورد غفلت نیست .

ـ پیامبر خدا(ص) : در شگفتم از کسی که او غافل است و از او غافل نیستند و در شگفتم ازکسی که در پی دنیاست , در صورتی که مرگ در پی اوست و در شگفتم از کسی که دهانش را به خنده می گشاید در حالی که نمی داند آیا خدا از او خشنود است یا ناخشنود. ـ سلمان فارسی : از شش چیز در شگفتم :سه چیز آن مرا می خنداند و سه دیگر به گریه ام می اندازدآن سه چیز که مرا به گریه می اندازد, جدایی از دوستان , یعنی محمد(ص) (و حزب او) است وهراس و وحشت قیامت و ایستادن در پیشگاه خدای عزوجل . و اما آن سه چیزی که مرا به خنده وا می دارد, یکی کسی است که در پی دنیاست حال آن که مرگ در پی او می باشد, دیگری کسی که در غفلت به سر می برد حال آن که از او غافل نیستند(خداوند ناظر و مراقب اعمال اوست) و سومی کسی که دهانش به خنده باز می شود در صورتی که نمی داند آیا خداوند از او خشنود است یا ناخشنود. ـ امام علی (ع) : از غافل بودن خردمندان از نیکو طلب کردن (توشه و ذخیره آخرت) و آماده شدن برای بازگشتگاه تعجب می کنم . ـ شما را سفارش می کنم که به یاد مرگ باشید و از آن کمتر غفلت ورزید, چگونه از چیزی غفلت می کنید که او از شما غافل نیست ؟ . ـ آیا مردم دنیا را نمی بینید که در طی شب و روز دستخوش احوال گونه گون می شوند؟ یکی می میرد و برایش می گریند و دیگری را تسلیت می گویند یکی بیمار و زمینگر است و دیگری به عیادتش می رود یکی در حال جان کندن است و دیگری در پی دنیاست , حال آن که مرگ در پی اوست یکی در غفلت به سر می برد, حال آن که مورد غفلت نیست و آنچه باقی مانده است در پی آنچه رفته است می رود!. ـ ای مردمی که از کار شما غافل نیستند و ای مردمی که (خدا و اوامر او را) رها کرده اید و(هرچه دارید از جان و مال و فرزند) از شما گرفته می شود,چه شده است که می بینم از خدا رویگردان شده اید و به غیر او روی آورده اید؟ . ـ امام سجاد(ع) : وای بر تو ای پسر آدم ! ای غافلی که مورد غفلت نیستی , ای پسر آدم ! مرگ تو شتابانتر از هر چیز دیگری به سوی تو می آید, سراسیمه سوی تو آمده است و تو را می جوید.

بیدار باش به غافلان .

ـ امـام عـلـی (ع) : هشدار! هشدار! ای شنونده ! بکوش ! بکوش ! ای بی خبر! هیچ کس مانند شخص آگاه ,تو را آگاه و خبردار نمی کند. ـ هـلا! ای صـاحبان دیدگان بینا و گوشهای شنوا و ای برخورداران از تندرستی و مال و متاع !آیا جـای گـریـزی یا راه نجاتی یا پناهگاهی یا تکیه گاهی یا راه فراری و یا طریق بازگشتی هست یا نیست ؟ پس , به کجا باز می گردید؟ یا کجا می روید؟ یا فریب چه چیز را می خورید؟ . ـ باقیمانده ایام عمر خود را دریابید و جانهای خود را برای آنها شکیبا سازید, زیرا این چندروزه در مقابل روزهای بسیاری که در غفلت و رویگردانی از پند و اندرز گذرانیده اید اندک است . ـ آیـا شـمـا در جـاهـای هـمـان کـسـانـی نـیـسـتـید که پیش از شما بودند و عمرشان درازتر و آثـارشـان پـاینده تر بود و سپس بی هیچ توشه ای که آنها را به مقصد رساند و بی هیچ مرکبی که راه رادرنوردد کوچ کردند؟ آیا شنیده اید که دنیا خود را فدای آنان کند ؟ و آیا جز گرسنگی توشه ای به آنان داد ؟ آیا چنین دنیایی را بر می گزینید؟ . ـ یـاد مرگها از دلهای شما رخت بربسته است و آرزوهای دروغین شما را فرا گرفته است و ازاین رو, دنیا بیش از آخرت بر شما تسلط یافته است . ـ چـه شـده اسـت کـه بـا دسـت یـافـتـن بـه انـدکـی از دنـیـا شـاد مـی شـویـد و بـرای ازــاب ـ دسـت دادن نعمت فراوان آخرت اندوهگین نمی شوید؟ و اندک چیز دنیا که از کفتان می رود, شما را نگران می سازد چندان که آثار این نگرانی در چهره های شما آشکار می شود؟ . ـ وای بر فرزند آدم که چه غافل است و گم کرده راه و سرگشته !. ـ بـعـد از تـلاوت آیـه ((فخر فروشی بر یکدیگر شما را به خود مشغول ساخت چندان که به زیارت گورها رفتید)), فرمود : چه مقصد بسیار دوری ! و چه زیارت کنندگان غافلی ! و چه افتخارکردن زشت و وحشتناکی !. ـ آن گوشی که فریاد را نشنیده است , چگونه صدای آهسته را می شنود؟ . ـ ای دریغا بر هر غافلی که عمرش بر ضد او حجت باشد و روزهای عمرش , او را به سوی شوربختی کشاند. ـ ای بـسا غافلی که پارچه ای می بافد تا آن را بپوشد, اما کفن او می شود و خانه ای می سازد تادر آن بنشیند, اما همان جا قبر او می شود. ـ از سـخـنـان نـجـوا آمـیـز خدای تعالی با موسی (ع) : اگر فرو رفتن در خواب غفلت و پیمودن راه بـدبـخـتـی و پـیروی از شهوات نبود, چگونه عده ای می توانستند لذت زندگی را بچشند! به خاطرنبودن این امور در صدیقان (و مؤمنان راستین) است که آنان بی تابی می کنند.

غفلت زداها.

ـ امام علی (ع) : با پیوسته به یاد خدا بودن است , که پرده غفلت کنار می رود. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : ای اباذر! آهنگ کار نیک کن , هر چند آن را به کار نبندی تا در زمره غافلان نوشته نشوی . ـ امام علی (ع) : هر که ایام را شناخت , از آماده شدن (برای آخرت) غافل نگشت . ـ بـرای دوری راه , از ترس ممتد مدد گیرید, زیرا بسا غافلی که به غفلت خود اعتماد کرد ومهلت عـمـر خـود را بـهـانه قرار داد و از این رو, آرزو را دراز گردانید و کاخ برافراشت اما نزدیک شدن اجلش , درازی آرزویش را کاست و سر رسیدن ناگهانی مرگش , امید او را قطع کرد. ـ امـام بـاقر(ع) : هر مؤمنی که به نمازهای واجب اهمیت دهد و آنها را به وقتش بخواند, ازغافلان نیست .

غافلترين مردم .

ـ پيامبر خدا(ص) : غافلترين مردم , كسى است كه از دگرگونى احوال دنيا پند نگيرد. ـ امـام عـلـى (ع) : كـسـى كـه از دگـرگـونـيـهـا و تـغـييرات دنيا عبرت نگيرد, اندرزها در او كارگرنمى افتد. ـ شما به امر روشنى دعوت شده ايد پس از شنيدن آن عاجز نباشد, مگر كسى كه كر باشد و ازديدن آن درمـانده نباشد, مگر كسى كه كور باشد و كسى كه خداوند با بلاها و تجارب سودش نرساند, از هـيچ اندرزى بهره مند نشود ((22)) و نقصان و زيان از پيش رويش به او رسد, تا بدانجاكه زشت را زيبا و زيبا را زشت بپندارد.

عوامل غفلت آور.

ـ امـام سـجـاد(ع) : وای بر تو ای پسر آدم ! بدان که سنگینی پرخوری و رخوت و تنبلی برخاسته از انـباشتن معده و مستی سیری و غفلت حاصل از قدرت , از چیزهایی هستند که انسان را در زمینه عـمل کند و تنبل می کنند و ذکر خدا را از یاد او می برند و از نزدیک بودن مرگ ,غافل می سازند, تا جایی که شخص گرفتار دوستی دنیا, گویی از مستی شراب دیوانه شده است . ـ امام علی (ع) : از غفلت بپرهیزید که آن ناشی از تباهی حس و دریافت است . ـ امـام بـاقر یا امام صادق (ع) : تفاخر به بسیاری مال و فرزند همه مردم را به غفلت کشاند, تاجایی که به دیدن گورها رفتند. ـ پـیـامبر خدا(ص) : هر که بادیه نشین شود, بی فرهنگ و خشن شود و هر که در پی شکار باشد,به غفلت دچار گردد و هر که ملازمت سلطان اختیار کند, به فتنه و فساد کشیده شود.

نشانه های شخص غافل .

ـ لـقـمـان (ع), در انـدرز بـه فـرزنـدش , فـرمـود : پـسـرم ! هـر چیزی را نشانه ای است که با آن شـنـاخـتـه مـی شود و به وجود آن گواهی می دهد و غافل را سه نشانه است : سهو و سرگرمی و فراموشی . ـ امام علی (ع), در وصف شخص غافل , می فرماید : او در این چند صباحی که خداوند مهلتش داده اسـت , بـا غـافـلان سـرگـرم اسـت و روز خود را باگنهکاران سپری می کند بی آن که راه راستی رابـپـیماید و پیشوایی راهنما داشته باشد تا آن که خداوند کیفر گناهانشان را به آنان نشان داد و ازپـس پـرده های غفلت بیرونشان آورد,به آنچه بدان پشت کرده بودند(مرگ وآخرت)روی نهادندو به آنچه بدان روی آورده بودند (دنیا) پشت کردند و نه از آنچه طلبیدند و بدان رسیدند سودی بردند و نه از خواسته های خود که به آنها دست یافتند, بهره ای یافتند. ـ نـیز در وصف شخص غافل : گویی مقصود (و مخاطب اوامر و نواهی و وعد و وعید الهی)چیزی جز دلهاست و گویی بهره مندی و سعادت آنها, در به دست آوردن دنیایشان است . ـ شخص غافل را عمل نباشد (اعمال توام با غفلت و بی توجهی دل بی ارزش و مردود است). ـ امام حسن (ع) : غفلت آن است که مسجد (رفتن برای نماز) را ترک کنی و از شخص مفسدفرمان بری .

پیامدهای غفلت .

ـ امام علی (ع) : هر که غافل شود, نادان ماند. ـ امام باقر(ع) : از غفلت بپرهیز, زیرا که در آن , قساوت دل است . ـ امام علی (ع) : هر که غفلتش به درازا کشد, هلاکتش شتاب گیرد. ـ هر که غفلت بر او چیره گردد, دلش بمیرد. ـ ادامه یافتن غفلت , دیده بصیرت را کور می کند. ـ زنهار از غفلت و فریب مهلت (عمر) را خوردن , زیرا که غفلت کارها را تباه می کند. ـ هر که نفس خود را حسابرسی کند, سود برد و هر که از آن غفلت ورزد, زیان بیند. ـ هر که از حوادث روزگار غافل شود, دست تقدیر مرگ او را (از خواب غفلت) بیدار کند.

در غفلت همین بس که .

ـ امام علی (ع) : در غفلت آدمی همین بس که عمر خود را در راه چیزهایی که او را نجات نمی دهد هدر کند. ـ در غفلت انسان همین بس که هم خود را صرف چیزهای بیهوده کند. ـ در غفلت همین بس که (موجب) گمراهی است .

ستایش تغافل و نادیده گرفتن .

ـ امام علی (ع) : خردمند, نصفش تحمل و بردباری است و نصف دیگرش نادیده گیری . ـ چشمپوشی کن , تا مورد ستایش قرارگیری . ـ بهترین اخلاق شخص بزرگوار, بی خبر وانمودن کردن خود است از آنچه که می داند. ـ بهترین خصلت بزرگواری , این است که خود را ازآنچه می دانی بی خبروانمود کنی . ـ از بهترین رفتارهای (حالات) شخص بزرگوار, نادیده گرفتن چیزی (از خطاها و بدیهای مردم) است که می داند. ـ هر کس که نسبت به بسیاری چیزها بی توجهی و چشمپوشی نکند, زندگیش ناگوار شود. ـ از سفارشهای امام سجاد(ع) : بدان ای فرزندم ,که درست شدن دنیاسراسر دردو کلمه است :درست شدن وضع زندگی پیمانه پری است که دو سوم آن توجه و هوشیاری است و یک سوم آن نادیده انگاشتن , زیرا انسان وانمود به بی خبری نمی کند, مگر از چیزی که آن را می داند ومتوجه آن شده است . ـ امام باقر(ع) : درستی وضع زندگی و معاشرت مردم پیمانه پری است که دو سوم آن توجه وهوشیاری است و یک سومش نادیده گرفتن . ـ امام صادق (ع) : درستی وضع زندگی اجتماعی و معاشرت , پیمانه پری است که دو سوم آن توجه و هوشیاری است , و یک سومش چشمپوشی . ـ امام علی (ع) : بردباریی چون نادیده گرفتن نیست و خردی چون وانمود کردن به نادانی وبی اطلاعی نیست .

داروی غفلت .

ـ امـام عـلـی (ع), در وصف پیامبر(ص), می فرماید : پزشکی است که با دانش پزشکی خودهمواره مـیان مردم می گردد مرهمهایش را درست کرده و ابزار جراحیش را سرخ نموده است وآنها را بر هـر جـا کـه نـیـاز بـاشـد, مـی نـهـد : بـر دلـهـای کـور و گوشهای کر و زبانهای گنگ در پی یافتن جایگاههای غفلت و مراکز سرگردانی و حیرت برمی آید, تا دارویش را بر آنها نهد. ـ پـس , بـا تـصـمیم و کوشش , درد سستی دل خویش را درمان کن و با بیداری , خواب غفلت رااز دیده ات بزدای . ـ یـاد خـدا اهـلـی دارد کـه آن را بـه جـای دنیا برگرفته اند و از این رو, هیچ سوداگری و خرید وفـروشـی آنـان را از یـاد خـدا بـاز نـمـی دارد,روزهـای زنـدگـی را با یاد خدا سپری می کنند و سخنان بازدارنده از حرامهای خدا را در گوشهای غافلان فریاد می زنند. ـ شـمـا را به تقوای الهی سفارش می کنم با تقوا خواب خود را به بیداری بدل کنید و روز خودرا با آن به پایان رسانید.

كينه و خيانت .

کینه .

قرآن . ((و در دلهای ما نسبت به کسانی که ایمان آوردند, کینه قرار مده)). ((و کینه ای را که در سینه هایشان بود, بیرون کشیدیم)). ـ امام علی (ع) : کینه , بیماری دلهاست . ـ کینه , تخم بدی است . ـ کینه , کارهای نیک را از بین می برد. ـ بد کینه ترین دلها, دل شخص کینه توز است . ـ عیسی (ع) : ای بندگان بد! مردم را با گمان (بدی که نسبت به آنها می برید) سرزنش می کنیدو خـود را بـا یـقـیـن (کـه بـه بـدی خویش دارید)سرزنش نمی کنید؟ ای بندگان دنیا! سرهایتان رامـی تـراشـیـد و پـیـراهـنـتـان را کـوتـاه مـی کنید و سرهایتان را به زیر می افکنید و کینه را از دلهایتان برنمی کنید؟ . ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه امت من نسبت به یکدیگر کینه نورزند, هرگز دشمنی در برابر آنهاقد علم نمی کند. ـ امام علی (ع) : بدی را از سینه دیگران درو کن , تا آن را از سینه خودت برکنی . ـ شـمـا بـر کـیـنـه ورزی بـه یـکـدیـگـر, هـمـداسـتـان شـده ایـد و گـیـاهـان و سـبـزه هـا بر روی سـرگـیـنـگاهها ((23)) (یا کینه های دیرینه) شما روییده است و در دوستی و دلبستگی به آرزوها بایکدیگر متفق شده اید و در به دست آوردن مال و ثروت , با یکدیگر دشمنی می کنید. ـ امـام بـاقـر(ع), دربـاره آیـه ((و کـیـنه ای را که در سینه های آنان بود بر کشیدیم)), می فرماید: یعنی دشمنی را از میان آنان ریشه کن می کند. ـ امـام عـلـی (ع), در وصف فرشتگان , می فرماید : کار زشت جدایی و از هم بریدن , آنان راپراکنده نساخته است و کینه ناشی از حسدورزی , بر آنان حکمفرما نشده است . ـ مـن از آن مـردمی هستم که سرزنش هیچ سرزنشگری آنان را از راه خدا باز نمی داردسیمایشان سیمای راستان است و گفتارشان گفتار نیکان نه گردنفرازی می کنند, نه برتری می جویند, نه کینه در دل می پرورند و نه فساد می انگیزند.

آنچه که دل نباید در آنها خیانت و ناراستی روا دارد.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : سـه چیز است که دل هیچ مرد مسلمانی در آنها خیانت و ناراستی ((24)) روانـمـی دارد : خـالـص گردانیدن عمل برای خدا و خیرخواهی و اندرز به زمامداران و همراهی باجامعه مسلمانان , زیرا دعوت و رسالت آنها, ایشان را از هر سو در میان گرفته است .

ـ امام صادق (ع) : پیامبر خدا(ص) در مراسم منای حجة الوداع در مسجد خیف ,خطبه ایرادفرمود و ابتدا حمد و ثنای الهی گفت و سپس فرمود : سه کار است که دل هیچ مرد مسلمانی نسبت به آنها خـیـانـت و نـاراسـتـی روا نـمـی دارد, خـالـص گـردانـیـدن عـمـل بـرای خـداو دمـح ادتبا وخیرخواهی برای پیشوایان مسلمانان وهمراهی با جماعت آنان , زیرا دعوت و رسالت آنها ازهر سو در میانشان گرفته است .

خیانت در غنیمت .

خیانت در غنیمت ((25)) . قرآن . ((هـیـچ پیامبری را نسزد که در غنایم خیانت کند و هر که به چیزی خیانت کند آن را روز قیامت با خود بیاورد)). ـ امام صادق (ع) : غلول عبارت است از هر چیزی که از امام کش رود و خوردن مال یتیم به شبهه و خوردن حرام به شبهه . ـ امـام بـاقـر(ع), دربـاره آیـه ((هیچ پیامبری را نسزد که در غنایم خیانت کند)), فرمود : خداوند راسـت فـرمـود خدا هیچ گاه شخصی را که درغنایم خیانت کند,به پیامبری برنمی گزیند ((و هرکه خـیانت کند روز قیامت چیزی را که به خیانت برده است بیاورد)) هر کس از غنایم چیزی بدزدد, روز قـیـامـت آن چـیز را داخل آتش ببیند و او را مکلف کنند که برود و آن را از داخل آتش بیرون بیاورد. ـ امام صادق (ع) به علقمه , فرمود : مردم را نمی توان راضی کرد و جلو زبان آنها را نمی توان گرفت مـگر در جنگ بدر به پیامبر نسبت ندادند که رو انداز قرمز رنگی از غنایم را مخفیانه برای خودش بـرداشـتـه اسـت , تا آن که خداوند عزوجل به پیامبرش نشان داد که آن رو انداز کجاست واو را از خیانت مبرا ساخت و در این باره این آیه را نازل فرمود : ((هیچ پیامبری نیست که خیانت کند)). ـ ابن عباس : آیه ((و هیچ پیامبری نیست که خیانت کند)) درباره رو انداز قرمز رنگی نازل شدکه روز بـدر نـاپـدیـد گـشـت و بـعـضـی افـراد گفتند : شاید پیامبر خدا(ص) آن را برداشته باشد پس ,خداوند این آیه را نازل فرمود :((هیچ پیامبری)). ـ عمر : روز خیبر عده ای از اصحاب پیامبر(ص) آمدند و عرض کردند : فلان کس شهید شد,فلان کس شهید شد, فلان کس شهید شد, تا آن که به نام مردی رسیدند و گفتند : فلانی هم شهیدشد در ایـن هنگام پیامبر خدا(ص) فرمود : نه , من او را به سبب کش رفتن بردی یا عبایی ازغنایم , در آتش مشاهده کردم . ـ ابـو حـازم : بساطی چرمی از غنایم خدمت پیامبرخدا(ص) آوردندو عرض کردند: ای پیامبرخدا, ایـن مـال شما باشد تا با آن برای خود سایه بانی کنید حضرت فرمود : آیا دوست دارید که پیامبرتان در سایه ای از آتش در آید؟ .

غلو.

پرهیز از تندروی در دین .

قرآن . ((ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز حق نگویید هر آینه عیسی پسر مریم فرستاده خدا و کلمه اوبود)). ((نسزد هیچ بشری را که خدا به او کتاب و حکمت و نبوت داده باشد آن گاه به مردم بگوید که بندگان من باشید نه بندگان خدا)). ـ پیامبر خدا(ص) : مرا از حق خودم (و حدی که دارم) بالاتر نبرید, خدای تعالی مرا, پیش ازآن که پیامبر کند, بنده قرار داد. ـ دو دسته اند که شفاعت من به آنها نمی رسد :فرمانروای سرکش وستمگروکسی که در دین غلو ورزد و از دین بیرون رود و از این عمل خود توبه نکند و دست نکشد. ـ دو مردند که شفاعت من به آنها نمی رسد : حکمران ستمکار و سرکش و کسی که در دین غلو ورزد و از محدوده آن بیرون رود. ـ دو گروه از امت من بهره ای از اسلام ندارند : غلات و قدریه . ـ امام صادق (ع) : مردی خدمت پیامبر خدا(ص) آمد و عرض کرد : درود بر تو ای پروردگار من !حضرت فرمود: تو را چه شده است ؟ لعنت خدا بر تو باد, پروردگار من و پروردگار تو اللّه است هان ! به خدا قسم که نمی دانستم , درجنگ ترسویی و در صلح (یا سلام کردن) پست . ـ پیامبر خدا(ص) : ای علی ! حکایت تو در میان امت من حکایت مسیح عیسی بن مریم است که مردم درباره او سه فرقه شدند : فرقه ای مؤمن ماندند و آنان همان حوارییانند, فرقه ای با اودشمنی ورزیدند و آنان یهودند و فرقه ای درباره او غلو کردند و در نتیجه از ایمان خارج شدند. امت من نیز بزودی نسبت به تو سه فرقه خواهند شد : فرقه ای شیعه و پیرو تو هستند وآنان همان مؤمنانند,فرقه ای دشمن تو هستند و آنان شک کنندگانند و فرقه ای درباره تو غلومی کنند و آنان منکران (خدا) هستند ای علی ! تو و شیعیان تو و دوستداران شیعیان تو دربهشت هستید و دشمن تو و غلو کننده درباره تو در آتشند. ـ ای علی ! حکایت تو در میان این امت , حکایت عیسی بن مریم است که گروهی او رادوست داشتند و درباره اش غلو کردند و گروهی او را دشمن داشتند و در دشمنی با او افراطورزیدند پس وحی نازل شد که : ((و چون داستان پسر مریم آورده شد, قوم تو با خنده فریادزدند)). ـ امام علی (ع) : در باب من دو گروه هلاک می شوند, در حالی که من بی گناهم : دوست افراطی و دشمن افراطی . ـ در باب من دو کس هلاک می شوند : یکی دوست افراطی که در ستایش من چیزهایی می گوید که در خور من نیست و دیگری دشمنی که عداوتش با من او را وا می دارد, تا به من بهتان زند. ـ در باب من دو کس به هلاکت افتادند : دوست افراطی و دشمن کینه ورز.

ـ در باب من دو کس به هلاکت در افتند : دوستداری که زیاده روی کند و دروغزنی که افترابندد. ـ پیامبر خدا(ص), به علی (ع), فرمود سوگند به آن که جانم در دست اوست , اگرنمی ترسیدم که گروههایی ازامت من درباره تو همان بگویند که نصارا درباره عیسی بن مریم گفتند,امروزدرباره تو سخنی می گفتم که بر هیچ جماعتی از مردم نگذری , مگر این که اززیر پای تو برای تبرک خاک بردارند. ـ اگر نمی ترسیدم که مردم درباره تو همان گویند که نصارا درباره مسیح گفتند, امروز درباره تو سخنی می گفتم که بر هیچ جماعتی از مسلمانان نگذری , مگر این که خاک کفشها و زیادی آب وضوی تو را برای طلب شفا بردارند اما همین نکته تو را بس که تو از من هستی و من از توهستم , از من ارث می بری و من از تو ارث می برم . ـ امام علی (ع) : بار خدایا! همچنان که عیسی بن مریم از نصارا بیزاری جست , من نیز از افراطکنندگان در حق خود بیزارم , بار خدایا! آنان را برای همیشه تنها و بی یاور گذار و هیچ کدام آنان را یاری مرسان . ـ امام صادق (ع) : به هوش باشید که غلات جوانان شما را فاسد نکنند زیرا غلات بدترین خلق خدا هستند عظمت خدا را پایین می آورند و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت می کنند به خداقسم که غلات از یهود و نصارا و مجوس و مشرکان بدترند حضرت سپس فرمود : غالی و افراطکننده به سوی ما برمی گردد اما ما او را نمی پذیریم و تفریط کننده به ما می پیوندد و ما او رامی پذیریم عرض شد : علت چیست , یابن رسول اللّه ؟ فرمود : چون فرد غلو کننده به ترک نماز و زکات و روزه و حج عادت کرده و هرگز قادر نیست از عادت خود دست بردارد و به طاعت خدای عزوجل روی آورد, اما تفریط کننده وقتی حقیقت را بشناسد, به عبادات عمل می کند و از خدافرمان می برد. ـ امام رضا(ع) به ابن خالد فرمود : کسی که قائل به تشبیه و جبر باشد کافر و مشرک است و مادر دنیا و آخرت از او بیزار هستیم ای پسر خالد! اخباری را که از قول ما درباره تشبیه و جبرنقل می شود همین غلات ساخته اند که عظمت خدای تعالی را کوچک می کنند, پس هر که آنان را دوست داشته باشد, ما را دشمن دارد. ـ غلات کافرند و قائلان به تفویض مشرک . ـ کسی که امیرالمؤمنین را از مرز عبودیت خدا فراتر برد, از شمار کسانی است که مورد خشم خدایند و از گمراهان است . ـ امام صادق (ع) : عده ای نزد امیرالمؤمنین (ع) آمدند و عرض کردند درود بر تو ای پروردگارما! حضرت از آنها خواست توبه کنند (و از این عقیده خود دست بردارند) اما آنها توبه نکردندپس , امام گودالی کند و در آن آتشی برافروخت و در کنار آن گودال دیگری کند و میان آن دوسویی زد وقتی آن عده توبه نکردند, حضرت آنان را در گودال انداخت و در گودال دیگرآتش افروخت تا این که مردند. ـ امام علی (ع)

: از غـلـو کـردن دربـاره ما بپرهیزید و ما را بندگان پروریده بدانید آن گاه هر چه خواستید در فضیلت ما بگویید. ـ ما را از مرز بندگی (خدا) فراتر نبرید آن گاه هر چه خواستید بگویید که کم گفته اید زنهارکه مانند نصارا غلو کنید, زیرا من از غلوکنندگان بیزارم . ـ امـام صـادق (ع) بـه اسماعیل بن عبدالعزیز فرمود : ای اسماعیل ! در وضوخانه برایم مقداری آب بـگذار, اسماعیل می گوید : من برخاستم و مقداری آب برای ایشان گذاشتم حضرت داخل شد با خـودم گفتم : من درباره او چنین و چنان اعتقادی دارم و با این حال به وضوخانه می رود ووضو مـی گـیـرد؟ اسـمـاعـیـل مـی گـویـد : طـولـی نـکـشـید که حضرت بیرون آمد و فرمود : ای اسـمـاعیل !ساختمان را بیش از قدرت تحملش بالا مبر که خراب می شود, ما را مخلوق بدانید آن گاه هر چه خواستید درباره ما بگویید که کم گفته اید و حقیقت مطلب را نرسانده اید. ـ بـه کامل تمار : ای کامل ! برای ما پروردگاری بگذارید که به سوی او رجوع کنیم آن گاه هرچه خواستید, درباره ما بگویید. ـ ابـوبـصـیـر : به امام صادق علیه الصلاة و السلام عرض کردم : آنها حرفهایی می زنند فرمود :چه می گویند؟ عرض کردم : می گویند : تعداد قطرات باران و شمار ستارگان و برگهای درختان و وزن آنـچه در دریاهاست و اندازه خاکهای زمین را می داند حضرت دستش را به آسمان برداشت و فرمود : سبحان اللّه , سبحان اللّه , نه به خدا قسم , اینها را کسی جز خدا نمی داند. ـ امـام صادق (ع) به ابوبصیر, فرمود ای ابا محمد! من از کسی که ما را خداوندگار می داند,بیزارم عرض کردم : خدا از او بیزار باد فرمود : من از کسی که ما را پیامبر می پندارد, بیزارم عرض کردم : خدا از او بیزار باد. ـ امـام مـهـدی (ع) به محمد بن علی بن هلال کرخی , فرمود : ای محمد بن علی ! خدای عزوجل ازآنـچـه در وصـفـش مـی گـویـند برتر است , پاک است و ستایش همه از آن اوست ما نه در علم اوشریک او هستیم و نه در قدرتش .

غنیمت شمردن .

چیزهایی که باید آنها راغنیمت شمرد.

ـ پیـامـبـر خـدا(ص) : پـنـج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار : زندگیت را پیش از مردنت وتـندرستیت را پیش از بیماریت و فراغت و آسایشت را پیش از گرفتار شدنت و جوانیت راپیش از پیر شدنت و توانگریت را پیش از نیازمندیت . ـ امـام عـلـی (ع), دربـاره آیـه ((و بـهره ات را از دنیا فراموش مکن)), فرمود : تندرستی و توانایی وفراغت و جوانی و شادابیت را از یاد مبر و با استفاده از اینها آخرت را بجوی . ـ امـام بـاقر(ع) : از مردم روزگارت پنج چیز را (برای خودت) غنمیت دان : هرگاه حضورداشته بـاشی , تو را نشناسند و هرگاه غایب باشی , کسی جویای تو نشود و هرگاه در انجمنی باشی , با تو مشورت نشود و اگر سخنی گویی سخنت پذیرفته نشود و اگر به خواستگاری رفتی به تو همسر ندهند. ـ امام علی (ع) : اعمال نیکوکارانه را غنیمت شمار و پیمانهایی را که با برادران بسته ای , رعایت کن . ـ راستی و راستگویی را در هر جایی غنیمت شمار, تا سود بری و از بدی و دروغ دوری کن ,تا سالم مانی . ـ شما اگر کارهای نیک را غنیمت شمارید, در آخرت به اوج آرزوهای خود برسید. ـ از وجـود خویشتن برای خودت بهره برگیر و از امروزت برای فردایت توشه بردار وخواب سبک روزگار را غنیمت شمار و فرصت امکان یافتن را دریاب . ـ رحمت خدا بر آن کس [بنده ای] که سخن حکیمانه ای را شنید و پذیرا شد, مهلت عمر راغنیمت شمرد و بر مرگ پیشی گرفت و از عمل توشه برگرفت . ـ در سـفـارش بـه فـرزنـد خـویـش : هـرگـاه از نـیازمندان کسی را یافتی که با خود توشه تو را بـه روزقـیامت برد و فردا که به آن توشه نیاز داری آن را به تو رساند, وجود او را غنیمت شمار و آن بارتوشه را بر دوش او نه . ـ نیز در همان سفارش : وجود کسی را که در روزگار توانگریت از تو وام خواهد, غنیمت شمار تا در روز سختی و تنگدستیت (روز قیامت) آن وام را به تو پس دهد.

غنیمت زیرکان .

ـ امام علی (ع) : غنیمت زیرکان , آموختن حکمت است . ـ از دست شدن توانگری برای زیرکان , غنیمت است و برای نابخردان , مایه دریغ . ـ شرایع دین یکی و راههای آن هموار است هر آن کس که در این راهها قدم گذارد, به حق رسد و سود برد و هر آن کس که از آنها منحرف شود, گمراه و پشیمان گردد. ـ خـداونـد سـبـحان طاعت خود را, در آن جا که ناتوانان از انجام آن کوتاه می آیند, غنیمتی برای زیرکان قرار داد.

توانگری .

توانگری و سرکشی .

قرآن :. ((نه چنین است , همانا انسان سرکشی می کند هرگاه که خویشتن را توانگر بیند)). ((آیا می پندارند که آن مال و فرزندان که ارزانیشان می داریم برای این است که می کوشیم خیری به آنها برسد؟ نه ,آنها در نمی یابند)). ((تفاخر در زیادی مال و فرزند, شما را به خود سرگرم کرد)). ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : پس از خود برای امتم از سه چیز می ترسم : تاویل نابجای قرآن , یا پی جویی لغزش عالم , یا زیاد شدن مال و ثروت در میان آنها به طوری که سرکش و سرمست شوند. ـ توانگری , کیفر است . ـ امام علی (ع) : توانگری , سرکشی می آورد. ـ در وصـف شـگـفـت ترین پدیده وجود انسان , یعنی دل : اگر به ثروتی برسد, توانگری او رایاغی می کند و اگر مصیبتی بدو رسد, بیتابی رسوایش می گرداند. ـ از مستی توانگری به خدا پناه برید, زیرا توانگری را مستیی است که دیر از سر می پرد. ـ امام صادق (ع) : در توانگری سرمست مشو و در تهیدستی بیتابی مکن . ـ امـام عـلـی (ع) : چـونان کسی مباش که بدون عمل به آخرت امید بسته است چون توانگرشود, سرمست و مفتون گردد و چون نیازمند شود به نومیدی و سستی گراید. ـ پـیامبر خدا(ص) : شیطان گفت : آدم توانگر از چنگ من خلاصی ندارد و او را به یکی از این سه چـیـز گـرفتار می کنم : یا مال و ثروت را در نظر او می آرایم که در نتیجه , از پرداخت حقوق مالی خـویـش , خـودداری می ورزد یا راههای مصرف آن را برایش آسان می کنم که در نتیجه ,آنها را به ناحق خرج می کند و یا مال و ثروت را محبوب او می گردانم که در نتیجه , آن را ازراههای ناروا به دست می آورد. ـ امـام صـادق (ع) : مـرد ثـروتمندی با لباسهایی نو و پاکیزه خدمت پیامبر خدا(ص) آمد و کنارآن حـضـرت نـشست پس از او مردی درویش با جامه های ژولیده و چرکین وارد شد و پهلوی آن مرد نـشـسـت مـرد تـوانـگر جامه خود را از زیر ران او کشید و جمع کرد پیامبر خدا(ص) به اوفرمود : تـرسـیدی که چیزی از فقر او به تو رسد؟ عرض کرد : نه فرمود : ترسیدی از دارایی تو چیزی به او رسـد؟ عـرض کرد : نه فرمود : ترسیدی لباست را کثیف کند؟ عرض کرد :نه فرمود : پس چرا این کار را کردی ؟ عرض کرد : ای پیامبر خدا! من همدمی (شیطانی) دارم که هر کار زشتی را در نظرم زیبا جلوه می دهد و هر کار خوبی را برایم زشت نمایش می دهداکنون نصف مال خود را به این مرد بخشیدم پیامبر خدا(ص) به آن مرد تهیدست فرمود : تومی پذیری ؟ عرض کرد : نه مرد ثروتمند به او گفت : چرا؟ گفت : می ترسم حالتی که به تو راه یافت , به من هم راه یابد!.

توانگری و پرهیزگاری .

قرآن . ((آیا تو را درویش نیافت و توانگرت گردانید)). ـ پیامبر خدا(ص) : توانگری نیکو یاوری است برای پرهیزگاری از خدا. ـ امام صادق (ع) : خوب یاوری است , دنیا برای آخرت . ـ از خداوند برای دنیا, توانگری و تندرستی مسالت کنید و برای آخرت آمرزش و بهشت . ـ پنج چیز است که هر کس آنها را نداشته باشد زندگیش گوارا نیست : تندرستی , امنیت ,توانگری , قناعت و همدم سازگار.

آزمودن به تهیدستی و توانگری .

ـ امام علی (ع) : توانگری و تهیدستی , گوهر مردان و خصلتهای آنان را آشکار می سازد. ـ ثروت , گوهر مردان و خویهای آنان را نمودار می سازد. ـ در وصف دنیا : هر که در دنیا توانگر گردید, به فتنه در افتاد و هر کس نیازمند گشت , به اندوه گرفتار آمد. ـ پس , مال و فرزند را ملاک خشم و خشنودی خداوند, مپندارید که این ناشی از جهل شما به امتحان و آزمایش الهی در هنگام توانگری و قدرتمندی است . ـ روزیها را مقدر ساخت و آن گاه آنها را زیاد و کم گردانید و به تنگی و گشایش تقسیم کرد ودر این تقسیم به عدالت رفتار نمود, تا هر که را بخواهد در فراخی و تنگدستی بیازماید و بدین سان شکرگزاری و شکیبایی توانگر و درویش را امتحان کند. ـ به توانگری و رفاه شاد مباش و از تهیدستی و گرفتاری غمگین مشو, زیرا طلا با آتش آزموده و ناب می شود و مؤمن با بلا و گرفتاری .

معنای توانگری .

ـ امام هادی (ع) : توانگری , آن است که آرزو کم داشته باشی و به آنچه تو را بسنده می کند خرسند باشی و فقر, عبارت است از سیری ناپذیری نفس و نومیدی شدید. ـ امام حسن (ع), در پاسخ به پرسش امیرالمؤمنین از او که توانگری چیست ؟ , فرمود : اندک بودن آرزوها و خرسندی به آنچه بسنده می کند. ـ امام علی (ع) : هر که از مردم بی نیازی جوید, خداوند سبحان او را بی نیاز گرداند. ـ امام سجاد(ع) : چشم امید از مردم برکن , زیرا که این عین توانگری است . ـ خدای تعالی به داود(ع) وحی فرمود من توانگری را در قناعت قرار دادم و مردم آن را درفراوانی ثروت می جویند و از این رو نمی یابندش . ـ امام علی (ع) : هیچ گنجی سرشارتر از قناعت , نیست . ـ توانگر کسی است , که با قناعت توانگر شود. ـ توانگر کسی است , که قناعت را برگزیند. ـ در وصف پیامبران : لیکن خداوند سبحان فرستادگان خودرا صاحبان اراده هایی نیرومندقرار داد و از نظر ظاهر ضعیف و فقیر گردانید, همراه با قناعتی که دلها و چشمها را پر ازبی نیازی می کند. ـ امام کاظم (ع) : مردی خدمت سرورمان امام صادق (ع) آمد و از ناداری شکوه کرد حضرت فرمود : چنان نیست که تو می گویی و به نظر من تو فقیر نیستی مرد عرض کرد : سرورم ! به خداقسم خوراک شب خود را هم ندارم او نمونه هایی از ناداری خود را بر شمرد, اما حضرت صادق پیوسته گفته او را تکذیب می کرد, تا آن جا که به او فرمود : به من بگو اگر صد دینار به تو بدهندتا از ما بیزاری جویی آن را می ستانی ؟ عرض کرد : نه حضرت مبلغ را به هزار دینار رسانید وآن مرد هر بار سوگند می خورد که این کار را نخواهد کرد حضرت به او فرمود : آیا کسی که چنین کالایی دارد و آن را با این قیمت نمی فروشد نادار است ؟ . ـ امام علی (ع) : هیچ ثروتی چون خرد, نیست . ـ هیچ ثروتی چون خرد, نیست و هیچ ناداریی بدتر از نادانی , نیست . ـ بدانید که هیچ چیز نیست مگر این که دارنده اش از آن سیر و دلزده می شود, بجز زندگی ,زیرا او (شخص دنیاپرست) در مرگ آسایشی برای خود نمی یابد و آن به منزله حکمت است ,حکمتی که موجب حیات دل مرده و بینایی چشم کور و شنوایی گوش کر و سیرابی شخص تشنه می باشد و بی نیازی کامل و سلامت در آن است . ـ یونس بن یعقوب از یکی از دوستانش نقل می کند : مردی از اصحاب امام صادق (ع) مرتب خدمت ایشان می رسید مدتی گذشت و حج نگزارد (و لذا خدمت امام نرفت) یکی از آشنایان آن مرد به حضور امام رسید, امام از او پرسید : فلانی چه می کند؟ دوست یونس می گوید : آن مرد به خیال

ایـن کـه مقصود حضرت دارایی و مال دنیاست (و به دلیل تنگدستی نمی تواند حج گزارد), سعی کـرد مـطـلـب را در لفافه بیان کند, امام صادق (ع) به او فرمود : دینش چگونه است ؟ عرض کرد : چنان که شما دوست داری حضرت فرمود : به خدا قسم ثروت واقعی این است . ـ از دعـاهای امام سجاد(ع) در خرسندی به قضای الهی : مرا مصون بدار, از این که ناداری راپست انگارم یا ثروتمندی را (به دلیل ثروتش) برتر و شریف شمارم , زیرا شریف کسی است که طاعت تو او را شرافت بخشیده باشد و عزیز کسی است که بندگی تو او را عزیز کرده باشد.

بزرگترین توانگری .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر که می خواهد توانگرترین مردم باشد, باید به آنچه در دست خداست اطمینان بیشتری داشته باشد تا به آنچه در دست جز اوست . ـ بـه ابـوذر : اگـر خـوش داری که بی نیازترین مردم باشی , به آنچه در دست خدای عزوجل است اطمینان بیشتری داشته باش تا به آنچه در دست خود توست . ـ امام علی (ع) : توانگری مؤمن , به (سبب توکل بر) خدای سبحان است . ـ تـوانـگـر بـودن بـه خدا, بزرگترین توانگری است , توانگر بودن به غیر خدا, بزرگترین ناداری و بدبختی است . ـ هر که به خدا توانگر شود, مردم به او نیازمند گردند. ـ امام سجاد(ع) : هیچ کس به خدا توانگر نشد, مگر این که مردم به او نیازمند شدند. ـ پیامبر خدا(ص) : به توانگری خدا, توانگر شوید. ـ امام علی (ع), در وصف خدای سبحان , می فرماید : بی نیاز کننده هر نیازمندی است و عزت بخش هر ذلیلی و توان دهنده هر ناتوانی .

توانگرترین مردم .

ـ پـیـامبر خدا(ص), در پاسخ به مردی که عرض کرد : دوست دارم توانگرترین مردم باشم ,فرمود : قانع باش , تا توانگرترین مردم باشی . ـ امام باقر یا امام صادق (ع) : هر که به آنچه خداوند روزیش کرده است قانع باشد,توانگرترین مردم است . ـ امام صادق (ع) : هر که سه چیز روزیش شود, به سه چیز دست یابد و این بزرگترین توانگری است : قـانـع بودن به آنچه عطایش شده است , چشم امید برکندن از آنچه مردم دارند وترک زیادیها (و فزونخواهی). ـ پیامبر خدا(ص) : دست نیاز به سوی مردم دراز نکنید, حتی برای آب مسواک . ـ امام علی (ع) : بزرگترین توانگری , چشم نداشتن به دست مردم است . ـ بهترین توانگری , ترک خواهش (از مردم) است . ـ بهترین توانگری , ترک آرزوهاست . ـ سرشارترین توانگری , خردمندی است و بزرگترین تهیدستی , نابخردی است . ـ امام صادق (ع) : بزرگترین توانگری را کسی دارد, که اسیر آزمندی نباشد. ـ امـام عـلی (ع), در وصف دنیا, می فرماید : فزونخواه دنیا, محکوم به نیازمندی و درویشی است و کسی که از آن بی نیازی جوید, آسایش یارش باشد. ـ عـیسی (ع) : خدمتگزار من , دو دست من است و مرکب من , دو پای من و بسترم , زمین وبالشم , سنگ شب را با دست خالی به سر می برم و روز را با تهیدستی سپری می کنم و با این حال در روی زمین توانگرتر از من وجود ندارد. ـ امام علی (ع), به ابوذر در هنگام تبعیدش به ربذه , فرمود : چه نیازمندند آنان به چیزی که تواز آن منعشان کردی و چه بی نیازی تو از آنچه که آنان تو را از آن منع کردند! و بزودی خواهی دانست که فردا برنده کیست .

توانگری نفس .

ـ پیامبر خدا(ص) : بهترین توانگری , توانگری نفس است . ـ امام علی (ع) : بهترین توانگری , بی نیازی نفس است . ـ پیامبر خدا(ص) : توانگری به فراوانی مال و ثروت نیست , بلکه توانگری (حقیقی)توانگری نفس است . ـ امام صادق (ع), به نقل از حکیمی , می فرماید : توانگری نفس , توانگرتر از دریاست . ـ پیامبر خدا(ص) : توانگری در دل است و نیازمندی نیز در دل است . ـ امام علی (ع) : دست نیاز سوی هر که دراز کنی , بنده او می شوی و از هر که بی نیازی جویی ,همتای او خواهی بود. ـ پیامبر خدا(ص) به ابوذر فرمود : ای اباذر! آیا فکر می کنی که داشتن ثروت زیاد توانگری است ؟ عرض کردم : آری , ای پیامبر خدا فرمود : پس به نظر تو تنگدستی همان فقر ونیازمندی است ؟ عرض کردم : آری , ای پیامبر خدا فرمود : جز این نیست که توانگری (واقعی) توانگری دل است و نیازمندی (واقعی) نیازمندی دل . حضرت سپس درباره مردی از قریش از من پرسید و فرمود : آیا فلانی را می شناسی ؟ عرض کردم : آری , ای پیامبر خدا فرمود : او را چگونه می بینی یا درباره اش چه گمان می بری ؟ عرض کردم : هرگاه چیزی بخواهد, به او می دهند و هرگاه وارد جایی شود, او را با عزت واحترام جا می دهند. ابوذر می گوید : پیامبر خدا سپس از من درباره مردی از اهل صفه پرسید و فرمود : فلانی رامی شناسی ؟ عرض کردم : نه , به خدا, او را نمی شناسم , ای پیامبر خدا حضرت مرتب نشانیهایش را به من می داد تا این که او را شناختم و عرض کردم : شناختمش ای پیامبر خدا فرمود : او راچگونه می بینی یا درباره اش چه گمان می بری ؟ عرض کردم : مرد بینوایی است از اهل صفه فرمود : او یک دنیا, از آن دیگری بهتر است . ـ ابوذر(ره) : پیامبر خدا(ص) به من فرمود : ببین بلند پایه ترین فرد این مسجد کیست من نگاه کردم و مردی را دیدم که جامه ای نو بر تن دارد عرض کردم : این حضرت فرمود : ببین پست ترین فرد این مسجد کیست ؟ من نگاهی کردم و مردی را با جامه هایی فرسوده و کهنه دیدم و گفتم : این پیامبر خدا(ص) فرمود : هر آینه این مرد در روز قیامت , نزد خداوند یک دنیابهتر و ارزشمندتر از آن یکی است .

کلید توانگری .

ـ امام علی (ع) : کلید توانگری , یقین است . ـ پیامبر خدا(ص) : برای توانگری , یقین کافی است . ـ امام علی (ع) : (آدمی) توانگر نباشد, مگر آن گاه که خویشتندار باشد. ـ امـام بـاقر(ع) : براستی که پرهیزگاران , همان توانگرانند, اندکی از دنیا آنان را بی نیاز کرده واز این رو مخارجشان سبک و اندک است . ـ امـام علی (ع) : هر که روز خود را بیاغازد و آخرت هم و غم او باشد, با وجود ناداری , توانگرباشد و با وجود بی کسی , تنها نباشد و بدون داشتن ایل و تبار, نیرومند باشد.

به پروردگار کعبه که زیانکاران همانان هستند.

قرآن . ((مـرا واگـذار با آن کس که خودم بتنهایی [او را] آفریدم و دارایی بسیار به او بخشیدم و پسرانی آماده [به خدمت ,]دادم و برایش [عیش خوش] آماده کردم باز [هم] طمع دارد که بیفزایم ولی نه , زیرا او با آیات ما عناد می ورزید بزودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می کنم)). ـ عـیـسی (ع) : به حق برایتان بگویم کرانه های آسمان از توانگران تهی است وداخل شدن اشتری (یا طنابی)به سوراخ سوزن آسانتر است از داخل شدن توانگر به بهشت . ـ ابن ابی الحدید : در اخبار صحیح آمده است که ابوذر گفت : به پیامبر خدا(ص) که در سایه کعبه نـشـسته بود, برخوردم چون مرا دید, فرمود : به خداوند کعبه که همانان هستند زیانکاران !عرض کردم : چه کسانی ؟ فرمود : آنان که مال و ثروت بیشتری دارند مگر کسی که از پیش رو وپشت سر و از چپ و از راست چنین و چنان (انفاق و بخشش) کند و این افراد اندکند هیچ شتردار و گاودار و گـوسـفـنـدداری نـیـسـت کـه از پـرداختن زکات آنها خودداری ورزد,مگر این که روز قیامت بزرگترین و فربه ترین آن دامها بیایند و او را شاخ و لگد زنند و آخرین راس آنهاکه تمام شد, اولین آنها این کار را از سر گیرد, تا آن گاه که خداوند میان مردم داوری کند.

توانگرانی که مزد دو چندان دارند.

قرآن . ((و اموال و فرزندانتان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند, مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده باشند پس , آنان را برای آنچه کرده اند, دو برابر پاداش است و آنان در غرفه ها (ی بهشتی) آسوده خاطرخواهند بود)). ـ در حضور امام باقر(ع) از شیعیان ثروتمند سخن به میان آمد به نظر رسید که حضرت ازسخنانی که درباره آنها گفته شد, خوشش نیامدوفرمود:چنانچه مؤمن ثروتمند و غمخوار وبخشنده باشد و به یارانش نیکی و احسان کند,خداوند مزدآنچه را در کارهای نیک انفاق می کنددو برابر به او دهد, زیـرا خـدای تـعـالـی در کتاب خود می فرماید : ((و اموال و فرزندانتان چیزی نیست که شما را به پـیشگاه ما نزدیک گرداند, مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده باشند پس , آنان را برای آنچه کرده اند دو برابر پاداش است و آنان در غرفه ها (ی بهشتی) آسوده خاطر خواهند بود)). ـ مـردی در حـضـور امام صادق (ع) از توانگران سخن به میان آورد و از آنان بدگویی کردحضرت فـرمـود : خاموش ! ثروتمند, چنانچه به خویشان خود رسیدگی کند و به برادرانش احسان نماید, خداوند دو برابر به او مزد می دهد, زیرا خدا می فرماید : ((و اموال و فرزندانتان چیزی نیست)).

مسؤولیت توانگران درگرسنگی تهیدستان .

ـ امـام عـلی (ع) : خداوند سبحان خوراک تهیدستان را در اموال توانگران قرار داده است پس ,هیچ تهیدستی گرسنه نماند, مگر به سبب این که ثروتمند از حق او بهره مند شده است و خدای بزرگ در این باره از آنان بازخواست می کند. ـ هـمانا خداوند در اموال ثروتمندان به اندازه ای که (نیاز) تهیدستانشان را کفایت کند, حق واجب فرموده است و اگر تهیدستان گرسنه و برهنه و رنجور شوند, به سبب آن است که ثروتمندان حق آنـان را نـداده انـد و خدا حق دارد که روز قیامت ثروتمندان را بازخواست و برای این کار عذابشان کند. ـ گناهی , بزرگتر از گناه ثروتمندی نیست که نیازمند را از حقش محروم کرده باشد.

توانگری (متفرقه).

ـ پیامبر خدا(ص) : کمتر نزد توانگران روید, زیرا سزاوار است که نعمتهای خدای عزوجل راخوار و حقیر نشمارید. ـ امام علی (ع) : کسی که تو را به سبب دارایی ات احترام کند, در هنگام ناداریت تو را خوارشمارد. ـ کم اند توانگرانی , که همدردی و کمک می کنند. ـ بسا توانگری , که از او اظهار بی نیازی می شود. ـ ثروتمند آزمند, نیازمند است . ـ هر که توانگر باشد, نزد کسان خود گرامی است و هر که تهیدست باشد, نزد آنان خواراست . ـ کسی را که از مال و ثروتش روزی داده نشده است , هرگز توانگر مشمار. ـ توانگری , در غربت وطن است و فقر, در وطن غربت . ـ توانگری غیر آقا را آقایی می بخشد مال , ناتوان را نیرومند می سازد. ـ بـنده را نشاید که به دو خصلت اعتماد کند : تندرستی و توانگری , زیرا در حالی که او راتندرست می بینی , ناگهان بیمار می شود و در حالی که توانگرش می بینی , ناگهان تهیدست می گردد. ـ چـونان کسی مباش که بدون عمل به آخرت امید بسته است پرداختن به لهو و لعب باتوانگران را از پرداختن به ذکر خدا با درویشان دوست تر می دارد. ـ اظهار توانگری از جمله شکر است وانمود کردن به فقر, فقر می آورد. ـ بسا توانگری که از کتک ((26)) ذلیل تر است بسا تهیدستی که از شیر مقتدرتر است . ـ آن گـاه کـه کـارهـا به پیشگاه خداوند (در قیامت) عرضه گردد, معلوم شود که توانگر کیست وتهیدست چه کسی .

خنیاگری .

خنیاگری .

قرآن . ((از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید)). ((و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند)). ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند مرا به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و من سازها و نی هاو امور جاهلیت را نابود (و قدغن) می کنم . ـ زنهار از گوش دادن به سازها و آوازها,زیرااین دو نفاق را دردل می رویانند, همچنان که آب سبزه را می رویاند. ـ دو آوازنـد کـه در دنـیـا و آخرت لعنت شده هستند : آواز نی به هنگام خوشی و شیون درهنگام مصیبت . ـ عـبدالاعلی : از امام صادق (ع) درباره این سخن خدای عزوجل : ((از پلیدی بتها دوری کنید واز گـفـتـار بـاطـل اجـتـناب ورزید)) سؤال کردم فرمود : (مقصود از) پلیدی بتها شطرنج است و (از)گـفـتـار بـاطـل خنیاگری عرض کردم : منظور از سخن بیهوده در آیه ((و از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده را خریدارند)) پرسیدم , فرمود : یکی از مصادیق آن , خنیاگری است . ـ امـام صادق (ع) : خنیاگری از جمله گناهانی است که خداوند عزوجل برای آن وعده آتش داده اسـت , آن جـا که می فرماید : ((و از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده را خریدارند تا[مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود)). ـ محمد بن ابی عباد که به آوازه خوانی و شرابخواری شهره بود, از امام رضا(ع) درباره آوازه خوانی سؤال کرد حضرت فرمود : اهل حجاز در این باره رای و نظری دارند در حالی که این عمل به منزله بـاطـل و لـهـو اسـت مـگـر نـشـنـیده ای که خدای عزوجل می فرماید : ((و چون بر لغوبگذرند با بزرگواری می گذرند)). ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((و الذین لایشهدون الزور)) فرمود : (مقصود از زور)آوازه خوانی است . ـ مـردی بـه امـام صـادق (ع) عـرض کـرد : هـمـسـایـگـانـی دارم که آنان را کنیزکانی است که آوازمـی خـوانـند و عود می نوازند و گاهی اوقات من به مستراح می روم و برای این که ساز و آواز آنهارا بشنوم نشستنم را طول می دهم حضرت (ع) به او فرمود : این کار را نکن مرد گفت : به خدا قسم از روی قصد آن جا نمی روم , بلکه آوازی است که با گوشم می شنوم حضرت فرمود : مرحبا به تـو! مـگـرنـشـنـیـده ای کـه خدای عزوجل می فرماید : ((همانا گوش و چشم و دل از همه اینها بـازخواست می شود))؟ آن مرد گفت : انگار این آیه کتاب خدای عزوجل را از هیچ عرب و عجمی نشنیده بودم ناچار این عمل خود را ترک کردم و از خدای بزرگ آمرزش می طلبم . ـ نـافع : ابن عمر آواز نیی را شنید انگشتانش را در

گوشهای خود کرد و دور شد و به من گفت : ای نافع ! چیزی می شنوی ؟ من گفتم : نه در این هنگام انگشتانش را از گوشهای خود برداشت و گفت : من همراه پیامبر(ص) بودم که چنین صدایی را شنید و یک چنین کاری کرد. ـ از پیری نقل شده است که : ابو وائل در مجلس ولیمه ای حاضر شد افراد شروع به بازی وپایکوبی وآوازه خوانی کردند ابووائل بلند شد و گفت : از عبداللّه شنیدم که می گوید: ازپیامبر خدا(ص) شنیدم که می فرماید آوازه خوانی نفاق در دل می رویاند.

ـ امام صادق (ع) : آوازه خوانی , از خود نفاق بر جای می گذارد. ـ آوازه خوانی , لانه نفاق است . ـ پیامبر خدا(ص) : آوازه خوانی , طلسم زناست . ـ سه چیز دل را سخت می گرداند : شنیدن لهو, شکار و آمد و شد به درگاه سلطان . ـ چهار چیز است که دل را تباه می کند و نفاق در دل می رویاند, همچنان که آب درخت رامی رویاند : گوش دادن به سخنان لهو و بیهوده , بد زبانی و وقاحت , آمد و شد به درگاه سلطان وشکار. ـ آوازه خوانی , نفاق در دل می رویاند همچنان که آب زراعت را.

زن خنیاگر.

ـ امـام صادق (ع) : زن آوازه خوان ملعون است و هر کس به او جا دهد و از درآمد او بخورد,ملعون است . ـ امام کاظم (ع) : بهای سگ و زن خنیاگر, حرام است . ـ امـام صـادق (ع), در پـاسـخ بـه سـؤال از فـروش کـنـیـزکـان خـنـیـاگـر, فـرمـود : خرید و فروش آنهاحرام است و آموزش دادن به آنها کفر و گوش دادن به آواز آنها نفاق است . ـ امـام رضـا(ع), در پـاسـخ بـه سؤال از خریدن زن خنیاگر, فرمود : گاهی اوقات این کنیز مرد رادچار لهو و غفلت می سازد و بهای آن جز بهای سگ نیست و بهای سگ حرام است و حرام جایش دوزخ می باشد.

غيب .

قرآن . ((ایـن از خـبرهای غیب است که آن را به تو وحی می کنیم پیش از این نه تو آن را می دانستی و نه قوم تو پس شکیباباش که فرجام [نیک] از آن تقوا پیشگان است)). ((دانـای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد, که [در این صورت]برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی برخواهد گماشت)).

((الـف , لام , مـیـم رومیان شکست خوردند در نزدیکترین سرزمین و بعد از شکستشان , در ظرف چـنـد سالی , بزودی پیروز خواهند گردید [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست و در آن روز اسـت کـه مؤمنان از یاری خدا شادمی گردند هر که را بخواهد یاری می کند و اوست شکست ناپذیر مهربان وعده خداست خدا وعده اش را خلاف نمی کند ولی بیشتر مردم نمی دانند)). ((حـقـا خـدا رؤیای پیامبرش را تحقق بخشید [که دیده بود :] شما بدون شک , به خواست خدا در حـالـی کـه سـر تراشیده وموی [و ناخن] کوتاه کرده اید, تا با خاطری آسوده در مسجد الحرام در خـواهـیـد آمـد خدا آنچه را که نمی دانستید دانست وغیر از این , پیروزی نزدیکی [برای شما] قرار داد)). ((و [بـه یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان] را به شما وعده دادکه از آن شما باشد و شما دوست داشتید که دسته بی سلاح برای شما باشد و [لی] خدا می خواست حق [اسلام] را باکلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند)). ((یـا مـی گـویـنـد : ((ما همگی انتقام گیرنده [و یار و یاور همدیگر]یم زودا که این جمع درهم شکسته شود و پشت کنند)). ((پس آنچه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب که ما [شر] ریشخند گران را از تو بـرطـرف خـواهـیـم کـرد, همانان که با خدا معبودی دیگر قرار می دهند پس بزودی [حقیقت را] خواهند دانست)). ـ امـام صـادق (ع) : هـنـگـامـی کـه پـیـامـبر خدا(ص) خندق را حفر می کرد مسلمانان به تخته سـنـگ سختی برخوردند پیامبر خدا کلنگ را از دست امیرالمؤمنین (ع) یا از دست سلمان ـ رضی اللّه عـنـه ـ گـرفـت و بـر آن ضربه ای زد که سه قطعه شد پیامبر خدا(ص) فرمود : هر آینه با این ضـربـه ام گنجهای کسرا و قیصر برایم گشوده شد یکی از افراد به رفیق خود گفت : کسی از ما جـرات نـداردبـرای قـضـای حـاجـت بـیـرون رود و او بـه مـا وعـده گنجهای کسرا و قیصر را می دهد ((27)) . ـ پیامبر خدا(ص) به همسران خود که همگی نزد آن حضرت جمع بودند, فرمود : کاش می دانستم کدام یک از شما صاحب آن شتر مویی ((28)) هستید که

سگان حواب بر او پارس می کنند و از چپ و راست او افراد زیادی کشته می شوند که همگی در دوزخند و خودش از آن جنگ جان سالم به در می برد. ـ ابـن عـبـاس هـنـگـامـی کـه عایشه و طلحه و زبیر مکه را به سوی بصره ترک کردند, در راه به آبـگـاه حـواب ـ کـه آبگاهی است متعلق به بنی عامر بن صعصعه ـ رسیدند در آن جا سگها به آنان پـارس کـردنـدو اشتران رمنده رمیدند یکی از آنان گفت : لعنت خدا بر حواب , چقدر سگ دارد! عـایـشـه چـون نـام حـواب را شـنید, گفت : این جا آبگاه حواب است ؟ گفتند : آری گفت : مرا بـرگـردانـید, مرا برگردانیدپرسیدند : چه شده است ؟ چه اتفاقی افتاده است ؟ گفت : از پیامبر خـدا(ص) شنیدم که فرمود : گویی سگهای آبگاهی به نام حواب را می بینم که بر یکی از همسران من پارس می کنند آن گاه به من فرمود :زنهار ای حمیرا که تو آن زن باشی !. زبـیـر بـه عـایـشـه گـفـت :خـدایت رحمت کند, آرام باش ما از آبگاه حواب فرسنگها گذشته ایم ! عـایـشه گفت : آیا کسی را داری که شهادت دهد, این سگهای پارس کننده از آبگاه حواب نیستند؟ زبیر و طلحه پنجاه عرب بادیه نشین را اجیر کردند و آنها برای عایشه قسم خوردند و شهادت دادند کـه ایـن آبگاه ,آبگاه حواب نیست ! و این نخستین شهادت دروغ در اسلام بود عایشه با شنیدن این شهادت به راه خودادامه داد. ـ قـیس بن ابی حازم : از قول عایشه از پیامبر(ص) نقل شده که آن حضرت به همسران خود فرمود : کدام یک از شما همان کسی است که سگهای حواب بر او پارس می کنند؟ هنگامی که عایشه از این مـکـان عـبـور کـرد, سـگـها بر او پارس کردند عایشه درباره نام این محل پرسید, گفتند : این جا آبـگاه حواب است عایشه گفت : به گمانم باید برگردم به او گفته شد : ای ام المؤمنین ! تو برای اصلاح میان مردم آمده ای نه چیز دیگری . ـ پـیـامـبر خدا(ص) علی (ع) و زبیر را در سقیفه بنی ساعده دید, فرمود : آیا او را دوست داری ای زبـیـر؟ عـرض کـرد : چـرا دوسـت نـداشـته باشم ؟ پیامبر خدا فرمود : پس , چگونه ای آن گاه که ستمگرانه با اوبجنگی ؟ !. ـ امـام عـلـی (ع) به زبیر فرمود : تو را به خدا, آیا یادت هست که من و تو در سقیفه فرزندان فلان بـودیم و با هم رایزنی می کردیم و پیامبرخدا(ص) بر من گذشت و به من فرمود:به نظر می رسد که او را دوست داری ؟ و من گفتم : چرا دوست نداشته باشم ؟ و پیامبر خدا(ص) فرمود : بدان که او از روی ظلم و ستم باتو خواهد جنگید؟ زبیر گفت :بله ,درست است چیزی را که فراموش کرده بودم , به یادم آوردی پس ,زبیر برگشت و رفت (ودر جنگ جمل شرکت نکرد). ـ حـذیـفـه : بـر شـمـا بـاد بـه (یاری دادن) گروهی که فرزند سمیه (عمار) در آن است , زیرا از پیامبرخدا(ص) شنیدم که می فرمود : او را گروه سرکش و یاغی به قتل می رسانند. ـ پـیامبر خدا(ص) : هر آینه دسته ای از مسلمانان ,

گنج خاندان کسرا را که در میان سفیدپوستان است فتح خواهند کرد. ـ امام علی (ع) : شبها و روزها به سر نیاید, تا آن که این امت بر گرد مردی فراهم آیند که روده ای فراخ و حلقی گشاد دارد و می خورد وسیر نمی شود او معاویه است . ـ ام سلمه : حسین (ع) بر پیامبر(ص) وارد شد من دم در نشسته بودم سرک کشیدم دیدم حسین روی شکم پیامبر(ص) خوابیده و در دست پیامبر خدا چیزی است و آن را زیر و رو می کندعرض کردم : ای پیامبر خدا! من سرک کشیدم دیدم طفل روی شکم شما خوابیده و در دستتان چیزی هست و آن را زیر و رو می کنید و اشک می ریزید؟ پیامبر خدا فرمود : همانا جبرئیل خاکی را که این کودک بر آن کشته می شود, برایم آورد و به من خبر داد که امتم او را به قتل می رسانند. ـ محمد بن عمرو بن حسین : ما همراه حسین (ع)درکنارنهرکربلا بودیم آن حضرت به شمرذی الجوشن نگاهی کردوفرمود:راست فرمود خدا و رسول او! پیامبر خدا(ص) فرمود:گویی سگ پیسه ای را می بینم که در خون اهل بیت من زبان می زند! شمر پیس بود. ـ امام علی (ع) : آن راستگوی راست سخن , مرا خبر داد که من نخواهم مرد تا آن که به این جاـ به قسمت چپ سرش اشاره فرمود ـ ضربت خورد و این (محاسن) از خون آن رنگین شود. ـ پیامبر خدا(ص) : ای علی ! بزودی شما با رومیان خواهید جنگید و افراد بعد از شما نیز با آنان خواهند جنگید تا آن که زبدگان اسلام , حجازیان , که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری پروا ندارند, به سوی آنان گسیل می شوند و با بانگ تسبیح و تکبیر قسطنطنیه را می گشایند وغنایمی را به دست می آورند که مانند آن را به دست نیاورده اند. ـ قیامت برپا نشود, تا آن که با مردمانی ریز چشم و صورت پهن بجنگید, چشمانشان مانند چشم ملخ سیاه است و صورتهایشان مانند سپرهای روکش شده و تو بر تو (پهن و چین خورده وزمخت) است . ـ قیامت برپا نشود, تا آن که مسلمانان با ترکها بجنگند,مردمی که صورتهایشان مانندسپرهای روکش خورده و تو بر تو است , لباسهای مویی می پوشند و در مو راه می روند. ـ قیامت برپا نشود, تا این که مسلمانان با یهودبجنگندو (دراین جنگ)مسلمانان یهود رامی کشند تا جایی که یهودی پشت سنگ و درخت پنهان می شود و آن سنگ وـ,دوشن اپرب ت مایق ـ درخت می گوید:ای مسلمان !ای بنده خدا!این یهودی در پشت من پنهان است , بیا و او را بکش . ـ بزودی مردمی , سوی مغرب گسیل می شوند اینان در روز قیامت با چهره هایی مانند آفتاب می آیند.

ـ امـام علی (ع), بعد از جنگ جمل در نکوهش بصریان ,فرمود: گویی مسجد شما را همچون دماغه کـشـتـیـی مـی بـیـنم که خداوند از بالا و پایین بر آن کشتی (شهر بصره) عذاب فرستاده و همه سرنشینان آن , غرق شده اند. در روایتی دیگر آمده است : به خدا سوگند که هر آینه شهرتان غرق خواهد شد و گویی مسجد آن رامـی بـیـنم که همچون دماغه کشتی (که از آب بیرون زده است) یا همچون شترمرغی است که روی سینه اش خفته باشد. در روایتی دیگر آمده است : همچون سینه پرنده ای در میان آب دریا. و در روایـتـی دیـگـر آمـده است گویی این شهر شما را می بینم که آب آن را فرا گرفته است , تا جایی که از آن تنها بلندیهای مسجد, همچون سینه پرنده ای در آب دریا, دیده می شود ((29)) !. ـ نـیـز در پیشگویی از حوادثی که به سر بصره می آید , فرمود : ای احنف ! گویی او (صاحب الزنج) رامـی بـینم که سپاهی را به حرکت در آوره است که نه گرد و غباری دارد و نه سر و صدایی و نه آواز بـر هـم خـوردن لگامها و نه شیهه اسبان با گامهایشان , که گویی گامهای شترمرغان است , زمین را شیار می کنند. ـ نـیـز در پـیـشـگـویـی از حـوادث بصره , فرمود: در آن هنگام , وای بر تو, ای بصره از سپاهی که ازدسـتهای انتقام خداست ! سپاهی که آن را نه گرد و غباری است و نه بانگ و هیاهویی و زودا که ساکنان تو به مرگ سرخ و گرسنگی تیره و تار, دچار شوند. ـ هـنـگـامـی کـه امـام علی (ع) آهنگ جنگ با خوارج کرد به ایشان گفته شد که آنان از پل نهروان گـذشتند,حضرت فرمود : قتلگاه آنان این سوی آب است و به خدا سوگند که از آنان ده تن جان به در نبرند و ازشما نیز ده تن کشته نشوند. ـ جـنـدب : چـون خـوارج از عـلـی جـدا شـدند, حضرت در طلب آنها بیرون رفت و ما نیز همراه ایـشـان رفـتـیـم وقـتـی بـه اردوگـاه آن جماعت رسیدیم , دیدیم بر اثر تلاوت قرآن از میانشان همهمه ای , مانندهمهمه زنبوران در کندوی عسل , بلند است در میانشان افرادی بودند که دامن و کلاه برکی (جامه زاهدان) داشتند! چون این وضع را مشاهده کردم , دلم گرفت و به کناری رفتم و نیزه ام را به زمین فروبردم و از اسبم پیاده شدم و کلاه برکیم را برداشتم و زره ام را روی آن پهن کـردم و افـسار اسبم را گرفتم وبه سوی نیزه ام به نماز ایستادم و در نمازم می گفتم : بار خدایا! اگـر جـنگ با این قوم فرمانبری از توست ,به من اجازه بده و اگر معصیت و نافرمانی است , برائت خـود را بـه من نشان بده ! جندب می گوید: در همین حال بودم که علی بن ابی طالب (ع) سوار بر استر پیامبر خدا(ص) سوی من آمد! چون نزد من رسید,فرمود : ای جندب

! از شر خشم و نارضایی بـه خدا پناه ببر! من به طرف آن حضرت دویدم
امام از اسب پیاده شد و شروع به خواندن نماز کرد در هـمـیـن هـنگام
مردی سوار بر یابویی آمد و به حضرت نزدیک شد و گفت : ای امیر
المؤمنین ! حـضرت فرمود: چه شده است ؟ گفت : آیا هنوز هم با این
جماعت کارداری ؟ حضرت فرمود : برای چـه ؟ گـفت : از رودخانه گذشتند
و رفتند حضرت فرمود : رد نشده اند من گفتم : سبحان اللّه ! سـپـس
مـرد دیگری شتابان تر از او آمد و گفت : یا امیرالمؤمنین ! حضرت فرمود:
چه می خواهی ؟ عرض کرد : آیا هنوز هم با این جماعت کار داری ؟ فرمود
: مگر چه شده است ؟ گفت : آنان رودخانه را پـشـت سـر گـذاشـتـنـد و
رفـتـنـد مـن گـفتم : اللّه اکبر حضرت فرمود:آنها عبورنکرده اند مردگفت
:سبحان اللّه ! پس از او دیگری آمد و گفت : از نهر گذشتند و رفتند علی
فرمود : از نهر رد نـشده اند سپس مرد دیگری در حالی که اسبش را می
تازاند, آمد وگفت : یا امیرالمؤمنین ! امام فـرمـود: چـه می خواهی ؟ گفت
:آیا باز هم با این جماعت کار داری ؟ حضرت فرمود : مگر چه شده اسـت
؟ عـرض کرد : از نهر گذشتند و رفتند حضرت فرمود :نگذشته اند و
نخواهند گذشت و در ایـن سـوی رودخـانه کشته خواهند شد این قولی
است که خدا و پیامبر اوداده اند! من گفتم : اللّه اکـبر! و سپس برخاستم و
برای امام رکاب گرفتم و ایشان بر اسب خویش نشستند ومن به طرف
زره خود رفتم و آن را پوشیدم و کمانم را برداشتم و به دوشم آویختم وبه
همراه حضرت حرکت کردم به من فرمود : ای جندب ! عرض کردم : بله ,
یا امیرالمؤمنین !فرمود:من مردی رابه سوی این جماعت مـی فـرسـتـم و
بـرایشان قرآن می خواند و آنان را به کتاب پروردگارشان خدا و سنت
پیامبرشان دعـوت مـی کند, اما او به سوی ما بر نخواهد گشت مگر این که
او راهدف تیر قرار داده باشند ای جـندب ! بدان که از ما ده نفر کشته
نمی شوند و از آنها ده نفر نجات نمی یابندما به خوارج رسیدیم دیدیم که
همچنان در اردوگاه خود هستند و از جای خودتکان نخورده اندعلی یاران
خود را صدا زد و آنـان را بـه صـف کـرد و از اول تا آخر صف را, دوبار
پیمود آن گاه فرمود :کیست که این قرآن را بـگیرد و سوی این جماعت
رود و آنان را به کتاب پروردگارشان خدا و به سنت پیامبرشان دعوت کـنـد
و با این کار کشته می شود و بهشت از آن اوست ! هیچ کس برنخاست
مگر جوانی از بنی عامر بـن صـعـصـعـه عـلـی بـه او فـرمـود : بـگیر! او
قرآن را گرفت حضرت به او فرمود : بدان که تو کـشـتـه خواهی شد و به
سوی ما نخواهی آمد مگر این که تو را آماج تیر قرار داده باشند! آن جوان
قرآن به دست سوی خوارج رفت چون نزدیک آنها رفت , تا جایی که صدا
را می شنیدند برخاستند و پـیش از آن که برگردد به طرف او تیراندازی
کردند جندب می گوید : یک نفر به سوی آن جوان تـیـر انداخت و او به

طرف ما آمد و نشست در این هنگام علی گفت : اینک بتازید بر این جماعت ! جندب می گوید : من پس از آن تردیدی که دچارش شده بودم , با همین دست خود پیش از آن که نماز ظهر را بخوانم , هشت نفر راکشتم و همچنان که علی گفته بود از ما ده نفر کشته نشدند و از آنان ده نفر جان به در نبردند. ـ امـام عـلـی (ع), از فـتـنـه مغول چنین خبر می دهد : گویی قومی را می بینم که صورتهایشان مـانـنـدسـپـرهـایشان روکش شده و تو بر توست , ابریشم و دیبا می پوشند و اسبان اصیل را یدک مـی کـشـنـد کـشـتـارسختی رخ می دهد, به طوری که زخمیان بر روی کشتگان راه می روند و گریختگان کمتر از اسیرانند. ـ عـلامـه در بـاب غـیـبـگـوییهای امیر المؤمنین (ع) می گوید : از جمله این غیبگوییهاست خبر دادن حـضـرت از سـاخـتـه شدن بغداد و حکومت بنی عباس و بیان اوضاع و احوال آنان و سقوط حکومت آنان به دست مغول این خبر را پدرم ـ رحمه اللّه ـ نقل کرد و موجب نجات جان مردم حله و کـوفـه و نجف وکربلا شد, زیرا زمانی که هلاکوخان به بغداد رسید, پیش از فتح آن بیشتر اهالی حله به سیلگاههای اطراف گریختند و تنها اندکی باقی ماندند که از جمله آنها پدر من ـ رحمه اللّه ـ بـود و سید مجدالدین بن طاوس و فقیه ابن ابی العز آنها به اتفاق آرا تصمیم گرفتند به سلطان (هـلاکـوخان) نامه بنویسند و اظهاراطاعت و فرمانبرداری کنند آنها این نامه را به وسیله یک نفر غیر عرب فرستادند هلاکوخان توسط دونفر یکی به نام تکلم و دیگری به نام علا الدین فرمانی برای علمای حله فرستاد و به این دو نفرگفت :اگردلهایشان باآنچه در نامه شان نوشته یکی است ,پس نزد ما بیایند آن دو سردار آمدند و از این که نمی دانستند کار به کجا خواهد کشید, بیمناک بودند پدرم ـ رحمه اللّه ـ گفت : اگر من تنها بیایم کافی است ؟ آن دو گفتند : آری پدرم با آن دو رفت چون به حضور سلطان رسید ـ در این زمان هنوز بغداد فتح نشده و خلیفه به قتل نرسیده بود ـ او به پدرم گـفـت : چـگـونـه جـرات کردید, پیش از آن که بدانید کار من با شما و خلیفه تان به کجا خواهد انجامید, به من نامه بنویسید و پیش من بیایید؟ اگر خلیفه با من صلح کرد, چگونه از آتش خشم و انـتـقام او در امان خواهید بود؟ پدرم به او گفت : ما از آن روجرات این کار را به خود دادیم که از امام خود, علی بن ابی طالب (ع), روایت داریم که آن حضرت درخطبه ای فرمود : زورا, که می داند زورا چـیـسـت ؟ سرزمینی است دارای درختان شوره گز که ساختمانهادر آن برافراشته می شود و جـمـعـیـت فـراوانـی در آن سـاکن می شوند و دارای قرقگاهها(ی حکومتی) وخزانه داران و آب انـبـارهاست فرزندان عباس آن جا را مرکز خود و خزانه زر و سیم خویش می کنند وخانه لهو و لعب آنـان مـی بـاشـد آن جـا کـانـون سـتم ستمگر و بیداد بیدادگر و پیشوایان نابکار و قاریان فاسدو وزیـران خـیـانتکار است ایرانیان

و رومیان آنها را خدمت می کنند, به خوبیها باآن که بدانند خوب است رفتار نمی کنند و از بدیها با آن که بدانند بد است خودداری نمی ورزند مردانشان به مردان روی می آورند و زنان به زنان در آن زمان اندوه سخت و گریه بسیار و وای و واویلا بر اهالی زورا ازحملات ترکها, این ترکها کیستند؟ مردمانی ریز چشمند و صورتهایشان مانند سپرهای روکش شده و توبر تو, لباسشان آهن است , بدنها و صورتهایشان از مو تهی است , پیشوایشان سلطانی است که از مرکزفرمانروایشان می آید, صدایی رسا دارد, پر صولت وبلندپرواز است ازهیچ شهری نمی گذرد مگر این که آن را فتح می کند, هیچ پرچمی در برابر او برافراشته نمی شود مگر این که آن را سرنگون می سازد, وای و وای بر کسی که با او مخالفت کند,اوبه شیوه خود ادامه می دهد تاآن که پیروزشود آن حضرت این اوصاف را برای ما بیان فرموده و ما آنها را در شما یافتیم و از این رو به تو امیدبستیم و به سوی تو آمدیم هلاکوبه آنان آسایش خاطر داد و فرمانی به نام پدرم ـ رحمه اللّه ـ برای اهالی حله نوشت و در آن به ساکنان حله و توابع آن اطمینان و آرامش دل داد. ـ امام علی (ع) : به خدا سوگند اگر بخواهم به هر فردی از شماخبر دهم که از کجا بیرون می رود و ازکجا داخل می شود و همه حالاتش را بیان کنم , این کار را می کنم اما می ترسم (مرا پیامبر بدانید و در نتیجه)باعث شوم به پیامبر خد(ص) کافر شوید بدانید که من این اخبار را به خاصگان خود که بیم چنین انحرافی در آنها نمی رود, می رسانم ((30)) . ـ گویی شخص بسیار گمراهی ((31)) را می بینم که در شام بانگ بر می زند و درفشهای خویش را دراطراف کوفه نصب می کند پس , چون دهانش (به درندگی) باز شود و افسار گسیختگی و درنده خویی اش شدت گیردو گامهایش بر زمین سنگین شود (ستم و بیداد گریش به اوج رسد) فتنه وآشوب فرزندان خود (فتنه گران) را به دندان گزد. ـ بدانید که پس از من مردی فراخ حلق و برآمده شکم بر شما حکومت خواهد کرد که هر چه بیابدمی خورد و آنچه ندارد می طلبد پس او را بکشید (گر چه می دانم که) هرگز او را نخواهید کشت ((32)) . ـ بر فراز منبر کوفه , فرمود : هان ! خدای لعنت کند دو گروه تبهکار از قریش : بنی امیه و بنی مغیره رابنی مغیره را که خداوند در جنگ بدر به ضرب شمشیرها به هلاکت رساند و اما بنی امیه , هیهات ! هیهات ! هان ! سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید, اگر حکومت در آن سوی کوهها باشد, اینان به طرف آن خیز بر می دارند تا بدان برسند. ـ عبداللّه بن عباس را در وقت نماز ظهر مشاهده نکرد, پرسید : چه شده است که فرزند عباس حاضرنیست ؟ گفتند : یا امیرالمؤمنین ! خداوند پسری به او داده است حضرت فرمود : برخیزید نزد او برویم حضرت , نزد ابن عباس آمد و گفت : خدا را شکر و قدم نو

رسیده مبارک ! نامش را چه گذاشته ای ؟ عرض کرد : ای امیرالمؤمنین ! من به خود اجازه نمی دهم نامی روی او بگذارم تا این که شما برایش اسم بگذارید حضرت فرمود : نوزاد را بیاور او نوزاد را آورد حضرت طفل را گرفت و کـامـش را بـرداشـت وبـرایش دعا کرد و آن گاه او را به وی برگرداند و گفت : بگیرش ای پدر شاهان من نام او را علی و کنیه اش را ابوالحسن گذاشتم . ـ به خدا سوگند, ای بنی امیه , بزودی خواهید دانست که این دنیا در دستان کسانی غیر از شما و درخانه دشمن شما خواهد بود. ـ هان ! به خدا سوگند که مردی پر نخوت و منحرف و بیدادگر از بنی ثقیف بر شما مسلط خواهد شـد,کـه سـبـزه هـای (امـوال) شـما را می خورد و پیه و چربی شما را می گدازد ادامه بده ای ابا وذحه ! ((33)) . ـ امـام حـسـن (ع) : عـلـی (ع) به مردم کوفه فرمود:بار خدایا! من به آنها اعتماد کردم و آنها به من خـیانت ورزیدند من برای آنان خیر خواهی کردم و آنان با من ناسرگی کردند پس جوان پر نخوت بـیـدادگـرمـنـحرف ثقیف را بر آنان مسلط گردان ! همان که سبزه (اموال) کوفه را می خورد و پـوستین آن رامی پوشد و به شیوه جاهلیت در میان آنان حکومت می کند حسن (ع) فرمود : در آن روز حجاج هنوزآفریده نشده بود. ـ امـام عـلـی (ع) بـه مـردی فـرمـود : نـمـیـری تـا جـوان ثـقـفی را درک کنی ! عرض شد : ای امـیـرالـمؤمنین !جوان ثقفی کیست ؟ فرمود : روز قیامت به او گفته می شود : حتی گوشه ای از گـوشـه هـای جـهـنـم را برای ماخالی مگذار! مردی است که بیست یا بیست و اندی سال فرمان می راند و در این مدت از ارتکاب هیچ معصیتی فرو گذار نمی کند. ـ ای مـردم ! من شما را به سوی حق فرا خواندم اما شما از من روی گرداندید شما را با دوال زدم , لیکن مرا خسته و مانده کردید بدانید که پس از من حکمرانانی بر شما حکومت خواهند کرد که به این حددرباره شما رضایت نمی دهند, بلکه با تازیانه ها و آهن (شمشیر) شکنجه تان می کنند اما من بـا ایـن دوشـمـا را شکنجه نمی دهم , زیرا هر کس مردم را در دنیا شکنجه دهد خداوند در آخرت شـکـنـجه اش خواهدکرد نشان آن امر این است که فرمانروای یمن بیاید تا در میان شما جای کند مـردی کـه او را یـوسف بن عمرو گویند, بیاید و کارگزاران و کارگزاران کارگزاران را دستگیر کـنـد در ایـن هـنـگام مردی از خاندان ماقیام می کند او را یاری کنید که او شما را به حق دعوت می کند. ـ بـدانـیـد, کـه بـزودی پـس از مـن بـا سـه چیز رو به رو می شوید : خواری و ذلتی همه گیر و شـمـشـیـری کشنده و انحصار طلبی و تبعیضی که ستمگران درباره شما در پیش می گیرند در چـنـان شـرایـطـی بـه یاد من خواهید افتاد و آرزو خواهید کرد که ای کاش مرا می دیدید و یاریم می دادید و خونتان را در راه من می ریختید و خدا جز ستمگر را از رحمت خود دور ندارد. ـ هـرثـمـة بـن سـلـیـم : بـه هـمراه علی (ع) در

جنگ صفین شرکت کردیم چون در کربلا فرود آمدیم ,حضرت با ما نماز گزارد و بعد از آن که سلام نمازش را داد, مشتی از خاک آن جا برداشت و بـویـیـد وسـپـس فـرمود : خوشا تو ای خاک ! هر آینه از تو گروهی محشور خواهند شد که بدون حسابرسی واردبهشت می شوند. ـ امـام عـلـی (ع) : پـس از شـمـا مـردمی خواهند آمد که در راه من چنان آزار و سختی کشتار وشـکـنـجـه ای می بینند, که در میان امتهای پیشین احدی چنان رنجی به خود ندیده است هان ! کـسـانی از آنان که شکیبایی ورزند و به حقانیت من یقین داشته باشند و ثوابی را که در راه من به آنـهـا داده مـی شـودبشناسند, با من هم درجه اند حضرت سپس آه سردی کشید و فرمود : دریغ و دردا از آن جـانهای پاک ودلهای خشنود (از خدا) و مورد خشنودی (خدا)! آنان دوستان صمیمی منند آنان از من هستند و من ازآنهایم . ـ امیرالمؤمنین (ع) در کوفه در همان جایی که (بعدها) زید بن علی (ع) به دار آویخته شد, ایستاد وچـنـان گـریـسـت کـه مـحاسن مبارکش تر شد و مردم از گریه اش گریستند عرض شد : ای امـیرالمؤمنین !علت گریه تان چیست , که یارانت را به گریه انداختی ؟ فرمود : برای آن می گریم که مردی از فرزندان من در این نقطه به دار آویخته خواهد شد. ـ امـام عـلـی (ع) : بدانید که اگر از آن که از مشرق ظهور می کند پیروی کنید, بیگمان شما را به راهـهـای پـیامبر خدا(ص) ببرد و از کوری و کری و گنگی شفا یابید و از زحمت طلب و کجروی بـی نـیـاز و آسـوده گردید و بار سنگین و سخت را از گردنهای خویش فرو اندازید و خداوند جز کسی را که نافرمانی و ستم کند (از رحمت خود و خیر و خوبی) دور نگرداند.

روایاتی که با عبارت ((بزودی می آید))از حوادث آینده خبر می دهند.

ـ پیامبر خدا(ص) : بزودی روزگاری بر امت من فرا می رسد که از قرآن جز نوشته هایش و از اسلام جز نامش باقی نمی ماند خود را مسلمان می نامند در حالی که دورترین مردم از اسلامند,مسجدهایشان آباد است اما از هدایت خراب (و تهی)می باشدان زج فقیهان (ودین شناسان)آن روزگاربدترین فقیهان زیر این آسمان کبودند, فتنه و گمراهی از آنها بر می خیزد و به آنها باز می گردد. ـ بزودی زمانی بر امت من می آید که درونهایشان پلید است و ظاهرشان را نیکو می سازند وانگیزه شان در این ظاهر سازی طمع دنیاست , نه کسب آنچه (از رضایت و ثواب) نزد پروردگارشان خداست دینشان ریایی است و خوفی (از خدا) با وجود آنها آمیخته نیست, خداوند کیفری از خود راشامل حال همه آنها می کند و آنها دعای غریق را می خوانند, اما دعایشان به اجابت نمی رسد!. ـ بزودی روزگاری بر مردم فرا می رسد که در آن , حکومت جز با کشتار و خود کامگی و ثروت وتوانگری جز با غصب و بخل ورزی و محبت جز باکنار گذاشتن دین و پیروی از خواهشهای نفس به دست نیاید پس ,هر کس آن زمان را درک کند و با آن که می تواند توانگر شود بر فقر و تهیدستی صبرکند و با آن که می تواند محبت را به دست آورد, بر بغض و نفرت (مردم) شکیبایی ورزد و با آن که می تواند قدرت به چنگ آورد, بر ضعف و برکناری از قدرت صبر کند, خداوند ثواب پنجاه صدیق ازصدیقانی که مرا تصدیق کرده اند به او عطا خواهد کرد. ـ امام صادق (ع) : بزودی زمانی بر شما بیاید که در آن , از دینداران تنها کسی نجات یابد که مردم گمان برند او ابله است و خود را در برابر این جمله که : او ابله و بی خرد است , به شکیبایی وا دارد. ـ امام علی (ع) : بزودی زمانی بر شما فرا می رسد که در آن زمان اسلام واژگون می شود, همچنان که ظرف واژگون می شود و آنچه در آن است می ریزد. ـ پیامبر خدا(ص) : بزودی بعد از من مردمانی می آیندکه غذاهای لذیذو رنگارنگ می خورند و مرکبهاسوار می شوند و مانند زن که خودش را برای شوهرش بزک می کند, خویشتن را می آرایند و مانند زنان خودآرایی و جلوه گری می کنند و هیاتشان هیات سلاطین متکبر و گردنکش است آنان منافقان آخرالزمان این امت هستند قبله گاهشان زنانشان است و شرافت و شخصیتشان درهم و دینار. ـ امام علی (ع) : بزودی زمانی بر شما می آید که در آن زمان چیزی ناپیداتر از حق , و پیداتر از باطل ,و شایعتر از دروغ بستن به خدای تعالی و رسول او (ص) نیست . ـ پیامبر خدا(ص) : بزودی بعد از شما مردمی می

آیند, که غذاهای خوشمزه و رنگارنگ دنـیـارامـی خورندوبا زنان زیبا روی ورنگ وارنگ ازدواج می کنند به دنیا سخت می چسبند و روز و شب روسوی آن دارند و به جای خدایشان , دنیا را به خدایی می گیرند. ـ بـزودی در آخـر الـزمـان عـلمایی می آیند که مردم را به دل برکندن از دنیا می خوانند, اما خود زهـدنـمـی ورزنـد به آخرت ترغیب می کنند و خود بدان رغبت نمی کنند از وارد شدن به دستگاه حکمرانان نهی می کنند, اما خود از این کار خودداری نمی ورزند از تهیدستان دوری می کنند و به ثروتمندان نزدیک می شوند اینان , همان جباران دشمن خدا هستند. ـ بـزودی زمـانـی بـر امتم فرا می رسد, که از علمایشان , همچون گوسفند از گرگ , می گریزند خـدای تـعـالـی آنـهـا را بـه سه چیز گرفتار کند : اول این که برکت را از اموال ایشان می گیرد دوم این که پادشاهی ستمگر را بر آنان مسلط می گرداندو سوم این که بی ایمان از دنیا می روند.

رواياتی که با عبارت ((می آید))از حوادث آینده خبر می دهند.

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : زمانی بر امت من می آید که زمامدارانشان ستمگرند و علمایشان طمعکارو عـابـدانـشـان ریـاکار و بازرگانانشان رباخوار و زنانشان در پی زیور دنیا و پسرانشان در تزویج در چنین روزگاری (بازار) امت من , مانند کسادی بازارها, کساد و بی رونق است . ـ زمانی بر مردم می آید که هرگاه دنیای مرد سالم (و تامین) باشد, به از بین رفتن دینش اهمیتی نمی دهد. ـ زمـانـی بـر مـردم مـی آیـد کـه در آن زمـان مـردم گـرگ هستند بنابراین , اگر کسی گرگ نباشد,گرگها او را می خورند. ـ امـام صـادق (ع) : زمـانـی بـر مـردم مـی آیـد, کـه در آن زمـان چـیـزی کـمـیـابـتـر ازـ ـبـاع برادری همدم وبه دست آوردن درهمی حلال , نیست . ـ زمانی بر مردم می آید که هر کس دست خواهش به سوی مردم دراز کند زنده می ماند و هرکس خاموش ماند می میرد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : زمانی بر مردم می آید, که اگر نام کسی را بشنوی بهتر از این است که او رابـبـیـنـی و اگـر او را بـبـیـنـی بـهـتـر از این است که وی را بیازمایی , چه اگر او را بیازمایی حـالاتـی (نـاخـوشـایـنـد) بر تو آشکار کند دین آنها درمهایشان است و هم و غمشان شکمهایشان وقـبـلـه شان زنانشان برای گرده ای نان , خم می شوند و برای درهم به خاک می افتند سرگشته ومستند نه مسلمانند و نه ترسا. ـ امـام علی (ع) : روزگاری دشوار و گزنده بر مردم بیاید که در آن توانگر مال خویش را به دندان گـیرد (و انفاق نکند) در حالی که به این کار فرمان داده نشده بلکه خدای سبحان فرموده است : ((احسان کردن به یکدیگر را فراموش نکنید)) در آن زمان بدان بلند پایه گردند و نیکان به ضعف و خواری کشیده شوند و با مردمان مضطر و درمانده معامله شود در حالی که پیامبرخدا از معامله با درماندگان نهی فرموده است . ـ زمـانی بر مردم بیاید, که در آن زمان جز سخن چین کسی مقرب و محبوب نباشد و جزنابکار را زیـرک نـشـمـرنـد و جـز با انصاف را ناتوان و زبون ندانند در آن زمان صدقه (و زکات) راخسارت می شمارند و صله رحم را منتی که بر خویشان می نهند و عبادت را مایه برتری بر مردم . ـ پیامبر خدا(ص) : زمانی بر مردم می آید که شکیبای بر دین مانند کسی است که اخگری را درکف خویش گرفته باشد, (در آن زمان انسان باید گرگ باشد و گرنه گرگها او را می خورند). ـ سـوگـنـد بـه آن کـه مـرا بـه حـق بـرانـگـیخت , هر آینه زمانی بر مردم فرا رسد, که شراب را حلال شمرند و نام نبیذ روی آن می گذارند لعنت خدا و همه فرشتگان و مردم بر آنان باد. ـ روزگـاری بـر مـردم بـیاید که قرآن در دلهای مردم کهنه و فرسوده شود, همچنان که لباسها بربدنها کهنه و

فرسوده می شود. ـ زمانی بر امت من بیاید که علما را جز به لباس نیکو نشناسند و قرآن را جز به صدای خوش و خدا را جـز در مـاه رمضان عبادت نکنند پس , هرگاه چنین زمانی فرا رسد, خداوند فرمانروایی بر آنان مسلط گرداند که نه علم دارد و نه بردباری و نه رحم .

پیامبر با تعلیم خداوند,از غیب خبر دارد.

قرآن . ((دانـای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد, که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش , نگاهبانانی بر خواهد گماشت)). ـ امـام صـادق (ع) : نـاقـه پیامبر خدا(ص) گم شد مردم گفتند : ما را از آسمان خبر می دهد, اما ازشـتـرش خـبـرمـان نمی دهد (و نمی داند کجاست) پس , جبرئیل بر حضرت فرود آمد و گفت :ای مـحـمـد! نـاقـه ات در فـلان و بهمان دره است و مهارش به فلان و بهمان درخت پیچ خورده اسـت امـام صادق فرمود : پس , پیامبر خدا(ص) منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود : هلا ای مـردم ! شما درباره (گم شدن) ناقه من حرفها زدید بدانید که آنچه خداوند به من داد, بهتر از آن چیزی است که از من گرفت بدانید که ناقه من در فلان و بهمان وادی است و مهارش به فلان وبـهـمـان درخـت پـیـچ خورده است مردم به طرف ناقه شتافتند و دیدند همان گونه است که پیامبرخدا(ص) فرموده بود. ـ نـاقـه پـیـامبر(ص) گم شد منافقان دست به تبلیغات سؤ زدند و گفتند : او از اسرار آسمان به مـاخـبـر می دهد, اما نمی داند ناقه اش کجاست حضرت این سخن را شنید و فرمود : درست است کـه مـن از اسـرار آسـمـان بـه شـمـا خبر می دهم , اما از این اسرار جز آن چه را که خداوند به من آمـوخـته باشد, نمی دانم چون مردم در این باره دستخوش وسوسه شیطان شدند, پیامبر آنان را از حـال ناقه خود آگاهانید و نشانیهای درختی را که شتر به آن گره خورده بود به ایشان داد مردم رفـتـنـدو دیـدند که شتر, همان گونه که پیامبر فرموده بود, مهارش به درختی با همان نشانیها آویخته شده است . ـ امـام صـادق (ع) : در جـنـگ تـبـوک ناقه پیامبر خدا(ص) گم شد منافقان گفتند : برای ما از غیب می گوید اما جای شترش را نمی داند! جبرئیل بر پیامبر(ص) فرود آمد و گفته منافقان را به اطـلاع حـضرت رساند و گفت : ناقه ات در فلان دره می باشد و مهارش به درخت تنومندی گیر کـرده اسـت پـس پـیـامبر خدا(ص) ندای نماز جماعت سر داد مردم جمع شدند حضرت فرمود : ای مردم ! ناقه من در فلان دره است مردم به طرف آن شتافتند و شتر را یافتند.

امام و علم غیب .

قرآن . ((آنـچـه در پـیـش روی آنـان و آنچه در پشت سرشان است , می داند و به چیزی از علم او احاطه نمی یابند مگر به آن چه اوخود بخواهد)). ـ یـکـی از یـاران امـیـرالـمـؤمـنـیـن (ع) (کـه از قـبـیـلـه کلب بود) به آن حضرت عرض کرد : ای امـیـرالـمـؤمـنین ! علم غیب به تو داده شده است حضرت خندید و فرمود : ای مرد کلبی , این عـلـم غـیـب نـیـسـت , بلکه بر اثر فرا گرفتن از صاحب علمی است علم غیب , علم داشتن زمان قـیـامـت اسـت و آنچه که خدای سبحان آنها را بر شمرده و فرموده است : ((همانا علم قیامت نزد خداست و باران فرو می فرستد و آنچه را که در زهدانهاست , می داند)) پس خداوند سبحان می داند که جنینی که در زهدانها (ی مادران) است آیا پسر است یا دختر, زشت است یا زیبا, بخشنده است یا بـخیل , بدبخت است یا خوشبخت و می داند که چه کسی هیزم آتش جهنم است , یا دربهشت یار و هـمـراه پـیامبران اینهاست علم غیبی که هیچ کس جز خداوند آنها را نمی داند سوای اینها دانشی است که خداوند به پیامبرش آموخت و او هم آنها را به من یاد داد و برایم دعا کردکه سینه ام آن را نگه دارد و پهلوهایم آن را در میان گیرد. ـ امـام صـادق (ع), در پـاسخ به این پرسش که آیا امام غیب می داند, فرمود : نه , اما هرگاه بخواهد چیزی را بداند, خداوند آن را به او می آموزد. ـ امـام کـاظـم (ع), در پـاسـخ بـه مـردی از ایـرانـیان که پرسید : آیا شما غیب می دانید؟ فرمود : امـام بـاقـر(ع) فـرمـود : چـون عـلـم (الهی) برای ما گشوده شود, می دانیم و هرگاه بر ما بسته شـود,نمی دانیم و فرمود : علم , راز خدای عز وجل است که آن را با جبرئیل (ع) در میان گذاشت وجبرئیل با محمد(ص) در میان گذاشت و محمد با هر که خواست آن را در میان نهاد.

غيبت .

نهی از غیبت .

قرآن . ((از یـکدیگر غیبت نکنید, آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ آن را ناخوش دارید [پس]از خدا بترسید, که خدا توبه پذیر مهربان است)). ـ پـیامبر خدا(ص), در خطبه حجة الوداع , فرمود:ای مردم ! هماناخونهاو اموال و اعراض شما برشما حـرام (و مـحـتـرم) اسـت , هـمـچـون حـرمـت ایـن روز شـما در این ماه شما و در این شهر شما هرآینه خداوندغیبت را حرام کرد, همچنان که مال و خون را حرام گردانید. ـ امام علی (ع) : غیبت کردن , کار شخص ناتوان است . ـ غیبت کردن , نشانه منافق است . ـ بدگویی پشت سر دیگران , بدترین بهتان است . ـ امـام صـادق (ع) : غـیـبـت نـکـن , کـه از تو غیبت می شود و برای برادرت چاه مکن که خود در آن می افتی , زیرا به هر دست بدهی , با همان دست پس می گیری . ـ امام علی (ع) : زنهار که زبانت را در غیبت کردن از برادرانت مرکب خویش سازی , یا چیزی بگویی که حجتی بر ضد تو شود و بهانه ای برای بدی کردن به تو گردد. ـ از غـیـبـت کـردن بـپـرهـیـز, که این کار تو را نزد خدا و مردم مبغوض می سازد و پاداشت را بر بادمی دهد. ـ خردمند, کسی است که زبانش را از غیبت نگه دارد. ـ خودت را به غیبت کردن عادت مده , زیرا شخص معتاد به غیبتگویی گناهش بزرگ است . ـ منفورترین مردم نزد خدا, غیبتگر است . ـ از زشت ترین فرومایگیها, بدگویی پشت سر نیکان است .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) بـه عـایـشه که به آن حضرت گفت : تو را از صفیه همین بس که چنین و چـنـان اسـت , مـقصودش این بود که قد کوتاه است , فرمود : هر آینه سخنی گفتی که اگر با آب دریاآمیخته شود, آن را می آلاید. ـ امام صادق (ع) : غیبتگر, نباید چشم طمع به سلامت داشته باشد. ـ امام کاظم (ع) : ملعون است , کسی که از برادرش غیبت کند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : در شـب مـعـراج , مـردمـی را دیـدم که چهره های خود را با ناخنهایشان مـی خـراشـندپرسیدم : ای جبرئیل , اینها کیستند؟ گفت : اینها کسانی هستند که از مردم غیبت می کنند و آبرویشان را می برند. ـ چـون بـه مـعـراج بـرده شـدم , بـر مـردمـی گـذشـتـم که ناخنهایی از مس داشتند وچهره ها و سـیـنـه های خود را ناخن می کشیدند! پرسیدم : اینها کیستند, ای جبرئیل ؟ گفت : اینان کسانی هستند که گوشت مردم را می خورند و با آبروی آنها بازی می کنند. ـ غـیبت کردن بدتر از زناست عرض شد : چگونه ؟ فرمود : مرد زنا می کند و سپس توبه می نماید و خدا توبه اش را می پذیرد اما غیبتگر آمرزیده نمی شود, تا زمانی که غیبت شونده

اورا ببخشد. ـ امـام عـلـی (ع), در نـهـی از غـیـبـت کـردن از مـردم ,مـی فـرماید : افراد پاکدامن و برخوردار ازنـعـمـت پـرهیزگاری باید و بجاست که با گنه ورزان و معصیت کاران مهربان و دلسوز باشند و سـپـاسـگـزاری (بـه خـاطـر نعمت پاکدامنی و پرهیزگاری)برایشان چیره باشدومانع غیبت آنها از گـنـهـکـاران شـود حـال چـه رسـد بـه عـیـبجویی که ازبرادر خویش عیبجویی می کندو او رابه گـناهش سرزنش می نماید؟ مگربه یادنمی آوردآن موقعی را که خدا گناه او را پوشاند, گناهی که بـزرگـتـر از گـنـاه آن برادری است که اورا بدان سرزنش می کند! چگونه او را به خاطر گناهی نـکـوهـش می کند که خودش چونان گناهی را مرتکب شده است ؟ و اگر عین آن گناه را نکرده باشد, بیگمان با گناهی بزرگتر از آن خدا را نافرمانی کرده است به خدا سوگند که اگر با گناه بـزرگی خدا را نافرمانی نکرده باشد, و در گناه کوچکی او را نافرمانی کرده باشد, بیگمان همین گستاخی او در عیبگویی از مردم بزرگترین گناه است !. ـ پیامبر خدا(ص) : غیبت نکردن نزد خدای عزوجل , محبوبتر از ده هزار رکعت نماز مستحبی است .

فرجام غیبت .

ـ امام علی (ع) : از غیبت کردن دوری کن , زیرا غیبت نواله سگهای دوزخ است . ـ غیبت , خوراک سگهای دوزخ است . ـ امـام حـسـیـن (ع), بـه مـردی که در حضور ایشان از مردی غیبت کرد, فرمود : ای مرد! دست ازغیبت بردار, زیرا غیبت نواله سگهای دوزخ است . ـ امام سجاد(ع) : زنهار از غیبت که آن نواله سگهای دوزخ است . ـ امـام صادق (ع) : مردی به علی بن الحسین (ع) گفت : فلانی به شما نسبت می دهد که گمراه وبـدعـتـگـذار هـسـتـی عـلـی بن الحسین به او فرمود: حق همنشینی با آن مرد را پاس نداشتی , زیـراسـخـن او را بـه مـا مـنـتـقـل کـردی حـق مـرا نـیـز بـه جـا نـیـاوردی زیـرا از بـرادرم ــ چـیـزی به من رساندی که من آن رانمی دانستم ! از غیبت بپرهیز, که آن خورش سگهای دوزخ است و بـدان کـسـی که از مردم زیاد عیبگویی کند, این عیبگویی زیاد بر این نکته گواهی دهد که او این عـیـبها را به همان اندازه ای که درخودش هست , می جوید (عیبگویی او از مردم نشان می دهد که آن عیبها در خود او نیز هست). ـ از غیبت بپرهیز, که آن نواله سگهای دوزخ است . ـ امام سجاد(ع) شنید که مردی غیبت می کند, فرمود : هر چیزی نانخورشی دارد و نانخورش سگ مردمان , غیبت است .

غیبت و شایع کردن زشتکاریها.

قرآن . ((کسانی که دوست دارند زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند شیوع پیدا کند, برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پر درد خواهد بود و خدا [ست که] می داند و شما نمی دانید)). ـ امام علی (ع) : کسانی که خود عیب دارند, علاقه مند به شایع کردن عیبهای مردم هستند تاجای عذر و بهانه برای عیبهای خودشان باز شود. ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـس درباره مؤمن چیزی را که با چشمهای خود دیده و با گوشهای خود شـنـیده است بازگو کند, از شمار کسانی است که خدای عزوجل فرموده است : ((همانا کسانی که دوست دارند زشتکاری شایع شود)). ـ امـام کـاظـم (ع), خـطاب به محمد بن نضیل , فرمود : ای محمد! گوش و چشم خود را نسبت بـه بـرادرت دروغـگـو شمار و اگر پنجاه سوگند خورنده نزد تو شهادت دهند و برادرت سخنی دیـگـر(بـر خـلاف آنـچـه قـسـامه گفته اند) بگوید سخن او را باور کن و سخن آنان را باور مکن عـلـیـه برادرت مطلبی را که او را بدنام کنی و شخصیتش را از بین ببری شایع مکن , تا در نتیجه ازکـسـانـی بـاشـی کـه خـدای عزوجل فرموده است : ((همانا کسانی که دوست دارند زشتکاری شایع شود)). ـ امـام صـادق (ع) : یـقین را به واسطه شک از دست مده و آشکار را به واسطه آنچه پوشیده است و دربـاره آنـچـه کـه خـود ندیده ای براساس گفته دیگران در آن زمینه ,داوری مکن خدای عزوجل موضوع غیبت و بدگمانی به برادران مؤمنت را با اهمیت قرار داده است . ـ امـام عـلـی (ع) : اگـر مـؤمـنـی را بـر روی زن بـدکاره ای ببینم با جامه خود او را می پوشانم , حضرت فرمود : با جامه اش به این صورت (او را می پوشانم). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) بـه امـیـرالـمـؤمـنـیـن (ع) فـرمـود : اگـر مـردی را روی زن بدکاره ای دیدی (چه می کنی)؟ عرض کرد:اورامی پوشانم فرمود: اگر دوباره او را دیدی ؟ عرض کرد : تا سه بار باازار و ردایم او را می پوشانم پیامبر(ص) فرمود: جوانمردی جز علی نیست و فرمود: برای برادران خود پرده پوشی کنید.

غیبت و دین .

ـ پیـامـبـر خـدا(ص) : غـیـبت کردن در (نابودی) دین مرد, زودتر کارگر افتد تا بیماری خوره دراندرون او. ـ هر کس از مرد یا زن مسلمانی غیبت کند, خداوند تا چهل شبانه روز نماز و روزه او رانپذیرد مگر این که غیبت شونده او را ببخشد. ـ روز قـیامت فردی را می آورند و او را در پیشگاه خدا نگه می دارند و کارنامه اش را به اومی دهند, امـا حـسـنـات خود را در آن نمی بیند عرض می کند : الهی ! این کارنامه من نیست ! زیرامن در آن طاعات خود را نمی بینم ! به او گفته می شود : پروردگار تو نه خطا می کند و نه فراموش عمل تو بـه سـبـب غـیـبـت کردن از مردم بر باد رفت سپس مرد دیگری را می آورند و کارنامه اش را به او مـی دهـند در آن طاعت بسیاری را مشاهده می کند عرض می کند : الهی ! این کارنامه من نیست ! زیرا من این طاعات را به جا نیاورده ام ! گفته می شود : فلانی از تو غیبت کرد و من حسنات او را به تو دادم . ـ کـارنـامـه گـشـوده شـده مـرد را بـه او مـی دهـنـد و او عـرض مـی کـنـد : پـروردگـارا!ـ اریز پـس فـلان وبـهـمـان کارهای نیک که کرده ام کجاست , در کارنامه ام نیستند؟ خداوند می فرماید : با غیبت کردن از مردم , آنها را پاک کردی . ـ امـام عـلـی (ع) : از آنـچـه مـردم دربـاره تـو مـی گـویند ناراحت نشو, زیرا اگر چنان باشد که آنـهـامـی گویند در کیفر گناه تو تعجیل شده است , واگر چنان نباشد که آنها گفته اند (غیبت آنها)حسنه ای باشد که تو نکرده ای (بلکه آنها برای تو تحصیل کرده اند). ـ امـام صـادق (ع) : هـر کـس عـلـیه یک مؤمن مطلبی نقل کند که بخواهد با آن او را بدنام سازد وشخصیتش را از بین ببرد تا بدین سبب از چشم مردم بیفتد, خدای عزوجل او را از ولایت خودبه ولایت شیطان درآورد. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر کس در ماه رمضان از مسلمانی غیبت کند, برای روزه اش مزدی دریافت نخواهد کرد.

معنای غیبت .

ـ پـیامبر خدا(ص) به ابوذر فرمود : ای اباذر! از غیبت بپرهیز که غیبت بدتر از زناست عرض کردم : ای پیامبر خدا! غیبت چیست ؟ فرمود : غیبت این است که از برادرت چیزی بگویی که خوش ندارد عـرض کـردم : ای پیامبر خدا! اگر آنچه درباره او گفته می شود در او باشد چه ؟ فرمود : بدان که اگر آنچه در او هست بگویی غیبتش کرده ای و اگر آنچه در او نیست بگویی , به او بهتان زده ای . ـ آیا می دانید غیبت چیست ؟ عرض کردند : خدا و پیامبر او بهتر می دانند فرمود : این که ازبرادرت چـیزی بگویی که خوش ندارد عرض شد: اگر آنچه می گویم در برادرم بود چه ؟ فرمود :اگر آنچه می گویی در او باشد, غیبتش کرده ای و اگر آنچه می گویی در او نباشد, به وی بهتان زده ای . ـ غیبت آن است که آنچه (از عیب) در کسی هست , پشت سر او بگویی . ـ هر کس از کسی چیزی بگوید که در وجود او هست , غیبتش کرده است . ـ غیبت آن است که از برادرت چیزی بگویی , که خوش ندارد. ـ هر چیزی که خوش نداری رو به روی برادرت بگویی , آن غیبت است . ـ امـام صادق (ع) : غیبت آن است که درباره برادرت چیزی بگویی که در او هست , اما خداوندآن را پـوشانده است اما اگر چیزی بگویی که در او نیست این مشمول این سخن خداوند است که : ((هر آینه بهتان یا گناهی آشکار به دوش کشید)). ـ امـام کاظم (ع) : هر کس پشت سر دیگری چیزی بگوید که در او هست و مردم هم آن رامی دانند غـیبتش نکرده است , اما اگرکسی پشت سرش چیزی را بگوید که در او هست ولی مردم نمی دانند, غیبتش کرده است . ـ امـام صـادق (ع) : غـیـبت آن است که درباره برادرت چیزی بگویی که خداوند آن را پوشیده نگه داشته است , اما (ذکر) خصلتهای آشکاری چون تندخویی و شتابزدگی غیبت نیست .

کسی که غیبتش حرام است .

ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که با مردم معامله کند و به آنان ستم نکند و با آنان سخن بگوید ودروغ نگوید و وعده شان دهد و خلف وعده نکند, او از کسانی است که مروتش کامل و عدالتش آشکار است و برادری کردن با او واجب و غیبت کردنش حرام است . ـ امام صادق (ع) : سه چیز است که در هر کس باشند چهار چیز را بر مردم در قبال او واجب گردانند:کسی که هرگاه به مردم سخنی بگوید, دروغ نگوید و هرگاه با آنان آمیزش داشته باشد, به ایشان ستم نکند و هرگاه وعده شان دهد خلف وعده نکند, لازم است که عدالتش در میان مردم آشکار شودو مروتش در میان آنان هویدا گردد و غیبت از او بر مردم حرام باشد و برادری کردن با او بر آنان واجب آید. ـ کسی که به چشم خود ندیده ای گناهی کرده است یا دو شاهد گواهی ندهند که مرتکب گناهی شده است , او عادل و پاکدامن به شمار می آید و شهادتش پذیرفته است , هر چند به نظرخودش گنهکار باشد و هر کس از آنچه در این شخص وجود دارد غیبت کند, از ولایت خدای عزوجل بیرون است و داخل ولایت شیطان می باشد.

کسی که غیبتش رواست .

قرآن . ((خداوند بانگ برداشتن به بد زبانی را دوست ندارد, مگر [از] کسی که بر او ستم رفته باشد و خدا شنوای داناست)). ((و از هر قسم خورنده فرومایه ای فرمان مبر که عیبجوست و برای خبرچینی گام بر می دارد)). ـ پیامبر خدا(ص) : چهار کسند که غیبت کردن از آنها غیبت نیست : فاسقی که فسق خودراآشکارمی سازد,پیشوای دروغگویی که اگر خوبی کنی , سپاسگزاری نمی کند و اگر بدی کنی ,نمی بخشد, کسانی که از سر خنده و شوخی فحش مادر می دهند و کسی که از جماعت مسلمانان کناره گیرد و بر امت من عیب گیرد و به روی آنها شمشیر کشد. ـ امام باقر(ع) : سه کسند که حرمتی ندارند : هوسباز بدعتگذار, پیشوای ستمگر و گنهکاری که آشکارا گناه می کند. ـ امام علی (ع) : فاسق , غیبت ندارد. ـ امام صادق (ع) : هرگاه شخص فاسق و گنهکار آشکارا گناه کند, نه حرمتی دارد و نه غیبتی . ـ امام رضا(ع) : هر که پرده حیا را دور افکند, غیبت ندارد. ـ پیامبر خدا(ص) : سه کسند که غیبت کردن از آنها غیبت نیست : کسی که گناه خود را آشکارا کند,کسی که در داوری (یا حکومت) بی عدالتی ورزد و کسی که گفتارش خلاف کردارش باشد. ـ سه کسند که آبرو و حیثیت آنها بر تو حرام نیست : تظاهر کننده به گناه , پیشوای ستمگر وبدعتگذار. ـ فاسق , غیبت ندارد. ـ فاجر, غیبت ندارد. ـ کسی که شرم و حیا ندارد, غیبت ندارد. ـ آیا از بردن نام فاجر خودداری می ورزید؟ معرفی کنید, تا مردم او را بشناسند. ـ آیا از بردن نام فاجر که مردم او را بشناسند باز می ایستید؟ فاجر را با اعمال و کردارش معرفی کنید,تا مردم از او بر حذر باشند. ـ تاکی از بردن نام فاجر خودداری می کنید؟ رسوایش سازید, تا مردم از اوبر حذر باشند. ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((خداوند بانگ برداشتن به بد زبانی را دوست ندارد مگر [از کسی] که بر او ستم رفته باشد)), فرمود : هر کس عده ای را میهمان کند و از آنها بد پذیرایی نماید, از کسانی است که ستم کرده است و اشکالی ندارد که میهمانان از او چیزی بگویند. ـ نیز درباره همین آیه : میهمانی بر مردی واردمی شودواوبخوبی پذیراییش نمی کند او می تواند ازاین رفتار بد میزبان یاد کند. گفتار شهید ثانی درباره مجوزهای غیبت :. بدان , که مجوز یاد کردن بدی دیگران , دنبال کردن هدف و غرضی است که از نظر شرع درست وموجه باشد و جز با این هدف نمی توان به آن مجوز دست یافت این مجوز, گناه غیبت را منتفی می سازداین مجوزها را در ده مورد منحصر کرده اند:. اول : ظلم و حق کشی کسی که از قاضی به عنوان حق کش و خائن و رشوه خوار یاد

کند, غیبتگر وگناهکار است اما کسی که از قاضی ظلم و حق کشی دیده است , حق دارد برای رفع ظلم قاضی بـه کسی که امید به کمک او دارد دادخواهی و تظلم کند و به قاضی نسبت ظلم و حق کشی بدهد, زیـرا برای گرفتن حق خود راهی جز این ندارد پیامبر خدا(ص) فرموده است صاحب حق می تواند حـرف بـزنـد و فـرمـوده است : تعلل ورزیدن و امروز و فردا کردن شخص توانگر (در پرداخت حق مـردم) ظلم است و فرموده است :تعلل و امروز و فردا کردن شخص دارا (در پرداخت بدهی خود) آبرو و کیفر او را حلال و روا می سازد. دوم : کمک گرفتن برای برطرف ساختن منکر و زشتکاری و برگرداندن گنهکار به جاده صلاح وپـاکی مبنا در این کار همان قصد و نیت درست است و اگر مقصود این نباشد که گفتیم , غیبت کردن حرام است . سـوم : اسـتفتا مثل این که به مفتی و فقیه بگویی : پدرم و برادرم به من ظلم کرده اند, حالا برای نـجـات از این ظلم چه باید بکنم بهتر آن است که این امر به صورت کنایه و اشاره گفته شود مثلا بـگویی : نظرتان درباره کسی که پدر یا برادرش در حق او ظلم کنند چیست ؟ روایت شده که هند بـه پـیـامـبـر(ص) عـرض کـرد : ابو سفیان مرد خسیسی است و به اندازه کافی به من و بچه هایم خـرجـی نمی دهد آیا می توانم بدون اطلاعش از او چیزی بردارم ؟ حضرت فرمود : به اندازه ای که رفـع حاجت توو فرزندانت را بکند, بردار هند از ابو سفیان با صفت بخل و خست ورزیدن نسبت به خـود و فـرزنـدانـش یـاد می کند و پیامبر خدا(ص) هم او را نهی نفرمود, زیرا قصدش استفتا بوده است ((34)) . چهارم : بر حذر داشتن مسلمان از افتادن در ورطه خطر و بدی و راهنمایی کردن مشورت کننده مثلاهرگاه شخص فقیه نمایی را دیدی که جامه ای را پوشیده است که شایستگی آن را ندارد, حق داری مـردم را نـسبت به عدم شایستگی او و به چنین مقامی متنبه کنی و پیامد خطرناک پیروی از چـنـیـن کسی را به آنان گوشزد کنی همچنین اگر دیدی کسی با فردی فاسق و نابکار اما ظاهر الصلاح رفت و آمد دارد و تو بیم آن داری که به سبب همنشینی با او به کارهای خلاف شرع کشیده شـود, مـی توانی فاسق بودن آن شخص را به او گوشزد کنی به شرط آن که انگیزه تو ترس از رواج بـدعـت و سـرایـت فسق و گناه باشد, چرا که این جا, جای فریبکاری و نیرنگ شیطان است چون مـمـکن است انگیزه تو از این کار حسادت کردن به مقام و منزلت او باشد, ولی شیطان امر را بر تو مشتبه و چنین وانمود کند که قصد خیرخواهی و دلسوزی برای مردم را داری در ذکر عیب باید به گفتن همان عیبی که به موضوع مربوط می شود بسنده کنی مثلا اگرکسی در زمینه ازدواج با تو مـشـورت کرد, عیبی را که مثلا به کار مشارکت یا مضاربه یا سفر لطمه می زندنگویی بلکه در هر امـری عـیـب مربوط به همان موضوع را بیان کنی و از آن فراتر نروی و قصدت

راهنمایی مشورت کننده باشد, نه بدگویی از طرف اگر بدانی که مشورت کننده به صرف این که بگویی :این ازدواج به صلاح تو نیست , از آن ازدواج دست می کشد, در همین حد واجب است به او بگویی واگر بدانی که فقط در صورتی از ازدواج صرف نظرمی کند که عیب طرف را تصریح کنی , حق داری این کار را بکنی پیامبر(ص) فرمود : ایا از ترس این که مردم شخص فاجر را بشناسند از بردن نام اوخودداری می کنید؟ نام او را با عیبهایش بگویید تا مردم از وی بر حذر باشند همچنین به فاطمه دخترقیس که در امر خواستگاری خود با حضرت مشورت کرد, فرمود: معاویه آدم درویش وناداری است وابوجهم چوبش را از دوشش فرو نمی گذارد. پنجم : جرح و تعدیل شاهد و راوی به همین دلیل است که علما کتابهای رجال نوشته اند و راویان ورجال حدیث را به موثق و ناموثق تقسیم کرده اند و علت یا علل ناموثق بودن آنها را غالبا ذکر نموده انددر این مورد نیز همچنان که گذشت , اخلاص و خیرخواهی شرط است یعنی مقصود از این کار (جرح وتعدیل) باید حفظ اموال مسلمانان وپاسداری ازسنت و محافظت آن ازدروغ باشدوانگیزه اش دشمنی وتعصب نباشد در این مورد نیز فقط باید معایبی را که به موضوع شهادت و روایت از راوی مربوط می شود,ذکر کند و به عیوب دیگری مانند این که نطفه حرام یا شبهه است , نپردازد مگراین که , همچنان که خواهیم گفت , متظاهر به فسق و گناه باشد. ششم : این که شخصی که از او بد گفته می شود, به دلیل تظاهر به امری , سزاوار آن باشد, مانند فاسق و گنهکاری که آشکارا گناه می کند به طوری که ابایی ندارد از این که گفته شودمرتکب فلان خلاف وگناه می شود در این جا نیز باید همان عیب او را گفت , نه معایب و گناهان دیگرش را (که کسی خبر ندارد و تظاهر به آنها نمی کند) پیامبر خدا(ص) فرموده است کسی که نقاب شرم و حیا را از چهره خود بیندازد, غیبت ندارد ظاهر این خبر گویای جایز بودن غیبت چنین کسی است , هرچند از ذکر گناهی که کرده است او را ننگ آید دلیل بر جواز غیبت کردن از مطلق فاسق (چه تظاهر به فسق بکند و چه نکند) احتمالی است که از این فرمایش پیامبر(ص) ناشی می شود که فرمودفاسق را غیبتی نیست این احتمال , با رد اصل حدیث یا حمل آن بر فاسقی خاص یا حملش بر نهی هرچند به صورت خبری است , مردود می باشد این شق اخیر (یعنی حمل آن بر نهی از غیبت فاسق) بهتراست , مگر این که پای هدفی دینی و غرض درستی نسبت به غیبت شونده در میان باشد به این معنا که باغیبت از فاسق امیدوار بود که از معصیت دست بر دارد در این صورت غیبت از او, به موضوع نهی ازمنکر ارتباط پیدا می کند. هفتم : این که انسان به نامی مشهور و شناخته شده باشد که غیبت او را آشکار و علنی می سازد,

مانندلنگ و کور در این صورت کسی که با این اوصاف از او یاد کند گناه نکرده است مثلا بگوید : ابو الزناداعرج (لنگ) و سلیمان اعمش (شب کور) ـ و القابی از این قبیل ـ روایت کرده اند علما, از روی ناچاری در معرفی اشخاص , این القاب و اسامی را نقل کرده اند, همچنین به این دلیل که این الـقـاب چـندان شهرت یافته است که اگر شخص متصف به آنها بشنود, ناراحت نمی شود حق آن اسـت که القاب و نامهایی ازاین قبیل را که علمای مورد اعتماد ذکر کرده اند, می توان از قول آنان نقل کرد اما به کار بردن این نامهادرباره اشخاصی که زنده هستند, مشروط به این است که بدانیم از بـه کـار بـردن آنـهـا دربـاره خود راضی هستند, چرا که نهی عمومیت دارد در صورت رضایت شخص , مساله غیبت منتفی می شود به هر حال ,اگر بتوان به جای آن القاب تعبیرات ضد آنها را به کـار بـرد و با عبارات دیگری معرفی کرد, بهتر است این کار صورت گیرد, مثلا به جای کور تعبیر بصیر (روشندل) را به کار برد. هـشـتـم : اگـر عده ای , که به واسطه شهادت آنها حد یا تعزیر ثابت می شود, فحشایی را مشاهده کرده باشند, می توانند نزد قاضی در حضور مرتکب آن فحشا و در غیاب او به صورت شهادت از آن عـمل زشت نام ببرند ولی در جای دیگری , غیر از دادگاه , یاد کردن از آن خلاف جایز نیست , مگر پای وجوه و دلایل دیگری در میان باشد. نـهـم : گفته شده است که اگر دو نفر شاهد سر زدن معصیتی از مردی باشندودرغیاب آن شخص درباره آن گناه دو نفری با هم صحبت کنند اشکالی ندارد, زیرا تاثیری به حال شنونده ندارد گو این که بهتراست , چنانچه یکی از اغراض واهداف پیشگفته رادنبال نمی کنند, نفس و زبان خود را از بـیـان آن گناه پاک نگه دارند, مخصوصا که احتمال دارد طرف مقابل آن گناه را فراموش کرده باشد, یا بیم آن رود که از بین آن دو نفر به میان مردم سرایت کند و شایع شود. دهـم : هـرگـاه کـسـی بشنود که دیگری غیبت شخصی را می کند و نداند که آن شخص سزاوار غـیـبـت هـست یانه , گفته شده است که واجب نیست گوینده را از غیبت کردن نهی کند, چون امـکان دارد که غیبت شونده مستحق باشد پس , تا زمانی که نداند حرفهای او نادرست و بی اساس است , باید کار گوینده را حمل بر صحت کند, چرا که نهی کردن او از غیبت مستلزم هتک حرمت اوسـت و این خود یکی ازامور حرام و ممنوع است اما (به نظر ما) بهتر است نسبت به غیبت نکردن تـوجـه دهد, زیرا ادله (مربوطبه غیبت) عمومیت دارند و در آنها تفصیل داده نشده است و همین خود, نشانگر اراده عمومیت است تامبادا اغرا به جهل شود. بـه هـر حـال , چـنـانـچـه دلیلی که موجب رجحان غیبت کردن شود, چه رسد به مباح بودن آن , وجـودنـداشته باشد, بهتر است از غیبت خویشتنداری کرد تا نفس به اخلاق فاضله آراسته گردد مـؤیـد ایـن سـخـن , اطلاق نهی از غیبت است که قبلا

از قول پیامبر خدا آوردیم و گفتیم که آن حـضـرت فـرمـود : آیـامـی دانـیـد غـیبت چیست ؟ عرض کردند : خدا و پیامبر او بهتر می دانند : پیامبر(ص) فرمود : یاد کردن ازبرادرت به چیزی که او را ناخوش می آید اما چنانچه مرجحی برای غـیبت وجود داشته باشد, مانندمبارزه با بدعتگذاران و باز داشتن گنهکاران و فاسقان از ارتکاب گـناه و فسق و بر حذر داشتن مردم ازآنان ,در این صورت چنانچه امکان نهی از غیبت وجود داشته بـاشـد, ایـن کـار واجـب است البته ملاک درهمه این موارد, هدف و غرض می باشد بنابراین , باید هوشیار بود و هدف و غرض ازغیبت راواین که قصداز آن اصلاح باشد, همواره مد نظر داشت و توفیق از خداست این بود خلاصه سخن شهید, نور اللّه ضریحه . شـهـیـد, که خداوند بر درجاتش بیفزاید, در کتاب قواعد خود می گوید : به تصریح قرآن کریم و اخبار,غیبت کردن حرام است غیبت دو گونه است : غیبت آشکارا که معلوم است و غیبت ناپیدا که مـوارد آن فـراوان مـی بـاشـد چنان که مثلا کسی با کنایه بگوید : من در محفل دولتمردان حاضر نـمی شوم , من مال یتیم خور یا مال مردم خور نیستم و اشاره به کسی داشته باشد که این کارها را مـی کـنـد یا بگوید : خدا راشکر که ما را از فلان چیز پاک نگه داشت و با این شکر کردن به دیگری کـنـایـه زنـد از جـمـله غیبت کردنهای ناپیدا, ایما و اشاره کردن به عیب و نقص در دیگری است , گـرچه آن فرد حاضر باشد نیز از آن جمله است , عباراتی مانند : اگر این کار را می کرد بهتر بود و خـوب بـود ایـن کـار را نمی کرد همچنین از این نوع غیبت است که کسی نقایص و معایب شخص مـستحق غیبت را بگوید, تا بدین وسیله عیبهای کس دیگری را که مستحق غیبت نیست گوشزد کند اما خطور نقایص و عیبهای دیگران در ذهن و خاطرآدمی , غیبت به شمار نمی آید, زیرا خدای تـعـالـی خطورات ذهنی را بخشیده است و به سبب آنها کسی راکیفر نمی دهد از مخفی ترین نوع غـیبتها این است که کسی خود را به خاطر صفات ناپسندی که دارد یا دروجود او نیست , نکوهش کند تا بدین وسیله به عیبهای دیگران توجه دهد. غیبت کردن در هفت مورد, جایز دانسته شده است :. اول : ایـن کـه شـخـص غـیـبـت شونده , به علت تظاهر به آنچه موجب غیبت شده , سزاوار غیبت بـاشـد,مانند کافر و فاسق متظاهر به کفر و فسق در این جا فقط می توان همان صفاتی را که در او هـست و به آنهاتظاهر می کند یاد کرد, نه صفات دیگر او را (که به آنها تظاهر نمی کند) بعضی اسم بـردن از فـاسق را منع کرده اند و نسبت دادن فسق را به او موجب تعزیر دانسته اند اما اصحاب (ما) آن را جـایـز دانـسـتـه اند اهل سنت گفته اند که حدیث ((برای فاسق یادرباره فاسق ,غیبت نیست)) اسـاسـی ندارد به نظر من اگر این حدیث درست باشد, می توان آن را حمل بر نهی کرد یعنی یک جـمـلـه خـبـری اسـت در مـعـنـای نهی ومقصود از آن نهی می باشد و اما

اگر کسی در اشعار و گفته های خود به صورت مزاح و شوخی از فسق وگناه سخن بگوید, نقل سخنان او اشکالی ندارد . دوم : شکایت ستمدیده دادخواه از نوع ظلمی که به او رفته است . سوم : راهنمایی کردن مشورت کننده . چهارم : جرح و تعدیل شاهد و راوی . پنجم : اسم بردن از بدعتگذاران و نوشته های فاسد و آرای گمراه کننده آنها در این مورد باید به همین مقدار بسنده کرد اهل سنت می گویند:هر کس از آنان بمیرد و پیروانی نداشته باشد که بزرگش کنند و کتابها و نوشته هایی که خوانده شوند و نیز چیزی که بیم آن رود دیگران را به فساد کشاند از خودباقی نگذارد, بهتر آن است که همچنان که خدای عزوجل عیب پوش است عیبهایش پوشیده نگه داشته شود و هرگز از او عیبگویی نشود و حسابش با خدای عزوجل است علی (ع) فرموده است : خوبیهای مردگان خود را یاد کنید در خبری دیگر آمده است : از مردگان خود جز به خوبی , یاد نکنید. ششم : اگر عده ای که به واسطه (شهادت) آنها حد یا تعزیر ثابت می شود بر کار زشت و گناهی آگاه شوند, می توانند نزد قاضی , چه در حضورشخص گنهکار و چه در غیاب او, به صورت شهادت از آن گناه یاد کنند. هفتم : گفته شده است هرگاه دو نفر شاهد سر زدن گناهی از یک نفر باشند, یکی از آنها می تواند, درغیاب آن گناهکار, با رفیقش که شاهد آن گناه بوده از آن گناه صحبت به میان آورد, زیرا چنین کاری تاثیری به حال شنونده ندارد گرچه بهتر است از این کار خودداری شود, زیرا اولا چیزی گفته است که اگر غیبت شونده حاضر بود از شنیدن آن ناراحت می شد, ثانیا: ممکن است که رفیقش آن گناه رافراموش کرده باشد و او با بیان آن به یادش آورده است , یا ممکن است سبب شیوع یافتن آن گناه شود. شیخ بهایی ,که خداوند روحش را شاد گرداند, می گوید : غیبت کردن در ده جا جایز شمرده شده است : شهادت دادن , نهی از منکر کردن , شکایت دادخواه , راهنمایی مشورت کننده , جرح شاهد و راوی ,برتری دادن بعضی از علما و صنعتگران بر برخی دیگر, به قولی غیبت کسی که به فسق تظاهر می کند واز ذکر آن ننگ ندارد, اسم بردن از کسی که به صفتی شهرت دارد و آن صفت موجب تمیز و شناسایی اوست , مانند یک چشم و لنگ , در صورتی که قصد تحقیر و نکوهش در کار نباشد و به قولی اسم بردن از چنین شخصی نزد کسی که او را با آن خصوصیت می شناسد به شرط آن که کسی دیگر نشنود مجازاست و نشان دادن خطاها و اشتباهات در مسائل علمی و امثال آن به این قصد و نیت که کسی در آن مسائل از او پیروی نکند (نه به قصد تخریب و کوبیدن آن شخص).

منشا غیبت .

ـ مصباح الشریعه : منشا غیبت به ده قسم تقسیم می شود : فرو نشاندن خشم , همراهی نشان دادن بـاعده ای , تصدیق کردن خبری , متهم و بد نام بودن , تصدیق کردن یک خبر بی آن که حقیقت آن بر وی معلوم باشد, بدگمانی , حسادت , ریشخند کردن , تعجب و شگفتی , دلگیری و خود را خوب جـلـوه دادن پـس اگـر خـواهان سلامت (دین و دنیای خود) هستی , تنها به یاد آفریدگار باش و آفریدگان را فراموش کن , تا به جای غیبت کردن عبرت نصیبت شود و به جای گناه ثواب . 2.

انواع غیبت .

ـ امـام صـادق (ع) : از نمونه های غیبت آن است که درباره برادرت چیزی بگویی , که خدا نسبت به اوپرده پوشی کرده است . ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : من خوش ندارم ادای کسی را در بیاورم , در حالی که خودم چنین و چنان هستم . ـ عمروبن شعیب از قول پدرش از جدش نقل می کند که در حضور پیامبر خدا(ص) از مردی سخن بـه میان آوردند و گفتند : باید غذا را در دهانش بگذارند و جهاز شترش را برای او ببندند ((35)) پیامبر(ص)فرمود : غیبتش را کردید عرض کردند : ای پیامبر خدا, ما چیزی را (از معایب) گفتیم که در او هست !پیامبر فرمود : (برای غیبت همین) کافی است که درباره برادرت آن بگویی , که در او هست . شـهـیـد ثانی رضوان اللّه علیه در بیان اقسام غیبت می گوید : چون دانستی که مراد از غیبت این اسـت کـه دربـاره بـرادرت چـیـزی بـگویی که اگر به گوش او برسد یا به خودش بگویی یا به او گوشزد کنی ناراحت می شود, اینک بدان که این غیبت شامل ذکر عیب و نقص جسمی , خانوادگی , اخلاقی , رفتاری , گفتاری ,دینی و دنیایی او و حتی معایب لباس وخانه اش می شود امام صادق (ع) در مـصـبـاح الـشـریـعـه بـه این مواردداشاره کرده فرموده است : با گفتن عیب جسمی و رفتاری و معاملاتی و مذهبی و بیسوادی و امثال اینها,غیبت صورت می پذیرد ذکرمعایب جسمی ,مانند این که بـگـویی : فلانی چشمانش عیبناک است , لوچ است , یک چشم است , کچل است , قد کوتاه است , قد دراز اسـت , سـیـاه اسـت , زرد اسـت و خـصوصیات دیگری از این قبیل که از شنیدن آنها ناراحت مـی شـود ذکـر معایب نژادی و خانوادگی , مانند این که بگویی : پدرش فاسق یا پلید یا خسیس یا پینه دوز یا بافنده است و هر چیز دیگری از این دست که خوشش نیاید ذکر معایب اخلاقی مانند این کـه بـگویی : بد اخلاق است , بخیل است , متکبر است , ریاکاراست , بد خشم است , ترسوست , بزدل است و امثال اینها معایب رفتاری که به مسائل دینی مربوطمی شود, مثل این که بگویی : دزد است , دروغـگـوسـت , شرابخوار است , خیانتکار است , ستمگر و حق کش است , به نماز اهمیتی نمی دهد, رکـوع و سـجده را خوب بلد نیست , از نجاست پرهیز نمی کند, به پدرو مادرش نیکی نمی کند, از غیبت و آبرو بری خودداری نمی ورزد معایب رفتاری مربوط به مسائل دنیوی مانند این که بگویی : بی ادب است , مردم را تحقیر می کند,برای هیچ کس برخودحقی قائل نیست ,پرگوست , پر خور است , پـر خـواب اسـت , جـای نـشستنش را درمجالس بلد نیست و امثال اینها واما عیبگویی از لباس او عـبـارت از ایـن است که مثلا بگویی :آستینهایش گشاد

است , دراز دامن است ,لباسهایش کثیف و چرکین است و جز اینها. بـدان کـه غـیـبـت کـردن بـه زبـان مـنـحصر نمی شود بلکه غیبت زبانی از این رو حرام شده که سـبـب فـهـمـاندن عیب و نقص برادرت به دیگران و معرفی کردن او به صفاتی است که خوشش نمی آیدبنابراین , گوشه و کنایه زدن نیز مانند آشکارا گفتن است و با عمل این کار را کردن مانند گفتن و اشاره وایما و چشم و ابرو جنباندن و کنایه زدن و حرکات دست است و خلاصه هر عمل و حرکتی که رساننده مقصود باشد داخل در غیبت می باشد و با غیبت زبانی فرقی نمی کند از عایشه روایت شده است که گفت : زنی بر ما وارد شد چون رفت , من با دستم اشاره ای کردم که یعنی قد کوتاه است پیامبر خدا(ص) فرمودغیبتش کردی تقلید و ادای رفتار دیگران را در آوردن , مانند این کـه در راه رفتن ادای افراد لنگ رادرآوری , این نیز غیبت و بلکه بدتر از غیبت است , زیرا این عمل بـه مـراتـب گـویاتر از گفتار زبانی طرف را معرفی و مقصودت را می رساند با کتاب و نوشته نیز غیبت تحقق می یابد, زیرا همچنان که گفته اند,کتاب و نوشته , زبان دومی است غیبت کتابی این است که نویسنده در کتاب خود از شخص معینی نام ببرد و از سخنان او عیب و ایراد بگیرد مگر این کـه در سـخنان او عذرهایی باشد که لازم آورد نام او برده شود, مانند مسائل مربوط به اجتهاد که بـرای رسیدن به فتوا و اقامه دلیل بر مطلوب لازم است سست وبی پایه بودن سخنان دیگری بیان شـود و امـثال اینها اما در این باره نیز باید به همان اندازه ای که نیازبرطرف شود بسنده کرد البته اگـر شخصی در کتاب خود بگوید : عده ای چنین گفته اند و شخص معینی رانام نبرد, این غیبت نـیـسـت اما اگر شخصی بگوید : فردی که امروز از کنار ما گذشت یا فردی که امروز اورا دیدیم چنین و چنان است و مخاطب بفهمد که آن شخص کیست این کار غیبت است , زیرا آنچه منع شده است صرف فهماندن و معرفی کردن است و فرقی نمی کند که از چه راهی صورت گیرد اما اگر ازایـن نـحـوه بـیـان ما شخص معینی فهمیده نشود, اشکالی ندارد پیامبر خدا(ص) هرگاه رفتار نـاخـوشـایـنـدی ازکسی می دید, می فرمود : چه شده است که عده ای چنین و چنان می کنند؟ و شخص معینی را نام نمی برد. یـکـی از زشـت تـریـن و پـلـیدترین انواع غیبت , غیبت کردن افرادمتصف به فهم و دانش اما ریاکار اسـت ,زیـرا ایـن اشـخاص در زیر نقاب پاکدامنی و پرهیزگاری , مقصود خود را می فهمانند تا هم دامـن خود را ازغیبت پاک نشان دهند و هم مقصودشان را برسانند این نادانان نمی دانند که با این عمل خود, همزمان دوکار زشت انجام داده اند : ریا و غیبت برای مثال , در حضور چنین شخصی از کـسـی سـخـن به میان می آید واو می گوید : خدا را شکر که ما را به ریاست طلبی یا دنیا دوستی یافلان خصوصیت مبتلا نکرد یا می گوید: پناه به خدا از بی شرمی و بی

توفیقی یا می گوید : خدا ما را از فلان چیز حفظ کند حتی مجرد حمد و شکرگفتن خدا برای چیزی اگر از آن فهمیده شود که شخصی که صحبت او در میان بوده است صفتی مخالف آن چیز را دارد, این خود غیبت است که شخص با عبارت دعا و درلباس اهل صلاح وپاکی کرده وقصدی جزاین ندارد که در قالب نوعی گفتار,عیب او رابگوید, گفتاری که هم غیبت در آن هست هم ریا و هم ادعای بری بودن از رذایل که این ادعا خود, نقطه افتادن در ورطه رذایل و بلکه در زشت ترین آنهاست . یکی دیگر از موارد غیبت این است که گاهی اوقات فرد از کسی که می خواهد غیبتش کند در ابتداتعریف و تمجید می نماید, مثلا می گوید : خوش به حال فلانی در عبادات کوتاهی نمی کند, اما گاه دستخوش سستی در عبادت می شود و مثل همه ما کم صبر و حوصله می شود او خودش را نکوهش می کند, اما مقصودش این است که هم دیگری را نکوهش کند و هم به تقلید از پارسایان که خودشان رانکوهش می کنند, خویشتن را بستاید چنین کسی هم غیبتگر است هم ریاکار و هم خودستا و بنابراین همزمان , سه گناه و زشتکاری را در خود فراهم آورده است , ولی از روی نادانی گمان می کند که از افرادپاکدامن و مبرا از غیبت است آری , شیطان این چنین افراد نادان را به بازی می گیرد, افرادی را که به علم یا عمل می پردازند, اما راه را به درستی نمی شناسند شیطان این افراد را تعقیب می کند و با مکر ودسیسه های خود اعمال (عبادی) آنها را بر باد فنا می دهد و به آنان می خندد. یکی دیگر از انواع غیبت این است که شخصی از کسی عیبگویی کند و بعضی حضار به او توجه نکنند و او برای جلب توجه آنها و این که به سخنان او گوش کنند, می گوید : سبحان اللّه , عجیب است !خدای سبحان را یاد می کند و نام او را ابزاری برای تحقق بخشیدن نیت باطل و پلید خود می کند و ازروی جهل و غفلت بر خدا منت می نهد که ذکر او گفته است .

نیز از جمله غیبت است این که بگوید : از فلانی چنین خطایی سر زد و به فلان بلا مبتلا شد یا بگوید :از رفیق یا دوست ما, فلان کار نادرست سر زد خدا ما و او را ببخشد او اظهار دعا و همدردی و دوستی ورفاقت می کند, اما خدا از نیت پلید و باطن نادرست او آگاه است این شخص نادان نمی داند که خود را درمعرض خشم الهی قرار داده است که به مراتب بزرگتر از خشمی است که خداوند بر افراد بی اطلاع ونادانی که آشکارا غیبت می کنند, می گیرد. یکی از اقسام غیبت ناپیدا گوش دادن به غیبت است , با اظهار تعجب و شگفتی و هدفش از اظهار تعجب این است که شخص غیبت کننده را به نشاط آورد تا بیشتر غیبت کند. گویی با این روش از دهان او غیبت می کشد مثلا می گوید : از حرفهایی که زدی

تعجب می کنم تـا به حال خبر نداشتم نمی دانستم فلانی , چنین آدمی است او با این کار می خواهد سخنان غیبت کـنـنده راتصدیق کند و با چرب زبانی کاری کند که بیشتر غیبت کند در حالی که تصدیق غیبت خـود غـیـبت است ,حتی گوش کردن به غیبت و بلکه سکوت کردن در هنگام شنیدن غیبت نیز غیبت است .

گوش دادن به غیبت .

ـ امام علی (ع) : شنونده غیبت , مانند غیبت کننده است . ـ امام سجاد(ع) : حق گوش این است , که آن را از شنیدن غیبت و شنیدن هر آنچه که شنیدنش روا نیست , دور نگه داری . ـ امام علی (ع) ملاحظه کرد که شخصی در حضور فرزند بزرگوارش حسن (ع) از کسی غیبت می کند, فرمود : فرزندم ! گوش خود را از چنین کسی به دور دار, زیرا او به پلید و نجس ترین چیزهایی که در ظرف خود دارد نگریسته و آنها را در ظرف تو خالی کرده است .

ثواب رد غیبت .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس در مجلسی بشنود که از برادرش غیبت می شود و آن را از او دفع کند, خداوند هزار باب بدی را در دنیا و آخرت از او دفع کند. ـ هرگاه در حضور کسی از برادر مسلمانش غیبت شود و او بتواند یاریش دهد اما به یاری (ودفاع از) او برنخیزد, خداوند در دنیا و آخرت تنهایش گذارد. ـ امام باقر(ع) : کسی که در حضور او از برادر مؤمنش غیبت شود و او به یاریش برخیزد,خداوند در دنیا و آخرت او را یاری دهد و کسی که در حضور او از برادر مؤمنش غیبت شود واو ـ با آن که می تواند یاریش کند ـ به یاری او برنخیزد و از وی دفاع نکند, خداوند او را در دنیا وآخرت پست گرداند. ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس در مجلسی غیبتی راجع به برادر خود بشنود و آن را از او دفع کند,خداوند عزوجل هزار باب شر و بدی را در دنیا و آخرت از او دفع سازد و اگر غیبت را از او دفع نگرداند و خوشحال هم بشود, گناهش همچون گناه کسی است که غیبت کرده است . ـ هر کس در پشت سر برادرش از آبروی او دفاع کند, بر خداست که او را از آتش برهاند. ـ کسی که در حضورش از برادر مسلمان او غیبت شود و با آن که می تواند به یاری او برخیزدیاریش ندهد, گناهش در دنیا و آخرت دامنگیرش شود. ـ اگر در میان جمعی بودی و از کسی غیبت شد, به یاری آن مرد برخیز و آن جمع را از غیبت کردن باز دار و از میانشان برخیز و برو.

کفاره غیبت کردن .

ـ پـیـامـبر خدا(ص), در پاسخ به این سؤال که کفاره غیبت چیست , فرمود : کفاره اش این است که هرگاه به یاد کسی که از او غیبت کرده ای افتادی , از خداوند برایش آمرزش بخواهی . ـ کفاره غیبت این است که برای شخصی که از او غیبت کرده ای , آمرزش بطلبی . ـ کفاره (گناه) کسی که غیبتش را کرده ای , این است که برایش آمرزش بطلبی . ـ هرگاه یکی از شما غیبت برادرش را کرد, از خداوند آمرزش بطلبد, زیرا این کفاره گناه اوست . ـ از جمله کفاره غیبت , این است که برای شخصی که غیبتش را کرده ای آمرزش بطلبی . ـ هر کس از برادر مسلمان خود غیبت کند, برایش آمرزش بطلبد که این خود کفاره ای است .

غيرت .

ستایش غیرت .

ـ پیامبر خدا(ص) : راستی که غیرت از ایمان است . ـ غیرت , از ایمان است و بی غیرتی از نفاق . ـ غیرت , از ایمان است و بی غیرتی از نفاق . ـ غیرت , از ایمان است و بد زبانی از نفاق . ـ غیرت , از ایمان است و بد زبانی از نافرهیختگی . ـ پـدرم ابـراهـیم با غیرت بود و من با غیرت تر از اویم خدابینی مؤمنی را که غیرت ندارد, به خاک مالد. ـ امام علی (ع) : غیرت مؤمن , برای خدای سبحان است . ـ غیرت به اندازه تعصب و ننگ داشتن , بستگی دارد. ـ غیرت مرد, به اندازه ننگ و تعصب اوست . ـ ارزش مرد به اندازه همت اوست و دلیری او, به اندازه ننگ داشتن اوست (از تن دادن به پستیها و زبونیها) و پاکدامنی او به اندازه غیرت او. ـ هرگز غیرتمندی زنا نکرده است . ـ پیامبر خدا(ص) : خدای متعال , بندگان غیرتمند خویش را دوست می دارد. ـ همانا که من غیرتمندم و خدای عزوجل از من غیرتمندتر است و خدای متعال بندگان غیرتمند خود را دوست می دارد. ـ خدای متعال , بیگمان نفرت دارد از مردی که به زور وارد خانه اش شوند و او نجنگد.

غیرت از صفات خداست .

ـ امـام صـادق (ع) : خـدای تـبـارک و تعالی غیرتمند است و هر غیرتمندی را دوست می دارد واز غیرتمندی اوست که زشتکاریها را, از پیدا و ناپیدا, حرام فرموده است . ـ پـیـامبر خدا(ص) : بدانید که خدا حرام را ممنوع فرموده و حدود را مشخص کرده است واحدی غیرتمندتر از خدا نیست و از غیرت اوست که زشتکاریها را حرام فرموده است . ـ هیچ کس غیرتمندتر از خدا نیست , از همین روست که زشتکاریها را, از آشکار و نهان ,حرام کرده است . ـ امام علی (ع) : همانا خداوند نسبت به مؤمن غیرت دارد, پس , بی غیرت از خود غیرت نشان دهد, زیرا که آدم بی غیرت واژگونه دل است . ـ پـیامبر خدا(ص) : راستی که خداوند غیرت دارد و راستی که مؤمن غیرت دارد و غیرت خدااین است که مؤمن آنچه را خداوند بر او حرام کرده است , انجام دهد. ـ همانا خدای متعال نسبت به مسلمان غیرت دارد پس مسلمان باید غیرت داشته باشد.

مرد بی رگ و غیرت .

ـ امام صادق (ع) : هرگاه با زن یک مرد یا با کنیزی که همسر اوست عملی ننگ آور صورت گیرد و او به غیرت نیاید و وضع را تغییر ندهد, خداوند پرنده ای به نام قفندر به سوی آن مردبفرستد که بر روی چارچوب در خانه او می نشیند و آن گاه چهل روز مهلتش می دهد سپس بانگ سر می دهد : همانا خدا غیرتمند است و هر غیرتمندی را دوست می دارد آن گاه پروازمی کند و می رود و از آن به بعد خداوند روح ایمان را از آن مرد بر می کند و فرشتگان نام دیوث بر او می نهند. ـ شیـطـانی است به نام قفندر که هرگاه در منزل مردی چهل بامداد بربط نواخته شود و مردها بـرآن وارد شـونـد, آن شـیـطـان هـر یـک از اعـضـای بدن خود را بر روی اعضای همانندش در بـدن صـاحـبـخـانـه بگذارد و سپس در او بدمد که از آن پس دیگر غیرتی برایش نماند, به طوری که پیش زنانش بیایند و او غیرت به خرج ندهد. ـ پـیـامـبر خدا(ص), در پاسخ به این پرسش که دیوث کیست , فرمود : مردی که زنش زنا دهد واو خبر داشته باشد. ـ امام صادق (ع) : مردی که غیرت نداشته باشد, واژگونه دل است . ـ پیامبر خدا(ص) : بوی بهشت از فاصله پانصد سال راه به مشام می رسد, اما فرزند ناخلف وشخص دیـوث آن را استشمام نمی کنند عرض شد : ای پیامبر خدا! دیوث کیست ؟ فرمود :مردی که زنش زنا دهد و او از آن مطلع باشد.

نکوهش غیرت ورزی و تعصب بی جا.

ـ پیامبر خدا(ص) : غیرتی هست که خدا دوست دارد و غیرتی هست که دوست ندارد غیرتی که آن را دوست دارد غیرت ورزی در تهمت و بدگمانی است و غیرتی که دوست ندارد,غیرت نشان دادن در جایی است که بدگمانی و تهمت در بین نباشد. ـ امام علی (ع), در سفارش به فرزند خود حسن (ع), می فرماید : از غیرت نابجا (نسبت به زنان) بپرهیز که آن , زن سالم را به بیماری می کشاند و پاکدامن را به بدگمانی (و اندیشه گنهکاری), بلکه درباره آنان محکم کاری کن آن گاه اگر عیبی دیدی در مجازات کوچک وبزرگ درنگ مکن . ـ امام صادق (ع) : در حلال , غیرت و تعصب نیست . ـ امام علی (ع) : غیرت مرد (از) ایمان است و غیرت ورزی زن ستم و تجاوز. ـ غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان . ـ امام باقر(ع) : غیرت زنان (از) حسادت است و حسادت ریشه کفر است زنان هرگاه غیرت و رشک ورزند خشم گیرند و چون خشم گیرند به کفر گرایند, مگر زنان مسلمان . ـ خالد قلانسی : مردی در حضور امام صادق (ع) از زن خود سخن به میان آورد و از او تعریف کرد حضرت به او فرمود : آیا (تا به حال) غیرت (و حسادت) او را تحریک کرده ای ؟ عرض کرد : نه فرمود : غیرتش را تحریک کن آن مرد رشک همسر خود را برانگیخت , اما زن پایداری نشان داد مرد به امام صادق (ع) عرض کرد غیرتش را تحریک کردم , اما شکیبایی به خرج داد حضرت فرمود : پس او همان گونه است که تو می گویی .

فال خوب زدن .

فال .

ـ امام علی (ع) : فال خوب بزن , تا کامیاب شوی . ـ پیامبر خدا(ص) : خوب چیزی است فال خوب زدن سخن نیکی است که فردی از شمامی شنود. ـ شومی و فال بد وجود ندارد, بهترین آن فال خوب است : جمله خوبی که فردی از شمامی شنود. ـ شومی و فال بد وجود ندارد و بهترین آن فال خوب است عرض شد : یا رسول اللّه ! فال خوب زدن چیست ؟ فرمود : جمله خوبی که فردی از شما آن را می شنود. ـ واگـیـری و فال بد حقیقت ندارد و من از فال خوب زدن خوشم می آید, و فال خوب زدن همان سخن نیکوست . ـ امـام عـلـی (ع) : چـشـم زخـم , دعـا و افـسـون , جادو و فال خوب زدن حقیقت دارد اما فال بد وواگیری حقیقت ندارد. علامه طباطبائی , قدس سره , زیر عنوان ((گفتاری درباره سعد و نحس ایام و شومی و فال خوب در چند فصل)) می نویسد:. فـصـل اول در سـعـد و نـحـس بودن روزها : نحس بودن یک روز یا زمانی خاص , به این معناست کـه حـوادثـی کـه در آن مـدت رخ مـی دهد جز شر و بدی در پی ندارد و اگر کسی در آن روز یا مدت ,مطلق کار یا کار خاصی انجام دهد, برایش یمن و برکت ندارد سعد بودن ایام خلاف این است . هـیـچ دلـیلی وجود ندارد که ثابت کند فلان روز یا فلان زمان , سعد است یا نحس اجزای طبیعت زمـان مقداری همانند یکدیگر و یکسان است و ما نمی توانیم به همه علل و اسبابی که دررخ دادن حـوادث و پـدیـد آمدن کارها مؤثر و کارگرند, احاطه پیدا کنیم مگر این که چرخش آن روز با آن بـخـش از زمـان عـلل و عواملی را که مقتضی خجستگی یا شومی آن است , برای ماآشکار کند لذا تـجـربـه ای کـه بـرای این مقصود کافی باشد فراهم نمی آید, زیرا این تجربه منوط به این است که مـوضـوع از اثـر آن جـدا و بـرهنه شود, تا معلوم شود که آن اثر اثر آن موضوع است این هم برای ما معلوم نیست . بـه هـمین دلیل راهی برای برهان آوری بر نفی خجستگی وناخجستگی نیز وجود ندارد, کمااین که برای اثبات آن نیز راهی نیست گرچه وجود و واقعیت داشتن آن بعید است ولی بعیدبودن , غیر از محال بودن است آنچه گفتیم از دیدگاه عقلی و نظری بود. امـا از دیـدگاه شرعی , در قرآن از شومی و خجستگی ایام یاد شده است خدای متعال می فرماید : ((مـادر یـک روز شوم به طور مداوم بر سر آنان تندبادی توفنده فرستادیم)) و می فرماید : ((ما در روزهایی شوم تندبادی توفنده بر سر آنان فرستادیم)) اما از سیاق داستان و دلالت این دو آیه بیش از ایـن معلوم نمی شود که شومی و ناخجستگی اختصاص به همان هفت شب و هشت روزی داشته که به طور متوالی عذاب تندباد بر آنها می وزیده است

, بی آن که با گردش هفته ها یا ماهها و سالها این چند روز هم تکرارشوند و این روشن است و گرنه همه زمان شوم و نحس بود. نیز می فرماید : ((سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم)). مراد از این شب , شب قدر است که خدای متعال در وصف آن می فرماید : ((شب قدر بهتر از هزارشب است)) پیداست که فرخنده و سعد بودن این شب , به سبب تقارن آن با افاضات باطنی الهی وحوادث معنوی است , مانند رقم خوردن قطعی قضای الهی و فرود آمدن فرشتگان و روح و صلح و سلام بودن آن شب خدای متعال می فرماید : ((در آن (شب) هر گونه کاری (به نحوی)استوار فیصله می یابد))و می فرماید: ((در آن شب فرشتگان ,باروح ,به فرمان پروردگارشان برای هر کاری (که مقرر شده است)فرود آیند آن شب تا دم صبح , صلح و سلام است)). علت مبارک وخجسته بودن این شب , فضیلت عبادت و نیایش در آن و فراوانی ثوابش و نزدیک بودن عنایت الهی به کسانی است که به آستان عزت و کبریایی روی نهاده اند. و امادر سنت , روایات بسیار زیادی پیرامون سعد و نحس بودن روزهای هفته و ایام ماههای عربی و ایام ماههای ایرانی و ایام ماههای رومی وجود دارد این روایات که فوق العاده زیادند و درمجموعه های حدیثی آورده شده اند ((36)) , اکثرا احادیثی ضعیف و از نوع مرسل و مرفوعند گرچه درمیان آنها احادیثی هم یافت می شوند که به لحاظ سند خالی از اعتبار نیستند. روایاتی که روزهای شوم را نام می برند, مانند چهارشنبه هر هفته و چهارشنبه آخر ماه و هفت روزاز ماه عربی و دو روز از هر ماه رومی و امثال اینها, در بسیاری از آنها بویژه در روایاتی که به نحوست روزهای هفته و ایام ماههای عربی می پردازد علت این نحوست هم یعنی وقوع حوادث تلخ و نامطلوب از نظر مذاق دینی ذکر شده است , مانند رحلت پیامبر(ص) و شهادت امام حسین (ع) و انداختن ابراهیم (ع)در آتش و فرود آمدن عذاب بر فلان امت و خلق شدن آتش و جز اینها. پیداست که نحس و شوم شمردن این ایام و اجتناب از نزدیک شدن به کارهای دلخواه انسان و چشم پوشیدن از لذتهای خویش , موجب تحکیم تقوا و تقویت روحیه دینی است و برعکس , بی اعتنایی وبی توجهی به این روزها و همیشه و همواره در پی برآوردن خواهشهاوهواهای نفس رفتن , مایه روی گردانی از حق و بی احترامی به دین وبی حرمتی به اولیای دین می باشد بنابراین , نحوست و شومی این روزها به جهات و دلایلی از بدبختی معنوی برمی گردد که از علل و عواملی اعتباری نشات می گیرد که به نوعی به این ایام مربوط می شود و به نحوی باعث شقاوت دینی کسی می شود که به آنها بی اعتنایی می کند. نیز در عده ای از این روایات آمده است که برای دفع نحوست این ایام باید با دادن

صدقه یا گـرفتن روزه یا دعا یا قرائت مقداری از قرآن و امثال اینها, به خدا پناه برد مانند روایت ابن الشیخ کـه در کـتـاب مجالس به سند خود از سهل بن یعقوب ملقب به ابو نواس از امام عسکری (ع) نقل کـرده اسـت کـه مـی گوید: عرض کردم : سرورم ! بیشتر این ایام به خاطر نحوست و ترسهایی که دارند مانع این می شوند که انسان دنبال کارها و مقاصد خود برود, لطفا برای پرهیز از این ترسها و رفـع نـگـرانیها مرا راهنمایی کنید, زیراگاهی اوقات کاری ضروری پیش می آید که باید انجامش دهـم حـضرت به من فرمود : ای سهل ! همان ولایت ما برای شیعیان , مایه امن و امان است ولایتی کـه اگـر بـا آن در اعـمـاق دریاهای ژرف و وسطبیابانهای بی کران میان درندگان و گرگها و دشـمـنـان جـنـی و انـسی قرار گیرند از ترس و وحشتهای آنهاایمن خواهند بود پس , به خدای عـزوجل اعتماد کن و ولایت خود را نسبت به امامان طاهر خویش خالص گردان و آن گاه هر جا خـواسـتـی بـرو و هـر چـه خواستی بکن حضرت سپس دستور می دهد که مقداری از قرآن و دعا را بـخـوانـد و بـدیـن وسـیـله شومی و نحوست آن روز را از خود دور گرداند و دنبال هر کاری که می خواهد, برود. در خصال به سند خود از محمد بن ریاح فلا ح روایت کرده که گفت : دیدم که ابو ابراهیم (موسی بـن جـعـفـر)(ع) در روز جـمـعـه حجامت می کند عرض کردم : فدایت شوم , روز جمعه حجامت می کنید؟ فرمود : آیة الکرسی را می خوانم بنابراین , تو هم هرگاه خونت به هیجان آمد, شب باشد یا روز آیة الکرسی را بخوان و حجامت کن . و بـاز در خـصـال بـه سـندش از محمد بن احمد دقاق روایت کرده که گفت : نامه ای به امام ابو الحسن دوم (ع) نوشتم و از مسافرت در چهارشنبه آخر ماه پرسیدم در پاسخم نوشت : برخلاف نظر معتقدان به شومی , هر کس در چهارشنبه آخر ماه مسافرت کند, از هر گزندی ایمن خواهد بود و از هـر بیماری وآسیبی سالم می ماند و خداوند حاجتش را نیز برمی آورد همین شخص بار دیگر به آن حضرت نامه ای نوشت و از حجامت کردن در چهارشنبه آخر ماه سؤال کرد, حضرت به او نوشت : بـرخـلاف نـظـرمـعتقدان به شومی , هر کس در چهارشنبه آخر ماه حجامت کند, از هر آسیب و گزند و مرضی در امان باشد و محل حجامتش نیز کبود نشود ((37)) . در تحف العقول نیز روایتی به همین معنا آمده است حسین بن مسعود گفت : (روزی) به حضور ابـوالـحـسن امام هادی (ع) شرفیاب شدم در آن روز هم انگشتم خراش برداشت و هم سواره ای از کـنـارم گـذشت و به من خورد و شانه ام صدمه دید و هم از میان جمعیتی گذشتم و قسمتی از لباسم پاره شد گفتم :خدا مرا از شرت نگه دارد, چه روز شومی هستی حضرت به من فرمود : ای حـسن ! تو هم که با ما رفت وآمد داری , گناهت را به گردن کسی می اندازی که گناهی ندارد؟

حـضـرت با این گفتار خود مرا به سر عقل آورد و فهمیدم که اشتباه کرده ام عرض کردم : مولای مـن ! از خـدا آمـرزش مـی خـواهم فرمود, ای حسن !روزها را چه گناهی است که وقتی به سزای اعـمـالـتـان مـی رسید آنها را شوم می خوانید؟ حسن گفت : یابن رسول اللّه , برای همیشه از خدا آمرزش می طلبم و توبه می کنم حضرت فرمود : فایده ای ندارد, بلکه خداوند به سبب این که روزها را بـه خـاطر جرمی که نکرده اند نکوهش می کنید, مجازاتتان می کند ای حسن ! مگر نمی دانی که این خداست که در برابر اعمال در دنیا و آخرت پاداش می دهد و کیفر می رساندو مجازات می کند؟ عـرض کـردم : چـرا, ای مـولای من ؟ فرمود : تجاوز مکن و برای ایام هیچ تاثیر ودخالتی در حکم خداوند قائل مشو حسن گفت : چشم , مولای من . از ایـن روایـات ـ کـه روایـات دیگر نظیر آنها به همین معنا نیز هست ـ استفاده می شود که ملاک نـحـس بودن این روزهای نحس , صرفا فال بد زدن این روزها از سوی مردم است فال بد زدن هم , همچنان که خواهیم گفت , تاثیر روانی دارد و این روایات بر آن است تا تاثیر روانی نحوست این ایام را کـه ناشی ازفال بد زدن خود مردم است , از نفس انسان دور کند, حال یا از طریق قدرت روحی شـخص و یا اگر چنین قدرت روحی ندارد از طریق قرائت بخشی از قرآن یا خواندن دعایی که به خدای سبحان پناه برد (وآرامش خاطر پیدا کند). بعضی علما آن روایاتی را که نحوست برخی روزها را مسلم گرفته , حمل بر تقیه کرده اند که بعید هم نیست چنین باشد, زیرا فال بد و خوب زدن به زمانها و مکانها و اوضاع و احوال از خصایص عامه است و مقدار زیادی از این گونه اعتقادات از دیرباز تاکنون در میان اقوام و ملل گوناگون بوده و هست درمیان مردم حتی در بین خواص آنها در صدر اول اسلام روایاتی در این باره بوده که آنها را بـه پـیـامـبرخدا(ص) نسبت می دادند و هیچ کس هم جرات نداشت آنها را رد کند مثلا در کتاب مـسلسلات به سندش از فضل بن ربیع روایت کرده که گفت : روزی با مولایم مامون بودم و روز چهارشنبه خواستیم به سفربرویم مامون گفت : امروز سفر کردن مکروه و ناخوشایند است , چون از پدرم رشید شنیدم که می گفت :از مهدی شنیدم که می گفت : از منصور شنیدم می گفت : از پـدرم محمد بن علی شنیدم می گفت : از پدرم علی شنیدم می گفت : از پدرم عبداللّه بن عباس شـنیدم می گفت : از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می فرمود :آخرین چهارشنبه ماه , روزی همیشه نحس است . و امـا روایـاتـی کـه بـر سـعـد بـودن ایـامی از هفته و غیر هفته دلالت دارد, توجیه آنها نیز نظیر اولـین توجیهی است که درباره اخبار حاکی از نحس بودن ایام بیان شد, زیرا در این گونه روایات سـعـد بـودن ایـن ایام و خجسته بودن آنها را چنین تعلیل کرده که چون در فلان روز حادثه ای با بـرکت و از نظر دینی بسیاربزرگ و با اهمیت رخ داده

است , مانند ولادت و بعثت پیامبر خدا(ص) مـثـلا روایـت شـده که خود آن حضرت دعا کرد و عرض کرد : بار خدایا! روز شنبه و پنج شنبه را از هـمان صبح زود برای امتم مبارک وخجسته گردان و نیز روایت شده که خداوند, آهن را در روز سه شنبه برای داود نرم کرد و این که پیامبرخدا(ص) در روز جمعه به سفر می رفت و این که احد (یکشنبه) یکی از نامهای خدای تعالی است بنابراین , از این مقدمه طولانی این معنا روشن می شود کـه اخـبـاری کـه پـیـرامون سعد و نحس بودن روزهاوارد شده , بیش از این دلالت ندارد که این خـجـسـتـگـی و ناخجستگی به خاطر حوادثی دینی است که برحسب ذوق دینی یا بر حسب تاثیر روانی موجب خوب و بد کاری می شود اما این که خود آن روز یا آن قطعه از زمان دارای خصوصیت میمنت یا شومی باشد و علل و عواملی طبیعی در آنها باشد که موجب این خجستگی و ناخجستگی شـده باشد, چنین امری از روایات برنمی آید و روایاتی که گویای خلاف این مطلب باشند یا (اگر معتبر باشد) از باب تقیه است و یا معتبر و قابل اعتماد نیستند. 2 ـ در بـاب سـعـد و نـحـس بـودن سـتـارگـان و تـاثـیر اوضاع کواکب آسمانی در خجستگی و نـاخجستگی حوادث زمینی در این باره از دیدگاه عقلی همان را می توان گفت که درباره سعد و نحس بودن روزهاگفتیم , زیرا در این جا نیز راهی برای اقامه برهان بر اثبات و نفی این امر, مانند سـعد بودن خورشید ومشتری و قران سعدین و نیز نحوست مریخ و قران نحسین و قمر در عقرب نـداریـم الـبته منجمان قدیم هند معتقد بودند که حوادث زمینی با مطلق اوضاع سماوی , اعم از اوضـاع ثـوابت و سیارات , ارتباطدارند و منجمان غیر هندی این رابطه را فقط با سیارات هفتگانه قائل بودند, نه ثوابت آنان برای اوضاع گوناگون سماوی خواص و آثاری برشمرده که به آنها احکام نـجـوم مـی گـویند به نظر آنان هر یک از آن اوضاع پیش آید, در زمین آثار و خواص خود را نشان می دهد و تاثیر می گذارد. ایـن مـنـجـمـان درباره ستارگان اختلاف نظر دارند بعضی معتقدندکه اجرام سماوی ,موجوداتی هستنددارای نفس و زنده و دارای اراده و تاثیرات خود را به عنوان علت فاعلی می گذارند بعضی هم معتقدندکه این اجرام دارای نفس نیستند ولی در عین حال تاثیر خود را به عنوان علت فاعلی مـی گـذارنـد به نظربرخی نیز زمینه ساز تاثیر و فعل خدای تعالی هستند و این خداست که پدید آورنـده حوادث است به عقیده عده ای هم کواکب و اوضاع آنها نشانه هایی از بروز حوادث هستند و نه علت فاعلی هستند و نه علت اعدادی و زمینه ساز به باور برخی هیچ ارتباطی میان این کواکب و اوضاع سماوی با حوادث زمینی نیست , حتی به نحو علامت و نشانه بلکه عادت خدا بر این جاری شده که فلان حادثه زمینی رامقارن با فلان وضع آسمانی پدید آورد هیچ یک از این احکام و اتفاقات هـم هـمـیـشـگـی و

عمومی نیستند,به طوری که بتوان گفت فلان حکم و حادثه با بهمان وضع آسمانی ملازمت دارد, زیرا گاهی این قضاوتها درست از آب درمی آیندو گاهی هم نادرست اما حکایتها وداستانهای عجیب وشگفت آوری که ازاستخراجات این منجمان به ما رسیده , نشان می دهد که میان اوضاع آسمانی و رخدادهای زمینی نوعی ارتباط وجود دارد اما این ارتباط فی الجمله وجود داردنه به طور کلی و عمومی همچنان که پاره ای روایات وارد شده از ائمه اهل بیت (ع) نیز این مقدار ارتباطرا تصدیق کرده است . بنابراین , نمی توان حکم قطعی کرد که فلان ستاره یا فلان وضع آسمانی , سعد است یا نحس اما اصل ارتباط رخدادها و اوضاع آسمانی و زمینی با یکدیگر, چیزی نیست که پژوهشگر نکته سنج بتواند آن را انکار کند. عقیده به این که کواکب یا اوضاع آسمانی ـ خواه آنها را دارای نفوس ناطقه بدانیم یا ندانیم ـ درمادون خود تاثیر دارند, مخالفتی با ضروریات دین ندارد مگر این که کسی آنها را آفریننده و پدیدآورنده حوادث زمینی بداند و این سر رشته را به خدا نرساند که در این صورت شرک است لیکن هیچ کس , حتی صائبیان ستاره پرست , چنین حرفی نزده اند یا این که گفته شود این کواکب و اوضاع سماوی مدبر نظام هستی می باشند و در کار تدبیر استقلال عمل دارند و این ربوبیتی است که پیامدش معبودیت آنهاست و این شرک است چنان که صائبیان ستاره پرست چنین عقیده ای دارند. روایاتی که درباره تاثیر یا عدم تاثیر ستارگان در سعد و نحس بودن وارد شده بسیار زیاد است و به چند نوع تقسیم می شوند:. بعضی از آنها ظاهرامساله سعد و نحس بودن ستارگان و اوضاع سماوی را پذیرفته اند مثلا در رساله ذهبیه از امام رضا(ع) نقل شده است که فرمود : بدان که نزدیکی کردن با زنان در زمانی که قمر در برج حمل یا برج دلو باشد, بهتر است و بهتر از این زمان وقتی است که قمر در برج ثور باشد, زیرا در این هنگام شرف قمر است . در بحار از نوادر و او به سند خود از حمران از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : کسی که درهنگام قمر در عقرب مسافرت یا ازدواج کند, روی خوش نمی بیند. در کتاب نجوم ابن طاوس از علی (ع) روایت شده است که فرمود : مسافرت کردن در هر ماه وقتی که قمر در محاق یا قمر در عقرب است , مکروه است . به قولی می توان این روایات را حمل بر تقیه کرد,یا حمل بر تقارن این اوقات با فال بد زدن عامه دانست همچنان که عده ای از روایات نیز مشعر به این امر است , چون در آنها دستور داده شده است که برای دفع نحوست صدقه پرداخت شود مثلا در نوادر راوندی به سندش از موسی بن جعفر از پدربزرگوارش از جدش نقل کرده که در حدیثی فرمود:در هر صبحگاه صدقه ای بده , تانحوست آن روزازتوبرطرف شودودرهرشامگاه صدقه ای بده تا شومی آن شب از تو دور گردد. امکان

هم دارد که این امر به خاطر ارتباط خاصی باشد که میان وضع آسمان و رخداد زمینی است , اماارتباط به نحو اقتضا (نه به نحو علیت). دسته دوم از این روایات , تاثیرات ستارگان در حوادث را انکار و تکذیب کرده و از اعتقاد به این امر و اشتغال به علم نجوم بشدت نهی نموده اند مثلا در نهج البلاغه آمده است : منجم مانند کاهن است وکاهن همچون ساحر و ساحر همانند کافر و کافر در آتش است . از اخبار دیگری که این تاثیرات را درست دانسته و پرداختن به نجوم را تجویز کرده اند, برمی آیدکه نهی از اشتغال به این علم و تکیه کردن به آن به خاطر این است که چنان کسی برای تاثیر آنها استقلال عمل قائل باشد, کارش به شرک می انجامد. دسته سوم روایاتی است که نشان می دهد نجوم و تاثیر کواکب در اوضاع زمینی فی نفسه واقعیت دارد, اما چیزی که هست اندک از این علم سودمند نیست و زیادش هم دست یافتنی نمی باشد مثلا درکافی به سندش از عبدالرحمن بن سیابه روایت کرده است که گفت : به امام صادق (ع) عرض کردم :فدایت شوم , مردم می گویند که پرداختن به علم نجوم جایز نیست و من از این علم خوشم می آیدبنابراین , اگر به دینم ضرر می زند, من به چیزی که برای دینم زیانمند باشد هرگز نیازی ندارم و اگر به دینم ضرر نمی زند, به خدا که من به این علم علاقه مندم و تحصیل آن را دوست دارم حضرت فرمود :این طور که مردم می گویند, نیست نجوم ضرری به دینت نمی زند سپس فرمود : شما به علمی می پردازید, که بسیار آن حاصل نمی شود و اندکش هم به کار نمی آید و سودی نمی رساند. در بحار از کتاب نجوم ابن طاوس از معاوية بن حکیم از محمد بن زیاد از محمد بن یحیی خثعمی روایت شده است که گفت : از امام صادق (ع) پرسیدم که آیا نجوم راست است و حقیقت دارد؟ فرمود :آری عرض کردم : آیا در روی زمین کسی هست که این علم را بداند؟ فرمود : آری , در روی زمین کسی هست که آن را بداند در عده ای از روایات آمده است : از این علم کسی اطلاع ندارد, مگر یک خانواده هندی و یک خانواده عرب در بعضی روایات آمده است : خانواده ای از قریش . این روایات , مطلب سابق را تایید می کند که گفتیم میان اوضاع کواکب و رخدادهای زمینی نوعی ارتباط وجود دارد. در بعضی روایات آمده است که خداوند مشتری را به صورت مردی به زمین فرستاد و او به مردی غیر عرب برخورد و علم نجوم را به او آموخت , تا جایی که گمان کرد به عمق آن دست یافته است سپس به او گفت : حالا ببین مشتری کجاست ؟ مرد گفت : من او را در فلک نمی بینم و نمی دانم کجاست مشتری او را از خود دور کرد و دست مردی هندی را گرفت و نجوم را به او آموخت , تا جایی که فکرکرد بخوبی فرا گرفته است , به او گفت : حالا ببین مشتری کجاست ؟ آن مرد گفت : محاسبات

من نشان می دهد که خود تو مشتری هستی همین که این را گفت , آهی بـلـند کشید و جان داد و علم او به خانواده اش به ارث رسید بنابراین , علم نجوم در آن جاست این روایت شباهت بیشتری به جعلی بودن دارد. 3 ـ دربـاره تـفال و تطیر تفال و تطیر عبارت است از حادثه ای را دلیل بر وجود رخدادی گرفتن کـه اگر آن رخداد خوب باشد آن را تفال (فال نیک زدن) می گویند و اگر بد باشد تطیر (فال بد زدن) دربـسـیـاری مـوارد ایـن دو مـؤثر واقع می شوند و آن حادثه خوب یا بد بویژه حادثه بد که انتظارش می رود,تحقق می یابد و این البته یک تاثیر روانی است . اسلام میان فال خوب و فال بد زدن فرق گذاشته و به فال نیک زدن دستور داده و از فال بد زدن نهی کرده است و این نشان می دهد که تاثیر این دو امر, یک تاثیر روانی است . دربـاره فـال نـیـک زدن , این جمله از پیامبر(ص) نقل شده است که فرمود : فال نیک بزنید تا آن رابـیـابـیـد خود حضرت نیز فال خوب زیاد می زد و در بسیاری جاها این کار از حضرت نقل شده است ((38)) . و امـا فـال بـد زدن , در جـاهـایـی از قـرآن کـریـم از امـتـهـای گـذشـتـه نقل شده که آنان به پـیامبرانشان می گفتند : ما به شما فال بد زده ایم و لذا ایمان نمی آوریم پیامبرانشان در پاسخ آنها مطالبی گفته اند که خلاصه اش این است : تطیر (فال زدن از روی حرکت پرندگان) حق را باطل و باطل را حق نمی کند و کاردر دست خدای سبحان است , نه در دست پرنده ای که هیچ اختیاری از خـودش نـدارد, چـه رسد به این که خیر و شر و سعادت و شقاوت دیگران در دست او باشد مثلا خـداونـد می فرماید : ((گفتند : ما شما را به فال بد گرفته ایم اگر دست از دعوت خود بر ندارید سنگسارتان می کنیم و به طور قطع از ما به شما عذاب و شکنجه ای دردناک خواهد رسید گفتند : شومی شما با خود شماست)) یعنی آن چیزی که شر و بدی رابه سوی شما می کشاند با شماست , نه بـا ما نیز می فرماید : ((گفتند : ما به تو و به آن که با توست فال بدزده ایم , او گفت : فال شما نزد خـداسـت)) یـعـنـی آنچه خیر و شر شما به وسیله آن به شما می رسد, نزدخداست , زیرا اوست که سرنوشت شما را مقدر می کند و رقم می زند, نه من و کسی که همراه من است بنابراین , ما کاره ای نیستیم . اخـبـار فـراوانـی نـیـز در نهی از فال بد زدن و دفع شومی آن به وسیله بی اعتنایی یا توکل و دعا رسیده است و این گفته سابق ما را که گفتیم تاثیر این چیزها یک تاثیر روانی است , تایید می کند مـثـلا کـافی به سند خود از عمرو بن حریث آورده است که گفت : امام صادق (ع) فرمود : فال بد زدن , بـسـتـگی به خود تودارد اگر آن را آسان گیری آسان می شود و اگر سخت گیری سخت مـی شود و اگر آن را به هیچ نگیری هیچ و بی اثر می شود دلالت این حدیث بر جنبه روانی داشتن تـاثـیـر فال بد آشکار و واضح است نظیراین روایت حدیثی است که از

طرق اهل سنت روایت شده است : سه چیز است که هیچ کس از تاثیر آنهابرکنار نمی ماند : فال بد زدن , حسادت و گمان عرض شد : پس , چه کنیم ؟ فرمود : هرگاه فال بد زدی ,کارت را بکن (و به فال اعتنا منما) و هرگاه گرفتار حسادت شدی , آن را دنبال نکن و هرگاه گمان بردی ,در پی تحقیق بر نیا. در همین معناست روایتی که در کافی از قمی از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود : پیامبر خدا(ع) فرمود : کفاره فال بد زدن توکل است تا آخر حدیث علتش هم این است که درتوکل , کار تاثیر به خدای تعالی ارجاع داده می شود و لذا اثری برای فال بد باقی نمی ماند تا از آن ضرری متوجه آدمی شود. نیز در همین معناست روایتی که از طرق اهل سنت وارد شده و در نهایه ابن اثیر آمده است : فال بدزدن , شرک است و هیچ یک از ما خالی از طیره نیستیم اما خداوند به وسیله توکل تاثیر آن را از بین می برد. باز در معنای حدیث سابق روایتی است که از موسی بن جعفر(ع) نقل شده که فرمود : هفت چیز برای مسافر در راهش شوم است : کلاغ از طرف راستش قارقار کند, سگی (سر راهش پیدا شود و) دمش راباالا نگه دارد, گرگی به صورت او زوزه کشد در حالی که روی دم خود نشسته باشد و سپس سه مرتبه دم خود را بالا و پایین برد, آهویی از طرف راست او به طرف چپش بگریزد, جغدی بانگ زند, زنی باموهای جو گندمی که عورتش را آشکار کرده باشد و ماده الاغ گوش بریده هر کس از دیدن یکی از اینهادر خود احساس ترس و دلواپسی کرد بگوید : بار خدایا, از شر آنچه در دل خود احساس می کنم , به توپناه می برم پس از شر آن مصون می ماند ((39)) . سایر اموری که در نظر عامه مردم شوم و نحس است , نیز در حیطه همین بحث کلامی قرار می گیرندمانند شنیدن یک بار عطسه در هنگام تصمیم گرفتن بر انجام کاری و امثال این در ابواب متفرق وگوناگون , روایاتی در نهی از فال بد زدن به این امور و توکل به خدا کردن در هنگام بروز آنها وارد شده است مثلا در حدیث نبوی که از طریق شیعه و سنی نقل شده , آمده است : سرایت بیماری و فال بد زدن و خونخواهی روح مقتول و شومی و سوت زدن در هنگام آب دادن حیوان و شیر دادن پس از گرفتن ازشیر و بادیه نشینی بعد از هجرت (یا کفر بعد از اسلام) و روزه سکوت تا شب و طلاق قبل از نکاح و آزادکردن بنده قبل از مالک شدن آن و یتیمی بعد از بلوغ وجود ندارد (و در اسلام قدغن است ((40))).

کشتن غافلگیرانه .

کشتن غافلگیرانه .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : ایـمـان بـنـد (و مـانـع از) کـشـتـن غـافـلـگـیـرانـه اسـت و مـؤمـن ـ غافلگیرانه نمی کشد ((41)) . ـ ابـن ابـی الـحـدیـد : چـون پـیـامـبـر خـدا(ص) رحـلت فرمود و علی (ع) مشغول غسل و کفن ودفـن آن حـضـرت گـردیـد و بـا ابـوبـکـر بـیـعت شد, زبیر و ابوسفیان و گروهی از مهاجران , بـرای مـشـورت , بـا عباس و علی (ع) خلوت کردند و سخنانی تحریک آمیز و مهیج گفتند عباس , رضـی اللّه عـنـه , گـفـت : صحبتهای شما را شنیدیم اما نه به دلیل در اقلیت بودن از شما کمک مـی گـیـریـم ونـه از روی بـدگـمـانـی نظرات شما را رها می کنیم پس , به ما فرصت دهید که بـیـنـدیشیم به خداسوگند اگر نبود که اسلام دست و پای کشتن غافلگیرانه را بسته و جلو آن را گـرفته است , هرآینه صخره ها و خرسنگها چنان به هم می خوردند و متلاشی می شدند که صدای برهم خوردن آنها از جایگاه مرتفع شنیده می شد. ـ ابـوالـفـرج ا صـفـهـانـی بـه هـنـگام نقل آن چه بر مسلم بن عقیل گذشت , می نویسد: هانی به مـسـلم گفت : من دوست ندارم که او ـ ابن زیاد ـ در خانه من کشته شود وقتی مسلم (از نهانگاه) بـیـرون آمـد, شـریک به او گفت : چرا او را نکشتی ؟ مسلم گفت : به دو سبب : اول این که هانی خـوش نـداشـت ابـن زیـاد در خانه او کشته شود دوم حدیثی که مردم از پیامبر(ص) برایم روایت کـرده انـدکـه فـرموده است : ایمان بند کشتن غافلگیرانه است و مؤمن غفلتا نمی کشد هانی به او گفت :هان ! به خدا قسم اگر او را می کشتی , یک نفر فاسق و فاجر و کافر را کشته بودی .

ـ همچنین در کامل ابن اثیر آمده است : پس از آن که ابن زیاد (از منزل هانی) بیرون رفت مسلم بن عقیل (از پشت پرده) بیرون آمد شریک به او گفت : چه چیز مانع شد که او را بکشی ؟ مسلم گفت : دو چـیـز, اول این که هانی خوش نداشت ابن زیاد در منزل او کشته شود دوم حدیثی که علی از پـیـامـبـر(ص) نـقل کرده که فرموده است : همانا ایمان بند کشتن غافلگیرانه است و مؤمن غفلتا مؤمنی را نمی کشد هانی به او گفت : اگر او را می کشتی , بیگمان یک نفر فاسق فاجر کافرپیمان شکن را کشته بودی . ـ مـسـلم شمشیر به دست (از پشت پرده) بیرون آمد شریک به او گفت : [ای مرد] چرا کار راتمام نـکردی ؟ مسلم پاسخ داد : همین که خواستم حمله کنم , زنی دامن مرا چسبید و گفت : تو را به خـدا اگـر ابـن زیاد را درخانه ما بکشی و در برابر من گریست من هم شمشیررا انداختم ونشستم هانی گفت : ای وای براو, هم مرا و هم خودش را به کشتن داد از

چیزی که می گریختم به سرم آمد . همچنان که ملاحظه می شود این احادیث نمی توانند حرمت مطلق کشتن غافلگیرانه رااثبات کنند و مسلم (ع) شخصیتی بزرگتر و داناتر از آن است که بتوان نسبت فراموشی حدیث مردی از پیامبر را بـه او داد بـه نـظـر من نزدیکتر به واقعیت این است که احادیث مربوط به حرمت مطلق کشتن غافلگیرانه ساختگی هستند البته حدیث آخر پیرامون داستان مسلم درخانه هانی صحت دارد.

فتنه و آزمایش الهی .

فتنه و آزمایش الهی .

قرآن . ((آیـا نـمی بینند که آنان در هر سال یک یا دو بار آزموده می شوند؟ باز هم توبه نمی کنند و عبرت نمی گیرند)). ـ مـعمر بن خلا د : شنیدم ابوالحسن (ع) می گوید : ((الف لام میم آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایـمـان آوردیـم , رهـا مـی شـوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند)) سپس به من فرمود: آزمایش چـیـسـت ؟ عـرض کـردم : فـدایـت شـوم , تـا جـایـی کـه مـا مـی دانـیـم آزمـایش در دین است حـضـرت فـرمـود:همچنان که طلا گداخته و آزموده می شود, مردم آزموده می شوند ((42)) و باز فرمود : همچنان که طلا ناب می شود, مردم ناب می شوند. ـ مردی برخاست و به امیرالمؤمنین (ع) گفت : ای امیر مؤمنان ! ما را از فتنه آگاه کن و آیا درباره آن از پیامبر خدا(ص) پرسیده ای ؟ حضرت فرمود : چون خدای سبحان این آیه را فرو فرستاد : ((الف لام مـیـم آیـا مـردم پـنـداشـتـنـد که تا گفتند ایمان آوردیم , رها می شوند و مورد آزمایش قرار نـمی گیرند)) دانستم که تا پیامبر خدا(ص) در میان ما هست این فتنه بر سر ما فرود نمی آید پس , گـفـتـم : ای پیامبرخدا! این چه فتنه ای است که خدای بزرگ شما را از آن خبر داده است ؟ پیامبر فـرمـود : ای عـلـی ! زودا که امتم بعد از من آزموده شوند ای علی ! بزودی مسلمانان با اموال خود آزموده می شوند و به خاطر دینشان بر خدامنت می نهند و آرزوی رحمت اورا می کنند و خود را از خـشـم او در امـان می دانند و با شبهه های دروغین و خواهشهای نفسانی غفلت زا حرام او را حلال مـی گردانند مثلا شراب را به نام آب انگور یا خرما ورشوه را به نام هدیه و ربا را به نام بیع و معامله روا مـی شـمـارنـد! عـرض کردم : ای پیامبر خدا! در این هنگام آنها را در چه مرتبه ای از مراتب قرار دهم ؟ آیا در مرتبه ارتداد جایشان دهم یا در مرتبه فتنه وآزمایش ؟ فرمود: در مرتبه فتنه وآزمایش . در نـقل ((کنز العمال)) آمده است : سپس به من فرمود : ای علی ! تو بعد از من زنده می مانی و به امـتـم مـبـتلا می شوی و روز قیامت در پیشگاه خدای تعالی برای مخاصمه می ایستی پس , جوابی آماده کن عرض کردم : پدر و مادرم فدایت باد! برایم توضیح دهید که این فتنه ای که مسلمانان به آن مبتلامی شوند, چیست و بعد از شما بر چه اساسی با آنها بجنگم ؟ . فرمود : بزودی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین می جنگی پیامبر نام و نشان یکایک آنها را به من گفت سپس فرمود : تو با هر کس از امت من که با قرآن مخالفت ورزد و در دین رای و نظر خـود را بـه کار زند جهاد می کنی , چرا که در دین رای و نظر (شخصی) نیست بلکه دین تنها امر و نهی

پروردگاراست . ـ امـام علی (ع) : مرا چه با قریش ! به خدا سوگند که در زمان کفرشان با آنها جنگیدم و اکنون نیز که به فتنه و گمراهی در افتاده اند, با آنها می جنگم . ـ در وصـف اوضـاع زمـانـی کـه پـیامبر مبعوث شد : خداوند او را در زمانی فرستاد که مدتها بود پـیـامـبـری نـیـامده بود و مردم در خوابی دراز به سر می بردند و فتنه ها نیرومند شده بود و دنیا بی فروغ شده بود و به روی طالب خود رو ترش کرده بود میوه اش فتنه و گمراهی بود و خوراکش مردار. ـ نیز در همین باره : او را در زمانی برانگیخت که مردم در وادی حیرت سرگشته بودند و راه فتنه وگمراهی می پیمودند. ـ در پـی بـازگـشـت از صفین در وصف احوال مردم روزگار پیش از بعثت پیامبر : در آن هنگام مردم گرفتار فتنه هایی بودند که در آنها ریسمان دین از هم گسیخته شده بود و ستونهای یقین لـرزان از شـیـطـان فرمان می بردند و راههایش را می پیمودند و از آبشخورهای او می نوشیدند به یاری آنها درفشهایش همه جا در اهتزار و بیرقش برپا بود در فتنه هایی افتاده بودند که زیر سمهای خـویـش خردشان کرده وآنان را لگدکوب خود کرده بود این فتنه ها (مانند اسب سرکش) بر روی پاهای خود ایستاده بود وهمگان در این فتنه ها سرگردان و حیران و نادان و گرفتار بودند. ـ در نـامـه ای بـه مـعاویه : از شبهه و اشتباه افکنی آن بپرهیز, زیرا چندی است که فتنه پرده های خویش را فرو آویخته و تاریکیش دیده ها را پوشانده است . ـ فـتـنـه هـایـی چـون پـاره هـای شـب تـار بر پا گرددکه در مقابل آن کسی قدعلم نکندو پرچمی ازآن بـازپس رانده نشود (همچون شتر) مهارشده و جهازبسته ,که جلودارش آن رابه شتاب وا می دارد وسوارش آن را می دواند, به سوی شما بیاید. ـ امـام صـادق (ع) : روز قـیامت زن زیبارویی که به سبب زیباییش فریفته و گمراه گشته است , آورده مـی شـود او مـی گـوید : پروردگارا! مرا زیباآفریدی و در نتیجه , آن دیدم که دیدم در این هـنـگـام مریم (ع)رامی آورندوبه آن زن گفته می شود توزیباتری یا این ؟ ما او را هم زیبا آفریدیم , اما مفتون و گمراه نشد (سپس) مرد زیبایی را می آورند که به خاطر زیباییش به فتنه و گناه کشیده شده است او می گوید : پروردگارا! مرا زیباآفریدی و درنتیجه ,ازجانب زنان آن دیدم که دیدم پس , یـوسـف (ع) را مـی آورنـد و بـه آن مـرد گـفـتـه مـی شـود : تـو زیـباتری یا این ؟ ما او را هم زیبا آفریدیم ,اماگرفتار فتنه و فساد نشد (پس از او)شخص گرفتاروبلازده ای رامی آورندکه بر اثر آن به فتنه و گمراهی درافتاده است او می گوید : پروردگارا!مرابه شدت گرفتارومبتلاکردی تا این که بـه فـتـنـه و تـبـاهی درافتادم پس ایوب (ع) را می آورندو به آن مردگفته می شود:آیارنج و بلای تو سخت تر بود یا رنج و بلای این ؟ او هم به رنج و بلا درافتاد اما دستخوش فتنه و تباهی نشد.

نتیجه فتنه و آزمایش .

قرآن . ((آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم , رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ به یـقـیـن کسانی را که پیش از ایشان بودند, آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد)). ((و قطعا سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم پس به توبه باز آمد)). ـ امـام عـلـی (ع), بـعد از کشته شدن عثمان , فرمود : هان ! آزمایش و فتنه تان , همچون روزی که خـداونـدپیامبر خود(ص) را برانگیخت , برگشته است سوگند به آن که او را به حق مبعوث کرد, هر آینه چنان درهم آمیخته وچنان غربال و شوید که آن که پایین است رو آید و آن که در زبر است به زیـر در شـود وپـیـشی جویندگانی که عقب مانده اند پیشی گیرند و پیشی گیرندگانی که جلو افتاده اند عقب مانند. ـ امام صادق (ع) : نه به خدا, آنچه بدان چشم می کشید واقع نشود, مگر آن گاه که غربال شویدنه بـه خـدا, آنـچـه بـه سـوی آن چـشـم مـی کـشـیـد واقع نشود, مگر آن گاه که در بوته آزمایش گداخته شوید. ـ بـه خـدا قسم که در بوته آزمایش گداخته می شوید, به خدا قسم که از یکدیگر متمایز می شوید, به خدا قسم که غربال می شوید, چندان که از شما جز اندکترین شمار باقی نماند.

شیوه پناه بردن به خدا از فتنه .

ـ امام علی (ع) به مردی که می گفت : بار خدایا! از فتنه به تو پناه می برم ,فرمود: می بینم که از مال و فرزندت به خدا پناه می بری خدای متعال می فرماید: ((جز این نیست که داراییها و فرزندان شمافتنه (و مایه آزمایش) هستند)) (چنین مگو) بلکه بگو : بار خدایا! از گمراهیهای فتنه ها به توپناه می برم . ـ هیچ یک از شما نگوید : خدایا از فتنه به تو پناه می برم , زیرا هیچ کس نیست که از فتنه (وآزمایش) برکنار باشد, بلکه کسی که (از فتنه) به خدا پناه می برد, باید از فتنه های گمراه کننده به خدا پناه برد. ـ بار خدایا! به تو پناه می بریم که از گفتارت روی گردانیم , یا از دین تو منحرف شویم .

معنای فتنه .

ـ امـام عـلـی (ع), در پـاسـخ بـه سـؤال از مـعـنـای فـتـنـه که از کلمات متشابه در قرآن است , فـرمـود:((الـف لام میم آیا مردم پنداشتند که همین که بگویند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرارنمی گیرند)) و این سخن خداوند به موسی (ع) که : ((و تو را بارها آزمودیم)) و از آن جمله است فتنه کفر, مانند آیه ((در حقیقت پیش از این (نیز) در صدد فتنه جویی برآمدند و کارها را به تو وارونه ساختند, تا آن که حق آمد و امر خدا آشکار شد در حالی که آنان ناخشنود بودند)) (و آیه ((و فتنه بزرگتر از کشتار است)) که در این جا به معنای کفر می باشد((43))) و سخن خدای مـتـعـال دربـاره مـنافقانی که در جنگ تبوک از پیامبر خدا(ص) اجازه گرفتند در جنگ شرکت نـکـنند پس خدای متعال درباره آنها فرمود : ((و از آنان کسی است که می گوید : مرا (در ماندن) اجـازه ده و درفـتـنـه ام مـیـنـداز)) یـعـنـی بـه من اجازت ده و مرا به کفر مینداز, پس خداوند عزوجل فرمود: ((هان !آنان خود به فتنه افتاده اند و بی تردید جهنم بر کافران احاطه دارد)). و از آن جمله است فتنه عذاب که نمونه اش این سخن خدای متعال است : ((روزی که آنان در آتش مـفـتون شوند)) یعنی عذاب شوند ((بچشید فتنه خود را این همان چیزی است که به شتاب آن را مـی خواستید)) یعنی بچشید عذاب خود را نمونه دیگرش این سخن خدای متعال است : ((کسانی کـه مـردان و زنـان مؤمن را گرفتار فتنه کردند و سپس توبه ننمودند)) یعنی مؤمنان را عذاب و شکنجه دادند. و از آن جـمله است فتنه عشق به مال و فرزند, مانند این سخن خدای متعال : ((جز این نیست که اموال و فرزندان شما فتنه اند)), یعنی دوست داشتن آنها مایه فتنه و آزمایش شما می باشد. و از آن جـمـله است فتنه بیماری که نمونه اش این سخن خدای سبحان است : ((آیا نمی بینند که آنـان در هر سال یک یا دوبار به فتنه گرفتار می شوند؟ باز هم توبه نمی کنند و عبرت نمی گیرند)) یعنی بیمار و دردمند می شوند.

خاستگاه فتنه ها.

ـ امام علی (ع) : جز این نیست که خاستگاه فتنه ها پیروی از هواهای نفس و احکامی است که بدعت گـذاشـتـه مـی شوند و با حکم خدا مخالفند و گروهی در این هوسها و بدعتها از گروهی دیگر پـیـروی می کنند بدانید که اگر حق خالص و ناآمیخته بود, اختلاف پیش نمی آمد و اگر خالص و یـکـدست بود,برآدم خردمند پوشیده نمی ماند اما مشتی از آن گرفته می شود و مشتی از این و با هـم آمـیـخـتـه می شوند واینجاست که شیطان بر دوستان خویش مسلط می گردد و کسانی که پـیـشـتـر لـطف حق شامل حالشان گشته است نجات می یابند من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که مـی فـرمـایـد چـگـونه اید شما آن گاه که فتنه ای فرایتان گیرد که در آن خردسال بزرگ شود و بزرگسال پیر گردد. ـ روزگاری بر مردم آید که در میان آنان از قرآن جز ظاهری و از اسلام جز نامی باقی نماندد‌ر آن زمان مسجدها از نظر ساختمان آبادند و از هدایت ویران و تهی ساکنان و آبادکنندگان این مساجد بـدتـرین افراد روی زمینند از آنان فتنه زاید و گناه در وجود آنان ماوی می گزیند هرکس که از گـنـاه کـنـاره گیرد او را به سوی آن می کشانند و هر کس که از آن واپس ماند, او را به سوی آن مـی رانـنـد خـدای سبحان می فرماید : سوگند به ذات خودم که بر آنان بلایی برانگیزم که در آن بردبار خردمند, حیران بماند. ـ هلا! زنهار, زنهار از پیروی سران و بزرگانتان زیرا که آنان ستونهای بنیاد عصبیتند واستوانه های ارکان فتنه .

انواع فتنه .

قرآن . ((بدانید که داراییها و فرزندانتان (مایه) آزمایشند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است)). ((جـز این نیست که داراییها و فرزندان شما (وسیله) آزمایشند و خداست که نزد او مزد و پاداشی بزرگ است)). ((امـا انـسـان , هـنگامی که پروردگارش وی را می آزماید و عزیزش می دارد و نعمت فراوان به او می دهد, می گوید :پروردگارم مرا گرامی داشته است و اما چون وی را می آزماید و روزیش را بر او تنگ می گرداند می گوید : پروردگارم مراخوار کرده است)). ـ امـام عـلـی (ع) : فتنه ها سه چیز است : زن دوستی که آن شمشیر شیطان است و شرابخواری که آن دام شـیـطـان اسـت و عـشـق بـه درم و دیـنار که آن تیر شیطان است کسی که عشق به زنان داشـته باشد, از زندگیش بهره مند نشود و کسی که مشروبات را دوست داشته باشد, بهشت بر او حرام گردد و کسی که عشق به درم و دینار داشته باشد, او بنده دنیاست . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـمـانـا دارایـی انـسـان مـایـه آزمـایش است و زن و فرزند او نیز وسیله امتحان می باشد. ـ سه چیز دلربا و فتنه گر است : موی زیبا, رخسار زیبا و صدای خوش . ـ امـام عـلـی (ع), در وصـف عـیسی (ع), می فرماید : نه همسری داشت که او را به فتنه درافکند, نه فرزندی که غمگینش سازد و نه مالی که او را به خود مشغول (و از خدا غافل) گرداند. ـ خـداوندا! آبرویم را با توانگری نگه دار و حیثیتم را با تنگدستی از میان مبر, تا ازروزی خواهان تو روزی طلبم و از آفریدگان بدکردارت ترحم خواهم و به ستایش از کسی که به من چیزی می دهد, گرفتار و مبتلا شوم و به بدگویی از کسی که به من چیزی ندهد, دچارگردم . ـ به مردی به نام حرب که در رکاب آن حضرت پیاده می رفت : برگرد, زیرا پیاده آمدن چون تویی در رکاب چون منی , باعث فتنه و غرور والی و مایه خواری مؤمن است . ـ همانا شیطان راههای خود را برای شما آسان و هموار می گرداند و می خواهد گره های دین شما را یکی یکی بگشاید و به جای اتحاد, پراکندگی به شما دهد و بر اثر پراکندگی فتنه . ـ بسا افرادی که بر اثر ستایش مردم از آنان , به فتنه درافتاده اند. ـ پـس , خـشم و خشنودی خدا را به مال و فرزند مپندارید, که این ناشی از جهل و نادانی به موارد آزمایش و امتحان در هنگام توانگری و توانمندی است . ـ پیامبر خدا(ص) : برای هر امتی آزمایشی است و وسیله آزمایش امت من , دارایی است . ـ راستی که من از فتنه خوشی برای شما بیمناکترم تا فتنه سختی شما به فتنه سختی درافتادیدو صبر کردید, اما دنیا شیرین و فریباست . ـ امـام علی (ع) : منفورترین خلق نزد خدا دو کسند: یکی آن که خداوند او را به خودش

واگذاشته اسـت چـنـین کسی از راه راست منحرف می شود و شیفته گفتار بدعت آمیز و دعوت گمراه ساز است و از این رو, مایه فتنه و گمراهی کسی است که فریفته او می شود.

در هر گرفتگی و گشایش آزمایشی است .

ـ امام صادق (ع) : هیچ گرفتگی و هیچ گشایشی نیست , مگر این که خدا را در آن نواختن وآزمودن است . ـ هیچ گرفتگی و هیچ گشایشی نیست , مگر این که خدا را در آن خواست و حکم و آزمایشی است . ـ هیچ گرفتگی یا گشایشی در آنچه خدا بدان امر کرده یا از آن نهی فرموده است صورت نگیرد, مگر این که خدای عزوجل را از این کار آزمایش و حکمی است . ـ در آنچه خداوند بدان امر فرموده یا از آن نهی کرده است , برای بنده هیچ گرفتگی وگشایشی صورت ندهد, مگر این که خدا را در این کار آزمایشی است . علامه مجلسی می گوید : گرفتگی و گشایش در روزیها به زیاد کردن و کم کردن آنهاست ودر نفوس و جانها به شادی و غم و در بدنها به تندرستی و بیماری و در اعمال به توفیق و عدم توفیق در انجام آنها و در خلق و خویها به آراستگی و عدم آراستگی و در دعا به اجابت و عدم اجابت آن و در احکام به اجازه و رخصت دادن در انجام بعضی از آنها و نهی از انجام پاره ای دیگر.

آزموده شدن مردم به وسیله یکدیگر.

قرآن . ((و پـیش از تو پیامبران (خود) را نفرستادیم جز این که آنان (نیز) غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند, و برخی ازشما را برای برخی دیگر (وسیله) آزمایش قرار دادیم آیا شکیبایی می کنید؟ و پروردگار تو همواره بیناست)). ((اوسـت کسی که شما را در زمین جانشین (یکدیگر) قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد,تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید آری , پروردگار تو زود کیفر است و (هم) او بس آمرزنده مهربان است)). ـ پیامبر خدا(ص) : تهیدست برای توانگر مایه آزمایش است و ناتوان برای توانمند.

کمک گرفتن از خدا در بعضی از فتنه ها.

قرآن . ((پـروردگـارا! مـا را وسیله آزمایش (و آماج آزار) برای کسانی که کفر ورزیده اند مگردان و بر ما ببخشای که تو خودتوانای سنجیده کاری)). ((پـس گـفـتـنـد : بر خدا توکل کردیم پروردگارا! ما را برای قوم ستمگر (وسیله) آزمایش قرار مده)). ـ امـام بـاقر وامام صادق (ع), درباره آیه ((پروردگارا, ما را برای قوم ستمگر (وسیله) آزمایش قرار مده)), می فرمایند : یعنی برای آزمودن ستمگران , آنان را بر ما مسلط مگردان . ـ امـام صـادق (ع) : از فرزندان آدم هیچ مؤمنی نبود,مگراین که تهیدست بودوهیچ کافری نبود مگر ایـن کـه توانگر بود تا آن که ابراهیم (ع) آمد وعرض کرد : ((پروردگارا, ما را وسیله آزمایش برای کـسـانی که کافر شده اند قرار مده)) پس , خداوند درمیان مؤمنان , توانگر و نیازمند قرار داد و در میان کافران نیز توانگر و تهیدست . تفسیر:. فـتنه عبارت است از وسیله آزمایش و امتحان و مراد از قرار دادن مؤمنان به عنوان وسیله ای برای آزمـایـش کـفار مسلط کردن کافران بر ایشان است , تا بدین وسیله خداوند آنان را در بوته آزمایش گذارد تا هر تباهی و فسادی که در خود دارند بیرون بریزند آنان مؤمنان را به خاطراین که ایمان آورده بودند انواع آزارها می دادند. آیه ((پروردگارا! ما را وسیله آزمایش برای مردم ستمگر قرار مده)) آنچه قدرتمندان ستمگر را بر مـردمـان نـاتـوان و مـظـلـوم گـستاخ و شیر می کرد ناتوانی و ضعفی بود که در ایشان مشاهده مـی کـردنـد لذا با سؤ استفاده از این نقطه ضعف آنان را مورد ستم قرار می دادندبنابراین , شخص نـاتـوان بـه خـاطـر ضعف و ناتوانیش مایه فتنه و فریب قدرتمند ستمگر است ,کما این که اموال و فرزندان , به سبب جاذبه محبتی که دارند, مایه فتنه و آزمایش انسانند.

ترسناکترین فتنه ها.

ـ امـام عـلی (ع), در خطبه ای که در نهروان ایراد کرد, فرمود : ای مردم ! پس از حمد و ثنای الهی , این من بودم که چشم فتنه را در آوردم و جز من کسی جرات این کار را نداشت . مـردی دیـگـر برخاست و عرض کرد : ای امیر مؤمنان ! از فتنه ها برایمان بگو حضرت فرمود: همانا فتنه ها هرگاه روی آورند, شبهه انگیزند و چون از میان بروند, آگاه و هشیار کنند وقتی می آیند, حـق و بـاطـل را مـشتبه می سازند و وقتی می روند, شناخته می شوند فتنه ها همچون گردبادها حـرکـت می کنند و (در سر راه خود) به شهری برمی خورند و از شهری نمی گذرندبدانید که , به نظر من , وحشتناکترین فتنه ای که بر شما می گذرد, فتنه بنی امیه است . ـ شیفتگی به دنیا, بزرگترین فتنه است .

کسانی که از فتنه هابه سلامت می رهند.

ـ پیـامبر خدا(ص) : خوشا به حال مخلصان , آنان چراغهای هدایتند و هر فتنه تاری از آنهابرطرف می شود. ـ امـام عـلـی (ع) : بـدانـیـد کـه هر کس تقوای الهی در پیش گیرد, خداوند برای او راه خروجی ازفتنه ها قرار دهد و نوری در تاریکیها. ـ ای مردم ! امواج فتنه ها را با کشتیهای نجات بشکافید. ـ پیـامبر خدا(ص) : بزودی فتنه هایی پدید خواهد آمد که بر اثر آنها انسان شب خود را با ایمان به صبح می رساند و روزش را در حالی به شب می رساند که کافر است , مگر کسی که خدای تعالی او را به دانش زنده کرده باشد.

فتنه هایی که باید آرزوی آنها را داشت .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : در آخرالزمان فتنه را ناخوش نداشته باشید, زیرا آن فتنه ها منافقان رانابود می سازد. ـ امـام صـادق (ع) : آرزومـنـد فتنه باشید, زیرا فتنه موجب نابودی ستمگران و پاک شدن زمین از (لوث وجود) فاسقان است .

آدمی را همین فتنه بس که !.

ـ پیامبر خدا(ص) : برای دین انسان همین فتنه بس که خطایش بسیار باشد و عملش کاستی پذیرد و حقیقتش اندک باشد مردار شب باشد و بیکاره روز, تنبل و بی حوصله و تن پرور باشد.

فتنه و آزمایش (متفرقه).

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : پس از من فتنه هایی همچون پاره های شب تار امتم را فرا پوشاند, چندان که آدمـی بـر اثـر آنها شب مؤمن باشد و روز کافر, روز مؤمن باشد و شب کافر مردمانی دین خودرا به اندک متاعی از دنیا می فروشند. ـ امام علی (ع) : ادامه یافتن فتنه ها, از بزرگترین رنج و محنتهاست . ـ بـه جـان خـودم سـوگـنـد کـه در لهیب فتنه مؤمن نابود می شود و غیر مسلمان جان سالم به درمی برد. ـ هر کس آتش فتنه را برافروزد, خود آتشگیره آن شود. ـ هرگاه فتنه رو به شما آورد خود را در آن میفکنید و از سر راه آن کنار روید, و وسط راه رابرایش خالی کنید. ـ زمامدار ستمکار و بیرحم , بهتر از فتنه (و هرج و مرجی) است که دائمی باشد. ـ در نـامـه خود به حارث همدانی : از پاتوقهای بازارها بپرهیز که آن جا جایگاههای حضورشیطان است و بازارهای مکاره فتنه ها. ـ بـه گـاه فـتـنـه هـمچون شتر نر دو ساله باش که نه پشت و نیرویی دارد که بر او سوار شوند و نه پستانی که از آن شیر دوشند.

جوانمردی .

جوانمردی .

قرآن . ((آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم)). ـ امام علی (ع) : انسان , به زیوری زیباتر از جوانمردی آراسته نشده است . ـ دور بودن انسان از پستی و فرومایگی , جوانمردی است . ـ در حـضـور امام صادق (ع) از جوانمردی سخن به میان آمد حضرت فرمود : جوانمردی چیست ؟ شـایـد خیال می کنید که جوانمردی به فسق و فجور است , هرگز, جوانمردی به سفره انداختن و بذل و بخشش و خوشرویی و پاکدامنی و عزت نفس و آزار نرساندن است , و آن جوانمردی (که شما خیال می کنید) رذالت و هرزگی است . ـ امام علی (ع) : جوانمردی (به) بخشندگی است و نیازردن مردم . ـ آیین جوانمردی , تحمل لغزشهای برادران است و رسیدگی به همسایگان .

فتوا.

پرهیز از ندانسته فتوا دادن .

قرآن . ((و اگـر (او) پـاره ای گـفـتـه ها بر ما بسته بود, دست راستش را سخت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم)). ((و با زبانهای خود چیزی را می گفتید که بدان علم نداشتید و آن را سهل و ساده می پنداشتید, با این که آن (کار) نزدخدا بس بزرگ بود)). ((و کیست ستمکارتر از آن که به خدا دروغ بندد, یا آیاتش را دروغ شمارد)). ((و روز قیامت کسانی را که به خدا دروغ بسته اند روسیاه بینی)). ـ پـیامبر خدا(ص) : از دروغ بستن به خدا بپرهیزید عرض شد : ای پیامبر خدا! دروغ بستن به خدا چـگـونـه است ؟ فرمود : این که فردی از شما بگوید : خدا فرموده است پس خداوند فرماید :دروغ مـی گویی , من نگفته ام یا بگوید : خدا نفرموده است پس خدای عزوجل فرماید : دروغ می گویی , من گفته ام .

کسی که ندانسته برای مردم فتوا دهد.

ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که ندانسته برای مردم فتوا دهد, آنچه از دین خراب می کند بیشتر ازآن چیزی است که درست می کند. ـ کسی که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه تشخیص نمی دهد و با این حال برای مردم فتوا دهد, هم خودش هلاک شده و هم مردم را به هلاکت انداخته است . ـ هر کس ندانسته فتوا دهد, فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت کنند. ـ کسی که به فتوایی , بدون اعتماد و اطمینان از آن , عمل کند, گناهش به گردن کسی است که به او فتوا داده است . ـ امام باقر(ع) : کسی که بدون علم و بدون هدایتی از جانب خدا برای مردم فتوا دهد,فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب بر او لعنت فرستند و گناه کسی که به فتوایش عمل کند, به گردن اوست .

کسی که براساس رای خود فتوا دهد.

ـ امام صادق (ع) : کسی که براساس رای خود به مردم فتوا دهد, از چیزی که نمی داند پیروی کرده است و کسی که از آنچه نمی داند پیروی کند, با خدا به ضدیت برخاسته است , زیرا ندانسته چیزی را حلال و حرام کرده است . ـ زنهار, که برای مردم فتوای به رای دهی یا از چیزی که نمی دانی پیروی کنی . ـ امام باقر(ع) : ما اگر براساس رای و هوس خود به مردم فتوا می دادیم , هر آینه از هلاک شدگان بودیم لیکن ما بر پایه قول و سنت پیامبر خدا(ص) و اصول علمیی که خود داریم و ازپدران بزرگوار خود به ارث می بریم , برای مردم فتوا می دهیم . ـ امام صادق (ع) : به خدا سوگند که ما نه براساس هوا و هوس خود چیزی می گوییم و نه بر پایه رای خویش و جز آنچه پروردگارمان گفته است , چیزی نمی گوییم .

برحذر داشتن از صدور فتوای به رای .

ـ پیامبر خدا(ص) : گستاخترین شما بر فتوا دادن , گستاخ ترین شما در برابر آتش است . ـ امام صادق (ع) : از فتوا دادن چنان گریز که از شیر می گریزی و گردنت را پل مردم قرار مده . ـ دو کار مهلک است : یکی این که بر پایه رای خود به مردم فتوا دهی , دیگر این که ندانسته از چیزی پیروی کنی .

ضامن بودن مفتی .

ـ امام صادق (ع) در مجلس ربیعة الرای نشسته بود که عربی بادیه نشین آمد و از ربیعة الرای مساله ای پرسید ربیعه جوابش را داد وقتی حرفش تمام شد بادیه نشین گفت : آیا به گردن می گیری ؟ ربیعه سکوت کرد و جوابی نداد آن عرب دوباره مساله را پرسید و ربیعه همان جواب را به او داد بادیه نشین گفت : آیا به گردن می گیری ؟ ربیعه سکوت کرد امام صادق (ع) به او فرمود: به گردن اوست فرمود : مگر نگفت : هر مفتیی ضامن است . ـ امام باقر(ع) : هر کس بدون علم و هدایت به مردم فتوا دهد, فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب بر او لعنت فرستند و گناه آن که به فتوای او عمل کند دامنگیرش شود. ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس به فتوایی که از روی نادانی به او داده شده است عمل کند, گناهش به گردن کسی است که به او فتوا داده است .

جواز فتوا دادن برای عالم .

ـ امـام صـادق (ع) بـه مـعاذ بن مسلم نحوی فرمود : شنیده ام که در مسجد می نشینی و به مردم فـتوامـی دهـی ؟ عـرض کـردم : آری و اکـنون می خواهم پیش از آن که بروم در این باره از شما بـپـرسم من در مسجد می نشینم و کسی می آید و مساله ای از من می پرسد و من اگر بدانم که از مخالفان شماست طبق مذهب خودشان به او جواب می دهم شخصی دیگر می آید که من از دوستی ومـحـبـت او نـسـبـت بـه شـما آگاهم در این جا براساس آنچه از شما وارده شده است پاسخش رامـی دهـم شـخـصـی هم می آید که او را نمی شناسم و نمی دانم کیست در این موقع می گویم : فـلانـی چـنین گفته و فلانی هم این طور گفته است و در میان آنها نظر شما را هم جا می دهم حضرت فرمود : همین کار را بکن , زیرا من اینچنین عمل می کنم . ـ پیامبر خدا(ص) : بزودی مردمانی در میان شما پیدا شوند که جویای علمند هرگاه آنها رادیدید بگویید : مرحبا به سفارش پیامبر خدا(ص) و به آنها فتوا دهید. ـ امـام بـاقـر(ع) بـه ابـان بـن تـغـلب , فرمود در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده , زیرا من دوست دارم که در میان شیعیان من کسانی مانند تو مشاهده شوند. ـ امـام علی (ع), در نامه خود به قثم بن عباس نوشت : در هنگام صبح و عصر با آنان بنشین وبرای کسی که از تو حکم و مساله ای می پرسد, فتوا بده و نادان را بیاموز و با دانا گفتگوی علمی کن .

استفتای از خود.

ـ پیامبر خدا(ص) : از (وجدان) خودت فتوا بخواه , اگر چه مفتیان (برخلاف آن) فتوایت دهند. ـ امام صادق (ع) آیه ((بلکه انسان از وضع خود آگاه است هر چند برای خویش عذرهایی تراشد)) را تـلاوت کـرد و سـپس به عمر بن یزید فرمود : انسان را چه سود که برخلاف آنچه خدای تعالی (از باطن او) می داند به خدای عزوجل تقرب جوید. ـ در پـاسـخ بـه سـؤال از حد بیماریی که موجب می شود کسی روزه نگیرد و ایستاده نماز نخواند: انسان از وضع خودش آگاه است و از توانایی خویش بهتر خبر دارد.

ناسزاگویی .

پرهیز از ناسزاگویی .

قرآن . ((گستاخ , (و) گذشته از آن حرامزاده است)). ـ امام باقر(ع) : خداوند شخص ناسزاگوی بد دهن (یا دشمنام شنو) را دشمن دارد. ـ پیامبر خدا(ص) : از دشنامگویی بپرهیزید, زیرا خدای عزوجل ناسزاگوی بد دهن را دوست ندارد . ـ خداوند شخص دشنامگوی بد دهن را دوست ندارد. ـ امام باقر(ع) : بهترین چیزی را که دوست دارید به شما گفته شود, به مردم بگویید, زیراخداوند از شخص لعنتگر دشنام ده بدگوی از مؤمنان و ناسزاگوی بد دهن و گدای سمج نفرت دارد. ـ پیامبر خدا(ص) : حرام است بر شخص ناسزاگو که وارد بهشت شود. ـ زشت گویی (و زشت کرداری) هرگز در چیزی نبود مگر این که آن را عیبناک گردانید وشرم و حیا هرگز در چیزی نبود مگر این که آن را آراست . ـ خداوند بهشت را بر هر فحاش بد زبان بی شرمی که باکی ندارد چه گوید و چه شنود, حرام کرده است , زیرا اگر وارسی کنی خواهی یافت که یا زنا زاده است یا شیطان در نطفه او شریک بوده است عرض شد ای پیامبر خدا! آیا شیطان در مردم هم شریک می شود؟ فرمود : آری ,مگر این سخن خدای عزوجل را نخوانده ای که : ((و در اموال و فرزندان ایشان شریک شو)). ـ خداوند شخص با حیای با عزت نفس را دوست دارد و بد زبان گدای سمج را دشمن می دارد. ـ آیا شما را خبر ندهم که کم مانندترین شما به من کیست ؟ عرض کردند : چرا, ای پیامبر خدافرمود : شخص ناسزاگوی بد دهن بد زبان . ـ امام علی (ع) : دشنام دادن و بد دهنی (یا دشنام شنیدن) از اسلام بدورند. ـ نابخردترین نابخردان , کسی است که به دشنامگویی افتخار کند. ـ کسی که دشنام دهد, دل حسودانش را خنک گرداند. ـ انسان بزرگوار, هرگز دشنام ندهد. ـ امام صادق (ع) : دشنامگویی و بد زبانی و دریدگی از (نشانه های)نفاق است . ـ امام علی (ع) : خشونت و بدخویی زیاد, از جمله زشتیهاست . ـ پیامبر خدا(ص) : اگر فحش (زشتی در گفتار و کردار) مخلوقی بود, هر آینه بدترین مخلوقات خدا بود. ـ اگر فحش تجسم یابد, بی گمان بدترکیب خواهد بود. ـ درباره آیه ((عتل بعد ذلک زنیم)) : یعنی زشت گوی زشت کردار فرومایه . ـ نیز درباره همین آیه : عتل یعنی هر شکم فراخ خشن پرخور پرآشام آزمند به مال و ثروت و خسیس . ـ امام صادق (ع) : بدزبانی از بی ادبی است و بی ادبی در آتش می باشد. ـ امام باقر(ع) : حربه فرومایگان , زشتگویی است . ـ امام صادق (ع) : هرگاه مؤمن به برادرش بگوید : اف بر تو, از ولایت و دوستی او خارج شودو هرگاه بگوید : تو دشمن من هستی , یکی از آن دو کافر شود و خداوند از مؤمنی که نسبت به مؤمن

نیت سؤ در دل داشته باشد, عملی را نپذیرد. ـ هر کس که مردم از زبانش بترسند, او در آتش است . ـ یکی از نشانه های شریک شیطان که تردیدی در آن نیست این است که شخص دشنامگوی باشد و باکی نداشته باشد که چه گوید و چه شنود. ـ پیامبر خدا(ص) : یکی از بدترین بندگان خدا کسی است که , به سبب بد زبانی ودشنامگوییش , همنشینی با او ناخوشایند باشد. ـ از بدترین مردمان کسی است که مردم , از ترس ناسزاگویی او, وی را ترک کنند.

هر که دشنام دهد دشنام شنود.

ـ امام علی (ع) : هر که بدگویی کند, بدگویی شنود و هر که دشنام دهد جواب شنود. ـ امـام سـجـاد(ع) : هـر که از عیبهایی که مردم دارند سخن بگوید, مردم عیبهایی را که ندارد به اونسبت دهند. ـ امام علی (ع) : هر که درباره مردم آن گوید که خوش ندارند, مردم درباره او چیزهایی بگویند که نمی دانند (و واقعیت ندارد). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـرگـاه کـسی از تو چیزی می داند و آن را به تو نسبت داد, تو آنچه را از اومی دانی به وی نسبت مده (و اظهار مکن) تا ثواب این کار از آن تو باشد و گناهش از آن او.

فخر فروشی .

فخرفروشی .

قرآن . ((بدانید که زندگی دنیا, در حقیقت , بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی میان شماست)). ((همانا خدا هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد)). ـ امام علی (ع) : دو چیز مردم را نابود کرده است : ترس از ناداری و فخرجویی . ـ فخرفروشی , از بی مقداری است . ـ آفت ریاست , فخرفروشی است . ـ حماقتی بزرگتر از فخرفروشی , نیست . ـ پیامبر خدا(ص) : شیطان یک سرمه دارد یک لیسیدنی و یک انفیه سرمه اش پینکی است ولیسیدنی اش دروغ و انفیه اش فخرفروشی . ـ امام علی (ع) : فخرفروشی را کنار بگذار و تکبر را فرو نه و به یاد قبرت باش . ـ شما را چه به دنیا؟ دنیایی که کالایش به سرآمدنی است و افتخاراتش بد فرجام . ـ امام سجاد(ع) ـ در دعای مکارم الاخلاق ـ : خویهای والا را به من ارزانی دار و ازفخرفروشی مصونم بدار. ـ امام علی (ع) : هر کس برای فخرفروشی کاری کند, خداوند در روز قیامت او را سیاه محشورگرداند. ـ در صفات مؤمن : به خوبیها گوش می سپارد تا بدانها عمل کند و از خوبیها سخن نمی گوید تابر دیگران فخر فروشد. ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند به من وحی فرمود که فروتن باشید, تا کسی بر کسی فخر نفروشد وکسی به کسی تجاوز و زورگویی نکند. ـ امام علی (ع), در وصف شیطان , می فرماید : به خلقت خود (از آتش) بر آدم فخر فروخت وبه خاطر منشا خود علیه او عصبیت به خرج داد سوگند به خدا که او بر اصل و ریشه شما فخرفروخت و از حسب و نسب شما عیبگویی کرد زنهار, زنهار, به خدا پناه برید از تکبر وعصبیت و فخرفروشیهای جاهلیت . ـ از پست ترین حالات زمامداران در نزد مردمان نیک , این است که گمان رود دوستدار فخرو خودستایی گشته اند و کردارشان بر تکبر حمل شود. ـ ای مردم ! امواج فتنه ها را با کشتیهای نجات بشکافید و از راه مخالفت و ناسازگاری برگردیدو تاجهای فخرفروشی به یکدیگر را, از سر بردارید.

عوامل بازدارنده از فخرفروشی .

ـ امـام عـلـی (ع) : آدمیزاد را چه به فخرفروشی ! (آدمیزادی که) آغازش نطفه ای است وفرجامش مرداری نه می تواند خود را روزی دهد و نه می تواند جلو مرگ خویش را بگیرد. ـ امـام بـاقـر(ع) : شـگـفـت از مـتـکـبـر فـخرفروش ! او که از نطفه ای آفریده شده و آن گاه به مرداری تبدیل می شود و در این میان نمی داند با او چه خواهد شد. ـ امام سجاد(ع) : شگفتا از متکبر فخرفروش که دیروز نطفه ای بود و فردا مرداری است !.

قرآن . ((تفاخر به بیشتر داشتن شما را به غفلت انداخت تا جایی که به دیدن گورها رفتید)).

ـ پیامبر خدا(ص) : در روز فتح مکه , فرمود : خدای تبارک و تعالی به وسیله اسلام نخوت جاهلیت و نـازش بـه پـدران و خاندانهای جاهلی را از شما زدود ای مردم ! شما از آدم هستید وآدم از گل آفریده شد بدانید که امروز, بهترین شما نزد خدا و گرامیترین شما در پیشگاه اوپرهیزگارترین و فـرمـانبردارترین شما از اوست بدانید که عربیت به پدری نیست که (شما را)به دنیا می آورد بلکه عـربـیـت یـک زبان است که با آن سخن گفته می شود پس , هر کس در کار وعمل کوتاهی کند, شرافت خانوادگیش او را به خشنودی خدا نرساند. ـ آنـانـی کـه بـه پـدران مـرده خـود کـه در حـقـیقت زغال جهنمند فخر می فروشند از این کار دسـت بـردارنـد و گـرنه در نزد خدای عزوجل پست تراز سرگین غلتانکی هستند که با بینی خود سـرگـین را می غلتاند خداوند نخوتها و فخرفروشیهای خاندانی جاهلیت را از شما برده است (در اسلام)یا مؤمن پرهیزگار است و یا نابکار بدبخت مردم فرزندان آدم هستند و آدم از خاکی آفریده شده . ـ آفت بزرگی خاندان , فخرفروشی است . ـ آفت بزرگی خاندان , فخرفروشی و خودپسندی است . ـ امام علی (ع) : نازنده به خود, برتر از نازنده به پدر خود است . ـ امـام صـادق (ع) : مردی خدمت پیامبر خدا(ص) آمد و عرض کرد : ای پیامبر خدا! من فلان پسر فـلان هـسـتم او نه پشت خود را شمرد پیامبر خدا(ص) به او فرمود : تو دهمین نفر آنان دردوزخ هستی . ـ امـام عـلـی (ع), بعد از تلاوت آیه ((تفاخر به بیشتر داشتن شما را به غفلت انداخت تا جایی که به دیـدن گـورهـا رفـتـیـد)), فـرمـود : آیـا بـه گـورهای پدرانشان افتخار می کنند؟ یا به فزونی شـمـارهـلاک شـدگـان (خـود) بـه هم می نازند؟ از پیکرهایی که بی جان و متلاشی شده اند و از حـرکتهایی که آرام گرفته اند, بازگشت به این جهان را چشم دارند حال آن که آن مردگان مایه عبرت باشندسزاوارتر است تا باعث فخرفروشی .

آنچه که فخر کردن بدان نشاید.

ـ امـام عـلـی (ع) : پـیامبر خدا(ص) هرگاه فضیلتی از خود یاد می کرد, می فرمود : (قصدم) فخر وخودستایی نیست . ـ پیامبر خدا(ص) : قصدم فخرفروشی نیست اما هنگامی که به آسمان برده شدم جبرئیل (ع)اذان و اقـامـه گـفـت و هـر یک از جملات آنها را دو بار تکرار کرد و سپس به من گفت : جلوبایست ای محمد! من جلو ایستادم و برای آنان نماز خواندم . ـ بـزنـطـی : خـدمـت حـضـرت ابـوالحسن (ع) رسیدم آن حضرت شروع به صحبت با من کرد و مـن مـی پـرسیدم و ایشان پاسخم را می دادند, تا آن که پاس زیادی از شب گذشت چون خواستم بـروم بـه من فرمود : ای احمد! می روی یا شب را همین جا می مانی ؟ عرض کردم : فدایت شوم هر چـه شـما بفرمایید اگر دستور دهید بروم می روم و اگر امر کنید بمانم می مانم فرمود : بمان در این وقت شب گزمه ها بیروند و مردم در آرامش و خواب به سر می برند. بزنطی می گوید : حضرت رفت من که خیال کردم ایشان وارد اندرونی شده اند در پیشگاه خدا به سـجـده افتادم و گفتم : خدا را سپاس , حجت خدا و وارث دانش پیامبران از میان برادرانم به من انـس گرفت و به من اظهار محبت کرد در حالی که در سجده و شکرگزاری بودم یکباره متوجه شـدم کـه حـضرت با پایش به سینه من زد من برخاستم حضرت دستم را گرفت و فشرد وسپس فـرمـود : ای احـمـد! امـیـرالـمـؤمـنـیـن (ع) از صـعـصعة بن صوحان که بیمار بود عیادت کرد وقـتـی برخاست که برود, فرمود : ای صعصعه ! مبادا از این که من به عیادت تو آمده ام بر برادرانت فخربفروشی , از خدا بترس ابوالحسن (ع) این جمله را فرمود و از نزد من رفت . ـ امـام عـلـی (ع) هنگامی که از صعصعه عیادت کرد : ای صعصعه ! مبادا عیادت من از خود رامایه فخر و مباهات بر مردمت قرار دهی صعصعه گفت : نه به خدا ای امیرالمؤمنین , بلکه آن رانعمتی در خور سپاس به حساب می آورم علی (ع) فرمود ای صعصعه ! تا آن جا که من می دانم تومردی کم زحـمـت بوده ای و یاریگر دیگران صعصعه عرض کرد : به خدا قسم شما نیز تا جایی که می دانم به کـتـاب خـدا دانـایـی و خدا در دل و سینه تو بزرگ و با عظمت است و نسبت به مؤمنان مهربان و دلسوزی .

آنچه شایسته افتخار است .

ـ امام علی (ع) ـ در مناجات خود ـ الهی ! مرا همین عزت و سرفرازی بس که بنده تو هستم وهمین افتخار بس که تو خداوندگار من هستی . ـ باید به همتهای والا و پایبندی به عهد و پیمانها و کوشش در بخشندگی و بزرگواری افتخارکرد, نه به استخوانهای پوسیده و خصلتهای پست و نکوهیده . ـ امام صادق (ع) : سه چیز است که افتخار مؤمن و زیور او در دنیا و آخرت است : نماز آخرشب و چشم نداشتن به آنچه مردم دارند و ولایت و دوستی او نسبت به امام از خاندان محمد(ص). ـ دو نفر در حضور امام علی (ع) بر یکدیگر فخر فروختند حضرت فرمود : آیا به پیکرهایی پوسیده و روحهایی که در آتشند به یکدیگر فخر می فروشید؟ اگر عقل و خرد داشته باشی , ازخوی و خصلتی برخورداری و اگر با تقوا باشی , کرامت و بزرگواری داری و گرنه خر از تو بهتراست و تو از احدی بهتر نیستی . در نقلی دیگر آمده است : اگر او عقل نداشته باشد تو جایگزینی داری و اگر او تقوا نداشته باشد تو کرامت داری و گرنه الاغ از شما دو تن بهتر است و تو از هیچ کس بهتر نیستی . ـ پیامبر خدا(ص) : فقر, افتخار من است .

پاورقی ها

1- زیـرا مؤمن دشمن کافر است نه دشمن مؤمن , بنابراین اگر مخاطب مؤمن باشد گوینده کافر اسـت و اگـر کـافر باشد گوینده مؤمن است همچنین این سخن (تو دشمن من هستی) یا راست است یا دروغ که در هر صورت کفر یکی از طرفین لازم می آید ـ م . 2- استدلال اول برهانی است و استدلال دوم جدلی ـ تفسیر المیزان , 17/197. 3- ایـن حدیث را ابو داود و ابن حبان در صحیح خود روایت کرده اند در سند او یحیی بن ایوب , از غـافقیان مصر, وجود دارد بخاری و مسلم و جزاین دو به او احتجاج کرده اند اما نقاط ضعفی دارد ابو حاتم می گوید : حجیت ندارد, احمد می گوید : بد حافظه است نسائی می گوید : قوی نیست تـا جـایی که من اطلاع دارم , اهل لغت گفته اند : مراد از : ((با همان جامه ای که در آن جان داده اسـت , بـرانـگیخته می شود)) اعمال اوست هروی می گوید : این حدیث مانند حدیث دیگر پیامبر است که فرمود : ((بنده با همان چیزی که با آن مرده است , برانگیخته می شود)) اومی گوید : نظر کسانی که می گویند منظور کفن است , درست نیست , زیرا میت بعد از این که مرد کفن می شود ـ الترغیب و الترهیب : 4/383/10. 4- در آیـه ((وفـد)) آمـده اسـت , که به معنای فرستادگان و هیات اعزامی به سوی پادشاه یا امیر است ـ م . 5- شـاید در میان ارتش منصور عناصر ایرانی بوده اند و او برای جلب رضایت آنها دست به این کار زده است ـ م . 6- در متن حدیث بوار الایم آمده است ایم ـ بر وزن کیس ـ : زن بی شوی (خواه باکره باشد و خواه بر اثر طلاق گرفتن یا مردن شوهرش بیوه شده باشد) ((بوار)) به معنای کسادی و بی رونق بودن اسـت (مـنـظور این است که زنان در خانه بمانند و کسی به خواستگاری آنها نرود) در بحارالانوار مـی گـویـد ایـن عـبارت کنایه از کسادی کالا و بی رونقی بازار است , همچنین در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که منظور از ((بوارالایم)) آفات و مصائب است ـ م . 7 - در آیه شریفه همزه آمده است و در لغت به معنای کسی است که بناحق بر دیگران بسیار خرده مـی گـیـرد و آنـچه را که عیب نیست از آنان عیب می گیرد ((همز)) در اصل به معنای شکستن اسـت , بـنـابـراین , کسی که از دیگری عیبجویی و خرده گیری می کند, با این کار خود گویی او رامـی شـکند (و شخصیت او را خرد می کند) ((لمز)) نیز به معنای عیب است همزه و لمزه به یک مـعـنـا هـسـتـند بعضی میان این دو فرق گذاشته وگفته اند ((همزه)) کسی است که پشت سر عـیـبـگـویـی مـی کند و ((لمزه)) کسی است که پیش رو عیب و ایراد می گیرد ـ مجمع البیان , 10/817. 8- یـعـنـی هـر گـاه حـاکم در میان مردم خود ایجاد بد

گمانی و سؤ ظن کند, آنان را بر گناه گستاخ نماید و باب جرم و جنایت را به رویشان بگشاید ـپا نوشت الترغیب و الترهیب . 9- بـیـان چـنـیـن جمله ای از آن روست که عربها به دو جامه حله می گویند و به یک جامه حله اطلاق نمی کنند ـ پاورقی صحیح مسلم . 10- در مـتـن حـدیث طیش آمده است که به معنای سبک مغزی , تند مزاجی , شتابکاری و آسیمه سری است ـ م . 11- غـبن معانی گوناگونی دارد و در معامله به این معناست که کسی کالایی را به قیمتی بسیار بـیـشـتـر از قیمت اصلی آن خریداری کند یا کالای خود را به قیمتی بسیار کمتر از آنچه می ارزد بفروشد و به اصطلاح در معامله کلاه سرش رود ـ م . 12- در نقلی دیگر آمده است : اللّه مولانا و لا مولی لکم الدر المنثور, 2 / 346. 13- بقیه آیات تا آخر سوره منافقون . 14- این خبر نادرست است زیرا به روایت خاصه و عامه , قاتل مرحب امیرالمؤمنین علی (ع) است . 15- الـطبقات الکبری , 2 / 110 این ابیات همچنین در صحیح مسلم , کتاب الجهاد, باب غزوه ذی قرد و جز آن , در حدیثی مفصل تحت شماره1807 ذکر شده است . 16- ایـن کلمه معادل غش گذاشته شده است که بیشتر در مورد معامله و خرید و فروش کالا به کار برده می شود. 17- سـیـد رضـی ـ رضـوان اللّه علیه ـ می گوید : این سخن از پیامبر(ص) نیز روایت شده است و تـعـجبی نیست که دو گفتار شبیه هم باشند, زیرا هردو از یک چشمه آب می خورند و از یک دلو خالی می شوند. 18- در متن حدیث لیغان آمده است که از غین است جزری می گوید: غین : ابر, غینت السما تغان : ابر آسمان را پوشاند به قولی : غین یعنی درخت درهم پیچیده و انبوه منظور حضرت , سهوی است که هیچ بشری از آن به دور نیست و آن حضرت را نیز گاهی فرا می گرفت , چه دل ایشان همیشه مشغول خدای تعالی بود لذا اگر گاهی عارضه ای بشری بر آن بزرگوار عارض می شد که او را از امـور امـت و دیـن و مـصالح آنها بازمی داشت , آن را برای خود گناه و تقصیری می شمرد و لذا به استغفار پناه می برد حاشیه المحجة البیضا. 19- این حدیث را مسلم , 4/2075/2702, از حدیث اغر مزنی آورده منتها در حدیث او ((روزی صد بـار)) آمـده اسـت در سـنن ابی داود نیز چنین است اما در النهایة ابن اثیر چنان است که در متن آوردیم . 20- گوینده فیض ـ رضوان اللّه تعالی علیه ـ است . 21- در متن حدیث طرب آمده است طرب , از اضداد است به معنای شادی و اندوه رفتار سبکانه ای که از شادی یا اندوه زیاد به انسان دست می دهد ـ لسان العرب .)22. - ر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد زهیچ آموزگار. 23- در مـتـن حدیث دمن آمده است دمن , جمع دمنه به جایی گفته می شود که رمه چهارپایان (مانند شتر و گاو و گوسفند) را در آن جا استراحت می دهند و پر از سرگین آنها می شود حضرت دلهای آنان را به چنین جایی تشبیه فرموده است این واژه به

معنای کینه های دیرینه نیز آمده است . 24- ابن اثیر در توضیح واژه ((لا یغل)) در این حدیث می گوید: این کلمه از باب افعال ((اغلال)), است به معنای خیانت در هر چیزی به صورت ((یغل))نیز روایت شده که از ((غل)) است به معنای کـیـنـه و بـدخواهی یعنی هیچ گونه کینه ای به دل او راه پیدا نمی کند که از حق دورش کند به صـورت ((یـغل)) ـ به تخفیف لام ـ نیز روایت شده که از ماده ((و غول)) به معنای داخل شدن در شر و بدی است معنای حدیث این است که این سه کارموجب اصلاح دلهاست و هر که به آنها چنگ در زنـد دلـش از خـیـانـت و دغـلـی و بـدی پـاک می ماند ((علیهن)) نیز حالیه است و تقدیر آن چنین می باشد: لا یغل کائنا علیهن قلب مؤمن (دل مؤمن در حالی که این سه عمل را رعایت کند دچار خیانت و دغلی و بدی نمی شود) ـ النهایه ج3 , ص 381. 25- غلول که در عنوان عربی است عبارت است از دزدی و کش رفتن از غنایم , پیش از تقسیم آنها . 26- گـونه ای گوسفند زشت منظر که دست و پاهایی کوچک دارد و در گذشته آن را از بحرین می آوردند این نوع گوسفند در میان عربها به خواری و بی مقداری مشهور است ـ م . 27- ایـن خـبـر را شـیعه و سنی با اسناد فراوان روایت کرده اند و بعضا گفته می شود که از اخبار متواتر است ـ ر ک ـ : باب 3051, ((جنگ احزاب)). 28- ادبب به شتری می گویند که صورتش پر از کرک باشد. 29- ابـن ابی الحدید می گوید : آنچه امام خبر داده است یک بار در زمان القادر باللّه اتفاق افتاد و یک بار در ایام خلافت القائم باللّه . 30- ابـن ابـی الـحـدیـد در ذیـل ایـن سخن می نویسد : ((در باب غیبگوییهای امام (ع) که پیشتر گـذشـت اخبار قابل ملاحظه ای را ذکر کردیم یکی ازسخنان شگفت انگیز حضرت در این زمینه , مطالبی است که در خطبه ای که طی آن به ذکر حوادث آینده می پردازد, فرموده است در آن جابه قـرامـطـه اشاره می کند و می فرماید : ((به ظاهر دم از عشق و محبت ما می زنند و در دل بغض و کـیـنـه نـسبت به ما دارند و نشانه اش هم این است که وارثان ما را می کشند و جوانانمان را تبعید می کنند)). 31- ابن ابی الحدید می گوید : کنایه از عبد الملک بن مروان است , زیرا این خصوصیات و نشانه ها در او بیشتر و کاملتر از دیگران است , چرا که اووقتی مردم را به خود فرا خواند, شام را به حرکت در آورد و این همان معنای جمله امام است که ((در شام بانگ بر می زند)) عبد الملک دو بارپرچمهای خود را در کوفه بر افراشت یک بار وقتی بود که خودش شخصا رهسپار عراق شد و مصعب را کشت و بـار دیـگـر زمـانی که فرماندارانی چون برادرش بشر بن مروان و دیگران را به جانشینی خود در کـوفـه مـنـصوب کرد, تا آن که کار فرمانداری به حجاج رسید و آن زمان اوج افسارگسیختگی و بیدادگری عبد الملک است و در آن زمان است که کار بسیار سخت و دشوار می شود. 32- ابن ابی الحدید

می گوید : بسیاری معتقدند که مقصود امام (ع) از این شخص زیاد است عده زیـادی می گویند منظور حجاج می باشد وگروهی گفته اند مقصود مغیرة بن شعبه است اما به نظر من می رسد که منظور حضرت از این شخص معاویه است , چرا که معاویه به پرخوری و سیری نـاپـذیـری شهرت داشت معاویه آن قدر می خورد که می گفت : سفره را جمع کنید به خدا قسم , خـسـته شدم و سیر نشدم اخبارزیادی در دست است که پیامبر خدا کسی را در پی معاویه فرستاد که بیاید آن شخص دید معاویه مشغول خوردن است پیامبر خدا بعد ازمدتی دوباره کسی دنبال او فـرستاد و وقتی فرستاده آمد, دید هنوز مشغول خوردن است پیامبر خدا(ص) در نفرین به معاویه فرمود:((خدایا شکمش را سیر نکن)) شاعر نیز گفته است :. دوستی دارم که شکمش چون جهنم است . گویی در روده اش ماده سگی است . 33- سـیـد رضی گوید : وذحه به معنای سرگین گردان است و این سخن اشاره به حجاج دارد حجاج را با سرگین گردان داستانی است که این جاجای گفتن آن نیست . 34- مجلسی می گوید : در چنین مواردی احوط آن است که مطلب با گوشه و کنایه گفته شود, زیـرا این خبر, عامی است وانگهی احتمال دارد که چون ابوسفیان مردی فاسق و منافق بوده است , پیامبر خدا هند را از آن نحوه بیان منع نفرموده است . 35- یـعـنـی بـه حـدی نـاتـوان یا تنبل است که نیاز به کمک دارد, تا به او آب و غذا بدهد و برای مسافرت باید او را بر دوش حمل کند یا بر مرکبش سوارشود. 36- در جلد چهارده کتاب بحار الانوار شمار فراوانی از این احادیث آمده است . 37- این جمله به رد و نفی پاره ای روایات اشاره دارد که در آنها آمده است که هر کس در روزهای چـهارشنبه یا چهارشنبه آخر هر ماه حجامت کند, محل حجامتش کبود می شود و در بعضی از آنها آمده است : بیم آن هست که محل حجامتش کبود شود. 38- مـثـلا در داسـتـان حدیبیه آمده است که وقتی سهیل بن عمرو از جانب مشرکان مکه برای گـفتگو با مسلمانان و عقد قرارداد صلح آمد, پیامبرفرمود : کارتان سهل و آسان شد همچنین در داستان نامه پیامبر به خسرو پرویز و دعوت او به اسلام آمده است که وی نام آن حضرت را پاره کرد و در جـواب نامه مشتی خاک برای پیامبر فرستاد حضرت این امر را به فال نیک گرفت و فرمود : بزودی مؤمنان خاک آنها را تصرف خواهند کرد. 39- این خبر به همان صورتی که در بحار هست , در کافی و خصال و محاسن و فقیه آمده است اما آنچه ما در این جا آوردیم مطابق با برخی نسخه های فقیه می باشد. 40- منظور از عدوی یا سرایت , سرایت بیماری , مانند گری و وبا و آبله و غیره , از شخص بیمار به شـخص سالم است مراد از نفی سرایت بیماریها,آن گونه که از مورد روایت برمی آید, این است که مـا خـود واگـیری را عامل مستقل بیماری بدانیم بی آن که آن را به مشیت

و خواست الهی نسبت دهیم هامه نیز به این معناست که در جاهلیت مردم بر این باور بودند که روح مقتول به صورت پرنده ای در می آید و به سر قبر اومی رود و همواره می نالد و از عطش شکوه می کند تا آن که انتقامش از قاتلش گرفته شود ((صفر)) هم به معنای سوت زدن هنگام آب دادن حیوان است . 41- - این اخبار تماما از ابو هریره یا معاویه نقل شده است لذا جای درنگ و تامل دارند. 42- فتنه در لغت به معنای گداختن طلا برای گرفتن ناخالصیهای آن و ناب و خالص شدن است . 43- بنا به گفته حاشیه بحار, عبارت بین قلا ب در اصل نیست .

گشایش .

گشایش بعد از سختی .

ـ امـام عـلـی (ع): در اوج سختی گشایش است و چون حلقه های بلا و گرفتاری تنگ آید آسایش نمودار شود. ـ هرگاه سختی به اوج خود رسد,نزدیکترین زمان به گشایش است . ـ نزدیکترین زمان به گشایش , هنگامی است که کار تنگ آید. ـ چون همه روزنه ها بسته شود, نشانه های گشایش نمودار گردد. ـ هیچ سختی و مشکلی شدت نگرفت ,مگر این که خداوند گشایش آن را نزدیک ساخت . ـ چون حلقه های بلا و گرفتاری تنگ شود, آسایش حاصل آید.

سختی و آسانی قرین همند.

قرآن . ((پس (بدان که) با دشواری آسانی است آری , بادشواری آسانی است)). ـ پیامبر خدا(ص), درباره آیه ((آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم)), فرمود: اگردشواری در لانه ای بـاشـد, آسـانـی نـزد اومـی رود تـا بـیرونش آورد سپس این آیه راتلاوت فرمود: ((همانا با سختی آسانی است)). ـ نـیز درباره همان آیه , فرمود: هرگزیک سختی بردو آسانی چیره نمی گردد:((همانا با دشواری آسانی است آری , بادشواری آسانی است)). ـ اگر سختی بیاید و وارد این لانه شود آسانی می آید و وارد آن می شود و او رابیرون می کند. ـ امام علی (ع): چه نزدیک است آسودگی به رنج و خستگی . ـ چه نزدیک است خوشبختیها به بدبختیها. ـ هر غم و اندوهی را, گشایشی است . ـ برای هر تنگی و سختی , گشایشی است . ـ انتظار گشایش , یکی از دو آسایش است .

شادی .

شادی به ناحق .

قرآن . ((آن گـاه کـه قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خداشادی کنندگان را دوست نمی دارد و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن)). ((ایـن (عـقـوبت) به سبب آن است که در زمین به نارواشادی و سرمستی می کردید و بدان سبب است که (سخت به خود) می نازیدید)). ـ امام علی (ع): بسا سرمستی و نشاطی که به غارت رفتن اموال (شخص) را (یاناراحتی و هلاکت و مصیبت) در پی داشته باشد. ـ شما را چه شده است که برای رسیدن به اندک چیزی از دنیا شاد می شوید وبرای محروم شدن از بسیاری از آخرت اندوهگین نمی شوید. ـ در نـامـه ای بـه عبداللّه بن عباس ,می فرمایاد: اما بعد, همانا آدمی برای دست یافتن به چیزی شاد مـی شـود کـه خواه ناخواه به او می رسید و برای دست نیافتن به چیزی اندوهگین می شود که هیچ گـاه بـه اونـمـی رسـیـد بـنـابـرایـن , نـکـنـد بالاترین هدف تودر این دنیا رسیدن به لذتی یا فرو نـشـاندن خشمی (از طریق انتقام) باشد بلکه بایدهدفت خاموش کردن باطلی یا زنده کردن حقی باشد و باید شادی تو به خاطر آن چیزی باشد که پیشاپیش (به سرای آخرت)فرستاده ای و اندوهت برای آن چیزی باشدکه به جا گذاشته ای و همه هم و غمت درباره پس از مرگ باشد.

ایرانیان .

ایرانیان بزرگترین سهم را در اسلام دارند.

ـ پیامبر خدا(ص): بزرگترین سهم را دراسلام , مردم ایران دارند. ـ خوشبخت ترین ملت غیر عرب به واسطه اسلام , مردم ایرانند. ـ خواب دیدم که یک رمه گوسفندسفید وارد یک رمه گوسفند سیاه شد عرض کردند: این را چه تـعبیر می کنید یا رسول اللّه ؟ فرمود: عجمها در دین و نسب شما با شماشریک می شوند اگر ایمان بـه ثـریـا آویـزان بـاشـد, هـر آینه مردانی از عجم به آن دست یابند و خوشبخت ترین آنها به لحاظ ایمان ایرانیانند. در خـبری آمده است : خواب دیدم که ازچاهی آب می کشم و یک نفر از روی آن می جهد و کنار آن شـماری بز قرار داردسپس تعداد زیادی میش نزد من آمدند و من آنها را به عجمها تعبیر کردم که به اسلام درمی آیند.

قرآن . ((و اگـر روی بـرتابید (خدا) جای شما را به مردمی غیراز شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود)). ((ای مـردم , اگر (خدا) بخواهد, شما را (از میان) می بردو دیگران را (پدید) می آورد و خدا بر این (کار) تواناست)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از دین خود برگردد, بزودی خدا گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند(اینان) با مؤمنان فروتن (و) بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند)). ((و (نیز بر جماعتهایی) دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته اند و اوست ارجمند سنجیده کار)). ((و اگـر آن را بـر برخی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم و پیامبر آن را برایشان می خواند, به آن ایمان نمی آوردند)). ـ رسـول خـدا(ص), چون آیه ((و اگرروی برتابید (خدا) جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد کـه مانند شما نخواهندبود)) را تلاوت کرد, از ایشان پرسیدند:اینهایی که اگر ما روی برتابیم خـداونـد آنـهـا راجایگزین ما می کند, کیستند؟ حضرت درحالی که به شانه سلمان می زد فرمود: ایـن مـرد و هـمـوطـنـان او سـوگـنـد بـه آن کـه جانم دردست اوست اگر ایمان به ثریا آویزان باشد,مردانی از ایران به آن دست می یابند. نظیر این حدیث به طرق دیگری از ابوهریره و نیز از ابن مردویه از جابر روایت شده است . ـ امام صادق (ع) به یعقوب بن قیس فرمود: ای پسر قیس ((اگر روی برتابید(خدا) جای شما را به مردمی غیر از شماخواهد داد که مانند شما نخواهند بود))مقصود فرزندان موالی آزاد شده هستند. ـ ای گـروه عـرب ! اگر شما روی برتابیدخداوند مردم دیگری را جایگزین شماخواهد کرد, یعنی موالی را به خدا سوگند که مردمانی بهتر از آنان را جایگزین ایشان کرده است , موالی را. ـ در مـجمع البیان , درباره آیه ((اگربخواهد, شما را می برد)), آمده است : یعنی اگر خدا بخواهد, شـما را هلاک می کند ((ای مردم)) و نابودتان می گرداند به قولی : در این آیه کلمه ای محذوف در تـقـدیـر اسـت , یعنی :اگر بخواهد شما را ببرد, می بردتان ای مردم ((و عده ای دیگر را می آورد)), یعنی مردم دیگری غیر از شما را می آورد که پیامبرش را یاری و مدد می رسانند روایت شده است که وقـتـی ایـن آیـه نـازل شـد, پیامبر دستش رابه پشت سلمان زد و فرمود: آنان هموطنان این مرد هستند, یعنی ایرانیان . ـ پـیـامبر خدا(ص), در پاسخ به سؤال ازآیه ((ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از دین خـود بـرگـردد بـزودی خـدامـردمی را می آورد که آنها را دوست می داردو آنان نیز او را دوست

مـی دارنـد)), در حـالـی کـه بـه شـانـه سـلـمان می زد, فرمود:(آنان) این مرد و هموطنان اویند سپس فرمود: اگر دین به ثریا آویخته باشد, هرآینه مردانی از ایرانیان به آن دست یابند. ـ اگـر ایـمـان به ثریا آویزان باشد که عربها به آن دست نیابند, مردانی از ایران به آن دست خواهند یافت . ـ اگر دین به ثریا آویخته باشدمردمانی از ایرانیان آن را به دست خواهندآورد. ـ ابو هریره : زمانی که سوره جمعه نازل شد, ما خدمت پیامبر(ص) نشسته بودیم آن حضرت سوره را تـلاوت کـرد وچـون به آیه ((و دیگرانی از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته اند)) رسید, مردی عرض کـرد:اینان که هنوز به ما نپیوسته اند چه کسانی هستند؟ حضرت دستش را روی سر سلمان نهاد و فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست اگر ایمان در ثریا باشد, مردانی ازاینان به آن برسند . ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((و اگرآن را بر برخی از غیرعرب زبانان نازل می کردیم و پیامبر آن را برایشان می خواند,به آن ایمان نمی آوردند)), فرمود: اگر قرآن بر غیرعربها نازل می شد عربها به آن ایـمان نمی آوردند در حالی که بر عربها نازل شد وغیرعربها به آن ایمان آوردند و این فضیلتی است برای عجمها.

ایرانیان و دانش .

ـ پـیامبر خدا(ص): ابراهیم خواست عراقیان ((1)) را نفرین کند خدای تعالی به اووحی فرمود: این کار را نکن , (زیرا) من گنجینه های دانش خود را در میان آنان نهاده ام و رحمت (و مهربانی) را در دلهای ایشان جای داده ام . ـ اگر دانش در ثریا باشد, بیگمان مردانی از ایران به آن دست یابند.

کسانی که به زور سوی بهشت کشانده می شوند!.

ـ پیامبر خدا(ص): نمی پرسید که از چه خندیدم ؟ مردمی از امت خود را دیدم که درزنجیر با زور به سوی بهشت کشانده می شوند عرض شد: ای رسول خدا! آنان کیستند؟ فرمود: مردمانی از عجم که مجاهدان آنها را اسیر می کنند و به اسلامشان در می آورند. ـ هر آینه من ملتهایی را می بینم , که زنجیربسته به سوی بهشت کشانده می شوند. ـ درشگفتم از مردمی , که بسته در زنجیربه بهشت می روند.

ایرانیان (متفرقه).

ـ پیامبر خدا(ص): ایرانیان , فرزندان اسحاق هستند. ـ ایرانیان خویشاوند ما هستند, زیرا که اسماعیل عموی فرزندان اسحاق است واسحاق عموی فرزندان اسماعیل . ـ در حضور رسول خدا(ص) از عجمهاسخن به میان آمد حضرت فرمود: اطمینان من به آنها یا برخی از آنان , بیشتر ازاطمینانم به شما یا برخی از شماست .

روشن بینی .

قرآن . ((به یقین در این (کیفر) برای نشانه شناسان نشانه هاست)). ـ امـام صـادق (ع), دربـاره آیه ((به یقین در این (کیفر) برای نشانه شناسان نشانه هاست)),فرمود: منظور افراد با فراست است . ـ پیامبر خدا(ص): بترسید از روشن بینی مؤمن ! زیرا که او با نور خدا می بیند حضرت سپس آیه ((به یقین در این برای نشانه شناسان نشانه هاست)) را تلاوت کرد و فرمود: یعنی افرادبا فراست . ـ امـام باقر(ع): هیچ آفریده ای نیست مگر این که بر پیشانی او نوشته شده است , مؤمن یا کافر و این از شـمـا پوشیده است اما از امامان آل محمد پوشیده نیست از همین رو هر کس برایشان وارد شود بـدانـنـد کـه او مـؤمـن اسـت یا کافرحضرت سپس این آیه را خواند: ((به یقین دراین برای نشانه شناسان نشانه هاست)) این نشانه شناسان همین امامان هستند. ـ امام صادق (ع): آن گاه که قائم آل محمد قیام کند به شیوه داوری داود میان مردم داوری کند و نـیـازی بـه گـواه نـداشته باشد خدای تعالی به او الهام می فرماید و لذا براساس علم خود قضاوت مـی کند و هر قومی را ازاستنباطاتشان (احکام و قوانین) خبر می دهد ودوست و دشمن خود را از قیافه آنها می شناسدخدای عزوجل می فرماید: ((به یقین در این برای نشانه شناسان نشانه هاست)). ـ بـه هـلالـی فـرمـاندار مدینه که می خواست از آن حضرت چیزی بپرسد, فرمود: اگرمی خواهی مـی تـوانـم , پیش از آن که بپرسی , به توبگویم چه سؤالی داری و اگر هم می خواهی خودت بپرس هـلالی می گوید: عرض کردم :یابن رسول اللّه ! پیش از آن که سؤال کنم , از کجامی دانید در ذهن مـن چـه سـؤالـی است ؟ حضرت فرمود: با نشانه شناسی و فراست مگر نشنیده ای این سخن خدای عزوجل را که : ((همانا در این برای نشانه شناسان نشانه هاست)) و این سخن رسول خدا(ص) را که : از فراست مؤمن بترسید,زیرا که او با نور خدای عزوجل می بیند. ـ هـمـانـا در امـام نـشـانـه ای اسـت برای نشانه شناسان و اوست ایستاده بر سر راه (نشانه ای برای راهـنمایی), با نور خدا می نگرد واز جانب خدا سخن می گوید و هیچ چیز از آنچه که بخواهد, بر او پوشیده نیست . ـ پیامبر خدا(ص): بترسید از فراست مؤمن ! زیرا او با نور خدای عزوجل می بیند. ـ از فراست مؤمن بر حذر باشید! زیرا اوبا نور خدا می بیند و با توفیق خدا سخن می گوید. ـ امـام عـلـی (ع): از (حدس و) گمانهای مؤمنان بترسید, زیرا خدای تعالی حق را درزبانهای آنان قرار داده است . ـ امـام کاظم (ع) به سلیمان جعفری فرمود:ای سلیمان ! مواظب روشن بینی مؤمن باش ,زیرا او با نـور خدا می نگرد (سلیمان می گوید:) من چیزی نگفتم تا این

که خلوتی دست داد و عرض کردم : فدایت شوم , شنیدم که می فرمایی : مواظب روشن بینی مؤمن باش , زیرا او با نور خدا می نگرد؟ فرمود:آری , ای سلیمان خداوند مؤمن را از نورخود آفرید و آنان را در رحمت خودغوطه ور کرد و از آنان نسبت به ولایت ماپیمان گرفت و مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است پدرش نور است و مادرش رحمت و او با آن نوری که از آن آفریده شده است , می نگرد. علامه مجلسی می نویسد: فراست کامل ,مخصوص مؤمنان کامل , یعنی ائمه (ع),است , آنان همچنان که در کتاب امامت گذشت , کلیه مؤمنان و منافقان را از سیما وقیافه شان می شناسد و دیگر مؤمنان به اندازه ایمانشان از فراست برخوردارند ((خلق المؤمن من نوره)) یعنی آنان را از یک روح پاک و روشن گشته به نور خدا, یا از سرشتی مخزون (در خزانه الهی) و متناسب باسرشت امامانشان (ع) آفرید. ((و صبغهم)) یعنی آنان را غوطه ور ساخت یارنگ کرد ((فی رحمته)) یا کنایه از این است که آنان را قابل و پذیرای رحمتهای ویژه خویش گردانید و یاکنایه از تعلق روح پاک که جایگاه رحمت است ((ابوه النور وامه الرحمة)) نوعی استعاره است یعنی از شدت ارتباطش با انوار و رحمتهای خدا گویی پدرش نور است و مادرش رحمت یا نورکنایه از طینت است و رحمت کنایه از روح یا برعکس . ـ امام صادق (ع), در جواب معاویة بن عمار از تفسیر جمله مؤمن با نور خدامی نگرد, فرمود: ای معاویه ! خداوند مؤمن را از نور خود آفرید و آنان را در حمت خودغوطه ور کرد و آن روز که خود را به مؤمن شناسانده نسبت به ولایت ما و معرفت خودش از مؤمنان پیمان گرفت , بنابراین ,مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است ,پدرش نور است و مادرش رحمت و او با آن نوری که از آن آفریده شده است , می نگرد.

فرصت .

فرصت زودگذر است .

ـ امام علی (ع): فرصتهای خوب رادریابید, زیرا فرصتها همچون ابر می گذرند. ـ فرصت چون ابر می گذرد پس فرصتهای خوب را غنیمت شمرید. ـ فرصت , زودگذر است و دیریاب . ـ فرصت , شکار است . ـ فرصت , غنیمت است .

ترغیب به غنیمت شمردن فرصتها(1).

ـ امـام عـلـی (ع): ای مـردم ! اینک , اینک !پیش از آن که پشیمان شوید و پیش از آن که ((هر کسی گـویـد: دریـغا بر آنچه در حضورخدا کوتاهی ورزیدم و بی تردید من ازریشخندکنندگان بودم یا گـوید: اگر خداهدایتم می کرد, هر آینه از پرهیزگاران بودم یا چون عذاب را ببیند, گوید: کاش مرابرگشتی بود تا از نیکوکاران باشم)). ـ امـام حـسـن (ع): ای پسر آدم ! تو ازهمان زمان که از شکم مادرت افتاده ای ,پیوسته در راه ویران کـردن (خـانه) عمرت قدم بر می داری پس , از آنچه در دست داری برای آنچه در پیش داری بهره برگیر,زیرا که مؤمن توشه بر می دارد و کافرخوشگذرانی می کند.

ترغیب به غنیمت شمردن فرصتها(2).

ـ امام علی (ع): فرصت رادریاب ,پیش از آن که از دست شدنش موجب اندوه گردد. ـ امـام بـاقـر(ع): چون فرصت دست دهد به سوی هدف خود بشتاب و هیچ فرصتی مانند روزهای فراغت و تندرستی نیست . ـ پـیـامبر خدا(ص): به خدا سوگند که آنچه از دین دنیای شما گذشته است با پرز وریشهای این برد برابری نمی کند و آنچه ازآن مانده است به آنچه از آن گذشته شباهتش بیشتر از شباهت آب به آب اسـت همه اندکی می مانند و بزودی از بین می روند پس , هنوز که فرصت نفس کشیدن دارید و پـشـماگندها نو است و پیش از آن که خرخره شما فشرده شود و پشیمانی سودی نداشته باشد, به سوی کار و عمل بشتابید.

فرصتها را نباید از دست داد.

ـ پیامبر خدا(ص): هر کس که دری ازخیر به رویش گشوده شود, باید آن راغنیمت شمرد, زیرا که نمی داند آن در کی به رویش بسته می شود. ـ امـام صادق (ع): به هر کس فرصتی دست دهد و او به انتظار دست دادن فرصت کامل (و رسیدن بـه مـطلوب به نحو کامل) آن را تاخیر اندازد, روزگار همان فرصت را نیزاز او برباید, زیرا کار ایام بردن است و روش زمان از دست رفتن . ـ پیامبر خدا(ص): از کف نهادن فرصتها,اندوهها آورد. ـ امام علی (ع): از دست دادن فرصت ,مایه اندوه است . ـ هر کس فرصت را از زمانش به تاخیر اندازد, مطمئن باشد که آن را از دست می دهد. ـ هرگاه فرصت دست داد, آن راشکار کنید, زیرا از دست دادن فرصت مایه اندوه است . ـ فرصت را دریاب , پیش از آن که به اندوه تبدیل شود. ـ سخت ترین اندوهها, از دست رفتن فرصتهاست . ـ برترین اندیشه , آن است که فرصتهارا از دست ندهد و اندوهها در پی نیاورد. ـ هر که فرصتها را ناگهان بگیرد,از اندوهها در امان باشد. ـ هر که فرصت را غنیمت شمرد, ازاندوه در امان باشد. ـ شکیبایی بر درد و رنج , به دست یافتن بر فرصت می انجامد. ـ کارها, گروگان زمانهای خود هستند. ـ شتافتن (در کاری) پیش از آن که فرصت دست دهد و درنگ و کندی پس ازدست دادن فرصت , نشانه نادانی است .

فرايض .

ترغیب به انجام فرایض .

قرآن . (((این) فریضه ای است از جانب خدا و خدا دانای حکیم است)). ـ امام علی (ع): فرایض ! فرایض ! آنهارا به خدا ادا کنید تا شما را به بهشت رسانند. ـ به خدا سوگند که شک نمودار شده و یقین تباه گشته است , تا آن جا که آنچه برای شما تضمین شده گویی بر شما واجب آمده است و آنچه بر شما فرض گشته گویی از شما ساقط شده است . ـ همانا خداوند فرایضی را بر شماواجب گردانیده پس آنها را فرو مگذارید وحدود و مرزهایی برای شـمـا مشخص کرده پس از آنها تجاوز مکنید و شما را ازچیزهایی باز داشته است پس حرمت آنهارا مشکنید. ـ آنـچه را خداوند بر شما فرض کرده است , وجهه همت خویش قرار دهید و برای ادای حق او که از شما خواسته است از اوتوفیق و کمک طلبید. ـ نفس خود را با لطایف الحیل به عبادت وادار و با آن مدارا کن و به آن زورمگو و به هنگام آرامش و نـشـاطش به عبادت پرداز, مگر در آن چیزهایی که بر تو فرض و واجب شده است که در این موارد باید آنهارا به جای آوری و به موقع ادا کنی . ـ در نـامـه ای به اسود بن قطبه سپهسالارحلوان , می فرماید: در راه آنچه که خدا بر توفرض کرده است , به امید پاداش و از ترس کیفر او, جانت را فدا کن . ـ امـام حسن (ع): خدای عزوجل چون از روی کرم و رحمت خود فرایض را بر شماواجب ساخت نه بدان سبب بود که به شمانیاز داشت , بلکه از سر مهر و رحمت آن خدای یگانه به شما بود, تا ناپاک را از پـاک جـدا سـازد و آنـچـه را در سـینه های شماست ,بیازماید و آنچه را در دلهای شماست , ناب وخالص گرداند. ـ امـام عـلی (ع): خوشا به حال آن کس که فریضه (و وظیفه) خود را به پروردگارش ادا کند و در دشواریها صبر کند و در شب خواب را از دیدگانش دور گرداند. ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((شکیبایی ورزید و ایستادگی کنید و مرزها را نگهبانی دهید)), فرمود: در انجام فرایض شکیبا باشیدو در برابر مصیبتها ایستادگی کنید و ازامامان (ع) نگهبانی کنید. ـ امـام سـجـاد(ع): هـر کس به آنچه خداوند بر او فرض کرده است عمل کند, اواز بهترین مردمان است . ـ پیامبر خدا(ص): به فرایض خدا عمل کن , تا از پرهیزگارترین مردم باشی . ـ امـام صـادق (ع): خدای تبارک و تعالی فرموده است : بنده ام به چیزی محبوبتر ازآنچه بر او فرض کرده ام خود را محبوب من نکرده است . ـ امام علی (ع): عبادتی چون انجام فرایض , نیست . ـ نـفـس خـود را در فرمانبرداری خدا باشکیبایی بر انجام فرایض و سختی کشیدن در بر پا داشتن مستحبات و وظایف , بیازمای . ـ در فـرمـان حکومت مصر به مالک اشتر, می فرماید: باید در میان کارهای خاصی که به

وسیله آنها نـیـت را برای خداخالص می گردانی , بر پا داشتن فرایض اوباشد که مخصوص خداوند است پس , درشـب و روز خـود بهره ای از بدن خود برای خدا قرار بده و این فرایض را که با آنها به خدا نزدیک می شوی به طور کامل و بی هیچ عیب و نقصی ادا کن , اگر چه (در این راه)تنت بفرسایـد. ـ بـا انـجـام دادن آنچه خدا از حق خویش بر شما واجب کرده و وظایفی که برای شما بیان فرموده است , به سوی خدارهسپار شوید. ـ دردا و دریـغـا بـر آن بـرادران من که قرآن را خواندند و آن را نیکو به کار بستند ودر فرایض تدبر کردند و آنها را بر پا داشتندسنت (پیامبر) را زنده ساختند و بدعت رامیراندند.

وجوب مقدم داشتن فرایض بر مستحبات .

ـ امـام عـلـی (ع): اگر با پرداختن به فضیلت مستحبات از به جا آوردن فرایض بازمانی , هرگز آن فضیلتی که به دست می آوری با (گناه) آن فریضه ای که ضایعش می کنی برابری نمی کند. ـ پـیامبر خدا(ص): ای علی ! ششصد هزارگوسفند می خواهی یا ششصد هزار دینار یاششصد هزار جـمله ؟ عرض کرد: ای رسول خدا, ششصد هزار جمله پیامبر فرمود: (آن)ششصد هزار جمله را در شش جمله جمع (وخلاصه) می کنم ای علی ! هرگاه دیدی مردم به فضایل ومستحبات می پردازند, تـو بـه کـامـل کـردن فـرایـض بـپرداز و هرگاه دیدی مردم سرگرم کار دنیایند, تو سرگرم کار آخرت شو و هرگاه دیدی مردم به عیبهای مردم می پردازند, تو به عیبهای خودت بپرداز وهرگاه دیـدی مردم به آراستن دنیامی پردازند, تو به آراستن آخرت بپرداز وهرگاه دیدی مردم به زیادی عمل می پردازند, تو به خالص کردن عمل بپردازو هرگاه دیدی مردم به خلق متوسل می شوند, تو به خالق متوسل شو.

آنچه که خداوند سبحان بر مردم فرض کرده است .

ـ امـام علی (ع): خدای متعال برپیشوایان عدل [حق] واجب کرده است , که خود را بامردم تهیدست برابر سازند, تا فقر فقیر او رابرنیاشوبد. ـ خداوند سبحان خوراک تهیدستان رادر اموال توانگران واجب فرموده است بنابراین , هیچ فقیری گرسنه نماند مگر بدان سبب که توانگر از حق او بهره مند شد. ـ خـداونـد ایمان را فرض کرد, برای پاک کردن از شرک و نماز را برای دورکردن از کبر و نخوت و زکات را تا سبب روزی (نیازمندان) باشد. ـ خداوند بر همه اندامهای توفرایضی نهاد که روز قیامت به وسیله آنها باتو احتجاج کند.

نخستین فریضه ای که خدای سبحان نهاد.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): نخستین چیزی که خداوند بر امت من فرض کرد نمازهای پنجگانه است و نخستین عملی که از آنها (به درگاه خدا) بالا می رود نمازهای پنجگانه است و نخستین چیزی که درباره آن از آنهاسؤال می شود, نمازهای پنجگانه است .

سخت ترین فریضه ای که خدای سبحان مقرر کرد.

ـ امـام صـادق (ع): آیا تو را از سخت ترین چیزی که خداوند بر آفریدگانش فرض کردآگاه نسازم ؟ انصاف داشتن مردم نسبت به یکدیگر, همدردی و کمک به برادران دینی و یاد خدا در همه حال , به طوری که اگرطاعتی برایش پیش آید آن را به کار بندد واگر معصیتی پیش آید رهایش کند. ـ یـکـی از دشوارترین چیزهایی که خداوند بر خلق خویش فرض کرده , بسیار به یاد خدا بودن است سپس فرمود: مقصودم ((سبحان اللّه و الحمدللّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر)) نیست گرچه این هم یاد خداست اما(مقصودم از ذکر خدا) به یاد خدا بودن درهنگام رو به رو شدن با حلال و حرام است ,به طوری که اگر پای طاعتی در میان بود آن را به کار بندد و اگر معصیتی پیش آمد ترکش کند. ـ امـام عـلـی (ع), در توضیح حقوق مردم نسبت به یکدیگر, می فرماید: از بزرگترین این حقوق که خداوند واجب فرموده حق زمامداران بر مردم و حق مردم بر زمامداران است این فریضه ای است که خدای سبحان برای هر دو طرف نسبت به یکدیگر واجب فرموده است .

مجمع فرایض .

ـ امـام عـلـی (ع), در سفارش خود به فرزندش محمدبن حنفیه , می فرماید:فرزندم ! آنچه نمی دانی مـگوی و حتی آنچه را هم که می دانی به تمامی مگوی , زیراخدای تبارک و تعالی بر همه اندامهای بدنت فرایضی مقرر فرموده است که روز قیامت باآنها در برابر تو حجت می آورد و نسبت به آنها تو را بـاز خـواسـت مـی کـنـد و به این اعضاو جوارح تذکر و اندرز داده و هشدارشان داده و به آنان ادب آمـوخته و به حال خودرهایشان نکرده است مثلا خدای عزوجل فرموده است : ((از آنچه تو را بدان عـلـمـی نـیـسـت پـیـروی مـکـن که همانا گوش و چشم ودل همگی باز خواست می شوند)) و فرموده است : ((آن گاه که آن (بهتان) را از زبان یکدیگر می گرفتید و با زبانهای خود چیزی را که بـدان علم نداشتید می گفتید ومی پنداشتید که کاری سهل و ساده است بااین که آن امر نزد خدا بـس بـزرگ بـود))سـپس از این اندامها خواسته است تا بافرمانبری از خدا او را عبادت و بندگی کـنـنـدخـدای عـزوجل فرموده است : ((ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید و سجده کنید وپـروردگـارتان را عبادت و بندگی نمایید و کارخوب انجام دهید شاید که رستگار شوید))پس , این یک فریضه جامع است که بر اعضاو جوارح مقرر گشته است . ـ امـا آنـچـه کـه خـداونـد سـبحان در کتاب خود فرض کرده , تکیه گاههای اسلام است وآن پنج تکیه گاه می باشد و اسلام بر این پنج فریضه بنا شده است خداوند سبحان برای هریک از این فرایض چهار حد قرار داده که همگان موظفند آنها را بدانند نخستین این فرایض نماز است و سپس زکات و بعد از آن روزه و آن گاه حج و زان پس ولایت که این آخری خاتم و جامع همه واجبات ومستحبات است . ـ حدود و مرزهای فرایضی که خداوند بر خلق خود مقرر فرموده پنج فریضه است , که از بزرگترین فرایضند: نمازو زکات و حج و روزه و ولایت که نگهبان چهار فریضه دیگر است .

کوتاهی در کار.

پرهیز از کوتاهی در کار.

قرآن . ((تا آن که (مبادا) کسی بگوید: دریغا بر آنچه درحضور خدا کوتاهی ورزیدم)). ـ امام علی (ع): کوتاهی کردن , مصیبت شخص توانا (بر انجام کار) است . ـ امام رضا(ع): کوتاهی کردن , مصیبت توانایان است . ـ امام هادی (ع): افسوسهای ناشی ازسهل انگاری را به یاد آر و محکم کاری ودوراندیشی را در پیش گیر. ـ امام علی (ع): نتیجه سهل انگاری ,پشیمانی است و نتیجه محکمکاری و دوراندیشی , سالم ماندن (از خسارت و دریغ). ـ از کوتاهی کردن بپرهیزید که آن موجب سرزنش است . ـ زنـهـار از کـوتـاهی کردن , زیراکوتاهی کردن حسرت به بار می آورد, آن گاه که حسرت سودی ندارد. ـ امام صادق (ع): هر که کوتاهی کنددر پرتگاه افتد. ـ سه چیز است که هر کس در آنهاکوتاهی ورزد ناکام ماند: بخشش جویی ازبخشنده , همنشینی با دانشمند و استمالت سلطان . ـ امـام عـلـی (ع): خـدای سبحان طاعت (از خود) را غنیمتی قرار داده است که درهنگام کوتاهی ناتوانان (از به دست آوردن آن) زیرکان آن را از آن خود می کنند. ـ در وصـف اهـل ذکـر, مـی فـرمـایـد: اگرآنان را در آن مقامات پسندیده و منزلتهایی که مشهور (فـرشتگان مقرب) است در ذهن خود مجسم کنی که چسان کارنامه هایشان راگشوده اند و برای هر کار خرد و کلانی که بدان فرمان داده شده اند اما در انجام آنهاقصور ورزیدند, یا از آن نهی شدند اما درترک آنها کوتاهی کردند, از خود حساب می کشند. ـ کسی که بردبار باشد, در کار خودکوتاهی نکند و در میان مردم با خوشنامی زندگی کند. ـ بهشت خط پایان پیشتازان است وآتش فرجام عقب ماندگان .

نهی از افراط و تفریط.

ـ امام علی (ع): نادان را نبینی , مگرافراطگر یا تفریطگر. ـ به رگی از رگهای بدن این انسان گوشت پاره ای آویخته که شگفت انگیزترین عضو اوست و آن قـلـب اوسـت ,زیـرا کـه در آن مـایـه های حکمت و مایه های ضد حکمت وجود دارد به طوری که اگـرامـیـد و آرزو بـه آن دسـت دهـد, طـمـع خـوارش گـردانـد و اگـر طمع آن را به هیجان آورد,آزمـنـدی نابودش کند و اگر نومیدی بر آن تسلط یابد, افسوس و اندوه او را بکشد و اگردر سـیـری افـراط کـند, پری شکم او را بیازاردپس , هر تفریطی به او زیان زند و هر افراطی او را تباه گرداند. ـ بـزودی دربـاره مـن دو گـروه هلاک شوند: دوستدار افراطی که دوستی او را به ناحق کشاند و دشـمـن افراطی که دشمنی او رابه ناحق برد و بهترین حالت مردم درباره من راه میانه است پس این راه را در پیش گیرید.

فراغت .

فراغت .

قرآن . ((پس , چون فراغت یافتی , به طاعت در کوش و بااشتیاق به سوی پروردگارت روی آور)). ـ پیامبر خدا(ص): روز قیامت سخت ترین حسابرسی را کسی دارد که کارهایش رادیگران (از پیشکار و نوکر و خدمتکار)انجام دهند و خودش بیکار بگردد گو این که کار کردن مایه رنج و زحمت است امابیکاری موجب فساد و تباهی است . ـ امام کاظم (ع): خدای متعال از بنده پرخواب نفرت دارد, خدای تعالی از بنده بیکار نفرت دارد. ـ پیامبر خدا(ص): خداوند از شخص تندرست بیکاره که نه در کار دنیاست و نه سرگرم کار آخرت , نفرت دارد. ـ دو چیز است که مایه فتنه (آزمایش یافساد) بسیاری از مردم است : تندرستی وفراغت . ـ امام علی (ع): هوا و هوس برخاسته ازفراغت است . ـ با فراغت , هوسرانی است . ـ بـدان که دنیا سرای آزمایش وگرفتاری است , که آدمی هرگز در آن ساعتی آسوده وبیکارنشود, مگر این که آن بیکاری در روز قیامت مایه اندوه و افسوس او گردد. ـ اگر کار کردن مایه رنج و زحمت است , پیوسته بیکار بودن نیز موجب فساد وتباهی است . ـ امـام سـجـاد(ع) ـ در دعا ـ : دلهای مارا با یاد خود از هر یادی و زبانهایمان را باسپاس خود از هر سـپـاسـی و انـدامهایمان را باطاعت خود از هر طاعتی دیگر باز دار و اگرفراغت از کاری برای ما مـقـدر فـرمـوده ای آن را فراغتی سالم قرار ده که در آن گناهی ما رانرسد و دلزدگی به ما روی نـیـاورد, تـافـرشـتـگـان نـویـسـنده بدیها با نامه ای خالی ازگناهان ما برگردند و نویسندگان نیکیها,شادمان از حسناتی که برای ما نگاشته اندمراجعت کنند. ـ در دعای مکارم الاخلاق ـ : بارخدایا! بر محمد و آل او درود فرست و مرا ازکاری که اهتمام بدان (از عـبـادت و بـنـدگـیت)بازم می دارد, بی نیاز گردان و مرا به کاری وادار که فردا (ی قیامت) درباره آن از من بازخواست می کنی و روزهای مرا در راه آنچه که برای آن آفریده شده ام , صرف نما . ـ نـیز در همان جا ـ : تندرستی وصحتی که با عبادت گذرد و فراغتی که باپاکدامنی همراه باشد, روزیم فرما. ـ در دعای روز عرفه ـ : (خدایا) باتوان و گشایش از توان و گشایشت مزه فراغت برای انجام آنچه تو دوست داری وکوشش در آنچه به تو نزدیک می گرداند, به من بچشان و ارمغانی از ارمغانهایت سوی مـن بـفـرسـت و تـجارتم را سودمند و بازگشتم را بی زیان قرار ده و مرا از مقامت بترسان ومشتاق دیدارت گردان . ـ امـام عـلـی (ع): چـه سـزاوار اسـت کـه انـسان ساعتی و لحظاتی برای خود داشته باشد که هیچ بازدارنده ای , او را از آن لحظه ها باز ندارد.

فرقه ها.

فرقه های اسلامی .

ـ امام علی (ع): این امت هفتاد و سه فرقه خواهد شد و سوگند به آن که جانم دردست اوست همه این فرقه ها گمراهند, مگرکسی که از من پیروی کند و شیعه من باشد. ـ پـیامبر خدا(ص): آنچه به سربنی اسرائیل آمد مو به مو بر سر امت من نیزخواهد آمد بنی اسرائیل هـفـتاد و دو ملت شدند و امت من نیز بزودی هفتاد و سه ملت خواهند شد, که بجز یک فرقه , همه در آتش باشند. ـ امام علی (ع): نصارا بر اثر چنین وچنان پراکنده شدند و شما نیز, ای امت ,همچون آنان فرقه فرقه خـواهـید شد و یک فرقه از آنان بیشتر خواهید داشت بدانید که همه فرقه های شما گمراهند, مگر من و کسی که از من پیروی کند.

فرموده رسول خدا که امت من سه .

فرقه می شود.

ـ پـیامبر خدا(ص): امت من به سه فرقه تقسیم می شود: فرقه ای بر حق که باطل کمترین چیزی از آن نکاهد, من و اهل بیت مرا دوست می دارند حکایت آنان حکایت طلای نابی است که هر چه آن را در آتش نهی و آتش را شعله ورتر سازی , جز بر نابی آن افزوده نشود و فرقه ای بر باطل که حق اندک چـیـزی از آن نـکـاهد و فرقه ای مذبذبندو بر آیین سامری , اما نمی گویند: لامساس (به من دست نزنید) بلکه می گویند: لاقتال (جنگ نه) پیشوای آنان عبداللّه بن قیس اشعری است .

فساد.

آنچه توده مردم را فاسد می کند.

1 ـ گناه . قرآن . ((بـه سـبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده , فساد درخشکی و دریا نمودار شده است تا (سزای) بعضی ازآنچه را که کرده اند به آنان بچشاند, باشد که باز گردند)). ((بـرای او فـرشـتـگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری مـی کنند درحقیقت , خدا حال قومی را تغییر نمی دهد, تا آنان حال خودرا تغییر دهند و چون خدا بـرای قومی آسیبی بخواهدهیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود اوست کسی که برق را برای بیم وامید به شما می نمایاند و ابرهای گرانبار را پدیدارمی کند)). ((و هـر (گـونـه) مـصـیـبـتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و خدا از بسیاری در مـی گـذرد وشـمـا در زمـیـن درمانده کننده (خدا) نیستید و جز خدا شمارا سرپرست و یاوری نیست)). ((مـا آنـان را هـمان گونه که باغداران را آزمودیم , موردآزمایش قرار دادیم , آن گاه که سوگند خوردند که صبح برخیزند و (میوه) آن (باغ) را حتما بچینند)). ((و برای آنان , آن دو مرد را مثل بزن که به یکی از آنهادو باغ انگور دادیم)). ـ امام باقر(ع) ـ درباره آیه ((و از آنان کسی است که به او ایمان نمی آورد)), ـ :آنان دشمنان محمد و خـانـدان مـحـمـدنـد کـه پـس از او هستند ((و پروردگارت به تباهکاران داناتر است)) منظور ازتباهکاری , نافرمانی از خدا و رسول اوست . ـ در پـاسـخ بـه سؤال از آیه ((و در زمین پس از اصلاح آن , فساد مکنید)) ـ فرمود: ای میسر! زمین فـاسد شده بود و خداوند عزوجل به وسیله پیامبر خود(ص) آن را اصلاح کردو آن گاه فرمود: ((و در زمین پس از اصلاح آن , فساد مکنید)). ـ امـام رضـا(ع), در پاسخ به سؤالات محمدبن سنان , نوشت : خداوند قتل نفس راحرام فرمود, زیرا در حلال کردن آن , اگرحلال می شد, فساد مردمان و نابودی آنان بود و بر هم خوردن نظم و نظام جامعه . خـدای مـتعال زنا را حرام فرمود, زیرامفاسدی چون قتل نفس و از بین رفتن نسبهاو ترک تربیت کودکان و به هم خوردن مساله ارث و میراث و مفاسدی از این قبیل در پی دارد. خـدای عـزوجل تهمت زدن به زنان پاکدامن را حرام فرمود, زیرا موجب از بین رفتن نسبها و انکار فـرزنـد و به هم خوردن وضع ارث و میراث و ترک تربیت (کودک)و از میان رفتن شناختها و دیگر گناهان بزرگ و عواملی است , که به تباهی مردم می انجامند. Description: E: ـ پیامبر خدا(ص): فحشا و زشتکاری هرگز در میان مردمی شایع نشد, مگر این که طاعون و دردها و بیماریهایی که در میان گذشتگان آنها سابقه نداشته است , در بین آنان شیوع یافت . ـ گـناه را هرگاه بنده پنهانی مرتکب شود به کسی

جز صاحب آن زیانی نمی زند وهرگاه آشکارا انجامش دهد و مردم او را منع نکنند, آن گناه به عموم مردم آسیب خواهدرساند. ـ خداوند عموم مردم را به کیفرگناه عده ای خاص عذاب نمی دهد, مگر آن که زشتکاری را در میان خود مشاهده کنند وبتوانند از آن جلوگیری کنند و نکنند در این صورت خداوند عام وخاص راعذاب می کند. ـ هیچ مردمی جهاد را ترک نکردند,مگر این که خداوند همه آنان را عذاب کرد. 2 ـ اختلاف . ـ پیامبر خدا(ص): هیچ امتی پس ازپیامبر خود دچار اختلاف نشد, مگر این که باطل گرایان آن امت بر حق گرایانش چیره شدند. ـ امام علی (ع): سوگند به خدا که هیچ امتی پس از پیامبر خود دچار اختلاف نشد,جز آن که باطل آن بر حق آن چیره گشت مگر این که خدا نخواست . ـ آن جا که از چیره شدن سپاه معاویه به یاران خود خبر می دهد, می فرماید:سوگند به خدا که گمان می کنم این جماعت بزودی بر شما چیره شوند, زیرا آنان برباطل خود همداستانند و شما با آن که برحقید پراکنده و ناهمدل شما از پیشوای حق خود نافرمانی می کنید و آنها از پیشوای باطل خویش فرمان می برند آنان نسبت به پیشوای خود امانتدارند و شما خیانتکارآنان در سرزمینشان درستکارند, حال آن که شما فساد و تباهی می آفرینید. 3 ـ برابری . قرآن . ((آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما (وسایل) معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را از (نظر) درجات بالاتر ازبعضی (دیگر) قرار داده ایم , تا بعضی از آنها بعضی (دیگر) را به خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است)). ـ امام علی (ع): مردم تا زمانی که گونه گون باشند پیوسته در خیر و خوبی به سر خواهند برد و هرگاه برابر شوند نابودگردند. 4 ـ محرومیت از حق . ـ امام علی (ع), پس از آن که به خلافت رسید, به سران لشکر نوشت : امابعد, پیشینیان شما در حقیقت به این سبب به هلاکت درافتادند که مردم را ازحق (خود)محروم کردند و آنان هم (به ناچار) آن را خریدند و آنان را به راه نادرستی و باطل سوق دادند و مردم هم (ناگزیر) از باطل پیروی کردند ((2)) . ـ پیامبر خدا(ص): چگونه خداوند پاک وپاکیزه گرداند مردمی را که حق ناتوان آنها اززورمندشان گرفته نمی شود. ـ هرگز پاک و پاکیزه (و سعادتمند) نگرددآن امتی , که حق ناتوان بدون ترس و لرز ازقدرتمند گرفته نشود. ـ خداوند پاک و پاکیزه نگرداند آن امتی را که ناتوان بدون ترس و لرز حق خود را اززورمند نگیرد.

نقش فساد زبدگان جامعه در فسادتوده مردم .

ـ امام علی (ع): استواری دین و دنیا به وجود چهار کس است : عالمی که علم خویش رابه کار بندد, نـادانی که از علم آموختن ننگ نداشته باشد, بخشنده ای که در بخشش خود بخل نورزد و ناداری کـه آخرتش را به دنیایش نفروشد, زیرا هرگاه عالم علم خود را فروگذارد(و به کار نبندد), نادان از آمـوخـتـن عـلـم سـرباز زندو هرگاه توانگر از بذل و بخشش بخل ورزد,نادار آخرت خود را به دنیایش بفروشد. ـ قـوام دنیا به وجود چهار کس است :به عالمی که علم خود را به کار بندد, به توانگری که بخشش کـند, به نادانی که تکبر مانع علم آموختن او نشود و به تهیدستی که آخرتش رابرای دنیای دیگری نـفروشد هرگاه عالم علمش را به کار نبندد و توانگر از بخشش خودداری کندو جاهل از آموختن تکبر ورزد و تهیدست آخرت خود را برای دنیای دیگری بفروشد,پس وای بر آنان . ـ استواری دین به چهار کس است : به عالمی که بگوید و به گفته خود عمل کند, به ثروتمندی که از احـسان خود به پیروان دین خدا دریغ نورزد, به تهیدستی که آخرتش را به دنیایش نفروشد و به نادانی که از آموختن دانش تکبرنورزد پس , هرگاه عالم علم خود را پنهان بداردو ثروتمند در مال خـود بخل ورزد و تهیدست آخرتش را به دنیایش بفروشد و نادان ازتحصیل دانش استنکاف ورزد, دنـیا به قهقرابرگردد بنابراین , فراوانی مسجدها و پیکرهای گوناگون و پراکنده مردمان شما را نفریبد عرض شد: ای امیرمؤمنان ! در آن زمان چگونه بایدزیست ؟ فرمود: به ظاهر با آنان بیامیزید و درباطن بر خلاف آنان باشید. ـ در پاسخ به سؤال از احوال عامه مردم ,فرمود: فساد توده مردم , ناشی از فساد خواص است به پنج گروه تقسیم می شوند:دانشمندان که راهنمایان به سوی خدایند,زاهدان که راه منتهی به خدایند, بازرگانان که امنای خدایند, جنگجویان که یاوران دین خدایند و زمامداران که سرپرستان خـلـق خـدایـنـد پـس , اگـر دانـشـمـنـد طـمـاع و مـال جـمع کن باشد, دیگر از چه کسی باید راهـنـمایی خواست و اگر زاهد به دنیا وآنچه مردم دارندراغب باشد, دیگر به چه کس اقتدا شود و اگـربـازرگـان خـیـانت پیشه باشد و زکات ندهد, به چه کسی می توان اطمینان و اعتماد کرد و اگـرجـنـگـجو خودنما باشد و چشم به کسب مال وثروت داشته باشد, دیگر به وسیله چه کسی از مـسـلمانان دفاع شود و اگر زمامدار ستمگرباشد و در احکام و فرامین جور و بی عدالتی روا دارد, دیـگـر بـه وسیله چه کسی دادستمدیده از ستمگر گرفته شود؟ سوگند به خدا که مردم را نابود نـکـرد مـگـر عـلـمـای طـمعکار و زاهدان دنیا خواه و

بازرگانان خیانت پیشه و جنگجویان ریایی وزمـامـداران سـتمگر و بزودی کسانی که ستم کرده اند, بدانند که به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت .

مفسدان در قرآن .

1 ـ فرعون . قرآن . ((همانا فرعون در سرزمین (مصر) سر برافراشت ومردم آن را طبقه طبقه ساخت , طبقه ای از آنان را زبـون می داشت : پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای بهره کشی) زنده می گذاشت همانا او از مفسدان بود)). 2 ـ قارون . ((قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و ازگنجینه ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنـهـا بـرگـروه نـیرومندی سنگین می آمد, آن گاه که قوم وی بدوگفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد و با آنچه خدایت داده است سرای آخرت رابجوی و سهم خود را از دنـیـا فـرامـوش مـکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرد, نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا مفسدان را دوست نمی دارد)). 3 ـ بنی اسرائیل . ((و در کتاب آسمانی (شان) به فرزندان اسرائیل خبردادیم که قطعا دوبار در زمین فساد خواهید کرد و قطعابه سرکشی بسیار بزرگی بر خواهید خاست)). ((و یـهـود گـفتند: دست خدا بسته است هر بار که آتش جنگی را برافروختند خدا آن را خاموش ساخت و درزمین برای فساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی دارد)). 4 ـ قوم هود. ((مـگـر نـدانـسته ای که پروردگارت با عاد چه کرد؟ باعمارتهای ستون دار ارم که مانندشان در شـهـرهـا سـاخـتـه نشده بود؟ و با ثمود, همانان که در دره تخته سنگها رامی بریدند؟ و با فرعون , صـاحـب خـرگاهها (و بناهای بلند)؟ همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند و درآنها بسیار تبهکاری کردند؟)). 5 ـ قوم صالح . ((و بـه یـاد آوریـد هنگامی را که شما را پس از (قوم)عاد جانشینان (آنان) گردانید و در زمین به شما جای (مناسب) داد در دشتهای آن (برای خود) کاخهایی اختیارمی کردید و از کوهها خانه هایی (زمستانی)می تراشیدید پس نعمتهای خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد بر مدارید)). 6 ـ قوم شعیب . ((و ای قـوم مـن , پیمانه و ترازو را به داد, تمام دهید وحقوق مردم را کم مدهید و در زمین سر به فسادبرمدارید)). 7 ـ قوم لوط. ((آیـا شـمـا بـا مـردهـا در می آمیزید و راه (توالد وتناسل) را قطع می کنید و در باشگاههای خود پلیدکاری می کنید؟ و (لی) پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگرراست می گویی عذاب خدا را بر ما بیاور (لوط) گفت :پروردگارا! مرا بر قوم فساد کار غالب گردان)). 8 ـ شورشگر علیه پیشوای دادگر. ((سـزای کـسانی که با خدا و پیامبر او می جنگند و درزمین به فساد می کوشند, جز این نیست که کشته شوند)). 9 ـ پادشاه . قرآن . (((ملکه) گفت : پادشاهان چون به شهری درآیند آن راتباه و عزیزانش را خوار می گردانند روش آنها چنین است)). ـ امام علی (ع): هرگاه

فرومایگان زمامدار شوند, گرانمایگان نابود گردند. ـ هرگاه مردمان فرومایه استیلایابند, مردمان بزرگوار مورد زورگویی وستم قرار گیرند. ـ پیامبر خدا(ص): دو گروه از امت منندکه اگر آنها درست شوند امتم درست شود واگر آنها تباه گردند امتم تباه گردد عرض شد:ای رسول خدا! آن دو گروه کدامند؟ فرمود:فقیهان و زمامداران . 10 ـ منافق . قرآن . ((و هرگاه به آنان گفته شود که در زمین فساد نکنید,می گویند: جز این نیست که ما اصلاحگریم)). ـ پیامبر خدا(ص): بیشترین چیزی که بعداز رفتنم برای شما از آن می ترسم , وجودمنافق زبانباز است . 11 ـ اسرافکار. قرآن . ((از فرمان اسرافکاران (و زیاده روان) پیروی مکنید همانان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند)). ـ امام رضا(ع): از جمله فساد (و اسراف)است شکستن درهم و دینار (پول مسکوک سالم برای مصرفی دیگر) و دور انداختن هسته میوه . ـ امام علی (ع): ضایع ساختن رهتوشه وتباه کردن معاد, از جمله موارد فساد (واسرافکاری) است . ـ ضایع کردن رهتوشه , از جمله مواردفساد (و اسراف) است . 12 ـ کسی که پیوند خویشاوندی را ببرد. ((پس (ای منافقان) آیا امید بستید که چون (از خدا)برگشتید (یا سرپرست مردم شدید) در (روی) زمین فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید؟ . ((و کسانی که پیمان خدا را, پس از بستن آن , می شکنند وآنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده است می گسلند ودر زمین فساد می کنند, برایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای ایشان راست)). 13 ـ جادوگر. ((و چون جادوگران آمدند, موسی به آنان گفت :بیندازید آنچه را می اندازید پس , چون افکندند, موسی گفت : آنچه را شما به میان آوردید جادوست بزودی خداآن را باطل خواهد کرد همانا, خدا کار مفسدان را به سامان نمی آورد)). 14 ـ دزد. ((گفتند: به خدا سوگند, شما خوب می دانید که مانیامده ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده ایم)). تفسیر. در تفسیر المیزان آمده است : این سخن برادران یوسف که : ((شما خوب می دانید که ما نیامده ایم در این سرزمین فساد کنیم))دلالت بر این دارد که به محض ورود آنان به سرزمین مصر برای دریافت خواربار,یوسف به بهانه این که بیم آن می رودجاسوس و خبرچین باشند یا برای اهداف ومقاصد سؤ دیگری آمده باشند, دستور دادآنها را تفتیش کردند و درباره این که برای چه آمده اند و از کجا آمده اند و اصل ونسبشان چیست و مسائل دیگری از این قبیل , تحقیق شد. 15 ـ کسی که به خواستگار متدین و برخورداراز اخلاق پسندیده جواب رد بدهد. ـ پیامبر خدا(ص): هرگاه کسی که اخلاق ودینش را می پسندید به خواستگاری نزد شمامد, به او زن بدهید که ((اگر چنین نکنید درروی زمین فتنه و فساد بزرگی پدید آید)). ـ امام باقر(ع), در پاسخ به سؤال ازازدواج , فرمود:

هرگاه کسی از دختر شماخواستگاری کرد و دیـنـداری و امانتداری اورا پسندیدید, به او زن دهید که ((اگر چنین نکنید فتنه و فساد بزرگی در روی زمین (جامعه) پدید آید)).

جایز نبودن درست کردن مردم با تباه کردن خود.

ـ امام علی (ع), در توبیخ برخی یاران خود, فرمود: سوگند به خدا که شما درمنزلهایتان بسیارید و در زیـر رایـتـهـا (ی جـنـگ) انـدک من می دانم که چه چیز شما رادرست می کند و کجی شما را راست می گرداند, اما من اصلاح شما را با تباه کردن خود جایز نمی دانم . ـ امـام صـادق (ع): امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) به مردم کوفه می فرمود: ای کوفیان ! آیا فکر مـی کـنید که من نمی دانم چه چیز شما را اصلاح می کند؟ البته می دانم اماخوش ندارم که با تباه کردن خودم شما رااصلاح گردانم . ـ امـام عـلـی (ع): الـبـتـه مـن مـی دانـم که چه چیز شما را درست می کند و کجی شما رادرست می گرداند اما من شما را, به بهای تباه کردن خودم , اصلاح نمی کنم . ـ مـن مـی دانـم که آنچه شما را درست می کند, شمشیر است ولی من بر آن نیستم تابا تباه کردن خودم , شما را اصلاح کنم بلکه بزودی پس از من زمامداری بیرحم بر شمامسلط خواهد شد. ـ اما من , به خدا سوگند, برای ساختن دنیای خود کاری را نمی کنم که در آن تباهی دین من باشد. ـ اگر آنان جز به بهای تباه کردن خودم اصلاح نمی شوند, خداوند اصلاحشان نکند. ـ مـن با این تعلیمی خود که به وسیله آن خانواده ام را تنبیه می کنم شما را تنبیه کردم , اما اهمیتی نـدادیـد و بـا ایـن تازیانه ام که حدود پروردگارم را با آن اجرا می کنم , برشما زدم لیکن (از خطا و نـافـرمـانـی) بـازنـایستادید آیا می خواهید که با شمشیرم شمارا بزنم ؟ بدانید که من می دانم شما چـه می خواهید و چه چیز کجی شما را درست می گرداند, اما من اصلاح شما را به بهای تباه کردن خـودم نـمـی خـرم بلکه خداوند گروهی را بر شما مسلط گرداند که انتقام مرا از شمابگیرند و نه دنیایی برایتان بماند که از آن بهره و لذت برید و نه آخرتی که سوی آن رهسپار شوید نفرین و مرگ باد بر اهل دوزخ . ـ هنگامی که مردم از گرد امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) پراکنده شدند و جمع کثیری از آنان به سوی معاویه گریختند تا ازدنیای او به نوایی برسند, گروهی از یاران آن حضرت خدمت ایشان رسیدند و عرض کردند: ای امیر مؤمنان ! این اموال را بذل وبخشش کن و این اشراف عرب و قریش وکسانی را که می ترسی با تو مخالفت کنند و به نزد معاویه بگریزند بر موالی و غیر عربهاترجیح ده ! امیرالمؤمنین (ع) به آنان فرمود:به من می فرمایید که پیروزی را با ستم وبی عدالتی به دست آورم ؟ نـه , بـه خدا سوگندکه تا خورشید می دمد و ستاره ای در آسمان می درخشد, دست به چنین کاری نخواهم زد.

آنچه فساد و تباهی را از بین می برد.

قرآن . ((و اگـر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد, قطعا زمین تباه می گردید ولی خدانسبت به جهانیان تفضل دارد)). ـ امـام صـادق (ع): خـداونـد بـه بـرکـت وجود شیعیان نمازگزار ما, عذاب را ازشیعیانی که نماز نـمـی خوانند دفع می کند اگرهمه آنها نماز را ترک می کردند, قطعا هلاک می شدند و خداوند به بـرکـت وجود شیعیان زکات پرداز ما (عذاب را) از شیعیانی که زکات نمی دهند دور می گرداند و ایـن اسـت مـعنای سخن خدای عزوجل که : ((اگر خداوندبرخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد, قطعا زمین تباه می گردید)). ـ امـام عـلـی (ع), درباره آیه ((اگر خدابعضی مردم را)), فرمود: معنایش این است که خداوند به برکت وجود نیکوکار, هلاکت را از بدکار دفع می کند. ـ پـیـامـبـر خدا(ص): اگر نبود وجودبندگانی که برای خدا رکوع می کنند وکودکان شیرخوار و حیوانات چرنده ,بیگمان عذاب سختی بر سر آنان می ریخت . ـ امـام عـلـی (ع): همانا تقوای الهی داروی درد دل شماست و مایه اصلاح تباهی سینه هایتان و پاک شدن آلودگی جانهایتان . ـ اگـر مـردم آن گـاه که خشم و بلاها برآنان فرود می آید و نعمتها از میانشان می رود, با نیتهای راست و درست و دلهای مشتاق به پروردگارشان پناه برند, بیگمان هر گریخته و از دست رفته ای را به آنان بازگرداند و هر فسادی را برای آنان اصلاح کند.

فسق .

فسق .

قرآن . ((بـر شـما حرام شده است : مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد و (حـیـوان حلال گوشت) خفه شده و به چوب مرده و از بلندی افتاده و به ضرب شاخ مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد ـمگر آنچه را (که زنده دریافته و خود) سر ببرید ـ و(همچنین) آنچه برای بـتان سر بریده شده و (نیز) قسمت کردن شما (چیزی را) به وسیله تیرهای قرعه این (کارهاهمه) فسق است)). ((و از آنـچـه کـه نـام خـدا بـر آن بـرده نـشـده اسـت مـخورید, چرا که آن قطعا فسق است و در حـقـیقت شیطانها به دوستان خود وسوسه می کنند تا با شماستیزه نمایند و اگر اطاعتشان کنید قطعا شما هم مشرکید)). ـ امـام صـادق (ع): هـر معصیتی از معاصی بزرگ خدا که کسی آن را انجام دهد, یاشخصی از روی لـذتـجـویی و شهوت و شوق غالب به آن درآید, این فسق است ومرتکب آن فاسق و به لحاظ فسق , از(حـیـطـه) ایـمـان خـارج اسـت اگـر بـه این عمل ادامه دهد تا جایی که به حد اهمیت ندادن وخفیف شمردن برسد, به سبب این بی اعتنایی و خفیف شماری , کفر بر او لازم آید.

فاسق .

قرآن . ((مـردان و زنـان مـنـافـق از (سر) هم هستند به كارهای ناپسند وا می دارند و از كار پسنديده باز مـی دارنـد ودسـتـهـای خـود را (از انـفـاق) فـرو می بندند خدا را فراموش كردند پس (خدا هم) فراموششان كرد راستی كه منافقان همان فاسقانند)). ((همانا بر تو آياتی روشن فرستاديم و جز فاسقان (كسی) آن را انكار نمی كند)). ((اهـل انـجـيل بايد به آنچه خدا در آن نازل كرده است داوری كند و كسانی كه به آنچه خدا نازل كرده حكم نكنند, آنان خود فاسقانند)). ((پـس , قوم خود را سبک مغز يافت (و آنان را فريفت)و اطاعتش كردند, چرا كه آنها مردمی فاسق بودند)). ـ پيامبر خدا(ص): نشانه فاسق چهار چيزاست : سرگرمی و بيهوده كاری و تجاوز وبهتان زدن . ـ امـام عـلـی (ع): هان ! حذر كنيد, حذركنيد, از پيروی اشراف و بزرگانتان ! همانان كه به گوهر خـود نـازيدند و خود را از اصل ونسب خويش (هم) بالاتر بردند زيرا آنان پايه های بنياد عصبيتند و تكيه گاههای اركان فتنه آنان شالوده های فسق و زير جلهای نافرمانی اند. ـ امـام عـلـی (ع), در وصف گمراهان ,می فرمايد: دنيا را برگزيدند و آخرت را فروگذاشتند, آب زلال را رها كردند و آب گنديده را نوشيدند گويی يكی از فاسقان آنها را می بينم كه زشتكاری را در پـيـش گـرفـتـه و بـا آن دمـخور و مانوس و سازگار شده است , تا جايی كه موهای سرش در آن زشتكاری سفيد گشت و اخلاق و عادات اورنگ آن را پذيرفت .

شیوایی در سخن .

شیوایی .

ـ پیامبر خدا(ص): شیوایی , زیور گفتاراست . ـ در زبور آمده است : در خطابه شیوایی به خرج می دهید و در عمل کوتاهی می ورزید حال اگر در عمل شیوایی نشان می دادید و در خطابه کوتاه می آمدید, برای شما امیدوار کننده تر بود اما شما به آیـات مـن روی آوردیـد و آنـها را به تمسخر گرفتید و به گناهان و معاصی من رو کردید و بدین وسیله انگشت نما شدید.

شیوا سخن ترین مردم .

ـ امـام علی (ع), در پاسخ به این پرسش که شیوا سخن ترین مردم کیست , فرمود:کسی که به سؤال بالبدیهه پاسخ دندان شکن دهد. ـ ما شیوا سخن تریم و یکرنگ تر (یاخیر خواهتر) و خوش سیماتر.

فضیلت .

فضیلت ها.

قرآن . ((ببین چگونه بعضی از آنها را بر بعضی دیگربرتری داده ایم و قطعا درجات آخرت و برتری آن بزرگترو بیشتر است)). ((برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد)). ((و اسماعیل و یسع و یونس و لوط که جملگی را برجهانیان برتری دادیم)). ـ امام علی (ع): بالا رفتن بر نردبان فضیلتها دشوار, اما رهایی بخش است وفرود آمدن به سوی پستیها آسان , اما مهلک است . ـ نفس خویش را به (پذیرفتن) فضیلتهامجبور کن , زیرا رذایل و پستیها سرشتی توست . ـ محکمترین رشته ها و وسیله ها,فضیلت های نیکوست . ـ با به دست آوردن فضیلت ها, دشمن سرکوب می شود. ـ افتخار آدمی به فضیلت اوست , نه به تباراو. ـ هر که فضیلت هایش اندک باشد,وسیله هایش سست گردد. ـ در سختیهای پیاپی است , که فضیلت های انسان آشکار می شود.

انواع فضیلتها.

ـ امـام جـواد(ع): فـضیلتها چهار گونه اند:اول , حکمت که جانمایه آن اندیشه است دوم , عفت که جانمایه اش شهوت است سوم , قدرت که جانمایه اش خشم است چهارم , عدل که قوام آن در اعتدال قوای نفسانی است .

آنچه موجب فضیلت برتری انسان است .

ـ امـام عـلـی (ع): برتری به حسن کمال و کردارهای والاست , نه به بسیاری مال وبزرگی کارها (و منصبها). ـ هر چیزی را برتری و فضیلتی است و برتری کریمان نیکی کردن به مردان است . ـ هر که ایثار کند شایسته , عنوان فضیلت و برتری است . ـ آدمی را همین فضیلت و برتری بس ,که خودش را ناقص شمارد. ـ اعمال نیکوکارانه , از فضایل انسان است . ـ برتری مرتبه مهتران , به نیکویی عبادت است . ـ فضیلت و برتری این است که هرگاه قدرت (بر انتقام) یافتی , گذشت کنی . ـ فضیلت و برتری , با نیکوکاری همراه است . ـ کمال فضایل (به) شرافت خوی وخصلتهاست . ـ هـرگـاه بـه تـو درودی گـفـته شد, بادرودی بهتر از آن پاسخ ده و هرگاه احسانی به تو شد با احسانی برتر از آن جبرانش کن والبته برتری در این زمینه از آن آغازگر است . ـ با در پیش گرفتن فضیلت و خودداری ازستم و زورگویی و عمل به حق و انصاف به خرج دادن و دوری از فساد و آباد کردن معاد, خود را بیارای . ـ پـرهـیـزگـاران در دنـیـا اهـل فـضایلند:گفتارشان بر پایه راستی و درستی است وپوشاک (و رفتار)شان بر میانه روی .

مجمع فضیلتها.

ـ امـام عـلی (ع): کسی که خود را برتر ازآن داند که به بدی پاداش دهد, مجمع فضایل را فرا چنگ آورده است . ـ هر کس به کسی که به او بدی کرده است , خوبی کند, بیگمان مجمع فضایل رادر اختیار گرفته است . ـ هر کس از گناهان درگذرد, مجمع فضایل را فرا چنگ گرفته است . ـ انسانیت , نامی است که دیگرفضیلت ها و خوبیها را در خود جمع کرده است . ـ مجمع فضیلت ها در احسان کردن به آزاده است و نیکی کردن به اهل خیر وخوبی . ـ در زمـان قدرتمندی با گذشت باش و در گاه سختی و تنگدستی بخشنده و باوجود تهیدستی ایثارگر, تا فضیلت و برتری تو کامل شود. ـ هرگاه از حرامها بپرهیزی و ازشبهات باز ایستی و واجبات را بگذاری ومستحبات را به جا آوری , هر آینه فضیلتهای دینی را به کمال رسانده ای .

برترین فضیلت ها.

ـ امام علی (ع): برترین فضیلتها, پیوندزدن با کسی است که پیوند بریده و انس گرفتن با کسی که رمیده است و گرفتن دست کسی که لغزیده است . ـ انصاف داشتن , برترین فضیلتهاست . ـ برترین فضیلت ها برآوردن آرزوها(ی مردم) است (یا بخشیدن آن چیزهایی که خود انسان به آنها علاقه دارد)و کمک کردن به درخواست کننده (کمک)و میانه روی در برآوردن خواهشها. ـ نگهداشتن زبان و بذل احسان , ازبرترین فضایل انسان است . ـ هیچ فضیلتی برتر از احسان , نیست . ـ هیچ منقبتی برتر از احسان , نیست . ـ کسی را که دوستت دارد گرامی دار وازدشمنت گذشت کن , تافضیلت توکامل شود. ـ بدی را به خوبی پاداش دادن وپوشاندن گناهان با بخشش و گذشت , ازبهترین فضیلت ها و برترین خصلتهای پسندیده است . ـ از برترین فضیلت ها, بذل احسان وپراکندن نیکی است .

سرآمد فضایل .

ـ امام علی (ع): دانش در راس فضایل است . ـ تسلط بر خشم و میراندن شهوت درراس فضایل جای دارند. ـ احسان کردن به مردمان بلند مرتبه درراس فضیلتهاست . ـ نقطه پایان فضایل خرد است . ـ اوج فضیلتها دانش است .

اهل فضیلت و برتری .

ـ امام سجاد(ع): چون روز قیامت شودخدای تبارک و تعالی همه مردم را, از اولین نفر تا آخرین نفر, در یک صحرا جمع کند,آن گاه آواز دهنده ای جار زند: کجایند اهل فضیلت ؟ فرمود: پس گروهی از مـردم بـرخـیزند فرشتگان به استقبال آنان روند وگویند: فضل شما چه بوده است ؟ گویند: ما بـاکسی که از ما می برید پیوند برقرار می کردیم و به آن که ما را محروم می کرد عطا می کردیم و از کسی که به ما ستم می کرد گذشت می کردیم پس به آنان گفته شود: راست گفتید, وارد بهشت شوید. ـ پـیـامـبـر خدا(ص): روز قیامت چون خلایق جمع شوند آواز دهنده ای آواز دهدکه : کجایند اهل فـضـیـلت ؟ پس جماعتی اندک برخیزند و شتابان سوی بهشت روندفرشتگان جلو روند و گویند: مـی بینیم که به سوی بهشت می شتابید پاسخ دهند: ماییم آن اهل فضیلت فرشتگان گویند: فضل شـمـا چـه بـوده است ؟ گویند: ما هرگاه ستمی می دیدیم می بخشیدیم و هرگاه بدی می دیدیم گـذشـت مـی کـردیـم و هـرگـاه رفـتار جاهلانه ای با مامی شد بردباری نشان می دادیم پس , به آنان گفته شود: وارد بهشت شوید که نیکو مزدی است برای عمل کنندگان .

برترین مردم .

ـ امام علی (ع): برترین مردم در دنیاسخاوتمندانند و در آخرت پرهیزگاران . ـ بـرترین مردم در پیشگاه خدا, کسی است که خرد خویش را زنده کرده وشهوتش را میرانده و در راه آباد کردن آخرتش , خود را به رنج در افکنده است . ـ برترین مردم کسی است که در عین داشتن قدرت , بردباری ورزد و در عین توانگری , زهد داشته باشد و در عین نیرومندی , انصاف به خرج دهد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): بـلـنـد پایه ترین شمانزد خدای متعال کسی است که مدتهای طولانیتری گـرسـنـگـی بـکـشد و به تفکربپردازد و منفورترین شما نزد خدای متعال هر آن کسی است , که پرخواب و پرخور وپرنوش باشد. ـ امام علی (ع): برترین بندگان خدا نزدخداوند, پیشوای دادگری است که رهیافته باشد و رهنما پس , سنتی دانسته و شناخته شده را بر پا دارد و بدعتی ناشناخته رابمیراند. ـ در نـامـه ای به حارث همدانی ,می فرماید: بدان که برترین مؤمنان , کسی است که از جان و مال و کـسـان خـود بیشتر(در راه خدا) بذل و انفاق کند, زیرا آنچه ازخیر و خوبی پیش بفرستی برای تو ذخیره خواهد شد و آنچه را از خود بر جای نهی ,خیر و نفعش از آن دیگری است . ـ برترین مردم داورترین آنها بر طبق حق است . ـ پیامبر خدا(ص): ای مردم ! همانابرترین مردم , کسی است که با وجود بلندمرتبگی , فروتنی کند و بـا وجـود تـوانـگـری ,بـه دنـیا زهد ورزد و در عین داشتن توانایی ,انصاف به خرج دهد و در عین قدرتمندی ,بردبار باشد بدانید که برترین مردم , بنده ای است که از دنیا به قدر کفاف برگیرد و در آن با عفاف و عزت نفس زندگی کند و برای سفر (آخرت) توشه برگیرد و برای رفتن آماده شود. ـ امام علی (ع): همانا برترین مردم نزدخداوند, کسی است که عمل به حق را ازعمل به باطل بیشتر دوست داشته باشد, اگرچه حق برای او کمبود و اندوه به بار آورد وباطل سود و فزونی به سویش بکشاند. ـ به بنده شایسته , لقمان , گفته شد:برترین مردم کیست ؟ گفت : مؤمن توانگرگفته شد: توانگر از مال و ثروت ؟ گفت : نه ,بلکه توانگر از علم که اگر به او نیاز پیدا شود,از دانشش بهره گرفته شود و اگـر نـیـازی پـیدانشود, خودش را کفایت کند گفته شد: پس بدترین مردمان چه کسی است ؟ گفت : کسی که برایش مهم نباشد مردم او را بدکرداربببینند. ـ پـیـامـبر خدا(ص), در پاسخ به سؤال ازبرترین مردم , فرمود: کسی که کم خورد و کم خندد و به آنچه بدنش را بپوشاند قانع باشد. ـ مسیح (ع), در پاسخ به این سؤال که برترین مردم کیست , فرمود: کسی که سخنش ذکر خدا باشد و سکوتش تفکر ونگاهش عبرت آموز.

برترین اخلاق .

ـ امام علی (ع): برترین اخلاق مردان ,بردباری است . ـ بخشندگی و آزرم , برترین خصلتهاهستند.

فضیلت (متفرقه).

ـ امام علی (ع): فضیلت , با احسان همراه است . ـ نشناختن فضیلتها, از زشت ترین رذیلتهاست . ـ برترین خصلتها, نرمش و مداراست . ـ جز این نیست که فضیلت اهل فضل را, فضیلتمندان می شناسند. ـ با دشمنت به فضل و نیکویی رفتارکن که این یکی از دو پیروزی است . ـ روزگـاری دشوار و گزنده بر مردم خواهد آمد, که در آن روزگار توانگر آنچه را دارد با چنگ و دندان نگه دارد, حال آن که به چنین کاری فرمان داده نشده بلکه خدای سبحان فرموده است : ((و احسان وبخشش به یکدیگر را از یاد مبرید)).

فقر.

فقر و کفر.

ـ پیامبر خدا(ص): نزدیک است که فقر, به کفر انجامد. ـ بار خدایا! من از کفر و فقر به تو پناه می برم مردی عرض کرد: آیا این دو با هم برابرند؟ فرمود: آری . ـ اگر رحمت پروردگار من به فقرا نبود,نزدیک بود که فقر به کفر بینجامد. مجلسی , رضوان اللّه علیه , در توضیح این فرمایش رسول خدا(ص) که نزدیک است فقربه کفر انجامد, می گوید. این روایت از روایات مشهور در میان شیعه و سنی است و نکوهش عظیمی از فقر دارد اماخباری که پیشتر گذشت و این روایت ازپیامبر(ص) که : فقر افتخار من است و من به آن می نازم و نیز این سخن آن حضرت که بار خدایا!مرا مستمند زنده بدار و مستمند بمیران و درزمره مستمندان محشورم فرما, با روایت موردبحث تعارض دارند البته این روایت را روایتی که اهل سنت از پیامبر(ص) نقل می کنند که فرموده است : فقر مایه روسیاهی در هر دو جهان است , تایید می کند در جمع و سازش میان این دو دسته احادیث نظراتی گفته شده است . راغب در مفردات می گوید: فقر به چهار معنا به کار می رود. اول : وجود نیاز ضروری این معنا همه انسانها را تا زمانی که در دنیا هستند و بلکه تمام موجودات را شامل می شود به همین معناست آیه ((هلا ای مردم ! شما نیازمند خدایید و خدابی نیاز ستوده است)) همچنین آیه ((و ما آنان راجسدی که غذا نخورند قرار ندادیم)) که دروصف انسان است , اشاره به همین فقر دارد. دوم : تهیدستی که در این آیات فقر به این معناست : (((این صدقات) برای آن نیازمندانی است که در راه خدا فرو مانده اند از شدت خویشتنداری , فرد بی اطلاع , آنان را توانگرمی پندارد)) و ((صدقات در حقیقت از آن نیازمندان و مستمندان است)). سوم : فقر نفس که عبارت است از آزمندی وسیری ناپذیری و مقصود از حدیث نبوی :نزدیک است که فقر به کفر انجامد, همین معناست و در مقابل آن , حدیث ((توانگری ,توانگری نفس است)) قرار دارد و مقصود از این جمله : کسی که قناعت نداشته باشد, مال و ثروت او را توانگر و بی نیاز نمی کند, نیز همین توانگری است . چهارم : فقر و نیازمندی به خدا که حدیث نبوی : ((بار خدایا! با نیازمندی به خودت مرابی نیاز گردان و با بی نیازی از خودت مرا نیازمندمگردان)), اشاره به همین معنا دارد همچنین درآیه ((پروردگارا! به آنچه از خیرو خوبی بر من نازل کرده ای نیازمندم)), مقصود همین معنا ازاز فقر می باشد مقصود شاعر از فقر در شعر زیر,نیز همین مفهوم است . نیازمندیم به تو را خوش دارم . و اگر نبود عشق به تو, فقر و نیازمندی راخوش نداشتم . گفته می شود: افتقر فهو مفتقر و فقیر

واژه فقر تقریبا به کار نمی رود گرچه قاعده قیاس چنین کـاربـردی را اقتضا دارد فقیر در اصل به معنای کسی است که ستون فقراتش شکسته است (پایان سخن راغب). ایـن تـوجـیه بهترین سخنی است که در این باب گفته شده است بعضی هم روسیاهی را حمل به مدح و ستایش کرده اند, یعنی فقر همچون خال سیاهی است بر رخسار محبوب که او را زیبامی کند نه زشت . بـه قـولی , مراد از وجه (سواد الوجه) ذات ممکن است و مراد از فقر نیاز آن در وجود ودیگر صفات کـمـالـیـه بـه غـیـر و تعبیر از احتیاج به روسیاهی لزوم آن با ذات ممکن است ((3)) به طوری که هـمـچنان که سیاهی از محل خود زایل نمی شود, احتیاج نیز از ذات ممکن جدا شدنی نیست بعید بـودن ایـن دو توجیه پوشیده نیست وبهتر آن است که , به فرض درست بودن حدیث ,حمل بر فقر مذموم و نکوهیده شود. غـزالـی در شـرح ایـن حدیث می نویسد: زیرافقر توام با اضطرار به چیزی که از آن چاره ای نیست , آدمـی را در پـرتـگاه کفر قرار می دهد,چرا که اولا موجب حسادت به توانگران می شودو حسد هم حـسنات و خوبیها را از بین می بردثانیا باعث این می شود که انسان فقیر در برابرثروتمندان اظهار ذلت و خواری کند که این خودبه آبرو و دین او لطمه می زند ثالثا سبب ناخشنودی به قضای الهی و نـاراضـی بودن ازروزی می شود و این خود اگر هم کفر نباشد به کفر می کشاند به این دلایل است که پیامبرمصطفی , از فقر به خدا پناه برده است . یکی گفته است : اگر بمیرم و چهل هزاردینار از خود بر جای گذارم خوشتر دارم از این که حتی یک روز فقیر باشم و ذلت دست درازکردن پیش مردم را تحمل کنم , زیرا به خدا قسم که نمی دانم اگر به بلایی مانند فقر یا بیماری گرفتار آیم به چه سرنوشتی گرفتار خواهم شد ای بسا که کافر شـوم و خـودم بـی خبر باشم به همین دلیل فرمود: نزدیک است که فقر به کفر انجامد,چرا که فقر آدمـی را به هر کار روا و ناروایی وامی دارد و ای بسا که او را به اعتراض به خدا وتصرف در ملک او بـکـشاند از طرف دیگر, فقرنعمتی الهی است که آدمی را به روی آوردن به خدا و پناه بردن به او و دست نیاز دراز کردن به سوی او فرا می خواند و زیور انبیا و زینت اولیا و پوشش صالحان است از این جـاسـت کـه در خـبـری آمـده اسـت : هـرگـاه دیدی فقر روی آورده است بگو: خوش آمدی ای تن پوش زیرین صالحان فقر نعمتی بزرگ , اما در عین حال دردناک و تحملش دشوار است . غـزالـی مـی گـویـد: ایـن حدیث ستایشی است ازمال وثروت در صورتی می توان به راز نکوهش و ستایش از ثروت پی برد و آنها را با هم جمع وسازش داد, که حکمت و فلسفه دارایی و هدف از آن و فواید و مضرات و مفاسد آن را بشناسیم ومعلوم شود که مال وثروت از جهتی خوب است و از جهتی بـد نه خوب مطلق است و نه بد مطلق بلکه همزمان هم خوب است و هم بد لذا گاه مورد ستایش قـرار

مـی گـیرد و گاه مورد نکوهش و شخص با بصیرت و نکته سنج , فرق میان دارایی ممدوح با دارایی مذموم را می شناسد.
بـعـضـی اصـحـاب مـا در دعـا گفته اند: خدایا ازفقر و کمی به تو پناه می بریم گفته شده است که مقصود از فقر در این جا که از آن به خدا پناه برده شده , همان فقر نفس است که شخص مبتلا به آن خـود را بـه کـفران نعمتهای خدا و فراموشی یاد اومی کشاند و باعث می شود که برای رفع نیاز وتـهـیـدسـتـی خود, دست به کارهایی بزند که به آبروو دین او لطمه می رساند مراد از کمی , کم صـبـری یـا کـمـی تـعـداد و نفرات است در خبر است که پیامبر(ص) از فقر به خدا پناه برده و در خـبـری دیـگـر آمده که فرمود: فقر افتخار من است و من به آن بر دیگر پیامبران می بالم در جمع وسـازش مـیـان این دو خبر گفته شده است فقری که پیامبر(ص) از آن به خدا پناه برده , نیاز به مـردم وروزی کـمـتر از کفاف است و آن فقری که به آن می بالد فقر و نیاز به خدای متعال است از ایـن جـهـت , ایـن فـقـر مـایـه مـبـاهات او بر سایر پیامبران است , با آن که آنها نیزازاین جهت با آن حضرت شریکند این است که یکتاپرستی پیامبر(ص)و ارتباطش با بارگاه الهی و انقطاعش به او در حـدو مـرتـبـه ای بـود که هیچ کس به پای ایشان نمی رسید بنابراین , فقر رسول اکرم (ص) به خدا, کاملتر و تمامتر از فقر دیگر پیامبران بوده است . کـرمـانـی در شـرح بـخـاری در ذیـل ایـن فـرمـایـش پـیـامـبـر(ص) کـه خدایا از فقر به تو پناه می برم ,می گوید: این جمله و آیه ((ان ترک خیرا)) که به معنای مال و ثروت است و نیز این مطلب که رسول خدا(ص) در کاملترین وضع معیشتی خود رحلت کرد زیرا به سبب غنایمی که خداوندبه او عطا فرموده بود, در حال توانگری به سرمی برد و همچنین به این دلیل که غنی وتوانگری وصف حـق اسـت هـمـه دلـیل بر برتری دارایی و توانگری است حدیث : ((بیشتر اهل بهشت فقرایند)) از واقعیت خبر می دهد, چنان که گفته می شود: بیشتر مردم دنیا را فقرا تشکیل می دهند اما این که رسـول خـدا طـیبات وخوشیهای زندگی این جهان را ترک کرد, علتش این است که نخواست در همین دنیا به طیبات وخوشیهای زندگی دست یابد.
دیگران جواب داده اند که حدیث ((بیشتراهل بهشت فقرایند)), اشاره به این دارد که علت ورود به بـهـشـت فقر است و رها کردن طیبات دنیا از سوی پیامبر دلیل بر برتری فقر است وپناه بردن آن حضرت از فقر به خدا با پناه بردن آن حضرت از توانگری به خدا تعارض دارد ودر این که مال خوب و بـلـکه برتر است , بحثی نیست و رسول خدا در هنگام وفات زرهش گروبود و غنای خدای تعالی نیز به معنای دیگری است (پایان سخن کرمانی). اکـثـرا مـعتقدند که کفاف بر ثروت و فقر,هردو, فضیلت دارد, زیرا از آفات و پیامدهای سؤ این دو مبراست بعید نیست که این

نظردرست تر باشد. یکی از علما گفته است : همه اینها درست است , اما اصل سؤال که توانگری برتر است یافقر همچنان به قوت خود باقی است , زیرا بحث در جایی است که شخصی یکی از این دو وضع راداشته باشد درباره چنین کسی کدام یک از فقر وتوانگری بهتر و افضل است گفته شده است این سؤال که کدام یک برتر است , سؤال درستی نیست , زیرا احتمال دارد که یکی از آنها کاردرست و شایسته کند و دیگری نکند که در این صورت او بهتر و برتر است بنابراین , سؤال این است که اگر یک نفر فقیر با یک نفر توانگر هردو از نظر عمل صالح و شایسته ای که انجام می دهند یکسان باشند, در آن صورت کدام یک نزد خدا منزلت بیشتر و برتری دارند؟ به همین دلیل گفته شده است که صورت مساله درباره فقیر ناآزمند و ثروتمند غیر ممسک است چه ,روشن است که فقیر قانع از توانگر بخیل برتر وبرعکس , توانگر بخشنده از فقیر آزمند وحریص برتر است این عالم می گوید: هر چیزی که وسیله برای چیز دیگری باشد و مقصود بالذات نباشد, برای آن که فضیلت و برتریش معلوم شود, باید آن را با هدفی که از آن دنبال می شود در نظر گرفت بنابراین , مال و ثروت به خودی خود مذموم و بر حذر داشته شده نیست ,بلکه اگر مانع انسان و خدا شود نکوهیده است عکس آن نیز صادق است ای بسا توانگری که مال و ثروتش او را از خدا باز نداشته و ای بسافقیری که تهیدستی و فقرش او را از خدا غافل کرده و باز داشته است . او می گوید: البته اگر جنبه اکثر و غالب را درنظر بگیریم , شخص فقیر از خطر دورتر است ,زیرا فتنه و خطر ثروت , بدتر از خطر فقر است . یکی دیگر از علما گفته است : علما در اصل این مساله اختلاف کرده اند, بعضی فقر را ترجیح داده اند, برخی توانگری و ثروت را و برخی هم به مقدار کفاف را همه اینها خارج از محل اختلاف است و آن این است که کدام حالت برای بنده نزد خدا بهتر و برتر است , تا آن وضع و حال را کسب کند و در پیش گیرد آیا کم داشتن مال و ثروت بهتر است , تا دلش را از عوامل بازدارنده از یاد خدا فارغ گرداند و لذت مناجات رابچشد و غرق در کسب مال و ثروت نشود, تا درروز قیامت از زحمت حسابرسی طولانی آسوده شود؟ یا پرداختن به کسب مال و ثروت بهتراست , تا با نیکی کردن و رسیدگی به نیازمندان برقرب و منزلت خود نزد خدا هر چه بیشتربیفزاید مضافا بر این که , مال و ثروت ورسیدگی و احسان به مردم نفع متقابل هم دارد. او می گوید: در این فرض , البته روشی که پیامبر(ص) و جمهور اصحاب آن حضرت برگزیدند, یعنی کم داشتن از مال و منال دنیا ودوری از زرق و برق آن ترجیح دارد یک فرض دیگر هم می ماند و آن این است که کسی بدون کار و زحمت , یعنی از طریق مثلا ارث و سهم غنیمت , به مال و ثروتی از دنیا دست یابد دراین صورت , آیا بهتر است که این

شخص تمام مال و ثروت خود را در راههای احسان و خیرمصرف کند, به طوری که چیزی برای خودش باقی نماند یا به سرمایه گذاری و بهره برداری ازآن بپردازد تا سود مضاعف برد؟ او می گوید:این مورد نیز همانند دو قسم اول است . ابن حجر می گوید: این وضع اقتضا می کند که اموال خود را ببخشد, تا حدی که به حالت کفاف برسد و اگر به این روش ادامه دهد, چنانچه ثروتی دوباره به دست آورد, زیانی نمی بیند واما این ادعا که جمهور صحابه تنگدست و زاهدبودند, درست نیست , زیرا آنچه از وضع و حال آنان شهرت دارد, این است که آنان بعد ازفتوحاتی که خداوند نصیبشان کرد, بر دو قسم بودند عده ای ثروتی را که به دست آوردند نگه داشتند و با انجام کارهای نیکوکارانه و رسیدگی به مردم و کمک مالی به نیازمندان به خدا تقرب می جستند و در عین حال از غنای نفس برخوردار و از حرص و آزمندی به دور بودندعده ای هم به همان روشی که پیشتر داشتند,ادامه دادند و از غنایم و رهاوردهای فتوحات چیزی برای خود باقی نمی گذاشتند این عده اندک شمار بودند. اخبار متعارضی در این باب وجود دارد ازجمله مواردی که در آن تردید است و جای بحث دارد, مورد کسی است که هیچ ندارد وکاملا تهیدست است چنین کسی بهتر است که برای حفظ آبروی خود و محفوظ ماندن از ذلت و خواری سؤال , دنبال کسب درآمد رود یا این که صبر کند تا خداوند غیر از طریق سؤال , دری به رویش بگشاید (پایان گفتار ابن حجر). به نظر می رسد, مقتضای جمع و سازش میان اخباری که در این زمینه داریم , این است که فقرو ثروث هر یک به نوبه خود نعمتی الهی است که خداوند با توجه به مصلحت کامل افراد, به آنان یکی از این دو نعمت را ارزانی می دارد وبنده وظیفه دارد که در هنگام فقر و تهیدستی شکیبا و بلکه سپاسگزار و شاکر باشد و اگر هم خداوند مال و ثروتی به او بخشید, سپاسگزارباشد و به مقتضای آن عمل کند بنابراین , باید به مقتضای هر یک از فقر و توانگری عمل کردالبته غالبا فقیر شکیبا, ثوابش بیشتر از توانگرشاکر است اما مراتب احوال هر یک کاملا با هم متفاوتند و نمی توان درباره هر یک از دو طرف ,حکم کلی صادر کرد پیداست که بسنده کردن به مقدار کفاف سالمتر و کم خطرتر از طرفین آن ,یعنی فقر و توانگری , است به همین دلیل دربیشتر دعاها کفاف خواسته شده و پیامبر(ص)آن را از خداوند برای خاندان و عترتش مسالت کرده است بحث کاملتر در این زمینه , به خواست خدا, در کتاب مکاسب خواهد آمد.

نکوهش فقر.

ـ امام علی (ع): فقر, مرگ بزرگ است . ـ فقر, زبان شخص زیرک را از بیان دلیلش , فرو می بندد و آدم فقیر در شهر خود,غریب است . ـ پیامبر خدا(ص): فقر, (مایه) سیه رویی در هر دو جهان است . ـ امام علی (ع): فقر و قرض در کنار هم ,بدبختی بس بزرگی است . ـ پیامبر خدا(ص): فقر بدتر و سخت تر ازکشته شدن است . ـ امـام علی (ع): فقر, نفس را خوار می کندو خرد را سرگشته می سازد و غم و اندوهها را (به سوی آدمی) می کشاند. ـ قبر, بهتر از فقر است . ـ بـه فـرزنـد خود حسن (ع), فرمود: کسی را که در پی تحصیل خوراک روزانه خود است ,سرزنش مکن , زیرا کسی که قوت خود را نداشته باشد, خطاهایش بسیار است فرزندم ! آدم فقیر,حقیر است سـخـنـش خریدار ندارد و مقام ومرتبتش شناخته و دانسته نمی شود فقیر اگرراستگو باشد, او را دروغـگـو می نامند و اگر زاهدو دنیاگریز باشد, نادانش می خوانند فرزندم ! هرکه به فقر گرفتار آیـد, به چهار خصلت مبتلا شود:به سستی در یقین و کاستی در خرد و شکنندگی در دین و کمی شرم و حیا در چهره پس , پناه می بریم به خدا از فقر. ـ بـه فرزندش محمد بن حنفیه , فرمود:فرزندم ! من از فقر و ناداری برای تو بیمناکم پس , از آن به خدا پناه بر, زیرا که فقر باعث کاستی در دین و سرگشتگی خرد است و مایه کینه و دشمنی . ـ پـیـامـبـرخدا(ص):خدای متعال به ابراهیم (ع) وحی فرمود: تو راآفریدم و به آتش نمرود مبتلایت کـردم اگر به فقر گرفتارت می کردم و شکیبایی را از تومی گرفتم چه می کردی ؟ ابراهیم عرض کرد: بارپروردگارا, فقر برای من سخت تر از آتش نمرود است خدای تعالی فرمود: به عزت وجلالم سوگند, که در آسمان و زمین چیزی سخت تر از فقر نیافریدم !. ـ لـقـمان (ع) به فرزند خود فرمود: بدان ای فرزندم که من صبر را و نیز انواع تلخیها راچشیدم , اما تـلـخـتـر از فقر ندیدم پس , اگر روزی فقیر شدی , فقرت را میان خود و پروردگارت نگه دار و از ناداریت با مردم سخن مگوی , که نزد آنان خوار و بی مقدار می شوی . ـ پیامبر خدا(ص): چهار چیز کمرشکن است فقری که صاحبش برای آن درمانگری نیابد. ـ امام علی (ع): فقر, در زادگاه هم غربت است . ـ امام صادق (ع): هیبت از فقیر محال است .

ستایش فقر.

ـ پیامبر خدا(ص): فقر, افتخار من است . ـ فقر, افتخار من است و به آن می بالم . ـ فقر, در نظر مردم مایه زشتی است و نزدخداوند در قیامت , زیور است و مایه آراستگی . ـ امـام صـادق (ع): مصیبتها هدیه های خدایند و فقر در خزانه خداوند نگهداری می شود (و آن را به هر کس نمی دهد). ـ امـام عـلـی (ع): فقر, همچون شهادت , درخزانه خداوند نگهداری می شود و آن را به هرکس که بخواهد می دهد. ـ فقر برای مؤمن , از دنباله لگام بر گونه اسب آراینده تر است . ـ پیامبر خدا(ص): فقرا, دوستان خدایند. ـ فقر, آسودگی است و توانگری کیفر. ـ امـام علی (ع): هر که دوستدار سلامت است , بایدفقررابرگزیندوهرکه دوستدارآسایش است , باید دل برکندن از دنیا را اختیار کند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): بـار خدایا! مرا مستمندزنده بدار و مستمند بمیران و در شمارمستمندان , محشورم فرما. ـ بار خدایا! مرا فقیر بمیران و توانگرنمیرانم و روز قیامت , در گروه مسکینان محشورم فرما. ـ آزاری کـه مـن در راه خدا دیدم هیچ کس نمی بیند و ترسی که من در راه خدا چشیدم به احدی چـشـانـده نمی شود سی شبانه روز بر من گذشت , در حالی که من و بلال غذایی که هرجانداری می خورد برای خوردن نداشتیم , مگربه مقداری که زیر بغل بلال گم می شود. ـ سـوگـند به آن که جان محمد در دست اوست , هیچ گاه در نزد آل محمد نه صاعی (پیمانه ای) دانه (گندم یا جو) بوده است نه صاعی خرما. ـ امـام کـاظـم (ع): پـیـامـبـران و فرزندان پیامبران و پیروان پیامبران , به سه چیز مختص شده اند: بیماری جسمی , ترس از سلطان و فقر. ـ از پیامبر(ص) سؤال شد: فقر چیست ؟ فرمود: گنجی از گنجهای خدا دوباره سؤال شد:یا رسول اللّه ! فـقـر چـیـسـت ؟ فـرمود: کرامت وبزرگداشتی از جانب خدا سه باره سؤال شد: فقرچیست ؟ فـرمـود: چیزی است که خداوند آن راجز به پیامبری مرسل یا مؤمنی که نزد خدای تعالی گرامی است , نمی دهد.

روایاتی که در برتری فقر برتوانگری آمده است .

ـ پـیـامبر خدا(ص): خداوند به موسی بن عمران وحی فرمود: ای موسی ! به تکه ای نان جوکه با آن رفـع گـرسـنگی کنی و به تکه پارچه ای که با آن برهنگی خود را بپوشانی , خرسندباش و در برابر مصیبتها و گرفتاریهاشکیبایی کن هرگاه دیدی دنیا (به تو) روی آورده است , بگو: انا للّه و انا الیه راجـعـون ,کـیفری است که در دنیا به سراغم آمده است و هرگاه دیدی دنیا (به تو) پشت کرده و فقرروی آورده است , بگو: خوش آمدی ای شعار صالحان . ـ امـام صـادق (ع): در مـناجات خدا باموسی (ع) آمده است : ای موسی ! هرگاه دیدی که فقر روی آورده اسـت , بـگـو: خوش آمدی ای شعار صالحان و هرگاه دیدی که ثروت و توانگری روی آورده است , بگو:(این به خاطر) گناهی است که کیفرش به سوی من شتافته است . ـ پـیـامبر خدا(ص): فقر بهتر از توانگری است , مگر (در مورد) کسی که غرامت وتاوانی را (از سوی تنگدستی) بپردازد یا درگرفتاریها به دیگران کمک کند. ـ امام علی (ع). دلیل بر این که فقر بهتر از توانگری اس . و کم مایه برتر از داراست . این است که می بینی مردم به سبب توانگری خدا را نافرمانی می کنن . و هیچ مخلوقی را نمی بینی که به سبب فقرخدا را نافرمانی کن . ـ پیامبر خدا(ص), در وصف مؤمن ,می فرماید: به فقر خویش شادمان است . ـ امام علی (ع): زیان فقر, پسندیده تراز سرمستی توانگری است . ـ مـردی بـه رسول خدا(ص) عرض کرد:از کجا بدانم که چه وضعی دارم ؟ حضرت فرمود: هرگاه چـیـزی از امـور دنیا را خواستی و (رسیدن به آن) بر تو دشوار شد, بدان که در خیر و خوبی به سر مـی بـری و هرگاه چیزی از امر دنیا را خواستی و به آسانی برایت فراهم شد, بدان که آن چیز برای توشر است .

معنای فقر.

ـ امام حسن (ع), در پاسخ به این سؤال که فقر چیست , فرمود: آزمندی نفس , به هرچیزی . ـ امام حسن (ع), نیز در پاسخ به همین پرسش , فرمود: آزمندی و سیری ناپذیری . ـ امام هادی (ع): فقر, سیری ناپذیری نفس است و نومیدی شدید. ـ پیامبر خدا(ص): فقیرترین مردم ,شخص طمعکار است . ـ امام علی (ع): فقیرترین , مردم کسی است که با وجود توانگری و برخورداری ,زندگی را بر خود تنگ گیرد و مالش را برای دیگری باقی گذارد. ـ هیچ فقری چون نادانی , نیست . ـ بزرگترین فقر, کم خردی است . ـ ای بسا فقیری که از هر توانگری ,توانگرتر است .

فقیر کیست ؟ .

ـ پیامبر خدا(ص): ای مردم ! به نظرشما فقیر کیست ؟ عرض کردند: مردی که ثروتی ندارد فرمود: نـه , فـقیر حقیقی کسی است که از مال خود چیزی به حساب خداپیش نفرستد, اگر چه پس از او مال بسیاری بماند. ـ امـام صادق (ع) به حسین بن عثمان فرمود: آیا می دانی درویش متکبر کیست ؟ حسین بن عثمان مـی گـویـد: عـرض کردیم :کسی که مال اندک دارد؟ فرمود: نه , درویش متکبر, کسی است که با چیزی از مال خود به درگاه خدای عزوجل تقرب نمی جوید. ـ پیامبر خدا(ص): آیا می دانید مفلس کیست ؟ گفتند: از نظر ما, مفلس کسی است که نه درهمی دارد و نـه کالایی حضرت فرمود: مفلس امت من , کسی است که روزقیامت نماز و روزه و زکات با خود می آورد,اما گاهی دشنام و تهمتی به این زده است ومال آن را خورده و خون فلان را ریخته وبـهـمان را زده است در نتیجه , از حسناتش به این و آن داده می شود و اگر حسناتش تمام شود و هـنـوز خـطـاهایش تمام نشده باشد, ازگناهان آنها برداشته و به او داده می شود وسپس در آتش افکنده می شود و گفته می شود: مفلس حقیقی , همین شخص است .

فقیرترین مردم .

ـ امام علی (ع), در پاسخ به این پرسش که سخت ترین فقر کدام است , فرمود: کفر بعداز ایمان . ـ در صحف ادریس آمده است : کسی راکه از من اظهار بی نیازی کند, توانگری نباشدو کسی را که به من اظهار نیازمندی کند, فقرو درویشی نباشد.

فقر نفس .

ـ پیامبر خدا(ص): فقر (حقیقی) فقر دل است . ـ امـام بـاقـر(ع), در سفارش به جابر بن یزید جعفی , فرمود: هیچ فقری چون فقر دل نیست و هیچ غنایی چون غنای نفس نباشد. ـ امام علی (ع): بزرگترین بلا, فقر نفس است . ـ فقر نفس , بدترین فقر است .

معیار توانگری و فقر.

ـ امام علی (ع): توانگری و فقر (واقعی)آن گاه معلوم شود, که اعمال به پیشگاه خداعرضه شود. ـ با وجود بهشت , فقری نیست و با وجوددوزخ توانگری نه . ـ پیـامبر خدا(ص): در میان فقیران , برای خود دست هایی پیدا کنید, زیرا در روزقیامت آنان برای خود قدرتی دارند. ـ فـقـر دو گـونـه اسـت : فقر دنیا و فقر آخرت فقر دنیا (مایه) توانگری آخرت است وتوانگری دنیا (باعث) فقر آخرت و هلاکت این است , عشق به مال و زیور دنیا این است فقر آخرت و عذاب آخرت . ـ بـعـد از علی , فقرای شیعه و عترت اورا خفیف مشمارید, زیرا که هر مردی ازآنان به اندازه افراد قبیله ربیعه و مضرشفاعت می کند.

فقر ستوده و نکوهیده .

ـ از امـام صـادق (ع) دربـاره ایـن سخن نقل شده از ابوذر که ((سه چیز است که مردم از آنها نفرت دارنـد و مـن دوسـتشان دارم : من مرگ و فقر و بلا را دوست دارم)), سؤال شدحضرت فرمود: این مـطلب آن گونه که مردم (از سخن ابوذر) می فهمند, نیست بلکه مقصود او این است که مرگ در راه طاعت خدا را خوشتر دارم , تا زندگی توام بامعصیت خدا و فقر در طاعت خدا رادوست تر دارم , تـا تـوانـگـری همراه بامعصیت خدا و بلا و بیماری در راه طاعت خدا را خوشتر دارم , از تندرستی همراه بامعصیت خدا. ـ از امـام صادق (ع) درباره حدیثی که روایت می شود مردی به امیرمؤمنان (ع)عرض کرد: ((من تو را دوسـت دارم)) وحـضـرت فـرمـود: (پـس) تـن پـوشـی بـرای فقرآماده کن سؤال شد حضرت فـرمـود:امـیـرالـمـؤمنین چنین نفرموده , بلکه فرموده است : برای نیازمندیت ـ یعنی روز قیامت ـتن پوشی فراهم آورده ای . ـ امام باقر(ع): هیچ یک از شما به حقیقت ایمان دست نیابد مگر این که سه خصلت در او باشد: مرگ نـزد او مـحبوبتر اززندگی باشد, فقر را از توانگری دوست ترداشته باشد و بیماری را از تندرستی خوشترداشته باشد عرض کردیم : چه کسی چنین است ؟ فرمود: همه شما سپس فرمود: کدام یک از ایـن دو را خـوشـتر دارید: در راه محبت ما بمیرید یا با بغض و دشمنی نسبت به ما زندگی کنید؟ فـضـیـل بن یسار می گوید:عرض کردم : به خدا سوگند که مردن در راه محبت و دوستی شما را خـوشـتـر داریـم حـضـرت فـرمود: فقر و توانگری و بیماری وتندرستی را نیز همین طور؟ عرض کردم :آری به خدا. ـ امام صادق (ع): فقیر بودن و با مابودن بهتر است , از توانگر بودن و با غیر مابودن و کشته شدن و با ما بودن بهتر است , اززنده بودن و با غیر ما بودن . ـ لـقـمـان بـه فرزندش فرمود: فرزندم ! فقر,بهتر از آن است که (ثروتمند باشی و بر اثرآن) ستم و سرکشی کنی . ـ امام صادق (ع): ثروتی که تو را از ستم باز دارد, بهتر از فقری است که تو را به گناه کشاند. ـ امام علی (ع): فقر کمرشکن , زیباتراز ثروت رسوا کننده است . ـ امام صادق (ع): فقر, مرگ سرخ است راوی می گوید: به ابو عبداللّه (ع) عرض کردم : (منظورتان) فقر دینار و درم است ؟ فرمود: نه , فقر دینی است . ـ پیامبر خدا(ص): فقر برای مؤمن بهتر ازتوانگری است , مگر کسی که بار هزینه ای را(از کسی) به دوش کشد یا در گرفتاری ومشکلات (مردم) کمک کند. ـ امام علی (ع): شکیبایی در برابر فقرتوام با عزت زیباتر از توانگری همراه باذلت است . ـ زیان فقر, پسندیده تر از

سرمستی توانگری است . ـ ای بسا کم مایه ای که سود برد ودارایی که زیان بیند.

فقر دینی مرگ سرخ است .

ـ امام صادق (ع): فقر, مرگ سرخ است عرض شد: فقر از درهم و دینار؟ فرمود: نه ,فقر دینی . ـ امام علی (ع): فقر دینی (یا فقر همراه باقرض) مرگ سرخ است . ـ پیامبر خدا(ص), در سفارش به علی (ع), می فرماید: فقر, مرگی بس بزرگ است عرض شد: فقر درهم و دینار؟ فرمود:فقر دینی .

تحقیر فقیر.

قرآن . ((و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند (و) خشنودی او را می خواهند, شکیبایی پیشه کن و دو دیده ات را از آنان برمگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی و اطاعت مکن از آن کس که قلبش را از یادخود, غافل ساخته ایم)). ((و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان وشامگاهان می خوانند ـ در حالی که خشنودی او رامی خواهند ـ مران از حساب آنان چیزی به عهده تونیست و از حساب تو (نیز) چیزی بر عهده آنان نمی باشد, تا ایشان را برانی و از ستمکاران باشی ((4)))). ـ امام علی (ع): برادران تهیدست خود راتحقیر نکنید, زیرا هر کس مؤمنی را حقیرشمارد, خداوند عزوجل میان آن دو دربهشت جمع نکند, مگر این که توبه نماید. ـ امام صادق (ع): هر کس مؤمن مستمندی را تحقیر کند, خداوند همواره به او با دیده حقارت و خشم بنگرد تا این که ازنظر تحقیرآمیز خود نسبت به آن مؤمن ,دست بردارد. ـ پیامبر خدا(ص): هر کس مرد یا زن مؤمنی را به سبب تهیدستی یا اندک بودن مال و داراییش خوار شمارد یا تحقیر کند,خدای متعال در روز قیامت او را (بدین کارزشتش) شهره و سپس رسوایش سازد. ـ امام باقر(ع): خدای متعال به موسی فرمود: ای موسی ! فقیر را خوار مشمار و به حال توانگر به سبب اندک چیزی که دارد,غبطه مخور. ـ امام رضا(ع): هر کس با مسلمانی فقیررو به رو شود و به او سلامی متفاوت باسلامی کند که به ثروتمند می کند, روزقیامت خدای عزوجل را دیدار کند در حالی که خدا از او در خشم است . ـ پیامبر خدا(ص): بدانید که هر کس مسلمان فقیری را خفیف شمارد, در حق خداخفت نشان داده است وخداونددر روز قیامت او را خفیف کند, مگر این که توبه نماید. و فرمود: هر کس مسلمان فقیری راگرامی دارد, روز قیامت در حالی خدا رادیدار کند که از او راضی است .

آنچه فقر را از بین می برد.

ـ امـام عـلـی (ع), در کـمـک خـواهـی از خدای سبحان , فرمود: از او یاری می طلبم که به یاری او نـیـازمندم کسی که او هدایتش کند,گمراه نشود و کسی که او با وی دشمنی کند,نجات نیابد و کسی که او بی نیازش گرداند,نیازمند نشود. ـ امـام عـلـی (ع), در سفارش به فرزندبزرگوارش حسن (ع), می فرماید: کسی که میانه روی کند, هرگز هلاک نشود و کسی که زهد ورزد, هرگز فقیر نگردد. ـ امام صادق (ع): من برای کسی که میانه روی (و صرفه جویی) کند, ضمانت می کنم که فقیر نشود. ـ امام باقر(ع): نیکی کردن و صدقه نهانی , فقر را از بین می برند. ـ امام علی (ع): (بیماری) فقر را باصدقه و بخشش , درمان کنید. ـ پیامبر خدا(ص): صله رحم , عمر رازیاد می کند و فقر را از بین می برد. ـ امـام عـلـی (ع): هیچ مالی فقرزداتر ازقناعت و خرسندی به قوت نیست شکیبایی سپری در برابر ناداری است . ـ هر که فقر از او دست برنمی دارد,جمله ((لا حول ولا قوة الا باللّه العلی العظیم))را زیاد بگوید.

آنچه فقر می آورد.

ـ پیامبر خدا(ص): کسی که دم از ناداری زند, نادار شود. ـ امام علی (ع): حرص زدن , فقر می آورد. ـ فزونخواه دنیا محکوم به فقر است ورویگردان از دنیا آسایش یار اوست . ـ امام صادق (ع), از پدران بزرگوارش :هر که از فضل خدا نطلبد, فقیر شود. ـ پیامبر خدا(ص): امانتداری توانگری می آورد وخیانت (در امانت) فقرمی کشاند. ـ امام علی (ع): آن گاه که اشیا با هم جفت شدند, کاهلی و ناتوانی جفت یکدیگرشدند و فقر از آنها متولد شد. ـ امـام بـاقـر(ع): بـه ابـو نعمان فرمود: مارا وسیله سرکیسه کردن مردم قرار مده , زیرابا این کار, خداوند بر فقر تو می افزاید. ـ امام علی (ع): هرکه دری ازنیازخواهی به روی خود بگشاید, خداوند دری از فقر به رویش باز کند. ـ امام صادق (ع): هر مردی که فرزندخود را نفرین کند, فقر برایش به ارث گذارد. ـ امـام عـلـی (ع): وجـود تارهای عنکبوت در اتاقها فقر می آورد, ادرار کردن در حمام فقر می آورد, خوردن در حال جنابت فقرمی آورد, خلال کردن دندانها با شاخه درخت گز فقر می آورد, ایستاده شـانـه زدن فـقـر مـی آورد, باقی گذاشتن خاکروبه در خانه فقر می آورد, سوگند دروغ خوردن فقرمی آورد, زنا کردن فقر می آورد, حرص زدن فقر می آورد, خواب میان مغرب وعشا فقر می آورد, خـواب پـیـش از طـلـوع خورشید فقر می آورد, رعایت نکردن صرفه جویی در معاش فقر می آورد, بریدن پیوند خویشاوندی فقر می آورد, عادت داشتن به دروغ فقر می آورد, زیاد گوش دادن به آواز فقر می آورد, رد کردن گدای مرد در شب فقر می آورد. ـ بسا توانگریی , که فقر پایدار درپی آورد.

پوزش خواهی خدای سبحان از فقیران .

ـ امام صادق (ع): خداوند عزوجل درروز قیامت به مؤمنان فقیر, با نگاهی پوزش خواهانه می نگرد و مـی فـرمـاید: به عزت وجلالم سوگند, که من شما را در دنیا از روی خواری و بی اعتنایی به شما, فقیرتان نکردم هر آینه امروز رفتار مرا با خود می بینید. ـ (در روز قـیـامـت) خـداوند, جل ثناؤه ,همچنان که برادری از برادرش پوزش می خواهد, از بنده مؤمن نیازمند خود دردنیا, پوزش می خواهد و می فرماید: به عزت و جلالم سوگند که من تو را در دنـیـا از سـرخـواریـت نزد من , محتاج نکردم اکنون این روپوش را بردار و ببین به جای دنیا به تو چـه داده ام او روپـوش را بردارد و گوید: با این عوضی که به من دادی مرا چه زیان اگر آنچه را در دنیا از من گرفتی .

زیور فقر.

قرآن . (((ایـن صـدقـات) برای آن نیازمندانی است که در راه خدا فرو مانده اند و نمی توانند (برای تامین هـزینه زندگی) در زمین سفر کنند از شدت خویشتنداری , فردبی اطلاع , آنان را توانگر می پندارد آنها را از سیمایشان می شناسی با اصرار (چیزی) از مردم نمی خواهند)). ـ امام علی (ع): خویشتنداری (و مناعت طبع) زیور فقر است . ـ امـام صـادق (ع): مـؤمـن در دین نیرومنداست در زمان توانگری میانه رو و در هنگام تهیدستی , آراسته . ـ امام علی (ع): هر که فقر خود را اظهارکند, قدر و منزلت خویش را پست گرداند. ـ امام صادق (ع): دشوارترین و پرزحمت ترین کارها, پوشیده داشتن فقراست . ـ امام علی (ع): پنهان نگه داشتن ناداری وبیماریها, از مروت است . ـ پیامبر خدا(ص): خداوند فقر را نزدخلق خود امانت نهاده است بنابراین , هرکس آن را مخفی نگه دارد, خداوند پاداش روزه گیر شب زنده دار را به او عطا فرماید. ـ فـقـر, امـانـت است پس , هر که آن راپوشیده نگه دارد, این کار او عبادت است وهر که آشکارش سـازد, بـه گـردن بـرادران مـسـلمان خود قلاده انداخته است (مسؤولیت و تعهد به گردن آنها گذاشته است). ـ خداوند تعالی مؤمن فقیری را که خویشتندار باشد, دوست دارد.

فقرا شهریاران بهشتند.

ـ پیامبر خدا(ص): فقرا شهریاران اهل بهشتند مردم همگی مشتاق بهشتند و بهشت مشتاق فقیران است . ـ امام علی (ع): شهریاران دنیا وآخرت , درویشان خرسند هستند. ـ پیامبر خدا(ص): درهای بهشت , به روی فقرا باز است . ـ به بهشت سری زدم , دیدم بیشتر مردم آن فقیرانند. ـ ابوذر از رسول خدا(ص) پرسید: آیاآنان که از خدا ترسان و در برابر او خاشع وفروتنند و بسیار یاد خـدا می کنند, زودتر ازدیگر مردمان به بهشت می روند؟ پیامبرفرمود: نه , بلکه مؤمنان فقیرند که می آیند واز روی شانه های مردم رد می شوند. ـ پیامبر خدا(ص): کسی که بمیرد و درهم و دیناری از خود بر جای نگذارد, توانگرتراز او کسی وارد بهشت نشود. ـ امـام صـادق (ع): فقرای مسلمان چهل خریف ((5)) (پاییز) پیش از توانگرانشان درباغهای بهشت مـی خـرامـنـد سـپـس فـرمـود: درایـن بـاره بـرایـت مـثـلـی بـزنـم حـکـایـت ایـن ـامـا ـــپ ـ دودسـتـه حکایت دوکشتی است که برعوارض گیربگذرند و او به یکی از آن دو بنگرد و چیزی در آن نـبیند و گوید: آزادش گذارید که برودو به دیگری بنگرد و آن را پر از بار بیند پس گوید: نگهش دارید. ـ پـیامبر خدا(ص): بشارت بادا شما را,ای مهاجران درویش , به روشنایی تمام درروز رستاخیز نیم روز پیش از مردمان توانگر به بهشت می روید که آن نیم روز(برابر) پانصد سال است . ـ فقرای مسلمان نیم روز, که پانصدسال است , جلوتر از توانگرانشان به بهشت وارد می شوند. ـ همه پیامبران چهل سال جلوتر ازسلیمان بن داود وارد بهشت می شوند. ـ امام صادق (ع): آخرین پیامبری که وارد بهشت می شود, سلیمان است و این به سبب دنیایی است که به او داده شد.

خوشا به حال فقیران .

قرآن . ((و بـا کـسـانـی کـه پـروردگـارشـان را صـبح و شام می خوانند (و) خشنودی او را می خواهند, شکیبایی پیشه کن و دو دیده ات را از آنان بر مگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی و از آن کس که قـلـبـش را از یـاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و (اساس) کارش بر زیاده روی است , اطاعت مکن)). ـ پیامبر خدا(ص): ای گروه فقیران ! خداوندبرای من پسندیده است که به محفلهای شما تاسی جویم , زیـرا فـرمـوده اسـت : ((و باکسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند (و) خشنودی او را مـی خـواهـنـد,شـکـیبایی پیشه کن)) چرا که محفلهای شما,محفلهای پیامبران پیش از روزگار شماست . ـ فـقـرا از رسـول خـدا(ص) پـرسـیدند:وقتی در بازار انواع میوه ها می بینیم و دلمان هوس آنها را می کند اما پولی نداریم که بخریم , آیا اجری داریم ؟ حضرت فرمود:مگر اجر, در چیزی جز این است . ـ امـام صـادق (ع) به محمد خزاز فرمود:آیا به بازار نمی روی ؟ آیا میوه هایی که به فروش می رسد و چـیـزهـای دیگری که دلت هوس آنها رامی کندنمی بینی (وقدرت خریدنداری)؟ عرض کردم : چرا فـرمـود: بـدان کـه در برابر هر چیزی که می بینی اما از عهده خرید آن بر نمی آیی , برایت حسنه ای است . ـ پـیـامـبر خدا(ص): خوشا به حال مستمندان شکیبا آنهایند کسانی که ملکوت آسمانها و زمین را می بینند. ـ ای گروه فقیران ! از خداوند قلباراضی باشید, تا به پاداش فقر خود برسید وگرنه نمی رسید. ـ ای گـروه مـستمندان ! رضایت خاطرداشته باشید و قلبا از خدا خشنود باشید, تاخدای عزوجل برای فقرتان شما را پاداش دهد. ـ امـام عـلـی (ع), در وصـف پیامبران ,می فرماید: اگر می خواهی به عنوان دومین نمونه از موسی کـلـیـم اللّه (ع) یـاد مـی کـنـم که می فرماید: ((پروردگارا! من به آن خوبیی که برایم فرو فرستی نیازمندم)), به خدا سوگندکه او از خداوند جز نانی که بخورد, چیزی نخواست . ـ رسـول خـدا(ص) بـه ابـوذر فـرمـود: جعیل را چگونه می بینی ؟ (ابوذر می گوید:) عرض کردم : مستمندی است , مانند دیگر همتایان خود فرمود: فلانی را چگونه می بینی ؟ عرض کردم : بزرگی از بـزرگان مردم فرمود:جعیل یک دنیا از او بهتر است ! عرض کردم :ای رسول خدا! این فلان چنین وضـعـی دارد وشـمـا با او چنان رفتاری می کنید! فرمود: اورئیس قوم خود است و من برای جلب قلوب آنها این کار را می کنم . ـ امـیـة بـن خالد بن ابی العیص : پیامبر(ص)به کمک مسلمانان تهیدست , فتح و پیروزی به دست می آورد. ـ امـام صادق (ع): گرامیترین حالت بنده نزد خدا, وقتی است که درهمی بجوید و

به دست نیاورد عـبـداللّه بن سنان می گوید:زمانی که امام صادق (ع) این سخن را فرمود,من یکصد هزار (درهم) داشتم ولی امروزیک درهم ندارم .

فقر (متفرقه).

ـ پیامبر خدا(ص): خواهشهایت را کم کن , تا (تحمل) فقر بر تو آسان شود. ـ امام کاظم (ع): فقر را به خود تلقین نکنید زیرا کسی که به خود تلقین فقر کند,بخیل شود. ـ امام علی (ع): بسا فقیری , که از شیرعزتمندتر است . ـ درهم فقیر (که در راه خدا دهد) نزدخداوند, بالنده تر و با ارزشتر از دینار توانگراست (که در راه خدا دهد). ـ چونان کسی مباش که بدون عمل به آخرت امید بسته است اگر توانگر شود, به سرمستی و گناه افتد و اگر نیازمند شود, به نومیدی و سسستی گراید. ـ بـدا بـه حـال کـسی که فقیران ومستمندان و گدایان و بینوایان رانده شده ووامداران و در راه ماندگان , در پیشگاه خداوند خصم او باشند. ـ چـه نیکوست فروتنی توانگران دربرابر فقیران برای به دست آوردن خشنودی و پاداش خداوند! و نیکوتر از آن بی اعتنایی و عزت نفس فقیران است در برابرتوانگران به سبب توکل به خداوند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): کـسـی کـه از روی توانگری دهش می کند, از کسی که به سبب نیازمندی می گیرد برتر نیست . ـ شور بخت ترین شوربختان , کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت در او جمع شود.

فقه .

فقیه شدن در دین .

قرآن . ((و شایسته نیست که مؤمنان همگی (برای جهاد)کوچ کنند پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا (دسته ای بمانند و) در دین آگاهی پیدا کنند وقوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند,باشد که آنان (از کیفر الهی) بترسند)). ـ امام علی (ع): اگر خواستی دانا شوی ,در دین دانا و فقیه شو. ـ امام کاظم (ع): در دین خدا فقیه و داناشوید, زیرا فقه کلید بصیرت است و مایه کمال عبادت و وسیله رسیدن به مقامات بلندو مراتب عالی دینی و دنیایی برتری فقیه برعابد, همچون برتری خورشید است برستارگان و هر که در دین خود دانا و فقیه نشود, خداوند هیچ عملی از او را نپسندد. ـ پیامبر خدا(ص): هرگاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد, او را در دین فقیه گرداندو راه درست و راستش را به او الهام فرماید. ـ هرگاه خداوند خوبی بنده ای رابخواهد او را در دین دانا و فقیه گرداند و به دنیا بی اعتنایش سازد و نسبت به عیبهایش بینا کند. ـ امام علی (ع): هرگاه خداوند خیربنده ای را بخواهد, او را در دین فقیه گرداندو یقین در دلش افکند. ـ باید کوچک شما از بزرگ شماسرمشق گیرد و بزرگترانتان با کوچکتران مهربان باشند و همچون مردمان بی فرهنگ جاهلیت نباشید که نه در دین فقیه بودند و نه درباره خدا تفکر می کردند. ـ قرآن را بیاموزید, که آن بهترین سخن است و در آن دانا شوید, که آن بهاردلهاست . ـ پیامبر خدا(ص): خداوند به چیزی برتر از آگاهی دینی , عبادت نشده است . ـ برترین عبادت فقه (و شناخت دین) است . ـ همانا برای هر چیزی تکیه گاهی است و تکیه گاه این دین , فقه است . ـ کسی که در دین فقیه شود (اعوان و انصار او) بسیار گردد. ـ اف بر هر مسلمانی که هفته ای یک روز را به کار آموختن امور دینی خود وپرسیدن مسائل دینیش اختصاص ندهد. بعضی به این صورت روایت کرده اند:اف بر هر مرد مسلمانی . ـ امام علی (ع), در سفارش به فرزندخود حسن (ع), می فرماید: برای یافتن حق ,هر جا که باشد, در گردابهای سخت فرو رو ودر دین فقیه شو.

ویژگیهای فقیه .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): هیچ گاه بنده ای بر فقه و شناخت خود از دینش نیفزود, مگر این که بر میانه روی او در عملش افزوده گشت . ـ امام علی (ع): پارسایی , خصلت فقیه است . ـ در فـرمـان اسـتـانـداری خود به محمدبن ابی بکر, می فرماید: برترین فقه و دین فهمی , پارسایی داشتن در دین خدا و به کاربستن فرمان اوست پس , بر تو باد به رعایت تقوا در امور پنهان و پیدای خود.
ـ پیامبر خدا(ص): در فقاهت مرد همین بس , که خدا را عبادت کند و در نادانی مردهمین بس , که به رای و اندیشه خود مغرورباشد. ـ امـام صـادق (ع): آدمی فقیه نباشد,مگر آن گاه که برایش مهم نباشد چه جامه ای بپوشد و با چه چیز سد جوع کند. ـ روایت شده است که مردی خدمت پیامبر(ص) آمد تا حضرت به او قرآن بیاموزد چون پیامبر به این آیـه رسـیـد: ((پس هر که به اندازه ذره ای خوبی کند, آن رامی بیند و هر کس به اندازه ذره ای بدی کـنـد(نـیز) آن را می بیند)), عرض کرد: ((مرا بس است)) و رفت رسول خدا(ص) فرمود: این مرد, فقیه برگشت . ـ امام رضا(ع), به نقل از پدران بزرگوارش , می فرماید: در یکی از غزوات پیامبر(ص) عده ای را نزد رسـول خـدا(ص)آوردنـد پـرسـیـد: اینها کیستند؟ عرض کردند:مؤمنند, ای رسول خدا فرمود: از ایـمـانـتـان چـه حـاصـلـی دیـده ایـد؟ عـرض کردند: شکیبایی در بلا و گرفتاری , شاکر بودن در هنگام برخورداری و خرسندی به قضا (ی الهی)رسول خدا(ص) فرمود: مردمانی بردبار ودانایند و از شدت دانایی چیزی نمانده , که پیامبر باشند. ابـو حـامـد غزالی درباره دگرگونی واژگان علوم می نویسد: بدان که منشا اشتباه و درآمیختن دانـشـهای نکوهیده با دانشهای شرعی , تحریف اسامی پسندیده و تبدیل وانتقال آنها, بر اثر اهداف نـادرسـت , بـه مـعـنـاهـایـی است مغایر با معانیی که مورد نظرسلف صالح و نسل اول بوده است این واژه های دگرگون شده پنج تاست : فقه , علم ,توحید, تذکیر و حکمت اینها نامهایی خوشایند و پـسندیده بودند و کسانی که این اوصاف را داشتند از منصبهای دینی برخورداربودند اما امروزه به مـعـانـیی مذموم منتقل شده اندلذا دلها از کسانی که این اسامی و اوصاف را برخود داشته باشند, گریزانند. واژه اول , فقه است دخل و تصرفی که دراین واژه کردند, تصرفی تخصیصی بود, نه انتقال و تبدیل مـعنایی , چون این واژه را به شناخت مسائل فرعی غریبی در فتواها و آگاهی از ریزه کاریهای علل ایـن مـسائل و بحثهای پر طول وتفصیل در آنها و از بر کردن اقوال و سخنان مربوط به این مسائل تـخصیص دادند و کسی که در این مسائل

ژرفکاوتر باشد و به آنها بیشتربپردازد گفته می شود: او فـقیه تر است در حالی که در عصر اول اسلام , عنوان فقه بر علم طریق آخرت و ریزه کاریهای آفات نفوس و تباه کننده های اعمال و حقیر شمردن دنیا و چشم دوختن به نعمت آخرت و غلبه خوف و ترس الهی بر دل , اطلاق می شد دلیل بر این مطلب این سخن خدای تبارک و تعالی است که ((تا در دین آگاه و فقیه شوند و قوم خود را, وقتی به سوی آنان برگشتند, بیم دهند)) آن علمی که مایه انـذارو بـیـم مـی بـاشـد ایـن علم و این فقه است , نه فرعیات طلاق ولعان و صلح و اجاره چون با ایـن مسائل نه انذاری حاصل می شود و نه بیم دادنی وبلکه اختصاص دادن تمام وقت و هم خود به این مسائل , دل را سخت می کند و ترس و خشیت الهی را از آن برمی کند نمونه اش رفتاری است که از این گونه افراد مشاهده می شود خدای متعال می فرماید: ((ولهم قلوب لا یفقهون بها))مراد فقه و فهم معانی ایمان است , نه فتواهاواقعیت آن است که فقه و فهم در لغت دو نامندبه یک معنا و در گـذشـتـه و حال به این معنا به کارمی رفته اند نیز خدای متعال می فرماید: ((لانتم اشد رهبة فی صدورهم من اللّه ذلک بانهم قوم لایفقهون)) در این آیه ترس اندک آنها از خدای عزوجل و اهمیت دادن بـه قدرت مخلوق را به اندک بودن فقه و فهم ایشان نسبت می دهد حالافکر کنید آیا این کم ترسی از خدا و ترس از خلق خدا نتیجه حفظ نداشتن تفریعات فتواها و احکام و قضایاست , یا نتیجه بی بهره بودن از علومی که ذکر کردیم . رسول خدا(ص) به کسانی که به نمایندگی نزدآن حضرت آمده بودند,فرمود: ((دانشمندندو حکیم وفقیه)) ((6)) و فرمود : ((آیا شما را از فقیه کامل و تمام عیار آگاه نکنم ؟ عرض کردند: چرافرمود: کـسـی کـه مـردم را از رحمت خدای سبحان نومید نگرداند, آنان را از مکر و عذاب خدای عزوجل آسوده خاطر نسازد و از فضل و کرم خدا مایوسشان نکند و از روی بی میلی وبی رغبتی به قرآن , به چیز دیگر رو نکند)) ((7)) . و فرموده است : ((بنده فقیه تمام عیار نشود,مگر آن گاه که خشم و کینش با مردم به خاطرخدای عزوجل باشد و مگر آن گاه که برای قرآن وجوه (و معانی) فراوانی قائل باشد)). ایـن سخن از ابو الدردا نیز نقل شده است , به اضافه این سخن رسول خدا که ((سپس به خودش رو کند و بیش از هر کس نفس خود را دشمن دارد)). یـکـی از پـیـشـینیان گفته است : فقیه , کسی است که به دنیا بی اعتنا و به آخرت راغب باشد و در دیـنـش بـصیرت داشته باشد درعبادت پروردگارش پیگیر باشد, پارسا باشدو با آبروی مسلمانان بـازی نکند, نسبت به اموال آنان خویشتندار و برای جامعه آنان خیرخواه باشد او در هیچ یک از این موارد,قید ((فروع شرعیه و فتاوی را یاد داشته باشد)) ذکر نکرده است من نمی گویم که واژه فقه , فـتاوی در زمینه احکام ظاهری رادر بر نمی گرفته است , اما

این امر به طریق عموم و شمول یا به طـریق تبعی بوده است وواژه فقه بر علم آخرت و احکام مربوط به دل , بیشتر اطلاق می شده است تخصیص این واژه از آن معانی به این معنای متداول ,این اشتباه را به وجود آورد که برخی افرادخود را وقـف مـعنای تخصیصی آن کنند و ازعلم آخرت و احکام دل روی گردانند, بویژه که این امر با طـبـیعت انسان هم سازگارتراست , چون علم باطن علمی پیچیده و عمل به آن دشوار و دستاویز قـرار دادن آن بـرای رسیدن به منصب حکومت و قضاوت و مال و مقام ناممکن است شیطان هم با استفاده ازاین فرصت و جذابیت نام فقه در شرع , فقه به معنای تخصیصی آن را, در دلها آراست . شـهـید ثانی رضوان اللّه تعالی علیه در((منیة المرید)) می گوید صرف آموختن این مسائل مدون , نزد خدای تعالی فقه محسوب نمی شود بلکه فقه در نزد خدای متعال درحقیقت به دریافت جلال و عـظـمـت اوست وهمین علم است که خوف و هیبت و خشوع نسبت به خداوند به بار می آورد و باعث روی آوردن به تقوا و شناخت صفات ناپسند و, در نتیجه , دوری کردن از آنها وشناخت صفات پسندیده و به کار بستن آنهامی شود و خوف از خدا را به بار می آورد واندوه را در جان , برمی انگیزد چـنـان کـه خدای متعال در کتاب خود به این نکته توجه داده و فرموده است : ((چرا از هر فرقه ای ازآنـان گـروهـی کـوچ نـمـی کـنـنـد تـا در دیـن آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنـان بـازگشتند بیم دهند؟)) آن علمی که موجب انذار و بیم می شود, این علم مدون نیست ,زیرا مـقـصـود از ایـن عـلم مدون حفظ اموال , بابه کار بستن شروط معاملات و حفظ بدنها, بااموال و جـلوگیری از قتل و جراحات می باشد آن علمی که اهمیت دارد, عبارت از شناخت نحوه پیمودن راه خدای متعال وپشت سرگذاشتن گردنه های دل است , یعنی همان صفات نکوهیده که حجاب مـیـان بـنده وخدای تعالی می باشند, زیرا هرگاه بنده به این صفات آلوده باشد, از خداوند بزرگ درحجاب است و به همین دلیل , علم (فقه)موجب ترس و خشیت از خداست .

فقیه کیست ؟ .

ـ امام علی (ع): آیا شما را از فقیه حقیقی آگاه نکنم ؟ کسی که در معاصی خدابه مردم جوازندهدوازرحمت خدا نومیدشان نکندواز مکر و عذاب خدا آسوده خاطرشان نسازد و از قرآن , به چیز دیگر رو نکند. ـ فقیه تمام عیار, کسی است که مردم را از رحمت خدا نومید نکند, آنان را ازفیض درگاهش مایوس نگرداند و از مکر وعذاب خدا تامینشان ندهد. ـ مردی از امام باقر(ع) مساله ای پرسید, حضرت پاسخ او را داد مرد گفت :فقها این را نمی گویند حضرت فرمود: وای برتو! آیاهرگز فقیهی دیده ای ؟ فقیه حقیقی ,کسی است که به دنیابی اعتناو به آخرت راغب باشد و به سنت پیامبر(ص), چنگ در زند.

آنچه مایه کمال فقه است .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): بنده فقیه تمام عیارنباشد, مگر آن گاه که خشم و کینش با مردم برای خدا باشد و مگر آن گاه که احدی نزد اومنفورتر از نفس خودش , نباشد. ـ در سفارش به ابوذر, فرمود: آدمی فقیه کامل نشود, مگر آن گاه که مردم درنظرش مانند مشتی شـتـر بـاشند و به بود و نبودآنها اهمیتی ندهد و همچنان که اگر شتری در کنار او باشد فرقی به حـالـش نـدارد, وجـودمـردم نـیـز در او تغییر و تاثیری ایجاد نکند وبا این حال , وقتی به خودش برگرددبیشترین تحقیر و بی اعتنایی را نسبت به نفس خویش , روا دارد. ـ در سـفـارش بـه ابـوذر, فـرمود: آدمی فقیه کامل نباشد, مگر آن گاه که مردم را درکنار خدای متعال همانند مشتی شتر بیند و بااین حال , وقتی به خودش برگردد, بیش ازهمه نفس خودش را حقیر وبی مقدار شمارد.

فقیه ترین مردم .

ـ امـام صادق (ع): شما اگر مقصود سخن مارا بفهمید, فقیه ترین مردم خواهید بود هماناسخن به وجـوه گـونـاگـونـی قـابل بیان است پس , انسان اگر بخواهد می تواند سخن خودرا آن طور که می خواهد بیان کند و دروغ نگوید. ـ هیچ فردی از شما فقیه نباشد, مگر آن گاه که تعریضات کلام ما را بفهمد. ـ بـه خـدا قـسم ما فردی از شیعیان خود رافقیه نمی شماریم , مگر آن گاه که سخنی سربسته و با کنایه به او گفته شود و وی مقصود را دریابد.

پاره ای از نشانه های فقیه .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): از نشانه های فقاهت (و دین شناسی) مرد این است که امورمعیشتی خود را سامان دهد, تحصیل آنچه زندگیت را سامان می دهد از دنیادوستی نیست . ـ امام علی (ع): یکی از حقوق , آن است که فقیه (و دین شناس) شوید و ازنشانه های فقه , آن است که گرفتار غفلت وفریب نشوید. ـ از دورانـدیـشـی و مـحـکم کاری است ,که فقیه شوید و از فقه است که دستخوش غفلت و فریب نشوید. ـ پیامبر خدا(ص): از نشانه های فقاهت مرد, این است که سخنان بیهوده کمتر گوید. ـ امام رضا(ع): از نشانه های فقاهت (و دین فهمی), بردباری و دانش و خاموشی است .

گران بودن وجود فقیه بر ابلیس .

ـ پیامبر خدا(ص): وجود یک فقیه برای ابلیس , گرانتر از هزار عابد است . ـ امام سجاد یا امام باقر(ع): وجودیک فقیه در دین , از وجود هزار عابد برای شیطان گرانتر است . ـ پیـامـبـر خدا(ص): هیچ چیز برای ابلیس کمرشکن تر از عالمی که در میان قبیله ای سربردارد, نیست .

فقاهت روح عبادت است .

ـ پیامبر خدا(ص): شخصی که اندک فقهی بداند بهتر از شخصی است که بسیارعبادت می کند (اما اصلا فقه نمی داند). ـ امام علی (ع): در عبادتی که با فقه (و فهم) همراه نباشد, خیری نیست دردانشی که با اندیشیدن همراه نباشد, خیری نیست و در قرآن خواندنی که با تدبر توام نباشد, خیری نیست . ـ امام سجاد(ع): هیچ عبادتی جز باتفقه (و فهم), عبادت نیست . ـ پیامبر خدا(ص): بهترین عبادت , فقه است .

درگذشت فقیه .

ـ امام صادق (ع): هرگاه مؤمن فقیه درگذرد, رخنه ای در اسلام پدید آید که هیچ چیز آن را نبندد . ـ امام کاظم (ع): هرگاه مؤمن بمیردرخنه ای در اسلام پدید آید که هیچ چیز آن را نبندد, زیرا مؤمنان فقیه , حصار اسلامندهمچنان که حصار شهر باعث حفظ شهراست . ـ امام صادق (ع): برای شیطان , مرگ هیچ مؤمنی خوشایندتر از مرگ یک فقیه نیست .

آفت فقیهان .

ـ امام علی (ع): آفت فقیهان ,ناخویشتنداری است . ـ آفت علما, ریاست طلبی است . ـ آفت علم , عمل نکردن به آن است . ـ پـیـامبر خدا(ص): فقیهان , امنای پیامبراننـد تا زمانی که دنیایی نشوند عرض شد: ای رسول خدا! دنـیـایـی شـدن آنها,چگونه است ؟ فرمود: پیروی از سلطان (وقدرت حاکمه) پس , هرگاه چنین کردند, ازآنان نسبت به دین و عقاید خود بر حذرباشید.

اندیشیدن .

اندیشه .

ـ امام علی (ع): هر که دیده اندیشه خودرا شبها بیدار نگه دارد, به اوج خواست خویش دست یابد. ـ اندیشه , حکمت به بار می آورد. ـ اندیشه , صیقل دهنده خردهاست . ـ اندیشه , دل وخردراروشن می گرداند. ـ اندیشه , مایه راهیابی است و غفلت موجب ره گم کردن . ـ اندیشه , یکی از دو هدایت است . ـ اندیشه کردن در خوبیها انگیزه به کاربستن آنها می شود. ـ اندیشه در عواقب امور از مهلکه هامی رهاند. ـ اندیشه کردن , موجب عبرت آموختن است و از لغزش ایمن می گرداند و احتیاط وهوشیاری به بار می آورد. ـ بیندیش تا (از خواب غفلت) به هوش آیی (یا بلند مرتبه گردی). ـ کسی که اندیشه اش نیکو باشد, خوارنگردد. ـ ریشه خرد, اندیشه است و میوه اش ,سالم ماندن (از خطا و لغزش و گناه یا عذاب آخرت). ـ ریشه سالم ماندن از لغزشها, اندیشیدن پیش از عمل کردن است و سنجیدن پیش ازسخن گفتن . ـ با اندیشه است , که تاریکیهای کارهاروشن می شود. ـ اگر در تمام کارهایت اندیشه را مقدم داری , فرجام هر کار تو نیکو شود. ـ اندیشه و هوشیاری مداوم , از لغزشهامصون می دارد و از دگرگونیها (ی نعمتها)رهایی می بخشد. ـ هر که مدت درازی بیندیشد, بینشش نیکو شود. ـ اگر هر روز خود را با اندیشه همراه کنی ,آن روز به تو عبرتها آموزد.

قرآن . ((اینچنین خدا آیاتش را برای شما روشن می گرداند,باشد که در (کار دنیا و آخرت) بیندیشید)). ((اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم یقینا آن (کوه) را از بیم خدا فروتن (و) از هم پاشیده می دیدی واین مثلها را برای مردم می زنیم , باشد که آنان بیندیشند)). ـ امام حسن (ع): اندیشیدن , مایه زندگی دل شخص با بینش است . ـ امـام عـلـی (ع): بـا انـدیـشـیـدن , دلـت راهـوشـیار کن و شب هنگام از بستر پهلو تهی کن و از پروردگارت , خدا, بترس . ـ اندیشیدن , به نیکی و عمل به آن فرا می خواند. ـ نفس خود را از اندیشه ای که به حکمت تو بیفزاید و عبرتی که به تومصونیت بخشد, خالی مدار. ـ امام حسن (ع): شما را به تقوای الهی و اندیشیدن , مدام سفارش می کنم , زیرا که اندیشیدن پدر و مادر همه خوبیهاست . ـ امام علی (ع): تمیز دادن ماندنی ازرفتنی , از اشرف اندیشه هاست . ـ بـا بـصیرت کسی است , که بشنود وبیندیشد, ببیند و بینا شود و از عبرتها بهره گیرد سپس راه آشکار و روشن را در پیش گیرد و از افتادن در پرتگاههای آن , دوری کند. ـ خـدای رحـمـت کناد, مردی را که بیندیشد و پند گیرد و پند گیرد و بینا شود, به گونه ای که آنچه از دنیا باقی است گویی بزودی از بین رود و آنچه از آخرت است همواره خواهد بود. ـ هر که بیندیشد, بینا شود. ـ پـس , ای شـنونده ! از مستی خویش به هوش آی و از خواب غفلتت بیدار شو و ازشتابت بکاه و در آنچه از زبان پیامبرامی ,(ص), برای تو آورده شده و از آن گزیر و گریزی نیست , نیک بیندیش . ـ در وصـف مؤمن , می فرماید: وقتش (به عبادت) پر است و سپاسگزار وشکیباست وغرق در اندیشه خویش می باشد. ـ ای بـنـدگـان خـدا! از خـدا بترسید,همچون ترسیدن خردمندی که اندیشیدن دل او را به خود مشغول ساخته و ترس (از خدا)پیکرش را رنجور و نزار کرده است . ـ عـطا: من و عبید بن عمیر, نزدعایشه رفتیم میان ما و او پرده ای بود اوگفت : ای عبید! چه چیز مانع تو گشته است که به دیدن ما بیایی ؟ عبید گفت : این فرمایش پیامبر(ص): ((گاه گاه دیدن کن تامحبتت زیاد شود)) پس ابن عمیر گفت :شگفت ترین چیزی را که از رسول خدا(ص) دیده ای بـرای مـا بـگو عطامی گوید: عایشه گریست و گفت : همه کارهای او شگفت آور بود در شبی که نـوبـت حضور آن حضرت در خانه من بود, پیش من آمد به طوری که پوست بدنم با پوست اوتماس پـیدا کرد, اما فرمود: مرا بگذار تا به عبادت پروردگارم عزوجل بپردازم سپس برخاست و به طرف مشک آب رفت و ازآب آن وضو ساخت و آن گاه به نماز ایستادو شروع به گریه کرد به طوری که مـحاسنش تر شد سپس به سجده رفت

(و در سجده گریست) تا جایی که زمین خیس شد آن گاه به پهلو دراز کشید, تاآن که بلال برای اعلام وقت نماز صبح به آن حضرت وارد شد عرض کرد: ای رسول خدا! چرا گریه می کنید, حال آن که خداوندتمام گناهان گذشته و آینده شما را آمرزیده است ؟ پیامبر فرمود: وای بر تو ای بلال ! چرانگریم حال آن که خداوند امشب این آیه رابر من فرو فرستاد: ((همانا در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز, به یقین برای خردمندان نشانه هاست)) سپس فرمود: وای بر کسی که این را بخواند ودرباره آن نیندیشد. ـ پیامبرخدا(ص): اندیشیدن , مایه حیات دل شخص با بصیرت است و همان گونه که اگر شخص چراغ به دست در تاریکیها درپرتو نور (چراغ) راه رود, بخوبی خود رانجات می دهد و کمتر درنگ و توقف می کند.

مطالعه و اندیشیدن .

ـ امام علی (ع): زیاد اندیشیدن وفهمیدن , سودمندتر از زیاد تکرار کردن وخواندن است . ـ هر که در آنچه آموخته است بسیاراندیشه کند, دانش خود را استوار گرداند وآنچه را نمی فهمیده است , بفهمد. ـ هیچ دانشی چون اندیشیدن , نیست .

اندیشه , آینه است .

ـ امام علی (ع): اندیشه , آینه ای صاف است . ـ در فقه الرضا(ع) آمده است :اندیشیدن , آینه توست , بدیها و خوبیهایت را به تو نشان می دهد. ـ امام صادق (ع): اندیشه , آینه خوبیها وپوشاننده بدیهاست . ـ امام علی (ع): اندیشه آدمی , آینه ای است که کردار نیک و بدش را به او نشان می دهد.

عبادتی چون تفکر نیست .

ـ امام رضا(ع): عبادت , به بسیاری نماز وروزه نیست بلکه عبادت , اندیشیدن در کارخداست . ـ امام صادق (ع): بیشترین عبادت ابوذر,رحمه اللّه , اندیشیدن و پند گرفتن بود. ـ از مـادر ابـوذر دربـاره عـبـادت اوسـؤال شـد گفت : تمام روز را از مردم کناره می گرفت و به اندیشیدن می پرداخت . ـ امام علی (ع): اندیشیدن درباره نعمتهای خدا, نیکو عبادتی است . ـ اندیشیدن در ملکوت آسمانها وزمین , عبادت مخلصان است . ـ تمیز دادن ماندنی (آخرت) ازرفتنی (دنیا), از شریفترین اندیشه هاست . ـ پیامبر خدا(ص): سهم دیدگان خود رااز عبادت به آنان دهید عرض کردند:ای رسول خدا! سهم آنها از عبادت چیست ؟ فرمود: نگریستن به قرآن واندیشیدن در آن و پند گرفتن ازشگفتیهایش . ـ امام صادق (ع): برترین عبادت ,اندیشیدن مداوم درباره خدا و قدرت اوست . ـ امام علی (ع): هیچ عبادتی مانننداندیشیدن در صنع خدای عزوجل , نیست .

ارزش یک ساعت تفکر.

ـ امام صادق (ع): یک ساعت اندیشیدن بهتر از سالی عبادت است : ((جز این نیست که خردمندان پند می گیرند)). ـ پیامبر خدا(ص): ساعتی اندیشه کردن , بهتر از یک سال عبادت است . ـ امام علی (ع): ساعتی کوتاه اندیشه کردن , بهتر از عبادتی طولانی است . ـ حسن صیقل از امام صادق (ع)پرسید: یک ساعت اندیشیدن بهتر از یک شب عبادت کردن است ؟ حـضـرت فـرمـود:آری رسـول خدا(ص) فرموده است : ساعتی اندیشیدن , بهتر است از شبی را به عبادت گذارندن عرض کردم : چگونه باید اندیشید؟ فرمود: به خانه های ویران گشته بروود وبگوید: کجایند سازندگان شما؟ کجایندساکنان شما؟ چه شده است که سخن نمی گویید.

آنچه اندیشه را صاف می کند.

ـ امام علی (ع): هر که کم بخورد,اندیشه اش صاف گردد. ـ چگونه صاف و زلال گردد, اندیشه کسی که پیوسته شکمش سیر است .

اندیشیدن ممنوع .

ـ امام علی (ع): اندیشیدن در غیرحکمت , هوس ((8)) است . ـ کسی که زیاد درباره گناهان بیندیشد, گناهان او را به سوی خود بکشانند. ـ هر که زیاد درباره لذتها بیندیشد,آن لذتها بر او چیره آیند. ـ هر که در عظمت خدا بیندیشد,متحیر شود.

اندیشیدن در احوال ملتهای پیشین .

علم تاریخ . قرآن . ((آیـا در زمین نگردیده اند تا ببینند فرجام کسانی راکه پیش از آنان بودند, چگونه بوده است ؟ آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند وبیش از آنچه آنها آبادش کردند, آن را آباد ساختند وپیامبرانشان دلایل آشکار بر ایشان آوردند بنابراین ,خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند, لیکن خودشان برخود ستم می کردند)). ((قـطعا پیش از شما سنتهایی (بوده و) سپری شده است پس , در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است)). ـ امـام عـلـی (ع), در سـفارش به فرزندبزرگوارش حسن (ع), می فرماید: فرزندم !هر چند من به اندازه همه کسانی که پیش ازمن بوده اند, نزیسته ام اما در کارهای آنان نظر کرده ام و در اخبار آنها انـدیـشـیـده ام و درآثـارشـان سـیر کرده ام , چندان که همچون یکی از آنان شده ام و بلکه آن سان برکارهایشان آگاهی یافته ام , که گویی با اولین و آخرین آنها زندگی کرده ام .

رستگاری .

عوامل رستگاری .

قرآن . ((براستی که مؤمنان رستگار شدند همانان که در نمازشان فروتنند و همانان که از بیهوده رویگردانند)). ((رستگار آن کس که خود را پاک گردانید و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد)). ((هر کس نفس خود را پاک گردانید, قطعارستگار شد و هر که آلوده اش ساخت قطعا نومید گشت)). ((و چون نماز گزارده شد, در (روی) زمین پراکنده گردید و فضل خدا را جویا شوید و خدا را بسیار یاد کنیدباشد که شما رستگار گردید)). ((ای مؤمنان , همگی به درگاه خدا توبه کنید, امیدکه رستگار شوید)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید, از خدا پروا کنید وبه او (توسل و) تقرب جویید و در راهش جهاد کنید باشدکه رستگار شوید)). ((پس , نعمتهای خدا را یاد کنید, شاید که رستگارشوید)). ـ امام علی (ع): هر که خردش بر هوس اوچیره شود, رستگار گردد. ـ از دانش پیروی کن و از نادانی سرپیچ , تا رستگار شوی . ـ پیامبر خدا(ص): رستگار شد هر که دلش را برای ایمان خالص گردانید وقلبش را پاک و سالم ساخت و زبانش راراستگو و روانش را با آرامش و اخلاقش رادرست و گوشش را شنوا و چشمش را بیناکرد.

رستگاران .

قرآن . ((هان ! براستی که حزب خدا, همان رستگارانند)). ((پس , تا می توانید از خدا پروا بدارید و بشنوید وفرمان ببرید و مالی برای خودتان (در راه خدا) انفاق کنید و کسانی که از خست نفس مصون مانند, آنان رستگارانند)). ـ امام علی (ع): رستگار آن که با بالی پرواز کند, یا تسلیم شود و بیاساید. ـ ای مردم ! موجهای فتنه ها را با کشتیهای نجات بشکافید و از راه مخالفت وناسازگاری کناره گیریدوتاجهای فخرفروشی را از سر فرو نهید رستگار آن که با بالی پرواز کرد, یا آن که تسلیم شد, و در نتیجه ,آسود.

موانع رستگاری .

قرآن . ((کیست ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ بندد یاآیات او را تکذیب کند؟ راستی که ستمکاران رستگارنمی شوند)). ((کیست ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ بندد یاآیات او را تکذیب کند؟ حقا که گنهکاران رستگارنمی شوند)). ((هر کس با خدا معبود دیگری بخواند, برای آن برهانی نخواهد داشت و حسابش فقط با پروردگارش می باشد در حقیقت , کافران رستگار نمی شوند)). ((بگو: کسانی که به خدا دروغ می بندند, رستگارنمی شوند)). ـ امام صادق (ع): هرگاه مرد گناه کندنقطه ای سیاه در دلش پیدا شود اگر توبه کردآن نقطه پاک شود, اما اگر بر گناهش بیفزایدآن نقطه بزرگتر شود, تا جایی که تمام دلش را فرو پوشد و زان پس هرگز رستگار نشود. ـ پیامبر خدا(ص): هرگاه مرد به چهل سالگی رسد و خوبیش بر بدیش چیره نگردد, شیطان پیشانی او را ببوسد و گوید:این چهره ای است , که رستگار نمی شود. از امام علی (ع) نیز روایت شده است : کسی که غم روزی فردا را بخورد, هرگز رستگارنشود.

واگذاشتن کارها به خدا.

واگذاشتن کارها به خدا.

قرآن . ((پس , بزودی آنچه را به شما می گویم به یاد خواهیدآورد و کارم را به خدا می سپارم , خداست که به (حال)بندگان (خود) بیناست)). ـ امـام صادق (ع): در شگفتم از کسی که از چهار چیز می هراسد, اما چرا به چهار چیزپناه نمی برد؟ درشگفتم از کسی که می ترسد,اما چرا به این سخن خدای عزوجل پناه نمی برد: ((خداوند ما را بس اسـت و او نـیکوکارگزاری است))؟ زیرا شنیدم که خداوندجل جلاله به دنبال این آیه می فرماید: ((پس با نعمت و بخششی از جانب خدا, (از میدان نبرد) بازگشتند, در حالی که هیچ آسیبی به آنها نرسیده بود)). ودرشـگـفـتـم ازکـسـی کـه انـدوهـگین می شود,اما چرا به این سخن خدای عزوجل پناه نمی برد: ((مـعـبـودی جـز تـو نیست , منزهی تو,راستی که من از ستمکاران بودم))؟ زیراشنیدم که خدای عـزوجـل بـه دنـبـال آن می فرماید: ((پس (دعای) او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان راچنین نجات می دهیم)). و در شـگـفـتم از کسی که به او نیرنگ زده می شود, اما چرا به این سخن خداوند پناه نمی برد: ((و کارم را به خدا می سپارم , هماناخداوند به (حال) بندگان بیناست))؟ زیراشنیدم که خداوند بزرگ و پاک به دنبال آن می فرماید: ((پس , خداوند او را از عواقب سؤ آنچه نیرنگ می کردند, حفظ نمود)) ودر شـگفتم از کسی که خواهان دنیا و زرق وبرق آن است , چرا به این سخن خدای تبارک و تعالی پـنـاه نمی برد: ((آنچه خداخواهد, نیرویی جزبه (قدرت) خدا نیست))؟ زیرا شنیدم که خداوند بلند نـام بـه دنـبـال آن مـی فـرمـاید: ((اگر مرا از حیث مال و فرزندکمتر از خود می بینی , امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید))کلمه ((عسی)) مفید ایجاب و قطعیت است . ـ امام رضا(ع): ایمان چهار رکن دارد:توکل بر خدای عزوجل , خرسندی به قضای او, تسلیم در برابر امـر خـدا و واگـذاشتن کارهابه خدا بنده ای صالح گفته است : ((و کارم را به خدا می سپارم پس خداوند او را از عواقب سؤ آنچه نیرنگ می کردند حفظ نمود)). تفسیر. آیـه ((افوض امری الی اللّه)): تفویض , آن گونه که راغب معنا کرده , به معنای برگرداندن و ارجاع دادن اسـت بـنابراین ,تفویض کار به خدا یعنی برگرداندن و ارجاع دادن آن به خدا در این صورت , مـعـنـای تـفویض نزدیک به معنای توکل و تسلیم است چیزی که هست اعتبارها فرق می کنداگر تـفـویـض می گویند به این اعتبار است که بنده کارهایی را که (علی الظاهر) منسوب به اوست به خـدای سـبحان برمی گرداند و بنده در چنین وضعی حال کسی را دارد که به کلی برکنار است و هیچ کاری به او برنمی گردداگر توکل می گویند, به این

اعتبار است که بنده , پروردگار خود را وکیل می گیرد تا به هر نحو که می خواهد در کار او تصرف کند واگر تسلیم گفته می شود به این اعـتبار است که بنده رام و پذیرای محض هر چیزی است که خدای سبحان درباره او اراده کند یا از اوبـخـواهـد, بـدون آن که هیچ امری را به خودنسبت دهد پس , اینها سه مقام از مقامات عبودیت هـستند: ابتدا توکل , سپس تفویض ـکه دقیقتر و ظریفتر از توکل است ـ و آن گاه تسلیم که از هر دوی آنها دقت و ظرافت بیشتری دارد.

ثمرات واگذاشتن کارها به خدا.

ـ امـام بـاقـر(ع), در سـفارش به جابر بن یزید جعفی , می فرماید: با تفویض درست ,به آسایش نفس دست پیدا کن . ـ امـام صـادق (ع): کـسـی که کار خود رابه خدا واگذارد, در آسایش جاودان وزندگیی همیشه خـوش اسـت و واگـذارنـده حـقیقی , کسی است که از هر همت وخواسته ای جز خدا دست شوید همچون این سخن منظوم امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع). خشنودم به آنچه خدا قسمتم کرد. و کارم را به آفریدگارم همی سپارم . همچنان که در گذشته خداوند احسان کرد. در باقیمانده عمرم نیز احسان می کن . کـسـی که کارش را به خدا واگذارد, شبش رابا سلامت ماندن از هر گزند و آفتی به روزرساند و روزش را با دینی سالم به شب آورد. ـ امـام حـسن (ع): کسی که به حسن انتخاب خدا برای خود تکیه کند, جز حالتی را که خدا برایش گزینش کرده است حال دیگری برای خویش آرزو نکند. ـ امام علی (ع): هر کس کار خود را به خدا واگذارد, خداوند کار او را به سامان آورد.

قبر.

قبر.

قرآن . ((و هـرگز بر هيچ مرده اى از آنان نماز مگزار و بر سرقبرش نايست , چرا كه آنان به خدا و پيامبر او كافر شدندو در حال فسق مردند)). ـ پـيامبر خدا(ص): قبر نخستين منزل آخرت است اگر كسى از آن به سلامت رست , منازل بعد آن آسانتر است و اگر به سلامت نرست , دشوارى منازل بعدى كمتراز آن نيست . ـ نخستين مرحله عدالت آخرت ,قبرهاست و وضيع و شريف نمى شناسد. ـ امـام بـاقـر(ع): بـه ايـن گـورها بنگريد,كه چونان سطورى در ميدان جلو خانه هانقش بسته اند لـحـدهـايشان به هم نزديک وآرمگاههايشان پهلوى هم است اما قدرت ديدار يكديگر را ندارند (در دنـيا) ساختند وويران كردند انس گرفتند و سپس از هم جداو تنها شدند جاى گزيدند و سپس بيرون رانده شدند و رحل اقامت افكندند و آن گاه كوچيدند. ـ پـيـامبر خدا(ص): هيچ روزى بر قبرنيايد, مگر اين كه در آن روز زبان به سخن گشايد و گويد: من سراى غربتم , من خانه تنهايى ام , من خاكدانم , من خانه كرمهايم پس , چون بنده مؤمن به خاک سپـرده شـود,قـبـر بـه او گـويـد: خوش آمدى و چون بنده بدكردار يا كافر دفن شود, قبر به او گويد:خوش نامدى . ـ امـام صـادق (ع): قبر هر روز صحبت مى كند و مى گويد: من خانه غربتم , من خانه تنهايى ام , من خانه كرمها هستم , من قبرم ,من باغى از باغهاى بهشت يا گودالى ازگودالهاى دوزخم . ـ امـام على (ع): اى صاحبان چاره ها وانديشه ها و فهم و خبرها! مرگ و از بين رفتن پدران را به ياد آوريـد زودا كـه جـانـهاگرفته شود و پيكرها برهنه گردد و ميراثهابخش شود و تو اى عشوه گر شـكـوهـمـندزيباروى , به سر منزلى ژوليده و جايگاهى غبار گرفته روانه شوى و در لحد خويش بـرگونه ات خوابانده شوى , در منزلى كه ديداركنندگانش اندكند و كارگرانش خسته ودلتنگ , تا آن گاه كه از گورها به در آيى و به هامون محشر فرستاده شوى . ـ پيامبر خدا(ص): منظره اى زشت تر ازقبر, نديدم . ـ چـون دشمن خدا به سوى گورش حمل شود, به تشييع كنندگان خود ندا دهد: اى برادران ! از آنـچـه مـن دچـارش شـدم , بـپـرهـيزيداز دنيايى به شما شكوه مى كنم كه مرا فريفت و چون به آن اطـمـيـنـان كـردم , مرا از پاى درآورد از دوستان هوسران به شما شكوه مى كنم كه مايه خوشى و شـادى مـرا فـراهم ساختند آن گاه كه به آنان كمک كردم , ازمن بيزارى جستند و تنها وبى ياورم گذاشتند. ـ امام على (ع): همسايه گورستان باش ,تا عبرت گيرى . ـ خوب دامادى است , قبر. ـ فخر فروشى را فرو گذار و كبر وغرور را كنار نه و گور خود را به ياد آر, زيراكه گذرگاه تو آن جاست . ـ امام كاظم (ع) در كنار گورى چنين

فرمود: چیزی که پایانش این است , سزاست که از همان آغاز دل از آن برکنند و چیزی که آغازش این است , بجاست که از پایانش بترسید.

سؤال قبر.

ـ امـام عـلـی (ع): چـون تشییع کننده برگرددو مصیبت دیده مراجعت کند,مرده درگور نشانده می شود در حالی که از دهشت سؤال ولغزش درامتحان آهسته سخن می گوید. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) درباره آیه ((خداوندکسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا وآخرت با گفتار ثابت و درست استوارمی دارد)), فرمود: مراد در قبر به هنگام سؤال از مردگان است .

پرسشهای قبر.

ـ امـام سـجـاد(ع): زودا, کـه عمرت به سر آید و فرشته جانت را بگیرد و یکه و تنهابه سوی منزلی (قـبـر) رهـسـپار شوی و در آن جا جانت به تو باز گردانده شود و دوفرشته ات , منکر و نکیر, برای پرسش از توو امتحانی سخت , وارد قبرت شوند. بـدان ! نـخـستین پرسشی که آن دو از تومی کنند درباره پروردگار توست که او رامی پرستیدی و دربـاره پـیـامبر تو که برایت فرستاده شده و درباره دینت که به آن باورداشتی و درباره کتابت که تـلاوتـش مـی کردی و درباره امامت که ولایت او را داشتی سپس از عمرت که آن را چگونه صرف کـردی ودارایـی ات کـه از کـجـا بـه دسـت آوردی و درچـه راه خـرج کردی پس , بهوش باش و برای خودت فکری کن و پیش از شروع امتحان وپرسش و آزمون , خویشتن را برای جوابگویی آماده ساز. ـ امـام صـادق (ع): هـر گـاه مـؤمـن بـمـیـرد,هـفـتـاد هـزار فـرشـتـه او را تـا گورش تشییع کـنـنـدوچـون درگـورنـهـاده شـود, مـنـکـر ونـکـیـر نـزدش آیـنـد و او را بـنـشانند و پرسند: پـروردگـارت کـیـسـت ؟ دینت چیست ؟ پیامبرت کیست ؟ واو پاسخ دهد: پروردگارم اللّه است و مـحـمدپیامبر من و اسلام دینم پس , آن دو فرشته قبر او را تا جایی که چشمش کار می کندبرایش فراخ گردانند و از بهشت برایش غذاآورند و او را خوش و خرم گردانند. ـ امام رضا(ع) پس از در گذشت ابن ابی حمزه فرمود: او در قبرش نشانده شد ودرباره امامان (ع) از وی پرسش گردید و اونام همه آنها را گفت , تا آن که به من رسیددرباره من از وی پرسش شد و او پاسخی نداد پس , چنان ضربه ای بر سرش کوفتند که گورش از آتش آکنده شد. ـ از یـونس پرسید: علی بن ابی حمزه مرد؟ (یونس می گوید:) عرض کردم : آری حضرت فرمود: به آتش رفت یونس می گوید: من از این سخن وحشت کردم امام فرمود: از او درباره امام بعد از پدرم مـوسـی سـؤال شـد و او گـفـت : بعد از او امامی نمی شناسم به او گفته شد: نمی شناسی ؟ پس ,در گورش چنان ضربه ای به او زده شد, که گور از آتش شعله ور گشت . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): چون بنده در گورش نهاده شد و همراهان او برگشتند, در حالی که هنوز صدای کفشهای آنها را می شنود, دوفرشته نزدش می آیند و او را می نشانند ومی پرسند: درباره این پیامبر, محمد, چه عقیده ای داشتی ؟ اگر مؤمن باشد می گوید:گواهی می دهم که او بنده خدا و فـرسـتـاده اوسـت پـس , بـه او گفته شود: به جایگاهت درآتش بنگر خداوند به جای آن جایگاهی دربـهـشـت بـه تـو داد پـیـامبر(ص) فرمود: او هردو جایگاه را می بیند اما اگر کافر یا منافق باشد می گوید: نمی دانم همان عقیده ای رادرباره او داشتم , که مردم داشتند.

ـ در روایـتـی دیـگـر از رسـول (ص) آمـده اسـت که : دو فرشته نزدش می آیند و او رامی نشانند و مـی پرسند: پروردگارت کیست ؟ او پاسخ می دهد: پروردگارم خداست می پرسند: دینت چیست ؟ پـاسـخ می دهد:دینم اسلام است می پرسند: این مردی که درمیان شما مبعوث شد, کیست ؟ پاسخ می دهد:او فرستاده خداست می پرسند: از کجامی دانی ؟ پاسخ می دهد: کتاب خدا را خواندم و ایمان آوردم و تصدیق کردم . ـ امـام صادق (ع): از مرده در گورش پیرامون پنج چیز سؤال می شود: از نمازش ,زکاتش , حجش , روزه اش و ولایـتش نسبت به ما خاندان پس , ولایت از گوشه قبر به آن چهار چیز گوید: هر یک از شما کم و کاستی داشتید, کامل کردن آن به عهده من .

از چه کسی در قبر سؤال می شود؟ .

ـ امام باقر(ع): در قبر تنها کسانی موردسؤال قرار می گیرند که مؤمن محض یا کافرمحض باشند (راوی می گوید:) عرض کردم :پس , دیگر مردم چه ؟ فرمود: از آنهاچشمپوشی می شود. ـ امام صادق (ع): در قبر پرسش نمی شود, مگر از کسی که مؤمن محض باشدیا کافر محض .

اعمالی که در گور سودمند می افتند.

ـ امـام صادق (ع): چون مؤمن به گورخویش در آید نماز در طرف راست او قرارگیرد و زکات در جـانب چپش و نیکوکاری بر فراز سرش سایه افکند و صبر و شکیبایی در گوشه ای بایستد پس , هر گـاه دو فـرشـتـه مـامور سؤال بر او درآیند, صبر به نماز وزکات و نیکوکاری گوید: هوای یارتان راداشته باشید اگرنتوانستیدمن به یاریش می آیم . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) بـر گوری گذشت که روز قبل شخصی در آن دفن شده بود وخانواده اش مـی گریستند فرمود: دو رکعت نماز سبکی که به نظر شما نمی آید, برای صاحب این گور دوست داشتنی تر از همه دنیای شماست .

عذاب قبر.

ـ امام علی (ع): بندگان خدا! برای کسی که آمرزیده نشده , از مرگ سخت تر قبراست پس , از تنگی و فشار و تاریکی وتنهایی قبر بترسید آن زندگی تنگی که خداوند به دشمن خود نسبت به آن هشدارداده , عذاب قبر است . ـ امام باقر یا امام صادق (ع): چون رقیه , دختر رسول خدا(ص), در گذشت رسول خدا(ص) فرمود: به گذشتگان شایسته ما عثمان بن مظعون و یاران او ملحق شو امام فرمود: فاطمه (ع) کنار قبر ایستاده بود و قطرات اشکش روی آن می ریخت ورسول خدا(ص) در حالی که ایستاده بود,اشکهایش را با جامه خود می گرفت و دعامی کرد و می فرمود: می دانم که او ناتوان است و از خدای عزوجل خواستم که از فشارقبر نگاهش دارد. ـ امام علی (ع): اگر آنچه را رفتگان شما دیده اند می دیدید, هر آینه بی تاب می شدید و وحشت می کردید و حرفشنوی می داشتید و فرمان می بردید اما آنچه آنهادیده اند, از شما پوشیده است و زود باشد که پرده فرو افتد. ابن ابی الحدید می نویسد: این سخن دال بر این است که اعتقاد به عذاب قبر درست است و هم مسلکان ما نیز همگی بر همین باورند, گر چه مخالفان اشعری و غیر اشعری آنها با انکار این موضوع , آنان را به باد انتقادگرفته اند.

قبر.

ـ امام صادق (ع): هر گاه چشمت به قبرافتاد, بگو: بار خدایا! این را باغی از باغهای بهشت قرار ده و حفره ای از حفره های دوزخ قرارش مده . ـ امـام بـاقـر(ع): هـر که رکوع نمازش راکامل انجام دهد, هیچ ترس و وحشتی در قبربه سراغش نمی آید. ـ امـام صـادق (ع): هـر کـه غمی از مؤمن بزداید, خداوند غمهای آخرت را از اوبزداید و خنکدل از گورش بیرون آید.

قبله .

تغییر قبله .

قرآن . ((بزودی مردمان سبکسر خواهند گفت : چه چیز آنان را از قبله شان که رو به آن می کردند رویگردان کرد؟ بگو:مشرق و مغرب از آن خداست هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند)). ـ امام صادق (ع), در پاسخ به پرسش معاویه بن عمار که چه وقت رسول خدا(ص)قبله را به سوی کعبه تغییر داد, فرمود: بعد ازبازگشتش از بدر. ـ امام عسکری (ع), درباره آیه ((هر چند(این کار) جز بر کسانی که خدا هدایت شان کرده , سخت گران بود)), می فرماید: روی کردن به سمت بیت المقدس در آن زمان گران بود,مگر برای کسی که خداوند هدایتش کرده بود,زیرا چنین کسی می دانست که خداوند انسان رابرخلاف میل و خواست او به عبادت می گیرد تابیازمایدش که آیا, برخلاف میل و خواهش خود, از خدا فرمان می برد. ـ پیامبر خدا(ص), چون به سوی بیت المقدس نگریست , به جبرئیل گفت : دوست داشتم که خداوند قبله مرا از سمت قبله یهود به سوی قبله ای دیگر تغییر می داد جبرئیل به آن حضرت گفت : من هم بنده ای مانند توهستم وکاری ازمن برایت ساخته نیست , مگر درحدی که به من فرمان داده می شود بنا براین ,پروردگارت را بخوان و از او بخواه از آن پس ,رسول خدا(ص), پیوسته به آسمان می نگریست تا مگرجبرئیل از جانب خداوندپاسخ درخواست او را بیاورد پس , خداوند این آیه را فرو فرستاد: ((ما (به هر سو)گردانیدن رویت درآسمان را نیک می بینیم)). ـ امام صادق (ع): تغییر قبله به سوی کعبه بعد از آنی رخ داد که پیامبر(ص) سیزده سال درمکه به سوی بیت المقدس نماز خواند و بعد ازهجرتش به مدینه نیز به مدت هفت ماه به سوی بیت المقدس , نماز گزارد بعد از این مدت ,خداوند قبله او را به سوی کعبه تغییر داد, چرا که یهود, رسول خدا(ص) را سرزنش می کردند وبه ایشان می گفتند: تو پیرو ما هستی , به سوی قبله ما نماز می گزاری رسول خدا(ص) از این سخن سخت اندوهگین شد و در دل شب بیرون رفت و به انتظار رسیدن فرمانی از جانب خدای بزرگ در این باره , به کرانه های آسمان می نگریست فردای آن شب چون وقت نمازظهر رسید, رسول خدا(ص) در مسجد بنی سالم دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود, که جبرئیل (ع) بر ایشان فرود آمد و بازوهای آن حضرت را گرفت و او را به سمت کعبه برگرداندو این آیه را بر او فرو خواند: ((هر آینه گردش صورت تو را در این سوی و آن سوی آسمان می بینیم پس تو را به سوی قبله ای بر می گردانیم که آن را می پسندی پس , رو سوی مسجد الحرام کن)) رسول خدا دو رکعت به سوی بیت المقدس خوانده بود و

دورکعت دیگر را به سوی کعبه خواند در این هنگام یهود و مردمان نابخرد گفتند: چه چیزآنها را از قبله ای که داشتند, رویگردان کرد. علامه طباطبایی می نویسد: روایاتی که ازطرق عامه و خاصه در این باب وارد شده ,فراوان است این احادیث که مضامین نزدیک به هم دارند در مجموعه های حدیثی گرد آورده شده اند در تاریخ این رخداد (تغییر قبله)اختلاف است , اما بنا به اکثر روایات ـ که همین هم درست است ـ این واقعه در رجب سال دوم هجرت , در هفدهمین ماه پس از هجرت , رخ داده است . بحثی علمی . تشریع قبله در اسلام و لزوم رو کردن به سوی آن در نماز ـ که یک عبادت عمومی میان مسلمانان است ـ و نیز در هنگام ذبح حیوانات ومسایل دیگری از این قبیل که عموم مردم با آنهادست به گریبانند, مسلمانان را به بحث از جهت قبله و تعیین آن نیازمند ساخت این کار در ابتدابا ظن و گمان و نوعی تخمین همراه بود, امابعدها این نیاز عمومی , دانشمندان ریاضی دان مسلمان را برانگیخت تا این موضوع را به تحقیق نزدیک کنند لذا از جدولهایی که درزیجها برای تعیین عرض و طول جغرافیایی شهرها وضع شده است , بهره گرفتند و از راه حساب مثلثات , انحراف مکه از نقطه جنوب هرشهر را استخراج کردند, منظور انحراف خطمتصل میان هر شهر و مکه از خط متصل میان آن شهر و نقطه جنوب (خط نصف النهار) است سپس , آن را درباره هر شهری از شهرهای اسلام با دایره معروف هندی که خط نصف النهار راتعیین می کند, مشخص کردند و بعد درجات انحراف و خط قبله را معلوم ساختند. بعدها به منظور تسریع و سهولت کار از ابزاری مغناطیسی به نام قطب نما, استفاده کردند این دستگاه به وسیله عقربه اش جهت شمال وجنوب را تعیین می کند و در مشخص کردن نقطه جنوب جانشین دایره هندی می شود شخص با به کار بردن قطب نما و اطلاع از درجه انحراف شهر, می تواند جهت قبله را مشخص سازد. اما این کوشش دانشمندان , که خداوند اجرشان دهد, در هر دو روش (زیجهای قدیم و قطب نما)خالی از نقص و اشتباه نبود, زیرا در قسمت اول (تعیین قبله به اتکا تعیین طول جغرافیایی)ریاضیدانان متاخر پی بردند که علمای پیشین درتشخیص طول جغرافیایی دچار اشتباه شده اند ولذا محاسبه انحراف و به تبع آن تشخیص جهت کعبه دستخوش خلل شده است , چرا که روش آنها برای تشخیص عرض جغرافیایی شهرها,یعنی تعیین ارتفاع قطب شمال , تحقیقی تر بود,برخلاف روش تشخیص طول جغرافیایی , که عبارت بود از ثبت مسافت میان دو نقطه مشترک در یک حادثه مشترک آسمانی , مانند خسوف ,با توجه به مقدار حرکت خورشید که این مقداربر اساس ساعت معلوم می شد البته انجام این کارها در قدیم هم دشوار بود و هم دقیق نبود اماامروزه , به سبب

فراهم بودن ابزارها و وسایل ونزدیک بودن ارتباطات , این کار کاملا آسان شده است با این حال نیاز به تعیین قبله همچنان وجود داشت , تا جایی که در این اواخر دانشمندفاضل و چیره دست , معروف به سردار کابلی ـ خدایش رحمت کند ـ به این مهم پرداخت و بااستفاده از اصول نوین , انحراف قبله نقاطمختلف جهان اسلام را استخراج کرد و در این زمینه رساله خود معروف به ((تحفة الاجلة فی معرفة القبلة)) را نوشت وی در این رساله دقیق وعالی , راه به دست آوردن قبله را با بیان ریاضی تشریح کرده و جدولهایی را برای تعیین قبله بلادمختلف تنظیم نموده است . از موضوعات بسیار جالبی که در این رساله دیده می شود تحقیقی است که درباره قبله محراب مسجد پیغمبر(ص) کرده و به وسیله آن پرده از روی یکی از کرامات پیامبراسلام (ص) برداشته است , زیرا طبق محاسبات قدما, عرض جغرافیایی مدینه 25 درجه و طول آن 75 درجه و 20 دقیقه بوده است که این با قبله محراب پیامبر(ص) در مسجدش انطباق نداردداز این رو, دانشمندان پیوسته درباره قبله محراب بحث و تحقیق می کردند و گاه در باب انحراف آن دلایلی دور از واقع اظهار می داشتند امامرحوم سردار کابلی توضیح داد که عرض جغرافیایی مدینه 24 درجه و 57 دقیقه است وطول آن 39 درجه و 59 دقیقه و انحراف (قبله آن از نقطه جنوب) تقریبا 45 دقیقه می باشد که عینا با قبله محراب پیامبر انطباق دارد و بدین سان کرامت درخشانی از پیامبر(ص) درقبله اش که در حال نماز روی خود را به طرف آن گردانید آشکار گشت طبق روایات , جبرئیل دست آن حضرت را گرفت و رویش را (از بیت المقدس) به طرف کعبه برگرداند. بعد از سردار کابلی , مهندس فاضل مرحوم عبدالرزاق بغائری , قبله بیشتر نقاط روی زمین را استخراج کرد و رساله ای در شناسایی قبله انتشار داد این رساله عبارت از مجموعه جدولهایی است که در آنها قبله هزار و پانصدنقطه از نقاط روی زمین را تعیین کرده است و به این ترتیب , نعمت تشخیص قبله , بر مسلمانان تمام شد.
و اما در قسمت دوم ـ یعنی تعیین جهت قبله با استفاده از قطب نما ـ دانشمندان دریافتند که قطبین مغناطیسی کره زمین که قطب نما نشان می دهد با قطبین جغرافیایی آن انطباق ندارد,زیرا مثلا قطب مغناطیسی شمال با گذشت زمان تغییراتی پیدا می کند و میان آن و قطب جغرافیایی شمال حدود هزار میل فاصله می شودبنابراین , قطب نما, قطب جنوب جغرافیایی رادقیقا مشخص نمی سازد بلکه گاه اختلاف به حدقابل ملاحظه ای می رسد که نمی توان آن را ندیده گرفت این موضوع مهندس و ریاضیدان فاضل ,حسینعلی رزم آرا, را در این روزها که سال 1332هجری شمسی است وا داشت تا برای حل این مشکل اقدام کند و اندازه تفاوت میان قطب شمال و جنوب جغرافیایی را

با قطب شمال وجنوب مغناطیسی در نقاط مختلف استخراج نماید و انحراف قبله ازقطب مغناطیسی را در نزدیک به یکهزار نقطه روی زمین مشخص سازد و قطب نمایی اختراع کند که به طور تقریبا دقیق , قبله را نشان دهد این قطب نما امروزه متداول و معمول است خداوندزحمات ایشان را اجر دهد. بحثی اجتماعی . کسی که در شؤون اجتماع انسانی و درباره ویژگیها و آثاری که این پدیده موسوم به جامعه از آن جهت که اجتماع است در پی می آوردتامل کند, شکی برایش باقی نمی ماند که آنچه این اجتماع را پدید آورده و سپس آن را به شاخه های گوناگون تقسیم کرده , طبیعت انسانی است , زیرا طبیعت انسانی , با الهام از جانب خدای سبحان , این نکته را دریافته که برای بقا وکمال خود به کارها و فعالیتهای اجتماعی نیازدارد از این رو به اجتماع پناه می برد و افعال ورفتار خود را بر وضع اجتماعی منطبق می سازداو به کمک علوم (صورتهای ذهنی) و ادراکاتی احتیاجات مادی خود و طرز رسیدن به آنها ازطریق رفتارهای بدنی را تشخیص داده است چیزی که این ادراکات و صورتهای ذهنی را باافعال خارجی مرتبط می سازد, همان جهات وعلل فعل است مانند عقیده داشتن به خوب و بدبودن کارها و لزوم یا شایسته بودن فلان کار ودیگر اصول اجتماعی , مانند ریاست ومرئوسیت و مالکیت و اختصاص و معاملات عمومی و خصوصی و سایر قواعد و قوانین عمومی و آداب و رسوم قومی و ملی که , با تغییرو تحول اقوام و مناطق و اعصار, تغییر و تحول پیدا می کنند همه این مفاهیم و قوانین مبتنی برآنها ساخته طبیعت انسانی است که با نوعی الهام الهی صورت گرفته است طبیعت انسان با این مفاهیم و قوانین باورها و خواستهای ذهنی خودرا در خارج مجسم می سازد و سپس با کار وکردن و نکردن و پیمودن راه کمال به سوی آنهاحرکت می کند. پرستش و توجه عبادی به خدای سبحان , که از تمام شؤون ماده منزه و از این که متعلق حس مادی واقع شود پاک و مبراست , هر گاه بخواهداز مرز دل و باطن بگذرد و به منطقه افعال که درمیان مادیات دور می زنند, وارد شود هیچ چاره وگریزی نیست , مگر این که این توجه قلبی عبادی تجسم خارجی پیدا کند به این ترتیب که توجهات قلبی , با ملاحظه ویژگیها وخصوصیات آنها, در قالب افعال و حرکات مناسبی ریخته شوند مثلا هدف از سجده , اظهارخواری و ذلت است و هدف از رکوع , تعظیم وبزرگداشت و هدف از طواف , فداکاری وجانبازی و هدف از قیام , احترام و هدف از وضوو غسل , پاکیزه شدن برای ایستادن در حضورخدا شکی نیست که توجه به معبود و روی کردن بنده به او در عبودیتش , روح عبادت اوست وبدون آن عبادت حیات و موجودیتی نداردعبادت برای آن که به کمال و ثبات و تحقق خویش برسد, نیاز به تجسم یافتن در افعال

واعمال دارد. بـت پـرسـتـان و پـرسـتـنـدگـان سـتـارگـان و دیـگـراجـسـام انـسانی و غیر انسانی در مقام عـبـادت مـعـبودهایشان , از فاصله های نزدیک رو به روی آنها می ایستادند و عبادت می کردند اما ادیـان آسـمـانی , از جمله اسلام که مصدق همه ادیان آسمانی است , کعبه را قبله قرار داد و دستور دادتـا در نـمـاز, کـه هـر مـسـلـمـانی موظف به انجام آن می باشد, در هر نقطه ای از جهان رو به قـبـله بایستند و در برخی حالات او رو به قبله یا پشت به قبله بودن نهی فرموده است و در حالات ومـواردی هـم رو بـه قـبله بودن را مستحب دانسته است بدین سان , توجه قلبی دائمی را به خانه خـداجـلـب کـرده و ایـن کـه انـسان در هیچ حالتی ازخلوت و جلوت , ایستادن و نشستن , خواب وبیداری , عبادت و طاعت و حتی در پست ترین حالات (حالت قضای حاجت)خدایش رافراموش نکند این بود آثار توجه قبله از نظر فردی . وامـا از نـظـر اجـتماعی , موضوع شگفت انگیزتر و تاثیرات توجه به قبله روشنتر ومؤثرتر است , زیرا تـوجه عموم مردم در تمام زمانها و مکانها به یک نقطه و کانون , وحدت فکری و ارتباط اجتماعی و پیوستگی قلبی آنهارا مجسم می سازد و این لطیف ترین روحی است که ممکن است در کلیه شؤون حـیات مادی و معنوی افراد جامعه دمیده شود و جامعه را به عالیترین پیشرفت برساند و کاملترین ونـیـرومـنـدتـریـن وحـدت را در آن ایـجـاد کند این نعمت را خداوند به بندگان مسلمان خود ارزانـی داشـته و به وسیله آن یکپارچگی دینی و شکوه وعظمت اجتماعی آنها را حفظ کرده است , حـتـی با این همه دسته بندیها و اختلافات مذهبی وفرقه ای که در میان آنها پدید آمده , به طوری کـه دو نـفر آنها در یک رای اتفاق ندارند (باز این یک عامل قوی برای حفظ وحدت آنهاست)خدای تعالی را برای نعمتهایش سپاس می گوییم . بحثی تاریخی . ایـن موضوع متواتر و قطعی است که بنیانگذار کعبه ابراهیم خلیل (ع) است کسانی که در آن زمان در اطراف کعبه سکونت داشتند,عبارت بودند از اسماعیل , پسر حضرت ابراهیم و تیره جرهم ((9)) از قـبـایـل یـمن کعبه ساختمانی است تقریبا چهار گوش و زوایای چهار گانه آن به سوی جهات چـهارگانه است و این موجب می شود که بادها در برخورد به آن بشکند و لذاهر چند هم که شدید باشند به کعبه آسیبی نمی رسانند. ساختمان کعبه مدتها به همان وضعی بود که ابراهیم (ع) ساخته بود, تا آن که ـ همان گونه که در روایـتی که از امیرالمؤمنین (ع) نقل کردیم آمده است ـ عمالقه و سپس بنی جرهم (یابالعکس) آن را تجدید بنا کردند. پـس از آن کـه , در قـرن دوم پیش از هجرت ,کار سرپرستی کعبه به قصی بن کلاب , یکی ازاجداد پـیامبر(ص), رسید او کعبه را ویران کرد ودوباره آن را محکم ساخت و سقف آن را باچوب درخت خـرمای هندی و شاخه های نخل پوشاند و در کنار آن دارالندوه را بنا کرد این خانه مرکز

حکومت و مـشـورت او بـا یـارانـش بـوداو سـپس چهار جهت کعبه را میان طوایف قریش تقسیم کرد و آنها, خانه های خود را گردا گردکعبه ساختند و درهای خانه ها را رو به روی آن تعبیه کردند. پـنـج سال پیش از بعثت , سیل کعبه را ویران کرد و این طوایف کار ساختن آن را میان خودتقسیم کـردنـد و بنای آن با قوم رومی بود یک نجار مصری هم او را کمک می کرد وقتی نوبت جا گذاری حـجـرالاسـود رسـید, در این که کدام طایفه افتخار نصب آن را از آن خود کند میانشان اختلاف و مشاجره در گرفت بالاخره تصمیم گرفتند محمد(ص) را, که در آن هنگام سی وپنج سال داشت و هـمـگـان بـه خردمندی و نظراستوار او ایمان داشتند, داور قرار دهند حضرت ردایی خواست و حـجـرالاسـود را در آن قـرار دادو آن گاه به قبایل گفت که اطراف آن را بگیرند وبلندش کنند وقتی به محل نصب سنگ در رکن شرقی رسید, پیامبر خودش سنگ را برداشت ودر جایش نصب کرد. چـون از لحاظ هزینه و بودجه ساختمان درمضیقه افتادند, بناچار ارتفاع آن را کوتاه گرفتندکه تا امـروز نـیـز در همان حد باقی مانده است مقداری از صحن آن را که واقع در طرف حجراسماعیل بود, به دلیل کوتاه گرفتن بنا, از حدودساختمان خارج کردند. سـاخـتـمـان کـعبه به همین صورت بود, تا زمانی که عبداللّه بن زبیر در روزگار یزید بن معاویه بـرحـجـاز مـسـلـط شـد فـرمـانـده یـزیـد در مـکه , به نام حصین , با عبداللّه جنگید و کعبه را به مـنـجـنـیـق بـست , که در اثر آن کعبه ویران شد و جامه ومقداری از چوبهای آن آتش گرفت در اثـنـای جـنگ بود که یزید در گذشت و حصین از ادامه دادن جنگ دست کشید ابن زبیر تصمیم گرفت ,کعبه را خراب کند و مجددا آن را بسازد برای این کار از یمن گچ پاکیزه آورد و خانه کعبه را بـاآن گـچ سـاخـت و حـجر اسماعیل را به داخل کعبه برد و در آن را از کف زمین گرفت و از طـرف مـقابل آن نیز دری تعبیه کرد, تا مردم از یک درداخل و از در دیگر خارج شوند ارتفاع کعبه رانیز بیست و هفت گز قرار داد وقتی کارساختمان کعبه به اتمام رسید, داخل و خارج خانه کعبه را بـا مـشـک و عـبیر معطر ساخت و با پارچه دیبا آن را پوشاند کار ساختمان در 17 رجب سال 64 هجری به پایان رسید. پس از آن که عبد الملک بن مروان به خلافت رسید, فرمانده خود حجاج بن یوسف رابه جنگ عبد اللّه بن زبیر فرستاد و او با ابن زبیرجنگید و بر او پیروز شد و به قتلش رساند و واردخانه کعبه شد و تغییراتی را که ابن زبیر در آن داده بود به اطلاع عبد الملک , رساند عبد الملک دستور داد آن را به هـمان شکل اولش در آوردحجاج از ضلع شمالی کعبه شش گز و یک وجب خراب کرد و آن دیوار را روی پی قریش ساخت و در شرقی را هم از کف زمین بالاتر بردو در غربی را مسدود کرد و سپس کف آن را باسنگهایی که اضافه آمده بود فرش کرد. هنگامی که سلطان سلیمان عثمانی در سال960 هجری به

حکومت رسید, سقف کعبه راتغییر داد سپس سلطان احمد عثمانی که در سال1021 به پادشاهی رسید, کعبه را مرمت کرد درسال 1039 سیل عظیمی به راه افتاد و قسمتی ازدیوارهای شمالی و شرقی و غربی کعبه را خراب کرد سلطان مـراد چهارم , از پادشاهان عثمانی ,دستور داد خرابی آنها را ترمیم کردند, که از آن زمان تا کنون به همان وضع باقی مانده است . شـکـل کـعبه : شکل کعبه تقریبا مربع است و ازسنگهای کبود محکمی ساخته شده و ارتفاع آن به شـانـزده مـتر می رسد اما از حدیث بالا رفتن علی (ع) بر دوش مبارک رسول خدا(ص) درروز فتح مـکـه و بـرداشـتن و شکستن بتهایی که روی کعبه بوده اند, بر می آید که ارتفاع کعبه درآن زمان بسیار کمتر از حد فعلی آن بوده است . طـول ضـلـعـی که ناودان در آن قرار دارد و نیز طول ضلع رو به روی آن , ده متر و ده سانتی متر اسـت و طـول ضلعی که در کعبه در آن قرار دارد و نیزطول ضلع مقابل آن دوازده متر می باشد و درکـعبه در ارتفاع دو متری از سطح زمین واقع شده است در رکنی که طرف چپ در ـ نسبت به کـسـی کـه مـی خـواهـد وارد خـانه شود ـ قرار دارد, حجرالاسود در ارتفاع یک متر و نیمی نصب شـده اسـت حـجر الاسود سنگ سنگینی است که شکل بیضی نامنظمی دارد رنگش سیاه مایل به سـرخ اسـت و روی آن نـقـطـه هـای سـرخ و خـطـوط زردرنـگـی قـرار دارد, کـه اثر چسباندن قطعه هایی است که از آن کنده شده بوده است قطر حجرالاسود سی سانتی متر می باشد. زوایـای کـعـبـه از قـدیـم الایـام بـه نـام ((ارکـان))خـوانـده می شده است زاویه شمالی را رکن عـراقـی مـی گـویند و زاویه غربی را رکن شامی و زاویه جنوبی را یمانی و زاویه شرقی را که حجر الاسـوددر آن قـرار دارد, رکـن اسـود فـاصـلـه مـیـان در کـعبه و رکن حجر الاسود را((ملتزم)) مـی گـویـنـد, زیـراشـخص طواف کننده برای دعا و استغاثه , خود راملتزم به ایستادن در آن جا می کند. نـاودان بـر دیـوار شـمالی قرار دارد و به میزاب رحمت موسوم است سلطان سلیمان میزابی راکه حجاج بن یوسف تهیه کرده بود, در سال 954به ناودانی از نقره تبدیل کرد سپس سلطان احمددر سال 1021 ناودانی نقره ای مینا کاری شده ومنقوش به نقوش طلایی به جای آن نصب کرددر سال 1273 سـلـطان عبد المجید عثمانی ,ناودانی از طلا فرستاد که به جای ناودان قبلی نصب شد و تا کنون باقی است . رو به روی ناودان , دیوار قوسی شکلی به نام حطیم قرار دارد دو طرف این دیوار مقدس به دوزاویه شـمالی و غربی کعبه منتهی می شود و به اندازه دو متر و سی سانتی متر با طرفین یاد شده ,فاصله دارد. ارتـفـاع ایـن دیـوار یـک مـتر و ضخامت آن یک متر و نیم است و قسمت داخلش با سنگهای مرمر مـنـقـوش , پـوشیده شده است فاصله وسطاین قوس تا وسط ضلع کعبه هشت متر و چهل وچهار سانتی متر

است . فـضای میان حطیم و دیوار خانه , به نام ((حجراسماعیل)) موسوم است که تقریبا سه متر آن داخل کـعـبه ای بود که حضرت ابراهیم ساخت وبقیه آن اصطبل گوسفندان هاجر و فرزندش اسماعیل بود گفته می شود که هاجر و اسماعیل ,در حجر دفن هستند. جزئیات تغییرات و مرمتهایی که داخل خانه صورت گرفته و همچنین آداب و تشریفات مربوط به خانه مطالبی است که بحث از آنها دراین جا ضرورتی ندارد. جامه کعبه . در روایـاتـی که در سوره بقره پیرامون داستان هاجر و اسماعیل و فرود آمدنشان در خاک مکه نقل کردیم , بیان شد که بعد از تمام شدن کارساخت کعبه , هاجر چادر خود را به در خانه آویخت . و اما راجع به جامه خود کعبه , می گویندنخستین کسی که بر کعبه جامه پوشاند, تبع ابوبکر اسعد بـود کـه با بردهای ملیله دوزی شده بانخهای نقره ای آن را پوشاند و بعد از اوجانشینانش نیز این کـار را ادامـه دادنـد و سپس مردم با رداهای گوناگون آن را می پوشاندند واین رداها را روی هم قرار می دادند هر گاه یکی از آن جامه ها کهنه می شد, جامه دیگری روی آن می پوشاندند این کار تا زمان قصی (بن کلاب) ادامه داشت او مردم عرب را مامور کرد,تا سالانه پارچه ای تهیه کنند و با آن کـعـبـه رابـپـوشـانـنـد این روش در میان فرزندان او همچنان ادامه داشت یک سال ابو ربیعة بن مغیره می پوشاند و یک سال قبایل قریش . پیامبر(ص) نیز کعبه را با پارچه های یمانی پوشاند این پوشش همچنان باقی بود تا وقتی که مهدی , خلیفه عباسی , به حج رفت خادمان کعبه از تراکم جامه ها و پارچه ها بر روی بام کعبه شکایت کردند و اظهار داشتند که بیم ریزش سقف می رود مهدی دستور داد, جامه ها رابردارند و به جای آن یک پارچه بیاویزند و هرسال آن را عوض کنند که این کار تا به امروزادامه یافته است کعبه از داخل نیز پوشانده شده است نخستین کسی که کعبه را از داخل پوشاند,مادر عباس بن عبد المطلب بود, که به خاطرنذری که برای فرزندش عباس کرده بود, این کاررا کرد. مقام و منزلت کعبه . کـعـبـه نـزد اقـوام و مـلـل گـونـاگون مقدس و باعظمت بوده است هندیها با دیده عظمت به آن مـی نـگـریـسـتـنـد و مـی گفتند: روح ((شیوا)), یعنی سومین اقنوم از نظر آنان , هنگام دیدار باهمسرش از سرزمین حجاز, در حجر الاسودحلول کرده است . صـابـئـیـان ایران و کلدانیان کعبه را یکی از هفت خانه بزرگ می شمردند ((10)) به دلیل قدمت و بقای دراز مدت کعبه , گاهی هم می گفتند: آن جا خانه زحل است . ایـرانـیـان نـیـز بـه ایـن دلـیـل کـه مـعـتـقد بودند روح هرمز در کعبه حلول کرده است , به آن احترام می گذاشتند و گاهی هم به زیارت آن می رفتند. یـهـودیـان هـم بـرای آن عـظـمـت قـائل بـودنـد ودر آن جـا, مـطـابق دین ابراهیم , به عبادت خـدامی پرداختند در کعبه تصویرها و تمثالهایی وجود داشت از جمله تمثال ابراهیم و اسماعیل

,در حـالـی کـه تـیـرهـای قـرعه به دست داشتند و نیزتمثال مریم عذرا و مسیح و این نشان می دهد که مسیحیان نیز همچون یهود, کعبه را بزرگ می شمرده اند. عـربـهـا هـم بـزرگـتـریـن احـتـرام را بـرای ایـن خانه قائل بودند و آن را خانه خدای متعال به شـمـارمـی آوردند و از هر سو به زیارت آن می رفتندآنان خانه را ساخته دست ابراهیم می دانستند وحج را از آیینهای دین او می دانستند که نسل به نسل در میانشان باقی مانده بود. تولیت کعبه :. تـولـیـت کعبه , با اسماعیل بود و پس از او به فرزندانش رسید تا آن که عربهای جرهم بر آنان غالب گشتند و ریاست کعبه را از دست آنان گرفتند سپس عمالقه که طایفه ای از بنی کرکربودند, پس از جنگهای متعددی که میان آنها وجرهم در گرفت , سرپرستی کعبه را به دست گرفتند عمالقه در قسمت سفلای مکه و جرهم در قسمت علیای آن سکونت داشتند و برای خود پادشاهانی داشتند . پـس از مـدتـی جـرهـم بـر عـمـالـقـه پیروز شدند ومجددا تولیت کعبه را در اختیار گرفتند و حـدودسـیـصـد سال متولی آن بودند آنان در این مدت برمساحت کعبه و نیز بر ارتفاع آن که در زمان ابراهیم داشت , افزودند. پس از آن که فرزندان ابراهیم نشو و نمایافتند و تعدادشان زیاد شد و از قدرت و شوکتی برخوردار شـدنـد و از نـظـر جـا و مکان در مضیقه قرار گرفتند, با جرهم به جنگ برخاستند و برآنها پیروز گـشتند و از مکه بیرونشان کردندرئیس اسماعیلیان در آن زمان , عمر و بن لحی بود او که بزرگ قبیله خزاعه بود, بر مکه استیلایافت و تولیت خانه را به عهده گرفت همو بودکه در کعبه بت قرار داد و مردم را به عبادت آنهادعوت کرد نخستین بتی که در کعبه نصب کرد,((هبل)) بود وی این بـت را از شـام بـه مـکه آورد وبه دیوار کعبه نصب کرد بعدا بتهای دیگری به آن افزود, تا جایی که شمار بتها فزونی گرفت وبت پرستی در میان عربها رواج یافت و دین حنیف ابراهیم متروک شد. در همین باره , شحنة بن خلف جرهمی خطاب به عمر و بن لحی می گوید. ای عمرو! تو در اطراف خانه کعبه خدایان گونه گونی پدید آوردی . حال آن که این خانه را همیشه خداوندگاری واحد بوده است . ولی تو در میان مردم برای آن خداوندان قرار دادی . تو نیک می دانی که خدا شما را مهلتی داده است , ام . بزودی برای آن پرده دارانی غیر از شما برخواهد گزید. تـولـیـت کـعـبـه تـا زمـان حـلیل خزاعی , همچنان در میان طایفه خزاعه بود حلیل پس از خود, کـارسـرپـرسـتـی آن را بـه دخـتـرش کـه هـمسرش قصی بن کلاب بود, سپرد و مسؤولیت باز و بسته کردن در خانه را به مردی از خزاعه به نام ابوغبشان خزاعی واگذار کرد اما ابوغبشان , این حق را در مـقـابـل یـک شـتـر و مـشـکی شراب به قصی بن کلاب فروخت که در همین باره نیزجمله ((زیانبارتر از معامله ابوغبشان)) به صورت یک ضرب المثل در آمده است . پـس از آن , تولیت کعبه به

قریش منتقل شدو همچنان که گفتیم , قصی کعبه را تجدید بنا کردو وضـع خانه و ریاست آن به همین منوال بود, تازمانی که پیامبر(ص) مکه را فتح نمود و داخل خانه کـعـبـه رفـت و دسـتـور داد تـصاویر و تمثالها رااز بین بردند و بتها را شکستند ((مقام ابراهیم)) کـه عـبـارت بـود از سـنگی که رد پاهای ابراهیم روی آن قرار داشت (قدمگاه ابراهیم), در تغاری درجوار کعبه قرار داشت اما آن را در محلی که اینک به مقام ابراهیم معروف است , دفن کردندمقام ابراهیم (فعلی) گنبدی است بر روی چهارستون که طواف کنندگان برای نماز به آن جامی روند . باری , اخبار کعبه و آیینهای دینی مربوط به آن , زیاد و پر دامنه است و ما تنها به قسمتهایی از آن که به کار پژوهشگر متدبر در آیات حج وکعبه می آید, بسنده کردیم . از ویـژگـیـهـای این خانه که خداوند آن را مایه برکت و هدایت قرار داده , این است که هیچ یک از طوایف و فرقه های اسلامی درباره آن اختلافی نکرده است .

بوسيدن .

بوسیدن .

ـ امـام عـلی (ع): بوسیدن فرزند مهر ومحبت است و بوسیدن همسر شهوت و بوسیدن پدر و مادر عبادت و بوسیدن مرد برادر خود را, دین . ـ امام صادق (ع): بوسیدن دهان روانیست , مگر نسبت به همسر یا فرزندخردسال . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): هرگاه فردی از شمابخواهد زنی را که به او محرم است و به سن قاعدگی رسـیـده باشد ببوسد ـ مثل خواهرش یا عمه اش یا خاله اش ـ پیشانی و سر او راببوسد و از بوسیدن صورت و دهانش ,خودداری کند. ـ بـه جابر که به آن حضرت سلام کردو دستش را فشرد, فرمود: فشردن مرد دست برادرش را, (به منزله) بوسه اوست . ـ امـام بـاقـر(ع) از قول جابر انصاری نقل فرمود: رسول خدا(ص) از مکاعمه ومکامعه , نهی فرمود مکاعمه , این است که مرد مرد را ببوسد و مکامعه این است که , بی آن که ضرورتی در کار باشد, با او در یک بستر بخوابد و میانشان جامه ای نباشد.

بوسیدن مؤمن .

ـ امـام صادق (ع): همانا شما را نوری است , که به وسیله آن در دنیا شناخته می شوید و هرگاه یکی از شما برادرش رادیدار کرد, محل نور را در پیشانی او ببوسد. ـ عـلی بن مزید صاحب سابری دست امام صادق (ع) را گرفت و بوسید, حضرت فرمود: آگاه باش که این کار (بوسیدن دست) درست نیست , مگر نسبت به پیامبری یا وصی پیامبری . ـ امام صادق (ع): سر و دست هیچ کس را نباید بوسید, مگر (دست) رسول خدا(ص) یا کسی را که از او رسول خدا(ص) قصد شود. عـبـداللّه بـن عـمر داستانی را نقل کرد و به آن جا رسید که گفت : به پیامبر(ص) نزدیک شدیم و دست ایشان را بوسیدیم .

کشتن .

آدم کشی .

قرآن . ((بـدیـن سـبب بر بنی اسرائیل حکم کردیم که هر کس نفسی را بدون حق قصاص یا بی آن که در روی زمـیـن فساد و تبهکاری کند بکشد, چنان است که همه مردم راکشته و هر که نفسی را زنده کند, چنان است که تمام مردم را زندگی بخشیده است)). ((نـفـسـی را که خدا حرمت بخشیده است نکشید, مگرآن که مستحق قتل باشد و هر که به ستم کشته شود, مابرای ولی او تسلط (بر قاتل) داده ایم و او نباید در کشتن (قاتل) زیاده روی کند که او یاری شده است)). ـ پیامبر خدا(ص): سرکش ترین مردم کسی است که بی گناهی را که قصد کشتن او رانداشته است , بکشد یا غیرزننده خود را بزند. ـ همانا سرکش ترین مردم بر خدای متعال کسی است , که بی گناهی را که قصد کشتن او را نداشته است بکشد و کسی را بزند, که او رانزده است . ـ بنده , تا زمانی که خون محترمی را نریزد, دردین خویش میدان دارد. ـ دل بـنـده هـمـیشه پذیرای بیم و امیداست , تا آن گاه که خونی را بنا حق بریزد پس چون خون ریـخـت دلـش واژگـون شود و بر اثرگناه , مانند کوره آهنگری تفتیده و سیاه شود ودیگر نه کار خوب را, خوب داند و نه کار بد را,زشت شمارد. ـ در روز قیامت نخستین چیزی که درباره آن میان مردم داوری می شود, خون است . ـ نـخـسـتین چیزی که خداوند در روز قیامت درباره آن به داوری می پردازد, (ریختن) خون است خدا دو فرزند آدم (هابیل و قابیل) را نگه می دارد و میان آنها داوری می کند سپس میان کسانی که بـعـد از آنـها آمده اند و دعوای خونی دارند حکم می شود تا جایی که از آنها کسی باقی نمی ماند آن گـاه مـیان مردمان پس از آنها داوری می کند, تا جایی که مقتول در حالی که چهره اش غرق خون است قـاتـل خـود را مـی آورد ومـی گـوید: این مرا کشت خداوند می فرماید: تو اورا کشتی ؟ و او نمی تواند سخنی را از خدا کتمان کند. ـ امـام صـادق (ع): خدای متعال , به موسی بن عمران وحی فرمود: ای موسی ! به اشراف بنی اسرائیل بـگو: زنهار که نفس محترمی را بنا حق بکشید, زیرا هر کس از شما در دنیا کسی رابکشد, او را صد هزار بار در آتش همان گونه بکشم که آن کس را کشته است . ـ پـیامبر خدا(ص): کسی که در ریختن خون گستاخ و بی پرواست , شما را نفریبد,زیرابرای او نزد خـداونـد قاتلی است که مرگ ندارد عرض کردند: ای رسول خدا! آن چه قاتلی است که نمی میرد؟ فرمود: آتش . ـ اگر همه دنیا نابود شود, نزد خدا اهمیتش کمتر از خونی است که بنا حق ریخته شود. ـ (روز قـیـامـت) مـقـتول , در حالی که ازشاهرگهای گردنش خون فوران می کند, قاتل خود را مـی گـیـرد و بـه پیشگاه خدای

پیروزمندمی آورد ومی گوید: پروردگارا! از این بپرس که به چه جرمی مرا کشت ؟ خداوند می فرماید: به چه گناهی او را کشتی ؟ می گوید: او را کشتم تافلانی به عزت و قدرت برسد به او گفته می شود:عزت و اقتدار از آن خداست . ـ امام باقر(ع): هیچ نفسی نیست که بی گناه یا با گناه کشته شود, مگر این که روز قیامت محشور می شود, در حالی که با دست راست خودقاتلش را آویزان کرده و به دست چپش سربریده خود را و از شاهرگهایش خون بیرون می جهد و عرض می کند: پروردگارا! از این بپرس که چرا مرا کشت ؟ اگر بگوید در راه طاعت خدا او را کشتم به قاتل بهشت پاداش داده می شود و مقتول به آتش برده می شود و اگربگوید در راه اطاعت از فلان کس او را کشتم , به مقتول گفته شود: همان گونه که تو را کشت , او رابکش سپس خداوند عزوجل با آن دو هر کاربخواهد می کند. ـ پیامبر خدا(ص): (روز قیامت) مردی درحالی که دست مردی را گرفته است , می آید ومی گوید: پروردگارا! این مرا کشت خداوند به اومی فرماید: چرا او را کشتی ؟ جواب می دهد: او راکشتم , تا عزت و اقتدار از آن تو باشد خداوندمی فرماید: آن از آن من است مرد دیگری درحالی که دست مردی را گرفته است می آید ومی گوید: ای پروردگار! این مرا کشت خداوندمی فرماید: چرا او را کشتی ؟ جواب می دهد:برای آن که فلانی به عزت و اقتدار برسد خداوندمی فرماید: عزت و اقتدار از آن او نیست پس به انتقام خون او کشته می شود. ـ امام رضا(ع): خداوند قتل نفس را حرام فرمود, چون اگر این کار را روا می شمرد, موجب نابودی مردم و هرج و مرج در جامعه می شد. ـ امام باقر(ع), در پاسخ به سؤال حمران ازآیه ((بدین سبب بر بنی اسرائیل حکم کردیم که هر کس نفسی را بدون حق قصاص یا بی آن که در روی زمین فساد و تباهی کند بکشد, چنان است که همه مردم را کشته باشد)) و این که چگونه مانند کسی است که همه مردم را کشته باشد در حالی که فقط یک نفر را کشته است ,فرمود: در جایی از دوزخ که آخرین حد شدت عذاب دوزخیان است , جای داده می شود که اگرهمه مردم را هم می کشت باز به همان جامی رفت (حمران می گوید:) عرض کردم : اگرنفر دیگری را بکشد چه ؟ فرمود: عذابش (درهمان نقطه جهنم) دو برابر می شود. در تفسیر المیزان آمده است : ((جمله : عرض کردم : اگر نفر دیگری را بکشد چه ؟)) اشاره به همان اشکالی است که قبلا توضیح دادیم , یعنی لازم آمدن برابر بودن یک قتل با خود آن قتل به انضمام قتلهای دیگر حضرت با جمله ((عذابش دو چندان می شود)) به این اشکال پاسخ داده است ممکن است اشکال شود که این پاسخ حضرت , دست برداشتن از برابری و مساواتی است که در آیه ((هر که کسی را بکشد)) به آن اشاره می کند, چرا که لازمه مضاعف شدن ,عذاب مساوی

نبودن یک قتل با چـنـد قتل یا قتل همگان است این اشکال وارد نیست , زیراتساوی قتل یک نفر با همه مردم به نوع عـذاب برمی گردد و آن این که قاتل یک نفر و دو نفر وهمگان در دره ای از دره های دوزخ است و ایـن فـرمـایـش حضرت نیز به همین اشاره دارد که :((اگر همه مردم را هم می کشت باز به همان مکان (از دوزخ) می رفت)). گـواه این سخن روایتی است که عیاشی درتفسیر خود از قول حمران از امام صادق (ع)درباره آیه یاد شده نقل کرده است که در آتش جایگاهی است که اوج عذاب دوزخیان است واو در آن جا جای داده مـی شـود عـرض کـردم : اگـردو نـفـر را کشته باشد چه ؟ فرمود: مگر نمی دانی که در آتش جـایـگـاهی پر عذابتر از آن جانیست ؟ فرمود: به اندازه کاری که کرده است (درآن مکان) عذابش زیادتر می شود. ایـن کـه امـام در پـاسـخ خـود مـیان نفی و اثبات جمع کرده , چیزی جز همان نکته ای نیست که مـاگـفـتـیـم , یـعـنـی ایـن که اتحاد و مساوات در نوع عذاب است و یکسانی قتل یک نفر با همه مـردم اشـاره بـه همین مطلب است و اختلاف در شخص و نفس عذابی است که قاتل در آن مکان ازدوزخ می چشد. روایت حنان بن سدیر از امام صادق (ع)درباره آیه ((هر که کسی را بکشد, چنان است که همه مردم را کـشته باشد)) نیز به طور اجمال گواهی است بر آنچه گفتیم در این روایت امام صادق فرمود: دره ای اسـت در جـهـنـم که اگر کسی همه مردم را بکشد, به آن جا می رود و اگر یک نفر را هم بکشد, باز جایش آن جاست . به نظر می رسد که در این روایت , آیه شریفه نقل به معنا شده است .

کشتن مؤمن .

قرآن . ((هـر کـس عـمـدا مؤمنی را بکشد, کیفرش دوزخ است که در آن جاویدان خواهد بود و خدا بر او خشم می گیرد ولعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است)). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص), در خـطبه حجة الوداع ,فرمود: همانا خونها و اموال شما بر شما حرام است , هـمـچون حرمت این روزتان در این ماهتان در این شهرتان تا روزی که او (خدا) رادیدار کنید و از اعمال و کردارهایتان از شمابپرسد. ـ درباره جنازه مقتولی که پیدا شده وقاتلش معلوم نبود, فرمود: مردی از مسلمانان کشته می شود و معلوم نیست کی او را کشته است ؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست ,اگر همه اهل آسمانها و زمین در کشتن مؤمنی همداستان شوند یا به کشتن او رضایت دهند,خداوند همه آنها را به آتش می برد سوگند به آن که جانم در دست اوست , هیچ کس از روی ستم به کسی تازیانه ای نزند, مگر این که فردا درآتش دوزخ تازیانه خورد. ـ ای مـردم ! مـن در مـیـان شـمـا بـاشـم و جـنازه مقتولی پیدا شود و قاتلش معلوم نباشد؟ اگر اهل آسمانها و زمین در کشتن مرد مسلمانی همداستان شوند, هر آینه خداوند همه آنان را,بی شمار و بی حساب , عذاب دهد. ـ هر کس با نیم کلمه حرف در کشتن مؤمنی کمک کند, روز قیامت خدا را دیدار کنددر حالی که بر پیشانیش نوشته شده است : نومید(و محروم) از رحمت خدا. ـ هـمـانـا آدمـی اگر به اندازه شاخ حجامت خونی را از مسلمانی به ناحق بریزید, از جلو دربهشت رانده می شود تا به آن ننگرد. ـ امام صادق (ع): هر کس که مؤمنی راعمدا بکشد, توفیق توبه پیدا نمی کند. ـ در پـاسـخ بـه ایـن پـرسش : اگر مؤمن عمدا مؤمنی را بکشد آیا توبه دارد؟ فرمود:اگر به خاطر ایـمـانـش او را کـشته باشد, توبه ندارد ولی اگر از روی خشم یا به انگیزه امری از امور دنیا بکشد, توبه اش این است که قصاص شود. ـ پیامبر خدا(ص): هر آینه نابود شدن دنیا در پیشگاه خدا, سبک تر از کشتن مردی مسلمان است . ـ کشتن مؤمن در نظر خداوند, بزرگتر(و پر اهمیت تر) از نابودی دنیاست . ـ امـام بـاقـر(ع): هـر کس عمدا مؤمنی رابکشد, خدای متعال همه گناهان را برای اوثبت کند و مـقتول از گناهان پاک شود و این سخن خدای متعال است , آن جا که می فرماید:((می خواهم گناه من و گناه خودت را به دوش کشی و از دوزخیان باشی)).

جاهایی که کشتن رواست .

قرآن . ((هـر کـه کـسی را ـ جز به قصاص قتل یا (به کیفر)فسادی در زمین ـ بکشد, چنان است که همه مردم راکشته باشد)). ـ پـیـامـبـر خدا(ص): ریختن خون مسلمانی که به یگانگی خدا و پیامبری من گواهی می دهد روا نـیـسـت , مـگر در سه جا: مردی که زنای محصنه کند چنین کسی باید سنگسارشود مردی که به جـنـگ خـدا و رسول اوبرخیزد چنین کسی یا کشته می شود یا به دارآویخته می گردد و یا تبعید می شود و مردی که کسی را بکشد, که در این صورت باید اورا کشت . ـ سـوگـنـد به آن که معبودی جز اونیست , ریختن خون هر کسی که به یگانگی خدا و رسالت من گـواهـی مـی دهـد, روا نـیـست مگر در یکی از این سه مورد: کسی که ازاسلام دست بردارد و از جماعت مسلمانان جدا شود مردی که زن داشته باشد و زنا کند وکسی که مرتکب قتل نفس شود. ـ ریـخـتن هیچ خونی روا نیست , مگردر سه جا: قتل در برابر قتل و مردی که زن داشته باشد و زنا کند و کسی که از ایمان برگردد (مرتد). ـ هر که از دینش برگردد, او را بکشید.

جاهایی که قاتل ومقتول هر دو در دوزخند.

ـ پـیـامبر خدا(ص): هر گاه دو مسلمان ,بدون دلیلی از سنت , به روی هم شمشیربکشند, قاتل و مـقتول هر دو در آتشندعرض شد: ای رسول خدا, قاتل درست , امامقتول چرا؟ فرمود: چون او هم قصد کشتن داشته است . ـ هـرگـاه دو مـسـلـمـان رو در رو شوند ویکی از آن دو با اسلحه بر برادرش حمله برد, هر دو در آبکند ((11)) دوزخ باشند و هرگاه یکی دیگری را بکشد, هر دو به دوزخ روند. ـ هیچ دو مسلمانی شمشیر به روی هم نکشند, مگر این که قاتل و مقتول هر دو درآتش باشند.

آنچه به هنگام کشتن و ذبح کردن شایسته است .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص): خداوند نیکوکاراست و نیکوکار را دوست دارد پس هر گاه می کشید, خوب بکشید و هرگاه ذبح می کنید, خوب ذبح کنید. ـ چون حکم (و داوری) کردید,عادلانه حکم کنید و چون کشتید, نیکوبکشید, زیرا که خداوند نیکو کار است ونیکوکاران را دوست دارد. ـ خداوند, در هر موردی به نیک عمل کردن فرمان داده است پس , هرگاه می کشید, نیکو بکشید و هـرگـاه ذبـح می کنید,نیکو ذبح کنید و هر کس , باید کارد خود راخوب تیز کند و ذبیحه خود را راحت کند. ـ ابـن عباس : رسول خدا(ص) مردی رادید که پایش را روی سینه گوسفندی گذاشته و مشغول تـیز کردن کارد خود است وگوسفند به او خیره شده است فرمود:نمی توانستی قبلا کاردت را تیز کنی ؟ نکندمی خواهی جان این حیوان را دوبار بستانی .

تحریم خودکشی .

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به ناروا مخورید, مگر آن که داد و ستدی به رضایت یکدیگراز شما (انجام گرفته) باشد و خودتان را مکشید, زیرا خداهمواره با شما مهربان است)). ـ پیامبر خدا(ص): کسی که خودش راخفه کند, خویشتن را در آتش خفه کرده است و کسی که به خودش نیزه زند, در آتش باشد. ـ هر کس خودش را در دنیا با هروسیله ای بکشد, روز قیامت با همان وسیله عذاب شود. ـ امام صادق (ع): هر که عمدا خودکشی کند, در آتش دوزخ جاودانه است . ـ پیامبر خدا(ص): در زمانهای پیش ازشما, مردی جراحتی برداشت و از شدت درد و بی تابی کاردی برداشت و با آن دستش را قطع کرد و از شدت خونریزی مرد پس خداوند فرمود: بنده ام , در گرفتن جان خود بر من پیشدستی کرد هر آینه بهشت را بر او, حرام کردم . ـ امام باقر(ع): مؤمن به هر بلایی گرفتار می شود و با هر مرگی می میرد, اماخودکشی نمی کند. ـ ابو سعید خدری : ما در غزوات به صورت کاروانهای نوزده نفری بیرون می رفتیم و کارها را میان خود تقسیم می کردیم یکی در چادر می نشست و یکی برای یارانش کار می کرد, غذایشان رادرست می کرد و شترانشان را آب می داد وعده ای هم پیش پیامبر می رفتند اتفاقا درکاروان ما مردی بود که کار سه نفر را می کرد:هیزم می کشید, آب می آورد و غذایمان رادرست می کرد این موضوع , به عرض پیامبر(ص) رسید حضرت فرمود: او مردی دوزخی است هنگامی که با دشمن رو به روشدیم و به جنگ پرداختیم , آن مرد مجروح شد و تیری برداشت و خودش را با آن کشت پیامبر(ص) فرمود: گواهی می دهم ,که من رسول خدا و بنده او هستم .

تحریم سقط جنین .

ـ اسـحـاق بـن عمار از امام کاظم (ع)درباره زنی که از ترس حاملگی , برای سقطجنین خود دارو مـی خـورد, سؤال کردحضرت فرمود: جایز نیست عرض کردم :هنوز در مرحله نطفه است فرمود: نقطه شروع خلقت (جنین) نطفه است .

روایاتی که درباره کشتن اسیرکت بسته آمده است .

ـ ابو عزه جمحی در جنگ بدر اسیرشد به پیامبر گفت : ای محمد! من مردی عیالوارم منت نهاده مـرا آزاد کن پیامبر هم او را آزاد کرد, به شرط آن که دوباره درجنگ (با مسلمانان) شرکت نکند او بـه مـکـه رفـت و گـفـت : مـحمد را مسخره کردم (و دروغ گفتم) پس آزادم کرد در جنگ احد مـجـدداشـرکت جست , رسول خدا(ص) دعا کرد که از چنگ مسلمانان فرار نکند ابو غره اسیرشد (ومـانـنـد دفـعـه قـبـل) گـفـت : مـن مـردی عـیـالـوارم , مـنت نهاده آزادم کن پیامبرفرمود: آزادت کـنـم کـه بـه مـکـه بـرگـردی ودرجمع قریش بگویی :محمد را مسخره کردم ؟ مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود آن گاه با دست خود اورا کشت . ـ امام علی (ع) هرگاه از سپاه شام اسیری می گرفت , آزادش می کرد مگر این که یکی از یارانش را کـشـتـه بـود کـه در ایـن صورت او را می کشت وقتی اسیری را آزادمی کرد, اگر دوباره به جنگ می آمد او رامی کشت و آزادش نمی کرد. ـ در روز صـفـین چون اسیری را نزدامیر المؤمنین (ع) می آوردند, می فرمود: من هرگز توی کت بسته را نمی کشم من ازخدای خداوندگار جهانیان می ترسم حضرت جنگ افزارش را می گرفت و او را سوگندمی داد که دیگر به جنگ وی نیاید و چهاردرهم به او می داد. ـ امـام صادق (ع): رسول خدا(ص) هرگزاسیر کت بسته ای را نکشت , مگر یک نفررا: عقبة بن ابی معیط و ابی بن ابی خلف رانیز نیزه ای زد که بر اثر آن بعدا مرد. ـ پیامبر خدا(ص), در روز فتح مکه ,فرمود: بعد از امروز تا روز قیامت , هیچ قرشی اسیر کت بسته ای را نباید کشت .

تقدير.

تقدیر.

قرآن . ((هر آینه ما هر چیزی را به اندازه آفریده ایم)). ((و خـدا شـمـا را از خـاکـی آفـریـد سپس از نطفه ای آن گاه شما را جفت جفت گردانید و هیچ مـادیـنـه ای بارنمی گیرد و بار نمی نهد, مگر به علم او و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود, مگر آن که در کتابی (مندرج) است همانا این کار بر خدا آسان است)). ـ امـام عـلـی (ع), در نـکوهش یاران نافرمان خود, می فرماید: ستایش و سپاس می گویم خدا را بر امری که حکم فرمود و برکاری که مقدر ساخت و بر ابتلای من به شما. ـ در تـمـجـیـد و تـعظیم خدا, می فرماید:خدایی که همه امور را, بدون به کار بردن فکر و اندیشه درونی , مقدر کرد (و به اندازه آفرید). ـ در سـتایش خدای سبحان ,می فرماید:خدا را آن گونه سپاس می گزارم که ازآفریدگان خویش خـواسـتـه اسـت و بـرای هـرچیزی مقدار و اندازه ای معین فرموده و برای هراندازه ای سر رسیدی وبرای هرسررسیدی نوشته ای (که در آن ثبت و ضبط است). ـ در وصـف خدای متعال , می فرماید:آفرینش آنچه را در آغاز آفرید و تدبیرآنچه خلق کرد, او را به ستوه نیاورد و درآفرینش موجودات عاجز و درمانده نشد ودر آنچه حکم کرد و مقدر فرمود, شک وشبهه ای برایش رخ نداد بلکه قضایش استوار و علمش محکم و امر او ثابت است . ـ پیامبر خدا(ص): همه چیز مقدر است ,حتی ناتوانی و زیرکی . ـ تـقـدیـر, نـظـام توحید است پس هرکه خدا را یگانه داند و به تقدیر ایمان داشته باشد, هر آینه به دستگیره استوار چنگ درآویخته است . ـ امام علی (ع): مقدرات , با زور وگردن کلفتی دفع نمی شود. ـ امام هادی (ع): مقدرات چیزهایی راکه به ذهنت خطور نمی کند, نشانت می دهد. ـ پـیـامـبر خدا(ص): اگر اسرافیل وجبرئیل و میکائیل و فرشتگان حامل عرش و من همگی با هم برای تو دعا کنیم , جز بازنی که برایت نوشته و مقدر شده است ازدواج نخواهی کرد. ـ امـام عـلـی (ع): قدر (و سرنوشت)رازی از رازهای خدا و نهانی از نهانی های خداودژی از دژهای دست نیافتنی خداست ,که در پس حجاب خداست و از خلق خداپنهان است . ـ امام صادق (ع): خداوند هرگاه چیزی رابخواهد, آن را مقدر فرمایدوچون مقدرش کند, حکم آن را صادر فرماید و هرگاه حکمش را صادر کند, به اجرایش در آورد. ـ امام علی (ع): با تقدیر (و اندازه قراردادن) قسمتهای خدا برای بندگان است , که جهان روی پای خود ایستاده و این دنیا برای مردم آن می چرخد. ـ هرچه بر خرد مرد افزوده شود,ایمانش به تقدیر قویتر می شود و به دگرگونیها اهمیتی نمی دهد . ـ آنچه برایت مقدر شده است , حتمابه تو می رسد. ـ کسی که به تقدیر

یقین دارد, به آنچه بر سرش آید اهمیتی نمی دهد. ـ پیامبر خدا(ص): ایمان به تقدیر, غم واندوه را می برد.

نهی از ژرفکاوی در موضوع تقدیر.

ـ امـام عـلی (ع), در پاسخ به سؤال مردی از تقدیر, فرمود: راهی بس تاریک است ,در آن قدم مگذار (دوباره) عرض کرد: یاامیر المؤمنین ! مرا از تقدیر, آگاه فرماحضرت فرمود: دریایی ژرف است , در آن فرو مرو (سه باره) پرسید: یا امیر المؤمنین !مرا از تقدیر, آگاه فرما حضرت فرمود: رازخداست , که بر تو پوشیده است پس برای فهمیدن آن خویشتن را به زحمت میانداز. ـ امـام علی (ع), در پاسخ مردی که ازتقدیر پرسید, فرمود: دریایی ژرف است ,در آن فرو مرو عرض کـرد: ای امـیـر مـؤمنان !مرا از تقدیر, آگاه کن فرمود: راز خداست ,خود را (برای دانستن آن) به زحـمـت مـیـنـداز(سـه بـاره) پـرسـیـد: ای امیر مؤمنان ! مرا ازتقدیر آگاه فرما فرمود: حال که اصرارداری , بدان که تقدیر, امری است میان دوامر, نه جبر است و نه تفویض . ـ پیامبر خدا(ص): هرکه درباره چیزی ازتقدیر سخن گوید روز قیامت درباره آن ازاو سؤال شود و هرکه در این باره خاموش ماند, سؤالی از او نشود.

تقدیر و تدبیر.

ـ امام علی (ع): تقدیر, بر حسابگری (ما) بدان گونه چیره است , که تدبیر مایه آفت و گزند می شود . ـ کارها رام تقدیرند, چندان که تدبیرمایه آفت و آسیب می شود. ـ کارها رام مقدراتند, چندان که تدبیربه مرگ می انجامد. ـ کارها به تقدیر است , نه به تدبیر. ـ چون مقدرات فرود آیند, تدابیرباطل و بی اثر شوند. ـ هرگاه تقدیر فرود آید, حذربی فایده است . ـ وقتی تقدیر برگشت ناپذیر است ,پس , پرهیز بی حاصل است . ـ تقدیر, بر حذر چیره می گردد.

تقدیر و عمل .

ـ مـردی از امـام سـجـاد(ع) سـؤال کـرد: آیـاآنـچـه به مردم می رسد, ناشی از تقدیر است یاعمل (خـودشـان)؟ حـضـرت فـرمود: تقدیر وعمل به مثابه جان و پیکرند جان بدون پیکر, چیزی حس نـمی کند و پیکر بی جان مجسمه ای بی حرکت است اما هرگاه این دوبا هم جمع شوند, قوی و کار آمـد مـی گـردنـدعـمل و تقدیر نیز چنین اند, اگر تقدیر به عمل تعلق نمی گرفت , آفریدگار از آفـریـده بـازشـنـاخـتـه نـمـی شـد و تـقـدیر چیزی نامحسوس بود و اگر عمل با موافقت تقدیر نـمـی بـود,هـرگزصورت نمی گرفت وبه سرانجام نمی رسیداما این دو با اجتماع و اتحاد همند, که قدرت می یابند و در این میان خداوند, بندگان شایسته خود را یاری می رساند.

آنچه از شمار تقدیر است .

ـ پیامبر خدا(ص): دارو جز تقدیر است و برای هر کس که بخواهد, به هر اندازه که بخواهد, سودمند می افتد. ـ بـه رسول خدا(ص) عرض شد: آیادارویی که با آن خود را مداوا می کنیم و دعاو تعویذی که با آن خـود را مـعـالـجـه مـی کـنیم وچیزهای دیگری که به کار می بریم , جلوتقدیر خدا را می گیرند؟ پیامبر(ص) فرمود:نه , اینها خود جز تقدیر خدایند. ـ از رسول خدا(ص) سؤال شد: آیا دعا وتعویذی که با آن خود را معالجه می کنیم ,تقدیر خدا را دفع می کند؟ حضرت فرمود:آن , خود جز تقدیر خداست . ـ امـام صـادق (ع), در پـاسخ به این پرسش :آیا دعا و تعویذ چیزی از تقدیر را دفع می کند؟ , فرمود: خودش , از تقدیر است . ـ ابـن نـبـاته : امیر المؤمنین (ع) از کناردیوار خمیده ای , به طرف دیوار دیگری رفت به آن حضرت عـرض شـد: یـا امیرالمؤمنین ! از قضای خدا می گریزی ؟ فرمود:از قضای خدا به سوی قدر خدای عزوجل می گریزم . ـ امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه پای دیوار خمیده ای نشسته بود و میان مردم داوری می کرد یکی از حـضـار گـفـت : زیـر ایـن دیـوارمـنـشین که شکسته است امیرالمؤمنین (ع) فرمود: اجل آدمی نگهبان اوست چون حضرت از آن جا برخاست ,دیوار فرو ریخت امام صادق فرمود: امیرالمؤمنین (ع) از این گونه کارها می کرد و این است یقین . در مورد جمع میان این دو حدیث , دقت کنید. ـ در پـی بـازگشت از صفین , مردی ازامام علی (ع) پرسید: آیا این جنگها با قضا وقدر الهی است ؟ حـضـرت فـرمود: از هیچ تپه ای بالا نرفتید و به هیچ دره و سراشیبی قدم نگذاشتید, مگر این که با قضا و قدرخداوند بود. ـ در هنگام بازگشت از صفین , پیرمردی از امام علی (ع) پرسید که آیا رفتن آنها به جنگ شامیان به قضا و قدر خدا بوده است , حضرت فرمود: سوگند به آن که دانه را شکافت و آدمیان را آفرید, هیچ دره ای را نـپیمودیم و بر هیچ تپه ای بالا نرفتیم , جز با قضا و قدر پیرمرد گفت :رنجی را که در این راه بـردم به حساب خدابگذارم (و اجری ندارم)؟ علی (ع) فرمود: نه ,بلکه خداوند در این راهی که رفـتید, بر هر تپه ای که فراز آمدید و از هر شیبی که فرود رفتید,اجری بزرگ به شما عطا فرمود و شـمـا در هـیچ یک از کارهای خود نه مجبور بودید و نه ناچارپیرمرد عرض کرد: ای امیر المؤمین ! چـگـونـه مجبور و ناچار نبودیم , حال آن که قضا و قدر ماراپیش می برد؟ حضرت فرمود: وای بر تو! انـگـارتـو قـضـا را امـری لازم و قدر را موضوعی حتمی وگریزناپذیر می دانی (به طوری که از تو سـلـب اخـتـیـار کند) اگر چنین بود, نوید و بیم و پاداش وکیفر معنا نداشت و گنهکار, از سوی

خـداسـرزنـش نـمـی شدو نیکوکار, مورد ستایش او قرارنمی گرفت و سزاواری نیکوکار به پاداش احـسـان و نـیـکـوکاریش از بدکار بیشتر نبود این سخن ,سخن گروه های بت پرست و مجوس این امـت است خداوند, به کارهای خوب فرمان داده است و انسان از روی اختیار آنها را انجام می دهد و ازبـدی نـهـی کـرده اسـت , از بـاب بر حذر داشتن نه به زور نافرمانی می شود و نه به زور و اجبار اطاعت می شود و اختیارات خود را تفویض هم نکرده است و آسمانها و زمین و آیات شگفت انگیزآنها را بـیـهوده نیافریده ((این پندار کسانی است که کفر ورزیدند, پس وای بر کافران ازآتش)) پیرمرد گـفـت : پس آن قضا و قدری که رفتن و برگشتن ما بر اساس آن بود, چیست ؟ حضرت فرمود: آن عبارت از امر خدا و حکمت اوست سپس این آیه را برایم تلاوت کرد: ((وپروردگارت فرمان داد که جز او را نپرستید)). ـ امام علی (ع): امر به فرمانبری و نهی ازنافرمانی و قدرت بر انجام کار نیک و ترک معصیت و کمک کـردن بـر نـزدیـک شـدن بـه خدا ویاری ندادن کسی که نافرمانیش کند و بیم و نویدو ترغیب و ترساندن , همگی قضا و قدر خدا, درزمینه افعال و اعمال ماست .

نکوهش قدریه .

ـ پیامبر خدا(ص): قدریه , مجوسیان این امتند. ـ قدریه , به زبان هفتاد پیامبر لعنت شده اند. ـ با قدری مذهبان , همنشینی نکنید و با آنان به بحث و گفتگو نپردازید. ـ دو گروه از امت من هستند که از اسلام بهره ای ندارند: مرجئه و قدریه . ـ امـام باقر(ع): شباهت شب به شب وروز به روز, بیشتر از شباهت مرجئه به یهود وقدریه به نصارا نیست . در نکوهش این دو فرقه اخبار فراوانی است رجوع کنید به کنز العمال , ج , 1 ص 118 ـ 140,بحار, ج , 5 ص 2 باب 1.

قدریه کیستند؟ .

ـ پیامبر خدا(ص): قدریه , کسانی هستندکه می گویند: خوبی و بدی به دست خودماست آنان را از شفاعت من نصیبی نیست نه من از آنها هستم و نه آنان از منند. ـ دو گـروه از امـت مـن هـسـتـند که ازاسلام بهره ای ندارند: مرجئه و قدریه عرض شد: مرجئه کـیانند؟ فرمود: کسانی , که می گویند ایمان گفتار است منهای عمل عرض شد: قدریه کیستند؟ فرمود: کسانی که می گویند شر و بدی تقدیر الهی نیست . ـ امـام کـاظـم (ع): بـیـچـاره قـدریان ,خواستند خدای عزوجل را به عدلش وصف کنند, قدرت و سلطنتش را از او گرفتند.

شب قدر.

قرآن . ((مـا آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم و چه می دانی که شب قدر چیست شب قدر از هزار ماه بهتراست در آن شب فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری (که مقرر شده است) فرودآیند (آن شب) تا دم صبح , صلح و سلام است)). ((ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم (زیرا) که ماهشدار دهنده بودیم)). ـ امـام بـاقر(ع), در پاسخ به پرسش حمران از معنای آیه ((ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم)), فرمود: آری , منظور شب قدراست آن شب , همه ساله در دهه آخر ماه رمضان قرار دارد و قرآن جز در شـب قـدرنـازل نـشـده اسـت خـدای عـزوجـل می فرمايد:((در آن شب هر کاری (به نحوی) اسـتـوار,فیصله می یابد)) فرمود: در شب قدر هرچیزی , از خیر و شر یا طاعت و معصیت یاولادت مـولودی یا مرگ کسی یا روزیی , که در آن سال تا شب قدر سال آینده تحقق می یابد, مقدر می شود آنچه در آن شب مقدر و حکم شود, حتمی است و البته مشیت و خواست خدا در آن دخالت می کند. حمران می گوید: عرض کردم : ((شب قدر,بهتر از هزار ماه است)), مقصود چه چیزشب قدر است ؟ فـرمـود: کـار شایسته در این شب , مانند نماز و زکات و انواع کارهای نیک , از کاری که در هزار ماه بـدون شـب قـدرصـورت گـیـرد, بـرتـر و بـهتر است و اگر نبودکه خداوند حسنات مؤمنان را مـضاعف می کند, ایشان (به کمال فضیلت و ثواب)نمی رسیدند, ولی خداوند عزوجل , حسنات آنان را مضاعف می گرداند. ـ امام صادق (ع): چون دهه آخر ماه رمضان فرا می رسید, رسول خدا(ص) دامن همت به کمر می زد و از زنان دوری می گزیدو شبها را احیا می داشت و خود را وقف عبادت می کرد.

قدرت .

قدرت .

ـ امام علی (ع): قدرت , هوشیاری واحتیاط را از یاد می برد. ـ تجاوز و ستم , قدرت را از میان می برد. ـ قدرت , خصلتهای پسندیده ونکوهیده را آشکار می سازد. ـ تسلط بر ناتوان و بنده , لازمه قدرت است . ـ آفت قدرت , دریغ کردن از احسان است . ـ هرگاه قدرت کم شود, توسل به عذرو بهانه ها زیاد شود. ـ هر گاه قدرت (نسبت به کاری) زیادشود, رغبت (به آن) کاهش پذیرد. ـ هر گاه بر دشمنت قدرت پیداکردی , گذشت از او را شکرانه چیره آمدنت بر وی قرار ده . ـ در هنگام قدرت گذشت کن و به گاه خشم بردبار باش .

بهتان .

بهتان .

قرآن . ((در حقیقت کسانی که آن بهتان (داستان افک) را (درمیان) آوردند, دسته ای از شما بودند آن (بهتان) را شری برای خود تصور مکنید, بلکه برای شما در آن مصلحتی (بوده) است برای هر مردی از آنان (که در این کار دست داشته است) همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است ,عذابی سخت خواهد داشت)). ((و کسانی که به زنان شوهردار نسبت زنا می دهند,سپس چهار گواه نمی آورند, هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ گاه شهادتی از آنها نپذیرید و اینانند که خود فاسقانند)). ـ امام رضا(ع): خداوند بهتان زدن به زنان شوهردار را حرام فرموده , زیرا که این کار مایه از میان رفتن نسبها و انکار فرزند واز بین رفتن میراثها و فرو گذاشتن تعلیم وتربیت و نابود شدن آشناییها و دیگر بدیها ومعایبی است , که به تباهی مردم می انجامد. ـ امام علی (ع): از گناهان کبیره است : (شرک به خدا) و تهمت زنا زدن به زنان پاکدامن مؤمن . ـ امام صادق (ع) به یکی از اصحاب خود فرمود: با بدهکارت چه کردی ؟ عرض کرد: آن ولد الزنا حضرت نگاه تندی به اوکرد عرض کرد: فدایت شوم , او مجوسیی است که با خواهر خود ازدواج کرده است حضرت فرمود: آیا نه این است که این عمل در آیین آنها ازدواج محسوب می شود. ـ علی (ع) می فرمود: هر گاه مردی به مردی دیگر بگوید: ای ماتحت دریده و ای مابون , بایدبراوحدقذف (هشتاد تازیانه) زد. ـ هر فرد بالغی , پسر یا دختر, اگر به کوچک یا بزرگ , مرد یا زن , مسلمان (یاکافر), آزاد یا بنده افترا ببندد, باید حد افترا(هشتاد تازیانه) بر او جاری کرد و اگر نابالغ باشد, حد تادیب (یعنی تعزیر شود) . ـ درباره حکم مردی که به دیگری بگوید: ای زنازاده , فرمود: اگر مادرش زنده و حاضر باشد و برود به قاضی شکایت کند وخواهان احقاق حق خود شود, آن مردهشتاد تازیانه می خورد و اگر غایب باشد,منتظر می مانند تا بیاید و حق (عرضی) خودرا مطالبه کند و چنانچه مرده باشد و از او جزخوبی (و پاکی) مشاهده نشده باشد, تهمت زننده را باید هشتاد تازیانه زد. ـ از امام صادق (ع) سؤال شد: اگر کسی به فرزند زنی که به او تجاوز به عنف شده است بگوید: ای زنازاده , چه حکمی دارد؟ حضرت فرمود: باید هشتاد تازیانه بخورد واز گفته خود, به درگاه خدای عزوجل توبه برد. ـ پیامبر خدا(ص): تهمت زدن به زن شوهردار (پاکدامن), عبادت صد سال را برباد می دهد. ـ اگر مردی به دیگری بگوید: ای یهودی , بیست تازیانه به او بزنید و اگربگوید: ای مخنث (نامرد, زن صفت), او راهم بیست تازیانه بزنید. ـ امام باقر(ع), درباره

مـردی کـه بـه هـمسرش تهمت زنا زند, فرمود: تازیانه می خورد (راوی می گوید:) عرض کردم :اگر زن او را بخشید چه ؟ فرمود: نه , بایدتازیانه بخورد. ـ امـام علی (ع): هرگاه از زن بدکاره ای بپرسی چه کسی با تو زنا کرد و او بگوید:فلانی باید دو حد بر او جاری کرد: یکی برای فسقی که کرده و دیگری برای بهتانی که به یک مرد مسلمان زده است . ـ امـام صـادق (ع): کـسـی را کـه تـهمت ناموسی می زند, باید هشتاد تازیانه زد و ازآن پس هرگز شهادتی از او پذیرفته نیست مگر بعد از آن که توبه کند یا سخن خود راتکذیب کند. ـ در پاسخ به سؤال جمیل بن دراج ازمردی که به عده ای سر جمع تهمت زند,فرمود: اگر آن عده با هم او را پیش قاضی برند, یک بار حد می خورد و اگر به طورپراکنده ببرند, به تعداد هر نفری از آنها یک حد (تمام) می خورد. ـ در پـاسـخ به عبداللّه بن سنان از حکم دو مردی که به یکدیگر تهمت می زنند,فرمود: بر آنان حد جاری نمی شود, اماتعزیر می شوند. ـ اگـر مـردی بـه دیـگری بگوید: توپلیدی , تو خوکی , حد ندارد اما باید او رانصیحت کرد و اندک کیفری داد. ـ امـیـر المؤمنین (ع) درباره مردی که به دیگری گفته بود: ((ای پدر دیوانه)) و اوپاسخ داده بود: ((پـدر خـودت دیـوانـه اسـت)),چـنین حکم فرمود که به اولی دستور دادبیست تازیانه به طرف مـقـابلش بزند و به اوفرمود: بدان که او نیز حق زدن بیست تازیانه دارد چون اولی تازیانه ها را زد, حضرت تازیانه را به دست تازیانه خورده داد و او هم بیست تازیانه به دیگری زد و این کیفری بود که حضرت به آن دو چشاند. ـ امام باقر(ع): امیر المؤمنین (ع) برای هجو کردن , حکم تعزیر داد.

قرآن .

قرآن . ((و براستی که تو را سبع المثانی (سوره فاتحه) وقرآن بزرگ عطا کردیم)). ((و قطعا قرآن را برای پند آموزی آسان کرده ایم پس آیا پند گیرنده ای هست ؟ . ـ پیامبر خدا(ص): در زیستن خیری نیست , مگر برای شنونده فهمیده یا دانای گویاای مردم ! شما در زمان آرامش و صلح هستید وشما را به شتاب می برند شاهدید که (گذر) شب و روز, هر نوی را کهنه می کند و هردوری رانزدیک می گرداند و هر وعده ای را به سرمی آورد پس , برای میدان مسابقه دورودرازی که در پیش دارید, آماده کوشش گردید. مقدادعرض کرد: ای پیامبر خدا!ود ه قباسمیدزناری رودرهـ و دنکی م ه نهک آرامش وصلح یعنی چه ؟ فرمود:(دنیاسرای)آزمایش وسپری شدن است پس ,ـض رعدادقم هرگاه کارهاهمچون پاره های شب تار بر شما مشتبه و مبهم گشت , به قرآن روی آورید که آن شفیعی است که شفاعتش پذیرفته است و شاکی و خصمی است که شکایتش قبول می شود هر که آن را فراپیش خود قرار دهد, او را به سوی بهشت کشاند وهرکه پشت سر خود قرارش دهد, او را به دوزخ کشاند قرآن راهنمای به سوی بهترین راه است جدا کننده (میان حق و باطل) است و شوخی نیست ظاهری دارد و باطنی ظاهرش حکم ودستور است و باطنش دانشی ژرف شگفتیهای دریایش بی شمار است و دانایانش از آن سیرنمی شوند قرآن ریسمان محکم خداست , قرآن راه راست است در قرآن است چراغهای هدایت و پرتو گاههای حکمت و قرآن راهنمای به حجت و برهان است . ـ ای مردم ! شما در زمان صلح وآرامش هستید و بر مرکب سفر سوارید و شتابان شما را به پیش می برد شاهد بوده اید که شب وروز و خورشید و ماه , هر نوی را کهنه می کنند وهر دوری را نزدیک می گردانند و هر وعده ووعیدی را به انجام می رسانند پس , برای پیمودن این صحرای دور و دراز زاد و توشه فراهم آورید. مقداد بن اسود کندی برخاست و عرض کرد:ای رسول خدا! می فرمایید چه کنیم ؟ فرمود: دنیاسرای بلا و ابتلا و به سر آمدن و نیست شدن است پس , هر گاه کارها همچون پاره های شب تار بر شما تاریک و شبهه ناک شد, به قرآن روی آورید, زیرا قرآن شفیعی است که شفاعتش پذیرفته است و شاکی و خصمی است که شکایتش قبول می شود هر که قرآن را فراپیش خود قرار دهد, او را به سوی بهشت کشاند و هرکه آن را پشت سر خویش نهد, به سوی دوزخش کشاند قرآن راهنمایی است که راه رانشان می دهد, قرآن کتاب تفصیل و روشنگری و تحصیل (حقایق) است جدا کننده میان حق وباطل است و

شوخی بردار نیست ظاهری دارد وباطنی ظاهرش حکم و دستور خداست وبـاطـنـش عـلـم خـدای مـتـعـال پـس , ظـاهر آن محکم و استوار است و باطنش مرزها دارد و مـرزهـایـش مـرزهـا دارد شـگـفـتـیـهایش بی شمار است وعجایب وغراییش کهنه وتمام نمی شود چراغهای هدایت و پرتو گاههای حکمت در قرآن است برای کسی که انصاف داشته باشد راهنمای بـه سـوی معرفت و شناخت است پس , باید آدمی دقت نظر کند و انصاف را پیش چشمش آرد, تاااز هـلاکـت رهایی یابد و از تنگنا به در آید, زیراکه اندیشیدن , مایه حیات دل شخص بینا و بابصیرت اسـت , هـمچنان که آدمی به نور چراغ درتاریکیها راه می پیماید و نیکو می رهد و کم (درشبهات و تاریکیها) منتظر می ماند. ـ حـارث اعور: خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) رسیدم و عرض کردم : یاامیرالمؤمنین , مـا وقـتـی در حضور شما هستیم ,سخنانی می شنویم که با آنها دین خود را استوارمی گردانیم اما وقـتـی از خـدمـت شـمـا می رویم ,مطالب گوناگون تاریکی می شنویم که نمی دانیم چیستند (با سخنان شبهه انگیزی روبه رومی شویم) حضرت فرمود: این حرفها رامی زنند؟ عرض کردم : آری . فـرمـود: شنیدم که رسول خدا(ص)می فرماید: جبرئیل نزد من آمدو گفت : ای محمد! بزودی در میان امتت فتنه ای پدیدخواهد آمد من گفتم : راه نجات از آن , چیست ؟ گفت : کتاب خدا, که در آن خبرهای پیش از شماو بعد از شما و حکم آنچه میان شماست , بیان شده است . ـ چـون به رسول خدا(ص) گفته شد: بزودی امت تو گرفتار فتنه خواهد شد, (پس پرسیدند)راه خـلاص از آن چیست ؟ فرمود: کتاب گرامی خدا, همان که باطل نه از پیش رو و نه از پشت سرش بـدو راه نـیـابد, فرود آمده , از سوی حکیمی ستوده است هر که علم را در جز قرآن بجوید,خداوند گمراهش کند. ـ امـام عـلـی (ع), دروصف قرآن , می فرماید:خداوند, قرآن را مایه زدودن عطش دانشمندان و بهار دلـهـای فـهـمـیـدگـان و شـاهـراه درسـتـکـاران قـرار داد و دارویـی کـه بـا وجـود آن دیـگر دردی باقی نمی ماندونوری که باآن ظلمتی همراه نیست . ـ بـدانـید که این قرآن مشاوری است که خیانت نمی ورزد و راهنمایی است که گمراه نمی کند و گـویـنـده ای اسـت کـه دروغ نمی گویدهیچ کس با این قرآن ننشست , مگر این که باافزایشی یا کاهشی از نزد آن برخاست : افزایش در هدایت یا کاهش در کوری و گمراهی . ـ خداوند سبحان , هیچ کس را به چیزی مانند این قرآن اندرز نداده است , زیرا قرآن ریسمان محکم خدا و دستاویز مطمئن اوست دراین قرآن بهار دل است و چشمه های دانش وبرای صیقل دادن دل , چیزی جز آن وجود ندارد. ـ قـرآن فـرمـان دهنده ای است باز دارنده و خاموشی است گویا حجت خدا بر خلق اوست , از آنان نسبت به (عمل به) قرآن پیمان گرفت و جانشان را گروگان آن کرد.

ـ بـهـتـريـن ذكـر (و سـخـن) قـرآن است , باقرآن است , كه سينه ها فراخ مى شود و درونهاروشن مى گردد. ـ خداوند سبحان , قدرت خويش را دركتابش نمايان ساخت و بدين سان خويشتن را به بندگانش , بى آن كه او را ببينند, نشان داد. ـ امـام سـجـاد(ع): اگـر همه مردم از شرق تاغرب عالم بميرند, با وجود قرآن در كنار من ,هرگز احساس وحشت و تنهايى نكنم . ـ امام صادق (ع): كسى كه حقيقت را ازطريق قرآن نشناسد, از (گزند) فتنه ها بركنار نماند. ـ امام على (ع): قرآن , برترين دو هدايت (كننده) است .
ـ خدا را! خدا را! درباره قرآن , مبادادیگران با عمل به آن , بر شما پيشى گيرند. ـ پـيـامبر خدا(ص): سخن من , سخن خدا رانسخ نمى كند اما سخن خدا, سخن مرا نسخ مى كند و سخن خدا بعضى از آن , بعضى ديگر را نسخ مى كند. ـ امام على (ع): اين كتاب خداست كه باآن (حق را) مى بينيد و مى گوييد و مى شنويدو قسمتى از آن قـسـمـت ديگرش را, گويامى سازد و برخى از آن , بر برخى ديگرگواهى مى دهد و درباره خدا (حق و احكام او يا جذب خلق به سوى خدا) اختلافى ندارد و پيرو خود را از خدا, جدا نمى سازد. ـ پيامبر خدا(ص): قرآن , قسمتى از آن قسمت ديگرش را تصديق مى كند پس , شمابرخى از آن را به وسيله برخى ديگرش ,تكذيب نكنيد (نگوييد اين آيه با فلان آيه نمى خواند و ناسازگار است).

قرآن پیشوا و رحمت است .

قرآن . ((و (حال آن که) پیش از آن , کتاب موسی پیشوا ورحمت بود و این قرآن کتابی است به زبان عربی کـه تصدیق کننده (آن) است , تا کسانی را که ستم کرده اندهشدار دهد و برای نیکوکاران مژده ای باشد)). ((آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است و پیش ازوی (نیز) کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده است (دروغ می بافد)؟ . ـ پیامبر خدا(ص): بر شما باد به قرآن ,آن را پیشوا و فرمانده خود کنید. ـ امـام علی (ع): بزودی پس از من روزگاری بر شما بیاید, که در آن روزگارچیزی ناپیداتر از حق نـیست و آشکارتر ازباطل نه پس , قرآن و اهل آن در آن روزگاردر میان مردم هستند و نیستند با آنـان هـسـتـنـدو نـیـستند! (به ظاهر در میان مردم به سرمی برند اما در اندیشه و کردار با مردم آن روزگـار فاصله زیادی دارند), زیرا که گمراهی با هدایت سازش نمی کند, هر چنددر کنار هم بـاشـنـد پـس مردم بر تفرقه وجدایی همداستانند و از جماعت پراکنده ومتفرقند, گویی که آنان پـیشوایان قرآنند نه قرآن پیشوای آنان پس , در میان آنان ازقرآن جز نامش , چیزی باقی نماند و جز خطو رسمش , چیزی دیگری از آن نشناسند.

قرآن نیکوترین سخن است .

قرآن . ((خدا نیکوترین سخن را (به صورت) کتابی متشابه ,متضمن وعده و وعید نازل کرده است آنان که ازپـروردگارشان می هراسند, پوست بدنشان از آن به لرزه می افتد سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می گردد)). ـ پـیـامبر خدا(ص): نیکوترین سخن ,کتاب خداست وبهترین روش ,روش محمد(ص)است و بدترین امور (در دین),بدعتهاست . ـ امام علی (ع): بهترین داستان ورساترین اندرز و سودمندترین پند, کتاب خدای عزوجل است . ـ پیامبر خدا(ص): راست ترین سخن ورساترین اندرز و بهترین داستان , کتاب خداست . ـ امام علی (ع): کتاب خدای تبارک وتعالی را بیاموزید, زیرا که آن نیکوترین سخن و رساترین اندرز اسـت و قـرآن رابـفـهـمـیـد, زیـرا کـه آن بـهـار دلـهـاسـت و از نـورآن شـفا جویید, زیرا که آن شفابخش بیماریهای سینه هاست و آن را نیکو تلاوت کنید, زیرا که آن بهترین , داستان است . ـ پیامبر خدا(ص): راست ترین سخن ورساترین اندرز و نیکوترین داستان , کتاب خداست . ـ برتری قرآن بر دیگر سخنان ,همچون برتری خدا بر خلق خود است . ـ امـام عـلی (ع): قرآن را نیکو (و بادقت) تلاوت کنید, زیرا که آن ,سودمندترین داستان است از آن شفاجویید, زیرا که آن , شفای سینه هاست .

قرآن همیشه نو است .

ـ امام علی (ع): قرآن هر اندازه هم تکرار شود و به گوش خورد, باز کهنه نمی شود. ـ از امام صادق (ع) سؤال شد: چه سری است که قرآن هر چه بیشتر خوانده و بحث شود, برتازگی وطراوت آن افزوده می شود؟ حضرت فرمود: چون خدای تبارک و تعالی ,آن را تنها برای زمانی خاص و مردمی خاص قرار نداده است از این رو, در هرزمانی و برای هر مردمی , تا روز قیامت , تازه و باطراوت است . ـ امام رضا(ع), در وصف قرآن ,می فرماید: قرآن ریسمان محکم خدا ودستگیره استوارش و راه برتر اوست که به بهشت می کشاند و از آتش می رهاند و بر اثرگذر زمانها, کهنه نمی شود و زبانهای گوناگون , آن را به انحطاط و تباهی نمی کشاند, چرا که قرآن برای زمان خاصی قرار داده نشد بلکه به عنوان راهنمای به سوی برهان و حجت بر هر انسانی در نظرگرفته شده است نه از پیش رو و نه از پشت سرش باطل به آن راه نیابد, فرود آمده ازسوی حکیمی ستوده , است .

قرآن شفادهنده بزرگترین بیماریهاست .

قرآن . ((و از قـرآن آنچه را که برای مؤمنان مایه درمان ورحمت است , نازل می کنیم و (لی) ستمگران را جز زیان نمی افزاید)). ((ای مردم ! به یقین برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه هاست و رهنمود ورحمتی برای مؤمنان , آمده است)). ((و اگـر ایـن کتاب را قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم , قطعا می گفتند: چرا آیه های آن روشن بیان نشده است ؟ کتابی غیر عربی و (مخاطب آن) عرب زبان ؟ بگو: این کتاب برای کسانی که ایمان آورده انـد رهـنـمود ودرمانی است و کسانی که ایمان نمی آورند, درگوشهایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است و (گویی) آنان را از جایی دور ندا می دهند)). ـ امام علی (ع): در قرآن , درمان بزرگترین دردهاست : درد کفر و نفاق وتباهی و گمراهی . ـ امام حسن (ع): براستی که در این قرآن ,چراغهای روشنایی (بخش) و شفای سینه ها(و بیماریهای دلـهـا) است پس , جلادهنده ,باید که به نور آن (دیده دل خویش) را جلادهد و اوصاف قرآن را (به دل خـویـش)پـیـونـد زند, زیرا که تلقین (قرآن) مایه حیات دل شخص با بصیرت است , همچنان که آدمی در تاریکیها, با کمک نور راه خود رامی پیماید. ـ امـام عـلـی (ع): بر شما باد به کتاب خدا, که آن ریسمان محکم و نور روشنگر و داروی سودمند و شفابخش است هر که به آن سخن گوید, راست گوید و هر که به آن عمل کند,پیشی گیرد. ـ پیامبر خدا(ص): قرآن , داروست .

قرآن ثروتی است که بدون آن توانگری نباشد.

ـ پیامبر خدا(ص): قرآن ثروتی است ,که بدون آن توانگری نباشد و با وجود آن فقری نه . ـ قرآن ثروتی است که با وجود آن فقری نیست و بدون آن توانگری نه . ـ امام صادق (ع): هر که قرآن بخواند,توانگری است که دیگر فقیر نمی شود. ـ امـام عـلی (ع): بدانیدکه هیچ کس راپس از آموختن قرآن , نیازمندی نیست و هیچ کس را پیش از آمـوخـتـن آن , تـوانگری نه پس شفای دردهای خود را از قرآن بخواهیدو در گرفتاریهایتان , از آن کمک طلبید. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): به هر کس (نعمت دانستن) قرآن داده شود و با این حال گمان کند که به دیـگـری نـعمتی بالاتر و بیشتر از این نعمت او داده شده است , بیگمان کوچکی رابزرگ شمرده و بزرگی را کوچک .

علوم و اخبار موجود در قرآن .

ـ امام علی (ع): در قرآن , اخبارپیشینیان و اخبار آیندگان و احکام امورجاری شما آمده است . ـ بدانید, که در قرآن علوم مربوط به آینده و سخن از گذشته و داروی درد شما وآنچه مایه نظم و سامان میان شماست , وجوددارد. ـ پـیـامـبر خدا(ص): هر که خواهان علم پیشینیان و آیندگان , از اول تا به آخر دنیااست , در قرآن کاوش و تامل کند. ـ امـام صـادق (ع): اخبار مربوط به شماو پیشینیان و آیندگان شما و خبرهای آسمانها و زمین , در این قرآن است و اگرکسی بیاید که شما را از آنها آگاه کند, بیگمان شگفت زده خواهید شد. ـ هـیـچ مـوضـوعی نیست که دو نفر درآن اختلاف نظر پیدا کنند, مگر این که ریشه آن در کتاب خدای عزوجل هست , اماخردهای مردم به آن نمی رسد.

آموختن قرآن .

ـ امام صادق (ع): سزاوار است که مؤمن پیش از آن که بمیرد, قرآن را بیاموزد یا درحال آموختن آن بمیرد. ـ پیامبر خدا(ص): قرآن سفره ضیافت خداست پس تا می توانید از ضیافت اوفراگیرید. ـ این قرآن سفره ضیافت خداست , پس تا می توانید از سفره ضیافت او فراگیرید. ـ امـام عـلـی (ع): قـرآن را بـیـاموزید, که آن نیکوترین سخن است در آن اندیشه کنید, که آن بهار دلـهـاست از نورش شفاجویید, که آن شفابخش سینه هاست و نیکو(و با دقت) بخوانیدش , زیرا که آن سودمندترین داستان است . ـ پـیامبر خدا(ص): اگر زندگی نیکبختان و مردن شهیدان و نجات در روز حسرت وداشتن سایه در روز سـوزان و هـدایـت در روزگمراهی را می خواهید, قرآن را یاد بگیرید,زیرا که قرآن , سخن خدای مهربان و مایه حفظ از شیطان و سنگینی ترازو (ی اعمال)است . ـ ای مـعاذ! اگر زندگی سعادتمندان را می خواهی و مردن شهیدان را و نجات درروز محشر را و امـنـیـت در روز تـرس را وروشـنایی در روز تاریکیها را و سایه در روزسوزان را و سیرابی در روز تـشـنـگـی را وسنگینی در روز سبکی (ترازوی اعمال) راو هدایت در روز گمراهی را, پس قرآن رانـیـک بـیـامـوز, زیرا که آن یاد خدای رحمان است و نگهدارنده از شیطان و مایه سنگینی میزان (اعمال). ـ بهترین شما, کسی است که قرآن رابیاموزد و (به دیگران) آموزش دهد. ـ بهترین شما, کسی است که قرآن رافرا گیرد و (به دیگران) آموزش دهد. ـ بهترین شما, کسی است که قرآن رابخواند و خواندن آن را به دیگران یاد دهد. ـ امـام صـادق (ع): هـر کس از دوستان وشیعیان ما که بمیرد و قرآن را خوب بلدنباشد, در قبرش قـرآن بـه او آمـوخـتـه شود تاخداوند به سبب آن درجه اش را بالا برد,زیرا درجات بهشت به اندازه شمار آیات قرآن است پس به قرآن خوان گفته شود:بخوان و بالا رو. ـ پـیـامـبـر خدا(ص): به کسی که قرآن می داند, گفته می شود: بخوان و بالا رو و باترتیل بخوان , هـمـچـنـان کـه در دنـیـا بـا تـرتیل می خواندی , زیرا منزلت و جایگاه تو درآخرین آیه ای است که می خوانده ای . ـ کسی که قرآن می داند, چون واردبهشت شود به او می گویند: ((بخوان و بالارو)) و او می خواند و بـا هـر آیـه ای یـک درجه (در بهشت) صعود می کند, تا آن که آخرین آیه ای را که از قرآن می داند می خواند. ـ بر شما باد, آموختن قرآن و بسیارخواندن آن . ـ امام علی (ع), هنگامی که صدای یاران خود را در مسجد که به خواندن قرآن بلندبو شنید, فرمود: خوشا به حالشان , اینان ,محبوبترین مردم نزد رسول خدا(ص) بودند.

ثواب آموزش دادن قرآن .

ـ پـیـامبر خدا(ص) : هر کس به مردی قرآن بیاموزد, مولای اوست و آن مرد نبایداو را تنها و بی یار گذارد و خود را بر وی ترجیح دهد. ـ هرکس آیه ای از کتاب خدابه بنده ای بیاموزد, مولای اوست و شایسته نیست که آن بنده , او را تنها و بـی یـاور گذارد و خود رابر او ترجیح دهد, که اگر چنین کند, حلقه ای از حلقه های اسلام را پاره کرده است . ـ هـیـچ گروهی در خانه ای از خانه های خدابرای تلاوت کتاب خدا و مباحثه آن جمع نشدند, مگر ایـن کـه آرامـش بر آنان فرودآمد و رحمت فرایشان گرفت و فرشتگان آنان را در میان گرفتند و خداوند در میان کسانی که نزدش هستند, از آنان یاد کرد. ـ بـدانید که هر کس قرآن را بیاموزدو به دیگران آموزش دهد و به آنچه در آن است عمل کند, من جلودار و راهنمای او به سوی بهشت هستم . ـ هـر کـس بـه فرزند خود قرآن راآموزش دهد, خداوند گردنبندی به گردن اوآویزد که در روز قیامت همگان از آن شگفت زده شوند. ـ امام علی (ع): از جمله حقوق فرزند برپدر, این است که نامی نیکو بر او بنهد و بخوبی تربیتش کند و قرآن را به او بیاموزد. ـ پیامبر خدا(ص): هر کس پیش از بلوغ قرآن بخواند, در کودکی به او حکمت داده شده است .

ترغیب به حفظ کردن قرآن .

ـ پیامبر خدا(ص): هر کس که خدا نعمت حفظ کتاب خود را به او عطا کند و آن کس گمان کند کـه بـه دیگران نعمتی بزرگتر از این نعمت اوداده شده است , بیگمان نسبت به بزرگترین نعمت تحقیر و ناسپاسی روا داشته است . ـ ایـن مـصـحـفـهای آویزان , شما را گول نزند خدای متعال قلبی را که جایگاه قرآن باشد,عذاب نمی کند. ـ کسی که در اندرونش چیزی از قرآن نیست , همانند خانه ای ویران است . ـ امام صادق (ع): حافظ قرآن که به آن عمل کند, همراه فرشتگان پیغام آور ارجمند ونیکوکار, است . ـ پیامبرخدا(ص) به علی (ع)فرمود:دعایی به تو می آموزم که قرآن را فراموش نکنی بگو:بار خدایا! به مـن رحـمـت آر کـه تـا زنده هستم , هیچ گاه نافرمانی تو نکنم و به من رحمت آر که درچیزهای بیهوده , به زحمت نیفتم و نیک اندیشی در آنچه که تو را خشنود می کند, روزیم فرما وحفظ کردن کـتابت را آن گونه که به من آموختی با قلبم ملازم و همراه گردان و تلاوت آن را به گونه ای که تـو را از مـن خـشـنـود گـرداند, روزیم فرما بار خدایا! به وسیله کتابت دیده (بصیرت)مرا روشن گـردان و سـیـنه ام را فراخ ساز و زبانم راباز و گویا کن و پیکرم را در راه آن به کار گیر ودر این باره با قرآن نیرویم بخش و بر آن کمکم فرما, که در این زمینه جز تو کسی کمک نکندمعبودی جز تو نیست . ـ از دعای پیامبر خدا(ص): بار خدایا! به من رحمت آر که تا زنده هستم , هیچگاه نافرمانی تو نکنم و نـیک اندیشی در هر آنچه که تو را خشنود می سازد, روزیم فرما و حفظ کردن کتابت را بدان گونه کـه بـه من آموختی , با دلم ملازم و همراه گردان و چنان کن که قرآن را آن گونه که تو را از من خـشـنود می گرداند, تلاوت کنم بار خدایا! دیده (بصیرت) مرا به کتابت روشن نما و به وسیله آن سـینه ام را فراخ گردان ودلم را با آن شاد ساز و زبانم را به آن باز و گویاکن , بدنم را در راه آن به کار گیر و در این زمینه نیرویم بخش , زیرا که هیچ حرکت و قدرتی جزبه وسیله تو نیست .

تشویق به مرور کردن قرآن در ذهن .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): از این قرآن نگهداری کنید, زیرا که قرآن رمنده است و از این رو ازسینه های مردان زودتر می گریزد, تا شتر از زانوبندش و هیچ گاه فردی از شما نگوید, فلان وبهمان آیه را از یاد برده ام , بلکه از یاد (ش) برده شده است . ـ خـوب نـیـست , که فردی از شما بگویدفلان و بهمان آیه را از یاد بردم , (چنین نیست)بلکه از یاد (ش) برده شده است قرآن را (درذهن خود مرور و) یادآوری کنید, زیرا سوگندبه آن که جانم در دست اوست , قرآن ازسینه های مردان زودتر می رهد, تا شتر اززانو بندش . ـ حکایت قرآن , هر گاه که حافظ آن شب و روز قرآن را بخواند و بدین وسیله آن را (در ذهن خود) نـگـه دارد, حکایت مردی است که شتری دارد, اگر زانوی آن را ببنددنگهش می دارد و اگر زانو بندش را باز کند,شتر می رود قرآن نیز چنین است . ـ امـام صادق (ع): هر کس سوره ای ازقرآن را فراموش کند, آن سوره (در بهشت)به صورتی زیبا و درجه ای رفیع در برابرش مجسم می شود و چون او را ببیند, گوید: توکیستی ؟ چقدر زیبایی ! کاش از آن من بودی جواب دهد: مرا نمی شناسی ؟ من فلان و بهمان سوره هستم اگر مرا فراموش نکرده بودی , تو را به این مکان بالامی آوردم .

پاداش قرآن دانان .

ـ پیامبر خدا(ص): این قرآن دانانند که محاط در رحمت خدا و پوشیده به نور خدای عزوجل هستند. ـ قرآن دانان , در روز قیامت رؤسای (قبیله) بهشتیانند. ـ قرآن دانان , رؤسای (قبیله)بهشتیانندو مجاهدان در راه خدا, سرداران بهشت وپیامبران , سروران اهل بهشت هستند. ـ اشراف وبزرگان امت من قرآن دانان و شب زنده داران هستند. ـ امـام علی (ع): قرآن را بخوانید و آن را حفظ کنید, زیرا خدای متعال دلی را که ظرف قرآن است , عذاب نمی کند. ـ پـیـامـبر خدا(ص) در هنگام خاکسپاری شهدای احد, فرمود: ببنید, کدام یک آنهاقرآن را بیشتر جمع آوری کرده است , آن رادر قبرش پیش روی او قرار دهید. ـ هر که قرآن را جمع آوری کند,خداوند او را از تا زمانی که بمیرد از خردش بهره مند سازد. ـ امام علی (ع): اهل قرآن , اهل خدا وخاصان درگاه او هستند. ـ پـیامبر خدا(ص): قرآن دان , پرچمداراسلام است هر که او را گرامی دارد, بیگمان خدا را گرامی داشته است و هر که او را خوارشمارد, لعنت خدای عزوجل بر او باد. ـ قرآن دانان , آموزگاران کلام خدا وپوشیده در نور خدا هستند هر که با آنان دوستی کند, بیگمان با خدا دوستی کرده است و هر که با آنان دشمنی ورزد, هر آینه با خدا دشمنی ورزیده است . ـ پیامبر خدا(ص), هیاتی را به یمن فرستاد و از میان آنها, کم سال ترین فرد را به ریاستشان برگزید چـنـد روزی گـذشت و آن هیات راهی نشد مردی به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا! او را که از همه ما سنش کمتر است , رئیس ما کرده ای ؟ پیامبر (دربیان علت این کار) قاری قرآن بودن او رایاد آور شد.

آنچه که زیبنده قرآن دان است .

ـ پـیـامبر خدا(ص): سزاوارترین مردم به خشوع داشتن نهانی و آشکار در برابر خدا,قرآن دان است سزاوارترین مردم به نمازخواندن و روزه گرفتن در آشکار و نهان ,قرآن دان است . ـ روزی پـیـامـبـر خـدا(ص) به میان مردم آمد و با صدای بلند فریاد زد: ای قرآن دان !آن گاه که هـرزگـان مـی خندند, تو با گریه دیدگان خویش را سرمه کن و شبها که خفتگان در خوابند, تو (بـرای عـبـادت)برخیز و آن گاه که خورندگان می خورند, توروزه بدار و از کسی که به تو ستم کرده است ,در گذر و با کسی که به تو دشمنی و کینه می ورزد, کینه مورز و با کسی که نسبت به توجاهلانه رفتار می کند, جاهلانه رفتار مکن .

آنچه که زیبنده قرآن دان نیست .

ـ پیامبر خدا(ص): برای ملازم قرآن شایسته نیست با کسی که نسبت به او تندی کرده است , تندی کـند و کسی که دراندرونش کلام خداست , با کسی که (نسبت به وی) رفتار جهالت آمیز می کند, جاهلانه رفتار نمی کند. ـ برای قرآن دان , شایسته نیست که درمقابل رفتار سفاهت آمیز دیگران با خود,سفیهانه رفتار کند, یا بر کسی که بر او خشم می گیرد, خشم گیرد, یا بر کسی که به اوپرخاش می کند, پرخاش نماید بلکه ازبرکت (وجود) قرآن (در خود) گذشت می کند و می بخشد.

تشویق به تلاوت قرآن .

قرآن . ((همانا کسانی که کتاب خدا را تلاوت می کنند و نمازرا به پای می دارند و از آنچه روزیشان کرده ایم , در نهان و آشکار, انفاق می کنند, امید به تجارتی بسته اند که هرگز کساد نمی شود)). ـ پیامبر خدا(ص): هر گاه فردی از شمادوست داشته باشد که با پروردگارش سخن بگوید, قرآن بخواند. ـ این دلها نیز همانند آهن زنگارمی بندد عرض شد: ای رسول خدا, صیقل دهنده دلها, چیست ؟ فرمود: تلاوت قرآن . ـ امام علی (ع): بارور شدن ایمان به تلاوت قرآن است . ـ هر که به تلاوت قرآن انس گیرد,جدایی برادران او را به وحشت تنهایی نیندازد. ـ پیامبر خدا(ص): بر تو باد, خواندن قرآن , زیرا خواندن آن کفاره گناهان است وپرده ای در برابر آتش و موجب ایمنی ازعذاب . ـ هر گاه قاری , قرآن بخواند و دچارخطا یا لحن (اشتباه اعرابی) شود و یا قاری غیر عرب باشد, فرشته برای او به همان صورتی که نازل شده است بنویسد. ـ فرزندم ! از خواندن قرآن غافل مباش , زیرا که قرآن دل را زنده می کند و ازفحشا و زشتکاری و ستم و گناه باز می دارد. ـ کسی که قرآن بخواند, پیامبری ازدو پهلویش بالا رود, منتها به او وحی نمی شود. ـ کسی که قرآن بخواند, چنان است که نبوت میان دو پهلویش بخزد, جز آن که به او وحی نمی شود . ـ امام علی (ع), پس از ختم قرآن , این دعا را می خواند: بار خدایا! سینه ام را با قرآن فراخ گردان و بدنم رابا (احکام) قرآن به کارگیر و دیده ام را با قرآن روشنایی بخش وزبانم را با قرآن باز و گویا کن و تا زنده ام , مرابرای عمل به قرآن یاری فرما, که حرکت وقدرتی جز به وسیله تو نیست .

خواندن قرآن با صدای خوش .

ـ پیامبر خدا(ص): صدای خوش , زیورقرآن است . ـ هر چیزی زیوری دارد و زیورقرآن صدای خوش است . ـ قرآن را با صداهای (خوش) خود,زینت بخشید. ـ در پاسخ به این سؤال که چه کسی قرآن را از همه خوشتر می خواند, فرمود:کسی که هر گاه قرآن خواندن او را بشنوی ,ترس و خشیت از خدا را در او ببینی . ـ از جمله خوش صداترین مردم درقرائت قرآن , کسی است که وقتی بشنوی قرآن می خواند گمان بری که از خدامی ترسد. ـ قرآن را با صدای خوش بخوانید,زیرا صدای زیبا, بر زیبایی قرآن می افزاید. ـ امام صادق (ع): علی بن الحسین صلوات اللّه علیه قرآن را از همه مردم خوشتر می خواند به طوری که وقتی سقاهااز در خانه حضرت می گذشتند, می ایستادندو به صدای قرآن خواندن ایشان گوش می کردند حضرت باقر(ع), نیز خوش آوازترین مردمان بود. ـ خداوند عزوجل هیچ پیامبری رامبعوث نکرد مگر این که خوش آواز بود.

قرآن . ((کسانی که به آنان کتاب دادیم , آن را چنان که حق تلاوت آن است , تلاوت می کنند آنان به آن کتاب ایمان دارند و هر که به آن کفر ورزد, پس ایشان همان زیانکارانند)). ـ امام علی (ع): به خدا شکایت می برم , ازجماعتی که نادان می زیند و گمراه می میرند آن گاه که کتاب خدا چنان که باید و حق آن است ,تلاوت شود, در میان آنان کالایی بی رونق تر ازآن نیست و آن گاه که معانیش تحریف شودمتاعی با رونق تر و پر بهاتر از آن , برایشان وجود ندارد. ـ بزودی پس از من زمانی بر شما بیاید, که درآن زمان چیزی ناپیداتر از حق و پیداتر از باطل وجود ندارد در میان مردم آن روزگار کالایی کسادتر از کتاب خدا, هر گاه که به درستی و چنان که حق آن است تلاوت شود, وجود ندارد و هرگاه معانیش تحریف شود, متاعی پر رونق تر ازآن نیست در شهرها چیزی ناپسندتر از کارنیک و پسندیده تر از کار زشت وجود ندارد,زیرا قرآن دانان آن را به کناری افکنده اند وحافظانش , آن را به دست فراموشی سپرده اند درآن روزگار قرآن و اهل آن , مطرود هستند و(لی) پیش از آن زمان , انواع سختیها وشکنجه ها در حق درستکاران اعمال شود. ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((کسانی که به آنان کتاب دادیم , آن را تلاوت می کنند آن گونه که حق تلاوت آن است)), فرمود: آیاتش را روشن و شمرده می خوانند, سعی می کنندمعانیش را بفهمند, احکام و فرامینش را به کارمی بندد, به وعده اش امیدوارند, از عذابش می ترسند, از داستانهایش سرمشق می گیرند, ازمثلهایش پند می گیرند, امرهایش را به جامی آورند و از نهی هایش دوری می کنند به خداسوگند که حق تلاوت قرآن به حفظ آیات وپشت سر هم خواندن حروف و کلماتش وتلاوت سوره ای و مطالعه حواشی و هوامش آن ,نیست حروف و کلماتش را حفظ می کردند وحدود و معانیش را فرو گذاشتند, بلکه به تدبر وتامل در آیات آن است , خدای متعال می فرماید: ((کتابی است خجسته که سوی تو فروفرستادیم , تا در آیات آن تدبر کنند)). ـ پیامبر خدا(ص), درباره آیه ((آن راتلاوت می کنند آن گونه که حق تلاوت آن است)), فرمود: (یعنی) از آن چنان که باید وشاید, پیروی می کنند. ـ امام سجاد(ع), پس از ختم قرآن ,می گفت : بار خدایا! اکنون که در تلاوت قرآن به ما کمک عطا فرمودی و به سبب نیکویی عبارت و بیان آن , سختی و درشتی (فصیح نبودن)زبانهای ما را نرم و آسان کردی , پس ما را ازکسانی قرار ده که آن را آن گونه که حق و سزاواراست رعایت می کنند (و به کار می بندند) و بااعتقاد به تسلیم در برابر آیات محکم آن , تو رااطاعت می نمایند. ـ امام حسن (ع): یقین

بدانید که شما کتاب خدا را هرگز, چنان که باید و شاید, تلاوت نخواهید کـرد, مـگـر آن گـاه که بشناسید چه کسی آن را تحریف می کند, زیرا که هر گاه آن راشناختید, بدعتها و توجیهات متکلفانه رامی شناسید. ـ امام علی (ع): کجایند آن مردمی که به اسلام فرا خوانده شدند و آن را پذیرفتند و قرآن را خواندند و استوارش گردانیدند. ـ دریغ و دردا, بر آن برادران من که قرآن را تلاوت کردند و استوارش گردانیدند ودرباره فرایض , اندیشیدند و آنها را بر پا داشتندو سنت (پیامبر) را زنده نگه داشتند و بدعت رامیراندند به جهاد فرا خوانده شدند و اجابت کردند و به رهبر خویش اطمینان کردند و از اوپیروی نمودند.

دور افکندن قرآن .

قرآن . ((و (یـاد کن) هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده , پیمان گرفت که حتما بـایـد آن را (بـه وضـوح) برای مردم بیان نمایید و کتمانش نکنید پس , آن (عهد) را پشت سر خود انداختند و در برابر آن , بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد معامله ای کردند)). ((و آن گـاه کـه فرستاده ای از جانب خدا برایشان آمد ـکه آنچه را با آنان بود تصدیق می داشت ـ گروهی از اهل کتاب , کتاب خدا را پشت سر افکندند, چنان که گویی (ازآن هیچ) نمی دانند)). ـ امام جواد(ع): هر امتی , آن گاه که کتاب آسمانی خود را رها کرد و دور افکند, خداوندعلم آن را از آنـان گرفت و آن گاه که دشمنان خود را به دوستی و سرپرستی گرفتند, خداوندآن دشمنان را بـر ایـشـان ولایـت و حـکـومت داددور افکندن کتاب , به این بود که حروف وکلمات آن را بر پا داشتند و معانیش را تحریف کردند, کتاب را می خوانند و روایت می کنند اماآن را رعایت نمی کنند و به کار نمی بندند نادانان از این که آن را خوب می خوانند و حفظ می کنند,خوشحالند و دانایان از این که آن را رعایت نمی کنند و به کار نمی بندند, اندوهناکند. ـ امـام عـلـی (ع): هر که قرآن خوان باشد وبمیرد و (با این حال) به دوزخ رود, او از کسانی بوده که آیات خدا را به ریشخند می گرفته است .

آداب قرائت قرآن .

1 ـ تمیز کردن دهان . ـ پیـامـبـر خـدا(ص): گـذرگـاه قـرآن را نـظـافت کنید عرض شد: ای رسول خدا, گذرگاه قرآن چیست ؟ فرمود: دهانهایتان , عرض شد: با چه تمیزش کنیم ؟ فرمود: با مسواک زدن . ـ همانا دهانهای شما گذرگاههای قرآن است پس آنها را با مسواک زدن , خوشبو کنید. ـ دهانهایتان را, خوشبو کنید, زیرا که دهانهای شما, گذرگاه قرآن است . 2 ـ پناه بردن به خدا. قرآن . ((پس هر گاه قرآن خواندی , از شیطان رجیم به خداپناه بر)). ـ امـام صادق (ع): درهای معصیت را بااستعاذه (گفتن جمله ((اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم))) ببندید و درهای طاعت را با تسمیه (گفتن جمله ((بسم اللّه الرحمن الرحیم))) بگشایید. ـ در پـاسـخ بـه سـؤال از اسـتـعـاذه در هنگام شروع هرسوره ای , فرمود: آری , از شیطان رجیم که پلیدترین شیاطین است , به خدا پناه بر. 3 ـ ترتیل (روشن و شمرده خواندن). قرآن . ((یا بر آن (نصف) بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان)). ـ پیامبر خدا(ص), درباره آیه ((و رتل القرآن ترتیلا)), فرمود: قرآن را روشن وشمرده بخوان و آن را مـانـند تخم علف پاش مده و همچون شعر به شتاب و بریده و بریده مخوان در شگفتیهایش درنگ کـنـیـد, دلـهـا رابـا آن بـه تـپـش و حرکت در آورید و همه کوشش شما این نباشد که سوره را به آخربرسانید. ـ نـیـز دربـاره هـمـین آیه , فرمود: قرآن را روشن و شمرده بخوانید و مانند شعر تند وبریده بریده مـخـوانـیـد, در مطالب شگفت انگیزش تامل کنید و دلها را با آن نیشتر زنیدو تمام سعی شما این نباشد که سوره را به آخر رسانید. ـ امام علی (ع), نیز درباره همین آیه ,می فرماید: قرآن را روشن و واضح بخوان ومانند شعر به شتاب و بـریـده مـخوان و چون ریگ پراکنده اش مساز بلکه دلهای سخت خود را (به وسیله آن) به بیم و هراس افکنیدو تمام سعی شما این نباشد که سوره را به پایان برید. ـ در وصـف پـرهـیـزگاران , می فرماید:شب هنگام به پا می خیزند و آیات قرآن را باتامل و شمرده مـی خوانند و جانهایشان را باخواندن آن اندوهناک می سازند و داروی درد و بیماری خود را در آن می جویند. 4 ـ تدبر. قرآن . ((آیا در قرآن تدبر نمی کنند یا بر دلهایشان قفلها زده شده است)). ((کـتـابـی اسـت فـرخـنـده که آن را سوی تو فروفرستادیم , تا در آیاتش تدبر کنند و خردمندان پندگیرند)). ((آیـا در (عـظـمت) این سخن نیندیشیده اند, یا چیزی برای آنان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده است)). ((آیا در قرآن تدبر نمی کنند؟ اگر از نزد غیر خدا بود,هر آینه در آن اختلاف بسیاری می یافتند)). ـ امـام عـلـی (ع): بدانید که در قرآن خواندنی که با تدبر همراه نباشد, خیری نیست , بدانید

که در عبادتی که با فهم واندیشه توام نباشد, خیری نیست . ـ امام سجاد(ع): آیه های قرآن گنجینه های دانش هستند پس , هر گاه گنجینه ای گشوده شد, شایسته است که درآن نظر افکنی . ـ امـام عـلـی (ع): در آیـات قـرآن تـدبرکنید و از آن عبرت آموزید, زیرا که قرآن رساترین پندها و عبرتهاست . ـ پیامبر خدا(ص): کسی که قرآن را درکمتر از سه (روز) بخواند, (در آن) فقیه ودانا نمی شود. ـ در سـخـنـانی به پسر عمر فرمود:قرآن را در یک ماه بخوان ابن عمرمی گوید: عرض کردم : من می توانم در کمتراز این مدت بخوانم فرمود: در بیست شب بخوان می گوید: عرض کردم : می توانم درکـمـتر از این مدت هم بخوانم فرمود: در ده شب بخوان عرض کرد: می توانم در کمتر ازاین هم بخوانم فرمود: در هفت شب بخوان و از این جلوتر مرو. ـ امام صادق (ع), در پاسخ به سؤال ازختم کردن قرآن در یک شب , فرمود: خوش ندارم که آن را در کمتر از یک ماه بخوانی . 5 ـ خشوع . قرآن . ((آیـا بـرای کـسانی که ایمان آورده اند زمان آن نرسیده است که دلهایشان برای یاد خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع شود و چونان کسانی نباشند که پیش از این به آنها کتاب (آسمانی) داده شد و روزگاردرازی بر آنها گذشت و پس دلهایشان سخت شد وبسیاری از آنان فاسقانند)). ـ امام رضا(ع) در راه سفر به خراسان ,شبهادربسترش بسیارقرآن می خواند و هرگاه به آیه ای که در آن از بهشت یا آتش یاد شده بود می رسید, می گریست و بهشت را از خدامسالت می کرد و از آتش به او پناه می برد. ـ پیامبر خدا(ص): من در شگفتم که وقتی قرآن می خوانم , چگونه مویم سفید نمی شود. ـ قرآن را با آواز حزین بخوانید, زیراکه آن با صوت حزین نازل شده است . ـ قـرآن را بخوانید و گریه کنید و اگرگریه تان نمی آید, خود را به گریه بزنید از مانیست کسی که قرآن را با آواز نخواند. ـ هیچ دیده ای نیست که از خواندن قرآن اشکش سرازیر نشود, مگر این که روزقیامت روشن شود. ـ در پـاسـخ بـه این سؤال که خوش خوان ترین قرآن چه کسی است , فرمود:کسی که هر گاه قرآن خوندنش را بشنوی ,فکر کنی که از خدا می ترسد.

تلاوتهای ممنوع .

ـ پـیـامبر خدا(ص): قرآن را با لحنها وآوازهای عرب بخوانید و از (به کار بردن)لحنهای فاسقان و گـنـهـکـاران دوری کـنـید,زیرا بزودی پس از من مردمانی بیایند که صدای قرآن خواندشان را, همچون آوازه خوانی و نوحه گری و سرود خوانی کشیشان ,در گلو بچرخانند و از گلویشان فراتر نروددلهایشان و دلهای کسانی که از قرآن خواندن آنها خوششان آید, وارونه است . ـ نگرانی من برای شما این است که این را سبک شمارید و قرآن را با ساز وآواز بخوانید. ـ عـبـداللّه بـن رواحه : رسول خدا(ص) ما رانهی فرمود, از این که فردی از ما در حال جنابت قرآن بخواند. ـ پـیامبر خدا(ص): کسی که قرآن خواندن را وسیله امرار معاش خود ازمردم قرار دهد, روز قیامت در حالی بیاید که چهره اش اسکلتی بدون گوشت است .

کسی که قرآن لعنتش می کند.

ـ پیامبر خدا(ص): ای بسا قرآن خوانی ,که قرآن لعنتش می کند. ـ قرآن نه به تلاوت کردن است و نه به دانستن روایت آن , بلکه قرآن به هدایت است و فهمیدن آن . ـ تو تا زمانی قرآن می خوانی که تو را(از گناهان) باز دارد پس اگر باز نداشت ,قرآن نخوانده ای . ـ تا زمانی که قرآن تو را (از گناهان)باز می دارد, قرآن بخوان , زیرا اگر تو را بازنداشت (در حقیقت) آن را نخوانده ای . ـ غریبان دنیا چهار نفرند: قرآنی که در اندرون ستمگر است , مسجدی که درمحله ای باشد و مردم در آن نماز نخوانند,مصحفی که در خانه ای باشد و خوانده نشودو مرد پرهیزگاری که در میان مردمانی بد به سر می برد.

قاریان نابکار.

ـ مصباح الشریعة : پیامبر خدا(ص)فرمود: بیشتر منافقان امت من , قاریان آن هستند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): در دوزخ آسیابی آهنی است , که با آن سرهای قاریان وعلمای گنهکار آرد می شود. ـ امـام بـاقر(ع): هر کس نزد پیشوایی ستمگر برود و به قصد رسیدن به مال و منالی از دنیا برای او قـرآن بخواند, قاری در ازای هر حرفی که می خواند ده لعنت می شود وشنونده برای هر حرفی یک لعنت . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هر کس قرآن رابرای دنیا و زیور آن فرا گیرد, خداوندبهشت را بر او حرام گرداند.

گونه های قاریان .

ـ امام علی (ع) به ایاس بن عامر فرمود:ای مرد عکی , اگر زنده بمانی , خواهی دیدکه قرآن خوانان سـه گروهند: گروهی برای خدای عزوجل می خوانند, گروهی برای دنیاو گروهی برای ستیزه کردن و تو اگرتوانستی از کسانی باشی که برای خدای عزوجل قرآن می خوانند, چنین باش . ـ امـام صـادق (ع): قـاریان سه گونه اند:قاریی که قرآن می خواند, تا بدان وسیله ازشاهان به نوایی بـرسـد و بر مردم فخر وبزرگی فروشد, چنین کسی از دوزخیان است قاریی که قرآن می خواند و حـروف وکـلـمـاتش را حفظ می کند, اما معانیش را رهامی کند این نیز از دوزخیان است و قاریی که قرآن می خواند و با آن در زیر کلاه برک خود پنهان می شود و به آیات محکم آن عمل می کند و به آیـات مـتـشـابـهـش ایـمـان مـی آورد و فرایضش را به جا می آورد وحلالش را حلال و حرامش را حـرام مـی شمارد, این قاری از کسانی است که خداوند او را از گمراهیهای فتنه نجات می دهد و از بهشتیان است و درباره هر که خواهد, شفاعت می کند.
ـ پیامبر خدا(ص): قاریان قرآن سه گونه اند: مردی که قرآن می خواند و آن راوسیله ای برای تقرب بـه شـاهـان و جـلـب توجه مردم قرارمی دهد و مردی که قرآن می خواندو الفاظ و کلماتش را بر پا می دارد و معانیش را فرو می گذارد این دسته از قاریان قرآن تعدادشان زیاد است و خدا امثال آنها را زیـادنـکـنـاد و مـردی که قرآن می خواند و دارو ومرهم قرآن را بر روی درد دل خویش می نهد شـبـش را بـا آن بـه بـیـداری مـی گـذرانـد وروزش را بـا آن بـه تـشنگی سپری می کند (آن را) درمسجدهایشان به پا می دارند و زیرکلاه برکیهای خود می خزانندش اینانند که خداوند به برکت وجـودشـان , بلا را می گرداندو دشمنان را از میان می برد و باران آسمان رافرو می فرستد, به خدا سوگند که این قاریان از کبریت احمر کمیابترند.
ـ امام صادق (ع): برخی از مردم قرآن را فرا می گیرند, برای این که بگویند فلانی قاری است برخی آن را مـی آموزند, تا باصدای خوش بخوانند و مردم بگویند فلانی صوتی خوش دارد در اینها خیری نـیـسـت (کـارشـان ارزشـی نـدارد) بـرخی هم قرآن رافرا می گیرند و شب و روزشان را با آن به سرمی برند و اهمیتی نمی دهند که کسی این مطلب را می داند یا نمی داند. ـ پـیـامـبـر خدا(ص): هر که برای شهرت طلبی و رسیدن به چیزی قرآن بخواند, درروز قیامت با چـهـره ای اسـتخوانی وبی گوشت , خدای عزوجل را دیدار کند وهرکه قرآن بخواند و به آن عمل نـکند,خداوند

روز قیامت او را کور محشورگرداند, پس بگوید: ((پروردگارا, چرا مراکور محشور کردی)).

گوش دادن به قرآن .

ـ پیامبر خدا(ص): هان ! هر که مشتاق خداست , پس , به کلام خدا گوش دهد. ـ هر که یک آیه از قرآن گوش کند,برایش بهتر از ثبیری از طلاست , ثبیر نام کوه بزرگی در یمن است . ـ از قاری قرآن , بلای دنیا دورمی شود و از شنونده قرآن , بلای آخرت . ـ هـرکه به یک آیه از کتاب خدا گوش دهد, برایش ثوابی دو چندان نوشته شود وهر که یک آیه از کتاب خدا تلاوت کند, روزقیامت آن آیه نوری برای او باشد.

آداب گوش دادن به قرآن .

قرآن . ((هـرگـاه قـرآن خـوانـده شود, به آن گوش دهید وخاموش بمانید, شاید که مورد رحمت قرار گیرید)). ((بـگو: به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید, هماناکسانی که پیش از آن علم داده شده اند, هرگاه (قـرآن) برآنان تلاوت شود, به چانه ها به خاک سجده می افتند ومی گویند: منزه است پروردگار مـا, هـمانا وعده پروردگارما شدنی است و به چانه ها به خاک می افتند (و) می گریندو بر کرنش آنها افزوده می شود)). ((آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت : از فرزندان آدم بودند و از کـسانی که همراه نوح (بر کشتی) سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که (آنان را) هـدایـت نـمـودیـم وبـرگـزیـدیـم (و) هـرگاه آیات (خدای) رحمان بر آنان خوانده می شد, سجده کنان و گریان به خاک می افتادند)). ((آیـا بـرای کـسانی که ایمان آورده اند, وقت آن نرسیده که دلهایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نـازل شده نرم (و فروتن) گردد و مانند کسانی نباشند که ازپیش بدانها کتاب داده شد و (عمر و) انتظار بر آنان به درازا کشید و دلهایشان سخت گردید و بسیاری از آنهافاسق بودند)). ـ امـام صادق (ع), در پاسخ سؤال زراره ازوجوب خاموش ماندن و گوش دادن بر کسی که قرآن را می شنود, فرمود: آری , هرگاه قرآن در حضور تو خوانده شد, واجب است که گوش کنی و خاموش مانی . ـ امـام بـاقـر(ع): خـداوند به مؤمنان می فرماید: ((هر گاه قرآن خوانده شد)) یعنی در نماز واجب پشت سر امام جماعت)),پس گوش کنید)).

قرآن ظاهری دارد و باطنی .

ـ پـیامبر خدا(ص): خدای عزوجل هیچ آیه ای نازل نکرد, مگر این که آن را ظاهری است و باطنی و هر حرفی حدی است و هرحدی مقطعی . ـ امـام سـجاد(ع): کتاب خدای عزوجل بر چهار چیز است : عبارت (ظاهر), اشاره ,لطایف و حقایق عبارت , برای عامه مردم است , اشاره برای خواص , لطایف برای اولیا و حقایق برای انبیا. ـ امـام بـاقـر(ع): هـمانا قرآن باطنی داردو باطنش نیز باطنی دارد و ظاهری دارد وظاهرش نیز ظـاهـری دارد از دسـتـرس خردمردان چیزی دورتر از تفسیر قرآن نیست ,(زیرا) آیه قرآن آغازش دربـاره چـیـزی اسـت و پـایـانـش درباره چیزی دیگر قرآن گفتاری پیوسته است که به شکلها و معانی گوناگون حمل می شود. ـ امام علی (ع): قرآن ظاهرش زیبا وشگفت انگیز است و باطنش ژرف . ـ امام صادق (ع): قرآن سراسر سرزنش است و باطنش نزدیک کننده .

پرهيز از تفسير به راى .

ـ پيامبر خدا(ص): به من ايمان نياورده است , كسى كه سخن مرا بر اساس راى خودش تفسير كند. ـ امام صادق (ع): كسى كه قرآن را به راى خود تفسير كند و تفسيرش درست باشد, ماجور نيست و اگر نادرست باشد,گناهش به گردن اوست . ـ پيامبر خدا(ص): هركه ندانسته درباره قرآن سخن بگويد, جايگاهش آتش است . ـ هر كه در قرآن مطابق نظر خودسخن بگويد و سخنش درست هم باشد, بازخطا كرده است . ـ هـر كه در قرآن ندانسته چيزى بگويد, روز قيامت در حالى آورده شود كه لگامى از آتش بر او زده شده است . ـ بيشترين چيزى كه بعد از خود براى امتم از آن مى ترسم , مردى است كه قرآن راتاويل نابجا كند. ـ امام على (ع), در نامه اى به معاويه ,مى فرمايد: با تاويل قرآن , در پى دنيا تاختى .

قرآن شناس کیست ؟ .

ـ امام باقر(ع) به قتادة بن دعامه فرمود:ای قتاده ! تو فقیه بصریان هستی ؟ عرض کرد: این طور خیال مـی کـنـند امام باقر فرمود:شنیده ام که تفسیر قرآن می گویی قتاده عرض کرد: آری امام باقر(ع) فرمود: ازروی علم تفسیرش می کنی یا از روی ناآگاهی ؟ عرض کرد: نه , از روی علم ـ تا آن جا که فرمود ـ ای قتاده ! قرآن را در حقیقت کسی می شناسد, که مخاطب آن بوده است . ـ امـام عـلـی (ع): ایـن قـرآن اسـت , پس آن را به زبان آورید, اما او هرگز (خودش)سخن نخواهد گفت , بلکه من شما را از آن آگاه می کنم . ـ در وصـف عترت پیامبر صلوات اللّه علیهم , می فرماید: آنان زمامهای حق هستند(شما را به سوی حق می کشانند) و نشانه های دین و زبانهای راستی و راستگویی پس آنان را در بهترین منزلگاههای قرآن فرودآورید و همچون اشتران تشنه به سوی آنهابشتابید. ـ امـام صـادق (ع): خداوند ولایت ما, اهل بیت , را قطب قرآن و قطب همه کتابها (ی آسمانی) قرار داده اسـت , کـه قرآن محکم برگردآن می چرخد و به وسیله آن ولایت , کتابها (ی الهی) بخشیده می شود و ایمان روشن و آشکارمی شود.

انواع آیات قرآن .

قرآن . ((او کسی است که این کتاب (قرآن) را بر تو فروفرستاد پاره ای ازآن , آیاتی محکم (صریح وروشن) است آنها اساس کتابند و (پاره ای) دیگر متشابهاتند (که تاویل پذیرند) اما کسانی که در دلهایشان انحراف است , برای فتنه جویی و طلب تاویل آن (به دلخواه خود,) از متشابه آن پیروی می کنند, با آن که تاویلش راجزخداو ریشه داران در دانش کسی نمی داند (آنان که) می گویند: ما بدان ایمان آوردیم , همه (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگارماست وجز خردمندان کسی متذکر نمی شود)). ـ پیامبر خدا(ص): قرآن , بر پنج وجه نازل شده است : حلال و حرام و محکم و متشابه و مثلها پس به حلال عمل کنید و از حرام بازایستید و محکم را به کار بندید و با متشابه کاری نداشته باشید و از مثلها عبرت گیرید. ـ قرآن , بر هفت حرف نازل شده است :امر و نهی و ترغیب کردن و ترساندن و جدل وداستان و مثل . ـ امام علی (ع): خدای تبارک و تعالی ,قرآن را بر هفت قسم نازل فرموده است که هربخشی از آن شفا دهنده و کفایت کننده است این هفت قسم عبارتند از: امر و نهی و ترغیب وترساندن و جدل و مثل و داستان در قرآن آیات ناسخ و منسوخ و محکم ومتشابه و خاص و عام و مقدم و مؤخر و واجبات و رخصتها و حلال و حرام و فرایض و احکام ومنقطع و معطوف و منقطع نامعطوف و حرفی به جای حرف دیگر, وجود دارد. بعضی از کلمات قرآن , لفظش خاص است وبعضی لفظش عام است و عمومیت را می رساندو برخی لفظش مفرد است و معنایش جمع وبرخی لفظش جمع است و معنایش مفرد برخی لفظش ماضی است و معنایش مستقبل برخی لفظش خبری است و معنایش حکایت از قومی دیگر بعضی از آنها باقی است و از جهت ومعنای اصلیش (به معنای دیگر) برگردانده شده است بعضی از آنها معنایی خلاف تنزیلش داردو برخی تاویل و تنزیلش یکی است و بعضی تاویلش پیش از تاویل آن است و بعضی تاویلش بعد از تنزیلش . در قرآن آیاتی هست که قسمتی از آن , درسوره ای است و دنباله آن در سوره ای دیگرآیاتی هست که نصفش منسوخ است و نصفش به حال خود باقی است (و نسخ نشده), بعضی ازآیات آن الفاظشان متفاوت اما معنایشان با هم یکسان است , آیاتی هم هست که لفظشان یکسان , اما معنایشان متفاوت است بعضی آیات ناظر به رخصت است و بعد از قطعیت ,دست باز گذاشته شده است , زیرا خداوندعزوجل دوست دارد که همان گونه که به واجبات و احکام قطعیش عمل می شود به اجازات و رخصتهایش نیز عمل شود. بعضی از قرآن , رخصت است و

شخص مکلف آزاد است اگر خواست آنها را انجام دهدو اگر خواست ترک کند بعضی از آن رخصتی است که ظاهرش بر خلاف باطنش می باشد, به ظاهر آن به گاه تقیه عمل می شود ولی به باطن آن حتی از باب تقیه هم نمی توان عمل کردبعضی از قسمتهای قرآن خطابش به عده ای است ولی مقصود دیگران هستند برخی از آن مخاطبش پیامبر(ص) است , اما متعلقش امت او هستند بعضی از قسمتهای آن هست که حرام شمردنش جز با حلال شمردن آن شناخته نمی شود و قسمتهایی هم در قرآن هست که تالیف و تنزیل آن بر غیر معنایی است که درباره آن نازل شده است . بعضی از قسمتهای قرآن , هست که پاسخ خدای متعال و حجت آوری او بر همه ملحدان وزندیقان و دهریه و ثنویه و قدریه و جبریه وبت پرستان و آتش پرستان , است و قسمتهایی از آن , احتجاج بر ضد ترسایان (و اعتقادشان)درباره مسیح (ع) است و قسمتهایی از آن رد بریهود و قسمتهایی از آن پاسخ به کسانی است که می گویند, نه ایمان قابل افزایش و کاهش است نه کفر قسمتهایی از آن نیز در پاسخ به کسانی است که خیال می کنند بعد از مرگ و پیش ازقیامت پاداش و کیفری در کار نیست .

آیات محکم و متشابه .

ـ امام علی (ع), در پاسخ به سؤال ازمعنای محکم و متشابه در کتاب خدای عزوجل ,فرمود: محکم آن آیـه ای اسـت کـه چـیـزی از قـرآن آن را نـسـخ نکرده است , این است سخن خدای عزوجل که می فرماید: ((اوست کسی که کتاب رابر تو نازل کرد برخی از آن آیاتی محکمند که آنها ام الکتابند و برخی دیگر متشابهند)) مردم ,در آیات متشابه به هلاکت در افتاده اند, زیرامعنای آنها را نفهمیدند و حـقیقت آنها رانشناختند از این رو, با آرای شخصی خود آنها راتاویل و توجیه کردند و بدین سان خود را ازرجوع به اوصیاوپرسیدن ازآنهابی نیاز دانستند. امـا مـتشابه قرآن , آن است که از آن منحرف شده است لفظش یکی و معنایش متفاوت است ,مانند ایـن سـخـن خـدای عـزوجـل : ((خـدا هـر کـه رابـخـواهـد گـمـراه می کند و هر که را خواهد هدایت می کند)) در این جا گمراه کردن را به خودش نسبت داده است و این گمراه کردن آنها از راه بـهـشت است به سبب افعال و اعمال خودشان درجایی دیگر گمراهی را به کفار نسبت داده و درآیه ای دیگر به بتها منتسب کرده است . ـ امـام صادق (ع), در پاسخ به سؤال ازمحکم و متشابه , فرمود: محکم آن آیه ای است که به آن عمل می کنیم و متشابه آیه ای است که بر کسی که از آن شناخت ندارد مشتبه می شود. ـ نیز در پاسخ به همین پرسش , فرمود: محکم آن است که بدان عمل می شود و متشابه آن است که برخی از آن با برخی دیگر, شبیه است . ـ هـمـانا در قرآن محکمی است ومتشابهی به آیات محکم , ایمان داریم و بدانهاعمل می کنیم و به آیات متشابه ایمان داریم ولی به کارشان نمی بندیم . ـ امام رضا(ع): هرکه متشابه قرآن را به محکم آن ارجاع دهد, به راه راست هدایت شده است . علامه طباطبائی در المیزان , پس از نقل اخبار منقول از امامان معصوم (ع) در بیان معنای متشابه , مـی گـویـد: ایـن اخـبـار, همان گونه که ملاحظه می شود, در بیان معنای متشابه نزدیک به هم هـسـتـند و گفته قبلی ما را تاییدمی کنند,که گفتیم تشابه آیات قابل رفع بوده و با تفسیرکردن آیات متشابه با آیات محکم این تشابه برطرف می شود و اما این که آیات منسوخ جزمتشابهاتند, این مـطلب همچنان که قبلا گفتیم ,درست است و وجه و علت متشابه بودن آنها,آن گونه که از این آیـات بر می آید, استمرارداشتن و باقی بودن حکم است لیکن آیه ناسخ آن را چنین تفسیر و توضیح مـی دهد که آن حکم , دیگر استمرار ندارد و اما روایت امام (ع)در ((عیون)) که فرموده است : ((در اخـبـار مـا نـیـزمـتشابهاتی چون متشابهات قرآن و محکماتی چون محکمات قرآن وجود دارد)), الـبـتـه روایـات مـسـتـفیضه ای از ائمه (ع)

در این باره رسیده است و دلیل عقلی هم این سخن را تـاییدمی کند, زیرا اخبار آن بزرگواران شامل همان چیزهایی است که قرآن شریف شامل آنهاست و آنـچـه را قـرآن متعرض شده , این اخبار توضیح می دهند از مطالب گذشته روشن شد که تشابه , ازاوصـاف مـعـنـایـی اسـت کـه لـفظ بر آن دلالت دارد,یعنی آن معنا به گونه ای است که هم بر معنای مورد نظر قابل انطباق است و هم بر معنای دیگری جز آن آری , تشابه نه از اوصاف لفظاست که دلالت غرابت و اجمال بر معنا داشته باشد و نه از اوصاف لفظ و معنا با هم . بـه دیـگـر سـخـن : پدید آمدن تشابه در آیات متشابه قرآنی , برای این است که بیانات آنهانسبت به مـعارف حقه الهی جنبه مثل دارد و این معنا عینا در اخبار (اهل بیت (ع)) هم وجوددارد بنابراین , در ایـن اخـبـار نـیـز, همانند قرآن ,محکم و متشابه وجود دارد از پیامبر(ص)روایت شده است که فرموده : ما گروه پیامبران بامردم به اندازه خردهایشان سخن می گوییم)).

اشارتهای قرآن .

ـ امـام صادق (ع): خداوند پیامبر خود رابر طبق ضرب المثل ((به در می گویم که دیواربشنود)), مبعوث کرده است . ـ قرآن مطابق ضرب المثل ((به درمی گویم که دیوار بشنود)), نازل شده است . ـ هـر چـه خـدای عـزوجل به پیامبرش عتاب فرموده , مقصود از آن دیگران است ,مانند این سخن خـداونـد که : ((اگر نبود که ما تو رااستوار گردانیدیم , نزدیک بود که به سوی آنهااندکی متمایل شوی)), مقصود از این کلام (وعتاب) غیر پیامبر است . ـ امـام رضـا(ع), درباره آیه ((خدا تو راببخشد چرا به آنها اجازه دادی)), فرمود: این ازجمله آیاتی اسـت کـه طـبـق ضـرب المثل ((به درمی گویم که دیوار بشنود)), نازل شده است همچنین آیه ((اگـر شـرک آوری , هـر آیـنـه عـمـل تـوبـر بـاد رود)) و نـیز آیه ((اگر نبود که ما تو رااستوار گردانیدیم , هر آینه نزدیک بود که به سوی آنها اندکی متمایل شوی)).

وجوه قرآن .

ـ امام علی (ع), هنگامی که عبداللّه بن عباس را برای گفتگو با خوارج واقامه حجت بر آنان فرستاد, بـه او فـرمـود:بـا آنـان بـه وسـیـلـه قـرآن سـتـیـزه مـکـن , زیراقرآن وجوه گوناگونی دارد تو چـیزی می گویی و آنها چیزی می گویند, بلکه باآنان به وسیله سنت احتجاج کن , زیرا که آنان در برابر سنت راه گریزی (و توجیهی)ندارند. ـ عـکـرمـه : شنیدم که ابن عباس درباره خوارج , همانان که حکمیت را نپذیرفتند و از علی بن ابی طالب جدا شدند, سخن می گوید او گفت : دوازده هزار نفر از خوارج از سپاه علی کناره گرفتند, عـلـی مـرا فرا خواند و فرمود:نزد ایشان برو و آنان را به کتاب و سنت فرا خوان و به وسیله قرآن با آنان احتجاج نکن , زیرا قرآن وجوه گوناگون دارد, بلکه به وسیله سنت (پیامبر) با ایشان بحث کن . ـ پیامبر خدا(ص): قرآن , وجوه گوناگون دارد پس آن را بر بهترین وجوهش حمل (و معنا) کنید.

ام القرآن .

ـ پیامبر خدا(ص): سوره حمد, ام القرآن و ام الکتاب و سبع المثانی است . ـ سوره حمد, هفت آیه است , ((بسم اللّه الرحمن الرحیم)) یکی از آن هفت آیه می باشد سوره حمد, سبع المثانی و قرآن عظیم و ام القرآن است . ـ پـیامبر خدا(ص) سعید بن معلی را که در حال نماز بود صدا زد اما او جواب ندادرسول خدا(ص) بـه او فـرمـود: مـگـر خـداونـدنـفـرمـوده اسـت : ((هـر گـاه خـدا و رسـول شـمـابـمـایـپـ ـ راصـدازدند,جواب بدهید))؟ سپس فرمود:پیش ازآن که مسجدراترک کنی ,باعظمت ترین سوره قرآن را بـه تو می آموزم پس , دستم راگرفت و چون نزدیک در مسجد رسیدیم ,عرض کردم : ای رسول خـدا, شـمـا فـرمـودیدکه : با عظمت ترین سوره قرآن را به تومی آموزم حضرت فرمود: ((الحمدللّه رب العالمین)) (سوره حمد) همان سبع المثانی وقرآن عظیمی است , که به من داده شده است . ـ خداوند نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان , همانند ام القرآن نازل نکرده است . ـ هر که فاتحة الکتاب را بخواند,چنان است که تورات و انجیل و زبور وفرقان را خوانده باشد.

عظیم ترین , عدالتخواهانه ترین ,ترس آورترین و امیدبخش ترین آیه .

ـ پـیامبر خدا(ص): با عظمت ترین آیه قرآن ,آیة الکرسی است عدالتخواهانه ترین آیه قرآن آیه ((همانا خداوند به عدل واحسان فرمان می دهد)), است . تـرس آورتـریـن آیه قرآن , این آیه است :((پس هر کس همسنگ ذره ای خوبی کند,آن را می بیند و هـرکس همسنگ ذره ای بدی کند, آن را می بیند)) و امیدبخش ترین آیه قرآن , این آیه است : ((بگو: ای بندگان من که بر خویشتن ستم کردید, از رحمت خدانومید نشوید)).

مقربان .

مقربان .

قرآن . ((آن گـاه , ایـن کـتـاب را به آن کسان از بندگان خود که انتخابشان کردیم به میراث دادیم پس بـرخـی از ایـشـان سـتـمـگر به خویشند و برخی معتدلند و بعضیشان به اذن خدا به سوی خوبیها می شتابند و این همان فضل بزرگ است)). ((و سبقت گیرندگان مقدمند آنان مقربانند)). ((و اما اگر (او) از مقربان باشد (در) آسایش و راحت وبهشت پر نعمت (خواهد بود))). ((چشمه ای , که مقربان از آن نوشند)). ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((آن گاه این کتاب را به به میراث دادیم)), می فرماید:ستمگر برگرد نـفـس خویش می چرخد((12)) ومعتدل بر گرد دل خویش و پیشتاز بر گردپروردگار عزوجل خود. ـ امـام بـاقـر(ع), نـیز درباره همین آیه ,می فرماید: پیشی گیرنده به خیرات و خوبیها,امام است و معتدل , کسی است که امام رامی شناسد و ستمگر به خویش , کسی است که امام را نمی شناسد. ـ نـیـز دربـاره همین آیه , می فرماید:ستمگر به خویش از ماست و او کسی است که هم کار خوب و شـایـسـتـه می کند و هم کار بدمقتصد کسی است که متعبد و در عبادت سختکوش است و پیشی گـیرنده به خیرات وخوبیها عبارتند از علی و حسن و حسین (ع) وهر کس از خاندان محمد(ص) که شهید شود. ـ نیز درباره همین آیه , می فرماید: ای ابواسحاق ! این آیه مخصوص ماست پیشی گیرنده به خوبیها و خیرات علی بن ابی طالب است وحسن و حسین و شهدای ما معتدل , کسی است که روزها روزه می گیرد و شبها را به عبادت می گذراند و ستمگر به خویشتن , مثل بقیه مردم گناه می کند ولی آمرزیده می شود. ـ پـیامبر خدا(ص), درباره همین آیه ,می فرماید: پیشی گیرنده , بدون حسابرسی به بهشت می رود مـعـتـدل انـدکـی حسابرسی می شودو ستمگر به خویش , در صحرای محشر نگه داشته می شود و سپس به بهشت می رود همین عده هستند که می گویند: ((سپاس و ستایش خدارا که غم و اندوه از ما ببرد)). ـ دربـاره آیه ((و پیشتازان اولیه مهاجرین و انصار)) و آیه ((و پیشتازان مقدمند همانانندمقربان)), فـرمـود: خـدای مـتـعال این آیات رادرباره پیامبران و اوصیا نازل فرمود اما من برترین پیامبران و فرستادگان خدا هستم ووصی من علی بن ابی طالب , برترین اوصیااست . ـ امـام کـاظم (ع): در انجیل نوشته شده است : خوشا به حال اصلاح دهندگان میان مردم اینان در روز قیامت مقربان (درگاه حق) هستند.

عبادت مقربان .

ـ امام علی (ع): بر شما باد, اخلاص راستین و یقین نیکو, زیرا که این دو برترین عبادت مقربان است . ـ بخشش کردن در راه خدا, عبادت مقربان است . ـ عیسی گذارش بر سه نفر افتاد که بدنهایشان نحیف و نزار شده و رنگهایشان برگشته بود به آنان فرمود: چه چیز شما را به این حالی که می بینم , انداخته است ؟ عرض کردند: ترس از آتش فرمود: بر خـداسـت کـه تـرسـان را ایمن گرداند سپس از آنها گذشت و به سه نفر دیگر رسید که از آن سه تـن ,تـکیده تر و رنگ باخته تر بودند فرمود: چه چیز شما را به این حالی که می بینم , انداخته است ؟ عـرض کردند: شوق بهشت فرمود:بر خداست که امید شما را برآورده سازد ازآنها نیز گذشت و به سـه نـفر دیگر برخورد,که از قبلیها نزارتر و رنگ پریده تر بودند به طوری که چهره هایشان گویی آیـنـه هـایـی ازنـور بـود فـرمود: چه چیز شما را به این وضعی که می بینم , در آورده است ؟ عرض کردند:خدای عزوجل را دوست می داریم فرمود:شمایید مقربان , شمایید مقربان .

مقربترين مردم در پيشگاه خداى سبحان .

ـ امام على (ع): نزديكترين مردم به خداى سبحان , نيك ايمانترين آنهاست . ـ امام سجاد(ع): نزديكترين شما به خداوند, گشاده خوترين شماست . ـ امام على (ع): نزديكترين بندگان به خداى متعال , حق گوترين آنهاست , هر چندبه زيانش باشد و عمل كننده ترين آنهاست به حق , هر چند برخلاف ميلش باشد. ـ امـام صـادق (ع): از وحـيهاى خداى عزوجل به داود(ع) اين بود: اى داود!همچنان كه نزديكترين مردم به خدافروتنانند, دورترين مردم از خداگردنفرازانند. ـ امام على (ع), در وصف فرشتگان بزرگوار, مى فرمايد: آنان داناترين آفريدگانت به تو و ترسانترين آنها از تو ونزديكترين آنان به تو, هستند.

نزدیکترین حالت انسان به خدای سبحان .

ـ پیامبر خدا(ص): نزدیکترین زمان بنده به خدا, زمانی است که در سجده است . ـ امام صادق (ع): نزدیکترین زمان بنده به پروردگارش , زمانی است که در سجده است و پروردگارش را می خواند. ـ نزدیکترین زمان بنده به خدای عزوجل , هنگامی است که شکمش سبک باشد و مبغوضترین زمان بنده به خدای عزوجل زمانی است که شکمش پر باشد.

نزدیکترین خلق به خداوند در روزقیامت .

ـ امـام صـادق (ع): سـه کـسـنـد کـه در روزقیامت , نزدیکترین خلق به خدایند تا آن گاه که کار حـسـابرسی مردم تمام شود: مردی که در حال خشم , قدرتش او را به ستم کردن برزیر دستش وا نـدارد, مـردی که میان دو نفرحرکت کند و به اندازه جوی به یکی از آن دو نزدیکتر نشود و مردی که به سود و زیان خود, حق را بگوید. ـ کـشـاورزان , گنجهای مردمند آنان بذرهای پاکیزه و حلالی را که خداوندعزوجل آفریده است , مـی کـارنـد آنـان در روزقـیـامـت از همه مردم مقامی نیکوتر و منزلتی مقربتر دارند و به نام ((با برکتها)) خوانده می شوند.

اوج تقرب .

ـ پیامبر خدا(ص): خدای عزوجل فرمود:هیچ بنده ای با وسیله ای که نزد من محبوبترباشد از آنچه بـر او واجـب کـرده ام , بـه من نزدیک نشد همانا او با نماز نافله به من نزدیک شود, تا آن جا که او را دوست بدارم و چون دوستش بدارم , گوش او شوم که با آن بشنود و چشم او شوم که با آن ببیند و زبـان اوشوم که با آن سخن گوید و دست او شوم که باآن ضربه زند اگر مرا بخواند, جوابش دهم واگر از من خواهشی کند, به او بدهم . ـ آن شـب که به آسمان برده شد,عرض کرد: پروردگارا! حال مؤمن نزد توچون است ؟ فرمود: ای مـحمد! هیچ بنده ای از بندگانم با وسیله ای که نزد من محبوبترباشد از آنچه بر او واجب کرده ام , بـه من نزدیک نشد همانا او با نماز نافله به من نزدیک می شود, تا جایی که دوستدار اومی شوم پس چون دوستش بدارم آن گاه گوش او شوم که بدان بشنود و چشم او شوم که بدان ببیند و زبان او شوم که با آن سخن بگوید و دست او شوم که با آن ضربه زند اگرمرا بخواند پاسخش دهم و اگر از من خواهشی کند, خواهشش را برآورم . ـ خـدای تـبـارک و تـعـالی فرمود: بنده ام با چیزی چون گزاردن آنچه بر او واجب کرده ام , به من نـزدیک نشود بنده ام پیوسته به درگاه من زاری و دعا می کند, تا آن که دوستدارش می شوم و هر کـه مـن دوستش بدارم ,گوش و چشم و دست و پناهگاه او باشم اگر مرابخواند, پاسخش دهم و اگر از من چیزی بخواهد, به او عطا کنم . ـ خدای متعال می فرماید: بنده ام به وسیله نمازهای نافله پیوسته خود را به من نزدیک می گرداند, تـا جایی که دوستدارش می شوم و در این صورت گوش او شوم که بدان بشنود و چشم او شوم که بـدان بـبـیند و زبان اوشوم که بدان سخن گوید و قلب او شوم که بدان تعقل ورزد پس چون مرا بخواند, پاسخش دهم و هر گاه از من چیزی بخواهد, به او عطا کنم . ـ خدای متعال فرموده است : بنده مؤمنم به چیزی مانند گزاردن آنچه بر او واجب ساخته ام , به من نـزدیـک نشود بنده مؤمنم پیوسته نوافل را به جا می آورد, چندان که دوستدارش می شوم و هر که من دوستدارش باشم , گوش و چشم و دست و پشتیبان او شوم اگر از من چیزی بخواهد, عطایش کنم و اگر مرابخواند, پاسخش دهم . ـ خدای متعال فرموده است : بنده ام باچیزی که نزد من محبوبتر باشد از آنچه بر اوواجب کرده ام , خـود را بـه مـن نـزدیـک نـگرداندبنده ام با گزاردن نمازهای نافله , پیوسته خود رابه من نزدیک می کند تا جایی که دوستدارش می شوم پس چون دوستش بدارم , گوش او شوم که بدان بشنود.

رسیدن به خدا.

ـ امام عسکری (ع): رسیدن به خدای عزوجل , سفری است که جز با نشستن بر مرکب شب , پیموده نشود. ـ امام علی (ع): پیوستن به خدا, در بریدن از مردم است . ـ هر که در راه رسیدن به خدا شکیبایی ورزد, به او برسد. ـ هرگز به آفریدگار نپیوندی , مگر آن که از آفریده ببری . ـ در مناجات شعبانیه ـ : الهی ! نعمت بریدن کامل از همه و رویکردن تمام به خودت را ارزانیم دار و دیـدگان دلهای ما را به نورنگاهشان به تو, روشن گردان , تا دیدگان دلها,پرده های نور را از هم درند و به کان عظمت وبزرگی بپیوندند. ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((و با آن بیم ده کسانی را که از محشور شدن در پیشگاه پروردگارشان مـی ترسند)), فرمود: (یعنی)کسانی را که به رسیدن به پروردگارشان امیددارند, به وسیله قرآن بـیـم ده و آنان را به آنچه نزد خداست , ترغیب کن , زیرا قرآن شفاعت کننده ای است , که شفاعتش پذیرفته می شود. ـ امـام سـجـاد(ع) ـ در مـنـاجـات ـ : پاک و منزهی تو, چه تنگ است راه بر کسی که توراهنمایش نـبـاشـی ! و چـه آشکار است حق در نزدکسی که راه آن را به او نشان دهی ! خدایا! ما را درراههای رسیدن به خودت , حرکت ده و برای وارد شدن بر خودت , ما را در نزدیکترین راههاپیش بر. ـ نیز در دعا ـ : خدایا! مرا از کسانی قرارده که در راه راست منتهی به تو کوشیدند و عقب ننشستند و راه رسـیـدن بـه تـو را پیمودند و از آن منحرف نشدند و برای رسیدن به تو تکیه کردند,تا آن که رسیدند.

هر که یک وجب به من نزدیک شود,یک گز به او نزدیک می شوم .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): خداوند می فرماید: هر که یک وجب به من نزدیک شود, یک گز به اونزدیک می شوم و هر که یک گز به من نزدیک شود, یک رش (فاصله دو دست وقتی که گشوده شوند) به او نزدیک می شوم و هر که به سوی من قدم زنان بیاید, به سویش شتابان می روم . ـ خـدای عزوجل فرمود: هر که یک وجب به من نزدیک شود, یک گز به او نزدیک می شوم و هر که یک گز به من نزدیک شود, یک رش به او نزدیک می شوم و هر گاه قدم زنان سوی من بیاید, دوان دوان سویش می روم . ـ هر که یک وجب به خدای عزوجل نزدیک شود, خداوند یک گز به او نزدیک شود و هر که یک گز بـه او نزدیک شود, خدا یک رش به اونزدیک گردد و هر که قدم زنان به سوی خدای عزوجل برود خـداوند دوان دوان به سوی او رودحال آن که خدا برتر و بلند مرتبه تر است , حال آن که خدا برتر و بلند مرتبه تر است , حال آن که خدا برتر و بلند مرتبه تر است . ـ خـدای مـتعال فرمود: ای فرزند آدم !برای آمدن نزد من از جا برخیز, سوی تومی آیم به سوی من قدم زنان بیا, دوان دوان سویت می آیم . ـ امـام عـلی (ع): اگر شما به خدا رو کنید,به شما رو می شود و اگر از او رو برگردانید, ازشما رو برگردانده می شود.

وسایل نزدیک شدن به خدا.

ـ پیامبر خدا(ص): ای علی ! هر گاه بندگان با نیکی کردن , به آفریدگار خویش نزدیک شوند, تو با خرد ورزی به او نزدیک شوتا از آنان پیشی گیری . ـ امام علی (ع): مقرب شدن بنده به خدای سبحان , با خالص کردن نیت او (شدنی)است . ـ کسی که با گزاردن واجبات ومستحبات خود را (به خدا) نزدیک کند, دوچندان سود برد. ـ نـزدیـک شـدن بـه خدای سبحان باخواهش و مسالت کردن از او (ممکن) است و نزدیک شدن به مردم , با ترک سؤال و خواهش از آنان . ـ امـام بـاقـر(ع): از سخنان نجوا آمیزخدای متعال با موسی (ع) در کوه طور این بود:ای موسی ! به قـوم خـود بـرسـان کـه تقرب جویان ,با چیزی مانند گریستن از ترس من , به من نزدیک نشدند و مـتـعـبدان به چیزی مانند پرهیزاز حرامهای من مرا عبادت نکردند و خودآرایان , به چیزی مانند بی اعتنایی به چیزهایی ازدنیا که بدان نیاز ندارند, خویشتن را نیاراستند. مـوسـی عـرض کـرد: ای گـرامـیـتـریـن گـرامـیـان !چه چیز آنان را در این راه , استوار و ثابت قدم گرداند؟ فرمود: ای موسی ! اما آنان که با گریستن از ترس من جویای تقرب به من هستند, در ملااعلایند و هیچ کس در این (مرتبه) با آنان شریک نیست . ـ امـام صادق (ع): از جمله سخنان نجوا آمیز خدای تبارک و تعالی با موسی ـ صلوات اللّه علیه ـ این بـود: ای مـوسـی !طـالـبـان قـرب به من , به چیزی مانند پرهیز ازحرامهایم به من نزدیک نشدند من بهشتهای ماندگار خود را به آنان می بخشم وهیچ کس را شریکشان قرار نمی دهم . ـ لقمان , در سفارش به فرزندش ,گفت : فرزندم ! تو را به شش کار تشویق می کنم که هیچ کاری از آنـها نیست , مگر این که تو را به خشنودی خدای عزوجل نزدیک می کندوازخشم وناخشنودی اودور می سازد. اول ایـن که خدا را عبادت کنی و چیزی رااباز او نکنی دوم این که به تقدیر خداوند,چه خوشایند تـو بـاشد یا ناخوشایند تو,خشنود باشی سوم این که دوستی و دشمنی تو برای خدا باشد چهارم این کـه بـرای مـردم آن پـسـنـدی , کـه بـر خـود مـی پـسندی و برای آنان آن نپسندی که برای خود نمی پسندی پنجم این که خشم را فرو خوری و به کسی که به تو بدی کرده است , نیکی کنی ششم این که هوای نفس را فرو گذاری و با عوامل مهلک , بستیزی . ـ امـام عـلی (ع): به خدا سوگند, اگرهمانند شتران بچه مرده , بنالید و همچون کبوتران جفت از دسـت داده , بانگ برآوریدو همچون راهبان تارک دنیا, زاری کنید و درراه خدا از اموال و فرزندان خـویـش بـبـریـد تادرجه ای نزد خدا فزونی گیرید و مقرب شوید, یا خطایی را که در نامه های او ثبت است و فرشتگان او آن را نگه داشته اندبخشوده

شود, هر آینه این همه در مقابل ثوابی که از خدا برای شما امید دارم و کیفر اوکه از آن بر شما می ترسم , اندک است . ـ بـدان کـه هر آنچه تو را به خدا نزدیک می کند, از آتش دورت می سازد و هر آنچه تو را از خدا دور می گرداند, به آتش نزدیکت می کند.

دورترین مردم از خدا.

ـ پیـامـبر خدا(ص): دورترین خلایق ازخدا دو مردند: مردی که با فرمانروایان بنشیند و هر سخن ستمگرانه ای را که گفتندتصدیق کند و آموزگار کودکان که میان آنان به یک چشم نگاه نکند و درباره کودک یتیم خدا را در نظر نگیرد. ـ امام صادق (ع): دورترین حالی که بنده از خدای عزوجل دارد, این است که فکر و ذکری جز شکم و شرمگاهش نداشته باشد. ـ امام علی (ع): دورترین حالی که بنده از خداوند دارد, این است که هم و غمش شکم و شرمگاهش باشد.

اقرار.

اقـرار.

ـ پیامبر خدا(ص): اقرارکردن خردمندان بر ضد خودشان پذیرفته است . ـ اقرار کردن خردمند بر ضد خودش پذیرفته است . ـ امام صادق (ع): من شهادت فاسق راجز بر ضد خودش نمی پذیرم . ـ سخن مؤمن درباره خودش ,راست تر از سخن هفتاد مؤمن درباره اوست . ـ امـام عـلی (ع) به مامور جمع آوری زکات که او را از کوفه به بادیه فرستاد,فرمود: سپس به بادیه نشینان بگو: ای بندگان خدا! ولی خدا, مرا به سوی شما فرستاده است , تا حق خدا در اموالتان را از شـمـابـگیرم آیا در اموال خود حقی از آن خداهست تا آن را به ولی خدا بپردازید؟ اگرکسی به تو گفت : نه , دیگر به او رجوع مکن . ـ اصبغ بن نباته : مردی خدمت امیرالمؤمنین (ع) آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان , من زنا کرده ام , مـرا پاک گردان امیرالمؤمنین (ع) رویش را از او برگرداندسپس فرمود: بنشین آن گاه علی (ع) رو بـه مـردم کـرد و فرمود: اگر کسی از شما این گناه را مرتکب شود, مگر نمی تواند آن رابرخود بپوشاند همچنان که خدا بر اوپوشانده است . از این روایت بر می آید که اقرار کردن به گناه در حضور مردم , بکلی مذموم ونکوهیده است .

بی اعتباری اقرار شخص مجبور.

ـ امـام عـلـی (ع): هـر کـه بـه سبب تهدیدیا بازداشت یا شکنجه به گناهی که حد دارداقرار کند, اقرارش پذیرفته نیست و حد بر اوجاری نمی شود. ـ کسی که بر اثر شکنجه یا زندانی شدن یا ترساندن و یا تهدید اقرار کند, حدی بر او جاری نمی شود. ـ امـام باقر(ع): علی (ع) می فرمود: کسی که به کتک خوردن یا بسته شدن در بند وزنجیر یا زندان یا سرزنش و خشونت تهدیدشود (و به دزدی اقرار کند) دستش قطع نمی شود و اگر اقرار نکند, به علت تهدید,حد از او ساقط می شود. ـ سـلـیـمـان بـن خـالد به امام صادق (ع)عرض کرد: مردی دزدی کرده و انکارمی کند, ولی او را می زنند پس مال مسروقه را می آورد آیا باید دستش را قطع کرد؟ حضرت فرمود: آری , اما اگر اقرار به دزدی کند ولی مال مسروقه را نیاورد, قطع نمی شود.

وام .

وام .

قرآن . ((کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد, تا(نتیجه اش را) برای وی دو چندان گرداند و او را پاداش خوش باشد؟ . ـ امام علی (ع): هر که به خدا وام دهد,خداوند به او پاداش دهد. ـ هر که به خدا توکل کند, خداوند کفایتش کند و هر که از خدا بخواهد, خداوند به او عطاکند و هر که به خدا وام دهد, خداوند آن راباز پس دهد و هر که خدا را سپاس گوید,خداوند به او پاداش دهد. ـ خدای سبحان فرموده است : ((اگر خدا رایاری دهید, شما را یاری دهد و گامهایتان رااستوار گرداند)) و فرموده است : ((کیست آن کس , که به خدا وامی نیکو دهد)) اما او ازروی ناتوانی و خواری از شما یاری نخواسته و به سبب تنگدستی از شما وامخواهی نکرده است از شما یاری خواسته است ((درحالی که لشکرهای آسمانها و زمین از آن اوست و او مقتدر و حکیم است)) درحقیقت خواسته است ((شما را بیازماید که کدام یک نیکوتر عمل می کنید)). ـ پیامبر خدا(ص): مردی وارد بهشت شد,دید که بر در آن نوشته است : (ثواب) صدقه ده برابر آن است و (ثواب) وام هیجده برابر. ـ شبی که مرا به آسمان بردند, دیدم که بردر بهشت نوشته است : (ثواب) صدقه , ده برابر آن است و (ثواب) وام , هیجده برابر. ـ امام صادق (ع): بر در بهشت نوشته شده است : (ثواب) صدقه , ده برابر است و(ثواب) وام , هیجده برابر. ـ پیامبر خدا(ص): (ثواب) صدقه , ده برابر است و وام , هیجده برابر و صله دادن به برادران , بیست برابر و صله دادن به خویشاوند, بیست و چهار برابر.
ـ امام صادق (ع): (ثواب) وام , یک به هیجده است و اگر (وام گیرنده) بمیرد, آن قرض از زکات محسوب می شود. ـ پیامبر خدا(ص): وارد بهشت شدم ,دیدم بر در آن نوشته است : (ثواب) صدقه ,ده برابر است و وام , هیجده برابر گفتم : ای جبرئیل ! چرا صدقه ده برابر و وام , هیجده برابر است ؟ گفت : زیرا صدقه به دست نیازمند و بی نیاز می رسد اما وام جز به دست کسی که به آن نیاز دارد, نمی رسد. ـ امام صادق (ع): بر در بهشت نوشته است : (ثواب) وام , هیجده برابر است وصدقه , ده برابر علتش این است که وام جز به دست نیازمند, نمی رسد اما صدقه , ممکن است به دست غیر محتاج بیفتد. ـ پیامبر خدا(ص): شبی که به آسمان برده شدم , دیدم که بر در بهشت نوشته است :(ثواب) صدقه , ده برابر آن است و وام ,هیجده برابر گفتم : ای جبرئیل ! از چه رو وام برتر از صدقه است ؟ گفت : چون سائل (گاه)دارد و باز دست سؤال دراز می کند, اماوامخواه تقاضای وام نمی کند, مگر از روی نیاز. ـ امام صادق

(ع): بر در بهشت نوشته است : (ثواب) صدقه , ده برابر است و وام ,هیجده برابر و علت این که وام برتر از صدقه آمده , این است که وامخواه جز از روی نیازتقاضای وام نمی کند, اما صدقه را گاه کسی که نیازی به آن ندارد, مطالبه می کند. ـ روایـت شـده است که پاداش وام هیجده برابر پاداش صدقه است , زیرا وام به دست کسی می رسد که برای گرفتن صدقه ,خودش را خوار و خفیف نمی کند. ـ پـیامبر خدا(ص): خدای عزوجل فرمود: من دنیا را میان بندگانم کالایی برای معاوضه قرار دادم پـس اگر کسی از دنیا به من قرضی بدهد, به ازای هر یک از آن قرض ده تا هفتصد برابر و هر چند بـرابر که بخواهم به او می دهم و اگر کسی از آن به من چیزی قرض ندهد و من خودم به زور از او بـگـیـرم ,سـه چـیـز عـطـایـش کنم که اگر یکی از آنها را به فرشتگان خود دهم , خرسند شوند: نـمـاز,هـدایـت و رحمت , خدای عزوجل می فرماید: ((الذین اذ اصابتهم مصیبة قالوا انااللّه و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم)) این یکی از آن سه است , ((و رحمة))دومین آنهاست , ((و اولئک هم المهتدون)),سومین آن سه چیز است . ـ امـام صـادق (ع): اگـر وامـی پرداخت کنم , خوشتر دارم از این که به همان مقدارصله و بخشش دهم . ـ پیامبر خدا(ص): هرکس به اندوهگینی (که مالش را از دست داده) وام دهد و درپس گرفتن آن مراعات کند, عمل را از نوشروع کرده است (گناهانش پاک شده) وخداوند به ازای هر درهم , هزار قنطار (صدرطل) از (درهم) بهشت به او عطا کند. ـ امام علی (ع), در سفارش به فرزندبزرگوارش حسن (ع),می فرماید:اگرتهیدستی دیدی که توشه تو را تا روز قیامت برایت به دوش کشد و فردا هنگامی که به آن توشه نیاز داری آن را تحویل تو دهد, وجـود او راغـنـیـمـت دان و تـوشـه خویش را بر دوش او نه و تا جایی که می توانی این بار توشه را زیـادکـن , زیـرا مـمکن است که دگر باره او رابجویی و نیابی اگر توانگر بودی و کسی ازتو وامی خواست , وجود او را غنیمت دان تادر روز تنگدستی آن را به تو باز پس دهد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): کسی که برادرمسلمانش در وامی به او نیاز پیدا کند و اوبتواند وام بدهد و چنین نکند, خداوند بوی بهشت را بر او حرام گرداند.

مهلت دادن به بدهکار تنگدست .

قرآن . ((و اگر (بدهکارتان) تنگدست باشد, پس تا (هنگام)گشایش , مهلتی (به او دهید) و اگر براستی قدرت پرداخت ندارد, بخشیدن آن برای شما بهتر است , اگربدانید)). ـ پیامبر خدا(ص): هر کس تنگدستی رامهلت دهد, در هر روز برای او ثواب صدقه ای برابر با طلبی که از او دارد بر عهده (کرم) خداست , تا زمانی که مال خود رادریافت کند. ـ هـر کـه به تنگدستی مهلت دهد,خداوند, در روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست , وی را در سایه خود در آورد. ـ پـیامبر خدا(ص) وارد مسجد شد وفرمود: کدام یک از شما خوش دارد که خداوند عزوجل او را از گـرمـای سـوزان دوزخ نـگـه دارد؟ عرض کردیم : ای رسول خدا, همه ما خوش داریم فرمود: هر که تنگدستی را مهلت دهد یا بر او ببخشد,خداوند عزوجل وی را از گرمای سوزان دوزخ نگه دارد. ـ هـر کس به مؤمنی وامی دهد و(برای پس گرفتن آن) صبر کند تا دستش باز شود, مال او زکات محسوب شود و درنماز با فرشتگان باشد تا این که وامش به اوبرگردانده شود. ـ هر که به بدهکار خود مهلت دهد یااز طلب خود در گذرد, روز قیامت در سایه عرش باشد. ـ هر که می خواهد دعایش مستجاب واندوهش بر طرف شود, به تنگدست مهلت دهد. ـ حـق خـود را با خویشتنداری تمام یاناتمام بگیر (در هنگام مطالبه و گرفتن حقت حتی الامکان سعی کن به گناه نیفتی). ـ بترسید, از نفرین تنگدست . ـ مـردی از گـذشـتگان , مورد حسابرسی (الهی) قرار گرفت و هیچ کار خوبی از اوپیدا نشد مگر همین که توانگر بود و با مردم آمیزش می کرد و به چاکرانش دستور می داداز تنگدست در گذرند خدای متعال فرمود:ما به این کار (گذشت و بخشش)سزاوارتریم از او در گذرید. ـ هـمچنان که بدهکار تو اگر توانگرباشد روا نیست در پرداخت بدهیش به توتعلل ورزد, بر تو نیز روا نیست که , اگر بدانی تنگدست است , او را تحت فشار قرار دهی .

قرعه زدن .

قرعه زدن .

قرآن . ((ایـن از اخـبـار غیب است که به تو وحی می کنیم و(گرنه) وقتی که آنها قلمهای خود را (برای قرعه زدن به آب) می افکندند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد, نزد آنان نبودی و (نیز) وقتی که با یکدیگرکشمکش می کردند, نزدشان نبودی)). ((پس (سرنشینان) با هم قرعه انداختند و (یونس) ازبازندگان شد)). ـ امـام صادق (ع): هر گاه (در قرعه) کاربه خدا واگذار شود, کدام داوری عادلانه تر ازقرعه زدن اسـت ؟ مـگر نه این که خدای تعالی می فرماید: ((پس , با هم قرعه انداختند و(یونس) از بازندگان شد)). ـ
کـدام داوری عـادلانـه تـر از داوریی است که تیرها برای آن به قرعه انداخته شوند؟
خدای متعال می فرماید: ((پس با هم قرعه انداختند و(یونس) از بازندگان شد)), حضرت فرمود: هیچ موضوعی نیست که دو نفر در آن اختلاف نظرپیداکنند, مگراین که برای آن در کتاب خدا اصلی وجود دارد, اما خردهای مردان به آن نمی رسد. ـ امـام بـاقـر(ع): نـخـسـتین کسی که درباره اوقرعه زدند, مریم دختر عمران است خدای عزوجل مـی فـرمـایـد: ((و آن گاه که قلمهای خود رامی افکندند, تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد, نزد آنان نبودی)). ـ امـام صـادق (ع): هـیـچ عـده ای قرعه نزدندو (با این عمل) کار خود را به خدای به خدای متعال واگذار نکردند, مگر این که قرعه به نام شخص بر حق در آمد. ـ هنگامی که امام علی (ع) در یمن بود,سه مرد را خدمت آن حضرت آوردند که دریک طهر با زنی هـمبستر شده بودند (و آن زن پسری زاییده بود) حضرت از دو نفر پرسید: آیااقرار می کنید که این فـرزنـد شـمـاست ؟ گفتند: نه آن گاه از دو نفر پرسید: آیا اقرار می کنید که این فرزند شماست ؟ گفتند: نه . هـر بـار کـه حـضـرت از دو نـفـر آنـهـا مـی پـرسید:آیا اقرار می کنید که این فرزند شماست , آن دومـی گفتند: نه پس حضرت میان آنها قرعه زد وآن که قرعه به نامش در آمد, فرزند را به او داد ودو سـوم دیـه بـر عـهـده وی گـذاشـت این قضیه برای پیامبر(ص) بازگو شد, حضرت طوری خندیدکه دندانهای عقلش نمایان شد. ـ پیامبر خدا(ص) از امام علی (ع) پرسید:شگفت ترین چیزی که در یمن با آن مواجه شدی چه بود؟ عـلـی (ع) عرض کرد: جمعی نزدمن آمدند که کنیزی (به شرکت) خریده بودند وهمه آنها در یک طـهـر بـا او همبستر شده بودند وآن کنیز پسری به دنیا آورده بود و اینان بر سرآن پسر بچه با هم اخـتـلاف داشتند و هر یک مدعی بود که فرزند اوست من میان آنها قرعه زدم و فرزند را متعلق به کـسـی

دانـسـتـم که قرعه به نامش در آمد و او را ضامن (پرداخت) سهم دیگران قرار دادم رسول خدا(ص) فرمود: هیچ عده ای نیستند که (در چنین مواردی) با هم اختلاف پیدا کنند و حل مشکل خود را با کشیدن قرعه به خدا واگذارند, مگر این که قرعه به نام صاحب حق بیرون آید. صـدوق مـانند این حدیث را از امام باقرروایت کرده است , با این تفاوت که در آن روایت آمده است : هیچ عده ای قرعه نزدند. ـ عـایـشه : پیامبر(ص) هر گاه به مسافرت می رفت , میان همسران خود (برای همراه بردن یکی از آنان) قرعه می زد. ـ امام کاظم (ع): هر امر نامعلومی , به قرعه واگذار می شود.

قرن و نسل .

احیای دین در هر قرن .

ـ پیامبر خدا(ص): در هر قرن و نسلی از امت من پیشتازانی هستند. ـ خـدای متعال , در راس هر یکصدسال برای این امت کسی را می فرستد تا دین آنها را برایشان احیا کند. ـ امـام صادق (ع): در میان ما اهل بیت در هر نسلی افراد عادلی هستند که تحریف غلو کنندگان و دستبرد باطل گرایان و تاویل (و توجیه) نادانان را, از دین می زدایند ودور می کنند. ـ پیامبر خدا(ص): این دین در هر قرنی و نسلی افراد عادلی با خود دارد که تاویلات باطل گرایان و تحریف غلو کنندگان ودستبرد نادانان را, از آن می زدایند, چنان که کوره زنگار و ناخالصی آهن را می زداید. ـ امـام بـاقر(ع), درباره آیه ((و برای هرامتی رسولی است)), فرمود: تفسیر باطنی آن , این است که برای هر قرن و نسلی از این امت , رسولی از خاندان محمد است که درمیان آن نسل که فرستاده به سوی آنهاست ظهور می کند همینان هستند اولیا و همینانندرسولان . ـ امـام صـادق (ع), دربـاره آیـه ((روزی کـه هر طایفه ای از مردم را به نام پیشوایشان صدا زنیم)), فـرمـود: هر قرن و نسلی از این امت , به نام پیشوایشان صدا زده می شوند(راوی می گوید:) عرض کـردم : بـنـابـرایـن ,رسـول خدا با نسل خود می آید و علی (ع) بانسل خود و حسن (ع) با نسل خود وحسین (ع) با نسل خود که در میان آنها به شهادت رسید؟ فرمود: آری . ـ امـام عـلـی (ع): خـداونـد, بـعـد ازپـیامبرش (ص), از میان آفریدگان خودخاصگانی به خویش اخـتـصـاص داد و بـاارجـمند سازی خود, آنان را ارجمند و بلندمرتبه گردانید و به سوی رتبه و منزلت خویش ارتقایشان داد و آنان را دعوتگران به سوی خود و راهنمایان به وجود خویش قرار داد و اینان قرنی از پی قرنی و دوره ای از پس دوره ای می آیند.

اقتصاد و میانه روی .

اقتصاد.

ـ امـام صـادق (ع): از جـمله (عوامل)پایندگی مسلمانان و پایندگی اسلام , این است که اموال در دسـت کسی باشد که حق وحقوق آن را بشناسد و از آن در راههای نیکوکاری به مصرف رساند و از (عـوامـل)نـابـودی اسـلام و نـابودی مسلمانان , این است که اموال در دست کسی باشد که حق و حقوق آن را نشناسد و آن را در راههای نیکوکارانه به مصرف نرساند. ـ پـیـامـبر خدا(ص): نشانه خشنودی خدای متعال , در میان آفریدگانش , دادگری سلطان آنها و ارزانی نرخهایشان است ونشانه خشم خدای تبارک و تعالی برآفریدگانش , ستمگری سلطان آنها و گرانی نرخهایشان است . ـ امـام صـادق (ع): گرانی نرخ , اخلاق رابد می کند, امانتداری را از بین می برد و انسان مسلمان را دلتنگ و بی قرار می سازد. ـ درباره آیه ((من شما را در خوبی می بینم)), فرمود: در میان آنها, ارزانی بود. بـرای شـنـاخـت اقـتصاد در اسلام لازم است به این ابواب در ((میزان الحکمة)) که در متن عربی مذکور است مراجعه شود.

نتیجه میانه روی در معیشت .

ـ امام علی (ع): میانه روی , کفاف زندگی را تامین می کند. ـ میانه روی , نیمی از هزینه زندگی است . ـ میانه روی , مال اندک را رشدمی دهد و اسراف , مال زیاد را نابود می کند. ـ پیامبر خدا(ص): میانه روی در خرج کردن , نصف معیشت است . ـ امام علی (ع): هر که میانه روی پیشه کند, هزینه زندگیش سبک شود. ـ امام کاظم (ع): هیچ انسانی بامیانه روی ,نیازمند نشد. ـ امام علی (ع): انسانی که میانه روی کند, فقیر نشود. ـ هر که با میانه روی همنشین شد,همنشینی توانگری با او دوام یافت و میانه روی فقر و کاستی او را جبران کرد. ـ امام صادق (ع): من برای کسی که میانه روی کند, ضمانت می کنم که فقیر نشود. خـدای عزوجل فرموده است : ((از تومی پرسند که چه انفاق کنند, بگو: زیادتی را))مراد از زیادتی , حـد وسـط اسـت نـیـز خدای عزوجل فرموده است : ((و کسانی که هر گاه خرج کنند, زیاده روی نـکنند و بر خودسخت و تنگ (نیز) نگیرند, (بلکه) رعایت قوام می کنند)), قوام به معنای اعتدال و حدوسط است . ـ امام علی (ع): اسراف مایه نابودی است و میانه روی مایه توانگری . ـ هـرکه درهنگام توانگری وتهیدستی میانه روی کند, خود را در برابر حوادث سخت روزگار آماده (و بیمه) کرده است . ـ در سـفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع) به هنگام وفات , فرمود: فرزندم !در امور معاش خود, میانه رو باش . ـ پیامبر خدا(ص): هر که میانه روی کند, خداوند توانگرش گرداند.

میانه روی (متفرقه).

ـ امام عسکری (ع): میانه روی اندازه ای دارد, که اگر از آن فراتر رود بخل است . ـ امام علی (ع): غایت میانه روی ,قناعت است . ـ مؤمن , شیوه اش میانه روی است وروشش پیمودن راه راست . ـ پیامبر خدا(ص): هیچ خرجی در نزدخدا, محبوبتر از خرجی نیست که با میانه روی همراه باشد. ـ امـام صادق (ع): میانه روی , چیزی است که خدای عزوجل آن را دوست دارد واسراف امری است که خدای عزوجل , از آن نفرت دارد. ـ پـیـامبر خدا(ص): میانه روی و نیک روشی و شیوه درست و پسندیده , جزئی ازبیست و اندی جز نبوت است .

داستان .

قرآن . ((پس این داستان را (برای آنان) حکایت کن , شاید که بیندیشند. ((ما نیکوترین داستان را به موجب این قرآن که به تووحی کردیم , بر تو حکایت می کنیم و تو قطعا پیش از این از بی خبران بودی . ((براستی که در داستان آنها, برای خردمندان عبرتی است سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق آنچه (از کتابهایی) است که پیش از آن بوده وروشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می آورند,رهنمود و رحمتی است)). ـ امام علی (ع): در سر گذشت مؤمنان پیش از خود بیندیشید که در موقع آزمایش و بلا چگونه بوده اند بنگرید که چگونه بودند آن گاه که جمعیتها یکپارچه بودند وخواسته ها یکی بود بنگرید که سرانجامشان به کجا کشید آن گاه که تفرقه بروز کرد و رشته الفت از هم گسیخت وسخنها و دلها مختلف گردید و به دسته های گوناگون تقسیم شدند و گروههایشان بایکدیگر به جنگ و ستیز برخاستند در این هنگام خداوند جامه بزرگواری و سرافرازی را از تن ایشان به در آورد و فراوانی نعمت خویش را از ایشان گرفت و حکایت خبرهای آنان را, برای عبرت گرفتن عبرت آموزان , در میان شما باقی گذاشت . ـ قرآن را بیاموزید, زیرا که آن نیکوترین داستان است و در آن بیندیشید,زیرا که آن بهار دلهاست و از نور آن شفاجویید, زیرا که آن شفای سینه هاست و آن را خوب (و با دقت) بخوانید, زیرا که آن سودمندترین داستان است . تفسیر. درباره آیه ((نحن نقص علیک احسن القصص)), راغب در مفردات می گوید:القص به معنای دنبال کردن اثر و رد پاست گفته می شود: قصصت اثره (رد پای او رادنبال کردم), القصص یعنی اثر و رد پاخداوند می فرماید: ((فارتدا علی آثارهماقصصا)) (پس , جستجوکنان رد پای خود راگرفتند و بر گشتند) و می فرماید: ((وقالت لاخته قصیه)) (و به خواهر او (موسی) گفت :از پی او برو) قصص به معنای سر گذشت است خدای متعال می فرماید: ((لهو القصص الحق)) (آری , سر گذشت درست , همین است) و می فرماید: ((فی قصصهم عبرة))(براستی در سر گذشت آنها عبرتی است) ومی فرماید: ((وقص علیه القصص)) (و سرگذشت خود را برای او حکایت کرد) ومی فرماید:((نحن نقص علیک احسن القصص))(ما نیکوترین سر گذشت را بر تو حکایت می کنیم) پایان سخن راغب بنابراین , قصص به معنای قصه و داستان است و احسن القصص , یعنی نیکوترین قصه و حکایت بعضی گفته اند: قصص مصدر است به معنای اقتصاص یعنی حکایت کردن پس , چنانچه قصص اسم مصدر باشد, داستان یوسف نیکوترین قصه و داستان است ,

زیراتوصیف کننده اخلاص توحید در عبودیت و بیانگر سرپرستی و مراقبت خدای سبحان از بنده اش می باشد و این که بـر اثـر پـیـمـودن راه عـشق و محبت توسط بنده , خداوند او راتربیت می کند و می پروراند و او را ازحضیض ذلت به اوج عزت می رساند و ازقعر چاه اسارت و بند بردگی و زندان خشم وانتقام به او رنـگ عـزت و تـخت شاهی می نشاند و اگر مصدر باشد, در آن صورت حکایت کردن سر گذشت یـوسـف بـه طـریـقـی که خداوند سبحان حکایت کرده است ,بهترین نوع حکایت کردن است , زیرا یـک داستان عشقی و دلدادگی را به عفیفانه ترین شکل و محجوبانه ترین وجه ممکن حکایت کرده است . مـعـنـای آیـه ایـن است ـ و البته خدا بهترمی داند ـ : ما نیکوترین داستان (یا داستان گویی) را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم , برای تو حکایت می کنیم و تو پیش از آن که ما این داستان را برای تو حکایت کنیم , از آن اطلاع نداشتی .

نکوهش داستان پردازان و نقل گویان .

ـ امام صادق (ع): امیر المؤمنین (ع) نقل گویی را در مسجد دید او را با دوال زد وبیرونش کرد. ـ در حـضور امام صادق (ع) از داستان پردازان و نقل گویان سخن به میان آمدحضرت فرمود: خدا لعنتشان کند, آنها برضد ما شایعه پراکنی می کنند. ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((والشعرایتبعهم الغاوون)), فرمود: آنان داستان پردازان و نقل گویانند .

قصاص .

قصاص .

قرآن . ((و در قصاص کردن برای شما زندگی است , ای خردمندان , باشد که پرهیزگار شوید)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره کشتگان برشما قصاص نوشته و مقرر گردید)). ((این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و (هتک)حرمتها, قصاص دارد پس هر کس بر شما تعدی کرد,همان گونه که بر شما تعدی کرده است , بر او تعدی کنیدو از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است)). ((و در تورات بر آنها مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گـوش در بـرابـر گوش و دندان در برابر دندان می باشد و زخمها(نیز به همان ترتیب) قصاص دارنـد و هـر کـه از آن (قصاص) در گذرد, پس آن , کفاره (گناهان) او خواهد بودو کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند, آنان خود ستمگرانند)). ((و نفسی را که خدا حرام کرده است , جز به حق مکشید و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم , پس او نباید در قتل زیاده روی کند زیر او(از طرف شرع) یاری شده است)). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): ای مـردم ! قصاص رازنده نگه دارید و حق را زنده کنید و پراکنده نشوید و مسلمان و تسلیم (حق) باشید تاسالم بمانید. ـ امـام سـجـاد(ع), دربـاره آیـه ((و برای شمادر قصاص زندگی است)), فرمود: چون اگرکسی تـصـمـیـم بگیرد دیگری را بکشد و بداندکه در این صورت قصاص می شود و بدین سبب از کشتن خـودداری ورزد, هـم مـوجـب زنده ماندن کسی است که می خواسته است اورا بکشدو هم موجب زنـده مـانـدن ایـن جنایتکاری است که قصد آدم کشی داشته است و هم مایه زنده ماندن دیگران , زیـراوقـتـی بـدانـنـد کـه قـصـاص واجـب و لازم اسـت ازترس قصاص جرات آدم کشی به خود راه نمی دهند. ـ امام علی (ع): من چهار کلمه گفتم وخداوند در کتاب خود سخن مرا تصدیق کردگفتم : کشتن از کـشـتـن مـی کاهد, پس خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: ((و برای شمادر قصاص زندگی است)). ـ خداوند ایمان را واجب فرمود, برای پاک کردن از (لوث) شرک و قصاص را,برای حفظ خونها. ـ سـنـگ را از جـایـی کـه به سوی تو آمده است , به همان جا بر گردان , زیرا بدی , جز بابدی دفع نمی شود. ـ امـام صـادق (ع): خـداونـد مـحمد را با پنج شمشیر برانگیخت : یکی از آنها در نیام است وبیرون کـشـیـدنـش از نـیام در اختیار دیگران است وحکمش با ماست اما آن شمشیری که در نیام است , شمشیری است که با آن قصاص می شودخداوند جل وجهه فرموده است : ((جان در برابرجان است)) کشیدن این شمشیر با اولیای مقتول است و حکم و فرمانش با ما. ـ پیامبر خدا(ص

): هان , ای مردم ! جز این نیست که من هم مانند شما بشری هستم و شایدکه رفتن مـن از مـیان شما نزدیک باشد پس , اگربه آبرو یا مو یا پوست و یا مال کسی لطمه ای زده ام , اینک ایـن آبروی محمد و مو و پوست ومال او برخیزد و قصاص کند! و هرگز کسی ازشما نگوید: من از دشمنی و کینه محمد می ترسم بدانید که این دو خصلت از طبیعت من و ازاخلاق من به دورند. بحثی علمی . در زمـان نـزول آیه قصاص و پیش از آن ,عربها به قصاص کردن با قتل , معتقد بودند اماهیچ گونه حـد و مرزی برای آن قائل نبودند بلکه این امر به قدرت و ضعف قبایل بستگی داشت ,مثلا گاه در مـقـابـل مـرد, مـرد را می کشتند و درمقابل زن , زن را و بدین ترتیب در امر قتل وقصاص برابری رعـایت می شد اما گاهی هم به قصاص قتل یک نفر, ده نفر را می کشتند یا آزادرا در مقابل بنده و رئیـس را به قصاص مرئوس به قتل می رسانیدند و حتی بعضی اوقات به خاطرکشته شدن یک نفر از قبیله ای , قبیله قاتل را نابودمی کردند. بر اساس آنچه در فصل بیست و یکم وبیست و دوم سفر خروج و فصل سی و پنجم سفر اعداد آمده اسـت , یـهـود نـیـز به قصاص اعتقادداشته اند قرآن این اعتقاد آنان را بازگو کرده است آن جا که مـی فرماید: ((و در تورات بر آنان مقرر داشتیم که جان در مقابل جان است و چشم در برابر چشم و بـیـنـی در برابر بینی و گوش درمقابل گوش و دندان در برابر دندان و جراحتها را(نیز) قصاص است)). اما نصرانیان , به طوری که نقل می شود, درمورد قتل جز به گذشت و دیه معتقد نیستند درمیان دیـگـر اقـوام و مـلـل مختلف نیز قصاص درقتل اجمالا وجود داشته است , گرچه قاعده وترتیب خاصی حتی در قرون اخیر برای آن ذکرنکرده اند. اسـلام در ایـن باره راه میانه و حد وسط میان الغا و اثبات را در پیش گرفته است , یعنی قصاص را تایید کرده , اما حتمیت و گریز ناپذیربودن آن را ملغی ساخته و اجازه عفو و دیه داده است وانگهی در قـصاص تعادل و مساوات میان قاتل و مقتول را لازم دانسته و قصاص آزاد را دربرابر آزاد و بنده را در برابر بنده و زن را در برابرزن , قرار داده است . عده ای به اصل قصاص و به ویژه قصاص قتل اعتراض کرده و گفته اند که قوانین مدنی که ملتهای پیشرفته وضع کرده اند با تجویز و اجرای قصاص در میان بشر امروز مخالف است . اینها می گویند: قتل در مقابل قتل , موضوعی است که انسان آن را مستهجن می شمارد وطبیعت بـشر از آن گریزان است و اگر به وجدان او عرضه شود آن را مخالف مهربانی و خدمت به انسانیت می داند این عده می گویند: اگر قتل اول موجب از بین رفتن فردی شده , قتل دوم (که به قصاص قتل اول صورت می گیرد) نابودی دیگری به آن می افزاید اینها می گویند: قصاص کردن و کشتن قـاتل ناشی از سنگدلی و حس انتقامجویی است و اینها صفاتی است که باید ازطریق تعلیم و

تربیت همگانی از دل مردم ریشه کن شوند و قاتل باید به کیفر تادیبی برسد, یعنی با کیفری کمتر از قتل مانند زندان با اعمال شاقه این افراد همچنین می گویند: جرمها و جنایاتی که از جنایتکاران سر می زند, ناشی از بیماریهای روانی است بنابراین , باید قاتل جنایتکار را به بیمارستانهای روانی منتقل کرد و تحت معالجه قرارشان داد این عده نیز می گویند: قوانین مدنی , همواره تابعی از جامعه وقت است و چون جامعه همیشه به یک حال ثابت نمی ماند, قوانین آن نیز پایدار نیست بنابراین , دلیلی برای ثابت ماندن قصاص در میان جامعه برای همیشه , حتی در میان جوامع پیشرفته امروزی , وجود ندارد ودر هر حال لازم است که از وجود افراد جامعه , تاآن جا که ممکن است , استفاده شود می توان مجرم و جنایتکار را با کیفری کمتر از قتل , که نتیجه و حاصلش با قتل برابری می کند, مانندحبس ابد یا حبس چندین ساله , مجازات کرد که هم حق جامعه و هم حق اولیای مقتول را تامین کند اینها دلایل عمده ای است که مخالفان قانون قصاص قتل ذکر کرده اند. قرآن , با یک جمله به همه این دلایل پاسخ داده است و آن این آیه است : ((هر کس دیگری را بدون آن که کسی را کشته باشد یا در زمین فسادانگیزی کرده باشد, به قتل رساند, چنان است که همه مردم راکشته باشد و هر که یک نفر را زنده کند (از مرگ نجات دهد), چنان است که همه مردم را زنده کرده (واز مرگ نجات داده) باشد)). توضیح این که قوانین جاری در میان افرادانسان اگر چه قوانینی قرار دادی و اعتباری هستند که مصالح اجتماع انسانی در آنها در نظرگرفته شده است , اما علت مؤثر در پدید آمدن این قوانین در اصل طبیعت خارجی انسان است که او را به کامل کردن کاستیها و بر طرف نمودن نیازهای وجودی او فرا می خواند این واقعیت خارجی نه یک کمیت و عددی است که عارض بر انسان شود و نه یک هیات واحد اجتماعی بلکه ساخته وجود طبیعی انسان و حتی همان ذات انسان و طبیعت اوست و میان یک فردانسان و هزاران فرد که با هم اجتماع کرده باشند,از این لحاظ که همه انسان هستند و ارزش یکسان دارند و همگان از نظر وجود یکی هستند, تفاوتی وجود ندارد. این طبیعت وجودی در درون خود مجهز به نیروها و ابزارهایی است که با استفاده از آنهاعدم و نابودی را از خود دور می سازد, چرا که انسان ذاتا علاقه به وجود و بقای خود دارد و باهر چیزی که حیات و زندگی او را به خطر اندازد,با هر وسیله ممکنی , مبارزه می کند و حتی حاضراست برای حفظ جان خود به قتل و نابودی دیگران متوسل شود از این رو شما هیچ انسانی را نمی یابید که فطرتش حکم نکند به این که اگرکسی خواست او را بکشد و جز با کشتن او از وی دست نمی کشد, می تواند آن کس را بکشد. خود همین ملتهای پیشرفته و مترقی هم برای دفاع از استقلال و آزادی و ملیت خود,

دست بـه جـنـگ مـی زنـنـد, چـه رسـد به این که جانشان درخطر افتد اینان برای حفظ قوانین خود به هـروسـیـلـه ای , حـتی قتل , متوسل می شوند و برای حفظ منافع خود در صورتی که دردشان جز باجنگ درمان نشود, دست به جنگ می زنند,جنگی که دنیا را نابود می کند و حرث و نسل را ازبین مـی برد ملتهایی هستند که پیوسته در زمینه تسلیحات پیشرفت می کنند و عده ای هم دررقابت با آنـهـا دائمـا خود را مجهز می سازند اینهاهمه فقط به خاطر حفظ حیات جامعه است , درحالی که جـامـعـه چیزی جز ساخته طبیعت (انسانی) نیست چگونه ممکن است طبیعت انسانی برای حفظ یکی از ساخته های دست خودش اجازه کشتار و نابودی بدهد اما برای حفظ زندگی خودش چنین اجـازه ای نـدهـد؟ وچـگونه ممکن است کشتن کسی را که قصد کشتن دارند ولی قصد خود را به مـرحله عمل درنیاورده اند, جایز بداند اما کشتن کسی را که قصدکشتن داشته و آن را به عمل در آورده اسـت اجـازه نـدهـد؟ چگونه ممکن است طبیعت قانون عکس العمل را در وقایع تاریخی به رسمیت بشناسد ((هر کس همسنگ ذره ای کار نیک کندآن را می بیند و هر کس همسنگ ذره ای کار بدکند آن را می بیند)) و برای هر کنشی واکنشی درقانون طبیعت قائل باشد اما قتل در مقابل قتل راظلم بداند و قانون خودش را نقض کند. اسـلام در ایـن جـهـان بـرای انسانی ارزش ووزنی قائل است که بر آیین توحید و یکتاپرستی باشد بـنـابراین , وزن و ارزش جامعه انسانی با وزن و ارزش یک فرد موحد از نظراسلام یکسان است و از این رو, لازم است که ازدیدگاه آن هر دو یک حکم داشته باشند,اینجاست که هر کس یک مؤمن را بـکـشـد, مانندکسی است که همه مردم را کشته باشد چرا که درهر دو صورت شرافت حقیقت را لـکـه دار ونسبت به آن هتک حرمت کرده است همچنان که از نظر طبیعت وجودی کسی که یک فـرد رابکشد چونان کسی است که همه افراد مردم راکشته باشد اما ملتهای متمدن به دین ارزش وبهایی نمی دهند اگر شرافت دین در نظر آنان به اندازه شرافت جامعه مدنی ارزش و قیمت داشت ـ چـه رسد به این که اگر ارزشی بیشتری می داشت ـ قطعا درباره دین همان حکمی رامی کردند, که درباره اجتماع مدنی دارند. امـا اسـلام برای همه مردم جهان قانون وضع کرده است , نه برای قومی خاص و ملتی مشخص این قضاوت ملل مترقی درباره قصاص , در حقیقت ناشی از آن است که معتقدندافراد جامعه آنها کاملا تربیت شده اند ودولتهایشان درست عمل می کنند و آمار مربوطبه جنایات و فجایع حاکی است که تربیت فعلی مؤثر بوده است و ملت بر اثر تعلیم و تربیت ازقتل و جنایت منزجرند و این اعمال جز به نـدرت در مـیـان آنـهـا اتـفـاق نـمـی افـتد و اگر اتفاق افتد(اولیای دم) به مجازات کمتر از قتل رضـایـت مـی دهـنـد الـبته بدیهی است که اسلام این نوع تربیت و تاثیر آن یعنی عفو

و صرف نظر کردن از قصاص را تجویز کرده , اما در عین حال اصل قصاص همچنان به قوت خود باقی است . آیه ((و هر کس که از جانب برادر(دینی)اش (یعنی ولی مقتول) چیزی (از حق قصاص) به او گذشت شود (باید از گذشت ولی مقتول) به طور پسندیده پیروی کند و با(رعایت) احسان (خونبها را) به او بپردازد)),اشاره به همین مطلب دارد, زیرا زبان این آیه زبان تربیتی است و هر گاه ملتی به درجه ای برسند که افراد افتخار خود را در عفو و گذشت بدانند, مسلما راه انتقام را پیش نخواهند گرفت . اما دیگر ملتهایی که از چنین تربیتی برخوردار نیستند, موضوع در مورد آنهامتفاوت است , زیرا همان گونه که مشاهده می کنیم افراد جانی و تبهکار را نه زندان می ترساند و نه اعمال شاقه و پند و نصیحت هم در آنها اثر نمی کند و به حقوق انسان اهمیت وپایبندی نشان نمی دهند زندگیی هم که درزندانها برای آنان فراهم شده , به مراتب سازگارتر و بهتر و عالیتر از زندگی پست ومشقت بار آنها در خارج زندان است لذا نه سرزنش و ملامت در آنها کارگر می افتد و نه زندان و شکنجه آنان را می ترساند با توجه به افزایش هر روز آمار جنایات تنها حکمی که می تواند سعادت هر دو گروه ـ بویژه گروه دوم ـرا تامین کند, همان حکم قصاص به همراه عفو وگذشت است , زیرا اگر ملتی ترقی کند و ازتربیت موفقی برخوردار شود, طبیعتا به حکم عفو و گذشت عمل خواهد کرد ـ و البته اسلام درراه تربیت جامعه بشری از هیچ کوششی فروگذاری نمی کند ـ اما اگر جز راه انحطاط یاناسپاسی نعمتهای پروردگارش را نپیماید و به گناه و نافرمانی چنگ زند, باید به حکم قصاص در میان آنها عمل کرد و در عین حال عفو وگذشت هم در کنارش جایز است . اما این که می گویند باید نسبت به انسانیت مهربان و با رافت بود, این سخن به طور مطلق وکلی صحیح نیست , زیرا نه هر رافتی پسندیده است و نه هر مهربانی و رحمتی فضیلت بلکه ترحم بر جنایتکار سنگدل گنهکار خلافکارمتجاوز به جان و حیثیت مردم , ستمکاری به افراد پاک و درستکار جامعه است و استفاده مطلق از آن , موجب بر هم خوردن نظم و از بین رفتن انسانیت و نابود شدن فضلیت می شود. و این که می گویند منشا قصاص سنگدلی و حس انتقامجویی است , این هم مانند ادعای قبلی است , چه آن که گرفتن انتقام مظلوم از کسی که به او ظلم کرده به خاطر پشتیبانی از عدالت وحقیقت , کاری زشت و نکوهیده نیست وعدالت دوستی از صفات رذیله به شمار نمی رودوانگهی قانون قصاص قتل , صرفا برای گرفتن انتقام نیست , بلکه موجب تربیت عمومی وبستن باب فساد و تبهکاری نیز می شود. این هم که می گویند جنایت قتل ناشی ازبیماریهای روانی است که باید در بیمارستانهای بهداشت روانی به معالجه آن پرداخت , ازعذرها

و دستاویزهای خوبی است که موجب شیوع قتل و فحشا و رشد جنایت در جامعه بشری می شود هر فردی از ما, که دوست داشته باشد دست به قتل و تبهکاری بزند و بداند که این عمل او ناشی از یک بیماری روحی تلقی می شود و عذری پذیرفته است و دولتها هم موظفند با صمیمیت و رافت وی را درمان کنندو قوه قضائیه و مجریه به این که او یک بیماررروانی و روحی است اعتقاد دارد بی گمان هرروز دست به قتل و جنایتی می زند. این هم که می گویند باید از وجود جنایتکاران استفاده کرد و در کنار زندانی کردن آنها وجلوگیری از ورودشان به جامعه , آنها را به کارهای اجباری واداشت , اگر این سخن راست است و متکی به حقیقت است , پس چرا درموارد اعدام قانونی که در همه قوانین فعلی جاری میان ملتها پیش بینی شده است , چنین کاری را به جای اعدام نمی پذیرند؟ علت این امر چیزی جزاین نیست که برای اعدام در موارد خودش اهمیت قائل هستند قبلا گذشت که فرد و جامعه از نظر اهمیت طبیعی , برابر هستند.

گذشت کردن از قصاص .

قرآن . ((و هرکه از آن (قصاص) درگذرد, پس آن , کفاره (گناهان) او خواهد بود)). ـ پیامبر خدا(ص): هیچ مرد مسلمانی نیست که به قسمتی از بدنش آسیبی وارد شود و از(قصاص) آن درگذرد, مگر این که خداوندبه سبب آن یک درجه بالایش برد و یک گناه از او بزداید. ـ هیچ مردی نیست که به بدنش جراحتی وارد آید و از آن درگذرد, جز این که خدای متعال به مانند گذشتی که کرده است , از گناهش درگذرد. ـ هرکه به اندازه نصف دیه خود به بدنش آسیبی برسد و گذشت کند, خداوندنصف گناهان او را پاک کند و اگر به اندازه یک سوم یا یک چهارم باشد به همان اندازه گناهانش پاک شود. ـ هرکه از (قصاص) خونی گذشت کند, او را پاداشی جز بهشت نباشد. ـ هر کس که آسیبی به بدنش (ازسوی کسی) برسد و به خاطر خدای متعال صرف نظر کند, آن (گذشت) کفاره ای برای (گناهان) او باشد. ـ امام صادق (ع), در پاسخ به سؤال از آیه ((پس هر که از آن (قصاص) درگذرد,آن کفاره (گناهان) او خواهد بود)), فرمود:به قدر گذشتی که کرده است از گناهانش پاک می شود. ـ در پاسخ به سؤال ابوبصیر از همین آیه , فرمود: به اندازه جراحت یا غیرجراحتی که از آن گذشت کرده است , ازگناهانش پاک می شود.

قضا و قدر.

قضا و قدر.

قرآن . ((بـگـو: جـز آنچه خدا برای ما مقرر کرده است , هرگزچیزی به ما نمی رسد او سرپرست ماست و مؤمنان بایدتنها بر خدا توکل کنند)). ((ولی (چنین شد) تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود, به انجام رساند)).
((بر پیامبر در آنچه خدا بر او فرض گردانیده , گناهی نیست (این) سنت خداست که از دیر باز در میان گذشتگان (معمول) بوده و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر (و متناسب با توانایی) است)). ـ امـام عـلـی (ع), در سـتایش خدای سبحان ,می فرماید: آن خداوندی که بردباریش بسیاراست و می بخشد و در هر آنچه حکم کرده ,عدالت ورزیده است . ـ در بیان عظمت خدای سبحان ,می فرماید: فرمانش , حکمی است اجرا شدنی ومطابق با مصلحت و خشنودیش ایمنی ورحمت از روی علم حکم می کند و با بردباری عفو می فرماید. ـ حـق بـه سود کسی جریان نمی یابد, مگرآن که در مقابل برای او نیز نسبت به دیگران حقی ایجاد مـی کند و به زیان کسی جاری نمی شود, مگر این که (به همان اندازه) به سود اونیز جریان می یابد (حق و حقوق دو سویه ومتقابل است) اگر بنا بود حق به سود کسی جریان یابد اما برای او نسبت به دیـگـران ایـجادحق نکند, این مخصوص خدای سبحان بود, نه مخلوق او, زیرا او هم بر بندگانش قدرت و تسلطدارد و هم بر همه چیزهایی که تحت فرمان وحکم او هستند به عدالت رفتار می کند . ـ خداوند سبحان , امور را بر اساس حکم و قضای خودش جاری می سازد نه بر طبق پسندتو. ـ امـام صادق (ع): قضا و قدر دو آفریده از آفریدگان خدا هستند و خدا بر آفریده خودآنچه بخواهد می افزاید. ـ چـون روز قـیامت شود و خداوند خلایق را گرد آورد, از آنچه به آنها سفارش کرده وفرمان داده است بازخواستشان کند و از آنچه برایشان مقدر و حکم فرموده است , نپرسدشان . ـ امـام عـلی (ع), در پایان نامه ای که به هنگام بازگشت از صفین در ((حاضرین)) ((13)) به فرزند بزرگوارش حسن (ع) نوشت , می فرماید:دین و دنیای تو را به خدا می سپارم و در حال وآینده و در دنیا و آخرت بهترین سرنوشت رابرای تو از او درخواست می کنم , والسلام . ـ در وصـف اولـیـا و دوسـتـان خدای سبحان , می فرماید: اگر مصیبتها بر آنان فروریزد, به تو پناه می برند, زیرا می دانند که زمام کارها در دست توست و از قضا و حکم توسرچشمه می گیرند. ـ امـام صـادق (ع): خـداوند هرگاه چیزی رااراده کند, آن را مقدر می نماید و چون مقدرش سازد حکم آن را صادر می کند و چون حکمش را داد به اجرایش در می آورد. صدوق ـ رضوان اللّه تعالی علیه ـ می گوید:

((عقیده ما درباره قضا و قدر همان فرموده امام صادق در پاسخ به زراره است که پرسید: نظرتان درباره قضا و قدر چیست ؟ حضرت فرمود: ((معتقدم که خـدای عـزوجل چون در روز قیامت بندگان را گرد آورد, از آنچه به آنها سفارش کرده و دستور داده اسـت باز خواستشان می کند واز آنچه برایشان مقدر فرموده است ,نمی پرسدشان)) از بحث و سخن گفتن درباره قدر نهی شده است , چنان که امیر المؤمنین (ع)به مردی که درباره قدر از آن حـضـرت سـؤال کـرد, فـرمـود: دریایی ژرف است در آن فرو مروآن مرد سؤالش را دوباره پرسید حـضـرت فـرمـود: راهـی تـاریـک است در آن قدم مگذارمرد برای بار سوم پرسید حضرت فرمود: رازخداست (برای فهمیدن آن) خودت را به زحمت میناداز همچنین امیر المؤمنین (ع)درباره قدر فـرمـود: بـدانید که قدر رازی از رازهای خداست و دژی از دژهای دست نیافتنی خداست , در پس حـجـاب خدا قرار دارد, از خلق خدا پوشیده است , مهر خدا بر آن زده شده , درعلم سابق (و ازلی) خـداسـت و خداوند علم آن رااز بندگان برداشته و آن را برتر از محدوده مشهودات آنها قرار داده است , زیرا نه با کمک حقیقت ربانیت به آن می رسند و نه با قدرت صمدانیت و نه با عظمت نورانیت و نـه بـا عزت وحدانیت , زیرا که دریایی مواج و متلاطم است ,ویژه خدای عزوجل است , ژرفایش از آسـمـان تـازمـیـن اسـت , پـهـنایش از خاور تا باختر است ,چون شب دیجور سیاه است و تار مارها ونهنگهای بسیار دارد جزر و مد دارد, در قعر آن خورشیدی تابان است , هیچ کس را نسزد که به آن خورشید بنگرد مگر خدای واحد یگانه هرکه دیده اش را به آن افکند با حکم خدا ستیزیده است و بر سـر قـدرتـش با او کشمکش کرده است و رازش را فاش و پرده اش را کنار زده است وخشم خدا را برای خود آورده است و جایگاهش دوزخ است و بد سرنوشتی است این . نـیـز روایـت شـده اسـت کـه امیر المؤمنین (ع)از کنار دیوار خمیده ای به طرف دیگر رفت به آن حـضـرت عـرض شد: ای امیر مؤمنان , آیا ازقضای خدا می گریزی ؟ فرمود: از قضای خدا, به تقدیر خـدا مـی گـریـزم هـمـچنین از امام صادق (ع)سؤال شد: آیا دعا و تعویذ تقدیری را دفع می کند؟ حضرت فرمود: ((آن خود از تقدیراست)). شیخ مفید در توضیح این فرمایش می نویسد: ((ابو جعفر (شیخ صدوق) در این باب , به احادیث شاذ و نادری عمل کرده که وجوه و معانی گوناگونی را می رسانند و درصورتی که اسناد این احادیث درسـت و مـحـکم باشد, این وجوه بر علما پوشیده نیست وی دراین باره معنای محصلی به دست نـمـی دهـد و بـه جـابـود کـه چـنانچه برای قضا معنایی نمی شناسد, ازسخن گفتن در این باب خـودداری می کرد واژه قضا در لغت معلوم است و شواهدی از قرآن نیزبرای آن وجود دارد قضا به چـهار معناست : اول ,آفریدن دوم , امر و فرمان سوم , آگاه

کردن وچهارم , داوری و قضاوت کردن شاهـد بر معنای اول این آیه , سخن خدای متعال است : ((پس آنها را هفت آسمان آفرید)) شاهد بر معـنـای دوم , ایـن گـفـتـار, خـدای مـتـعـال اسـت : ((وپـروردگـارت فرمان داد که جز او را نـپرستید))شاهد بر معنای سوم , این آیه است : ((و به بنی اسرائیل اعلام کردیم)) و شاهد بر معنای چهارم ,این آیه است : ((و خداوند به حق قضاوت می کند)), یعنی میان مردم به حق داوری می کند ونـیز این آیه : ((و میان آنان به حق داوری کرد))بعضی گفته اند که قضا, معنای پنجمی هم دارد وآن فـارغ شـدن از کـار و تـمـام کردن آن است و به این گفته یوسف استشهاد کرده اند: ((قضی الامـرالـذی فـیـه تـسـتـفـتیان)), یعنی از آن فراغت حاصل آمد و تحقق یافت این معنا از قضا, به معنای نخست یعنی آفریدن و پدید آمدن بر می گردد. با توجه به آنچه درباره وجوه و معانی قضاگفتیم , بطلان عقیده جبریه آشکار می شود که معتقدند: ((ان اللّه تـعـالـی قـضی بالمعصیة علی خلقه)), زیرا اگر مقصودشان این است که خداوندگناه و نافرمانی را در میان آفریدگانش آفریده است , باید بگویند: ((قضی فی خلقه بالعصیان)),نه ((قضی علیهم)) چون آفریدن در میان آنهاست نه بر آنها در صورتی که خدای تعالی بااین فرموده خود که : ((آن خـدایـی کـه هـر چـیـزی رانیکو آفرید)) گفته کسانی را که آفرینش گناه رابه خدا نسبت می دهند, تکذیب کرده است . اگـر هم مقصودشان این است که قضا به معنای امر کردن به معاصی است , این هم درست نیست , زیـرا خـداونـد بـا ایـن آیه : ((همانا خدا به زشتکاری فرمان نمی دهد آیا بر خدا چیزی می بندید که نمی دانید)), مدعی چنین سخنی راتکذیب کرده است . اگر مقصودشان این باشد که خداوند خلق رااز معاصیی که می کنند آگاه و مطلع کرده است ,این نـیـز بی معناست , زیرا مردم نمی دانند که درآینده اطاعت می کنند یا معصیت و از این که درآینده چه از آنها سر خواهد زد, اطلاع تفصیلی ودقیق ندارند. اگـر مـنـظـورشـان ایـن بـاشـد کـه خـدا مـیان بندگان به معصیت داوری کرده است , این نیز درسـت نـیـسـت , زیـرا احـکـام و داوریـهـای خدای متعال حق است و معصیت ناشی از خود آنان مـی بـاشـدبنابراین , این سخن آنها بی معنا و, بالاتفاق ,بیهوده و لغو است پس , بطلان پندار کسانی که معتقدند خدای متعال به گناهان و زشتیها حکم می کند, روشن شد. با توضیحاتی که دادیم , به نظر ما معنای قضاو قدر این است که خدای متعال آفریدگان خودرا بر اسـاس قـضـا و قـدر می آفریند و در افعال آنهانیز قضا و قدری معلوم می دارد یعنی قضای خدادر افـعال نیک بندگان , به امر کردن به این گونه کارهاست و در افعال زشت ایشان , به نهی کردن از آنـهـا و در نـفـسـهـا و جـانـهایشان , به آفریدن آنهاو در آنچه در میانشان می کند, به ایجاد کردن آن چـیـزهـاسـت و قـدر او در آنچه خود می کند, به

قراردادن آن چیزها در جایگاه حق آنهاست و درافـعـال بـنـدگـانـش , بـه آنچه درباره آنها حکم کرده است , از امر و نهی و پاداش و کیفر, زیرا همه اینها در جایگاه خود قرار دارند و نه بیهوده درآن جا قرار گرفته اند و نه باطل ساخته شده اند. بـنـابـرایـن , اگـر قـضـا در افـعـال خـدای متعال و قدر رابا توجه به توضیحاتی که دادیم تفسیر کـنـیـم ,شـبـهـه مربوط به این موضوع از بین می رود ومساله برای افراد خردمند روشن می شود واشکال و ایرادی در آن به وجود نمی آید. اما اخباری که صدوق ـ رحمه اللّه ـ در نهی ازسخن گفتن درباره قضا و قدر روایت کرده است ,دو وجه در آنها احتمال داده می شود. اول این که , این نهی مخصوص کسانی است که بحثهای آنان در این موضوع موجب فسادعقیدتی و گـمـراهـی آنها از دین می شود و تنها راه نجاتشان , خودداری کردن از بحث در این موضوع و غور نـکردن در این باره است و این نهی شامل عموم مکلفین نبوده است , زیرا گاهی اوقات عواملی که مـوجـب فـسـاد عقیدتی برخی می شود, برای برخی دیگر سازنده و مفید است وبر عکس بنابراین , ائمه (ع) پیروان دینی خود رابادرنظرگرفتن مصالح آنها,راهنمایی می کرده اند. وجـه دوم این است که , نهی از سخن گفتن پیرامون قضا و قدر, نهی از بحث کردن پیرامون آنچه خـدا آفـریـده است و کنجکاوی درباره علل و اسباب آنها و پرسشی از عبادات و اوامر الهی و علل و عـوامـل آنـهاست , زیرا کند و کاو درباره علل آفرینش مخلوقات و تشریع اوامر و احکام ممنوع است چـون خـدای مـتعال آنها را از بیشتربندگان خود پوشیده داشته است مگر نه این که جایز نیست , کـسی در جستجوی یافتن و آگاه شدن از علل آفرینش تمام مخلوقات خدابرآید؟ تا جایی که همه مـخلوقات را یکی یکی برشمارد و بگوید چرا آفریده شده اند همچنین جایز نیست , کسی بگوید: چرا خداوند این فرمان را داده و آن عبادت را خواسته و از فلان وبهمان کار نهی کرده است ؟ زیرا اوامر و عـبـادت خـواهیهای او, بر اساس مصالح خلق است و او به این مصالح آگاهتر است و احدی را بر جـزئیات علل آفرینش موجودات و وضع اوامر و نواهی خود آگاه نکرده است گرچه اجمالا بشر را آگـاه کرده است , که آفرینش عبث و بیهوده نیست بلکه بر اساس حکمت و مصلحت , آنها راآفریده است و عقل و وحی را راهنمای بر این موضوع , قرار داده است , مثلا می فرماید: ((ماآسمانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست ازروی بازی نیافریده ایم)) و می فرماید: ((آیا گمان کرده اید که ما شما را بـیـهـوده آفـریده ایم ؟)) و نیزفرموده است : ((ما هر چیزی را به اندازه آفریده ایم)), یعنی به حق آفریده ایم و آن را درجایگاه خویش قرار داده ایم همچنین می فرماید: ((و ما جن و انس را نیافریدیم , مگربرای این که مرا عبادت کنند)) نیز درباره عبادت قربانی , می فرماید: ((هرگز گوشتهای آنها و نه خونهایشان به خدا نخواهد رسید,

ولی این تقوای شماست که به او می رسد. شـاید درست باشد, اگر بگوییم خداوند متعال فلان حیوان خاص را آفریده به این دلیل که می داند بـا آفـریـدن آن عده ای کافر ایمان می آورند, یا جمعی گنهکار توبه می کنند, یاعده ای مؤمن از آن بـهره مند می شوند, یا مشتی ستمگر از آن عبرت می گیرند, یا خود آن موجود از آفرینشش سودی مـی برد, یا برای یک نفر در روی زمین یا آسمان مایه عبرت است , که اینها همه از ما پوشیده اند گو این که اجمالا می دانیم که هر چه خدا آفریده است ,اغراض حکیمانه ای از آفرینش آنها در کاراست و بـیهوده خلقشان نکرده است همچنین می تواند علت فرمان دادن ما به عبادت نماز این باشد که ما را بـه طـاعـت خـدا نزدیک می کند و ازمعصیت و نافرمانی او دور می سازد و بنابراین ,عبادت نماز برای کلیه کسانی که آن را می گزارندیا برای برخی از آنان , لطف است . پس , از آن جا که این وجوه و عوامل پوشیده اند و برای ما آشکار نیستند و دلیلی هم بر آگاهی یافتن مـفصل از آنها در دست نیست ـگر چه اجمالا می دانیم که حکمتی در کار است ـلذا نهی از بحث دربـاره قـضـا و قدر به معنای نهی از جستجو در پیدا کردن جزئیات این علل وعوامل می باشد, نه نهی از سخن گفتن درباره معنای قضا و قدر. ایـن هـمـه در صـورتی است که اخباری که ابوجعفر (صدوق) رحمه اللّه روایت کرده است درست باشند, اما اگر نادرست باشند یا سند آنهاخللی داشته باشد دیگر مسئوولیتی در قبال آنهانداریم . از میان احادیثی که او نقل کرده , حدیث مروی از زراره حدیث درستی است و معنای آن نیز روشن اسـت و بـر اهـل خرد پوشیده نیست واین حدیث عقیده به عدل را تایید می کند در این روایت امام صادق (ع) می فرماید: آن گاه که خدای متعال خلایق را در محشر گرد آورد, ازآنچه بدانها فرمان داده است باز خواستشان می کند و از آنچه برای آنان حکم و مقدر کرده است , نمی پرسدشان . قـرآن نیز فرموده است که انسان از اعمالی که می کند بازخواست می شود)) پایان سخن شیخ مفید رحمه اللّه . مـن (مـجـلـسـی) مـی گویم : هر کس درباره شبهه مربوط به اختیار بندگان و فروع مساله جبر واخـتـیـار و قـضـا و قـدر بیندیشد, به راز نهی معصوم از سخن گفتن و بحث کردن در این باره پـی مـی بـرد چـه , کـم انـد کـسـانی که در این موضوع کنجکاوی و غور رسی کنند و گامهایشان نلغزد,مگر کسی که خداوند با لطف و فضل خویش مصونش بدارد. گفتاری درباره قضای الهی در چند فصل . 1 ـ دربـاره مـعنا و تعریف آن : حوادث خارجی و امور هستی را اگر با علل و اسباب مقتضی آنها در نـظـر بگیریم , از دو حالت خارج نیستند, زیرا این حوادث و امور پیش از آن که علل و شرایط ایجاب کـنـنـده آنـهـا تحقق یابد وموانعی که پدید آمدن و واقعیت یافتن این حوادث بستگی به آنها دارد برطرف شود, نه تحقق و ثبوت برای آنها متعین

و حتمی است ونه عدم آن بلکه میان تحقق یافتن و تـحـقق نیافتن بکلی یکسان است اما هرگاه علل ایجاب کننده و شرایط پدید آمدنشان کامل شوند ومـوانـع هـم بـرطـرف شـونـد و دیـگر حالتی جز تحقق یافتن آنها باقی نماند, از این تردد و ابهام بـیـرون مـی آیـنـد و یـکـی از طرفین , یعنی تحقق یا عدم تحقق حتمی می شود تحقق نیافتن در صورتی است که فرض شود چیزی از علل و شرایطی که وجودآن حوادث به آن بستگی دارد معدوم باشدو تعین تحقق از نفس تحقق , جدا شدنی نیست . این دو اعتبار, در افعال خارجی ما نیز جریان دارد, زیرا تا زمانی که اقدام به کاری نکرده ایم ,آن کار هـمچنان در حال تردد میان واقع شدن یاواقع نشدن باقی است اما وقتی اسباب و شرایطو اوضاع مـقـتضی فراهم گشت و اراده و تصمیم ما هم مکمل آنها شد به طوری که جز وقوع وصدور فعل کاری باقی نماند, یکی از طرفین امکان و تردد واقع گشته آن عمل تحقق می یابد. این حساب , در زمینه اعمال وضعی واعتباری ما نیز صدق می کند مثلا وقتی دو نفردرباره مالی با هم اختلاف پیدا می کنند و هریک مدعی مالکیت آن می شود, مملوکیت آن شئ برای یکی از آن دو نـفر امری است ممکن ومردد اما وقتی به یک داور مراجعه کردند تامیانشان داوری کند و داور به نـفـع یـکی از آنهاحکم داد, آن حالت ابهام و تردد از میان می رودو یکی از طرفین متعین گشته رابطه اش بادیگری قطع می شود. در ایـن جا داوری و تعیین قولی یکی از دوطرف , مانند داوری و تعیین فعلی است , زیرا این سخن داور کـه ایـن مال متعلق به فلان طرف دعواست , به منازعه خاتمه داده و یکی از طرفین دعوا که مـیانشان تردد و ابهام بود به عنوان ذیحق متعین می شود و این سخن مخبر که چنین , چنان است , فیصله دهنده و تعیین کننده است و این معنا همان است که ما آن را قضا و داوری می نامیم . از آن جا که حوادث این عالم در وجود وتحقق یافتن مستند به خدای سبحان و فعل اوهستند, لذا این دو اعتبار, یعنی امکان و تعین ,عینا در آنها نیز جریان دارد, زیرا این حوادث تازمانی که خداوند نـخـواهـد آنـها را تحقق و وجودبدهد و علل و شرایط ایجاب کننده وجود آنهاموجود نشده باشد, هـمـچنان در حالت امکان وتردد میان وقوع و لاوقوع باقی می ماند, ولی همین که خداوندخواهان وقـوع آنـهـا شـود و تـحـقـق یـافـتـنـشـان را اراده کـنـد و عـلـل و کـلـیـه شـرایـطــنــاـّب;€ـ; €تـحقق آنهارافراهم سازد,راهی نمی ماندجزاین که تحقق یابند و این مشیت حق و فراهم آوردن علل وشـرایـط هـمـان تـعیین یکی از دو طرف از سوی خداوند متعال است که موجود را از حالت تردد وابهام در می آورد و قضای الهی نامیده می شود. نظیر این دو اعتبار در مرحله تشریع وقانونگذاری نیز جریان دارد و حکم قطعی خدادرباره یک امر شـرعـی , قضای خداست لذا درهر جا از کلام الهی که اسمی از قضا برده شده ,این

حقیقت به چشم می خورد, مانند آیه : ((و اذاقضی امرا فانما یقول له کن فیکون)) و آیه ((فقضاهن سبع سماوات فی یـومـیـن)) و آیـه ((قـضـی الامر الذی فیه تستفتیان)) وآیه ((و قضیناالی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین)) و دیگر آیاتی که به قضای تکوینی می پردازند. و امـا آیـاتـی که به قضای تشریعی می پردازند,مانند آیه ((و قضی ربک الا تعبدوا الا اباه وبالوالدین احـسـانا)) و آیه ((ان ربک یقضی بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون)) و آیه ((وقضی بینهم بـالحق و قیل الحمد للّه رب العالمین))البته قضا در این آیه و همچنین آیه پیش ازآن , به وجهی به معنای فصل خصومت تشریعی است و به وجهی دیگر به معنای داوری و قضای تکوینی . چـنان که ملاحظه می شود, این آیات کریمه درستی این دو اعتبار عقلی را در پدیده های تکوینی از جـهت این که افعال الهی هستند و دراحکام تشریعی , از جهت این که فعل تشریعی اوهستند و نیز در هـر حـکـم و داوری فـیصله دهنده ای که به خدا منسوب است امضا و تاییدمی کنند گاهی , به اعـتـباری , از قضا به حکم و قول نیز تعبیر شده است مثلا می فرماید: ((الا له الحکم)) و می فرماید: ((واللّه یحکم لا معقب لحکمه)) و می فرماید: ((ما یبدل القول لدی)) ومی فرماید: ((و الحق اقول)) .
2 ـ نـگـاهـی فـلـسـفـی بـه مـعـنـای قـضا: شکی نیست که قانون علیت , یک واقعیت است و هر موجودممکنی , بدون واسطه یا باواسطه , معلول خدای سبحان می باشد نیز شکی نیست که معلول هـر گـاه بـه علت تامه اش نسبت داده شود, از ناحیه آن علت دارای ضرورت و وجوب خواهد بود, زیـراهـر مـوجـود مـمـکـنی تا واجب نشود, وجود پیدانمی کند اما اگر معلول را به علت تامه اش نـسـبـت ندهیم , حالت امکان برایش یکسان است , حال چه آن را فی نفسه و بدون مقایسه با چیزی لـحـاظکـنـیـم , مـانـند ماهیاتی که ذاتا ممکن هستند و چه این که به بعضی اجزای علت تامه اش نسبت دهیم (در هر حال ممکن است), زیرا اگر این جز یا اجزا ضرورت و وجوب آن معلول راواجب گـرداند, عـلـت تامه او خواهد بود حال آن که ما فرض کردیم که آن اجزا علت تامه نیستند, بلکه جزئی از علت تامه می باشند. از آن جـا کـه ضـرورت و وجوب به معنای متعین شدن یکی از طرفین امکان (وجود یا لاوجود) و بـیـرون آمـدن شئ از حـالـت ابـهام وتردد می باشد, ضرورت حاکم بر زنجیره ممکنات , از جهت انـتـسـابـشـان به واجب الوجودمتعال که هر یک از اشیا را در شرایط خاص آن واجب می گرداند, قـضـایـی اسـت عـمـومـی از جانب خدای متعال همچنان که ضرورت مخصوص به هر یک از این مـوجودات , قضای خصوصی اوست نسبت به هر کدام آنها, چه آن که مقصودما از قضا فیصله دادن به کار و بیرون آوردن آن از حالت ابهام و تردد است . از ایـن جا معلوم می شود که قضا از صفات فعلی خداست و از فعل , به لحاظ

نسبت آن فعل به علت تامه و موجبه اش , انتزاع می شود. 3 ـ روایـات فراوانی این نظریه را تاییدمی کند, مثلا در محاسن (برقی) از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم روایت کرده که گفت :امام صادق (ع) فرمود: خداوند هرگاه بخواهدچیزی را ایجاد کـنـد, اول مـقدرش می کند و چون مقدرش کرد قضایش را می راند و وقتی قضایش را راند امضا و اجرا می کند. نـیز در همین کتاب , (برقی) از پدرش از ابن ابی عمیر از محمد بن اسحاق نقل می کند که گفت : ابـو الـحسن (ع) به یونس مولای علی بن یقطین فرمود: ای یونس ! به مساله قدر نپردازعرض کرد: مـن بـه مـوضـوع قـدر نمی پردازم , امامی گویم : هیچ چیزی تحقق نمی یابد مگر آنچه که اراده و مـشـیـت و قضا و قدر خدا به آن تعلق گرفته باشد امام فرمود: ولی من این طورنمی گویم , بلکه مـی گـویـم : هـیچ چیز تحقق نمی یابد, مگر آنچه که مشیت و اراده و قدر وقضای خدا به آن تعلق گرفته باشد سپس فرمود:آیا می دانی مشیت چیست ؟ عرض کرد: نه فرمود: تصمیم او به کاری آیا مـی دانـی اراده خـداچـیست ؟ عرض کرد: نه فرمود: تمام کردن آن چیز بر طبق مشیت فرمود: آیا مـی دانی تقدیرخدا چیست ؟ عرض کرد: نه فرمود: اندازه دادن به چیز در درازا و پهنا و مدت بقای آن سـپـس فرمود: همانا خداوند هر گاه چیزی را بخواهد,آن را اراده می کند و هر گاه اراده کرد تـقـدیرش می کندوهرگاه تقدیرش کرد, قضایش را می راندو چون قضایش را راند, به اجرایش در می آورد. در روایت دیگری از یونس از همان حضرت (ع) آمده است که فرمود: هیچ چیزتحقق نمی یابد, مگر آنچه که مشیت و اراده وتقدیر و قضای خدا به آن تعلق گیرد عرض کردم : معنای مشیت چیست ؟ فـرمـود: آغـازکـردن فـعل عرض کردم : معنای اراده چیست ؟ فرمود: ثبات و پایداری بر آن عرض کـردم :مـعـنـای تـقـدیـر چـیـست ؟ فرمود: اندازه دادن به طول و عرض آن عرض کردم : قضا به چه معناست ؟ فرمود: هر گاه قضایش را براند (وحکمش را صادر کند) آن را به اجرا در آورد وهیچ چیز مانع تحقق آن نمی شود. در تـوحـیـد (صـدوق) از دقـاق از کـلـیـنـی از ابـن عـامـر از معلی نقل شده است که گفت : از عـالـم (ع)سـؤال شـد: عـلـم خـدا, چـگـونـه است ؟ فرمود:می داند و می خواهد و اراده می کند و مـقدرمی فرماید و قضا و حکم می کند و امضا و اجرامی کند امضا و اجرا می کند آنچه راکه قضایش رارانـده است و قضای چیزی را می راند و که تقدیرش کرده است و مقدر می سازد, چیزی که اراده کـرده اسـت پس , مشیت او به علم اوست واراده اش به مشیت او و تقدیرش با اراده او وقضایش به تـقـدیـر او و امـضا و اجرایش به قضای اوست بنابراین , علم مقدم بر مشیت است ومشیت در مرتبه دوم , مـی بـاشد و اراده در مرتبه سوم و تقدیر به وسیله امضا و اجرا قضا را تحقق می

بخشد پس , در مرحله علم و مشیت و اراده وتقدیر, اشیا برای خدای تبارک و تعالی بداحاصل می شود اما اگر قضا به مرحله امضا و اجرارسید, دیگر بدا به وجود نمی آید. ایـن ترتیب که امام (ع) ذکر فرموده و مشیت رامترتب بر علم و اراده را مترتب بر مشیت ودانسته , یک ترتیب عقلی است که عقل این انتزاع را درست می شمارد. در هـمـان کتاب به سند خود از ابن نباته آمده است که ابن نباته گفت : امیر المؤمنین (ع) ازکنار دیوار خمیده ای برخاست و به طرف دیواردیگری رفت به آن حضرت عرض شد: ای امیرالمؤمنین ! آیا از قضای خدا می گریزی ؟ فرمود:از قضای خدا به قدر خدای عزوجل می گریزم . مـن (صـاحـب الـمیزان) می گویم : علتش این است که تقدیر به آنچه مقدر شده است , حتمیت و تـخـلـف نـاپـذیـری نـمـی بخشد و امید آن هست که آنچه مقدر شده تحقق نیابد اما هر گاه قضا وحـکـمـش رانـده شـود, دیـگـر گـریزی از آن نیست درباره مطالب گذشته روایات بسیاری از طریق ائمه اهل بیت (ع) وارد شده است .

نوشتن قضا و قدر بر انسان .

ـ پیامبر خدا(ص): چهل شب پس از جای گرفتن نطفه در رحم , فرشته نزد آن می رود ومی گوید: پـروردگـارا, فـرمـان چـیست ؟ بدبخت یاخوشبخت ؟ پسر یا دختر؟ پس خداوند دستورمی دهد و سـعـادت یا شقاوت و دختر یا پسر بودن آن نطفه و نیز عمل و اثر و مصیبت و گرفتاری وروزی و اجلش , نوشته می شود. ـ امـام بـاقـر(ع), دربـاره خـلقت انسان دررحم , می فرماید: چون چهار ماه کامل شود,خداوند دو فرشته آفریننده می فرستد و آن دوعرض می کنند: پروردگارا, چه می آفرینی , پسریا دختر؟ دستور لازم بـه آن دو داده مـی شودسپس عرض می کنند: پروردگارا, بدبخت است یا خوشبخت ؟ در این بـاره هـم دستور لازم داده می شود آن گاه عرض می کنند: پروردگارا,مدت عمر و روزیش چند اسـت ؟ هـمـه احـوال او ـکـه حضرت شماری از آنها را نام برد ـ نوشته می شود و آن دو فرشته این میثاق را میان چشمانش می نویسند. ـ نیز در همین باره , فرمود: آن گاه خداوندبه دو فرشته وحی می کند: قضا و قدر و جاری شدن امر مـرا درباره او بنویسید و در آنچه می نویسید شرط بدای مرا قید کنید آن دو فرشته عرض می کنند: پروردگارا, چه بنویسیم ؟ پس خداوند به آن دو وحی می کند که سرتان را به طرف سر مادر او بلند کـنید آن دو فرشته سرخود را بالا می برند و لوح را می بینند که به پیشانی مادر او می خورد به لوح نگاه می کنندشکل و زینت و مدت عمر او و میثاقش را که بدبخت است یا خوشبخت و خلاصه همه احوال او را در آن لوح , مشاهده می کنند.

اراده بشر و قضای الهی .

قرآن . ((و شما نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد و قطعاخدا دانای حکیم است)). ((و شما نمی خواهید, مگر این که خداوند پروردگارجهانیان بخواهد)). ((در حقیقت , خدا حال قومی را تغییر نمی دهد, تا آنان حال خود را تغییر دهند)). ـ پـیامبر خدا(ص): خدای عزوجل می فرماید: هیچ اهل قریه ای یا اهل خانه ای یا بادیه نشینی نیست کـه مـرتکب معصیت من , که ناخوش دارم , شده باشند و سپس به طاعت من که دوست دارم روی آورنـد مـگـرایـن کـه مـن نـیـز از عـذاب خـود برای آنان که ناخوش دارند به رحمت خویش که دوست می دارند, روی آورم . ـ هر گونه که باشید, همان گونه برشما حکومت می شود. ـ هر گاه خداوند بد مردمی را بخواهد,زمام کارهای آنان را به دست متنعمان عیاش آنها می سپارد . ـ امام علی (ع), در وصف اصحاب رسول خدا(ص), می فرماید: وقتی خداوندصداقت ما را دید, برای دشمنانمان خواری و شکست و برای ما پیروزی فرستاد. ـ پس چون خداوند ما را صادق وشکیبا دید, برای دشمن ما خواری وشکست فرستاد و برای ما مدد و پیروزی . ـ در هنگام گذر بر خرابه مداین ,فرمود: راستی که این مردمان وارث (پیشینیان خود) بودند و بعد دیـگـران وارث آنـها شدند این مردم حرامها را حلال کردندو بدین سبب مجازاتها دامنگیرشان شد پس حرامها را حلال مشمارید, که مجازاتها برشما نیز فرود می آید. ـ بعد از فرو نشاندن غائله خوارج , به یاران خود فرمود: راستی که خداوند در حق شما احسان کرد و نـیک یاریتان رساند پس هم اینک بیدرنگ به سوی دشمن خود(شامیان) رهسپار شوید گفتند: یا امـیـرالـمـؤمـنین ! شمشیرهایمان کند گشته وتیرهایمان به پایان رسیده و سر نیزه هایمان کنده شده ند بنابراین , اجازه فرمایید (برگردیم و) خود را کاملا آماده کنیم . حضرت این آیه را خواند: ((ای قوم من ! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقررداشته است , در آیید و به عقب باز نگردیدکه زیانکار خواهید شد)). ـ به خدا سوگند که می ترسم این جماعت , به سبب صلاح و سازندگی آنها درسرزمینشان و فساد و تـبـاهـکاری شما درسرزمینتان و امانتداری آنها و خیانتکاری شما و فرمانبری آنها از پیشوایشان ونافرمانی شما از پیشوایتان و همداستانی آنهادر باطلشان و پراکندگی و تفرقه شما درحقتان , بر شما پیروز گردند. ـ ایـن قـوم را نـمـی بـیـنـم مگر این که برشما پیروز خواهند شد آنان را یکپارچه می بینم و شما را پراکنده , آنان را مطیع زمامدارشان می بینم و شما را نافرمان از من . ـ بـدانید که پس از من , شما همواره گرفتار و مبتلا خواهید بود تا جایی که دوستدار و پیرو من در مـیـان مـردم زمـانـه خـویش خوارتر از

کنیز زاده خواهد بودعرض کردند: به چه علت ؟ فرمود: به علت اعمال خودتان , به علت این که در دین به پستی تن می دهید اگر هر یک از شما وقتی بیدادگری پیشوایان ستم آشکار می شودجانش را به پروردگارش بفروشد و حق خود را از جهاد بگیرد, هر آینه دین خدا برپا شود. ـ سوگند به آن که دانه را شکافت ومردم را آفرید, هر آینه از جای بر کندن کوهها آسانتر است تا از جای برکندن حکومتی پایدار و مستحکم اما هر گاه میانشان اختلاف افتد, سوگند به آن که جانم در دست اوست , اگر کفتارها بر آنان حمله ورشوند, بیگمان بر ایشان چیره گردند. ـ تا آن که وارد شدن قضای الهی با به سر آمدن مدت بلا همزمان و موافق گردید,بصیرتهایشان را بر شمیشرهای خویش نهادند و به فرمان اندرز گوی خود به پروردگارشان نزدیک شدند.

آنچه خدا برای مؤمن حکم کند خیراست .

ـ امـام صـادق (ع): از جـمله سخنان نجواآمیز خداوند با موسی بن عمران این بود: ای موسی ! هیچ مخلوقی نیافریدم که نزد من محبوبتر از بنده مؤمنم باشد او را به بلاگرفتار می سازم , زیرا که این بـرایـش بـهتراست و من بهتر می دانم چه چیز بنده ام رامی سازد پس باید بر بلای من شکیبا باشد ونعمتهایم را سپاس گزارد و به قضای من خشنود باشد, تا او را از صدیقان بارگاه خودبنویسم . ـ روزی رسـول خـدا(ص) چـنـان خـنـدیدکه دندانهای عقلش نمودار شد سپس فرمود:آیا از من نـمـی پـرسـیـد کـه از چـه مـی خندم ؟ عرض کردند: چرا, ای رسول خدا فرمود: ازانسان مسلمان درشگفتم که هر چه خدای عزوجل برای او حکم و مقدر کند,سرانجامش برای او خوب است . ـ پیامبر خدا(ص): در هر قضای خدای عزوجل برای مؤمن , خیری است . ـ امام باقر(ع) : در قضای خداوندهرگونه خیری برای مؤمن , نهفته است . ـ پیامبر خدا(ص): شگفتا از مؤمن که هرقضایی خداوند بر او براند برایش خیر است ,چه خوشایند او بـاشـد یـا ناخوشایندش اگرمبتلایش کند کفاره گناه او باشد و اگر به وی عطا کند و گرامیش دارد, به او بخشش کرده است . ـ امام صادق (ع): در شگفتم از مردمسلمان که خدای عزوجل هیچ قضایی برای او نراند جز این که خـیـر او در آن بـاشـد اگـر بـاقیچی تکه تکه شود برایش خیر است و اگراز شرق تا غرب عالم را دراختیار گیرد بازبرایش خیر است . ـ امـام کـاظـم (ع): مؤمن همواره درمعرض خیر و خوبی است اگر بند بند بدنش از هم جدا شود, برایش خیر است و اگر برشرق و غرب عالم حکومت کند, باز برایش خیر است . ـ امـام صـادق (ع): خداوند برای مؤمن هیچ قضایی نراند که از آن خشنود باشد,مگر این که خدا در آنچه حکم و مقدرفرموده خیر او را قرار دهد. ـ بـنـی اسرائیل نزد موسی (ع) آمدند واز او خواهش کردند تا از خدای عزوجل بخواهد که هر گاه بـخـواهـنـد باران بیاید و هرگاه بخواهند باران بند آید موسی از خدای عزوجل برای بنی اسرائیل چـنین خواهش کرد خداوند عزوجل فرمود: ای موسی ,خواست آنها را پذیرفتم موسی این خبر رابه آنـان داد بـنی اسرائیل زمین را کشتند وجایی خالی باقی نگذاشتند سپس هر گاه خواستند باران بـاریـد و هـر گـاه خـواستند بندآمد پس , زراعتهایشان چون کوهها و تپه هاگشت وقتی زراعت خویش را درویدند وخرمنها را کوبیدند و چک زدند دانه ای نیافتند! پس به موسی (ع) شکایت بردند وگفتند: ما از تو خواستیم که از خداوندبخواهی تا آسمان بنا به خواست ما ببارد وخدا هم پذیرفت , امـا آن را بـه زیـان مـا تـبـدیل کرد! موسی عرض کرد: پروردگارا! بنی اسرائیل از کاری که با آنها

کـرده ای مـی نالندخدا فرمود: از بهر چه ای موسی می نالند؟ عرض کرد: آنها از من خواستند که از تـوخـواهـش کـنـم تـا هـر گـاه خواستند آسمان بباردو هر گاه خواستند از باریدن باز ایستد و توخواست ایشان را پذیرفتی و آن گاه بارش آسمان را به زیان آنها تبدیل کردی ! خداوندفرمود: ای مـوسـی ! مقدر کننده بنی اسرائیل من بودم اما آنها به تقدیر من رضایت ندادندو این را به خواست خودشان وا گذاشتم و آن شد که دیدی .

کسی که به قضای الهی خرسند نیست .

ـ امـام عـلی (ع), در بیان قدرت خدای سبحان , می فرماید: کسی که نافرمانی تو کند,از سلطنت و قـدرت تـو چـیـزی نمی کاهد وکسی که تو را فرمان برد, بر ملک و پادشاهی تو چیزی نمی افزاید و کسی که از قضای توناخشنود باشد, امر تو را باز نمی گرداند. ـ پیامبر خدا(ص): خدای عزوجل فرمود:کسی که به قضای من خشنود نیست و به تقدیر من ایمان ندارد, پس , (برود و)معبودی جز من بجوید. ـ خـدای متعال فرمود: کسی که به قضا وقدر من راضی نیست , پس (برود و)پروردگاری جز من بجوید. ـ خـدای مـتعال فرمود: هر که به قضای من رضایت ندهد و بر بلای من شکیبا نباشد,پروردگاری غیر از من بجوید. ـ خدای عزوجل می فرماید: کسی که به قضای من خرسند نیست و نعمتهای مراسپاس نگزارد و بر بلای من شکیبا نباشد,پروردگاری جز من طلب کند. ـ امام علی (ع): معذبترین مردم در روزقیامت , کسی است که از قضای خداوندناخشنود باشد. ـ هر که برای دنیا اندوه خورد, از قضای الهی ناخشنود است . ـ هـان ! حـذر کـنید, حذر کنید, ازپیروی مهتران و اشراف خود! همانان که به شرافت خانوادگی خـویـش نـازیـدنـد و از نـژادخـود فـراتـر رفـتـنـد و بـه پروردگار خویش زشتی نسبت دادندواز سرستیزباقضای خدا وچیره آمدن بر نعمتهای او, آنچه را که خداوندبه آنها داده بود (از نعمتها) انکار کردند.

چند پهلو بودن واژه قضا.

ـ از امـام علی (ع) درباره چند پهلویی واژه قضا سؤال شد فرمود: قضا به ده معناست : قضا به معنای فارغ شدن و تمام کردن کار, قضا به معنای سفارش و توصیه کردن , قضا به معنای آگاه کردن , قضا بـه مـعـنـای فعل و انجام دادن , قضا به معنای واجب ساختن , قضا به معنای کتاب و نوشتن ,قضا به مـعنای به پایان رساندن , قضا به معنای داوری و فیصله دادن به دعوا, قضا به معنای آفریدن و قضا به معنای فرا رسیدن مرگ . امـا تـوضیح قضا به معنای فارغ شدن ازچیزی , دلیلش این سخن خدای متعال است :((واذ صرفنا الـیـک نفرا من الجن یستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضی ولوا الی قومهم)) معنای ((فـلـمـا قضی)) یعنی :چون فارغ شد دلیل دیگرش این آیه است :((فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا اللّه)). امـاقـضابه معناسفارش و توصیه ,نمونه اش این سخن خدای تعالی است : ((وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه)) یعنی سفارش و توصیه کرد نمونه دیگرش در سوره قصص است :((وما کنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر)), یعنی به او سفارش و توصیه کردیم . اما قضا به معنای آگاهانیدن , نمونه اش این سخن خدای متعال است : ((و قضینا الیه ذلک الامر ان دابـر هـؤلا مـقـطـوع مـصبحین)) وآیه ((وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین)), یعنی در تورات به آگاهی آنها رساندیم که چه کارهایی خواهند کرد. امـا قـضـا بـه مـعـنـای فـعـل و کـار, نـمـونـه اش ایـن سـخـن خـدای مـتـعـال در سـوره طه اسـت :((فـاقـض ماانت قاض)), یعنی هرکار می خواهی بکن و نمونه دیگرش در سوره انفال است :((لیقضی اللّه امرا کان مفعولا)), یعنی آنچه رادر علم ازلی خود دارد به کار می زند قضا به این معنا در قرآن فراوان است . اما قضا به معنای واجب ساختن عذاب ,نمونه اش این سخن خدای متعال است درسوره ابراهیم (ع): ((وقـال الـشـیـطـان لـمـا قـضی الامر)) یعنی چون عذاب واجب گشت نمونه دیگرش در سوره یـوسـف (ع) است :((قضی الامر الذی فیه تستفتیان)) یعنی چیزی که از آن سؤال می کنید واجب و لازم آمد. امـا قضا به معنای نوشتن و محتوم شدن ,این سخن خدای متعال است در داستان مریم :((وکان امرا مقضیا)) یعنی معلوم و قطعی . امـا قضا به معنای به اتمام رساندن ,نمونه اش این سخن خدای متعال است درسوره قصص : ((فلما قـضـی مـوسی الاجل))یعنی چون شرطی را که گذاشته بود به اتمام رساند و نیز مانند این سخن موسی (ع): ((ایماالاجلین قضیت فلا عدوان علی)), یعنی هرگاه به اتمام رساندم . امـا قـضـا بـه معنای داوری , نمونه اش این فرموده خدای متعال است :

((قضی بینهم بالحق و قیل الـحـمـد للّه رب العالمین)) یعنی میان آنها حکم و داوری کرد نیز این سخن خدای متعال : ((واللّه یـقـضی بالحق والذین من دونه لا یقضون بشئ ان اللّه هو السمیع البصیر)) و نیز این فرموده خدای سـبـحـان :((واللّه یـقـضـی بـالـحـق و هو خیر الفاصلین)) وهمچنین این سخن خدای متعال در سوره یونس : ((وقضی بینهم بالقسط)). امـا قـضـا به معنای آفریدن , نمونه اش این سخن خدای سبحان است : ((فقضاهن سبع سماوات فی یومین)), یعنی هفت آسمان راآفرید. و سـرانجام قضا به معنای فرو فرستادن مرگ , نمونه اش این سخن دوزخیان است در سوره زخرف : ((ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک قال انکم ماکثون)), یعنی مرگ رابر ما فرو فرستد نمونه دیگرش ایـن آیـه اسـت : ((لا یـقـضـی عـلیهم فیموتوا و لا یخفف عنهم من عذابها)), یعنی مرگ را بر آنها فرونمی فرستد که راحت شوند نیز این آیه درداستان سلیمان بن داود: ((فلما قضینا علیه الموت ما دلـهم علی موته الا دابة الارض تاکل منساته)), مقصود خداوند متعال این است که چون مرگ را بر او فرو فرستادیم .

قضا و قدر (متفرقه).

ـ امام عسکری (ع): اگر قضای الهی درکمین است , دیگر ضعف و زبونی چرا. ـ امام جواد(ع): چون قضا فرود آید,عرصه تنگ شود. ـ امام رضا(ع): هشت چیز است که جزبا قضا و قدر خداوند نیست : خواب , بیداری ,توانایی , ناتوانی , تندرستی , بیماری , مرگ وزندگی .

داوری .

کسی که حق قضاوت دارد.

قرآن . ((ای داود! مـا تـو را در زمین خلیفه (و جانشین)گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن و زنـهـار ازهـوس پـیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می روند به (سزای) آن که روزحساب را فراموش کرده اند, عذابی سخت خواهند داشت)). ـ امام علی (ع) به شریح فرمود: ای شریح ! تو در جایی نشسته ای , که جزپیامبری یا وصی پیامبری و یا شقاوتمندی در آن جا نمی نشیند. ـ امـام صـادق (ع): از داوری کردن بپرهیزید, زیرا (منصب) داوری در حقیقت از آن امامی است که در قضاوت دانا باشد ودر میان مسلمانان به عدالت حکم کند, از آن پیغمبری یا وصی پیغمبری .

داوری بردن پیش طاغوت و حکام جور.

قرآن . ((آیا ندیده ای کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و (به) آنچه پیش از تو نازل گردیده ,ایمان آورده اند و (با این همه) می خواهند داوری میان خود را به پیش طاغوت ببرند, با آن که قطعا فرمان یافته اند بدان کفر ورزند)). ((آیا داستان کسانی را که بهره ای از کتاب (تورات)یافته اند ندانسته ای که چون به سوی کتاب خدا فراخوانده می شوند, تا میانشان حکم کند, آنگه گروهی ازآنان به حال اعراض , روی بر می تابند؟ . ـ امام صادق (ع), درباره دو نفر ازاصحابش که باهم برسروام یاارثیه ای اختلاف داشتند و داوری میان خود را پیش طاغوت بردند, فرمود: هر که داوری پیش طاغوت (و حکام جور) برد و او به نفع او حکم صادرکند, آنچه می گیرد حرام است هر چند حق مسلم او باشد, زیرا به حکم طاغوت گرفته است حال آن که خداوند دستور داده است به طاغوت کفر ورزیده شود. ـ هر مؤمنی (شیعه ای) که مؤمن دیگری (همکیش خود) را در اختلاف ودعوایی به نزد قاضی یا سلطانی ستمگر بردو آن قاضی یا سلطان بر خلاف حکم خداوندحکمی صادر کند, آن مؤمن شریک گناه آن قاضی است . ـ در پاسخ به سؤال ابو بصیر از آیه ((واموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و(به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به حکام مدهید)), فرمود: ای ابو بصیر! خدای عزوجل می داند که در میان این امت داورانی ستمگر وجود دارند بدان که مقصود خداوند (در این آیه) داوران عادل نیست بلکه مقصودش حکام و داوران جائر(و حق کش) است . ای ابا محمد! اگر بر عهده کسی حقی داشتی و او را به داوری نزد داوران عادل فراخواندی و او نپذیرفت و اصرار کرد دعوا رانزد حکام جور برد تا به نفع او داوری کنند,این شخص از جمله کسانی است که داوری را به نزد طاغوت برده است و خدای عزوجل می فرماید : ((آیا ندیده ای کسانی را که می پندارند)).

داوران به حق .

قرآن . ((ای داود! ما تو را در زمین خلیفه (و جانشین)گردانیدیم پس در میان مردم به حق داوری کن و زنـهار ازهوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در می کند درحقیقت کسانی که از راه خدا به در می روند به (سزای) آن که روز حساب را فراموش کرده اند, عذابی سخت خواهندداشت)). ((خـدا بـه شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبان آنها باز گردانید و چون میان مردم داوری کـردیـد, عـادلانـه داوری کنید در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می دهد خدا شنوای بیناست)). ((و هر گاه داوری کردی , میان آنها عادلانه داوری کن که خداوند دادگران را دوست می دارد)). ـ معصوم (ع): بهترین مردم , داوری کنندگان به حق هستند. ـ امـام عـلـی (ع): بـرتـریـن مردم داورترین آنها به حق است و محبوبترین آنان نزدخدای سبحان راستگوترین آنهاست . ـ امام صادق (ع): مبادا فردی از شما(شیعیان) از دیگری نزد حاکم جور شکایت کند بلکه ببینید چه کسی از خود شما بااحکام و داوریهای ما آشناست همو را میان خود داور قرار دهید, زیرا که من او را قاضی شما قرار داده ام پس برای داوری میان خود,نزد او روید. ـ پیامبر خدا(ص): دادگران از نظرخداوند, در روز قیامت بر فراز منبرهایی نورانی در سمت راست خدای رحمانند و هردو دست خدا راست است , همان دادگرانی که در حکومت (داوری) خود و در میان خانواده خویش و نسبت به هر کسی که سرپرست آنها هستند به عدالت رفتارمی کنند. ـ امـام صادق (ع), هنگامی که ابو خدیجه را به سوی اصحاب خود فرستاد, به اوفرمود: به آنان بگو: مـبادا هر گاه میان شمامرافعه ای پیش آمد یا درباره چیزی از قرض و طلب میانتان اختلافی شد, کـار داوری را بـه نـزد یکی از این فاسقان ببرید (بلکه) از میان خود مردی را که با حلال و حرام ما آشـنـاست داور قرار دهید, زیرا من او را داور قرارداده ام زنهار که برای رفع دعوای خود به سلطان ستمگر مراجعه کنید.

قرآن . ((ولی چنین نیست , به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنـان مایه اختلاف است داور گردانند, سپس از حکمی که کرده ای دردلهایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملا سرتسلیم فرود آورند)). ـ امـام بـاقـر(ع), درباره آیه ((ولی چنین نیست , به پروردگارت قسم)), فرمود:تسلیم به معنای خشنود و قانع بودن به داوری آن حضرت است . ـ امـام صـادق (ع): هـر گـاه قـاضـی بـر اسـاس حکم ما داوری کند و (خواهان یا خوانده) حکم او رانپذیرد, درحقیقت حکم خدا را خوار شمرده و سخن ما را رد کرده است و هر که ما را رد کندخدا را ردکرده واین عمل در حدشرک به خداست . ـ عبد اللّه بن زبیر: مردی از انصار با زبیربر سر کال حره که نخلها را از آن آب می دادنداختلاف پیدا کـرد او به زبیر گفت : جلو آب رارها کن برود اما زبیر امتناع کرد داوری را به نزدرسول خدا(ص) بردند. رسـول خـدا(ص) بـه زبـیـر فـرمـود: ای زبـیـر,نـخـلـهـایـت را آب بـده و آن گـاه آب را بـه ـ طـرف (زمـیـن)هـمـسـایه ات رهاکن مردانصاری عصبانی شد و گفت : ای رسول خدا! چون پسر عـمـه ات بـود (ایـن گـونه داوری کردی)؟ رنگ رخسارپیامبر خدا(ص) (از خشم) تغییر کرد آن گاه فرمود: ای زبیر! نخلهایت را آب بده و سپس جلو آب را ببند تا به طرف دیوارها برگردد. زبـیـر گـفـت : بـه خـدا سـوگـنـد کـه انـگار این آیه دراین باره نازل شد: ((ولی چنین نیست , به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند)).

هر که بر اساس آنچه خدا نازل کرده است داوری نکند.

قرآن . ((و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده است داوری نکنند, آنان خود کافرانند)). ((و کسانی که مطابق آنچه خدا نازل کرده است داوری نکنند, آنان خود ستمگرانند)). ((و اهل انجیل باید به آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند, آنان خود, نافرمانند)). ـ امـام صـادق (ع) بـه عبد اللّه بن مسکان فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: هر کس درباره دو درهم (مـورد اختلاف میان دو کس) به ناحق داوری کند و سپس نسبت به او اعمال زور کند,از مصادیق این آیه است : ((و کسانی که مطابق آنچه خدا نازل کرده است داوری نکنند, آنان خود,ستمگرانند)) (عـبداللّه بن مسکان می گوید:)عرض کردم : یابن رسول اللّه ! یعنی چه نسبت به او اعمال زور کند؟ فـرمـود: تـازیـانـه و زندان داشته باشد و بر ضد او حکمی صادر کند, به طوری که اگر حکم او را نپذیرفت با تازیانه وی را بزند و به زندانش افکند. ـ هر کس درباره دو درهم بر خلاف آنچه خدا نازل کرده است داوری کند, هر آینه کافرشده باشد و هر کس درباره دو درهم داوری کندو حکم خطا صادر کند, کافر باشد. ـ حـکیم بن جبیر: خدمت امام سجادرسیدم و از این آیاتی که در سوره مائده هست ازایشان سؤال کردم و به عرض ایشان رساندم که من در این باره از سعید بن جبیر و مقسم نیزسؤال کرده ام . حـضـرت فـرمـود: مـقـسـم چـه جـواب داد؟ مـن جـواب مـقـسـم را بـه ایشان گفتم حضرت فـرمـود:درسـت گـفته است کفراست , امانه مانند کفر ناشی از شرک , فسق است اما نه مانند فسق ناشی ازشرک , ستم است , لیکن نه مانند ستم ناشی ازشرک . ـ امـام عـلـی (ع): مـنـفـورتـریـن خلایق نزدخداوند دو مردند: و مردی که میان مردم به داوری می نشیند و خود را عهده دار روشن ساختن شبهات و مشکلات دیگری می بیند اگرقضیه مشکل و مـبهمی برایش پیش آید,پاسخهایی مهمل و پوسیده از پیش خود برای آن آماده می کند و بر طبق آنـهـا حکم می دهدداوریهایش مانند تار عنکبوت (سست) است ,خودش نمی داند که درست حکم کـرد, یـانـادرسـت از سـتـم داوریـش خونها فریاد می زنند ومیراثها (که بر اساس داوری ناحق او به صاحبانش نرسیده) می نالند.

قاضی حق کش .

ـ پیامبر خدا(ص), هنگام عیادت ازعلی (ع)که از درد چشم شکایت و ناله می کرد, فرمود: ای علی ! نـاشـکـیـبـایـی می کنی یا از درد می نالی ؟ عرض کرد: ای رسول خدا, هرگز دردی به این سختی نـدیـده ام پیامبر(ص) فرمود: ای علی !زمانی که ملک الموت برای گرفتن جان آدم گنهکار فرود آیـد, سـیـخـی آتـشـین با خودمی آورد و به وسیله آن جان او را می گیرد ودوزخ فریاد می کشد! عـلـی (ع) راسـت نشست وعرض کرد: ای رسول خدا, سخن خود را برایم تکرار کنید, زیرا از شدت درد مـتوجه نشدم چه فرمودید آیا این عذاب به کسی از امت شما هم می رسد؟ پیامبر(ص) فرمود: آری , قاضیان حق کش و خورنده مال یتیم و شهادت دهنده به دروغ .

اهمیت کار قضاوت .

ـ پیامبر خدا(ص): هر که عهده دار قضاوت شود, بدون کارد خود را سر بریده است . ـ هـر کـه کار قضاوت به او واگذار شود,بدون کارد سر بریده شده است عرض شد: ای رسول خدا, منظور از سر بریدن چیست ؟ فرمود:آتش دوزخ . ـ هر که به کار قضاوت گماشته شود,بدون کارد سر بریده شده است .

مجالس قاضیان جور و حق کش .

ـ پیـامـبر خدا(ص): سنگی به درگاه خدانالید و گفت : معبودا و سرورا, چندین و چند سال تو را عبادت کردم و حالا مرا سنگ پی مستراحی قرار داده ای ! خداوند فرمود:خوشحال نیستی که تو را از جایگاه نشستن قاضیان دور کرده ام . ـ امـام صـادق (ع): نـواویـس ((14)) (کـه جـایـگـاهـی اسـت در دوزخ) از گرمای سخت خودبه درگـاه خـدای عـزوجـل شـکـایـت کـرد پـس خـدای عزوجل خطاب بدان فرمود: خاموش باش , هماناجایگاه قاضیان گرمایش سخت تر از توست . ـ مـحـمـد بـن مـسـلـم مـی گـویـد: امـام باقر(ع) برمن که در کنار قاضی مدینه نشسته بودم , گـذشت فردای آن روز که خدمت آن حضرت رسیدم , به من فرمود: آن چه مجلسی بود که دیروز تـو را درآن جـا دیـدم ؟ عـرض کردم : فدایت شوم , این قاضی نسبت به من لطف و محبت دارد لذا گـاهـی اوقـات پیش اومی نشینم حضرت فرمود: چه تامینی داری که لعنت (خدا بر او) فرود آید و تورا هم شامل نشود.

سختی حسابرسی قاضی در قیامت .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص): در روز قیامت قاضی دادگر را می آورند و چنان حساب سختی از اوکشیده می شود, که آرزو می کند کاش هرگز حتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود. ـ روز قـیـامت لحظه ای بر قاضی دادگرمی گذرد, که آرزو می کند ای کاش هرگز حتی درباره یک دانه خرما میان دو نفر داوری نکرده بود. ـ روز قیامت قاضی عادل را می آورند وبا چنان حسابرسی سختی روبه رو می شود, که آرزو می کند ای کاش هرگز میان دو کس حتی درباره یک دانه خرما داوری نکرده بود. ـ روز قـیامت قاضی را می آورند و پیش از آن که به حسابش رسیدگی شود با چنان هول وهراسی مواجه می شود, که آرزو می کند ای کاش میان دو نفر حتی درباره یک دانه خرما داوری نکرده بود. ایـن اخـبار, در صورتی که صحت و واقعیت داشته باشند, به موردی حمل می شود که کارقضاوت برای قاضی عادل واجب نشده باشد.

داوطلب شدن برای قضاوت .

ـ پیامبر خدا(ص): هر که جویای منصب قضاوت باشد و برای رسیدن به آن متوسل به این و آن شود, خـداونـد او را به خودش واگذارد وهر که مجبور به پذیرفتن آن شود, خداوندفرشته ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد. ـ هـر کـه داوطـلب منصب قضاوت شود,خداوند او را به خودش واگذارد و هر که این مسند به او تحمیل شود, فرشته ای بر او فرود آیدو استوارش بدارد. ـ امـام صادق (ع): رسول خدا(ص) نهی فرمود از این که کسی داوطلب امارت و داوری میان مردم شـود و فـرمـود: هـر که خواهان امارت شود, خداوند در کار امارت یاریش نکند و او رابا همان کار واگـذارد و هـر کـس بدون آن که خواهان امارت شود این منصب به او واگذارگردد, در کار آن یاری شود. ـ پـیامبر خدا(ص): هر که جویای مسندقضاوت باشد و برای رسیدن به آن از کسی کمک بگیرد, به همان منصب واگذار شود و هرکه جویای آن نباشد و برای رسیدن به مسندقضاوت از کسی کمک نجوید, خداوند فرشته ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد.

ویژگیهای قاضی از نظر اسلام .

ـ امام علی (ع), در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر, می فرماید: برای داوری میان مردم ,بهترین و بـرترین فردی را که به نظرت می رسداز میان رعیت انتخاب کن , کسی که کارها بر اوتنگ نیاید (و از حـل اخـتـلافـات در نماند) و(ستیزه گری) طرفین دعوا او را به لجاجت وپافشاری در رای خویش وا ندارد ((15)) , درلغزش فرو نرود و هر گاه حقیقت را شناخت (وبه حکم نادرست خود پی بـرد), از بـازگـشـت به حق استنکاف نکند و خویشتن را در پرتگاه طمع ننشاند و به فهم سطحی قـضـایا بسنده نکند ودنبال فهم عمیق و دقیق آنها باشد در مواردشبهه ناک بیش از همه درنگ و احتیاط کند وبیش از همه دنبال حجتها و دلایل باشد و ازمراجعه داد خواهان کمتر به ستوه آید و درکـشف حقیقت دعاوی , از همه شکیباتر باشد وچون حقیقت روشن شد (در صدور حکم), ازهر کـس دیـگـر بـیـشـتـر قـاطـعـیـت نشان دهد کسی باشد که مدح و ستایش , او را فریفته و خود بـیـن نـسـازدوتشویق وتحریک , او را به سویی متمایل نسازد و البته چنین کسانی اندک شمارند آن گاه ,خودت به کار قضاوت او بسیار رسیدگی کن . ـ امام صادق (ع): کسی که فقه (مسائل حقوقی و احکام قضایی را) اندک می داند, هرگزنباید به کار قضاوت چشم طمع داشته باشد. ـ امـام عـلی (ع): فرمان خدای سبحان رابر پا ندارد, جز آن کس که اهل رشوه و کوتاه آمدن نباشد, (در برابر ستمگر) کرنش و اظهارخواری نکند و از مطامع پیروی ننماید.

آداب قضاوت .

1 ـ رعایت برابری میان طرفین دعوا. ـ امام علی (ع) به شریح فرمود: میان مسلمانان در نگاه کردن و سخن گفتن و نشستنت برابری را رعـایـت کـن , تـا نزدیکانت به جانبداری (و ستم) تو امید نبندند و دشمنانت از دادگری تو, نومید نشوند. ـ شایسته است که قاضی از التفات کردن به یکی از طرفین دعوا والتفات نکردن به دیگری خودداری ورزد و نـگـاهـهایش را میان آن دوعادلانه تقسیم کند و به هیچ طرف دعوا اجازه ندهد به دیگری زورگویی و دراز دستی کند. ـ پیامبر خدا(ص): هر که به داوری کردن میان مسلمانان مبتلا شود, باید در نگاهها و اشاره کردنها و جای نشستن و نحوه نشستن خودنسبت به آنها به یکسان رفتار کند. ـ هـر کـه بـه قـضـاوت کـردن مـیان مسلمانان مبتلا شود, تا زمانی که صدایش را بر روی یکی از متخاصمین بلند نکرده نباید به روی دیگری صدا بلند کند. 2 ـ بالاتر نبردن صدا از صدای خصم . ـ امـام عـلـی (ع), در پاسخ به ابو الاسوددؤلی که پرسید چرا او را با آن که مرتکب خیانت و جنایتی نشده است از منصب قضا عزل کرد, فرمود: دیدم که صدایت را از صدای خصم بالاتر می بری . 3 ـ اظهار خستگی نکردن در محکمه . ـ امام علی (ع) به شریح فرمود: مبادا درمجلس قضاوت اظهار خستگی و ناراحتی کنی ,مجلسی که خـداونـد در آن پاداش قرار داده وبرای کسی که به حق داوری کند ذخیره خوبی درنظر گرفته است . 4 ـ قضاوت نکردن پیش از شنیدن سخنان طرفین دعوا. ـ امام علی (ع): رسول خدا(ص) مرا برای قضاوت به یمن فرستاد عرض کردم : ای رسول خدا! مرا که هـنـوز جوانم و قضاوت نمی دانم می فرستی ؟ فرمود: خداوند بزودی دل تو راهدایت خواهد کرد و زبانت را استوار هر گاه دوخصم در مقابل تو نشستند, از قضاوت کردن خودداری کن مگر آن گاه کـه همچنان که به سخنان اولی گوش کرده ای سخنان نفر دوم را نیزبشنوی , زیرا در این صورت کـار داوری بـرای تـوروشن تر می شود امام علی (ع) فرمود: پس ازاین رهنمود, من پیوسته درست قضاوت کردم یا(فرمود:) دیگر در هیچ قضاوتی (و صدور حکم درست) دچار شک نشدم . ـ هـنـگـامـی کـه پـیامبر(ص) مرا به یمن فرستاد, فرمود: هر گاه مرافعه ای پیش تو آورده شد, تا اظـهارات یکی از طرفین دعوا رانشنیده ای به نفع دیگری حکم صادر مکن امام فرمود: از آن زمان به بعد در هیچ قضاوتی (وصدور حکم درست) دچار تردید نشدم . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) بـه عـلـی (ع) فرمود:هرگاه دو تن برای قضاوت پیش تو آمدند, تازمانی که اظـهارات یکی از طرفین را نشنیده ای به نفع دیگری حکم نده پس هر گاه چنین کردی (سخنان هر دو

طرف را شنیدی), کار قضاوت وصدور حکم برای تو روشن می شود. علی (ع) فرمود: بعد از این سفارش , کارقضاوت برای من بسیار آسان شد وپیامبر(ص) برای آن حضرت دعا کرد که : بارخدایا! قضاوت را به او بفهمان . ـ پیامبر خدا(ص) به علی (ع) فرمود: هر گاه دو خصم نزد تو آمدند, تا اظهارات یکی رانشنیده ای به سود دیگری داوری مکن , چرا که بااین رفتار به حقیقت بهتر پی می بری . ـ پیامبر خدا(ص) به علی (ع) فرمود: هرگاه دو نفر برای قضاوت نزد تو آمدند, تا اظهارات یکی از آنها را نشنیده ای به سود دیگری حکم صادر مکن , زیرا (اگر به اظهارات هر دو طرف گوش دهی) بزودی می فهمی که چه حکمی صادر کنی علی فرمود: از آن زمان به بعد همواره درست قضاوت کرده ام . 5 ـ قضاوت نکردن در حال خشم . ـ پیامبر خدا(ص): کسی که گرفتارقضاوت شود, نباید در حال خشم قضاوت کند. ـ امام علی (ع) به شریح فرمود: در مجلس قضا با کسی در گوشی صحبت مکن و اگرعصبانی شدی , برخیز و در حال خشم هرگزداوری مکن . ـ پیامبر خدا(ص): قاضی , در حال خشم نباید میان دو نفر قضاوت کند. 6 ـ قضاوت نکردن در حالت خواب آلودگی . ـ امام علی (ع) به رفاعه فرمود: در حالی که عصبانی یا مست خواب هستی , قضاوت مکن . ـ پیامبر خدا(ص) نهی فرمود, از این که قاضی در حال خشم یا گرسنگی و یا چرت زدن قضاوت کند. 7 ـ قضاوت نکردن درحال گرسنگی یا تشنگی . ـ پیامبر خدا(ص): قاضی نباید میان دو نفرداوری کند, مگر زمانی که گرسنه و تشنه نباشد. ـ امام علی (ع) به شریح فرمود: در مجلس قضاوت منشین , مگر این که قبلا چیزی بخوری . 8 ـ میزبان یکی از طرفین دعوا نباشد. ـ امام صادق (ع): مردی بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شد و چند روزی میهمان آن حضرت بود سپس نزد ایشان دعوایی مطرح کرد که قبلا (یعنی از روز اول ورودش) با امیرالمؤمنین در میان نگذاشته بود حضرت فرمود: تو شاکی هستی ؟ عرض کرد: آری امام فرمود: از پیش ما برو, زیرارسول خدا(ص) نهی فرمود, از این که شاکی بدون حضور طرف دعوایش میهمان (قاضی) باشد. 9 ـ در گوشی صحبت نکردن در محکمه . ـ امام علی (ع) به شریح فرمود: درمجلس قضاوت خود, با کسی در گوشی صحبت مکن . 10 ـ مقدم داشتن متخاصم طرف راست درسخن گفت . ـ امام باقر(ع): رسول خدا(ص) چنین حکم فرمود, که از طرفین دعوا آن که درجانب راست محکمه نشسته است در سخن گفتن (و اظهارات خود) مقدم داشته شود. ـ امام صادق (ع): هر گاه با طرف مرافعه خود پیش والی یا قاضیی رفتی , در طرف راست خصمت قرار بگیر. 11 ـ تلقین نکردن به گواهان . ـ روایت شده است که : رسول خدا(ص)نهی فرمود از این که قاضی با نگاه کردن زیادبه یکی از طرفین مخاصمه و حاضر جوابی ,از او جانبداری

کند و از تلقین کردن به گواهان نیز نهی فرمود. 12 ـ تامل و درنگ پیش از صدور حکم . ـ امـام عـلی (ع) به شریح فرمود: تازمانی که سخن نگفته ای زبان تو بنده توست و همین که سخن گـفـتی , تو بنده آن هستی پس , مراقب باش که چه حکمی می دهی ودر چه باره حکم می دهی و چگونه حکم می دهی . ـ پیامبر خدا(ص): زبان قاضی میان دواخگر است تا این که یا به سوی بهشت رودو یا به سوی آتش . آداب قـضـاوت فـراوان اسـت و در کـتـابـهـای فـقـهـی ذکـر شـده انـد مـراجـعـه کـنـیـد بـه ـ ـ جواهرالکلام ,ج40 ,ص 72((النظرالثانی فی الاداب)).

داورترین مردم .

ـ پیامبر خدا(ص): موسی (ع) عرض کرد:پروردگارا, داورترین بندگان تو چه کسی است ؟ فرمود: کسی که برای مردم , همان گونه داوری کندکه برای خود, داوری می کند. ـ امام صادق (ع): هر که بین خود ودیگران انصاف دهد, به داوری او میان دیگران رضایت داده شود. ـ امام علی (ع): هر گاه حکم تو درباره خودت نافذ باشد, دلهای مردمان به عدالت توروی آورند.

قاضیانی که خداوند آنها را کمک .

و راهنمایی می کند.

ـ معقل بن یسار: رسول خدا(ص) به من دستور داد تا در میان قوم خودم به کار قضاوت پردازم من عـرض کـردم : ای رسول خدا, من خوب بلد نیستم قضاوت کنم پیامبر(ص) سه بار فرمود: تا زمانی که قاضی ستم (و حق کشی)نکند, خدا با اوست . ـ پیامبر خدا(ص): هیچ قاضیی از قاضیان مسلمانان نیست , مگر این که دو فرشته با اویند وتا زمانی کـه خـواهـان حـقیقت باشد, او را به سوی آن راهنمایی می کنند اما هر گاه در پی حقیقت نبود و عمدا ستم و حق کشی کرد, آن دو فرشته از او بیزاری می جویند و وی را به خودش وامی گذارند. ـ خدای متعال با قاضی است , تا زمانی که عمدا ستم و حق کشی نکند. ـ تـا زمـانی که قاضی گرفتار ستم وانحراف نشود, خداوند با اوست پس هر گاه به ستم و انحراف دچار شد, خداوند از او دست می کشد و شیطان قرینش می شود. ـ امـام عـلی (ع): دست رحمت خدا, بر فرازسرقاضی در حرکت است پس هر گاه ستم و حق کشی کند, خداوند او را به خودش وا می گذارد.

قاضیی که حکمش اشتباه باشد یک اجر دارد و آن که درست باشد دو اجر.

ـ پیامبر خدا(ص): هر گاه قاضی پس ازبه کار بردن سعی خود حکمی دهد و حکمش درست باشد, دو پاداش دارد و هر گاه سعی وکوشش خود را به کار گیرد و حکمی صادر کنداما حکمش خطا باشد, یک پاداش دارد. ـ پیامبر خدا(ص): سعی خودت را به کارگیر اگر حکمی که می دهی درست باشد, ده ثواب داری و اگر خطا بود, یک ثواب داری . ـ دو نفر متخاصم نزد رسول خدا(ص)آمدند حضرت به عقبة بن عامر فرمود: میان آنها داوری کن عقبه می گوید: عرض کرد: بر چه مبنایی , ای رسول خدا؟ فرمود: کوشش خود رابه کار گیر اگر حکمی که می دهی درست بود, ده ثواب داری و اگر خطا بود یک ثواب داری .

گروههای داوران .

ـ امـام صـادق (ع): قـاضیان چهار گروهند:سه گروه در آتشند و یک گروه در بهشت مردی که دانـسـته حکم ناحق صادر کند, این قاضی درآتش است مردی که ندانسته (و بی اطلاع ازاحکام و قوانین) حکم ناحق دهد, این نیز درآتش است مردی که ندانسته حکم درست و حق صادر کند, این هم در آتش است و مردی که دانسته حکم حق و درست را صادر کند, این قاضی در بهشت است . ـ پیامبر خدا(ص): قاضیان سه دسته اند: دودسته از آنها در آتشند و یک دسته در بهشت قاضیی که بـراسـاس هـوس داوری کند, این قاضی در آتش است قاضیی که ندانسته حکم دهد,او نیز در آتش است و قاضیی که حکم حق ودرست صادرکند, این قاضی در بهشت است . ـ قـاضـیـان سـه گروهند: دو گروه درآتشند و یک گروه در بهشت مردی که حق و حقیقت را مـی شـنـاسد و به آن حکم می دهد, این مرد در بهشت است مردی که جاهلانه میان مردم قضاوت می کند, این کس در آتش است و مردی که حق و حقیقت رامی شناسد اما حکم ناروا صادر می کند, این نیز در آتش است .

قضاوت زن .

ـ پیامبر خدا(ص): زن نباید قاضی باشدو میان مردم داوری کند. ـ امام باقر(ع): زن نه عهده دار مسندقضاوت می شود ونه عهده دارمنصب امارت . ـ به زن نه مسند قضاوت سپرده می شود و نه منصب امارت . ـ در خبری آمده است که خداوندمتعال وقتی به حوا دستور داد ازبهشت بیرون رود, به او فرمود: از میان شما زنان نه حاکمی قرار می دهم و نه پیامبری برمی انگیزم . مالک , شافعی و احمد معتقدند که زن نمی تواند عهده دار مسند قضاوت شود امااابو حنیفه می گوید که در تمام مواردی که شهادت زن پذیرفته است , زن می تواندقاضی باشد به عبارت دیگر, زن به استثنای حدود و جراحتها, در بقیه موارد می تواندعهده دار قضاوت شود.

معنای جمله : تنها بر اساس بینه هامیان شما داوری می کنم .

قرآن . ((و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به حکام مدهید, تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید در حالی که خودتان (هم خوب) می دانید)). ـ پیـامـبـر خدا(ص): جز این نیست که من هم یک بشر هستم و ای بسا که بعضی از شمادر اقامه حـجت و دلیل از دیگری زبان آورتر باشد پس , هر کس که من از حق برادرش به نفع او حکم دهم , در حقیقت تکه ای آتش در اختیار او می گذارم . ـ دو نـفر درباره ارثیه و مقداری اشیای فوسوده با هم اختلاف پیدا کردند و برای داوری نزد رسول خـدا(ص) رفتند حضرت فرمود: ممکن است که یکی از شما در اقامه حجت و دلیل از دیگری زبان آورتـر بـاشـدپـس , هـر کـس کـه من از حق برادرش به نفع اوحکم دهم , در حقیقت تکه ای آتش دراختیارش می گذارم در این هنگام هر یک ازآن دو مرد عرض کرد: ای رسول خدا, من حقم را به طرفم بخشیدم رسول خدا فرمود:نه , بلکه بروید و حقجویانه اموال را قسمت کنید و آن گاه قرعه زنید و سپس یکدیگر راحلال کنید. ـ امـام صادق (ع): داود(ع) دعا می کرد که خداوند حقیقت را که نزد خویش متعال است به او الهام فـرمـایـد, تـا بـراساس آن میان مردم داوری کند پس خداوند به او وحی فرمود که : ای داود!مردم تحمل این کار را ندارند. ـ زمـانـی که قائم آل محمد(ع), قیام کند, به حکم داود میان مردم داوری می کند و نیازی به بینه (شهود و مدرک) ندارد خدای متعال این حکم را به او الهام می کند و او به علمش قضاوت می کند. ـ امـام عـلـی (ع): پـنج چیز است که بایدقاضی (درباره آنها) به ظاهر حکم عمل کند:ولایت (حق ولایت و سرپرستی که خدا یا امام برای هر کس یا ولی طفل قرار داده است),همسران (یعنی مساله زنـاشویی که بین مسلمانان مشهوراست), میراثها, ذبایح (حلال بودن کشتارمسلمانان) و شهادات هر گاه شهود, ظاهرا امین و در خور اعتماد باشند, شهادتشان پذیرفته است و لازم نیست از باطن آنها جستجو کرد. ـ پیامبر خدا(ص) به امرؤ القیس که بامردی بر سر زمینی دعوا داشت و نزد آن حضرت برای داوری رفـتـه بـودنـد, فـرمود: بینه (وشاهدی) داری ؟ عرض کرد: خیر فرمود: پس اورا سوگند ده امرؤ الـقـیـس عرض کرد: در این صورت زمین مرا می برد فرمود: اگر با سوگندش زمین تو را ببرد, از کـسـانـی خـواهـد بود که خداونددر روز قیامت به وی نمی نگرد و اعمالش رانمی پذیرد و عذابی دردناک دارد آن مرد به وحشت افتاد و زمین را به امرؤ القیس برگرداند.

خطای قاضی .

ـ امـام عـلـی (ع): آنچه را که قاضیان درقصاص (ریختن خون) یا قطع (دست سارق)اشتباه کنند, دیه اش با بیت المال مسلمانان است .

اختلاف حکمها.

ـ امـام علی (ع), در نکوهش اختلاف علمادر فتوا, می فرماید: قضاوت در حکمی از احکام به یکی از آنان ارجاع می شود و او درباره آن به نظر خود حکمی صادر می کند سپس همان مشکل نزد دیگری بـرده مـی شـود و او بر خلاف حکم اولی رای می دهد آن گاه قاضیان حکمهای صادره خود را نزد پـیـشوایی که آنان رابه قضاوت گماشته است , می برند و او آرای همه آنان را تایید می کند حال آن کـه خـدایـشـان یـکـی وپیامبرشان یکی و کتابشان یکی است ! آیا خدای سبحان آنان را به اختلاف (احکام و آرا)دستور داده است که از او پیروی کرده اند؟ یاآنها را از اختلاف نهی فرموده و بر خلاف نـهـی او عـمـل کـرده انـد؟ یـا نکند خدای سبحان دین ناقصی فرستاده و برای کامل کردن آن از ایشان کمک خواسته است . ـ عـمرو بن اذینه , یکی از اصحاب امام صادق (ع), می گوید: در ایام جوانی , روزی نزدعبدالرحمن بـن ابی لیلی قاضی کوفه رفتم و گفتم :خدا تو را خیر دهد, می خواهم سؤالاتی بپرسم گفت : هر چـه می خواهی بپرس ای برادر زاده گفتم : چرا شما گروه قضات وقتی دعوایی مالی وناموسی و جـانی پیش شما می آورند تو درباره آن به رای خودت حکم می دهی و همان دعواپیش قاضی مکه بـرده مـی شـود و او بـرخلاف حکم تو رای می دهد و سپس آن را پیش قاضی بصره و یمن و مدینه می برند و هر کدام آنهاقضاوتی متفاوت با دیگری می کند آن گاه همه شما نزد خلیفه تان که شما را بـه منصب قضاوت گماشته است جمع می شوید و آرای مختلف خود (درباره آن دعوا) را به اطلاع او مـی رسـانـیدو او رای همه شما را درست می شمارد و تاییدمی کند, در حالی که خدایتان یکی و پـیـامـبرتان یکی و دینتان یکی است ؟ آیا خدای عزوجل به شما دستور اختلاف داده است و شما از اواطـاعـت مـی کـنـیـد؟ یـا شـمـا را از آن نـهی فرموده وشما بر خلاف نهی او رفتار می کنید؟ یا نکندخداوند دین ناقصی فرستاده و برای کامل کردنش از شما کمک خواسته است ؟ یا نکندخداوند دیـن کـاملی فرستاده , اما رسول خدا(ص) در رساندن آن کوتاهی کرده است ؟ چه جوابی دارید که بدهید؟ عبدالرحمن گفت :اهل کجا هستی ای جوان ؟ گفتم : اهل بصره ام پرسید: از کدام طایفه ؟ گفتم : از عبد القیس پرسید: از کدام تیره آن ؟ گفتم : از بنی اذینه گفت : با عبدالرحمن بن اذینه چـه نـسـبتی داری ؟ گفتم : او جد من است در این هنگام عبدالرحمن به من خوشامد گفت و مرا نـزدیک خود نشاند وگفت : ای جوان ! سؤال سفت و سخت وپیچیده ای پرسیدی و من به خواست خداپاسخت را می دهم اما سخن تو درباره اختلاف آرا و داوریها, بدان که اگر دعوایی پیش ماآورده

شود که در کتاب خدا یا سنت پیامبرش اصل و مبنایی برای آن باشد, ما حق نداریم ازکتاب و سنت تـجـاوز کنیم اما اگر در کتاب خدا یاسنت پیامبر او اصل و ریشه ای برایش وجودنداشته باشد, در ایـن صـورت براساس رای خودحکم صادر می کنیم من گفتم : جوابی ندادی ,زیرا خدای عزوجل مـی فـرمـایـد: ((مـا هـیـچ چیزی را در کتاب فرو گذار نکرده ایم)) و نیز درباره قرآن می فرماید: ((روشنگر هر چیزی است)). ـ امـام صادق (ع): ندیدم که علی (ع)قضاوتی کرده باشد, جز این که در سنت اصل وریشه ای برای قضاوت او یافتم علی (ع)می فرمود: اگر دو نفر برای قضاوت نزد من بیایند و میان آنها داوری کنم , سپس سالیان درازی بگذرانند و دوباره همان دعوا را نزد من بیاورند, هر آینه میان ایشان یک حکم صادرکنم , زیرا حکم هیچگاه تغییر و زوال نمی یابد. ـ امـام عـلـی (ع), در نـامه خود به محمد بن ابی بکر, می فرماید: در یک موضوع , دو حکم متفاوت صادر مکن , زیرا کارت پریشان می گردد و از حق منحرف می شوی .

مشورت در قضاوت .

ـ امـام علی (ع): عرض کردم : ای رسول خدا, اگر دعوایی پیش من آوردند که حکم آن نه در کتاب اسـت و نـه در سنت , چه دستورمی فرمایید؟ پیامبر(ص) فرمود: آن را میان مؤمنان فقیه و عابد به مشورت بگذار و براساس رای خاصی حکم صادر مکن . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): بدترین فرد امت من کسی است که عهده دار قضاوت شود و چنانچه امر بر او مـشـتـبـه گردد مشورت نکند و اگر درست قضاوت کند, سرمست و مغرور شود و اگرعصبانی شود, درشتی کند. ـ مـن , در مـواردی کـه دربـاره آنـها حکمی بر من نازل نشده باشد, براساس رای خودم میان شما داوری می کنم . ـ امـام عـلی (ع), در نامه خود به رفاعه که اورا به مسند قضاوت در اهواز منصوب کرده بود, فرمود: در قـضـاوت مـشـورت مکن ,زیرا مشورت در جنگ است و مصالح دنیوی اما دین به رای (شخص) نیست ,بلکه دین , پیروی کردن است . ـ امـام صـادق (ع): اگـر قـاضـی بـه کـسی که در طرف راست و چپش نشسته است بگوید: تو چه مـی گویی ؟ نظر تو چیست ؟ لعنت خدا و فرشتگان و مردم , همگی , رابرای خود خریده است چرا از جای خودش کنار نمی رود و آن دو تن را (که از آنها نظرخواهی می کند) به جای خودش نمی نشاند .

دادگاه عالی .

ـ امـام صادق (ع): هنگامی که امیرالمؤمنین ـ صلوات اللّه علیه ـ شریح را به قضاوت گماشت , این شرط را برای او قرارداد که حکم را اجرا نکند مگر قبلا آن را به اطلاع حضرت برساند. ـ امام علی (ع) به شریح فرمود: مباداحکمی را درباره قصاص یا حدی از حدودخدا یا حقی از حقوق مسلمانان اجرا کنی , تااین که قبلا آن را به اطلاع من برسانی .

فرمایش امام : هان ! این یک داوری است !.

ـ امام صادق (ع): کودکان مکتبی دستخطهای خود را در مقابل امیرالمؤمنین نهادند, تا بهترین آنها را انـتـخـاب کـنـد,حـضـرت فرمود: هان ! این یک داوری است !و ظلم در این باره , مانند ظلم در قضاوت است ! به معلم خود بگویید که اگر برای تنبیه بیش از سه ضربه بزند, قصاص می شود.

آغاز قضاوت .

ـ سـعـيـد بـن مـسـيب : نه رسول خدا(ص)قاضى گرفت و نه ابوبكر و نه عمر, تا آن كه در اواسط خلافت عمر, وى به يزيد, خواهرزاده نمر, گفت : قسمتى از كارهاى مرا به عهده بگير و مقصودش كارهاى كوچك وكم اهميت بود.

داوری (متفرقه).

ـ امام علی (ع): آفت قاضیان , طمع است . ـ زننده ترین چیز, ستم (و حکم ناروای) قاضیان است . ـ داوری کردن با تکیه به گمان ازعدالت به دور است . ـ پیامبر خدا(ص): بینه و شاهد, باخواهان است و سوگند با خوانده . ـ امام علی (ع): درباره شخص غایب ,حکمی صادر نمی شود. دل .

. لد

اشاره

پـیـامـبر خدا(ص): قلب را در حقیقت ازاین رو قلب نامیده اند, که منقلب و دگرگون می شود حـکـایـت دل حـکـایت پری است که دریک دشت به بیخ درختی آویخته شده و باد آن را زیر و رو می کند. ـ امام علی (ع): دل , کتاب دیده است . ـ دل , گنجور زبان است . ـ دل , چشمه حکمت است و گوش درونشوآن . ـ تنومندی و بلند بالایی به کاری نمی آید, هر گاه که دل تهی باشد. ـ امام صادق (ع): جایگاه خرد, مغزاست و قساوت و رقت در دل است . عـلامـه طـبـاطـبـائی در تـفـسـیـر آیـه ((لا یؤاخذکم اللّه باللغو فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم بما کـسـبـت قـلـوبـکم)), می گوید: کار لغو, کاری است که اثری در پی ندارد و اثر یک چیز بر حسب اخـتـلاف جـهـات و متعلقات آن چیز فرق می کند مثلاسوگند از آن جهت که تلفظ می شود یک اثـردارد و از آن جـهـت کـه سـخـن را مؤکد می سازدیک اثر و از آن جهت که عقد است , یک اثر و ازجـهـت شـکـسـتـن و مخالفت با آن , اثری دیگر و به همین ترتیب , منتها از این که در آیه شریفه مـیان مؤاخذه نداشتن سوگند لغو و مؤاخذه دلها به سبب کار آن بویژه در رابطه با سوگند مقابله شـده اسـت , بر می آید که مراد از سوگند لغو, سوگندی است که در قصد و نیت سوگند خورنده اثری نداشته باشد, یعنی سوگند خورنده از گفتن جمله :آری به خدا قسم و نه به خدا قسم قصد جدی نکرده و عقد قلبی بر آن ننموده باشد. کسب به معنای به دست آوردن منافعی است از طریق اشتغال به صنعتی یا حرفه ای و یاامثال آن و در اصـل بـه معنای به دست آوردن مایحتاج مادی است اما بعدا برای هر خوبی وبدیی که انسان با اعـمـال خود به دست می آوردمجازا به کار رفته است , مانند کسب ستایش وافتخار و خوشنامی از طـریـق خـوش اخلاقی وخدمت به همنوع و مانند کسب خوی نیک ودانش سودمند و فضیلت به وسیله اعمال واقدامات متناسب با آنها و مانند کسب سرزنش ونکوهش و لعن و طعن و گناهان و امـثـال ایـنها ازطریق انجام کارهایی که این امور را در پی دارنداین است معنای کسب و اکتساب بـعـضـی درتـفاوت میان کسب و اکتساب گفته اند که اکتساب به معنای جلب منفعت برای خود است و کسب اعم از جلب منفعت برای خود و دیگران است ,مانند کسب کردن بنده برای اربابش و کـسـب ولـی برای کسی که تحت ولایت و سرپرستی اوست و نظیر اینها ولی در هر صورت کاسب ومکتسب انسان است نه غیر او. سخنی درباره معنای قلب در قرآن . آنچه گفتیم (که کسب و اکتساب تنها به انسان نسبت داده می شود), گواه بر این است که مراد از قلب همان انسان , به معنای جان و روان او, می باشد, زیرا تعقل و تفکر و

عشق و نفرت وامید و بیم و امـثال اینها را گر چه کسی می تواند بااین اعتقاد که قلب عضو مدرک بدن است ـ چنان که ممکن اسـت عـامـه چنین اعتقادی داشته باشندـ به قلب نسبت دهد, چنان که شنیدن به گوش نسبت داده می شود و دیدن به چشم و چشیدن به زبان ولی کسب و اکتساب از اموری است که جزبه خود انسان نمی توان نسبت داد. نظیر این آیه است آیه ((فانه آثم قلبه)) و آیه ((و جا بقلب منیب . ظاهرا انسان , چون دیده است که هم خودش و هم سایر جانوران گاهی اوقات بر اثر عوارضی چون بـیـهوشی و صرع و غیره , شعور و ادراکشان سلب می شود ولی حیات که علایم آن حرکت وضربان قـلب می باشد همچنان باقی است , یقین پیدا کرده است که مبدا حیات قلب است , یعنی روحی که بـه وجود آن در موجود جاندار اعتقاددارد, در وهله نخست به قلب تعلق می گیرد و ازآن به سایر اعـضا سرایت می کند و آثار و خواص روحی مانند شعور و اراده و عشق و نفرت و بیم و امید و امثال ایـنها همه کار قلب است , زیرا که قلب نخستین تعلقگاه روح می باشد این مطلب البته با این که هر عـضـوی از اعـضای بدن مبدافعل و عملیات مخصوص خود می باشد, مانندمغز برای فکر کردن و چشم برای دیدن و گوش برای شنیدن و شش برای دمیدن و غیره , منافات ندارد, زیرا همه اینها به مـنـزله ابزارهایی هستندکه افعال و اعمالی که برای تحقق یافتن نیازمندوسیله هستند, به وسیله آنها انجام می گیرد. شـایـد آزمـایـشـهـای عـلـمـی در مـورد پرندگان این نظر را تایید کند, چرا که با برداشته شدن مـغـزپـرندگان این حیوانات نمی میرند, بلکه ادراک واحساس نسبت به اشیا را از دست می دهند وهـمـچـنـان بـه حـیـات خود ادامه می دهند تا این که براثر نرسیدن مواد غذایی به بدن و از کار افتادن قلب , بمیرند. تـایـید دیگری بر این نظریه , شاید این نکته باشد که پژوهشهای علمی طبیعی تاکنون موفق نشده اسـت مرکز و منشایی را که احکام بدنی ازآن صادر می شود, یعنی تخت فرمانهایی که اعضای فعال بـدن انـسـانـی تـخـت آنـهـا را امـتـثـال مـی کنند, تشخیص دهد چه , شکی نیست که این اعضا, درعـین اختلاف و پراکندگی ذاتی و عملی ,همگی در زیر یک پرچم گردآمده واز فرماندهی واحد که وحدت حقیقی دارد اطاعت می کنند. نـبـایـد پـنـداشت که این ناکامی در کشف مرکزفرماندهی واحد به خاطر غفلت از کار مغز وعمل ادراک آن است , زیرا انسان از کهنترین دوران به اهمیت عضو سر و مغز پی برده بوددلیلش هم این اسـت کـه مـا در میان تمام ملتها واقوام , با وجود اختلاف و تفاوت زبانی آنها,شاهد این هستیم که مـبـدا حکومت و فرماندهی را راس و سر می نامند و واژه های مختلفی از آن مشتق کرده اند, مانند راس و رئیس و رئاست وراس الخیط و راس المدة و راس المسافه و راس الکلام وراس الجبل وراس السیف و امثال اینها. ظـاهـرا هـمین امر سبب شده است که

ادراک و شعور و پدیده هایی که به نحوی باادراک همراهند مانند عشق و نفرت و امید وبیم و قصد و حسادت و عفت و شجاعت وجرات و امثال اینها را به قلب نسبت دهند ومقصودشان از قلب همان روح است که به بدن تعلق گرفته یا از طریق و با واسطه قلب به سراسر بدن جریان راه یافته است بنابراین , این افعال را به قلب نسبت می دهند, همچنان که به روح و به خودشان نیز نسبت می دهند, مثلا می گویند: او رادوست دارم , روحم او را دوست دارد, جانم او را دوست دارد, قلبم او را دوست دارد امابعدا کاربرد مجازی پیدا کرده و قلب مجازابه معنای جان استعمال شده است کما این که گاه به جای قلب , سینه را به کار برده اند, زیراجایگاه قلب را, به عنوان مکانی برای انواع ادراکات و افعال و صفات روحی , دانسته اند. از این گونه کاربردها و استعمالات درقرآن کریم مقدار زیادی به کار رفته است مثلا می فرماید: ((یشرح صدره للاسلام)), یامی فرماید: ((انک یضیق صدرک)) یا: ((وبلغت القلوب الحناجر)) که کنایه از تنگی سینه است و یا می فرماید: ((ان اللّه علیم بذات الصدور)) بعید نیست که این اطلاقات , درکتاب خدای متعال اشاره ای به صحت نظریه پیشگفته باشد, گرچه هنوز حقیقت کاملاروشن نیست . شیخ الرئیس ابو علی سینا این نظر راترجیح داده که ادراک کار قلب است , به این معنا که دخالت مغز در امر ادراک دخالت ابزاری است بنابراین قلب ادراک می کند ومغز واسطه ادراک است .

جایگاه دل نسبت به بدن .

ـ امام صادق (ع): جایگاه دل نسبت به بدن , همچون جایگاه امام و پیشواست نسبت به مردم . ـ پـیامبر خدا(ص): هر گاه دل انسان پاک شود, بدنش نیز پاک گردد و هر گاه دلش ناپاک شود, بدنش نیز ناپاک گردد (اعمال ورفتارهای ناپسندی از او سرزند). ـ در انـسـان پـاره گـوشـتی است که اگرآن سالم و درست باشد, دیگر بدنش به وسیله آن سالم می شود و هر گاه آن بیمارشود سایر بدنش بیمار و تباه می گردد آن پاره گوشت دل است . ـ در وجـود آدمـی پـاره گوشتی است که اگر آن سالم باشد, دیگر بدنش سالم می ماندو اگر آن بیمار شود, سایر بدنش بیمارمی شود آن پاره گوشت دل اوست . ـ دل , پـادشـاهی است که سپاهیانی دارد هر گاه پادشاه شایسته باشد, سپاهیانش شایسته باشند و هر گاه پادشاه فاسد شود,سپاهیانش نیز به فساد و تباهی افتند.

ویژگیهای دل .

ـ امام علی (ع): شگفت ترین عضوانسان دل اوست و دل مایه هایی از حکمت ومایه هایی از ضد حکمت دارد اگـر امـیـد وآرزو بـه آن دسـت دهـد, طـمـع خـوارش گـردانـد و اگـر طمع در آن سر بـردارد,آزمـنـدی نـابودش کند و اگر نومیدی بر آن مسلط شود, اندوه وی را بکشد و اگر خشم بروی عارض شود, کینه لبریزش کند و اگرخشنودی یارش شود, احتیاط را از یاد برد واگر ترس آن را در رسد, پروا و حذر کردن او را گرفتار خود سازد و اگر احساس امنیت فراگیردش , غفلت آن را در رباید و اگرنعمت به سراغش آید, غرور و نخوت آن رافرو گیرد و اگر مصیبتی به آن در رسـد, بـیـتـابـی را ردایـش گـردانـد و اگر به مالی رسد, ثروت آن را به طغیان دراندازد و اگر تـهـیدستی آزارش دهد, گرفتاری او را به خود مشغول سازد و اگر گرسنگی بر او سخت گیرد, ازضعف زمینگیر شود و اگر سیری او از حدبگذرد, پری شکم او را به رنج افکند, باری هر تفریطی برایش زیانبار است و هرافراطی برایش تباهی آفرین .

دلها ظرفهای خدایند.

ـ پیامبر خدا(ص): همانا خداوند متعال در زمین ظرفهایی دارد بدانید که آن ظرفها,همان دلهایند پس دوست داشتنی ترین دلهانزد خداوند, رقت آمیزترین و صافترین وسخت ترین آنهاست : با رقت ترین آنهابرای برادران و صافترین آنها از گناهان وسخت ترین آنها در راه خدا. ـ پیامبر خدا(ص): خدای متعال را درزمین , ظرفهایی است و محبوبترین آنها نزدخدای متعال , ظرفی است که صاف و نازک وسخت باشد این ظرفها همان دلهایند اما دل نازک , دلی است که رقت بارترین دل بربرادران باشد و اما دل سخت , دل آن مردی است که حق بگوید و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری نهراسد و اما دل صاف ,دلی است که از (زنگار) گناهان , صاف باشد.

ره سپردن به سوی خدای متعال با دلها.

ـ امـام جـواد(ع): ره سـپردن به سوی خدای متعال با دلها, از به رنج افکندن اعضای بدن با اعمال رساننده تر (به سر منزل مقصود) است . ـ امـام صـادق (ع): ره سـپردن به سوی خدابا دلها, رساننده تر است تا ره سپردن به سوی او با بدن و حرکتهای دلها رساننده تر (به سرمنزل مقصود) از حرکتهای اعمال است . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): خداوند تبارک وتعالی , به چهره هاودارااییهای شما نمی نگرد,بلکه به دلها و کرده های شما می نگرد. ـ امـام عـلـی (ع): خداوند به لطف ورحمت خود, ما و شما را از کسانی قرار دهدکه با دل خویش به سوی منزلهای نیکوکاران ره می سپارد.

انواع دلها.

ـ پیامبر خدا(ص): دلها چهار گونه اند:دلی که در آن ایمان هست و قرآن نیست ,دلی که در آن هم ایـمان است هم قرآن , دلی که در آن قرآن هست و ایمان نیست و دلی که در آن نه ایمان است و نه قرآن . دل اول هـمـچـون خرماست , خوش طعم است , اما عطر ندارد دل دوم , همچون مشکدان است که اگـر سـرش را بـاز کنی خوشبوست و اگر هم ببندی باز خوشبوست دل سوم , مانند اشنان است , خوشبو و بد طعم دل چهارم مانند حنظل است , بد بو و بد طعم . ـ امام باقر(ع): دلها چهار گونه اند: دلی که در آن هم نفاق است هم ایمان و دلی که نگونسار است و دلی که مهر خورده است ودلی که روشن و نورانی است و اما دل مهرخورده , دل منافق است و اما دل روشن , دل مـؤمن است و اما دل نگونسار, دل مشرک است و اما دلی که در آن هم ایمان است هـم نـفـاق , ایـنان مردمی بودند در طائف که اگر درحالت نفاق مرگ به سراغ یکی از آنهامی آمد, هلاک می شد و اگر در حال ایمانش می مرد, نجات می یافت . . ـ پـیـامـبر خدا(ص): دلها چهار گونه اند:دل صاف که در آن چیزی , مانند چراغ می درخشد و دل غلاف شده که به غلافش بسته شده است و دل نگونسار و دل رویگردان (از حق , یا ناخالص و دورو). ـ امام باقر(ع): دلها سه گونه اند: دل نگونسار که هیچ خیری در آن نیست و آن دل کافر است دلی کـه در آن نـقـطـه ای سـیـاه وجـود دارد در این دل خوبی و بدی بایکدیگر می ستیزند و هر کدام نـیـرومـنـدتر بودبر دیگری چیره می آید و دلی گشاده که درآن چراغی می درخشد ونورش تا روز قیامت خاموش نمی شود و آن دل مؤمن است . ـ پیامبر خدا(ص): دل مؤمن , صاف است و در آن چراغی می درخشد و دل کافر,سیاه و وارونه است .

بهترین دلها.

ـ امام علی (ع): این دلها ظرفهایی است و بهترین آنها پر گنجایش ترین ونگاهدارنده ترین آنهاست . ـ بدانید که خدای سبحان , از میان دلهاتنها آن دلهایی را ستوده است که حکمت رانگهدارترند و از مردمان تنها آنانی را ستوده است , که درپذیرفتن دعوت حق شتابنده ترند. ـ هـمـانا این دلها ظرفهایی است وبهترین آنها دلی است که خیر و خوبی راپذیراتر و نگاهدارنده تر باشد. ـ برترین دلها, دلی است که آکنده از فهم باشد.

اعراب دلها.

ـ مـصـبـاح الشريعة : امام صادق (ع)فرمود: اعراب دلها چهار نوع است : رفع و فتح و جر و وقف رفع دل , ياد خداست فتح دل , خشنودى از خداست جر دل , پرداختن به غير خداست و وقف دل , غفلت ازخداست .

سلامت دل .

قرآن . ((و روزی کـه (مـردم) بـرانـگـیـخته می شوند, رسوایم مکن روزی که هیچ مالی و فرزندی سود نمی دهد مگرکسی که دلی سالم به سوی خدا بیاورد)). ((و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست آن گاه که بادلی سالم به (پیشگاه) پروردگارش آمد)). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص), در پـاسخ به این سؤال : قلب سلیم چیست ؟ فرمود: دینداری بدور از شک و خواهش نفس و عمل بدون شهرت طلبی و خودنمایی . ـ امام صادق (ع),درباره آیه : ((مگرکسی که دلی سالم به سوی خدا بیاورد)),فرمود: دل سالم , دلی است که پروردگارش را دیدار کند در حالی که احدی جز او درخود نداشته باشد و هر دلی که در آن شرک یاشک باشد, منحط است . ـ نیز درباره همین آیه , فرمود: قلب سالم , قلبی است که از دنیا دوستی سالم باشد. ـ کسی که صداقت نیت داشته باشد,قلب سلیم دارد, زیرا پاک و سالم بودن دل ازهواجس نفسانی , نـیـت را در هـمـه کـارها برای خدا خالص می گرداند خدای متعال می فرماید: ((روزی که مال و فرزندان سودی نمی دهند, مگر کسی که دلی سالم به سوی خدا بیاورد)). ـ امام باقر(ع): هیچ دانشی چون سلامت جویی نیست و هیچ سلامتی چون سلامت دل نیست . ـ امام علی (ع): از دل سالم , جز معنای راست و درست سر نمی زند. ـ مسیح (ع): دلها اگر شهوتها آنها رااز هم ندرند و طمع آلودشان نسازد و نعمت و برخورداری آنها را سخت نگرداند,بزودی ظرفهای حکمت خواهند شد. ـ امام علی (ع): دلت برای تو سالم نخواهد شد, مگر آن گاه که برای مؤمنان همان پسندی که برای خود می پسندی . ـ امام حسن (ع): سالمترین دلها, دلی است که از شبهات پاک باشد. ـ امـام عـلـی (ع): هر گاه خداوند بنده ای را دوست داشته باشد, دلی سالم و خویی نیک و درست روزیش فرماید.

آرامش دل .

قرآن . ((همانان که ایمان آورده اند و دلهایشان به یادخدا آرام می گیرد هان ! با یاد خدا دلها آرامش می یابد)). ((اوست آن کس که در دلهای مؤمنان آرامش را فروفرستاد, تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند و از آن خداست سپاهیان آسمانها و زمین و خدا همواره دانای سنجیده کار است)). ((ای نفس مطمئنه , خشنود و خدا پسند به سوی پروردگارت بازگرد)). ـ امام صادق (ع): همانا دل در درون (آدمی) به دنبال حق می گردد و چون به آن رسید, آرام و قرار می گیرد حضرت سپس این آیه را تلاوت کرد ((پس کسی را که خدابخواهد هدایت کند چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود)). ـ امام باقر(ع): دل تا زمانی که به حق نرسیده است , پیوسته از جای خود تاحنجره می آید و بر می گردد و چون به حق رسید قرار می گیرد حضرت سپس انگشتان خود را جمع کرد و آن گاه این آیه را برخواند: ((پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند)). ـ امام صادق (ع), درباره قبض روح مؤمن , فرمود: رسول خدا(ص) واميرالمؤمنين و فاطمه و حسن و حسین وامامان از نسل آنها(ع) در برابر او مجسم می شوند پس به وی گفته می شود: این رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه (ع), رفقا و همراهان توهستند حضرت فرمود: پس چشمش رامی گشاید و نگاه می کند و منادیی از جانب رب العزة به روح مؤمن ندا می دهد: ای نفس آرامش یافته (به محمد و اهل بیت او) به سوی پروردگارت بازگرد, خشنود (به ولایت و) خرسند (به پاداش), پس به میان بندگان من (یعنی محمد و اهل بیت او) واردشو و به بهشت من درآی . در این هنگام , برای او چیزی دوست داشتنی تر از کنده شدن جانش و پیوستن به آن منادی , نیست .

چشم دل .

ـ پـیـامبر خدا(ص): هیچ بنده ای نیست جز این که دو چشم در صورت اوست که باآنها امور دنیا را می بیند و دو چشم در دلش که با آنها امور آخرت را مشاهده می کند هرگاه خداوند خوبی بنده ای را بـخـواهد, دوچشم دل او را می گشاید که به وسیله آنهاوعده های غیبی او را می بیند و به غیب روی غیب , ایمان می آورد. ـ امام سجاد(ع): بدانید, که بنده دارای چهار چشم است : دو چشم که با آنها اموردین و دنیای خود را می بیند و دو چشم که باآنها امور آخرتش را مشاهده می کند پس هر گاه خداوند خوبی بنده ای را بـخـواهـد, دوچـشـمی را که در دل اوست می گشاید و به وسیله آنها امور غیبی آخرت خویش رامی بیند و هر گاه برایش جز خوبی بخواهد,دلش را به حال خود وا می گذارد. ـ امـام صـادق (ع): شـیعیان ما در حقیقت دارای چهار چشمند: دو چشم در سر و دوچشم در دل الـبته همه مردمان چنین اند, اماخداوند عزوجل چشمهای شما را باز کرده وچشمهای آنان را کور کرده است . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): اگر نبود این که شیطانها برگرد دلهای آدمیان می گردند, هرآینه انسانها ملکوت را می دیدند. ـ امام علی (ع) ـ در مناجات ـ : معبودا!بریدن از هر چیز و روی کردن کامل به خودت را ارزانیم دار و دیدگان دلهای ما رابه واسطه نور نگاهشان به تو روشن فرما, تادیدگان دلها پرده های نور را از هم درند و به معدن عظمت بپیوندند و جانهای ما به عزت قدس تو بیاویزند. ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : پرده های شک و حجاب را از دلهای ما, کنار زن . ـ امام علی (ع): نزدیک است که نهانخانه های دلها بر عیبهای پوشیده و نهفته آگاه شوند. ـ کسی که با چشم دل می بیند و ازروی بصیرت کار می کند, باید پیش از آغازهر کاری بداند که آیا عـمـل او بـه زیـان اوست یا به سودش ! اگر به سود او بود, آن را انجام دهد و اگر به زیانش بود, از انجام آن بازایستد.

گوش دل .

ـ امـام صـادق (ع): همانا دل دارای دوگوش است : روح ایمان در او نجوای خیرمی کند و شیطان نجوای شر می کند پس هریک از آن دو بر دیگری پیروز شود او رامغلوب خود می کند. ـ هـمـانا دل دارای دو گوش است : پس هر گاه بنده آهنگ گناهی کند, روح ایمان به اوگوید: نکن و شیطان گوید: بکن و چون روی زن بد کاره قرار گیرد, روح ایمان از او کنده شود. ـ هـیـچ دلی نیست جز این که دارای دو گوش است : کنار یکی از آنها فرشته ای راهنما قرار دارد و کـنـار دیـکـری شیطانی اغواگراین به او فرمان می دهد و آن او را باز می داردشیطان به گناهان فـرمـانش می دهد و فرشته ازآنها بازش می دارد و این است (معنای) کلام خدا که می فرماید: ((در جـانـب راسـت و چـپ نشسته ای است سخنی بر زبان نیاورد, جز این که در برابرش محافظی مهیا ایستاده است)). ـ هـیـچ مؤمنی نیست , مگر این که دلش دو گوش درونی دارد: گوشی که وسواس خناس در آن می دمد و گوشی که فرشته در آن می دمد پس خداوند, مؤمن را به وسیله فرشته تقویت کند و این است معنای سخن خداوند که می فرماید: ((آنها را به وسیله روحی از جانب خود تقویت کرد)). ـ هـارون بـن خـارجـه بـه امـام صـادق (ع) عـرض کرد: من گاهی اوقات شاد می شوم , بدون آن که موجبات آن را در خودم یا مالم و یا دوستم بیابم و گاهی اندوهگین می شوم , بی آن که در خودم یامالم و یا در رابطه با دوستم موجبی برای این اندوه بیابم حضرت فرمود: آری , همانا شیطان به دل نـزدیـک مـی شـود و مـی گـویـد: اگـر پـیـش خـداارزش و اعـتـبـاری داشـتـی , خداوند تو را دشـمـنـکـام نـمـی کـرد و تـو را نیازمند او نمی ساخت آیاسرنوشتی جز مانند سرنوشت پیشینیان خودانتظار داری ؟ آیا آنها چیزی گفتند؟ این است که بی دلیل اندوهگین می شود. و امـا شـاد شـدن , عـلـتش این است که فرشته به دل نزدیک می شود و می گوید: اگر خداوند تو رادشـمـنکام کرده و تو را در موردی نیازمند اوساخته است , این چند روزه ای بیش نیست ,بشارت باد تو را به آمرزش و فضل پروردگارت این است معنای سخن خدا که می فرماید:((شیطان شما را از تهیدستی بیم می دهد و شما رابه زشتکاری وا می دارد و (لی) خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می دهد)). ـ امـام صادق (ع): همانا تو را دلی است وگوشهایی هر گاه خداوند بخواهد بنده ای راهدایت کند, گوشهای دل او را باز می کند و هرگاه جز این برای او بخواهد, گوشهای دلش رامی بندد و دیگر هرگز اصلاح نمی شود و این است معنای سخن خدای متعال : ((یا بر دلهایشان قفلهاست)). ـ پـیـامـبر خدا(ص): اگر

پراکندگی دلها ودروغگوییهای شما نبود, بیگمان آنچه را من می شنوم شما نیز می شنیدید. ـ امـام علی (ع): من نور وحی و رسالت رامی دیدم و شمیم نبوت را می بوییدم هنگامی که بر پیامبر وحـی نـازل شـد, فریاد شیطان را شنیدم گفتم : ای رسول خدا, این چه فریادی است ؟ فرمود: این شـیـطـان بـود کـه از عـبادت خویش (ازسوی مردم) نومید شد همانا آنچه را من می شنوم , تو نیز مـی شـنـوی و آنـچـه را مـن مـی بینم تو هم می بینی جز این که تو پیامبر نیستی , اماالبته وزیر (و دستیار) هستی راستی که تو در راه خیر و صلاح هستی . ـ حـکـایـت وجود من در میان شما, درحقیقت , حکایت چراغ است در تاریکی , که هرکس قدم در تاریکی نهد از نور آن چراغ پرتو می گیرد پس ای مردم ! بشنوید و حفظکنید و گوشهای دلهایتان را آماده کنید, تابفهمید.

رویکرد و رویگردانی دلها.

ـ امـام عـلـی (ع): هـمـانـا دلـهـا دارای خـواهش هستند, گاه به چیزی رو می کنند وگاه روی مـی گـردانـند پس , هر گاه خواستند واقبال کردند, آنها را به کار گیرید چه آن که دل اگر (به کاری) مجبور شود, کور گردد. ـ هـمـانـا دلـهـا را روی آوردنـی اسـت وروی گرداندنی پس هر گاه روی آورند,آنها را به انجام مستحبات وادارید و هر گاه پشت کردند, به انجام فرایض از سوی آنهابسنده کنید. ـ امـام صـادق (ع): دل گـاه حـیات دارد وگاه می میرد پس هر گاه زنده و با نشاط بود,آن را با مستحبات تربیت کن و هر گاه مرد,به فرایض محدودش ساز. ـ امام رضا(ع): همانا دلها را رویکردی است و روی گرداندنی , نشاطی است وفتوری پس هر گاه رو کنند, با فهم و بصیرت شوند و هر گاه پشت کنند, خسته و ملول گردند بنابراین , به گاه روی آوری ونـشـاطـشـان , بـه آنـهـا چنگ زنید (و در عبادات به کارشان کشید) و به گاه رویگردانی وفتورشان , آنها را به حال خود رها سازید. ـ امام عسکری (ع): هر گاه دلها به نشاطآمدند, به آنها امانت بسپارید و هر گاه کوچ کردند, با آنها بدرود گویید. ـ امـام عـلـی (ع): ایـن دلـهـا نـیـز, هـمـچون بدنها خسته می شوند پس (برای رفع خستگی آنها) حکمتهای تازه وطرفه بجویید.

پاکی دل .

قرآن . ((خدا در حقیقت می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و پاک و پاکیزه تان گرداند)). ـ امام علی (ع): دلهای خود را از چرک گناهان پاک کنید, تا حسنات شما دو چندان شود. ـ جانهای خود را از چرک شهوات پاک کنید, تا به درجات بلند دست یابید. ـ دلهای خود را از کینه پاک کنید,زیرا کینه , مرضی مسری است . ـ موسی (ع): پروردگارا, کیستند آن کسان تو که زیر سایه عرش تو هستند, در آن روزی که هیچ سایه ای جز سایه تو نیست ؟ خداوند به او وحی کرد: پاکدلان . ـ امام علی (ع): دلهای پاک بندگان ,نظرگاههای خدای سبحان است پس هر که دلش را پاک سازد خداوند به آن بنگرد. ـ مسیح (ع): بدن را چه سود, اگرظاهرش درست باشد و باطنش تباه ؟ همچنین بدنهای شما که خوشایند شماست اما دلهایتان تباه است به چه درد می خورد؟ شما را چه سود که تنهایتان را پاکیزه کنید ودلهایتان آلوده باشد. ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا ـ : بار خدایا!بر محمد و آل محمد صلوات فرست و ما رااز کسانی قرار ده که پرده های عصمت اولیارا بر روی آنها کشیدی و دلهایشان را به پاکی و صفا ویژه گردانیدی و در سر منزل برگزیدگان , آن دلها را به زیور فهم و آزرم آراستی و همتهایشان را در ملکوت آسمانهایت پرده از پی پرده سیر دادی , تاپیشرو آنها به تو رسد.

گشادگی دل .

قرآن . ((پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش کند, دلش رابه پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه سازد, دلش را سخت تنگ می گرداند, چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود این گونه خدا پلیدی را برکسانی که ایمان نمی آورند, قرار می دهد)). ((آیا برای تو سینه ات را نگشادیم ؟ . ـ هنگامی که آیه ((پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش کند)) نازل شد, ازپیامبر خدا(ص) سؤال شد: شرح صدرچیست ؟ فرمود: نوری است , که خدا در دل مؤمن می افکند و بدان سبب سینه اش فراخ می شود. عرض کردند: آیا برای شناخت آن نشانه ای وجود دارد؟ فرمود, آری , روی آوردن به سرای جاودانی و دوری گزیدن ازسرای پوچی و فریب و آماده شدن برای مرگ پیش از فرا رسیدن آن . ـ پیامبر خدا(ص), در اندرز به ابن مسعود, فرمود: ای پسر مسعود! هر کس که خداوند سینه اش را برای اسلام بگشاید, درنوری از پروردگار خویش است , زیرا نورهر گاه در دل بیفتد, دل گشاده و فراخ گرددعرض شد: ای رسول خدا, آیا برای این امرنشانه ای هست ؟ فرمود: آری , دوری کردن از سرای پوچی و فریب و روی آوردن به سرای جاودانی و آماده شدن برای مرگ پیش از فرود آمدن نیستی , پس , هر که ازدنیا دل برکند, آرزویش را در دنیا کوتاه گرداند و آن را برای دنیا خواهان واگذارد. ـ امام سجاد(ع) ـ درمناجات العارفین ـ :معبودا! مرا از کسانی قرار ده که درختان شوق به تو, در باغهای سینه هایشان درهم پیچیده اند و ظلمت تردید در عقاید, ازاندیشه هایشان زدوده شده و خلجان شک ازدلها و درونهایشان , رخت بربسته و باشناخت راستین , سینه هایشان گشاده گشته است .

مهر زدن بر دل .

قرآن . ((کسانی که درباره آیات خدا ـ بدون حجتی که برای آنان آمده باشد ـ مجادله می کنند, (این ستیزه) در نزد خداو نزد کسانی که ایمان آورده اند (مایه), عداوت بزرگی است این گونه خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهرمی زند)). ((آن گاه پس از وی رسولانی را به سوی قومشان فرستادیم و آنان دلایل آشکار برایشان آوردند, ولی ایشان بر آن نبودند که به چیزی که قبلا آن را دروغ شمرده بودند ایمان بیاورند این گونه ما بر دلهای تجاوزکاران مهر می نهیم)). ((این گونه خدا بر دلهای کسانی که نمی دانند, مهرمی زند)). ((این شهرهاست که برخی از خبرهای آنها را بر توحکایت می کنیم در حقیقت , پیامبرانشان دلایل روشن برایشان آوردند, اما آنان به آنچه قبلا تکذیب کرده بودند(باز) ایمان نمی آوردند این گونه خدا بر دلهای کافران مهر می زند)). ـ پیامبر خدا(ص): مهر زن , به ستون عرش آویزان است و هر گاه حرمتی شکسته شود و به گناهان عمل گردد و به خداگستاخی شود, خداوند مهر زن را می فرستدو این سان خدا بر دل چنین شخصی مهرمی زند و زان پس دیگر چیزی رانمی فهمد. ـ زنهار از پوشیدن زیر پوش طمع ,زیرا که طمع دل را به آزمندی شدیدمی آمیزد و مهرهای دنیا دوستی را بر دلهامی زند. ـ هنگامی که عمر بن سعد سپاهیان خود را برای جنگ با امام حسین (ع) بسیج کرد و از هر سو آن حضرت را حلقه وار درمیان گرفتند, امام (ع) به سوی دشمن بیرون آمد و آنها را به سکوت دعوت کرد اماخاموش نشدند تا جایی که حضرت به آنهافرمود: وای بر شما! شما را چه زیان که به من گوش دهید و گفتار مرا که به راه راستتان فرامی خوانم بشنوید همه شما از من نافرمانی می کنید و به سخنان من گوش نمی دهید, زیراشکمهایتان از حرام پر شده و دلهایتان مهرخورده است .

ختم زدن به دل .

قرآن . ((پـس آیـا دیـدی کـسـی را کـه هوس خویش را معبودخود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و برگوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است ؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پندنمی گیرید؟ . ((خـداونـد بـر دلـهـای آنان و بر شنوایی ایشان مهرنهاده و بر دیدگانشان پرده ای است و آنان را عذابی دردناک است)). ـ امـام رضـا(ع), دربـاره آیـه ((خـتم اللّه)),فرمود: ختم , مهر زدن است بر دلهای کافران به کیفر کـفرشان , همچنان که خدای عزوجل فرموده است : ((بلکه خدا بر دلهای کافران به سبب کفرشان مهر زد, پس ایمان نیاوروندمگر شماری اندک)).

نادانی دل .

قرآن . ((و در حـقـیقت , بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم (چرا که) دلهایی دارند که با آن (حقایق را) دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنهانمی بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند آنان همان چهارپایانند بلکه گمراهترند, آنان همان غافلانند)). ((و کـسـانـی که آیات ما را دروغ پنداشتند, در تاریکیها(ی کفر) کر و لالند هر که را خدا بخواهد, گمراهش می گذارد و هر که را بخواهد, بر راه راست قرارش می دهد)). ـ امـام عـلی (ع): نه هر صاحب دلی ,خردمند است و نه هر صاحب گوشی , شنوا ونه هر بیننده ای , بینا.

کوری دل .

قرآن . ((آیـا در زمـین نگشته اند تا دلهایی داشته باشند که باآن نیندیشند یا گوشهایی که با آن بشنوند؟ زیرا درحقیقت , چشمها کور نیست , بلکه دلهایی که درسینه هاست کور است)). ((و هر که در این دنیا کور (دل) باشد, در آخرت کور(دل) و گمراهتر است)). ـ پیامبر خدا(ص): بدترین کوری , کوری دل است . ـ کورترین کوری , کوری گمراهی بعد ازهدایت است و بدترین کوری , کوری دل است . ـ امـام بـاقر(ع): کور حقیقی کسی است که دلش کور باشد, ((زیرا در حقیقت چشمهاکور نیست , بلکه دلهایی که در سینه هاست کور است)). ـ دربـاره آیـه ((هـر کـه در این دنیا کور باشد,در آخرت نیز کور است)), فرمود: کسی که آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب وروز و چرخش خورشید و ماه در فلک (مدار) و دیگر آیات شگفت آور, او را به این نکته رهنمون نشود که فرا سوی اینهاامری بزرگتر و با عظمت تر وجود دارد,چنین کسی در آخرت (نیز) کور است فرمود: او از دیدن آنچه نادیدنی است کوراست و گمراهتر. ـ امام رضا(ع), نیز درباره همین آیه ,می فرماید: یعنی از دیدن حقایق هستی , کورو عاجز است .

پرده دل .

قرآن . ((نه چنین است , بلکه آنچه مرتکب می شدند, زنگاربر دلهایشان بسته است زهی پندار, که آنان در آن روز ازپروردگارشان سخت محجوبند)). ـ امـام کاظم (ع): خدای متعال به داود(ع)وحی فرمود که : ای داود! یاران خود را ازشهوت پرستی بر حذر دار و بیم ده , زیراکسانی که دلهایشان آویخته به شهوت دنیاست , دلهایشان از من در پرده است . ـ پیامبر خدا(ص): مؤمن هر گاه گناه کند,نقطه ای سیاه در دلش پدید آید اگر توبه کردو دست از گـنـاه کشید و آمرزش خواست ,دلش از آن لکه سیاه پاک شود, اما اگر برگناهش بیفزاید, آن نـقـطـه زیاد شود این همان زنگاری است که خدای متعال درکتاب خود از آن یاد کرده و فرموده است : ((نه چنین است , بلکه آنچه مرتکب می شدند, زنگار بر دلهایشان بسته است)). ـ امـام عـلـی (ع): مهارهای هلاکت , شما رابه پیش کشیده و قفلهای چرک و زنگار, بردلهای شما بسته شده است . ـ پـیامبر خدا(ص): هر گاه بنده گناه کند,نقطه ای سیاه در دلش پدیدار می شود اگرتوبه کرد, دلش از آن نقطه صاف می شود واگر گناه را تکرار کرد, آن لکه افزوده می شود تا آن که در دل او به لکه ای بزرگ تبدیل می گردد. ـ امـام علی (ع), در نامه ای به معاویه ,می فرماید: به خدا سوگند, تو همانی که من می شناسم , دلی در پرده و غلاف (غفلت)داری و خردی سست و ناقص . ـ هر آن کس که لجاجت ورزد و (درگمراهی) پایداری کند, او همان پیمان شکن نگونساری است که خدا بر دلش پرده کشیده و پیشامدهای بد روزگار بر فراز سر او,می چرخد.

انحراف دل .

قرآن . ((پـرورردگارا, پس از آن که ما را هدایت کردی ,دلهایمان را دستخوش انحراف مگردان و از جانب خودرحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری)). ((و (یـاد کـن) هـنگامی را که موسی به قوم خود گفت : ای قوم من , چرا آزارم می دهید با این که مـی دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم ؟ پس چون (از حق)برگشتند, خدا دلهایشان را بر گردانید و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند)). ((اما کسانی که در دلهایشان انحراف است , ازمتشابه آن پیروی می کنند)). ـ امـام کاظم (ع): خدای عزوجل از مردمی درستکار حکایت کرده است که گفتند: ((ای پرودگار مـا! دلـهایمان را دستخوش انحراف مگردان)), زیرا آنها می دانستند که دلهامنحرف می شوند و به کوری و هلاکت (قبلی) خود باز می گردند.
ـ امـام علی (ع), در بر حذر داشتن ازفتنه ها, می فرماید: آن گاه , پس از این (فتنه آغازین) فتنه ای سـخـت و شـکـنـنـده وپـرشـتـاب پـیـش خـواهد آمد, که بر اثر آن برخی دلهای راست و استوار منحرف می شوند و برخی مردان به سلامت مانده ,گمراه می شوند. ـ همسخن شدن با زنان , به بلا می کشاند ودلها را منحرف می سازد. ـ پیامبر خدا(ص) این جمله را زیاد به زبان می آورد: ای دگرگونساز دلها! دل مرابر دینت , استوار بدار. دلـیـل بـر ایـن که پیامبر این دعا را زیادمی خواند احادیث 1684, 1686, 1687,1694 و 1695 کنز العمال است .

سختدلی .

قرآن . ((سپس دلهای شما بعد از این (واقعه) سخت گردید,همانند سنگ یا سخت تر از آن , چرا که از برخی سنگهاجویهایی بیرون می زند و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن خارج می شود و برخی از آنها از بیم خدا فرومی ریزد و خدا از آنچه می کنید غافل نیست)). ـ امام باقر(ع): خداوند را برای دلها وبدنها کیفرهایی است , تنگی در معیشت وسستی در عبادت و به هیچ بنده ای کیفری بزرگتر از سختدلی چشانده نشده است . ـ امام علی (ع): دل کافر, سخت تر ازسنگ است . ـ دلها در به دست آوردن بهره (معنوی)خود, سخت گشته اند و از رستگاری خویش , غافل شده اند و در راهی جز مسیرخویش , ره می سپرند, گویی مقصود چیزی جز دلهاست و انگار رستگاری آنها در به دست آوردن دنیایشان است . ـ در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع), می فرماید: دل جوان , درحقیقت , همچون زمین خالی و بایری است که هر تخمی در آن افکنده شود,می پذیردش از این رو, پیش از آن که دلت سخت گردد و اندیشه ات مشغول و گرفتارشود, به تربیت تو مبادرت کردم .

عوامل سختدلی .

قرآن . ((و به سبب آن که پیمان خود را شکستند, لعنتشان کردیم و دلهای ایشان را سخت گردانیدیم)). ((آیا برای کسانی که ایمان آورده اند وقت آن نرسیده است که دلهایشان برای خدا و آن حقیقتی که نازل شده است نرم گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدانهاکتاب داده شد و (عمر و) انتظار بر آنان به درازا کشید ودلهایشان سخت گردید و بسیاری از آنان فاسق بودند؟ . ـ امام علی (ع): اشکها نخشکید مگر به سبب سخت شدن دلها و دلها سخت نشدمگر به سبب فزونی گناهان . ـ از سـخنان نجوا آمیز خدای عزوجل به موسی (ع): ای موسی ! در دنیا آرزوی خودرا دراز مگردان , که دلت سخت می شود وسختدل از من دور است . ـ مـسیح (ع): ستور را هر گاه سوار نشوند واز آن بار و کار نکشند, سرکش و کج خلق می شود دلها نـیز چنین اند, هر گاه با یاد مرگ نرم نشوند و عبادت مداوم آنها را به رنج نیفکند, سخت و درشت می شوند. ـ پـیامبر خدا(ص): در غیر از یاد خدا,زیاده گویی نکنید, زیرا زیاده گویی در غیریاد خدا, موجب سختدلی می شود ودورترین مردم از خدا, شخص سختدل است . ـ سه چیز دل را سخت می کند: بیهوده شنوی , شکار و آمد و شد به دربار سلطان . ـ امام علی (ع): زنهار, نقطه پایان زندگی (مرگ) را دور و دراز نبیند, که دلهایتان سخت می شود. ـ پیامبر خدا(ص): ترک عبادت , دل راسخت می کند رها کردن یاد خدا, جان رامی میراند. ـ امـام علی (ع): کسی که امید داشته باشدفردا زنده است , به زندگی همیشگی امیدبسته است و کسی که امید به زندگی همیشگی داشته باشد, دلش سخت می شود وبه دنیا راغب می گردد. ـ بسیاری مال و ثروت , مایه تباهی دین وسختی دل است . ـ پیامبر خدا(ص): هر که شرکت در سه نماز جمعه را از روی بی اعتنایی به آن ترک کند, خداوند بر دلش مهر زند. ـ امام علی (ع): نگاه کردن به شخص بخیل , دل را سخت می گرداند. ـ امـام صـادق (ع): شـما را از ریختن خاک روی (جنازه) خویشاوندانتان نهی می کنم ,زیرا این کار, سختدلی به بار می آورد و هرکه دلش سخت گردد, از پروردگارش دورمی شود.

بیماری دل .

قرآن . ((در دلـهـایـشـان مـرضـی است و خدا بر مرضشان افزود و به (سزای) آنچه به دروغ می گفتند, عذابی دردناک خواهند داشت)). ـ امـام علی (ع): یکی از بلاها, تنگدستی است و بدتر از آن , بیماری جسم است و ازآن بدتر, بیماری دل است یـکـی از نـعـمـتـهـافراخی دارایی است و برتر از آن , تندرستی است و از تندرستی برتر, پرهیزگاری دلهاست . ـ اگـر در قدرت عظیم و نعمت بزرگ (خدا) بیندیشند, بیگمان به راه (راست) بازآیند و از عذاب سوزان بترسند اما دلها,بیمار است و دیدگان (بصیرت), عیبناک .

آنچه دل را بیمار می کند.

ـ امـام علی (ع): از مجادله و ستیزه کردن بپرهیزید, زیرا این دو کار, دلها را نسبت به برادران بیمار می کنند و از آنها نفاق می روید. ـ هیچ دردی برای دلها, دردآورتر ازگناهان نیست . ـ امام باقر(ع): برای دل چیزی تباه کننده تر از گناه نیست , زیرا دل , مرتکب گناه می شود و بر اثر مداومت بر آن , گناه بر وی چیره می گردد و نگونسارش می کند. ـ پیامبر خدا(ص): فتنه ها (گناهان وعوامل گمراه ساز), همچون نی های حصیر,یکی یکی به دلها عرضه می شوند هر دلی که مهر این گناهان به آن آمیخته شود, نقطه ای سیاه در آن پدیدار گردد و هر دلی که با آنهامخالفت کند, نقطه ای سفید در آن پدید آیدو بدین سان دو دل به وجود می آید: دلـی سـفـید, مانند صفا که تا آسمانها و زمین برجاست هیچ فتنه ای به آن گزند نمی رساندو دلی سـیـاه و خـاکـسـتـری رنگ , مانند کوزه ای وارونه , نه خوب را خوب می شمارد و نه منکر را زشت می داند و تنها چیزی که می شناسد, همان هوا و هوسهایی است که بادلش آمیخته شده است . ـ امـام عـلـی (ع), در فـرمـان اسـتـانـداری مـصربه مالک اشتر, می فرماید: هرگز مگو که من به فرمانروایی نصب شده ام , پس فرمان می دهم و باید فرمانم برده شود, زیرا این روش , سبب فساد دل و ضعف دین می شود. ـ بدترین چیزی که در دلها افکنده شده ,خیانت است .

آنچه دل را درمان می کند.

قرآن . ((ای مردم , به یقین , برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه هاست و رهنمود ورحمتی برای گروندگان (به خدا), آمده است)). ـ امـام عـلی (ع), در وصیف پیامبر(ص),می فرمایید: طبیبی است که با دانش پزشکی خود, پیوسته میان مردم می گردد,مرهمهایش را درست و آماده کرده و ابزارداغ کننده اش را تافته است و آنها را بـر هـر جـاکـه لازم بـاشـد, از دلـهـای کـور و گـوشهای کر وزبانهای گنگ , می نهد با دوای خودجایگاههای غفلت و مراکز سرگردانی رامی جوید و درمان می کند. ـ بـدانـیـد کـه اگـر از آن کـه از مشرق سر برمی دارد پیروی کنید, شما را به راههای رسول (ص) می برد و درد کوری و کری ولالی شما درمان می شود. ـ هـمانا پروای از خدا, داروی درد قلوب شماست و بینا کننده کوری دلهایتان و شفابخش بیماری جـسمهایتان و درست کننده تباهی سینه هایتان و پاک کننده آلودگی جانهایتان و زداینده کوری (پرده)دیدگانتان .

آنچه دل را می میراند.

ـ امام علی (ع): هر که عاشق چیزی شود,دیده اش را کور گرداند و دلش را بیمار درنتیجه با چشمی عیبناک بنگرد و با گوشی ناشنوا بشنود شهوتها, خرد او را از هم درد ودنیا, دلش را بمیراند. ـ پیامبر خدا(ص): چهار چیز دل رامی میراند: گناه روی گناه , همسخن شدن زیاد با زنان , مجادله کردن با نابخرد, تومی گویی و او می گوید و هرگز به راه نمی آیدو همنشینی با مردگان عرض شد: ای رسول خدا, منظور از مردگان چیست ؟ فرمود: هرتوانگر خوشگذرانی . ـ چهار چیز, مایه تباهی دلهاست : خلوت کردن با زنان , گوش کردن به حرفهای آنان ,عمل کردن به رای و نظر آنان و همنشینی بامردگان عرض شد: ای رسول خدا,همنشینی با مردگان چیست ؟ فرمود:همنشینی با هر شخص گمراه از ایمان ومنحرف از احکام (الهی). ـ سه گروهند, که همنشینی با آنها دل رامی میراند: همنشینی با فرومایگان ,همنشینی با ثروتمندان و گفتگو با زنان . ـ در اندرزهای خود به ابوذر, فرمود: ازخنده زیاد بپرهیز, که آن دل را می میراند. ـ امام سجاد(ع) ـ در مناجات التائبین ـ :پروردگارا, گناهان جامه خواری بر من پوشانده اند و دوری از تو جامه بینوایی مرادرشت کرده و بزرگی گناهم , دل مرا میرانده است پس با توبه پذیری خود, آن را زنده گردان , ای امید و ای مطلوب من . ـ امام علی (ع): هر که پارسایی اش اندک باشد, دلش بمیرد و هر که دلش بمیرد, به دوزخ رود.

آنچه دل را زنده می کند.

ـ امـام عـلـی (ع), در سفارش به فرزندبزرگوارش حسن (ع), می فرماید: دل خویش را با موعظه , زنده کن و با دل بر کندن از دنیا, بمیرانش . ـ امام حسن (ع): اندیشه کردن , زنده کننده دل شخص با بصیرت است . ـ بر شما باد اندیشیدن که آن زنده کننده دل شخص با بصیرت است و کلیدهای درهای حکمت . ـ مـسـیـح (ع): ای بـنـی اسـرائیل ! مجلسهای (درس) دانشمندان را پر کنید, حتی اگر (ازکثرت ازدحـام مـجـبـور شوید) دو زانوبنشینید, زیرا خداوند, دلهای مرده را با نورحکمت زنده می کند, همچنان که زمین مرده را با باران تند, حیات می بخشد. ـ لـقـمـان (ع), در اندرز به فرزندش ,می گوید: فرزندم ! با دانشمندان بنشین و زانوبه زانوی آنان بزن , زیرا خدای عزوجل ,همچنان که زمین را با بارش آسمان حیات می بخشد, دلها را با نور حکمت زنده می کند. ـ امام علی (ع): همنشینی با ارباب فضایل ,دلها را زنده می کند. ـ بدانید که هیچ چیز نیست جز این که دارنده اش از آن سیر و خسته می شود, مگرزندگی , زیرا که او در مـرگ آسـودگـی نـمـی بـیند زندگی , در حقیقت , به سان حکمت است که حیاتبخش دل مرده می باشد و بینا کننده چشم کور و شنوا کننده گوش کر. ـ پـیامبر خدا(ص): خدای عزوجل می فرماید: گفتگوی علمی میان بندگان من ازچیزهایی است کـه دلـهـای مـرده با آن زنده می شود به شرط آن که در این گفتگوهای خود به امر من (اصول یا فروع دین)بینجامند. ـ امـام عـلـی (ع): خدای سبحان , هیچ کس رابه چیزی مانند این قرآن اندرز نداده است در آن بهار دل و چشمه های دانش است .

آنچه دل را آباد می کند.

ـ امام علی (ع): دیدار با اهل خیر و نیکی ,مایه آبادی دلهاست . ـ دیدار با اهل معرفت , مایه آبادی دلها وفرا گرفتن حکمت است . ـ آبادی دلها, در معاشرت با خردمندان است . ـ در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع), می فرماید: تو را ای فرزندم , به پروای از خدا و پایبندی به فرمان او و آبادکردن دلت با یاد او سفارش می کنم .

آنچه دل را نرم می کند.

ـ امام باقر(ع): با ذکر بسیار (خدا) درخلوتها, رقت قلب را بجوی . ـ پیامبر خدا(ص), به مردی که ازسختدلی خود نزد آن حضرت شکوه کرد,فرمود: اگر می خواهی دلت نرم شود,مستمند را اطعام کن و بر سر یتیم دست نوازش بکش . ـ دلهای خود را به رقت خو دهید و زیادبیندیشید و از خوف خدا بسیار بگریید. ـ امام علی (ع): دلت را با موعظه زنده کن و با یاد مرگ , آن را رام و خوار گردان و به بدیها و سختیهای دنیا بینایش ساز و از هجوم روزگار و دگرگونیهای آشکار گردش شبان و روزان , بر حذرش دار و سر گذشت پیشینیان را, به یادش آور. ـ جامه ای کهنه و وصله خورده بر تن امام علی (ع) دیدند علت را پرسیدند فرمود: این جامه , دل را فروتن می کند و نفس را خوار ورام , می گرداند و برای مؤمنان , سر مشق است .

آنچه دل را صیقل می دهد.

ـ امـام عـلـی (ع): خـدای سـبـحان , هیچ کس رابه چیزی مانند قرآن اندرز نداده است وبرای دل صیقلی , جز آن وجود ندارد. ـ خـدای سـبـحان , یاد خود را صیقل دهنده دلها قرار داده است , گوش سنگین دلها به وسیله آن شنوا می شود. ـ پـیـامبر خدا(ص): همچنان که آهن اگرآب به آن رسد زنگ می زند, این دلها نیززنگار می بندد عرض شد: صیقل دادن آنهابه چیست ؟ فرمود: بسیار به یاد مرگ بودن وتلاوت قرآن . ـ امـام عـلـی (ع): گرسنگی را نانخورش خود کن و با قناعت خود را بپروران دردسستی دلت را با عزم و اراده درمان کن وخواب غفلت چشمانت را با بیداری . ـ امام صادق (ع): دلها نیز, همچون مس ,زنگار می بندد, پس آنها را با استغفار صیقل دهید. ـ پیامبر خدا(ص): صیقل دهنده این دلها,یاد خدا و تلاوت قرآن است .

آنچه دلها را روشنایی می بخشد.

ـ امام علی (ع): دلت را با موعظه , زنده گردان و آن را با حکمت , روشنایی بخش . ـ ایـمـان چـون نـقـطه ای سفید در دل پدیدارمی شود هر چه ایمان زیادتر شود, آن نقطه بزرگتر می گردد. ـ یقین , نور و روشنایی است . ـ در نهی از تجاوز و منکر, می فرماید: آن که با شمشیر به انکار و مبارزه آن برخاست تا کلمه حق رو آید و کلمه ستمگران به زیررود, هموست که راه هدایت را یافته و برطریق حق برخاسته و نور یقین در دلش تابیده است . ـ پـیامبر خدا(ص) ـ در دعا ـ : ای دگرگونساز دلها, ای طبیب دلها, ای روشنایی بخش دلها, ای همدم دلها.

آنچه دل را اصلاح می کند.

ـ امام علی (ع): ریشه اصلاح دل ,پرداختن آن به یاد خداست . ـ امـام سـجاد(ع) ـ در مناجات ـ : بیماری مرا جز طبابت تو درمان نمی کند و اندوه مراجز نزدیک شـدن بـه تـو نـمی زداید و زخم مراجز گذشت تو بهبود نمی بخشد و زنگار دلم را جز بخشش تو, صیقل نمی دهد. ـ پـیامبر خدا(ص): ایمان هیچ بنده ای درست نباشد, مگر این که دلش درست باشدو دلش درست نباشد, مگر آن گاه که زبانش درست باشد. ـ امـا نـشـانـه شخص صالح چهار چیز است :دلش را صاف می کند, کردارش را اصلاح می گرداند, درآمدش را اصلاح می کند و همه کارهایش را اصلاح می گرداند.

آنچه دل را نیرو می بخشد.

ـ امام علی (ع): ریشه نیرومندی دل , توکل به خداست . ـ دل خویش را با موعظه , زنده گردان و بازهد و نیروی یقین , بمیرانش . ـ امـام صـادق (ع): هـمانا نیروی مؤمن , دردل اوست مگر نه این است که می بینید,بدنی ضعیف و پیکری نحیف دارد و با این حال شب را به عبادت می گذراند و روز,روزه می گیرد.

مانع شدن میان آدمی و دل او.

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید, چون خدا و پیامبرشما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می بخشدآنان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و دل اوحایل می گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد)). ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((هماناخداوند میان آدمی و دل او حایل می گردد))فرمود: آن چنین است که انسان با گوش وچشم و زبان و دستش هوس چیزی می کند,اما وقتی آن چیز به طرف او می آید دلش آن را انکار و پس می زند و می فهمد که آن چیزحق نیست در خبر هشام از آن حضرت آمده است : خداوند میان او و این که باطل راحق بداند, حایل می شود. ـ نیز درباره همین آیه , فرمود: آن بدین صورت است که انسان با گوش و چشم وزبان و دست خود هوس چیزی کند, اما علی رغم میل خود, به سمت چیزی از آنهانمی رود و اگر آن چیز به او دست دهد دلش آن را انکار می کند و از پذیرفتنش سر بازمی زند و می فهمد که آن چیز حق نیست . ـ امام باقر(ع), نیز درباره همین آیه ,می فرماید: آدمی چیزی را با دل و چشم وگوش خود هوس می کند و جانش به چیزی جز آن اشتیاق ندارد, اما میان او و اشتیاق دلش به آن چیز حایل به وجود می آید.

دل (متفرقه).

ـ امام على (ع): همانا براى دلها, گواهانى است كه نفس را از راه اهل تفريط دورمى گردانند. ـ گفتار مرد, از قوت دل او خبر مى دهد. ـ پيامبر خدا(ص): دلها بر دوست داشتن كسى كه به آنها نيكى كند و نفرت از كسى كه به آنها بدى كند, سرشته شده اند. ـ امام على (ع): دل , گروگان دليل و برهان است . ـ امام باقر(ع): با كم كردن خطا, به آسايش دل دست ياب . ـ امام صادق (ع): عاقبت انديشى , دلها رابارور مى سازد. ـ از جاى كندن كوهها, آسانتر است تا ازجا بركندن دلها. ـ دل خود را (مانند) خويشاوندى كه شريكش مى شوى , قرار ده . ـ امام عسكرى (ع): كسى كه بردبارى جرعه هاى گلوگير خشم را به او ننوشاند,طعم آسايش دل را نچشد. ـ امام صادق (ع): هر چيزى , قلبى دارد وقلب قرآن , سوره يس است . ـ امام على (ع): همانا دلها را خطورات بدو ناپسندى است , كه خردها از آنها بازمى دارند. ـ مسيح (ع): دلهاى خود را, خانه تقواكنيد و دلهايتان را, ماواى شهوات نسازيد.

تقليد.

تقلید نکوهیده .

قرآن . ((و چـون بـه آنـان گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید, می گویند: آنـچه پدران خود را بر آن یافته ایم ما را بس است آیا هر چندپدرانشان چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند؟ . ((و بـدیـن گونه در هیچ شهری پیش از تو, هشداردهنده ای نفرستادیم , مگر آن که خوشگذرانان آنها گفتند:ما پدران خود را بر آیینی (و راهی) یافته ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم)). ـ پـیامبر خدا(ص): مقلد و بی اراده نباشیدکه بگویید: اگر مردم خوبی کردند ما خوبی می کنیم و اگـر ظلم کردند ما هم ظلم می کنیم بلکه از خودتان اراده داشته باشید, اگر مردم خوبی کردند, شما خوبی کنید و اگر بدی کردند, شما ظلم نکنید. ـ امـام صـادق (ع) به یکی از اصحاب خودفرمود: هرگز همرنگ جماعت نباش که بگویی : من تابع مردم هستم و من هم مثل بقیه مردم . ـ جـزری در نهایه می گوید: ((در حدیث آمده است : یا دانشمند باش یا دانش آموز وامعه مباش)) امـعه ـ به کسر همزه و تشدید میم ـ کسی را گویند که از خود رای و اراده ای ندارد و از نظر این و آن پـیـروی مـی کـند هادر این کلمه برای مبالغه است (نه تانیث) وبه همین جهت امع نیز گفته مـی شـود و چـنین نیست که برای زن امعة بگویند (بلکه امع هم گفته می شود زیرا های آن برای مـبـالـغه است نه تانیث) بعضی گفته اند: امعه کسی است که به همه می گوید: من با تو هستم از ایـن مـعـنـاسـت حـدیـث ابن مسعود رضی اللّه عنه :((هرگز کسی از شما امعه نباشد گفته شد: امعه چیست ؟ فرمود: کسی که می گوید: من بامردم (و تابع جماعت) هستم)). ـ در اشعار منسوب به امام علی (ع) آمده است . هر گاه امور مشکل و مبهم به من رو کنند. با فکر و اندیشه حقیقت آنها را کشف می کنم . من مقلد مردمان نیستم , ک . از این و آن بپرسم : چه خبر. بلکه دو عضو کوچک ((16)) را تمرین می ده . و با نگاه به گذشته , آینده را روشن می کنم . ـ امام صادق (ع) به ابو حمزه ثمالی فرمود: بپرهیز از ریاستمداری و بپرهیز ازاین که دنبال رجال (و شخصیتها) راه افتی عرض کردم : فدایت شوم , ریاستمداری رامی دانم (به چه معناست), اما این که دنـبـال رجـال راه افـتـم , مـن دو سـوم آنـچه (از حدیث و اخبار شما و دانشی که) دارم از همین راه افتادن دنبال رجال به دست آورده ام ؟ حضرت فرمود: متوجه نشدی , (بلکه مقصود این است که) بـپـرهـیز از این که مردی (و شخصیتی) را بدون دلیل علم (و بت) کنی و هر چه گفت تصدیقش نمایی . ـ بـه سـفیان بن خالد فرمود: ای سفیان !زنهار از ریاستمداری , زیرا هیچ کس در پی ریاست نرفت , مگر این که هلاک شد عرض کردم : فدایت

شوم : پس همه ما به هلاکت درافتاده ایم , زیرا هیچ یک از مـا نـیست , جز این که دوست دارد اسمش برده شود و مردم به سراغ او بیایند و از وی علم و دانش بیاموزند!حضرت فرمود: متوجه نشدی , مقصود این است که مردی را بدون دلیل علم (و بت)کنی و هر چه گفت باور نمایی و مردم را به گفته های او دعوت کنی . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص), درباره آیه ((اتخذوااحبارهم و رهبانهم)), فرمود: نه این که آنهارا عبادت مـی کـردند, بلکه هر گاه ملا یان وراهبانشان چیزی را برای آنان حلال می شمردند, آنها هم آن را حلال می دانستندو اگر چیزی را بر آنان حرام می کردند, مردم هم آن را حرام می شمردند. ـ امـام صادق (ع), درباره آیه ((ملا یان وراهبان خود را به جای خدا خداوندان خویش قرار دادند)), فـرمود: به خدا قسم که برای آنها نماز نمی خواندند و روزه نمی گرفتند بلکه برای مردم حرامی را حلال و حلالی را حرام می کردند و مردم هم ازایشان پیروی می نمودند. ـ نـیـز دربـاره هـمـیـن آیـه , مـی فـرمـایـد: بـدانـید,به خدا سوگند که مردم را به عبادت خود فـرانـمی خواندند اگر آنان را به عبادت خوددعوت می کردند, البته نمی پذیرفتند بلکه برای مردم حرامی را حلال و حلالی را حرام می کردند و بدین سان مردم ندانسته , ایشان را عبادت می کردند. ـ امـام باقر(ع), در نامه ای به سعد الخیر,نوشت : امثال احبار و رهبان را بشناس ,همانان که حقایق کـتـاب (توارت و انجیل) راکتمان و تحریف کردند و این سوداگریشان سودی نبخشید و رهیافته نبودند. آری , امـثـال آنها را در میان این امت بشناس ,همانان که الفاظ قرآن را مراعات می کنند ومعانی و حقایق آن را تحریف می نمایندایشان با بزرگان و سران (اکثریت) دمخورندو هر گاه جلوداران هوا و هـوس پراکنده وگوناگون شوند (و هر کس برای خود دم ازاستقلال بزند) این احبار (و رهبان نـمـاهـای امـت اسـلامـی) بـا آن کس همراهی می کند که از دنیای بیشتری برخوردار باشد و این است بهره این عده از علم و دانش . اینان امثال احبار و رهبان هستند, جلوداران هوا و هوس اند و مهتران هلاکت و نابودی . ـ امـام عـلـی (ع): هر کس ضلالتی را به خیال این که هدایت است دنبال کند و یا حقی را به گمان این که ضلالت است فرو گذارد و با این کار به هلاکت در افتد, هیچ کس معذورش نمی دارد.

کسی که تقلید از او رواست .

ـ امـام عـسـکری (ع), درباره آیه ((پس وای بر کسانی که از پیش خود کتاب می نویسند وآن گاه می گویند: این از جانب خداست)),فرمود: مردی به حضرت صادق (ع) عرض کرد: اگر قوم یهود بـرای شـنـاخـت تـورات راهـی جز این نداشتند که آن را از دانشمندان و ملایان خود بشنوند و فرا گـیـرنـد, چـراخـداونـد آنان را به سبب تقلید از علمایشان وپذیرفتن سخنان آنان نکوهش کرده اسـت ؟ جز این است که عوام یهود نیز مانند عوام ماهستند که از علمایشان تقلید می کنند؟ حضرت (صـادق (ع)) فـرمـود: مـیان عوام وعلمای ما با عوام و علمای یهود از جهتی فرق است و از جهتی نـقـطـه اشـتـراک نـقـطـه اشتراک آنها در این است که خداوندهمچنان که عوام یهود را نکوهش کرده ,عوام ما را نیز به سبب تقلید از علمایشان نکوهیده است و اما از این جهت که با هم فرق دارند, نه . آن مـرد عـرض کـرد: یابن رسول اللّه , برایم توضیح دهید: حضرت فرمو: عوام یهودمی دانستند که علمایشان آشکارا دروغ می گویند, حرام و رشوه می خورند, احکام واجب (الهی) را با میانجیگریها و مـلاحـظـه کـاریـها و رشوه گیریها تغییر می دهندمی دانستند آنها مبتلا به جانبداریهای شدیدی هـسـتـنـد کـه بر اثر آن دین و آیین وعقاید خود را کنار می گذارند و حقوق کسی را که بر ضد او تعصب دارند پایمال می کنندو اموال دیگران را به ناحق به کسی می دهندکه جانبدار او هستند و به خـاطر آنان دست به ظلم و حق کشی می آلایند می دانستند که مرتکب امور حرام می شوند و با این شـنـاخت قلبی خود, الزاما باور داشتند که هر کس کارهای ملا یان یهود را انجام دهد فاسق است و نـمی تواند سخنگوی خدا و واسطه میان او و مردم باشد بنابراین , چون از کسانی که چنین شناختی از آنـهـا داشـتـنـد ومی دانستند که نباید خبر آنها را پذیرفت ونقلی که می کنند باور کرد, پیروی می کردند,خداوند آنان را مورد نکوهش قرار داد. عـوام امـت مـا نـیـز چـنـین اند آنان هم اگر بدانندکه فقهایشان آشکارا فسق و گناه می کنند و بـه تعصبات و جانبداریهای شدید مبتلایند وشیفته حطام دنیا و حرامهای آن هستند اگراز چنین فـقـهـایـی تقلید کنند, مانند همان یهودیانی هستند که خداوند آنان را, به سبب تقلید و پیروی از فقهای فاسق و بدکارشان ,نکوهش کرده است . امـا هـر فـقـیهی که خویشتندار و نگهبان دین خود باشد و با هوای نفسش بستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد, بر عوام است که از اوتقلید کنند و البته این ویژگیها را تنها برخی فقهای شیعه دارا هستند, نه همه آنها. ـ امـام سـجـاد(ع): اگر دیدید کسی ظاهرالصلاح است و در گفتارش دم از پارسایی می زند و در حـرکات و رفتارهایش

اظهارفروتنی می کند, بپایید که فریبتان ندهد,زیرا, چه بسیارند کسانی که به سبب ضعف وسستی در اندیشه و بزدلی , دستشان از دنیا وارتکاب حرامهای آن کوتاه است اینان دین را دام دنیا کرده اند. و اگـر دیـدیـد از خـوردن مـال حـرام خودداری می کند, بپایید که شما را نفریبد, چرا که امیال و خواهشهای مردم گوناگون است . امـا مـرد, بـه تـمـام معنا مرد, نیکو مرد, آن مردی است که هوای نفس خود را پیروفرمان خداوند گرداند و تواناییهایش را درراه رضای خدا به کار گیرد ضعف و خواری همراه با حق را, از عزت و قـدرت تـوام باباطل به عزت و قدرت ابدی نزدیکتر ببیند وبداند که رنج و سختیهای اندکی را که در دنـیـاتـحـمل می کند, او را به نعمت پاینده می کشاند این است آن مرد, نیکو مرد پس به دامن اوچـنـگ زنید و راه و روش او را سر مشق خودکنید و در درگاه پروردگارتان به او توسل جویید, زیرا که هیچ دعایی از او رد نمی شودو هیچ خواهش او بی پاسخ نمی ماند. بحثی علمی و اخلاق . از میان امتهای پیشین که سر گذشتشان درقرآن آمده , داستان بنی اسرائیل بیش از همه باز گو شده و از میان پیامبران گذشته نیز بیش از همه از موسی بن عمران (ع) یاد شده است آن طور که گفته می شود در یکصد و سی وشش جای قرآن , از او نام برده شده , یعنی دوبرابر نام ابراهیم (ع), زیـرا از حـضـرت ابـراهـیم که پس از موسی در مقایسه با دیگرپیامبران بیشترین یاد از او شده , در شـصـت ونه جا نام برده شده است دلیل این امر هم ظاهرا این است که اسلام همان دین حنیف یکتا پـرسـتانه ای است که اساس آن راحضرت ابراهیم (ع) گذاشت و خداوندسبحان آن را برای پیامبر خـود, حـضرت محمد(ص), به تمام و کمال رساند خدای متعال می فرماید: ((آیین پدرتان ابراهیم , اوبـود کـه قـبلا شما را مسلمان نامید)) از طرف دیگر بنی اسرائیل از همه امتها و ملتهالجوجتر و سـتیزه خوتر و در برابر حق سرکش تر بوده اند, همچنان که کفار عرب که پیامبر خدا(ص) مبتلا به آنـان بـود, نـیـز چـنـیـن اوصـافی داشتند و کار به آن جا رسید که این آیه درباره ایشان نازل شد: ((کـسـانـی کـه کافرشدند, چه بیمشان دهی و چه بیمشان ندهی ,برایشان یکسان است , نخواهند گروید)). تـمـام اوصـاف رذیـله ای که قرآن برای بنی اسرائیل ذکر کرده , مانند سنگدلی وخشونت , در کفار عـرب نـیز وجود داشت به هر حال چنانچه در داستانهای بنی اسرائیل که در قرآن آمده است دقت ورزیم و دراسرار اخلاقی آنها درنگ کنیم , متوجه می شویم که آنها مردمی بوده اند غرق درمادیات و فـرو رفته در لذایذ و خوشیهای حسی این زندگی ظاهری این قوم به چیزی فراتر از حس ایمان نمی آورد و جز در برابرلذتها و کمالات مادی سرتسلیم فرودنمی آورد و امروزه هم همین حالت را دارنـدهمین خصلت است که عقل و اراده آنان راتحت انقیاد حس و ماده در آورده و تنهاچیزی را مـی

فـهـمـنـد کـه حـس و ماده اجازه دهند و تنها چیزی را می خواهند که این دوتجویز کنند سر سپردگی در برابر حس موجب می شود که بنی اسرائیل هیچ سخنی را, گر چه حق باشد, تا زمانی کـه حـس بـر آن دلالـت نـکند, نپذیرند تسلیم در برابر ماده ,ایجاب می کند که هر چه را بزرگان مـاده پـرسـت و دنیا خواه آنها می خواهند ومی پسندند گر چه حق نباشد, بپذیرند این امر, موجب شـده اسـت کـه ایـن ملت به تناقض در گفتار و کردار مبتلا شوند از یک طرف هر گونه پیروی و تـبـعـیـتـی را چنانچه درمحدوده حسی آنها نگنجد به نام این که تقلیداست , گر چه این تقلید و پیروی درست هم باشد, نکوهش می کنند و از طرف دیگر هرگونه تبعیتی را که با هوسهای مادی آنهاسازگار باشد, هر چند تبعیتی ناروا باشد, به نام این که بهره برداری از زندگی است می ستایند البته توقف طولانی آنها در مصرکه از سوی مصریان به خواری و بندگی کشیده شده بودند و انواع شـکـنـجـه ها را به آنان می چشاندند, پسرانشان را سرمی بریدند و زنانشان را برای خدمت زنده نگه مـی داشـتند و این آزمایش بزرگی ازسوی پروردگارشان بود, به این موضوع کمک کرده و دامن زده است . باری , به این دلایل بود که بنی اسرائیل دربرابر دستورات پیامبران و علمای خداپرست خود که به خـیـر و صـلاح زنـدگـی وآخـرتـشـان بـود, بـه سـختی سر تسلیم فرودمی آوردند (در این باره مـوضـعـگیریهای آنان در قبال موسی و جز او را به خاطربیاورید) و در مقابل , دعوت افراد مغرض وسرکش را خیلی زود می پذیرفتند. امـروزه نـیـز حـق و حـقـیقت , بر اثر تمدن مادیی که جهان غرب به ارمغان آورده , به چنین بلایی گـرفتار شده است , زیرا شالوده این تمدن بر حس و ماده گذاشته شده است لذا نه درباره آنچه از دسترس ماده به دوراست , دلیلی می پذیرد و نه در موضوعاتی که متضمن لذت مادی حسی است , دلیلی مطالبه می کند این موضوع بر احکام غرایزانسانی خط بطلان کشیده و موجب شده است که مـعـارف والا و اخـلاق فـاضـلـه از میان مارخت بربندد و انسانیت را به نابودی تهدیدکند و جامعه انـسـانی را به بدترین فساد وتباهی مبتلا سازد و دیری نخواهد پایید که پیامدهای ناگوار آن , همه جا را فرا گیرد. بـحـثـهـا و پـژوهشهای کامل اخلاقی , درست نتیجه مقابل این حالت را می دهد, زیرا نه هردلیلی مـطـلوب و پسندیده است و نه هرتقلیدی بد و ناپسند توضیح این که , نوع انسانی , از این جهت که انـسـان اسـت , با افعال ارادی مبتنی بر اندیشه به سوی کمالات زندگی خود حرکت می کند اراده انـسان تحقق نمی یابد, مگر این که از فکر و اندیشه برخیزد بنابراین , اندیشه تنها شالوده ای است که کـمـال وجودی ضروری بر آن استوار است لذا انسان باید از یک رشته تصدیقات و باورهای عملی و نـظـری کـه کـمـال وجـودی او بـا واسـطـه یـا بـی واسـطه با آنهاپیوند دارد, برخوردار باشد این تـصـدیـقـات

همان قضایایی هستند که ما کارهای فردی یااجتماعی خود را با آنها توجیه و تحلیل می کنیم , یا آنها را در ذهن خود می آوریم وسپس با اعمال خود آنها را تحقق خارجی می بخشیم این از یک سو. از سوی دیگر, غریزه انسان ایجاب می کندکه درباره علل حوادثی که مشاهده می کند یامطالبی که به ذهن او هجوم می آورد تحقیق و جستجو کند لذا تا علت کاری را که می خواهد به واسطه آن ذهنیات خود راتحقق خارجی بخشد پیدا نکند, آن را انجام نمی دهد و هیچ قضیه نظری را نیز تصدیق نمی کند, مگر زمانی که به نحوی برای آن علتی بیابد این حالت انسان است و هرگز ازاین قاعده تخطی نمی کند و اگر هم با مواردی رو به رو شویم که خلاف این اصل را نشان می دهد, با تامل و درنگ , شبهه بر طرف می شود جستجوی علت و اطمینان وآرامش یافتن به آن , امری فطری است وفطرت همه انسانها یکسان است و تحقق عمل فطری قطعی است و از همه به یکسان سر می زند. همین غریزه , انسان را به کارهای فکری وعملیی وا می دارد که فراتر از طاقت و توان اوست , زیرا نیازهای طبیعی بشر گسترده است , به طوری که یک انسان بتنهایی نمی تواند با تکیه به خود و نیروی طبیعی فردی خویش , این کارها را انجام دهد لذاهمین فطرت , بشر را به سوی زندگی اجتماعی , یعنی همان مدنیت و تمدن , پیش برده و تامین نیازهای زندگی را میان افرادجامعه توزیع و تقسیم کرده است و به هرگروهی وظیفه ای محول ساخته است , مانندداعضای مختلف بدن موجود زنده که هر یک جداگانه وظیفه ای انجام می دهند اما فایده ونتیجه آن مجموعا به آن موجود بر می گرددنیازهای انسانی پیوسته زیادتر و گسترده می شود و علوم و صنایع , شعب گوناگونی پیدا می کند و در هر شاخه و رشته آن ,دانشمندان و صنعتگران متخصص تربیت می شوند در روزگاران گذشته , بسیاری ازعلوم و صنایع , یک علم یا یک صنعت بود ویک نفر عهده دار آن می شد, اما امروزه می بینیم که هر بابی از آنها برای خودش یک یا چند علم و صنعت مستقل است مثلادانش پزشکی در گذشته یک فن از فروع علوم طبیعی بود اما امروز به چندین شاخه ورشته تقسیم می شود و یک نفر در بیش ازیک رشته نمی تواند تخصص پیدا کند. این موضوع , طبق یک الهام فطری , انسان راوادار می کند که در همان زمینه تخصصی خود به بحث و تحقیق در علت مسائل بپردازد و در رشته های دیگر, از کسی که به تجربه و مهارت او اعتماد دارد پیروی کند. بنابراین , بنای عقلای جامعه بر این است که در هر موضوعی , به افراد مطلع آن موضوع مراجعه کند حقیقت این پیروی و تقلیدمصطلح , تکیه کردن به دلیل اجمالی است درجایی که انسان نمی تواند به دلایل تفصیلی موضوعی برسد, کما این که فطرت انسان ایجاب می کند تا در جایی که

می تواند علت ودلیل تفصیلی امری را به دست آورد,مستقلا در پی تحصیل و به دست آوردن آن دلیل برود ملاک کلی این امر آن است که انسان به چیزی جز علم تکیه نمی کندبنابراین , از نظر فطرت , انسان یـا بـاید اجتهادکند, یعنی چنانچه توانایی دارد مستقلا درپی علت و تحصیل آن برود, یا باید تقلید وپـیروی کند, یعنی چنانچه خودش توانایی جستجوی علت را ندارد, پیروی کند و به دانای آن فن مـراجعه نماید از آن جا که محال است فردی از افراد انسانی بتواندمستقلا در تمام شؤون اصلی که زندگی متکی به آنهاست , تبحر و تخصص پیدا کند, لذاهیچ فردی پیدا نمی شود که به نحوی مقلد وپیرو نباشد و اگر کسی خلاف این را ادعا کندیا تصور کند که در زندگی خود از هیچ کس تقلید نمی کند, خودش را حقیر و بی ارزش کرده است . آری , هـم تـقلید کردن در جایی که انسان می تواند علت و سبب چیزی را پیدا کند و هم اجتهاد در جـایـی کـه انسان از عهده اش برنمی آید و توانایی رسیدن به علت و سبب چیزی را ندارد, هر دو از عـوامـل مـهـلـک جـامـعـه و نابود کننده تمدن انسانی است پیروی محض فقط در مورد خداوند سبحان صحیح است , زیرا او سببی است که همه اسباب و علل به او منتهی می شود.

قلم .

قلم .

قرآن . ((نون , سوگند به قلم و آنچه می نگارند)). ((همان خدایی که به وسیله قلم , آموزش داد)). ـ امام علی (ع): خردهای دانشمندان , درنوک خامه های ایشان است . ـ فرستاده تو, سنجه هوشمندی توست وخامه ات , گویاترین سخنگوی توست . ـ پیامبر خدا(ص): روز قیامت , صاحب قلم (نویسنده) را در تابوتی از آتش که برآن قفلهایی آتشین زده شـده اسـت , می آورندپس می نگرند که خامه اش را در چه راهی به کار برده است , اگر در راه طاعت و خشنودی خدا به کار انداخته باشد, تابوتش گشوده می شود و اگر در راه معصیت خدا به کارگرفته باشد, تابوت هفتاد خریف ((17)) سقوطمی کن .

قمار.

قمار.

قرآن . ((دربـاره شراب و قمار از تو می پرسند, بگو: درآن دوگناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است و (لی)گناهشان از سودشان بزرگتر است)). ((بـر شـمـا حـرام شـده است : مردار و خون و نیز قسمت کردن شما (چیزی را) به وسیله تیرهای قرعه)). ((ای کـسـانی که ایمان آورده اید, شراب و قمار و بتها وتیرهای قرعه پلیدند (و) از عمل شیطانند پس از آنهادوری گزینید, باشد که رستگار شوید همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجادکند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد پس آیا شمادست بر می دارید؟ . ـ امام رضا(ع): میسر, همان قمار است . ـ امـام رضا(ع): شطرنج و نرد و سه پر (سه در) ((18)) و هر چیز دیگری که با آنها برد وباخت شود, میسر است . ـ امام باقر(ع), در پاسخ به سؤال ازشطرنج بازی , فرمود: مؤمن به بازی کردن ,نمی رسد. ـ امام صادق (ع), در پاسخ به سؤال بکیراز شطرنج بازی , فرمود: مؤمن , چندان سرگرم است که به بازی نمی رسد. ـ امام علی (ع): هر چیزی که از یاد خداغافل گرداند, آن چیز در شمار میسر است . ـ امـام صادق (ع), درباره آیه ((و اموالتان را میان خود به ناروا مخورید)), فرمود:قریش بر سر زن و مال خود با یکدیگر قمارمی زدند و خداوند عزوجل آنها را از این کارنهی فرمود. ـ سکونی : امام صادق (ع) از خوردن گردویی که کودکان از برد و باخت به دست آورده باشند, نهی می کرد و می فرمود: آن حرام است . ـ امـام بـاقر(ع): امام سجاد(ع) از خوردن گردویی که کودکان با برد و باخت به دست آورند, نهی می کرد و فرمود: آن حرام است . ـ امـام رضـا(ع): هـنـگامی که سر حسین بن علی (ع) را به شام بردند, یزید که خدایش لعنت کند, دسـتـور داد آن را در مـجـلـسش گذاشتند و سفره انداختند آن ملعون بااطرافیان خود شروع به خـوردن غـذا ونـوشـیـدن شـراب کردند و خوردن که تمام شد,دستور داد سر را میان تشتی زیر تـخـتـش گـذاشتند و روی تخت تخته شطرنج را پهن کرد و یزید ملعون به شطرنج بازی نشست ومـرتـب نام حسین و پدر و جد او, صلوات اللّه علیهم , را می برد و با تمسخر از آنان یادمی کرد و هر گـاه از رقـیـب خود می برد,شراب بر می داشت و سه بار می نوشید و آن گاه باقیمانده آن را کنار تـشـت روی زمـیـن می ریخت پس , هر کس که شیعه ماست ,باید از شراب خواری و شطرنج بازی دوری کند. ـ هـنـگـامـی کـه آیه ((انما الخمر و المیسرنازل شد)), از رسول خدا(ص) درباره میسرپرسیدند, حـضـرت فـرمود: هر چیزی , حتی تاسهای تخته نرد و گردو, که با آن برد وباخت شود عرض شد: ((انـصـاب)) چـیست ؟ فرمود: آنچه برای خدایانشان , ذبح می

کردندعرض شد: ((ازلام)) چیست ؟ فرمود:تیرهایی که به وسیله آنها, قرعه می انداختند. ـ پیامبر خدا(ص): خداوند شراب و قمارو کوبه ((19)) را بر من حرام کرد.

نومیدی .

نومیدی از رحمت خدا.

نومید. قرآن . ((ای پسران من , بروید از یوسف و برادرش جستجوکنید و از رحمت خدا نومید مباشید, زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود)). ((گفت : چه کسی , جز گمراهان , از رحمت پروردگارش نومید می شود؟ . ((انسان از دعای خیر خسته نمی شود و چون آسیبی به او رسد, مایوس (و) نومید می شود)). ـ امام علی (ع): در شگفتم از کسی که استغفار را با خود دارد و با این وصف , نومیدمی شود. ـ تا زمانی که در توبه باز است , از گناه خود نومید مشو. ـ پیامبر خدا(ص): گنهکار امیدوار به رحمت خدای متعال نزدیکتر به رحمت است , تا عابد نومید گشته . ـ امام علی (ع): نومیدی , باعث تفریط وتقصیر کاری می شود. ـ در مناجات شعبانیه ـ : الهی ! نومیدی ویاس را بر گمان نیکم (به تو) چیره نمی گردانم و امیدم را از بزرگواری و بخشش زیبای تو, نمی برم . ـ خدای متعال فرمود: فرمانبرداران ازمن , در میهمانی من هستند و سپاسگزاران ازمن , در فزایندگی من و یاد کنندگان من , درنعمت من و نافرمانان خود را از رحمتم ,نومید نمی گردانم اگر توبه کردند, من دوست آنها هستم و اگر (مرا) بخوانند,جوابشان دهم . ـ امام صادق (ع), به نقل از حکیمی ,می فرماید: نومیدی از رحمت خدا, سردتراز زمهریر است . ـ امام علی (ع), در بخشی از خطبه خود دردعای باران , می فرماید: بار خدایا! کوههای ما (از خشکی) شکاف برداشته است دراین هنگام که مردمان از همه جا نومیدند وابرها نمی بارند, تو را می خوانیم , زیرا تویی که ((باران را پس از نومیدی خلق , فرومی فرستی و رحمت خویش را می گسترانی و تو حاکمی ستوده ای)). ـ نیز به همین مناسبت , : بار خدایا! ما را ازبارانت سیراب گردان و از نومیدان , قرارمان مده . ـ در بخشی از سفارش خود به فرزندبزرگوارش حسن (ع), می فرماید: بدان که آن کسی که خزانه های آسمانها و زمین دردست اوست به تو اجازه دعا کردن داده است و اجابت نمودن آن را ضمانت کرده است پس , مبادا تاخیر در اجابت او تو رانومید گرداند, زیرا که دهش به اندازه نیت بستگی دارد. ـ سپاس و ستایش خدای را در حالی که نه از رحمت او نومیدم و نه از نعمت او بی بهره و نه از آمرزش او مایوس .

نهی از نومید کردن از رحمت خدا.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): خدای تبارک و تعالی فرمود: ای فرزند آدم ! مردم را از رحمت خدای متعال نومید مگردان , در حالی که آن را برای خودت امید داری . ـ روز قـیـامـت خـداونـد, نـومـید کنندگان (ازرحمت حق) را در حالی بر می انگیزد که سیاهی چهره شان بر سفیدی آن غالب است و گفته می شود: اینان نومید کنندگان ازرحمت خدا هستند. ـ امـام علی (ع): فقیه به تمام معنا, کسی است که مردم را از رحمت خدا نومیدنگرداند و از فضل و بخشایش خدا,مایوسشان نسازد و از مکر و عذاب خدا هم ,آسوده خاطرشان نکند. ـ در بخشی از سفارش خود به فرزندبزرگوارش حسن (ع), می فرماید: ای فرزندم ! هیچ گنهکاری را نـومید مکن , زیراای بسا کسی که عمری گناه می کند, امافرجامش به نیکی ختم می شود و ای بـسـاکـسی که عمری عمل می کند, لیکن در پایان عمرش گرفتار فساد می شود و رهسپاردوزخ می گردد, پناه به خدا از آتش دوزخ .

کسی که از رحمت خدا محروم است .

قرآن . ((و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند, آنان از رحمت من (محروم و) نومیدند و ایشان را عذابی پردرد خواهد بود)). ـ امـام عـلی (ع): کسی که آگاهانه گناه کند,مستحق بخشش نیست و کسی که ناآگاهانه گناه کند, از گناه مبراست .

قناعت .

قناعت .

قرآن . ((هـر کـس , از مـرد یـا زن , کار شایسته کند و مؤمن باشد, قطعا او را با زندگی پاکیزه ای , حیات (حقیقی)می بخشیم و مسلما به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند,پاداش خواهیم داد)). ـ در مـجـمع البیان آمده است : درباره ((فلنحیینه حیاة طیبة)), چند قول گفته شده است : یکی قـول ابـن عباس و سعید بن جبیر وعطا که گفته اند: منظور از زندگی پاکیزه روزی حلال است دوم , قـول حـسن و وهب که گفته اند: به معنای قانع و راضی بودن به قسمت خداست این قول از پیامبر(ص)روایت شده است . ـ امام علی (ع), در پاسخ به پرسش از آیه ((فلنحیینه حیاة طیبة)), فرمود: مقصود,قناعت است . ـ خـوشـا بـه حال کسی که به یاد قیامت باشدو برای روز حساب کار کند و به کفاف زندگی قانع باشد و از خدا خرسند. ـ دربـاره خـبـاب بـن ارت , فرمود: خداوندخباب بن ارت را بیامرزد, که با رغبت مسلمان شد و با طیب خاطر هجرت کرد و به کفاف زندگی قانع و از خدا خرسند بود ومجاهد زیست . ـ چونان کسی مباش که بدون عمل به آخرت امیدوار است در دنیا چون پارسایان سخن می گوید, امـا بـه مـانند دنیا خواهان عمل می کند اگر از دنیا چیزی به او داده شود, سیرنمی گردد و اگر داده نشود, خرسند و قانع نیست . ـ به خدا سوگند ـ سوگندی که در آن مشیت خدا را مستثنی می کنم ـ نفس خود راچنان ریاضت و پرورش دهم که به گرده نانی , اگر بتواند به دست آورد, شاد گردد و به نانخورش نمک بسازد. ـ در وصـف پیامبران , می فرماید: اماخداوند سبحان فرستادگان خود را دارای اراده هایی نیرومند قـرار داد و از نـظـر ظـاهرضعیف و تهیدست , اما توام با قناعتی که دلهاو چشمها را پر از بی نیازی می کرد, هر چندفقر و ناداری آنها, چشمها و گوشها را ازناراحتی لبریز می ساخت . ـ قناعت را به نفس خود, تلقین کن . ـ نیکو بهره ای است قناعت . ـ امام حسن (ع): بدان , که مردانگی قناعت و خرسندی , بیشتر از مردانگی داد و دهش است . ـ امـام عـلـی (ع): از آزمـنـدی خـود با قناعت ,انتقام بگیر, همچنان که از دشمنت با تقاص ,انتقام می گیری . ـ شاکرترین مردم , قانع ترین آنهاست وناسپاس ترین آنان از نعمتها, آزمندترین آنها. ـ آدمی را ملک قناعت و نعمت خوی نیک , بس است . ـ چه زیباست برای انسان , که به اندک بسازد و فراوان ببخشد. ـ هر که نفسش قانع باشد, او را در پاکی وخویشتنداری یاری رساند. ـ از بلند همتی است , پایبندی به قناعت . ـ از عزت نفس است , پایبندی به قناعت . ـ قناعت , شمشیری است که کند نمی شود. ـ پیامبر خدا(ص): بهترینان امت من ,اشخاص قانعند و بدترینان آنها, طمعکاران . ـ

بهترین مؤمنان , شخص قانع است وبدترین آنها, شخص طمعکار. ـ امـام بـاقر(ع): علی (ع) مقداری خرمای دقل ((20)) تناول کرد و سپس روی آن آب نوشید و بعد دستی بر شکم خود زد و فرمود:هر که آتش وارد آن کند, خدا او را دورگرداند آن گاه به این بیت تمثل جست . تو هر گاه خواهش شکم و شرمگاهت رابرآوری . منتهای نکوهش و رسوایی به بار آورند.

توانگری در قناعت است .

ـ پیامبر خدا(ص): قناعت , ثروتی است تمام نشدنی . ـ امام علی (ع): قناعت , توانگری آرد. ـ توانگری را جستم و آن را جز درقناعت , نیافتم قانع باشید تا توانگر شوید. ـ قناعت , توانگری است و میانه روی ,کفاف . ـ شخص قانع , توانگر و بی نیاز است , اگرچه گرسنه و برهنه باشد. ـ قناعت , سر توانگری است . ـ هیچ گنجی , سرشارتر از قناعت نیست . ـ امام باقر یا صادق (ع): کسی که به آنچه خدا روزیش کرده قانع باشد, او ازتوانگرترین مردمان است . ـ خـدای متعال به داود(ع) وحی کرد: من توانگری را در قناعت نهاده ام , اما مردم آن را در فراوانی مال می جویند از این رونمی یابندش .

آنچه باعث قناعت می شود.

ـ امـام بـاقـر(ع): بـا دوری کردن از آزمندی ,در آستان قناعت بار افکن و با برگزیدن قناعت , کوه آزمندی را پس بزن . ـ امام صادق (ع): به ناتوانتر از خودت ,بنگر و به توانگر از خویش , منگر, زیرا که این کار, تو را به آنچه قسمت تو شده است قانع تر می سازد. ـ امام علی (ع): قناعت , به اندازه خویشتنداری و عزت نفس بستگی دارد. ـ تا آزمندی گم نشود, قناعت هرگز پیدانمی شود. ـ کسی که عاقل باشد, قانع است . ـ برای کسی که خود را بشناسد, شایسته است که به قناعت و عزت نفس چنگ درزند.

میوه قناعت .

ـ امـام عـلی (ع): میوه قناعت , میانه روی درکسب و کار است و خویشتنداری , از دست دراز کردن سوی مردم . ـ میوه قناعت , عزت است . ـ بهترین کمک برای خودسازی , قناعت است . ـ کسی که به اندک قانع نیست , چگونه می تواند خودسازی کند. ـ امام حسین (ع): قناعت , مایه آسایش تن است . ـ امام علی (ع): کسی که قانع باشد,اندوهگین نشود. ـ امـام رضـا(ع), در پـاسـخ بـه این سؤال که قناعت چیست , فرمود: قناعت , باعث خویشتنداری و ارجـمـندی و آسوده شدن اززحمت فزونخواهی و بندگی در برابر دنیاپرستان است راه قناعت را جـز دو کـس ,نـپـیـمـایـد: یـا عـبـادت پیشه ای که خواهان مزدآخرت است , یا بزرگواری که از مردمان فرومایه دوری می کند. ـ امام علی (ع): با قناعت است , که عزت به دست می آید. ـ امـام علی (ع) شنید که شریح در روزگارعهده داری مسند قضاوت از سوی آن حضرت , خانه ای خریده است پس نامه ای به او نوشت و در آن چنین فرمود: این خانه را این فریب خورده آرزو از این کـسـی که اجل او را از این خانه بیرون می برد,خریداری کرد به بهای خارج شدن از عزت قناعت و وارد شدن به ذلت خواهش و پستی . ـ پیامبر خدا(ص): به آنچه داده شده ای قانع باش , تا حسابت سبک شود. ـ امـام صـادق (ع): کـسی که به معاش (وروزی) اندک خدا خرسند باشد, خداوند به عمل اندک او خرسند شود. ـ امام علی (ع): برای سالم ماندن دینتان ,به اندکی از دنیای خود قانع باشید, زیرا که مؤمن را اندک کفاف دنیا, قانع می سازد. ـ در بـخـشـی از سفارش خود به فرزندبزرگوارش حسین (ع), می فرماید: هیچ ثروتی فقرزداتر از خـرسـنـدی بـه قوت ,نیست و هر که به کفاف زندگی بسنده کند,بزودی به آسایش دست یابد و زندگی آسوده و مرفهی به دست آورد. ـ کسی که نفسش قانع باشد, در عین تنگدستی با عزت باشد. ـ خـوشـتـریـن زنـدگی را کسی دارد, که خداوند سبحان قناعت ارزانیش دارد وهمسری پاک و شایسته نصیبش گرداند. ـ قناعت , گواراترین زندگی است .

کسی که به اندک قانع نباشد.

ـ امام علی (ع): کسی که اندک قانعش نکند, مال بسیار سودش ندهد. ـ کسی که به اندک دنیا قانع نباشد, ثروت بسیار آن , هر چه هم گرد آورد, او را بی نیازنسازد. ـ ای فـرزنـد آدم ! اگـر از دنـیـا بـه قدری که تورا کفایت کند خواهی , بدان که کمترین چیزدنیا کـفـایـتـت مـی کـند و اگر از دنیا به اندازه ای که تو را کفایت کند نخواهی , بدان که همه دنیا هم بسنده ات نخواهد کرد. ـ مردی به امام صادق (ع) شکوه کرد که طلب روزی می کند و به دست می آورد, اماقانع نمی شود و نفسش بیشتر از آن از اومی طلبد و عرض کرد: مرا چیزی بیاموزید,که مشکلم را حل کند حضرت فـرمود: اگر آن اندازه که کفایتت می کند تو را بی نیاز سازد,کمترین چیز دنیا بی نیازت می سازد و اگرآنچه تو را بس می کند بی نیازت نسازد, همه دنیا هم تو را بی نیاز نمی گرداند. ـ امـام صـادق (ع): به آنچه خداوند قسمت تو کرده قانع باش و به آنچه دیگران دارندچشم مدوز و آنچه را که بدان نمی رسی ,آرزو مکن , زیرا کسی که قانع باشد, سیرمی شود و کسی که قانع نباشد, سیر نمی شودو به فکر بهره آخرتت باش . ـ از جـمـلـه وحـیـهـای آسمانی این بود: اگربرای آدمیزاد دو رودخانه طلا و نقره جریان یابد باز خواهان سومی است . ای آدمـیـزاد! شـکـم تـو, در حـقیقت , دریایی ودره ای است که آنها را چیزی جز خاک پرنمی کند ((21)) .

ایستادگی .

ایستادگی .

قرآن . ((بنابراین به دعوت پرداز و همان گونه که دستوریافته ای , ایستادگی کن)). ((پـس , همان گونه که دستور یافته ای ایستادگی کن وهر که با تو توبه کرده (نیز چنین کند) و طغیان مکنید که او به آنچه انجام می دهید بیناست)). ـ حـسـن : چون آیه ((پس همان گونه که دستور یافته ای ایستادگی کن)) نازل شد,فرمود: آماده شوید! آماده شوید!! از آن پس خنده در چهره او دیده نشد. ـ پیامبر خدا(ص), در پاسخ سفین بن عبداللّه ثقفی که پرسید به چه چیزی بایدچنگ در زد, فرمود: بگو ((پروردگار من خداست)) و آن گاه (بر این گفته), ایستادگی کن . ـ امـام عـلـی (ع): عـرض کـردم : ای رسـول خـدا, مـرا سفارشی فرما فرمود: بگو((پروردگار من خـداسـت)) و آن گاه (بر این گفته), ایستادگی کن من گفتم : پروردگار من خداست و توفیق جـز از خدا نخواهم , به اوتوکل می کنم و به سوی او باز می گردم رسول خدا فرمود: علم گوارایت باد, ای ابا الحسن ,که دانش را خوب نوشیدی و از آن نیکوسیراب گشتی . ـ امام صادق (ع): مؤمن در دین نیرومنداست و در نیکوکاری پایدار. ـ امام علی (ع): بدانید, که خدای تبارک وتعالی از بندگان بی ثبات و دمدمی مزاج خودنفرت دارد پس از حق و دوستی با حق جویان دور نشوید, زیرا کسی که دیگران رابه جای ما بگیرد هلاک شود. ـ کـار کنید, کار کنید, آن گاه به پایانشان رسانید و ایستادگی کنید بدانید که آنچه ازپیش مقدر شـده بـود بـه وقـوع پیوست وقضای محتوم الهی , اندک اندک پدیدارگشت و من از وعده خدا و حجت او سخن می گویم خدای متعال فرموده است : ((کسانی که گفتند پروردگار ما اللّه است و آن گـاه ایـسـتادگی کردند, فرشتگان بر آنان فرودمی آیند)) و شما هم گفتید: ((پروردگار ما اللّه است)) پس در (عمل به) کتاب او و راه آشکار فرمان او و راه درست عبادت او,ایستادگی ورزید و از آن بیرون نروید و درآن بدعت مگذارید و از آن تخلف نکنید. ـ بالاترین خوشبختی , استقامت دین (یاپایداری در دین) است . ـ چگونه مستقیم و درست باشد کسی که دین او مستقیم و درست نیست . ـ پیامبر خدا(ص): اگر چندان نمازخوانید, که چون کمان خمیده شوید و چندان روزه گیرید, که چون زه کمان باریک گردید, اما دو را بیشتر از یک دوست داشته باشید, به درستی نرسیده اید.

میوه ایستادگی .

قرآن . ((و اگر (مردم) در راه درست ایستادگی کنند, قطعاآب گوارایی بدیشان نوشانیم)). ((محققا کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست ,سپس ایستادگی کردند, بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد)). ((در حقیقت کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست ,سپس ایستادگی کردند, فرشتگان بر آنان فـرود می آیند(و می گویند): ((هان بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید, شاد باشید)). ـ پیامبر خدا(ص): اگر ایستادگی کنیدرستگار می شوید. ـ امام علی (ع): هر که ایستادگی کند, ره به بهشت برد و هر که بلغزد, به دوزخ درافتد. ـ ایستادگی در راه راست , موجب به سلامت رستن است . ـ هر که به ایستادگی (در راه حق) چنگ در زند, سلامت به او چنگ آویزد. ـ سالم ماندن , توام با ایستادگی است . ـ کسی که خواهان به سلامت رستن است ,ایستادگی را از کف ننهد. ـ بـر تـو بـاد پـایـداری در راه راسـت , زیرا که این کار, به تو کرامت می بخشد و سرزنش رااز تو باز می دارد. ـ هـیـچ طـریـقه ای , سالمتر از راستی نیست ,هیچ راهی , ارجمندتر از راستی (و ایستادگی در راه حق) نیست . ـ هر که خواهان سالم ماندن (از مهلکه ها)است , خود را ملزم به پیمودن راه راست وایستادگی در آن گرداند. ـ کسی که به ایستادگی در راه راست ادامه دهد, به سلامت رهد.

قياس .

قیاس در دین .

ـ پیامبر خدا(ص): در دین قیاس به کارنبرید, زیرا دین قیاس ناپذیر است ونخستین کسی که قیاس کرد, ابلیس بود. ـ هر که حدیث مرا با نظر خودش قیاس کند, هر آینه مرا متهم کرده است . ـ بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند و امت من یک فرقه بیشتر از آنهاخواهد داشت , که در میان آنها هیچ فرقه ای برای امت من زیانبارتر از گروهی نیست که در دین با رای خود قیاس به کار می برند و درنتیجه حرام خدا را حلال می کنند و حلال خدارا حرام . ـ امام باقر(ع): ای زراره ! از کسانی که دردین قیاس به کار می برند, بپرهیز, زیرا اینان دانستن آنچه راکه بدان مکلفند, رها کرده اندو خود را درباره آنچه بدان مکلف نیستند, به رنج و زحمت می افکنند. ـ امام صادق (ع) به ابو حنیفه فرمود: ازخدا بترس و دین را با رای خودت قیاس مکن , زیرا نخستین کسی که قیاس کرد,ابلیس بود آن گاه که خدای متعال به اودستور سجده (بر آدم) داد و او گفت : من ازاو بهترم , مرا از آتش آفریده ای و او را از گل . حضرت سپس پرسید: ادرار پلید است یامنی ؟ ابو حنیفه گفت : ادرار حضرت فرمود:پس , بنا به روش قیاس تو, باید برای ادرارغسل کرد نه برای منی , در حالی که خدای متعال , غسل را برای منی واجب فرموده است , نه برای ادرار. ـ امام علی (ع): هر که خود را در معرض قیاس قرار دهد, همه عمرش را در شبهه واشتباه به سر برد و هر که با رای , به دین خداتن دهد و دیانت پیشه کند, در تمام عمرغرق باطل و گمراهی باشد.

پاورقی ها

1- ظاهرا مراد از عراق در این حدیث عراق عجم است . 2- ابـن ابی الحدید می گوید: یعنی مردم را از حق محروم کردند و درنتیجه , مردم با پول و رشوه حق را از آنان خریدند به عبارت دیگر, کارها را در جای خود قرار ندادند و مناصب دولتی وحکومتی را بـه افـرادی کـه استحقاق و شایستگی آن را دارندنسپاردند و کارهای دین و دنیای آنها براساس امـیـال و خـواهـشـهـا واغـراض فاسد پیش می رفت لذا مردم میراث و حقوق را, مانندکالا, با پول خـریـداری می کردند سپس فرمود: ((آنان را به راه باطل سوق دادند و مردم هم پیروی کردند)), یعنی آنان را در مسیرباطل انداختند و نسلهای بعد هم که روی کار می آمدند, چون براساس همان شـیـوه بـاطل نشو و نما یافته بودند, تصور می کردندکه روشی حق و درست است و لذا از پدران و گذشتگان خودپیروی می کردند و همان شیوه آنان را می پیمودند. 3- بیت زیر از گلشن راز اشاره به همین معنا از حدیث دارد. سیه رویی ز ممکن در دوعالم جدا هرگز نشد واللّه اعلم . 4- سـبـب نـزول ایـن آیـه ایـن بود که عده ای از مؤمنان تهیدست , به نام اصحاب صفه , در مدینه زنـدگـی مـی کـردند و رسول خدا(ص)شخصا به آنان رسیدگی می کرد و مقربشان می داشت و درکـنـارشـان می نشست و با آنان دمخور بود افراد ثروتمند و غرق درناز و نعمت بر این کار پیامبر خـرده مـی گـرفـتـنـد و می گفتند: آنان راaز خود بران روزی که یکی از همین اصحاب صفه به پـیامبرچسبیده بود و با ایشان صحبت می کرد, مردی از انصار به حضرت گفت : اینان را از خودت بران و دور کن در این هنگام آیه ((ولاتطرد)) نازل شد نقل به اختصار از بحار, 72/8. 5- خریف در روایات به یک سال و هفتاد سال و هزار سال تفسیرشده است . 6- عـراقـی مـی گوید: این خبر را ابو نعیم در حلیه و بیهقی در زهد وخطیب در تاریخ , از حدیث سوید بن حرث با سندی ضعیف نقل کرده اند (مراجعه کنید به حاشیه المحجة البیضا). 7- این حدیث را ابن عبدالبر در علم و مختصر (ص 120) از علی بن ابی طالب از پیامبر(ص) آورده اسـت در سنن دارمی , ج1 ,ص 89, نیز به سندش از یحیی بن عباد از علی (ع) آورده است در تیسیر الوصول , ج4 , ص 162, از علی (ع) نقل کرده و گفته است : رزین آن را آورده است (مراجعه کنید به حاشیه المحجة البیضا. 8- هوس : نوعی از جنون و سبک مغزی , هذیان . 9- جـرهـم : تیره ای است از یمن که در مکه سکنا گزیدند و حضرت اسماعیل , پسر ابراهیم (ع), از مـیـان آنـان زن گـرفـت و بـدیـن سـان بـا هـم خویشاوند شدند این قبیله سپس در حرم دست به خلافکاری و کجروی زدند و لذا خداوند

بزرگ , آنها را نابود کرد(لسان العرب , ج 12, ص 97). 10- این هفت خانه بزرگ , آن گونه در پانوشت المیزان آمده است ,عبارتند از: 1 ـ کعبه 2 ـ مارس بر فراز کوهی در اصفهان 3 ـمندوسان در کشور هند 4 ـ نوبهار در شهر بلخ 5 ـ بیت غمدان درشهر صنعا 6 ـ کاوسان در شهر فرغانه خراسان 7 ـ خانه ای درمرتفعات کشور چین . 11- کناره دریا که آب زیر آن را خورده و خالی کرده است , لبه زیرخورده رود. 12- در متن حدیث یحوم و حوم آمده است حوم و حومان به معنای دوران و چرخش است مراد از چرخیدن ستمگر بر گرد نفس خویش , این است که از هواها و خواهشهای نفس خود پیروی می کند و تمام کوشش او این است که نفسش را راضی کند و مراداز چرخیدن معتدل بر گرد دل خویش , اشتغال او به تزکیه و پاک کردن دلش از طریق زهد و تعبد است و مقصود از چرخیدن پیشی گیرنده به سوی خوبیها و خیرات بر گرد پروردگارش , این است که خود را برای خدا خالص می گرداند و همواره به یاد اوست و غیر او را از یاد می برد و جز به او به کسی دیگر امید ندارد ومقصدی جز او ندارد ـ المیزان , ج , 17 ص 50. 13- حاضرین : نام شهری است در نواحی صفین . 14- گورستان ترسایان . 15- یا با سرسختی هر یک از متخاصمین در ادعای خود, از رای درست منحرف نشود, یا چنان پرهیبت و صلابت باشد, که طرفین دعوا در محک زدن او برای این که ببینند رشوه می پذیرد یا نه وآیا تطمیع و تهدید در او اثر دارد یا نه , طمع نکنند. 16- زبان و دل . 17- خریف : یک فصل , یک سال , هفتاد سال , هزار سال که هر عام هزار سال است ـ مجمع البحرین . 18- در متن حدیث ((اربعة عشر)) آمده است برای اطلاع بیشتر در این باب ر ک به پانوشت بحارالانوار مؤسسة الوفا (ج 76, ص 231). 19- کوبه : نرد, طبل و دهل , بربط, طنبور, یا مجموع نرد و شطرنج وطبل کوچک ـ مجمع البحرین . 20- دقل : پست ترین نوع خرما (القاموس المحیط, ج 3, ص 376). 21- گفت : چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور.

تكبر.

تکبر.

قرآن . ((پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند مگر ابلیس که تکبر نمود و از کافران شد)). ((فرمود: از آن (مقام) فرو شو, تو را نرسد که درآن (جایگاه) تکبر نمایی پس بیرون شو, که تو ازخوارشدگانی)). ـ امام علی (ع): زنهار از تکبر که آن بزرگترین گناه و نکوهیده ترین عیبهاست وزیور ابلیس است . ـ پیامبر خدا(ص): از تکبر دوری کنید,زیرا ابلیس را تکبر واداشت , که به آدم سجده نکند. ـ امام علی (ع): از کاری که خدا باابلیس کرد پند گیرید آن گاه که , به خاطرلحظه ای تکبر, کار طولانی و کوشش طاقت فرسای (عبادی) او را بر باد داد! پس , بعد ازابلیس (با آن همه مقامی که داشت) کیست که با معصیتی چون معصیت او از خشم وکیفر خدا ایمن باشد؟ . ـ پس , آتشهای عصبیت و کینه های جاهلیت را که در دلهای خود دارید,خاموش کنید, زیرا که این نخوت و غرور دروجود شخص مسلمان از تلقینات و نخوتها وفسادها و وسوسه های شیطان است کلاه فروتنی بر سر کنید و گردنفرازی را زیرپایتان فکنید و گردنبند تکبر را از گردن خویش , باز کنید و فروتنی و افتادگی راپاسگاه مرزی میان خود و دشمنتان شیطان قرار دهید. ـ از کیفر و خشم و عذابهای سخت خدا که به امتهای گردنکش پیش از شمارسیده , عبرت گیرید و از عوامل تکبر زا به خدا پناه برید, همان گونه که از بلاها وپیشامدهای سخت روزگار به او پناه می برید. ـ زنهار, زنهار! از عاقبت وخیم زورگویی و ستم در این دنیا و آن جهان و ازفرجام ناگوار تکبر, زیرا که این خصلتها دام بزرگ و نیرنگ عظیم شیطان است , که چونان زهرهای کشنده در دلهای مردان فرومی روند هرگز چیزی مانع نفوذ آنهانمی شود و هیچ کس از آنها در امان نیست ,نه عالم به خاطر علمش و نه تهیدست به سبب جامه فرسوده اش . ـ پیامبر خدا(ص): از تکبر بپرهیزید,زیرا گاهی با پوشیدن ردایی هم , به انسان کبردست می دهد. ـ امام صادق (ع): تکبر گاهی در دون پایه ترین افراد جامعه از هر قشری یافت می شود روزی رسول خدا(ص) از یکی ازکوچه های مدینه می گذشت زن سیاهی دروسط کوچه سرگین جمع می کرد به آن زن گفتند: از سر راه رسول خدا(ص) کنار برو زن گفت : راه پهن است یکی از مردم خواست او را کنار زند, رسول خدا(ص) فرمود:رهایش کن , او زن گردنکشی است . ـ امام باقر(ع): هیچ مقداری از تکبر به دل آدمی راه نیابد, مگر این که به همان اندازه ,کم باشد یا زیاد, از خردش کاسته شود. ـ امام علی (ع): از تکبر حذر کن , که آن ریشه طغیان ونافرمانی خدای مهربان است . ـ تکبر خصلتی مهلک است , کسی که بخواهد با این خصلت , خود را زیاد کند, کم شود. ـ زشت

ترین خوی , تکبر است . ـ امام صادق (ع): هر که از تکبر پاک شود, به بزرگواری دست یابد. ـ امـام عـلـی (ع): یـا (بـرای شـمـا) از این انسانی (بگویم) که خداوند او را در تاریکیهای زهدانها و غـلافهای پرده ها از نطفه ای ریخته شده , آفرید تا این که اندامی به اعتدال یافت و رشد کامل یافت , گردنکشانه (از حق)رمید و گریخت . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): از تـکبر دوری کنید,زیرا که بنده پیوسته تکبر می ورزد, تا جایی که خدای عزوجل می فرماید: نام این بنده مرادر میان متکبران و گردنکشان بنویسید. ـ آدمـی پیوسته تکبر می ورزد و پیش می رود, تا جایی که از شمار گردنکشان قلمداد می شود و بر سرش آن می آید که برسر آنان آمد. ـ امـام عـلـی (ع), در وصـف پـرهـیزگاران ,می فرماید: اگر از کسی دوری می کند, به خاطر دنیا گـریـزی و پـاکدامنی اوست و اگر به کسی نزدیک می شود, از سر خوشخویی ومهربانی است , نه دوری کردنش از روی تکبر و نخوت است و نه نزدیک شدنش به آهنگ مکر و فریب . ـ از پـسـت تـریـن حالات زمامداران درنزد مردمان درستکار, این است که گمان رود آنان شیفته خودستایی گشته اند وکردارشان به تکبر تعبیر شود. ـ در فـضـیـلـت رسـول اکرم (ص), می فرماید:خداوند در زمانی او را برانگیخت , که مردم در وادی حـیـرت گـمـراه بودند و در فتنه وفساد دست و پا می زدند هوا و هوسها, آنهارا شیفته و منحرف کرده بود و کبر و نخوت ,به لغزششان کشانده بود. ـ راسـتـی , کـه مـن از آن گروهی هستم که در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری درآنان کارگر نـمـی افـتـد گـردنـفـرازی نـمی کنند وبرتری نمی فروشند و خیانت نمی ورزند وفساد و تباهی نمی آفرینند.

کبریا مخصوص خداست .

قرآن . ((اوسـت خـدایـی کـه جـز او مـعبودی نیست , همان فرمانروای پاک , سلام , مؤمن , نگهبان , عزیز, جبار,متکبر پاک است خدا از آنچه (با او) شریک می گردانند)). ((و در آسمانها و زمین بزرگی از آن اوست و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار)). ـ پیامبر خدا(ص): جز این نیست که کبریا و بزرگی , خاص خداوند, پروردگارجهانیان , است . ـ امام علی (ع): سپاس وستایش خدایی را که ردای عزت و کبریا بر تن کرد و این دوخصلت را برای خود برگزید, نه برای آفریدگانش و آنها را برای غیر خود قدغن وحرام گردانید و به خاطر جلال و عظمت خود این دو صفت را (برای خویش)برگزید. ـ امام حسن (ع), در پاسخ کسی که به ایشان گفت : در وجود تو تکبر است , فرمود:هرگز, تکبر تنها از آن خـداست اما در وجودمن , عزت است خدای متعال فرموده است :((و عزت از آن خدا و پیامبر او و مؤمنان است)). ـ امام باقر(ع): کبر, ردای خداست وشخص متکبر بر سر تصاحب ردای خدا با اومی ستیزد. ـ پـیامبر خدا(ص): خداوند, جل و علا,می فرماید: کبریا, ردای من است و بزرگی تن پوش من پس هر که بر سر یکی از اینها بامن بستیزد, او را در آتش افکنم . ـ امام صادق (ع): کبر, ردای خداست پس هرکه بر سرچیزی از آن با خدا کشمکش کند, خداوند او را در آتش سرنگون سازد. ـ امام علی (ع): اگر بنا بود خداوند به احدی از بندگانش رخصت تکبر دهد, هرآینه این رخصت را بـه خـاصـگـان از انـبـیا واولیای خود می داد اما خدای سبحان , تکبررا برای آنان ناخوش داشت و فروتنی رابرایشان پسندید.

معنای کبر (1).

قرآن . ((پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شمانبود برایتان آورد, کبر ورزیدید؟ گروهی را دروغگوخواندید و گروهی را کشتید)). ((به زودی کسانی را که در زمین بناحق تکبرمی ورزند, از آیاتم رویگردان سازم (به طوری که) اگر هرنشانه ای را (از قدرت من) بنگرند, بدان ایمان نیاورند)). آیاتی که در آنها کبر به معنای گردنفرازی در برابر خدای سبحان و انکارحق آمده , به پنجاه و هشت آیه می رسد. ـ پیامبر خدا(ص): ای ابوذر! هر کس بمیردو در دلش ذره ای تکبر باشد, بوی بهشت رااستشمام نمی کند مگر این که پیشتر توبه کندعرض کرد: ای رسول خدا! من زیبایی رادوست دارم , حتی دوست دارم بند تازیانه ام و دوال کفشم زیبا باشد آیا از این حالت بیم کبر و خود پسندی می رود؟ فرمود: دلت راچگونه می یابی ؟ عرض کرد: آن را شناسای حق و آرام گرفته بدو, می یابم فرمود: پس این حالت , کبر نیست بلکه کبر, آن است که حق را فروگذاری و به ناحق روی آوری و به مردم با این دید نگاه کنی که هیچ کس آبرویش چون آبروی تو وخونش چون خون تو, نیست . ـ کسی که در دلش ذره ای تکبر باشد,به بهشت نمی رود مردی عرض کرد: انسان دوست دارد که جامه اش زیبا و کفشش زیباباشد حضرت فرمود: خداوند, زیباست وزیبایی را دوست دارد کبر سرکشی در برابرحق و حقیر شمردن مردم , است . ـ امام باقر یا امام صادق (ع): کسی که در دلش به اندازه دانه خردلی کبر باشد, به بهشت نمی رود محمد بن مسلم می گوید: من استرجاع کردم (جمله ((انا للّه و انا الیه راجعون)) را بر زبان آوردم) حضرت فرمود: چه شده است که استرجاع می کنی ؟ عرض کردم : به سبب سخنی که از شماشنیدم حضرت فرمود: آن طور که تو تصورکردی , نیست بلکه مقصودم انکار (حق)است , در حقیقت مقصود از کبر, انکار است . ـ امام صادق (ع) به عبداللّه بن طلحه فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: هر بنده ای که به اندازه وزن دانه خردلی در دلش تکبرباشد, به بهشت نمی رود و هر بنده ای که به وزن دانه خردلی در دلش ایمان باشد, به دوزخ نمی رود عرض کردم : فدایت شوم ,انسان (گاه) لباسی می پوشد و مرکبی سوارمی شود, آیا این نشانه کبر است ؟ حضرت فرمود: چنین نیست , بلکه کبر, انکار حق است و ایمان , اقرار به حق . ـ محمد بن عمر بن یزید از پدرش روایت کرد که گفت : به حضرت صادق (ع)عرض کردم : من خوراک خوب می خورم وبوی خوش به کار می برم و بر مرکب راهوارو خرامان سوار می شوم و غلامم در پی من حرکت می کند اگر در این رفتار, نوعی تکبراست از آن

دست بردارم ؟ حضرت صادق (ع)مدتی خاموش ماند و سپس فرمود:گردنکش لعنت شده , کسی است که مردم راخوار شمرد و حق را نشناسد. ـ امام علی (ع): فروتنی را جستم و آن را جز در پذیرش حق , نیافتم پس حق پذیرباشید, زیرا پذیرش حق (و حقیقت), ازتکبر دور می سازد. ـ امام سجاد(ع): کسی که بگوید: ((استغفراللّه و اتوب الیه)) نه مستکبر است و نه گردنکش مستکبر, کسی است که بر گناهی که در آن هوای نفسش بر او چیره گشته ,مداومت ورزد و دنیایش را بر آخرتش ,ترجیح دهد. ـ امام صادق (ع), در پاسخ به سؤال ازکمترین حد الحاد, فرمود: تکبر, کمترین حدآن است .

معنای کبر (2).

ـ امـام صـادق (ع): رسـول خدا(ص) فرمود:بزرگترين تكبر, پست شمردن مردم است واستخفاف نـسـبـت بـه حق عبدالاعلى بن اعين مى گويد: عرض كردم : پست شمردن مردم واستخفاف حق چـيـست ؟ فرمود: در برابرحق , نادانى كند و از اهل حق بد گويد پس هر كه چنين كند, با خداوند عزوجل بر سررداى او ستيزيده است . ـ تكبر, اين است كه مردم را تحقيركنى و حق را خوار شمارى . ـ هـر كـس بـا دلى تهى از كبر ازمازمان ((1)) بگذرد, خداوند او را بيامرزد راوى مى گويد: عرض كردم : كبر چيست ؟ فرمود:حقير شمردن مردم و استخفاف نسبت به حق . ـ هـر كه با دلى پاک از كبر وارد مكه شود, خداوند گناهش را بيامرزد عبدالملک مى گويد: عرض كـردم : كـبـر چـيست ؟ فرمود:خوار شمردن مردم و استخفاف نسبت به حق عرض كردم : چگونه ؟ فرمود: در برابر حق ,نادانى كند و از اهل حق , بد گويد.

حقیقت کبر.

ـ امام صادق (ع): هر که بر این باورباشد که از دیگران برتر است , او در شمارمستکبران است حفص بـن غـیاث می گوید:عرض کردم : اگر گنهکاری را ببیند و به سبب بی گناهی و پاکدامنی خود, خـویـشـتـن را از او برتربداند چه ؟ فرمود: هیهات هیهات ! چه بسا که اوآمرزیده شود اما تو را برای حسابرسی نگه دارند, مگر داستان جادوگران موسی (ع) رانخوانده ای ؟ . ـ هـر گـاه به وادی مکه وارد شدید, لباسهای فرسوده , یا جامه های کهنه , یا لباسهای زبر ودرشت خود را بپوشید, زیرا هیچ گاه کسی با دلی تهی از کبر به وادی مکه وارد نشود, مگر این که خداوند او را بیامرزد عبداللّه بن ابی یعفور گفت :حد کبر چیست ؟ فرمود: این که انسان جامه زیبایی بپوشد و بـه خودش نگاهی کند و دوست داشته باشد که مردم او را در آن لباس ببینندحضرت سپس این آیه را تلاوت کرد: ((بلکه انسان به خود بیناست)). ابـو حامد غزالی در توضیح حقیقت کبرمی نویسد: بدان که کبر به پیدا و ناپیدا تقسیم می شود کبر نـاپیدا خویی است در نفس و کبرپیدا, همان اعمالی است که از انسان سر می زنداطلاق نام کبر بر آن خـوی بـاطنی , حقیقی تراست , زیرا کردارها نتیجه آن خوی هستند وخصلت کبر موجب ظهور آن رفـتارها می شود ازهمین رو, هر گاه کبر در رفتارها ظاهر شودمی گویند: تکبر ورزید و اگر در کردار نمودارنشود می گویند: در جانش کبر است بنابراین ,اصل همان خویی است که در نفس مـی بـاشد و به این معناست که انسان خودش را برتر از کسی که بر او تکبر می ورزد ببیند, زیرا کبر مـستلزم دوسوی است : شخصی که نسبت به او تکبر ورزیده می شود و موضوعی که موجب تکبر بر اومـی شـود تـفـاوت کـبـر بـا عـجـب و خـودپسندی درهمین جاست , زیرا عجب و خودپسندی مستلزم وجود کسی جز شخص خودپسند, نیست بلکه اگر در دنیا تنها یک انسان خلق می شد, باز جای این تصور هست که آن یک فرد خودپسندباشد اما تصور وجود متکبر جز با وجود شخص دومی مـمـکـن نـیست , زیرا با وجود شخص دوم است که کسی خود را در داشتن صفات کمال برتر از او مـی بـیـند و این جاست که دچار تکبر وخود برتر بینی می شود برای متکبر بودن , خودبزرگ بینی کافی نیست , زیرا انسان گاهی خودش را بزرگ می بیند, اما شخص دیگری رااز خودش بزرگتر یا هـمـپـایـه خودش می بیند وبنابراین بر او تکبر نمی ورزد همچنین خردشمردن دیگران نیز کافی نـیـسـت , زیـرا اگردیگری را کوچک و خرد ببیند, اما خودش را ازاو حقیرتر و خردتر یا همپایه او بـبـیـنـد بـاز بر اوتکبر نمی فروشد بنابراین , لازم است که برای خودش مرتبتی و برای دیگری هم مرتبتی قائل باشد و آن گاه مرتبه خودش

را بالاتر از او بداندبا وجود این سه اعتقاد است که خوی کـبر در او به وجود می آید, نه این که خود این بینش کبرباشد, بلکه این بینش و عقیده روحیه کبر را در اومـی دمـد و درنتیجه , در دل او نوعی غرور و خودخوشایندی و شادمانی و تکیه به این باور خـود وبـه خـود نازیدن به وجود می آید و این خود نازی و خود خوشایندی و تکیه به عقیده و باور, هـمـان خـوی کـبـر اسـت از همین روست که پیامبر(ص)فرمود: خدایا به تو پناه می برم از دمش (وروحیه) تکبر.

نکوهش راه رفتن با تبختر.

قرآن . ((و در روی زمین به نخوت گام بر مدار, چرا که هرگززمین را نمی توانی شکافت و در بلندی به کوهها نتوانی رسید)). ((و از مـردم (بـه نـخوت) رخ بر متاب و در زمین خرامان راه مرو, که خدا متکبر لافزن را دوست نمی دارد)). ((و بندگان خدای رحمان , کسانی هستند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان راطرف خطاب قرار دهند, به ملایمت پاسخ می دهند)). ـ امام باقر(ع), درباره آیه ((و لاتمش فی الارض مرحا)), فرمود: یعنی با نخوت و تکبر. ـ پیامبر خدا(ص) بر عده ای که جمع شده بودند, گذشت فرمود: برگرد چه جمع شده اید؟ عرض کـردنـد: یـا رسول اللّه ! این دیوانه غش کرده و ما پیرامون او گرد آمده ایم حضرت فرمود: اودیوانه نیست , بلکه بیمار است . سـپـس فرمود: آیا شما را آگاه نسازم که دیوانه حقیقی کیست ؟ عرض کردند: بفرمایید,ای رسول خـدا فرمود:[دیوانه حقیقی] کسی است که با تبختر راه می رود و متکبرانه می نگردو شانه هایش را مـی جنباند نافرمانی خدا می کند وبا این حال بهشت او را آرزو می کند کسی از شراو ایمن نیست و به خیرش امیدی نمی رود این است دیوانه , اما او بیمار است . ـ خـداونـد, دشـمن دارد کسی را که برای همسرش (مانند مرد) هفتاد ساله است و در راه رفتن و قیافه اش (مانند جوان) بیست ساله (نیرومند و شاداب). ـ خـدای مـتـعـال , بـیست ساله هشتادساله وش را دوست دارد و از شصت ساله ای که رفتار جوان بیست ساله را داشته باشد, نفرت دارد.

متکبر.

ـ پیامبر خدا(ص): منفورترین مردمان ,شخص متکبر است . ـ روز قیامت دورترین شما از من , پرگویان ,یعنی همان مستکبران , هستند. ـ منفورترین شما نزد ما و دورترینتان از ما در آخرت , پرگویان ژاژخای مطنطن گوی متفیهق اند عـرض کـردند: ای رسول خدا, معنای پرگویان ژاژخای مطنطن گوی را می دانیم , اما متفیهقان چه کسانی هستند؟ فرمود: متکبرا. ـ امام علی (ع): آیا در حالی که نزدخداوند از متکبران هستی , انتظار داری که مزد فروتنان را به تو دهد؟ . ـ کسی که متکبر باشد, از نابودی درامان نیست .

با چنین حالی تکبر نشاید.

ـ امـام عـلی (ع): در شگفتم از آدمیزاد,که آغازش نطفه ای است و فرجامش لاشه ای و در این میان انبان نجاست و با این احوال تکبر می ورزد!. ـ در شگفتم از شخص متکبر, که دیروز نطفه ای بوده و فردا لاشه ای است !. ـ امـام بـاقـر(ع): در شـگفتم از متکبرخودستای , حال آن که از نطفه ای آفریده شده و به لاشه ای تبدیل می شود و در این فاصله نمی داند که با او چه می شود. ـ امـام بـاقر(ع), در پاسخ به سؤال مولایمان حضرت صادق (ع) از (حکمت دفع) مدفوع (از انسان), فرمود: برای تحقیرآدمیزاد است , تا او که با خود مدفوعش راحمل می کند, تکبر نورزد. ـ امـام سجاد(ع): میان سلمان فارسی (ره)و مردی بگو مگویی شد آن مرد به سلمان گفت : مگر تو که هستی ای سلمان ؟ سلمان گفت : آغاز من و تو, هر دو, نطفه ای پلشت و نجس است و فرجام من و تـولاشـه ای گـنـدیـده و چـون روز قیامت شود وترازوها نصب گردد هر کس ترازوی اعمالش سنگین باشد, همو بزرگوار است وهر کس ترازویش سبک باشد, فرومایه است . ـ امـام عـلی (ع): مانند آن کسی (یعنی قابیل) نباشید که بر پسر مادر خود (یعنی هابیل), بی آن که خـداونـد او را بـر وی بـرتریی داده باشد, تکبر ورزید جز این که خود بزرگ بینی , دشمنی ناشی از حـسـادت رادر جـان او افـکـند و تعصب و غرور, آتش خشم را در دلش شعله ور ساخت و شیطان بادکبر را در دماغش دمید, کبری که خداوندعاقبت مایه پشیمانی او قرارش داد.

علت تکبر.

ـ امـام صادق (ع): هیچ مردی تکبر یاگردنفرازی نکرد, مگر به سبب احساس خواری و حقارتی که در خود یافت . ـ هیچ کس نیست که تکبر ورزد, مگر براثر خواری و حقارتی است که در خود می یابد. ـ امام علی (ع): هرمتکبری , حقیراست . ـ تکبرنورزد, مگر کسی که پست است . ـ تکبر نورزد, مگر شخص فرومایه بی نام و نشان . ابـو حـامـد غزالی در توضیح انگیزه ها وعوامل محرک تکبر می گوید: بدان که کبرخصلتی درونی اسـت و اخـلاق و رفـتارهای متکبرانه که در ظاهر خود را نشان می دهند, برآیند و نتیجه آن خوی هستند و باید آنها را تکبرنامید و نام کبر اختصاص به آن معنا و مفهوم نارواییی دارد که عبارت است از خود بزرگ بینی و برتر دیدن قدر و اندازه خود از دیگران . آنـچـه موجب این خوی درونی می شود, یک عامل بیش نیست و آن خودپسندی و عجب است که , همچنان که معنایش را توضیح خواهیم داد, به جان شخص متکبر چنگ می زند چه این که هر گاه شـخـصـی از خودش یا علمش یا عملش و یا هر چیزی که به او تعلق دارد خوشش بیاید ونسبت به آنها دچار عجب و خودپسندی شود,خود بزرگ بین می گردد و تکبر می ورزد. اما کبر بیرونی , سه عامل دارد: یک سبب دروجود شخص متکبر است و یک سبب در وجودشخصی کـه نـسبت به او تکبر ورزیده می شود ویک سبب مربوط به غیر این دو عنصر می شودآن سببی که در شخص متکبر می باشد, عجب وخودپسندی است و آن سببی که در شخص تکبرورزیده شده بر او می باشد, کینه و حسادت است و سبب مربوط به غیر این دو عنصر, ریا وخودنمایی است . بـنـابـرایـن , عوامل کبر بیرونی , به این اعتبار,چهار چیز است : خودپسندی , کینه , حسادت وریا و خودنمایی .

درمان کبر.

ـ امـام حسن (ع): سزاوار نیست کسی که بزرگی خدا را می شناسد, خود بزرگ بین باشد,زیرا بلند مـرتـبـگـی کسانی که عظمت خدا رامی دانند, در این است که افتادگی کنند و عزت کسانی که جلال و شکوه خدا را می شناسند, دراین است که اظهار ذلت کنند. ـ امام علی (ع): برای کسی که خدا رامی شناسد, سزاوار نیست خود بزرگ بین باشد. ـ اگـر خـداونـد مـی خواست آدم را ازنوری بیافریند که پرتوش چشمها را خیره سازدو زیبایی اش خـردهـا را مـبهوت کند و از عطری که بوی خوشش جانها را تسخیر کند, بیگمان چنین می کرد و اگر چنین می کرد, هر آینه گردنها در برابرش خم می شد و کرنش می کرد وکار آزمایش به وسیله او, بر فرشتگان آسان می گردید اما خداوند سبحان آفریدگان خود رابه بعضی چیزهایی که از اصل و ریشه آن خبرندارند, می آزماید تا با آزمودن آنها سره ازناسره باز شناخته شوند و تا خوی کبر را از آنان بزداید و نخوت را از آنان دور گرداند. ـ اگـر پیامبران از نیرویی که کسی خیال آن را در سر نپرورانَد و از قدرت و شوکتی چیره ناشدنی بـرخـوردار بودند هر آینه کارعبرت گرفتن (و اجابت دعوت انبیا) بر مردم آسانترمی شد و در دور کـردن آنـان از گردنکشی مؤثرتربود اما خداوند سبحان , چنین خواست که پیروی از پیامبران او و تصدیق کتابهایش وکرنش در برابر ذات او و تسلیم در مقابل فرمانش و گردن نهادن به طاعت او ویـژه او باشدو چیزی (از ریا و ترس) با آنها آمیخته نشود وهر چه آزمایش و امتحان بزرگتر باشد, ثواب وپاداش بیشتر است . ـ لیکن خداوند بندگان خود را به انواع سختیها می آزماید و با سختکوشیهای گوناگون آنان را به عـبـادت و بـندگی می گیرد و به انواع ناملایمات و ناخوشایندیها امتحانشان می کند, تاتکبر را از دلهایشان بیرون برد و افتادگی وخاکساری را در جانهایشان بنشاند و نیز تا این آزمایشها را درهای گشوده ای به سوی فضل (واحسان) خویش قرار دهد. ـ از ایـن جاست که خداوند بندگان مؤمن خود را به وسیله نمازها و زکاتها و جدیت درروزه داری در روزهـای واجـب , نـگـهـبـانی می کند,زیرا که این امور باعث آرام شدن اعضا و جوارح و خشوع دیـدگـان و فروتنی جانها و خضوع دلهاو بیرون راندن کبر و نخوت از وجود آنان می شود بنگرید, که این اعمال چگونه نمودهای فخر فروشی را درهم می شکند و آثار ونشانه های کبر را می زداید!. ـ خداوند, ایمان را برای پاک کردن از(آلودگیهای) شرک واجب فرمود و نماز رابرای دور کردن از کبر. گفتار علامه مجلسی در درمان کبر. درمـان کبر و به دست آوردن فروتنی روش علمی و عملی دارد راه علمی آن , این است که شخص خـود و خدایش را بشناسد و

همین عامل به تنهایی کافی است که خصلت کبر را از وجوداو بزداید, زیرا هر گاه آدمی خود را چنان که بایدبشناسد, پی می برد که ذاتا زبونتر از هر زبونی وکمتر از هر کمترینی است و جز فروتنی و زبونی و خاکساری چیزی در خور او نیست و هر گاه پروردگارش را بشناسد در می یابد بزرگی وکبریا تنها سزاوار و شایسته ذات پاک حق است این است , راه علمی بر کننده ریشه کبر. امـا راه عملی درمان کبر, این است که عملادر برابر خدا و خلق او فروتن باشد و سعی کندخوی و خـصـلـتـهای فروتنان و احوال و رفتارمردمان پاک و شایسته و احوال رسول خدا(ص)را, که روی خـاک مـی نـشست و می فرمود: من هم بنده ای هستم که مانند بندگان می خورم ومی آشامم , در پیش گیرد.

ـ پیامبر خدا(ص): براستی که خوش دارم مرد با خوشحالی و افتخار چیزی را با دست خودش برای خانواده اش ببرد و بدین وسیله کبررا از خود دور کند. ـ امام صادق (ع): هر که خودش جامه اش را وصله کند و کفشش را پینه زند و کالایش راحمل کند, هر آینه از کبر مبراست . ـ پیامبر خدا(ص): هر کس خودش بار وکالایش را حمل کند, از تکبر در امان است . ـ هـر کـس خـودش گـوسـفـنـدش را بـدوشدو جامه اش را وصله کند و کفشش را پینه زندو با خدمتکارش هم غذا شود و کالایش را ازبازار (به خانه) حمل کند, بیگمان از کبرپاک شده است . ـ هـرکـه پشمینه بپوشد وکفش وصله داربه پاکند و الاغش را سوار شود و گوسفندش را بدوشد و نـانـخـورهـایش با او هم غذا شوند,هر آینه خداوند کبر را از او دور کرده است من بنده و بنده زاده هستم , مانند بنده می نشینم و مانند بنده غذا می خورم . به من وحی شده است که فروتن باشید وکسی بر کسی گردنفرازی نکند. ـ ابو امامه : (روزی) پیامبر به طرف بقیع رهسپار شد اصحاب حضرت در پی اوبه راه افتادند پیامبر ایـسـتـاد و بـه آنـهـا دستورداد جلو بروند و آن گاه خود در پی آنهاحرکت کرد علت را پرسیدند, فرمود: من صدای کفشهای شما را شنیدم و ترسیدم چیزی از تکبر, به وجودم راه یابد. گـفتنی است که آنچه در این احادیث به عنوان نشانه های فروتنی آمده یک قاعده کلی که نشانگر نبودن کبر در وجود شخص باشد نیست , بلکه در اشخاص و اعصار وموارد مختلف فرق می کند چه آن کـه گـفـتـه انـد: ((عـده ای از مـردم هـسـتـنـد کـه بـه قصدفروتنی پشمینه می پوشند, اما دلهایشان آکنده از خود پسندی و کبر است)) پس ,دقت شود. ـ امـام کـاظـم (ع) بـه عـبـداللّه بـن جـبـلـه کـه ماهیی در دستش آویزان کرده بود, فرمود:آن را دورانداز,من خوش ندارم که مردشریف و محترم , خودش چیز پستی را حمل کند. سـپس فرمود: ای گروه شیعه ! شما مردمی هستید که دشمنان زیادی دارید شماجماعتی هستید کـه خـلـق بـا شما دشمنی می کنند پس تا جایی که می توانید در برابرآنان آراسته (و با شخصیت) باشید. ـ مـردی چـیـزی برای خانواده اش خریده بود و خودش آن را می برد چشمش که به امام صادق (ع) افـتـاد خجالت کشید!حضرت فرمود: آن را برای خانواده ات خریده ای و می بری ؟ بدان , که به خدا قسم اگر از دست مردم مدینه نبود, دوست داشتم برای خانواده ام خرید کنم و آن را با دست خودم برایشان ببر. ـ پـیـامـبر خدا(ص) به ابوذر فرمود: ای ابوذر! در آخر الزمان مردمی می آیند که تابستان و زمستان

پـشـمینه می پوشند ومعتقدند که این کار موجب مزیت آنها بردیگران است اینان را اهل آسمانها و زمین لعنت می کنند.

پیامد تکبر.

ـ امام علی (ع): آزمندی و تکبر وحسادت , انگیزه های فرو رفتن در گناهانند. ـ نتیجه تکبر (شنیدن), دشنام و ناسزاست . ـ تکبر, آدم بلند مرتبه را پست می گرداند. ـ تکبر, پستی و فرومایگی را آشکارمی سازد. ـ شخص متکبر, از دوست بی بهره است . ـ تکبر, انگیزه فرو رفتن در گناهان است . ـ بسیاری تکبر, موجب نابودی است . ـ هر که جامه کبر و زیاده روی (یانادانی), بپوشد خلعت برتری و بلند مرتبگی را از تن برکند. ـ امام صادق (ع): متکبر, هرگز نبایدتوقع تعریف و تمجید (دیگران از خود را)داشته باشند. ـ امام علی (ع): کسی که تکبر داشته باشد, عالم نمی شود.

هر که تکبر ورزد خدا او را پست گرداند.

ـ پیامبر خدا(ص): کسی که استکبارورزد, خداوند او را پست گرداند. ـ همانا در آسمان دو فرشته اند که بر بندگان گماشته شده اند, تا هر کس تکبر وگردنفرازی کند او را پست گردانند. ـ امام علی (ع): تکبر ورزیدن , آدم بلندمرتبه را پست می گرداند. ـ هر که بر مردم بزرگی فروشد, خوار شود. ـ امـام صـادق (ع): هـیچ بنده ای نیست ,مگر این که بر سرش لگامی است وفرشته ای که آن را نگه مـی دارد و هـر گاه بزرگی فروشد, فرشته به او گوید: فروتن باش , خدایت پست کناد از آن پس , پـیوسته در نظر خود بزرگترین مردمان و در چشم مردم کوچکترین افراد باشد و هر گاه فروتنی کند, خدای عزوجل او را بلند مرتبه گرداند و فرشته به او گوید: سرت را بالابگیر, خدایت سر فراز کناد از آن پس ,همواره در نظر خود کمترین مردم و درچشم مردم , بلند مرتبه ترین افراد باشد. ـ پیامبر خدا(ص): هیچ آدمی نیست جزاین که بر سر او دهنه ای است در دست فرشته ای و هر گاه فـروتنی کند, به فرشته گفته شود: دهنه اش را بالابکش وهرگاه کبر ورزد,به فرشته گفته شود: دهنه اش را پایین بکش . ـ امـام کـاظـم (ع): هـمـانـا زراعـت , در زمـیـن می روید و روی تخت سنگ نمی رویدحکمت نیز چـنـیـن اسـت : در دل شـخص فروتن آباد می شود و در دل متکبر گردنفراز آبادنمی شود, زیرا که خـداونـد فـروتنی را ابزارخرد و دانایی قرار داده و تکبر را از ابزارنادانی مگر نمی دانی که هر کس سـرش را بـه سـقـف سـایـد, سـرش مـی شـکـافد و هر که سرپایین گیرد در زیرسقف سایه و پناه مـی گـیـردبدین سان نیز هر که برای خدا فروتنی نکند,خداوند او را پست گرداند و هر که برای خدافروتنی کند, خداوند او را بالا برد. ـ پـیامبر خدا(ص): هر که یک درجه برای خدا فروتنی کند, خداوند یک درجه او رابالا برد تا آن جا کـه وی را در اعلی علیین جای دهد و هر کس یک درجه بر خدا تکبرورزد, خداوند او را یک درجه فرود آورد تاجایی که وی را در اسفل سافلین جای دهد. ـ هـر کـه برای خدا فروتنی کند, خداونداو را بالا برد و فرماید: سرفراز باش , خدا تورا سرفراز کناد پـس او در چشم مردم بزرگ باشد و در نظر خودش کوچک و هر که تکبرورزد, خداوند او را درهم شکند و فرماید:دور شو پس , او در چشم مردم کوچک باشدو در نظر خودش بزرگ .

جایگاه متکبران .

قرآن . ((پس , از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید و حقا که چه بد است جایگاه متکبران)). ((در حقیقت , کسانی که از پرستش من کبر می ورزند,به زودی خوار در دوزخ در می آیند)). ـ پیامبر خدا(ص): گردنکشان متکبردر روز قیامت به صورت مورچه محشورمی شوند و مردم آنان را, به خاطربی اعتناییشان به خدای متعال , لگدمال می کنند. ـ امـام صـادق (ع): مـتـکـبـران بـه شـکل مورچه درآورده می شوند و مردم آنها راهمچنان پایمال می کنند, تا آن گاه که خدا ازحساب (بندگان) فارغ شود. ـ پیامبر خدا(ص): آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم ؟ هر درشتخوی خشن متکبر بزرگمنش . ـ روز قیامت , متکبران به صورت مورچه های آدم نما محشور می شوند, که مردم آنها را لگد می کنند و هر چیز کوچکی از روی آنها رد می شود. ـ روز قـیـامت , متکبران به صورت مورچه های آدم نما محشور می شوند وخواری و زبونی از هر سو آنان را فرامی گیرد. ـ در دوزخ دره ای است به نام ((هبهب)) و بر خدای سبحان است , که هرگردنکشی را در آن جای دهد. ـ درآتش کاخی است که متکبران درآن قرار داده می شوند و درهایش به رویشان بسته می شود. ـ امام صادق (ع): در دوزخ دره ای است برای متکبران به نام ((سقر)) این دره ازشدت گرمای خود به خدای عزوجل شکایت کرد و خواهش نمود که به وی اجازه دهد, تا نفسی بکشد پس نفس کشید و(از نفس خود) دوزخ را سوزاند.

کتاب و نوشته .

کتاب و نوشته .

قرآن . ((نون سوگند به قلم و آنچه می نویسند)). ـ امام علی (ع): کتابها, بوستانهای دانشمندانند. ـ کتاب , یکی از دو سخنگوست . ـ مکتوب , بازگو کننده نیت (واندیشه) است . ـ خوب سخنگویی است , کتاب . ـ کسی که با کتابها خود را آرامش دهد, هیچ آرامشی را از دست ندهد. ـ امـام صـادق (ع) بـه مفضل بن عمرفرمود: بنویس و دانش خود را در میان برادرانت منتشر کن و چون (خواستی)بمیری , آن را به پسرانت میراث ده , زیرا برمردم زمانه ای پر آشوب می رسد, که در آن زمان جز با کتابهایشان همدم نشوند. ـ خدای عزوجل , با نعمت نوشتن وحساب کردن بر مردم , از نیک و بد, منت نهاد و اگر این دو کار نبود, آنان دچار اشتباه می شدند.

نویسندگی و شخصیت نویسنده .

ـ امـام صـادق (ع): از نـوشته مرد پی به خرد و بینش او برده می شود و ازفرستاده اش پی به فهم و هوش او. ـ امام علی (ع): فرستاده تو, ترجمان خردتوست ونوشته ات , رساترین سخنگوی تو. ـ نوشته (و نامه) مرد, نشان خرد او ودلیل فضل اوست . ـ نوشته مرد, معیار فضل او و ژرفاسنج هوش اوست . ـ هـر گـاه نـوشـته (و نامه)ای نوشتی ,پیش از آن که مهرش کنی , آن را بازنگری کن , زیرا که در حقیقت بر خرد خویش مهرمی زنی . ـ خردهای دانشمندان , در نوک خامه های آنهاست . ـ در نـامـه خود به مالک اشتر ,می فرماید: دیگر آن که درباره دبیران ونویسندگانت به دقت نظر کـن و بـهـترین آنان را به کارهای خویش بگمار و (نگارش)نامه هایی را که نقشه ها و اسرارت را در آنـهامی نویسی , تنها به کسی واگذار که بیشتر ازهمه , واجد اخلاق شایسته و نیک باشد,کسی که احـترام و بزرگداشت تو نسبت به او,سرمست و مغرورش نسازد و در نتیجه , درحضور بزرگان با تـو مـخـالـفـت و گـسـتاخی نکند و غفلت و مسامحه کاری او سبب نشودتا در رساندن نامه های کـارگزارانت به توکوتاهی کند و از طرف تو, درباره آنچه برای تو می گیرد یا از طرف تو می دهد, پاسخهای درست به آن نامه ها ننویسد.

تشویق به نوشتن دانش .

ـ پیامبر خدا(ص): علم را, با نوشتن دربند کشید. ـ علم را در بند کشید عرض شد: دربند کشیدن آن چگونه است ؟ فرمود: بانوشتن آن . ـ دانـش را, پـیـش از درگـذشت دانشمندان , بنویسید, زیرا با مرگ دانشمندان , دانش (آنان) نیز می رود. ـ امـام حـسن (ع), آن گاه که فرزندان وبرادرزادگان خود را احضار کرد, فرمود:شما خردسالان قـومی (نسلی) هستید که به زودی بزرگان قوم (و نسلی) دیگر می شویدپس دانش بیاموزید و هر یک از شما که نمی تواند علم را در حافظه اش نگه دارد, آن را بنویسد و در خانه اش نگهداری کند. ـ امام صادق (ع): بنویسید, زیرا جز بانوشتن , حفظ نمی کنی . ـ بنویسید, زیرا تا ننویسید, حفظنمی کنید. ـ بـه ابو بصیر فرمود: عده ای از بصریان پیش من آمدند و احادیثی از من پرسیدند وآنها را نوشتند, شما چرا نمی نویسید؟ بدانیدکه تا ننویسید, هرگز حفظ نخواهید کرد. ـ دل , به نوشتن آرام می گیرد.

ثواب تالیف و نوشتن .

ـ پـیامبر خدا(ص): هر گاه مؤمن بمیردو یک برگه که روی آن علمی نوشته شده باشد از خود بر جای گذارد, روز قیامت آن برگه پرده میان او و آتش می شود و خداوندتبارک و تعالی به ازای هر حرفی که روی آن نوشته شده , شهری هفت برابر پهناورتر ازدنیا به او می دهد. ـ هر کس دانشی یا حدیثی از من بنویسد تا آن دانش و حدیث باقی است ,برایش اجر نوشته شود.

کتابهایی که خدا نازل کرده است .

قرآن . ((و با آنان , کتاب (خود) را به حق فرو فرستاد, تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند)). ـ پـیـامـبر خدا(ص), در پاسخ به سؤال ابوذر از تعداد کتابهایی که خداوند نازل کرده است , فرمود: یـکـصـد و چهار کتاب : پنجاه صحیفه بر شیث نازل کرد, سی صحیفه برادریس , بیست صحیفه بر ابراهیم وتورات وانجیل و زبور و فرقان . ـ امـام علی (ع): و خداوند سبحان ,آفریدگان خود را از پیامبری مرسل , یا کتابی آسمانی , یا حجتی متقن , یا راهی روشن واستوار بی بهره نگذاشت .

آداب نوشتن .

ـ پیامبر خدا(ص): بسم اللّه الرحمن الرحیم , سر آغاز هر نوشته ای است . ـ امام صادق (ع): بسم اللّه الرحمن الرحیم را, فرو مگذار اگر چه قبل از(نوشتن) یک شعر باشد. ـ پیامبر خدا(ص): هر کس , به احترام خدا, بسم اللّه الرحمن الرحیم را با خط خوش بنویسد, خداوند او را بیامرزد. ـ امام صادق (ع): بسم اللّه الرحمن الرحیم را, با نیکوترین خط خود بنویس .

نامه نگاری .

نامه نگاری .

قرآن . ((کـه از طـرف سـلـیمان است و (مضمون آن) این است :بسم اللّه الرحمن الرحیم بر من بزرگی مکنید و تسلیم شده نزد من بیایید)). ـ امام صادق (ع): ارتباط میان برادران در حضر دید و بازدید است و در سفر نامه نگار. ـ امام علی (ع): نخستین کسی که نامه نوشت , لقمان حکیم بود که بنده ای حبشی بود.

ترغیب به نوشتن پاسخ نامه .

ـ پیامبر خدا(ص): پاسخ دادن به نامه ,همانند پاسخ دادن به سلام حق (و وظیفه)است . ـ پاسخ دادن به نامه , همانند پاسخ دادن سلام حق (و وظیفه) است . ـ امام صادق (ع): جواب دادن به نامه ,همچون جواب دادن به سلام , واجب است .

راز داری .

لزوم پوشیده داشتن اسرار انقلاب اسلامی .

ـ امام سجاد(ع): به خدا سوگند که حاضرم به جبران دو خصلت شیعیانمان مقداری از گوشت بازوی خود را فدیه دهم :شتابزدگی و راز نگهدار نبودن . ـ امام صادق (ع): مردم به دو خصلت مامورشدند, اما آنها را تباه کردند و از این رو همه چیز را از دست دادند: شکیبایی و رازداری . ـ به سلیمان بن خالد فرمود: ای سلیمان ! شما دینی (و مذهبی) دارید که هرکس آن را پوشیده بدارد, خداوند ارجمندش گرداند و هر کس افشایش کند, خداوند او را خوار سازد. ـ همانا بر قضیه ما پیمان گرفته شده که در پرده و پشت نقاب باشد پس هر کس به زیان ما پرده دری کند , خداوند او را خوارگرداند. ـ امام کاظم (ع), در نامه ای از زندان به علی بن سوید سائی , نوشت : آنچه را که از توخواسته ام مکتوم بداری , فاش مگردان به توبگویم که از واجب ترین حقوق برادرت به گردن تو این است که آنچه را به سود اوست ,از وی پوشیده نداری , نه از امور دنیایش و نه از امور آخرتش . ـ امام صادق (ع): پوشیده نگه داشتن اسرار, ما جهاد در راه خداست . ـ امام باقر(ع): به خدا قسم محبوبترین یارانم نزد من , پرهیزگارترین و فقیه ترین آنها و کسی است که نسبت به احادیث مارازدارتر باشد. ـ امام صادق (ع): شناخت این امر(امامت) تنها به ولایت و دوستی آن نیست ,بلکه باید آن را از نااهل پوشیده دارید کافی است که آنچه ما می گوییم , شما بگویید و ازآنچه لب فرو می بندیم , شما هم لب فروبندید. ـ امام علی (ع): خاموشی حکمت است و سکوت (مایه) سلامت و راز داری گوشه ای از خوشبختی .

نهی از فاش کردن اسرار انقلاب .

ـ امام صادق (ع): کسی که حدیث ما رابه زیانمان فاش سازد, به منزله کسی است که حق ما را انکار کند. ـ کسی که حدیث ما را فاش کند, مارا به خطا نکشته بلکه عمدا کشته است . ـ خـدای عزوجل , دین را دو دولت قرارداد: دولت آدم ـ و آن دولت خداست ـ و دولت ابلیس پس , هر گاه خداوند بخواهد که آشکارابندگی شود, دولت آدم روی کار آید و هر گاه خدا بخواهد که پـنـهانی عبادت شود, دولت ابلیس بر سر کار آید و کسی که آنچه را خداخواسته پنهان بماند فاش سازد, از دین بیرون رفته است . ـ هر که حدیث ما را به زیانمان فاش کند, خداوند ایمان را از او بگیرد. ـ فـاش کـننده راز (ما) شک کننده (وسست عقیده) است و کسی که آن را نزد نااهل بازگو کند, کافر است . ـ امـام بـاقـر(ع): روز قیامت , بنده محشورمی شود در حالی که قطره خونی هم نریخته است اما به انـدازه یک شاخ حجامت یا بیشتر به اوخون می دهند و می گویند: این سهم تو از خون فلانی است عـرض مـی کـنـد: بـار پـروردگـارا! تـومـی دانی که جانم را ستاندی و قطره خونی نریخته بودم می فرماید: درست است , اما ازفلانی , چنین و چنان روایتی شنیدی و آن را روایت کردی که به زیان او تـمـام شد, زیرا آن روایت دهان به دهان گشت تا به فلان ستمگر رسید و او را به خاطر آن کشت وحالا این سهم تو ازخون اوست . ـ امـام صـادق (ع), دربـاره آیه ((این بدان سبب است که به آیات خدا کفر می ورزیدند وپیامبران را بناحق می کشتند)), فرمود: به خداقسم که آنها را با دستهای خود نکشتند و باشمشیرهای خویش نـزدنـد, بـلـکه سخنان ایشان راشنیدند و آنها را فاش ساختند و در نتیجه , آن پیامبران دستگیر و کشته شدند. ـ بـه ابـوجـعـفر محمد بن نعمان احول , فرمود:ای پسر نعمان ! عالم نمی تواند هر چه می داند به تو بگوید, زیرا که سر خداست پس , شتاب مکنید, زیرا به خدا سوگند که این امر سه بارنزدیک شد, اما شـما آن را فاش کردید و خدا آن را به تاخیر افکند به خدا قسم , هیچ رازی نزدشما نیست , مگر این که دشمن شما بهتر ازخودتان آن را می داند. ـ ابوبصیر : از امام صادق (ع) درباره نقل حدیث بسیار پرسیدم فرمود: آیا هرگز چیزی ازاحادیث مرا کـتمان کرده ای ؟ من سعی کردم به یاد بیاورم اما حضرت چون مرا به این حال دید,فرمود: آنچه را بـرای یـاران خـود گفته ای اشکالی ندارد افشا کردن در جایی است , که حدیث رابرای غیر یارانت بگویی .

ستودن بنده راز دار.

ـ پیـامـبـر خدا(ص): خوشا به حال بنده گمنامی , که خدا او را بشناسد و مردم نشناسندش اینان چـراغـهای هدایت و چشمه های دانشند که هر فتنه تاریکی به سبب وجود آنها برطرف می شود, نه سخن پراکن و پخش کننده اسرارند ونه نافرهیخته و ریاکار. ـ امـام عـلـی (ع): خوشا به حال هر بنده بی نام و نشانی که به او اعتنایی نشود مردم را می شناسدو مـردم او را نمی شناسند, خداوند او را به خشنودی از خود می شناسد (بنده خشنود ازخداست) این گونه افراد چراغهای هدایتند. ـ خوشا به حال هر بنده بی نام و نشانی که مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسندخداوند او را به خشنودی (از خدا), می شناسد,اینان چراغهای هدایتند, خداوند هر گونه فتنه تاریکی را از آنان مـی زدایـد بـه زودی آنـان راغرق رحمتی از رحمتهای خود می کند نه سخن پراکن و فاش کننده اسرار هستند و نه نافرهیخته و ریاکار. ـ امام صادق (ع): خوشا به حال بنده گمنامی که مردم را می شناسد و به ظاهر در میان آنان به سر مـی برد, اما قلبا با اعمال ایشان همراهی نمی کند لذا مردم را به ظاهر می شناسد ومردم از باطن او خبر ندارند. ـ امـام عـلـی (ع): پس از من فتنه هایی تاریک و کور و شک برانگیز پدید خواهد آمد, که تنها شخص گمنام از آنها جان به سلامت می برد عرض کردند:ای امیرمؤمنان !گمنام کیست ؟ فرمود: کسی که مردم نمی دانند, در درون او چه می گذرد. ـ امـام صـادق (ع): خـوشـا به حال هر بنده بی نام و نشانی , که پیش از آن که مردم او رابشناسند او مردم را می شناسد. ـ پیامبر خدا(ص): با بدان به اخلاق خودشان رفتار کنید, تا از گزند و شرارتشان در امان مانید و در اعمال و کردارتان , از آنان جدا شوید تا در شمار ایشان نباشید. ـ امام علی (ع): به زبانها و بدنهای خود,با مردم بیامیزید و به دلها و کردارهایتان , راه جدا از آنان در پیش گیرید.

دروغ .

دروغ .

قرآن . ((و از گفتار باطل ((2)) (و دروغ) اجتناب ورزید درحالی که گروندگان خالص به خدا باشید)) . ـ امام علی (ع): دروغ , مطابق نبودن سخن است با نهاده الهی ((3)) . ـ راست , امانتداری است و دروغ خیانت . ـ پیامبر خدا(ص): خیانت بزرگی است ,که به برادرت سخنی بگویی که او سخن تو راراست بداند در حالی که تو دروغ گفته باشی . ـ امام علی (ع): کمیابترین چیزها راستی و امانتداری , است و بیشترین چیزها, دروغ و خیانت . ـ بدترین سخن , دروغ است . ـ پیامبر خدا(ص): بزرگترین خطاها,زبان دروغگوست . ـ امام علی (ع): بزرگترین خطاها (وگناهان) نزد خداوند, زبان دروغگوست . ـ (نـشانه) ایمان , این است که راستگویی را هر چند به زیان تو باشد بر دروغگویی ,گرچه به سود تو باشد, ترجیح دهی . ـ خداوند ایمان را برای پاک کردن از(آلودگی) شرک , واجب فرمود و ترک دروغگویی را, برای ارج نهادن به راستی . ـ به خدا سوگند, که کلمه ای را کتمان نکرده ام و هرگز دروغی نگفته ام . ـ امام علی (ع) : از دروغ بپرهیزید, زیراهر امیدواری جوینده است و هر بیمناکی گریزان . ـ پیامبر خدا(ص): از دروغ بپرهیزید,زیرا دروغ توام با انحراف از حق است و هردوی آنها در آتشند. ـ از دروغ بپرهیزید, زیرا دروغ به گناه وانحراف از حق می کشاند و هر دوی آنها(دروغ و انحراف) در آتشند. ـ امام کاظم (ع), در اندرز به هشام :خردمند دروغ نمی گوید, اگر چه منافع او درآن باشد. ـ پیامبر خدا(ص): بدترین ربا, دروغ است . ـ هر گاه بنده دروغ بگوید, از بوی گندی که پدید آورده است فرشته یک میل از او دور شود. ـ هـر گـاه بـنده دروغ بگوید, از بوی گندی که پدید آورده است , فرشته به مسافت یک میل از او فاصله گیرد. ـ دروغ , دری از درهای نفاق است . ـ امام علی (ع): شما از خویشاوندی نزدیک من با رسول خدا(ص) و منزلت خاصی که نزد او داشتم , آگـاهید مرا دردامن خود می نشاند و هیچ گاه گفتاری دروغ و رفتاری اشتباه و نادرست , از من ندید. ـ امـام صـادق (ع): در مـیان کسانی که خود را به این امر نسبت می دهند, افرادی هستند که چنان دروغهایی می گویند که شیطان به دروغ آنها نیازمند می شود. ـ پـیـامـبـر خدا(ص): به مردم (سخنی را)تلقین نکنید, که بر اثر آن دروغ بگویندفرزندان یعقوب نـمـی دانـسـتـند که گرگ انسان را می خورد, اما چون به آنان تلقین کرد:((می ترسم او را گرگ بخورد)), گفتند:یوسف را گرگ خورد.

دروغ پست ترین خویهاست .

ـ امام علی (ع): دروغ ننگ خویهاست ((4)) . ـ خود را از دروغ نگهدارید, زیرادروغ گفتن , پست ترین خویهاست و آن نوعی زشتی و گونه ای از پستی است . ـ زشت ترین چیز, دروغ بستن است . ـ زشت ترین خویها, دروغگویی است . ـ بدترین خویها, دروغگویی ودورویی است . ـ بدترین خصلتها, دروغگویی است . ـ خصلتی زشت تر از دروغگویی ,نیست . ـ هیچ بدیی بدتر از دروغ , نیست .

دروغ و ایمان .

قرآن . ((تنها کسانی دروغ پردازی می کنند, که به آیات خداایمان ندارند و آنان خود دروغگویانند)). ـ از پیامبر خدا(ص) سؤال شد: آیاممکن است مؤمن , ترسو باشد؟ فرمود:آری عرض شد: آیا می شود مؤمن , بخیل باشد؟ فرمود: آری عرض شد: آیا ممکن است مؤمن , دروغگو باشد؟ فرمود: نه . ـ ابو دردا از پیامبر خدا(ص) پرسید:آیا مؤمن , دزدی می کند؟ فرمود: ممکن است پرسید: آیا مؤمن , زنـا مـی کـند؟ فرمود:بله , هر چند ابو دردا, خوش نداشته باشدپرسید: آیا مؤمن , دروغ می گوید: فـرمـود:تـنـهـا کـسـی دروغ مـی بـنـدد, کـه مؤمن نیست همانا بنده لغزشی می کند و سپس به سوی پروردگارش برمی گردد و توبه می کند وخداوند توبه اش را می پذیرد. ـ حسن بن محبوب می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم : آیا ممکن است مؤمن ,بخیل باشد؟ فرمود: آری پـرسـیـدم : آیـامی شود ترسو باشد؟ فرمود: آری پرسیدم :آیا دروغگو هست ؟ فرمود: نه و خائن هم ,نیست سپس فرمود: مؤمن بر هر خویی سرشته می شود, مگر خیانت و دروغ . ـ پیامبر خدا(ص): مؤمن بر هر خصلتی سرشته می شود, بجز خیانت و دروغ . ـ از دروغگویی بپرهیزید, زیرا دروغ ,از ایمان بر کنار است . ـ امام علی (ع): از دروغ کناره گیرید,زیرا دروغ از ایمان بر کنار است شخص راستگودرلبه نجات و کرامت است و شخص دروغگو, در آستانه پرتگاه و خواری . ـ امام باقر(ع): دروغ , ویران کننده ایمان اس . ـ پیامبر خدا(ص): دروغگویی زیاد,شکوه را از میان می برد. ـ مردی از پیامبر خدا(ص) درباره کاری که موجب رفتن به بهشت می شود, پرسیدحضرت فرمود: راستگویی هر گاه بنده راست بگوید, نیکی کرده است و هر که نیکی کند, ایمان آورده است و هر که ایمان آورد به بهشت رود مرد پرسید: ای رسول خدا, کاری که موجب آتش می شود,چیست ؟ فرمود: دروغ هر گاه بنده دروغ بگوید, ناراستی و انحراف در پیش گرفته وهر که از ره ناراستی و انحراف در آید, کافرگردد و هر که کافر گردد, به آتش رود.

دروغ کلید هر بدی است .

ـ امـام بـاقـر(ع): خـداوند عزوجل , برای بدی قفلهایی قرار داده و کلیدهای آن قفلها راشراب قرار داده است و دروغ , بدتر ازشراب است . ـ امام عسکری (ع): (همه) پلیدیها در یک خانه نهاده شده و کلید آن , دروغ قرار داده شده است . ـ مـردی بـه رسـول خـدا(ص) عـرض کـرد: ای رسـول خـدا, چـهـار کـار خوشایند من است :زنا, شـرابـخواری , دزدی و دروغ اما هر کدام را که بفرمایید به خاطر شما ترک می کنم حضرت فرمود: دروغ را رها کن مرد رفت و تصمیم گرفت , زنا کند اما با خودش گفت :پیامبر از من می پرسد (که زنـا کـرده ای یـا نـه),اگـر انکار کنم , قولی را که به ایشان داده ام شکسته ام و اگر اقرار کنم , حد می خورم سپس تصمیم گرفت دزدی کند, بعد تصمیم گرفت شراب بخورد, اما هر بار همین فکر رابـا خود کرد لذا نزد رسول خدا برگشت وعرض کرد: شما راه را بکلی بر من بستید, من همه این کارها را رها کردم . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): دروغ به ناراستی وانحراف می کشاند و ناراستی و انحراف , به آتش رهنمون می شود.

دستور به ترک دروغ جدی و شوخی .

ـ پیامبر خدا(ص): من بر کسی که مجادله را رها کند, هر چند حق با او باشد و کسی که دروغ را, هر چند به شوخی , واگذارد و کسی که اخلاقش را نیکو گرداند, خانه ای درحومه بهشت و خانه ای در مرکز بهشت وخانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم . ـ امام علی (ع): هیچ بنده ای طعم ایمان را نچشد, مگر آن گاه که دروغ را, شوخی یاجدی آن , ترک گوید. ـ پیامبر خدا(ص): دروغ , چه جدی وچه شوخی آن , درست نیست همچنین درست نیست که مرد به فرزند خود وعده ای بدهد و به آن عمل نکند همانا راستگویی ,به نیکی رهنمون می شود و نیکی به بهشت هدایت می کند و دروغ به ناراستی و انحراف می کشاند و ناراستی و انحراف , به آتش رهنمون می شو. ـ امام علی (ع): دروغ , جدی و شوخی آن , درست نیست و درست نیست که یکی از شما به فرزندش وعده ای بدهد و به آن عمل نکند همانا دروغ به ناراستی وانحراف , رهنمون می شود و ناراستی وانحراف , به آتش هدایت می کند. ـ امام سجاد(ع) به فرزندان خودمی فرمود: از دروغ کوچک و بزرگش , جدی و شوخیش بپرهیزید, زیرا انسان هر گاه درچیز کوچک دروغ بگوید, به گفتن دروغ بزرگ نیز جرئت پیدا می کند. ـ پیامبر خدا(ص): وای بر کسی که برای خنداندن مردم دروغ بگوید, وای بر او, وای بر او.

دروغ کوچک .

ـ اسـمـا بنت عمیس : من ساقدوش عایشه بودم که او را آماده کردم و به نزدرسول خدا(ص) بردم عـده ای از زنان نیز با من بودند به خدا قسم , نزد رسول خدا خوراکی جز یک کاسه شیر نبود رسول خـدا, مـقـداری شیر نوشید و سپس کاسه را به دست عایشه داد اسما می گوید: دختر, از گرفتن کـاسـه شـیـر شرم کرد من گفتم : دست رسول خدا رارد نکن , ظرف را بگیر عایشه , با حالت شرم کـاسـه را گـرفـت و مـقداری شیر نوشیدحضرت سپس فرمود: به بقیه زنان هم بده ,بنوشند آنها گـفـتند: ما میل نداریم رسول خدافرمود: گرسنگی و دروغ را با هم جمع نکنید اسما می گوید: عـرض کـردم : ای رسـول خـدا, اگـر کسی از ما میل به چیزی داشته باشد و بگوید میل ندارم , آیا این دروغ به شمار می آید؟ فرمود: دروغ نوشته می شود, حتی دروغ کوچک هم , دروغ کوچک نوشته می شود. ـ اسما بنت یزید به رسول خدا(ص)عرض کرد: اگر فردی از ما میل به چیزی داشته باشد و بگوید: مـیـل نـدارم , آیـا ایـن دروغ بـه حساب می آید؟ حضرت فرمود:دروغ , دروغ نوشته می شود, حتی دروغ کوچک هم , به عنوان دروغ کوچک نوشته می شود. ـ عبداللّه بن عامر: روزی رسول خدا(ص)در خانه ما نشسته بود مادرم مرا صدا زد وگفت : بیا به تو (چـیـزی) بـدهـم رسـول خدا(ص) به او فرمود: می خواهی چه به اوبدهی ؟ عرض کرد: می خواهم خـرمـایـی بـه اوبـدهـم رسول خدا(ص) به مادرم فرمود: بدان ,که اگر چیزی به او ندهی , دروغ برایت نوشته می شود. ـ پیامبر خدا(ص): برای دروغگویی آدمی همین بس , که هر چه می شنود بازگوکند. ـ برای دروغگویی , تو را همین بس که هر چه می شنوی بازگو کنی . ـ امام علی (ع), در نامه خود به حارث همدانی , می فرماید: هر چه می شنوی برای مردم بازگو مکن , زیرا که همین خود برای دروغگویی کافی اس . ـ پیامبر خدا(ص): برای آدمی همین گناه بس , که هر چه بشنود بازگو کند.

علت دروغگویی .

ـ پیامبر خدا(ص): دروغگو دروغ نمی گوید, مگر به سبب حقارتی که دراوست . ـ دروغگو, دروغ نمی گوید, مگر براثر حقارتی که در وجود اوست و ریشه تمسخر, اعتماد کردن به دروغگویان است . ـ امام علی (ع): علت دروغ , زشت ترین علت است (یا مرض دروغ , زشت ترین مرض است). ـ دروغگو, حقیر و خوار است . ـ دروغگو, در لبه پرتگاه و خواری قرار دارد.

کذاب .

ـ به امام صادق (ع) عرض شد: هر کس دروغی بگوید, کذاب است ؟ فرمود: نه , هیچ کس نیست , مگر این که دروغی از او سرمی زند, کذاب کسی است که دروغگویی درذات او نشسته باشد. ـ امـام عـلـی (ع): فـردی از شـمـا آنـقدردروغ می گوید, که دیگر در دلش به اندازه جای سوزنی راستگویی باقی نمی ماند پس ,در این هنگام نزد خداوند, کذاب نام می گیرد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): بـنـده پیوسته دروغ می گوید, تا جایی که (سرانجام) خداوند اورا, کذاب می نویسد. ـ بنده آنقدر دروغ می گوید و دنبال دروغ می رود, تا سرانجام نزد خداوند, کذاب نوشته می شود. ـ بنده چندان دروغ می گوید و دنبال دروغ می رود, که نقطه ای سیاه در دلش پدیدار می شود و به تدریج قلبش را سیاه می کند و در این هنگام نزد خداوند در شماردروغگویان نوشته می شود. ـ امـام صـادق (ع): نـشانه شخص کذاب ,این است که از آسمان و زمین و مشرق ومغرب به تو خبر می دهد اما هر گاه درباره حرام و حلال خدا از او بپرسی چیزی برای گفتن ندارد. ـ امام علی (ع): بدون اطمینان (ازدرست بودن سخنت), سخنی مگوی که کذاب خواهی بود. ـ امام صادق (ع): شخص کذاب , بابرهانهای روشن هلاک می شود و پیروانش به وسیله شبهات . ـ امام علی (ع): در دانش اشخاص کذاب ,خیری نیست .

نتیجه دروغ .

قرآن . ((خداوند کسی را که دروغگوی ناسپاس است ,هدایت نمی کند)). ((خداوند کسی را که افراط کار دروغزن باشد, هدایت نمی کند)). ((درنتیجه , به سزای آن که با خدا خلف وعده کردند واز آن روی که دروغ می گفتند, در دلهایشان ـ تا روزی که او را دیدار می کنند ـ پیامدهای نفاق را باقی گذارد)). ـ امام علی (ع): نتیجه دروغ , خواری در دنیاو عذاب در آخرت است . ـ پیامبر خدا(ص): دروغ , روسیاهی می آورد. ـ امام صادق (ع): دروغ مگو, که شکوهت از بین می رود. ـ امام علی (ع): زیاد دروغ گفتن انسان ,شکوه او را می برد. ـ مسیح (ع): کسی که زیاد دروغ بگوید, شکوهش برود. ـ امام علی (ع): دروغگویی زیاد, دین را تباه و گناه را بزرگ می گرداند. ـ در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع), می فرماید: فرجام دروغ , پشیمانی اس . ـ دروغ , همه چیز را تباه می کند. ـ دروغ گفتن , در دنیا ننگ است ودر آخرت , عذاب آتش . ـ دروغ , به نفاق می انجامد. ـ دروغ , باعث غیبت و بدگویی می شود. ـ پیامبر خدا(ص): کم مروت ترین مردم ,کسی است که دروغگو باشد. ـ امام علی (ع): کسی که دروغ بگوید,مروت خود را تباه کرده است . ـ دروغگویی و مروت , با هم جمع نمی شود. ـ کسی که به دروغگویی شناخته شوداعتماد به او کم می شود و کسی که از دروغ اجتناب ورزد گفته هایش باور شود. ـ امام صادق (ع): بخیل را آسایش ,حسود را خوشی , شاهان را وفا و دروغگو رامروت , نیست . ـ امام علی (ع): باعث از بین رفتن شکوه , دروغ است . ـ دروغگو و مرده یکسانند, زیرابرتری زنده بر مرده , به سبب اعتماد به اوست پس هر گاه به گفته او اعتماد نشود,حیاتش از بین رفته است . ـ دروغگو, در گفتارش مورد اتهام است هر چند (برای اثبات گفته اش) دلیل قوی بیاورد و راست بگوید. ـ امام صادق (ع): هرگز از دروغگو,کمک مخواه زیرا دروغگو دور را در نظر تونزدیک جلوه می دهد و نزدیک را دور. ـ امام علی (ع): دروغگو با دروغگویی خود سه چیز به دست می آورد: خشم خدا رانسبت به خود, نگاه تحقیرآمیز مردم رانسبت به خود و دشمنی فرشتگان را نسبت به خود. ـ دورترین مردم از جاده صلاح ,دروغگوست و شخصی که چهره وقیح دارد. ـ امام صادق (ع): انسان دروغی می گویدو به سبب آن , از نماز شب محروم می شود. ـ پیامبر خدا(ص): دروغ , روزی را کم می کند. ـ امام علی (ع): عادت به دروغگویی ,فقر می آورد. ـ دروغ سفیر, تباهی می آفریند و ازرسیدن به خواسته , باز می دارد و دور اندیشی را,از بین می برد و تصمیم را, به هم می زند. ـ امام صادق (ع): از جمله کمکهای خداوندبرضددروغگویان فراموشی است . ((5)) ـ امام

علی (ع): بدترین گفتار, آن است که قسمتی ازآن , قسمت دیگرش رانقض کن . علامه طباطبائی در المیزان , در تفسیر این آیه در سوره یوسف : ((وجاؤوا علی قمیصه بدم کذب)), می نویسد. واژه ((کـذب)) ـ بـه فـتح اول و کسر دوم ـ مصدراست و به جای اسم فاعل به کار رفته , تا مبالغه رابرساند, یعنی آلوده به خونی آشکارا دروغین . این آیه مشعر به این است که پیراهن خون آلود ـ نکره آوردن کلمه ((دم)) برای نشان دادن سستی و بـی پـایـگـی دلالـت آن بر مدعای پسران یعقوب است ـ طوری بوده که دروغ بودن سخن آنان را آشکار می کند, زیرا کسی را که درندگان پاره کنند و بخورند پیراهن سالم تکه پاره نشده ای برایش بـاقـی نـمـی گـذارند اصولا دروغ ,چنین وضعی دارد هیچ سخن دروغ یا نقل وحکایت دروغینی نـیـسـت , مـگر این که میان قسمتهای مختلف آن تنافی و در اطرافش تناقضهایی وجود دارد, یا از اوضـاع و احـوال خـارجـی شـواهدی است که دروغ بودن آن راآشکار می سازد و واقعیت را روشن می کند و ازدرون و نهاد زشت آن , هر چند ظاهری زیبا وخوش منظر داشته باشد, پرده برمی دارد. گفتاری در باب این که دروغ فرجامی ندارد. ایـن مـطـلـب بـه تـجربه ثابت شده که اعتبار دروغ ,مدت زیادی نمی پاید و دیری نمی گذرد که ازشخص دروغگو رفتاری سر می زند که گفتار اورا دروغ از آب درمی آورد یا از بطلان ونادرستی خبری که داده یا ادعایی که کرده است پرده برداشته می شود علتش هم این است که هستی بر پایه نظامی استوار است که میان اجزای آن نسبتها و رابطه های تغییر و تبدیل ناپذیری حاکم است , زیرا بـرای هـر حـادثـه و رویـدادی خارجی و واقعی , لوازم و ملزوماتی متناسب است که از یکدیگر جدا ناشدنی و تفکیک ناپذیرند و میان این لوازم و ملزومات احکام وآثاری مرتبط با یکدیگر وجود دارد به طـوری که اگر به یکی از آنها خللی وارد آید, همه آنهامختل می شوند و سالم و نامختل بودن یکی ازآنـها دلیل بر سالم و بی عیب بودن مجموعه است این یک قانون کلی و استثنا ناپذیرمی باشد مثلا اگـر جسمی در یک زمان خاص ازجایی به جای دیگر منتقل شود, یکی از لوازم این جابه جایی این اسـت کـه از مـکان نخست و ازهر چه مرتبط و متصل به آن مکان می باشد, جداو دور شود و مکان نخست از آن خالی گردد ومکان دوم را اشغال کند و همچنین فاصله میان این دو مکان را بپیماید و دیگر لوازم این جابه جایی حال اگر یکی از این لوازم دچار خلل شود, مثلا در همان زمان مفروض باز هم آن جسم , مکان اول را در اشغال داشته باشد, همه لوازم وابسته به آن جسم مختل می شود. نه انسان و نه هیچ سبب و عامل فرضی دیگری , اگر چیزی از حقایق هستی را بپوشاند,با هیچ حیله و تـرفندی نمی تواند کلیه لوازم وملزومات مربوط به آن حقیقت را نیزپوشیده نگه دارد یا آنها را از جـایـگـاه واقـعـی شـان بـیـرون بـرد یا از

بستر هستیشان منحرف سازد اگر بر یکی از این لوازم و ملزومات پرده افکند, دیگری آشکار می شود و اگرآن را هم بپوشاند, سومی خود را نمایان می سازد و به همین ترتیب . از همین جاست که حکومت و دولت ازآن حق و حقیقت است , هر چند باطل ونادرستی چند صباحی جولان دهد و ارزش واقعی از آن راستی و صداقت است , هر چندگاه دروغ مورد رغبت قرار گیرد خدای متعال فرموده است : ((همانا خداوند کسی راکه دروغزن ناسپاس باشد, هدایت نمی کند))و فرموده است : ((همانا خداوند کسی را که افراط کار دروغپرداز باشد, هدایت نمی کند)) و فرموده است : ((کسانی که به خدادروغ می بندند, رستگار نمی شوند)) وفرموده است : ((پس وقتی که حق به ایشان رسید تکذیبش کردند, پس آنان در وضع آشفته ای هستند)) علتش این است که وقتی حق و حقیقت را دروغ شمردند, ناچار درزندگی خود باطل و نادرست را مبنا قرار داده و بر آن تکیه کردند و از این رو در یک نظام مختل و از هم گسیخته که اجزای آن با هم ناسازگار و هر بخشی از آن بخش دیگرش رادفع و ابطال می کند, افتادند.

زشت ترین دروغ .

قرآن . ((پس , کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد تا از روی نادانی , مردم را گمراه کند)). ((و کـیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ می بندد یا می گوید: به من وحی شده , در حالی که چیزی به او وحی نشده است)). ((و برای آنچه که زبان شما به دروغ می پردازد,مگویید: این حلال است و آن حرام , تا بر خدا دروغ بندید,زیرا کسانی که بر خدا دروغ می بندند رستگارنمی شوند)). ((و می گویند: آن از جانب خداست , در صورتی که ازجانب خدا نیست و بر خدا دروغ می بندند, با این که خودشان (هم) می دانند)). ((و روز قـیـامـت کـسـانـی را که بر خدا دروغ بسته اند,روسیاه می بینی آیا نه این است که جهنم جایگاه گردنکشان است ؟)). ـ امام علی (ع): به زودی پس از من روزگاری بر شما آید که در آن زمان , چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل ورایج تر از دروغ بستن به خدا و رسول اونیست . ـ اگـر پـرنـده مـرا در ربـایـد, خوشتر دارم از این که به رسول خدا(ص) سخنی را نسبت دهم که نفرموده است . ـ بـه خـدا قـسـم اگـر از آسـمـان فرود افتم یا پرنده مرا در رباید, خوشتر دارم از این که بر رسول خدا(ص) دروغ بندم . ـ در حـضور امام صادق (ع) از ملعون بودن بافنده سخن رفت , حضرت فرمود:منظور از بافنده , در حقیقت , کسی است که بر خدا و رسول او دروغ ببافد. ـ امـام صـادق (ع): یک دروغ , روزه روزه دار را باطل می کند ابو بصیر می گوید:عرض کردم : کدام یک از ماست که چنین چیزی (یک دروغ در روز) از او سر نزند؟ حضرت فرمود: مقصود این نبود که تو فکرکردی , بلکه مقصود دروغ بستن به خدا ورسول او و ائمه , صلوات اللّه علیه و علیهم ,می باشد . ـ دروغ بستن به خدا و رسول او (ص), ازگناهان کبیره است .

موارد جایز بودن دروغ .

ـ امـام صـادق (ع): خـداونـد دو چیز رادوست دارد و دو چیز را دشمن : با تبختر راه رفتن میان دو صـف (از لـشکر اسلام و کفر)را دوست دارد و دروغ گفتن , برای آشتی دادن را هم دوست دارد با تبختر راه رفتن درکوچه و بازار را دشمن دارد و دروغ گفتن برای هدفی غیر از آشتی دادن را نیز دشمن می دارد. ـ پـیـامـبر خدا(ص): خداوند عزوجل , دروغ گفتن به منظور ایجاد صلح و آشتی را دوست دارد و راستگویی به قصد فساد انگیزی رادشمن می دارد. ـ امـام صادق (ع): دروغ نکوهیده است ,مگر در دو جا: دور کردن شر ستمگران وآشتی دادن میان مسلمانان . ـ سخن بر سه گونه است : راست و دروغ وآشتی دادن میان مردم . ـ اصلاح دهنده (میان مردم مسلمان),دروغگو به شمار نمی آید. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): کـسی که برای اصلاح میان مردم (به دروغ) سخن خوبی بگوید یابه خوبی خبرکشی کند, دروغگو به شمارنمی آید. ـ امام صادق (ع): هر دروغی روزی ازگوینده اش بازخواست شود, مگر دروغی که در سه جا گفته شـود: مـردی کـه در جـنـگ نیرنگ زند که بر او گناهی نیست , یا مردی که میان دو نفر اصلاح و سـازش دهـد, بـا این یکی برخوردی می کند و با آن یکی برخورددیگری و هدفش از این کار آشتی دادن مـیـان آن دوسـت , یـا مـردی کـه بـه زن (یا خانواده)خود وعده ای دهد و قصد انجام آن را نداشته باشد. عـلامه مجلسی , رضوان اللّه علیه ,می نویسد: بدان که مضمون این حدیث مورداتفاق خاصه و عامه اسـت مـثلا ترمذی ازپیامبر(ص) روایت کرده است که فرمود:دروغ گفتن روا نیست , مگر در سه جـا: مـردبـرای خـشـنـودی هـمـسـر خـود سخنی به اوبگوید و دروغ گفتن در میدان جنگ و دروغ گفتن , برای آشتی دادن میان مردم . در صحیح مسلم از قول ابن شهاب , که یکی از راویان مسلم است , می گوید:نشنیده ام که به مردم اجازه دروغ گفتن داده شده باشد, مگر در سه جا: در جنگ , برای آشتی دادن میان مردم و سخن گفتن مرد بازنش و سخن گفتن زن با شوهرش .

توریه .

قرآن . ((پس , نظری به ستارگان افکند و گفت : من کسالت دارم !)). ((گفت : (نه) بلکه آن را این بزرگترشان کرده است ,اگر سخن می گویند از آنها بپرسید)). ((پـس , هـنـگامی که آنان را به خوار بارشان مجهز کرد,آبخوری را در بار برادرش نهاد سپس (به دستور او) نداکننده ای بانگ در داد: ای کاروانیان , قطعا شما دزدهستید)). ـ پیامبر خدا(ص): همانا در سخنان سربسته و در پرده , برای پرهیز از دروغ جا باز اس . ـ همانا در سربسته گوییها, ظرافتهایی است که مرد خردمند را از دروغ گفتن بی نیاز می کن . ـ ابو هریره : رسول خدا(ص) پشت سر ابوبکربر ناقه اش سوار شد و فرمود: ای ابوبکر, مردم راگیج و سردرگم کن ((6)) , زیرا برای یک پیامبرسزاوار نیست که دروغ بگوید: مردم شروع کردند به سؤال از ابوبکر که : تو کیستی ؟ ابوبکرپاسخ داد: جوینده ای که (راه) می جویدپرسیدند: چه کسی پشت سر توست ؟ ابوبکرپاسخ داد: راهنمایی که مرا راهنمایی می کند. ـ از امام صادق (ع) درباره این سخن خدای عزوجل در داستان ابراهیم سؤال شد که : ((گفت :(نه) بلکه بزرگترشان این کار را کرده است , اگرسخن می گویند از آنها بپرسید)) حضرت فرمود:نه , بت بزرگشان این کار را کرده بود و نه ابراهیم (ع) دروغ گفت عرض شد: چگونه ؟ حضرت فرمود: زیرا ابراهیم گفت : ((اگر سخن می گویند از آنها بپرسید)) اگر سخن می گفتند,معلوم می شد بت بزرگ این کار را کرده و اگرسخن نمی گفتند, پس بزرگشان کاری نکرده بوداما آنها سخن نگفتند و ابراهیم هم دروغ نگفت . هـمـچنین , از آن حضرت درباره این آیه سوره یوسف سؤال شد که : ((ای کاروانیان , قطعاشما دزد هـستید)) حضرت فرمود: آنها یوسف رااز پدرش دزدیدند مگر نمی بینی که وقتی (برادران یوسف) گـفتند: ((چه گم کرده اید؟ گفتند: جام پادشاه را گم کرده ایم)) و یوسف نگفت : جام پادشاه را دزدیـده اید در حقیقت آنها یوسف را از پدرش دزدیدند (و مقصودیوسف نیز از این که گفت قطعا شما دزد هستیدهمین معناست). نـیـز از این سخن ابراهیم (ع) از امام صادق سؤال شد که : ((پس نگاهی به ستارگان کرد وگفت : من کسالت دارم)) حضرت فرمود: ابراهیم نه کسالت داشت و نه دروغ گفت , بلکه مقصوداو کسالت در دینش بود, یعنی تردید داشت . ـ عبداللّه بن بکیر به امام صادق (ع) عرض کرد:کسی در خانه مردی می آید و او را می خواهد, اماآن مرد به کنیزش می گوید: بگو او این جا نیست (این چه حکمی دارد؟) حضرت فرمود: اشکالی ندارد این دروغ نیست . شـیخ انصاری در مکاسب , بعد از ذکر این حدیث , می گوید: دروغ نبودن این سخن , دروقتی است کـه

جـایی که با انگشت خود به آن اشاره کرده و گفته این جا نیست , قسمت خالی خانه باشد, زیرا توجیهی جز این ندارد. ـ حـسـن صـیقل : به امام صادق (ع) عرض کردم : برای ما از حضرت باقر روایت شده که درباره این گـفـتـه یـوسـف (ع): ((ای کاروانیان قطعاشما دزد هستید)), فرموده است : به خدا سوگندآنان دزدی نکرده بودند و یوسف هم دروغ نگفت نیز درباره این سخن ابراهیم (ع) : ((بلکه این بزرگ آنها این کار را کرده است , پس اگرسخن می گویند از آنها بپرسید)), فرموده است :به خدا سوگند که آن بتها این کار را نکرده بودندو در عین حال ابراهیم دروغ نگفت . حـسن صیقل می گوید: حضرت صادق (ع)فرمود: ای صیقل , نظر شما در این باره چیست ؟ صیقل مـی گـویـد: مـن عـرض کردم : ما نظری جزتسلیم , نداریم حضرت فرمود: ابراهیم (ع) که گفت : ((بلکه بزرگ آنها این کار را کرده است)),قصدش در حقیقت اصلاح و راهنمایی به این نکته بود که از این بتها کاری بر نمی آیدیوسف (ع) نیز (آن سخن را) به قصد اصلاح بیان فرمود.

گوش دادن به دروغ .

قرآن . ((و (برخی) از آنان که یهودیند گوشگیران دروغند)). ((در آنجا نه بیهوده ای شنوند و نه تکذیبی)). ـ امام صادق (ع), در پاسخ به این سؤال که آیا گوش دادن به نقل گویان و داستان پردازان رواست یـا نـه , فرمود: نه و فرمود: هرکس به گوینده ای گوش سپارد, او را بندگی کرده است پس اگر گـویـنده از خدا سخن بگوید,(شنونده) خدا را عبادت کرده است و اگر گوینده سخنان ابلیسی بگوید او (شنونده) ابلیس راعبادت کرده باشد. ـ امـام عـلـی (ع): کسی را که دنیا بالا برده , بلندمشمارید و به برق آن خیره مشوید و به سخنگوی دنیا, گوش مسپارید زیرا که برق آن ,فریبنده است و سخنش , دروغ . ـ گمراهان را بر گوش خود, مسلط مکن .

بر حذر داشتن از آرزوهای دروغین .

ـ امـام علی (ع): خدای رحمت کند, مردی (بنده ای) را که سخن حکیمانه ای را شنید و آن راپذیرا شـد و بـه راه راسـت فرا خوانده شد و بدان نزدیک گشت با هوای نفس خود ستیزید وآرزویش را دروغ شمرد. ـ هـمانا پروای از خدا, دوستان خدا را ازحرامهای او نگهداشت پس آسایش را به رنج وسیرابی را به تـشـنـگـی بـدل کـردند و اجل رانزدیک دیدند و از این رو به کار و عمل پرداختند و آرزو را دروغ دانستند و مرگ راپیش چشم داشتند. ـ یـاد مـرگ از دلـهـای شما غایب گشته وآرزوهای دروغین نزد شما حاضر شده اند ازاین رو دنیا بـیـش از آخـرت شـما را به تملک خویش در آورده و دنیایی گذرا, بیش از آخرت پایدار شما را به حرکت در می آورد. ـ این راهها(ی گوناگون) شمارا به کجامی کشاند؟ و این تاریکیها تا به کی سرگردانتان می سازد؟ و دروغها تا چند فریبتان می دهد؟ .

بزرگواری .

بزرگواری .

ـ پیامبر خدا(ص): بزرگواری مرد, دین اوست . ـ امام حسن (ع), در پاسخ به این پرسش که بزرگواری چیست , فرمود: دهش پیش از خواهش و اطعام کردن در قحطی . ـ بزرگواری , احسان کردن داوطلبانه است و دهش پیش از خواهش . ـ امام صادق (ع): سه چیز نشانگربزرگواری آدمی است : خوشخویی , فروخوردن خشم و فروهشتن چشم . ـ امام علی (ع): نشانه بزرگواری مرد,خوشرویی و نیکوکاری اوست . ـ بزرگواری , تحمل کردن گناه وتقصیر (و انتقام نکشیدن از آن) است . ـ بزرگواری , نیکو شکیبایی کردن است . ـ بزرگواری , به دوش کشیدن بارتاوانها (ی مردم) است . ـ بزرگواری , برگزیدن آبروست بردارایی , پستی , برگزیدن دارایی است برمردان . ـ بزرگواری , بیدریغ بخشیدن است و به انجام رساندن وعده . ـ بزرگواری , در اختیار داشتن زبان است و بذل احسان .
ـ پیامبر خدا(ص), در پاسخ به سؤال از بزرگواران , فرمود: مجالس یاد خدا, درمساجد. ـ امام علی (ع): بزرگواری , در حقیقت دوری کردن از گناهان است . ـ بزرگواری , داشتن منش نیکو ودوری کردن از پستی است . ـ هوای نفست را مهار کن و با نفس خود نسبت به آنچه بر تو راونیست بخیل باش , زیرا بخل ورزیدن بر نفس , حقیقت کرم و بخشندگی است . ـ بزرگواری , نتیجه بلند همتی است . ـ هرکه برای خود کرامت قائل باشد,خواهشهای نفسانیش در نظر او خوار آید. ـ هر که برای خود کرامتی قائل باشد,دنیا در نظرش کوچک آید. ـ نرمخویی , از بزرگواری است . ـ وفاداری به پیمانها, از بزرگواری است . ـ از بزرگواری انسان است , گریستن او بر زمان از دست رفته اش و اشتیاق او به زادگاهش و حفظ کردن دوستان دیرینه اش . ـ بزرگواری , مهرانگیزتر ازخویشاوندی است . ـ نیکو خویی است , وا داشتن خود به بزرگواری .

کرامت .

ـ امـام علی (ع): خدای متعال شما را به اسلام ویژه گردانید و برای آن برگزیدتان ,زیرا که اسلام , عنوان سلامت است و مجمع کرامت . ـ در وصف بهشتیان , می فرماید:بهشتیان گروهی هستند که کرامت همواره باآنان باشد, تا آن که سرانجام در سرای جاودانی فرود آیند و از جابجایی سفرهاآسوده گردند. ـ نیز در وصف بهشتیان , می فرماید:پس , به فرجامی پاینده و کرامتی خوش وگوارا, دست یافتند. ـ نـیز در وصف اهل بهشت , می فرماید:فرشتگان آنان را در میان گرفته اند وآرامش , بر ایشان فرود آمـده و درهـای آسـمـان , به رویشان گشوده شده و تختهای کرامت و بزرگواری , برایشان آماده گشته است .

قرآن . ((و هر کس ناسپاسی کند, بی گمان پروردگارم کریم است)). ((ای انسان ! چه چیز تو را درباره پروردگاربزرگوارت مغرور ساخته است ؟)). ((همانا, آن (قرآن), سخن فرستاده ای بزرگوار است)). ـ پیامبر خدا(ص): همانا خداوند متعال بزرگوار است و بزرگواری را دوست می دار. ـ همانا پروردگار شما, با شرم وبزرگوار است . ـ عروه : خداوند, بزرگوارترین بزرگواران است . ـ عمربن ابی سلمه : رسول خدا(ص) باشرم و بزرگوار بود. ـ پیامبرخدا(ص): بزرگوار پسر بزرگوارپسر بزرگوار پسر بزرگوار, همان یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است . ـ امـام عـلـی (ع): مـن از آشنا شدن باشخص بزرگوار به مراتب شادتر می شوم , تابه دست آوردن گوهری نفیس و گرانبها. ـ بزرگوار, کسی است که کرامت چهره خویش را از خواری آتش نگه دارد. ـ امـام سـجـاد(ع): شـخـص بـزرگوار ازفضل خود شادمان می شود و آدم پست , به ملک و دارایی خویش می نازد. ـ امام علی (ع): شخص بزرگوار هر گاه به او مهربانی و محبت شود, نرم می شود وفرومایه هر گاه با او به نرمی و ملاطفت رفتارشود, سخت می شود. ـ شخص بزرگوار (چنین است که)هرگاه با او درشتی شود, خشن می شود و هرگاه با ملایمت و محبت با وی رفتار شود, نرم و مهربان می شود. ـ شخص بزرگوار, گشاده روست وفرومایه خام و ناپخته . ـ آدم بزرگوار, خود را به غفلت می زند و فریب می خورد. ـ بزرگوار, کسی است که آغازگراحسان باشد. ـ بزرگوار, از اندک (احسان)سپاسگزاری می کند و فرومایه , از بسیار(هم) ناسپاسی می کند. ـ بزرگوار, کسی است که بیدریغ احسان می کند و فرومایه کسی است که بسیارمنت می نهد. ـ بزرگوار, کسی است که دهش اوبر خواهش از او پیشی گیرد. ـ بزرگوار, کسی است که آنچه داردببخشد. ـ بزرگوار, کسی است که از حرامهادوری کند و از معایب منزه باشد. ـ امـام حسن (ع): شایسته ترین زمان برای این که بزرگوار گذشت کند وقتی است که عرصه عذر بر گنهکار تنگ گردد. ـ امـام عـلـی (ع): بزرگوار, کسی است که خود را بالاتر از این داند که برای نیکیهایش عوض نیکو انتظار داشته باشد. ـ بزرگوار, از آنچه شخص فرومایه به آن افتخار می کند, دوری می نماید. ـ بـزرگـوار, هـر گـاه قدرت (بر انتقام)پیدا کند, گذشت می کند و هر گاه مالی به دست آورد, بخشش می کند و هر گاه چیزی از او خواسته شود, برآورده می سازد. ـ بزرگوار, ننگ را نمی پذیرد وهمسایه (یا پناهنده) را گرامی می دارد. ـ بزرگوار, نیکوکاریهای خود را دینی به گردن خود می داند که باید بپردازد وفرومایه احسانهای گذشته خود را دینی به گردن

دیگران می داند که باید پس بگیرد. ـ بزرگوار, هر گاه به تو نیازمند شود,تو را معاف دارد و هر گاه تو به او نیاز پیداکنی , نیاز تو را بر طرف سازد, فرومایه هرگاه به تو نیاز پیدا کند, تو را به ستوه آورد وهر گاه به او نیاز پیدا کنی , تو را به رنج وزحمت افکند. ـ بـزرگـوار, در زمـان قـدرتمندی گذشت می کند و به هنگام حکومت عدالت پیشه می کند, و از بدی کردن باز می ایستد واحسان خود را نثار می کند. ـ بزرگوار, نزد خداوند شادمان وماجور است و نزد مردم محبوب و محترم . ـ بـزرگـوار, کسی است که آبروی خویش را با دارایی خود حفظ می کند وفرومایه , کسی است که دارایی خویش را باآبرویش حفظ می نماید. ـ بزرگوار, بنده نواز است . ـ وعده بزرگوار, نقد و بی درنگ است . ـ بزرگوار, هر گاه وعده دهد, به کاربندد و هر گاه وعید و بیم , دهد درگذرد. ـ دشمنی بزرگوار, کم زیانتر ازدوستی فرومایه است . ـ امـام عـسکری (ع): عطای بزرگوار, تورا نزد او محبوب می گرداند و عطای فرومایه تو را نزد او پست می سازد. ـ امام علی (ع): ملازمت با بزرگوارهمراه با خواری , بهتر از همنشینی بافرومایه است و احسان دید . ـ با فراوانی احسان است , که بزرگوارشناخته می شود. ـ دولـت بزرگوار, مناقب و محاسن اورا آشکار می سازد و دولت فرومایه , بدیها ومعایب او را هویدا می گرداند. ـ اگر بزرگوار باشی و کسی گرامیت دارد, هر آینه تو را به زحمت و رنج انداخته است . ـ کسی که از پروردگارش پروا دارد,بزرگوار است . ـ امـام سـجـاد(ع): مـیـان مردی و سلمان فارسی (ره) بگومگویی شد آن مرد به سلمان گفت : ای سلمان , فکر می کنی تو کیستی ؟ سلمان گفت : آغاز من و تو, هر دو, نطفه ای پلید بوده و فرجام من و تـو, لاشـه ای گـندیده است چون روز قیامت شود و ترازوها (ی سنجش اعمال) بر پا گردد, آن گاه است که هر کس ترازویش سنگین باشد, بزرگواراست و هر کس ترازویش سبک باشد,فرومایه خواهد بود.

شمه ای از اخلاق بزرگواران .

قرآن . ((و کسانی اند که گواهی دروغ نمی دهند و چون برلغو بگذرند, بزرگوارانه می گذرند)). ـ امام علی (ع): خلوص و یکرنگی ازاخلاق بزرگواران است و ناخالصی و خیانت از خویهای فرومایگان است . ـ شتاب در عفو و گذشت از خویهای بزرگواران است و شتاب در انتقامگیری ازخصلتهای فرومایگان اس . ـ فضیلت شتاب به سوی نیکوکاری و احسان , از آن بزرگواران است . ـ روش بزرگواران پیاپی نواختن ونیکی کردن است شیوه فرومایگان زشتگویی است . ـ شیوه بزرگواران وفا کردن به عهدو پیمانهاست روش فرومایگان , انکار (وزیر پا نهادن عهد و پیمانها) است . ـ شیوه بزرگواران , بخشندگی است . ـ عادت بزرگواران نیکی کردن است عادت فرومایگان بدگویی کردن پشت سردیگران است . ـ پیروزی بزرگواران , (همراه با)گذشت و احسان است . ـ کیفر بزرگواران , نیکوتر از گذشت فرومایگان است . ـ دریغ کردن بزرگوار, بهتر از دهش فرومایه است . ـ از خصلتهای بزرگواران است ,بیدریغ بخشیدن . ـ بزرگواران , جانهایشان شکیباترو پرتحمل تر است . ـ خوشحالی بزرگواران , در داد ودهش است و خوشحالی فرویگان , در بدپاداش دادن (احسان دیگران) است . ـ لذت بزرگواران , در خوراندن است و لذت لئیمان در خوردن . ـ ارباب کرم آن قدر که ازبخل وهمدمی با لئیمان می گریزند , از مرگ نمی گریزند. ـ شایسته ترین مردم به کرم وبخشندگی , کسی است که کریمان به اوشناخته شوند. ـ در خطبه ای که طی آن فتنه ها وفسادهای آینده را پیش بینی می کند,می فرماید: فرومایگان بسیار شوند وبزرگواران بشدت کاستی گیرند و مردم آن روزگار, همچون گرگ شوند و پادشاهانش چونان درندگان . ـ امام حسین (ع), در بخشی از سخنان خود در روز عاشورا, فرمود: هان ! این زنازاده پسر زنازاده مرا میان شمشیر و مرگ مخیر کرده است هیهات , که به این خواسته خود نسبت به من برسد خواری و زبونی ازما بدور است خدا و رسول او و مؤمنان ودامنهای پاک و نیاکان پاکیزه , نمی پذیرند که ما فرمانبری از فرومایگان را بر مرگ وجانبازیهای رادمردان ترجیح دهیم .

خصلتهایی که از بزرگواران به دور است .

ـ امام علی (ع): دروغ و خیانت ازاخلاق بزرگواران , نیست . ـ کسی که بدی را به نیکی پاسخ ندهد,از بزرگواران نیست . ـ جامه ننگ پوشیدن , از خصلتهای بزرگواران نیست . ـ بزرگوار, کینه توز نیست . ـ شتاب در انتقامگیری , از خصلتهای بزرگواران نیست . ـ امام حسن (ع): هر که احسانهای خودرا بر شمرد, بخشندگی خویش را از بین برده است .

بر حذر داشتن از خشم ارباب کرم .

ـ امـام عـلی (ع): بترسیداز خشم بزرگوار,هرگاه که گرسنه شود و از سرمستی فرومایه ,آن گاه که سیر شود. ـ بترسید از خشم بزرگوار, هر گاه نسبت به او پستی و حقارت روا شود و ازتندی فرومایه , هرگاه بلند گردانیده شود. ـ بـتـرس از آدم بزرگوار, هر گاه که خوارش داری و از بردبار, هر گاه زخمیش کنی و از دلاور, هرگاه دردمندش گردانی . ـ از بـزرگوار بر حذر باش , آن گاه که خوارش کنی و از فرومایه , آن گاه که گرامیش داری و از بردبار, هر گاه که او را به ستوه آوری . ـ بترسید از خشم بزرگوار, آن گاه که گرسنه شود و از فرومایه , آن گاه که سیرگردد.

تشویق به گرامیداشت ارباب کرم .

ـ پیامبر خدا(ص): هرگاه کریم قومی نزدشما آمد, او را گرامی بدارید. ـ بزرگوار هر قومی را, گرامی بداری . ـ هـنـگـامی که جریر بن عبداللّه برای بیعت نزد رسول خدا(ص) آمد, پیامبر از اوپرسید: ای جریر! بـرای چـه آمـده ای ؟ مـی گوید: عرض کردم : ای رسول خدا,آمده ام تا به دست شما مسلمان شوم رسول خدا(ص) عبای خود را برای او پهن کرد آن گاه رو به اصحابش کرد و فرمود: هر گاه شخص بزرگوار قومی نزد شما آمد, او راگرامی بدارید. ـ هـنگامی که اسرای ایرانی واردمدینه شدند و عمر بن خطاب خواست زنان را بفروشد و مردان را بـه بـنـدگـی گیرد, علی (ع)به او فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: بزرگوارهر قومی را, گرامی بدارید.

گرامیداشتن .

ـ پـیامبر خدا(ص) بر بالشی تکیه زده بود که سلمان وارد شد پیامبر پشتی را به اوداد و فرمود: ای سلمان , هیچ مسلمانی نیست که برادر مسلمانش بر او وارد شود و به احترام او برایش پشتی بگذارد, مگر این که خداوند او را بیامرزد. ـ هـیچ مسلمانی نیست که برادرمسلمانش بر او وارد شود و او به احترام وی برایش پشتی بگذارد, مگر این که خداوند اورا بیامرزد. ـ از بزرگداشت عظمت خدای متعال است , بزرگداشت سه نفر: ریش سفیدمسلمان (یا کسی که موی خود را در اسلام سفید کرده است) و پیشوای دادگر وقرآن دانی که نه غلو کند و نه از (عمل به)قرآن دوری ورزد. ـ کسی که برادر خود را گرامی دارد,در حقیقت خدا را گرامی داشته است . ـ هر گاه میهمانی بر شما وارد شد,او را گرامی بدارید. ـ هر که به خدا و روز واپسین ایمان دارد, باید به همنشین خود را گرامی دارد. ـ هـر کس , بدون چشمداشت یا ترس از مردی , برایش رکاب بگیرد (تا بر مرکب خویش سوار شود), آمرزیده شود. ـ کـسی که وارد مجلسی می شود, دچارنوعی سرگشتگی است پس با خوشامدگویی از او استقبال کنید. ـ یتیم را, گرامی بدار و به همسایه ات ,خوبی کن . ـ فرزندان خود را گرامی بدارید وآنها را نیکو تربیت کنید.

رد عزت و احترام .

ـ پیامبر خدا(ص): از پذیرفتن عزت واحترام خودداری نکند, مگر الاغ . ـ هـر گـاه به یکی از شما احترامی نهاده شد, آن را رد نکند, زیرا این الاغ است که عزت و احترام را رد می کند. ـ امـام صـادق (ع): دو مـرد بـر امـیرالمؤمنین (ع) وارد شدند حضرت برای هریک از آن دو تشکی انـداخـت یـکـی از آن دوروی تـشـک نشست و دیگری خودداری کرد امیرالمؤمنین فرمود: روی تشک بنشین , زیرا از پذیرفتن عزت و احترام سرباز نزند مگر الاغ . ـ ابـو خـلـیـفـه : من و ابو عبیده حذا,بر حضرت باقر(ع) وارد شدیم حضرت به کنیزش دستور داد متکایی بیاورد من عرض کردم : لازم نیست همین طوری می نشینیم حضرت فرمود: ای ابو خلیفه ! عزت واحترام را رد نکن , زیرا عزت و احترام رافقط الاغ رد می کند. ـ امـام رضـا(ع): امیرالمؤمنین ـ صلوات اللّه علیه ـ می فرمود: از پذیرفتن عزت واحترام خودداری نـکـند, مگر الاغ حسن بن جهم می گوید: عرض کردم : مقصود از آن چیست ؟ فرمود: جا باز کردن در مجلس وعطر و بوی خوشی که به او تعارف شود. ـ پـیـامـبـر خدا(ص): عزت و احترام راپذیرید و بهترین احترام عطر است , هم سبکبار است و هم بسیار خوشبو. ـ از احـتـرام مـرد بـه بـرادر مسلمانش ,این است که پیشکش او را بپذیرد, یا ازهمان چیزی که در اختیار دارد به او تعارف و پیشکش کند و خودش را به زحمت نیندازد. ـ امام حسین (ع): کسی که عطای تو راپذیرد در بخشندگی به تو کمک کرده است . ـ امـام علی (ع): انسان باید با قبول این اوصاف , بزرگواری را پذیرا شود و پیش ازفرود آمدن بلای مـرگ , از آن بـرحـذر بـاشـد وبـاید که در کوتاهی ایام عمر خویش و اندک ماندنش در منزل دنیا, بیندیشد تا (از خواب غفلت بیدار شده) منزلی دیگر (آخرت) راجایگزین آن کند.

کسی که احترام او را ادب نکند.

ـ امام علی (ع): کسی که عزت و احترام ادبش نکند, اهانت و بی حرمتی او را ادب نماید. ـ کسی که احترام او را درست نکند,اهانت و بی احترامی درستش گرداند. ـ وقتی احترام نهادن سودی نبخشد,اهانت و بی احترامی کارگرتر است و جایی که تازیانه اثر نبخشد, شمشیر برنده تر است . ـ احترام نهادن به همان اندازه که برای شخص بزرگوار سازنده است , برای انسان فرومایه تباه کننده می باشد.

گرامیترین مردمان .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): قصدم فخر فروشی نیست , من , گرامیترین فرزند آدم نزدپروردگار خویش هستم . ـ قصدم فخر فروشی نیست , اما من ,گرامیترین و بزرگوارترین مردم سراسر عالم هست . ـ مـردی به رسول خدا(ص) عرض کرد:دوست دارم گرامیترین مردم باشم حضرت فرمود: از خدا نزد خلق شکایت مکن , تاگرامیترین مردم باشی . ـ امام علی (ع): هیچ بزرگواری وکرامتی چون پرهیزگاری , نیست .

احترام به مردم احترام به خود است .

ـ امام علی (ع): اگر به کسی احترامی نهی , در حقیقت به خودت احترام نهاده ای وحیثیت خویش را بـا آن آراسـتـه ای بـنـابـراین ,به خاطر خوبی و احترامی که به خودت کرده ای , از دیگری انتظار سپاسگزاری نداشته باش . ـ خـودت را بـه انـجام کارهای نیک وبه دوش کشیدن بارهای دیون (مردم)عادت بده , تا شرافت نفس یابی .

كسب .

پاکیزه ترین شغل .

ـ پیـامبر خدا(ص): همانا پاکیزه ترین شغل , شغل بازرگانانی است , که چون سخنی گویند دروغ نگویند و هر گاه امانتی به آنهاسپرده شود, خیانت نکنند و هر گاه وعده دهند, خلف وعده نکنند و وقـتی چیزی می خرند, از آن نکوهش نکنند و وقتی چیزی می فروشند, تعریف و تبلیغ نکنند وهر گاه بدهکارند (در پرداخت بدهی خود),تعلل نورزند و هر گاه طلبکار باشند (برای گرفتن طلب خود), فشار نیاورن . ـ پاکترین درآمد مسلمان , تیری است که در راه خدا می اندازد.

مشاغل .

قرآن . ((و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به حکام مدهید, تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید, در حالی که خودتان (هم خوب) می دانید)). ((اموال یکدیگر را به ناروا مخورید, مگر آن که داد وستدی با تراضی , از شما (انجام گرفته) باشد)) . ـ از امام صادق (ع) سؤال شد: راههای امرار معاش بندگان که از آن طریق با هم دادو ستد و کسب درآمـد می کنند و شیوه های خرج و مخارج چندتاست ؟ حضرت فرمود:کلیه راههای امرار معاش که مـردم از آن طـریـق معامله و کسب درآمد می کنند, چهارراه است سائل پرسید: آیا همه این چهار راه حـلالـنـد یا همه حرام هستند یا برخی حلالند وبرخی حرام ؟ حضرت فرمود: هر یک از این چهار راه , مـمـکـن اسـت از جـهتی حلال باشدواز جهتی دیگر حرام این چهارنوع معروف و شناخته شده هـسـتـنـدنـخـستین راه از این راههای چهارگانه ولایت است و تولیت و سرپرستی برخی نسبت بـه برخی دیگر (نظام اداری و کارمندی) درراس این نظام , ولایت کارگزاران است وسپس ولایت کـارگـزاران کـارگـزاران , تا برسدبه دون پایه ترین کارگزاران که هر یک نسبت به زیردست خود ولایت و تصدی دارد. دومین راه (درآمد), تجارت و بازرگانی است , در همه انواع خرید و فروش مردم بایکدیگر. سوم , صنعتها و فنون است که شامل انواع گوناگون آن می شود. چـهارم , اجاره ها همه این راههای معیشت ازجهتی حلال است و از جهتی دیگر حرام آنچه خداوند بر بندگان در رابطه با این داد و ستدهاواجب فرموده , این است که از راه حلال آنهاوارد شوند و به وجه حلال آنها عمل کنند و ازجهات وراههای حرام این معاملات دوری ورزند. تـوضیح معنای ولایات , این ولایتها و تصدی امور مردم دو گونه است : یکی از این دو گونه ولایت , ولایت و تصدی کارگزاران عادلی است , که خداوند به ولایت و سرپرستی آنها بر مردم دستورداده اسـت و نـیـز ولایـت و تـصدی کارگزاران این کارگزاران و کارگزاران کارگزاران آنها, تا برسد به دون پایه ترین کارگزاران که هر یک بر زیردست خود ولایت و تصدی دارد. گـونـه دوم ولایـت و کـارگـزاری , ولایـت و تـصـدی والـیـان ستمگراست و ولایت کارگزاران کارگزاران آنها, تا برسد به دون پایه ترین آنها که با سلسله مراتبی نسبت به یکدیگر, تصدی دارند. گـونـه حـلال ولایـت و کـارگـزاری , هـمان ولایت والی عادلی است که خداوند به شناخت او و ولایـت داشـتـنـش و کـار کـردن بـرای او در زمـان تصدی حکومتش فرمان داده است , همچنین ولایت کارگزاران او و کارگزاران کارگزاران او, زیراخداوند به والی عادل دستور داده که از آنچه

خـداوندنازل کرده است , بی کم و زیاد و بی آن که سخنش راتحریف کند یا از فرمان او تجاوز کند, پیروی نمایدبنابراین , هر گاه والی , با توجه به این جهات ونکات , ولایتش عدل باشد حق حکومت دارد و کـارکردن با او و کمک رساندن به وی در حکومتش وتقویت او کاری حلال و پاکیزه است و کـسـب درآمـداز طـریـق آنـهـا حـلال مـی باشد علت این امر آن است که در ولایت والی عادل و کارگزارانش هر حقی وهر عدالتی زنده می شود و هر ستم و جور و فسادی از میان می رود و از این روسـت که هر کس درتقویت حکومت این والی بکوشد و وی را درکارهای حکومتش کمک و یاری رساند, در راه طاعت خدا کوشیده و دین او را تقویت کرده است . و اما گونه حرام ولایت و حکمرانی , ولایت والی ستمگر و ولایت کارگزاران است , از رئیس گرفته تـا پـیـروان والی و کارگزار تا برسد به دون پایه ترین فرد این نظام حکومتی کار کردن برای اینها و کـسـب درآمـد از طـریـق کـارمندی آنها حرام وممنوع است و هر کس برای آنها کار کند, کارش کم باشد یا زیاد, مشمول عذاب الهی می شود علتش این است که در حکومت حکمران ستمگر, حق وحـقـیـقت بکلی پایمال می شود و هر چه باطل ونادرستی است , زنده می گردد و ظلم و بیداد و تـبـاهـی و فـسـاد آشـکـار می شود و کتابها (ی آسمانی), ازمیان می رود و انبیا و مؤمنان , به قتل مـی رسند ومسجدها ویران می شود و سنت خدا و احکام وقوانین او تبدیل و دگرگون می شود به این دلیل است که کار کردن با آنهاویاری رساندنشان و کسب درآمداز طریق کار کردن با آنان , حرام شده است مگر درحد ضرورت , نظیر ضرورت به خوردن خون ومردار. و امـا تـفـسـیـر و تـوضـیـح تـجـارتـها در همه اقسام فروش و گونه های حلال تجارتها که برای فـروشـنـده جـایز است بفروشد و آنچه برایش جایز نیست بفروشد, همچنین آن چیزهایی که برای خـریـدارجـایـز اسـت بخرد و آنچه که خریدنش برای او جایزنیست کلیه چیزهایی که به تهیه آنها فرمان یافته اند,از آنچه خوراک بندگان خداست و مایه قوام زندگی آنها می باشد و زندگی ایشان جـز بـا آنـها میسر نیست ,مانند آنچه می خورند و می نوشند و می پوشند وازدواج می کنند و تملک مـی نـمـایند و از جهت تملکی که دارند از آنها استفاده می کنند و به کارگرفتن آنها در راه کسب سـودهـا و مـنـافـعـی کـه پایندگی زندگیشان بدانهاست و به نحوی از انحا به مصلحت کار آنان می باشد باری خرید و فروش ونگهداری و به کار گرفتن و بخشیدن و عاریه دادن همه اینها حلال و رواست . امـا گـونه های حرام خرید و فروش , هر چیزی که مایه فساد و تباهی است و از خوردن و آشامیدن یـاکـسب آن یا ازدواج کردن با آن یا مالک شدن آن یانگه داشتن آن یا بخشیدنش یا عاریه دادنش , نـهـی شده یا چیزی که در آن به نحوی از انحا فساد وتباهی است , مانند بیع ربوی که مایه فساد و تـبـاهـی اسـت

یـا فروش مردار یا خون یا گوشت خوک یاگوشت خوک یاگوشت و پوست درندگان اعم از انواع درندگان وحشی یا پرندگان یا شراب یا هر چیز نجس , همه اینها حرام و تحریم شده است , چرا که از خوردن وآشامیدن و پوشیدن و تملک و نگه داشتن و تصرف در آنها به هر نحوی , به علت فسادی که در آنهاست ,نهی شده است پس , هر گونه تصرفی در این وجه فساد حرام می باشد. همچنین است خرید و فروش هر وسیله بازی (و قمار) و هر چیزی که وسیله تقرب به غیر خداباشد یـا مـوجـب تـقـویت کفر و شرک و دیگر معاصی شود یا هر چیزی که بابی از ابواب ضلالت یا باطل راتـقـویـت کند یا موجب وهن و ضعف حق گردد, همه اینها حرام و تحریم شده اند فروش و خرید ونگهداری و تملک و بخشیدن و عاریه دادن و هرگونه تصرفی در اینها, حرام می باشد مگر این که پای ضرورت و ناچاری در میان باشد. و اما تفسیر و توضیح اجاره ها. اجـیـر کـردن انـسـان خـودش را یـا مـمـلـوکـش را یـاآنـچه را که تحت ولایت و تصرف اوست , مـانـندخویشانش یا مرکوبش یا جامه اش به صورت حلال ,این است که انسان خودش یا خانه اش یا زمـیـنـش یـاچیزی را که ملک اوست , برای کسب سود و منفعتی اجاره دهد یا خودش کار کند یا فرزندش و مملوکش یا مزدورش را به کار گمارد به شرط آن که نماینده ووکیل والی یا کارگزار او نباشد بنابراین , اشکالی ندارد که خودش یا فرزندش یا خویشاوندش یامملوکش یا کسی و چیزی را کـه وکـالـت دارد, اجـاره دهد و اجیر کند, زیرا اینها وکلای خود آن اجیرند نه کارگزاران والی مانند باربر که باری را در قبال مزدی مشخص از جایی به جایی می برد او می تواند آن باررا که حمل و نـقلش برای او جایز است , خودش شخصا یا به وسیله مملوکش یا مرکبش حمل کند, یاخودش را بـرای کـاری اجـیـر کـنـد و آن کـار را شـخـصا یابه وسیله مملوکش یا خویشاوندش یا کسی که اجیراوست , انجام دهد. ایـن گـونـه اجـیـر کـردنها برای هر فردی از مردم حلال است , سلطان باشد یا بازاری , کافر باشد یامؤمن اجاره دادن و کسب از این راهها برای اوحلال است . و امـا وجـوه حـرام اجـاره , مـانند این که شخص خودش را اجیر کند, برای حمل باری که خوردن یـاآشـامـیـدن یـا پوشیدن آن حرام می باشد یا خود رااجیر کند برای ساختن آن چیز یا نگهداری و یـاپـوشیدن آن یا خودش را اجیر کند برای تخریب وضرر زدن به مساجد یا به ناروا کشتن کسی یا حمل تصاویر و بتها و نی و بربط و شراب و خوک و مردارو خون هر چیزی که در آن فساد است و از غـیـرجـهت اجاره بر او حرام شده اند هر چیزی که به جهتی از جهات تحریم شده باشد, حرام است کـه انـسـان خـودش را در آن یـا بـرای آن یا در قسمتی ازآن یا برای قسمتی از آن اجیر کند, مگر برای منفعت کسی که اجیرش کرده ای مثل این که کسی دیگری را اجیر کند تا برای خلاص کردن خودش یادیگران از

بوی گند مرداری , آن را به جایی منتقل کند و موارد دیگری از این قبیل .
فـرق مـیان ولایت و اجاره , با این که هر دو (هم کارگزار و کارمند و هم اجیر و کارگر) برای مزد کـارمـی کـنـنـد, ایـن اسـت کـه ولایـت به این معناست که انسان , کارگزار والی کل یا کارگزار کارگزاران آنهاشود و امر کس دیگر را متصدی می شود در تولیت وسرپرستی او و اجرای امر و نهی او و قـائم مقام ولی اومی شود تا برسد به رئیس (و پیشوا) یا قائم مقام وکلای او می شود در امر او و کـمک کردن و تقویت ولایت و فرمانروایی او, اگر چه دون پایه ترین کارمند باشد, زیرا او نیز نسبت به زیردست خود,همان شیوه والیان بزرگ را می پیماید, که در کشتارهر که خواهند و در ستمگری و فسادانگیزی متصدی کار مردم می شوند. امـا مـعـنـای اجـاره هـمـان اسـت کـه توضیح دادیم یعنی این که انسان خودش یا آنچه را که در تـمـلک اوست اجیر کند, زیرا انسان پیش از آن که خود یاملک خود را به اجاره دیگری دهد, مالک خـود ومـلک خود است (و حق دارد خودش و ملکش را به مزدوری دهد) در حالی که والی زمانی مـالک چیزی از امور مردم است , که ولایتدار آنها شود وتولیت امور آنها را به عهده گیرد بنابراین , هـر کـه خود را اجیر کند یا مایملک یا کسی را که بر اوولایت دارد به اجاره و کرایه دهد, کافر باشد یامؤمن , سلطان باشد یا بازاری , به شرحی که گفتیم , درموردی که اجاره در آن جایز است , حلال می باشد وانجام دادن و کسب و درآمد آن رواست . اما تفسیر و شرح صنعتها و فنون . هر گونه صنعت و فنی که بندگان خدا بیاموزند یابه دیگری یاد دهند, مانند نویسندگی (دبیری ومـنشی گری) و حسابداری و بازرگانی و زرگری وپالان دوزی (سراجی و زین دوزی) و بنایی وبـافـندگی و گازری و دوزندگی و فن نقاشی به شرطآن که جانوران ذیروح نباشند و ساختن انـواع ابـزارهـایـی کـه مـورد نـیـاز مـردم اسـت و از آنـهـابـهـره بـرداری مـی کنند و بدون آنها امـورشـان نـمی گذرد و وسیله تامین نیازهای زندگی آنهاست انجام دادن و آموزش دادن و کار کردن با آنها و درآنها برای خود و دیگری حلال و مجاز, می باشد. هـر چـنـد از آن صنعت و آن ابزار گاهی در راههای نادرست و معاصی و کمک به حق و باطل هر دو,اسـتـفـاده شود, باز هم در ساختن این ابزار و تعلیم دادن نحوه ساختن آنها به دیگری , اشکالی وجودندارد. مانند نویسندگی (دبیری و منشیگری) که در راه تقویت و کمک به کارگزاران حکومتهای باطل وستمگر نیز قابل استفاه می باشد همچنین ساختن کارد و شمشیر و نیزه و کمان و دیگر ابزارهایی کـه هـم در راه درسـت کـاربـری دارند و هم در راههای نادرست و ابزار کمک به هر دو می باشند آموختن وآموزش دادن این گونه فنون و اجرت گرفتن برای آنها و در راه آنها و کار کردن در این حرفه ها و برای این حرفه ها برای کلیه مردم در صورتی که اهل صلاح باشند, بلامانع است اما به کار

بـردن ایـن ابزارها در راه فساد و زیان زدن به هر کسی حرام است و بر استاد و شاگرد این صنایع و فـنون گناهی نیست , زیرا منافع اینها بیش از جهات مضرشان می باشد و گذران زندگی مردم و بـقـا و پـایداری آنها به این ابزارها, بستگی دارد بلکه گناه و وزرش , به عهده کسی است که از این وسایل در راههای فساد وحرام استفاده کند خداوند تنها آن صنایع و فنونی رابالکل حرام کرده , که جـز فساد و تخریب کاربری دیگری نداشته باشند نظیر سازها و نی ها و شطرنج وهر آلت لهو و لعب دیـگـری و صلیبها و بتها وساختن نوشابه های حرام و آنچه که فساد محض درآن است و هیچ وجه صلاح و مثبتی در آنها وجودندارد آری , یاد دادن و یاد گرفتن این چیزها واشتغال ورزیدن به آنها و اجـرت و مزد گرفتن برای آنها و هر گونه تصرفی در آنها حرام است , مگرصنعتی باشد که گاه در امور صنایع (روا و مجازدیگر) مورد استفاده قرار گیرند اگر چه گاهی هم درراه معصیتی به کـار بـرده شـونـد شاید به دلیل کاربردمفید و درستی که دارند, یاد گرفتن و یاد دادن واشتغال ورزیـدن بـه ایـن صـنـایـع حـلال اسـت امـا بـرای کـسی که از آنها استفاده های ناروا و فاسد (و مخرب)می کند, حرام می باشد. ایـن بـود, شـرح و تـوضـیـح راههای کسب درآمد وامرار معاش مردم و تعلیم آنان در کلیه وجوه وگونه های کسب و کارشان .

راههای هزینه کردن وانفاق اموال ودرآمدها.

راهـهـای هـزیـنـه کـردن مـال در کلیه مصارف حلال واجب و مستحب , بیست و چهار راه است : هـفت راه اختصاص به خود شخص دارد پنج راه برای واجب النفقه اوست سه راه برای آنچه دین بر اولازم گردانیده پنج راه برای صله و بخشش و چهارراه برای احسان و نیکوکاری . اما هزینه هایی که برای خود شخص لازم است ,عبارتند از: خوراکش , نوشیدنیهایش , پوشاکش ,زن , خدمتکار و پرداخت مزد برای تعمیر وسایل زندگیش یا حمل و نقل یا نگهداری آنها, یاچیزهایی که به آنها نیاز دارد, مانند منزل و وسایل رفع نیازمندیهایش . امـا هـزیـنـه هـای پـنـجـگـانـه ای که برای افراد تحت تکفلش بر او لازم است , عبارتند از: خرجی دادن فرزندانش , والدینش , همسرش و مملوکش خرجی دادن اینها در حال رفاه و تنگدستی , بر او لازم می باشد. امـا هـزیـنـه هـای سـه گـانه ای که در دین بر او واجب است , عبارتند از: زکات واجب که هر سال بایدبپردازد و هزینه حج واجب و هزینه تامین جهاد دروقتی که جهاد واجب شود. امـا هـزیـنـه هـای پـنـجـگـانـه مـستحبی , عبارتند از:صله و انعام به بالا دستش , صله دادن به خویشاوندصله و کمک کردن به مؤمنان و تبرع در وجوه صدقه و نیکوکاری و آزاد کردن بنده . اما هزینه های چهارگانه , عبارتند از: پرداخت بدهکاری , عاریه , وام دادن و پذیرایی از میهمان اینها در سنت واجب و لازم هستند. چیزهایی که خوردن آنها برای انسان حلال است . رویـیـدنـیـهـایـی که خوردن آنها برای انسان حلال و رواست , سه گروه از مواد غذایی است : یک دسـتـه از آنـهـا عـبـارتند از: کلیه دانه ها و حبوبات , مانند گندم و جو و برنج و نخود و دیگر انواع حـبـوبـات و دسته کنجدها و جز آنها هر گونه دانه ای که موجب تغذیه و تقویت جسم انسان باشد, خوردنش حلال است وهر چه برای جسم انسان ضرر دارد, خوردنش حرام است مگر در حال ضرور. دسـتـه دوم از رویـیـدنـیـهـا, انـواع مـیـوه هـایـی است که غذای انسان است و برایش سودمند و نـیـروزامـی بـاشد خوردن اینها حلال است , اما آنهایی که برای انسان زیان دارند, خوردنشان حرام است . دسـتـه سـوم شـامـل کـلـیـه سبزیجات و گیاهان است و هر گونه سبزه ای که از زمین بروید و بـرای انـسـان سـودمـنـد و جـنـبـه تـغـذیـه داشته باشد,خوردنش حلال می باشد اما سبزیجاتی که خوردنشان برای انسان زیان داشته باشد,مانند سبزیجات سمی کشنده و مانند خر زهره ودیگر انواع سبزیجات سمی , کشنده و خوردنشان حرام است . و اما حیواناتی که خوردن گوشت آنها حلال است . گـوشت گاو و گوسفند و شتر و هر حیوان وحشی که نیش و چنگال ندارد و گوشت پرندگانی کـه چـیـنـه

دان دارند, خوردنشان حلال است اما پرندگانی که چینه دان ندارند, خوردنشان حرام می باشدخوردن انواع ملخ نیز بلامانع است . واما تخمهای پرندگان که خوردنشان حلال است . هـر تـخـمی که دو سر آن با هم تفاوت داشته باشد,خوردنش حلال است و هر تخمی که دو طرف آن برابر باشد, خوردنش حرام می باشد.

آبزیانی که خوردنشان حلال است .

از میان انواع ماهیها آنهایی که بدنشان پوسته پوسته (پولکدار) است , خوردنشان حلال است وآنهایی که پوسته پوسته نیست , خوردنشان حرام می باشد.

انواع نوشیدنیهای مجاز.

هر نوشیدنیی که زیاد آن عقل را تغییر ندهد(مست کننده نباشد), نوشیدنش اشکالی ندارد اما هرنوشیدنیی که زیادش عقل را زایل کند, کم آن هم حرام است .

پوشیدنیهای مجاز.

هـر چـه از زمـیـن بـرویـد, پـوشیدن و نماز خواندن باآن بلامانع است و هر حیوانی که گوشتش حلال باشد و ذبح شرعی شود, پوشیدن پوست و پشم و موو کرک آن رواست و اگر پشم و مو و پر و کرک مردار و غیر مردار پاک باشد, پوشیدن و نمازخواندن با آن اشکال ندارد. هـر چـیـزی کـه غـذای انسان باشد از خوردنی ونوشیدنی , یا پوشیدنی باشد, نماز خواندن در آن یاسجده کردن بر آن جایز نیست , مگر آنچه از زمین روید که بی میوه باشد و رشته نشده باشد پس هر گاه رشته شد, نماز خواندن بر آن جایز نیست , مگر درحال ضرورت و ناچاری .

ازدواجهای روا.

اشاره

چهار گونه است : ازدواج میراث دار (عقد دائم),ازدواج بی میراث (ازدواج موقت), ازدواج با کنیزخود و ازدواج با کنیز کسی با اجازه و حلال شمردن صاحب او. و اما آنچه جایز است از مالکیت و خدمت . شش نوع است : مالکیت غنیمت , مالکیت خریداری , مالکیت میراث , مالکیت هبه و بخشش ,مالکیت عاریه و مالکیت اجاره . اینهاست , راهها و موارد حلال و مجاز برای این که انسان مال خود را خرج کند و از راههای حلالش به مصرف برساند و راههای مجاز تصرف در اموال خود به طریق واجب و مستحب . ـ پیامبر خدا(ص): بیشترین چیزی که بعد از مرگم , از آن بر امتم می ترسم , این کسبها و درآمدهای حرام است و شهوت ناپیدا و رباخواری .

تشویق به کسب درآمد از دسترنج .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هرگز کسی غذایی بهتراز دسترنج خود, نخورده است پیامبرخدا, داود, از دسترنج خود, می خورد. ـ بـنـده , هـیـچ غذایی نخورد که نزدخدای متعال محبوبتر از دسترنج او باشد هرکه شب را با تنی خسته از کار بخوابد,آمرزیده شود. ـ داود پیامبر, جز از دسترنج خودنمی خورد. ـ پاکیزه ترین کارها, درآمدی است که انسان با دسترنج خود کسب کند. ـ پاکترین کسب و درآمد, دسترنج آدمی است و هر معامله ای , که با درستکاری همراه باشد. ـ برترین کسب و درآمد, معامله درستکارانه است و کار کردن انسان با دست خودش . ـ روایـت شـده اسـت کـه حـواریـان عیسی (ع) هر گاه گرسنه می شدند, می گفتند:یا روح اللّه , گـرسـنه شده ایم پس عیسی (ع) بادست خود به زمین , چه دشت بود و چه کوه ,می زد و برای هر یـک از حـواریـان دو گـرده نـان بـیرون می آمد, که آنها را می خوردند وهر گاه تشنه می شدند, می گفتند: یا روح اللّه ,تشنه شده ایم و آن حضرت با دستش به زمین , خواه دشت بود یا کوه می زد و آب بـیـرون می آمد و حواریان می نوشیدند آنهاگفتند: یا روح اللّه ! کدام یک از ما برتر است که هر گاه می خواهیم غذایمان می دهی و هرگاه می خواهیم آبمان می نوشانی در حالی که همه ما به تو ایمان آورده ایم و پیرویت می کنیم ؟ عیسی (ع) فرمود: برترین شما,کسی است که با دست خود کار کند و ازکسب خودش بخورد از آن پس حواریان گازری می کردند و اجرت می گرفتند.

ـ پیامبر خدا(ص): بهترین درآمد,درآمد کارگری است که در کارش صداقت داشته باشد. ـ امام صادق (ع): خدای عزوجل به داود(ع)وحی فرمود: ((اگر نبود که از بیت المال می خوری و با دسـتـت اصـلا کـار نمی کنی ,البته نیکو بنده ای بودی)) حضرت فرمود:پس داود(ع) چهل بامداد گـریـست آن گاه خدای عزوجل به آهن وحی کرد: برای بنده ام داود نرم شو پس خداوند متعال , آهـن را در دسـت داود نـرم گردانید از آن پس داود, روزی یک زره می بافت و آن را به هزار درهم مـی فـروخـت پـس (در یک سال)سیصد و شصت زره بافت و آنها را به سیصدو شصت هزار درهم فروخت و بدین ترتیب از بیت المال بی نیاز شد. ـ داود(ع) بـر کفشگری گذشت و به اوفرمود: ای تو! کار کن و بخور, زیرا خداوند,کسی راکه کار کند و بخورد دوست دارد وکسی را که بخورد و کار نکند, دوست نمی دارد. ـ امـام صـادق (ع): در رفـتـن دنـبـال تامین معاش خود کاهلی نورزید, زیرا پدران شما,در پی آن می دویدند و به دستش می آوردند. ـ مـحـمـد بن منکدر می گفت : من فکرمی کردم که علی بن الحسین (ع)

فرزندی ازخود بر جای نخواهد گذاشت که برتر از خودعلی بن الحسین باشد, تا آن که (روزی)فرزند او محمد بن علی (ع) را دیدم و خواستم نصیحتش کنم اما او مرا نصیحت کرد یاران محمد بن منکدر, پرسیدند: چه نصیحتی به توکرد؟ گفت : روزی هوا بسیار گرم بود و من به یکی از نواحی مدینه رفتم در راه ابو جعفر محمدبن علی (ع) را که بدنی فربه و سنگین داشت ,دیدم که به دو غلام سیاه یا دو تن از موالی تکیه داده است با خودم گفتم : سبحان اللّه ! شیخی ازشیوخ قریش در یک چنین وقتی و با چنین حالی در پی دنیاست ! باید او را نصیحت کنم . نزدیکش رفتم و سلام کردم با حالتی خسته و عرق ریزان , جواب سلام مرا داد من گفتم : خداخیرت دهد, شیخی از شیوخ قریش در چنین ساعتی و با چنین حالی در پی دنیا! اگر با این حال اجلت در رسد چه می کنی ؟ . حضرت فرمود: اگر در چنین حالی باشم ومرگم فرا رسد, در حال طاعتی از طاعات خدای عزوجل هستم , طاعتی که با آن خودم وخانواده ام را از محتاج شدن به تو و مردم بازمی دارم ترس من از این است که در حال انجام معصیتی از معاصی خدای عزوجل باشم و مرگ مرا در رسد. من گفتم : راست گفتی , خدایت رحمت کنادخواستم تو را نصیحت کنم , اما تو مرا نصیحت کردی . ـ حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش :ابو الحسن (موسی بن جعفر)(ع) را دیدم که درزمین خود کار می کرد و پاهایش غرق عرق شده بود عرض کردم : فدایت شوم , مردها (کارگران)کجا هستند؟ . فرمود: ای علی ! کسی که از من و پدرم بهتربود, با دست خود در زمینش کار می کردپرسیدم : او کیست ؟ فرمود: رسول خدا(ص) وامیرالمؤمنین و پدرانم , همگی , با دستهای خودکار می کردند این کار همه پیامبران و فرستادگان و بندگان شایسته (خداوند), است . ـ فضل بن ابی قره : بر حضرت صادق (ع) واردشدیم , در حالی که در باغ خود مشغول کار کردن بود عرض کردیم : خدا ما را فدای شما کند, اجازه دهید ما برای شما کار کنیم یا غلامان کار را انجام دهند حضرت فرمود: نه , مرا به حال خودبگذارید, چون دوست دارم خدای عزوجل مرابببیند که با دست خودم کار می کنم و با رنج خود,روزی حلال به دست می آورم . ـ امام علی (ع), در هوای داغ نیمروز برای کارکردن بیرون می رفت , در حالی که نیازی نداشت (خودش برود) علتش این بود که می خواست خدای متعال ببیند, او برای کسب روزی حلال زحمت می کشد. ـ امام صادق (ع): امیرالمؤمنین (ع), ازدسترنج خود هزار بنده خرید و آزاد کرد.

مشاغل نکوهیده .

ـ مـردی , بـه رسول خدا(ص) عرض کرد: من این فرزندم را سواد آموخته ام , حالا او را به چه شغلی بـگمارم ؟ حضرت فرمود: خدا پدرت رابیامرزد, او را در هر شغلی بگذار اما به پنج گروه مسپارش : سیا, زرگر, قصاب , گندم فروش وبرده فروش . مـردعـرض کرد: ای رسول خدا, سیا کیست ؟ فرمود: کسی که کفن می فروشد و آرزوی مرگ افراد امت مرا دارد, در حالی که یک نوزاد امت خود را, از هر آنچه آفتاب بر آن می تابد بیشتر دوست دارم امـا زرگر, زیرا به فکر مغبون ساختن افراد امت من است اماقصاب , زیرا آنقدر حیوان می کشد, که رحـم از دلـش رخـت بـر می بندد اما گندم فروش ,زیرا ارزاق امت مرا احتکار می کند اگر بنده با عـنـوان دزد, خـدا را دیدار کند بهتر است ازاین که او را دیدار کند, در حالی که چهل روزخوراک مردم را احتکار کرده باشد اما برده فروش , زیرا جبرئیل (ع) نزد من آمد و گفت :ای محمد! بدترین افراد امت تو, کسانی هستند که انسان خرید و فروش می کنند.

کسب و کار (متفرقه).

ـ امام صادق (ع) هزار و هفتصد دیناربه عذافر داد و فرمود: با این مبلغ , برای من تجارت کن سپس فـرمود: بدان که من رغبتی به سود آنها ندارم , هر چند سود مطلوب است بلکه دوست دارم خدای عزوجل ,ببیند که جویای بهره مندی از فضل و فوایداو هستم . ـ امـام عـلـی (ع): خـوشا به حال کسی که در نظر خود خوار است و کسب و کارش پاکیزه و نیت و درونش پاک و خوی او نیک است زیادی دارایی خود را انفاق می کند وزبانش را از زیاده گویی , نگه می دارد. ـ ای فرزند آدم ! هر چه بیش ازخوراکت گرد آوری , تو خزانه دار آن برای دیگری هستی . ـ از امـام صـادق (ع) سـؤال کـردنـد: چـرااصـحـاب عیسی (ع) روی آب راه می رفتند, امااصحاب محمد(ص) راه نمی رفتند؟ فرمود:چون اصحاب عیسی (ع), از طلب معاش بی نیاز شدند, اما اینان , دربند معاش بودند. ـ امام صادق (ع): درآمد حرام , در نسل اثر می گذارد. ـ پیامبر خدا(ص): وای بر بازرگانان (و کسبه) امت من , از آری به خدا و نه به خدا گفتنهایشان و وای بر صنعتگران (وپیشه وران) امت من , از امروز و فرداکردنهایشان .

تنبلی .

سستی .

ـ امـام عـلـی (ع): از مـنفورترین مردان نزد خدای متعال , بنده ای است که خداوند اورا به خودش واگـذاشـتـه اسـت , به نحوی که ازراه راست منحرف شده , بی رهنما راه می سپرد, اگر به کشته دنـیـایـش بخوانند کارمی کند و اگر به کشته آخرت (عمل صالح وپاداش اخروی) فرایش خوانند تنبلی نشان می دهد. ـ امام باقر(ع): تنبلی به دین و دنیازیان می زند. ـ امـام علی (ع): آن گاه که اشیا بایکدیگر جفت شدند, تنبلی و ناتوانی با هم ازدواج کردند و از آنها فقر متولد شد. ـ آفت موفقیت , تنبلی است . ـ امام صادق (ع): هر که در طهارت ونماز خود تنبلی ورزد, در کار آخرتش به خیری نمی رسد و هر کـه در آنـچـه امـورمـعـیشتی او را به سامان می آورد تنبلی ورزد,در کار دنیایش به خیری دست نمی یابد. ـ امـام بـاقـر(ع): مـن نفرت دارم از مردـ یا برای مرد ـ که در کار دنیایش تنبل باشدهر که در کار دنیایش تنبل باشد, در کارآخرتش تنبل تر, است . ـ امـام علی (ع): مؤمن به آنچه ماندنی است راغب است و از آنچه رفتنی است رویگردان از تنبلی به دور است و پیوسته سرزنده و کوشاست . ـ بر تو باد به مداومت بر عمل در حال نشاط و تنبلی . ـ امام صادق (ع): اگر خداوند (در برابرکار) پاداش می دهد, دیگر تنبلی چرا؟ . ـ از آدم تنبل کمک مگیر و با ناتوان مشورت مکن . ـ امام علی (ع): در کارهای خود به آدم تنبل , تکیه مکن . ـ کسی که پیوسته تنبلی کند, در رسیدن به آرزویش ناکام ماند. ـ امام صادق (ع): دشمن کار, تنبلی است . ـ امام علی (ع): تنبلی , آخرت را تباه می کند.

پرهیز از تنبلی و بی حوصلگی .

ـ پیامبر خدا(ص): ای علی ! از دوخصلت بپرهیز: بی حوصلگی و تنبلی , زیرااگر بی حوصله باشی , بر حق شکیبایی نکنی و اگر تنبل باشی , حقی را نگزاری . ـ امام صادق (ع): زنهار از دو خصلت :بی حوصلگی و تنبلی , زیرا اگر بی حوصله باشی , بر حق شکیبا نباشی و اگر تنبل باشی ,حقی را به جا نیاوری . ـ امام کاظم (ع): زنهار از تنبلی وبی حوصلگی , زیرا که اگر تنبلی ورزی کارنکنی و اگر بی حوصله باشی , حقی رانپردازی . ـ امام باقر(ع): از تنبلی و بی حوصلگی بپرهیز, زیرا که این دو, کلید هر بدی می باشند و کسی که تنبل باشد, حقی رانگزارد و کسی که بی حوصله باشد, بر حق شکیبایی نورزد. ـ امام کاظم (ع): زنهار از بی حوصلگی و تنبلی , زیرا که این دو خصلت , تو را ازبهره دنیا و آخرتت محروم می سازند. ـ امام صادق (ع) به یکی از فرزندان خود فرمود: از تنبلی و بی حوصلگی ,بپرهیز, زیرا که این دو خصلت , تو را از بهره دنیا و آخرتت باز می دارند. ـ امام علی (ع): از تنبلی بپرهیزید, زیراکسی که تنبل باشد, حق خدای عزوجل رانمی گزار. ـ امام صادق (ع): از تنبلی بپرهیزید همانا پروردگار شما مهربان است و از عمل اندک نیز قدردانی می کند آدمی برای رضای خدای عزوجل دو رکعت نماز مستحبی می خواند و خداوند بر اثر آن , او را به بهشت می برد و برای خشنودی خدای عزوجل درهمی صدقه مستحبی می دهد و خداوند به سبب آن , او را به بهشت می برد.

پرهیز از سستی و کوتاهی در کار.

ـ امام باقر(ع): زنهار, از سستی کردن در آنچه که تو را در آن عذری نیست , زیراکه پشیمانان به این خصلت پناه می برند. ـ امام علی (ع): هر که از سستی فرمان برد, حقوق را تباه سازد. ـ از سستی و ناتوانی , نابودی زاده شده است . ـ یکی از عوامل محرومیت , سستی (درکار) است . ـ از سستی است , که تنبلی زاییده می شود. ـ سستی و اهمال (در کار) ضایع کننده (عمر و فرصت), است . ـ سستی و کوتاهی (در کار), موجب از دست دادن است . ـ سستی کردن , سبب از دست دادن اس . ـ کسی که خودپسندی و سستی را رهاکند, هیچ امر ناخوشایندی به او نرسد. ـ سستی و اهمال , خصلت سبکسران است . ـ هر که از سستی فرمان برد, پشیمانی او را در میان گیرد. ـ با عزم و اراده , به جنگ سستی بروید.

نشانه تنبل .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): نـشـانه تنبل , چهارچیز است : چندان سستی می کند که به تفریطو کندی مـی گراید و چندان کندی می کند که (اصل کار را) فرو می گذارد و چندان فروگذاری می کند, که گنهکار و دل مرده می شود. ـ لـقـمـان (ع) بـه فـرزندش فرمود: تنبل را,سه نشانه است : چندان سستی می کند که به تفریط و کـنـدی مـی گـرایـد و چـندان کندی می ورزد, که (عمل را) فرو می گذارد وچندان (در عمل) فروگذاری می کند, که گنهکار می شود. ـ امام علی (ع): به تاخیر افکندن کار,نشانه تنبلی است .

کمک خواهی از خدا برای دور کردن .

تنبلی از خود.

ـ پـیامبر خدا(ص) ـ در دعا ـ : نعمت سرزندگی و کوشایی را به ما ارزانی دار و ازسستی و تنبلی و ناتوانی و بهانه آوری وزیان و دل مردگی و ملال , محفوظمان بدار. ـ نیز در دعا ـ : بار خدایا! من از غم و اندوه و ناتوانی و تنبلی به تو پناه می برم . ـ امام سجاد(ع) ـ نیز در دعا ـ : آن گفتار وکرداری را که تو دوست داری محبوب من گردان , تا با لذت در آن وارد شوم و با نشاطو سرزندگی از آن به در آیم و در آن تو رابخوانم و نگاه لطف تو در آن , متوجه من باشد. ـ امام رضا(ع) ـ در دعا برای حجة بن الحسن صلوات اللّه علیه ـ : در کار او ما را به دلتنگی و تنبلی و سستی و ضعف مبتلا مفرماو ما را از کسانی قرار ده که به وسیله آنان ,دینت را یاری می رسانی . ـ امـام سـجـاد(ع) ـ در دعـای مکارم الاخلاق ـ : مرا به تنبلی در عبادتت یا کوری (و گمراهی) از راهت یا پرداختن به آنچه برخلاف محبت و دوستی توست , گرفتارمکن .

كفر.

کفر دیرینه تر از شرک است .

قرآن . ((و کسانی که کفر ورزیده اند, سرورانشان طاغوتند, که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در((و کسانی که کفر ورزیدند, کارهایشان چون سرابی در دشتهاست که (آدم) تشنه آن را آب پندارد و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد, او را هیچ نوری نخواهد بود)). ((اگر کفر (کفران) ورزید, همانا خداوند از شمابی نیاز است و برای بندگان خود کفر (کفران) را خوش نمی دارد)). ((و موسی گفت : اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کافر شوید, بی گمان خدا بی نیاز ستوده است)). ((و هر که به خدا و فرشتگان او و کتابها وفرستادگانش و روز واپسین کافر شود, هر آینه سخت گمراه شده است)). ـ امام باقر(ع): هر چیزی که انکار ونفی آن را با خود بیاورد, آن چیز کفر است . ـ امام صادق (ع): معنای کفر, هر معصیتی است که با آن , از روی نفی و انکار واستخفاف و بی اعتنایی به هر ریز و درشتی ,خداوند نافرمانی شود و چنین نافرمانی کافراست چنین کسی اگر به سبب هوای نفس خویش به معصیتی بگراید و انگیزه اش انکار و استخفاف و بی اعتنایی باشد, کافرشده است و اگر به سبب هوای نفس خویش به دینداری روی آورد و انگیزه اش تاویل وتقلید و تسلیم و تن دادن به گفته های پدران ونیاکانش باشد, شرک ورزیده است . ـ امام باقر(ع): به خدا قسم که کفر دیرینه ترو پلیدتر و بدتر از شرک است حضرت سپس , کفر ابلیس را یادآور شد, آن هنگام که خداوند به او فرمود: به آدم سجده کن امااو از سجده کردن امتناع ورزید پس کفربدتر و بزرگتر از شرک است ـدآ ه ب :دومرف وا ه ب دنوادخ ه کم اگنه ن آ ,دش روآدای ار بنابراین ,هرکه (خواست وگزینش خودرا)بر(خواست وگزینش) خدا برگزیند و از اطاعت سرباززند و در انجام گناهان کبیره مداومت ورزد,او کافر است و هر که دینی غیر از دین مؤمنان علم کند, چنین کسی مشرک است . ـ امام صادق (ع), در پاسخ به این سؤال که آیا کفر قدیمی تر است یا شرک , فرمود: کفرقدیمی تر است , چون ابلیس نخستین کسی است که کفر ورزید و کفر او توام با هیچ شرکی نبود چرا که او به پرستش غیر خدادعوت نکرد, بلکه بعدا به این کار فراخواندو مشرک شد. ـ امام کاظم (ع), در پاسخ به موسی بن بکیر که پرسید از کفر و شرک کدام یک مقدم بر دیگری است , فرمود: تو که اهل بحث و ستیزه با مردم نبودی ؟ عرض کرد:هشام بن سالم به من گفت که در این باره ازشما بپرسم حضرت فرمود: کفر قدیمی تراست و آن انکار است خدای عزوجل می فرماید: ((جز ابلیس که سر پیچید و بزرگی فروخت و از

کافران شد)). ـ امام صادق (ع) به هیثم تمیمی فرمود:ای هیثم تمیمی ! گروهی به ظاهر ایمان آوردند و به باطن کـفـر ورزیـدنـد از این رو,چیزی سودشان نبخشید و بعد از آنان گروهی آمدند که به باطن ایمان آوردنـد و ظـاهـر راکـافر (و منکر) شدند و این شیوه نیز آنان راسودی نداد ایمان به ظاهر چیزی , ایمان نیست مگر آن گاه که با ایمان به باطن همراه باشد و ایمان به باطن چیزی , ایمان نیست مگر آن گاه که با ایمان به ظاهر توام باشد. ـ امـام علی (ع), در هنگام جنگ به یاران خود می فرمود: سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان را بیافرید, آنان مسلمان نشدند بلکه تسلیم شدند و کفر (خویش) راپنهان داشتند و هنگامی که برای کفریاورانی یافتند, آن را آشکار ساختند.

آنچه موجب کفر می شود.

ـ امـام صـادق (ع): هـمـانـا خـدای عـزوجـل فرایضی را بر بندگان واجب ساخته است پس هر که فریضه ای واجب را فرو گذارد وبه آن عمل نکند و منکرش شود, کافر است . ـ کسی که درباره خدا و رسول او شک کند, کافر است . ـ مـنـصـور بـن حازم از امام صادق (ع)درباره کسی که در باب رسول خدا(ص) شک کند, پرسیدم فـرمـود: کـافر است عرض کردم :کسی که در کافر بودن شک کننده شک دارد,او هم کافر است ؟ حضرت از پاسخ دادن به من خودداری کرد من سه بار این سؤال راتکرار کردم و دیدم آثار خشم در چهره اش نمودار شد. ـ مـحـمد بن مسلم : نزد امام صادق (ع)بودم , که ابوبصیر بر ایشان وارد شد و پرسید:ای اباعبداللّه , دربـاره کـسی که در خدا شک می کند, چه می گویی ؟ فرمود: ای ابامحمد,کافر است پرسید: اگر دربـاره رسـول خداشک کند؟ فرمود: کافر است راوی می گوید:حضرت سپس رو به زراره کرد و فرمود: درحقیقت وقتی کافر می شود, که انکار کند. ـ امام باقر(ع): هر چیزی (طاعتی) که ازاقرار و تسلیم برخیزد, آن ایمان است و هرچیزی (عملی) که از انکار و نفی مایه بگیردآن کفر است . در روایـتـی از امـام صادق (ع) آمده است :اگر بندگان وقتی نمی دانستند, درنگ می کردند و به انکار برنمی خاستند, به کفرکشیده نمی شدند. ـ امـام بـاقـر یا امام صادق (ع), درباره این سخن ابراهیم (ع) که وقتی ستاره ای را دیدگفت : ((این پروردگار من است)), فرمود: او درحقیقت جویای پروردگارش بود و به مرحله کفر نرسیده بود و هر کس از مردم نیز که چنین بیندیشد, همین حال را دارد.

کافر.

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید, از آنچه به شماروزی داده ایم انفاق کنید, پیش از آن که روزی فرا رسدکه در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران همان ستمکارانند)). ((و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند)). ((و همچنین ما قرآن را بر تو نازل کردیم پس آنان که بدیشان کتاب داده ایم بدان ایمان نمی آورند و از میان آنان کسانی هستند که به آن نمی گروند و جز کافران (کسی) آیات ما را انکار نمی کند)). ((بلکه آن (قرآن) آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم یافته اند و آیات ما را انکار نکنند مگرستمکاران)). ((و هرکس با خدا معبود دیگری بخواند, برای آن برهانی نخواهد داشت و حسابش فقط با پروردگارش می باشد همانا کافران رستگار نمی شوند)). ((و شتابزده از تو عذاب می خواهند و حال آن که جهنم قطعا بر کافران احاطه دارد)). ((خدا کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند, در باغهایی که از زیر (درختان) آنهانهرها روان است , درمی آورد و (حال آن که) کسانی که کافر شده اند (در ظاهر) بهره می برند و همان گونه که چهارپایان می خورند, می خورند و (لی) آتش جایگاه آنان است)). ـ امام صادق (ع), درباره آیه ((عتل بعد ذلک زنیم)), فرمود: ((عتل)) آدم بد کفر است و((زنیم)) کسی است که چندان شیفته کفرخویش است که به هیچ چیز دیگرنمی اندیشد. ـ پیامبر خدا(ص): دنیا, زندان مؤمن وبهشت کافر اس . ـ امام علی (ع): کافر, بهشتش دنیاست و همتش جهان گذرا و بدبختی اش , مرگ وخط پایانش , آتش است . ـ کافر نیرنگباز است و حیله گر وبیرحم و احمق . ـ کافر, مکار است و فرومایه و خیانت پیشه و فریفته نادانی خویش و بازنده . ـ هم و غم کافر برای دنیای اوست وکوشش او برای جهان گذرایش و مقصدش شهوتش است . ـ کافر, نابکار و نادان است . ـ کافر به کفر کشیده نشد, مگر به سبب نادانیش .

کمترین درجه کفر.

ـ پیـامبر خدا(ص): کمترین درجه کفر,این است که آدمی از برادر خود سخنی بشنود و آن را نگه دارد تا (روزی) به وسیله آن رسوایش گرداند, اینان از خیر و خوبی بی نصیبند. ـ امـام بـاقـر(ع): نـزدیکترین حالت وزمان بنده به کفر, این است که با کسی برادری دینی کند آن گاه خطاها ولغزشهایش را برشمارد تا روزی به وسیله آنها, او را سرزنش کند. ـ امام علی (ع): کمترین چیزی که (بنده)به سبب آن کافرمی گردد,این است که به چیزی اعتقاد دینی پـیدا کند و آنچه را که خدا از آن نهی کرده , خیال کند که خداوند او را بدان فرمان داده است و آن گـاه آن چـیـز را علم کندو به خاطر آن , دوستی و دشمنی ورزد وخیال کند که با این کار خدا را عبادت می کند. ـ کـمـترین عملی که بنده به سبب آن کافر گردد, این است که کسی چیزی را که خدا از آن نهی فـرموده است , خیال کند خدابه آن دستور داده و آن را دین و آیینی قراردهد و از آن پیروی کند و پـندارد که خداوندرا که (به خیال او) به این کار دستورش داده است پرستش می کند, حال این که درحقیقت شیطان را بندگی می کند. ـ امام صادق (ع), در پاسخ به سؤال ازکمترین درجه الحاد, فرمود: کبر یکی از(مصادیق) آن است . ـ از امـام صـادق (ع) سـؤال شـد: کسی که هرگاه سخن بگوید, دروغ گوید و هر گاه وعده دهد, خـلف وعده کند و هر گاه امین شمرده شود, خیانت کند در چه منزلتی ازکفر و ایمان قرار دارد؟ حضرت فرمود:اینها نزدیکترین منازل به کفر هستند اما اوکافر نیست .

ستونها و ارکان کفر.

ـ امـام عـلـی (ع): کـفـر بر چهار ستون استوار است : بر ژرفکاوی و ستیزه گری وانحراف از حق و مـخـالـفت و عناد پس , کسی که (در اوهام خود) ژرفکاوی کرد, به حق باز نگشت و آن که از روی نادانی ستیزه گری بسیار کرد, کوردلی او از دیدن حق , پایدار ماند و آن که از راه حق منحرف شد, نـیـک در نظرش بد و بد در نظرش نیک ,جلوه کرد و مست گمراهی شد و آن که دشمنی و عناد ورزیـد, راهـهـایش بر اوناهموار و کارش بر او, دشوار شد و راه خروجش (از گمراهی) بر او, تنگ گردید. ـ کفر, بر چهار ستون استوار است :بیرون شدن از فرمان (خدا), غلو (در دین),شک و شبهه . ـ کـفـر, بـر چـهـار پـایـه استوار است : برنافرهیختگی , کوردلی , غفلت و شک ((7)) زیرا کسی که نافرهیخته باشد, حق راکوچک شمارد و آشکارا دم از باطل زند و بادانایان دشمنی ورزد و بر گناه بـزرگ , پـای فـشرد و کسی که کوردل باشد, یاد خدا را به فراموشی سپارد و از گمان پیروی کند وبدون توبه و زاری , طالب آمرزش باشد وکسی که غافل باشد از راه راست بیراهه رودو آرزوها او را بفریبد و دریغ و پشیمانی فرایش گیرد و از جانب خداوند چیزی برای او نمودار شود, که گمانش را هم نمی کرد. و کـسـی کـه در کار خدا سرکشی کند,دستخوش شک شود و هر که به شک درافتد, خداوند بر او بـزرگـی کـنـد پس باقدرت خود او را خوار گرداند و با جلال وشکوه خویش , وی را حقیر سازد, همچنان که در کار خود کوتاهی کرد, پس , به پروردگار مهربان و بزرگوار خود مغرور شد. ـ امام صادق (ع): ریشه های کفر سه تاست : آزمندی , خود برتربینی و حسادت اما آزمندی , نمونه اش آدم (ع) اسـت که چون از درخت نهی شد, آزمندی او را به خوردن از آن واداشت اما خود برتربینی , نـمـونـه اش ابـلـیـس اسـت کـه وقـتـی بـه سـجـده در برابر آدم فرمان یافت , استکبار ورزید اما حسادت ,نمونه اش دو فرزند آدم است که یکی از آن دو (به سبب حسادت), دیگری را کشت . ـ پیامبر خدا(ص): پایه های کفر چهارتاست : میل و ترس و نارضایی و خشم .

گونه های کفر در کتاب خدا.

ـ امـام صـادق (ع), در پـاسخ به پرسش از گونه های کفر در کتاب خدای عزوجل ,فرمود: در کتاب خدا, کفر بر پنج گونه است . یـکـی از آنـهـا کـفر انکار (حق تعالی), است وانکار خود بر دو گونه است و کفر ناشی ازترک آنچه خداوند به انجام آن فرمان داده است و کفر برائت و کفر نعمتها. امـا کـفـر انکار, عبارت است از انکارربوبیت و آن گفتار کسی است که می گوید:نه پروردگاری اسـت و نـه بـهشت و نه دوزخی این عقیده دو دسته از زندیقان است که به آنان دهریه می گویند هـمیانند که می گویند:((و چیزی جز روزگار, ما را از میان نمی برد))این دین و آیینی است که بنا به پسند و سلیقه خودشان برای خویش ساخته اند, بدون آن که درباره آنچه می گویند کمترین درنـگ وتـحـقـیـقـی کرده باشند خدای عزوجل فرموده است : ((آنان , جز در پنداری نیستند)) و گـمـان مـی کـنـند واقعیت همان است که آنهامی گویند و فرموده است : ((همانا کسانی که کافر شدند, برایشان یکسان است که هشدارشان دهی یا هشدارشان ندهی , ایمان نمی آورند))((8)) یعنی به یگانگی خدای متعال (کافر شدند) پس , این یکی از گونه های کفراست . و امـا گونه دیگر انکار, انکار (حق) باوجود شناخت اوست و آن این است که منکر با آن که می داند (مطلب) حق است وبرایش ثابت می باشد, باز انکار می کندخدای عزوجل در این باره فرموده است : ((باآن که دلهایشان بدانها (آیات روشنگر ما)یقین داشت , از روی ظلم و تکبر, آنها راانکار کردند)) و نـیز فرموده است : ((و ازدیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند, ولـی هـمـیـن کـه آنـچه (که اوصافش) را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند پس لعنت خدا برکافران باد)) این بود توضیح دو گونه انکار. گونه سوم کفر, کفر (و ناسپاسی)نعمتهاست (کفر در این) گفته سلیمان (ع) که خدای متعال آن را بـاز گـو مـی کـنـد, به همین معناست : ((این از فضل پروردگار من است ,تا مرا بیازماید که آیا سـپاسگزارم یا کفران می کنم و هر که سپاسگزار باشد, در حقیقت ,برای خویش سپاسگزاری کند و هـر که کفران ورزد, همانا پروردگار من بی نیازکریم است)) نیز فرموده است : ((اگرسپاسگزاری کـنـیـد, برای شما می افزایم و اگرکفران ورزید, همانا عذاب من سخت است))همچنین فرموده است : ((مرا یاد کنید, تا شمارا یاد کنم و از من سپاسگزاری کنید و کفران نورزید)). گـونـه چـهارم کفر, فرو گذاشتن اوامرخدای عزوجل است به همین معناست , این سخن خدای عزوجل : ((و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزید ویکدیگر را از سرزمین خـود بیرون نکنید,سپس (به این پیمان)

اقرار کردید و خودگواهید (ولی) باز همین شما هستید که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان رااز دیارشان بیرون می رانید و به گناه و تجاوزبر ضد آنان به یکدیگر کمک می کنید و اگربه اسارت پیش شما آیند به (دادن) فدیه ,آنان را آزاد می کنید, با آن که (نه تنها کشتن بلکه) بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است آیا شما به پاره ای از کتاب (تورات)ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید؟ پس , جزای هر کس از شما که چنین کند)) دراین جا خداوند, آنان را به سبب فرو گذاشتن فرمان خدای عزوجل کافر شمرده و نسبت ایمان به آنها داده ولی از ایشان نپذیرفته است و آن ایمان از نظر خداوندبرایشان سودی ندارد لذافرمود: ((پس جزای هر کس از شما که چنین کند, جز خواری درزندگی دنیالو ه داد اهنآ چیزی نخواهدبودوروزرستاخیز,ایشان را به سخت ترین عذابها باز برند وخداوند از آنچه می کنید, غافل نیست)). گونه پنجم کفر, کفر (به معنای) برائت وبیزاری جستن است (کفر در این) سخن خدای عزوجل که از قول ابراهیم (ع) بازگومی کند, به همین معناست : ((ما به شما کفرورزیدیم و میان ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه باشد, مگر این که به خدای یگانه ایمان آورید)) یعنی ما از شما بیزاریم همچنین از شیطان و بیزاری جستن او ازدوستان آدمیش در روز قیامت , یاد کرده می فرماید: ((من به آنچه پیش از این مرا (درکار خدا) شریک می دانستید کافرم)) و نیزمی فرماید: ((جز خدا, فقط بتهایی را اختیارکرده اید که آن هم برای دوستی میان شما درزندگی دنیاست آن گاه روز قیامت , بعضی ازشما به بعضی دیگر کفر ورزد و برخی از شمابرخی دیگر را لعنت کنند)), یعنی ازیکدیگر بیزاری می جویید.

كفاره .

کفارات .

ـ پیـامـبـر خدا(ص): سه چیز کفاره (وپاک کننده گناه) است : رواج دادن سلام (سلام کردن به همگان), اطعام کردن وعبادت در شب هنگام که مردم خفته اند. ـ امام صادق (ع): کفاره کار (برای)سلطان , نیکی کردن به برادران است . ـ امام علی (ع): از جمله کفاره های گناهان بزرگ , فریادرسی ستمدیده و شادکردن غمناک است . ـ پیـامبر خدا(ص): خدمت کردن به خانواده , کفاره گناهان بزرگ است و خشم پروردگار را فرو می نشاند. ـ کفاره غیبت , این است که برای کسی که از او غیبت کرده ای آمرزش طلبی . ـ در پاسخ به این سؤال که کفاره غیبت چیست , فرمود: این که برای کسی که غیبتش را کرده ای به همان نحو که از او یادکرده ای , آمرزش بطلبی . ـ هر که به کسی ستم کند و دیگردسترسی به او نداشته باشد, باید برایش ازخداوند آمرزش بطلبد, زیرا این کار کفاره (ستم) اوست . ـ مرگ , کفاره گناهان مؤمنان است . ـ کامل گرفتن وضو در سختیها, ازکفارات (گناهان) است . ـ پاسخ دادن به (دعوت) مؤذن ,کفاره گناهان است . ـ امـام کـاظـم (ع): هـر که برای نمازمغرب وضو بگیرد, وضوی او کفاره گناهان روز اوست , مگر گناهان کبیره . ـ پیامبر خدا(ص): تب یک شب , کفاره (گناهان) یک سال است . ـ امـام صادق (ع): کفاره کار (برای)سلطان ,رفع مشکلات ونیازهای برادران است ـ کفاره خنده , این است که بگویی :خدایا! بر من خشم مگیر. ـ پیامبر خدا(ص): کفاره فال بد زدن ,توکل است . ـ پـیـامـبـر خدا(ص) هر گاه می خواست از مجلس برخیزد, آخرین جمله ای که می گفت این بود: سـبـحـانـک اللهم و بحمدک ,اشهد ان لا اله الا انت , استغفرک و اتوب الیک مردی عرض کرد: ای رسـول خـدا, شـمـاسـخـنـی می گویید که در گذشته آن رانمی گفتید حضرت فرمود: کفاره چیزهایی است , که در مجلس می گذرد. ـ امـام صادق (ع): کفاره مجالس این است که هنگام برخاستن از آنها بگویی :سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمدللّه رب العالمین . ـ پیامبر خدا(ص): کفاره گناه , پشیمانی است . ـ کسی که در پی تحصیل علم رود,این عمل کفاره گذشته اوست . ـ هیچ بیماری یا دردی نیست که به مؤمن برسد, مگر این که کفاره گناه او باشد. ـ درباره کفاره گناهان فرمود: کامل به جا آوردن وضو در سختیهاست .

گناهی که هیچ کفاره ای ندارد!.

قرآن . ((هرکه (بدان) باز گردد, پس خدا از او انتقام می گیردکه خدا پیروزمند انتقام گیرنده است)). ـ امـام صادق (ع), در پاسخ به سؤال ازکسی که در حال احرام صیدی کند, فرمود:باید کفاره بدهد [راوی مـی گـویـد:] عـرض کـردم : اگـر بـرای بار دوم صید کند؟ فرمود: اگردوباره صید کند, کـفاره ای بر او نیست (و ازاو پذیرفته نمی شود) و در شمار کسانی است که خدای عزوجل (درباره آنها) فرموده است : ((و هر که (بدان) باز گردد, پس خدا ازاو انتقام می گیرد)). ـ اگـر محرم اشتباها صید کند, بایدکفاره بدهد و اگر برای بار دوم نیز اشتباهاصید کند, باز بر او کفاره است و تا هر وقت اشتباها صید کند, کفاره باید بدهد و اگر عمداصید کند (برای بار اول), بر عـهـده او کفاره است و اگر برای دومین بار عمدا صید کند,از شمار کسانی است که خداوند از او انتقام می گیرد و کفاره بر عهده اش نیست .

جبران .

جبران خوبی با خوبی .

قرآن . ((هر گاه درود و تحیتی به شما گفته شد, به صورتی بهتر از آن یا همانند پاسخ دهید هر آینه خدا حسابگر هرچیزی است)). ((آیا سزای نیکی جز نیکی است ؟)). ـ امـام عـلـی (ع), در بیان حقوق ,می فرماید: آن گاه خداوند سبحان از جمله حقوق خویش , برای مـردم حـقـوقـی نـسبت به یکدیگر واجب فرمود و آنها را به گونه ای قرار داد که یکدیگر را جبران می کنند و هریک موجب دیگری می شود و هر حقی جزدر مقابل حقی دیگر, واجب نمی شود. ـ جبران کردن (نیکی با نیکی),موجب آزاد شدن (از حق احسان) است . ـ امام کاظم (ع): نیکی واحسان قلاده ای است , که جز جبران کردن یا تشکر آن را بازنمی کند. ـ پـیامبر خدا(ص): هر کس که احسانی به او شود و بتواند جبران کند, باید آن راتلافی نماید و اگر نـتـواند, باید از آن قدردانی کند, زیرا کسی که از احسانی قدردانی کند,در واقع از آن سپاسگزاری کرده است و هرکس احسان را نادیده بگیرد, ناسپاسی کرده است . ـ هـر گـاه کـسی به شما نیکی کرد,جبرانش کنید و اگر چیزی نداشتید که آن راجبران نمایید, برایش به درگاه خدا دعا کنید,چندان که فکرکنیدپاداش احسان او رااداده اید. ـ امـام عـلـی (ع): بـرای عـوض دادن بـه کسی که به تو نیکی کرده است دستت رادراز کن و اگر توانایی (جبران) نداشتی ,دست کم از او تشکر کن . ـ کسی که در عوض نیکی تو, تشکر وقدردانی کند, بیش از آنچه از تو گرفته به تو داده است . ـ امام کاظم (ع), درباره آیه ((آیا سزای نیکی جز نیکی است ؟)) فرمود: این آیه درباره مؤمن و کافر و نیک و بد جاری است به هرکس خوبی شود, باید آن را پاداش دهدپاداش دادن , این نیست که همان احـسـانـی راکنی که او کرده است , مگر این که برتری خود را نشان دهی , زیرا اگر همان کنی که اوکرده است , به سبب این که آغازگر احسان می باشد, برتری از آن اوست . ـ امـام عـلـی (ع): هـر گـاه بـه تو درودی گفته شد, با درودی بهتر از آن پاسخ گوی وهر گاه احـسـانـی به تو شد, به احسانی بهتر ازآن جبرانش کن با وجود این , فضیلت از آن آغازگر (نیکی) است . ـ هر کس همان احسانی را کند که به او شده است , آن را پاداش داده و هر کس به بیشتر از آن تلافی کند, شکور (بسیارسپاسگزار) است .

تلافی کردن بدی با بدی .

قرآن . ((ایـن مـاه حـرام , در مـقابل آن ماه حرام است و (هتک)حرمتها قصاص دارد پس هر کس به شما تـعـدی کرد,همان گونه که به شما تعدی کرده , بر او تعدی کنید و ازخدا پروا بدارید و بدانید که خدا, با تقوا پیشگان است)). ((و اگـر عـقـوبت کردید, به همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته اید (متجاوز را) به عقوبت رسانید و اگر صبرکنید, البته آن برای شکیبایان بهتر است)). ((آری چـنین است , و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است دست به عقوبت زند, سپس مورد ستم قرارگیرد, قطعا خدا او را یاری خواهد کرد, چرا که خدابخشایشگر آمرزنده است)). ((مـگـر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آن که موردستم قرار گرفته اند, یاری خواسته اند و کسانی که ستم کرده اند, به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت)). ((و کـسـانی که چون ستم بر ایشان رسد, یاری می جویند (و به انتقام بر می خیزند) و جزای بدی , مانندآن , بدی است پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند, پاداش او بر (عهده) خداست براستی او سـتـمـگران را دوست نمی دارد و هر که پس از ستم (دیدن) خود, یاری جوید (وانتقام گیرد) راه (نکوهش) بر ایشان نیست راه (نکوهش) تنها بر کسانی است , که به مردم ستم می کنندو در (روی) زمـیـن بـه نـاحـق سـر بـرمـی دارنـد آنـان عـذابـی دردنـاک خواهند داشت و هر که صبر کند و درگذرد,مسلما این (خویشتنداری , حاکی) از اراده قوی (در)کارهاست)). ـ امام علی (ع): هر که به ستم رفتار کند,با او مقابله به مثل شود.

تلافی ناشایست .

ـ امـام صـادق (ع): هـر کـس (رفـتـار)شخص نابخرد (نسبت به خود) را بانابخردی تلافی کند, به رفتاری که (از جانب نابخرد) با او شده رضایت داده است , زیرا ازنمونه او پیروی کرده است . ـ امام علی (ع): زشت ترین تلافی ,پاداش دادن (نیکی) با بدی است . ـ امـام صـادق (ع): هر کس تو را گرامی داشت , تو نیز او را گرامی بدار و هر کس به تو بی احترامی کرد, خودت را در مرتبه اوقرار مده .

نکوهش انتقامگیری .

ـ امام علی (ع): با انتقامگیری , سروری در کار نیست . ـ شتاب در انتقامگیری , بزرگترین گناهان است . ـ هر که خصلت نیک گذشت را نداشته باشد, رفتار زشت انتقام را در پیش گیرد. ـ کیفر بد دادن , از پستی پیروزی است .
ـ زشت ترین کارهای شخص قدرتمند,انتقام گرفتن است . ـ توانایی بردباری در هنگام خشم ,باارزشتر از توانایی بر انتقام است . ـ هر کس از گنهکار انتقام کشد,ارزش و برتری خود را در دنیا از بین ببرد وثواب آخرت را از دست دهد. ـ در پی مجازات کردن برادرت مباش , اگر چه به دهانت خاک بپاشد. ـ امام صادق (ع): در تورات آمده است : ای آدمی زاده , هر گاه به تو ستمی شد,به انتقامی که من برایت بگیرم رضایت ده ,زیرا من بهتر از تو برایت انتقام می گیرم .

پاداش خوبی را با بدی دادن .

ـ امام علی (ع): عادت فرومایگان ,پاداش دادن نیکی است با بدی . ـ بدترین مردم کسی است , که خوبی را با بدی پاداش دهد. ـ هر که نیکی را با بدی پاداش دهد,از مروت به دور است .

پاداش دادن بدی با خوبی .

ـ امـام سجاد(ع) ـ در بخشی از دعای مکارم الاخلاق ـ : بار خدایا! بر محمد و آل او صلوات فرست و مـرا تـوفـیق ده , تا با کسی که نسبت به من ناخالصی ورزیده ,خیرخواهی کنم و کسی را که از من قـهرکرده , با دوستی پاداش دهم و کسی را که ازمن دریغ کرده , با دهش عوض دهم و کسی را که از من بریده , با پیوستن پاداش دهم و ازآن که از من غیبت کرده , به نیکی یاد کنم . ـ امام علی (ع): از (نشانه های) کمال ایمان این است که بدی کننده را, به نیکی پاداش دهی . ـ کسی که بدی را به نیکی پاداش ندهد, از بزرگواران و جوانمردان نیست .

از هر دست بدهی با همان دست می گیری .

ـ امام صادق (ع): هر که پرده دیگری را کنار زند, عیبهای خانه خودش نمایان شود و هر که تیغ ستم بـرکـشد, (خودش) باآن کشته شود و هر که برای برادر خودچاهی بکند, خود در آن افتد و هر که بـانـابـخردان درآمیزد, بی مقدار شود و هر که بادانایان بنشیند, باوقار و گرانمایه شود و هرکه به جاهای بد وارد شود, مورد تهمت قرارگیرد. ـ امـام عـلی (ع): هر که برای برادرش چاهی کند, خود در آن افتد و هر که پرده (حرمت) دیگری را بدرد, عیبهای درون خانه او بر ملا شود. ـ امـام صادق (ع): با پدرانتان خوشرفتاری کنید, تا فرزندانتان با شماخوشرفتاری کنند و نسبت به زنان مردم عفت ورزید, تا نسبت به زنان شما عفت ورزند. ـ امام علی (ع): هر که عیبجویی کند,عیبجویی شود و هر که ناسزا گوید, پاسخ (ناسزا) شنود و هر که درختهای تقوا بنشاند,میوه های آرزوها را بچیند. ـ بـه نـقل از انجیل : هان ! در حالی که خود خطاکارید, کیفر ندهید که با عذاب کیفرداده می شوید ظـالـمـانه حکم نکنید, که به عذاب درباره شما حکم می شود با همان پیمانه ای که کیل می کنید, برای شما کیل می شود و به همان گونه که حکم می کنید,درباره شما حکم می شود. ـ امام علی (ع): از هر دست بدهی , باهمان دست پس می گیری .

تكليف .

تکلیف .

ـ امـام عـلـی (ع): بدانید که آنچه بدان مکلف شده اید, اندک است و ثوابش بسیاراگر برای ستم و تـجـاوز کـه خداوند از آنها نهی فرموده است کیفری ترسناک هم نبود, بازپاداش خودداری از آنها چندان بزرگ است که ترک آنها را بهانه ای لازم نیست . ـ خدای سبحان , بندگان خود را فرمان داده است , در حالی که آنان مختارند وبازشان داشته است برای این که به آنان هشدار داده باشد و تکلیف آسان فرموده وتکلیف دشوار نداده است و کار اندک راپـاداش فـراوان مـی دهـد, نه با زور نافرمانی می شود و نه با اکراه و اجبار فرمانبری پیامبران را به بـازیچه نفرستاد و برای بندگان بیهوده کتاب آسمانی نازل نکرد و آسمانهاو زمین و آنچه را میان آنهاست به باطل نیافرید ((این گمان کسانی است که کفرورزیدند پس وای بر کافران از آتش)). ـ بدانید که خداوند آنچه را برپیشینیان شما نپسندیده , بر شما نیز هرگزنخواهد پسندید و آنچه را بـر آنـان پـسندیده هرگز برای شما ناپسند نخواهد دانست بلکه شما (همگی) در پی نشان وردپای آشکاری حرکت می کنید و آنچه می گویید, بازتاب سخنانی است که پیشینیان شما گفته اند. عـلامـه طـباطبائی رضوان اللّه علیه , تحت عنوان ((بحثی فلسفی در چگونگی پدید آمدن تکلیف واستمرار آن)), می نویسد.
در ضـمـن بـحـثهای مربوط به نبوت و نحوه پدیدآمدن شرایع آسمانی در این کتاب , گفتیم که هـریـک از انـواع مـوجـودات دارای غـایـتـی کمالی هستندکه رو به سوی آن دارند و با رفتارها و حـرکـتـهـای وجـودی مـتـنـاسب با هستی خویش , به سمت آن درحرکتند و تا به آن نرسند آرام نـمـی گـیـرنـد, مگر این که مانعی پیش آید و نگذارد آن نوع به آن غایت کمال برسد مانند این که درخـت , بـه سـبـب دچار شدن به آفات , پیش از رسیدن به غایت وجودیش از رشدو نمو باز ایستد همچنین در آن مباحث گفتیم , که محروم شدن از رسیدن به غایات و اهداف , درحقیقت , دامنگیر افـراد خـاصی از انواع موجودات می شود و خود نوع , از حیث نوعیتش , دچار این وقفه و محرومیت نمی شود. هـمـچـنـین گفتیم , که انسان ـ که یکی از انواع موجودات می باشد ـ دارای غایتی وجودی است کـه جـز از طـریـق اجـتـمـاع مـدنی به آن غایت نمی رسددلیلش هم مجهز شدن وجود اوست به ویـژگیهایی که به سبب آنها به دیگر افراد نوع خود نیازمنداست , ویژگیهایی چون نر و مادگی و عواطف واحساسات و نیازهای فراوان و انبوه . تـحـقـق یـافـتن این اجتماع و شکل گرفتن جامعه انسانی , افراد این جامعه را به داشتن مقررات وقوانینی نیازمند می کند که با احترام نهادن به آنها و به کار بستن این قوانین کارهای پراکنده آنها نـظـم

وسـامـان مـی پذیرد و اختلافات گریز ناپذیر ایشان برطرف می شود و هر فردی در جایگاه شـایـسـتـه خودقرار می گیرد و با این مقررات و قوانین سعادت وکمال وجودی خویش را فراهم مـی آورد این احکام و قوانین کاربردی , در حقیقت , برخاسته ازنیازهایی است که خصوصیت وجود انسان و خلقت ویژه او, به سبب برخورداری از تجهیزات جسمی وروحی , آنها را اقتضا می کند کما ایـن که خصوصیت وجود و خلقت او با خصوصیات علل و اسباب کل هستی که وجود انسان را پدید می آورد, ارتباط دارد. ایـن اسـت مـعـنـای فـطـری بـودن دیـن , یـعـنـی دین مجموعه احکام و قوانینی است که وجود تـکوینی انسان به سوی آنها راهنمایی می کند به عبارت دیگر, روشها و قوانینی است که کل هستی آنـهـا رااقـتـضـا مـی کند از این رو, اگر این احکام و قوانین رعایت شوند, جامعه انسانی را درست می کند وافراد جامعه را به غایت وجودی و کمال مطلوب می رساند اما اگر رها شوند و به کار بسته نشوند,دنیای انسانی را تباه می کنند و با نظام حاکم بر کل هستی تعارض و تضاد پیدا می کنند. این احکام و قوانین , خواه به رفتارهای اجتماعی مربوط باشند, که باعث اصلاح وضع جامعه و نظم و سـامـان بـخـشـیـدن بـه آن مـی شـونـد و خـواه عبادی باشند که انسان را به کمال غایی او در زمـینه شناخت و پاک زیستن در یک جامعه پاک و صالح می رسانند, در هر حال مجموع این قوانین اجتماعی و عبادی را, انسان باید تنها از طریق نبوتی الهی ووحیی آسمانی دریافت کند. بـا تـوجـه بـه ایـن اصـول و مـبـانی , که قبلا در مباحث مربوط به نبوت و نحوه پدید آمدن شرایع آسـمـانی توضیح داده ایم , روشن می شود که تا وقتی انسان دراین زندگی دنیوی به سر می برد ـ خواه ناقص باشد وهنوز به مرحله کمال وجودی نرسیده باشد و خواه در مرتبه علم و عمل به کمال رسـیـده باشد ـ تکلیف الهی پیوسته با انسان هست و برایش لازم می باشدنیاز او به این تکالیف , در صـورتـی که انسان ناقص باشد و به کمال مطلوب نرسیده باشد, روشن است واگر کامل باشد, باز هم به تکلیف الهی نیازمند است ,زیرا معنای کمال انسان , این است که در بعد علمی وعملی ملکات فـاضـلـه ای بـرایش حاصل شود که ازآنها رفتارهایی اجتماعی سر زند که با جامعه سازگارباشد و مـوجـب اصـلاح آن شـود و همچنین باعث دست یافتن به کمال شناخت و معرفت و صدوراعمال عـبـادی مـتـنـاسـب بـا آن شـنـاخـت شود, به همان نحوی که عنایت الهی که انسان را به سوی سعادتش رهنمون می شود, اقتضا می کند. پـیـداسـت کـه تجویز برداشته شدن تکلیف ازانسان کامل , ملازم است با تجویز تخلف او از احکام و قـوانـیـن و ایـن خـود در بـعـد رفـتـارهای اجتماعی , به فساد جامعه می انجامد که با عنایت الهی سـازگـارنـیـسـت و در بعد عبادات موجب تخلف ملکات ازآثارشان می شود, زیرا افعال

(عبادی) مـقـدماتی هستند که زمینه را برای پیدایش ملکات فراهم می آورند و هر گاه این ملکات به وجود آمـدند, این افعال به آثار آنها تبدیل می شوند که به نحو تخلف ناپذیری از این ملکات (فاضله) صادر می شوند. از این جاست که نادرستی این توهم آشکارمی شود, که غرض از تکلیف کامل کردن انسان ورساندن او بـه غـایت وجودیش می باشد بنابراین ,وقتی انسان به کمال مطلوب خود رسید, دیگر باقی بودن تکلیف معنا ندارد. عـلـت نـادرسـتـی و بـطـلان ایـن تـوهـم , ایـن است که تخلف انسان از تکلیف الهی , هر چند در زمـیـنـه رفتارهای اجتماعی به کمال رسیده باشد, جامعه را به تباهی می کشاند و این خود موجب ابـطـال عـنـایت الهی نسبت به نوع انسان می شود در زمینه عبادت نیز, این تخلف , مستلزم تخلف ملکات از آثارآنهاست و این جایز نیست , زیرا اگر تخلف ملکات از آثارشان جایز باشد, مستلزم ابطال مـلـکه است واین نیز با عنایت الهی سازگار نیست آری , میان انسان کامل و غیر کامل در سر زدن افـعـال از آنـهـا یـک فرق هست و آن این که انسان کامل , به علت راسخ بودن ملکه در وجود او, از مخالفت مصون است , اماانسان ناکامل چنین مصونیتی ندارد.

خداوند هر کسی را به اندازه توانش تکلیف می دهد.

قرآن . ((خداوند, هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند)). ـ پیامبر خدا(ص): از امت من , خطا وفراموشی و آنچه بدان مجبور شوند برداشته شده است . ـ از سه کس قلم (تکلیف) برداشته شده است : از دیوانه ای که عقلش را از دست داده است , تا زمانی که بهبود یابد از شخص خفته , تا زمانی که بیدار شود و از کودک , تاوقتی که محتلم شود. ـ خداوند, هیچ گاه بنده ای را به سبب کاری که از روی خطا یا جبر انجام دهد,عذاب نمی کند. ـ نه چیز, از امت من برداشته شده است : خطا, فراموشی , آنچه بدان مجبورشوند, آنچه ندانند, آنچه از تـوانـشـان بـیـرون اسـت , آنـچه بدان ناچار شوند, حسادت , فال بد زدن و تفکر وسوسه آمیز در آفرینش , تازمانی که به زبان آورده نشود. ـ نـه خـصـلت , از امت من برداشته شده است : خطا, فراموشی , آنچه ندانند, آنچه توانش را ندارند, آنـچـه بـدان نـاچـارنـد, آنچه به زور بدان وادار می شوند, فال بد زدن ,وسوسه تفکر در آفرینش و حسادت تازمانی که به زبان یا دست , آشکار نشو. ـ امـام صادق (ع): بندگان , جز به کمتراز توانشان فرمان داده نشده اند پس , هرچیزی که مردم به انجام آن مامور شده اند,توانایی آن را دارند و آنچه که در توانشان نیست , از عهده آنان برداشته شده است . ـ خداوند, بندگان را بیش از توانشان تکلیف نکرده است حضرت سپس واجبات را نام برد و فرمود: آنان را به گرفتن یک ماه روزه در سال مکلف کرده , در حالی که توانایی بیشتر از این را دارند. ـ امـام عـلی (ع), در پاسخ به سؤال ازمعنای سخن مردمان که می گویند: لا حول ولا قوة الا باللّه , فـرمود: با وجود خداوند, مامالک چیزی نیستیم و چیزی نداریم مگرآنچه او به تملک ما در آورده باشد پس هرگاه چیزی را که او به مالکیتش سزاوارتراست به تملک ما در آورد, بر عهده ماتکلیفی نهاده و هر گاه آن را از ما بگیرد,تکلیفش را از ما برداشته است .

تكلف .

تکلف .

قرآن . ((بگو: من مزدی بر این (رسالت), از شما نمی طلبم ومن از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدانسبت دهم)). ـ امـام بـاقـر(ع): خداوند محمد(ص) را ازسه چیز مبرا کرد: این که بر خدا سخن دروغ ببافد, یا از روی هوای نفس خود سخن بگوید, یا تکلف ورزد)). ـ مصباح الشریعة : پیامبر خدا(ص)فرمود : ما گروه پیامبران امانتدار وپرهیزگار, از تکلف بدوریم . ـ مصباح الشریعة : امام صادق (ع)فرمود : متکلف (کسی که خود را به زور نه از روی رغبت به کاری وا دارد), خطا کاراست , هر چند (در واقع) کارش درست باشدو داوطلب عملش درست است , اگر چه (درواقع) خطا کرده باشد. ـ امـام علی (ع): مسلمانان , به رسول خدا(ص) عرض کردند: ای رسول خدا, اگرکسانی از مردم را کـه بـر آنـان چـیـره گـشـتـی به پذیرفتن اسلام مجبور می کردی , تعداد مازیاد می شد و در برابر دشمنمان نیرومندمی شدیم رسول خدا(ص) فرمود: حاضرنیستم خدای عزوجل را با بدعتی دیدار کـنـم ,که درباره آن چیزی به من نفرموده است : ((ومن از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم وبه خدا نسبت دهم)). ـ بدترین دوستانت , کسی است که به خاطر او به زحمت و تکلف افتی . ـ بدترین برادران , کسی است که باعث تکلف شود. ـ گواراترین زندگی (در), دورافکندن تکلفات است . ـ تکلف (تصنع و ظاهر سازی), ازاخلاق منافقان است . ـ بدترین دوستی و الفت , آن است که با تکلف همراه باشد. ـ بزرگترین تکلف , این است که به چیزهای بیهوده بپردازی . ـ امـام حـسـن (ع), در پاسخ به این سؤال که تکلف چیست , فرمود: سخن گفتنت درباره چیزهای بیهوده است . ـ امام علی (ع): دور افکندن تکلفات ,بالاترین اندوخته است . ـ هر کس تو را به چیزی که توانش رانداری مکلف سازد, حکم نافرمانی تو ازخودش را صادر کرده است . ـ امام کاظم (ع): کسی که خودش را در آنچه در حیطه علم او نیست به تکلف اندازد,کارش را تباه کرده است وبه آرزویش نرسد. ـ امام علی (ع): ده نفرند, که خود ودیگران را به رنج و زحمت می اندازند: کسی که از دانش اندکی برخوردار است , اما با زحمت سعی می کند به مردم چیز زیادی بیاموزد. ـ دوستیت , سودایی نباشد و دشمنیت نابودکننده , بلکه دوست خود را در حد اعتدال دوست بدار و دشمنت را نیز به اندازه دشمن بدار. ـ خـرد مـردم , دستخوش خلل وکاستی است مگر کسی که خدایش مصون بدارد سؤال کننده شان لجوج و مجادله گر است و پاسخ دهنده شان متکلف و خودنما. ـ پیامبر خدا(ص) ـ در دعا ـ : به من رحم فرما, تادرکارهای بیهوده خودرابه تکلف نیندازم .

نشانه های شخص متکلف .

ـ امـام عـلـی (ع): مـتـکلف را, سه نشانه است :با نافرمانی از بالا دست خود (در علم و دانش),با او مـی سـتـیـزد و با چیره آمدن بر پایین تر از خود(در علم و دانش), بر او ستم می کند و ستمگران را تقویت می کند. ـ پـیامبر خدا(ص): اما نشانه متکلف (عالم نمای مدعی علم), چهار چیز است : درموضوعاتی که به او مـربـوط نمی شود, بحث ومجادله می کند با بالادست خود می ستیزد بدانچه نتواند رسید, دست می یازد و همت خود رامصروف چیزی می کند, که نجاتش نمی دهد. ـ متکلف را, سه نشانه است : در حضور,چاپلوسی می کند پشت سر, بدگویی می نماید واز مصیبت و گرفتاری (دیگران), شاد می شود. ـ لـقـمان (ع) به فرزندش فرمود: متکلف راسه نشانه است : با بالادست خود, بحث و ستیزه می کند چیزی که نمی داند, می گوید و بدانچه نتواند رسید, دست می یازد. ـ امـام صـادق (ع): عـلـمـایـی هـسـتـنـد, کـه خـودرا در مسند فتوا می نشانند و می گویند: هر چـه مـی خـواهـیـد از مـن بـپـرسـیـد در حـالـی کـه ای بـساحتی یک کلمه اش درست نباشد و خداوندمتکلفان را, دوست نمی دارد. ـ پیامبر خدا(ص): قصه نگوید, مگر امیریا مامور و یا متکلف (متصنع و خودنما) ((9)) . ـ امـام حـسـن (ع), در پاسخ به این پرسش امیرالمؤمنین (ع) از او که تکلف چیست , گفت :تمسک جستن به کسی که به تو امان نمی دهد واندیشیدن در چیزهای بیهوده و بی ربط. ـ امـام عـلی (ع), درپاسخ به سؤال از تقدیر,فرمود: راهی تاریک است , مپویش دریایی ژرف است , در آن فرو مرو و راز خداست , خودرا (برای دانستن آن) به زحمت مینداز. ـ از سخن گفتن درباره آنچه نمی دانی , دم فروبند و در آنچه مکلف نشده ای , گفتگو مک . ـ بدان که راسخان در علم کسانی هستندکه اعتراف به آنچه در پس پرده غیب است وتفسیرش را نمی دانند, آنها را از ورود به درهایی که جلو غیبها زده شده , بی نیاز کرده است پس , خداوند متعال اعتراف آنان را به ناتوانی در رسیدن به آنچه بدان احاطه علمی ندارند, ستوده است و فرو گذاشتن تـعمق وغوررسی در آنچه راکه مکلف به بحث ازکنه و حقیقت آن نیستند, رسوخ (در علم)نامیده است . ـ خداوند, فرایضی را بر شما واجب فرموده است پس آنها را فرو مگذارید وچیزهایی را هم برای شما مـسـکوت گذاشته است , نه این که فراموش کرده باشد آنهارابگوید پس برای دانستن آنها, خود را به تکلف نیندازید. ـ فرو گذاردن آدمی آنچه را که به عهده او واگذار شده و پرداختن متکلفانه به کاری که از عهده او برداشته شده (و به عهده کسی دیگر است), ناتوانیی آشکار واندیشه ای تباه کننده است .

سخن .

سخن .

قرآن . ((هـر كـس عـزت مـى خـواهـد, عزت يكسره از آن خداست سخن پاكيزه به سوى او بالا مى رود و كـارشـايـسته به آن رفعت مى بخشد و كسانى كه با حيله ومكر كارهاى بد مى كنند, عذابى سخت خواهند داشت ونيرنگشان خود, تباه مى گردد)). ـ امـام على (ع): كشتگاه سخن , دل است و انبار آن , انديشه و تقويت كننده آن , خردو آشكار كننده آن , زبـان و جـسـم آن , حـروف (و كـلمات) و جانش , معنا و زيورش , اعراب (درست و مفهوم بيان كردن) و نظامش ,درستى . ـ به شگفت آييد از اين انسان , كه باتكه اى پيه مى بيند و با گوشت پاره اى , سخن مى گويد. ـ انـسان از دو مزيت برخوردار است :خرد و گويايى : با خرد بهره مند مى شود و باگويايى بهره مند مى سازد. ـ از امـام عـلـى (ع) پـرسـيدند: بهترين چيزى كه خدا آفريده كدام است , فرمود:سخن عرض شد: زشـت تـريـن چـيـزى كـه خـداآفـريده كدام است ؟ فرمود: سخن سپس فرمود: با سخن است , كه روسفيدى حاصل مى شود و با سخن است , كه روسياهى به وجود مى آيد. ـ پـيامبر خدا(ص): گاه انسان از خشنودى خداوند سخنى مى گويد كه گمان نمى كند آن سخن بـدانـجـا رسـد كه رسيد و خداوند متعال به سبب آن سخن خشنودى خود را تا روزى كه ديدارش كـنـد, بـراى او مى نويسد و گاه انسان از خشم و ناخرسندى خداوند سخنى مى گويد, كه گمان نـمـى كند آن سخن بدانجارسد كه رسيد و خداوند به سبب آن سخن خشم و ناخشنودى خود را تا روزى كه ديدارش كند, براى او مى نويسد.

تاثیر عظیم سخن .

ـ امام علی (ع): بسا سخنی , که ازیورش کارگرتر است . ـ صورت زن در رخسار اوست وصورت مرد در گفتار او. ـ بسا سخنی , که چون شمشیر بران است . ـ بسا سخنی , که زخمی عمیق واردمی آورد. ـ بسا سخنی , که از تیرهایی کارگرتر است .

پرهيز از گفتار زشت .

ـ امام على (ع): زنهار, از به زبان آوردن سخنان زشت , زيرا كه فرومايگان راگرد تو جمع مى كند و گرانمايگان را از تومى رماند. ـ زنهار از سخن زشت , كه آن دلها راكينه ور مى سازد. ـ هرگز سخنى را كه از جوابش ناراحت مى شوى , مگوى . ـ هر كه گفتارش بد باشد, ملامت بسيار شنود. ـ هر كه سخنش بد باشد, بهره بد برد. ـ سخن بد مگوى , اگر چه از پاسخ درماندى . ـ شيوه فرومايگان , زشتگويى است . ـ زشتگويى , شكوه و مروت را لكه دارمى كند. ـ بد زبانى , قدر و منزلت را لكه دارمى كند و برادرى را از بين مى برد.

ترغیب به ترک بیهوده گویی .

ـ پیامبر خدا(ص): نشانه فهمیدگی مرد,این است که کمتر سخن بیهوده می گوید. ـ از نشانه های نیکویی اسلام شخص ,دم فرو بستن از بیهوده گویی است . ـ امـام عـلی (ع) بر مردی گذشت که زیاده گویی می کرد فرمود: بدان که تو بر دوفرشته نگهبان اعـمـالـت نـوشـته ای املا می کنی و به سوی پروردگارت می فرستی پس ,سخنانی بگو که برایت سودمند باشد و ازسخنان بیهوده دم فرو بند. ـ امام باقر(ع): ابوذر گفت : دنیا را دوکلمه قراربده : کلمه ای درطلب (روزی) حلال و کلمه ای برای آخرت و کلمه سوم زیان می زند و سود نمی رساند پس به آن نپرداز. ـ امـام حـسـین (ع) به ابن عباس فرمود:هرگز سخن بیهوده مگوی , زیرا بیم گناه برای تو دارم و سخن سودمند نیز هرگزمگوی , مگر این که آن سخن به جا باشد. ـ پیامبر خدا(ص): پر گناهترین مردم ,آنانند که بیشتر بیهوده گویی می کنند. ـ بیشترین گناه را در روز قیامت آن مردمی دارند, که بیشتر سخنان بیهوده بگویند.

نکوهش زیاده گویی .

ـ امـام عـلی (ع): از زیاده گویی بپرهیز,که آن عیبهای پنهان تو را آشکار می سازد وکینه های آرام گرفته دشمنانت را بر ضد توتحریک می کند. ـ امام رضا(ع): هیچ زیاده ای نیست ,مگر این که نیاز به سخن زیادی دارد. ـ امام صادق (ع): دانا, زیاده گویی نمی کن . ـ امام علی (ع): خوشا به حال کسی , که زیادی مال خود را انفاق کرد و زبانش را اززیاده گویی نگه داشت . ـ در شـگفتم از کسی که سخنانی می گوید, که نه در دنیایش به او سودمی رساند و نه در آخرتش , برای او اجری نوشته می شود. ـ در شـگفتم از کسی که سخنانی می گوید که اگر از قول او بازگو شود, زیانش می رساند و اگر بازگو نشود, سودش نمی رساند. ـ پیامبر خدا(ص): سخن فرزند, آدم به زیان اوست نه به سودش , مگر امر به معروف و نهی از منکر و یاد خدای عزوجل . ـ آدمی , گاه سخنی می گوید و قصدبدی ندارد, جز این که مردم را بخنداند (اما بااین کارش) به اندازه ای دورتر از آسمان سقوط می کند. ـ هـان ! گـاه مـی شـود کـه مـردی از شمابرای خنداندن مردم , سخنی می گوید و بدان سبب به مسافتی دورتر از آسمان سقوطمی کند هان ! گاه می شود که مردی از شمابرای خنداندن دوستان خود, سخنی می گویدو بدان سبب خداوند بر او خشم می گیرد, به طوری که تا به دوزخش نبرد راضی نمی شود!. ـ آدمـی (گـاه) چـنـدان بـه بـهـشـت نـزدیـک مـی شـود, کـه به اندازه نیزه ای با آن فاصله دارد پس سخنی می گوید و به فاصله ای دورتر از صنعا, از بهشت دور می شود.

نهی از یاوه گویی .

ـ امام علی (ع): از یاوه گویی بپرهیز,زیرا کمترین زیان آن , سرزنش است . ـ زنهار از یاوه گویی , زیرا هر که پرگو باشد, گناهانش بسیار شود. ـ زشتی درماندگی در سخن , بهتر اززخم یاوه گویی (بر شنونده) است . ـ یاوه گویی زیاد, ننگ و عار به بارمی آورد. ـ یاوه گویی بسیار, همنشین را ملول می سازد و رئیس را بی حرمت می گرداند. ـ یاوه گویی , (شخص را) به پیشامدهای زیانبار دگرگونساز احوال , نزدیک می کند. ـ یاوه گویی , سر را بر باد می دهد.

نهی از پرگویی .

ـ امـام عـلـی (ع): پـرگویی , حاشیه های سخن را می گستراند و معانیش را کم می کنددر نتیجه , پایان و کرانه ای برای سخن دیده نمی شود و کسی از آن سود نمی برد. ـ زنهار از پرگویی , زیرا که لغزشها رازیاد می کند و ملال می آور. ـ از سـفـارشـهـای خـضر(ع) به موسی (ع):هرگز پرگو و یاوه گو مباش , زیرا پرگویی ,دانایان را لکه دار می کند و بدیهای سبک مغزان را آشکار می سازد. ـ امام علی (ع): هر که پرگویی کند, به هذیان گویی کشانده شود و هر که بیندیشد,بینا گردد. ـ آفت سخن , درازگویی است . ـ هر که سخن را در آنچه شایسته نیست به درازا کشاند, بیگمان خود را درمعرض ملامت قرار داده است . ـ پرگویی , ملال می آورد. ـ پرگویی , حکیم را می لغزاند و بردباررا به ستوه می آورد پس , بسیار مگوی که دلگیر کنی و کمتر از اندازه هم مگوی , تاخوار و بی حرمت شوی .

پرگویی دل را می میراند.

ـ پیامبر خدا(ص): در غیر از یاد خدا,بسیار سخن مگوييد, زيرا بسيار گويى در جزياد خدا, موجب سختدلى مى شود ودورترين مردم از خدا آدم سختدل است . ـ امـام عـلـى (ع): هـر كه سخن بسيارگويد, خطايش بسيار شود و هر كه بسيارخطا كند, شرم و حيايش كم شود و هر كه كم شرم و حيا شود, پارسايى اش كاهش يابد وهر كه پارسايى اش كم شود, دلش بميرد و هركه دلش بميرد, به آتش رود. ـ مـسـيـح (ع): در جـز يـاد خـدا, زيادسخن مگوييد, زيرا كسانى كه در غير از يادخدا بسيار سخن گويند, دلهايشان سخت است و خود نمى دانند. ـ در حـديـث مـعراج آمده است : اى احمد! بر تو باد خاموشى , زيرا آبادترين مجلس , دلهاى پاكان و خاموشان است وويرانترين مجلس , دلهاى بيهوده گويان است .

ستایش کم گویی .

ـ پیامبر خدا(ص): از نشانه های نیکویی اسلام شخص , این است که کمتربیهوده گویی کند. ـ امام علی (ع): کسی که گفتارش اندک باشد, عیبش نابود شود. ـ کم گوی , تا از ملامت در امان مانی . ـ هر گاه عقل کامل شود, سخن گفتن کاستی گیرد. ـ امـام باقر(ع): من خوش ندارم که اندازه زبان مرد, فزونتر از اندازه دانش اوباشد, چنان که خوش ندارم اندازه دانش او,فزونتر از اندازه خرد او باشد. ـ امـام عـلـی (ع): مـرا در گـذشته برادری بود در راه خدا و هر گاه در برابر سخن (حق) مغلوب مـی شـد مـغـلوب سکوت نمی شد (بلکه حق را می پذیرفت و ساکت می شد و ستیزه نمی کرد) و به شنیدن حریصتر از گفتن بود. ـ اگـر دوسـتـدار سلامت جان خود وپوشیده ماندن عیبهایت هستی , کمتر سخن گوی و بیشتر خاموش باش , تا اندیشه ات فزونی گیرد و دلت نورانی شود. ـ هر گاه خداوند سبحان صلاح بنده ای را بخواهد, کم گویی و کم خوری و کم خوابی را در دل او افکند. ـ کم گویی , عیبها را می پوشاند وگناهان را می کاهد. ـ کم گویی , معایب را می پوشاند واز لغزش ایمن می گرداند.

گوینده و بند سخن .

ـ امـام علی (ع): تا سخن را به زبان نیاورده ای , سخن در بند توست همین که به زبان آوردی , تو در بـنـد سخن در می آیی پس همان گونه که زر و سیم خود را درگنجینه می نهی , زبانت را نیز در گنجخانه دهان نگه دار, زیرا بسا سخنی , که نعمتی رااز کف برده و خشم و کیفری (الهی) راآورده است . ـ هـر گـاه سـخـنـی گـفـتـی , آن سخن مالک توست و هر گاه آن را (از گفتن), نگه داشتی تو اختیاردارش هستی . ـ زبـانـت را نـگـه دار, زیـرا سخن , در بندآدمی اسیر است پس چون آن را رها کند, اواسیر بند آن می شود. ـ امام هادی (ع): نادان , اسیر زبان خویش است . ـ امام علی (ع): خاموشی , مایه مصون ماندن از پشیمانی است و تلافی آنچه بر اثرخاموشیت از دست رفته , آسانتر از جبران فایده ای است که بر اثر سخن گفتنت از کف رفته باشد و نگه داشتن آنچه در ظرف است با بستن در آن است . ـ تـلافـی آنـچـه بـه علت خاموشیت ازدست رفته , آسانتر از جبران چیزی است که به سبب سخن گفتنت از کف رفته باشد ونگاهداری آنچه در ظرف است , با بستن در(یا بند) آن است .

گفتار جزیی از کردار است .

ـ امـام عـلـی (ع): سـخـن تو, برایت نگهداری و در نامه ات برای همیشه ثبت می شود پس آن را در چیزی به کار گیر که تو را (به خدا),نزدیک می سازد. ـ پـیـامـبر خدا(ص): کسی که گفتارش راجزئی از کردارش به شمار آورد, گفتار اوجز در آنچه سودمند است , کاستی پذیرد. ـ امام علی (ع): کسی که بداند گفتار اودر شمار کردار اوست (و بازخواست می شود), گفتار او جز در مواردی که مفیداست , اندک شود. ـ امـام صـادق (ع): هـر کـس جایگاه گفتارخود نسبت به کردارش را بداند, سخنان بیهوده کمتر گوید. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هر کس بداند که گفتارش چه جایگاهی از کردارش دارد,سخن گفتنش کاستی پذیرد مگر در آنچه که مفید است . ـ کـسی که گفتارش را از کردارش به شمار نیاورد, گناهانش بسیار شود و عذابش حاضر و آماده گردد. ـ امام علی (ع): کسی که می داند برای سخنش مؤاخذه می شود, باید گفتارش راکوتاه کند.

نکوهش آشکار کردن هر دانسته ای .

ـ امـام صادق (ع): سخنی را از من بشنوید که از اشتران خاکستری که دست وپایشان خطوط سیاه دارد, بـرای شما بهتراست : هیچ یک از شما سخن بیهوده نگوید وبسیاری از سخنان مفید را هم به زبـان نیاورد,مگر آن گاه که برایش جایی بیابد, زیرا بساکسی که سخنی نابجا بگوید و با آن سخن برخود, جنایت کند. ـ امام علی (ع): آنچه نمی دانی مگوی , حتی تمام آنچه را هم که می دانی مگوی , زیراخداوند بر کلیه اعضای بدن تو فرایضی واجب کرده است , که روز قیامت به وسیله آنها بر ضد تو حجت می آورد. ـ از خردمندی آدمی است , که تمام آنچه را می داند نگوید. ـ هر چه را که می دانی مگوی , زیرااین کار نشانه نادانی است . ـ هر چه می شنوی برای مردم بازگومکن , که این نشانه حماقت است . ـ پیامبر خدا(ص): برای دروغگویی آدمی همین بس , که هر چه می شنود بازگوکند.

سخن چون داروست .

ـ امام علی (ع): سخن چون داروست ,اندکش سود می بخشد و بسیارش کشنده است . ـ هر گاه گفتار اندک شود, سخن درست بسیار گردد هر گاه پاسخها انبوه شود, (پاسخ) درست ناشناخته ماند. ـ خردمند سخن نگوید, مگر برای نیاز خود یا دلیل و حجتش . ـ سـخـن , مـیـان دو خـصـلـت زشـت قـرارگرفته است : پرگویی و کم گویی , زیراپرگویی به یاوه گویی می انجامد و کم گویی ,نشانگر درماندگی و عجز در سخن گفتن است . ـ همانا سخن خردمند هر گاه درست باشد, داروست و اگر نادرست باشد, درداست .

برتری سخن بر سکوت .

ـ امـام سـجاد(ع), در پاسخ به این سؤال که سخن گفتن برتر است یا خاموشی گزیدن ,فرمود: هر یک از این دو را آفاتی است اگرهر دو از آفات به دور باشند, آن گاه سخن گفتن برتر از خاموشی گزیدن است . عرض شد: چگونه , یابن رسول اللّه ؟ فرمود: زیرا خداوند عزوجل , انبیا و اوصیا رابا سکوت نفرستاده , بـلـکه آنان را با سخن وگفتار فرستاده است و نه بهشت با سکوت سزاوار کسی شده و نه ولایت و دوستی خدابا سکوت , بر کسی واجب آمده و نه کسی باسکوت , از آتش دور شده بلکه همه اینها,از طریق سخن حاصل می شود. ـ امـام باقر(ع) به مردی که در حضور ایشان زیاد سخن گفت , فرمود: ای مرد!سخن را دست کم و کـوچـک مـی شـماری !بدان , که خدای عزوجل , وقتی پیامبران خودرا فرستاد, آنان را با زر و سیم نـفـرسـتـاد, بـلـکـه بـا سـخن فرستاد خدای عزوجل , از طریق سخن و دلایل و نشانه , خودش را به آفریدگانش شناساند. ـ امام صادق (ع): سخن , آرامبخش جان است و خاموشی آرامبخش خرد. ـ امام علی (ع): سخن حق گفتن , بهتر ازدرماندگی در سخن و خاموش ماندن است .

برتری سکوت بر سخن .

ـ لقمان (ع) به فرزندش فرمود: پسرم !اگر فرض کنی که سخن , از نقره است ,خاموشی , از طلاست . ـ پیامبر خدا(ص): خاموشی , طلاست وسخن , نقره . ـ امـام صـادق (ع): بـنـده مؤمن تا زمانی که خاموش است , نیکوکار قلمداد می شود اماچون سخن گوید, یا نیکوکار رقم می خورد یابدکار. ـ داود(ع) به سلیمان (ع) فرمود: فرزندم !بر تو باد دم فرو بستن , مگر از خوبی , زیرایک بار پشیمانی بر اثر خاموشی طولانی ,بهتر از بارها پشیمانی است که از پرگویی حاصل می شود پسرم ! اگر سخن از نقره باشد, سزاست که خاموشی از طلا باشد. در جمع و سازش میان احادیث این دوباب دقت و تامل شود.

خاموشی ممدوح .

ـ امـام عـلـی (ع): در زبـان فـرو بستن ازحکمت , خیری نیست , چنان که در سخن گفتن از روی نادانی نیز خیری نیست . ـ هر سکوتی که در آن اندیشیدنی نباشد, آن غفلت است . ـ پیامبر خدا(ص): خاموشی برای کسی که ذکر خدا گوید, عبادت است . ـ امام علی (ع): خاموشی بدون تفکر,گنگی است . ـ پـیامبر خدا(ص): سزاوار نیست که شخص دانشمند از بیان دانش خود, دم فروبندد و برای نادان نـیز سزاوار نیست که برنادانی خود, سکوت کند خدای متعال فرموده است : ((پس اگر نمی دانید, از کسانی که می دانند بپرسید)). ـ امـام علی (ع): هر کس که وارد جایی می شود, دچار نوعی سرگشتگی است پس باسخن گفتن به او انبساط خاطر دهید.

خاموشیی برتر از سخن .

ـ امام علی (ع): خاموشیی که تو را وقاربخشد, بهتر از سخن گفتنی است که جامه عاربر تو پوشد. ـ خاموشیی که برای تو سلامت در پی آورد, بهتر از گفتاری است که برایت ملامت به بار نشاند. ـ خاموشیی که جامه کرامت بر توپوشاند, بهتر از سخنی است که برایت ندامت آورد. ـ پیـامبر خدا(ص): خاموشی , بهتر از املاکردن بدی (بر فرشتگان کاتب اعمال) است و املا کردن خوبی , بهتر از خاموشی است . ـ امام علی (ع): گنگ بودن , بهتر ازدروغ گفتن است . ـ ناتوانی در سخن گفتن , بهتر ازیاوه گویی است .

خاموشی اولیای خدا.

ـ پـیامبر خدا(ص): همانا اولیای خدا,خاموش می شوند و خاموشی شان , یاد(خداست) و می نگرند و نگاهشان , عبرت (گرفتن) است و سخن می گویند و سخنشان ,حکمت است . ـ امـام عـلی (ع): خدا را بندگانی است که ترس و خشیت از او دلهایشان را شکسته وزبانشان را از گـفتار فرو بسته است , در حالی که مردمانی سخنور و خردمندند با کارهای پاک به سوی خداوند پـیـشـی می گیرند, عمل بسیار را در پیشگاه خدا, زیاد نمی شمارند وبه عمل اندک خود, رضایت نمی دهند.

بهترین سخن .

ـ امـام علی (ع): بهترین سخن , آن است که گوشها از شنیدن آن رنجه و بیزار نشود وفهمیدن آن , اندیشه ها را به رنج نینداز. ـ بهترین سخن , آن است که به زیبایی نظم (حسن تالیف و ترکیب) آراسته باشد وخاص و عام آن را بفهمند. ـ بهترین سخن , آن است که نه ملال آورد و نه اندک باشد (اطناب ممل و ایجازمخل در آن نباشد). ـ پیامبر خدا(ص): بهترین سخن , سخن خداست .

سخن جامع (کم لفظ و پرمعنا).

ـ پـیـامـبر خدا(ص): من به سخن جامع مبعوث شدم و با رعب و وحشت (که خداوند از من در دل کفار افکند) پیروز شدم . ـ من با رعب و وحشت بر دشمن پیروز شدم و سخن جامع به من داده شد. ـ امام باقر(ع), به نقل از پدران بزرگوارش از رسول خدا(ص), فرمود: پنج چیزبه من داده شده که به هـیـچ یک از پیامبران پیش از من داده نشده است : من به سوی سفیدوسیاه و سرخ فرستاده شده ام (رسـالـتـم جـهانی است), زمین و خاک برای من سجده گاه قرارداده شد, با رعب ووحشت پیروز شـدم , غـنـایـم بـرایم حلال شده , در حالی که برای هیچ کس ـ یا فرمود: هیچ پیامبر پیش از من ـ حلال نشده بود و سخن جامع به من داده شده اس . عطا می گوید: از حضرت باقر(ع) پرسیدم :سخن جامع چیست ؟ فرمود: قرآن . ـ بادیه نشینی از رسول خدا(ص)خواهش کرد که سخنی جامع به او بیاموزدحضرت فرمود: توصیه مـی کنم که خشم نگیری بادیه نشین , خواهش خود را سه بارتکرار کرد (و همان جواب را شنید) تا این که آن مرد به خود آمد و گفت : از این به بعددیگر سؤالی نمی کنم . ـ یـزیـد جـعـفـی از رسول خدا(ص)خواهش کرد که جمله ای به او بفرماید, که جامع باشد, رسول خدا(ص) فرمود: در آنچه می دانی , از خدا بترس .

ارزش و برتری خوش سخنی .

قرآن . ((و با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید)). ((و بـه بـندگانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویندهمانا شیطان , میانشان را بر هم می زند راستی که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید, از خدا پروا دارید وسخنی استوار بگویید, تا اعمال شما را به صلاح آورد وگـنـاهـانـتان را بر شما ببخشاید و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعا به رستگاری بزرگی نایل آمده است)). ((و چـون (سـخـن) لـغـوی بـشـنوند از آن روی برمی تابند و می گویند: کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست سلام بر شما, جویای (مصاحبت)نادانان نیستیم)). ـ پیامبر خدا(ص), در پاسخ به مردی که پرسید برترین کارها کدام است , فرمود:اطعام کردن و نیکو سخن گفتن . ـ امـام عـلـی (ع): سه چیز از درهای نیکی است : سخاوت نفس و نیکویی گفتار وشکیبایی در برابر آزار. ـ پـیـامبر خدا(ص): در بهشت اتاقهایی است که بیرون آنها از درونشان دیده می شود و درونشان از بـیـرونـشان در این اتاقها کسانی از امت من ساکن می شوند, که خوش سخن بگویند, اطعام کنند, سلام راارواج دهند, به روزه گرفتن ادامه دهند وشب هنگام که مردم خفته اند, آنان نمازبگزارند. ـ امام باقر(ع), درباره آیه ((و با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید)), فرمود:بهترین سخنی را که دوست دارید درباره شما گفته شود, به مردم بگویید. ـ امـام صـادق (ع): ای گـروه شـیـعه ! مایه زیور ما باشید و باعث عیب و ننگ , نباشید بامردم نیکو سخن بگویید و زبانهایتان را نگه دارید و از زیاده گویی و سخن زشت , بازشان دارید. ـ از خـدا بـتـرسید و مردم را برشانه هایتان سوار نکنید خداوند عزوجل می فرماید: ((و با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید)). ـ امـام سـجاد(ع): گفتار نیک , دارایی را زیاد می کند و روزی را افزایش می دهد واجل را به تاخیر می اندازد و انسان را نزدخانواده محبوب می گرداند و (شخص را) به بهشت می برد. ـ پـیـامـبر خدا(ص): سوگند به آن که جانم در دست اوست , مردم هیچ انفاقی نکردندکه دوست داشتنی تر از گفتار نیک باشد. ـ امـام عـلـی (ع): گفتار نیک بگویید, تابه آن شناخته شوید و کردار نیک کنید تا ازاهل آن (نیکو کرداران) باشید. ـ زیبا سخن بگویید, تا پاسخ زیبابشنوید. ـ زشتی پاسخ (که می شنوی), اززشتی سخن است (که می گویی). ـ هر که گفتارش نیکو باشد, پیروزی در برابر اوست . ـ به خودت اجازه کمترین زشت گفتاری و زشت کرداری , مده . ـ زبانت را به نکوگویی عادت ده , تااز سرزنش ایمن مانی . ـ زبانت را به نرمگویی و

سلام کردن (به دیگران) عادت ده , تا دوستدارانت زیادشوند و بدخواهانت اندک . ـ کسی که زبانش شیرین باشد,برادرانش زیاد شوند.

سخن (متفرقه).

ـ امام علی (ع): سخن را, آفتهایی است . ـ پیامبر خدا(ص): سخن سه گونه است :سودآور, سالم و پژمرده اما سودآور,(سخن) کسی است که خدا را یاد می کند اماسالم , (سخن) کسی است که آن می گوید که خدا دوست دارد و اما پژمرده , (سخن) کسی است که به طعن و تمسخر مردم می پردازد. ـ امام علی (ع): بدترین سخن , سخنی است که قسمتی از آن قسمت دیگرش رانقض کند. ـ الفاظ, قالبهای معانی اند. ـ هر جایی را, سخنی است ((10)) . ـ هر گاه برای سخن جایی نیافتی ,سخن مگو. ـ برای ارباب فهم است , که گفته هادگرگون (یا نقادی) می شود. ـ زبان حال , راستگوتر از زبان گفتار است . ـ کسی که گفتارش او را خوش آید,هر آینه خردش غروب کرده است .

كمال .

کمال .

ـ امام علی (ع): خردمند, طالب کمال است و نادان جویای مال . ـ انسان , خردی است و صورتی پس ,هرکه خرداز او دورشودو صورت همراهش گردد, کامل نیست و به مانند پیکری بی جان است وهر که جویای خرد متعارف باشد, ـ ;ل!; ـ;ـ,ـ4ً;ج;ژخ&ّب;€بایداصول وزواید(فروع)رابشناسد,زیرابسیاری از مردم دنبال فروع (و زواید) می روند واصول را رها می کنند پس , هر که اصل را به دست آورد, از فرع بی نیاز می شود. اصل امور در دین , تکیه کردن به نمازهاودوری کردن از گناهان کبیره است و لازمترازهمه اینها, پایبندی به چیزی است که چشم برهم زدنی از آن بی نیازی نیست , اگر از آن محروم شوی به هلاکت درافتی و اگر آن راتوام با فهم و عبادت کنی , بهره مند شده ای .

نقش آگاهی از نقص در رسیدن به کمال .

ـ در شعری منسوب به امام علی (ع)آمده است . کاملترین مردم , کسی است که از نقص خویش آگاهتر است . و شهوت و آزمندی خود را بیشتر سرکوب می کند. عافیت را, به هیچ بهایی مفروش . و هیچ دردی را, هر چند ناچیز باشد,دست کم مگیر. ـ امام علی (ع): خود را ناقص نشمرد,مگر شخص کامل . ـ آگاهی انسان از ناقص بودنش ,نشانه کمال و فراوانی فضل اوست . ـ کمال , در دنیا نایاب است .

زنان کامل .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): از مردها شمار زیادی به کمال رسیده اند, اما از زنان تنها چهار تن به کمال رسـیـدنـد: آسـیه دختر مزاحم و همسرفرعون , مریم دختر عمران , خدیجه دخت خویلد و فاطمه دخت محمد. ـ برترین زنان بهشت , خدیجه دخت خویلد است و فاطمه دخت محمد(ص), ومریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم وهمسر فرعون .

عوامل رسیدن به کمال .

ـ امـام عـلـی (ع): کمال مرد, به شش خصلت است : به دو عضو کوچک او و دوعضو بزرگش و دو هـیئت او دو عضوکوچک او دل و زبان اوست , اگر بجنگد بادلش می جنگد و اگر سخن بگوید, با زبانش سخن می گوید دو عضو بزرگ او, خرد وهمت اوست و دو هیئت او مال و جمال اوست . ـ پـیـامـبرخدا(ص) عباس (بن عبدالمطلب)را که مردی بلند قامت و خوش اندام بود,دید تبسمی کـرد و فـرمود: ای عمو! تو زیباهستی ! عباس گفت : ای رسول خدا, زیبایی مرد به چیست ؟ پیامبر فـرمـود: بـه درست گفتن سخن حق گفت : کمال چیست ؟ فرمود: پروا داشتن از خدای عزوجل وخوشخویی . ـ امـام باقر(ع): کمال حقیقی , عبارت است از فهم در دین و شکیبایی در برابربلای سخت و اندازه نگه داشتن در معیشت . ـ امام علی (ع): کمال در سه چیز است :شکیبایی در برابر مصائب , پارسایی درخواهشها و خواستها و کمک کردن به کمک خواه . ـ با خرداست , که نفس به کمال می رسدو با مجاهدت است , که نفس ساخته می شود. ـ کمال آدمی , خرد اوست و ارزش او, فضل اوست . ـ کمال انسان , خرد است .

ویژگی انسان کامل .

ـ امـام عـلی (ع): هر گاه خوبیهای مرداز بدیهای او بیشتر باشد, او کامل است و هرگاه خوبیها و بدیهایش برابر باشد, او خود را(از هلاکت) نگه داشته و اگر بدیهایش بیشتر از خوبیهایش باشد, او هلاک شده است . ـ انسان کامل , کسی است که جدی اوبر شوخی اش چیره باشد. ـ از کمال آدمی است , که آنچه رازیبنده او نیست فرو گذارد. ـ امـام صادق (ع): سه خصلت است که به هر کس روزی شود کامل است :خردمندی , زیبایی و شیوا سخنی . ـ سـزاوار نیست کسی که دانا نباشد,خوشبخت شمرده شود و یا کسی که مهربان نباشد, ستوده به شمار آید و یا کسی که شکیبانیست , کامل شمرده شود. ـ امـام عـلی (ع): جامه شرم بپوش و زره وفاداری به تن کن و برادری را نگه دار و بازنان کم سخن گوی , تا بلند مرتبگی تو کامل شود.

زیرکی .

زیرک .

ـ امام علی (ع): زیرک کسی است , که خود رابشناسد و اعمالش را (برای خدا) خالص گرداند. ـ زیرک , ریشه اش خرد اوست ومردانگیش , خوی او و دینش , تبار او. ـ زیرک کسی است , که امروز او ازدیروزش بهتر باشد و نکوهش را از خود, بازدارد. ـ زیـرک کسی است , که فضایل خویش را زنده کند و با سرکوب شهوت و هوای نفس خود, رذایلش را بمیراند. ـ زیرک کسی است , که از غیر خود غافل باشد و از نفس خویش , زیاد بازخواست کند. ـ زیرک کسی است , که زمام شهوت خویش را در اختیار گیرد. ـ زیرک کسی است , که جامه حیا درپوشد و زره بردباری به تن کند. ـ پـیـامبر خدا(ص): زیرک کسی است , که نفس خود را محکوم سازد و برای پس از مرگ کار کند و درمـانـده و ناتوان کسی است , که ازنفس و خواهش آن , پیروی نماید و از خدای عزوجل , آرزوها و توقعات داشته باشد. ـ امام علی (ع): آدم زیرک , دوستش حق است و دشمنش باطل . ـ زیـرک کـسـی است , که پیش گیر شهوت خود باشد و در هنگام خشم , تندی و سورت خویش را مقهور و سرکوب کند. ـ زیـرک , در حـقیقت کسی است که هرگاه بدی کند, آمرزش طلبد و هر گاه گناه کند,پشیمان شود. ـ امـام صـادق (ع): بر شما باد نیکو نمازخواندن برای آخرتتان کار کنید و برای خویشتن بیندوزید, زیـرا گـاهـی اوقـات آدمی , درکار دنیا زیرک است به طوری که گفته می شود:فلانی چه زرنگ است , اما در حقیقت زیرک کسی است , که در کار آخرت زیرک باشد. ـ امام علی (ع): زیرکی , پرهیز از خدای سبحان است و دوری از حرامها و درست کردن معاد. ـ شریف ترین مؤمنان , زیرکترین آنهاست .

هوشمندی .

ـ امام علی (ع): به وسیله هوشمندی , به جنگ کودنی بروید. ـ انسان , به هوش اوست نه به صورت وظاهر او. ـ فهمیدن , با هوشمندی است . ـ هوشمندی , (باعث) هدایت و راهیابی است . ـ یقین بر چهار شاخه است : بینایی هوش , دریافت حکمت ,پندآموزی ازعبرت و (توجه به) راه و روش پـیـشـیـنـیـان , زیـرا هـرکـه هوش بینا داشته باشد, حکمت (وحقایق) بر او روشن شود و هر که حکمت برایش روشن شود, عبرت آموزد و هر که عبرت آموزد, گویی با پیشینیان بوده است .

ویژگیهای زیرکان .

ـ امام علی (ع): زیرکان , کسانی هستندکه دنیا را دشمن دارند و از زرق و برق آن چشم فروبستندودلهایشان راازآن رویگردان کردند و شیفته سرای جاویدان شدند. ـ دنیا, طلاق داده زیرکان است . ـ خداوند سبحان , طاعت (از خود) راغنیمتی برای زیرکان قرار داده , آن گاه که ناتوانان (در طاعت حق) کوتاهی می کنند. ـ بسا روزه داری , که از روزه اش حاصلی جز گرسنگی و تشنگی نمی برد وبسا شب زنده داری , که از عبادت شبانه اش جز بیداری و رنج نصیبی نمی برد خوشاخواب زیرکان و روزه خواری آنان . ـ برای طاعت (از حق), نشانه هایی آشکار و راههایی تابناک و جاده ای روشن وپایانی مطلوب وجود دارد زیرکان , بدان درآیند و سفلگان , از آن روی گردانند.

زیرکترین مردمان .

ـ پـیـامـبر خدا(ص), در پاسخ به این سؤال که زیرکترین مؤمنان کیست , فرمود:کسی که بیشتر از همه آنان , به یاد مرگ باشدو خود را برای آن , آماده تر سازد. ـ در پـاسـخ بـه ایـن پرسش که زیرکترین و دوراندیش ترین مردم کیست , فرمود:کسی که بیش از همه , به یاد مرگ باشد وبیشتر از همه , خود را برای مرگ آماده سازد اینان زیرکانند, شرافت دنیا و کرامت آخرت را از آن خود کرده اند. ـ امام علی (ع), در پاسخ به سؤال اززیرکترین مردم , فرمود: کسی که هدایت خود را, از گمراهیش باز شناسد و به هدایت و رستگاری خود, رو کند. ـ زیرکترین مردم , کسی است که دنیایش را دور افکند. ـ زیرکترین شما, پارساترین شماست . ـ برترین مردم بامداراترین آنهاست و زیرکترین آنها, کسی است که در راه حق شکیباتر باشد.

زیرکترین زیرکان .

ـ امام علی (ع): زیرکترین زیرکان , کسی است که دنیایش را دشمن بدارد و امید وآرزویش را از آن قطع کند و طمع و امیدش را از دنیا بردارد.
ـ پیامبر خدا(ص): زیرکترین زیرکی ,پرهیزگاری است و احمقانه ترین حماقت ,گناه کردن . ـ امام علی (ع): زیرکترین زیرکی ,پرهیزگاری است .
ـ پیامبر خدا(ص): زیرکترین زیرکان ,کسی است که از نفس خود حساب بکشد وبرای پس از مرگ کار کند و احمق ترین احمقان , کسی است که خود را پیرو نفس خویش گرداند و از خدا هم , آرزوها داشته باشد.

در زیرکی انسان همین بس .

ـ امام علی (ع): در زیرکی انسان همین بس , که معایب خود را بشناسد. ـ در زیرکی انسان همین بس , که برخواهش (خود) چیره آید و اختیاردار خرد(خویش), باشد. ـ آدمی را همین زیرکی بس , که برعیبهای خویش آگاه باشد و در خواسته هایش راه اعتدال پوید. ـ آدمـی را هـمین زیرکی بس , که درنیازهای خودمیانه روی کندودرخواسته هایش ره اعتدال پیش گیرد.

فرومایگی .

فرومایگی .

ـ امام علی (ع): فرومایگی , بنیاد(سر ـ خ ل) بدی است . ـ فرومایگی , مجمع نکوهشهاست . ـ فرومایگی , دشمن همه فضایل است وگردآورنده همه رذایل وبدی ها وپستی ها. ـ فرومایگی , زشت است , پس آن راجامه خود مساز. ـ فرومایگی , برگزیدن مالدوستی است بر لذت ستایش و تمجید. ـ از نشانه های فرومایگی , بدخویی است . ـ از نشانه های فرومایگی خیانت کردن به عهد و پیمان هاست . ـ از نشانه های فرومایگی , بدهمسایه داری کردن است . ـ از زشت ترین فرومایگی , بد گفتن پشت سر نیکان است . ـ هـر کس آزمندی به دنیا با بخل نسبت به آن در وجودش جمع شده باشد, به دو ستون فرومایگی چسبیده اس . ـ امام حسن (ع) ـ در پاسخ به پرسش ازفرومایگی ـ : کم بخشیدن و بد و بیراه گفتن . ـ نـیـز در تـفـسـیـر فـرومـایگی ـ : این که انسان (جان) خودش را حفظ کند وهمسرش را تسلیم (متجاوز) نماید.

ویژگی های فرومایه .

ـ امام علی (ع): فرومایه هرگاه از اندازه خود فراتر رود, احوال و رفتارش تغییر کند. ـ فرومایه زره ننگ در می پوشد وآزادگان را می آزارد. ـ فرومایه به خیرش امیدی و از شرش امانی و از گزندهایش ایمنی نیست . ـ فرومایه , شرم ندارد. ـ فرومایه هرگاه قدرت یابد, تعدی کند (یا ناسزا گوید) و چون وعده دهد, خلف وعده کند. ـ فرومایه هرگاه عطا کند, کینه ورزدو هرگاه عطا شود, انکار (و ناسپاسی) کند. ـ احسان کردن فرومایه , زشت ترین رذیلت است . ـ بهترین احسان فرومایه , این است که آزارنرساندوزشت ترین کارهای گرانمایه این است که بخشش خود را دریغ کند. ـ زنهار که به فرومایه اعتماد کنی ,زیرا فرومایه هر کس را که به او اعتماد کند,تنها می گذار. ـ هر چه مقام فرومایه بالاتر رود,مردم در نظر او پست تر می شوند و شخص بزرگوار عکس این است . ـ نشانه فرومایه , بدکرداری وزشتخویی و خصلت نکوهیده بخل است . ـ امام صادق (ع): میان سلمان فارسی (ره)و مردی بحثی در گرفت آن مرد به سلمان گفت : تو کی هستی ؟ تو چی هستی ؟ . سلمان گفت : ما هر دو در آغاز نطفه ای پلید بودیم و هر دوی ما سرانجام به مرداری گندیده تبدیل می شویم و چون روز قیامت شود و ترازوها برپا گردد, کسی ترازوی اعمالش سنگین باشد او بزرگوار است وکسی ترازوی اعمالش سبک باشد اوفرومایه است .

فرومایه ترین مردم .

ـ امام علی (ع): فرومایه ترین مردم ,کسی است که غیبت می کند. ـ فرومایه ترین اخلاق , کینه توزی است . ـ از بـزرگترین فرومایگی ها این است که انسان (جان) خود را حفظ کند وهمسرش را تنها گذارد (و تسلیم متجاوزکند).

فرومایگان .

ـ امام علی (ع): فرومایگان ,پیکرهایشان صبورتر است , گرانمایگان جانهایشان شکیباتر است . ـ عادت فرومایگان و نادانان , آزردن کریمان و آزادگان است . ـ آبرو ریختن پیش فرومایگان , مرگ بزرگ است . ـ کسی که از فرومایگان روزی طلب کند, به محروم شدن رضایت داده است . ـ هرگاه بر فرومایگان وارد شدی ,بهانه روزه داشتن بیاور. ـ سختدلی خصلت فرومایگان است .

پوشاک .

پوشاک .

قرآن . ((ای فرزندان آدم ! ما برای شما پوشاکی فروفرستادیم که عورت شما را می پوشاند و نیز جامه های زیبا و نرم و جامه تقوا, این برای شما بهتر است این ازنشانه های خداست شاید که پند گیرید)). ((و شما از هر یک (دریای شور و شیرین) گوشت تازه می خورید و زیورهایی استخراج می کنید که می پوشیدشان)). ـ پیامبر خدا(ص): جامه ات را به خودبگیر و برهنه راه نروید. ـ جامه های سفید بپوشید که آن ازبهترین جامه های شماست مردگان خود رانیز در پارچه سفید کفن کنی . ـ نیکوترین جامه ای که با آن خدای عزوجل را در گورهایتان و در مساجدتان دیدار می کنید, جامه سفید است . ـ از محبوبترین جامه های شما نزدخدا, جامه سفید است پس با جامه سفید,نماز بخوانید و مردگان خود را در پارچه سفید کفن کنید. ـ لباس سفید بپوشید, زیرا جامه سفیدنیکوتر و پاکیزه تر است مردگان خود را نیزدر پارچه سفید کفن کنید. ـ امام علی (ع): لباس پنبه ای بپوشید,که آن لباس رسول خدا(ص) و لباس ماست . ـ لباس پنبه ای بپوشید, که آن لباس رسول خدا(ص) و لباس ماست رسول خدا(ص) لباس پشمی و مویین نمی پوشیدمگر این که علتی در کار بود. ـ امام صادق (ع): کتان از لباسهای پیامبران است و گوشت را می رویاند.

میانه روی در پوشاک .

ـ امـام عـلـی (ع) ـ دروصـف پـرهـیـزگـاران ـ :گفتارشان حق و درست است و پوشاکشان تؤام با میانه روی . ـ موسی بن عمران و برادرش هارون ,در حالی که جبه پشمی بر تن داشتند وچوبدستی در دست , بر فرعون وارد شدند وبااو شرطکردندکه اگرتسلیم شود, پادشاهیش برجا و عزت و قدرتش پایدار ماند. فـرعون گفت : آیا شما از این دو نفرتعجب نمی کنید که با این فقر و پریشانی که در آن ها می بینید بـرای اسـتـمـرار قدرت وبقای پادشاهی من شرط تعیین می کنند؟ پس چرا دستبندهای زرین به دست آن هاآویخته نیست ؟ این سخن او از آن رو بود که به زر و زراندوزی اهمیت می داد و پشمینه وپشمینه پوشی را پست می شمرد. ـ امـام علی (ع) ـ در وصف عیسی (ع) ـ :و اگر خواهی از عیسی بن مریم (ع) می گویم او سنگ را بالش خود می کرد و جامه درشت می پوشید. ـ در وصـف پـیـامـبر(ص) ـ : پیامبر(ص)روی زمین غذا می خورد و مانند بردگان می نشست و با دست خود کفشش را پینه می زد و شخصا لباسش را وصله می کرد. ـ پیامبر خدا(ص): من جامه درشت می پوشم و روی زمین می نشینم و الاغ بی پالان سوار می شوم و یک نفر را هم پشت سرم سوار می کنم پس , هر که از سنت من روی گرداند, از من نیست . ـ ای اباذر! لباس زبر بپوش و جامه درشت و ضخیم بر تن کن , تا فخر و غرور به وجود تو راه نیابد. ـ امـام صـادق (ع): علی (ع) در حالی که جامه کرباسی درشت و وصله شده با وصله پشمی پوشیده بـود, بـرای مردم خطبه خوانددر این باره به حضرت ایراد گرفته شد امام فرمود: این جامه , دل را متواضع می کند ومؤمن از آن الگو می گیرد. ـ در روایتی آمده است : علی (ع) را باجامه ای کهنه و وصله شده دیدند و به او ایرادگرفتند فرمود: با این جامه , دل خاشع می شود و نفس ذلیل می گردد و مؤمنان , ازآن سرمشق می گیرند. ـ عـقـبـة بن علقمه : بر امیرالمؤمنین (ع)واردشدم , دیدم در برابرآن حضرت مقداری دوغ ترش به طـوری کـه بـوی تـرشـی آن مـشـام مـرا آزرد و چـنـد تکه نان خشک قرار داردعرض کردم : ای امـیرالمؤمنین ! یک چنین غذایی می خورید؟ حضرت فرمود: ای اباالجنود! من خود شاهد بودم که رسـول خـدا(ص) خـشـکـتـر از ایـن نـان ها را می خورد وزبرتر از این جامه را می پوشید بنابراین , اگرروش رسول خدا(ص) را در پیش نگیرم ,می ترسم به آن حضرت ملحق نشوم . ـ پیامبر خدا(ص) از پوشیدن دو نوع لباس نهی فرمود: لباسی که به زیبایی شهره (انگشت نما) باشد و لباسی که به زشتی شهره باشد. ـ پـیـامبر خدا(ص) از دو شهرت نهی فرمود: شهرت در نازکی و ضخامت لباس ,نرمی و زبری آن و

بلندی و کوتاهی آن بلکه باید حد وسط میان این خصوصیات رارعایت کرد. ـ امام صادق (ع): دارایی ها از آن خداست و آن ها را نزد مرد به امانت می سپارد و به آن ها اجازه داده است که بامیانه روی , بخورند و با میانه روی , بپوشند. ـ لباسی بپوش , که نه به آن شهرت پیدا کنی و نه باعث خفت تو شود.

بهترین لباس هر زمانی لباس مردم آن زمان است .

ـ حـمـاد بن عثمان : در خدمت امام صادق (ع) بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد: خداوند به صـلاحـت دارد! شـمـا فرمودید که علی بن ابی طالب (ع) لباس خشن به تن می کرد,پیراهن چهار درمی می پوشید و امثال این ها, درحالی که می بینیم شما خود جامه ای نیکوپوشیده اید!. حـماد می گوید: حضرت به او فرمود: علی بن ابی طالب (ع) آن لباس ها را در زمانی می پوشید,که عیب نبود اگر چنان لباس هایی را امروزمی پوشید, موجب شهرت او می شد پس ,بهترین لباس هر زمـانـی لـبـاس مـردم آن زمان است , منتها قائم ما آن گاه که قیام کند, جامه هایی مانند علی (ع) می پوشد و به شیوه آن حضرت رفتار می نماید. ـ امام صادق (ع), به عبید بن زیاد,فرمود: آشکار ساختن نعمت در نزد خدا,محبوبتر از نگهداری آن در گنجه (لباس) است پس , زنهار که جز در نیکوترین نوع لباس مردم خویش , ظاهر نشوی . راوی مـی گـوید: از آن پس عبید, تا زمانی که زنده بود, جز در نیکوترین نوع لباس مردمش ,دیده نشد. ـ بعداز وصف نوع جامه امام علی (ع) ـ :این همان لباسی است که سزاوار است شماپوشید اما امروز مـا نـمـی تـوانیم چنین جامه ای بپوشیم , زیرا اگر این کار را بکنیم , خواهند گفت :دیوانه است , یا خواهند گفت : ریاکار است امازمانی که قائم ما ظهور کند, همان لباس (امام علی) پوشیده خواهد شد. ـ مشغول طواف بودم , که ناگاه دیدم مردی لباس مرا می کشد برگشتم دیدم عبادبصری است او گفت : ای جعفر بن محمد! تو به جای علی نشسته ای و چنین لباسی می پوشی ؟ . گـفتم : وای بر تو! این یک جامه قوهی است که به یک دینار و خرده ای خریده ام علی (ع) درزمانی به سر می برد که آن چه می پوشید,متناسب با آن بود ولی اگر در این زمان من چنان لباسی بپوشم , مردم خواهند گفت : این هم مثل عباد ریاکار است . ـ امـام رضـا(ع): دوسـتداران بی بضاعت من دوست دارند که من روی نمد بنشینم و لباس درشت بپوشم , در حالی که زمانه (ما) این رانمی پذیرد. ـ به خدا سوگند, اگر به این امر(ولایتعهدی) برسم , به جای غذاهای لذیذ,غذای نامطبوع خواهم خـورد و بـه جـای لباسهای نرم , لباس زبر خواهم پوشید و به جای آسایش ,خود را به رنج و زحمت خواهم افکند. ـ بـه احـمـد بـن محمد بن ابی نصر ـ :نظرت درباره لباس زبر چیست ؟ عرض کردم :شنیده ام که حسن می پوشید, وجعفر بن محمد(ع)جامه نو می گرفت ودستور می داد آن را در آب فرو برند. امـام رضـا(ع) به من فرمود: بپوش و آراسته باش , زیرا علی بن الحسین (ع) جبه خز پانصددرهمی می پوشید و در زمستان ردای خزی نگارین می پوشید وچون

زمستان تمام می شدآن را می فروخت وپـولـش را صـدقـه می داد آن حضرت این آیه را تلاوت کرد: ((بگو: چه کسی زیور خدا را که برای بندگانش پدید آورده وروزی پاکیزه و پاک را, حرام کرده است))؟ . ـ سـفیان ثوری : به امام صادق (ع) عرض کردم :شما روایت می کنی که علی بن ابی طالب (ع)جامه خشن می پوشید, در حالی که خود جامه قوهی ((11)) و مروی می پوشی ! آن حضرت فرمود:وای بر تـو! عـلی بن ابی طالب در روزگار سختی وتنگدستی به سر می برد, اما هرگاه در زمانه گشایش حاصل شود نیکان روزگار به بهره مندشدن از آن گشایش سزاوارترند.

جامه زینت وجامه عبادت .

ـ ابـو عـبـاد: حضرت رضا(ع) در تابستان روی بوریا می نشست و در زمستان روی پلاس لباسش از پارچه درشت بود اما هرگاه در میان مردم ظاهر می شد, خود را می آراست . ـ روایـت شـده است که حضرت رضا(ع) روی لباس پشمینه , جامه ای از خز پوشید یکی ازصوفیان نـادان چـون جـامـه خـزی بـر تـن ایـشـان دیـد,گـفـت : با وجود این برخورداری و لباس خزی کـه پـوشیده ای , چگونه خود را از اهل زهدمی پنداری ؟ حضرت لباس خود را کنار زد دیدندزیر آن پشمینه ای است امام فرمود: این برای خداست و این (لباس خز) برای مردم . ـ کامل بن ابراهیم : بر سرورم ابومحمد(ع)وارد شدم دیدم جامه سفید ولطیفی تن آن حضرت است بـا خـودم گـفـتـم : ولـی و حجت خدا,خود لباسهای نرم و لطیف می پوشد و ما را به همدردی با بـرادران دستور می دهد و از پوشیدن چنین لباسی نهی می کند! حضرت تبسمی کرد وفرمود: ای کـامل ! و آستینهایش را بالا زد دیدم جامه ای از پلاس سیاه و خشن زیر آن است آن گاه فرمود: این یکی به خاطر خداست و این یکی به خاطر شما. ـ سـفـیـان ثـوری از مـسـجـد الـحـرام عـبـور کـرد امام صادق (ع) را دید که لباسهای قیمتی و زیـبـایـی پوشیده است گفت : به خدا قسم , می روم و او راسرزنش می کنم نزدیک حضرت رفت و گفت :یابن رسول اللّه ! نه رسول خدا(ص) چنین لباسی پوشید و نه علی (ع) و نه هیچ یک از پدران توامام (ع) به او فرمود: رسول خدا(ص), در زمانه ای بخیل و سختگیر به سر می برد و به تناسب بخل وسـخـتـگـیـری آن زنـدگـی می کرد, ولی بعدا دنیا سرمشکهای خود را شل کرد (و وفور نعمت شد)پس , سزاوارترین مردم دنیا به بهره بری ازنعمتهای آن , نیکانند حضرت , سپس این آیه راتلاوت کـرد: ((بـگو: چه کسی زیورهای خدا را که برای بندگانش پدید آورده و روزیهای پاک وپاکیزه را حـرام کـرده است))؟ ما سزاوارترین کس به بهره بردن از نعمتهای خدا دادی آن هستیم منتها, ای ثوری جامه ای که بر تن من می بینی , به خاطر مردم پوشیده ام آن گاه دست سفیان را گرفت و آن را بـه طـرف خود کشید ولباس رویی را بالا زد و جامه درشتی را که زیرآن پوشده بود و با بدن آن حـضـرت تـماس مستقیم داشت بیرون آورد و فرمود: این را برای خودم می پوشم و آن چه را دیدی برای مردم حضرت , سپس جامه سفیان را که زبر و درشت بود کنار زد و زیر آن لباس نرم و لطیفی بودفرمود: تو این لباس رویی را برای (فریب)مردم پوشیده ای و این (زیری) را برای خوشحال کردن نفست .

عمامه .

ـ پیامبر خدا(ص): عمامه ها, تاج عربهاست . ـ امام صادق (ع): رسول خدا(ص) بادست خود بر سر علی (ع), عمامه بست و ازجلو سر پر آن را آویزان کرد و از پشت سربه اندازه چهار انگشت کوتاه کرد و آن گاه فرمود: برگرد علی (ع) برگشت فرمود:رویت را به طرف من کن و علی (ع) به طرف پیامبر رو کرد رسول خدا(ص) فرمود:تاجهای فرشتگان , این گونه است . ـ امام باقر(ع): در روز بدر, فرشتگان عمامه های سفید دنباله دار بر سر داشتند. ـ جابر: رسول خدا(ص) در سال فتح مکه در حالی که عمامه سیاه داشت , وارد مکه شد. ـ عمرو بن حریث به نقل از پدرش :پیامبر(ص) را بر منبر دیدم , در حالی که عمامه ای سیاه بر سر داشت و دنباله آن رامیان دو شانه اش آویزان کرده بود. ـ پیامبر خدا(ص): چهره گشوده و باعمامه به مسجدها درآیید, زیرا عمامه ها,تاجهای مسلمانان است . ـ عمامه ها, مایه وقار مؤمن و عزت عربهاست پس , هرگاه عربها عمامه های خود را کنار گذارند, عزت خود را کنارگذاشته اند. ـ خداوند در جنگ بدر و حنین , مرا بافرشتگانی مدد رساند که این عمامه را به سرداشتند عمامه مانع میان کفر و ایمان است . ـ فرق میان ما و مشرکان , عمامه های روی عرقچین است . ـ امت من تا زمانی که عمامه های بسته بر روی شب کلاه به سر نهند, همواره برفطرت (آیین توحیدی) خواهند بود. ـ پوشاندن سر در روز, نشانه دانایی است و در شب شک برانگیز.

لباسهای ممنوعه .

قرآن . ((بـهـشتهایی جاویدان که وارد آن ها می شوند و بادستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می شوند وجامه شان در آن ها حریر است)). ((جـامـه هـایـی از سندس و استبرق (حریر نازک وستبر) می پوشند در حالی که رو به روی هم بر تختهاتکیه زده اند)). ـ پیامبر خدا(ص): اگر زیور و حریربهشت را دوست دارید آن ها را در دنیا نپوشید. ـ هر که در دنیا حریر بپوشد, در آخرت آن را نخواهد پوشید. ـ کسی که به روزهای خدا امید بسته باشد, از حریر استفاده نمی کند. ـ پوشیدن حریر و طلا برای مردان امتم حرام و برای زنانشان حلال گشته است . ـ امام صادق (ع): مرد به جز در جنگ نباید,جامه حریر و دیبا بپوشد. ـ امام علی (ع): بر شما باد پوشیدن لباسهای ضخیم , زیرا کسی که جامه اش نازک باشد, دینش نازک شود. ـ عـایـشه : اسما دختر ابوبکر بررسول خدا(ص) وارد شد, در حالی که لباسهای نازکی به تن داشت رسـول خـدا(ص)از او روی گـردانـد و فـرمود: ای اسما! زن وقتی به سن قاعدگی رسید, دیگر درسـت نـیـسـت کـه از بـدن او جـز ایـن قـسـمتها ـ اشاره به صورت و کفین خود فرمود ـ جای دیگری دیده شود. ـ پـیـامـبـر خدا(ص): هر کس لباسی فاخربپوشد که مردم به او نگاه کنند, خداوند به وی ننگرد تا زمانی که آن جامه را از تن بیرون آورد. ـ هـر کـس لباس فاخری بپوشد تا مردم به او نگاه کنند, خداوند به او ننگرد تا زمانی که آن را از تن بیرون آورد. ـ هر کس از لباسهای مشهور (وچشمگیر) بپوشد, خداوند در روز قیامت ازاو روی بگرداند.

لجاجت .

لجاجت .

ـ پیامبر خدا(ص): خوبی عادت است وبدی لجاجت . ـ امام علی (ع): لجاجت , اندیشه رامی برد. ـ لجوج را, رای و اندیشه ای نیست . ـ لجاجت , اندیشه را تباه می کند. ـ لجوج را, تدبیر نیست . ـ لجاجت , تخم شر است . ـ لجاجت , نفس را بدنام می کند. ـ لجاجت , جنگها را به بار می آوردو دل ها را کینه ور می سازد. ـ لجاجت , جنگ خیز است . ـ زنهار از خصلت نکوهیده لجاجت ,زیرا که آن , آتش جنگها را شعله ورمی کند. ـ لجاجت , زیانبارترین چیزها در دنیاو آخرت است . ـ لجاجت , چیزی از خود به ارث می گذارد که انسان بدان نیازی ندارد. ـ سوار بر مرکب لجاجت در معرض بلا و گرفتاری است . ـ مبادا, مرکب لجاجت تو را به هلاکت درافکند. ـ زنهار که مرکب لجاجت , سرکشانه تو را به سوی مهلکه ها برد. ـ مرکبی چموش تر از لجاجت ,نیست . ـ از لجاجت حذر کن , تا از به سردرآمدن آن رهایی یابی . ـ مرکب لجاجت , سوار خود را به سردر می آورد. ـ زیاده روی در سرزنش کردن , آتش لجاجت را شعله ور می کند. ـ پیامبر خدا(ص): زنهار از لجاجت ,زیرا که آغاز آن نادانی وفرجامش پشیمانی است . ـ امام علی (ع): بهترین خوی ها,دورترین آن ها از لجاجت است . ـ مجمع بدی ها لجاجت و ستیزه گری زیاد اس . ـ آن که لجاجت کند و بر این لجاجت خویش پای فشرد, او همان بخت برگشته ای است که خداوند بر دلش پرده (غفلت) زده و پیشامدهای ناگوار بر فراز سرش قرارگرفته است . ـ زنـهـار از شتابزدگی در کارها پیش از فرارسیدن زمان آن ها, یا کندی کردن در کارهابه هنگام رسـیـدن زمان آن ها, یا لجاجت درآن ها هرگاه مبهم و ناشناخته باشند و یاسستی کردن در آن ها هرگاه روشن و آشکارباشند بنابراین , هر چیزی را در جایگاه خودش بگذار. ـ ثمره لجبازی , هلاکت است .

ريش .

ریش .

ـ پیامبر خدا(ص): سبیلها را کوتاه کنیدو محاسن را بلند بگذارید و خود را شبیه یهود نسازید. ـ مجوسیان ریش های خود را می زدندو سبیلهایشان را انبوه می گذاشتند و ماسبیل ها را می زنیم و محاسن را بلندمی گذاریم و این مطابق با خلقت است . ـ سبیل ها را از ته بچینید و ریش ها رابلند بگذارید. ـ برخلاف مشرکان باشید, سبیل ها رااز ته کوتاه کنید و محاسن را بلند بگذارید.

زبان .

زبان .

ـ امام علی (ع): اگر زبان نباشد,انسان چیزی جز یک نقش مجسم یا حیوان رها شده نیست . ـ زبان , ترازویی است که نادانی کفه آن راسبک می گرداند و خردمندی سنگینش می سازد. ـ زبان , ترازوی انسان است . ـ بـدانـید, که زبان پاره ای از پیکرانسان است بنابراین , هرگاه خودداری ورزد, گفتار به کمک او نمی آید و هرگاه بازشود نطق مهلتش نمی دهد. ـ برای جلب دل انسان , چیزی مؤثرتراز زبان نیست و برای نفس , چیزی فریبنده تر از شیطان وجود ندارد. ـ انسان , دلش زبان اوست و خردش دین او.

آدمی مخفی است در زیر زبان .

ـ امام علی (ع): سخن گویید, تا شناخته شوید, زیرا آدمی در زیر زبان خود, پنهان است . ـ انسان در زیر زبان خود, پنهان است . ـ چـهـار سخن گفتم و خداوند درکتاب خود آن ها را تصدیق کرد گفتم : انسان در زیر زبان خود پـنـهـان است و چون سخن گوید آشکار شود پس خدای متعال این آیه را نازل فرمود: ((و هر آینه آنان را از لحن سخن می شناسی)). ـ هـیچ کس چیزی را در دل پنهان نداشت , جز این که در لغزش های زبان وخطوط چهره او آشکار شد. ـ سخن مرد, سنجه خرد اوست . ـ زبان , ترجمان دل است . ـ زبان , آن چه را که درون ها پوشیده می دارند بازگو می کند. ـ از آن چه بر زبان انسان رانده می شود می توان به خرد او راه برد. ـ زبان تو, ترجمان خرد توست . ـ زنـهار از سخن گفتن درباره آن چه که راهش را نمی شناسی و حقیقتش رانمی دانی , زیرا سخن تو, نشانگر خردتوست و بیان تو از شناخت تو خبر می دهد.

خصلتهایی که به وسیله زبان آشکارمی شوند.

. ـ امـام عـلـی (ع): در انسان ده خصلت وجوددارد که زبان او آن ها را آشکار می سازد,زبان گواهی اسـت که از درون گزارش می دهد داوری است , که به دعواها فیصله می دهد گویایی است , که به وسـیـلـه آن (بـه پـرسـشـهـا) پـاسـخ داده مـی شـود واسـطـه ای اسـت , که با آن مشکل برطرف می شودتوصیفگری است , که با آن اشیا شناخته می شود فرماندهی است , که به نیکی فرمان می دهد انـدرزگـویی است , که از زشتی بازمی دارد تسلیت دهنده ای است , که غمها به آن تسکین می یابد حـاضـری اسـت , که به وسیله آن کینه ها برطرف می شود و دلربایی است , که گوشها به وسیله آن لذت می برد.

زیبایی مرد در شیوایی زبان اوست .

ـ پیامبر خدا(ص): زیبایی , درزبان است . ـ زیبایی مرد, در زبان است . ـ امام علی (ع): زیبایی در زبان است و کمال در عقل . ـ صورت زن , در رخسار اوست وصورت مرد, در گفتارش . ـ پیامبر خدا(ص): زیبایی مرد, (به)شیوایی زبان اوست . ـ شیوایی زبان , بالاترین دارایی است . ـ امام صادق (ع): هر که زبانش شیرین باشد, خردش ببالد. ـ امام علی (ع): کسی که زبان آور باشد,قومش او را امیر خود گردانند.

زبان , کلید خوبی و بدی است .

ـ امـام باقر(ع): راستی که این زبان ,کلید هر خوبی و بدی است پس , سزاواراست که مؤمن بر زبان خود مهر زند, همان گونه که بر (کیسه) زر و سیم خویش مهرمی زند. ـ ابوذر می گفت : ای جویای دانش ومعرفت ! راستی که این زبان , کلید خوبی وکلید بدی است پس همچنان که بر زر و سیم خود مهر می زنی , بر زبان خویش مهر زن .

نقش زبان در درستی ایمان .

ـ پیامبر خدا(ص): ایمان هیچ بنده ای درست نشود, تا آن که دلش درست شود ودلش درست نشود, تا آن که زبانش درست شود. ـ امام علی (ع): رسول خدا(ص) فرموده است ((ایمان هیچ بنده ای درست نشود, تاآن که دلش درست شود و دلش درست نشود, تا آن گاه که زبانش درست شود))بنابراین , هر کس از شما که می تواند با دستی نیالوده به خون و اموال مسلمانان و زبانی سالم از (هتک) آبرو و حیثیت ایشان خدای متعال را دیدار نماید, البته چنین کند. ـ پیامبر خدا(ص): چون آدمی صبح خویش را بیاغازد, همه اندامها (ی بدن او)از زبان می خواهند که بس کند یعنی می گویند: درباره ما از خدا بترس , زیرا اگرتو راست شوی , ما نیز راست می شویم و اگرتو کج شوی ما هم کج می شویم . ـ چون آدمی صبح کند, همه اندامهادر برابر زبان کرنش می کنند (و با خواهش والتماس) می گویند: درباره ما از خدا بترس ,زیرا ما به تو بستگی داریم , اگر راست باشی ,راست هستیم و اگر کج شوی , ما نیز کج می شویم .

زبان خردمند در پس دل اوست .

ـ امام علی (ع): زبان خردمند, درپس دل اوست زبان نادان , کلید مرگ اوست . ـ زبان خردمند, در پس دل اوست ودل نابخرد, در پس زبان او. ـ امام عسکری (ع): دل نابخرد, در دهان اوست و دهان حکیم , در دل او. ـ امـام عـلـی (ع): زبان مؤمن , در پشت دل اوست و دل منافق , در پشت زبان او,زیرا مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید, ابتدادرباره آن می اندیشد, اگر خوب بوداظهارش می کند و اگر بد بود آن را پنهان می دارد اما منافق هرچه به زبانش آیدمی گوید بی آن که بداند چه سخنی به سوداوست و چه سخنی به زیانش . ـ پـیـامبر خدا(ص): راستی که زبان مؤمن ,در پس دل اوست , هرگاه بخواهد چیزی بگوید در دل پـیـرامـون آن مـی انـدیشد وسپس بر زبان می راندش اما زبان منافق جلو دل اوست , هرگاه قصد سخنی کندآن را به زبان می آورد و در دل پیرامونش نمی اندیشد.

حق زبان .

ـ امـام سـجـاد(ع): حـق زبـان , مـنزه داشتن آن از زشتگويى است و عادت دادنش به خوبى و فرو گذاشتن زياده گويى هاى بيهوده و نيكى به مردم و خوب گفتن درباره آنان .

سلامت انسان در نگهداری زبان است .

ـ پیامبر خدا(ص): سلامت انسان , درنگهداری زبان است . ـ امام علی (ع): نگهداری زبان ونیکوکاری , از بهترین فضایل انسانند. ـ هر که زبانش را نگهدارد, خداوندعیبش را بپوشاند. ـ هر که زبانش را نگهدارد, خودش را گرامی دارد. ـ امام صادق (ع): نجات مؤمن , درنگهداری زبان اوست . ـ پیامبر خدا(ص): هیچ کس از گناهان در امان نیست , مگر آن گاه که زبانش را درکام کشد. ـ آسایش انسان , در نگهداشتن زبان است . ـ امام علی (ع): از جمله ایمان ,نگهداشتن زبان است . ـ پیامبر خدا(ص): عمل نکرده است ,کسی که زبانش را نگه نداشته باشد. ـ امام علی (ع): برای انسان , چیزی سودمندتر از نگهداری زبان و بذل احسان نیست .

لغزش زبان .

ـ امام علی (ع): لغزش زبان , کاری تراز اصابت سرنیزه است . ـ لغزش زبان , بدتر از زخم سرنیزه است . ـ لغزش زبان , انسان را نابودمی کند. ـ لغزش زبان , بدترین هلاکت است . ـ سر خود را از (پیامد) لغزش زبانت نگه دار و با نهی (یا خردمندی) واستوار اندیشی و پرهیزگاری و عقل , آن رامهار کن . ـ انسان پایش می لغزد, خاکی می شودو زبانش می لغزد, سرش بریده می شو. ـ در دعـا ـ : بـار خدایا! اشارات چشم وابرو و بیهوده گویی ها و خواهش های دل ولغزش های زبان مرا, بر من ببخشای .

گزش زبان .

ـ پیامبر خدا(ص): گزش زبان , سخت تراز ضربت شمشیر است . ـ امام علی (ع): ضربت زبان , دردناکتراز ضربت سرنیزه است . ـ بر باد بینی و تندی خشم و ضربت دست و تیزی زبانت , مسلط باش . ـ تیزی زبان , برنده تر از تیزی سرنیزه است . ـ تیزی سرنیزه , بندها (ی بدن) رااز هم می گسلد و تیزی زبان , رشته اجلها را. ـ ضربت زبان , دردناکتر از ضربت سرنیزه است .

خطر زبان .

ـ امام علی (ع): چه بسیار زبانهایی ,که به عمر انسانی پایان داده است . ـ ای بسا خونی , که دهانی آن راریخته اس . ـ بسا انسانی , که زبانی او را به نابودی افکنده است . ـ بـسـا سـخـنـی , کـه نعمتی را از کف برده است پس , همان گونه که زر و سیم خودرا محافظت می کنی , زبانت را نیز محافظت کن . ـ پیامبر خدا(ص): گرفتاری انسان , اززبان است . ـ بلا, موکول به زبان است . ـ زبانت را نگه دار, زیرا نگهداشتن زبان , صدقه ای است که برای خودت می دهی .

پرهیز از لغزشگاه های زبان .

ـ امام علی (ع): بدان که زبان , سگ گیرنده ای است که اگر رهایش کنی , گازمی گیرد. ـ زبان , درنده ای است که اگر رهاشود, گاز می گیرد. ـ از زبان برحذر باشید, زیرا زبان ,تیری است که خطا می رود. ـ امام صادق (ع): هرگاه خداوندرسوایی بنده ای را بخواهد, از طریق زبانش او را رسوا می کن . ـ معاذ بن جبل از رسول خدا(ص)درباره آن چه که او را به بهشت می برد و ازآتش دور می گرداند, سـؤال کرد حضرت پاسخ او را داد, تا آن جا که فرمود: آیا بنیادهمه این ها را به تو خبر ندهم ؟ عرض کـردم :چـرا, ای رسول خدا پیامبر(ص) به زبان خوداشاره کرد و فرمود: این را نگهدار عرض کردم : ای پـیـامبر خدا! آیا ما درباره آن چه می گوییم مؤاخذه می شویم ؟ حضرت فرمود:مادرت به عزایت بنشیند, مگر مردم راچیزی جز درویده های زبانشان به رو ـ یافرمود: به بینی ـ در آتش می افکند؟ . ـ امـام سـجـاد(ع): زبان آدمیزاد, هرروز به اعضای او نزدیک می شود ومی گوید: چگونه اید؟ آن ها مـی گویند: اگر توما را به خود واگذاری , خوب هستیم ومی گویند: از خدا بترس و کاری به ما نـداشـتـه بـاش ! و او را سـوگند می دهند و می گویند: مافقط به واسطه تو, پاداش می یابیم و به واسطه تو, کیفر می بینیم .

زندانی کردن زبان .

ـ امام علی (ع): پاکی انسان , در گروزندانی کردن زبان است . ـ هیچ چیز به اندازه زبان , سزاوارزندان طولانی مدت نیس . ـ پـیش از آن که زبانت تو را به زندان طولانی و هلاکت در افکند, او را زندانی کن ,زیرا هیچ چیز به اندازه زبانی که از جاده صواب منحرف می شود و به جواب دادن می شتابد, سزاوار زندان دراز مدت نیست . ـ هر که زبانش را زندانی کند, ازپشیمانی ایمن ماند. ـ پیامبر خدا(ص): هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نشناسد, تا آن گاه که زبانش را درکام کشد. ـ امـام علی (ع): آدمی , باید زبانش رانگه دارد, زیرا این زبان در برابر صاحبش سرکش است به خدا سوگند, هیچ بنده ای رانمی بینم که تقوایش او را سود دهد, مگر آن گاه که زبانش را در کام کشد . ـ زبانت را نگه دار و گفتارت رابشمار, تا سخنانت در جز خیر و خوبی کاستی گیرد.

آفت های زبان .

ـ پیامبر خدا(ص): بیشترین خطاها وگناهان آدمیزاد, در زبان اوست . ـ گنهکارترین مردم در روز قیامت ,کسی است که بیشتر از همه در باطل (و هرزه گویی) فرو رود . ـ امام علی (ع): سخن را, آفت هاست .

عذاب زبان .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): خداوند, زبان راعذابی دهد که هیچ یک از اعضای دیگر راچنان عذابی ندهد پـس , زبان گوید: ای پروردگار! مرا عذابی دادی که هیچ چیز راچنان عذابی ندادی ؟ در پاسخ او گـفـتـه شـود:سـخـنـی از تـو بـیـرون آمـد و به شرق و غرب زمین رسید و به واسطه آن خونی بناحق ریخته شد و مالی به غارت رفت و ناموسی هتک شد. ـ در روز قیامت , کافر زبان خود رادنبالش می کشد.

چند حدیث نادر.

ـ امام علی (ع): زبان دانایی , راستی است زبان نادانی , درشتی است . ـ زبـان راسـت (نام نیک), برای آدمی بهتر از ثروتی است که برای کسی که قدرشناس او نیست به ارث گذارد ((12)) . ـ زبـان شـایـسـتـه (نام نیک) ـ که خداوندمتعال برای انسان در میان مردم قرار می دهدـ بهتر از ثروتی است , که برای شخص ناسپاسی به ارث می نهد. ـ زبان شخص مقصر, کوتاه است . ـ راست ترین گفته , آن گفته ای است که زبان حال بگوید. لعنت .

لعنت .

ـ پیامبر خدا(ص): لعنت کردن مؤمن ,مانند کشتن اوس . ـ من پیامبر نشده ام که لعن و نفرین کنم , بلکه مبعوث شده ام تا مایه رحمت باشم . ـ برای مؤمن , شایسته نیست که لعنتگر باشد. ـ مؤمن , لعنتگر نیست . ـ برای صدیق , شایسته نیست که لعنتگر باشد. ـ لعنتگران , در روز قیامت نه شفاعت کننده اند نه گواهی دهنده . ـ اگر می توانی چیزی را لعنت نکنی , نکن . ـ بـه مردی که ناقه اش را که بر آن سوار بود لعنت کرد, فرمود: آن را از عقب مابیاور , زیرا نفرینت , مستجاب شد. ـ ایـن کیست که شترش را لعنت کرد؟ از آن پیاده شو و حیوان لعنت شده ای را با مانیاور نه خود را نفرین کنید, نه فرزندانتان راو نه اموالتان را. ـ به زنی که ناقه خود را لعنت کرد ـ :بارتان را از پشت آن ناقه بردارید و رهایش کنید برود, زیرا که او لعنت شده است . ـ هرگاه لعنت از دهان لعنت گر خارج شود نگاه می کند, اگر راهی به سوی آن چیزی که متوجه آن شـده اسـت یـافـت , بـه طـرفـش می رود وگرنه به طرف کسی که ازدهانش خارج شده است برمی گردد. ـ امـام بـاقـر(ع): چـون لعنت از دهان لعنتگر بیرون آید میان او و کسی که لعنت شده است , مردد مـی مـانـد اگـر راه و مـجـوزی (بـرای رفـتـن بـه سوی لعنت شده) نیافت به سوی لعنت کننده بـرمـی گـردد کـه او بـه آن سـزاوارتـر اسـت پس , از لعنت کردن مؤمن بپرهیزید, که به خودتان برمی گردد. ـ روایـت شده است که نعیمان انصاری را زود به زود نزد رسول خدا(ص) می آوردندوآن حضرت او را بـه خاطرگناهی که مرتکب شده بود مجازات می کرد تا آن که روزی اورا آوردند و پیامبر حدش زد مردی او رالعنت کرد و گفت : چقدر او را نزد رسول خدامی آورند؟ ! رسول خدا فرمود: لعنتش مکن ,زیرا او خدا و رسولش را دوست دارد. ـ پیامبر خدا(ص) ـ به جرموز هجیمی که عرض کرد: مرا سفارشی فرما ـ : به توسفارش می کنم , که لعنتگر نباشی . ـ نه به لعنت خدا (کسی را) نفرین کنید, نه به غضب خدا و نه به آتش .

لعنت شدگان .

قرآن . ((کیست ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ می بندد؟ اینان به پروردگارشان عرضه خواهند شد و گواهان خواهند گفت که اینان کسانی هستند که به پروردگارشان دروغ می بسته اند هان ! لعنت خدا برستمکاران باد)). ((به سبب پیمان شکنی شان , آن ها را لعنت کردیم ودل هایشان را سخت گردانیدیم)). ((همانا خدا, کافران را لعنت کرده و برای آنان آتشی سوزان آماده ساخته است)). ـ امـام علی (ع): لعنت خدا, بر کسانی که به خوبی ها فرا می خوانند و خود به آن هاعمل نمی کنند و بر کسانی که از زشتی ها بازمی دارند و خود آن ها را به کار می بندند. ـ پیامبر خدا(ص): لعنت خدا, بر کسی که نابینا را از راه منحرف کند. ـ لعنت خدا, بر کسی که عمل قوم لوطرا انجام دهد. ـ لعنت خدا, بر کسی که برای غیر خدا(و به نام غیر او) ذبح کند. ـ لعنت خدا, بر کسی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد. ـ لـعـنـت خدا, بر محلل و کسی که محلل می گیرد و بر کسی که خود را به غیروابسته اش نسبت دهد و بر کسی که برای خود نسب نامعلومی مدعی شود و بر مردان زن نما و زنان مردنما و بر کسی که در اسلام حادثه ای (قتل نفس یا بدعت) پدید آورد یاحادثه آفرینی (قاتل یا بدعتگذار) را پناه دهد و بر کسی که غیر قاتل خود را بکشد یاکسی را بزند که او را نزده است و بر کسی که پدر و مادر خود را لعنت کند. عـرض شـد: ای رسول خدا! آیا کسی پیدامی شود که والدین خود را لعنت کند؟ فرمود:آری , پدر و مادر مردم را لعنت می کند وآن ها متقابلا والدین او را لعنت می کنند. ـ لعنت خدا, بر رشوه دهنده و رشوه ستان و واسطه میان آن دو. ـ هنگامی که ملا یان یهود و راهبان نصارا, امر به معروف و نهی از منکر را فروگذاشتند, خداوند به زبان پیامبرانشان آنان رالعنت کردوآن گاه بلا همه آن ها را فرا گرفت . ـ سه کسند, که خدا آن ها را لعنت کرده است : کسی , که به پدر و مادر خودبی اعتنایی کند کسی که میان مرد و زنی سعایت کند, تا میان آن ها جدایی افکند وسپس خودش با زن او ازدواج کند و کسی که میان مؤمنان سخن چینی کند, تا آنان نسبت به یکدیگر دشمنی وحسادت ورزند. ـ مـن هفت گروه را لعنت کرده ام , که خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای پیش ازمن نیز آن ها را لـعـنـت کـرده اند عرض شد:آن ها کیستند ای رسول خدا؟ فرمود: کسی ,که به کتاب خدا بیفزاید کسی , که تقدیر خدارا دروغ بداند کسی , که با سنت من مخالفت ورزد کسی , که از عترت و خاندان من آن چه را که خداوند حرام کرده است حلال شمارد کسی , که با توسل به زور حکومت را به دست گـیـرد, تا کسی را که خدا خوارش گردانیده است عزیز گرداند

و کسی را که خدا عزت بخشیده است به ضعف و زبونی کشاند, و کسی که بیت المال مسلمانان را برای خود حلال شمرده آن ها را به انحصار خویش در آورد وکسی که آن چه را خدای عزوجل حلال کرده است , حرام گرداند. ـ هفت نفرند, که من و هر پیامبرمستجاب الدعوه ای آن ها را لعنت کرده ایم :کسی , که به کتاب خدا بـیـفـزاید کسی , که به تقدیرخدا ایمان نداشته باشد کسی , که حرام خدا راحلال شمارد کسی که دربـاره عـتـرت من آن چه راخدا حرام و محترم شمرده است حلال شماردکسی , که سنت مرا فرو گذارد کسی , که فیئ را به انحصار خود در آورد و کسی , که در حکومت وقدرت خود گردنکشی کند, تا کسی را که خداذلیل کرده است عزیز گرداند و کسی را که خداعزت بخشیده است , خوار سازد. ـ شش گروهند, که خدا و هر پیامبرمستجاب الدعوه ای آن ها را لعنت کرده اند:کسی , که به کتاب خـدا چـیزی بیفزاید کسی , که تقدیر خدا را دروغ شمارد کسی , که سنت مرافرو گذارد کسی , که دربـاره عـترت من آن چه راخدا حرام کرده است حلال شمارد و کسی , که بازور سلطه پیدا کند تا کـسـی را کـه خدا عزیزش گردانیده است ذلیل و ضعیف گرداند و کسی راکه خدازبونش ساخته اسـت عـزیـز و قدرتمند سازدو کسی , که بیت المال مسلمانان را برای خود,حلال شمارد وآن را به انحصار خویش در آورد. ـ هر کس حادثه ای بیافریند یا حادثه آفرینی را پناه دهد لعنت خدا و فرشتگان ومردم , همه , بر او باد عـرض شد: ای رسول خدا!مقصود از حادثه چیست ؟ فرمود: کسی که بی آن که پای حدی در میان باشد تازیانه بزند, یا کسی را به ناحق بکشد. ـ امـام باقر(ع): رسول خدا(ص)لعنت فرمود,کسی را که به شرمگاه زن نامحرم بنگرد و مردی را, که به زن برادر (دینی) خود خیانت ورزد ومردی را, که مردم برای فهم دین خود به او نیازپیدا کنند و او از آنان رشوه (مزد) طلب کند. ـ امـام عـلـی (ع): رسـول خـدا(ص) ده نفر رالعنت فرمود: ربا خوار, ربا دهنده , گواهان بر(داد و ستاند) ربا, نویسنده آن , زن خالکوب ,زنی که برای زیبایی خود به خالکوب مراجعه کند, کسی که از دادن زکـات خـودداری ورزد ومـحـلـل و کـسـی که محلل گیرد رسول خدا ازنوحه گری نهی می فرمود, ولی تعبیر لعنت رادرباره آن به کار نبرد. ـ ابوموسی : پیامبر خدا(ص), کسی را که میان مادر و فرزندش جدایی افکند, لعنت فرمود. ـ امام علی (ع): پیامبر خدا(ص), محلل و محلل گیرنده ((13)) را لعنت فرمود. ـ ابوهریره : پیامبر خدا(ص), مردی را که پوشش زنانه بپوشد, لعنت فرمود. ـ عایشه : پیامبر خدا(ص), زنان مردنما رالعنت فرمود. ـ پیامبر خدا(ص), کسی را که درخت سدررا قطع کند, لعنت فرمود. ـ امـام صـادق (ع): ملعون است , ملعون است , کسی که پدر یا مادر خود را بزند,ملعون است ملعون است , کسی که از پدر ومادر خود نافرمانی کند و آزارشان دهد,ملعون

است ملعون است , کسی که احترام مسجد را نگه ندارد. ـ منجم , ملعون است پیشگو, ملعون است جادوگر, ملعون است زن آوازه خوان , ملعون است و کسی که او را سر پناه دهد و از درآمداو امرار معاش کند ملعون است . ـ پیامبر خدا(ص): سه چیز است که هر کس آن ها را انجام دهد, ملعون است ملعون است : کسی که در سـایه گاه ها که مردم می نشینند مدفوع کند کسی که جلو نوبت آب (دیگران) را بگیرد و کسی که راه عبورو مرور مردم را ببندد. ـ ملعون است ملعون است , کسی که بنده درهم و دینار باشد. ـ بنده درهم لعنت شده است , بنده دینار لعنت شده است .

لعنت شدگان در دنیا و آخرت .

قرآن . ((کسانی که خدا و رسول او را می آزارند, خداوند دردنیا و آخرت آن ها را لعنت کرده و عذابی خوار کننده برایشان آماده ساخته است)). ((کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر و مؤمن تهمت زنا می زنند, در دنیا و آخرت لعنت شده اند و برایشان عذابی بزرگ است)). ـ پیامبر خدا(ص): چهار نفرند, که دردنیا و آخرت لعنت شدند و فرشتگان آمین گفتند: مردی که خداوند او را مذکر آفریده واو زن صفتی کند و خود را مانند زنان درآورد و زنی که خداوند او را مؤنث آفریده واو مرد صفتی کند و خود را به صورت مردهادرآورد و کسی که نابینا را از راه منحرف سازد و مرد زن گریز, (زیرا) خداوند جزیحیی بن زکریا کسی را زن گریز قرار نداده است .

گفتار و کردار بیهوده .

گفتار و کردار بیهوده .

قرآن . ((و کسانی که از بیهوده اعراض می کنند)). ((و آنان که شهادت دروغ نمی دهند و چون بربیهوده ای بگذرند, بزرگوارانه می گذرند)). ـ امام علی (ع): هر سخنی که در آن یادخدا نباشد, بیهوده اس . ـ امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((وکسانی که از بیهوده اعراض می کنند)) ـ :یعنی آن که کسی درباره تو نادرستی ببافد, یاچیزی که در تو نیست به تو نسبت دهد و توبه خاطر خدا, از او اعراض کنی . در روایتی دیگر آمده است : مقصودخنیاگری و کارهای لهو وغفلت آور است . ـ در تفسیر قمی ـ ذیل آیه ((دربهشتی برین که در آن سخن لغو نشنوند)) ـ :مقصود از لغو, شوخی و دروغ است . ـ پیامبر خدا(ص): پرارج ترین مردم ,کسی است که آن چه را بیهوده است فروگذار. ـ از نشانه های نیکویی اسلام آدمی ,فرو گذاشتن بیهوده هاست . ـ آسایش جان , در رها کردن بیهوده هاست . ـ امام باقر(ع): به حق عمل کن و به گرفتاری هایی که در این راه به تو می رسد,اعتنایی مکن و از آن چه بیهوده است ,کناره گیری کن . ـ امام صادق (ع): از پرداختن به آن چه بیهوده است بپرهیز, که خوار و زبون می شوی . ـ پیامبر خدا(ص): فرو گذاشتن بیهودگی ها, زیور پارسایی است . ـ در دعا ـ : بار خدایا! به من رحم فرما, که تا زنده هستم گناهان را فرو گذارم وبه من رحم فرما, تا در راه آن چه بیهوده است به زحمت نیفتم . ـ ادریس (ع) ـ در دعا ـ : بار خدایا! دلم را از هر چیزی , حلال یا حرام , که از آن درراه سفر به سوی تو توشه برندارم و در روزی که با تو دیدار کنم از آن بهره ای نبرم , دورگردان . ـ امام علی (ع): با فرو گذاشتن آن چه سودمند است , خود را در معرض آن چه بیهوده است قرار مد. ـ در نامه خود به عبداللّه بن عباس ـ :اما بعد, چیزی را بجوی که سودمند است وآن چه را که بیهوده است فرو گذار, زیرا فروگذاشتن چیزهای بیهوده , باعث رسیدن به کارهای سودمند است . ـ هرکس به امور بیهوده بپردازد,امور سودمند را از دست بدهد. ـ هرکس از آن چه بیهوده است دوری کند, به سوی آن چه سودمند است رهسپارشود. ـ هرگز موافق هوس خود سخنی مگوی , هرچند از روی بازی (و شوخی)بگویی یا آن را بیهوده (وبدون قصد)پنداری , زیرا بسا شوخیی که آزاده ای را ازتو برماند و بسا سخن بیهوده ای , که بدی به سوی تو کشاند. ـ پیامبر خدا(ص): با فرو رفتن درکارهای بیهوده , زبانه آتش را به صورتهای خود شعله ور نکنید. ـ امام علی (ع): بسا گفتار و کرداربیهوده ای , که شری را در پی آورد. ـ پرداختن نفس به آن چه که بعد ازمرگ همراهیش نمی کند, از بیشترین سستی در عمل است . ـ گفتار و کردار بیهوده را رها کنید,تا سبکسران از شما دوری

کنند. ـ کسی که به زواید بپردازد, هدف مطلوب خود را از دست ده . ـ هرکس به آن چه برایش ضروری نیست بپردازد, آن چه را برای او سودمنداست از دستش بگیرد. ـ هرکس به آن چه مهم نیست بپردازد,کار مهمتر را از دست بدهد. ـ هـرکـس خـود را بـه آن چـه ضـرورت نـدارد سرگرم سازد, آن چه را برایش ضروری است ضایع گرداند. ـ امـام صادق (ع): زنهار, مردم تو رااز خودت غافل نگردانند, زیرا نتیجه آن به خودت می رسد نه به آن هـا و روز خود را باچه و چه (کارهای بیهوده) سپری مکن ,زیرا همراه تو کسی است که آن چه را از توسر می زند ثبت می کند. تفسیر. آیه ((والذین هم عن اللغو معرضون)): فعل لغوعبارت از عملی است که فایده ای درآن وجودندارد فـعل لغو یک امر نسبی است , زیرا چه بسافعلی که نسبت به یک امر لغو است , اما همان فعل نسبت به امری دیگر مفید و ثمربخش است . فعل لغو از نظر دین , عبارت از کارهای مباحی است که در آخرت یا در دنیایی که به نحوی به آخرت می انجامد سودی نمی بخشند مانند خوردن و آشامیدن , که نیرو گرفتن برای طاعت و عبادت خدا از این دو کار متفرع می شود, به انگیزه شهوت غذا خوردن با نگاهی دقیقتر: فعل لغو عبارت است از ماسوای افعال واجب و مستحب . خـداونـد سـبحان , مؤمنان را به ترک مطلق عمل لغو وصف نفرمود, چون انسان در معرض لغزش وخطاست و در صورتی که آدمی از گناهان بزرگ اجتناب کند, خداوند سایر خطاها و گناهان او رامـی بـخـشـد, چنان که فرموده است :((اگر از گناهان بزرگی که از آن ها نهی می شوید دوری ورزید, ازدیگر گناهانتان در می گذریم و شما را به مکانی نیکودر می آوریم)). بلکه آنان را به اعراض از کار بیهوده و نه مطلق ترک آن , وصف فرموده است اعراض , مقتضی وجود امـری اسـت کـه انـسان را به سوی اشتغال به فعلی فرا خواند, ولی انسان از روی بی اعتنایی و بها نـدادن بـه آن کـار از آن رویـگردان شود و به کاری دیگربپردازد لازمه این رویگردانی آن است که شـخـص ,خودش را از پرداختن به کارهای پست و مخالف باشرافت و کرامت برتر و بالاتر بداند و به کارهای بزرگ و اهداف عالی روی آورد. ایـمـان حـقـیـقی , هم به همین فرا می خواند, زیراایمان , به ساحت عظمت و کبریا و منبع عزت و مجدو جلال تعلق دارد و کسی که از صفت ایمان برخوردار است جز به زندگی سعادتمندانه ابدی وجاویدان اهتمام نمی ورزد و تنها به کارهایی می پردازد که حق آن را با عظمت بداند و برای آن چه کـه مـردمـان فرومایه و نادان بدان اهتمام می ورزند اهمیت و عظمتی قائل نیست و اگرجاهلان ایـشـان را طـرف خـطـاب قـرار دهـنـد بـه ملایمت پاسخ می دهند و چون بر کاری لغو بگذرندبا بزرگواری می گذرند. از ایـن جـا روشـن مـی شـود کـه وصـف مـؤمنان به

اعراض از لغو, کنایه از بلندی همت و کرامت وبزرگواری شخصیت آن هاست .

اشیای پیدا شده .

اشیای پیدا شده .

ـ امام باقر(ع): (شیئ) گم شده را, جزگمراهان کسی نخورد. ـ امـام صـادق (ع) ـ دربـاره شـیئ پیداشده ـ : به آن دست نزن , اگر مردم شیئ پیداشده را دست نمی زدند, حتما صاحبش می آمد و آن را برمی داشت . ـ امـام علی (ع) ـ در پاسخ به سؤال ازشیئ پیدا شده ـ : باید آن را اعلام کند اگرصاحبش پیدا شد, به او بدهد و اگر نیامد,یک سال نگه دارد چنانچه (در این مدت)صاحبش یا کسی که آن را بطلبد نـیامد,صدقه اش بدهد اگر بعد از این که آن شیئ راصدقه داد صاحبش پیدا شد, چنانچه بخواهد, می تواند تاوان چیزی را که نزد اوبوده است به صاحبش بپردازد در این صورت اجر مالی که صدقه داده است از آن او خواهد بود.

دیدار خدای سبحان و متعال .

شوق دیدار.

قرآن . ((چه چیز تو را واداشت تا از قومت پیشی گیری , ای موسی ؟ گفت : آن ها همان هایند که از پی من روانند ای پروردگار من , من به سوی تو شتافتم تا خشنود گردی)). ـ امام علی (ع): شوق , خوی اهل یقین است . ـ شوق , یار یکرنگ عارفان است . ـ پیامبر خدا(ص): شناخت , سرمایه من است و خرد, ریشه دین من و عشق , اثاث من و شوق , مرکب من و یاد خدای عزوجل ,همدم من . ـ خـدای عـزوجـل , در طـی سـه شـبـانـه روزیکصد و بیست و چهار هزار کلمه به راز باموسی بن عـمـران (ع) در میان نهاد و در این مدت موسی نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید و چون به سوی بنی اسرائیل برگشت و سخنان آن ها را شنید از آنان متنفر شد,علتش تاثیری بود که حلاوت سخن خدای عزوجل در گوشهایش نهاده بود. ـ در دعـا ـ : بـار خـدایا! خشنودی به قضای تو و زندگی خوش بعد از مرگ و لذت دیدن روی تو و شوق به مشاهده و دیدار تورا, از درگاهت مسالت دارم . ـ ابـو دردا بـه کـعب الاحبار گفت : مرااز خاصترین آیه تورات , خبر ده کعب الاحبار گفت : خدای عـزوجـل می فرماید:نیکان به دیدار من شوق بسیار دارند, اماشوق من به دیدار آنان شدیدتر است کـعب الاحبار گفت : در کنار این آیه نوشته شده است : ((هر که مرا بجوید, بیابدم و هرکه دیگری را بجوید, مرا نیابد)). ابو دردا گفت : گواهی می دهم , که شنیدم رسول خدا(ص) نیز همین را می گفت . ـ در اخـبـار داود(ع) آمـده است که خدای عزوجل به او وحی فرمود : ای داود! تا کی از بهشت یاد مـی کنی و شوق به مرا ازمن نمی خواهی ؟ عرض کرد: ای پروردگار!مشتاقان تو کیستند؟ فرمود: مـشـتـاقـان مـن ,کـسـانـی هـسـتند که آنان را از هر تیرگی صاف کرده ام و با حذر و هوشیاری بیدارشان کرده ام و از دل های آنان روزنه ای به سوی خودم گشوده ام که از آن به من می نگرند. ـ هـمـان جـا : به آن بندگانم که با محبت من روسوی من کرده اند, بگو: شما را چه زیان که وقتی پـرده مـیـان خـود و شما را کنارزده ام تا با دیدگان دلتان به من بنگرید, ازآفریدگان من مستور بمانید. ـ هـمـان جـا : با چشم دلت , مرا ببین وبا چشم سرت , به کسانی که خردهایشان ازدیدن من عاجز است , منگر. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در نـامه ای به معاویه ـ :من با انبوهی از مهاجران و انصار به سوی توشتابانم که پیراهن مرگ به تن کرده اند ومحبوبترین دیدار برای آنان , دیدار باپروردگارشان است . ـ در برانگیختن یارانش به جنگ ـ :کیست آن که به سوی خدا رهسپار شود, همچون تشنه ای که به سوی آب می رود بهشت زیرلبه های شمشیرهاست ! امروز خبرها آشکارمی شود! به خدا سوگند

که اشتیاق من به دیدارآن ها (دشمنان) بیشتر از شور و اشتیاق آن ها به خانه هایشان است . ـ در نـامـه خـود بـه مـردم مصر ـ : من به دیدار خداوند مشتاقم و چشم به راه و امیدوار به پاداش نیکوی او هستم . ـ کسی که خدا آرمانش باشد, به منتهای آرمان و امید برسد. ـ هر کس به غیر خدای سبحان امید بندد,امیدهایش را دروغ (و نقش بر آب) یابد. ـ کسی که مقصدی جز خدا داشته باشد,گم شود.

عوامل شوق آفرین .

ـ در اخـبار داود(ع) آمده است که خدای عزوجل , به او وحی فرمود: ای داود! من دل های مشتاقان را, از خـشـنـودی خـود آفـریـدم و آن هـا رابـه نـور ذات خـود, منعم گردانیدم داود عرض کرد: پـروردگـارا! به چه وسیله به این مقام نزد تو,رسیدند؟ فرمود: به خوش گمانی و دور نگه داشتن خـویـش از دنـیا و اهل آن و خلوت کردن و مناجات نمودن با من و این مقامی است که بدان دست نـیـابد, مگر کسی که دنیا و اهل آن را به کنار نهد و هرگز از آن یادنکند و دلش را برای من خالی گرداند و مرا برهمه آفریدگانم برگزیند در این صورت است که من به او رو می کنم و او را برای خودش فارغ گردانم و حجاب میان خود و او را کنار زنم , به طوری که مرا ببیند همچون کسی که با چشم خودچیزی را می بیند. ـ همان جا : ای داود! اگر رویگردانان ازمن بدانند که چه انتظاری برای آنان می کشم وچه مهری به آنان می ورزم و چه اشتیاقی به ترک معاصی از سوی آن ها دارم , هر آینه از شوق به من بمیرند و از عشق به من بندهای بدنشان از هم بگسلد. ـ پـیامبر خدا(ص) ـ در دعا ـ : بار الها!محبت به خودت و محبت به کسانی که تو رادوست دارند و دوست داشتن آن چه که مرا به محبت تو نزدیک می گرداند, روزیم فرما ومحبت خود را در نزد من دوست داشتنی تر ازآب خنک گردان . ـ امام علی (ع): جانهای خود را مشتاق نعمت بهشت گردانید, تا مرگ را دوست بداریدو زندگی را دشمن . ـ امـام عـلـی (ع) ـ در پاسخ به این پرسش :به چه دلیل شیفته دیدار خدا هستی ؟ ـ : چون دیدم که خـداونـد دین فرشتگان و فرستادگان وپیغمبران خود را برای من برگزید, دانستم کسی که مرا چنین گرامی داشته است , فراموشم نمی کند از این رو دوستدار دیدار او شدم .

آن که دوستدار دیدار خداست .

ـ پیامبر خدا(ص): هرکه دیدار خدا رادوست داشته باشد, خدا دیدار او را دوست داردو هرکه دیدار خدا را خوش نداشته باشد, خدا نیزدیدار او را خوش ندارد. ـ هرکه دیدار خدا را دوست داشته باشد,خدا نیز دیدار او را دوست می دارد و هرکه دیدارخدا را خوش نداشته باشد خدا نیز دیدار با او راخوش ندارد عرض کردند: ای رسول خدا! همه ما مرگ را ناخوش داریم ! فرمود: این ربطی به ناخوش داشتن مرگ ندارد, بلکه مؤمن چون زمان مرگش فرا رسد, بشارت دهنده ای از جانب خدا می آید و آن چه را به سوی آن می رود به اوبشارت می دهد در این هنگام برای او چیزی محبوبتر از این نیست که به دیدار خدا رود بنابراین , او دیدار خدا را دوست دارد و خدا هم دیداراو را دوست می دارد اما گنهکار چون زمان مرگش فرا رسد, سرنوشت بدی که در انتظاراوست پیش او می آید لذا دیدار خدا را ناخوش می دارد که خدا هم دیدار او را ناخوش می دارد. ـ از امام صادق (ع) درباره این حدیث سؤال شد: هرکس دیدار خدا را دوست داشته باشد, خدا نیز دیدار او را دوست دارد و هرکس از دیدار خدا نفرت داشته باشد, خدا نیز از دیداراو نفرت دارد حضرت فرمود: همین طور است . عرض کردم : به خدا قسم , ما مرگ را ناخوش داریم ! حضرت فرمود: چنان نیست که تو فکرمی کنی بلکه خوش داشتن و خوش نداشتن لقااللّه , در هنگام مشاهده مرگ است در آن هنگام اگر چیزی را ببیند که دوست دارد هیچ چیزبرایش محبوبتر از این نیست که پیش رود دراین هنگام است که خدا دیدار او را دوست داردو او نیز دیدار خدا را دوست می دارد اما اگرچیزی را ببیند که ناخوش دارد, در این صورت هیچ چیز نزد او منفورتر از لقای خدا نیست وخدای عزوجل هم از دیدار او نفرت دارد. ـ یحیی بن سابور: شنیدم امام صادق (ع)درباره سرازیر شدن اشک از چشمان شخص محتضر فرمود: این در هنگام مشاهده رسول خدا(ص) است , زیرا چیزی را می بیند که شادمانش می کند (و آن را دوست دارد) یحیی می گوید: حضرت سپس فرمود: آیا نمی بینی که انسان وقتی چیزی را می بیند که او را خوشحال می کند و دوستش دارد, اشک از چشمانش سرازیر می شود و می خندد؟ . ـ امام علی (ع): به آن چه خداوند شما رابدان فرمان داده است , چنگ در زنید, زیرا میان هر یک از شما و رسیدن او به شادی و دیدن آن چه دوست دارد جز این نیست که رسول خدا(ص) نزد او حاضر شود و آن چه نزد خداست بهتر و ماندنی تر است و بشارتی از جانب خدای عزوجل به او رسد که در نتیجه , چشمش روشن شود و دیدار خدا را دوست بدارد. ـ چون خدای تبارک و

تعالی خواست جان ابراهیم (ع) را بستاند, ملک الموت را به سویش فرستاد او آمد و گفت : درود بر تو ای ابراهیم ابراهیم (ع) گفت : و بر تو درود ای ملک الموت , آیا دعوتگری یا خبر مرگی راآورده ای ؟ گفت : دعوتگرم ای ابراهیم , پس (دعوت حق را) اجابت کن !. ابراهیم (ع) گفت : آیا دیده ای که دوستی جان دوست خود را بگیرد؟ پس خدای عزوجل فرمود: ای مـلـک الـمـوت , نزد ابراهیم برو و به اوبگو: آیا دیده ای که دوستی دیدار دوستش راخوش نداشته باشد؟ دوست شیفته دیدار دوست خود است . در خبری آمده است پس ابراهیم گفت : ای ملک الموت , هم اینک جانم را بستان . ـ کسی که مشتاق باشد, سراسر شب (یاپاس آخر شب) را راه پیماید. ـ کسی که شوق (به چیزی) داشته باشد,(غیر آن را) فراموش کن . ـ کسی که دوستدار دیدار خدای سبحان باشد, دنیا را از یاد برد.

دیدار در قرآن .

ـ ابـومـعـمـر سـعـدانـی : مردی خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) آمد و عرض کرد:ای امـیـرالـمـؤمـنـیـن مـن در کـتاب آسمانی خدا شک کرده ام ! حضرت به او فرمود: افسوس بر تو! بـگـوچـیـسـت آن چـه کـه در آن شـک کـرده ای عـرض کـرد: مـلاحظه می کنم که خداوند جل جـلالـه مـی فـرمـایـد: ((بـلکه آنان به دیدار پروردگارشان بی ایمانند)) و درباره مؤمنان فرموده اسـت :((آنـان کـه گـمـان دارند با پروردگارشان دیدارمی کنند و به سوی او باز می گردند)) و فرموده است : ((درود آنان در آن روزی که او را دیدارمی کنند, سلام است)) و فرموده است : ((هر کـس بـه دیـدار پـروردگـارش امـیـد دارد, (بـدانـد کـه)وعـده خـدا آمـدنی است)) و فرموده است :((هرکس به دیدار پروردگارش امید دارد, بایدکاری شایسته کند)). یـک بـار مـی گـویـد کـه او را دیـدار می کنند ویک بار می گوید که دیدگان او را در نمی یابند و اودیـدگان را در می یابد و بار دیگر می گوید: ((به اواحاطه علمی پیدا نمی کنند)) این ها چیست ای امـیـرمـؤمـنـان وچـگـونـه درآن چـه شـنـیدی شک نکنم ؟ حضرت فرمود: اما آیه ((بلکه آنان به دیـدارپـروردگـارشـان بـی ایمانند)) و این سخن خداوند ازمؤمنان : ((کسانی که گمان دارند با پـروردگـارشـان دیدار می کنند)) و این سخن او درباره دیگران :((تا روزی که او را دیدار کنند به سبب خلف وعده ای که با خدا کردند)) و آیه ((پس کسی که به دیدار پروردگارش امید دارد, باید کاری شایسته کند)) اما آیه ((بلکه آنان به دیدار پروردگارشان بی ایمانند)), مراد از دیدار رستاخیز اسـت کـه خداوند عزوجل آن را دیدار خود نامیده است همچنین این آیه درباره مؤمنان : ((آنان که گـمـان دارنـد بـا پـروردگـارشان دیدار می کنند)), یعنی یقین دارند که برانگیخته و محشور و حـسـابـرسی می شوند و پاداش و کیفر می بینند پس گمان دراین جای بخصوص به معنای یقین اسـت همچنین است آیه : ((پس هرکه به دیدارپروردگارش امید دارد, باید کاری شایسته کند))و آیـه ((کـسـی کـه بـه دیـدار پـروردگارش امید دارد,(بداند که) وعده خدا آمدنی است)), یعنی کـسـی کـه ایـمان دارد برانگیخته می شود, زیرا وعده خدادرباره پاداش و کیفر حتما آمدنی است دیداردر این جا به معنای رؤیت نیست , بلکه به معنای برانگیخته شدن است پس , تمام آن چه را که درکـتـاب خدا راجع به دیدار خدا آمده است , فهم کن که در تمام این ها به معنای برانگیخته شده اسـت هـمـچـنـین آیه ((درود آنان در روزی که او را دیدارمی کنندسلام است)), یعنی درروزی که برانگیخته می شوند, ایمان از دل هایشان زایل نمی شود. آن مـرد عرض کرد: آسوده ام

کردی ای امیرمؤمنان , خداوند آسوده ات گرداند, زیرا که گرهی از کار من گشودی .

سرگرمی و غفلت .

سرگرمی و غفلت .

قرآن . ((بدانید که زندگی دنیا, در حقیقت , بازی است وسرگرمی و زیور و فخر فروشی میان شما)). ((و از مـردم کـسـی اسـت که سخن بیهوده را می خرد, تابه نادانی مردم را از راه خدا گمراه کند و قرآن را به مسخره می گیرد اینان برایشان عذابی خوار کننده است)). ((و چـون تـجارتی یا سرگرمیی ببینند, به سوی آن پراکنده می شوند و تو را همچنان ایستاده رها می کنندبگو: آن چه نزد خداست , از سرگرمی و تجارت بهتر است و خدا بهترین روزی دهندگان است)). ـ امـام علی (ع): ای بندگان خدا! کجایندکسانی که عمر دراز کردند و از نعمتهابرخوردار شدند و دانش آموخته شدند وفهمیده گشتند و مهلت داده شدند و سرگرم وغافل شدند؟ . ـ ای مردم ! از خدا بترسید, زیرا هیچ کسی عبث آفریده نشده است , تا به سرگرمی و غفلت گذراند و مهمل رها نشده است تابیهودگی کند. ـ خـداوند سبحان , هیچ کاری را عبث نیافرید که در نتیجه به سرگرمی و غفلت گذراند و خدای سبحان , هیچ چیزی را به حال خود رها نکرد, تا بیهودگی کند. ـ از سـرگرمی (و کارهای غفلت آور)دوری کن , زیرا که تو بیهوده آفریده نشده ای , تا در نتیجه به سرگرمی بپردازی ومهمل رها نشده ای تا بیهودگی کنی . ـ آیـا بـه هـمـین دل خوش کنم که گفته شود: این امیر مؤمنان است , اما درسختی های روزگار شـریک و همدرد آنان ,یا در سختی زندگی سرمشق ایشان نباشم ؟ من آفریده نشده ام که خوردن غـذاهـای لـذیـذو رنگارنگ مرا به خود مشغول سازد,همانند حیوان به آخور بسته ای که همه هم وغـمـش علوفه اوست , یا همچون حیوان رهایی که در میان زباله ها می چرد و شکمش را از علف پر مـی کـنـد و از آن چـه در انتظاراوست , غافل است یا آفریده نشده ام که سرخود رها شوم یا بیهوده بگذرانم . ـ سرگرمی (و غفلت), خوراک حماقت است . ـ سرگرمی (و غفلت), از میوه های نادانی است . ـ امام هادی (ع) :هزل گویی , شوخی کم خردان و کار نادانان است . ـ امام علی (ع) : بالاترین خردمندی ,دوری کردن از لهو است . ـ از هر کاری که به آن نیازی ندارید,دوری کنید. ـ کـسی که تو را به واسطه باطل خشنودگرداند و به کارهای سرگرم کننده و غیرجدی ترغیبت کند, به تو خیانت کرده است . ـ زنـهـار که دنیا با سرگرمی های دروغین خود تو را نفریبد, زیرا هوس سرانجام به پایان می رسد و گناهانی که کسب کرده ای برایت باقی می ماند. ـ بدترین چیزی که عمر در آن تلف می شود, بازی است . ـ چونان کسی مباش , که بدون عمل به آخرت امید بسته است اگر بیمار شود,پشیمان می گردد و چـون

تـندرستی یابد,آسوده خاطر و غافل می شود به غفلت گذراندن با توانگران را, از به یاد خدا بودن در کنار درویشان بیشتر دوست دارد.

پیامدهای سرگرمی کردن .

ـ امام علی (ع): سرگرمی کردن , خدای مهربان را به خشم می آورد و شیطان راخشنود می سازد و قرآن را از یاد می برد. ـ همنشینی با اهل سرگرمی , قرآن رابه فراموشی می سپارد و شیطان را حاضرمی کند. ـ سرگرمی , تصمیمات جدی را تباه می کند. ـ کارهای باطل و بیهوده , (انسان را)در گمراهی ها می افکنند. ـ سرگرمی , با بازی شروع می شود وبه جنگ و دعوا ختم می گردد ((14)) . ـ بسا سرگرمی , که آزاده ای را برماند. ـ عمر خود را در سرگرمی ها هدر مده ,که بی هیچ امیدی (به ثواب الهی) از دنیابروی . ـ مجالس سرگرمی (و خوشگذرانی),ایمان را تباه می کند.

شیفته سرگرمی .

ـ امام علی (ع): دورترین مردم ازصلاح , کسی است که شیفته سرگرمی است . ـ دورترین مردم از موفقیت , کسی است که شیفته سرگرمی و شوخی اس . ـ کسی که زیاد به سرگرمی بپردازد,احمق شمرده شود. ـ کسی که زیاد به سرگرمی بپردازد,عقلش کم است . ـ کسی که دلباخته بازی و شیفته سرگرمی و خوشگذرانی باشد, رستگارنمی شود. ـ کسی که شیفته بازی و دلباخته سرگرمی و خوشی باشد, خردمند نیست .

ایمان و سرگرمی .

ـ امـام حـسـن (ع) : مـؤمـن , سـرگـرمی نمی کند تا در نتیجه غافل گردد پس هرگاه بیندیشد اندوهگین شود. ـ امام علی (ع): مؤمن , سرگرمی راناخوش داردو با کارهای جدی دمخور است . ـ در وصف مؤمن ـ : وقتش پر است . ـ امـام صـادق (ع) ـ دربـاره کـسی که برای سرگرمی دنبال شکار می رود ـ :مؤمن , فرصت چنین کـارهـایـی را نـداردآخرت جویی او را از سرگرمی باز داشته است ـ تا آن جا که فرمود: ـ مؤمن به هـیـچ یک از این کارها نمی رسد, او را چه به سرگرمی ها؟ کارهای لهو و سرگرم کننده ,سختدلی می آورد و نفاق بر جای می گذارد. ـ در مجمع البیان آمده است : از معمرنقل شده که گفت : کودکان به یحیی گفتند: بیابا هم بازی کنیم یحیی گفت : ما, برای بازی آفریده نشده ایم از این جاست که خداونددرباره او فرموده است : ((و از کودکی به اوحکمت (نبوت) دادیم)) این مطلب ازحضرت رضا(ع) روایت شده است . ـ امـام صـادق (ع) ـ در پـاسـخ بـه سـؤال صـفـوان جمال از دارنده مقام امامت ـ :دارنده این مقام سـرگـرمـی و بـازی نـمـی کـند دراین هنگام ابوالحسن موسی که کودک بودوارد شد او با خود بزغاله ای مکی داشت ومرتب به او می گفت : پروردگارت را سجده کن حضرت صادق (ع) او را در آغوش کشیدو فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که سرگرمی و بازی نمی کند. ـ امـام عـلی (ع): شگفتا از پسر نابغه ! درمیان شامیان شایع کرده که در من لودگی است و مردی بـازیـگـوش هستم و کارم شوخی و بازی است ! او سخن نادرستی گفته و به گفتاری گناه آلود, زبـان گـشـوده اسـت هـان ! به خدا سوگند که یاد مرگ مرا از بازی باز می دارد و فراموش کردن آخرت , او را ازگفتن حق باز می دارد.

سرگرمی مؤمن .

ـ امـام باقر(ع): سرگرمی مؤمن در سه چیز است : لذت بردن از زنان , بذله گویی بابرادران و نماز شب . ـ پـیامبر خدا(ص): هرگونه سرگرمی برای مؤمن نادرست است , مگر در سه کار:در تربیت اسب , تیراندازی با کمانش و بازی و شوخی با همسرش , زیرا این سه کار, حق است . ـ بهترین سرگرمی مؤمن , شناست وبهترین سرگرمی زن , ریسندگی . ـ هر چیزی که در شمار یاد خدا نباشدسرگرمی و بازی است , مگر چهار کار: بازی و شوخی مرد با هـمسرش , تربیت کردن انسان اسبش را, قدم زدن مرد میان دو هدف (تیراندازی) و آموزش دادن شنا. ـ تفریح و بازی کنید, زیرا من خوش ندارم که در دین شما, سختی و خشونت دیده شود. در صورتی که این حدیث درست باشدباید آن را حمل بر همان تفریحات وسرگرمی های پیشگفته کرد که برای مؤمن سودمند هستند.

کبوتر بازی .

ـ پیامبر خدا(ص): کبوتران پرنده , کس و کاران منافقانند. ـ امام علی (ع): پیامبر(ص) مردی را دیدکه کبوتر می پراند فرمود: شیطانی دنبال شیطانی می رود. ـ از انـس بـن مـالک : رسول خدا(ص)مردی را دید که دنبال کبوتری است فرمود:شیطانی دنبال شیطانی است . ـ ابـو هـریره : رسول خدا(ص) مردی رادید که کبوتر ماده ای را تعقیب می کندفرمود: شیطانی در تعقیب ماده شیطانی است .

لواط.

لواط.

قرآن . ((و لوط را (فرستادیم) هنگامی که به قوم خود گفت :آیا آن کار زشت را مرتکب می شوید که هیچ کـس ازجـهـانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است ؟ شما از روی شهوت به جای زنان با مردان در می آمیزید, آری شماگروهی تجاوزکارید)). ـ پیامبر خدا(ص): بیشترین چیزی که برای امتم از آن می ترسم , عمل قوم لوطاست . ـ اگر دیدید کسی کار قوم لوط را می کند,کننده و دهنده را بکشید. ـ هرکس در نزدیکی با مردهامداومت ورزد, نمیرد تا آن که مردان را به خوددعوت کند. ـ امـام عـلی (ع): هرکس با میل و رغبت اجازه دهد که با او بازی شود, خداوندشهوت زنان را در او قرار دهد.

علت تحریم لواط.

ـ امام رضا(ع): علت تحریم روی آوردن مردان به مردان و زنان به زنان , یکی ساختار وجودی زنان و سرشت وجودی مردان است (که هر یک برای جنس مخالف آفریده شده است) و دیگر این که روی آوردن مردان به مردان و زنان به زنان سبب از بین رفتن نسل (بشر) و برهم خوردن نظم و تدبیر (جامعه) و نابودی دنیاست . ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به پرسش زندیق از علت تحریم لواط ـ : به خاطر این که اگر غلامبارگی حلال بود, در آن صورت مردها از زن ها بی نیاز می شدند و این موجب از بین رفتن نسل و بی شوهر ماندن زن هامی شد و در تجویز لواط مفاسد بسیاری بود. زندیق پرسید: چرا نزدیکی کردن باحیوانات , حرام شده است ؟ . حضرت فرمود: خداوند خوش نداشته که مرد آب خود را هدر دهد و با غیر همنوع خود, نزدیکی کند. اگر این کار را اجازه می داد, هر مردی یک ماده الاغ می بست و هم از آن سواری می گرفت و هم با آن نزدیکی می کرد و دراین کار مفاسد بسیاری بود لذا خداوندپشت های این حیوانات (سواری و بارکشی از آن ها) را بر مردم حلال کرده وفرجهایشان را برایشان حرام فرموده است وبرای مردها زن ها را آفرید تا با آنان همدم شوند و به آن ها آرامش گیرند و زنان جایگاه شهوات مردان و مادران فرزندان ایشان باشند. ـ امام علی (ع): خداوند ایمان را برای پاک کردن از لوث شرک واجب فرمود وترک لواط را از بهر افزایش نسل .

لواط كننده .

ـ پـيامبر خدا(ص): هان ! لعنت خدا وفرشتگان و مردم همگى بر كسى كه خودارضايى كند و بر هر كسى كه به غلامبارگى روى آورد. ـ هـر فردى از امت من كار قوم لوط راانجام دهد و بر اين كار بميرد, مهلت داده مى شود تا در لحد گـذاشته شود زمانى كه درلحد گذاشته شد, بيش از سه روز نمى پايد كه زمين او را به ميان قوم هلاک شده لوط پرت مى كندو روز قيامت با آن ها محشور مى شود. ـ مـيمون لبان : نزد امام صادق (ع) بودم كه در حضور ايشان آياتى از سوره هود خوانده شد چون به ايـن آيـه رسيده شد: ((و سنگهايى از (نوع) سنگ گلهاى لايه لايه بر آنان بارانديم (سنگهايى) كه نزد پروردگارت نشان زده بود و آن از ستمگران دورنيست)), حضرت فرمود: هر كس بر عمل لواط مـداومت ورزد و توبه نكرده بميرد,خداوند يكى از آن سنگها را بر او بزند كه مرگش در آن باشد و هيچ كس آن را نبيند.

لواط دهنده .

ـ امام صادق (ع): خدای متعال , شهوت مؤمن را در کمر او قرار داده است و شهوت کافر را در مقعد او. ـ در شیعیان ما هر خصلتی باشد, سه خصلت در آن ها نیست : در میان آن ها کسی که دست گدایی دراز کـنـد, وجود ندارد درمیان آن ها بخیل , وجود ندارد و در بین آن هاکسی که لواط دهد, یافت نمی شود. ـ خداوند نشستن بر استبرق بهشت را بردبرهای نکاح شده حرام کرده است .

سرزنش .

سرزنش خود.

قرآن . ((و چون کار از کار گذشت (و داوری صورت گرفت),شیطان می گوید: در حقیقت خدا به شما وعـده راست داد ومن به شما وعده دادم و با شما خلف وعده کردم و مرا برشما هیچ تسلطی نبود جـز ایـن کـه شما را دعوت کردم وشما هم اجابتم کردید پس مرا سرزنش نکنید و خود راسرزنش کنید)). ـ امـام عـلـی (ع): هـیـچ سـتاینده ای , جزپروردگار خود را نستاید و هیچ سرزنشگری , جز خود را سرزنش نکند. ـ مسیح (ع): ای بندگان بد! مردم رابر اساس گمان (بدی که به آن ها می برید)سرزنش می کنید و خود را با وجود یقین (به بدی و گنهکاری خویش) سرزنش نمی کنید؟ !. ـ امـام عـلـی (ع): هر کس خود را درجایگاه های تهمت قرار دهد, نباید کسی راکه به او گمان بد می برد سرزنش کند.

بسا سرزنش شده ای که گناهی نکرده است .

ـ امام حسن (ع) ـ در وصف یکی ازبرادران خود ـ : هیچ کس را به خاطر کاری که جای عذر داشت , سرزنش نمی کرد (وصبر می کرد) تا عذرخواهی ببیند. ـ امـام عـلـی (ع): مـرا در گذشته برادری بود در راه خدا هیچ کس را برای عملی که عذری توان داشت سرزنش نمی کرد, تا این که عذرخواهی او را بشنود. ـ بسا ملامت شده ای , که بی گناه است . ـ در بـخـشـی از نامه خود به معاویه ـ :من کسی نیستم که از خرده گیری هایی که بربدعتهای او (عـثـمـان) می کردم پوزش بخواهم , اگر ارشاد و راهنماییهایی که او رامی کردم گناه است (گو باش), زیرا بساسرزنش شده ای که گناهی ندارد.

سرزنش و آداب آن .

ـ امام علی (ع): سرزنش کردن و گله گزاری مایه حیات (وپایداری) دوستی است . ـ نادان را سرزنش مکن , که با تودشمن می شود و خردمند را سرزنش کن , باتو دوست می شود. ـ هرگاه سرزنش کردی , (جایی برای دوستی) باقی بگذار. ـ از سفارشهای آن حضرت به فرزندبزرگوارش حسن (ع) ـ : هرگاه خواستی ازبرادرت ببری , جایی برای آشتی او از خودباقی بگذار تا اگر روزی پشیمان شود از آن جا (به دوستی دیرین) برگردد. ـ از خشم خود جایی برای خشنودیت باقی بگذار و هرگاه پرواز کردی مانندجوجه پر درنیاورده , فرود آی (در هنگام خشم زیاد اوج نگیر بلکه زود از آسمان خشم فرود آی). ـ نه دوستیت سودایی باشد و نه دشمنیت نابود کننده , (بلکه) دوست خود رادر حد اعتدال دوست بدار و با دشمنت درحد اعتدال دشمنی کن .

زیاده روی در سرزنش کردن .

ـ امام علی (ع): زیاده روی در سرزنش ,آتش لجاجت را شعله ور می کند. ـ زنـهـار از سرزنش کردنهای مکرر,زیرا این کار بر گناه (و خلافکاری) جری می کند و سرزنش را بی ارزش می سازد. ـ زیاد سرزنش مکن , زیرا این کارکینه به بار می آورد و به دشمنی و نفرت می کشان . ـ سرزنش زیاد, باعث شک وبدگمانی می شود.

مثل ها.

مثل ها و نمونه ها.

قرآن . ((و این مثل ها را برای مردم می زنیم , و(لی) جزدانشوران آن ها را درنیابند)). ((و بـراسـتـی در ایـن قـرآن از هـرگونه مثلی , گوناگون آوردیم ولی بیشتر مردم جز سر انکار ندارند)). ((و بـراسـتـی در این قرآن , برای مردم از هرگونه مثلی آوردیم , و(لی) انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد)). ((و قـطـعـا بـه سـوی شما آیاتی روشنگر و مثلی ازکسانی که پیش از شما روزگار به سر برده اند وموعظه ای برای اهل تقوا فرود آوردیم)). ـ امـام عـلـی (ع): ای بـندگان خدا! شما رابه پروا داشتن از خدایی سفارش می کنم که برای شما مثل ها زده و مدت عمرتان راتعیین کرده است . ـ انواع مثل ها برای خداوندان خرد ودل زده می شود. ـ مثل ها , برای عبرت آموزان زده می شود. ـ مثل ها , برای درس گرفتن زده می شو. ـ پـیـامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به این سؤال که صحف ابراهیم چه بوده است ـ :همه آن ها مثل بوده است . ـ امـام عـلـی (ع) و فرستادگان خود رابه سوی جن و انس فرستاد, تا برای آن هاپرده از روی دنیا بردارند و نسبت به بدی هاو سختی هایش به آنان هشدار دهند و از دنیابرایشان مثل ها بزنند. ـ وه کـه چـه مـثـل هـای درسـت و پـنـدهای شفابخش , اگر با دل هایی پاک و گوشهایی شنوا و اندیشه های استوار و خردهای محکم و دوراندیش , برخورد کنند.

حکم همانندها.

ـ امام علی (ع): هرگاه کارها همانند(یا مشتبه) شوند, پایان آن ها به آغازشان سنجیده می شود. ـ بـه فـرزنـد بزرگوار خود حسن (ع) ـ :از آن چه بوده , به آن چه نیست راه ببر, زیراکه امور (دنیا) همانندند. ـ پـیـامـبر خدا(ص): به خدا قسم , آن چه ازاین دنیای شما گذشته , با پرز و ریشه های این برد من برابری نمی کند و شباهت آن چه از آن باقی مانده با آن چه گذشته , از شباهت آب به آب بیشتر است . ـ امـام علی (ع): هرگاه قرآن تو را به خصلت زیبایی فرا خواند, خودت را به همانندهای آن خصلت نیز بیارا. ـ در این باره بیندیش , زیرا هرنمونه ای دلیل بر همانند آن است . ـ در خطبه قاصعه ـ : نمونه هایی ازخشم خدا و بلاهای کشنده او و حوادث ورخدادهایش در اختیار شما قرار دارد پس , ازروی بی خبری و نادانی نسبت به مؤاخذه خدا ودست کم گرفتن هجوم او و ایمن پنداشتن خوداز کیفرش , وعده عذاب او را دیر نیانگارید. ـ نـیـز در هـمـان خطبه ـ : از احوال (وسرگذشت) زادگان اسماعیل وفرزندان اسحاق و فرزندان اسرائیل (ع) پند گیرید, زیرا که همسانی بسیاری است میان احوال وسرگذشت هاو همانندی نزدیکی است میان نمونه ها.

مثل حق و باطل .

قرآن . ((از آسـمـان , آبی فرو فرستاد پس رودخانه هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل , کـفـی بلندروی خود برداشت و از آن چه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می گدازند هم , نظیر آن کفی برمی آید خداوند حق و باطل را چنین مثل می زند اما کف ,بیرون افتاده از میان مـی رود, ولـی آن چـه بـه مـردم سودمی رساند در زمین (باقی) می ماند این چنین خداوندمثل ها می زند)).

مثل راه خدا.

قرآن . ((این است راه راست من , پس , از آن پیروی کنید و ازراه ها(ی دیگر) که شما را از راه وی پراکنده می سازدپیروی مکنید این هاست که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است , باشد که تقوا پیشه کنید)). ـ پیامبر خدا(ص): خداوند راه راستی رامثل زده است که در دو کناره آن , دو سرای است دارای درهایی گشوده و جلو درها پرده هایی آویزان است در سر راه یک دعوتگری دعوت می کند و در بالای راه دعوتگر دیگری فرامی خواند و خداوند به سرای سلامت دعوت می کند و هر که را بخواهد به راه راست رهنمون می شود آن درهایی که در دو کناره راه است ,حدود خدا می باشد که هر کس در حدود خداوارد شود پرده بالا رود و آن دعوتگری که ازبالای راه دعوت می کند, واعظ پروردگار اوست . ـ خداوند, راه راستی را مثل زده که در دوطرف آن دو دیواراست , دارای درهایی گشوده و جلو درها پرده هایی آویزانند در مدخل راه ,دعوتگری می گوید: ای مردم ! همگی به راه درآیید و پراکنده نشوید دعوتگر دیگری نیز ازفراز راه (مردم را به درآمدن در راه) دعوت می کند پس هرگاه انسان بخواهد یکی از آن درها را بگشاید, او می گوید: وای بر تو! آن را بازمکن , زیرا اگر بازش کنی وارد آن می شوی آن راه , اسلام است و آن دو دیوار حدود خدا ودرهای گشوده محارم خدا و آن دعوتگر سر راه ,کتاب خدا و آن دعوتگر فراز راه , واعظ خدای متعال است که در دل هر مسلمانی می باشد. ـ ابن مسعود: رسول خدا(ص) با دستش خطی کشید و آن گاه فرمود: این راه راست خداست سپس در سمت راست و چپ آن خطوطی رسم کرد و فرمود: بر سر هر یک از این راه ها شیطانی است که به آن فرا می خواند حضرت سپس این آیه را خواند: ((واین است راه راست من پس , ازآن پیروی کنید و ازراه ها(ی دیگر) پیروی مکنید)).

مثل پیامبر(ص) و امت و رسالت او.

ـ پیامبر خدا(ص): حکایت من و شما,حکایت مردی است که آتش افروخته وپروانه ها و ملخ ها خود را بـه درون آن مـی انـدازنـد و او آن هـا را از آتش دور می کندمن هم کمربند شما را گرفته ام و از آتش دورتان می کنم وشما از دستان من می گریزید. ـ حـکایت من و شما, حکایت عده ای است که از هجوم دشمنی به خود می ترسند واز این رو, مردی را مـی فـرستند که برایشان قراولی دهد و در همین حال , او دشمن رامی بیند و از بیم آن که مبادا پـیـش از ایـن کـه نـزدافرادش برود وبه آنان هشداردهد,دشمن به آن ها برسد, با لباس خود سه بار علامت می دهد: ای مردم به شما حمله شده است . ـ در حـقـیـقـت حکایت من و شما وپیامبران , حکایت گروهی است که بیابانی خشک و سوزان را می پیمایند و نمی دانندمسافتی که پیموده اند بیشتر است یا آن چه مانده خسته و کوفته می شوند و تـوشـه شـان بـه پـایـان مـی رسد و در وسط بیابان می افتند ویقین می کنند که از بین می روند در هـمـیـن حـال نـاگـاه مـردی حـلـه بـر تن در حالی که ازسرش آب می چکد, نمایان می شود آن عده می گویند: این مرد تازه از آبادی می آیدپس , چون به آن ها می رسد می گوید: هان !شما را چه شـده اسـت ؟ آن عده می گویند:می بینی که از کمر افتاده ایم و توشه مان تمام شده و در وسط این بیابان از پا در آمده ایم ونمی دانیم بیشتر راه را پیموده ایم یا کمترش را آن مرد می گوید: اگر شما را بـه آبی گوارا وباغ و بستانهای سرسبزم برسانم , به من چه می دهید؟ آن ها می گویند: هر چه تو بـگـویی فرمان خواهیم برد آن مرد آن ها را به باغهایی سرسبز و خرم و آبی گوارا می رساندو پس از درنـگـی کـوتـاه به آن ها می گوید:برخیزید تا شما را به باغ و بستان های سرسبزتر از این جا و آبی گـواراتـر از ایـن آب بـبرم اما بیشتر آن عده می گویند: چیزی نمانده بود که به همین مقدار هم دسـت نـیـابـیـم لـیـکـن گـروهـی از ایـشـان می گویند: مگر بااین مرد عهد وپیمان نبستید که نافرمانیش نکنید او در اول به شما راست گفت و این حرفش هم مانند حرف اولش راست است پس ایـن گـروه با او به راه می افتند و او آن هارا به باغهایی خرم و آبی گوارا می رساند امادیگران شب هنگام گرفتار شبیخون دشمن می شوند و صبحگاه ازآنان چیزی جز کشته و اسیر باقی نمی ماند. ـ حـکایت من و آن چه خداوند مرا به آن مبعوث کرده , حکایت مردی است که نزدمردمی می رود و می گوید: ای مردم ! من باچشم خود لشکر (دشمن) را دیدم و همانامن هشدار دهنده عریانم خود را بـرهـانـیـد!خـود را بـرهـانـیـد! پـس , گـروهـی از آن مـردم اطاعتش می کنند و شب هنگام

رهسپارمی شوند و به آرامی پیش می روند و نجات می یابند, و گروهی از ایشان سخن او را دروغ می شمارند و در جای خود شب را می گذرانند وآن لشکر سپیده دم بر ایشان می تازد و همه راقلع و قمع می کند این است حکایت کسی که ازمن اطاعت کند و از آن چه آورده ام پیروی نمایدو حکایت کسی که از من نافرمانی کند و آن چه رااز حق آورده ام دروغ شمارد.

مثل پیامبر(ص) و قیامت .

ـ پـیـامبر خدا(ص): حکایت من و قیامت ,مانند دو اسب مسابقه است حکایت من وقیامت , حکایت مردی است که عده ای او رابرای خبر یافتن از وضعیت دشمن پیشاپیش روانه کرده اند و او از ترس این که دشمن زودتراز او خود را به مردمش برساند, جامه اش رادرمی آورد و با آن علامت می دهد: به شما حمله شده ! به شما حمله شده ! من هستم ! من هستم !.

مثل قرآن .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): حکایت قرآن و مردم ,حکایت زمین و باران است در حالی که زمین مرده و خـشکیده است , ناگاه خداوند بر آن باران می فرستد و زمین تکان می خورد سپس باران های تند را فـرو مـی ریزاند و زمین تکان می خورد و رشد می کند آن گاه پشت سر هم نهرها و دره ها را جاری مـی سـازد, تـا آن کـه زمـیـن مـی روید و گیاهانش بالیدن می گیرند و خداوندآن چه را که مایه آراسـتـگـی زمین و خوراک مردم و حیوانات است از دل آن بیرون می آورد قرآن نیز با مردم چنین می کند. ـ حـکـایت هدایت و دانشی که خداوند مرا به آن ها مبعوث کرده , حکایت باران بسیاری است که در سرزمینی ببارد قسمتی از آن سرزمین که پاکیزه (و مناسب) است , آب را به خودمی پذیرد و گیاه و عـلف فراوانی را می رویاند وبخشی از آن که سخت است آب را نگه می داردو خداوند با آن , مردم را بـهـره مند می سازد, زیرااز آب آن جا می نوشند و مزارع خود را آبیاری می کنند و چارپایانشان را می چرانند و قسمتی ازآب باران هم به جاهای دیگری از آن سرزمین می ریزد که کویر است , نه آبی نـگـه می دارد و نه گیاهی می رویاند این است مثل کسی که در دین خدا دانا شود و آن چه خداوند مرا به آن فرستاده است او را سود بخشد و بیاموزد و آموزش دهدو مثل کسی که به سبب آن سری بلند نکرده وهدایت خدا را که برای آن فرستاده شده ام ,نپذیرفته باشد.

مثل امت پیامبر(ص).

قرآن . ((مـحمد فرستاده خداست و کسانی که با اویند, برکافران سختگیر (و) با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارندعلامت (مشخصه) آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثل آن ها درانجیل چون کشته ای است که جـوانه خود برآورد و آن رامایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه های خود بایستد ودهقانان را به شگفت آورد, تا از (انبوهی) آنان (خدا)کافران را به خشم در اندازد خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند, آمرزش وپاداش بزرگی وعده داده است)). ـ پیامبر خدا(ص): حکایت امت من ,چون باران است که خداوند متعال در آغاز آن خیر و برکت قرار می دهد و در آخر آن نیز خیرو برکت . ـ حکایت امت من , چون باران است که معلوم نیست اول آن باران بهتر است یا آخرش . ـ در حـقـیقت حکایت این امت , حکایت باران است که معلوم نیست آغازش بهتر است یافرجامش و در این میان راهی است کج که نه من از آن هستم و نه آن از من . ـ حـکایت شما, ای امت ! حکایت لشکری است که اول آن حرکت کرده و بانگ کوچیدن سر داده شده است چه زود دنباله آن لشکر به اولینشان می پیوندند! به خدا سوگند دنیا در برابرآخرت به اندازه نـفـس خـرگوشی بیش نیست بشتابید, بشتابید, ای بندگان خدا! و ازپروردگارتان , خدا, کمک بگیرید. ـ مـثـل این امت , در حقیقت مثل باغی است که یک سال گروهی را از آن تغذیه کند وسالی دیگر گـروهـی دیـگـر را شـاید آخرین گروه این امت , دارای ریشه ای استوارتر و شاخ وبرگی زیباتر و میوه ای شیرین تر باشد و خیرش بیشتر و عدالتش گسترده تر و فرمانروایی اش درازتر. ـ حـکـایـت امت من , حکایت باغی است که صاحبش به آن رسیدگی کند و چاه ها وجوی هایش را حفر نماید و خانه هایش را آماده سازد و شاخه های خشک درختانش را ببرد, به طوری که یک سال گـروهی را میوه دهد و سال دیگر گروهی دیگر را و ای بسا که سالهای آخرخوشه هایش پربارتر و شـاخـه هایش بلندتر باشدسوگند به آن که مرا به حق برانگیخت , هر آینه عیسی بن مریم در میان امت من , جانشینان حواریان خود را خواهد یافت .

مثل اهل بیت پیامبر(ص).

ـ پیامبر خدا(ص): مثل اهل بیت من , مثل کشتی نوح است که هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس که از آن باز ماند غرق گش . ـ در حقیقت حکایت وجود اهل بیت من در میان شما, حکایت کشتی نوح (ع) است که هرکس وارد آن شد نجات یافت و هر کس سوارش نشد غرق شد. ـ حـکـایت وجود اهل بیت من در میان شما, حکایت کشتی نوح است که هرکس سوارش شد نجات یافت و هر کس از آن باز ماندنابود شد. ـ مـثل وجود اهل بیت من در میان شما,مثل کشتی نوح است که از قوم نوح هر کس درآن نشست نجات یافت و هر کس از آن باز ماندنابود گشت و نیز حکایت باب حطه در میان بنی اسرائیل است . ـ مـثـل اهل بیت من در میان امتم , مثل کشتی نوح است در میان قوم او, که هر کس سوارآن شد, نجات یافت و هر که رهایش کرد, غرق شدونیزبه مانند باب حطه انددر میان بنی اسرائیل . ـ هـر که دین مرا دارد و راه مرا می رود و ازروش من پیروی می کند, باید معتقد به برتری امامان از اهـل بـیـت مـن بـر هـمه امتم باشد, زیرامثل آن ها در میان این امت مثل باب حطه درمیان بنی اسرائیل است . ـ ابـوذر: شـنـیـدم کـه رسول خدا(ص)می فرماید: حکایت اهل بیت من در میان این امت ,به مانند کشتی نوح است که هر کس سوارش شد نجات یافت و هر که رهایش کرد غرق شد. و شنیدم که رسول خدا(ص) می فرماید: اهل بیت مرا در میان خود, به منزله سر در بدن بدانیدو به جـای دو چـشـم در سر تلقی کنید, زیرا تا سرنباشد, بدن راه به جایی نمی برد و تا چشم نباشد,سر راهی را پیدا نمی کند. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) ـ به علی (ع) ـ : ای علی ! من شهر حکمت هستم و تو دروازه آنی حکایت تو و امامان از نسل تو (بعد از من),حکایت کشتی نوح است که هر کس سوارش شدنجات یافت و هر که از آن باز ماند, غرق شد و(نیز) مثل شما به مانند ستارگان است که تا روزقیامت هرگاه ستاره ای غروب کند, ستاره دیگری طلوع می نماید. ـ بـه علی (ع) ـ : ای علی ! حکایت وجودتو در میان امتم , حکایت کشتی نوح است که هرکس سوار آن شد نجات یافت و هر که از آن بازماند غرق گشت . ـ امـام عـلـی (ع): در حقیقت مثل وجود مادر میان شما, به مانند غار اصحاب کهف و به مانند باب حطه است و آن باب تسلیم و اطاعت است پس همگی به اطاعت (خدا) درآیید. ـ امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((و چاهی متروک و کوشکی افراشته)) ـ : (مقصود از) چاه متروک امام خاموش است و (از) کوشکی افراشته , امام گویا. ـ در پـاسخ به سؤال از آیه ((خدا نورآسمان ها و زمین است , مثل نور او مانندچراغدانی است که

در آن چراغی است)) ـ : این مثلی است که خداوند درباره ما زده است , زیراپیامبر(ص) و ائمه , صلوات اللّه علیهم اجمعین , ازنشانه ها و علایم وجود خدا هستند که به واسطه آن ها به توحید و مصالح دین و شرایع اسلام وفرایض و سنن راه برده می شود. ـ امام باقر(ع) ـ در تفسیر همین آیه ـ :(مقصود از) ((چراغدان)) نور علم در سینه پیامبرخدا(ص) اسـت و ((چراغ در شیشه ای است)),شیشه سینه علی (ع) است , علم پیامبر(ص) درسینه علی (ع) قرار گرفت . ـ امـام صـادق (ع): من شاخه ای ازشاخه های آن درخت زیتونم و قندیلی ازقندیلهای خانه نبوت و تـربـیـت شـده سـفـیران (فرشتگان) و دست پرورده ارجمندان نیکوکارو چراغی از آن چراغ های چـراغدان که در آن نور نور است و برگزیده کلمه ای که تا روز قیامت در پشت برگزیدگان , باقی است . ـ امـام هـادی (ع) ـ در زیارت جامعه ـ :شما را نورهایی آفرید و سپس به صورت حلقه هایی بر گرد عـرش خـویش قرارتان داد, تاآن که بر ما منت نهاد و خداوند شما را درخانه هایی قرار داد که خدا رخصت داده تا (قدر ومنزلت آن ها) رفعت یابد و نامش در آن ها یادشود. ـ امـام علی (ع): در حقیقت مثل وجودمن در میان شما, به مانند چراغ در تاریکی است که هر کس وارد تاریکی شود از نور آن استفاده می کند.

نمونه برین .

ـ پیامبر خدا(ص): ما هستیم کلمه تقواو راه هدایت و نمونه برین و حجت بزرگ ودستگیره استوار. ـ بـه عـلـی (ع) ـ : ای عـلـی ! تـو حجت خدایی , تو باب خدایی , تو راه رسیدن به خدایی , تو آن خبر بزرگی , تو صراطمستقیمی , تو نمونه برین . ـ امـام هـادی (ع) ـ در زیـارت جـامـعـه ـ :درود بر امامان هدایت و چراغ های تاریکی و نشانه های پـرهیزگاری و ارباب خرد وصاحبان عقل و ذکاوت و غار و پناهگاه آفریدگان و وارثان پیامبران و نمونه برین .

مثل سخن پاک .

قرآن . ((آیـا نـدیـدی خدا چگونه مثل زده ؟ سخنی پاک به مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شـاخـه اش در آسمان است میوه اش را هر زمانی به اذن پروردگارش می دهد و خدا مثل ها را برای مردم می زند,شاید که آنان پند گیرند)). ـ امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((ماننددرختی پاک است)) ـ : رسول خدا(ص) ریشه این درخت است و امـیـرالـمـؤمـنین (ع) تنه آن وامامان از نسل آنان شاخه هایش و دانش امامان میوه اش و شیعیان مؤمن آنان ,برگ هایش هستند. ـ امـام بـاقر و امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((خداوند مثل زده سخن پاکی را)) ـ :یعنی پیامبر(ص) و امـامـان بـعد از او ریشه استوار (این درخت) هستند و شاخه (آن),ولایت است برای کسانی که آن رامی پذیرند. عـلامه طباطبائی در المیزان , بعد از نقل روایت نخست , می گوید: این روایت می گوید که مراد از کـلـمه طیبه , پیامبر(ص)است واژه کلمه در گفتار خداوند, بر انسان نیز اطلاق شده است , مانند آیـه ((به کلمه ای از جانب خود, که نامش مسیح , عیسی بن مریم است)) در هر حال , این روایت , از باب تطبیق (و تعیین مصداق) است دلیلش هم این است که در نحوه تطبیق و نشان دادن مصداق , روایـات گـونـاگون است مثلا دربعضی از آن ها, یعنی همین روایت , آمده است که ریشه (درخت پاک) رسول خداست و تنه اش علی (ع) و شاخه هایش امامان (ع) و میوه اش دانش آن ها وبرگ هایش شیعیان و در بعضی دیگر, یعنی حدیثی که صدوق از جابر از امام باقر(ع)روایت کرده , آمده است که درخت رسول خداست و تنه اش علی و شاخه اش فاطمه ومیوه اش فرزندان او و برگ هایش شیعیان مادر بعضی هم آمده است که پیامبر و امامان ریشه استوار این درخت هستند و تنه اش ولایت کسی اسـت کـه آن را بپذیرد چنان که در کافی به سندش از محمد حلبی از امام صادق (ع) روایت کرده است . تفسیر. علما و مفسران درباره این آیه اختلاف نظردارند و اختلافشان بر سر این است که اولا مراد ازکلمه طـیـبـه چـیـست ؟ بعضی گفته اند: مراد شهادت دادن به یگانگی خداست بعضی گفته اند: مراد ایـمـان اسـت بـعضی گفته اند: مراد قرآن است به قولی : مرادمطلق تسبیح و تنزیه (خدا) است به قـولـی : مرادمطلق ثنای خداست به قولی : مراد هر سخن نیکویی است به قولی : مراد همه طاعات است و به قولی هم مراد از آن , مؤمن است . اخـتـلاف دیـگـرشـان بـر سـر ایـن اسـت کـه مراد ازشجره طیبه چیست ؟ به قول اکثر مفسران , مـراددرخـت خـرمـاسـت به قولی : درخت نارگیل به قولی :هر درختی که میوه پاک (خوردنی و مـغذی) بدهد,مانند درخت انجیر و

انگور و انار به قولی هم :درختی است که اوصافش همان است که خداوندفرموده , هر چند در واقع وجود نداشته باشد. عـلاوه بـر ایـن دو مـورد اخـتـلاف , درباره این که مراداز کلمه ((هر زمان)) چیست , نیز اختلاف کرده اندبعضی گفته اند: مقصود دو ماه است بعضی گفته اند:شش ماه بعضی گفته اند: یک سال تمام بعضی گفته اند: هر بام و شام و به قولی هم : همیشه و همه وقت . پـرداخـتـن به این گونه بحث ها و مشاجرات ,انسان را از موضوع اصلی و آن چه که برای اواهمیت دارد, یعنی بحث از معارف کتاب خدا ودست یافتن به مقاصد و اهداف آیات کریمه , بازمی دارد. آن چـه از تـدبـر در آیـات برمی آید, این است که مراد از کلمه طیبه ـ که به درختی پاک با چنین و چـنـان صـفـاتی تشبیه شده ـ اعتقاد حق و ثابت است , زیراخدای متعال بعد از این مثل , به عنوان نـتـیـجه برگرفته از تمثیل , می فرماید: ((خدا کسانی را که ایمان آورده اند, در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند)) سخن , همان کلمه است امانه هر کلمه ای از آن جهت که لـفظ است و به زبان آورده می شود, بلکه کلمه ای که متکی بر اعتقاد وعزمی باشد که انسان بر آن پایداری کند و در عمل وکردار, از آن منحرف نشود. خـداونـد مـتـعـال در چند جا از کلام خود, سخنانی نزدیک به همین معنا فرموده است مانند آیه ((هـمـاناکسانی که گفتند پروردگار ما خداست , سپس ایستادگی کردند بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نخواهند شد)) و مانند آیه ((کسانی که گفتند:پروردگار ما خداست , سپس ایستادگی کـردنـد,فرشتگان بر آنان فرود می آیند (و می گویند:) هان ,بیم مدارید و غمین مباشید)) و مانند آیه ((سخن پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد)). ایـن سـخن و کلمه طیبه , همان است که خدای متعال نتیجه اش را تثبیت اهل آن , یعنی مؤمنان , دردنـیا و آخرت قرار داده است همچنان که مقابل آن چیزی است که گمراه ساختن گمراهان و به وجه دیگر, شرک مشرکان اثر آن چیز است بدین سان معلوم می شود که مراد از کلمه طیبه کلمه توحید وشهادت دادن حقیقی به یگانگی خداست .

بنابراین اعتقاد به وحدانیت و یگانگی خدا وایستادگی بر آن , عقیده حقی است که ریشه ای استوار و مصون از هر گونه تغییر و زوال و بطلانی دارد و آن ریشه , خداوند بلند نام یا زمین حقایق است و نیز شاخه هایی دارد که بدون برخورد با هرگونه مانعی نشو و نما می یابند و این شاخه ها, همان عقاید و باورهای حق فرعی و اخلاق و صفات پاک و اعمال شایسته است که مؤمن با برخورداری ازآن ها زندگی پاکی را می گذراند و به وسیله آن هادنیای انسانی چنان که باید و شاید آباد می شود و باسیر و حرکت نظام هستی هماهنگ است , حرکتی که به پیدایش انسان سرشته شده بر اعتقاد حق وکردار شایسته , می انجامد. مؤمنان کامل ـ همانان که گفتند: پروردگار ماخداست , سپس ایستادگی کردند و بدین سان این سخن استوار و کلمه طیبه را تحقق بخشیدند ـ مثلشان همانند گفتارشان است که پایداری کردند, مردم همواره از خیرات و برکات وجودشان بهره مندمی شوند هر سخن حق و هر کردار شایسته ای , نیزهمین حکم و مثل را دارد, ریشه اش استوار وشاخه هایش بلند و بالنده و میوه هایش پاک و مفید وسودمند است پس مثلی که در آیه زده شده , با توجه به نکره آوردن کلمه طیبه , شامل همه این مواردمی شود منتها, آن طور که از سیاق آیه برمی آید,مراد از کلمه طیبه در این آیه , اصل و ریشه توحیداست که دیگر عقاید و باورهای حق از آن شاخه می زند و خلق و خوی های پاکیزه از آن رشد می کندو کردارهای شایسته , از آن نشات می گیرد. آن گاه خداوند این آیه را چنین خاتمه داده است : ((و خدا مثل ها را برای مردم می زند, باشد که پند گیرند)), یعنی پند گیرندگان به واسطه این مثل پند گیرند که هر کس خواهان سعادت است , چاره ای جز این ندارد که به کلمه توحید تحقق بخشد و بر آن پایداری و ایستادگی ورزد.

مثل سخن ناپاک .

قرآن . ((و مثل سخنی ناپاک , چون درختی ناپاک است که ازروی زمین کنده شده و قراری ندارد)). ((و (یاد کن) هنگامی را که به تو گفتیم : به راستی پروردگارت بر مردم احاطه دارد و آن رؤیایی را که به تونمایاندیم و (نیز) آن درخت لعنت شده در قرآن را, جزبرای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را بیم می دهیم ,ولی جز بر طغیان بیشتر آنان نمی افزاید)). ـ امـام صـادق (ع) ـ دربـاره آیـه ((ضـرب اللّه مثلا)) ـ : این مثلی است که خداونددرباره اهل بیت پیامبرش و دشمنان آن هازده است , حکایت دشمنان آن ها, حکایت سخن ناپاکی است که به درختی ناپاک می ماند که از روی زمین کنده شده و قرار وثباتی ندارد. ـ امام باقر(ع) ـ درباره آیه ((ودرخت لعنت شده)) ـ : مقصود, بنی امیه است . ـ در تـفـسـیـر قمی , ذیل آیه ((و آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم و (نیز) آن درخت لعنت شده در قـرآن را, جـز بـرای آزمـایـش مردم قرار ندادیم)), آمده است : پیامبر در خواب دیدکه بوزینگانی از مـنبرش بالامی روند حضرت از این خواب ناراحت شد و به شدت غمگین گشت پس خداوند این آیه را نـازل فـرمود: ((وآن رؤیایی را که به تو نشان دادیم و آن درخت لعنت شده در قرآن را, جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم)) آنان بنی امیه اند.

مثل مؤمن .

ـ امـام بـاقر(ع) ـ درباره آیه ((خدا نورآسمان ها و زمین است خدا مثل ها را برای مردم می زند)) ـ : این مثلی است که خداوند درباره مؤمن زده است حضرت فرمود: مؤمن در پنج نور غوطه می خورد: درون شـدش نور است ,برون شدش نور است , علمش نوراست ,سخنش نوراست و حرکتش به سوی بهشت درروز قیامت , نور است . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): مـؤمـن هـمـچـون عـطار (عطرفروش) است که اگر با او بنشینی , به تو سودمی رساند, اگر با او راه بروی به تو سود می رساندو اگر با او شریک شوی , به تو سود می رساند . ـ مؤمن , به مانند درخت خرماست که هر چه از آن برگیری به کارت می آید. ـ حـکـایـت مـرد مسلمان , حکایت درخت سبزی است که برگ هایش نمی ریزد وآفت و پوسیدگی نمی بیند این درخت , درخت خرماست . ـ مـؤمـن , مثل خوشه (گندم یا جو)است که گاه کج می شود و گاه راست (در معرض حوادث و بلاهاست). ـ مؤمن , مثل خوشه (گندم یاجو)است که گاه راست می شود و گاه سرخ و کافر مانندصنوبر است کـه هـمـیشه راست است , تا آن که یکباره فرو می افتد (هیچ بلا و مصیبتی به او واموال و اولادش نمی رسد و ناگهان مرگ به سراغش می آید و او را غافلگیر می کند). ـ مـثـل مـؤمن , مثل گیاهی نو رسته است که گاه سرخ می شود و گاه زرد اما کافرمانند درخت صنوبر است . ـ حکایت مؤمن , حکایت کشته ای ترو تازه است که از هر طرف باد بر آن بوزد,خمیده اش می کند و چـون بـاد بـایـسـتد راست می شود بدینسان مؤمن نیز با بلا کج و خمیده می شود (اما) فاجر مانند درخت صنوبر است که سخت و راست است , تا آن گاه که خداوندبخواهد و آن را بشکند. ـ حـکایت مؤمن , حکایت زراعتی است که وزش بادها همواره آن را به هر سوخمیده می کند, مؤمن نـیز پیوسته در معرض بلاست حکایت منافق , حکایت درخت صنوبراست که تکان نمی خورد , تا آن که وقت بریدنش فرا می رسد. ـ مـؤمن , مانند زنبور عسل است که اگربخورد, چیزهای پاک و پاکیزه می خورد و اگرتولید کند, چیزی پاک و پاکیزه تولید می کند واگر روی شاخه پوسیده ای بنشیند, آن رانمی شکند. ـ مـؤمـن , مـانـنـد شمش طلاست که اگر در آتش نهاده شود, سرخ می گردد و اگر وزن شود, کم نشان نمی دهد. ـ حکایت مؤمن , به مانند خانه ای است که بیرونش ویرانه است اما چون داخلش شوی آن را آراسته و زیـبـا می بینی و حکایت کافر به مانند گور برجسته گچ کاری شده است که هرکس آن را ببیند, خوشش می آید اما درونش آکنده از گند و کثافت است . ـ حـکـایـت مؤمن و ایمان , حکایت اسب است در اخیه اش که چرخی می زند و سپس

به طرف اخیه خود برمی گردد, مؤمن نیز اشتباه می کند و سپس (از اشتباه خود) برمی گردد.

مثل کافر.

قرآن . ((و مـثـل (دعـوت کننده) کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی (مبهم , چیزی)نمی شنود بانگ می زند (آری) کرند, لالند, کورند (و) درنمی یابند)). ((مـثـل این دو گروه , چون نابینا و کر (در مقایسه) بابینا و شنواست آیا در مثل یکسانند؟ پس , آیا پندنمی گیرید)). ((مـثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند,کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند درروزی طـوفـانـی بر آن بوزد: از آن چه به دست آورده اندهیچ (بهره ای) نمی توانند برد این است همان گمراهی دور و دراز)). ((و کسانی که کفر ورزیدند, کارهایشان چون سرابی است در بیابانی که تشنه آن را آب می پندارد, تا چون به آن رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد وحسابش را تمام به او دهد و خدا زود شـمـار اسـت یـا(کـارهـایـشان) مانند تاریکی هایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را مـی پوشاند (و) روی آن موجی (دیگر) است (و) بالای آن ابری است , تاریکی هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است هرگاه (غرقه) دستش را بیرون آورد, به زحمت آن را می بیند وخدا به هر کس نوری نداده باشد, او را هیچ نوری نخواهد بود)). ((مـا در گـردن هـای آن هـا تا چانه هایشان غل هانهاده ایم , به طوری که سرهایشان را بالا گرفته دیـده فروهشته اند و فرا رویشان سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده ایم , درنتیجه نمی توانند ببینند)). تفسیر :. مـثـل , هـم بـه مـعـنای ضرب المثل می آید و هم به معنای صفت و حالت (و وصف الحال), مانند ایـن سـخـن خـدای مـتـعـال : ((بـنـگر که چگونه برای تو مثل هازدند و گمراه شدند و لذا راه را نمی توانند پیدا کنند))((نعیق)) بانگی است که چوپان برای هی کردن وراندن گوسفندان می زند و ((نـدا)) مصدر باب مفاعله از ((نادی ینادی منادا‌ة)) است و معنایش اخص ازدعا (خواندن و صدا زدن) اسـت , زیرا ((ندا)) معنای صدا زدن با آواز بلند دارد, برخلاف دعا و معنای آیه ـ که البته خدا بهتر می داند ـ این است که مثل تودر صدا زدن و فرا خواندن کفار, مانند کسی است که بر حیوانات بانگ و هی می زند و آن ها از بانگ اوجز صدا و آواز چیزی نمی شنوند و همین که صدا به گوششان بـخـورد, بـرمـی گـردنـد بـدون آن کـه چیزی ازآن صدا بفهمند و درک کنند بنابراین , کافران کـرهـسـتـند و سخنی را که به حالشان مفید باشدنمی شنوند و لالند و سخنی را که مفید معنایی باشد,نمی گویند و کورند و چیزی را نمی بینند و از این رو,چیزی را تعقل و ادراک نمی کنند, زیرا راه های منتهی به تعقل و ادراک به روی آن ها بسته است . از ایـن جـا مـعـلـوم مـی شود که

این مثل مشتمل برقلب یا شبه قلب است , زیرا مثل آوردن کسی کـه بـانگ می زند بر کسانی که چیزی جز صدا یا فریادی نمی شنوند, مثل کسی است که آن ها را به هـدایت فرامی خواند, نه مثل برای کافرانی که به هدایت و راه راست دعوت می شوند منتها اوصاف سه گانه ای که از این مثل نتیجه گیری و استخراج شده و به دنبال آن ذکر شده اند ـ یعنی ((کرند, لالـنـد, کـورنـد, پـس تـعقل نمی کنند)), چون اوصاف کافران است نه کسی که آنان را به حق فرا مـی خـواند, لازم می آید که مثل به کفار نسبت داده شود, نه به رسول خدا بنابراین ,نتیجه این مثل چیزی شبیه قلب است . آیـه ((مـثـل کـسـانـی که به پروردگار خود کافرشدند, کرده هایشان چونان خاکستری است که بـادی تـنـد در روزی طـوفانی بر آن بوزد)), باد تند در یک روز طوفانی تمثیلی است برای اعمال کافران از نظرنتیجه ای که بر آن ها مترتب می شود و بیان این نکته که این اعمال بر باد رفته و باطل اسـت و هـیـچ تـاثـیـری در سـعادت آن ها ندارد این آیه , همانند این سخن خدای متعال است که می فرماید: ((و به هر گونه کاری که کرده اند می پردازیم و آن را چون گردی پراکنده می سازیم)) پس اعمال کافران همچون ذرات خاکستر است که در یک روز طوفانی بادی سخت برآن می وزد و تل خاکستر را پراکنده می کند و چیزی از آن باقی نمی ماند این مثلی است برای اعمال آن ها. از ایـن جـا مـعـلوم می شود که نیازی نیست در کلام چیزی را در تقدیر بگیریم و آن را به مثلا این جـمله برگردانیم : مثل اعمال کسانی که کافر شدند الی آخرظاهرا آیه دنباله سخن موسی نیست , بلکه همچون نتیجه ای است که از سخن نقل شده از او گرفته می شود. آیـه ((و کـسـانـی کـه کافر شدند, اعمالشان مانندسرابی است در سرزمینی هموار که تشنه آن را آب مـی پـنـدارد)), ((سـراب)) چـیـزی است که در بیابان مانند آب می درخشد, ولی در واقع آب نـیـسـت ((قـیـع)) و ((قاع)) به معنای زمین هموار و دشت است و مفرد این دو کلمه ((قیعه)) و ((قـاعـه)) می باشد, مانند((تینه)) و ((تمره)) (که مفرد تین و تمر هستند) و((ظمن)) به معنای شخص تشنه است . پـس از آن کـه خـدای سبحان , از مؤمنان یاد کرد ودر وصف آن ها فرمود که در خانه های بزرگ و بـاعـظمت ذکر خدا می کنند و هیچ تجارت و خرید وفروشی از یاد او غافلشان نمی سازد و خدا که نورآسمان ها و زمین است آنان را, به سبب داشتن این ویژگی , به سوی نور خود رهنمون می شود و بـا نورمعرفت خویش گرامی و مفتخرشان می کند, آری پس از بیان این مطالب , در مقابل از کفار یـاد مـی کندو اعمال آنان را که حقیقت ندارد, یک بار به سرابی در بیابان تشبیه می کند که پایانی رسیدنی ندارد ویک بار به تاریکی هایی انباشته بر روی هم که هیچ نوری با آن ها نیست و مانع عبور نور هم می شونداین آیه متضمن وصف اول می باشد.

پـس , آیه ((و کسانی که کافر شدند اعمالشان چون سرابی است در بیابانی هموار که تشنه آن راآب پندارد و چون بدان رسد چیزی نمی یابد)),اعمال کفار ـ یعنی همان قربانیها و اذکار و ادعیه ودیگر اعـمـال عـبـادیـی کـه بـه وسیله آن ها به خدایانشان تقرب می جویند ـ را به سرابی در یک بیابان تشبیه می کند که فرد تشنه خیال می کند آب است در حالی که چنین نیست و نتیجه و آثاری که بر آب مترتب است , یعنی رفع تشنگی و امثال آن , بر آن مترتب نیست . ایـن کـه فـرموده است : ((تشنه آن را آب می پندارد)), در حالی که سراب برای هر بیننده ای آب به نظر می رسد, علتش این است که هدف دراین آیه بیان رفتن به سوی سراب است و تنها کسی که به طـرف آن مـی رود آدم تـشـنـه است که تشنگی اورا به سمت سراب می کشاند به همین دلیل در ادامـه آن فـرمـوده اسـت : ((وقتی به جای سراب می رود, آن را چیزی نمی یابد)) انگار گفته شده است : مانندسرابی در یک بیابان که آدم تشنه خیال می کند آب است , لذا به طرف آن می رود تا آب بخورد و رفع تشنگی کند و همچنان پیش می رود و وقتی به آن جا می آید, چیزی نمی یابد. و ایـن کـه فـرمـود: ((نزد سراب می آید)) و نفرمود:به آن می رسد یا به آن منتهی می شود و امثال این تعبیرات , برای اشاره به این است که در آن جا کسی انتظار آمدن او را می کشد و آن کس خدای سـبحان است به همین دلیل , در دنبال آن فرموده است : ((وخدا را نزد آن سراب می یابد و خدا هم حـسابش را به طور کامل و تمام کف دستش می گذارد)) این قسمت از آیه , مفید این معناست که این کافران با کارها واعمال خود می خواهند به چیزی برسند که فطرت وسرشت آن ها, ایشان را به سوی آن برمی انگیزد وآن چیز سعادتی است که هر انسانی بر اساس فطرت و سرشت خویش در پی آن مـی بـاشـد, لـیـکن اعمال کافران آن ها را به این هدف نمی رساند و خدایانشان نیز که کافران با اعـمـال خـود خواهان پاداش نیک ازآن ها هستند, حقیقت و واقعیتی ندارند بلکه آن موجودی که اعمال کافران به او می رسد و او برکارهای ایشان احاطه دارد و سزای اعمالشان رامی دهد, خداوند سـبـحـان اسـت کـه حسابش را کامل می دهد و کامل دادن حساب نیز کنایه از جزا دادن برطبق حساب اعمال و رساندن صاحب عمل به آن چیزی است که به سبب اعمالش مستحق آن است . بـنـابـرایـن , در آیه شریفه , اعمال کافران به سراب تشبیه شده و خود آن ها به تشنه ای که خواهان آب اسـت و خـودش آب شیرین و گوارا دارد اما از آن صرف نظر می کند و به حرف مولایش که او رانـصـیـحـت مـی کند و به نوشیدن از آن آب دعوتش می کند گوش نمی دهد, بلکه سراب را آب مـی پـنداردو به طرف آن حرکت می کند همچنین حرکت آن هابه سوی خدا با فرا رسیدن مرگ و تـمام شدن اعمالشان به تشنه ای

تشبیه شده که به طرف سراب می رود و به محل سراب می رود و مولایش رامی یابد, همان که او را نصیحت می کرد و به نوشیدن آب گوارا دعوتش می نمود. ایـن مـردم , از یـاد پـروردگـارشـان و کـارهـای شایسته ای که آنان را به سوی نور سعادت بخش اورهـنمون می شود, غافل گشتند و خیال کردند که سعادتشان نزد خدایانی است که می خوانند و درسـایـه اعـمـالی است که به گمانشان آن ها را به آن خدایان نزدیک می گرداند لذا سرگرم آن اعـمال سرابگونه شدند و در تمام عمر نهایت توان خود رادر انجام چنان اعمالی به کار گرفتند, تا این که اجل هایشان در رسید و به سرای آخرت رفتند و نه از امید و آرزوهایی که از اعمالشان انتظار داشـتندچیزی یافتند و نه از الوهیت معبودهایشان اثری مشاهده کردند و خدا حساب اعمالشان را به طورکامل رسید و خداوند زود شمار است . فـرمـوده خـدای مـتـعـال : ((و خـدا زود شـمار است)),علتش این است که علم خداوند به کم و زیاد,کوچک و بزرگ , ریز و درشت و پس و پیش , به طور یکسان احاطه دارد. بـاید دانست که آیه شریفه , هر چند ظاهرش وصف الحال همه کافران و به ویژه مشرکان بت پرست اسـت اما این وصف درباره دیگر منکران سازنده هستی نیز صادق است , زیرا هر انسانی درزندگی خـود دنـبـال سـعـادت و خـوشبختی است وشکی ندارد که وسیله رسیدن به این سعادت اعمال وکـرداری اسـت کـه انجام می دهد حال اگر معتقد به سازنده هستی باشد و او را به نحوی از انحا مؤثر درخوشبختی خود بداند, سعی می کند با اعمال وکردارهای خود رضایت او را تحصیل کند و سـعـادتی را که صانع برایش مقدر کرده است به دست آورد واگر منکر صانع باشد و غیر او را مؤثر در سـعـادت خـویـش بداند, می کوشد تا از طریق اعمال خود نظرموجودی را که برایش تاثیر قائل اسـت , مـثـلا روزگـاریا طبیعت و یا ماده , به طرف سعادت زندگی دنیای خود که به ماورای آن اعتقادی ندارد, جلب کند. ایـن دسـتـه , مـعـتـقدند که سعادت زندگی آن ها به دست موجودی غیر از خدای متعال است و مـؤثـری جـز او وجـود ندارد به عقیده اینان کوشش های دنیویشان آن ها را به سعادت موردنظرشان مـی رسـانـد,حـال آن کـه ایـن پـنـدار وسـعـادت چـیـزی جـز یـک سـراب خالی ازحقیقت نیست ایـنـان پـیـوسته به تلاش وکوشش خود ادامه می دهند, تا این که با فرا رسیدن اجل مقدرشان اعمال آن هـا به پایان می رسد و می بینند ازآن همه کار و عمل هیچ ثمر و خبری نیست و امید وآرزوهایی کـه از این اعمال انتظار داشتند, جز مشتی خیال یا رؤیایی بیش نبوده است در این هنگام است که خداوند حسابشان را به طور کامل کف دستشان می گذارد و خدا سریع الحساب است . آیه ((یا همچون تاریکی هایی است در دریایی ژرف که موجی آن را می پوشاند و روی آن موجی دیگر اسـت و بـالای آن ابـری اسـت)), تـشـبـیه

دیگری است از اعمال کافران که نشان می دهد اعمال آن هاپرده هایی است که بر دل های آن ها روی هم زده شده و نمی گذارد نور معرفت به دل هایشان برسد درقرآن کریم مساله قرار داشتن کفار در ظلمات وتاریکی ها بارها مطرح شده است , مانند آیه ((وکسانی که کافر شدند, سرپرست آن ها طاغوت است که از نور به سوی تاریکی ها می کشاندشان)) و آیـه ((چـون کسی است که گرفتار در تاریکی هاست و ازآن بیرون آمدنی نیست)) و مانند: ((نه چـنین است ,بلکه آن چه مرتکب می شدند زنگار بر دل هایشان بسته است زهی پندار, که آنان در آن روز ازپروردگارشان سخت محجوبند)). فـرمـوده خـدای مـتـعـال : ((او کـظـلـمات فی بحرلجی)) عطف بر ((سراب)) در آیه قبل است ((بحرلجی)) به معنای دریایی است که امواج آن پشت سرهم می آیند منسوب است به لجه دریا که همان رفت و برگشت امواج آن می باشد معنای جمله این است که اعمال کافران , مانند تاریکی هایی است که دردریایی مواج قرار دارد. فـرمـوده خـدای متعال : ((آن را موجی فرامی گیرد که روی آن موجی است و روی آن موج ابری اسـت)), صـفـت بـرای دریاست و برای بیان تاریکی های فرضی آن آورده شده است پس , این دریا , وصـفش چنین است که موجی سراسر آن رافرا می گیرد و بر فراز آن موج , موجی دیگر و بالای آن ابری قرار دارد که مجموع آن ها مانع رسیدن نورخورشید و ماه و ستارگان به دریا می شوند. فـرمـوده خـدای مـتـعال : ((ظلمات بعضها فوق بعض))تقریر و توضیحی است برای این که مراد ازتاریکی های مفروض تاریکی هایی است که روی هم انباشته شده اند نه تاریکی هایی پراکنده و جدا ازهـم و بـرای تـاکـیـد این مطلب فرموده است : ((هرگاه دستش را بیرون آورد, به زحمت آن را مـی بـیـنـد)),زیرا نزدیکترین چیزی که انسان می بیند خوداوست و انسان دست خویش را بهتر و راحت تر ازدیگر اعضای بدنش می تواند ببیند چون هر گونه که بخواهد دست خود را جلو چشمش قرار می دهد بااین وصف , اگر کسی دستش را بیرون آورد و آن رابه زحمت ببیند, معلوم می شود که تاریکی خیلی شدید است . پـس , ایـن کـافـران کـه بـه سوی خدا در حرکتند وبازگشتشان به سوی اوست , از نظر اعمال و کـردارهمچون کسی هستند که به دریایی مواج قدم گذاشته که موج روی موج است و بر فراز آن ابـری است وهر چه هست تاریکی است , روی تاریکی و از نورکمترین نشانی نیست تا در پرتو آن به ساحل نجات راه برد)). آیه ((انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون)), ((اعناق)) جمع ((عنق)) است به معنای گردن و ((اغلال)) جمع ((غل)) است و غل , آن طور که گفته شده , به معنای وسیله ای اسـت کـه , بـرای شکنجه و آزار دادن , با آن دست را به گردن می بندند ((مقمحون)) اسم مفعول اسـت

از ((اقـمـاح)) بـه مـعـنـای بالا بردن سر, یعنی گویی این غل ها از سینه تاچانه های آن ها را پوشانده به طوری که سرهایشان به طرف بالا نگه داشته می شود و نمی توانند آن راخم کنند و راه جـلـو خود را ببینند و آن را از بیراهه تشخیص دهند نکره آوردن کلمه ((اغلالا)), برای نشان دادن اهمیت و ترسناک بودن موضوع است این آیه تعلیلی است برای جمله قبل , یعنی ((فهم لایؤمنون)). آیـه : ((و جـعـلـنـا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لایبصرون)), ((سد)) به مـعـنـای مانع میان دو چیز است جمله ((من بین ایدیهم و من خلفهم)), کنایه از همه جهات است کـلـمـه ((غـشـی)) و((غـشیان)), به معنای پوشاندن است گفته می شود:غشیه کذا, یعنی آن را پـوشـانـد ((اغشی الامر فلانا))یعنی : آن کار فلانی را فرو پوشاند این آیه نیزتتمه ای است , بر تعلیل پیشین جمله ((جعلنا)) عطف بر ((جعلنا)) در آیه قبل است . در تفسیر رازی درباره معنای تشبیه در این دوآیه , آمده است : آن چه که مانع از نگریستن و تفکردر آیـات خـدا می شود, دو گونه است : یک قسم , مانع نظر و تفکر در آیات انفسی می شود که خداوند ایـن مـانـع را بـه غـلـی تشبیه کرده که موجب می شود فردبسته در غل سرش به طرف بالا باشد و خـودش رانـبیند و چشمش به بدنش نیفتد قسم دوم , مانع نظر وتفکر در آیات آفاقی می شود که خـداوند این مانع رابه سدی تشبیه کرده که پیرامون انسان زده شده است کسی که در احاطه سد اسـت آفـاق را نـمـی بـیـنـد و از این رو آیات و نشانه های آن برایش نمودار نمی شودپس , کسی که گرفتار این دو مانع باشد, از دیدن خودو محیط اطرافش به کلی محروم می شود. مـعـنـای دو آیه این است که کفار ایمان نمی آورند,چون اولا: به گردن هایشان غل هایی زده ایم که بـاآن ها دست هایشان را به گردنشان می بندیم و این غل ها تا چانه هایشان آمده و لذا سرهایشان به طـرف بالاست و همچنان بر این حال باقی هستند ثانیا: درهر طرف آن ها سد و مانعی قرار داده ایم کـه ایـن سدآن ها را فرو می پوشاند و لذا جایی را نمی بینند و راه راست را پیدا نمی کنند در این دو آیـه , تـمـثـیـلـی است برای محرومیت آن ها از راه بردن به ایمان و این که خداوند به سزای کفر و گمراهی و طغیانشان در کفرو گمراهی , ایمان را بر آنان حرام و قدغن کرده است . در جـلـد اول ایـن کـتاب (المیزان), ذیل آیه ((خداوند شرم نمی کند که مثلی بزند)), گفتیم که ایـن اوصـاف و نظایر آن ها در قرآن کریم که در وصف مؤمنان و کافران آمده , نشان می دهد که در دل این زندگی دنیوی , زندگی و حیات دیگری برای انسان وجود دارد که از دسترس حس مادی بـه دور اسـت وبا مردن یا در روز رستاخیز آن گاه که حقایق آشکارشود, این زندگی برای آدمی نـمـودار می شودبنابراین ,

سخنانی که در این گونه آیات آمده جنبه حقیقت دارد, نه آن گونه که مفسران معتقدند, جنبه مجاز داشته باشد.

مثل مشرک .

قرآن . ((مثل کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیارکرده اند, مانند مثل عنکبوت است که خانه ای ساخته است و راستی که سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است , اگر می دانستند)). ((در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید, نه شریک گیرندگان (برای) او و هر کس به خدا شرک ورزد,چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان (شکاری) او را ربوده اند یا باد او را به جایی دور افکنده است)). ((خدا مردی را مثل زده که چند خواجه ناسازگار در(مالکیت) او شرکت دارند (و هر یک او را به کاری می گمارند) و مردی را که تنها فرمانبر یک مرد است آیااین دو, در مثل یکسانند؟ سپاس خدای را (نه ,) بلکه بیشترشان نمی دانند)). ((خدا مثلی می زند, بنده ای است زرخرید که هیچ کاری از دستش بر نمی آید آیا (او) با کسی که از جانب خود به او روزی نیکو داده ایم و او از آن در نهان و آشکارانفاق می کند یکسان است ؟ سپاس خدای راست , (نه ,)بلکه بیشترشان نمی دانند و خدا مثلی (دیگر) می زند, دومردند که یکی از آن ها لال است و هیچ کاری از او برنمی آید و او سربار خداوندگارش می باشد, هر جا که او رامی فرستد خیری به همراه نمی آورد, آیا او با کسی که به عدالت فرمان می دهد و خود بر راه راست می باشد,یکسان است ؟)). تفسیر. در عبارت ((مثل الذین اتخذوا)), آن چه موردعنایت و توجه است گرفتن سرپرستان و اولیایی سوای خداست به همین دلیل جمله در قالب صله وموصول آمده است در جمله ((کمثل العنکبوت اتخذت بیتا)) نیز عنایت به خانه ساختن عنکبوت دارد پس , معنای جمله به این بر می گردد که ,حکایت و خصوصیت مشرکان در برگزیدن اولیا وسرپرستانی سوای خدا, مانند خصوصیت عنکبوت است در تنیدن خانه برای خود نکره آوردن ((بیتا)),نشانگر همین وصف است جمله ((ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت)), بیان خصوصیت خانه ای است که عنکبوت می تند علت این که نفرموده است : ان اوهن البیوت لبیتها)) در حالی که ظاهر آیه اقتضای این نحوه بیان را دارد, این است که جمله را به منزله ضرب المثل گرفته و ضرب المثل را کسی تغییرنمی دهد. معنای آیه این است که برگزیدن چیزهایی غیراز خدا به عنوان ولی و سرپرست از سوی مشرکان ـ یعنی همان خدایانشان که آن ها را سرپرست و تکیه گاه خود می کنند ـ همچون خانه تنیدن عنکبوت است که سست ترین خانه هاست , زیرا از آثار خانه فقط نامش را دارد نه از گرما و سرمایی حفظ می کندو نه شخصی را سرپناه است و نه از آسیب و گزندی نگه می دارد ولایت اولیای مشرکان نیز همین وضع را دارد از سرپرستی تنها

نامش را دارد, نه سود وزیانی می رسانند و نه اختیاردار مرگ و زندگی ورستاخیزی , هستند. مـورد مـثـل , بـرگزیدن معبودانی است به جای خدااز طرف مشرکان این که به جای کلمه آلهه ومـعبودان , تعبیر ((اولیا)) را آورده برای این است که انگیزه مشرکان در پرستش خدایان این است کـه مـی پـنـداشـتند تدبیر و اداره امورشان به دست آن هاست و برایشان خیر می آورند و بدی ها را ازایشان دور می گردانند و در حقشان شفاعت می کنند. آیه مذکور ـ علاوه بر افاده این نکته ـ به جهت اطلاقی که دارد, شامل هر کسی می شود که در امور وشؤون خود کسی یا چیزی جز خدا را به ولایت وسرپرستی برگزیند و به او تکیه کند و در تاثیری که از او امید دارد, برایش استقلال عمل قائل باشد هرچند آن چیز, بت نباشد مگر این که ولایت او بـه ولایـت خـدا برگردد, مانند ولایت پیامبر و امامان ومؤمنان چنان که خدای متعال می فرماید: ((بیشترآن ها به خدا ایمان نمی آورند, مگر این که مشرکند)). گـفـتـه ((اگـر مـی دانـستند)), به قولی یعنی اگرمی دانستند که حکایتشان حکایت عنکبوت است ,آن خدایان و معبودان را به ولایت و سرپرستی برنمی گزیدند. جمله ((و این مثل ها را برای مردم می زنیم وآن ها را جز دانایان درک و تعقل نمی کنند)), اشاره به ایـن دارد کـه ضـرب الـمـثـل های قرآن با آن که عمومیت دارد و به گوش عموم مردم می رسد, امـارسـیدن به حقیقت معنای آن ها و مغز مقاصدشان مخصوص افراد دانا و دانشمند است , کسانی کـه درحـقـایـق امـور تعقل می کنند و به ظواهر آن ها بسنده نمی نمایند دلیل بر این معنا عبارت ((آن ها را درک نمی کنند)) است و نفرمود: و به آن ها ایمان نمی آورند و یا جمله ای به این معنا. مـردم از مـثـل هـایـی کـه خـداونـد در قـرآن زده , بـه سبب فهم های متفاوت خود دریافت های مـتـفـاوتی دارند بعضی تنها بهره ای که از این مثل ها می برند,دریافت الفاظ و تصور مفاهیم ساده آن هـاست بدون آن که در این مثل ها تعمق و غور رسی کنند بعضی هم مانند بقیه , همین مثل ها را می شنوند اما درمقاصد ژرف آن ها غور می کنند و در حقایق شگفت انگیزشان تعقل می ورزند. در ایـن آیه اشاره است به این که تمثیل سرپرست گرفتن خدایان متعدد به جای خداوند به تنیدن تار عنکبوت که سست ترین خانه است , یک تمثیل شاعرانه و ادعای خالی از دلیل نیست بلکه متکی بر دلیلی برهانی و حقیقتی عینی و ثابت است که آیه بعد به آن اشاره می کند.

مثل منافق .

قرآن . ((مـثـل آنـان هـمـچون مثل کسی است که آتش افروخت و چون پیرامون او را روشنایی داد, خدا نورشان را برد ودر میان تاریکی هایی که نمی بینند رهایشان کرد)). ((یـا چـون (کـسانی که در معرض) رگباری از آسمان ـکه در آن تاریکی ها و رعد و برقی است ـ (قرار گرفته اند),از (نهیب) آذرخش (و) بیم مرگ , سرانگشتان خود را درگوشهایشان نهند, ولی خدا بر کافران احاطه دارد)). ((مـیـان آن (دو گروه) دو دلند, نه با اینانند و نه با آنان و هر که را خدا گمراه کند, هرگز راهی برای نجات اونخواهی یافت)). ـ پـیـامـبـر خدا(ص): حکایت مؤمن و منافق وکافر, حکایت یک گروه سه نفری است که به سوی رودخانه ای می روند ابتدا مؤمن وارد رودخانه می شود و از آن می گذردسپس منافق وارد می شود و چیزی نمانده که خودش را به مؤمن برساند اما کافر صدایش می زند: به سوی من بیا, زیرا برای تو نگرانم و مؤمن صدا می زند که : به سوی من بیا, زیرانزد من بهره مند خواهی بود منافق پیوسته میان آن دو تردد می کند تا آن که بالاخره گزندی به او می رسد و غرقش می کند آری منافق پیوسته در شک و شبهه به سر می بردتا آن که مرگش فرا می رسد او چنین حالتی دارد. ـ حکایت منافق , حکایت گوسفندی است که میان (پیوستن به) دو رمه گوسفندسرگردان است , گاه به طرف این رمه می رودو گاه به طرف آن رمه و نمی داند دنبال کدام یک برود. ـ امام علی (ع): حکایت منافق , مانند حنظل است که برگ هایش سبز است و مزه اش تلخ . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): حکایت منافق ,حکایت تنه درخت خرماست که صاحبش می خواهد از آن در قسمتی از ساختمان خانه اش استفاده کند و در جایی که می خواهد بگذارد درست قرار نمی گیرد لـذاآن را در جای دیگر ساختمان می گذارد وبرای آن جا هم مناسب نیست و بالاخره کاربه آن جا می رسد که آن را می سوزاند. تفسیر. جـمـلـه ((مـثـلهم کمثل الذی استوقد نارا)) مثلی است برای بیان حال منافقان و می فرماید که منافقان مانند کسی هستند که در تاریکی و ظلمتی قرار گرفته که جایی دیده نمی شود و خوب از بـد و سودمند اززیانمند تمیز داده نمی شود لذا برای برطرف کردن این تاریکی به وسیله ای روشن کننده , مانند آتش متوسل می شود تا در پرتو آن اطراف خود را ببینداما همین که آتش افروخته شد و اطراف او را روشن کرد, خداوند با وسیله ای چون باد یا باران و یا وسیله دیگری آن آتش را خاموش می کند و دوباره تاریکی از سرگرفته می شود و شخص در دو تاریکی فرو می رود: تاریکیی که قبلا در آن بوده و تاریکی حیرت و از بین رفتن وسیله روشنایی . ایـن اسـت حـال

و روز مـنافق اظهار ایمان می کندو بدین سبب , با شریک شدن در ارث و ازدواج وامـثـال ایـن امـور بـا مؤمنان , از برخی منافع دین استفاده می کند تا آن که چون زمان مرگ , که زمان استفاده کامل از ایمان است , فرا رسد , خداوند نورایمان را از او می گیرد و اعمال او را باطل و پوچ می سازد و در ظلمتی رهایش می کند که در آن کمترین چیزی درک نمی کند و میان تاریکی اصلی و تاریکیی که با اعمال خود آن را به وجود آورده است قرار می گیرد. جـمـلـه : ((او کـصـیـب مـن السما)), ((صیب)) به معنای باران فراوان است معنای ((برق)) هم معلوم است ((رعد)) صدایی است که هنگام برق زدن ازابرها تولید می شود, ((صاعقه)) برقی است که به زمین فرود می آید. ایـن دومـین مثل است برای وصف الحال منافقان در اظهار ایمان آن ها مانند کسی هستند که در زیـربـاران شـدیدی واقع شده و تاریکی و ظلمتی او را فراگرفته که قدرت دیدن و تشخیص را از وی سـلـب کـرده اسـت بـاران تند او را وا می دارد که برای نجات خود فرار کند, اما تاریکی مانع او مـی شـود تـنـدرها وآذرخش های وحشتناک نیز از هر سو او را در میان گرفته است و لذا چاره ای نـمـی بـیند جز این که از برق آسمان و نوری که ایجاد می کند اما همیشگی وپایدار و متصل نیست اسـتفاده کند لذا هر وقت برقی می زند و اطراف را روشن می کند, او به راه می افتد وچون همه جا تاریک می شود, می ایستد. مـنـافـق نـیـز چـنین حالتی دارد, زیرا از طرفی به ایمان علاقه ای ندارد و از طرف دیگر چاره ای جـزاظـهـار آن نـمـی بـیـند و به خاطر ناهماهنگی میان دل وزبانش , ایمان راه او را کاملا روشن نمی کند این است که پیاپی اشتباه می کند و قدم به قدم می لغزد واندکی می رود و اندکی می ایستد و بدین سان خداوندرسوایش می کند و اگر خدا می خواست , از همان روز اول چشم و گوش او را می گرفت و رسوایش می ساخت . آیـه : ((ضـرب اللّه مـثـلا رجـلا فـیـه شـرکا متشاکسون و رجلا سلما لرجل , هل یستویان)), راغب مـی گـویـد:شـکـس ـ بـه فـتـح اول و کسر دوم ـ به معنای شخص بدخوی است و جمله ((شرکا مـتـشـاکـسون)), یعنی شریکانی که به خاطر بدخلقی همیشه با هم دعوا ومشاجره کنند این بود گـفتار راغب واژه ((سلم)) را به چیزی تفسیر کرده اند که خاص یک نفر است و عده زیادی در آن شریک نیستند. ایـن آیـه مـثـلـی اسـت کـه خـداونـد دربـاره مـشـرک زده است , مشرکی که خدایان و معبودان گوناگونی می پرستد که همگی در او شریکند و بر سر او با هم ستیزه و کشمکش دارند و یکی او را بـه چـیزی دستور می دهد و دیگری از آن چیز بازش می دارد وهر یک از خدایان می خواهند که آن شخص تنهابنده او باشد و فقط او را خدمت کند. هـمچنین ضرب المثلی است درباره شخص موحد که خاص یک مخدوم و سرور است و کسی دیگر در او شریک نیست و لذا تنها طبق اراده

وخواست او وی را خدمت می کند, بدون آن که کشمکش بر سر او باشد که موجب حیرت وسرگردانی اش شود پس , مشرک مردی است که شریکانی بدخو و ستیزه گر دارد و موحد مردی است که خاص یک نفر است این دو مرد وضع یکسانی ندارند, بلکه آن که خاص و تسلیم یک نفر است حال و روزش بهتر از آن دیگر است . این یک مثل ساده و همه کس فهم است , امادقت در آن نشان می دهد که بازگشتش به این آیه است : ((اگر در آسمان و زمین چند خدا می بود هرآینه این دو تباه می شدند)) و برهانی است بر نفی چند خدایی . جمله : ((سپاس خدای را)) ثنا و ستایشی است برای خدا بدان جهت که بنده او بودن بهتر از بنده غیر او بودن است . جمله : ((بلکه بیشتر آن ها نمی دانند)), یعنی مزیت بندگی و پرستش او بر پرستش و بندگی غیراو را نمی دانند, با این که این مزیت برای کسی که کمترین بصیرتی داشته باشد کاملا روشن است . جمله : ((خداوند بنده زرخریدی را مثل می زندکه هیچ کاری از او بر نمی آید)), خداوند در ضرب المثل این آیه , بنده زرخریدی را فرض می کند که هیچ اختیاری از خود ندارد و شخص دیگری را که روزی خوبی عطایش کرده و در آشکار و نهان ازآن انفاق می کند خداوند پس از بیان این مثل می پرسد: آیا این دو نفر یکسانند؟ مقابله کردن دومفروض بیانگر این مطلب است که هر یک از طرفین مقیدبه وصفی است خلاف وصف موجود در دیگری و این اوصاف یکدیگر را تبیین و روشن می کنند. بنده مفروض در این مثل , زرخرید است ومالک هیچ چیز نیست , نه مالک خودش و نه مالک چیزی از متاع دنیا و قادر به دخل و تصرف در هیچ مالی نیست در مقابل او, شخصی فرض شده که آزادو مالک خویش است و خداوند روزی خوبی عطایش فرموده و او که قادر به دخل و تصرف درتمام اقسام این روزی می باشد, در آشکار و نهان ازآن انفاق می کند.

جمله : ((آیا برابرند)), پرسش از یکسان بودن این دو شخص است و بدیهی است که جواب منفی است با این مثل ثابت می شود که خداوند سبحان ـ که مالک همه چیز است و همه نعمتها را او می دهد ـ باهیچ یک

از آفریدگان خود یکسان نیست ,آفریدگانی که نه مالک خود هستند و نه مـالـک غـیرخود و قادر به کمترین دخل و تصرفی نمی باشندبنابراین , این سخن مشرکان باطل و نادرست است که : در کنار خدا, خدایان و معبودان دیگری نیزهستند که آفریده او می باشند. آوردن تـعـبیر ((یستوون)) و نه ((یستویان)),چنان که گفته اند, برای نشان دادن این نکته است که مراد از آن جنس بنده و مهتر است و اختصاص به مهتر و بنده خاص و معینی ندارد. جمله ((ستایش خدا راست)), یعنی جنس وحقیقت حمد و ستایش از آن خداوند است و حمدثنایی اسـت در بـرابـر کـار نـیـک اختیاری , زیرا نعمت نیکو از نزد خداست و تنها نعمت نیکو قابل حمد وسـتـایـش اسـت پـس هر چه حمد و ثناست از آن خدای متعال است , چنان که جنس حمد نیز از آن خداست دقت شود. ایـن جـمـلـه , مـکـمل حجت است و خلاصه حجت و برهان این است که : بنده ای که قدرت دخل وتـصـرف در چـیـزی را ندارد و نمی تواند نعمتی دهد بامالکی که روزی در دست اوست و قدرت تصرف در آن را دارد و هر گونه که بخواهد تصرف می کند ونعمت می دهد, یکسان و برابر نیست و خدای سبحان ستوده به هر ستایشی است , زیرا هیچ نعمتی نیست مگر این که آفریده اوست پس , هر صـفـت سـتـایـش آمـیـزی , مـانند آفریدن و روزی دادن ورحمت و آمرزش و احسان و انعام و جز ایـن هـا,خـاص خـداسـت بـنـابراین , هر مدح و ثنایی اختصاص به او دارد و آن چه که در قبال خدا می پرستندمملوک است و هیچ کاره پس , فقط خدای سبحان رب و خداوندگار است نه غیر او. بـعـضـی گفته اند, حمد در این آیه شکر وسپاسگزاری از خداوند است در برابر نعمتهای اوبعضی گـفـتـه انـد, حـمد و ستایشی است بر کمال ونیرومندی برهان و دلیل به قولی هم , تلقینی است به بندگان و معنایش این است که گفتند: سپاس وستایش خدا را که ما را به توحید رهنمون شد و به شکر نعمتهایش هدایت کرد این وجوه اهمیت چندانی ندارند. جـمـلـه : ((بلکه بیشتر آن ها نمی دانند)), یعنی بیشتر مشرکان نمی دانند که هر چه نعمت است از آن خـداسـت و دیـگـران مـالـک چـیزی از آن نیستند و هیچ کاره اند اما مشرکان برای معبودان و سرپرستان خوداندکی از مالکیت و قدرت , بر سبیل تفویض وواگذاری , قائلند و لذا از روی طمع و تـرس آن هـا رابندگی و پرستش می کنند این وضعیت بیشترمشرکان است اما اقلیت خواص آن ها حقیقت رامی دانند, لیکن از روی سرکشی و عناد از آن روی می گردانند. از آن چـه گـفـتـیـم , روشن شد که این مثل درباره خدای سبحان و کسی است که مشرکان او را درربـوبـیـت شریک خدا می دانند بعضی گفته اند که این مثل وصف الحال کافر رها شده به حال خـود و مـؤمـن موفق و حمایت شده از جانب خداست , زیرا کافر به خاطر تباه شدن عملش و اعتنا نـشـدن بـه اعمال او ازسوی خداوند, مانند بنده زرخریدی

است که هیچ اختیار و اراده ای از خود نـدارد و لذا هر چه هم انفاق کند کارش احسان به شمار نمی آید برخلاف مؤمن که خداوند او را در راه جـلـب خـشـنودی خود توفیق داده و از کوششهایش قدردانی می کند چنین مؤمنی از اموال و دارایی های خود آشکار و نهان انفاق می کند. اشکال وارد بر این نظر این است که باسیاق احتجاج آیات , هماهنگی و سازگاری ندارد قبلاگفتیم که این آیه یکی از سه آیه متوالیی است که به موضوع بر شمردن نعمتهای الهی می پردازند و این آیه , بـا آوردن مـثـلـی کـه در آن وضعیت کسی را که ازهر نعمتی برخوردار است با وضعیت کسی که هـیـچ نـدارد و قـادر بـه هـیـچ چیز نیست , توحید را یادآورمی شود و نتیجه می گیرد که سرور و خداوندگارهمان نعمت دهنده است و بس . درباره جمله ((و ضرب اللّه مثلا رجلین احدهماابکم)), در مجمع می گوید: ((ابکم)) کسی است کـه گـنـگ مـتولد می شود و قادر به تفهیم و تفهم نیست به قولی : ابکم کسی است که نمی تواند صحبت کند((کل)) به معنای سنگینی است گفته می شود: کل عن الامر, یکل کلا: یعنی کار بر او سـنگین شد و به آن اقدام نکرد کلت السکین کلولا: یعنی تیغه کارد کندشد کل لسانه : زبانش کند شـد و تـنـد و تـیـز سخن نگفت بنابراین , معنای اصلی ((کل)) کندیی است که مانع نفوذ می شود ((تـوجیه)), به معنای فرستادن به سمتی از راه است گفته می شود: وجهته الی موضع کذا فتوجه الیه (یعنی او را به سمت فلان جا روانه کردم و او به آن سمت روانه شد) پایان گفتار مجمع . جـمـلـه : ((ضـرب اللّه مـثـلا رجـلین)) مقایسه دیگری است میان دو شخصیت فرضی که اوصاف مذکورآن ها در مقابل یکدیگر قرار دارند. جـمـلـه ((احـدهـمـا ابکم لایقدر علی شئ)), یعنی ازفهمیدن سخن و فهماندن آن به دیگری به وسـیـلـه زبـان , محروم می باشد, زیرا گنگ است و قدرت شنیدن و سخن گفتن را ندارد او فاقد کلیه فعلیت ها ومزایایی است که انسان از طریق گوش کسب می کندگوش از همه اعضای حس دیگر دامنه اش وسیع تراست به وسیله گوش است که انسان می تواند به اخبارگذشتگان و حوادث دور از دسـتـرس چـشـم و آن چه در ضمیر و درون مردم می باشد و علوم و فنون , علم پیدا کند به وسیله گوش است که می تواند معانی ریزو درشت را به دیگران القا کند, حال آن که شخص گنگ قـادر بـه درک چیزی از این امور نیست مگرمقدار بسیار اندکی که به کمک چشم و اشاره دریافت می کند. جـمـلـه ((لایـقـدر عـلی شئ)) عمومیت آن با جمله ((ابکم ـ گنگ)) تخصیص زده شده است و معنایش این است که شخص گنگ , برخلاف شخص غیرگنگ , قادر به درک و دریافت معلومات و تفهیم آن ها نمی باشد. جـمله ((و هو کل علی مولاه)), یعنی سربار ونانخور کسی است که سرپرست و متولی اموراوست , زیـرا خـودش نـمی تواند کارهایش را

اداره کند جمله ((اینما یوجهه لایات بخیر)), یعنی اگر آقاو سرپرستش او را برای انجام کارهای خودش یاآقایش بفرستد قادر به انجام آن ها نیست و لذا همان طور که برای خودش کاری نمی تواند انجام دهدبرای دیگری هم کاری از دستش بر نمی آید وسودی نمی رساند پس جمله ((احدهما ابکم لایقدرعلی شئ)) مثل یکی از دو شخص است که خداوندسبحان مثل دیگری را ذکر نکرده است چون ازجمله ((هل یستوی هو و من یامر بالعدل)) معلوم می شود در این بیان ایجاز لطیفی وجود دارد. جمله ((هل یستوی هو و من یامر بالعدل و هوعلی صراط مستقیم)), اشاره ای است به صفت شخص فرضی دوم و سؤال از یکسان یا نایکسان بودن این دو هرگاه با هم مقایسه شوند. اما آن صفت , خداوند اوج خوبی و کمال را که شخص غیر گنگ می تواند کسب کند و هم خود بدان آراسته شود و هم به دیگران سرایت دهد, یعنی عدل را درباره شخص فرضی دوم ذکر کرده اس . عدل عبارت است از رعایت حد وسط و اعتدال در اعمال و رفتار و دوری کردن از افراط و تفریطامر کردن به عدل , هرگاه حقیقت آن رعایت شود,لازمه اش این است که صلاح و پاکی در جان انسان جای گیرد و سپس اعمال و کردار او را تحت پوشش قرار می دهد و لذا در کارهایش جنبه اعتدال ومیانه روی را رعایت می کند و دوست دارد که این خصلت به اعمال و رفتار دیگران نیز سرایت کند واز این رو آن ها را به عدل فرا می خواند و عدل ـهمان گونه که گفتیم ـ به معنای مطلق اجتناب ازافراط و تفریط است به عبارت دیگر, عمل صالح وکار شایسته اعم از عدالت و دادگری با مردم می باشد. خداوند سپس به بیان صفت دیگر این شخص می پردازد و می فرماید: ((و هو علی صراط مستقیم))صراط مستقیم به معنای راه راست و روشنی است که پویندگان خود را بدون انحراف و کجروی به هدفشان می رساند انسانی که در مسیر زندگی خودراه راست را می پیماید اعمال و کردارش بر اساس فطرت انسانی سر می زند و دچار تناقض اعمال نمی شود و یا از آن چه که آن را حق می داند تخلف نمی ورزد به طور کلی در اعمال و رفتارش تخلف (از حق) و تناقض و اختلاف وجود ندارد. توصیف این مرد فرضی فرا خواننده به عدل واعتدال , با صفت بودن در راه راست مفید دو نکته است : اول این که امر کردن او به عدل از آن نوع امرکردن هایی نیست که بعضی از مردم به نیکی دستورمی دهند اما خودشان عمل نمی کنند, بلکه او دراحوال و اعمال خود مستقیم است و همان طور که به عدل دستور می دهد خودش هم به آن عمل می کنددوم این که امر کردن او به عدل بی پایه و اساس نیست , بلکه او در درون خود بر صراط مستقیم است و لازمه اش این است که عدل را برای دیگران هم دوست دارد لذا به مردم دستور می دهد که وسط راه را

بگیرند و از دو جانب افراط و تفریط دوری کنند. و اما سؤالی که در آیه ((هل یستوی هو و من یامر بالعدل))، هست سؤالی است که پاسخ آن ،بدون شک ، منفی می باشد و بدین سان ثابت می شود که بت ها و صنم هایی که مشرکان به جای خدا می پرستند و فاقد هر گونه قدرتی می باشند و نه می توانند خودشان را هدایت کنند و نه دیگری را، باخدای متعال که هم خود بر صراط مستقیم است و هم با ارسال رسولان و آوردن ادیان و قوانین آسمانی دیگری را به راه راست هدایت می کند، یکسان نیستند. از این جا معلوم می شود که مثل آورده شده دراین آیه ، متناظر با معنای این آیه است : ((آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است موردپیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آن که (خود) هدایت شود؟ شما را چه شده ، چگونه داوری می کنید؟)) پس ، خداوند سبحان در صفات وافعالش بر صراط مستقیم است و از مستقیم بودن راه اوست که برای آفریدگان خود اهدافی قرار داده که به سوی آن ها حرکت می کنند بنابراین ، آفرینش باطل و بیهوده نیست ، چنان که خود فرموده است :((و ما آسمان ها و زمین و آن چه را که میان آن هاست باطل نیافریده ایم)) همچنین از مستقیم بودن راه اوست که همه موجودات را به سوی غایت و هدفی که برای آن ، آن ها را آفریده رهبری می کند، چنان که فرموده است : ((کسی که هر چیزی را خلقتی را که در خور اوست داده ، سپس آن راهدایت فرموده است)) لذا انسان را به سوی راهی راست رهبری می کند، چنان که می فرماید: ((ونمودن راه راست بر عهده خداست)) و نیزمی فرماید: ((ما راه را به او نشان می دهیم . این اصل ، دلیل بر نبوت و تشریع است که بحث کامل آن در مباحث نبوت جلد دوم و در داستان نوح ، در جلد دهم این کتاب ، گذشت . نتیجه این که غرض از مثل آورده شده در این آیه ، اقامه برهان و دلیل بر توحید است با اشاره ای به نبوت و تشریع . بعضی گفته اند: این مثل درباره کسی زده شده است که امید خیر از او می رود و کسی که امیدی به خیرش نیست در صورتی که ریشه هر گونه خیر وخوبی ، خدای متعال است چگونه می تواند عبادت اوو غیر او یکسان باشد؟ . اشکال وارد بر این گفته این است که این مورداخص از چیزی است که گفته شده است ، زیرا این مثل درباره کسی آورده شده که خودش خوب وصالح است و به عدل هم فرمان می دهد و چنین چیزی شان خدای متعال است نه غیر او با این حال ،مشرکان نه تنها خدا و غیر او را به یکسان عبادت نمی کنند بلکه خدا را رها می کنند و غیر او رامی پرستند. بعضی هم گفته اند: این مثل درباره مؤمن و کافرزده شده است شخص گنگ همان کافر است و آن که به عدل فرمان می دهد همان مؤمن . اما باید گفت که صحت انطباق آیه بر مؤمن وکافر و بلکه بر هر کسی که به

عدل فرمان می دهد وکسی که از این کار خودداری می ورزد, چیزی است و مدلول آیه از جهت قرار گرفتن آن در سیاق برشمردن نعمت ها و دلیل آوردن برای توحید ودیگر اصول مبتنی بر آن , چیز دیگری با توجه به این جهت , آن چه آیه مفید آن می باشد این است که مورد مثل , خدای سبحان است و آن چه به جای اومی پرستند, همین و بس .

مثل کسانی که کافر شده اند.

قرآن . ((خدا برای کسانی که کفر ورزیدند زن نوح و زن لوط را مثل آورده (که) هر دو در نکاح دو بنده از بـنـدگـان شایسته ما بودند و به آن ها خیانت کردند و کاری ازدست (شوهران) آن ها در برابر خدا برایشان ساخته نبود و گفته شد: با داخل شوندگان , داخل آتش شوید)). تفسیر. درباره آیه ((ضرب اللّه مثلا للذین کفروا امراة نوح و امراة لوط کانتا تحت عبدین من عبادناصالحین فـخـانـتاهما)), راغب می گوید: خیانت ونفاق به یک معناست , منتها خیانت در ارتباط باپیمان و امـانـت گـفـتـه مـی شود و نفاق با در نظر گرفتن دین سپس تداخل پیدا می کنند پس , خیانت بـه معنای مخالفت کردن با حق است از طریق پیمان شکنی نهانی نقیض خیانت , امانت وامانتداری است گفته می شود: خنت فلانا و خنت امانة فلان (به فلانی خیانت کردی , در امانت فلانی خیانت کردی) پایان سخن راغب . جمله ((للذین کفروا)) اگر متعلق به ((مثل)) باشد,معنای جمله این است : خداوند مثلی زده که بـیـانـگراین حال کافران است که ارتباط آن ها با بندگان شایسته سودی به حال آنان ندارد و اگر متعلق به ((ضرب)) باشد معنایش این است که : خداوند دو زن و سرنوشت آن ها را برای کافران مثل زده تـا از آن عبرت گیرند و بدانند که ارتباطشان با بندگان صالح خدا سودی به حالشان ندارد و به سبب خیانتشان به پیامبر(ص) لاجرم اهل دوزخند. جـمـلـه ((امـراة نـوح و امـراة لـوط)), مفعول ((ضرب)) می باشد و مراد از ((کانتا تحت عبدین)) این است که همسر آن دو بودند. جمله ((فلم یغنیا عنهما من اللّه شیئا)), ضمیر تثنیه در ((یغنیا)) به دو بنده بر می گردد و ضمیر تثنیه ((عنهما)) به دو زن و مراد این است که همسر دو بنده صالح بودن , سودی به حال این دو زن نداشت .

مثل کسانی که ایمان آورده اند.

قرآن . ((خـدا برای کسانی که کفر ورزیده اند همسر فرعون را مثل آورده , آن گاه که گفت : پروردگارا پـیـش خـود دربهشت خانه ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان)). ـ سـلـمـان : هـمـسـر فرعون با (گرمای)آفتاب شکنجه می شد و وقتی شکنجه گران از پیش او می رفتند, فرشتگان با بالهایشان بر وی سایه می افکندند و او خانه خود را دربهشت می دید. ـ ابو هریره : فرعون همسر خود را به چهار میخ کشید و سنگ آسیابی روی سینه اش گذاشت و او را در بـرابـر آفتاب قرارداد همسر فرعون سر به آسمان برداشت وگفت : ((پروردگارا پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز)) پس خداوند پرده ازروی خانه او در بهشت کنار زد و وی آن رامشاهده کر. ـ پـیامبر خدا(ص): برترین زنان بهشت عبارتند از: خدیجه دخت خویلد, فاطمه دخت محمد(ص), مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون .

مثل مؤمن و برادرش .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): حکایت مؤمن وبرادرش حکایت دو کف دست است که یکی از آن ها دیگری را تمیز می کند. ـ حکایت مؤمنان در دوستی ومهربانی و دلسوزی نسبت به یکدیگر,حکایت پیکر (آدمی) است , که هـرگـاه عـضوی از آن به درد آید سایر اعضای بدن باشب نخوابیدن و تب دار شدن با آن همدردی می کنند. ـ مثل مؤمنی که حقوق برادران مؤمن خویش را رعایت نمی کند, مثل کسی است که تمام حواس او سـالـم اسـت اما با عقلش نمی اندیشد, با چشمش نمی بیند, با گوشش نمی شنود, با زبانش مشکل خـود رانـمی گوید, با بیان دلایل و براهینش ناملایمات و گزندها را از خود دور نمی کند,با دست خـود به چیزی حمله نمی کند, با پای خود به طرف چیزی نمی شتابد چنین کسی یک تکه گوشت بـی خـاصیت است و آماج هر گونه گزندی می باشد همچنین است مؤمن , هرگاه حقوق برادران خـود را نادیده بگیرد, ثواب (رعایت) حقوق آنان را ازدست می دهد و چونان تشنه ای خواهد بودکه در بـرابرش آب خنکی باشد و از آن ننوشد تا از بین برود هر نعمتی از او سلب می شود و به هر آفتی مبتلا می گردد.

مثل کسی که حدود خدا را به پا می داردوکسی که در اجرای آن ها کوتاه می آید.

ـ پیامبر خدا(ص): حکایت به پا دارنده حدود خدا و مسامحه گر در آن , حکایت قومی است که بر سر تـقسیم جا در کشتی قرعه زدند و قسمت بالای کشتی (عرشه آن) به نام عده ای در آمد و پایین آن بـه نـام عده ای دیگر افراد طبقه زیرین هر گاه می خواستند آب بردارند, می بایست از کناربالایی ها بگذرند سرنشینان عرشه کشتی گفتند ما به آن ها اجازه نمی دهیم بالا بیایند وباعث آزار و اذیت ما شـونـد سـرنـشـیـنـان طبقه پایین گفتند: بهتر است در قسمت خودمان سوراخی ایجاد کنیم و بالایی هایمان را اذیت نکنیم در این صورت اگر سرنشینان عرشه بگذارند که این عده کار خودشان را انـجـام دهـنـد, هـمـگـی از بـیـن مـی روند و اگر جلو آن هارا بگیرند هم آنان و هم خودشان , همگی ,نجات می یابند. ـ حـکـایـت کـسـی که در حدود خدا سهل انگاری می کند و کسی که حدود خدای عزوجل را پاس مـی دارد و به رعایت آن هادستور می دهد و از شکستن آن ها بازمی دارد, همچون حکایت گروهی است کـه بـر سـر تـقـسـیـم جـا در کـشتی قرعه زدند وقسمت عقب کشتی و دورترین جای آن بـادسـتـشـویـی به نام برخی از ایشان در آمد این عده مردمی نادان بودند و هرگاه از جایگاه بقیه مـی گذشتند, موجب آزار و اذیت ایشان می شدند پس گفتند: ما از بقیه اهل کشتی به دستشویی نـزدیـکـتـر و از آب دورتریم , بین خود و دستشویی سوراخی در کشتی ایجادمی کنیم و وقتی آب برداشتیم آن را می بندیم همتایان نادان او گفتند: داخل شو او داخل رفت و تبری برداشت تا دیوار کـشـتـی راسوراخ کـنـد یـکـی از سـرنـشـیـنـان متوجه او شدو صدا زد چه می کنی ؟ گفت : ما نـزدیـکـترین شما به دستشویی و دورترین شما ازآب هستیم دیواره کشتی را می شکافم ووقتی آب بـرداشـتـیـم آن را مـی بندیم آن مردگفت : این کار را نکن , زیرا در این صورت هم خودت از بین می روی و هم ما.

مثل قاری قرآن .

ـ امام علی (ع): مثل مؤمنی که قرآن می خواند, مانند ترنج است که هم خوشبوست و هم خوشمزه و مثل مؤمنی که قرآن نمی خواند مانند خرماست که طعمی خوش دارد اما رایحه ندارد. ـ پـیـامبر خدا(ص): مثل نابکاری که قرآن می خواند, مانند ریحان است که خوشبوست و تلخ مزه و مثل نابکاری که قرآن نمی خواند, مانند حنظل است که طعمش تلخ است و رایحه ای هم ندارد. ـ مـثل منافقی که قرآن می خواند, مانندریحان است که بوی خوش دارد و مزه اش تلخ است و مثل منافقی که قرآن نمی خواندمانند حنظل است که هم بویش تلخ است وهم مزه اش تلخ . ـ مثل کسی که قرآن می خواند واحکام ارث را نمی داند, مثل کلاه بی سر است . ـ مثل کسی که قرآن می خواند واحکام ارث را نمی داند, مثل کسی است که سر ندارد. ـ مثل قرآن برای کسی که آن را می آموزدو می خواند و به آن عمل می کند, مانند انبانی پراز مشک است که بوی آن در همه جا پراکنده می شود و مثل کسی که قرآن را می آموزد و به بستر می رود در حالی که اندرونش قرآن است ,مانند انبان مشکی است که درش بسته باشد. ـ یـحـیی بن زکریا(ع): ای بنی اسرائیل ,خدای متعال به شما فرمان می دهد که کتاب رابخوانید و حکایت خواندن کتاب (آسمانی)حکایت مردمی است که در حصار و قلعه خودباشند و دشمنشان به سـوی آن ها روانه شود و درهر گوشه ای از گوشه های حصار عده ای در کمین او باشند پس از هر سـو دشـمـن بـر آنان حمله کندبا کسی رو به رو می شود که وی را از حصار دورمی کند همچنین کسی که قرآن می خواند پیوسته در دژی و حصاری قرار دارد.

مثل حافظ قرآن .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): مثل حافظ قرآن , مثل کسی است که زانوی شترش را بسته باشد اگر ازآن مراقبت کند, شتر را نگه می دارد و اگررهایش کند شتر می رود. ـ مـثل قرآن مثل شتری است که زانویش بسته شده باشد اگر صاحبش از زانوبندهای آن مواظبت کـند, شتر را نگه می دارد و اگر از آن غافل شود, شتر می رود حافظ قرآن نیز اگر درخلال شب و روز آن را بخواند, به یادش می ماندو اگر به آن نپردازد, از یادش می رود.

مثل مجاهد.

ـ پیامبر خدا(ص): مثل مجاهد در راه خداـ و خدا بهتر می داند که چه کسی در راه او جهادمی کند ـ تا زمانی که (از میدان جهاد) برگردد,مانند کسی است که پیوسته روزه گیرد و شب رابه عبادت گذراند و از روزه گرفتن و صدقه دادن سست و خسته نشود خدای متعال برای مجاهددر راه خود ضمانت کرده است که اگر جانش راستاند, او را به بهشت برد و یا به همراه پاداش یاغنیمت سالم برگرداندش . ـ کسی که در راه خدا جهاد می کند هرچندجهاد او به درازا کشد تا زمانی که برگردد, مانندکسی است که روزها روزه بگیرد و شب ها را به عبادت گذراند.

مثل کسی که می جنگد و مزد می گیرد.

ـ پیامبر خدا(ص): مثل کسانی از امت من که می جنگند و مزد می گیرند تا در برابردشمنشان خود را تقویت کنند, مثل مادر موسی است که فرزندش را شیر می داد و مزد خود رامی گرفت .

مثل نمازهای پنجگانه .

ـ پـیـامبر خدا(ص): مثل نمازهای پنجگانه ,مثل نهر آب شیرینی است که از مقابل خانه یکی از شما بـگـذرد و او روزی پـنـج بـارخـود را در آن شـسـتـشو دهد دیگر چرک وکثافتی در بدن او باقی نمی گذارد.

مثل همنشین .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص): مثل همنشین خوب و همنشین بد, مثل مشک فروش است وکوره آهنگر از مـشـک فروش بی بهره نمی مانی , یا از او می خری یا از رایحه اش استشمام می کنی ولی کوره آهنگر خانه یاجامه تو را می سوزاند یا بوی بدی از آن به مشامت می رسد. ـ مـثـل همنشین خوب , مثل عطرفروش است که اگر از عطرش به تو ندهد ازبوی خوشش به تو مـی رسـد و حـکـایـت همنشین بد, حکایت آهنگر است که اگرلباس تو را نسوزاند بوی بدش تو را می گیرد.

مثل کسی که در راه خدا انفاق می کند.

قرآن . ((مثل (صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خداانفاق می کنند, همانند دانه ای است که هفت خـوشـه بـرویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد و خداوندبرای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می کند وخداوند گشایشگر داناست)). ((مـثـل (صدقات) کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق مـی کنند,همچون مثل باغی است که بر فراز پشته ای قرار دارد (که اگر) رگباری به آن برسد دو چندان محصول برآورد و اگررگباری هم به آن نرسد, باران ریزی (برای آن بس است)و خداوند به آن چه انجام می دهید بیناست)). ـ پـیامبر خدا(ص): مثل بخیل و صدقه دهنده , مثل دو مرد است که زره آهنی بر تن دارند هرگاه صدقه دهنده بخواهد صدقه ای بدهد, آن زره بر تن او گشاد می شود تا آن که اثرش را پاک می کند و هرگاه بخیل بخواهدصدقه ای دهد, بر او تنگ می شود ودست هایش به چنبرهایش بسته می شود وحـلـقـه هـای زره درهـم جـمـع می شوند ـ ابوهریره راوی حدیث می گوید : ـ شنیدم که رسول خدا(ص) می فرماید: پس , سعی می کندآن زره را از هم باز و گشاد کند اما نمی تواند.

مثل کسی که برای خودنمایی صدقه می دهد.

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید, صدقه های خود را بامنت و آزار باطل مکنید, مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم انفاق می کند و به خدا و روز واپسین ایمان ندارد پس , مثل او همچون مثل سنگ خارایی است که بر روی آن خاکی (نشسته) است و رگباری به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است آنان نیز از آن چه به دست آورده اند بهره ای نمی برند وخداوند گروه کافران را هدایت نمی کند)). ((مثل آن چه (آنان) در زندگی این دنیا (در راه دشمنی با پیامبر) خرج می کنند, همانند بادی است که در آن سرمای سختی است که به کشتزار قومی که بر خود ستم نموده اند بوزد و آن را تباه سازد و خداوند به آنان ستم نکرده , بلکه آنان خود بر خویشتن ستم کرده اند)).

مثل کسی که از مال حرام صدقه می دهد.

ـ پـیامبر خدا(ص): مثل کسی که مال حرامی به دست آورد و سپس از آن صدقه دهد, خداوند از او نـپـذیـرد مگر همان گونه که از زن بدکاره ای که زنا دهد و آن گاه درآمدآن را به بیماران صدقه دهد.

مثل نیکی بعد از بدی .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): مثل کسی که مرتکب بدی ها می شود و سپس کارهای نیک می کند, همچون مـثـل مـردی اسـت کـه زره تـنگ خفه کننده ای پوشیده باشد, هر بار کارنیکی انجام دهد یکی از حلقه های آن زره پاره می شود و سپس حلقه ای دیگر تا آن که (از تنش) به زمین افتد.

مثل عالمان .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): مثل عالمان , مثل ستارگان آسمان است که در تاریکی های دشت و دریا به وسـیله آن ها راهیابی می شودو هرگاه ستارگان ناپدید شوند, راهنمایان درآستانه گم کردن راه قرار می گیرند. ـ حـکـایـت عـلـما در روی زمین حکایت ستارگان در آسمانند که در تاریکی های دشت و دریا به واسطه آن ها راهیابی می شودو هرگاه ناپدید شوند راهنمایان در آستانه گم شدن قرار می گیرن . ـ امـام عـلـی (ع): بـدانـیـد کـه مثل خاندان محمد(ص), چون ستارگان آسمان است که هرگاه سـتاره ای غروب کند ستاره ای دیگرطلوع می کند تو گویی نعمت های خداوند درمیان شما کامل گشته و آن چه را آرزومی کردید به شما داده شده است . ـ پـیامبر خدا(ص): ستارگان آسمان ,موجب ایمنی از غرق شدن هستند و اهل بیت من مایه ایمنی امتم از گمراه شدن درادیان (و عقاید دینی) شان .

مثل علم بی عمل .

ـ امام علی (ع): علم بی عمل , چون درخت بی ثمر است . ـ علم بی عمل , چون کمان بی زه است .

مثل عالم بی عمل .

قرآن . ((مـثـل کسانی که تورات بر آنان بار شد آن گاه آن رابه کار نبستند, همچون مثل خری است که کتاب هایی رابر پشت می کشد (وه) چه زشت است مثل آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی نماید)). ((و خـبـر آن کـس را برایشان بخوان که آیات خود را به او داده بودیم , پس از آن عاری گشت آن گـاه شیطان او رادنبال کرد و از گمراهان شد و اگر می خواستیم , قدر او رابه وسیله آن (آیات) بـالا مـی بردیم , اما او به زمین گراییدو از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو, مثل او مثل سگ اسـت کـه اگـر بـر او حـمله ور شوی , زبان از کام برآوردو اگر رهایش کنی (باز هم) زبان از کام بـرآورد ایـن , مـثـل آن گـروهـی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را (برای آنان) حکایت کن , شاید که آنان بیندیشند)). ـ پـیـامـبـر خدا(ص): مثل عالمی که مردم را خوبی می آموزد و خود را از یاد می برد,مثل فتیله ای است که برای مردم نور می دهداما خودش را می سوزاند. ـ کسی که خوبی را تعلیم می دهد وخودش به آن عمل نمی کند, مانند چراغی است که برای مردم نور می دهد اما خودش را می سوزاند. ـ حـکایت کسی که به مردم خوبی می آموزد اما خودش را فراموش می کند,حکایت چراغی است که به مردم روشنایی می دهد و خودش را می سوزاند. ـ مـسـیـح (ع): ای بـنـدگـان دنـیـا, حکایت شماحکایت گورهای ساخته و پرداخته ای است که بیرونشان بیننده را خوش می آید ودرونشان استخوان های مردگان و پر از گناه است . ـ ای بندگان دنیا, مثل شما مثل چراغی است که خودش می سوزد و به مردم روشنائی می دهد. ـ چـون غربال نباشید که آرد خوب رابیرون می دهد و نخاله (و سبوس) را نگه می دارد بدین سان , شما نیز از دهان هایتان حکمت بیرون می دهید و کینه و ناخالصی در دل هایتان به جا می ماند. ـ خـانه تاریک را چه سود که بر بام آن چراغی باشد و درونش وحشتناک وتاریک ؟ همچنین , شما را چه سود که روشنای دانش در دهان هایتان باشد ودرون هایتان از آن گریزان و تهی ! پس ,بشتابید و خانه های تاریک خود را روشن سازید. ـ ای بندگان دنیا, در روشنایی خورشیدچراغ برمی دارید در حالی که نور آن برای شما کافی است و در تـاریـکـی ها آن را از کف می نهید حالی که چراغ برای تاریکی دراختیار شما نهاده شده است ! هـمـچـنـین شمابرای کار دنیا از فروغ دانش بهره می گیریدحال آن که کار دنیا برایتان ضمانت شـده است و استفاده از پرتو دانش را برای امرآخرت رها می کنید, حال آن که دانش برای همین به شما داده شده است . ـ امـام عـلـی (ع): دانـایـی که به خلاف دانش خود عمل کند,

چونان نادان سرگردانی است که از (غفلت) نادانی خویش به خودنمی آید بلکه حجت بر ضد او قویتر وحسرت و افسوس برایش لازمتر است و نزدخدا بیشتر سزاوار ملامت است .

مثل عالمی که علم خود را تعلیم نمی دهد.

ـ پیامبر خدا(ص): مثل کسی که علم می آموزد اما آن را آموزش نمی دهد,همچون مثل کسی است که گنج می اندوزد واز آن خرج نمی کند.

مثل عابد نادان .

ـ پیـامبر خدا(ص): مثل عابدی که (دردین) دانا نیست , همچون مثل کسی است که شب (بنایی) می سازد و روز ویران می کند.

مثل کسی که در خرد سالی علم می آموزد.

ـ پـیـامـبر خدا(ص): حکایت آموختن علم در خردسالی , همچون نقشی است که روی سنگ کنده شود و حکایت کسی که دربزرگسالی علم می آموزد, همچون کسی است که روی آب بنویسد.

مثل کسی که جز بد نمی گوید.

ـ پـیـامـبـر خدا(ص): حکایت کسی که می نشیند تا حکمتی بشنود ولی از دوست خود جز بدترین چـیزی را که شنیده است بازگو نمی کند, حکایت مردی است که نزدچوپانی می رود و می گوید: ای شـبـان , از گـله خود گوسفندی برای کشتن به من ده وچوپان به او می گوید: خودت برو و گوش بهترین گوسفند را بگیر, اما او می رود وگوش سگ گله را می گیرد.

مثل محتاج شدن به نوکیسه .

ـ امـام بـاقـر(ع): حکایت محتاج شدن به نوکیسه در حقیقت همچون حکایت درهم در دهان افعی است که تو به آن درهم نیازداری اما جانت از افعی در خطر است .

مثل کسی که آن چه را بخشیده است پس بگیرد.

ـ پیامبر خدا(ص): مثل کسی که عطای خود را پس بگیرد, مثل سگی است که آن قدر بخورد تا سیر شود و استفراغ کند وسپس استفراغ خود را بخورد. ـ صفت زشت , شایسته ما (مؤمنان)نیست کسی که بخشش خود را پس بگیرد,مانند سگی است که استفراغ خود را بخورد.

مثل آرزو و مرگ .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) دو دانـه ریگ انداخت و فرمود: آیا می دانید این چیست و آن چیست ؟ عرض کردند: خدا و رسول او بهترمی دانند فرمود: این یکی آرزوست و آن یکی اجل . ـ در شرح صحیح ترمذی آمده است ربیع بن خثیم از عبداللّه نقل می کند و لفظ وعبارت از بخاری است که : پیامبر مربعی کشید و در وسط آن خطی رسم کرد و خطوطکوچکی در اطراف خط وسط کـشـیـد وفـرمـود: ایـن (خـط وسـط) انسان است و این (مربع) اجل اوست که احاطه اش کرده و ایـن خـطـی کـه بـیـرون (از مربع) قرار دارد آرزوی اوست و این خطوط کوچک بلاها وبیماری ها هستند که اگر یکی از آن ها به خطارود (و به انسان اصابت نکند) این دیگری او را نیش می زند. در هـمـیـن شـرح آمـده اسـت : از انس نقل شده که پیامبر(ص) خطوطی رسم کرد وفرمود: این آرزوست و این هم اجل و انسان در همین گیر و دار به سر می برد که ناگاه خطنزدیک به سراغش می رود. ابـن عـربی رحمه اللّه می گوید: بخاری این حدیث را درست نقل نکرده است , زیراپیامبر(ص) سه معنا تمهید کرد که عبارتند ازیک مربع , دو خط در وسط آن و سه خطکوچک آن گاه فرمود: برای هـر یـک نـمونه ای می آورم پس فرمود: این یکی انسان است و این دو تا اجل اوست که وی رااحاطه کرده است و این سه تا که بیرون (مربع) قرار دارند آرزوی او هستند و این چهار خط کوچک بلاها و بیماری ها هستند. امـا شکل درست این روایت آن است که غیر او روایت کرده عبداللّه می گوید: رسول خدا(ص) برای مـا مـربـعی کشید و در وسط آن خطی رسم کرد ودر اطراف این خط خطوطی کشید و در خارج از مـربع نیز خطی رسم کردو آن گاه فرمود: آیا می دانید این چیست ؟ عرض کردند: خدا و رسول او بـهـتـر مـی دانـنـدفرمود: این خط وسط (مربع) انسان است وخطوطی که اطرافش هستند بلاها وبیماری هایند که از هر سو (مانند مار) انسان را نیش می زنند و اگر نیش این یکی به خطارفت , آن یکی به هدف می زند مربع نیزاجل اوست که از هر سو احاطه اش کرده وخط بیرون و دور از مربع , آرزوست تصویرآن چنین است . از ابـو سـعید خدری روایت شده که گفت :رسول خدا(ص) در برابر خود چوبی به زمین فرو برد و کنار آن چوب دیگری و بعد از آن نیز چوبی در زمین کرده و فرمود: آیامی دانید این چیست ؟ عرض کردند: خدا ورسولش بهتر می دانند فرمود: این انسان است و این آرزو انسان به طرف آرزومی رود, اما اجل میان او و آرزو حائل می شود شکل آن این است . ـ ابن مسعود : پیامبر(ص) مربعی رسم کرد ((15)) و یک خط در وسط آن و خطی بیرون آن کشید و

خـطـوط كوچكی در كنارخط میانی رسم كرد و فرمود: این (خطوسط) انسان است و این (مربع) اجـل اوست كه دورش را گرفته یا تقریبا بر او احاطه دارد و این كه خارج قرار دارد آرزوی اوست و ایـن خـطـهـای كـوچـك پـیـشـامدها وبیماری هایند, اگر این یكی خطا رود, این یكی او را نیش می زند ((16)) و اگر این هم خطا رود آن دیگری او را می گزد. و این تصویر چیزی است كه پیامبر(ص)رسم فرمود. ـ انـس : رسـول خـدا(ص) خـطـی كشید وفرمود: این انسان است در كنار آن خطدیگری كشید و فرمود: این اجل اوست ودورتر از آن خط دیگری رسم كرد و فرمود:این آرزوست در این گیر و دار خط نزدیك او (اجل) به سراغش می آید ((17)) . ـ پـیـامـبر خدا(ص): این آدمیزاد است و این اجل او حضرت دستش را پس گردن خود گذاشت و سپس آن را كشید و فرمود:و آن جا آرزوی اوست و آن جا آرزوی اوست .

مثل نفس .

ـ در حـدیـث مـعراج آمده است : ای احمد, با پوشیدن لباس نرم و خوراک های خوشمزه رنگارنگ و بستر نرم , خود رامیارای , زیرا نفس پناهگاه هر شر ورفیق هر بدی است تو آن را به سوی طاعت خدا مـی کـشـانی و او تو را به نافرمانی اومی کشاند در راه طاعت خدا با تو مخالفت می کند و در آن چه ناخوش داری از تواطاعت می کند هرگاه سیر شود, سرکشی می کند و چون گرسنه شود, زبان به شـکـایـت مـی گـشـایـد هـرگاه نیازمند شود, خشم می گیردو چون بی نیاز شود, گردنفرازی مـی کـنـدهـرگـاه بـزرگ شـود, فـراموش می کند و چون احساس امنیت کند, غافل می گردد, نفس همدم شیطان است . حکایت نفس حکایت شترمرغ است که زیاد می خورد اما بار نمی کشد و (حکایتش)حکایت خر زهره است که رنگش زیباست و طعمش تلخ .

مثل دنیا.

ـ پیامبر خدا(ص) به ضحاک بن سفیان فرمود: ای ضحاک , خوراکت چیست ؟ عرض کرد: ای رسول خـدا, گـوشـت و شـیـرفـرمـود: وقـتی خوردی تبدیل به چه می شوند؟ عرض کرد: به چیزی که خودمی دانید! فرمود: خدای متعال آن چه را ازانسان دفع می شود, مثلی برای دنیا زده است . ـ هـمـانـا خوراک فرزند آدم , مثلی برای دنیا قرار داده شده است , هرچند آن را پرادویه و خوشمزه بسازد, اما بنگر که (سرانجام) به چه تبدیل می شود. ـ عـده ای نـزد رسول خدا(ص) آمدندحضرت پرسید: غذا همراه دارید؟ عرض کردند: آری پرسید: نـوشـیـدنـی داریـد؟ عـرض کـردند: آری فرمود: آن را خنک می کنید؟ عرض کردند: آری فرمود: سـرانجام این خوراک و نوشیدنی , مانند سرانجام دنیاست که فردی از شما پشت خانه اش می رود و ازبوی گندش , بینی خود را می گیرد.

مثل آزمند دنیا.

ـ امـام باقر(ع): مثل آزمند دنيا, مثل كرم ابريشم است كه هر چه بيشتر دور خودمی تند, راه خروج او بسته تر می شود تا آن كه دق مرگ می شود.

مثل بر باد رفتن کارهای نیک .

ـ پـیامبر خدا(ص): تا می توانید از مظالم بپرهیزید, زیرا آدمی در روز قیامت باکارهای نیکی آورده مـی شـود که فکر می کنداو را نجات می بخشد اما پیوسته به او گفته می شود: فلانی بر گردن تو مـظـلـمـه و حـقـی دارد پـس گفته می شود: از حسناتش پاک کنید تا جایی که برایش حسنه ای بـاقـی نـمی ماند مثل این شخص مثل مسافرانی است که در دشتی فرود آمده اند و هیمه ای باخود نـدارنـد لـذا هر یک به طرفی می رود وبرای برافروختن آتش هیزم می کنند وآن چه را خواسته اند می پزند گناهان نیزچنین اند (حسنات را می سوزانند).

مثل کسی که به یاد خداست .

ـ یـحیی (ع): از شما می خواهم که (پیوسته) به یاد خدا باشید, زیرا حکایت به یاد خدا بودن , حکایت مـردی اسـت کـه دشـمـن بـه سرعت او را تعقیب کند و او به دژی نفوذ ناپذیر پناه برد و خود را از گزندآنان در امان دارد بنده نیز چنین است , خودرا از گزند شیطان نگه ندارد مگر با یاد خدا.

مجسمه و نقاشی .

قرآن . (((آن مـتـخـصـصـان) بـرای او هـر چـه مـی خواست , ازنمازخانه ها و مجسمه ها و ظروف بزرگ مـانـندحوضچه ها و دیگ های چسبیده به زمین می ساختند ای خاندان داود, شکرگزار باشید و از بندگان من اندکی سپاسگزارند)). ـ امـام صادق (ع): رسول خدا(ص) فرمود:جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای محمد,پروردگارت تو را سلام می رساند و از آذین کردن خانه ها نهی می فرماید. ابو بصیر می گوید: عرض کردم : آذین کردن خانه ها چیست ؟ فرمود: تصاویرمجسمه ها. ـ پیامبر خدا(ص): جبرئیل نزد من آمدو گفت : ای محمد, پروردگارت از مجسمه هانهی می کند. ـ هنگامی که علی (ع) را به مدینه فرستاد به او فرمود: هر تصویری را که دیدی از بین ببر. ـ فرشتگان به خانه ای که در آن تصویر یا سگ و یا شخص جنب باشد, واردنمی شوند. ـ فرشتگان به خانه ای که در آن سگ یا مجسمه ای باشد, وارد نمی شوند. ـ جبرئیل (ع) نزد من آمد و گفت :دیشب نزد تو آمدم اما آن چه مانع ورود من شد این بود که بر در تـمثالها (تصویرهایی)بود و در اتاق پرده نازک مصوری آویخته بود و داخل خانه سگی وجود داشت پس ,دستور بده سر تمثال را که در اتاق است محوکنند, تا به شکل درخت درآید و دستور بده پرده را بردارند و از آن دو بالش تهیه کنندکه زیر دست و پا قرار گیرد و دستور بده سگ را بیرون کنند. ـ امام علی (ع) ـ در وصف پیامبر(ص) ـ :و بر در اتاقش پرده ای با نقش و نگارآویزان بود پس به یکی از هـمـسـران خـودفـرمود: ای زن , این پرده را از جلو چشم من دور کن , زیرا وقتی چشمم به آن مـی افـتـد بـه یـاد دنیا و زیورهای آن می افتم آری , رسول خدا قلبا از دنیا روی گرداند و یاد آن را دروجود خود میراند و دوست می داشت که زیور دنیا را از پیش چشم خود دور کند. ـ عایشه : پرده ای داشتیم که در آن عکس پرنده ای بود و هرگاه کسی وارد(اتاق) می شد, اول با آن رو به رو می شدرسول خدا(ص) به من فرمود: این پرده راعوض کن , زیرا هرگاه وارد می شوم و آن رامی بینم به یاد دنیا می افتم . ـ من پرده نقش و نگارداری آویخته بودم که پیامبر(ص) وارد شد حضرت آن رادور انداخت و من از آن دو متکا درست کردم . ـ پیامبر خدا(ص): سخت ترین عذاب رادر روز قیامت , صورتگران دارند. ـ مـسـلـم بـن صبیح : با مسروق در اتاقی بودیم که در آن تمثال های مریم بود مسروق گفت : این تـمـثـال هـای کـسری است گفتم : نه ,تمثال های مریم است مسروق گفت : ازعبداللّه بن مسعود شنیدم که می گوید: رسول خدا(ص) فرمود: سخت ترین عذاب را درروز قیامت صورتگران دارند. ـ سعید بن حسن : مردی نزد ابن عباس آمد و گفت : من مردی

صورتگرم که این صورت ها را پدید مـی آورم در بـاب آن هـا به من فتوا ده ابن عباس به او گفت : به من نزدیک شو او نزدیکش شد ابن عباس گفت : نزدیکتر آی او نزدیکتر رفت تاجایی که دستش را روی سر او گذاشت وگفت : آن چه را از رسـول خدا(ص) شنیده ام به تو خبر می دهم شنیدم رسول خدا(ص)می فرماید: هر صورتگری در آتـش اسـت وبـه هـر تصویری که کشیده جانی داده می شودو آن تصویر او را در دوزخ شکنجه مـی دهـدابن عباس گفت : اگر ناچار به انجام این کارهستی , درخت و موجودات بی جان نقاشی کن . ـ پـیـامـبر خدا(ص): هر که در دنیاتصویری نقاشی کند, روز قیامت مکلف می شود که در آن جان بدمد و نمی تواند بدمد. ـ امام صادق (ع): هر که تصویری بکشد روز قیامت مجبورش می کنند که درآن روح بدمد. ـ در پـاسخ به سؤال محمد بن مسلم از تمثال درخت و خورشید و ماه ـ : مادام که موجود جانداری نباشد (کشیدن تصویر آن)اشکالی ندارد. ـ درباره آیه ((یعملون له ما یشا)) ـ :به خدا قسم آن ها, تمثال مرد و زن نبود, بلکه تمثال درخت و امثال آن بود. ـ امـام باقر(ع) ـ در پاسخ به سؤال ازتمثال هایی که در خانه هایشان است ـ : این تمثال ها مخصوص زن ها یا اتاق های زن هاست .

امتحان .

امتحان .

قرآن . ((کـسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرومی کشند, همان کسانی هستند که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری امتحان (یا: خالص) کرده است , آنان راآمرزش و پاداشی بزرگ است)). ((ای کـسـانـی که ایمان آورده اید, چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند, آنان را بیازمایید خدا به ایـمـان آنـان دانـاتـر است پس اگر ایشان را با ایمان تشخیص دادید,دیگر به سوی کافران بازشان مگردانید)). ـ امـام عـلـی (ع): هـمانا قضیه ما دشوار ودیریاب است و جز بنده مؤمنی که خداونددلش را برای ایمان امتحان (یا: خالص)کرده باشد, کسی آن را بر نمی تابد. ـ در وصف انبیا و اولیا ـ : خداوندآنان را به گرسنگی آزمود و به (انواع)سختی گرفتارشان ساخت و به بیم و هراس هاامتحانشان نمود. ـ درباره پرسش از میت در قبر ـ : ودر آن هنگام که تشییع کننده برگردد وعزادار مراجعت کند, او را در گورش می نشانند و او از وحشت سؤال و لغزش درامتحان , آهسته سخن می گوید. ـ بیازمای تا دشمنش بداری . سید رضی می گوید: بعضی , این جمله رااز رسول خدا(ص) روایت کرده اند اما آن چه تایید می کند که این سخن از امیرالمؤمنین می باشد, روایت ثعلب از ابن اعرابی است که مامون گفت : اگر علی نگفته بود: ((بیازمای تادشمنش شوی)) من می گفتم : دشمنی کن تابیازمایی . ـ امـام صـادق (ع): بـا مردم آمیزش کن تا آن ها را بیازمایی و چون امتحانشان کردی با آنان دشمن می شوی . ـ امام علی (ع): در هنگام امتحان است که آدمی سربلند یا سرافکنده می شود. ـ مرد به کردارش آزموده می شود, نه به گفتارش . ـ سه چیز است که خردهای آدمیان با آن ها آزموده می شود: دارایی , دوستی ومصیبت . ـ امام صادق (ع): شیعیان ما را در سه چیز بیازمایید: در اوقات نمازشان که چگونه بر آن ها مواظبت می کنند در اسرارشان که چگونه آن ها را از دشمنان ما حفظ می کنند ودر اموالشان که چگونه با آن به برادران خودکمک می کنند. ـ چـیـزی از دنیا به بنده ای داده نشد,مگر برای عبرت گیری و چیزی از او گرفته نشد مگر برای امتحان . ـ امـام علی (ع): شش چیز است که اخلاق مردان با آن ها آزموده می شود:خشنودی , خشم , امنیت , ترس , دریغ شدن چیزی از او و میل و رغبت (او به چیزی). ـ منصب های فرمانروایی میدان های مسابقه مردان است . ـ کارها, به تجربه و آزمایش است . گفتاری درباره امتحان و ماهیت آن . شـکـی نـیست که قرآن کریم کار هدایت رامخصوص خدای سبحان می داند, منتها هدایتی که در قرآن آمده منحصر به هدایت اختیاری به سوی سعادت آخرت یا دنیا نمی شود خدای متعال فرموده

است : ((خدایی که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده , سپس آن را هدایت کرده است))بنابراین , هدایت را به هر موجود هوشمند وناهوشمندی سرایت و تعمیم داده است و غایت ونتیجه هدایت را نیز مطلق گذاشته است همچنین فرموده است : ((خدایی که آفرید و هماهنگی بخشیدو آن که اندازه گیری کرد و راه نمود)) این آیه نیز به لحاظ تعمیم و اطلاق همچون آیه قبل است . از این جا معلوم می شود که این هدایت , غیر ازهدایت خاصی است که در مقابل اضلال و گمراهی است , زیرا خداوند سبحان این هدایت را درباره گروهی از مردم نفی کرده و به جای آن گمراهی رااثبات نموده است , در حالی که هدایت عمومی همه آفریدگان او را شامل می شود خدای متعال می فرماید: ((و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند)) و نیز می فرماید: ((و خدا گروه فاسقان راهدایت نمی کند)) و امثال این آیات که شمار آن هابسیار است . همچنین معلوم می شود که هدایت عامه غیر ازهدایت به معنای نشان دادن راه است که یک امرعمومی است و مؤمن و کافر را در بر می گیرد چنان که خدای متعال می فرماید: ((ما راه را به انسان نشان داده ایم , یا سپاسگزار است و یا ناسپاس)) و نیزمی فرماید: ((ما ثمود را هدایت کردیم اما آنان کوری را بر هدایت ترجیح دادند)) هدایتی که در این دو آیه و نظایر آن ها آمده فقط موجودات هوشمندو دارای خرد را در بر می گیرد, در حالی که گفتیم هدایتی که در آیات ((آن گاه هدایتش کرد)) و((خدایی که اندازه گیری کرد و راه نمود)), آمده هم به لحاظ مورد و مصداق و هم به لحاظ غایت و نتیجه عمومیت دارد منتها آیه دوم هدایت را فرع برتقدیر و اندازه گیری می شمارد در صورتی که هدایت خاصه با اندازه گیری که به معنای فراهم آوردن اسباب و علل حرکت دادن یک پدیده به سوی هدف آفرینشش می باشد, همخوانی ندارد, گواین که هدایت خاصه نیز از نقطه نظر نظام کلی حاکم بر هستی در قلمرو تقدیر قرار دارد اما نگاهها با هم فرق می کند ـ دقت شود. در هر حال , هدایت عامه , هدایتی است که خدای متعال به واسطه آن هر موجودی را به سوی کمال وجودیش رهنمون می شود و آن را به هدف خلقتش می رساند و به وسیله همین هدایت است که هر موجودی به مقتضیات وجودی خود, از قبیل نشو و نما و کمال و رفتارها و حرکت ها و غیره ,می گراید این یک موضوع دامنه دار است که به خواست خداوند اگر توفیق یار شود, به زودی آن راشرح خواهیم داد. غرض این که سخن خدای متعال دلالت بر این دارد که موجودات با هدایت عامه الهی به سوی غایات و اهداف خود پیش می روند و هیچ موجودی از این قاعده بیرون نیست و خداوند این هدایت تکوینی را از حقوق موجودات بر گردن خود قرارداده و او خلاف وعده عمل نمی کند, چنان که می فرماید: ((بر ماست هدایت کردن دنیا

و آخرت از آن ماست)) همچنان که ملاحظه مـی کـنید, این آیه همچون دو آیه پیش , با اطلاقی که دارد شامل هدایت اجتماعی جوامع و هدایت فردی , هر دو,می شود. بـنـابـرایـن , یـکـی از حقوق موجودات بر خدای متعال این است که آن ها را به سوی کمال تکوینی وتـشـریـعی که برای آن ها پیش بینی و تعیین شده است ,هدایت کند پیش از این در مباحث نبوت دانستیم که چگونه تشریع داخل در تکوین است و قضا و قدر برآن احاطه دارد, زیرا نوع انسان نحوه وجـودش بـه گونه ای است که کارش جز با یک رشته افعال اختیاری و ارادی برخاسته از باورهای نـظـری وعملی صورت نمی پذیرد بنابراین , چاره ای نداردجز این که یک سلسله قوانین , درست یا نادرست ,خوب یا بد, بر او حاکم باشد پس , سلسله جنبان هستی باید برای انسان زنجیره ای از اوامر و نـواهـی (یا همان شریعت) و زنجیره دیگری از حوادث اجتماعی و فردی فراهم آورد تا به واسطه بـرخـورداو بـا این دو زنجیره , آن چه در قوه دارد به فعلیت رسد و در نتیجه , به سعادت یا شقاوت دست یابد وآن چه در سویدای وجود او نهفته است به منصه ظهور رسد این جاست که نام امتحان و بلا و نام های دیگری از این دست بر این حوادث و این اوامر ونواهی انطباق پیدا می کند. تـوضـیـح ایـن کـه کـسـی کـه از دعوت الهی تبعیت نکند و با این کار شقاوت و بدبختی را برای خـودبخرد, اگر بر همین حال باقی بماند, بی گمان مستحق عذاب خواهد بود, زیرا با هر حادثه و رخدادی که مورد اوامر و نواهی الهی است و به وسیله آن ها ازقوه به فعلیت می رسد رو به رو شود, فـعـلـیـت جدیدی از شقاوت و بدبختی برایش به وجود می آید, هرچند خودش از وضعی که دارد خـرسند باشد و به آن چه به دست می آورد مغرور و فریفته شود چراکه این جز مکر و نقشه ای الهی چـیـزی نـیـسـت چـه ,خـداوند درست با همان چیزی که این عده برای خودسعادت می پندارند, بدبختشان می کند و تلاش وکوششی را که برای خود پیروزی به شمار می آورندبا ناکامی رو به رو مـی سـازد خـداونـد مـتـعـال مـی فـرمـایـد:((و مـکـر کـردنـد و خـدا (نـیـز) مـکر کرد و خدا بـهـتـریـن مکرکنندگان است)) نیز می فرماید: ((و مکر زشت جز (دامن) صاحبش را نگیرد)) باز مـی فـرمـایـد: ((تـادر آن بـه نـیـرنـگ پردازند ولی آنان جز به خودشان نیرنگ نمی زنند و درک نمی کنند)) همچنین می فرماید: ((به تدریج از جایی که نمی دانند,گریبانشان را خواهیم گرفت و بـه آنـان مهلت می دهیم , که تدبیر من استوار است)) پس , آن چه که شخص مغرور و نادان به کار خـدا بـه آن مـی بالد یعنی این که خیال می کند با مخالفت و تمرد بر خواست خدا پیشی گرفته به وسـیـلـه هـمان چیز اراده خدا را برضد خود یاری می رساند خدای متعال می فرماید:((آیا آنان که کـارهـای زشت انجام می دهند گمان کرده اند که بر ما پیشی می گیرند؟ چه بد حکم می

كنند)) يكى از عجيب ترين آيات در اين باره ,اين سخن خداى متعال است : ((همه نيرنگ ها وتدبيرها از آن خداست)). بنابراين , كليه اين نيرنگ ها و مخالفت كردن هاو ستم ها و تجاوزگرى ها كه از سوى اين عده در قبال وظايف دينى انجام مى گيرد و همچنين تمام حوادث و رخدادهايى كه برايشان پيش مى آيد و باطن آن هارا بروز مى دهد و البته اين همه برخاسته از هوا وهوس آن هاست , مكر و مهلت و استدراجى است الهى , زيرا از جمله حقوق آنان بر خدا, اين است كه ايشان را به پايان و فرجام كارشان برساند و اين كاررا هم كرده است و خداوند بر كار خود چيره وتواناست . همين امور وقتى به شيطان نسبت داده شود, ازاقسام كفر و معاصى مى گردد, زيرا شيطان آن ها رااغوا مى كند و با وسوسه و دعوت و تحريك و تلقين و گمراه سازى , آنان را به سوى كفر و معاصى مى كشاند و حوادث دعوتگر و امثال آن ها زيور ودام و تورهاى شيطان هستند كه به خواست خدا درسوره اعراف توضيح اين مطلب خواهد آمد. اما مؤمنى كه ايمان در دل او رسوخ كرده ,طاعات و عباداتى كه از او سر مى زند و نيز حوادثى كه برايش پيش مى آيد و در برخورد با آن ها اين اعمال از او به ظهور مى رسد, مفهوم توفيق و يارى الهى و هدايت به معناى اخص به نوعى بر اين طاعات و عبادات انطباق پيدا مى كند خداى متعال مى فرمايد: ((و خدا با يارى خود هر كه را بخواهدتاييد مى كند)) نيز مى فرمايد: ((خدا سرپرست وياور مؤمنان است)) باز مى فرمايد: ((خدا يار وسرپرست كسانى است كه ايمان آورده اند, آن ها رااز تاريكى ها به سوى نور مى كشاند)), همچنين مى فرمايد: ((پروردگارشان به سبب ايمانشان آن هارا هدايت مى كند)) و مى فرمايد: ((آيا كسى كه مرده بود و ما او را زنده كرديم و برايش نورى قرار داديم كه در پرتو آن در ميان مردم راه مى رود)) اين (نام توفيق و يارى و هدايت) در جايى است كه اين اموربه خداوند سبحان نسبت داده شود اما اگر به فرشتگان نسبت داده شوند, نام آن ها تاييد و تسديداست خداى متعال مى فرمايد: ((در دل اين هاست كه (خدا) ايمان را نوشته و آن ها را با روحى از جانب خود تاييد كرده است)). همچنان كه موجودات از زمانى كه وجودمى يابند تا زمانى كه وجودشان به پايان مى رسد,مادام كه راه بازگشت به سوى خداى سبحان راپيمايند, هدايت عامه الهى هميشه با آنان همراه است تقديرات الهى نيز از پشت سر آن ها را به جلومى رانند و اين مطلب از ظاهر اين آيه برمى آيد: ((وخدايى كه مقدر كرد و سپس هدايت فرمود)), زيراتقديراتى كه علل و اسباب محاط بر وجود هرموجودى حامل آن ها مى باشد, موجود را مرتبا ازحالى به حالى ديگر تغيير مى دهند و همين تقديراتند كه موجودات را پيوسته از عقب به جلومى رانند. همان گونه كه مقدرات اشيا را از عقب به پيش مى رانند,

اجل ها ـ یعنی سرانجام و منتهی الیه وجوداشیا ـ نیز آن ها را از جلو به سوی خود می کشانනددلیل بر این مطلب , این سخن خدای متعال است که می فرماید: ((ما آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن هاست جز بر پایه حق و برای مدتی معین نیافریدیم و کسانی که کافر شدند از آن چه هشدارداده می شوند, رویگردانند)) این آیه موجودات رابه نقطه فرجامین آن ها یعنی اجل ها ارتباط می دهدو بدیهی است که هرگاه از دو چیز به هم پیوسته ومرتبط یکی بر دیگری فایق آید, حالت او را نسبت به قرینش جذب و کشش می گویند اجل های مسمی (مدتهای معین) ثابت و تغییر ناپذیرند و لذا همیشه موجودات را از جلو به سوی خود می کشندبنابراین , تمامی موجودات در احاطه نیروهایی الهی هستند: نیرویی آن ها را از عقب پیش می راند,نیرویی دیگر آن ها را از جلو می کشد و نیرویی باآن ها همراه است و پرورششان می دهد این نیروهای اصلی که قرآن کریم آن ها را معرفی می کند, غیر از نیروهای نگهبان و مراقب و قرین ,مانند فرشتگان و شیاطین و امثال این ها, می باشند. ما اگر از یک موجود انتظاری داشته باشیم وبخواهیم آن را در مقصدی به کار بریم , نخست یک سلسله اعمالی روی آن انجام می دهیم تا صلاحیت یا عدم صلاحیت آن را برای آن مقصود دریابیم نام این اعمال را امتحان و آزمایش می گذاریم توضیح این که هرگاه ندانیم چیزی برای فلان چیز شایستگی و کارآیی دارد یا نه , یا این که از وضعیت باطنی آن آگاه باشیم اما بخواهیم آن وضع به منصه ظهوربرسد, اعمال و کارهایی متناسب با مقصد روی آن انجام می دهیم تا بدین ترتیب معلوم شود که آیا آن کارها را به خود می پذیرد یا آن ها را از خود دفع می کند این اقدام به نام امتحان و آزمایش و آگاه شدن از وضعیت آن شئ و الفاظ و تعبیراتی نزدیک به این ها خوانده می شود این معنا عینا بررفتار الهی که شرایع و قوانین و حوادثی را که برای موجودات ذی شعور و خردمند مانند انسان می آورد, انطباق می یابد, زیرا حال و وضعیت انسان نسبت به مقصدی که با دعوت دینی به سوی آن فراخوانده می شود, با این امور آشکار می شود پس ,این کارها و امور امتحاناتی الهی هستند. در حقیقت , تفاوت میان امتحان الهی و امتحانی که ما بشر می کنیم این است که ما غالبا از باطن و درون اشیا بی خبریم و لذا آن را امتحان می کنیم تا بدین وسیله وضعیت ناشناخته آن بر ما معلوم شود, درحالی که جهل و نادانی نسبت به خدای سبحان معنانداردو کلیدهای غیب در اختیار اوست بنابراین ,تربیت و هدایت عامه الهی نسبت به انسان که به منظور فراخواندن او و به نیک فرجامی و سعادت صورت می گیرد, امتحان است , زیرا با این کاروضعیت موجود که آیا اهل سرای ثواب است یاسرای عقاب و کیفر به منصه ظهور و تعین می رسد. به همین دلیل است که

خداوند متعال این عملکردخود ـ یعنی تشریع و جهت بخشیدن به حوادث ـ رابـه نام بلا و ابتلا و فتنه نامیده است و به طور کلی وعام می فرماید: ((ما آن چه را بر روی زمین است ,زیور آن قرار دادیم تا مردم را بیازماییم که کدام یک بهتر عمل می کنند)) نیز می فرماید: ((ما انـسان را ازنطفه ای مختلط آفریدیم و او را می آزماییم , (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم)) هـمـچـنـیـن مـی فرماید: ((و شما را از راه آزمایش به نیک و بدخواهیم آزمود)) گویا مراد از این آزمـایـش بـه خـوب و بـد, هـمـان بـاشـد که در این آیه تفصیل می دهد: ((اماانسان , هنگامی که پـروردگـارش وی را مـی آزمـایـد وعـزیـزش مـی دارد و نـعمت فراوان به او می دهد,می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است و اماچون وی را می آزماید و روزیش را بر او تنگ می گرداند, مـی گـوید: پروردگارم مرا خوار کرده است)) همچنین می فرماید: ((در حقیقت اموال وفرزندان شـمـا, وسـیـلـه آزمـایـشند)) نیز می فرماید: ((تابرخی از شما را به وسیله برخی دیگر بیازماید)) نـیـزمـی فـرمـایـد: ((ایـن چـنین ما آن ها را به سبب آن که نافرمانی می کردند, می آزمودیم)) نیز مـی فرماید: ((وبدین وسیله مؤمنان را با آزمایشی نیکو, بیازماید))همچنین می فرماید: ((آیا مردم پـنـداشـتند که تا گفتندایمان آوردیم , رها می شوند و مورد آزمایش قرارنمی گیرند؟ و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اندمعلوم دارد و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد)). و دربـاره کـسـی چون ابراهیم می گوید: ((و آن گاه که خداوند ابراهیم را با کلماتی آزمود)) در داسـتان ذبح اسماعیل نیز می فرماید: ((محققا این همان امتحان آشکار است)) و درباره موسی نیز می فرماید:((و تو را بارها آزمودیم)) و آیات دیگری از این قبیل . چـنـان که ملاحظه می شود, این آیات امتحان وبلا را به کلیه امور مربوط به انسان تعمیم می دهد چـه آن هایی که به وجود او و اعضای وجود او مربوطمی شود, مانند گوش و چشم و زندگی و چه آن هایی که از حیطه وجود او خارج است اما به نحوی با اوارتباط دارد, مانند فرزند و همسر و ایل و تبار ودوست و مال و مقام و هر آن چه به نوعی از آن بهره مند می شود نیز نقطه های مقابل این امور, مـانـندمرگ و دیگر مصیبت هایی که به انسان می رسدخلاصه آن که , این آیات هر جزئی از اجزای عالم وهر حالتی از حالات آن را که با انسان ارتباط پیدامی کند, وسیله امتحان و آزمایش خداوند از انسان برمی شمارد. بـه عـلاوه , تـعـمـیم دیگری نیز در این آیات وجوددارد و آن این است که تمام افراد بشر, از مؤمن وکافر, نیکوکار و بدکار, پیامبر و غیر پیامبر درمعرض امتحان و آزمایشند و این یک قانون کلی است و احدی از آن مستثنا نمی باشد. پـس , روشن شد که قانون امتحان یک قانون فراگیرالهی است و یک قانون عملی است که بر یک

سنت تکوینی متکی می باشد و آن , سنت هدایت عامه الهی است که کلیه افراد مکلف انسانی و تقدیر واجل آنان را در برمی گیرد. از ایـن جـا روشـن مـی شـود کـه ایـن سنت امتحان الهی قابل نسخ نیست , زیرا نسخ آن مساوی با تـبـاه شـدن هـسـتی است و فساد در تکوین محال است به همین معنا اشاره دارد آیاتی که بر حق بـودن آفـرینش و حق بودن رستاخیز دلالت دارند, مانندآیه ((ما آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن هاست جز بر اساس حق و برای زمانی معین خلق نکردیم))و مانند آیه ((آیا می پندارید که شما را بـیـهوده آفریده ایم و به سوی ما باز نمی گردید؟)) و مانند آیه ((آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن هاست , به بازی نیافریده ایم ما این دو را جز به حق خلق نکرده ایم اما بیشتر آنان نمی دانند)) و نیز مانند آیه ((کسی که به دیدار خدا امید دارد (بداند که) اجل (اواز سوی) خدا آمدنی است)) و امثال ایـن آیات همه این آیات دلالت بر این دارند که آفرینش حق است و باطل و بی هدف نمی باشد پس , وقتی موجودات غایات و سررسیدهای حقی پیش رو دارند و پشت سرشان نیز مقدرات حقی است و هدایت حقی نیزهمراهشان می باشد, ناچار تمامی موجودات عموماو ارباب تکلیف خصوصا با اموری بـرخـورد مـی کـنـندکه به واسطه آن ها کمال و نقص و سعادت و شقاوت که در وجودشان بالقوه مـوجـود اسـت , به مرحله فعلیت می رسد و این معنا در مورد انسان مکلف به تکلیف امتحان و ابتلا است دقت شود. از آن چـه گـفـتـیـم , مـعنای ((محق)) و ((تمحیص))نیز روشن می شود, زیرا وقتی مؤمن مورد امـتـحـان قـرار گیرد و به سبب آن فضایل نهفته او از رذایلش متمایز گردد یا وقتی جامعه مورد آزمـایـش قـرارگیرد و در نتیجه , مؤمنان از منافقان و کسانی که بیماردلند بازشناخته و تفکیک شوند, نام ((تمحیص)) نیز که به معنای تمیز دادن و جدا شدن است بر این عمل صدق می کند. هـمـچـنـیـن هـرگـاه کـافـر و منافق که به ظاهر صفات و حالات پسندیده و خوشایندی دارند مـوردامـتـحـانـات پیاپی خداوند قرار گیرند و در نتیجه ,خبث و پلیدی باطنی آن ها اندک اندک ظـهـور کـنـد وبـا آشـکـار شـدن هر صفت رذیله ای , فضیلت ظاهری آن ها از بین برود این همان ((مـحـق)) یـعنی از بین بردن تدریجی محاسن آن ها, می باشد خدای متعال می فرماید: ((و ما این روزهـا (ی شـکـست وپیروزی) را میان مردم به نوبت می گردانیم (تا آنان پند گیرند) و خداوند کـسانی را که (واقعا) ایمان آورده اند معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیردو خدا ستمگران را دوست نمی دارد و تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند, خالص گرداند و کافران را (به تدریج) نابود سازد)). کافران از جهت دیگری نیز نابود می شوند و آن این که خدای متعال می فرماید که هستی در سمت صـلاح بـشـر و خـالص و یک دست شدن دین برای خدا پیش می رود خداوند می فرماید: ((و فرجام (نیک) از

آن پرهیزگاری است)) و می فرماید: ((همانا زمین رابندگان شایسته من به ارث خواهند برد)).

ستایش .

سزاوار ستایش .

ـ امام علی (ع): ستایش خدایی را سزدکه سخنوران از ستایش او ناتوانند.
ـ بار خدایا! تو سزاوار ستایش نیکو وشایسته شمارش بسیاری اگر تو آرزو شوی ,از آن روست که تو بهترین آرزو و آرمانی واگر به تو امید بسته شود, بدان سبب است که تو بهترین امیدی بار خدایا, تو بـه مـن تـوان سـخـنـوری دادی کـه بـا آن غـیـر تـو را نـستایم واحدی جز تو را ثنا نگویم و آن را متوجه کانون های ناکامی و محرومیت وجایگاه های شک و بی اعتمادی (یعنی مخلوقین که به خیر آن ها امیدی نیست و به عطایشان اعتمادی نه) نسازم , زبانم را ازستودن آدمیان و ثناگویی بر آنان که خوددست پرورده و مخلوقند بازداشتی (و آن رامتوجه مدح و ثنای خودت کردی) خداوندا,در پـیـشگاه تو کسی ایستاده که تنها تو رایگانه می داند و یگانگی خاص توست و جزتو کسی را سزاوار این مدح و ستایشهانمی داند.

نکوهش ستایش .

ـ امام علی (ع): کمتر پیش می آید که زبان در بیان زشتی یا نیکیی انصاف داشته باشد. ـ کسی که از تو ستایش می کند, باتعریف دروغین و ستایش بی اساس , خردتو را می فریبد و با تو دغلی و خیانت می ورزد چه , اگر بخشش خود را از او دریغ کنی یا احسانت را از وی باز داری , آن گاه داغ هر ننگی بر تو بزند و هر زشتی و عیبی را به تو نسبت دهد. ـ امام حسن (ع) ـ در پاسخ مردی که ازآن حضرت خواهش کرد پندش دهد ـ :مبادا مرا بستایی , زیرا من خودم را بهتر از تومی شناسم , یا مرا دروغگو شماری , زیراکسی که دروغگو شمرده شود رای و نظری ندارد (کسی به حرف و نظرش اعتمادنمی کند), یا از کسی نزد من غیبت کنی مردعرض کرد: اجازه دهید بروم حضرت فرمود: آری , هرگاه خواستی برو. ـ مقداد بن عمرو: رسول خدا(ص) به ما فرمود که به صورت مدح گویان خاک بپاشیم . ـ مردی نزد عثمان آمد واز او ستایش کردمقداد بن اسود مشتی خاک برداشت و به صورت او پاشید و گفت : رسول خدا(ص)فرمود: هرگاه مدیحه گویان را دیدید, به صورتشان خاک بپاشید. ـ روایت شده که مردی در حضورپیامبر(ص) مردی را مدح کرد حضرت فرمود: وای بر تو! گردن رفیقت را کندی اگراین مدح تو را بشنود, رستگار نمی شودسپس فرمود: اگر یکی از شما ناگزیرخواست برادرش را بستاید, بگوید: فلانی رادوست دارم ولی از باطن و عاقبت هیچ کس خبر ندارم , حسابش با خداست و به نظرمی رسد که چنین (پاک و قابل ستایش) باشد. ـ عبدالرحمان بن ابی بکره از پدرش :مردی در حضور پیامبر(ص) مردی را ستودپیامبر سه بار به او فرمود: گردن رفیقت راقطع کردی آن گاه فرمود: هرگاه فردی ازشما ناچار از ستودن دوست خود شد,بگوید: خیال می کنم همان گونه است که می خواهد بگوید (و وانمود می کند) و ازباطن و عاقبت کار او خدا آگاه است . ـ پیامبر خدا(ص): افسوس بر تو! کمربرادرت را شکستی به خدا قسم اگر اوتعریف و تمجیدهای تو را بشنود, هرگزرستگار نخواهد شد هرگاه یکی از شمابرادرش را ستایش کرد, بگوید:فلانی (ظاهراآدم خوب و قابل ستایش است) اما از باطن و عاقبت هیچ کس به طور قطع خبر ندارم . ـ ابوموسی : مردی در حضورپیامبر(ص)از مردی تعریف و ستایش کرد, رسول خدافرمود: این حرف ها را به گوشش نرسان که او را هلاک می کنی اگر (این تعریف وستایشها را) از تو بشنود رستگار نمی شود. ـ ام العلا: وقتی عثمان بن مظعون (رض)مرد, من گفتم : رحمت خدا بر تو ای ابوالسائب , گواهی میدهم که خداوند تو راگرامی داشته است رسول خدا(ص) فرمود: ازکجا

می دانی که خدا او را گـرامی داشته است ؟ یقین پروردگارش به او رسید (مرگ به سراغش آمد) و من برایش امید خیر وخـوبی دارم به خدا قسم من که رسول خداهستم نمی دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد ام العلا گفت : به خدا قسم بعد ازاو هیچ کس را به پاکی نخواهم ستود.

فرجام ستایش .

ـ پیامبر خدا(ص): از مدح و ستایش بپرهیزید, که آن سر بریدن است . ـ از مدح گویی یکدیگر بپرهیزید,زیرا که این کار سر بریدن است . ـ اگر مردی با کاردی تیز و بران به مردی حمله کند, برای او بهتر است تا این که رو به رویش او را بستاید. ـ هرگاه رو به روی برادرت او رابستایی , انگار که تیغ بر گلویش کشیده باشی . ـ امام علی (ع): کسی که تو را بستایدسرت را بریده است .

نباید فریب مدح را خورد.

ـ امـام عـلـی (ع): ای مـردم , بـدانـید که هرکس از سخن دروغ و ناحق درباره خودرنجیده شود, خردمند نیست و هر کس ازمدح و ثنای نادان درباره خود خوشحال شود,حکیم نمی باشد. ـ امـام صادق (ع): فریب سخن و مدح نادان را مخور که در نتیجه دچار تکبر وگردنفرازی شوی و به عملت مغرور گردی , زیرابهترین عمل , عبادت و فروتنی است . ـ امـام علی (ع): نادان ترین مردم , کسی است که فریب سخن ستایشگر چاپلوسی رابخورد که زشت را در نظرش زیبا جلوه می دهد وخیرخواه را منفور او می سازد. ـ بسا کسی که از ستایش مردم درباره خود فریب خورد بسا کسی که از مدح و ثنای دیگران درباره خود فریفته شود (یا به فتنه درافتد).

اختصار در ستایش .

ـ امام علی (ع): هرگاه ستودی مختصرکن هرگاه نکوهیدی کوتاه کن . ـ بزرگترین حماقت , اغراق در ستایش و نکوهش است . ـ ثناگویی زیاد, چاپلوسیی است که خودپسندی می آورد و به غرور و کبر نزدیک می گرداند. ـ خـود را از تـنـدی مـدح و سـتایش نگه دارید, زیرا که مدح و ستایش در دل باد گندی (ازکبر و غرور) ایجاد می کنند. ـ ستایش مبالغه آمیز (در ممدوح)خودپسندی پدید می آورد و به فریب (وغفلت) می کشاند. ـ دوست داشتن مدح و ستایش اغراق آمیز, از محکم ترین فرصت ها (و دام ها)ی شیطان است . ـ پـیـامبر خدا(ص): دوست داشتن مدح وثنای مبالغه آمیز (ممدوح را) از دین کور و کرمی سازد و خانه ها را (از اهلش) خالی می کند.

در پاسخ مدیحه گوی .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) ـ به اسود بن سریع که در ثنای خدا و مدح پیامبر(ص) شعری سروده بود ـ : ابیاتی را که در ثنای خدا گفته ای بخوان وآن چه را در مدح من گفته ای واگذار. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در پـاسخ یکی از اصحاب خود که طی سخنان مفصل ستایش آمیزی به حضرت پـاسـخ مـثـبـت داد و حرف شنوی واطاعت خود از ایشان را اعلام کرد ـ : کسی که جلال و شکوه خـداونـد سـبـحان در جانش بزرگ باشد و مقام او در دلش با عظمت , موظف است که ـ به خاطر عـظـمت خدا ـ هر چیزی جز او درنظرش کوچک آید از پست ترین حالات زمامداران در نزد مردم درسـتـکـار و شایسته این است که گمان شود شیفته خودستایی هستند وکردارشان به کبر تعبیر شود خوش ندارم حتی درذهن شما بگذرد که من ستایش اغراق آمیز وشنیدن مدح و ثنا را دوست دارم مـن ـ بـحـمـداللّه ـچـنـیـن نیستم و اگر هم (به فرض) دوست می داشتم که مرا مدح و ثنا گـویـند, این میل را به خاطر خضوع در برابر خداوند پاک که به عظمت و کبریایی زیبنده تر است , رهـا مـی کـردم مـمکن است مردم مدح و ستایش را پس از تحمل رنج ومشقت (در کاری) شیرین بیابند لیکن شما مرامدح و ثنا نگویید, زیرا (این که می بینید خود رابه رنج و سختی می افکنم برای این است که)می خواهم خود را از مسؤولیت حقوقی که ازجانب خدا و شما بر گردنم هست خارج سـازم ,حـقـوقی که هنوز از انجام آن ها فراغت نیافته ام وواجبات و وظایفی که باید به جا آورم پس آن گـونه که با زمامداران گردنکش سخن می گویند,با من سخن مگویید و محافظه کاری هایی کـه درحـضـور فـرمـانـروایان عصبانی می شود در حضورمن نکنید و با ظاهرسازی و تملق با من رفتارننمایید. ـ امـام هادی (ع) ـ به فردی که در مدح وستایش آن حضرت افراط بسیار کرد ـ : مواظب باش ! زیرا زیـادی مدح و ستایش , باعث بدگمانی می شود و چون مورد اعتماد برادرت قرارگرفتی , از تملق دست بردار و حسن نیت داشته باش . ـ عده ای در حضور امام علی (ع) او راستودند حضرت فرمود: خدایا, تو مرا بهتر ازخودم می شناسی و من خود را بهتر از آنان می شناسم خدایا, ما را بهتر از آن چیزی قرار ده که آنان گمان می کنند و آن چه را هم که درباره مانمی دانند بر ما ببخشای . ـ پیامبر خدا(ص): هرگاه در حضورت ازتو ستایش شد, بگو: بار خدایا, مرا بهتر از آن چه می پندارند قـرار ده و آن چـه را کـه (از مـن)نـمی دانند بر من ببخشای و بدان چه اینان می گویند, مؤاخذه ام مفرما. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در وصـف پـرهیزگاران ـ :هرگاه فردی از آنان به پاکی ستوده شود, ازآن چه دربـاره اش مـی

گـویـنـد هـراسـان مـی شـود ومی گوید: من خود را بهتر از هر کس می شناسم وپـروردگـارم بـهـتـر از خـودم , مرا می شناسد! بارخدایا, آن چه می گویند بر من مگیر و مرا برتر ازآن چه می پندارند قرار ده و آن چه را (از گناهان من) نمی دانند, بر من ببخشای و بیامرز. ـ امـام سـجـاد(ع): مؤمن خاموش می ماند, تاسالم ماند و سخن می گوید, تا سود برد اگر به پاکی سـتـوده شـود, از آن چـه مـی گـویند هراسان می شود و از آن چه که نمی دانند, از خداوندآمرزش می طلبد سخن کسی که او را نمی شناسد(و می ستایدش) فریبش نمی دهد و از بر شمردن اعمالش (در آخرت) می ترسد.

ستایش نابجا از کسی .

قرآن . ((البته گمان مبر کسانی که بدان چه کرده اندشادمانی می کنند و دوست دارند به آن چه نکرده اندستایش شوند قطعا گمان مبر که برای آنان نجاتی ازعذاب است آنان را عذابی دردناک است)). ـ امام علی (ع): مبادا کسی را به صفتی که در او نیست , بستایی , زیرا کردار او صفت او راچنان که هست نشان می دهد و دروغ تو راآشکار می سازد. ـ کسی که دیگری را به آن چه نداردبستاید (در واقع) او را مسخره می کند. ـ کسی که تو را به آن چه نداری بستاید,تو را مسخره می کند, چه آن که همین شخص اگر به او احسان نکنی در نکوهش و هجو تومی کوشد. ـ کسی که بی جهت ستوده شود (درواقع) مورد تمسخر قرار گرفته است . ـ کسی که تو را به آن چه نداری بستاید, اگر عاقل باشی , این کار (در واقع)نکوهش توست . ـ کسی که تو را به آن چه نداری می ستاید, به آن چه هم درتونیست نکوهشت می کند.

ـ از کسی که تو را بی جهت مدح وستایش می کند, پرهیز کن , زیرا زود باشد که بی جهت نیز (توسط او) بی حرمت و آبروشوی . ـ در شگفتم از کسی که از بدی اوچیزی گفته می شود که می داند در وجود اوهست و با این حال ناراحت می شود ! درشگفتم از کسی که به خوبیی ستوده می شودکه می داند در او نیست و با این حال خوشحال می شود!. ـ انتظار ستایش داشتن , بی آن که استحقاقش را داشته باشی , حماقت است . ـ امام عسکری (ع): هر کس فردی را که استحقاق ستایش ندارد بستاید, خود را درمقام اتهام و بدگمانی قرار داده است . ـ پیامبر خدا(ص): ای پسر مسعود,هرگاه مردم تو را ستودند و گفتند: روزهاروزه می گیری و شب ها عبادت می کنی ,حال آن که چنین نبودی شادمان مشو, زیراخدای متعال می فرماید: ((البته گمان مبرکسانی که بدان چه کرده اند شادمانی می کنندو دوست دارند به آن چه نکرده اند ستایش شوند, قطعا

گمان مبر که برای آنان نجاتی ازعذاب است آنان را عذابی دردناک است)). ـ امـام عـلـی (ع) ـ در بخشی از نامه خودبه مالک اشتر ـ : به اهل پارسایی و راستی بپیوند و آن ها را چنان تربیت کن که درستایش تو اغراق نکنند و با ستودن کاری که نکرده ای دلشادت نسازند, زیرا که ستایش زیاد, خودپسندی آرد و به سرکشی و تکبرکشاند.

نکوهش شاد شدن از ستایش .

ـ امام باقر(ع) ـ به جابر بن یزیدجعفی ـ : اگر ستایش شدی , شاد مشو و اگرنکوهش شدی , بیتابی مکن و پیرامون آن چه درباره تو گفته شده است بیندیش اگردیدی که آن چه گفته اند در تو هست ,مصیبت افتادن از چشم خدای عزوجل , به سبب خشمناک شدنت از حقیقت , بزرگتر ازمصیبت افتادنت از چشم مردم است که ازآن می ترسی و اگر خلاف آن چیزی باشی که گفته اند, این خود ثوابی است که بی رنج به دست آورده ای . و بدان که تو دوست (و پیرو) ما نیستی مگر آن گاه که اگر همه همشهریانت بر ضدتو همداستان شوند و بگویند: تو مرد بدی هستی , این سخن تو را اندوهگین نسازد واگر بگویند: تو مرد خوبی هستی , این سخن شادمانت نگرداند بلکه خودت را با قرآن بسنج , اگر پوینده راه آن بودی و به آن چه به بی اعتنایی بدان فراخوانده است بی اعتنا و به آن چه بدان ترغیب کرده است راغب بودی ,پس پایداری کن و خوش باش , زیرا که آن چه درباره تو گفته شده به تو زیانی نرساند و اما اگر از قرآن جدا بودی , چرا بایدفریب حرف های مردم را بخوری . ـ امام صادق (ع): بنده برای خدای متعال بنده ای خالص نشود, مگر آن گاه که ستایش و نکوهش (مردم) برایش یکسان باشد, زیرا کسی که نزد خداوند ممدوح باشد,با نکوهش مردم نکوهیده نمی شود وهمچنین است کسی که نزد خدا نکوهیده باشد و از مدح و ستایش احدی نیز شادمان مشو, زیرا که ستایش آنان بر منزلت تو نزدخدا نمی افزاید و از آن چه برای تو حکم ومقدر شده بی نیازت نمی گرداند از نکوهش هیچ کس نیز دلگیر مشو, زیرا که آن از(قدر) تو ذره ای نمی کاهد.

پرهیز از ستودن بدکار.

ـ پیامبر خدا(ص): هرگاه بدکار ستایش شود, خداوند به خشم می آید. ـ امام علی (ع): بزرگترین پستی , ستایش کردن (شخص یا چیز) نکوهیده است . ـ از زشت ترین عیب ها ستودن فرومایگان است . ـ بزرگترین گناهان , پاک خواندن بدان است . ـ پیامبر خدا(ص): هرگاه بدکار ستوده شود, عرش بلرزد و پروردگار به خشم آید. ـ هـر کـس حـکمران ستمگری را مدح گوید و از سر چشمداشت به او خود را دربرابرش خفیف و خوار گرداند, همسفر او به سوی آتش باشد. ـ امـام بـاقـر(ع): ای بـسا که مردی باکسی رو به رو می شود و به او می گوید:خداوند دشمنت را سرنگون کند, حال آن که او را دشمنی جز خداوند نیست . ـ امام علی (ع): بدترین ستایش ,ستایشی است که از زبان بدان جاری شودبهترین ستایش , ستایشی است که از زبان نیکان جاری شود.

نهی از خودستایی .

قرآن . ((آنـان کـه از گـنـاهـان بـزرگ و زشـتـکـاری ها ـ جزلغزش های کوچک ـ خودداری می ورزند, پـروردگـارت (نـسبت به آن ها) فراخ آمرزش است وی از آن دم که شمارا از زمین پدید آورد و از هـمـان گـاه کـه در شـکمهای مادرانتان (در زهدان) نهفته بودید, به (حال) شما داناتراست پس خودتان را پاک مشمارید او به (حال) کسی که پرهیزگاری نموده داناتر است)). ((آیـا بـه کسانی که خویشتن را پاک می شمارندننگریسته ای ؟ (چنین نیست) بلکه خداست که هر که رابخواهد پاک می گرداند و به قدر نخ روی هسته خرمایی ستم نمی بینند)). ـ امـام صـادق (ع) ـ در پـاسـخ به سؤال ازآیه ((پس خود را پاک مشمارید)) ـ : ماننداین که انسان بـگوید: دیشب نماز خواندم ,دیروز روزه گرفتم و امثال این سخنان حضرت سپس فرمود: عده ای بـودنـد کـه چـون صـبـح می شد, می گفتند: ما دیشب نمازخواندیم و دیروز روزه گرفتیم پس , عـلـی (ع)فـرمـود: امـا مـن شـب و روز مـی خـوابم و اگر بین شب و روز نیز فرصتی بیابم در آن هم می خوابم . ـ امام علی (ع): زشت ترین راستگویی ,خودستایی آدمی است . ـ کسی که نفس خود را بستاید آن را سر بریده است . ـ پـیـامبر خدا(ص): هر که بگوید: من ازهمه مردم بهترم , او بدترین مردم است و هرکه بگوید: من بهشتی هستم , او دوزخی است . ـ امـام عـلی (ع) ـ در یکی از نامه های خود به معاویه ـ : اگر نبود که خداوند انسان را از خودستایی نـهـی فرموده , هر آینه این گوینده فضایل و بزرگواری های بی شماری را بر می شمرد که دل های مؤمنان با آن هاآشناست و بر گوش های شنوندگان گران نمی آیند.

جاهایی که خودستایی رواست .

ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سفیان که پرسید : آیا رواست کسی خود رابستاید؟ ـ : اگر ناچار شود آری آیـانـشنیده ای این سخن یوسف را: ((مرا برخزاین زمین بگمار که من نگهدار و دانایم))و این سخن بنده صالح را: ((من خیرخواه وامین شما هستم)). ـ مردی یهودی در برابر رسول خدا(ص)برخاست و به آن حضرت خیره شد پیامبرفرمود: ای یهودی , چه می خواهی ؟ عرض کرد: تو برتری یا موسی بن عمران پیغمبر که خدا با او سخن گفت و تورات و عـصا به اوداد و دریا را برایش شکافت و با ابر برسرش سایه انداخت ؟ پیامبر(ص) فرمود:برای بنده , خوب نیست که خود را بستاید اما(همین قدر) می گویم : وقتی آدم (ع) گناه کردتوبه اش این بود کـه گـفـت : خـدایـا, بـه حق محمد و آل محمد از تو می خواهم که مرابیامرزی , پس خداوند او را آمرزید.

زن .

قرآن . ((مـردان و زنـان مـسـلـمان و مردان و زنان با ایمان ومردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو ومردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان وزنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان وزنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یادمی کنند, خدا برای همه آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است)). ـ مـقـاتـل بـن حـیـان : هـنـگامی که اسمابنت عمیس با شوهر خود جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت , نزد همسران رسول خدا(ص) رفت و گفت : آیا درباره ما(زنان)هم چیزی از قرآن هست ؟ گـفـتند: نه اسمانزد رسول خدا(ص) رفت و عرض کرد: ای رسول خدا, زن ها محروم و بازنده اند! فرمود:چرا؟ عرض کرد: چون از آن ها مانند مردهابه خوبی یاد نمی شود پس خدای متعال این آیه ـ یعنی ((ان المسلمین و المسلمات)) ـ رافرو فرستاد. یک بحث فلسفی و یک مقایسه :. مـشـاهـده و تـجـربـه چـنـیـن حکم می کند که مرد وزن , دو فرد از یک نوع , یعنی همان انسان , هـستند,زیرا کلیه آثاری که در صنف مرد دیده می شود, بی هیچ تفاوتی , در صنف زن نیز مشاهده مـی شـود وشـکـی نیست که هرگاه آثار یک نوع در موجودی مشاهده شود, منشا و موضوع آن آثار یـعنی همان نوعیت نیز در آن موجود تحقق خواهد داشت البته پاره ای آثار مشترک در دو صنف به لحاظ شدت وضعف متفاوتند اما این تفاوت موجب آن نمی شودکه نوعیت در فرد از بین برود بدین سـان , روشن می شود که کمالات نوعی موجود در یکی از دوصنف , در صنف دیگر نیز فراهم است , از جمله کمالات معنوی برآمده از ایمان و طاعات و اعمال تقرب زا بدین ترتیب , معلوم می شود که بـهـتـرین وجامعترین سخن در رساندن این معنا, این آیه شریفه است که : ((من عمل هیچ صاحب عملی ازشما را, از مرد یا زن , که همه از یکدیگرید, تباه نمی کنم)). هرگاه این سخن را با آن چه که در تورات آمده است مقایسه کنید, تفاوت میان جایگاه این دوکتاب بـرایتان آشکار می شود مثلا در سفر جامعه تورات آمده است : پس , برگشته دل خود را برمعرفت و بـحـث و طـلـب حکمت و عقل مشغول ساختم تا بدانم که شرارت حماقت است و حماقت دیوانگی اسـت و دریافتم که زن که دلش دام ها وتله هاست و دست هایش کمندها می باشد, چیزی تلختر از مرگ است تا آن که گفت : یک مرد از هزاریافتم اما از جمیع آن ها زنی نیافت . بـیشتر اقوام و ملل گذشته , حتی اعمال عبادی زن را مقبول درگاه خدای سبحان نمی دانستند در یونان زن را موجودی نجس و شیطانی می نامیدند ورومی ها و برخی از یونانیان معتقد بودند که زن ((نـفـس))

ندارد اما برای مرد نفس مجرد انسانی قائل بودند مجمع فرانسه سال 586 م بعد از بـحث زیاددرباره زن چنین نظر داد که زن انسان است اما برای خدمت به مرد آفریده شده است تا قـریـب بـه صـدسـال پـیش از این , در انگلستان نیز زن جز جامعه انسانی به شمار نمی رفت برای دانستن عقایدعجیب و شگفت آوری که درباره زن ابراز شده است , به کتاب های آرا و عقاید و آداب ملل و اقوام مختلف مراجعه شود.

نماینده زنان نزد پیامبر(ص).

ـ بـیـهقی از اسما دختر یزید انصاری نقل می کند که نزد پیامبر(ص) ـ که در جمع اصحاب نشسته بـود ـ آمـد و گـفـت : پـدر و مادرم به فدایت ! من به نمایندگی از طرف زن ها نزدشما آمده ام و ـ فـدایـت شوم ـ می دانم که هیچ زنی در شرق و غرب عالم نیست که سخن مرابشنود مگر این که با من هم رای خواهد بودخداوند تو را به حق سوی مردان و زنان فرستاد وما هم به تو و خدایی که تو را فـرسـتـاده اسـت ایـمان آوردیم ما طایفه زنان محدود و محصور هستیم و اساس خانه های شما مـی بـاشیم و خواهش های شما را برمی آوریم و فرزندان شما را حامله می شویم اما شما مردها بر ما بـرتری هایی داریدمثلا نماز جمعه و جماعت می خوانید, به عیادت بیماران می روید, تشییع جنازه می کنید و پیاپی به زیارت حج می روید و بالاتر از همه این ها,جهاد در راه خداست هرگاه مردی از شـمـا بـرای حـج یـا عـمـره یـا جـهـاد از خـانـه بـیرون می رود, مااموال شما را حفظ می کنیم و پـارچه های لباسهایتان را می بافیم و فرزندانتان را تربیت می کنیم پس , ای رسول خدا, آیا در اجر و ثواب شریک شما نیستیم ؟ . پیامبر(ص) کاملا رو به اصحاب خود کرد وفرمود: آیا تا به حال شنیده اید که زنی در پرسش از امور دیـن خـود بـه ایـن خوبی سخن بگوید؟ عرض کردند: ای رسول خدا, گمان نمی کردیم که زنی تا بدین پایه برسد!. سـپـس پـیـامـبـر(ص) رو بـه اسـمـا کـرد و فـرمـود:ای زن , بـرگـرد و بـه زنـانـی که تو را به نـمـایـندگی فرستاده اند اعلام کن که نیکو شوهرداری هریک از شما زنان و جلب رضایت مردش وپـیـروی کـردن از نـظـر مـوافـق او (در کـاری) بـا هـمه این اعمال (که برای مردان نام بردی) برابری می کند اسما در حالی که از شادی تهلیل (لا اله الا اللّه) و تکبیر می گفت , برگشت . ـ ابـوسـعیدخدری : زنی نزد رسول خدا(ص)آمد و عرض کرد: ای رسول خدا, مردها ازسخنان شما اسـتـفـاده مـی کنند روزی هم برای ماتعیین فرما تا به محضرتان بیاییم و از آن چه خداوند به شما می آموزد به ما نیز بیاموزی پیامبر فرمود: فلان و بهمان روز در فلان وبهمان جا گرد آیید در روز موعود زنان جمع شدند و پیامبر(ص) به جمع آنان رفت و تعالیم خدا را به آنان آموزش داد. عـلامـه طـبـاطـبائی در المیزان , در توضیح حدیث اسما دختر یزید, می نویسد: از دقت و تامل در ایـن حـدیث و امثال آن , که بیانگر آمدن زنان به حضورپیامبر(ص) و گفتگو با ایشان درباره احکام دیـن ومـسـائل اسلامی مربوط به ایشان می باشند, معلوم می شود که زنان در عین پرده نشینی و پـرداختن به کارهای خانه , هرگز از رفت و آمد نزد ولی امر خودو سعی در حل مشکلاتی که گاه بـرایـشـان

پـیش می آمد, ممنوع نبوده اند و این همان آزادی عقیده ای است که در ضمن سخن از روابط اسلامی ,در آخر سوره آل عمران , از آن بحث کرده ایم . از این حدیث و امثال آن چند نکته دیگر نیزاستفاده می شود:. اول ایـن کـه روش پـسندیده در زندگی زن از نظراسلام , این است که به اداره امور داخلی خانه وتـربـیـت فـرزند بپردازد این روش گرچه یک سنت پسندیده است اما واجب نیست بلکه ترغیب وتـشـویـق اسـتـحـبـابی ـ با توجه به این که محیط محیطدینی است و فضا فضای تقوا ـ و کسب خشنودی خدا و ترجیح ثواب آخرت بر متاع دنیا و پرورش خلق و خوی های شایسته در زنان , مانند عـفـت و حیاو محبت به فرزندان و دلبستگی به زندگی خانوادگی , این سنت و روش را محفوظ می داشت . پـرداختن زنان به این امور و اهتمام تمام به زنده کردن عواطف پاک نهفته در وجود آن ها, زنان را ازوارد شـدن بـه مـجامع مردان و تماس با آنان در حد وحدودی که خداوند برایشان مجاز دانسته است , بازمی داشت گواه بر این مطلب آن است که این روش قرن های متمادی در میان مسلمانان باقی بود تا آن که ولنگاری غربی موسوم به آزادی اجتماعی زنان ,به میان زنان مسلمانان راه یافت و تـبـاهی اخلاق وفساد زندگی را به میان زنان و مردان مسلمان کشاند,بی آن که خودشان متوجه شـونـد و البته به زودی متوجه خواهند شد اگر مردم ایمان و تقوا داشتند,بیگمان خداوند درهای بـرکات آسمان را به رویشان می گشود و نعمت ها از آسمان و زمین به سراغشان می آمد اما تکذیب کردند و در نتیجه , گرفتار شدند. نـکـتـه دوم ایـن کـه یـکـی از سـنـت های واجب دراسلام , ممنوعیت شرکت در جهاد برای زنان است ,همان گونه که قضاوت و حکومت نیز برایشان ممنوع می باشد. نـکـتـه سـوم ایـن کـه اسلام این محرومیت ها را, مثل محرومیت زن از فضیلت جهاد در راه خدا, بـدون عوض و جبران به مثل نگذاشته بلکه این کمبودها رابا مزایا و فضایلی حقیقتا افتخارآمیز که از نظر اسلام با آن فضایل مخصوص مردان برابری می کند,جبران کرده است مثلا خوب شوهرداری کردن راجهاد زن قرار داده است این کارها و خصال پسندیده گرچه ممکن است از نظر ما ـ که در محیطزندگی فاسدی به سر می بریم ـ قدر و قیمتی نداشته باشد, اما محیط اسلامی که کارها را با ارزش واقـعـی آن ها می سنجد و مردم در آن محیط در راه کسب فضایل و ارزش های انسانی مورد پسند خدای متعال با یکدیگر به رقابت بر می خیزند و برای این فضایل و ارزش ها بهای واقعی آن ها را قائل است , برای رفتار هر انسانی که اسلام او را به در پیش گرفتن آن فرا خوانده و برای التزام او به راهی که برایش ترسیم کرده ارزشی مشخص کرده که در آن انواع خدمات و فعالیت های انسانی در حالت تعادل و توازن قرارمی گیرند پس , از نظر اسلام حضور در میدان جنگ و نثار خون ـ با همه ارزش

و فضیلتی که دارد ـ برپایبندی زن به وظیفه همسری برتری نداردهمچنین برای زمامداری که چرخ زندگی جامعه رامی چرخاند و یا برای قاضیی که بر مسند قضاوت تکیه می زند, این کارها افتخار نیست بلکه حکومت و قضاوت مناصبی هستند که برای کسی که عهده دارآن هاست ـ اگر به حق عمل کند و بر اساس حق حرکت کند ـ جز تحمل بارگران حکومت و قضاوت و قرار گرفتن در معرض خطرات و مهالکی که برای دفاع از حقوق افرادی که پناه و پشتیبانی جزپروردگار جهانیان ندارند, هر لحظه تهدیدشان می کند, حاصلی ندارد بنابراین چه افتخاری برای اینان است بر کسانی که دین مانع ورودشان به این کارها شده و راه دیگری پیش پایشان نهاده است ؟ . این مفاخر را در حقیقت نوع جامعه ای که اعضای خود را بر اساس ارزشگذاری های خودش تربیت می کند, زنده و بر پا می دارد جای انکار نیست که شؤون اجتماعی و اعمال و رفتارهای انسانی برحسب اختلاف محیطهای اجتماعی , متفاوت است . سربازی که برای کسب آن چه که خودش افتخار وکرامت می داند و به خیال این که نامش در فهرست جانبازان وطن ثبت شود, خویشتن را به خطرناک ترین مهلکه ها یعنی مردن در زیر انفجاربمب های ویرانگر, می اندازد و با آن که مرگ رانیستی و نابودی می داند, با این کارش بر همگان فخر می فروشد در حالی که جز هدفی موهوم وافتخاری خرافی نیست همچنین راهی را که ستارگان زن سینماها بر می گزینند و مردم آن ها راچنان تعظیم و تکریم می کنند که سران دولت های بزرگ گاه به چنان احتراماتی نائل نمی شوند, درحالی که این شغل و عمل چندین ساله آن هابزرگترین ضربه را به مقام زنان زده , آری همه این ها تنها به این سبب است که محیط زندگی ,ارزش ها را طوری تعیین می کند که مورد قبول وپسند توده مردم قرار گیرد و ارزش ها را ضدارزش می کند و بالعکس با توجه به این مطلب , استبعادی ندارد که اسلام اموری را بزرگ شمارد که ما که دراین شرایط آشفته به سر می بریم آن ها را خرد وکوچک می شماریم یا اموری را کوچک و حقیرشمارد که ما آن ها را بزرگ و ارزشمند می شماریم وبرای به دست آوردن آن ها با یکدیگر به رقابت برمی خیزیم چرا که محیط صدر اسلام محیط تقوا وترجیح آخرت بر دنیا بوده است و بس .

قیمومت مردان بر زنان .

قرآن . ((مردان سرپرست زنانند به دلیل آن که خدا برخی ازایشان را بر برخی دیگر برتری داده و (نیز) به دلیل آن که از اموالشان خرج می کنند)). ـ امام علی (ع) ـ در سفارش به سپاهیان خود پیش از رو به روشدن با دشمن درصفین ـ : و زنان را با آزار و اذیت تهییج نکنید, اگر چه به نوامیس شما دشنام دهند وبه زمامداران و فرماندهان شما ناسزا گویند,زیرا زنان جسم و جان و خردهایشان ضعیف است (در زمان رسول خدا نیز) ما به خویشتنداری از (آزار) آنان فرمان داشتیم ,در حالی که آن زنان مشرک بودند درروزگار جاهلیت نیز اگر مرد, زن را با سنگ یا چماق می زد به خاطر این کار هم خود او وهم فرزندانش پس از او سرزنش می شدند. ـ در بخشی از خطبه خود در جنگ جمل ـ : هیچ زنی را با آزاررسانی تحریک نکنید اگر مرد زن را با چماق یا ترکه درخت خرما می زد, بازماندگان او به خاطر این کارسرزنش می شدند. ـ عبداللّه بن جندب از پدرش : علی (ع)در هنگام جنگ با دشمنانش به ما دستورمی داد و می فرمود هیچ زنی را تهییج نکنیددر زمان جاهلیت اگر مرد زن را با چماق یاآهن می زد, فرزندان او پس از وی به خاطراین کار سرزنش می شدند. ـ امام علی (ع) ـ پس از پایان جنگ جمل ـ : ای مردم , همانا زنان از نظر ایمان وبهره و خرد, کاستی دارند اما دلیل کاستی ایمان آن ها, نماز نخواندن و روزه نگرفتن آنان در ایام حیض است و دلیل کاستی خردهایشان , تلقی شدن شهادت دو زن به منزله شهادت یک مرد است و دلیل کاستی بهره هایشان , این است که نصف مردان ارث می برند. تفسیر. آیه : ((الرجال قوامون علی النسا بما فضل اللّه بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم)), قیم کسی است که به اداره کردن کار کسی دیگر می پردازد وقوام و قیام صیغه مبالغه آن هستند. مراد از جمله ((به سبب آن چه خداوند برخی ازآن ها را بر برخی دیگر برتری داده)), برتری ومزیتی است که بالطبع مردان بر زنان دارند, یعنی بیشتر بودن نیروی خردورزی در مردها و آن چه ازاین اصل مایه می گیرد, مانند شجاعت و زورمندی وتحمل کارهای سخت و سنگین و امثال این ها چراکه زندگی زنان یک زندگی احساسی و عاطفی مبتنی بر ظرافت و لطافت می باشد و مراد از جمله ((و به سبب آن که از اموالشان خرج می کنند)) مهریه ونفقه ای است که مردان به زنان می پردازند. از عمومیت این علت , معلوم می شود که حکم مبتنی بر آن ـ یعنی قیم بودن مردان نسبت به زنان ـ محدود به مورد زن و شوهر نمی شود بلکه این حکم برای طایفه مردان نسبت به طایفه زنان در کلیه ابعادی که زندگی این دو طایفه را به

هم ارتباط وپیوند می دهد, قرار داده شده است , زیرا ابـعـادعمومی اجتماعی که به جنبه برتری مردان مربوطمی شود, مانند بعد حکومت و قضاوت که حـیات جامعه بر این دو مبتنی است و با تعقل و خردورزی که طبعا در مردها بیشتر از زن ها وجود دارد ارتـباطمستقیم دارند همچنین مساله دفاع در جنگ که بانیرومندی جسمی و نیروی تعقل پیوند دارد آری همه این ها عواملی هستند که موجب قیمومت مردان بر زنان می شوند. بـنـابـرایـن , جـمله ((الرجال قوامون علی النسا)) اطلاق تام دارد اما جمله بعد یعنی ((فالصالحات قـانـتـات)) ـ چنان که خواهد آمد ـاختصاص به رابطه میان زن و شوهر دارد و فرعی از فروع این حکم مطلق و جزئی از جزئیات برآمده از آن می باشد, بی آن که این اطلاق را مقیدسازد. جـمـلـه ((فـالـصـالـحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ اللّه)), مراد از ((صلاح)) همان معنای لـغوی آن یعنی همان چیزی است که از آن به لیاقت وشایستگی نفس تعبیر می شود ((قنوت)) نیز به معنای اطاعت و خضوع دائمی است . جـمـله مقابل این جمله , یعنی ((واللاتی تخافون نشوزهن)) می رساند که مقصود از((صالحات)) ((هـمـسـران صـالـح)) مـی باشد و این حکم درباره زنان در حال ازدواج است نه مطلق زنان و نیز می فهماند که جمله ((قانتات حافظات)) ـکه جمله انشائیه در قالب خبریه است (یعنی باید قانته و حافظه باشند) ـ حکمی است مربوطبه امور زناشویی و معاشرت خانوادگی با وجود این ,این حکم , بـه لـحـاظ گـسـتـردگـی و محدویت دامنه آن ,تابع علتش می باشد, یعنی قیمومت مرد بر زن یک قیمومت زناشویی است و با توجه به این قیمومت ,زن باید در برابر شوهرش مطیع و خاضع باشد و درامورى که به رابطه همسری و زندگی مشترک آن دومربوط می شود, حافظ و رازدار او باشد. به عبارت دیگر, همچنان که قیمومت طایفه مردان بر طایفه زنان در جامعه به ابعاد عمومیی ,چون حـکـومـت و قـضـاوت و جـنـگ , که میان زن ومرد مشترک است و به برتر بودن قدرت تعقل مرد وشـجـاعت و مقاومت او در برابر سختی ها مربوطمی شود بدون آن که به استقلال در اراده فردی زن لـطمه ای بزند و مرد حق دخالت در خواسته های مشروع او داشته باشد و زنان در انجام هر کار درست و شایسته ای که بخواهند مختارند, به همین ترتیب ,قیمومت مرد بر همسرش طوری نیست کـه به زن اجازه ندهد در ما یملک خود دخل و تصرف کند یااستقلال عمل زن را, در حفظ حقوق فردی واجتماعیش و دفاع از این حقوق و رسیدن به آن ها ازطریق مقدمات رساننده به این حقوق , سلب کندبلکه معنای این قیمومت آن است که چون مرد درازای تمتع از مال و دارایی خویش خرج مـی کـنـد ونـفقه می دهد, زن نیز باید در کلیه مسائل مربوط به تمتع و مباشرت از مرد اطاعت و فـرمانبرداری کند ودر غیاب او نیز آبرویش را نگه دارد و

دیگری را به خود راه ندهد و لذت هایی را که متمتع شدن از آن هامخصوص شوهر می باشد در اختیار بیگانه نگذارد ودر اموالی که در محیط خانوادگی و زندگی مشترک در اختیار او گذاشته است , خیانت نورزد. گفتاری درباره قیمومت مردان بر زنان . در ایـن که قرآن کریم جانب عقل سلیم انسانی راتقویت کرده و آن را بر هوس و پیروی از شهوات وخـضـوع و تسلیم در برابر فرمان عواطف واحساسات تند ترجیح داده و به پیروی از خردتشویق و تـرغـیـب کـرده و بـه نـگـهداری این ودیعه الهی از تباه شدن سفارش نموده است , شکی نیست و احـتـیـاجی به آوردن دلیل از قرآن ندارد, زیرا درقرآن مجید آیات فراوانی وجود دارد که تصریحا وتلویحا و با تعابیر گوناگون این مطلب را بیان کرده اند. با این حال , قرآن هیچ گاه مساله عواطف خوب و پاک و تاثیر مهم و خوب آن ها را در تربیت خود و تـحـکـیـم مـبـانـی جـامـعـه از نـظـر دور نداشته است مثلا می فرماید: ((با کافران سختگیرند و مـیـان خـودشـان مـهربان)) و می فرماید: ((تا بدان ها(همسرانتان) آرام گیرید و میانتان دوستی ومـهـربـانـی نـهـاد)) نـیـز مـی فرماید: ((بگو: زیورهایی راکه خدا برای بندگانش پدید آورده و (نـیـز)روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است ؟)) منتها این احساسات و عواطف را از طـریق همسازی آن ها با حکم عقل تعدیل کرده و لذاپیروی از این عواطف و امیال , پیروی از حکم عقل محسوب می شود. در بـرخـی از مـباحث گذشته گفتیم که از نشانه ها ودلایل حفظ و اهمیت دادن اسلام به جنبه عـقـل و بـنانهادن احکام تشریعی خود بر اساس آن , این است که تمام اعمال و احوال و اخلاقی که مـانـع داوری درسـت عقل و موجب اشتباه و لغزش آن درداوری هایش و اداره درست امور جامعه می شود,مانند شرابخواری و قمار و انواع معاملات زیانبار ودروغ و بهتان و افترا و غیبت , همه این ها در دین حرام و ممنوع شده است . اهـل تـحـقیق و تامل از همین مقدار به دست می آورند که باید زمام امور عمومی و جهات همگانی اجـتماعی را ـ که باید با نیروی تعقل اداره شوند و از دخالت دادن قضاوت عواطف و امیال نفسانی در آن هـا اجـتـنـاب کـرد ـ مـانند حکومت وقضاوت و جنگ را به دست کسانی سپرد که از عقل و خـردورزی بیشتری برخوردارند و حاکمیت عواطف در وجود آنان ضعیف می باشد و چنین کسانی طایفه مردان هستند نه زنان . واقعیت نیز همین است خدای متعال می فرماید:((مردان سرپرست زنان هستند)) سنت نبوی نیز, کـه زبـان گـویای بیانات قرآنی می باشد, بیانگر همین امراست رفتار و عمل پیامبر(ص) در طول حـیـات آن حـضـرت بـر همین منوال بوده است آن حضرت هیچ گاه نه زنی را حاکم و فرمانروای عـده ای قـرار دادو نه منصب قضاوت را به زنی سپرد و نه آنان را برای شرکت در جنگ و مبارزه با دشمن فرا خواند. امـا دیـگـر

مـشاغل اجتماعی مانند تعلیم و تعلم وکار کردن و پرستاری و درمان بیماران و امثال ایـن هاـ که موفقیت در کار منافاتی با دخالت عواطف ندارد ـ سنت هیچ گاه از آن ها منع نکرده و سیره و روش پیامبر بسیاری از این کارها را امضا و تایید کرده است کتاب خدا نیز از دلالت بر اجازه ایـن کارها به زنان خالی نمی باشد چه , این اجازه لازمه آن آزادی اراده و عملی است که خداوند در بسیاری از شؤون زندگی به زن ها داده است چون معنا ندارد که خداوند زنان را در امور مربوط به خـود از تـحـت سرپرستی مردان بیرون آورد و آنان را مالک جان و مال خودشان قرار دهد و سپس آن هـا را از اصـلاح و رتـق و فـتق مایملکشان نهی کند همچنین معنانداردکه برایشان حق دعوا یا شهادت قرار دهد, اماآن ها را از رفتن پیش والی یا قاضی نهی کند وموضوعات دیگری از این دست مـگر آن که این مسائل با حق شوهر برخورد پیدا کند چرا که مرد,در زمینه اطاعت زن از او و حفظ آبرو و اموالش درغیاب وی , بر همسرش قیمومت دارد و کارهایی راکه برایش جایز است , چنانچه با حقوق مرد نسبت به او برخورد و تعارض داشته باشد, حق ندارد انجام دهد.

بهترین خصلت های زنان .

ـ امـام عـلی (ع): بهترین خصلت های زنان , بدترین خصلت های مردان است :غرور, ترسویی و بخل , زیـرا زن هـرگاه مغرور باشد خودش را در اختیار (نامحرم)نمی گذارد هرگاه بخیل (و ممسک) باشدمال خود و شوهرش را نگه می دارد و هرگاه ترسو باشد از هر چیزی که برایش پیش آید(و مایه بد نامی باشد) وحشت می کند.

نهی از سپردن زمام حکومت به دست زنان .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص): مردمی که زمام امورخود را به دست زنی بسپارند, هرگز روی رستگاری را نمی بینند. ـ مردمی که زمامدارشان زنی باشد,هرگز رستگار نمی شوند. ـ مردمی که کار خود را به دست زنی بسپارند, هرگز روی رستگاری را نمی بینند. ـ امام علی (ع): هر مردی که زنی او رااداره کند, از رحمت خدا به دور است . ـ ابـوبـکره : خداوند مرا به واسطه سخنی که از رسول خدا(ص) شنیدم حفظ کرد زمانی که کسری مـرد, رسـول خـدا پـرسـید: چه کسی را جانشین او کرده اند؟ عرض کردند: دختراو را پیامبر(ص) فرمود: مردمی که زنی رازمامدار خود کنند, هرگز رستگار نمی شوند. ابوبکره می گوید: زمانی که عایشه به بصره رفت , من به یاد این سخن رسول خدا(ص)افتادم و با این سخن خداوند مرا حفظ کر. ـ ابـوبـکـره : زمـانـی کـه طـلحه و زبیر وارد بصره شدند, من به قصد یاری دادن آن ها شمشیرم را بـرداشـتم و پیش عایشه رفتم و دیدم که امر و نهی می کند و فرمان , فرمان اوست در این هنگام به یاد حدیثی افتادم که از رسول خدا(ص) شنیده بودم : مردمی که کارآن ها را زنی اداره کند, هرگز رستگارنمی شوند لذا برگشتم و از آن ها کناره گیری کردم . ابـن ابـی الحدید می گوید: این خبر به این صورت نیز روایت شده است : بعد از من گروهی خروج می کنند که در راس آن هازنی قرار دارد این گروه هرگز رستگارنمی شوند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هـرگـاه زمامداران شمانیکان افراد شما باشند و ثروتمندانتان بخشنده و کارهایتان با مشورت انجام گیرد,روی زمین برای شما بهتر از زیر زمین است و هرگاه زمامداران شـمـا بـدان افراد شما باشندو ثروتمندانتان مردمانی بخیل و کارهایتان به دست زنانتان باشد, زیر زمین برای شمابهتر از روی زمین است . ـ امام علی (ع): به زن کاری را که ازحد و توان او فراتر است , مسپار, زیرا زن گل است نه کارگزار و در گرامیداشت او پا از حدفراتر مگذار و کاری مکن که به شفاعت کردن از کسی طمع کند.

ستایش زن دوستی .

ـ پیامبر خدا(ص): هر چه ایمان بنده بیشتر شود, زن دوستی او فزونتر می شود. ـ امام صادق (ع): هر کس علاقه اش به ما بیشتر باشد, علاقه اش به زن و حلوا بیشتر است . ـ پیامبر خدا(ص): از دنیا, زن و عطر را دوست دارم . ـ امام صادق (ع): ازاخلاق پیامبران (ع),زن دوستی است .

نکوهش زن دوستی .

ـ امـام علی (ع): فتنه ها سه تاست : زن دوستی و آن شمشیر شیطان است کسی که زن دوست باشد از زندگیش بهره ای نمی برد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): خـدای تـبـارک وتـعالی , نخستین بار به سبب شش خصلت نافرمانی شد: دنیادوستی , ریاست طلبی ,شکم پرستی , زن دوستی , عشق و علاقه به خواب و راحت طلبی . ـ ابلیس را سپاهی بزرگتر از زنان وخشم نیست . ـ امام علی (ع): زن ها بزرگترین فتنه اند.

دلباختگی به زنان .

ـ امـام عـلـی (ع): زنـهار از شیفتگی به زنان و آزمندی به لذت های دنیا, زیرا شیفته زنان در رنج و محنت است و آزمند لذت هاخوار. ـ دلباختگی به زنان , خصلت احمقان است . ـ با زنان زیاد خلوت مکن که ازیکدیگر خسته می شوید و با کندی کردن از(رفتن نزد) ایشان قدری از جان و خردخویش را باقی گذار. ـ جامه حیا در پوش و زره وفاداری بر تن کن , برادری را نگه دار و با زنان کمترگفتگو کن , تا بلند مرتبگی تو کامل گردد. ـ با کم خردان ستیزه مکن و دلباخته زنان مشو, زیرا که این ها مایه عیب خردمندان است .

زن (متفرقه).

ـ پیامبر خدا(ص): هیچ بامدادی نیست مگر این که دو فرشته آواز می دهند: وای برمردان از دست زنان و وای بر زنان از دست مردان . ـ امام علی (ع): نگهداری زن , حال وروز او را خوشتر و زیبایی اش را پایدارترمی کند. ـ پیامبر خدا(ص): کسی که به خدا وروز واپسین ایمان داشته باشد, شب را درجایی که زن نامحرم نفس او را می شنود, به سر نمی برد. ـ هیچ مردی با زنی خلوت نکند,مگر این که سومین آن ها شیطان باشد. ـ امام صادق (ع): بر زنان نه اذان (واجب) است نه اقامه و نه (شرکت درنماز) جمعه و نه جماعت .

مردانگی .

مردانگی .

ـ امام علی (ع): مردانگی , نامی است که همه فضایل و محاسن را در بر می گیرد. ـ مردانگی , به بزرگواری ها برمی انگیزد. ـ مردانگی , مانع هر گونه پستی است . ـ مردانگی , از هر گونه ناسزاگویی برهنه و برکنار است . ـ مردانگی , از هر گونه فرومایگی به دور است . ـ مردانگی , از دشنام گویی و پیمان شکنی مبراست . ـ شناسه مرد, خرد اوست و زیبایی او مردانگی اش . ـ مرد, هیچ باری سنگین تر ازمردانگی بر نداشته است . ـ امام صادق (ع): مردانگی مرد,درباره خودش , نسبی است برای بازماندگان و قبیله او. ـ امام علی (ع): مردانگی , به اندازه شرافت نفس (و بزرگواری) بستگی دارد. ـ مردانگی مرد, به اندازه خردمندی اوست .

تفسیر مردانگی (1).

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) ـ به مردی از قبیله ثقیف ـ : ای مرد ثقفی ! در میان شمامردانگی به چیست ؟ عرض کرد: ای رسول خدا! به انصاف داشتن و اصلاح حضرت فرمود: در میان ما نیز چنین است . ـ امام علی (ع) ـ به جوانان (یاجوانمردانی) از قریش که درباره مردانگی گفتگو می کردند ـ : از چه سخن می گویید؟ عرض کردند: از مردانگی حضرت فرمود:بر پایه انصاف و احسان است . ـ به گروهی که با یکدیگر سخن می گفتند ـ : چه می کنید؟ عرض کردند:درباره مردانگی گفتگو مـی کـنـیم فرمود: آیاخداوند در کتاب خود پاسخ شما را نداده است , آن جا که می فرماید: ((همانا خـداونـد بـه عـدل و احسان فرمان می دهد؟)) عدل ,انصاف است و احسان تفضل غیر از این هاچیز دیگری هم هست ؟ . ـ امام علی (ع) ـ در پاسخ به سؤال :مردانگی چیست ؟ ـ : این که در نهان کاری را نکنی که آشکارا از انجام آن شرم داشته باشی . ـ امـام حـسن (ع) ـ در پاسخ به سؤال معاویه از بزرگواری و دلیری و مردانگی ـ :اما بزرگواری (و سخاوت) دادخواهی دراحسان و نیکی است و دهش پیش ازخواهش و اطعام کردن در قحط سالی و امـامـردانـگـی آن اسـت کـه آدمی دین خود رانگهدارد و خویشتن را از آلودگی حفظ کندو به املاکش رسیدگی کند و حقوق رابپردازد و به همگان سلام گوید. ـ در پـاسـخ به سؤال از مردانگی ـ :حفظ دین و عزت نفس و نرمش و مداومت بر نیکی و احسان و گزاردن حقوق و دوستی نمودن با مردم است . ـ نـیـز در پـاسـخ بـه هـمین پرسش ـ :آزمندی مرد به دین خود و بهبود بخشیدن به دارایی اش و گزاردن حقوق . ـ نـیز در پاسخ به همین پرسش ـ :پاکی در دین و اندازه نگه داشتن (و برنامه ریزی درست) در امر معاش و شکیبایی دربرابر پیشامدهای سخت . ـ امام باقر(ع) ـ به کسانی که در محضرایشان بودند ـ : مروت چیست ؟ هر یک ازآنان سخنی گفت حضرت فرمود: مروت آن است که طمع نورزی زیرا خوار می شوی ودست سؤال دراز نکنی که نادار می شوی وبخل نورزی که دشنام می شنوی و ندانسته سخن نگویی که محکوم می شوی . ـ امـام صادق (ع) ـ در پاسخ به پرسش :مردانگی چیست ؟ ـ : این که خداوند تو رادر جایی که نهیت کرده است , حاضر نبیند ودر آن جا که فرمانت داده است , غایب نیابد.

تفسیر مردانگی (2).

ـ پـیـامبر خدا(ص) ـ به مردی از قبیله ثقیف ـ: در میان شما مردانگی چیست ؟ عرض کرد: درست بـودن در دیـن و بـهـبـودمـعـاش و سـخـاوت نـفس و خوشخویی حضرت فرمود: در میان ما نیز مردانگی همین است . ـ امام علی (ع): مردانگی , دادگری درحکومت است و گذشت در عین داشتن توانایی (بر انتقام) و همدردی با معاشران . ـ مردانگی , دوری کردن ازپستی است . ـ مردانگی , وفا کردن به وعده است . ـ امام حسین (ع): وفاداری , مردانگی است . ـ امـام عـلـی (ع): مـردانـگـی , دوری کـردن مرد است از آن چه مایه ننگ اوست و به دست آوردن چیزهایی که باعث آراستگی اوست . ـ مردانگی , رسیدگی به خویشاوندان است . ـ مردانگی , بذل احسان است وپذیرایی از میهمان . ـ سخاوت , به اندازه مردانگی بستگی دارد. ـ مردانگی , قناعت است و آراستگی (یا آبروداری و شکیبایی در برابرناملایمات). ـ آراستگی (یا آبروداری و شکیبایی در برابر سختی های روزگار) مروتی آشکاراست . ـ هر که شهوت خود را بمیراند,مروتش را زنده گرداند. ـ افتخار مرد, خرد اوست و آدمیت او, خوی (خوش) او. ـ مردانگی در سه چیزاست :فروهشتن چشم , پایین آوردن صدا و راه رفتن بااعتدال . ـ سه خـصلت , مردانگی است :بخشندگی در تنگدستی , تحمل بی آن که باخواری همراه باشد و خویشتنداری از نیازخواهی . ـ آیـیـن مـردانـگـی در ایـن است که بابرادرت برای (وا داشتن او به) طاعت خدا وبازداشتنش از مـعـاصـی او مـبارزه کنی و این که در این باره (ترک طاعت و ارتکاب معاصی) او را بسیار سرزنش نمایی . ـ امـام صـادق (ع): مـردانگی دوتاست :مردانگی در حضر و مردانگی در سفر امامردانگی در حضر, تلاوت قرآن است وحاضر شدن در مساجد و همنشینی با نیکان و اندیشیدن در فقه (مسائل دین) و

امـامردانگی در سفر, بخشیدن از توشه است وشوخی کردن در آن چه که موجب خشم خدانشود و کـمـتر ناسازگاری کردن با همسفرت و این که وقتی از همسفرانت جدا شدی برضد آن ها چیزی نقل نکنی .

آن چه از مردانگی به شمار است .

ـ امام علی (ع): کار کردن بیش از توان برای خدا, از مردانگی است . ـ رسیدگی به همسایگان , از مردانگی است . ـ پیامبر خدا(ص): گوش دادن برادر به برادرش هرگاه با او سخن بگوید, ازمردانگی است . ـ امام علی (ع): از مردانگی است که میانه روی کنی و اسراف نکنی و وعده دهی و خلف وعده نکنی . ـ تحمل کردن گناهان برادران (وتلافی نکردن آن ها) از مردانگی است . ـ از مـردانـگی است که هرگاه از توخواهشی شد (برای برآوردن آن) خودت را به زحمت اندازی و هرگاه تو خواهشی کردی , سبک گیری . ـ فروهشتن چشم , از مردانگی است . ـ پنهان داشتن ناداری و بیماری ها, ازمردانگی است . ـ خودداری از حرام , از شرایطمردانگی است . ـ پیامبر خدا(ص): در پی اصلاح مال بودن از مردانگی است . ـ امام کاظم (ع): از مردانگی آدمی ,این است که ستورانش فربه باشند. ـ چاق وچله بودن ستور از جوانمردی (صاحب آن) است . ـ امام علی (ع): پرشرمی و داد و دهش و خویشتنداری از آزار رسانی , نشانگرمردانگی است . ـ پراکندن نیکی و بی دریغ احسان کردن و خودداری از منت نهادن , نشانه مردانگی مرد است .

اساس مردانگی .

ـ امام علی (ع): اساس مردانگی , این است که در نهان کاری را نکنی که آشکارا ازانجام آن شرم داشته باشی . ـ سه خصلت است که مردانگی راتشکیل می دهند: بخشیدن با وجودتنگدستی , تحملی که با خواری همراه نباشدو خود داری از نیازخواهی . ـ دو خصلت است که اساس مردانگی هستند: دوری کردن مرد از آن چه مایه ننگ اوست و به دست آوردن چیزی که موجب آراستگی اوست . ـ سه خصلت است که اساس مردانگی اند: دهش بدون خواهش , وفاداری بی آن که پیمانی بسته باشد و بخشش با وجودتنگدستی .

آغاز و انجام مردانگی .

ـ امام علی (ع): آغاز مردانگی , طاعت خداست و انجام آن وارستگی از پستی ها. ـ آغاز مردانگی , خوشرویی است وانجام آن مداومت بر احسان و نیکی . ـ آغاز مردانگی , گشاده رویی است و انجام آن , دوستی نمودن با مردم . ـ مهمانداری , در راس مردانگی است . ـ خویشتنداری , در راس مردانگی است . ـ ریشه مردانگی , شرم است ومیوه اش خویشتنداری .

کمال مردانگی .

ـ امام علی (ع): مردانگی مرد کامل نشود, مگر آن گاه که در دینش فقیه و داناشود, در زندگیش میانه روی کند, در برابرپیشامدهای سختی که به او می رسد شکیباباشد و تلخی برادران را شیرین یابد. ـ دوری کردن از پستی , از کمال مردانگی است . ـ از کمال مردانگی است که حقی راکه بر گردن دیگران داری , فراموش کنی وحقی را که دیگران بر گردن تو دارند, به یادداشته باشی . ـ در کمال مردانگی آدمی , همین بس که آن چه را زیبنده او نیست ترک گوید. ـ با نرمی و مداراست که مردانگی به کمال می رسد. ـ با صدق و راستی است که مردانگی کامل می شود. ـ مردانگی جز برای خردمند, کامل نمی شود. ـ با صداقت و وفاداری است که مردانگی برای ارباب مروت به کمال می رسد. ـ هر که در برابر شهوت خویش پایداری ورزد, مردانگی را به نهایت رساند. ـ امام سجاد(ع): رشد دادن دارایی ,کمال مردانگی است . ـ پیامبر خدا(ص): مردانگی , بهسازی دارایی است .

بهترین و برترین مردانگی .

ـ امام علی (ع): بهترین مردانگی ,حسن برادری است . ـ بهترین مردانگی , تسلط بر خشم ومیراندن شهوت است . ـ برترین مردانگی , پاسداری مرد ازآبروی خویش است . ـ برترین مردانگی , تحمل گناهان برادران (و تلافی نکردن آن ها) است . ـ برترین مردانگی , کمک مالی کردن به برادران است و برابر نمودن خود با حال وروز آنان . ـ از برترین مردانگی , صله رحم اس . ـ از برترین مردانگی , حفظدوراندیشی است . ـ جدایی گزیدن از عوام , از برترین مردانگی است . ـ بهترین مردانگی , نگهداشتن دوستی است .

کسی که مردانگی ندارد.

ـ امام علی (ع): فرومایه را مردانگی نیست . ـ بخل و آزمندی , با مردانگی سازگارنیست . ـ کسی که دین ندارد, مردانگی نداردکسی که مردانگی ندارد همت ندارد. ـ کسی که یقینش سست باشد,مردانگیش ناچیز است . ـ از صـفـت مـردانگی به دور است ,کسی که پیمان (با) دوستان خود را رعایت نکند و با دشمنانش انصاف نداشته باشد. ـ آزمندی , مردانگی را لکه دار می کند. ـ امام حسن (ع): کسی که همت ندارد,مردانگی ندارد. ـ امام کاظم (ع): دین ندارد کسی که مروت ندارد و مروت ندارد کسی که خردندارد. ـ پیامبر خدا(ص): سود گرفتن از برادران ,از مردانگی به دور است . ـ امـام عـلـی (ع): از برترین دین (وآیین ها) مردانگی است و در دین (وآیینی) که مردانگی نیست , خیری نیست .

گذشت کردن از لغزش های ارباب مروت .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): از لغزش های ارباب مروت , در گذرید, زیرا سوگند به آن که جانم در دست اوست , هر جوانمردی که بلغزددستش در دست خداست (و خدا بلندش می کند). ـ امام علی (ع): لغزش های ارباب مروت را ببخشید, زیرا که هیچ یک از آنان نلغزد, مگر این که دست خداوند دستش رابگیرد و او را بلند کند. ـ پیامبرخدا(ص): ازکیفردادن جوانمردچشم پوشید, مگر آن جا که پای حدی ازحدود خدا در میان باشد. ـ حـدود و مـجازات ها را با شبهات دور کنید و لغزش های ارباب مروت راببخشید مگر در حدی از حدود خدا. ـ گذشت از لغزش های ارباب مروت را غنیمت بشمرید.

بیماری .

بیماری .

ـ امام علی (ع): بیماری , زندان تن است . ـ بیماری یکی از دو زندان است . ـ بدن هارا از ناخوشی ها, رهایی نیست . ـ مصیبتی بزرگتر از ادامه یافتن بیماری جسم نیس . ـ از اشعری از صالح به سند خودمرقوما نقل می کنند که گفت : چهار چیزاست که اندک آن ها نیز بسیار است : آتش ,اندکش نیز بسیار است خواب , اندکش هم بسیار است بیماری , اندکش هم بسیار است و دشمنی اندکش هم بسیار است . ـ امـام سـجـاد(ع) ـ دعای آن حضرت درهنگام بیماری ـ : بار خدایا, تو را سپاس برتندرستی ام که پـیوسته در آن به سر می برم وتو را سپاس بر بیماریی که در بدنم پدیدآورده ای , زیرا نمی دانم , ای خدای من , کدام یک از این دو حالت (تندرستی یا بیماری)به سپاسگزاری تو شایسته تر و کدام یک ازاین دو زمان برای ستایش تو سزاوارتر است آیا زمان تندرستی یا زمان بیماری که مرا به وسیله آن (از گناهان) پاک کردی ؟ . ـ امـام عـلـی (ع): بدانید, که یکی از بلاهاتنگدستی است و سخت تر از تنگدستی بیماری تن است و سخت تر از بیماری تن ,بیماری دل است . ـ بـیچاره آدمیزاد, اجلش (بر او)پوشیده است و بیماری هایش پنهان وکردارش محفوظ پشه ای , او را دردمندمی کند جرعه ای گلوگیر, می کشدش و قطره عرقی او را بد بو می سازد. ـ بیماری هاازتندرستی زاییده می شوند. ـ به امام علی (ع) عرض شد: چگونه ای ای امیرمؤمنان ؟ حضرت فرمود: چگونه است حال کسی که با هـستی خود, نیست می شود و با تندرستی خود بیمار می شود ودر پناهگاه امنش , مرگ به سراغش می رود. ـ امـام عـلـی (ع): امـا اهـل طـاعـت را بـا جـای دادن در جوارخود پاداش می دهد و در سرای خود جـاودانـشـان می سازد,سرایی که فرودآیندگانش کوچ نکنند و حالشان دیگرگون نشود و ترس و وحشت ها به سراغشان نمی آید و بیماری ها به آنان نمی رسد.

بیماری اجر ندارد.

ـ پیامبر خدا(ص): هیچ مرد و زن مؤمن یا مرد و زن مسلمانی بیمار نمی شود, مگراین که خداوند به سبب آن بیماری گناه او راپاک می کند. ـ در هنگام عیادت از ام العلا که بیماربود ـ : ای ام العلا, بشارت بادا تو را, زیرا که خداوند به واسطه بیماری مسلمان , گناهان اورا می برد, همچنان که آتش ناخالصی آهن ونقره را می زداید. ـ گناهان شخص بیمار, همچون برگ درخت , می ریزد. ـ از مـؤمـن و بـیـتابی او از بیماری تعجب می کنم اگر می دانست که چه ثوابی در بیماری هست , بی گمان دوست می داشت پیوسته بیمار باشد تا آن گاه که پروردگارعزوجل خود را دیدار کند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) سـر بـه آسمان برداشت و لبخندی زد علتش را پرسیدند فرمود:آری , از دو فرشته ای تعجب کردم که ازآسمان به زمین فرود آمدند و به سراغ بنده مؤمن درستکاری در مصلا یـش کـه در آن نـمـاز مـی خـواند رفتند تا عمل روز و شب او رابنویسند اما وی را در نمازگاهش نـیـافـتـنـد پـس بـه آسـمـان رفتند و عرض کردند: ای پروردگار ما, به سراغ فلان بنده مؤمنت درمـصلایش رفتیم تا عمل شبانه روز او رابنویسیم اما پیدایش نکردیم , بلکه او را دردام (بیماری) تـو یافتیم ؟ خدای عزوجل فرمود: برای بنده من , تا زمانی که در دام من است , مانند خیر و ثوابی را بـنویسید که درزمان سلامتیش شب و روز انجام می داده است , زیرا بر من است که , وقتی سلامتی رااز او باز می گیرم , اجر کاری را که در زمان تندرستی اش می کرده است , برایش بنویسم . ـ امـام کـاظم (ع): هرگاه مؤمن بیمارشود, خدای عزوجل به فرشته دست چپ اووحی فرماید که برای بنده ام , تا زمانی که درزندان و بند من است , گناهی منویس و به فرشته دست راست او وحی می فرماید که همان حسناتی را که در زمان سلامتی بنده ام می نوشتی , برایش بنویس . ـ پـیـامبر خدا(ص): بنده هرگاه در راه نیکویی از عبادت سیر کند و آن گاه بیمارشود به فرشته مـوکـل بر او گفته می شود:همانند عملی را که در هنگام آزادیش (ازقید و زندان بیماری) انجام می داد, برایش بنویس تا آن گاه که او را آزاد کنم یا به خودم ملحق سازم . ـ امـام بـاقـر یـا امام صادق (ع): شبی را ازبیماری یا درد نخفتن , برتر و اجرش بزرگتراز یک سال عبادت است . ـ امـام عـلـی (ع) ـ به یکی از اصحاب خودکه بیمار شده بود ـ: خداوند, بیماری تو راوسیله کاهش گـناهانت گرداند چه آن که بیماری اجر ندارد, اما گناهان را می کاهد ومانند برگ های درخت , آن هـا را فـرومـی ریـزد مـزد در حـقـیـقـت بـرای گـفـتار زبان است و کردار با دست ها و پاها و خـدای سـبحان , به خاطر نیت درست و نهاد پاک ,هر یک

از بندگان خویش را که خواهد به بهشت می برد. تبیین . سـید رضی می گوید: و من می گویم :راست فرمود حضرت که بیماری اجر ندارد چون بیماری از جـمـلـه امـوری است که سزاوار عوض است ـ نه مزد ـ زیرا استحقاق عوض در مقابل کردارخدای بـزرگ بـا بـنـده اسـت , مانند دردها و بیماری ها وامثال آن اما مزد در مقابل کاری است که بنده می کندپس , میان عوض و مزد تفاوتی است که حضرت به اقتضای دانش عمیق و رای ثاقب خویش آن را بیان فرموده است پایان سخن سید رضی . هـمـچـنـان کـه مـلاحـظـه کـردید, احادیثی که درباره مزد و پاداش بیماری آمده دو دسته اند: دسـتـه ای حـاکـی از ایـنند که بیماری اجر و مزد ندارد, بلکه گناهان را می کاهد و دسته ای دیگر نـشـانگر آنند که بیماری اجر و پاداش دارد به نظر من , حدیث اخیرکه از مولایمان امیرمؤمنان (ع) روایـت شـده مـیـان این دو دسته از احادیث را جمع کرده است , زیرا درابتدای حدیث می فرماید: بـیـمـاری اجـر ندارد و درانتهای آن می فرماید: خداوند سبحان به سبب نیت درست صدر حدیث مـنـطـبق با مدلول احادیث دسته اول است و ذیل آن مطابق با احادیث دسته دوم ,زیرا نشانگر این اسـت کـه نـیـت پـاک و نهاد شایسته ,موجب اجر و رفتن به بهشت هستند احادیثی که بیانگر مزد داشـتـن بیماری هستند, به این مطلب تصریح دارند که کارهای شایسته ای را که شخص بیمار در زمـان تـنـدرسـتیش انجام می داده , در زمان بیماریش نیز برای او نوشته می شود به عبارت دیگر: اعمال شایسته ای را که بیمار نیت انجام آن هارا در صورت بیمار نبودن داشته است , برای اونوشته می شود دقت شود.

پنهان داشتن بیماری .

ـ پیامبر خدا(ص): از گنج های نیکی است , پنهان داشتن مصیبت ها و بیماری ها وصدقه . ـ چـهـار چـیز از گنج های بهشت است :پنهان داشتن ناداری , پنهان داشتن صدقه ,پنهان داشتن مصیبت و پنهان داشتن درد. ـ امـام علی (ع): در گذشته مرا برادری خدایی بود, که خردی دنیا در چشم او, وی را در دیدگان من بزرگ می نمود و از دردی شکوه نمی کرد, مگر آن گاه که از آن بهبودمی یافت . ـ خـداونـد بـه عزیر(ع) وحی فرمود:هرگاه بلایی به تو رسید, پیش آفریدگانم شکوه مکن , همان گونه که من وقتی بدی هاو رسوایی هایت فراز می آید از تو پیش فرشتگانم شکوه نمی کنم .

کسی که بیمار شود و شکوه نکند.

ـ پـیـامـبر خدا(ص): خدای عزوجل فرمود:هر که سه روز بیمار شود و از آن به هیچ یک از عیادت کنندگانش شکوه نکند, گوشت وخونی بهتر از آن گوشت و خونی که داردجایگزینش کنم پس , اگـراو را عافیت بخشم ,عافیتی بدون گناهش دهم و اگر جانش رابستانم , او را به جوار رحمت خود برم . ـ کسی که یک شبانه روز بیمار شودو به عیادت کنندگان خود شکوه نکند,خداوند در روز قیامت او را با خلیل خود,ابراهیم خلیل الرحمان , برانگیزد تا همچون برق جهان از صراط بگذرد. ـ امام علی (ع): هر کس دردی را که به او رسیده است سه روز از مردم پنهان بداردو به خدا شکایت کند, بر خداست که او را ازآن درد بهبود بخشد. ـ امـام بـاقـر(ع): هر کس درد و بلایی راکه گرفتار آن شده است از مردم پوشیده بدارد و از آن به درگاه خدای عزوجل شکوه کند, بر خداست که او را از آن بلا (وبیماری) عافیت بخشد. ـ امـام عـلـی (ع): بـیمار, در زندان خداست و تا زمانی که نزد عیادت کنندگان خود شکوه نکند, گناهانش پاک شود. ـ امـام صـادق (ع): شـکـایـت (از بـیماری)این نیست که آدمی بگوید: دیشب بیمارشدم , یا دیشب دردمـنـد و نـاخوش بودم بلکه شکایت این است که بگوید: به چنان دردی گرفتار شده ام که هیچ کس گرفتار آن نشده است .

کسی که بیماری خود را از پزشکان پوشیده بدارد.

ـ امام علی (ع): کسی که بیماری خود رااز پزشکان پوشیده بدارد, به بدن خودخیانت کرده است . ـ کسی که درد نهفته خود را کتمان کند, طبیبش را از درمان خویش ناتوان سازد.

سلامت را درد کافی است .

ـ پیامبر خدا(ص): برای سالم ماندن ,درد کافی است . ـ خداوند از شخص پلید دیو صفتی که به جان و مال او آسیبی نمی رسد, نفرت دارد. ـ عرب بادیه نشینی بر رسول خدا(ص)عبور کرد حضرت فرمود: ام ملدم رامی شناسی ؟ عرض کرد: ام مـلـدم چـیـست ؟ فرمود: دردی است که در سر می گیرد و بدن را تبدار می کند اعرابی گفت : هـرگـز به این درد مبتلا نشده ام وقتی آن مرد رفت , پیامبرفرمود: کسی که دوست دارد مردی از اهل دوزخ را ببیند به این مرد بنگرد. ـ امـام بـاقـر(ع): جـسم اگر بیمار نشود,سرمست می شود و در بدنی که به بیماری دچار نشود و سرمست شود, خیری نیست . ـ امـام علی (ع), بخشی از دعای آن حضرت در روز هریر : بار خدایا, من به تو پناه می برم از بیماریی که مرا گرفتار سازد و ازتندرستیی که مرا سرگرم و غافل گرداند. ـ داود(ع) می گفت : بار خدایا, نه بیماریی که مرا سنگین و بستری گرداند و نه تندرستیی که مرا به فراموشی و غفلت (ازیاد تو) کشاند, بلکه حد میان این دو (نصیبم فرما).

گونه های بیماری .

ـ زنـدیـقی از امام صادق (ع) پرسید:کودک خردسالی که نه گناهی کرده و نه جرمی از او سر زده است , چرا باید سزاواردردها و بیماری ها باشد؟ حضرت فرمود:بیماری ها چند گونه است : بیماری بلا وآزمایش و بیماری کیفر و بیماریی که علت مرگ و نابودی است حال آن که تو خیال می کنی که ایـن بیماری ها به سبب مصرف غذاهای بد و نوشیدنی های آلوده است , یا به سبب بیماریی است که مـادرش داشـتـه و خیال می کنی که هر کس به بدن خود درست رسیدگی و از آن مراقبت کند و درباره وضع خود نیک بیندیشد و غذاهای سودمند ومضر را بشناسد, بیمار نمی شود. و در گفته خود به کسی گرایش نشان می دهی که می پندارد بیماری و مرگ جز ناشی ازخوراک و آشـامـیـدنـی هـا نیست در حالی که آموزگار پزشکان , ارسطو و سردسته حکیمان , افلاطون , نیز مـردند و جالینوس پیر گشت و چشمانش کم سو شد و آن گاه که مرگ به سراغش آمد, نتوانست آن را ازخود دور کند.

عیادت از بیمار.

ـ پیامبر خدا(ص): عیادت کننده ازبیمار, در رحمت (خدا) غوطه ور می شو. ـ هرگاه مرد از برادر بیمار خودعیادت کند, در نخلستان بهشت میوه می چیند (یعنی چنان ثوابی کسب می کند که گویی از نخل های بهشت میوه می چیند). ـ عـیـادت کـننده از بیمار, در نخلستان بهشت میوه می چیند و هرگاه نزد بیماربنشیند, رحمت (خدا) او را فرا می گیرد. ـ امام صادق (ع): هر کس به عیادت بیماری برود, هفتاد هزار فرشته او رامشایعت می کنند و برایش آمرزش می طلبندتا آن گاه که به منزل خود برگردد. ـ پـیامبر خدا(ص): خدای عزوجل درروز قیامت می فرماید: ای پسر آدم ! من بیمار شدم اما عیادتم نـکـردی ؟ عـرض مـی کـنـد: پـروردگـارا, چـگـونـه تـو را عیادت کنم حال آن که تو پروردگار جـهانیانی ؟ می فرماید: مگر ندانستی که فلان بنده ام بیمار شد و عیادتش نکردی , مگرنمی دانستی که اگر به عیادتش روی , مرا نزداو می یابی ؟ .

آداب عیادت .

ـ پیامبر خدا(ص): بهترین عیادت , آن است که سبکتر برگزار شود. ـ پراجرترین عیادت , سبکترین آن است . ـ از کسی که به عیادت تو نمی آیدعیادت کن و به کسی که به تو هدیه نمی دهد,هدیه بد. ـ هر دو سه روز یک بار به عیادت بیمار بروید. ـ زمان عیادت , باید به اندازه زمان رگ کردن پستان شتر باشد ((18)) . ـ امام صادق (ع): زمان عیادت باید به اندازه زمان رگ کردن پستان شتریا یک دوش شترباشد. ـ امـام عـلـی (ع): بزرگترین پاداش را نزدخداوند عزوجل آن عیادت کننده ای دارد که هرگاه به عیادت برادرش برود, زمان کوتاهی نزد او بنشیند, مگر این که خود بیمار دوست داشته باشد و از او بخواهد که بیشتر بنشیند. ـ امـام صـادق (ع): عیادت کامل , این است که دستت را روی بازوی بیمار بگذاری وزود از پیش او برخیزی , زیرا عیادت احمق هابرای بیمار سخت تر از درد خود اوست . ـ یـکـی از مـوالی امام صادق (ع) گوید:یک نفر از یاران حضرت بیمار شد و ما عده ای از یاران امام بـرای عـیادت او بیرون رفتیم در راه با حضرت صادق (ع) مواجه شدیم از ما پرسید:کجا می روید؟ عرض کردیم : به عیادت فلانی می رویم فرمود: بایستید ما ایستادیم حضرت فرمود: آیا سیبی , بهی , ترنجی , کمی عطر یاترکه ای خوشبو به همراه یکی از شما هست ؟ عرض کردیم : از این چیزها با خود نداریم حضرت فرمود: مگر نمی دانید که بیمار از این که چیزی برایش ببرند, آرامش می یابد.

حکمت عیادت .

ـ پـیـامبر خدا(ص): به عیادت بیمار برویدو در تشییع جنازه شرکت کنید, که شما را به یادآخرت می اندازد.

بیمار نمایی .

ـ بـه امـام صـادق (ع) عـرض شـد: آیا فکرمی کنید که این خلایق , همگی مردم (و انسان)هستند؟ فرمود: کسی را که مسواک نمی زند وکسی را که بدون علت و بیماری خودش را به بیماری می زند و کسی را که بدون عزا و مصیبت سر و وضعش را ژولیده می کند, از شمار آن هابینداز. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): دو نـفر بیمارند:تندرستی که پرهیز می کند و بیماری که غذاهای زیان آور می خورد (و پرهیز نمی کند).

بیماری (متفرقه).

ـ امـام علی (ع): مانند کسی مباش که بدون عمل به (ثواب) آخرت امید بسته است اگر بیمار شود پـشـیـمـان می گردد و اگرسالم باشد, آسوده خاطر و غافل می شودچون عافیت یابد, خودپسند می شود و چون گرفتار شود, نومید می گردد. ـ اگـر بـیـمار شود, از این که عملی نکرده پشیمان می شود و اگر تندرست باشد,آسوده خاطر و غافل می گردد و عمل را به تاخیر می افکند. ـ هرگاه بیمار شود, به اخلاص و توبه روی می آورد. ـ ای بسا بیماری که نجات یابد وتندرستی که از پا درآید. ـ آیا آنان که از شادابی تندرستی برخوردارند, چیزی جز فرود آمدن بیماری ها را انتظار می کشند؟ . ـ امـام صـادق (ع): راه رفتن بیمار (دردوران نقاهت) باعث عود بیماری می شودپدرم وقتی بیمار می شد, او را روی پارچه ای می گذاشتند و برای انجام کارش , یعنی گرفتن وضو, حمل می کردند و این برای آن بود که می فرمود: راه رفتن بیمار باعث برگشت بیماری می شود.

مجادله .

قرآن . ((به زودی خواهند گفت : سه تن بودند و چهارمین آن ها سگشان بود و می گویند: پنج تن بودند و ششمین آن ها سگشان بود تیر در تاریکی می اندازند و (عده ای)می گویند: هفت تن بودند و هشتمین آن ها سگشان بودبگو: پروردگارم به شماره آن ها آگاهتر است جز اندکی (کسی شماره) آن ها را نمی داند پس درباره ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن و در مورد آن ها از هیچ کس جویا مشو)). ((کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن رامی خواهند و کسانی که ایمان آورده اند از آن هراسناکندو می دانند که آن حق است بدان که آنان که در موردقیامت تردید می ورزند, قطعا در گمراهی دور و درازی هستند)). ـ امام علی (ع): از مجادله وستیزه کردن بپرهیزید, زیرا این دو کار دل ها را نسبت به برادران بیمار می کنند و نفاق می رویانند. ـ امام صادق (ع): از مجادله کردن بپرهیز, که این کار عمل تو را بر باد می دهد واز جر و بحث کردن بپرهیز, که این کار تو راهلاک می گرداند و زیاد ستیزه مکن , زیرا که تو را از خدا دور می کند. ـ امام هادی (ع): مجادله کردن , دوستی دیرین را از بین می برد و پیوند استوار را ازهم می گسلد و کمترین چیزی که در مجادله هست , چیره جویی است و چیره جویی ,خود عامل اصلی قطع رابطه می باشد. ـ امام عسکری (ع): مجادله مکن که احترامت از بین می رود و شوخی مکن که برتو گستاخ می شوند. ـ امام علی (ع): نتیجه مجادله , دشمنی و کینه توزی است . ـ هر که آبروی خود را می خواهد,باید مجادله را رها کند. ـ پیامبر خدا(ص): رها کنید مجادله را,زیرا مؤمن مجادله نمی کند, رها کنید مجادله را, زیرا مجادله گر قطعا زیان می بیند. ـ امام علی (ع): مجادله , تخم شر است . ـ کسی که یقینش درست باشد, به مجادله بی رغبت است . ـ شش کس اندکه با آن هامجادله نشاید:فقیه , رئیس , فرومایه , بدزبان , زن و کودک .

مجادله نکنید هر چند حق با شما باشد.

ـ پیـامبر خدا(ص): هیچ بنده ای کاملا به حقیقت ایمان نرسد, مگر آن گاه که مجادله را رها کند, هرچند بر حق باش . ـ امـام عـلـی (ع): هـیـچ بنده ای به حقیقت ایمان نرسد, مگر این که در عین حال که حق با اوست مجادله را رها کند. ـ پیامبر خدا(ص): من برای کسی که مجادله را رها کند هرچند بر حق باشد و برای کسی که دروغ گـفـتـن را اگـرچه به شوخی ,ترک گوید و برای کسی که اخلاقش را نیکوگرداند, خانه ای در حومه بهشت و خانه ای در مرکز بهشت و خانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم . ـ مـجـادله را رها کنید کسی که حق با او باشد و با این حال مجادله را رها کند, من برایش سه خانه در حومه و وسط و بالای بهشت ضمانت می کنم . ـ کـسـی کـه حـق بـا او بـاشد و با این حال مجادله را رها کند, من برایش خانه ای در حومه بهشت ضـمـانـت مـی کـنم کسی که درحال شوخی هم دروغ نگوید, من برایش خانه ای در وسط بهشت ضـمـانت می کنم وکسی که باطنش را نیکو گرداند, من برای اوخانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم . ـ کسی که وقتی حق با او نیست مجادله نکند, خانه ای در حومه بهشت برایش ساخته می شود کسی کـه حـق بـا او بـاشـد ومـجـادله نکند, خانه ای در وسط بهشت برایش ساخته می شود و کسی که اخلاقش رانیک گرداند, خانه ای در بالای بهشت برایش ساخته می شود. ـ پارساترین مردمان , کسی است که مجادله را رها کند هرچند حق با او باش . ـ امام صادق (ع): از فروتنی است که مجادله را رها کند هرچند حق با او باشد. ـ پیامبر خدا(ص): کسی که حق با او باشدو با این حال مجادله را رها کند, خانه ای دربالای بهشت برایش ساخته می شود و کسی که وقتی حق با او نیست مجادله نکند, خانه ای در حومه بهشت برایش ساخته می شود.

کسی که مجادله با او شایسته نیست .

ـ امـام حـسـیـن (ع): هـرگـز با شخص حلیم (بردبار یا خردمند) و سفیه مجادله مکن ,زیرا حلیم دشمنت دارد و سفیه آزارت رساند. ـ امـام صـادق (ع): هیچ گاه با شخص حلیم و سفیه مجادله مکن , زیرا حلیم دشمنت دارد و سفیه نابودت کند. ـ هـر کـس بـا شـخص حلیم مجادله کنداو را دور گرداند و هر کس با سفیه مجادله کند, او را به هلاکت افکند. ـ ورقـة بـن نـوفـل هـرگاه نزد خدیجه دخت خویلد(ع) می رفت , به او سفارش می کرد: ای دختر برادرم , با شخص نادان ودانا مجادله مکن , زیرا اگر با نادان مجادله کنی , تو را آزار می دهد و اگر با دانا مجادله کنی , دانش خود را از تو دریغ می کند. ـ امام رضا(ع): زنهار با دانایان مجادله مکن , زیرا تو را رها می کنند و زنهار بانابخردان مجادله مکن , زیرا نسبت به تونادانی می کنند.

پیامدهای مجادله زیاد.

ـ امام علی (ع): سبب دشمنی وکینه توزی , مجادله زیاد است . ـ کسی که زیاد مجادله کند, از خطاایمن نیست . ـ کانون بدی ها, لجاجت و مجادله زیاد است . ـ با وجود مجادله زیاد, دوستی ومحبت جایی ندارد. ـ کسی که به ناحق مجادله بسیار کند,کوری او از (دیدن) حق بپاید. ـ شک بر چهار پایه استوار است : برمجادله و وحشت و تردید و تن سپاری کسی که مجادله را شیوه [دین] خود گرداند,شبش صبح نشود (از تاریکی شک به روشنایی یقین نرسد).

شوخی .

ستایش شوخی .

ـ پیامبر خدا(ص): من شوخی می کنم , اماجز حق نمی گویم . ـ مؤمن شوخ و شنگ است و منافق اخمو و عصبانی . ـ امـام صـادق (ع): هـیـچ مـؤمنی نیست ,جز این که در او ((دعابه)) هست راوی می گوید: عرض کردم : دعابه چیست ؟ فرمود: شوخی . ـ به یونس شیبانی ـ : با یکدیگرشوخی هم می کنید؟ عرض کردم : کم فرمود:این گونه نکنید, زیرا شـوخـی از خوشخویی است و تو بدان وسیله برادرت را شادمی سازی رسول خدا(ص) برای این که کسی را شاد کند, با او شوخی می کرد. ـ پـیـرزنی نزد پیامبر(ص) آمد حضرت به او فرمود: پیر به بهشت نمی رود پیرزن گریست حضرت فرمود: در آن روز تو پیرنخواهی بود خدای متعال می فرماید: ((ماآنان را پدید آوردیم پدید آوردنی و ایشان را دوشیزه گردانیدیم)). ـ معمربن خلا د : از حضرت ابوالحسن (ک اظم)(ع) پرسیدم و گفتم : فردی با عده ای می نشیند و با هم می گویند و شوخی می کنندو می خندند, فرمود: اگر چیزی نباشداشکالی ندارد ـ به گمانم مـقـصـود حـضرت (از:اگر چیزی نباشد) ناسزاگویی بود ـ سپس فرمود: بادیه نشینی بود که نزد رسول خدا(ص) می آمد و برای آن حضرت هدیه می آورد و همان جا می گفت : پول هدیه ما رابده و رسول خدا(ص) می خندید آن حضرت هرگاه اندوهگین می شد, می فرمود: آن بادیه نشین چه شد؟ کاش نزد ما می آمد. ـ انـس : مردی نزد پیامبر(ص) آمد وعرض کرد: ای رسول خدا, به من مرکبی بده که سوارش شوم پـیامبر(ص) فرمود: ما تو رابر فرزند ناقه ای سوار می کنیم مرد عرض کرد: فرزند ناقه را می خواهم چه کنم ؟ پیامبرفرمود: مگر شتر را جز ناقه می زاید!. ـ عـوف بـن مـالـک اشجعی : در جنگ تبوک به حضور پیامبر که در خیمه ای پوستی بود, رسیدم و سـلام کـردم پیامبرجواب سلامم را داد و فرمود: داخل شو من گفتم : ای رسول خدا, همه هیکلم بیاید؟ فرمود: همه هیکلت و من داخل شدم . ـ زیـد بـن اسـلـم : زنـی به نام ام ایمن نزدرسول خدا(ص) آمد و عرض کرد: شوهرم شما را دعوت مـی کند پیامبر فرمود:شوهرت کیست , همان که در چشمش سفیدی است ؟ زن گفت : به خدا در چشم اوسفیدی نیست ! پیامبر فرمود: چرا, هست گفت : نه به خدا پیامبر(ص) فرمود: هر کسی در چشمش سفیدی هست منظور حضرت سفیدی دور سیاهی چشم بود. ـ امام باقر(ع): خدای عزوجل دوست داردکسی را که در میان جمعی شوخی و بذله گویی کند, به شرط آن که ناسزاگویی نباشد.

نکوهش شوخی .

ـ پیامبر خدا(ص): ای علی , شوخی مکن که ارج و احترامت از بین می رود و دروغ مگو که نورانیتت از میان می رود. ـ امام علی (ع): هیچ انسانی (مردی)شوخیی نکرد, مگر این که پاره ای از عقل خود را دور انداخت . ـ شوخی , کینه بر جای می گذارد. ـ شوخی را رها کن , زیرا شوخی بارورکننده کینه است . ـ هر که شوخی کند, سبک می شود. ـ هر چیزی را تخمی است و تخم دشمنی شوخی است . ـ آفت ابهت , شوخی است . ـ امام صادق (ع): شوخی , دشنام کوچک است . ـ امـام علی (ع): از شوخی بپرهیزید,زیرا که شوخی بدخواهی می آورد و کینه برجای می گذارد و آن دشنام کوچک است . ـ امام صادق (ع): شوخی مکن , زیرانورانیتت از بین می رود. ـ امام کاظم (ع): از شوخی بپرهیز که آن نور ایمانت را می برد, و مردانگی تو راسبک می گرداند. ـ امام صادق (ع): از شوخی بپرهیزید,زیرا آبرو و وقار مردان را از بین می برد. ـ ابـوالـحسن که از شرکت کنندگان درپیمان عقبه و جنگ بدر بود, می گوید: بارسول خدا(ص) نشسته بودیم که مردی (ازجمع ما) برخاست و رفت و کفش هایش رافراموش کرد یک نفر آن ها را بـرداشـت وزیـر خـود گـذاشـت آن مرد برگشت و گفت :کفش هایم ؟ افرادی که آن جا نشسته بودند,گفتند: ما آن ها را ندیده ایم مردی که کفش هارا زیر خود پنهان کرده بود, گفت :این جاست رسـول خـدا فرمود: ترساندن مؤمن چه معنا دارد؟ مرد گفت : ای رسول خدا, به شوخی این کار را کردم پیامبر دو یاسه بار فرمود: ترساندن مؤمن چه معنا دارد؟ !. ـ پیامبر خدا(ص): بنده به ایمان ناب نرسد, مگرآن گاه که شوخی و دروغ را ترک گوید و مجادله را رها کند, هر چند بر حق باشد. ـ امام صادق (ع): هرگاه مردی رادوست داشتی , با او نه شوخی کن نه مجادله . ـ شوخی مکن , که برتوگستاخ می شوند.

شوخی و مسخرگی .

ـ امام علی (ع): بسا شوخیی که به جد انجامد. ـ بترس تا بر حذر باشی و مسخرگی نکن که کوچک می شوی . ـ از مسخرگی و بازی و شوخی زیادو خنده و چرندگویی دوری کن . ـ چیره آمدن مسخرگی , عزم جدی رااز بین می برد. ـ هر که زیاد شوخ و غیرجدی باشد,نادان شمرده شود. ـ مسخرگی زیاد, نشانه نادانی است . ـ هـر که مسخرگی اش زیاد باشد, جدی بودنش از بین برود (و مردم سخنان وکردارهای جدی او را نیز به شوخی گیرند وبه آن ها اهمیتی ندهند). ـ هر که مسخرگی را عادت خود قراردهد, جدی بودنش شناخته نشود. ـ هر که مسخرگی بر او چیره آید,خردش تباه شو. ـ هر که عقلش کم باشد, شوخی وناجدی بودنش زیاد باشد. ـ کامل , آن کسی است که جدی بودنش بر مسخرگی اش چیره آید. ـ خـردمـنـدترین مردم , کسی است که جدی بودنش بر مسخرگی اش چیره باشد ودر برابر هوس خود از عقلش کمک بگیرد.

شوخی زیاد.

ـ پیامبر خدا(ص): شوخی زیاد, آبرورا می برد. ـ امام علی (ع): شوخی زیاد (انسان را)از هیبت می اندازد. ـ هر که زیاد شوخی کند, هیبتش کم می شود. ـ شوخی زیاد, ارج و احترام را می بردو موجب دشمنی می شود. ـ هر که زیاد شوخی کند, نادان شمرده می شود. ـ هر که زیاد شوخی کند, احمق به شمارمی آید. ـ هر که زیاد شوخی کند, وقارش کم می شود. ـ هر که زیاد شوخی کند, از داشتن بدخواه و کسی که او را خفیف شماردبی نصیب نخواهد بود. ـ در سبکسری و شوخی زیاد,حماقت نهفته است . ـ زیاده روی در شوخی , حماقت است .

مسخ .

مسخ .

قرآن . ((و کسانی از شما را که در روز شنبه (از فرمان خدا)تجاوز کردند, نیک شناختید پس ایشان را گفتیم :بوزینگانی طرد شده باشید و ما آن (عقوبت) را برای حاضران و (نسل های) پس از آن عبرتی و برای پرهیزگاران , پندی قرار دادیم)). ـ امام باقر(ع): و از جمله قانون وروشی که خدای عزوجل موسی (ع) را به آن امر فرمود,این بود که روز شنبه را برای آن ها مقرر داشت که هر کس روز شنبه را بزرگ شمرد و از ترس خدا بی احترامی به این روز را روا نشمارد,خداوند او را به بهشت برد و هر که احترام این روز را نگه ندارد و کاری را که خداوند در آن روز نهی کرده (صید ماهی) حلال شمرد, خدای عزوجل او را به دوزخ برد اما چون (صید یاخوردن) ماهی ها را روا شمردند و در روز شنبه آن ها را حبس کردند و (روز بعد صید کردند و)خوردند, خدا بر آن ها خشم گرفت بدون آن که به خدای رحمان مشرک شده یا در آن چه موسی آورده بود شک کنند خداوند عزوجل می فرماید: ((کسانی از شما را که در روز شنبه (ازفرمان خدا) تجاوز کردند, نیک شناختید پس ,ایشان را گفتیم : بوزینگانی طرد شده باشید. ـ امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((کسانی ازبنی اسرائیل که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم نفرین شدند)) ـ : با نفرین داود به خوک تبدیل شدند و با نفرین عیسی بن مریم به بوزینه .

ـ امام باقر(ع): در کتاب علی (ع) یافتیم که جماعتی از اهالی ایکه , از قوم ثمود, بودند که درروز شنبه ماهی هابه جانب آن ها پیش می آمدند,تا خداوند اطاعت آنان را در این باره بیازمایدروز شنبه ماهی ها وارد جوی ها و نهرهایی که ازجلو خانه ها و مراکز تجمع آن ها می گذشت ,می شدند و آن مردم به صید آن ها می پرداختند ومدت ها این کار را می کردند و احبار و علمایشان هم آن ها را از صید, نهی نمی کردند وانگهی شیطان به گروهی از آن ها تلقین کرد که شما ازخوردن ماهی در روز شنبه

نـهـی شـده ایـد نـه از صـیـدآن لـذا ایـن جـمـاعـت روز شـنـبـه صـید می کردند وروزهای دیگرماهی های صیدشده را می خوردند. گـروهـی از آن هـا گـفـتـنـد: هـم ایـنـک ما ماهی هارا صید می کنیم و بدین ترتیب (از فرمان خـدا)سـرپـیـچـی کـردند گروهی از ایشان به سمت راست رفتند (و از صید خودداری کردند) و (بـه صـیـد کـنـنـدگان) گفتند: با فرمان خدا مخالفت نکنید, که به کیفر او گرفتار می شوید و گـروهی دیگر هم به سمت چپ کناره جستند و سکوت کردند و صیدکنندگان را اندرز ندادند و بـه گروهی که آن ها را اندرز داده بودند گفتند:((برای چه گروهی را که خدا هلاکشان می کند یاعذابی سخت به آنان خواهد چشاند, اندرزمی دهید؟)) آن گروهی که اندرزشان داده بودندپاسخ دادنـد: ((تـا مـا را پـیش پروردگارتان عذری باشد و شاید که آنان بپرهیزند)) پس خدای عزوجل فرمود: ((پس , هنگامی که آن چه رابدان تذکر داده شده بودند از یاد بردند)) یعنی چون اندرزی را که به آن ها (درباره ترک نافرمانی خدا و صید ماهی) داده شده بود پشت گوش انداختند و به گناه ادامه دادند پس طایفه ای که آن ها را اندرز داده بودند, گفتند: به خدا قسم که با شما نمی آمیزیم و امشب را در این شهرتان که در آن خدا را نافرمانی کرده اید با شما به سرنمی بریم , زیرا می ترسیم بر شـمـا بلا نازل شود وما هم در آتش شما بسوزیم لذا, از ترس این که بلا به ایشان رسد شهر را ترک گـفتند و جایی نزدیک شهر رفتند و شب را زیر آسمان به سربردند, صبح که شد این اولیای خدا و فـرمانبران فرمان او رفتند تا از حال و روز نافرمانان خبربگیرند چون به دروازه شهر رسیدند, آن را بـسـتـه یافتند در را کوبیدند اما جوابی نشنیدند و یک کلمه هم به گوششان نخورد لذا نردبانی به دیـوارشهر گذاشتند و از بین خود یک نفر را بالافرستادند او از بالای دیوار داخل شهر را نگاه کرد نـاگاه دید مردم به صورت عده ای بوزینه درآمده اند که بر یکدیگر بانگ می زنند به همراهان خود گـفـت : ای مـردم , به خدا صحنه عجیبی می بینم ! گفتند: چه می بینی ؟ گفت : مردم به صورت بـوزیـنـه در آمـده انـد و دم دارنـد و بـریـکـدیـگـر بـانـگ مـی زنـنـد آن عـده در راگـانـیـدـف شـکـستندحضرت فرمود:بوزینگان خویشان انسی خود راشناختند اما این انسان ها خویشان بوزینه شده خود را نشناختند آن عده به بوزینگان گفتند:نگفتیم این کار را نکنید؟ . علی (ع) فرمود: سوگند به خدایی که دانه راشکافت و انسان را آفرید من خویشان ونسب های آن ها را در میان این امت می شناسم که نهی از منکر نمی کنند و در صدد تغییر گناهان بر نمی آیند بلکه آن چه بدان فرمان داده شده اندفرو گذاشتند و تارومار شدند خداوند عزوجل می فرماید: ((دور باد (از رحـمت خدا) گروه ستمکاران)) و می فرماید: ((کسانی را که از (کار)بد باز می داشتند, نجات دادیـم و کـسـانـی را که ستم کردند, به سزای آن که

نافرمانی می کردند, به عذابی سخت گرفتار کردیم)). توضیح : علامه طباطبایی , بعد از تفسیر آیات 63تا 74 سوره بقره , تحت عنوان ((بحثی فلسفی))می گوید. این سوره , همچنان که ملاحظه می کنید, مشتمل بر چندین نشانه اعجاز در سرگذشت بنی اسرائیل ودیگران می باشد مانند شکافتن دریا و غرق کردن فرعونیان در آیه ((و آن گاه که دریا را برای شماشکافتیم و فرعونیان را غرق کردیم)) و صاعقه زدن بنی اسرائیل و زنده کردن آن ها پس از مرگ در آیه ((و آن گاه که گفتید: ای موسی ! هرگز به تو ایمان نیاوریم)) و سایه افکندن ابر بر سر آن ها و فروفرستادن گزانگبین و بلدرچین برای آنان در آیه ((وابر را بر فراز آنان سایبان کردیم)) و جوشیدن چشمه ها از سنگ در آیه ((و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد)) و بلند شدن کوه بر فرازسر آنان در آیه ((و (کوه) طور را بر فراز شماافراشتیم)) و مسخ شدن عده ای از آن ها در آیه ((پس , ایشان را گفتیم : بوزینگانی طرد شده باشید))و زنده کردن کشته , به وسیله قسمتی از گاو ذبح شده در آیه ((پس , گفتیم قسمتی از آن (گاو) را به اوبزنید)) و مانند زنده کردن عده ای دیگر در آیه ((آیاندیدی کسانی را که از خانه های خود خارج شدند)) ومانند زنده کردن شخصی که از آبادی ویران شده ای گذشت , در آیه ((یا چون آن کس که از آبادیی که بال هایش یکسره فرو ریخته بود, عبورکرد)) و مانند زنده کردن مرغان به دست ابراهیم درآیه ((و آن گاه که ابراهیم گفت : پروردگارا, به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی)) این هادوازده معجزه و خارق عادت است که بیشتر آن هادر میان بنی اسرائیل واقع شده و قرآن یاد کرده است در مباحث گذشته مساله امکان وقوع معجزه را واین که کارهای خارق العاده اموری شدنی هستند ودر عین حال ناقض قانون کلی علیت نمی باشند,توضیح دادیم و روشن شد که دلیلی ندارد آیاتی راکه در وقوع اعجاز ظهور دارند, تاویل و توجیه کنیم مگر این که از موضوعات محال باشد, مانند تقسیم عدد سه به دو عدد صحیح متساوی و یا متولد شدن نوزادی که خودش پدر خودش باشد, زیرا این اموراصولا شدنی نیستند. البته , پاره ای معجزات , مانند زنده کردن مردگان و مسخ افراد بشر به بحث دیگری مربوط می شود دراین جا بعضی می گویند: در جای خود ثابت شده که موجود برخوردار از قوه کمال و فعلیت , چنانچه ازحالت قوه به فعل در آید, دیگر محال است باردیگر به حالت قوه برگردد همچنین هر موجودی که وجودش کاملتر باشد, در سیر تکاملی خود, به وجودناقص تر از خود باز نمی گردد انسان هم وقتی می میرد, نفس او از ماده مجرد و برهنه می شود و به موجودی مجرد مثالی یا عقلی تبدیل می شود و این دو مرتبه (تجرد مثالی و عقلی) فراتر از مرتبه ماده است بنابراین , محال

است که بعد از مرگ , نفس دوباره به ماده تعلق بگیرد, زیرا مستلزم بازگشت شیئ از فـعـلیت به قوه می باشد و این محال است همچنین وجود انسان از سایر انواع حیوان کاملتراست بنابراین , محال است که انسان , از طریق مسخ ,به صورت یکی از آن ها در آید. پـاسخ این است : این که گفته اند وقتی چیزی ازحالت قوه به فعل درآمد, دیگر محال است مجددا بـه حالت قوه برگردد, یک حقیقت تردیدناپذیر است اما بازگشت مرده به زندگی دوباره دنیا به طـور کلی ونیز مسخ شدن از مصداق های این قاعده نیستندتوضیح این که آن چه از حس و برهان به دست می آید این است که جوهر نباتی مادی هر گاه درمسیر تکامل حیوانی قرار بگیرد, به سوی حـیـوانـیـت حـرکـت می کند و صورت حیوانی , که یک صورت مجرد برزخی است , پیدا می کند و حـقـیقت آن ,ادراک جزئی خیالی است که موجود از خودش داردایـن صورت حیوانی وجود کمال جوهر نباتی ومرحله فعلیت این قوه است که از طریق حرکت جوهری به آن مرحله می رسد و محال اسـت روزی به جوهر مادی برگردد و ماده بشود مگر این که نفس حیوانی از ماده خود جدا شود و در نتیجه , ماده با صورتی مادی باقی بماند, مثل این که حیوان بمیردو به صورت جسمی بی جان و تحرک در آید. وانـگـهـی , صـورت حـیـوانـی مـنـشا یک رشته افعال ادراکی است که از آن سر می زند و حالات عـلمیه ای نیز بر آن مترتب می باشد که با سرزدن آن ها از این صورت حیوانی , هر یک از این حالات در نفس ,نقش می بندد و نقشی از پی نقشی در نفس صورت می بندد و هر گاه نقشهای هم شکل و هـمـانـنـد ابـنـوه شوند, نقش واحدی شکل می گیرد و به صورت ثابت تغییر ناپذیر ملکه راسخ و ریـشه داری تبدیل می شود این صورت نفسانی جدیدی است که ممکن است به واسطه آن نوعی از نـفس حیوانی پدید آید وبه حیوانی خاص که دارای صورتی خاص است ونوع آن را تعیین می کند, تبدیل شود مانند صورت مکر و کینه و شهوت و وفاداری ودرندگی و امثال این ها اما اگر ملکه ای حاصل نشود,نفس در همان مرتبه ساده قبلی خود باقی می ماندمانند گیاه که هر گاه از حرکت جـوهری خود بازایستد, به همان حالت نبات باقی می ماند و به فعلیت حیوانی نمی رسد اگر نفس بـرزخـی از نظر حالات وافعال تکامل دفعی پیدا کند, در همان مرحله اول وجود, علاقه اش با بدن قـطـع مـی شـود امـا به واسطه افعال ادراکی متعلق به ماده خود تدریجا تکامل می یابد تا آن که به حـیـوان خـاصی تبدیل می شود این در صورتی است که عمر طبیعی یا مقدار قابل توجهی از آن را سپری کند, اما اگر مانعی مانند مرگ غیرطبیعی بر سر راه آن پدید آید و نگذارد نفس برزخی عمر طـبـیـعـی خود را کامل کند یا مقدار قابل اعتنایی از آن را بگذراند, در این صورت به همان حالت سادگی حیوانیت خود باقی می ماند. حال , اگر حیوان در مسیر انسانیت , یعنی

وجودی که ذات خود را به صورت کلی و مجرد ازماده و لـوازم آن , مـانـنـد مـقـدار و رنگ و غیره تعقل وادراک کند قرار گیرد, در سایه حرکت جوهری ازحـالـت فـعـلـیت مثالی (تجرد برزخی حیوانی) که حالت قوه عقل است , به مرحله فعلیت تجرد عـقـلـی مـی رسد و صورت انسان بالفعل در او حاصل می شود و البته محال است که این فعلیت به مرحله قوه خود که همان تجرد مثالی است , بازگشت کند. این صورت (انسانی) نیز دارای افعال و احوالی است که از تراکم تدریجی آن ها صورت خاص تازه ای پدید می آید که موجب تنوع نوعیت انسان است نظیر آن چه درباره تنوع حیوانی گفته شد. با توجه به این مطالب , روشن می شود که اگر فرض کنیم انسانی پس از مرگ به دنیا برگردد و از نـو بـه مـاده , مـخصوصا ماده ای که نفس او قبلا به آن تعلق داشته است , تعلق بگیرد, این امر اصل تجرد نفس اورا از بین نمی برد, زیرا پیش از قطع ارتباطش با ماده نیز مجرد بود و در صورت تعلق دوباره به آن , این تجرد خود را حفظ می کند منتها چیزی که هست این است که بر اثر مرگ , ابزاری که فعل نفس را با ماده ارتباط می داده از بین رفته است و از این رو قادر به انجام کار مادی نیست , درست مانند صنعتگری که ابزارها و وسایل لازم برای انجام کار خود را از دست داده باشد اما وقتی نفس دوباره به ماده تعلق گیرد,قوای آن و ابزارهای بدنی اش را مجددا به کارمی اندازد و احوال و مـلکاتی را که کسب کرده بوده ,به واسطه افعال جدید به مرتبه ای بالاتر از آن چه قبلاداشته است , می رساند و تکامل جدیدی پیدا می کندبدون آن که سیر نزولی و عقبگرد از حال کمال به نقص و از فعل به قوه کرده باشد. مـمکن است بگویید که لازمه این سخن , قبول قسر دائمی است , حال آن که قسر دائم قطعا باطل ونادرست است , زیرا نفس مجرد جدا شده از بدن اگردر طبیعت آن این امکان وجود داشته باشد کـه , بـاتـعـلـق دوباره به ماده , به لحاظ افعال مادی تکامل یابد, محرومیت آن از رسیدن به چنین کمالی برای همیشه , مستلزم این است که از آن چه طبیعتش اقتضا می کند محروم شود, چه آن که هـمـه نفسها ازطریق اعجاز یا خرق عادت به دنیا بر نمی گردند و ازطرفی محرومیت مستمر نیز قسر دائمی است . پـاسـخ ایـن اسـت کـه نـفـوسـی کـه در دنـیـا از قـوه بـه فـعلیت می رسند و با رسیدن به حد و مـرحله ای می میرند, همیشه به حالت امکان کمال یابی بعدی باقی نمی مانند بلکه پس از مدتی آن حالت فعلیت موجود در آن ها ثبات به خود می گیرد و یا تبدیل به صورت عقلی مناسبی می شود و به آن حال باقی می ماند و دیگر آن امکان رسیدن به کمال بعدی ازبین می رود بنابراین , انسانی که با نفس بسیط و ساده از دنیا می رود و فقط یک سلسله کارهای نیک و بدانجام داده , چنانچه مدتی بـیشتر زندگی می کردممکن بود بر اثر تکرار افعال صورت سعادتمند یاشقاوتمندی را برای

نفس ساده خود کسب کند. هـمـچـنین اگر پس از مرگ به دنیا بازگردد و زندگی کند, ممکن است که برای صورت قبلی خـود صـورت جدیدی کسب کند و چنانچه برنگشت در عالم برزخ , طبق افعالی که در دنیا کسب کرده , پاداش داده یا عذاب می شود تا آن گاه که صورت عقلی مناسبی با صورت مثالی قبلی خود پیدا کند و در این هنگام امکان مذکور از بین می رود و تنها امکان تکامل عقلی برایش باقی می ماند چنین نفسی اگر به دنیا بازگردد ـ مانند نفوس انبیا و اولیا چنانچه پس ازمرگ به دنیا برگردند ـ مـمکن است صورت عقلیه دیگری از ناحیه ماده و افعال متعلق به آن حاصل شود و اگر برنگشت بـرایـش هـمـان خواهد بود که دردنیا کسب کرده است , یعنی کمال و بالا رفتن به مدارج کمال و حرکت در مسیر آن . روشـن اسـت کـه ایـن مـعـنـا (بقای امکان کسب کمالات عقلی از طریق بازگشت به دنیا) قسر دائم نیست , زیرا اگر صرف محروم ماندن موجودی ازکمالات ممکن برای آن به واسطه تاثیر علل وعـوامـلـی مـؤثـر, قـسـر دائمـی بـاشد, در آن صورت بیشتر حوادث این جهان , که عالم تزاحم و تـضـادمـی بـاشد, یا همه آن ها در یک حالت قسر دائم خواهند بود چه آن که کلیه اجزای این عالم طـبـیـعـی در یـکـدیگر مؤثرند قسر دائم در حقیقت این است که در نهاد نوعی از انواع موجودات اقتضای کمالی از کمالات , یا استعدادی قرار داده شود ولی , به واسطه وجود مانعی در ذات خود آن مـوجـود یـامـانعی خارجی که طبق غریزه و نهادش در صددابطال آن کمال می باشد, آن کمال یا اسـتعداد هیچ وقت به منصه ظهور نرسد, که در این صورت نهادن آن مقتضی کمال یا استعداد در نـهـاد آن مـوجـود بـاطل و بیهوده خواهد بود دقت شود به همین ترتیب , اگرفرض کنیم انسانی صـورت انسانیش تغییر کند و به صورت نوع دیگری از انواع حیوان مانند بوزینه وخوک درآید, این در حـقـیـقت صورتی روی صورت است , یعنی فرد مزبور ((انسان ـ میمون)) یا ((انسان ـخوک)) مـی باشد, نه انسانی که انسانیت او زایل گشته و صورت خوک یا بوزینگی به جای آن نشسته است خـلاصـه ایـن کـه , انـسـان هـر گاه صورتی از صورملکات را کسب کند, نفس او آن صورت را به خـودمی گیرد و دلیلی ندارد که , همچنان که پس از مرگ در آخرت این صورتها ظهور می کنند, در هـمـیـن دنـیانیز تاحدی از مرحله کمون به مرحله بروز نتوانندبرسند پیش از این گفتیم که نفس انسانی در آغازپیدایش خود حالتی ساده دارد که به سبب آن می تواند به صورت خاصی متنوع شود و از آن حالت ابهام و اطلاق بیرون آید بنابراین , انسانی که مسخ می شود, انسان است و در عین حال مسخ شده ,نه این که مسخ شده ای است فاقد انسانیت . در نـشریات روزانه , اخباری از مجامع علمی اروپا وآمریکا می خوانیم که نشان می دهد حیات پس ازمـرگ و نـیـز تـبدیل شدن صورت انسان به صورت موجود دیگری شدنی است

گرچه ما در این مباحث به این گونه خبرها تکیه نمی کنیم اما پژوهشگران حقیقت جو نباید آن چه را که دیروز می خوانده اندامروز به بوته فراموشی بسپارند. ممکن است بگویید: بنابراین , عقیده به تناسخ مانعی ندارد. پاسخ می دهیم که چنین نیست , زیرا تناسخ ـیعنی نفسی که به نوع کمال خود رسیده پس ازمفارقت از بدن به بدن دیگری تعلق گیرد ـ محال است چه آن که اگر این بدن دوم خود دارای نفس باشد لازمه تناسخ این است که دو نفس به یک بدن تعلق گیرد و این یعنی وحدت کثیر و کثرت واحد(که محال می باشد) و اگر دارای نفس نباشد, لازم می آید که آن چه بالفعل است , به مرحله قوه برگردد,مثلا شخص سالخورده و پیر به کودکی برگردد براساس همین سخن , تعلق گرفتن نفس کامل شده انسانی که از بدن مفارقت کرده , به یک بدن نباتی یاحیوانی نیز محال است .

قطع نسل مسخ شدگان .

ـ پیامبر خدا(ص): خدای متعال برای هیچ مسخ شده ای نسلی و بازمانده ای نگذاشت (این) بوزینه ها و خوک ها قبلا بوده اند. ـ خداوند هیچ موجودی را مسخ نکرد, که برایش دنباله و نسلی باشد. ـ خداوند هر موجودی را مسخ کرد,برایش نسل یا دنباله ای باقی نگذاشت . توضیح :. در ((مـجـمـع الـبـیان)) در تفسیر آیه ((ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت)) از قول ابن عـبـاس آمـده اسـت که گفت : خدای متعال آن ها را با مسخ کردن کیفر داد آن ها بر یکدیگر بانگ می کردند وسه روز نه چیزی خوردند و نه آشامیدند و نه زاد وولد کردند و پس از سه روز, خداوند متعال آنان راهلاک کرد و بادی وزیدن گرفت و آن ها را در آب انداخت خداوند هیچ قومی را مسخ نـکـرد, مگر این که نابودشان ساخت و این میمون ها و خوک ها ازنسل آن عده نیستند بلکه آنان به صـورت این حیوانات مسخ شدند به اتفاق آرا مسلمانان در میان میمون ها و خوک ها از فرزندان آدم وجـود نـدارد واگـر این ها از فرزندان مسخ شدگان بودند, بی گمان این حیوانات آدمیزاد بودند مـجـاهـد می گوید: آنان به میمون تبدیل نشدند, بلکه این مثلی است که خدای متعال زده است , چـنان که فرموده است :((مانند مثل الاغ که کتاب هایی را حمل می کند)) ازمجاهد همچنین نقل شده است که دل های این عده مسخ شد و مانند دل های بوزینگان شد که نه اندرزی می پذیرد و نه از بـانـگ و هـیبتی می ترسد این دوگفته با ظاهر آیه که اکثر مفسران به آن اعتقاد دارند,مخالف است و ضرورتی هم ندارد که چنین تاویلات و توجیهاتی گفته شود.

راه رفتن .

آداب راه رفتن .

قرآن . ((و بندگان خدای رحمان , کسانی هستند که روی زمین به نرمی گام بر می دارند و چون نادانان ایشان رامخاطب سازند, به ملایمت پاسخ می دهند)). ((و در راه رفتن خود, میانه رو باش و صدایت راآهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خران است)). ـ ابـن عباس : رسول خدا(ص) در موقع راه رفتن چنان راه می رفت که معلوم بود راه رفتن شخص ناتوان یا تنبل نیست . ـ امـام عـلـی (ع): رسـول خـدا(ص) هر گاه راه می رفت , چنان می خرامید که گویی سرازیری را می پیماید پیش از آن حضرت و پس از او کسی را مانند ایشان ندیدم . ـ عـلـی بن الحسین (ع) هرگاه راه می رفت , دستش را از ران خود جلوترنمی برد و دست هایش را بالا و پایین نمی برد, بلکه با وقار و فروتنی راه می رفت . ـ امـام صـادق (ع): عـلـی بن الحسین (ع)(در هنگام راه رفتن) دست راستش از دست چپش جلوتر نمی افتاد. ـ امـام صادق (ع): علی بن الحسین (ع)چنان راه می رفت که انگار روی سرش پرنده ای است , دست راستش از دست چپش پیشی نمی گرفت . ـ پیامبر خدا(ص): تند راه رفتن , هیبت مؤمن را از بین می برد. ـ امام صادق (ع): راه رفتن شتابزده ,هیبت مؤمن را از بین می برد و نورش راخاموش می کند. ـ امـیرمؤمنان (ع) سواره به میان اصحاب خود آمد آنان دنبال حضرت راه افتادند حضرت به طرف آن هـا بـرگشت وفرمود: کاری دارید؟ عرض کردند: نه , ای امیرمؤمنان , بلکه دوست داریم با شما راه بـرویـم امـام فرمود: برگردید, زیرا راه رفتن پیاده با سواره , موجب فاسد شدن سواره وخواری پیاده است . امـام صـادق (ع) فـرمـود: یـک بار هم امیرمؤمنان بر مرکب سوار بود و اصحاب دنبال ایشان به راه افـتـادنـد حـضـرت فرمود:برگردید, زیرا صدای کفش ها در پشت سرمردان , مایه تباهی دل های احمقان است . ـ امام علی (ع) زمانی که از صفین به کوفه وارد شد حرب در کنار حضرت که سواره بود پیاده به راه افـتـاد امـام علی (ع)فرمود: برگرد, زیرا پیاده آمدن چون تویی در رکاب چون منی , باعث غرور و فریفتگی زمامدار و مایه خواری مؤمن است . ـ در وصف پرهیزگاران ـ : گفتارشان راست است و پوشاکشان میانه روی و راه رفتنشان با فروتنی .

نهی از راه رفتن با ناز و تبختر.

قرآن . ((و در زمـیـن بـا نـخـوت راه مرو, زیرا که تو هرگز زمین را نتوانی شکافت و در بلندی به کوه ها نتوانی رسید)). ((از مـردم (بـه نـخـوت) رخ بـرمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند فخرفروش را دوست نمی دارد)). ـ امـام عـلـی (ع) ـ در وصـف طاووس ـ :مانند شخص متکبر پرافاده راه می رود و به دم و بال های خویش با دقت می نگرد و اززیبایی پوشش خود, قهقهه سر می دهد. ـ پـیامبر خدا(ص): کسی که روی زمین با تبختر و افاده راه می رود, زمین و هرموجودی که زیر و روی آن است او را لعنت می کنند. ـ کسی که خود بزرگ بین باشد یا باتکبر راه رود, خدای تبارک و تعالی را درحالی دیدار کند که بر او خشمگین است . ـ امام علی (ع): ابو دجانه انصاری دستاری بست و پر شال را از پشت میان دوشانه خود انداخت و آن گاه میان دو صف (سپاه) شروع کرد به راه رفتن با تبختررسول خدا(ص) فرمود: این نوع راه رفتن راخداوند متعال دشمن دارد, مگر در هنگام جنگ . ـ امـام صـادق (ع): ابـو دجـانـه انـصاری در روز احد دستاری بست و پر شال را میان دو شانه خود انـداخـت و آن گـاه شـروع بـه خـرامیدن کرد رسول خدا(ص) فرمود: این نوع راه رفتن را خدای عزوجل دشمن می دارد, مگر به هنگام جنگ در راه خدا. ـ پیامبر خدا(ص): هر گاه امت من با نازو تکبر راه روند و ایرانیان و رومیان خدمتگزار آن ها شوند, به جان یکدیگربیفتند. ـ هر گاه امت من با ناز و تبختر راه روند و ایرانیان و رومیان خدمتکارشان شوند, بر یکدیگر مسلط گردانیده شوند. ـ مـرد سـیـاهـی کـه بـا حـالـت تـبختر راه می رفت , بر امام باقر(ع) گذشت , حضرت فرمود: آدم گردنکشی است راوی می گوید:عرض کردم : او گداست فرمود: او گردنکش است .

نیرنگ .

قرآن . ((و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند)). ـ امام علی (ع): آفت زرنگی , نیرنگبازی است . ـ نیرنگ زدن به کسی که به تو اعتمادکرده , کفر است . ـ نیرنگ زدن پستی است , فریب دادن شوم است . ـ نیرنگبازی و خیانت , از ایمان به دورند. ـ نیرنگ زدن , خصلت سرکشان است . ـ پیامبر خدا(ص): از ما نیست کسی که به مسلمانی نیرنگ زند. ـ امام علی (ع): نیرنگباز, شیطانی است در چهره انسان . ـ هیچ نیرنگبازی امانتدار نیست . ـ هر که نیرنگ زند, نیرنگش دامن خوداو را می گیرد. ـ امام صادق (ع): سه چیز است که درهرکه باشد به زیان خود او تمام شوند: نیرنگبازی ,عهدشکنی و سرکشی و این سخن خداوند است ,آن جا که می فرماید: ((و نیرنگ بد جز (دامن)صاحبش رانگیرد)), ((پس بنگر که فرجام نیرنگ آن هاچه بود, ما آن ها و قومشان را بکلی نابودیم کردیم)) و می فرماید: ((کسی که پیمان شکند,گنارش بحاص)ن ماد(درحقیقت به زیان خودپیمان می شکند))ومی فرماید:((ای مردم سرکشی شما فقط به زیان خودشماست شما بهره زندگی دنیا را (می طلبید))). ـ امام علی (ع): هر که به مردم نیرنگ بزند, خداوند سبحان نیرنگ او را گریبانگیرخودش می کند. ـ از بزرگترین نیرنگ ها, خوب جلوه دادن بدی است . ـ هر که خود را از نیرنگ ایمن پندارد, باشر و بدی رو به رو شود. ـ امام صادق (ع): اگر براستی اعمال به پیشگاه خدا عرضه می شود, دیگر نیرنگ چرا؟ . ـ امام علی (ع) ـ دروصف پرهیزگاران ـ: اگراز چیزی دوری می کند, از سر بی رغبتی واحترازش از آن است و اگر به چیزی نزدیک می شود, از روی نرمی و مهربانی است دوری کردنش به انگیزه کبر و بزرگمنشی نیست ونزدیک شدنش ازروی نیرنگ و فریب نمی باشد. ـ امام علی (ع), زمانی که به اردوگاه خوارج که همچنان بر انکار حکمیت پافشاری می کردند, رفت به آنان فرمود: آیا هنگامی که ازروی حیله و فریب و نیرنگ و خدعه قرآن ها رابر افراشتند, همین شما نگفتید که آن ها برادران ما هستند و همچون ما مسلمانند, از ما خاتمه جنگ می خواهند و به کتاب خدای سبحان روی آورده اند و درست آن است که در خواستشان راپذیریم و گره کارشان را بگشاییم ؟ و من به شماگفتم : این کار آن ها ظاهرش ایمان است وباطنش دشمنی , آغازش رحم و دلسوزی است و پایانش پشیمانی .

نیرنگ و خدعه در آتشند.

ـ پیامبر خدا(ص): نیرنگ و خدعه , درآتشند. ـ نیرنگبازی و فریبکاری و خیانت ,در آتشند. ـ ملعون است کسی که به مؤمنی زیان رساند یا به او نیرنگ زند. ـ کـسی که مسلمان باشد, نه نیرنگ می زند و نه حیله گری می کند, زیرا ازجبرئیل (ع) شنیدم که می گوید: همانا نیرنگ و حیله گری در آتشند. ـ امـام عـلی (ع): نیرنگ و حیله گری درآتشند پس از خدای عزوجل و از یورش اوبر حذر باشید ـ اگر نبود که نیرنگ وخدعه درآتشند, هر آینه من نیرنگبازترین مردم عرب بودم . ـ اگر نبود که نیرنگ و فریبکاری درآتشند, بی گمان من مکارترین مردم بودم . ـ اگـر نبود که از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرماید: نیرنگ و فریب و خیانت درآتشند, هر آینه من نیرنگبازترین مردم عرب بود. ـ اگر پای تقوا در میان نبود, من ازهمه عرب ها حیله گرتر بودم . مـجـلـسـی ـ رضـوان اللّه عـلیه ـ در توضیح حدیث شماره 18948 می نویسد: توضیح : در قاموس آمده است که مکر یعنی خدعه و فریب و گفته است که خدعه , مانند منعه , خدعا و خدعا, یعنی او را فـریـفـت و خواست به طوری که نفهمد به او گزندی برساندمانند اختدعه فانخدع (یعنی او را فـریـفـت , پـس اوفـریـب خـورد) و اسم از این کلمه ((خدیعه)) است راغب می گوید: مکر, یعنی برگرداندن کسی ازقصدش با حیله و نیرنگ و آن دو گونه است : مکرپسندیده و آن در جایی است کـه هـدف از زدن رای کـسـی , کـاری نـیـک باشد, به همین معناست آیه ((وخداوند بهترین مکر کنندگان است)) و مکر ناپسند ونکوهیده و آن در جایی است که هدف , کاری زشت و ناپسند باشد خدای متعال می فرماید: ((و مکر بدجز (دامن) صاحبش را نگیرد)) و درباره هر دومورد می فرماید: ((آنـان مـکر کردند و ما نیز مکرکردیم و خبر نداشتند)) بعضی گفته اند: از مکر خدای متعال این اسـت کـه بـه بـنـده مهلت می دهد و متاع دنیارا تحت اختیارش می گذارد به همین سبب است که امیرمؤمنان (ع) می فرماید: کسی که دنیایش بر اوتوسعه یابد و نداند که این مکر خداست نسبت بـه او,عـقـلـش فـریب خورده است راغب می گوید: خداع به معنای منصرف کردن کسی است از هدفش با ترفندو اظهار کردن خلاف آن چه در دل می پروراند پایان سخن راغب . در مـصـباح آمده است : خدعته خدعا فانخدع , خدع ـبه کسر خا ـ اسم آن است و خدیعه نیز مانند آن (اسم) می باشد اسم فاعل آن خدوع است بر وزن رسول خداع و خادع نیز اسم فاعلند خدعه ـ به ضـم خا ـ چیزی را گویند که انسان به وسیله آن فریب می دهد مانند لعبه یعنی وسیله بازی پایان سخن مصباح . گـاهـی مـیـان مـکـر و خـدعـه , وقتی در

کنار هم استعمال شوند, فرق گذاشته می شود به این ترتیب که مراد از مکر, اندیشیدن حیله و استعمال فکر درکاری است که شایسته نیست انجام شود و قـصـد نـشان دادن غیر آن و مصروف کردن فکر در چگونگی آن و مراد از خدعه به کار بستن آن اندیشه در خارج و پیاده کردن آن درباره شخص مورد نظر است ظاهرا حضرت از این رو این سخن را فرموده که مردم معاویه ـ علیه اللعنه ـ را به ذکاوت و خردمندی نسبت می دادند و آن حضرت را بـه سـسـت انـدیشی ,چرا که می دیدند حیله های مبتنی بر دروغ و خیانت و حقه بازی معاویه مؤثر مـی افتد لذا امام (ع) توضیح می دهد که وی این ترفندها و حیله های معاویه راکاملا می شناسد, اما چـون برخلاف اوامر و نواهی خدا می باشد, از آن ها استفاده نمی کند چنان که سیدرضی ـ رضی اللّه عـنـه ـ در نـهـج البلاغه از امام ـصلوات اللّه علیه ـ روایت می کند که فرمود: ما درزمانه ای به سر می بریم که بیشتر مردم آن غداری وخیانت را زیرکی می دانند و افراد بی خبر و نادان ,این عده را به خـوش فکری نسبت می دهند آن ها راچه می شود! خدایشان بکشد! گاه باشد که مردآزموده و دانا به زیر و زبر امور, در هر موردی حیله و نیرنگ آن را می داند, ولی اوامر و نواهی خدا مانع می شود و با آن که می داند و می تواند این حیله ها رابه کار بندد, اما آن ها را رها می کند لیکن کسی که دردین هیچ پروایی ندارد, فرصت را برای به کار بستن این ترفندها و نیرنگ ها غنیمت می شمرد. ((حـریـجـه)) (در ایـن کـلام امام) به معنای تقواست بعضی شارحان در تفسیر این جمله حضرت گفته اند:علتش این است که هر دو گروه از نتیجه خیانت وغداری بی خبرند و آن را از کیاست و زیـرکـی تـمیزنمی دهند, زیرا غدر پی بردن به راه چاره و پیاده کردن آن درباره شخصی است که نـسـبـت بـه او غدرمی شود و کیاست عبارت است از پی بردن به راه چاره و مصالح در مواردی که درسـت و رواسـت بـنابراین , غدر و کیاست , در امر پی بردن به چاره وبیرون کشیدن راه چاره ها از طـریـق فکر و اندیشه مشترک هستند, منتها شخص غدرکننده چاره گری هایش بر خلاف قوانین شـرعـی و مـصـالـح دیـنـی است و شخص با کیاست و زیرک , چاره هایی که با شرع و مصالح دینی سـازگار باشد می اندیشد به دلیل تفاوت ظریف و باریکی که میان این دو واژه وجود دارد, شخص غـدار غـدر و مـکر خود را درلباس کیاست و ذکاوت در می آورد و افراد نادان وبی خبر هم او را به خـوش فـکـری و گـربـزی نـسـبـت می دهند, چنان که معاویه و عمروعاص و مغیره بن شعبه و هـمـپالکی های آن ها را به دها و ذکاوت نسبت داده اند در صورتی که نمی دانند حیله گری شخص غدار و حقه باز او را به سوی رذیله گناه می کشاند و نقشه کشی و حیله ای که به رذیلت منجرشود, نـیـک و پـسـنـدیده نیست , برخلاف چاره گری ومصلحت اندیشی شخص با کیاست

و زیرک که به عدالت می کشاند, پایان سخن این شارح . حـضـرت در چـنـدین جا, که ذکر آن ها به درازامی کشد, به این مطلب تصریح فرموده است و این کـه امـام (ع) به این کارها (حیله گری و ترفند) آشناتر ودر به کار بستن آن ها تواناتر بوده , مطلبی اسـت آشـکار, زیرا محور مکر و نیرنگ عبارت است از به کار گرفتن فکر برای رسیدن به حیله ها و نـقشه ها وشناخت راه های آسیب زدن و نحوه پیاده کردن آن ها درباره کسی , بی آن که وی متوجه شود وپیداست که امام (ع) به دلیل دانش گسترده اش , هرچیزی را بهتر از هر کسی می شناخت . و اما مراد از این که مکر و خدعه در آتشند, افراددارای این صفات هستند و اسناد, مجازی است .

مکر خدا.

قرآن . ((و (یـاد کـن) هـنـگامی را که کافران درباره تو مکرمی کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا (از مکه) بیرون کنند و مکر کردند و خدا مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگان است)). ((و دسـت بـه مکر زدند و (ما نیز) دست به مکر زدیم وخبر نداشتند پس , بنگر که فرجام مکرشان چه بود ماآنان و قومشان را, همگی , هلاک کردیم)). ـ امام علی (ع): هرکه از مکر خداآسوده خاطر باشد, هلاک شود. ـ امـام صـادق (ع): هـرگاه دیدید که بنده گناهان مردم را پی جویی می کند و گناه خودرا از یاد برده , بدانید که گرفتار مکر خدا شده است . ـ امـام عـلـی (ع): بـهـتـریـن فـرد ایـن امت را(هم) از عذاب خدا ایمن مدان , زیرا خداوندمتعال می فرماید: ((تنها زیانکارانند که خودرا از مکر (و کیفر) خدا ایمن می پندارند)) وبرای بدترین فرد ایـن امت (نیز) از رحمت و لطف خدا نومید مباش , زیرا خدای متعال می فرماید: ((تنها کافرانند که از رحمت خدانومید می شوند)). ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) چنین دعا می کرد:خدایا, مرا کمک کن و بر ضد من کمک مکن , مرا یاری و فیروزی ده و بر ضد من یاری و فیروزی مده , به سود من مکر کن وبه زیانم مکر مکن .

پاورقی ها

1- جایی است میان عرفه و مشعر ـ مجمع البحرین . 2- در آیـه شـریفه تعبیر ((زور)) آمده است دروغ را ((زور)) گفته اند چون ازجهت خود منحرف است (مفردات , ص 387). 3- عـلامه مجلسی می گوید: دروغ , براساس تعریف مشهور, عبارت است از خبر دادن از چیزی به خـلاف آنـچـه در واقـع هست , خواه آن خبر باعقیده و ذهن مطابق باشد یا نباشد به قولی : راست عبارت است ازمطابقت خبر با اعتقاد و ذهن و دروغ ضد آن است به قولی هم : راست مطابق بودن خبر است با واقع و اعتقاد هر دو و دروغ خلاف آن می باشد(بحار, ج72 , ص 233). 4- یعنی زشت ترین وننگین ترین عیبهاست , یا: مایه عیبناکی دیگرخویهای نیک می شود. 5- جمله معروف ((دروغگو حافظه ندارد)) ناظر به همین معناست . 6- شـایـد مقصود این باشد که : اگر مردم درباره من از تو پرسیدند,جوابشان را سربسته و با توریه بده (پاورقی کنز العمال). 7- آنـچـه در ایـن حدیث به عنوان پایه های کفر ذکر شده , در حدیث پیش ازآن به عنوان پایه های فـسـق یـاد شـده انـد مراجعه کنید 8- اختصاص دادن نفی ایمان , در این آیه , به یگانگی خدا از آن روست که دیگر چیزهایی که بدانها کفر می ورزند از توابع توحید است ـ نقل ازپاورقی ماخذ. 9- در لـسـان الـعـرب , ذیـل ایـن حـدیـث , چنین آمده است : یعنی قصه گویی ونقل سرگذشت پـیـشـیـنـیان , سزاوار و شایسته نیست مگر برای امیر وزمامداری که مردم را موعظه کند و برای عـبـرت آنـان سرگذشت پیشینیان را بازگو کند یا برای کسی که مامور به این کار شده باشد که درایـن صـورت حـکـم امـیر دارد و برای کسب درآمد قصه نمی گوید یا کسی قصه می گوید که بـخـواهـد بـر مـردم بـزرگی فروشد یاخودنمایی کند و گفتارو کردارش را به رخ مردم کشد و موعظه و سخنانش حقیقی نیست , بلکه ریاکارانه و از روی تصنع است . 10- هر سخن , جایی و هر نکته , مقامی دارد. 11- جامه قوهی , جامه ای که در قهستان کرمان می بافتند. 12- نام نیکی گر بماند زآدمی ـــــ به کزو ماند سرای زرنگار. 13- مقصود کسی است که پس از سه طلاقه کردن همسر خود برای این که براو حلال شود محلل بگیرد و با او شرط کند که پس از نزدیکی وی راطلاق دهد. 14- باد باران آورد بازیچه جنگ . 15- پـیـامـبـر(ص) نـزدیکی انسان به مرگ و آرزو و روزی و مصائب وحوادثی را که در دنیا به او مـی رسـد, تـوضـیـح می دهد یک بار این یکی به او می رسد و فردایش از او برطرف می گردد و به هـمـیـن ترتیب در معرض حوادث و پیشامدهاست تا این که بهره و روزی خود را از دنیا می گیرد وسپس از بین می رود. 16- یـعنی انسان هدف و آماج سه

چیز است : عمرش , آرزوهایش و روزیش انسان خردمند شایسته کـار, سـکان کشتی خود را به سمت نیکوکاری وکارهای خیر متوجه می سازد تا به ساحل سلامت رسـد و در نتیجه اززندگی و نتیجه اعمال خود برخوردار شود و میوه شادی و سرور بچیندچنان کـه خـداونـد مـتـعـال مـی فرماید: ((همان کسانی که فرشتگان جانشان را ـ در حالی که پاکند ـ مـی سـتـانـنـد (و بـه آنان) می گویند: درود بر شما باد,به پاداش آن چه انجام می دادید به بهشت درآیید)) آیه 32, سوره نحل ,(نقل از پانوشت الترغیب و الترهیب). 17- یـعـنـی آدمـی در اقیانوس آرزوهای شیرین خود در دنیا سیر می کند (درعالم آرزو و خیال) قـصـری مـی سـازد و ملک و املاک می خرد وفرزندانش را تعلیم می دهد و تربیت می کند و دیگر آرزوهـای شـیـرین دنیا اما ناگهان مرگ به سراغش می آید بنابراین , انسان زیرک کسی است که از فـرصـت تـنـدرسـتی و توانگری خود استفاده کند و برای پروردگار خود کار کند و برای آخرتش بیندوزد ـ نقل از پانوشت الترغیب و الترهیب . 18- در گذشته که ساعت نبود, وقت را به صورت دیگری مشخص می کردند,از جمله با دوشیدن شـتـر ابـتـدا شتر را چند دقیقه می دوشیدند و وقتی شیربند می آمد, بچه شتر را رها می کردند تا مـقـداری پـستان را می مکید ودوباره به شیر می آمد و به اصطلاح پستان رگ می کرد چند دقیقه اول را((حـلـب نـاقـه دوش شـتـر)) و چـنـد دقیقه دوم را ((فواق ناقه زمان رگ کردن پستان)) می گفتند.

سخنی درباره فرشتگان .:

در قـرآن کـریـم بـارهـا از فـرشتگان یاد شده , اما ازمیان آن ها فقط از جبرئیل و میکائیل نام برده شـده اسـت و از بـقـیـه فـرشتگان با اوصافشان یاد شده است ,مانند ملک الموت و کرام الکاتبین و السفرة الکرام البرره و رقیب و عتید و امثال این ها. از صـفات و اعمالی که خداوند سبحان درکلام خود درباره فرشتگان آورده و احادیث پیشگفته هم در این بابب همراهی می کند, برمی آید که اولا فرشتگان موجوداتی گرامی هستندکه میان خدای مـتعال و عالم مشهود واسطه اند, زیراهیچ حادثه یا رخداد کوچک و بزرگی پیش نمی آیدمگر این که فرشتگان در آن دستی دارند و یک یاچند فرشته ـ بسته به این است که آن حادثه و رخدادیک یا چـنـد جـهـت و بعد داشته باشد ـ بر آن گماشته اند و البته تنها نقش آن ها در این زمینه به جریان انداختن فرمان الهی در بسترش یا قرار دادن آن در جایگاهش می باشد. می فرماید : ((در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به دستور او کار می کنند)). ثـانیا : از فرمان های خدا به آنان سرپیچی نمی کنند, چرا که فرشتگان از وجودی مستقل واراده ای مستقل برخوردار نیستند که بر خلاف خواست خداوند سبحان چیزی را بخواهند و لذا هیچ کاری را دست کم نمی گیرند و هیچ یک ازفرمان های خدا را که به عهده شان گذارد با تحریف یا کم و زیاد کردن تغییر نمی دهند. می فرماید : ((خدا را در آن چه به آن ها فرمان دهد,نافرمانی نمی کنند و هر چه به آن ها دستور داده شودانجام می دهند)). ثالثا : فرشتگان در عین آن که شمارشان فراوان است , مراتب متفاوتی دارند. بعضی فرودستند. دهنده اند و دستوراتشان اطاعت می شود و برخی مامورند و امر او را اطاعت می کنند. دهـنـده اسـت , به فرمان خدا دستور می دهد و فرمان اورا برای مامور می برد و آن که مامور است مامور به امر خداست و او را اطاعت می کند. از خود هیچ اختیاری ندارند و هیچ کاره اند. مـتعال می فرماید : ((و هیچ یک از ما (فرشتگان)نیست مگر این که برای او مرتبه ای معین است)) ومـی فـرمـایـد : ((در آن جـا (هـم) مـطـاع و (هـم) امـیـن اسـت)) و می فرماید : ((می گویند : پروردگارتان چه فرمود؟ می گویند : حقیقت)). رابـعا : فرشتگان مغلوب و مقهور نمی شوند,زیرا آنان به فرمان و خواست خدا کار می کنند ((وهیچ چیز, نه در آسمان ها و نه در زمین , خدا رادرمانده نکند)). خویش چیره است)) و می فرماید : ((خدا فرمانش رابه انجام رساننده است)). از ایـن جـا روشـن می شود که فرشتگان موجوداتی هستند که وجودشان از ماده جسمانی پیراسته می باشد, ماده ای که در معرض زوال وفساد و تغییر است و خاصیتش این می

باشد که درحرکت به سمت غایت خود تدریجا به کمال می رسدو گاهی اوقات هم با موانع و آفاتی برخورد می کند واز هدف محروم می شود و پیش از رسیدن به آن ازبین می رود. نیز از این جا معلوم می شود که آن چه درروایات پیرامون صور و اشکال فرشتگان وهیات های جسمانی آن ها وارد شده و ما مقداری ازآن ها را جلوتر از این در بحث روایی آوردیم , درحقیقت بیان تمثل و ظهور فرشتگان برای پیامبران و ائمه (ع) است که آن ها را وصف کرده اند و هیچ ربطی به تصور و تشکل ندارد, زیرا فرق است میان تمثل و تشکل . از ظهور فرشته به صورت انسان برای کسی که آن رامشاهده می کند. ادراک دارای شکل و صورت انسان است ولی فی نفسه و در بیرون از ظرف ادراک , فرشته ای است دارای صورت فرشته ای . تشکل و تصور است , زیرا اگر فرشته به شکل وصورت انسان متشکل و متصور شود فی نفسه نیزانسان می شود و فرقی میان ظرف ادراک و ظرف خارج از آن وجود ندارد, زیرا در این صورت هم درخارج و هم در ذهن انسان است . در تفسیر سوره مریم پیرامون معنای تمثل توضیحاتی دادیم . خداوند سبحان آن چه را درباره معنای تمثل گفتیم , تصدیق کرده , در داستان مسیح و مریم می فرماید : ((پس روح خود را به سوی او فرستادیم و به شکل بشری خوش اندام برای او تمثل یافت)). تفسیر این آیه قبلا (در سوره مریم) گذشت . اما آن چه بر سر زبان هاست که فرشته جسم لطیفی است که به هر شکلی , جز شکل سگ وخوک , در می آید و جن جسم لطیفی است که به شکل های گوناگون حتی به شکل سگ و خوک , درمی آید, مطلبی است که نه دلیل عقلی برای آن وجوددارد و نه دلیل نقلی از کتاب یا سنت معتبر. هم مدعی اجماع مسلمانان در این زمینه شده اند که در پاسخ باید گفت : اولا این ادعا صحت ندارد وچنین اجماعی صورت نگرفته , ثانیا (به فرض هم که اجماع شده باشد) دلیلی بر حجیت اجماع در این گونه مسائل اعتقادی وجود ندارد.

گفتاری درباره این که فرشتگان واسطه تدبیر جهان هستی می باشند.

بـر اسـاس آن چـه قـرآن کـریـم بـه دسـت می دهد,فرشتگان هم در این جهان و هم در آن جهان واسطه میان خدای متعال و موجودات هستند. پـیش از فرارسیدن مرگ و انتقال به عالم دیگر و پس از آن , فرشتگان اسبابی فراتر از اسباب مادی عالم مشهود, برای حوادث هستند. اما در هنگام بازگشت , یعنی در زمان ظهورنشانه های مرگ و ستاندن جان و جاری ساختن سؤال و ثواب و عذاب قبر و میراندن و زنده گردانیدن همگان با دمیدن در صور و محشور کردن و دادن نامه اعمال به دست بندگان و برپاداشتن ترازوها و رسیدگی به حساب بندگان و راندن آن هابه سـوی بـهشت و دوزخ , واسطه بودن فرشتگان دراین امور موضوعی است که نیاز به توضیح ندارد وآیـات دلالـت کـنـنـده بـر ایـن مـوضوع فراوان است ونیازی به ذکر آن ها نمی باشد, اخباری که ازپیامبر(ص) و ائمه اهل بیت (ع) نیز در این زمینه روایت شده از شمار بیرون است . واسـطـه بـودن آن هـا در مرحله تشریع , یعنی نزول وحی و جلوگیری از مداخله شیاطین در آن وتقویت پیامبر و تایید مؤمنان و پاک کردن آن ها به وسیله استغفار نیز کاملا واضح است و نیازی به شرح و بیان ندارد. و اما این که فرشتگان در این جهان واسطه درتدبیر امور هستند, دلیلش اطلاق آیات آغازین همین سوره می باشد, آن جا که می فرماید : ((سوگندبه فرشتگانی که (از کافران) به سختی جان ستانند. به فرشتگانی که جان (مؤمنان) را به آرامی می گیرند. شناکنان شناورند. خدا) سبقت گیرنده اند. می کنند)). نیز دلیل آن این آیه است : ((فرشتگان رافرستادگانی قرار داد دارای بال هایی دوگانه و سه گانه و چـهـارگـانـه ((کـه اطـلاق آن ـ آن گـونـه کـه درتفسیرش گفتیم ـ ظهور در این دارد که فـرشتگان آفریده شده اند و کارشان این است که میان خدای متعال و آفریدگانش واسطه باشند و بـرای اجرای فرمان او فرستاده می شوند, چنان که از این آیات که در وصف فرشتگان است استفاده می شود : ((بلکه بندگانی ارجمندند. نـمـی گـیـرنـد و بـه فـرمـان او کار می کنند)) و آیه ((و ازپروردگارشان که حاکم بر آن هاست می ترسند وآن چه را مامورند انجام می دهند)). فرشتگان نیز اشاره به همین مطلب است . بـنـابـرایـن , فـرشـتگان کاری جز واسطه شدن میان خداوند و آفریدگان او برای اجرای فرمان او دربـاره آن هـا نـدارند و این واسطه گری اتفاقی نیست به این معنا که خداوند سبحان فرمانی را به دسـت آن ها اجراکند و سپس نظیر آن فرمان را بدون وساطت آن هابه اجرا در آورد, چه آن که در سـنـت خـداونـداخـتـلاف و تـخلف وجود ندارد : ((همانا پروردگارمن در راهی راست است)) و مـی

فـرمـایـد : ((پـس ,هـرگـز در سـنـت خـدا جا به جایی نخواهی یافت وهرگز در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت)). بـالاتـر بـودن مـقـام بـرخـی از فرشتگان نسبت به برخی دیگر و امر کردن فرشته فراتر به فرشته فـرودسـت در تـدبیر امری نیز از زمره همین وساطت است , زیرا فرشته متبوع در حقیقت واسطه مـیان خدای متعال و فرشته تابع خود در رساندن فرمان خدای متعال می باشد, مانند واسطه شدن ملک الموت در فرمان دادن به یکی از دستیارانش برای ستاندن جان کسی . چـنـیـن بـازگـو مـی فرماید : ((و هیچ یک از ما نیست مگر این که دارای جایگاهی معین است)) ومـی فـرمـایـد : ((در آن جـا (هـم) مـطاع (و هم) امین است)) و نیز می فرماید : ((تا چون هراس ازدل هایشان برطرف شود, می گویند : پروردگارتان چه فرمود؟ می گویند : حقیقت)). آن چـه گـفـتـه شـد ـ یـعـنـی واسـطـه بـودن فرشتگان میان خدای متعال و پدیده ها و این که فـرشـتـگـان اسـباب و عواملی هستند که پدیده ها به آن ها استنادداده می شود ـ منافاتی با استناد پـدیـده ها به اسباب نزدیک مادی ندارد, زیرا سببیت یک امر طولی است نه عرضی , به این معنا که سبب قریب سبب پدیده است و سبب بعید, سبب سبب می باشد. همچنین واسطه بودن فرشتگان و استنادپدیده ها به آن ها با استناد پدیده ها به خداوند و این که او, بـه اقـتـضـای تـوحـیـد ربـوبـیـت , تنها سبب همه موجودات و پدیده ها می باشد, منافاتی ندارد, زیراهمچنان که گفته شد سببیت یک پدیده طولی است نه عرضی و استناد حوادث به فرشتگان با استنادآن ها به اسباب طبیعی نزدیک آن ها منافاتی ندارد. قـرآن کـریـم اسـتـنـاد حوادث را به حوادث و اسباب طبیعی تایید کرده همچنان که استناد آن ها به فرشتگان را نیز قبول دارد. هـیـچ یـک از اسباب در برابر خدای متعال دارای استقلال نیست , به طوری که از خداوند منقطع باشد وآن چه به آن سبب استناد داده می شود به خدای سبحان استناد داده نشود. بـت پـرسـت ها می گویند و معتقدند که خداوند تدبیرامور را به فرشتگان مقرب واگذار کرده (و خودش در این کار نقشی ندارد و آن ها کاملا مستقل هستند), زیرا توحید قرآنی , استقلال کامل را از هـر چـیـزی نفی می کند : ((آنان برای خود مالک و اختیاردار هیچ سود و زیان ومرگ و زندگی و برانگیختنی نیستند. اسـتناد اشیا به اسباب نزدیک و دورآن ها و منتهی شدن این اسباب به خدای سبحان را می توان به وجـه بـعـیـدی بـه نـوشته ای تشبیه کرد که انسان با دست خود و قلم می نویسد, این نوشته را هم مـی تـوان بـه قلم نسبت داد هم به دستی که به وسیله قلم می نویسد و هم به انسانی که به واسطه دست و قلم می نگارد. هـمـان انسان است که در سببیت استقلال دارد, بی آن که سببیت او با استناد نوشته به دست و به قلم منافات داشته باشد. هـمـچـنین میان این سخن که گفتیم کارفرشتگان واسطه گری در

تدبیر است و میان آن چه از سخن خدای متعال پیداست که برخی از فرشتگان یا همه آن ها پیوسته درحال عبادت و تسبیح و سجود خداوندهستند, مانند آیه ((و کسانی که نزد اویند ازپرستش وی تکبر نمی ورزند و درمانده نمی شوند. ورزند, نیایش می کنند)) و آیه ((کسانی که نزد پروردگار تو هستند از پرستش وی تکبر نمی ورزند و او را تسبیح می گویند وبرایش سجده می کنند)), منافاتی وجودندارد, زیرا می تواند که عبادت و سجود وتسبیح فرشتگان عین کار آن ها در تدبیر وامتثال امری باشد که به واسطه از ساحت عزت خداوندی صادر می شود. ممکن است این آیه اشاره به همین مطلب داشته باشد : ((آن چه در آسمان ها و در زمین است , از جنبنده و فرشتگان , برای خداسجده می کنند و کبر نمی ورزند)).

فرشتگان نگهبان .

قرآن . ((و اوست که بر بندگانش قاهر (و غالب) است ونگهبانانی بر شما می فرستد تا هنگامی که یکی از شما رامرگ فرارسد, فرشتگان ما جانش بستانند, در حالی که کوتاهی نمی کنند)). ((برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می کنند. حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خودرا تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد,هیچ برگشتی برای آنان نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود)). ((و قطعا بر شما نگهبانانی (گماشته شده) اند. (فرشتگان) بزرگواری که نویسندگان (اعمال شما)هستند. ـ در تفسیر قمی آمده است : ((و ان علیکم حافظین)), فرمود : یعنی دو فرشته گماشته برانسان , ((کراما کاتبین)) که خوبی ها و بدی هارا می نویسند. ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به زندیقی که پرسید : چرا خداوند که خود دانای نهان ونهانترهاست فرشتگان را گماشته است ؟ ـ :خداوند با این کار فرشتگان را به بندگی گرفته و آنان را گواه بر خلق خویش قرارداده است تا بندگان به خاطر همراه بودن فرشتگان با آنان نسبت به طاعت خدامواظبت بیشتری نشان دهند و از نافرمانی اوبیشتر خودداری و اجتناب کنند. بنده ای که قصد گناه می کند, اما به یاد آن دوفرشته موکل بر خود می افتد و در نتیجه , ازگناه خودداری می ورزد و خویشتن نگه می دارد, زیرا می گوید : پروردگارم مرامی بیند و فرشتگان مراقب من به این گناه من گواهی خواهند داد. خداوند همچنین از سر لطف و رافت خود فرشتگان را بر بندگانش گماشته است تاشیطان های سرکش و حشرات موذی زمین و بسیاری از آفات و گزندهای دیگر را به اذن خدا, به طوری که خودشان هم متوجه نشوند, از ایشان دفع کنند تا آن گاه که فرمان خدای عزوجل در رسد. ـ امام باقر(ع) ـ درباره آیه ((له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امراللّه)) ـ : به فرمان خدا او را از این که درچاهی بیفتد یا دیواری بر سرش خراب شودیا آسیبی به او برسد, حفظ می کنند و همین که اجلش رسید او را با آن تنها می گذارند و به سوی مقدراتش می رانند. از دو فرشته که در شب از او مراقبت می کنندو دو فرشته که در روز محافظتش می نمایند واین کار را به نوبت انجام می دهند. ـ عبد الاعلی , مولای آل سام , می گوید که امام صادق (ع) به من فرمود : به نظر تومقصود از آیه ((ما برای آن ها شماره می کنیم)) چیست ؟ من گفتم : شمارروزهاست . را شماره می کنند. بلکه (مقصود) شمار نفس هاست .

ویژگی های فرشتگان .

ـ داود بـن فـرقد عطار می گوید : یکی ازیارانمان به من گفت : آیا فرشتگان می خوابند؟ گفتم : نمی دانم . عزوجل می فرماید : ((شبانه روز بی آن که سستی ورزند, نیایش می کنند)). گفت : می خواهی در این باره از حضرت صادق (ع) برایت طرفه سخنی بگویم ؟ گفتم :آری . پرسیده شد. عزوجل , هر موجود زنده دیگری می خوابدو فرشتگان نیز می خوابند. خدای عزوجل می فرماید : ((شبانه روز بی آن که سستی ورزند, نیایش می کنند؟))حضرت فرمود : نفس هایشان تسبیح است . ـ امـام صـادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال : آیافرشتگان خورد و خوراک و زناشویی دارند؟ ـ : نه , آنان با نسیم عرش زنده اند. عرض شد : علت خوابیدن آن ها چیست ؟ فرمود : تا میان آن ها و خدای عزوجل تفاوت باشد, زیرا تنها خداست که خواب وچرت او را نمی گیرد.

خانه هایی که فرشتگان واردآن ها نمی شوند.

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : جبرئیل (ع) نزد من آمد و گفت : ما جماعت فرشتگان به خانه ای که در آن سگی یا پیکره ای و یاظرف ادراری باشد وارد نمی شویم . ـ امـام بـاقـر(ع) : جبرئیل (ع) گفت : ای رسول خدا, ما به خانه ای که در آن تصویرانسانی باشد, یا خانه ای که در آن ادرار شود,یا خانه ای که در آن سگ باشد, واردنمی شویم . ـ پیامبر خدا(ص) : جبرئیل (ع) نزد من آمد و گفت : ای محمد, چگونه فرشته نزدشما فرود آید در حالی که مسواک نمی زنیدو با آب طهارت نمی گیرید و بند انگشتان خود را نمی شویید؟ .

ملکوت .

ملکوت .

قرآن . ((آیـا در مـلـکوت آسمان ها و زمین و هر آن چه خداآفریده است ننگریسته اند و این که شاید هنگام مرگشان نزدیک شده باشد؟ پس به کدام سخن , بعد از قرآن ایمان می آورند؟)). ((و این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از جمله یقین کنندگان باشد)). ((پـس , پـاک اسـت خـدایـی کـه مـلـکـوت هر چیزی در دست اوست و به سوی او بازگردانیده می شوید)). ـ امام علی (ع) : پاک و منزهی تو! چه پرشکوه است آن چه از آفرینش تو می بینیم و چه خرد است هر بزرگی در برابر قدرت تو! و چه هولناک است آن چه از ملکوت تومی بینیم ! و چه حقیر است آن در برابر آن چه از قدرت و پادشاهی تو بر ما پوشیده است !. ـ آن خدایی که آفرینش را بدون نمونه برداری از الگویی , ابداع کرد. قـدرت خویش و شگفتی هایی که نشانه های حکمتش گویای آن هاست و اعتراف آفریدگان به این کـه مـحـتـاج آنند که خداوند باقدرت نگهدارنده خود برپایشان دارد, به ماآن نشان داد که لاجرم حجت خداوندی را تمام می کند و ما را به شناخت او رهنمون می شود. ـ او توانایی است که اگر وهم هاتیرهای خود را برای رسیدن به منتهای قدرت او رها کنند و اندیشه پیراسته ازخطورات وسوسه ها بکوشد تا در ژرفاهای پنهانی های ملکوتش به او دست یابد. خـداونـد آن وهم ها و اندیشه ها را که دره ها وپرتگاه های ظلمتبار غیب ها را طی می کند,(نومید و ناکام) برمی گرداند. خـداونـد بـرای مـسـکـون نـمودن آسمان هایش و آبادانی جهان برین ملکوتش , خلقی بدیع یعنی فرشتگان خویش را بیافرید. ـ سـتـایش خدایی را که وصف ها ازرسیدن به کنه شناخت او درمانده اند وعظمت او خردها را پس زده است و از این رو, برای رسیدن به غایت و کنه ملکوت اوراهی نیافتند!. ـ امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((و کذلک نری ابراهیم . زمین است و آسمان و هر که در آن است وفرشته ای که آسمان را بر دوش می کشد وعرش و هر که را بر آن است برای ابراهیم مکشوف کرد و برای رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین (ع) نیز چنین کرد. ـ امام باقر(ع) ـ نیز درباره همین آیه ـ :زمین برای او مکشوف شد, تا این که زمین وهر که را در آن اسـت دید و آسمان برایش مکشوف شد تا این که آن را و هر که در آن است و فرشته ای که آسمان را حمل می کند وعرش و هر که را بر روی عرش است ,مشاهده کرد. باقر) نیز نشان داده شده است . ـ زراره از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) درباره آیه ((و کذلک . که حضرت باقر(ع) فرمود : آسمان ها برای او (ابراهیم (ع)) مکشوف شد تا جایی که عرش و آن چه را بر آن است مشاهده کرد. زراره گـفـت :

حـتی آسمان ها و زمین و عرش و کرسی ؟ حضرت صادق (ع) فرمود :
زمین برای او مـکـشوف شد تا جایی که آن را دید ونیز آسمان و آن چه در
آن است و فرشته ای که آسمان را حمل می کند و کرسی وآن چه بر آن
است , بر وی مکشوف گردید. ـ امام باقر(ع) ـ نیز درباره همین آیه ـ :به
چشم او چنان نیرویی داده شد که در آسمان هانفوذ کرد و آن چـه را در آن
هـاسـت مـشاهده کرد و عرش و آن چه را بالای عرش است وزمین و آن
چه را زیر زمین است , دید. ـ امـام صـادق (ع) ـ نـیـز دربـاره هـمـیـن آیـه
ـ : هـفـت آسـمـان برای ابراهیم (ع)مکشوف شد تا جـایـی کـه آن چـه
رابالای عرش است نگریست و زمین نیزبرایش مکشوف شد تا جایی که
آن چه را درهواست مشاهده کرد. کاری صورت گرفت و می بینم که برای
یارشما (امام صادق (ع)) و امامان بعد از او نیزچنین شده است . ـ امـام
سـجـاد(ع) ـ دربـاره آیـه ((ثـم دنـی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی)) ـ
:مقصود رسول خدا(ص) است که به حجاب های نور نزدیک شد و ملکوت
آسمان ها را دید. از زیـر پـای خـود به ملکوت زمین نگریست تا حدی که
گمان کرد با زمین به اندازه فاصله دو سر کمان یا کمتر فاصله دارد. ـ
پـیامبر خدا(ص) : چون ابراهیم خلیل به ملکوت بالا برده شد و این فرموده
پروردگار من است : ((و ایـن گـونـه مـلـکـوت آسمان ها و زمین را به
ابراهیم نمایاندیم , تااز یقین کنندگان باشد)), خـداونـد دیـده او را,آن گـاه
که به زیر آسمانش بالا برد, چنان نیرویی داد که زمین و موجودات آشکار
ونهان آن را مشاهده کرد. در حال زنا دید, نفرینشان کرد و هر دوهلاک
شدند. حال) دید, آن ها را نیز نفرین کرد و هر دوهلاک شدند. را هم نفرین
کرد و هر دو هلاک گشتند. سـپـس دو تـای دیگر را دید و خواست نفرینشان
کند که خداوند به او وحی فرمود : ای ابراهیم , از نفرین بندگان و کنیزان
من دست نگه دار, زیرا که من آمرزنده و مهربان وجبار و بردبارم . نمی
رساند همچنان که طاعتشان سودم نمی رساند. کردن دلم آنان را تنبیه کنم
. مرا بس کن , چرا که تو در حقیقت بنده ای بیم دهنده ای نه شریک در
پادشاهی (من) و نه مراقب بر من و بندگان من . گـونـه انـد : یـا به درگاه
من توبه می کنند و من توبه آنان را می پذیرم و گناهانشان را می آمرزم
وعیب هایشان را می پوشانم و یا عذاب خود را ازآن ها باز می دارم به این
دلیل که می دانم به زودی ازپـشت های آنان نسل هایی مؤمن بیرون می
آیند و ازاین رو با پدران کافر مدارا می کنم و با مادران کافر بادرنگ و
حوصله رفتار می نمایم و عذابم را از آن هابر می دارم تا آن مؤمن از
صلب آنان بیرون آیـد وچـون از هم جدا شدند, عذاب من درباره آنان تحقق
می یابد و بلایم در میانشان می گیرد و اگـر نـه آن بـود ونه این (نه توبه
کننده بود و نه از آنان که فرزندانی مؤمن به دنیا می آورند) پس , عـذابی
که برایشان آماده کرده ام بزرگتر از کیفری است که تو برایشان می

خواهی , زیرا عذاب من برای بندگانم بر حسب جلال و کبریای من است .
بندگانم واگذار. مرا با بندگانم واگذار, زیرا که من جبار و بردبار و داناو
حکیمم , با علم خود آنان را تدبیر می کنم و قضا وقدرم را در میان آن ها
به اجرا در می آورم . ـ امـام صـادق (ع) : هـنگامی که ابراهیم (ع)ملکوت
آسمان ها و زمین را مشاهده کرد, مردی رادر حال زنا دید و نفرینش کرد
و او مرد. دیگری را دید و او را هم نفرین کرد و مرد. دید و او را نیز نفرین
کرد و مرد. عزوجل به او وحی فرمود : ای ابراهیم , تو مستجاب الدعوه
هستی . زیرا اگر می خواستم آن ها را نمی آفریدم . خـود را سـه گـروه
آفـریـده ام : یـکـی بـنـده ای اسـت کـه مـرامی پرستد و چیزی را شریک
من نمی گرداند, پس من او را پاداش می دهم . غیر مرا می پرستد. نـمـی
گـریـزد و دیگری بنده ای است که غیر مرامی پرستد, اما از پشت او کسی
را بیرون می آورم که مرا می پرستد. تفسیر. در آیه ((و کذلک نری ابراهیم
ملکوت السماوات و الارض . که کلمه ((کذلک)) اشاره به مطلبی دارد که
آیه ((و اذقال ابراهیم لابیه آذر اتتخذ اصناما آلهة انی اراک . متضمن آن
است , یعنی نشان دادن حقیقت به ابراهیم (ع) در این باره . با این گونه
نشان دادن , ما ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم . بـه
کـمـک ایـن اشـاره و آیـه بـعدی , یعنی ((فلما جن علیه اللیل)) که بر
ارتباط آیه بعد آن با آیه قـبلش دلالت دارد, معلوم می شود که کلمه ((نری
)) (با آن که مضارع است) برای حکایت از زمان گذشته است ,نظیر کلمه
((نرید)) در آیه ((و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض)).
بنابراین , معنای آیه چنین است : ما ملکوت آسمان ها و زمین را به
ابراهیم نشان دادیم و همین باعث شـد کـه دربـاره بت ها با پدر و قوم خود
احتجاج کند و گمراهی آنان را بر ایشان برملا کند و ما با ایـن عنایت و
موهبت , یعنی نشان دادن ملکوت , او رامدد می رساندیم و بر همین حال
بود تا آن که شب فرا رسید و چشمش به ستاره ای افتاد. با توجه به این
مطلب , سخن بعضی مفسران که گفته اند : جمله ((و کذلک نری .
مـعـتـرضـه اسـت و به قبل و بعد خود ارتباطی ندارد وهمچنین سخن برخی
دیگر که گفته اند : مـسـالـه نـشان دادن ملکوت نخستین بار هنگامی برای
ابراهیم تحقق یافت که شب فرا رسید و او ستاره ای را دید. صحیح نیست
و نباید به آن اعتنایی کرد. و امـا مـعـنـای مـلـکـوت آسـمـان هـا و زمـین ,
ملکوت همان ملک است و مصدر می باشد, مانند کلمات طاغوت و جبروت
. کـلـمـه مـلکوت معنا را با تاکید بیشتری می رساند,چنان که کلمات
طاغوت و جبروت نیز نسبت به طغیان و جبر یا جبران تاکید بیشتری دار.
قرآن نیز این واژه را درست به همان معنای لغوی آن به کار برده است ,
چنان که دیگر کلمات به کار رفـتـه در کـلام خـدا نـیـز چـنـیـن است , منتها
مصداق قرآنی آن با مصداق این کلمه در میان ما فـرق مـی کـند, زیرا

ملک و ملکوت که نوعی سلطنت وفرمانروایی می باشد, در میان ما یک معنا و مـفـهوم فرضی و اعتباری است که آن چه باعث شده آن رااعتبار کنیم نیاز اجتماعی به وجود نظم در رفـتـارهـا وافـراد انـسـانـی است به طوری که به برقراری امنیت وعدالت و توانمندی مسائل اجـتـمـاعـی بـیـنجامد و این معنا, همان گونه که پیوسته در جوامع انسانی مشاهده می کنیم , به خودی خود قابل انتقال و بخشیدن وغصب و تصرف به قهر و غلبه می باشد. ایـن مـعنا, با آن که قرار دادی و اعتباری است واگر چه می توان درباره خدای متعال هم آن را از ایـن جـهـت کـه حکومت حقیقی در جامعه بشری از آن خدای سبحان است , تصور کرد, چه آن که خـداونـدمی فرماید : ((فرمان جز از آن خدا نیست)) و نیزمی فرماید : ((در این (سرای) نخستین و در آخـرت سـتـایـش از آن اوسـت و فـرمـان , او راست)), اما تحلیل معنای این ملک و فرمانروایی قراردادی و اعتباری روشن می کند که ریشه و ثبوتی در حقایق دارد که قابل زوال و انتقال نیست . مالک و اختیاردار خویش است . گـوش و چـشـم و دیگر قوا و افعال خویش حاکم ومسلط است و در آن ها دخل و تصرف می کند, بـه طـوری که گوش و چشم او به تبع خواست و فرمان اومی شنود و می بیند نه به تبع خواست و فرمان انسانی دیگر. در وجـود مـا تحقق دارد, تحققی که غیر قابل زوال وانتقال می باشد, زیرا انسان مالک قوا و افعال خـوداسـت و ایـن قـوا و افـعـال , تـماما, تابع وجود او و قائم به آن هستند و از وجود وی مستقل و بی نیازنمی باشند. وسیله آن نگاه می کند و گوش نیز با اجازه اومی شنود و اگر انسان نبود, نه دیده ای در کار بود و نه دیدنی و نه گوشی و نه شنیدنی . کـاری کـه می کند در حقیقت با اجازه پادشاه یازمامدار می کند و اگر این نیروی اداره کننده که زمـام تـمـام امـور جـامعه در دست اوست نبود, جامعه واجتماعی تشکیل نمی شد و اگر پادشاه یا زمامدارفردی را از عمل و تصرفی باز دارد او نمی تواندسرپیچی کند. شـکـی نـیـسـت کـه ایـن معنا عینا درباره خدای سبحان نیز که منشا پیدایش موجودات و تدبیر نظام عالم می باشد, صادق است . خـود از آفـریـدگـار بـلـنـد مرتبه بی نیاز است و نه درتوابع وجودش , یعنی قوا و افعال خویش و هیچ گونه استقلالی از خود ندارد, چه در حال انفراد و چه درحال اجتماعش با سایر اجزای هستی و ارتـبـاط قـوای جهان و آمیختگی این قوا با یکدیگر به نحوی که این نظام عمومی مشهود را پدید می آورد. خدای متعال می فرماید : ((قل اللهم مالک الملک)). والارض)) و نیز می فرماید : ((تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شئ قدیر. والحیاة ـ تا آن جا که می فرماید : ـ الذی خلق سبع سماوات طباقا)). می کنید ـ ملک و پادشاهی را به آفریدن تعلیل می کند. انـتـسـاب وجـود و واقـعیت آن ها به او ملاک تحقق ملک و پادشاهی خداست و این بدان

معناست کـه دیـگـری در مـلـک خـداوند شریک او نیست و از او به دیگری منتقل نمی شود و قابل انتقال و واگذاری نیست , به طوری که خدا از آن صرف نظر کند ودیگری را جانشین خود گرداند. ایـن هـمان معنایی است که کلمه ملکوت در این آیه به آن تفسیر می شود : ((انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون . شـئ)), زیـرا آیـه دوم روشـن مـی سـازد که ملکوت هرچیز همان کلمه ((کن)) است که خداوند سبحان آن رابه آن شی می گوید و سخن خدا هم عین فعل او وایجاد اشیا است . پـس , روشـن شـد کـه مـلـکـوت هـمـان وجـود اشیااست , از جهت انتساب و قائم بودن آن ها به خداوندسبحان و این چیزی است که شرکت پذیر نمی باشد وتنها به خدای یگانه اختصاص دارد. ربـوبـیـت کـه عـبـارت اسـت از پـادشاهی و تدبیر نه قابل تفویض است و نه ملکیت آن به دیگری منتقل می شود. بـه هـمـین دلیل , نگریستن به ملکوت اشیا وموجودات , انسان را قطعا به توحید رهنمون می شود, چـنـان کـه خـدای مـتعال می فرماید : ((آیا درملکوت آسمان ها و زمین و آن چه خدا آفریده است , نـنـگـریـسـتـنـد و ایـن کـه شـایـد اجـلشان نزدیک شده باشد؟ پس به کدام سخن , بعد از قرآن , ایمان می آورند؟)) مضمون این آیه ـ همچنان که ملاحظه می شود ـ با مضمون آیه سوم سوره ملک که قبلا ذکرشد, یکی است . بـنابراین , روشن شد که مراد از نشان دادن ملکوت آسمان ها و زمین ـ آن گونه که از تدبر دردیگر آیات مربوطه به دست می آید ـ عبارت است از راهنمایی کردن جان گرامی حضرت ابراهیم (ع)به مـشـاهـده اشـیـا از این جهت که وجودشان مستند به اوست و از آن جا که این استناد شرکت پذیر نـیـسـت ,دیری نپایید که ابراهیم به این نتیجه رسید که هیچ مخلوقی نمی تواند ربوبیت دیگری و تدبیر نظام واداره امور عالم را به عهده داشته باشد, چه آن که بت ها مجسمه هایی هستند که انسان خـود آن هـا راسـاخـته و نامگذاری کرده است و خدا بر حقانیت آن ها برهانی فرو نفرستاده است و موجودی که چنین وضعی داشته باشد نمی تواند رب و مالک انسانی باشد که آن ها را ساخته است . مـانـنـد سـتـاره و ماه و خورشید نیز دستخوش دگرگونی می شوند, زیرا گاه برای انسان ظاهر می شوند و گاه ازنظرش ناپدید می گردند. حال و روزی ـ همچنان که خواهیم گفت ـ نمی توانندفرمانروا و مدبر هستی باشند. آیـه : ((ولـیـکـون مـن الـمـوقـنـیـن)) : حرف لام در((لیکون)) برای تعلیل است و مجموع این جـمـلـه ,عـطف بر جمله دیگری است که حذف شده وتقدیرش چنین می باشد : لیکون کذا و کذا ولیکون من الموقنین)) (تا چنین و چنان و تا از یقین کنندگان باشد). یقین عبارت از علمی است که به هیچ رو با شک و تردید آمیخته نباشد. آیـات و نشانه های خدا باشد, چنان که در جای دیگرمی فرماید : ((وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لماصبروا و کانوا بیاتنا

یوقنون)). یقین به نام های نیکو و صفات برین خداوند است . بـه هـمـیـن معناست آیاتی که خداوند در خصوص پیامبر(ص) نازل کرده و فرموده است : ((منزه اسـت خدایی که بنده خود را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی ـ که پیرامون آن را برکت داده ایم ـ سیر داد تا از نشانه های خود به او بنمایانیم))و ((دیده اش منحرف نگشت و (از حد) در نگذشت . به راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خودرا بدید)). کـریـم سـاحـت پـروردگار را برتر از آن دانسته که شکی به آن تعلق گیرد یا علمی بر آن احاطه یابد,بلکه در این جا پای تسلیم کامل در میان است .

قـرآن کـریـم از جـمـلـه خـواص و آثـار عـلـم یقینی به نشانه های خدای متعال را مکشوف شدن حقایق هستی در فراسوی پرده حس ـ در حدی که خداوندبخواهد ـ ذکر کرده است . می فرماید : ((هرگز چنین نیست , اگر علم الیقین داشتید. ((نه چنین است , در حقیقت , کتاب نیکان در علیون است . نوشته شده .

پرده های ملکوت .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) ـ در شب معراج ـ :چون فرود آمدم و به آسمان دنیا رسیدم به پایین تر از خود نگریستم , ناگاه با ابر و غبارو دود و هیاهویی مواجه شدم . چیست ای جبرئیل ؟ گفت : این هاشیطان هایند که بر فراز چشمان آدمیان می چرخند تا که آنان در ملکوت آسمان ها وزمین نیندیشند و اگر این ها نبود شگفتی هامی دیدند. ـ اگر نبود که شیطان ها بر گرد دل های آدمیان می چرخند, هر آینه ملکوت آسمان ها را می دیدند. ـ خوشا مستمندان شکیبا! آن هایند که ملکوت آسمان ها و زمین را می بینند.

مهلت دهی خدا.

قرآن . ((و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کننداین که به ایشان مهلت می دهیم , برای آنان نیکوست . فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه (خود) بیفزایند و(آن گاه) عذابی خفت آور خواهند داشت)). ((و (نیز) اهل مدین . را مهلت دادم , سپس (گریبان) آن ها را گرفتم . من چگونه بود؟ و چه بسیار شهرها را ـ که ستمکاربودند ـ هلاکشان کردیم و (اینک) آن شهرهاسقف هایشان فرو ریخته است , و (چه بسیار) چاه های متروک و کوشک های افراشته را. نکردند تا دل هایی داشته باشند که با آن خرد ورزند, یاگوش هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت , چشم ها کورنیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است . تو با شتاب تقاضای عذاب می کنند, با آن که هرگز خداوعده اش را خلاف نمی کند و در حقیقت , یک روز نزدپروردگار تو مانند هزار سال است از آن چه شمامی شمرید. ستمکار بود, سپس (گریبان) آن را گرفتم . سوی من است)). ـ امام علی (ع) : خداوند هیچ کس را به چیزی همانند مهلت دادن به او, آزمایش نکرده است . ـ حسین بن حسن به امام رضا(ع) عرض کرد : من پسر قیاما ((1)) را در حالی ترک کردم که از جمله دشمن ترین خلق خدا با تو بود. حضرت فرمود : این برای او بد است . (حسین می گوید :) عرض کردم : فدایت شوم , سخن عجیبی از شما می شنوم ! حضرت فرمود : عجیب تر از این , ابلیس است . جوار قرب خدای عزوجل بود و خداوند به وی فرمان داد. بزرگی فروخت و از کافران شد. خداوند به او مهلت داد. چیزی سخت تر از مهلت دادن (کسی را)عذاب نکرده است . سوگند که خدا آن ها را به چیزی سخت تر ازمهلت دادن عذاب نکرده است . ـ امام باقر(ع) : خدای عزوجل به فرعون ,از این سخن او که گفت : ((پروردگاربزرگتر شما منم)) تا این سخنش : ((من جزخویشتن برای شما خدایی نمی شناسم))چهل سال مهلت داد و آن گاه او را به کیفردنیا و آخرت گرفتار ساخت و (نیز) اززمانی که خدای عزوجل به موسی وهارون (ع) فرمود : ((هر آینه دعای شما راپذیرفتم)) تا زمانی که خدای متعال (نتیجه)اجابت را بر او معلوم ساخت , چهل سال طول کشید. ـ یزید بن میسره : در میان مطالبی که خداوند بر موسی نازل کرده است , این جملات را دیده ام : آیا بنده مؤمن من از این که دنیا را به رویش بگشایم و این کار مایه دوری او از من شود شادمان می گردد؟ یابنده مؤمنم از این که دنیا را از او بگیرم وبدین وسیله به من نزدیک شود بی تابی می کند؟ سپس این آیه را تلاوت کرد : ((آیامی پندارند که آن چه از مال و پسران که بدیشان مدد می دهیم . می خواهیم به سودشان در

خیرات شتاب ورزیم ؟ (نه) بلکه نمی فهمند)). ـ امـام عـلـی (ع) : و روزگـارشان به درازاکشید تا خواری را به نهایت رسانند و خود رامستوجب دگرگونی ها (و زوال نعمت ها)گردانند. تفسیر. آیه ((ولا یحسبن الذین کفروا. آن کـه خـداونـد پـیامبر خود را درباره شتاب کفار در کفرشان دلداری داد که این کار درحقیقت تسخیری الهی نسبت به کفار است تا بدان جا رسند که هیچ بهره ای در آخرت نداشته باشند, سخن را مـتـوجـه خـود کفار کردو روشن ساخت که اگر خداوند به آن هامهلت و فرصتی می دهد نباید خـوشـحـال شـونـد, زیرا این مهلت ها آن ها را به تدریج به سوی گناهان بیشتر سوق می دهد و در پس این مهلت دهی , عذابی خوارکننده است که جز خفت و سرافکندنی به همراه ندارد. جریان به تمامی طبق سنت و قانون تکمیل است .

خود ارضایی .

خود ارضایی .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هان ! لعنت خدا وفرشتگان و مردم , همگی , بر کسی باد که چیزی از حق مرا پایمال کند. حیوان نزدیکی کند و بر کسی که خودارضایی کند. ـ امـام صـادق (ع) : سـه کـس اند که خداوند روز قیامت با آن ها نه سخن می گوید, نه به آنان نگاه می کند و نه پاکشان می خواند وعذابی دردناک دارند : کسی که موی سپید خود را بکند, کسی که خود ارضایی کند و کسی که لواط دهد. ـ در پـاسـخ بـه سـؤال از اسـتمنا ـ : گناه بزرگی است که خدای متعال در کتاب خوداز آن نهی فرموده است و کننده این کار مانندکسی است که با خودش ازدواج کند. بدانم کسی این کار را می کند هرگز با او غذا نمی خورم . اللّه , در کـجـای کـتـاب خـدا از ایـن عـمل نهی شده است ؟ حضرت فرمود : این سخن خداوندکه مـی فـرمـایـد : ((پس , هر که فراتر از این جوید, آنان از حد گذرندگانند)) و این عمل از مصادیق ((فراتر از این)) است . ـ پیامبر خدا(ص) : نکاح کننده با دست خود, ملعون است . ـ امام صادق (ع) : مردی را که با آلت خود بازی کرده بود نزد امیرمؤمنان (ع)آوردند. (تازیانه) زد تا جایی که سرخ شد. محل بیت المال برایش زن گرفت .

مرگ .

مرگ .

قرآن . ((همان (خدایی) که مرگ و زندگی را بیافرید, تا شمارا بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست ارجمندآمرزنده)). ـ امام علی (ع) : هر زنده ای را مرگی است . ـ مرگ , آغاز عدالت آخرت است . ـ با مرگ , دنیا پایان می پذیرد. ـ مرگ , دروازه آخرت است . ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه یکی از شمابمیرد, قیامتش بر پا شود. بپرستید که انگار او را می بینید و هر لحظه ازاو آمرزش بخواهید. ـ هرگاه یکی از شما بمیرد, قیامتش برپا شده است , خوبی ها و بدی های خود رامی بیند. ـ امـام عـلـی (ع) : مـدت هـای عـمـر را مـعین فرمود و آن ها را دراز و کوتاه و دیر و زودقرار داد و طناب های آن را به مرگ وصل کرد و مرگ را کشنده طناب های بلند عمرهاو گسلنده رشته های ریسمان های آن ها قرار داد. ـ سپاس و ستایش خدایی را که شریعت اسلام را بنا نهاد و آبشخورهای آن را برای کسی که بخواهد از آن آب بنوشد,آسان و هموار گردانید. اسـت و مـنـاره اش کـارهـای نیکو و پایانش مرگ و دنیا جایگاه آماده شدن (یا میدان مسابقه) آن و قیامت محل گردآمدن مسابقه دهندگانش و بهشت جایزه اش . ـ پیامبر خدا(ص) : من بیم دهنده هستم و مرگ شبیخون زننده و قیامت وعده گاه . ـ امـام علی (ع) : مرگ برهم زننده خوشی های شماست و تیره کننده شهوت های شما و دور کننده شما ازهدف هایتان . هماوردی شکست ناپذیر و جنایتکاری بازخواست نشدنی . افکنده است . مرگ و شدت دردهای آن شما را فراگیرد. ـ خداوند فرشته ای دارد که هر روز جارمی زند : بزایید برای مردن , و گردآوریدبرای از بین رفتن و بسازید برای ویران شدن . ـ پیامبر خدا(ص) : مرگ , مرگ ! بدانیدکه از مرگ گریزی نیست . بـا خـود مـی آورد : خوشی و آسایش ورستاخیزی خجسته به سوی بهشتی برین رابرای اهل سرای جـاودانـی مـی آورد, هـمـانـان که برای این سرای کار می کردند و بدان رغبت می ورزیدند و مرگ بدبختی وپشیمانی و رستاخیزی زیانبار به سوی آتشی سوزان را برای طالبان سرای فریب می آورد, همانان که برای این سرای می کوشیدند و بدان رغبت می ورزیدند. ـ هرکس با هر چیزی (از اعمال وصفات) بمیرد, خداوند او را با همان برمی انگیزد. ـ هر بنده ای , با همان چیزی برانگیخته می شود که مرده است . ـ مـسـلـمـان هـر گـاه مـرگـش فـرا رسـد, اعـضـای بـدنـش از یـکـدیگر خداحافظی می کنند ومی گویند:بدرود, تا روز قیامت از هم جدا می شویم . ـ امام رضا(ع) : وحشتناک ترین زمان برای این موجود (انسان) سه جاست :روزی که زاده می شود و از شـکـم مـادرش بـیـرون مـی آیـد و دنـیـا را مـی بـیند و روزی که می میرد و

آخرت و اهل آن را مـشاهده می کند و روزی که برانگیخته می شود واحکام و داوری هایی را می بیند که در سرای دنیا ندیده است . سخت ترین لحظات آدمیزاد سه لحظه است : لحظه ای که ملک الموت را می بیند ولحظه ای که از گـورش بـرمی خیزد و لحظه ای که در برابر پروردگار خود, تبارک و تعالی ,می ایستد و پس , یا به سوی بهشت می رود یابه سوی دوزخ . نزد پیغمبری آمدند و گفتند : دعا کن پروردگارت مرگ را از ما بردارد. برایشان دعا کرد. تعالی مرگ را از آن جماعت برداشت . شد که خانه ها بر آنان تنگ گشت و نسلشان افزایش یافت . می شد مرد (خانه) مجبور بود پدر و مادر وپدربزرگ و پدربزرگ پدربزرگش را غذابدهد و آن ها را راضی گرداند (یا به نظافت آن ها برسد) و به ایشان رسیدگی نماید. کسب و کار باز ماندند. گفتند : از پروردگارت بخواه ما را به عمرهایی که داشتیم برگرداند. پـروردگارش , عزوجل , چنین تقاضا کرد وخداوند آن ها را به مدت های (معین شده)عمرشان باز گرداند. ـ در روزگاران گذشته , عده ای به پیغمبری که داشتند, گفتند : دعا کن پروردگارت مرگ را از ما برگیرد. پیغمبر برایشان دعا کرد و خداوند مرگ را ازآنان برداشت . بـه حـدی کـه مـنازل و خانه ها برایشان تنگ گشت و نسل زیاد شد و صبح که می شد مرد(خانه) مـشـغـول غذا دادن به پدر و پدربزرگ و مادر و پدر پدربزرگ خود می شد و آن هارا نظافت می کرد وبه سر و وضعشان رسیدگی می نمود. پس , گفتند : از پروردگارت تقاضا کن ما رابه همان حالی که داشتیم باز گرداند. نیز از پروردگارش خواهش کرد و خداوندآن جماعت را به حال اولشان باز گردانید. تفسیر. آیـه ((الذی خلق الموت و الحیاة لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو العزیز الغفور)), زندگی یعنی این که موجود طوری باشد که حس و اراده داشته باشد و مرگ به معنای فقدان این دو خصیصه است . امـا مـرگ , آن گـونـه کـه از آمـوزش هـای قـرآن برمی آید, عبارت است از انتقال از مرحله ای از زنـدگـی بـه مـرحـله ای دیگر و این مطلب , چنان که پیشترگفتیم , از این آیه استفاده می شود : ((ماییم که میان شما مرگ را مقدر کرده ایم ـ تا آن جا که می فرماید :ـ و شما را (به صورت) آن چه نمی دانید پدیدارگردانیم)). نیز, همچون زندگی , تعلق گیرد. بـا ایـن حـال , اگـر مـرگ را, چـنـان کـه در عـرف نیزچنین است , یک امر عدمی بگیریم در این صورت مرگ , عدم ملکه زندگی است و بهره ای از وجود که تعلق گرفتن آفرینش را به آن صحت بخشد, دارد. مانند نسبت کوری به بینایی و تاریکی به روشنایی (که نسبت عدم ملکه است). جمله ((لیبلوکم ایکم احسن عملا)) بیانگر هدف خداوند از آفریدن مرگ و زندگی است . معنای آزمایش وامتحان می باشد. ایـن نـوع آفـرینش شما ـ یعنی این که زندگی می کنیدو سپس می میرید ـ یک آفرینش مقدماتی آزمایشی است که معلوم می کند کدام یک

از شما بهتر از دیگری عمل می نماید. بـرای چـیـزی اسـت کـه بعدا با آن روبه رو می شوید وآن پاداش دادن به هر کس به فراخور عمل اوست . به علاوه , در این جمله اشاره ای است به این نکته که مقصود اصلی از آفرینش , رساندن پاداش نیک است , چرا که از کار نیک و ممتاز شدن کسی که کار بهتر کند سخن به میان آورده است . مقصود از خلقت همان نیکوکارانند و خلقت دیگران به خاطر آن ها صورت گرفته است . خـداوند گفتار خود را با جمله ((و اوست چیره ناپذیر آمرزنده)) ختم کرده است , چرا که اوعزیز و چیره ناشدنی است . مـطـلـق تنها از آن اوست و از این رو, هیچ نیرویی براو چیره نمی آید و به هرکس توان مخالفت با خود راداده فقط برای آزمایش و امتحان است و به زودی ازآنان انتقام خواهد گرفت . دنیا بسیاری از گناهان آنان را می بخشد و در آخرت نیز, همچنان که وعده داده است , بسیاری از گناهان را خواهد آمرزید. علاوه بر این , آوردن این دو نام در دنباله آیه تخویف و تطمیعی است به آن چه سبک و سیاق دعوت و رسالت اسلام به آن فرا می خواند. بـایـد دانـسـت کـه مـضمون آیه , صرف یک ادعای بدون دلیل که هدف از آن تلقین باشد, نیست , چنان که ممکن است این گونه توهم شود. تـقـریـبـا ضـروری ـ یـا کاملا ضروری ـ است که مستلزم حکم به ضرورت رستاخیز برای پاداش و سزاست . چـه , انـسـانـی که جامه این حیات دنیوی منجر به مرگ بر قامت او پوشانده شده از دو حال خارج نیست : یابه وصف نیکوکار بودن متصف می شود یا به وصف خلاف آن . مجهز شده است که اگر مانعی پیش نیاید, به سمت کار نیک پیش می رود. کـه در حـکـم آن هـا هـسـتـنـد, بقیه انسان ها لاجرم یانیکوکارند یا بدکار و از متصف شدن به این دووصف خالی نیستند. وصف و حالتی که مترتب بر وجود شئ است و در اغلب افراد آن جاری و ساری است , غایت وجود او و مقصود از ایجاد وی می باشد. گـونـه کـه حـیات نباتی یک درخت اگر غالبا به میوه دادن آن منجر شود, این میوه غایت وجود آن درخت و مقصود از آن به شمار می آید, نیکوکاری و صلاح نیز غایت و هدف خلقت انسان است . نکته نیز معلوم است که پاکی و نیکوکاری اگرمطلوب باشد در واقع مطلوب بالذات نیست . هدف از آن چیز دیگری است , و آن چه مطلوب بالذات می باشد آن حیات پاک و پاکیزه ای است که نه آمیخته به نقص و کاستی است و نه در معرض بیهودگی و گناهکاری قرار می گیرد. بـا آیـه ((هـر نـفـسـی چـشنده مرگ است و ما شما را ازراه آزمایش با بد و نیک می آزماییم)) هم معناست .

یقین به مرگ .

ـ امـام صـادق (ع) : خداوند عزوجل هیچ چیزی مانند مرگ نیافریده است که در عین آن که یقینی است و هیچ شکی در آن نیست , چونان شکی است که در آن (کمترین) یقینی نباشد. ـ امـام علی (ع) : هیچ ایمان توام با یقینی ندیدم که برای این انسان به شک شبیه ترباشد, او هر روز مـردگـان را بـه سـوی گورستان توديع و تشییع می کند و با این حال باز به دنیای فریبنده روی می آورد و از شهوت وگناهان دست نمی کشد. آدم را نـه گـنـاهـی بـود که مرتکب شود و نه حساب و کتابی در کارش بود به جز همین مرگ که اجـتـماع او را پراکنده و جمعش رامتفرق و فرزندانش را یتیم می کند, بی گمان سزاوار بود که از این دنیای پر رنج وخستگی حذر کند. ـ در شگفتم از کسی که مردگان رامی بیند و با این حال مرگ را از یاد می برد.

در هر دمی , مردنی است .

ـ امام علی (ع) : در هر نفسی , مردنی است . ـ در هر زمانی , از دست شدنی است . ـ در هر لحظه ای , اجلی است . ـ هر نفس انسان گامی است به سوی اجلش .

مرگ در تعقیب انسان است .

قرآن . ((هر جانداری , چشنده (طعم) مرگ است . رستاخیز پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود. در آورند, قطعا کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست)). ـ امـام علی (ع) ـ در بخشی از سفارشهای خود به فرزند بزرگوارش حسن (ع) ـ : بدان ای فرزندم , که تو در حقیقت برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا, برای رفتن نه برای ماندن , برای مردن نه برای زیستن . در منزلگاهی کوچ کردنی و در سرایی ناپایدار و عاریتی و در راه آخرت هستی . فـراری و تـعـقـیـب شـده مـرگ هـسـتـی , مرگی که نه گریزانش را از چنگ آن رهایی است و نه جوینده اش از دست او به در رود بلکه ناگزیر به او می رسد. مرگ تو را به هنگامی در رسد که در حال گناهی باشی که خودت را به توبه از آن وعده می داده ای و او نگذارد توبه کنی و آن گاه است که خود را به هلاکت در افکنده ای . ـ اگر بنا بود کسی برای ماندن (در این دنیا) نردبانی بیابد, یا برای دور کردن مرگ (از خود) راهی پـیـدا کند, آن کس بی گمان سلیمان بن داود(ع) بود که بر جن و انس پادشاهی می کرد و از مقام نبوت و منزلت والایی برخوردار بود. خویش را به کمال و تمام دریافت کرد ومدت عمرش به سر آمد, کمان های نیستی تیرهای مرگ را بـه سـوی او نـشانه رفتند وخانه ها از او خالی شد و مسکن ها بی صاحب ماند و مردمانی دیگر وارث آن ها شدند. ـ شما فراریان و تعقیب شدگان مرگ هستید. اگر هم از آن بگریزید, به شما می رسد. سایه شما به شما پیوسته تر است . ناصیه های شما گره خورده است . ـ مـرگ , بـه نـاصـیه های شما گره خورده است و دنیا از پشت سر شما (طوماروار)درهم پیچیده می شود. ـ مرگ از سایه شما به شما چسبیده تراست و بیشتر از خودتان اختیاردار شماست . ـ هرچه شمردنی است , به سرآید وهرچه چشمداشتنی (و مقدر) است , به برآید. ـ برای هر جانداری , خوراکی است وبرای هر دانه ای , خورنده ای و تو (نیز)خوراک مرگ هستی . ـ ای مـردم , هـر انـسـانـی در گریز خود به همان چیزی می رسد که از آن می گریزد واجل سوق دهنده نفس به سوی آن (مرگ)است و گریز از مرگ , خود موجب رسیدن به آن می باشد. ـ امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((بگو : آن مرگی که از آن می گریزید, قطعا به سر وقت شما می آید. مـاه هـا را مـی شـمـری , بعد روزها را می شمری ,سپس ساعت ها را می شمری و آن گاه نفس ها را می شمری ((پس , چون اجلشان فرا رسد نه (می توانند) ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش)). ـ امـام عـلی (ع) : و با خود عهد بست که هیچ موجودی که در آن جان دمیده است , نجنبدمگر این که مرگ را وعده گاه

او قرار دهد ونیستی را پایان کار. ـ نه کسی که از مرگ بترسد از آن می رهدو نه کسی که ماندن را دوست داشته باشد,خواهد ماند. ـ مرگ جوینده ای شتابنده و پیگیراست که نه آن که بایستد از دستش درمی رود و نه آن که بگریزد او را (از رسیدن به خود) درمانده می کند. ـ پیامبر خدا(ص) : حکایت کسی که ازمرگ می گریزد, حکایت روباهی است که زمین از او طلبکار است و آن روباه از او می گریزدچندان که خسته می شود و از نفس می افتد وبه لانه خود می رود و زمـیـن در بـیخ سبیل (گوش) او مرتب می گوید : ای روباه , طلبم را بده , طلبم را بده ! و در این هـنـگـام بـادی ازروبـاه خارج می شود و پیوسته در این حال به سرمی برد تا آن که گردنش قطع می شود و می میرد.

زمان کوچیدن نزدیک است .

ـ امام علی (ع) : ای بندگان خدا, مواظب مرگ و نزدیکی آن باشید, و ساز و برگش رافراهم آورید, زیـرا کـه مـرگ امـری عظیم وحادثه ای بزرگ با خود می آورد, یا خیرمی آورد که با آن هیچ شری نیست , یا شرمی آوردکه همراهش هیچ خیری نیست . چـه کـسی به بهشت نزدیکتر از کسی است که برای آن کار می کند و چه کسی به دوزخ نزدیکتر از کسی است که برای آن می کوشد!. ـ زمـانـی کـه تو پشت کرده (و در سراشیب عمر قرار گرفته)باشی و مرگ از رو به رویت بیاید, چه زود به یکدیگر بر می خوری . ـ هر که مرگ را با دیده یقین خویش بنگرد, آن را نزدیک می بیند. ـ مرگ نزدیک است و همصحبتی (بادنیا) اندک . ـ زمان کوچیدن نزدیک است . ـ هیچ غایبی نزدیکتر از مرگ نیست . ـ مـسـافـر مـرگ , سـزاوارتـریـن سـفـرکرده ای است که چشم به راه آمدنش باشی واز هر از سفر برگشته ای زودتر وارد می شود. ـ ایـن مدت عمر که گذشت لحظات آن را کوتاه می گرداند و سپری شدن ساعات (یافرا رسیدن زمان مرگ) نابودش می کند. سـزاست که کوتاه باشد و غایبی (انسان یامرگ) که شب و روز آن را پیش می راند,شایسته است که زود بازگردد. ـ اوقات دنیا, هرچند دراز باشد, کوتاه است و بهره بردن از آن هر چند بسیار باشد,اندک است . ـ هـر آن چـه چشم به راهش باشند, آمدنی است و هر آن چه آمدنی است , بدان ماند که از ابتدا بوده است . ـ چه نزدیک است زندگی به مرگ !. ـ چه نزدیک است زنده به مرده , چون به او می پیوندد. زیرا که از او بریده است .

تفسیر مرگ .

ـ امام علی (ع) ـ در پاسخ به سؤال از تفسیرمرگ ـ : از شخص آگاهی پرسیدید. یـکـی از سـه امر است که بر انسان وارد می شود:یا بشارتی است به نعمت جاویدان , یا نویدی است به عذاب همیشگی و یا مایه اندوه وهراس است و کارش در بوته ابهام است ,نمی داند که در زمره کدام دسته می باشد. امام حسن (ع) ـ نیز در پاسخ به همین پرسش ـ : بزرگترین شادی است که به مؤمنان می رسد, زیرا از سرای رنج و بدبختی به نعمت جاویدان منتقل می شوند وبزرگترین هلاکتی است که بر کافران درمی رسد, زیرا از بهشتشان (ناز و نعمت وقیام) به سوی آتشی برده می شوند که از میان نمی رود و به پایان نمی رسد. ـ امـام سجاد(ع) : چون کار بر حسین بن علی بن ابی طالب (ع) سخت شد, همراهیان حضرت به او نگریستند و دیدند حالتش برخلاف آن هاست . مـی گـرفـت رنـگـشـان بـر مـی گشت وبدن هایشان می لرزید و دل هایشان به تپش می افتاد, اما حسین (ع) و برخی از همراهان خاص او رنگهایشان روشن می شد واندام هایشان آرام و جان هایشان آرامش می یافت . از مـرگ پـروایی ندارد! حسین (ع) به ایشان فرمود : صبور باشید, ای بزرگ زادگان ! زیرامرگ جز پلی که شما را از رنج و بدبختی به سوی بهشت های پهناور و نعمت جاویدان عبور می دهد, نیست . ندارد که از زندانی به قصری برده شود؟ . ـ در پاسخ به پرسش : مرگ چیست ؟ ـ :برای مؤمن چون برکندن جامه هایی چرکین و شپشی از تن است و از هم گسستن کند وزنجیرهای گرانبار و جایگزین کردن فاخرترین و خوشبوترین جامه ها وراهوارترین مرکب ها و امن ترین منزل ها. برای کافر به منزله برکندن جامه هایی فاخراز تن و منتقل شدن از منزل هایی امن وجایگزین کردن آن ها به کثیف ترین وخشن ترین جامه ها و وحشتناکترین منزل هاو بزرگترین عذاب است . ـ امام جواد(ع) ـ نیز در پاسخ به سؤال ازمرگ ـ : همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید, جز این که مدتش طولانی است و انسان از این خواب بیدار نمی شودمگر در روز رستاخیز. خـود انـواع شـادی های بی شمار و انواع ترس و وحشت های بی مقدار می بیند, آن که درخواب شاد اسـت و آن که در آن دچار ترس و هراس چه حالی دارد؟ این است مرگ ,پس خود را برای آن آماده سازید. ـ امـام صـادق (ع) ـ نـیـز در پـاسـخ بـه هـمـیـن پـرسـش ـ : بـرای مـؤمـن مـانـنـدـت ـسـاـا ـ خـوشـتـریـن بویی است که استشمام می کند و از بوی خوش آن خوابش می برد و رنج و درد بکلی از اوبرطرف می شود و برای کافر همچون گزش مارها و نیش عقربهاست و (بلکه)دردناکتر!. عـرض

شـد:عده ای می گویندکه مرگ دردناکتراز اره شدن و قیچی گشتن و خرد شدن با سنگها وبه چرخش در آوردن ستونه آهنی آسیا بر تخم چشم است ! حضرت فرمود : برای بعضی ازکافران و گنهکاران همین طور است . ـ امـام کـاظـم (ع) ـ بر مردی که در سکرات مرگ فرو رفته بود, وارد شد ـ : مرگ صافیی است که مؤمنان را از گناهانشان صاف می کند و آخرین دردی است که به عنوان کفاره آخرین گناهی که در وجـودشـان مـی بـاشـد بـه آن هـا می رسد و کافران را نیز ازحسناتشان صاف می سازد و آخرین خوشی یا آسایشی است که به عنوان آخرین پاداش حسنه ای که دارند, به ایشان می رسد. ـ امام رضا(ع) ـ در هنگام عیادت ازمردی از اصحاب خود ـ : حالت چگونه است ؟ عرض کرد : بعد از (رفتن) شما, مرگ رادیدم ! ـ منظورش درد و رنجی بود که ازشدت بیماریش می کشید ـ حضرت فرمود :آن را چگونه دیدی ؟ عرض کرد : سخت ودردناک . هشداردهنده مرگ و چیزی را دیده ای که پاره ای احوال آن را به تو می شناساند. ـ امام جواد(ع) ـ در پاسخ به سؤال از علت ناخوش داشتن مرگ ـ : زیرا مردم مرگ رانمی شناسند و از این رو آن را ناخوش می دارند, در صورتی که اگر مرگ را می شناختندو از اولیای خدای عزوجل بودند, بی گمان آن را دوست می داشتند و می فهمیدند که آخرت برای آن ها بهتر از دنیاست . سپس فرمود : ای ابو عبداللّه , به چه دلیل کودک و دیوانه از خوردن دارو که بدنشان راسالم می کند و دردشان را برطرف می سازدخودداری می ورزند؟ عرض کرد : چون سودمندی دارو را نمی دانند. فرمود : سوگند به آن که محمد را به حق پیامبر کرد, هر کس خودش را برای مرگ چنان که باید و شـایـد آماده گرداند,سودمندی مرگ برای او بیشتر از سودمندی این دارو برای این شخص تحت درمان است . چه نعمتی می انجامد, بی گمان بیشتر ازخردمند دوراندیشی که برای برطرف کردن بیماری ها و کسب سلامتی ها در پی داروست ,مرگ را می طلبیدند و دوستش می داشتند. ـ امام عسکری (ع) : علی بن محمد(ع) نزدیکی از اصحاب خود که بیمار بود, رفت . می گریست و از مردن بیتابی می کرد. حضرت به او فرمود : ای بنده خدا, تو ازمرگ می ترسی چون آن را نمی شناسی . بدن تو چندان کثیف و چرکین شود که ازشدت چرک و کثافت متاذی شوی و بدنت پر از زخم شود و گـال بـگـیـری و بدانی که اگردر حمامی خودت را بشویی همه آن ها ازبین می رود آیا دوست نـداری بـه آن حـمـام روی و چـرک و کـثافت ها را از خودت بشویی یا دوست داری حمام نروی و به همان حال باقی بمانی ؟ عرض کرد : چرا,یابن رسول اللّه (دوست دارم حمام بروم). فرمود : این مرگ همان حمام است وآخرین گناهان و بدی های وجود تو را پاک و تمیز می کند. مـرگ) شـدی و از آن گذشتی از هر گونه غم واندوه و رنجی رهایی یابی و به هر گونه خوشی و شادمانی برسی . مرد آرام

گرفت و تن به مرگ سپرد و حالش جا آمد و چشم خود را بست و جان داد.
ـ در پاسخ به سؤال از مرگ ـ : مرگ باورکردن چیزی است که نیست .
جدش از حضرت صادق (ع) برایم حدیث کرد که فرمود : مؤمن هرگاه بمیرد, مرده نیست . می باشد.

مرگ مؤمن .

قرآن . ((همان کسانی که فرشتگان جانشان را ـ در حالی که پاکند ـ می ستانند (و به آنان) می گویند : درود بر شما باد,به (پاداش) آن چه انجام می دادید, به بهشت در آیید)). ((ای نفس آرام یافته , خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من درآی و دربهشت من داخل شو)). ((آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند. پرهیزگاری ورزیده اند. برای آنان است . همان کامیابی بزرگ است)). ـ پیامبر خدا(ص) : بیرون رفتن مؤمن ازدنیا را مانند نکنم مگر به بیرون آمدن کودک از رنج و تاریکی شکم مادرش به خوشی (وروشنایی) دنیا. ـ هنگام جان دادن مؤمن , ملک الموت در برابر او, مانند بنده ذلیل در برابر خواجه ,است . نزدیک نمی شوند, تا این که سلامش گوید ونوید بهشت به او دهد. ـ امام صادق (ع) : مؤمن بیرون رفتن ازدنیا را حس نمی کند و این سخن خدای متعال است که می فرماید : ((ایا ای نفس آرام یافته . این (حالت) برای کسی است که پارساباشد و با برادرانش همدردی و به آن هارسیدگی کند. ـ درباره آیه ((برایشان بشارت است درزندگی دنیا)) ـ : در هنگام مردن , محمد وعلی (ع) او را به بهشت بشارت می دهند. ـ پیامبر خدا(ص) : علاقه مندترین شیعیانمان به ما, جان کندنش مانند نوشیدن آب خنک روحبخشی است که یکی از شمادر روز تابستان بنوشد و بقیه آن ها در بسترخود با خوشایندترین حالت می میرند,حالتی که هر یک از شما آرزوی چنان مردنی را می کند. ـ در حدیث معراج آمده است : هرگاه بنده درحال مرگ قرار گیرد, فرشتگانی بالای سر او می ایستند و دست هر فرشته ای جامی از آب کوثر است و جامی از شراب بهشتی و به روح او می نوشانند تا سستی وتلخی مرگ از او برود و نوید بزرگ را به اومی دهند و می گویند : خوش باش وجایگایت نکوباد. حکیم حبیب قریب , می روی . خدا(ص) : نخستین چیزی که مؤمن به آن نوید داده می شود, آسایش و راحت و بهشت پرنعمت است . مؤمن داده می شود این است که او را می گویند :مژده بادا تو را ای دوست خدا به خشنودی او وبهشت ! بسیار خوش آمدی . کنندگان تو را آمرزید و دعای کسی را که برایت آمرزش خواست ,اجابت کرد و گواهی کسی را که به خوبی تو گواهی داد, پذیرفت .

مرگ برای مؤمن همچون یک دسته گل خوشبوست .

ـ پیامبر خدا(ص) : مرگ برای مؤمن ,همانند یک دسته گل خوشبوست . ـ ارمغان مؤمن , مرگ است . ـ امام علی (ع) : بهترین ارمغان برای مؤمن , مرگ است . ـ وه که چه سودمند است مرگ برای کسی که ایمان و تقوا را شعار دلش کرده است !. ـ آسایش بخشی چون مرگ نیست . ـ پیامبر خدا(ص) : مرگ , یک غنیمت است . ـ امام علی (ع) : مرگ , مایه آسودگی نیکبختان است . ـ پیامبر خدا(ص) : مرگ , برای هرمسلمانی کفاره است .

مرگ کافر.

قرآن . ((همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده اند. (و می گویند :) ما هیچ کار بدی نمی کردیم . آن چه می کردید داناست)). ((پس , چگونه (تاب می آورند) وقتی که فرشتگان (عذاب) جانشان را می ستانند و بر چهره و پشت آنان تازیانه می نوازند؟)). ـ پیامبر خدا(ص) : و اگر با دوستان مادشمن باشد و با دشمنان ما دوست و القاب مخالفان ما را بر خود نهد, پس آن گاه که ملک الموت برای ستاندن جانش بیاید,خدای عزوجل اربابان آن نابکار را کـه به جای خداوند آنان را به خداوندی گرفته بود,در حالی که به انواع عذاب مبتلایند در برابراو مجسم گرداند به طوری که همین که آن هارا ببیند هلاک شود. که تاب تحملش را ندارد پیوسته به او رسد. پـس ملک الموت به او گوید : ای نابکارکافر, دوستان خدا را به دشمنان اوواگذاشتی ! امروز آنان کمترین کاری نمی توانند برایت انجام دهند و هیچ راه گریزی نداری . که اگر کمترین آن در میان ساکنان دنیاتقسیم شود, همگی آنان را نابود سازد. ـ امـام عـلـی (ع) : مرگ برای کسی که بنده شهوت و اسیر هوس هایش باشد, مایه راحتی است , زیرا هرچه زندگیش به درازا کشد,گناهانش فزونی می گیرد و جنایاتش بر خودبزرگتر می شود.

فرشته مرگ .

قرآن . ((و اوسـت که بر بندگانش قاهر(و غالب) است ونگهبانانی بر شما می فرستد تا هنگامی که یکی از شما رامرگ فرا رسد, فرستادگان ما جانش بستانند در حالی که کوتاهی نمی کنند)). ((خـدا نـفـوس را, هـنـگـام مـرگـشان , به تمامی بازمی ستاند و نیز نفسی را که نمرده است , در خـوابـش (قبض می کند), پس , آن (نفسی) را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می دارد و آن دیگر (نفس ها) را تا هنگامی معین (به سوی زندگی دنیا) باز پس می فرستد. (امر) برای مردمی که می اندیشند, نشانه هایی است)). ((بـگـو : فـرشـتـه مـرگـی کـه بـر شـمـا گـمارده شده , جانتان را می ستاند, آن گاه به سوی پروردگارتان باز گردانیده می شوید)). ـ امـام عـلـی (ع) ـ در پاسخ به زندیقی که مدعی تناقض در قرآن بود ـ : ((اللّه یتوفی الانفس حین موتها)) و آیه ((یتوفاکم ملک الموت)) و ((توفته رسلنا)) و ((تتوفاهم الملائکة طیبین)) و ((الذین تـتـوفـاهـم الـمـلائکـة ظـالـمـی انـفسهم)), خدای تبارک برتر وبزرگتر از آن است که این کار (ستاندن جان ها) را خود به عهده گیرد, کارفرستادگان و فرشتگانش کار او به شمارمی آید, چرا که اینان به فرمان او کار می کنند. پـس ,هرکه اهل طاعت و فرمانبری باشد,ستاندن جانش را فرشتگان رحمت به عهده می گیرند و هر که اهل معصیت و نافرمانی باشد, قبض روحش را فرشتگان عذاب به گردن می گیرند. از فرشتگان رحمت و عذاب دارد که فرمان او را اجرا می کنند و کار آن ها (در واقع) کاراو می باشد و هر چه آن ها انجام می دهند, به ملک الموت نسبت داده می شود. عـمـل آن ها عمل ملک الموت است و عمل ملک الموت عمل خداست , زیرا که خداوندجان ها را با دست هرکه خود بخواهد, می ستاند. ـ نـیـز در پاسخ به زندیق ـ : خدای تبارک و تعالی , کارها را هر گونه که بخواهدتدبیر می کند و از آفریدگان خود هر که رابخواهد به هر کاری که بخواهد می گمارد. مـلـک الـمـوت را در خـصـوص هـریـک ازآفـریدگانش که بخواهد می گمارد وفرستادگان از فـرشـتـگانش را مخصوص هرکس از آفریدگانش که خواهد می گمارد وفرشتگانی را که خدای عزوجل نامشان رابرده است نیز مخصوص هر که ازآفریدگانش که خود خواهد می گمارد. خدای تبارک و تعالی , امور را هر گونه که خواهد تدبیر می کند و هر علم و دانشی را هم دارنده اش نـمـی تواند برای همه مردم شرح دهد, زیرا بعضی از مردم (در درک مطالب)قوی هستند و برخی ناتوان . دریافت و تحمل برخی از علوم آسان است و برخی دیگر را کسی نمی تواند برتابد, مگراولیای خاص خدا که خداوند حمل آن را برآن ها آسان می کند و در راه

فهم آن یاریشان می رساند. بـدانـی ایـن خداوند است که زنده کننده ومیراننده است و جان ها را با دست هریک ازآفریدگان خود که بخواهد ـ چه فرشتگانش و چه غیر آنان ـ می ستاند.

ـ امـام صـادق (ع) ـ در تـوضـیـح این آیات ـ : خدای تبارک و تعالی برای ملک الموت دستیارانی از فرشتگان قرار داده که جان ها را می گیرند, همچون داروغه که دستیارانی داردو آن ها را برای انجام کارهای خودش می فرستد. را مـی گـیـرنـد و مـلـک الـمـوت , در کـنـار جـان هـایی که خودش گرفته , آن جان ها را نیز از فرشتگان تحویل می گیرد و خدای عزوجل همه آن جان ها را از ملک الموت می ستاند. ـ بـه مـلـک الـمـوت گـفته شد :چگونه جان هایی را که یکی در مغرب است و دیگری در مشرق , همزمان می گیری ؟ . گفت : من آن ها را فرا می خوانم و آن ها هم اجابتم می کنند. الموت (ع) گفت : دنیا در برابر من مانندکاسه ای است در برابر یکی از شما که هرچه بخواهد از آن بـر مـی دارد و دنـیـا در نزد من چون درهمی است در مشت یکی از شما که هر گونه خواهد آن را می چرخاند. ـ پـیـامبر خدا(ص) ملک الموت را دربالین مردی از انصار دید, فرمود : ای ملک الموت , با صحابی من مدارا کن که او مؤمن است . باش و غم به خود راه مده و بدان که من با هرمؤمنی مدارا می کنم . جان فرزند آدم را می گیرم و چون کسی ازخانواده او فریاد ناله سر دهد, با روحی که گرفته ام در میان حیاط می ایستم و می گویم :این چه فریادی است ؟ به خدا قسم که ما به او ستم نکردیم و (در گـرفـتـن جـانـش) بر اجلش پیشی نگرفتیم و زودتر از تقدیرش به سراغش نیامدیم و در ستاندن جانش ما را گناهی نیست . آن چه خدا کرده خرسند باشید اجر یابید و اگراندوهگین و ناخرسند باشید, گناهکار شوید.

مرگ نیکان و مرگ بدکاران .

ـ امام علی (ع) : مرگ نیکان , مایه راحت جان آن هاست و مرگ بدکاران , مایه آسودن جهان . ـ پیامبر خدا(ص) : (آدمیزاده با مرگش)یا آسوده می شود یا از دستش آسوده می شوند: بنده مؤمن از رنـج و مـشقت دنیا درجوار رحمت خدای متعال می آساید و بنده بدکار (با مرگش) بندگان و شهرها و درختان و جنبندگان از دستش آسوده می شوند. ـ مـردم دو دسـتـه اند : یکی آسوده می کند و دیگری آسوده می شود : آن که آسوده می شود, مؤمن است که هر گاه بمیرداز دنیا و رنج و بلای آن راحت می شود و آن که آسوده می کند, کافر است که هرگاه بمیرددرختان و جنبندگان و بسیاری از مردم را (ازشر خود) آسوده می کند. ـ به پیامبر خدا(ص) عرض شد : فلانی مرد و راحت شد. راحت می شود که آمرزیده شده باشد.

یاد مرگ .

ـ پیامبر خدا(ص) : بهترین زهد به دنیا, یادمرگ است و برترین عبادت اندیشیدن است . پس , هر که یاد مرگ وجودش را پر کند,گور خود را باغی از باغ های بهشت بیابد. ـ برترین زهد به دنیا, یاد مرگ است . برترین عبادت , یاد مرگ است و برترین اندیشیدن , یاد مرگ است . مرگ وجودش را پر کند, گور خود را باغی از باغ های بهشت بیابد. ـ امـام هـادی (ع) : بـه یادآور, آن هنگامی راکه پیش روی خانواده ات در بستر مرگ افتاده ای و نه طبیبی می تواند جلو مردنت رابگیرد و نه دوستی به کارت می آید. ـ امـام عـلـی (ع) : بـه یـاد آوریـد, آن بـر هـم زنـنـده خوشی ها و منغص کننده عیش ها ودعوتگر پراکندگی را. پاشنده انجمن ها و دورکننده آرزوها ونزدیک کننده مرگ ها و اعلام کننده جدایی و پراکندگی را. ـ در زبور آمده است : هر که خود را ازمرگ بترساند, دنیا در نظرش بی مقدار شود. ـ امام علی (ع) : هرکه به یاد مرگ باشد,از دنیا به اندک خرسند شود. ـ چگونه مرگ را فراموش می کنی درحالی که نشانه هایش (آن را) به یاد تومی آورد؟ . ـ امـام صـادق (ع) : یـاد مـرگ , خـواهـش های نفس را می میراند و رویشگاه های غفلت راریشه کن می کند و دل را با وعده های خدانیرو می بخشد و طبع را نازک می سازد وپرچم های هوس را درهم می شکند و آتش آزمندی را خاموش می سازد و دنیا را در نظرکوچک می کند. ـ از رسول خدا(ص) سؤال شد : آیا کسی باشهدا محشور می شود؟ فرمود : آری , کسی که شبانه روز بیست مرتبه مرگ را یاد کند. ـ پیامبر خدا(ص) از انجمنی گذشت که درآن صدای خنده بلند بود. خود را با یاد کردن از مکدر کننده خوشی هابیامیزید. خوشی ها چیست ؟ فرمود : مرگ . ـ امام علی (ع) : شما را سفارش می کنم که به یاد مرگ باشید و از آن کمتر غفلت ورزید. چگونه از چیزی غافلید که او از شما غافل نیست و چگونه به کسی چشم طمع دوخته ایدکه به شما مـهـلـت نـمی دهد! مردگانی که مشاهده کرده اید خود واعظانی هستند که شما را از هر واعظی بی نیاز می کنند.

ترغیب به یاد کردن فراوان از مرگ .

ـ پیامبر خدا(ص) : ویران کننده خوشی هارا فراوان یاد کنید. خدا, ویران کننده خوشی ها چیست ؟ فرمود : مرگ , زیرکترین مؤمنان کسی است که مرگ را بیشتر یاد کند و برای آن آماده ترباشد. ـ مرگ را فراوان یاد کنید, زیرا که یادمرگ گناهان را می زداید و به دنیا بی رغبت می کند. بـاشـیـد آن را بـر هم می زند و اگر به هنگام ناداری به یادش باشید, شما را به زندگیتان خرسند می سازد. ـ مـرگ را فراوان یاد کنید, زیرا هیچ بنده ای آن را بسیار یاد نکرد, مگر این که خداوند دلش را زنده گردانید و مردن را بر اوآسان ساخت . ـ امـام عـلـی (ع) : مـرگ و روز بیرون آمدنتان از گورها و ایستادنتان در پیشگاه خدای عزوجل را فراوان یاد کنید, تا مصائب بر شما آسان شود. ـ انس : رسول خدا(ص) بر جمعی که درحال خنده بودند, گذشت . زننده خوشی ها را فراوان یاد کنید. مـی کـنم فرمود : هیچ کس در تنگنای زندگی مرگ را یاد نکرد, مگر این که زندگی را بر اوفراخ کرد و نیز در فراخی زندگی آن رایادآور نشد, مگر این که زندگی را بر اوتنگ ساخت . ـ پـیامبر خدا(ص) : برهم زننده خوشی هارا فراوان یاد کنید, زیرا در هیچ فراوانی (نعمتی) از مرگ یـاد نـشـد, مـگر این که آن راکاست و در هیچ اندکی (و تنگدستیی) یادآن نشد, مگر این که آن را مکفی ساخت . ـ مرگ را فراوان یاد کن , یاد هر چیزدیگری را از ذهن تو می برد. ـ امام علی (ع) : در هنگامی که نفس هایتان شما را به سوی خواهش ها و شهوات می کشاند, مرگ را فراوان یاد کنید و مرگ بهترین واعظ است . اصحاب خود را به یادآوری مرگ سفارش می کرد و می فرمود : مرگ را فراوان یادکنید, زیرا که آن برهم زننده خوشی ها وحائل میان شما و خواهش هاست . ـ امـام صادق (ع) : مرگ را فراوان یاد کنید,زیرا هیچ انسانی مرگ را بسیار یاد نکرد,مگر این که به دنیا بی رغبت ش . ـ امام علی (ع) ـ به فرزند بزرگوارش حسن (ع) ـ : فرزندم , بسیار به یاد مرگ باش و به یاد آن چه در آن افـتی و پس از مرگ به سوی آن کشانده شوی , تا آن گاه که بر تودرآید با تمام توان در برابرش آماده و کمرخود را برای آن بسته باشی , نه آن که ناگهان بر تو در آید و نفست را ببرد. ـ کسی که مرگ را بسیار یاد کند, رغبتش به دنیا کم شود. ـ کسی که مرگ را فراوان یاد کند, ازدنیا به قدر کفاف خرسند شود.

آماده شدن برای مرگ .

ـ پیامبر خدا(ص) ـ به طارق بن عبداللّه محاربی ـ : ای طارق , پیش از فرارسیدن مرگ خود را برای آن آماده کن . ـ امـام علی (ع) : برای مرگ آماده شوید,زیرا مرگ بر سر شما سایه افکنده است وهمچون گروهی بـاشـید که بر سر آن ها فریادزده شد و بیدار شدند و دانستند که دنیا سرای آن ها نیست و از این رو آن را (به جهان دیگر) عوض کردند. و میان هریک از شما و بهشت یا دوزخ فاصله ای جز فرود آمدن مرگ بر او نیست . از خـدای سـبـحـان مـسالت داریم که ما و شما رااز کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی سرمستشان نـمـی کـنـد و هـیـچ هدفی آنان را ازطاعت پروردگارشان باز نمی دارد و پس ازمرگ پشیمانی و اندوهی گریبانگیرشان نمی شود. ـ بار سفر بربندید, زیرا که در بردن شماشتاب می شود, و برای مرگ آماده شوید,چرا که بر سر شما سایه افکنده است . ـ امـام صـادق (ع) : هـول و هـراسـی کـه نمی دانی چه وقت تو را فرا می گیرد, چراپیش از آن که ناگهان به سراغت آید برایش آماده نمی شوی . ـ امـام علی (ع) : امری که نمی دانی چه وقت غافلگیرت می کند, سزاست که پیش از آن که تو را فرا گیرد, خویشتن را برایش آماده سازی . ـ دعوت مرگ را به گوش های خودبشنوانید, پیش از آن که فرا خوانده شوید. ـ خردمند را سزد که در این سرای از مرگ به هوش باشد و پیش از رسیدن به سرایی که در آن مرگ را آرزو کند و نیابدش , خود رابرای مرگ به خوبی آماده گرداند. ـ وقتی از هجوم مرگ ایمنی نیست , آماده نشدن برای آن از ناتوانی است . ـ کسی که خود را برای مرگ آماده نسازد و فرصت ها را غنیمت نشمرد, ازهجوم اجل غافل است . زیرا که برای بردن شما شتاب است و برای مرگ آماده شوید, چرا که بر سر شما سایه افکنده است . ـ بدان , که فراپیش تو گردنه ای است دشوار, که در عبور از آن سبکبار نکوحال تراز گرانبار است و آن که آهسته می رود از آن که شتاب می ورزد بدحال تر بود. فرود آمدنت برای خود پیشروی روانه سازو پیش از آن که بار افکنی منزلگاه را آماده ساز. ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه روشنایی به سینه در آید, سینه فراخ گردد. آیا برای شناسایی این امر نشانه ای هست ؟ فرمود : آری , دوری گزیدن از سرای فریب و روی آوردن به سرای جاودانی و آماده شدن برای مرگ پیش از فرارسیدن آن . ـ امام علی (ع) : مبادا مرگ در حالی به سراغت آید که تو (چون بنده ای فراری) ازخداوندگارت در طلب دنیا گریخته باشی . ـ مرگ , شتابان تو را تعقیب می کند. پس , غافل مباش . ـ کسی که برای سفرش آماده باشد,در حضرش شادمان و آسوده خاطر باشد. ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که چشم

به راه مرگ باشد, در کارهای نیک بکوشد. ـ امام علی (ع) : وارد شونده ای که با خودرستگاری یا بدبختی می آورد, سزاوار است که بهترین ساز و برگ را فراهم آورد. ـ بـه دنـیـا بـی اعـتنا باش و از آن دوری کن ومبادا درحالی مرگ به سراغت آید که (چون بنده ای فراری) از خداوندگارت در طلب دنیا گریخته باشی و در نتیجه , بدبخت شوی . ـ هنگامی که وفات ابراهیم (ع) نزدیک شد, گفت : چرا پیکی سوی من نفرستادی تا(خودم را برای مرگ آماده سازم). فرمود: مگر نمی دانی که موی سپید پیک من است . ـ امام علی (ع) : در شگفتم از کسی که می بیند هر روز از جان و عمر او کاسته می شود و با این حال برای مرگ آماده نمی شود. ـ چونان کسی مباش که بدون عمل به آخرت امید بسته است . اما پیش از رفتن کاری نمی کند. ـ پیش از مرگ و سختی های آن , کاری بکنید و قبل از رسیدنش , مقدمات آن رافراهم آورید و پیش از فرودآمدنش , برای آن آماده شوید. ـ پـیـش از مـرگ کـاری بـکـنـیـد, مـرگـی کـه اگـراز او بـگـریـزیـد, به شما می رسد و اگر بایستید,گریبانتان را می گیرد و اگر فراموشش کنید,به یادتان می آورد. ـ پیشدستی کنید بر امری که همگانی است و یکایک شما را فرا می گیرد و آن مرگ است , زیرا که مردم پیش از شما رفتندو ساعت (مرگ یا قیامت) از پشت سرتان شما را به پیش می راند. رفتگان این کاروان) بپیوندید, زیرا که جلورفتگان شما چشم به راه بازماندگان شماهستند.

کسی که فردا را از عمر خود شمارد.

ـ پیامبر خدا(ص) : دنیا را بسازید و برای آخرتتان (نیز) چنان کار کنید که گویی فردامی میرید. ـ امام علی (ع) : کسی که فردا را از عمرخود به شمار آورد, مرگ را در جایگاه شایسته اش قرار نداده اس . ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که فردا را از عمرخودبه شمار آورد,بامرگ بدهمراهی کرده است .

توشه برداشتن برای آخرت .

قرآن . ((حج در ماه های معینی است . مـاه هـا حج را (بر خود) واجب گرداند (بداند که) در اثنای حج , همبستری و جدال و گناه (روا) نیست . نیکی انجام می دهید, خدا آن را می داند. توشه برگیرید, زیرا بهترین توشه پرهیزگاری است . ای خردمندان , از من پروا کنید)). ـ امام علی (ع) : در دنیا از دنیا توشه ای برگیرید که فردا (ی قیامت) به کمک آن خود را نگه دارید. ـ در این ایام فنا برای ایام بقا توشه بردارید, توشه را به شما نشان داده اند وفرمان کوچ داده شده اید و برای رفتن به شتاب وادار گشته اید. ـ بر شما باد که سعی و کوشش کنید وحاضر و آماده شوید و در توشه سرا,توشه برگیرید. ـ پس , باید که عمل کننده شما, در ایامی که مهلت و فرصت دارد, پیش از شتافتن اجلش , کار کند. اقامتگاهش توشه برگیرد. ـ آیـا نـه ایـن که شما در خانه های کسانی هستید که پیش از شما بودند و عمرهایی درازتر و آثاری ماندنی تر داشتند. پرستیدند چه پرستیدنی و آن را برگزیدندچه برگزیدنی ! سپس بی هیچ توشه ای و بی هیچ مرکبی که آن ها را به سر منزل مقصودبرساند, از این دنیا کوچیدند. ـ دنیا سرای راستی است برای کسی که باآن از در راستی درآید و سرای عافیت وآسایش است برای کسی که از آن چیزبفهمد و سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه برگیرد. ـ دنیا چشم انداز نهایی شخص نابینا (وبی بصر) است و در فرا سوی آن چیزی نمی بیند. نگاهش از دنیا فراتر می رود و در می یابد که سرای حقیقی در آن سوی دنیاست . بـنـابـرایـن , شـخـص بـیـنـا از دنـیـا چـشـم بر می کند ونابینا به آن چشم می دوزد, بینا از دنیا توشه برمی دارد, و نابینا برای آن توشه برمی دارد. ـ دنـیا سرای ماندن شما آفریده نشده است , بلکه چونان گذرگاهی برایتان خلق گشته است تا از آن توشه اعمال برای سرای ماندگاری فراهم آورید. ـ رحمت خدا بر انسانی که . غنیمت شمرده و بر مرگ پیشدستی کند وتوشه عمل فراهم آورد. ـ پس از مرگ هرگز چیزی به کار تونمی آید, مگر کردار نیکی که پیش فرستاده باشی . ـ در هیچ یک از توشه های دنیا خیری نیست مگر در تقوا. ـ شما را, ای بندگان خدا, به تقوای خداسفارش می کنم , تقوایی که توشه است وپناهگاه . مقصود) و پناهگاهی رهاننده . ـ هـرگـاه نـمـاز عـشـا را مـی خـوانـد, بـاصـدایـی کـه همه نمازگزاران مسجد بشنوند,سه بار خطاب به مردم می فرمود : ای مردم ,خدایتان رحمت کناد! آماده و مجهز شوید,زیرا که بانگ رحیل در میان شما سر داده اند. بـا ایـن بانگ رحیل , روی آوردن به دنیادیگر چه معنا دارد؟ خدایتان رحمت کناد!آماده شوید و با بهترین توشه ای که در برابرشماست ,یعنی تقوا,رهسپار(آخرت) شوید. ـ

هر شب هنگامی که مردم به بسترخواب می رفتند, با صدایی که همه اهل مسجد و همسایگان آن بـشـنـونـد, بانگ می زد : توشه بردارید, خدایتان رحمت کناد! زیرا که بانگ کوچیدن در میان شما سرداده اند. نـیک که در برابر شماست رهسپار (آخرت)شوید, زیرا گردنه ای دشوار و منزل هایی ترسناک پیش رو دارید. یاران خویش را با این سخنان , مخاطب می ساخت : آماده و مجهز شوید, خدایتان رحمت کناد! زیرا که بانگ رحیل در میان شما سر داده اند. بـه دنـیـا کـم کـنـیـد و بـا توشه نیکی که در برابرشماست ,رهسپارشوید,زیرا گردنه ای دشوارو منزل هایی ترسناک و هراس انگیز پیش رو دارید که ناچار باید به آن ها در آیید و آن جاها درنگ کنید. به دنیا را ببرید و از توشه تقوا کمک بگیرید. ـ به مردی که در نکوهش دنیا داد سخن می داد ـ : ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی , آیا تو بر او دعوی گناه می کنی یا اوبر تو؟ . فـرمود : ای اسیران خاک و ای ساکنان دیارغربت ! خانه هایتان مسکن دیگران شده است و اموالتان تقسیم گشته و همسرانتان به شوهر رفته اند. شـمـا چه خبر دارید؟ آن گاه رو به یاران خودکرد و فرمود : به خدا سوگند که اگر به آنان اجازه سخن داده شود, هر آینه به شما خبردهند که بهترین توشه , تقواست . ـ در گـذر از گـورستان ـ : سلام بر شمااى خفتگان گورها, شما پیش از ما رفتید و مااز پی شما می آییم و به خواست خدا به شماخواهیم پیوست . شده و زن ها(یتان) به شوهر رفته اند و اموال و دارایی ها(ی شما) تقسیم گشته است . خبری است که ما داریم . چـه خـبـر داریـد! سـپـس فـرمـود : بـدانـیـد کـه ایـن هـا اگـر زبـان بـه سـخن می گشودند, بی گمان می گفتند : ما تقوا را بهترین توشه یافتیم . ـ در بـازگـشـت از صـفین چون به گورستان رسید ـ : ای ساکنان خانه های تنهایی وجایگاه های خشک و خالی و گورهای ظلمانی ,ای اسیران خاک , ای ساکنان دیار غربت , ای تنهایان , ای آنان که در هراس تنهایی به سرمی برید! شما پیشروان مایید و پیش از مارفتید و ما دنباله رو شما هستیم و به شماخواهیم پیوست . نـشیمن (دیگران) شده و زن ها(یتان) به شوهر رفته اند و اموال و دارایی ها(ی شما)تقسیم گشته است . داریم . طـرف اصـحـاب خـود بـرگشت و فرمود : بدانیدکه اگر اجازه سخن گفتن داشتند, بی گمان به شما خبر می دادند که ((بهترین توشه تقواست)). ـ وای از کمبود توشه و درازی راه ودوری سفر و عظمت جایی که واردمی شویم !.

معنای آماده شدن برای مرگ .

ـ امـام عـلـی (ع) ـ در پاسخ به سؤال : آماده شدن برای مرگ به چیست ؟ ـ : به جاآوردن واجبات و دوری کردن از حرام ها وفرا گرفتن خوی های نیک . امور, دیگر آدمی را چه باک که او به سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغش آید. خدا, که پسر ابی طالب را باکی نیست که خود به سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ اوآید. ـ امـام سجاد(ع) ـ در پاسخ به این سؤال :بهترین مرگ چیست ؟ ـ : این که (آدمی)از ساختمان ها و خانه ها و کاخ هایش فارغ شده باشد. گناهانش توبه کار باشد و به کارهای نیک بپردازد و (با چنین حالی) بر خداوند حبیب و کریم وارد شود. ـ آماده شدن برای مرگ , در حقیقت ,دوری کردن از حرام است و گشودن دست احسان و نیکی .

آرزوی مرگ .

قرآن . ((بگو : اگر در نزد خدا, سرای بازپسین یکسره به شمااختصاص دارد, نه دیگر مردم , پس , اگر راست می گوییدآرزوی مرگ کنید. کرده اند, هرگز آن را آرزو نخواهند کرد و خدا به حال ستمگران داناست)). ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ یک از شماآرزوی مرگ نکند. ـ هیچ یک از شما, به خاطر گزندی که به او می رسد, مرگ را آرزو نکند, و اگر ناچاربه این کار شد, بگوید : بار خدایا, تا زمانی که زندگی برای من بهتر است مرا زنده بدار وهرگاه مرگ برایم بهتر بود, مرا بمیران . ـ هرگز کسی از شما به خاطر گزندی که به او می رسد, خود را به مرگ نفرین نکند. بلکه بگوید : بار خدایا, تا زمانی که زندگی برایم بهتر است , مرا زنده بدار و هر گاه مرگ برایم بهتر بود, مرا بمیران . ـ هیچ یک از شما, به سبب گزندی که به او می رسد, هرگز آرزوی مرگ نکند. ـ چون نزد عباس که بیمار بود رفت درحالی که می نالید و آرزوی مرگ می کرد, به او فرمود : ای عباس , ای عموی رسول خدا,مرگ را آرزو مکن . نیکی هایت می افزایی و این برای تو بهتراست و اگر بدکار باشی و مرگت به تاخیرافتد, از بدی هایت دست بر می داری و این برای توبهتر است ,هیچگاه تمنای مرگ نکن . ـ ای سعد, آیا پیش من آرزوی مرگ می کنی ؟ اگر تو برای آتش آفریده شده باشی و آتش برای تو, در این صورت آتش چیزی نیست که به سویش بشتابی و اگر توبرای بهشت آفریده شده باشی و بهشت برای تو, در این صورت چنان چه عمرت طولانی شود و کار نیکو انجام دهی این برایت بهتر اس . ـ آرزوی مرگ نکنید. رشته عمل قطع می شود و انسان بازنمی گردد تا بدی هایش را جبران کند. ـ آرزوی مرگ نکنید, زیرا هول و هراس قیامت سخت است و این از خوشبختی است که عمر بنده طولانی شود و خداوند توبه روزیش فرماید. ـ هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند,مگر این که به عمل خود اطمینان داشته باشد. ـ هیچ گاه کسی از شما آرزوی مرگ نکند, چرا که نمی داند برای خود چه پیش فرستاده است . ـ امام علی (ع) ـ به حارث همدانی ـ :مرگ و پس از مرگ را فراوان یاد کن و هرگزآرزوی مرگ مکن , مگر با شرطی استوار. ـ سلمان : اگر پای سجده کردن برای خدا و همنشینی با عده ای که از دهانشان سخنان نیکویی چون خرمای ناب بیرون می ریزند در میان نبود, بی گمان آرزوی مرگ می کردم . ـ امام صادق (ع) به مردی که آرزوی مرگ می کرد ـ : آرزوی زندگی کن , تا این که (خدای را) اطاعت کنی و معصیتش نکنی , زیرا که اگر زنده باشی و اطاعت کنی ,برایت بهتر از این است که بمیری و نه طاعت کنی و نه معصیت . ـ امام کاظم (ع) ـ نیز به چنین شخصی ـ :

آیا میان تو و خداوندخویشاوندیی است که به خاطر آن تو راکمک رساند؟ عرض کرد : خیر. خوبی هایی که بر بدی هایت فزونی داشته باشد پیش فرستاده ای ؟ عرض کرد : خیر. فرمود : پس , با این حال تو هلاکت ابدی راآرزو می کنی !.

قرآن . ((و سکرات مرگ , به راستی در رسید, این همان است که از آن می گریختی)). ((و اگـر بـیـنـی آن گـاه که فرشتگان جان کافران رامی ستانند, بر چهره و پشت آنان می زنند و (گویند :)عذاب سوزان را بچشید)). ((چنین نیست (که انسان می پندارد. نـمـی آورد) تـا موقعی که جان به چنبرها رسد و گفته شود :آیا کسی هست که نجات دهد؟ و به جدایی از دنیا یقین پیدا کند. آن روز, مسیر همه به سوی پروردگارت خواهد بود)). ـ امام علی (ع) ـ در وصف غافلگیر شدگان مرگ ـ : مستی مرگ و حسرت از دست دادن همه چیز در وجود آن ها جمع می شودو دست و پاهایشان به سستی می گراید ورنگ هایشان بر می گردد. وجود آنان بیشتر نفوذ می کند و هر یک ازآنان را از زبان می اندازد, و در میان اعضای خانواده اش با چشم خود می بیند و با گوشش می شنود و خردش صحیح و سالم است وعقلش به جاست و به این مـی انـدیـشـد کـه عـمرش را در چه راه صرف کرده و روزگارش را چگونه گذرانده است ! و به یاد مـی آوردامـوالـی را که گرد آورده و در به دست آوردن آن ها چشمش را بر هم نهاده (و به حلال وحـرام تـوجـه نکرده) و از موارد آشکار وشبهه ناک بر گرفته است و تبعات و گناهان گردآوری آن ها دامنگیرش شده و اینک درآستانه جدا شدن از آن هاست و این اموال برای بازماندگانش باقی مـی مـانـد که با آن هامتنعم می شوند و خوشگذرانی می کنند وبدین ترتیب ,برای دیگران ثروتی باد آورده است و بار گناهش بر دوش او می باشد. و پود وجودش به این اموال بسته شده است . پـس , به سبب آن چه در هنگام مرگ برایش آشکار شده , پشیمان گشته دست به دندان می گزد و بـه آن چه در ایام زندگانیش رغبت داشته , بی میل می شود و آرزو می کند که ای کاش آن کس که حسرت او را می خورد و به سبب این اموال بر او حسادت می ورزید,آن ها را گرد آورده بود نه او!. پـس , مـرگ همچنان در پیکر او پیش رود تا این که گوش او نیز همچون زبانش ازکار بیفتد و در میان اعضای خانواده خویش افتد در حالی که نه با زبانش سخنی گوید و نه با گوشش بشنود. چهره های آنان می گرداند وحرکات زبان هایشان را می بیند, ولی سخن آن ها را نمی شنود. گـاه مـرگ بیشتر به او می چسبد و چشمش نیزهمانند گوشش گرفته می شود و روح ازبدنش خارج می گردد و در میان افرادخانواده اش به مرداری تبدیل می شود. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : در بالین مردگان خودحاضر شوید و به آنان ((لا اله الا اللّٰه)) تلقین کنیدو نـویدبهشتشان دهید,زیرا حتی مردان وزنان بردبار هم در این صحنه گیج و سرگشته می شوند و شیطان بیش از هر زمان دیگری

در هنگام مرگ به آدمی نزدیک می گردد. سوگند به آن که جانم در دست اوست ,مشاهده ملک الموت سخت تر از هزار ضربه شمشیر است . اوست , جان هیچ بنده ای از دنیا نرود مگراین که یکایک رگ های او درد کشند. ـ کمترین کشش های مرگ , چونان صد ضربه شمشیر است . ـ آسانترین مردن , به منزله خاری است که در میان پشم باشد. می آید بدون آن که مقداری پشم با آن باشد؟ . ـ امـام عـلـی (ع) : مرگ را سختی هایی است دشوارتر از آن که در وصف گنجد یا باخردهای مردم جهان سنجیده شود. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : اگـر حـیـوانات از مرگ آن دانند که شما می دانید, هرگز از آن هافربهی نمی خوردید!. ـ اگـر حـیـوانـات از مرگ آن می دانستندکه آدمیزاده می داند, هرگز (آدمیان) ازآن ها گوشت فربهی نمی خوردند. ـ امام علی (ع) : اگر آن چه را که مردگان شما دیده اند شما می دیدید, بی گمان بی تاب و هراسان می شدید و (سخن خدا را)می شنیدید و اطاعت می کردید. را آن ها دیده اند از شما در پرده است و زوداکه این پرده برافتد!. آن چه مرگ و سکرات آن را آسان می کند. ـ پیامبر خدا(ص) : دارایی خود را پیش از خود بفرست تا پیوستن به آن , شادمانت کند. ـ امام علی (ع) : جان هایتان را مشتاق نعمت بهشت گردانید, تا این که مرگ رادوست داشته باشید و زنده ماندن را دشمن . ـ پیامبر خدا(ص) ـ در سفارش به مردی ـ : از خواهش ها کم کن , تا (تحمل)ناداری بر تو آسان شود و از گناهان بکاه , تامرگ بر تو آسان گردد. ـ امـام صـادق (ع) : هـرکـه دوست داردخدای عزوجل سکرات مرگ را بر او سبک گرداند, باید به خویشانش رسیدگی و به پدرو مادرش نیکی کند. عزوجل سختی های مرگ را بر او آسان گرداند و در زندگیش هرگز به ناداری نیفتد.

علت ناخوش داشتن مرگ .

ـ پیـامـبر خدا(ص) ـ به مردی که پرسید :علت ناخوش داشتن مرگ چیست ؟ ـ : آیاثروتی داری ؟ عرض کرد : آری . آیا آن را (برای آخرتت) پیش فرستاده ای ؟ عرض کرد : خیر. این جاست که مرگ را دوست نداری . ـ نـیز در پاسخ به همین سؤال ـ : آیامال و ثروتی داری ؟ پس , ثروتت را پیشاپیش خود بفرست , زیرا که آدمی وابسته به دارایی خویش است . دوست دارد که به آن برسد و اگر از خود برجای گذارد دوست دارد که با آن بماند. ـ امام حسن (ع) ـ نیز در پاسخ به همین پرسش ـ : زیرا شما آخرت خود را ویران کرده اید و دنیایتان را آباد و دوست ندارید ازآبادانی به ویرانه منتقل شوید. ـ امـام صـادق (ع) : مـردی نـزد ابـوذر آمد وگفت : ای ابوذر, از چه روست که ما مرگ راناخوش می داریم ؟ پاسخ داد : چون شما دنیارا آباد کرده اید و آخرت را ویران و از این رو, خوش ندارید که از آبادی به ویرانه منتقل شوید.

شخص محتضر آن چه را در آخرت برایش آماده شده می بیند.

ـ امام علی (ع) ـ در هنگامی که محمد بن ابی بکر را به استانداری مصر فرستاد ـ : ای بندگان خدا, از مرگ و سکرات آن بترسید وساز و برگ را فراهم آرید, که مرگ با یکی از دو چیز بزرگ ناگهان به سراغ شما می آید :یا با خیری که ابدا شری با آن نیست , یا باشری که هرگز خیری به همراه ندارد. از مـردم نـیـسـت کـه جـانش از پیکرش جداشود, جز این که می داند به کدام یک از دوسر منزل می رسد : به بهشت یا به دوزخ . پـس , اگر دوست خدا باشد درهای بهشت به رویش گشوده شود و راه های آن برایش بازگردد و آن چـه را خدا برایش آماده ساخته است ببیند و از هر کاری آسوده گردد و هربار سنگینی از دوش او برداشته شود وچنانچه دشمن خدا باشد درهای آتش به رویش گشوده شود و راه های آن برایش بازگردد و آن چه را خدا برایش مهیا ساخته است مشاهده کند و با هر ناخوشایندی رو به رو گردد و هر شادی و سروری را رها سازد. همه این ها به هنگام مرگ اتفاق افتد و درهمان وقت یقین (به یکی از دو راه) پیداشود. کـسـانی که پاکیزه زیسته اند وقتی که فرشتگان جانشان را می ستانند, به آنان می گویند :درود بر شـما, به سبب کارهایی که می کردیدبه بهشت در آیید)) نیز می فرماید : ((آنان که به خود ستم روا داشـتـه انـد وقـتـی که فرشتگان جانشان را می گیرند, از در تسلیم درآیند وگویند : ما هیچ کار زشتی نکردیم . ـ امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((فلولا اذابلغت الحلقوم . کـه جـان بـه گـلـوگـاه رسـد و جایگاهش دربهشت به او نشان داده شود, بگوید : مرا به دنیا باز گردانید تا آن چه را می بینم به خانواده ام خبر دهم . این امکان ندارد. نمایانگر شدن پیامبر و ائمه برای محتضر. ـ امـام صـادق (ع) ـ در پـاسخ به این پرسش که آیا مؤمن از کندن جانش ناراحت می شود؟ ـ : نه , به خدا, زمانی که ملک الموت برای ستاندن جانش می آید, او بی تابی می کند. دوست خدا, بی تابی مکن , زیرا سوگند به آن که محمد(ص) را برانگیخت ,من از پدرمهربانی که به بالینت بیاید, با توخوشرفتارتر و مهربانترم . و بنگر. امـیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین واامامان از نسل آن ها, (ع), در برابرش نمایان می شوند و به او گفته می شود : این رسول خدا و. هنگام , چیزی برای او خوشتر از این نیست که جانش کنده شود و به منادی بپیوندد. ـ حارث همدانی : نیمروزی نزدامیرمؤمنان (ع) رفتم . بدین جا کشانده است ؟ عرض کردم : به خداقسم که محبت به تو. بـگـویـی , بـی گمان در سه جا مرا خواهی دید :زمانی که جانت به این جا رسد ـ با دست مبارکش اشاره به حنجره خود کرد ـ و هنگام گذشتن از صراط و در کنار حوض (کوثر). ـ امـام صـادق (ع

) : هیچ کس نیست که دوستدار ما و دشمن دشمنان ما باشد وبمیرد, مگر این که (در هـنـگام مرگش)رسول خدا(ص) و امیرمؤمنان و حسن وحسین ـ صلوات اللّه علیهم ـ حاضر شوند واگر دوستدار ما نباشد, آنان را به گونه ای که ناراحت شود, مشاهده کند. مطلب , فرموده امیرمؤمنان (ع) به حارث همدانی است که . ای حارث همدانی , هر کس بمیرد مرا رودر رو می بیند, مؤمن باشد یا منافق . ـ هـیـچ مـؤمـنی نیست که مرگش در رسد,مگر این که محمد و علی (ع) را ببیند بدان گونه که شـادمـان شـود و هـیچ مشرکی نمیرد, مگراین که آن دو بزرگوار را بدان گونه که ناراحت شود مشاهده کند. ـ امـام علی (ع) : هر که مرا دوست داشته باشد, در هنگام مرگش مرا آن گونه که خوشایند اوست بیابد و هرکه مرا دشمن داشته باشد, به هنگام مرگش مرا بدان گونه که ناراحت شود بیابد. ـ پیامبر خدا(ص) : بنگرید, که با چه کسی همسخن می شوید, زیرا هیچ کس نیست که مرگش در رسد, مگر این که یارانش که به سوی خدا رهسپارند در برابرش مجسم شوند. خوشایند مجسم شوند و اگر بد باشند به گونه ای بد و ناخوشایند و هیچ کس نیست که بمیرد, جز این که من به هنگام مرگش دربرابر او نمایان شوم .

وضعیت پس از مرگ .

ـ پیامبر خدا(ص) : مرگ در قیاس باوضعیت پس از آن , مانند شاخ زدن بزی بیش نیست . ـ آدمیزاد از زمانی که خداوند اورا آفریده است , هرگز با چیزی سخت تر ازمرگ روبه رو نشده است . قیاس با بعد از آن , به مراتب آسانتر است . ـ بـس بـلای بـزرگـی اسـت مـرگ , ای جـبرئیل , جبرئیل گفت : آن چه پس از مرگ است , بلایی بزرگتر و بزرگتر از مرگ می باشد. ـ امـام علی (ع) : ای بندگان خدا, عالم پس از مرگ برای کسی که آمرزیده نشده باشد,سخت تر از خود مرگ است . بترسید از تنگی و فشار و تاریکی و تنهایی آن .

مرده در میان زندگان .

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : کسی که مرد و آسوده شد مرده نیست , بلکه مرده (حقیقی) مرده زندگان است . ـ امام علی (ع) : نادان , مرده ای است درمیان زندگان . ـ و دیگری که عالمش خوانند, اما عالم نیست . دل حیوان . می شناسد, تا آن را بپیماید و نه راه ضلالت را تا از آن دوری گزیند. زندگان است . ـ دروغگو و مرده یکسانند, زیرا برتری زنده بر مرده به اعتماد بر اوست . سخن او اعتمادی نشود, زنده نیست . ـ در وصف زاهدان ـ : دنیاپرستان رامی بینند که به مردن پیکرهایشان اهمیت می دهند, اما آنان به مرگ دل های زندگانشان بیشتر اهمیت می دهند. ـ در یاد کرد فتنه بنی امیه ـ : مردم آن روزگار گرگ باشند و زمامدارانش درنده ومیان مایگانش طعمه و تهیدستانش (چون)مرده .

زنده در میان مردگان .

ـ امام حسین (ع) ـ در مسیر خود به کربلا ـ : راستی که من مرگ را جز سعادت نمی دانم و زندگی در میان ستمگران را جزرنج و دلتنگی . ـ امام علی (ع) : کسی که کارهای خوبی ازخود به یادگار گذارد که سرمشق دیگران باشد, نمرده است . دهد, نامش بدان برده شود.

مرگ ناگهانی .

ـ پیامبر خدا(ص) : مرگ ناگهانی ,گرفتنی خشماگین است . ـ مرگ ناگهانی برای مؤمن , مایه آسوده شدن است و برای گنهکار گرفتنی خشماگین . ـ مرگ ناگهانی برای مؤمن مایه آسوده شدن است و برای کافر مایه دریغ وحسرت . ـ مـرگ نـاگـهـانـی , تـخفیفی است برای مؤمن (از رنج مردن و سکرات موت) و(جان) ستاندنی خشماگین از کاف . ـ مرگ ناگهانی , تخفیفی است برای مؤمنان و خشمی است بر کافران . ـ امام علی (ع) : به خدا سوگند, که پیکی از مرگ ناگهان بر من نیاید که آن راخوش نداشته باشم و نه سرزننده ای که آن رانشناسم . تـشـنـه کـامـی هـستم که به چشمه آبی رسد وجوینده ای که (گمشده اش را) بیابد و آن چه نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است . ـ پیامبر خدا(ص) : داود نبی (ع) در روزشنبه به مرگ ناگهانی درگذشت . پرندگان با بال های خود بر او سایه افکندند. موسی کلیم اللّه (ع) نیز در تیه (بیابان برهوت)مرد. موسی (ع) مرد و کیست که نمیرد؟ . ـ امام باقر(ع) : کسی که زیر چهل سالگی بمیرد, نابهنگام (و به عمر غیرطبیعی) مرده است و کسی که کمتر از چهارده روز(بیماری بکشد و) بمیرد, مرگش مرگ ناگهانی است . ـ پیامبر خدا(ص) : از نشانه های (فرارسیدن) قیامت , شیوع فلج و مرگ ناگهانی است .

تشییع جنازه .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : نخستین پاداشی که بعد از مرگ مؤمن به او داده می شود, این است که همه تشییع کنندگان جنازه اش آمرزیده می شوند. ـ امـام صـادق (ع) : نـخستین تحفه ای که به مؤمن داده می شود, آمرزش تشییع کنندگان جنازه اوست . ـ امـام باقر(ع) : چون مؤمن در گور خودنهاده شود به او ندا آید : هان ! نخستین هدیه به تو بهشت است و هدیه کسانی که تشییعت کرده اند آمرزش . ـ امام صادق (ع) : شایسته است که صاحبان عزا برادران دینی میت را از مرگ او با خبر سازند, تا در تـشییع جنازه حاضرشوند و بر او نماز خوانند و بدین ترتیب , هم برای آنان اجری حاصل شود و هم برای میت استغفار به عمل آید. ـ پیامبر خدا(ص) : برای نیکی به پدر ومادرت , مسافت دوساله بپیما. آوردن صله رحم , مسافت یک ساله بپیما. برای عیادت بیمار, یک میل راه بپیما وبرای شرکت در تشییع جنازه ای , دو میل راه بپیما. ـ امـام بـاقـر(ع) : هر که جنازه مسلمانی راتشییع کند, روز قیامت چهار شفاعت به اوداده شود و چیزی نگوید, مگر این که فرشته گوید : چنین چیزی از آن تو باد. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هیچ مرده ای نیست که در تابوتش نهاده و سه گام برده شود, مگراین که با صـدایـی کـه هـر کس که خدا بخواهد,آن را می شنود, صدا می زند : ای برادران ,ای تابوت کشان , زنهار که دنیا شما را چون من نفریبد! و روزگار شما را نیز چون من بازی ندهد! برای بازماندگانم مال و منال برجای گذاشتم , در حالی که آنان بار گناهی از مرا به دوش خود نمی کشند و شما نیز مراتشییع می کنید و سپس تنهایم می گذارید وخداوند جبار از من حساب می کشد. ـ امام باقر(ع) ـ در پاسخ به این سؤال که انسان بهتر است دعوت به تشییع جنازه راپذیرد یا ولیمه را ـ : دعـوت بـه

تـشییع جنازه را بپذیرد, زیرا حضور در تشییع جنازه ,یادآور مرگ و آخرت است و حضور درولیمه ها از این امور غافل می گرداند.

آداب تشییع جنازه .

ـ پیامبر خدا(ص) : بر شما باد حفظآرامش و وقار : بر شما باد آرام راه رفتن باجنازه هایتان . ـ وقـتـی از جنازه ای گذشتند که مانندخیکی که تلم می زنند بالا و پایین می شد ـ :آرام باشید! با جنازه هایتان به آرامی حرکت کنید. ـ هـرگـاه در پـی جنازه ای می رفت , اندوه او را فرا می گرفت , بیشتر حدیث نفس می کرد وکمتر سخن می گفت . ـ ای ابـوذر, هـرگـاه در پی جنازه ای به راه افتادی ,باید عقلت با تفکر و خشوع به آن مشغول شود و بدان که تو نیز به او می پیوندی . ـ امـام بـاقـر(ع) : هـرگاه جنازه ای را تشییع می کنی , چنان باش که انگار این تویی که بردوش ها حـمـل مـی شوی و گویی از پروردگارت می خواهی تو را به دنیا باز گرداند, تا همچون کسی که زنده است کار کنی , زیرا که دنیا درنظر دانایان مانند سایه است . ـ امـام صادق (ع) : هرگاه جنازه ای را بردوش کشیدی , تصور کن این تو هستی که برشانه ها حمل می شوی یا گویی ازپروردگارت می خواهی به دنیا برگردی تادست به عمل (نیک) زنی . چگونه (زندگی را) از سر می گیری . سـپس فرمود : شگفتا از مردمی که رستاخیزرفتگانشان به خاطر پیوستن بازماندگانشان به آن ها بـه تـاخـیر افتاده و چاووشی در میان آن ها بانگ رحیل سر داده , اما آنان همچنان به بازی و تفریح سرگرمند. ـ پـیامبر خدا(ص) : بهترین تشییع کنندگان جنازه , کسی است که (خدا و مرگ و پس ازمرگ را) بـیـشـتر یاد کند و کسی که تا جنازه (در گور) نهاده نشود او ننشیند و کاملترین پیمانه (ثواب) را کسی دارد, که سه مرتبه (یاسه مشت) خاک روی لحد بریزد. ـ امام علی (ع) ـ چون در تشییع جنازه ای صدای خنده مردی را شنید ـ : گویی که مرگ را در این جـهـان برای دیگران رقم زده اند و انگار که حق در این دنیا بر دیگران واجب گشته است و گویی مـردگـانـی را کـه مـی بـیـنیم , مسافرانی هستند که به زودی سوی ما باز می گردند! آنان را در گـورهـایـشـان مـی نـهـیـم و مـیـراثشان را می خوریم , آن گونه که پنداری پس از آن ها جاودان خواهیم ماند. سپرده ایم , حال آن که هدف هر بلا وحادثه ای بنیاد برافکن قرار داریم . ـ امـام صـادق (ع) : امـیـرمؤمنان (ع)جنازه ای را تشییع کرد و چون در لحد نهاده شد, خانواده اش ضجه کردند و گریستند. حـضـرت فرمود : چرا می گریید؟ هان ! به خداسوگند اگر اینان آن چه را میتشان دیدمی دیدند, بی گمان گریه کردن بر او را ازیادشان می برد. به سوی اینان بارها بر می گردد چندان که احدی از ایشان را باقی نگذارد.

خاکسپاری .

ـ امـام رضـا(ع) : عـلت این که دستور داده شده است مرده را به خاک بسپارند, این است که مردم مـتلاشی شدن پیکر او و منظره زشت و تغییر بویش را مشاهده نکنند وزندگان از بوی او و آفت و فـسـادی که به پیکرش می رسد آزار نبینند و برای این که ازچشم دوستان و دشمنان پنهان بماند ودشمنش شاد و دوستش اندوهگین نشود. ـ پیامبر خدا(ص) : مردگان خود را درمیان مردمان نیک به خاک بسپارید, زیرامرده نیز همچون زنده از همسایه بد رنج می برد. ـ امـام عـلی (ع) : رسول خدا(ص) به ما دستورداد مردگانمان را در میان مردمانی صالح به خاک بسپاریم , زیرا مردگان نیز همچون زندگان از همسایه بد رنج می برند. ـ پـیـامبر خدا(ص) : چون مؤمن بمیرد,گورها از مرگ او زیبا و روشن می شوند وهیچ قطعه ای از خاک گورستان نیست , مگراین که آرزو می کند او در آن جا دفن شود وهرگاه کافر بمیرد گورها از مـرگ او تـاریـک می شوند و هیچ قطعه ای از خاک گورستان نیست , مگر این که از تدفین او در خود به خدا پناه می برد. ـ هـرگـاه کـسی پیش از ظهر بمیرد,نیمروز را جز در گورش نباید بخوابد وهرگاه کسی بعد از ظهر بمیرد, شب را جز درگورش نباید به سر برد. ـ هـرگاه کسی از شما مرد او را نگه ندارید و زود به خاکش بسپارید و بالای سرش سوره بقره خوانده شود و پایین پایش پایان بقره . ـ هرگاه کسی اول روز مرد, نمیروز راجز در گورش نباید بگذراند. ـ مردگان خود را شب دفن نکنید,مگر این که ناچار باشید. ـ بیشترین مهربانی خدا به بنده , آن وقتی است که در گورش نهاده شود.

سخت تر از مرگ .

ـ امام علی (ع) : سخت تر از مرگ , نیازخواهی از نا اهل است . ـ سخت تر از مرگ , آن چیزی است که برای رهایی از آن آرزوی مرگ شود. ـ امـام عـسـکری (ع) :از زندگی بهتر, آن چیزی است که هرگاه از دستش دهی اززندگی بیزار شوی و از مرگ بدتر, آن چیزی است که هرگاه گرفتارش شوی دوستدار مرگ شوی .

آن چه پس از مردن دنبال انسان می آید.

ـ پـیـامبر خدا(ص) : سه چیز از پی مرده می رود : خانواده اش , مالش و کردارش , امادوتای آن ها بر می گردند و یکی می ماند :خانواده و مالش بر می گردند و کردارش می ماند. ـ از اعمال و حسنات مؤمن آن چه پس از مرگش (ثوابش) به او می رسد, دانشی است که تعلیم دهد و منتشر کند, یا فرزندصالحی که از خود برجای گذارد, یا مصحفی که به ارث گذارد, یا مسجدی کـه بـسـازد, یـاخـانـه ای کـه برای مسافران بسازد, یا نهری که حفر کند, یا صدقه ای که در زمان تندرستی وحیات از دارایی خود برقرار سازد (ثواب این ها) بعد از مرگش به او می رسد. ـ چـهـار کس اند که بعد از مردن نیزهمچنان اجر کارشان به آن ها می رسد :مردی که در حال مرز داری در راه خـدابـمـیـرد و مـردی که دانشی را آموزش دهد, تازمانی که به آن دانش عمل شود اجـرش بـه اومـی رسـد و مـردی کـه صـدقه ای برقرار سازد, تازمانی که آن صدقه برجا و مستمر است اجرش به او می رسد و مردی که فرزندصالحی به یادگار گذارد و آن فرزند برایش دعا کند. ـ امـام صـادق (ع) : شـش چیز است که (ثواب آن ها) بعد از وفات مؤمن به اومی رسد : فرزندی که بـرایش آمرزش طلبد,مصحفی که از خود بر جای گذارد, نهالی که بکارد, صدقه آبی (مانند نهر و قنات) که جاری سازد, چاهی که حفر کند و سنتی (وکردار نیکی) که بعد از او به کار بسته شود.

دارایی .

دارایی خاستگاه خواهش هاست .

قرآن . ((دارایـی و فـرزنـدان زیور زندگی دنیایند و نیکی های ماندگار, نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید (نیز) بهتراست)). ـ امام علی (ع) : دارایی , خاستگاه خواهش هاست . ـ دارایی , تاراج حادثه هاست . ـ دارایی , آرزوها را تقویت می کند. ـ دارایی , مایه آرامش و خوشی وارث است . ـ دارایی , سبب فتنه هاست و تاراج حادثه هاست . ـ دارایی , باعث مشقت است و مرکب رنج . ـ دارایی , صاحبش را در دنیا گرامی می سازد و نزد خدای سبحان خوارش می کند. ـ دارایی , صاحب خود را در دنیا بالامی برد و در آخرت پایینش می آور. ـ دارایی , برای صاحب خود وبال است ,مگر آن چه که (برای آخرتش) پیش فرستد. ـ دارایی , (باعث) فتنه نفس است و تاراج پیشامدهاست . ـ مـن , سـرور مؤمنانم و دارایی , سرورستمگران , دارایی , ریاست نمی کند بلکه به وسیله آن ریاست می شود. ـ من , سرور مؤمنانم و دارایی , سرورنابکاران . ـ پـیـامـبر خدا(ص) : دینار و درهم کسانی را که پیش از شما بودند نابود کرد و این دونابود کننده شماست . ـ ابن مسعود در حال پرداخت عطای مردم بود که مردی آمد و ابن مسعود هزاردرهم به او بخشید. زیـرا از رسـول خـدا(ص) شـنـیدم که می فرمود :جز این نیست که پیشینیان شما را درهم ودینار هلاک کرد و این دو هلاک کننده شماست . ـ امام علی (ع) : دارایی تو در زمان حیاتت ستاینده توست و پس از مرگت نکوهنده تو. ـ دارا, در رنج و تعب است . ـ دارایی , سرچشمه اندوههاست . ـ دارایی هر اندازه باشد, غم و اندوه ها دوچندان می شو. ـ پیامبر خدا(ص) : هر امتی گوساله ای (سامری) دارد که آن را می پرستند و گوساله (سامری) این امت درهم و دینار است .

دارایی دام ابلیس است .

قرآن . ((و از ایشان هر که را توانستی با آوای خودبرانگیزان و با سواران و پیادگانت بر ایشان بتاز و باآنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده . شیطان جز فریب به آن ها وعده نمی دهد)). ـ امـام صـادق (ع) : شـیـطان آدمی را همه جامی گرداند و چون خسته اش کرد, در بزنگاه دارایی برایش کمین می کند و گردنش رامی گیرد. ـ ابـلـیـس کـه خدایش لعنت کناد,می گوید : هر چیزی مرا در به دام انداختن فرزند آدم خسته و درمانده کند, یکی از سه چیز هرگز مرا درباره او به رنج نخواهدافکند : به دست آوردن مال از راه غیرحلال , یا نپرداختن حق و حقوق آن , یامصرف نابجای آن . ـ پیامبر خدا(ص) : شیطان , که خدایش لعنت کناد, گفت : شخص دارا در یکی از سه مورد از چنگ مـن نـخـواهد رست و صبح وشب با این سه پیش او می روم : به دست آوردن مال از راه غیر حلال , خرج کردن نابجای آن و مال را محبوب او می گردانم ودر نتیجه , حق و حقوق آن را نمی پردازد. ـ ابن عباس : نخستین درهم و دیناری که در روی زمین ضرب شد, ابلیس به آن دونگریست . بـرداشـت و بر دیده اش نهاد و سپس به سینه اش چسباند و آن گاه (از شادی)فریادی زد و دوباره آن دو را به سینه اش چسباند و گفت : شما نور چشم و میوه دل من هستید. داشته باشند, دیگر مرا باکی نیست که هیچ بتی نپرستند. شما را دوست داشته باشند.

پیامدهای مال دوستی .

قرآن . ((و مال را دوست دارید, دوست داشتنی بسیار)). ـ امام علی (ع) : مال دوستی , سبب فتنه هاست . ـ مال دوستی , آینده را تباه می کند. ـ مال , آینده را تباه می کند و آرزوها راگسترش می دهد. ـ مال دوستی , آرزوها را تقویت می کندو اعمال را تباه می سازد. ـ مال دوستی , دین را سست و یقین راتباه می کند. ـ مسیح (ع) : به دارایی های دنیاپرستان منگرید, زیرا درخشش اموال آن ها نورایمان شما را می برد. ـ پیامبر خدا(ص) نشسته بود که بیابان نشین نافرهیخته ای برخاست و گفت :قحطی ما را نابود کرد. خطر دیگری بر شما می ترسم و آن هنگامی است که دنیا به طرف شما سرازیر شود. ـ امام علی (ع) : در ـ وصف عیسی (ع) ـ :نه همسری داشت که فریفته اش کند و نه فرزندی که اندوهگینش سازد و نه مال وثروتی که او را متوجه خود سازد (و از خدا وآخرت غافل گرداند). ـ هرگاه خداوند سبحان بنده ای رادوست بدارد, مال و ثروت را منفور اوگرداند و آرزوهایش را کوتاه سازد. هرگاه خداوند بد بنده ای را بخواهد, مال و ثروت را محبوب او گرداند و آرزوهایش را بگستراند.

دوست داشتن مال حلال .

قرآن . ((بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد, اگر مالی بر جای گذارد, برای پدر و مادر وخویشاوندان (خود) به طور پسندیده وصیت کند. کار) حقی است بر پرهیزگاران)). ـ امـام صادق (ع) : خیری نیست در کسی که دوست نداشته باشد از راه حلال مال به دست آورد, تا به وسیله آن آبرویش راحفظ کند و بدهکاریش را بپردازد. ـ خیری نیست در کسی که دوست نداشته باشد از راه حلال مال گرد آورد, تا به وسیله آن آبرویش را نگه دارد وبدهکاریش را بپردازد و صله رحم به جاآورد. ـ امام سجاد(ع) : بهره برداری از مال (و به کار انداختن سرمایه) کمال مردانگی است . ـ پیامبر خدا(ص) : از مردانگی است ,بهسازی دارایی . ـ امـام صـادق (ع) : بـر تـو باد بهسازی دارایی , زیرا که دارایی مایه بلند مرتبگی کریم است و سبب بی نیاز شدن از لئیم . ـ امام علی (ع) : کسی که مالش را بهبودببخشد مالی به دست نیاورده است . ـ پیامبر خدا(ص) : چه نیکوست , مال درست برای مرد درست . ـ امام صادق (ع) : نیکو یاوری است , دنیابرای آخرت . ـ امام علی (ع) : توانگری ناآقا را آقامی کند. می سازد. ـ دولتمندی , خطای صاحبش را درست می نمایاند و درستی و حقانیت دشمن او رانادرست . ـ توانگری , در غربت وطن است وناداری , در وطن غربت . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : دشنام دادن به مؤمن گناه است و جنگیدن با او کفر و خوردن گوشتش (غیبت کردن از وی) نافرمانی خداو حرمت مالش , چون حرمت خون اوست .

ثروت زیاد.

قرآن . ((تفاخر به بیشتر داشتن , شما را غافل داشت . کارتان (و پایتان) به گورستان رسید)). ((وای بر هر بدگوی عیبجویی . بر شمردش . ((مرا با آن که (او را) تنها آفریدم واگذار. بسیار به او بخشیدم . ((و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را درراه خدا هزینه نمی کنند, ایشان را از عذابی دردناک خبرده)). ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ بنده ای به سلطانی نزدیک نشد, مگر این که از خدای متعال دور گشت و مال و ثروتش زیاد نشدمگر این که حسابش سخت گردید وپیروانش بسیار نشدند, مگر این که شیطان هایش زیاد شدند. ـ امام علی (ع) : فراوانی مال و ثروت ,دل ها را تباه می کند و گناهان را پدیدمی آورد. ـ امام باقر(ع) : مردی نزد ابوذر آمد وبه او بشارت داد که گوسفندانش زاییده اند وگفت : ای ابوذر, مژده که گوسفندانت زاییدند و زیاد شدند! ابوذر گفت : زیاد بودن آن ها مرا خوشحال نمی کند. دوست ندارم ! مالی را که کم باشد اما بسنده دوست تر دارم , از مالی که زیاد باشد اما (ازیاد خدا) غافل ساز. ـ پیامبر خدا(ص) با ابوذر در یکی ازحره های مدینه می رفت تا آن که به کوه احدرسید. احد طلا داشته باشم و سه شب بگذرد ودیناری از آن نزد من باقی بماند, جز چیزی که برای پرداخت وامی نگه دارم , مگر این که از راست و چپ و پشت سر به بندگان خدابذل و بخشش کنم . و فرمود : ثروتمندان در روز قیامت تهیدستند, مگر کسی که از راست و چپ وپشت سر خود بذل و بخشش کند و کارهای خیر انجام دهد و اینان اندکند. ـ ابوذر : شبی از شب ها بیرون آمدم . ناگاه رسول خدا(ص) را دیدم که تنها می رودو هیچ کس با او نیست فکر کردم خوش ندارد کسی همراهش باشد. ابوذر می گوید : من در نور ماه به راه افتادم . کیست این ؟ عرض کردم : ابوذر, فدایت شوم . حضرت راه رفتم , پس , فرمود : ثروتمندان در روز قیامت تهیدستند, مگر کسی که خداوند مالی به او دهد و او از راست و چپ و از پس و پیش آن را بخشش کند و با آن کار خیری انجام دهد. ابوذر می گوید : باز هم ساعتی با آن حضرت رفتم . بنشین و مرا در گودیی که اطرافش سنگ بودنشانیدو فرمود:بنشین تا برگردم . پیامبر در ریگزار به راه افتاد و رفت تا جایی که دیگر او را ندیدم و از نظرم ناپدید ش . ـ امام صادق (ع) : خداوند به هیچ بنده ای سی هزار (درهم) نداد که برایش خیری بخواهد. حلال ده هزار درهم گرد نیاورد. اوقات خداوند برای عده ای دنیا و آخرت راگرد می آورد. روزانه اش داده شود و عمل روزیش گردد,بی گمان خداوند دنیا و آخرت را برای اوفراهم آورده است . ـ امام علی (ع) : خیر(و برکت) آن نیست که دارایی و فرزندانت زیاد شود. خیر آن است

که دانشت افزون شود وبردباریت بسیار گردد و این که به عبادت پروردگارت بر مردم بنازی . ـ افزودن بر چیزی (یا تفاخر به زیادداشتن چیزی) که نه آن برای تو می ماند و نه تو برایش می مانی , از بزرگترین نادانی است . ـ امام صادق (ع) : هیچ گاه ثروت مردی زیاد نشد, مگر این که حجت خدای متعال براو بزرگ شد. را از خود دور کنید, این کار را بکنید. شد : با چه چیز؟ فرمود : با برآوردن نیازهای برادران خود از اموالتان . ـ از جمله سخنان نجواآمیز خدای متعال با موسی (ع) این بود : به ثروت زیادهیچ کس غبطه مخور, زیرا ثروت زیاد مایه گناهان زیاد می شود. واجب می گردد. ـ آسایش دل را جستجو کردم و آن را درکمی مال و ثروت یافتم . ـ پیامبر خدا(ص) : من از فقر بر شمانمی ترسم . زیاد داشتن برای شما نگرانم . ـ امـام رضـا(ع) : مـال و ثـروت جـمـع نشود,مگر با داشتن پنج خصلت : بخل شدید, آرزوی دراز, آزمندی چیره (بر جان), رسیدگی نکردن به خویشان و برگزیدن دنیا بر آخرت . ـ امـام عـلـی (ع) : انبوهی مردم تو را نفریبدواز خویشتن غافل نسازد,در حالی که دیده ای پیش از تو کـسـانـی بـودنـد کـه , بر اثر آرزوی دراز و دور دیدن مرگ , مال و ثروت گردآوردند و از نادارای پرهیختد و از عواقب (آن)خود را ایمن پنداشتند. بر آنان فرود آمد و ایشان را از وطنشان بیرون راند. درازداشـتندوساختمان های استواری ساختندو مال فراوان گرد آوردند, چگونه گورها,خانه های آنـان شـد و آن چه گرد آورده بودندتباه گردید و اموالشان نصیب میراث خواران شد و زنانشان از آن دیگران شدند!. ـ امـام بـاقـر(ع) ـ در پـاسـخ بـه سؤال ازدرهم ها و دینارها و وظیفه مردم نسبت به آن ها ـ : این ها خاتم های خدا در زمین اویند. خـداونـد آن هـا را برای مصلحت آفریدگانش قرارداده است و با این درهم و دینارهاست که امور وکسب و کار آن ها رو به راه می شود. کـه درهـم و دیـنـار زیادی داشته باشد و حق وحقوق خدای متعال را در آن ها بگزارد و زکاتش را بپردازد, این درهم ها و دینارها برای او گواراو پاکیزه است و هرکه درهم و دینار زیادی جمع کند و زفـتـی نـشان دهد و حق و حقوقی را که خداوند در آن ها دارد نپردازد و از آن ها ظرف وظروف بسازد, آن تهدیدی که خدای عزوجل در کتاب خود کرده سزاوار اوست . می فرماید : ((روزی که آن (گنجینه)ها را درآتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آن ها داغ کنند (و گویند :) این است آن چه برای خود اندوختید. می اندوختید بچشید)).

گفتاری در معنای کنز و مال اندوزی :.

شکی نیست که جامعه ای که انسان به مقتضای سرشت و طبیعت اولیه اش آن را پدید آورده , فقط بامبادله پول و کار می تواند روی پای خود بایستد واگر این مساله در کار نبود, جامعه انسانی طرفة العینی زنده نمی ماند. این مبنا استوار است که چیزهایی از مواد اولیه زمین می گیرد و در حد توان روی آن ها کار می کند و آن گاه به اندازه نیاز خود از آن برای خودش بر می داردو مازاد بر نیازش را با چیزهایی که دیگر افرادجامعه در اختیار دارند و مورد نیاز او می باشدمعاوضه می کند. نانی که تهیه کرده است بر می دارد و اضافه بر نیازش را با پارچه ای که نساج بافته است عوض می کند. همین ترتیب . اجتماعشان در حقیقت خرید و فروش و مبادله ومعاوضه است . آن چه از بررسی های اقتصادی به دست می آید,این است که نخستین انسان ها معاملات خود را به صورت مبادله پایاپای و کالا به کالا انجام می داده اندو فکرشان به فرایندی فراتر از این نمی رسیده است . نکته ای که در این جا هست این است که نسبت میان کالاها, بر حسب شدت و ضعف نیازشان به آن ها وفراوانی و کمبود کالاهای مورد نیاز, در میان آن هافرق می کرد. کمیاب تر بود تمایل به تحصیل آن بیشتر می شد وارزش آن نسبت به سایر کالاها افزایش می یافت وبرعکس , هرچه کمتر مورد نیاز بود یا بر اثر فراوانی و وفور کسادتر می شد, رغبت مردم به آن کمترمی شد و ارزشش از سایر کالاها پایین تر می آمد. این موضوع در واقع ریشه ارزش و قیمت اس . پس از مدت ها, انسان ها پاره ای کالاهای کمیاب و با ارزش , مانند گندم و تخم مرغ و نمک راپایه قیمت قرار دادند و سایر کالاهای مالی , باارزش های متفاوت , را با آن ها سنجیدند و این کالاها محور مبادلات بازار قرار گرفت . هنوز هم در برخی جوامع کوچک روستایی و میان قبایل بدوی رایج است . انسان ها همچنان این شیوه را به کار می بستند تاآن که به برخی فلزات , مانند طلا و نقره و مس وامثال این ها دست یافتند و آن ها را ملاکی برای قیمت دیگر کالاها و مقیاس واحدی برای سنجش آن ها قرار دادند. متکی به خود و بقیه کالاها متکی به آن ها بودند. عاقبت , کار به آن جا رسید که طلا مقام اول را به دست آورد و نقره مقام دوم را و بقیه در مقام های بعد قرار گرفتند و همگی به صورت سکه های شاهی یا دولتی ضرب شدند و یکی دینار شد و یکی درهم و یکی فلس و غیره که شرح این داستان مفصل ازدایره و هدف بحث ما, خارج است . چندی نگذشت که طلا و نقره پایه قیمت گذاری شدند و بهای هر چیزی با آن ها تعیین می شد و مال یا کار انسان با آن دو سنجیده می شد و بالا رفتن

هرنیاز حیاتی در این دو فلز متمرکز بود و ملاک ثروت و دارایی به شمار می آمدند و روح زندگی جامعه باآن ها پیوند داشت , به طوری که با مختل شدن کاراین دو فلز, روح جامعه نیز دچار اختلال می شد, اگراین دو فلز در بازار معاملات جـریـان مـی یـافـتند,معاملات نیز به جریان می افتاد و اگر متوقف می شدند معاملات نیز متوقف می گردید. بعدها وظیفه ای را که در جوامع انسانی به این دوفلز محول شده بود ـ یعنی حفظ ارزش کالا و کار وتـشـخـیـص نـسـبـت یکی از آن ها به دیگری ـ اوراق رسمیی که امروزه میان مردم رایج است به عهده گرفت , مثل پوند و دلار و غیره و مانند چک های بانکی . بدون آن که فی نفسه ارزشی داشته باشند, پس این هاارزش هایی اعتباری هستند. دقـت در جایگاه اجتماعی طلا و نقره ـ از این جهت که دو پول نگهدارنده ارزش ها و قیمت ها ودو مـقـیـاسـی هـسـتـنـد کـه کـالاهـا و دارایی ها,با نسبت های متفاوتی که میانشان هست , با آن دو سنجیده می شوند ـ روشن می سازد که این دو فلز نمایانگرنسبت اشیا با یکدیگر می باشند و از آن جا کـه ,بـرحسب اعتبار ـ نمایانگر نسبت ها و حتی می توان گفت خود نسبت ها, هستند, لذا با بطلان آن هـانـسـبـت هـا نیز باطل می شوند و با نگهداری آن ها وجلوگیری از جریانشان نسبت ها حبس می شوند و باتوقف آن ها متوقف می شوند. در دو جـنـگ جـهـانـی اخـیـر شـاهـد بـودیم که ازاعتبار افتادن پول های برخی کشورها, مانند منات دولت تزاری و مارک آلمان , چه آشوب و فروپاشی ثروت و اختلالی در امور زندگی مردم پدید آمد. اندوختن طلا و نقره و جلوگیری از گردش آن ها درمیان مردم نیز همین وضع را پیش می آورد. فـرمـایـش امـام بـاقـر(ع) در روایـت امـالـی کـه پـیـشترنقل کردیم اشاره به همین نکته دارد : خـداونـددرهـم ها و دینارها را برای مصلحت آفریدگانش قرار داده و امور زندگی و کسب و کار آن ها با این هارو به راه می شود. از این جا روشن می شود که گنجینه کردن واندوختن طلا و نقره , باعث از بین رفتن ارزش اشیاو نـابـود شدن قدرت زر و سیم های اندوخته شده درزنده کردن داد و ستدهای جاری و رونق بازار درجـامـعه است و از بین رفتن معاملات و از کار افتادن بازارها, حیات جامعه را از بین می برد و به نسبت رکود و وقفه داد و ستدها و بازارها, حیات جامعه دچار وقفه و ضعف می گردد. مـنـظـورم از انـدوخـتـن زر و سیم , انبار کردن آن هادر گنجه های مخصوص نیست , چه , حفظ ونـگـهـداری امـوال نـفیس و کالاهای ارزشمند ازنابودی , وظیفه ای است که غریزه انسانی بدان حکم می کند و عقل سلیم آن را می پسندد. نـقـدیـنه ها در راه داد و ستدها, به هر نحوی , به جریان افتد, افتاده است و چنانچه برگشت کرد, بایداندوخته شوند و از نابودی و خطر غصب و سرقت وتاراج و خیانت حفظ گردند. مـنـظـورم انـدوخـتـن زر و سـیـم و

دور قـرار دادن آن ها از جریان یافتن در دادوستدهای بازار و گـردش بـرای بـهـبود شؤون زندگی و رفع نیازهای جامعه است , مانند سیر کردن گرسنه ای و سـیراب کردن تشنه ای و پوشاندن برهنه ای و سود کاسبی وبهره مند شدن کارگری و رشد مالی و درمان بیماری وآزاد ساختن اسیری و نجات دادن بدهکاری و زدودن رنجی و گشودن گره غمی و کمک به بیچاره ودرمانده ای و دفاع از قلمرو و حریم جامعه پاک وسالم و اصلاح مفاسد اجتماعی و مـوارد بی شماردیگری که هزینه کردن پول در آن ها یا واجب ولازم است یا مستحب و یا مباح و در هر صورت بایدحد اعتدال را نگه داشت و از افراط و تفریط وامساک و ولخرجی خودداری کرد. کـه انـفاق و هزینه کردن پول مستحب (یا مباح) است ,گو این که خودداری از آن نه شرعا گناه و جرم است و نه عقلا, اما از بین بردن زمینه انفاقات مستحب باانباشتن پول , خود از بدترین جرم ها و گناهان است . ایـن مـسالـه را در زنـدگـی روزمـره خـود در امورمربوط به مسکن و ازدواج و خورد و خوراک وپـوشاک در نظر بگیرید,خواهید دیدکه ترک انفاقهای مستحب در شؤون زندگی و معاش و اکتفا کـردن دقـیـق بـه انفاقات ضروری که در حد واجب شرعی باشد چه اختلالی در نظام زندگی به وجود می آورد,اختلالی که هیچ چیز آن را جبران نمی کند و راه سرایت فساد و تباهی به آن را هیچ عاملی نمی بندد. با این توضیحات روشن می شود که آیه ((والذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل اللّه فـبـشـرهـم بـعـذاب الـیـم)) بـعـیـد نـیـست مطلق باشدو انفاقات مستحب را هم , با عنایت به آن چـه گـذشت , شامل شود, زیرا اندوختن پول و دارایی هاموضوع انفاقات مستحب را نیز, همانند انفاقات واجب , از بین می برد. هـمـچـنـین معنای سخن ابوذر روشن می شود که پیش از این به روایت طبری گفتیم که وقتی بـرعثمان بن عفان وارد شد, به او گفت : از مردم به همین راضی نشوید که آزار ندهند, بلکه باید بذل احسان کنند و پردازنده زکات نباید به همین کاربسنده کند, بلکه باید به همسایگان و برادران نیزنیکی کند و به خویشاوندان برسد. عـبـارت او تـقـریـبـا یا دقیقا تصریح دارد به این که وی نیز انفاق آن چه را, بعد از اخراج زکات , از هـزیـنه زندگی اضافه بیاید واجب نمی دانسته است , بلکه انفاق در راه خدا را به واجب و مستحب تقسیم می کند, منتها حرف او این بوده که راه های انفاقات غیر زکوی را نباید بست و باب خیرات را بـکـلـی مسدود کرد, زیرا این کار مستلزم ابطال غرض تشریع و تباه کردن مصلحت عامی است که شارع درنظر گرفته است . ابـوذر می گوید : حکومت اسلام , حکومت خودکامانه قیصران روم یا پادشاهان ایران نیست که تنها وظیفه اش ایجاد امنیت و جلوگیری از تجاوزمردم به یکدیگر باشد و مردم آزاد باشند هر کاری که دلـشـان خـواست انجام دهند, افراط کنند یا تفریط,اصلاح کنند یا افساد,

راه درست را بپیمایند یا بیراهه روند. بکنند و کسی از ایشان باز خواست نکند. حکومت اسلام یک حکومت اجتماعی ـ دینی است که صرفا از مردم به این راضی نمی شود که به یکدیگر آزار نرسانند, بلکه مردم را در کلیه شؤون زندگیشان به سوی عواملی سوق می دهد که آنان رامی سازد و برای تمام طبقات جامعه ـ از امیر و مامورو رئیس و مرئوس و خادم و مخدوم و توانگر وتهیدست و قدرتمند و ناتوان ـ در حد توانش سعادت زندگی آن ها را فراهم می آورد. ثروتمند را از طریق کمک فقیر به او برطرف می سازد و نیاز فقیر را از طریق مال ثروتمند,جایگاه و مقام قوی را از طریق احترام ضعیف به اوحفظ می کند و حیات ضعیف را از طریق مهربانی ومراقبت قوی از او, صدارت فرادست را از طریق اطاعت فرودست از او حفظ می کند و اطاعت فرودست را از طریق انصاف و عدالت فرادست . این همه , تنها با ترویج نیکوکاری ها و گشودن باب خیرات و به کار بستن واجبات و مستحبات به نحوی که در خور و شایسته آن ها باشد امکانپذیر است . اکتفا نمودن به دادن زکات واجب و ترک یکسره انفاق های مستحب , بنیاد زندگی دینی را به هم می زند و غرض شارع را نقض می کند و مایه حرکت سریع به سمت یک نظام از هم گسیخته و هرج ومرج و فسادی ریشه دار غیر قابل اصلاحی می شود. همه این ها, ناشی از سهل انگاری در زنده داشتن غرض دین و مسامحه با ستمگران است ((اگر به آن عمل نکنید فتنه و فسادی بزرگ در زمین پدیدخواهد آمد)). ابوذر ـ در روایتی که قبلا از طبری نقل کردیم ـبه معاویه می گفت : چرا مال مسلمانان را مال اللّه می نامی ؟ معاویه در جوابش می گفت : خدا رحمتت کند! ای ابوذر, مگر نه این است که ما بندگان خداهستیم و مال مال اوست و مردم آفریدگان او وفرمان , فرمان او؟ و ابوذر می گفت : با این همه , این سخن را مگو. علتش این بود که آن چه را معاویه و کارگزاران او و خلفای اموی بعد از او می گفتند, گو این که سخن حق و درستی بود و از پیامبر(ص) نیز این سخن روایت شده و کتاب خدا هم بر آن دلالت دارد, امانتیجه ای که آن ها از این جمله می گرفتند, درست برخلاف آن چیزی بود که خدای سبحان در نظردارد, زیرا مقصود از جمله ((المال مال اللّه)) این است که مال به سبب برخورداری کسی از قدرت و شوکت و سلطه , اختصاص به او پیدا نمی کند. دارایی ها از آن خداست و باید در همان مواردی که خود او تعیین و مشخص کرده است , هزینه شود. ثروتی را که فرد از طریق کسب و کار یا ارث و یاامثال این راه ها به دست می آورد حکم خود را داردو اموالی را که حکومت اسلامی به دست می آورد,مانند غنیمت یا جزیه یا خراج یا صدقات و امثال این ها نیز موارد انفاقشان را دین مشخص کرده وزمامدار حق ندارد هیچ یک از این درآمدها را به مقدار بیشتر از آن چه برای مخارج

زندگیش لازم است به خود یا یکی از بستگانش اختصاص دهـد,چه رسد به این که اموال را کنز و مال اندوزی کند و باآن ها کاخ ها برافرازد و حاجب و دربان استخدام کندو نحوه زندگی قیصر و کسرا را در پیش گیرد. امـا غـرض مـعـاویـه و امـثال او از اظهار این جمله آن بود که جلو اعتراض مردم به مصرف کردن مال مسلمانان در راه امیال و شهواتشان و بذل و بخشش آن در راه های غیر خداپسندانه و نرساندن آن بـه مـستحقانش را بگیرند و نگذارند که مسلمانان بگویند : مال مسلمانان را چرا در راهی غیر از راه آنـان خـرج مـی کنید؟ لذا می گفتند : مال از آن خداست و ما هم امنای او هستیم و طبق نظر خـود دراین اموال دخل و تصرف می کنیم و با این منطق ,بازی کردن دلخواهانه با مال اللّه را برای خـود روامـی شـمـردند و بر دخل و تصرفات خودسرانه شان درآن مهر صحت و تایید می زدند, در صـورتـی کـه جـمله المال مال اللّه نتیجه ای خلاف این می دهد ومال خدا و مال مسلمانان به یک معناست . و امثال او این دو جمله را به دو معنای جداگانه گرفتند که هریک خلاف دیگری است . اگـر مـنـظـور مـعـاویه از این جمله اش : ((المال مال اللّه)) همان معنای درست و واقعی آن بود, معنانداشت که ابوذر از کاخ او بیرون آید و در میان مردم فریاد زند : بشارت باد گنج اندوزان را به داغ نهادن بر پیشانی ها و پهلوها و پشت هایشان . الـبـتـه مـعـاویه به ابوذر گفته بود که به نظر او آیه کنز اختصاص به اهل کتاب دارد و شاید یکی ازعـوامـل بـدبـیـنی او به آن ها این بود که در هنگام نوشتن مصحف عثمان آنان اصرار داشتند که حرف واو را از جمله ((والذین یکنزون الذهب . کـنـنـد تـا جـایـی که ابی تهدید کرد اگر این حرف رانیاورند خواهد جنگید و آن ها هم ناچار واو رانوشتند. ایـن داستان در سخن طبری که از سیف و او ازشعیب نقل کرد,گرچه به گونه ای پرداخته شده که نشان دهد اجتهاد ابوذر در این زمینه نادرست بوده ـ وطبری در آغاز گفتارش به این معنا تصریح هم کرده ـ اما سر و ته داستان دلالت بر درستی نظر او دارد. بـاری , آیـه شـریـفـه کـنـز بـر حـرمـت گنجینه کردن طلا و نقره در جایی که انفاقش واجب و ضـروری اسـت و نـدادن آن بـه مستحقان زکات و خودداری ازانفاق آن ها در راه دفاع و همچنین حرمت قطع نمودن راه خیر و احسان در میان مردم دلالت دارد. و در تـعـلـق وجوب انفاق فرقی نیست میان اموالی که در بازارها جاری و در گردش است و میان امـوالـی کـه در زمین دفن شده است , منتها گنجینه کردن اموال ,این گناه اضافی را دارد که به سبب پوشاندن مال ازنظر زمامدار مسلمانان , خیانت و فریب نسبت به اوبه شمار می آید.

نهی از مال پرستی .

ـ امام حسین (ع) : دارایی تو اگر از آن تونباشد, تو از آن او خواهی بود. رحم نکن , زیرا که او به تو رحم نمی کند وپیش از آن که او تو را بخورد تو آن رابخور!. چـه خوب گفته اند در تفسیر زهد که : ((زهدآن نیست که مالک چیزی نباشی , بلکه زهدآن است که چیزی مالک تو نباشد)).

حق مال بر صاحبش .

ـ امـام سـجاد(ع) : اما حق مال و دارایی تواین است که آن را جز از حلال به دست نیاوری و جز در راهـش خـرج نـکنی و کسی را که از تو قدردانی و تشکر نمی کند (یعنی غیر خدا را) بر خود ترجیح ندهی . را در راه طـاعت پروردگارت به کار بر و درآن بخل مورز, که بار حسرت و ندامت راسربار تبعات آن سازی .

طبقات مردم در گردآوری مال .

ـ پیامبر خدا(ص) : امت من در دنیا سه طبقه اند : طبقه اول جمع آوری و اندوختن ثروت را دوست ندارند و در به دست آوردن و احتکار آن نمی کوشند, بلکه از دنیا به سدجوعی وستر عورتی خرسندندو توانگریشان در دنیا همان مقداری است که آن ها را به آخرت برساند. هستند که بیم و اندوهی به ایشان نمی رسد. طبقه دوم جمع کردن مال را از پاکیزه ترین ونیکوترین راه هایش دوست دارند, تا بدان وسیله به خویشاوندانشان رسیدگی کنند و به برادرانشان نیکی نمایند و تهیدستانشان راکمک رسانند. تفتیده ای را گاز زند برایش آسانتر از این است که درهمی از غیر حلال به دست آورد,یا آن را تا زمان مرگ خود بیندوزد و حق وحقوقش را نپردازد. اگر (درباره مالشان) با دقت حسابرسی شوندبه عذاب گرفتار آیند و اگر بخشوده شوند (ازعذاب) جان سالم به در برند. طبقه سوم دوست دارند مال را از راه حلال و حرام جمع کنند و حقوقی را که برآن ها واجب و فرض شده است نپردازند. اگر خرج کنند, اسراف و ولخرجی می کنند واگر امساک ورزند, از روی بخل و احتکاراست . دل هایشان را در اختیار گرفته تا آن که به سبب گناهانشان ایشان را به آتش درآورد.

کسی که مال خود را در ترازوی دیگری می بیند.

ـ امـام عـلـی (ع) : بزرگترین حسرت ها درروز قیامت ,حسرت مردی است که مالی را ازراه ناروا به دست آورد و آن را برای مردی به ارث گذارد و او آن را در راه طاعت خدای سبحان خرج کند و به سبب آن به بهشت رودو آن اولی به واسطه آن به دوزخ رود. ـ امـام صـادق (ع) ـ درباره آیه ((این چنین خدا کارهایشان را ـ که برای آنان مایه حسرت هاست ـ به ایشان می نمایاند)) ـ :او مردی است که مال خود را از روی بخل در راه طاعت خدا خرج نمی کند و مـی مـیـرد وآن را بـرای کـسـی باقی می گذارد که یا آن رادر راه طاعت خدا به کار می برد یا در راه معصیت او. (صاحب اصلی مال) مالی را که از آن او بوده است , در ترازوی دیگری می بیند و برحسرتش افزوده مـی شـود و اگـر در راه معصیت خدا به کار برد, او با (به ارث گذاشتن) آن مال او را تقویت کرده است تاآن را در راه نافرمانی خدا به کار برد (و این هم بر حسرت او می افزاید). ـ امـام باقر یا صادق (ع) ـ نیز درباره همین آیه ـ : آدمی مالی را به دست می آورد, اما از این که با آن کـار خیری انجام دهد محروم می شود و می میرد و آن مال رابرای دیگری به ارث می گذارد و او با آن کارنیکی انجام می دهد. دست آورده بود, به صورت کارهای نیکی در ترازوی دیگری می بیند. ـ امـام عـلـی (ع) : ای فـرزنـد آدم , تـو خـودوصی خویش در اموالت باش وبا آن همان کن که ترجیح می دهی بعد از تو با آن چنان شود.

کسی که مالی را از ناروا به دست آورد.

ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس مالی را به ناروا کسب کند, خداوند او را فقیر گرداند ـ خدای عزوجل فرمود : هر کس پروایی نداشته باشد که از چه راهی درهم ودینار کسب کند, روز قیامت باکی نداشته باشم که از کدام درهای دوزخ واردش کنم . ـ هر کس باکی نداشته باشد که از کجاکسب مال کند, خداوند باکی نداشته باشد که از کجا به دوزخش برد. ـ کسی که مالی را از غیرحلال به دست آورد,آن مال او را به سوی آتش کشاند. ـ امام صادق (ع) : هر کس مالی را ازراه غیرحلال به دست آورد, بنایی و گل وآب بر او مسلط شود. ـ خدای تبارک و تعالی را سرزمین هایی است به نام انتقام کش که هرگاه خداوند به بنده ای ثروتی دهد و او حق خدای عزوجل را از آن نپردازد, خداوند یکی از آن سرزمین ها را بر وی مسلط گرداند و او آن مال را در آن جا بر باد دهد و آن گاه بمیرد وآن را از خود باقی گذارد. ـ امام علی (ع) : هر کس مالی را به ناحق کسب کند, آن را در راهی خرج کند که اجری نداشته باشد. ـ کسی که مالی را از راه ناروایش به دست آورد, آن را به ناروا خرج کند. ـ امام صادق (ع) : هر کس مال و دارایی را به ناحق تحصیل کند, از ماندن آن برایش به حق محروم گردد. ـ عده ای از مردم خراسان خدمت امام صادق رسیدند. هر کس مالی را از ((مهاوش)) به دست آورد,خداوند آن را در ((نهابر)) از بین ببرد. کردند : فدایت شویم , این جمله رانمی فهمیم . دم بشود)) (باد آورده را باد ببرد).

هزینه کردن نابجای اموال .

ـ امام علی (ع) : هرکه مالی دارد, مبادا تباه کند, زیرا بخشیدن بی جهت مال , ریخت وپاش و اسراف است و این کار نام صاحبش را در میان مردم بلند می گرداند و نزد خداپست می سازد. خـرج نکرد و به نااهلش نداد, مگر این که ازقدردانی آنان محروم گشت و خیر و نفعش به دیگری رسـیـد و اگـر هم در میان آنان کسی باشد که با وی اظهار دوستی و قدردانی کندآن در حقیقت چاپلوسی و دروغ است . ـ امام کاظم (ع) : همانا خدای عزوجل ازقیل و قال و بر باد دادن مال و بسیاری سؤال نفرت دارد. ـ امام باقر(ع) : هرگاه برای شما سخن و حدیثی گفتم (درباره آن) از کتاب خدا ازمن بپرسید. همانا خداوند از قیل و قال و تباه کردن مال وبسیاری سؤال نهی فرموده است . کردند : یابن رسول اللّه , این مطلب در کجای کتاب خداست ؟ فرمود : خدای عزوجل درکتاب خود می فرماید : ((در بسیاری ازرازگویی های ایشان خیری نیست . فـرمـوده اسـت : ((و امـوال خـود را ـ کـه خـداونـدآن را وسـیله قوام (زندگی) شما قرار داده ـ بـه سفیهان مدهید)) و فرموده است : ((ازچیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شمارا ناراحت می کند, مپرسید)). ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند سه کار رابرای شما خوش ندارد : قیل و قال و بربباددادن مال و بسیاری سؤال . ـ زهد به دنیا نه به حرام شمردن حلال (برخود) است و نه در تباه کردن مال . دارایی آن است که به مردان سود رساند. ـ امام علی (ع) : دارایی آن است که به مردان سود رساند. ـ هـرکـس مـال و ثروتی جمع کند تا به وسیله آن به مردم سود رساند, مردم از اوفرمان برند و هر کس برای خودش جمع کند, مردم او را ضایع کنند (فرمانش را نبرندیا نابودش کنند). ـ مـال و ثـروت صاحب خود را تا زمانی که آن را بذل و بخشش کند, گرامی می گرداندو هرگاه بخل ورزد خوارش می سازد. ـ پیامبر خدا(ص) : در دارایی تو سه نفر شریکند : خودت , تلف و نابودی ووارث . ناتوانترین این ها نباشی . ـ امام علی (ع) : دارایی تو را سودنرساند, مگر آن گاه که از تو جدا شود. ـ راستی که بخشیدن این مال اندوخته است و نگهداشتن آن مایه فتنه . ـ مال و ثروت وبالی است برای صاحبش , مگر آن چه که (برای آخرتش)پیش فرستد. ـ خرج کردن این مال در راه طاعت خدا بزرگترین نعمت است و مصرف کردنش در راه معاصی او بزرگترین محنت . ـ هـرگاه بنده بمیرد, فرشتگان گویند :چه پیش فرستاد؟ و مردم گویند : چه برجای گذاشت ؟ پـس , زیـادی مـال خـود راپـیـش فرستید, تا برای شما باشد و بر جای نگذارید تا مایه حسرت شما نـگردد, زیرامحروم کسی است که از خیر و منفعت مال خود محروم بماند و سعادتمند کسی است

که ترازوهای اعمالش از صدقات و خیرات سنگین شود. ـ از مال و دارایی به اندازه ضرورت خود نگه دار و مازاد آن را برای روزنیازمندیت پیش فرست .

بهترین مال .

ـ امام علی (ع) : بهترین مال آن مالی است که به وسیله آن آبرو حفظ و حقوق پرداخته شود. ـ بهترین مال تو, آن مالی است که برای رفع نیازت به تو کمک کند. ـ امام رضا(ع) : بهترین مال انسان ,اندوخته های صدقه است . ـ امام علی (ع) : بهترین مال , آن مالی است که به وسیله آن حقوق ادا شو. ـ بهترین مال , آن مالی است که به وسیله آن آزادگان به بندگی کشیده شوند. ـ بهترین مال ها آن است که با آن مردان به بندگی کشیده شوند. ـ برترین مال ها آن مالی است که اثرنیکوتری بر تو داشته باشد. ـ بهترین ثروت آن ثروتی است که ستایش و قدردانی به بار آورد و ثواب واجر لازمتری داشته باشد. ـ بـهـترین مال , آن مالی است که اندوخته و نام برای تو برجای گذارد وستایش و اجر برایت به بار آورد. ـ بهترین اموال تو, آن مالی است که بی نیازت کند.

سودمندترین مال .

ـ امام صادق (ع) : هیچ مالی سودمندتر ازقناعت کردن به اندکی که بسنده کند, نیست . ـ امام علی (ع) : هیچ مالی پر سودتر از خردنیست . ـ امام کاظم (ع) : از ابوذر سؤال شد : دارایی تو چیست ؟ پاسخ داد عملم . ما از تو درباره زر و سیم می پرسیم ؟ گفت :من روز خود را که شروع می کنم به فکر شبم نیستم و شبم را که می آغازم در اندیشه روزبعد نیستم (که در نتیجه مال و ثروتی بیندوزم . خود را در آن انبار می کنیم . خدا(ص)شنیدم که می فرماید:کندوی مؤمن قبر اوست . ـ امام علی (ع) : مال تو را سود نرساندمگر آن گاه که از تو جدا شود.

مال از آن خداست .

قرآن . ((و از آن مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید)). ((بـگـو : بـار خـدایا, ای دارنده ملک , ملک را به هر که خواهی می دهی و از هر که خواهی ملک را می گیری و هرکه را خواهی عزت می بخشی و هر که را خواهی خوارمی گردانی , همه خوبی ها به دست توست , هر آینه تو برهر چیزی توانایی)). ـ امام صادق (ع) : اموال از آن خداست وآن ها را نزد آفریدگان خویش امانت نهاده است و فرمانشان داده کـه از آن بـا مـیـانـه روی بخورند و با میانه روی بنوشند و با میانه روی بپوشند و با میانه روی ازدواج کـنـنـد و بـامـیانه روی وسیله سواری بخرند وسوار شوند ومازاد بر آن را به مؤمنان نیازمند ببخشند. که از این حد (اعتدال و میانه روی) فراتررود, آن چه از آن مال می خورد حرام است وآن چه می نوشد حـرام و آن چـه می پوشد حرام و آن چه به وسیله آن مال ازدواج می کندحرام و آن چه سوار می شود حرام است . ـ فـکـر می کنی اگر خداوند به کسی چیزی داده به خاطر این است که در پیشگاه اواحترام دارد و اگـر به کسی چیزی نداده برای این است که در نظر او خوار و بی مقداراست ؟ نه , بلکه اموال از آن خداست که نزدانسان به امانت می گذارد و به ایشان اجازه می دهد که با رعایت میانه روی بخورند وبـپـوشـنـد و ازدواج کنند و وسیله سواری بخرندو سوار شوند و مازاد بر آن را به مؤمنان نیازمند بدهند و بدین وسیله آن ها را ازپریشانی برهانند. آن چـه مـی خـورد و می نوشد و سوار می شود وازدواج می کند حلال است و هر که از این حدتجاوز کند, بر او حرام باشد. سپس فرمود : ((اسراف نکنید که خدااسرافکاران را دوست ندارد)), آیا خیال می کنی اگر خداوند مالی را به امانت به مردی دهد, او حق دارد اسبی را به ده هزار درهم بخرد, در حالی که اسب بیست درهـمی هم برایش کافی است ؟ یا کنیزی را به هزاردینار بخرد, در صورتی که کنیز بیست دیناری هم او را کفایت می کند حال آن که فرموده است : ((اسراف نکنید. ـ در حـقـیـقـت خـداونـد این مال های زیادی را به شما داده است تا آن ها را در جهتی که خداوند عزوجل معلوم کرده است به کار اندازید. آن ها را به شما نداده است که بیندوزید. ـ پیامبر خدا(ص) ـ در حالی که سوره ((الهاکم التکاثر)) را می خواند ـ : آدمیزادمی گوید:مال من , مال من ای پسر آدم , آیا تورا از اموالت چیزی جز همان مقداری است که می خوری و از میان می بری , یا می پوشی و کهنه می گردانی ,یا صدقه می دهی و روانه می کنی ؟ . ـ بـنـده مـی گوید : مال من , مال من , حال آن که از مال او تنها سه چیز از آن وی می باشد :آن چه می خورد و تمام می کند,یا می پوشد و کهنه می سازد, یا می

بخشد و ذخیره می کند. این ها,بقیه را می رودو برای مردم باقی می گذارد. ـ آدمی می گوید : ملک من , ملک من , ومال من , مال من . که ملک بود و تو نبودی ؟ آیا مال تو جز همان مقداری است که می خوری و از میان می بری ,یا می پوشی و کـهنه می گردانی یا صدقه می دهی و (برای آخرتت) باقی می گذاری که به خاطر آن یا مشمول رحـمـت مـی شـوی یاکیفر می بینی ؟ پس , بیندیش که مال دیگری را بیشتر از مال خودت دوست نداشته باشی . ـ آدمیزاد می گوید : مال من , مال من . آیابرای تو از اموالت جز همان مقداری است که صدقه می دهی و باقی می گذاری ,یا می خوری واز بین می بری , یا می پوشی و کهنه می کنی ؟ .

برابری مردم در مال خدا.

ـ ابو جعفر اسکافی : سپس با ایشان ـیعنی امام علی (ع) ـ بیعت شد. بـیـعـت کـه مصادف با روز شنبه یازده شب مانده از ماه ذیحجه بود, منبر رفت و حمد وثنای خدا گفت . کـرد و آن گاه فرمود : هان ! مبادا کسانی از شما که غرق دنیا شدند و ملک و املاک فراهم آوردند ونـهـرهـا جاری کردند و اسبان چاق و چله سوار شدندو کنیزکان زیبا روی گرفتند و این همه مایه نـنـگ و رسـوایـی آن هـا شود آن گاه که آنان را از ناز ونعمتی که در آن فرو رفته اند باز دارم و به سـوی حـقـوقشان که می دانند برگردانمشان پس , به خرده گیری و انکار برخیزند و فردا بگویند :پـسـر ابـی طـالـب مـا را از حـقـوقـمـان مـحروم کرد!بدانید که هر مردی از مهاجران و انصارکه صحابی رسول خدا(ص) بوده است , خیال کند که به خاطرصحابی بودنش بر دیگری برتری دارد, باید بـدانـدکـه بـرتری آشکار در فردای قیامت نزد خداونداست و ثواب و اجر او با خداست و هر مردی کـه دعـوت خـدا و رسـولـش را اجـابـت کرده و آیین ما راپذیرفته و به دین ما در آمده و رو به قبله مامی ایستد, هر آینه مستوجب حقوق و حدوداسلام است . پـس , شـمـا بـندگان خدا هستید و مال مال خداست و میانتان به یکسان تقسیم می شود و دراین زمـیـنه هیچ یک را بر دیگری برتری نیست وپرهیزگاران در فردای قیامت نزد پروردگاربهترین پاداش و برترین ثواب را دارند. دنیا را مزد و پاداش پرهیزگاران قرار نداده وآن چه نزد خداست , برای نیکان بهتر است . ـ امام علی (ع) : در برخورداری از این بیت المال هیچ کس را بر دیگری مزیتی نیست . خداوند خود آن را تقسیم کرده است , زیرا آن مال خداست و شما هم بندگان مسلمان خدایید. ـ در بـخـشـی از نـامه خود به مصقلة بن هبیره شیبانی که کارگزارآن حضرت در اردشیر خره بود : بدان , که مسلمانانی که نزد تو و نزد ما به سر می برند سهمشان از این بیت المال یکسان است . می آیند و می گیرند و باز می گردند. ـ هـنگامی که به امام علی (ع) به سبب رعایت برابری در تقسیم بیت المال خرده گرفتند, فرمود : آیـا به من می گویید که با ستم برکسانی که زمامدارشان شده ام ,پیروزی را بجویم ؟ به خدا سوگند کـه تـا شـب و روز مـی چرخند و درآسمان ستاره ای از پی ستاره ای بر می آید, هرگزگرد این کار نخواهم گشت . خودم هم می بود, آن را به یکسان میانشان تقسیم می کردم چه رسد به این که مال , مال خداست !. ـ هنگامی که خلافت را به عهده گرفت , درمدینه سخنرانی کرد و فرمود : ای جماعت مهاجران و انـصـار, ای گروه قریش , بدانید که ـ به خدا قسم ـ تا وقتی حتی یک درخت خرما از من در یثرب سرپا باشد من از

غنایم (و خراج) شماچیزی برای خود بر نمی دارم . مـن کـه خـودم و فـرزنـدانم را محروم می کنم (و فقطبه اندازه حقشان به آن ها می دهم) به شما عـطامی کنم (و بیشتر از حق و حقوقتان به شما چیزی می دهم)؟ بی گمان میان سیاه و سفید به یکسان عمل خواهم کرد. در ایـن هـنـگام (برادر امام) عقیل بن ابی طالب برخاست و گفت : مرا با سیاهی از سیاهان مدینه یکسان قرار می دهی ؟ حضرت فرمود :بنشین , خدایت رحمت کند. در این جا نبود که سخن بگوید؟ تو را بر آنان برتری نیست مگر به سابقه ایمان یا تقوا!. ـ اسـامـة بـن زیـد بـه امـیرمؤمنان (ع) پیغام فرستاد که عطای مرا برایم بفرست , زیرا به خداقسم می دانی که اگر به کام شیر می رفتی , من هم باتو می آمدم . کسی است که برای آن جهاد کرده است . تو و این مال من در مدینه , هرچه می خواهی ازآن بردار. ـ به عبداللّه بن زمعه که در زمان خلافتش از آن حضرت مالی طلبیده بود ـ :این مال نه از من است و نه از تو. مسلمانان و حاصل شمشیرهای آنان است . اگـر در جنگشان با آنان شرکت کرده ای , توهم مانند آن ها سهم داری و گرنه دسترنج آن ها برای دهان های غیر آن ها نیست . ـ ابـو اسـحـاق هـمـدانی : دو زن , یکی عرب و دیگری از موالی , نزد علی (ع) آمدندو از آن حضرت چیزی (از بیت المال)خواستند. اندازه مقداری درهم و خوراک داد. آن ها گفت : من زنی عرب هستم و این زن عجم است . من در این غنیمت برای فرزندان اسماعیل برتریی بر فرزندان اسحاق نمی یابم . ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال ازتقسیم بیت المال ـ : مسلمانان , فرزندان اسلام هستند و من در عطا میان آنان برابری می نهم . خداست . مـرد تلقی می کنم که در میراث , یکی از آن هابه دلیل فضل و کمالش بر دیگری که ضعیف و ناقص است , برتری داده نمی شود. ـ ابـن داب : امـیـرمؤمنان (ع) مسؤولیت بیت المال مدینه را به عمار بن یاسر وابوالهیثم بن تیهان سـپـرد و نوشت : عرب وقرشی و انصاری و عجم و کلیه عرب ها وعجم هایی که اسلام را پذیرفته اند (یکسانند). پـس , سـهـل بـن حـنـیـف بـا غـلام سـیـاه خـود آمـد وعرض کرد : به این چقدر عطا می دهی ؟ امیرالمؤمنین (ع) به او فرمود : خودت چقدرگرفته ای ؟ عرض کرد : سه دینار. نیز همین اندازه گرفته اند. به غلام او نیز مانند خودش سه دینار بدهید. ـ امام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی ,توانگران و تهیدستان را در اموال شریک قرار داده است . (سهم آن ها را) به غیر شرکای خود بدهند. ـ امام علی (ع) ـ در نامه ای به قثم بن عباس کارگزار خود در مکه ـ : به آن چه از مال خدا که نزد تو جـمع می شود بنگر و آن رامیان عیالواران و گرسنگان منطقه پیرامونت پخش کن و با آن خلا فقر را پر کن ومازادش را برای ما بفرست , تا آن را میان کسانی که نزد ما هستند تقسیم کنیم . ـ امـام بـاقـر(ع) : زمـانـی که قائم ما قیام کند,تیول ها از

هم پاشیده و ملغی می شود و هیچ تیولی نمی ماند. ـ امـام علی (ع) ـ درباره زمین هایی که عثمان تیول بعضی کرده بود و حضرت آن هارا به مسلمانان بازگرداند ـ : به خدا سوگنداگر ببینم که به کابین زنان یا بهای کنیزان رفته باشد, هر آینه آن را بـاز مـی گـردانـم , زیـرادامـنـه عـدالـت گـسترده است و هر که عدالت بر او تنگ آید (و با همه گستردگیش آن راتحمل نکند) بیداد بر او تنگتر آید!. ـ در فـرمـانش به مالک اشتر ـ : اما غم من این است که کار این امت را نابخردان ونابکاران آن ها به عـهـده گـیـرنـد و در نـتـیجه ,مال خدا را میان خود دست به دست گرداننده بندگان او را به بندگی گیرند.

امام علی (ع) و بیت المال .

ـ مـجـمـع تـیـمـی : امـام علی (ع) هر جمعه بیت المال را جارو می کرد و دو رکعت نمازدر آن جا می گزارد و می فرمود : تا این که (بیت المال) روز قیامت در حق من شهادت دهد. ـ هـمو : امام علی (ع) بیت المال را جارومی کرد و سپس در آن نماز می گزارد, به این امید که روز قیامت در حق او شهادت دهد که در آن مالی را از مسلمانان نگه نداشت . ـ هـمـو : امـام علی (ع) هر روز جمعه بیت المال را جارو می کرد و آب می پاشید وسپس دو رکعت نماز در آن به جای می آوردو بعد می فرمود : شما دو رکعت , در روزقیامت برای من شهادت دهید. ـ امـام عـلـی (ع) : دوست من رسول خدا(ص)چیزی (از بیت المال) را برای فردانگه نمی داشت و ابوبکر نیز چنین می کرد. اما عـمـر بـه فکر افتاد که در این زمینه دفترهاترتیب دهد و اموال را از سالی تا سال دیگرذخیره می کرد. می کنم که دوستم رسول خدا(ص) می کرد. راوی , ضحاک بن مزاحم , می گوید :علی (ع)جمعه به جمعه عطا می داد ومی فرمود :. ایـن مـیـوه ای اسـت که من چیده ام و خوب هایش هم در میان آن هاست , در حالی که هر میوه چینی دستش به سوی دهان خودش می رود(و آن چه می چیند خودش می خورد) ((2)) . ـ عـبـدالـرحـمـان بن عجلان : علی (ع) حتی حبوبات و خردل و زیره و امثال این ها رامیان مردم تقسیم می کرد. ـ شعبی : نوجوانی میان نوجوانان بودم که به رحبه کوفه وارد شدم . دیـدم کـه میان دو کپه زر و سیم ایستاده وتازیانه ای به دست داشت و با آن مردم رادور می کرد و سـپـس بـه سمت آن مال ها برمی گشت و بین مردم تقسیم می کرد, تا جایی که از آن چیزی باقی نماند و خود دست خالی به طرف خانه اش برگشت . پدرم رفتم و گفتم : نمی دانم امروز بهترین مردم را دیدم یا احمق ترین آن ها را. گـفـت : پسرم , چه کسی را دیدی ؟ گفتم : علی بن ابی طالب , امیرمؤمنان , را دیدم که این کار را می کند. دادم . بهترین مردم را دیده ای . ـ زاذان : با قنبر به نزد علی (ع) رفتیم . گفت : برخیز ای امیر المؤمنین که برای شماگنجینه ای نهفته ام . گفتم : با من بیایید. خانه اش رفت . زرین و سیمین افتاد. شما هرچه هست تقسیم می کنی و از این رو من این ها را برای شما اندوخته ام ! علی (ع) فرمود :بهتر بود آتشی فراوان به خانه من می افکندی !آن گاه شمشیرش را برکشید و بر آن جوال کوفت و جامها در حالی که نصف یا یک سوم آن ها پریده بودبه اطراف پراکنده شدند. فرمود : این ها را به چند سهم تقسیم کنید. کردند. ایـن مـیـوه ای اسـت کـه مـن چـیـده ام و خـوبـهـایـش هـم در مـیان آن هاست , در حالی که هر میوه چینی دستش به سوی دهان خودش

می رو. ای سپیدها, دیگری را بفریبید, ای زردها, دیگری را بفریبید. ـ امام باقر(ع) : علی (ع) اموال را آورد وترازوداران و زرسنجان را در برابر خود نشانید وکپه ای از زر و کپه ای از سیم درست کرد و فرمود. ای سرخ ها, و ای سفیدها, سرخ شوید وسفید شوید و غیر مرا بفریبید. ایـن مـیـوه ای اسـت کـه مـن چـیـده ام و خـوب هـایـش هـم در مـیـان آن هـاست , در حالی که هر میوه چینی دستش به سوی دهان خودش می رود. ـ ابو صالح سمان : علی (ع) را دیدم که وارد بیت المال شد و در آن جا چیزی دید. پـس فرمود : نبینم که این در این جا باشد ومردم به آن نیاز داشته باشند! آن گاه دستورداد آن را تـقسیم کردند و فرمان داد بیت المال را جارو و آب پاشی کردند و حضرت در آن جا نماز گزارد, یا خفت . ـ امـیـر المؤمنین (ع) پس از تقسیم بیت المال , دستور می داد آن را جارو می کردند وسپس در آن مکان نماز می گزارد و آن گاه دعا می کرد و در دعای خود می گفت : بارخدایا, پناه می برم به تو, از گناهی که عمل رابر باد می دهد. خشم و عذاب تو را شتاب می بخشد. به تو, از گناهی که مانع اجابت دعا می شود. پناه می برم به تو, از گناهی که پرده عصمت و پاکی را می درد. که پشیمانی می آورد و پناه می برم به تو, ازگناهی که جلو نصیب و بهره ها را می گیرد.

آن چه کارگزاران دولت برای حفظبیت المال شایسته است رعایت کنند.

ـ امـام عـلی (ع) ـ در نامه ای به کارگزاران خود ـ : نوک قلم هایتان را باریک کنید وسطرهایتان را نزدیک به هم بنویسید و ازنوشتن مطالب اضافی برای من خودداری ورزید و جان کلام ولب مطلب را بنویسید واز زیاده گویی بپرهیزید, زیرا اموال مسلمانان ضرر و زیان را بر نمی تابد.

بدترین اموال .

ـ امام علی (ع) : بدترین اموال , آن اموالی است که حق خدای سبحان از آن پرداخته نشود. ـ امـام بـاقـر(ع) : خدای تبارک و تعالی , درروز قیامت عده ای را از گورهایشان بیرون می آورد در حالی که دست هایشان به گردن های آنان بسته شده است به طوری که نمی توانند با آن ها به اندازه سرانگشتی چیزی بردارند. کـه آنان را به شدت سرزنش می کنند ومی گویند : این ها کسانی هستند که خیر (ومال) اندکی را از خیری بسیار دریغ کردند,اینان کسانی هستند که خداوند به آنان عطافرمود و آن ها حق خدا در اموال خود رانپرداختند. ـ امام علی (ع) : بدترین مال , آن مالی است که از آن در راه خدا انفاق نشود وزکاتش پرداخت نگردد. ـ بدترین اموال , آن مالی است که به صاحب خود سودی نرساند. ـ بدترین مال ها آن مالی است که نکوهش به بار آورد.

نبوت 1 ((نبوت عامه)).

دعوت به خدا.

قرآن . ((ای قـوم ما, دعوت کننده خدا را پاسخ (مثبت) دهید وبه او ایمان آورید تا (خدا) گناهان شما را ببخشد و ازعذابی دردآور امانتان دهد)). ((ای کـسـانی که ایمان آورده اید, چون خدا و پیامبرشما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات مـی بخشد,آنان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان انسان و دل اوحایل می گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد)). ((پـیـش از آن کـه روزی فـرا رسد که آن را از جانب خدابرگشتی نباشد, پروردگارتان را اجابت کنید. برای شما پناهی و نه برایتان (مجال) انکاری است)). ((و خدا (شما را) به سرای سلامت فرا می خواند و هرکه را بخواهد به راه راست هدایت می کند)). ـ امـام علی (ع) : خدا رحمت کند انسانی را که حکم (و فرمان حکیمانه ای) را شنید وپذیرا شد و به راه راسـت و رسـتـگـاری فـراخوانده شد و (بدان) نزدیک گشت و کمربندراهنمایی را گرفت و رهایی یافت . ـ شما به موضوع روشن و آشکاری فرا خوانده شده اید. آن را نمی شنود که ناشنواست و تنها آن کس نمی بیندش که نابیناس . ـ خـدایـتان رحمت کناد, بر طبق نشانه هایی آشکار عمل کنید, زیرا که راه روشن است و شما را به سرای سلامت فرامی خواند. ـ و چـشـم دل شـخـص خـردمـنـد است که باآن پایان کار خویش را می بیند و نشیب وفراز آن را می شناسد. که فرا می خواند و سرپرستی است که سرپرستی می کند. مثبت دهید و از سرپرست پیروی کنید. ـ بـدانـیـد کـه ایـن دنـیـایـی کـه شـمـا آرزومـنـد ومـشـتاق آنید و آن شما را گاه ناخشنود و گاه خشنودمی سازد,سرای شماوسرمنزلی نیست که برای آن آفریده یا به آن فرا خوانده شده باشید. داشتن هایش و طمع هایش را به خاطرترساندن هایش رها کنید و در آن به سوی سرایی بشتابید که بدان فرا خوانده شده اید. ـ پـیـامبر خدا(ص) ـ در بیان علت نامیده شدنش به داعی (دعوتگر) ـ : و اما داعی بدان سبب است که من مردم را به دین پروردگارم عزوجل دعوت می کنم . ـ امام علی (ع) : بدانید که اگر از دعوتگرخود پیروی می کردید, شما را به راه روشن پیامبر می برد و از زحمت کجروی آسوده می شدید و بار سنگین را از گردن ها(یتان)فرو می انداختید.

در حقیقت کسانی پاسخ می دهندکه می شنوند.

قرآن . ((تـنها کسانی (دعوت تو را) اجابت می کنند که گوش شنوا دارند و (اما) مردگان را خداوند (در قیامت) برخواهدانگیخت . ((پس اگر تو را اجابت نکردند, بدان که فقطهوس های خود را پیروی می کنند و کیست گمراهتر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ هماناخداوند مردم ستمگر را هدایت نمی کند)). ((پس , اگر شما را اجابت نکردند, بدانید که آن چه نازل شده به علم خداست و این که معبودی جز او نیست . پس آیا شما گردن می نهید؟)). ((و کـسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند, در زمین درمانده کننده (خدا) نیست و در برابر او دوستانی ندارد. ـ امـام عـلـی (ع) : منزهی تو, ای که آفریدگار و معبودی , تو برای آن که آفریدگانت از آزمایش تو سربلند به درآیند, سرایی (آخرت را) آفریدی و درآن خوان گسترده ای شامل آشامیدنی وخوردنی و همسران و خدمتکاران و کاخ ها ونهرها و کشتزارها و میوه ها قرار دادی , آن گاه دعوت کننده ای فرستادی که به سوی این سرای فرا خواند. اجـابـت کردند و نه به آن چه آنان را ترغیب کردی رغبت ورزیدند و نه به آن چه تشویقشان کردی , اشـتـیـاق نـشـان دادنـد! بلکه به لاشه ای روی آوردند که با خوردن آن رسوا گشتند ودر دوست داشتن آن همداستان شدند.

فلسفه نبوت .

1 ـ تکامل .

قرآن . ((و آن گـاه که (یهود) گفتند : خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است , بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند. بـگـو : چـه کـسـی آن کـتابی را که موسی آورده است , نازل کرده ؟ (همان کتابی که) برای مردم روشـنـایـی و رهـنـمـوداسـت (و شـما) آن را به صورت طومارهایی در می آوریدکه آن را (آن چه می خواهید) آشکار می کنید و بسیاری راپنهان می دارید. می دانستید و نه پدرانتان (به وسیله آن) به شما آموخته شد. (باطل) خود به بازی (سرگرم) شوند)). ـ امـام صـادق (ع) ـ در پـاسخ به زندیقی که پرسید : پیامبران را از چه راهی ثابت می کنی ؟ ـ : چون ثابت کردیم که ما راآفریدگار و سازنده ای است برتر از ما و ازهمه آن چه آفریده و آن سازنده حکیم ومتعال است به طوری که روا نباشدآفریدگانش او را ببینند یا لمسش کنند و درنتیجه , بتوانند با یکدیگر ارتباط مستقیم وبی واسطه برقرار سازند و با هم بحث ومحاجه کنند, ثابت شد که در میان خلق خودسفیران و فرستادگانی دارد که سخنان او رابرای آفریدگان و بندگانش بیان می کنند وآنان را به مصالح و منافعشان و عوامل ماندگاری و نابودیشان رهنمون می شوند. بـنـابـراین , ثابت می شود که در میان آفریدگان کسانی هستند که از جانب خدای حکیم داناامر و نهی می کنند و سخنگوی او, عزوجل ,می باشند. بـرگـزیـده هـای از مـیـان خـلـق او هـسـتـند, حکیمانی که به حکمت تربیت شده و به حکمت مـبـعـوث گشته اند و با آن که در خلقت و ساختمان بدنی مانند دیگر مردمند, احوالشان به کلی با آنان متفاوت است و از جانب خدای حکیم دانا باحکمت تایید شده اند. ـ امـام رضـا(ع) ـ دربـاره علت لزوم شناخت پیامبران و تصدیق آن ها و اطاعت وپیروی از ایشان ـ : چـون مردم خود از چنان طبیعت و توانی برخوردار نیستند که مصالحشان را کاملا درک کنند و از طـرفـی , سـازنده هستی نیزبرتر و والاتر از آن است که مشاهده شود وضعف و ناتوانی بندگان از ادراک او نیز کاملاروشن است , پس ناچار باید میان خدا و مردم فرستاده ای معصوم باشد که اوامر و نـواهـی وآمـوزش هـای او را بـه آنـان بـرساند و به آن چه منافعشان را تامین و زیان هایشان را دفع می کند,آگاهشان سازد. که بتوانند با آن آن چه را بدان نیاز دارند و سود وزیانشان را بشناسند وجود ندارد. اگر شناخت پیامبر و اطاعت از او بر مردم واجب و لازم نبود, آمدن پیامبر برای آنان حاصلی نداشت و مـشکلی را حل نمی کرد وفرستادن او کاری بیهوده و ناسودمند بود و این کار از موجود حکیمی که همه چیز را با حساب وکتاب و متقن آفریده , به دور است .

2 ـ رهانیدن انسان از سلطه طاغوت ها.

قرآن . ((هـر آیـنـه در مـیـان هـر امـتی فرستاده ای برانگیختیم (تا بگوید :) خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید. از آن امـت کسی است که خدا (او را) هدایت کرده و ازایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است . زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است . ((و آنان که از پرستش طاغوت دوری کرده اند و به سوی خدا باز گشته اند, آنان را مژده باد. بندگان مرا)). ـ پیامبر خدا(ص) ـ در نامه خود به مردم نجران ـ : به نام معبود ابراهیم و اسحاق ویعقوب , از محمد فـرسـتـاده خـدا بـه اسقف نجران ومردم نجران , اگر اسلام آورید همصدا با شما اللّه ,همان معبود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را سپاس و ستایش می گویم . بندگان , به بندگی خدا فرا می خوانم و از ولایت بندگان به ولایت خدا, دعوتتان می کنم . ـ امـام عـلی (ع) : خداوند, محمد(ص) را به حق برانگیخت تا بندگانش را از عبادت بت ها به سوی عـبادت خود بیرون کشاند و از طاعت شیطان به طاعت خویش در آورد, با قرآنی که آن را آشکار و اسـتوار نمود تا بندگان در آن هنگام که پروردگارشان را نمی شناختند,بشناسندش و به وجود او که انکارش می کردند,اعتراف کنند و هستی او را که باور نمی کردند,اثبات کنند. ـ خدای تبارک و تعالی محمد(ص) را به حق برانگیخت , تا بندگان خود را از عبادت بندگانش به بـنـدگـی خـویـش بـکـشـانـد و از تعهدات بندگانش به تعهدات خود و از طاعت بندگانش به طاعت خود و از ولایت بندگانش به ولایت خود. ـ امـام بـاقر(ع) ـ در نامه خود به یکی ازخلفای اموی ـ : و از آن جمله است فروگذاشتن جهاد که خداوند عزوجل آن را بر اعمال (دیگر) برتری داده است . شـرط کـرده کـه حـدود را حـفـظ کـنـنـد و قـدم اول آن ,دعـوت به طاعت خدا به جای طاعت بـنـدگـان اسـت و بـه عـبادت خدا به جای عبادت بندگان و به حاکمیت خدا به جای حاکمیت بندگان . ـ پیامبر خدا(ص) : من برای بالا بردن عده ای و فرود آوردن عده ای دیگر, برانگیخته شده ام . ـ خداوند مرا برانگیخت تا با همه شاهان دنیا بجنگم و پادشاهی را به سوی شمابکشانم . فرا می خوانم , اجابت کنید تا بدان وسیله فرمانروای عرب ها شوید و غیر عرب ها فرمانبرشما شوند و شهریاران بهشت گردید. ـ هنگامی که در آغاز دعوت , خویشان نزدیک خود را جمع کرد و آیت نبوت رابرایشان بیان نمود ـ : ای پـسـران عـبـد الـمـطـلـب ,خـداونـد مـرا بـه سوی همه مردم عموما و به سوی شما خصوصا فرستاده است , زیرا خدای عزوجل فرموده : ((و خویشان نزدیکت را بیم ده)). شما را به دو کلمه فرا می خوانم که گفتنش آسان است اما در ترازوی اعمال گران و ارزشمند.

با این دو کلمه بر عرب و عجم حاکم می شوید وملت ها فرمانبردار شما می شوند و به واسطه این دو کلمه به بهشت می روید و از آتش می رهید. ایـن دو کـلـمـه عـبـارت اسـت از شـهـادت دادن به این که معبودی جز اللّه نیست و این که من فرستاده خدا هستم . ـ هـنـگـامـی کـه قـریـش مـشاهده کردنداسلام جای خود را باز کرده و مسلمانان پیرامون کعبه می نشینند, گیج و درمانده شدند و لذا نزد ابوطالب رفتند. پیشنهاد منصفانه ای بدهیم . پیامبر(ص) فرستاد و رسول خدا(ص) آمد. ابـوطالب گفت : ای برادر زاده من , این هاعموهای تو و بزرگان قومت هستند ومی خواهند به تو پیشنهاد منصفانه ای بدهند. رسول خدا(ص) فرمود : بگویید می شنوم . گفتند : ما را با خدایانمان بگذار و ما هم تو رابا خدایت می گذاریم . منصفانه ای است , از آن ها بپذیر. رسـول خدا(ص) فرمود : اگر من این پیشنهادشما را بپذیرم , آیا شما یک کلمه از من می پذیریدکه اگر آن را بگویید بر عرب فرمانرواشوید و غیر عرب فرمانبر و تسلیم شما شوند؟ . ابوجهل گفت : بی گمان این کلمه ای پرسوداست . ده تا مثل آن را هم می گوییم !. فرمود : بگویید : معبودی جز اللّه نیست . آن جماعت از این کلمه ناراحت و رمیده شدند وبا عصبانیت برخاستند و رفتند. ـ در آغـاز نـبـوت خـود سه سال در مکه مخفیانه دعوت می کرد و در سال چهارم دعوتش را علنی ساخت و به مدت ده سال مردم را به اسلام دعوت کرد. قبایل و منزلگاه های عرب ها می رفت ومی فرمود : ای مردم , بگویید خدایی جز اللّه نیست , تا رستگار شوید و به وسیله این کلمه برعرب ها حاکم گردید و عجم ها در برابرتان تسلیم شوند. خواهید بود. حرکت می کرد و می گفت : به حرفش گوش نکنید, او فردی از دین برگشته و دروغگوست . 3 ـ آموزش دادن کتاب و حکمت . قرآن . ((اوسـت آن کـه در مـیان بی سوادان فرستاده ای ازخودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند وپاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد. (آنان) قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند)). ((پـروردگـارا, در مـیان آنان فرستاده ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان

بیاموزد و پاکیزه شان کند. حکیمی)). ـ امام کاظم (ع) : خداوند, پیامبران وفرستادگان خود را به سوی بندگانش نفرستادمگر برای این که درباره خدا بیندیشند. بـنـده ای کـه بهتر (دعوت حق را) اجابت کند,معرفتش از خدا بهتر است و آن که به امر خداداناتر باشد,خردش نیکوتراست و خردمندترین بندگان ,بلندپایه ترین آنان در دنیاوآخرت است . ـ امام علی (ع) : و رسولان خود را به سوی جن و انس فرستاد تا پرده این جهان را برای آنان کنارزنند و آن هـا را از بـدی هـایش برحذر دارند وبرایشان از دنیا مثل ها بزنند و ایشان را به عیب های آن بینا گردانندوآن چه راکه مایه عبرت است از دگرگونی احوال همچون تندرستی ها وبیماری های دنیا و حـلال و حـرام آن و آن چـه کـه خـداوند از بهشت و دوزخ و عزت و خواری ,برای فرمانبرداران و نافرمانان از خود فراهم آورده است , به گوش آنان بخوانند.

4 ـ تزکیه اخلاق .

قرآن . ((اوسـت کـه در مـیـان بـی سوادان فرستاده ای ازخودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند وپاکشان گرداند)). ((و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند. همانا تو شکست ناپذیر حکیمی)). ـ پیامبر خدا(ص) : من برای خوی های والا و نیکو برانگیخته شده ام . ـ من برانگیخته شده ام , تا مکارم اخلاق را کامل سازم . ـ من در حقیقت برای این برانگیخته شده ام , تا خوی های نیکو را به کمال رسانم . ـ من در حقیقت برای این مبعوث شده ام , تا خوی های شایسته را کامل گردانم . ـ خدای متعال مرا برای تمام کردن مکارم اخلاق و به کمال رساندن کارهای نیکو برانگیخته است .

5 ـ در آوردن مردم از تاریکی ها به روشنایی .

قرآن . ((هـر آیـنـه موسی را با آیات خود فرستادیم (و به اوفرمودیم) که قوم خود را از تاریکی ها به سوی روشـنـایـی بـیرون آور و روزهای خدا را به ایشان یادآوری کن که قطعا در این (یادآوری) برای هر شکیبای سپاسگزاری ,عبرت هاست)). ((الف , لام , را. فرستادیم , تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی هابه سوی روشنایی بیرون آوری , به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده)). ((خـدا هـر کـه را از خـشـنـودی او پیروی کند, به وسیله آن (کتاب) به راه های سلامت رهنمون مـی شـود و بـه توفیق خویش , آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان می کند)). ـ امـام عـلـی (ع) : پـس , رسـول خـدا را درمیان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی سوی ایشان فرستاد, تا از آنان بخواهند عهدالهی را که در فطرتشان نهاده است , بگزارند ونعمت فراموش شده او را به یادشان آورند وبا رساندن پیام الهی حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه های خردهایشان را بیرون آورند و نشانه های قدرت (خدا) را به آن هانشان دهند. ـ در وصف قرآن ـ : تاریکی ها جز به وسیله قرآن برطرف نشود. ـ در وصف اسلام ـ : در آن بهاران نعمت هاست و چراغ های زداینده تاریکی ها. خوبی ها جز با کلیدهای آن باز نشود, وتاریکی ها جز با چراغ های آن زدوده نگردد. ـ هـمـواره خـداونـد را ـ که نعمت هایش عزیز و ارجمند باد ـ در هر برهه ای و در هرفترتی (فاصله زمـانـی میان بعثت دو پیامبر)بندگانی بوده که در عمق اندیشه هایشان باآنان راز می گفته و در انـدرون خـردهـایـشـان باایشان سخن می رانده است و از این رو, ازنور بیداریی که در گوش ها و چشم ها ودل هایشان بود, جانشان روشنایی گرفت . اینان روزهای خدا را به مردم یادآوری می کردند و از مقام پرعظمت اومی ترساندند. بـودنـد کـه هـر کـس راه راست را در پیش گیردراهش را می ستودند و نوید رهایی و نجات به او مـی دادنـد و هر که به راست و چپ می رفت راهش را نکوهش می کردند و او رااز هلاکت و نابودی برحذر می داشتند. بدینسان آنان چراغ هایی در آن ظلمات بودند و راهنمایانی در آن شبهات . ـ از محبوبترین بندگان خدا نزد او,بنده ای است که خداوند او را در برابر نفسش یاری کرد. هواپرستان بیرون آمد و یکی از کلیدهای درهای هدایت شد. زداینده شبهات و کلید مبهمات و برطرف سازنده مشکلات و راهنمای بیابان ها. ـ در وصـف پیامبر(ص) ـ : خداوند او را ازشجره پیامبران و چراغدان (و جایگاه)روشنایی و بلندای پیشانی (خاندانی بلندپایه و شریف) و ناف مکه و چراغ های تاریکی و چشمه های حکمت , برگزید.

6 ـ روی آوردن مردم به انصاف و دادگری .

قرآن . ((براستی ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن ها کتاب و ترازو را فرو فرستادیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بداردچه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می کند. خدا نیرومند شکست ناپذیر است)). ـ امـام عـلـی (ع) ـ در وصـف خـدای سـبـحان ـ : خدایی که در وعده اش راستگوست واز ستم بر بـنـدگـانش به دور و در میان آفریدگانش به داد و انصاف رفتار می کند و در حکم خود باایشان عدالت می ورزد. ـ در وصـف اهل ذکر ـ : به عدل و دادفرمان می دهند و خود به آن عمل می کنند و اززشتکاری باز می دارند و خود از آن باز می ایستند.

7 ـ برداشتن قید و بندها.

قرآن . ((هـمـانـان کـه از این فرستاده , پیامبر درس ناخوانده ـکه (نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابندـ پیروی می کنند. پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند باز می دارد وچیزهای پاکیزه را برای آنان حلال و چیزهای نـاپـاک رابـرایـشـان حـرام می گرداند و قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است از (دوش) آن ها برمی دارد. او ایـمـان آوردنـد و بـزرگـش داشـتند و یاریش کردند ونوری را که بر او نازل شده است پیروی کردند, آنان همان رستگارانند)). تفسیر. آیه ((الذین یتبعون الرسول النبی الامی . در مفردات می گوید : ((اصر)) به معنای بستن ونگهداشتن چیزی است به زور. اصرته فهو ماصور و ماصر و ماصر ـ به فتح و کسرصاد ـ به معنای بازداشتگاه کشتی است . فـرمـوده اسـت : ((و یضع عنهم اصرهم)) یعنی اموری را که مردم را از کارهای نیک و رسیدن به ثواب ها وپاداش ها باز می دارد و دست و پا گیر آن هاست و به همین معناست آیه ((ولاتحمل علینا اصرا)). گفته اند به معنای بارگران است , اما حقیقت آن همان است که گفتم . ((غل)) است به معنای آن چه با آن بسته شود (طوقی آهنی که برگردن یا دست بندند). یـاد کـردن از پـیـامبر(ص) با سه وصف رسول نبی امی , که در هیچ آیه دیگری جز همین آیه و آیه بـعـدبـا این سه صفت یکجا ذکر نشده , در کنار جمله بعدیعنی ((الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی الـتـوراة والانـجیل)) نشان می دهد که در تورات و انجیل ازرسول خدا با این اوصاف سه گانه یاد شده بوده است . اگـر غرض از وصف پیامبر با این سه وصف معرفی کردن آن حضرت به صفاتی نبود که درتورات و انجیل برای آن بزرگوار یاد شده ویهودیان و مسیحیان او را با این اوصاف می شناخته اند, بی گمان در آوردن این سه صفت ـرسول نبی امی ـ به ویژه صفت سوم نکته روشنی نبود. نـیـز ظـاهـر آیـه شـریـفـه دلالت یا اشعار بر این داردکه جمله ((یامرهم بالمعروف و ینهاهم عن الـمـنـکـر))تـا آخـر امـور پـنجگانه ای که خداوند در این آیه پیامبر(ص) را با آن ها وصف کرده , از جمله نشانه های رسول خداست که در دو کتاب یاد شده ذکر شده اند. پیامبر(ص) و آیین پرشکوه اوست , زیرا درست است که امت های درستکار به وظیفه امر به معروف و نـهـی از مـنکر عمل می کرده اند و دلیل آن هم این سخن خدای متعال است درباره اهل کتاب که :((لـیـسـوا سـوا من اهل الکتاب امة قائمة ـ تا آن جا که می فرماید : ـ و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین)). کـردن چیزهای ناپاک روی همرفته از جمله فطریاتی است که همه ادیان الهی بر آن همداستانندو خدای متعال

هم فرموده : ((قل من حرم زينة اللّه التى اخرج لعباده و الطيبات من الرزق)). بـرداشـتن قيد و بندها گرچه از اموری است که اجمالادر شريعت عيسی (ع) وجود داشته است و گواه آن نقل قولی است که خداوند در قرآن كريم از آن حضرت کرده و می فرمايد : ((و مصدقا لما بـيـن يدی من التوراة و لاحل لكم بعض الذى حرم عليكم)) واين سخن عيسى (ع) خطاب به بنی اسـرائـيـل نـيـز مشعربه همين نكته است : ((قد جئتكم بالحكمة و لابين لكم بعض الذى تختلفون فيه)). احـوال , هـيـچ شـكـاكـی شـک نـدارد کـه ديـنـی که محمد(ص) با كتابی از جانب خدا آورد که كـتـاب هـای آسمانی پيش از خود را تصديق و تاييد می کند ـيعنی دين اسلام ـ تنها دينی است که روح زنـدگی رابه طور كامل در كالبد امر به معروف و نهی از منکردميد و آن را از حد یک دعوت صـرف و خالی به درجه جهاد مالی و جانی در راه خدا رساند و آن تنهادينی است که كليه شؤون و اعـمـال مـربـوط به زندگی انسان را در نظر گرفت و سپس آن ها را به پاک وناپاک تقسيم کرد و پاک ها را حلال شمرد و ناپاک هارا حرام . ديگری , به لحاظ تفصيل قوانين تشريعی , به پای اين دين نمی رسد. احـكـام شـاق و دشـواری را کـه برای اهل کتاب به ويژه يهود وضع شده بود و تمام مقرراتی را که دانشمندان آن ها و ملايان و رهبانشان از پيش خود به وجودآورده بودند, لغو و نسخ کرد. اسـلام تـنـهـا ديـنـی اسـت کـه ايـن امـور پـنجگانه را به كمال خود رساند, گو اين که در اديان ديگرنمونه هايی از اين پنج امر يافت می شد. كامل بودن اين امور پنجگانه در اين آيين پرشكوه , راست ترين گواه و روشنترين دليل برصداقت و حقانيت كسی است که به دعوت به اين امور برخاست , يعنی رسول خدا(ص). نـشـانـه هـايـی از ايـشـان در تـورات و انـجيل بازگونمی شد, باز شريعت او مرحله كامل شريعت مـوسـای كـلـيم و مسيح (ع) بود و آيا از یک شريعت حقه انتظاری جز اين می رود که نيكی ها را به رسميت بشناسد و با زشتی ها بستيزد و چيزهای پاک وپاكيزه را روا شمارد و چيزهای ناپاک و پليد را حـرام گـردانـد و هـرگونه قيد و بندی را از دست و پای انسان ها باز کند و بارهای گران را از دوشـشـان بـردارد؟ اين ها جزئيات همان حق و حقيقتی است که قوانين و شرايع الهی به آن ها فرا می خوانند. بـايـد پـيـروان تـورات و انـجـيـل اعـتـراف كـنند که شريعتی که اين امور را با همه جزئياتش در برداردرست همان شريعت آن هاست در مرحله كمال آن . با اين توضيح روشن می شود که جمله ((يامرهم بالمعروف و ينهاهم عن المنكر. مـفيد اين معناست که آن چه را از شرايع و قوانين درکتاب های آسمانی تورات و انجيل آمده است , تـايـيدو تصديق می کند و مثل اين است که گفته شده :((مصدقا لما بين يديه)), چنان که در آيه شريفه آمده است : ((ولما جاهم رسول من عنداللّه مصدق لمامعهم نبذ فريق من

الذین اوتوا الکتاب کـتاب اللّه وراظهورهم کانهم لایعلمون)) و نیز می فرماید : ((و لماجاهم کتاب من عنداللّه مصدق لـما معهم و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاهم ماعرفوا کفروا به فلعنة اللّه علی الکافرین)). اسـت کـه پـیـامـبـر(ص) شـریـعـتی را که در کتاب آن هابودبه صورتی کامل آورد, اما آنان به آن کـفـرورزیـدنـد در حالی که می دانستند نام او درکتاب هایشان آمده و از زبان پیامبرانشان بشارت آمـدن او داده شده است , چنان که خدای سبحان به نقل از مسیح می فرماید : ((یابنی اسرائیل انی رسول اللّه الیکم مصدقا لمابین یدی من التوراة و مبشرا برسول یاتی من بعده اسمه احمد)).

8 ـ از بین بردن اختلاف .

قرآن . ((مردم امتی یگانه بودند. نویدآور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب (خود) رابه حق فرو فرستاد تا میان مردم در آن چه با هم اختلاف داشتند داوری کند. شـد ـ پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد ـ به خاطرستم (و حسدی) که میانشان بود, (هیچ کس) در آن اختلاف نکرد. به توفیق خویش , به حقیقت آن چه که در آن اختلاف داشتند, هدایت کرد. هدایت می کند)). ـ امام علی (ع) : بنگرید, به نعمت هایی که خداوند به هنگام فرستادن رسولی به سوی آنان عطایشان فـرمـود کـه فـرمـانبرداری آنان را به آیین خود پیوند داد و آنان را برگرددعوت خویش همدل و هـمـداسـتـان سـاخـت ,(بنگرید که) چگونه این نعمت بال کرامت خویش را بر سر آنان گسترد و نـهرهای نعمت هایش را برایشان روان ساخت و این آیین با فواید و حاصل های برکت خویش ,آنان را فرو گرفت و در نعمت آن غرق شدند!. تفسیر :. علامه طباطبائی در تفسیر آیه ((کان الناس امة واحدة . بـنـیـان نـهـادن اصل دین و مکلف ساختن انسان به آن و سبب پیدایش اختلاف دردین را توضیح می دهد. گرایش به اجتماع و همکاری دارد, در آغازتشکیل اجتماع به صورت اجتماعی یکدست و یکپارچه بود. نیز به اقتضای فطرت , در این اجتماع اختلافاتی بر سر کسب مزایای زندگی به وجود آمد که برای رفع این اختلافات ودرگیری ها بر سر نیازها و لوازم زندگی , لازم بود قوانینی وضع شود. بعثت پیامبران و ارسال رسل , قوانینی درشکل دین , همراه با نوید و بیم به پاداش وکیفر, برای بشر فرستاده شد و این قوانین بایک سلسله عبادات مطلوب تکمیل و اصلاح گردید. مربوط به مبدا و معاد اختلاف کردند و بدین ترتیب یکپارچگی دین دستخوش اختلال شد و فرقه ها و احزاب و گروه ها به وجودآمدند و این اختلاف به جهات دیگر هم سرایت کرد. تـجـاوزگـری و زورگـویی و سرکشی کسانی ناشی شد که دارای کتاب آسمانی بودند واصول و معارف آن را می شناختند و حجت خدا بر ایشان تمام شده بود. اخـتلاف جامعه دو گونه بود : یک اختلاف در مساله دین بود و ناشی از سرکشی وتجاوز سرکشان بود نه برخاسته از فطرت و نهادآنان . زندگی بود که یک امر فطری است و علت تشریع دین بود. سبحان مؤمنان را با اذن و توفیق خویش به حقیقتی که درباره اش اختلاف داشتند, راهنمایی کرد و البته خداوندهر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند. بنابراین , دین الهی تنها عامل سعادت نوع انسان و سامان بخش امور زندگی اوست . فطرت اصلاح می کند و قوای گوناگون آن را هنگام طغیان و سرکشی به حال اعتدال باز می آورد و رشته زندگی دنیوی و اخروی , مادی و معنوی انسان

را به نظم می کشد. اجتماعی و دینی نوع انسان آن گونه که این آیه شریفه به دست می دهد و برای تفصیل این اجمال به آیات پراکنده قرانی که درباره شؤون گوناگون انسان نازل شده , بسنده می کند.

9 ـ رهنمون شدن به راه های سلامت (ورهایی).

قرآن . ((خـدا, هـرکه را از خشنودی او پیروی کند, به وسیله آن به راه های سلامت رهنمون می شود و به تـوفـیـق خـویـش , آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان می کند)). ـ امـام عـلـی (ع) : خـداونـد مـتـعـال , شـمـا را بـه اسـلام مخصوص (و مفتخر) گردانید و برای آن برگزیدتان و این از آن روست که اسلام نامی ازسلامت است و مجمع همه گونه کرامت . ـ در وصف رهپوی راه خدای سبحان ـ :و برقی پرنور برایش درخشید و راهش را روشن ساخت و او را در راه پیش برد و هر دروازه ای وی رابه سمت دروازه دیگر پیش راند تا آن که به دروازه سلامت و سرای اقامت رسید. ـ تـقـوای خـدا, داروی درد جـان هـای شـمـاو بـیـنـا کـنـنـده کـوری دل های شما و شفابخش بیماری کالبدهای شماست . تفسیر. آیـه ((یـهـدی به اللّه من اتبع رضوانه سبل السلام)) : حرف با در کلمه ((به)) به معنای وسیله وبه اصـطـلاح بـا آلـت است و ضمیر آن به کتاب یا به نور بر می گردد, خواه منظور از آن پیامبر(ص) بـاشـدیـا قـرآن , فـرقی نمی کند چون همه به یک واقعیت برمی گردد, چرا که پیامبر(ص) یکی از عـوامـل ظـاهـری در مـرحـلـه هـدایت است و قرآن نیزهمین سان و حقیقت هدایت قائم و متکی به خداست . دوست داشته باشی هدایت نمی کنی , بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند)) و نیز می فرماید : ((وهمین گونه , روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم و تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان (کدام است) ولی آن را نوری گردانیدیم که هرکس از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می نمایانیم و براستی که تو به راهی راست هدایت می کنی . آن چه در زمین است از آن اوست . (همه) کارها به خدا باز می گردد)). مـلاحـظـه مـی شود, این آیات هدایت را به قرآن وپیامبر(ص) نسبت می دهد و در عین حال آن را بـه خـدا ارجـاع می دهد, چرا که هدایت کننده حقیقی اوست و دیگران اسبابی ظاهری هستند که برای زنده کردن امر هدایت به کار گرفته شده اند. خـداونـد متعال جمله ((یهدی به اللّه)) را باجمله ((من اتبع رضوانه)) مقید کرده و تحقق هدایت الـهـی را مـشـروط به دنبال کردن رضایت و خشنودی می داند و مراد از هدایت , همان رساندن به مطلوب و مقصود است (نه نشان دادن راه رسیدن به آن) به این معنا که خداوند متعال شخص را به یکی از راه های سلامت یا به همه آن ها و یا به بیشترشان , یکی پس از دیگری ,وارد می کند. خداوند کلمه ((سلام)) را مطلق آورده است . بـنـابراین , به معنای سلامت و رمیدن از هربدبختی و شقاوتی است که خوشبختی زندگی دنیا یا

آخـرت را مـخـتل سازد و اين معنا باتوصيفى كه قرآن از تسليم در برابر خدا و ايمان و تقوا كرده و آن ها را رستگارى و پيروزى وامنيت و امثال آن شمرده است سازگارى دارد. در بـحـث از آيـه ((اهـدنـا الـصراط الـمـستقيم)), درجلد اول اين كتاب , گفتيم كه خداوند به حـسـب اخـتـلاف حـالات بـندگان رهپويش , راه هاى فراوانى دارد كه همگى در يک راهى كه به اومنسوب است و آن را ((صراط مستقيم)) مى نامدمتحدند. در راه مـا كـوشيده اند, به يقين راه هاى خود را به آنان مى نماييم و همانا خدا با نيكوكاران است))و نيز مى فرمايد : ((اين است راه راست من . از آن پيروى كنيد و از راه ها(ى ديگر) كه شما رااز راه وى پراكنده مى سازيد پيروى مكنيد)). ايـن هـا مـى رسـانـنـد كـه راه هـا(ى رسـيـدن به خداوند)زياد است , اما همه آن ها در رساندن به كرامت خداوندى متحدند بدون آن كه رهپويان خود رااز هم پراكنده سازند و هر راهى سالک خود را ازرهپويان ديگر راه ها متمايز سازد. راه هاى غير خدا كه چنين حالتى دارن . بـنـابـراين , معناى آيه ـ كه البته خدا بهترمى داند ـ اين است كه خداوند سبحان كسى را كه دنبال خـشـنودى او باشد, به واسطه كتاب خود ياپيامبرش , به راه هايى هدايت و وارد مى كند كه هركس آن ها را بپيماند, از شقاوت زندگى دنيا وآخرت و هر چيزى كه حيات سعادتمندانه راتيره و مكدر سازد, در امان و سالم مى ماند. پس , مساله هدايت به سلامت و سعادت , برمدار دنبال كردن خشنودى خدا مى چرخد. خداوند متعال مى فرمايد : ((و براى بندگان خودكفر را نمى پسندد)) و نيز مى فرمايد : ((خداوند ازمـردم فـاسق راضى نيست)) و سرانجام , امرهدايت به سلامت و سعادت منوط به دورى كردن از راه ستم و درآمدن به سلک ستمگران است , خداوند سبحان هدايت خود را از اين عده نفى فرموده و آنان را از رسيدن به اين كرامت الهى محروم و مايوس ساخته است آن جا كه مى فرمايد. ((و خدا گروه ستمگران را هدايت نمى كند)). بـنـابـرايـن , آيـه ((يـهـدى بـه اللّه مـن اتـبع رضوانه سبل السلام)) از جهتى نظير اين آيه است : ((الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون)).

10 ـ اتمام حجت .

قرآن . ((فرستادگانی که بشارتگر و بیم دهنده بودند تابرای مردم , پس از (فرستادن) رسولان , در مقابل خدا(بهانه و) حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است)). ـ امـام عـلـی (ع) : خداوند رسولانش را باوحی خویش که به آنان اختصاص داد,فرستاد و ایشان را حجت خویش بر خلق خود قرار داد, تا بهانه نیاورند که بیم داده نشده اند. راست (این رسولان) به راه حق فرا خواند. ـ امـام صـادق (ع) ـ در پـاسخ به سؤال ازفلسفه نبوت ـ : برای این که بعد از پیامبران دیگر حجت و بـهـانه ای برای مردم در برابرخدا باقی نماند و نگویند : کسی نیامد که ما رانوید و بیم دهد و برای این که خدا بر مردم حجت داشته باشد. عـزوجـل بـه نـقـل از نـگـهـبانان دوزخ وحجت آوری آنان در برابر دوزخیان به وجود پیامبران و فرستادگان , می فرماید :((آیا برای شما بیم دهنده ای نیامد. ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند رسولان را به سوی مردم فرستاد تا او را بر آفریدگانش حجت رسا باشد و فـرسـتـادگـانش به سوی آنان گواه بر ایشان باشند و پیامبران بشارتگر و بیم دهنده را در میان مردم برانگیخت تا اگر هلاک می شوند از روی دلیل باشد و اگر به حیات و سعادت دست می یابند, آن هـم از روی دلـیل باشد, و برای این که بندگان آن چه را درباره پروردگارشان نمی دانسته اند, بدانند وربوبیت او را که منکرش بودند بشناسند والوهیتش را که برای آن شریک قائل بودند,یگانه دانند. ـ امام علی (ع) : و گواهی می دهم که محمد(ص) بنده خدا و فرستاده اوست که برای اجرای فرمان خویش و رساندن حجت و دلیلش و ابلاغ بیم و وعیدش او را فرستاده است .

بحثی فلسفی :.

نـظـر به این که نبوت عبارت است ازنوعی ابلاغ احکام و قوانین قراردادی ووضعی و این ها هم به نـوبـه خـود امـوری اعـتـبـاری و غـیر واقعی هستند, لذا مساله نبوت عامه یک مساله کلامی غیر فلسفی است . اشیا از نظر وجودات خارجی و حقایق عینی آن ها می پردازد و به امور وضعی اعتباری کاری ندارد. جـهت دیگری یک مساله فلسفی و بحث حقیقی (نه اعتباری) است , چون مواد دینی ,یعنی معارف اصـلی و احکام اخلاقی و عملی بانفس انسانی از این جهت ارتباط دارند که یک سلسله علوم ثابت و راسخ یا حالاتی که منجر به ملکات راسخ می شوند, در نفس ایجاد می کنند و این علوم و ملکات در نـفـس آدمـی صـوری پدید می آورند که راه نفس به سوی سعادت و شقاوت و قرب و بعد نسبت به خـدای سـبـحان را تعیین می کنند, زیراانسان به واسطه اعمال نیک و شایسته وعقاید و باورهای حـقـیـقـی و درسـت , کمالاتی را برای خود به دست می آورد که به تقرب ونزدیکی و خشنودی و بهشت که نزد خداوندبرای او فراهم است , تعلق می گیرد و در مقابل ,به واسطه اعمال ناشایست و عقاید سست و باطل صورت هایی برای خویش کسب می کند که جزبه دنیای فانی و زرق و برق های نیست شونده آن ارتباط پیدا نمی کند و سرانجام نفس آدمی این می شود که به سبب این صورت ها, پـس ازتـرک دنـیـا و به سر آمدن دوره اختیار, به سرای هلاکت و جایگاه آتشین رهسپار می شود و این سیری حقیقی است . مـوضـوع حقیقی و عینی است و دلیلی را که بااستفاده از قرآن کریم قبلا آوردیم یک دلیل برهانی است . توضیح این که این صورت ها در نفس انسان , که در مسیر کمال قرار دارد, پدید می آیدو انسان یک نـوع حقیقی است , به این معنا که موجودی حقیقی و مبدا آثار وجودی عینی می باشد و علل فیض بـخـش موجودات , به شهادت تجربه و برهان , قابلیت رسیدن به کمال نهایی وجود را به موجودات عطا کرده اند وخدای متعال هم تام الافاضه است . به هر نفس مستعدی کمال مناسب یا استعداد آن را افاضه کند تا قوه آن به فعلیت رسد. صـورتـی کـه نـفـس آدمـی دارای صـفـات پـسندیده وملکات فاضله معتدلی باشد این کمال را سعادت می گویند و چنانچه دارای رذایل و صفات پست باشد, کمالش شقاوت نامیده می شود. از آن جـا که این ملکات و صور نفسانی از راه افعال اختیاری برخاسته از اعتقاد به خوبی و بدی و از بـیـم و امـیـد و مـیل به منافع و گریز از ضرر وزیان برای نفس حاصل می شود باید این افاضه نیز وابـسته به دعوت دینی مبتنی بر نوید و بیم وترساندن و تطمیع باشد, تا مؤمنان سعادت خودرا به کمال رسانند و ستمگران شقاوت خود را. دعـوت

نـیـاز بـه دعـوتـگـری دارد کـه اقـدام به آن کندو آن دعوتگر همان پیامبری است که از جانب خدای متعال مبعوث می شود. مـمـکن است بگویید : برای دعوت به کمال و سعادت , عنصر عقل کافی است , زیرا عقل انسان را به پیروی فکری و عملی از حق وحقیقت و به پیمودن راه فضیلت و تقوا فرامی خواند. است ؟ . جـواب ایـن است که عقلی که به این امور فرامی خواند, عقل عملی است که درباره حسن وقبح و زشت و زیبا داوری می کند, نه عقل نظری که , همچنان که قبلا توضیح دادیم , حقایق اشیارا درک می کند. خـود را از احساسات درونی می گیرد واحساساتی که ابتداا در انسان وجود دارند,احساسات قوای شهویه و غضبیه هستند. قوه ناطقه قدسی در آن اوان هنوز به فعلیت نرسیده است . خـاستگاه اختلاف است و این احساسات بالفعل ,همچنان که از واقعیت حال انسان مشهود است ,به انسان اجازه نمی دهد که از مرحله قوه واستعداد به فعلیت برسد. از تربیت درست محروم بماند, با این که از عقل و فطرت برخوردارند, به زودی دستخوش توحش و بربریت می شوند. از طرف خداوند به وسیله نبوت تایید شود.

نبوت و تاریخ .

لزوم اعتقاد به همه پیامبران .

قرآن . ((مـا تـو را به حق , بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم و هیچ امتی نبوده مگر این که در آن هشدار دهنده ای گذشته است)). ((بـگـویـید : ما به خدا و به آن چه بر ما نازل شده و به آن چه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نـازل آمـده و بـه آن چـه بـه مـوسـی و عـیـسـی داده شـده و بـه آن چه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده , ایمان آورده ایم . برابر او تسلیم هستیم)). ((کسانی که به خدا و فرستادگان او کفر می ورزند ومی خواهند میان خدا و فرستادگانش جدایی اندازند ومی گویند : ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکارمی کنیم و می خواهند میان این (دو) راهی برای خوداختیار کنند, آنان در حقیقت کافرند. عذابی خوارکننده آماده کرده ایم)). ـ امام علی (ع) : خداوند سبحان آفریدگان خویش را از پیامبری مرسل , یاکتابی آسمانی , یا حجت و دلـیـلـی لازم , یـاراهـی روشـن و اسـتـوار بی بهره نگذاشته است ,فرستادگانی که نه اندک بودن شمارشان آنان را (از ادای رسالتشان) سست کرد و نه فراوانی تکذیب کنندگانشان . پیشین نام پیامبر پس از او برده می شد وپیامبر گذشته پیامبر آینده را می شناساند. ـ خـداونـد پس از آن که جان او ـ آدم (ع) ـرا ستاند مردم را از حجت و دلیلی که ربوبیت او را برای آنان استوار گرداند و ایشان را به شناخت او رساند, بی بهره نگذاشت . هـر قـرنـی و نسلی با حجت ها و براهینی که ازطریق پیامبران برگزیده و امانتداران پیام های خود فرستاد, به مردم رسیدگی کرد, تا آن که با پیامبر ما محمد(ص), حجت او تمام شد. ـ هـر زمان که یکی از آنان (پیامبران) درمی گذشت , دیگری برای انتشار دین خدابرمی خاست , تا این که کرامت خداوند,سبحانه و تعالی , به محمد(ص) رسی . ـ امام صادق (ع) : بدانید که اگر کسی عیسی بن مریم را انکار کند و به نبوت دیگرپیامبران اعتراف نماید, ایمان نیاورده است .

طبقات پیامبران .

قرآن . ((و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید, جز(از راه) وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هرچه بخواهد وحی نماید. اوست بلند مرتبه سنجیده کار)). ـ امام باقر(ع) : پیامبران بر پنج گونه اند :برخی از آنان صدا را, مانند صدای زنجیر,می شنوند و به مقصود آن پی می برند. در خواب به آنان خبر داده می شود, مانندیوسف و ابراهیم و برخی از ایشان می بینند وبرخی به دلشان کوبیده و در گوششان طنین افکنده می شود. ـ امام صادق (ع) : پیامبران و رسولان چهار طبقه اند : پیامبری که تنها برای خودش پیغمبر است و به دیگری سرایت نمی کند و پیامبری که در خواب می بیند وصدا (ی هاتف) را می شنود, ولی خود او رادر بیداری نمی بیند و بر هیچ کس مبعوث نیست و خود او امام و پیشوایی دارد, چنان که ابراهیم بر لوط(ع) امام بود و پیامبری که در خواب می بیند و صدا را می شنود و فرشته را می بیند و به سوی گروهی کم یا زیادمبعوث است , مانند یونس که خدا درباره اوفرموده : ((ما او را به سوی صدهزار نفر یابیشتر فرستادیم)). آن ((بیشتر)) سی هزار است (یعنی یکصد وسی هزار نفر) و یونس نیز خود امام وپیشوایی داشت و (سرانجام) پیامبری که درعالم خواب می بیند و صدا را می شنود و دربیداری مشاهده می کند و امام هم می باشد,مانند پیامبران اولوالعزم . ابتدا) فقط پیامبر بود و امام نبود تا آن که خدافرمود : ((من تو را امام مردم قرار دادم .

شمار پیامبران .

ـ پیامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به سؤال ابوذر از تعداد پیامبران ـ : یکصد و بیست وچهار هزار پیامبر. کردم : از آن ها چه تعداد مرسل بودند؟ پیامبر فرمود : خیلی زیاد, سیصد و سیزده نفر. فرمود : آدم . ـ خداوند عزوجل یکصد و بیست وچهار هزار پیامبر آفرید که من ـ خودستایی نباشد ـ گرامیترین آنان نزد خداوند هستم وخدای عزوجل یکصد و بیست و چهار هزاروصی آفرید که علی گرامیترین آن ها نزدخدا و برترین ایشان است . ـ پیامبران یکصد و بیست و چهار هزارندو انبیای مرسل سیصد و سیزده نفر و آدم پیامبری بود که با او سخن گفته ش . ـ در پاسخ به سؤال از شمار پیامبران ـ :یکصد و بیست و چهار هزار, که از آن تعداد, شمار زیادی , یعنی سیصد و پانزده نفر, رسول بودند. ـ من در پی هشت هزار پیامبر برانگیخته شدم که چهار هزارشان از بنی اسرائیل بودند. ـ من خاتم هزار پیامبر یا بیشتر هستم . ـ امام صادق (ع) : خداوند یکصد و بیست وچهار هزار پیامبر برانگیخت .

یک توضیح :.

قـرآن بـه ایـن مـطـلب تصریح می کند که شمار انبیا فراوان بوده و خداوند سبحان درکتاب خود سرگذشت همه آن ها را بازگونکرده است . رسـولانـی فـرسـتادیم که (داستان) برخی ازآنان را بر تو حکایت کرده ایم و برخی ازایشان را برتو حکایت نکرده ایم)). دیگری از این قبیل . در کتاب خود داستانشان را به نام بازگوکرده , عبارتند از : آدم , نوح , ادریس , هود,صالح , ابراهیم , لـوط, اسـمـاعـیل , الیسع ,ذوالکفل , الیاس , یونس , اسحاق , یعقوب ,یوسف , شعیب , موسی , هارون , داود,سلیمان , ایوب , زکریا, یحیی , اسماعیل صادق الوعد, عیسی و محمد صلی اللّه علیهم اجمعین . نام آن ها برده نشده , اما با توصیف و کنایه ازایشان یاد شده است . مـی فـرمـاید : ((آیا از (حال) سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی آن گاه که به پیامبری از خود گفتند : پادشاهی برای مابگمار)). به شهری که بام هایش یکسره فرو ریخته بودعبور کرد)). دو تـن سوی آنان فرستادیم ولی آن دو رادروغزن پنداشتند, تا با (فرستاده) سومین (آنان را) تایید کردیم)). بـنـده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خودبدو دانشی آموخته بودیم)) و باز می فرماید :((اسباط)).

آن ها روشن نیست , مانند جوان (همراه)موسی در آیه ((و آن گاه که موسی به جوان (همراه) خود گفت)) و مانند ذوالقرنین وعمران پدر مریم و عزیر که به اسامی آن هادر قرآن تصریح شده است . باری , در قرآن برای پیامبران تعدادمشخصی تعیین نشده است . شمار پیامبران را مشخص می کند, روایاتی واحد و متونشان گوناگون و متفاوت است . مـشهورترین این روایات روایت ابوذر ازپیامبر(ص) است که : شمار پیامبران یکصد وبیست و چهار هزار است که از آن میان سیصد و سیزده نفر, مرسل می باشند.

قرآن . ((پـس , هـمان گونه که رسولان اولواالعزم صبرکردند, صبر کن و
برای آنان شتابزدگی به خرج مده . روزی کـه آن چـه را وعـده داده مـی
شـونـد, بنگرند گویی که آنان جز ساعتی از روز را (در دنیا) نمانده اند.
ابلاغی است . شد؟)). ـ امـام باقر(ع) : پیامبران اولواالعزم پنج نفرند :
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ومحمد صلوات اللّه علیهم اجمعین . ـ
امام سجاد(ع) ـ به برخی از اصحاب خود ـ : از میان پیامبران , پنج تن
پیامبراولواالعزم هستند. کیستند؟ فرمود : نوح و ابراهیم و موسی وعیسی
و محمد صلی اللّه علیهم . کردیم : معنای اولواالعزم چیست ؟ فرمود :
(یعنی) به سوی مردم شرق و غرب زمین , ازجن و انس , فرستاده شده
اند. ـ امام صادق (ع) : سرور پیامبران وفرستادگان پنج نفرند, و آنان
رسولان اولواالعزم هستند و سنگ آسـیـا (ی نـبوت)بر محور آن ها می
چرخد : نوح , ابراهیم ,موسی , عیسی و محمد, درود و صلوات خدابر
محمد و خاندان او و بر همه پیامبران باد. ـ در پـاسخ به پرسش سماعة بن
مهران ازآیه ((فاصبر کما صبر اولواالعزم من الرسل)) ـ : (پیامبران
اولواالعزم عبارتنداز :) نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمدصلی اللّه
علیه و آله و علیهم . مـی گوید :) عرض کردم : این ها چرااولواالعزم
شدند؟ فرمود : چون نوح با کتاب و شریعتی مبعوث شـد و هـر پیغمبری که
بعداز نوح آمد همان کتاب و شریعت و راه نوح را دنبال کرد, تا آن گاه که
ابراهیم (ع) باصحف و به عزم بر کنار گذاشتن کتاب نوح آمد البته نه از
روی کفر ورزیدن به آن . ـ امـام رضـا(ع) : پـیـامـبـران اولواالعزم
درحقیقت بدین سبب اولواالعزم نامیده شده اندکه دارای شریعت و آیین
بودند. پـیـامـبـری بـعـد از نـوح (ع) بر شریعت و روش اوو تابع کتاب وی
بود, تا زمان ابراهیم خلیل وهر پـیامبری در روزگار ابراهیم و پس آن
برشریعت و راه ابراهیم و پیرو کتاب او بود, تازمان موسی و هـر پـیـامـبـر
در زمـان مـوسـی وبعد از آن بر شریعت و طریقه موسی و تابع کتاب او
بود, تا زمان عیسی (ع) و هر پیامبری در روزگار عیسی (ع) و بعد از آن
بر روش وشریعت عیسی و پیرو کتاب او بـود, تـا زمـان پـیامبر ما
محمد(ص) این پنج تن اولواالعزم هستند و لذا برترین پیامبران ورسولان
(ع)می باشند.

پدران پیامبران .

ـ امـام علی (ع) ـ در وصف پیامبران (ع) ـ :خداوند پیامبران را در برترین امانتگاه به ودیعه سپرد و در بـهـتـرین قرارگاه جایشان داد و از صلب پدرانی بزرگوار به زهدان های مادرانی پاک و پاکیزه منتقل شدند. که سلفی از آن ها می رفت خلفی (جانشین صالحی) از آنان برای ترویج دین خدابرمی خاست , تا آن که کرامت خداوندسبحانه و تعالی به محمد,(ص), رسید. را از بـرتـرین رویشگاه ها و ارجمندترین کشتگاه ها بیرون آورد, از درختی که پیامبرانش را از آن به وجـود آورد و امـنـای (وحـی) خـویش را از آن برگزید, خاندانش بهترین خاندان ها, و خانواده اش بهترین خانواده ها و شجره اش بهترین شجره هاس . ـ و گواهی می دهم که محمد بنده خدا وفرستاده اوست و سرور بندگانش می باشد. هـر زمـان خـداونـد آفریدگان را به دو شاخه تقسیم کرد, او را در بهترین شاخه قرار داد,نه آلوده دامنی در وجود او سهیم شد و نه گنهکاری در وجودش شریک گشت . ـ پیامبر خدا(ص) : من از راه ازدواج مشروع به وجود آمده ام و از راه نامشروع وزنا زاده نشده ام . سنت های نامشروع جاهلیت نسب مرا مخدوش نساخته است و جز از راه پاک به دنیا نیامده ام . ـ من از زمان آدم (پشت اندر پشت) به طریق ازدواج مشروع و بدون آلودگی به زنامتولد شده ام . ـ ما از پشت های پاک به زهدان های پاکیزه و طاهر منتقل شده ایم . ـ در مجمع البیان در تفسیر آیه ((وتقلبک فی الساجدین)) آمده است . معنایش این است که در صلب های یکتاپرستان از پیامبری به پیامبر دیگر منتقل می شدی ,تا این که خداوند تو را پیامبر به جهان آورد. این مطلب را عطا و عکرمه از ابن عباس نقل کرده اند. اللّه علیهما ـ نیز روایت شده است که فرمودند : یعنی از صلب پیامبری به صلب پیامبری دیگر منتقل مـی شد, تا آن که او را ازصلب پدرش بیرون آورد که از زمان آدم همواره پشت اندر پشت به طریق ازدواج مشروع صورت می گرفته و آلوده به هیچ گونه زنا و ازدواج نامشروعی نبوده است . ـ امام باقر(ع) ـ درباره آیه ((الذی یراک حین تقوم . آن گـاه که به فرمان او بر می خیزی و جابه جاشدنت در پشت های پیامبران را یکی پس ازدیگری , می بیند.

ویژگیهای پیامبران .

قرآن . ((پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما خیرخواهی امینم)). ((که (به آنان گفت :) بندگان خدا را به من بسپارید,زیرا که من برای شما فرستاده ای امینم)). ((من برای شما فرستاده ای امینم)). ـ امام علی (ع) ـ در وصف پیامبران (ع) ـ :گروهی مستضعف بودند و خداوند آن ها رابا گرسنگی آزمود و به سختی ها مبتلایشان فرمود و با ترس و هراس ها امتحانشان نمودو در بوته ناملایمات زیر و روشان کرد. موسی بن عمران به همراه برادرش هارون ,(ع), در حالی نزد فرعون رفتند که لباس پشمین برتن و عصای چوبین دردست داشتند. و اگـر خـداونـد سـبـحـان , آن گاه که پیامبرانش را برانگیخت , می خواست گنجینه های طلا و کان های زرناب و باغ های پر درخت را به رویشان بگشاید. این کار را می کرد و اگر چنین می کرد, آن گاه آزمایش از میان می رفت و پاداش منتفی می شد. امـا خـداونـد سـبـحـان فـرسـتـادگان خود راصاحب اراده هایی استوار قرار داد و از نظرحالات ظاهریشان فقیر گردانید, اما توام باقناعتی که دل ها و چشم ها را از بی نیازی می آکند, و نیازمندی و فقری که چشم ها وگوش ها را از ناراحتی لبریز می سازد. ـ امام صادق (ع) : خداوند عزوجل ,آن گاه که رسولان خود را فرستاد آنان را با زر وسیم نفرستاد, بلکه با (سرمایه) کلام فرستاد. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : ما, جماعت پیامبران ,فرمان داریم که با مردم به فراخور فهم وخردهایشان سخن بگوییم . ـ امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) هیچ گاه به اندازه ژرفای خرد خود با بندگان سخن نگفت . پیامبران , دستور داریم که با مردم به فراخورفهم و خردهایشان سخن بگوییم . ـ امام کاظم (ع) : خداوند عزوجل هیچ نبی یا وصیی نفرستاد مگر این که سخاوتمند بود. ـ امام صادق (ع) : خداوند عزوجل هیچ پیامبری برنیانگیخت مگر این که صوتی خوش داشت . ـ قتاده : خداوند هرگز پیامبری نفرستاد, مگر این که او را خوش سیما وخوش آوا مبعوث کرد. ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند عزوجل , هیچ پیامبری را جز به زبان قومش برنیانگیخت . ـ خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد,مگر این که جوان بود. ـ امام علی (ع) : رؤیای پیامبران , وحی است . ـ پیامبر خدا(ص) : پیامبران , چشم هایشان می خوابد اما دل هایشان نمی خوابد. ـ ما جماعت پیامبران , چشم هایمان می خوابد اما دل هایمان نمی خوابد. ـ ما گروه پیامبران , چشمانمان می خوابد اما دل هایمان نمی خوابد و پشت سر خود را نیز, همچون پیش رویمان , می بینیم . ـ چشمانم می خوابد, اما دلم نمی خوابد. ـ هـیچ پیامبری را نسزد که ,چون جنگ افزار بردارد و در میان مردم اعلان

حرکت به سوی دشمن دهد, (ازتصمیم خود) برگردد تا این که بجنگد. ـ هرگاه پیامبری لباس رزم پوشد,او را نسزد که جنگ افزار بر زمین نهد تا این که خداوند عزوجل میان او و دشمنش داوری کند. ـ هیچ پیامبری حق ندارد وقتی جامه رزم پوشید,آن را بر زمین نهد تا آن که بجنگد. ـ امـام صـادق (ع) : پـر رنـج و بـلاترین مردم ,پیامبران , صلوات اللّه علیهم اجمعین , هستند,سپس کسانی که بعد از آن ها می باشند و آن گاه کسانی که در مرتبه بعد و بعدتر قراردارند. ـ امـام بـاقـر(ع) به مردی که می گفت : بارخدایا, از تو روزی حلال مسالت دارم ,فرمود : خوراک پیامبران را مسالت کردی !بگو : بار خدایا, از تو روزی فراخ و پاکی رامسالت دارم . ـ امام صادق (ع) ـ به مردی که می گفت :بار خدایا, از تو روزی پاکیزه ای را مسالت دارم ـ : هیهات , هیهات ! این خوراک پیامبران است . رزقی بخواه که روز قیامت تو را برای آن عذاب نکند. ((هان ! ای رسولان , از (خوراکی های) پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید)). ـ در پـاسـخ به سؤال از آیه ((هان ! ای رسولان از (خوراکی های) پاکیزه بخورید)) ـ : مقصود روزی حلال است .

پیامبران (ع) و شبانی .

ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ پیامبری نیست ,مگر این که گوسفند چرانی کرده است . ـ خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد, مگر این که شبانی گوسفندان را داشته است . عرض کردند : و شما ای رسول خدا؟ فرمود : من نیز, برای مردم مکه در((قراریط)) چوپانی کرده ام . ـ امـام صـادق (ع) : خـداونـد هـرگـز پـیـامـبـری را مبعوث نکرد, مگر این که قبلا او را به شبانی گوسفندان گماشت تا از این طریق اداره مردم را به او تعلیم دهد. ـ پیامبر خدا(ص) : داود مبعوث شد, درحالی که گوسفندچران بود. شـد, در حـالـی کـه گـوسـفـنـدچـران بود و من هم زمانی که مبعوث شدم , برای خانواده خود در((جیاد)) گوسفند چرانی می کردم . ـ عمار : من گوسفندان خانواده خودم رامی چراندم و محمد(ص) نیز گوسفندمی چراند. فخ برویم , چون من در آن جا چراگاه پرعلف و شادابی سراغ دارم . فـردا کـه بـه فـخ رفـتم , دیدم محمد(ص) از من زودتر رفته و ایستاده است و گوسفندانش رااز چراگاه دور می کند. وعده گذاشته بودم دوست نداشتم که پیش ازتو بچرانم . ـ جـابـربـن عـبداللّه : ما در ((مر الظهران)) بارسول خدا(ص) بودیم و آن حضرت مشغول چراندن تعدادی قوچ بود. فرمود : سیاه آن را انتخاب کنید چون بهتر وخوش طعم تر است . شما هم گوسفند می چرانید؟ فرمود : آری ,مگر پیامبری بوده که گوسفند نچرانیده باشد؟ . ـ ابـن عباس : آدم (ع) برزگر بود,ادریس خیاط, نوح درودگر, هود بازرگان ,ابراهیم شبان , داود زره ساز, سلیمان زنبیل باف ,موسی کارگر, عیسی سیاح و محمد(ص) دلاوری بود که روزیش در زیر نیزه اش قرار داشت .

از اخلاق پیامبران .

ـ امـام صـادق (ع) : چـهار خصلت ازاخلاق پیامبران است : نیکی کردن ,بخشندگی , شکیبایی در برابر سختی ها وگزاردن حق مؤمن . ـ امام رضا(ع) : یکی از خصلت های پیامبران پاکیزگی است . ـ پـیـامبر خدا(ص) : از اخلاق پیامبران وصدیقان , خوشرویی در هنگام روبه رو شدن با هم و دست دادن به هنگام رسیدن به یکدیگر بود. ـ امام صادق (ع) : از اخلاق پیامبران ,صلی اللّه علیهم , زن دوستی است . ـ پـیامبر خدا(ص) : از دنیا, زنان و عطرمحبوب من هستند و نور چشم من در نمازقرار داده شده است . ـ امام رضا(ع) : از اخلاق پیامبران , به کاربردن بوی خوش است . ـ به کار بردن بوی خوش , از اخلاق پیامبران است .

نزدیکترین مردم به پیامبران .

قرآن . ((در حـقـیـقت , نزدیکترین مردم به ابراهیم , همان کسانی هستند که از او پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند. سرور مؤمنان است)). ـ امـام عـلـی (ع) : نزدیکترین مردم به پیامبران , کسی است که به آن چه آنان فرمان داده اند بیشتر عمل کند. ـ شبیه ترین مردم به پیامبران خدا,حق گوترین آن ها و شکیباترینشان در عمل به حق است . ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : نزدیکترین مردم به درجه نبوت , مجاهدان و علمایند, زیرامجاهدان در راه آن چـه پـیامبران آورده اند,جهاد می کنند و اهل علم مردم را به آن چه پیامبران آورده اند, رهنمون می شوند. ـ امـام عـلـی (ع) : نـزدیـکـتـرین مردم به پیامبران , آگاهترین آنان به تعلیماتی است که پیامبران آورده اند. آیـه را تـلاوت کرد : ((در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم , همان کسانی هستند که از او پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند. فرمود : همانا, دوست محمد کسی است که از خدا اطاعت کند هر چند خویشاوند اونباشد و دشمن محمد کسی است که خدا رانافرمانی کند, هر چند از خویشان نزدیک اوباشد. ـ وه که چه بزرگ است رستگاری کسی که دنباله رو پیامبران باشد!. ـ امام باقر(ع) ـ درباره آیه ((در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم . ائمه (ع) و پیروان آن ها هستند. ـ بـه خـدا قسم , گویی قائم را می نگرم که پشتش را به حجر (الاسود) تکیه داده و خدارا به حقش سـوگند می دهد و سپس می گوید :ای مردم , هر که درباره خدا با من احتجاج می ورزد بداند که مـن بـه خـدا نـزدیـکـترم , ای مردم هر که درباره آدم با من احتجاج می ورزد بداند که من به آدم نـزدیـکـتـرم , ای مـردم , هـر کـه درباره نوح با من احتجاج می کند, بداند که من به نوح نزدیکترم , ای مردم , هرکه درباره ابراهیم با من احتجاج می ورزد بداند که من به ابراهیم نزدیکترم . ـ امـام صـادق (ع) : هـرگـاه قائم ظهور کند,وارد مسجد الحرام می شود و رو به کعبه می ایستد و پشت به مقام می کند و دو رکعت نماز می گزارد و آن گاه بر می خیزد ومی گوید : ای مردم , من نـزدیـکـتـرین مردم به آدم هستم , ای مردم , من نزدیکترین مردم به ابراهیم هستم , ای مردم , من نزدیکترین مردم به اسماعیل هستم , ای مردم , من نزدیکترین مردم به محمد(ص) هستم . دو دست خود را به آسمان بر می دارد وچندان دعا و تضرع می کند که به رو درمی افتد و این است (معنای) سخن خدای عزوجل که : ((امن یجیب المضطر اذادعاه .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 1)) آدم .

آدم (ع).

قرآن . ((ای مـردم , از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را (نیز) از همان آفرید و از آن دو, مـردان وزنـان بـسـیـاری پـراکـنـده کـرد, پروا دارید و از خدایی که به (نام) او از همدیگر درخواست می کنید پروا نمایید وزنهار از خویشاوندان مبرید, که خدا همواره بر شمانگهبان است)). ((و چـون پـروردگـار تـو به فرشتگان گفت : من در زمین جانشینی خواهم گماشت , فرشتگان گـفـتـنـد : آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خون ها بریزدو حال آن که ما با سـتـایـش تـو (تـورا) تـنـزیـه مـی کنیم و به تقدیست می پردازیم ؟ فرمود : من چیزی می دانم که شمانمی دانید. سپس آن ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود : اگرراست می گویید, از اسامی این ها به من خبر دهید. منزهی تو! ما را جز آن چه (خود) به ما آموخته ای , هیچ دانشی نیست , تویی دانای حکیم . را از اسامی آنان خبر ده . اسـمـاشان خبر داد, فرمود : آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان ها و زمین را می دانم و آن چه را آشکار می کنید وآن چه را پنهان می داشتید می دانم ؟)). ـ پیامبر خدا(ص) : مردم (همه) فرزندان آدمند و آدم از خاک است . ـ خداوند آدم را از مشتی خاک که ازهمه زمین برداشت آفرید. آدم متناسب با خاک زمین آفریده شدند :برخی از آن ها سرخ پوست شدند, برخی سفید,برخی سیاه و بـرخـی حد وسط میان این رنگ ها وبرخی نرم و برخی خشن و برخی پاک وبرخی ناپاک و برخی حد وسط میان این ها. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در بـیـان آفرینش آدم (ع) ـ : سپس , خداوند سبحان ازقسمت های سخت و نرم زمـیـن و شـیـریـن وشـوره زار آن , خـاکـی بـرداشـت و بـر آن آب ریخت تا پاک و خالص شد و با رطوبت بیامیختش تا آن که چسبناک گشت . آن هـیکلی بیافرید, دارای اعضا و پیوندها وگسستگی ها,مدتی مشخص و زمانی معلوم آن را بداشت تا این که خشکید و به هم پیوست و چون سفال سخت شد. در آن دمـیـد, تـا بـه صـورت انـسـانـی گـردیـدصـاحـب ذهـن هـایـی کـه آن هـا را به حرکت درمی آوردواندیشه ای که با آن (در کارهایش)دخل و تصرف می کند. رنـگ هـای گـونـاگـون و چـیـزهـایـی هـمانند یکدیگرو حالاتی متضاد و اخلاطی ناهمگون از قبیل گرمی و سردی و رطوبت و خشکی . ـ آدم از ادیم (پوسته) زمین که در آن (خاک) پاک و خوب و بد وجود دارد,آفریده شد و تو همه این صفات را درفرزندان آدم می بینی . ـ پـیامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به سؤال ابن سلام که چرا آدم را آدم نامیده اند ـ : چون ازخاک و ادیم زمین آفریده شد. سؤال شد : در این صورت , آیا آدم ازخاک سراسر زمین آفریده شد یا از

یک خاک (یکدست)؟ فرمود : از همه خاک . از یـک خـاک (یکدست) آفریده شده بود,در آن صورت مردم یکدیگر رانمی شناختند و همگی یک شکل بودند. (پـرسـشگری) پرسید : پس , آدمیان دردنیا مانند دارند؟ فرمود : (آری) در خاک سفید هست , سبز هـست , زرد هست , خاکی رنگ هست , آبی هست , شیرین هست ,شور هست , درشت و سفت هست , نرم هست و بور هست . نـیـز نـرم و لطیف هست , خشن و درشت هست , سفید هست , زرد و سرخ و بور وسیاه , به رنگهای خاک , هست . ـ امام علي (ع) ـ در پاسخ به پرسش ازعلت نامگذاری آدم و حوا به این نام ها ـ :آدم را آدم نامیده اند, چون از ادیم زمین آفریده شد. تـعـالی جبرئیل (ع) را فرستاد و به او فرمود ازادیم (لایه بیرونی) زمین چهار قسمت خاک بیاورد : خـاکـی سـفید, خاکی سرخ , خاکی قهوه ای و خاکی سیاه و آن ها را از قسمتهای نرم و سخت زمین فراهم آورد. دستور داد چهار قسمت آب بیاورد : آبی شیرین , آبی شور, آبی تلخ و آبی گندیده . سپس فرمود که آب را روی خاک بریزد. خـداوند با دست (قدرت) خویش آن ها را به هم آمیخت به طوری که نه خاکی اضافه آمدکه به آب احتیاج داشته باشد و نه آبی که به خاک نیاز داشته باشد. در قـسمت حلق آن قرار داد و آب شور را درچشمانش و آب تلخ را در گوش هایش وآب گندیده را در بینی اش . حوا نیز از آن رو حوا نامیده شده که از حیوان (موجود زنده و جاندار) آفریده شده است . ـ امام صادق (ع) : آدم را آدم نامیده اند,چون از ادیم زمین آفریده شده است . ـ حوا را حوا نامیده اند چون از حی (موجود زنده) آفریده شده است . عزوجل می فرماید : ((شما را از نفسی واحدآفرید و جفتش را نیز از همان آفرید)). ـ ابـومـقـدام : از حـضـرت بـاقـر(ع)پـرسـیدم : خداوند حوا را از چه آفرید؟ فرمود : این مردم چه می گویند؟ عرض کردم : می گویند : خداوند او را از یکی ازدنده های آدم خلق کرده است . نادرست می گویند. او را از غـیـر دنـده آدم بـیافرینند؟ عرض کردم : فدایت شوم یابن رسول اللّه , او را ازچه چیز آفرید؟ فـرمـود : پـدرم ازپـدرانش (ع)به من خبر داد که رسول خدافرمود : خدای تبارک و تعالی مشتی گل برداشت و آن را با دست راست خود ـ هردو دست خدا راست است ـ به هم آمیخت واز آن آدم را خلق کرد و مقداری از آن گل اضافه آمد که از آن حوا را آفرید. ـ امام علی (ع) :. سـاخـت و فـرمـانـش را روان سـاخـت , آدم (ع) را بـه عـنـوان مـخـلوق برتر خود برگزید و او را نخستین آفریده خود (از نوع انسان) قرار داد. ـ پـیـامبر خدا(ص) : خداوند هنگامی که آدم را از بهشت بیرون کرد, توشه او را ازمیوه های بهشت قرار داد و فن ساختن هر چیزی را به او آموخت . ـ بافندگان را لعنت نکنید, زیرا نخستین کسی که بافندگی کرد, پدرتان آدم بود. گفتاری درباره این که نسل فعلی به آدم (ع) وهمسر

او می رسد. گاه گفته می شود که اختلاف رنگ پوست درافراد بشر ـ که عمدة چهار رنگ را تشکیل می دهند : سـفـیـد مـانـنـد رنگ اهالی مناطق معتدل آسیاو اروپا, سیاه مانند رنگ مردم افریقای جنوبی , زردمـانـنـد اهالی چین و ژاپن و سرخ مانند رنگ سرخ پوستان امریکا ـ حاکی از این است که منشا نـسـل بـشـردر هر رنگی غیر از منشا آن در رنگ دیگر است ,چه آن که اختلاف رنگ با اختلاف در طبیعت خون همراه است . بشر دست کم چهار جفت از چهار رنگ بوده است . گـاهـی هـم چـنـیـن اسـتـدلال شده که وقتی قاره امریکا کشف شد, ساکنانی داشت و فاصله و جـدایی این افراد با انسان ساکن در نیمکره شرقی چندان زیاد است که امکان و احتمال این که این دو نسل به یک پدر و یک مادر منتهی شوند وجود ندارد. همچنان که ملاحظه می شود ـ این هر دو دلیل نارساست . اما سست و نارسا بودن موضوع تفاوت خون به سبب تفاوت رنگ , از آن روست که تحقیقات طبیعی امروز بر اساس فرضیه تکامل انواع استواراست . که مساله اختلاف خون و رنگ ریشه در وقوع تحول و تکامل در این نوع نداشته باشد, مخصوصاکه دانـشـمندان به پیدایش تحول در بسیار از انواع حیوانی مانند اسب و گوسفند و فیل و غیره قطع پـیـداکـرده انـد و کـاوش هـای زمـیـن شناسی نشانه های فراوانی به دست داده که از این حقیقت پرده برمی دارد؟ وانگهی , اصولا امروزه دانشمندان به این اختلاف اهمیت چندانی نمی دهند ((3)) . وامـا مـساله وجود انسان در فراسوی دریاها, بایددانست که بنا به گفته دانشمندان علوم طبیعی عـمـرانـسـان به ملیون ها سال می رسد, ولی آن چه را که تاریخ نقلی ضبط کرده از شش هزار سال فراترنمی رود. دوران ماقبل تاریخ , بر اثر بروز حوادثی قاره آمریکا از قاره های دیگر جدا شده باشد. نـشـانه های زیادی در دست است که نشان می دهد درطی قرنها تغییرات مهمی در سطح زمین , نظیر تبدیل دریا به خشکی و خشکی به دریا و تبدیل دشت به کوه و بالعکس , رخ داده است . بنا به توضیحات دانش چینه شناسی و هیئت وجغرافیا, تحولات و جابه جایی های قطبی ومنطقه ای در سطح زمین رخ داده است . چیزی که برای استدلال کنندگان باقی می ماند استبعاداست و بس . از دیدگاه قرآن , برحسب ظاهر آن تقریباتصریح دارد به این که نسل فعلی بشر در سیر نهایی خود به یک مرد و یک زن که همان دو پدر و مادرهمه افراد هستند, می رسد. کـتـاب خـود به نام آدم اسم برده است , اما از همسرش به نام یاد نکرده ولی روایات از او به نام حوا یادکرده اند. شده است . انسان را از گل آغاز کرد. چـکیده آبی پست مقرر فرمود)) و می فرماید : ((مثل عیسی در نزد خدا همچون مثل (خلقت) آدم اسـت (کـه) او را از خاک آفرید, سپس بدو گفت : باش ,پس هستی یافت)) و می فرماید : ((و چون پروردگارتو به فرشتگان گفت : من در زمین جانشینی خواهم گماشت .

مـی گـمـاری کـه در آن فـسـادانـگیزد و خون ها بریزد؟ در حالی که ما با ستایش تو (تو را) تنزیه می کنیم وبه تقدیست می پردازیم . که شما نمی دانید. آموخت . تو به فرشتگان گفت : من بشری از گل خواهم آفرید, هنگامی که آن را پرداختم و از روح خود در او دمیدم همگی برایش به سجده افتید. ایـن آیات ـ چنان که ملاحظه می شود ـ گواه بر این است که بنا به سنت و قانون خداوند بقای این نسل از طریق نطفه صورت می گیرد. را خاک معرفی می کند, زیرا آدم را از خاک آفریده و مردم فرزندان آدم هستند. در ایـن کـه ایـن نـسـل بـه آدم و هـمسر او می رسندمطلبی است که در آن هیچ تردیدی نیست , گرچه امکان تاویل این آیات نیز وجود دارد. گـاه گـفـتـه شـده کـه مـراد از آدم در آیات مربوط به آفرینش آدم و سجده فرشتگان بر او, آدم نوعی است نه شخصی و بنابراین , مطلق انسان ـ از آن جهت که آفرینشش بالاخره به خاک می رسد وبـقایش هم بسته به زاد و ولد است ـ به نام آدم نامیده شده است و شاید بتوان در تایید این مطلب از این آیه استفاده کرد : ((ما شما را آفریدیم . صورتگری شما پرداختیم , آن گاه به فرشتگان گفتیم : برای آدم سجده کنید)), زیرا این آیه خالی ازاشـعـار بـه ایـن نـکـتـه نیست که فرشتگان مامور سجده بر کسی شدند که خداوند با آفرینش و شـکـل بخشیدن به او برای سجده مهیا کرد و آیه تمام افرادرا مورد نظر قرار داده نه یک شخص و فرد معین ازانسان را, چرا که می فرماید : ((ما شما را آفریدیم . سـپس به صورتگری شما پرداختیم)) و همچنین است آیه ((گفت : ای ابلیس چه چیز مانع تو شد تا دربرابر آن چه با دستان خود آفریدم سجده کنی . شیطان گفت : من از او بهترم , مرا از آتشی آفریدی و او را از گلی خلق کردی . که همه آن ها را گمراه می کنم مگر بندگان مخلصت را)). آورده بعدا به صورت جمع ذکر می کند. جواب این است که این سخن , علاوه بر این که برخلاف ظاهر آیاتی است که نقل کردیم ـ ظهورآیه سوره اعراف نیز آن را رد می کند. پـس از نـقـل داسـتان آدم و سجده فرشتگان و امتناع ابلیس از سجده , می فرماید : ((ای فرزندان آدم ,زنهار که شیطان فریبتان ندهد, همچنان که پدر ومادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را ازایشان برکند تا عورت هایشان را بر آنان نمایان کند)). تردیدناپذیر است . همچنین است آیه ((و هنگامی که به فرشتگان گفتیم : برای آدم سجده کنید. مگر ابلیس که گفت : برای کسی سجده کنم که از گلی آفریده ای ؟ (سپس) گفت : به من بگو : این کسی راکه بر من برتری دادی (برای چه بود)؟ اگر تا روزقیامت مهلتم دهی , قطعا فرزندانش را ـ جز اندکی (ازآن ها) ـ ریشه کن خواهم کرد)) و نیز آیه موردبحث : ((ای مردم , از پروردگارتان کـه شـمـا را از یـک نـفس آفرید و جفتش را (نیز) از همان آفرید و ازآن دو, مردان و زنان بسیاری پراکند, پروا دارید. این آیات نیز, به همان بیانی

که گذشت ظهور درهمین معنا دارند. ایـن آیـات ـ همچنان که ملاحظه می کنید ـنمی توانند انسان را به اعتباری آدم و به اعتباری دیگر فرزند آدم بنامند. خـاک نسبت دهند و به اعتباری دیگر به نطفه , به ویژه در آیه ((ان مثل عیسی عند اللّه کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون . صـورت , اسـتـدلال آیه به این که خلقت عیسی یک خلقت استثنایی و خارق العاده است استدلال درست و استواری نبود. آدم در قـرآن , آدم نوعی است همان اندازه آمیخته به تفریط است که عقیده مقابل آن مبنی بر این که ((اعتقاد داشتن به آفرینش بیش از یک آدم کفراست)) افراطمیز. از علمای اهل سنت , ابراز داشته است . سخنی درباره این که انسان یک نوع مستقل و نابرآمده از نوعی دیگر است . آیـات گـذشـتـه زحـمـت ایـن بـحـث را کم می کند,زیرا این آیات نسل فعلی بشر را که از نطفه پدیدمی آید به آدم و همسر او می رساند و خلقت آن دورا نیز از خاک معرفی می کند. و حـوا مـنـتـهـی مـی شـود بـدون آن کـه خـود آن دو به موجود دیگری همانند یا همجنس خود منتهی شوند, بلکه از خاک پدید آمده اند. اما آن چه امروزه در میان علمای طبیعی وانسان شناس شایع می باشد, این است که انسان نخستین بر اثر تکامل , انسان شده است . گـرچـه مـورد قبول قطعی همگان نیست و اشکالات زیادی به آن وارد کرده اند که در کتاب های مـربـوطـه ذکـر شده اند, لیکن اصل فرضیه ـ یعنی این که انسان حیوانی بوده که به صورت انسان تحول یافته ـ امری است که آن را پذیرفته اند و پایه بحث از طبیعت انسان قرارش داده اند. فـرضـیـه دانشمندان این است که سیاره زمین قطعه ای جدا شده از خورشید و این قطعه در ابتدا درحال اشتعال و میعان بوده و به تدریج در اثر تسلطعوامل سرد کننده سرد شده است . فـراوان شـروع بـه ریـزش بـر سـطـح آن کـرد و سیل هاجاری شد و دریاها شکل گرفت و سپس ترکیبات آبی و خاکی به وجود آمد و در نتیجه , گیاهان آبی ودریایی پدیدار شدند و آن گاه بر اثر تکامل نبات ووجود عناصر حیات در آن , ماهی و دیگر جانوران دریایی پدید آمد و بعدها ماهی پرنده دوزیست وبعد حیوان خشکی و سرانجام انسان به وجود آمد. تـمـام ایـن مـراتـب در اثـر تـکـاملی است که ترکیبات زمین به خود دیده و از صورتی به صورت دیـگـرتـحـول و تکامل یافته است : ابتدا نبات , سپس حیوان دریایی بعد حیوان دوزیست , آن گاه حیوان خشکی و سرانجام انسان . ایـن فـرضیه از آن جا به وجود آمده که درساختمان موجودات به طور منظم کمالی دیده می شود کـه در یک سلسله مراتب معین از نقص رو به کمال پیش رفته است و نیز تجربه هایی که در موارد جزیی تکامل به عمل آمده این فرضیه را به ذهن می آورد. ایـن فـرضیه ای است که برای توجیه خواص و آثار انواع مختلف فرض شده است , بدون آن که دلیل خاصی برای اثبات آن و رد غیر آن

وجود داشته باشد. امـکـان این فرض وجود دارد که این انواع به کلی جدا و مستقل از یکدیگر بوده و هیچ گونه رابطه تکاملی میانشان وجود نداشته باشد و مساله تکامل به حالات این انواع و نه ذات و ماهیتشان محدود شـود و تـجـربه هایی هم که صورت گرفته در زمینه همین حالات بوده است , زیرا تجربه ها تحول فردی ازیک نوع به نوع دیگر, مانند مثلا تحول میمون به انسان را مشاهده نکرده بلکه این تجربه ها شامل خواص و لوازم و اعراض بعضی از انواع بوده است . بـحـث کـامـل از ایـن مـوضوع جای دیگری را می طلبد و غرض فقط اشاره به این نکته بود که این فـرضـیـه , فرضیه ای است که دانشمندان برای توجیه مسائل مربوطه مطرح کرده اند, بدون آن که دلیل قاطع ومحکمی درباره آن وجود داشته باشد. بـنـابراین , حقیقتی که قرآن کریم به آن اشاره می کند, یعنی انسان نوعی جدا از سایر انواع است , با هیچ مطلب علمی تعارض و منافات ندارد. ازدواج فرزندان آدم . ـ امام رضا(ع) ـ در پاسخ به سؤال بزنطی ازچگونگی تکثیر نسل مردم از آدم ـ : حوا,هابیل و خواهر او را در یک شکم حامله شد. سپس شکم دوم قابیل و خواهرش را تواماحامله گشت . قابیل ازدواج کرد و قابیل با خواهر همزادهابیل . یکدیگر تحریم شد. ـ امـام سـجاد(ع) در بحث با یک نفرقرشی که طی آن به نحوه ازدواج هابیل بابلوزا خواهر قابیل و ازدواج قـابـیـل بـا اقلیماخواهر قابیل می پردازد و آن قرشی می گوید : پس , فرزندان آن دو با هم ازدواج کردند؟ فرمود : آری . کـاری اسـت که امروزه مجوسی ها می کنند!علی بن الحسین (ع) فرمود : مجوس این کاررا بعد از آنی انجام دادند که خداوندتحریمش کرد. فرمود : منکر این مطلب مباش . قوانین و شرایعی است که صورت گرفته است . نیافرید و آن گاه وی را بر او حلال گردانید؟ این یکی از شرایع و مقررات آن ها بود. بعدا خداوند آن را تحریم کرد. گفتاری درباره تناسل طبقه دوم انسان . نـخـسـتـیـن طـبقه انسان , یعنی آدم و همسرش , ازطریق ازدواج با هم زاد و ولد کردند و پسران ودخترانی به دنیا آوردند که خواهر و برادر بودند. حال سؤال این است که آیا نسل این خواهران وبرادران از طریق ازدواج آن ها با یکدیگر زیاد شدیا از طریق دیگر بوده است ؟ ظاهر اطلاق آیه ((و ازآن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت . مـی فـهـمـاند که نسل فعلی انسان به آدم و همسر اومی رسدو هیچ زن و مرد دیگری در این قضیه شرکت و دخالت نداشته اند و قرآن برای تکثیر و انتشارانسان ها منشایی جزآدم وهمسرش ذکر نکرده است . اگر کسان دیگری جز آن دو در این موضوع شرکت و دخالت داشتند, قطعا می فرمود : و از آن دو و غیرآن دو یا لفظ مناسب دیگری به کار می برد. که انحصار مبدا نسل در آدم و همسرش , مستلزم ازدواج دختران و پسران آن دو با یکدیگر می باشد. حـکـم بـه حـرمـت ایـن نوع ازدواج در اسلام و نیز ـآن

طور که نقل می شود ـ در ادیان گذشته , درحقیقت یک حکم تشریعی و تابع مصالح و مفاسداست نه یک حکم تکوینی تغییرناپذیر. تـشـریعی نیز اختیارش در دست خدای سبحان است و او طبق خواست خود عمل می کند و حکم می دهد. بـنابراین , ممکن است که روزی بنا به ضرورت آن را حلال شمارد و بعد که ضرورت برطرف شد و به خاطر جلوگیری از رواج فحشا در جامعه آن راتحریم کند. این سخن هم که ازدواج خواهر و برادربرخلاف فطرت است و آن چه را خداوند برای پیامبران خود تـشـریع کرده بر اساس فطرت می باشدـ چون خداوند می فرماید : ((رو به دین حنیف آور,با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است . آفرینش خدا تغییرپذیر نیست . پـایـدار)) ـ سـخـنـی نادرست است , زیرا متمایل نبودن طبع و فطرت به این نوع ازدواج نه از این جـهـت اسـت کـه از آن نفرت دارد, بلکه بدان سبب است که ازدواج خواهر و برادر را موجب اشاعه فحشا واعمال زشت و از بین رفتن غریزه عفت می داند. مـعـلـوم اسـت کـه این نوع تماس و ارتباط تنها درجامعه دنیای امروز عنوان گناه و فحشا بر آن انـطـبـاق می یابد اما در جامعه ای که فقط شامل چند خواهر وبرادر می شده ـ و مشیت خدا هم بر تکثیر و انتشارآن ها تعلق داشته ـ هرگز این عنوان منطبق نمی شود. دلـیـل آن کـه مـخـالـفـت فـطـرت با این نوع ازدواج ازجهت نفرت غریزی نیست , این است که , بنابرآن چه تاریخ می گوید, ازدواج خواهر و برادرقرن ها در میان مجوس رایج بوده و نیز, به طوری کـه مـی گویند در روسیه هم شیوع قانونی دارد و در اروپانیز از طریق غیر رسمی و به صورت زنا شایع است ((4)) . مـمـکن است گفته شود : ازدواج خواهر و برادرمخالف با قوانین طبیعی است و این قوانین , پیش ازآن که انسان برای تامین سعادت خود جامعه صالحی تشکیل دهد, درباره او جاری است .

و الـفـت یـافـتـن در محیط خانوادگی , غریزه عشق ورزی و میل و گرایش غریزی میان برادران وخواهران را از بین می برد. حقوقدانان گفته اند ((5)) . در پـاسخ به این اشکال باید گفت که اولا : به همان بیانی که قبلا

گفتیم , این نوع ازدواج مخالف باقوانین طبیعی نیست . جـایـی اسـت کـه احـتـیـاج ضـروری ایـجـاب نـنـمـایـد واختصاص به موردی دارد که قوانین وضـعـی غـیرطبیعی نتواند سعادت و صلاحی را که باید درمحیط اجتماع حفظ شود تامین کند و گرنه بیشترقوانین معمول و اصولی که در زندگی کنونی دایراست , غیر طبیعی می باشد. آن چه به آدم (ع) وحی شد. ـ امام باقر(ع) : خداوند تبارک و تعالی به آدم (ع) وحی فرمود : ای آدم , من همه خوبی ها را در چهار کـلـمه برای تو فراهم می آورم : یکی از آن ها اختصاص به من دارد, یکی به خودت مربوط می شود, یکی به رابطه من و تو و یکی به رابطه تو با مردم . اما آن که اختصاص به من دارد, این است که مرا بندگی کنی و چیزی شریک من قراردهی . است که در برابر عمل تو پاداشی دهمت که بیش از هرچیز به آن احتیاج داری . بـه رابـطـه مـیان من و تو مربوط می شود, این است که تو دعا کنی و من اجابت کنم و اما آن که به رابـطـه مـیـان تـو و مـردم مـربـوط می شود,این است که برای مردم آن پسندی که برای خودت می پسندی . ـ امـام صـادق (ع) : خدای عزوجل به آدم (ع) وحی فرمود : من همه سخن را درچهار کلمه برای تو گرد می آورم . کرد : پروردگارا, آن چهار کلمه چیست ؟ فرمود : یکی از من است , یکی از تو, یکی به رابطه من و تو مربوط می شود و یکی به رابطه میان تو و مردم . پروردگارا, آن ها را برایم بیان فرما تابدانمشان . دارد, این است که مرا بندگی کنی و چیزی راشریکم نگردانی . خودت دارد, این است که در برابر عمل توپاداشی دهمت که بیش از هر چیز به آن محتاجی . مربوط می شود, این است که تو دعا کنی ومن اجابت کنم و آن که به رابطه میان تو ومردم مربوط می شود, این است که برای مردم آن پسندی که برای خود می پسندی . ـ سـیـد بن طاووس : در صحف ادریس نبی (ع), آن جا که از احوال آدم , علی نبینا وآله (ع), سخن مـی گـوید این عبارت را یافتم :تا آن که در ثلث آخر شب جمعه بیست وهفت روز گذشته از ماه رمضان کتابی به زبان سریانی و قطعات حروف در بیست و یک ورقه بر او نازل فرمود و آن نخستین کتابی است که خدا در دنیا نازل کرد. زبـان هـا را در این کتاب آورد و در آن هزارهزار زبان بود که حتی یک حرف از هرزبان را اهل زبان دیگر نمی فهمد مگر تعلیم گیرد. احکام و شرایع او و سنن و حدودش وجوددارد. ـ سـلـمـان : چـون خـداونـد آدم را آفرید,فرمود : ای آدم , یک مطلب اختصاص به من دارد و یکی اختصاص به خودت و یکی به رابطه من و تو مربوط می شود. مخصوص من است این است که مرا بپرستی و چیزی را شریک من نگردانی . مـخـصـوص تـوسـت , این است که هر کاری کنی به سبب آن تو را سزا و پاداش دهم واین که تو را بیامرزم , زیرا من آمرزنده مهربانم و آن که به رابطه میان من و تومربوط می شود, این است که از تو خواهش و دعا

باشد و از من اجابت و عطا. ـ پيامبر خدا(ص) : چون خداوند آدم رابه زمين فرو فرستاد, او الى ماشااللّه در زمين باقى ماند. پدر, سخن بگو. فـرزنـدان و نـوادگان خود به خطبه ايستاد وگفت : خداوند به من دستور داد و فرمود :اى آدم , سخن كم گوى تا به جوار من برگردى .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 2)) ادریس .

ادریس (ع).

قرآن . ((و در این کتاب از ادریس یاد کن که او راستگویی پیامبر بود. ((و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را (یاد کن) که همه از شکیبایان بودند. نمودیم , چرا که ایشان از شایستگان بودند)). ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند بر ادریس سی صحیفه نازل کرد ((6)) . ـ امام صادق (ع) : مسجد سهله جایگاه خانه ادریس پیامبر(ع) است که در آن خیاطی می کرد. ـ هـرگاه وارد کوفه شدی , به مسجدسهله برو و در آن نماز بگزار و حوایج دین ودنیایت را از خدا بخواه , زیرا مسجد سهله همان خانه ادریس (ع) است که در آن جاخیاطی می کرد و نماز می گزارد. ـ پیامبر خدا(ص) : نخستین کسی که با قلم نوشت , ادریس بود. ـ ای ابـوذر, چـهار تن از پیامبران سریانی هستند : آدم , شیث , اخنوخ ـ که همان ادریس (ع)است و نخستین کسی است که باقلم نوشت ـ و نوح (ع). ـ امام صادق (ع) : ادریس را ادریس نامیدند, چون زیاد درس می خواند و مطالعه می کرد. داستان ادریس پیامبر(ع). از ادریس تنها در دو جای قرآن یاد شده است : یکی در سوره مریم آن جا که می فرماید : ((و در این کتاب از ادریس یادکن که او راستگویی پیامبر بود. مـقـامـی بـلند ارتقا دادیم)) و دیگری در سوره انبیا آن جا که می فرماید : ((و اسماعیل وادریس و ذوالـکـفل را (یاد کن) که همه ازشکیبایان بودند و آنان را در رحمت خودداخل نمودیم چرا که از شایستگان بودند)). خـداوند در این آیات از ادریس به نیکی یاد می کند و او را می ستاید, زیرا او را یک پیامبر و راستگو و از شمار شکیبایان وشایستگان می شمارد و می فرماید که وی رابه مقامی بلند ارتقا داد. از ادریس (ع) به نام هرمس نیز یادمی شود. بـاخبار الحکما)) ذیل شرح حال ادریس می نویسد : درباره زادگاه و منشا ادریس واین که پیش از نبوتش از چه کسانی علم آموخته است , میان حکما اختلاف نظراست . آمد و نام وی را هرمس الهرامسه گذاشتند وزادگاهش ((منف)) است و گفته اند : کلمه هرمس عربی شده نام یونانی ارمیس می باشدو ارمیس به معنای عطارد است . عده ای دیگر گفته اند : نام او به یونانی طرمیس است و به زبان عبری خنوخ که درعربی به صورت اخنوخ در آمده و خداوندعزوجل در کتاب عربی مبین خود او راادریس نامیده است . همین عده گفته اند : نام معلم اوغوثاذیمون بوده و به قولی : اغثاذیمون مصری است . بوده است , فقط گفته اند : وی یکی ازپیامبران یونانی و مصری بوده است . همچنین نام این معلم را اورین دوم گفته اند وادریس نزد آنان ادرین سوم بوده است . غوثاذیمون به معنای خوشبخت کوشاست . و گـفـتـه اند : هرمس دیار مصر را ترک کرد وسراسر زمین را

گشت و دوباره به مصربرگشت و خداوند او را, که در این هنگام هشتاد و دو سال داشت , به سوی خویش بالابرد. گروهی دیگر گفته اند : ادریس در بابل به دنیا آمد و در همان جا نشو و نما یافت ودر آغاز عمرش از شیث بن آدم که جدجدپدرش بود, علم آموخت . پسر یارد است و یارد پسر مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث . اغثاذیمون همان شیث است . چون ادریس بزرگ شد, خداوند به اومقام نبوت عطا کرد. انسان های تبهکار از مخالفت با شریعت آدم و شیث پرداخت و تعداد اندکی از آنان اطاعتش کردند و اکثریتشان با او مخالفت ورزیدند. آنـان کـوچ کـنـد و به پیروانش نیز دستور کوچ داد, اما ترک وطن برایشان گران آمد و به ادریس گـفـتـند : اگر برویم , دیگر کجا ماننددبابل پیدا کنیم ؟ ـ بابل به زبان سریانی به معنای نهر است و گـویا مقصودشان از این نهر, دجله و فرات بوده ـ ادریس گفت : اگربرای خدا هجرت کنیم نهر دیگری روزیمان خواهد فرمود. پـس , ادریـس با پیروان خود بابل را ترک گفته رفتند و رفتند تا به این اقلیمی که بابلیون نام دارد رسیدند. سکنه دیدند. خدا را تسبیح نمود و به همراهان خود گفت به بابلیون , در معنای این کلمه اختلاف نظراست . قولی یعنی : رودی همچون رود خودشماست . است . سریانی مانند کلمه ((افعل)) در زبان عربی است که معنای مبالغه را می رساند. ((بابلیون)) یعنی رودی بزرگتر. ایـن منطقه در میان کلیه اقوام و ملل به نام بابلیون خوانده شد, به جز در میان عرب ها که آن را, از باب نسبت به مصربن حام که بعد ازطوفان در آن جا فرود آمد, اقلیم مصرمی نامند. حقیقت امر داناتر است . ادریـس و هـمـراهـانـش در مـصـر رحل اقامت افکندند و او مردم را به خوبی هافرمان می داد و از زشتی ها باز می داشت و به اطاعت از خدای عزوجل فرا می خواند. زمـان او مردم به هفتاد و دو زبان سخن می گفتند و خداوند زبان همه آنان را به ادریس آموخت تا هر گروهی از آنان را به زبان خودشان آموزش دهد. شـهـرسـازی و آبادانی شهرها را به مردم آموزش داد و طالبان علم را از هر شهری گرد خود جمع کرد و مدیریت شهری را به ایشان شناساند و مبانی آن را برایشان مقررداشت . سرزمین خود شهرهایی ساختند و تعدادشهرهایی که در زمان ادریس ساخته شدیکصد و هشتاد و هشت شهر بود که کوچکترین آن ها را ((رها)) تشکیل می داد. او همچنین به دانشجویانش انواع علوم راآموزش داد. ادریـس نـخـستین کسی است که حکمت وستاره شناسی را تحصیل کرد, زیرا خداوندعزوجل راز فلک و ترکیب آن و نقطه های اجتماع ستارگان را به او فهماند و نیزسالشماری و علم حساب را به وی تـفـهـیـم کـردو اگـر چنین نبود هرگز ذهن بشر با فحص وتحقیق خود به این علوم دست نمی یافت . ادریس (ع) در هر اقلیم و منطقه ای سنت ها و قوانینی شایسته مردم آن جا مقررداشت و زمین را به چهار قسمت تقسیم کردو برای هر قسمتی

پادشاه و فرمانروایی قرارداد که به سیاست و اداره امور آن جـا بـپردازدو هر پادشاهی را مامور کرد تا مردم منطقه خود را به شریعتی که بعدا نام برخی از آن هارا می بریم , ملزم سازد. عهده دار زمامداری شدند عبارت است از :اول ایلاوس که به معنای مهربان است . اوس . به قولی : ایلاوس آمون و به قولی :یسیلوخس که همان آمون شاه است . سخن قفطی که در حد نیاز آوردیم . ایـن هـا روایـات و خبرهایی هستند که به ماقبل تاریخ می رسند و اعتماد چندانی نمی شود به آن ها کرد. مـی بینیم نام او نسل اندر نسل در میان فلاسفه و دانشمندان زنده مانده و او را بزرگ می شمارند و به مقامش احترام می نهند وریشه های علم را به او می رسانند, خود نشان می دهد که ادریس (ع) از قـدیـمـی تـرین پیشوایان علم است که جهان انسانی را به میدان اندیشه استدلالی و دقت در بحث وکاوش از معارف الهی کشاندند و شاید هم نخستین آن ها باشد.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 3)) نوح .

نوح (ع).

قرآن . ((همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم . ای قوم من , خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز اونیست . ((و خبر نوح را بر آنان بخوان , آن گاه که به قوم خودگفت : ای قوم من , اگر ماندن من (در میان شما) و اندرز دادن من به آیات خدا بر شما گران آمده است (بدانید که من) برخدا توکل کرده ام)). ـ پیامبر خدا(ص) : نخستین پیامبری که فرستاده شد نوح است . ـ امـام بـاقر(ع) : شریعت (و آیین) نوح این بود که خداوند به یگانگی و اخلاص وبی انبازی پرستش شود و این همان فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده اند. نوح (ع) و پیامبران پیمان گرفت که خدا رابپرستند و چیزی شریک او نگردانند و او رابه نماز و امر و نهی و حرام و حلال مکلف ومامور کرد و احکام حدود و ارث را بر اوفرض نکرد. ـ درباره آیه ((و با او جز اندکی ایمان نیاوردند ـ : آن ها هشت نفر بودند. ـ امام صادق (ع) : میان آدم و نوح (ع) ده پدر فاصله بود که همگی پیامبر بودند. ـ پیامبر خدا(ص) : نخستین پیامبران , آدم است و سپس نوح و میان آن دو ده پدرفاصله بود. ـ ابـو امـامه باهلی : مردی عرض کرد :ای رسول خدا, آیا آدم پیامبر بود؟ فرمود :آری , پیامبری بود کـه خداوند با او سخن گفت : عرض کرد : میان او و نوح چقدرفاصله بوده است ؟ فرمود : ده قرن (یا نسل). عرض کرد : میان نوح و ابراهیم چقدر؟ فرمود : ده قرن (یا نسل). رسول خدا, پیامبران چه تعداد بوده اند؟ فرمود : یکصد و بیست و چهار هزار. کرد : ای رسول خدا, از آن میان چند نفرمرسل بوده اند؟ فرمود : خیلی زیاد, سیصد وپانزده نفر. ـ امـام بـاقـر(ع) : هنگامی که نوح (ع) هسته (خرما) را می کاشت , قومش بر او گذشتند وشروع به خـنـدیـدن و تـمسخر او کردند ومی گفتند : کارش به درختکاری کشیده است ! تا آن که درخت بزرگ شد و به نخلی ستبر و بلند تبدیل گشت و نوح آن را برید وتراشید. کشیده است ! نوح الوارهای نخل را باهم ترکیب کرد و کشتیی ساخت . او گـذشـتـنـد و شـروع به خندیدن و تمسخر اوکردند و می گفتند : کارش به کشتیرانی دریک دشت انجامیده است ! تا آن که نوح کارساختن کشتی را به پایان برد. ـ پـیامبر خدا(ص) : خداوند نوح را درچهل سالگی مبعوث کرد و او نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت می کرد و بعد ازطوفان شصت سال زنده ماند تا آن که تعدادمردم زیاد و فراوان شد. ـ امـام صادق (ع) : نوح (ع) دو هزار و پانصدسال زندگی کرد که هشتصد و پنجاه سالش راپیش از مـبـعـوث شدن به نبوت سپری کرد ونهصد و پنجاه سال را به دعوت قوم خودگذراند و دویست سـال را بـه کـار سـاختن کشتی مشغول بود و پانصد سال را بعد ازفرود آمدن از کشتی و فروکش

کردن آب به سر آورد که در این مدت به ساختن شهرهاپرداخت و فرزندانش را در آن ها جای داد. آن گاه ملک الموت نزد او که در آفتاب نشسته بود, آمد و گفت : سلام برتو. جواب سلام او را داد و گفت : برای چه آمده ای , ای ملک الموت ؟ گفت : آمده ام جانت را بگیرم . از آفتاب به سایه بروم ؟ عزرائیل گفت :آری . ای ملک الموت , این عمری که در دنیا کردم انگار به اندازه همین رفتنم از آفتاب به سایه بود. حضرت فرمود : پس , جان او را گرفت . بحث هایی قرآنی , روایی و تاریخی پیرامون داستان نوح در چند فصل . اشاره به داستان نوح . نام نوح (ع) در چهل و چند جای قرآن آمده که در آن ها به داستان او و به طور مجمل یا مفصل اشاره شده است , اما درهیچ مورداستان و سرگذشت حضرت نوح (ع) را, بدان گونه که شیوه داستانپردازی تاریخی است وبه نسب و خاندان و تاریخ و محل تولد ومحل سکونت و نشو و نما و شغل و عمر ودرگذشت و سایر امور مربوط به زندگی شخصی می پردازد, نیاورده است , زیراقرآن به عنوان یک کتاب تاریخ نازل نشده که تواریخ مردم را, از خوب و بد, بازگو کند. بلکه قرآن در حقیقت کتاب هدایت است وعوامل سعادت بخش مردم و حقایق روشن وصریح را برای آنان بیان می کند تا بدان هاعمل کنند و در زندگی دنیا و آخرتشان سعادتمند گردند و گاهی هم به گوشه ای ازسرگذشت پیامبران و اقوام و ملل اشاره می کند تا سنت و قانون خداوند در میان بندگانش را روشن سازد و کسانی که مشمول عنایت الهی شده و توفیق کرامت او رایافته اند از آن پند گیرند و برای دیگران نیزاتمام حجت شود. داستان نوح (ع) در شش سوره قرآن به تفصیل یاد شده که عبارتند از: سوره اعراف ,سوره هود, سوره مؤمنون , سوره شعرا,سوره قمر و سوره نوح که از همه مفصلترسوره هود است و در بیست و پنج آیه آن (49 ـ 25)این داستان بازگو شده است . داستان نوح (ع) در قرآن . مبعوث گردانیدن و فرستادن او. پس از حضرت آدم (ع) مردم به صورت یک امت زندگیی ساده و مبتنی بر فطرت انسانی رامی گذراندند تا آن که روحیه تکبر در میانشان شیوع یافت و اندک اندک کار به آن جا کشید که عده ای برعده ای دیگر سلطه یافتند و برخی از آن ها برخی دیگر را به خدایگانی گرفتند. بود که رویید و سبز شد و میوه داد و میوه اش چیزی ,جز آیین بت پرستی و اختلاف شدید طبقاتی و به خدمت گرفته شدن ضعفا از سوی قدرتمندان و برده گرفتن زرمندان و استثمار زیردستان و پدید آمدن کشمکشها و مشاجرات در میان مردم نبود. این بود که در زمان نوح (ع) فساد و تبهکاری درروی زمین شیوع یافت و مردم از کیش یکتاپرستی و از قانون عدالت اجتماعی روی گرداندند و به پرستش بت ها روی آوردند که از میان این بت هاخداوند سبحان نام ود و سواع و یغوث و یعوق و نسررا

(در سوره نوح) نام برده است . طـبـقـات جامعه از یکدیگر دور شدند و قدرتمندانی که ثروت و فرزند مایه قدرت آن ها شده بود, حـقوق ضعفا را پایمال کردند و زورگویان زیردستان خودرا به ضعف کشاندند و به دلخواه بر آنان حکومت راندند (اعراف ـ هود ـ نوح). در این شرایط بود که خداوند نوح (ع) رابرانگیخت و او را با کتاب و شریعت به سوی مردم فرستاد تا, بـا نوید و بیم , آنان را به توحید خدای سبحان و دورافکندن شریک ها و برقراری مساوات میان خود دعوت کند. دین و شریعت نوح (ع). نـوح (ع) مـردم را بـه ایـن امور دعوت می کرد :یگانه دانستن خدای سبحان و دور افکندن شریک وانباز (چنان که از کلیه داستان های نوح در قرآن پیداست). نوح و یونس و آیه 19 آل عمران پیداست). معروف و نهی از منکر (چنان که از آیه 103 سوره نسا و آیه 8 سوره شوری معلوم است). عدالت و نزدیک نشدن به کارهای زشت و ناپسند. راستگویی و وفای به عهد (سوره انعام آیه 151 و152). حکایت می کند که در امور مهم به نام خدا آغاز کرده است (سوره هود, آیه 41). سختکوشی نوح (ع) در دعوتش . نـوح (ع) قوم خود را به ایمان آوردن به خدا وآیات او فرا می خواند و در این راه تمام توان خود رابه کار می گرفت و شب و روز و آشکار و نهان آنان را به حق دعوت می کرد. عناد و گردنکشی چیزی نبود. را دعـوت مـی کـرد, مـردم بـه کفر و سرکشی خودمی افزودند و جز خانواده اش و تعداد اندکی از غـیرخانواده اش کسی دیگر به او ایمان نیاورد, تا جایی که بالاخره از ایمان آوردن مردم خود نومید شد و به پروردگارش شکایت برد و از او کمک و یاری خواست (سوره نوح , قمر, مؤمنون). مدت دعوت نوح . نوح (ع) نهصد و پنجاه سال مردم خود را به خدای سبحان دعوت کرد. ریـشـخـنـد و تمسخر و اتهام او به جنون و برتری طلبی چیز دیگری نبود تا آن که از پروردگارش کـمـک طـلـبـیـد (سـوره عنکبوت) و خدا به او وحی فرمود که از قوم تو جز همان هایی که ایمان آورده اند کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و او را درباره آنان دلداری داد (سوره هود). کرد که خداوند نابود و هلاکشان سازد و زمین را ازوجود آخرین نفرشان پاک گرداند (سوره نوح). خداوند به او وحی کرد که با نظارت و وحی ما کشتی را بساز (سوره هود). ساختن کشتی . خـدای مـتـعـال بـه نـوح (ع) وحـی کـرد کـه بـا کـمک ویاری او کشتی را بسازد و نوح شروع به ساختن کشتی کرد. و او را کـه مـشـغـول سـاخـتـن کـشـتـی روی زمـیـن بدون آب بود, مسخره می کردند ولی آن حـضرت می فرمود : ((اگر ما را مسخره می کنید ما نیز همان گونه که شما مسخره مان می کنید, مـسخره تان خواهیم کرد و خواهید دانست که چه کسی عذابی خفت آورخواهد دید و عذابی پایدار گریبانگیرش خواهدشد)). آن جوشیدن آب از تنور بود (سوره هود ومؤمنون). نزول عذاب و آمدن طوفان . وقـتـی کـار ساختن کشتی تمام

شد و فرمان خدا دررسید و تنور فوران کرد خدای متعال به نوح وحـی فـرمـود که از هر حیوانی یک جفت (نر و ماده) و نیزخانواده اش را ـ مگر آن افرادی که قبلا فـرمـان الـهـی راجع به غرق شدن آن ها صادر شده , یعنی زن خائن و فرزند او که از سوار شدن به کشتی سرباز زد ـ وهمچنین کسانی را که ایمان آورده اند سوار کشتی کند (سوره هود و مؤمنون). کـرد و هـمـه سـوار کـشـتـی شـدنـد, خـداونـد درهـای آسـمـان را بـاز کرد و آب سرازیر شد و چشمه های زمین را نیز جوشان کرد و آب طبق فرمان مقدر به هم رسید (سوره قمر). آب قرار گرفت و در میان امواجی کوه آسا به راه افتاد (سوره هود). سـتـمکار را فرو گرفت و خدا به نوح فرمان داد که وقتی او و همراهانش در کشتی قرار گرفتند, خـدا راسـپـاس گـوید که وی را از مردم ستمکار نجات داد و ازاو در فرود آمدن از کشتی برکت طـلـبد و بگوید :سپاس و ستایش خدا را که از مردم ستمکار نجاتمان داد و بگوید : پروردگارا, مرا در جایگاهی مبارک فرود آور که تو بهترین راهبرانی . به انجام رسیدن فرمان خدا و پیاده شدن نوح وهمراهانش از کشتی . چون طوفان همه گیر شد و مردم را غرق کرد(چنان که از سوره صافات , آیه 77 پیداست)خداوند بـه زمـیـن فـرمان داد آب خود را فرو برد و به آسمان فرمود از بارش باز ایستد و آب فرو نشست و کـشـتـی روی کوه جودی قرار گرفت و گفته شد :نابود بادا ستمکاران و به نوح (ع) وحی شد که باسلامت و برکاتی که از طرف ما بر تو و امتهایی ازهمراهیان تو نازل خواهد شد, به زمین فرود آی کـه بـعـد از این دیگر طوفانی عمومی آنان را فرا نخواهدگرفت و از نسل آن ها امت هایی به وجود می آیند که خدا آنان را از متاع های زندگی بهره مند خواهد کردو آن گاه عذابی دردآور به ایشان خواهد رسید. پـس , نـوح و هـمراهانش از کشتی بیرون آمدند وروی زمین پیاده شدند و به توحید خدا و تسلیم دربـرابر او پرداختند و دودمان او وارث زمین شدند وخداوند نسل وی را ماندگار قرار داد (سوره هود وصافات). داستان پسر غرق شده نوح . هـنـگـامـی کـه نـوح بـر کـشـتـی نـشست یکی ازفرزندان او سوار کشتی نشد و سخن پدرش را که می گفت هر کس سوار کشتی نشود حتما غرق خواهد شد باور نکرد. دور از کشتی دید و صدا زد : پسرکم , با ما سوار شو وبا کافران مباش . کوهی پناه می برم که مرا از آب نگه دارد. فـرمـود : امـروز هـیـچ نـگـهـدارنده ای از فرمان خدانیست , مگر کسی را که خدا به او رحم کند ـمنظورش کشتی نشینان بود ـ اما پسر به گفته اواعتنایی نکرد و ناگهان موج میان آن دو حایل گشت و پسرش مانند بقیه غرق شد. نـوح از کـفـر پـنـهانی زنش خبر داشت اما درباره فرزندش نمی دانست که باطنا کافر است و اگر این مطلب را می دانست ماجرای غرق شدن او ناراحتش نمی کرد, زیرا خود او در نفرینش گفته بود :((پروردگار من , احدی از کافران را

بر روی زمین مگذار که اگر بگذاریشان , بندگانت را گمراه مـی کنندو جز فرزندانی فاجر و کافر نیاورند)) و نیز همو گفته بود : ((میان من و آن ها گشایشی دار و من و مؤمنان همراه مرا از آنان برهان)), همچنین شنیده بود که خداوند در وحی خویش به او فرموده بود : ((درباره این ستمکاران با من سخن مگوی که همه غرق خواهند شد)). ایـن بـود کـه نـوح نـاراحـت و مـحـزون شـد و از روی اندوه پروردگارش را ندا داد و عرض کرد :پـروردگـار مـن , فرزند من جز خانواده من بود وهمانا وعده تو راست است و به من وعده دادی کـه خـانـواده ام را بـرهـانـی و تو بهترین حکم کنندگانی ودر حکمی که صادر می کنی ستم روا نمی داری وندانسته حکمی نمی دهی , پس , این چه بود که به سرفرزند من آمد؟ عنایت الهی شامل حال نوح شد ومانع از آن گشت که صریحا نجات فرزندش رابخواهد ـ زیرا این خواهشی ناآگاهانه بود ـ و خدا به او وحی فرمود که : ای نوح , او از خانواده تو نیست . او عملی ناشایست است . ندانسته از من درخواست نجات کنی . هشدار می دهم که مبادا از نادانان باشی . در ایـن هنگام حقیقت مطلب بر نوح آشکار شدو به پروردگار خود پناه برده گفت : پروردگارا, پناه می برم به تو که از سر ناآگاهی چیزی از تو بخواهم . از تـو می خواهم که مرا مشمول عنایت خود فرمایی و با آمرزشت بر من بپوشانی و به من رحم کنی وگرنه از زیانکاران خواهم بود. ویژگیهای نوح (ع). نوح (ع) نخستین پیامبر اولواالعزم و مهترپیامبران است . سوی تمام مردم فرستاد. کتب آسمانی مشتمل بر قوانین خدا و شریعتش نخستین شرایع الهی است . او پدر دوم نسل فعلی بشر است و نسب انسان هابه او می رسد و همگان از نسل وی هستند. خداوند می فرماید : ((وجعلنا ذریته هم الباقین)). نوح (ع) پدر همه پیامبرانی است که در قرآن ازایشان یاد شده است به استثنای آدم و ادریس (ع). خداوند می فرماید : ((نام او را برای آیندگان باقی گذاشتیم)). او نـخـسـتـیـن کـسـی اسـت که باب تشریع را گشود وکتاب و شریعت آورد و با مردم , علاوه بر طریق وحی , با منطق عقل و شیوه احتجاج سخن گفت . پس , نوح منشا دین توحید است و آیین یکتاپرستی در سراسر عالم به او منتهی می شود. روز قـیامت به گردن همه یکتاپرستان حق دارد, لذاخداوند متعال درود عام و همه جانبه را تنها بـه اواخـتـصـاص داده و احدی را در این امر شریک او قرارنداده , می فرماید : ((سلام علی نوح فی العالمین)). ((خـداونـد او را بـر جـهـانـیان برگزید)), ((او را ازنیکوکاران شمرد)), ((او را بنده ای سپاسگزار نامید)),((او را از بندگان مؤمنش به شمار آورد)), ((او رابنده ای شایسته نامید)). شـده ایـن اسـت : ((پروردگار من , من و پدر و مادرم وهر که با ایمان به خانه ام در آید و مردان و زنان مؤمن را بیامرز و ستمگران را جز تباهی میفزای)). در ایـن جـا مـنـاسـب اسـت آن چـه را

کـه بـرخی نشریات تهران در این روزها منتشر کرده اند به طـورخلاصه نقل کنیم : گروهی از دانشمندان امریکا باراهنمایی برخی نظامیان ترک در یکی از قله های کوه آرارات , واقع در شرق ترکیه , در ارتفاع 1400پایی به چند قطعه چوب دست یافتند که بـررسـی هانشان می دهد قطعات متلاشی شده ای از یک کشتی قدیمی هستند که در آن جا افتاده است . برخی از این قطعات به 2500 قبل از میلاد می رسد. بـررسـی هـا هـمچنین نشان می دهد که این چوب ها قطعاتی از یک کشتی بوده اند که حجم آن به اندازه دو سوم حجم کشتی ((کوئین ماری))انگلیسی بوده است . پا و عرضش 118 پا بوده . سـانـفـرانـسیسکو برده شد, تا درباره آن ها تحقیق شودکه آیا با آن چه پیروان ادیان درباره کشتی نوح می گویند, انطباق دارد یا خیر. عمر طولانی نوح (ع). قـرآن کـریـم دلالـت دارد بـر ایـن که نوح عمری دراز داشته و نهصد و پنجاه سال قوم خود را به خدادعوت کرده است . مـطـلـب را بـعید دانسته اند, زیرا عمر آدمی غالبا از صدو صد و بیست سال فراتر نمی رود و حتی بـرخـی ازآن هـا گـفته اند که پیشینیان , هر ماه را یک سال حساب می کرده اند و بنابراین نهصد و پنجاه سال برابر با هشتاد سال و ده ماه کم است لیکن این سخنی است بسیار بعید. بعضی گفته اند که عمر طولانی نوح (ع) یک کرامت خارق العاده بوده است . الانـبـیـا, در بـیان ویژگی های نوح (ع), می گوید : عمروی از همه پیامبران طولانی تر بود و او را اکبرالانبیا و شیخ المرسلین گفته اند. خود او بود, زیرا هزار سال عمر کرد و نه دندانی از اوریخت و نه نیرویش کم شد. حقیقت آن است که تاکنون دلیلی بر محال وناممکن بودن چنین عمرهایی برای انسان ارائه نشده , بـلـکـه از نـظـر عـقـلـی نـزدیـکـتـر به واقع آن است که بشر نخستین عمری بسیار طولانیتر از عمرهای طبیعی امروز داشته است . گـرفـتـاری هـا و بـیـماری هایی که امروزه دامنگیر ماشده و دیگر عوامل نابودکننده زندگی را نداشته است . بـیـسـت تـا صـد و شـصـت سـال عـمـر کـرده بـاشد, ملاحظه می کنیم که وی زندگیی ساده , گرفتاری هایی اندک وفهمی ساده دارد. از پیشینیان به صدها سال رسیده باشد. عـلاوه بـر این , اعتراض به کتاب خدا درباره چیزی مانند عمر نوح عجیب است , زیرا قرآن معجزات خـارق الـعاده زیادی درباره پیامبران نقل کرده است و ما در جلد اول کتاب پیرامون معجزه سخن گفتیم . کوه جودی کجاست ؟ . گـفـتـه انـد کـه ایـن کـوه در دیـار بـکـر مـوصـل و جـزرشـتـه کـوه هایی است که به کوه های ارمنستان می پیوندند. در قاموس می گوید : جودی کوهی است که در((جزیره)) که کشتی نوح (ع) روی آن قرار گرفت ودر تورات به نام آرارات از آن یاده شده است . گفتار قاموس . بـا تـشـدیـد یـا ـ کـوهـی اسـت مـشرف بر جزیره ابن عمر که در شرق دجله واقع است و از توابع موصل می باشد.

این کوه قرار گرفت . ممکن است گفته شود : گیریم که قوم نوح به سبب گناهانشان هلاک شده باشند ولی گناه سایرحیواناتی که بر اثر طغیان آب از بین رفتند چه بود؟ این سخن سست ترین اعتراض است , زیرا هرنابودی و هلاکت , هرچند عمومی باشد, جنبه عقوبت و انتقام ندارد و حوادث عمومیی مانند زمین لرزه ها و طوفان ها و وبا و طاعون که هزاران هزارنفر را نابود می کند در عالم بسیار اتفاق افتاده است ,و خدا برای هر قضایی که می راند حکم و دلیلی دارد.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 4)) هود.

هود(ع).

قرآن . ((و به سوی قوم عاد, برادرشان هود را فرستادیم (واو) گفت : ای قوم من , خدا را بپرستید, شما را معبودی جزاو نیست . ـ امام باقر(ع) : چون نبوت نوح به پایان رسید و دوره عمرش به سر آمد, خداوندعزوجل به او وحی فرمود که ای نوح , نبوت تو به پایان رسیده و دوره عمرت به سر آمده است . نام بزرگ و میراث دانش و آثار علم نبوت رادر میان بازماندگان از نسل خود قرار ده . نوح به سام بشارت آمدن هود(ع) را داد و درفاصله میان نوح تا هود انبیایی بودند. نـوح گفت : خداوند پیامبری به نام هود برخواهد انگیخت و او قوم خود را به سوی خدای عزوجل فرا می خواند. تکذیب می کنند و خداوند عزوجل به وسیله باد آنان را نابود خواهد کرد. شـمـا او را درک کـرد, بـه وی ایمان آورد وپیرویش کند تا خداوند عزوجل او را ازعذاب باد نجات دهد. ـ امـام صـادق (ع) : هـنگامی که خداوندعزوجل هود را برانگیخت , بازماندگان ازفرزندان سام در برابر او سر تسلیم فرودآوردند. پـس , بـه وسـیـلـه بـادی سـترون هلاک شدند وهود (نیز) پیروان خود را سفارش کرد و به آمدن صالح (ع) بشارت داد. سخنی درباره سرگذشت هود :. 1 ـ عاد, قوم هود :. عـاد قـومـی عرب و از انسان های ماقبل تاریخ بوده اند که در جزیرة العرب سکناداشته اند و اخبار و آثـارشـان از مـیـان رفته وتاریخ از زندگی آن ها جز افسانه هایی غیرقابل اعتماد چیز دیگری ثبت نکرده است ودر تورات موجود نیز ذکری از ایشان نیست . آن چـه قـرآن از سرگذشت این قوم ذکرمی کند, این است که عاد ـ و گاهی هم ازآن ها به نام عاد نـخـستین یاد می کند (نجم /50) که این خود نشان می دهد قوم دومی هم به نام عاد وجود داشته اسـت ـ قـومـی بـوده انـدکـه بـعـد از قوم نوح (اعراف / 69) دراحقاف ((7)) واقع در شبه جزیرة العرب سکونت داشته اند (احقاف / 21). ایـن قـوم مـردمـانـی بـلـنـد قـامـت (قمر/ 20, الحاقه /7) و تنومند (اعراف / 69) و پر قدرت و پر سـطـوت بـوده انـد (فـصـلـت / 15, شـعرا / 130) و تمدن وفرهنگی پیشرفته و مترقی داشته اند و دارای شـهـرهـایـی آبـاد و زمـیـن هـایی سرسبز و حاصلخیز وباغستان ها و نخلستان ها و مزارع و مسکن های آبرومند بوده اند (شعرا و دیگر سوره ها). پیشرفت و تمدن بزرگ آن ها همین بس که خدای متعال در وصف ایشان می فرماید : ((آیا ندیده ای کـه پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ با ارم که ستون هاداشت ؟ و همانند آن در هیچ شهری ساخته نشده بود)). قـوم عـاد هـمچنان از نعمت های خداوندبرخوردار بودند, تا آن که اخلاق و رفتارشان تغییرکرد و بـت پـرسـتـی در مـیانشان ریشه دوانید و بر فرازهر بلندی به بیهودگی برجی

بر آوردند و بدین پندارکه جاویدان خواهند ماند, کوشک ها ساختند. خـداونـد هـود را بـه سـوی آنـان فـرسـتاد تا به سوی حق دعوتشان کند و به پرستش خدا و کنار گذاشتن بت پرستی و عمل به عدالت و مهربانی ارشادشان نماید (شعرا / 130). اندرز آنان کوشید و راه را برایشان روشن و آشکارساخت و راه عذر و بهانه را بر آنان بست . در بـرابـر او بـه ابـا و امـتناع برخاستند و به جحد وانکار روی آوردند و جز شماری اندک کسی به اوایـمـان نـیـاورد و اکـثریت ایشان بر سرکشی و عناداصرار ورزیدند و هود را به نادانی و دیوانگی مـتـهم ساختند و با اصرار از وی خواستند تا عذابی را که ایشان را از آن می ترساند و وعده می دهد نازل سازد. و مـن پـیـامـی را کـه برای آن فرستاده شده ام به شماابلاغ می کنم ولی من شما را مردمی نادان می بینم)). آن گـاه , خـداونـد بـر ایـشـان عـذاب نـازل کـرد و بـادخـشـک و سترونی فرستاد که بر هرچه می وزید,چون استخوان مرده اش می کرد (ذاریات / 42)بادی سخت در هفت شب و هشت روز که روزهای شومی بود. را می دیدی که چون ریشه های نخل فرو افتاده درباد, می غلطیدند (حاقه / 7). می کند که گویی ریشه های برکنده نخلند (قمر / 20). قوم عاد اولین بار که دیدند ابری پیدا شد و رو به دره هایشان آورد, خوشحال شدند و گفتند : این ابربر ما باران خواهد باراند, ولی اشتباه کردند. همان چیزی بود که به شتاب خواهانش بودند. بـود که در خود عذابی دردآور داشت و همه چیز رابه امر پروردگار خود نابود می کرد و صبح که شد جزخانه های آنان چیزی به چشم نمی خورد (احقاف /25).

هـلاک کـرد و هـود و کسانی را که به او ایمان آورده بودند,با لطف و رحمت خود, نجات داد (هود / 58). 2 ـ شخصیت معنوی هود. هود(ع) از قوم عاد و دومین پیامبری بود که برای دفاع از حق و درهم کوبیدن بت پرستی قیام کرد. رنـج و مـحـنـت هـایـی را کـه بـه خاطر خدای سبحان کشیده نقل کرده است و او را نیز همچون دیگرپیامبران گرامی خود ستوده و مثل دیگران از وی به نیکی یاد کرده است .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 5)) صالح .

صالح (ع).

قرآن . ((و بـه سـوی قـوم ثـمود, برادرشان صالح رافرستادیم (و او) گفت : ای قوم من , خدا را بپرستید (که)شما را معبودی جز او نیست . نشانه ای آشکار آمد. نشانه ای است)). ـ امـام عـلـی (ع) : ای مـردم , جز این نیست که راضی بودن و راضی نبودن (به یک عمل)است که مردم را گرد هم می آورد. را فقط یک مرد پی کرد, اما خداوند همه آنان را عذاب کرد. او راضی بودند. ((آن را پی کردند, پس پشیمان گشتند)). عـذاب آن هـا این بود که سرزمینشان صدایی همچون صدای خیش گداخته ای که در زمین نرم و هموار فرو رود, بر آورد و فرو رفت . ـ ابـومطر : چون ابن ملجم نابکار وملعون بر امیرمؤمنان (ع) ضربت زد,حسن (ع)به حضرت عرض کرد : او رابکشم ؟ فرمود: نه , زندانیش کن . را بکشید و هرگاه مردم مرا در این پشت , درجای قبر برادرانم هود و صالح , به خاک سپارید. سخنی درباره داستان صالح در چند فصل . 1 ـ ثمود, قوم صالح (ع). ثـمـود قـومـی از عرب های عاربه (نژاده و اصیل)بودند که در وادی القری , واقع در میان مدینه و شام ,زندگی می کردند. هستند و تاریخ از سرگذشت آن ها جز اندکی نقل نکرده است . است . سرگذشت ایشان نقل می شود نمی توان اعتماد کرد. آن چه قـرآن از اخـبـار ایـن قوم نقل کرده این است که ثمود ـ چنان که از نام پیامبرشان که یکی ازهـمـیـن مـردم بـوده اسـت (هـود / 61) بـر مـی آیـد ـمـردمی عرب بوده اند که بعد از قوم عاد مـی زیـسـته اندو از فرهنگ و تمدنی برخوردار بوده , زمین را آبادمی کرده اند و در دشت ها کاخ ها می ساخته و درکوه ها خانه های امن می تراشیده اند (اعراف / 74). شـغـل کـشـاورزی داشـتـه انـد و چـشـمـه هـای آب جـاری مـی کرده اند و باغ ها و نخلستان ها و کشتزارهاداشته اند (شعرا / 148). قـوم ثمود به رسم و شیوه طایفه ها و قبایل زندگی می کرده اند, یعنی بزرگان و پیرانشان بر آن ها فرمان می رانده اند. بودند که در زمین تبهکاری می کردند و اهل صلاح ودرستکاری نبودند (نمل / 48). زمین سر به طغیان برداشتند و به بت پرستی پرداختند و سرکشی و ستمگری را از حد گذراندند. 2 ـ بعثت صالح (ع). چـون قـوم ثـمـود پـروردگار خود را از یاد بردند وگمراهی و ستم را از حد گذراندند, خداوند صالح پیامبر را به سوی آنان فرستاد. و پر افتخار بود و به خردمندی و کاردانی شهرت داشت (هود/ 62 و نمل / 49). پـرستش خدای یگانه و ترک بت پرستی دعوت کردو از ایشان خواست که در جامعه خود به عدالت واحـسـان رفتار کنند و برتری طلبی را کنار بگذارند وزیاده روی نکنند و سرکشی نورزند و آنان را ازعذاب برحذر داشت و اعلام خطر کرد (هود, شعرا,شمس و سوره های

دیگر). صالح (ع) با حکمت و اندرز نیکو, به دین خدادعوت می کرد و برای خدا در برابر آزار و اذیت هاصبر کرد, اما جز اندکی از مردم مستضعف , کسی دیگر به او ایمان نیاورد (اعراف / 75). طـغـیـانـگـران مـسـتـکـبـر و تـوده دنـبـالـه رو آن ها برکفرشان اصرار ورزیدند و افرادی را که بـه صـالـح (ع)ایـمـان آورده بودند خوار و حقیر شمردند وخودش را به نادانی و جادوگری متهم سـاختند(اعراف / 66, شعرا / 153 و نمل / 47) و از وی خواستند تا برای سخن خود دلیلی بیاورد و بـرای اثبات درستی ادعای رسالتش معجزه ای ارائه دهد وبه او پیشنهاد کردند از دل کوه برایشان ماده شتری بیرون آورد. شـتـری) را با همان خصوصیاتی که آنان گفته بودندبرای آنان آورد و بدیشان گفت : خداوند به شـمـافـرمان می دهد که یک روز شما از چشمه آبی که دارید آب بردارید و یک روز هم دست نگه داریـدتـا ناقه از آن بنوشد به طوری که یک روز سهم آب ازناقه باشد و یک روز از شما و همچنین اجـازه دهیدناقه به دلخواه خود روی زمین خدا بچرد و به اوآزاری نرسانید که اگر گزندی به او رسانید, به زودی گرفتار عذاب می شوید (اعراف / 72, هود / 64 وشعرا / 156). این موضوع تا مدتی رعایت شد اما سپس قوم صالح به طغیان و مکر پرداختند و شقی ترین فردخود را مـامـور کـشـتـن ناقه کردند و او ناقه را پی کرد وآن ها به صالح گفتند : اگر راست می گویی آن چه رابه ما وعده می دهی , عملی کن . روز در خانه هایتان برخوردار شوید. بی دروغ است (هود / 65). سـپـس قـبـیـلـه ها و دستجات شهر برای صالح دسیسه چینی کردند و با خود هم قسم شدند که بـه صـالـح و کـسانش شبیخون می زنیم و آن گاه به ولی اومی گوییم : ما در محل و هنگام قتل کسان او حاضرنبودیم و ما راست می گوییم . زدنـد و خـدا نـیـز نـیرنگ زد و آن ها خبر نداشتند (نمل / 50) و در حالی که می نگریستند صاعقه (الذاریات / 44) و زمین لرزه و صیحه ایشان را فرو گرفت و درخانه هایشان از پا در آمدند. برتافت و گفت : ای قوم من , من پیام پروردگارم رابه شما رساندم و خیر شما را خواستم ولی شما افـرادنـاصـح و خـیرخواه را دوست ندارید (اعراف / 79,هود / 67) و خدا کسانی را که ایمان آورده وپـرهـیـزگـار بـودنـد نـجات داد (فصلت / 18) و بعد ازهلاکت ثمود, منادی الهی ندا داد : هان , ثمودیان به پروردگارشان کافر شدند. 3 ـ شخصیت صالح (ع). در تورات فعلی از این پیامبر صالح و شایسته یادی نشده است . پـیـامـبـرانـی اسـت که قرآن می فرماید به امر خدا قیام کردند و در راه دعوت به توحید و مبارزه بابت پرستی به پاخاستند. هـود یـاد مـی کند و مانند بقیه پیامبران و رسولان خود,او را نیز می ستاید و او را نیز همانند دیگر پیامبرانش بر جهانیان برگزیده و برتری داده است . و همه پیامبران باد.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 6)) ابراهيم .

ابراهیم (ع).

قرآن . ((و دین چه کسی بهتر از آن کس است که خود راتسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق گرا پیروی نموده است ؟ و خدا ابراهیم را دوست گرفت)). ((سپس به تو وحی کردیم که : از آیین ابراهیم حق گرای پیروی کن . ((و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمودو وی آن همه را به انجام رسانید (خدا به او) فرمود : من تورا پیشوای مردم قرار دادم . (چطور)؟ فرمود : پیمان من به بیدادگران نمی رسد)). ـ پیامبر خدا(ص) : اما (برای مشاهده حضرت) ابراهیم , به یار خود (پیامبر(ص))بنگرید. ـ امام صادق (ع) : خداوند تبارک وتعالی ابراهیم (ع) را پیش از آن که به پیامبری برگزیند, به بندگی (خود) گرفت و پیش ازآن که به رسولی برگزیندش به پیامبری برگزید و پیش از آن که خلیلش گرداند او رابه رسولی برگزید و پیش از آن که امامش قرار دهد او را به خلیلی گرفت و چون همه این مقامات را برایش فراهم آورد, فرمود :((من تو را امام مردم قرار دادم)). ـ پیامبر خدا(ص) : روزی که می خواستندابراهیم را به آتش افکنند, او را به سوی آتش بردند. فرمود : خداوند ما را کافی است و او نیکوحمایتگری است . ـ این که می گوییم : ابراهیم خلیل خداست . است . چرا که او به پروردگار خود فقیر و نیازمندبود و از همه برید و به او روی آورد و از غیراو روی گرداند و اظهار بی نیازی کرد. زمانی که خواستند او را در آتش افکنند و بامنجنیق پرتابش کردند, خداوند به جبرئیل (ع)پیغام فرستاد که : بنده ام رادریاب . میان هوا بود رسانید و گفت : هر امری داری به من بگو, زیرا خداوند مرا برای یاری توفرستاده است . خداوند مرا بسنده است و او نیکوحمایتگری است . نمی خواهم و به هیچ کس جز او نیازی ندارم . پس , خداوند او را خلیل خود نامید, یعنی فقیر و نیازمند به خود و کسی که از همه بریده و به او روی آورده است . ـ امام باقر(ع) : خداوند عزوجل , ابراهیم را خلیل (خود) قرار داد, چون دست رد به سینه هیچ کس نزد و از هیچ کس هم جزخدای عزوجل چیزی نخواست . ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند, ابراهیم رابه خلیلی نگرفت مگر به واسطه آن که اطعام می کرد و شب هنگام که مردم خواب بودنداو نماز می گزارد. ـ حسان بن عطیه : نخستین کسی که در جنگ , لشکر را به جناح چپ و راست وقلب آرایش داد, ابراهیم (ع) بود و آن هنگامی بود که برای جنگ با اسیرکنندگان لوط(ع) رهسپار شد. ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند تبارک وتعالی , از هر چیزی چهار تا برگزید. انبیا چهار نفر را برای شمشیر برگزید :ابراهیم و داود و موسی و من . ـ امام باقر(ع), درباره آیه ((ان ابراهیم لاواه حلیم)), فرمود : اواه , یعنی بسیار

دعاکننده . ـ امـام صـادق (ع), نـیـز درباره آیه ((ان ابراهیم لحلیم اواه منیب)) فرمود : (اواه یعنی) بسیار دعا کننده . سخنی درباره سرگذشت ابراهیم (ع) و شخصیت او. این گفتار شامل مباحث گوناگون قرآنی ,علمی , تاریخی و غیره می باشد. داستان ابراهیم (ع) در قرآن . ابـراهـیـم (ع) در دوران طـفـولیت خود تا روزگاررسیدن به سن تمیز, در حالت عزلت و به دور ازمحیط قوم خود زندگی می کرد. آمد و نزد پدرش رفت , اما ملاحظه کرد که او وقومش بت می پرستند. سـالـم داشـت و بـه سـبـب شهود حق و ارائه ملکوت اشیا از جانب خداوند به او و به طور کلی به واسطه سخن حق و کردار شایسته , مؤید به تایید الهی شده بود, این کار پدر و قوم خود را نپسندید. لـذا, بـا پدر خود درباره بت پرستیش به بحث پرداخت و از او خواست بت ها را کنار گذارد وخدای یگانه را بپرستد و از او پیروی کند تا خداوندوی را به راه راست رهنمون شود و از حاکمیت شیطان دورش گرداند. مـحاجه می کرد و در راه ارشاد او اصرار می ورزید, تاجایی که پدرش بر او تشر زد و از خود راندش وتـهـدیـد کرد که اگر از بدگویی خدایانش و بی رغبتی به آن ها دست برندارد سنگسارش خواهد کرد. ابـراهیم (ع) که از خویی بزرگوارانه و گفتاری نرم ودلپسند بر خوردار بود, با ملایمت و مهربانی ودلـسـوزی , بـه او درود گـفـت و قول داد که برایش آمرزش بطلبد و از او و مردمش و آن چه به جای خدا می پرستند کناره گیری کند (مریم / 48 ـ 41). آن حـضـرت , از طـرف دیـگر, با مردم درباره بت ها بحث می کرد (انبیا / 56 ـ 51, شعرا / 77 ـ69 و صـافـات / 87 ـ 83) و بـا عده ای دیگر که خورشید و ماه و ستاره می پرستیدند درباره این پدیده ها احـتجاج می ورزید تا جایی که بطلان عقایدآن ها را اثبات کرد و شایع شد که او از بت ها ومعبودان منحرف شده است (انعام / 82 ـ 74. روز کـه مـردم برای انجام مراسم عبادتی دستجمعی ازشهر بیرون رفتند, ابراهیم به بهانه این که بیماراست , همراه آنان نرفت و در شهر ماند و به بتخانه رفت و همه بت ها را خرد کرد مگر بت بزرگ را که شاید به سراغ آن بروند. بـلایـی کـه بـه سـر مـعـبـودهـایـشـان آمـده بـودبـاخـبـر شـدنـدو ازعـامـل ایـن کـارجـسـتجو وتحقیق کردند,گفتند:شنیده ایم که جوانی به نام ابراهیم از بت ها به بدی یاد می کند. لـذا, ابـراهـیـم (ع) را بـه انـجـمـن خود احضار کردند واو را به حضور مردم آوردند, تا بلکه مردم شهادت دهند. ابـراهیم , آیا تو با خدایان ما چنین کرده ای ؟ حضرت فرمود : آن بزرگترشان این کار را کرده است , اگرسخن می گویند, از آن ها بپرسید. را سـالم نگه داشته و آن را نشکسته و تبر را بر شانه یانزدیک شانه اش قرار داده بود, تا وانمود شود که این بت بزرگ بوده که بقیه بت ها را شکسته است . ابـراهـیـم وقـتـی فـرمـود بـزرگ آن هـا این کار راکرده است , می دانست که مردم این حرفش را

بـاورنـمی کنند, زیرا می دانند که بت ها جمادند و قادر به این کار نیستند, اما می خواست به دنبال آن , ایـن جمله را بگوید : از خودشان بپرسید اگر براستی سخن می گویند, تا بدین وسیله صراحتا اعتراف کنندکه بت ها جمادند و حیات و شعوری ندارند. عـلـت , وقـتـی سـخن ابراهیم (ع) را شنیدند, به وجدانشان مراجعه کردند و گفتند : این شمایید که (منحرف و) ستمکارید و با سرافکندگی گفتند : توخود می دانی که این بت ها حرف نمی زنند. فرمود : پس آیا شما به جای خداوند چیزی رامی پرستید که سود و زیانی به شما نمی توانندبرسانند. می پرستید. که
خودتان می تراشید, در حالی که خداوند هم شما وهم آن چه را می سازید آفریده است ؟
. مردم گفتند : او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید. افروختند و در این کار همگان مشارکت کردند و آن گاه ابراهیم را در آتش افکندند. بـرای او خـنک و بی گزند گردانید و نقشه آنان را نقش بر آب کرد (انبیا/ 70 ـ 57, صافات / 98 ـ 88). ابراهیم در طی این مدت به نزد پادشاه (نمرود) که مردم او را می پرستیدند و به خدایگانی گرفته بودند,برده شد. و مناظره کرد. است که زنده می کند و می میراند. وارد شد و گفت : من نیز زنده می کنم و می میرانم . مثلا اسیری را می کشم یا آزاد می کنم . صریحتری که راه مغالطه را بر او ببندد, فرمود :خداوند خورشید را از مشرق در می آورد, تو آن رااز مغرب در آور. مبهوت و درمانده شد (بقره / 258). باری , پس از آن که خداوند ابراهیم را از آتش نجات داد, آن حضرت شروع به دعوت به آیین حنیف و حق گرای توحید کرد و شمار اندکی به آن حضرت ایمان آوردند که از آن جمله خداوند متعال از لوط و همچنین از همسر ابراهیم که با وی مهاجرت کرد نام می برد. سرزمین خود را به سوی ارض مقدس ترک کند, بااین زن ازدواج کرده بود ((8)) . ابـراهـیم (ع) و کسانی که به او ایمان آورده بودنداز قوم خود بیزاری جستند و شخص او از آزر که پـدرخـطابش می کرد, اما پدر حقیقی او نبود ((9)) , بیزاری جست و به همراه همسر خود و لوط به سرزمین مقدس مهاجرت کرد تا در آن جا بدون مزاحمت قوم بی فرهنگ و منحرف خود, به عبادت خداوندبپردازد (ممتحنه / 4, انبیا 71). خـداونـد سبحان به ابراهیم که به سن پیری رسیده بود,بشارت به دنیا آمدن اسماعیل و اسحاق و همچنین یعقوب از صلب اسحاق را داد. اسـمـاعـیـل و بعد اسحاق به دنیا آمدند و خداوند وجوداو و دو فرزندش و نوادگان او را پر برکت ساخت . ابـراهـیـم سـپـس , بـه فـرمان پروردگارش راهی سرزمین مکه که وادیی بی آب و علف بود, شد وفـرزنـدش اسماعیل را که کودکی خردسال بود در آن جا گذاشت و خودش به سرزمین مقدس برگشت . اسماعیل در سرزمین مکه نشو و نما یافت وگروهی از عرب های ساکن آن جا دورش جمع شدند و بدین ترتیب

شهر مکه ساخته شد. ابـراهـیم (ع), پیش از بنای مکه و خانه کعبه و پس از آن , گهگاهی به دیدن اسماعیل در سرزمین مکه می رفت (بقره / 126, ابراهیم / 41 ـ 35). کمک اسماعیل بیت اللّه الحرام را ساخت و آن نخستین خانه ای است که از جانب خداوند برای مردم ساخته شد و خانه ای است برکت زا و مایه هدایت جهانیان . ابراهیم است و هر که واردش شود, در امان است (بقره / 129 ـ 127 و آل عمران / 97 ـ 96). بـعـد از ساختن کعبه دستور حج را صادر کرد وآیین ها و مراسم مربوط به آن را تشریع نمود (حج /30 ـ 26). آن گاه خداوند به ابراهیم (ع) فرمان داد که فرزندش اسماعیل را ذبح کند. انجام مراسم حج با اسماعیل بیرون رفت و چون به جایگاه سعی رسید, فرمود : پسرکم , خواب دیدم که تو را ذبح می کنم . ماموری انجام بده که به خواست خدا مرا ازشکیبایان خواهی یافت . فرمان الهی تن دادند و ابراهیم پسر را به پیشانی برخاک افکند, ندا آمد که ای ابراهیم , رؤیای خود راحقیقت بخشیدی و خداوند قربانی بزرگی راجانفدای اسماعیل کرد. آخـریـن مـطـلـبـی کـه قـرآن کریم از سرگذشت ابراهیم (ع) بازگو می کند, دعاهایی است که ابـراهـیـم در بـرخـی سفرهایش در مکه کرده و در سوره ابراهیم (آیات 41 ـ 35) نقل شده است و آخـریـن دعـایش این است : ((پروردگارا, مرا و پدر و مادرم ومؤمنان را در روزی که به حساب ها رسیدگی می شود, بیامرز)). منزلت ابراهیم در پیشگاه خدای سبحان ومقام عبودیت او. خـداونـد مـتعال در کتاب خود زیباترین ستایش را از ابراهیم به عمل آورده و رنج و مشقتی را که درراه خـدا کـشـیده با رسایی تمام ستوده است و درشصت و اندی جای کتاب خود از وی به اسم , نـام کرده و بسیاری از نعمت ها و موهبت هایی را که به او ارزانی داشته یاد کرده است که در این جا به چندمورد آن اشاره می کنیم : خداوند قبلا به او رشد وهدایت ارزانی داشت (انبیا / 51). برگزید و در آخرت نیز در شمار صالحان خواهدبود, چرا که وقتی خداوند به او فرمود : تسلیم شو. عرض کرد : تسلیم پروردگار جهانیان هستم (بقره /131 ـ 130). پاکدلی رو به پرودگارش آورد و از مشرکان نبود(انعام / 79). پـیـدا کـرد و به سبب آن که خداوند ملکوت آسمان هاو زمین را به وی نمایاند, به حق یقین یافت (بقره /260 , انعام / 75). (نسا / 125). خانواده اش ارزانی داشت و به وفاداری وصفش کرد(نجم / 37). (هود / 75 ـ 73). و حـق گـرای بـود و از مشرکان نبود و شاکر نعمت های او بود و خداوند وی را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد و در دنیا به او نیکویی و نعمت داد ودر آخرت از شایستگان است , ستوده است (نحل /122 ـ 120). خداوند او را از بندگان مؤمن خود و از زمره نیکوکاران شمرده و بر او درود فرستاده است (صافات / 111 ـ 83). آنـان را بـه نـیـرومـندی و دیده وری وصف کرده و آنان را با موهبت ویژه ای که

يادآورى آن سراى است ,خالص گردانيده (ص / 46 ـ 45). پيشواى مردم قرار داده (بقره / 124). پـنـج پيامبر اولواالعزم قرار داده كه كتاب و شريعت عطايشان كرده است (احزاب / 7 , شورى / 13 واعلى / 19 ـ 18). و ملک و هدايت بخشيده و آن ها را در اعقاب اوكلمه اى جاويدان قرار داد (نسا / 54 , انعام / 90 ـ74 و زخرف / 28). داد (حديد / 26). برايش باقى گذاشت (شعرا / 84 و مريم / 50). اين بود اجمالى از مناصب الهى و مقامات عبوديتى كه خداوند سبحان به ابراهيم (ع) ارزانى داشت . يک از انبيا و رسولان گرامى به اين تفصيل سخن نگفته است . تـفـسـيـر و شـرح هـر يک از مقامات ياد شده رامى توانيد در آيات مربوط كه قبلا شرح داده ايم يا به خواست خدا در آينده شرح خواهيم داد, مراجعه كنيد, زيرا پرداختن به اين مقامات در اين جا ما را ازهدف مورد بحث خارج مى سازد. خـداونـد سـبـحـان با نامگذارى اين دين پايدار واستوار (ما) به اسلام , چنان كه ابراهيم (ع) آن را به همين نام ناميد و نسبت دادن آن به او, زندگى پربركت و شخصيت دينى او را حفظ كرده است . خداى متعال مى فرمايد : ((آيين پدرتان ابراهيم (نيز چنين بوده است). نـامـيـد)) و مـى فـرمـايـد : ((بـگو : پروردگارم مرا به راه راست هدايت كرده است : دينى پايدار, آيين ابراهيم حق گراى و او از مشركان نبود)). همچنين , كعبه اين خانه محترم را كه ابراهيم ساخت , قبله جهانيان قرار داد و مناسک حج وزيارت اين خانه را تشريع نمود. همچنان كه در جلد اول كتاب حاضر در تفسير آيه ((واذ جعلنا البيت مثابة للناس . حـقـيـقـت اعـمـالـى اسـت كـه داسـتـان اسـكـان فرزند وهمسرش را در آن جا و قربانى كردن فـرزنـدش اسـمـاعيل و كوشش او در راه خدا و توجهش به او وتحمل آزار و اذيت در راه خدا را به نمايش مى گذارد. تاثير پربركت ابراهيم (ع) در جامعه بشرى . از جـمـلـه بـركـت هـاى وجود ابراهيم (ع), دين توحيد و آيين يكتاپرستى است كه در هر نقطه اى اززمـيـن و نـزد هـر كـسـى بـاشـد منشا آن به ابراهيم برمى گردد, مثلا دين امروزى يهود كه به تـوحيدمتصف است به موسى بن عمران مى رسد و موسى خود نسبش به اسرائيل يعنى يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم منتهى مى شود. عيسى بن مريم (ع) مى رسد و آن حضرت خود ازنسل ابراهيم (ع) مى باشد. ديـن اسـلام نـيز به وسيله محمد رسول خدا(ص)آمده كه نسبت آن حضرت نيز به اسماعيل ذبيح فرزند ابراهيم خليل (ع) مى رسد. توحيد و آيين يكتاپرستى در دنيا, اثر خجسته وپربركت آن جناب مى باشد. ديـن ابـراهـيـم كـه در اسـلام مـشـاهده مى شود, نماز است و زكات و حج و مباح بودن گوشت چـهـارپـايان وبيزارى جستن از دشمنان خدا و سلام گفتن و احكام ده گانه مربوط به طهارت و نظافت كه پنج حكم آن به سر و پنج حكم ديگر به ساير اعضاى بدن مربوطمى شود. گـرفـتـن آبـخور سبيل , گذاشتن ريش ,

تراشیدن یاکوتاه کردن مو, مسواک زدن و خلال کردن دندانها. پـنـج حـکـم مـربـوط بـه سـایـر اعـضای بدن نیز عبارت است از : ازاله موهای زائد از بدن , ختنه کردن ,گرفتن ناخن , غسل جنابت و طهارت و شستشو باآب . بحث کامل و همه جانبه تایید می کند که هرسنت و سیره پسندیده ای , اعم از اعتقادی و عملی ,که در جـامـعـه بشری وجود دارد, همه از آثار نیکوی نبوت است و ما در مباحث گذشته هم بارها به این مطلب اشاره کرده ایم . ارزنده و بزرگی به بشر کرده و حق بزرگی به گردن بشر امروز دارد, چه انسان ها به این خدمات توجه داشته باشند یا از آن ها بی خبر باشند.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 7)) لوط.

لوط(ع).

قرآن . ((و لوط را (فرستادیم) هنگامی که به قوم خود گفت :آیا آن کار زشت را مرتکب می شوید که هیچ کس ازجهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است ؟)). ـ امـام صـادق (ع) : خـداونـد بـعد از لوط هیچ پیامبری نفرستاد مگر این که در میان قومش عزتی داشت . ـ امـام بـاقـر(ع) : آن آبادیی که باران عذاب برایشان بارید, سدوم , آبادی قوم لوطاست که خداوند سنگ هایی از سجیل , یعنی گل , بر آن ها باراند. ـ در پـاسخ به سؤال ابوبصیر از پناه بردن پیامبر به خدا از بخل ـ : آری , ای ابا محمد,هر صبح و شام به خدا پناه می برد و ما نیز ازبخل به خدا پناه می بریم . ((و هر کس از بخل نفس خود مصون بماند,ایشانند همان رستگاران)). برایت بگویم . نسبت به خوراک بخل می ورزیدند و این بخل منجر به پدید آمدن درد بی درمانی درنیروی شهوت آنان شد. عرض کردم : به چه منجر شد؟ فرمود :آبادی قوم لوط بر سر راه کاروان های شام ومصر قرار داشت و کاروانیان در شهر آن هافرود می آمدند و لوطیان از آن ها پذیرایی می کردند. و پـذیـرایـی از آن هـا بالا گرفت , بخل و خست آنان را به تنگ آورد و این بخل کارشان رابه آن جا کـشـاند که هرگاه مسافر در آبادی آن ها فرود می آمد وی را بی سیرت می کردند, بدون آن که این عملشان از روی شهوت باشد. میهمان می کردند که از پیش آن ها برود. بـدیـن ترتیب , کار آن ها در آبادی شایع شد وکاروانیان از آن ها حذر می کردند و دیگر درآبادیشان فـرود نـمی آمدند و اینچنین , بخل وخست بلایی به سرشان آورد که نمی توانستندآن را از خود دور کـنـنـد, بدون آن که میل وشهوتی به این عمل داشته باشند, کارشان به جایی رسید که به مردان شهرها مزد می دادندو از آن ها تقاضای آن عمل را می کردند. حـضـرت سپس فرمود : پس , کدام درد بدتر وبدفرجامتر و نزد خدای متعال زشت تر ازبخل است ؟ ابوبصیر می گوید : عرض کردم : فدایت شوم , آیا همه مردم آبادی لوط این کار را می کردند؟ فرمود : آری , به استثنای اعضای یک خانواده که مسلمان وتسلیم امر خدا بودند. خدای متعال را که می فرماید : ((پس , هر که را از مؤمنان در آن آبادی بود بیرون بردیم . ولی در آن جا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم)). گفتاری پیرامون داستان لوط و قوم او درچند فصل . 1 ـ داستان لوط و قوم او در قرآن . لوط(ع) از کلدانیان سرزمین بابل و از شمارنخستین کسانی بود که به ابراهیم (ع) ایمان آوردند. او بـه حـضـرت ابـراهـیم ایمان آورد و گفت : ((من به سوی پروردگار خود هجرت می کنم)) و خـداوند اورا به همراه ابراهیم نجات داد و به سرزمین مقدس ,خاک فلسطین , رفتند (انبیا : 71) و لوط در یکی

ازشهرهای آن که بنا به تواریخ و توارت و برخی روایات شهر سدوم بود, سکنا گزید. مـردم این شهر و شهرهای تابع آن ـ که خداونددر قرآن آن ها را مؤتفکات نامیده است ـ (توبه :70) بت می پرستیدند و عمل زشت لواط را مرتکب می شدند. مـیـانـشان شیوع یافت (اعراف : 80) به حدی که درانجمن ها و محافل خود آن را انجام می دادند, بدون این که آن را بد بدانند (عنکبوت : 29). زشـت هـمچنان در میان این مردم شیوع داشت تا به صورت یک سنت قومی در آمد و عموم مردم بدان مبتلا شدند و زن ها را واگذاشتند و راه توالد و تناسل را بستند (عنکبوت : 29). در چـنین شرایطی بود که خداوند لوط را به سوی آنان فرستاد (شعرا : 162) و او مردم را به پرهیز ازخـدا و کـنار گذاشتن فحشا و بازگشت به راه فطرت فراخواند و به آن ها اعلام خطر کرد و (از عـاقـبـت ناگواراین امر و عذاب خدا) ترساندشان , اما جز بر عصیان و سرکشی آن ها نیفزود و تنها جوابشان این بود که گفتند : اگر راست می گویی , عذاب خدا را بر ما فرودآر. تـهـدیـد کـردنـد و گفتند : ((ای لوط, اگر دست بر نداری بیرونت خواهیم کرد)) و ((گفتند : خاندان لوط را ازآبادی خود بیرون کنید که آنان مردمی پاکی طلب هستند)). 2 ـ فرجام کار قوم لوط. لوط(ع) پیوسته مردم را به راه خدا و پیروی ازقانون فطرت و کنار گذاشتن فحشا دعوت می کرد. امـا آنـان هـمـچـنـان به کار کثیف خود ادامه می دادند, تاجایی که طغیان و نافرمانی در جانشان نشست وسزاوار عذاب شدند. مامورانی از فرشتگان گرامی خود را برای هلاک کردن آن ها فرستاد. و ماموریت خود را برای نابود کردن قوم لوط به اوخبر دادند. بدین وسیله عذاب را از آنان باز گرداند. فـرشـتـگـان گـفت که لوط در میان آن مردم به سرمی برد, اما فرشتگان در پاسخ او گفتند که آن هاموقعیت لوط و خاندانش را بهتر می دانند و فرمان خدا رسیده و عذابی برگشت ناپذیر به سراغ آن مردم خواهد آمد (عنکبوت : 32, هود : 76). فرشتگان سپس به صورت پسرکانی نورسته پیش لوط رفتند و به عنوان میهمان بر او وارد شدند. این جریان بر لوط گران آمد و از کار آنان درمانده شد, چون می دانست که قومش به زودی متعرض آنان خواهند شد و هرگز از آنان دست بر نخواهند داشت . چندی نگذشت که مردم جریان را شنیدند و با شتاب و خوشحالی به سوی لوط آمدند و به خانه اش هجوم بردند. تـوانست نصیحتشان کرد و سعی نمود غیرت ومردانگی آن ها را برانگیزد و حتی دختران خود رابه آنان پیشنهاد کرد و فرمود : ای قوم من , اینان دختران منند, آنان برای شما پاکیزه ترند. بترسید و مرا در باب میهمانانم رسوا مکنید. فـریـاد کـمـک سـر داد و فرمود : آیا در میان شما آدم رشید و فهمیده ای پیدا نمی شود؟ اما مردم جواب دادند که به دختران او نیازی ندارند و به هیچ وجه دست از سر میهمانانش برنخواهند داشت . لـوط نـومـیـد شـد و گـفـت : ((کـاش

در بـرابـر شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم)). در این هنگام فرشتگان گفتند : ای لوط, مافرستادگان پروردگار تو هستیم . این قوم هرگز به تو دست نیابند. مردم را گرفتند و جماعت کورمال کورمال پراکنده شدند (قمر : 37). هـمـان شب , پاسی از شب گذشته , خانواده اش راحرکت دهد و خودش به دنبال آنان رود و هیچ کـس پـشـت سـرش را ننگرد و تنها زنش را باقی گذارد,زیرا به او نیز همان عذابی می رسد که به مردم خواهدرسید و به او خبر دادند که مردم صبحگاهان هلاک خواهند شد (هود : 81, حجر : 66). هنگام طلوع آفتاب صیحه , قوم لوط را فراگرفت و خداوند سنگ هایی از گل که نزدپروردگارت نشان دار بود, برایشان فرو باراند وشهرهایشان را بر سرشان واژگون ساخت و آن ها رازیر و رو کرد و همه مؤمنانی را که در شهر بودندنجات داد و در آن جا جز یک خانه از مسلمانان یعنی همان خانه لـوط را نـیـافـت و در آن سـرزمـین برای کسانی که از عذاب دردناک می ترسند, نشانه ای بر جای گذاشت (ذاریات : 37 و آیاتی دیگر). ایـن مـسـاله که ایمان و اسلام اختصاص به خانه لوط داشته و عذاب همه شهرهای قوم لوط را در برگرفته دلیل بر آن است که اولا : همه قوم کافر ونامؤمن بوده اند. شـایـع نبوده , زیرا اگر چنین بود و زنان از فحشا پاک و مبرا بودند و با توجه به این که لوط به راه فـطـرت وسـنت و قانون خلقت که همان پیوند زنان و مردان بایکدیگر است دعوت می کرد, طبعا باید عده ای اززن ها از لوط پیروی می کردند و دور او جمع می شدند و به وی ایمان می آوردند, حال آن که دراین باره چیزی در کتاب خدای سبحان نیامده است واین نکته خود مؤید مطلبی است که در اخبارپیشگفته آمده و می گوید فحشا در میان آنان شیوع داشته است و مردها به لواط با مردها اکتفامی کرده اند و زن ها به مساحقه با زن ها. 3 ـ شخصیت معنوی لوط. لوط(ع) فرستاده خداوند به سوی مردم مؤتفکات , یعنی شهر سدوم و شهرهای تابعه آن ,بود. سدوم , عموره , صوغر و صبوییم . لوط را نیز در کلیه مقامات معنویی که در وصف پیامبران گرامیش ذکر کرده , شریک ساخته است . وصـف هـای مـخـصـوص او این است که می فرماید :((لوط را حکمت و علم دادیم و او را از آبادیی که کارهای پلید می کرد نجات دادیم که آنان مردمی بدو فاسق بودند. و او از شایستگان است)). 4 ـ لوط و قوم او در تورات . تورات می گوید که لوط برادر زاده ابرام ـابراهیم ـ هاران بن تارخ بود و با ابراهیم در خانه تارخ در شهر اور کلدانیان به سر می برد. چـنـدی تـارخ بـه قـصـد سـرزمـین کنعانیان از اورمهاجرت کرد و به همراه ابرام و لوط در شهر حاران اقامت نمود و در همان جا درگذشت . بـعـدا, ابـرام بـه فـرمان پروردگار با لوط و اموال وغلامان فراوان که در حاران بدست آورده بود, این شهر را ترک گفت و به سرزمین کنعان آمد. بـه سـمت جنوب کوچ می

کرد تا به مصر آمد و از آن جا به جنوب , به سمت بیت ایل , رهسپار شد و درآن جا رحل اقامت افکند. لـوط نـیـز کـه ابـراهـیـم را هـمـراهی می کرد برای خودگوسفند و گاو و خیمه ها داشت و آن سـرزمین گنجایش سکونت این دو نفر را نداشت و میان چوپانان رمه های آن دو نزاع در گرفت و ابراهیم ولوط برای پرهیز از وقوع مشاجره و درگیری , از هم جدا شدند. شهرهای این وادی سکنا گزید و چادرهایش را به سدوم منتقل کرد. پروردگار بسیار خطاکار و گنهکار بودند. چادرهای خود را منتقل کرد و در بلوطستان ممرا که در حبرون است , اقامت گزید. سـپـس , مـیـان شـاهـان سـدوم و عـمـوره و ادمـه وصـبـویـیم و صوغر از یک سو و چهار تن از پادشاهان همسایه از سوی دیگر جنگی در گرفت که در این جنگ پادشاه سدوم و پادشاهان متحد او شـکـسـت خـوردند و دشمن , کلیه املاک و خوراکی های سدوم و عموره را گرفت و لوط نیز با دیگران اسیر شد وتمامی دارایی هایش به تاراج رفت . رسـیـد و او بـا کـلـیه غلامان خود ـ که متجاوز از سیصدنفر بودند ـ بیرون آمد و با آنان جنگید و شـکـسـتـشان داد و لوط و تمام اموال او را از اسارت و یغما نجات داد و او را به مکانی که در آن جا اقامت داشت ,برگرداند (خلاصه شده از آغاز داستان لوط درتورات). تـورات می گوید : ((و خداوند در بلوطستان ممرابر وی ـ ابراهیم ـ ظاهر شد و او در گرمای روز درخیمه نشسته بود. که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند و چون ایشان را دید از در خیمه به استقبال ایشان شتافت ورو بر زمین نهاد. نظر تو شدم از نزد بنده خود مگذر. تـا پـای شـسـتـه در زیر درخت بیارامید و لقمه نانی بیاورم تا دل های خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید زیرا بر بنده خود گذر کرده اید. گفتند : چنین کنیم که تو گفتی .

پـس , ابراهیم به خیمه نزد ساره شتافت و گفت :سه کیل آرد میده (سفید) به زودی حاضر کن و آن راخمیر کرده گرده ها بساز. شتافت و گوساله نازک خوب گرفته به غلام خود دادتا به زودی طبخ نماید. ساخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت و خوددر مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا

خوردند و به وی گفتند زوجه ات ساره کجاست ؟ گفت : اینک درخیمه است . خواهم برگشت و زوجه ات ساره را پسری خواهدشد و ساره به در خیمه که در عقب او بود شنید. ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند و عادت زنانه از ساره منقطع شده بود. بخندید و گفت آیا بعد از فرسودگیم مرا شادی خواهد بود و آقایم نیز پیر شده است . ابـراهـیـم گـفـت : سـاره بـرای چه خندید و گفت آیافی الحقیقه خواهم زایید و حال آن که پیر هـستم ؟ مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است ؟ در وقت موعود موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت وساره را پسری خواهد شد. گفت : نخندیدم , چون که ترسید. خندیدی . پس , آن مردان از آن جا برخاسته متوجه سدوم شدند و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود. گفت : آیا آن چه من می کنم از ابراهیم مخفی دارم . حـال آن کـه از ابـراهـیـم هر آینه امتی بزرگ و زورآورپدید خواهد آمد و جمیع امت های جهان از اوبرکت خواهند یافت . فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهدفرمود, تا طریق خداوند را حفظ نمایند و عدالت وانصاف را به جا آورند تا خداوند آن چه به ابراهیم گفته است به وی برساند. پـس ,خـداونـد گـفـت :چون که فریاد سدوم و عموره زیاد شده است و خطای ایشان بسیار گران , اکـنـون نـازل مـی شـوم تـا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده بالتمام کرده اند و الا خواهم دانست . آن مردان از آن جا به سوی سدوم متوجه شده برفتندو ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود. پـس , ابـراهـیـم نـزدیـک آمـد گفت : آیا عادل را باشریر هلاک خواهی کرد؟ شاید در شهر پنجاه عـادل باشند, آیا آن را هلاک خواهی کرد و آن مکان را به خاطر پنجاه عادل که در آن باشند نجات نـخواهی داد؟ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را باشریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند,حاشا از تو! آیا داور تمام جهان انصاف نخواهدکرد؟ خداوند گفت : اگر پنجاه عادل در شهر سدوم یابم , هر آینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم . ابراهیم در جواب گفت : اینک من خاک وخاکستر هستم , جرات کردم که به خداوند سخن گویم . شـهـر را بـه سـبـب پنج هلاک خواهی کرد؟ خداوندگفت : اگر چهل و پنج در آن جا یابم , آن را هلاک نکنم . آن جا چهل یافت شوند, گفت : به خاطر چهل آن رانکنم . سخن گویم . اگر در آن جا سی یابم , این کار را نخواهم کرد. گفت : اینک جرات کردم که به خداوند عرض کنم اگر بیست در آن جا یافت شوند. بیست آن را هلاک نکنم . گفت : خشم خداوند افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم , شاید ده در آن جا یافت شوند. گفت : به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت . خداوند چون گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسانیدبرفت و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.
و وقت عصر آن دو فرشته وارد سدوم شدند ولوط به دروازه سدوم نشسته بود و چون لوط ایشان را بـدید به استقبال ایشان برخاسته رو بر

زمین نهاد وگفت : اینک ای آقایان من , به خانه بنده خود بیاییدو شب را به سر برید و پای های خود را بشویید وبامدادان برخاسته راه خود را پیش گیرید. نی , بلکه شب را در کوچه به سر بریم . را الحاح بسیار نمود با او آمده به خانه اش داخل شدند و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت ,پس تناول کردند. و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهریعنی سدوم از جوان و پیر تمام قوم از هر جانب خانه وی را احاطه کردند. دو مرد که امشب به نزد تو در آمدند کجا هستند,آن ها را نزد ما بیرون بیاور تا ایشان را بشناسیم . گاه لوط نزد ایشان به درگاه بیرون آمد و در را ازعقب خود ببست و گفت ای برادران من , زنهار بدی نکنید. اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آن چه در نظرشما پسند آید با ایشان بکنید, لکن کاری بدین دومرد ندارید زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده اند. گفتند : دور شو. نزیل ما شود و پیوسته داوری می کند. ایشان بدتر کنیم . هجوم آورده نزدیک آمدند تا در را بشکنند. آن دو مرد دست خود را پیش آورده لوط را نزدخود به خانه در آوردند و در را بستند. اشخاصی را که به در خانه بودند از خورد و بزرگ به کوری مبتلا کردند که از جستن در, خویشتن راخسته ساختند. و آن دو مرد به لوط گفتند : آیا کسی دیگر دراین جا داری ؟ دامادان و پسران و دختران خود و هرکه را در شهرداری از این مکان بیرون آور, زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت . فریاد شدید ایشان به حضور خداوند رسیده وخداوند ما را فرستاده تا آن را هلاک کنیم . بیرون رفته با دامادان خود که دختران او را گرفتندمکالمه کرده گفت برخیزید و از این مکان بیرون شوید زیرا خداوند این شهر را هلاک می کند, اما به نظر دامادان مسخره آمد. و هنگام طلوع فجر آن دو فرشته لوط راشتابانیده گفتند برخیز و زن خود را با این دو دخترکه حاضرند بردار مبادا در گناه شهر هلاک شوی . چون تاخیر می نمود آن مردان دست او و دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند, چون که خداوند بر وی شفقت نمود و او را بیرون آورده درخارج شهر گذاشتند. و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به وی گفت جان خود را دریاب و از عقب خود منگر و در تمام وادی ما مایست بلکه به کوه بگریز مبادا هلاک شوی . آقا, چنین مباد. است و احسانی عظیم به من کردی که جانم رارستگار ساختی و من قدرت آن را ندارم که به کوه فرار کنم , مبادا این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم . این شهر نزدیک است تا بدان فرار کنم و نیز صغیراست . جانم زنده بماند؟ بدو گفت : اینک در این امر نیز تورا اجابت فرمودم . نمودی واژگون نسازم . زیرا تا تو بدان جا نرسی , هیچ نمی توانم کرد. سبب آن شهر مسمی به صوغر شد. و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد لوط به صوغرداخل شد. آتش از حضور خداوند از آسمان

بارانید. و تمام وادی و جمیع سکنه شهرها و نبات زمین راواژگون ساخت . از نمک گردید. بامدادان ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود رفت . چـون به سوی سدوم و عموره و تمام زمین وادی نظرانداخت , دید که دود آن سرزمین چون دود کوره بالا می رود. هلاک کرد, ابراهیم را به یاد آورد و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد چون آن شهرهایی را که لوطدر آن ها ساکن بود واژگون ساخت . و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد, زیرا ترسید که در صوغر بماند. دختر خود در مغاره سکنی گرفت . کـوچـک گـفـت : پـدر مـا پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که برحسب عادت کل جهان به مادرآید. همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم . در هـمـان شـب پـدر خود را شراب نوشانیدند و دختربزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد و او ازخوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. روز دیگر بزرگ به کوچک گفت : اینک دوش باپدر همخواب شدم . و تو بیا و با وی همخواب شو تا نسلی از پدر خودنگاهداریم . نوشانیدند و دختر کوچک همخواب وی شد و او ازخوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد. دختر لوط از پدر خود حامله شدند. پسری زاییده و او را موآب نام نهاد و او تا امروزپدر موآبیان است . بن عمی نام نهاد, وی تا به حال پدر بنی عمون است . این بود داستان لوط و قوم او در تورات که , باوجود طولانی بودنش , آن را نقل کردیم تا اختلافی که از جهت خود داستان و از جهات دیگر با قرآن دارد, روشن شود. در داسـتـان تـورات , فـرشـتگانی که برای بشارت وعذاب فرستاده شده بودند دو فرشته بوده اند امـاقـرآن کـریم با کلمه ((رسل)) یعنی به صورت جمع ,تعبیر کرده و کمترین تعداد جمع سه نفر است . تـورات مـی گـویـد مـیـهمانان ابراهیم از غذایی که وی درست کرد و در برابرشان نهاد, خوردند امـاقـرآن ایـن مـوضـوع را نـفـی می کند و می فرماید که ابراهیم وقتی دید دست های آنان به غذا نمی رسد,ترسید. در داسـتـان تـورات , بـرای لـوط دو دخـتـر معرفی می کند, اما قرآن با لفظ جمع ((بنات)) تعبیر کرده است . در داستان تورات , نحوه بیرون آوردن لوط به وسیله فرشتگان و چگونگی عذاب کردن قوم وتبدیل همسر لوط به ستونی از نمک و مطالب دیگری نیز ذکر شده است . در داسـتـان تـورات آشکارا به خداوند سبحان نسبت تجسم می دهد و در پایان , داستان لوط با دو دخترش را بازگو می کند, در حالی که قرآن ساحت حق سبحانه و تعالی را از تجسم منزه می داند و انبیا ورسولان را از ارتکاب اعمالی که شایسته مقام مقدس آن ها نیست پاک و مبرا می شمارد.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 8)) ذوالقرنین .

ذوالقرنین (ع).

قرآن . ((و از تو درباره ذوالقرنین می پرسند. ذکری از او برای شما می خوانم . دادیم و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم)). ـ امام صادق (ع) : چهار نفر بر سراسرجهان فرمانروایی کردند : دو تا مؤمن و دو تاکافر. و دیگری ذوالقرنین , و دو کافر, یکی نمرود بودو دیگری بخت نصر. ضحاک بن سعد بود. ـ پیامبر خدا(ص) : ذوالقرنین , بنده ای شایسته بود که خداوند عزوجل او را حجت بربندگان خود قرار داد و او قوم خویش را به سوی خدا دعوت کرد و آنان را به پرهیزگاری فراخواند. ذوالـقـرنین مدتی از میان آنان ناپدید گشت , به طوری که گفته شد : او در هر وادیی بوده مرده یابه هلاکت رسیده است . و به میان مردم خود برگشت و این بار نیز مردم بر گوشه دیگر جلو سر او ضربتی کوفتند. میان شما نیز یک نفر هست که ماجرایی چون اودارد. قدرت داد و از هر چیزی برای او وسیله ای قرارداد و او به مغرب و مشرق رسید. و تـعـالـی بـه زودی سـنت و شیوه او را درباره قائم ازفرزندان من نیز جاری خواهد ساخت و او را به شرق و غرب جهان می رساند, به طوری که هیچ منزلگاه و دشت و کوهی نیست که ذوالقرنین زیر پـا گـذاشـته باشد مگر این که قائم نیز آن ها رازیر پا می گذارد وخداوند عزوجل گنج ها ومعادن زمـیـن را بـرایـش آشکار می سازد و به وسیله رعب و وحشت او را پیروز می گرداند وبه واسطه او زمین را, همان گونه که پر از جور وستم شده است , پر از عدل و داد می کند. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در پـاسخ به این سؤال که آیاذوالقرنین پیامبر بود یا فرشته ـ : نه پیامبر بودو نه فـرشـتـه , بـلـکـه بنده ای بود که خدا را دوست می داشت و خدا هم او را دوست داشت و برای خدا خیرخواهی می کرد و خدا هم خیرخواه اوشد. شاخ راست سر او کوفتند. مدت زمانی که خدا می خواست از میان مردم ناپدید شد. مردم بر شاخ چپ سر او کوفتند و او باز تا مدتی که خدا می خواست از میانشان ناپدید شد. بار سوم خداوند مبعوثش کرد و در زمین به اوقدرت داد. مقصود خود آن حضرت است ـ. ـ ذوالـقـرنـیـن نـه نـبـی بـود و نـه رسـول , بـنـده ای بـود کـه خـدا را دوسـت داشت و خدا هم دوستش می داشت . خواهی او کرد. اما آنان بر یکی از دو شاخ سر او ضربتی کوفتندو به قتلش رساندند. برانگیخت و این بار مردم بر شاخ دیگر سر اوکوفتند و به قتلش رساندند. ـ در پاسخ به این سؤال که دو شاخ ذوالقرنین چه بوده است ـ : شاید خیال می کنی شاخ طلا یا نقره داشـتـه , یـا پیامبری بوده است ؟ نه , بلکه بنده صالحی بود که خداوند او را به سوی عده ای از مردم فرستاد و او مردم را به خدا وخوبی فرا خواند. ضربتی بر شاخ چپ سر او زد و ذوالقرنین مرد.

سپس خداوند او را زنده کرد و به سوی عده ای ازمردم فرستاد. سر او ضربتی زد که بر اثر آن ذوالقرنین درگذشت . نامیدند. ـ در پاسخ به سؤال از ذوالقرنین که آیاپیامبر بود یا فرشته , شاخش از طلا بود یا ازنقره , ـ : نه پیامبر بود و نه فرشته , شاخ هایش نیز نه از طلا بود و نه از نقره . خدا را دوست می داشت و خدا هم دوستش داشت . خیرخواهیش کرد. نامیده اند, که قومش را به سوی خدای عزوجل دعوت کرد. مدتی از میان ایشان ناپدید شد. برگشت و این بار مردم بر شاخ دیگر سر اوکوفتند. ـ امام باقر(ع) : ذوالقرنین پیامبر نبود,بلکه بنده شایسته ای بود که خدا را دوست داشت و خدا هم او را دوست می داشت و خیرخواه خدابود و خدا هم خیرخواهی او کرد. ترس از خدا فرا خواند. کوفتند و ذوالقرنین مدتی از میانشان ناپدید شد. سپس به سوی آنان برگشت و این بار مردم برشاخ دیگر سرش کوفتند. نفر هست که سرنوشتی شبیه او دارد. ـ امام باقر و امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال از منزلت ایشان و این که از گذشتگان چه کسانی شبیه آن دو بزرگوار می باشند ـ : همسفرموسی (خضر(ع)) و ذوالقرنین . عالم بودند و پیامبر نبودند. گفتاری پیرامون داستان ذوالقرنین . بحثی قرآنی و تاریخی در چند فصل . 1 ـ داستان ذوالقرنین در قرآن . قرآن کریم , همچنان که شیوه آن در یاد کردسرگذشت های پیشینیان است , به ذکر نام و تاریخ ولادت و زمان زندگی و نسبت و دیگر مشخصات ذو القرنین نپرداخته , بلکه به یاد کردن از سه سفر اوبسنده کرده است : سفر اول به مغرب است تا جایی که به محل غروب آفتاب می رسد و خورشید رامی بیند که در چشمه ای گل آلود فرو می رود و در آن محل به قومی برخورد می کند. است تا جایی که به محل طلوع خورشید می رسد وملاحظه می کند که خورشید بر قومی طلوع می کند وخداوند میان آنان و آفتاب پرده و پوششی قرارنداده است و در سفر سومش به جایی میان دو مانع (کوه) می رسد و در آن جا نیز مردمی را می یابد که تقریبا هیچ سخنی نمی فهمند. شرارت های یاجوج و ماجوج در روی زمین به ذوالقرنین شکایت کردند و پیشنهاد دادند که هزینه ای در اختیارش بگذارند تا او میان ایشان ویاجوج و ماجوج سد و مانعی بسازد. خواهش آنان درباره ساختن سد را پذیرفت و وعده داد که برایشان سدی مهمتر از آن چه فکرش رامی کنند بنا کند. ورزید و فقط از آنان خواست که با تامین نیروی انسانی و مصالح ساختمانی او را کمک کنند. داستان به وجود مردان و قطعات آهن و دم ها وکوره های آهنگری و مس یا روی گداخته اشاره شده است . نکات و جهات اصلیی که از این داستان استفاده می شود, یکی این است که قهرمان آن , قبل از نازل شدن داستان او در قرآن و بلکه حتی در زمان حیاتش به نام ذوالقرنین شناخته می شده است . نکته از سیاق داستان , یعنی از جمله ((سیالونک عن ذی

القرنين)) و ((قلنا يا ذاالقرنين)) و ((وقالوا ياذاالقرنين)) استفاده می شود. نکته دوم این است که او به خدا و روز واپسین ایمان داشته و از دین حق پیروی می کرده است . دلیل این مطلب آیه شریفه : ((هذا رحمة من ربی فاذا جا وعد ربی جعله دکا و کان وعد ربی حقا)) وآیه ((اما من ظلم فسوف نعذ به ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا. علاوه آیه ((قلنا یا ذاالقرنین اما ان تعذب واما ان تتخذ فیهم حسنا)) خود بر کرامت دینی او می افزاید,زیرا نشان می دهد که وی با وحی یا الهام یا به وسیله پیامبری از پیامبران الهی که پیش او بوده و با تبلیغ وحی کمکش می کرده , تایید می شده است . نکته سوم این است که او از کسانی بوده که خداوند خیر دنیا و آخرت را به وی داده است . خیر دنیا, سلطنت عظیمی است که به واسطه آن توانست به مشرق و مغرب آفتاب برسد و هیچ چیزجلوگیر او نشد و همه اسباب و امکانات مسخر اوبود و اما خیر آخرت , عدالت گستری او بود و اقامه حق و عفو و گذشت و مدارا و عزت نفس و گستردن خیر و خوبی و جلوگیری از شر و بدی . است که تماما از آیه ((انا مکنا له فی الارض و آتیناه من کل شئ سببا)) استفاده می شود, به علاوه , ازسیاق داستان نیز بر می آید که وی از سیطره و قدرت جسمی و روحی برخوردار بوده است . نکته چهارم این است که وی در مغرب به عده ای ستمگر برخورده و آن ها را کیفر داده است . نکته پنجم این است که سدی که وی ساخت درمغرب و مشرق آفتاب نبوده است , زیرا بعد از آن که به محل طلوع خورشید رسید سبب و وسیله ای رادنبال کرد, تا به میانه دو کوه رسید. ذوالقرنین ـ علاوه بر این که در جایی غیر از مغرب و مشرق بوده ـ این است که میان دو کوه دیوار مانندواقع بوده و فاصله میان آن دو کوه را می گرفته است . همچنین در ساختمان آن سد, قطعات آهن و مس یاروی گداخته به کار رفته بوده و این سد لاجرم درتنگه ای بوده که میان دو ناحیه مسکونی را به هم ارتباط می داده است . 2 ـ داستان ذوالقرنین و سد و یاجوج و ماجوج از نظر تاریخ . مورخان گذشته در اخبار و تواریخ خود ازپادشاهی که در عهد خویش به ذوالقرنین یا هر نام غیر عربی که این معنا را برساند موسوم باشد, ذکری به میان نیاورده اند. و ماجوج و نیز از سدی که منسوب به ذو القرنین باشد, نام نبرده اند. البته , به یکی از ملوک یمنی حمیر اشعاری نسبت داده می شود که در آن ها به اسلاف خودافتخار می کند و از جمله ذوالقرنین را و این که اویکی از اسلاف تبع اوست نام می برد و در این اشعاراز سفر ذوالقرنین به مغرب و مشرق و سد یاجوج وماجوج یاد می کند. این اشعار را ذکر خواهیم کرد. نام ((ماجوج)) و ((جوج و ماجوج)) در جاهایی ازکتب عهد عتیق نیز آمده است . دهم از سفر تکوین تورات آمده است : اینان هستندفرزندان نوح : سام و حام ویافث . هر یک از اینان فرزندانی شد. عبارت بودند از : جومر

و ماجوج و مادی و باوان ونوبال و ماشک و نبراس . همچنین در کتاب حزقیال ((12)), اصحاح سی وهشتم , آمده است : ((خطاب کلام رب به من شد کـه مـی گفت : ای فرزند آدم , روی خود متوجه جوج سرزمین ماجوج رئیس روش ماشک و نوبال کـن ونـبـوت خود اعلام بدار و بگو : آقا و سید و رب چنین گفته : ای جوج رئیس روش , ماشک و نوبال بر ضدتو برخاستم , تو را بر می گردانم و دهنه هایی در دوفک تو می کنم و تو و همه لشکرت را چه پیاده وسواره بیرون می سازم , در حالی که همه آنان فاخرترین لباس بر تن داشته باشند. و بـا سـپر باشند همه شان شمشیرها به دست داشته باشند, فارس و کوش و فوط با ایشان باشد که هـمـه بـاسـپـر و کـلاه خود باشند و جومر و همه لشکرش وخانواده نوجرمه از اواخر شمال با همه لشکرش شعبه های کثیری با تو باشند. گـفـت : بـه همین جهت ای پسر آدم باید ادعای پیغمبری کنی و به جوج بگویی : سید رب امروز درنزدیکی سکنای شعب اسرائیل در حالی که در امن هستند چنین گفته : آیا نمی دانی و از محلت از بالای شمال می آیی . در اصحاح سی و نهم در ادامه گفتار قبلی می گوید : و تو ای پسر آدم , برای جوج ادعای پیغمبری کن و بگو : سید رب چنین گفته : اینک من بر ضد توام ای جوج , ای رئیس روش , ماشک ونوبال تو را بـازگـردانم و پیش برم و تو را از بالاهای شمال بالا برم و به کوه های اسرائیل آورم و کمانت را از دسـت چـپت و تیرهایت را از دست راستت بیندازم که بر کوه های اسرائیل بیفتی و همه لشگریان و شعوبی که با تو هستند بیفتد و شما راخوراک مرغان شکاری از هر نوع و وحشی های بیابان کنم . رب سـخـن گـفـتـم و آتـشی بر ماجوج و بر ساکنین ایمن در جزایر می فرستم , آن وقت است که می دانند منم رب . در اصـحـاح بیستم از کتاب مکاشفه یوحنا آمده است : و دیدم فرشته را که از آسمان نازل می شود وکلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است . می باشد گرفتار کرده او را تا مدت هزار سال در بندنهاد. کـرد تـا امـت هـا را دیـگـر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد و بعد از آن می باید اندکی خلاصی یابد. گـفـت : و چون هزار سال به انجام رسد شیطان اززندان خود خلاصی خواهد یافت , تا بیرون رود وامـت هـایـی را کـه در چـهار زاویه جهانند یعنی جوج وماجوج را گمراه کند و ایشان را به جهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست . بـر عـرصـه جهان برآمده لشکرگاه مقدسین و شهرمحبوب را محاصره کردند, پس آتش از جانب خدااز آسمان فرو ریخته ایشان را بلعید. و ابـلـیـس کـه ایـشـان را گمراه می کند به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد, جایی که وحش و نبی کاذب هستند و ایشان تا ابد الاباد شبانه روز عذاب خواهند کشید. از عـبـاراتـی کـه نـقـل کـردیم , استفاده می شود که ((ماجوج)) یا ((جوج و ماجوج)) قوم یا اقوام بـزرگـی بوده اند که

در منتهی الیه شمال آسیا, از معموره آن روز زمین , می زیسته اند و مردمانی جنگجو و به جنگ و غارتگری نامور بوده اند. ایـن جـاسـت کـه ایـن حـدس بـه ذهـن نـزدیـک می شود که ذوالقرنین یکی از پادشاهان بزرگ وقدرتمندی بوده که راه را بر روی این اقوام تبهکار وشرور سد کرده و سد منسوب به او باید فاصل میان منطقه شمال و جنوب قاره آسیا باشد, مانند دیوارچین یا سد باب الابواب یا سد دا و یا جز این ها. امـروزه تـاریـخ اقـوام و مـلـل پـذیـرفـتـه اند که ناحیه شمال شرقی آسیا, یعنی تپه ها و مرتفعات شمال چین , موطن یک قوم بزرگ بدوی وحشی بوده که شمار جمعیت و شهرهای آن ها پیوسته در حال افزایش بوده است و لذا به اقوام و ملت های مجاورخود مانند چین مرتبا می تاخته اند و چه بسا کـه ازتپه ها و مرتفعات خود جدا شده به طرف شهرهای آسیای میانه و نزدیک سرازیر گشته و به شـمال اروپارسیده اند و عده ای از آن ها در اراضی مورد حمله وهجوم خود ساکن شده اند که اغلب ساکنان اروپای شمالی از همین مهاجمانند و در آن جا تمدنی به وجود آورده و به زراعت و صنعت پرداختند. عده ای هم برگشتند و به حملات و هجوم های خودهمچنان ادامه دادند ((13)) . ایـن مـطـلـب حدس ما را که گفتیم سد مورد بحث (یعنی سد ذوالقرنین) یکی از همان سدهایی است که در شمال آسیاست و شمال و جنوب این قاره را ازهم جدا می سازد, تایید و تقویت می کند.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 9)) یعقوب و یوسف .

یعقوب و یوسف (ع).

قرآن :. ((و ابـراهیم و یعقوب , پسران خود را به همان (آیین)سفارش کردند (و هر دو در وصیتشان چنین گفتند :) ای پسران من , خداوند این دین را برای شما برگزید. البته نباید جز مسلمان بمیرید. مرگ فرا رسید, حاضر بودید؟ هنگامی که به پسران خودگفت : پس از من چه را خواهید پرستید؟ گـفتند : معبود توو معبود پدرانت , ابراهیم و اسماعیل و اسحاق ـ معبودی یگانه ـ را می پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم)). ـ هنگامی که یعقوب به دیدن یوسف رفت , یوسف (ع) با موکب خود به استقبال اوبیرون آمد. در غرفه خود مشغول عبادت بود, همسرعزیز چون یوسف را دید او را شناخت و باآوازی حزین صدا زد : هان ! ای سواره , مرابه اندوهی دراز گرفتار ساختی . تـقـوا و پـرهـیـزگاری , چگونه بندگان را آزادکرد؟ و چه زشت است گناه , چگونه آزادهارا بنده ساخت ؟ . ـ پیامبر خدا(ص) : نصف زیبایی , به یوسف داده شد. ـ بزرگوار, پور بزرگوار, پوربزرگوار, پور بزرگوار, یوسف پور یعقوب پور اسحاق پور ابراهیم است . ـ خدا رحمت کند برادرم یوسف را. اگـر بعد از آن مدت دراز زندان , پیک نزد من می آمد من هم بی درنگ همان جوابی را می دادم که یوسف داد و گفت : ((نزد اربابت برگرد واز او بپرس که چگونه است حال آن زنان)). گفتاری درباره داستان یوسف (ع). مدح و ثنای خداوند از یوسف و جایگاه معنوی او. یـوسـف (ع) انـسـانـی مخلص , صدیق ونیکوکار بود و خداوند به او حکمت و دانش ارزانی داشت و علم خوابگزاری به وی آموخت . خداوند او را برگزید و نعمتش را بر وی تمام کردو در زمره شایستگان و صالحانش در آورد(سوره یـوسـف) و او را نیز همانند پیامبران ازخاندان نوح و ابراهیم (ع) ستوده و در میان ایشان از وی نام برده است (سوره انعام . داستان یوسف در تورات فعلی :. تـورات مـی گـویـد ((14)) : و بنی یعقوب دوازده بودند : پسران لیه : رؤبین نخست زاده یعقوب و شمعون و لاوی و یهودا و یساکر وزنولون . پسر بلهه , کنیز راحیل , : دان و نفتالی . زلفه , کنیر لیه : جاد و اشیر. در فدان آرام برای او متولد شدند. نـیـز مـی گوید : چون یوسف هفده ساله بود, گله رابا برادران خود چوپانی می کرد و آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه زنان پدرش می بود و یوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر می داد. را از سـایـر پـسـران خـود بـیـشـتـر دوسـت داشـتـی , زیرا که او پسر پیری او بود و برایش ردایی بلند(رنگارنگ) ساخت . پـدر ایـشـان او را بیشتر از همه برادرانش دوست می دارد از او کینه داشتند و نمی توانستند با وی به سلامتی سخن گویند. ویوسف خوابی دیده , آن را به برادران خود بازگفت . خـوابـی را کـه دیـده

ام بـشنوید : اینک ما در مزرعه بافه ها می بستیم که ناگاه بافه من بر پا شده بایستاد وبافه های شما گرد آمده به بافه من سجده کردند. برادرانش به وی گفتند : آیا فی الحقیقه بر ما سلطنت خواهی کرد و بر ما مسلط خواهی شد؟ و به سبب خواب ها و سخنانش بر کینه او افزودند. از آن پـس خـوابـی دیـگر دید و برادران خود را ازآن خبر داده گفت : اینک باز خوابی دیده ام که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند. بـرادران خود را خبر داد و پدرش او را توبیخ کرده به وی گفت : این چه خوابی است که دیده ای ؟ آیا من و مادرت و برادرانت حقیقتا خواهیم آمد و تو را برزمین سجده خواهیم نمود. بردند و اما پدرش آن امر را در خاطره نگاه داشت . و برادرانش برای چوپانی گله پدر خود به شکیم رفتند. شکیم چوپانی نمی کنند؟ بیا تا تو را نزد ایشان بفرستم . سـلامـتـی برادران و سلامتی گله را ببین و نزد من خبربیاور و او را از وادی جبرون فرستاد و به شکیم آمد. و شخصی به او برخورد و اینک او در صحرا آواره می بود. مـی طـلـبـی ؟ گفت : من برادران خود را می جویم , مراخبر ده که کجا چوپانی می کنند؟ آن مرد گفت : ازاین جا روانه شدند, زیرا شنیدم که می گفتند : به دوثان می رویم . رفته ایشان را در دوثان یافت . قبل از این که نزدیک ایشان بیاید, با هم توطئه دیدند که او را بکشند. این صاحب خواب ها می آید. بـکـشیم و به یکی از این چاه ها بیندازیم و گوییم جانوری درنده او را خورد و ببینیم خواب هایش چه می شود؟ . لیکن رؤبین چون این را شنید, او را از دست ایشان رهانیده گفت : او را نکشیم . بـدیـشـان گـفـت : خـون مریزید, او را در این چاه که درصحراست بیندازید و دست خود را بر او درازمکنید. رد نماید. خود رختش را یعنی آن ردای بلند را که در برداشت از او کندند. خالی و بی آب بود. پـس , بـرای غـذا خوردن نشستند و چشمان خودرا باز کرده دیدند که ناگاه قافله اسماعیلیان از جلعادمی رسد و شتران ایشان کتیرا و بلسان و لادن باردارند و می روند تا آن ها را به مصر ببرند. یهودا به برادران خود گفت : برادر خود را کشتن وخون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟ بیایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم و دست ما بر وی نباشد,زیرا که او برادر و گوشت ماست . بدین رضا دادند. و چـون تـجـار مـدیانی درگذر بودند, یوسف را ازچاه کشیده برآوردند و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند. بردند. یوسف در چاه نیست , جامه خود را چاک زد. برادران خود باز آمد و گفت : طفل نیست و من کجابروم ؟ . پـس ردای یـوسـف را گـرفـتـنـد و بـز نری را کشته ردا را در خونش فرو بردند و آن ردای بلند رافـرسـتادند و به پدر خود رسانیده گفتند : این رایافته ایم , تشخیص کن که ردای پسرت است یا نه ؟ پس آن را شناخته گفت : ردای پسر من است . جانوری درنده او را خورده است و یقینا یوسف دریده شده است . پلاس در بر کرد و روزهای بسیار برای پسر

خودماتم گرفت . او برخاستند, اما تسلی نپذیرفت و گفت : سوگوارنزد پسر خود به گور فرود می روم . برای وی همی گریست . تـورات هـمـچـنـین می گوید : اما یوسف را به مصربردند و مردی مصری فوطیفار نام که خواجه وسردار افواج خاصه فرعون بود وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند خرید. خداوند با یوسف می بود و او مردی کامیاب شد و درخانه آقای مصری خود ماند. و آقایش دید که خداوند با وی می باشد و هرآن چه او می کند, خداوند در دستش راست می آورد. را خدمت می کرد و او را به خانه خود برگماشت وتمام مایملک خویش را به دست وی سپرد. شـد بـعد از آن که او را بر خانه و تمام مایملک خودگماشته بود که خداوند, خانه آن مصری را به سبب یوسف برکت داد و برکت خداوند بر همه اموالش چه در خانه و چه در صحرا بود. دست یوسف واگذاشت و از آن چه با وی بود خبرنداشت , جز نانی که می خورد و یوسف خوش اندام ونیک منظر بود. و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بریوسف نظر انداخته گفت : با من همخواب شو. ابـا نـمـوده بـه زن آقای خود گفت : اینک آقایم ازآن چه نزد من در خانه است خبر ندارد و آن چه داردبه دست من سپرده است . خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته , جز تو چون زوجه او می باشی . بـزرگ بـشـوم ؟ و بـه خـدا خـطـا ورزم ؟ و اگـرچـه هـرروزه بـه یوسف سخن می گفت به وی گوش نمی گرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند. و روزی واقع شد که به خانه در آمد تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آن جا در خانه نبود. پس جامه او را گرفته گفت : با من بخواب . جامه خود را به دستش رها کرده گریخت و بیرون رفت . تـرک کـرد و از خـانـه گـریخت , مردان خانه را صدا زدو بدیشان بیان کرده گفت : بنگرید مرد عـبـرانـی رانزد ما آورد تا ما را مسخره کند (با ما عشقبازی کند)و نزد من آمد تا با من بخوابد و به آواز بلند فریادکردم . جامه خود را نزد من واگذارده فرار کرد و بیرون رفت . پس , جامه او را نزد خود نگاه داشت , تا آقایش به خانه آمد. آن غلام عبرانی که برای ما آورده ای نزد من آمد تامرا مسخره کند (با من عشقبازی کند). آواز بلند فریاد برآوردم جامه خود را پیش من رهاکرده بیرون گریخت . پـس , چـون آقـایش سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده گفت غلامت به من چنین کرده است ,خشم او افروخته شد. زندانخانه ای که اسیران پادشاه بسته بودند انداخت وآن جا در زندان ماند. اما خداوند با یوسف می بود و بر وی احسان می فرمود و او را در نظر داروغه زندان حرمت داد. داروغـه زنـدان هـمـه زنـدانـیـان را کـه در زندان بودند به دست یوسف سپرد و آن چه در آن جا مـی کردند, اوکننده آن بود و داروغه زندان بدان چه در دست وی بود نگاه نمی کرد, زیرا خداوند با او می بود و آن چه را که او می کرد خداوند راست می آورد. تورات سپس

داستان دو همزندانی یوسف وجریان رؤیای آن ها و خواب فرعون را بازگومی کند که خـلاصه اش از این قرار است : یکی از این دو, سردار ساقیان فرعون بود و دیگری سردارخبازان او و هر دو نسبت به فرعون خطایی کردند وفرعون آن دو را در زندان رئیس افواج خاصه که یوسف در آن جا محبوس بود, انداخت . سـاقـیـان در خـواب دیـد کـه شـراب مـی گیرد و دیگری خواب دید سبد نانی روی سر اوست و پرندگان ازآن می خورند. کند.

شـغـل قـبـلی خود یعنی ساقیگری شاه بر می گردد وخواب دومی را چنین تعبیر کرد که به دار آویخته می شود و پرندگان گوشت بدنش را می خورند. یوسف از ساقی خواهش کرد که نزد فرعون از وی یاد کند تا شاید از زندان آزادش کند, اما شیطان او رااز یادش برد. دو سـال بـعد فرعون خواب دید که هفت گاوچاق خوش قیافه از رودخانه ای بیرون آمدند وهفت گاو لاغر بد قیافه که در ساحل رودخانه بودند,آن گاوها را خوردند. دوبـاره خـوابـیـد و ایـن بار خواب دید که هفت خوشه سبز چاق و نیکو روییده و هفت خوشه لاغر پژمرده از باد شرقی پشت سر آن ها سبز شده و خوشه های لاغر آن خوشه های چاق را خوردند. وحـشت زده از خواب بیدار شد و جادوگران وحکیمان مصر را فرا خواند و رؤیای خود را برای آنان بازگو کرد, اما همگی از تعبیر آن عاجز ماندند. در ایـن هـنـگـام , سردار ساقیان به یاد یوسف افتادو به فرعون گفت که چنین شخصی در زندان هست و خواب خود و تعبیری را که یوسف کرده بود برای او باز گفت . کـردنـد و چون یوسف آورده شد فرعون با وی سخن گفت و از او خواست تا دو خوابی را که پیاپی دیده است تعبیر کند. خـواب فـرعـون یـک مـعـنـا دارد و خداوند از آن چه خواهد کرد به فرعون خبر داده است : هفت گاونیکو نشانه هفت سال است و هفت خوشه نیکو نیزنشانه هفت سال و هفت گاو لاغر زشت که بـه دنـبـال آن هفت گاو چاق بیرون آمدند نشانه هفت سال است و هفت خوشه پوچ پژمرده از باد شرقی نیزنشانه هفت سال قحطی می باشد. سخنی که به فرعون گفتم این است . می کند به فرعون ظاهر

ساخته است . فـراوانـی بسیار در تمامی زمین مصر می آید و بعد ازآن هفت سال قحط پدید آید و تمامی فراوانی درزمین مصر فراموش شود و قحط زمین را تباه خواهدساخت . قحطی که بعد از آن آید, زیرا که به غایت سخت خواهد بود. شد این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده وخدا آن را به زودی پدید خواهد آورد. پس , اکنون فرعون می باید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده او را بر زمین مصر بگمارد. چـنـیـن بـکند و ناظران بر زمین برگمارد و در هفت سال فراوانی , خمس از زمین مصر بگیرد و همه ماکولات این سال های نیکو را که می آید جمع کنندو غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند و خـوراک در شـهـرها نگاه دارند تا خوراک برای زمین به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بودذخیره شود مبادا زمین از قحط تباه گردد. تورات سخن خود را ادامه می دهد که خلاصه اش چنین است : فرعون سخن یوسف وتعبیر خواب او را پـسـنـدید و وی را گرامی داشت وهمه امور مملکت را به دست او سپرد و انگشتری خود را در دست یوسف کرد و جامه ای از کتان نازک بر وی پوشانید و طوقی زرین به گردنش انداخت و او را بر عرابه خاص خویش سوار کرد وپیش روی او جار می زدند که : زانو زنید. سال های فراوانی و سپس در سال های قحطی وخشکسالی کارها را به بهترین وجه اداره کرد. تورات این داستان را ادامه می دهد که خلاصه اش از این قرار است : چون قحطی سرزمین کنعان را فرا گرفت , یعقوب به فرزندان خود دستورداد, به مصر بروند و غله ای فراهم آورند. یعقوب به طرف مصر حرکت کردند و به حضوریوسف رسیدند. به آن ها معرفی نکرد. گفت و پرسید از کجا آمده اید؟ گفتند : از سرزمین کنعان برای خرید خوراک آمده ایم . نه , شما جاسوس هستید و برای خرابکاری به سرزمین ما آمده اید. مرد هستیم که در کنعان به سر می برد. بـرادر بـودیـم که یکی از ما گم شد و برادر کوچکتر ماهم اینک نزد پدرمان مانده است و بقیه در محضرشما هستیم . خرابکاری و شرارت میانه ای نداریم . یـوسـف گـفت : به جان فرعون قسم , که ما فکرمی کنیم شما جاسوس باشید و آزادتان نمی کنیم مگراین که برادر کوچکتان را پیش ما بیاورید تا درستی ادعای شما را باور کنیم . آنان را سه روز زندانی کردند. و از میان آن ها شمعون را انتخاب نمود و در برابرچشم ایشان او را به بند کشید و به بقیه اجازه داد که به کنعان بروند و برادر کوچکتر خود را بیاورند. یوسف دستور داد جوال های آنان را از گندم پرکنند و نقره های هر کدام را در عدل او گذارند. کار را کردند و برادران یوسف نزد پدر خویش بازگشتند و ماجرا را برایش تعریف کردند. فرستادن بنیامین با آن ها امتناع ورزید و گفت : شمامرا بی اولاد ساختید. دستم رفت و بنیامین را هم می خواهید از من بگیرید. که به آن مرد گفتید برادری دارید که پیش من گذاشته اید. گـفـت : آیـا پـدرتان هنوز زنده

است ؟ و آیا برادردیگری هم دارید و ما به سؤالات او جواب دادیم ونمی دانستیم که خواهد گفت : برادرتان را نزد من بیاورید. یعقوب همچنان امتناع می ورزید تا این که یهودا تضمین کرد بنیامین را به او برگرداند. وقـت , یعقوب اجازه داد بنیامین با آن ها برود و به ایشان دستور داد که از بهترین کالاهای زمین با خـودبـردارنـد و بـرای آن مـرد پـیـشـکـش برند و همیان های نقره را که در جوال هایشان به آنان برگردانده , باخود ببرند. چـون وارد مـصـر شـدنـد بـا پیشکار یوسف دیدارکردند و به او گفتند که برای چه کار آمده اند ونقره هایی را که بر گردانده است با خود آورده اند وپیشکش ها را به او دادند. گـفـت و گرامیشان داشت و گفت نقره هایشان ازخودشان باشد و شمعون گروگان را تحویل ایشان داد و آن گاه آنان را نزد یوسف برد. یوسف به خاک افتادند و پیشکش هایشان را به اوتقدیم کردند. آنان و پدرشان جویا شد. به یوسف نشان دادند. برایش دعا کرد. برای هر یک از آنان و مصریانی که در آن جاحضور داشتند جداگانه غذا گذاشت . سپس به پیشکارش دستور داد ظرف های آنان را از مواد خوراکی پر کند و هدایایشان را در میان آن ظرف ها جا دهد و جامی را در عدل برادرکوچکشان بگذارد. برادران یوسف بارهایشان را روی الاغها بستند وبرگشتند. چـون از شـهـر خـارج شدند, هنوز دور نشده بودندکه یوسف به پیشکار خود گفت : خودت را به ایـن عـده بـرسان و بگو : چه بد کردید که خوبی را به بدی پاداش دادید و جام آقایم را که با آن آب می نوشد وبه آن تفال می زند, دزدیدید. سخن مبهوت شدند و گفتند : حاشا از ما که مرتکب چنین کاری شویم . عدل هایمان یافتیم از کنعان با خود برای شمابرگرداندیم , حالا چگونه ممکن است از خانه آقای تو نقره یا طلا بدزدیم . پیدا شود خونش مباح باشد و ما همگی غلامان آقای تو شویم . رضایت داد و برادران یوسف هر یک به طرف عدل خود شتافت و آن را پایین آورد و باز کرد. پـیـشـکـار بـارهـای آن هـا را تـفـتـیـش کرد و این کار را ازبرادر بزرگترشان آغاز نمود تا آن که به کوچکترشان رسید و جام را از عدل او بیرون آورد. برادرانش چون چنین دیدند, رخت های خود راچاک زدند و به شهر برگشتند و نزد یوسف رفتند وقـولـی را کـه به پیشکار داده بودند به او نیز گفتند و به گناه خود اعتراف کردند و با خواری و شرمندگی عذرخواهی کردند. چنین کنیم . شده است , نگه می داریم و بقیه شما به سلامت نزدپدرتان برگردید. یـهـودا جلو رفت و التماس کرد و ترحم خواست و به او گفت که وقتی یوسف دستور داد بنیامین رابـیـاورند و آن ها این را از پدرشان خواستند, وی بشدت امتناع ورزید تا آن که یهودا به او تضمین دادکه بنیامین را به وی برگرداند. بـدون بـنـیـامـیـن بـا پدرشان رو به رو شوند و اگر پدرپیرشان این ماجرا را از آنان بشنود در دم جان می دهد. جای بنیامین به غلامی و بندگی خود بگیرد وبنیامین را رها کند تا

پدرشان که بعد از گم شدن برادرتنی او یوسف به وی انس و الفت گرفته است ,خوشحال و شادمان شود. تورات می گوید : و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند نتوانست خودداری کند. پس ندا کرد که همه را از نزد من بیرون کنید و کسی نزد او نماند وقتی که یوسف خویشتن را به برادران خود شناسانید و به آواز بلند گریست و مصریان واهل خانه فرعون شنیدند. گفت : من یوسف هستم . و برادرانش جواب وی را نتوانستند داد, زیرا که به حضور وی مضطرب شدند. خود گفت : نزدیک من بیایید. و گفت : منم یوسف , برادر شما که به مصر فروختید. و حال رنجیده مشوید و متغیر نگردید که مرا بدین جا فروختید, زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تانفوس را زنده نگاه دارد. که قحط در زمین هست و پنج سال دیگر نیز نه شیارخواهد بود نه درو. تا برای شما بقیتی در زمین نگاه دارد و شما را به نجاتی عظیم احیا کند. نفرستادید, بلکه خدا (فرستاد) و او مرا پدر برفرعون و آقا بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت . بشتابید و نزد پدرم رفته بدو گویید : پسر تویوسف چنین می گوید که نزد من بیا و تاخیر منما. در زمین جوشن ساکن شو تا نزدیک من باشی تو وپسرانت و پسران پسرانت و گله گوسفندانت و رمه گاوانت و هر چه داری . زیرا که پنج سال قحط باقی است مبادا تو و اهل خانه ات و متعلقانت بی نوا گردید. شما و چشمان برادرم بنیامین می بیند که زبان من است که با شما سخن می گوید. حشمت من در مصر و از آن چه دیده اید خبر دهید وتعجیل نموده پدر مرا بدین جا آورید. برادر خود بنیامین آویخته بگریست و بنیامین برگردن وی گریست و همه برادران خود را بوسیده برایشان بگریست . تورات به سخن خود ادامه می دهد که خلاصه اش چنین است : یوسف برادران خود را به نیکوترین وجه تجهیز کرد و آنان را روانه کنعان نمود. که یوسف زنده است و ماجرا را برایش بازگو کردند. یعقوب خوشحال شد و همه اعضای خانواده خود راکه مجموعا هفتاد نفر بودند, به سوی مصر حرکت داد و به جوشن مصر وارد شدند. استقبال پدرش به آن جا رفت و دید پدرش می آید. هر دو دست به گردن یکدیگر انداختند و بسیارگریستند. آن جا مستقرشان ساخت و فرعون به آنان احترام بسیار نهاد و امانشان داد و در بهترین نقطه مصرملکی در اختیارشان گذاشت و یوسف در طول سال های قحطی به ایشان رسیدگی می کرد وخرجشان را می داد. هفده سال در سرزمین مصر زندگی کرد. این بود داستان یوسف در تورات در حدی که باقرآن مشابهت دارد و ما خلاصه آن را آوردیم وفقط برخی فقراتش را که مورد نیاز بود به طور کامل نقل کردیم .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 10)) ایوب .

ایوب (ع).

قرآن . ((و ایـوب را (یـاد کـن) هنگامی که پروردگارش را نداداد که : به من آسیب رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان . بـر او را بـرطـرف کـردیـم و کسان او و نظیرشان را همراه باآنان (مجددا) به وی عطا کردیم (تا) رحمتی از جانب ما وعبرتی برای عبادت کنندگان باشد)). ـ پیامبر خدا(ص) : ایوب بردبارترین مردم و شکیباترین مردمان بود و بیش ازهمه مردم کظم غیظ می کرد. ـ خـدای عـزوجـل بـه ایـوب فرمود :آیا می دانی جرم تو در پیشگاه من چه بود که مبتلایت کردم ؟ عرض کرد : پروردگار من ,(نه) فرمود : چون بر فرعون وارد شدی ودو کلمه با مداهنه و مماشات سخن گفتی . ـ خـدای عـزوجـل به ایوب (ع) وحی فرمود که : آیا می دانی گناه تو در نزد من چه بود که بلا به تو رسید؟ عرض کرد : نه . فرمود : تو بر فرعون درآمدی و دو کلمه بامداهنه سخن گفتی . ـ امام صادق (ع) : ایوب , بدون هیچ گناهی , به بلا گرفتار شد. ـ ایوب , بدون هیچ گناهی , هفت سال مبتلا شد. ـ خـداوند تبارک و تعالی ایوب را,بدون هیچ گناهی , گرفتار بلا کرد و اوشکیبایی ورزید تا جایی که سرزنش شد وپیامبران سرزنش را تحمل نمی کنند. ـ ابن عباس : همسر ایوب روزی به اوگفت : کاش دعا کنی خداوند تو را شفابخشد! ایوب فرمود : وای بـر تـو! مـا هفتادسال در نعمت بودیم , حالا بیا همین اندازه درسختی و گرفتاری نیز صبور باشیم ! ابن عباس می گوید : بعد از آن اندک زمانی نگذشت که ایوب بهبود یافت . ـ امام صادق (ع) : ایوب (ع) در هیچ بلایش , عافیت و بهبودی مسالت نکرد. ـ امـام سـجـاد(ع) : مـردم سـه چـیز را ازسه کس فرا گرفتند : صبر را از ایوب (ع) فراگرفتند و شکرگزاری را از نوح (ع) و حسادت را از فرزندان یعقوب (ع). گفتاری درباره داستان ایوب در چند فصل . 1 ـ داستان ایوب در قرآن . در قرآن کریم از ماجرای ایوب (ع) تنهاهمین مقدار آمده است که به آسیب وناراحتی جسمی و داغ فرزندان مبتلا شد و سپس خدای متعال از روی مهر و رحمت بر او و تا این که سرگذشتش عبرتی بـرای بندگان عابد باشد, وی راشفا داد و فرزندانش و همانند آن ها را به او برگرداند(انبیا : 84 ـ 83 و سوره ص : 44 ـ 41). 2 ـ مدح و ثنای جمیل خداوند از ایوب :. خـدای مـتـعـال در سـوره انـعـام او را در زمـره پـیـامـبـران از نـسل ابراهیم شمرده و آنان را به انـواع ستایش ها ستوده است (انعام : 90 ـ 84) و در سوره ص از وی یاد کرده و او را شکیبا و بنده ای نیکو وتوبه کار خوانده است (ص : 44). 3 ـ داستان ایوب (ع) در روایات . در تـفـسـیـر قـمـی آمـده اسـت : پدرم از ابن نضال ازعبداللّه بن بحر از ابن مسکان از ابوبصیر از امـام صادق (ع) برایم

حدیث کرد که ابوبصیر گفت : ازحضرت صادق پرسیدم به چه علت خداوند ایوب رادر دنیا به آن بلا و رنج گرفتار ساخت ؟ فرمود : به خاطر نعمتی که خداوند عزوجل در دنیا به ایوب ارزانی داشت و او پیوسته شکر آن را به جای می آورد. عرش محروم نبود. ایـوب را در قـبـال نـعـمـتـی کـه به او داده شده بود مشاهده کرد, بر وی حسد ورزید و گفت : پروردگارا, ایوب از آن رو شکر این نعمت را گزارده که دنیا را به اوداده ای . نعمت های تو را به جا نمی آورد. او مسلط گردان تا بدانی که هیچ گاه شکر نعمتی رانخواهد گذاشت . فرزندان او سلطه بخشیدم . امام فرمود : ابلیس از آسمان فرود آمد و هر چه ایوب مال و فرزند داشت همه را نابود کرد. سپاسگزاری و ستایش ایوب از خداوند افزوده شد. ابلیس گفت : پروردگارا, مرا بر زراعتش مسلطگردان . شیطان های زیر فرمان خود آمد و در زراعت ایوب دمید و همه طعمه حریق شد. ستایش خود از خداوند افزود. پـروردگـارا, مـرا بـر رمـه گـوسفندانش مسلط گردان , وآن ها را نیز از بین برد لیکن بر شکر و ستایش ایوب از خدا افزوده شد. بدنش مسلط ساز. استثنای عقل و چشمانش , سلطه بخشید. بدن ایوب دمید و سراپای بدنش یکپارچه زخمی چرکین شد. ایوب مدتی طولانی بدین حال بود و همچنان حمد و شکر خدا می گفت . اگـر کـرمـی از بـدنـش بیرون می آمد آن را به جای خودش بر می گرداند و می گفت : به همان جایی برگرد که خداوند تو را از آن جا آفرید. چـنـدی بـدن ایـوب (ع) مـتـعـفـن شد به طوری که مردم آبادی او را از آبادی بیرون بردند و در مزبله ای بیرون آبادی انداختند. همسر او, رحمت دختر افرائیم بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم و علیها السلام ,از مردم صدقه جمع می کرد و آن چه به دست می آورد برای او می برد. امـام صادق (ع) فرمود : چون مدت بلا وگرفتاری بر ایوب به درازا کشید و ابلیس صبر وشکیبایی او را دیـد, نـزد عـده ای از اصـحـاب ایـوب کـه در کـوه هـا بـه رهبانیت می گذراندند, رفت و به ایشان گفت : بیایید نزد این بنده بلازده برویم و از بلا وگرفتاری او جویا بشویم . رنگ سوار شدند و آمدند و چون به او نزدیک شدند, قاطرهایشان از بوی تعفن آن جناب رم کردند. به طرف ایوب (ع) رفتند. سال حضور داشت . کـردنـد : ای ایـوب , کـاش بـه ما می گفتی که چه گناهی کرده ای , چون ممکن است که اگر از خداوند مسالت کنیم ما را هلاک سازد. این رنج و بلایی که احدی به آن مبتلا نشده , به خاطرچیزی است که آن را مخفی می داشته ای . ایوب (ع) فرمود : به عزت پروردگارم سوگند که او خود می داند من هیچ غذایی نخوردم مگر این که یتیمی یا بینوایی با من می خورد و هیچ گاه با دو امرکه هر دو طاعت خدا بودند رو به رو نشدم , مگر این که آن کاری راکه برای بدنم سخت تر و رنج آورتربود برگزیدم . پـیامبر خدا را سرزنش کردید به طوری که مجبور

شدآن چه را از عبادت پروردگارش که تاکنون پوشیده می داشت بر ملا سازد. ایـوب (ع) فـرمـود : پـروردگارا, اگر روزی درمجلس داوری تو بنشینیم آن گاه اقامه حجت و دلیل خواهم کرد. فـرسـتـاد و فـرمـود : ای ایوب , بیاور حجت های خودرا که اینک تو را در میز محاکمه نشانده ام و من نزدیک تو هستم و همیشه نزدیک بوده ام . ایـوب عـرض کـرد : پـروردگـارا, تـو مـی دانی که هیچ گاه دو کار که هر دو طاعت تو بود برایم پـیـش نـیـامد, مگر این که آن را که برایم سخت تر ودشوارتر بود برگزیدم , آیا تو را نستودم ؟ آیا تو راشکر نکردم ؟ آیا تسبیحت نکردم ؟ . امـام فـرمود : پس , با ده هزار زبان از ابر ندا آمدکه : ای ایوب , چه کسی تو را بدان جا رساند که خدا راعـبـادت و بـنـدگـی کـنـی , در حـالـی که مردمان از اوغافلند؟ و او را حمد و تسبیح و تکبیر گـویـی ,درحالی که مردمان از او غافلند؟ آیا برای چیزی برخدا منت می گذاری که خداوند را به سبب آن ها برتو منت است ؟ امام فرمود : ایوب مشتی خاک برداشت و در دهان خود ریخت و سپس عرض کرد : پروردگارا, بخشش از توست , آری تو بودی که این کارها را با من کردی . پـس , خداوند فرشته ای بر او فروفرستاد و آن فرشته با پای خود بر زمین کوفت و چشمه آبی جاری شد و ایوب را با آن آب شست , و ایوب بهترو شادابتر از قبل شد و خداوند برای او باغی سرسبز وخرم رویانید و زن و مال و فرزندان و مزرعه اش رابه وی بازگردانید و آن فرشته در کنار ایوب نشست و همسخن و مونس او شد. در ایـن هـنـگـام , همسر ایوب با تکه نانی در دست از راه آمد و چون به محل همیشگی رسید, دید وضع آن محل تغییر کرده و دو نفر مرد آن جا نشسته اند. پس , گریست و فریاد زد و گفت : ای ایوب , چه برسرت آمده است ؟ ایوب او را صدا زد. جلو رفت و چون دید خداوند سلامتی ونعمت هایش را به او برگردانده , به سجده شکر افتاد. ایوب ملاحظه کرد که گیسوان همسرش بریده است . علتش این بود که او پیش عده ای رفت و از آنان خواهش کرد مقداری غذا بدهند تا برای ایوب ببرد. آن عده به همسر ایوب که گیسوانی زیبا داشت گفتند : این گیس هایت را به ما می فروشی تا به توغذا بدهیم ؟ همسر ایوب گیس های خود را برید و به آن ها داد و غذایی برای ایوب گرفت . دید گیسوان همسرش بریده است , عصبانی شد وسوگند خورد که او را صد تازیانه بزنند. علت بریده شدن گیسوانش را برای آن حضرت شرح داد. او وحی فرمود که : ((یک بسته ترکه به دستت برگیرو به او بزن و سوگند مشکن)). شاخه که صد ترکه داشت برگرفت و یک ضربه برهمسرش زد و سوگند را ادا کرد. مؤلف (المیزان) : از ابن عباس هم قریب به این مضمون روایت شده است . همسر ایوب دختر میشا فرزند یوسف بوده است . ایـن روایـت , هـمـچـنان که ملاحظه می شود,ماجرای ابتلای ایوب (ع) را به گونه ای یاد می کند که

طبع انسان ها از آن گریزان است . هم هست که این روایت را تایید می کند. اخبار روایت شده از ائمه اهل بیت (ع) این مطلب رانفی و بشدت آن را انکار می کند. خواهد آمد. از خصال نقل شده که قطان از سکری ازجوهری از ابن عماره از پدرش از جعفر بن محمد ازپدرش (ع) روایت کرده که فرمود : ایوب (ع) بدون آن که گناهی کرده باشد, هفت سال مبتلا شد. گناه نمی کنند چون معصوم و پاک هستند. گناه می کنند و نه منحرف می شوند و هیچ گناهی ,کوچک یا بزرگ , مرتکب نمی شوند. و نیز فرمود : ایوب در هیچ یک از ابتلاهایش نه بدنش متعفن و گندیده شد, نه چهره اش زشت وزننده گردید, نه ذره ای خون یا چرک از بدنش بیرون آمد, نه کسی از دیدنش حالت تنفر پیدا کرد, نه کسی از مشاهده اش وحشت کرد, و نه هیچ جای بدنش کرم افتاد. آنان را مبتلا می سازد, همین رفتار را می کند. اگر مردم از او دوری کردند, در حقیقت به خاطرفقر و پریشان حالی ظاهری او بود, زیرا مردم نمی دانستند که او از جانب خدای متعال تایید وکمک می شود و به زودی گشایش در کارش پدیدمی آورد. مردم پیامبرانند و سپس کسانی که در مرتبه بعد وبعدتر قرار دارند. خداوند ایوب را به آن بلای بزرگ که در نظرهمه مردم خوار گردید, مبتلا ساخت تا هر گاه نعمت های بزرگی را که خداوند می خواست بعدا به او عطا کند مشاهد کردند, درباره وی ادعای ربوبیت نکنند و به این وسیله پی ببرند که ثواب و پاداش خداوند دو گونه است : استحقاقی و اختصاصی وهمچنین دریابند که هیچ ناتوان و نادار و بیماری رابه خاطر ناتوانی و ناداری و ناتوانیش خرد و حقیرنشمارند و بدانند که خداوند هر کس را بخواهد به بیماری مبتلا می سازد و هر کس را بخواهد, هر زمان و هر گونه و به هر وسیله ای که او بخواهد, شفامی بخشد و این ابتلات و شفا بخشیدن ها را برای هر که بخواهد مایه عبرت قرار می دهد و برای هر که بخواهد موجب شقاوت یا سعادت می گرداند. عزوجل در کلیه این کارها به عدالت حکم می کند وکارهایش از روی حکمت است و آن کاری را برای بندگانش می کند که بیشتر به صلاح آنان باشد و هرنیرو و قوتی که بندگان دارند از آن اوست . در تفسیر قمی , در ذیل آیه ((و وهبنا له اهله ومثلهم معهم . کسانی را که پیش از ابتلای او مرده بودند و همچنین کسانی را که بعد از ابتلایش در گذشته بودند, به وی برگرداند. و آنان با او به زندگی ادامه دادند. بعد از آن که خداوند ایوب را بهبود بخشید, از اوپرسیدند : از میان بلاهایی که به سر تو آمد کدام یک برایت سخت تر بود؟ فرمود : شماتت دشمنان . در مجمع البیان , ذیل آیه ((انی مسنی الشیطان . ایوب چندان سخت شد که مردم از او دوری کردند. در این هنگام شیطان مردم را وسوسه کرد که آن حضرت را نجس بدانند و او را از میان خود بیرون کنند و به همسرش که

وی را خدمت و پرستاری می کرد اجازه ندهند در بینشان رفت و آمد کند. ایـوب از ابـن بـابـت بـشـدت آزرده و دردمـنـد بود و ازدردی که خداوند سبحان به او داده بود شکایت نمی کرد. ادامه داشت . شده است .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 11)) شعیب .

شعیب (ع).

قرآن . ((و به سوی (مردم) مدین , برادرشان شعیب را(فرستادیم). شما هیچ معبودی جز او نیست . جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است . پیمانه و ترازو را تمام نهید و اموال مردم را کم مدهید ودر زمین , پس از اصلاح آن فساد مکنید. اگر مؤمنید برای شما بهتر است . تکذیب کرده بودند, گویی خود در آن (دیار) سکونت نداشتند. همان زیانکاران بودند)). ـ امـام صـادق (ع) : خـداوند عزوجل ازعرب جز پنج پیامبر مبعوث نکرد : هود وصالح و اسماعیل و شعیب و محمد خاتم پیامبران صلوات اللّه علیهم و شعیب بسیار می گریست . ـ پیامبر خدا(ص) : شعیب , خطیب پیامبران بود. ـ نـویسنده الکامل فی التواریخ : بعضی گفته اند نام شعیب : یثرون بن صیفون بن عنقا بن ثابت بن مدین بن ابراهیم است . به قولی : او شعیب بن میکیل از فرزندان مدین است . ابـراهـیـم نـیست , بلکه از فرزندان یکی ازکسانی است که به ابراهیم ایمان آورد وهمراه او به شام هجرت کرد. لوط بود. لوط بوده است . است معنای جمله ((و تو را در میان خودضعیف می بینیم)) یعنی نابینا. هرگاه از شعیب یاد می کرد, می فرمود :((همان خطیب پیامبران)) چون در محاجه وجوابگویی به قوم خود به خوبی از عهده آنان بر می آمد. ـ امـام بـاقـر(ع) : خـداوند عزوجل به شعیب نبی (ع) وحی فرمود که : من از قوم توصد هزار نفر را عذاب خواهم کرد, چهل هزار نفر از بدان آن ها را و شصت هزار ازنیکانشان را. آری , اما نیکان را چرا؟ خدای عزوجل به اووحی فرمود : چون با گنهکاران مماشات کردند و برای خشم من به خشم نیامدند. ـ وهـب بـن مـنبه یمانی : شعیب و ایوب صلوات اللّه علیهما و بلعم بن باعورا ازفرزندان یک گروه بـودند که در روزی که ابراهیم به آتش افکنده شد و نجات یافت , به او ایمان آوردند و همراه وی به شام مهاجرت کردند و ابراهیم دختران لوط را به همسری آنان در آورد. پیش از بنی اسرائیل و بعد از ابراهیم صلوات اللّه علیه از نسل این گروه هستند. به سوی مردم مدین فرستاد و اهالی مدین از تیره و قبیله شعیب نبودند. که خداوند شعیب صلوات اللّه علیه را به سوی آنان فرستاد. حکومت می کرد که هیچ یک از پادشاهان عصرش یارای مقابله با او را نداشتند. کـم فـروش و گـرانـفـروش بـودنـد و عـلاوه بـر ایـن بـه خـداوند اعتقاد نداشتند و پیامبر او را تـکـذیـب مـی کـردنـد و مـردمـانی سرکش بودند و هرگاه برای خودشان چیزی را پیمانه یا وزن می کردند, آن را کامل پیمانه و وزن می کردند. داشتند. خوراکی و کاستن از پیمان ها و ترازوهایشان فرمان داد. کرد که این کارها را نکنند. فرستاد که درباره کارهایی که می کنم چه می گویی ؟ آیا می پسندی یا نمی پسندی ؟

شعیب فرمود : خدای متعال به من وحی فرمود که هرگاه پادشاه کارهایی را که تو می کنی انجام دهدبه او گفته می شود : پادشاه نابکار. را تکذیب کرد و او و قومش را از شهر خودبیرون راند. می گوید : ((ای شعیب , تو و کسانی را که با توایمان آورده اند از آبادیمان بیرون می کنیم)). شعیب بر وعظ و اندرز خود به آنان افزود. گفتند : ((ای شعیب , آیا نماز تو به تو دستورمی دهد که آن چه را پدران ما می پرستیده اند رهاکنیم یا در اموال خود به میل خویش تصرف نکنیم ؟)) آنان با تبعید شعیب از سرزمین خودموجبات آزار او را فراهم آوردند. خداوند گرما و ابر را بر ایشان مسلط ساخت , به طوری که از گرما پختند. سر بردند و آب هایشان داغ شد به طوری که نمی توانستند از آن بنوشند. داشتند رفتند و این است معنای سخن خدای متعال که : ((و اصحاب ایکه ((15)))). خداوند ابری سیاه بر فراز سر آنان پدیدار نمودو مردم در سایه آن جمع شدند و خداوند از آن ابر آتشی بر ایشان فرستاد که همگان را سوخت و احدی از آنان جان به در نبرد و این است معنای آیه شریفه ((و اخذهم عذاب یوم الظلة)). هرگاه در حضور رسول خدا(ص) از شعیب (ع) یادمی شد, می فرمود : او در روز قیامت خطیب انبیاست . شدند آن حضرت و کسانی که به او ایمان آورده بودند, به مکه رفتند و تا زمانی که از دنیا رفتند درآن جا بودند. بنا به روایت صحیح , شعیب از مکه به مدین رفت و در آن جا اقامت گزید و در همین جا بودکه موسی بن عمران , صلوات اللّه علیها, او رادیدار کرد. ـ ابن عباس : خداوند متعال شعیب را به سوی قومش فرستاد. شعیب از دست آن مردم رنج و محنت ها دید. هنگامی که پادشاه دید مردم در نعمت و رفاه قرار گرفته اند, به کارگزاران خود پیغام داد که مواد غذایی را بر مردم احتکار کردند ونرخ هایشان را گران ساختند و پیمانه ها وترازوهایشان را کاستند و از کالاهای مردم کم کردند و از فرمان پروردگارشان سرباز زدند و درزمین تباهی و فساد به راه انداختند. صلوات اللّه علیه ـ چون این وضع را شاهد کرد به آنان فرمود : ((پیمانه و ترازو را کم نکنید. شما را در وضع خوبی می بینم و برای شما ازعذاب روزی فراگیر می ترسم)). پادشاه به او پیغام فرستاد که دست از انتقادبردارد. وحیی که خداوند به من کرده به من اعلام شده است که هرگاه پادشاه به جایی برسد که تورسیده ای خداوند خشم و عذاب خود را بر اوفرود آورد. آبادی بیرون کرد. آنان فرستاد و ابر بر فراز سرشان سایه افکند. پس خداوند در خانه هایشان بر آنان باد سوزان فرستاد و در راهشان و در آبادی آفتاب را بر سرآنان داغ کرد. می رفتند و به ابری که زیرش را سایه کرده بودمی نگریستند. خانه ای رفتند که پیمانه و ترازو را کامل می کشیدند و جنس مردم را کم نمی دادند. خداوند آن اهل خانه را از میان گنهکاران بیرون کشید و آن گاه از آن ابر عذاب و آتشي بر اهل

آبادی فرو فرستاد که همه آنان را هلاک کرد. شعیب ـ صلوات اللّه علیه ـ دویست و چهل ودو سال عمر کرد. ـ شداد بن اوس : شعیب پیامبر ازمحبت خدای عزوجل چندان گریست که نابیناشد. بدو وحی فرمود : ای شعیب , این گریه برای چیست ؟ آیا از شوق بهشت است یا از ترس آتش ؟ عرض کـرد : معبودا و سرورا, تو خودمی دانی که نه از شوق به بهشت تو می گریم و نه از ترس آتش , بلکه محبت تو را به دل خود گره زده ام و هر گاه به تو نظر افکنم , مرا چه باک که بامن چه شود. پـس , خـداونـد بـه او وحی فرمود : ای شعیب , اگربراستی چنین است , پس لقای من گوارای تو بادای شعیب , و از این رو, کلیم خود موسی بن عمران را خدمتگزار تو کردم . گفتاری درباره سرگذشت شعیب و قوم اودر قرآن در چند فصل . 1 ـ شـعـیـب (ع) سـومـیـن پـیـغمبر عرب است که نام آن ها در قرآن برده شده و عبارتند از : هود وصالح وشعیب ومحمد. ماجراهای او را در سوره های اعراف و هود وشعرا و قصص و عنکبوت ذکر کرده است . آن حـضـرت از مـردم مـدین ـ شهری بر سر راه شام و جزیره العرب ـ و همروزگار موسی (ع) بود ویکی از دو دختر خود را به ازدواج موسی (ع) درآورد به این شرط که هشت سال برای او کار کندو اگر هم بخواهد ده سال کار کند اختیار با اوست (قصص / 27). کرد و آن گاه با او خداحافظی نمود و باخانواده اش به مصر رفت . قوم مدینی شعیب بت می پرستیدند. از نعمت امنیت و رفاه و فراوانی و ارزانی نرخ هابرخوردار بودند. کاستن از پیمانه و ترازو در میان آنان شیوع یافت (هود / 84 و سوره های دیگر). بـه سـوی ایـشـان فـرسـتاد و به او دستور داد مردم را ازبت پرستی و فسادانگیزی در جامعه و کم کردن پیمانه و ترازو نهی کند. بـه آن چه مامور بود دعوت کرد و از طریق بیم ونوید دادن موعظه شان کرد و عذاب و بلایی را که به سر قوم نوح و هود و صالح و لوط آمده بود, به آنان گوشزد فرمود. وی در ارشاد و نصیحت آنان کوشش فراوان به خرج داد. نیفزود (اعراف و هود و دیگر سوره ها) و تنهاشماری اندک به او ایمان آوردند. آزاررسانی و تمسخر آنان کردند و تهدیدشان می کردند تا دست از پیروی شعیب بردارند. سـر هـر گـذرگاهی می نشستند, تا کسانی را که به خداایمان آورده بودند بترسانند و از راه خدا بازشان دارند و به انحرافشان کشانند (اعراف / 86). آنـان شـعـیـب (ع) را مـتـهـم می کردند که افسون شده و دروغگوست (شعرا / 186 ـ 185) و او را ازسـنـگسار شدن ترساندند و تهدید کردند که وی وکسانی را که به او ایمان آورده اند از شهرشان بیرون می کنند, مگر این که به آیین آن ها بازگردند(اعراف / 88). شـعـیـب ادامـه دادنـد تـا جایی که آن بزرگوار از ایمان آوردن ایشان نومید شد و آن ها را به حال خودشان واگذاشت (هود / 93) و از خداوند طلب فتح وگشایش کرد و گفت : ((بار پروردگارا, میان ما و قوم ما به حق

داوری کن که تو بهترین داورانی)).

این جا بود که خداوند عذاب روز ابرآلود را بر آنان فرستاد (شعرا / 189) و در حالی که شعیب رامسخره می کردند که اگر راست می گویی تکه ابری از آسمان بر ما فروافکن , صیحه (هود / 94) و زمین لرزه (اعراف / 91, عنکبوت / 37) آنان را فروگرفت و در خانه های خود از پا در آمدند و خداوندشعیب و کسانی را که به او ایمان آورده بودند, نجات داد (هود / 94) و آن حضرت از آنان روی گرداند وفرمود : ای قوم من , هر آینه من پیام های پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شما را نصیحت نمودم . (اعراف / 93). 2 ـ شخصیت معنوی شعیب (ع). آن حضرت در شمار فرستادگان ارجمند الهی است و خداوند در کتاب خود از او نیز همانند آن پیامبران تعریف و تمجید کرده است و از سخنانی که با قومش گفته ـ به ویژه در سوره های اعراف و هودو شعرا ـ معارف حقیقی و علوم الهی فراوانی حکایت کرده و یادآور شده که وی نسبت به خدا وبا مردم فوق العاده مؤدب بوده است . آن بزرگوار خود را رسول امین (شعرا / 178)و مصلح (هود / 88) و از صالحان (شعرا / 27)می خواند و خداوند هم این ها را از قول او نقل وآن ها را تایید کرده است . اللّه (ع) مدت ده سال وی را خدمت کرد. 3 ـ یاد شعیب در تورات :. تورات ماجرای شعیب و قوم او را بازگو نکرده ,بلکه تنها در ضمن داستان قتل قبطی به دست موسی و فرار او از مصر به مدیان (مدین) به او اشاره کرده واز وی به نام ((رعوئیل , کاهن مدیان)) نام برده است .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 12)) موسی و هارون .

موسی و هارون (ع).

قرآن . ((و در حقیقت به موسی و هارون فرقان دادیم (وکتابشان) برای پرهیزگاران روشنایی و اندرزی است)). ((و پیامبرانی را (فرستادیم) که در حقیقت (ماجرای)آنان را قبلا بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی را (نیزبرانگیخته ایم) که (سرگذشت) ایشان را برای تو بازگونکرده ایم . ـ ابن عباس : پیامبر خدا(ص) فرمود :من , عیسی و موسی و ابراهیم را دیدم :عیسی موهایی مجعد داشت و سرخ روی وفراخ سینه بود. موهای صاف فروهشته و به شکل مردم زط ((16)) بود. بود؟ فرمود : به یار خودتان بنگرید, یعنی خود رسول خدا(ص). ـ امـام صـادق (ع) : به آن چه امید نداری امیدوارتر باش تا به آن چه امید داری , زیراموسی (ع) رفت که مقداری آتش بیاورد اماوقتی به سوی خانواده خود برگشت ,پیامبری مرسل بود. ـ امام علی (ع) : سپاس و ستایش خدایی را. نشانه های خود آیتی بزرگ به او نمایاند, بی آن که عضو و ابزاری یا زبان و زبانچه ای داشته باشد. ـ و اگـر بـخـواهـم نـمـونـه دومی را بیاورم , ازموسی کلیم اللّه یاد می کنم , آن جا که می فرماید : ((پروردگارا, من به آن خوبیی که برایم فرو فرستی نیازمندم)). سـوگـنـد که او از خداوند چیزی جز نانی برای خوردن نخواست , زیرا از علف و سبزه زمین تغذیه می کرد. ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند در بیت لحم باموسی سخن گفت . ـ امـام صادق (ع) : خداوند به موسی بن عمران (ع) وحی فرمود : ای موسی , آیامی دانی چرا از میان آفریدگانم تو رابرگزیدم و برای سخنم تو را انتخاب کردم ؟ عرض کرد : نه , ای پروردگار. وحـی فـرمـود : من به زمین نگریستم و درروی آن کسی را نیافتم که در برابر من متواضع تر از تو باشد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : زمانی که خداوند باموسی سخن گفت , آن حضرت از فاصله ده فرسنگی حرکت مورچه را بر روی سنگ سیاه در دل شب تار می دید. ـ خدای تبارک و تعالی از هر چیزی چهار تا برگزید. برای شمشیر برگزید : ابراهیم و داود وموسی و من . ـ نخستین پیامبر از بنی اسرائیل موسی بود و آخرینشان عیسی . بودند. ـ بـر موسی زیاد درود فرستید, زیرااحدی از پیامبران را ندیدم که به اندازه او ازامت من حمایت و حفاظت کرده باشد. ـ مـوسـی در حـالـی بـرانـگـیخته شد که گوسفندان خانواده خود را می چراند و من نیز در حالی برانگیخته شدم که گوسفندان خانواده ام را در جیاد می چراندم . ـ امام صادق (ع) : هنگامی که فرعون فهمید سلطنت او به دست موسی از بین خواهد رفت , دستور داد کاهنان را احضارکنند و آنان او را از نسب موسی و این که اواز بنی اسرائیل است آگاه ساختند. پـس , فرعون پیوسته به نیروهای خوددستور می داد شکم

زنان باردار بنی اسرائیل را بدرند تا جایی کـه بـرای نابودی موسی بیست و چند هزار جنین را کشت , اما موفق به کشتن موسی نشد, زیرا که خدای تبارک وتعالی او را حفظ می کرد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : پیامبران به امت های خود و فراوانی آن ها مباهات می کنند, مگرموسی بن عمران . گـفـتـاری پـیـرامـون داسـتـان هـای مـوسـی و هارون (ع) در چند فصل . 1 ـ منزلت موسی نزد خداوند و مقام بندگی او. موسی (ع) یکی از پنج پیامبر اولواالعزمی است که مهتر پیامبران و صاحب کتاب وشریعت هستند. این پیامبران نام برده می فرماید : ((و (یادکن) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نـوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از همه آنان پیمانی استوارگرفتیم)) و نیز می فرماید : ((از دیـن , آن چـه راکـه به نوح درباره آن سفارش کرد, برای شماتشریع کرد و آن چه را به تو وحی کردیم وآن چه را که درباره آن به ابراهیم و موسی وعیسی سفارش نمودیم)). خداوندسبحان بر او و برادرش منت نهاده می فرماید : ((و هر آینه بر موسی و هارون منت نهادیم)). است : ((درود بر موسی و هارون)). مـوسـی را بـه نـیـکوترین وجه ستوده است : ((ودر این کتاب از موسی یاد کن زیرا که اوپاکدل و فرستاده ای پیامبر بود. راست طور به او ندا دادیم و در حالی که باوی رازمی گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم)). و نیز می فرماید : ((و نزد خدا آبرومند بود)). همچنین می فرماید : ((و خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی)). در سـوره انـعـام (آیـه 88 ـ 84) از آن حضرت درکنار دیگر انبیا نام برده و به اطلاع رسانده است کـه آنـان هـمـگـی مردمانی نیکوکار و صالح بودند وخداوند ایشان را بر جهانیان برتری داد و آنان رابرگزید و به راه راست هدایتشان فرمود. مـریـم نـیـز وی را در زمـره پـیـامبران یاد کرده و سپس در آیه 58 همین سوره فرموده که اینان کسانی هستند که خداوند نعمت ارزانیشان کرده است . بنابراین , موسی (ع) مجموع این صفات را داشته است : اخلاص , نزدیکی به خدا, آبرومندی نزدخدا, نیکوکاری , صلاح و پاکی , برگزیدگی , هدایت ,و برخورداری از نعمت خدا. مـعـنـای این صفات و نیز معنای نبوت و رسالت وسخن گفتن خدا با موسی , در جای خود از این کتاب بحث کرده ایم . خـداونـد از کـتـابی که بر موسی نازل فرموده , یعنی تورات , یاد کرده و آن را با صفاتی چون پیشوا ورحـمـت (سـوره احـقـاف / 12), فـرقـان و روشـنایی واندرز (انبیا / 48) و این که در آن هدایت وروشـنـایـی اسـت (مائده / 44) وصف کرده و نیزفرموده است : ((و در الواح (تورات) برای او در هرموردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم)). مـنـتـهـا, در چـند جا از قرآن کریم فرموده است که بنی اسرائیل تورات را تحریف کردند و درباره آن اختلاف ورزیدند. فـلـسـطین به دست او و ویران کردن هیکل (معبدسلیمان) و سوزاندن تورات و کوچانیدن یهود بـه بـابل در سال

پانصد و هشتاد و هشت قبل از میلاد وسپس فتح بابل به دست کورش هخامنشی در سال پانصد و سی و هشت پیش از میلاد و اجازه دادن به یهود برای بازگشت دوباره به فلسطین و نـوشـتـن تـورات بـه وسـیله عزرای کاهن از حوادث معروف تاریخند و ما در جلد سوم کتاب در قسمت داستان هاو ماجراهای حضرت مسیح (ع) به آن ها اشاره کردیم . 2 ـ داستان های موسی (ع) در قرآن . در قـرآن کـریـم نـام مـوسـی (ع) بـیش از هر پیامبردیگری آمده است و به طوری که شمرده اند, دریـکـصـد و شـصـت و شـش جای آن از وی یاد شده و درسی و شش سوره از سوره های قرآن به ماجراهای آن حضرت به اجمال یا تفصیل اشاره شده است . موسی (ع) از همه پیامبران بیشتر معجزه دارد و درقرآن کریم مقدار زیادی از معجزات درخشان او یادشده است , مانند تبدیل شدن عصایش به اژدها, یدبیضا, طوفان , هجوم ملخ ها و شپش و قورباغه وخـون , شـکـافتن دریا و فرو فرستادن گزانگبین وبلدرچین , جوشیدن چشمه ها از سنگ با زدن عصابر آن , زنده کردن مردگان , بلند کردن کوه طور برفراز سر مردم و جز این ها. در کـلام خـدای مـتـعـال گـوشـه هایی از داستان های موسی (ع) آمده , ولیکن تمامی جزئیات و دقایق آن ها را ذکر نکرده است . قـرآن کـریـم در اشاره به داستان های پیامبران وامت های آنان می باشد, به بخش هایی از آن ها که یادکردشان در جهت هدف هدایت و ارشاد مردم اهمیت دارد, بسنده کرده است . ایـن بـخـش هـایی که شامل کلیاتی از داستان های موسی می باشد, عبارتند از این که وی در مصر دریک خانواده اسرائیلی دیده به جهان گشود و تولد اودر زمانی بود که به دستور فرعون نوزادان پسربنی اسرائیل را سر می بریدند. صـنـدوقـی نهاد و آن را در نیل انداخت و فرعون او راگرفت و به مادرش برگردانید تا او را شیر دهد وبزرگ کند و بدین ترتیب موسی (ع) در خانه فرعون نشو و نما یافت . وقـتـی بـه سـن بـلـوغ رسید, یکی از قبطیان را کشت و از ترس این که فرعون و درباریانش او را به قصاص آن مرد بکشند, به مدین گریخت . او در مـدیـن نـزد شـعـیب پیامبر(ع) ماند و با یکی از دختران او ازدواج کرد و پس از آن که مدت مـقـرربـرای خدمت به شعیب را به پایان رساند و با خانواده خود راهی مصر شد, از جانب کوه طور آتش دید وچون در آن شب تار راه را گم کرده بودند, موسی خانواده خود را در همان جا که بودند مـتـوقف کرد وخودش به طرف آن آتش رفت تا مقداری آتش برایشان بیاورد یا چنانچه کسی کنار آتش باشد راه را از او بپرسد. سـاحـل راسـت وادی در آن سـرزمـیـن پربرکت , ازدرخت به او ندا داد و با وی سخن گفت و به رسـالـتش برگزید و نه آیت پیامبری از جمله معجزه عصا و یدبیضا را به او داد و وی را برای ابلاغ پیام الهی به فرعون و فرعونیان و نجات بنی اسرائیل انتخاب کردو دستور داد به سوی

فرعون برود. موسی (ع) نزد فرعون رفت و او را به آیین حق فراخواند و از وی خواست تا بنی اسرائیل را با وی روانه کند و دست از آزار و شکنجه شان بردارد ومعجزه عصا و ید بیضا را به فرعون نشان داد. فرعون زیربار نرفت و با حربه جادوی جادوگران به جنگ موسی (ع) رفت . جادوگران با جادوگری های خود اژدها و مارهانمودار ساختند. و ناگاه عصا به اژدهایی تبدیل شد و تمامی آن جادوها را بلعید. ما به خدای جهانیان , خدای موسی و هارون , ایمان آوردیم . فشرد و جادوگران را تهدید کرد و ایمان نیاورد. موسی (ع) همچنان فرعون و درباریانش رادعوت می کرد و نشانه های نبوت خویش همچون طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون را یکی پس از دیگری به آنان نشان می داد. استکبار و گردنکشی خود پای می فشردند و هرگرفتاری و بلایی که بر سرشان می آمد, می گفتند :ای موسی , پروردگارت را به عهدی که نزد تو داردبرای ما بخوان . حتما به تو ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را قطعابا تو روانه خواهیم ساخت . را که تا مدتی برایشان مقرر شده بود از ایشان برطرف می کرد دوباره پیمان شکنی می کردند. لذا, خداوند به موسی دستور داد بنی اسرائیل راشبانه حرکت دهد و آنان حرکت کردند و رفتند تااین که به ساحل دریا رسیدند. خود به تعقیب آنان پرداخت و همین که دو گروه یکدیگر را دیدند, دار و دسته موسی گفتند : به مامی رسند. با من است و به زودی راهنماییم می کند. فرمان آمد که با عصایش به دریا بزند و همین که زدآب شکافته شد و بنی اسرائیل از دریا گذشتند وفرعون و سپاهیانش به دنبال آنان وارد دریا شدند ووقتی همگی وارد شدند, خداوند آب را از هر طرف سر به هم آورد و همه فرعونیان را غرق کرد. پس از آن که خداوند بنی اسرائیل را از دست فرعون و سپاهیانش نجات داد و آنان را به خشکی رساند که در آن نه آبی بود و نه علفی . را مورد لطف و کرامت خویش قرار داد و گزانگبین و بلدرچین برایشان نازل کرد و به موسی دستور دادعصایش را به سنگ زد و دوازده چشمه از آن جوشیدو هریک از تیره های بنی اسرائیل به دنبال آبشخورخود رفت و از آن چشمه ها نوشیدند و از گزانگبین و بلدرچین خوردند و ابر بر سرشان سایه افکند. آن گاه خداوند با موسی وعده گذاشت که چهل شب به کوه طور برود, تا تورات بر او نازل شود. موسی از میان قوم خود هفتاد مرد انتخاب کرد تاسخن گفتن خدای متعال را با او بشنوند. نفر مکالمه خدا با موسی را شنیدند, اما گفتند : تا خدارا آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نمی آوریم . صاعقه آنان را در حالی که می نگریستند,فروگرفت , لیکن خداوند با دعای موسی ایشان رازنده کرد و چون میقات (آن چهل شب مقرر) تمام شد, خداوند تورات را بر موسی نازل فرمود و به اوخبر داد که بعد از رفتن وی , سامری قومش را گمراه کرده و گوساله پرست شده

اند. موسی با خشم و اندوه به سوی قوم خود بازگشت و گوساله را آتش زد و خاکسترش را به دریا ریخت وسامری را طرد کرد و به او فرمود : برو که در زندگی همیشه بگویی : ((لامساس (به من دست نزنید))). به بقیه مردم هم دستور داد توبه کنند و خودشان را بکشند تا شاید توبه شان قبول شود و قبول شد. باز از پذیرفتن احکام تورات سرباز زدند تا جایی که خداوند کوه طور را برفراز سرشان بالا برد. بنی اسرائیل , از خوردن گزانگبین و بلدرچین نیز به تنگ آمدند و گفتند : ما تحمل یک نوع غذا رانداریم و از آن حضرت خواستند تا از پروردگارش بخواهد که از روییدنی های زمین , مانند سبزیجات وخیار و سیر و عدس و پیاز برایشان برویاند. خداوند به آنان دستور داد به سرزمین مقدسی که خداوند برایشان مقرر فرموده است وارد شوند لیکن بنی اسرائیل زیر بار نرفتند. را بر ایشان حرام کرد و آنان را به سرگردانی گرفتارساخت به طوری که مدت چهل سال در بیابان سرگردان بودند. یکی دیگر از ماجراهای موسی (ع) که خداونددر سوره کهف از آن یاد کرده , رفتن او با آن جوان به مجمع البحرین برای دیدار با بنده صالح وهمراهیش با اوست تا آن که از وی جدا می شود. 3 ـ منزلت هارون (ع) نزد خداوند و مقام عبودیت وبندگی او. خدای متعال در سوره صافات هارون (ع) را درمنت (پیامبری) و دادن کتاب و هدایت به راه راست و سلام و درود گفتن از نیکوکاران و از بندگان مؤمن خدا بودن , با موسی (ع) شریک کرده (صافات / 122ـ 114) و او را مرسل (طه / 47) و نبی (مریم / 53) واز کسانی که به آنان نعمت داده (مریم / 58) شمرده و او را در صفات نیکوی دیگر پیامبرانی که درسوره انعام نامشان را برده , صفاتی مانند نیکوکاری و صلاح و برتری و برگزیدگی و هدایت , با آنان شریک قرار داده است (انعام / 88 ـ 84). در دعای موسی در شب طور آمده است : ((و ازخاندانم برای من وزیر و دستیاری قرار ده . هارون را. کارم شریک من گردان . و بسیار یادت کنیم . هارون (ع) در همه جا همراه برادرش بود و درعموم کارهایش با او شرکت داشت و در راه رسیدن به کلیه اهداف و مقاصدش وی را کمک می کرد. در قرآن کریم داستان خاصی از هارون نیامده است , مگر همان قضیه جانشینی او برای برادرش در آن چهل روزی که موسی به میقات رفت و به برادرش هارون فرمود : جانشین من در میان قوم باش و اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن . ولی هنگامی که موسی با خشم و اندوه به سوی قوم خود که گوساله پرست شده بودند برگشت , الواح تورات را انداخت و سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید. مردم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرابکشند. ستمکاران یکی قرار مده . من و برادرم را بیامرز و ما را در پناه رحمت خوددرآور و تو مهربانترین مهربانانی . 4 ـ داستان موسی

(ع) در تورات فعلی . داستان های موسی در اسفار پنجگانه تورات ـ به استثنای سفر اول ـ , یعنی در اسفار خروج ولاویان و عـدد و تـثنیه , آمده است و در این اسفارجزئیات داستان های او از ولادت تا وفاتش و نیزاحکام و شـرایـعـی کـه بـه او وحی شده ذکر شده است ,منتها میان آن چه که تورات از سرگذشت موسی نقل کرده با آن چه در قرآن آمده اختلافاتی نه چندان کم وجود دارد. یـکی از مهمترین موارد اختلاف , این است که به گفته تورات , ندا آمدن به موسی و سخن گفتن خـدابـا او از طریق درخت در سرزمین مدین و پیش اززمانی بوده که وی با خانواده خود به سمت مصرحرکت کرد. یـثـرون ((17)) , کاهن مدیان , را می چرانید, گوسفندان رابه آن طرف صحرا راند به حوریب , کوه خـدا, آمد وفرشته خدا در شعله آتش از میان بوته ای بر وی ظاهر شد و خداوند او را ندا داد و با وی سخن گفت وبرای نجات بنی اسرائیل به سوی فرعون فرستادش . یـکـی دیـگـر از مـوارد مـهم اختلاف این است که به گفته تورات , آن فرعونی که موسی به سوی اوفـرسـتـاده شـد, هـمان فرعونی نبود که موسی را از نیل گرفت و تربیتش کرد و موسی پس از کشتن آن مردقبطی از ترس این که مبادا به قصاص خون او کشته شود, از چنگ فرعون گریخت . یـکی دیگر از موارد اختلاف این است که تورات از ایمان آوردن ساحران پس از آن که عصاهای خود را افکندند و تبدیل به مار شدند وعصای موسی همه آن ها را بلعید, سخنی به میان نیاورده . فـرعون بودند و در معجزه های خون و قورباغه ها نیزبه مقابله با موسی برخاستند و از طریق سحر وجادوهای خود همان کارهایی را کردند که موسی (ع)با معجزه کرد. یـکـی دیـگر از موارد اختلاف این است که تورات می گوید آن کسی که برای بنی اسرائیل گوساله ساخت هارون نبی , برادر موسی (ع) بود,زیرا وقتی بنی اسرائیل دیدند که موسی در مراجعت از کوه طـور دیـر کـرد, هـمـه نـزد هـارون جـمـع شدند و به او گفتند : برخیز و برای ما خدایانی بساز تاپیشاپیش ما حرکت کنند. ما را از سرزمین مصر بیرون آورد معلوم نیست چه بر سرش آمده است . گـوشـوارهـای طـلایـی را کـه در گوش های زنان وپسران و دختران شماست بیرون کرده نزد من بیاورید. در گوش هایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند و هارون آن ها را از دست ایشان گرفت وآن را با قلم نقش کرد و از آن گوساله ای ریخته شده ساخت . تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند. در آیات قرآن به این موارد از داستان های موسی (ع) که در تورات آمده گوشه هایی زده شده که بر شخص متدبر در آیات قرآن پوشیده نیستند. عـلاوه بر این موارد, اختلافات جزئی فراوان نیزوجود دارد, مانند داستان کشتن مرد قبطی که به گفته تورات ,دو طرف دعوا در روز دوم اسرائیلی بوده اند. هـمـچـنـیـن در تـورات آمـده اسـت کـه آن کسی که عصا انداخت و همه مارهای جادوگران را بلعید,هارون بود

که به دستور موسی عصا را انداخت . در تـورات , از داسـتـان انـتـخـاب هـفـتاد نفر برای رفتن به میقات و فرود آمدن صاعقه بر آنان و زنده کردنشان بعد از مرگ سخنی به میان نیامده است . هـمـچـنـیـن در تـورات آمـده اسـت کـه الـواحی که موسی در مراجعت از کوه با خود آورد و به زمین انداخت , دو لوح سنگی به نام لوح شهادت بوده اند. ایـن هـا و مطالب دیگری از این قبیل , مواردی هستندکه در آن ها میان تورات و قرآن اختلاف وجود دارد.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 13)) موسی و خضر.

موسی و خضر(ع).

قرآن . ((و (یـاد کـن) هـنگامی را که موسی به جوان (همراه)خود گفت : دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریابرسم , هر چند سال ها سیر کنم . بچه یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دوبود و پدرشان مردی نیکوکار بود. خواست آن دو یتیم به حد رشد برسند و گنجینه خود را ـکه رحمتی از جانب پروردگارت بود ـ بیرون آورند. کارها را من خودسرانه انجام ندادم . که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی)). ـ امام صادق (ع) : خضر, پیامبری مرسل بود که خداوند تبارک و تعالی وی را به سوی قومش فرستاد و او آنـان را بـه یـگـانـه دانستن خدا و اقرار به پیامبران و فرستادگان او وکتاب هایش فراخواند و مـعـجـزه اش این بودکه روی هر چوب خشک یا زمین بی علفی می نشست , سبز می شد و از این رو خضرنامیده شد. ـ شـیـخ صدوق : خضر از این رو خضرنامیده شد که روی زمین خشک و بی علفی نشست و آن زمین سبزه زار شد و لذا او را خضرگفتند. ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند برادرم موسی رارحمت کند, خجالت کشید و آن حرف رازد. شگفت ترین عجایب را می دید. ـ امام باقر یا امام صادق (ع) : اگر موسی شکیبایی می کرد, بی گمان آن مرد عالم هفتاد, اعجوبه به او نشان می داد. ـ پیامبر خدا(ص) : رحمت خدا بر ما و برموسی . همسفر خود شگفتی ها می دید. ((اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم , دیگربا من همراهی مکن و از جانب من قطعامعذور خواهی بود)). ـ حـسـن بـن سـعـیـد لـحمی : برای یکی ازهمکیشان ما دختری به دنیا آمد و او خدمت حضرت صادق (ع) رسید. این که دختردار شده است ناراحت یافت , به او فرمود : فکر کن اگر خداوند به تو وحی می کرد : من بـرای تـو انـتـخاب کنم یا خودت انتخاب می کنی ,چه می گفتی ؟ آن مرد عرض کرد : می گفتم : پروردگارا, تو برای من انتخاب کن . (این دختر را) برای تو انتخاب کرده است . سپس فرمود : آن پسربچه ای را که آن مرد عالم (خضر), زمانی که موسی همراهیش می کرد, کشت و خداوند فرموده است : ((پس , خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد)),خداوند به عوض او به پدر و مادرش دختری داد که هفتاد پیامبر به دنیا آورد. ـ امـام بـاقـر(ع) : وصـی موسی بن عمران ,یوشع بن نون بود و او همان جوانی است که خداوند در کتاب خود از وی یاد کرده است . ـ امـام صـادق (ع) : مـسـجد سهله , اقامتگاه آن سواره است , عرض شد : آن سواره کیست ؟ فرمود : خضر(ع). ـ امام رضا(ع) : خضر از آب زندگی نوشید و از این رو زنده است و تا روزی که در صور دمیده شود نمی میرد. می آید و سلام می کند و ما صدایش رامی شنویم

اما خودش را نمی بینیم . اسمش برده شود, حاضر می شود. هریک از شما نام او را برد, به وی سلام دهد. هـر سـال در مـوسم حج حاضر می شود و تمام مناسک را به جا می آورد و در عرفه می ایستد و برای دعای مؤمنان آمین می گوید. قائم ما در زمان غیبتش قرار دهد و به وسیله او, وی را از تنهایی به در آورد. بحثی تاریخی در دو فصل . 1 ـ داستان موسی و خضر در قرآن . خـداونـد سـبـحـان بـه مـوسـی وحـی کـرد کـه یکی ازبندگان او از دانشی برخوردار است که مـوسـی برخوردار نیست و به وی گفت اگر به مجمع البحرین برود, او را در آن جا خواهد یافت و در هرجا که ماهی مرده زنده شد (یا ماهی ناپدید شد) اوهمان جاست . موسی تصمیم گرفت که آن مرد دانا را ببیند و درصورت امکان پاره ای از دانش او را فرا گیرد. این تصمیم خود را با جوان خود در میان گذاشت وهر دو به سمت مجمع البحرین حرکت کردند و یک عدد ماهی مرده با خود برداشتند و رفتند تا به مجمع البحرین رسیدند. جا کنار ساحل , تخته سنگی بود. سنگ تکیه دادند تا لختی بیاسایند. شدند و آن را از یاد بردند. کـرد و زنـده شـد و بـه دریـا افـتاد, یا در همان حال که مرده بود به آب افتاد و زیر آب رفت و آن جوان ماهی را می دید و از کار آن به شگفت آمده بود. منتها یادش رفت که قضیه را به موسی بگوید. بـرخاستند و رفتند تا آن که از مجمع البحرین گذشتندو چون بار دیگر خسته شدند موسی به او گفت :غذایمان را بیاور که در این سفر سخت خسته وکوفته شده ایم . صـحـنـه عـجیبی که از آن دیده بود افتاد و به موسی گفت : وقتی به پناه آن تخته سنگ رفتیم , ماهی زنده شد و به دریا افتاد و شناکنان به زیر آب رفت ومن می خواستم موضوع را به تو بگویم اما شـیـطـان ازیـادم بـرد (یا در جای تخته سنگ , ماهی را فراموش کردم و به دریا افتاد و در آب فرو رفت). موسی گفت : این همان است که ما در جستجو وطلب آن بودیم . هـمـان راهـی که آمده بودند برگشتند و در آن جابنده ای از بندگان خدا را که خداوند از جانب خودرحمتی به او داده و علمی لدنی عطایش کرده بود,یافتند. خواهش کرد اجازه دهد دنبالش برود و او پاره ای ازدانش و رشدی که خداوند ارزانیش کرده است بدوبیاموزد. کـارهـایـی را کـه از مـن مـشـاهـده خواهی کرد و تاویل وحقیقت آن ها را نمی دانی , نداری , زیرا چگونه می توانی در برابر کارهایی صبر و شکیبایی کنی که از راز آن ها اطلاع نداری ؟ موسی قول داد که به خواست خدا صبر خواهد کرد و در هیچ کاری نافرمانی و مخالفت او نکند. و وعـده اش گـفـت : اگـر از من پیروی کردی , نبایددرباره هیچ چیز از من سؤال کنی تا این که خودم پیرامون آن برایت توضیح دهم . پس , موسی و آن مرد دانا به راه افتادند تا برکشتیی نشستند که عده ای سرنشین داشت . آن چه در ذهن آن دانا می گذشت بی خبر بود. مرد دانا کشتی را سوراخ کرد, به طوری که بیم غرق شدن آن می رفت . داشت و

وعده ای را که داده بود از یادش برد. او گفت : کشتی را سوراخ کردی که سرنشینان آن راغرق کنی ؟ کار ناروایی کردی . نـگفتم که تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی ؟ موسی از این که وعده خود را فراموش کرده اسـت عـذر خـواهـی کـرد و گفت : مرا به سبب آن چه فراموش کرده ام مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر. آن دو به راه خود ادامه دادند, تا به نوجوانی رسیدند. خـودداری کـنـد و بـر او خـرده گرفت که : شخص بی گناهی را بدون آن که مرتکب قتلی شده باشد,کشتی ؟ راستی که کار ناپسندی مرتکب شدی . دانـا دوبـاره گفت : آیا به تو نگفتم که هرگزنمی توانی همپای من صبر کنی ؟ این بار موسی دیگر عذری نداشت که بیاورد و بدان وسیله ازمفارقت او که بدان راضی نبود, جلوگیری کند. او خـواسـت کـه مصاحبتش مشروط به سؤالی دیگرباشد, اگر برای بار سوم سؤال کرد از وی جدا شود. مـوسـی مـهـلـت خـواهی خود را چنین بیان داشت : اگراز این پس چیزی از تو پرسیدم , دیگر با من همراهی مکن و از جانب من قطعا معذور خواهی بود. آن دو مجددا به راه خود ادامه دادند, تا به آبادیی رسیدند. آبادی غذا خواستند. نکرد. آستانه فرو ریختن بود به طوری که مردم از نزدیک شدن به آن پرهیز می کردند. درست کرد. مـی تـوانـستی بابت آن مزدی بگیری و از این طریق سد جوع کنیم , زیرا ما به این دستمزد احتیاج داریم واین مردم هم از ما پذیرایی نکردند. مـرد دانـا گـفـت : اینک زمان جدایی ما ازیکدیگر فرا رسید و من تو را از راز کارهایی که دیدی و نتوانستی آن ها را تحمل کنی آگاه می سازم . سـپـس گفت : اما آن کشتی , از آن بینوایانی بود که دردریا کار می کردند و از طریق آن زندگی خود رامی گذراندند و چون آن طرف آنان پادشاهی بود که کشتی ها را به زور می گرفت , لذا آن را سوراخ کردم تا معیوب باشد و پادشاه به آن رغبت نکند. و امـا آن نـوجـوان , خـودش کافر بود حال آن که پدر و مادرش مؤمن بودند و اگر او زنده می ماند باکفر و طغیان خود آنان را هم منحرف می کرد. رحمت الهی شامل حال آنان شد و به من دستور داداو را بکشم تا خداوند به جای او فرزندی پاکتر ومهربانتر به ایشان عوض دهد و من هم او را کشتم . و امـا آن دیـوار, مـتـعـلق به دو پسر بچه یتیم در این آبادی بود و زیر آن گنجی بود که به ایشان تـعـلق داشت و چون پدرشان مردی درستکار بود, به خاطر پاکی پدرشان , رحمت الهی شامل حال آن دوشـد و به من دستور داد آن دیوار را بسازم تا این که سر پا بماند و آن دو پسر بچه به سن بلوغ برسند وگنج خود را بیرون آورند. گنج پدیدار می شد و مردم آن را غارت می کردند. آن گاه گفت : این کارهایی که کردم , خودسرانه انجام ندادم . نیز آن بود که به تو گفتم . 2 ـ داستان خضر(ع). در قـرآن از خـضـر(ع) جـز در هـمین داستان سفرموسی به مجمع البحرین , در جای دیگر یادی نـشده و از مجموع

اوصاف او تنها همین را فرموده است که : ((پس , بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود به اودانشی آموخته بودیم)). از روایـات نـبـوی یـا روایاتی که از طریق ائمه اهل بیت (ع) درباره داستان خضر آمده نیز مطالبی به دست می آید. امـام صـادق (ع) آمـده اسـت که خضر پیامبری مرسل بود که خداوند تبارک و تعالی او را به سوی قـومـش فـرسـتاد و او مردم را به سوی توحید و اقرار به انبیا وفرستادگان خدا و کتاب های او فرا خواند ومعجزه اش این بود که روی هر چوب خشک یازمین بی علفی می نشست , سبز می شد. خضر نامیده شد و نام اصلیش تالیا بن مالک بن عامربن ارفخشد بن سام بن نوح است . مـؤیـد ایـن حـدیـث در عـلـت نامگذاری او به خضرمطلبی است که در ((الدر المنثور)) به نقل از عـده ای ازصـاحـبـان کـتب حدیثی , از ابن عباس و ابوهریره ازرسول خدا(ص) نقل شده است که فرمود : خضر رابدین جهت خضر نامیدند که بر پوستی سفید نمازگزارد و آن پوست سبز شد. در بـرخـی اخـبـار, مـانـند روایتی که عیاشی از بریداز یکی از صادقین (ع) نقل کرده , آمده است که خضر و ذوالقرنین دو مرد عالم بودند و پیامبرنبودند. نازل شده خالی از این ظهور نیست که وی پیامبربوده است . حالی که در آن آیات آمده که بر او حکم نازل شده است ؟ . از اخـبـار پـراکـنـده ای کـه از ائمـه اهـل بیت رسیده ,بر می آید که خضر(ع) زنده است و هنوز از دنیانرفته . بندگان خود را عمری طولانی دهد و تا مدتی دور ودراز زنده اش نگه دارد. بودن این امر نداریم . در بـرخـی روایـات کـه از طـرق عـامـه نـقـل شـده ,علت این طول عمر چنین ذکر شده که وی فرزندبلافصل آدم است و اجلش به تاخیر افتاده است تادجال را تکذیب کند. آدم (ع) دعا کرد که او تا روز قیامت زنده بماند. تـعـدادی روایـات کـه از طـرق شـیعه و سنی رسیده ,آمده است که وی از چشمه زندگی که در دل تاریکی هاست نوشید. پـیـشـاپـیـش لـشـکـر ذوالـقـرنـیـن که در طلب آب حیات بود, قرار داشت و روزی خضر شد و روزی ذوالقرنین نشد. آحـاد و غیر قطعی هستند و از قرآن یا سنتی که به درستی آن یقین باشد یا عقل , دلیلی بر درستی آن هاوجود ندارد. دربـاره خـضـر داسـتـان ها و حکایت ها و همچنین روایات فراوانی وجود دارد که هیچ خردمندی به آن ها اعتماد و تکیه نمی کند. کـه مـی گوید : چهار نفر از پیامبران زنده اند : دو نفرآنان , یعنی عیسی و ادریس در آسمانند و دو نفردیگر, یعنی خضر و الیاس در روی زمین هستند. خضر در دریا به سر می برد و الیاس در خشکی . هـمـچـنـیـن در روایـت عـقـیـلـی از کعب آمده است :خضر در میان دریای بالا و دریای پایین , روی مـنبری قرار دارد و حیوانات دریایی دستور دارند که به حرف او گوش دهند و فرمانبردارش باشند و همه روزه صبح و شام ارواح به وی عرضه می شوند. نیز در روایت کعب الاحبار آمده

است که خضر پسرعامیل با عده ای از یاران خود بر کشتی نشست , تـا بـه دریـای هـنـد, یعنی همان دریای چین , رسید و به یاران خود گفت : ای یاران , مرا به سوی دریاسرازیر کنید. سرازیر کردند. دیدی ؟ خداوند عجب اکرامی به تو کرد که در این مدت در اعماق دریا محفوظ ماندی . یـکـی از فـرشـتگان نزد من آمد و گفت : ای آدمیزاده خطاکار, از کجا می آیی و به کجا می روی ؟ گفتم :می خواهم ته این دریا را ببینم . مـی تـوانـی به ته آن برسی ؟ از زمان داود(ع) مردی به دریا افکنده شد ولی هنوز به یک سوم عمق آن نرسیده است با این که از آن زمان سیصد سال می گذرد. داستان ها و حکایت های نادر می باشند.

نبوت 2 ((نبوت خاصه 1 / 14 ـ اسماعیل)).

اسماعیل (ع).

قرآن . ((و در این کتاب از اسماعیل یاد کن زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود. و زکات فرمان می داد و همواره نزد پروردگارش پسندیده (رفتار) بود)). ـ امـام صـادق (ع) : اسـمـاعـیلی که خدای عزوجل در کتاب خود فرموده است : ((دراین کتاب از اسماعیل یاد کن . فرزند ابراهیم نیست . پـیـامـبران بود که خداوند عزوجل او را به سوی قومش فرستاد و آن ها او را گرفتند وپوست سر و رویش را کندند. وی آمد و گفت : خداوند مرا نزد تو فرستاده است , هر دستوری که می خواهی به من بده . او گفت : من به آن چه با حسین (ع) می شوداقتدا می کنم . ـ اسماعیل , فرستاده ای پیامبر بود. قومش بر او مسلط شدند و پوست سر وصورتش را کندند.

پـروردگـار جهانیان آمد و گفت : پروردگارت تو را سلام می رساند و می گوید: آن چه را باتو شد دیدم . تو اطاعت کنم . به من بده . علی (ع)سرمشق من است . ـ امـام رضـا(ع) بـه سلیمان جعفری فرمود :آیا می دانی چرا اسماعیل را صادق الوعد(خوش قول) گفته اند؟ عرض کردم : نه . فرمود : با مردی وعده کرده بود و یک سال به انتظار او نشست . ـ در تـفـسیر قمی , ذیل آیه ((واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد)) آمده است که امام فرمود: اسماعیل وعده ای گذاشت و یک سال منتظر طرف نشست . اسماعیل پسر حزقیل است . علامه طباطبائی رضوان اللّه علیه بعد ازنقل این حدیث می گوید : وعده ای که آن جناب داد ـ که در جـای خـود منتظر دوستش بماند ـمطلق بود یعنی مقید نکرده بود که یک ساعت یا یک روز یا فلان مدت برایش صبرکند. سـاخـت تا به وعده مطلق (و بدون سر رسید)خود وفا کند و در همان جایی که به دوستش وعده داده بود چندان بایستد تا وی برگردد. صفت وفا و پایبندی به قول و قرار, مانندیگر صفات نفسانی مثل محبت و خواست و عزم و ایمان و

اعتماد و تسلیم , مراتب مختلفی دارد که بر حسب اختلاف مراتب علم و یقین متفاوت می شود. یـک مـرتبه از ایمان با هر خطا و گناهی می سازد و آن پایین ترین مرتبه ایمان است و همین مرتبه پیوسته رشد می کند و خالص و خالص تر می شود تا جایی که از هر گونه شرک خفی و ناپیدایی پاک مـی گـردد و درنـتـیـجـه , دل بـه چـیزی جز خدا تعلق پیدانمی کند, حتی التفاتی هم به غیر او نمی نمایدو این عالیترین مرتبه ایمان است , وفای به وعده نیز دارای مراتب است . مـراتـب آن ایـن است که قول بدهد مثلا یک یا دو ساعت در جایی منتظر بماند و چون کاردیگری برایش پیش آمد, از آن جا برود. وفای به عهد عرفا بر این صدق می کند. ایـن مـرتـبـه بالاتر این است که آن قدر منتظربایستد تا با فرارسیدن شب یا امثال آن معمولا دیگر امیدی به آمدن طرف نباشد. در این صورت اطلاق وعده با یاس از آمدن مقید می شود باز بالاتر از این مرتبه , آن است که آن قدر منتظر بماند تا دوستش بیایدهر چند زمان انتظار به درازا کشد. نفوس قوی که مراقب گفتار و کردار خودهستند, هیچ وقت قولی نمی دهند مگر این که بتوانند به آن عمل کنند و همین که قولی دادند, هیچ مانعی آن ها را از به کار بستن آن باز نمی دارد. در روایـت آمـده اسـت کـه پـیامبر(ص) درمکه به یکی از اصحاب خود قول داد که نزدخانه کعبه منتظرش بماند تا برگردد. در پی کار خود رفت و قول و قراری را که باپیامبر داشت از یاد برد. در آن جا منتظر وی ماند تا این که یکی ازمردم متوجه موضوع شد و به آن مرد خبرداد و او آمد و از پیامبر عذرخواهی کرد. آری , این مقام صدیقین است که هیچ سخنی نگویند, مگر آن چه که بدان عمل کنند.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 15)) الیاس .

الیاس (ع).

قرآن . ((و الیاس از پیامبران بود. گفت : آیا پروا نمی کنید؟ آیا بعل را (به خدایی) می خوانیدو بهترین آفرینندگان را وا می گذارید؟ خدا را که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست . تکذیب کردند و آنان از احضار شدگانند. مخلص خدا. گذاشتیم . را پاداش می دهیم . ((و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس , همگی ازصالحانند)). ـ پیامبر خدا(ص) : بر شما باد خوردن کرفس , زیرا که آن خوراک الیاس و الیسع ویوشع بن نون بوده است . گفتاری درباره داستان الیاس (ع). 1 ـ داستان او در قرآن . در قرآن کریم نام الیاس (ع) جز در این جاو در سوره انعام که از هدایت پیامبران یادمی کند و می فرماید : ((و زکریا و یحیی وعیسی و الیاس همگی از صالحان بودند)), درجای دیگر ذکر نشده است . این سوره از سرگذشت او تنها همین مطلب را بیان کرده است که وی قومی را که بعل می پرستیدند, به بندگی خداوند فراخواند واز میان آن ها عده ای به او ایمان آوردند ومؤمنانی مخلص شدند و دیگران که اکثریت مردم را تشکیل می دادند, آن بزرگوار راتکذیب کردند و آنان از احضار شدگانند. خداوند سبحان در سوره انعام از او همان مدح و ستایشی را به عمل آورده که نسبت به عامه پیامبران کرده است و در این سوره بابرشمردنش از بندگان مؤمن و نیکوکارخویش وی را مدح کرده و با سلام بر او درودفرستاده است , بنابر قرائت مشهور ((سلام علی ال یاسین)). 2 ـ احادیث درباره الیاس . درباره الیاس (ع)اخبارگوناگون ناهمسازی وارد شده و این مطلب درباره غالب اخباری که در داستان های پیامبران آمده و بازگو کننده امور عجیب وشگفت آور می باشند, صادق است . ابن مسعود روایت شده که الیاس همان ادریس است . پیامبر(ص) روایت شد که خضر همان الیاس است . روایت شده که الیاس زنده است و تا زمانی که اولین نفخه در صور دمیده شود همچنان زنده است و نمی میرد. نقل شده است که الیاس از خداوند خواست تا وی رااز دست قومش آسوده گرداند و خداوند مرکبی به شکل اسب و به رنگ آتش برایش فرستاد و الیاس روی آن پرید و رفت و خداوند بر او پر و نورپوشاند و لذت خوراک و آشامیدنی را از او گرفت ودر شمار فرشتگان در آمد. شده که الیاس صاحب کوه ها و دشت هاست و اوهمان کسی است که خداوند وی را ذوالنون نامیده است . صحراهاست و خضر گماشته شده بر کوه ها. نقل شده است که الیاس پیامبر(ص) را در یکی ازسفرهایش دیدار کرد و باهم به گفتگو نشستند وسپس مائده ای از آسمان برای آن دو فرود آمد و هردو از آن خوردند و به من هم خوراندند و سپس الیاس از رسول خدا

و من خداحافظی کرد و او رادیدم که بر بالای ابرها به طرف آسمان رفت .
مطالب دیگری از این قبیل . در برخی اخبار شیعه آمده است که الیاس زنده وجاودانه است , اما این اخبار ضعیف هستند و ظاهرآیات داستان الیاس این مطلب را تایید نمی کند. در کتاب بحار, ذیل داستان الیاس , از ((قصص الانبیا)) به سند خود از صدوق و او به سندش ازوهب بن منبه ـ این حدیث را ثعلبی نیز در((العرائس)) از ابن اسحاق و دیگر علمای اخبارمفصل تر آورده است ـ حدیث بسیار مفصلی آمده که خلاصه اش بدین شرح است : بعد از تجزیه شدن سلطنت بنی اسرائیل و تقسیم آن در میان ایشان ,یکی از تیره های بنی اسرائیل به بعلبک کوچ کرد. این تیره پادشاهی داشتند که بتی به نام بعل می پرستید و مردم را به عبادت آن وادار می کرد. او زن بدکاره ای داشت که قبل از وی با هفت پادشاه دیگر ازدواج کرده و نود فرزند زاییده بود. هر وقت پادشاه به جایی می رفت این زن را جانشین خود می کرد تا در بین مردم حکم براند. کاتبی داشت مؤمن و دانشمند که سیصد تن ازمؤمنانی را که همسر پادشاه قصد کشتن آنان راداشت از دست او نجات داده بود در همسایگی کاخ پادشاه , مرد مؤمنی می زیست که باغی داشت وپادشاه به این همسایه خود احترام می گذاشت و او راگرامی می داشت . یک بار در غیاب پادشاه , زن او این همسایه مؤمن را به قتل رسانید و باغ او را غصب کرد. پادشاه برگشت و از جریان باخبر شد, زنش را موردعتاب و سرزنش قرار داد. بهانه ها شاه را راضی کرد. متعال سوگند یاد کرد که اگر توبه نکنند, از آن دوانتقام می گیرد. فرستاد تا به عبادت و بندگی خدا دعوتشان کند و اوبه پادشاه و زنش خبر داد که خداوند چنین سوگندی خورده است .
قصد شکنجه و قتل او را کردند. به صعب العبورترین کوهی که در آن جا بود, فرارکرد و هفت سال در آن جا به سر برد و از گیاهان ومیوه درختان سد جوع می کرد. در این میان , خداوند یکی از فرزندان شاه را که بسیار دوستش می داشت , به مرضی مبتلا کرد. برای شفای فرزند به بعل متوسل شد, اما نتیجه ای نگرفت . از تو در خشم است . را نزد الیاس فرستاد تا با فریب و خدعه او رادستگیر کنند. فروفرستاد و همه را سوزاند. افراد شجاع و دلاور خود را به همراه آن کاتب مؤمن روانه کرد.
همراه او رفت . دنیا برد و غم مرگ او پادشاه را از الیاس بی خبرساخت و الیاس سالم به محل خود بازگشت . چون مدت اختفای الیاس به درازا کشید, از کوه پایین آمد و در منزل مادر یونس بن متی پنهان شد. یونس در آن هنگام کودکی شیرخوار بود. شش ماه دوباره الیاس به کوه رفت و دست بر قضابعد از رفتن او, یونس درگذشت . جستجوی الیاس بیرون رفت و او را پیدا کرد و ازوی خواهش و التماس کرد و الیاس هم دعا نمود وخداوند با دعای او یونس را زنده کرد. الیاس از خداوند خواست تا از بنی

اسرائیل انتقام گیرد و باران را بر آنان نباراند. مستجاب شد و خداوند بنی اسرائیل را گرفتار قحطی و خشکسالی کرد. ستوه آورد و آنان از کرده خود پشیمان شدند و نزدالیاس آمده توبه کردند و تسلیم شدند. دعا کرد و خداوند بر آنان باران فرستاد و ایشان راسیراب و زمین هایشان را زنده کرد. شدن دیوارها و نبود بذر غله به الیاس شکایت کردند. بده نمک بکارند و خداوند از آن برایشان نخودرویانید, همچنین شن بکارند و از آن شن هم برایشان ارزن رویاند. پـس از آن کـه خداوند گرفتاری را از آنان برطرف ساخت , پیمان شکنی کردند و به حالتی بدتر از حالت نخست خود بازگشتند. الیاس را دلتنگ ساخت و از خداوند خواست تا او رااز شر آنان خلاص کند. او فـرسـتـاد و الیاس روی آن پرید و خداوند او را به آسمان بالا برد و به وی بال و پر و نور داد و در شمارفرشتگان درآمد. پس از آن , خداوند دشمنی را بر آن پادشاه وهمسرش مسلط ساخت و او به سوی آن دو حرکت کرد و بـر آنـان غـلبه کرد و هر دو را کشت و لاشه آن ها را در باغ همان مرد مؤمنی انداخت که پادشاه و زنش او را کشته و باغش را غصب کرده بودند. چـنـانـچـه شـما خواننده عزیز در داستانی که این روایت آورده است دقت کنید, در ضعیف بودن آن شک نخواهید کرد.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 16)) یسع .

یسع (ع).

قرآن . ((و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور (که) همه از نیکانند)). ((و اسماعیل و یسع و یونس و لوط, که جملگی را برجهانیان برتری دادیم)). ـ امـام رضا(ع) ـ در مباحثه خود با جاثلیق نصرانی ـ : یسع نیز همان کارهای عیسی (ع)را می کرد : روی آب راه مـی رفـت ,مـردگـان را زنـده می کرد, کور مادرزاد و پیس را شفا می داد, با این حال امتش او را به خدایی نگرفتند.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 17)) ذوالکفل .

ذوالکفل (ع).

قرآن . ((و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را (یاد کن) که همه از شکیبایان بودند. نمودیم , چرا که ایشان از شایستگان بودند)). ((و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را یاد کن که همه ازنیکانند)). ـ امـام جـواد(ع) ـ در پـاسـخ به عبدالعظیم حسنی که پرسید نام ذوالکفل چه بود و آیا ازپیامبران مـرسـل بـوده اسـت یا نه ـ : خداوندمتعال یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبرفرستاد که سیصد و سیزده نفر آنان مرسل بودند و ذوالکفل یکی از آن مرسلین (ع)می باشد. داود(ع)مـی زیـسـت و در مـیـان مـردم مـانـنـد داودقـضاوت می کرد و جز برای خدای عزوجل خشم نگرفت . که خداوند متعال در کتاب خود از وی نام برده , آن جا که می فرماید : ((و یاد کن اسماعیل و یسع و ذوالکفل را که همه ازنیکانند)). توضیح : امین الدین طبرسی می گوید : درباره ذوالکفل اختلاف نظر است . قـتـاده و مـجـاهـد نـقـل شـده کـه وی مـردی صالح بود وپیامبر نبوده است , اما در برابر یکی از پیامبران متکفل شد که روزها را روزه بگیرد و شب ها را به عبادت سپری کند و هیچ گاه خشمگین نشود و به حق عمل کند و به این تعهد خود وفا کرد و خدا هم ازاو قدردانی نمود. بوده و نامش ذوالکفل است . خداوند ماجرای او را به تفصیل بازگو نکرده است . از ابن عباس نقل شده که ذوالکفل , همان الیاس است . نـامـیـده شـد که به معنای صاحب دو چندان است , زیراچون عمل او برتر و ارزشمندتر بود, ثواب کارهای او دو برابر ثواب کارهای دیگر مردمان روزگارش بود. الیاس بوده نه آن یسعی که خداوند در قرآن نام برده است . شد که اگر توبه کند, به بهشت رود و در این باره نوشته ای هم به او داد و پادشاه توبه کرد. بود ولی به خاطر این کارش ذوالکفل نامیده شد. کفل در لغت به معنای خط است . در کتاب النبوه به سندش از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی نظیر آن چه گذشت ذکر شده است . بیضاوی گفته است : مقصود از ذوالکفل , الیاس است و به قولی , یوشع و به قولی هم , زکریا. بعضی مورخان گفته اند : او بشربن ایوب صابراست . یسع می باشد. یوشع است و در آن جا توضیحاتی دادیم . تـبـعـیـت از اکـثـر مـورخان او را در این مرتبه آوردیم ,هرچند از خبر چنین پیداست که وی بعد ازسلیمان (ع) بوده است . و الیاس و ذوالکفل و ایوب بعد از سلیمان (ع) و پیش از مسیح (ع) می زیسته اند. ثـعـلـبـی در کـتاب العرائس می گوید : بعضی گفته اند : ذوالکفل همان بشربن ایوب صابر است کـه خـداونـد بـعـد از پدرش او را به سرزمین روم فرستاد وورومیان به او ایمان آوردند و تصدیقش کردند و ازاو پیروی نمودند. جـهـاد داد, امـا پـیـروانـش از جـهاد ترسیدند و اظهارضعف کردند و گفتند : ای

بشر, ما مردم , زندگی رادوست داریم و از مرگ خوشمان نمی آید و در عین حال خوش نداریم خدا و رسولش را نافرمانی کنیم . پس , اگر ممکن است از خدای متعال بخواه تاعمرهای ما را دراز گرداند و ما را نمیراند, مگر آن گاه که خودمان بخواهیم تا او را عبادت کنیم و بادشمنانش بجنگیم . خواهش بزرگی از من کردید و بار بسیار گرانی بردوش من نهادید. سپس بشر برخاست و نماز خواند و دعا کرد وگفت : بار خدایا, به من دستور دادی با دشمنانت جهاد کنم و تو می دانی که من اختیار کسی جز خودم را ندارم و قوم من خواهشی از من کرده اند که تو بهتراز من می دانی چیست . مؤاخذه مفرما. می برم و از کیفر تو به عفو و بخششت . به او وحی فرمود که : ای بشر, من سخن قوم تو راشنیدم و آن چه را از من خواستند به آنان دادم . عمرهایشان را دراز کردم به طوری که نخواهند مرد,مگر هر زمان که خودشان بخواهند. مطلب را برای آنان تکفل کن . آنان رساند و بدین سبب ذوالکفل نامیده شد. از آن پس ,آن مردم زاد و ولد کردند و تعدادشان زیاد شد, به طوری که شهرهایشان دیگر گنجایش آن ها را نداشت و زندگی بر آنان تیره و تلخ شد و ازفراوانی جمعیت خویش به ستوه آمدند. خواهش کردند تا از خدای متعال بخواهد آنان را به عمرهای مقدرشان بازگرداند. وحی فرمود که : سرانجام قوم تو دانستند که انتخاب من برای آنان , بهتر از انتخاب آنان برای خودشان است ؟ آن گاه , آنان را به عمرهای مقدرشان برگرداند و به اجلشان مردند. به همین دلیل جمعیت رومی ها چندان زیاد شدکه گفته می شود : پنج ششم جمعیت دنیا را رومی هاتشکیل می دهند و علت نامگذاری آن ها به رومی این است که منسوب به نیایشان روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم (ع) هستند. بشربن ایوب , تمام عمر خود را در شام به سر برد وهمان جا در گذشت . سید بن طاوس در سعد السعود گفته است : گفته شده که وی در برابر خدای متعال جل جلاله متکفل و متعهد شد که از دست قومش خشمگین نشود و ازاین رو ذوالکفل نامیده شد. یکی از پیامبران متکفل شد که هیچ گاه عصبانی نشود و ابلیس به طرق مختلف سعی کرد او را به خشم آورد, اما نتوانست . زیرا به قولی که به پیامبر زمان خویش داد و متکفل شد که هیچ گاه خشم نگیرد, وفا کرد.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 18)) لقمان .

لقمان (ع).

قرآن . ((و بـراسـتـی , لقمان را حکمت دادیم که : خدا را سپاس بگزار و هر که سپاس بگزارد, در حقیقت برای خودسپاس می گزارد و هر کس کفران ورزد, همانا خداوندبی نیاز ستوده است)). ـ شیخ طبرسی : در تفسیر آمده است که خواجه لقمان او را صدا زد و گفت : گوسفندی ذبح کن و بهترین عضو آن را برایم بیاور. گوسفندی سر برید و دل و زبانش را برای خواجه اش برد. گـفت : این دو عضو هرگاه پاکیزه باشند,پاکیزه ترین چیزند و هرگاه ناپاک شوند,ناپاکترین چیز هستند. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : حقیقتی را بگویم :لقمان پیامبر نبود, اما بنده ای بود که زیادمی اندیشید و یقینی نیکو و راستین داشت . را دوست می داشت و خدا هم دوستداراو شد ونعمت حکمت را به وی ارزانی داشت . نـیـمـروزی در حالی که خوابیده بود, ندایی به او رسید که : ای لقمان , آیا می خواهی خداوند تورا خلیفه خود در روی زمین کند تا میان مردم به حق حکم کنی ؟ لقمان در جواب آن ندا گفت :اگر پروردگارم مرا مخیر سازد, عافیت رامی پذیرم و بلا (و گرفتاری) را نمی پذیرم . اگر او اراده کرده که مرا خلیفه گرداند, به جان ودل می پذیرم , زیرا می دانم که اگر این کار را با من بکند خودش هم مرا کمک و نگهداری می کند. فـرشـتـگان که لقمان آن ها را نمی دید, گفتند :چرا, ای لقمان ؟ گفت : زیرا داوری سخت ترین و دشوارترین منزلگاه هاست و ظلم از هر سو آن را فرا می گیرد. امید نجات دارد (نه یقین به آن) و اگر راه خطاپیماید راه بهشت را اشتباه پیموده است . کـسـی در دنیا خوار و بی نام و نشان باشد و درآخرت شریف و آبرومند بهتر است , از این که در دنیا شـریـف و ارجـمـند باشد و در آخرت خوارو بی مقدار و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند,دنیا از دستش می رود و به آخرت هم نمی رسد. فرشتگان از منطق و گفتار زیبای او به شگفت آمدند. خواب به او حکمت داده شد و چون از خواب بیدار شد, سخنان حکمت آمیز می گفت و برای داود, حکیمانه وزارت می کرد. خـوشا به حالت ای لقمان , حکمت به تو داده شدو بلا و گرفتاری (خلافت و داوری میان مردم)از تو برداشته شد. ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال حماداز لقمان و حکمت او ـ : به خدا قسم که حکمت ,به سبب شرافت خانوادگی یا مال و ثروت یا زن و فرزند یا قدرت جسمی و یا زیبایی , به لقمان داده نشد. و با نشاط, پارسا, خاموش و آرام , ژرف اندیش ,پر تفکر, تیزبین , پندآموز از عبرت ها. روز نـخوابید, هیچ کس او را در حال قضای حاجت یاشتسشوی بدنش ندید, زیرا به شدت با حیا و ژرف اندیش و مراقب حرکات و سکنات خویش بود. هرگز از چیزی نخندید, چون می ترسید گناه باشد. هرگز

عصبانی نشد, هرگز با کسی شوخی نکرد, هیچ گاه برای دست یافتن به چیزی از دنیا شاد نشد وبرای از دست دادن چیزی از آن اندوهگین نگشت . زنـان بـسـیـاری گرفت و فرزندان بسیاری به دنیا آورد,اما بیشتر آنان پیش از او به سرای آخرت شتافتند واوبر مرگ هیچ یک از آنان نگریست . کـه بـا هـم بـحـث یا کتک کاری می کردند نگذشت , مگراین که آن دو را آشتی داد و با رفتن او با یکدیگردوست شدند. مگر آن که معنای آن سخن و گوینده اصلیش را از اوپرسید. مـی کـرد, بـر قـاضـیـان و پـادشاهان و دولتمردان واردمی شد و برای قاضیان از این که به چنان شـغـل خـطـرنـاکـی گـرفتار آمده اند, دلسوزی می کرد و نسبت به پادشاهان و دولتمردان که به سلطنت و قدرت دل بسته و از خدای بی خبر شده اند اظهار ترحم می نمود. او عـبـرت مـی گـرفـت و عـوامـلـی را کـه با آن بر نفس خود چیره آید و به وسیله آن ها با هوس خویش بجنگدو از شیطان دوری کند, می آموخت . بـا انـدیـشـیـدن مداوا می کرد و نفسش را با عبرت ها و به جایی سفر نمی کرد, مگر این که برایش سودمندباشد. عصمت و مصونیت از گناه ارزانیش شد. خـدای تـبـارک و تـعالی در نیمروزی که چشم ها باخواب نیمروزی آرام گرفته بود, به دسته ای ازفرشتگان دستور داد, به طوری که لقمان صدایشان را بشنود و خودشان را نبینند, او را ندا دهند و گـویند :ای لقمان , آیا می خواهی خداوند تو را خلیفه خوددر زمین قرار دهد تا میان مردم داوری کنی ؟ لقمان گفت : اگر خداوند مرا به این کار فرمان دهد با جان ودل می پذیرم , چون اگر او این کـار را بـا مـن بـکند,خودش هم مرا کمک می کند و نحوه داوری را تعلیم می دهد و از خطا نگهم می دارد, ولی اگر انتخاب رابه من واگذارد من کنج عافیت را اختیار می کنم . فرشتگان گفتند : ای لقمان , چرا این حرف رازدی ؟ گفت : زیرا داوری میان مردم , ازدشوارترین و پرفتنه و پر بلاترین منزلگاه های دین است . و ظـلـم و حـق کـشی از هر سو آن را در میان دارد وکسی که عهده دار این منصب می شود, از دو حـال خـارج نیست : اگر مطابق حق داوری کند در این صورت جا دارد که به سلامت رهد و اگر خطا کند راه بهشت را خطا پیموده است . نـاتـوان بـاشـد, در قـیـامـت راحـت تـر مـی تواند رئیس وآقا و ارجمند باشد و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند, هر دوی آن ها را می بازد, چون دنیایش تمام می شود و به آخرت هم نمی رسد. امـام فـرمـود : فرشتگان از حکمت لقمان شگفت زده شدند و خداوند رحمان گفتار و منطق اورا پسندید. رفـت , خـداونـد حـکـمت را بر وی نازل کرد و از سر تاپایش را غرق حکمت نمود و او همچنان در خواب بود و خداوند پوششی از حکمت بر وی پوشاند ووقتی بیدار شد حکیم ترین مردم روزگارش شده بودو میان مردم می آمد و سخنان حکیمانه می گفت وحکمت منتشر می کرد. امـام صـادق (ع)

فـرمود : پس از آن که حکم خلافت به لقمان داده شد و او آن را نپذیرفت ,خداوند بـه فرشتگان دستور داد و آن ها خلافت را به داود پیشنهاد کردند و داود آن را پذیرفت , بدون آن که شرطی را که لقمان کرده بود بیان کند. خـداوند خلافت در زمین را به داود داد و بارها دراین کار مبتلا و آزموده شد و هر بار دچار لغزش وخطا می شد. می بخشیدش . و با موعظه ها و سخنان حکیمانه و دانش بسیار خوداو را اندرز می داد و داود به او می گفت :خوشا به حالت ای لقمان , حکمت به تو داده شد و به بلای خلافت گرفتار نشدی , اما به داود خلافت داده شد وبه کار داوری و فتنه گرفتار آمد. امـام صـادق (ع) سـپـس ایـن آیه را تلاوت کرد : ((وآن گاه که لقمان در مقام اندرز به فرزندش گـفـت : ای فرزندم , به خدا شرک نورز, زیرا که شرک ستمی بزرگ است)) حضرت فرمود : لقمان فرزند خود رابه مطالبی پند و اندرز داد, تا جایی که او رویید وشکفت . ای حـمـاد, از جـمله اندرزهای او به فرزندش این بود که گفت : فرزندم , تو از همان روزی که به دنیاافتادی پشت به دنیا و رو به آخرت کردی . خـانـه ای کـه به سویش در حرکت هستی نزدیکتر به توست از خانه ای که در حال دور شدن از آن هستی . فرزندم , با دانایان همنشینی کن و زانو به زانوی آنان بزن , با آنان مجادله مکن که در نتیجه , دانش خود رااز تو دریغ کنند. آن را دور مـیـنـداز تا در نتیجه سربار مردم باشی و آن چنان هم به دنیا مپرداز که به آخرتت زیان رساند. آن قدر روزه بگیر که از شهوت تو جلوگیری کند وچندان روزه مگیر که تو را از نماز باز دارد, زیرا نمازنزد خداوند محبوبتر از روزه است . فرزندم , دنیا دریایی ژرف است که مردمان بسیاری در آن نابود شده اند. خـود را ایـمـان قـرار ده و بـادبـانـش را تـوکـل ورهـتوشه ات را تقوای خدا, اگر نجات یافتی به سـبـب رحـمت و مهربانی خدا نجات یافته ای , و اگر هلاک شدی به سبب گناهان خودت هلاک شده ای . فـرزنـدم , اگـر در خـردسالی ادب آموختی , دربزرگسالی از آن بهره مند خواهی شد و کسی که ادب را سـرمـایه و توانگری بداند, بدان اهتمام ورزد وکسی که نسبت به ادب اهتمام ورزد, در راه آموختن آن خود را به رنج و زحمت اندازد و هرکه در راه آموختنش رنج برد, سخت در پی آن برآید و هر که سخت در پی ادب برآید, به منافع آن برسد. ادب را خـوی و عـادت خود گیر, زیرا با این کارجانشین گذشتگانت می شوی و جانشین خود را سودمی رسانی و امیدوار به تو امید می بندد و بیمناک ازصولت و ابهت تو می ترسد. ادب سستی و تنبلی کنی و در طلب جز آن برآیی . اگر در امر دنیا شکست خوردی , مبادا در کارآخرت دچار شکست شوی . جایگاهش از دست دادی , بدان که در کار آخرت شکست خورده ای . خـود زمـانـی را هـم بـه تـحـصیل علم اختصاص بده , زیراهیچ چیز مانند ترک علم , علم را ضایع نمی کند. گاه با افراد لجوج بحث علمی نکن . به جدال مپرداز. هـیـچ

ستمگری همراهی و دوستی مکن , با هیچ گنهکار آلوده ای دوستی نکن و با هیچ شخصی که متهم به گناه و فساد است , رفاقت مورز و دانش خودرا مانند پولت گنجینه و پنهان کن . فرزندم , از خداوند چنان بترس که اگر در روزقیامت نیکی های جن و انس را با خود بیاوری , بازبیم آن داشته باشی که عذابت کند و به خداوند چنان امیدوار باش که اگر روز قیامت با گناهان جن و انس بیایی , باز امید به آمرزش او داشته باشی . فرزند لقمان به او گفت : ای پدر, چگونه طاقت و گنجایش چنین چیزی را داشته باشم , حال آن که مرا یک دل بیش نیست ؟ لقمان به او فرمود :فرزندم , اگر دل مؤمن را بیرون آورند و آن رابشکافند, در آن دو نور یافت می شود : نوری از بیم و نوری از امید. یک به وزن ذره ای سنگین تر از دیگری نخواهدبود. گفته است تصدیق می کند و هر که گفته های خدا راباور کند, آن چه را خدا فرمان داده است به کارمی بندد و کسی که فرمان خدا را به کار نبندد, گفته اورا باور نکرده است . گواه بر دیگری می باشد. پس , کسی که صادقانه به خداوند ایمان بیاورد,خالصانه و بی ریا هم برای خدا کار می کند و کسی که خالصانه و بی ریا برای خدا کار کند, صادقانه به خداایمان آورده است . او می ترسد و کسی که از خدا بترسد, او را دوست هم دارد و کسی که او را دوست بدارد, فرمانش راپیروی می کند وکسی که فرمان او را پیروی کند,مستوجب بهشت و خشنودی خدا می شود و کسی که دنبال خشنودی خدا نباشد, از خشم و ناخشنودی خدا هم باکی ندارد. ناخشنودی او. فرزندم , به دنیا اعتماد مکن و دلت را بدان مشغول مساز, زیرا خداوند هیچ آفریده ای نیافریده است که در نظر او خوارتر از دنیا باشد. که نعمت های دنیا را پاداش مطیعان قرار نداده وبلای آن را نیز کیفر نافرمانان در نظر نگرفته است ؟ . ـ امام باقر(ع) : به لقمان گفته شد : کدام حکمت است که جامع همه حکمت های توست ؟ گفت : این که خود را درباره چیزی که برایم ضمانت شده است , به زحمت نیندازم و آن چه را که به خود من واگذار شده است , ضایع نگردانم . ـ لقمان (ع) ـ در مقام اندرز به فرزندخود ـ : فرزندم ! اگر درباره مردن شک داری ,خواب را از خودت بردار, اما بدان که هرگز توان این کار را نداری و اگر درباره رستاخیز شک داری ,بیدار شدن از خواب را از خودت بردار, لیکن بدان که هرگز نمی توانی چنین کنی . می بری که جان تو در اختیار غیر توست و خواب درحقیقت به منزله مرگ است و بیدار شدن پس ازخواب به منزله برانگیخته شدن پس از مرگ . فرزندم , نزدیک مشو که از تو دورتر می شود ودور مشو که خوار می شوی . خود را دوست دارد, مگر آدمیزاد که همتای خویش را دوست نمی دارد ((18)) ! احسان [کالای]خود را جز به کسی که خواهان آن است عرضه مدار. همچنان که هیچ گاه میان گوسفند و گرگ دوستی برقرار نمی شود, میان

نیکوکار و بدکار نیز دوستی وجود ندارد. لاجـرم مـقـداری از آن بـه بـدن او می چسبد, همچنین کسی که با گنهکار آمیزش کند برخی از راه های او رایاد می گیرد. ناسزا شنود, کسی که به جای بدنام قدم گذارد, موردتهمت و سؤ ظن قرار گیرد. همنشینی کند, سالم نمی ماند. خود را نداشته باشد, پشیمان می شود. فرزندم , صد دوست بگیر و یک دشمن مگیر. فرزندم , در حقیقت تو را بهره ای است و خویی . بهره ات همان دین توست و خویت , طرز رفتارت میان مردم . نیکو را فراگیر. فرزندم , بنده نیکان باش و فرزند بدان مباش . فرزندم , امانت پرداز باش , تا دنیا و آخرتت سالم بماند. را دوست ندارد. به مردم چنان وانمود مکن که از خدا می ترسی . ـ نـیـز در مـقـام موعظه به فرزندش ـ : فرزندم ,پیش از تو مردم برای فرزندانشان جمع کردند اما نه آن چه جمع کردند باقی ماند و نه آنان که برایشان جمع کردند. ماموری کاری انجام دهی و در مقابل آن , وعده مزدی به تو داده اند. مزدت را کامل بگیر. مـبـاش که در کشتزاری سرسبز افتاده و آن قدرچریده است که پروار گشته و مرگش در همان پروارشدن اوست . رودخـانـه ای بـدان کـه از آن مـی گـذری و پـشـت سـرمـی گذاری و دیگر هرگز به سوی آن برنمی گردی . آن را خراب کن و آبادش مساز, زیرا که مامور به ساختن آن نیستی . خـدای عـزوجـل بـایـسـتـی , از چـهار چیز بازخواست خواهی شد : از جوانیت که چگونه به پیری رسـانـدی و از عمرت که در چه راه گذراندی و از مالت که ازچه راه به دست آوردی و در چه راه خرج کردی . پس خود را برای آن روز آماده ساز و برای این پرسش ها, پاسخی فراهم کن . دست داده ای اندوه مخور, زیرا اندک دنیا چندان نمی پاید و بسیار آن مایه فتنه و بلاست . هـوش بـاش , و در کـار خویش بکوش و پرده (غفلت) از چهره (دل) خود کنار زن و احسان ونیکی پـروردگارت را بجوی و در دلت هر دم توبه کن و پیش از آن که آهنگ تو شود و ایامت به سرآید و مرگ میان تو و خواسته هایت حایل شود, دراستفاده از فرصتی که داری بشتاب . ـ نـیـز در انـدرز بـه فـرزندش ـ : فرزندم , ازبی حوصلگی و بدخویی و کم صبری بپرهیز, زیراهیچ دوستی تحمل این خصلت ها را ندارد. کـارهـایـت خـود را به تانی و آرامش پایبند گردان و برتحمل زحمات (یا بار هزینه های) برادران شکیباساز و با همه مردم خوش اخلاق باش . فـرزنـدم , اگـر (از مـال دنـیـا) چیزی نداری که با آن به خویشانت رسیدگی کنی و به برادرانت بـبـخـشی ,دست کم خوش خویی و خوشرویی (با آنان) را ازدست مده , زیرا کسی که اخلاق خوش داشته باشد,نیکان او را دوست بدارند و بدکاران از وی دوری کنند. گوارا شود. باشی , چشم طمع از آن چه مردم دارند برکن , چرا که انبیا و صدیقان اگر به آن مقامات رسیدند از آن روبود که رشته طمع بریدند.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 19)) اشمویل .

اشمویل (ع).

قرآن . ((آیـا از سـران بـنـی اسـرائیـل پـس از موسی خبر نیافتی آن گاه که به پیامبری از خود گفتند : پادشاهی برای مابگمار تا در راه خدا پیکار کنیم . جنگیدن بر شما مقرر گردد, چه بسا پیکار نکنید. چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان و از نزدفرزندانمان بیرون رانده شده ایم . بر آنان مقرر شد, جز شماری اندک از آنان , همگی پشت کردند و خداوند به حال ستمکاران داناست . به آنان گفت : در حقیقت , خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است . پـادشـاهـی بـاشـد بـا آن کـه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایشی داده نـشـده است ؟ پیامبرشان گفت : در حقیقت , خدا او را بر شمابرتری داده و او را در دانش و نیروی بدنی بر شمابرتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هرکس که بخواهد می دهد. پیامبرشان بدیشان گفت : در حقیقت , نشانه پادشاهی اواین است که آن صندوق (عهد) که در آن آرامـش خاطری ازجانب پروردگارتان است و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند ـ درحالی که فرشتگان آن را حمل می کنند ـ به سوی شماخواهد آمد. (رویداد) نشانه ای است . بیرون شد, گفت : خداوند شما را به وسیله رودخانه ای خواهد آزمود. نیست و هرکس از آن نخورد, قطعا او از (پیروان) من است , مگر کسی که با دستش کفی برگیرد.

جـز اندکی از آن ها, از آن نوشیدند و هنگامی که طالوت باکسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن نهرگذشتند, گفتند : امروز ما را یارای مقابله با جالوت وسپاهیانش نیست . داشـتـنـد, گفتند : بسا گروهی اندک که , به اذن خدا, برگروهی بسیار پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است . و هـنـگامی که با جالوت و سپاهیانش رو به رو شدند,گفتند : پروردگارا, بر دل های ما شکیبایی فرو ریز وگام های ما را استوار بدار و ما را بر گروه

کافران پیروزفرمای . جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و از آن چه می خواست به او آموخت و اگر خـداونـدبرخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد,قطعا زمین تباه می گردید, ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد)). ـ در تـفـسـیر مجمع البیان , ذیل آیه ((اذقالوا لنبی منهم)), آمده است : درباره این پیامبراختلاف نظر است : از سدی نقل شده که نام او. شمعون بن صفیه از فرزندان لاوی پسر یعقوب است . بن افراثیم بن یوسف بن یعقوب است . مفسران گفته اند : او اشمویل است که به عربی اسماعیل می گویند. باقر(ع)روایت شده است . ـ در تـفـسـیـر قـمی آمده است : پدرم از نضراز یحیی حلبی از هارون بن خارجه از ابوبصیر ازامام بـاقـر(ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود : بعد از موسی , بنی اسرائیل دامن خود رابه گناهان آلودند و دین خدا را تغییر دادند و ازفرمان پروردگارشان سرپیچی کردند. پـیامبری بود که به ایشان امر و نهی می کرد, امابنی اسرائیل از او اطاعت نمی کردند ـ روایت شده که این پیامبر ارمیای نبی بوده است ـ لذا خداوندجالوت را که از قبطیان بود برایشان مسلط ساخت واو بـنـی اسرائیل را به خواری کشاند و مردانشان راکشت و آنان را از خانه و کاشانه شان آواره کرد واموال و دارایی هایشان را ستاند و زنانشان را به کنیزی گرفت . و گفتند : از خدا بخواه پادشاهی برای ما بگمارد تادر راه خدا بجنگیم . خـانـواده از بـنـی اسرائیل بود و پادشاهی و حکومت در خانواده ای دیگر و خداوند نبوت و پادشاهی رادر یک خانواده از آنان جمع نکرده بود. دلیل گفتند : ((برای ما پادشاهی بگمار تا در راه خدابجنگیم)) پیغمبرشان به آنان گفت : ((اگر جنگیدن بر شما مقرر شود چه بسا که پیکار نکنید. گفتند : چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما ازدیارمان و از نزد فرزندانمان بیرون رانده شده ایم)). و هـمـان طـور شـد کـه خداوند تبارک و تعالی فرمود :((پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد, جزشماری اندک از آنان بقیه پشت کردند. پیامبرشان به ایشان فرمود : ((خداوند طالوت را برشما به پادشاهی گماشته است)). مـوضـوع نـاراحـت شـدند و گفتند : ((چگونه او را بر ماپادشاهی باشد, با آن که ما به پادشاهی از اوسزاوارتریم و او چندان ثروتی ندارد)). نـبـوت در خـانـواده لاوی و پـادشـاهـی در دسـت فـرزنـدان یـوسـف بـود, در حالی که طالوت فرزندبن یامین , برادر تنی یوسف , بود و لذا نه از خانواده نبوت بود و نه از خانواده سلطنت . گفت : ((خدا او را بر شما برگزیده و در علم و قدرت جسمی فزونی داده است و خدا سلطنتش را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست . هـمـه بـنـی اسرائیل تنومندتر و نیرومندتر و داناتر بودمنتها مال و ثروتی نداشت و بنی اسرائیل به فقیربودن او خرده گرفتند و گفتند : ((از حیث مال گشایشی به او داده نشده است)). گـفـت :

((نـشـانـه پـادشـاهـی او ایـن اسـت که آن صندوق (عهد) که در آن آرامش خاطری از جـانـب پـروردگـارتـان است و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون در آن بر جای نهاده اند, نزدشما خواهد آمد که فرشتگان آن را حمل می کنند)). ایـن صـنـدوق هـمـان صـنـدوقی بود که خداوند آن رابرای موسی فرستاد و مادرش او را در آن گذاشت وبه دریا انداخت . بود و به آن تبرک می جستند. موسی رسید, الواح و زره خود و نشانه های نبوتی راکه در اختیار داشت در آن صندوق نهاد و آن را به وصی خود یوشع سپرد. درمیان بنی اسرائیل بود تا آن گاه که آن را خوار وخفیف کردند و بازیچه کودکان در کوی و برزن شد. تـا زمـانـی که صندوق در میان بنی اسرائیل بود, آنان باعزت و شوکت به سر می بردند و همین که دامـن بـه گـنـاهـان آلـودند و به آن صندوق بی احترامی رواداشتند, خداوند آن را از میان ایشان بـرداشـت , امـا بعداز آن که چنان درخواستی از پیامبر خود کردند وخداوند طالوت را به پادشاهی آنـان گماشت تا به همراه آنان بجنگد, خداوند صندوق را به آنان بازگرداند, چنان که می فرماید : ((و نـشـانـه پـادشـاهـی او ایـن اسـت کـه آن صـندوق که در آن آرامشی ازپروردگار شماست و باقیمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون در آن برجای نهاده اند, نزدشما خواهد آمد که فرشتگان آن را حمل می کنند)). (راوی) گفت : مقصود از ((بقیه)) فرزندان پیامبران است . شـمـاسـت)) زیـرا صـنـدوق میان صفوف دشمن ومؤمنان گذاشته می شد و از آن بادی خوشبو بیرون می آمد که چهره ای چون چهره انسان داشت . ـ نـیـز در تـفسیر قمی آمده است : پدرم ازحسن بن خالد از حضرت رضا(ع) برایم حدیث کردکه : ((سکینه)) بادی بهشتی بود که چهره ای چون چهره انسان داشت . مـؤمـنان و کافران گذاشته می شد, اگر شخصی از آن جلو می زد برنمی گشت تا این که یا کشته شود یاپیروز و هر که از آن باز پس می نشست کافر می شدو رهبر او را می کشت . وحـی کـرد کـه تـنـهـا کسی جالوت را می کشد که زره موسی بر تن او راست آید و او مردی است ازفرزندان لاوی بن یعقوب (ع) به نام داود پسر اسی . اسی چوپان بود و ده پسر داشت که کوچکترین آنان داود بود. جنگ با جالوت فراخواند, به اسی نیز پیغام داد که فرزندانت را حاضر کن . یکایک آنان را پیش خواند و زره موسی را برتنشان پوشاند. دیگر کوتاه . داری ؟ پاسخ داد : آری , کوچکترینشان را در رمه گوسفندان گذاشته ام تا آن ها را بچراند. خواست . سه پاره سنگ در راهش او را ندا دادند که : ای داود,ما را برگیر. مـردی دلاور و نـیـرومـنـد بود و چون نزد طالوت آمد,زره موسی را به او پوشاند و دید که اندازه اوست . پس طالوت با سپاهیان بیرون شد. آنان گفت : ای بنی اسرائیل , ((خداوند شما را در این بیابان به نهری می آزماید)). بیاشامد از حزب خدا نیست و هر که از آن نیاشامد

وتنها کف دستی از آن بردارد, از حزب خداست . چـون بنی اسرائیل به نهر رسیدند, خداوند آزادشان گذاشت تا هر یک از آنان مشتی آب بردارد اما ((جزاندکی از ایشان , بقیه از آن نهر نوشیدند)). کـسـانـی کـه آب نوشیدند شصت هزار نفر بودند و این ,همچنان که خداوند فرموده , امتحانی بود که بنی اسرائیل با آن آزمایش شدند. از امـام صـادق (ع) روایـت شـده اسـت کـه فـرمـود :آن تعداد اندکی که آب ننوشیدند و کف آبی هم برنداشتند, سیصد و سیزده نفر بودند. بـنـی اسـرائـیـل از رود گـذشـتند و چشمشان به سپاه جالوت افتاد, کسانی که از نهر آب نوشیده بودندگفتند : ((امروز ما یارای مقابله با جالوت و سپاه او رانداریم)) و کسانی که نیاشامیده بودند گفتند :((پروردگارا, بر دل های ما شکیبایی فرو ریز وگام هایمان را استوار بدار و ما را بر کافران پیروزگردان)). به روی جالوت ایستاد. جـالـوت سـوار بـر فـیل بود و تاجی به سرداشت که بر پیشانی آن یاقوتی می درخشید و سپاهیانش مقابل او صف کشیده بودند. برداشت و به جناح راست سپاه جالوت پرتاب کرد. سنگ در هوا چرخید و روی آنان افتاد و همه گریختند. جناح چپ سپاه جالوت پرت کرد و سنگ در میان آنان افتاد و گریختند. پـرتـاب نـمود که به دانه یاقوتی که در پیشانی (تاج) اوبود خورد و آن را شکافت و به مغزش رسید وجنازه اش نقش بر زمین شد. متعال که می فرماید : ((پس , به اذن خدا آنان راشکست دادند و داود, جالوت را کشت . ـ ابـن اثـیـر در الـکـامـل مـی نویسد : پس از آن که الیاس از میان بنی اسرائیل رفت , خداوند یسع رافرستاد و او تا زمانی که خدا خواست در میان آنان به سر برد وسپس از دنیارفت . را فرستاد و طالوت را پادشاه آنان کرد و صندوق رابه ایشان بازگرداند. به اشمویل چهارصد و شصت سال فاصله شد. از جمله داستان های اشمویل , این است که چون روزگار سختی و بلا بر بنی اسرائیل به درازا کشید ودشمنان به (نابودی) آنان طمع بستند. خواستند برایشان پیامبری بفرستد تا در کنار اوبجنگند. آن ها تنها یک زن حامله باقی مانده بود. پسری به دنیا آورد و نامش را اشمویل گذاشت که به معنای ((خدا دعایم را شنید)) است .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 20)) داود.

داود(ع).

قرآن . ((بر آن چه می گویند صبر کن و داود, بنده ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور. کننده (به سوی خدا) بود. خلیفه گردانیدیم . زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حـقـیقت کسانی که از راه خدا به در می روند, به سزای آن که روز حساب را فراموش کرده اند, عذابی سخت خواهند داشت)). ((هر آینه , در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین رابندگان شایسته ما به ارث خواهند برد)). ـ امـام عـلـی (ع) : خـدای عزوجل به داود(ع)وحی کرد : اگر نبود که از بیت المال می خوری وبا دست خود هیچ کار نمی کنی , بنده خوبی بودی . خدای عزوجل به آهن وحی کرد : برای بنده ام ,داود نرم شو. آهن را برای او نرم کرد. یک زره می بافت و آن را به هزار درهم می فروخت . آن ها را به سیصد و شصت هزار درم فروخت واز بیت المال بی نیاز شد. ـ امـام صـادق (ع) : خـدای تـبـارک و تـعـالـی بـه داود(ع) وحـی فـرمود : چه شده است که تو را تنهامی بینم ؟ عرض کرد : به خاطر تو, مردم را ترک کرده و آنان نیز مرا ترک کرده اند. شده است که تو را خاموش می بینم ؟ عرض کرد :ترس از تو, مرا خاموش ساخته است . چه شده است که تو را رنجور می بینم ؟ عرض کرد : عشق و محبت تو, مرا رنجور ساخته است . فـرمـود : چـه شـده اسـت کـه تو را فقیر می بینم , حال آن که تو را بهره مند ساخته ام ؟ عرض کرد :گزاردن حق تو, مرا فقیر کرده است . شده است که تو را خوار می بینم ؟ عرض کرد :عظمت وصف ناشدنی جلال تو, مرا خوار کرده است و این حق توست ای آقای من . جـل جـلاله فرمود : پس , مژده بادا تو را به فضل من , در آن روز که مرا ملاقات کنی , هرچه دوست داشته باشی به تو بخشم . با اخلاق آنان بساز, اما در اعمال و کردارشان باآن همراهی مکن تا روز قیامت بدان چه از من خواهی دست یابی . ـ خـدای عـزوجـل بـه داود(ع) وحـی فرمود : ای داود, به من خوش باش و از یاد من لذت ببر و از نـعـمـت مـنـاجات با من برخوردار شو,زیرا به زودی خانه را از گنهکاران خالی کنم ولعنتم را بر ستمگران قرار دهم . ـ پـیامبر خدا(ص) : خداوند عزوجل به داود(ع) وحی فرمود : ای داود, همچنان که آفتاب بر کسی کـه در آن بنشیند تنگ نمی آید,رحمت من نیز بر کسی که به آن در آید تنگ نیست و همچنان که فال بد به کسی که فال بد نزدزیان نمی رساند, کسانی هم که فال بد می زنند ازفتنه نجات نیابند. ـ روایـت شـده اسـت که خداوند به داود(ع)وحی کرد : هرکس حبیبی را دوست بدارد, سخنش را بـاور مـی کـنـد و هـرکس به حبیبی انس گیرد, گفتارش را می پذیرد و کردارش رامی پسندد و هـرکس به حبیبی اعتماد کند, به

اوتکیه می کند و هرکه مشتاق حبیبی باشد, دررفتن به سوی او می کوشد. آن یـاد کـنـنـدگـان اسـت و بـهـشـت مـن , از آن فـرمـانبرداران و دیدارم از آن مشتاقان و من ویژه دوستداران و عاشقان هستم . ـ روایت شده است که داود(ع) تنها به صحرا رفت . داود, چه شده است که تو را یکه و تنها می بینم ؟ عرض کرد: الهی , شوق دیدارت در من بالاگرفته و میان من و خلقت حایل گشته است . خـداونـد به او وحی فرمود : به سوی آنان برگرد,زیرا اگر بنده گریز پایی را نزد من بیاوری , نام تورا در لوح , به نیکی ثبت می کنم . ـ امـام صـادق (ع) : خـدای مـتـعال به داود(ع)وحی فرمود : این پیام را به قومت ابلاغ کن که هیچ بنده ای از آنان نیست که او را به فرمانبری از خود فرمان دهم و فرمانم ببرد, مگر این که برمن است تا او را در راه طاعت خود یاری رسانم . پـس اگـر از مـن چـیزی بخواهد, به او عطا کنم و اگرمرا بخواند جوابش دهم و اگر به من پناه آورد, اورا پناه دهم و اگر از من بی نیازی طلبد, او رابی نیاز گردانم و اگر به من توکل کند, او را حـفظ ونگهداری کنم و اگر همه آفریدگانم بر ضد اودسیسه کنند, من مکر خود را به سود او به کار برم . ـ پیامبر خدا(ص) : داود, عابدترین انسان ها بود. ـ مردم خیال می کردند داود دچاربیماری است و به عیادت او می رفتند, حال آن که او را چیزی نبود مگر شدت ترس از خدای متعال . ـ امـام بـاقر(ع) : داود بر سرزمین های میان شامات تا بلاد اصطخر پادشاهی کرد وقلمرو پادشاهی سلیمان نیز چنین بود. ـ داود نـبـی ـ صـلـوات اللّه عـلیه ـ روزی درمحراب خود بود که ناگاه کرم قرمز رنگ کوچکی از کنارش گذشت و رفت تا به محل سجده او رسید. گفت : این کرم چرا آفریده شده است ؟ خداوندبه آن کرم وحی کرد : سخن بگو. داود گفت : ای داود, آیا صدای پای مراشنیده ای یا رد پایم را بر تخته سنگ دیده ای ؟
داود گفت : نه . جنبیدن و نفس زدن و حرکت مرا می شنود و ردپایم را می بیند. ـ امام صادق (ع) : داود(ع) گفت : امروزخدا را چنان عبادتی کنم و چنان قرائتی بخوانم که هرگز چنان نکرده باشم . رفت و آن کرد (که گفت). پایان برد, ناگاه چشمش به قورباغه ای درمحراب افتاد. عبادت و قرائتی که امروز به جای آوردی تو راخوش آمد؟ گفت : آری . تـو را به اعجاب وا ندارد, زیرا من در هر شب خداوند را هزار بار تسبیح می گویم که از هرتسبیحی سه هزار حمد و ستایش منشعب می شود. هـوا آواز می دهد و من به گمان این که او گرسنه است برایش روی آب می آیم تا مرا بخوردبدون آن که هیچ گناهی کرده باشم . بحثی روایی . در در الـمـنـثـور بـه یـک طـریق از انس و مجاهد وسدی و به چند طریق از ابن عباس , داستان مراجعه دو متخاصم به داود(ع), با اختلاف در روایات , نقل شده است . روایت کرد و در العرائس و کتب دیگر هم روایت شده است .

روایت را به این شرح آورده است . داود زیاد نماز می خواند. ابراهیم را بر من برتری دادی و او را خلیل خودکردی . گفتی . چیزهایی آزمودیم که تو را به مانند آن نیازموده ایم . اگر بخواهی تو را هم می آزماییم . ای خدا, مرا هم بیازما. روزی داود در محراب خود بود که ناگهان کبوتری افتاد. روزنه محراب پرید. روزنـه نـگـاهـی کرد ناگاه چشمش به زن اوریا بن حیان که مشغول شستن بدن خود بود افتاد و عاشق او شد و تصمیم گرفت با او ازدواج کند. یکی از جنگ ها فرستاد و دستور داد تا او پیشاپیش صندوقی که در آن سکینه بود, حرکت کند. چنین کرد و کشته شد. بـعـد از آن که عده زن اوریا به سر آمد, داود او رابه زنی گرفت و با وی همبستر شد و سلیمان به دنیاآمد. شدند. نـفـر مـتـخاصم هستیم که یکی از ما به دیگری زورگفته است ـ تا آن جا که می فرماید ـ و ایشان اندکند. آن گاه یکی از آن دو مرد به رفیقش نگاهی کرد وخندید. خـداونـد بـه صـورت دو مـتخاصم نزد او فرستاده است ,تا او را محکوم و به خطای داوریش آگاه سازند. داود توبه کرد و چندان گریست که از کثرت اشک هایش گیاه رویید. سـپـس صـاحـب مـجـمـع می گوید ـ و چه خوب می گوید ـ که در نادرستی این داستان شکی نیست ,زیرا چنین چیزی به عدالت خدشه وارد می کند. چـگونه ممکن است انبیای الهی , که امینان وحی او وسفیران میان او و خلقش هستند, متصف به صـفـت کـسـی بـاشند که شهادتش پذیرفته نمی شود و حالتی داشته باشند که مردم از شنیدن و پذیرفتن سخنان آنان گریزان شوند. ایـن داسـتـان از تـورات گـرفـتـه شده , با این تفاوت که در تورات به گونه ای زشت تر و زننده تر آمده است ولی در روایات اسلامی اندکی حک و اصلاح شده است . آن چـه در تـورات آمـده بـه طـور خـلاصه چنین است : عصر بود که داود از تخت خود برخاست و بربالای کاخ خود به قدم زدن پرداخت . زنی را دید که خود را می شست . بود. جو کند. حتی است . نـزد وی آوردنـد و داود بـا او کـه از عـادت مـاهـانه اش پاک شده بود همبستر شد و سپس زن به خانه اش برگشت و معلوم شد که حامله شده است . فرستاد و به داود خبر داد که حامله شده است . اوریا در سپاهی بود که داود برای جنگ با بنی عمون فرستاده بود. نامه ای نوشت و به او دستور داد اوریا را به نزد وی روانه کند. ماند. اوریا فرستاد. پیشاپیش جنگ سخت روانه کنید و خودتان ازپشت سر او برگردید تا ضربه بخورد و بمیرد. یوآب این کار را کرد و اوریا کشته شد و خبر کشته شدنش به داود رسید. وقتی همسر اوریا از کشته شدن او خبردار شد, مدتی در عزای شوهرش ماتم گرفت و پس از پایان مدت عزاداری , داود فرستاد و او را به خانه خود آورد و اوزن وی شد و برایش پسری زایید. کرده بود در نظر خداوند ناپسند آمد. و خـداونـد نـاثـان نـبـی را نـزد داود فرستاد و نزد وی آمده او را گفت : در شهری دو مرد بودند یکی دولتمند و دیگری فقیر و

دولتمند را گوسفند و گاوبی نهایت بسیار بود. کوچک نبود که آن را خریده و پرورش داده بود ومسافری نزد آن مرد دولتمند آمد و او را حیف آمدکه از گوسفندان و گاوان خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد و بره آن مرد فقیر را گرفته برای آن مرد که نزد وی آمده بودمهیا ساخت . افروخته شده به ناتان گفت : به حیات خداوند قسم کسی که این کار را کرده است مستوجب قتل است . چون که این کار را کرده و هیچ ترحم ننموده , بره راچهار چندان باید رد کند. ناثان به داود گفت : آن مرد تو هستی و خداوندتو را عتاب کرده می گوید : اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو راپیش چشم تو گرفته به همسایه ات خواهم داد و او درپیش روی تمام اسرائیل ودر نظر آفتاب باآنان خواهدخوابید, به سزای آن چه با اوریا و زن او کردی . داود به ناثان گفت : نزد خداوند گناه کرده ام . ناثان به داود گفت : خداوند نیز گناه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد. کفر گفتن دشمنان خداوند شده ای , پسری نیز که برای تو زاییده شده است البته خواهد مرد. پسری را که زن اوریا برای داود زاییده بود مبتلاساخت که سخت بیمار شد و در روز هفتم طفل بمرد. سلیمان را زایید. در کتاب عیون اخبار الرضا, در باب ((مجلس رضا(ع) نزد مامون و مباحثه اش با ارباب ادیان وعقاید)) آمده است : حضرت رضا(ع) به ابن جهم فرمود : پیشینیان شما درباره داود چه می گویند؟ ابن جهم گفت : می گویند داود در محرابش مشغول نماز بود که ابلیس به صورت زیباترین پرنده عالم در برابرش جلوه گر شد. برخاست تا آن پرنده را بگیرد. خانه رفت و داود آن را دنبال کرد. پرید و داود هم روی بام رفت . اوریا بن حیان افتاد. خانه نگاه کرد نا گاه چشمش به زن اوریا افتاد که مشغول شستن خود بود. شد. بود. پیشاپیش صندوق روانه کند. صندوق حرکت کرد اما بر مشرکان پیروز شد و این امر بر داود گران آمد. که اوریا را همچنان جلوتر از صندوق حرکت دهد. امیر چنان کرد و اوریا کشته شد و داود با همسر اوازدواج کرد. راوی می گوید : حضرت رضا(ع) دستش را برپیشانی خود زد و گفت : انا للّه و انا الیه راجعون . به یکی از انبیای الهی نسبت بی اعتنایی به نمازش رامی دهید, به طوری که نماز را قطع می کند و در پی پرنده ای می رود و نسبت فحشا و قتل به او می دهید. ابن جهم عرض کرد : یابن رسول اللّه , پس , گناه او چه بود؟ حضرت فرمود : وای برتو! داود خیال می کرد که خداوند آفریده ای داناتر از او خلق نکرده است . و آن دو از دیوار محراب بالا رفتند. ((مترس , ما دو مدعی هستیم که یکی از ما به حق دیگری تجاوز کرد. از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش . شخص برادر من است . مرا یک میش است و می گوید : آن را به من بسپار ودر گفتار بر من غالب آمده است)). از مدعی بینه و شاهد بخواهد و یا رو به

مدعی علیه کند و بگوید : تو چه می گویی ؟ شتابزده داوری کـردو گفت : ((قطعا او در مطالبه میش تو (اضافه) برمیش های خودش , بر تو ستم کرده است)). اشتباه داود در همین بود که از راه و رسم داوری تجاوز کرد نه آن چیزی که شما می گویید. نشنیده ای که خدای عزوجل می فرماید : ((ای داود,ما تو را در روی زمین خلیفه گردانیدیم , پس میان مردم به حق داوری کن . ابـن جـهـم عـرض کـرد : یـابن رسول اللّه , داستان اوبا اوریا چیست ؟ حضرت رضا(ع) فرمود : در زمان داود هرگاه زنی شوهرش می مرد یا کشته می شد, آن زن دیگر حق نداشت ازدواج کند. که خداوند عزوجل به او اجازه داد با زنی که شوهرش کشته شده ازدواج کند داود(ع) بود. حـضـرت وقـتـی اوریـا کـشـتـه شد و عده زنش تمام شد,با وی ازدواج کرد و این امر بر مردم آن روزگارگران آمد. در امالی صدوق به سندش از امام صادق (ع)آمده است که آن حضرت به علقمه فرمود : رضایت همه مردم را نمی توان به دست آورد و جلو زبان آن ها را نمی توان گرفت . داود(ع) نـسـبـت نـدادند که به دنبال پرنده ای به راه افتادتا جایی که چشمش به زن اوریا افتاد و عاشق او شدو (برای رسیدن به آن زن) شوهرش را جلوتر ازصندوق حرکت داد تا این که کشته شد و با همسر اوازدواج کرد؟ .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 21)) سليمان .

سلیمان (ع).

قرآن . ((و سلیمان وارث داود شد و گفت : ای مردم , زبان پرندگان به ما آموخته شده و از هر چیزی به ما داده شده است . ـ امام علی (ع) : اگر بنا بود کسی برای بالارفتن به سوی جاودانگی نردبانی بیابد یابرای دور کردن مـرگ از خود راهی پیدا کند,بی گمان آن کس سلیمان بن داود(ع) بود که افزون بر مقام نبوت و منزلت والا, سلطنت بر جن و انس نیز در اختیار او نهاده شد. چـون روزی خـود را بـه طور کامل دریافت کرد ومدت عمرش به سر آمد, کمان های نابودی او را آمـاج تـیـرهای مرگ کردند و خانه ها ازاو خالی گشت و مسکن ها بی صاحب ماند وگروهی دیگر وارث آن ها شدند. ـ امام صادق (ع) : سلیمان (ع) به میهمانان خود گوشت و نان سفید می خوراند و به خانواده اش نان گندم سبوس دار و خودش نان جو نابیخته می خورد. ـ نخستین کسی که بر خانه خدا جامه پوشاند, سلیمان بن داود(ع) بود که باجامه های کتان قبطی آن را پوشش داد. ـ نخستین کسی که شکر تهیه کرد,سلیمان بن داود(ع) بود. ـ آخـرین پیامبری که وارد بهشت می شود, سلیمان بن داود(ع) است و این به سبب چیزی است که در دنیا به او داده شد. ـ سـلـیـمـان (ع) گـنـجـشـک نری را دید که به جفت خود می گوید : چرا خودت را از من دریغ می کنی ؟ اگر بخواهی (یا بخواهم) قبه سلیمان را با منقار خود بر می دارم و آن را به دریا می افکنم . مـی زد بـه آن گـنـجشگ گفت : آیا براستی می توانی این کار را بکنی ؟ گنجشک گفت :نه , ای پیامبر خدا, اما گاهی اوقات مرد برای همسرش خودنمایی می کند و خودش راپیش او بزرگ نشان می دهد و عاشق را برآن چه می گوید ملامتی نیست . گنجشک ماده گفت : چرا خودت را از اودریغ می داری , در حالی که او عاشق توست ؟ گفت : ای پیامبر خدا, او عاشق نیست بلکه لاف عشق می زند, چون در کنارمن غیر مرا را هم دوست دارد. گـنـجـشگ در دل سلیمان اثر کرد و بشدت گریست و چهل روز از مردم کناره گرفت ودر این مـدت از خـداونـد مـسالت می کرد که دل او را برای محبت خودش خالی گرداند ومحبتش را با محبت غیر خود نیامیزد. ـ سلیمان (ع): آن چه به مردم داده شده و نشده به ما داده شد و آن چه به مردم آموخته شده و نشده به ما آموخته شد. خداترسی در نهان و آشکار و میانه روی درتوانگری و ناداری و حق گویی در حال خشم وخشنودی و دعا و زاری در همه حال به درگاه خدای عزوجل , نیافتیم . ـ امام صادق (ع) : روزی سلیمان بن داودبه اطرافیان خود گفت : خداوند تبارک و تعالی سلطنتی به من بخشید که پس از من شایسته هیچ کس نیست , باد و انس و جن و مرغان و ددان رابه تسخیر

من درآورد و زبان پرندگان را به من آموخت و از هر چیزی به من عطا فرمود. همه سلطنتی که به من داده شده یک روز نشد که تا شب شاد و مسرور باشم . دارم فردا به کاخ خود اندر شوم و بر بام آن روم وبه قلمرو خوش بنگرم . ندهید بر من وارد شود تا مبادا مطلبی برایم بیاورد که روزم را بر من تلخ و منغض سازد. اطرافیان گفتند : اطاعت می شود. سلیمان عصایش را برداشت و به بلندترین نقطه بام قصر خود رفت و بر عصای خویش تکیه دادو شادمان از آن چه به او داده شده بود شروع به نگریستن به قلمرو پادشاهی خود کرد. چشمش به جوانی خوبروی و خوش پوش افتادکه از یکی از گوشه های قصرش پیش او آمده بود. به این کاخ درآورد, در حالی که من می خواستم امروز را در آن تنها بگذرانم ؟ با اجازه چه کسی وارد شدی ؟ آن جوان گفت : خداوند این کاخ مرا به آن درآورد و با اجازه او وارد شدم . سلیمان گفت : البته خداوند این کاخ به آن از من سزاوارتر است . الموت هستم . گفت : آمده ام جانت را بگیرم . ماموریت خود را انجام بده که امروز روز شادی من است و خداوند عزوجل نخواسته است که مراشادی و سروری جز دیدار او باشد. حالی که سلیمان به عصای خود تکیه داده بودملک الموت جان او را گرفت و سلیمان مدت هاهمچنان مرده بر عصایش تکیه داشت و مردم اورا می دیدند و خیال می کردند زنده است . مدتی درباره او دچار تردید و اختلاف شدند. بعضی گفتند : روزهای زیادی است که سلیمان همچنان بر عصای خود تکیه داده است و نه خسته شده و نه خوابیده و نه چیزی آشامیده و نه چیزی خورده است . باید عبادتش کنیم . جادوگر است و با جادو کردن چشمان ما چنین وانمود می کند که به عصایش تکیه داده اما چنین نیست . اوست و خداوند کار او را به دلخواه خود تدبیر واداره می کند. درباره سلیمان پیدا شد, خداوند عزوجل موریانه ای فرستاد و او عصای سلیمان را ازدرون خورد و عصا شکست و سلیمان (ع) از فرازکاخ خود به رو درافتاد. گفتاری درباره داستان سلیمان (ع). 1 ـ داستان های سلیمان در قرآن :. در قرآن کریم از داستان های سلیمان جز مقداراندکی نیامده است , منتها تدبر و اندیشه در همین مقدار ما را به عموم سرگذشت او و مظاهر شخصیت گرامیش رهنمون می شود. یکی این که او وارث پدرش داود بود. متعال می فرماید : ((و سلیمان را به داود بخشیدیم)). نیز می فرماید : ((و سلیمان وارث داود شد)). دیگر این که خداوند سلطنتی عظیم و باشکوه به او داد و جن و پرنده و باد را مسخر وی نمود و زبان مرغان را بدو آموخت . نعمت ها بارها یاد شده است . 102, سوره انبیا, آیه 81, سوره نمل , آیات 18 ـ16, سوره سبا, آیات 13 ـ 12, و سوره ص , آیات 39 ـ 35. سوم این که به داستان افکندن جسد بر روی تخت او اشاره شده است (سوره ص , آیه 33). چهارم این که به عرضه شدن

اسب های اصیل براو اشاره شده است (سوره ص , آیات 33 ـ 31). پـنـجـم ایـن که به داستان چریدن شب هنگام گوسفندان مردم در آن کشتزار و فهمانیدن حکم وداوری در این باره به سلیمان , اشاره شده است (سوره انبیا, آیات 79 ـ 78). ششم این که به داستان مورچه اشاره شده است (سوره نمل , آیات 19 ـ 18). هـفـتم این که به داستان هدهد و در پی آن ماجرایش با ملکه سبا اشاره گردیده است (سوره نمل , آیات 44 ـ 20). هشتم این که به نحوه درگذشت آن حضرت اشاره شده است (سوره سبا, آیه 14). 2 ـ ستایش سلیمان در قرآن :. نـام سـلـیـمـان (ع) در ده جـا و اندی از کلام خدای متعال آمده و تعریف و تمجید فراوانی از او به عـمل آورده و وی را بنده ای اواب خوانده , فرموده است :((چه نیکو بنده ای , براستی که او توبه کار بود)). نـیـز به دانش و حکمت وصفش کرده , می فرماید:((پس آن داوری را به سلیمان فهماندیم و به هر یک (از داود و سلیمان) حکمت و دانش عطا کردیم)). می فرماید : ((و گفت : ای مردم , به ما زبان مرغان آموخته شده است)). بـر شـمـرده , فرموده است : ((و ایوب و یونس وهارون و سلیمان)) و نیز فرموده است : ((و نوح را ازپیش راه نمودیم و از نسل او داود و سلیمان را و. 3 ـ یاد آن حضرت در عهد عتیق . داستان سلیمان در کتاب اول پادشاهان آمده ودرباره حشمت و شکوه او و وسعت قلمروپادشاهیش و فراوانی ثروت و حکمت بالغه او به تفصیل سخن رفته است . سـلـیمان که در قرآن به آن ها اشاره شده در عهد عتیق جز همین مقدار نیامده که وقتی ملکه سبا خـبـر سلیمان را شنید و شنید که معبدی در اورشلیم ساخته و مردی است برخوردار از حکمت , با هـدایـای فـراوانـی نـزد اوآمد و با وی دیدار کرد و به عنوان امتحان مسائلی رااز سلیمان پرسید و جواب شنید و سپس برگشت . عـهـد عـتـیـق سـخـن زشتی را درباره سلیمان به کاربرده است , چرا که می گوید آن جناب در آخـرعـمـرش از عـبادت خداوند به عبادت بت ها گرایید ودر برابر بت هایی که یکی از همسرانش می پرستید,سجده کرد. هـمـچـنین می گوید که مادر سلیمان زن اوریای حتی بود و داود عاشق او شد و با وی زنا کرد و آن زن از داود حامله شد. اوریـا را کـشید و سرانجام او را در یکی ازجنگ هایش به کشتن داد و زن او را به خانه خودآورد که دوباره از او حامله شد و سلیمان را به دنیاآورد. قـرآن کـریـم سـاحت سلیمان (ع) را, همچون ساحت دیگر انبیا که به هدایت و عصمت آنان تصریح می کند, از تهمت اولی مبرا دانسته و درباره شخص او فرموده است : ((و سلیمان کافر نشد)). تـهـمـت دوم را نـیـز از سـاحـت پـاک او بـه دوردانـسـتـه است , چرا که قرآن کریم نقل می کند کـه سلیمان (ع) چون سخن مور را شنید چنین دعا کرد :((پروردگارا, مرا به شکر نعمت هایت که به من و پدرو مادرم ارزانی داشته ای ملهم فرما)). ایـن آیـه

گفتیم که این دعا نشان می دهد مادر سلیمان در زمره پویندگان صراط مستقیم بوده است , یعنی پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان که خداوند به آنان نعمت ارزانی داشته است . 4 ـ روایاتی که درباره داستان های سلیمان (ع)آمده است :. اخباری که درباره داستان های سلیمان ـ به ویژه داستان هدهد و ماجرای آن بزرگوار با ملکه سبا ـروایت شده , اکثرا شامل مطالب عجیب و غریبی هستند که نظایر آن ها حتی در افسانه های خرافی هم کمتر دیده می شود و عقل سلیم نیز آن ها رانمی پذیرد و تاریخ درست و قطعی هم دروغ بودن آن مطالب را برملا می کند. اخبار آن هایی است که از امثال کعب و وهب روایت شده اند. اینان کار مبالغه و گزافه گویی را به آن جارسانده اند که گفته اند : سلیمان (ع) بر سراسر زمین پادشاهی می کرد و سلطنتش هفتصد سال به درازاکشید و همه جن و انس و پرندگان و ددان سپاهیان او بودند و پیرامون تخت او ششصد هزار کرسی گذاشته می شد که هزاران پیامبر و صدها هزار ازامرای جن و انس روی آن ها می نشستند.

و مادر ملکه سبا از جنیان بوده و از این روپاهای ملکه مانند سم الاغ بود و بدین خاطر پاهایش را از چشم مردم پوشیده نگه می داشت تا این که وقتی خواست وارد ساحت کاخ شود, دامنش را بالازد و بدین سان راز او فاش گردید. قدرت این ملکه مبالغه را به آن جا رسانده اند که گفته اند چهارصد پادشاه تحت اختیار و فرمان اوبودند که هر پادشاهی بر منطقه ای حکومت می کردو هریک از این شاهان چهارصد هزار جنگجو دراختیار داشتند و ملکه سیصد وزیر داشت که مملکتش را اداره می کردند و دوازده هزار سرداردداشت که هر کدام از آن ها دوازده هزار جنگجوتحت فرمان داشتند. غریبی که فقط باید آن ها را از اسرائیلیات شمرد و ازکنارشان گذشت .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 22)) حنظله .

حنظله (ع).

قرآن . ((و عادیان و ثمودیان و اصحاب رس و نسل های بسیاری میان آن (جماعت ها) را (هلاک کردیم))). ـ در مجمع البیان , ذیل جمله ((و اصحاب رس)), آمده است : از عکرمه نقل شده است که رس چاهی است که آن قوم , پیامبران خود را در آن انداختند. کلبی نقل شده که اصحاب رس پیامبری به نام حنظله داشتند و او را کشتند و خداوندهلاکشان کرد. رس چاهی بوده در انطاکیه که اصحاب رس ,حبیب نجار را در آن به قتل رساندند و لذا آن قوم به این چاه نسبت داده شدند. صادق (ع) روایت شده که زنان اصحاب رس همجنس باز بودند. ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال از کیفرمساحقه (همجنس بازی زنان) ـ : حد چنین زنی حد زناکار است . خداوند عزوجل این حکم را در قرآن ذکرکرده است ؟ حضرت فرمود : آری . کرد : در کجا؟ فرمود : در داستان اصحاب رس . ـ از امام کاظم (ع) سؤال شد : اصحاب رس که بودند, از چه مردمی بودند و چه قومی بودند؟ حضرت فرمود : دو اصحاب رس داریم : یک اصحاب رس که آن هایی نیستند که خداوند در کتاب خود از آنان یادکرده است . دامدار بودند. را به عنوان رسول خویش به سوی آنان فرستاد اما آن حضرت را به قتل رساندند. خداوند رسول دیگری برایشان فرستاد, اورا هم کشتند. آن رسول کشته شد و آن ولی آنقدر جهادکرد تا سرانجام آن مردم را مجاب نمود. و اما آن اصحاب رسی که خداوند درکتاب خود از آن ها یاد کرده , مردمی بودندکه نهری به نام رس داشتند و این نهر آب فراوانی داشت . رس کجاست ؟ حضرت فرمود : نهری است در منتهی الیه آذربایجان واقع در مرز میان ارمنستان و آذربایجان . خاج پرست بودند. برای آنان فرستاد که همگی را کشتند. از آن خداوند یک پیامبر و همراهش یک ولی به سوی آنان فرستاد که با آنان جهادکرد. خداوند میکائیل را مامور کرد آب آنان راخشکانید و هیچ چشمه و نهر و آبی باقی نگذاشت و همه را خشک کرد. الموت نیز دستور داد احشام آنان را از بین برد. یا نقره یا ظرف داشتند در کام خود فرو برد ـکه وقتی قائم (ع) ـ ما قیام کند از این هابهره برداری می کند ـ بدین سان همه آنان ازگرسنگی و تشنگی و گریه مردند و احدی ازایشان باقی نماند. مخلص بر جای ماندند و از خدا خواستند که با مقداری زراعت و دام و آب نجاتشان دهدو برای آن که گرفتار سرکشی و طغیان نشوند, این ها را اندک قرار دهد. چون از درستی نیت هایشان آگاه بود,دعایشان را مستجاب فرمود. مردم به منزل های خود بازگشتند و دیدندزیر و رو شده اند. جاری ساخت و آن را بیشتر از مقداری قرارداد که خواسته بودند. آشکار و نهان به طاعت خدا

پرداختند, تاآن که این مردم از میان رفتند و پس از آن هانسلی پدید آمـد که در ظـاهـر از خـدا اطـاعـت مـی کـردند, اما در باطن نفاق می ورزیدند ومرتکب معاصی گوناگونی می شدند. خداوند کسی را فرستاد که بی محابا دست به کشتار آنان زد و گروه اندکی باقی ماندند که خداوند بـر آن هـا نیز طاعون را مسلط ساخت و احدی از ایشان باقی نماند و رودخانه ومنزل هایشان مدت دویست سال بی صاحب ماند. آورد که در این منزلگاه ها سکنا گزیدند وآنان مردمانی درستکار و صالح بودند. از مدتی , عده ای از آنان مرتکب فحشا شدندو مردها به مردها روی آوردند و زن ها به زن ها. برایشان مسلط نمود و احدی از این قوم باقی نماند.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 23)) شعیا و حیقوق .

شعیا و حیقوق (ع).

ـ امـام رضـا(ع) ـ به جاثلیق ـ : ای مردنصرانی , از کتاب شعیا چقدر می دانی ؟ عرض کرد : کلمه به کلمه آن را می دانم . حـضـرت بـه آن دو ـ جاثلیق و راس الجالوت ـ فرمود : آیا با این سخن او آشنا هستید : ای قوم , من چهره آن الاغ سوار را دیدم که جامه های نور پوشیده بود, و دیدم آن شترسوار را که نورش مانند نور ماه بود؟ هردو گفتند : این مطلب را شعیا گفته است . شعیای نبی , همچنان که تو و یارانت معتقدید, در تورات گفته است : دو سواردیدم که زمین برای آنان روشن شد, یکی برالاغی سوار بود و دیگری بر ماده شتری . الاغ سوار کیست و آن شترسوار چه کسی است ؟ راس الجالوت عرض کرد : نمی دانم ,شما مرا از آن دو آگاه کن . آن الاغ سوار عیسی است و آن شترسوارمحمد(ص). می کنی ؟ عرض کرد : نه , انکارش نمی کنم . حـضـرت رضـا(ع) سـپـس فـرمـود : آیـاحـیقوق نبی را می شناسی ؟ عرض کرد :آری , او را کاملا می شناسم . او گـفـته است ـ و کتابتان گویای آن است ـخدای متعال از کوه فاران بیان را آورد وآسمان ها از ستایش احمد و امت او پر گشت و او سواران خود را به دریا می برد, همچنان که به خشکی می برد. المقدس کتابی جدید ـ مقصودش از کتاب ,قرآن است ـ برای ما می آورد. الجالوت) آیا این کلمات را می دانی و به آن ایمان داری ؟ راس الجالوت عرض کرد :این ها را حیقوق نبی گفته است و ما گفته اورا انکار نمی کنیم .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 24)) زكريا.

زکریا.

قرآن . ((و زکریا را (یاد کن) هنگامی که پروردگار خود راخواند : پروردگارا, مرا تنها مگذار و تو بهترین ارث برندگانی . بـخـشـیـدیم و همسرش را برای او شایسته (و آماده حمل)کردیم زیرا آنان در کارهای خیر شتاب می نمودند و ما رااز روی رغبت و بیم می خواندند و در برابر ما فروتن بودند)). ـ امام صادق (ع) : زکریا از ترس گریخت وبه درختی پناه برد. خورد و گفت : ای زکریا, داخل من شو. زکریا رفت و داخل درخت شد. کنندگان در جستجوی او بر آمدند, اماپیدایش نکردند. نـزد تـعـقیب کنندگان آمد و جای زکریا را به آن ها نشان داد و گفت : او داخل این درخت است , درخت را قطع کنید. درخت را می پرستیدند, گفتند : ما آن را قطع نمی کنیم . سرانجام درخت و زکریا را (که داخل آن بود) شقه کردند. ـ پیامبر خدا(ص) : بنی اسرائیل درجستجوی زکریا بر آمدند تا او را بکشند. زکریا به صحرا گریخت . باز کرد و زکریا داخل آن رفت , اما ریشه ای از لباس او بیرون ماند. روی درخت رفتند و او را اره کردند. ـ زکریا نجار بود. داستان زکریا در قرآن . وصف آن بزرگوار. خداوند سبحان در کلام خود زکریا را به صفت نبوت و وحی وصف کرده و در آغازسوره مریم وصف عبودیت را درباره وی به کار برده است . پـیـامـبران یاد کرده و از صالحان و سپس ازبرگزیدگان ـ یعنی همان مخلصان ـ ورهیافتگان به شمارش آورده است . تاریخ زندگی او. در قـرآن از اخبار زکریا جز همین نکته نیامده است که پس از مشاهده عبادت های مریم و کرامت و مـنـزلـت او در نـزد خداوند,دعا کرد خداوند به وی فرزندی عطا کند وخدا هم دعایش را اجابت فرمود ویحیی (ع)را بدو بخشید. خداوند سبحان فرموده است که چون مریم پدر خود عمران را از دست داد, زکریاسرپرستی او را به عهده گرفت و پس از آن که بزرگ شد از مردم کناره گیری کرد و درمحرابی که در مسجد برای خود داشت به عبادت مشغول شد. ((و هرگاه زکریا در محراب بر او واردمی شد, نزد او (نوعی) خوراکی می یافت . می گفت : ای مریم , این از کجا برای تو آمده است ؟ و او می گفت : این از جانب خداست که خدا به هرکس بخواهد, بی شمار روزی می دهد)). ایـن جـا بود که زکریا پروردگارش را به دعا خواند و از او خواست تا از همسرش فرزندی پاک به او ببخشد. فرتوت و زنش نیز نازا بود. را اجابت کرد و درحالی که در محراب خودبه نماز ایستاده بود, فرشتگان ندایش دادند :خداوند تو را به پسری که نامش یحیی است نوید می دهد. آن ندا از جانب پروردگار سبحان است , از اونشانه ای خواست . نشانه ات این است که زبانت را در کام کشی وسه روز با مردم سخن

نگویی , مگر بااشارت . محراب خود بیرون شده نزد قوم خویش آمد و به آنان اشاره کرد که صبح و شام تسبیح خدا گویید و خدا همسر او را برایش شایسته (و آماده حمل) گردانید و او یحیی را به دنیا آورد (آل عمران / 41 ـ 37, مریم /11 ـ 2 و انبیا / 90 ـ 89). در قـرآن از فـرجام کار زکریا و نحوه درگذشت او یاد نشده است اما اخبار فراوانی از طرق سنی و شیعه رسیده است مبنی بر این که قومش او را به قتل رساندند. دشمنان زکریا تصمیم گرفتند او را بکشند وزکریا از دست آنان گریخت و به درختی پناه برد. داخل آن رفت و آن گاه درخت سر به هم آورد. دشمنانش نشان داد و به آن ها گفت که درخت را اره کنند. زکریا(ع) را با اره دو شقه کردند و بدین ترتیب , از دنیا رفت . در بـعـضـی اخبار آمده است که سبب کشتن زکریا, این بود که مردم در قضیه مریم و حامله شدن مسیح (ع) او را متهم کردند و گفتند :تنها او بوده که نزد مریم رفت و آمد می کرده است .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 25)) یحیی .

یحیی (ع).

قرآن . ((ای زکـریـا, مـا تو را به پسری که نامش یحیی است ,مژده می دهیم که قبلا همنامی برای او قرار نداده ایم . یحیی , کتاب (خدا) را به جد و جهد بگیر. نبوت دادیم . دادیم و تقوا پیشه بود. بود و زورگویی نافرمان نبود. زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود)). ـ امام رضا(ع) : وحشتناکترین زمان برای این بشر در سه جاست : روزی که متولدمی شود و از شکم مادرش بیرون می آید و دنیا رامی بیند, روزی که می میرد و آخرت و اهل آخرت را می بیند و روزی که برانگیخته می شودو احکامی را می بیند که در دار دنیا ندیده است . خداوند عزوجل در این هر سه جا بر یحیی سلام فرستاده و ترس را از او برده است . مـی فـرمـایـد : ((و سـلام بـر او روزی کـه بـه دنـیـا آمـد وروزی کـه می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود)). این سه جا سلام فرستاده , گفته است : ((و سلام برمن روزی که به دنیا آمدم و روزی که می میرم وروزی که زنده برانگیخته می شوم)). ـ یحیی (ع) ـ خطاب به عیسی بن مریم ـ :تو روح خدا و کلمه او هستی , تو از من بهتری . عـیـسـی گـفـت : نـه , تـو از مـن بهتری (زیرا) خداوندبرتو سلام فرستاده و من خودم بر خودم سلام فرستاده ام . ـ پـیـامبر خدا(ص) : خدا رحمت کندبرادرم یحیی را, وقتی بچه ها از او, که کودکی بود, دعوت به بـازی کردند, گفت : مگر برای بازی خلق شده ام ؟ چنین کسی وقتی به سن بلوغ رسد, چه خواهد گفت !. ـ امـام کـاظـم (ع) : روش یـحـیـی بـن زکـریـا(ع)ایـن بـود کـه می گریست و هیچ گاه خنده نـمـی کرد,عیسی بن مریم هم می خندید و هم می گریست وکاری که عیسی (ع) می کرد, برتر از کاری بود که یحیی (ع) انجام می داد. ـ امـام صادق از پدران بزرگوارش (ع) :در گفتگویی میان یحیی (ع) و شیطان ,یحیی (ع)گفت : آیـا هـرگز شده است که لحظه ای بر من چیره آیی ؟ شیطان گفت : نه , اما در توخصلتی است که خوشایند من است . گفت : آن خصلت چیست ؟ شیطان گفت : تومرد پرخوری هستی . آن قـدر می خوری که دچار تخمه می شوی و این کار تو را از برخی نمازها و شب زنده داری هایت باز می دارد. که از این پس تا زنده هستم هرگز از غذایی سیرنخورم . می بندم که از این پس تا زنده هستم , هرگزمسلمانی را اندرز ندهم . بعد از آن دیگر نزد یحیی بازنگشت . ـ مردی نزد عیسی بن مریم (ع) آمد وگفت : ای روح اللّه , من زنا کرده ام , مرا پاک گردان . گودال قرار دادند, صدا زد : کسی که خودش مستحق حد الهی است نباید به من حد جاری کند. همه مردم متفرق شدند, مگر یحیی و عیسی (ع). یحیی نزدیک آن مرد رفت و گفت : ای مردگنهکار, مرا

اندرزی ده ؟ مرد به او گفت : نفس خود را با خواهش هایش رها مکن که تو را به هلاکت می افکند, یحیی فرمود : پندی دیگر ده . مرد گفت : هیچ خطاکاری را به خطایش سرزنش مکن . مرد گفت :خشم مگیر. داستان یحیی (ع) در قرآن . 1 ـ ستایش یحیی . خداوند در چند جای قرآن از یحیی یاد کرده واو را به زیبایی ستوده است . کننده کلمه خدا, یعنی نبوت مسیح و آقایی که برقومش سیادت دارد و کسی که به زنان گرایشی نداردوصف کرده و همچنین او را پیامر و از صالحان (آل عمران : 39) و از برگزیدگان ـ که همان مخلصانند و از رهیافتگان (انعام : 87 ـ 85)برشمرده , و این که خودش او را یحیی نامیده و پیش از آن هیچ کس به این نام خوانده نشده و به او دستورداده که کتاب (خدا) را با قدرت بگیرد و در کودکی به وی حکمت ارزانی داشته و در روزی که به دنیاآمده و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود, بر وی سلام و درود فرستاده است (مریم : 15 ـ 2). یعنی یحیی و پدر و مادرش , را مدح کرده فرموده است : ((آنان در کارهای نیک شتاب می کردند و بابیم و امید ما را می خواندند و در برابر ما فروتن بودند)). 2 ـ تاریخ زندگی یحیی :. یحیی به طرز خارق العاده ای از والدینش زاده شد, چه آن که پدرش پیرمردی فرتوت و مادرش زنی نازا بود و خداوند یحیی را به آن دو که امیدی به فرزنددار شدن نداشتند, بخشید و او در همان کودکی قدم در راه راست و عبادت و زهد گذاشت و خداوندبه او که هنوز کودک بود حکمت عطا فرمود. خودش را وقف عبادت و زهد کرد و هرگز ازدواج نکرد و هیچ یک از لذایذ و خوشی های دنیا او را به خود سرگرم و از خدا غافل نساخت . یحیی همروزگار عیسی بن مریم (ع) بود و نبوت او را تصدیق کرد و در میان مردم خویش سیادت داشت و دل ها شیفته او بود و جان ها به او می گرایید. مردم پیرامونش جمع می شدند و او آنان را نصیحت می کرد و آن ها را به توبه فرا می خواند و به تقوا وپرهیزگاری دعوتشان می کرد تا آن که به شهادت رسید. در قرآن از کشته شدن یحیی سخنی به میان نیامده است , اما در اخبار آمده است که علت شهادتش این بود که در آن زمان زن بدکاره ای به سرمی برد. پیش او می رفت . کرد و او را توبیح و سرزنش نمود ـ یحیی نزد پادشاه محترم و ارجمند بود و پادشاه دستور او را اطاعت می کرد و از وی حرف شنوی داشت ـ آن زن کینه یحیی را به دل گرفت و از پادشاه سر یحیی راخواست و در این باره اصرار ورزید. سرانجام پادشاه دستور داد یحیی را سر بریدند وسرش را برای آن زن هدیه فرستاد. در بعضی اخبار آمده است ,آن کسی که سر یحیی را از پادشاه خواست دختر برادر پادشاه بود, زیراپادشاه قصد ازدواج با برادرزاده اش را داشت امایحیی او را از این کار نهی کرد. دختر خود را طوری آرایش کرد که دل پادشاه راتسخیر کند و او

را پیش شاه فرستاد و به دخترش یـادداد که چنانچه پادشاه به وی اجازه دهد تا خواهشی از او بکند و حاجتی بخواهد,سر یحیی را از وی طلب کند. و سرش را در تشتی زرین نهاد و به او پیشکش کرد. در روایـات , مـطـالـب فـراوانی پیرامون زهد وعبادت یحیی و گریه هایش از ترس خدا و اندرزها وسخنان حکمت آمیزش وارد شده است . 3 ـ داستان زکریا و یحیی در انجیل :. در ایـام هـیرودیس پادشاه یهودیه , کاهنی زکریانام از فرقه ابیا بود که زن او از دختران هارون بود والیصابات نام داشت . به جمیع احکام و فرایض خداوند, بی عیب سالک بودند. نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند. و واقـع شـد کـه چون به نوبت فرقه خود در حضورخدا کهانت می کرد, حسب عادت کهانت نوبت اوشد که به قدس (معبد) خداوند در آمده بخوربسوزاند. عبادت می کردند. راست مذبح بخور ایستاده بر وی ظاهر گشت . زکریا او را دید در حیرت افتاده ترس بر او مستولی شد. کـه دعـای تـو مـسـتـجاب گردیده است و زوجه ات الیصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید. و تـو را خـوشـی و شـادی رخ خـواهد نمود وبسیاری , از ولادت او مسرور خواهند شد, زیرا که در حـضـور خـداوند بزرگ خواهد بود و شراب ومسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود پر ازروح القدس خواهد بود. به سوی خداوند, خدای ایشان برخواهد گردانید. او بـه روح و قـوت الـیـاس پـیـش روی وی خـواهـدخـرامید تا دل های پدران را به طرف پسران ونافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد. زکـریـا بـه فـرشـتـه گفت : این را چگونه بدانم وحال آن که من پیرمرد هستم و زوجه ام دیرینه سال است ؟ فرشته در جواب وی گفت : من جبرائیل هستم که در حضور خدا می ایستم و فرستاده شدم تابه تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم . والـحـال تـا این امور واقع نگردد, گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت , زیرا سخن های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست باور نکردی . و جـمـاعت منتظر زکریا می بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند, اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است . اشاره می کرد و ساکت ماند. اتمام رسید به خانه خود رفت . زن او الـیصابات حامله شده مدت پنج ماه خود راپنهان نمود و گفت : به این طور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت تا ننگ مرا ازنظر مردم بردارد. تـا آن جـا کـه مـی گـویـد : امـا چون الیصابات راوقت وضع حمل رسید, پسری بزاد و همسایگان وخویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی به وی کرده با او شادی کردند. هشتم چون برای ختنه طفل آمدند که نام پدرش زکریا را بر او می نهادند. گفت : نی بلکه به یحیی نامیده می شود. از قبیله تو هیچ کس این اسم را ندارد. اشاره کردند که او را چه نام خواهی نهاد.

خواسته بنوشت که نام او یحیی است و همه متعجب شدند. خدا متکلم شد. خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت . خاطر خود تفکر نموده گفت : این چه نوع طفل خواهد بود و دست خداوند با وی می بود. زکریا از روح القدس پر شده , نبوت (پیشگویی)نموده گفت . نیز در انجیل آمده است : و در سال پانزدهم ازسلطنت طیباریوس قیصر, در وقتی که پنطیوس پیلاطس والی یهودیه بود و هیرودیس تیترارک جلیل و برادرش فیلپس تیترارک ایطوریه و دیارترا خونیتس و لیسانیوس و تیترارک آبلیه و حنا وقیافا رؤسای کهنه بودند, کلام خدا به یحیی بن زکریادر بیابان نازل شد. به تمامی حوالی اردن آمده به تعمید توبه به جهت آمرزش گناهان موعظه می کرد. مکتوب است در صحیفه کلمات اشعیای نبی که می گوید : صدای نداکننده در بیابان که راه خداوند رامهیا سازد و طرق او را راست نمایید. انباشته و هر کوه و تلی پست و هر کجی راست و هرراه ناهموار صاف خواهد شد. خدا را خواهند دید. آن گاه بـه آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می آمدند گفت : ای افعی زادگان که شما را نشان دادکه از غضب آینده بگریزید؟ پس , ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهیدکه ابراهیم پدر ماست , زیرا به شما می گویم خدا قادراست که از این سنگ ها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. شده است . بریده و در آتش افکنده می شود. پس , مردم از وی سؤال نموده گفتند چه کنیم ؟ او در جواب ایشان گفت هر که دو جامه دارد به آن که ندارد بدهد و هرکه خوراک دارد نیز چنین کند. باجگیران نیز برای تعمید آمده , بدو گفتند ای استادچه کنیم ؟ بدیشان گفت : زیادتر از آن چه مقرراست , مگیرید. چه کنیم ؟ به ایشان گفت : بر کسی ظلم مکنید و برهیچ کس افترا مزنید و به مواجب خود اکتفا کنید. و هنگامی که قوم مترصد می بودند و همه درخاطر خود درباره یحیی تفکر می نمودند که این مسیح است یا نه . من شما را به آب تعمید می دهم . تواناتر از من می آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم . خواهد داد. خرمن خویش را پاک کرده گندم را در انبار خوددخیره خواهد نمود و کاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید. قوم را بشارت می داد. اما هیرودیس تیترارک , چون به سبب هیرود یازن برادر او فیلپس و سایر بدی هایی که هیرودیس از وی کرده بود از وی توبیخ یافت . افزود که یحیی را در زندان حبس نمود. تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمیدگرفته . همچنین در انجیل آمده است : زیرا که هیرودیس فرستاده یحیی را گرفتار نموده او را درزندان بست به خاطر هیرودیا زن برادر او فیلپس که او را در نکاح خویش آورده بود. یحیی به هیرودیس گفته بود نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست . داشته می خواست او را به قتل رساند امانمی توانست ,

زیرا که هیرودیس از یحیی می ترسیدچون که او را مـرد عـاقـل و مـقـدس می دانست ورعایتش می نمود و هرگاه از او می شنید, بسیار به عمل می آورد و به خوشی سخن او را اصغا می نمود. اما چون هنگام فرصت رسید که هیرودیس درروز میلاد خود امرای خود و سرتیپان و رؤسای جلیل را ضیافت نمود. آمده رقص کرد و هیرودیس و اهل مجلس را شادنمود, پادشاه بدان دختر گفت : آن چه خواهی از من بطلب تا به تو دهم . از من خواهی حتی نصف ملک مرا هر آینه به توعطا کنم . بطلبم ؟ گفت : سر یحیی تعمید دهنده را. به حضور پادشاه در آمده , خواهش نموده گفت :می خواهم که الان سر یحیی تعمید دهنده را در طبقی به من عنایت فرمایی . پـادشـاه بـشـدت محزون گشت ,لیکن به جهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید. بی درنگ پادشاه , جلادی فرستاده فرمود تاسرش را بیاورد. جدا ساخته و بر طبقی آورده بدان دختر داد و دخترآن را به مادر خود سپرد. آمدند و بدن او را برداشته دفن کردند. انجیل . درباره یحیی اخبار پراکنده دیگری نیز دراناجیل آمده که از حد و مرز آن چه آوردیم فراترنمی رود. آن چـه را از اناجیل نقل کردیم , با مطالبی که ما بیان داشتیم تطبیق کند, تا از این طریق به موارد اختلاف دست یابد.

نبوت 2 / 1 ((خاصه 26)) عیسی .

عیسی (ع).

قرآن . ((در واقع , مثل عیسی نزد خدا همچون مثل (خلقت)آدم است که او را از خاکی آفرید. پس شد)). ((و گفته ایشان : ما مسیح , عیسی بن مریم , پیامبر خدا راکشتیم و حال آن که آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند, لیکن امر بر آنان مشتبه شد. او اخـتـلاف کـردنـد, قطعا در مورد آن دچار شک شده اند وهیچ علمی بدان ندارند, جز آن که از گمان پیروی می کنندو یقینا او را نکشتند. و خدا توانا و حکیم است . آن که پیش از مرگ خود حتما به او ایمان می آورد و روزقیامت (عیسی نیز) بر آنان مشاهد خواهد بود)). تفسیر. آیه ((در واقع , مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است که او را از خاکی آفرید, سپس بدو گفت :بـاش , پس وجود یافت)) تلخیصی است از قسمت مورد نیاز داستان عیسی که قبلا درباره تولد او به تفصیل یاد کرد و ایجاز بعد از اطناب و تفصیل ـ به ویژه در هنگام احتجاج و استدلال ـ از مزایای سخن محسوب می شود. احتجاج نازل شده و به قضیه هیات نصارای نجران می پردازد. خـلـقـت عـیـسـی (ع), بعد از آن بیان طولانی و تفصیلی داستان او, به ایجاز بپردازد, تا نشان دهد که چگونگی ولادت آن بزرگوار دال بر این است که اوبشری بود که خلقتی نظیر خلقت آدم داشته است . بـنـابراین , روا نیست که بیشتر و فراتر از آن چه درباره آدم گفته شده , یعنی این که او بشری است که خداوند بدون وجود پدری وی را آفریده است ,درباره عیسی (ع) گفته شود. پـس مـعنای آیه این است : یعنی حکایت ووصف الحال عیسی نزد خداوند متعال و به عبارت دیگر آن چـه کـه خـداوند متعال از نحوه خلقت عیسی که به دست او صورت گرفته می داند, این است کـه چـگـونـگی آفرینش او شبیه نحوه آفریدن آدم است و آدم هم بدین گونه خلق شد که خداوند اجـزای او رااز خاکی فراهم آورد و سپس به او گفت : باش وآدم , بدون آن که پای پدری در میان باشد, به صورت انسانی درآمد. ایـن بـیـان , درحقیقت , به دو دلیل منقسم می شودکه هریک از آن ها به تنهایی برای نفی الوهیت ازمـسـیـح (ع) کـافی است : اول این که عیسی بشری است که خداوند او را ـ به نحوی که خودش مـی دانـد و او بـرهـمـه چیز آگاه است ـ آفریده , هرچند نه از طریق پدری و کسی که چنین باشد لاجرم بنده است نه آن که مقام الوهیت و ربوبیت داشته باشد. دوم این که خلقت عیسی فراتر از خلقت آدم نمی باشد. نـحـوی مـقـتـضـی اولـوهـیـت او بـاشد, خلقت آدم نیزچنین اقتضایی را داشت , در صورتی که نصارادرباره آدم چنین اعتقادی ندارند. دربـاره عـیـسـی نـیـز چـنـیـن باوری نداشته باشند, زیراآفرینش هردو (در این که بدون پدری آفریده شده اند) مانند هم است . از آیـه

شـریفه معلوم می شود که خلقت عیسی مانند خلقت آدم یک خلقت طبیعی و فیزیکی است , گـو ایـن کـه بـرخـلاف قانون و سنت حاکم بر زادو ولد ـ یعنی نیازمندی فرزند در پیدایش خود به پدر ـ می باشد. علی الظاهر مراد از عبارت ((فیکون)) زمان حال استمراری است و این با نفی تدریج که جمله ((ثم قال له کن)) بر آن دلالت دارد, منافاتی ندارد, زیرانسبت , فرق می کند, چه آن که کلیه موجودات ـ اعـم از آن هـا کـه پـیـدایـشـشان تدریجی است یا غیرتدریجی ـ آفریده خدای سبحان هستند و به فـرمـان او که همان کلمه ((کن : باش)) است پدید آمده اند,خداوند می فرماید : ((چون به آفرینش چیزی اراده فرماید, کارش این بس که می گوید : باش , پس موجود می شود)). اسباب و علل تدریجی آن ها مقایسه شوند, تدریجی الوجودند, اما چنانچه در قیاس با خدای متعال لـحـاظشوند, تدریج و مهلتی در کار نیست و همگی آنی الوجود هستند, چنان که می فرماید : ((و فرمان ما جزیک بار نیست , چون چشم به هم زدنی)). بیشتر در این باره , به خواست خدا, در جای مناسب خود خواهد آمد. وانـگـهـی , مـطلب و مقصد عمده ای که جمله ((ثم قال له کن)) برای آن آورده شده این است که خـدای مـتـعـال برای آفریدن هیچ چیز نیاز به اسباب و علل ندارد تا در نتیجه , به واسطه اختلاف اسـبـاب و عـوامـل دخیل در وجود یافتن اشیا, لازم آید که آفرینش چیزی برای او ممکن یا محال , آسان یا دشوار,نزدیک یا دور باشد. بـه او می گوید : باش و آن چیز هستی می یابد, بدون آن که نیازی به اسباب و عواملی داشته باشد که عادتادر آفرینش آن چیز دخالت دارند. ـ پیامبر خدا(ص) : بنی اسرائیل ششصدپیامبر داشتند که اولین آن ها موسی بود وآخرینشان عیسی . ـ نخستین پیامبران بنی اسرائیل , موسی بود و آخرینشان عیسی . ـ از مسیح (ع) سؤال شد : چه کسی تو راادب آموخت ؟ فرمود : هیچ کس مرا ادب نیاموخت . آن دوری کردم . ـ امام علی (ع) ـ در وصف عیسی (ع) ـ : واگر خواهی , از عیسی بن مریم (ع) برایت بگویم . خشن می پوشید و نان خشک و گلوآزارمی خورد. چراغش در شب , ماه و سرپناهش درزمستان , آفتابگیرهای صبح و عصر و میوه وسبزیجاتش , علف و گیاهانی که زمین برای چهار پایان می رویاند. گرفتاری او باشد و نه فرزندی که اندوهگینش سازد و نه مال و ثروتی که دل اورا به خود مشغول گرداند و نه طمعی که به خواریش اندازد. خدمتکارش دو دست او!. ـ مـسـیح (ع) : خدمتکار من دو دست من است و مرکبم دو پای من و بسترم زمین وبالشم سنگ و گرمابخشم در زمستان آفتابگیرها. می برم و روز خود را با ناداری سپری می کنم و با این حال در روی زمین احدی توانگرترو بی نیازتر از من وجود ندارد. ـ پیامبر خدا(ص) : بر شما باد خوردن عدس , زیرا که آن با برکت و مقدس است ,دل را نازک می کند و گریه را زیاد می گرداند. هفتاد پیامبر آن را متبرک

کرده اند که آخرینشان عیسی بن مریم (ع) است . ـ خـوراک عـیـسی تا زمانی که به آسمان برده شد, باقلا بود, عیسی تا زمانی که به آسمان برده شد غذایی که با آتش پخته شده باشد, نخورد. ـ ای ام ایمن , مگر نمی دانی که برادرم عیسی شامی را برای صبحانه نگه نمی داشت و صبحانه ای را بـرای شـام ؟ از بـرگ درختان تغذیه می کرد و از آب باران می آشامید,پلاس می پوشید و هر جا شب می رسیدهمان جا بیتوته می کرد و می گفت : هرروزی , روزی خود را می آورد. ـ من عیسی بن مریم را دیدم , او مردی بود سفیدپوست و میان باریک چون شمشیر. ـ امام صادق (ع) : از داود تا عیسی بن مریم (ع) چهار صد سال فاصله بود. عـیـسـی بر پایه دعوت به توحید و اخلاص وآن چیزی بود که نوح و ابراهیم و موسی بدان سفارش شدند. از او همان پیمانی گرفته شد که از پیامبران گرفته شد. در انـجـیـل بـرای او قـانـون برپاداشتن نمازبا دین و امر به معروف و نهی از منکر وحرام شمردن حرام ها و حلال شمردن حلال ها مقرر گردید و در انجیل بر او مواعظو امثال (و مقرراتی) نازل شد که در آن ها نه قصاص است و نه احکام حدود و نه ارث . آن چه در تورات بر موسی نازل شده بود, به صورت سبک و تخفیف یافته برعیسی نیز نازل گردید و این سخن خداونداست که می فرماید عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت : ((پاره ای از آن چه را که بر شما حرام گردیده , برایتان حلال می کنم)). عـیـسی به مؤمنانی که از او پیروی می کردند,دستور داد تا به شریعت تورات و انجیل ایمان داشته باشند. ـ درباره این سخن خدای متعال به نقل ازعیسی : ((و مرا هرجا که باشم با برکت قرارداد)) ـ : یعنی پر سود و منفعت . ـ امـام رضا(ع) : نقش انگشتر عیسی (ع)این دو جمله بود که آن ها را از انجیل برگرفته بود : خوشا به حال بنده ای که موجب یاد خدا شود و وای به حال بنده ای که باعث فراموش شدن خدا گردد. گفتاری درباره داستان عیسی (ع). 1 ـ داستان عیسی و مادرش در قرآن :. مادر عیسی (ع) مریم دختر عمران بود. کـه مـادر مـریم او را باردار شد, نذر کرد که وقتی فرزندش به دنیا آمد او را در راه خدا آزاد کند تا درمعبد خدمت کند. دارد پسر است , وقتی وضع حمل کرد و معلوم شدفرزندش دختر است دچار اندوه و حسرت شد و بااین حال او را ((مریم)), یعنی ((خادمه)), نامید. عمران , پدر مریم , پیش از تولد او درگذشته بود. مادر مریم او را به معبد آورد تا به کاهنان که یکی ازآنان زکریا بود, بسپارد. شـدن سـرپـرستی مریم , بحث و نزاع در گرفت تابالاخره تصمیم گرفتند قرعه بزنند و قرعه به نام زکریا درآمد و زکریا سرپرستی مریم را به عهده گرفت . و کـاهـنـان پـرده ای آویـخـت و مریم پشت آن پرده خداوند سبحان را عبادت می کرد و کسی جز زکریانزد او رفت و آمد نمی کرد. محراب مریم می شد, نزد او غذایی می دید. پـرسـیـد : ای مـریـم , این غذا از کجاست ؟ مریم گفت :از

نزد خداست و خداوند به هر که خواهد بـی شـمـارروزی مـی دهـد, مـریـم (ع) بانویی صدیقه , معصوم به عصمت و نگهداشت الهی , پاک , برگزیده , و محدثه بود که فرشتگان با او سخن گفتند و خبرش دادند که خداوند او را برگزیده و پاک و پاکیزه اش قرار داده است . بـرای مـردم جـهـان بـود (سوره آل عمران , آیات 44 ـ35, سوره مریم , آیه16 , سوره انبیا آیه 91 و سوره تحریم , آیه12).

سـپـس , خـدای مـتعال روح را به سوی مریم که درپس پرده بود فرستاد و روح به صورت بشری کـامل در برابرش جلوه شد و به وی گفت که او فرستاده پروردگار وی می باشد و آمده است تا به اذن خـداوندـ بدون آن که شوهری داشته باشد ـ به او فرزندی ببخشد و به مریم بشارت داد که به زودی از فرزند اومعجزات درخشانی سر خواهد زد و همچنین به وی خبر داد که خداوند فرزند او را بـا روح القدس تاییدخواهد کرد و کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به وی می آموزد و با آیات و معجزاتی روشن او راسوی بنی اسرائیل می فرستد. شـرح حال او را برای مریم گفت و آن گاه در وی دمید و مریم بر اثر آن همچون سایر زنان حامله شد(آیات 35 تا 44 سوره آل عمران). مـریـم بـا جـنـیـن خـود به مکان دور افتاده ای پناه جست تا این که درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید و با خود گفت : کاش پیش از این مرده و به کلی از یادها رفته بودم . پای او فرشته ای وی را ندا داد : غم مدار,پروردگارت در زیر پای تو چشمه آبی پدید آورده است . برایت خرمای تازه می ریزد و از آن خرما تناول کن و از آن چشمه بیاشام و دیده روشن دار. آدمـیـان را دیـدی بـگـو : مـن برای خدای رحمان روزه نذر کرده ام و امروز مطلقا با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت . او را به سوی قوم خود آورد (سوره مریم / 27 ـ 20). حامله شدن به عیسی و وضع حمل او و سخن گفتن ودیگر شؤون وجودی او, تماما با این امور در دیگرافراد انسان همسنخ بوده است . هـنـگـامـی کـه قوم مریم او را با این وضع مشاهده کردند, زبان به طعن و سرزنش او گشودند و درباره او سخنانی گفتند که به زنی که بدون داشتن شوهری

حامله شده باشد می گویند. براستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده ای . خواهر هارون , پدرت مرد بدی نبود و مادرت هم بدکار نبود. گفتند : چگونه با کودکی گهواره ای سخن بگوییم ؟ کودک به سخن آمده گفت : منم بنده خدا, به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است و هرجا که باشم مرا با برکت ساخته و به من سفارش کرده است که تا زنده ام نماز بگزارم و زکات بپردازم و به مادرم نیکی کنم . درود بـر مـن روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم (سوره مریم ,آیات 33 ـ 27). ایـن سـخنان عیسی (ع) به منزلت براعت استهلالی بود نسبت به کارهایی که در آینده خواهدکرد, یـعـنی قیام بر ضد زورگویی و ستم و احیا واصلاح شریعت موسی و تجدید معارف کهنه شده اوو بیان آیات شریعت موسی که بنی اسرائیل درباره آن ها دچار اختلاف شده بودند. عیسی رشد کرد و به سن جوانی رسید. مـادرش مـانـنـد بـقـیـه مـردم عـادی خـورد و خـوراک داشـتـند و در معرض همان عوارض و آسیب هایی بودند که سایر مردم هستند و تا آخر عمر یک زندگی عادی بشری داشتند. پـس از مـدتـی , عـیـسـی بـه سـوی بنی اسرائیل به رسالت فرستاده شد و شروع به دعوت آنان به آیین توحید و یکتاپرستی نمود و می گفت : من ازجانب پروردگارتان برای شما معجزه ای آورده ام . گـل بـرای شـمـا چـیزی به شکل پرنده می سازم , آن گاه در آن می دمم که به اذن خدا پرنده ای می شود. اذن خـدا کـور مـادرزاد و پـیـس را بـهـبود می بخشم ومردگان را زنده می گردانم و شما را از آن چه می خورید و در خانه هایتان ذخیره می کنید خبرمی دهم . باشید, عبرتی است . پروردگار شماست . هـمـچـنـیـن , آنـان را بـه شـریـعـت جـدیـد خود, که درواقع تصدیق شریعت موسی بود و فقط بـرخـی چـیـزهـایی را که به خاطر سختگیری بر یهود, درتورات حرام شده بود, لغو کرده بود, فرا مـی خـوانـد ومـی فـرمود : من برای شما حکمت آورده ام و آمده ام تا چیزهایی را که درباره آن ها با یکدیگر اختلاف دارید برای شما روشن کنم . فـرزنـدان اسـرائـیـل , مـن فرستاده خدا به سوی شماهستم , تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمداست بشارت می دهم . عـیـسـی (ع) مـعـجـزاتـی را بـرای آنـان ذکر نمود,مانند آفریدن پرنده و زنده کردن مردگان و بـهـبـودبـخشیدن به کور مادرزاد و شخص مبتلا به پیس وخبر دادن از غیب , همه را به اذن خدا عملی ساخت . آن حـضـرت پـیـوسـتـه آنـان را بـه یـگـانـگـی خـدا وشـریـعت جدید خود دعوت می کرد اما با مشاهده سرکشی ها و عنادهای مردم و سرپیچی کاهنان وملایان یهود از دعوت او, عاقبت از ایمان آوردن آنـان مـایـوس شـد و از میان اندک کسانی که به اوایمان آورده بودند, حواریون را به عنوان یاران خود در راه دعوت به سوی خدا انتخاب کرد.

سرانجام , یهود بر ضد آن حضرت شوریدند وآهنگ قتل او کردند. به سوی خود بالا برد و امر بر یهود مشتبه شد. گمان کردند او را کشتند و برخی خیال کردند او را به صلیب کشیدند, در صورتی که هیچ یک از این هانبود, بلکه دچار اشتباه شدند (آل عمران , آیات 58 ـ45, زخرف , آیات 65 ـ 63, صف , آیات 6 و 14,مائده , آیات 110 و 111 و نسا, آیات 157 و 158)این بود مجموع آن چه قرآن درباره داستان عیسی بن مریم و مادرش ذکر کرده است . 2 ـ منزلت عیسی (ع) در نزد خداوند و مقام او درنظر خودش . عیسی (ع) بنده خدا و پیغمبر بود (سوره مریم ,آیه 30), به سوی بنی اسرائیل فرستاده شد (آل عمران , آیه 41), یکی از پنج پیامبر اولوالعزم وصاحب شریعت و کتاب است و کتابش انجیل می باشد (احزاب , آیه 7, شوری , آیه 13 و مائده ,آیه 46). عمران , آیه 45), او کلمه خدا و روحی از او می باشد(نسا, آیه 171), او امام (احزاب , آیه 7) و ازگواهان بر اعمال (نسا, آیه 159, مائده , آیه 117)بود. (صف , آیه6), در دنیا و آخرت آبرومند بوده و ازمقربان است (آل عمران , آیه45), مصطفی (آل عمران , آیه 33) و برگزیده و از صالحان است (انعام , آیات 87 ـ 85), هرجا بود با برکت بود, پاک و پاکیزه بود, نشانه ای برای مردم و رحمتی از جانب خدا بود و نسبت به مادرش نیکوکار و نیک رفتاربود. ـ 19) و از کسانی بود که خداوند به وی کتاب وحکمت آموخت (آل عمران , آیه 48). این ها بیست و دو خصلت از مقامات ولایت هستند که خداوند این پیامبر گرامی را به آن هاوصف فرموده و قدر و منزلت او را به واسطه این صفات بالا برده است . دسته اکتسابی هستند مانند عبودیت و قرب به حق وصلاح و پاکی و دسته دیگر اختصاصی می باشند. هریک از این صفات را, به اندازه فهم خویش ,درجای مناسب خود از این کتاب شرح داده ایم وخواننده می تواند به آن جاها مراجعه کند. 3 ـ عیسی (ع) خود چه گفته است ؟ و درباره او چه گفته اند؟ . قرآن می فرماید که عیسی بنده خدا و فرستاده اوست و آن حضرت آن چه را که به او نسبت داده اندبرای خود ادعا نکرده است و به مردم غیر از رسالت خود چیزی نفرموده است . ((آن گاه که خدا گفت : ای عیسی پسر مریم , آیا توبه مردم گفتی : من و مادرم را به جای خداوند به خدایی بگیرید؟ گفت : منزهی تو, مرا نزیبد که چیزی را که حق من نیست بگویم . بودم , قطعا آن را می دانستی . است تو می دانی و آن چه در ذات توست من نمی دانم . را به من فرمان دادی , چیزی به آنان نگفتم . که خدا, پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید و تا وقتی درمیانشان بودم بر آنان گواه بودم . پس چون روح مرا گرفتی , تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی . بندگان تو هستند و اگر بر ایشان ببخشایی تو خودتوانا و حکیمی . راستگویان را راستی شان سود بخشد)). این کلام

شگفت آور که شامل عصاره عبودیت است و در اوج ادب جای دارد, از یک طرف موضع آن حـضـرت را در بـرابـر ربـوبـیت پروردگارش نشان می دهد و از طرف دیگر گویای موضع او در برابرمردم و اعمال آن هاست , زیرا می فرماید که اوخودش را در قبال پروردگارش بنده ای می داند کـه کـاری جـز امـتـثـال امـر نـدارد و هرچه می گوید و هر چه می کند, طبق فرمان الهی است و مـاموریتی جزدعوت به عبادت خدای یگانه ندارد و به مردم تنهاآن می گوید که بدان فرمان داده شده است : خدا راکه پروردگار من و پروردگار شماست عبادت کنید. نـسـبـت بـه مـردم نـیـز جـز گـواه بـودن بـر اعمال وکردار ایشان وظیفه ای ندارد و اما این که خـداونـدفـردای قیامت با مردم چه خواهد کرد, می آمرزد یاعذاب می کند, او هیچ دخالتی در این زمینه ندارد. مـمـکـن است بگویید : اگر چنین است , پس موضوع شفاعت که در مباحث گذشته بیان داشتید وگـفـتـیـد : عیسی (ع) در روز قیامت یکی از شفاعتگران است و شفاعت می کند و شفاعتش هم پذیرفته می شود, چه معنا دارد؟ . جواب این است که قرآن به این مطلب صراحتایا نزدیک به صراحت پاسخ داده است . ((و کسانی که غیر خدا را می خوانند, اختیار شفاعت ندارند و شفاعت کردن تنها برای کسانی است که آگاهانه به حق گواهی داده باشند)). حضرت می فرماید : ((روز قیامت , بر اعمال آنان گواه است)). و حکمت و تورات و انجیل آموختیم)). دربـاره شـفـاعـت بـه طـور مـسـتـوفـا بحث کردیم وشفاعت غیر از موضوع فدا کردن است که مـسـیـحیان بدان اعتقاد دارند و در حقیقت باطل ساختن مساله جزا و پاداش است , زیرا, چنان که توضیح خواهیم داد, مساله فدا موجب ابطال سلطنت و حاکمیت مطلقه الهی است و آیه شریفه این مطلب را نفی می کند. نـشده است , زیرا اگر در صدد اثبات آن بود ـ با آن که با مقام موضوع منافات دارد زیرا مقام , مقام تـذلل واظهار بندگی است نه خودستایی و گستاخی ـمی بایست بگوید ((ان تغفر لهم فانک انت الـغـفـورالـرحـیم)) و اگر در صدد نفی شفاعت بود, ذکر گواه بودن آن حضرت بر مردم وجهی نداشت . اجمالی بود از آن چه که تفصیلش , به خواست خدای متعال , در تفسیر این آیات خواهد آمد. و امـا آن چـه مـردم دربـاره عـیـسـی (ع) گـفـتـه انـد, آنان گرچه بعد از عیسی (ع) به مذاهب و فـرقـه های متعددی تقسیم شدند به طوری که ممکن است , ازنظر کلیات مورد اختلاف , از هفتاد گـروه و فـرقـه هـم مـتـجـاوز باشند و البته از حیث جزئیات مذاهب وعقاید بسیار بیشتر از این می باشند, لیکن قرآن درحقیقت به آن چه مسیحیان درباره خود عیسی ومادرش گفته اند اهتمام ورزیـده اسـت , زیـرا آن سـخـنـان با اساس توحید که تنها هدفی است که قرآن کریم و دین استوار فطری به آن دعوت می کنند,برخورد دارد. تحریف و موضوع فدا, این اهتمام را نشان نداده

است . مطالبی را که قرآن کریم از قول نصارا بازگوکرده یا به آن ها نسبت داده بدین شرح است : ((ونصارا گفتند : مسیح پسر خداست)), ((و گفتند :خدای رحمان فرزندی اختیار کرده است)), ((هرآینه کافر شدند کسانی که گفتند : خدا همان مسیح پسر مریم است)) و ((هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند : خدا سومین (شخصی از) سه (شخص یا سه اقنوم) است)) و ((و نگویید (خدا) سه گانه است)). این آیات گرچه به ظاهر شامل سخنان گوناگون دارای مضامین و معانی متفاوت است و از این روبعضا حمل بر اختلاف مذاهب در این زمینه شده اند ((19)) مانند پیروان مذهب ملکانی که قائل به فرزندی حقیقی عیسی برای خدا هستند و پیروان مذهب نسطوری که معتقدند نزول و نبوت (عیسی)از قبیل تابیدن نور به جسمی شفاف مانند بلورمی باشد و پیروان مذهب یعقوبی که اعتقاد دارند که مساله فرزندی (عیسی) نوعی انقلاب و تحول است و خدای سبحان به گوشت و خون منقلب شده به صورت بشر (عیسی) جلوه گر شده است . اما پیداست که قرآن به ویژگی های مذاهب گوناگون اهتمامی ندارد, بلکه تنها به یک موضوع مشترک میان همه آنان عنایت دارد و آن , موضوع فرزند خدا بودن عیسی و این که او از سنخ خداوندسبحان است و آن چه که از این موضوع متفرع می شود یعنی تثلیث , گو این که در تفسیر این موضوع میان مسیحیان اختلاف زیادی است و آنان بحث و مشاجرات ریشه داری را برانگیخته اند. بر این گفته ما, زبان یکدست و یکپارچه ای است که قرآن در احتجاج بر ضد نصارا به کار برده است . توضیح این که تورات و اناجیل کنونی از طرفی تصریح به یگانگی خداوند می کنند, از طرف دیگرانجیل به فرزند خدا بودن عیسی تصریح می کند و ازسوی دیگر صراحتا می گوید که ((ابن)) همان ((اب))است نه غیر او. مسیحیان موضوع فرزندی در انجیل را حمل برتشریف و تبرک نکرده اند, در صورتی که درجاهایی از آن به این امر تصریح شده است . می گوید : ((اما من به شما می گویم که دشمنان خودرا محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید وبه هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیرکنید. زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می سازدو باران بر عادلان و ظالمان می باراند. آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می نمایند,چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟ وهرگاه برادران خود را فقط سلام گویید, چه فضیلت دارید؟ آیا بت پرستان (باجگیران) چنین نمی کنند؟ پس , شما کامل باشید چنان که پدر شما که در آسمان است کامل است)) (انجیل متی آخر باب پنجم) ((20)) . همچنین می گوید : ((بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که درآسمان است تمجید نمایند)) (انجیل متی , باب پنجم)). نیز می گوید

: ((زنهار همه مراحم (عدالت) خودرا پیش مردم به جا میاورید تا شما را ببینند و الا نزدپدر خود که در آسمان است اجری ندارید)). همچنین درباره دعا می گوید : ((پس شما به این طور دعا کنید : ای پدر ما که در آسمانی نام تومقدس باد. نیز می گوید : ((زیرا هرگاه تقصیرات مردم رابدیشان بیامرزید, پدر آسمانی شما, شما را نیزخواهد آمرزید)). انجیل متی آمده است). همچنین می گوید : ((پس رحیم باشید چنان که پدر شما نیز رحیم است)) (انجیل لوقا, باب ششم). به مریم مجدلیه گفت : ((نزد برادران من رفته به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خودو خدای شما می روم)) (انجیل یوحنا, باب بیستم)). همچنان که ملاحظه می کنید, این فقرات انجیل و امثال آن ها عنوان پدر را به خداوند متعال , نسبت به عیسی و دیگران , از باب تشریف و تکریم اطلاق می کند. گو این که از بعضی جاهای اناجیل به دست می آید که این فرزندی و پدری نوعی تکامل منجربه اتحاد و یگانگی است . را گفت و چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده گفت : ای پدر, ساعت رسیده است . جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد)). برای رسولان از شاگردان خود دعا کرد و سپس گفت : ((و نه برای این ها فقط سؤال می کنم , بلکه برای آن ها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد. در من هستی و من در تو. باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی . جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشندچنان که ما یک هستیم . در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرافرستادی و ایشان را محبت نمودی , چنان که مرامحبت نمودی)) (انجیل یوحنا, باب هفدهم). با این حال , در اناجیل سخنانی آمده است که ظاهر آن ها قابل تاویل و توجیه به تشریف و تکریم نیست . نمی دانیم کجا می روی , پس چگونه راه تو را توانیم دانست ؟ عیسی بدو گفت : من راه و راستی و حیات تو هستم . نمی آید. می شناختید و بعد از این او را می شناسید و او رادیده اید. نشان ده که ما را کافی است . فیلپس در این مدت با شما بوده ام آیا مرانشناخته ای ؟ کسی که مرا دید, پدر را دیده است . پس چگونه تو می گویی پدر را به ما نشان ده ؟ آیاباور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است ؟ سخن هایی که من به شما می گویم از خودنمی گویم , لیکن پدری که در من ساکن است او این اعمال را می کند. هستم و پدر در من است)) (انجیل یوحنا, باب چهاردهم). و مانند این سخن : ((لیکن من از جانب خداصادر شده و آمده ام , زیرا که من از پیش خودنیامده ام بلکه او مرا فرستاده است)) (انجیل یوحنا,باب هشتم). و مانند این جمله : ((من و پدر یک هستیم))(انجیل یوحنا, باب دهم). و مانند این سخن او به شاگردانش : ((پس , رفته همه امت ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب وابن و روح القدس تعمید ((21)) دهید))

(انجیل متی , باب بیست و هشتم). و مانند این گفته انجیل : ((در ابتدا کلمه بود وکلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. خدا بود. او چیزی از موجودات وجود نیافت . بود و حیات نور انسان بود)) (انجیل یوحنا, باب اول). بـاری , ایـن جـمـلات و امـثـال این ها که در انجیل آمده , مسیحیان را وا داشته است که به عقیده تثلیث در وحدت روی آورند. مراد از این اعتقاد, حفظ عقیده ((پسر خدا بودن عیسی)) در عین حفظ توحید است که مسیح (ع) خـوددر تـعلیماتش به آن تصریح کرده است , مثلامی گوید : ((اول همه احکام این است که : بشنو ای اسرائیل , خداوند خدای ما خداوند واحد است))(انجیل مرقس , باب دوازدهم). بـاری , حـاصـل آن چه مسیحیان در این باره گفته اند ـ گو این که حاصل و نتیجه معقولی ندارد ـایـن اسـت کـه ذات حـق جوهر واحد و یگانه ای است که دارای سه اقنوم می باشد و مراد از اقنوم صـفـتی است که همان نحوه ظهور و بروز و تجلی شیئ برای غیر خود می باشد و صفت با موصوف مغایرنیست . علم یعنی همان کلمه و اقنوم حیات یا همان روح . ایـن اقـنـوم هـای سـه گانه همان : پدر و پسر و روح القدس می باشند که پدر اقنوم وجود است و پسراقنوم علم و کلمه و روح القدس اقنوم حیات . هـمـان کـلـمـه و اقـنوم علم باشد, از نزد پدرش , اقنوم وجود, به همراه روح القدس , یعنی همان اقنوم حیات که روشنی بخش اشیا است , فرود آمد. مـسـیـحـیـان دربـاره این مطلب مختصر, اختلاف نظر زیادی پیدا کردند به طوری که باعث شد به گروه ها و فرقه ها و مذاهب فراوانی که از هفتاد فرقه هم تجاوز می کند, پراکنده و تقسیم شوند و ما به زودی درباره این فرقه ها و مذاهب , تا آن جا که متناسب با این کتاب باشد, توضیحاتی خواهیم داد. اگـر در مـطـالـبی که گفتیم تامل کنید, در می یابیدکه آن چه قرآن از نصارا حکایت کرده یا به آنان نسبت می دهد ـ مانند ((و نصارا گفتند : مسیح پسرخداست . خداوند همان مسیح پسر مریم است . کافر شدند کسانی که گفتند : خداوند سومین سه (شخص یا اقنوم) است . است . مـعـنـا کـه همان تثلیث وحدت (سه گانه دانستن یگانه)است , بر می گردد و این معنا میان همه مـذاهـب پـدیـدآمـده در مسیحیت مشترک می باشد و این همان چیزی است که در معنای تثلیت وحدت گفتیم . ایـن کـه قـرآن بـه ایـن مـعـنـای مشترک اکتفا کرده این است که آن چه قرآن در رد عقاید نصارا درخصوص مسیح (ع) می گوید و احتجاج می کند,علی رغم فراوانی و تشتت آن ها, یک چیز است .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 27)) ارمیا.

ارمیا(ع).

قرآن . ((یـا چـون آن کـسی که به شهری که بام هایش یکسره فرو ریخته بود, عبور کرد و گفت : چگونه خداوند (اهل)این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده می کند؟)). ـ امام صادق (ع) : هنگامی که ارمیای نبی به ویرانه های بیت المقدس و پیرامون آن که بخت نصر در جـنـگ بـا یهود ویرانش کرد,نگاهی افکند و گفت : چگونه خداوند این هارا پس از مرگشان زنده می کند؟ خداوند او رابه مدت صد سال میراند و سپس زنده اش کردو او اعضایش را دید که چگونه به هم می پیوندندو چگونه گوشت بر آن ها می رویدو چگونه بندها و رگ هایش به هم وصل می شود. ((می دانم که خدا بر هر کاری تواناست)). ـ عالمی نصرانی از امام باقر(ع) پرسید :مردی با زنش مقاربت کرد و زن دو قلوحامله شد. شد و همزمان زایید و آن دو همزمان مردندو هردو در یک قبر دفن شدند. آن ها صد و پنجاه سال عمر کرد و دیگری پنجاه سال . حضرت فرمود : عزیر و عزره . همان طور که تو گفتی , آن دو را همزمان حامله شد و همان طور که گفتی همزمان زاییدشان و عزیر و عزره چندین و چند سال زندگی کردند. عـزیر را به مدت صد سال میراند و آن گاه دوباره زنده شد و پنجاه سال با عزره زندگی کرد و هر دو در یک ساعت مردند. ـ پـیـامبر خدا(ص) : خداوند به برادرم عزیروحی فرمود: ای عزیر, اگر گرفتاری و مصیبتی به تو رسـیـد از مـن نـزد خـلـقم شکایت مکن ,زیرا از تو نیز مصائب زیادی به من رسیده ومن از تو نزد فرشتگانم شکایت نکرده ام . ای عزیر, به اندازه تحملت در برابرعذاب من , مرا نافرمانی کن و نیازهایت را به اندازه عملت از من بخواه و از مکر من آسوده خاطر مباش , تا به بهشت من درآیی . عزیر تکان خورد و گریست . وحی فرمود : ای عزیر, گریه مکن . از روی نـادانـیـت مرا نافرمانی کردی , من بابردباری خود تو را می بخشم , چرا که من بردبارم و در کیفر بندگانم شتاب نمی ورزم ومن مهربانترین مهربانانم .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 28)) یونس .

قرآن . ((و یونس از فرستادگان بود. کشتی پر, بگریخت . انداختند و (یونس) از بازندگان شد. انداختند) و ماهی او را بلعید, در حالی که او نکوهشگرخویش بود. تا روزی که برانگیخته می شوند, در شکم آن (ماهی)می ماند. افکندیم . را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر روانه کردیم . ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم)). ـ مـردی یـهودی از امام علی (ع) پرسید :آن کدام زندان بود که زندانی خود را دراطراف و اکناف زمـیـن چـرخاند؟ حضرت فرمود : ای مرد یهودی , آن زندانی که زندانی خود را به اطراف و اکناف زمین چرخاند, نهنگی بود که یونس در شکم اوزندانی شد. ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ کس را نسزد که بگوید : من در نزد خداوند بهتر از یونس بن متی هستم . ـ هیچ پیامبری را نسزد که بگوید : من درنزد خدا بهترم , بهتر از یونس بن متی . ـ امام صادق (ع) در حالی که دستش را به آسمان برداشته بود, گفت : پروردگارا,هرگز مرا چشم به هم زدنی به خودم وامگذار, نه کمتر از آن و نه بیشتر. ابن ابی یعفور می گوید : بی درنگ اشک ازگوشه های محاسنش جاری شد. من کرد و فرمود : ای پسر ابی یعفور, یونس بن متی را خداوند عزوجل کمتر از یک چشم بر هم زدن به خودش واگذاشت و درنتیجه , آن گناه را کرد. خیرتان دهد, آیا آن گناه او را به حد کفررساند؟ فرمود : نه , اما مردن در آن حال هلاکت است . گفتاری درباره داستان یونس (ع) در چندفصل . 1 ـ قرآن کریم تنها به گوشه ای از داستان او وقومش پرداخته است . بـه ایـن مـوضـوع پرداخته که خداوند او را به سوی قومش فرستاد و او از میان مردم گریخت و بر کـشتی نشست و نهنگ وی رابلعید و سپس خداوند نجاتش داد و دوباره به سوی قومش فرستاد و مردم این بار به اوایمان آوردند. ((یونس از فرستادگان بود. کشتی پر, بگریخت . در سـوره انبیا به موضوع تسبیح گویی یونس در شکم نهنگ و نجات یافتنش پرداخته می فرماید : ((و ذوالنون را (یاد کن) آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم . تو نیست ,منزهی تو, راستی که من از ستمکاران بودم . پس دعای او را برآورده کردیم و وی را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را این چنین نجات می دهیم)). در سـوره ((نـون)) بـه مـوضـوع نـدای اندوهگنانه وی و بیرون آمدنش از شکم نهنگ و برگزیده شـدنـش پـرداخـتـه می فرماید : ((پس در (امتثال) حکم پروردگارت شکیبایی ورز و مانند همدم ماهی (یونس) مباش , آن گاه که اندوه زده ندا در داد. لطفی از جانب پروردگارش به دادش نمی رسید,قطعا نکوهش شده بر خشکی انداخته می شد. پروردگارش وی را برگزید و از شکیبایانش گردانید)). در سـوره

یـونـس به مساله ایمان آوردن قوم او وبر طرف شدن عذاب از آن ها پرداخته می فرماید :((چرا هیچ شهری نبود که (اهل آن) ایمان بیاورد وایمانش به حال آن سود بخشد؟ مگر قوم یونس که وقتی (در آخرین لحظه) ایمان آوردند, عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم وتاچندی آنان را برخوردار ساختیم)). خـلاصـه آن چـه از قـرار دادن آیـات در کـنـاریـکـدیـگـر و در نظر گرفتن قراین حول و حوش آن هـااستفاده می شود, این است که یونس (ع) یکی ازپیامبران بوده و خداوند او را به سوی قومش که جمعیتی بیش از صد هزار نفر بودند, فرستاد و اوآنان را دعوت کرد. تـکـذیـب و رد دعـوت او بود, تا آن که عذابی که یونس به آن تهدیدشان می کرد فرا رسید و یونس ازمیان آنان بیرون رفت . هـنـگامی که در آستانه عذاب قرار گرفتند وآشکارا آن را دیدند, همگی ایمان آوردند و به درگاه خـداونـد سـبحان توبه نمودند و خداوند آن عذاب را که در دنیا خوار و خفیفشان می کرد برطرف ساخت . یـونـس (ع) از حـال قـوم خـود جویا شد و دریافت که عذاب از آنان برطرف شده است ـ و گویا از ایمان آوردن و توبه کردنشان اطلاع نداشت ـ با این حال به سوی قوم خود برنگشت و در حال خشم و عصبانیت از دست آنان به راه خود ادامه داد. حـال کـسـی بـود که از خواجه خویش خشمگین باشد واز او بگریزد و خیال کند که دستش به او نمی رسد. سوار بر یک کشتی پر (از بار و جمعیت) شد. در بـیـن راه نـهـنـگـی بـر سـر راه کشتی ظاهر شد وچاره ای ندیدند که یکی از سرنشینان را به دریاافکنند تا نهنگ او را بخورد و بدین ترتیب کشتی نجات یابد. قرعه به نام یونس درآمد و او را به دریا انداختند ونهنگ یونس را بلعید و کشتی نجات یافت . خداوند سبحان , چند شبانه روز یونس را زنده وسالم در شکم نهنگ نگهداشت . می دانست این بلایی است که خداوند او را, به سزای کاری که کرده , بدان گرفتار نموده است , در شکم ماهی ندا سر می داد : ((معبودی جز تو نیست ,منزهی تو, بی گمان من از ستمکاران بودم)). خداوند, دعای یونس را اجابت فرمود و به نهنگ دستور داد او را بیرون افکند. در حالی که ناخوش بود به خشکی پرت کرد. خداوند سبحان , برای او کدوبنی رویانید تا در سایه برگ های آن بیارمد. سـوی قومش فرستاد و این بار مردم دعوت او رااجابت کردند و به وی ایمان آوردند و خداوند هم تامدتی ایشان را برخوردار ساخت . اخبار فراوانی که از ائمه اهل بیت (ع) و نیزپاره ای اخباری که از طرق اهل سنت وارد شده ـهمگی در داسـتـان یـونـس بـه هـمـان نحوی که از آیات استفاده می شود, متن مشترکی دارند, گرچه درباره برخی خصوصیات خارج از این محدوده , میانشان اختلاف و تفاوت است . 2 ـ داستان یونس (ع) در میان اهل کتاب :. در جاهایی از عهد قدیم و نیز در مواضعی ازعهد جدید, از یونس به نام یوناه بن امتای نام

برده شده است و در برخی از این موارد به داستان ماندن یونس در شکم نهنگ اشاره گردیده . از عهدین داستان کامل یونس ذکر نشده است . آلوسی در تفسیر روح المعانی درباره داستان یونس (ع) از دیدگاه اهل کتاب مطالبی آورده که گفته های برخی از کتاب های آنان نیز آن را تاییدمی کند. خداوند, به یونس دستور داد برای دعوت مردم نینوا ((22)) بدان جا رود. بزرگی بود به طوری که پیمودن آن حدود سه روزوقت می گرفت . بالا گرفته بود. خود گران دید و به طرف ترسیس ((23)) گریخت . منظور به یافا ((24)) آمد. سرنشینانش عازم ترسیس بودند. سوار کشتی شد. برخاست و دریا پر موج شد و کشتی در آستانه غرق شدن قرار گرفت . ملا حان وحشت کردند و برای آن که کشتی سبک شود مقداری از کالاها را به دریا انداختند. این هنگام یونس به داخل کشتی رفت و به خوابی خوش فرو رفت به طوری که صدای خرخرش بلندشد. خوابیده ای ؟ برخیز و خدایت را بخوان تا بلکه ما رااز این وضعی که داریم نجات بخشد و از بین نرویم . سرنشینان به یکدیگر گفتند : بیایید قرعه بزنیم تا معلوم شود این بلا و شر به سبب وجود چه کسی است . گفتند : به ما بگو توچه کرده ای و از کجا آمده ای و به کجا می روی و از کدام شهر و کدام قوم هستی ؟ یونس به آنان گفت : من بنده پروردگار, خدای آسمان و آفریدگار خشکی و دریا هستم و ماجرای خود را به اطلاع آنان رسانید. وحشتی عظیم شدند و او را ملامت کرده گفتند : چرااین کار را کردی ؟ . سپس به او گفتند : حالا ما با تو چه کنیم تا دریاآرام گیرد؟ گفت : مرا به دریا اندازید, آرام می شود,زیرا به خاطر وجود من است که این موج بزرگ برخاسته است . برگرداندند. سرنشینان کشتی , یونس را گرفتند و به دریاانداختند. بزرگ دستور داد یونس را بلعید و سه شب و سه روزدر شکم ماهی باقی ماند و در آن جا به درگاه پروردگارش دعا و تضرع کرد. نهنگ فرمان داد یونس را به خشکی افکند, آن گاه خداوند به یونس فرمود : برخیز و به نینوا برو وهمان طور که قبلا فرمانت داده بودم در میان آنان ندای دعوت سر ده . یونس به نینوا رفت و ندا سر داده گفت : تا سه روز دیگر نینوا به کام زمین فرو می رود. نینوا به خدا ایمان آوردند و ندای روزه سر دادند وهمگی پلاس پوشیدند. از تخت خود برخاست و جامه های سلطنتی اش رادر آورد و پلاسی پوشید و روی خاکستر نشست وجار زده شد که احدی از مردم و بهایم حق ندارد لب به غذا و آب بزنند و همگی به سوی خدای متعال پناه بردند و از بدی و ظلم دست برداشتند و بدین سان خداوند بر ایشان رحم کرد و عذاب نازل نشد. یونس اندوهگین شد و گفت : الهی , من ازهمین موضوع گریختم , زیرا می دانستم که تومهربان و رؤف و شکیبا و توبه پذیری . جان مرا بگیر, زیرا مرگ برایم بهتر از زندگی است . خداوند فرمود : ای یونس , آیا از این کار خیلی غمگین شدی ؟

عرض کرد : آری , ای پروردگار. یونس از شهر بیرون رفت و جایی روبه روی آن نشست و برای خود سایبانی درست کرد و زیر آن نشست تا این که ببیند در شهر چه می گذرد. هنگام خداوند به بوته کدویی دستور داد روی سریونس قرار بگیرد و بر سرش سایه افکند و اندوهش را برطرف سازد. خوشحال شد. کدو را بخورد و کدو خشک شد. برخاست و آفتاب بر سر یونس تابید به طوری که کار بر یونس سخت شد و آرزوی مرگ کرد. خداوند فرمود : ای یونس , آیا برای بوته کدوخیلی ناراحت شدی ؟ عرض کرد : آری , ای پروردگار, خیلی ناراحت شدم . تو از خشکیدن بوته کدو ناراحت شدی , در حالی که نه برایش زحمت کشیده بودی و نه پرورشش داده بودی , بلکه یکشبه رویید و یکشبه هم خشکید. آیا من نباید بر نینوا این شهر بزرگی که در آن بیش از صد و بیست هزار انسان به سر می برد, دلسوز ومهربان باشم ؟ مردمی که دست راست و چپ خود راتشخیص نمی دهند و حیوانات بسیاری دارند. گفتار آلوسی . موارد اختلاف این داستان با آن چه از قرآن کریم استفاده می شود, کاملا آشکار است , مانندنسبت فرار دادن به آن حضرت از وظیفه رسالت وراضی نبودن به رفع عذاب از مردم در صورتی که می دانست ایمان آورده و توبه کرده اند. ممکن است بگویید : نظیر این مطالب در قرآن کریم نیز آمده است , مانند نسبت فرار دادن به آن حضرت در سوره صافات و نیز عصبانی بودن یونس (ع) و این گمان او که خداوند بر او قدرت ودسترسی ندارد که در سوره انبیا آمده است . جواب این است که بین این دو نسبت فرق است , زیرا کتاب های مقدس اهل کتاب , یعنی عهدقدیم و جدید, ابایی از نسبت دادن معاصی , حتی گناهان کبیره مهلک , به انبیا ندارد. نیست معاصیی را که نوشته های اهل کتاب به یونس (ع) نسبت داده اند, طوری توجیه کرد که ازمعصیت بودن خارج شود, به خلاف قرآن کریم ,زیرا قرآن ساحت پیامبران را از لوث گناهان حتی گناهان کوچک منزه می شمارد. در این زمینه در قرآن وارد شده و موهم نسبت معصیت به انبیاست , باید به بهترین وجه حمل وتوجیه شود. گریخت)) و نیز جمله ((خشمگنانه و پنداشت که ماهرگز قادر نیستیم)) را حمل بر این می کنیم که حالت او وحکایت از این امر داشت و عمل وی موهم این معنا بوده است . 3 ـ ستایش خدای متعال از یونس (ع). خداوند سبحان آن حضرت را با این تعبیرات ستایش کرده است : او از مؤمنان است (انبیا : 88),خداوند او را اجتبا و گزینش کرده است ـ پیش ازاین گفتیم که اجتبای خداوند به معنای این است که بنده ای را خاص و ویژه خود گرداند ـ او را ازصالحان قرار داده است (ن : 50), در سوره انعام وی را در شمار انبیا بر شمرده و فرموده که آنان را برجهانیان

فضیلت و برتری داده و به راه راست هدایتشان فرموده است (انعام : 87).

نبوت 2 / 1 ((خاصه 29)) جرجيس .

جرجیس (ع).

ـ ابـن عباس : خداوند متعال جرجیس (ع) را به سوی پادشاهی در شام که به او دازانه می گفتند و بت می پرستید,فرستاد. نصیحت مرا بپذیر. نیست که چیزی جز خدای بزرگ را بپرستندو جز به او رغبت کنند. از کدام سرزمین هستی ؟ فرمود : از رومیان ساکن فلسطین . را بـه زنـدان افـکـنـدند و سپس بدن او را باشانه های آهنی چندان شانه کشیدند که گوشتهایش ریخت .

نبوت 2 / 1 ((خاصه 30)) خالد بن سنان .

خالدبن سنان (ع).

ـ امام باقر و امام صادق (ع) : دخترخالد بن سنان عبسی خدمت رسول خدا(ص)رسید. آمـدی ای دختر برادرم و با او دست داد ووی را نزدیک خود برد و ردایش را برایش پهن کرد و او را کنار خویش نشانید و سپس فرمود : این دختر پیامبری است که قومش او را تباه کردند, دختر خالد بن سنان عبسی . نام آن دختر محیاة دخت خالدبن سنان بود. توضیح : در بعضی اخبار آمده است که اوپیامبر نبود. می گوید : اخبار دال بر نبوت او قویتر وبیشتر است .

پیامبران دو اسمه .

ـ امـام عـلی (ع) ـ در پاسخ به سؤال از شش پیامبری که دو اسم داشتند ـ : یوشع بن نون (ع) که نام دیـگـرش ذوالـکـفـل اسـت ,یـعقوب بن اسحاق (ع) که نام دیگرش اسرائیل است , خضر(ع) که نام دیـگـرش حـلـقـیـاست , یونس (ع) که همان ذوالنون است ,عیسی (ع) که نام دیگرش مسیح است ومحمد(ص) که نام دیگرش احمد است . خدا بر ایشان باد.

قرآن . ((بـسـا پـیـامـبری که خداپرستان بسیاری همراه اوجنگیدند و در راه خدا از آن چه به آنان رسید سست نشدند و به ضعف نگراییدند و سر فرود نیاوردند و خداشکیبایان را دوست می دارد)). ـ امام باقر(ع) : در فاصله میان آدم و نوح پیامبرانی بودند, برخی پنهان و ناشناخته وبرخی آشکار و علنی . آنان یاد نگردیده و از ایشان همچون پیامبران آشکار, نام برده نشده است و این فرموده خداوند است که . برای تو بازگو نکردیم)) یعنی آن چنان که ازپیامبران آشکار نام بردم از پیامبران پنهان وناشناخته اسم برده نبردم . ـ در فاصله میان آدم و نوح پیامبرانی غیرعلنی وجود داشتند و از این رو در قرآن ازآن ها یاد نشده و آن گـونه که از پیامبران علنی , صلوات اللّه علیهم اجمعین , نام برده شده از ایشان نام برده نشده است و این سخن خدای عزوجل است : ((و فرستادگانی که داستان آن ها را قبلا برای تو باز گفتیم وفـرسـتـادگـانـی کـه داستان آنان را برایت حکایت نکردیم)) یعنی آن گونه که از پیامبران علنی نام بردم از پیامبران غیرعلنی نام نبردم ((25)) . ـ امام صادق (ع) : ای عبدالحمید,خداوند را فرستادگانی علنی و فرستادگانی غیرعلنی است . علنی سوگند دادی و از او چیزی خواستی , به حق پیامبران غیرعلنی نیز از او مسالت کن . ـ امـام رضـا(ع) : خدای عزوجل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود : چون صبح کردی نخستین چیزی را که با آن رو به رو شدی بخور و دومین چیز را مخفی کن و سومین راپذیرا شو (و پناه ده) و چهارمین را نومید مکن واز پنجمی بگریز. افتاد و با کوه سیاه بزرگی روبه رو شد. گـفـت : پـروردگـارم عـزوجل مرا فرموده است که این را بخورم و متحیر ماند, ولی به خود آمد وگفت : پروردگارم , جل جلاله , مرا به کاری که توانش را ندارم فرمان نمی دهد. رفت تا آن را بخورد. مـی شـد, کـوه کـوچـکـتـر مـی گـشـت و وقتی به آن رسید کوه را لقمه ای یافت و آن را خورد و دیدخوشمزه ترین چیزی است که تاکنون خورده است . یافت , به خود گفت : پروردگارم فرموده است که این را پنهان کنم . در آن گذاشت و رویش خاک ریخت و آن گاه به راهش ادامه داد. ناگاه دید تشت از زیر خاک درآمده است . خود گفت : من آن چه پروردگارم فرموده بودانجام دادم . ناگهان چشمش به پرنده ای افتاد که بازی او راتعقیب می کند. درآمد. فرموده است که این را پذیرا شوم و پناه دهم . آستین خود را باز کرد و پرنده داخل آن شد. به او گفت : تو شکار مرا گرفتی , در حالی که من چند روز است دنبال آن هستم . پروردگارم عزوجل به من فرموده است که این را نومید نکنم . و پیش باز انداخت و به راه خود ادامه داد. مردار گندیده کرم افتاده ای دید. پروردگارم عزوجل

مرا فرموده است که از این فرار کنم . خـواب دید که انگار به او گفته شد : تو آن چه بدان مامور شدی به انجام رساندی , حال آیامی دانی این ها چه بود؟ گفت : نه . اما آن کوه , خشم است . شود, از عظمت و شدت خشم خودش را نمی بیندو قدر و ارزش خویش را نمی شناسد. خـویـشـتـنـداری کند و قدر و ارزش خود را بشناسدو خشمش آرام گیرد فرجام آن خشم چون لقمه گوارایی است که می خورد. صالح است که هرگاه بنده آن را پوشیده بدارد ومخفی نگه دارد, خداوند عزوجل آن عمل راآشکار مـی گـردانـد تـا علاوه بر ثوابی که برای آخرت او ذخیره می کند, در همین دنیا او را باآن آراسته گرداند. تو را اندرزی دهد. را قبول کن . حاجتی پیش تو می آید, چنین کسی را نومیدمگردان و اما آن گوشت گندیده , غیبت است ,پس از آن بگریز. ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به این سؤال که آیا مجوسیان پیامبری داشته اند یا نه , ـ :آری . مکه نوشت خبر نداری . نوشت : مجوس پیامبری داشتند و او را کشتند وکتابی داشتند که آن را سوزاندند. کتابی را که بر دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود, برای آنان آورد.

فاصله میان بعثت دو پیامبر.

قرآن . ((ای اهل کتاب , فرستاده ما در دوره فترتی ازفرستادگان نزد شما آمد تا (حق را) برای شما آشکار کندو نگویید که نوید دهنده و هشدار دهنده ای بر ما مبعوث نشده است . است و خدا بر هر چیز تواناست)). ـ امـام عـلـی (ع) ـ در مـعـنـای آیـه ((عـلـی فـتـرة من الرسل)) ـ : یعنی در دوره متوقف شدن ارسال پیامبران . ـ ابـو ربـیـع : در سـالی که هشام بن عبدالملک به حج رفته بود, من همراه حضرت باقر(ع) به حج رفتم . عمر بن خطاب , نیز همراه هشام بود. چشمش به حضرت باقر در رکن خانه کعبه افتادکه مردم گردش را گرفته بودند. نافع گفت : ای امیر المؤمنین , این کسی که مردم گردش جمع شده اند, کیست ؟ . هشام گفت : او پیامبر اهل کوفه است . بن علی است !. نافع گفت : هم اینک نزدش می روم وسؤالاتی از او می کنم که جواب آن ها را جز کسی که پیامبر یا فرزند پیامبر و یا وصی پیامبر باشدنمی تواند بدهد. شاید خجالت زده اش کنی . نـافـع آمد و بر سر مردم تکیه داد و برحضرت باقر(ع) مشرف شد و گفت : ای محمدبن علی , من تورات و انجیل و زبور و فرقان راخوانده ام و حلال و حرام آن ها را می دانم . آمده ام تا مسائلی را از تو بپرسم که جواب آن هارا فقط کسی می تواند بدهد که پیامبر یا وصی پیامبر و یا فرزند پیامبر باشد. حضرت باقر(ع) سرش را بلند کرد و فرمود :هرچه می خواهی بپرس . از عیسی تا محمد(ص) چند سال فاصله بود؟ . حضرت فرمود : طبق نظر خودم به تو خبردهم یا طبق نظر تو؟ عرض کرد : طبق هر دونظر. نظر تو ششصد سال . ـ امـام صـادق (ع) : از عـیـسی تا محمد(ع)پانصد سال فاصله بود که در دویست و پنجاه سال آن نه پیامبری بود و نه عالمی آشکار. این مدت)از دین عیسی (ع) پیروی می کردند.

پاورقی ها

1 - منظور حسین بن قیامای واقفی است که امامت حضرت رضا(ع) راانکار می کرد ـ حاشیه بحار. 2- این بیت به عنوان ضرب المثل درباره کسی به کار می رود که بهترین آن چه را دارد به دوستش دهد و او را بر خود مقدم دارد. می گوید : این مثل از عمروبن عدی لخمی , خواهرزاده جذیمه , است و او نخستین کسی است که آن را گـفـته است و داستان از این قراراست که جذیمه در منزلی اتراق کرد و به افراد دستور داد برایش قارچ بچینند. خـودشـان مـی خوردند و عمرو بهترین قارچی را که می یافت برای دایی خود می آورد و خود هیچ نمی خورد و چون قارچ ها را نزد دایی خود آورد این بیت را گفت ـ لسان العرب , ماده جنی . 3- ایـن روزها در جراید آمده است که : پزشکان فرمولی طبی کشف کرده اند که می توان به وسیله آن رنگ پوست انسان را تغییر داد,مثلا رنگ سیاه را تبدیل به سفید کرد. 4- از جـمـلـه عـاداتـی کـه امروزه در میان ملل متمدن اروپا و امریکا رایج می باشد, این است که دختران پیش از ازدواج قانونی و رسیدن به سن قانونی بکارت خود را از دست می دهند و آمار نشان داده که حتی بعضی از آن ها توسط پدران و برادران خود ازاله بکارت می شوند. 5- مونتسکیو در کتاب ((روح القوانین)). 6- در خبری آمده است :. اخنوخ است و نخستین کسی است که خط نوشت . ج11 , ص 60 , ح68 . 7- احقاف : جمع ((حقف)) است به معنای شنزار پست و بلند. در قرآن ذکر شده وادیی است میان عمان و سرزمین مهره . قولی : از عمان است تا حضرموت که ریگستانی است مشرف بر دریادر ((شمر)). الاطلاع) ـ نقل از پاورقی المیزان . 8- دلـیـل بـر ایـمان آوردن جمعی از قوم ابراهیم به او, این آیه شریفه است : ((در وجود ابراهیم و کـسـانـی کـه بـا او بـودنـد سرمشق نیکویی برای شما بود, زیرا که به قوم خود گفتند : ما از شما بـیـزاریـم))(مـمـتحنه / 4), و دلیل بر این که ابراهیم پیش از رفتن به سرزمین مقدس با این زن ازدواج کرده بود, این است که از پروردگار خودمی خواهد فرزند شایسته روزیش کند : ((و گفت : من به سوی پروردگارم می روم , او مرا هدایت خواهد کرد. شایستگان (فرزندی) ارزانی دار)) (صافات / 100 ـ 99). 9- این مطلب از دعایی که در سوره ابراهیم از قول آن حضرت بیان شده است استفاده می شود. 10- قرن : هر یک از دو گوشه جلو سر انسان , شاخ سر. 11- کـتـاب عـهـدین , چاپ بیروت , سال 1870, آن چه در این چند فصل نقل کرده ایم براساس این چاپ می باشد. 12- این کتاب در روزگار اسارت یهود در بابل , میان آنان رواج داشته است . 13- بعضی از مورخان گفته اند یاجوج و ماجوج همان

اقوامی هستند که در قسمت شمالی آسیا, از تبت و چین گرفته تا اقیانوس منجمدشمالی و از ناحیه غرب تا بلاد ترکستان , می زیسته اند. کتاب فاکهة الخلفا و تهذیب الاخلاق ابن مسکویه و رسائل اخوان الصفا نقل کرده اند. 14- به گفته تورات , لیه و راحیل همسران یعقوب و دختران ابان آرامی بودند و راحیل مادر یوسف در هنگام وضع حمل بنیامین ,درگذشت . 15- ایکه : مفرد ((ایک)) است به معنای انبوهی از درختان اراک و کنار. برخی نیز آن را هرگونه بیشه انبوه و پردرخت دانسته اند ـ م . 16- زط : در منتهی الارب و اقرب الموارد آمده است که نام طایفه ای ازهندوان و معرب جت است . 17- تورات از پدرزن موسی با نام یثرون کاهن مدیان یاد می کند. 18- یعنی آدمیزاد دوست ندارد که دیگری در مزیتی از مزایا با اوهمردیف باشد. 19- چنان که شهرستانی در ملل و نحل این کار را کرده است . 20- نسخه عربی چاپ سال 1811 میلادی . بحث نقل می کنیم از کتاب عهدین عربی می آوریم . 21- تـعـمـید نوعی غسل در میان مسیحیان است که به وسیله آن شخص غسل کننده از گناهان پاک می شود. فرایض کلیساست . 22- نینوا یکی از شهرهای بزرگ آشور بود و در کنار دجله قرار داشت . 23- نام شهری است . 24- شهری در سرزمین مقدس . 25- بـه هـر حال , مراد روایت این است که خداوند متعال داستان انبیای غیرعلنی را هرگز بازگو نـکـرده و نـامـشـان را هـم نـبـرده اسـت , بـرخلاف پیامبران علنی و شناخته شده که قسمتی از سرگذشت آنان را بازگوکرده و نام بعضیشان را هم آورده است . عبارت ((یعنی لم اسم .

محمد(ص) رسول خداست .

اشاره

قرآن :. ((محمد رسول خداست)). ((هـر آیـنه رسولی از خود شما برایتان مبعوث شد که آن چه شما را رنج می دهد بر او گران می آید سخت به شمادلبسته است و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است)). ((بگو : در حقیقت من هم بشری مانند شما هستم که به من وحی می شود جز این نیست که خدای شـمـا خـدایی یگانه است پس هر که امید به دیدار پروردگارش دارد,باید کاری شایسته کند و در عبادت پروردگارش احدی راشریک نگرداند)). ((هـان ای پیامبر, ما تو را گواه و نوید دهنده و هشداردهنده فرستادیم و کسی که به اذن خدا به سوی او دعوت می کند و چراغی روشنی بخش)). ـ حذیفه : در یکی از کوچه های مدینه از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرمود : من محمد و احمد و حاشر ومقفی و پیامبر رحمت هستم . ـ پـیـامـبر خدا(ص) : من محمدم , من احمدم , من ماحی هستم که به واسطه من کفرمحو و نابود مـی شـود, مـن حـاشـر هستم که مردم به دنبال من محشور و جمع می شوند,من عاقب هستم ـ و عاقب کسی است که بعداز او پیامبری نباشد ـ. ـ مـن شبیه ترین مردم به آدم هستم وابراهیم در قیافه و اخلاق شبیه ترین مردم به من بود خداوند از فراز عرش خود ده نام روی من گذاشت و اوصاف مرا بیان کرد و به زبان هر پیامبری که به سوی قـومـش فـرسـتـاد,بـشارت آمدن مرا داد و نام مرا در تورات آورد و معرفی کرد و نامم را در میان پیروان تورات و انجیل پراکند و کتاب خود را به من آموخت و در آسمان خود بلند مرتبه ام گردانید و از اسما خود برایم نامی اشتقاق کرد مرا محمد نامید و او نامش محمود است و مرا در میان بهترین نـسل از امتم مبعوث فرمود در تورات نام مرا احید گذاشت , پس به واسطه توحید تن های امت مرا بـر آتـش حـرام گـردانـیـد در انجیل مرا احمد نامید پس من در آسمان محمود و ستوده ام و امت مـراحـمـدکـنـنـدگـان قـرار داد در زبور نام مرا ماحی گذاشت , زیرا خداوند عزوجل به وسیله مـن بـت پـرسـتی را از روی زمین محو کرد درقرآن نام مرا محمد نامید پس من سراسرقیامت در هـنـگام داوری ستوده هستم هیچ کس غیر از من شفاعت نمی کند و در قیامت مرا حاشر نامید که مـردم در پـیش پای من محشور می شوند و مرا موقف نامید, زیرامردم را در پیشگاه خدای عزوجل مـتـوقـف مـی کـنم مرا عاقب نامید, زیرا من در عقب همه پیامبران قرار دارم و پس از من پیامبری نـخـواهد آمد مرا رسول رحمت ورسول توبه و رسول حماسه های جنگی و مقتفی قرار داد, زیرا در قفای همه پیامبران آمده ام من مقیم و کامل و جامع هستم پروردگارم بر من منت نهاد و فرمودم : ای مـحمد, صلی اللّه علیک

,من هر پیامبری را به زبان امتش سوی آن هافرستادم , اما تو را به سوی همه خلق خود, ازسفید و سیاه , فرستادم و به واسطه رعب ووحشت یاریت کردم که احدی را با این وسـیـلـه یـاری نـکـردم غنیمت را برای تو حلال شمردم ,در صورتی که پیش از تو برای هیچ کس حـلال نـبـوده اسـت به تو و امت تو گنجی از گنج های عرش خود را عطا کردم , فاتحة الکتاب و آیـات پـایـانی سوره بقره را برای تو و امت تو همه زمین را سجده گاه قرار دادم و خاکش را پاک و پاک کننده به تو و امت تو تکبیر (اللّه اکبر) را عطاکردم و نام تو را قرین نام خود قرار دادم , به طوری که هیچ فردی از امت تو مرا یاد نکند,مگر این که در کنار نام من از تو نیز نام برد پس ,خوشا به حال تو و امت تو, ای محمد. ـ در پـاسـخ بـه سؤال مردی یهودی ازعلت نامگذاری ایشان به محمد و احمد وابوالقاسم و بشیر و نـذیر و داعی ـ : اما محمد, ازآن روست که من در زمین ستوده ام اما احمد, ازآن روست که من در آسـمـان سـتـوده ام اماابوالقاسم , از آن روست که خداوند عز و جل روز قیامت قسمت آتش را جدا مـی کـنـد و هر که ,از اولین و آخرین انسان ها, به من کافر شده باشدجایش در آتش است و قسمت بهشت را جدامی سازد و هرکه به من ایمان آورده و به نبوت من اقرار کرده باشد, جایش در بهشت اسـت امـاداعـی , از آن روست که من مردم را به دین پروردگارم عزوجل دعوت می کنم اما نذیر, ازآن روسـت کـه هـرکـس نـافـرمـانـیم کند او را به آتش بیم می دهم و اما بشیر, از آن روست که هرکس اطاعتم کند, او را به بهشت بشارت می دهم .

خاتم پیامبران .

قرآن :. ((محمد, پدر هیچ یک از مردان شما نیست , بلکه فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر همه چیز داناست)). ـ پـیـامبر خدا(ص) : ای مردم , بعد از من پیامبری نیست و پس از سنت من سنتی وجودندارد پس هرکه ادعای نبوت کند ادعا و بدعت او در آتش خواهد بود هرکه چنین ادعایی کرداو را بکشید. ـ حـکـایت من در میان پیامبران ,حکایت مردی است که خانه ای ساخته و آن راخوب و کامل و زیبا درست کرده باشد و فقطجای یک خشت در آن باقی گذاشته باشد مردم دور آن خانه می چرخند و از آن خـوششان می آید و می گویند : کاش جای همین یک خشت هم تکمیل می شد آری من در میان پیامبران جای آن خشت هستم . ـ من پیامبر فاتح ((1)) و خاتم هستم . ـ نخستین فرستادگان (الهی) آدم است و آخرینشان محمد. ـ به زودی در مـیـان امـت مـن سی دروغگو پیدا خواهند شد که همگی ادعای پیامبری می کنند, درحالی که من خاتم پیامبران هستم و بعد از من پیامبری مبعوث نخواهد شد. ـ امـام صـادق (ع) : خـداونـد, عز ذکره ,با پیامبر شما به سلسله نبوت خاتمه داد,بنابراین , بعد از او هـرگـز پـیـامـبـری برانگیخته نخواهد شد و (نیز) با کتاب شما به همه کتاب ها(ی آسمانی) پایان بخشیده پس ,بعد از کتاب شما هرگز کتابی نازل نخواهدشد. ـ تا این که محمد(ص)آمد و قرآن و شریعت و طریقت خود را آورد پس ,حلال او تا روز قیامت حلال است و حرام اوتا روز قیامت حرام . ـ امـام عـلـی (ع) : تـا این که خداوندسبحان محمد رسول اللّه (ص) را فرستاد تاوعده خویش را به انجام رساند و سلسله نبوتش را کامل گرداند. ـ در وصف پیامبر(ص) ـ امین وحی اوست و خاتم فرستادگانش و نوید دهنده رحمتش و ترساننده از خشم و عذابش . ـ پیامبر خدا(ص) : من عاقب هستم ,یعنی کسی که بعد از او پیامبری نیست . ـ من خاتم پیامبران هستم و علی خاتم اوصیا.

گواهی دادن خدا به نبوت رسول خدا(ص).

قرآن :. ((لیکن خدا به (حقانیت) آن چه بر تو نازل کرده است گواهی می دهد (که) آن را به علم خویش نازل کرده است وفرشتگان نیز گواهی می دهند و گواه بودن خدا کافی است)). ((اوست کسی که پیامبر خود را به (قصد) هدایت , باآیین درست فرستاد تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداندو گواه بودن خدا کفایت می کند)). ((بگو : میان من و شما, گواه بودن خدا کافی است چراکه او همواره به (حال) بندگانش آگاه بیناست)). ((بگو : کافی است خدا میان من و شما شاهد باشد اوآن چه را که در آسمان ها و زمین است می داند و آنان که به باطل گرویده و خدا را انکار کرده اند, همان زیانکارانند)). ((یا می گویند : این کتاب را بر بافته است بگو : اگر آن را بر بافته باشم , در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید او آگاهتر است به آن چه (باطعنه) در آن فرومی روید گواه بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزنده مهربان)). ((بگو : گواهی چه کسی از همه برتر است ؟ بگو : خدامیان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده تابه وسیله آن , شما و هر کس را (که این پیام به او) برسدهشدار دهم آیا شما واقعا گواهی می دهید که در جنب خدا, خدایان دیگری هست ؟ بگو : من گواهی نمی دهم بگو :او تنها معبودی یگانه است و بی تردید من از آن چه شریک (او) قرار می دهید بیزارم)). ـ
کلبی : مردم مکه نزد پیامبر(ص)آمدند و گفتند : خدا پیامبری غیر از تو پیدانکرد؟
ما احدی را نمی بینیم که گفته های تورا تصدیق کند از یهود و نصارا درباره توپرسیدیم , گفتند در کتاب های آنان از تونامی برده نشده است پس , کسی را به مانشان بده که گواهی دهد تو, آن طور که می گویی , رسول خدا هستی پس , این آیه نازل شد : ((بگو : گواهی چه کسی از همه برتر است)) نیز اهل مکه گفتند : عجبا!خدای متعال رسولی جز یتیم ابوطالب پیدانکرد که به سوی مردم بفرستد پس این آیه نازل شد : ((الف لام را این آیات کتاب حکیم آیابرای مردم شگفت آور است ؟)). ـ امام باقر(ع) ـ درباره آیه ((بگو :گواهی چه کسی از همه برتر است)) ـ :زمانی که رسول خدا(ص) در مکه تازه دعوت خود را آغاز کرده بود, مشرکان مکه گفتند : ای محمد, آیا خدا رسولی غیر از توپیدا نکرد که او را بفرستد؟ ما هیچ کس رانمی یابیم که گفته های تو را تصدیق کند ازیهود و نصارا درباره تو پرسیدیم , اما آن هاگفتند که در کتاب های آن ها از تو یاد نشده است بنابراین , کسی را بیاور که گواهی دهدتو فرستاده خدا هستی ؟ رسول خدا(ص)فرمود : ((اللّه شهید بینی و بینکم)) تا آخرآیه .

توضیح . گواهی دادن خدای متعال به نبوت انبیا به دوطریق قابل تصور است . الف : گواهی گفتاری . ب : گواهی کرداری . گواهی گفتاری به دو شکل می تواند باشد. 1 ـ وحی و الهام : خداوند متعال می تواند پیامبربودن یک نفر را برای مردم اعلام کند و به واسطه وحی و الهام بر نبوت او گواهی دهد منتها کمک گرفتن از این طریقه زمانی ممکن و میسر است که استعداد دریافت وحی و الهام در مردم فراهم باشد. به عبارت دیگر : اشکال از طرف فرستنده نیست بلکه از جانب گیرنده است , زیرا هرگاه گیرنده ـ یعنی مردم ـ توانایی دریافت کلام خدا راداشته باشند, امکان دارد که خداوند متعال درباره حقانیت نبوت پیامبر خود, به آنان مستقیما پیام خود را بفرستد. از قرآن کریم استفاده می شود که خداوند متعال این روش را درباره نبوت بعضی پیامبران به کاربرده است , از جمله نسبت به نبوت حضرت عیسی باحواریون , آن جا که می فرماید : ((و آن گاه که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید (و) آنان گفتند : ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما تسلیم شدگانیم)). 2 ـ معجزه گفتاری : طریقه اول (یعنی وحی والهام) اختصاص به کسانی دارد که حجاب های معرفت قلبی را دریده باشند و امکان ارتباط قلبی بامبدا, به قصد رسیدن به حقایق معرفت , برایشان فراهم باشد. اما طریقه دوم یک راه عمومی و همگانی است ,یعنی عامه مردم که توانایی شناخت قلبی ندارندمی توانند از این طریقه کمک بگیرند. این طریق عبارت از این است که خدای متعال ,به واسطه سخنی که خود معجزه است , به نبوت پیامبر خود گواهی می دهد, یعنی عامه مردم به روشنی می فهمند که این سخن , سخن بشر نیست وانسان هر اندازه هم مدارج علم و فرهنگ و ادب راپیموده باشد باز نمی تواند چنان سخنی بگوید. و اما گواهی کرداری , این نوع گواهی نیز می تواند به دو شکل باشد. 1 ـ معجزه : یعنی عملی که نشان دهد مدعی نبوت با خدای متعال ارتباط دارد به همین دلیل است که قرآن کریم از این عمل به آیه و بینه تعبیرمی کند, مانند افکندن عصا و تبدیل آن به اژدها وزنده کردن مردگان . بر این اساس , هرگاه کسی که مدعی نبوت است معجزه ای بیاورد, آن معجزه گواهیی عملی از جانب خدای متعال بر حقانیت ادعای اوست . 2 ـ تقریر : اگر فرض کنیم فردی خودش رابرای مردم نماینده فلان شخص معرفی نماید و درحضور آن شخصیت برای مردم بياناتی ایراد کند وطی آن ها مدعی شود که از جانب آن شخصیت می باشد و آن شخص آزادانه و بدون آن که عذری داشته باشد سکوت اختیار کند, چنین سکوت وخاموشیی تقریر و شهادتی عملی از جانب آن شخصیت بر صدق نیابت مدعی و درستی بیانات اوبه شمار می آید. با توجه به آن چه گذشت , چنانچه شخصی خودش را فرستاده خدا معرفی کند و نبوت خود

را,به نـحـوی از انحا, در محضر پدید آورنده جهان مطرح سازد و نبوت او را نه تنها توده مردم بلکه حتی اهـل عـلـم و دانـش بـپـذیـرنـد و خدای متعال ادعای او را در برابر مردم به طریقی روشن باطل نسازد,چنین سکوتی شهادت عملی و تقریر و تاییدی است بر درستی و حقانیت ادعای او.

خداوند متعال چه راهی برای گواهی دادن برپیامبری پیامبراسلام به کار گرفته است ؟ .

اکـنـون کـه مـفـهوم گواهی دادن خدای متعال روشن شد, لازم است ببینیم که خداوند متعال برای تصدیق و تایید نبوت پیامبر اسلام , کدام یک ازراه های پیشگفته را به کار گرفته است . با ملاحظه سیره پیامبر اسلام معلوم می شود که خدای متعال درستی و حقانیت نبوت آن بزرگوار رابـه هر چهار طریق یاد شده تایید کرده و به واسطه این راه ها بر نبوت و پیامبری او گواهی داده اسـت تـفـصیل این بحث را می توانید در آن چه تحت عنوان شناخت محمد(ص) نوشته ام ملاحظه کنید.

گواهی دادن دانش و معرفت .

قرآن :. ((و کسانی که از دانش بهره یافته اند, می دانند که آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده , حق است و به سوی آن عزیز ستوده (صفت) راهبری می کند)). ((و تا آنان که دانش یافته اند, بدانند که این (قرآن)حق است (و) از جانب پروردگار توست و بدان ایمان آورند و دل هایشان برای او خاضع گردد و براستی خداوند کسانی را که ایمان آورده اند, به سوی راهی راست راهبر است)). ـ پیامبر خدا(ص) : دانش جان اسلام وپشتوانه ایمان است . ـ امام علی (ع) : ایمان و دانش دوبرادر همزادند و دو رفیق جدا ناشدنی . توضیح . آیات و روایات بیان شده , بر این مطلب دلالت دارند که نبوت رسول اسلام یک پدیده علمی است که با معیارهای عقلی همخوانی دارند و رابطه میان علم و ایمان , اساسا, پیوندی ناگسستنی است . در ارتباط با مفهوم ماهیت همبستگی میان علم و ایمان , لازم است به نکات زیر توجه شود. 1 ـ از دیدگاه کتاب و سنت , علم به معنا و مفهوم بصیرت و بینش علمی است . 2 ـ بصیرت علمی عبارت از احساس و نور وبینشی است که کلیه دانش ها و دریافت های انسانی را رهبری می کند, یعنی علم و معرفت را در راه تکامل فرد و جامعه انسانی قرار می دهد به دیگرسخن : بصیرت علمی همان جوهره و روح دانش است . 3 ـ اسلام برای تمام شعب و شاخه های دانش ومعرفت , احترام و ارزش قائل است به شرط آن که بابصیرت علمی توام باشند و هدف رشد و تکامل انسانیت را دنبال کنند. 4 ـ دانش تهی از بصیرت علمی , به انحطاط وسقوط انسان می انجامد, خواه علم توحید وخداشناسی باشد یا سایر علوم , حتی می توان گفت که علم بدون بصیرت علمی علم نیست , چرا که مزیت وشناسه علم را که همان رشد و تکامل انسان باشد, ازدست می دهد. 5 ـ علم , به طور کلی , وقتی با بصیرت علمی همراه باشد, همان علم توحید و خداشناسی است ازهمین رو, قرآن کریم معتقد است که علم , عموما,ترس و خشیت از خدا را در پی دارد : ((در حقیقت بندگان دانشمند خدا از او می ترسند)). از این آیه دو مفهوم به دست می آید. الف : مقصود از علم و دانش , بصیرت علمی است به همان معنایی که توضیح دادیم , زیرا هرعلمی ـ حتی علم توحید ـ اگر روح و جوهره علم رادر خود نداشته باشد, باعث ترس و خشیت نمی شود. ب ـ رابطه میان علم و ایمان , ببیند رابطه ای ناگسستنی است به این معنا که امکان ندارد انسان جهان را چنان که هست ببینند اما دست قدرت خدا وسازندگی او را نبیند. از همین جاست که قرآن کریم دانایان و علما رادر ردیف فرشتگان , به عنوان گواه بر یگانگی

آفریننده عالم , قرار می دهد و می فرماید : ((خداوندگواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و دانشمندان (نیز گواهی می دهند))). 6 ـ علـم ـ بـه مفهوم پیشگفته ـ فقط با ایمان به توحید ویگانگی خدا توام نیست , بلکه با ایمان به نـبـوت نـیزهمراه است , زیرا همان گونه که محال است انسان جهان را ببیند و کارش به ایمان به خـدا نینجامد,همچنین امکان ندارد انسان این جهان و سازنده آن را ببیند و جایگاه او را در هستی بشناسد و با این حال به رسالت خداوند که به حکمت آفرینش رهبری می کند ایمان نیاورد : ((و آن گـاه کـه (یـهـودیـان) گـفـتـنـد : خـدا چیزی بر بشر نازل نکرده ,بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند)) در بحث نبوت عامه ثابت کردیم که نفی نبوت , مساوی با نفی توحید است . 7 ـ علم ـ به مفهوم پیشگفته ـ تنها با ایمان به توحید و نبوت عامه توام نیست , بلکه با ایمان به نبوت خاصه نیز همراه است یعنی وقتی انسان به بصیرت علمی دست یابد و در پرتو نور معرفت و ازطریق ملاحظه آثار وجود, خدا را مشاهده کند, براساس همان بصیرت علمی و در پرتو همان معرفت و از طـریـق مـلاحـظـه آثـار نبوت , به راحتی می تواندفرستادگان حقیقی خدا را بشناسد منتها, این رؤیت و بینش گاهی اوقات به مرتبه ای از قوت می رسد که انسان , با بینش قلبی خود, نور نبوت را در شخص رسول و پیامبر مشاهده می کند چنان که امام علی (ع) در رسول خدا(ص) مشاهده کرد, آن جاکه می فرماید : ((من نور وحی و رسالت را می بینم وشمیم نبوت را می بویم)) چنین معرفتی را معرفت قلبی و کشف و شهود باطنی می گویند. گـاهـی اوقـات هـم , رؤیـت و بـینش به این مرتبه ترقی نمی کند, بلکه انسان با بینش عقلی آثار ونـشانه های نبوت را در شخص فرستاده الهی ملاحظه می کند چنین معرفتی را معرفت و شناخت عقلی می نامند. ایـن هـر دو نـوع مـعـرفـت ـ از دیدگاه قرآنی ـشناخت علمی هستند و به بصیرت علمی نسبت داده می شـونـد بـحـث مفصلتر در این زمینه را می توانید درآن چه تحت عنوان شناخت علمی از محمد(ص)نوشته ام ملاحظه کنید.

معرفت قلبی نبوت از دیدگاه غزالی .

غـزالـی در کـتـاب خـود الـمـنـقـذ مـن الـضـلال معتقداست که بهترین و قطعی ترین راه های شناخت پیامبران , شناخت قلبی و کشف و شهود باطنی است واقعیت هم همین است , زیرا کسی که بـا بـصـیرت قلبی خویش می بیند و از طریقه ای آسمانی نبوت محمد را ملاحظه می کند, علاوه بر بی نیاز بودن ازهر گونه دلیلی برای اثبات نبوت محمد(ص), به بالاترین درجات معرفت و بصیرت نیز ارتقامی یابد.

گواهی دادن گواهی خودی .

قرآن :. ((آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو اوست و پیش ازوی نیز کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است (دروغ می بافد)؟ آنان (که در جستجوی حقیقتند) به آن می گروند و هرکس از گروه های (مخالف) به آن کفر ورزد,آتش وعده گاه اوست پس در آن تردید مکن که آن حق است (و) از جانب پروردگارت , ولی بیشتر مردم باورنمی کنند)). ((و کسانی که کافر شدند, می گویند : تو فرستاده نیستی بگو : کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است , میان من و شما گواه باشد)). تفسیر. آیه ((افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهدمنه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة)), این جمله تفریعی است بر کلام گذشته که در صدد احتجاج واستدلال بر منزل بودن قرآن ازجانب خدای سبحان بود کلمه ((من)) مبتدا و خبر آن محذوف است وکلمه ((کغیره)) یا چیزی به این معنا در تقدیر می باشددلیل بر این مطلب جمله بعد است که می فرماید : ((اولئک یؤمنون به و من یکفر به من الاحزاب فالنارموعده)). استفهام در آیه , استفهام انکاری است ومعنایش این است : کسی که چنین و چنان باشد,مانند کسی که چنین و چنان نباشد, نیست و تو این صفات را دارا هستی بنابراین , درباره حقانیت قرآن شک و تردیدی نداشته باش . جمله ((علی بینة من ربه)) : کلمه ((بینه)) صفت مشبهه است به معنای آشکار و روشن منتهاچیزهای آشکار و روشن گاه چیزی را هم که به آن ها منضم و ملحق شوند روشن می سازند مانند نورکه هم خودش روشن و آشکار است و هم چیزهای دیگر به واسطه آن آشکار و نمایان می شوند به همین دلیل است که واژه ((بینه)) درباره چیزهایی که موجب روشن شدن غیر خود می شوند, زیاد به کارمی رود مانند حجت و آیت و نشانه به شاهد بر ادعای مدعی نیز ((بینه)) می گویند. خداوند متعال حجت و دلیل را بینه نامیده است ,مانند این آیه : ((لیهلک من هلک عن بینة)) همچنین آیت و نشانه خود را بینه خوانده است مانند آیه ((قدجائکم بینة من ربکم هذه ناقة اللّه لکم)) نیز بربصیرت و بینش الهی خاصی که به انبیا داده شده بینه اطلاق کرده است , مثلا به نقل از نوح می فرماید : ((یاقوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی و آتانی رحمة من عنده)) یا مطلق بینش و بصیرت الهی را بینه می نامد, چنان که ظاهر این آیه نشان می دهد :((افمن کان علی بینة من ربه کم زین له سؤ عمله واتبعوا اهواهم)) درجای دیگر به همین مضمون فرموده است : ((اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج

منها)). ظـاهـرا مـراد از ((بـیـنه)) در آیه مورد بحث , به قرینه جمله بعد که می فرماید : ((اولئک یؤمنون بـه)),هـمـین معنای عام اخیر (یعنی مطلق بصیرت الهی)است , گو این که بر حسب مورد, مراد شـخـص پـیامبر(ص) می باشد, چون اصولا جمله برای این آورده شده که این نتیجه از آن گرفته شـود ((فـلاتک فی مریة منه)) بنابراین , مقصود از بینه , بصیرت الهی است که به پیامبر(ص) داده شـده اسـت , نـه خـود قـرآن کـه بـر آن حـضـرت نـازل شده است چون در این صورت ظاهرا این نـتـیـجه گیری مستحسن نیست که ((فلاتک فی مریة منه)) مطلب روشن است البته این مطلب مـنـافـات با آن ندارد که قرآن نیز به خودی خود بینه ای از جانب خداوند باشد, چرا که قرآن آیت و نـشانه ای از سوی خدا می باشد, چنان که می فرماید : ((قل انی علی بینة من ربی و کذبتم به)),اما این دو مورد با هم فرق می کنند. از آن چـه گـذشـت روشن می شود که گفته کسانی که می گویند : مراد از ((من کان)) شخص پـیـغـمـبرمی باشد و درباره او به کار رفته است , به جا نیست ,بلکه پیغمبر به لحاظ انطباق مورد و مـصـداق , مـراداست همچنین این گفته درست نیست که مراد از آن اصحاب مؤمن پیامبرند زیرا دلیلی وجود ندارد که آیه را به این افراد تخصیص بزنیم . نـیـز نـادرسـتـی ایـن سـخـن که مراد از بینه قرآن است و همچنین نادرستی این نظر که مراد از آن حـجـت و دلیل عقل است و علت این که کلمه بینه به خدا اضافه شده , آن است که خداوند ادله عقلی ونقلی را در اختیار می گذارد, روشن می شود. عـلـت نـادرستی این اقوال آن است که دلیلی برای تخصیص وجود ندارد و از طرفی بینه ای که از جـانـب خدای متعال در اختیار پیامبر(ص) نهاده می شود باشناخت و معرفی کردنی که خداوند از طریق خردهابه ما ارزانی می دارد قابل مقایسه نمی باشد. جـمـلـه : ((و یـتـلـوه شـاهـد منه)), مراد از شهادت ادای شهادت است که درستی مطلب مورد شهادت را می رساند, نه تحمل شهادت و شاهد شدن نسبت به چیزی , زیرا مقام , مقام اثبات حقانیت قرآن است واین مطلب با شهادت به معنای ادای شهادت مناسبت دارد نه شاهد بودن . عـلـی الـظـاهـر مـراد از ایـن شاهد, فردی است که به حقانیت قرآن یقین کرده و نسبت به آن از بـصـیـرت و بینشی الهی بهره مند شده و لذا از روی بصیرت به قرآن ایمان آورده و همچنان که به تـوحـید و رسالت شهادت می دهد, به حقانیت قرآن و نازل شدن آن ازجانب خدای متعال شهادت مـی دهـد چـون کـسی که یقین و بصیرت نسبت به چیزی داشته باشد اگر به درستی آن گواهی دهد, این گواهی شک و تردیدتنها بودن در اعتقاد به آن امر را از انسان می زداید,زیرا وقتی انسان به امری اعتقاد و اذعان داشته باشدو در اعتقاد به آن یکه و تنها باشد, ممکن است این تنها و منفرد بودن او را دچار هراس سازد اما

اگرفرد دیگری هم همان حرف او را بزند و نظر او راتایید کند, این تـرس و احـساس تنهایی در او از بین می رود و دلش قوی و پشتش گرم می شود خداوندمتعال به چیزی شبیه این معنا احتجاج کرده است ,آن جا که می فرماید : ((بگو : به من خبر دهید که اگراین قـرآن از نـزد خـدا بـاشد و شما بدان کافر شده باشیدو شاهدی از فرزندان اسرائیل به مشابهت آن (باتورات) گواهی داده و ایمان آورده باشد و شماتکبر نموده باشید)). بـنـابـرایـن , واژه ((یـتـلـوه)) از ماده ((تلو)) (به معنای دنباله روی کردن) است , نه از تلاوت (به مـعـنـای خـواندن) و ضمیر آن به ((من)) یا ((بینه)) بر می گرددبه اعتبار این که ((بینه)) نور یا دلـیـل مـی باشد به هرحال بازگشت هر دو به یک معناست , زیرا شاهدی که از شخص دارای بینه پـیـروی می کند, طبعا از بینه او نیز پیروی می نماید ضمیر ((منه)) به ((من)) برمی گردند نه به ((ربه)) و معلوم است که مرجع آن ((بینه)) هم نیست خلاصه این که معنای آیه چنین است : کسی که نسبت به چیزی بصیرت الهی داشته باشد و یک نفر خودی هم به او بپیوندد, بر درستی وصحت راه و عقیده او گواهی دهد. بـر ایـن اسـاس , آن چـه در روایـات شـیـعه و سنی آمده است که مراد از شاهد علی (ع) است , اگر مـرادایـن بـاشـد, بـه حسب مصداق و انطباق مورد است نه به این معنا که مراد از به کار بردن آن , علی (ع) باشد. ـ امـام عـلـی (ع) ـ درباره آیه ((افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه)) ـ :علی آن بینه از جانب پروردگارش می باشدو من شاهدی از او هستم . ـ پیامبر خدا (ص) : ((افمن کان علی بینة من ربه)) من هستم ((ویتلوه شاهد منه)) علی است . ـ من ((علی بینة من ربه)) هستم وعلی ((شاهد منه)) است . ـ امـام عـلـی (ع) روز جـمعه بر منبرخطبه می خواند و فرمود : سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید, هیچ مردقرشی نبود که به سن بلوغ رسیده باشد, مگراین که آیه ای از کتاب خدای عزوجل درباره او نازل شد و من آن مرد و آن آیه رامی شناسم مردی برخاست و عرض کرد :ای امیر مـؤمـنـان , آیـه ای که درباره تو نازل شده کدام است ؟ فرمود : حال که پرسیدی ,گوش کن و لازم نیست که در این باره ازشخص دیگری هم بپرسی آیا سوره هود راخوانده ای ؟ عرض کرد : آری , ای امـیرمؤمنان فرمود : پس , شنیده ای که خدای عزوجل می فرماید : ((افمن کان علی بینة من ربه و یـتـلـوه شـاهـد منه))؟ عرض کرد : آری فرمود : آن کسی که از جانب پروردگارش بینه ای دارد, مـحمد(ص) رسول خداست وآن شاهد خودی که به دنبال او می رود, علی بن ابی طالب است من آن شاهد هستم و من از او(ص) می باشم . ـ در پـاسخ به مردی که از برترین منقبت او پرسید ـ : آن چیزی که خداوند درکتابش نازل فرموده اسـت مـرد پرسید : چه چیز درباره تو نازل شده است ؟ فرمود : آیه ((افمن کان

علی بینة من ربه و یتلوه شاهدمنه)) فرمود : من هستم آن شاهد رسول خدا(ص). ـ اگـر کـرسـی قـضاوت برایم نهاده شودو من بر آن بنشینم , هر آینه میان پیروان تورات بر اساس تـورات داوری خـواهـم کـردو مـیان پیروان انجیل مطابق انجیل آن ها ومیان پیروان زبور بر پایه زبورشان و میان پیروان فرقان , مطابق فرقانشان , داوریی که به درگاه خداوند بالا رود و بدرخشد به خداقسم , هیچ آیه ای از کتاب خدا در شب یا روزنازل نشد, مگر این که می دانم درباره چه کسی نازل شده است و هیچ فرد قرشی نبودکه به سن بلوغ رسیده باشد, مگر این که آیه ای از کتاب خدا دربـاره او نـازل شـده کـه اورا به سوی بهشت یا دوزخ سوق می دهدمردی برخاست و گفت : ای امیرمؤمنان ,چه آیه ای درباره شما نازل شده است ؟ حضرت به او فرمود : مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید : ((افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه)), فرمود : آن که ازجانب پروردگارش بینه دارد رسول خداست و من شاهد او و در این باره هستم و به دنبال او حرکت می کنم . ـ بـر مـنـبـر فرمود : هیچ مردی از قریش نیست , مگر این که یک یا دو آیه درباره اونازل شده است مـردی کـه پـایین پای منبرنشسته بود (یعنی ابن کوا) گفت : درباره خود تو چه نازل شده است ؟ حـضـرت خـشـمـگـیـن شـد و فرمود : بدان که اگر درحضور مردم از من نمی پرسیدی , جوابت رانـمـی دادم وای بـرتـو! آیـا سـوره هـود را خوانده ای ؟ سپس آیه ((افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه)) را خواند (و فرمود :) رسول خدادارای بینه است و من شاهد خودی او هستم . توضیح : مجلسی (ره) در ذیل این حدیث می گوید : ابن بطریق در المستدرک گفته است :حافظ ابـونـعیم به سند خود از عباد و نیز ابو مریم وهمچنین صباح بن یحیی و عبداللّه بن عبد القدوس ازاعمش و او از منهال بن عمر نظیر این روایت را نقل کرده اند. ـ احـدی نـبود که به سن بلوغ رسیده باشد,مگر این که خداوند درباره او آیه ای نازل فرمودودر این هنگام مردی از بدخواهان آن حضرت برخاست و گفت : درباره خود تو خدای متعال چه نازل کرده اسـت ؟ مـردم بـه طـرف آن مردبرخاستند تا او را بزنند حضرت فرمود : به حال خود رهایش کنید (سپس فرمود :) آیا سوره هود را خوانده ای ؟ مرد گفت : آری حضرت آیه ((افمن کان علی بینة من ربـه و یتلوه شاهدمنه)) را خواند و آن گاه فرمود : آن کسی که ازجانب پروردگارش بینه داشت محمد(ص)است و آن شاهدی که پشت سر او حرکت می کند, من هستم . ـ هـیـچ مـردی از قریش نیست , مگر این که آیات چندی از قرآن درباره او نازل شد مردی گفت : درباره خود تو چه نازل شده است ؟ حضرت فرمود : مگر سوره هود را نمی خوانی ؟ ((افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه))رسول خدا(ص) بینه ای از جانب پروردگارش دارد و من گواهی از خود

او هستم . ابـن مـردویـه و ابن عساکر از علی (ع) درباره این آیه آورده اند که فرمود : رسول خدا(ص) بینه ای ازپـروردگارش دارد و من شاهدی از خود او هستم ابن مردویه از طریق دیگری از علی (ع) آورده اسـت کـه فـرمود : رسول خدا(ص) فرمود : ((افمن کان علی بینة من ربه)) من هستم و ((ویتلوه شاهد منه))علی است . تـوضـیـح : عـلامـه نـظـیر این روایت را از طریق عامه نقل کرده است سید بن طاووس در کتاب ((سعدالسعود)) می گوید : محمدبن عباس بن مروان درکتاب خود از شصت و شش طریق با ذکر سندهای آن ها, روایت کرده است که مقصود از ((شاهد منه))علی بن ابی طالب (ع) است . ـ هیچ مردی از قریش نیست , مگر این که یک یا دو آیه از کتاب خدا درباره او نازل شده است مردی از میان جماعت گفت : ای امیرالمؤمنین , درباره خود شما چه نازل شده است ؟ فرمود : آیا این آیه سـوره هـود را نـخوانده ای که :((افمن کان علی بینه من ربه ویتلوه شاهد منه))؟ محمد از جانب پروردگارش بینه دارد و من آن شاهد هستم . ـ ((افمن کان علی بینة من ربه)) محمداست و ((یتلوه شاهد منه)) من هستم . ـ درباره آیه ((افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه)) ـ : رسول خدا از جانب پروردگارش بینه داشت و آن شاهد من هستم . ـ عبداللّه بن عطا: من با حضرت باقر(ع)در مسجد النبی (ص) نشسته بودم که دیدم پسرعبداللّه بن سـلام در گـوشـه ای نـشسته است به حضرت باقر(ع) عرض کردم : می گویند پدراین مرد همان کـسـی اسـت کـه عـلم کتاب نزداوست حضرت فرمود : نه , بلکه آن کس امیر مؤمنان علی بن ابی طـالـب (ع) اسـت که این آیه درباره اونازل شده است : ((افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه)), پیامبر از جانب پروردگارش بینه ای داشت وامیر مؤمنان علی بن ابی طالب شاهد خودی او بود. ـ امـام باقر(ع) : آن کسی که از جانب پروردگارش بینه دارد, رسول خدا(ص) است وآن کسی که پیرو اوست و شاهد از خود آن حضرت می باشد, امیرالمؤمنین (ع) است وسپس یکایک اوصیای او. ـ امام صادق (ع) ـ در حدیثی پیرامون صلح حدیبیه ـ : حفص بن احنف و سهیل بن عمرو نزد رسول خـدا(ص) برگشتند و گفتند :ای محمد, قریش شرط تو را درباره آزاد بودن دین اسلام و مجبور نـکـردن کـسـی نـسـبـت بـه دیـنش , پذیرفتند پس , رسول خدا(ص) قلم ودوات خواست و امیر المؤمنین (ع) را صدا زد وفرمود : بنویس امیرالمؤمنین (ع) نوشت : بسم اللّه الرحمن الرحیم سهیل بـن عـمـرو گـفـت : ماخدایی به نام رحمان نمی شناسیم مانند پدرانت بنویس ((باسمک اللهم)) رسـول خـدا(ص)فـرمـود : بـنـویـس ((بـاسـمـک الـلـهم)), زیرا این نیزیکی از نام های خداست امیرالمؤمنین سپس نوشت : این عهدنامه ای است میان محمد رسول خدا و سران قریش سهیل بن عـمـرو بـاز گـفت :اگر ما قبول

داشتیم تو رسول خدا هستی که با تونمی جنگیدیم بنویس : این عـهـدنامه ای است میان محمد بن عبداللّه ای محمد, آیا از نسب خود ننگ داری ؟ رسول خدا(ص) فـرمـود : من رسول خدا هستم , هر چند شما اقرار نکنید سپس فرمود : ای علی , پاک کن و بنویس :مـحـمـد بـن عـبـداللّه امـیـرالـمـؤمـنـیـن (ص) عرض کرد : من هرگز نام شما را از نبوت پاک نـمـی کـنـم رسـول خـدا(ص) خـود بـا دست مبارکش کلمه رسول اللّه را پاک کرد سپس نوشت : این صلح نامه ای است میان محمد بن عبداللّه و سران قریش و سهیل بن عمرو اینان توافق کردند که تـاده سـال مـیـانـشـان جـنـگـی صـورت نگیرد, متعرض یکدیگر نشویم , دست به سرقت و غارت نزنیم ,قصد خیانت به مواد قرارداد و زیر پا نهادن صلحنامه را در دل نپرورانیم , هر که دوست داشته بـاشد با محمد هم پیمان و هم دین شود آزادباشد و هر که دوست داشته باشد با قریش هم پیمان و هـم آیـیـن شود نیز آزاد باشد چنانچه از قریش کسی بدون اجازه ولی و سرپرستش به یاران محمد مـلحق شد و مسترد شود و اگر ازیاران محمد کسی به قریش بپیوندد به او مستردنشود اسلام در مـکـه آشکار و آزاد باشد و افراددرباره دینشان آزاد باشند و مورد آزار و تحقیرقرار نگیرند محمد و یارانش امسال از ورود به مکه خودداری کرده برگردند و سال آینده به مکه بیایند و سه روز در آن جـا بـمـانـنـد و جزشمشیر غلاف شده ای که مسافر با خود دارد,جنگ افزار دیگری با خود به مکه نیاورند علی بن ابی طالب این قرارداد صلح را نوشت ومهاجران وانصار برآن گواهی دادند. سپس رسول خدا(ص) فرمود : ای علی , تواز این که نام مرا از قید نبوت پاک کنی خودداری نمودی سـوگـنـد بـه آن کـه مـرا به حق پیامبر کرد, تونیز, با دردمندی و بالاجبار, در برابر فرزندان این جـمـاعـت بـه چـنـیـن چـیـزی تـن خـواهـی داد(سـالـهـا بـعـد) چون روز صفین فرا رسید و طـرفـیـن جـنـگ بـه حـکـمـیـت رضایت دادند,امیرالمؤمنین (ع)نوشت : ((این توافقنامه ای است مـیـان امـیـرالمؤمنین علی بن ابی طالب و معاویة بن ابی سفیان)) عمرو بن عاص گفت : اگر ما قـبـول داشـتیم تو امیر المؤمنین هستی که با تونمی جنگیدیم پس , بنویس : این توافقنامه ای است مـیـان عـلـی بن ابی طالب و معاویة بن ابی سفیان در این هنگام امیرالمؤمنین (ع) فرمود :راست فرمود خدا و راست فرمود رسول او(ص) رسول خدا(ص) این موضوع را به من خبر داد آن گاه که صلحنامه را نوشت .

محـمـد بن كعب مى گويد كه كاتب رسول خدا(ص) در اين صلح على بن ابى طالب (ع)بود رسول خـدا(ص) به او فرمود : بنويس : اين توافقنامه اى است ميان محمد بن عبداللّه و سهيل بن عمرو اما عـلـى كـندى مى ورزيد و از اين كه چيزى جز محمد رسول اللّه بنويسد, ابا مى كردرسول خدا(ص) فـرمـود: تـونـيـز بالاجبار به چنين درخواستى تن خواهى داد در اين هنگام على (ع) آن چه را آنان گفتند, نوشت . در نـقـلـى ديـگـر آمده است : پيامبر(ص) به او فرمود : على , آن را پاک كن على (ع) عرض كرد : يا رسـول اللّه , دستم به پاک كردن نام شما ازنبوت يارى نمى كند رسول خدا فرمود : انگشت خودم را روى آن كلمه بگذار, و رسول خدا(ص) خود آن را پاک كرد و به اميرالمؤمنين (ع) فرمود : به زودى از تـو نـيزچنين چيزى خواهند خواست و تو دردمندانه آن را خواهى پذيرفت اميرالمؤمنين سپس نامه را تمام كرد. ـ امام على (ع) : در روز صلح حديبيه كه مشركان پيامبر و همراهانش را برگرداندند واجازه ندادند وارد مـسجد الحرام شود, رسول خدابا آنان مصالحه كرد و ميان خود صلحنامه اى نوشتند على (ع) فـرمـود : كـاتـب صلحنامه من بودم نوشتم : باسمک اللهم , اين نوشته اى است ميان محمد رسول خدا(ص) و قريش سهيل بن عمرو گفت : اگر قبول داشتيم كه تو رسول خداهستى ديگر كسى با تـو دعـوا نـداشـت من گفتم :به رغم انف تو, او رسول خداست رسول خدا به من فرمود : آن چه او مـى خـواهـد بـنويس اى على ,بعد از من تو نيز به چنين درخواستى تن خواهى داد امير المؤمنين فرمود : زمانى كه صلحنامه ميان خود و شاميان را مى نوشتم , نوشتم : بسم اللّه الرحمن الرحيم اين نـوشـتـه اى است ميان على اميرالمؤمنين و معاوية بن ابى سفيان معاويه وعمرو بن عاص گفتند : اگـر قـبـول داشـتـيـم تو اميرالمؤمنين هستى كه با تو نمى جنگيديم گفتم :آن چه مى خواهيد بنويسيد پس , به درستى وحقانيت گفته رسول خدا(ص) پى بردم .

گواهی دادن پیامبران (ع).

قرآن :. ((و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت : ای فرزندان اسرائیل , من فرستاده خدا به سوی شما هستم تورات راکه پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نامش احمد است , بشارتگرم پس ,وقتی برای آنان دلایل روشن آورد, گفتند : این سحری آشکار است و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که باوجود آن که به سوی اسلام فرا خوانده می شود, بر خدادروغ می بندد؟ و خدا مردم ستمکار را راه نمی نماید)). ((همانان که از این فرستاده , پیامبر درس ناخوانده , که نام او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند,پیروی می کنند)). ـ در مناظره حضرت رضا(ع) با پیروان ادیان و عقاید مختلف آمده است . راس الجالوت گفت : چگونه نبوت محمد(ص) را ثابت می کنی . حضرت رضا(ع) فرمود : موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود, این جانشین خدا درروی زمین , به نبوت او شهادت داده اند. راس الجالوت گفت : ثابت کن که موسی بن عمران چنین چیزی گفته است !. حضرت رضا(ع) فرمود : ای یهودی ,می دانی که موسی به بنی اسرائیل سفارش کرد وفرمود : در آینده پیامبری از برادران شماخواهد آمد او را تصدیق کنید و به سخنانش گوش دهید اگر از خویشاوندی اسرائیل بااسماعیل و نسبی که از جانب ابراهیم (ع) بایکدیگر دارند اطلاع داری , آیا فرزندان اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل داشته اند. راس الجالوت گفت : این سخن موسی است و ما آن را رد نمی کنیم . حضرت رضا(ع) فرمود : آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمد(ص) برای شما آمده است . گفت : نه . حضرت رضا(ع) فرمود : آیا نه این که چنین مطلبی در میان شما حقیقت دارد. گفت : چرا, اما دوست دارم آن را از تورات برای من بیان کنی . حضرت رضا(ع) فرمود : آیا انکار می کنی که تورات به شما می گوید : نور از جانب طورسینا آمد و از کوه ساعیر برای مردم پرتو افکند واز کوه فاران برای ما آشکار شد. راس الجالوت گفت : این جملات رامی دانم , اما تفسیر آن ها را نمی دانم . حضرت رضا(ع) فرمود : من به تو می گویم اما این که می گوید : نور از جانب طور سینا آمد,مقصود از آن نور, وحی خدای تبارک و تعالی است که خداوند در کوه طور سینا بر موسی نازل فرمود و این که می گوید : و در کوه ساعیر برای مردم پرتو افکند, مقصود همان کوهی است که وقتی عیسی بن مریم (ع) روی آن بود خداوندعزوجل به او وحی فرستاد و این که می گوید : واز کوه فاران برای ما آشکار شد, مقصود کوهی است از کوه های مکه که میان آن کوه و مکه یکی دو روز راه است

. بـه گفته خود تو و یارانت , شعیای نبی درتورات گفته است : دو سواره دیدم که زمین برای آن ها درخـشید : یکی سوار بر الاغی بود ودیگری سوار بر اشتری آن الاغ سوار کیست وآن اشتر سوار چه کسی . راس الجالوت گفت : نمی دانم شما مرا ازآن دو آگاه کن !. حـضـرت فرمود : آن الاغ سوار, عیسی است و آن اشتر سوار محمد(ص) است آیا منکرچنین چیزی در توارت هستی . گفت : نه , انکارش نمی کنم . حضرت رضا(ع) سپس فرمود : آیا حیقوق نبی را می شناسی ؟ . گفت : آری , کاملا می شناسمش !. فـرمود : او گفته ـ و کتاب شما نیز گویای آن است ـ که خدای متعال از کوه فاران بیان را آوردو آسـمـان هـا از ذکـر تـسـبـیـح احـمـد و امـت او پـر شـداو سـواران خود را در دریا به حرکت در مـی آوردهـمـچنان که در خشکی نیز بعد از ویرانی بیت المقدس کتاب جدیدی ـ مقصودش قرآن است ـمی آورد آیااین رامی پذیری وبه آن ایمان داری . راس الجالوت گفت : البته این را حیقوق نبی گفته است و ما گفته او را انکار نمی کنیم . حضرت رضا(ع) فرمود : داود(ع) نیز درزبور خود که تو آن را می خوانی , گفته است :خدایا, بعد از دوره فـتـرت , آن بـرپـا دارنده سنت را بفرست آیا غیر از محمد(ص) پیامبری می شناسی که بعد از دوره فترت , سنت را برپاداشته باشد. راس الـجـالـوت گـفـت : ایـن گـفـتـه داود اسـت ومـا آن را قبول داریم و انکارش نمی کنیم , لیکن مقصود از او عیسی (ع) است و روزگار او همان دوره فترت است . حضرت رضا(ع) فرمود : پس خبر نداری که عیسی با سنت مخالفت نکرد, بلکه تا زمانی که خداوند او را بـه سـوی خـود بـالا بـرد, بـا سـنت تورات موافق بود در انجیل نوشته شده است :پسر آن زن پـاکدامن می رود و پس از او((فارقلیطا)) می آید و او بارهای گران را سبک می کند و هر چیزی را بـرای شـما روشن می سازدو به حقانیت من گواهی می دهد, همچنان که من به آمدن او گواهی دادم من برای شما امثال آوردم و او برای شما تاویل می آورد آیا به این گفته انجیل ایمان داری . راس الجالوت گفت : آری , انکارش نمی کنم . ـ پیامبر خدا(ص) از یهود سؤال کرد وفرمود : شما را به آن کتابی که می خوانید سوگند,آیا در آن آمده است که عیسی به آمدن من بشارت داده و گفته که پیامبری به نام احمد سوی شما می آید؟ یـهودیان گفتند : آری , ما درکتابمان نام تو را می یابیم , اما از تو خوشمان نمی آید, زیرا که تو اموال را حلال می کنی وخون ها را می ریزی پس , خداوند این آیه را فروفرستاد : ((کسی که دشمن خدا و فرشتگان او وفرستادگانش باشد)). ـ در پـاسخ به سؤال از آغاز کار ایشان (و این که از چه زمان پیامبر بوده است) ـ : (من همان) دعای ابراهیم و بشارت عیسی (هستم) ومادرم (هنگام تولد من) نوری را دید که از اوبیرون می آید وبراثر آن کاخ های شام نمایان شد. ـ امام علی (ع) : تا آن که خداوندسبحان محمد

رسول اللّه (ص) را برانگیخت درحالی که از پیامبران (گذشته) برای (بشارت دادن به آمدن) او پیمان گرفته شده بود ونشانه هایش شهرت داشت . ـ خـداوند به یعقوب وحی کرد که من ازنسل تو شاهان و پیامبرانی برخواهم انگیخت تاآن گاه که پـیـامـبر مکی را مبعوث کنم که امت اومعبد بیت المقدس را می سازند و او خاتم پیامبران و نامش احمد است . ـ شـعبی : در کتاب ابراهیم (ع) آمده است : از فرزندان تو قوم ها و قوم ها پدید خواهدآمد, تا آن گاه که پیامبر امی که خاتم پیامبران است برانگیخته شود. ـ کعب : صفات پیامبر(ص) در تورات چنین است : محمد بنده برگزیده من است , نه تندخوست و نه خشن و نه در کوچه و بازارهیاهو به راه می اندازد بدی را با بدی پاسخ نمی دهد, بلکه می بخشد و گذشت می کند,زادگاهش مکه است و هجرتگاهش مدینه وفرمانروایی اش در شام . ـ عـبـدالحمید بن جعفر از پدرش : زبیر بن باطا که عالمترین فرد یهود بود, می گفت : من کتابی پـیـدا کردم که پدرم آن را از من پنهان نگه می داشت در آن کتاب از پیامبری به نام احمدیاد شده بود که در سرزمین قرظ (بنی قریظه)ظهور می کند و خصوصیاتش چنین و چنان است زبیر بعد از مـرگ پدرش و زمانی که پیامبر(ص) هنوز مبعوث نشده بود, این مطلب را بارها بازگو می کرد اما همین که شنیدپیامبر(ص) در مکه ظهور کرده است , مطالب آن کتاب را پاک کرد و موضوع پیامبر را کتمان نمود و گفت : این شخص آن پیامبر نیست . ـ ابو نمله : یهود بنی قریظه نام رسول خدا(ص) را در کتاب های خود می خواندند و به کودکان خود آموزش می دادند که نام و نشان اوچیست وبه نزد ما هجرت می کند اما چون رسول خدا(ص) ظهور کرد, حسادت ورزیدندوحق کشی کردند و گفتند : این شخص آن پیامبرنیست . ـ هنگامی که نمایندگان نجران به حضورپیامبر آمدند, ابو الحارث بن علقمة بن ربیعه نیزدر میان آنـان بـود او عـالم دینی و رئیس و اسقف و پیشوا و صاحب مدارس آنان بود و در میان ایشان قدر و مـنـزلـتـی داشـت اتـفـاقـا استر ابو حارث او را به زمین زد برادرش گفت : سرنگون بادآن مرد و مقصودش رسول خدا(ص) بود ابوحارث گفت : خودت سرنگون بادا, مردی را که از پیامبران است دشـنـام مـی دهـی ؟ او کـسی است که عیسی بشارت آمدنش را داده و نامش درتورات آمده است ! بـرادرش گـفـت : پـس , چه چیز مانع تو از پذیرفتن دین او می شود؟ گفت :این قوم ما را مهتری داده انـد و گـرامی داشته اند وما را بر خود سالار ساخته اند و اینان خواهان چیزی جز مخالفت با او نیستند.

گواهی دادن دانشمندان اهل کتاب .

قرآن :. ((آیا برای آنان , این خود دلیل روشنی نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند؟)). ((و چـون آن چه را به این پیامبر نازل شده است ,بشنوند, می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته اند اشک از چـشـمـانـشـان سـرازیر شده می گویند : پروردگارا,ماایمان آوردیم پس ما را در زمره گواهان بنویس چرا به خدا و آن چه از حق به ما رسیده است ایمان نیاوریم , حال آن که چشم داریم که پروردگارمان ما را با گروه شایستگان (به بهشت) در آورد؟)). ((بـگـو : به من خبر دهید, اگر این قرآن از نزد خدا باشدو شما بدان کافر شده باشید و شاهدی از فـرزنـدان اسـرائیـل به مشابهت آن (با تورات) گواهی داده و ایمان آورده باشد و شما تکبر نموده باشید (آیا باز هم شماگمراه نیستید؟) البته خدا قوم ستمکار را هدایت نمی کند)). ـ چـون آیه ((کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) دادیم او (محمد) را می شناسند, همان گونه که پـسران خود را می شناسند)) نازل شدعمر بن خطاب به عبداللّه بن سلام گفت : آیا شمادرکتاب خـود مـحـمـد را مـی شـنـاسـیـد؟ گـفـت : آری ,بـه خـدا قسم هرگاه در میان شما باشد, او را ازطـریـق صـفاتی که خداوند از او برایمان بیان داشته است , می شناسیم همان گونه که هر یک از مـاهـرگاه فرزند خود را در میان دیگر کودکان ببیند,می شناسد سوگند به آن که پسر سلام به او سـوگـنـدمـی خورد,من این محمدرابهترازفرزندم می شناسم ـ ابن عباس : قریش , نضر بن حارث بـن علقمه و عقبة بن ابی معیط و چند نفر دیگر را نزدیهودیان یثرب فرستادند و به آن ها گفتند : ازآن هـا درباره محمد سؤال کنید آن عده به مدینه وارد شدند و گفتند: ما به خاطر موضوعی که درمـیـان مـا رخ داده اسـت نـزد شـما آمده ایم جوانی یتیم و حقیر, سخن بزرگی می گوید و به خیال خودش فرستاده رحمان است , در حالی که مارحمانی جز رحمان یمامه نمی شناسیم . یـهودیان گفتند : اوصاف او را برای ما بگوییدفرستادگان قریش , اوصاف پیامبر را برای آنان بیان کردند یهودیان گفتند : از میان شما چه کسانی پیرو او شده اند؟ جواب دادند :فرومایگان ما یکی از مـلا یـان یـهـود خـنـدید وگفت : این همان پیامبری است که صفاتش رامی دانیم و می دانیم که قومش دشمن ترین مردم با او هستند. تفسیر. جـمـلـه ((او لم یکن لهم آیة ان یعلمه علمابنی اسرائیل)), ضمیر ((ان یعلمه)) به خبر قرآن یاخبر نزول آن بر پیامبر(ص) بر می گردد یعنی :آیا آگاهی علمای بنی اسرائیل از خبر قرآن یا نزول آن بر تـو کـه بـه عـنـوان بـشـارت در کتاب های پیامبران پیشین آمده است , نشانه ای بر مشرکان برای درسـتـی و حقانیت نبوت تو نیست

؟ همچنان که درباره آیه ((و از دیر باز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند)) گفتیم , یهودیان به ظهورپیامبر(ص) بشارت می دادند و آرزو می کردند تادر سایه او بر عرب ها پیروز شوند. عده ای از علمای یهود در روزگار پیامبر(ص)اسلام آوردند و اعتراف کردند که در کتاب هایشان به آمدن آن حضرت بشارت داده شده است این سوره (شعرا) از نخستین سوره های مکی است که پیش از هجرت نازل شده اند و عداوت یهود باپیامبر(ص) هنوز به حد عداوت آن ها به زمان بعداز هجرت نـرسـیده بود و امید آن بود که , هر چند به نحو کلی , پاره ای از حقایقی را که در اختیارشان بود,به زبان آورند. جـمـلـه ((قـل ارایتم ان کان من عنداللّه و کفرتم به وشهد شاهد من نبی اسرائیل علی مثله فمن واستکبرتم)), ضمایر ((کان)) و ((به)) و ((مثله)) ـ آن گونه که از سیاق مطلب به دست می آید ـ بـه قـرآن برمی گردد و جمله ((وشهد شاهد من بنی اسرائیل))معطوف بر شرط است و جزای هر دو شـرط یـکـی است و مراد از مثل قرآن , همانند آن در مضمون ومعارف الهی , یعنی همان تورات اصـلـی نـازل شده برموسی (ع), است جمله ((فمن و استکبرتم)) یعنی آن شاهد و گواه اسرائیلی مذکور بعد از شهادت دادنش ایمان آورد. جـمـلـه ((ان اللّه لا یهدی القوم الظالمین)) تعلیلی است برای جزای حذف شده شرط و دال بر آن جـزامـی بـاشـد و عـلـی الـظاهر این جزا ((آیا شما گمراه نیستید)) می باشد نه ((آیا شما ستمکار نـیـسـتـید)) که بعضی گفته اند , زیرا تعلیل جزا به هدایت نکردن خدا ستمکاران را با گمراهی و ضـلالـت آنـان مـناسب و سازگار است نه با ظلم و ستمکاری ایشان گو این که آنان هر دو وصف (گمراهی و ستمکاری) را دارابودند. بـاری , معنای آیه این است : به مشرکان بگو : به من خبر دهید که اگر این قرآن از نزد خدا باشد ـ درحـالـی کـه شما بدان کافر و بی اعتقادید ـ و یک نفرشاهد از بنی اسرائیل به وجود معارفی مانند مـعـارف قـرآن (در تورات) گواهی داد و او خودش ایمان آورد و شما متکبرانه سرباز زدید, در این صورت آیا شما در گمراهی نیستید؟ زیرا خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. طبق بعضی اخبار, آن شخصی که به مانند قرآن گواهی داد و خودش ایمان آورد, عبداللّه بن سلام ازعـلـمای یهود است پس , با توجه به این نکته , آیه مورد بحث مدنی است نه مکی , زیرا عبداللّه بن سـلام از کـسانی است که در مدینه ایمان آورد بعضی گفته اند که گرچه داستان (گواهی دادن عـبـداللّه بـن سـلام و ایمان آوردن او) بعدها واقع شد, اما چون آینده محقق الوقوع در حکم ماضی اسـت لـذا بـه لـفـظماضی تعبیر کرده و فرموده است : ((وشهد شاهد من بنی اسرائیل فمن)) این سـخـن , سـخـنـی سـسـت است ,زیرا با سیاق آیه که در مقام احتجاج است , سازگارنیست , چون مـشـرکـان کـسانی نبودند که به واسطه اخبار درستی

که پیامبر درباره آینده به آن هامی دهد, در برابرش تسلیم شوند و به او ایمان آورند.

ـ پیامبر خدا(ص) : من تربیت شده خداهستم و علی تربیت شده من . ـ من رحمت اهدایی (از جانب خدا)هستم . ـ ای مردم , من در حقیقت رحمتی اهدایی (از جانب خدا) هستم . ـ من همان دعای ابراهیم هستم که هنگام ساختن پایه های کعبه گفت : ((ای پروردگار ما, در میان آنان رسولی ازخودشان برانگیز)). ـ من همان دعای ابراهیم هستم وآخرین کسی که به ظهور من بشارت داد,عیسی بن مریم بود. ـ من پشت و پناه مسلمانان هستم . ـ خودستایی نباشد, من سرورفرزندان آدم هستم . ـ قصدم فخر فروشی نیست , من درروز قیامت سرور فرزندان آدم هستم . ـ من نخستین کسی هستم که از گوربرمی خیزد. ـ زمانی که مردم برانگیخته شوند,من نخستین کسی هستم که (از گور) بیرون می آید و آن گاه که به پیشگاه خدا در آیند,من خطیب آنان هستم و هرگاه نومید شوند,من نوید دهنده ایشانم . ـ در روز قیامت , پیروان من بیش ازسایر پیامبران است . ـ خودستایی نباشد, من جلودارپیامبرانم , خودستایی نباشد, من خاتم پیامبرانم , خودستایی نباشد, من نخستین شفاعت کننده و نخستین کسی هستم که شفاعتش پذیرفته می شود. ـ من نخستین کسی هستم که دربهشت را می کوبد. ـ نخستین کسی که روز قیامت برخدای عزیز جبار وارد می شود, من هستم وکتاب او و اهل بیت من و سپس امتم آن گاه از آنان می پرسم که با کتاب خدا و اهل بیت من چه کردند. ـ من نزدیکترین مردم به پسر مریم هستم , پیامبران فرزندان یک پدر و چندمادرند ((2)) , میان من و پسر مریم پیامبری وجود ندارد. ـ من در دنیا و آخرت نزدیکترین مردم به عیسی بن مریم هستم , میان من و اوپیامبری وجود ندارد پیامبران همگی فرزندان یک پدروچندمادرهستند,مادرانشان گوناگون است و دینشان یکی است . ـ من محمد و احمد هستم , من پیامبررحمت هستم , من پیامبر حماسه هستم , من مقفی و حاشر هستم و برای جهاد برانگیخته شده ام نه برای کشاورزی . ـ من فصیح ترین شما هستم , من ازقریشم و زبانم زبان (قبیله) بنی سعد بن بکر است . ـ من خدا پرواترین شما هستم وآگاهترین شما به حدود خداوند. ـ باتقواترین و خداشناسترین شما,من هستم . ـ من به چهار چیز برتری داده شده ام : به وسیله رعب و وحشت یاری داده شده ام که به مسافت یک ماه راه ,پیشاپیش من حرکت می کند. ـ به من چهار برتری بر دیگرپیامبران داده شده است : من به سوی همه مردم فرستاده شده ام , همه زمین برای من و امت من سجده گاه و پاک و پاک کننده قرار داده شده است به وسیله رعب و وحشت یاری شده ام که از مسافت یک ماه راه , خداوند

دردل دشمنان من رعب می افکند و غنایم برای ما حلال شده است . ـ خدای عزوجل به من فرمود: تو رابه واسطه رعب و وحشت یاری دادم , در حالی که پیش از تو هیچ کس را با آن یاری ندادم . ـ پنج چیز به من داده شده که پیش از من به احدی داده نشده است : زمین برای من سجده گاه و طـهـور قـرار داده شـد, غـنـیـمـت بـرای مـن حـلال گـردیـد, بـه واسـطـه رعـب ـزیچ ج ںپ ـ ووحشت یاری داده شدم ,جوامع الکلام (قرآن)به من داده شد و شفاعت به من عطا گردید. ـ امـام رضـا(ع) ـ در پـاسـخ به سؤال ازاین سخن پیامبر که : من فرزند دو ذبیح هستم ـ : مقصود اسماعیل بن ابراهیم خلیل (ع) و عبداللّه بن عبدالمطلب است . ـ پیامبر خدا(ص) ـ درباره برتری خودبر ابراهیم (ع) ـ : اگر ابراهیم (ع), خلیل خدابود, من محمد, حبیب او هستم . ـ هان ! به خدا قسم که من در آسمان امین هستم و در زمین نیز امینم . ـ خداوند هیچ مخلوقی نیافرید که درنظر او از من برتر و گرامیتر باشد. ـ مـن نـخـسـتـین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آورد و نخستین کسی بودم که جواب داد, آن گـاه کـه خداوند از پیامبران پیمان گرفت وآن هارابرخودشان گواه ساخت (وگفت) که آیا من پروردگار شما نیستم ؟ من نخستین پیامبری بودم که گفت : چرا. ـ من نخستین کسی هستم که آفریده شد و آخرین پیامبری هستم که مبعوث گردید. ـ پنج چیز به من داده شده که به هیچ یک از پیامبران پیش از من داده نشده است : به سوی سفید و سیاه و سرخ فرستاده شده ام زمین برای من طهور و سجده گاه قرار داده شده , به واسطه رعب و وحشت یاری داده شده ام غنایم برای من حلال شده , در حالی پیش از من برای هیچ کس ـ یا فرمود : هیچ پیامبری ـ حلال نبوده و جوامع الکلم (قرآن) به من عطا شده است . ـ به من جوامع الکلم داده شده و کلام برایم کاملا مختصر شده است . ـ امـام عـلـی (ع) : بـه پـیامبر(ص) گفته شد :آیا هرگز بتی پرستیده ای ؟ فرمود : نه گفتند :آیا هـرگز شراب نوشیده ای ؟ فرمود : نه همواره می دانستم که آن چه مردم انجام می دهند کفراست , در صورتی که هنوز نه می دانستم کتاب چیست و نه ایمان چه . ـ پیامبر خدا(ص) : در مواردی که به من وحی نشده است من نیز مانند یکی از شما هستم . ـ در حـقـیقت من هم مانند شما بشرهستم و گمان درست و نادرست از کار درمی آید, اما آن چه من به شما گفته ام خداوند گفته است و من هرگز به خدا دروغ نمی بندم .

محمد(ص) از زبان علی (ع).

ـ مردی از امیر المؤمنین (ع), در حالی که آن حضرت در مسجد کوفه حمایل شمشیرش را به خود پیچیده بود, درباره خصوصیات (جسمی) پیامبر سؤال کرد, امام (ع) فرمود :رسول خدا(ص) رخساری سفید و گلگون داشت و چشمانی سیاه و درشت و موهایی صاف و نرم و ریشی انبوه و گونه هایی کم گوشت و استخوانی و گیسوانی که تا نرمه گوشش می رسید و گردنی چون جام سیمین و از زیر گلوتا نافش خط باریکی از مو چون نی رسته بود وجز آن مویی بر سینه و شکمش وجود نداشت دست و پایش درشت و استخوانی بود هرگاه راه می رفت , مثل این بود که از سرازیری فرودمی آید و به هنگام برخاستن چابک و سریع بودوقتی به طرفی برمی گشت , با تمام بدنش برمی گشت دانه های عرق بر چهره اش چون مروارید بود, عرق بدنش خوشبوتر از مشک تندبود, نه کوتاه قامت بود و نه بلند, نه ناتوان بود ونه پست کسی را چون او ندیده ام , نه پیش از او ونه پس از او. ـ امام علی (ع) : از زمانی که پیامبر(ص) ازشیر گرفته شد, خداوند بزرگترین فرشته ازفرشتگان خود را همدم آن حضرت گردانید وآن فرشته او را شب و روز در راه بزرگواری ها وخوی های والای انسانی حرکت می داد هر سال در کوه حرا اقامت می کرد و من او را می دیدم وکسی جز من ایشان را نمی دید. در آن روز, اسلام در هیچ خانه ای نیامده بود, مگر در خانه پیامبر خدا(ص) و خدیجه ومن سومین آنان بودم نور وحی و رسالت رامی دیدم و رایحه نبوت را استشمام می کردم . هنگامی که وحی بر آن حضرت (ص) نازل شد, من فریاد شیطان را شنیدم , عرض کردم : ای رسول خدا, این چه فریادی است ؟ فرمود : این شیطان است که از این که زین پس مردم او راپپرستند مایوس شد آن چه را من می شنوم , تو هم می شنوی و هرچه را من می بینم تو هم می بینی ,منتها تو پیامبر نیستی بلکه تو وزیر و دستیاری وتو در راه خیر و صلاح هستی . من با آن حضرت بودم که سران قریش آمدند و گفتند : ای محمد, تو ادعای بزرگی می کنی که پدران تو و هیچ یک از خاندانت چنین ادعایی نکرده است اینک ما از تو کاری می خواهیم که اگر آن را انجام دهی و به مانشانش دهی , می فهمیم که تو پیامبر و فرستاده (خدا) هستی و اگر نتوانستی انجام دهی ,می فهمیم که تو جادوگری دروغگو هستی رسول خدا(ص) فرمود : چه می خواهید؟ گفتند : از این درخت بخواه تا از ریشه کنده شودو در برابر تو بایستد حضرت فرمود : البته خداوند بر هر کاری تواناست اگر خداوند این کار را برای شما انجام دهد آیا ایمان می آورید وبه حقیقت گواهی می

دهید؟ گفتند : آری پیامبرفرمود : من آن چه شما تقاضا می کنید به شمانشان مـی دهـم , اما می دانم به راه خیر باز نمی آییددر میان شما کسانی هستند که به چاه (بدر)افکنده خـواهـنـد شد و کسانی هستند که (بر ضدمن) دسته ها بسیج خواهند کرد (و نبرد احزاب را به راه خـواهـنـد انداخت) پیامبر(ص) سپس فرمود : ای درخت , اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می دانی که من فرستاده خدا هستم ,به اذن خداوند, از ریشه کنده شو و در برابر من بایست سوگند به خدایی که او (پیامبر) را به حق برانگیخت , آن درخت از ریشه کنده شد و درحالی که همهمه ای سخت داشت و صدایی چون صدای برهم خوردن بال های پرندگان از آن به گوش می رسید, جلو آمد و بال بال زنان در برابررسول خدا(ص) ایستاد و شاخه بلند خود را برسر رسول خدا(ص) و یکی از شاخه هایش راروی شانه من که در طرف راست آن حضرت بودم انداخت اما چون آن جماعت این صـحـنـه رادیـدند, از سرکشانه و گردن فرازانه , گفتند :دستور بده تا نیمی از آن پیش تو آید و نیم دیگرش در جای خویش بماند رسول خدا به درخت چنین فرمانی داد پس نیمه ای از درخت به نـحوی بسیار شگفت آور و با سر و صدایی شدیدتر به طرف پیامبر رفت , به طوری که نزدیک بود به آن حـضـرت بپیچد باز از روی کفر و سرکشی , گفتند : دستور بده این نیمه درخت به طرف نیمه دیـگـرش بـرگـردد و مثل اول شود پیامبر(ص) دستور داد آن نیمه درخت برگشت من گفتم : معبودی جز خدانیست , ای رسول خدا, من نخستین گرونده به توهستم و نخستین کسی هستم کـه اعـتـراف مـی کـنـدایـن درخـت آن چه کرد به فرمان خدای متعال برای اعتراف به نبوت تو و بزرگداشت فرمانت انجام داد اما آن جماعت یکپارچه گفتند : (نه)بلکه جادوگری دروغگوست , جـادوگـر وتـردسـتـی شـگـفـت آور است آیا کسی جزاین (مقصودشان من بودم) تو را در کارت تـصـدیـق مـی کـنـد؟ مـن از گـروهـی هـستم که در راه خدا ازسرزنش هیچ سرزنشگری باک نـدارنـد,سـیمایشان سیمای راستان است , و گفتارشان گفتار نیکوکاران , آبادکنندگان شب اند ونشانه های (هدایت در) روز به ریسمان قرآن چنگ آویخته اند,سنت های خدا و سنت های رسول او را زنـده نـگـه مـی دارنـد, نه استکباری می ورزند و نه بزرگی , نه نادرستی و خیانت می کنند و نه تباهی می آفرینند, دل هایشان در بهشت است وبدنهایشان در کار و کوشش !. ـ صـبـحـگاه شبی که رسول خدا(ص) به آسمان برده شد, من با آن حضرت بودم و او درحجر نماز مـی خـوانـد چـون نماز آن حضرت تمام شد و من نیز نمازم را به پایان بردم , آواز شدیدی را شنیدم عـرض کردم : ای رسول خدا, این چه صدایی است ؟ فرمود : مگر نمی دانی ؟ این بانگ شیطان است کـه چـون فهمید دیشب به آسمان برده شده ام , از این که زین پس در روی این زمین پرستش

شود نومید گشت . شـبـیـه این مطلب از خود پیامبر(ص) نیزروایت شده است هنگامی که هفتاد نفر از انصاردر شب عقبه با پیامبر بیعت کردند, در دل شب صدایی بلند از عقبه شنیده شد که می گفت : ای اهل مکه , این نکوهیده و از دین برگشتگان همدست او برای جنگ با شما همداستان شده اندرسول خدا(ص) به انصار فرمود : می شنوید چه می گوید : این شیطان عقبه است . ابـن ابـی الحدید می گوید : اما موضوع آن درخت که رسول خدا(ص) صدایش زد,احادیثی که در این باره آمده فراوان و مستفیض است و علمای حدیث آن را در کتاب های خودآورده اند و متکلمان ایـن مـوضـوع را در شـمـارمعجزات پیامبر(ص) ذکر کرده اند, بیشترمحدثان این خبر را به همان گـونـه ای کـه در خطبه امیر المؤمنین (ع) آمده است روایت کرده اند وبعضی هم آن را به اختصار روایت می کنند ومی گویند پیامبر درختی را صدا زد و آن درخت در حالی که زمین را می شکافت , جلو پیامبر آمد. ـ مـن در مکه با پیامبر(ص) بودم و با هم به یکی از نواحی این شهر بیرون رفتیم آن حضرت با هیچ کوه و کلوخ و درختی رو به رونمی شد, مگر این که می گفتند : سلام بر تو ای رسول خدا. ـ بـا رسـول خـدا(ص) بـه وادی (مـکـه) رفـتـم ,بـر هیچ سنگ و درختی نمی گذشت , مگر این که می گفت : سلام بر تو ای رسول خدا, و من آن رامی شنیدم . ـ تـا آن که خداوند محمد(ص) را به عنوان گواه و نوید دهنده و هشدار دهنده فرستاد درکودکی بهترین مردم بود و در میانسالی نجیب ترین خلایق اخلاق و خصالش , پاکتر ازهمه پاکان بود و جود و کرمش , سرشارتر ومداومتر از بخشندگان . ـ خـداونـد او (پیامبر) را از شجره پیامبران و از چراغدان روشنایی و از طبقه بالا واز ناف بطحا و از چراغ های روشنی بخش تاریکی و از چشمه های حکمت برگزید. ـ در یـاد کـرد از پـیامبر(ص) ـ : تا آن که برای جوینده شعله (هدایت) شعله ای برافروخت و برای ره گـم کـرده آتـشـی بـه علامت روشن ساخت پس او امین و مورد اعتماد توست و گواه تو در روز پاداش و برانگیخته نعمت تو وفرستاده به حق تو که از روی رحمت و مهرفرستاده ای . ـ نیز در یاد کردن از پیامبر(ص) ـ : تا آن که برای جوینده شعله (هدایت) شعله رابرافروخت و برای گم گشته , راه را روشن ساخت و دل های فرو رفته در فتنه ها و گناهان به وسیله او هدایت شدند و او نشانه های روشنگر واحکام نورانی را برپا داشت . ـ نـیـز در وصف پیامبر(ص) ـ : ماموریت خود را آشکار ساخت و پیام های پروردگارش را ابلاغ کرد پس , خداوند به وسیله او میان مردم صلح و آشتی برقرار نمود و راه ها را امن ساخت و از خونریزی ها جـلـوگیری کرد و دل های کینه توز را به یکدیگر الفت داد, تا آن گاه که یقین (مرگ) به سراغش آمد. ـ هیچ گاه دو کار برای آن حضرت پیش نیامد, مگر این که سخت ترش را انتخاب کرد. ـ خداوند انسانی بهتر از محمد(ص)نیافریده

است . ـ خـداونـد او را با نور روشنایی بخش وبرهان آشکار و راه هویدا و کتاب راهنمابرانگیخت خاندانش بهترین خاندان است وشجره اش بهترین شجره و شاخه هایش راست ومیوهایش آویزان , زادگاهش مکه است وهجرتش به مدینه طیبه . ـ تـا آن کـه کـرامـت خداوند سبحانه وتعالی به محمد(ص) رسید پس او را از برترین رویشگاه ها و ارجـمـنـدتـرین ریشه و تبارهابیرون آورد, از درختی که پیامبرانش را از آن به وجود آورد و امنای خویش را از آن برگزیدراهش راست و معتدل است و شیوه اش راهنمایی و سخنش جدا کننده حق از باطل وحکمش بر اساس عدل و داد. ـ طبیبی بود که با دانش خود میان مردم می گردید مرهمهایش را درست و آماده کرده وابزار داغ کـردنـش را تـافـته بود و آن ها را بر هر جاکه لازم بود از دل های کور و گوش های کر وزبان های گـنـگ , مـی گذاشت با داروی خودبیماری های غفلت و سرگردانی را در کسانی که از پرتوهای حکمت روشنایی برنگرفته بودند وبا آتش زنه های دانش های درخشان شعله ای برنیفروخته بودند, و همچون حیوانات چرنده وتخته سنگهای سخت بودند, درمان می کرد. ـ گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده خداست , به فرمانبری از خدا فرا خواند و در راه دفاع از دیـن او دشـمـنانش را مقهور ساخت ,همداستانی (دشمنان خدا) بر تکذیب ومخالفت او و کوشش آنـان بـرای خـامـوش سـاخـتن نورش , او را از این کار (دعوت به طاعت خدا ودفاع از دینش) باز نمی داشت . ـ خداوند سبحان , محمد(ص) را فرستاد تا به جهانیان هشدار دهد و گواه بر پیامبران باشد. ـ (خـداونـد او را بـرای دعـوت بـه حـق و گـواه بـودن بـر مـردمـان فـرسـتـاد و آن حـضـرت ـ پـیـام هـای پـروردگـارش را, بـدون کـمـترین سستی وکوتاهی , ابلاغ کرد و با دشمنان او, بدون نـشـان دادن کمترین ضعف و اظهار کوچکترین بهانه ای , جهاد کرد او پیشوای پرهیزگاران ودیده رهجویان بود. ـ (خداوند) او را با دلایل لازم (و قانع کننده),و با پیروزی آشکار و برای روشن ساختن راه فرستاد و او پیام خداوند را آشکار و ابلاغ کرد وبا راهنمایی کردن مردم , آنان را به راه راست کشاند. ـ او را با دلیلی بسنده و اندرزی شفابخش و دعوتی جبران کننده فرستاد. ـ او را با نور و روشنایی فرستاد و درانتخاب و گزینش او را مقدم داشت به واسطه اوگسستگی ها را بـه هم برآورد و چیره جو راشکست داد و مشکلات را آسان ساخت وناهمواری ها را هموار کرد, تا جایی که گمراهی را از راست و چپ دور گردانید. ـ (خـداونـد) او را بـرای آشکار کردن فرمان خود و زنده ساختن یادش فرستاد و آن حضرت امانت (الهی) را گزارد و راهنمایی کردو رفت و پرچم حق را در میان ما باقی گذاشت . ـ گـواهـی می دهم که محمد بنده وفرستاده خداست اورا بادین شناخته شده و نشانه برگزیده (یا دست به دست شده) و کتاب نبشته و نوردرخشان و روشنی تابان و فرمان آشکار فرستادتا شبهات را

بزداید و با دلایل روشن حجت آوری کند و با آیات و نشانه ها هشدار دهد و ازکیفرها و عبرت های گذشتگان بترساند و این درحالی بود که مردم گرفتار فتنه هایی بودند که درآن ها ریسمان دین از هم گسیخته بود. ـ در حالی که مشغول غسل وآماده کردن پیکر آن حضرت برای کفن و دفن بود, فرمود :پدر و مادرم فـدای تـو ای رسـول خـدا, با مرگ توچیزی به پایان رسید که با مرگ کسی جز تو به پایان نرسید : نبوت و خبر دادن و اخبار آسمان . تو چنان در دل ها نشستی که داغ توتسلی بخش هر داغ دیگری است و چندان درمیان مردم جا باز کردی که همگان در مصیبت توماتم گرفته اند. پدر و مادرم فدایت باد! ما را در نزدپروردگارت یاد کن و به خاطرمان داشته باش . ـ بار خدایا, برترین درودها وپربارترین برکت هایت را بر محمد بنده وفرستاده خویش قرار ده , همو که ختم کننده نبوت است و گشاینده درهای بسته (سعادت ورحمت) و آشکار کننده حق با حق . بـار خـدایـا, در سـایـه (رحـمت) خویش جایی فراخ برای او بگشای و از فضل خویش او راخیرهای مـضـاعـف پـاداش ده بـار خدایا, بنیان (شریعت) او را از بنیان پیشینیان بالاتر بر ومنزلت او را نزد خـویـش گـرامـی دار و نـور او راکـامل گردان و پاداش پیامبری او را شهادت پذیرفته و گفتار پسندیده قرار ده که گفتارش راست و درست و سخنش جدا کننده حق از باطل بود.
ـ جز این نیست که من غلامی از غلامان محمد(ص) هستم .

جهان هنگام بعثت پیامبر(ص).

ـ امام علی (ع) : (خداوند) او را در زمانی برانگیخت که مردم در وادی حیرت سرگشته بودند و در فـتـنـه و فـسـاد دست و پا می زدند و هواو هوس ها آنان را فریفته و نخوت و کبر آن ها رابه لغزش کشانده بود. ـ شـهـرها که در گمراهی تیره و تار فرورفته بودند و جهل و نادانی بر آن ها چیره بود وخشونت و بـربریت حاکمیت داشت و مردم حرام را حلال می کردند و دانشمند را خوار وخفیف می شمردند و بدون آیین الهی می زیستندو با کفر و بی دینی می مردند, به نور وجود او(پیامبر) روشن شدند. ـ (خـداونـد) او را در زمـانی برانگیخت که نه نشانه ای بر پا بود و نه چراغی می درخشید و نه راهی آشکار بود. ـ او را هـنـگـامـی بـرانگیخت که مردم درغرقاب (فساد و گناه) فرو رفته بودند و در میان امواج سـرگـردانی دست و پا می زدند مهارهای مرگ و هلاکت آنان را می کشید و قفل های گمراهی بر دل هایشان زده شده بود. ـ او را در زمـانـی فـرستاد که نشانه های هدایت و راهیابی از میان رفته و راه های آشکاردین ناپدید گشته بود پس (آن حضرت) حق راآشکار نمود و مردم را ارشاد کرد. ـ خـداونـد محمد(ص) را در حالی برانگیخت که هیچ عربی کتابخوان نبود و دعوی نبوت نمی کرد پس آن حضرت مردم را تا سر منزل مقصود سوق داد و آنان را به جایگاه نجات ورستگاری رسانید.

ـ امـا بـعـد, خداوند سبحان محمد(ص) رازمانی برانگیخت که هیچ عربی نه کتابی می خواند و نه دعوی نبوتی و نه ادعای وحیی می کرد پس , آن حضرت با کمک پیروان خویش با مخالفانش , پیکار کرد تا آنان را به سوی سر منزل نجات سوق دهد. ـ در آن روزگـار, مـردم روی زمـین آیین های پراکنده و خواست ها و اهداف گوناگون داشتند و راه های متشتت رامی پیمودند گروهی خدا را به آفریدگانش تشبیه می کردند و جماعتی در نام او کجروی می کردندو طایفه ای خدایی جز او را نشان می دادند پس خداوند

به واسطه پیامبر آنان را از گمراهی به درآورد و هدایت نمود. ـ (خداوند) او را هنگامی فرستاد که مدت ها بود پیامبری نیامده بود و ملت ها درخوابی طولانی فرو رفته بودند و پایه های محکم دین درهم ریخته بود. ـ او را زمـانـی فـرسـتاد که مدت ها بودپیامبری نیامده بود و مردمان در عمل (به فرمان های الهی انبیای پیشین) دچار لغزش وانحراف شده بودند و ملت ها در غفلت و نادانی به سر می بردند. ـ او را در زمـانـی فـرسـتـاد کـه مدت ها بودپیامبری مبعوث نشده بود و مردم گرفتاراختلافات عـقـیـدتی و مجادلات لفظی بودند دراین اوضاع , خداوند پیامبر را پس از همه پیامبران فرستاد و وحی را به او پایان بخشید. ـ او را زمـانی فرستاد که روزگاری بودپیامبری برانگیخته نشده بود و مردم در خوابی طولانی به سـر مـی بـردند و فتنه ها بالا گرفته وکارها پریشان شده بود و آتش جنگ ها شعله می کشید و دنیا بی فروغ و پر از مکر و فریب گشته برگ های درخت زندگی به زردی گراییده و از به بار نشستن آن قطع امید شده بود. ـ خداوند محمد(ص) را به عنوان بیم دهنده به جهانیان و امین وحی برگزید و شما جماعت عرب ! بدترین دین و آیین را داشتید و دربدترین سرزمین ها می زیستید, میان سنگ های درشت و مارهای گـرزه آب تـیره و ناگوارمی نوشیدیدوغذای خشک وگلوآزارمی خوردید,خون خود را می ریختید وپیوندهای خویشاوندی را می بریدید بت ها در میان شما برپا بود وسراپا آلوده به گناهان بودید. ـ خداوند سبحان محمد(ص) را به حق مبعوث کرد, آن گاه که پایان دنیا نزدیک شده و آخرت روی آورده بود و روشنایی ودرخشش آن به تاریکی گراییده بود و مردم آن در سخت ترین شرایط به سر مـی بـردنـد,بـسترش زبر و ناهموار و مهارش در آستانه از هم گسیختگی و مدتش به سر رسیده , ونشانه های (نابودیش) نزدیک بود ومردمش در شرف نابودی بودند.

جهانی بودن رسالت محمد(ص).

قرآن :. ((بگو : گواهی چه کسی از همه برتر است ؟ بگو : خدامیان من و شما گواه است و این قرآن به من وحـی شـده تـابـه وسـیله آن شما و هر کس را (که این پیام به او) برسد,هشدار دهم آیا واقعا شما گـواهـی می دهید که در جنب خدا, خدایان دیگری است ؟ بگو : من گواهی نمی دهم بگو :او تنها معبودی یگانه است و بی تردید من از آن چه شریک او قرار می دهید بیزارم)). ((ومـا تـو را جز (به سمت) بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم لیکن بیشتر مردم نمی دانند)). ((بگو : ای مردم , من فرستاده خدا به سوی همه شماهستم , همان خدایی که فرمانروایی آسمان ها و زمین ازآن اوست هیچ معبودی جز او نیست که زنده می کند ومی میراند پس , به خدا و فرستاده او, پیامبر درس ناخوانده ای که به خدا و کلمات او ایمان دارد, ایمان آوریدو از او پیروی کنید, باشد که هدایت شوید)). ((و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم)). ((او کـسـی اسـت که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند,هر چند مشرکان خوش نداشته باشند)). ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر که قرآن به اورسد چنان است که من , به وسیله آن , با وی رو در رو سخن گفته باشم حضرت سپس این آیه را برخواند : ((و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را(که این قرآن) به او رسد هشدار دهم)). ـ من پیامبر کسانی که با من به سرمی برند و کسانی که بعد از من به دنیا می آیندهستم . ـ من به سوی همه مردم فرستاده شده ام و سلسله پیامبران به من ختم شده است . ـ پـیـش از من هر پیامبری به زبان قوم خود به سوی امتش فرستاده شده , ولی خداوند مرا به زبان عربی به سوی هر سیاه وسفیدی فرستاده است . ـ پـنـج چـیز به من داده شده که به هیچ یک از پیامبران پیش از من داده نشده است : من به سوی سیاه و سفید و سرخ فرستاده شده ام . ـ امـام صـادق (ع) : خـداونـد تـبـارک وتـعـالـی شـرایع نوح و ابراهیم و موسی وعیسی (ع) را به محمد(ص) داد و او را به سوی سفید و سیاه و جن و انس فرستاد.

نامه های پیامبر(ص).

ـ هنگامی که رسول خدا(ص) در ذیحجه سال ششم از صلح حدیبیه برگشت , سفیرانی را نزدپادشاهان فرستاد و برای ایشان نامه نوشت و به اسلام دعوتشان کرد به آن حضرت عرض شد :ای رسول خدا, پادشاهان نامه بدون مهر رانمی خوانند پس , رسول خدا(ص) همان روزیک انگشتر نقره ای نگین سر خود تهیه کرد وروی آن سه کلمه ((محمد رسول اللّه)) را حک فرمود و نامه ها را با آن مهر زد و شش سفیر دریک روز (از مدینه) بیرون رفتند و این در ماه محرم سال هفتم بود هر یک از آن فرستادگان به زبان همان مردمی سخن می گفتند که رسول خدااو را به سوی ایشان فرستاد. نخستین سفیری که رسول خدا(ص) اعزام کرد عمرو بن امیه ضمری بود که او را با دو نامه نزد نجاشی روانه کرد در یکی از آن دو نامه نجاشی را به اسلام دعوت کرده و برایش آیاتی از قرآن نوشته بود نجاشی نامه رسول خدا(ص)را گرفت و بر دیدگان خود نهاد و برای ابرازتواضع از تخت فرود آمد و روی زمین نشست واسلام آورد و شهادتین بر زبان راند و گفت : اگرمی توانستم به حضورش بیایم حتما می آمدم وآن گاه نامه ای حاکی از اجابت حق و تصدیق واسلام آوردن خود به دست جعفر بن ابی طالب وسر فرود آوردن در برابر خداوند پروردگارجهانیان , به رسول خدا(ص) نوشت . در نامه دوم , رسول خدا به نجاشی فرموده بود تا ام حبیبه , دختر ابوسفیان بن حرب , را به عقد آن حضرت در آورد ام حبیبه همراه شوهرخود, عبیداللّه بن جحش اسدی به حبشه مهاجرت کرده بود و عبیداللّه در حبشه مسیحی شد و همان جا در گذشت رسول خدا(ص)همچنین در نامه به نجاشی فرموده بود تا وسیله بازگشت اصحابش را که در حبشه بودند فراهم سازد و آنان را روانه کند نجاشی طبق دستور, ام حبیبه دختر ابوسفیان را به عقد ازدواج رسول خدا در آورد و چهار صد دینار مهریه برایش تعیین کرد و وسایل بازگشت یاران پیامبر را نیزمهیا نمود و آنان را به وسیله دو کشتی همراه عمروبن امیه ضمری روانه کرد. آن گاه جعبه ای از عاج خواست و هر دو نامه رسول خدا(ص) را در آن نهاد و گفت : تا زمانی که این دو نامه در حبشه باشد, این کشور همواره در خیر و برکت خواهد بود. ـ پیامبر خدا(ص) , دحیة بن خلیفه کلبی را ـ که یکی از آن شش سفیر بود ـ به سوی قیصرروانه کرد تا او را به اسلام دعوت کند حضرت نامه ای همراه دحیه کرد و به او فرمود آن نامه رابه فرماندار بصری دهد تا او آن را تسلیم قیصرکند فرماندار بصری نامه را به قیصر داد در آن روز قیصر در حمص به سر می برد و نذر کرده بود که اگر روم بر ایران پیروز

شود پیاده و با پای برهنه از قسطنطنیه به ایلیا (بیت المقدس) برودقیصرنامه را خواند و به بزرگان روم که همراه اودرصومعه اش در حمص بودند, گفت : ای بزرگان روم , آیا می خواهید به رستگاری و هدایت برسید و پادشاهی شما استوار بماند و از فرمان عیسی بن مریم پیروی کرده باشید؟ رومیان گفتند : پادشاها, چه باید کرد؟ قیصر گفت : ازاین پیامبر عرب پیروی کنید (راوی) گوید :آنان همچون گورخرها رمیدند و هیاهو به راه انداختند و صلیب ها را برافراشتند هرقل چون این عکس العمل را از آنان دید از اسلام آوردنشان نومید گشت و نسبت به جان وحکومت خود احساس خطر کرد لذا آنان راآرام ساخت و گفت : آن چه به شما گفتم درحقیقت برای این گفتم تا اندازه پایداری شما رادر دینتان بیازمایم و دیدم چنانید که من می خواهم در این هنگام آنان در برابر قیصر به خاک افتادند. ـ پیامبر خدا(ص) عبداللّه بن حذافه سهمی راـ که یکی از آن شش سفیر بود ـ برای دعوت خسرو به اسلام , همراه نامه ای نزد او روانه کردعبداللّه می گوید : نامه رسول خدا(ص) را تسلیم خسرو کردم چون نامه را برای او خواندند, آن راگرفت و پاره کرد وقتی این خبر به رسول خدا(ص) رسید, فرمود : پروردگارا, پادشاهی او را پاره کن ! خسرو طی نامه ای به باذان ,کارگزار خود در یمن , دستور داد که دو مردچابک سوار را نزد این مرد در حجاز بفرست تاخبری از او برای من بیاورند باذان پیشکار خودو یک نفر دیگر را با نامه ای فرستاد آن دو واردمدینه شدند و نامه باذان را به پیامبر(ص) دادندرسول خدا(ص) لبخندی زد و آن دو را که به خود می لرزیدند, به اسلام دعوت کرد, و فرمود :امروز بروید و فردا پیش من بیایید تا آن چه راکه لازم است به شما بگویم روز بعد آن دو نزدپیامبر آمدند, پیامبر به آنان فرمود : به ارباب خود بگویید که خداوند من دیشب هفت ساعت از شب گذشته , خدایگان او را کشت آن شب ,شب سه شنبه دهم جمادی الاولی سال هفتم هجرت بود (پیامبر اضافه فرمود که) خدای متعال پسر خسرو, شیرویه را بر وی چیره گردانید و او خسرو را به قتل رساند آن دوفرستاده با این خبر نزد باذان برگشتند و باذان وتمام ایرانیانی که در یمن بودند مسلمان شدند. ـ پیامبر خدا(ص) حاطب بن ابی بلتعه لخمی را ـ که یکی دیگر از آن شش نفر بود ـهمراه نامه ای برای دعوت به اسلام پیش مقوقس , فرمانروای اسکندریه و سالار قبطیان ,فرستاد حاطب نامه را به مقوقس داد مقوقس آن را خواند و با حاطب به خوشی سخن گفت ونامه را در جعبه ای از عاج قرار داد و سرش را مهرکرد و آن را به کنیز خود داد و به پیامبر(ص)نوشت : من می دانستم که هنوز یک پیامبر باقی مانده است , اما خیال می کردم او در شام ظهورخواهد کرد فرستاده تو را گرامی داشتم و اکنون دو کنیز که در میان قبطیان

منزلت والایی دارندبرایت می فرستم و جامه ای و استری که بر آن سوار شوی به عنوان پیشکش تقدیم می کنم اوچیز دیگری ننوشت و مسلمان هم نـشد رسول خدا(ص) هدیه مقوقس را پذیرفت و دو کنیز راکه یکی ماریه , مادر ابراهیم پسر رسول اللّه , بود ودیگری خواهرش سیرین , قبول کرد و استری هم که فرستاده بود استری سپید بود که در آن روز در مـیـان عـرب هـا چـنان استری وجود نداشت و آن همان دلدل است رسول خدا فرمود : ایـن نـاپـاک بـه پـادشـاهـی خـود حـرص ورزیـد, حـال آن کـه پـادشاهی او دوامی نخواهد یافت حـاطـب مـی گـویـد : مـقوقس از من با احترام پذیرایی می کرد و بر درگاه خود مرا کمتر معطل می نمود ومن پنج روز بیشتر نزد وی اقامت نکردم . ـ پیامبر خدا(ص) شجاع بن وهب اسدی را ـ که یکی دیگر از آن شش سفیر بود ـ همراه نامه ای برای دعـوت بـه اسـلام , نزد حارث بن شمرغسانی روانه کرد شجاع می گوید : پیش حارث که در غوطه دمـشق بود رفتم او سرگرم فراهم آوردن وسایل پذیرایی و استقبال ازقیصر بود که می خواست از حـمـص بـه ایلیا بیایدمن دو یا سه روز بر درگاهش منتظر ماندم سپس به حاجب او گفتم : من فـرسـتـاده رسـول خـدا(ص) بـه سـوی حـارث هستم او گفت : تافلان روز که بیرون بیاید به او دسترسی نخواهی داشت حاجب او که اهل روم و نامش مری بود,از من درباره رسول خدا سؤالاتی می کرد و من ازویژگی های رسول خدا و آیینی که به آن دعوت می کند برایش می گفتم او چندان تحت تاثیرقرار می گرفت که می گریست و می گفت : من انجیل را خوانده ام و اکنون خصوصیت ایـن پـیـامـبـر را عـیـنـا می یابم من به او ایمان آوردم وتصدیقش می کنم , اما می ترسم حارث مرا بـکـشـدمـری مـرا گـرامـی می داشت و با گرمی از من پذیرایی می کرد روزی حارث از اندرون بـیـرون آمـد و جلوس کرد و تاج بر سر نهاد و آن گاه به من اجازه ورود داد من نامه رسول خدا را تـسلیم او کردم او نامه را خواند, سپس آن را پرت کردو گفت : چه کسی می تواند پادشاهی مرا از مـن بـگیرد؟ من به سراغ او خواهم رفت , اگر در یمن هم باشد نزدش می روم مردم را جمع کنید! اوهـمـچـنان خیالبافی می کرد تا آن که برخاست ودستور داد اسب ها را نعل بندند آن گاه گفت :آن چـه را کـه مـی بـیـنـی به سالار خود خبر بده اوبرای قیصر نامه ای نوشت و موضوع آمدن من وتـصـمـیـمـی را کـه گـرفـتـه بـود بـه اطـلاع او رسـاند قیصردر جواب او نوشت : به سوی او (پیامبر)حرکت مکن و از این کار درگذر و به ایلیا نزد من بیا چون پاسخ نامه حارث از قیصر رسید, مـراخـواسـت و گـفـت : چـه وقـت مـی خواهی پیش سالار خود برگردی ؟ گفتم : فردا حارث دستورداد صد مثقال طلا به من دادند مری خودش را به من رسانید و دستور داد مقداری خرجی و یـک جامه به من دادند و گفت : سلام مرا به رسول خدا(ص) برسان من

خدمت رسول خدا آمدم وموضوع را به اطلاع ایشان رساندم , حضرت فرمود : پادشاهیش نابود باد! همچنین سلام مری و حرف هایی را که زده بود به حضرت ابلاغ کردم پیامبر فرمود : راست گفته است حارث بن ابی شمر در سال فتح مکه در گذشت . ـ فروة بن عمرو جذامی کارگزار قیصردر عمان , از سرزمین بلقا بود رسول خدا(ص)برای او نامه ای ننوشت , ولی او خودش مسلمان شد و نامه ای درباره اسلام آوردن خود به رسول خدا(ص) نوشت و آن را همراه با هدیه ای توسط یکی از افراد قوم خود به نام مسعود بن سعد فرستاد رسول خدا(ص) نامه او را خواند وهدیه اش را پذیرفت و پاسخ نامه اش را نوشت وبه مسعود بن سعد دوازده و نیم اوقیه , یعنی پانصد درهم , جایزه عطا فرمود. ـ پیامبر خدا(ص) سلیط بن عمرو عامری راکه او نیز یکی از آن شش نفر بود, همراه بانامه ای برای دعوت به اسلام , نزد هوذة بن علی حنفی فرستاد سلیط بر او وارد شد هوذه او رامیهمان کرد و به وی بخشش کرد و نامه پیامبر راخواند و به سلیط جواب صریحی نداد و به پیامبر(ص) نوشت : آن چه بدان دعوت می کنی , بسیار نیکو و زیباست من شاعر وخطیب قوم خود هستم و عرب ها به موقعیت من احترام می گذارند پس , برای من فرماندهی منطقه ای را تعیین کن تا از تو پیروی کنم او به سلیط پاداشی داد و جامه هایی از پارچه های هجربر وی پوشانید سلیط همه آن ها را خدمت پیامبرآورد و گفته های او را به اطلاع ایشان رساندپیامبر نامه هوذه را خواند و فرمود : اگر به اندازه غوره خرمایی زمین از من بخواهد به او نخواهم داد خودش و هر آن چه دارد نابود باد! چون پیامبر از فتح مکه برگشت جبرئیل خبر مرگ هوذه را به آن حضرت داد. ـ ابوسفیان : زمانی که در شام بودم نامه ای از رسول خدا(ص), برای هرقل آورده شد هرقل گفت : آیا از قوم این مردی که می گوید پیامبر است کسی در این جاهست . گفتند : آری . ابوسفیان می گوید : من با چند نفر از قریش احضار شدیم وقتی بر هرقل وارد شدیم او ما رادر برابر خود نشاند و همراهانم را پشت سرم نشاندند. آن گاه به مترجم خود گفت : از او بپرس که حسب و نسب وی (پیامبر) در میان شما چگونه است ؟ من گفتم : او در میان ما از حسب و نسب برخوردار است پرسید : آیا از پدران او کسی پادشاه بوده است ؟ من گفتم : نه پرسید : آیاپیش ازـفگ ن ـم ؟ ت ـساه ـنوـگـچ آن که دعوی نبوت کند,اورابه دروغگویی متهم می کرده اید؟ من

گفتم : نه پرسید : چه کسانی از او پیروی می کنند, اشراف یا مردمان فرودست ؟

ابوسفیان می گوید : گفتم : مردمان فرودست پرسید : آیا روز به روز بر تعداد آن هاافزوده می شود یا کاسته می گردد؟ گفتم : نه ,بلکه افزوده

مـی شـونـد پـرسـید : آیا پیش آمده است که فردی از آن ها پس از پذیرفتن دین او,به علت خشم و نـارضایی از وی دینش را ترک کند؟ گفتم : نه پرسید : وضعیت جنگ شما با اوچگونه بوده است ؟ گـفـتـم : بـین ما و او جنگ های سختی در می گرفت و او از ما می کشت و ما هم ازاو می کشتیم پرسید : آیا خیانت و پیمان شکنی می کند؟ گفتم : نه , در این مدتی که ما با اوبوده ایم چنین عملی از وی مشاهده نکرده ایم پرسید: آیا پیش از او کسی چنین دعویی کرده است ؟ ابوسفیان می گوید : گفتم : نه . هـرقـل گـفـت : اگـر آن چـه درباره او می گویی حقیقت داشته باشد, بی گمان او پیامبر است مـن مـی دانـسـتـم که او ظهور خواهد کرد, اما گمان نمی کردم که از شما باشد اگر برایم امکان داشـت ,دوسـت داشـتـم مـلاقاتش کنم و اگر نزد وی می بودم , پاهایش را می شستم پادشاهی او به آن چه زیرپای من است خواهد رسید. ابـوسـفـیـان می گوید : هرقل سپس نامه رسول خدا را خواست و آن را بدین شرح خواند : بسم اللّه الرحمن الرحیم از محمد رسول خدا به هرقل بزرگ روم درود بر کسی که از راه راست پیروی کند امـا بـعـد, من تو را به دعوت اسلام فرامی خوانم مسلمان شو تا به سلامت (و در امان)مانی , اسلام بیاور تا خداوند به تو دو برابر مزددهد و اگر نپذیری , گناه رعیت به گردن توست ای اهل کتاب , بـیـایـیـد بر سر سخنی که میان ما وشما یکسان است , بایستیم و آن این که : جز خدارا نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم . وقتی نامه را به پایان برد, سر و صدا بلند شدو همهمه در همه جا پیچید او دستور داد ما را ازحضور او بیرون بردند وقتی بیرون رفتیم , به همراهانم گفتم : کار پسر ابوکبشه (پیامبر) بالاگرفت . ـ دحـیـه کـلـبی : رسول خدا(ص) مرا بانامه ای به سوی قیصر فرستاد او به اسقف پیغام داد و خبر مـحـمـد(ص) و نـامـه ایـشـان را به اطلاع وی رسانید اسقف گفت : این همان پیامبری است که انـتظارش را می کشیدیم و عیسی بن مریم آمدن او را به ما بشارت داده است اسقف سپس گفت : مـن بـه او ایـمان می آورم و پیروش می شوم قیصر گفت : اما من اگر این کار را بکنم پادشاهیم از بـین می رود او سپس گفت : از قوم او در این جا یک نفر را پیش من بیاورید تادرباره وی (پیامبر) سؤالاتی کنم . ابـوسـفـیـان و گروهی از قریش قبلا برای تجارت وارد شام شده بودند قیصر آنان رااحضار کرد و گـفـت : کـسـی از شما که با اوخویشاوندیش نزدیکتر است , نزدیک من بیایدابوسفیان پیش رفت قیصر گفت : من درباره این مردی که می گوید پیامبر است سؤالاتی می کنم آن گاه به همراهان ابـوسـفـیان گفت : اگر او پاسخ دروغ داد, شما بگویید دروغ می گوید ابوسفیان می گوید : اگر شـرم از این نبود که همراهانم مرا به دروغگویی نسبت دهند,خلاف واقعیت را به هرقل می گفتم هـرقـل پـرسـیـد : نـسـب و مـوقعیت

خانوادگی او در میان شما چگونه است ؟ من گفتم : معتبر اسـت پـرسـید : آیا کس دیگری از شما چنین دعویی کرده است ؟ گفتم : خیر پرسید : آیا قبلا او را بـه دروغگویی متهم می کردید؟ گفتم : خیرپرسید : اشراف و بزرگان قوم از او پیروی می کنند یا مـردمان فرودست ؟ گفتم : مردمان فرودست پرسید : آیا تعدادشان (پیوسته) زیادمی شود یا کم ؟ گـفـتـم : زیـاد مـی شوند پرسید : آیاکسی از آن ها به سبب نارضایی از دینش , مرتدهم می شود؟ گـفـتم : خیر پرسید : آیا خیانت وپیمان شکنی می کند؟ گفتم : خیر پرسید : آیا باشما جنگ هم کـرده اسـت ؟ گـفتم : آری پرسید :جنگ شما و او چگونه است ؟ گفتم : سخت وشدید گاهی او پـیروز می شود و گاهی ما هرقل گفت : این نشانه نبوت است پرسید : به شما چه دستور می دهد؟ گـفـتـم : بـه مـا دستور می دهد تنهاخدا را بپرستیم و چیزی شریک او قرار ندهیم مارا از آن چه پدرانمان می پرستیدند باز می دارد,ما را به نماز و روزه و پاکدامنی و راستگویی وامانتداری و وفای بـه عـهـد فـرمـان می دهد هرقل گفت : این ها ویژگی پیامبر است من اطلاع داشتم که او ظهور خـواهـد کـرد, امـا گمان نمی کردم از شما مردم باشد زودا که او آن چه را زیر این دوپای من است تـصرف کند اگر می توانستم نزداو بروم , بی گمان به دیدارش می شتافتم و اگر نزدوی می بودم پـاهـایـش را می شستم نصارا دوراسقف را گرفتند تا او را بکشند هرقل گفت : نزدسالارت برو و سـلام مـرا به او برسان و به اطلاعش برسان که من گواهی می دهم خدایی جز اللّه نیست و محمد فـرسـتـاده خداست و نصارااز این کار من , درخشمند هرقل سپس به میان نصارا رفت و آن ها او را کشتند. ـ پـیـامبر خدا(ص) در نامه ای به امپراتورروم نوشت : بسم اللّه الرحمن الرحیم از محمدرسول اللّه بنده و فرستاده او به هرقل بزرگ روم درود بر کسی که از راه راست پیروی کند اما بعد,من تو را به دعـوت اسـلام فـرا می خوانم اسلام بیاور تا به سلامت مانی مسلمان شو تا خداونداجر تو را دو برابر دهد اگر نپذیری گناه رعیت به عهده توست ای اهل کتاب , بیایید بر سرسخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که : جزخدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم وهریک از ما دیگری را به جای خداوند,خدایگان نگیرد پس اگر اعراض کردند, بگو :گواه باشید که ما مسلمانیم . ـ ابـن مهدی مطامیری در مجالس خود نوشته است که پیامبر خدا(ص) به خسرو نوشت : ازمحمد رسول خدا به خسرو پسر هرمزد, اما بعد,اسلام بیاور تا به سلامت مانی , در غیر این صورت به خدا و رسول او اعلام جنگ کن درودبر کسی که از راه راست پیروی کند. وقـتی نامه به خسرو رسید, با بی اعتنایی آن را پاره کرد وگفت : این کیست که مرا به دین خود فرا می خواند و نام خودش را پیش از نام من می آورد؟ او مشتی خاک برای پیامبر فرستادحضرت فرمود : خـداونـد پـادشـاهی او را

از هم درد, چنان که نامه مرا پاره کرد بدانید که به زودی سلطنت او را متلاشی خواهید کرد اوبرای من مشتی خاک فرستاده است بدانید که به زودی خاک او را تصرف خواهید کرد. ـ محمد بن اسحاق : پیامبر خدا(ص) عبداللّه بن حذافة بن قیس را به نزد خسرو پور هرمز,پادشاه ایران , فرستاد و به او نوشت : بسم اللّه الرحمن الرحیم از محمد رسول خدا به خسروبزرگ ایران درود بر کسی که از راه راست پیروی کند و به خدا و فرستاده او ایمان آورد من تو را به دعوت خدای عزوجل فرامی خوانم , زیرا که من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم تا آن را که زنده است هشدار دهم و سخن حق برای کافران معلوم شود پس , اسلام بیاور تا به سلامت مانی واگر امتناع ورزی , گناه مجوسیان به گردن توست . ـ در ((الخرائج و الجرائح)) آمده است :خسرو به فیروز دیلمی که از بقایای یاران سیف بن ذی یزن بود, نوشت : این بنده ای راکه نام خودش را پیش از نام من می آورد وگستاخانه مرا به دینی غیر از دین خودم دعوت می کند, نزد من روانه کن فیروز نزدپیامبر(ص) آمد و گفت : خداوند من مرادستور داده تو را نزد او برم رسول خدا(ص)فرمود : خداوند من مرا خبر داد که خداوندتو دیشب کشته شد در این هنگام خبر رسیدکه فرزند او شیرویه در آن شب بر وی حمله برده و او را کشته است پس , فیروز وهمراهانش اسلام آوردند زمانی که کذاب عبسی سر برداشت رسول خدا(ص) فیروزرا برای کشتن او فرستاد او از بام بالا رفت وگردنش را پیچاند و او را کشت . ـ پیامبر خدا(ص) به گروهی (راهزن)که در کوه تهامه جمع شده و کاروانیان کنانه ومزینه و حکم و قاره و شماری از بردگان آنان را تاراج کرده بودند و پس از پیروزی رسول خدا(ص) نمایندگانی به حضور آن حضرت فرستاده بودند, چنین نوشت : بسم اللّه الرحمن الرحیم این نامه ای است ازمحمد نبی فرستاده خدا به بندگان آزاده شده خداوند که اگر ایمان بیاورند و نماز بگزارندو زکات بپردازند بردگان ایشان همگی آزادند و مولای ایشان محمد است و هرکس از ایشان که از قبیله ای است به آن قبیله برگردانده نمی شود و اگر خونی به گردن دارند یا مالی گرفته اند, از خود ایشان است (و بخشیده می شوند) و اگرطلبی از مردم دارند, باید به ایشان برگردانده شود و هیچ ستم و ظلمی به ایشان نخواهد شد و در پناه خدا و در پناه محمد هستند والسلام علیکم . ـ انس : پیامبر خدا(ص) به کسری وقیصر و نجاشی و دیگر زمامداران نامه نوشت و آنان را به (تسلیم در برابر) خدای متعال دعوت کرد این نجاشی همان نجاشی نیست که پیامبر(ص) بر او درود فرستاد. ـ ابن عباس : رسول خدا(ص) به کفاراین آیه را می نوشت : ((تعالوا الی کلمة سوابیننا و بینکم)).

دودمان پیامبر(ص).

ـ امام علی (ع) ـ در وصف پیامبران ـ :آنان را در برترین امانتگاه به ودیعه نهاد ودر بهترین قرارگاه جایشان داد تا آن که کرامت خداوند سبحانه و تعالی به محمد(ص) رسید پس او را از برترین رویشگاه و از ارجمندترین کشتگاه بیرون آورد, از شجره ای که پیامبران خود را از آن آشکار نمود و امنای خویش را از آن برگزید خانواده اش بهترین خانواده ودودمانش بهترین دودمان و شجره اش بهترین شجره است , این شجره در حرم (الهی) رویید و درما و دومن (کشتزار)کرم وبزرگواری بالید, شاخه هایش بلند است و میوه هایش دست نیافتنی . ـ دودمان او بهترین دودمان است وشجره اش بهترین شجره , شاخه هایش راست است و میوه هایش آویخته , زادگاهش مکه است و هجرتش به مدینه طیبه , در آن جاآوازه اش بلند شد و صدای (دعوت) او به همه جا کشیده شد. ـ پیامبر خدا(ص) : من محمدبن عبدالله بن عبدالمطلب هستم خدای متعال آفریدگان را بیافرید و مرا در (پشت) بهترین آنان قرار داد آن گاه آنان را به دو گروه تقسیم کرد و (باز) مرا در بهترین گروه آنان جای داد سپس آنان را قبیله قبیله کرد و مرا دربهترین قبیله آنان قرار داد آن گاه آنان را به خاندان ها تقسیم کرد و مرا در بهترین خاندان جای داد پس من از بهترین خاندان ها و پاکترین شما هستم . ـ خدای متعال آفریدگان خویش رابیافرید و آنان را به دو گروه تقسیم کرد و مرادر بهترین گروه قرار داد سپس آنان را قبیله قبیله ساخت و مرا در بهترین قبیله جای دادآن گاه آنان را به خاندان ها تقسیم نمود و مرادر بهترین خاندان آن ها قرار داد بنابراین ,من از بهترین قبیله و بهترین خاندان هستم . ـ امام علی (ع) : گواهی می دهم که محمدبنده و فرستاده خدا و مهتر بندگان اوست هرگاه خداوند خلق را به دو گروه تقسیم کرد, او را در بهترین گروه آن قرار داد.

ویژگی های پیامبر(ص)یتیم .

قرآن :. ((مگر نه تو را یتیم یافت , پس پناه داد)). ـ در مـجمع البیان آمده است : زمانی که رسول خدا(ص) در شکم مادرش بود و یااندک زمانی پس از ولادت او, پـدربزرگوارش درگذشت و دو ساله بود که مادرش از دنیا رفت و در هشت سالگی جدخود را از دست داد. ـ ابن عباس ـ در پاسخ به سؤال از آیه ((مگر نه تو را یتیم یافت , پس پناه داد)) ـ :در حقیقت رسول خـدا از آن رو یـتـیـم نـامیده شده که در پهنه زمین هیچ کس , از اولین وآخرین , نظیر او نبود لذا خـداونـد عزوجل بابر شمردن نعمت های خود بر آن حضرت منت نهاده می فرماید : ((مگر نه تو را یـتـیـم یافت)) یعنی یگانه و بی مانند ((پس , پناه داد)) یعنی مردم را به سوی تو کشاند وفضیلت و ارزش تو را به ایشان شناساند وآن ها تو را شناختند. ـ امـام باقر یا امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((مگر نه تو را یتیم یافت , پس پناه داد)) ـ : یتیم به معنای کسی است که مانندندارد به همین دلیل دردانه را ((یتیمه))می گویند, چون نظیر ندارد. ـ امـام رضا(ع), خداوند عزوجل به پیامبرش محمد(ص) فرمود : ((مگر نه تو رایتیم یافت , پس پناه داد)) می فرماید : مگرنه این که تو را یگانه (و دردانه) یافت ومردم را به سوی تو کشاند. ـ امام باقر و امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((مگر نه تو را یتیم یافت , پس پناه داد)) ـ : یعنی مردم را به سوی تو کشاند (وآنان را متوجه ارزش تو کرد).

فقیر.

قرآن :. ((و تو را فقیر یافت و بی نیاز گردانید)). ـ امام علی (ع) ـ در وصف پیامبران ـ :آنان جماعتی مستضعف بودند و خداوندایشان را با گرسنگی آزمود و با رنج و مشقت امتحانشان فرمود اما خداوند سبحان فرستادگان خود را صاحبان اراده های نیرومند قرار داد و از نظر حالات ظاهری ضعیف و فقیر اما توام با قناعتی که دل ها وچشم ها را پر از بی نیازی می کرد و همراه بانیازمندی و فقری که چشم ها و گوش ها را ازناراحتی لبریز می ساخت . ـ در مناقب ابن شهر آشوب آمده است :آن حضرت از ویژگی های مردمان ضعیف وتهیدست برخوردار بود, ویژگی هایی که اگربخشی از آن ها در شخصی باشد, کارش پریشان می شود آن حضرت یتیم و فقیر وناتوان و تنها و غریب بود, نه قلعه و حصاری داشت و نه شکوه و شوکتی و دشمن بسیارداشت , با همه این احوال , منزلتی والا وجایگاهی بلند یافت و این خود نشان و دلیل بر نبوت او شد صحرانشین خشن ودرشتخوی هرگاه چهره بزرگوارانه آن حضرت را می دید, می گفت : به خدا قسم که این , چهره آدم دروغگو نیست درسختی های زمان تحت تعقیب , استوار ونستوه بود و در شداید و دشواری های زمانی که گرفتار جنگ و غارتگری های دشمن بود, پایدار و شکیبا به دنیا بی اعتنا بود و به آخرت راغب و مشتاق بنابراین , سلطنت اواستوار و پا برجا گشت . ـ پیامبر خدا(ص) : فقر افتخار من است .

درس ناخوانده .

قرآن :. ((و تـو هـیـچ کـتـابـی را پـیـش از ایـن نمی خواندی و بادست (راست) خود کتابی نمی نوشتی و گرنه باطل اندیشان قطعا به شک می افتادند)). ((و هـمین گونه , روحی از امر خودمان به سوی تووحی کردیم در حالی که تو نمی دانستی کتاب چیست ونه ایمان (کدام است) ولی آن را نوری گردانیدیم که هرکس از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی)). ـ امـام رضـا(ع) ـ در مباحثات خود باپیروان ادیان , در اثبات نبوت حضرت محمد(ص) ـ : از جمله نـشانه های (نبوتش)این است که آن حضرت یتیم و فقیر وچوپان و مزد بگیر بود نه کتابی آموخت ونـه بـه مـحـضر آموزگاری آمد و شد کرد سپس قرآنی آورد که در آن کلمه به کلمه داستان های پیامبران و سرگذشت آنان واخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت ,آمده است .

برخوردار از خویی والا.

قرآن :. ((و راستی که تو را خویی والاست)). ـ در مناقب ابن شهر آشوب آمده است :پیامبر خدا(ص) پیش از آن که مبعوث شود, بیست خصلت از خـصلت های پیامبران را دارا بود که اگر فردی یکی از آن ها راداشته باشد, دلیل بر عظمت اوست چـه رسـدبـه کـسی که همه آن ها را دارا باشد! آن حضرت پیامبری امین , راستگو, ماهر, بااصالت , شـریـف , والا مـقام , سخنور, خردمند,با فضیلت , عبادت پیشه , بی اعتنا به دنیا,سخاوتمند, دلیر و جنگاور, قانع , فروتن ,بردبار, مهربان , غیرتمند, صبور, سازگار ونرمخو بود, با هیچ منجم و کاهن و پیشگویی درنیامیخت . ـ انس : رسول خدا(ص) نیک خوترین مردمان بود. ـ عـایشه ـ در پاسخ به این سؤال که اخلاق پیامبر(ص) در محیط خانه چگونه بود ـ : خوش خوترین مردمان بود نه دشنام می داد و نه بد زبانی می کرد و نه در کوچه وبازار هیاهو به راه می انداخت و نه بدی را به بدی جبران می کرد, بلکه می بخشید وگذشت می کرد. ـ کعب الاحبار ـ در پاسخ به سؤال از اوصاف پیامبر(ص) در تورات ـ :اینچنین او را می یابیم : محمد پـسـر عـبـداللّه نـه بد زبان است و نه در کوچه و بازار هیاهو به راه می اندازد و بدی را با بدی پاسخ نمی دهد,بلکه می بخشد و گذشت می کند. ـ کعب الاحبار : ما در تورات چنین می خوانیم : محمد پیامبر برگزیده , نه تندخوست ونه خشن و نه اهـل جـار و جـنـجـال در کـوچه و بازار, بدی را با بدی جواب نمی دهد, بلکه می بخشد و گذشت می کند. ـ حـسـن : گـروهـی از اصـحـاب پیامبر(ص)جمع شدند و گفتند : چه خوب است کسی راپیش همسران رسول خدا(ص) بفرستیم و ازنحوه رفتار آن حضرت در خانه اش سؤال کنیم تابلکه ایشان را سـرمـشـق خود قرار دهیم آنان کسی را پیش یکایک همسران پیامبر فرستادندو آن فرستاده (از همه آنان) یک پاسخ آورد :شما از اخلاق پیامبرتان می پرسید اخلاق او(همان دستورات) قرآن است رسـول خـداشـب هـا را نماز می خواند و می خوابد و روزه می گیرد و روزه می گشاید و با خانواده خودمی آمیزد. ـ ابـراهـیـم بـن مـحـمد, یکی از فرزندان علی (ع) : علی (ع) هرگاه پیامبر(ص) راوصف می کرد, مـی فـرمود : او خاتم پیامبران است بخشنده ترین مردم بود و دلیرترین وراستگوترین و پایبندترین آنـان بـه عهد و پیمان از همه نرمخوتر بود و رفتارش بزرگوارانه تر[هرکس بدون سابقه قبلی او را مـی دیـد, هـیـبـتش او را می گرفت و هر که با وی آمیزش می کرد واو را می شناخت دوستدارش مـی شـد هـر کـه مـی خـواست آن حضرت را وصف کند,می گفت : نظیر او را در گذشته و حال نـدیـده ام] ـ عـایـشـه : رسـول

خـدا(ص) هـرگـاه میان دوکار مخیر می شد آن را که آسانتر بود انتخاب می کرد و این در صورتی بود که آن کار گناهی نبود اما اگر گناه بود از همه مردم بیشتر از آن دوری می ورزید. ـ امام علی (ع) : هیچ گاه دو کار برایش پیش نیامد, مگر این که دشوارترین آن رابرگزید. ـ محمدبن حنفیه : رسول خدا(ص) تقریباهیچ گاه به چیزی ((نه)) نمی گفت هرگاه از اوچیزی خواسته می شد اگر می خواست آن راانجام دهد, می فرمود : آری و اگر نمی خواست انجامش دهد سکوت می کرد و در نتیجه , طرف می فهمید که حضرت به آن کار تمایلی ندارد. ـ عـایشه : رسول خدا(ص) نرمخوترین وبزرگوارترین مردم بود او هم مردی چون مردان شما بود, با این تفاوت که همواره خنده و تبسم بر لب داشت . ـ در مناقب ابن شهر آشوب آمده است :پیامبر خدا(ص) بر نمی خاست و نمی نشست مگر با ذکر خدا. ـ عبداللّه بن حارث : من احدی را ندیده ام که به اندازه رسول خدا(ص) لبخندبرلب داشته باشد. ـ سـعـید مقبری : رسول خدا(ص) هر گاه کاری انجام می داد بر آن مداومت می ورزید واین طور نبود که آن را یک بار انجام دهد و یک بار انجام ندهد. ـ عـطـا بـن یـسـار : جـبرئیل نزد پیامبر(ص)که در منطقه بالای شهر مکه در حال تکیه دادن غذا می خورد, آمد و گفت : ای محمد, شاهانه غذا می خوری ! پس پیامبر(ص) راست نشست . ـ امـام صادق (ع) : پیامبر خدا(ص) از زمانی که خداوند عزوجل او را برانگیخت , در حال تکیه دادن غذا نخورد و خوش نداشت که مانندپادشاهان باشد اما ما نمی توانیم این کار را بکنیم . ـ امـام عـلـی (ع) ـ در وصف پیامبر(ص) ـ :(او بخشنده ترین , دلیرترین , راستگوترین ,خوش عهد و پیمان ترین و نرمخوترین مردم بود ورفتارش از همه بزرگوارانه تر بود هرکس بدون سابقه قبلی آن حـضـرت را می دید, هیبتش او را می گرفت و هرکس با وی می امیخت می کرد و او را می شناخت , دوستدارش می شدنظیر او را در گذشته و حال ندیده ام .

ـ امـام صـادق (ع) : مردی نزد رسول خدا(ص) آمد دید جامه آن حضرت کهنه وفرسوده است پس دوازده درهـم بـه ایـشـان تـقدیم کرد حضرت

فرمود : ای علی , این درهم ها رابگیر و با آن ها برایم لـبـاسـی بـخر تا بپوشم علی (ع) می فرماید : من به بازار رفتم و پیراهنی به دوازده درهم خریدم و خـدمـت رسـول خدا(ص) آوردم حضرت به آن نگاهی کرد وفرمود : ای علی , اگر پیراهن دیگری بـاشـد بـیشتردوست دارم فکر می کنی صاحبش آن را پس بگیرد؟ عرض کردم : نمی دانم فرمود : بروببین من نزد فروشنده پیراهن رفتم و گفتم :رسول خدا(ص) از این خوشش نمی آید وپیراهن دیگری می خواهد بنابراین , این را از ماپس بگیر فروشنده درهم ها را به من برگرداند ومن آن ها را خـدمـت رسـول خـدا(ص) آوردم حـضرت همراه علی (ع) به بازار آمد تا پیراهنی بخرد در بین راه کـنـیـزکی را دید که کناری نشسته است و می گرید رسول خدا(ص) به او فرمود :چه شده است ؟ دخترک گفت : ای رسول خدا(ص), خانواده ام به من چهار درهم دادند تابرایشان چیزی بخرم اما این درهم ها گم شده اندو من جرات نمی کنم پیش آن ها برگردم رسول خدا(ص) چهار درهم به او داد و فـرمـود : پـیش خانوداه ات برگرد سپس رسول خدا(ص) به بازار رفت و پیراهنی به چهار درهـم خریداری کرد و آن را پوشید و خدای عزوجل را سپاس گفت و از بازار بیرون آمد مردی را دید که برهنه است و می گوید : هر که مرا بپوشاند, خداوند ازجامه های بهشت بر او بپوشاند رسول خـدا(ص)پیراهنی را که خریده بود در آورد و به آن سائل پوشاند سپس به بازار برگشت و با چهار درهـم بـاقـیـمـانده پیراهن دیگری خرید و آن را پوشید وخدا را سپاس گفت و به سوی خانه اش برگشت ناگاه دید که همان کنیزک سر راه نشسته است ومی گرید رسول خدا(ص) به او فرمود : چراپیش خانواده ات نمی روی ؟ عرض کرد : ای رسول خدا(ص) من دیر کرده ام و می ترسم مرابزنند رسـول خدا(ص) فرمود : جلو بیفت و راه خانه تان را به من نشان بده , رسول خدا(ص)رفت تا به در خانه آن ها رسید و ایستاد و فرمود :سلام بر شما ای اهل خانه , اما جوابی نیامد,حضرت دوباره سلام داد بـاز هم جواب ندادندپیامبر بار دیگر سلام داد, این بار اهل خانه جواب دادند : سلام و رحمت و برکات خدا برشما ای رسول خدا حضرت به آنان فرمود : چرابار اول و دوم جواب سلام مرا ندادید؟ عـرض کـردنـد : ای رسـول خـدا, سـلام شـمـا را شـنیدیم ولی دوست داشتیم آن را زیاد بگویید رسول خدا(ص) فرمود : این کنیزک در آمدن به خانه دیر کرده است , او را اذیت نکنید عرض کردند :ای رسـول خـدا, او را بـه مـیـمنت قدوم شما آزادکردیم رسول خدا(ص) گفت : خدا را سپاس , بابرکت تر از این دوازده درهم ندیده بودم خداوندبا آن ها دو برهنه پوشانید و انسانی را آزاد کرد.

امین .

قرآن :. ((در آن جا (هم) مطاع (و هم) امین است)). ـ پیامبر خدا(ص) : هان ! به خدا قسم که من در آسمان امین هستم و در زمین نیز امینم . ـ کشف الغمة : یکی از نام های پیامبر(ص)((امین)) است که بر گرفته از امانت و امانتداری وخوش قولی است . پیش از آن که پیامبر مبعوث شود عرب هاآن حضرت را امین می نامیدند, چون امانتداری او را دیده بودند اصولا هر کسی که از خلف وعده و دروغگویی او ایمن باشی , چنین شخصی امین است از همین رو, خداوند از جبرئیل (ع) بااین صفت یادکرده وفرموده است : ((در آن جا(هم) مطاع (و هم) امین است)). ـ ابن اسحاق : پیش از آن که به رسول خدا(ص) وحی نازل شود, قریش به آن حضرت امین می گفتند. ـ ابن اسحاق آن جا که از موضوع ساختن کعبه پیش از بعثت سخن می گوید, می نویسد :قبایل قریش برای ساختن کعبه سنگ جمع کردند و هر قبیله ای جداگانه جمع آوری می کردآن ها پایه های کعبه را بالا بردند تا به جایگاه رکن ـ یعنی حجر الاسود ـ رسید در این هنگام بایکدیگر بحثشان شد و هر قبیله ای می خواست او حجر الاسود را در محل خودش قرار دهد نه دیگری . آن ها در مسجد جمع شدند و به مشورت پرداختند و هر یک دیگری را به انصاف دعوت کرد بعضی از راویان گفته اند : ابو امیة بن مغیرة بن عبداللّه بن عمر بن مخزوم که در آن سال مسن ترین فرد قریش بود, گفت : ای گروه قریش , بیایید اولین کسی را که از در این مسجدوارد شد داور میان خود قرار دهید قریش موافقت کردند نخستین کسی که بر آنان واردشد, رسول خدا(ع) بود وقتی قریش او را دیدندگفتند : این مرد امین است , ما قبول داریم , اومحمد است . چون پیامبر به آن ها رسید, موضوع را به اطلاع ایشان رساندند حضرت فرمود: پارچه ای برایم بیاورید پارچه را آوردند پیامبر حجرالاسود را برداشت و با دست خود روی پارچه گذاشت و سپس فرمود : هر قبیله ای گوشه ای ازپارچه را بگیرد و همگی آن را بلند کنید قریش این کار را کردند و وقتی به محل نصب رسید,پیامبر آن را با دست خود برداشت و درجایگاهش قرار داد و آن گاه روی آن را ساخت . ـ ابن عباس یا محمد بن جبیر بن مطعم ـ درباره ساختن کعبه ـ : وقتی به محل نصب حجر الاسود در کعبه رسیدند, هر قبیله ای گفت :مابرای نصب سزاوارتریم کاراختلاف بالاگرفت تا جایی که بیم درگیری و کشتار می رفت , اماسرانجام قرار گذاشتند نخستین کسی که از باب بنی شیبه وارد شد حجر الاسود را نصب کندهمگان گفتند : ما راضی هستیم و قبول می کنیم رسول خدا(ص) نخستین کسی بود که از باب بنی شیبه وارد شد و

چون او را دیدند گفتند : این مرد امین است و به هر حکمی که بدهدراضی هستیم . ـ داود بـن حـصـیـن ـ در اوصـاف پـیـامـبـر(ص) ـ : او مردی بود که از همه قوم خودجوانمردتر, نیک خوتر, خوش برخوردتر,همسایه دارتر, بردبارتر, امانتدارتر, راستگوترو از بد زبانی و آزار رسانی به دورتر بود هرگزدیده نشد که با کسی کشمکش و مجادله کندخداوند اخلاق و خصال پسندیده را در وجـود آن حـضرت جمع کرده بود تا جایی که قومش او راامین نامیدند و در مکه غالبا با لقب امین از ایشان یاد می شد. ـ ابـن اسـحـاق : خدیجه دختر خویلدبانویی تاجر و بزرگ زاده و ثروتمند بود مردم را برای تجارت با امـوال خـود اسـتـخدام می کرد و در قبال کارشان مقدار معینی از سود حاصل از تجارت به ایشان می داد قریش مردمی تاجر پیشه بودندوقتی خبر راستگویی و امانتداری و خلق وخوهای پسندیده پـیامبر به گوش خدیجه رسید,کسی را نزد آن حضرت فرستاد و پیشنهاد کرد بااموالی از او برای تجارت به شام رود.

راستگو.

ـ ابـن عـبـاس : چون آیه ((و خویشان نزدیکت را هشدار ده)) نازل شد, رسول خدا(ص) بالای کوه صفا رفت و بانگ زد : ای گروه قریش , قریش گفتند : این محمد است که از فراز صفا فریاد می زند پس , همگی جمع شدند و آن جا رفتند و گفتند : چه شده است ای محمد؟ فرمود : اگر من به شما بـگـویـم که درپشت این کوه گروهی سواره هستند حرف مراباور می کنید؟ گفتند : آری , تو در مـیـان ما متهم وبدنام نیستی و هرگز دروغی از تو نشنیده ایم فرمود : اینک , من شما را از عذابی سخت بیم می دهم ای فرزندان عبدالمطلب , ای فرزندان عبد مناف , ای فرزندان زهره , ـ به همین تـرتـیـب هـمـه خـانـدان هـا و تـیـره های قریش را نام برد ـخداوند به من فرمان داده است که به خـویـشـان نـزدیکم اعلام خطر کنم و من نمی توانم هیچ گونه سودی در دنیا و بهره ای در آخرت بـرای شـماتضمین کنم , مگر این که بگویید : معبودی جزاللّه نیست در این هنگام ابو لهب گفت : هلاکت و زیان باد تو را!. بـرای همین ما را جمع کردی ؟ در این هنگام خداوند تبارک و تعالی سوره ((تبت یدا ابی لهب وتب)) را نازل فرمود. ـ در مناقب ابن شهر آشوب آمده است :روایت شده است که چون آیه ((و خویشان نزدیکت را هشدار ده)) نازل شد, رسول خدا(ص) روزی بالای کوه صفا رفت و فریادزد : هشدار! قریش جمع شدند و گـفتند : چه خبراست ؟ پیامبر فرمود : آیا اگر به شما بگویم که دشمن بامدادان یا شبانگاه بر شما یـورش خـواهدآورد, سخنم را باور می کنید؟ گفتند : آری فرمود : پس , اینک من شما را از عذابی سـخت بر حذر می دارم ابولهب گفت : هلاکت و زیان باد تو را! برای چنین چیزی ما را صدا زدی ؟ دراین هنگام , سوره تبت نازل شد. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : ای مردم , بلد راه به کسان خود دروغ نمی گوید و من اگر هم دروغگو بودم (دسـت کم) به شما دروغ نمی گفتم به خدایی که معبودی جز او نیست , من فرستاده به حق خدا بـه سـوی شـما خصوصا و به سوی همه مردم عموما هستم به خدا قسم همان گونه که می خوابید مـی مـیـرید و همان گونه که بیدار می شوید, برانگیخته خواهید شد و مطابق کردارتان حسابرسی خـواهـیـد شـد و در بـرابرنیکی , پاداش نیک خواهید یافت و در برابربدی , کیفر بد خواهید چشید بهشت جاویدان درکار است و دوزخ همیشگی . ـ ابـن جـریـر : هـنگامی که پیامبر(ص)دعوت خود را به قبایل عرضه می کرد, نزد بنی کلاب آمده آن ها گفتند : ما به این شرط با توبیعت می کنیم که بعد از تو کار (خلافت) به مامنتقل شود پیامبر فرمود : کار دست خدا است اگر او خواست به شما خواهد رسید و اگرنخواست به دیگری واگذار خـواهـد شـد

بـنـی کـلاب رفتند و بیعت نکردند و گفتند : ما در راه تو شمشیر نمی زنیم که بعدا دیگران را بر ماحکومت دهی !. ـ عـامـر بـن طفیل , همان کسی که خواست پیامبر را غفلتا بکشد, به آن حضرت گفت :ای محمد, اگـر مـسـلمان شوم چه به من می رسد؟ حضرت فرمود : در سود و زیان اسلام شریک خواهی بود گفت : مرا والی بعد از خودت قرارمی دهی ؟ فرمود : این سمت نه از آن تو خواهدبود نه از آن قوم و قبیله تو, اما دهنه های اسبان (فرماندهی سواران) را به دست تو می سپارم تادر راه خدا بجنگی . ـ پیامبر خدا(ص) : همانا بهترین سخن راست ترین آن است .

نفرت شدید پیامبر از دروغگویی .

ـ عایشه : منفورترین اخلاق نزدپیامبر(ص) دروغگویی بود. ـ پیامبر(ص) هرگاه می فهمید یکی ازاعضای خانواده اش دروغی گفته است , چندان ازاو اعراض می فرمود تا توبه می کرد. ـ هیچ اخلاقی نزد رسول خدا منفورتراز دروغگویی نبود هرگاه مطلع می شد کسی دروغی گفته است , مهرش از دل او بیرون می رفت تا وقتی که می فهمید توبه کرده است این مطلب را احمد و بزار با لفظ و تعبیر خود وابن حبان نیز در صحیحش نقل کرده اند عبارت او چنین است : عایشه گفت : هیچ خصلتی نزدرسول خدا(ص) منفورتر از دروغگویی نبودگاه فردی نزد آن حضرت دروغی می گفت وایشان همچنان از او دلگیر بودند تا آن که متوجه می شدند از آن دروغ توبه کرده است حاکم نیزاین مطلب را روایت کرده و گفته است : سندش صحیح است عبارت حاکم چنین است . عایشه گفت : نزد رسول خدا(ص) چیزی منفورتر از دروغ نبود و از هر کس دروغی هرچند کوچک می شنید, مهر او را از دل خودبیرون می کرد تا زمانی که از آن توبه می کرد. ـ هیچ خصلتی نزد رسول خدا(ص) منفورتراز دروغ نبود و هرگاه مطلع می شد یکی ازاصحابش دروغی گفته است , به او بی اعتنایی می کرد تا آن که می فهمید توبه کرده است . ـ عبداللّه بن سلام : هنگامی که رسول خدا(ص) به مدینه آمد, مردم برای دیدن آن حضرت می شتافتند و کسی می گفت : رسول خدا(ص) وارد شد من هم با مردم رفتم تا ایشان را ببینم وقتی چهره رسول خدا را دیدم متوجه شدم که چهره او چهره یک فرد دروغگو نیست عبداللّه بن سلام می گوید : نخستین سخنی که ازپیامبر شنیدم این بود که می فرمود : ای مردم , به یکدیگر سلام گویید و مردم را اطعام کنید و صله رحم به جا آورید و شب هنگام که مردم خفته اند,نماز بگزارید و به سلامت وارد بهشت شوید.

دادگر.

قرآن :. ((بـنـابـراین , به دعوت پرداز و همان گونه که ماموری ایستادگی کن و هوس های آنان را پیروی مکن و بگو : به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مامورشدم که میان شما به عدالت رفـتـار کـنم خدا پروردگار ما وپروردگار شماست اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست میان ما و شما خصومتی نیست خدا میان ما راجمع می کند و فرجام به سوی اوست)). ـ امـام صـادق (ع) : رسـول خـدا(ص)نگاه های خود را میان اصحابش تقسیم می کرد و به این و آن یکسان می نگریست . ـ امـام عـلی (ع) ـ در نامه خود به یکی از کارگزارانش ـ : در نیم نگاه ها و نگاه ها واشاره کردن ها و درود گـفـتن هایت با مردم به یکسان رفتار کن , تا بزرگان و قدرتمندان دربی عدالتی از تو طمع نکنند و ضعفا وفرودستان از دادگری تو نومید نشوند,والسلام . ـ در نـامـه خـود بـه مـحـمـد بن ابی بکر ـ :در نیم نگاه و نگاه هایت با مردم به یکسان عمل کن , تا بـزرگـان و قـدرتـمـنـدان در تو طمع نکنند که به سود آنان بی عدالتی ورزی ومردمان ناتوان و فرودست از عدالت ودادگریت در برابر آنان نومید نشوند. ـ یک نفر یهودی از رسول خدا(ص)چند دینار طلبکار بود و آن ها را مطالبه کردحضرت فرمود : ای مـرد یـهـودی , فـعـلاچیزی ندارم که به تو بدهم او گفت : ای محمد, رهایت نمی کنم تا طلبم را بـپـردازی رسـول خدا فرمود : پس , من هم با تومی نشینم حضرت در کنار او آن قدر نشست که در همان جا نماز ظهر و عصر و مغرب وعشا و صبح را خواند اصحاب رسول خدا(ص) آن مرد را تهدید مـی کـردنـد پیامبربه آنان نگاه کرد و فرمود : با او چه می کنید؟ عرض کردند : ای رسول خدا, یک نفریهودی شما را نگهدارد؟ فرمود :پروردگارم عزوجل مرا مبعوث نکرده است که به معاهد و غیر مـعاهد ستم کنم چون روزبالا آمد مرد یهودی گفت : گواهی می دهم که خدایی جز اللّه نیست و گـواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و نصف مالم رادر راه خدا دادم به خدا قسم این کار را با تونکردم , مگر برای این که اوصافی را که از تودر تورات آمده است امتحان کنم من اوصاف تو را در تورات چنین خوانده ام :محمد بن عبداللّه زادگاهش مکه است وهجرتگاهش مدینه طیبه نـه تـنـدخـوسـت و نه خشن و نه داد و بیداد راه می اندازد و نه زبانش را به فحش و ناسزا می آلاید اکـنـون مـن گـواهی می دهم که معبودی جز اللّه نیست و تو رسول خدا هستی و اینک اموال من دراخـتیار شماست و هرگونه که خداوند دستورداده درباره آن حکم فرما آن مردی یهودی مال و ثروت زیادی داشت امام علی (ع)سپس فرمود : بستر رسول خدا(ص) یک عبا بود و بالش او پوستی پـر شـده از

لـیـف خـرمـا یـک شـب آن را بـرای پیامبر دولاکردم صبح که شد پیامبر فرمود : این بستر,دیشب مرا از نماز باز داشت امام (ع) دستورداد آن را یک لا کردند.

شجاع .

ـ امـام عـلـی (ع) : در جـنـگ بدر ما به پیامبر(ص) پناه می بردیم و آن حضرت ازهمه ما به دشمن نزدیکتر بود و در آن روزاز همه ما شجاعت بیشتری نشان داد. ـ وقـتی جنگ شدت می گرفت و دوسپاه به جان هم می افتادند, ما خود را در پناه رسول خدا قرار می دادیم و هیچ کس به دشمن نزدیکتر از آن حضرت نبود. ـ وقـتـی آتش جنگ شعله ور می شد ودو سپاه درگیر می شدند, ما خود را در پناه رسول خدا قرار می دادیم , زیرا هیچ یک ازما به دشمن نزدیکتر از پیامبر نبود. ـ برا بن عازب : هرگاه جنگ بالامی گرفت , ما خود را در پناه رسول خدا قرارمی دادیم و کسی که جرات می کرد با اورویاروی شود (براستی) شجاع بود. ـ امـام صـادق (ع) : چـون آیـه ((لا تـکـلف الا نفسک)) نازل شد, شجاعترین مردم کسی به حساب می آمد که در پناه رسول خدا, علیه وآله السلام , می جنگید. ـ انـس : رسول خدا(ص) زیباترین وبخشنده ترین و شجاعترین مردم بود شبی مردم مدینه صدایی شـنیدند و دچار وحشت شدند عده ای از مردم به طرف صدا حرکت کردند پیامبر که جلوتر از آن ها بـه طـرف صـدا رفـتـه بود و سوار بر اسب برهنه ابو طلحه و شمشیر به دوش داشت برمی گشت , آن عده را دید و فرمود : نترسید, نترسید.

مهربان .

قرآن :. ((قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر اودشوار است شما در رنج بیفتید به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است)). ((پـس , بـه (بـرکـت) رحمت الهی , با آنان نرمخو (و پرمهر) شدی و اگر تندخو و سختدل بودی , قـطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند پس , از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار(ها) با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی , بر خدا توکل کن , زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد)). ـ انـس : اخـلاق رسـول خـدا(ص) چـنـین بود که هرگاه یکی از برادران خود را سه روزنمی دید, جـویـای حالش می شد اگر به مسافرت رفته بود برایش دعا می کرد و اگردر شهر بود به دیدنش می رفت و اگر بیماربود, از او عیادت می کرد.

بردبار.

ـ انـس : من با رسول خدا(ص) راه می رفتم و حضرت بردی نجرانی با حاشیه ای زبر و درشت بر تن داشـت عربی بادیه نشین از راه رسید و ردای ایشان را محکم کشید من به گردن پیامبر(ص) نگاه کـردم دیـدم حـاشـیه ردا, از شدت کشیدن , روی گردن حضرت رد انداخته است آن بادیه نشین سـپـس گفت :ای محمد, دستور بده از مال خدا که نزدتوست به من بدهند پیامبر(ص) به طرف اوبرگشت و خنده ای کرد و سپس دستور داد به او چیزی عطا کنند.

با شرم .

ـ ابوسعید خدری : پیامبر خدا(ص) باشرمتر از دختران پرده نشین بود. ـ رسول خدا(ص) از یک دختر پرده نشین باشرم تر بود و هرگاه از چیزی خوشش نمی آمداز چهره او می فهمیدیم . ـ رسـول خـدا(ص) چـنـدان بـاشـرم بود که هیچ چیز از او خواسته نمی شد مگر این که آن راعطا می کرد.

فروتن .

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : خـدای متعال به من وحی فرمود که فروتن باشید, تا کسی به دیگری فخر نفروشد و کسی به کسی تعدی نکند. ـ امـام صادق (ع) : جبرئیل (ع) نزد رسول خدا(ص) آمد و او را (میان قبول پادشاهی وخزاین دنیا و تـرک آن) مـخیر کرد و از روی خیرخواهی به آن حضرت اشاره کرد که برای خدای متعال فروتنی کـند (و دنیا را رد کند) پس ,رسول خدا برای فروتنی در برابر خدای تبارک و تعالی , چون بردگان غذا می خورد و مانندبردگان (روی زمین) می نشست . ـ امـام بـاقـر(ع) : جـبـرئـیـل (ع) کلیدهای گنجینه های زمین را سه بار نزد پیامبر آورد و اورا در انتخاب آن ها آزاد گذاشت , بدون آن که خدای تبارک و تعالی از آن چه در روز قیامت برایش آماده کرده است , چیزی بکاهد اما هربار پیامبر فروتنی در برابر خدای عزوجل رابرگزید. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : جبرئیل نزد من بودکه فرشته ای از آسمان بر من فرود آمد این فرشته که بر هـیـچ پیامبری پیش از من فرودنیامده و بعد از من نیز بر احدی فرود نخواهدآمد, اسرافیل بود او گـفـت : سـلام بر تو ای محمد, سپس گفت : من فرستاده پروردگارت به سوی تو هستم به من فـرمـان داده اسـت تو رامخیر سازم که اگر خواهی پیامبری و بندگی رابرگزین و اگر خواهی پیامبری و پادشاهی را من به جبرئیل نگاه کردم , او به من اشاره کرد که فروتنی کن پس من گفتم : پیامبری و بندگی راانتخاب کردم . ـ انـس بن مالک : رسول خدا(ص) روی زمین می نشست و روی زمین غذا می خورد ودعوت بنده زرخرید را می پذیرفت ومی فرمود : اگر به (خوردن) سردستی دعوت شوم می پذیرم و اگر پاچه ای برای من هدیه آورند, قبول می کنم و میش و بز خود را شخصاعقال می بست . ـ حمزة بن عبداللّه بن عتبه : در پیامبرشش خصلت وجود داشت که در پادشاهان وجود ندارد : هر انـسانی از سفید و سیاه ایشان رادعوت می کرد, دعوتش را می پذیرفت گاه خرمایی را روی زمین مـی دید و آن رابرمی داشت و, با این که می ترسید از خرماهای صدقه باشد, به دهان می گذاشت و بر الاغ برهنه بدون پالان سوار می شد. ـ پیامبر خدا(ص) : من همان طور غذامی خورم که بنده می خورد و همان طورمی نشینم که بنده می نشیند, زیرا من درحقیقت بنده هستم . پیامبر(ص) دو زانو می نشست . ـ امـام باقر(ع) : رسول خدا(ص) مانند بنده غذا می خورد و مانند بنده می نشست و روی زمین چیز می خورد و روی زمین می خوابید. ـ امـام صـادق (ع) : رسـول خدا(ص) روی زمین نشسته بود و غذا می خورد زن بدزبانی ازکنار آن حـضـرت رد شـد و گـفـت : ای مـحمد, به خدا قسم که تو مانند بنده غذا می خوری و

مانندبنده مـی نـشـیـنـی رسول خدا(ص) به او فرمود :وای بر تو! کدام بنده , بنده تر از من است ؟ زن گفت : لـقمه ای از غذایت به من بده رسول خدالقمه ای به او داد زن گفت : نه به خدا, بایدلقمه ای را که در دهانت هست به من بدهی پیامبر(ص) لقمه را از دهانش درآورد و به اوداد و زن آن را خورد. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : پنج کار است که تا زنده هستم رهایشان نمی کنم : غذا خوردن روی زمین با بندگان , سوار شدن بر الاغ برهنه ,دوشیدن بز با دست خودم , پوشیدن لباس پشمینه و سلام کردن به کودکان , تا این کارها بعداز من سنت شود. ـ در مناقب ابن شهر آشوب آمده است :پیامبر خدا(ص) با تهیدستان می نشست و بامستمندان غذا می خورد. ـ امـام باقر(ع) : در روزگار رسول خدا(ص)مستمندان شب ها را در مسجد می خوابیدند یک شب پیامبر با مستمندانی که در مسجد بودند,نزدیک منبر در قابلمه ای افطار کرد سی مرد ازغذای آن قابلمه غذا خوردند و سپس آن قابلمه برای همسران رسول خدا برگردانده شد که آن هارا هم سیر کرد. ـ یـزیـد بـن عـبـداللّه بن قسیط : اصحاب صفه گروهی از اصحاب رسول خدا(ص) بودند که خانه نـداشـتـنـد و بـه روزگـار رسـول خـدا(ص) درمـسـجـد مـی خوابیدند و روزها هم در سایه آن پناه می گرفتند و جایی جز مسجد نداشتند پیامبرشب ها به هنگام غذا خوردن آنان را فرامی خواند و گروهی را میان اصحاب خود تقسیم می کرد که با آن ها غذا بخورند و گروهی هم باخود پیامبر غذا می خوردند, تا این که خدای متعال به آنان ثروتی عنایت فرمود. ـ ابوذر : رسول خدا(ص) در میان اصحاب خود می نشست به طوری که وقتی غریبه ای واردمی شد تـا نـمی پرسید, متوجه نمی شد کدام یک ازآن ها رسول خدا(ص) است لذا ما از آن حضرت خواهش کـردیـم در جایی بنشیند که اگرغریبه ای وارد شد, ایشان را بشناسد بدین منظورسکویی از گل درست کردیم و حضرت روی آن می نشست وما هم در دو طرف ایشان می نشستیم . ـ ابـن مـسـعـود : مـردی نـزد پـیامبر(ص) آمدو با ترس و لرز شروع به صحبت با آن حضرت کرد پیامبر(ص) فرمود : آرام باش , من که پادشاه نیستم . ـ ابو مسعود : مردی خدمت پیامبر(ص)آمد و در حالی که بدنش می لرزید, با آن حضرت به صحبت پرداخت پیامبر فرمود :آرام باش , من که پادشاه نیستم من فرزند زنی هستم که گوشت خشکیده نمک سود می خورد. ـ انـس بـن مـالـک : رسول خدا(ص) بانوشیدنیی افطار می کرد و با نوشیدنیی سحری می خورد و گـاهی اوقات هم یک شربت بودشبی برای آن حضرت نوشیدنی تهیه کردم , اماپیامبر(ص) نیامد من خیال کردم یکی ازاصحاب ایشان را دعوت کرده است لذا خودم نوشیدنی را خوردم ساعتی بعد از عـشا پیامبرآمد من از فردی که همراه حضرت بود پرسیدم آیا پیامبر(ص) در جایی افطار کرد, یا کـسی ایشان را دعوت نموده است ؟

گفت : نه من آن شب را از فکر این که پیامبر(ص) نوشیدنی را ازمـن بـخواهد و شربتی نباشد و گرسنه بخوابد, باچنان غم و اندوهی به سر بردم که فقط خدا از آن خـبـر دارد اما صبح پیامبر در حالی که روزه داشت بیدار شد و درباره آن نوشیدنی از من سؤالی نکرد و تاکنون نیز از آن سخنی به میان نیاورده است . ـ مـن ده سال رسول خدا(ص) را خدمت کردم به خدا قسم که هرگز به من اف نگفت وهیچ گاه درباره چیزی به من نفرمود: چرا چنین کردی ؟ و چرا چنین نکردی . ـ چون رسول خدا(ص) به مدینه آمد,ابوطلحه دست مرا گرفت و به خدمت رسول خدا(ص) برد و عرض کرد : ای رسول خدا,انس بچه زرنگی است , اجازه بدهید خدمتکارشما باشد انس می گوید : مـن در سفر و حضررسول خدا(ص) را خدمت می کردم به خدا قسم که هیچ گاه درباره کاری که انـجـام می دادم نفرمود, چرا این کار را کردی ؟ و اگر کاری راانجام نداده بودم هیچ گاه نفرمود : چرا این کار رانکردی .

با توکل .

ـ جابر بن عبداللّه : با رسول خدا(ص) برای شرکت در جنگی به طرف نجد حرکت کردیم پیامبر در یک وادی پر از درختان خاردار به مارسید و زیر درختی پیاده شد و شمشیرش را به یکی از شاخه های آن آویخت مسلمانان برای پناه گرفتن در سایه درختان در وادی پراکنده شدند جابر می گوید : رسول خدا(ص) فرمود :من خوابیده بودم که مردی آمد و شمشیر رابرداشت از خواب بیدار شدم دیدم او بالای سرم ایستاده است همین قدر فهمیدم که شمشیر دردست های او می درخشد آن مرد به من گفت :کیست که تو را از دست برهاند؟ گفتم : خدادوباره گفت : کیست که تو را از دست من برهاند؟ من گفتم : خدا آن مرد شمشیر را غلاف کرد و نشست و رسول خدا(ص) هم متعرض اونشد. ـ امام صادق (ع) : در جنگ ذات الرقاع ,رسول خدا در کنار وادیی زیر درختی فرود آمددر همین هنگام سیلی آمد و میان آن حضرت ویارانش که در آن طرف وادی منتظر بند آمدن سیل بودند, فاصله انداخت مردی از مشرکان متوجه پیامبر شد و به همرزمان خود گفت : من محمد را می کشم و آمد و به روی پیامبر شمشیرکشید و گفت : ای محمد, کیست که تو را ازدست من نجات دهد؟ پیامبر فرمود : آن که پروردگار من و توست در این هنگام جبرئیل آن مرد را از اسبش پرت کرد و او به پشت روی زمین افتاد رسول خدا(ص) برخاست و شمشیررا برداشته روی سینه او نشست و فرمود : ای غورث , کیست که تو را از دست من نجات دهد؟ عرض کرد : بخشندگی و آقایی تو ای محمدپیامبر او را رها کرد مرد از جا برخاست , درحالی که می گفت : به خدا قسم که تو از من بهتر وآقاتری .

شکیبا.

ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ کس مانند من در راه خدا آزار ندیده است . ـ هیچ کس به اندازه من آزار و اذیت ندیده است . ـ هیچ کس به اندازه من در راه خدا آزارندیده و هیچ کس به اندازه من در راه خداترسانده و تهدید نشده است سی شبانه روز برمن گذشت و من و بلال غذایی که هر موجودزنده ای می خورد, برای خوردن نداشتیم , مگرآن مقداری که اگر زیر بغل بلال می گذاشتی ناپدید می شد. ـ اسماعیل بن عیاش : رسول خدا(ص) دربرابر گناهان (و خطاهای) مردم از همه شکیباتربود. ـ طـارق محاربی : رسول خدا(ص) را دربازار ذوالمجاز دیدم که جبه ای قرمز رنگ پوشیده است و می رود و با صدای بلند می گوید :ای مردم , بگویید معبودی جز اللّه نیست تارستگار شوید و مردی از پـی او سـنـگ می انداخت و قوزک ها و پشت پاشنه های پایش را خونی کرده بود و می گفت : ای مردم , به حرفش گوش ندهید, او دروغگوست . پـرسـیـدم : ایـن کـیست ؟ گفتند : جوانی ازفرزندان عبد المطلب پرسیدم : این مرد که درپی او می رود و سنگ می زند کیست ؟ گفتند : اوعمویش عبد العزی ـ همان ابولهب ـ است . ـ منیب : در جاهلیت , رسول خدا(ص) رادیدم که می فرمود : ای مردم , بگویید خدایی جزاللّه نیست تـا رسـتـگار شوید اما بعضی به صورت او آب دهان می انداختند و بعضی رویش خاک می پاشیدند و بـعضی دشنامش می دادند در این هنگام , دخترکی قدح آبی آورد و پیامبرصورت و دست های خود را شست و فرمود :دخترکم , صبور باش و برای مغلوبیت و خواری پدرت اندوهگین مباش . مـن پـرسـیـدم : ایـن دخـترک کیست ؟ گفتند :زینب دختر رسول خدا(ص) است و اودخترکی خدمتکار است . ـ ابـن مـسـعـود : انـگـار رسـول خدا(ص) رامی بینم که داستان پیامبری از پیامبران را به نمایش مـی گذارد که قومش او را زدند و خونی کردند و او خون از چهره اش پاک می کرد ومی گفت : بار خدایا, قوم مرا بیامرز , زیرا که آنان نادانند.

بی اعتنا به دنیا.

ـ پـیـامبر خدا(ص) روی بوریایی درازکشیده و آن بوریا بر پهلوی حضرت رد انداخته بود به ایشان عـرض کـردنـد : کـاش بستری تهیه کنید حضرت فرمود : مرا چه به دنیا حکایت من و دنیا حکایت سـواره ای اسـت کـه در یـک روزگـرم تابستانی به راهی رود و ساعتی از روز رازیر سایه درختی بیارمد و سپس حرکت کند وبرود. ـ در خبری دیگر آمده است : چون پیامبر(ص) نشست , حصیر بر پهلوی حضرت رد انداخته بود عمر گفت : البته من گواهی می دهم که تو رسول خدا هستی و نزد خدا بیش ازقیصر و خسرو گرامی و محترم می باشی , اما آن دو از چنان دنیایی برخوردارند در حالی که شماروی حصیر می خوابی و بر پهلویت رد انداخته است پیامبر(ص) فرمود : آیا راضی نیستی که دنیابرای آنان باشد و آخرت از آن ما. ـ عمر : خدمت رسول خدا(ص) رسیدم آن حضرت روی حصیری نشسته بود من هم نشستم , دیدم جز یک ازار چیز دیگری بر تن ندارد و حصیر بر پهلویش رد انداخته است درگوشه ای از اتاق مشتی جـو به اندازه یک صاع ومقداری برگ درخت سلم (برای دباغی کردن پوست) به چشم می خورد و یـک پـوسـت دبـاغـی نـشده ای هم آویزان بود اشک از چشمانم سرازیر شد رسول خدا فرمود : چرا گـریـه مـی کنی , پسر خطاب ؟ عرض کردم : ای پیامبرخدا, چرا گریه نکنم وقتی می بینم که این حصیربر پهلوی شما رد انداخته و این هم خزانه شماست که می بینم , در حالی که کسری و قیصردر بـاغ هـای پر از میوه و جویبار زندگی می کننداما شما که پیامبر و برگزیده خدا هستی , این وضع خـزانه تان می باشد؟ پیامبر فرمود : ای پسرخطاب , آیا نمی پسندی که آخرت از آن ما باشدو دنیا از آن ایشان ؟ . ـ از رسـول خدا(ص) اجازه ورود خواستم و در غرفه ای بر ایشان وارد شدم حضرت روی بوریایی از بـرگ درخـت خرما دراز کشیده وقسمتی از بدنش روی خاک بود زیر سرش بالشی پر شده از لیف خرما قرار داشت و بالای سر ایشان پوستی خیسانده شده در مایع دباغی که بوی بدی از آن به مشام مـی رسـیـد, آویزان بودو در گوشه غرفه مقداری برگ درخت سلم قرارداشت من به پیامبر سلام کـردم و نـشـسـتم و گفتم :شما پیامبر و برگزیده خدا باشی و کسری و قیصربر تخت های طلا و فرش های دیبا و حریربنشینند؟ فرمود : آنان کسانی هستند که نعمت های زودگذر در همین دنیا به ایشان داده شده و ما مردمی هستیم که نعمت هایمان درآخرت به ما داده می شود. ـ عـایـشه : ابوبکر و عمر, بر پیامبر(ص)وارد شدند رسول خدا(ص) فرمود : این حرف را نزنید, زیرا بستر کسری و قیصر در آتش است , اما این بستر و

تخت من فرجامش به سوی بهشت است . ـ جـنـدب بن سفیان : شاخه خرما بنی به پیامبر اصابت نمود و انگشت ایشان را خونی کرد حضرت فرمود : چیزی نیست , انگشتی خونی شده و این در راه خدا اهمیتی ندارد جندب می گوید : پیامبر را به خانه بردند و روی تختش که رویه اش از برگ و لیف درخت خرما بافته شده بود بستری کردند و زیر سر ایشان بالشی پوستی که از لیف خرما پر شده بود, قرار دادندعمر به حضور پیامبر آمد و دید حـصیر بر پهلوی رسول خدا رد انداخته است گریه اش گرفت پیامبر فرمود : چرا گریه می کنی ؟ عـرض کـرد :ای رسـول خـدا, کـسـری و قیصر را به یاد آوردم که بر تخت های زرین می نشینند و جـامـه هـای سـندس و استبرق ـ یا گفت : حریر و استبرق ـمی پوشند رسول خدا(ص) فرمود : آیا راضـی نـیـسـتـیـد کـه بـرای شـما آخرت باشد و برای آنان دنیا؟ جندب می گوید : در اتاق چند پـوسـت دبـاغـی نـشـده بـدبـویی بود عمر گفت : خوب است دستور دهید این ها را بیرون ببرند حضرت فرمود : نه , این ها اسباب و اثاثیه اهل منزل است . ـ در مـکـارم الاخـلاق آمـده اسـت : ابن خولی , ظرفی از شیر و عسل برای پیامبر(ص)آورد رسول خـدا(ص) از خـوردن آن امـتـنـاع ورزیـد و فرمود : دو نوشیدنی در یک وعده ؟ ودو ظرف در یک ظـرف ؟ حضرت آن را نخوردو فرمود: من (خوردن) این را حرام نمی دانم , اماخوش ندارم که فخر بـفـروشـم و فـردا (ی قیامت)به خاطر چیزهای زیادی دنیا حسابرسی شوم من فروتنی را دوست دارم , زیرا هر که برای خدافروتنی کند, خداوند او را رفعت می بخشد. ـ یـزیـد بـن قـسـیـط : مقداری شربت بادام برای پیامبر(ص) آوردند و آن را در برابرایشان نهادند حـضـرت فرمود : این چیست ؟ عرض کردند : شربت بادام حضرت فرمود : آن را از جلو من بردارید این نوشیدنی نازپروردگان است . ـ ابـو صـخـر : بـرای پـیـامـبـر(ص) شربت بادام آوردند حضرت فرمود : آن را ببرید, این نوشیدنی نازپروردگان است . ـ امـام صـادق (ع) : هـیـچ چـیز نزد رسول خدا(ص) محبوبتر از این نبود که در راه خداگرسنه و ترسان باشد. ـ هـیچ چیز دنیا برای رسول خدا(ص)خوشایند نبود مگر این که در دنیا (به خاطر خدا)گرسنه و ترسان باشد. ـ امام باقر(ع) : رسول خدا(ص) نه دیناری به ارث گذاشت و نه درهمی و نه بنده ای و نه کنیزی و نـه گـوسفندی و نه شتری زمانی که درگذشت زره او در گرو یکی از یهودیان مدینه بود که در قبال قرض کردن بیست صاع جو برای خرجی خانواده اش , آن زره را نزدش به گروگذاشته بود. ـ ابـن عباس : زمانی که رسول خدا(ص)درگذشت , زره آن حضرت به عنوان گرو درمقابل سی صاع جو که پیامبر برای خرجی خانواده اش قرض کرده بود, نزد مردی یهودی نگهداری می شد. ـ عمرو بن حارث : رسول خدا(ص) وقتی از دنیا رفت نه درهمی از خود باقی گذاشت و نه دیناری و

نـه بـنـده ای و نـه کـنـیـزی و نـه هیچ چیزدیگری , به جز استر سفیدش که بر آن سوارمی شد و جنگ افزارش و زمینی که آن را برای ابن السبیل صدقه قرار داد. ـ امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) درحالی از دنیا رفت که بدهکار بود.

سپر بلا کردن خود و خانواده اش .

ـ امـام عـلـی (ع) ـ در نـامـه خـود به معاویه ـ :هرگاه جنگ بالا می گرفت و مردم از ترس واپس مـی رفـتند, رسول خدا(ص) اعضای خاندانش را پیش می انداخت و به وسیله آن ها,یاران خود را از سـوزش شـمـشیرها و نیزه ها حفظمی کرد از همین رو, عبیدة بن حارث در جنگ بدر و حمزه در جنگ احد و جعفر در جنگ موته کشته شدند.

مقدم داشتن مردم بر خود و خانواده اش .

ـ عایشه : رسول خدا(ص) هیچ گاه سه روز پیاپی غذای سیر نخورد اگر می خواستیم می توانستیم سیر شویم , اما آن حضرت ایثارمی کرد. ـ رسـول خـدا(ص) تا لحظه ای که از دنیارفت هیچ گاه سه روز پیاپی غذای سیر نخورد البته اگر می خواستیم می توانستیم سیر شویم , امادیگران را بر خود مقدم می داشتیم . ـ ابـن عـبـاس : رسـول خدا(ص) شب های پیاپی با خانواده اش گرسنه می خوابیدند وشامی برای خوردن نمی یافتند بیشترین غذای آن ها نان جو بود. ـ عـایـشـه : تا زمانی که رسول خدا(ص)زنده بود, خاندان محمد هیچ گاه دو روزپیاپی از نان جو سیر نخوردند. ـ انس بن مالک : فاطمه (ع) تکه ای نان جو به پیامبر(ص) داد حضرت به اوفرمود : این اولین غذایی است که پدرت بعداز سه روز می خورد. ـ حـسـن : پیامبر خدا(ص) از اموال خودبه مردم کمک می کرد تا جایی که (بر اثرتنگدست شدن) ازار خـود را بـا پـوسـت وصـله می کرد تا زمانی که زنده بود هیچ گاه نشد که سه روز متوالی هم صبحانه بخورد و هم شام . ـ عایشه : تا زمانی که رسول خدا زنده بود, خانواده محمد هیچ گاه سه روز پیاپی صبحانه و شام را از نان جو سیر نخوردند. ـ ابـن عـبـاس : بـه خـدا قسم که شب هابر خاندان محمد(ص) می گذشت و شامی برای خوردن نمی یافتند. ـ امـام بـاقـر(ع) ـ بـه مـحمد بن مسلم ـ :ای محمد, آیا فکر می کنی رسول خدا(ص),از زمانی که خـداونـد او را برانگیخت تا وقتی جانش را گرفت , سه روز پیاپی از نان گندم سیر خورد؟ امام (ع) سپس خودش جواب داد و فرمود : نه به خدا قسم آن حضرت اززمانی که خداوند او را برانگیخت تا وقتی جانش را گرفت , هیچ گاه سه روز پیاپی ازنان گندم سیر نخورد. هان ! من نمی گویم که چیزی پیدا نمی کرد(تا بخورد) آن حضرت گاهی اوقات به یک نفر صد شتر جایزه می داد بنابراین , اگرمی خواست بخورد, می توانست .

خشمگین نشدن برای خویش .

ـ در مناقب ابن شهر آشوب آمده است :پیامبر خدا(ص) برای پروردگارش خشم می گرفت و برای خودش خشم نمی گرفت . ـ امام علی (ع) ـ در وصف پیامبر(ص) ـ :برای ستمی که بر خودش می رفت انتقام نمی گرفت مگر آن گاه که حرمت های خداوند هتک می شد در این هنگام برای خدای تبارک و تعالی خشم می گرفت . ـ عایشه : رسول خدا(ص) هیچ گاه نه چیزی را با دست خود زد و نه زنی را و نه خدمتکاری را مگر هنگامی که در راه خدامی جنگید هرگز به خاطر امور شخصی ازکسی انتقامجویی نکرد, مگر در مواردی که محارم الهی هتک می شد که در این صورت به خاطر خدای عزوجل انتقام می گرفت . ـ رسول خدا(ص) هرگز به خاطر خودش انتقام نگرفت , مگر آن گاه که به خدا بی حرمتی می شد, در این صورت برای خدا انتقام می گرفت . ـ امام حسن (ع) : از دایی خود, هند بن ابی هاله ((3)) تمیمی , ـ که وصف کننده بود ـ درباره اوصاف رسول خدا(ص) پرسیدم , گفت : دنیاو امور مربوط به آن او را به خشم نمی آورد وهرگاه حق مورد بی حرمتی قرار می گرفت ملاحظه احدی را نمی کرد و هیچ چیز جلو خشم او را نمی گرفت تا این که انتقام حق را می گرفت هرگز به خاطر خودش خشمگین نمی شد و ازکسی انتقام نمی گرفت . ـ امام صادق (ع) : در جنگ احد مسلمانان ازاطراف رسول خدا(ص) پراکنده شدند پیامبر به شدت خشمگین شد امام فرمود : آن حضرت وقتی به خشم می آمد, قطرات عرق مانندانه های مروارید از پیشانیش می چکید.

ـ عایشه : رسول خدا(ص) هرگاه از خدیجه یاد می کرد از تعریف و تمجید او و طلب مغفرت برای وی خسته نمی شد یک روز از او یاد کرد ومن رشک بردم و گفتم : خداوند عوض آن پیرزن را به تو داده است ! عایشه می گوید : دیدم رسول خدا بشدت خشمگین شد من از گفته خودپشیمان

شدم و گـفـتـم : خـدایا, اگر خشم رسولت رابرطرف سازی , دیگر تا زنده هستم از خدیجه به بدی یاد نخواهم کرد. مـی گـویـد: چـون رسـول خدا(ص) حالت مرادید, فرمود : چگونه این حرف را زدی ؟ به خداقسم خـدیـجه زمانی به من ایمان آورد که همه مردم به من کافر بودند, زمانی که همه مردم مرا ازخود مـی راندند او مرا پناه داد, زمانی که همه مردم مرا تکذیب می کردند او مرا تصدیق کرد وزمانی که شما از فرزند محروم بودید, خداوند ازمن به او فرزند روزی کرد عایشه می گوید :پیامبر تا یک ماه شب و روز از خدیجه برایم تعریف می کرد (یا این جملات را برایم تکرارمی کرد).

قرآن :. ((طا ها ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی)). ـ امـام عـلـی (ع) : وقـتی آیه ((ای جامه به خویشتن فرو پیچیده , به پا خیز شب را مگراندکی)) بر پـیـامـبـر نـازل شد, آن حضرت تمام شب را به عبادت می پرداخت تا جایی که پاهایش ورم کرد به طـوری کـه (مـوقـع نمازخواندن) یک پایش را بلند می کرد و یکی راروی زمین می گذاشت پس جبرئیل بر آن حضرت فرود آمد و گفت : ((طه)) یعنی هر دوپایت را به زمین بگذار ای محمد ((ما قـرآن را برتو نازل نکردیم که به رنج افتی)) و نیز این آیه رانازل کرد : ((پس , هرچه از قرآن میسر است تلاوت کنید)). ـ امـام صـادق (ع) : رسـول خدا(ص) در شب نوبتی ام سلمه در خانه او بود ام سلمه متوجه شدکه پـیامبر(ص) در بستر نیست و از این بابت , بنابه خصلت زنان , دچار شک و بددلی شد لذابرخاست و در اطـراف خانه به جستجوی حضرت پرداخت , ناگاه دید که پیامبر درگوشه ای از اتاق ایستاده و دسـت هایش را به طرف آسمان برداشته است و گریه می کند ومی گوید : ((بار خدایا, خوبی هایی را کـه ارزانـیـم داشته ای هرگز از من باز مگیر بار خدایا, هرگزمرا چشم بر هم زدنی به خودم وا مگذار. امـام صـادق (ع) فـرمود : ام سلمه برگشت وشروع به گریستن کرد تا جایی که از شنیدن صدای گـریـه او رسـول خدا برگشت و به اوفرمود : ای ام سلمه , چرا گریه می کنی ؟ عرض کرد : پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا, چراگریه نکنم , شما با آن مقامی که نزد خدا داری وخداوند همه گـناهان قبل و بعد تو را آمرزیده است ؟ پیامبر فرمود : ای ام سلمه , چه چیز مرادر امان می دارد؟ خداوند یونس بن متی را یک چشم برهم زدن به خودش واگذاشت و در نتیجه ,آن شد که شد. ـ امـام بـاقر(ع) : رسول خدا(ص), در شب نوبتی عایشه , نزد او بود به پیامبر عرض کرد :ای رسول خـدا, چـرا خودت را به رنج می اندازی ,حال آن که خداوند گناهان گذشته و آینده تو راآمرزیده است ؟ حضرت فرمود : ای عایشه , آیابنده ای سپاسگزار نباشم ؟ . ـ بکر بن عبداللّه : عمر بن خطاب برپیامبر(ص) وارد شد دید آن حضرت از رمق افتاده ـ یا گفت : تـبـدار است ـ عمر گفت : ای رسول خدا, چقدر ناخوش احوال هستید؟ پیامبرفرمود : با این حال , دیشب سی سوره از جمله سبع طوال ((4)) را قرائت کردم عمر عرض کرد :ای رسول خدا, با آن که خـداونـد گـناهان گذشته وآینده شما را آمرزیده است , این چنین خود را به زحمت می اندازی ؟ حضرت فرمود : ای عمر,آیا بنده ای سپاسگزار نباشم ؟ . ـ طـاووس فـقـیـه : در حجر, امام سجاد(ع)را دیدم که نماز می خواند و دعا

می کند ومی گوید : بـنـده ات در درگـاه توست , اسیرت درآستان توست , بینوایت در آستان توست ,گدایت در آستان تـوسـت , از چـیزی به تو شکوه می کند که بر تو پوشیده نیست در خبری آمده است : مرا از درگاه خود مران . فـاطمه , دختر علی بن ابی طالب , نزد جابر بن عبداللّه رفت و گفت : ای صحابی رسول خدا(ص), مـا بـه گـردن شما حق و حقوقی داریم و یکی از حقوق ما به گردن شما این است که اگردیدید یـکـی از مـا از شدت عبادت خودش را ازبین می برد, خدا را به یاد او آورید و از وی بخواهید که به جـانـش رحـم کـنـد اینک علی بن حسین , این یادگار پدرش حسین , بینی اش (ازکثرت سجده) مجروح شده و پیشانی و زانوها وکف دست هایش سوراخ گشته است او خودش را در عبادت ذوب کرده است . جـابر به در خانه امام سجاد آمد و اجازه ورودخواست و چون وارد شد, دید آن حضرت درمحرابش مـی بـاشد و عبادت او را فرسوده است علی بن الحسین برخاست و با بزرگواری حال اورا پرسید و آن گاه جابر را در کنار خود نشانیدجابر رو به حضرت کرد و گفت : یابن رسول اللّه ,مگر نمی دانی که خداوند بهشت را در حقیقت برای شما و دوستداران شما خلق کرده و دوزخ را برای دشمنان و مـخـالـفـان شـمـا آفـریـده اسـت ؟ پـس , ایـن چـه رنـج و مشقتی است که به خودتان می دهید؟ عـلی بن الحسین به اوفرمود: ای صحابی رسول خدا, مگر نمی دانی که جدم رسول خدا(ص), با آن که خـداونـد گـناهان گذشته و آینده او را بخشیده بود, از سختکوشی درعبادت خدا باز نایستادو ـ پدرومادرم فدایش بادـ چندان عبادت کرد که ساق و کف پاهایش ورم کرد و وقتی به ایشان گفته شـد : بـا آن که خداوندگناهان گذشته و آینده تو را آمرزیده است , بازاینچنین عبادت می کنی ؟ فرمود : آیا بنده ای سپاسگزار نباشم . جابر که دید هیچ حرفی در آن حضرت اثرنمی گذارد, عرض کرد : یابن رسول اللّه , به جان خودت رحـم کن , زیرا شما از خاندانی هستی که مردم با واسطه قرار دادن آن ها به درگاه الهی ازخداوند مـی خـواهند بلا را از آنان دفع کند و رنج ومحنت ها را برطرف سازد و آسمان را (از خراب شدن بر سـر آن هـا) نـگـه دارد حضرت فرمود : ای جابر, من همچنان به روش پدرانم ادامه خواهم داد و به آن هـا اقـتدا خواهم کرد تا آن که به دیدارشان بشتابم در این هنگام جابر رو به حضار کرد و گفت : در مـیان فرزندان پیامبران کسی مانند علی بن الحسین دیده نشده است ,مگر یوسف بن یعقوب به خدا قسم که فرزندان و ذریه علی بن الحسین برتر از فرزندان و ذریه یوسف هستند.

متهم شدن پیامبر از سوی دشمنان .

قرآن :. ((و نـیـک می دانیم که آنان می گویند : جز این نیست که بشری به او می آموزد (نه , چنین نیست , زیرا) زبان کسی که (این) نسبت را به او می دهند غیر عربی است و این (قرآن) به زبان عربی روشن است در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند, خدا آنان را هدایت نمی کند وبرایشان عذابی دردناک است)). ((پس , از او روی برتافتند و گفتند : تعلیم یافته ای دیوانه است)). ((پـس , انـدرز ده که تو به لطف پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه یا می گویند : شاعری است که انتظار مرگش را می بریم (و چشم به راه بد زمانه بر اوییم) بگو : منتظرباشید که من نیز با شما از منتظرانم آیا پندارهایشان ,آنان را به این (موضعگیری) وا می دارد یا (نه) آن هامردمی سرکشند؟ یا مـی گـویـنـد : آن را بر بافته است ؟ (نه)بلکه باور ندارند پس اگر راست می گویند, سخنی مثل آن بیاورند)). (((قـرآن) قـطعا گفتار فرستاده ای بزرگوار است و آن گفتار شاعری نیست (که) کمتر (به آن) ایـمان دارید و نه گفتار کاهنی کمتر پند می گیرید (پیام) فرود آمده ای است از جانب پروردگار جهانیان و اگر (او) پاره ای گفته ها برما بسته بود, دست راستش را سخت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ یک از شما مانع از(عذاب) او نمی شد)). ((و گفتند : ای کسی که قرآن بر او نازل شده است , به یقین تو دیوانه ای اگر راست می گویی چرا فـرشته ها راپیش ما نمی آوری ؟ فرشتگان را جز به حق فرونمی فرستیم و در آن هنگام دیگر مهلت نیابند)). ((و می گفتند : آیا ما برای شاعری دیوانه , دست ازخدایانمان برداریم ؟ ولی نه ! او حقیقت را آورده وفرستادگان را تصدیق کرده است)). ((و هـنـگـامـی کـه عیسی پسر مریم گفت : ای فرزندان اسرائیل , من فرستاده خدا به سوی شما هـسـتم تورات راکه پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارتگرم پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد, گفتند : این سحری آشکاراست)). ((نـزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و هرگاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند : سحری دائم است)). ((آن گاه پشت گردانید و تکبر ورزید و گفت : این (قرآن) جز سحری که (به برخی) آموخته اند, نیست)). ((بـدیـن سان بر کسانی که پیش از آن ها بودند, هیچ پیامبری نیامد جز این که گفتند : ساحری یا دیوانه ای است)). تفسیر:. ابن عباس می گوید : قریش گفتند : این قرآن ازنزد خدا نیست , بلکه بلعام آن را تعلیم می دهد و بلعام آهنگری بود مسیحی و اهل روم که در مکه به سرمی برد ضحاک می گوید : مقصود قریش از آن شخص , سلمان بود

مجاهد می گوید : مقصود بنده ای از بنی حضرمی است به نام یعیش با وارد شـدن این اتهام از سوی قریش , این آیه نازل شد : ((و ما نیک می دانیم که آنان می گویند : جز این نیست که آن رابشری تعلیم می دهد)). علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می گوید. آیه ((و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر))افترای دیگری است از طرف مشرکان به پیامبر(ص) آن ها می گفتند : ((جز این نیست که آن را بشری تعلیم می دهد)) چنان که از سیاق اعتراض آنان و جـوابی که به آن ها داده شده است برمی آید, مردی غیرعرب و بی بهره از فصاحت درگفتار وجود داشته است که درباره ادیان و موضوع پیامبری و سرگذشت انبیا اطلاعاتی داشته و گاهی اوقات پـیامبر(ص) با او دیدار می کرده است بنابراین , پیامبر را متهم کردند که آن چه را ادعامی کند وحی اسـت کـه از آن مـرد مـی گیرد و همین مرد است که او را تعلیم می دهد و او همان کسی است که خدای متعال به نقل از مشرکان می فرماید :((جز این نیست که آن را بشری تعلیم می دهد))تقدیر ایـن جـمـلـه مـوجـز و خـلاصه شده چنین است :جز این نیست که آن را بشری تعلیم می دهد و اومطالبی را که از وی تعلیم می گیرد به دروغ به خدانسبت می دهد. پیداست که صرف این جواب که زبان آن مردغیر عربی است در حالی که زبان قرآن عربی روشن (و فـصـیـح) مـی بـاشـد, نـمـی تواند شبهه مشرکان را ازبیخ و بن برکند, زیرا می توان گفت که آن مـردمـطـالـب را با همان زبان غیر عربی خود به پیامبرتعلیم می داده و سپس پیامبر با بلاغتی که داشـتـه آن مـطالب را در قالب عربی فصیح می ریخته است این نکته ای است که از جمله ((جز این نـیـسـت کـه آن رابشری تعلیم می دهد)) پیش از هر مطلب دیگری به ذهن می رسد, چرا که آنان تعبیر تعلیم را آورده اند نه تلقین و دیکته کردن را و واژه تعلیم به معانی نزدیکتر است تا به الفاظ و واژگان . بـدیـن تـرتیب معلوم می شود که جمله ((لسان الذی یلحدون الیه مبین)) به تنهایی جواب شبهه آنان نیست , بلکه دنباله آن تا پایان آیه دوم , جواب کامل شبهه می باشد خلاصه جواب , که از مجموع سه آیـه گـرفـتـه می شود, این است که تهمتی که شما به اومی زنید و می گویید یک نفر انسان مـطـالـب قـرآن رابه پیامبر تعلیم می دهد و سپس او به دروغ آن ها را به خدا نسبت می دهد, اگر مـنـظورتان این است که آن مرد الفاظ و عبارات قرآن را به او تلقین و آموزش می دهد و قرآن کلام آن مرد است نه کلام خدا,جوابش این است که آن مرد زبانش غیر عربی است در حالی که این قرآن عـربـی روشن (و فصیح) است و اگر مقصودتان این است که آن مرد معانی قرآن رابه پیامبر تعلیم مـی دهـد ـ و الـفـاظ و عـبـارات از خـودپیامبر(ص) می باشد ـ و او به دروغ آن ها را به خدانسبت مـی دهـد, جـوابـش ایـن اسـت کـه آن چه در قرآن آمده , معارف حقه ای است که هیچ خردمندی

درحقانیت آن ها شک نمی کند و خردها ناچار آن ها رامی پذیرند و خداوند پیامبر را به آن ها هدایت کرده است بنابراین , او به آیات خدا ایمان دارد, زیرا اگرایمان نداشت خداوند او را هدایت نمی کرد و خداکسی را که به آیاتش ایمان نداشته باشد, هدایت نمی فرماید و چون پیامبر به آیات خدا ایمان دارد,بنابراین به خداوند دروغ نمی بندد چه آن که فقطکسی به خدا دروغ می بندد که به آیات او ایمان نداردپس , این قرآن نه دروغ و افتراست و نه از بشری گرفته و به دروغ به خدا نسبت داده شده است . بنابراین , جمله ((لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین)) پاسخ قسمت اول شبهه است و آن این که قرآن با الفاظ و عباراتش ازطریق تلقین از یک بشر گرفته شده است . و معنای آیه این است که زبان آن مردی که مورد نظر مشرکان است و می گویند : ((انما یعلمه بشر)) اعجمی , یعنی ناشیوا و مبهم است , در حالی که این قرآنی که بر شما تلاوت می شود به زبانی عربی روشن می باشد و چگونه ممکن است یک زبان وبیان عربی بلیغ و شیوا از یک مرد غیر عربی زبان صادر شود. جمله ((ان الذین لا یؤمنون)) تا آخر دو آیه ,پاسخ بخش دوم شبهه می باشد, یعنی این که پیامبرمعانی را از آن مرد فرا می گیرد و سپس به دروغ آن ها را به خدا نسبت می دهد. معنای آیات این است : کسانی که به آیات خداایمان ندارند و به آن ها کافرند, خداوند آن ها را به قرآن و معارف آشکار ان , هدایت نمی کند و عذابی دردناک در انتظارشان می باشد و پیامبر به آیات خدا ایمان دارد, چون رهیافته به هدایت و راهنمایی خدا می باشد تنها کسانی دروغ می بافند و آن را به خدا نسبت می دهند که به آیات خدا ایمان ندارند واینان همان دروغگویانی هستند که دائما دروغ می گویند اما شخصی چون پیامبر(ص) که به آیات خدا مؤمن است دروغ نمی بافد و دروغ نمی گویدبنابراین , دو آیه مذکور کنایه از این هستند که پیامبر(ص) هدایت شده به هدایت خداست و به آیات او ایمان دارد و چنین کسی افترا نمی بندد ودروغ نمی گوید. مفسران دو آیه یاد شده را از آیه اول جداکرده اند و همان آیه نخست را جواب کامل شبهه دانسته اند, در حالی که گفتیم این آیه پاسخگوی کامل شبهه مشرکان نمی باشد. مفسران سپس جمله ((و هذا لسان عربی مبین))راحمل بر تحدی به اعجاز بلاغی قرآن کرده اند, درحالی که شما می دانید در لفظ آیه نه خبری از این است که قرآن به لحاظ بلاغت معجزه است و نه اثری از تحدی به چشم می خورد تنها چیزی که درآن هست این است که قرآن به زبان عربی آشکار(و فصیح) می باشد و امکان ندارد یک نفر غیر عرب آن را با این فصاحت بیان کند. مفسران دو آیه بعد را حمل بر تهدید آن کسانی کرده اند که به آیات خدا کافرند و به پیامبر تهمت دروغ بستن به خدا می زنند و آنان را به

عذابی دردناک وعده می دهد و افترا بستن و دروغگویی رابه خود آنان بر می گرداند و می فرماید که اینان به افترا زدن و دروغگویی سزاوارترند, چرا که به آیات خدا ایمان ندارند بنابراین خدا هدایتشان نکرده است . مـفـسـران بـر اسـاس ایـن بـرداشـت خـود, مفردات وواژه های دو آیه را طوری معنا کرده اند که باعث دورتر شدن هر چه بیشتر از حقیقت معنا می شود. و مـا گـفـتـیـم کـه ایـن گـونـه تـفـسـیر از آیات موردبحث منجر به ناکافی بودن جواب برای ریشه کن کردن اشکال می شود. عـلامـه طـبـاطـبـائی در مبحث اثبات معجزه بودن قرآن از طریق تحدی به کسی که قرآن بر او نازل شده است , می نویسد : قرآن به پیامبر مکتب نرفته ودرس ناخوانده ای که قرآن را که در لفظ و معنامعجزه است , آورد بدون آن که نزد معلم و مربیی تعلیم و تربیت یافته باشد, تحدی کرده است ومـی فـرمـایـد : ((بـگـو : اگـر خدا می خواست من این قرآن را بر شما نمی خواندم و شما را از آن آگـاه نـمـی سـاخـت مـن پـیـش از (آوردن) آن روزگـاری رادر میان شما به سر برده ام آیا فکر نـمـی کـنـیـد؟))پیامبر(ص) مدت چهل سال , یعنی دو سوم عمرخود را, در میان مردم به سر برد, بـدون آن کـه برتری محسوسی از نظر اطلاعات بر دیگران داشته باشد یااز علم و دانشی سخن به مـیـان آورده باشد و حتی کمترین شعر یا نثری از ایشان شنیده نشد اما ناگهان کلمات و حقایقی آورد کـه افـراد بـرجسته آنان ازآوردن چنان مطالبی عاجز ماندند و زبان سخنورانشان در برابر آن لال شد و چیزی نگذشت که پیامبر آن مطالب را در همه جا منتشر ساخت وهیچ دانشمند و فرزانه و خردمند و هوشمندی جرات عرض اندام در برابر آن ها را به خود نداد. بـالاتـریـن ایـرادی که به پیامبر گرفتند این بودکه : او برای تجارت به شام رفت و این داستان ها وسرگذشت ها را از راهبان آن سرزمین فرا گرفت درحالی که پیامبر یک مرتبه پیش از سن بلوغ با عموی خود ابوطالب به شام سفر کرد و یک بار هم بامیسره , غلام خدیجه , که در آن وقت حضرت بـیـسـت و پنج سال داشت و در این سفر نیز شب و روز باهمسفران خود بوده و از آن ها جدا نشده اسـت بـه فـرض مـحـال هـم که چنین باشد (و پیامبر در این سفرهای خود داستان های قرآن را از راهـبان شامی فرا گرفته باشد) این معارف و علوم و این حکمت هاو حقایق را از کجا آورده ؟ و این بـلاغـت در بـیـان وسـخـن را که گردن ها در برابر آن فرود آمده وزبان های فصیح و سخنور در مقابلش لال شده است ,از چه کسی گرفته شده است . ایـراد دیـگـری کـه بـه پـیامبر گرفتند این است که گفتند آن حضرت پیش آهنگری در مکه که اهـل روم بـود و شـمـشیر می ساخت و می فروخت , رفت وآمد می کرده است و خداوند سبحان در هـمـیـن باره این آیه را فرو فرستاد : ((وما می دانیم که می گویند :جز این نیست که آن را بشری تـعلیم می دهد (حال آن که)

زبان کسی که (این کار را) به او نسبت می دهند غیر عربی است و این قرآن به زبان عربی روشن است)). تـهـمـت دیـگـری کـه بـه پیامبر زدند این بود که وی پاره ای مطالب خود را از سلمان فارسی فرا مـی گـیرد,زیرا سلمان از دانشمندان ایران بود و نسبت به مذاهب و ادیان آگاهی داشت در حالی که سلمان درمدینه به پیامبر ایمان آورد و بیشتر قرآن در مکه نازل شد و کلیه معارف و قصصی که در سـوره های مدنی وجود دارد و بلکه بیشتر از آن در سوره های مکی نیز هست بنابراین , سلمان و دیگر اصحاب چه مطلب تازه ای را آوردند. وانـگـهـی , کـسـی کـه عهدین (تورات و انجیل) رامطالعه و در آن ها دقت کند و سپس به آن چه ازسـرگـذشت پیامبران گذشته و امت های آنان که قرآن بازگو کرده است مراجعه نماید, خواهد دید که میان سرگذشت های پیامبران و داستان های تورات وانجیل با آن چه در این زمینه در قرآن آمده است تفاوت بسیاری وجود دارد, زیرا در کتب عهدین گناهان و لغزش هایی به پیامبران پاک و درسـتـکـارخدا نسبت داده شده است که فطرت هیچ انسانی اجازه نمی دهد آن ها را حتی به افراد پـاک و خردمندمعمولی نسبت دهد (چه رسد به پیامبران وفرستادگان الهی), اما قرآن آن مردان الـهی را از این نسبت ها مبرا دانسته است به علاوه , درباره آنان مطالب دیگری را آورده اند که هیچ گونه معرفت حقیقی و فضیلت اخلاقی در پی ندارند, در صورتی که قرآن از سر گذشت پیامبران تـنها نکاتی را بازگوکرده که در راه معرفت و اخلاق مردم سودمندند وبقیه آن ها را که بیشتر هم هستند, رها کرده است . ـ امـام بـاقـر(ع) : ابـو جـهـل بن هشام به همراه عده ای از قریش پیش ابو طالب رفتندو گفتند : بـرادرزاده تـو مـا و خـدایانمان رامی آزارد او را بخواه و به او بگو از خدایان مادست بردارد تا ما هم کـاری بـه خـدای اونـداشته باشیم ابوطالب در پی رسول خدا(ص)فرستاد و او را فرا خواند وقتی داخـل شـد دیـد دراتـاق به غیر از مشرکان کسی نیست لذا فرمود :سلام بر کسی که از راه راست پـیروی کند آن گاه نشست ابوطالب به آن حضرت اطلاع داد که این افراد به چه منظوری پیش او آمده اند پیامبرفرمود : آیا اینان حاضرند کلمه ای بگویند که برایشان بهتر از این پیشنهاد آن هاست و بـه وسـیـلـه آن سـالار عـرب هـا شوند و گردن هایشان راخاضع کنند؟ ابو جهل گفت : آری , آن کـلـمه چیست ؟ پیامبر فرمود : بگویید : خدایی جز اللّه نیست امام باقر فرمود : آنان دست هایشان را درگـوش هـای خود کردند و سراسیمه بیرون رفتند ومی گفتند : ما در آیین اخیر (عیسوی) هم چـنـیـن چیزی نشنیده ایم این برساختن است این جا بودکه خداوند درباره سخن ایشان این آیه را نازل فرمود : ((ص والقرآن ذی الذکر ـ تا جمله ـ الااختلاق)). ـ در تـفـسـیر قمی آمده است : آیه ((وعجبواان جاهم منذر منهم)) در مکه نازل شد وقتی رسول

خـدا(ص) دعـوت خـود را در مکه آشکارساخت , قریش نزد ابوطالب رفتند و گفتند ای ابوطالب , بـرادرزاده تـو مـا را نـابـخـرد می خواند وبه خدایانمان بد می گوید و جوانانمان را فاسد وگمراه مـی سازد و اتحاد ما را از هم می پاشد اگرناداری او را وا می دارد که چنین سخنانی رامطرح کند, مـا حـاضـریم برایش پولی جمع کنیم به طوری که ثروتمندترین مرد قریش شود و او رافرمانروای خـود قـرار می دهیم ابوطالب این سخن قریش را به اطلاع پیامبر(ص) رسانید,ایشان فرمود : اگر خـورشـید را در دست راست من بگذارند و ماه را در دست چپم , چنین چیزی را نمی خواهم , بلکه یک کلمه به من بدهند تا به وسیله آن بر عرب ها پادشاهی کنند و غیرعرب ها در برابرشان سر فرود آورنـد وشـهـریـاران بـهـشـت باشند ابوطالب این سخن را به اطلاع قریش رسانید آن ها گفتند : حـاضـریـم ده کـلمه به او بگوییم رسول خدا(ص) به آنان فرمود : گواهی دهید که خدایی جز اللّه نـیـسـت ومـن فـرستاده خدا هستم آنان گفتند : ما سیصد وشصت خدا را بگذاریم و یک خدا را بـپـرسـتـیم ؟ !در این هنگام خداوند سبحان این آیه را فروفرستاد : ((وعجبوا ان جاهم منذر وقال الکفارهذا ساحر کذاب ـ تا آیه ـ الا اختلاق)), اختلاق به معنای هذیان گویی است . ـ در قـصص الانبیا آمده است : پیامبرخدا(ص) از خرده گیری بر خدایان مشرکان بازنمی ایستاد و قـرآن را بر آنان می خواند ولید بن مغیره از داوران عرب بود و عرب ها برای داوری در کارهای خود به او مراجعه می کردند اوده غلام داشت که به هر غلامی هزار دینار داده بود تا برایش تجارت کنند او ثـروت زیـادی داشـت و عـمـوی ابـوجـهـل بود مشرکان به اوگفتند : ای عبد شمس , این چه حـرف هـایی است که محمد می گوید؟ شعر است یا پیشگویی یاخطابه ؟ او گفت : مهلتی دهید تا سـخـنـان او رابـشـنـوم پـس نـزدیک رسول خدا(ص) که درحجر نشسته بود رفت و گفت : ای مـحـمـد,شـعـرت را برایم بخوان پیامبر فرمود : این ها شعرنیست , بلکه سخن خداوندی است که پیامبران ورسولان خود را می فرستد ولید گفت : تلاوت کن پیامبر چنین خواند : بسم اللّه الرحمن الرحیم ولید چون کلمه رحمان را شنید با تمسخر گفت :تو به سوی مردی در یمامه به نام رحمان دعـوت مـی کـنـی ؟ پـیـامبر فرمود : نه , بلکه به سوی خدادعوت می کنم و اوست رحمان و رحیم سـپـس سـوره حـم سـجـده را از آغـاز شـروع بـه تـلاوت کـردتا رسید به آیه ((فان اعرضوا فقل انـذرتـکـم صـاعـقـة مثل صاعقة عاد و ثمود)) ولید با شنیدن آن پوست بدنش به لرزه افتاد و مو بر بدنش راست شد و برخاست و به خانه اش رفت و نزد قریش برنگشت قریش غمگین شدندصبح روز بعد, ابوجهل پیش او رفت و گفت :رسوایمان کردی , عموجان ولید گفت : ای پسربرادرم , طوری نشده است من همچنان بر دین وآیین قوم خود هستم

اما سخن دشواری شنیدم که پوست انسان از شـنـیدن آن به لرزه می افتدابوجهل گفت : سخنانش شعر است ؟ ولید گفت :شعر نیست پرسید : خـطـابـه اسـت ؟ گفت : نه ,خطابه سخنی پیوسته است اما سخنان او نثری است که اجزای آن به یـکـدیـگـر شباهت ندارند واز زیبایی خاصی برخوردار است پرسید : پس پیشگویی و کهانت است ؟ گـفت : نه پرسید :پس چیست ؟ ولید گفت : اجازه بده درباره آن بیندیشم فردا که شد, گفتند : ای عـبـد شمس , چه می گویی ؟ گفت : بگویید : این سحر و جادوست ,زیرا دل های مردم را تصرف مـی کـند پس خدای متعال این آیه را درباره او فرو فرستاد : ((ذرنی ومن خلقت وحیدا وجعلت له مالا ممدودا و بنین شهودا ـ تا آیه ـ علیها تسعة عشر)). در حـدیـث حمادبن زید از ایوب از عکرمه آمده است که ولید بن مغیره نزد رسول خدا(ص) آمد و گـفـت : بـرایم بخوان پیامبرگفت : ((ان اللّه یامر بالعدل و الاحسان و ایتا ذی القربی و ینهی عن الـفحشا و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون)) ولید گفت : تکرارش کن حضرت دوباره خواند ولـیـد گـفـت : بـه خداقسم که از حلاوت و زیبایی خاصی برخورداراست , بالایش پرمیوه است و پایینش پر نعمت و این سخن بشر نیست . ـ ابـن عـبـاس : ولـیـد بـن مغیره نزد قریش رفت و گفت : مردم , فردا در موسم جمع می شوند و موضوع این مرد هم در همه جاپیچیده است و آن ها درباره او از شما سؤال خواهند کرد چه خواهید گـفـت ؟ ابوجهل گفت :من می گویم : او جن زده است ابولهب گفت :من می گویم : او کاهن است ولید گفت : اما من خواهم گفت : او جادوگر است , میان زن وشوهر و برادر با برادر و پسر و پدر جدایی می افکند پس خداوند فرو فرستاد : ((ن و القلم)) و ((ما هو بقول شاعر)). در بـحـار الانوار به نقل از مناقب ابن شهرآشوب آمده است : از این که قریش گفتند : اوجادوگر اسـت می فهمیم که پیامبر چیزهایی به آنان نشان داده که آنان نظیر آن را نتوانستندانجام دهند و ایـن که گفتند : دیوانه است , به خاطر آن بود که آن حضرت کارهایی می کرد وبه عاقبت کار خود از دسـت آنـان نـمی اندیشید واین که گفتند : کاهن است , بدان سبب بود که آنان را از امور غیبی خبر می داد و این که گفتند :او تعلیم یافته و دست آموز است , بدان سبب بودکه ایشان را از اسرار نـهفته شان آگاه می ساخت بنابراین , با همان چیزهایی که قریش قصدداشتند دروغگویی پیامبر را اثبات کنند,راستگویی و صدق دعوی او ثابت می شود.

بحثی درباره تعداد همسران پیامبر:.

علامه طباطبائی در المیزان می نویسد. از جـمـلـه ایراداتی که به پیامبر(ص) گرفته اندموضوع تعدد همسران آن حضرت است گفته اند :چـنـد هـمـسـر داشـتـن به خودی خود به معنای سیری ناپذیری شهوی و تسلیم در برابر غریزه شهوت است و پیامبر(ص) به قانون چهار همسری هم که برای امتش قرار داده بسنده نکرد و نه زن اختیار کرد. این موضوع به آیات پراکنده و فراوانی درقرآن مربوط می شود و بحث همه جانبه از این موضوع باید در هنگام سخن از آیه مربوط به آن صورت گیرد و از این رو گفتار مفصل در این باره رابه جاهای مناسب آن حواله می دهیم و در این جافقط اشاره ای اجمالی به آن می کنیم . لازم اسـت تـوجـه ایـن اعـتـراض کـنـنـده خرده گیر رابه این نکته جلب کنیم که داستان تعدد زوجـات پیامبر(ص) به این سادگی ها هم نیست که بگوییم آن حضرت چنان دلباخته و شیفته زن بـود کـه تـعـدادزنان خود را به نه عدد رساند بلکه انتخاب آنان ازسوی پیامبر در طول حیاتش به شـیـوه خاصی بوده است , زیرا آن حضرت برای اولین بار با خدیجه ـ رضی اللّه عنها ـ ازدواج کرد و بـیست و اندی سال یعنی دو سوم عمر شریف خود بعد از ازدواج را به آن بانو بسنده کرد که سیزده سـال آن بـه بعد از نبوتش و پیش از آن که از مکه هجرت کند مربوط می شودآن حضرت سپس به مدینه مهاجرت کرد و به تبلیغ رسالت و اعلای کلمه دین پرداخت و بعد از آن بازنان چندی ازدواج نـمـود که برخی از آن ها باکره بودند و برخی بیوه , برخی جوان بودند و برخی پیرو برخی میانسال نـزدیـک بـه ده سال به این روش ادامه داد و پس از آن , به استثنای زنانی که در عقدازدواج ایشان بـودنـد, ازدواج بـا هـر زن دیـگری بر اوحرام شد پیداست که این اقدام با این ویژگی ها, به صرف مـوضـوع زن دوستی و عشق به زنان و علاقه به ارتباط با زنان توجیه پذیر نیست , زیرا شروع وپایان این شیوه این ادعا را نقض می کند. وانـگـهـی , مـعـمـولا کـسـی کـه آزمـنـد زنـان است وشیفته عشق ورزی و خلوت و هوسرانی با آن هـامـی بـاشـد, مجذوب زیور و عاشق زیبایی و مفتون نازو کرشمه و شیدای جوانی و کم سن و سـالـی و طـراوت و شادابی جسمانی (زنان) هم هست و این خصوصیات نیز با شیوه پیامبر انطباق نـدارد, زیـرابـعـد از باکره با بیوه ازدواج می کند و بعد از دخترجوان با پیرزن مثلا بعد از ازدواج با کـسـی چـون عایشه و ام حبیبه , با زن مسنی مانند ام سلمه و زینب دختر حجش که در آن هنگام بیش از پنجاه سال داشت , ازدواج می کند و به همین ترتیب . آن حـضـرت هـمـسـران خـود را مخیر کرد که اگرطالب دنیا و زر و زیور آن هستند

حاضر است مهرآنان را بپردازد و طلاق بگیرند و چنانچه خواهان خدا و رسول او و سرای آخرت هستند, باید به دنـیـا وزر و زیـور آن و تـجملات دنیوی پشت کنند گواه این مطلب سخن خدای متعال است که می فرماید :((ای پیامبر, به همسرانت بگو : اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید, بیایید تا مهرتان را بـدهم و (خوش و) خرم رهایتان کنم و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید, پس به راسـتی که خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است))این امر نیز ـ همچنان که ملاحظه می کنید ـ با شرایطروحی و وضعیت یک مرد دلباخته زیبایی زنان وشیدای وصال آنان تطابق ندارد. بنابراین , برای پژوهشگر ژرفکاو با انصاف ,راهی جز این باقی نمی ماند که کثرت ازدواج پیامبر(ص) از ابـتـدای کـارش تـا انـتـهای آن را باعوامل دیگری غیر از عامل آزمندی شهوی وشهوتپرستی و هوسرانی توجیه کند. واقـعـیـت آن اسـت کـه هدف پیامبر(ص) ازازدواج با برخی همسرانش کسب قدرت و زیادکردن پـشـتـیبان و عشیره بود و با بعضی دیگر جلب قلوب و جلوگیری از پاره ای شرارت ها و گزندها و بـابـرخی دیگر به عهده گرفتن سرپرستی و تامین هزینه زندگیشان و نیز به این منظور تا روش آن بـزرگوار سنت و شیوه ای شود در میان مردان مؤمن برای حفظ و نجات زنان بیوه و سالخورده ازتنگدستی و فساد. بـالاخـره هـدف از بـعـضـی دیـگر از ازدواج های پیامبر تثبیت یک حکم شرعی و اجرای عملی آن بـه مـنـظـور شـکـسـتـن سـنت های منحط و بدعت های نادرست رایج در میان مردم بوده است , مـانـنـدازدواج بـا زیـنب بنت جحش او قبلا همسر زیدبن حارثه بود و زید طلاقش داد زید فرزند خـوانـده رسـول خدا(ص) بود و طبق سنن جاهلی , همسرفرزند خوانده نیز به منزله همسر فرزند اصـلی به شمار می رفت که پدر نمی توانست با او ازدواج کنداما پیامبر با زینب ازدواج کرد و در این باره آیاتی نازل شد. اولـیـن ازدواج پیامبر(ص) بعد از وفات خدیجه , با سوده دختر زمعه صورت گرفت شوهراو بعد از مراجعت از هجرت دوم به حبشه ,درگذشت سوده بانویی مؤمن و در زمره مهاجران به حبشه بود و اگر در آن روز به نزد خانواده اش که کافر بودند بر می گشت , او را نیز همچون سایرمردان و زنان مؤمن مورد آزار و شکنجه و قتل وواداشتن به کفر قرار می دادند. ازدواج دیگر پیامبر(ص) با زینب دخترخزیمه بود که بعد از کشته شدن شوهرش عبداللّه بن جحش در جنگ احد صورت پذیرفت زینب ازبانوان با فضیلت عصر جاهلیت بود و او را به دلیل رسیدگی فـراوان بـه تـهـیـدسـتـان و مـسـتـمـنـدان و مـهـربانی و دلسوزی نسبت به آنان , ام المساکین (مادرمستمندان) می گفتند رسول خدا از طریق ازدواج بااو آبرویش را حفظ کرد. دیـگـر ازدواج پـیـامـبر با ام سلمه بود که هند نام داشت او قبلا همسر عبداللّه پدر سلمه , پسرعمه وبـرادر رضـاعی پیامبر

و از گروه نخستین مهاجران به حبشه , بود ام سلمه بانویی زاهد و فاضل و متدین وفهمیده بود زمانی که شوهرش از دنیا رفت , ام سلمه زنی مسن و دارای چند فرزند یتیم بود پیامبر با زنی با این شرایط ازدواج کرد. ازدواج دیگر رسول خدا با صفیه دختر حیی بن اخطب مهتر بنی نظیر بود شوهر او در جنگ خیبر به قتل رسید و پدرش با بنی قریظه صفیه در جنگ خیبر به اسارت در آمد و پیامبر او را برای خودش برداشت و آزادش کرد و به ازدواج خویش در آوردو با این کار هم او را از خواری اسارت رهانید و هم بابنی اسرائیل پیوند سببی برقرار ساخت . دیگر ازدواج پیامبر با جویریه بود که بعد ازجنگ بنی مصطلق صورت گرفت نام او بره دخترحارث , سالار بنی مصطلق , بود مسلمانان در جنگ بنی مصطلق دویست خانواده را با زنان و کنیزان به اسارت گرفتند وقتی پیامبر(ص) با جویریه ازدواج کرد مسلمانان گفتند این ها (بنی مصطلق)خویشان سببی رسول خدا هستند و نباید اسیرشان کرد, لذا همه را آزاد کردند و بدین ترتیب بنی مصطلق مسلمان شدند و همگی که شمار فراوانی راتشکیل می دادند, به مسلمانان پیوستند و این کار دردیگر عرب ها تاثیر مثبتی گذاشت . ازدواج دیگر پیامبر با میمونه بود که بره نام داشت و دختر حارث هلالی بود میمونه بعد ازدرگذشت شوهر دومش , ابو رهم بن عبدالعزی ,خودش را به پیامبر هبه کرد و رسول خدا(ص) اورا به عقد ازدواج خود در آورد که در این باره آیاتی از قرآن نازل شد. دیگر ازدواج آن بزرگوار با ام حبیبه صورت گرفت که اسمش رمله و دختر ابوسفیان بود او به همراه شوهر خود عبیداللّه بن جحش در مهاجرت دوم به حبشه رفت و عبیداللّه در آن جا نصرانی شد,اما ام حبیبه بر اسلام پایدار ماند در آن زمان پدر اوابوسفیان بر ضد اسلام نیرو بسیج می کردپیامبر(ص) با ام حبیبه ازدواج کرد و او را ازبی سرپرستی و بی پناهی نجات داد. دیگر ازدواج پیامبر با حفصه دختر عمرصورت گرفت شوهرش خنیس بن حذاقه در جنگ بدر به قتل رسیده و حفصه بیوه شده بود. بالاخره , ازدواج آن حضرت با عایشه دخترابوبکر است که دوشیزه بود. تامل و دقت در این ویژگی ها و در نظر گرفتن آن چه در آغاز بحث پیرامون سیره و روش پیامبردر ابتدا و پایان کارش و زهد و بی اعتنایی ایشان به زر و زیور دنیا و دعوت همسران خود به این امرگفتیم , برای انسان جای شک باقی نمی گذارد که ازدواج پیامبر(ص) با همسرانش نظیر ازدواج های معمولی عامه مردم نبوده , بلکه انگیزه های خاصی داشته است . افزون بر این , باید به این نکته نیز توجه داشت که پیامبر(ص) چه خدمات ارزنده ای به جامعه زنان کرد و حقوق آنان را که دوران جاهلیت واعصار توحش و بربریت از بین برده بود, احیا نمودو بار دیگر به زن در جامعه انسانی قدر و قیمت بخشید, تا جایی که روایت شده است آخرین سخنان

پیامبر(ص) سفارش زنان به جامعه مردان بوده است چرا که فرمود : مراقب نماز باشید,مراقب نماز باشید و با بردگان خود مهربان باشید وبیش از توانشان از آن ها کار نکشید, از خدا بترسید ورعایت حال زنان را بنمایید, زیرا که آنان اسیر وزیردست شما هستند. همچنان که به خواست خدا در مباحث آینده دربحث از سیره پیامبر اشاره خواهیم کرد, رفتارعادلانه آن حضرت و خوشرفتاری ایشان باهمسرانش و رعایت جانب آنان , اختصاص به شخص پیامبر دارد و حکم داشتن بیش از چهارهمسر, همچون روزه وصال , از احکام مختص آن حضرت می باشد و برای امت ممنوع شده است همین خصلت ها و شهرت داشتن آن ها در میان مردم مانع از آن شده بود که دشمنان پیامبر(ص)در این باره بر ایشان خرده گیری کنند, در صورتی که برای ضربه زدن به آن حضرت همواره مترصدبهانه و فرصت بودند.

اخترشناسی .

قرآن :. ((پس , نظری به ستارگان افکند و گفت : من ناخوش هستم)). ((سوگند به جایگاه های ستارگان)). تفسیر :. آیات ((پس , نظری به ستارگان افکند و گفت :من ناخوش هستم)) : شکی نیست که ظاهر این دوآیه گویای آن است که خبر دادن ابراهیم از ناخوش بودن خود با نگاهش به ستارگان ارتباط دارد و براساس آن چنین حرفی زده است و نگاه کردن او به ستارگان یا برای تشخیص ساعت و خصوص وقت بوده , مانند کسی که دچار تب نوبه است و زمان شروع تب را با طلوع یا غروب ستاره ای یا وضع خاصی از ستارگان تعیین می کند و یا برای اطلاع یافتن از رخدادهای آینده بوده است که به اعتقادمنجمان اوضاع فلکی نشانگر آن ها می باشد صائبی مذهبان به این مساله بسیار معتقد بودند و در عهدابراهیم (ع) شمار فراوانی از آنان به سر می بردند. بنا به وجه اول , معنای آیه این است که وقتی مردم شهر خواستند همگی برای برگزاری مراسم عید و جشن خود بیرون روند ابراهیم (ع) به ستارگان نگاه کرد و به اطلاعشان رساند که وی ناخوش است و به زودی بیماری به سراغش خواهدآمد و از این رو نمی تواند با آنان به بیرون شهر بیاید. بنابه وجه دوم , معنایش این است که آن حضرت نگاهی منجمانه به ستارگان انداخت و به مردم گفت که اوضاع ستارگان حاکی از آن است که وی به زودی مریض خواهد شد و بنابراین نمی تواندبا آن ها شهر را ترک کند. وجه اول با وضع ابراهیم (ع) مناسب تر به نظرمی رسد, چرا که آن بزرگوار از چنان توحیدخالصانه ای برخوردار بود که جز خدای متعال موجود دیگری را مؤثر نمی دید از طرف دیگر,دلیل محکمی هم وجود ندارد که نشان دهدابراهیم (ع) در آن روزها اصلا ناخوش نبوده است بلکه برعکس , قرآن می گوید که ابراهیم از بیماربودن خود خبر

داده است , از طرفی هم اندکی قبل ازاین آیه , خدای سبحان او را دارای قلبی سلیم و پاک معرفی می کند و کسی که دارای قلب سلیم باشد نه رواست که دروغ بگوید و نه سخن لغو و بیهوده به زبان آورد. مـفـسـران دربـاره ایـن دو آیـه وجـوه دیگری ذکرکرده اند که موجه ترین آن ها این است که نگاه کـردن ابـراهـیـم (ع) بـه سـتارگان و خبردادنش از بیماری خود, از باب به اصلاح معاریض کلام (سـخـنـان دوپـهـلو و سربسته) است به این معنا که انسان جمله ای را بگوید و قصدش از آن چیز دیگری باشد و مردم از آن جمله معنایی جز آن چه مورد نظر گوینده است , بفهمند پس , شاید نظر کـردن آن حـضـرت بـه ستارگان از باب نظر کردن شخص موحد ویکتاپرست در آفرینش خدای مـتـعـال بـوده است تا ازاین طریق به وجود خداوند متعال و وحدانیت اواستدلال کند ولی مردم خیال کردند که نگاه کردن اوبه ستارگان نگریستنی منجمانه برای راه بردن به حوادث آینده است آن گـاه فـرمود : من ناخوش هستم مرادش این است که به زودی ناخوشی به سراغش خواهد آمد, چـرا کـه انـسان در طول حیات خود از ابتلا به فلان ناخوشی و بیماری در امان نمی باشد چنان که خود آن بزرگوار فرموده است :((و هرگاه بیمار شوم او مرا شفا می بخشد)) چیزی که هست مردم خـیال کردند منظور او این است که درهمان روز برگزاری جشن و عید آن ها بیمار خواهدشد اما آن چـه بـرای ابـراهـیم در درجه اول اهمیت داشت , هدفی بود که در سر می پروراند و آن رفتن به بتخانه و شکستن بت ها بود. امـا ایـن وجـه کـه گفتیم بهترین وجه ارائه شده ازسوی مفسران می باشد, مبنی بر این است که بـگـویـیم آن حضرت در آن روز سالم بوده است , حال آن که ما گفتیم دلیلی بر این مطلب وجود نـدارد وانـگـهـی به کنایه و دوپهلو سخن گفتن نیز برای پیامبران روانیست چون در این صورت اعتماد مردم به گفته های آنان از بین می رود. ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال محمدبن یحیی خثعمی که پرسید : آیا علم نجوم حقیقت دارد؟ ـ : آری او می گوید : عرض کردم : آیا در روی زمین کسی هست که علم نجوم بداند؟ فرمود : آری , در روی زمین کسانی هستند که علم نجوم بدانند. ـ در پـاسخ به سؤال از علم نجوم ـ : آن علمی از علوم پیامبران است راوی می گوید :عرض کردم : آیا علی بن ابی طالب (ع) آن رامی دانست ؟ حضرت فرمود : او عالمترین مردم به این علم بود. ـ امـام کـاظـم (ع) ـ در گـفـتگویی که میان ایشان و هارون گذشت ـ : اگر (علم) نجوم صحت نـداشت خداوند عزوجل از آن ها ستایش نمی کرد پیامبران (ع) علم نجوم می دانستندخدای متعال دربـاره ابراهیم خلیل الرحمان (ع)می فرماید : ((و این چنین ملکوت آسمان ها وزمین را به ابراهیم نمایاندیم , تا از یقین کنندگان باشد)) و در جایی دیگر می فرماید : ((پس نگاهی به ستارگان افکند و آن گـاه گـفـت : مـن

ناخوش هستم)) اگر آن بزرگوار از دانش نجوم اطلاعی نداشت , به ستارگان نمی نگریست ونمی فرمود : من ناخوش هستم ادریس (ع) نیزداناترین مردم روزگار خود به علم نجوم بودخداوند متعال هم به جایگاه های ستارگان سوگندیاد کرده و این سوگند ـ اگر بدانید ـ براستی سوگندی بزرگ است . ـ امام علی (ع) : هر قرآن دانی اگر شمه ای از دانش نجوم بداند, بر ایمان و یقین او افزوده می شود حضرت سپس این آیه را تلاوت کرد :((همانا در گردش شب و روز)). ـ به امام صادق (ع) عرض شد : در بین مردم چنین شهرت دارد که پرداختن به علم نجوم حرام است وبه دین انسان آسیب می رساندحضرت فرمود : چنان نیست که می گویند, به دینت آسیبی نمی رساند سپس فرمود : شما به موضوعی می پردازید که زیاد آن دست نیافتنی است و اندک آن هم کارآیی ندارد ((5)) . ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال زندیقی از اخترشناسی ـ : آن علمی است که منافعش اندک و مضراتش بسیار است , زیراآن چه مقدر باشد به وسیله این علم دفع نمی شودو جلو بلا را به کمک آن نمی توان گرفت اگرمنجم از بلا خبر دهد محافظت و مراقبت از خوداو را از قضای الهی نجات نمی دهد و اگر از خیر وخوبیی خبر دهد, نمی تواند به آن شتاب بخشد واگر بدیی برایش پیش آید, نمی تواند آن رابرگرداند منجم با علم خدا می ستیزد و به خیال خودش قضای خدا را از خلق او برمی گرداند. ـ میان من و مردی زمین مشترکی بود که می خواستیم آن را تقسیم کنیم آن مرد اختربین بود و منتظر بود در یک ساعت سعد بیرون برودو من در یک ساعت نحس بیرون روم ما رفتیم وبرای زمین قرعه زدیم و بهترین قسمت آن به نام من افتاد آن مرد دست راست خود را به دست چپش زد و گفت : هرگز چنین روزی ندیده بودم من گفتم : وای بر دیگری , مگر چه شده است ؟ گفت : من اختربین هستم و شما رادر یک ساعت نحس بیرون آوردم و خودم درساعتی سعد بیرون آمدم و زمین را تقسیم کردیم , اما بهترین قطعه زمین به نام شما درآمد. من گفتم : آیا می خواهی برایت حدیثی که پدرم آن را برایم گفت , بگویم ؟ پدرم فرمود :رسول خدا(ص)فرمود: هر که دوست داردخداوند نحوست روزش را از او برطرف سازد,روز خود را با صدقه آغاز کند, خداوند بدان وسیله نحوست آن روز را از او می برد و هر که دوست دارد خداوند نحوست شبش را از اوبرطرف سازد, شب خود را با صدقه آغاز کند,خداوند بدان وسیله نحوست آن شب را از او دفع می کند. سپس گفتم : من هم وقتی بیرون آمدم اول صدقه دادم پس , این کار برای تو بهتر از علم نجوم است . ـ در دعای بعد از نماز استخاره ـ : بارخدایا, تو مردمانی را آفریده ای که برای تعیین زمان حرکات و سکنات خود و فعالیت ها وعقود خویش به طلوع و غروب ستارگان پناه می برند و مرا آفریدی و من به جای پناه بردن

به اوضاع کواکب و تعیین زمان انتخاب کارها ازطریق آن ها, به تو پناه می آورم و یـقین دارم که تو هیچ کس را بر مواقع و جایگاه های ستارگان که در غیب توست آگاه نکرده ای و راه رسیدن به تاثیرات آن ها را برایش هموار نساخته ای . تـو می توانی ستارگان را در مدارهایشان ازمسیر سعدی عام و خاص به نحوست منتقل سازی و از نحوست فراگیر و موردی به سعدبودن برگردانی , زیرا که تو آن چه را بخواهی محو می گردانی و آن چه را بخواهی ثبت می کنی و ام الکتاب در نزد تو می باشد. ـ عـبد الملک بن اعین : به حضرت صادق (ع) عرض کردم : من گرفتار این علم شده ام لذا هرگاه مـی خـواهـم کاری انجام دهم به طالع می نگرم اگر طالع بد باشد می نشینم و دنبال انجام آن کار نـمـی روم و اگـر طـالـع نیک باشد دنبال آن کار می روم حضرت به من فرمود : به خواسته ات هم می رسی ؟ عرض کردم : آری فرمود : کتاب هایت را بسوزان . ـ مـردی اخـتـربـیـن بـه امام علی (ع) عرض کرد : اگر در این زمان (برای جنگ با خوارج)بروی می ترسم به مراد خود نرسی حضرت فرمود : آیا خیال می کنی تو می توانی ساعتی رانشان دهی که هر کس در آن ساعت سفر کند بلاو بدی از او دور شود؟ و از ساعتی برحذر داری که هر کس در آن سـاعـت سـفر کند ضرر و زیان اورا در برمی گیرد؟ آن کس که سخنان تو راتصدیق کند, قرآن را تـکـذیـب کـرده اسـت و بـرای رسیدن به مطلوب و دفع امور ناخوشایند, ازکمک گرفتن از خدا بی نیازی نشان داده است . حـضـرت سـپـس رو بـه مـردم کـرد و فـرمـود : ای مردم , از آموختن اخترشناسی بپرهیزید مگر آن مـقـداری کـه در بـیـابـان یـا دریـا وسـیـلـه راهـیـابی می شود, زیرا اخترشناسی به کهانت و پیشگویی می انجامد و اخترگو مانند کاهن است , و کاهن چون ساحر و ساحر همانند کافر و کافر در آتش است , (اینک) به نام خدا حرکت کنید. ـ امـام صـادق (ع) : اخـتربین چون کاهن است و کاهن مانند ساحر و ساحر به منزله کافر وکافر در آتش است . در این جا لازم است توضیح دهیم که روایات دال بر تحریم علم نجوم اختصاص به موردی دارد که منجم به تاثیر حرکات کواکب درموجودات و عالم هستی اعتقاد داشته باشد, درحالی که تنها مؤثر در عـالـم هـسـتـی خدای سبحان است اما اگر معتقد باشد که ارتباط حرکات کواکب با حوادث و رخـدادهـا از نـوع ارتـبـاطکاشف و مکشوف است , در این صورت دلیلی بر حرمت علم نجوم وجود نـدارد حتی شیخ انصاری ـ رضوان اللّه تعالی علیه ـ می گوید : علی الظاهر, هیچ کس قائل به کفر بودن این اعتقادنیست . برای ملاحظه سخنان کامل شیخ درباره علم نجوم , به مکاسب محرمه مراجعه کنید. ـ وقتی مسلمانان بعد از گزاردن نمازصبح در حدیبیه و در پی بارانی که آن شب بارید, برگشتند, رسـول خدا(ص) فرمود : آیامی دانید پروردگارتان چه فرمود؟ عرض کردند : خدا و رسول

او بهتر مـی دانـنـد فرمود :پروردگارتان می فرماید : بعضی از بندگانم به من ایمان دارند و به ستارگان کافرند (و اعتقادی ندارند) و برخی به من کافرند و به کواکب ایمان دارند پس , هر که گوید : باران مـا به سبب فضل ورحمت خدا بود, او به من مؤمن است و به کواکب کافر و هر که گوید : باران ما به سبب طلوع و غروب فلان و بهمان ستاره بود او به من کافر است و به ستارگان مؤمن . شهید می گوید : این روایت را باید بر اعتقادداشتن به مؤثر بودن ستارگان و کواکب حمل کرد.

درگوشی سخن گفتن .

در گوشی سخن گفتن .

قرآن :. ((آیا ندانسته اند که خدا راز آنان و نجوای ایشان رامی داند و خدا دانای رازهای نهانی است ؟)). ـ پیامبر خدا(ص) : هرگاه سه نفر با هم باشند, دو نفر آن ها نباید با یکدیگر درگوشی صحبت کنند . ـ هـر گـاه سـه نفر با هم بودید, دو نفرتان با یکدیگر در گوشی سخن نگویند تا زمانی که به میان جمع مردم در آیید, زیرا این کارباعث ناراحتی آن دیگری می شود. ـ امـام صـادق (ع) : هـرگاه جمع سه نفره ای بود, نباید دو نفرشان در گوشی با هم صحبت کنند, زیرا این کار مایه اندوه و آزارسومی می شود. ـ امام علی (ع) : پنهان کاری , دلیل در گوشی سخن گفتن است ((6)) . ـ برترین رازگویی (و سخن درگوشی) آن است که بر پایه دین وپرهیزگاری و ثمره اش پیروی از راه راست و مخالفت با هوای نفس باشد. ـ نجوا کردن خوب نیست , مگر با دوکس : عالم گویا, یا شنونده پذیرا (وحرف شنو).

مناجات .

مناجات .

ـ امـام صـادق (ع) : خدای متعال به داود(ع)وحی فرمود : به من شاد باش و از یاد من لذت ببر و از نعمت مناجات با من برخوردار شو. ـ امام علی (ع) : مناجات (با خدا) سبب نجات است . ـ هـرکـه بـا خدای خود خلوت گزیند به دژی استوارتر وعیشی خوش تردست یافته است و بدان که آن چه نزد خداوند است به دست نیاید,مگر با نفسی کوشا (در عبادت) و دیده ای بینا. ـ امام سجاد(ع) ـ در مناجات ـ : بار خدایا,ما را در کشتی های نجات خود بنشان و از لذت مناجاتت بهره مند گردان و بر آبگیرهای محبتت وارد گردان و شیرینی دوستی و قرب خود را به ما بچشان . ـ نیز در مناجات ـ : به واسطه تو به لذت مناجات با تو رسیدند و از لطف تو به عالیترین مقاصدشان دست یافتند. ـ در بـخشی از دعای خود در روز عرفه ـ : وخلوت راز و نیاز با خودت در شب و روز را درنظر من آراسته گردان . ـ امام علی (ع) : خدای را ـ که نعمت هایش عزیز و ارجمند باد ـ همواره در هر برهه ای و درهر دوره فترتی (فاصله میان برانگیخته شدن دوپیامبر) بندگانی بوده است که در اندیشه هایشان با آنان به راز و نـیـاز مـی پـرداخـتـه و در کنه خردهایشان با ایشان سخن می گفته است و ازاین رو, به نور بیداری چشم ها و گوش ها و دل ها,چراغ وجودشان روشن گشت .

فضیلت مناجات در تاریکی های شب .

ـ امام باقر(ع) : با بازگشت (و توبه) نیکو,خویشتن را در معرض رحمت و بخشایش خداوند قرار ده و برای بازگشت نیکو (وراستین) از دعای خالصانه و مناجات شبانه مددجوی . ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند, جل جلاله , به دنیا وحی فرمود : آن را که خدمت تو کند به رنج افکن و آن کـس را کـه تـو را دور افـکند خدمت کن و بنده هرگاه در دل شب تار با خواجه خویش خلوت گـزیـنـد و بـا او بـه راز و نیاز پردازد,خداوند روشنایی را در دل او استوار گرداند, به طوری که هرگاه بگوید : ای آقای من , آن رب جلیل , جل جلاله , ندایش دهد : لبیک , بنده من ,از من بخواه تا عطایت کنم و به من توکل کن تاکار سازیت کنم . آن گـاه خداوند جل جلاله به فرشتگان گوید:ای فرشتگان من , بنگرید به این بنده من که دردل شـب تـار بـا مـن خـلـوت کـرده اسـت , در حـالـی کـه هرزگان به کارهای بیهوده سرگرمند و غافلان خفته اند گواه باشید که من او را آمرزیدم .

مناجات امام علی (ع).

ـ عـروة بـن زبـیـر : در مـسـجـد پیامبر(ص)نشسته بودیم و از احوال اهل بدر و بیعت رضوان یاد مـی کـردیم ابو دردا گفت : ای جماعت ,دوست دارید از کم مال و ثروت ترین مردم وپارساترین و سـخـتـکـوش تـریـن آنـان در عـبادت به شما خبر دهم ؟ گفتند : او کیست ؟ گفت : علی بن ابی طالب (ع). عروه می گوید : به خدا قسم همه کسانی که در آن جمع بودند روی خود را از ابودردابرگرداندند سـپـس مـردی از انـصار به نام عویمر,در مخالفت با سخن او گفت : تو حرفی زدی که هیچ کس درباره آن با تو موافق نیست . ابـودردا گـفـت : ای جـمـاعـت , مـن آن چـه دیده ام نقل می کنم و هریک از شما نیز آن چه دیده است بازگو کند من دیدم و شاهد بودم که علی بن ابی طالب در میدانگاه های محله بنی نجار بود و ازموالی خود کناره گرفت و از نظر کسانی که پشت سرش بودند ناپدید شد و در میان نخلچه ها خـودرا پـنـهان کرد و من او را گم کردم و با خود گفتم :به خانه اش رفته است اما ناگاه آوازی حزین ونغمه ای اندوهناک شنیدم که می گوید : الهی , چه بسیار گناهان مهلکی که با نعمت خود از کیفردادن آن ها بردباری ورزیدی و چه بسیارجرایمی که با بزرگواری خود از برملا کردن آن ها چـشم پوشیدی , الهی , گرچه عمری را درنافرمانی تو گذراندم و گرچه گناهانم در نامه اعمال من بسیار گشته است , اما جز به آمرزش تو امید نبسته ام و رجایم جز به خشنودی تونیست آن صدا تـوجه مرا به خود جلب کرد و درپی آن رفتم ناگاه دیدم که خود علی بن ابی طالب است خودم را پـنـهان کردم و کوچکترین تکانی نخوردم تا صدایش را بشنوم دیدم در آن دل شب که ساعات آخر خود را می گذراند, چندرکعت نماز خواند و سپس به دعا و زاری و گریه و راز و نیاز پرداخت و از جـمله سخنانی که درراز و نیازش با خدای عزوجل گفت , این بود :بار خدایا, وقتی به گذشت تو می اندیشم گناهم درنظرم ناچیز می آید و آن گاه که به شدت بازخواست تو فکر می کنم مصیبت خـود رابـزرگ مـی بـیـنـم سـپـس فـرمود : آه که اگر درکارنامه ها گناهی را بخوانی که من از یـادش بـرده ام و تـو آن را ثـبـت کرده ای , پس بگویی : اورا بگیرید ای وای بر این دستگیر شده که نـه عـشـیره اش توانند نجاتش دهند و نه قبیله اش به حال او سودی رسانند و آن گاه که درباره او نداآید, خلایق به حالش ترحم کنند. سـپـس فرمود : آه از آتشی که جگرها وگرده ها را می پزد, آه از آتشی که شوق بریان کردن دارد, آه از شـعله های انبوه دوزخ او سپس بسیار گریست و من دیگر هیچ حس و حرکتی ازوی نشنیدم با خـودم گـفـتم : از بسیاری شب زنده داری , خواب بر او غلبه کرد, بروم او رابرای نماز

صبح بیدار کـنـم وقـتـی نـزدیکش رفتم دیدم مانند چوب خشکی افتاده است تکانش دادم اما حرکتی نکرد, خواستم دست و پای او راجمع کنم اما جمع نشدند گفتم : انا للّه و انا الیه راجعون , به خدا قسم که علی بن ابی طالب مرده است زود خودم را به منزلش رساندم تا خبرمرگ او را به خانواده اش بدهم فـاطـمه گفت : ای ابو دردا, حال و روز و ماجرایش چگونه بود؟ من داستان را به او گفتم فاطمه گـفت : به خداقسم ای ابودردا, این که تو می گویی حالت غشوه ای است که از ترس خدای متعال او رامی گیرد سپس مقداری آب آوردند و به صورت علی (ع) پاشیدند و او به هوش آمد و به من که مـی گـریستم نگاه کرد و گفت : گریه ات برای چیست , ای ابودردا؟ گفتم : برای این وضعی که مـی بینم به سر خودت آورده ای گفت :ای ابودردا, پس , چه حالی خواهی داشت اگرآن گاه مرا ببینی که برای حسابرسی فرایم خوانده اند و گنهکاران به عذاب یقین کرده اند وفرشتگان خشن و سـخـتـگـیر و دوزخبانان بی رحم مرا در میان گرفته اند و مرا در برابر خدای جبارنگه داشته اند و دوستان مرا تنها گذاشته اند و همه مردم به حال من دلسوزی می کنند, آن گاه دل توبرای من که در بـرابـر کـسـی ایـسـتـاده ام که هیچ نهفته ای بر او پوشیده نیست , بیشتر خواهدسوخت ابودردا می گوید : به خدا قسم که من چنین حالتی برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا(ص) ندیدم . ـ امام علی (ع) ـ در مناجات خود ـ :خدایا, گوئیا می بینم که پیکر مرا در گورش نهاده اند و تشییع کنندگان از کنار آن برگشته اند وغریب بر غربت آن پیکر می گرید. ـ نیز در مناجات ـ : الهی , بر محمد وآل محمد درود فرست و آن گاه که اثری از من در دنیا نماند و یادم از ذهن مردمان پاک شود وهمچون دیگر از یادشدگان به فراموشی سپرده شوم , به من رحم کن . الـهـی , سـنـم زیـاد شـده و پـوستم نازک گشته واستخوانم سست شده است و روزگار در من اثـرگـذاشته و مرگم نزدیک شده و ایامم به سر آمده وشهواتم از بین رفته و گناهان آن ها برایم باقی مانده است . الـهـی , مـن خسته و مانده از بارهای گران اعمال , بر روی پلی از پل های خطر ایستاده ام واگر با سبک کردن بارهایمان ما را کمک نکنی ,من نابود خواهم شد. الـهـی , عـابدان آوازه پاداش های فراوان تو راشنیدند و ره خشوع در پیش گرفتند, زاهدان صیت رحمت گسترده تو را شنودند و قناعت پیشه کردند, کجروان و رویگردانان از راه راست آوازه جود و بـخـشـش تـو را شنیدند و (به راه) برگشتند, گنهکاران صیت آمرزش بی کران تو را شنودند و امیدوار شدند, مؤمنان آوازه عفوکریمانه , و بخشش های فزاینده تو را شنیدند وراغب شدند. الـهـی , اگر راه رسیدگی به نفس خویش را که کرامت او در آن است , خطا رفتم , (در عوض)راه پناه آوردن به تو را که مایه به سلامت رستن نفس است , پیدا کردم . الـهـی , چـگـونـه سـینه های ما به

همصحبتی با دنیاشاد شود و چگونه کارهای ما در گرداب های دنیاسامان یابد و چگونه شادی ما در دنیا خالص ونامیخته با غم باشد و چگونه فریفتگی و غفلت ما, ما را به لهو و لعب مشغول دارد, در حالی که با نزدیک شدن اجل ها , گورهایمان ما را فرامی خوانند . الهی , خواهش من چون خواهش گدایان نیست , زیرا که گدا هر گاه به او چیزی داده نشوددیگر دست از خواهش و سؤال بر می دارد, امامن در هیچ حال بی نیاز از دراز کردن دست خواهش و نیاز به سوی تو نیستم . الـهـی , تـو را مـی خـوانـم همچون کسی که بااصرار خواجه اش را می خواند و خسته نمی شودو به درگـاه تو زاری می کنم , همچون زاری کسی که در دعوای خویش با حجت و دلیل بر ضدخویش اعتراف می کند. امیر المؤمنین (ع) سپس به نفس خود رو می کندو آن را مورد عتاب قرار می دهد و می فرماید :ای آن کـه بـا سـخنان گونه گون با پروردگارش مناجات می کند و از او در سرای سلامت (بهشت) مـنـزلـی می طلبد و کار توبه را از سالی به سال دیگر حوالت می دهد! تو را در میان مردم نسبت به خود با انصاف نمی بینم , ای بی خبر, اگرخوابت را با شب زنده داری برطرف می ساختی و روزت را با روزه داری سپری می کردی و ازخوراک به قوت لایموت بسنده می کردی وشب هایت را به جد و جـهد در عبادت می گذراندی , در آن صورت شایستگی آن راداشتی که به بالاترین مقامات دست یابی . ـ نـیـز در مـنـاجـات ـ : بار خدایا, از تو امان می طلبم , امان , در آن روزی که نه مال و ثروتی به کار می آید و نه فرزندان مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد.

مناجات امام حسین (ع).

ـ در عیون المحاسن آمده است : امام حسین (ع) با انس بن مالک بر سر آرامگاه خدیجه آمد و شروع بـه گـریـسـتن کرد و آن گاه فرمود : تو از این جا برو انس می گوید : من خودم را از چشم ایشان پنهان کردم و آن بزرگواربه نمازی طولانی ایستاد و شنیدم که می گوید. پروردگارا, پروردگارا, مولی تویی . پس رحم کن بربنده کوچکی که پناهش تویی . ای والاخصال , تکیه گاهم تویی . خوشا آن کسی که مولایش تویی . خوشا کسی که خدمتکاری بیدار باشد. و گرفتاری خویش به آن پرشکوه باز گوید. و هیچ درد و بیماری او,. بالاتر از درد عشقش به مولایش نباشد. هرگاه از رنج و اندوه خویش شکوه کند,. خداوند پاسخش دهد و به دعوت او لبیک گوید. هرگاه در دل تاریکی ها دعا و زاری کند,. خداوندگرامیش دارد و اورا نزدیک خود گرداند. پس , ندا آمد. لبیک بنده من ! تو در پناه منی . و آن چه گفتی ما دانستیم . فرشتگانم مشتاق شنیدن آوای تویند. آواز بس کن که آن را شنیدیم . دعای تو در میان حجابها می چرخد. پرده دیگر بس است , ما آن را کنار زدیم . اگر باد از گوشه های آن بوزد,. از آن چه او را فرا می پوشاند غش کنان به زمین می افتد. از من بخواه بی بیم و امید و بی حساب که این منم ,خدا.

ـ حـمـاد بن حبيب عطار كوفى : ما به قصدحج بيرون رفتيم و شبانه از زباله ((7)) كوچ كرديم در راه باد سياه و تاريكى وزيدن گرفت كه بر اثرآن كاروان از هم پاشيد و من در آن صحراها وبيابان ها سـرگـردان شدم و رفتم تا به وادیى خشك و بى آب و علف رسيدم چون شب فرارسيد به درختى كـهـنـسال پناه بردم چون تاريكى همه جا را فرا گرفت , ناگاه جوانى را ديدم كه مى آيد جامه هاى سفيدى برتن داشت و بوى مشك از او در فضا پراكنده مى شد با خودم گفتم : اين جوان از اوليا اللّه است اگر حس كندمن اين جا هستم ممكن است برمد و باعث شوم كه از انجام بسيارى كارهايش كـه مى خواهد انجام دهد منصرف شود لذا تا جايى كه توانستم خودم را پنهان كردم او نزديك شد و خـود را بـراى نمازآماده كرد و آن گاه از جا برجست و ايستاد وچنين گفت : اى آن كه ملكوتش هـمـه را بـه حـيرت افكنده و جبروتش هر چيزى را مقهورخود كرده است ! شادمانى و لذت روى كردن به خود را در دلم وارد كن و مرا به ميدان فرمانبردارانت درآور. حماد مى گويد : او سپس به نماز ايستاد ووقتى ديدم اعضاى بدن و حركاتش كاملا آرام گرفت , به طرف محلى كه در آن جا براى نمازآماده شد, رفتم , ناگاه چشمم به چشمه اى افتاد كه از آن آبى سـفـيـد مـى جـوشـيد من هم خودم را براى نماز آماده كردم و سپس پشت سر او ايستادم يكدفعه مـحـرابـى ديـدم كه گويى در آن جا براى اوساخته شده بود! ديدم به هر آيه اى كه در آن وعده و وعـيد داده شده است , مى گذرد آن را بانالـه هاى سوزناك تكرار مى كند چون تاريكى شب برطرف شد, برپا خاست و گفت : اى كسى كه جويندگان آهنگ او مى كنند و با راهنمايى اوبدو مى رسند و بيمناكان به درگاهش روى مى آورند و از فضل و بخشش او بهره مندمى شوند و عابدان به او پناه مى برند و پر داد ودهشش مى يابند من ترسيدم كه او را از دست بدهم و پى اش را گم كنم لذا به او چـسـبـيدم وگفتم : تو را به آن كسى كه رنج خستگى را از توزدود و چنين شوق و اشتياقى به تو بـخـشيد,سوگندت مى دهم كه مرا در زير بال رحمت وسايه مهر خود در آورى , زيرا كه من گم شده ام ومن ديدم كه چه كردى و شنيدم كه چه گفتى اوگفت : اگر براستى توكل داشتى هيچ گـاه گم نمى شدى حالا پى من را بگير و دنبالم بيا وقتى زير آن درخت رسيد دستم را گرفت به نـظـرم رسيد كه زمين زير پايم حركت مى كند سپيده صبح كه سرزد, به من گفت : بشارت باد تو رااين مكه است حماد مى گويد : من هياهو راشنيدم و جاده را ديدم به او گفتم : تو را به آن كسى كه در رستاخيز و روز تهيدستى اميدت بدوست , سوگند مى دهم كه

بگو کیستی ؟ گفت :حال که سوگندم دادی , من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب , صلوات اللّه علیهم , هستم . ـ امـام سـجاد(ع) ـ در بخشی از مناجات خود معروف به مناجات صغیر ـ : بار خدایا, برمحمد و آل مـحـمـد درود فـرسـت و مـا را از کسانی قرار ده که از جام صفا و خلوص نوشیدند و درنتیجه , بر بلاهای طولانی شیکبا گشتند و ازچشمه ای که یافتند دیدگانشان روشن ودل هایشان خرم شد, تـا آن کـه دل هـایـشـان درملکوت از خود بی خود گشت و از میان پرده های جبروت گذشتند و جان هایشان درسایه خنکای مشتاقان , در باغ های آسایش و کان عزت و عرصه های جاودانان آرمید. ـ امـام سـجـاد(ع) بـه پـرده هـای کـعـبـه چـنـگ زده بـود و مـی گـفـت : چـشم ها خفته اند و سـتـارگـان برآمده اند و تو پادشاه زنده و قیومی پادشاهان درهای (کاخ های) خود را بسته اند و بر آن هانگهبانان گماشته اند, اما در (بارگاه) تو به روی سائلان باز است و من آمده ام تا با (نگاه) مهر ورحـمـت خـود, ای مهربانترین مهربانان , به من بنگری حضرت سپس شروع به خواندن این ابیات کرد. ای آن که دعای بیچاره را در دل تاریکی هااجابت می کنی ,. ای بر طرف کننده هر گزند و بلا و بیماری ,. همه میهمانان تو پیرامون کعبه خفته اند. و تنها تویی , ای قیوم , که نخفته ای . پروردگارا, تو را به دعایی می خوانم که بدان فرمان داده ای ,. به حرمت این خانه و حرم بر گریه من رحمت آر. اگر گنهکار به عفو تو امید نداشته باشد,. پس چه کسی بر گنهکاران جود و بخشش کند ((8)) . ـ طاووس فقیه : دیدمش [امام سجاد را]که از هنگام نماز عشا تا سحر مشغول طواف وعبادت بود و وقـتـی دیـد دیـگـر کـسـی آن جـانـیست , نگاهی به آسمان انداخت و گفت : الهی ,ستارگان آسـمـان هـای تـو غـروب کرده اند وچشمان آفریدگانت خفته اند و درهای (ی رحمت) تو به روی سـائلان گـشـوده است آمده ام تا مرا بیامرزی و به من رحم کنی و رخسار جدم محمد(ص) را در عـرصـه های قیامت به من نشان دهی حضرت سپس گریست و گفت : به عزت و جلالت سوگند کـه قصدم از گناه کردن مخالفت با تو نبود و آن گاه که نافرمانیت کردم درباره توشک نداشتم و از کـیـفـر و عذاب تو بی خبر نبودم ونخواستم خود را در معرض عقوبت تو قرار دهم ,بلکه نفس من گـنـاهـان را در نـظرم آراست و پرده پوشی تو هم در این راه به کمکم آمد اینک ,کیست که مرا از عـذاب تـو برهاند؟ اگر ریسمان تو از دستم کنده شود, به ریسمان چه کسی چنگ زنم ؟ ای وای از فردا که در برابر تو بایستم آن گاه که به سبکباران گفته شود : بگذرید و به گرانباران گفته شود : بـار افکنید, آیا با سبکباران خواهم گذشت ؟ یا با گرانباران بار خواهم افکند؟ وای بر من ! هرچه بر عـمـرم افزوده شد, گناهانم فزونترگشت و توبه نکردم آیا وقت آن نرسیده است که از پروردگارم شرم کنم ؟ حضرت سپس گریست و شروع به خواندن

این ابیات کرد. ای غایت آرزوها, آیا مرا به آتش می سوزانی . پس امید من و محبت من (به تو) چه می شود. من اعمال زشت و پستی آورده ام ,. در میان مردمان گنهکاری چون من یافت نمی شود. دوباره گریست و گفت : سبحانک ! تو چنان نافرمانی می شوی که انگار دیده نمی شوی وچنان بردباری نشان می دهی که گویی نافرمانی نمی شوی با نیکوکاری به بندگانت اظهاردوستی و محبت می کنی چندان که گویی تو به آنان نیاز داری , در حالی که تو ای آقای من , ازآنان بی نیازی حضرت سپس به سجده افتاد. طاووس می گوید : به حضرت نزدیک شدم وسرش را بلند کردم و روی زانوهایم گذاشتم وچندان گریستم که اشک هایم روی گونه اش سرازیر شد حضرت برخاست و نشست وفرمود : این کیست که مرا از یاد پروردگارم بازداشته است ؟ عرض کردم : یابن رسول اللّه , من طاووس هستم این جزع و فزع برای چیست ؟ ماگنهکاران و نافرمانان باید چنین کارهایی بکنیم ,نه شما که پدرت حسین بن علی است و مادرت فاطمه زهرا و جدت رسول خدا(ص)!. طاووس می گوید : حضرت رو به من کرد وفرمود : هیهات , هیهات , ای طاووس , سخن ازپدر و مادر و جدم برای من مگو خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعتش کند و کار نیک انجام دهد, هر چند غلامی حبشی باشد و دوزخ را برای کسی خلق کرده که او را نافرمانی کند, هرچند زاده ای قرشی باشد مگر نشنیده ای که خدای متعال می فرماید : ((آن گاه که در صوردمیده شود آن روز میانشان نسبت خویشاوندی نباشد و از حال یکدیگر نپرسند)) به خدا قسم که فردای قیامت هیچ چیز به کار تو نیاید, مگر کارشایسته ای که پیشاپیش می فرستی . ـ طاووس یمانی : مردی را دیدم که درمسجد الحرام , زیر ناودان , نماز می خواند و دعامی کند و در حال دعا می گرید وقتی نمازش تمام شد, پیش او رفتم دیدم علی بن الحسین (ع)است عرض کردم : یابن رسول اللّه , تو را به چنان حال دیدم , در صورتی که شما سه امتیازدارید که به نظر من با وجود آن ها دیگر جای ترس (از عذاب الهی) نیست اول این که شمافرزند رسول خدا هستی دوم : شفاعت جدت وسوم : رحمت خدا فرمود : ای طاووس , اما این که من فرزند رسول خدا هستم , این مرا در امان نمی دارد, زیرا خدای متعال می فرماید : ((آن روز میانشان نسبت خویشاوندی نباشد و از حال یکدیگر نپرسند)) و اما شفاعت جدم , این نیز مراایمن نمی گرداند, چون خدای متعال می فرماید :((و شفاعت نکنند مگر برای کسی که خدارضایت دهد)) و اما رحمت خدا, خدای متعال می فرماید : ((و آن به نیکوکاران نزدیک است))و من نمی دانم که نیکوکار هستم یا نه . ـ از حجر عبور می کردم که دیدم شخصی در حال رکوع و سجود است دقت کردم دیدم علی بن الحسین (ع) است ایستادم به نگاه کردن تا آن که نمازش را تمام کرد و

کف دست هایش را به طرف آسـمـان بـالا بـرد و گفت :آقای من , آقای من , این دو دست پر از گناه را به سوی تو کشیده ام و چشم امید به تو دوخته ام . ـ امـام سجاد(ع) این دعا را می خواند :الهی , به عزت و جلال و بزرگیت سوگند که اگراز همان آغاز روزگار که فطرت مرا سرشتی تازمانی که ربوبیت جاودان تو برجاست با هرمویی در هر آنی با سپاس و ستایش همه خلایق تا ابد الاباد تو را می پرستیدم , باز از عهده شکرکمترین نعمت تو به من بـر نـمـی آمـدم و اگر همه معدن های آهن دنیا را با دندان هایم بکاوم وزمین های آن را با مژگان چشمم شیار کنم و ازترس تو مانند دریاها و آسمان ها خون و چرکابه بگریم , این همه در برابر حقوق فراوانی که تو برگردنم داری اندک است . ـ ای مـعـبـود و آقـا و مـولای مـا, اگـر چـنـدان بـگرییم که مژگانمان بیفتد و چندان زار زنیم کـه صـداهـایـمـان بـریده شود و چندان به نماز ایستیم که پاهایمان بخشکد و چندان رکوع کنیم کـه بـندهای بدنمان بگسلد و چندان سجده کنیم که تخم چشم هایمان از کاسه بیفتد و در سراسر عـمـرخـود خـاک زمـیـن را بـخـوریم و چندان نام تو گوییم که زبان هایمان از کار بیفتد, با این همه مستوجب آن نیستیم که گناهی از گناهان ما پاک شود. ـ مـعـبـودا, اگـر به درگاه تو چندان بگریم که پلک های دو چشم من بیفتد و چندان زار زنم که صـدایـم بـریـده شـود و چـنـدان در برابر تو بایستم که پاهایم ورم کند و چندان برایت رکوع کنم کـه اسـتـخـوان پـشتم از هم بگسلد و چندان برایت سجده کنم که تخم چشمانم از کاسه بیفتد و درهمه عمرم خاک زمین را بخورم و تا پایان زندگانیم آب تیره بنوشم و در این میان چندان به یاد تو گویا باشم که زبانم از کار بیفتد و آن گاه ازشرم تو گوشه چشمم را به اطراف آسمان نیندازم , با این همه سزاوار آن نباشم که گناهی ازگناهان من پاک شود و اگر مستوجب آمرزش تو شوم و تـو مـرا بـیـامـرزی و مـسـتحق بخشش توشوم و تو مرا ببخشایی , این آمرزش و بخشایش از روی استحقاق من لازم نگشته است . ـ ای آن کـه بـه نـالـه دردمـند رحم می کنی و ای آن که به آن چه در دل شخص نالان نهفته است دانایی , مرا از کسانی قرار ده که در حصارتو سالم به سر می برند و دشمنان را به آن حصاردسترسی نیست .

رهایی .

عوامل رهایی بخش .

قرآن :. ((ای کسانی که ایمان آورده اید, آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک می رهاند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با دارایی ها وجان هایتان جهاد کنید, که این , اگر بدانید, برای شما بهتراست تا گناهانتان را بر شما ببخشاید و شما را درباغ هایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است و(در) سراهایی خوش , در بهشت هایی همیشگی در آورداین است کامیابی بزرگ و (رحمتی) دیگر که آن را دوست دارید : یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست ومؤمنان را (بدان) بشارت ده)). ((و کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگار بودند,نجات دادیم)). ـ امام علی (ع) : خدا رحمت کند انسانی (بنده ای) را که سخن حکیمانه ای را شنید و آن رابه گوش گرفت و به راه راست خوانده شد و بدان نزدیک گشت و کمربند راهنمایی را گرفت ونجات یافت .

ـ در وصیت به فرزند بزرگوارش امام حسن (ع), می فرماید : بدان ای فرزندم که هیچ کس چون رسول خدا(ص) ازخدای سبحان خبر نداده است پس او را به عنوان پیشرو وپیشوای خود به سوی نجات بپذیر. ـ خداوند را ـ که نعمت هایش ارجمندو بی شمار است ـ همواره در هر برهه ای و در هردوره ای از فترت (فاصله میان ظهور دو پیامبر)بندگانی بوده که در (درون اندیشه هایشان باایشان راز می گفته است اینان به منزله راهنمایان در بیابان ها هستند آن که راه راست رابپیماید او را در پیمودن آن راه می ستایند وتشویق می کنند و به نجات و رستگاری بشارتش می دهند و آن که به راست و چپ متمایل شودراهی را که در پیش گرفته است نکوهش می کنندو او را از هلاکت برحذر می دارند. ـ ای مردم , امواج فتنه ها را با کشتی های نجات بشکافید. ـ امام حسین (ع) : بر رسول خدا(ص) واردشدم و ابی بن

کعب خدمت ایشان بود رسول خدا(ص) فـرمـود : خـوش آمدی ای اباعبداللّه ,ای زیور آسمان ها و زمین ابی به ایشان عرض کرد : ای رسول خـدا, چـگـونه ممکن است کسی جز شما زیور آسمان ها و زمین باشد؟ پیامبر به او فرمود : ای ابی , سـوگـنـد بـه آن کـه مـرا بـه حـق به پیامبری برانگیخت , حسین بن علی در آسمان بزرگتر و با عـظـمـت تـر از زمـین است , زیرا درسمت راست عرش نوشته شده است : او چراغ هدایت و کشتی رهایی است . ـ پـیـامبر خدا(ص) ـ در سفارش به علی (ع) ـ : ای علی , سه چیز درجه است و سه چیز کفاره و سه چـیـز هـلاکـتبار و سه چیز رهایی بخش : و آن رهایی بخش ها عبارتند از : ترس از خدا در آشکار و نهان ,میانه روی در توانگری و تهیدستی و سخن حق گفتن در حال خشم و خشنودی . ـ سـه چـیـز رهـایـی بـخـشند : رعایت عدالت در حال خشم و خشنودی , میانه روی درتوانگری و تهیدستی و ترس از خدا در نهان وآشکار. ـ ای عـلـی , سـه چیز موجب نابودی است و سه چیز عامل رهایی : آن سه عامل نابودی عبارتند از : پیروی از هوای نفس ,دنباله روی از بخل و آزمندی و خودپسندی وآن سه عامل رهایی عبارتند از : رعایت جانب عدالت در حال خشنودی و خشم , میانه روی درروزگار توانگری و تهیدستی و ترس از خدا درنهان و آشکار, به طوری که گویی او را می بینی ,زیرا اگر تو او را نمی بینی قطعا او تو را می بیند. ـ سـه چـیـز عامل نجاتند و سه چیز عامل هلاکت عرض کردند : ای رسول خدا, عوامل نجات کدام اسـت ؟ فرمود : ترس از خداوند درنهان به نحوی که انگار او را می بینی , زیرا اگر تواو را نمی بینی قـطـعـا او تـو را مـی بـیند و مراعات عدالت (و حقیقت) در حال خشنودی و خشم ومیانه روی در توانگری و تهیدستی . ـ سبکباران نجات یافتند و گرانباران به هلاکت در افتادند. ـ امام علی (ع) : با حق باشید تا نجات باشما باشد. ـ نجات و رهایی با ایمان همراه است . ـ نجات و رستگاری در سه چیز است :پایبندی به حق , دوری از باطل و سوار شدن برمرکب جدیت . ـ در تـرغـیـب بـه زهـد و بـی اعتنایی به دنیا ـ :زمانی فرا می رسد که هیچ کس در آن زمان نجات نـمـی یـابـد, مـگـر مـؤمـن گـمـنـام و بـی نام ونشانی که اگر (در جمعی) حاضر باشد کسی او رانمی شناسد و اگر (از جمعی) غایب باشد کسی به جستجویش برنمی آید اینان چراغ های هدایتند. ـ مردم سه دسته اند : عالم ربانی ,دانشجوی در راه نجات و رستگاری و توده عوام . ـ در وصف اسلام ـ : خداوند آن را برای کسی که بدان چنگ در زند مایه امن و امان قرارداد و برای کسی که بدان در آید مایه سلامت وبرای کسی که تصدیقش کند موجب نجات . ـ بـر شـمـا بـاد کـتـاب خدا, زیرا که آن ریسمانی محکم است و نوری روشنگر و شفایی (و دارویی) سودمند و آبی که تشنگی رامی زداید و برای آن کس که بدان چنگ زند,مایه مصونیت از خطاست و برای کسی که بدان بیاویزد

موجب رهایی . ـ دیـن را پناهگاه خود گردان و عدالت را شمشیر خویش تا از هر بدی برهی و بر هردشمنی چیره آیی . ـ امـام حـسـن (ع) : بر امیر المؤمنین (ع)وارد شدم دیدم که , بر اثر ضربت پسر ملجم , درحال جان دادن اسـت بـیـتـابـی کردم به من فرمود :آیا بیتابی می کنی ؟ عرض کردم : با این حالی که از شما مشاهده می کنم چگونه بیتابی نکنم ؟ . فـرمـود : آیـا چـهـار خـصـلـت بـه تو بیاموزم که اگرآن ها را مراعات کنی به نجات دست یابی و اگـرفـروگـذاری هـر دو سـرای را از دسـت دهی ؟ فرزندم , هیچ ثروتی بزرگتر از خرد نیست و هـیـچ فـقـری چون نادانی نیست و هیچ تنهایی ووحشتی بدتر از خودپسندی نیست و هیچ عیشی خوشتر از خوشخویی نیست . ـ امـام عـلـی (ع) : اگر طالب نجات هستید, غفلت و سرگرمی را دور افکنید و به کوشش و جدیت چنگ در زنید. ـ پـیامبر خدا(ص) : سه چیز عامل نجات است : زبانت را نگه داری , بر گناهت بگریی و در خانه ات بنشینی . ـ امـام سـجـاد(ع) : سـه چیز عامل نجات مؤمن است : نگه داشتن زبانش از مردم و ازغیبت کردن آن هـا, مـشـغـول سـاختن خود به آن چه برای آخرت و دنیایش سودمند است و بسیار گریستن بر گناهانش . ـ امام صادق (ع) : عوامل نجاتبخش عبارتند از : اطعام کردن , سلام گفتن به همگان و نماز خواندن در شب هنگام که مردم خفته اند. ـ امام علی (ع) : رستن با راستی همراه است . ـ هر که تنهایی گزید, نجات یافت . ـ امام سجاد(ع) : رهیده ترین شما ازعذاب خدا, ترسانترین شما از خداست . ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : چه بسیار خردمندی که درباره کار خود خداپسندانه می اندیشد,اما در نظر مـردم حقیر است و از زیبایی ظاهری بی بهره و فردا (ی قیامت) نجات می یابد و چه بسیار آدم های خوش صحبت زیباروی بلند مرتبه که فردای قیامت به هلاکت در می افتند. ـ در پـاسـخ بـه ایـن سـؤال کـه رهـایـی در چیست ؟ ـ : زبانت را نگه دار و درخانه ات بنشین و بر گناهانت گریه کن . ـ امـام عـلی (ع) : از آن چه که تو برایش باقی نمی مانی (یعنی دنیا) چیزی را که برایت باقی می ماند (یعنی کار خیر و ثواب)برگیر و برای سفر خویش آماده شو و چشم به آذرخش رهایی بدوز و جهاز بر پشت اشتران چالاک بند.

آنان که رهایی نمی یابند.

ـ امام صادق (ع) : من برای کسانی ازاین امت که حق (و مقام) ما را بشناسند امیدرستن دارم , مگر برای سه نفر : دولتمردستمگر, کسی که از هوای نفس خود پیروی کند و کسی که آشکارا دست به گناه زند. ـ امام علی (ع) : کسی که به حق عمل نکند, هرگز نمی رهد. ـ کسی که دین ندارد, نجات نمی یابد. ـ هرکه را شکیبایی نرهاند, ناشکیبی نابودش کند.

دشواری و آسانی نجات .

ـ امـام علی (ع) : آن گاه که روح مؤمن به آسمان بالا رود فرشتگان تعجب کنند وگویند : شگفتا! چگونه از سرایی که نیکان در آن تباه شدند, نجات یافت . ـ امـام صـادق (ع) : به خدا سوگند که شما درتاریکی های زمین می درخشید به خدا قسم که اهل آسمان در تاریکی های زمین شما رامی بینند, همان گونه که شما ستارگان درخشان را در آسمان مـی بـینید اهل آسمان به یکدیگر می گویند : فلانی ! تعجب است ,چگونه فلانی به این مقام رسیده اسـت ؟ وایـن فـرمـوده پدر من است : به خدا قسم از این که کسی هلاک شود تعجب نمی کنم که چراهلاک شد, بلکه اگر کسی نجات یابد تعجب می کنم که چگونه نجات یافته است . ـ امام سجاد(ع), چون این سخن حسن بصری را شنید : اگر کسی هلاک شود جای تعجب ندارد که چـرا هـلاک شده است , بلکه اگر کسی نجات یابد تعجب دارد که چگونه نجات یافته است , فرمود : امـا مـن می گویم :اگر کسی نجات یابد جای تعجب ندارد که چگونه نجات یافته است , بلکه اگر کسی هلاک شود جای تعجب دارد که با وجودرحمت گسترده خداوند چگونه به هلاکت در افتاده است !. کنترل شد.

علم نحو.

(2).
ـ ابـو الاسود دؤلی ((9)) : خدمت علی بن ابی طالب رسیدم دیدم سرش را پایین انداخته ودر حال تفکر است عرض کردم : به چه می اندیشید ای امیر المؤمنین ؟ فرمود: در این شهر شما شنیدم کسی قـرآن را اشـتباه می خواندلذا تصمیم گرفتم درباره اصول و مبانی زبان عربی نوشته ای تهیه کنم عرض کردم : اگر این کار را بکنید ما را زنده کرده اید و این زبان را درمیان ما ماندگار ساخته اید. سـه روز بـعد که خدمت رسیدم , نوشته ای به من داد که در آن آمده بود : بسم اللّه الرحمن الرحیم زبان به طور کلی از سه عنصر تشکیل شده است : اسم و فعل و حرف اسم آن است که از مسمی خبر می دهد و فعل آن چیزی است که از حرکت (کار) مسمی خبر می دهد و حرف آن چیزی است که از معنایی خبر می دهد که نه اسم است نه فعل . سـپـس بـه من فرمود : تو این مطلب را دنبال کن و چیزهایی که به نظرت می رسد بر آن بیفزای و بدان ای ابوالاسود که اشیا سه گونه اند:آشکار و پنهان و چیزی که نه آشکار است و نه پنهان و میان علما درباره شناخت آن چه که نه آشکار است و نه پنهان اختلاف است . ابـوالاسـودمـی گـوید: من مطالبی را جمع آوری کردم و به عرض آن حضرت رساندم از آن جمله حـروف نـاصـبه بود که این ها را اسم بردم :ان , ان , لیت , لعل و کان اما لکن را نام نبردم امام به من فرمود : چرا آن را کنار گذاشته ای ؟ عرض کردم : آن را از حروف ناصبه به شمار نیاورده ام فرمود : چرا, آن هم جز این حروف است وحضرت آن را بر آن حروف افزود. ـ صـعـصـعـة بـن صـوحـان : عربی بادیه نشین خدمت علی بن ابی طالب آمد و عرض کرد : یاامیر المؤمنین , این کلمه را چگونه می خوانی :((لا یاکله الا الخاطون)) (آن (چرکابه دوزخ) راجز گام زنـنـدگـان نمی خورند)؟ زیرا به خدا قسم که همگان قدم می زنند و راه می روند علی (ع)تبسمی کرد و فرمود : ((لا یاکله الا الخاطئون))(آن را جز گنهکاران نمی خورند) بادیه نشین عرض کرد : درسـت فرمودی ای امیر مؤمنان ,براستی که خداوند بنده خود را وا نمی گذاردعلی (ع)سپس رو بـه ابـوالاسـود دؤلی کردوفرمود: غیر عربها تماما به دین (اسلام) درآمده اند بنابراین , چیزی برای مـردم وضـع کـن تابه واسطه آن صحیح صحبت کنند حضرت سپس برای ابوالاسود علایم رفع و نصب و جر رارسم کرد.

اعراب دادن اعمال .

ـ امام علی (ع) : شما به اعراب دادن کرده ها نیازمندترید تا به اعراب دادن گفته ها ((10)) . ـ امام صادق (ع) : گاهی اوقات مردی رامی بینی که خطیبی زبردست و سخنور است و دریک لام یا واو خطا نمی کند, اما دلش از شب تارسیاهتر است و گاهی اوقات مردی را می بینی که نمی تواند حرف دلش را به زبان بیاورد, لیکن دلش مانند چراغ می درخشد. ـ مـردی بـه امـام عـلـی (ع) عـرض کـرد :بـلال شروع کرد به اشتباه سخن گفتن و مردی به او مـی خـندید حضرت فرمود : ای بنده خدا,مقصود از اعراب کلام , درست و صحیح ساختن آن است بـرای درسـت و پـیراسته کردن اعمال چه سود که فلان کس سخنانش با اعراب و درست باشد, اما اعمالش دچار زشت ترین لحن و خطاباشد؟ و بلال را چه زیان که در گفتارش , لحن وخطا باشد, اما اعمالش کاملا درست و پیراسته باشد؟ . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـمانا مرد غیر عرب از امت من قرآن را با زبانی عجمی (غیر عربی یاعربی شکسته بسته و بدون مراعات اعراب وتجوید و محسنات قرائت) می خواند و فرشتگان آن را به زبان عربی (به پیشگاه خدا) بالا می برند.

نکوهش غرق شدن در تحصیل علم نحو.

ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه در تحصیل علم نحو غرق شود, خشوع (و فروتنی) از او سلب گردد. ـ هرکه در تحصیل زبان عربی مستغرق شود, خشوع و فروتنی از او سلب گردد. پشیمانی .

آن چه آدمی را از پشیمانی در امان می دارد.

ـ امام علی (ع) : اندیشیدن پیش ازپرداختن به کار (آدمی را) از پشیمانی ایمن می گرداند. ـ کسی که کمتر دلبسته شود, به سلامت ماند, کسی که زیاد دلبسته شودپشیمان شود. ـ امام صادق (ع) : در هر کاری , پیش ازآن که بدان مبادرت ورزی و بعد پشیمان شوی , درنگ کن تا راه ورود و خروج آن رابشناسی (بدانی از کجا آغازش کنی و چگونه به پایانش رسانی).

آن چه پشیمانی به بار می آورد.

ـ امام علی (ع) : انسان به آن چه (برای آخرتش) پیش فرستاده است برسد و برآن چه از خود بر جای گذاشته باشد پشیمان گردد. ـ امام صادق (ع) : کسی که به نیکی راغب نباشد به پشیمانی گرفتار آید. ـ امام عسکری (ع) : هرکه خوبی بکاردشادمانی بدرود و هرکه تخم بدی بیفشاند,پشیمانی درو کند. ـ امام علی (ع) : ثمره تفریط پشیمانی است و ثمره دور اندیشی سلامت . ـ امام صادق (ع) : سه چیز پشیمانی درپی دارد : به خود بالیدن , فخر فروشی وچیره جویی بر دیگران . ـ امام علی (ع): مخالفت کردن با شخص خیرخواه دلسوزفهمیده کارآزموده , حسرت به بار می آورد و پشیمانی در پی دارد. ـ سخت ترین پشیمانی و بیشترین سرزنش دامنگیر کسی می شود که عجول وشتابزده است و وقتی کار از کار گذشت تازه به سر عقل می آید. ـ بدانید که شرایع دین یکی است وراه هایش راست است هر که این راه ها را درپیش گیرد, به مقصد برسد و سود برد و هرکه از آن ها باز ماند, گمراه و پشیمان شود. ـ در نامه ای به معاویه ـ : بترس از روزی که هرکس فرجام کار خویش را پسندیده یابد در آن روز نکوحال باشد و هرکس زمام اختیار خویش را به دست شیطان سپارد و باوی نستیزد, به پشیمانی گرفتار آید. ـ در وصف غافلگیر شدگان مرگ ـ :به یاد می آورد اموالی را که گرد آورده و دربه دست آوردن آن ها چشمش را بر هم نهاده (و از هر راهی فراهم آورده است) اواز آن چه که در هنگام مرگ برایش آشکارگشته است , انگشت ندامت به دندان می گزد. ـ از خداوند سبحان مسالت داریم که ما وشما را در زمره کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنان را سرمست نمی سازد و هیچ هدفی از طاعت پروردگار بازشان نمی داردو بعد از مرگ گرفتار پشیمانی و اندوه نمی شوند.

پشیمانی قیامت .

قرآن :. ((و اگر برای هر کسی که ستم کرده است , آن چه درزمین است می بود قطعا آن را برای (خلاصی و) بـاز خـریـدخـود مـی داد و چون عذاب را ببینند پشیمانی خود راپنهان دارند و میان ایشان به عدالت داوری شود و برایشان ستم نرود)). ـ پـیامبر خدا(ص) : ای پسر مسعود,کارهای شایسته و اعمال خیر, بسیار به جای آر, زیرا نیکوکار و بـدکـار هـر دو پـشیمان می شوند نیکوکار می گوید : ای کاش نیکی های بیشتری انجام می دادم و بدکارمی گوید : کوتاهی کردم مؤید این مطلب سخن خدای متعال است که می فرماید :((سوگند می خورم به نفسی ملامتگر)). ـ هـیـچ کـس نـیست که بمیرد مگراین که گرفتار پشیمانی می شود اگر نیکوکارباشد از این که بـیشتر کار نیک انجام نداده است پشیمان می شود و اگر بدکار باشد از این که دست از بدکاری بر نداشته است پشیمان می گردد. ـ بدترین پشیمانی , پشیمانی روزرستاخیز است . ـ امـام عـلی (ع) : با مشاهده هول وهراس های قیامت , پشیمانی کوتاهی کنندگان (در عمل) زیاد می شود.

نذر.

نذر.

قرآن :. ((آن گاه که زن عمران گفت : پروردگارا, آن چه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزاد شده (از مشاغل دنیا و وقف عبادت و خدمت به تو) باشد پس , از من بپذیر که توشنوای دانایی)). ((و هـر نـفـقـه ای را کـه انفاق , یا هر نذری را که عهدکرده اید, قطعا خداوند آن را می داند و برای ستمکاران هیچ یاوری نیست)). ((به نذر خود وفا می کنند و از روزی که گزند آن فراگیر است , می ترسند)). ـ امام باقر(ع) ـ درباره آیه ((به نذر خودوفا می کنند)) ـ : حسن و حسین (ع) در زمانی که خردسال بودند, بیمار شدند رسول خدا به همراه دو نفر دیگر به عیادت آن ها رفت یکی از آن دو مرد گفت : ای ابـا الـحـسـن , کـاش برای این دوطفل خود نذری می کردی تا خداوند شفایشان دهد علی (ع) فرمود : برای سپاسگزاری ازخدای عزوجل سه روز روزه می گیرم فاطمه (ع)و کنیز آن ها فضه نیز همین حرف را زدند پس ,خداوند بر آن دو لباس عافیت پوشاند و آن هاروزه گرفتند. ـ در مـجمع البیان آمده است : شیعه و سنی روایت کرده اند که آیات ((ان الابرار یشربون ـ تاآیه ـ و کـان سعیکم مشکورا)) در سوره هل اتی درباره علی و فاطمه و حسن وحسین (ع) و کنیزآن ها به نام فضه نازل شده است این مطلب ازابن عباس ومجاهد و ابو صالح روایت شده است . (داسـتـان طولانی است) و خلاصه اش بدین شرح است که آن ها (ابن عباس و) گفته اند :حسن و حـسـیـن (ع) بـیمار شدند و جد آن هارسول خدا(ص) با عده ای از بزرگان عرب به عیادت ایشان رفـتـند و گفتند: ای ابا الحسن , کاش برای این دو فرزندت نذری می کردی علی (ع)نذر کرد که اگـر خـداونـد سـبحان آن ها را شفا بخشدسه روز روزه بگیرد فاطمه (ع) و فضه نیز چنین نذری کـردند حسن و حسین (ع) بهبود یافتند,اما آن ها چیزی در بساط نداشتند لذا علی (ع)سه صاع جو از یـک نـفـر یهودی قرض کرد ـروایت شده که حضرت این مقدار جو را از اوگرفت و در برابر آن تـعهد کرد که برایش مقداری پشم بریسد ـ جوها را نزد فاطمه (ع)آورد و فاطمه (ع) یک صاع آن ها را آرد کـرد ونـان پـخـت پـس از آن کـه علی (ع) نماز مغرب راخواند, فاطمه (ع) نان را جلو آن ها گـذاشـت (تـاافـطار کنند) در این هنگام مسکینی آمد و چیزی خواست آن ها نان را به او دادند و خودشان جزآب چیزی نچشیدند. روز دوم یک صاع دیگر برداشت و آردکرد و نان پخت و آن را مقابل علی (ع) گذاشت ناگاه یتیمی بر در خانه پیدا شد و غذایی طلبیدآن ها آن نان را به او دادند و خودشان جز آب چیزی نچشیدند. روز سـوم , فـاطـمـه (ع) یک صاع باقیمانده رابرداشت و آرد کرد و نان پخت و آن رامقابل علی (ع)

گـذاشـت نـاگهان اسیری بر در خانه ظاهرشد و غذایی خواست و آنان آن نان را نیز به اودادند و خود جز آب چیزی نچشیدند. روز چهارم که نذر خود را ادا کرده بودند,علی (ع) با حسن و حسین (ع) با حالت ضعف وناتوانی نزد رسـول خدا(ص) آمدند رسول خدا(ص) به گریه افتاد در این هنگام جبرئیل سوره هل اتی را فرود آورد. ـ ابن عباس : حسن و حسین بیمار شدند ورسول خدا(ص) با عده ای از مردم به عیادت آن ها رفتند آن عـده گـفتند : ای ابا الحسن , کاش برای (بهبودی) فرزندانت نذری می کردی علی و فاطمه و فـضه , کنیز آن ها, نذر کردند که اگربیماریشان شفا یافت سه روز روزه بگیرند حسن و حسین (ع) بـهـبـود یـافـتند, اما آن ها چیزی دربساط نداشتند لذا علی (ع) از یک نفر یهودی اهل خیبر به نام شـمـعـون سـه صاع جو قرض گرفت فاطمه (ع) یک صاع آن را آرد کرد وپنج قرص نان , به تعداد اعـضـای خانواده , پخت ودر برابر آن ها نهاد تا افطار کنند در این هنگام سائلی بر در خانه ایستاد و گفت : سلام بر شما ای اهل بیت محمد مسکینی مسلمان هستم , مراغذایی دهید خداوند شما را از غذاهای بهشت سیر گرداند همگی غذای خود را به او دادند و آن شب را با نوشیدن مقداری آب به سـر بردند روزبعد نیز روزه گرفتند چون وقت افطار رسید وغذا را در برابر خود نهادند, یتیمی از راه رسـیداین بار نیز همگی غذای خود را به او دادند شب سوم نیز اسیری آمد و باز آن ها همین کار راکردند. صـبح روز بعد (روز چهارم) علی (ع) دست حسن و حسین را گرفت و نزد رسول خدا(ص)رفتند چشم پیامبر به آن ها افتاد و دید از شدت گرسنگی مانند جوجه به خود می لرزند فرمود :چه سخت اسـت بر من این حالتی را که در شمامی بینم ! پیامبر با آن ها (به طرف خانه علی (ع))به راه افتاد و دید فاطمه در محراب است وشکمش به پشتش چسبیده و چشمانش گودافتاده است حضرت از مـشـاهـده این وضع ناراحت شد در این هنگام جبرئیل فرود آمد وگفت : بگیر ای محمد, خداوند درباره خانواده ات به تو تهنیت گفته است سپس سوره (هل اتی) را برای او قرائت کرد.

کراهت واجب کردن چیزی برخود.

ـ امام باقر یا امام صادق (ع) : بر خودت حق و حقوق واجب مگردان و در برابر سختی هاصبور باش . ـ اسحاق بن عمار به امام صادق (ع)عرض کرد که برای سپاسگزاری از خداوند خودرا متعهد کرده است که در سفر و حضر دو رکعت نماز بخواند, آیا می تواند آن دو رکعت را درسفر به هنگام روز بخواند؟ حضرت فرمود :آری سپس فرمود : من خوش ندارم که کسی چیزی را بر خود واجب گرداند عرض کردم :من آن دو رکعت را برای خدا به گردن خود قرارنداده ام , بلکه خودم , خود را متعهد کردم که برای سپاسگزاری از خدا دو رکعت نماز بخوانم و آن را بر خویش واجب نگردانیده ام در این صورت اگر بخواهم , می توانم نخوانم ؟ فرمود : آری .

روایاتی که می گوید نذر قضا و قدررا دفع نمی کند.

ـ پیامبر خدا(ص) اصحاب خود را ازنذر کردن نهی فرمود و گفت : نذر چیزی (از قضا و قدر) را بر نمی گرداند, بلکه درحقیقت به وسیله نذر چیزی از شخص بخیل بیرون کشیده می شود. ـ نیز در همین زمینه ـ : نذر چیزی راپس و پیش نمی کند, بلکه در حقیقت به واسطه نذر چیزی از انسان بخیل بیرون کشیده می شود. ـ باز در همین باره ـ : نذر نکنید, زیرادر برابر تقدیر کاری از نذر ساخته نیست ,بلکه در حقیقت به واسطه نذر چیزی ازچنگ شخص بخیل بیرون کشیده می شود. ـ نیز در همین زمینه ـ : نذر سودی به بار نمی آورد, بلکه در حقیقت به وسیله نذراز انسان بخیل چیزی بیرون کشیده می شود. توضیح . مازری می گوید : ممکن است علت نهی از نذرکردن این باشد که شخص نذر کننده به انجام نذر خودملتزم و متعهد می شود و در نتیجه آن را از روی کراهت و بدون نشاط به جا می آورد قاضی عیاض می گوید : احتمال دارد علت نهی آن باشد که ممکن است برخی افراد نادان گمان کنند که نذر آن چه رامقدر شده است دفع می کند و مانع تحقق امور مقدرمی شود لذا پیامبر(ص) از ترس این که مبادااشخاص نادان چنین باوری پیدا کنند, از نذر کردن نهی فرمود. مولف گوید : هیچ مانعی وجود ندارد که گفته شود نذر ـ همچون صدقه و دعا ـ قضای الهی را برمی گرداند در ابواب دعا گفتیم که حتی قضای حتمی و مبرم الهی نیز قابل دفع است احادیثی هم که دراین باب گفته شد ـ علاوه بر ضعیف بودن سند آن هاـ ظاهرشان با ظاهر قرآن کریم و روایتی که شیعه وسنی درباره نذر امیرالمؤمنین (ع) برای شفای بیماری حسنین (ع) آورده اند, منافات داردبنابراین , باید این احادیث را کنار گذاشت و به آن هااعتنایی نکرد, یا آن ها را به موارد خاصی , یا به آن چه در باب 3866 گذشت , حمل کرد.

نصیحت و خیرخواهی .

نصیحت و خیرخواهی .

قرآن :. ((پـیـام هـای پـروردگـارم را به شما می رسانم واندرزتان می دهم و چیزهایی از خدا می دانم که شمانمی دانید)). ((پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما خیرخواهی امین هستم)). ـ امام صادق (ع) : علی (ع) بنده ای خیرخواه برای خدای عزوجل بود و خداوندهم خیرخواه او شد و خدای عزوجل رادوست می داشت و خدا هم دوستدار اوگردید. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : خدای عزوجل فرمود: محبوبترین چیزی که بنده ام به وسیله آن مرا عبادت کرد, خیرخواهی (و خلوص)برای من است . ـ هـرکه به کار مسلمانان اهتمام نورزداز آنان نیست و هرکه صبح و شام خیرخواه خدا و رسول او و کتاب و امامش و توده مسلمانان نباشد, از آنان نیست . ـ به اصحاب خود ـ : دین , نصیحت وخیرخواهی است عرض کردیم : نصیحت وخیرخواهی برای چه کسی ؟ فرمود : برای خدا, برای کتاب او, برای پیامبر او, برای پیشوایان مسلمانان و برای توده آن ها. ـ با منزلت ترین مردم نزد خداوند درروزقیامت , کسی است که در راه خیرخواهی برای خلق او بیش از دیگران قدم بر دارد. ـ چـه کـسـی پنج چیز را به من تضمین می دهد تا من بهشت را برای او ضمانت کنم ؟ : خیرخواهی بـرای خدای عزوجل ,خیرخواهی برای رسول او, خیرخواهی برای کتاب خدا, خیرخواهی برای دین خداو خیرخواهی برای جامعه مسلمانان . ـ امام صادق (ع) : بر مؤمن واجب است که درحضوروغیاب مؤمن خیرخواه او باشد. ـ امام علی (ع) : کسی که خیرخواهی نکند, دوستی را خالص نگردانیده است . ـ امـام صـادق (ع): برشما باد خیرخواهی برای خدا نسبت به خلق او, زیرا هرگزخداوند را با عملی بهتر از این کار ملاقات نخواهی کرد. ـ پـیـامبر خدا(ص) : عابدترین مردم ,بی غل و غش ترین و پاکدلترین آن ها نسبت به همه مسلمانان است . ـ امام علی (ع) : برادرت را خالصانه نصیحت کن , خواه آن نصیحت خوشایندباشد یا ناخوشایند. ـ خیرخواهی (و یکرنگی) خود رانثار دوستت کن و کمک و یاریت را نثارآشنایانت و خوشرویی ات را نثار همه مردم . ـ خیرخواهی (و یکرنگی), محبت به بار می آورد. ـ خیرخواهی (و خلوص), دوستی به بار می نشاند. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : هر یک از شما همان گونه که خیرخواه خود است , باید خیرخواه برادرش نیز باشد. ـ امام علی (ع): خیرخواهی (ویکرنگی)از خصلت های بزرگواران است . ـ مؤمن , غریزه اش خیرخواهی (ویکرنگی) است . ـ امام صادق (ع) : مؤمن برادر مؤمن است , حق دارد او را نصیحت کند. ـ امـام عـلی (ع) : ای مردم , شما را بر من حقی است و مرا نیز بر شما حقی است حق شما بر من این اسـت کـه خـیرخواهتان باشم وحق من بر

شما این است که به بیعت خودوفادارباشید ودر حضور وغیاب خیرخواهی کنید. ـ امـام وظیفه ای جز آن چه پروردگارش به دوش او نهاده است , ندارد : جدیت درموعظه (مردم) و کوشش در راه خیرخواهی . ـ از جمله حقوق واجب خداوند برمردم این است که با تمام توان خودخیرخواهی کنند و در راه برپا داشتن حق میان خود, همکاری نمایند. ـ دربـاره یـاران شـایـسـتـه و درسـتـکـارخود, فرمود : شمایید یاوران حق و برادران دینی پس با خیرخواهی و ارشادی خالی ازغل و غش , مرا یاری دهید.

حق نصیحت کننده و نصیحت خواه .

ـ امام سجاد(ع) : حق کسی که از تونصیحت می خواهد این است که او رانصیحت کنی و این کار را بـا مـهـربانی وملایمت انجام دهی و حق کسی که نصیحت می کند این است که در برابرش فروتن ومـلایـم بـاشی و به سخنش گوش بسپاری اگرسخنی به صواب گفت خدای عزوجل راسپاس گـویی و اگر نادرست گفت , با اومهربان باشی و (به داشتن سؤ نیت)متهمش نگردانی و او را به خـطـا (و نـه عـمد)نسبت دهی و به خاطر این خطا مؤاخذه اش نکنی , مگر این که در خور اتهام و بدگمانی باشد, در این صورت به هیچ وجه به سخنان او اعتنا مکن . ـ امام علی (ع) : کسی که تو را نصیحت می کند, دلسوز توست , به تو خوبی می کند,به عواقب کار تو می اندیشد, و کاستی هایت را جبران می نماید بنابراین , اطاعت از اوموجب هدایت توست و مخالفت با او مایه تباهی و زیانت . ـ در نامه ای به مردم بصره ـ : من ارزش آن کس از شما را که در راه فرمانبرداری گام بردارد و حق آن کس را که خیرخواه است می شناسم .

نشانه شخص خیرخواه .

ـ پیامبرخدا(ص): نشانه شخص خیرخواه چهار چیز است : به حق قضاوت می کند و ازخود به دیگران حق می دهد, برای مردم همان می پسندد که برای خود می پسندد و به (حق) هیچ کس درازدستی نمی کند. ـ امام علی (ع) : در خیرخواهی انسان همین بس که از آن چه برای خود نمی پسندد(دیگران را نیز) نهی کند. ـ امام صادق (ع) : خیرخواهی (وارشاد)از حسود محال است . ـ امـام عـلـی (ع) : انسان فرومایه هیچ کس را نصیحت نمی کند مگر از روی طمع یاترس و هرگاه طمع و ترس او از بین برود به ماهیت خودش بر می گردد. ـ گاهی اوقات شخصی که خیرخواه نیست , خیرخواهی (و ارشاد) می کند و(برعکس) کسی که از او نصیحت خواسته می شود دغلکاری و خیانت روا می دارد. ـ امام سجاد(ع) : نصیحت زیاد باعث بدبینی و تهمت می شود. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در نامه خود به مالک اشتر ـ : سخن شخص سعایت کننده را زودباور مکن , زیرا کسی که سعایت می کنددغلکار است , هرچند چهره خیرخواهان رابه خود بگیرد.

خیرخواهترین مردم .

ـ امام علی (ع) : خیرخواهترین مردم کسی است که نسبت به خودش خیرخواهترو در برابر پروردگارش مطیعتر باشد. ـ خیرخواهترین مردم نسبت به خودفرمانبردارترین آنان از پروردگار خویش است و خیانتکارترین آنان نسبت به خودکسی است که در برابر پروردگارش نافرمانتر باشد. ـ خیرخواهترین شما نسبت به خودش کسی است که از همه بیشتر مطیع پروردگارش باشد و خیانتکارترین شما باخودش کسی است که از همه بیشتر نافرمانی پروردگارش کند. ـ کسی که خیرخواه خویشتن باشد,شایستگی خیرخواه بودن نسبت به دیگران را دارد و کسی که به خودش خیانت ورزد بادیگران خیانتکارتر است . ـ امام صادق (ع) : هیچ بنده مسلمانی به خاطر خدا خیرخواه نفس خود نشد و حق را از نفس خویش و برای آن نگرفت مگراین که دو نعمت به او داده شد : رزقی ازجانب خدای عزوجل که او را کفایت کند وخشنودی و رضایتی از خدا که وی را نجات بخشد. ـ امام علی (ع) : کسی که تو را به اصلاح نفست فرمان دهد, شایسته ترین کسی است که از او اطاعت کنی . ـ ما مردمانی شیواتر, خیرخواه تر وخوبروتریم .

کسانی که نصیحت بردار نیستند.

قرآن :. ((و اگـر بخواهم شما را اندرز دهم , در صورتی که خدابخواهد شما را گمراه کند, اندرز من شما را سودی نمی بخشد او پروردگار شماست و به سوی اوبازگردانیده می شوید)). ـ امام علی (ع) : چگونه از نصیحت سودبرد کسی که از فضیحت لذت می برد؟ . ـ کسی را که از خرد بی بهره است خیرخواه خود مگیر و از او نصیحت مپذیر وبه کسی که بی اصل و نـسـب است اعتمادمکن , زیرا کسی که از عقل بی بهره باشد به جای نصیحت ندانسته به تو خیانت می کند وکسی که بی اصالت است به جای آن که اصلاح کند ندانسته خرابی و فساد به بارمی آورد.

پذیرش نصیحت .

ـ امـام عـلی (ع) : از موعظه های خداوندپند بگیرید و نصیحت خدا را بپذیرید وبدانید که این قرآن نـصـیـحـت کـننده ای است که خیانت روا نمی دارد در برابرنفس هایتان از آن راهنمایی بخواهید, وافـکـاری را کـه بـرخلاف قرآن دارید متهم سازید (نه قرآن را) و خواهش های مخالف آن را که در وجود شماست خیانتکار بدانید. ـ ای مردم , کسی که از خداخیرخواهی (و ارشاد) طلبد کامیاب خواهد شد. ـ به ریسمان خدا چنگ درزن و ازآن راهنمایی و نصیحت بخواه . ـ نصیحت (و ارشاد) را از کسی که آن را به شما هدیه می کند بشنوید و آن را باجان و دل بپذیرید. ـ دلـسـوزترین مردم نسبت به تو کسی است که در راه اصلاح نفست به تو بیشترياری رساند و تو را در دینت بیشتر نصیحت کند. ـ خـوشـا بـه حال کسی که از آن که او رانصیحت می کند اطاعت نماید و از گمراهی که وی را به هلاکت می افکند دوری کند. ـ البته شما نصیحت شده اید, پس نصیحت را بپذیرید و به شما بینش و بصیرت داده شده است پس بینا باشید و راهنمایی شده اید, پس راه راست را در پیش گیرید. ـ باید محبوبترین مردم نزد تو,شخص دلسوز خیرخواه باشد. ـ هرکه از پذیرفتن نصیحت سرباززند, هلاک گردد. ـ هر که از شخصی که او را نصیحت و خیرخواهی می کند نافرمانی کند, دشمن خود را کمک کرده است . ـ کسی که تو را نصیحت می کند,بی گمان تو را کمک کرده است . ـ کسی که نصیحت بپذیرد, از رسوایی در امان ماند. ـ یکی از بزرگترین توفیق ها به گوش گرفتن نصیحت است . ـ کسی که تو را به خودسازی فرمان دهد سزاوارترین کسی است که اطاعتش کنی . ـ کـسـی که به نصیحت کننده رو(ی دل)کند از زشتی روی گرداند, کسی که نصیحت کننده (و خیرخواه) را مغرض شمارد زشتی او را فرو پوشاند. ـ کـسـی که از نصیحت نصیحتگر روی گرداند در آتش نیرنگ دشمنی که به ظاهردم از دوستی می زند بسوزد. ـ تـلـخـی نـصیحت سودمندتر از شیرینی غل و غش است (سخنانی که به ظاهر شیرین و خوشایند است اما آمیخته با غرض ورزی و ناخالصی است). ـ زنهار, نصایح نصیحت کننده را ردمکن و به کسی که تو را راهنمایی می کندگمان غرض ورزی و خیانت مبر. ـ در مـردمـی کـه نـه خـود نصیحت کننده هستند و نه نصیحت کنندگان را دوست دارندخیری نیست . ـ امـام بـاقـر(ع) : از کـسـی کـه تو رامی گریاند اما خیرخواه توست پیروی کن واز کسی که تو را می خنداند اما نسبت به توغل و غش دارد پیروی مکن .

انصاف .

انصاف .

ـ امام علی (ع) : انصاف برترین فضایل است . ـ نظام و رشته دین دو خصلت است :انصاف داشتن و همدردی با برادران . ـ انصاف داشتن برترین خصلت هاست . ـ بزرگترین ثواب , ثواب انصاف است . ـ انصاف زیور زمامداری است . ـ انصاف داشتن , محبت و دوستی رادوام می بخشد. ـ انصاف , دل ها را الفت می بخشد. ـ انصاف , اختلافات را از بین می بردو موجب الفت و همبستگی می شود. ـ انصاف خصلت بزرگان است . ـ انصاف مایه آسایش است . ـ تاج مرد عزت نفس اوست و زیوراو انصافش . ـ با رعایت انصاف است که پیوندهادوام می یابد. ـ کسی که انصاف (و عدالت) به خرج ندهد, خداوند قدرت را از او بگیرد. ـ هرکه انصافش زیاد باشد, جان هابه عادل بودن او گواهی دهند. ـ انصاف داشتن , باعث افزایش دوستان می گردد. ـ آدم منصف دوستان و دوستداران زیادی دارد. ـ شخص با انصاف بزرگوار است ,شخص ستمگر و حق کش فرومایه است . ـ کمتر پیش می آید که زبان در نشردادن زشتی یا نیکی (کسی) انصاف به خرج دهد. ـ زکات قدرت , انصاف است . ـ با دیگر مردم به انصاف رفتار کن وبا مؤمنان به ایثار.

عدالت و انصاف .

ـ امام باقر(ع) : هيچ عدالتى چون انصاف نيست . ـ امام على (ع) : از عدالت است كه درقضاوت انصاف به خرج دهى و از ظلم وحق كشى دورى كنى . ـ درباره آيه ((همانا خداوند به عدل و احسان فرمان مى دهد)) ـ : عدل , انصاف دادن است و احسان , دست بخشش گشودن .

تشویق به رعایت انصاف با کسی که انصاف ندارد.

ـ امام صادق (ع) : دعوت کردن برادران به رعایت انصاف , از انصاف به دور است . ـ امـام عـلـی (ع) : مـؤمـن (حتی) با کسی که نسبت به او انصاف به خرج نمی دهد, باانصاف عمل می کند. ـ عادلترین مردم کسی است که درحق ستم کننده اش با انصاف عمل کند. ـ از فضیلت مرد است که از خودانصاف به خرج دهد و به کسی که به او بدی کرده است خوبی کند. ـ ظالمانه ترین روش آن است که ازمردم انصاف بخواهی , اما خودت با آنان به انصاف رفتار نکنی .

دادخواهی از خود.

ـ امام علی (ع) : اوج انصاف این است که انسان با خودش انصاف ورزد. ـ برترین ایمان این است که آدمی از خودش دادخواهی کند (و حق دیگران رااز خودش بستاند). ـ دادگرترین و با انصافترین مردم کسی است که بی آن که پای داور دیگری درمیان باشد از خودش دادخواهی کند.

ـ پیامبر خدا(ص) : سه چیز است که این امت آن ها را بر نمی تابد : سهیم کردن برادر(دینی) در مال خود, انصاف به خرج دادن بامردم و همیشه به یاد خدا بودن . ـ امام علی (ع) : دادخواهی از خودهمانند دادگری در زمامداری است . ـ اگر از خودت دادخواهی کنی (ونسبت به دیگران انصاف به خرج دهی)خداوند تو را (به خویشتن) نزدیک گرداند. ـ امام صادق (ع) : هرکه داد مردم را ازخود بستاند (و از جانب خود به آنان حق دهد) داوری او درباره دیگران مورد قبول واقع شود. ـ پیامبر خدا(ص) ـ در سفارش به ابن مسعود ـ : ای پسر مسعود, از جانب خود به مردم حق بده و با انصاف باش و نسبت به آنان خیرخواه و مهربان باش , زیرا اگر چنین بودی و خداوند بر مردم آبادیی که تو در آن به سر می بری خشم گرفت و خواست برآنان عذاب فرو فرستد, به تو نگاه می کند وبه خاطر تو به آن مردم رحم می کند خدای متعال می فرماید : ((و پروردگار تو (هرگز)بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش اصلاحگرند, به ستمی هلاک کند)). ـ کسی که به تهیدست کمک مالی کندو نسبت به مردم , از خود انصاف به خرج دهد چنین کسی مؤمن حقیقی است . ـ امام علی (ع) : بدانید که هرکس نسبت به مردم از خود انصاف به خرج دهد,خداوند جز بر عزت او نمی افزاید. ـ در خردمندی انسان همین بس که ازخود دادخواهی کند و انصاف به خرج دهد ودر انصافداری او همین بس که هرگاه حقیقت برایش روشن شد آن را بپذیرد. ـ امام باقر(ع) : خداوند را بهشتی است که جز سه گروه کسی وارد آن نشود : یکی ازآن

ها کسی است که درباره خودش به حق داوری کند. ـ امـام عـلـی (ع) : داد مـردم را از خـودت و خانواده ات و نزدیکانت و کسانی که به آن ها گرایش و علاقه داری , بستان و بادوست و دشمن به عدالت رفتار کن . ـ پـیـش از آن که از تو دادخواهی کنندتو خود از خویشتن دادخواهی کن , زیرا این کار منزلت تو را بالاتر می برد و پروردگارت را بیشتر خشنود می کند. ـ در نـامه ای به کارگزاران خود ـ : بامردم به انصاف رفتار کنید و در راه رفع نیازها و مشکلاتشان صبور باشید, زیرا شماخزانه داران مردم و کارپردازان امت ونمایندگان پیشوایان هستید. ـ در نامه خود به مالک اشتر ـ : آن چه را که برای تو حلال نیست از نفس خویش دریغ دار, زیرا دریغ داشتن از نفس ,واداشتن او به پیمودن راه انصاف است درآن چه دوست می دارد یا نمی پسندد. حـق خـدا و مـردم را از خـودت و خـویشان و نزدیکانت و هر رعیتی که مورد توجه وعلاقه توست , بستان , زیرا اگر چنین نکنی ستم کرده ای !. بـه کـار کـسـانـی از آنان که دستشان به تونمی رسد ـ همانان که به چشم نمی آیند ومردم آنان را کوچک و حقیر می شمارند ـرسیدگی کن و برای این کار فردی را که مورد اعتماد تو و خدا ترس و متواضع است بگمار تا مشکلات آنان را به گوش توبرساند آن گاه درباره آنان بدان گونه عمل کن کـه روزی که به دیدار پروردگار می روی عذرت پذیرفته باشد, زیرا این گروه از ملت به انصاف و دادگـری مـحتاجتر از دیگرانندپس با گزاردن حق هر یک از اینان درپیشگاه خدا عذر و حجتی داشته باش .

کسانی که داد خود نمی ستانند.

ـ امـام عـلـی (ع) : سـه گروهند که هرگز ازسه گروه داد خود نمی ستانند : خردمند ازنابخرد, نیکوکار از نابکار و بزرگوار ازفرومایه . ـ نیکوکاراز نابکارداد خودنمی ستاند,هیچ شخص دانا و فهمیده ای از نادان دادخود را نمی گیرد.

نگاه کردن .

چشم بلد دل است .

ـ امام علی (ع) : چشم ها پیشقراولان دل هایند. ـ چشم , قاصد دل است . ـ نگاه , بلد راه فتنه ها (و گناهان)است . ـ چشم جلودار فتنه ها (و گناهان)است . ـ چشم , جاسوس دل و قاصد خرداست . ـ نگاه انسان , بلد دل اوست . ـ دل , کتاب دیده است .

چشم ها دام های شیطانند.

ـ امام علی (ع) : چشم ها دام های شیطانند. ـ پیامبر خدا(ص) : از نگاه های زیادی بپرهیزید, زیرا که آن تخم هوس می پراکندو غفلت می زاید. ـ امـام علی (ع) : در بدن عضوی کم سپاس تر از چشم نیست پس , خواهش آن را برآورده نسازید که شما را از یاد خدای عزوجل باز می دارد. ـ کوری چشم بهتر از بسیاری نگاه هاست . ـ هرگاه چشم شهوت بین باشد, دیده عاقبت بینی دل کور شود. ـ امام صادق (ع) : ای پسر جندب ,عیسی بن مریم به یاران خود گفت : از نگاه کردن بپرهیزید, زیرا کـه آن بـذرشـهـوت در دل مـی کـارد و ایـن خـود برای به فتنه و گناه انداختن صاحب آن نگاه کافی است خوشا به حال کسی که دیده اش را دردل خویش قرار داد و آن را در چشم خودقرار نداد. ـ مـسـیـح (ع) : از نـگاه کردن به آن چه منع شده است بپرهیزید, زیرا که آن تخم شهوت ها و گیاه گناه است .

کسی که عنان نگاه خود را رها کند.

ـ امـام عـلـی (ع) : کسی که عنان چشم خود را رها کند, زندگی اش را به زحمت اندازد, کسی که نگاه هایش پیاپی باشدحسرت هایش بپاید. ـ هر که عنان چشم خود را رها کند,اندوهش بسیار شود. ـ هرکه چشم خود را رها کند, مرگ خود را فرا خواند. ـ بسا نگاهی که حسرتی به بار آورده است . ـ بسا نهال هوسی که از نیم نگاهی کاشته شده است . ـ بسا هوسی که از نیم نگاهی حاصل آمده است . ـ امام صادق (ع) : ای بسا نگاهی که حسرتی طولانی به بار آورده است .

کسی که چشم خود را پایین اندازد.

ـ امام علی (ع) : کسی که چشم خود راپایین اندازد, دلش را آسوده گرداند. ـ هرکه چشم خود را پایین اندازد,تاسف کمتر خورد و از نابودی در امان ماند. ـ فروهشتن چشم ها نیکو بازدارنده ای است از خواهش های نفسانی . ـ هرکه نگاه هایش پاک باشد,اوصافش نیکو شود. ـ پیامبر خدا(ص) : چشمان خود را (ازحرام) فرو بندید تا شگفتی ها بینید.

نکوهش نگاه های بیهوده .

ـ امـام عـلـی (ع) : هر سخنی که در آن یادخدا نباشد لغو است و هر سکوتی که بااندیشیدن همراه نباشد سهو است و هرنگاهی که در آن پند آموزی نباشد لهو است . ـ مؤمن هرگاه بنگرد عبرت می گیرد وهرگاه خاموش باشد می اندیشد و هرگاه سخن گوید یاد خـدا مـی کـند و منافق هرگاه بنگرد نگاهش بیهوده است و هرگاه خاموش باشد در سهو و غفلت است و هرگاه سخن گوید لغو و باطل به زبان آورد. ـ یحیی (ع) : مردن نزد من خوشتر ازنگاهی است که ضروری نباشد.

کسانی که نگاه کردن به آن ها عبادت است .

ـ پیـامبر خدا(ص) : نگاه کردن به عالم ,عبادت است , نگاه کردن به پیشوای دادگرعبادت است , نـگـاه کردن مهرآمیز به پدر ومادر عبادت است و نگاه کردن به برادری که به خاطر خدا دوستش داری , عبادت است . ـ نـگـاه کـردن بـه سه چیز عبادت است :نگاه کردن به روی پدر و مادر, نگاه کردن به قرآن و نگاه کردن به دریا.

تشویق به فروهشتن چشم .

قرآن :. ((به مردان با ایمان بگو : دیدگان خود را فرو نهند وشرمگاه هایشان را نگه دارند که این برای آنان پاکیزه تراست و خداوند به آن چه انجام می دهند آگاه است و به زنان با ایمان بگو : دیدگان خود را (از هـر نـامـحـرمی) فروبندند و شرمگاه هایشان را نگه دارند و زیورهای خود راجز آن چه پیداست آشکار نگردانند)). ـ امـام صـادق (ع) ـ درباره آیه ((به مردان با ایمان بگو که دیدگان خود را فرونهند)) ـ : هر آیه ای در قـرآن کـه در آن صـحـبـت از حـفـظ عـورت ها شده , مقصودحفظ آن ها از زناست مگر این آیه کـه مقصود حفظ آن ها از نگاه است بنابراین , برهیچ مرد با ایمانی روا نیست که به عورت برادر خود نگاه کند و بر هیچ زنی نیز حلال نیست که به عورت خواهر خود بنگرد. ـ امام باقر(ع) : جوانی انصاری درکوچه های مدینه به زنی برخورد ـ در آن ایام زن ها مقنعه خود را پشت گوش هایشان می بستند ـ به آن زن که از روبه رو می آمدخیره شد وقتی زن از او گذشت آن جـوان بـرگشت و از پشت سر به او نگاه می کرد و باهمین حال وارد کوچه ای ـ که امام از آن به نام کـوچـه بـنی فلان نام برد ـ شد و صورتش به استخوانی یا شیشه ای که در دیوار بود خوردو شکاف برداشت وقتی زن از او دور شد,نگاه کرد دید خون به سینه و لباسش می ریزد گفت : به خدا قسم , نـزد رسـول خـدا(ص) مـی روم و جـریـان را بـه عـرض ایـشـان مـی رسانم امام فرمود : آن جوان نزدپیامبر(ص) آمد چون رسول خدا(ص) اورا دید, فرمود : این چه وضعی است ؟ جوان موضوع را به اطلاع پیامبر رسانید در این هنگام جبرئیل (ع) این آیه را فرود آورد :((به مردان با ایمان بگو)). ـ رسول خدا(ص) مردی را که به عورت زن نامحرم نگاه کند لعنت فرمود. ـ امـام رضـا(ع) در پـاسـخ بـه یکی ازپرسش های محمدبن سنان , نوشت : نگاه کردن به موی زنان شـوهردار و دیگر زنان به این علت حرام شده است که باعث تحریک مردها می شود و این تحریک به فـسـاد وارتـکـاب اعمال حرام و ناشایست می انجامدهمچنین است چیزهایی که (به لحاظتحریک کـنـنـدگی) مانند مو باشد مگر درمواردی که خدای متعال فرموده است ((والقواعد من النسا)) نگاه کردن به موهای این گونه زنان اشکالی ندارد. ـ امـام کـاظـم (ع) ـ دربـاره آیه ((ای پدر, او(موسی) را اجیر کن , زیرا بهترین کسی که اجیر کنی شخصی است که نیرومند و امین باشد)) ـ : شعیب (ع) به دخترش فرمود :دخترکم , نیرومند بودن او را از بـرداشـتـن تـخـتـه سنگ فهمیدی , اما از کجا دانستی که امین است ؟ دختر شعیب گفت : پـدرجـان ,مـن پیشاپیش او به راه افتادم , اما او گفت :دنبال من بیا و هر جا که راه را

اشتباه رفتم مراراهنمایی کن , زیرا ما قومی هستیم که به پشت سر زنان نگاه نمی کنیم . ـ در نـقـلی دیگر آمده است : شعیب به دخترش فرمود : نیرومند بودن او را از آن جا دانستی که به تـنـهـایـی دلو آب را از چاه بالاکشید, امین بودن او را از کجا فهمیدی ؟ دخترش گفت : او به من گـفت : دنبال من بیاو راه را نشانم بده , زیرا ما از قومی هستیم که به پشت زنان نگاه نمی کنند از ایـن جـا دانـسـتـم که او از آن جماعتی نیست که به سرین زنان چشم می دوزند و این نشانه امانت ودرستکاری اوست . ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : برای هر عضوی ازاعضای آدمیزاد بهره ای از زناست , زنای چشم نگاه کردن است .

نگاه های دزدانه .

قرآن :. ((خدا نگاه های دزدانه و آن چه را که دل ها نهان می دارند, می داند)). ـ امـام عـلـی (ع) : (خـداوند) روزی های مردم را تقسیم فرموده و اثرها و کرده ها وشمار نفس ها و نگاه های دزدانه چشم ها وآن چه را که سینه ها نهان می دارند, می داند. ـ امـام صـادق (ع) ـ در پـاسـخ بـه سؤال ازآیه ((یعلم خائنة الاعین)) ـ : دیده ای که گاه انسان به چیزی طوری می نگرد که انگار به آن نگاه نمی کند! این است معنای نگاه های دزدانه . ـ در روز فتح مکه عثمان , عبداللّه بن سعد بن ابی سرح را که قبلا رسول خدا(ص)او را مهدور الدم دانـسـتـه و فرمان قتلش راصادر کرده بود, خدمت آن حضرت آورد تااز ایشان برای او امان بگیرد پـیـامـبر(ص)وقتی عثمان را دید از این که خواهش او رارد کند شرم کرد و مدتی خاموش ماند تا بـلکه یکی از مؤمنان آن مرد را بکشد اما چون خواهش مکرر عثمان را دید (و کسی هم اقدام به قتل عبداللّه نکرد) او را امان داد و به یاران خود فرمود : آیا در میان شماجوانمردی نبود که برخیزد و او را بـکـشـد؟ عـبـاد بـن بـشـر عرض کرد : ای رسول خدا, من مدام به چشمان شما می نگریستم و مـنـتـظـراشـاره شـما بودم تا او را بکشم پیامبر(ص)فرمود : پیامبران نگاه دزدانه (و زیرچشمی) نمی کنند.

موارد جواز نگاه کردن به زنان .

ـ امام صادق (ع) : نگاه کردن به موهای زنان تهامه و بادیه نشین و دهات و کفاراشکالی ندارد, چون اینان اگر نهی شوند به آن توجه نمی کنند. فـرمـود : و نـگـاه کردن به مو و بدن زن دیوانه و زن کم عقل , در صورتی که عمدی نباشد, مانعی ندارد. ـ پیامبر خدا (ص) : نگاه کردن به موهاو دست های زنان اهل ذمه حرام نیست .

کسی که چشمش را از حرام پرکند.

ـ پـیـامـبـر خدا(ص) : هر که چشم خود رااز حرام پرکند, خداوند در روز قیامت چشم او را از آتش پرگرداند مگر این که توبه کندو از عمل خود دست بردارد. ـ خشم خداوند عزوجل سخت است بر زن شوهرداری که چشم خود را از غیرشوهر خود یا از کسی که محرم او نیست پرکند.

فروهشتن چشم و حلاوت عبادت .

ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ مرد مسلمانی نیست که نگاهش به زنی بیفتد و چشم خودرا پایین اندازد مگر این که خدای متعال به اوتوفیق عبادتی دهد که شیرینی آن را در دل خویش بیابد. ـ نگاه کردن یکی از تیرهای زهرآلودابلیس است پس , هرکه از ترس خدا چشم خود را (از نامحرم) فرو بندد خداوند به اوایمانی عطا فرماید که حلاوت آن را در دلش بیابد. ـ امام صادق (ع) : نگاه کردن یکی ازتیرهای زهرآلود ابلیس است هرکه به خاطر خدای عزوجل و نه به خاطر غیر او,چشم خود را فرو بندد خداوند در پی آن ایمانی به او ارزانی دارد که مزه اش را بچشد. ـ پیامبر خدا(ص) ـ از قول پروردگارخود ـ : نگاه کردن , تیری از تیرهای زهرآلود ابلیس است هر که از ترس من آن را ترک کند در عوضش ایمانی به او دهم که حلاوت آن را در دل خویش بیابد. ـ هیچ مرد مسلمانی نیست که نگاهش به زیبایی های زنی بیفتد و چشم خود رافرود اندازد, مگر این که خداوند برای اوعبادتی پیش آورد که شیرینی آن را در دل خویش بیابد. ـ امام صادق (ع) : هرکه نگاهش به زنی بیفتد و چشم خود را به طرف آسمان کند یاآن را بر هم نهد, هنوز چشم برهم نزده خداوند از حورالعین به ازدواج او در آورد.

نگاه اول ناخواسته است ونگاه دوم عمدی .

ـ پیامبر خدا(ص) ـ به علی (ع) ـ : ای علی , نگاه اول حق توست و نگاه دوم به زیان توست نه به سود تو. ـ نیز به علی (ع) ـ : ای علی , برای تو دربهشت گنجی است و تو ذوالقرنین آن (بهشت یا این امت) هستی پس , نگاه اول راادامه نده , زیرا نگاه اول حق توست و دومی حق تو نیست . ـ از نگاه بعد از نگاه بپرهیز, زیرانگاه اول از آن توست و نگاه دوم به زیان توست . ـ نگاه اول ناخواسته است , نگاه دوم عمدی است و نگاه سوم ویران می کند. ـ امـام صـادق (ع) : نـگـاه اول از آن تـوسـت , نگاه دوم به زیان توست نه به سودتو و نگاه سوم مایه هلاکت است . ـ پـیامبر خدا(ص) : نگاه اول را با نگاه دوم دنبال مکن , زیرا اولین نگاه از آن توست و دومی به زیان توست . ـ جـریـر : از رسول خدا(ص) درباره نگاه ناگهانی سؤال کردم به من امر کرد که (درچنین موردی زود) چشمم را برگردانم . ـ امـام صـادق (ع) : نـگاه بعد از نگاه , بذرشهوت در دل می کارد و این خود برای به فتنه و به گناه کشاندن صاحبش کافی است . ـ امـام عـلـی (ع) : اولین نگاه شما به زن حق شماست , اما آن را با نگاه دوم دنبال نکنید واز فتنه و گناه برحذر باشید.

هر که زن زیبایی را ببیند.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : ای مـردم , بـدانـید که نگاه از شیطان است هرکه بر اثر نگاه ,تحریک شد با همسرش همبستر شود. ـ امـام علی (ع) : هرگاه فردی از شمازنی را دید و از او خوشش آمد, برود و باهمسر خود همبستر شود, زیرا نظیر آن چه دیده است در همسر خود او نیز هست شیطان را به دل خود راه ندهد و چشم خود رااز آن زن برگرداند اگر زن ندارد دو رکعت نماز بخواند و بسیار حمد خدا گوید و برپیامبر و آل او صـلوات فرستد و آن گاه ازخداوند مسالت کند که از فضل خویش عطایش فرماید خداوند از روی مهر و رافت خود نیاز او را برطرف خواهد ساخت .
ـ امام علی (ع) در میان اصحاب خودنشسته بود که زن زیبایی از کنارشان عبورکرد و یارانش چشم بـه او دوخـتـنـد, حـضـرت فرمود : دیدگان , این نرینگان آزمندانه می نگرد و این نگریستن باعث بـرانـگـیختن آنان می شود پس , هرگاه یکی از شما زنی رادید که نظر وی را به خود جلب کرد, با همسرخویش همبستر شود, زیرا آن زن نیز زنی همانند زن خود اوست . مـردی از خـوارج گفت : خدا این کافر رابکشد, چقدر داناست یاران حضرت از جاجستند که او را بکشند امام فرمود : آرام باشید, سزای دشنام , دشنام است , یابخشایش گناه ؟ .

آن چه به فروهشتن چشم کمک می کند.

ـ امام صادق (ع) : هیچ کس با چیزی چون فروهشتن چشم (از نامحرم و گناه)خود را حفظ نکرد, زیـرا چشم خود را ازنگاه به حرام های خدا باز نمی دارد مگر این که قبلا عظمت و جلال خداوند را در دل خویش مشاهده کند. از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)سؤال شد : برای فروهشتن چشم (از گناه) ازچه وسیله ای می توان کمک گرفت ؟ فرمود :با در نظر گرفتن قدرت خداوندی که برنهانی های تو آگاه است . ـ امـام عـلـی (ع), بـعـداز برشمردن طبقات مردم دنیا, به وصف مشتاقان خدا پرداخته می فرماید : (پنجم) مردانی چند باقی می مانند که یاد روز بازگشت (رستاخیز)دیدگانشان را (از دیدن حرام و لـذت هـای ایـن جـهـانـی) فـرو مـی پوشاند و ترس از روزمحشر اشک هایشان را جاری می سازد پس ,برخی از آنان از مردم گریزانند و برخی مقهور و ترسان و برخی خاموش و دهان بسته و برخی از روی اخلاص به دعا نشسته و برخی اندوهگین و دردمند. ـ در وصـف پـرهـیزگاران ـ : دیدگان خود را از آن چه خداوند بر آنان حرام فرموده فرو بسته اند و گوشهای خویش راوقف دانشی کرده اند که به حال آنان سودمنداست .

آن چه نور چشم را زیاد می کند.

ـ امـام کاظم (ع) : سه چیز نور چشم رازیاد می کند : نگاه کردن به سبزه , نگاه کردن به آب روان و نگاه کردن به صورت زیبا. ـ امام علی (ع) : بوی خوش , موجب انبساط خاطر است و نیز عسل و سواری ونگاه به سبزه زار.

مناظره .

مناظره .

ـ حـمـزه و مـحـمـد پـسران حمران : باجماعتی از دوستان جلیل القدر امام صادق (ع)خدمت آن حـضرت جمع شدیم حمران بن اعین نیز در میان ما بود ما غرق در بحث و مناظره شدیم و حمران ساکت بود و چیزی نمی گفت حضرت به او فرمود : چرا تو سخن نمی گویی ,حمران ؟ عرض کرد : سـرورم , بـه جـان خـودم سـوگند خورده ام که در مجلسی که شما هستیدسخنی نگویم حضرت فرمود : من به تو اجازه دادم صحبت کنی , حالا سخن بگو. ـ امـام صـادق (ع) ـ در پـاسـخ بـه طـيـار که پرسید آیا مناظره کردن با مردم ناخوشایندداست ؟ ـ : صـحـبـت هـای امثال تو ناخوشایندنیست کسی که هرگاه به پرواز درآید به خوبی هم فرود آید و هرگاه بنشیند به خوبی به پروازدرآید کسی که چنین قدرتی داشته باشد مامناظره کردن های او را ناخوش نداریم . ـ عـبدالاعلی به امام صادق (ع) عرض کرد:من با مردم بحث و مناظره می کنم , ولی مردم این کار را بـر مـن خرده می گیرند حضرت فرمود :مناظره کردن برای کسی چون تو که می نشیند وسپس پـرواز مـی کـنـد (در مـنـاظـره و بـحـث مـحـکوم ومغلوب نمی شود) خوب است , اما برای کسی که می نشیندودیگربه پروازدرنمی آیدخوب نیست . ـ امـام صـادق (ع) ـ بـه ابـوجـعفر احول ـ : ازابن طیار چه خبر؟ عرض کردم : از دنیا رفت حضرت فرمود : خداوند رحمتش کند خداوندرحمت و خرمی به او برساند, چرا که وی از مااهل بیت دفاع می کرد. ـ امـام عـلی (ع) ـ در سفارش به کمیل ـ :ای کمیل , در میان هر طبقه ای از مردم گروهی هستند کـه از دیگران برتر و ارجمندترند پس , ازبحث و مناظره کردن با گروه های پست و دون پایه آن ها پرهیز کن و اگر سخن ناخوشایندی به تو گفتند, بردباری کن و از کسانی باش که خداوند متعال در وصـف ایـشـان فـرموده است :((و هرگاه نادانان ایشان را طرف خطاب قراردهند, به ملایمت پاسخ می دهند)). ـ امـام بـاقـر(ع) ـ دربـاره آیه ((و داود وسلیمان را (یادکن) هنگامی که درباره آن کشتزار داوری مـی کـردنـد)) ـ : آن هـا داوری نـکـردنـد, بـلـکه بحث و مناظره می کردند ((پس آن را به سلیمان فهماندیم)). ـ از اسـیـدی و مـحمد بن مبشر منقول است که عبداللّه بن نافع ازرق می گفت : اگر بدانم که از شـرق تـا غرب عالم کسی هست تا با من بحث کند که علی نهروانیان را به حق کشت و درحق آنان سـتـم نکرد, بر مرکب خویش می نشستم و (برای بحث) پیش او می رفتم به او گفتند : اگرفرزند عـلـی بـاشـد چه ؟ گفت : مگر در میان فرزندان او عالمی هست ؟ گفتند : این اولین نشانه نادانی تـوسـت , مـگـر مـی شود در میان آنان عالم وجود

نداشته باشد؟ گفت : در حال حاضر,عالم آن ها کیست ؟ گفتند : محمد بن علی بن الحسین بن علی (ع) عبداللّه با بزرگان و دلاوران از یاران خود بـه قصد دیدار با امام باقر(ع) به راه افتاد و وارد مدینه شد و از حضرت باقر اجازه شرفیابی خواست بـه حـضرت عرض کردند :عبداللّه بن نافع آمده و اجازه شرفیابی می خواهد حضرت فرمود : او که شـب و روز از مـن و پـدرم بیزاری می جوید, با من چه کار دارد؟ ابوبصیرکوفی عرض کرد : فدایت شـوم , ایـن مـرد گفته است که اگر بداند از شرق تا غرب عالم کسی باشد که با او بحث کند علی نـهـروانـیان را به حق کشت و در حق آنان ستم نکرده حاضرم برای بحث پیش او بروم امام باقر(ع) فـرمـود : فکرمی کنی برای مناظره پیش من آمده است ؟ ابوبصیر عرض کرد : آری حضرت فرمود : ای غلام , برو و بار و بنه او را پایین بیاور و به وی بگو : فردا که شد نزد ما بیا صبح روز بعد, عبداللّه بن نافع با بزرگان اصحابش آمد و امام باقر(ع)در پی کلیه فرزندان مهاجران و انصار فرستاد وهمه را جمع کرد و آن گاه در حالی که دو جامه گلی رنگ پوشیده بود و مانند پاره ای ماه می درخشید به مـیان مردم آمد و رو به آنان کرد وفرمود : سپاس و ستایش خداوندی را که مکان وکیفیت و زمان را آفرید سپاس و ستایش خداوندی را که ((او را چرت و خواب فرانمی گیرد و آن چه در آسمان ها و زمـیـن اسـت ازآن اوست)) و گواهی می دهم که معبودی جز اللّه نیست (یگانه است و بی انباز) و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده خداست و او را برگزیدو به راهی راست رهنمونش شد سـپاس وستایش خداوندی را که با نبوت خویش ما را کرامت بخشید و ولایتش را ویژه ما گردانید ای گـروه فـرزنـدان مـهـاجـران و انصار, هریک از شمامنقبتی از علی بن ابی طالب (ع) می داند برخیزدو بگوید. مـردم بـرخاستند و یکایک آن مناقب رابازگو کردند عبداللّه گفت : من خود این مناقب را از قول اینان روایت می کنم اما علی بعد ازواگذاردن حکمیت به دو حکم کافر شد حضارهمچنان مناقب عـلـی (ع) را بـرشـمـردند تا به حدیث خیبر رسیدند که پیامبر فرمود : ((فردااین پرچم را به دست مـردی مـی سـپـارم کـه خدا ورسول او را دوست می دارد و خدا و رسولش نیزاو را دوست دارند, مهاجمی ناگریزنده است و برنمی گردد تا خداوند به دست او فتح را نصیب فرماید)) امام باقر(ع) به او فرمود : درباره این حدیث چه می گویی ؟ عبداللّه گفت : حقیقت دارد و تردیدی در آن نیست اما علی بعدا کافرشد. امام باقر(ع) به او فرمود : مادرت به سوگت بنشیند, به من بگو که در آن روزی که خداوندعزوجل عـلـی بن ابی طالب را دوست می داشت می دانست که او نهروانیان را خواهد کشت یانمی دانست ؟ ابـن نافع گفت : دوباره بپرس امام باقر(ع) فرمود : به من بگو که در آن روزی که خداوند عزوجل عـلی بن ابی طالب را دوست می داشت , می دانست که او

نهروانیان را خواهدکشت یا نمی دانست ؟ ابـن نافع گفت : اگربگویم : نه کافر شده ام لذا گفت : می دانست حضرت فرمود : در این صورت آیـا خدا او رادوست داشت برای این که به طاعتش عمل کندیا برای این که به معصیت و نافرمانی او؟ گـفـت :بـرای ایـن کـه بـه طـاعـت و فرمان او عمل کندحضرت باقر فرمود : پس برخیز که شـکـسـت خـوردی ابـن نـافـع بـرخاست در حالی که می گفت : ((تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه (شب) بر شما نمودار شود)) خدا بهتر می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد. ـ امام باقر(ع) در پاسخ به سؤال از آیه ((و برای آنان مثل بزن داستان مردم آن شهری را که رسولان بدان جا آمدند آن گاه که دو تن سوی آنان فرستادیم ولی آن دو را دروغزن پنداشتند تا با فرستاده سـومـین آنان را تاییدکردیم پس رسولان گفتند : ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم)), فرمود : خداوند دومرد به سوی مردم شهر انطاکیه فرستاد و آنان برای مردم چیزهایی (و سخنانی) آوردنـد کـه بـرایشان نا آشنا و بیگانه بود لذا بر آن دو خشم گرفتند و آن ها را دستگیر و در بتکده زنـدانـی کـردنـد خـداونـد رسـول دیـگری فرستاد و او واردشهر شد و گفت : مرا به کاخ پادشاه راهـنـمـایی کنید وقتی بر درگاه پادشاه ایستاد, گفت : من مردی هستم که در بیابانی روزگار خود را به عبادت می گذراندم , اما علاقه مند شدم که خدای پادشاه را بپرستم سخن او را به گوش پادشاه رساندند شاه گفت : او را به خانه خدایان (بتکده) ببرید آن مرد را به آن جا بردند او یک سال بـا دو یـار خود در آن جا ماند و به آن دوگفت : با مهارت و هوشیاری است که می توان مردی را از دینی به دین دیگر درآورد چرا ازراه مدارا وارد نشدید سپس به آن ها گفت :چنان وانمود کنید که مـرا نمی شناسید آن گاه او رابه حضور پادشاه بردند پادشاه به او گفت :شنیده ام که تو خدای مرا مـی پـرسـتیده ای از این پس تو برادر من هستی , حالا بگو چه می خواهی ؟ مرد گفت : پادشاها, من حـاجتی ندارم , اما در معبد خدایان دو مرد دیدم آن ها چه کرده اند؟ پادشاه گفت : این دو مرد نزد مـن آمـده انـد و مـی گـویـنـد دیـن من باطل است و مرا به سوی خدایی آسمانی دعوت می کنند مردگفت : پادشاها, مناظره ای نیکو (و منطقی)ترتیب دهید, تا اگر حق با آن دو بود ما پیروآن ها شویم و اگر حق با ما بود آن ها به دین وآیین ما درآیند. پـادشاه در پی آن دو نفر فرستاد چون بر اووارد شدند دوست آن دو به ایشان گفت : شمابرای چه آمـده ایـد؟ گفتند : آمده ایم تا به عبادت و پرستش خداوندی دعوت کنیم که آسمان ها وزمین را آفـریـده و آن چـه بخواهد در زهدان هامی آفریند و آن را به دلخواه خود شکل می دهدو درختان و میوه ها را می رویاند و از آسمان باران می فرستد. او بـه آن دو گـفـت : آیـا ایـن خـدای شـمـا که به او وعبادتش دعوت می کنید, اگر نابینایی را بیاوریم می

تواند بینایش گرداند؟ گفتند : اگر از او تقاضاکنیم این کار را بکند و او بخواهد البته چنین می کند آن مرد گفت : پادشاها, شخص نابینایی را که هیچگاه بینایی نداشته است , برایم بیاوریدچنین شخصی را آوردند به آن دو گفت : ازخدایتان بخواهید بینایی این مرد را به اوبرگرداند آن دو برخاستند و دو رکعت نمازخواندند, ناگهان هر دو چشم آن نابینا باز شد و به آسمان می نگریست آن مرد گفت : پادشاها,نابینای دیگری بیاورید دیگری را آوردند خودآن مرد سجده ای کرد و سپس سر از سجده برداشت ناگهان آن نابینا, بینا شد آن مرد گفت :پادشاها, این هم حجتی از ما بود در برابر حجت آنان اکنون تختی برایم بیاورید برایش آوردندو او از آن دو تقاضایی کرد آن دو نماز خواندندو به درگاه خدا دعا کردند, ناگهان دو پایه تخت بلند شد و تخت شروع به راه رفتن کرد مردگفت : پادشاها, تختی دیگر برایم بیاوریدبرایش آوردند آن مرد مانند بار اول سجده ای کرد و تخت به راه افتاد گفت : ای پادشاه , آنان ,دو حجت آوردند و ما نیز به مانند حجت آنان ارائه دادیم اینک یک کار دیگرباقی مانده است , اگر این ها آن را انجام دادندمن به دین آن ها در می آیم . سپس گفت : پادشاها, شنیده ام که سلطان تنها یک پسر داشته که مرده است حالا اگرخدای این دو مرد او را زنده گردانید من به دین آن ها گردن می نهم پادشاه گفت : من نیز با تو به دین آن ها در می آیم آن گاه به آن دو گفت : همین یک کار باقی مانده است پسر پادشاه مرده و شما از خدایتان بخواهیدتا او را زنده گرداند آن دو در برابر خدا به خاک سجده افتادند و سجده ای طولانی به جای آوردند و آن گاه سر برداشتند و به پادشاه گفتند : نزد قبر فرزندت بفرست ,خواهی دید که به خواست خدا پسرت ازگور خویش برخاسته است مردم به گورستان رفتند و نگاه می کردند دیدند که پسر پادشاه از قبرش بیرون آمده است و گرد و خاک سرخود را می تکاند او را نزد پادشاه آوردند,دید که فرزند خود اوست پادشاه پرسید :حالت چگونه است فرزندم ؟ گفت : من مرده بودم و هم اکنون دیدم که دو مرد درپیشگاه پروردگارم به سجده افتاده اند و از اومی خواهند مرا زنده گرداند و خدا هم مرازنده کرد پادشاه گفت : اگر آن دو نفر رابببینی می شناسی ؟ گفت : آری پادشاه دستور داد همه مردم به صحرا روند مردهایکی یکی از برابر آن پسر عبور می کردند وپدرش به او می گفت : خوب نگاه کن پسرپادشاه نگاه می کرد و می گفت : این نیست ,این نیست بعد از آن که شمار زیادی ازمقابل او گذشتند یکی از آن دو نفر را ازبرابرش عبور دادند پسر پادشاه با دست خود به او اشاره کرد و گفت : این یکی ازآن هاست بار دیگر عده زیادی را از مقابلش گذراندند تا آن که آن دیگری را دید وگفت : این , آن دومی است در این هنگام ,آن پیامبر یار آن دو رسول دیگر گفت :اینک من به خدای شما دو تن ایمان آوردم و

دانستم که آن چه آورده اید حق است پادشاه نیز گفت : من هم به خدای شما دونفر ایمان آوردم و مردم کشور او نیز همگی ایمان آوردند.

پاسخ امام به کسی که ایشان را به مناظره دعوت کرد.

ـ مردی به امام حسین (ع) گفت :بنشین تا با یکدیگر درباره دین مناظره کنیم حضرت فرمود : ای مرد, من به دین خودآگاهم و راه راست برایم معلوم و روشن است اگر تو نسبت به دینت آگاهی نـداری برو و آن را تحصیل کن , مرا چه به بحث ومجادله ؟ همانا شیطان آدمی را وسوسه می کند و در گوش او می خواند و می گوید :درباره دین با مردم مناظره کن تا فکر نکنندکه تو آدم ناتوان و نادانی هستی .

پاکیزگی .

تشویق به پاکیزگی .

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند پاک است وشخص پاک را دوست دارد, پاکیزه است وپاکیزگی را دوست دارد. ـ امام علی (ع) : خودتان را به وسیله آب از بوی نامطبوعی که مایه آزار دیگران است پاکیزه سازید, به (سر و وضع) خودتان برسید, زیرا خداوند عزوجل از بندگان پلشت و لاقید خود که هر که با او می نشیند ازوی بیزار می شود نفرت دارد. ـ پیامبر خدا(ص) : این بدن ها را پاکیزه سازید, خداوند شما را پاکیزه گرداند, زیراهیچ بنده ای نیست که شب با بدنی پاکیزه بخوابد مگر این که فرشته ای در میان جامه اوبا وی می خوابد و هیچ ساعتی از شب از این پهلو به آن پهلو نمی چرخد مگر این که آن فرشته گوید : خدایا, بنده ات را بیامرز, زیراکه با بدنی پاکیزه خوابیده است . ـ چه بد است بنده کثیف و لاقید. ـ مردمان کثیف و پلشت به هلاکت در افتند. ـ جابربن عبداللّه : رسول خدا(ص) نزدما آمد و چشمش به مردی افتاد که موهایش ژولیده و درهم بود فرمود : آیا این مردچیزی پیدا نکرد که با آن موهای خود رامرتب کند؟ ـ ومرددیگری رادیدکه لباس هایی چرکین به تن داشت , فرمود : آیا این مردآبی پیدا نکرده که لباسش را بشوید؟ . ـ پیامبر خدا(ص) مردی را دید که موهایی ژولیده و جامه ای چرکین و سر ووضع نامرتبی داشت , فرمود : استفاده ازنعمت های خدا و آشکار ساختن نعمت جزدین است . ـ امام باقر(ع) : جارو کردن اتاق ها فقررا از بین می برد. ـ امام صادق (ع) : شستن ظرف و جاروزدن جلو در منزل , باعث جلب روزی می شود. ـ پیامبر خدا(ص) : خاکروبه را پشت در(حیاط) جمع نکنید, زیرا که لانه شیطان می شود. ـ زباله را شب در خانه های خود نگه ندارید و آن را در روز به بیرون از خانه منتقل کنید, زیرا زباله نشیمنگه شیطان است . ـ خانه های عنکبوتی که در اتاق های شماست لانه شیاطین است . ـ امام علی (ع) : اتاق های خود را از تارعنکبوت تمیز کنید, زیرا باقی گذاشتن آن در خانه فقر می آورد.

اسلام و پاکیزگی .

ـ پیامبر خدا(ص) : خودتان را با هروسیله ای که می توانید پاکیزه کنید, زیرا که خدای متعال اسلام را برپایه پاکیزگی بناکرده است و هرگز به بهشت نرود مگر کسی که پاکیزه باشد. ـ همانا اسلام پاکیزه است پس شماهم پاکیزه باشید, زیرا جز شخص پاکیزه کسی به بهشت نمی رود . ـ خداوند, عابد پاکیزه را دوست دارد. ـ امام رضا(ع) : پاکیزگی از اخلاق پیامبران است .

تشویق به پاکیزگی لباس .

ـ امام علی (ع) : لباس پاکیزه غم و اندوه را می برد و موجب پاکیزگی نماز است . ـ پیامبر خدا(ص) : هرکه جامه ای می پوشد, باید آن را پاکیزه نگه دارد. ـ ای عایشه , این دو لباس را بشوی ,مگر نمی دانی که لباس تسبیح (خدا)می گوید و هرگاه کثیف شود از تسبیح بازمی ایستد.

نظم .

نظم .

ـ امـام عـلـی (ع) ـ در وصـیـتـی کـه پس ازضربت خوردن به دست ابن ملجم لعنه اللّه , به حسن و حسین (ع) کرد ـ : شما و همه فرزندان وکسانم و هر که را نوشته ام به او رسد, به تقوای خدا و نظم داشتن در کارتان سفارش می کنم . ـ نعمان بن بشیر : رسول خدا(ص)صفوف (نماز) ما را طوری منظم می کرد که گویی تیرها را (در تـیـردان) مـرتـب می کند تاآن که دید ما از او غافل شده ایم سپس روزی (برای نماز) بیرون آمد و خـواسـت تـکـبـیـرة الاحرام بگوید که دید مردی سینه اش را جلوآورده است فرمود : ای بندگان خـدا,صـفـوف خود را منظم کنید و گرنه خداوندشما را از هم روگردان می کند (دچاراختلاف می شوید). ـ امام علی (ع) ـ در وصف قرآن ـ :بدانید که در آن علم آینده و سخن از گذشته و دوای درد شما و باعث نظم و ساماندهی میان شماست .

نعمت .

نعمت های بی شمار خداوند.

قرآن :. ((و هـر آن چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگرنعمت خدا را شماره کنید, نمی توانید آن را به شمار درآورید همانا انسان ستم پیشه ناسپاس است)). ((و اگـر نـعـمت خدا را شماره کنید, نمی توانید که آن رابه شمار در آورید همانا خداوند آمرزنده مهربان است . ـ امـام عـلـی (ع) : سـتایش خداوندی راکه گویندگان از پس ستایش او برنیایند وشمارندگان , شمارش نعمت هایش را نتوانند.

ـ امـام سـجاد(ع) هرگاه آیه ((و ان تعدوانعمة اللّه لا تحصوها)) را می خواند می فرمود :منزه است خـدایـی کـه بـه هیچ کس توان شناخت نعمت هایش را نداد مگر همین اندازه که بدانند از شناخت نـعـمـت هـای اونـاتـوانـند, همچنان که به هیچ کس قدرت برشناخت خویش را نداد, مگر همین اندازه که بدانند از ادراک او ناتوانند پس خداوندعزوجل آگاهی عارفان را از این نکته که ازشناخت (و بـه جـا آوردن) شکر او قاصرند,مورد قدردانی قرار داد و همان آگاهیشان ازتقصیر را به منزله سـپاسگزاری ایشان قرارداد همچنان که علم عالمان را از این نکته که او را در نمی یابند, دانست و هـمـان را (بـه مـنـزله) ایمان قرار داد, زیرا می دانست که اندازه توان بندگان همین است و از آن فـراتـرنـتوانند رفت هیچ یک از خلقش , به نهایت عبادتش دست نیابند,چگونه به نهایت عبادت کسی دست یابند که او را نهایت و چگونگی نیست ؟ خداوندبسی برترازاین حرف هاست . ـ امـام عـلـی (ع) ـ در سفارش به کمیل ـ :ای کمیل , تو هیچ گاه از نعمت و عافیت خدای عزوجل بی بهره نیستی پس در هیچ حال از ستایش و تمجید و تسبیح و تقدیس وشکر و یاد او دست برندار. ـ در نـعـمـتی که برای تو پدید آورده ,یا گناهی که از تو فروپوشانده , یا بلایی که ازتو دور ساخته , چشم بر هم زدنی از لطف اوبی بهره نبوده ای . ـ ستایش خداوند را در حالی که ازرحمتش نومید و از نعمتش خالی نه (ایم

). ـ در بیان قدرت خداوند ـ : منزهی تو, چه بزرگ است مقام و منزلت تو! و چه بسیار است نعمت های تو در دنیا و چه کوچک است این نعمت ها در برابرنعمت های آخرت . ـ اگـر دربـاره قـدرت عظیم ونعمت های بزرگ و بی شمار خداوند می اندیشیدند,بی گمان به راه (راست) بر می گشتند و ازعذاب سوزان می ترسیدند, اما دل ها بیمار ودیدگان معیوبند!.

نعمت های آشکار و نهان .

قرآن :. ((آیـا نـدانـسـتـه ایـد کـه خدا آن چه را در آسمان ها و آن چه را در زمین است مسخر شما ساخته و نـعـمـت های آشکار ونهان خود را بر شما تمام کرده است ؟ و برخی از مردم درباره خدا بی (آن که) دانش و رهنمود و کتابی روشن (داشته باشند) به مجادله بر می خیزند)). ـ در مـجـمع البیان آمده است : از ابن عباس نقل شده است که گفت از پیامبر(ص)درباره جمله ((ظاهرة و باطنة)) پرسیدم , فرمود :ای پسر عباس , نعمت های آشکار, اسلام است وآفرینش نیکو و هـمـاهـنـگـی کـه بـرای تو قرار داده و روزی سرشاری که به تو بخشیده است ونعمت های نهان , پوشاندن اعمال بد تو و رسوانساختن تو به وسیله آن هاست ای پسر عباس ,خدای متعال می فرماید : سـه چـیـز اسـت که من برای مؤمن قرار دادم در حالی که او را در آن هااختیاری نیست اول دعای مـؤمـنـان بـرای او بعد ازتمام شدن دوران عملش (پس از مرگ) دوم ,اختیار یک سوم مالش را به دسـت او دادم تـا بـه وسـیله آن گناهان او را پاک کنم و سوم :کردارهای زشت او را پوشاندم و به وسیله آن هارسوایش نساختم در صورتی که اگر اعمال زشت او را آشکار می کردم خانواده اش او را دورمی انداختند چه رسد به دیگران . حضرت باقر(ع) نیز فرمود : نعمت آشکارعبارت است از وجود پیامبر(ص) و شناخت خدای عزوجل و توحید او که آن حضرت آورده است و نعمت پنهان و باطنی ولایت مااهل بیت است و دل دادن به محبت ما (بایددانست که) میان این گفته ها منافاتی نیست , چراکه همه این ها نعمت های خداست و می توان همه آن ها را مصداق آیه شریفه دانست . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) ـ نـیز در همین باره ـ :(ای پسر عباس) نعمت ظاهری , آفرینش هماهنگ و مـوزون تـوسـت و نـعـمـت بـاطـنـی ,پوشاندن معایب و زشتی های توست که اگرآن ها را آشکار می ساخت , خانواده ات هم از تومتنفر و گریزان می شدند چه رسد به دیگران . ـ بـاز در همین باره به ابن عباس فرمود :نعمت آشکار همان اسلام است و آفرینش نیکوو هماهنگ تو و روزی فراوانی که به تو عطاکرده است و نعمت نهانی , ای پسر عباس ,پوشاندن عیب های توست . ـ امام کاظم (ع) ـ نیز در همین باره ـ :نعمت آشکار وجود امام آشکار است و نعمت نهان , وجود امام غایب است . ـ امـام عـلـی (ع) ـ دربـاره پـیـامبر(ص) ـ : اوامین و مورد اطمینان توست و گواه تو در روزجزا ونعمتی است که به عنوان پیامبر برانگیخته ای و رحمتی است که به حق او را فرستاده ای . ـ نـیـز دربـاره پـیامبر(ص) ـ : چه بزرگ است لطف و منت خدا به ما از این که نعمت وجود چنین پـیـغـمبری را عطایمان کرده است که پیشرو ماست

و ما از او پیروی می کنیم و رهبری است که پا جای پای او می گذاریم !. ـ آدمی را ملک قناعت و نعمت خوی نیک بس است . ـ امکان گناه نیافتن , خود نعمتی است . ـ نـعـمـت خدای متعال در زمان گشایش وخوشی فضل واحسان است و در سختی هاپاکسازی و تطهیر (از گناهان).

نخستین و بزرگترین نعمت ها.

ـ پیامبر خدا(ص) ـ به علی (ع) ـ : بگوببینم نخستین نعمتی که خدای عزوجل تو رابه آن آزمود و بـه وسیله آن تو را نواخت ,چیست ؟ عرض کرد : این که خداوند, جل ثناؤه , مرا از هیچ آفرید فرمود : درست گفتی . ـ امام صادق (ع) : خداوند به هیچ بنده ای نعمتی بزرگتر و ارزنده تر از این نداده است که در دل او با خدای عزوجل غیراو نباشد. ـ امام علی (ع) : یکی از نعمت هاگشایش مالی است و برتر از گشایش مالی ,تندرستی است و برتر از تندرستی پرهیزگاری دل است . ـ امام باقر(ع) : هیچ نعمتی چون عافیت نیست و هیچ عافیتی چون مساعدت توفیق نمی باشد. ـ امام علی (ع) : خداوند سبحان بر این امت منت نهاد و رشته الفتی را که در سایه آن زندگی کنند و در پناه آن محفوظ مانند,میانشان ایجاد کرد و این نعمتی است که هیچ یک از مخلوقات نمی تواند قیمتی برای آن معین کند, زیرا از هر بهایی سنگین تر و ازهر مهمی مهم تر است .

ترغیب به یادآوری نعمت های خدا.

قرآن :. ((ای مـردم , نـعـمت خدا بر خود را یاد کنید آیا غیر ازخدا آفریدگاری است که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ خدایی جز او نیست پس چگونه (از حق) انحراف می یابید؟)). ((و نعمت خدا بر خود و آن چه را از کتاب و حکمت برشما نازل کرده است , به یاد آورید)). ((و یاد آورید نعمت خدا را بر خود, آن گاه که بایکدیگر دشمن بودید و او میان دل های شما الفت انداخت و به لطف او برادران هم شدید)). ((آیـا تـعجب کردید که بر مردی از خودتان , پندی ازجانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را هشداردهد؟ و به خاطر آورید زمانی را که خداوند شما را پس ازقوم نوح , جانشینان (آنان) قرار داد و در خلقت , بر قوت شما افزود پس نعمت های خدا را به یاد آورید باشد که رستگار شوید)). ((و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد,جانشینان (آنان) گردانید و در زمین به شما جـای (مـناسب) داد در دشت های آن (برای خود) کاخ هایی اختیار می کردید و از کوه ها خانه هایی (زمستانی)می تراشیدید پس نعمت های خدا را به یاد آورید و درزمین سر به فساد برمدارید)). ـ امـام عـلـی (ع) : پس , فرستادگان خودرا در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش راپیاپی به سوی ایـشـان فـرستاد تا از آنان بخواهند عهد و پیمان الهی را که در فطرت ایشان است ادا کنند و نعمت فراموش شده فطرت او را به یادشان آورند. ـ پیامبر خدا(ص) ـ درباره آیه ((و ایام خدا را به آنان یادآوری کن)) ـ : یعنی نعمت ها و الطاف او را. ـ نیز درباره همین آیه ـ : ایام اللّه ,نعمت های اوست و بلای او همان کیفرهای خداوند سبحان . ـ امام صادق (ع) ـ نیز درباره همین آیه ـ : یعنی الطاف و نعمت های خداوند.

کسانی که خداوند به آنان نعمت داده است .

قرآن :. ((ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان بخشنده و مهربان و خداوند روز جزاست تنها تو را می پرستیم وتنها از تو یاری می جوییم ما را به راه راست هدایت فرماراه آنان که نعمتشان داده ای , نه کسانی که بر آنان غضب شده است و نه (راه) گمراهان)). ((آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح (برکشتی) سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم وبرگزیدیم (و) هرگاه آیات خدای رحمان برایشان خوانده می شد سجده کنان و گریان به خاک می افتادند)). ((و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند, در زمره کسانی خواهند بود که خدا به ایشان نعمت ارزانی داشته است (یعنی) با پیامبران و راستان و گواهان ودرستکاران و آنان چه نیکو همدمانند)) . ((و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند,آنان همان صدیقانند و پیش پروردگارشان گواه خواهندبود وایشان راست اجرونورشان وکسانی که کفرورزیده و آیات ما را تکذیب کرده اند آنان همدمان آتشند)). ـ امام علی (ع) : مردی از انصار خدمت پیامبر(ص) آمد و عرض کرد : ای رسول خدا,من تحمل دوری شما را ندارم هرگاه به منزلم می روم به یاد شما می افتم و خانه ام راترک می کنم و می آیم تا شما را ببینم چون شما را دوست دارم اما به این فکر هستم که چون روز قیامت شود و شما به بهشت روی و به عالیترین درجه بهشت برده شوی , من چگونه به شما دسترسی پیدا کنم , ای پیامبرخدا؟ در این هنگام آیه ((و هرکه از خدا وپیامبر اطاعت کند)) نازل شد پیامبر(ص)آن مرد را صدا زد و به عنوان خبر خوش ,آیه را برای او خواند. ـ ابوبصیر در حضور امام صادق (ع)آهی بلند کشید حضرت فرمود : ای ابومحمد, این آه بلند برای چه بود؟ عرض کرد : فدایت شوم یابن رسول اللّه , سنم زیادشده و استخوان هایم سست گردیده و اجلم نزدیک گشته است و نمی دانم در آخرت چه وضعی خواهم داشت . امام صادق (ع) فرمود : ای ابو محمد,کسی چون تو چنین سخنی می گوید؟ عرض کرد : چرا نگویم ؟ حضرت سخنی گفت وسپس فرمود : ای ابو محمد, خداوند درکتاب مبین خود تو را یاد کرده است , آن جاکه می فرماید : ((آنان با کسانی هستند که خداوند به ایشان نعمت داده است (یعنی) باپیامبران)) در این آیه (مقصود از)پیامبران , رسول خداست و ما صدیقان وگواهانیم و شما همان درستکاران پس , ای ابو محمد, خودتان را اهل صلاح ودرستکاری بدانید, همچنان که خداوند شمارا (با این وصف) نام برده است .

غفلت از نعمت ها.

ـ امام علی (ع) : کسی که در نعمت باشد,قدر گرفتاری را نمی داند. ـ امام حسن (ع) : نعمت ها تا هستندناشناخته اند و همین که رفتند (قدرشان)شناخته می شوند. ـ پیامبر خدا(ص) : دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن ها آزموده می شوند(یا به سبب آن ها به گمراهی و فسادمی افتند) : فراغت و تندرستی . ـ دو چیز است که بسیاری از مردم در آن ها آزموده می شوند (یا به واسطه آن ها به گمراهی و فساد می افتند) :تندرستی و فراغت . ـ تندرستی و فراغت دو نعمتی هستندکه ناسپاسی می شوند (و کسی قدر آن ها رانمی داند). ـ دو نعمت است که کفران می شوند :امنیت و سلامت . ـ امام صادق (ع) : بسا کسی که نعمتی به او ارزانی شده است و خودش نمی داند. ـ امام علی (ع) : قدر نعمت ها در قیاس با ضد آن ها شناخته می شود.

خوش همسایگی با نعمت ها.

ـ پیامبر خدا(ص) : همسایه خوبی برای نعمت ها باشید, آن ها را آزرده و فراری نکنید, زیرا به ندرت پیش می آید که نعمتی از مردمی بگریزد و دوباره به میان آنان برگردد. ـ امـام عـلی (ع) : برای نعمت ها, پیش ازآن که از شما جدا شوند, همدمی نیکو باشید,زیرا نعمت ها می روند و به نحوه رفتاری که همدمش با آن کرده است گواهی می دهند. ـ امـام صادق (ع) : حق همسایگی نعمت ها را نیکو به جا آورید و مواظب باشید که از شما به دیگری مـنـتـقـل نـشودبدانید که اگر نعمت از جوار کسی رخت بربندد کمتر پیش می آید که دوباره به سوی او باز گردد. ـ امام رضا(ع) : با نعمت ها خوش همسایگی کنید, زیرا که نعمت ها رمنده اند واگر از مردمی برمند دیگر به سوی آنان بازنمی گردند. ـ امـام هـادی (ع) : بـرای نـعـمـت هـا هـمسایه خوبی باشید و باسپاسگزاری و قدردانی ازآن ها, بر نـعـمت های خویش بیفزایید وبدانید که نفس آن چه را به او داده می شود به راحتی می پذیرد و در برابر آن چه از آن بازداشته می شود, به شدت مقاومت می کند. ـ امام علی (ع) : مواظب باشید که نعمت ها نرمند, زیرا هر گریخته ای بازنمی گردد.

عوامل پایندگی نعمت ها.

قرآن :. ((و اگـر مـردم آبـادی هـا ایمان آورده بودند وپرهیزگاری می کردند, هر آینه برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می گشودیم , ولی تکذیب کردند پس به کیفردستاوردشان آنان را فرو گرفتیم)). ((و اگـر آنـان بـه تـورات و انـجـیـل و آن چه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است عمل می کردند, قطعا از فراز سرشان (برکات آسمانی) و از زیرپاهایشان (برکات زمینی) برخوردار می شدند از میان آنان گروهی راه راست را می پیمایند و بسیاری از ایشان بدرفتار می کنند)). ((این (کیفر) بدان سبب است که خداوند نعمتی را که به قومی ارزانی داشته باشد تغییر نمی دهد, مگر آن که آنان آن چه را در دل دارند تغییر دهند و خدا شنوای داناست)). ـ امـام عـلـی (ع) : هرکه پرهیزگاری پیش گیرد, سختی هایی که به او نزدیک شده اند ازوی دور گـردنـد و بـاران کرامتی که بند آمده است بر او فرو ریزد و رحمت گریخته از اوبه سوی وی باز گـردد و چـشـمـه خـشکیده نعمت ها برایش جوشان شود و باران برکت که نم نم بر او می بارد به قطراتی درشت وفراوان تبدیل شود. ـ در وصف اسلام ـ : در آن مرتع های بهاری نعمت هاست و چراغ های زداینده ظلمتها در خوبی ها جز با کلیدهای آن گشوده نشود و تاریکی ها جز با چراغ های آن کنار نرود. ـ کـامـیـابـترین مردم در کار نعمت هاکسی است که نعمت های موجودش را باشکرگزاری پایدار سازد و نعمت های ازدست رفته را با شکیبایی بازگرداند. ـ هرگاه طلیعه نعمت ها به شمارسید, دنباله آن ها را, با ناسپاسی , از خودنرمانید. ـ امام رضا(ع) : به کار بستن عدالت و نیکوکاری , باعث پایندگی نعمت است . ـ امـام صـادق (ع) : نعمت ها نپایند مگربعد از سه کار : شناخت جایگاه شایسته خداوند در نعمت ها, گزاردن شکر آن ها ورنج و زحمت کشیدن در آن ها. ـ امـام کاظم (ع) : کسی که صرفه جو وقانع باشد, نعمت برایش می ماند و کسی که ریخت و پاش و اسراف کند نعمت از اوزوال می آید. ـ امام علی (ع) : هر که دستش را به احسان بگشاید, نعمت خود را از زائل شدن نگه دارد. ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند بندگانی داردکه نعمت ها را در اختیار آنان نهاده است , تا زمانی که این نـعـمـت هـا را بـه مـردم بـذل و بـخـشـش کـنـنـد,آن هـا را در میانشان نگه می دارد و هرگاه دریغ ورزندنعمت هارا از آنان به دیگران منتقل می کند. ـ امـام علی (ع) : نعمت های خداوند به بنده , باعث جلب نیازهای مردم به سوی اوست پس هرکه به خـاطـر خـدا وظـیـفه ای را که نسبت به این نعمت ها دارد به جای آورد, آن ها را درمعرض دوام و پـایندگی قرار داده است و هرکه به وظیفه خود در این

زمینه عمل نکند آن نعمت هارا در معرض زوال و نابودی نهاده است . ـ هـرکـه از نـعـمت های خدا بیشتربهره مندباشد, نیازهای مردم به او زیاد شود پس , هرکس برای رضـای خـدا وظـیفه خود را در قبال نعمت هابه جا آورد, آن ها را در معرض دوام و پایندگی قرار دهـد و هـرکه به وظیفه خود در این باره عمل نکند, آن نعمت ها را در معرض زوال و نابودی نهاده است . ـ ای مـردم , خـدا را در هر نعمتی حقی است , هر که آن حق را بگزارد, خداوند بر نعمت او بیفزاید و هـرکـه از ادای آن حـق فـروگـذاری کند, نعمت را در خطر زوال قرار داده و به فرارسیدن کیفر شتاب بخشیده است پس , باید که خداوند شما را از نعمت ها نگران ببیند همان گونه که از گناهان ترسانتان می بیند. ـ کـسـی کـه خـداوند سبحان در جان اوپرشکوه و جلال است و جایگاه بلند و با عظمتی در دل او دارد, شـایـسـتـه اسـت کـه هـر چـیزی جزخدا ـ به خاطر بزرگی او ـ در نظرش کوچک باشدو سزاوارترین شخص برای این حالت کسی است که خداوند نعمت بزرگی به او داده ومشمول لطف و احسان وی قرار گرفته باشد,زیرا نعمت بزرگ و بسیار خداوند به کسی داده نشد, مگر این که بر بزرگی حق خدا بر او نیز (به همان نسبت) افزوده گشت . ـ امـام صـادق (ع) : هر که نعمت خدا به اوزیاد شود, بار زحمت و هزینه مردم بر دوش اوسنگین تر شـود, بنابراین , با به دوش کشیدن بارزحمت و هزینه مردم نعمت (خود) را پایدارسازید و آن را در مـعـرض زوال قـرار نـدهـید, زیرابه ندرت پیش می آید که نعمتی از کسی زوال آید و دوباره به او برگردد. ـ امام علی (ع) : بسا سخنی که نعمتی رااز کف ربوده و گرفتاری و عذاب پیش آورده است . ـ در فـرمان استانداری مصر به مالک اشتر, می فرماید : زنهار که خونی را به ناحق بریزی , زیرا هیچ چیز به اندازه خونریزی نارواخشم و انتقام الهی را نزدیک نمی کند و بدفرجام نیست و نعمت را زائل نمی کند, و رشته زندگی راقطع نمی کند. ـ نیز در همان فرمان ـ : برای تغییر دادن نعمت خدا و شتاب بخشیدن به خشم و عذاب اوهیچ چیز مـؤثـرتر از پافشاری در ستمگری نیست , زیرا خداوند دعای ستمدیدگان رامی شنود و همواره در کمین ستمکاران است . ـ خـداونـد به هیچ بنده ای نعمتی نداد که او درحق آن نعمت ستم روا دارد, مگر این که سزاوارآن گردد که خداوند نعمت را از او زوال آورد. ـ به خدا سوگند, هرگز قومی در زندگی مرفه و پرنعمتی نبوده اند و آن نعمت و رفاه از آنان زائل نـشده است مگر به سبب گناهانی که مرتکب شده اند, چرا که خداوندبه بندگانش ستم نمی کند اگـر مـردم بـه هـنـگـامـی که بلاها و سختی ها بر آنان فرودمی آید و نعمت ها از کفشان می رود, بـانیت های راست و درست و دل های مشتاق به پروردگارشان پناه برند, هر گریخته ای رابه آنان باز گرداند و هر تباهی و فسادی رابرایشان اصلاح گرداند. ـ بـرای

طـاعـت (از خـدا) نشانه هایی آشکار و وجود دارد هرکس که از آن هابیرون شود از راه حق بـیرون رود و به سرگردانی گرفتار آید و خداوند نعمت خویش را تغییر دهد و عذاب و خشم خود رابر او فرو آورد. ـ هرگاه خداوند سبحان بخواهد نعمتی را از بنده ای زوال آورد اولین چیزی که از اوتغییر می کند خرد اوست و سخت ترین چیزبرایش این است که خرد خویش را از دست دهد.

کمک گرفتن از نعمت های خدا در راه معاصی او.

ـ پیامبر خدا(ص) : خداوند تبارک وتعالی می فرماید : ای پسر آدم , با من به انصاف رفتار نمی کنی ! من با نعمت ها به تواظهار محبت می کنم و تو با گناهان با من دشمنی می کنی خوبی من بر تو فرود می آیدو بدی تو به سوی من فراز می آید. ـ در عدة الداعی آمده است : در زبورداود(ع) آمده است :خدای متعال می فرماید : ای پسر آدم , تو از من چیزی می خواهی و من آن را به تو نمی دهم چون می دانم چه چیز به سود توست اما تو بااصرار از من می خواهی و من خواسته ات رابه تو می دهم و آن گاه از آن در راه نافرمانی من کمک می گیری . ـ امام صادق (ع) : اگر می خواهی عملت ختم به خیر شود و وقتی می میری با بهترین اعمال بمیری , حق و حرمت خدای را پاس دار و نعمت های او را در راه معاصیش به کارمبر. ـ امام علی (ع) : کمترین وظیفه شما درقبال خداوند این است که از نعمت های او درراه معصیتش کمک نگیرید. ـ به کمیل ـ : هان ! در این جا (اشاره به سینه خود فرمود) دانش فراوانی است ای کاش برای آن ها فراگیرندگانی می یافتم ! البته تیزهوشانی یافته ام , اما اینان امانتدار و مورداعتماد نیستند, دین را وسیله دنیا می کنند, بانعمت های خدا بر بندگان او برتری می جویند و با حجت های او بر دوستانش .

کسی که نعمت را فقط در خورد وخوراک می بیند.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) : هـر که نعمت خدای عزوجل را جز در خوراک یا نوشیدنی یاپوشاک نبیند, بی گمان عملش کوتاه وعذابش نزدیک باشد. ـ هـرکـه نـعمت خدا بر خود را جز درخوراک یا نوشیدنی نبیند, عملش کم شود وعذابش نزدیک گردد. ـ هـرکـه نـعمت های ارزانی شده خداوندبه خود را فقط در خوراک و نوشیدنی ببیند,علمش کوتاه شود و عذابش نزدیک گردد.

نعمت های پیاپی و مهلت دهی خداوند.

قرآن :. ((البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند که اگر به ایشان مهلت می دهیم برای آنان خوب است ما فقطبه ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند و (آن گاه) عذابی خفت آور خواهند داشت)). ـ امـام عـلـی (ع) : ای فـرزنـد آدم , هـرگـاه دیدی که گناه می کنی و با این حال پروردگارپاک نعمت هایش را پیاپی به تو ارزانی می دارد, از او برحذر باش . ـ بسا کسی که نعمت برای او (مایه)بلا و گرفتاری است . ـ بـسـا کسی که به سبب احسان (خداوند)به او کم کم به عذاب نزدیک شده است و بساکسی که به سـبـب پـرده پوشی خداوند بر او,مغرور گشته است و بسا کسی که به سبب ستایش مردمان از او فریب خورده است وخداوند هیچ کس را به چیزی مانند مهلت دادن به او نیازموده است . ـ امـام صـادق (ع) : بـسـا افرادی که به سبب نعمتی که خدا به آن ها داده است دچارغرور و غفلت شده اند و بسا کسانی که بر اثرپرده پوشی خدا کم کم به عذاب خدا نزدیک گشته اند و بسا کسانی که به مدح و ثنای مردم فریفته شده اند. ـ امـام عـلی (ع) : ای مردم , همان گونه که خداوند شما را از سختی و عذاب ترسان می بیند باید از نعمت نیز هراسان ببیند, زیراهر که در نعمت به رویش گشوده شود و آن را مهلت خداوندی نداند از پیشامدی ترسناک خود را ایمن پنداشته است وهرکس به تنگدستی گرفتار آید و آن راآزمایشی (الهی) نداند, پاداشی را که درانتظار اوست از دست داده است . ـ ای بسا کسی که به او نعمت داده شده و به سبب این احسان تدریجا به عذاب نزدیک می شود و ای بـسا کسی که به نظرمردم بلا زده و گرفتار است اما در واقع (بااین بلا و گرفتاری) به او احسان شده است . ـ بـسـا نـعمت داده ای که به تدریج به خشم خدا نزدیکتر می شود و بسا بلا زده ای که با آن بلا به او خوبی شده است . ـ امـام صـادق (ع) : شـب و روز ازیورش های خدا برحذر باشید زید شحام می گوید : عرض کردم : یورش های خداچیست ؟ فرمود : کیفر دادن بر گناهان . ـ امـام حسین (ع) : استدراج و مهلت دهی خداوند سبحان به بنده اش این است که به او نعمت های فراوان دهد و توفیق شکرگزاری را از وی بگیرد. ـ شـخـصی به امام صادق (ع) عرض کرد : از خداوند مسالت کردم که به من مال وفرزند و خانه ای روزی کـنـد و روزیـم فـرمود واینک می ترسم که این ها از باب استدراج و مهلت دهی باشد حضرت فرمود : به خدا سوگند که اگربا حمد و سپاس همراه باشد, چنین نخواهد بود. ـ امـام صـادق (ع) ـ درباره آیه ((سنستدرجهم من حیث لایعلمون)) ـ : استدراج این است که بنده گناه کند و با این حال خداوندباز به او نعمت دهد تا آن نعمت او را از

استغفاراز آن گناه باز دارد. ـ در پاسخ به سؤال از معنای استدراج ـ :معنایش این است که بنده گناه کند و خداوند به اومهلت دهـد و با وجود گناه باز به او نعمت دهد تااین نعمت او را از طلب آمرزش برای آن گناه باز دارد چنین شخصی بی آن که بفهمد تدریجا به خشم و عذاب خدا نزدیک شده است . ـ امـام عـلی (ع) ـ در وصف دنیاطلبان ـ :دنیا آنان را به کوره راه می برد و دیدگانشان رااز دیدن نـشـانه های هدایت فرو پوشانیده است ازاین رو, در حیرتکده دنیا سرگشته اند و درنعمت های آن غرقه و دنیا را خداوندگار خویش گرفته اند. ـ از سرمستی های نعمت بترسید و ازسختی های خشم و انتقام (خدا) حذر کنید. ـ در سـخـن از پیشامدهای ناگوار ـ :در آن زمان نه از شراب , که از نعمت وخوشگذرانی سرمست می شوید. ـ پیامبر خدا (ص) : از ناز پروردگی بپرهیزید, زیراکه بندگان خدا نازپرورده نیستند. ـ امـام عـلـی (ع) : از خـداونـد سـبـحـان مـسالت می کنیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هـیـچ نـعمتی آنان را سرمست نمی کند و هیچ هدفی ازطاعت پروردگار بازشان نمی دارد و پس ازمرگ , گرفتار پشیمانی و اندوه نمی شوند.

بازگو کردن نعمت های خدا.

قرآن :. ((و از نعمت پروردگار خويش (با مردم) سخن گوی)). ـ پيامبر خدا(ص) : خداوند دوست داردکه اثر نعمت خود را در بنده اش ببيند. ـ ابـوالاحـوص از پـدرش نـقـل می کند : باجامه ای پست و ارزان قيمت خدمت رسول خدارسيدم حـضـرت فـرمـود : آيـا مـال و ثروتی داری ؟ عرض كرد : آری فرمود : چه مالی داری ؟ عرض كرد : خـداوند شتر و گوسفند و گاو و برده به من داده است فرمود : پس اگر خداوند به توثروتی داده است , بايد نشانه نعمت و كرامتی كه ارزانيت داشته است در تو ديده شود. ـ همو از پدرش نقل می كند : با سر ووضع نامطلوبی خدمت رسول خدا رسيدم پيامبر(ص) فرمود : آيـا مـال و ثروتی داری ؟ گفت : آری , خداوند همه چيز به من داده است فرمود : اگر ثروتی داری بايد (آثار آن) دروجود تو به چشم خورد. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در نـامه ای به حارث همدانی ـ : از هر نعمتی كه خداوند به تو داده است درست اسـتـفاده كن و هيچ يک ازنعمت هايی را كه خدا نزد تو دارد تباه مگردان ولازم است نشانه نعمتی كه خداوند عطايت فرموده در وجود تو مشاهده شود. ـ ربيع بن زياد از برادر خود عاصم بن زياد به امير المؤمنين (ع) شكايت كرد كه پشمينه پوشيده و از پوشيدن لباس های نرم ولطيف خودداری می كند و از دنيا دوری گزيده وبا اين كار همسر خود را نـاراحـت و فرزندانش راالندوهگين كرده است حضرت فرمود : عاصم بن زياد را نزد من آوريد او را خـدمـت حـضـرت آوردنـد چون امام او را ديد چهره درهم كشيد وفرمود : تو از همسرت خجالت نـكشيدی ؟ به فرزندانت رحم نكردی ؟ آيا خيال می كنی كه خداوند چيزهای خوب و پاكيزه را بر تو حـلال كـرده و بـا ايـن حـال دوسـت ندارد تو از آن هااستفاده كنی ؟ تو در نزد خدا كوچكتر از آنی كـه بـخـواهـد بـا تـو چـنـيـن كـند! مگر نه اين كه خداوندمی فرمايد : ((و زمين را برای استفاده مـردمان قرار داد كه در آن ميوه و نخل ها با خوشه های غلافدار است)) و مگر نه اين كه می فرمايد : ((دودريـا را (بـه گـونـه ای) روان كرد كه با هم برخوردكنند ميان آن دو حد فاصلی است كه به هـم تـجـاوز نـمـی كـنـنـد ـ تـا آيه ـ از هر دو دريا مرواريدو مرجان بر آيد)) پس , به خدا سوگند كـه بـهره برداری عملی از نعمت های خدا نزد اومحبوبتر از به زبان آوردن آن هاست خدای عزوجل فـرمـوده است : ((و نعمت پروردگارت را بازگو كن)) عاصم عرض كرد : ای اميرالمؤمنين , پس چـرا خـود شـمـا بـه خوراک گلوآزارو به جامه درشت اكتفا كرده ای ؟ حضرت فرمود : وای بر تو! خـداوند عزوجل بر پيشوايان عدالت , واجب ساخته است كه خود را با مردم فقير برابر دارند

تا فقر و نـاداری , فـقـیـر را آزرده وبرآشفته نگرداند پس عاصم بن زیاد پشمینه رادور انداخت و جامه نرم پوشید. ـ امـام صـادق (ع) ـ بـه عبید بن زیاد ـ :آشکار کردن نعمت , در نزد خداوند محبوبتر ازمخفی نگه داشـتن آن است پس , زنهار جز درزیباترین هیات قوم خود بیرون میا برید بن معاویه می گوید : از آن پس عبید, تا زمانی که ازدنیا رفت , جز در زیباترین هیات قوم خود دیده نشد. ـ امام علی (ع) : خداوند زیباست وزیبایی را دوست می دارد و دوست دارد اثر نعمت را دربنده خود ببیند. ـ امـام صـادق (ع) : هـرگاه خداوند به بنده خود نعمتی عطا کند و آن نعمت در وجود او به چشم خورد, حبیب خدا و بازگو کننده نعمت اونامیده می شود و هرگاه خداوند به بنده ای نعمتی دهد وآن نعمت در وجود او نمایان نباشد, دشمن خدا و تکذیب کننده نعمت او خوانده می شود. ـ من خوش ندارم که مرد نعمتی از خداداشته باشد و آن را اظهار نکند. ـ خـداونـد زیـبـایـی و خود آرایی را دوست دارد و از بینوایی و بینوانمایی نفرت دارد, زیراخداوند عـزوجـل هـرگـاه بـه بنده ای نعمتی عطا کنددوست دارد اثر آن را در او ببیند عرض شد : ازچه طریق ؟ فرمود : جامه تمیز بپوشد, بوی خوش به کار برد, خانه اش را گچکاری کند, جلودر منزلش را بروبد و حتی روشن کردن چراغ پیش از غروب آفتاب فقر را می برد و روزی رازیاد می کند. ـ درباره آیه ((و اما نعمت پروردگارت رابازگو کن)) ـ : (یعنی) آن کسی که با برتری بخشیدن تو و عـطـا کـردن بـه تـو و احسان نمودن در حق تو, به تو نعمت داده است حضرت سپس فرمود : او (پیامبر(ص)) دین خدا و آن چه راکه بدو عطا فرمود و نعمت هایی را که به وی ارزانی داشت (برای مردم) بازگو کرد. ـ در مجمع البیان آمده است : معنای آن (و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن) این است که نعمت خـدا را یـاد کـن و آن را آشـکـار سـاز وبـرای مردم بازگو نما در حدیث آمده است :((کسی که از مـردم تـشکر نکند از خدا تشکر نکرده است و کسی که از کم تشکر نکند از زیاد هم تشکر نمی کند و بـازگـو کـردن نـعمت خدا خودتشکر است وبازگونکردن آن ناسپاسی است))حضرت صادق (ع) فـرمـود : مـعـنای آیه این است که آن چه را خداوند به تو عطا فرموده وبرتریی که به تو بخشیده و آن چـه را که به توروزی کرده و احسانی که به تو نموده و هدایتی را که ارزانیت داشته است (برای مردم) بازگوکن . ـ امـام حـسین (ع) نیز درباره همین آیه , :خداوند به پیامبر(ص) دستور داد تا نعمت هایی را که در دینش به او عطا فرمود, بازگو کند. ـ امام علی (ع) ـ در بخشی از نامه خود به معاویه ـ : این که می خواهم بگویم نه برای خبردادن به تو کـه بـه قصد بازگو کردن نعمت خداست : نمی بینی که گروهی از مهاجران وانصار در راه خدای مـتـعال شهید شدند و هریک از آنان هم برای خود

فضیلت و مقامی دارد, اماچون شهید ما خاندان (حضرت حمزه) به شهادت رسید او را ((سید الشهدا)) لقب دادند.

تمامیت و کمال نعمت .

ـ پیامبر خدا(ص) : هر که شب و روز خودرا سپری کند و از سه چیز برخوردار باشد نعمت دنیا بر او تـمام شده است : کسی که بام و شامش را در تندرستی و آسایش خاطر گذراند وخوراک روز خود را داشـتـه بـاشـد و اگر چهارمین نعمت را هم داشته باشد, نعمت دنیا و آخرت راکامل دارد و آن (چهارمین) نعمت ایمان است . ـ امام علی (ع) : از کمال نعمت , فراوانی خرد است . ـ امـام صـادق (ع) : نعمت دنیا, امنیت وتندرستی است و کمال نعمت آخرت , وارد شدن به بهشت است و بنده ای که به بهشت نرود هرگزنعمت بر او تمام نشده است . ـ پیامبر خدا(ص) : ای فرزند آدم , آیامی دانی تمامیت نعمت در چیست ؟ تمامیت نعمت در رستن از آتش و رفتن به بهشت است . ـ تمامیت نعمت , رفتن به بهشت ورستن از آتش است . ـ امام علی (ع) : هر نعمتی جز بهشت ,حقیر است و هر بلایی جز آتش عافیت است . ـ پیامبر خدا(ص) به مردی که دعا می کردو از خداوند تمامیت نعمت را می طلبید, فرمود :تمامیت نـعـمـت چیست ؟ عرض کرد : دعایی که بدان خدا را بخوانم و امید خیر از آن داشته باشم حضرت فرمود : تمامیت نعمت , رفتن به بهشت و رستن از آتش است . ـ امام علی (ع) : با فروتنی , نعمت تمام وکامل می شود. ـ بـا شکیبایی بر طاعت خدا و محافظت بر کتاب خدا که پاسداری آن را از شما خواسته است , کامل شدن نعمت های خدا را برای خودبجویید. ـ با شکیبایی بر طاعت خدا و دوری ازمعصیت او, نعمت هایش را برخویش کامل وتمام سازید. ـ خـدا را سپاس و ستایش می گویم چون طالب تمامیت نعمت اویم و خواهان تسلیم دربرابر عزت او و جویای مصون ماندن از معصیت او.

کفران نعمت ها.

قرآن :. ((و چـون انـسـان را آسـیـبـی رسد ما را, به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده , می خواند و هرگاه گرفتاریش رابرطرف کنیم چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده نخوانده است این گونه برای اسرافکاران آن چه انجام می دادند زینت داده شده است)). ـ امام صادق (ع) : در میان بنی اسرائیل ,گروهی بودند که چندان به آنان خوراک و طعام روزی شد کـه بـا آن در شـهرهای خود تندیس هاساختند و از آن ها طلب یاری می کردند پس خداوند بر آنان تـنـگ گـرفت , به طوری که ناچاربه آن تندیس ها روی آوردند و به سراغشان می رفتند و آن ها را می خوردند و این است سخن خداوند که می فرماید : ((خداوند آبادیی را مثل زد که امن و امان بود امـا نـعـمت های خدا راناسپاسی کردند و خدا هم به سبب اعمالی که می کردند, طعم گرسنگی و ترس به (مردم) آن چشاند)). ـ امـام بـاقـر(ع) ـ دربـاره آیـه ((و گـفتند :پروردگارا, میان سفرهای ما فاصله زیاد قرار ده و بر خـویشتن ستم کردند)) ـ : اینان قومی بودندکه آبادی های به هم پیوسته داشتند به طوری ازاین آبـادی آن آبـادی را می دیدند, نهرهای روان و اموال فراوان داشتند, اما نعمت های خدا راناسپاسی کـردنـد و اخـلاق و رفـتـارشان عوض شدپس , خداوند عزوجل سیلاب (سد) عرم را به سوی آنان فـرستاد و آبادی هایشان را زیر آب فرو برد و خانه هایشان را ویران کرد و اموال ودارایی هایشان را از بـین برد و باغ های آنان را به دو باغ که میوه هایی تلخ و شوره گز و نوعی ازکنار تنک داشت تبدیل کرد آن گاه خدای متعال فرمود : ((این را به سزای آن که کفران وناسپاسی کردند به آنان دادیم و مگر ما جزناسپاسی را به مجازات می رسانیم ؟)). ـ احمدبن محمد بن ابی نصر : مطلبی رابه عرض امام رضا(ع) رساندم حضرت فرمود :شکیبا باش , زیـرا امـیـدوارم کـه خداوند, ان شااللّه , برایت کارسازی کند سپس فرمود : به خداسوگند, آن چه خـداونـد از این دنیا برای مؤمن به آخرت اندازد, برایش بهتر از چیزی است که درهمین دنیا به او دهـد حـضـرت سـپس دنیا را تحقیرنمود و فرمود : دنیا چه ارزشی دارد؟ آن گاه فرمود : شخص برخوردار از نعمت در معرض خطر است , زیرا خداوند در آن نعمت حقوقی رابر او واجب گردانیده اسـت به خدا قسم , گاهی اوقات خداوند عزوجل به من نعمت هایی می دهد و من پیوسته نسبت به آن هـا بـیـمـنـاک و نـگـران هستم ـ و دستش را تکان داد ـ تااین که از حقوقی که خداوند در این نعمت هابه گردن من دارد بیرون آیم . من عرض کردم : فدایت شوم , شما باچنین مقام و منزلتی که دارید, این چنین می ترسید؟ فرمود : آری , پروردگارم

را دربرابر نعمتی که به من ارزانی داشته است می ستایم . ـ امام علی (ع) : در هر کجا که خواهی به مردم نظری بیفکن , آیا جز درویشی می بینی که از فقر رنج مـی بـرد, یـا تـوانـگری که بر اثر ناسپاسی نعمت های خدا را از خودزائل می کند, یا بخیلی که برای افزودن برمالش از پرداختن حق خدا بخل می ورزد؟ .

نفس .

نفس .

قرآن :. ((سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد سپس پلیدکاری و پرهیزگاریش را به آن الهام کرد)). ـ امام علی (ع) : همانا نفس گوهری گران بهاست , هر که آن را نگه داشت بلندمرتبه اش گردانید و هرکه از آن نگهداری نکرد پست و خوارش ساخت . ـ در روی زمین چیزی نزد خداوندسبحان گرامیتر از نفسی که مطیع فرمان اوباشد, وجود ندارد. ـ امـام صـادق (ع) ـ درباره آیه ((و نفس و ماسواها)) ـ : یعنی آن را آفرید و بدان شکل داد و ((جمله ((فـالـهـمها فجورها وتقواها)) یعنی خوبی و بدی را به نفس شناساند و الهام کرد آن گاه نفس را (میان گزینش هریک از این دو) مخیر نمود و اوصاحب اختیار شد.

ـ امـام بـاقـر و امام صادق (ع) ـ درباره جمله ((فالهمها فجورها و تقواها)) ـ : آن چه را که نفس باید انجام دهد یا ترک گوید برای او روشن ساخت . ـ امـام صـادق (ع) در بیان آیه ((ونفس وماسواها)) فرمود: مؤمن در حالی که بر حق است , پوشیده است همچنین در بیان آیه ((فالهمها فجورها وتقواها)) فرمود: مقصودشناخت حق از باطل است . ـ امام علی (ع) : علم از جلو می کشد وعمل از پشت سر می راندونفس سرکش است . ـ نفس ها افسار گسیخته اند, امادست های خردها عنان آن ها را گرفته نمی گذارند به بدبختی و هلاکت افکنند. ـ بـار خـدایـا, ای گـسـتـرانـنده زمین هاو برپادارنده آسمان ها و آفریننده دل هایی که بدبختی و خوشبختی هریک را با آن سرشته ای .

تجرد نفس :.

عـلامه طباطبایی ـ رضوان اللّه علیه ـ بعداز تفسیر آیه ((و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللّه اموات بـل احیا)), می گوید : با تدبر و تامل دراین آیه و دیگر آیاتی که ذکر کردیم حقیقت دیگری وسیعتر از این روشن می شود و آن تجرد نفس است به این معنا که نفس یا روح ,حقیقتی است فراتر از بدن و احـکـام آن بـا احـکـام بدن و دیگر ترکیبات جسمی فرق می کند و به نحوی با بدن اتحاد دارد و به وسـیـلـه شـعور و اراده و دیگر خصوصیات ادراکی آن را اداره می کند وتدبر در آیات پیشگفته این حـقـیـقت را آشکارمی سازد, زیرا این آیات حاکی از آنند که شخصیت انسان به بدن نیست با مرگ بـدن ,نـمـی مـیـرد و بـا از بـیـن رفـتـن آن و به هم خوردن ترکیبش و پراکنده شدن اجزای آن , نابودنمی شود بلکه پس از نابود شدن بدن باقی می ماند و در یک زندگی خوش همیشگی ونعمت مـانـدگار به سر می برد و یا بالعکس درشقاوتی همیشگی و عذابی دردناک زندگی می کند و این خـوشـبـخـتـی یا بدبختی به نوع ملکات نفسانی و اعمال او در این جهان بستگی دارد نه به جهات جسمانی و ویژگی ها و احکام اجتماعی . ایـن هـا حـقـایقی است که این آیه شریفه به دست می دهد و پیداست که این ها از هر جهت بااحکام جـسمانی و خواص و ویژگی های مادی دنیوی مغایرت و منافات دارد بنابراین , نفس انسان غیر از بدن است . از جمله آیات دیگری که بر این حقیقت دلالت دارد این آیات است :. 1 ـ ((اللّه یـتـوفـی الانـفـس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیه الموت ویـرسـل الاخـری)) تـوفـی و اسـتـیـفا به معنای گرفتن حق به طور کامل و تمام است تعبیراتی چون گرفتن و نگه داشتن و فرستادن که در این آیه آمده , آشکارا حاکی از مغایرت روح و بدن است . 2 ـ ((و قـالـوا ااذا ضـلـلنا فی الارض اانا لفی خلق جدید بل هم بلقا ربهم کافرون قل یتوفاکم ملک الـموت الذی و کل بکم ثم الی ربکم ترجعون)) خداوند در این آیه یکی از شبهات کفار منکر معاد را ذکر می کند و آن این است که وقتی ما مردیم و ترکیب بدن ما به هم خورد واعضای بدن پراکنده و اجزای آن متلاشی شد واز صورت انسان به صورت دیگری تبدیل گشتیم و در زمین ناپدید شدیم و دیـگـر کسی از ماچیزی حس و ادراک نکرد, چگونه ممکن است دوباره از نو آفریده شویم ؟ البته ایـن شـبهه صرفایک استبعاد است و خداوند پاسخ آن را به پیامبر خود چنین تعلیم می دهد : ((قل یـتـوفـاکـم مـلـک الموت الذی و کل بکم)) خلاصه پاسخ خداوند این است که : فرشته ای بر شما گـمـاشـتـه شـده کـه جـانتان را می ستاند و شما را می گیرد وشما در چنگ او هستید و از شما نـگـهـداری مـی کند و نمی

گذارد گم و ناپدید شوید و آن چه در دل زمین محو و ناپدید می شود بدن های شماست نه نفوس و جان های شما که لفظ ((کم شما)) در ((یتوفاکم)) بر آن دلالت دارد. 3 ـ ((ونفخ فیه من روحه)) خداوند این آیه را درباره خلقت انسان ذکر کرده و سپس فرموده است : ((یـسـئلـونـک عـن الروح قل الروح من امرربی)) در این آیه روح را از سنخ و نوع امر خودمعرفی مـی کـنـد و سپس در جای دیگر امر رامعرفی کرده می فرماید : ((انما امره اذا اراد شیئاان یقول له کـن فـیـکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شئ)) در این جا می فرماید که روح از عالم ملکوت و همان کلمه ((کن)) وجودی است در جای دیگر امر را چنین وصف می فرماید : ((و ما امرنا الا واحدة کـلـمـح البصر))تعبیر ((کلمح البصر مانند یک چشم برهم زدن))می رساند که امر یا همان کلمه ((کن)) موجودی است که یکباره به وجود می آید نه بتدریج بنابراین , هنگام وجود یافتن احتیاج به شـرایـط وقیودی مانند زمان و مکان ندارد از این جا روشن می شود که ((امر)) ـ که روح هم از آن جمله است ـموجودی غیر جسمانی و غیر مادی است چون یکی از قوانین حاکم بر موجودات مادی وجـسـمـانـی ایـن اسـت کـه تـدریـجا هستی می یابند ومقید به زمان و مکان می باشند بنابراین , روح انسانی مادی و جسمانی نیست , هر چند به پیکرمادی و جسمانی به نحوی از انحا تعلق دارد. آیـاتی وجود دارد که از کیفیت این تعلق پرده بر می دارد, مانند آیه ((منها خلقناکم)) و آیه ((خلق الانـسان من صلصال کالفخار)) و آیه ((وبدا خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ما مهین)) و آیه ((و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه فی قرار مکین ثم خلقناالنطفة عـلـقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا آخرفتبارک اللّه احـسـن الـخـالـقـیـن)) ایـن آیات نشان می دهد که انسان در ابتدا یک جسم طبیعی است که صورت ها و شکل های گوناگون یکی پس ازدیگری به او دست می دهد و سپس خداوند این جسم جـامـد خاموش را به موجودی دارای شعورو اراده تبدیل می کند که کارهایی مانند شعور واراده و انـدیشیدن و دخل و تصرف در پدیده ها وتدبیر امور عالم از قبیل جابجایی و تبدیل و تغییر و دیگر افعالی که از اجسام و پدیده های جسمانی سر نمی زند, انجام می دهد بنابراین , نه این کارها (اراده و تفکر و)) جسمانی است و نه فاعل آن ها از قبیل جسمانیات می باشد. بـنابراین , نفس نسبت به جسمی که منشاپیدایش آن است ـ یعنی همان بدن که نفس ازآن نشات می گیرد ـ به منزله میوه است نسبت به درخت یا روشنایی نسبت به نفت (البته با یک مقایسه دور و بـعـیـد) بـدین ترتیب , چگونگی ارتباط و تعلق نفس با بدن در ابتدای وجودروشن می شود, اما با مـردن , ایـن عـلاقه و ارتباطقطع می شود و تماسک از بین می رود خلاصه این که نفس در ابتدای پـیدایش خود عین

بدن است و سپس با به وجود آمدن , از بدن متمایزمی شود و سرانجام به کلی از آن جدا و مستقل می شود این مطلبی است که آیات شریفه یادشده در آن ظهور دارند آیات فراوان دیگری هم وجود دارد که با اشاره و تلویح این حقیقت رامی رسانند و شخص متدبر با بصیرت به آن پی می برد.

آدمی پیر چو شد نفس جوان می گردد.

ـ پیامبر خدا(ص) : نفس آدمیزاد همواره جوان است حتی زمانی که چنبرهای او ازشدت پیری سر به هم آورند, مگر کسی که خداوند دل او را با پرهیزگاری آزموده باشدو اینان اندکند. ـ پیر سالخورده در طلب دنیا همچنان جوان است , هرچند چنبرهایش از کهنسالی سربه هم آورده باشند, مگر کسانی که پرهیزگارباشند و اینان اندک شمارند. ـ دل شخص پیر در دوستی دو چیزهمواره جوان است : در عشق به زندگی و داشتن ثروت زیاد. ـ آدمیزاده پیر می شود و دو چیز در اوجوان می گردد : آزمندی به ثروت و آزمندی به زندگی .

نفس اماره .

قرآن :. ((و مـن نـفـس خود را تبرئه نمی کنم , چرا که نفس همواره به بدی فرمان می دهد, مگر آن جا که پروردگارم رحم کند همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است)). ـ امـام عـلـی (ع) : نفس بد فرمان ظاهرآرا,همچون منافق چاپلوسی می کند و خود را چون دوستی سازگار و دلسوز جلوه می دهد و همین که فریب داد و (بر انسان) دست یافت , چون دشمن مسلط مـی شـود و بـا خـودخـواهـی و قـلـدری فرمان می راندو (شخص را) به جایگاه های بدی و هلاکت می کشاند. ـ نفس همواره به بدی و زشتکاری فرمان می دهد پس هرکه به نفس خویش اعتمادکند نفس به او خـیـانت می ورزد و هرکه به آن دل خوش کند نفس او را به هلاکت می افکند وهرکه از آن خرسند شود, نفس او را در بدترین جایگاه فرود می آورد. ـ براستی که این نفس همواره به بدی فرمان می دهد بنابراین , هرکس عنان آن را رهاکند (همچون مرکبی سرکش) او را به تاخت به سوی گناهان می برد. ـ هـمـانا نفس تو بسیار فریبکار است اگر به آن اعتماد کنی , شیطان تو را به سمت ارتکاب حرام ها می کشاند. ـ زمانی که به نفس خود بیشترین اعتمادرا داری , از فریب او بیشتر برحذر باش . ـ پـس از پـایـان جـنـگ نـهروان برکشتگان خوارج گذشت و فرمود : بدا به حال شما, آن کس که فـریـبـتـان داد بـه شما زیان رساند پرسیدند :ای امیر المؤمنین , چه کسی آنان را فریفت ؟ فرمود : شـیـطـان گمراه کننده و نفس بدفرمان که آنان را با آرزوهای خام فریب داد و ایشان را به میدان فراخ گناهان و نافرمانی ها کشانید و نویدپیروزی به آنان داد و در نتیجه , در آتش فروافکندشان . ـ هـیـچ مـعـصـیتی از معاصی خداوند نیست مگر این که با شهوت همراه است پس , رحمت خدا بر انـسـانـی کـه از شـهـوات خویش باز ایستد وهوای نفس خود را سرکوب کند, زیرا که این نفس به سختی از شهوات باز می ایستد و همواره به نافرمانی برخاسته از هوس , گرایش دارد. ـ در فـرمـان اسـتـانداری مصر به مالک اشتر ـ : (امیرالمؤمنین علی) او (مالک) را به پروای خدا و بـرگـزیـدن راه طـاعت او فرمان می دهد و از او می خواهد که خواهش های نفس خویش را درهم شـکند و مهار آن را در هنگام سرکشی محکم گیرد, زیرا که نفس همواره , به بدی فرمان می دهد, مگر آن که خداوند رحم کند پس بر هوا و هوس خویش مسلط باش و آن چه را که حرام است از نفس خود دریغ دار, زیرا که دریغ داشتن از نفس دادخواهی از اوست در آن چه که دوست دارد یا ناخوش می دارد. ـ در بـخـشـی از نـامه خود به معاویه ـ :به راستی که نفس تو, تو را به شر و بدی وادار ساخته و در گـمـراهـی فـرو بـرده و

درمهلکه ها در انداخته و راه ها (ی درستی ورستگاری) را برتوصعب العبورساخته است . ـ امام سجاد(ع) در مناجات : الهی , به تو شکایت می کنم از نفسی که همواره به بدی فرمان می دهد و به سوی گناه می شتابد وبه معاصی تو آزمند است پر عذر و بهانه است و آرزوی دراز دارد, اگر به او گزندی رسد بیتابی می کند و اگر خیر و برکتی رسدش بخل می ورزد, شیفته بازی وسرگرمی است , آکنده از غفلت و بی خبری است , مرا به سوی گناه می شتاباند و در کارتوبه به من وعده امروز و فردا می دهد. ـ نیز در مناجات : نیروی ما را درآن چه تو را بر ما خشمگین می سازد سست گردان و در این مسیر نفس های ما را به اختیار خودشان وامگذار, زیرا که نفس هاهمواره راه باطل را بر می گزینند, مگر آن جاکه توفیق تو یار گردد و همواره به بدی فرمان می دهند مگر این که تو رحم کنی . ـ امام صادق (ع) : پس از آن که نمازت را تمام کردی بگو : بار خدایا, از تومی خواهم که مرا از گناهانت حفظ کنی و تازنده ام هرگز کمتر و بیشتر از چشم برهم زدنی مرا به خودم وامگذاری , زیرا که نفس همواره به بدی فرمان می دهد مگر این که تورحم کنی ای مهربانترین مهربانان .

نفس ملامتگر یا وجدان بیدار.

قرآن :. ((و سوگند به نفس ملامتگر)). ـ ابـن عـبـاس , دربـاره آیـه ((بالنفس اللوامة)), می گوید : یعنی نفسی که نسبت به خوبی و بدی ملامت می کند و می گوید :کاش چنین و چنان می کردم . ـ ابـن عـبـاس ـ نیز در همین باره ـ :نفسی که بر آن چه از دست رفته پشیمانی می خورد و برای آن ملامت می کند. ـ پیامبر خدا(ص) ـ در سفارش خود به ابن مسعود ـ : ای پسر مسعود, کارهای شایسته و نیک بسیار بـه جـای آر, زیـرانـیـکـوکار و بدکار هر دو پشیمان می شوندنیکوکار می گوید : کاش خوبی های بیشتری انجام می دادم و بدکار می گوید : کوتاهی کردم مؤید این مطلب , سخن خدای متعال است که می فرماید : ((و سوگند به نفس ملامتگر)). تفسیر. جـمـلـه ((و لا اقـسم بالنفس اللوامه)) به اقتضای سیاق و از نظر همانندی لفظی که با جمله قبل دارد,سـوگـنـد دوم اسـت بنابراین نباید به گفته برخی اعتناکرد که گفته اند : جمله دوم نفی سـوگـند است و سوگندنمی باشد و مراد این است که به روز قیامت سوگندمی خورم و به نفس ملامتگر سوگند نمی خورم . مـراد از نـفـس لـوامـه , نـفس مؤمن است که در دنیااو را به خاطر معصیت و سنگینی در طاعت خداسرزنش می کند و در روز قیامت سودش می رساند. بـعـضـی گفته اند که مراد از آن , مطلق نفس انسانی است , چه نفس مؤمن و درستکار و چه نفس کـافـرگـنهکار, زیرا نفس به طور کلی انسان را در روزقیامت ملامت می کند نفس کافر, صاحب خـود را بـه خـاطر کفر و گناهانش سرزنش می کند و نفس باایمان , شخص مؤمن را به خاطر کم طاعتی و انجام ندادن کارهای نیک بیشتر, ملامت می کند. بـعضی هم گفته اند که مراد از نفس لوامه , نفس انسان کافر است که در روز قیامت او را به خاطر کـفـرو مـعـصیتی که در دنیا کرده است ملامت می کندهمچنان که خدای متعال فرموده است : ((وقتی عذاب را دیدند, ندامت خود را پنهان می دارند)) البته هریک از این اقوال برای خود وجهی دارد.

نفس آدمی به منزله مرکبی برای اوست .

ـ امـام علی (ع) : همانا نفس تو مرکب توست اگر آن را به مشقت اندازی نابودش می کنی و اگر با آن مدارا کنی زنده اش نگه می داری . ـ نـفـس بد عنق است و گوش حرف نشنو پس , با پافشاری کردن بر دلت , (توانایی) فهم خود را از بین مبر, زیرا هرعضوی از بدن نیاز به استراحت دارد.

تعلیم نفس و تربیت وتهذیب آن .

قرآن :. ((سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد سپس پلیدکاری و پرهیزگاریش را به آن الهام کرد هرکس آن را پاک گردانید, قطعا رستگار شد و هر که آلوده اش ساخت , قطعا در باخت)). ـ امام علی (ع) : هر که خود را در مقام پیشوایی مردم قرار دهد باید پیش از تعلیم دیگران , به تعلیم خود بپردازد و پیش از آن که به زبانش تربیت کند, با رفتار خود تربیت نماید و کسی که آموزگار و مربی خود باشدبیشتر سزاوار بزرگداشت است تا کسی که آموزگار و مربی دیگران باشد. ـ ای مردم , به تربیت نفس های خودبپردازید و آن را از آزمندی به عادت هایش باز دارید. ـ پرداختن به تهذیب نفس سازنده تراست . ـ بهترین نفس ها پاکترین آن هاست . ـ به اوج اهداف نرسند مگر کسانی که در راه تهذیب نفس خود مجاهده می کنند. ـ سیاست کردن (و تربیت) نفس برترین سیاست است . ـ هر چه دانش مرد زیادتر شود اهتمام او به نفسش بیشتر شود و توان خود را در راه تربیت و اصلاح آن به کار گیرد. ـ مـوقعیت نفس آدمی به ریاضت وطاعتی است که در پیش می گیرد پس , اگرنفس خود را پاک نگه دارد, نفس او پاک می ماند و اگر آن را آلوده گرداند, آلوده می شود. ـ آدمـی جـایگاه خودش را خودش برمی گزیند اگر نفس خود را (از آلودگی وپستی) نگه دارد, بلند مرتبه می شود و اگرآن را نگه ندارد پست می گردد. ـ دل های پاک بندگان , نظرگاه خدای سبحان است پس هر که دل خویش را پاک گرداند خداوند به آن نظر افکند. ـ دوری از آلودگی ها از خصلت های جان های پاک است . ـ امـام صـادق (ع) : خـودت بـار خـودت رابـر دوش کـش که اگر چنین نکنی دیگری بارتو را بر نمی دارد. ـ امام علی (ع) : پرداختن تو به معایب نفست , ننگ را از تو دور می سازد.

اخلاق .

اصلاح اخـلاق و مـلـکـات نـفـس در دو بـعـد عـلـم وعمل و کسب اخلاق فاضله و از بین بردن رذایـل اخـلاقـی , تنها از طریق تکرار و تمرین کارهای شایسته مناسب با صفات اخلاقی و مداومت بـرآن هـا مـمـکن است , زیرا بر اثر تکرار عمل در هرمورد صور علمی خاصی در روح انسان رسوخ پـیـدامـی کند و بر اثر تراکم این صور چنان در نفس آدمی نقش می بندد که از بین رفتن آن ها غیر مـمـکـن یـادشـوار می شود مثلا اگر یک فرد ترسو بخواهد این صفت را از خود دور سازد و ملکه شـجـاعـت را کـسـب کـنـد, باید بارها و بارها خود را در شداید وصحنه های هولناکی که دل ها را می لرزاند, بیندازدهر دفعه که قدم به یکی از این صحنه ها بگذارد ومشاهده کند که می تواند دست بـه چـنـین کارهایی بزندو لذت شجاعت و زشتی فرار و پرهیز را درک کند,آثار شجاعت و دلیری پـیـاپـی در صفحه جان او نقش می بندد و به صورت ملکه شجاعت در می آید پدیدآمدن این ملکه علمی گرچه فی نفسه اختیاری نیست ولی مقدمات تحصیل آن اختیاری و اکتسابی است . از آن چـه گـفـتـیم معلوم می شود که راه رسیدن به تهذیب اخلاق و کسب فضایل اخلاقی یکی از این دو راه می باشد :. راه اول : عـبـارت اسـت از مـهذب ساختن اخلاق و صفات به واسطه توجه به منافع خوب دنیوی وارزش هـا و عـقـایـد پسندیده در میان مردم مثل این که گفته شود : عزت نفس و قناعت کردن انـسـان به آن چه دارد و چشم طمع نداشتن به آن چه مردم دارند, انسان را سربلند و در نظر مردم بـزرگ مـی سـازد و بر عکس , آزمندی موجب فقر وتنگدستی می شود طمع انسان را ذلیل و خوار می کندو علم و دانش موجب رویکرد عامه مردم می شود وباعث عزت و آبرومندی و محبوبیت در نـزدخـواص مـی گـردد عـلـم مـانند چشم تیزبینی است که به کمک آن می توان هر امر زشت و نـاخـوشایندی رادید و به هر امر دلخواه و پسندیده ای دست یافت ,ولی جهل و نادانی , کوری است عـلـم نـگاهبان انسان است , ولی مال را انسان باید نگهبانی کند شجاعت آدمی را از تلون و دو دلی رهـایـی مـی بـخـشـد و شخص شجاع چه پیروز شود و چه شکست خورد, موردستایش مردم قرار می گیرد, برخلاف ترس یا تهورعدالت وجدان انسان را از غم های آزارنده رهایی می بخشد و سبب مـی شـود کـه نـام انـسان بعد از مرگ باقی بماند و از او به نیکی یاد شود و محبتش دردل ها جای گیرد. ایـن هـمـان راه مـعـروف و مـتـداولی است که علم اخلاق بر پایه آن استوار شده و از دانشمندان یونان باستان و دیگران به ارث مانده است . قرآن کریم این روش را که بنای آن بر پایه انتخاب آن چه مردم می

پسندند و ترک آن چه درنظر آنان نـکـوهـیـده اسـت و در پـیـش گـرفـتـن آن چه جامعه می پسندد و فرو گذاشتن آن چه جامعه زشـت می شمارد, به کار نبرده است البته مواردی در قرآن وجود دارد که با آن که فرجام یک عمل در حـقـیـقـت پاداشی اخروی یا عقابی اخروی است , امااملاحظات اجتماعی را هم در نظر گرفته است مثلادرباره قبله می فرماید : ((هر کجا باشید روی خود رابه جانب کعبه بگردانید تا مردم را بر شـمـا حـجـت (وانـتـقادی) نباشد)) خداوند سبحان در این آیه مسلمانان را به عزم و پایداری فرا می خواند و دربیان علت آن می فرماید : ((تا مردم را بر شما حجتی (و انتقادی) نباشد)) نیز در جای دیـگر می فرماید :((با یکدیگر نزاع نکنید که سست می شوید و شوکت و اقتدار شما از بین می رود و شکیبایی ورزید)). خـداونـد سـبـحان در این آیه مردم را به شکیبایی دعوت می کند و در بیان علت آن می فرماید که ازدسـت دادن شـکیبایی و اقدام به کشمکش و منازعه موجب ضعف و از بین رفتن شکوه و اقتدار شـمـا وجـسـور شدن دشمن می شود همچنین می فرماید :((هر که صبر کند و در گذرد, مسلما ایـن (خـویـشـتـنـداری , حاکی) از اراده قوی در کارهاست))در این آیه , دعوت به صبر و گذشت می کند و علت آن را اهمیت و عظمت آن ذکر می کند. راه دوم : از طـریـق تـوجه دادن به اهداف اخروی است که در قرآن کریم فراوان آمده است , مانند آیـه ((در حـقـیـقـت خدا از مؤمنان جان ها و مال هایشان رابه بهای این که بهشت برای آنان باشد, خـریـده است)) و مانند آیه ((بی تردید, شکیبایان مزد خود رابی حساب و به تمام خواهند یافت)) و مـانند آیه ((برای ستمکاران عذابی پردرد خواهد بود)) و مانندآیه ((خداوند سرور کسانی است که ایـمـان آورده انـدآنـان را از تـاریـکی ها به سوی روشنایی به در می بردو کسانی که کفر ورزیدند, سـرورانشان , طاغوت است که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی ها به درمی برند)) امثال این آیات که با تعبیرات مختلفی آمده اند, در قرآن فراوان است . آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که درشمار این نوع آیات هستند, مانند آیه ((هیچ مصیبتی نه در زمـیـن و نـه در نـفـس هـای شما (به شما) نرسدمگر این که پیش از این که آن را پدید آوریم , درکـتـابـی اسـت ایـن کـار بـر خـدا آسان است)) این آیه مردم را به تاسف نخوردن برای آن چه از دسـت مـی رود یـا خـوشحالی برای آن چه به دست می آیدفرا می خواند و علت آن را چنین توضیح مـی دهـد کـه آن چـه به شما رسیده نمی توانسته نرسد و آن چه به شما نرسیده امکان نداشته است بـرسد چون حوادث و پیشامدها مستند به قضا و قدر الهی است و از این رو غم خوردن و شاد شدن بـی مـورد مـی بـاشـد و نبایداز کسی که به خدا ایمان دارد و زمام همه امور را به دست او می داند, سرزند چنانکه در جایی دیگر به این مطلب اشاره کرده می

فرماید : ((هیچ گرفتاری ومصیبتی جز به اذن خدا واقع نمی شود و هر کس به خدا ایمان بیاورد, دل او را هدایت می کند)) این دسته از آیات نیز همانند آیات قبل برای اصلاح اخلاق به اهداف بلند اخروی که کمالاتی حقیقی و نه پنداری و خیالی هستند, متوسل می شود و اساس اصلاحات اخلاقی را کمالات حقیقی برخاسته ازقضا و قدر و متخلق شدن به اخلاق الهی و توجه به اسما حسنی و صفات عالیه خداوند, قرار می دهد. ممکن است بگویید : متوسل شدن به قضا و قدرموجب بطلان احکام و قوانین این حیات اختیاری می شود و این خود باعث از بین رفتن فضایل اخلاقی و مختل شدن نظام این زندگی طبیعی می گردد, زیرا اگر برای اصلاح صفت صبر و ثبات ورها کردن غم و شادی به این متوسل شویم که کلیه حوادث و پیشامدها در یک لوح محفوظ نوشته شده و خواه ناخواه صورت می گیرد ـ چنان که از آیه پیشگفته نیز همین معنا استفاده می شود ـ برای دست شستن از طلب روزی و کسب کمالات مطلوب و پرهیز از رذایل اخلاقی و غیره نیزمی توان به همین نکته استناد کرد که در این صورت افراد می توانند دست از طلب روزی و دفاع از حق وامثال این کارها بردارند و دستاویزشان این باشد که آن چه انجام می دهند مقدر و مکتوب است همچنین هر کسی می تواند از کوشش در راه کسب کمالات واز بین بردن نقایص خود دست بکشد و عذرش این باشد که همه چیز مقدر و مکتوب است و خواه ناخواه تحقق می پذیرد پیداست که این کارها باعث می شود که کمالات از بین بروند. پاسخ : با توضیحاتی که در بحث قضا و قدردادیم , پاسخ این اشکال روشن می شود, زیرا در آن جا گفتیم که افعال و رفتارهای انسان یکی از اجزای تشکیل دهنده علل حوادث است و پیداست که پیدایش معلول ها و مسببات متوقف بر پیدایش اسباب آن ها و اجزای تشکیل دهنده این علل واسباب می باشد بنابراین , اگر کسی بگوید : سیرشدن انسان یا مقدر شده است یا نه و در هر دوصورت غذا خوردن شخص تاثیری ندارد, اشتباهی آشکار است , زیرا فرض تحقق سیری در عالم خارج زمانی درست است که فرض غذا خوردن اختیاری که یکی از اجزای تشکیل دهنده علت سیری است تحقق پیدا کند بنابراین , اشتباه است که انسان وجود یک معلول را فرض کند و علل آن یایکی از اجزای علل آن را نادیده بگیرد. باتوجه به آن چه گفتیم , درست نیست که انسان موضوع اختیار را که مدار زندگی دنیوی و منشاشقاوت و سعادت انسان می باشد و یکی از اجزای تشکیل دهنده علل حوادث و رخدادهایی است که برای انسان رخ می دهد, یعنی افعال او یا احوال وملکات حاصله از افعال او, نادیده بگیرد منتها همان گونه که نباید اراده و اختیار بشر را از زمره علل واسباب بیرون برد, همان گونه هم نباید اختیار و اراده او را یگانه سبب و علت تامه

حوادث و رخدادها به شمار آورد و هیچ یک از اجزای عالم هستی و علل و اسباب موجود در آن را که در راس آن ها اراده الهی قرار دارد, در بروز حوادث دخـالت نداد, زیرااین عقیده منشا بسیاری از صفات ناپسند ونکوهیده , مانند خودپسندی و تکبر و بخل و شادی و تاسف و اندوه و امثال این ها می شود. آدم نـادان و بـی خبر می گوید : من بودم که چنین کردم و چنان نکردم و همین باعث می شود که بـه خـود مغرور گردد یا بر دیگری برتری طلبی کند یا به مال و ثروت خود بخل ورزد این بی خبر نمی داند که اگر هزاران هزار علل و عوامل دیگر که خارج ازحیطه اختیار ناقص او می باشند, دست به دست هم نمی دادند و زمینه انجام کار را برای او فراهم نمی آوردند, از اراده ناقص وی هیچ کاری بـرنـمـی آمـد آدم بـی خبر و نادان می گوید : اگر من چنین کرده بودم فلان زیان را نمی دیدم یا بهمان کار را ازدست نمی دادم در حالی که نمی داند که آن زیان مالی یا جانی , فقدانش ـ یعنی سود یـا سـلامتی یازندگی ـ به هزاران هزار عاملی بر می گردد که برای از بین رفتن آن ها کافی است یـکـی از آن علل وعوامل از بین برود, هر چند اختیار و اراده او موجودو در کار باشد وانگهی , خود اخـتـیـار انـسان مستند به علل و عوامل فراوانی بیرون از اختیار انسان است بنابراین , خود اختیار, اختیاری نیست . بـا تـوجـه بـه آن چـه گـفـتـیـم ـ که البته خود یک حقیقت قرآنی است و از آموزش های الهی به دسـت مـی آیـد ـ و بـا تدبر در آیات شریفه ای که در این زمینه وجود دارد, معلوم می شود که قرآن برای اصلاح پاره ای از اخلاق و صفات ـ و نه همه آن ها ـبه قضا و قدر و کتاب محفوظ تکیه می کند. قـرآن افـعال یا صفات و ملکاتی را که استنادآن ها به قضا و قدر باعث بطلان موضوع اختیار واراده مـی شـود, نـه تـنـهـا بـه ایـن امـور نسبت نمی دهد,بلکه بشدت آن را رد می کند مثلا می فرماید :((هـنـگـامی که کار زشتی انجام می دهند می گویند : ماپدران خود را بر همین روش یافته ایم و خـدا مـا را بـه آن دسـتـور داده اسـت بـگـو : خداوند به کار زشت دستور نمی دهد آیا چیزی را که نـمـی دانید به خدانسبت می دهید؟)) و اعمال و صفات و ملکاتی را که اسناد ندادن آن ها به قضای الـهـی مـوجب استقلال اختیار انسان در تاثیر است و او را از غیر خودبی نیار معرفی می کند, قرآن آن هـا را بـه قـضای الهی مستند می کند و انسان را به راه راستی که پوینده اش را گم و سرگشته نـمـی سـازد هـدایـت مـی فـرمـاید تاصفات رذیله ای را که از این گونه تصورات باطل سرچشمه مـی گیرد از او دور سازد مثلا حوادث وپیشامدها را به قضای الهی نسبت می دهد تا انسان ازروی نـادانـی بـرای آن چـه بـه دسـت مـی آورد خـوشحال نشود و برای آن چه از دست می دهد غمگین نـگرددمثلا می فرماید : ((از مال خدا که به شما عطا فرموده است به آنان بدهید)) قرآن در این جا به استناد این که مال را خداوند به

شما داده است , مردم را به جود وبخشش فرا می خواند و در جای دیـگـر می فرماید :((و از آن چه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند)) دراین آیه نیز مردم را به استناد ایـن کـه رزق و روزی راخدا می دهد, به انفاق دعوت می کند نیز در جای دیگر می فرماید : ((شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند, تو جان خود را از اندوه , در پیگیری (کار)شان تباه کنی در حقیقت , مـا آن چه را که برزمین است زیوری برای آنان قرار دادیم تا آنان رابیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند)) دراین آیه , پیامبر خود را از غم و اندوه خوردن نهی می کند و می فرماید کفر آن ها به معنای غلبه یافتن برخدای سبحان نیست , بلکه هر چه در روی زمین وجود دارد به منظور امتحان و آزمایش مردم قرارداده شده است . ایـن روش ـ یـعـنـی راه دوم در اصـلاح اخـلاق ـروش پـیـامـبـران است و در قرآن کریم و سایر کتب آسمانی که برای ما نقل می شود, نمونه های فراوانی از آن دیده می شود. در ایـن جـا راه سـومـی هـم وجـود دارد کـه مـخـصـوص قـرآن کریم است و چیزی از آن نه در کـتاب های آسمانی نقل شده برای ما و آموزش های پیامبران گذشته , سلام اللّه علیهم اجمعین , به چـشم می خورد ونه در معارف و دانش های رسیده از حکمای الهی آن راه این است که انسان را, از طـریـق به کار گرفتن یک سلسله علوم و معارف , چنان از نظر اخلاقی وآگاهی بار می آورد که با وجـود آن جـایـی بـرای رذایـل اخـلاقـی بـاقـی نمی ماند به عبارت دیگر : ریشه رذایل اخلاقی را می سوزاند, نه این که در صددمعالجه و مبارزه با آن ها برآید. بـرای مـثـال , هر عملی که برای غیر خدای سبحان انجام شود یا برای این است که در آن مطلوب عـزت و شوکتی است و آن کار برای دستیابی به آن عزت وشوکت انجام می گیرد و یا برای ترس و پـرهـیـز ازقـدرتی است که در آن وجود دارد, اما خداوندسبحان می فرماید : ((همانا عزت همه از آن خـداسـت)) و نـیـز مـی فرماید : ((قدرت و نیرو تماما ازآن خداست)) با تحقق یافتن این علم و آگـاهـی حقیقی در وجود انسان , دیگر موضوعی برای ریاکاری و شهرت طلبی و ترس از غیرخدا و امـید وچشمداشت به غیر او و اعتماد و گراییدن به جزخداوند باقی نمی ماند وقتی این دو قضیه (یعنی این که هرچه عزت و قدرت هست تماما از آن خدامی باشد) برای انسان معلوم و دانسته شود, هـر گونه اخلاق یا کردار نکوهیده ای را از وجود او می شویدو در مقابل , جان او را به صفات ارزنده الـهـی , مـانندترس از خدا و عزت نفس و مناعت طبع و استغنا وبزرگ مشی و هیبت الهی و ربانی آراسته می گرداند. هـمچنین بارها در قرآن مجید آمده است که ملک و پادشاهی از آن خداست و پادشاهی آسمان ها و زمـیـن مـتـعلق به اوست و آن چه درآسمان ها و زمین است تعلق به خداوند دارد مادرباره مفهوم مالکیت و پادشاهی خداوند بارهاتوضیح داده ایم و حقیقت آن ـ چنان که پیداست

ـبرای هیچ یک از مـوجودات کمترین استقلالی دربرابر خداوند و کوچکترین استغنایی از او باقی نمی گذارد و هیچ چـیـز نـیـست , مگر این که خداوندسبحان مالک حقیقی ذات او و ذاتیاتش می باشدایمان داشتن انسان به این حقیقت و تحقق بخشیدن آن در جان خود باعث می شود که تمام موجودات در نظر او از درجه استقلال , چه استقلال ذاتی یاوصفی و یا فعلی , سقوط کنند چنین انسانی با چنین اعتقاد و باوری نمی تواند هدفی غیر از خدای متعال داشته باشد یا در برابر موجودی جز خدا خضوع کندیا بـیم و امیدش به کسی جز خداوند باشد یا از غیرخدا لذت برد یا به ماسوای او تکیه کند یا به کسی جزاو توکل نماید یا در برابر کسی جز او تسلیم شود یاکارهای خود را به غیر او واگذار کند خلاصه ایـن که جز حق نمی خواهد و جز ذات حق طالب چیزی نیست , همان ذاتی که باقی است و ماسوای او همه فانی او تنها از باطل , یعنی هر آن چه جز خداست ووجود حقیقی ندارد و در مقابل ذات حق جل شانه ارزش و اعتباری ندارد, رویگردان و گریزان است . و نـیـز از هـمـیـن قـبـیـل است آیات شریفه ((خدایی که جز او معبودی نیست و نام های نیکو به اواخـتـصـاص دارد)) و ((این است اللّه , پروردگار شمامعبودی جز او نیست , آفریدگار هر چیزی اسـت)) و((خـدایی که هر چیزی را نیکو آفرید)) و ((چهره هابرای آن (خدای) زنده پاینده خضوع مـی کنند)) و((همگی در برابر او خاضعند)) و ((پروردگار توفرمان داده که جز او را نپرستید)) و ((آیا کافی نیست که پروردگار تو, خود, شاهد هر چیزی است ؟)) و((آگاه باش که مسلما او به هر چیزی احاطه دارد)) و((و پایان (کار) به سوی پروردگار توست)). و بـاز از هـمـیـن بـاب اسـت آیـات مـورد بحث ما,یعنی آیه ((و مژده ده شکیبایان را, همانان که چـون مصیبتی به ایشان رسد گویند : ما از آن خدا هستیم وبه سوی او باز می گردیم)), زیرا این آیـات و امثال این ها شامل یک سلسله معارف خاصه الهی است که دارای نتایج حقیقی خاصی است کـه جنبه تربیتی آن ها نه با نوع تربیتی مورد نظر حکمای اخلاق شباهت دارد و نه با نوع تربیتی که انـبیا در شرایع خود آورده اند, زیرا همچنان که دانستید, راه اول مبتنی بر عقاید عمومی اجتماعی در زمـینه حسن وقبح افعال است و راه دوم مبتنی بر عقاید عامه دینی در زمینه تکالیف عبادی و ایـمـان بـه ثـواب و جزا امااین راه و روش سوم مبتنی بر توحید ناب و کاملی است که اختصاص به اسلام دارد درود و برترین درود بر پایه گذار این آیین باد. جـای تعجب است که یکی از خاورشناسان غربی در تاریخ خود که در آن پیرامون تمدن اسلام بحث مـی کـنـد, مـی گـویـد : نـکـتـه ای که پژوهشگر بایدبه آن توجه کند این است که باید به بحث و تـحـقـیق درباره شؤون تمدنی که اسلام در میان پیروان خودگسترانید و مزایا و خصایصی که در میان آنان به جاگذارد یعنی پیشرفت فرهنگ و تعالی تمدن ومدنیت

بپردازد چون از نظر معارف دینی , اسلام چیزی بر مواد اخلاقی سایر ادیان الهی نیفزوده است , زیرا این معارف همان مواد و اصول اخلاقیی هستند که میان همه ادیان مشترکند و کلیه پیامبران به آن ها دعوت می کنند. با توجه به توضیحاتی که دادیم بی پایه بودن نظر این خاورشناس و نادرستی اندیشه او روشن می شود,چرا که نتیجه همواره فرع و تابع مقدمات است وآثار بیرونی ناشی از تربیت , در واقع زاییده وبرآیند نوع علوم و معارفی هستند که شخص تحت تعلیم و تربیت فرا می گیرد فرق است میان مکتبی که به مرحله پایین یک حقیقت دعوت می کند ومکتبی که به مرحله میانی یک کمال فرا می خواند ومکتبی که به حقیقت محض و اوج کمال دعوت می نماید راه و روش سوم تربیتی , همان مکتب سوم است , زیرا مسلک اول به حق اجتماعی فرامی خواند و مسلک دوم به حق واقعی و کمال حقیقی که موجب سعادت انسان در زندگی اخروی اوست فرا می خواند و مسلک سوم به حق مطلق و محض یعنی همان خدا دعوت می کند و تعلیم و تربیت خودرا بر این پایه قرار می دهد که خداوند سبحان یگانه است و انبازی ندارد و نتیجه این اعتقاد, عبودیت محض و بندگی خالص برای خداست و پیداست که میان این سه مسلک و طریقه تفاوت بسیار است . مسلک سوم شمار انبوهی از بندگان صالح وعلمای الهی و ربانی و اولیای مقرب درگاه الهی ـ ازمرد و زن ـ به جامعه تقدیم کرده است و این خودافتخار بزرگی برای آیین اسلام است . وانگهی نتایج برآمده از این مسلک با نتایج حاصله از دو مسلک دیگر گاه فرق می کند, چرا که بنای مسلک سوم بر محبت و عشق به خداست ومقدم داشتن جانب خدا بر جانب بنده پیداست که محبت و شیدایی و بنده عشق شدن , گاه انسان عاشق و دلداده را به کارهایی وا می دارد که خرد اجتماعی که پایه اخلاق اجتماعی است و یا فهم عمومی عادی که شالوده تکالیف عمومی دینی می باشد, آن ها راتصویب و تایید نمی کند چه آن که خرد احکام خاص خود را دارد و عشق و محبت احکام ویژه خود را توضیح بیشتر این موضوع , به خواست خدا,در بحث های آینده خواهد آمد.

سودمندترین تحقیق .

ـ امام علی (ع) : جبران کردن تباهی نفس سودمندترین تحقیق است . ـ هرکه از دست رفته هایش را جبران کند (کار خویشتن را) اصلاح گرداند. ـ جبران کننده , در آستانه صلاح وسازندگی قرار دارد.

ـ درست (و به موقع) جبران کردن (خطاها و گناهان) سر لوحه صلاح وسازندگی است . ـ چه دور است جبران کردن چیزهای از دست رفته . ـ آن چـه را در اوایـل عمر خود ازدست داده ای در اواخر عمرت جبران کن تادر آخرتت سعادتمند گردی .

عوامل خودسازی .

ـ امام علی (ع) : سبب صلاح نفس دوری کردن از دنیاست . ـ از طریق جهاد پیگیر با نفس هایتان بر آن ها مسلط شوید. ـ خودسازی (در گرو) مبارزه باهوای نفس است . ـ از کوشش در راه خودسازی دست بر مدار, زیرا در این راه چیزی جز جدیت تو را کمک نمی کند. ـ کمک کننده ترین عامل در راه خودسازی , قناعت است . ـ چگونه می تواند خودسازی کندکسی که به اندک قانع نیست !. ـ اگر خواهان خودسازی هستی , بایدصرفه جویی و قناعت و کم خواهی را پیشه کنی . ـ هرگاه نفس تو در برابرت سرکشی کرد تو نیز در برابر او سرکشی کن , رام تومی شود و نفس خود را درباره خودت فریب بده , فرمانبردار تو می شود. ـ همنشینی با نابخردان اخلاق را تباه می سازد و همچشمی با خردمندان اخلاق رامی سازد و خلایق گونه گونند و هرکس برحسب طینت و ساختار (روانی و بدنی) خودعمل می کند. ـ همانا تقوای الهی داروی درددل های شماست و پاک کننده آلودگی جان هایتان . ـ هنگامی که شریح بن هانی را به سرداری سپاه عازم شام گماشت , به اوسفارشهایی کرد از جمله فـرمـود : بـدان کـه اگـراز افـتـادن در ورطه امور ناخوشایند پروانداشته باشی و نفس خود را از بـسـیـاری امـوردلـخواهش باز نداری هوس ها تو را به سوی زیان های فراوانی خواهد کشاند پس , دربرابر نفس خود عاملی بازدارنده باش و درهنگام خشم , جلو برآشفتگی خود را بگیر وآن را درهم شکن . ـ سبب خودسازی , پارسایی است . ـ با پشت کردن به نفس (اماره) خودبه خویشتن (نفس فاضله و ناطقه انسانی)روی کن . ـ کسی که خواهان خودسازی ونگهداری دین خود است , باید از آمیختن بادنیاپرستان دوری کند. ـ امـیدوارترین مردم به اصلاح نفس کسی است که هرگاه بر بدی های خود آگاه شود در برطرف ساختن آن ها شتاب ورزد. ـ هـر کـه نـفـس خود را نکوهش کندآن را اصلاح گرداند و هر که نفس خویشتن را بستاید آن را بکشد. ـ داروی نفس , خویشتن داری ازهوس است و پرهیز کردن از لذت های دنیا. ـ امـام سـجـاد(ع) ـ در دعـاـ : بـار خـدایا,بر محمد و آل او درود فرست و به لطف خود (هرگونه پـیـشـامـد بدی را) از من دورگردان و با نعمت خویش مرا تغذیه فرما و بابزرگواریت مرا اصلاح گردان و با احسانت درمانم فرما.

یاری جستن از حق در مبارزه با نفس .

ـ پیامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به این سؤال که راه شناخت حق چیست ـ : شناخت نفس پرسید : راه رسیدن به معرفت نفس چیست ؟ فرمود : کمک جستن از حق دربرابر نفس . ـ امام علی (ع) : ستایش مخصوص خداوندی است که ستایش را به نعمت ها ونعمت ها را به شکر می پیوندد او را برنعمت هایش می ستاییم , همان گونه که بربلایش ستایشش می کنیم و از او یاری می جوییم در برابر این نفس هایی که درانجام آن چه بدان فرمان داده شده اند, بسی کندی می ورزند و به سوی آن چه از آن نهی شده اند می شتابند. ـ و از خداوند در برابر نفس خودم وشما یاری می طلبم . ـ من گفتم آن چه را که شنیدید و ازخداوند در برابر نفس خود و شما یاری می طلبم و او ما را بس است و بهترین حمایتگر است .

هر که تهذیب نفس نکند.

ـ امام علی (ع) : هر که نفس خود راتهذیب نکند, از خرد بهره مند نشود. ـ هر که با اصلاح نفس خود (خطاهاو کاستی های) آن را جبران نکند, درد وبیماریش سخت شود و درمان او دشوارگردد و طبیبی (برای درمان درد خود) نیابد. ـ هر که خود را مهذب نسازد,عادت های زشت او را رسوا کند. ـ هر که نفس خود را تربیت نکند,آن را تباه گرداند. ـ ناتوانترین مردم کسی است که ازاصلاح خود ناتوان باشد. ـ ناتوانترین مردم کسی است که بتواند عیب و کاستی خود را برطرف سازد واین کار را نکند. ـ هر که نفس خود را اصلاح کند برآن مسلط شود و هر که نفس خویش را به حال خود رها سازد او را هلاک گرداند. ـ هر که به نقص خود رسیدگی نکند,هوا و هوس بر او چیره گردد و هر که نقص داشته باشد, مرگ برایش بهتر است . ـ هر که نفس خود را واگذارد, کارش را تباه گرداند. ـ هر که در آن چه دوست دارد برنفس خود آسان گیرد, در آن چه دوست ندارد نفسش او را به رنج و زحمت اندازد. ـ کسی که خودش را اصلاح نمی کند,چگونه دیگری را اصلاح می کند!. ـ چگونه دیگری را راهنمایی کند,کسی که خودش را گمراه می سازد!. ـ چگونه خیرخواه دیگری باشد,کسی که به خودش خیانت و دغلی می کند!. ـ چگونه درباره دیگری عدالت ورزد, کسی که به خودش ستم می کند!. ـ وقتی نفس خودت را نمی توانی مطیع خودت گردانی , هرگز از دیگران انتظار اطاعت نداشته باش .

رخصت دادن به نفس در پیروی از هوس .

ـ امام علی (ع) : به نفس های خود رخصت ندهید که این رخصت دادن ها شما را به راه های ستمکاران می برد و (با نفس)مماشات نکنید که مماشات کردن (با او) شمارا به معصیت می کشاند. ـ به نفس خود در پیروی از هوس وبرگزیدن لذت های دنیا رخصت مده که دین تو خراب می شود و درست نمی شود ونفست زیان می بیند و سود نمی برد.

آثار کرامت نفس .

ـ امـام عـلـی (ع) : هـر کـه بـرای نفس (وشخصیت) خود احترام قائل باشد, آن را بامعصیت خوار نمی گرداند. ـ هر که برای خود احترام قائل باشدخواهش های نفسانیش در نظر او بی ارزش باشد. ـ هر که کرامت نفس داشته باشد, دنیادر چشمش خرد آید. ـ هر که کرامت نفس داشته باشد,کمتر مخالفت و ناسازگاری کند. ـ سختی ها ومصائب درنفس گرانمایه تاثیر نمی گذارد. ـ هزینه ها, بر نفس شریف سنگینی نمی کند.

آفت نفس .

ـ امام علی (ع) : آفت نفس , شیفتگی به دنیاست . ـ سرآمد آفت ها, شیفتگی به لذت هاست . ـ خدمت تن کردن به این است که لذت ها و خواهش ها و خوشی هایی را که می طلبد برایش برآورده سازی و این خودموجب هلاکت نفس است . ـ امـام صـادق (ع): نـفـس را بـا هوس هایش رها مکن که هوای نفس موجب هلاکت آن می گردد و واگذاشتن نفس با هوسش مایه درد و رنج آن است و باز داشتن نفس از هواو هوسش باعث درمان آن می باشد.

نفاق .

نفاق .

قرآن :. ((در نـتـیـجـه , بـه سـزای آن کـه با خدا خلف وعده کردندو از آن روی که دروغ می گفتند, در دل هایشان ـ تا روزی که او را دیداری کنند ـ پیامدهای نفاق را باقی گذاشت)). ـ امام علی (ع) : نفاق , ایمان را تباه می کند. ـ نفاق , برادر شرک است . ـ نفاق , همزاد کفر است . ـ پـیـامبر خدا(ص) : نفاق ابتدا به صورت نقطه ای سیاه ظاهر می شود و هرچه نفاق بیشتر شود آن نقطه بزرگتر می گردد و چون نفاق به مرحله کمال رسد, دل به کلی سیاه می شود.

نفاق ننگ اخلاق است .

ـ امام علی (ع) : نفاق ننگ خصلت هاست . ـ چه زشت است که انسان ظاهری موافق داشته باشد و باطنی منافق !. ـ چه زشت است برای انسان که دورو باشد!. ـ خیانت اصل نفاق است .

علت نفاق .

ـ امام علی (ع) : نفاق انسان ناشی ازذلتی است که در خود حس می کند.
ـ نفاق از دیگپایه های زبونی است . ـ دروغ به نفاق می انجامد.

ویژگی منافق .

ـ امام علی (ع) : منافق نسبت به خودش مسامحه روا می دارد و از مردم خرده گیری می کند. ـ منافق , گفتارش زیباست و کردارش بیماری درونی . ـ منافق زبانش خوشحال می کند ودلش زیان می رساند. ـ منافق , بی شرمی کودن و چاپلوسی بدبخت است . ـ منافق , نیرنگباز است و زیانبار وشکاک و بدبین . ـ امـام صـادق (ع) : مـنـافق به آن چه مایه سعادت مؤمنان است رغبتی ندارد و انسان خوشبخت از اندرز تقوا پند می گیرد هر چندمخاطب آن اندرز کس دیگری باشد. ـ پیامبر خدا(ص) : منافق کسی است که هرگاه وعده دهد خلف وعده کند, هرگاه کاری کند آن را فاش سازد (و در بوق دمد), هرگاه سخن بگوید دروغ گوید, هرگاه امانتی به اوسپارند خیانت ورزد, هرگاه روزی داده شودسبکسری کند و هرگاه روزی داده نشود(وتنگدست گردد) به غل و غش روی آورد. ـ امـام سجاد(ع) : منافق نهی می کند وخود نهی نمی پذیرد, به آن چه دستور می دهدخودش عمل نمی کند, چون به نماز ایستد به چپ و راست می نگرد, چون رکوع کند خود را (مانندگوسفند) به زمـیـن انـدازد (یعنی بعد از رکوع نایستد و به همان حال به سجده رود), چون سجده کند (مانند کلاغ و سایر پرندگان که دانه می چینند) منقار به زمین زند و چون بنشینندنیم خیز نشیند ((11)) , چون شب شود با این که روزه نداشته است همه اش به فکر خوردن غذاست ودر هنگام روز با آن که شـب زنـده داری نـکرده است , هم و غمش خفتن است اگر سخنی (یاحدیثی) به تو گوید, دروغ گـویـد و اگـر بـه تووعده ای دهد, خلف وعده کند و اگر به او اعتمادکنی و امانتی سپاری به تو خیانت کند و اگر با اومخالفت کنی , پشت سرت بدگویی کند. ـ امـام عـلی (ع) : شخص منافق هرگاه نگاه می کند برای سرگرمی است , هرگاه سکوت می کند هـمـراه بـا غـفلت است , وقتی سخن می گوید بیهوده گویی می کند, هرگاه بی نیاز شودطغیان مـی کـنـد, وقتی گرفتاری به او رسد داد وفریاد راه می اندازد, زود ناراحت می شود و دیرخشنود مـی گـردد, از اندک خدا ناخشنود می شودو بسیارش هم او را خشنود نمی سازد, شر بسیاردر سر مـی پـرورانـد و مـقداری از آن ها را به کارمی بندد و افسوس می خورد که چرا فلان کار بد راانجام نداده است . ـ پیامبر خدا(ص) : منافق , چشمانش دراختیار اوست , هر طور بخواهد گریه می کند. ـ گریه مؤمن از دل اوست و گریه منافق از سرش . ـ بیشتر منافقان امت من , قاریان آن هستند.

نشانه های نفاق .

ـ امـام صـادق (ع) : چـهـار چیز از نشانه های نفاق است : سختدلی , خشکیدگی چشم ,مداومت بر گناه و آزمندی به دنیا. ـ پیامبر خدا(ص) : نشانه منافق سه چیزاست , هرگاه سخن گوید دروغ گوید, هرگاه وعده دهد وفا نکند و هرگاه به او اعتماد شود خیانت کند. ـ چهار خصلت است که در هر که باشندمنافق است و اگر یکی از آن ها در او باشد یک خصلت نفاق در او وجـود دارد تـا ایـن کـه آن رارها کند : کسی که هرگاه سخن گوید دروغ گویدو هرگاه وعـده دهـد خـلـف وعده کند و هرگاه پیمان بندد پیمان شکنی کند و هرگاه ستیزه کنداز حق تجاوز نماید. ـ چـهـار خـصـلـت است که در هر که باشدمنافق محض است , و در هر کس یکی از آن هاباشد یک خصلت نفاق در او وجود دارد تا این که آن را رها کند : هرگاه به او اعتماد شود خیانت کند, هرگاه سخن گوید دروغ گوید, هرگاه پیمان بندد پیمان شکنی کند, و هرگاه ستیزه کند از حق تجاوز نماید. ـ سـه خـصـلـت اسـت کـه در هر که باشندمنافق است , هرچند اهل روزه و نماز باشد وخودش را مسلمان بداند : کسی که هرگاه به اواعتماد شود خیانت ورزد و هرگاه سخن گوید‌دروغ گوید و هـرگـاه وعـده دهد خلف وعده کندخداوند عزوجل در کتاب خود فرموده است :((براستی که خـدا خـیانتکاران را دوست ندارد)) وفرموده است : ((لعنت خدا بر او اگر ازدروغگویان باشد)) و فرموده است : ((و در این کتاب از اسماعیل یاد کن که او راست وعده بود وفرستاده ای پیامبر بود)) . ـ برای منافق سه نشانه است : هرگاه سخن گوید دروغ گوید, هرگاه وعده دهد خلف وعده کند وهرگاه به او اعتماد شود خیانت ورزد. ـ نشانه منافق سه چیز است : هرگاه سخن گوید دروغ گوید, هرگاه وعده دهد خلف وعده کند و هرگاه به او اعتماد شود خیانت ورزد. ـ امـام صـادق (ع) : مـنـافـق سـه نشانه دارد :زبان او با دلش ناسازگار است و دلش با کردارش و ظاهرش با باطنش . ـ پیامبر خدا(ص) : منافقان را نشانه هایی است که با آن ها شناخته می شوند : درودشان لعنت است , پـرخـور و شـکـم بـاره انـد, بـه غنائم دستبرد می زنند, به مساجد نزدیک نمی شوند,مگر با اکراه و ریـاکـاری , نـمـاز را آخـر وقـت مـی خـوانـنـد, خود برتر بینند, به طوری که با کسی انس و الفت نمی گیرند و کسی هم با آنان الفت نمی گیرد, شب مانند چوب خشک می افتند وروز صدای خود را به جر و بحث بلند می کنند.

ویژگی های منافقان .

قرآن :. ((منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آن که او باآنان نیرنگ می کند و چون به نماز ایستند با کسالت وتنبلی برخیزند با مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند میان آن (دو گروه) دو دلند, نه با ایناننند ونه با آنان و هر که را خدا گمراه کند, هرگز راهی برای (نجات) او نخواهی یافت)). ـ امام علی (ع) ـ در خطبه ای در بیان اوصاف منافقان ـ : شما را از منافقان برحذرمی دارم , زیرا که آنان مردمانی گمراهند و گمراه کننده , خود لغزیده اند و دیگران را می لغزانند, به رنگ های گوناگون وحالات مختلف در می آیند,با هر وسیله و از هر طریقی آهنگ (فریب وگمراهی) شما می کنند و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند. دل هایشان بیمار است و ظاهرشان آراسته وپاک , مخفیانه عمل می کنند و چون خزنده ای زهرناک آهسته می خزند و بی خبر زهر خود رامی ریزند, شرح و بیانشان داروست و گفتارشان شفا, اما کردارشان درد بی درمان به رفاه وآسایش مردم حسادت می ورزند و به آتش بلا وگرفتاری (مردمان) دامن می زنند و نومیدمی کنند, در هر راهی به خاک هلاکت افکنده ای و برای نفوذ در هر دلی وسیله ای و برای هر غم واندوهی اشک هایی (دروغین) دارند, مدح وستایش به قرض هم می دهند و از یکدیگرانتظار پاداش (و ستایش متقابل) دارند, اگرچیزی بخواهند پافشاری می کنند و اگر سرزنش کنند پرده دری می نمایند و اگر داوری کنندزیاده روی می ورزند, در مقابل هر حقی باطلی در چنته دارند و در برابر هر راستی , خمیده ای وبرای هر زنده ای قاتلی و برای هر دری کلیدی وبرای هر شبی چراغی چشم نداشتن و بی نیازی را دستاویز طمع قرار می دهند تا از این راه بازارخود را داغ کنند و کالاهایشان را رونق بخشندمی گویند و ایجاد شبهه می کنند, وصف می کنندو حقیقت را وارونه جلوه می دهند, راه (ورود به مسیر باطل) را آسان می کنند و تنگه (آن را) کج و دشوار رو می سازند (تا افراد به راحتی قدم به راه باطل گذارند و در پیچ و خمهای آن سرگردان شوند و بیرون شدن از آن ناممکن یادشوار شود) اینان دار و دسته شیطانند وزبانه های انبوه آتش ((آنان گروه شیطانند وبدانید که گروه شیطان همان زیانکارانند)). ـ منافقان با دروغ , خود را آراسته جلوه می دهند. ـ عادت منافقان , تغییر دادن خلق وخوی است (هر لحظه به رنگی در می آیند). ـ دانش منافق , در زبان اوست دانش مؤمن در کردار اوست . ـ موافقت زیاد (نشانه) نفاق است ,مخالفت زیاد (علامت یا موجب) دشمنی است . ـ پارسایی منافق , جز در زبان او نمودارنمی شود. ـ کار

آخـرت را وسـیله رسیدن به دنیامکن واین جهان زودگذر را برآخرت برمگزین ,زیرا این کار خصلت منافقان و خوی بی دینان است . ـ زبان مؤمن در پشت دل اوست و دل منافق در پشت زبان او. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : کسی که باطنش باظاهرش ناسازگار باشد او منافق است هر که می خواهد باشد. ـ چنانچه خشوع بدن بر خشوع دل بچربد این در نظر ما نفاق است . ـ امـام عـلی (ع) : اگر با این شمشیرم بر بن بینی مؤمن بزنم تا با من دشمنی ورزد هرگزدشمنی نـخـواهد کرد و اگر همه دنیا را به پای منافق بریزم تا مرا دوست داشته باشد, هیچ گاه مرا دوست نخواهد داشت و این از آن روست که قلم قضا بر این امر رقم خورده و این قضای الهی بر زبان پیامبر امـی (ص) جـاری گشت و فرمود :ای علی , هیچ مؤمنی با تو دشمنی نمی کند و هیچ منافقی تو را دوست نمی دارد.

آشکارترین منافق .

ـ امـام عـلـی (ع) : آشکارترین منافق کسی است که به طاعت (خدا) فرا خواند و خودش بدان عمل نکند و از معصیت باز دارد و خودش از آن باز نایستد. ـ بـدترین منافق کسی است که به طاعت (خدا) امر کند و خودش بدان عمل نکند و ازمعصیت باز دارد و خودش از آن باز نایستد.

پرهیز از منافق زبان باز.

ـ پـیـامبر خدا(ص) : من برای امت خوداز مؤمن و مشرک نمی ترسم , زیرا مؤمن راایمانش مانع (از لـطـمه زدن به جامعه اسلامی) می شود و مشرک را نیز همان کفرش سرکوب می کند اما ترس من بـرای شـمـا از مـنـافـق زبـان بـازی است کـه حـرف هـایـی می زند که شما بدان اعتقاد دارید و کارهایی می کند که شما به آن ها اعتقاد ندارید. ـ بیشترین ترس من برای شما بعد ازخودم , وجود منافق زبان باز است . ـ امـام علی (ع) : رسول خدا(ص) به من فرمود : من برای امتم نه از مؤمن می ترسم ونه از مشرک , زیـرا مؤمن را خداوند به واسطه ایمانش جلوگیری می کند و مشرک راخداوند به سبب شرکش از پـای در مـی آوردامـا تـرس من برای شما از منافق زبان بازی است که مطابق اعتقادات شما سخن می گویدو برخلاف آن چه معتقدید عمل می کند.

پایه های نفاق .

ـ امام علی (ع) : نفاق بر چهار پایه استوار است : بر هوس و سهل انگاری وخشم و طمع . هوس , خود, بر چهار شعبه است : ستم و تجاوز و شهوت و سرکشی هر که ستم کندگرفتاری هایش زیادشود وتنهاماندوازکمک به او خودداری شود هر که تجاوز کند کسی از شرارتها وبدی هایش در امان نباشد و دلش سالم نماند و در برابر خواهش های نفسانی خوددار نباشد هر که شهوات خود را تعدیل نکند در پلیدی ها فرو رود و هر که سرکشی کند از روی عمد و بدون دلیل گمراه شود. سهل انگاری نیز بر چهار شعبه است :غفلت و مغرور شدن (به رحمت حق) وآرزو و ترس و تعلل ورزیدن و این از آن روست که ترس , از حق باز می دارد و تعلل ورزیدن موجب کوتاهی کردن در عمل می شود تا آن که اجل در رسد و اگر آرزونبود, انسان حساب کار خود را می دانست واگر از حساب کار خود آگاه می شد از ترس ووحشت در جا می مرد. و خشم بر چهار شعبه است : خودبرتربینی , فخرفروشی , غرور و عصبیت هرکه خودبرتربین باشد, به حق پشت کند هرکه فخرفروشی کند, از صراط راستی منحرف شود و به گناه درافتد هر که غرورداشته باشد بر گناهان اصرار ورزد و هر که عصبیت داشته باشد, از حق منحرف شود وبه باطل گراید پس , چه بد خصلتی است خصلتی که نتیجه اش پشت کردن به حق وگناه و اصرار بر گناه و انحراف از راه راست باشد. و طمع نیز بر چهار شعبه است : شادمانی و سرمستی و خیره سری و فزونخواهی شادمانی کردن نزد خداوند خوشایند نیست و سرمستی تبختر و خودپسندی است وخیره سری بلایی است که آدمی را به کشیدن بار گناهان وا می دارد و فزونخواهی سرگرمی و بازی و گرفتاری و جایگزین کردن چیز پست تر (یعنی دنیا) به جای چیزبهتر (یعنی آخرت) است . این است نفاق و پایه ها و شاخه های آن .

نکوهش شخص دو زبانه .

ـ عـبدالرحمن بن حماده در حدیثی مرفوع : خداوند تبارک و تعالی به عیسی بن مریم (ع) فرمود : ای عـیـسی , زبانت درآشکار و نهان یکی باشد و همچنین دلت من تو را از نفست برحذر می دارم و بـدان کـه مـن از هـر چـیزی بخوبی آگاهم دو زبان در یک دهان نشاید و دو شمشیر در یک نیام نگنجدو دو دل در یک سینه جای نگیرد و ذهن هانیز چنین اند. ـ امام باقر(ع) : بد بنده ای است آن بنده ای که دورو و دو زبان باشد, در حضوربرادرش او را بستاید و در غـیـابـش از وی بدگوید اگر نعمتی به او عطاشود, بر وی حسادت ورزد و اگر گرفتار آید تنهایش گذارد. ـ امام کاظم (ع) ـ در سفارش خود به هشام ـ : ای هشام , بد بنده ای است آن بنده ای که دو چهره و دو زبـانـه باشد, درحضور برادرش او را بستاید و در غیابش ازوی بد گوید, اگر نعمتی به او داده شود بر وی حسد ورزد و اگر گرفتار آید تنهایش گذارد. ـ امـام باقر(ع) : بد بنده ای است بنده بدگوی عیبجوی , پیش روی انسان به گونه ای است و پشت سر به گونه ای دیگر. ـ پـیـامـبر خدا(ص) : سه نفرند که خداونددر روز قیامت به آن ها نمی نگرد و پاکشان نمی شمارد و عـذابـی دردنـاک در انـتظارشان می باشد : و مردی که پیش رویت اظهاردوستی می کند و پشت سرت دلش آکنده ازغل و غش است . ـ هر که برادر مؤمن خود را پیش رویش بستاید و پشت سرش از او بدگویی کند, پیوند حرمت میان آن ها بریده شود. ـ بـدتـرین مردم را افراد دورو می یابید,کسی که پیش این عده با چهره ای می آید وپیش آن عده با چهره ای دیگر.

نحوه محشور شدن منافقان و فرجام آن ها.

قرآن :. ((آن روزی کـه مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند, می گویند : ما را مهلت دهید تا از نورتان (اندکی) برگیریم گفته می شود : باز پس گردید و نوری درخواست کنید آن گاه میان ایشان دیواری زده می شودکه آن را دروازه ای است : درونش رحمت است و بیرونش روی به عذاب دارد)). ((خـدا بـه مردان و زنان منافق و کافران آتش جهنم راوعده داده است در آن جاودانه اند آن آتش برای ایشان کافی است و خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است)). ((آری , منافقان در فروترین طبقات دوزخند و هرگزبرای آنان یاوری نخواهی یافت)). ـ پیامبر خدا(ص) : روز قیامت انسان دوچهره در حالی می آید که یک زبان از پس گردنش آویزان است و یک زبان از جلو ودر آن ها آتش افروخته است که به بدنش زبانه می کشد سپس به او گفته مـی شـود : ایـن کـسـی است که در دنیا دو رو و دو زبان بود اوبدین گونه در روز قیامت شناخته می شود. ـ امـام صادق (ع) : هر که با مردم باچهره ای رو به رو شود و با چهره ای دیگر ازآن ها عیبگویی کند, روز قیامت با دو زبان ازآتش (به محشر) می آید. ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که در دنیا دوچهره باشد, روز قیامت با دو چهره از آتش محشور می شود. ـ هر که دو زبانه باشد, خداوند درروز قیامت برای او دو زبان از آتش قراردهد.

خصلت هایی که در وجود منافقان جمع نمی شوند.

ـ پیامبر خدا(ص) : دو خصلت است که در منافق وجود ندارد : نیکویی روش ورفتار و فهم در دین . ـ امام صادق (ع) : دو خصلت است که در منافق فراهم نمی آیند : راه و رسم نیکو وفهم در سنت . ـ خـداونـد خـوش راه و رسمی و دین فهمی و خوش خویی را هرگز در وجودمنافق و فاسق جمع نمی کند. ـ مـردی بـه امام صادق (ع) عرض کرد:آیا بیم آن هست که من منافق باشم ؟ حضرت فرمود : وقتی روز یـا شب درخانه ات تنها هستی آیا نماز می خوانی ؟ عرض کرد : آری فرمود : برای چه کسی نماز می خوانی ؟ عرض کرد : برای خداوندعزوجل فرمود : چگونه منافق باشی وقتی برای خدای عزوجل و نه غیر او, نمازمی خوانی ؟ .

عوامل از بین برنده نفاق .

ـ پیامبر خدا(ص) : صلوات فرستادن برمن و اهل بیتم نفاق را از بین می برد. ـ با صدای بلند بر من صلوات بفرستید, زیرا که آن نفاق را از بین می برد.

گفتاری پیرامون نفاق در صدر اسلام .

قـرآن کـریـم بـه مـوضـوع مـنافقان اهتمام بلیغی نشان داده و با یاد کردن از رذایل اخلاقی آن ها ودروغ‌پـردازی هـا و نـیـرنـگ هـا و دسیسه هایشان وفتنه ها و توطئه هایی که بر ضد پیامبر(ص) ومـسـلـمانان به راه انداختند به شدت بر آنان می تازد درسوره های قرآن , همانند سوره بقره و آل عـمـران ونسا و مائده و انفال و توبه و عنکبوت و احزاب وفتح و حدید و حشر و منافقون و تحریم , بارها ازمنافقان سخن به میان آمده است . خـداونـد در کـلام خـود سـخـت تـریـن تـهـدیـدهـا را بـه آنـان کـرده است , مانند مهر زدن بر دل هـایـشـان ,کـشـیـدن پرده بر گوشها و دیدگانشان , از بین بردن نور آن ها و رها کردنشان در تـاریـکـی هایی که هیچ چیز و هیچ راهی را نمی بینند این ها وعده هایی است که در همین جهان به آن ها داده است و اماوعده ای که برای آخرت به آن ها داده این است که منافقان در پایین ترین طبقه دوزخ جای خواهندگرفت . ایـن هـمـه نـیـسـت مـگـر به خاطر مصیبت های سختی که , بر اثر مکر و نیرنگ و انواع دسیسه ها وتـوطـئه هـای مـنافقان , به اسلام و مسلمانان رسید کاری که آن ها با دین خدا کردند نه مشرکان کـردنـد و نـه یهود و نصارا درباره آن ها همین نکته بس که خدای متعال به پیامبر خود می فرماید : ((آنانند دشمن (واقعی) پس از ایشان برحذر باش)). آثـار دسـیـسـه هـا و تـوطئه های منافقان , در همان اوایل هجرت پیامبر(ص) به مدینه , نمایان شد درسـوره بـقـره کـه به قولی در آغاز ماه ششم هجرت نازل شده , از منافقان سخن به میان آمده و سپس درسوره هایی که بعدا نازل گردید از این گروه یاد شده و به پاره ای دسیسه ها و توطئه های ایـشـان اشـاره کـرده اسـت , مانند کنار کشیدن خود از سپاه اسلام درروز احد که تقریبا یک سوم مـسلمانان را تشکیل می دادند, پیمان بستن با یهود, تحریک کردن آن هابر ضد مسلمانان , ساختن مسجد ضرار, ساختن وشایع کردن ماجرای افک , فتنه انگیزی در ماجرای آب دادن و ماجرای عقبه و امـثـال این ها که آیات شریفه به آن ها اشاره می کند کار فسادانگیزی منافقان و شرارت هایشان بر ضد پیامبر(ص) به آن جا رسید که خداوند آنان را تهدید کرده فرمود :((اگر منافقان و کسانی که در دل هـایـشـان مـرض است و شایعه افکنان در مدینه (از کارشان) باز نایستند, تورا بر آنان سخت مـسـلـط می گردانیم , تا جز (مدتی)اندک در همسایگی تو نپایند از رحمت خدا دورگردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد)). اخـبـار فـراوانـی در دسـت اسـت حـاکـی از این که عبداللّه بن ابی بن سلول و دار و دسته منافق او,هـمـانـان کـه بـر ضـد پـیـامـبر(ص) غائله

آفرینی می کردند و منتظر پیشامدهای بد برای آن حـضرت بودند و مؤمنان آن ها را می شناختند, نزدیک به یک سوم مسلمانان را تشکیل می داده اند و همانان بودند که در روز احد مؤمنان را تنها گذاشتند و ازآن ها جدا شدند و به مدینه بازگشتند و گفتند : اگرجنگیدن می دانستیم , بی گمان از شما پیروی می کردیم اینان همان عبداللّه بن ابی و دار و دسته اوبودند. از هـمـیـن جـاسـت کـه بـعـضـی گـفـتـه انـد جـریان نفاق باورود اسلام به مدینه آغاز شد و تا نزدیکی های رحلت پیامبر(ص) ادامه یافت . این نظر گروهی از مفسران است , اما تامل دررخدادهای زمان پیامبر(ص) و دقت در فتنه هایی که پـس از رحـلـت بـه وقـوع پیوست و توجه به طبیعت فعال و مؤثر اجتماع , سست بودن این نظر را نشان می دهد, چون :. اولا : دلـیـل قـانـع کـننده ای وجود ندارد که ثابت کند نفاق و دورویی در وجود برخی کسانی که پـیـش از هـجـرت در مـکـه بـه پـیامبر ایمان آوردند وجودنداشته است ممکن است کسی بگوید کـه پـیـامـبـر(ص) و مسلمانان پیش از هجرت در مکه ازچنان قدرت و نفوذ و اقتداری برخوردار نـبـوده انـد که مردم از آنان بترسند و از سر ترس یا به امید رسیدن به مال و مقامی , به ظاهر دم از ایـمـان بـزنند و اسلام رامستمسکی برای نزدیک کردن خود به مسلمانان قرار دهند چرا که در آن زمـان مـسـلـمانان خود تحت فشار و ستم بودند و به دست سران قریش و مشرکان مکه که دشمن مـسـلـمـانان و مخالف حق بودند, آزار وشکنجه می شدند برخلاف وضعیتی که پیامبر(ص)بعد از هجرت به مدینه داشت , زیرا زمانی که پیامبر(ص) به مدینه هجرت کرد, یاران وهوادارانی از قبیله اوس و خـزرج بـه دسـت آورده بـودو از شخصیت های نیرومند و متنفذ آن ها قول گرفته بود که هـمـان گـونـه کـه از خـود و خـانـواده هـایـشـان دفـاع مـی کنند از او نیز دفاع نمایند اسلام به عـموم خانه های مدینه وارد شده بود و لذا رسول خدا(ص) می توانست با پشتیبانی و حمایت آنان بر تـعـداد انـدکـی کـه ایـمـان نـیـاورده و بـر شـرک خـودبـاقی بودند, مسلط شود این عده قلیل که نمی توانستند آشکارا با مسلمانان مخالفت کنند وشرک خود را نمایان سازند با اظهار اسلام خود را ازگزند و آسیب حفظ کردند, لذا به ظاهر ایمان آوردند اما در باطن همچنان کافر بودند و دست به دسیسه و توطئه و نیرنگ بر ضد مسلمانان می زدند. ایـن سـخـن تـا حـدی درسـت اسـت امـا کامل نیست ,زیرا ترس از قدرت و نیروی مخالف و امید دست یافتن به مال و مقام بالفعل تنها علت نفاق نیست تابگوییم اگر این ها نباشد نفاق هم نخواهد بـود, چه بسیاری اوقات در جوامع شاهد آن هستیم که عده ای از هر دعوتگری پیروی می کنند و بر گرد هر ندایی جمع می شوند و به مخالفت نیروهای مخالف مسلطسرکوبگر آن دعوت هم اعتنایی نمی کنند و با هرخطری زندگی می کنند و به راه خود ادامه می دهند به

امید این که روزی موفق شـونـد مـرام خود را پیاده کنند و مستقلا بر مردم حاکمیت یابند و اداره جامعه را شخصا به عهده گـیـرنـد و بر دیگران سیادت کنند ومی دانیم که پیامبر(ص) در هنگام دعوت قوم خودبه اسلام یادآور می شد که اگر ایمان بیاورند و از اوپیروی کنند بر زمین پادشاهی خواهند کرد. بنابراین , عقلا رواست که برخی از کسانی که به پیامبر ایمان آوردند, در ظاهر دین آن حضرت ازاو پـیـروی کـنـنـد بـه امـید این که از این طریق به آرزوی خود یعنی پیشوایی و ریاست و حاکمیت دست یابند بدیهی است که آثار ناشی از این گونه نفاق ,حادثه آفرینی و دسیسه چینی بر ضد اسلام ومـسلمانان و ضربه زدن به جامعه دینی نیست , بلکه لازمه اش این است که حتی الامکان اسلام را تـقـویـت کنند و در راه دفاع از آن از مال و مقام خود بگذرندتا بدین وسیله کارها رو به راه شود و زمینه ای برای بهره گیری آنان از اسلام و در آوردن آن در خدمت منافع شخصی شان فراهم آید. الـبـتـه چـنـیـن مـنـافـقـانی , چنانچه علایم و نشانه هایی از دین بیابند که مثلا با هدف و آرمان ریـاسـت طـلـبی و سلطه جویی شان ناسازگار باشد مکارانه با آن مخالفت و ضدیت خواهند کرد تا قضیه را درمسیری بیندازند که آنان را به هدف پلیدشان برساند. هـمـچـنـیـن ایـن امکان وجود دارد که برخی مسلمانان در دین خود شک و تردید کنند و از دین خـویـش بـرگـردند, اما این ارتداد خود را مخفی نگه دارند کمااین که خداوند متعال می فرماید : ((این بدان سبب است که آنان ایمان آوردند اما سپس کافر شدند))همچنین این امر از لحن آیه ای مـانند ((ای کسانی که ایمان آورده اید, هر که از شما از دینش برگردد زودباشد که خداوند مردی را بیاورد)) پیداست . هـمچنین آن دسته از مشرکان مکه که در روزفتح این شهر ایمان آوردند, ایمان اکثر آن ها ازروی صـداقـت و اخـلاص نـبـود کسی که در حوادث سال های دعوت دقت کند, برایش روشن می شود که اگر انبوه سپاهیان مسلمان و درخشش شمشیرهای آنان بر فراز سر کفار در روز فتح مکه نبود, بی گمان کفار مکه و اطراف آن ـ به ویژه سران و اشراف قریش ـ به پیامبر(ص) ایمان نمی آوردند با ایـن حـال چـگونه می توان حکم کرد که در دل های این عده نور ایمان و در جان هایشان اخلاص و یـقین پدید آمد و همگی داوطلبانه و با رضایت خاطر به خدا ایمان آوردند و خزنده نفاق هرگز در جان آنان نخزید. ثانیا : این سخن که جریان نفاق تا نزدیکی های رحلت پیامبر(ص) ادامه یافت و بعد از درگذشت آن حـضـرت قـطـع شـد, صـحت ندارد البته با رحلت پیامبر و تشکیل خلافت , خبر دادن از منافقان قـطع شد و اثر آن ها محو گردید و آثار و نشانه های مخالفت و توطئه ها و دسیسه چینی های شوم و پلیدکه قبلا خودنمایی می کرد, دیگر بروز نکرد. امـا آیـا ایـن امـر بـه خاطر آن بود که با رحلت پیامبر(ص), منافقان توفیق اسلام را یافتند وهمگی

مخلصانه ایمان آوردند و دل های آنان که اززندگی پیامبر متاثر نشده بود از مرگ آن حضرت متاثر گـردیـد؟ یـا علتش این بود که منافقان بعد اززحلت پیامبر یا پیش از آن با سران حکومت اسلامی پنهانی توافق کرده بودند که از مزاحمت دست بردارند و اولیای حکومت نیز در مقابل به آنان اجازه دهـند تا به آرزو و آرمان خود برسند؟ یااین که به طور اتفاقی و تصادفی میان منافقان ومسلمانان آشتی و سازشی پیش آمد و همگی دریک مسیر قرار گرفتند و اصطکاک و برخورد ازمیان رفت ؟ . تـامل و دقت کافی در رخدادهای آخر عمرپیامبر(ص) و فتنه هایی که پس از رحلت ایشان به وقوع پیوست , شاید ما را در رسیدن به پاسخی قانع کننده برای این پرسش ها راهنمایی کند. آن چه در این فصل آوردیم اشاره ای اجمالی بود به راه و روش تحقیق در این موضوع . عـلامـه طـبـاطبائی در تفسیر آیه ((ولیقول الذین فی قلوبهم مرض)) می نویسد : ((دنباله بحثی که پیرامون نفاق گذشت)) :. بـعـضـی از مـفسران گفته اند که آیه ((ولیقول الذین فی قلوبهم مرض)), با توجه به این که تمام سـوره درمـکه نازل شده و پدیده نفاق در مدینه به وجود آمده ,در واقع خبر دادن از حوادثی است که بعد از هجرت رخ خواهد داد. الـبـتـه ایـن مـطلب که سوره مورد بحث تماما درمکه نازل شده از نظر روایات قطعی است و در این باره ادعای اجماع از سوی مفسران شده است و این که از مقاتل نقل کرده اند که آیه ((وما جعلنا اصحاب النار الاملائکة)) در مدینه نازل شده , از طریق نقل ثابت نشده و به فرض هم که ثابت باشد یـک نـظـرشخصی است و بر این پایه استوار است که پدیده نفاق در مدینه پیدا شده و این آیه از آن خبر می دهد. و امـا ایـن مـطـلـب که جریان نفاق در مدینه پیداشده است , بعضی از مفسران بر آن اصرار ورزیده وچـنـیـن دلـیل آورده اند که پیامبر و مسلمانان پیش ازهجرت آن قدر نیرومند و با نفوذ و مقتدر نـبـودنـد که مردم از قدرت آنان حساب ببرند یا انتظار داشته باشند از قبل ایشان به منافعی دست یابند تا در نتیجه ,به ظاهر دم از ایمان بزنند و به جمع مسلمانان بپیوندند و در باطن بر کفر خویش باقی باشندبرخلاف وضعیتی که مسلمانان بعد از هجرت درمدینه داشتند. لـیـکـن ایـن اسـتـدلال , هـمـان گـونـه که در تفسیرسوره منافقون در گفتاری پیرامون نفاق اشـاره کردیم , کامل و همه جانبه نیست , زیرا علت و انگیزه نفاق منحصر در ترس و پرهیز داشتن یا انتظاررسیدن به منافع آتی و بالفعل نمی باشد, بلکه علل وانگیزه های گوناگونی می تواند داشته بـاشد از جمله انتظار رسیدن به سود و منفعتی در آینده , یا عصبیت و غرور, یا رسوخ یک عادت در وجود شخص به طوری که دست برداشتن از آن برایش دشوار باشد,و امثال این عوامل . و هـیـچ دلیلی در دست نیست که نشان دهد هیچ یک از این علل و انگیزه ها در هیچ یک از کسانی کـه پـیـش از هـجـرت در مکه به

پیامبر ایمان آوردندوجود نداشته است , بلکه درباره یکی از آنان نـقـل شـده که ایمان آورد و سپس از ایمانش برگشت یا باشک و تردید ایمان آورد, اما بعدا شک و تردیدش از بین رفت .

وانـگـهـی , خـدای مـتـعـال مـی فرماید : ((و از میان مردم کسانی هستند که می گویند : به خدا ایمان آورده ایم و چون در راه خدا آزار کشند, شکنجه مردم را مانند عذاب خدا قرار می دهند و اگر از جـانـب پـروردگـارت پـیـروزی رسد حتما خواهند گفت : ما باشما بودیم آیا خدا به آن چه در دل هـای جـهـانـیان است داناتر نیست ؟ و قطعا خدا کسانی را که ایمان آورده اند می شناسد و یقینا منافقان را نیز می شناسد)). این دو آیه در یک سوره مکی , یعنی سوره عنکبوت , قرار دارند و هر دو از وجود نفاق در مکه سخن می گویند صرف نظر از مکی بودن این سوره ,اصولا مشتمل بودن این آیه بر موضوع آزار وشکنجه در راه خـدا خـود بـهـترین دلیل است بر این که این دو آیه در مکه نازل شده اند, چرا که در مدینه ازمـسـالـه آزار و اذیـت و شکنجه مسلمانان در راه خداخبری نبود آمدن جمله ((و اگر نصرتی از جـانـب پروردگارت برسد)) در آیه پیشگفته نیز دلیل برنزول آن در مدینه نمی شود, زیرا نصرت وپیروزی , غیر از فتح فوری و نقد, مصادیق دیگری نیز دارد. ایـن احـتـمـال هـم که ممکن است مراد از فتنه واقعه ای باشد که بعد از هجرت در مکه رخ داده , بـه نـظـر مـا لـطمه ای نمی زند, زیرا این کسانی که بعد ازهجرت در مکه آزار و شکنجه دیدند در حقیقت ازهمان کسانی بودند که قبل از هجرت ایمان آوردندهرچند بعد از آن مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند. آیـه ((ومـن الـنـاس من یعبد اللّه علی حرف فان اصابه خیر اطمان به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجـهـه)) رانـیـز بـاید, در صورتی که مراد از فتنه عذاب و شکنجه و سوره نیز مدنی باشد, چنین توجیهی کرد.

انفاق .

انفاق .

قرآن :. ((ای کسانی که ایمان آورده اید, از آن چه به شماروزی کرده ایم انفاق کنید پیش از آن که روزی فرا رسدکه در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه وساطتی و کافران خود ستمکارانند)). ((به خدا و پیامبر او ایمان آورید و از آن چه شما را در(استفاده از) آن جانشین کرده است انفاق کنید, زیراکسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کنند پاداش بزرگی خواهند داشت)). ـ امام علی (ع) : به راستی که هزینه کردن این مال در راه طاعت خدا بزرگترین نعمت است و خرج کردن آن در راه معاصی او بزرگترین محنت . ـ خوشا به حال کسی که زیادی مال خویش را انفاق کند و جلو زیاده گویی خودرا بگیرد. ـ خوشا آن که خود را خوار انگاشت و درآمدی (یا عملی) پاک و نهادی سالم وشایسته و خویی نیکو یافت و زیادی مال وثروتش را انفاق کرد و زبانش را اززیاده گویی نگه داشت . ـ شما به انفاق کردن آن چه به دست آورده اید محتاجترید تا به دست آوردن آن چه گرد می آورید. ـ راستی که شما به نتیجه آن چه عطامی کنید نیازمندترید تا نیاز درویش به آن چه از شما می گیرد . ـ سودی که شما از آن چه بخشیده ایدمی برید بیشتر از سود کسی است که باخواهش از شما چیزی به او می رسد. ـ امام صادق (ع) : ملعون است , ملعون است , کسی که خداوند مالی به او ببخشد و اواز آن مال صدقه ای ندهد. ـ پیامبر خدا(ص) : سرزمین قیامت تماماآتش است , مگر سایه مؤمن , زیرا که صدقه او بر سرش سایه می افکند. ـ هر که یک درهم در راه خدا بدهد,خداوند برایش هفتصد ثواب می نویسد. ـ امام علی (ع) : صدقه , در نزد خداوندرشد می کند. ـ امام باقر(ع) : چیزی عطا مکن برای این منظور که در قبال آن مقدار بیشتری طلب کنی .

امـروزه تـحـقـیـقـات اجتماعی و اقتصادی و دیگرپژوهش های مربوط به این موضوع , نیاز جامعه بـه بـودجه و مالی را که اختصاص به آن داشته باشد و درراه رفع نیازهای عمومی مصرف شود, به عـنـوان یـک امـر بـدیهی تردیدناپذیر تلقی می کند چه ,بسیاری از مسائل اجتماعی و اقتصادی , از جـمـلـه هـمین مساله (یعنی نیاز جامعه به یک بودجه عمومی و مختص هزینه های اجتماعی) در اعـصـارگـذشـته مورد غفلت عامه مردم بوده و تنها دریافت واحساسی که از این مسائل داشتند صـرفا یک دریافت فطری اجمالی بود اما امروزه از مسائل الفبایی و پیش پا افتاده ای است که عام و خاص باآن ها آشنایند. اما اسلام , برحسب دیدگاهی که نسبت به ماهیت و هویت جامعه دارد و قوانین مالیی که درارتباط بـا جـامعه وضع کرده و سازمان ها و مقرراتی که در حاشیه و متن آن ها تشکیل و ترتیب داده است , درباره این مسائل گوی سبقت را ربوده است . قـرآن کـریـم بـیـان مـی دارد کـه اجـتماع از تک تک افرادی که در یک جا گرد می آیند ساختار جـدیـدی بـه وجـود مـی آورد و از آن هـا یک هویت جدیدزنده ای به نام جامعه پدید می آورد و این پدیده ,همچون یک فرد انسانی , دارای هستی و عمر وزندگی و مرگ و احساس و اراده و توانایی و نـاتوانی و تکلیف و بدی کردن و خوبی کردن و خوشبختی وبدبختی و امثال این ها می باشد درباره تمام این خصوصیات آیات قرآنی فراوانی نازل شده است که ما بارها در ضمن بحث های گذشته به آن ها اشاره کرده ایم . شـریـعـت اسـلام , از درآمـدهـا و سـودهای مالی سهمی را برای جامعه کنار گذاشته است , مانند صـدقـه واجـب یا همان زکات و مانند خمس غنیمت و امثال آن , قوانین اسلام در این زمینه تازه و بـی سابقه نیست , بلکه در میان قوانین و مقررات پیش ازاسلام , مانند قانون حمورابی و قوانین روم بـاسـتان ,نیز چیزهایی در این باره یافت می شود حتی دیگرمقررات قومی در هر عصری و در میان هـر ملت وطایفه ای هم تا حدی برای جامعه خود جهات مالی در نظر می گرفته اند, زیرا جامعه به هـر نـحـو و در هرمرحله ای که باشد احساس می کند برای بقا و رشدخود به مسائل مالی نیاز دارد منتها شریعت اسلام ازاین لحاظ با دیگر قوانین و شرایع تفاوت هایی داردکه , برای رسیدن به هدف حقیقی و نظر صائب این شریعت در وضع قوانین و مقرراتش , لازم است دراین تفاوت ها امعان نظر شود این تفاوت ها عبارتنداز :. 1 ـ شـریـعـت اسـلام در وضع این گونه وجوه مالی به شکل گرفتن مالکیت و پدید آمدن دارایی بسنده کرده و از آن فراتر نرفته است به عبارت دیگر,هرگاه مالی در یک موقعیت و شرایط خاصی به

وجود آید, مانند غله حاصل از زراعت یا سود عایداز تجارت یا امثال این ها, بی درنگ سهمی از آن رابه جامعه اختصاص می دهد و بقیه سهام را ملک کسی می داند که مثلا صاحب سرمایه یا کار است وتنها حقی که به گردن اوست این است که مال جامعه یا همان سهم را به جامعه مسترد دارد. حتی شاید بتوان از آیه هایی مانند :((تمام آن چه را در زمین است برای شما آفرید)) و ((و اموال خودرا, که خداوند آن را وسیله قوام زندگی شما قرار داده است ـ در اختیار سفیهان مگذارید)) استفاده کرد که ثروت و دارایی , در ابتدای زمانی که پدید می آید,تماما از آن جامعه است و سپس سهمی از آن به فردی که او را مالک یا صاحب کار می نامیم اختصاص پیدا می کند و سهمی هم ـ یعنی سهم زکات یا سهم خمس ـ کماکان در مالکیت جامعه باقی می ماند بنابراین , فرد مالک , مالکی است درطول یک مالک دیگر به نام جامعه (نه در عرض آن) بخشی از این بحث در هنگام تفسیر دو آیه یادشده , گذشت . به طور کلی , حقوق مالیی را, چون زکات وخمس , که شریعت اسلام وضع کرده , در حقیقت درثروت پدید آمده وضع کرده است و جامعه را با فردکلا شریک قرار داده و سپس به فرد این آزادی راداده که دارایی مخصوص خود را در راه اهداف مشروع خویش به دلخواه خرج کند و در این راه کسی مانع او نمی شود مگر این که خطرات عمومی جامعه را تهدید کند که در این صورت باید مقداری از سرمایه ها را در راه حفظ حیات جامعه خرج کردمانند این که دشمنی حمله کند و بخواهد دست به تخریب و نسل کشی بزند, یا مانند خشکسالی وقحطیی عمومی که موجودیت جامعه را تهدید کند. اما وجوه مالیی که در شرایط یا حالات خاصی به افراد یا املاک و اراضی یا اموال تجاری تعلق می گیرد, مانند گرفتن حق گمرگ در مرزها و امثال آن , اسلام این ها را به رسمیت نمی شناسد و بلکه نوعی غصب و ظلم به شمار می آورد که موجب محدود کردن آزادی مالک در اموال ودارایی هایش می شود. پس , در حقیقت جامعه تنها چیزی که از خودمی گیرد حقوق مالی خود اوست که به غنیمت وسود در همان ابتدای پیدایش آن مال تعلق می گیردو به گونه ای که در فقه اسلامی مشروحا بیان شده است , در ملک فرد شریک او می شود اما وقتی مالکیت قطعی شد و ملک در اختیار مالک قرارگرفت , هیچ کس نمی تواند به هیچ وجه و با هیچ شرطی که موجب کوتاه شدن دست مالک و از بین رفتن آزادی او شود, متعرض وی گردد. 2 ـ اسلام در هزینه کردن اموال مخصوص جامعه نیز حال افراد را به همان اندازه حال جامعه مدنظر دارد و بلکه , آن گونه که از دیدگاه اسلام برمی آید, حال افراد را بر حال جامعه ترجیح می دهد چرا که مثلا همین زکات را به هشت سهم تقسیم می کند و تنها یک سهم از آن ها را به راه خدااختصاص می دهد و بقیه سهام برای

افراد, مانندتهیدستان و مستمندان و تحصیلداران زکات وتالیف قلوب و دیگران , می باشد خمس را نیز به شش سهم تقسیم کرده و تنها یک سهم آن را بـرای خـداونـد در نـظـر گرفته و بقیه را به پیامبر وخویشاوندان (او) و یتیمان و مستمندان و ابن السبیل (در راه ماندگان) اختصاص داده است . عـلت این امر آن است که فرد تنها عنصرتشکیل دهنده جامعه است و رفع اختلافات طبقاتی که از اصول برنامه های اسلام می باشد و ایجاد تعادل و توازن میان نیروهای مختلف جامعه و تثبیت ارکان و اجـزای اعـتـدال جـامـعـه , جـز بـا اصـلاح وضـعیت اجزا ـ یعنی همان افراد ـ و نزدیک کردن شرایطزندگی آن ها با یکدیگر صورت نمی پذیرد. هـزیـنـه کـردن امـوال و دارایـیـهای متعلق به جامعه در راه ایجاد قدرت ملی و تزیینات عمومی وبـرافراشتن کاخ های کذایی و ساختمان های بلند و باشکوه و رها کردن توانگر و ناتوان یا ثروتمند وتـهیدست به حال خود ـ که روز به روز از یکدیگردورتر شوند و فاصله های طبقاتی بیشتر گردد ـکـاری است که تجربه طولانی و قطعی نشان می دهد,نه گرفتاری و مشکلی را حل می کند و نه سودی دربردارد. 3 ـ فرد مسلمان این اجازه را دارد که حقوق مالی واجبی را که بر گردن اوست مثل زکات شخصا بـه برخی صاحبان سهام مانند فقیر و مستمند بپردازد ولازم نیست آن را به ولی امر یا کارگزار او بـدهد تا اوآن ها را به افراد ذیحق بپردازد و این خود نوعی احترام به استقلالی است که اسلام برای افـراد جـامـعـه خود قائل است نمونه دیگر احترام نهادن به این استقلال فردی موضوع پناه و امان دادن اسـت کـه هرفردی از مسلمانان حق دارد به هر فردی از کفارحربی که بخواهد زنهار و امان دهـد و دیـگـرمسلمانان یا ولی امر آنان حق ندارد این زنهار رانادیده بگیرد, بلکه باید به آن احترام بگذارد. الـبـتـه ولـی امـر ـ در صـورتـی کـه در مـواردی ایـن زنـهـار دهی را برخلاف مصلحت اسلام و مـسـلمانان ببیند ـ حق دارد آن فرد مسلمان را از این کار بازدارد و چون اطاعت از ولی امر واجب است , آن فردباید از امان دادن دست بردارد.

هر که انفاق کند به سود خود انفاق کرده است .

قرآن :. ((و هر مالی که انفاق کنید, به سود خود شماست)). ـ امام علی (ع) : هیچ کس را از دنیایش بهره ای نیست , مگر آن چه را که برای آخرتش انفاق کند. ـ آن چه از دنیایت (به سوی آخرت)پیش فرستی از آن توست و آن چه از خودبر جای گذاری از آن دشمن است . ـ در حـقیقت از دارایی تو همان متعلق به توست که برای آخرتت پیش فرستی وآن چه پس از خود بگذاری از آن وارث است . ـ در سـفـارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع) ـ : در حقیقت بهره تو از دنیایت همان است که با آن آخرتت را بسازی پس در راه حق خرج کن و خزانه دار دیگران مباش . ـ نـیـز در سـفـارش بـه آن حضرت ـ :بدان که تو راهی دور و دراز و پرمشقت درپیش داری و در پـیـمودن این راه از عمل پسندیده و توشه ای چندان که تو را سبکباربه منزل رساند بی نیاز نیستی پـس بـیـش ازتـوانـت بر پشت خود بار منه که سنگینی آن تو را بیازارد و اگر نیازمندی یافتی که تـوشه تو را تا روز قیامت بر دوش کشد و فردا که به آن نیاز داری آن را به تو تحویل دهد, وجوداو را غـنـیـمت دان و بار خویش را بر دوش اونه و تا جایی که می توانی او را بار کن , زیراچه بسا که او را دگـر بـاره بـجـویـی و نـیـابـی و نـیـزوجـود کـسـی را کـه در روزگـار تـوانـگـریـت ازـ ت مـیـنـغ تووام خواست غنیمت بدان تادرروزتنگدستیت (روز قیامت) آن را به تو پس دهد. ـ هرگاه بنده بمیرد فرشتگان گویند :چه پیش فرستاد؟ و مردم گویند : چه باقی گذاشت ؟ پس , چـیـزی برای خود پیش فرستید تااز آن شما باشد و همه را بعد از خود باقی مگذارید که وبال شما خواهد بود. ـ پـیـامبر خدا(ص) : هر یک از شما درروز قیامت با پروردگارش سخن می گوید و میان او و خدا هـیـچ تـرجـمـانـی نیست پس , رو به روی خود را می نگرد و جز آن چه پیش فرستاده است چیزی نـمـی یابد, سمت راست خود را می نگردجز آن چه پیش فرستاده چیزی نمی یابد سپس سمت چپ خـود را می نگرد ناگاه آتش رامی بیند بنابراین , اگر شده با نصف خرمایی خودرا از آتش برهانیدو اگر کسی از شما همان راهم نیافت , با سخنی خوش و پسندیده این کار رابکند. ـ بـه اصحاب خود ـ : کدام یک از شمامال وارثش را بیشتر از مال خود دوست دارد؟ اصحاب عرض کـردنـد : ای رسـول خـدا, هـیـچ یک از ما نیست مگر این که مال خودش را بیشتر ازمال و دارایی وارثش دوست دارد. حـضـرت فرمود : مال هرکس همان است که (برای آخرت) پیش می فرستد, و مال وارثش آن است که پس از خود برجای می گذارد.

خداوند وعده داده است که انفاق را عوض خواهد داد.

قرآن :. ((بـگـو : در حـقـیـقـت پـروردگـار من است که روزی رابرای هر کس از بندگانش که بخواهد گشایش می دهد یابر او تنگ می گرداند و هر چه را انفاق کردید عوضش رااو می دهد و او بهترین روزی دهندگان است)). ـ امام صادق (ع) : انفاق کن و به عوض یقین داشته باش . ـ امام علی (ع) : هر که به عوض یقین داشته باشد, داد و دهش کند. ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ مالی هرگز بر اثرصدقه دادن کم نشد پس عطا کنید و نترسید. ـ هرگز خورشید طلوع نکرد مگر این که دردو طرف آن دو فرشته گماشته شدند که با ندایی که ساکنان زمین , به جز جن و انس آن رامی شنوند, آواز می دهند : ای مردم , به سوی پروردگار خود بـیـایـیـد, زیـرا کـه آن چه کم باشد وبسنده بهتر است از آن چه بسیار باشد و غافل کننده و هرگز خـورشـیـد غروب نکرد مگر این که در دو پهلوی آن دو فرشته آواز دهند : بارخدایا, انفاقگر را زود عوض ده و ممسک را زودبی چیز گردان . ـ امام صادق (ع) : [در هر شب جمعه دوفرشته ندا می دهند] : بار خدایا, به هر انفاقگری عوض ده و هر ممسکی را بی چیز گردان . ـ بـه مـردی کـه بـا اشـاره بـه آیه ((و آن چه انفاق کنید)) ادعا کرد که او انفاق می کند اماعوضی نـمـی بـیند ـ : آیا خیال می کنی خداوندخلف وعده می کند؟ (آن مرد می گوید :) عرض کردم : نه فـرمـود : پس علت چیست ؟ عرض کرد : نمی دانم حضرت فرمود : اگر فردی ازشما مال حلال به دست آورد و به حق انفاق کند,درهمی انفاق نکند مگر این که خداوند عوض آن را بدهد. ـ صدقه دادن دین را ادا می کند وبرکت می آورد. ـ امام علی (ع) : بسا پیش فرستاده شده ای که عوضش باز آید. ـ هرگاه مال خود را برای آخرتت پیش فرستی و خدای سبحان را جانشین خویش بر بازماندگانت قـرار دهـی , خـود بـه سـبـب آن چـه پـیـش فـرستاده ای خوشبخت گردی و خداوند هم درباره بازماندگانت تورا نیکو جانشینی کند. ـ امام صادق (ع) : هیچ بنده ای کارصدقه دادن را به خوبی انجام نداد, مگر این که خداوند بعد از او جانشین خوبی برای وی بر فرزندانش خواهد بود.

آن چه انفاق شود می ماند و آن چه انفاق نشود از بین می رود.

قرآن :. ((آن چه پیش شماست تمام می شود و آن چه پیش خداست ماندنی است وقطعا کسانی را که شکیبایی کردندبه بهتر از آن چه عمل می کردند, پاداش خواهیم داد)). ـ عایشه : گوسفندی را سر بریدند (وگوشت آن را انفاق کردند) پیامبر(ص)فرمود : چیزی مانده است ؟ عایشه عرض کرد : به جز شانه اش چیزی باقی نمانده است پیامبر(ص) فرمود : به جز شانه اش همه آن باقی مانده است . ـ پیامبر خدا(ص) : هر چه را که با چشم خود دیدی و دلت آن را خواست , برای خداقرار ده که این است تجارت آخرت , زیراخدای متعال می فرماید : ((آن چه نزدشماست تمام می شود و آن چه نزد خداست ماندنی است)). ـ امام علی (ع) : آن چه از مال و داراییت (که از دست دهی و) تو را پند (و تجربتی)آموزد از دست نرفته است . ـ کسی که مالی را انفاق نکند آن مال (درحقیقت) به او روزی نشده است . ـ راستی که بخشیدن این مال و دارایی اندوخته ای (برای انسان) است و نگاه داشتن آن (مایه) فتنه است . ـ آن چه را از بین می رود ببخشید تادر عوض آن چه را ماندنی است به دست آورید.

آداب انفاق کردن .

قرآن :. ((ای کسانی که ایمان آورده اید, از چیزهای پاکیزه ای که به دست آورده اید و از آن چه برای شما از زمین برآورده ایم انفاق کنید و در پی ناپاک آن نروید که از آن انفاق نمایید, در حالی که آن را (اگر به خودتان می دادند)جز با چشم پوشی (و بی میلی) نسبت به آن , نمی گرفتیدو بدانید که خداوند بی نیاز ستوده است)). ((هـرگـز بـه نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید و از هرچه انفاق کنید قطعا خدابدان آگاه است)). ـ مـعـمـر بـن خـلا د : ابـوالحسن الرضا(ع)هرگاه غذا می خورد, قدحی برایش می آوردند و کنار سفره اش می گذاشتند وحضرت از بهترین غذاهایی که برایش می آوردند مقداری برمی داشت و در آن قـدح مـی گذاشت و سپس دستور می داد آن رابه مستمندان بدهند و آن گاه این آیه راتلاوت می کرد : ((نخواست به عقبه پا نهد))سپس فرمود : خدای عزوجل می دانست که هر انسانی توانایی آزاد کـردن بنده ای راندارد, از این رو راه (های دیگری هم برای)رسیدن به بهشت برای آنان قرار داد. ـ امام صادق (ع) شکر صدقه می داد به ایشان عرض شد : آیا شکر صدقه می دهید؟ فرمود : آری , شکر را از هر چیز دیگری بیشتر دوست دارم و از این رو خوش دارم آن چه را دوست تر دارم صدقه دهم . ـ ابوالطفیل : علی (ع) جامه ای خرید واز آن خوشش آمد, لذا آن را صدقه داد. ـ امام علی (ع) : هر که به عوض یقین داشته باشد, داد و دهش کند. ـ امـام صـادق (ع) : مـردم مـدیـنـه زکـات فـطر را به مسجد رسول خدا می آوردند درمیان آن ها خـوشه های خرمایی به نام جعرود(خرمای خشک ریز) و خوشه هایی به نام معافاره نیز وجود داشت ایـن دو نـوع خـرمـاهـسـتـه درشـت و کـم گـوشـت و اندکی تلخ مزه بودند رسول خدا(ص) به خـارص ((12)) فـرمود :این دو نوع خرما را برای آنان ارزیابی مکن تا بلکه خجالت بکشند و از این ها نـیـاورنـدپـس , خـداونـد ایـن آیـه را نـازل فـرمـود : ((ای کـسـانـی کـه ایـمـان آورده ایـد, ازـ چیزهای پاکیزه ای که به دست آورده اید انفاق کنید)).

هر که در راه طاعت خدا خرج نکند در راه معصیت او خرج خواهد کرد.

ـ پیامبر خدا(ص) : هر که مال خود را به اختیار از نیکان دریغ کند, خداوند مالش رابه اجبار نصیب بدان گرداند. ـ امـام صـادق (ع) : بـدان کـه هر کس درراه طاعت خدا خرج نکند, به خرج کردن درراه معصیت خـدای عزوجل گرفتار شود و هرکه در راه رفع نیاز دوست خدا قدم برندارد,به قدم برداشتن در راه رفع نیاز دشمن خدای عزوجل گرفتار آید. ـ امـام بـاقر(ع) : هیچ بنده ای نیست که از خرج کردن چیزی در راهی خداپسندانه بخل ورزد, مگر این که به خرج کردن دوچندان آن در راهی خداناپسند گرفتار شود. ـ امـام کـاظم (ع) : از خرج کردن در راه طاعت خدا دریغ مکن که (لاجرم) دوچندان آن را در راه معصیت خدا خرج خواهی کرد. ـ امـام صـادق (ع) : هیچ بنده ای نیست که از خرج کردن یک درهم در راهی که حق آن است دریغ ورزد مگر این که دو درهم به ناحق خرج کند. ـ هر که یک حق از خدای عزوجل دریغ ورزد, دو چندان آن را در راه باطل خرج کند.

فضیلت انفاق کردن تنگدست .

ـ امام صادق (ع) : سه چیز است که هرکس یکی از آن ها را به درگاه خداوند بردخدا بهشت را بر او واجب گرداند : انفاق درحال تنگدستی , خوشرویی با همه مردم وانصاف نشان دادن از خود. ـ امام سجاد(ع) : از خصلت های مؤمن ,انفاق کردن به اندازه تنگدستی است . ـ پیامبرخدا(ص): سه چیزازحقیقت های ایمان است : انفاق کردن در حال تنگدستی ,انصاف به خرج دادن با مردم و دانش بخشی به دانشجو.

پرهیز از مال اندوزی .

قرآن :. ((ای کسانی که ایمان آورده اید, بسیاری از ملا یان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می خورند و (آنـان را) از راه خـدا بـاز می دارند و کسانی که زر و سیم راگنجینه می کنند و آن را در راه خدا هـزیـنـه نـمـی کنند,ایشان را از عذابی دردناک خبر ده روزی که آن گنجینه هارا در آتش دوزخ بـگـدازنـد و پـیـشـانـی و پـهلو و پشت آنان را با آن ها داغ کنند (و گویند :) این است آن چه برای خوداندوختید, پس کیفر آن چه را می اندوختید بچشید)). ـ پـیامبر خدا(ص) : هر که زر یا سیمی بیندوزد و آن را در راه خدا خرج نکند, روزقیامت شراره ای می شود و با آن او را داغ می کنند. ـ مقداری خرما نزد بلال بود,پیامبر(ص) به او فرمود : این چیست ای بلال ؟ عرض کرد : این را برای مـیـهـمـانـان شـمـا فـراهم می آورم پیامبر(ص) فرمود : آیانمی ترسی که این ها به دودی در آتش دوزخ برایت تبدیل شود؟ انفاق کن ای بلال , و ازخدای عرش نشین ترس تنگدستی نداشته باش . ـ انـس بـن مـالـک : گوشت سه پرنده برای رسول خدا(ص) هدیه آوردند پیامبریکی از آن ها را به خادمه اش داد تا بخوردفردای آن روز, خدمتکار آن پرنده راخدمت پیامبر آورد رسول خدا(ص) به اوفـرمود : مگر به تو نگفته بودم که (هیچ گاه)چیزی را برای فردا ذخیره نکن ! زیراخداوند روزی هر فردایی را می دهد.

کسی که انفاقش پذیرفته نمی شود.

قرآن :. ((بـگـو : چـه بـا رغبت و چه با بی میلی انفاق کنید, هرگزاز شما پذیرفته نخواهد شد چرا که شما گـروهـی فـاسـق بـوده اید و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاق های آنان نشد جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با(حال) کسالت نماز به جا نمی آورند و جز با کراهت انفاق نمی کنند)). ـ امام صادق (ع) : اگر مردم از راهی که خداوند به آنان فرمان داده است کسب درآمد کنند و آن ها را در راهی که خداوند ازآن بازشان داشته است انفاق کنند, آن را ازایشان نمی پذیرد و اگر از راهی کـه آن هـا را ازآن نـهـی کـرده اسـت درآمـد بـه دسـت آورند وآن درآمد را در راهی که خداوند بـدان فرمانشان داده است به مصرف رسانند باز ازآنان نمی پذیرد, مگر این که از راه حلال به دست آورند و در راه حلال انفاق کنند. ـ دربـاره آیـه ((انفقوا من طیبات ماکسبتم)) ـ : مردم در زمان جاهلیت درآمدهای ناروا به دست آورده بودند و بعداز آن که اسلام آوردند تصمیم گرفتند آن هارا از اموال خود خارج کنند و صدقه بـدهـنـد,امـا خـداونـد تـبـارک و تـعـالـی قـبـول نـکـرد مـگـرایـن کـه (صدقه را) از پاکترین درآمدهایشان بپردازند. ـ امام باقر(ع) ـ در پاسخ به سؤال ازآیه ((ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون)) ـ :مردم زمانی که اسلام آوردنـد درآمـدهـایـی ازربـا و امـوال حرام در اختیار داشتند و افراد به سراغ این درآمدها در بین دارایـی هـای خـودمـی رفـتـنـد و آن ها را صدقه می دادند, اماخداوند آنان را از این کار نهی فرمود صدقه دادن جز از درآمد پاک و حلال درست نیست .

انفال .

انفال .

قرآن :. (((ای پیامبر) از تو درباره غنایم جنگی می پرسند بگو : غنایم جنگی اختصاص به خدا و رسول دارد پس ازخدا پروا دارید و میان خود اصلاح کنید و اگر ایمان داریداز خدا و رسول او اطاعت کنید)). ((و آن چـه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبرخود گردانید (شما برای تصاحب آن) اسب یا شـتـری بـر آن نتاختید, بلکه خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهدچیره می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست آن چه خدا از(دارایی) ساکنان آن آبادی ها عاید پیامبرش گردانید, ازآن خدا و از آن پـیـامـبـر او و مـتعلق به خویشاوندان نزدیک (وی) و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است , تا میان توانگران شما دست به دست نگردد و آن چه را رسول به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را بازداشت بازایستید و از خدا پروا بدارید که کیفر خدا سخت است)). تفسیر. کـلـمـه ((انـفـال)) جـمـع ((نـفـل)) است به معنای زیاده و افزون بر یک چیز به همین دلیل به عـبـادت مـستحبی نیز نفل و نافله می گویند, چون افزون وزیاده بر فریضه است به آن چه هم که اصـطـلاحـا((فـیـئ)) می گویند انفال نیز اطلاق می شود و مقصود ازآن , اموال و اشیایی است که مـالـک نـدارد, مانند قله کوه ها, بستر رودخانه ها, خانه های ویران شده ,آبادی هایی که اهالی اش از بین رفته اند, ما ترک کسی که وارث ندارد و امثال این ها این اموال را ازاین جهت انفال نامیده اند که گـویا زیاده بر اموالی است که مردم مالک هستند و لذا هیچ کس مالک این اموال نیست این چیزها متعلق به خداوند و رسول اوست غنایم جنگی را نیز انفال می گویند, بدان جهت که گویا زیاده بر آن چـیـزهـایـی است که غالبادر جنگ ها مورد نظر است , چرا که مقصود و هدف اصلی از جنگ ها پـیـروز شـدن بر دشمنان و ریشه کن کردن آن هاست و همین که پیروز شدند مقصودحاصل شده اسـت و اموالی که جنگجویان به غنیمت یا افرادی که به اسارت گیرند, چیزی است اضافه براصل غرض و هدف از جنگ . مـفـسـران در مـعنای آیه و موقعیت آن , از چندجهت با یکدیگر اختلاف نظر شدیدی دارند یکی از جـهـت مـعـنـای جـمـلـه ((یسالونک عن الانفال)) به اهل بیت (ع) و عده ای دیگر مانند عبداللّه بـن مـسـعـود و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن مصرف نسبت داده شده است که آنان این آیه را به صـورت ((یـسالونک الانفال)) قرائت کرده اند با توجه به این مطلب , بعضی گفته اند کلمه ((عن)) که در قرائت مشهور آمده زاید است بعضی دیگر گفته اند : بنابه قرائت غیر مشهور, این کلمه مقدر اسـت عـده ای گفته اند : مراد از انفال غنایم جنگی است برخی گفته اند : مقصود, خصوص غنایم جـنـگ بدر است این

عده الف و لام را در کلمه ((الانفال)) برای عهددانسته اند (یعنی انفال مورد نـظر) بعضی گفته اند :مراد از آن همان فیئ است که اختصاص به خدا ورسول و امام دارد بعضی گـفته اند : اصلا این آیه باآیه خمس نسخ شده است بعضی گفته اند : نسخ نشده بلکه همچنان به قـوت خـود بـاقـی اسـت با مراجعه به تفاسیر مفصلی چون تفسیر رازی و آلوسی ودیگران می توان دریافت که چه بحث و مشاجره دراز دامنی میان مفسران در گرفته است . امـا آن چـه بـا اسـتـمـداد از سـیـاق آیه می توان گفت این است که سیاق آیه نشان می دهد میان اشـخـاصـی کـه با جمله ((یسالونک از تو می پرسند)) به آنان اشاره شده بحث و مشاجره بوده و هر کدام سخنی در این باره می گفته اند که دیگری قبول نداشته است جمله ((فاتقوا اللّه واصلحوا ذات بـینکم)) نشان می دهد که این جر و بحث درباره موضوع انفال بوده است و ازاین نکته لازم می آید که سؤال این عده که در ابتدای آیه از قول آنان نقل شده در حقیقت برای این مطرح شده است تا به بحث و ستیز آنان پایان داده شودگویا این اشخاص درباره انفال اختلاف نظر و جر وبحث داشته اند و لـذا بـه رسـول خـدا مـراجـعـه کـرده اند تاحکم این مساله را از آن حضرت جویا شوند و باپاسخ پیامبر(ص) دعوا تمام شود و اختلاف نظرآن ها برطرف گردد. ایـن سـیـاق ـ همچنان که ملاحظه می کنیدـ اولا :قرائت مشهور, یعنی ((یسالونک عن الانفال)) راتـایـیـد مـی کند, چون وقتی ماده سؤال با حرف ((عن))متعدی شود به معنای استعلام حکم و استخبار خبراست , اما اگر بودن حرف جر به صورت فعل متعدی به کار رود به معنای درخواست عطیه است و البته فقط معنای اول با مقام بحث سازگار است . ثانیا : تایید می کند که مفهوم انفال گرچه شامل غنیمت و فیئ هر دو می شود, اما در مورد این آیه بـه هـمـان مـعـنـای غـنـایـم جـنـگـی اسـت آن هـم نـه خـصـوص غـنـایـم جـنـگ بـدر, زیـرا دلیلی برای این تخصیص وجودندارد و اگر مشاجره کنندگان درباره غنایم جنگ بدر بحث داشتند نـه به این خاطر بوده که این ها غنایم جنگ بدراست بلکه بحث ودعوایشان بر سر غنایمی بوده که در یک جهاد و مبارزه دینی از دشمنان دین گرفته شده است و این مطلب روشنی است . عـلاوه بـر این , اختصاص داشتن آیه , بر حسب مورد آن , به غنیمت جنگ موجب نمی شود که حکم بـیـان شده در آن آیه به همان مورد تخصیص داده شود, چرا که مورد و مصداق مخصص نمی باشد بنابراین , حکم بیان شده در این آیه اطلاق دارد وتمام چیزهایی را که به نام نفل خوانده می شونددر برمی گیرد بنابراین , این آیه دلالت دارد بر این که انفال تماما از آن خدا و رسول اوست و هیچ یک از مؤمنان در آن ها با خدا و رسولش شریک نیستند,خواه غنیمت جنگی باشد, خواه فیئ . از جـمـلـه ((بـگـو : انـفال از آن خدا و رسول است))و از نصیحتی که خداوند بعد از

این جمله به مـشاجره کنندگان می کند و آنان را به ایمان ترغیب می نماید,پیداست که خداوند سبحان با بیان این قانون که انفال از آن او و پیامبرش می باشد و دست آن ها را چیزی نمی گیرد, به کشمکش پایان داده است همچنین ظاهر سخن خدای متعال چنین اقتضا می کند که نزاع این عده بر سر این بوده که عده ای از آن ها مدعی بوده اند که انفال اختصاص به آن ها دارد و نه کسی دیگر و یا لااقل مقداری از آن را مخصوص خودمی دانسته اند ولی گروه دیگر این ادعا را قبول نداشته اند و خداوند سبحان هـم بـا سلب مالکیت آن ها نسبت به انفال و اختصاص دادن آن به خود ورسولش و نصیحت به آنان کـه از سـتـیـزه و کشمکش دست بردارند, به دعوای ایشان خاتمه داد و اما این سخن که به اجماع علما, هر غنیمتی که سربازان وجنگجویان به دست آورند متعلق به خودآن هاست , مطلبی است که جای بحث از آن علم فقه است نه تفسیر. بـاری , کشمکش این عده درباره انفال نشان می دهد که آنان در این باره که غنیمت به ایشان تعلق دارد یا چیزی به این معنا, پیشینه ذهنی داشته اند, منتها حکم این مساله مجمل بوده به طوری که باعث اختلاف نظر دو طرف شده و هرطایفه ای آن را به نفع خود تفسیر می کرده است آیات کریمه قرآن نیز این مطلب را تایید می کند. تـوضـیـح ایـن کـه ارتـبـاط آیـات در این سوره وتصریح به ماجرای جنگ بدر روشن می سازد که ایـن سـوره تـمـاما پیرامون جنگ بدر و حوادث اندک زمانی پس از آن نازل شده است , تا جایی که ابـن عباس ـ آن طور که از قول او نقل شده ـ این سوره راسوره بدر می نامید آیاتی از این سوره که به موضوع غنیمت می پردازد پنج آیه است که در سه جای سوره قرار دارد این آیات , بر حسب ترتیب سـوره ,عبارتند از : ((یسالونک عن الانفال قل الانفال للّه والرسول)) تا آخر آیه و آیه ((و اعلموا انما غـنمتم من شئ فان للّه خمسه و للرسول ولذی القربی و الیتامی والمساکین و ابن السبیل ان کنتم آمـنتم باللّه وما انزلناعلی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان واللّه علی کل شئ قدیر)) و آیه ((ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا واللّه یرید الاخرة و اللّه عزیز حکیم لو لا کتاب من اللّه سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم فکلوا مماغنمتم حلالا طیبا و اتقوا اللّه ان اللّه غفور رحیم)). از سـیـاق آیـه دوم اسـتـفاده می شود که این آیه بعداز آیه اول و تمام آیات بعدی نازل شده است , چـون در ایـن آیـه مـی فرماید : ((اگر به خدا و آن چه بر بنده خود در روز جدایی (حق از باطل) ـ روزی کـه آن دو گـروه با هم رو به رو شدند ـ نازل کردیم , ایمان آورده اید)) از این معلوم می شود که این آیه مدتی بعد از جنگ بدر نازل شده است . آیات اخیر هم نشان می دهد که آن عده درباره سرنوشت اسیران با رسول خدا(ص) صحبت کردند و از ایـشـان درخـواسـت کـردنـد اسـیـران را

نـکشدو جان بها بگیرد و در این آیات آن عده را برای ایـن درخـواسـت مورد عتاب قرار می دهد و از این که به آنان اجازه می دهد از غنایم استفاده کنند گویا چنین برداشت کردند که غنایم و انفال مال آن هاست ,منتها موضوع برایشان مبهم بود آیا تمام کـسـانـی کـه در جنگ حضور داشته اند مالک غنایم هستند یافقط برخی از آن ها مانند کسانی که جـنـگـیـده انـد وکسانی که نجنگیده اند نصیبی نمی برند؟ و آیا غنایم به طور مساوی میان ایشان تـقـسیم می شود یا به صورت کم و زیاد, مثلا سواره نظام بیشتر از پیاده نظام سهم می برند یا نه ؟ و امثال این ها. ایـن ابـهـامـات بـاعث بحث و کشمکش میان آنان شد و در این باره با یکدیگر به ستیزه برخاستند ومـوضـوع را بـه رسـول خـدا(ص) ارجاع دادند و دراین هنگام آیه نخست نازل شد : ((قل الانفال للّه والـرسول فاتقوا اللّه واصلحوا ذات بینکم)) آیه این اشتباه برداشت آنان از آیه ((فکلوا مما غنمتم)) راکـه بـر اساس آن گمان کردند انفال متعلق به ایشان است , گوشزد کرد و مالکیت انفال را به خـدا و رسول اختصاص داد و آنان را از دعوا و مشاجره نهی فرمود وقتی بدین وسیله مشاجره میان ایـشان خاتمه یافت , پیامبر(ص) غنایم را به آنان برگرداند و به طور مساوی میانشان تقسیم کرد و سـهـم عده ای ازاصحابش را که در میدان جنگ حضور نداشتند, کنارگذاشت و میان کسانی که جـنـگـیـده بودند و کسانی که نجنگیده بودند و میان سواره و پیاده تفاوتی نگذاشت سپس , بعد از مدت زمانی کوتاه , آیه ((واعلموا انما غنمتم من شئ فان للّه خمسه)) نازل شد و رسول خدا(ص) از سـهامی که به آنان داده بودپنج یک آن را پس گرفت و بقیه را به ایشان داد این چیزی است که از ضمیمه کردن آیات مربوط به انفال به یکدیگر به دست می آید. پـس , از جـمـلـه ((یـسـالـونـک عـن الانـفـال)) ـ بـه ضـمیمه قراینی که در سیاق کلام است ـ استفاده می شود که مشاجره کنندگان درباره حکم غنایم جنگی از پیامبر(ص) سؤال کردند, چون ایـن تـصـور بـرایـشـان پـیـش آمـده بـود کـه غنیمت مال آن هاست و میانشان بر سر این موضوع اخـتـلاف پـیـش آمـد که چه کسی مالک این غنایم است یانحوه مالکیت و تقسیم غنایم میان آن ها چگونه است و یادر هر دو مورد اختلاف داشتند و کارشان به جر وبحث کشید. جـمـلـه ((قـل الانـفـال للّه والـرسـول)) جواب پرسش آن هاست و در آن توضیح داده می شود که انفال ملک هیچ کدام آن ها نیست و تعلق به خدا و رسول او دارد و در هر موردی که خدا و رسول او بـخـواهندمصرف می شود این پاسخ ریشه اختلاف و دعوایی را که در میان آن ها رخنه کرده بود بر کند.

از ایـن تـوضـیـح روشـن مـی شود که این آیه ناسخ آیه ((فکلوا مما غنمتم)) نمی باشد, بلکه مبین ومـفسر معنای آن است و جمله ((کلوا)) کنایه از این نیست که آنان در اصل مالک غنیمت هستند بلکه مقصود از آن تصرف در غنیمت و بهره مند شدن ازآن است و تنها زمانی مالک آن می شوند که رسول خدا(ص) آن را میان ایشان تقسیم کند. هـمـچـنـیـن روشـن مـی شـود کـه آیه ((واعلموا انماغنمتم من شئ فان للّه خمسه و للرسول و لذی القربی)) ناسخ آیه ((قل الانفال للّه و الرسول))نیست , زیرا آیه ((واعلموا انما غنمتم)) تاثیری کـه در مجاهدان دارد این است که آن ها را از خوردن وتصرف در تمام غنیمت باز دارد, چرا که بعد از نزول آیه ((الانفال للّه والرسول)) چیزی جز همین برای آنان نبود ـ جمله ((الانفال للّه و الرسول)) هـم غـیر این را نمی رساند که مالکیت انفال در اصل از آن خدا ورسول است , بدون آن که به نحوه تـصـرف و جـوازخـوردن و بهره مند شدن از غنایم بپردازد بنابراین , باآیه ((واعلموا انما غنمتم)) تناقض و منافاتی ندارد تابگوییم آیه ((واعلموا انما غنمتم)) ناسخ آن است پس از مجموع آیات سه گـانـه بـه دسـت مـی آید که غنیمت در اصل تعلق به خدا و رسول دارد و سپس چهار پنجم آن به مـجـاهـدان واگـذار مـی شـود تـا مـورداستفاده خود قرار دهند و یک پنجمش به خدا وپیامبر و خویشاوندان نزدیک آن حضرت و غیرآنان داده می شود تا در آن تصرف کنند. از تامل و دقت در توضیحات گذشته این مطلب نیز روشن می شود که در تعبیر از غنایم به انفال ـ که جمع نفل به معنای زیاده و اضافی است ـ اشاره ای است به تعلیل حکم با موضوع اعم آن گویی گـفـتـه شده است : از تو درباره غنایم می پرسند و آن چیزهای اضافی و زیاده ای است که کسی از مـردم مالک آن ها نیست و چون چنین است , در پاسخ آنان حکم مطلق زیادات و انفال را بیان کن و بـگـو :انـفال (کلا) از آن خدا و رسول است و لازمه اش این است که غنیمت نیز از آن خدا و رسول باشد. بـا این بیان , شاید این نکته هم تایید شود که الف و لام در واژه ((الانفال)) اول الف و لام عهد باشد ودر ((الانفال)) دوم الف و لام جنس یا استغراق و نیزروشن شود که کلمه الانفال را به صورت اسم ظاهرآورد و فرمود : ((قل الانفال)) و نفرمود : ((قل هی للّه و الرسول)). همچنین روشن می

شود که جمله ((قل الانفال للّه والرسول)) یک حکم عام و فراگیر است که هم شـامل غنیمت می شود و هم سایر اموال زیادی در جامعه رادر بر می گیرد, مانند خانه ها و مناطق خـالـی از سکنه و آبادی های ویران شده و قله های کوه ها و بسترکال ها و رودخانه ها و خالصه جات شاهان و ماترک اشخاص بی وارث از میان این همه تنها انفال به معنای غنایم است که به جنگجویان مـسـلمان تعلق دارد آن هم به اذن و دستور پیامبر و بقیه در مالکیت خدا و رسول او و تحت اختیار آنان می باشد. ایـن هـا مـطـالـبـی اسـت که از تامل در آیات کریمه پیشگفته به دست می آید مفسران درباره این آیـات سـخـنان گوناگونی گفته اند که بازگو کردن و پرداختن به نقد و بررسی آن ها در این جا فایده ای در بر نداردو علاقه مندان می توانند برای اطلاع از این اقوال به تفاسیر مفصل مراجعه کنند . ـ امـام صـادق (ع) : انـفال آن چیزی است که (برای به دست آوردنش) اسب یا شتری تازانده نشده بـاشـد, یـا (امـوال) مـردمی که (درواگذاری آن ها به مسلمانان با ایشان)مصالحه کرده باشند یا (آن چـه) که مردمی بادست خود بپردازند و هر زمین ویرانه ای وبستر کال ها و رودخانه ها این ها از آن رسول خدا(ص) است و پس از او به امام تعلق داردو هرگونه که خواهد به مصرف می رساند. ـ امام باقر(ع) :فیئ و انفال هر زمینی است که بدون خونریزی تصرف شده باشد,یا (اموال) مردمی که (در واگذاری آن ها به مسلمانان با ایشان) مصالحه کرده باشند, یا(آن چه) که مرد با دست خود تـسـلـیـم کنند وهر زمین ویرانه ای , یا بستر کال ها ورودخانه ها این ها هم جز فیئ است و به خدا و پـیـامـبـر تـعلق دارد و هر آن چه از آن خدا باشد به رسول او تعلق دارد و او هرگونه که بخواهد به مصرف می رساند و بعد ازپیامبر به امام تعلق دارد. ـ امـام بـاقـر(ع) ـ در پاسخ به سؤال ازانفال ـ : از جمله انفال است معادن و بیشه هاو جنگل ها و هر زمین بی صاحب و هرسرزمین و آبادیی که اهالی آن از میان رفته باشند این ها متعلق به ما می باشد. ـ امـام صـادق (ع) : هـر مال و ثروتی که صاحب و وارث ندارد, مصداق این آیه است : ((از تو درباره انفال می پرسند, بگو :انفال از آن خدا و رسول است)). ـ نیز در پاسخ به سؤال از انفال ـ : هرزمین و آبادیی که سکنه آن نابود شده باشندو جز این ها انفال است و تعلق به ما دارد. و فـرمـود : سـوره انـفـال بـیـنی بر است (بینی دشمنان را به خاک می مالد و آن ها را خوار وزبون می کند). و فـرمـود : ((آن چه خدا از (دارایی)ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید)), ((پس شما برای تـصـاحـب آن اسـب یـا شـتـری بـر آن نتاختید بلکه خدا فرستادگانش را برهر که بخواهد چیره می گرداند)). فـرمـود : فـئ آن اموالی است که برای تصرف آن ها خونی ریخته نشده یا قتل وکشتاری رخ نداده باشد انفال نیز ماننداین هاست و به منزله فئ می باشد.

عبادت مستحبی .

عبادت مستحبی .

قرآن :. ((و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو (به منزله)نافله ای باشد, امید که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برساند)). ((و اسحاق و یعقوب را (به عنوان نعمتی) افزون به او بخشیدیم و همه را از شایستگان قرار دادیم)) . ـ فضیل : از حضرت باقر(ع) درباره آیه ((کسانی که بر نمازهایشان محافظت می کنند)) پرسیدم , فرمود : مقصود نمازهای واجب است عرض کردم : ((کسانی که به نمازهایشان مداومت می ورزند)) یعنی چه ؟ فرمود : مقصود نماز مستحبی است . ـ پیامبر خدا(ص) : همانا دل ها را روی آوردن و رویگرداندنی است پس هرگاه روی آوردند مستحبات به جا آورید وهرگاه روی گرداندند به گزاردن واجبات اکتفا کنید.

مقدم داشتن واجبات بر مستحبات .

ـ امام علی (ع) : در هیچ فریضه ای کوتاهی نباید و در هیچ نافله ای سختگیری نشاید. ـ هرگاه مستحبات به واجبات لطمه زنند, مستحبات را کنار بگذارید. ـ هرگاه مستحبات باعث لطمه خوردن به واجبات شود, مایه نزدیکی به خدا نگردد.

سخن چینی .

سعایت کردن .

ـ پـیـامـبر خدا(ص) : بدترین مردم ,شخص ((مثلث)) است عرض شد : ای رسول خدا, مثلث یعنی چـه ؟ فـرمـود: کسی که ازبرادر خود نزد سلطان سعایت کند و درنتیجه , هم خودش را به هلاکت افکند, هم برادرش را و هم آن سلطان را. ـ زنـهـار از کـشـنـده سه نفر, زیرا چنین کسی از بدترین خلق خداست عرض شد :ای رسول خدا, کشنده سه نفر یعنی چه ؟ فرمود : مردی که برادر خود را تسلیم سلطان وقت خود کند و با این کار هم خودش را به کشتن دهد, هم برادرش را و هم سلطان خودرا. ـ امـام صـادق (ع) : سـعـایـت کـننده قاتل سه نفر است : قاتل خودش و قاتل کسی که از او سعایت می کند و قاتل کسی که پیش اوسعایت می کند. ـ پـیـامبر خدا(ص) : هر که از برادر خودنزد سلطانی سعایت کند, خدای متعال همه اعمال او را بر باد دهد و اگر به شخصی که ازاو سعایت کرده است ناراحتی یا گزندی رسدخدای متعال سعایت کننده را با هامان دریک درجه از آتش قرار دهد. ـ امـام عـلی (ع) ـ به مردی که نامه ای سعایت آمیز به ایشان داد ـ : ای مرد, اگرراست گفته باشی (به سبب این کار زشت)منفور ما خواهی شد و اگر دروغ گفته باشی تو را مجازات خواهیم کرد و اگر هم دوست داری تو را ببخشیم , می بخشیمت عرض کرد : پس مرا ببخشید ای امیر المؤمنین . ـ شخص سعایت کننده , نسبت به کسی که پیش او سعایت می کند دروغگوست ونسبت به کسی که از او سعایت می کندستمگر. ـ سعایت و سخن چینی را دروغ شمار,نادرست باشد یا درست . ـ بدترین مردم کسی است که ازبرادران سعایت کند و احسان و خوبی را ازیاد برد. ـ سخن چینی خصلت شخص از دین برون شده است . ـ بدترین راست , سخن چینی است . ـ هر که سخن چینی کند, خویش بااو بجنگد و بیگانه دشمنش دارد. ـ بدکاری است , جدایی انداختن میان دو یار و همدم .

پرهیز از سخن چینی .

قرآن :. ((و از هر قسم خورنده فرومایه ای فرمان مبر, که عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد)). ((هـر کـس شـفاعت پسندیده کند, برای وی از آن نصیبی خواهد بود و هر کس شفاعت ناپسندی کند,برای او از آن (نیز) سهمی خواهد بود و خدا همواره به هرچیزی تواناست)). تفسیر. ((حلا ف)) به معنای کسی است که زیادسوگند می خورد و لازمه زیاد سوگند خوردن و قسم یاد کـردن بـرای هـر چـیـز ساده و غیرساده ای و هر درست و نادرستی این است که سوگند خورنده احـتـرامی برای کسی یا آن چه که به او سوگند می خورد قائل نباشد و اگر هم به خدا سوگند یاد کند معلوم می شود که عظمت خدای عزوجل را درک نمی کند وهمین نقص و رذیلت کافی است . ((مهین)) از ماده ((مهانت)) به معنای حقارت و خواری است و مراد از آن حقارت اندیشه می باشد بعضی گفته اند :مهین به معنای کسی است که بسیار شرارت می کند به قولی هم : به معنای کسی است که زیاد دروغ می گوید. ((هـماز)) صیغه مبالغه از ماده ((همز))است و به معنای کسی است که زیادعیبجویی و بدگویی می کند بعضی گفته اند :به معنای کسی است که یکسره با چشم واشاره طعن می زند به قولی هم به معنای کسی است که زیاد غیبت می کند. ((مـشـا)) بـه مـعـنـای کسی است که , به قصدفتنه انگیزی و دو به هم زنی , سخن عده ای رابرای عده ای دیگر بازگو کند (خبرکش) و((نمیم)) به معنای سخن چینی و دو به هم زنی است . در مـجمع البیان در تفسیر جمله ((من یشفع شفاعة حسنة)) آمده است : درباره معنای این جمله چـنـد قول گفته شده است ,اول این که : معنایش این است که هر کس میان دو نفر صلح و آشتی دهـد ((یکن له نصیب منها)) یعنی اجری از این کار نصیب او می شود ((و من یشفع شفاعة سیئة)) یعنی وهر که سخن چینی کند ((یکن له کفل منها))یعنی از این کار گناهی نصیب او شود این معنا را کلبی از ابن عباس نقل کرده است . ـ پیامبر خدا(ص) : از سخن چینی وخبرکشی بپرهیزید. ـ از سخن چینی و خبرکشی میان مردم بپرهیزید. ـ بـه اصحاب خود ـ : آیا به شما خبرندهم که عضه چیست ؟ آن سخن چینی وخبرکشی میان مردم است . ـ به یکدیگر بهتان و دروغ نبندید. ـ امام علی (ع) : زنهار از سخن چینی که آن تخم کینه می افشاند و از خدا و مردم دور می گرداند. ـ از سخن چینی بپرهیزید که آن کینه برجای می گذارد. ـ امام صادق (ع) : زنهار از سخن چینی که آن در دل های مردان تخم کینه و دشمنی می افشاند. ـ در نامه خود به نجاشی فرمانداراهواز ـ : از سعایت کنندگان و سخن چینان بپرهیز و مواظب باش فردی از آن ها تو رانلغزاند و

مبادا خداوند روزی یا شبی تو راببیند که از این جماعت اظهار نظری ودخالتی را که در این صورت خداوند بر توخشم می گیرد و پرده ات را می درد (رسوا وبی آبرویت می کند). ـ پیـامـبـر خدا(ص) : آیا شما را از بدترین افرادتان آگاه نکنم ؟ عرض کردند : چرا ای رسول خدا, فـرمود : کسانی که سخن چینی می کنند, آنان که میان دوستان جدایی می افکنند, کسانی که برای افراد پاک وبی گناه عیب می تراشند. ـ از غـیـبـت و سخن چینی حذر کنید,زیرا غیبت مفطر است و سخن چینی موجب عذاب قبر می شود. ـ سخن چینی کاری است نزدیک به جادو. ـ امام صادق (ع) : از بزرگترین جادو,سخن چینی است , (زیرا) با سخن چینی میان دوستان جدایی افـکـنده می شود, یاران یکدل را با هم دشمن می کند, به واسطه آن خون هاریخته می شود, خانه ها ویـران مـی گـردد وپـرده هـا دریـده مـی شـود آدم سخن چین بدترین کسی است که روی زمین گام برمی دارد. ـ پـیـامبر خدا(ص) : شبی که مرا به معراج بردند زنی را دیدم که سرش سر خوک بود وبدنش بدن الاغ و گـرفتار هزار هزار نوع عذاب بود سؤال شد آن زن چه عملی انجام داده بود؟ فرمود : او زنی سخن چین ودروغپرداز بوده است . ـ دیـشـب دو مـرد نزد من آمدند و مرابغل کردند و با خود بردند تا آن که به مردی رسیدند که در دسـتش چنگکی بود و آن رادر دهان مردی می کرد و دهانش را تا ته آرواره هایش می شکافت و این کـار را مـرتـب انـجـام می داد, پرسیدم : این کیست ؟ گفت :اینان کسانی هستند که سخن چینی می کنند. ـ امام علی (ع) : گفته های هیچ سخن چینی را زود باور مکن اگرچه در لباس خیرخواهان باشد. ـ پیامبر خدا(ص) : کسی که سخن می برداو خبرکش است . ـ هیچ سخن چینی (و به روایتی : هیچ خبرکشی) به بهشت نمی رود. ـ سخن چینی و کینه توزی در آتشند واین دو در دل هیچ مسلمانی جمع نمی شوند.

منهيات .

قرآن :. ((در حقیقت , خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند وستم باز می دارد به شما اندرز می دهد, باشد که پندگیرید و پیمان خدا را به بهای ناچیزی مفروشید, زیراآن چه نزد خداست ـ اگر بدانید ـ همان برای شما بهتراست)). ((بگو : پروردگار من فقط زشتکاری ها را ـ چه آشکارش باشد و چه پنهان ـ و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و نیز این که چیزی را شریک خدا سازیدکه دلیلی بر (حقانیت) آن نازل نکرده و این که چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید)). ((و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دستان خویش به هلاکت میفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران رادوست می دارد)). ((و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد, گفتیم : با عصایت بر آن تخته سنگ بزن پس ,دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت (به گونه ای که) هرقبیله ای آبشخور خود را می دانست (و گفتیم :) از روزی خدا بخورید و بیاشامید, و (لی) در زمین سر به فسادبرمدارید)). ((و از ارزش اموال مردم مکاهید و در زمین سر به فساد بر مدارید)). ((و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید و با بیم وامید او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است)). ((بگو : بیایید تا آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برای شما بخوانم چیزی را با او شریک قرارمدهید و به پدر و مادر احسان کنید و فرزندان خود را ازبیم تنگدستی مکشید, ما شما و آنان را روزی می رسانیم و به کارهای زشت ـ چه آشکارش و چه پوشیده اش ـنزدیک مشوید و نفسی را که خدا حرام گردانیده جز به حق مکشید این هاست که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است , باشد که بیندیشید و به مال یتیم ـ جز به نحوی هر چه نیکوتر ـ نزدیک مشوید تا به حد رشد خودبرسد و پیمانه و ترازو را به عدالت , تمام بپیمایید هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم و چون (به داوری یا شهادت) سخن گویید دادگری کنید, هر چند(درباره) خویشاوند (شما) باشد و به پیمان خدا وفا کنیداین هاست که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است ,باشد که پند گیرید و این است راه راست من , پس از آن پیروی کنید و از راه های دیگر که شما را از راه وی پراکنده می سازد پیروی مکنید این هاست که (خدا) شمارا به آن سفارش کرده است , باشد که به تقوا گرایید)).

منهیات پیامبر(ص).

ـ بـرا بن عازب : رسول خدا(ص) ازهفت کار نهی فرمود و به هفت کار فرمان داد : ما را از به دست کردن انگشتر طلا و ازآشامیدن در ظرف های زرین و سیمین نهی کرد و فرمود : هر که در دنیا در ایـن ظـرف هـابیاشامد در آخرت در آن ها نخواهد آشامیدو نیز ما را از نشستن روی تشکچه ها (ی پـرشـده از پـنـبـه یاپشم که روی زین و پالان حیوان می اندازند و سوار بر آن می نشیند) و از به خود بـسـتن کمان و از پوشیدن ابریشم ودیبا واستبرق نهی فرمود و ما را به تشییع جنازه هاو عیادت از بیمار و عافیت گفتن به کسی که عطسه می کند و یاری دادن ستمدیده و سلام کردن به همگان و پذیرفتن دعوت اشخاص و قبول کردن سوگند (کسی) فرمان داد. ـ امـام علی (ع) : رسول خدا(ص) از سلام کردن به چهار نفر نهی فرمود : سلام کردن به شخص در حـال مـستی , به کسی که پیکرتراشی می کند, به کسی که نردبازی می کند وبه کسی که هفت پر بازی می کند من هم پنجمی را اضافه می کنم : شما را از سلام کردن به شطرنج بازان نهی می کنم . ـ مـعانی الاخبار : رسول خدا(ص) ازفروختن زراعت پیش از دانه بستن و ازفروختن خرمای روی درخت در مقابل خرما نهی فرمود. ـ پیامبر(ص) در عرایا رخصت داد. عـرایـا جـمع ((عریه)) است و عریه به معنای درخت خرمایی است که صاحبش میوه سال آن را در اختیار نیازمندی قراردهد می گوید : رسول خدا(ص) به صاحب نخلستان اجازه داد تا از شخصی که آن درخت خرما به او واگذار شده است در قبال دادن مقداری خرما, رطب آن درخت را بخرد تادر هنگام نیاز از آن رطب استفاده کند. راوی مـی گوید : پیامبر(ص) هرگاه حزارها (ارزیاب ها) را می فرستادمی فرمود : در حزر (تخمین زدن محصول سر درختی) سبک بگیرید, زیرا در میان اموال موارد عریه و وصیت نیز وجود دارد. ـ پیامبر(ص) از مخابره نهی فرمود. مـخـابره به معنای مزارعه یا واگذاردن زمین به کسی برای کشاورزی در قبال دریافت یک دوم یا یک سوم یا یک چهارم و یا کمتر و بیشتر از محصول آن است . ـ پیامبر(ص) از مخاضره نهی فرمود. مـخـاضـره به معنای فروختن میوه های سبز نارس درخت است فروختن خرمای نارس و بقولات و امثال این دو نیز مشمول حکم مخاضره است . ـ پیامبر(ص) از فروختن خرما پیش ازرنگ انداختن نهی فرمود. رنـگ انـداخـتن خرما وقتی است که قرمزیا زرد شود در حدیثی دیگر آمده است که آن حضرت از فـروخـتـن خـرمـا پیش از تشقیح آن نهی فرمود و تشقیح نیز به معنای رنگ انداختن است جمله ((حتی تامن العاهة)) (تاآن که از آفت دیدن ایمن شود و دیگر آفتی آن را تهدید نکند)

نیز به همین معناست (یعنی تا وقتی که رنگ بیندازد). ـ پیامبر(ص) از منابذه و ملامسه و بیع با سنگریزه نهی فرمود. دربـاره مـعنای هر یک از این ها دو قول است به قولی , منابذه این است که مردی به دیگری بگوید : پارچه یا هر کالای دیگری را به طرف من بینداز, یا من به طرف تو می اندازم تافلان و بهمان معامله تـمـام شـود به قولی دیگر, منابذه این است که مردی بگوید : هرگاه سنگ ریزه راانداختم , معامله تـمـام اسـت ایـن هـمان معنای معامله باسنگریزه است که رسول خدا از آن نهی فرموده است بیع مـلامسه نیز به قولی معنایش این است که بگویی : هرگاه پارچه مرا لمس کردی یا من پارچه تو را لـمـس کـردم فـلان و بـهمان معامله تمام است به قول دیگر معنایش این است که خریدار کالا را ازپـشـت پـارچـه (ظرف کالا) دست بزند و آن را رؤیت نکند و با این کار معامله صورت گیرد این نـوع مـعاملات و شیوه خرید و فروش در جاهلیت مرسوم بود و رسول خدا(ص) از آن ها نهی فرمود چون تمام این ها بیع غرر (باعث فریب خوردن و کلاه رفتن سر مشتری) است . ـ پیامبر(ص) از مجر نهی فرمود. ((مجر)) به معنای فروختن شتر یا جز آن با شتربچه ای است که هنوز در شکم مادرش باشد. ـ پیامبر(ص) از بیع ملاقیح و مضامین نهی فرمود)). مـلاقیح جمع ((ملقوحه)) به معنای جنین حیوان است مضامین به معنای منی حیوان نر است در زمـان جـاهـلـیـت شتر بچه ای را که هنوز در شکم مادرش بودو منی حیوان نر را برای یک یا چند سال می فروختند. ـ پیامبر(ص) از فروختن حبل حبله نهی فرمود. حـبـل حـبـلـه بـه مـعنای فرزند جنینی است که درشکم ماده شتر می باشد بعضی گفته اند : به معنای زاده زاده است این نوع معامله نیز از نوع بیع غرر به شمار می آید. ـ پیامبر(ص) از گچکاری کردن قبرهانهی فرمود. ـ پـیـامـبـر(ص) از قیل و قال و سؤال زیادو تلف کردن مال و آزردن مادران و زنده به گور کردن دختران و نپرداختن حقوق واجب و گرفتن آن چه حق کسی نیست ونباید گرفت , منع فرمود. گـفـتـه مـی شود : جمله ((تلف کردن مال)) دو وجه دارد وجه اول ـ که اصلی هم همین است ـ یعنی هرمالی , کم یا زیاد, که در راه معاصی خدای عزوجل به مصرف رسد و این همان اسرافی است که خداوندمتعال از آن انتقاد و نهی کرده است وجه دوم یعنی پرداختن مال به صاحب آن است در حـالـی که هنوزصلاحیت آن را ندارد خدای عزوجل می فرماید :((و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به سـن زناشویی برسند, پس اگر در ایشان رشدی یافتید)) که مقصودهمان عقل و رشد فکری است ((امـوالشان را به آنان رد کنید)) بعضی گفته اند : مراد از رشد, صلاحیت دینی و نگهداری از مال است . سؤال کردن زیاد نیز به معنای تقاضای مالی ازمردم کردن است ممکن است به معنای پرس و جواز چـیـزهـا و کـنـجـکـاوی کـردن زیاد درباره آن ها باشد,چنان که خداوند

عزوجل می فرماید : ((و ازچیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما راناراحت می کنید, مپرسید)). ((واد بـنـات)) نـیـز بـه مـعـنای زنده به گور کردن دختران است که در جاهلیت متداول بود به همین دلیل , به قبر, داماد می گفتند. ـ پیامبر(ص) از افزودن بر اهل و عیال و مال و ثروت نهی فرمود. اصـمـعـی مـی گوید : تبقر در اصل به معنای گشایش و باز شدن است و از همین معناست جمله ((بـقـرت بـطنه)) یعنی شکم او را شکافتم و باز کردم امام پنجم (ع) را نیز ((باقر))گفته اند چون علم را شکافت و از هم باز کردو آن را توسعه داد. ـ پیامبر(ص) نهی فرمود از این که مرددر هنگام نماز سر خود را مانند خر پایین بیندازد. مـعـنایش این است که مرد در حال رکوع سر خود را چندان پایین بیاورد که از پشتش پایین تر قرار گـیـرد ((پـیـامـبـر(ص) هـرگـاه بـه رکـوع مـی رفت نه سرش را فرو می انداخت ونه آن را بالا می گرفت)) یعنی سرش راچندان بالا نمی گرفت که از بدنش بالاتر قرارگیرد بلکه حد وسط را رعـایـت مـی کـرد((اقـنـاع)) به معنای بالا آوردن سر است خداوند متعال می فرماید : ((مهطعین مـقنعی رؤوسهم)) (شتابان سر برداشته)) آن چه ازاین فرموده پیامبر به دست می آید, این است که مـسـتـحـب است در حال رکوع پشت و سر مرد در یک سطح قرار گیرد, چرا که رسول خدا(ص) هـرگاه رکوع می کرد طوری خم می شد که اگر بر پشت آن حضرت آبی می ریختند در جای خود مـی ماند و به زمین نمی ریخت حضرت صادق (ع) می فرماید :نماز کسی که در حال رکوع و سجود پشتش راست و صاف نباشد, نماز نیست . ـ پیامبر(ص) از نوشیدن از سر مشک هانهی فرمود. ـ پیامبر(ص) از چیدن خرما در شب نهی فرمود. علت آن که از این کار در شب نهی فرموده این است که در آن وقت مستمندان و تهیدستان حضور ندارند (و نمی تواننددآن چه را بر جای می ماند برای خود بردارند). ـ پیامبر(ص) فرمود : تکه تکه کردن میراث جایز نیست . مـعـنـایـش این است که مردی بمیرد وچیزی از خود باقی بگذارد که اگر ـ بنا به خواست بعضی وارثان ـ میان ورثه تقسیم شود موجب ضرر و زیان به همه یا برخی ازآن ها شود می فرماید : نباید آن چیز راتقسیم و تکه تکه کرد ((تعضیه)) به معنای تکه تکه کردن است گفته می شود : عضیت اللحم یـعـنی گوشت را تکه تکه کردم خداوندمتعال می فرماید : ((الذین جعلوا القرآن عضین)) یعنی به پاره ای از آن ایمان آوردندو به قسمتی دیگر از آن کفر ورزیدندبنابراین , ارثیه هایی که قابل قسمت نـیستندمانند قطعات جواهر و یا حمام و یا جامه های طیلسان و امثال این چیزها که در صورت تکه تکه شدن ارزش خود را از دست می دهند, چنان چه یکی از وارثان خواهان تقسیم آن ها شود نباید به حرف او اعتنایی کرد, بلکه باید آن جنس فروخته و پولش میان آنان تقسیم شود. ـ پـیامبر(ص) از دو نوع

لباس پوشیدن نهی فرمود : یکی اشتمال صما و دیگری این که مرد خودش را در یک جامه طوری بپیچد که میان عورتش و آسمان مانعی نباشد ((13)) . اصـمـعـی مـی گـوید : اشتمال صما نزد عرب ها به این نحو است که جامه را بر خود بپیچد و تمام بدن خود را با آن بپوشاند و گوشه ای از آن را بالا نزند که دستش از آن قسمت خارج شود, اما فقها مـی گویند :اشتمال صما به این معناست که تمام بدنش را دریک جامه بپیچد و جز همان پیراهن پـوشـش دیـگـری نداشته باشد سپس یکی از گوشه های آن را بالا زند وروی شانه اش بیندازد, به طوری که از همان قسمت عورتش نمایان شود امام صادق (ع) می فرماید :التحاف صما آن است که مـرد ردای خـود را زیـربـغلش قرار دهد و سپس دو گوشه آن را روی یک شانه اش بیندازد و این تاویل درست این اصطلاح است , نه آن چه مخالفش باشد. ـ پیامبر(ص) از قربانی های جن نهی فرمود. قـربـانـی هـای جـن این است که کسی خانه ای بخردیا قنات و چشمه ای حفر کند و یا کارهایی از ایـن قبیل انجام دهد و برای دفع شومی قربانی کند ابوعبید می گوید : معنایش این است که آن ها برای دفع شومی این کار را می کردند چون می ترسیدند که اگرقربانی نکنند یا اطعام ننمایند, جن به کار آن هاآسیب برساند پیامبر(ص) این کار را نادرست خواند و از آن نهی فرمود. ـ پـیامبر(ص) فرمود : ((هیچ کس نبایدحیوان آفت زده خود را به میان حیوانات سالم شخص دیگر وارد کند)). یـعـنـی کـسـی کـه شـتـرهایش گر یا بیمار هستند نبایدآن ها را به میان شترها و چارپایان سالم شخص دیگر وارد کند ابو عبید می گوید : خدا بهتر می داند,ولی به نظر من علت این نهی آن است که بیم آن می رود خداوند عزوجل حیوانات سالم آن شخص رانیز به همان بیماری ها مبتلا گرداند و صاحب آن هاخیال کند حیوانات بیمار آن شخص موجب سرایت آن بیماری ها به چارپایان او شده است و به سبب این گمان به گناه افتد. ـ پـیـامبر(ص) فرمود: ((شیر را در پستان شتر و گوسفند جمع نکنید هر که حیوانی راکه شیر در پـسـتـان آن جمع شده است بخردتصمیم نهایی با اوست اگر خواست می تواندآن را به همراه یک صاع خرما (به فروشنده) پس دهد)). مـصـراه بـه مـعـنـای مـاده شـتر یا ماده گاو و یا مشی است که چند روز آن را ندوشند تا شیر در پـستانش جمع شود ((تصریه)) در اصل به معنای گرفتن جلوآب و جمع کردن آن در یک جاست در حدیثی دیگر آمده است : ((هر کس حیوان محفله ای رابخرد و بعد آن را پس دهد باید همراه آن یک صاع (خرما) نیز بدهد)) حیوان را از آن رو محفله گفته اندکه شیر در پستان آن جمع می شود ((احـفل القوم)) یعنی مردم جمع شدند و تعدادشان زیادشد ((محفل القوم)) یعنی محل اجتماع و گردآمدن مردم جمع محفل , ((محافل)) است . ـ پیامبر(ص) فرمود : ((لا خلابه)), یعنی فریب و خدعه در کار

نباشد گفته می شود :خلبته اخلبه خلابة یعنی او را (با سخن)فریفتم . ـ پیامبر(ص) از تدهین کردن زیاد نهی فرمود. ـ پیامبر(ص) فرمود : ((از نشستن درگذرگاه ها بپرهیزید مگر کسی که حق آن هارا به جا آورد)). ـ پیامبر(ص) فرمود : ((در نماز و سلام کردن نقصان و کاستی روا نیست)). غرار به معنای کاستی و نقصان است نقصان درنماز به معنای به جا نیاوردن کامل رکوع و سجده و کـوتـاهتر بودن درنگ یک رکعت از درنگ دررکعت دیگر است از همین معناست این فرموده امام صادق (ع) که : نماز ترازوست , هر کس کامل دهد کامل می گیرد و نیز به همین معناست فرمایش پـیـامبر(ص) که : نماز پیمانه است , هرکس کامل به جا آورد (اجرش را نیز) کامل دریافت می کند ایـن مـعـنای غرار و نقصان درنماز است اما غرار و نقصان در سلام این است که کسی بگوید : سلام عـلـیـکـم و طرف مقابل درجوابش بگوید : و علیکم و نگوید : و علیکم السلام گفتنی است همان گونه که نقصان وکاستی در جواب سلام مکروه است , تجاوز ازحد نیز کراهت دارد امام صادق (ع) بـه مـردی سـلام کـرد و او جـواب داد : و عـلـیکم السلام ورحمة اللّه و برکاته و مغفرته و رضوانه حـضـرت فـرمـود : در پـاسـخ دادن بـه سـلام ما از آن چه فرشتگان به پدرمان ابراهیم (ع) گفتند فراترنروید, آن جا که گفتند : ((رحمة اللّه و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید)). ـ پیامبر(ص) فرمود : ((مناجشه نکنیدو با یکدیگر قهر ننمایید)). مناجشه به این معناست که شخصی قصدخرید کالایی را از دیگری نداشته باشد, اماقیمت بالایی را بـرای خـرید کالای او پیشنهادکند تا دیگری بشنود و تحت تاثیر پیشنهاد اوآن کالا را با قیمت بالا خـریـداری کـند ناجش به معنای خائن است تدابر نیز به معنای گسستن ودوری است و از پشت کردن به یک دیگر گرفته شده است . ـ ابـو هـریـره و عـبـداللّه بن عباس :رسول خدا(ص) پیش از وفات خود درآخرین خطبه ای که در مـدیـنـه ایـراد کـرد و بـعـداز آن بـه خـداونـد عـزوجل پیوست ,اندرزهایی داد که به سبب آن ها چـشـم هـاگـریـان شـد و دل هـا تـپید و بدن ها لرزید وجان ها بیتاب گردید آن حضرت به بلال دسـتـورداد نـدای نماز جماعت سر داد و مردم جمع شدند ورسول خدا(ص) بیرون آمد و بر منبر رفت و سه بار فرمود : ای مردم , نزدیکتر آیید و جا برای پشت سری های خود باز کنید مردم نزدیک شدند و به هم چسبیدند, اما چون برگشتند و پشت سر خود را نگاه کردند کسی را ندیدند حضرت سپس فرمود :. ای مـردم , نزدیکتر آیید و جا برای پشت سری های خود باز کنید مردی عرض کرد : ای رسول خدا, بـرای چـه کسی جا باز کنیم ؟ فرمود :برای فرشتگان آن گاه فرمود : آنان هرگاه با شماباشند, در جـلـو شـمـا و یـا پـشـت سـرتان قرار نمی گیرند,بلکه در سمت راست و چپ شما جا می گیرند مردی عرض کرد : ای رسول خدا, چرا در جلو و پشت

سرما قرار نمی گیرند, آیا به خاطر فضیلت و برتری مابر آن هاست یا به خاطر فضیلت و برتری آن ها برما؟ فرمود : شما از فرشتگان برترید, بنشین آن مردنشست , آن گاه رسول خدا شروع به ایراد خطبه کردو فرمود :. ستایش مخصوص خداوند است او را می ستاییم و از او مدد می جوییم , به او ایمان داریم و به او توکل می کنیم و گواهی می دهیم که معبودی جز خدانیست , یگانه است و بی انباز و گواهی می دهیم که محمد بنده و فرستاده اوست و از بدی های نفس هایمان و زشتی های اعمالمان به خدا پناه می بریم هر که را خدا هدایت کند کسی نتواندگمراهش سازد و هر که را او گمراه کند هیچ کس نتواند هدایتش نماید ای مردم , در میان این امت سی دروغگو پدید خواهند آمد, نخستین آن ها آن مردصنعایی و آن مرد یمامی ((14)) است ای مردم , هر کس با گواهیی خالص و بی آمیغ به یگانگی خداوندعزوجل , او را دیدار کند به بهشت رود. علی بن ابی طالب (ع) برخاست و عرض کرد :ای رسول خدا, پدر و مادرم فدایت باد, چگونه آن راخالص و نامیخته با چیزی دیگر بگوید؟ برایمان توضیح فرما تا بدانیم رسول خدا(ص) فرمود :آری , آزمندی به دنیا و جمع کردن آن از غیر حلال و دل خوش کردن به دنیا مردمانی هستند که سخنان نیکان را می گویند ولی مانند جباران (و گنهکاران)عمل می کنند پس , هر که چیزی از این خصلت ها دراو نباشد و گواهی دهد که معبودی جز اللّه نیست وخدای عزوجل را دیدار کند بهشتی باشد, اما اگر دنیارا بچسبد و آخرت را واگذارد دوزخی باشد. ـ پیامبر خدا(ص) : هر کس وکالت دعوای ستمگری را به عهده گیرد یا او را دردعوایش کمک کند, فرشته مرگ با مژده لعنت خدا و آتش دوزخ بر او فرود آید,آتشی که در آن جاویدان باشد و این بدسرنوشتی است . ـ هر کس از زمامداری ستمگر درکاری اطاعت کند, همدم او در آتش باشد. ـ هر کس زمامداری را به جور و ستم راهنمایی کند, با هامان همدم شود و او و آن سلطان سخت ترین عذاب را در میان دوزخیان داشته باشند. ـ هر کس دنیاداری را, به طمع دنیای او, احترام بگذارد و دوستش بدارد خداوندبر وی خشم گیرد و در طبقه پایین دوزخ باقارون در یک مرتبه باشد. ـ هر کس ساختمانی را به قصد خودنمایی و شهرت طلبی بسازد, روز قیامت (ناچارش کنند تا) آن را تا هفت زمین بر دوش کشد, آن گاه به طوقی آتشین در گردن او تبدیل شود و آن گاه وی را در آتش افکنند عرض کردیم : ای رسول خدا, ساختن بنا برای خودنمایی وشهرت طلبی به چه نحواست ؟ فرمود: ساختمانی بیش از آن چه کفایتش می کند بسازد, یا برای مباهات بنا کند. ـ هر کس مزد کارگری را ندهد (یاکم دهد) خداوند عمل او را باطل کند و بوی بهشت را که از فاصله پانصد سال راه به مشام می رسد, بروی حرام گرداند. ـ هر کس به یک وجب از

زمین همسایه خود خیانت (و تجاوز) کند, خداوند متعال درروز قیامت آن را به صورت طوقی آتشین درگردنش افکند و تا هفت زمین بچرخاندش وسپس او را وارد آتش دوزخ کند. ـ هر کس قرآن را یاد بگیرد و سپس عمدا فراموشش کند, روز قیامت دست بریده (یا جذامی) و در غل بسته خدا را دیدار می کند وخداوند برای هر آیه ای (که فراموش کرده)ماری را بر او گماشته و مسلط می کند. ـ هر کس قرآن را بیاموزد و به آن عمل نکند و محبت دنیا و زر و زیور آن را بر آن ترجیح دهد, مستوجب خشم خدای متعال شود وهم درجه یهود و نصارا باشد که کتاب خدا راپشت سر خود می اندازند. ـ هر کس با زنی که بر او حرام است وطی کند یا با مردی یا پسر بچه ای لواط کند, خدای متعال در روز قیامت او را بدبوتر از مردارمحشور گرداند, به طوری که مردم از بوی گند اوبه رنج افتند تا آن که وارد جهنم شود و خداوند ازاو هیچ فدیه و بازدارنده ای نپذیرد و اعمال او راباطل گرداند و وی را در صندوقی محکم شده بامیخ های آهنی می نهد و روی او در صندوق ورقه های آهنی می گذارد تا جایی که پیکرش درآن میخ ها فرو می رود و اگر رگی از رگ های اودر میان چهارصد امت افکنده شود, همگی ازبین بروند و عذابش از همه دوزخیان شدیدترباشد. ـ هر کس با زنی یهودی یا نصرانی یامجوسی یا مسلمان , آزاد باشد یا کنیز یا هر زن دیگری , زنا کند خداوند در گور او سیصد هزاردر از آتش بگشاید و از آن درها مارها وعقرب ها و شراره های آتش بیرون آیند و او تاروز قیامت بسوزد و مردم از بوی گند عورتش متاذی باشند و تا روز قیامت او را به واسطه آن بو بشناسند و آن گاه دستور آید که او را به دوزخ برند و دوزخیان با آن که خود در عذابی سخت گرفتارند, از وجود او در رنج باشند این همه برای آن است که خداوند حرام ها را قدغن کرده است و غیرتمندتر از خدای متعال هم کسی وجود ندارد و از همین غیرت اوست که کارهای فحشا و زشت را حرام کرده و حدود تعیین فرموده است . ـ هر کس به خانه همسایه خود سرک کشد و به عورت مردی یا موی زنی یا قسمتی ازبدن او نگاه کند, بر خداوند است که او را بامنافقانی که در دنیا دنبال عیب های مردم هستند,به دوزخ درآورد و از دنیا نرود تا این که خداوندرسوایش سازد و در آخرت نیز عورت (معایب)او را برای مردم آشکارگرداند.

ـ هر کس از روزی خداوند ناخرسندباشد و زبان به شکایت بگشاید و شکیبایی نکند, هیچ کار نیکی از او به درگاه خداوند بالانرود و خداوند متعال را در حالی دیدار کند که براو خشمگین است . ـ هـر کـس مـهـر زنـی را نـدهد در نزد خدازناکار محسوب می شود و خداوند در روز قیامت به او مـی فـرمـایـد : بـنده من , کنیز خود را با عهد وپیمانم به همسری تو در آوردم و تو به عهد من وفا نـکردی پس , خداوند عزوجل خود مطالبه حق آن زن را به عهده می گیرد و تمام کارهای نیک آن مرد را می ستاند, اما باز حق همسرش راجبران نمی کند پس دستور داده می شود آن مردرا در آتش افکنند. ـ هـر کـس از شـهـادت خود برگردد و آن را کتمان کند, خداوند (روز قیامت) در حضورخلایق , گوشت او را به خوردش دهد و در حالی که زبان خود را می جود به دوزخ رود. ـ هر کس دو همسر داشته باشد و درتقسیم خودش و مالش میان آن دو به عدالت رفتار نکند, روز قیامت در حالی که دستانش بسته و نصف بدنش خمیده (و افلیج) است آورده شود و به آتش درآید . ـ هـر کـس هـمسایه خود را به ناحق بیازارد, خداوند بوی بهشت را بر او حرام گرداندو جایگاهش آتـش باشد بدانید که خداوندعزوجل از آدمی درباره حق همسایه اش بازخواست می کند و هر کس حق همسایه خودرا فرو گذارد از ما نیست . ـ هـر کس به مسلمانی تهیدست , به خاطرتهیدستیش , اهانت کند و او را خوار شمارد, هرآینه حق خـدا را خـوار شـمرده و پیوسته خداوندعزوجل از او در خشم و ناخشنودی باشد تا آن گاه که آن تهیدست را راضی گرداند و هر کس مسلمان تهیدستی راااحترام کند,روزقیامت خداوندرا در حالی که به روی او می خندد, دیدار کند. ـ هـر کس امری دنیایی و امری آخرتی برایش پیش آید و او دنیا را بر آخرت برگزیند,خدای متعال را در حالی دیدار کند که او را هیچ حسنه ای که از آتش محفوظش دارد, نباشد و هرکس آخرت را بـگیرد و دنیا را واگذارد, روزقیامت خدای عزوجل را در حالی دیدار کند که ازاو راضی و خشنود است . ـ هر کس بر زن یا کنیزی به حرام دست پیدا کند و از ترس خداوند با او کاری نکند,خداوند عزوجل آتش را بر وی حرام گرداند و ازآن وحشت بزرگ (روز قیامت) در امانش داردو او را به بهشت برد اما اگر با وی مرتکب حرام شود, خداوند بهشت را بر او حرام گرداند و به دوزخش برد. ـ هر کس مال حرامی به دست آوردخداوند از او نه صدقه ای می پذیرد و نه آزادکردن بنده ای و نه حـجـی و نه عمره ای و خداوندعزوجل به اندازه اجر این کارها برایش گناه بنویسد و آن چه (از آن امـوال حـرام) پـس ازمرگش باقی بماند رهتوشه او به سوی آتش خواهد

بود و هر کس بتواند مال حرامی به دست آورد و از ترس خدا از آن چشم بپوشد, مشمول محبت و رحمت خدا باشد و دستور داده شود که او را به بهشت برند. ـ هر کس با زن نامحرمی دست دهد, درروز قیامت دست بسته بیاید و سپس دستور آیدکه او را به آتش برند. ـ هر کس با زنی که مال او نیست شوخی کند, به ازای هر کلمه ای که در دنیا به آن زن گفته است هزار سال (در آتش) نگه داشته شود وهرگاه زن , مرد را به خود بپذیرد و در نتیجه , مردبه حرام او را در آغـوش کـشـد یـا ببوسدش یا با وی مباشرت کند و یا با او شوخی کند و مرتکب فحشایی شود هـمـان گـناهی که برای مرد است برای او نیز باشد و چنانچه زن راضی نباشد و مردبا زور به وی دست درازی کند گناه آن زن نیز برمرد است . ـ هر کس در خرید یا فروشی کلاه سرمسلمانی بگذارد از ما (مسلمانان) نیست و روزقیامت با یهود محشور می شود, زیرا هر کس کلاه سر مردم بگذارد مسلمان نیست . ـ هـر کـس از هـمـسـایـه خـود کـالایی ((15)) را که بدان احتیاج دارد دریغ ورزد خداوند نیز در روزقـیـامـت فـضـل و بـخشش خود را از وی دریغ داردو او را به خودش واگذارد و هر کس که خداوند اورا به خود واگذارد, هلاک شود و خدای عزوجل هیچ عذری از وی نپذیرد. ـ هـر گـاه زنـی شوهرش را آزار دهد, اگرتمام عمرش را روزه بگیرد و شب ها به عبادت پردازد و بـنـده ها آزاد کند و مال ها در راه خداانفاق نماید, خداوند هیچ نماز و کار نیکی را از اونپذیرد تا آن گـاه کـه بـه شوهرش کمک کند و او رااز خود راضی سازد و الا آن زن نخستین کسی است که به دوزخ می رود. ـ سـپس فرمود : مرد نیز اگر در حق همسر خود آزار و ستم روا دارد, چنین گناه وعذابی خواهد داشت . ـ هـر کـس بـه صـورت مـسلمانی سیلی زند,خداوند در روز قیامت استخوان های او را خردکند و آن گاه آتش را بر وی مسلط گرداند ودست بسته محشور شود تا به دوزخ رود. ـ هـر کس شب را به سر برد و در دلش قصد خیانت و دغلی نسبت به برادر مسلمانش داشته باشد, آن شب را در خشم خدای متعال سپری کند و روزش را نیز به همین گونه در خشم و ناخشنودی خداوند به سر برد مگر این که توبه و بازگشت کند و اگر در چنین حالتی بمیرد برغیر آیین اسلام مـرده بـاشـد رسـول خـدا(ص)سپس فرمود: بدانید که هر کس با مسلمانی دغلی کند از مانیست حضرت سه بار این جمله راتکرارکرد. ـ هـر کـس در حضور فرمانروایی ستمگرتازیانه ای بیاویزد, خداوند آن تازیانه را به صورت ماری به طول شصت هزار گز درآورد وآن را در آتش دوزخ برای همیشه بر وی مسلطگرداند. ـ هر کس از برادر مسلمان خود غیبت کند, روزه اش باطل شود و وضویش بشکند واگر در آن حال بمیرد در حالی مرده است که حرام خدا را حلال شمرده است . ـ هر که میان دو کس سخن چینی کند,خداوند در قبرش آتشی را بر او مسلط کند که تاروز

قیامت وی را بـسـوزانـد و آن گاه که از گورش بیرون آید خداوند اژدهایی سیاه بر او مسلطگرداند که پیوسته گوشت بدن او را بگزد تا وارددوزخ شود. ـ هـر کـس خـشـم خـود را فرو خورد و ازبرادر مسلمانش درگذرد و در برابر برادرمسلمان خود بردباری نشان دهد, خداوندمتعال اجر یک شهید به او عطا فرماید. ـ هـر کـس به تهیدستی زور بگوید یا براو گردنکشی و بزرگی کند و حقیرش شمارد,خداوند در روز قیامت او را به اندازه مورچه امادر شکل آدمی محشور فرماید و به دوزخ رود. ـ هـر کس در مجلسی بشنود که ازبرادرش غیبت می شودوجلوآن رابگیرد,خداوندعزوجل هزار باب شـر و بدی را در دنیا و آخرت از او بگرداند, اما اگر مانع غیبت او نشود و از این که از او غیبت کنند خوشش بیاید برای او نیزهمانند گناه کسی باشد که غیبت کرده است . ـ هر کس به مرد یا زن پاکدامنی تهمت زند, خداوند اعمال (نیک) او را باطل گرداند وروزقیامت هـفتاد هزار فرشته از پیش رو و پشت سرش بر او تازیانه زنند و مارها و کژدم ها بدنش را بگزند و آن گاه امر شود او را به آتش برند. ـ هـر کس در این جهان شراب نوشد,خداوند (در آخرت) جام شربتی از زهر افعی هاو کژدم ها به او دهـد کـه پـیـش از نوشیدن آن ,گوشت صورتش در آن جام ریزد و چون آن رابیاشامد گوشت و پـوسـت بـدن او چـون لاشه ای گندیده از هم متلاشی شود و اهل محشر از (بوی گند) او متاذی شـونـد تـا ایـن که امر شود او را به دوزخ برند و شرابخوار و شرابساز و کسی که سفارش شرابسازی برای خود می دهد (در آتش هستند) و فروشنده و خریدار و باربر و تحویلدارو خورنده قیمت آن در ننگ و گناه آن یکسان هستند بدانید که هر کس به یهودی یا نصرانی یاصابئی و یا هر کس دیگری از مردم شراب بنوشاند, گناهش همانند گناه کسی است که آن رابیاشامد بدانید که هر کس برای دیـگری شراب بفروشد یا بخرد خداوند متعال از او نه نمازی می پذیرد و نه روزه ای و نه حجی و نه عـمـره ای مـگر این که توبه کند و اگر پیش از توبه بمیرد برخدای متعال است که برای هر جرعه شـرابـی کـه در دنـیـا نوشیده است جرعه ای از چرکابه جهنم به او بنوشاند حضرت سپس فرمود : بـدانـیـد که خداوند شراب را به طور خاص و هر نوشیدنی مست کننده دیگری را حرام کرده است بدانید که هر آن چه سکرآور باشد حرام است . ـ هر کس ربا خورد خداوند به اندازه ربایی که خورده است شکم او را از آتش دوزخ پر کند و چنانچه از مال ربوی ثروتی به دست آورد خداوند متعال هیچ عمل نیکی را که از آن مال انجام دهد نخواهد پذیرفت و تا زمانی که قیراطی از آن مال نزد او باقی است همواره موردلعنت خدا و فرشتگان باشد. ـ هر کس در دنیا به امانتی خیانت کند وآن را به صاحبش برنگرداند, بر غیر آیین اسلام خواهد مرد و خدای عزوجل را در حالی دیدارکند که بر او خشمگین است و آن گاه امر شود

اورا به دوزخ برند و برای ابد الاباد در گوشه ای ازجهنم بیندازند. ـ هـر کـس بر ضد مرد مسلمانی یا کافری ذمی و یا هر کس دیگری از مردم شهادت دروغ دهد, در روز قیامت به زبانش آویزان شود و بامنافقان در طبقه زیرین دوزخ جای گیرد. ـ هـر کـس بـه خـدمتکار یا بنده خود و هرکس دیگری از مردم جواب رد دهد و او را ازخود براند, خداوند عزوجل در روز قیامت به اوجواب رد دهد و از خود براند و در آتش سرنگونش کند. ـ هـر کـس همسرش را چندان آزار واذیت دهد که او حاضر شود (با دادن مالی یابخشیدن مهریه) جـان خـود را از او بـخـرد و آزادکـند, خداوند متعال برای آن مرد به کیفری کمتراز آتش رضایت نـدهـد, زیـرا خـداوند متعال همچنان که برای (تعدی به) یتیم خشم می گیرد,برای زن به خشم می آید. ـ هر کس از برادر خود نزد سلطانی سعایت کند چنانچه از آن سلطان به او گزند یاناراحتیی نرسد, خـداونـد عزوجل همه اعمال (نیک) آن سعایت کننده را بر باد دهد و چنانچه گزند یا ناراحتی و یا آزاری از سـلـطـان به آن شخص برسد, خداوند آن سعایتگر را با هامان در یک طبقه از دوزخ جای دهد. ـ هر کس قرآن را به قصد شهرت طلبی یا کسب چیزی قرائت کند, در روز قیامت خداوند عزوجل را با چـهره ای از استخوان بدون گوشت دیدار کند و قرآن پیوسته بر پس گردن او زند تا این که به دوزخ رود و با دیگر دوزخیان در آن سقوط کند. ـ هـر کـس قـرآن را بخواند و به آن عمل نکند, خداوند در روز قیامت او را کور محشورفرماید پس گـوید : ((پروردگارا, چرا مرا نابینامحشور کردی با آن که بینا بودم ؟ فرماید : همان طور که آیات ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی , امروز همان گونه فراموش می شوی)). ـ هـر کـس مـال غصبی را, با این که بداندغصبی است بخرد, در به دوش کشیدن ننگ وگناه آن همانند کسی است که آن را غصب کرده است . ـ هـر کـس مرد و زنی را از راه حرام به هم رساند, خداوند بهشت را بر او حرام گرداند وجایگاهش دوزخ است و این بد سرنوشتی است و تا زمانی که بمیرد همواره مورد خشم خداوندخواهد بود. ـ هـر کـس سـر برادر مسلمان خود کلاه بگذارد, خداوند برکت را از روزی او بگیرد وزندگی او را تباه و پریشان سازد و او را به خودش واگذارد. ـ هـر کـس مال دزدی را, با علم به این که دزدی است بخرد, در به دوش کشیدن ننگ وگناه آن همچون کسی است که آن را دزدیده است . ـ هر کس به مسلمانی خیانت کند در دنیاو آخرت نه او از ما (مسلمانان) است و نه ما ازاوییم . ـ هان , هر کس کار زشتی را بشنود و آن را افشا سازد, همانند کسی است که آن رامرتکب شده است و هـر کـس عمل نیکی رابشنود و آن را در بین مردم شایع کند, همانندکسی است که آن را انجام داده است . ـ هـر کس زنی را برای مردی وصف کند واز زیبایی او برایش بگوید به طوری که بر اثرآن , آن مرد شـیـفته آن زن

گردد و نسبت به وی مرتکب فحشا شود, از دنیا نرود تا این که خداوند بر او خشم گیـرد و هر که خدا بر او خشم گیرد, هفت آسمان و هفت زمین بر وی خشم گیرند و گناهش هـمانند گناه آن مردی باشد که باآن زن مرتکب فحشا شده است عرض شد : ای رسول خدا, اگر هـر دو تـوبـه کنند و به صلاح درآیند چه ؟ فرمود : خداوند توبه آن دو (مرد وزن مرتکب فحشا) را می پذیرد, اما توبه کسی راکه با تعریف و توصیف خود آن زن را به گناه انداخته است نمی پذیرد. ـ هـر کـس چـشمان خود را از زن نامحرمی پر کند, خداوند عزوجل در روز قیامت دو چشم او را با مـیخ های آتشین پر سازد و آن ها را پر ازآتش کند (و همچنان باشد) تا زمانی که خداوندکار داوری میان مردم را به پایان رساند, آن گاه دستور داده شود او را به دوزخ برند. ـ هـر کـس برای خودنمایی و شهرت طلبی اطعام کند, خداوند متعال به اندازه آن طعام ازچرکابه دوزخ به او بخوراند و آن طعام را درشکمش آتش گرداند تا زمانی که میان مردم داوری کند. ـ هـر کـس بـا زن شوهرداری زنا کند, ازچرک و کثافت عورت آن دو رودخانه ای به مسافت پانصد سـال بـه راه افـتـد, بـه طـوری که دوزخیان از بوی گند آنان به رنج افتند و عذاب آن دو از همه سخت تر باشد. ـ خـشـم خدای عزوجل سخت است برآن زن شوهرداری که چشم خود را از غیرشوهرش یا مردی که بر او محرم نیست پر کند,زیرا اگر چنین کند, خداوند همه اعمال (نیک) اورا باطل گرداند و اگـر بـه بـستر شوهر خود دیگری را راه دهد, خداوند متعال حق دارد او را پس ازعذاب دادن در قبرش , به آتش بسوزاند. ـ هـر زنـی کـه (از روی هـوا و هـوس) ازشـوهـرش طـلاق خلع بگیرد, پیوسته مورد لعنت خدا و فـرشـتـگان او و پیامبرانش و همه مردم باشد و زمانی که فرشته مرگ به سراغش آید به او گوید : مـژده بادا تو را به آتش و چون روزقیامت شود به او گفته آید : با دیگر دوزخیان به دوزخ رو هان , خـداونـد مـتـعـال و رسول او اززنانی که به ناحق طلاق خلع می گیرند بیزارندهان , که خداوند عـزوجـل و رسـول او از مردی که چندان بر همسر خود سخت گیرد که از او طلاق خلع بخواهد, متنفر و بیزارند. ـ هر کس با اجازه و رضایت جماعتی پیشنمازی آنان را به عهده گیرد و وی در حاضرشدن به نماز جـماعت و به جا آوردن قرائت ورکوع و سجده و قیام و قعود جانب اعتدال نگه دارد, اجری همانند اجر همه جماعت مامومین خواهد داشت . ـ هـر کـس پیشنماز عده ای شود و درحاضر شدن (به مسجد در وقت نماز) و به جاآوردن قرائت و رکوع و سجود و قعود و قیام جانب اعتدال را نگه ندارد (و رعایت حال ماموین را نکند) نمازش به خود او باز می گرددو از چنبرک هایش تجاوز نمی کند و منزلت اونزد خدای متعال همانند منزلت پیشوای ستمگرمتجاوزی است که صلاحیت (رهبری) رعیت خود را ندارد و فرمان خدای متعال را در میان آنان بر پای ندارد در

این هنگام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) برخاست و عرض کرد :ای رسول خدا, پدر و مادرم فدایت باد, پیشوای ستمگر متجاوزی که صلاحیت رعیت خود راندارد و فـرمـان خـدای مـتـعـال را در مـیان آنان برپانمی کند, چه منزلتی دارد؟ پیامبر(ص) فرمود :او چهارمین آن چهار تنی است که عذابشان درروز قیامت از همگان سخت تر است : ابلیس وفرعون و کسی که خودکشی کند و چهارمین آن ها فرمانروای ستمگر است . ـ هـر کـس بـرادر مـسـلـمـانـش به او نیازمندوامی شود و وامش ندهد, خداوند در آن روزی که نیکوکاران را پاداش می دهد, بهشت را بر وی حرام گرداند. ـ هر کس بر بداخلاقی همسر خود صبرکند و آن را به حساب خدا بگذارد, خداوندمتعال به ازای هر روز و شبی که بر بداخلاقی اوصبر کرده است , همانند ثوابی دهد که به ایوب (ع) برای صبر در بلاها و گرفتاری هایش داده است و برای آن زن در هر شب و روز به اندازه ریگ های یک ریگستان گناه بـاشـد و اگـرپیش از آن که به مرد خود کمک و همراهی کندو قبل از آن که شوهرش از او راضی شود بمیرد,روز قیامت در طبقه زیرین دوزخ با منافقان واژگونه محشور شود. ـ هـر کس زنی داشته باشد که با اوناسازگاری کند و به آن چه خدای متعال روزی مرد کرده است خـشنود و قانع نباشد و بر شوهرخود سخت گیرد و آن چه را در توان او نیست بروی تحمیل کند, خـداونـد از آن زن کار نیکی که نگهدار او از آتش باشد, نپذیرد و تا زمانی که براین خوی و خصلت است خداوند بر اوخشمگین باشد. ـ هر کس به برادر خود احترام نهد درحقیقت به خدا احترام گذاشته است فکر می کنیدخداوند با کسی که به او احترام بگذارد و گرامیش بدارد, چه خواهد کرد؟ . ـ هـر کـس کـدخدایی و مهتری مردمی رابه عهده گیرد و با آنان به نیکی رفتار نکند, به ازای هر روزی (کـه بـر آنـان مـهتری کرده) هزارسال در لبه ای از دوزخ نگهداشته شود و بادست های غل شـده بـه گـردنش , محشور گرددپس اگر در میان آنان فرمان خدای متعال را برپاداشته باشد خـداونـد متعال او را آزاد کند و اگرستم کرده باشد, در آتش دوزخ که ژرفایش به مسافت هفتاد سال راه باشد, سقوط کند. ـ هـر کس بر طبق قانونی که خدا نازل کرده است حکم نکند, همانند کسی باشد که شهادت دروغ دهد و به سبب آن در آتش پرتاب شود و به همان عذاب شاهد کاذب عذاب شود. ـ هر کس دو رو و دو زبان باشد, درروز قیامت نیز دو رو و دو زبان خواهد بود. ـ هـر کـس بـرای اصـلاح مـیان دو نفر گام بردارد تا زمانی که برگردد, فرشتگان خدا بر اودرود فرستند و ثواب شب قدر به او داده شود. ـ و هـر کس در راه قطع رابطه میان دو نفرقدم بردارد, گناهش به اندازه ثواب همان کسی باشد کـه مـیـان دو نـفـر آشتی می دهد لعنت خدا براو نوشته شود تا این که به دوزخ رود و عذابش دو چندان گردد. ـ امـام عـلـی (ع) : رسـول خدا(ص)

از چیزخوردن در حال جنابت نهی کرد و فرمود : این کار فقر می آورد همچنین از چیدن ناخن ها بادندان و از مسواک زدن در حمام و نهی فرمود. ـ پـیامبر خدا(ص): ای امت , خداوندتبارک و تعالی بیست و چهار کار را برای شما ناخوش می دارد و شما را از آن ها نهی می کند : بازی کردن در حال نماز و منت نهادن در صدقه و رابرای شما ناخوش دارد. ـ دستمال گوشت را در خانه نگه ندارید,که آغل شیطان است و خاک (و خاکروبه) راپشت در نگه ندارید, زیرا که پناهگاه شیطان است .

نـور.

نور نور.

قرآن :. ((خـدا نـور آسمان ها و زمین است مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شـیـشه ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی , افروخته می شود نزدیک است روغنش ـ هرچند آتشی بدان نرسیده باشد ـ روشنی بخشد روشنی بر روی روشنی است خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند,و این مثل ها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست)). ـ پـیـامبر خدا(ص) : ای نور نور, ای روشنایی بخش نور, ای آفریدگار نور, ای تدبیر کننده نور, ای تـقدیر کننده نور, ای نورهر نور, ای نور پیش از هر نور, ای نور پس از هر نور, ای نور برتر از هر نور, ای نوری که مانندش نوری نیست . ـ امـام کـاظم (ع) ـ در نامه ای از زندان به علی بن سوید ـ : بسم اللّه الرحمن الرحیم ستایش خدای والا و بـزرگی را که به سبب بزرگی و نور او دل های مؤمنان بینا شد و به واسطه بزرگی و نور او نادانان با او دشمنی کردند و به واسطه بزرگی و نور او,آفریدگانی که در آسمان ها و زمین هستند باکارهای گوناگون و آیین ها و باورهای ناهمگون وسیله تقرب به او جستند پس برخی راه صواب پـیـمـودند و برخی به بیراهه افتادند, برخی گمراه شدند و برخی به راه راست رفتند, برخی شنوا شدند و برخی کرگشتند, برخی بینا شدند و برخی کور وسرگردان ماندند.

نور وحی .

قرآن :. ((ای مـردم , در حـقـیـقـت بـرای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده ایم)). ((ای اهـل کـتـاب , پیامبر ما به سوی شما آمده است وبسیاری از آن چه را از کتاب (آسمانی خود) پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری چشم می پوشد قطعا برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است)). ـ پیامبر خدا(ص) : به راستی که این قرآن ریسمان خدا و نور روشنگر است . ـ امام حسن (ع) : همانا در این قرآن چراغ های روشنایی است . ـ امام علی (ع) : قرآن را بیاموزید که آن بهترین سخن است و در آن دانا شوید که آن بهار دل هاست و از نور آن شفا جویید که آن شفای سینه هاست . ـ خـداونـد جاده حق را برای شماآشکار ساخته و راه هایش را روشن نموده است پس , (اینک دو راه بیش نیست) یابدبختی همیشگی است و یا خوشبختی پاینده !. ـ در وصف ایمان ـ : راه ایمان روشن ترین راه است و(چراغش)پرنورترین چراغ . ـ در وصف پیامبر(ص) ـ : هر سال درکوه حرا اقامت می گزید و من او را می دیدم وکسی جز من او را نـمی دید در آن روز اسلام در هیچ خانه ای نیامده بود, مگر خانه رسول خدا(ص) و خدیجه و من سومین آن هابودم نور وحی و رسالت را می دیدم و رایحه نبوت را می بوییدم . ـ گواهی می دهم که محمد بنده وفرستاده خداست , او را با دینی شناخته شده و نشانه ای پدیدار و کتابی نبشته و نوری درخشان و پرتوی تابان و فرستاد. ـ در دعـا بـرای پـیـامـبـر(ص) ـ : بار خدایا,بنای (دین) او را از بنای دیگر بانیان بلندترگردان و منزلتش را نزد خویش گرامی دار ونورش را برای او کامل گردان .

نور امام .

ـ امام علی (ع) ـ در یاد کرد ازپیامبر(ص) ـ : تا آن که کرامت خدای سبحان و متعال به محمد(ص) رسید اوپیشوای کسی است که خداپروایی پیشه کندو مایه بصیرت و بینایی کسی که راه راست جوید, چراغی است که پرتوش می درخشدو شهابی است که نورش می تابد وآتش زنه ای است که برق از آن می جهد. نیز می فرماید : تا آن که برای جویای شعله آتش , شعله ای برافروخت و برای ره گم کرده سرگردان آتشی (به نشانه راهنمایی) روشن ساخت . ـ هان , هر پیروی را پیشوایی است که از او پیروی می کند و از نور دانشش پرتو می گیرد. ـ در حقیقت , حکایت وجود من درمیان شما, حکایت چراغ در تاریکی است که هر کس به تاریکی درآید از نور آن چراغ بهره می گیرد.

نور بصیرت .

قرآن :. ((آیـا کسی که مرده (دل) بود و زنده اش گردانیدیم وبرای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود, چون کسی است که گویی در تاریکی هاست واز آن بیرون آمدنی نیست ؟ این گونه برای کافران آن چه انجام می دادند زینت داده شده است)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید, اگر از خدا پروا دارید,برای شما (نیروی) تشخیص (حق از باطل) قرار می دهد وگناهانتان را از شما می زداید و شما را می آمرزد و خدادارای بخشش بزرگ است)). ((ای کـسـانی که ایمان آورده اید, از خدا پروا دارید وبه پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بـهـره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن راه سپرید و بر شما ببخشاید و خدا آمرزنده مهربان است)). ـ امام صادق (ع) : علم به آموختن نیست , بلکه در حقیقت نوری است که دردل هر کس که خداوند تبارک و تعالی خواهان هدایتش باشد, می افتد. ـ امـام علی (ع) ـ در وصف رهرو راه خدای سبحان ـ : خردش رازنده کردو نفسش را میراند, تا جایی کـه سـتـبری و درشتی پیکراو زار و نحیف شد و برقی پرنور برایش درخشید و راه را برای او هویدا نـمود و درپرتو آن راه پیمود و دروازه ها یکی پس ازدیگری او را پیش راندند تا به دروازه سلامت و سرای ماندگاری رسید. ـ پـیامبر خدا(ص) : بیشترین دعای من وپیامبران پیش از من در عرفه این بوده وهست : معبودی جـز خـدا نـیـسـت , یـگـانـه است و بی انباز پادشاهی و ستایش یکسره از آن اوست , زنده می کند و مـی میراند و او بر هرچیزی تواناست بار خدایا, در گوش من نوری قرار ده و در دیده ام نوری و در دلـم نـوری بـار خـدایـا, سـیـنـه ام را فـراخ گـردان وکارم را آسان ساز و از وسوسه های سینه ها وپراکندگی کارها به تو پناه می برم . ـ در دعـا ـ : بـار خـدایـا, بـرای مـن دردلم نوری قرار ده و در زبانم نوری و دردیده ام نوری و در گـوشـم نـوری و در سمت راستم نوری و در سوی چپم نوری و برفرازسرم نوری و در پایین پایم نوری و پیش رویم نوری و پشت سرم نوری و برایم درجانم نوری قرار ده و نور مرا بزرگ گردان . ـ امام سجاد(ع) نیز در دعا : و مرانوری بخش تا با آن در میان مردم گام بردارم و به واسطه آن در تاریکی ها راه یابم و درپرتو آن از شک و شبهات به درآیم . ـ امـام صـادق (ع) ـ در سـفارش به عبداللّه بن جندب ـ : ای پسر جندب , خدای عزوجل در یکی از وحـی هـای خـود فرمود :من نماز را از کسی می پذیرم که در برابربزرگی من افتادگی کند و به خـاطـر مـن ازخـواهـش هـای نـفـس خـویـشـتـنداری ورزد وروز خود را با یاد من بگذراند و بر آفـریـدگـان مـن بـزرگـی نـفـروشـد و گـرسـنـه را سیر

کند وبرهنه را بپوشاند و بر گرفتار و مـصـیـبـت زده رحـم آورد و غـریـب را پناه دهد چنین کسی نورش چون خورشید می تابد برایش درتـاریـکـی نـوری قـرار مـی دهـم و در نـادانـی حلم و دانایی , با عزت خود او را حمایت می کنم وفـرشـتـگـانـم را بـه نگهبانی از او می گمارم مرامی خواند و من جوابش را می دهم و از من چیز می خواهد و من عطایش می کنم حکایت این بنده در نزد من همچون حکایت باغ های فردوس است که نه میوه هایش می خشکد و نه وضع آن ها تغییرمی کند. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در یـاد کـردن از فضایل خود بعد از واقعه نهروان ـ : زمانی که مسلمانان ناتوان بودند, من به یاری اسلام برخاستم وآن گاه که همه سر در لاک خود فرو داشتند من سر بر داشتم و آن زمـان کـه هـمـه الکن بودند, من به سخن آمدم و در آن وقت که همه ایستادند من با نور خدا پیش رفتم .

كسی كه خدا دلش را روشن سازد.

ـ مـصعب بن عمیر در حالی كه پوست دباغی نشده قوچی بر تن داشت به سوی پیامبر(ص) می آمد رسول خدا(ص) فرمود :بنگرید به مردی كه خداوند دلش را روشن ساخته است من شاهد بودم كه او پـیش والدینش بود و آن ها به او بهترین غذاها می دادند ونرمترین لباس ها بر او می پوشاندند, اما عشق ومحبت به خدا و رسولش این مرد را به این جاكشاند كه می بینید. ـ پـیـامبر خدا(ص) ـ به مردی كه ادعا كردمؤمن حقیقی است ـ : حقیقت ایمان توچیست ؟ عرض كرد : نفس من چنان به دنیابی اعتنا شده كه سنگ و طلای آن در نظرم یكسان است و انگار بهشت و دوزخ را مـی بـیـنـم وگـویی در برابر عرش پروردگارم ایستاده ام حضرت فرمود : این حالت را نگه دار, این بنده ای است كه خداوند دلش را به (نور) ایمان روشن ساخته است . ـ امـام صادق (ع) : روزی رسول خدا(ص)نماز صبح را با مردم خواند بعد از نماز چشمش به جوانی در مـسجد افتاد كه چرت می زد و سرش پایین می افتاد, رنگی زرد و بدنی نحیف وچشمانی گود افـتاده داشت رسول خدا(ص) به او فرمود : فلانی , حالت چگونه است ؟ عرض كرد : ای رسول خدا, من به یقین رسیده ام رسول خدا(ص) از گفته او تعجب كرد و فرمود : هریقینی را حقیقتی است , حقیقت یقین تو چیست . عـرض كـرد : ای رسـول خـدا, هـمـیـن یـقـیـن مـن است كه اندوه به جانم افكنده و شبم را به شـب زنـده داری (و عـبـادت) و روزهای گرمم را به تشنگی كشیدن (و روزه داری) كشانده است ونـفـس مـن بـه دنـیا و آن چه در آن است بی رغبت گشته تا آن جا كه گویی عرش پروردگارم رامـی بـینم كه برای رسیدگی به حساب برپا شده ومردم برای حساب گرد آمده اند و من نیز در میان آن ها هستم . رسـول خدا(ص) به اصحاب خود فرمود :این , بنده ای است كه خداوند دلش را به نورایمان روشن ساخته است سپس به او فرمود : براین حال خود پایدار باش . جوان عرض كرد : ای رسول خدا, دعا كن خداوند شهادت در ركاب شما را روزی من فرماید رسول خـدا(ص) بـرای او دعا كرد مدتی نگذشت كه در جنگی همراه پیامبر بیرون رفت و بعد از نه نفر به شهادت رسید و دهمین شهیدبود.

نور دل و نور چهره .

ـ امام صادق (ع): روشنایی دل را جستم و آن را در اندیشیدن و گریستن یافتم و گذراز صراط را جستم و آن را در صدقه دادن یافتم و نورانیت چهره را جستم و آن را درنماز شب یافتم . ـ امـام سجاد(ع) ـ در پاسخ به این سؤال : چرا شب زنده داران نکوروترین مردمان هستند؟ ـ : چون آنان با خدا خلوت کرده اند و خداوند از نور خود بر قامتشان پوشانده است . ـ امام علی (ع) : از زمانی که شنیدم پیامبر(ص) فرمود : نماز شب نور است ,هرگز نماز شب را ترک نکردم ابن کواعرض کرد : حتی در لیلة الهریر؟ فرمود :حتی در لیلة الهریر. ـ مـسـیـح (ع) ـ در انـدرز به قوم خود ـ :حقیقتی را به شما بگویم , خوشا به حال آنان که شب را به عبادت گذرانند اینانند کسانی که روشنایی همیشگی را به دست می آورند,زیرا که در تاریکی شب برمی خیزند. ـ امـام عـلـی (ع) : بـسیار خموشی گزین تااندیشه ات بارور شود و دلت روشنایی گیردو مردم از دست تو در امان مانند.

هر امر درستی با نوری همراه است .

ـ امام علی (ع) : با هر امر حقی حقیقتی است و با هر امر درستی نوری . ـ پیامبر خدا(ص) : نماز, نور و روشنایی است . ـ هرگاه رمی جمره کنی , آن برای تودر روز قیامت روشنایی باشد. ـ هرکه یک تیر در راه خدا پرتاب کند, آن تیر در روز قیامت برای او نوری باشد. ـ بر تو باد تلاوت قرآن که آن درزمین برای تو نور است و در آسمان برایت اندوخته . ـ هـر کس هنگام خوابیدن این آیه راتا آخرش بخواند : ((قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد)), برایش نوری تا مسجد الحرام تابیدن گیرد که درمیان آن نور فرشتگانی تا بامداد برای اواستغفار کنند. ـ هـر کس شهادت حقی بدهد تا به وسیله آن حق مسلمانی را زنده کند, روزقیامت در حالی بیاید کـه چـهـره اش نـورانـی است و تا چشم کار می کند نورش می درخشدو خلایق او را به نام و نسب بشناسند. ـ عـالـم (ع) : هـر کـس شهادت حقی بدهد تا به وسیله آن حق مسلمانی را به اوبرساند یا از ریخته شـدن خـونـش جلوگیری کند, روز قیامت در حالی بیاید که چهره اش نورانی است و تا چشم کار می کند نورش می درخشد و خلایق او را به نام و نسب بشناسند. ـ پیامبر خدا(ص) : چهار چیز است که هر کس داشته باشد, در نور اعظم خداغوطه ور باشد : کسی که نگهبان کارش شهادت دادن به این باشد که معبودی جزخدا نیست و من فرستاده خدا هستم و کـسـی کـه هرگاه مصیبتی به او رسد, گوید : انا للّه و انااليه راجعون و کسی که هرگاه به خیر و نـعـمتی دست یابد, گوید : الحمدللّه رب العالمین وکسی که هرگاه گناه و خطایی کند, گوید :استغفراللّه و اتوب اليه .

نور مؤمنان در قیامت .

قرآن :. ((آن روز کـه مـردان و زنـان مـؤمـن را مـی بینی که نورشان پیشاپیش آن ها و به جانب راستشان دوان است (به آنان گویند :) امروز مژدگانی شما باغ هایی است که از زیر (درختان) آن نهرها روان اسـت , در آن هـاجاویدانید این است همان کامیابی بزرگ آن روز مردان وزنان منافق به کسانی که ایـمـان آورده انـد گویند: ما رامهلت دهید تا از نورتان (اندکی) برگیریم گفته می شود :باز پس گـردید و نوری درخواست کنید آن گاه میان آنان دیواری زده می شود که آن را دروازه ای است : باطنش رحمت است و ظاهرش روی به عذاب دارد)). ـ امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((یسعی نورهم بین ایدیهم)) ـ : در روز قیامت , نورمؤمنان از پیش رو و از جانب راست آن هاحرکت می کند تا آن که در منزل های بهشتی خود فرود می آیند. ـ امـام سـجـاد(ع) در دعـا : پـروردگارا,آن نور بیان و روشنگری برهان را که برزبان های ما روان ساختی , در گورهای ما وهنگام رستاخیزمان و در زندگی و مرگمان ,برای ما روشنایی قرار ده و موجب عزت مانه ذلتمان و مایه ایمنی ما از عذاب دنیا وآخرت بگردان . ـ پـیـامـبـر خدا(ص) ـ به مردی که عرض کرد : من دوست دارم در روز قیامت با نور وروشنایی به محشر آیم ـ : به هیچ کس ظلم نکن تا روز قیامت در نور و روشنایی محشور شوی . ـ آن گـاه خـداوند تبارک و تعالی می فرماید : سرهایتان را بالا گیرید پس ,آنان سرهای خود را بالا مـی گـیـرند و خداوندبه اندازه اعمالشان به آن ها نور می دهد, به یکی نوری می دهد به اندازه یک کـوه بـزرگ کـه پیشاپیش او می دود, به یکی نوری کوچکتر از این داده می شود, به یکی نوری داده می شود که چون درخت خرمایی به دست می گیرد و به دیگری نوری کوچکتراز این داده می شود تا آن که به آخرین نفرآن ها نوری به اندازه شصت پاهایش داده می شود که گاه می درخشد و گاه خاموش می شود. ـ بـر گـروهی از مهاجران تهیدست وارد شد دید که از برهنگی هر یک خود رادر پناه دیگری قرار مـی دهـد و قـاریـی برای آنان قرآن می خواند فرمود : مژده باد شمارا ای مهاجرین تهیدست به نور کـامـل درروز قـیـامت , شما یک نصف روز, که برابر باپانصد سال است , زودتر از مردمان توانگربه بهشت می روید.

مردم .

مردم .

ـ امـام عـلـی (ع) : مـردم مـانند تصاویرروی طومار هستند که هرگاه قسمتی از آن پیچیده شود قسمت دیگرش باز می گردد. ـ مردم مانند درختان هستند که همگی از یک آب آبیاری می شوند اما میوه هایشان گوناگون است . ـ فرو رفتن مردم در کاری مقدمه پیدایش آن است . ـ امام صادق (ع) : سه چیز است که همه مردم به آن ها نیاز دارند : امنیت وعدالت و رفاه .

مردم مانند معادن هستند.

ـ پـیامبر خدا(ص) : مردم را معدن هامی یابید پس , کسانی که در جاهلیت بهترین مردم بوده اند در اسـلام نـیـز بـهترین آن هاهستند, هرگاه دانا و فهمیده باشند و از شماربهترین مردم در این امر (اسلام) کسی است که پیش از درآمدن به آن , از همه مردم آن را ناخوشتر می داشته است و از جمله بدترین مردم دو رویانند. ـ امـام صـادق (ع) : مـردم مـعـدن هایی چون معدن های طلا و نقره هستند پس هرکه در جاهلیت اصالت داشته است در اسلام نیز اصیل و ریشه دار است . ـ بر شما باد همتایان خود از مردم وطبقات متوسط جامعه , زیرا که کان های جواهر را در میان اینان می یابید.

برابری مردم در حقوق .

ـ امام علی (ع) : مردم در برابر حق یکسانند. ـ پیامبر خدا(ص) : مردم همانننددندانه های شانه یکسانند. ـ امام علی (ع) : مردم تا آدم با یکدیگریکسان و برابرند. ـ امیر المؤمنین (ع) به دو زن , یکی عرب و دیگری از موالی , به یکسان مقداری درهم و خوراک داد زن عرب گفت : من زنی عرب هستم و این زن عجم است حضرت فرمود : به خدا سوگند که من در این فیئ برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق برتری نمی بینم . ـ امـام عـلـی (ع) : ای مردم , آدم (ع) نه بنده ای به دنیا آورد و نه کنیزی , بلکه همه مردم آزادند اما خـداوند برخی از شما را به خدمت برخی دیگر درآورد پس , هر که را بلا وآزمایشی رسد و به خوبی در آن پـایداری کند,نباید به خاطر آن بر خدای عزوجل منت نهدبدانید که مالی رسیده است و ما آن را میان سیاه وسفید به یکسان تقسیم خواهیم کرد. مروان به طلحه و زبیر گفت : منظورش کسی جز شما دو نفر نیست .

پس , امام (ع) به هر کس سه دینار داد به مردی از انصار سه دینار پرداخت بعد از او غلام سیاهی آمد, حـضرت به او نیز سه درهم داد آن مردانصاری گفت : ای امیر المؤمنین , این غلامی است که دیروز او را آزاد کـردم , حـالا من و او رایکسان قرار می دهی ؟ امام (ع) فرمود : من درکتاب خدا نگریستم , اما برای فرزندان اسماعیل برتریی نسبت به فرزندان اسحاق نیافتم . ـ عبداللّه بن صلت : مردی از اهالی بلخ گفت : من در سفر حضرت رضا(ع) به خراسان همراه ایشان بـودم روزی سفره غذایش را خواست و غلامان سیاه و غیر سیاه خود را دورآن سفره جمع کرد من عرض کردم : فدایت شوم , کاش برای این ها سفره جداگانه ای می انداختی حضرت فرمود : خاموش باش !خداوند تبارک و تعالی یکی است , مادر یکی است , پدر یکی است و پاداش به اعمال است . ـ روایت شده است که موسی بن جعفر(ع) به مرد کریه المنظری از اهالی

سواد(عراق) برخورد به او سلام کرد و در کنارش نشست و مدتی طولانی با وی گفتگو کرد وسپس اظهار داشت که چنانچه برای وی مشکلی و نیازی پیش آید حاضر است آن را برایش برطرف سازد. شخصی به حضرت عرض کرد : یابن رسول اللّه , نزد این مرد می نشینی و سپس از حوائجش می پرسی , در صورتی که او به شما نیازمندتراست (و باید در خدمت شما بیاید و درخواست و تقاضا کند)؟ !. حضرت فرمود : او بنده ای از بندگان خداست و به حکم کتاب خدا با ما برادر است ودر سرزمین خدا به سر می برد بهترین پدران ,یعنی آدم (ع) و برترین ادیان یعنی اسلام ما و اورا به هم پیوند داده است و شاید روزی زمانه ما رادر کاری نیازمند او کند و آن گاه ما را ببیند که دیروز بر او بزرگی فروختیم و امروز در برابرش فروتنی می کنیم .

گروه های مردم .

ـ امام سجاد(ع) : مردم در روزگار ما به شش گروه تقسیم می شوند : شیر و گرگ و روباه و سگ و خـوک و گوسفند شیران همان شهریاران و زمامداران دنیایند که هر یک ازآن ها دوست دارد بر دیـگـری غـلـبه کند و مغلوب کسی واقع نشود گرگ ها همان بازرگانان شماهستند که هرگاه مـی خـواهـند کالایی را بخرند ازآن بدگویی می کنند و هرگاه می خواهندبفروشند از آن تعریف مـی کـنند روبهان همان کسانی هستند که از طریق دین خود می خورند وبه آن چه می گویند در دل اعتقادی ندارند سگ هاآن کسانی هستند که با زبان خود بر مردم پارس می کنند و مردم از شر زبـانـشـان به آنان احترام می گذارند خوکان همان مردمان نامرد وامثال آن ها هستند که وقتی از آنان دعوت به فحشایی شود اجابت می کنند و گوسفندان همان مؤمنان هستند که پشمهایشان را می چینند وگوشتشان رامی خورندواستخوانشان رامی شکننداز یک گوسفند در میان عده ای شیر و گرگ وروباه و سگ و خوک چه کاری ساخته است ؟ . ـ مـسـیح (ع) : ای بندگان بد, مانندزغن های رباینده و روبهان مکار و گرگهای خائن و بی وفا و شـیـرهای درنده و بی رحم نباشیدو با مردم آن کنید که این درندگان با شکارهای خود می کنند, گروهی می ربایید و گروهی نیرنگ می زنید و گروهی به مردم خیانت وبی وفایی می کنید. ـ امـام علی (ع) روزی در مسجد کوفه بودو بزرگان و سرشناسان مردم نیز حضور داشتندحضرت فـرمـود : ای مردم , ما در روزگاری کجرو و زمانه ای ناسپاس به سر می بریم ,نیکوکار در آن بدکار شمرده می شود و ستمگرهر روز بر سرکشی و نخوتش می افزاید ازآن چه می دانیم بهره ای نمی بریم و آن چه رانمی دانیم نمی پرسیم و از هیچ بلایی تا بر ما فرودنیاید, نمی ترسیم . و مردم چهار دسته اند :. دسـتـه اول کـسانی هستند که آن چه آنان را ازتبهکاری و فتنه و فساد در زمین باز می داردضعف درونی آنان و کندی شمشیرشان و کمی مال و ثروتشان است . دسـتـه دوم کسانی هستند که شمشیر از نیام بیرون کشیده و شر و بدی خویش را آشکارساخته و سـواره هـا و پـیاده های خود را بسیج کرده اند خود را برای فتنه و آشوب آماده ساخته و به خاطر به دسـت آوردن مـال و منالی , یاسالاری بر دسته ای و یا نشستن بر کرسی ومنبری , دینشان را زیر پا گـذاشـتـه انـد و چـه بـدسودایی است که دنیا را بهای جان خود بدانی وآن را به جای آن چه نزد خداوند داری برگزینی . دسته سوم کسانی هستند که با کار آخرت دنیا را می جویند و بر آن نیستند تا با کار دنیا,آخرت را به دست آورند با فرو انداختن سرهایشان فروتن نمایی می کنند, و با آهسته قدم برداشتن خود را با وقار نشان می

دهند و باجمع کردن دامن هایشان خویش را پاک وپرهیزنده از نجسی جلوه می دهند و به امانتداری و درستکاری تظاهر می کنند و پرده خدا راوسیله ای برای ارتکاب گناهان قرار می دهند . دسـتـه چهارم کسانی هستند که ضعف وزبونی و نداشتن اسباب و امکانات , آنان را ازطلب مقام و ریـاست دور ساخته و از آن رو که کاری از ایشان برنمی آید به حالی که دارند باقی مانده اند و نام آن را قـنـاعـت و خرسندی نهاده وخود را به لباس زاهدان درآورده اند, در حالی که شب و روز آرام و قرار ندارند و اهل زهد وقناعت نیستند. و (از ایـن گـروهـهـا کـه بـگذریم) مردانی چندباقی می مانند که یاد بازگشتگاه دیدگانشان را (ازلـذات ایـن دنـیـا) فـرو بـسته و ترس صحرای محشراشک هایشان را روان ساخته است , یکی از مـردم گـریخته کنج عزلت گزیده است , دیگری ترسان و مقهور گشته , یکی خاموش و لگام زده اسـت ,دیـگـری انـدوهـگین و دردمند است و به خاطرتقیه (و ترس از ستمگران) در گمنامی به سـرمـی بـرنـد و خـواری آنـان را فـرا گـرفـتـه اسـت چـنـان است که در دریایی شور و تلخ فرو رفـتـه اند,دهان هایشان بسته و دل هایشان مجروح است ,از بس پند و اندرز داده اند خسته و دلگیر شـده انـد,چندان مقهور شده اند که (در میان مردم) خوار وبی قرب گشته اند و به قدری از ایشان کـشته شده که شمارشان کاستی گرفته است پس , باید که دنیادر دیده شما کوچکتر و پست تر از تـفـالـه بـرگ درخـت سـلم (که برای دباغی پوست به کارمی رفته است) و ناچیزتر از ریزه های دم قـیـچـی بـاشـد, از حال پیشینیان خود پند گیرید پیش ازآن که آیندگان از حال و روز شما پند گیرند. ـ امـام کـاظـم (ع) ـ در انـدرز به هشام بن حکم ـ : ای هشام , از این دنیا و اهل آن برحذرباش , زیرا مـردم در آن چـهـار دسـتـه انـد : یکی افتاده در ورطه هلاکت و هماغوش هوس دیگری دانشجو و قـرآن خوان که هر چه دانشش فزاید کبر و غرورش بیش شود و قرآن دانی ودانش خویش را وسیله گردن فرازی و بزرگی نمودن بر فرودستان خود سازد سومی عابدنادانی که هر کس را در عبادت از او کـمتر است کوچک شمارد و دوست دارد او را تعظیم وتکریم کنند و چهارمی بینشمند دانای آشـنـا بـه راه حق که دوست دارد حق را بر پای دارد اما یاناتوان است , یا مغلوب و نمی تواند آن چه رامی فهمد و می داند به کار بندد و از این رواندوهناک و غمزده است او بهترین فرد روزگارخود و خردمندترین آنان است . ـ امـام عـلـی (ع) : بـه مـردم اطـراف خـودنظری بیفکن , آیا جز درویشی که از فقر رنج می برد, یا تـوانـگـری کـه کـفـران نـعـمت خدا می کند,یا بخیلی که برای افزودن بر مال خویش حق خدارا نـمـی پردازد, یا سرکشی که گویی گوش او ازشنیدن پند و اندرزها سنگین است , کس دیگری را مـی بینی ؟ کجایند نیکان و شایستگان شما؟ کجایند آزادگان و بخشندگان شما؟ کجایند

آنان که در کسب و کارشان پرهیزگار و در راه ورسمشان پاک و وارسته بودند؟ آیا نه این که همگی از این دنیای پست و سرای زودگذررنج آلود رخت بر بستند و کوچیدند؟ . پس , ما همه از آن خداییم و همگی به سوی او باز می گردیم فساد و تبهکاری آشکار گردیده است , اما نه کسی درصدد انکار و تغییر آن برمی آید و نه کسی برای جلوگیری از آن اقدامی می کند آیا با این روش می خواهید در سرای پاک خداوند, همجوار او شوید و عزیزترین دوستان او باشید؟ هیهات ! بـهـشـت خدا را بافریب نتوان از او گرفت و جز با اطاعت از خدا به خشنودی او نتوان رسید لعنت خـدا بر کسانی که به خوبی ها فرمان می دهند و خود آن ها را ترک می کنند و کسانی که از زشتی ها باز می دارند وخود آن ها را به کار می بندند. ـ امـام صـادق (ع) : مـردم چـهار دسـته اند :یکی نادان افتاده در ورطه هلاکت و هماغوش باهوس دیگری عابدمتظاهر به تقوا و پرهیزگاری که هر چه بیشتر عبادت کند بر کبر و غرورش افزوده شود سه دیگر عالمی که دوست داردمردم پشت سرش راه روند و از او مدح و ستایش کنند چهارم دانای آشـنـا به حق که دوست داردحق را برپا دارد, اما یا توانایی و قدرت ندارد یامغلوب است او بهترین فرد روزگار خود وخردمندترین مردم زمانه خویش است . ـ امـام حـسـن (ع) : مـردم چـهـار دسـتـه انـد :دسـتـه ای از آنـان اخـلاق دارنـد و بـهـره ای (از نـیـکـی یادینداری)ندارند (ودسته ای ازنیکی و دینداری بهره مندند اما اخلاق ندارند و دسته چهارم کـه بـه نابودی اندرند کسانی هستند که نه بهره ای از خیرو صلاح دارند و نه اخلاق و اینان بدترین مردمندو دسته ای که هم اخلاق دارند و هم از خیر وصلاح بهره مندند) اینان بهترین مردمند. در خبری دیگر از آن حضرت آمده است :مردم چهار گروهند : یکی از خیر و صلاح بهره منداست , اما اخلاق ندارد یکی اخلاق دارد, اما از خیر وصلاح بهره ای ندارد دیگری نه اخلاق دارد و نه ازخیر و دیـنداری بهره مند است و این بدترین مردم است و چهارمی هم اخلاق دارد و هم از خیر وصلاح بهره مند است , این برترین مردم است . ـ معصوم (ع) : مردم چهار دسته اند : یکی مردی است که می داند و می داند که می داند چنین کسی راهـنـمـا و داناست , از او پیروی کنیددیگری مردی است که می داند و نمی داند که می داند چنین کـسـی غـافـل است , هشیارش کنیدسومی مردی است که نمی داند و می داند که نمی داندچنین کـسـی نـادان اسـت , دانـایـش کـنید و چهارمی مردی است که نمی داند و خیال می کند می داند چنین کسی گمراه است , ارشادش کنید. ـ امـام عـلـی (ع) : مـردم سه دسـتـه اند : دانشمندربانی , دانشجوی در مسیر نجات و رستگاری ونـابـخـردان بی سر و پایی که در پی هر بانگی به راه می افتند و با هر بادی به سویی می گرایند, از نوردانش روشنایی نمی گیرند و به پایگاه استواری پناه نمی جویند. حـضـرت سـپـس اشـاره بـه

سینه خود کرد و فرمود :افسوس ! افسوس ! در این جا دانش فراوانی نهفته است , کاش برای آن فراگیرندگانی می یافتم سپس فرمود : آری , البته افراد زیرک و تیزهوشی رامی شناسم , اما مورد اطمینان نیستند, زیرا برخی ازآنان دین را وسیله دنیا می سازند و با نعمت های خدابر بندگان او برتری می جویند و با حجت های حق برکتاب او برخی دیگر با اهل حق و حقیقت عنادمی ورزند و با اولین شبهه ای که برایشان پیش آید,آتش شک و تردید در دلشان فروزان می شود و نه به این سو می روند و نه بدان سو, بلکه اسیرلذت هایند و رام و فرمانبردار شهوتها, شیفته گردآوری مال و ثروت اندوزیند, از دین بهره ای ندارند, به حیوانات چرنده بیشتر می مانند (تا به انسان), این چنین است که با مرگ دانشمندان دانش نیز می میرد. آری , البته زمین از وجود کسانی که با دلیل وبرهان برای خدا (و برپا داشتن دین او) به پامی خیزند تا حجت های خدا بر بندگانش از بین نرود, هرگز خالی نمی ماند اینان شمارشان اندک است , لیکن نزد خداوند ارجمندترینند. ـ مردم سه دسته اند : خردمند, نادان ونابکار : خردمند, دین شریعت اوست وبردباری سرشت او و اندیشیدن خصلت او هرگاه از او بپرسندجواب دهد و هرگاه سخن گوید درست گوید وهرگاه بشنود, پذیرا شود و هرگاه نقل قول کند,راست گوید و هرگاه کسی به او اطمینان کند,وفاداری نشان دهد نادان هرگاه او را به کار نیکی متوجه کنند, غفلت می ورزد, هرگاه از او بخواهند ازکار خوبی دست بردارد, آن را ترک می کند و اگر اورا به نادانی وادارند نادان می شود, اگر نقل قول کنددروغ گوید, خودش نمی فهمد و اگر هم به اوبفهمانند درک نمی کند اگر به او امانت سپاری , به توخیانت می کند, اگر با او همنشینی کنی , باعث ننگ وبدنامی تو شود و اگر به او اعتماد کنی , نسبت به توخیرخواهی و یکرنگی به خرج نمی دهد. ـ امام صادق (ع) : مردان سه دسته اند :خردمند, نابخرد و نابکار خردمند آن گاه که با اوسخن گویند, پاسخ دهد و هرگاه سخن بگوید,درست بگوید و هرگاه بشنود پذیرا شود نابخردبرای سخن گفتن عجله دارد و هرگاه حدیث گوید (ونقل قول کند) فراموش کند و اگر به کار زشتش وادارند, آن را انجام دهد نابکار اگر به او اعتماد کنی (و امانتی بدو سپاری) به تو خیانت کند و اگر برای اوسخنی بازگو کنی , باعث ننگ و عار تو شود. ـ امام عسکری (ع) در پاسخ به سؤال یکی از شیعیان درباره اختلاف شیعه , نوشت : مخاطب خداوند در حقیقت شخص خردمند است و مردم درباره من چند دسته اند : یکی با بینش وبصیرت است و در راه نجات قدم بر می دارد و به حق چنگ در می زند و به شاخه ریشه می آویزد,از شک و تردید به دور است و جز من به کسی پناه نمی برد. طبقه دوم , حق را از اهلش فرا نگرفته انداینان چون به دریا نشسته ای هستند که با موج دریا موج

برمی دارند و با آرام گرفتن آن آرام می گیرند. طبقه سوم , در قبضه شیطان هستند, کارشان مخالفت با اهل حق و دفع حق با باطل است واین کارشان ناشی از حسادت درونی آن هامی باشد. پس , آن را که به راست و چپ می رود, به خود واگذار, زیرا که اگر چوپان بخواهدگوسفندان خود را سرجمع کند با کمترین تلاشی آن ها را گرد می آورد زنهار, از فاش کردن اسرارو ریاست طلبی بپرهیز که این هر دو مایه نابودیند. ـ امام صادق (ع) : مردم سه طبقه اند :طبقه ای از مایند و ما از آنان هستیم , طبقه ای به واسطه ما خود را آراسته می کنند (با چسباندن خود به ما برای خویش کسب وجهه و آبرومی کنند) و طبقه ای هم به نام ما یکدیگر رامی خورند. ـ مردم به طور کلی سه طبقه اند : مهترانی که فرمانبرداری می شوند, همگنان برابر وهمردیف و عده ای هم که با یکدیگر مقابله ودشمنی می ورزند. ـ مردم سه دسته اند : نادانی که ازآموختن سرباز می زند, دانایی که علم و دانشش او را نزار کرده است و خردمندی که برای دنیا وآخرتش کار می کند. ـ مردان سه دسته اند : یکی از مال وثروت برخوردار است , یکی از جاه و مقام وديگری از زبان (و سخنوری) و این برترین آن هاست . ـ پیامبر خدا(ص) : هان , آدمیان سه گونه آفریده شده اند : بعضی از آنان دیر به خشم می آیند و زود فروکش می کنند بعضی زود خشم می گیرند و زود هم خشمشان فرو می نشیندوبرخی دیگر زود به خشم می آیند ودیر فروکش می کنند بدانید که بهترین آنان کسانی هستند که دیر خشم می گیرند و زود فروکش می کنند. ـ امام علی (ع) : مردم در دنیا دوگونه کارمی کنند : یکی در دنیا برای دنیا کار می کند چنین کسی را دنیایش از آخرتش باز داشته , برای بازماندگانش بیم فقر و ناداری دارد, اما ازتهیدستی خویش آسوده خاطر است چنین کسی عمر خویش را در راه سود رساندن به دیگران می گذراند دیگری در دنیا برای بعد از دنیا کارمی کند چنین کسی را روزی مقدر بی هیچ کوششی برسد پس از هر دو جهان بهره برگیردو هر دو سرای را با هم داشته باشد چنین کسی درپیشگاه خداوند آبرومند است و هیچ حاجتی ازخدا نخواهد که از برآوردن آن دریغ فرماید. ـ مردم دو دسته اند : یکی آن که پیرودین است و دیگر کسی که بدعتگذار است , او رااز جانب خداوند سبحان نه برهان سنتی است ونه روشنایی حجتی . ـ امام رضا(ع) : مردم دو گونه اند :رسیده ای که بسنده نمی کند و جوینده ای که نمی یابد. ـ امام صادق (ع) ـ به اسحاق بن غالب ـ :فکر می کنی چه تعداد از مردم مصداق این آیه هستند : ((اگر از آن (اموال) به آنان داده شودخشنود می گردند و اگر از آن به ایشان داده نشودبه ناگاه به خشم می آیند))؟ راوی می گوید :حضرت سپس خودش فرمود : اینان بیش ازدوسوم مردم هستند .

آن که از مردم نیست .

ـ امـام صـادق (ع) ـ به مردی که عرض کرد : آیا این خلایق همه در شمار مردمند؟ ـ :از شمار آنان بـیـفـکـن کـسـی را که مسواک نمی زند,کسی که در جای تنگ چهار زانو می نشیند, کسی که به چـیزهای بی ربط و بیهوده می پردازد, کسی که در موضوعاتی که نمی داند بحث و مجادله می کند, کسی که بی جهت خود را در بستربیماری می اندازد, کسی که بدون مصیبتی سر ووضعش ژولیده و پـریـشـان بـاشد, کسی که با یاران خود درباره حقیقتی که همه آن ها بر آن همداستانند مخالفت کـنـد, کـسی که به مفاخرپدران خود ببالد اما از کارهای نیک و شایسته آنان بی بهره باشد, چنین کسی به خلنگ می ماندکه پوسته های آن لایه لایه برداشته شود تا به مغزش برسد و نیز چنان است که خدای عزوجل فرموده است : ((اینان نیستند مگر مانندچارپایان و بلکه آنان گمراهترند)).

مردمان فضول .

ـ از یـعـقوبی از قول پدرش : در بصره مردی را برای جاری کردن حد نزدامیرالمؤمنین (ع) آوردند در ایـن هـنگام جماعتی از مردم به طرف آن حضرت به راه افتادند امام فرمود : ای قنبر, ببین این جمعیت چیست ؟ گفت : مردی است که حد بر او جاری می شود. چون آن عده نزدیک آمدند و حضرت به صورت آنان نگاه کرد, فرمود : ناخوش بادچهره هایی که جز در صحنه های بد و ناخوشایندديده نمی شوند, اینان جماعتی فضول هستند ای قنبر, آنان را از من دور کن .

مردم , مردم نماها و نسناس .

ـ مـردی از امـام علی (ع) پرسید : مردم کیستند, مردم نماها چه کسانی هستند و نسناس کدامند؟ حضرت به امام حسین (ع) دستور دادجواب آن مرد را بدهد حضرت (ع) فرمود : امااین که گفتی : مرا از مردم خبر ده , بدان که مردم ما هستیم از همین رو خدای متعال در کتاب خودفرموده است : ((از همان جا که مردم روانه می شوند شما نیز روانه شوید)) رسول خدا(ص)کسی است که مردم را روانه کرد. و امـا ایـن کـه گـفـتی : مردم نماها کیستند, بدان که آنان همان شیعیان و دوستداران ما هستند وایـشـان از مـا هـسـتـنـد و از هـمین رو ابراهیم (ع)فرمود : ((پس هر که از من پیروی کند او از من است)). و امـا ایـن که گفتی : نسناس چه کسانی هستند, آنان همان توده مردم هستند, و با دست خود به جـمـعـیـت مـردم اشـاره کـرد و سـپـس فـرمـود :((ایـنـان نـیستند مگر مانند چارپایان و بلکه ایشان گمراهترند)).

مردنماها.

ـ امـام عـلـی (ع) هـنگامی که خبر حمله سپاه معاویه به شهرانبار را شنید, در خطبه ای مردم رابه جهاد برانگیخت اما آنان از جای نجنبیدند,حضرت فرمود : ای مردنمایان نامرد,اندیشه هایتان چون کـودکان و خردهایتان به مانند خرد نوعروسان است کاش شما رانمی دیدم و با شما آشنا نمی شدم , آشـنـایـی که به خدا قسم , پشیمانی با خود آورد و غم و اندوه به بار نشاند خدا شما را بکشد! دلم را آکنده ازچرک و سینه ام را لبریز از خشم کردید وجرعه های غم و اندوه را پیاپی به من نوشاندید وبا نافرمانی و دست شستن از کمک و یاری , رای و تدبیر مرا تباه و بی اثر ساختید. ـ امام علی (ع), در وصف کسی که بر مسندداوری میان مردم می نشیند در حالی که شایستگی این کـار را نـدارد ـ : و دیـگـر مردی است که انبوهی از جهل و نادانی را در خودفراهم آورده , در میان نـادانـان امـت می تازد, درتیرگی های فتنه و گمراهی می شتابد, در راه ایجاد صلح و آشتی میان مردم کور است ,مردم نمایان او را دانشمند می نامند در حالی که نادانی بیش نیست .

طبقات مردم به لحاظ ایمان .

قرآن :. ((بـادیـه نـشـیـنـان عرب , در کفر و نفاق (از دیگران)سخت تر و به این که حدود آن چه را خدا بر فـرسـتـاده اش نـازل کرده , ندانند, سزاوارترند و خدا دانای حکیم است وبرخی از آن بادیه نشینان کسانی هستند که آن چه را (درراه خدا) هزینه می کنند, خسارتی (برای خود) می دانند وبرای شما پـیـشـامـدهـای بـد انـتـظـار می برند پیشامد بد برآنان باد و خدا شنوای داناست و برخی (دیگر) ازبـادیـه نشینان کسانی هستند که به خدا و روز واپسین ایمان دارند و آن چه را انفاق می کنند مایه تـقـرب نـزد خـدا ودعاهای پیامبر می دانند بدانید که این انفاق مایه تقرب آن هاست به زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش درآورد, که خدا آمرزنده مهربان است)). ((و اگـر آن را بـر یـکی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم و پیامبر آن را برایشان می خواند, به آن ایمان نمی آوردند)). ((شـمـا همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدافرا خوانده شده اید پس برخی از شما بخل مـی ورزنـد وهـر کـس بخل ورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده و(گرنه) خدا بی نیاز است و شما نـیـازمـندید و اگر روی برتابید (خدا) جای شما را به مردمی غیر از شما خواهدداد که مانند شما نخواهند بود)). ـ امـام صـادق (ع) ـ بـه حـمـزة بن طیار ـ :مردم شش دسته اند او می گوید : عرض کردم :اجازه می دهید آن را بنویسم ؟ فرمود : آری عرض کردم : چه بنویسم ؟ فرمود : بنویس :(یکی) اهل وعید از بـهـشتیان و دوزخیان ((16)) وبنویس : ((و دیگرانی که به گناهان خویش اعتراف کردند و کردار خـوب را بـا کـردار بـدبیامیختند)) حمزه گوید : عرض کردم : این هاچه کسانی هستند؟ فرمود : وحشی ((17)) یکی ازاین هاست فرمود : و بنویس : ((و دیگرانی که (کارشان) موقوف به امر خداست : یـا آنـان راعـذاب مـی کـند و یا توبه ایشان را می پذیرد))فرمود : و بنویس : ((مگر مردان و زنان و کـودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند))نه چاره ای به سوی کفر دارند و نه راهی بـه سـوی ایـمـان پـیـدا می کنند ((پس امید است که خدا ازایشان درگذرد)) فرمود : و بنویس : اعـرافـیـان حـمزه می گوید : عرض کردم : اعرافیان کیستند؟ فرمود : مردمی که کارهای نیک و بـدآن هـا بـرابـر اسـت پـس , اگـر خداوند آن ها را به دوزخ برد, به سبب گناهانشان است و اگر به بهشتشان برد, از سر رحمت اوست . درخـبـری دیـگـر آمده است : مردم شش گروهند که روی هم رفته به سه گروه برمی گردند : ایمان , کفر و گمراهی و ایشان اهل دو وعده هستند که خداوند به ایشان وعده بهشت و دوزخ داده اسـت : مـؤمنان , کافران ,ناتوانان , کسانی که کارشان به

دست خداست یاعذابشان می کند و یا توبه آنـان را مـی پـذیـرد,کسانی که به گناهان خود اعتراف کرده اند وکردار نیک را با کردار بد به هم آمیخته اند و اهل اعراف ((18)) . ـ مـردم بـه شـش گـروه تـقسیم می شوند:مستضعف , کسی که جز مؤلفة قلوبهم است ,کسی که کارش در دست خداست , اعتراف کننده به گناهانش , ناصبی و مؤمن . ـ امـام کـاظم (ع): مردم سه گونه اند: عرب ,موالی و کافر عرب ها ما هستیم , موالی کسانی هستند که دوستدار و پیرو مایند و کافر کسی است که از ما بیزاری جوید و با ما دشمنی ورزد. ـ امام صادق (ع) : ما قریش هستیم وشیعیان ما عرب هستند و دشمن ما غیر عرب است . ـ ما عرب هستیم و شیعیان ما موالی هستند و بقیه مردم بی سر و پا هستند. ـ امـام جـواد(ع) ـ بـه مـعمربن سعید بن خثیم ـ : ما عرب هستیم و شیعیان ما از ما هستندوبقیه مردم همج یا هبج می باشند عمر می گوید:عرض کردم : همج چیست ؟ فرمود : مگس عرض کردم : هبج چیست ؟ فرمود : پشه . ـ امام صادق (ع) : آن که با میل و رغبت به اسلام در آید بهتر از کسی است که از روی ترس اسلام را بپذیرد منافقان از ترس مسلمان شدند و موالی با میل رغبت به اسلام گرویدند. ـ امـام بـاقر(ع) : هر که مسلمان متولدشود او عرب است و هرکه داوطلبانه به اسلام درآید بهتر از کـسی است که به ناچار مسلمان شود ومولی کسی است که از خاک خود به اسیری گرفته شود و مسلمان گردد این کس مولی است . ـ امـام صادق (ع) : هر که مسلمان به دنیاآمده باشد او عرب است و هر کس بعد از آن که بزرگ شد به اسلام در آمد او مهاجر است وهرکس اسیر و سپس آزاد شود, او مولی است ومولای هر قومی جز آنان محسوب می شود. ـ دربـاره آیـه ((بـه زودی خـداونـد مـردی را بیاورد که آنان را دوست دارد و آنان نیزاو را دوست می دارند)) ـ : مقصود موالی است . ـ به یعقوب بن قیس ـ : ای پسرقیس , ((واگر روی برتابید (خدا) جای شما رابه مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شمانخواهند بود)) مقصودش فرزندان موالی آزاد شده است . ـ مـؤمـن علوی است , چون در معرفت و شناخت به مقام عالی و بلندی رسیده است مؤمن هاشمی است , چون گمراهی را درهم شکسته است مؤمن قرشی است , چون به چیزی که از ما گرفته شده اسـت اقـرار داردمؤمن عجم است , چون درهای شر و بدی به روی او بسته نشده است مؤمن عرب اسـت ,چـون پیامبر او عرب است و کتاب او به زبان عربی روشن نازل شده است مؤمن نبطی است , چـون عـلـم و دانش را استنباط کرده است مؤمن مهاجر است , چون از گناهان وبدی ها هجرت و دوری کرده است مؤمن انصاری است , چون خدا و رسول او و اهل بیت پیامبرش را نصرت داده است و مـؤمن مجاهد است , چون با

دشمنان خدای عزوجل در دولت باطل از طریق تقیه جهادمی کند و در دولت حق با شمشیر.

تفسير واژه ((امعه)).

ـ امـام كاظم (ع) ـ به فضل بن يونس ـ :خير برسان و خير بگو و امعه نباش عرض كردم : امعه يعنى چه ؟ فرمود : نگو : من بامردم هستم و من هم مثل يكى از مردم رسول خدا(ص) فرمود : اى مردم , دو راه بيشتر وجود ندارد : راه خوب و راه بد پس نبايد راه بد نزد شما دوست داشتنى تر از راه خوب باشد. ـ نـيـز بـه فضل بن يونس ـ : خير برسان و خير بگو و امعه نباش عرض كرد : امعه چيست ؟ فرمود : نـبـايد بگويى : من با مردم هستم و من هم مثل يكى از مردم رسول خدا(ص) فرمود : اى مردم , در حـقـيـقـت دوراه وجـود دارد : راه خوب و راه بد چه شده است كه راه بد نزد شما محبوبتر از راه خوب است ؟ !.

خواب .

خواب .

قرآن :. ((و خواب شما را (مایه) آسایش و استراحت قراردادیم ((19)))). ـ امام علی (ع) : خواب مایه آسودن ازدرد و رنج است و همسنخ (و برادر) آن مرگ است . ـ امام صادق (ع) : خواب مایه آسایش تن است و سخن مایه آسایش روح وسکوت مایه آسایش خرد. ـ امام رضا(ع) : خواب , شهریار مغزاست و مایه قوام و نیروی بدن . ـ امام هادی (ع) : شب زنده داری ,خواب را لذتبخش تر می کند. ـ امـام عـلی (ع) : کسی که با معده سنگین بخواند, رؤیاهایش او را دروغزن معرفی می کنند (یعنی خـواب هـای دروغ و غـیـرواقـعی می بیند و هرگاه آن ها را برای دیگران نقل کند دروغ از کار در می آیند پس گویاخواب هایش او را دروغگو می گردانند). ـ در حدیثی که صالح مرفوعا روایت کرده آمده است : چهار چیز است که اندک آن ها هم بسیار است : آتـش انـدکـش بـسـیاراسـت , خـواب اندکش هم بسیار است ,بیماری اندکش هم بسیار است و دشمنی اندکش هم بسیار است . ـ امـام صادق (ع) : پنج نفر خواب ندارند : کسی که در فکر ریختن خونی است ,ثروتمندی که برای خود امانتداری پیدانمی کند, کسی که برای رسیدن به مالی از دنیابه مردم دروغ و بهتان می بندد و کسی که بدهکاری زیاد دارد و دستش خالی است ودوستداری که در آستانه جدا شدن ازمحبوب خود است .

خواب و مرگ .

قرآن :. ((خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی ستاند و (نیز) روحی را که در (موقع) خوابش نـمـرده اسـت (قـبـض می کند) پس آن نفسی را که مرگ را بر اوواجب کرده است نگاه می دارد و آن هـای دیـگـر (نـفـس ها) راتا هنگامی معین باز پس می فرستد قطعا در این امر برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی است)). ـ پیامبر خدا(ص) : خواب برادر مرگ است و بهشتیان نمی میرند.

پرهیز از پرخوابی .

ـ پـیـامـبـرخـدا(ص): ازپـرخـوابـی بپرهیزید,زیرا پرخوابی صاحب خود را در روزقیامت تهیدست می گذارد. ـ مـادر سـلـیمان بن داود(ع) به سلیمان گفت : از زیاد خوابیدن در شب بپرهیز, زیراپرخوابی در شب , انسان را در روز قیامت تهیدست می گذارد. ـ امـام صـادق (ع) ـ در سفارش خود به عبداللّه بن جندب ـ : ای پسر جندب , شب کم بخواب و روز کـم سـخـن بـگـو, زیـرا در بدن آدمی عضوی کم سپاس تر از چشم و زبان نیست مادر سلیمان به سـلـیـمـان گـفـت :فـرزنـدم , از خـواب بپرهیز, زیرا خواب (زیاد) تو را در آن روزی که مردم به اعمال خود نیازمندند, تهیدست می گرداند. ـ
امـام بـاقر(ع) : موسی (ع) (به خدا)عرض کرد : کدام بنده ات نزد تو منفورتراست ؟
فرمود : مردار شب و بیکاره روز. ـ امام علی (ع) : هر که از شبیخون بترسد, خوابش کم شود. ـ امام کاظم (ع) : چشمانت را به پرخوابی عادت مده , زیرا چشم هاناسپاس ترین عضو بدن هستند. ـ خداوند عزوجل , از بنده پرخواب بیکار نفرت دارد. ـ امام صادق (ع) : خداوند عزوجل , ازپرخوابی و بیکاری زیاد نفرت دارد. ـ پرخوابی , باعث از دست رفتن دین و دنیاست . ـ امام علی (ع) : چه بسیار خواب ها(ی شبانه) که تصمیمات روز را برهم زده است . ـ بـد طـلبکاری است خواب , عمرکوتاه را به باد فنا می دهد و اجر و پاداش فراوانی را از کف انسان می برد. ـ هرکه خواب شبش زیاد باشد, کاری را از دست دهد که در روزش نتواند جبران کند. ـ امام عسکری (ع) : هر که زیاد بخوابد,خواب های پریشان بیند.

بالا رفتن ارواح به آسمان در وقت خواب .

ـ امـام عـلـی (ع) : مـسلمان در حال جنابت نمی خوابد و جز با طهارت به خواب نمی رود, زیرا روح مـؤمـن بـه سـوی خدای عزوجل می رود و خدا آن را می پذیرد وبرکتش می دهد و چنانچه اجلش رسیده باشد, آن را در پناه رحمت خود قرارمی دهد و اگر هنوز اجلش نرسیده باشد, آن را به همراه فرشتگان امین خود می فرستد وآنان به کالبدش بر می گردانند. ـ امام باقر(ع) : به خدا سوگند, هیچ بنده ای از شیعیان ما نخوابد, مگر این که خداوند عزوجل روح او را بـه آسـمـان بـالا بردو آن را برکت دهد پس , اگر اجلش رسیده باشد, آن را در گنجینه های رحمت خود ودر باغ های بهشت و در سایه عرش خویش قرار می دهد و اگر اجلش بعدا باشد, آن را بـه هـمـراه دسـتـه ای از فـرشـتـگان امین خودمی فرستد تا به کالبدی که از آن بیرون آمده است برگردانند و در آن آرام گیرد. ـ پیامبر خدا(ص) ـ به علی (ع) ـ : ای علی , ارواح شیعیان تو چه در هنگام خواب وچه موقع مرگ به آسـمـان بـالا مـی روند و,همان گونه که مردم به هلال ماه می نگرند,فرشتگان , از شوق به آن ها و مشاهده منزلتشان نزد خدای عزوجل , به ایشان می نگرند.

آداب خوابیدن .

1 ـ پاکیزگی :.

ـ پیامبر خدا(ص) : هیچ یک از شما بادست های چرب (از غذا) نخوابد پس اگرچنین کرد و آسیبی از شیطان به او رسید جزخودش کسی را سرزنش نکند. ـ دسـت و صـورت کـودکـان خود را ازچربی های غذا و بوی گوشت بشویید, زیراشیطان آن بوی چربی و گوشت را می بوید وکودک در خواب می ترسد و دو فرشته موکل او از آن بو اذیت می شوند.

2 ـ طهارت :.

ـ امام صادق (ع): هركس طهارت (وضوو) بگيرد و سپس به بسترش رود, در آن شب بستر او چون مسجدش باشد. ـ پـيـامـبـر خدا(ص): هر كه با وضو بخوابد,اگر در آن شب مرگش در رسد نزد خداوندشهيد به شمار می آيد. ـ امـام صادق (ع): هركه طهارت بگيرد وسپس به بسترش رود, در آن شب بستر او به منزله مسجد اوسـت و اگر يادش آيد كه وضوندارد, به همان لحاف خود, هرچه باشد,تيمم كند, كه اگر چنين كرد پيوسته در نماز وذكر خدای عزوجل باشد. ـ پـيـامبر خدا(ص) ـ به اصحاب خود ـ :كدام يک ازشما هميشه روزه دار است ؟ سلمان ـ رحمة اللّه عـلـيـه ـ عـرض كـرد: مـن ای رسـول خـدا پيامبر(ص) فرمود: كدام يک ازشما تمام شب را شب زنـده داری مـی كـند؟ سلمان عرض كرد: من ای رسول خدا پيامبرفرمود: كدام يک از شما هر روز قـرآن رادوره مـی كـند؟ سلمان عرض كرد: من ای رسول خدا در اين هنگام يكی از اصحاب پيامبر عـصـبـانـی شـد و گفت : ای رسول خدا,سلمان مردی ايرانی است و می خواهد برمافخر بفروشد فرمودی : كدام يک از شماهميشه روزه دار است گفت : من , در حالی كه بيشتر اوقات روزه ندارد, فـرمودی : كدام يک ازشما تمام شب را شب زنده داری می كند او گفت :من , در صورتی كه بيشتر شـب را در خـواب اسـت فرمودی : كدام يک از شما هر روز قرآن رادوره می كند او گفت : من , در صورتی كه بيشترروزها خاموش است . رسول خدا(ص) فرمود: خاموش ای فلان ,تو را چه به شخصی چون لقمان حكيم , ازخودش بپرس جـوابـت را مـی دهـد آن مـرد به سلمان گفت : ای بنده خدا! آيا تو نگفتی كه هميشه روزه داری ؟ گـفت : چرا مرد گفت : اما من ديده ام كه بيشتر روزها غذا می خوری ؟ سلمان گفت : چنان نيست كـه تـو فـكر كردی من در ماه سه روز روزه می گيرم و خدای عزوجل فرموده است : ((هر كه يک نيكی آورد او را ده چندان باشد)), همچنين شعبان را به ماه رمضان وصل می كنم و اين است روزه هميشگی مرد گفت : آياتو نگفتی كه تمام شب را شب زنده داری می كنی ؟ سلمان گفت : چرا مرد گـفـت : امـا توبيشتر شب را می خوابی سلمان گفت : چنان نيست كه تو می پنداری من از حبيبم رسـول خـدا(ص) شـنـيـدم كـه مـی فـرمايد: هر كه شب را باطهارت بخوابد, چنان است كه شب زنـده داری كرده باشد و من هر شب را با طهارت به سرمی برم مرد گفت : آيا تو نگفتی كه هر روز قـرآن را ختم می كنی ؟ سلمان گفت : چرا مرد گفت : اماتو بيشتر اوقات روزت را خاموش هستی سـلـمـان گـفـت : چـنـان نـيست كه تو فكر می كنی من ازحبيبم رسول خدا(ص) شنيدم كه به عـلـی (ع)مـی فرمايد: ای

اباالحسن , حکایت تو در میان امت من حکایت قل هو اللّه احد است که هر کس یک بار آن را بخواند یک سوم قرآن را خوانده است و هر کس دوبار آن را بخواند دو سوم قرآن را خـوانده است و هر کس سه باربخواندش , قرآن را ختم کرده است و هر کس به زبانش تو را دوست بـدارد یـک سـوم ایـمانش کامل است و هر کس به زبان و دلش تو رادوست بدارد دو سوم ایمانش کامل است و هرکس به زبان و دلش تو را دوست بدارد و بادستش یاریت کند ایمان را کامل ساخته است ای علی , سوگند که به آن که مرا به حق برانگیخت ,اگر همان قدر که آسمانیان تو را دوست دارندزمینیان نیز دوستت می داشتند, بی گمان احدی به آتش دوزخ عذاب نمی شد و من هر روز سه مرتبه قل هو اللّه احد را می خوانم آن مرد دهانش بسته شد و برخاست .

3 ـ قضای حاجت کردن :.

ـ امـام علی (ع) ـ به فرزند خود حضرت حسن (ع) ـ : فرزندم , آیا چهار کار به تو نیاموزم که با به کار بستن آن ها از طبابت بی نیاز شوی ؟ عرض کرد: چرا, ای امیر المؤمنین فرمود: برسفره غذا منشین مـگـر وقتی که گرسنه باشی ,هنوز اشتها داری از خوردن دست بکش , غذا راخوب بجو و هرگاه خواستی بخوابی قضای حاجت کن اگر این ها را به کار بندی از طبابت بی نیاز خواهی شد.

4 ـ رسیدگی به اعمال روز :.

ـ امـام صـادق (ع): هـرگـاه بـه بـسـترت رفتی بیندیش که در آن روز چه غذایی روانه شکم خود کرده ای و چه به دست آورده ای و به یاد آرکه خواهی مرد و معادی در پیش داری .

5 ـ قرائت قرآن و دعا در موقع خواب :.

ـ پـیـامبر خدا(ص): هرکس وقتی به بسترخود می رود سوره ((قل هو اللّه احد)) را بخواند,خداوند گناهان پنجاه سال او را بیامرزد. ـ امام علی (ع): هرکس وقتی به بسترش می رود سوره ((قل هو اللّه احد)) را بخواند,خداوند عزوجل پنجاه هزار فرشته بر اوبگمارد تا در آن شب از وی پاسداری کنند. ـ پیامبر خدا(ص): هرکس موقع خواب سوره ((الهاکم التکاثر)) را بخواند از عذاب قبر محفوظ ماند. ـ هـرگاه فردی از شما به بسترش رفت بگوید: ((اللهم ان امسکت نفسی فی منامی فاغفر لها, و ان ارسلتها فاحفظها بماتحفظ به عبادک الصالحین)). ـ امـام کـاظم (ع): هرگاه کسی در هنگام خواب آیه ((ان اللّه یمسک السماوات والارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا)) را بخواندهرگز خانه بر سرش خراب نشود. 6 ـ خوابیدن به پشت یا به دست راست :. ـ امـام عـلی (ع): خوابیدن چهار صورت دارد: پیامبران (ع) به پشت دراز می کشند ومی خوابند, اما چـشـمانشان بیدار و منتظروحی خدای عزوجل است مؤمن به دست راست و رو به قبله می خوابد شـاهان وشاهزادگان به دست چپ می خوابند, تاغذایی را که می خورند به هضم رسانند وابلیس و برادران او و هر دیوانه و آفت زده ای دمر می خوابند. ـ مرد نباید دمر بخوابد اگر دیدیدکسی دمر خوابیده است , بیدارش کنید و او رابه آن حال نگذارید .

7 ـ دعا در وقت بیدار شدن :.

ـ امام علی (ع): هرگاه فردی از شما ازخوابش بیدار شد, بگوید: ((لا اله الا اللّه الحلیم الکریم الحی القیوم و هو علی کل شئ قدیر, سبحان رب النبیین و اله المرسلین و(سبحان) رب السماوات السبع و ما فیهن ورب الارضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم و الحمدللّه رب العالمین)). و هرگاه از خواب بیدار شد و نشست , پیش از آن که برخیزد, بگوید: ((حسبی اللّه ,حسبی الرب من العباد, حسبی الذی هوحسبی منذ کنت , حسبی اللّه و نعم الوکیل)). و هرگاه یکی از شما نیمه شب بیدار شد, به اطراف آسمان بنگرد و این آیه را بخواند:((ان فی خلق السماوات و الارض انک لاتخلف المیعاد)). ـ حـذیـفـه : پیامبر(ص) هرگاه به بستر خودمی رفت , می فرمود: ((باسمک اللهم اموت واحیا)) و هرگاه بیدار می شد, می فرمود:((الحمد للّه الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور)).

نيت .

نیت .

قرآن :. ((بگو: هرکس برحسب ساختار (روانی و بدنی) خودعمل می کند و پروردگار شما بهتر می داند چه کسی رهیافته تر است)). ـ امام علی (ع): نیت , شالوده کار است . ـ کردارها, ثمره نیت ها هستند. ـ امام صادق (ع): هیچ بدنی در انجام آن چه نیت بر آن قوی باشد, ناتوان نیست . ـ دوزخیان در حقیقت بدان سبب در آتش جاویدان می شوند که نیت آن ها در دنیا این بوده که اگر در آن جاویدان باشند برای همیشه خدا رانافرمانی کنند و بهشتیان در حقیقت بدان سبب در بهشت جاویدان می مانند که نیت آن ها دردنیا این بوده که اگر در آن باقی بمانند برای ابدخدا را اطاعت کنند پس جاودانگی هر دو گروه به سبب نیت هاست حضرت سپس آیه ((قل کل یعمل علی شاکلته)) را تلاوت کرد و فرمود: یعنی بر پایه نیت خود. ـ علی بن ابراهیم ـ درباره آیه ((قل کل یعمل علی شاکلته)) ـ : یعنی بر پایه نیت خود((فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا)) پدرم ازجعفربن ابراهیم از ابوالحسن الرضا(ع) برایم حدیث کرد که آن حضرت فرمود: چون روزقیامت شود, مؤمن در پیشگاه خداوند بایستد وکار حسابرسی او را خود خداوند به عهده گیرد واعمالش را به او نشان دهد مؤمن در کارنامه خودمی نگرد و اولین چیزی که می بیند گناهان خوداست با مشاهده آن ها رنگش بر می گردد وبدنش به لرزه می افتد و در جانش وحشت می نشیند سپس خوبی هایش را می بیند و ازمشاهده آن چشمش روشن و جانش مسرور وروحش شاد می شود و آن گاه به ثوابی که خداوند ارزانیش فرموده می نگرد و شادیش افزون می شود. سپس خداوند به فرشتگان می فرماید: کارنامه ای را بیاورید که در آن اعمال ناکرده آن هاست !حضرت فرمود: مؤمنان آن کارنامه را می خوانندو آن گاه می گویند: به عزتت سوگند که تو خودمی دانی ما هیچ یک از این کارها را انجام نداده ایم ؟ خداوند فرماید: راست می گویید, اماشما نیت انجام آن ها را داشتید و ما آن کارها رابرایتان نوشتیم آن گاه پاداش آن اعمال به ایشان داده می شود. ـ امام صادق (ع): نیت برتر از عمل است بدانید که نیت همان عمل است ((20)) سپس آیه ((قل کل یعمل علی شاکلته)) را قرائت کرد, (وفرمود:) یعنی بر پایه نیت خود. ـ پیامبر خدا(ص): مردم مطابق نیت های خود محشور می شوند. ـ مردم مطابق نیت های خودبرانگیخته می شوند. ـ امام صادق (ع): خداوند در روزقیامت مردم را مطابق نیت هایشان محشورمی کند. ـ پیامبر خدا(ص): خداوند متعال نه به قیافه های شما نگاه می کند, نه به حسب ونسب شما و نه به دارایی هایتان , بلکه به دل های شما می نگرد پس هر که دلی پاک

وشایسته داشته باشد, خداوند بر او مهربانی وترحم می کند. ـ امام علی (ع): قدر هر کس به قدرهمت اوست و عملش به قدر نیت او. ـ امام سجاد(ع): عمل جز به نیت نیست . ـ امام علی (ع): کسی را که نیت نباشد,عمل نباشد. ـ در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع) ـ : و بر آن شدم تا تو را این چنین ادب آموزم , زیرا که تو روی به زندگی داری و جوانی نوخاسته ای که نیت و ذهنی سالم وروانی صاف و بی آلایش داری . تفسیر. جمله ((قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا)), مشاکله ـ به طوری که درمفردات راغب آمده است ـ از ماده شکل است به معنای بستن دست و پای ستور و طنابی را که با آن حیوان را می بندند ((شکال)) (قید) می گویند و((شاکله)) به معنای خوی و خصلت است و از این روخوی و خصلت را شاکله نامیده اند که آدمی رامحدود و مقید می سازد و او را وادار می سازد تا به مقتضای آن اخلاق رفتار کند. در مجمع آمده است : شاکله به معنای طریقت ومذهب است گفته می شود: هذا طریق ذوشواکل :یعنی چندین راه فرعی از آن جدا می شود پایان سخن مجمع گویا طریقه و مذهب را از این جهت شاکله خوانده اند که رهگذران و منسوبان به آن دوخود را ملتزم به پیمودن آن ها و منحرف نشدن ازآن ها می دانند بعضی گفته اند: شاکله از شکل ـ به فتح شین ـ است به معنای مثل و مانند و بعضی هم گفته اند: از شکل ـ به کسر شین ـ می باشد به معنای هیات و ریخت . در هر صورت , آیه کریمه عمل انسان رامترتب بر شاکله او می داند به این معنا که عمل متناسب و موافق با آن است , زیرا شاکله نسبت به عمل و کار همانند روح جاری و ساری در بدن است , بدنی که با اندام ها و کردارهای خودهیات های معنوی روح را تجسم می بخشدآزمایش ها و تحقیقات علمی ثابت کرده است که میان ملکات و حالات روحی با اعمال آدمی رابطه خاصی وجود دارد مثلا نحوه عمل و برخورد یک فرد شجاع با یک فرد ترسو در هنگام مواجهه با یک صحنه ترسناک یکسان نیست , یا نحوه عمل و رفتاریک شخص بخشنده با یک فرد خسیس و پست درموارد انفاق و خرج کردن همسان نمی باشد و به همین ترتیب همچنین ثابت شده است که میان صفات نفسانی با نوع ساختار بدنی انسان رابطه خاصی است بعضی مزاج ها زود به خشم می آیند وطبعا علاقه مند به انتقامگیری هستند, در برخی دیگر شهوت شکم یا شهوت جنسی یا غیره زود به جوش می آید و فوران می کند, به طوری که نفس آن ها با کمترین عاملی تحریک می شود, برخی مزاج های دیگر هم حالات دیگری دارند بنابراین ,ملکات اخلاقی و صفات روحی بر حسب اختلاف مزاج ها, در برخی خیلی سریع شکل می گیرند و دربرخی با کندی بروز می کنند. با همه این احوال , انگیزه و عامل مزاج وساختار بدنی که باعث پدید آمدن

فلان ملکه اخلاقی یا بهمان عمل متناسب با آن می شود, فقطدر حد اقتضاست و به مرحله علیت تامه نمی رسد, به طوری که فعل مخالف با مقتضای طبع و مزاج را ازمرحله امکان در آورده آن را محال و ناممکن سازدو در نتیجه , موضوع اختیار منتفی شود بلکه فعل همچنان یک پدیده اختیاری است هر چند ممکن است در برخی موارد انجام آن برخلاف طبیعت ومزاج , کار بسیار دشواری باشد. تامل و دقت در کلام خدای سبحان آن چه راگفتیم تایید می کند, زیرا خداوند سبحان می فرماید:((و زمین پاک , گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید, و آن زمینی که ناپاک (و نامناسب) است ,(گیاهش) جز اندک و بی فایده بر نمی آید)) قراردادن این آیه در کنار آیاتی که بر عمومیت دعوت پیامبر دلالت دارد ـ مانند آیه ((تا به وسیله آن شما وهر کسی را که (این پیام به او) رسد هشدار دهم)) ـمی فهماند که تاثیر ساختار وجودی انسان در صفات و اعمال به گونه اقتضاست نه به نحو علیت تامه . چگونه چنین نباشد, حال آن که خداوند متعال دین را یک پدیده فطری می خواند که آفرینش تغییر و تبدیل ناپذیر از آن خبر می دهد خداوندمی فرماید: ((پس , روی خود را با گرایش تمام به حق , به سوی این دین کن , با همان سرشتی که خدامردم را بر آن سرشته است , آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار)) نیزمی فرماید: ((سپس راه را بر او آسان گردانید))دعوت فطرت به دین حق و سنت معتدل با دعوت سرشت و طبیعت انسان به سوی بدی و فساد وانحراف از اعتدال به نحو علیت تامه , با هم سازگارنیست و با یکدیگر جمع نمی شوند. این که بعضی گفته اند: سعادت و شقاوت ,درست مانند زوج بودن برای عدد چهار و فرد بودن برای عدد سه , دو امر ذاتی هستند و هرگز از ملزوم خود جدا نمی شوند و یا محکوم به حکم و قضای ازلی هستند و دعوت انبیا هم فقط برای اتمام حجت است , نه برای ممکن ساختن تغییر و دگرگونی و به امید تحول از حالی به حال دیگر, چرا که خداوندمی فرماید: ((تا کسانی که هلاک می شوند از روی بینه هلاک شوند و کسانی که زنده می مانند از روی بینه و دلیل زنده بمانند)). جواب این سخن این است که همان موضوع اتمام حجت خود حجت و دلیلی است بر این که سعادت شخص سعادتمند و بدبختی فرد بدبخت یک امر لازم و ضروری و تخلف ناپذیر نمی باشد,زیرا اگر سعادت و شقاوت از لوازم ذاتی بودند برای رساندن آن ها به ذات نیازی به حجت و برهان نداشتند, چرا که ذاتیات حجت بردار نیستند بنابراین حجت (الهی) بی معنا و لغو می شود. همچنین اگر سعادت و شقاوت بر طبق قضای حتمی و ازلی خداوند لازمه ذوات باشند و نه به اقتضای ذاتی , این مردم بودند که بر خداوند سبحان حجت داشتند و بنابراین اتمام حجت خداوند کاری لغو و بیهوده می شد پس , درست بودن

اقامه حجت از سوی خداوند, خود نشان می دهد که سعادت وشقاوت به هیچ وجه لازمه ذات انسان نیست بلکه ناشی از اعمال نیک و بد او و عقاید و باورهای درست و نادرست وی می باشد. عـلاوه بـر ایـن , مـتوسل شدن انسان به طور طبیعی و فطری به ابزارهایی چون آموزش و پرورش وهـشـدار و بـشـارت و وعـده و تـهـدیـد و امـر و نـهـی وامثال این ها, برای رسیدن به مقاصد و اهـداف زندگی , خود روشنترین دلیل است بر این که انسان در درون خود حس می کند که بر سر یک دو راهی قرار دارد: راه سعادت و راه شقاوت و حس می کندکه می تواند هر راهی را که بخواهد انتخاب کند وبپیماید و برای هر کاری که انجام می دهد پاداش مناسب با آن را می یابد. خـدای مـتـعال می فرماید: ((و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و (نتیجه) کوشش او به زودی دیده خواهد شد سپس هر چه تمامتر وی راپاداش دهند)). این یک نوع ارتباط میان اعمال و صفات باذات ها و درون هاست نوع دیگری از ارتباط نیزهست که مـیان اعمال و صفات با اوضاع و احوال وعوامل بیرون از ذات انسان یعنی محیط زندگی وفضای زیـسـت او وجود دارد مانند آداب و سنن ورسوم و عادت های دیرین زیرا این عوامل نیزانسان را به سمت انجام کارهایی سازگار با آن ها فرامی خوانند و او را از مخالفت و ناسازگاری با این عوامل باز می دارند و چیزی نمی گذرد که یک ریخت و ساختار جدید و ثانوی به انسان می بخشند,به طوری که اعمال و کردارهای او با اوضاع و احوال پیرامون او که در محیط زندگیش جمع شده اندمنطبق می گردد. ایـن رابـطه نیز غالبا در حد اقتضاست , منتها گاهی اوقات چنان ریشه دار و پا برجا می شوند که , با تـوجـه بـه رسـوخ مـلـکـات و صفات رذیله یا فاضله در نفس انسان , دیگر امیدی به برکندن آن ها نـمـی مـاند درکلام خدای متعال هم اشاره ای به این نکته شده است مثلا می فرماید: ((کسانی که کـافـر شـده انـد یکسان است برای آنان که هشدارشان بدهی یا هشدارشان ندهی , ایمان نمی آورند خـداوند بر دل های آنان وبر شنوایی ایشان مهر زده و بردیدگانشان پرده ای است)) و آیات دیگری از این قبیل . الـبـتـه باید توجه داشت که این نکته به صحت اقامه کردن حجت بر مردم از طریق دعوت و انذار وتـبـشیر, لطمه ای نمی زند, چون تاثیر ننهادن دعوت در آنان برخاسته از انتخاب و گزینش بد و نادرست ایشان است و پیداست که امتناع از روی اختیارمنافاتی با اختیار و مختار بودن ندارد. از ایـن تـوضیحات مفصل و طولانی روشن شد که انسان چند شاکله دارد یک شاکله آدمی زاییده نـوع خـلـقت و نحوه ساختار بدنی اوست و عبارت از یک شخصیت خلقی است که از تاثیرگذاری دسـتـگـاه هـای بـدن او در یـکـدیـگـر حـاصل می شود, مانند مزاج که یک کیفیت میانه برآمده از تاثیرگذاری کیفیت های متضاد در یکدیگر می باشد شاکله دیگر که یک

پدیده ثانوی است عبارت از یـک شـخـصیت خلقی است که از تاثیر عوامل گوناگون خارجی در نفس انسان , به علاوه شاکله نخست , شکل می گیرد. انـسـان هـر شـاکـلـه و ساختاری که داشته باشد و ازهر صفت نفسانی و از هر فعل داخلی روحی کـه برخوردار باشد, عمل او بر طبق آن صورت می گیردو کردارهایش نمایانگر آن شاکله می باشد مـثـلاانـسان متکبر پرنخوت , نحوه سخن گفتن و سکوت ونشستن و برخاستن و کلیه حرکات و سـکـنـاتش این حالت او را نشان می دهد یا آدم ذلیل بیچاره ذلت وبیچارگی در تمام رفتارهایش پیداست , همچنین است آدم ترسو و شجاع و بخشنده و خسیس وصبور و باوقار و شتابزده و باید هم چنین باشد, چراکه فعل نمایانگر فاعل آن است و ظاهر عنوان باطن و صورت نشانگر معنا. کلام خداوند سبحان نیز این مطلب را تاییدمی کند و در موارد بسیاری حجت ها و براهین خودرا بر پایه آن بنا می نهد مثلا می فرماید: ((کور و بینایکسان نیستند و نه تاریکی ها و روشنایی و نه سایه و آفـتـاب و زندگان و مردگان یکسان نمی باشند)) ومی فرماید: ((زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند ومـردان نـاپـاک از آن زنـان ناپاک و زنان پاک از آن مردان پاکند و مردان پاک از آن زنان پاک)) و آیات دیگری از این قبیل که شمار آن ها فراوان است . آیـه ((کـل یـعـمـل عـلـی شـاکـلته)) به هر معنایی ازشاکله که حمل شود, معنایش محکم است مـنـتـهـاارتـبـاط آن با آیه ((و ننزل من القرآن ما هو شفا ورحمة للمؤمنین و لایزید الظالمین الا خسارا)) وجای گرفتن آن در این سیاق که خداوند سبحان به وسیله قرآن کریم و دعوت حق خود به مؤمنان سودمی رساند و آنان را شفا می بخشد و از همین راه به ستمگران به سبب ستمشان زیان وارد مـی آورد, ایـن مـعـنا را به ذهن نزدیک می سازد که مراد از شاکله ,شاکله به معنای دوم است یعنی همان شخصیت خلقی که از مجموع غرایز انسان و عوامل بیرونی مؤثر در او, حاصل می شود و در وجود انسان شکل می گیرد. گـویـی بـعـد از آن که خداوند متعال فرمود که مؤمنان از کلام او شفا و رحمت می برند و کافران ازاین دو نعمت محروم می شوند و بر زیانشان افزوده می شود, کسی اعتراض کرده است که چرا باید مـیان بندگانش فرق بگذارد و اگر هر دو گروه را از طریق قرآن شفا و رحمت می بخشید, غرض رسـالـت بهترحاصل می شد و به حال دعوت سودمندتر بود لذاخداوند به پیامبر خود(ص) دستور مـی دهد که درپاسخ به این اعتراض آنان بگوید: ((بگو: هرکس برطبق شاکله خود عمل می کند)) یـعـنـی اعـمـال ورفتارهای شما بر طبق شاکله و فعلیت و ساختاری که در وجود شما هست , سر می زند پس , هرکس ازشاکله درستی برخوردار باشد به راحتی به سوی عقاید حقه و اعمال شایسته هـدایـت مـی شود و ازدعوت حق بهره مند می شود, اما چنانچه کسی ازشاکله نادرست و سرکشی بـرخوردار باشد,

پذیرفتن عقاید درست و به کار بستن کارهای نیک و شایسته برایش دشوار است و از شنیدن دعوت حق جز زیان و خسارت بیشتر چیزی حاصلش نمی شود وخداوندی که پروردگار شماست و به درون های شماآگاه است و تدبیرکننده وجود شماست , بهتر می داندکه چه کسی از شاکله ای درست برخوردار است ورهیافته تر می باشد و به بهره مند شدن از سخن حق نزدیکتر است و همچنین آن پیامبری که خداوند به او آموزش داده و آگاهش ساخته است که مؤمنان رهیافته ترند, به این مطلب آگاهتر می باشد بنابراین ,شفا و رحمت قرآنی اختصاص به آنان دارد و برای کافران ستمگر چیزی جز زیان بیشتر باقی نمی ماند,مگر این که از ستم و حق کشی خود دست بردارند که در این صورت آنان نیز از شفا و رحمت قرآنی بهره مند می شوند. از همین جا نکته ای که در تعبیر کردن با صفت برترین در جمله ((اهدی سبیلا)) نهفته است معلوم می شود, نکته این است که , همان طور که گفتیم ,شاکله در دعوت انسان به صفات و رفتارهای متناسب با آن , نقش الزام آور و تخلف ناپذیر نداردچه شاکله نادرست گرچه گمراه کننده است و به کارهای نادرست فرا می خواند, اما گمراهی را یک امر قطعی و حتمی نمی گرداند, زیرا در این شاکله نیزنشانی هر چند ضعیف وجود دارد, اما شاکله درست رهیافته تر از شاکله نادرست است و زودتر جذب راه حق می شود, دقت شود.

نقش نیت در عمل .

ـ پیـامبر خدا(ص): ای مردم , جز این نیست که اعمال به نیت هاست و در حقیقت برای هر کس آن چیزی است که نیت می کندپس هرکه هجرتش برای خدا و رسول او باشد,به سوی خدا و رسول او هـجـرت کـرده اسـت وهـرکـه هجرتش برای رسیدن به چیزی از دنیا یاازدواج کردن با زنی باشد, هجرتش به سوی همان چیزی است که به نیت آن هجرت کرده است . ـ جـز ایـن نـیـسـت که اعمال به نیت ـ و درروایتی : به نیت ها ـ است و در حقیقت برای هرانسانی همان چیزی است که در نیت دارد پس هرکه هجرتش به خاطر خدا و رسول او باشد به سوی خدا و رسـول او هـجرت کرده است و هرکه هجرتش برای رسیدن به چیزی از دنیا یا ازدواج کردن با زنی باشد, هجرتش به سوی همان چیزی است که به نیت آن هجرت کرده است . ـ هـنـگـامی که رسول خدا(ص) علی (ع) را به فرماندهی سپاهی روانه جنگی کرد, مردی به برادر خـود گفت : با ما در سپاه علی به جنگ بیاشاید غلامی یا چهارپایی یا چیزی که به دردمان بخورد بـه دسـت بـیـاوریم رسول خدا(ص)فرمود: جز این نیست که اعمال به نیت هاست وبرای هرکس هـمان چیزی است که نیتش را داردپس هرکه برای تحصیل آن چه نزد خداست بجنگد, بی گمان اجـرش بـا خداست و هرکس برای رسیدن به متاع دنیا یا به نیت عقالی (زانوبند شتر) بجنگد او را (نصیب و پاداشی) جزهمان چه برایش جنگیده است , نباشد. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هـرکـه در راه خـدا بـجـنـگد(در جنگ های اسلامی شرکت کند) و نیتی جزدست یافتن به عقالی (زانو بند شتر) نداشته باشد,برایش همان باشد که به نیت آن جنگیده است . ـ جز این نیست که خداوند جنگجویان را براساس نیت هایشان بر می انگیزد. ـ امـام علی (ع): مرد می گوید: جهاد کردم ,درصورتی که جهادنکرده است جهاد درحقیقت دوری کردن از حرام ها و مبارزه با دشمن است عده ای می جنگند و خوب هم می جنگند, اماهدفی جز نام آوری و مـزد ندارند و (گاه) مردچون طبعا شجاع است می جنگد و از آشنا وبیگانه دفاع می کند و (گـاه) چـون طـبعا ترسوست ,نمی جنگد و پدر و مادرش را تسلیم دشمن می کند کشته شدن در حـقـیـقـت یـک نـوع مرگ ومردن است و هر انسانی به انگیزه ای می جنگدسگ هم برای دفاع از خانواده اش می جنگد. ـ مـردی از کنار پیامبر(ص) عبور کرد اصحاب رسول خدا با مشاهده نیرومندی وچابکی او عرض کـردنـد: کـاش ایـن در راه خدابود پیامبر(ص) فرمود: اگر برای تامین کودکان خود بیرون آمده باشد, او در راه خداست , اگربرای تامین پدر و مادر پیر و فرتوتی بیرون آمده باشد در راه خداست , اگر برای تامین

خودش و برای این که نگذارد محتاج کسی شود بیرون آمده باشد, در راه خداست امااگر برای خودنمایی و فخرفروشی بیرون آمده باشد, در راه شیطان است .

پاداش نیت خوب .

ـ امام علی (ع): نیت خوب , خود یک عمل است . ـ نیت نیکو, موجب پاداش است . ـ پیامبر خدا(ص) ـ در هنگام بازگشت از جنگ تبوک ـ : هستند افرادی در مدینه باما نیامدند, اما هـیـچ دره و وادیی را نپیمودیم مگر این که آن ها هم با ما بودند, عذر(بیماری) آن ها را (در مدینه) نگه داشت این حدیث را بخاری و ابو داود روایت کرده اند و عبارتش چنین است : پیامبر(ص)فرمود: شما در مدینه افرادی را به جاگذاشتید که هیچ راهی را نرفتید و هیچ انفاقی نکردید و هیچ وادیی را نـپـیـمودید, مگر این که آنان نیز با شما بودند عرض کردند: ای رسول خدا, چگونه با ما بودند در حالی که درمدینه هستند؟ فرمود: بیماری آن ها را نگه داشت (و مانع آمدن آن ها با شما شد). ـ ما در مدینه افرادی را باقی گذاشتیم که هیچ وادیی را نپیمودیم و بر هیچ تپه ای بالانرفتیم و در هیچ سراشیبی قدم نگذاشتیم ,مگر این که آنان نیز با ما بودند عرض کردند: چگونه با ما هستند, در حالی که حضور پیدا نکردند؟ فرمود: نیت هایشان . ـ امـام عـلـی (ع) ـ به مردی که دوست داشت برادرش نیز می بود تا پیروزی خدا بردشمنانش را در جـمـل بـبـیند ـ : آیا دل برادرت با ماست ؟ عرض کرد: آری حضرت فرمود: پس , او با ما بوده است هـرآینه در این سپاه ما افرادی حضور داشته اندکه هنوز در پشت پدران و زهدان مادرانند به زودی روزگار آنان را به جهان هستی آوردو با وجود آن ها (جبهه) ایمان نیرو گیرد. ـ حـبـه عـرنـی : علی (ع) بیت المال بصره را تقسیم کرد و به هر نفر پانصد درهم داد وخودش نیز مانند بقیه پانصد درهم برداشت در این هنگام شخصی که در جنگ حضورنداشت آمد و عرض کرد: ای امـیر المؤمنین ,گرچه جسمم از شما دور بود, اما دلم با شمابود پس , از این غنیمت به من هم چـیزی بده حضرت همان پانصد درهمی را که برای خودش برداشته بود به او داد و از آن غنیمت به خودش چیزی نرسید. ـ در زیـارت جـامـعـه آمده است : خدارا گواه می گیریم که در ریختن خون ناکثین وقاسطین و مارقین و قاتلان ابا عبداللّه , آن سرور جوانان بهشتی , در کربلا, ما نیز بانیت ها و دل هایمان و تاسف خـوردن بـرای از دسـت دادن آن صـحـنـه هـایـی کـه یارانتان برای یاری شما حضور داشتند, در کناردوستان و یاران وقت شما شرکت داشتیم . ـ امـام صـادق (ع): بنده در روز نیت می کند که نماز شب بخواند, اما چشمانش براو غلبه می کند و در نـتـیـجـه می خوابد پس خداوند نمازش را برای او ثبت می کند ونفس کشیدن هایش را تسبیح می نویسد وخوابش را برای او صدقه قرار می دهد. ـ پیامبر خدا(ص): ای ابوذر, قصد کارنیک کن هر چند انجامش ندهی , تا ازغافلان نوشته نشوی .

ـ هـر كـس بـه بستر خود رود و نيتش اين باشد كه نماز شب بخواند, اما خوابش ببرد تا صبح شود, آن چه در نيتش بوده براى او نوشته شود و خوابش صدقه اى از جانب پروردگارش براى او باشد. ـ امـام صـادق (ع): بنده مؤمن فقيرمى گويد: پروردگارا, به من (مال و ثروت)روزى كن تا فلان احسان و بهمان كار خير راانجام دهم پس , اگر خداوند عزوجل بداند كه اين سخن را از صدق نيت مـى گـويـد, هـمـان اجـرى را بـراى او مـى نـويـسـد كـه اگـر آن كـارهاى خير را انجام مى داد برايش مى نوشت خداوند گشاينده و بخشنده است . ـ امـام بـاقـر(ع): گاه پيش مى آيد كه برادر مؤمن حاجتى از او مى خواهد و اوندارد كه حاجتش را بـرآورد, امـا در دلـش بـه آن اهتمام مى ورزد, خداى تبارک و تعالى به سبب همين اهتمام او را به بهشت مى برد. ـ امـام عـلـى (ع): هـريک از شما در بسترخويش بميرد در حالى كه به حق پروردگارش و به حق رسـول او و اهـل بيتش معرفت داشته باشد, شهيد مرده است ومزدش با خداوند است و مستوجب پـاداش عـمـل شـايـسته اى است كه در نيت داشته است و اين نيت به منزله شمشير كشيدن او در راه خداست . ـ مـعـن بـن يزيد: پدرم يزيد چنددينارى بيرون آورد تا صدقه بدهد و آن هارا نزد مردى در مسجد گذاشت من آمدم وآن دينارها را گرفتم و پيش پدرم بردم پدرم گفت : به خدا قسم كه تو مقصود مـن نـبـودى مـامـرافـعـه خـود را نـزد رسـول خدا(ص) برديم حضرت فرمود: اى يزيد, تو طبق نيتت پاداش داده مى شوى و تو اى معن , آن چه گرفته اى از آن توست .

توفیق به قدر نیت است .

ـ امام علی (ع): دهش خداوند به هرکس , به اندازه نیت اوست . ـ هرکه نیتش خوب باشد, توفیق یاراو شود. ـ امام باقر(ع): هرگاه خداوند متعال در کسی حسن نیتی ببیند, او را در پناه خودنگه دارد. ـ امام صادق (ع): در حقیقت خداوندیاری خود به بندگان را به اندازه نیت های آنان قرار داده است پـس هـرکـه نیتش درست باشد, یاری خدا به او کامل رسد وهرکه نیتش کاستی داشته باشد, یاری خدانیز به همان اندازه کاستی نیت او, از وی کاسته شود. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در سـفـارش بـه فـرزنـدبـزرگوار خود حسن (ع) ـ : بدان که همان کسی که گنجینه های آسمان ها و زمین در دست اوست , به تو اجازه دعا کردن داده و اجابت آن را به عهده گرفته است پس زنهار که کندی دراجابت هرگز تو را نومید نکند, زیرا که داد ودهش (خداوند) به اندازه نیت (آدمی) است .

نیت مؤمن بهتر از عمل اوست .

ـ پیامبر خدا(ص): نیت مؤمن , بهتر ازعمل اوست . ـ نـیت مؤمن بهتر از عمل اوست وعمل منافق بهتر از نیت اوست و هرکس مطابق نیت خود عمل می کند پس هرگاه مؤمن عملی انجام دهد, در دلش نوری تابیدن گیرد. ـ نیت مؤمن , بهتر از عمل اوست ونیت فاجر, بدتر از عمل اوست . ـ نـیـت مؤمن , بهتر از عمل اوست ونیت کافر, بدتر از عمل اوست و هر عمل کننده ای مطابق نیت خود عمل می کند. ـ نیت مؤمن , رساننده تر از عمل اوست . ـ نیت مؤمن , رساننده تر از عمل اوست و همین طور فاجر (کافر). ـ نـیت مؤمن , بهتر از عمل اوست خداوند عزوجل به خاطر نیت بنده به او آن می دهد که به خاطر عملش نمی دهد و علتش این است که در نیت ریا راه ندارد, اما عمل (گاه)با ریا آمیخته می شود. ـ امـام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال ازعلت برتری نیت مؤمن بر عمل او ـ : چون عمل گاه ممکن اسـت بـرای ریـا و خـودنـمایی به مخلوقین صورت گیرد, اما نیت به طور خالص ازآن پروردگار جهانیان است بنابراین , خدای متعال برای نیت آن عطا می کند که برای عمل عطا نمی کند. ـ امـام بـاقـر(ع): نـیت مؤمن برتر ازعمل اوست , چون گاه نیت کارهای خیر می کند,اما موفق به انـجام آن ها نمی شود و نیت کافر بدتراز عمل اوست , زیرا کافر نیت بد در سرمی پروراند و به انجام بدی هایی امید می بنددلیکن امکان به کار بستن آن ها را نمی یابد. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در وصف مؤمن ـ : به تمام کارهای خوبی که نیت انجام آن ها را دارد,نمی رسد, کـارهـای نـیک بسیاری را در سرمی پروراند, اما درباره بخشی از آن ها توفیق عمل می یابد و برای آن چه از کفش رفته است افسوس می خورد که چرا انجام نداده است . ـ عـالـم (ع) ـ در تفسیر معنای این سخن که نیت مؤمن بهتر است ـ : زیرا گاهی اوقات برای انسان حـالاتـی چـون بـیماری یا ترس پیش می آید و با آن که نیت انجام کاری را داردنمی تواند انجامش دهد, در چنین وقتی است که نیت مؤمن بهتر از عمل اوست . در شـکـلـی دیگر (از این حدیث) آمده است :چون عقل یا نفس مؤمن از او جدا نمی شود, امااعمال گـاهی اوقات , پیش از جدا شدن عقل ونفس , از او جدا می شود (و توانایی و امکان انجام عمل را از دست می دهد). ـ امام علی (ع): بسا نیتی که از عملی سودمندتر است . تـوضـیـح : در بـحـار الانـوار بـعـد از ذکـر اقـوال ووجوهی در تفسیر جمله ((نیت مؤمن بهتر از عمل اوست)) توضیحاتی بدین شرح می دهد:. اکـنـون پـس از بـیـان ایـن مـطـالـب و اقوال , آن چه راکه به نظر ما قویتر و پذیرفتنی تر می رسد بیان می کنیم . باید دانست که اشکالات ناشی از این خبر درحقیقت به

خاطر تحقیق نکردن در معنای نیت است و این توهم که نیت به معنای تصور غرض و هدف وگذراندن آن از ذهن است اما اگر, همچنان که قبلااشاره کردیم , در معنای آن تحقیق شود, معلوم می گردد که درست کردن نیت از سخت ترین ودشـوارتـریـن کارهاست و تابع حالت نفسانی است وکمال اعمال و قبول و ارزش آن ها وابسته به نـیـت مـی بـاشد و اصلاح و راستگردانی نیت جز با بیرون راندن حب دنیا و افتخارات و جاه و مقام دنـیوی ازدل به واسطه ریاضت های سخت و اندیشه ورزی های درست و سالم و مجاهدات فراوان مـیـسـرنـمـی شود , چرا که دل سطان بدن است و هرچه بر دل مستولی و چیره شود سایر اعضا و جوارح بدن نیز ازآن پیروی می کنند و بلکه دل دژی است که هرمحبتی بر آن استیلا یابد و در آن دخـل و تـصـرف کنددیگر اعضا و نیروهای انسان را نیز به خدمت خودمی گیرد و بر آن ها فرمان مـی رانـد و در یـک دل دومـحـبـت هم قدرت جمع نمی شود, چنان که خدای عزوجل فرمود ای عـیـسـی , دو زبان در یک دهان نشاید و دو دل در یک سینه نگنجد و ذهن ها نیزچنین اند (در یک ذهـن دو اندیشه ناسازگار جای نمی گیرد), همچنین در کتاب خود می فرماید: ((خدادر اندرون هیچ مردی دو دل قرار نداده است)). دنـیـا و آخـرت دو هـوویند که محبت آن ها دریک دل جمع نمی شود, مثلا کسی که عشق به مال وثروت بر دلش چیره شود, تمام فکر و ذکر و خیال وقوا و جوارح او در پی مال و ثروت خواهد بود و هرکاری انجام دهد, هدف نهایی و مقصود واقعی او ازآن کار تحصیل مال است و اگر جز این ادعا کـنـددروغ گـفته است از این رو, در عبادات و طاعاتش هم اعمالی را انتخاب می کند که بدان ها وعـده مـال فراوان داده شده است و به طاعاتی که در آن ها وعده تقرب به خداوند ذوالجلال داده شده است توجهی نمی کند همچنین کسی که عشق به جاه و مقام بر اومستولی شود, هر کاری که انـجام دهد به قصد رسیدن به جاه و مقام انجام می دهد سایر اغراض باطل ونادرست دنیوی نیز به همین گونه است بنابراین ,تنها زمانی کار و عمل برای خداوند سبحان وآخرت خالص می شود که عـشـق و مـحبت به این امور را از دل بیرون کنند و آن را از هر آن چه موجب دوری از حق می شود پاک و تصفیه نمایند. بـنابراین , مردم به لحاظ نیت هایشان مراتب گوناگون و بلکه بی شمار دارند بعضی از آن هاموجب فساد و بطلان عمل می شود, برخی موجب صحت و درستی آن و برخی موجب کمال عمل وکمال , خود نیز مراتب فراوانی دارد.

ترغیب به داشتن نیت در هر کاری .

ـ پیامبر خدا(ص): ای ابوذر, باید درهر کاری نیتی پاک داشته باشی حتی درخوابیدن و خوردن . ـ امام صادق (ع): بنده باید در تمام حرکات و سکنات خود نیت خالص (برای خدا) داشته باشد, زیرا اگر این معنا در کارنباشد در شمار غافلان است . ـ امـام سـجـاد(ع) در اشـتـیـاق به آمرزش خواهی : بار خدایا, بر محمد و آل محمدصلوات فرست ورازهـای دل هـا و جـنبش های اندام ها و چشم بر هم زدن های ما و سخنان زبان های ما را در آن چه مـوجـب ثـواب وپـاداش تو گردد قرار ده تا کار نیکی که به سبب آن سزاوار پاداش تو می گردیم ازدستمان نرود و کار بدی که به واسطه آن مستوجب کیفر تو شویم برایمان باقی نماند. ـ در دعـای مـکارم الاخلاق : نیت مرابه نیکوترین نیت ها و کردارم را به بهترین کردارها برسان بار خدایا, به لطف خود نیت مرا کامل گردان . ـ امام علی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : کار هر روز را همان روز به انجام رسان , زیـرا کـه هـر روزی راکاری است و بهترین وقت هر روز وبزرگترین بخش از آن را به رابطه میان خودو خداوند اختصاص ده , هر چند که اگر درهمه اوقات نیت پاک داشته باشی و مردم درامنیت و سلامت باشند, آن اوقات تماما ازآن خداست .

نکویی نیت .

ـ امام علی (ع): نکویی نیت , زیبایی درون هاست . ـ بهترین اندوخته ها نیکویی درون هاست . ـ نیت نیکو, سبب رسیدن به آرمان و آرزوست . ـ آدمـی با نیت نکو و اخلاق خوش به تمام آن چه در جستجوی آن است , اززندگی خوش و امنیت محیط و فراخی روزی , دست می یابد. ـ خویشتن را به داشتن نیت نکو ومقصد زیبا عادت ده , تا در اهدافت کامیاب شوی . ـ نیت نیکو, موجب پاداش است . ـ هر که نیتش نیکو شود, پاداشش فراوان گردد و زندگیش خوش شود ودوستیش لازم آید. ـ امام صادق (ع): هر که نیتش نیکوشود, خداوند بر روزیش بیفزاید. ـ امـام عـلی (ع): خداوند سبحان دوست دارد که نیت انسان نسبت به مردم زیبا باشد,همچنان که دوست دارد نیت او در اطاعت از وی نیز نیرومند و بی آمیغ باشد. ـ با حسن نیت هاست که به خواسته هامی توان رسید. ـ نزدیکترین نیت ها به موفقیت سازنده ترین آن هاست . ـ خـداونـد مـتعال به سبب نکویی نیت و پاکی درون , هرکس از بندگانش را که بخواهد به بهشت می برد. ـ نیکویی نیت , برخاسته از سلامت درون است . ـ نیک اندیشی و خوش نیتی , نشانگرپاکزادگی است . ـ امام جواد(ع): هر که را حسن نیت برادرش راضی نکند, داد و دهش او نیزراضیش نکند. ـ امـام عـلی (ع): از حسن نیت نسبت به رعیت و کم کردن طمع و بسیاری پارسایی ,در راه عدالت ورزی کمک بگیر. ـ از امـام صـادق (ع) سـؤال شد: اندازه عبادتی که چون کسی انجام دهد وظیفه خودرا انجام داده است , چیست ؟ حضرت فرمود: حسن نیت داشتن در طاعت . ـ امـام صـادق (ع) ـ در پـاسـخ بـه پرسش از عبادت ـ : حسن نیت داشتن در طاعت به طریقی که خداوند از آن اطاعت شود. ـ امام علی (ع): عمل درست , جز بانیت درست کامل نمی شود. ـ درستی عمل (منوط) به درستی نیت است . ـ پیامبر خدا(ص): برترین عمل , نیت صادق است . ـ امـام کـاظـم (ع): همچنان که بدن جز بانفس زنده , بقایی ندارد, دین نیز جز با نیت درست بر پا نمی ماند و نیت درست هم جز باخرد استوار نمی گردد. ـ امـام صـادق (ع): کسی که نیت صادق داشته باشد, دل سالم و پاک دارد, زیرا سالم داشتن دل از وسوسه های شیطانی به سبب خالص گردانیدن نیت در همه کارها برای خداوند است .

ـ امـام عـلـی (ع): اگـر مـردم بـه هـنـگامی که بلاها بر آنان فرود می آید و نعمت ها ازایشان زوال مـی پـذیـرد, بـا نـیـت هـای درسـت ودل هـای مشتاق , به پروردگارشان پناه برند,بی گمان هر گریخته ای را به آنان باز گرداند وهر تباهی و فسادی را برایشان به اصلاح آورد.

بد نیتی .

ـ امام علی (ع): بد نیتی , دردی پنهان و نهفته است . ـ بپرهیز از پلیدی درون و تباهی نیت و تن دادن به پستی و فریب آرزو. ـ ای بسا عملی که نیت آن را تباه کرد. ـ هر که بد نیت باشد, به آرمان وآرزو نرسد. ـ هر که بد نیت (و بد سگال) باشد,از دست شدنش شادی آورد ((21)) . ـ هر که بد آهنگ باشد, تیرش به خود او باز گردد. ـ هر که مقصد بد داشته باشد, به بد جایی در آید. ـ با فاسد شدن نیت , برکت می رود. ـ یکی از بدبختی ها, تباهی نیت است . ـ هر گاه نیت فاسد شود, بلا وگرفتاری پیش آید. ـ امام صادق (ع): همانا مؤمن نیت گناه می کند و بدان سبب از روزی خودمحروم می شود. ـ امـام عـلـی (ع) در دعـا : بار خدایا, برمن ببخشای آن چه را که به زبان وسیله تقرب به تو قرارش می دهم , اما دلم برخلاف آن است .

هجرت .

مهاجرت به حبشه .

قرآن :. ((و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خداو بدان چه به سوی شما نازل شده و به آن چه بـه سـوی خودشان نازل شده است ایمان دارند, در حالی که دربرابر خدا خاشعند و آیات خدا را به بـهـای نـاچیزی نمی فروشند اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خودرا خواهند داشت آری , خدا زود شمار است)). تفسیر. در مـجمع البیان در تفسیر آیه ((و ان من اهل الکتاب)) آمده است : مفسران درباره شان نزول این آیـه اختلاف نظر دارند بعضی گفته اند:درباره نجاشی پادشاه حبشه که نامش ((اصحمه))است و در عـربـی بـه مـعـنـای ((عطیه)) بود, نازل شده است داستان از این قرار است که وقتی نجاشی مـرد,جـبرئیل خبر مرگ او را در همان روزی که درگذشت به پیامبر خدا داد رسول خدا فرمود: بیرون روید و بر یکی از برادرانتان که در سرزمینی دیگرمرده است نماز بخوانید عرض کردند: چه کسی ؟ فرمود: نجاشی . پس , رسول خدا به بقیع رفت و از مدینه سرزمین حبشه برایش نمودار شد و پیامبر تخت نجاشی را دیـد و بر او نماز خواند منافقان گفتند:تماشایش کنید, بر کافری نصرانی و حبشی که هرگزاو را ندیده و بر دین و آیین او نیست نماز می خوانددر این هنگام آیه مذکور نازل شد این قول از جابربن عبداللّه و ابن عباس و انس و قتاده نقل شده است . در تـفـسـیـر قـمـی آمده است : آیه ((لتجدن اشدالناس عداوة للذین آمنوا الیهود و الذین اشرکوا ولـتـجـدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انانصاری)), سبب نزولش این بود که وقتی قریش کـارآزار و اذیـت رسـول خـدا و کـسـانـی را که پیش ازهجرت در مکه به آن حضرت ایمان آورده بـودنـد,بـه اوج رسـاندند, رسول خدا(ص) به مؤمنان دستورداد به حبشه بروند و به جعفر بن ابی طـالـب (ع)فـرمود تا همراه آنان برود جعفر با هفتاد نفر ازمسلمانان مکه را ترک کردند و از طریق دریـا راهـی حبشه شدند چون قریش خبر هجرت مسلمانان راشنیدند, عمروبن عاص و عمارة بن ولـیـد را بـه نزدنجاشی فرستادند تا مسلمانان را به ایشان مسترد داردعمرو و عماره با هم دشمن بـودنـد لذا قریش گفتند:چگونه دو مردی را که دشمن همند با یکدیگربفرستیم ؟ این جا بود که بـنـی مخزوم از گناه عماره درگذشتند و بنی سهم از گناه عمروبن عاص عماره که مردی زیبا روی و نـاز پرورده بود تنها به راه افتاد وعمروبن عاص همسرش را نیز همراه خود کردوقتی سوار کـشـتـی شدند, شروع به شرابخواری کردندعماره به عمروبن عاص گفت : به زنت بگو مرابببوسد عمرو گفت : سبحان اللّه , چنین کاری رواست ؟ عماره خاموش گشت و چون عمرو مست شد, او را کـه در سینه کشتی بود هل داد و به

دریاانداخت عمرو به سینه کشتی چسبید و سرنشینان کشتی بـه دادش رسـیـدنـد و او را بـالا کـشـیـدنـد آن ها نزدنجاشی رفتند و هدایایی تقدیم او کردند و نـجـاشـی آن هـا را پـذیـرفـت عـمـروبن عاص گفت : پادشاها,گروهی از افراد ما که با دین ما به مـخـالـفـت بـرخـاسـتـه انـد و خدایانمان را ناسزا می گویند به سرزمین شما آمده اند آنان را به ما بـرگـردانـیـد نجاشی عده ای را در پی جعفر فرستاد و او را آوردند نجاشی به او گفت : ای جعفر, ایـن هـا چه می گویند؟ جعفرپاسخ داد: پادشاها, چه می گویند؟ نجاشی گفت : ازمن می خواهند که شما را به آن ها برگردانم جعفرگفت : ای پادشاه , از آنان بپرس , آیا ما بندگان وغلامان ایشان هـسـتیم ؟ عمرو گفت : نه , بلکه مردمانی آزاد و شریف هستید جعفر گفت : از آنان بپرس آیا از من طلبی دارند که مطالبه می کنند؟ عمرو گفت : از شما هیچ طلبی نداریم جعفر گفت :آیا خونی به گـردن ما دارید که مطالبه کنید؟ عمروگفت : نه جعفر گفت : پس , از ما چه می خواهید؟ شما ما را آزار و اذیـت کردید و ما هم سرزمین شمارا ترک گفتیم عمروبن عاص گفت : پادشاها, اینان با دیـن مـا بـه مـخـالـفـت برخاسته اند و خدایانمان راناسزا گفته اند و جوانانمان را فاسد و گمراه کرده اند واتحاد ما را از هم پاشیده اند پس ایشان را به مابرگردان تا بدین وسیله کار ما را به سامان آوری جـعـفـر گـفـت : آری , ای پادشاه , ما با آنان به مخالفت برخاستیم , چون خداوند در میان ما پیامبری برانگیخت که دستور داده است از شرک و بت پرستی دست برداریم و قرعه کشی با تیرهای قـرعه را کنار بگذاریم , ما را به نماز و روزه دستور داده ,ظلم و ستم و ریختن خون بی گناه و زنا و ربـا وخـوردن مـردار و خـون را حرام فرموده , به عدالت ونیکوکاری و رسیدگی به خویشاوندان فـرمـانـمـان داده اسـت و از فـحـشا و زشتکاری و زورگویی وتجاوز نهی می کند نجاشی گفت : خداوند, عیسی بن مریم (ع) را نیز با همین ها برانگیخت سپس گفت :ای جعفر, آیا از آن چه خداوند بـر پیامبرت فروفرستاده است چیزی حفظ داری ؟ جعفر گفت : آری و شروع به قرائت سوره مریم کرد و چون به آیه ((وهزی الیک بجزع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا فکلی و اشربی و قری عینا)) رسـیـد, نـجـاشی از شنیدن آن به شدت گریست و گفت : به خدا قسم که این کاملادرست است عمروبن عاص گفت : پادشاها, این مرد مخالف ماست , او را به ما مسترد بدار نجاشی دستش را بالا بـرد و مـحـکم به صورت عمرو زد وگفت : خاموش , به خدا قسم اگر از این مرد به بدی یادکنی جانت را می گیرم عمرو بن عاص که خون ازچهره اش سرازیر بود برخاست و گفت : پادشاها,اگر چنین است که تو می گویی ما دیگر متعرض اونمی شویم . بـالا سـر نـجـاشی کنیزکی بود که از وی مراقبت می کرد او چشمش به عمارة بن ولید که جوانی زیبابود, افتاد و عاشقش شد هنگامی

که عمروبن عاص به اقامتگاه خود برگشت به عماره گفت : بد نیست باآن کنیزک نامه رد و بدل کنی عماره نامه ای به اونوشت و کنیزک هم در جواب نامه ای برای عماره فرستاد عمرو به عماره گفت : به او بگو مقداری ازعطر پادشاه را برایت بفرستد, عماره بـه آن کنیزگفت و او هم برایش فرستاد عمرو که از کاری که عماره با او در کشتی کرده و وی را به دریا انداخته بود کینه در دل داشت , مقداری از آن عطر رابرداشت و پیش نجاشی برد و گفت : ای پـادشـاه ,زمـانـی کـه مـا به سرزمین سلطان در آمدیم ما را گرامی داشت و موجبات امنیت و آسـایش ما را فراهم آوردبنابراین حفظ حرمت او بر ما لازم و اطاعتش بر ماواجب است و از این رو نـباید به او خیانت کنیم , امااین دوست من که همراه من است به ناموس تو نامه نوشته و او را فریب داده است و وی مقداری از عطرتو را هم برایش فرستاده است عمرو آن گاه عطر رامقابل نجاشی گذاشت نجاشی عصبانی شد و تصمیم گرفت عماره را بکشد, اما بعد گفت : کشتن او روانیست , زیرا آن ها به کشور من وارد شده اند و درامان هستند لذا جادوگران را احضار کرد و به آنان گفت بـا ایـن مـرد کـاری بـکـنید که بدتر و سخت تر ازکشتن باشد جادوگران عماره را گرفتند و در مـجـرای ادرار او جـیـوه دمـیـدند از آن به بعد, عماره به حیوانات وحشی پیوست و با آن ها رفت و آمـدمی کرد و از انسان ها می رمید قریش عده ای رافرستادند و آن ها در آبگاهی کمین کردند تا این کـه عماره با حیوانات وحشی برای خوردن آب آمدندو آن ها او را گرفتند عماره پیوسته در دست آن هامی لرزید و فریاد می کشید تا این که مرد. عـمـرو بـه جـانب قریش برگشت و به آن ها اطلاع داد که جعفر در کشور حبشه در کمال عزت و احترام به سر می برد او همچنان در حبشه بود تا این که رسول خدا(ص) با قریش قرار داد آتش بس وصـلح بست و خیبر را فتح کرد در این زمان جعفر باتمام همراهان خود از حبشه مراجعت کرد در هـمـان حـبشه بود که اسما بنت عمیس , عبداللّه بن جعفر رابه دنیا آورد برای نجاشی نیز فرزندی متولد شد که نام او را محمد گذاشت ام حبیب , دختر ابوسفیان ,همسر عبداللّه بود رسول خدا(ص) بـه نـجـاشـی نوشت که ام حبیب ((22)) را (برای ایشان) خواستگاری کند نجاشی دنبال ام حبیب فرستاد و از او برای پیامبر(ص) خواستگاری کرد ام حبیب پذیرفت ونجاشی او را به عقد رسول خدا در آورد و چهار صددینار مهر او کرد و آن ها را از جانب پیامبرخدا(ص) به ام حبیب پرداخت و چند دسـت لـبـاس و مـقـدار زیـادی عطر برایش فرستاد و ساز و برگ سفر او را آماده کرد و نزد رسول خـدا(ص)فـرسـتـادش هـمچنین ماریه قبطیه , ام ابراهیم , را بامقداری جامه و عطر و چند اسب , بـرای پـیـامـبـر(ص) فـرستاد و سی کشیش را نیز راهی کردو به آنان گفت : به سخنان او و طرز نشست وبرخاست و

نوشیدن و نماز خواندنش دقت کنیدچون این عده به مدینه وارد شدند, رسول خـدا آن هـارا به اسلام دعوت کرد و این آیه قرآن را برایشان تلاوت کرد: ((و اذ قال اللّه یا عیسی بن مریم اذکرنعمتی علیک و علی والدتک ـ تا جمله ـ فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین)) کشیشها با شنیدن این آیه از رسول خدا(ص), گریستند و ایمان آوردند و نزد نجاشی برگشته خبر رسـول خـدا را به اودادند و آیه ای را که حضرت برایشان خوانده بودبرای نجاشی خواندند نجاشی گـریـه کـرد و کـشـیشان نیز گریستند نجاشی اسلام آورد اما از ترس جان خود اسلام خود را در حبشه اظهار نکرد و از حبشه به قصد دیدار پیامبر(ص) بیرون آمد و چون ازدریا گذشت , مرگش در رسـیـد و مـرد پـس , خـداونـداین آیه را بر رسول خود نازل فرمود: ((لتجدن اشدالناس عداوة للذین آمنوا الیهود وذلک جزاالمحسنین)). ـ زهـری : چـون مـسـلـمانان زیاد شدند وایمان آشکار شد و همه جا سخن از آن به میان آمد, عده زیادی از مشرکان و کفار قریش برکسانی از قبایل خود که ایمان آورده بودند هجوم آوردند و آن ها را آزار و شـکـنـجـه دادنـد و بـه زنـدان افـکـنـدنـد و مـی خـواسـتـنـد ایـشـان را ازـی دایـزــدرک دیـنـشان برگرداننديپامبر(ص)به آنان فرمود:درسرزمین هاپراکنده شوید عرض کردند: ای رسول خـدا, کـجـابـرویـم ؟ رسول خدا به طرف حبشه اشاره کرد وفرمود: به آن جا پیامبر آن جا را برای هجرت اصحاب خود از همه جا بیشتر دوست می داشت پس , شمار قابل ملاحظه ای از مسلمانان به حـبـشـه مـهـاجـرت کـردنـد, بـرخی تنها و برخی به همراه خانواده خود حرکت کردند تا این که واردسرزمین حبشه شدند. ـ چـون اصـحـاب پـیـامـبـر(ص) از مهاجرت نخست , به مکه برگشتند, قوم ایشان بر آنان سخت گـرفـتـند و عشایرشان بر آن ها هجوم آوردند و مراجعت کنندگان از دست آنان آزارهای سختی دیـدنـد, لـذا پـیامبر(ص) به آنان اجازه فرمود تا برای بار دوم به حبشه مهاجرت کنند هجرت دوم ایشان به حبشه با مشقت بیشتری همراه بود و از قریش خشونت زیادی دیدند و چون به قریش خبر رسیده بود که نجاشی نسبت به مسلمانان خوشرفتاری می کند,بیشتر سختگیری می کردند عثمان بـن عـفـان عـرض کـرد: ای رسـول خدا, نه در مهاجرت نخست ما به حبشه و نه در این مهاجرت , شـماهمراه ما نیستی ؟ رسول خدا(ص) فرمود: شمابه هر حال به سوی خدا و من هجرت می کنید وبـرای شـمـا اجـر این هر دو مهاجرت منظور خواهدشد عثمان گفت : پس , همین موضوع برای مابس است . تعداد کسانی که در این هجرت حضورداشتند هشتاد و سه مرد و یازده زن قرشی وهفت بانوی غیر قـرشـی بـود مـهـاجـران در حبشه به بهترین صورت در پناه نجاشی بودند و چون شنیدند رسول خدا(ص) به مدینه هجرت فرموده است , از میان ایشان سی و سه مرد وهشت زن برگشتند

دو تن از ایـن مـردان در مـکـه در گـذشتند و هفت نفر دیگر در همان جا زندانی شدند و بیست و چهار نفرشان در جنگ بدرشرکت کردند چون ماه ربیع الاول سال هفتم هجرت فرا رسید پیامبر(ص) از مـدینه نامه ای برای نجاشی نوشت و او را به اسلام دعوت کردو نامه را همراه عمروبن امیه ضمری بـرای اوفـرسـتـاد چـون نامه رسول خدا(ص) برای نجاشی خوانده شد, اسلام آورد و گفت : اگر می توانستم به حضورش بیایم , می آمدم نیز پیامبر به نجاشی نوشته بود تا ام حبیبه , دختر ابوسفیان بن حرب ,را برای آن حضرت عقد کند شوهر ام حبیبه ,عبداللّه بن جحش در حبشه مسیحی شده و هـمـان جـا مـرده بـود نـجاشی این کار را انجام داد و چهارصد دینار مهر او کرد و پرداخت کسی که عهده دار عقد گردید, خالد بن سعید بن عاص بود پیامبر(ص) همچنین برای نجاشی نوشته بود تا بقیه اصحاب را که آن جا مانده اند, روانه کند نجاشی چنان کرد و آنان را با دو کشتی روانه ساخت و ایـشـان در ساحل بولا که همان ساحل جار است , پیاده شدند و از آن جا برای مدینه شترانی کرایه کـردنـد و چون به مدینه رسیدند,متوجه شدند که پیامبر(ص) در خیبر است و آن جا رفتند وقتی رسیدند دیدند که پیامبر(ص)خیبر را فتح کرده است پیامبر(ص) با مسلمانان صحبت کرد که آن ها را نیز در غنایم شریک سازند و مسلمانان هم پذیرفتند و این کار راکردند.

هجرت به مدینه .

قرآن :. ((و بر آن چه می گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش , فاصله بگیر)). ـ هـجـرت (پـیـامـبر به مدینه) در سال چهاردهم بعثت صورت گرفت و این مصادف بود با سی و چـهـارمـیـن سـال سـلـطـنـت خـسـرو پـرویزو نهمین سال فرمانروایی هرقل ((23)) و اول این سـال مـحـرم اسـت رسول خدا(ص) در مکه بود و آن جا را ترک نکرده بود, اما عده ای از مسلمانان درمـاه ذیـحـجه بیرون رفته بودند محمدبن کعب قرظی ((24)) می گوید: قریش در خانه پیامبر جـمـع شـدنـد و گـفـتند: محمد می گوید که اگر شما با اوبیعت کنید بر عرب و عجم فرمانروا خواهید شدو بعد از مرگ هم دوباره زنده می شوید و برای شما باغ ها و جنت هایی چون باغ های این جـهان خواهد بود و اگر بیعت نکنید به دست او کشته خواهید شد و بعد از مرگ هم زنده خواهید شـد ودر آتـش سـوزان خـواهـیـد سـوخـت در ایـن هـنگام رسول خدا(ص) از منزل بیرون آمد و مـشـتـی خـاک برداشت و فرمود: آری , من این سخنان رامی گویم سپس مشت خاک را روی سر آنـان پـاشـیـد و ایـن آیـات را تـلاوت فـرمـود: ((یـس وجـعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سـدافـاغـشـیناهم فهم لایبصرون)) تمام کسانی که ازآن خاک روی سرشان ریخته شد در جنگ بدرکشته شدند رسول خدا(ص) سپس راه افتاد ورفت در این هنگام شخصی که با آن عده نبودآمد و گـفـت : در ایـن جـا مـنتظر که هستید؟ گفتند:محمد گفت : به خدا قسم که محمد از کنار شـمـاعـبور کرد و بر سر همه شما خاک ریخت و در پی کار خود رفت هریک از آن عده دست خود راروی سرش گذاشت , دید خاکی است اما به درون خانه پیامبر(ص) سرک کشیدند, دیدندعلی در بـسـتـر اسـت و قطیفه رسول خدا را روی خود کشیده است گفتند: او محمد است که خوابیده و قـطـیـفـه اش روی اوست آنان همچنان بر در منزل پیامبر بودند تا این که صبح شد و علی از بستر برخاست گفتند: به خدا قسم آن مرد به ماراست گفته بود. ـ غـزالـی در کـتـاب احـیـا الـعلوم آورده است که شبی که علی بن ابی طالب (ع) در بستررسول خـدا(ص) خـوابید خدای متعال به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من شما دو را برادر هم قرار دادم و عـمـر یکی از شما را طولانیتر ازدیگری کردم کدام یک از شما حاضر است عمرطولانیتر از آن بـرادرش بـاشـد؟ هـر دوی آن هازندگی را برگزیدند و خواهان آن شدند خدای متعال به آنان وحـی فـرمود که : چرا مانند علی بن ابی طالب (ع) عمل نکردید من میان او و محمدپیوند برادری بـرقـرار سـاخـتـم و او در بستر محمدخوابید و جانش را فدای او کرد و زندگی وی

رابر زندگی خودش ترجیح داد حالا به زمین رویدو او را از گزند دشمنش نگهدارید جبرئیل بالای سر علی (ع) قـرار گرفت و میکائیل پایین پای اوو جبرئیل آواز می داد که : آفرین , آفرین , چه کسی مانند توست ای پـسر ابی طالب ؟ خداوند به تو بر فرشتگان می نازد! پس , خداوند عزوجل این آیه را فرو فرستاد: ((و از مـردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی های خدامی فروشد و خدا با بندگان مهربان است)). ـ عبداللّه بن بریده از پدرش نقل می کند:پیامبر(ص) فال بد نمی زد, اما فال خوب می زدزمانی که پیامبر رهسپار مدینه شد, قریش برای کسی که پیامبر(ص) را دستگیر کند و تحویل آنان دهد یکصد شـتـر جـایـزه تـعیین کردندبریده ((25)) با هفتاد سوار از خاندان خود از بنی سهم ,به راه افتاد و پـیامبر(ص) را پیدا کرد پیامبرخدا(ص) به او فرمود: تو کیستی ؟ گفت : من بریده هستم پیامبر رو بـه ابـوبـکـر کـرد و فـرمود:ای ابوبکر کار ما آسان و رو به راه شد سپس فرمود: از کدام طایفه ای ؟ گفت : از اسلم پیامبرفرمود: به سلامت رستیم فرمود: از کدام قبیله ای ؟ گفت : از بنی سهم فرمود: تـیـرت بیرون آمد بریده به پیامبر(ص) گفت : تو کیستی ؟ فرمود: من محمدبن عبداللّه رسول خدا هـستم بریده گفت : گواهی می دهم که معبودی جز خدانیست و گواهی می دهم که تو بنده و فـرستاده اوهستی بریده و تمام همراهانش مسلمان شدندصبح که شد بریده به پیامبر(ص) عرض کـرد: بـه مـدینه جز با در دست داشتن پرچم وارد نشویدسپس دستار خود را باز کرد و آن را روی نـیـزه ای بـسـت و پـیـشـاپـیـش پـیـامبر به راه افتاده و عرض کرد: ای پیامبر خدا, آیا بر من وارد مـی شـوی ؟ پـیـامبر(ص) فرمود: این ناقه من مامور است بریده گفت : سپاس و ستایش خدا را که بنی سهم با رغبت و بدون اکراه مسلمان شدند. تـوضیح : در کتاب الفائق می گوید: برد امرنایعنی کار ما آسان شد ماخوذ از ((العیش البارد))است بـه مـعنای زندگی خوش و خرم بعضی گفته اند: به معنای محکم و ثابت شدن است , از((برد لی عـلیه حق)) یعنی برای من بر گردن اوحقی ثابت شد ((خرج سهمک)) یعنی پیروز وموفق شدی در جاهلیت وقتی می خواستنددرباره چیزی قرعه زنند, اسامی اشخاص را روی تیرها می نوشتند و آن ها را به هم می زدند و ازبین تیرها یکی را بیرون می آوردند و تیر به نام هرکس در می آمد آن چیز از آن او می شد. ـ ایـاس بـن مالک بن اوس از پدرش نقل می کند: زمانی که رسول خدا(ص) و ابوبکرهجرت کردند در جحفه به شتری از مابرخوردند, پیامبر فرمود: این شتر از کیست ؟ پدرم گفت : از مردی اسلمی پـیـامـبر رو به ابوبکرکرد و فرمود: به خواست خدای بزرگ , به سلامت رستی ! پیامبر(ص) پرسید: نـامـت چـیـسـت ؟ عـرض کـرد: مـسـعـود باز پیامبر رو به ابوبکر کرد و فرمود: به خواست خدای بزرگ سعادتمند شدی پس ,

پدرم نزد رسول خدا(ص) رفت و ایشان را بر یک اشتر نر سوارکرد. ـ امـام عـلـی (ع): هنگامی که رسول خدا(ص)برای هجرت به مدینه بیرون رفت , به من دستورداد بعد از ایشان بمانم تا سپرده هایی را که مردم نزد ایشان داشتند برگردانم آن حضرت را به نام امین مـی خـوانـدنـد من سه روز در مکه ماندم وپیوسته خود را به مردم نشان می دادم , حتی یک روز از انظار غایب نشدم پس از سه روز مکه راترک کردم و راهی را که رسول خدا رفته بوددنبال کردم تا این که بر بنی عمرو بن عوف واردشدم و رسول خدا به مدینه رسیده بود من به خانه کلثوم بن هدم رفتم که رسول خدا(ص) در آن جا فرود آمده بود. ـ پیامبر خدا(ص): بعد از فتح , دیگرهجرتی در کار نیست . ـ بعد از فتح مکه , هجرتی نیست . ـ دیـگـر هـجرتی در کار نیست , بلکه (زین پس) جهاد است و نیت هرگاه (برای جهاد) فرا خوانده شدید, بسیج شوید. ـ بعد از فتح دیگر هجرتی در کار نیست ,بلکه در حقیقت ایمان است و نیت و جهاد. ـ بـعـد از فـتـح , هجرت نشاید, بلکه جهاداست و نیت و هرگاه (به جهاد) فرا خوانده شدیدبسیج شوید.

قطع نشدن هجرت .

ـ پـیـامبر خدا(ص): ای مردم , مهاجرت کنید و به اسلام چنگ در زنید, زیرا تا زمانی که جهاد باشد هجرت قطع نمی شود. ـ تا زمانی که با کفار جنگیده می شود,رشته هجرت هرگز قطع نمی گردد. ـ تا زمانی که جنگ با دشمن وجوددارد, رشته هجرت قطع نمی شود. ـ امام علی (ع): هجرت همچنان به قوت اولیه خود باقی است خداوند را نیازی به مردم روی زمین نـیـسـت , چه به آنان که ایمان خویش را پنهان دارند و چه به آنان که آشکارش سازند نام هجرت بر کسی نهاده نمی شود, مگر به شناخت حجت خدا درزمین پس کسی که آن حجت را بشناسد وبدان اقـرار کـنـد او مـهاجر است و نام استضعاف بر کسی که حجت به او برسد وگوشش آن را بشنود و دلش پذیرایش گردد,اطلاق نمی گردد. ـ امام باقر(ع): هر که داوطلبانه به اسلام در آید, او مهاجر است . و در خبری از امام صادق (ع) آمده است : هر که مسلمان متولد شود او عرب است و هر که بعد از آن که بزرگ شد به اسلام در آید, او مهاجر است . ـ پـیـامـبـرخـدا(ص): هـجرت دو گونه است :یک هجرت , هجرت ودوری کردن از گناهان است و دیـگـری آن اسـت کـه بـه سـوی خدای متعال و رسول او هجرت کنی و تا زمانی که توبه پذیرفته می شود هجرت قطع نمی شود. ـ اصـحـاب پیامبر درباره این موضوع که آیا هجرت قطع شده یا قطع نشده است بایکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند موضوع رااز رسول خدا پرسیدند, حضرت فرمود: تازمانی که با کفار جنگ می شود هجرت قطع نمی شود. ـ مـحـمـدبن حکیم : زرارة بن اعین فرزند خود عبید را به مدینه فرستاد تا ازابوالحسن موسی بن جعفر(ع) و عبداللّه برایش خبر بیاورد, اما پیش از آن که عبیداللّه برگردد زراره در گذشت . محمدبن ابی عمیر می گوید: محمدبن حکیم برایم حدیث کرد و گفت : موضوع زراره و فرستادن فرزندش عبید به مدینه رابرای حضرت ابو الحسن (ع) نقل کردم حضرت فرمود: امیدوارم زراره از کسانی باشد که خداوند در حق آنان فرموده است :((و من یخرج من بیته مهاجرا الی اللّه)).

برترین هجرت .

قرآن :. ((و از پلیدی دور شو)). ـ پیامبر خدا(ص): برترین هجرت , آن است که از آن چه خدا خوش ندارد هجرت (و دوری) کنی . ـ برترین هجرت , آن است که از بدی هجرت (و دوری) کنی . ـ به مادر انس فرمود: از گناهان ,هجرت (و دوری) کن که آن برترین هجرت است . ـ بهترین هجرت , آن است که ازگناهان هجرت (و دوری) کنی . ـ مهاجر, کسی است که از بدی هجرت کند. ـ مهاجر, کسی است که از خطاها وگناهان دور شود. ـ در پاسخ به این سؤال : کدام ایمان برتر است ؟ ـ : هجرت عرض شد: هجرت چیست ؟ فرمود: این که از بدی ها دور شوی عرض شد: پس کدام هجرت برتر است ؟ فرمود: جهاد. ـ هـجـرت دوگونه است : هجرت آبادی نشین و هجرت بیابان نشین , هجرت بیابان نشین این است کـه هرگاه فرا خوانده شداجابت کند و هرگاه فرمان داده شد اطاعت کند و هجرت آبادی نشین رنج و مشقتش بیشتر و اجرش برتر است . ـ نـمـاز بـگـزار و زکـات بـپـرداز و از بدی دور شو و (آن گاه) در هر کجای سرزمین قوم خود که خواستی اقامت گزین , در این صورت تو مهاجر هستی . ـ بـرترین اسلام , آن است که مسلمانان از زبان و دست تو سالم و در امان باشند وبرترین هجرت , آن است که از آن چه پروردگارت خوش ندارد هجرت کنی .

برتر از هجرت .

ـ پـيـامبر خدا(ص): هر يک از شما دردنيا سخن حقى را بگويد تا بدان وسيله باطلى را دفع کند يا حقى را يارى رساند, مقامش برتر از (مقام و ارزش) هجرت با من است .

هجرت کردن از سرزمین گنهکاران .

قرآن :. ((کـسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند (وقتی)فرشتگان جانشان را می گیرند, می گویند: در چـه (وضـعی) بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین ازمستضعفان بودیم می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبودتا در آن مهاجرت کنید؟ پس , آنان جایگاهشان دوزخ است و دوزخ بد سرانجامی است)). ((ای بـنـدگـان مـن کـه ایـمـان آورده ایـد, بـه راستی که زمین من پهناور است پس (تنها) مرا بپرستید)). ((بـگـو: ای بـنـدگان من که ایمان آورده اید, ازپروردگارتان پروا بدارید برای کسانی که در این دنـیـاخـوبـی کرده اند, نیکی خواهد بود و زمین خدا فراخ است بی تردید, شکیبایان پاداش خود را بی حساب و به تمام خواهند یافت)). ـ امام باقر(ع) ـ درباره آیه ((یا عبادی الذین آمنوا)) ـ : از زمامداران فاسق اطاعت نکنید و اگر بیم آن داشتید که شما را ازدینتان به در برند (بدانید که) زمین من فراخ است و او می فرماید: ((در چه وضعی بودید؟ گویند: ما در زمین مستضعف بودیم)) پس فرماید: ((مگر زمین خدا فراخ نبود تا در آن مهاجرت کنید)). ـ امـام صـادق (ع) ـ دربـاره آیه ((یاعبادی الذین آمنوا)) ـ : هرگاه در سرزمینی که تو در آن به سر می بری خداوند نافرمانی شد, از آن جا به جای دیگر کوچ کن . ـ پیامبر خدا(ص): هرکس دین خود رااز سرزمینی به سرزمینی دیگر ولو به اندازه یک وجب زمین باشد, برهاند, بهشت بر اوواجب آید و همدم ابراهیم و محمد(ص)باشد. تفسیر. آیـه ((ان الـذیـن توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم)),واژه ((توفاهم)) صیغه ماضی یا صیغه مضارع اسـت ودر اصل ((تتوفاهم)) بوده که یکی از دو حرف تای آن به جهت تخفیف در کلام حذف شده است , مانندآیه ((الذین تتوفاهم الملائکة ظالمی انفسهم فالقواالسلم ما کنا نعمل من سؤ)). مـراد از ظـلـم ـ هـمـان گـونـه کـه آیه مشابهش تاییدمی کند ـ ستم کردن آنان به خودشان به واسطه رویگرداندن از دین خدا و فرو گذاشتن شعائر الهی است به سبب قرار گرفتن در سرزمین شرک و واقع شدن در میان کافران و محیط کفر, چرا که در چنین محیطی امکاناتی برای آموختن مـعـارف و تـعالیم دین و پرداختن به وظایف و تکالیف عبادی فراهم نیست سیاق آیات ((قالوا فیم کنتم قالوا کنامستضعفین فی الارض)) تا آخر هر سه آیه , دلالت بر همین معنا دارد. خـداونـد سـبـحـان مـفهوم ظالمین را ـ هرگاه به طورمطلق در نظر گرفته شود ـ در این آیه توضیح می دهد: ((لعنة اللّه علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل اللّه و یبغونها عوجا)). حـاصـل ایـن دو آیـه ایـن اسـت کـه ظلم را به اعراض از دین خدا و جستجوی دینی تحریف شده تفسیرمی کند و این معنا با مفهومی که از آیه مورد بحث

ماپیداست انطباق دارد. جـمله ((قالوا فیم کنتم)): یعنی در چه دینی بودیدواژه ((م)) همان ((ما)) ی استفهامیه است که الف آن برای تخفیف , حذف شده است . در ایـن آیه , دلالتی اجمالی بر آن چیزی است که در لسان اخبار و احادیث از آن به نام سؤال قبرياد شده است یعنی پرسش فرشتگان از این شخص پس از مرگ او این آیه هم بر همین معنا دلالت دارد: ((الـذیـن تـتـوفاهم الملائکة ظالمی انفسهم فالقواالسلم ما کنا نعمل من سؤ بلی ان اللّه علیم بما کـنـتـم تعملون فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فلبئس مثوی المتکبرین و قیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا)). جـمـلـه ((قـالـوا کـنـا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض اللّه واسعة فتهاجروا فیها)), این سـؤال فرشتگان که : ((فیم کنتم)) سؤال از وضعیت دینی است که در زندگی داشته اند و چون از نظر دینی وضعیت در خور اعتنا و مطلوبی نداشته اند, در پاسخ از سبب وضع خود, به جای مسبب , سـخن به میان می آورند و می گویند که در سرزمینی زندگی می کردند که نمی توانستند به دین چـنـگ زنـنـد, زیـرامـردم آن سـرزمین مشرکانی نیرومند بودند و آنان رادر ضعف نگه داشتند و نگذاشتند تا ایشان شرایع واحکام دین را بیاموزند و به آن ها عمل کنند. جمله ((یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون)), در این آیه خداوند خطاب رامتوجه مؤمنانی فرموده است که در کافرستان قرارگرفته اند و نمی توانند آشکارا دم از دین حق بزنند وبه احـکـام و قـوانـیـن آن عمل کنند دلیل بر این نکته ,دنباله آیه است جمله ((ان ارضی واسعة)), از سـیـاق ایـن جمله بر می آید که مراد از ((ارض)) همین کره زمینی است که در آن به سر می بریم و اضافه کردن آن به ضمیر متکلم (ارضی) برای اشاره کردن به این مطلب است که تمام کره زمین از آن خداست و برای خدا فرقی نمی کند که در چه نقطه ای از آن عبادت شود و فراخی زمین کنایه از ایـن اسـت کـه اگـر درنـاحیه ای از نواحی آن فراگرفتن دین حق و به کاربستن آن ممکن نشد, مناطق و نواحی دیگری هستند که این کار در آن ها شدنی است پس عبادت خدای یگانه به هر حال ممتنع و ناشدنی نیست . جـمـلـه ((فایای فاعبدون)), حرف ((فا)) در((فایای)) برای تفریع عبادت خدا بر وسعت وفراخی زمـیـن است , یعنی حال که زمین خداوندپهناور و فراخ است , پس تنها مرا بپرستید ((فای))دوم (فاعبدون) فای جزاست برای شرط محذوف که کلام بر آن دلالت دارد. چنین پیداست که مقدم داشتن ((فایای)) برای رساندن حصر است و بنابراین , به اصطلاح قصرقلب مـی بـاشد و معنای جمله این است که غیر مرانپرستید, بلکه مرا عبادت کنید جمله ((فاعبدون)) به جای جزا نشسته است . خـلاصـه ایـن که معنای آیه این است : زمین من فراخ و پهناور است و اگر پرستش من در منطقه ونقطه ای از آن برایتان غیر ممکن شد, مناطق

دیگری وجود دارد که در آن ها می توانید مراعبادت کـنید حال که چنین است , پس تنها مرابپرستید و جز مرا پرستش نکنید, زیرا اگر در بخشی از آن امـکـان عـبـادت و پـرسـتش من برای شما نبود به بخش های دیگر آن کوچ و مهاجرت کنید و در آن جاها فقط مرا بپرستید.

نهی از تعرب بعد از هجرت ((26)).

ـ پیامبرخدا(ص), درسفارش به علی (ع),فرمود: بعد از هجرت تعرب (جایز) نیست . ـ بعد از هجرت تعرب (جایز) نیست و بعد از فتح هجرتی در کار نمی باشد. ـ من از هر مسلمانی که در دارالحرب بامشرکی زندگی کند, بیزارم . ـ امام صادق (ع): رسول خدا(ص) سپاهی را به سوی خثعم (یکی از قبایل بزرگ عرب) فرستاد چون سپاه بر آنان یورش بردخثعمیان به سجده متوسل شدند پس برخی از آنان به قتل رسیدند این خبر بـه پـیامبر(ص) رسید, فرمود: به خاطر نمازشان نصف دیه را به آنان بپردازید ((27)) , وپیامبر(ص) فرمود: بدانید که من از هرمسلمانی که در دارالحرب با مشرکی زندگی کند, بیزارم . ـ جریر بجلی : رسول خدا(ص) سپاهی به سوی خثعم گسیل داشت عده ای از مردم آن (با مشاهده سـپـاه) به سجده پناه بردند, اما درمیان آنان کشتار صورت گرفت این خبر به پیامبر(ص) رسید, پـیامبر دستور داد نصف دیه آن ها پرداخت شود و فرمود: من از هرمسلمان مقیم در میان مشرکان بـیزارم عرض کردند: چرا, ای رسول خدا؟ فرمود: مسلمان و مشرک نباید در یک جا با هم زندگی کنند. ـ پـیـامـبـر خدا(ص): خداوند هیچ عملی رااز مشرکی که بعد از مسلمان شدن مشرک شده باشد نمی پذیرد, مگر این که از مشرکان جدا شود و به مسلمانان بپیوندد. ـ در دارالحرب اقامت نگزینید, مگرفاسقی که دیگر در پناه اسلام نباشد. ـ امام صادق (ع): غریب , در حقیقت ,کسی است که در سرزمین شرک باشد. ـ امـام رضـا(ع): خـداوند تعرب بعد ازهجرت را حرام فرمود, چون باعث برگشتن از دین و دست شـسـتـن از یـاری پیامبران وحجتها (ی خدا)(ع) و نیز تباهی و از بین بردن حق هر صاحب حقی می شود, چون بابادیه نشینان همنشین می شود و همچنین اگرکسی دین را کاملا شناخت , برایش جایزنیست در میان مردمان نادان و بی خبر (ازدین و معارف آن) سکونت کند, چون بیم آن می رود که دست از علم بردارد و بانادانان در آید و در جهل غوطه ور شود.

معنای تعرب بعد از هجرت .

ـ امام صادق (ع): متعرب بعد از هجرت ,کسی است که بعد از شناختن این امر(ولایت اهل بیت) آن را رها کند. ـ حـمـاد سمری به امام صادق (ع) عرض کرد: من به سرزمین شرک مسافرت می کنم ,اما کسی که پـیـش ماست می گوید: اگر در آن جا بمیری با مشرکان محشور می شوی (آیااین درست است)؟ حضرت فرمود: ای حماد, آیا وقتی در آن جا به سر می بری ازقضیه ما (ولایت) سخن می گویی و به آن دعـوت مـی کـنـی ؟ حـماد می گوید: عرض کردم : آری حضرت فرمود: آیا وقتی در این شهرها, شـهـرهـای اسـلامی , به سر می بری ازقضیه ما یاد می کنی و بدان فرا می خوانی ؟ حماد می گوید: عـرض کـردم : خـیـر حضرت فرمود: اگر در آن سرزمین بمیری خودت به تنهایی چونان یک امت محشور خواهی شدو نور تو پیشاپیشت حرکت می کند. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در خـطبه قاصعه ـ : بدانیدکه شما پس از هجرت بادیه نشین شده اید وپس از دوسـتـی و همبستگی گروه گروه گشته اید و از اسلام تنها به نام آن چسبیده ایدو از ایمان فقط ظاهرش را می شناسیدمی گویید: آتش آری اما ننگ نه ! گویی می خواهید اسلام را با دریدن پرده حرمت آن و شکستن عهد و پیمانش وارونه کنید.

قهر کردن .

قهر کردن .

قرآن :. ((گـفـت : ای ابراهیم , آیا تو از خدایان من متنفری ؟ اگرباز نایستی تو را سنگسار می کنم و (برو) برای مدتی طولانی از من دور شو)). ـ پیامبر خدا(ص): قهر کردن مسلمان بابرادرش , مانند ریختن خون اوست . ـ کسی که یک سال از برادرش قهرکند, این کار مانند ریختن خون اوست . ـ امـام عـلـی (ع): بـر شـما باد ایجاد ارتباطو آشتی با یکدیگر و زنهار از قطع رابطه وقهر کردن از یکدیگر. ـ پـیـامبر خدا(ص): ای ابوذر, از قهرکردن با برادرت بپرهیز, زیرا با وجود قهربودن عمل پذیرفته نمی شود. ـ امام صادق (ع): تا زمانی که دومسلمان با یکدیگر قهر باشند, ابلیس خوشحال است و هرگاه با هم (آشـتی و)دیدار کنند, زانوهایش به هم خورد وبندهایش از هم بگسلد و فریاد زند: ای وای بر من , هلاک شدم . ـ پیامبر خدا(ص): شیطان از این که نمازگزاران جزیرة العرب او را بپرستندمایوس شده , اما در به جان هم انداختن آنان امیدوار است . ـ امـام بـاقر(ع): شیطان همواره میان مؤمنان دشمنی می افکند و تا زمانی که یکی از آنان از دینش بـرنـگـردد (بـه کارش ادامه می دهد) و همین که چنین کردند, به پشت دراز می کشد و استراحت مـی کـند و می گوید:موفق شدم پس , خداوند رحمت کند انسانی را که میان دو تن از دوستان ما الفت اندازدای جماعت مؤمنان , با یکدیگر الفت گیریدو با هم مهربان باشید.

ـ امـام صـادق (ع): هـیـچ گاه دو مرد باحالت قهر از یکدیگر جدا نشوند, مگر این که یکی از آن دو سـزاوار بیزاری (خدا ورسولش از او) و لعنت باشد و چه بسا که هردوی آن ها سزاوار این امر باشند مـعـتـب عـرض کـرد: خـدا مـرا فـدایـتان گردانت , ظالم ,درست (مستحق این کیفر هست) اما مظلوم چرا؟ . حضرت فرمود: برای آن که برادرش رابه آشتی با خود دعوت نمی کند و از سخن اوچشم نمی پوشد شنیدم پدرم می

فرمود:هرگاه دو نفر با هم ستیزه کردند و یکی از آن دو بر دیگری چیره آمد, باید آن که در حق او ستم شده نزد آن دیگری برود و به اوبگوید: ای برادر, ستمکار (و مقصر) من هستم , تا قهر و جدایی میان او و رفیقش برطرف شود, زیرا خداوند تبارک و تعالی داوری عادل است و حق ستمدیده را ازستمگر می ستاند. ـ پیامبر خدا(ص): روزهای دوشنبه وپنج شنبه اعمال (به پیشگاه خداوند) عرضه می شود, آمرزش خـواه آمرزیده می شود وتوبه گر توبه اش پذیرفته می گردد و (اعمال)کینه ورزان با کینه هایشان برگردانده می شودتا این که توبه کنند. ـ خـداونـد در شـب نیمه ماه شعبان به تمام خلق خود (با نگاه رحمت) می نگرد وهمه خلایقش را می آمرزد, مگر مشرک یادشمن کینه توز را. ـ خـداونـد عـزوجل در شب نیمه ماه شعبان به خلق خود (با نگاه رحمت)می نگرد و بندگانش را می آمرزد مگر دو نفررا: دشمن کینه توز و آدم کش . ـ امـام رضا(ع) از پدران بزرگوار خود:در شب اول ماه رمضان شیطان های سرکش به غل و زنجیر بسته می شوند و در هر شبی هفتاد هزار نفر آمرزیده می شوند و در شب قدر خداوند به اندازه ای که در مـاه رجـب وشـعـبان و ماه رمضان تا آن روز (شب قدر)آمرزیده است , می آمرزد مگر مردی را که میان او و برادرش دشمنی و کینه ای باشدپس خداوند عزوجل فرماید: اینان رابگذارید تا زمانی که با هم آشتی کنند.

نهی از قهر بودن با برادر بیش از سه روز.

ـ پیامبر خدا(ص): قهر بیش از سه روز,روا نیست . ـ بعد از سه روز, قهر بودن جایزنیست . ـ روا نیست که مؤمن بیش از سه روزبا برادرش قهر باشد. ـ از یکدیگر نبرید و به هم پشت نکنید و با هم دشمنی مورزید و نسبت به یکدیگر حسادت نورزید و بـا هم , ای بندگان خدا, برادر باشید بر هیچ مسلمانی روا نیست که بیش از سه روز با برادرش قهر کند. ـ بـرای هیچ مؤمنی روا نیست که بیش از سه روز با مؤمنی قهر کند بعد از سه روزباید به دیدارش رود و بـه او سـلام کـنـد اگـرجـواب سلامش را داد, هر دو در ثواب شریک هستند و اگر جواب سلامش را ندادگنهکار است و سلام کننده از حالت قهر درآمده است . ـ قـهـر کـردن بیش از سه روز روانیست پس اگر با هم رو به رو شدند و یکی ازآن دو سلام کرد و دیـگری جواب سلامش راداد, هر دو در ثواب شریک هستند, ولی اگرجوابش را نداد, آن که سلام کرده از گناه مبراست و دیگری گنهکار است . ـ به یکدیگر پشت نکنید و از هم نبرید وبا هم , ای بندگان خدا, برادر باشید قهر کردن دو مؤمن سه روز اسـت , اگـر (پـس از سـه روز) با هم صحبت نکردند خداوند عزوجل از آن دو روی گرداند تا زمانی که با هم صحبت کنند. ـ هیچ گاه دو مردی که به اسلام درآمده اند از یکدیگر قهر نکنند, مگر این که یکی از آنان از اسلام خـارج شـود, تا آن که به سوی آن چه از آن خارج شده است برگرددو بازگشت او به این است که نزد آن دیگری برود و به او سلام کند. ـ اگـر دو مرد به اسلام درآیند و سپس از یکدیگر قهر کنند, یکی از آن دو از اسلام خارج شود تا آن که برگردد, یعنی آن که مقصر است . ـ امام باقر(ع): هیچ دو مؤمنی بیش ازسه روز با یکدیگر قهر نکردند, مگر این که در روز سوم من از آن دو بیزار شدم عرض شد: یابن رسول اللّه , آن که ظالم و مقصراست , آری (حقش همین است) اما مـظـلـوم چـرا؟ فرمود: چرا آن مظلوم پیش مقصرنمی رود و نمی گوید: مقصر من هستم , تاآشتی کنند؟ . ـ پـیـامـبر خدا(ص): هر دو مسلمانی که باهم قهر کنند و سه روز به قهر خود ادامه دهندو آشتی نـکـنـنـد, هر دو از اسلام بیرون روند ومیان آنان هیچ پیوند دینی نباشد و هرکدام ازآن ها پیش از دیگری با برادرش حرف بزند, در روز حسابرسی جلوتر به بهشت رود. ـ بـر هیچ مسلمانی روا نیست بیش ازسه شب با برادرش قهر کند و با هم رو به روشوند و هریک از دیگری روی برگرداندبهترین آن دو نفر کسی است که ابتدا به سلام کند. ـ (بر هیچ دو نفر مسلمانی) روا نیست که بیش از سه (شب) با هم قطع رابطه کنند,زیرا اگر بیش از سـه شـب قـطع رابطه کنند,هرگز با هم در بهشت جمع نمی شوند و هرکدام از آن ها زودتر از

دیگری رابطه اش رابرقرار کند, گناهانش پاک می شود و اگر به اوسلام کرد و او جوابش را نداد و سلامش رانپذیرفت , جواب او را فرشته بدهد و جواب آن دیگری را شیطان . هدایت .

هدایت عمومی خداوند.

قرآن :. ((گفت : پروردگار ما آن کسی است که هر چیزی راخلقتی که در خور اوست داد, سپس هدایت کرد)). ((خدا نور آسمان ها و زمین است)). تفسیر. آیه ((قال ربنا الذی اعطی کل شئ خلقه ثم هدی)), سیاق این آیه ـ که در جواب این پرسش فرعون ((پـس پـروردگـار شما کیست ای موسی ؟))آمده است ـ می رساند که کلمه ((خلقه)) به معنای اسـم مـصـدر است و ضمیر آن به ((شئ)) بر می گرددبنابراین , مقصود از آن وجود خاص هر شئ است . هـدایـت به معنای این است که راه هر چیزی راکه او را به مقصودش می رساند به او نشان دهیم و یـابـه مـعـنـای رسـانـدن آن شئ به مطلوب و هدفش می باشد که البته هر دو معنا در حقیقت به مـعـنـای واحدی برمی گردد و آن عبارت است از نوعی رساندن شئ به مطلوبش حال یا با رساندن خود آن شئ به مطلوب و هدفش یا قرار دادن آن در طریقی که او را به مطلوب می رساند. در ایـن آیـه واژه هـدایـت مـطلق آمده و از هدایت شده و هدفی که به سوی آن راهنمایی می شود ذکـری بـه مـیـان نـیـامـده است و در کلام چیزی که بتواند مفعول ((هدی)) واقع شود جز کلمه ((شـئ)) نـیـسـت بـنـابراین ,چنین پیداست که مراد, هدایت همه چیز ـ همان چیز پیشگفته ـ به مـطـلـوب و هدفش می باشد ومطلوب آن هم همان غایت و هدفی است که وجودش به آن ارتباط دارد و بـه آن مـنـتـهی می شود وبرای آن آفریده شده است و معنای هدایت آن به سوی آن غایت , حـرکـت دادنـش بـه سوی آن می باشدهمه این برداشت ها از راه مناسبت اجزای این جمله و آیه با یکدیگر است . پـس , بازگشت معنای آیه به این می شود که خداوند میان هر پدیده ای , به سبب نیروها وابزارهایی کـه در وجـودش قرار داده , با آثار آن که آن را به غایت وجودش می رساند, رابطه برقرارکرده است برای مثال , جنین انسان ـ که یک نطفه شکل یافته در صورت انسان است ـ در درون خودمجهز به نـیروها و ابزارهایی است متناسب با افعال وآثاری که جنین را در جان و جسم به کمال می رساندو بـه صـورت انـسـانی کامل در می آورد پس , به نطفه آدمی , با استعدادی که در آن قرار داده شده , خـلقت خاص او, یعنی همان وجود خاص انسانی , داده شده است و سپس به وسیله قوا و ابزاری که در او نـهـاده شده , به سوی مطلوب و غایتش که همان غایت وجود انسانی و کمال نهایی مخصوص این نوع است , هدایت و حرکت داده شده است . از ایـن جـاسـت کـه مـعـنـا و مـفهوم عطف کلمه ((هدی)) بر جمله ((اعطی کل شئ خلقه)) به وسـیـلـه کلمه ((ثم)) و این که مراد از آن تاخر رتبی است معلوم می شود, زیرا سیر و

حرکت شئ در مرتبه بعداز وجود او قرار دارد و این تاخر در موجودات جسمانی , به نحوی هم تاخر تدریجی زمانی است . همچنین روشن شد که مراد از هدایت , هدایت عمومی است که همه اشیا را در بر می گیرد, نه هدایت مخصوص به انسان ها و این از طریق تحلیل و شکافتن معنای هدایت خاص (انسان ها) و تعمیم آن از طریق حذف خصوصیات به دست می آید,چرا که هدایت کردن انسان در حقیقت با نشان دادن راه رساننده به مطلوب به اوست و راه عبارت است از آن چه موجود هدفدار را به هدفش می رساند وارتباط می دهد بنابراین , هر پدیده ای که مجهز به تجهیزاتی باشد که او را به یک چیز ارتباط و به سمت آن حرکتش دهد, در حقیقت به سوی آن چیز هدایت شده است پس , به این اعتبار هرپدیده ای با تجهیزات وامکاناتی که در اختیارش نهاده شده به سمت کمال خود هدایت شده و هدایت کننده خداوند سبحان است . بنابراین , نظام کنش و واکنشی که در اشیاوجود دارد ـ و یا بگویید: نظام جزئی مخصوص به هر موجودی و نظام عمومی و فراگیری که همه نظام های جزئی را, به لحاظ ارتباط اجزای آن ها بایکدیگر و انتقال اشیا از جزئی به جز دیگر, در برمی گیرد ـ مصداق هدایت خداوند متعال می باشد واین خود از نگاهی دیگر مصداق تدبیر اوست و مامی دانیم که تدبیر به خلقت و آفرینش منتهی می شود به این معنا که همان کسی که تدبیرموجودات منتهی و منسوب به اوست , هموست که موجودات را هستی بخشیده است بنابراین , هروجودی یا هر صفتی که در وجود و هستیی هست به او منتهی می شود و قائم به وجود اوست . پس , روشن شد که کلام مورد بحث , یعنی آیه ((الذی اعطی کل شئ خلقه ثم هدی)), شامل برهان براین مطلب است که پروردگار هر موجودی خداوندمتعال است و پروردگاری جز او وجود ندارد, زیراخلقت موجودات و ایجاد آن ها مستلزم این است که خداوندمالک وجود این اشیا باشد ـ چون موجودات قائم به او هستند ـ و هم مالک تدبیر کار آن ها. این جاست که روشن می شود, آیه شریفه ازیک نظم طبیعی برخوردار است و سیاق آن بر طبق مقتضای مقام پیش رفته است , چون مقام , مقام دعوت به توحید و اطاعت از فرستاده خداست فرعون بعد از شنیدن سخنان دعوتگر موسی (ع),عکس العملی نشان داد که حاصل آن تغافل از این نکته بود که خدای متعال پروردگار او می باشد وسخن موسی و هارون را بر این حمل کرد که آن دواو را به سوی پروردگارشان می خوانند لذا پرسید:پروردگار شما دو تن کیست ؟ با چنین سؤالی جاداشت که جواب داده شود پروردگار ما همان پروردگار جهانیان است , تا ربوبیت خداوند هم شامل خودشان و هم شامل فرعون و دیگران بشودلیکن در پاسخ به فرعون جوابی بلیغ تر و رساتر ازاین داده شد, زیرا گفتند:

((پروردگار ما کسی است که هرچیزی را خلقت درخورش بدادوسپس هدایتش کرد)) بنابراین , علاوه بر این که جواب داده شد:پروردگار ما, پـروردگـار هـمـه مـوجـودات اسـت ,برهان بر این مدعا را نیز افاده کرد اما اگر گفته شده بود: پروردگار ما پروردگار جهانیان است فقط مدعارا بیان می کرد و افاده برهان نمی کرد دقت شود. در ایـن آیـه هـمـچـنـان کـه مـلاحظه می شود, تنها به اثبات هدایت موجودات پرداخته شده و از تدبیرآن ها سخنی به میان نیامده است , در صورتی که ـهمچنان که اشاره شد ـ مورد هر دو عنوان یکی است علت این مطلب آن است که مقام , مقام دعوت وهدایت است و هدایت عمومی خداوند با چنین مقامی مناسبت بیشتری دارد. ـ امـام رضـا(ع) ـ در پـاسـخ بـه سـؤال ازآیـه ((اللّه نور السماوات و الارض)) ـ : یعنی هدایتگر اهل آسمان ها و هدایتگر اهل زمین است . ـ امام علی (ع): ای انسانی که موزون وهماهنگ آفریده شده ای و در تاریکی های زهدانها نشو و نما یافته ای آن گاه از قرارگاه خود به سوی سرایی بیرون آورده شدی که آن را ندیده بودی و راه های مـنـافـع آن رانمی شناختی , چه کسی تو را به بیرون کشیدن غذااز پستان مادرت راهنمایی کرد و راه های طلب وخواستن در موقع احتیاج را به تو شناساند؟ .

قرآن :. ((به راستی که ما راه را به او نشان دادیم , یاسپاسگزار است و یا ناسپاس)). ((و ما هر دو راه (خیر و شر) را به او نمودیم)). ـ امام علی (ع): بهترین اندوخته , هدایت است . ـ هدایت خداوند, نیکوترین هدایت است . ـ با راهنمایی است که بینش زیادمی شود. ـ باید شعار تو هدایت (و پیمودن راه راست) باشد. ـ امـام صـادق (ع) ـ دربـاره آیه ((انا هدیناه السبیل)) ـ : یعنی ما راه را به او شناساندیم , یاآن را در پیش می گیرد و یا رهایش می کند. ـ نیز درباره همین آیه ـ : خداوند راه رابه انسان شناساند یا انسان آن را در پیش می گیردو در این صورت سپاسگزار است و یا آن را رهامی کند که در این صورت ناسپاس می باشد. ـ درباره آیه ((و ما هر دو راه را به اونمودیم)) ـ : یعنی راه خیر و راه شر را. ـ درباره آیه ((و بدانید که خداوند میان انسان و دل او حایل می شود)) ـ : میان او و این که باطل را حق بداند مانع می شود. ـ امام علی (ع): هر آینه شما بینا شده اید,اگر دیده بینا داشته باشید و شنونده شده اید, اگرگوش شنوا داشته باشید و راهنمایی شده اید, اگرهدایت پذیر باشید. ـ بـه راه پـیـامـبـرتـان اقـتدا کنید که آن برترین راه است و از روش و سنت او پیروی کنید که آن راهنماترین روش و سنت است . ـ خـدا رحـمت کند انسانی (بنده ای) راکه سخن حکیمانه ای شنید و آن را پذیرا شد و به راه راست فرا خوانده شد و بدان نزدیک گشت وکمربند راهنمایی را گرفت و نجات یافت . ـ در وصف پیامبر(ص) ـ : او پیشوای کسی است که پرهیزگار باشد و بینایی کسی که در راه راست گام بردارد. ـ به واسطه ما بود که در تاریکی ها راه راست را یافتید و بر ستیغ بلندی و سیادت فرازآمدید. ـ بـدان که برترین بندگان خدا در پیشگاه او, پیشوای دادگری است که خود در راه راست باشد و بـه راه راسـت رهنمون شود, سنت شناخته ای (از پیامبر) را بر پا دارد و بدعتی ناشناخته را از میان بردارد. ـ ای بـنـدگـان خـدا, از محبوبترین بندگان خدا در نزد او بنده ای است که خداوند او را دربرابر نـفـسـش یاری کرد و از این رو اندوه را جامه زیرین خود ساخت و ترس (از خدا) را ردای خویش و چـراغ هـدایـت در دل او فروزان گشت و بدین سبب از کور دلی و مشارکت با پیروان هوا و هوس رهایی یافت و از کلیدهای درهای هدایت و قفل های درهای هلاکت شد. ـ ای مردم , در راه هدایت , به خاطراندک بودن پویندگان آن , احساس وحشت و تنهایی نکنید, زیرا مردم بر سر سفره ای گرد آمده اند که سیری آن کوتاه و گرسنگیش طولانی است . ـ بـار خـدایـا, به تو پناه می برم از

این که باوجود توانگری تو نیازمند بمانم , یا با وجودهدایت تو در گمراهی به سر برم .

زنده کردن از طریق هدایت .

قرآن :. ((و هرکس , کسی را زنده کند, چنان است که همه مردم را زنده کرده است)). ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال ازاین آیه ـ : یعنی کسی که دیگری را از گمراهی به راه راست درآورد, مـانـنـد ایـن است که او رازنده کرده است و کسی که دیگری را از راه راست به گمراهی کشاند, او را کشته است . ـ نیز درباره همین آیه ـ : یعنی او را ازسوختن یا غرق شدن نجات دهد حضرت سپس سکوت کرد و بعد فرمود: تاویل بزرگتر آن , این است که کسی را (به راه راست) دعوت کند و اودعوتش را بپذیرد . ـ امام باقر (ع) نیز درباره همین آیه ـ :یعنی از سوختن و غرق شدن نجات بخشد(راوی می گوید:) عرض کردم : کسی که دیگری را از گمراهی به راه راست در آورد چه ؟ فرمود:این تاویل بزرگتر (و عالیتر) آیه است . ـ باز درباره همین آیه ـ : یعنی او رانکشد ((28)) و یا از غرق شدن یا سوختن نجاتش دهدو یا از همه این ها بالاتر, او را از گمراهی به هدایت کشاند. ـ ابـوبـصـیـر مـی گوید از امام باقر(ع) درباره آیه ((ومن احیاها)) پرسیدم , فرمود: یعنی کسی که دیگری را از کفر به ایمان در آورد.

ثواب هدایت کردن .

ـ پیامبر خدا(ص) ـ هنگامی که علی (ع) رابه یمن فرستاد ـ : ای علی , هرگز با کسی جنگ مکن تا این که قبلا او را (به اسلام) دعوت کنی به خدا سوگند, که اگر خداوند مردی را به دست توهدایت کند برایت بهتر است از آن چه آفتاب برآن طلوع و غروب کند و تو را بر او ولایت است , ای علی . ـ زمانی که امیر المؤمنین (ع) در صفین آب را در اختیار گرفت و به امید متمایل ساختن شامیان به خود و جلب دل های آنان و نشان دادن عدالت خود و خوشرفتاری با آن ها, به شامیان اجازه داد تا از آب استفاده کنند, برای چند روزفرستاده ای پیش معاویه نفرستاد و از طرف معاویه نیز کسی نزد حضرت نیامد عراقیان چون درنگ حضرت را در صدور فرمان جنگ مشاهده کردند, گفتند: ای امیر مؤمنان , ما زن وفرزند خود را در کوفه گذاشته ایم و به اطراف شام آمده ایم تا در این جا اقامت کنیم ؟ به ما اجازه جنگ بده , چون مردم حرف هایی می زنند!. حضرت فرمود: چه می گویند:. یکی از آنان گفت : مردم می گویند که تو از مرگ می ترسی و به همین دلیل خوش نداری جنگی واقع شود بعضی هم می گویند که تودر (حقانیت)جنگ با شامیان دچار شک و تردید شده ای !. امام (ع)فرمود: هیچ گاه نبوده که من ازجنگ ترس داشته باشم ! شگفتا! در کودکی وجوانی دوستدار جنگ باشم و در پیری که عمربه سر آمده و گاه رفتن نزدیک شده است , از آن گریزان و ترسان !. اما این که می گویند من در (حقانیت) جنگ با این جماعت دچار شک و تردید شده ام , اگر بنابود در اینان شک کنم درباره بصریان (جنگ جمل) شک می کردم به خدا قسم که من این کاررا زیر و رو کردم (و درباره اش به دقت اندیشیدم) و دیدم دو راه بیشتر ندارم : یا جنگ ویا این که از خدا و رسول او نافرمانی کنم . اما من در جنگ با این جماعت تعلل می ورزم به امید این که شاید همگی و یا دست کم گروهی از آنان به راه راست درآیند, زیرا رسول خدا(ص) در روز خیبر به من فرمود: اگرخداوند به واسطه تو حتی یک مرد را هدایت کند, برایت بهتر است از هر آن چه خورشید برآن بتابد. ـ پیامبر خدا (ص) به معاذ ـ : ای معاذ,اگر خداوند مردی از مشرکان را به دست توهدایت کند, برایت بهتر از آن است که اشتران سرخ مو داشته باشی . ـ به خدا قسم , اگر حتی یک مرد به واسطه راهنمایی تو هدایت شود, برایت بهتر از اشتران سرخ موست . ـ روایت شده است که داود(ع) تنها به صحرا رفت پس خداوند به او وحی فرمود: ای داود, چه شده است که تو را تنها می بینم ؟ عرض کرد: معبودا, شوق دیدار تو در جانم شدت گرفته و میان من و خلق تو حائل گشته است خداوند به او وحی فرمود:

به میان آنان برگرد, زیرا اگر تویک بنده گریز پا را نزد من بیاوری تو را در لوح با صفت ستوده ثبت می کنم . ـ پیامبر خدا(ص) ـ به مردی که خواهش کرد او را سفارشی کند ـ : به تو سفارش می کنم که چیزی را شـریک خدا نگردانی و مردم را به اسلام فراخوان و بدان که به ازای هر کس که دعوت تو را پاسخ دهد, ثواب آزاد کردن بنده ای از فرزندان یعقوب خواهی داشت . ـ امـام صـادق (ع): هـرگاه فردی سخن حقی بگوید و کسی به آن عمل کند, برای او همانندپاداش کـسـی باشد که به آن عمل کرده است وهرگاه سخن گمراه کننده ای بگوید و کسی آن رابه کار بندد برایش همانند گناه کسی باشد که به آن عمل کرده است . ـ پـیـامـبر خدا(ص): هر کس برای کاری نیک وساطت کند یا به کاری نیک فرمان دهد یااز کاری زشـت بـاز دارد یا به کاری نیک راهنمایی کند و یا در هنگام مشورت آن را نشان دهد, چنین کسی (در انـجام آن کار) شریک است و هر که به کاری بد و زشت فرا خواند یا به آن راهنمایی کند و یا در هنگام مشورت آن راتوصیه کند, او در آن کار شریک است .

هدایت کردن ویژه خداوند است .

قرآن :. ((در حـقـیـقـت , تـو هـر کـه را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی , بلکه خداست که هرکه را بخواهدراهنمایی می کند و او به هدایت پذیران داناتر است)). ـ پـیـامـبر خدا(ص): من (فقط) برای دعوت و رساندن (پیام خدا) برانگیخته شده ام و کار هدایت , هـیـچ در اختیار من نیست و ابلیس نیز برای آراستن (گناهان درنظر مردم) آفریده شد و در کار گمراه کردن هیچ اختیاری ندارد. ـ خداوند جل جلاله فرمود: ای بندگان من , همه شما گمراهید, مگر کسی که من هدایتش کنم و همه شما نیازمندید, مگرکسی که من توانگرش سازم و همه شماگنهکارید, مگر کسی که من او را از گناه نگهدارم .

کسانی که خداوند آنان را هدایت می کند.

قرآن :. ((هیچ مصیبتی جز به اذن خدا نرسد و کسی که به خدا بگرود, دلش را به راه آورد و خدا (ست که) به هرچیزی داناست)). ((این است کتابی که در (حقانیت) آن هیچ تردیدی نیست (و) مایه هدایت تقواپیشگان است)). ((و کسانی که کافر شده اند می گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه ای بر او نازل نشده است ؟ بگو: درحقیقت خداست که هر که را بخواهد گمراه می کند وهرکس را (به سوی او) باز گردد, به سوی خود راهنمایی می کند)). ((و چگونه کفر می ورزید, با این که آیات خدا بر شماخوانده می شود و پیامبر او میان شماست ؟ و هر کس به خدا تمسک جوید, قطعا به راهی راست هدایت شده است)). ((و کسانی که در راه ما کوشیده اند, به یقین راه های خود را به آنان می نمایانیم و به راستی که خدا بانیکوکاران است)). ـ امام صادق (ع): هر که به خدای عزوجل تمسک جوید, هدایت شود. ـ امام علی (ع): هرکه با راهنمایی خداراه جوید, خداوند او را به راه درست رساند. ـ هدایت شد آن که تقوا را شعار دل خویش ساخت . ـ هدایت شد آن که ردای دین بر تن کرد. ـ هدایت شد آن که زره صبر و یقین پوشید. ـ هدایت شد آن که ایمانش را خالص گردانید. ـ هدایت شد آن که زمام خویش را به دست خدا و رسول او و ولی امرش سپرد. ـ مشورت , چشمه راهنمایی است . ـ هیچ هدایتی چون یاد (خدا) نیست . ـ هرکه راهنمایی جست , دانا گشت هرکه دانا گشت , راه یافت و هر که راه یافت ,نجات پیدا کرد. ـ امـام صـادق (ع): هرگاه خداوندخوبی بنده ای را بخواهد نقطه ای سفید در دل اوپدید آورد و آن گـاه دل در جـسـتـجوی حق برآید سپس چنین کسی به سوی عقیده شما(تشیع) شتابانتر آید تا پرنده به سوی آشیانه اش . ـ امام علی (ع): و برای شما نشانه ای (قرار داده شده) است پس با نشانه خود, راه را یابید. ـ در وصف کسانی که به یاد خداهستند ـ : اگر آنان را در آن مقامات پسندیده و حالاتی که مشهود (فـرشـتـگان)است در ذهن خود مجسم کنی هر آینه نشانه های راهنمایی و چراغ های در تاریکی را خواهی دید. ـ درباره اصناف نهی کنندگان ازمنکر ـ : و آن که با شمشیر به مقابله آن برخیزدتا کلمه خدا رو آید وکـلـمـه ستمکاران به زیر اندر شود او همان کسی است که راه راست را یافته و در طریق حق قرار گرفته ونور یقین در دلش تابیدن گرفته است . ـ اگر ندانم که از تو چه خواهم یا دردرخواست خویش سرگردان بمانم , تو مرابه آن چه صلاح من است راهنمایی کن و دلم را به سوی چیزهایی که خیر من درآن هاست متوجه گردان , زیرا که این

ازراهنمایی های تو دور نیست و برآوردن چنین خواسته هایی برای تو تازگی ندارد.

کسانی که خدا هدایتشان نمی کند.

قرآن :. ((پـس , اگـر تـو را اجـابـت نـكـردنـد, بدان که فقطهوس های خود را پیروی می کنند و کیست گمراهتر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی تردید خدامردم ستمکار را راهنمایی نمی کند)). ((ای پیامبر, آن چه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر نکنی پیام او رانرسانده ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگه می دارد آری ,خدا گروه کافران را هدایت نمی کند)) . ((برای آنان یکسان است : چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی , خدا هرگز آنان رانمی آمرزد خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند)). ((و مـردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود رانهان می داشت , گفت : آیا مردی را می کشید کـه مـی گـویـد:پروردگار من خداست و مسلما برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده و اگر دروغگو باشد,دروغش به زیان اوست و اگر راستگو باشد, برخی ازآن چه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید, زیرا خداکسی را که افراط کار و دروغزن باشد هدایت نمی کند)). ((آگـاه بـاشید, آیین پاک از آن خداست و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته اند (به ایـن بـهانه که :)ما آن ها را جز برای این که ما را هرچه بیشتر به خدانزدیک گردانند نمی پرستیم , الـبـته خدا میان آنان درباره آن چه بر سر آن اختلاف دارند, داوری خواهد کرد درحقیقت , خدا آن کسی را که دروغپرداز ناسپاس است هدایت نمی کند)). ـ امام علی (ع): کسی که هوس بر اوچیره می آید, چگونه می تواند به راه راست درآید؟ . ـ در بخشی از نامه خود به معاویه ـ :اما بعد, پندی شکسته بسته و از تو به من رسید و نامه کسی که نه بصیرتی دارد تاراهنماییش کند و نه راهبری که او را به راه راست و درست کشاند, بلکه هوس او رافراخوانده و او به ندای آن پاسخ مثبت داده و گمراهی زمامش را می کشد و او دنبال آن می رود. ـ در نـامـه ای بـه سـهـل بن حنیف ,کارگزار خود در مدینه , درباره گروهی ازمردم مدینه که به مـعـاویـه پـیـوسته بودند ـ :گریختن آنان از راه راست و حقیقت وشتابیدنشان به سوی کوری و نادانی , خود,برای اثبات گمراهی آنان کافی است و تو رانیز از (شر) آنان خلاص کرد. ـ دربـاره صـفـات فـاسـقـان ـ : و دیـگری که خود را دانا می داند, اما دانا نیست , زیرا که از نادانان مـجموعه ای نادانی و از گمراهان مشتی گمراهی فراهم آورده است پس ,صورتش صورت انسان اسـت و دلـش دل حـیـوان , نـه راه راسـت را مـی شـناسد تا آن راببیماید و نه گمراهی را تا از آن دوری گزیند, او مرده زندگان است .

کسانی که خداوند گمراهشان می کند.

قرآن :. ((خـدا کـسـانی را که ایمان آورده اند, در زندگی دنیا وآخرت با سخن استوار ثابت می گرداند و ستمگران را بی راه می گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد)). ((می گویند: گمشان کردیم , بلکه پیشتر (هم) ماچیزی را نمی خواندیم , این گونه خدا کافران را گمراه می سازد)). ((و بـه یقین , یوسف پیش از این , دلایل آشکار برای شما آورد و از آن چه برای شما آورد همواره در تردیدبودید, تا وقتی که از دنیا رفت , گفتید: خدا بعد از او هرگزفرستاده ای را بر نخواهد انگیخت این گونه خدا هر که رااافراطگر شکاک است گمراه می سازد)). ((خـدای را از این که به پشه ای ـ یا فروتر (یا فراتر) ازآن ـ مثل زند شرم نیاید پس کسانی که ایمان آورده انـدمـی دانـنـد کـه آن (مـثـل) از جـانـب پـروردگارشان به جاست ولی کسانی که به کفر گـرایـیـده انـد مـی گویند: خدا از این مثل چه قصد داشته است ؟ (خدا) بسیاری را با آن گمراه وبسیاری را با آن راهنمایی می کند, ولی جز فاسقان را باآن گمراه نمی سازد)). ـ امـام صـادق (ع) ـ در پـاسخ به سؤال ازآیه ((من یهد اللّه فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مـرشـدا)) ـ : خـداوند تبارک وتعالی در روز قیامت ستمکاران را از (راه رسیدن به) سرای کرامت خـود مـنـحـرف مـی سـازد و اهـل ایمان و کار شایسته را به سوی بهشت خویش رهنمون می شود چـنـان کـه خداوند عزوجل می فرماید: ((و خداستمکاران را گمراه می سازد و خدا آن چه بخواهد انجام می دهد)). ـ ابـوجـعـفـر(ع): خـداوند تبارک و تعالی بردبار و داناست در حقیقت بر کسی خشم می گیرد که خشنودی او را نپذیرد و از کسی دریغ می کند که عطای او را نپذیرد و کسی راگمراه می سازد که هدایتش را نپذیرد. ـ امام علی (ع): بدانید که هر کس حق به او سود نرساند, باطل زیانش رساند و هرکه هدایت او را به راه . راست نیاورد, گمراهی و انحراف او را به نابودی کشاند.

برترین هدایت .

قرآن :. ((قطعا این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند,مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود)). ـ امام علی (ع): قرآن برترین دوهدایت است . ـ هدایت خدا, بهترین هدایت است . ـ بدانید که این قرآن همان مشاوری است که خیانت نمی کند و راهنمایی است که گمراه نمی گرداند و سخنگویی است که دروغ نمی گوید. ـ هرکه از خدا راهنمایی بخواهد وسخن او را راهنما قرار دهد, خداوند او را به آن چه درست تر است رهنمون شود وتوفیق راه راست را به او عنایت فرماید واستوارش بدارد و او را برای (پاداش)نیکوتر آماده کند. ـ ای مردم , بدانید که هر که از خداراهنمایی بخواهد کامیاب شود و هر که سخن او را راهنما گیرد به آن چه درست تر واستوارتر است راهنمایی شود.

پاورقی ها

1- فاتح یکی از نام های رسول خدا(ص) است و از آن رو بدین نام خوانده شده است که درهای ایمان را گشود و خداوند او را درمیان خلق خود حاکم و داور قرار داد و دانش های ناگشوده راگشود ـ مجمع البحرین , ماده فتح . 2- جـمـهـور علما در معنای این حدیث گفته اند : یعنی اصل ایمانشان یکی است , ولی شریعتشان متفاوت است , زیرا همه آنان در اصل توحید همداستانند. 3- هـنـد بن ابی هاله تمیمی , پیش زاده رسول خدا و فرزند ام المؤمنین خدیجه رضی اللّه عنها بود در جـنـگ بدر و به قولی در جنگ احدشرکت کرد او در بیان اوصاف جسمی و اخلاقی و اعمال و رفتارپیامبر مهارت داشت . 4- سبع طوال یا هفت سوره بلند و طولانی عبارتند از : بقره , آل عمران , نسا, مائده , انعام , اعراف و توبه . 5- در مـبـحث تنجیم کتاب مکاسب آمده است : پیشگویی کردن ازروی اوضاع کواکب و حرکات آن هـا اشـکـال نـدارد, به این معنا که کسی , با مشاهده وضع معینی در ستارگان مانند نزدیکی و دوری ومـقـابله و اقتران میان دو ستاره , به صورت گمان و تخمین حکم به وقوع فلان حادثه در آیـنـده بـکـنـد و بـلکه , علی الظاهر, پیشگویی کردن به صورت قطع و جزم نیز اشکالی ندارد, در صورتی که آن پیشگویی مبتنی بر تجربه ای قطعی باشد مثلا اشکالی ندارد که فردی با توجه به این تجربه که هرگاه سگش شب هنگام از پشت بام به داخل خانه پناه برده در آن شب باران آمده است , با قطع ویقین بگوید که امشب باران می بارد چنان که نقل می شود که این مطلب برای مروج و بلکه احـیـاگـر عـلم نجوم اتفاق افتاده است اودر یکی از سفرهای خود نزد آسیابانی که در خارج شهر آسیابی داشت اتراق کرد وقتی وارد منزل آسیابان شد, به خاطر گرمای هوا, تصمیم گرفت شب را پـشـت بـام بـگـذارنـد صاحب منزل به اوگفت : بیا پایین و داخل اتاق بخواب تا از باران محفوظ بـمـانـی محقق به اوضاع فلکی نگاهی کرد اما نشانه ای که حاکی از بارش باران باشد مشاهده نکرد صـاحـب مـنزل گفت : من سگی دارم که شب هایی که حس می کند باران خواهدآمد به داخل اتاق می رودمحقق حرف او را قبول نکرد و شب را پشت بام خوابید اما نصف شب باران گرفت و محقق دچار تعجب شد مکاسب , 25. 6- مـترجم فاضل ومحترم غرر این حدیث را چنین معنا و برداشت کرده است : کتمان سر و پنهان کردن آن اصل بنای راز گفتن است تاکسی چنین نباشد که سر را پنهان کند (و رازدار باشد) به او رازنباید گفت . 7- زباله : نام جایی است در راه مکه (مجمع البحرین). 8- ایـن ابـیـات را امام زین العابدین (ع) نسروده , بلکه آن ها راخوانده است چون بیت اول و دوم و چهارم این

ابیات عینا در شعرمنازل آمده است منازل کسی بود که به سبب نفرین پدرش درکعبه , نـصف بدنش فلج شد, ولی او با زاری و التماس از پدرش خواهش کرد او را ببخشد و وی را متقاعد سـاخت تا به خانه خدابرود و برایش آمرزش بطلبد پدرش پذیرفت و به طرف کعبه حرکت کرد اما در بـیـن راه شـتـرش رم کرد و پدر منازل زمین خوردو مرد منازل به کعبه آمد و به درگاه خدا استغاثه و زاری و لابه کرد واز جمله سخنانی که در دل شب می گفت : این بود. ای کسی که دعای بیچاره را در حرم اجابت می کند,. ای برطرف کننده هرگونه گزند و بلا و بیماری ,. میهمانان تو پیرامون خانه (کعبه) خفتند و بیدار شدند. تو را می خوانند و دیدگان تو, ای قیوم , نخفته است . با جود و بخشش خود عفو از گناهم را ارزانیم دار. ای کسی که خلایق در حرم بدو اشاره می کنند. اگر عفو تو به گنهکاران نرسد, پس چه کسی بر نافرمانان جود وبخشش کند. امـام امـیـرالـمؤمنین (ع) صدای ناله های منازل را شنید و کمکش کرد و دعای معروف به ((دعای مشلول)) را به او تعلیم داد. تمام این حدیث و ابیات و دعا را علامه مجلسی به نقل از ((مهج الدعوات)) در صفحه 562 از جلد نهم بحار الانوار چاپ کمپانی آورده که در چاپ ایران , سال 1323, در صفحه 151 قرار گرفته است ـ حاشیه بحار الانوار. 9- ظـالم بن عمروبن سفیان بعضی گفته اند نامش عمروبن عثمان است از ثقات است و نخستین کـسـی مـی بـاشـد کـه دربـاره علم نحو یادستور زبان عربی سخن گفته است از تابعین بزرگ و عالیقدر است و در سال 69 دیده از جهان فرو بست ابن حبان در کتاب الثقات ازوی نام برده است ـ تهذیب التهذیب ابن حجر (12 / 11) نقل ازپاورقی کنز العمال . 10- اعـراب در لـغـت به معنای آشکار ساختن است و در اصطلاح به معنای ظاهر کردن حرکات و سـکنات کلمات می باشد مرادحضرت این است که اهتمام ورزیدن به کارهای خیر و آشکارساختن آن هـا و تـصحیح و درست کردن اعمال و کردارها بیشترمورد نیاز شماست تا اهتمام به فصاحت و بلاغت کلام و درست وبی اشتباه سخن گفتن . 11- نویسنده تعلیقات شرح اصول کافی در معنای این عبارت می نویسد : یعنی دو ساق پای خود را از زمـین بلند کند و روی پاشنه های خود بنشیند مترجم اصول کافی می نویسد : محتمل است این تـعبیر اشاره به ترک جلسه استراحت باشد و مجلسی (ره) گوید : ظاهرتر نزد من آن است که این تـعـبیر اشاره است به آن چه بیشتر مخالفین در تشهد مستحب دانند که بر کفل چپ نشینند و پای راسـت را روی پـای چپ اندازند و قدم راست را بلندکنند به طوری که سرانگشتان به طرف قبله قرار گیرد. 12- ارزیاب , کسی که مقدار سر درختی یک باغ را برآورد می کند. 13- در مـتن حدیث یحتبی آمده که مصدرش احتبا است و به معنای نوعی از نشستن است به این نـحو که فرد روی سرین خود بنشیندوهر دو ساق پای خود را به سینه

بچسباند و با دستار آن ها را بـه پـشت خود ببندد و یا با حلقه زدن دست های خود به دور ساق پاهایش آن ها را نگه دارد زانو در بغل گرفتن , چمباتمه زدن . 14- مقصود از مرد صنعایی اسود بن کعب عنسی است که ادعای نبوت کرد و منظور از مرد یمامی مـسیلمه کذاب است که به دست وحشی , غلام جبیر بن مطعم و قاتل حمزه (ع), کشته شد ـ نقل ازپاورقی ثواب الاعمال . 15- در متن حدیث ماعون آمده است که به معنای هر چیزی است که در آن منفعت و کارآیی باشد, یا هر وسیله ای که مردم از یکدیگر به عاریه می گیرند, مانند سطل و تیشه و دیگ و امثال این ها. 16- ((اهل وعید)) یعنی اهل وعد و وعید و از باب تغلیب به ذکر یکی بسنده فرموده است در برخی نـسخـه هـا کلمه ((الوعد)) و در برخی دیگر ((الوعدین)) آمده و این اظهر است یعنی کسانی که وعده ثواب و تهدید به عقاب و کیفر درباره آنان تحقق می یابدـ نقل ازحاشیه کافی . 17- مـقـصـود, وحـشـی بن حرب صحابی است که در زمان کفر خودحمزه سیدالشهدا را به قتل رساند و در زمانی که مسلمان بودمسلیمه کذاب را کشت . 18 - یـعـنـی مـردم در یـک تـقـسیم اولیه , برحسب ایمان و کفر و گمراهی به سه دسته تقسیم مـی شـونـد و سپس گمراهان به چهار دسته تقسیم می گردند که مجموعا شش دسته می شود ـ نقل از حاشیه کافی . 19- و سبات : به معنای راحتی و آسایش است , زیرا خواب باعث آرامش و آسودگی قوای جسمانی از خـسـتـگـی و رنـجی می شود که در هنگام بیداری بر اثر تصرفات نفس در بدن عارض می شود ـالمیزان : ج 20, ص 162. 20- ایـن جـمـلـه حضرت که : نیت همان عمل است , اشاره به اتحاد عنوان و معنونی آن دو دارد ـ تفسیر المیزان , ج13 , ص 212. 21- یعنی مردم از مرگ او خوشحال شوند. 22- ام حـبـیـبـه دختر ابو سفیان بود و همراه شوهرش عبداللّه بن جحش به حبشه مهاجرت کرد عبداللّه در حبشه نصرانی شد و با همین آیین در حبشه در گذشت اما ام حبیبه بر دین خود اسلام بـاقی ماندو رسول خدا او را به عقد ازدواج خود در آورد (اعلام النسا) به نقل از حاشیه تفسیر علی بن ابراهیم . 23- هـرقـل ـ به کسر ها و فتح را و سکون قاف , یا بر وزن زبرج :امپراتور روم بود و نخستین کسی بود که دینار ضرب کرد ونخستین کسی است که بیعت را باب کرد. 24- قـرظـی ـ بـه ضم قاف و فتح را ـ منسوب به قرظه است او همان محمدبن کعب بن سلیم بن اسد, ابو حمزه قرظی مدنی است که ازفضلای مدینه بود و مدتی در کوفه اقامت کرد وی در سال چـهـلـم به دنیا آمد و در سال 120 در مدینه در گذشت به قولی هم قبل از این تاریخ در گذشته است وی از ابن عباس و ابن عمر و دیگران روایت می کند ـ نقل از پاورقی بحار الانوار. 25- بریدة بن حصیب پدر سهل اسلمی نقل از حاشیه بحار. 26- تـعـرب بـعد از هجرت در صدر اسلام نسبت به کسانی بوده

است که از مکه و دیگر آبادی های کفرنشین به مدینه و مرکز اسلام هجرت کرده بودند برگشتن آن ها یا مسلمانان دیگر به بلاد کفر را تـعـرب بـعـد از هجرت می گفتند که یکی از گناهان کبیره و به منزله ارتدادبود ولی در سایر اعـصار ائمه (ع) و در دوران غیبت تعرب این است که مسلمانی در سرزمین کفر بوده و در آن جا از اظهار اسلام وآموختن احکام ممنوع و معذور باشد, اقامت او در چنین سرزمینی از گناهان کبیره اسـت بـرخی از علما تعرب را تعمیم داده و حتی شامل کسی دانسته اند که مشغول تحصیل علمی شود و سپس آن راترک کند ـ نقل از پاورقی اصول کافی , ج 3. 27- در الـنـهـایـة , ج 3, ص 280 مـی گـوید: علت این که پیامبر(ص)وقتی فهمید آنان مسلمان بـوده انـد دستور داد نصف دیه را بپردازنداین است که آنان بااقامت در میان کفار بر ضد جان خود کـمـک کرده اند و به منزله کسی بودند که به واسطه جنایت خود و شخصی دیگر کشته شود و لذا سهم دیه جنایت خودش ساقط می شود. 28- یعنی به قصاص کشته خود, او را نکشد ـ نقل از حاشیه بحار.

هدیه .

نقش هدیه در ایجاد دوستی .

قرآن :. ((و (ایـنـک) مـن ارمـغـانی به سویشان می فرستم ومی نگرم که فرستادگان (من) با چه چیز باز می گردند)). ـ پـیامبر خدا(ص): به یکدیگر هدیه دهید, تا دل هایتان نسبت به هم با محبت شود به یکدیگر هدیه دهید, زیرا هدیه کینه ها را می برد. ـ امـام صادق (ع): به یکدیگر هدیه دهید تا دل هایتان نسبت به هم با محبت شود, زیرا هدیه کینه ها را از بین می برد. ـ پـیـامـبر خدا(ص): برای یکدیگر هدیه ببرید, زیرا هدیه بدخواهی ها را (از دل ها) بیرون می کشد وکینه های دشمنی و نفرت ها را برطرف می کند. ـ هدیه دادن , کینه ها را از سینه ها می برد. ـ هـدیـه دادن مـحـبت می آورد و برادری را نگه می دارد و کینه و دشمنی را می برد برای یکدیگر هدیه ببرید تا دوستدار هم شوید. ـ امـام علی (ع): اگر به برادر مسلمان خود هدیه ای دهم که به کارش آید, خوشتر است نزد من از این که همانند آن هدیه صدقه دهم .

حرمت هدیه دادن به کار گزاران حکومتی .

ـ پیامبر خدا(ص): هدیه دادن به زمامدار,خیانت است . ـ هدایایی که به کارگزاران پیشکش می شود, خیانت است . ـ هدایایی که به کارگزاران داده می شود, تماما حرام است . ـ هرکس برای برادر خود وساطتی بکندو او به خاطرآن وساطت برایش هدیه ای ببرد و او آن هدیه را بپذیرد, هر آینه به در بزرگی ازدرهای ربا وارد شده است . ـ ابوحمیدساعدی می گوید: پیامبر(ص)مردی از بنی اسد به نام ابن اتبیه ((1)) را مامور جمع آوری زکات کرد چون اموال زکات را آورد, عرض کرد: این برای شماست و این هم به خود من هدیه شده است رسول خدا(ص) بر منبر ایستاد و پس ازحمد و ثنای خداوند, فرمود: چه شده است که کارگزار را می فرستیم و وقتی می آید می گوید: این از آن توست و این از آن من چرا در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا ببیند آیا باز هم برای او هدیه می آورند یانه ؟ سوگند به آن که جان من در دست اوست (آن کارگزار) هیچ چیز بر ندارد مگر این که روز قیامت آن را بر دوش خود همی کشد, اگر چه اشتری خروشان باشد, یا گاوی نعره زن , یا گوسفندی که بع بع می کند. ـ امام علی (ع) آن جا که از ستم بیزاری می جوید, می فرماید: و شگفت تر از این , قصه آن شخصی است که شبانگاهی درخانه ما را کوبید و در دستش ظرف سر پوشیده (پر از حلوایی لذیذ) بود, چنانش ناخوش نفرت داشتم که گویی با آب دهان یا استفراغ ماری درآمیخته است به او گفتم : آیا این صله است , یا زکات , یاصدقه ؟ زیرا که این ها بر ما خاندان حرام است ! گفت : نه این است و نه آن , بلکه هدیه ای است گفتم : زن فرزند مرده (مادرت) بر تو بگرید! آیا از طریق دین خدا وارد شده ای تا مرابفریبی ؟ ابله شده ای , یا دیوانه , یا هذیان می گویی ؟ سوگند به خدا, که اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیرافلاک آن هاست به من دهند تا, با بیرون کشیدن پوست جوی از دهان مورچه ای , خدا را نافرمانی کنم ,هرگز نخواهم کرد. ـ در مسیر امیر مؤمنان (ع) به شام ,زمینداران انبار به دیدار آن حضرت رفتند و در حالی که با خود تعدادی اسب تاتاری داشتند, در رکاب ایشان شروع به دویدن کردند امام (ع)م رد ـ فرمود:این ستورانی که باخودداریدبرای چیست ؟ و مقصودتان ازاین کاری که کردید چه بود؟ . عرض کردند:این کاری که کردیم ,رسمی است که با آن امیران خود را تعظیم واحترام می کنیم و این اسب ها را نیز برای شما هدیه آورده ایم و برای مسلمانان نیز غذا تهیه کرده ایم و برای چهارپایانتان هم علوفه فراوانی آماده آورده ایم . حضرت فرمود: اما این که گفتید این رسم شماست که با آن امیران

خود را تعظیم و احترام مـی کـنید,(بدانید که) به خدا سوگند این رفتار به امیران شما سودی نمی رساند و شما نیز با این کار جسم و جان خویش را به رنج می اندازید پس دیگر این کار را تکرار نکنید. و اما این ستوران شما, اگر دوست دارید آن ها را از شما بپذیرم و به حساب خراجتان بگذارم آن هارا از شما می گیرم . و امـا غـذایـی کـه بـرای ما تهیه کرده اید, ما خوش نداریم که از اموال شما چیزی بخوریم مگر در قبال پرداخت بهایش . عـرض کـردنـد: ای امـیـرمـؤمـنـان , مـا آن را قـیمت می گذاریم و سپس بهایش را می گیریم حـضرت فرمود: در این صورت شما قیمت واقعی آن را نمی گویید, بنابراین , ما به همان آذوقه ای که خود داریم بسنده می کنیم . عـرض کـردنـد: ای امـیر مؤمنان , ما در میان عرب ها دوستان و آشنایانی داریم , آیا ما را از این که به آنان هدیه دهیم یا آنان را از این که از ما هدیه بپذیرند منع می فرمایی ؟ . حـضـرت فـرمـود : هـمـه عرب ها دوستان شما هستند و هیچ مسلمانی نباید هدیه شما را بپذیرد وچنانچه کسی از شما به زور گرفت به ما اطلاع دهید. عـرض کـردنـد: ای امـیـر مـؤمـنـان , مـا دوست داریم که شماهدیه وکرامتی مارابپذیرید حضرت فرمود:وای بر شما, ما از شما بی نیازتریم پس ایشان را ترک کرد و به راه خود ادامه داد. ـ امـام عـلـی (ع): هـر حـکمرانی که به مردم امکان و اجازه ندهد تا مشکلات و نیازهای خود را به گـوش او بـرسـانـنـد, در روز قـیـامـت خـداونـد نگذارد نیازهایش را به گوش او برساند و اگر (حکمرانی) هدیه ای بپذیرد آن خیانت باشد و اگر رشوه بگیرد مشرک است . ـ دربـاره آیه ((بسیار مال حرام می خورند)) ـ : مقصود کسی است که مشکل برادر خود را برطرف کند و آن گاه هدیه او را بپذیرد. ـ پـیامبر خدا(ص): ای علی , به زودی مسلمانان به اموالشان مفتون خواهند شد و به خاطر دین (و دیـنـداری) شان بر خدا منت نهند و آرزوی رحمت او را کنند و از خشم او آسوده خاطر باشند و با شـبـهه های دروغین و هوس های غفلت زا حرام اورا حلال شمارند پس , شراب را به نام نبیذ حلال می کنند و رشوه را به نام هدیه و ربا را به نام بیع .

نهی از پذیرفتن هدیه مشرک .

ـ پیامبر خدا(ص): ما هدیه هیچ مشرکی را نمی پذیریم . ـ ما پیشکش مشرکان را نمی پذیریم . ـ من عطای مشرکان را خوش ندارم . ـ امام علی (ع): رسول خدا(ص) ازپذیرفتن عطای مشرکان نهی فرمود, منظورش هدایای حربیان بود. ـ (جنگاوری معروف به) ملاعب اسنه (نیزه باز) هدیه ای برای رسول خدا(ص) آورد پیامبر(ص) پذیرش اسلام را به او پیشنهاد کرد اما وی از مسلمان شدن امتناع ورزید, پیامبر فرمود: من هم هدیه مشرکی را نمی پذیرم . ـ عیاض بن حمار مجاشعی برای رسول خدا(ص) هدیه ای آورد حضرت فرمود: مسلمان شده ای ؟ عرض کرد: نه پیامبر فرمود: من از پذیرفتن عطای مشرکان نهی شده ام . ـ پیامبر خدا(ص) ـ به مردی که پیش از مسلمان شدن اسبی را برای ایشان هدیه آورد ـ : من عطای مشرکان را خوش ندارم . ـ امام صادق (ع): عیاض در زمان جاهلیت آدم مهم و پرمنزلتی بود و برای اهل عکاظ(بازار معروف و موسمی دوره جاهلیت) داوری می کرد او هر وقت وارد مکه می شد, جامه های گناه آلود و پلید خود را از تنش در می آورد و جامه های رسول خدا(ص) را به خاطر این که پاک بود,می گرفت و آن ها را می پوشید و کعبه را طواف می کرد و چون طوافش تمام می شد به پیامبر(ص) برمی گرداند. پس از آن که رسول خدا(ص) قدرت یافت , عیاض هدیه ای برای حضرت آورد رسول خدا(ص)از پذیرفتن آن سرباز زد و فرمود: ای عیاض , اگر مسلمان شوی هدیه ات را می پذیرم خداوند عزوجل خوش ندارد که من عطای مشرکان را بپذیرم بعدها عیاض اسلام آورد و مسلمانی نیک و راستین شد وهدیه ای به رسول خدا(ص) تقدیم کرد و پیامبر آن را از او پذیرفت . ـ ابراهیم کرخی : از امام صادق (ع)پرسیدم : مردی مالک آبادی بزرگی است و چون جشن مهرگان یا عید نوروز می شود برزگران اوهدایایی به او تقدیم می کنند که البته مکلف به این کار نیستند, بلکه می خواهند با این کار خودشان را به اونزدیک کنند (این هدایا چه حکمی دارد؟) حضرت فرمود: مگر نه این که آنان (دهقانان) نماز گزارند؟ عرض کردم : چرا فرمود: باید هدیه آنان را بپذیرد و متقابلا به آنان هدیه ای بدهد چرا که رسول خدا(ص) فرمود: اگر (مسلمانی) حتی پاچه گوسفندی برایم هدیه بیاورد, می پذیرم و این کار جز دین است و اگر کافری یا منافقی یک بار شتر هم به من هدیه دهد نمی پذیرم این جز دین است خداوندعزوجل برای من رضا نداده است که عطای مشرکان و منافقان و خوراکی آنان را بپذیرم . ـ حکیم بن حزام : به یمن مسافرت کردم و جامه ای ذویزنی خریدم و آن را در زمانی که رابطه

میان رسـول خـدا(ص) و قـریـش تیره بود به ایشان هدیه کردم پیامبر فرمود: من هدیه هیچ مشرکی را نمی پذیرم و ردش کرد من آن جامه را فروختم و پیامبر آن را خرید و پوشید.

تشویق به پذیرفتن هدیه .

ـ پیامبر خدا(ص): اگر پاچه گاو یاگوسفندی هم به من هدیه دهند, آن را می پذیرم . ـ اگـر بـه خـوردن پـاچه گاو یا گوسفندی هم دعوت شوم , قبول می کنم و اگر پاچه ای به من هدیه دهند, آن را می پذیرم . ـ اگـر پـاچـه ای هـم بـه مـن هـدیه شود, می پذیرم و اگر به خوردن سردستی هم دعوت شوم , قبول می کنم . ـ عایشه : پیامبر(ص) هدیه رامی پذیرفت و در برابر آن پاداش می داد. ـ پیامبر خدا(ص): از احترام مرد به برادرش این است که پیشکش او را بپذیرد و از همان چیزی که نـزد خـود دارد بـه او پـیشکشی دهد و برای پیشکش دادن چیزی به او, خود را به تکلف و زحمت نیندازد. ـ زن مـسـتـمندی هدیه ای برای عایشه آورد, اما عایشه از روی ترحم و دلسوزی آن را قبول نکرد پـیـامـبر(ص) به او فرمود: چرا آن را قبول نکردی و متقابلا هدیه ای به او ندادی که فکرنکند او را تـحـقـیر کرده ای ؟ ای عایشه , فروتن باش , زیرا خداوند فروتنان را دوست می دارد و ازافراد متکبر نفرت دارد.

انواع هدیه .

ـ پیامبر خدا(ص): هدیه سه گونه است : هدیه جبرانی , هدیه رشوه ای و تملق آمیز و هدیه به خاطر خداوند عزوجل . ـ امام صادق (ع): هدیه سه گونه است : هدیه جبرانی , هدیه رشوه ای و تملق آمیز و هدیه برای خدای عزوجل .

بهترين هديه .

ـ پـيـامـبر خدا(ص): بهترين هديه (يابهترين عطا) سخن حكيمانه اى است كه بنده آن را بشنود و سپس ابتدا خود آن را بياموزد و آن گاه (به ديگران) بياموزدش . ـ بـهترين هديه اى كه انسان مسلمان به برادر خود مى دهد, سخن حكيمانه اى است كه خداوند به سبب آن بر هدايت او بيفزايد و ازهلاكت بازش دارد. ـ بـهـتـريـن هديه اى كه مسلمانى به برادر خود دهد, سخن حكيمانه اى است كه خداى متعال به واسطه آن بر هدايت او بيفزايد ياوى را از هلاكت و تباهى نگه دارد. ـ چه خوب عطيه و چه نيكو هديه اى است , سخن حكيمانه اى كه آن را مى شنوى !. ـ امام على (ع): چه خوب هديه اى است اندرز و موعظه !. ـ جـبـرئيـل (ع) ـ بـه پـيامبر(ص) ـ : اى رسول خدا, خداوند تبارك و تعالى مرا با هديه اى سوى تو فـرسـتـاده اسـت كـه قـبـل از تـو آن را به هيچ كس نداده است رسول خدا(ص) فرمود: گفتم : آن چـيـسـت ؟ جبرئيل گفت : شكيبايى و بهتر از آن گفتم : آن ديگر چيست ؟ گفت : خرسندى و بهتراز آن گفتم : آن چيست ؟ گفت : زهد و بهتر از آن گفتم : آن چيست ؟ گفت : اخلاص و بهتر ازآن گـفـتـم : آن چـيست ؟ گفت : يقين و بهتر از آن گفتم : آن چيست ؟ جبرئيل گفت : پلكان آن تـوكل بر خداى عزوجل است گفتم : توكل بر خداى عزوجل چيست ؟ گفت : دانستن اين نكته كـه مـخـلـوق نـه (مى تواند) زيانى بزند نه سودى برساند نه چيزى بدهد و نه جلو چيزى را بگيرد وچشم اميد بر كندن از مردم .

پس گرفتن بخشش .

ـ پیامبر خدا(ص): کسی که بخشش خودرا پس بگیرد, مانند کسی است که استفراغش را بخورد. ـ پیامبر خدا(ص) (به عمربن خطاب که اسبی را به یکی از جنگجویان مسلمان بخشیده بود تابا آن در راه خدا جهاد کند و خواست دوباره آن را از او بخرد چون فکر می کردباقیمت ارزانی به او خواهد فروخت) فرمود: آن را نخر و به صدقه ای که داده ای برنگرد, اگر چه آن را به یک درهم به تو بدهد, زیراکسی که صدقه خود را پس بگیرد, مانند کسی است که استفراغش را بخورد. ـ امـام صـادق (ع): هـرکـس صـدقـه ای دادو سپس آن صدقه به خودش برگردانده شد, آن را نه بـفـروشد و نه خودش استفاده کند, زیرا آن صدقه در حقیقت به منزله بنده آزاد شده ای است که بعد از این که او را آزاد کرد دیگر درست نیست آن را بر گرداند. ـ درباره مردی که صدقه ای می آوردتا به سائل بدهد, اما وقتی دم در می آید می بیند او رفته است ـ : باید آن را به سائل دیگری بدهدو به مالش برنگرداند.

آداب هدیه دادن .

ـ امام علی (ع): از کسی که از تو عیادت نمی کند, عیادت کن و به کسی که به تو هدیه نمی دهد,هدیه بده .

هدیه کردن به اماکن متبرکه .

ـ امـام عـلـی (ع): اگـر حتی دو رودخانه جاری از زر و سیم داشته باشم , کمترین چیزی به کعبه هدیه نمی کنم , چون نصیب حاجیان می شود نه مستمندان . ـ یـاسـیـن : از امام باقر(ع) شنیدم که می فرماید: گروهی از مصر آمدند و در این بین یکی ازآن ها درگذشت اما پیش از آن که بمیرد به مردی وصیت کرد از اموال او هزار درهم به کعبه تقدیم کند چـون آن مـرد وارد مکه شد, در این باره که آن مبلغ را به چه کسی باید بدهد پرس وجو کرد بنی شـیـبـه را بـه او مـعـرفی کردند آن مرد نزد بنی شیبه رفت و موضوع را به آنان گفت بنی شیبه گفتند: تو وظیفه ات را انجام داده ای , درهم ها را به ما بده مرد برخاست و از مردم جویاشد او را به ابوجعفر محمدبن علی (ع) راهنمایی کردند حضرت باقر(ع) فرمود: آن مرد نزد من آمد و تکلیف آن درهـم ها را از من پرسید من به او گفتم : کعبه از این چیزها بی نیاز است ببین چه کسی به زیارت ایـن خانه آمده و در راه مانده است , یا خرجی اش تمام شده , یا شترش را گم کرده , یا چیزی ندارد که نزد خانواده اش برگردد, آن درهم ها را به این هایی که برایت اسم بردم بده . آن مرد نزد بنی شیبه برگشت و گفته ابو جعفر(ع) را به اطلاع ایشان رساند بنی شیبه گفتند:او آدم گمراه و بدعتگذاری است و اطلاعی ندارد و نباید به حرف هایش گوش داد و تو را به حق این خانه و به حق چه و چه سوگند می دهیم که این حرف ما را به اطلاع او برسانی . آن مـرد می گوید: نزد ابو جعفر(ع) برگشتم و گفتم : من به دیدار بنی شیبه رفتم و گفته شما رابـه اطـلاع ایشان رساندم , اما آن ها گفتند که شما چنین و چنان هستید و چیزی بلد نیستید و سـپـس مـرا بـه خـدای بـزرگ سوگند دادند که آن چه را گفتند به شما برسانم حضرت باقر(ع) فرمود: من نیز تو را به همان چیزی که آنان سوگند دادند سوگند می دهم که پیش آن ها بروی و بـگـویی : من همین قدر می دانم که اگر زمام امری از امور مسلمانان را به دست گیرم دست های آنان (بنی شیبه) را قطع خواهم کرد و به پرده های کعبه خواهم آویخت و آن گاه خودشان را روی سـکـومی ایستانم و سپس دستور می دهم جارچی جار زند که : هان ! اینان دزدان (اموال) خدایند, آن هارا بشناسید.

پیری .

پیری .

ـ پـیـامبر خدا(ص): آدمیزاد راست ایستاده است و نود و نه عامل مرگ در کنارش صف کشیده اند هرگاه این عوامل مرگ به اواصابت نکنند به پیری می رسد. ـ امام علی (ع): حاصل زندگی دراز بیماری و پیری است . ـ در بـاب یادآوری انواع نعمت ها, ـ :و برای شما عمرهایی مقدر فرموده که (مدت) آن ها را از شما پـوشیده داشته و از آثارپیشینیانتان عبرت هایی برای شما به جا نهاده است , از بهره ها و لذت هایی کـه بـردند و از عمری که , پیش از چنگ انداختن مرگ در گلوی آن ها, نصیبشان گردید پیش از رسـیـدن به آرزوهامرگ به سراغشان شتافت و سیلاب بنیان برافکن اجل ها آنان را از آرزوهایشان جـدا سـاخت دروقت سلامت بدن ها توشه ای برای خود فراهم نکردند و در اوان زندگانی خویش پند و عبرت نگرفتند آیا آنان که در شادابی جوانی هستندجزخمیدگی پیری را انتظار می کشند؟ و آنان که از خرمی تندرستی بهره مندند جزرنج های بیماری را چشم دارند؟ . ـ امـام عـلی (ع) ـ در وصف بهشت ـ : بهشت را درجاتی است یکی برتر از دیگری ومنزل هایی است یکی متفاوت با دیگری , نعمت هایش پایان نمی پذیرد و اقامت کننده در آن کوچ نمی کند و جاویدان در آن پیر نمی شود و ساکن آن بینوا نمی گردد.

آن چه در هنگام پیری انسان جوان می شود.

ـ پیامبر خدا(ص): آدمی پیر می شود ودوچیز در او جوان می گردد:آزمندی وآرزو. ـ آدمـیـزاده پـیر می شود و دو چیز در وجود او جوان گردد: آزمندی به مال و ثروت و آزمندی به زندگی .

آن چه موجب پیری می شود.

ـ امام علی (ع): اندوه ,نیمی ازپیری است . ـ اندوه , یکی از دو پیری است . ـ اندوه , بدن را آب می کند. ـ در خطبه شقشقیه ـ : و با خوداندیشیدم که آیا با دستی بریده (بی یار و یاور) حمله کنم یا آن که در برابر این تیرگی کور (وگمراه کننده) شکیبا بمانم , تیرگیی که بزرگسال در آن پیر می شود و خـردسـال مـویـش سـپیدمی گردد و مؤمن در آن چندان رنج می برد تا به دیدار پروردگارش بشتابد. ـ آن گاه فرستادگان خود را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی سوی ایشان فرستاد, تا از آنـان بـخواهند پیمان الهی را که در فطرتشان است به جای آورند, و نشانه های قدرت خدا را به ایـشـان نـشان دهند: از آسمانی که بر فراز سرشان بر افراشته شده است , تا زمینی که زیرپاهایشان نـهـاده شـده و نـعـمـت هـایـی کـه زنـده نـگاهشان می دارد و مرگ هایی که نابودشان می کند و گرفتاری ها و بیماری هایی که پیشان می گرداند. ـ امـام صادق (ع): چهار چیز است که پیری زودرس می آورد: خوردن گوشت نمک سود, نشستن روی زمین نمناک , بالا رفتن ازپلکان و نزدیکی کردن با پیر زنان .

نابودی .

عوامل نابودی (1).

قرآن :. ((و پروردگار تو (هرگز) نابود کننده آبادی ها نبوده است , تا (پیشتر) در مرکز آن ها پیامبری برانگیزد که آیات ما را برایشان بخواند و ما آبادی ها را ـ تا مردمشان ستمگرنباشند, نابود کننده نبوده ایم)). ((آیا ندیده اند که پیش از آنان چه بسیار امت ها را نابود کردیم ؟ (امت هایی که) در زمین به آنان امکاناتی دادیم که برای شما آن امکانات را فراهم نکرده ایم و (باران های) آسمان را پی در پی برای آنان فرو فرستادیم و رودبارها از زیر(شهرهای) ایشان روان ساختیم پس , ایشان را به (سزای) گناهانشان نابود کردیم و پس از آنان نسل های دیگری پدیدآوردیم)). ((سپس , وعده (خود) به آنان را راست گردانیدیم و آن ها و هر که را خواستیم نجات دادیم و افراط کاران را به نابودی کشاندیم)). ـ پیامبر خدا(ص): عوامل نابود کننده عبارتند از: فرمانبری از بخل , هوس پیروی شده ,خودپسندی . ـ امام علی (ع): سه چیز نابود کننده هستند: فرمانبری از زنان , فرمانبری از خشم و فرمانبری از شهوت . ـ همانا بدعت های شبهه ناک نابود کننده اند, مگر این که خداوند (انسان را) از آن ها حفظ کند. ـ رها کن حسادت و دروغ و کینه راکه این سه , دین (انسان) را لکه دار می کنند و آدمی را به نابودی می کشانند. ـ امام صادق (ع): دو کار هلاکتباراست : به رای خود برای مردم فتوا دهی یا ندانسته از چیزی پیروی کنی . ـ به عبدالرحمان بن حجاج ـ : زنهاراز دو کار که هرکس هلاک شده با این دو کار به هلاکت رسیده است : زنهار از این که با رای خودبه مردم فتوا دهی یا ندانسته از چیزی پیروی کنی . ـ به مفضل بن مزید : تو را از دو کارنهی می کنم که بر اثر آن ها مردان به هلاکت در افتادند: این که به باطل خدا را اطاعت کنی وندانسته به مردم فتوا دهی . ـ پیامبر خدا(ص): به راستی که درهم ودینار پیشینیان شما را نابود کرد و همین دو نابود کننده شماست . ـ امام علی (ع): مردم تا زمانی که متفاوت باشند, همواره در خیر و خوبی هستند و همین که یکسان شدند نابود شوند. ـ خدمت تن به این است که آن چه از خوشی ها و خواهش ها و مال و منال می خواهد به او بدهی و این خود مایه نابودی جان است . ـ امام حسن (ع): نابودی مردم در سه چیز است : تکبر و آزمندی و حسادت , زیرا تکبر باعث نابودی دین است و به سبب همین خصلت ابلیس لعنت شد, آزمندی دشمن جان است و به واسطه همین خوی آدم از بهشت رانده شد و حسادت راهنمای به سوی بدی و نابکاری است و بر اثر همین حسادت بود که قابیل , هابیل را کشت . ـ امام صادق (ع): خداوند شش گروه رابه سبب شش خصلت نابود می کند:

فرمانروایان را به سبب ستـمـگـری , عـرب هـا را بـه سبب تعصب ,ملاکان را به سبب کبر, بازرگانان را به سبب خیانت , روستائیان را به سبب نادانی و فقیهان را به سبب حسادت . ـ در سفارش به عبداللّه بن جندب ـ :ای پسر جندب , آن که به عمل خویش تکیه کند, هلاک شود و آن که در گناهان بی باک شود و به رحمت خدا امیدوار باشد, نجات نیابد. مـی گـویـد: عـرض کـردم : پـس چه کسی نجات می یابد؟ فرمود: آنان که میان بیم و امید به سر می برند, ازشوق بهشت و ترس از عذاب گویی دل هایشان در چنگال پرنده ای است . ـ امـام کاظم (ع): هر که درباره (ذات)خدا سخن گوید نابود شود, هر که ریاست طلب باشد نابود شود و هرکه خودپسندی به او راه یابد نابودشود. ـ امام صادق (ع): خداوند هیچ امتی راعذاب نکرد, مگر آن گاه که به حقوق برادران تهیدست خود بی اعتنایی کردند. ـ پـیـامـبـر خدا(ص): نابودی امت من درسه چیز است : در عصبیت (تعصبات قبیله ای و قومی) و مذهب قدری و روایت های بی اساس و غیرمعتبر. ـ گـمان می کنم که شنیده اید ابو عبیده چیزی از بحرین آورده است بشارت باد شما را و به آینده خـوشی که در انتظار شماست امیدوار باشید,زیرا به خدا سوگند که من از فقر بر شما نمی ترسم , بلکه ترس من برای شما از این است که دنیا همچنان که به روی پیشینیان شما باز شد به روی شما نـیز باز شود و همچون آنان بر سر آن به رقابت برخیزید ودر نتیجه , دنیا شما را نیز همانند آنان به نابودی افکند. ـ این امت در آغاز به سبب زهد ویقین درست شد و در پایان به واسطه بخل و آرزو نابود می شود. ـ امام علی (ع): ناتوانی , نابودی به بار می نشاند. ـ امـام کـاظـم (ع): سـه چـیـز مهلک است :پیمان شکنی , رها کردن سنت و جدا شدن از جماعت (مسلمانان). ـ امام علی (ع): مبادا که مرکب های طمع تو را به شتاب برانند و در آبشخورهای هلاکت فرود آورند . ـ پیشینیان شما, در حقیقت , به سبب درازی آرزوها و از یاد بردن اجل هایشان به هلاکت در افتادند . ـ پـیـشـینیان شما که نابود شدند درحقیقت بدان سبب به هلاکت در افتادند که مرتکب گناهان می شدند و ملایان و علما آنان را نهی نمی کردند. ـ گذشتگان شما را در حقیقت کسانی نابود کردند که مردم را از حق (خودشان) باز داشتند وآنان هم به ناچار آن را (با رشوه) خریدند و مردم را به باطل واداشتند و آنان لاجرم از آن پیروی کردند. ـ شـایـسـتـه نیست کسی که حاکم برناموس و خون و غنایم و احکام مسلمانان و متصدی رهبری مسلمانان است , بخیل باشد و یاکسی که به سنت (پیامبر) عمل نکند و در نتیجه , امت را به نابودی کشاند. ـ بـه خـانـواده پـیـامبر خود بنگرید و راه آنان را در پیش گیرید و در پی ایشان حرکت کنید, زیرا هرگز شما را از راه راست به درنمی برند و هرگز به نابودیتان نکشانند اگر آنان نشستند, شما نیز بنشینید و اگر برخاستند, شماهم برخیزید و از آنان پیشی

نگیرید که گم خواهید شد و عقب هم نمانید که به نابودی خواهیدافتاد. ـ گمراهی راهنما, مایه نابودی راهجوست . ـ مهلک ترین چیز, ادامه یافتن گمراهی است . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هـرگاه شنیدید کسی می گوید: مردم همه در هلاکتند, خودش از همه بیشتردر هلاکت است .

عوامل نابود کننده (2).

قرآن :. ((بگو: به نظر شما, اگر عذاب خدا ناگهان یا آشکارا به شما برسد, آیا جز گروه ستمکاران (کسی) نابود خواهد شد؟)). ((پس , همان گونه که پیامبران نستوه صبر کردند, صبر کن و برای آنان شتابزدگی به خرج مده روزی کـه آن چـه راوعـده داده مـی شـونـد بنگرند, گویی که آنان جز ساعتی از روز را (در دنیا) نمانده اند (این) بلاغی است پس , آیا جز مردم نافرمان نابود خواهند شد؟)). ـ امام علی (ع): نابود شد, کسی که قدرو اندازه خود را ندانست . ـ نابودشد, کسی که کار خود را سامان نداد. ـ نابود شد, کسی که هوس گمراهش کرد و شیطان او را به بیراهه کشاند. ـ نابود شد, کسی که از خود راضی گشت و به وسوسه های فریبنده نفس خویش اعتماد کرد. ـ نابود شد, کسی که یقین را به شک فروخت و حق را به باطل و آخرت را به دنیا. ـ نـابـود شد, کسی که به دنیا آرام گرفت و دین خویش را کابین آن کرد و در نتیجه , به هر طرف دنیا برگشت , او نیز برگشت , اودنیا را آرمان و معبود خود گرفته است . ـ نابود شد, کسی که (به نا حق) مدعی شد و ناکام شد, کسی که دروغ بست . ـ امام سجاد(ع): کسی که حکیمی نداشته باشد تا راهنمایی اش کند, به نابودی در افتد و کسی که احمقی نداشته باشد تا از اوپشتیبانی کند, به ضعف و خواری افتد. ـ امام علی (ع): مال اندوزان با آن که زنده اند, مرده اند و دانشمندان تا روزگار برجاست , برجایند. ـ انسانی که قدر و اندازه خود رانشناسد, نابود شود. ـ در (راه) من دو گروه هلاک شوند:دوست افراطی و دشمن کینه توز. ـ هر که سینه خود را در برابر حق سپرکرد, نابود شد. ـ هر که خود رای باشد, نابود شود. ـ هر که به هلاکت دنیا و آخرت تن در دهد, در هر دو جهان هلاک شود. ـ هر که خراج را بدون آبادانی بطلبد,شهرها را ویران کند و بندگان را به نابودی کشد و حکومتش جز اندکی نپاید. ـ هرکه شکیبایی او را نرهاند, بیتابی نابودش کند. ـ هر که نفس خویش را سرگرم غیر خودکند, در تاریکی ها سرگردان ماند و در هلاکت ها فرو رود . ـ عظمت خداوند پاک را با عقل خویش مسنج , که در زمره هلاک شدگان خواهی شد. ـ خـداونـد پیامبری هدایتگر با کتابی گویاو فرمانی برپا فرستاد که به واسطه آن به هلاکت نیفتد, مگر کسی که (ذاتا) هلاک شدنی است . ـ مـن شما را به راه روشنی کشاندم که درآن به هلاکت نیفتد, مگر کسی که (طبعا) هلاک شدنی است . ـ در یـادکرد از پیشامدهای آینده ـ :خود را بی باکانه در میان شعله های فروزان آتش فتنه ای که با آن رو بـه رو مـی شوید, میندازید و از سر راه آن کنار روید و

وسط راه را برایش باز بگذارید, زیرا به جـان خـودم سوگند که در زبانه آتش آن فتنه ,مؤمن نابود می شود و نامسلمان در آن به سلامت می ماند.

حرمت به نابودی افکندن خود.

قرآن :. ((و در راه خدا انفاق کنید و خویشتن را با دستان خود به نابودی نیفکنید و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد)). ـ هنگامی که مامون امام رضا(ع) را به پذیرفتن ولایت عهدی مجبور کرد, به ایشان گفت : تو همواره با من برخوردهایی می کنی که من خوش ندارم و خودت را از خشم من ایمن می دانی به خدا سوگند می خورم , که اگر ولایت عهدی را نپذیری , تورا به پذیرفتن آن مجبور می کنم و اگر باز هم نپذیری , گردنت را می زنم حضرت فرمود: خداوندعزوجل مرا نهی فرموده است از این که با دست خود خویشتن را نابود کنم حال که چنین است هر کاری که به نظرت می رسد بکن و من ولایت عهدی را می پذیرم , به شرط این که هیچ کس را عزل و نصب نکنم . ـ امام رضا(ع) ـ در پاسخ به فرزند صلت که پرسید: چرا با وجود آن که به دنیا اظهار زهد می کنی ولایت عهدی راپذیرفتی ؟ ـ :خدامی داند که من این کار را ناخوش داشتم , اما وقتی میان پذیرفتن ولایت عهدی و کشته شدن مخیر شدم , پذیرفتن آن رابر کشته شدن ترجیح دادم . ـ هنگامی که ولایت عهدی راپذیرفت ـ :بار خدایا, تو مرا از این که با دست خود خویشتن را به نابودی اندازم نهی فرمودی , ولی مجبورو ناچار شدم , چه این که اگر ولایت عهدی او را نمی پذیرفتم از جانب عبداللّه مامون در آستانه کشته شدن قرار می گرفتم من نیز همانند یوسف و دانیال (ع) مجبور و ناچار شدم , زیرا هریک از ان دو نیز (از روی ناچاری و اجبار) از جانب طاغوت زمان خود عهده دار ولایت شدند. ـ امام صادق (ع): اگر مردی دار و ندارخود را در راهی از راه های خدا انفاق کند, کار درست و به جایی نکرده است مگر نه این که خداوند متعال می فرماید: ((خویشتن را با دستان خود به نابودی نکشانید و نیکوکاری کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد)) یعنی میانه روان را؟ . ـ اسلم ابوعمران : ما در قسطنطنیه بودیم و فرمانده سپاه مصر عقبة بن عامر بود و سردار لشکر شام فضالة بن عبید صف بزرگی ازسپاه روم بیرون آمد و ما در برابر آنان صف آرایی کردیم در این هنگام یکی از سربازان مسلمان بر سپاه روم تاخت و خود را به دل آنان زد مسلمانان فریاد زدند و گفتند: سبحان اللّه , به دست خود خویشتن را به نابودی می دهد ابو ایوب , صحابی رسول خدا(ص), برخاست وگفت : ای مردم , شما این آیه را چنین تاویل می کنید, در حالی که این آیه درباره ما جماعت انصار نازل شد, زیرا هنگامی که خداوند دین خود را قدرت بخشید و یاورانش زیاد شدند,عده ای از ما پنهان از رسول خدا(ص) به عده ای دیگر گفتند: اموال

و دارایی های ما از بـیـن رفـت و حـالا که خداوند اسلام را قدرت بخشیده و یاورانش فزونی گرفته اند, بهتر است به امـوال واملاک خود بپردازیم و آن چه را از بین رفته است آباد و جبران کنیم در این هنگام خداوند درپـاسـخ بـه آن چه ما گفته بودیم , این آیه را بر پیامبرش نازل فرمود: ((و در راه خدا انفاق کنید وخویشتن را با دست های خود به نابودی نیفکنید)) بنابراین , مقصود از این نابودی همان پرداختن ما به اموال و آباد کردن آن ها و فرو گذاشتن جنگ و جهاد از سوی ما بوده است . ـ امـام عـلـی (ع) ـ در سـفـارش بـه فـرزنـد بـزرگـوار خود حسن (ع) ـ : بدان ای فرزندم که تو تـحت تعقیب مرگی هستی که هیچ گریزانی را از چنگ آن رهایی نیست پس , مواظب باش مرگ درحالی به سراغت نیاید که گناه می کرده ای و به خود وعده توبه از آن می داده ای , اما مرگ میان توو این وعده ات فاصله اندازد و آن گاه دریابی که خودت را به نابودی افکنده ای .

تمه .

بلند همتی .

ـ امام علی (ع): بهترین همت هابلندترین آن هاست . ـ امام باقر(ع): هیچ شرافت و افتخاری چون بلند همتی نیست . ـ امام علی (ع): نیکوترین خصلت ها ارجمندی همت هاست . ـ شرافت به همت های والاست نه به استخوان های پوسیده . ـ هرکه بر نردبان همت ها بالا رود, ملت ها او را بزرگ دارند. ـ امـام سـجـاد(ع) ـ در دعـا ـ : و مـا را ازکـسانی قرار ده که جان هایشان را به بلندی شتاباندی و هـمـت هـای آنـان را از جـسـتـن عزت در میان مردم فرود آوردی و از این رو دل هایشان همواره سرگشته و در پرواز بود تا این که سرانجام درباغ های پر نعمت بهشت فرود آمدند. ـ امام علی (ع): هرگاه در طلب چیزی بر می آیی , بلند همت باش . ـ پـیـامـبـرخدا(ص): خداوندمتعال کارهای والا و شریف را دوست دارد و کارهای پست و حقیر را خوش ندارد. ـ امام باقر(ع): ابوذر, که خدایش رحمت کناد, از خوف خدای عزوجل چندان گریست که به چشم درد مبتلا شد به او گفته شد:ای ابوذر, خوب است دعا کنی خداوند چشمانت را شفا بخشد ابوذر گفت : من از این کار غافلم و اهمیت چندانی هم به آن نمی دهم گفتند: چه چیز تو را از آن غافل ساخته است ؟ گفت : دوامر بزرگ : بهشت و دوزخ . ـ امـام علی (ع): آن کس از همه بیشتردرمضیقه وتنگ حالی است که خواهش های او بسیار باشد و خواست و آرمانش بزرگ وخرجی اش زیاد, و کمک (خرج) او اندک . ـ دل (و جـان) آن کـس بـیـشتر از همه در رنج است که همتش بلند باشد, و مردانگی اش بسیار و توانایی اش اندک . ـ در همت میانه رو باش , تا از کسی که دنبال پیدا کردن لغزش های توست , ایمن بمانی .

نقش همت در شرافت .

ـ امام علی (ع): (ارزش) انسان به همت اوست , نه به ثروتش . ـ قدر مرد, به قدر همت اوست . ـ هرکه همتش والا باشد, ارزشش عظیم شود. ـ انسان را چیزی به مانند همت اوبلند نگردانید و او را چیزی چون شهوتش پست نکرد.

آن چه سزاوار اهتمام است .

ـ امـام عـلـی (ع): هم خود را مصروف آخرتت گردان و اندوهت را مصروف خودت , زیرا چه بسیار انـدوهـگـیـنی که اندوهش او را به شادی جاویدان رساند و چه بسیار با هم و غمی که به آرزویش دست یافت . ـ تـمـام همت و کوشش خود را برای رهایی از جایگاه بدبختی و کیفر و نجات از سرای بلا وعذاب قرار ده . ـ همت و تلاش خود را به آخرتت اختصاص ده . ـ آن فریب خورده ای که از دنیا به بالاترین خواست خویش رسد, همچون کسی نیست که ازآخرت به کمترین بهره اش دست یابد. ـ پیامبر خدا(ص): ای مردم , به آبادکردن آخرت خویش که بدان مکلفید روی آورید و همت خود را مصروف نزدیک شدن به طاعت او کنید. ـ از جـمـلـه سخنان نجواآمیز خداوندمتعال با موسی (ع) این بود: چگونه همت تو متوجه آن چه نزد من است نباشد, در حالی که لاجرم به سوی من بر می گردی !. ـ امام علی (ع): و باید هم و غم توبرای جهان پس از مرگ باشد. ـ هر که هم و غمش برای آن چه نزد خداوند سبحان است نباشد, به آرزوهای خود نرسد.

کسانی که به اوج همت و خواست خود می رسند.

قرآن :. ((و کسانی که در راه ما کوشیده اند, به یقین راه های خود را بر آنان می نماییم و در حقیقت , خدا با نیکوکاران است)). ـ امام علی (ع): هر که دیده اندیشه اش را شب ها بیدار نگه دارد, به اوج همت و خواست خود برسد. ـ هر که نهایت توان خود را به کارگیرد, به نهایت خواست خود دست یابد. ـ هرکه آخرت هم و غم او باشد, درخیر و خوبی به اوج خواست خود برسد.

عالیترین همت ها.

ـ امام سجاد(ع) در دعا : (بار خدیا,)از گواهی و شهادت , عادلانه ترین آن را از تو مسالت دارم و از عبادت با نشاطترین آن را و از همت عالیترین آن را. ـ نیز در دعا : همتم به تمامی متوجه توست و رغبتم به توست , تو مراد منی نه غیر تو و شب زنده داری و بی خوابی کشیدن های من برای توست نه برای جز تو. ـ نیز در دعا : مرا پیکری روحانی بخش و دلی آسمانی و همتی پیوسته به تو و یقینی صادق در محبت به تو. ـ نیز در دعا : ای کسی که عارفان را به طول (یا عطر) مناجاتش مانوس کرد و جامه ولایت و دوستی اش را بر قامت ترسندگان پوشاند, کی شاد بشود کسی که همتش متوجه جز تو باشد و چه وقت بیاساید کسی که عزم واراده اش جز تو را بخواهد!. ـ نیز در دعا : آرزویم مرا به سوی توراند و همتم ای معبود بی نیاز و توانای من , وقف تو شد و رغبتم به آن چه نزد توست , بسیارگردید. ـ امام علی (ع): والاترین همت هاپایبندی به پیمان (یاحق و حرمت دیگران) است . ـ بهترین همت ها, وفا کردن به وعده است .

نتایج بلند همتی .

ـ امام علی (ع): بردباری و وقار دوهمزادند که از بلندی همت زاده می شوند. ـ کرم داشتن , زاییده بلندی همت است . ـ عالیترین همت ها, نزدیکترین آن ها به کرم است . ـ کردار زیبا, از بلندی همت خبرمی دهد. ـ طمع بریدن از آن چه در دست مردم است , (نشان) عزت نفس و بزرگی همت است . ـ امام باقر(ع): عزت طمع نداشتن رابا بلندی همت به دست آر. ـ امام علی (ع): پایبندی به قناعت , از والایی همت است . ـ احسان کردن , از والایی همت است . ـ اندوه ها به اندازه همت ها و خواسته هاست . ـ اندوه های مرد به اندازه همت اوست . ـ اندوه ها به اندازه همت هاست . ـ ننگ و عار (داشتن از زشتی ها) به اندازه همت است . ـ هر که همتش بزرگ باشد, هم وغمش بزرگ است . ـ هر که همتش بزرگ باشد, مقصدش عالی (یا کمیاب) است . ـ شجاعت مرد, به اندازه همت اوست .

همت زیرکان .

ـ امام علی (ع): فرمانبری (از خداوند) همت زیرکان است نافرمانی (از خدا) همت پلیدان است . ـ دنیا, میدان تمرین و مسابقه مؤمن است و عمل هم و غم او و مرگ ارمغانی برای او و بهشت جایزه او, دنیا بهشت کافر است ولذت های گذرا همت او و مرگ مایه بدبختی او و آتش دوزخ فرجام او. ـ هرکه معرفتش درست باشد, جان اوو همت او از این جهان فانی روی برتابد. ـ اگـر هـمـت والای اصـلاح مـردم را در سـرداری , از خودت آغاز کن , زیرا پرداختن تو به اصلاح دیگران , در حالی که خود فاسد باشی بزرگترین عیب است . ـ سـعـادتـمـنـد نباشد, مگر کسی که همتش (اصلاح) خودش باشد, پیوسته از آن حساب بکشد و مطالبه کند و با آن بستیزد. ـ رغبت خردمند, به حکمت است و همت نادان اندر کار حماقت . ـ همت خویش را مصروف چیزی گردان که لازم توست و در آن چه به کارت نمی آید فرو مرو. ـ خوشا به حال کسی که همت خود را منحصر به چیزی کرد که به کارش می آید.

کوته همتی .

ـ امـام صادق (ع): سه چیز انسان را ازرفتن در پی مقامات عالیه و اهداف بلند باز می دارد: کوتاهی همت , چاره اندیش نبودن و سستی اندیشه . ـ امام علی (ع): هر که همتش حقیرباشد, فضیلتش از بین برود. ـ با کسی که همت پست دارد,همنشینی مکن . ـ رشک بردن بر نعمت دوست , ازدون همتی است . ـ کسی که همت ندارد, انسانیت ندارد. ـ آدم حقیر, همت ندارد. ـ آرزوها همت مردان است . ـ به خدا پناه می بریم از مطامع پست و همت ها و خواسته های ناپسند. ـ و (غالبا) افراد دراز قد, کوتاه همتند. ـ امـام بـاقـر(ع): رسـول خدا(ص) پیش از (ظهور) اسلام , در طائف بر مردی وارد شد و آن مرد از حضرت با احترام پذیرایی کرد پس از آن که خداوند محمد(ص) را به سوی مردم فرستاد, به آن مرد گـفته شد: آیا می دانی آن کسی که خداوند عزوجل به سوی مردم فرستاده است , کیست ؟ گفت : نـه گـفـتند: او محمد بن عبداللّه , یتیم ابو طالب و همان کسی است که در فلان و بهمان روز در طـائف مـیـهـمـان تو شد و تو او را گرامی داشتی امام باقر(ع) فرمود: پس , آن مردخدمت رسول خـدا(ص) آمـد و سـلام کرد و مسلمان شد آن گاه عرض کرد: ای رسول خدا, آیا مرامی شناسید؟ حـضـرت فـرمـود: تو کیستی ؟ عرض کرد: من صاحب همان منزلی هستم که شما در جاهلیت در فـلان و بـهـمـان روز وقـتـی بـه طائف آمدید وارد آن شدید و من با احترام از شما پذیرایی کردم رسول خدا(ص) به او فرمود: خوش آمدی حاجتت را بخواه عرض کرد: دویست گوسفند با چوپانان آن هـا بـه من عطا فرمایید حضرت دستور داد به او دادند آن گاه به اصحاب خود فرمود: این مرد هـمـت آن رانـداشـت از من همان چیزی را بخواهد که پیرزن بنی اسرائیلی از موسی (ع) خواست اصـحـاب عرض کردند: مگر پیرزن بنی اسرائیلی از موسی چه خواست ؟ فرمود: خداوند عزوجل به مـوسـی وحـی فـرمـودکـه پـیش از آن که مصر را به قصد سرزمین مقدس در شام ترک گویی , اسـتخوان های یوسف را با خود ببرموسی از قبر یوسف جویا شد پیرمردی آمد و گفت : اگر کسی جـای قـبـر او را بـلد باشد آن کس فلان پیرزن است موسی (ع) در پی او فرستاد وقتی پیرزن آمد, موسی به او فرمود: تو جای قبر یوسف رامی دانی ؟ عرض کرد: آری موسی فرمود: پس , آن را به من نشان بده , هرچه بخواهی به تو می دهم پیرزن گفت : آن را نشانت نمی دهم , مگر این که هر چه من بگویم همان را به من بدهی موسی فرمود:بهشت از آن تو باشد پیرزن گفت : نه , من تعیین می کنم خـداونـد عـزوجـل به موسی وحی فرمود که نگران نباش , بگذار او تعیین کند

موسی به او فرمود: تعیین با تو عرض کرد: می خواهم روز قیامت در بهشت باتو هم درجه باشم رسول خدا(ص) فرمود: این مرد همت آن را نداشت تا از من همان چیزی را بخواهدکه آن پیرزن بنی اسرائیلی خواست !. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): چـقـدرفـاصـلـه اسـت میان خواسته این اعرابی و خواسته آن پیرزن بنی اسرائیل !زمانی که موسی مامور شد از دریا عبور کند و به کنار دریا رسید, مرکب های آنان صورت خـود را بـرگرداندند و به عقب برگشتند موسی گفت : خدایا, چه شده است ؟ خداوند فرمود: تو در نـزدیـکی قبریوسف هستی پس استخوانهای او را با خودت ببر اما چون قبر با خاک یکسان شده بـود, موسی جای آن را پیدا نمی کرد لذا پرسید: آیا کسی از شما جای قبر را می داند؟ عرض کردند: اگـر کسی باشد که جای آن را بلد باشد, آن کس پیرزن بنی فلان است او می داند کجاست موسی دنبال او فرستاد او به فرستادگان موسی (ع) گفت : چه می خواهید؟ گفتند: نزد موسی بیا وقتی به حضور موسی آمد, به او فرمود: تومی دانی قبر یوسف کجاست ؟ گفت : آری فرمود: پس آن را به مـا نـشان بده پیرزن گفت : نه به خدا, مگراین که آن چه را از تو بخواهم به من بدهی ! موسی به او فـرمـود: مـی دهـم پیرزن گفت : از تو می خواهم که در بهشت با تو در همان درجه ای باشم که تو هستی موسی فرمود: بهشت را بخواه (کافی است) گفت : نه به خدا, راضی نمی شوم , مگر این که با تـو بـاشـم ! موسی سعی کرد او را از خواسته اش منصرف کند, اماخداوند به موسی وحی فرمود که آن چه می خواهد به او بده , زیرا این از تو چیزی کم نمی کند پس ,موسی خواسته پیرزن را قبول کرد و پیرزن قبر را نشان موسی داد پس استخوان ها را در آوردند و ازدریا گذشتند.

هر که هم و غمش شکمش باشد.

ـ امـام عـلی (ع): هر که هم و غمش چیزی باشد که وارد شکمش می شود, ارزش او به اندازه همان چیزی است که از شکمش خارج می شود. ـ پیامبرخدا(ص): هرکه همتش خوراکش باشد, ارزشش به اندازه همان چیزی است که می خورد. ـ امـام عـلـی (ع): مـبـغـوض تـرین بندگان نزد خداوند سبحان , کسی است که هم و غم او شکم وشرمگاهش باشد. ـ چه دور است خیر و خوبی از کسی که هم و غمش شکم و شرمگاه اوست .

کسی که هم و غمش دنیا باشد.

ـ امام علی (ع): هر که دنیا هم و غم اوباشد, در هنگام جدا شدن از آن سخت حسرت خورد. ـ کسی که هم و غم او دنیا باشد,عوضی به دست نیاورد و فریضه ای را ادا نکند. ـ کسی که هم و غمش دنیا باشد, درروز قیامت شقاوت و اندوهش به درازا کشد. ـ هر که همتش آن چه نزد خدای سبحان است نباشد, به آرزوهایش نرسد. ـ پـیـامـبر خدا(ص): دل سه گونه است :دل گرفتار دنیا, دل گرفتار عقبی و دل گرفتار مولی دلی که گرفتار دنیا باشد, سختی و رنج نصیب اوست و دلی که گرفتار عقبی باشد, درجات بلند نصیبش شود و دلی که گرفتار مولی باشد, هم دنیا دارد و هم عقبی را و هم مولی را.

هوس .

خطر هوی و هوس .

قرآن :. ((نـه , (ایـن چنین نیست) بلکه کسانی که ستم کرده اند, بدون هیچ گونه دانشی هوس ها خود را پیروی کرده اند پس آن کس را که خدا گمراه کرده , چه کسی هدایت می کند؟ و برای آنان یاورانی نخواهد بود)). ((آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است , چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوس های خود را پیروی کرده اند)). ـ امام علی (ع): هوس , شالوده محنت هاست . ـ فرمانبری از نفس و پیروی از هوس های آن , شالوده هر رنج و سرچشمه هر گمراهی است . ـ هوس , مرکب فتنه است . ـ در حقیقت نقطه آغاز فتنه ها پیروی از هوس ها و بدعت نهادن احکامی است که . ـ هوس , فرو افتادن در پست ترین پستی هاست . ـ پیامبر خدا(ص): هوا را بدان سبب هوا نامیده اند که صاحب خود را فرو می افکند. ـ امام علی (ع): هوس ,بزرگترین دشمن است . ـ در پاسخ به این سؤال که چیره ترین ونیرومندترین سلاطین کیست ,فرمود:هوس . ـ هوس , همدمی مهلک است . ـ هوس , جهالت جوانی است . ـ هوس , (انسان را) به نابودی می افکند. ـ پیامبر خدا(ص): از هوا و هوس به خداپناه برید. ـ امام علی (ع): آفت خرد, هوس است . ـ مهلک ترین چیز, هوس است . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): ابلیس گفت : من باگناهان آنان را به هلاکت افکندم و آنان با استغفار مرا هـلاک کـردنـد پس , چون چنین دیدم ,آنان را به واسطه هوس ها به هلاکت انداختم , زیرا (در این صورت) خیال می کنند رهیافته اند واز این رو دیگر استغفار نمی کنند. ـ آزار خـود را از نـفست باز دار ودر معصیت خدا از هوس های آن پیروی مکن , زیرا در این صورت , روز قـیـامـت نـفس تو با تو به مخاصمه برمی خیزد و یکدیگر را لعن و نفرین می کنید, مگر این که خداوند متعال به رحمت خود بیامرزد و پرده پوشی کند.

خطر شهوت ها.

قرآن :. ((آن گـاه , پـس از آنـان جـانـشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساختند و از شهوت ها پیروی کردند و به زودی گمراهی را خواهند دید)). ((و خـدا مـی خـواهد تا بر شما ببخشاید و کسانی که از شهوت ها پیروی می کنند, می خواهند شما دستخوش انحرافی بزرگ شوید)). ـ امام علی (ع): شهوت ها, زهرهایی کشنده اند. ـ شهوت ها دامهای شیطان است . ـ شهوت یکی از دو گمراه کننده است . ـ از شهوت ها دور شوید, زیرا که شهوت ها شما را به سوی ارتکاب گناهان و هجوم آوردن به سوی بدی ها می کشانند. ـ شهوت ها آفت اند. ـ هر که به سوی شهوت ها بشتابد,آفت ها به سویش بشتابند. ـ نفس خود را از شهوت ها باز دار تااز آفت ها سالم مانی . ـ در شهوت و خشم خود از حدتجاوز مکن , که تو را بدنام می کنند. ـ شیرینی شهوت را, ننگ رسوایی منغص می کند. ـ از اندرزهای خداوند متعال به عیسی (ع): ای عیسی , زنهار در حال بیداری گناه مکن و در گاه هشیاری غافل مباش و (کودک)نفس خود را (از شیر) شهوت های هلاکتبار بازگیر و از هر شهوتی که تو را از من دور می کند,دور شو. ـ امـام عـلـی (ع): بدانید که هیچ طاعتی از طاعت های خداوند نیست , مگر این که به جا آوردنش ناخوشایند است و هیچ معصیتی ازمعاصی او نیست , جز این که به جا آوردنش خوشایند و با شهوت همراه است . ـ بهشت به امور ناخوشایند درپیچیده شده است و دوزخ به شهوت ها.

خطر لذت ها.

ـ امام علی (ع): لذت ها تباه کننده اند. ـ لذت , باعث غفلت (از یاد خدا و آخرت) است . ـ سرآمد آفت ها, شیفتگی به لذت هاست . ـ کمتر پیش می آید که کسی آزمند لذت ها شود و به واسطه آن ها نابود نشود. ـ به اندازه هر لذتی , اندوهی است . ـ بسا لذتی , که در آن مرگ است . ـ هر که از معصیت های خدا لذت برد, خداوند او را خوار گرداند.

خدایی است که پرستیده می شود.

قرآن :. ((آیا آن کس که هوای خود را معبود خویش گرفته است دیدی ؟ آیا (می توانی) ضامن او باشی ؟)). ((پـس , آیـا دیـدی کـسـی را که هوای خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او ودلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است ؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟)). ـ امام علی (ع): هوا, خدایی پرستیده است خرد دوستی پسندیده است . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): در زیر این آسمان هیچ معبودی که به جای خداوند پرستیده شود, نزد خدا منفورتر از هوای نفس نیست . ـ امام علی (ع): نادان , بنده شهوت خویش است .

هوس دیده بصیرت را کور می کند.

قرآن :. ((ای داود, مـا تو را در زمین خلیفه (و جانشین) قراردادیم پس میان مردم به حق داوری کن و از هوس پیروی مکن , که تو را از راه خدا منحرف می سازد (و) کسانی که از راه خدا منحرف می شوند, به سزای آن که روز حساب را فراموش کرده اند, عذابی سخت خواهند داشت)). ـ امـام عـلـی (ع): شـمـا را بـه دوری گـزیـدن از هوس سفارش می کنم , زیرا هوس به کوری فرا می خواند و آن (باعث) گمراهی در آخرت ودنیاست . ـ هوس , شریک کوری است . ـ اگر از هوس خود پیروی کنی تو راکر و کور می کند و آخرتت را تباه می گرداند و تو را به نابودی می افکند. ـ اگر هوس را بر خود فرمانروا کنید,شما را کر و کور می سازد و نابودتان می گرداند. ـ هر که از هوس خود پیروی کند,هوس او را کور و کر و خوار و گمراه می سازد. ـ ای بندگان خدا, از محبوبترین بندگان خدا نزد او بنده ای است که خداوند او را در برابر نفسش یـاری کـرده است جامه های شهوت ها را برکنده و (جانش) از هر خواسته ای تهی گشته , مگر یک خواسته که خود را وقف آن کرده است بدین سبب از کوری (باطنی) و مشارکت با هوسرانان بیرون آمده است .

آغاز و فرجام هوس .

ـ امـام عـلی (ع): مبادا هوس بر شماچیره آید, زیرا که آغاز آن فتنه (و گمراهی) است و فرجامش رنج . ـ آغاز شهوت , سرمستی است وفرجامش نابودی . ـ زنهار از چیره آمدن شهوت ها بر دل هایتان , زیرا که آغاز آن ها بندگی است و انجامشان نابودی .

کسی که همدم شهوت باشد جانش پیوسته بیمار است .

ـ امام علی (ع): کسی که همدم شهوت باشد, جانش بیمار و خردش علیل است . ـ کسی که شهوت خود را با ترک آن درمان نکند, پیوسته بیمار باشد. ـ شهوت ها بیماری هایی کشنده اند و بهترین داروی آن ها, پایداری در برابر آن هاست . ـ فرمانبری از شهوت بدترین درداست .

پرهیز از بندگی شهوت .

ـ امام علی (ع): شهوت ها, نادان را به بندگی می کشند. ـ بنده شهوت , خوارتر از بنده زرخرید است . ـ هر که شهوت اختیاردار او شد وطمع ها به بندگی اش کشید, خود را بدنام کرد. ـ بنده شهوت , اسیری است که ازاسارت رها نمی شود. ـ بسا خردی که در پنجه هوس فرمانروا, اسیر است !.

پرهیز از شهوت های نهانی .

ـ پیامبر خدا(ص): از شهوت نهانی بپرهیزید, (مانند این که) عالم دوست داشته باشد درمجلس او بنشینند (او جلوس کند و مردم به حضورش رسند). ـ امـام عـلـی (ع): بار خدایا, اشاره های نیم نگاه ها و بیهوده گویی ها و شهوت های دل ولغزش های زبان مرا بر من ببخشای .

پیروی از هوس .

قرآن :. ((و خـبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان , که از آن عاری گشت و آن گـاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد و اگر می خواستیم , قدر او را به وسیله آن (آیات) بـالا مـی بردیم , اما او به زمین (دنیا) گرایید و از هوس خود پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است که اگر بر او حمله ور شوی زبان از کام برآورد و اگر رهایش کنی (باز هم) زبان از کـام بـرآورد ایـن , مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس , این داستان را حکایت کن , شاید که آنان بیندیشند)). ـ امـام عـلی (ع): هر که از نفس خود در شهوت هایش فرمان برد, او را در راه هلاکتش کمک کرده است . ـ هر که از هوس خود فرمان برد, آخرت خویش را به دنیایش فروخته است . ـ زنهار از فرمانبری هوس , زیرا این کار تو را به سوی هر رنج و محنتی می کشاند. ـ امام رضا(ع): زنهار از بلندیی که بالا رفتن از آن دشوار و پایین آمدنش سخت و وحشتناک است و مبادا که از هوای نفس پیروی کنی , زیرا در هوای نفس نابودی آن نهفته است . ـ امـام کـاظم (ع) ـ به عبدالرحمن بن حجاج ـ : از بلندیی که بالا رفتن از آن آسان و پایین آمدنش دشوار است , بپرهیز. (عـبدالرحمن) گفت : و حضرت صادق (ع) می فرمود: نفس را با هوسش وامگذار, زیراهوای نفس بـاعـث هـلاکت آن است و رها کردن نفس با آن چه هوس می کند, برای آن مایه دردو رنج است و بازداشتن نفس از آن چه هوس می کند درمان آن می باشد. ـ امـام عـلـی (ع): این نفس ها را سرکوب کنید, زیرا که نفس ها گرایش شدید به شهوت های خود دارند, اگر از آن ها اطاعت کنید, شما را به سوی بدترین فرجام منحرف می کنند. ـ امـام صـادق (ع): همان گونه که ازدشمنان خود حذر می کنید, از هوس هایتان حذر کنید, زیرا بـرای مـردان دشمنی بدتر از پیروی از هوس هایشان و درویده های زبان هایشان (سخنان بیهوده و یاوه) نیست . ـ پیامبر خدا(ص): چه بسیار شهوتی که ساعتی بیش نپاید, اما اندوهی طولانی در پی آورد. ـ امام علی (ع): بسا شهوتی که ساعتی بیش نپاید, اما اندوهی دراز در پی آورد.

مخالفت با هوای نفس .

قرآن :. ((و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس بازداشت پس , جایگاه اوهمان بهشت است)). ـ امام علی (ع): مخالفت کردن با هوس , شفابخش خرد است . ـ هر که با هوس خود مخالفت کند,از دانش فرمان برده است . ـ نگهداری از خرد, در گرو مخالفت با هوس و روی برتافتن از دنیاست . ـ مخالفت با هوس , در راس دین است . ـ اساس دین , مخالفت با هوای نفس است . ـ مبارزه با هوس , در راس خرد است . ـ با هوس مخالفت کن , تا به سلامت مانی . ـ با نفس خود مخالفت کن , تا در راه راست قرارگیری . ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به این پرسش که راه آسایش در چیست ـ : در مخالفت با هوس عرض شد: پس , بنده کی به آسایش دست می یابد؟ فرمود: در نخستین روزی که به بهشت می رود. ـ امام علی (ع): از خرد راهنمایی بخواه و با هوس ناسازگاری کن تا کامیاب شوی . ـ بازداشتن نفس از هوس , جهاد اکبر است . ـ پیامبر خدا(ص): خوشا به حال کسی که شهوت نقد را به خاطر وعده ای که آن را ندیده است رها کند. ـ امام علی (ع): خدا رحمت کند انسانی را که از شهوت خود باز ایستد و هوای نفسش را سرکوب کند, زیرا که این نفس خیلی دیر (ازشهوت و نافرمانی) باز می ایستد و همواره مشتاق نافرمانی و هوس است . ـ در وصف برادری دینی که داشت ـ : و هرگاه ناگهان در برابر دو عمل قرار می گرفت , نگاه می کرد کدام یک به هوای نفس نزدیکتراست , با همان مخالفت می کرد. ـ خردمند کسی است که شهوت خودرا بمیراند. ـ در وصف پرهیزگاران , می فرماید: شهوت در وجود او مرده است . ـ برترین مردم در پیشگاه خداوند,کسی است که خردش را زنده کند و شهوت خود را بمیراند و برای آباد کردن آخرتش نفس خود را به رنج افکند. ـ در وصف رهرو راه خدای سبحان ـ : خرد خویش را زنده کرده و نفسش را میرانده است ,چندان که پیکر درشت و ستبر او لاغر و نزار گشته است . ـ چگونه به حقیقت زهد رسد, کسی که شهوت خود را نمیرانده است ؟ . ـ امام سجاد(ع) در دعا : خدایا, برمحمد و آل محمد درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که در شهوت را به روی دل هایشان بستند و خود را از غفلت رهانیدند و تلخی زندگی را به کام خود شیرین کردند و زمین را بسترنرم خود ساختند و به ریسمان نجات و دستگیره سلامت دست یازیدند. ـ در مناجات : خدایا, دل و زبانم ازآن توست و رهایی و امانم به دست توست و تویی دانا به نهان و آشکار من پس صفحه دلم رااز دشمنی و کینه پاک ساز و زبانم را از زشتگویی خاموش گردان و نهادم را از تعلقات هوس هابپیرای و مرا با

امان خود از گزندها و ناملایمات حفظ کن و درون مرا بـر مـراقـبت از خودت بگمار و بیرونم را با فرمانبری از خودت سازگار نما و مرا پیکری روحانی و دلی آسمانی وهمتی پیوسته به خودت عطا فرما.

جنگیدن با هوای نفس .

ـ امـام عـلـی (ع): بـا شـهـوت ضـدیـت کـنـیـد, هـمـچون ضدیت دو ضد با هم و با آن بجنگید, همانندجنگیدن دو دشمن با یکدیگر. ـ بـر هـوس چـنـان چـیره جویی کن , که خصم برای چیره آمدن بر خصمش می کند و با آن چنان بجنگ , که دشمن با دشمن خودمی جنگد. ـ خردمند وظیفه دارد که هوس خودرا پیش از دشمن خود, مقهور سازد. ـ بـا نـفـس هـای خود بر سر ترک عادت ها بستیزید تا بر آن ها چیره آیید و با هوس های خود مبارزه کنید, تا بر آن ها تسلط یابید. ـ خدا رحمت کند انسانی را که برهوای نفس خود چیره آمد و آرزوی خویش را دروغ شمرد. ـ خدا رحمت کند انسانی را که برهوس خود چیره آمد و از دام های دنیا گریخت . ـ بـر هـوس هـای خـود چـیـره آیـیـد و از بـا آن هـا بـجـنـگـید, زیرا اگر شما را به بند کشند به بدترین مهلکه تان می اندازند. ـ بـر شـهـوت خـود, پـیش از آن که ولع آن قدرت گیرد, چیره آی , زیرا اگر قدرت گیرد, بر تو مسلط شود و تو را به دنبال خود بکشد ونتوانی در برابرش ایستادگی کنی .

رستگاری در مخالفت با شهوت است .

ـ امام علی (ع): با پشت کردن به نفس خود, به آن روی آور. ـ خدمت کردن به نفس با نگهداشتن آن از لذت هاست و پروردن آن با دانش ها و حکمت ها و کار کشیدن از آن به عبادت ها وطاعت هاست و این کارها باعث نجات نفس است . ـ هر که شهوت خود را برآورده نسازد, به رستگاری خود دست یافته است . ـ رستگاری , در مخالفت با شهوت است . ـ رستگاری نفس , در مخالفت کردن با آن است . ـ امام کاظم (ع): هرگاه دو کار برایت پیش آمد که ندانستی کدام یک بهتر و درست تر است , بنگر که کدام یک از آن ها به هوس تونزدیکتر است , با همان مخالفت کن , زیرا در مخالفت کردن با هوای نفست صواب بسیار نهفته است .

چیره آمدن هوس بر خرد.

ـ امام علی (ع): هر که هوای نفسش نیرومند شود, اراده اش سست گردد. ـ چیره آمدن هوس , دین و خرد راتباه می کند. ـ علت شر و بدی , چیره آمدن خواهش های نفسانی است . ـ هر که زمام خود را به دست هوس سپارد, شیطان بر او مسلط گردد. ـ هر که شهوتش بر او چیره آید,نفسش سالم نماند. ـ رستگان از آتش اندکند, چون هوس و گمراهی غلبه دارد. ـ پیامبر خدا(ص): بر هر دلی که شیفته شهوت ها باشد, حرام است که پارسایی در آن منزل کند. ـ امام علی (ع): بر هر خردی که بسته به زنجیر شهوت باشد, حرام است که از حکمت بهره مند شود . ـ پیامبر خدا(ص): بر هر دلی که به شهوت ها آرام گرفته باشد, حرام است که در ملکوت آسمان ها گردش کند. ـ امام علی (ع): هر که هوس او برخردش چیره آید, رسوا شود. ـ کسی که فرمانبر شهوت خویش باشد, هوس بر او پیروز شود. ـ چیره آمدن شهوت , مصونیت از گناه را از بین می برد و به هلاکت می افکند. ـ برافروخته شدن شهوت , باعث تلف شدن جان می شود. ـ زنهار از حاکم شدن شهوت ها برشما, زیرا حال آن ها (یا در دنیا) نکوهیده است و آینده شان (یا در آخرت) وخیم . ـ پرهیزگاری را چیزی جز چیره آمدن شهوت , تباه نمی سازد. ـ شوربخت ترین مردم , کسی است که هوسش بر او چیره آید و در نتیجه دنیایش بر او مسلطشود و آخرت خود را تباه سازد. ـ دربـاره بعثت پیامبر(ص) ـ : خداونددر روزگاری او را برانگیخت که مردم گمراه و سرگردان بـودنـد و در فـتنه و فساد دست و پامی زدند هوس ها آنان را دلباخته خود کرده و از راه به درشان برده بود. ـ پـیامبر خدا(ص): خداوند عزوجل می فرماید: به عزت و جلالم سوگند هیچ بنده ای دلخواه خود را بر دلخواه من مقدم ندارد, مگر این که کار او را پریشان سازم و دنیایش را بر وی نابسامان کنم و دلش را به آن مشغول گردانم و از دنیا به او ندهم , مگر همان چه برایش مقدرکرده ام .

چیره آمدن خرد بر هوس .

ـ امام علی (ع): بردباری پرده ای پوشان است و خرد شمشیری بران پس عیب های خود را با بردباری بپوشان و با خرد خود به جنگ هوست برو. ـ رستگار شد, آن که بر هوس خویش چیره گشت و انگیزه های نفسانی اش را مهار کرد. ـ هر که دوستدار رسیدن به درجات بلند است , باید بر هوس خویش چیره آید. ـ امـام باقر(ع): با راهنمایی عقل ,خودت را از خطر هوس نگه دار و در هنگام چیرگی هوای نفس بارهجویی از دانش , ایستادگی کن . ـ امام علی (ع): بنده هرگز حقیقت ایمان را کامل نگرداند, مگر آن گاه که دینش را بر هوس خود ترجیح دهد و هرگز به هلاکت نیفتد, مگر آن گاه که شهوت خود را بر دینش برگزیند. ـ پـس , ای بندگان خدا, برحذر باشید, همچون حذر کردن کسی که بر نفس خویش چیره است و شهوت خود را جلوگیر است و با دیده خردش می نگرد. ـ ولـیـکـن , هیهات که هوا و هوس من بر من چیره آید و آزمندی و طمع مرا به برگزیدن غذاهای لذید بکشاند. ـ ای بـنـدگان خدا, از محبوبترین بندگان خداوند در پیشگاه او کسی است که خدا او را در برابر نـفـسـش یـاری رساند او ازمعدن های دین خدا و پایه های استوار زمین است , خویشتن را ملزم به پیروی از عدالت کرده ونخستین گام عدل او, زدودن هوا و هوس از نفس خود است .

قویترین مردم کسی است که بر هوس خود پیروز شود.

ـ امام علی (ع): هر که بر نفس خودزور شود, به اوج زورمندی رسیده است . ـ پیامبر خدا(ص): شجاعترین مردم ,کسی است که بر هوس خود چیره آید. ـ سـلیمان (ع): کسی که بر هوس خود پیروز شود, نیرومندتر از کسی است که به تنهایی شهری را فتح کند. ـ امام علی (ع): زورمندترین مردم ,کسی است که با دانش خود بر هوای نفسش زور شود. ـ پـیـامبر خدا(ص): پهلوان کسی نیست که بر مردم زور شود, بلکه پهلوان کسی است که بر نفس خود زور شود. ـ بـه عـده ای برخورد کرد که در میان آنان مردی در حال بلند کردن سنگی به نام سنگ پهلوانان بـود و مردم از (نیروی) او تعجب می کردند پیامبر(ص) فرمود: آیا به شما بگویم پهلوانتر از این مرد کیست , مردی که دیگری او را دشنام دهد و او بردباری ورزد و بر نفس خود چیره آید و بر شیطان خود و شیطان او غلبه کند.

آن چه كه شهوت را ناتوان مى كند.

ـ امام على (ع): هر چه حكمت (وخرد) قويتر گردد, شهوت ناتوانتر مى شود. ـ كسى كه خردش كامل باشد,شهوت ها را خوار شمارد. ـ هرگاه توانايى (در رسيدن به چيزى) زياد شود, شهوت (به آن) كاستى گيرد. ـ هرگاه خرد كمال پذيرد, شهوت ,كاستى گيرد. ـ خويشتندارى , شهوت را ناتوان مى كند. ـ هر كه خويشتن را ارج نهد, شهوت هايش در نظر او بى ارج گردد. ـ پس , اى بندگان خدا, از خدا پرواكنيد, همچون پرواى خردمندى كه انديشيدن (درباره مبدا و معاد) دل او را مشغول ساخته وزهد به دنيا جلو شهوت هايش را گرفته است . ـ خداوند متعال به موسى (ع) وحى فرمود : به ياد داشته باش , كه تو ساكن قبر خواهى بود اين يادآورى تو را از بسيارى شهوت هاباز مى دارد. ـ امام على (ع): هر كه سراى ماندگار را دوست داشته باشد, لذت ها را از ياد برد. ـ هر كه مشتاق بهشت باشد, ازشهوت ها چشم پوشد. ـ همواره به ياد داشته باش كه هرلذتى به سر مى آيد و هر نعمتى از كف مى رود و هر گرفتارى و بلايى برطرف مى شود, زيرا اين يادآورى در پايندگى نعمت و زدودن شهوت و از بين بردن گردنكشى مؤثرتر است و به گشايش نزديكتر و در برطرف ساختن غم و اندوه و رسيدن به آرزو سزاوارتر مى باشد.

آن چه خرد را تقویت می کند.

ـ امام علی (ع): با سرکوب کردن نفس در برابر آن ایستادگی کن , تا پیروزی شوی . ـ در سفارش به شریح بن هانی هنگامی که او را سالار سپاه اعزامی خود به سوی شام کرد, فرمود: بدان که اگر از ترس مواجه شدن با امری ناخوشایند, نفس خود را از بسیاری از آن چه دوست می دارد باز نداری , هوس هاتو را به سوی زیان های فراوانی کشانند پس جلو نفس خود را بگیر و آن را باز دار. ـ نفست را از خودت باز دار, تا فرمانبردار تو شود. ـ چگونه از شهوت باز ایستد, کسی که نگهداری (و لطف خداوند) او را یاری نکرده باشد؟ .

برترین طاعت ها ترک شهوت هاست .

ـ امام علی (ع): برترین پارسایی ,دوری کردن از شهوت هاست . ـ ترک شهوت در راس پرهیزگاری است . ـ برترین طاعت ها, دوری کردن از لذت هاست . ـ ترک شهوت ها, برترین عبادت و زیباترین عادت است . ـ امـام صـادق (ع): هـر کـس وقـتـی خشم می گیرد یا به چیزی رغبت پیدا می کند یا می ترسد و یاهوس چیزی را می کند خویشتنداری کند, خداوند پیکر او را بر آتش حرام گرداند. ـ امام علی (ع): جان های خود را ازآلودگی شهوت ها پاک سازید, تا به درجات بلند دست یابید. ـ بهترین مردم , کسی است که جان خودرا از شهوت ها پاک گرداند و خشم خویش را سرکوب کند و پروردگارش را خشنود سازد.

هر که بر شهوت خود غلبه کند خردش آشکار شود.

ـ امام علی (ع): هر که بر شهوت خودغالب آید, خردش آشکار گردد. ـ خرد را در برابر هوس یاری رسان , تا اختیاردار عقل شوی . ـ پیـامبر خدا(ص): هرکه علم او برهوای نفسش چیره آید, این علم سودمند است و هر که شهوت خود را زیر پایش نهد, شیطان از سایه او بگریزد. ـ امام علی (ع): کسی که اختیاردارشهوت خود نباشد, اختیاردار خرد خود نخواهد بود. ـ بر شهوت چیره آی , تا حکمت برایت کامل شود. ـ با شهوت , عقلی نیست . ـ در هیچ دلی حکمت با شهوت ,همنشین نمی شود. ـ شهوت و حکمت , با هم جمع نمی شوند.

هر که بر شهوت خود غلبه کنداختیاردار نفس خود شود.

ـ امام علی (ع): نگاهدارنده نفس خوداز انگیزه های لذت ها مالک (آن) است و رها کننده آن به حال خود, هلاک شده . ـ چیرگی شهوت بزرگترین هلاکت است و پادشاهی بر آن , بالاترین پادشاهی است . ـ بزرگترین پادشاهی , پادشاهی برنفس است . ـ ارجمندترین امیران , کسی است که هوس بر او امیر نباشد. ـ هـر کـه بـر نـفـس خـود مسلط شود,کارش بالا گیرد هر که نفسش بر او مسلط گردد, قدر و منزلتش پست شود. ـ خوشا به حال کسی که بر نفس خودغلبه کند و نفسش بر او غالب نشود و مالک هوس خود باشد و هوسش مالک او نباشد. ـ پیراستگی از هر عیبی , با تسلطبر شهوت حاصل می شود.

هر که بر هوس خود چیره شود دنیاناگزیر به او رو می کند.

ـ پیامبر خدا(ص): خداوند عزوجل می فرماید: سوگند به عزت و جلالم که هیچ بنده ای دلخواه مرا بـر دلـخـواه خـودش تـرجـیح ندهدمگر این که فرشتگانم را به نگهبانی از او بگمارم و آسمان ها و زمـیـن ها را ضامن روزی اوگردانم و در پس تجارت هر تاجری به فکر او باشم و دنیا به رغم میل خود (یا ذلیلانه) به او روآورد. ـ خـدای مـتـعـال می فرماید: به عزت وجلال و علو و شکوه و بلندی مقام خود سوگند, که هیچ بنده ای خواست مرا بر خواست خودش ترجیح ندهد, مگر این که اجل او را در جلو چشم او نگه دارم و آسمان و زمین را ضامن روزیش کنم و از پس تجارت هر تاجری به فکر او باشم . ـ امـام عـلـی (ع): خـدای مـتـعـال مـی فـرمـاید: سوگند به عزتم که هیچ بنده ای دلخواه مرا بر دلـخـواه خـودش برنگزیند, مگر این که هم و غم او را متوجه آخرت کنم و دلش را توانگر گردانم وآسمان ها و زمین را ضامن روزی او سازم و دنیا به رغم میل خود (یا ذلیلانه) به او رو کند. ـ امـام بـاقـر(ع): خـداوند عزوجل می فرماید: به عزت و جلال و عظمت وشکوه و بلندی جایگاهم سـوگـند, که هیچ بنده مؤمنی در چیزی از امور دنیا خواست مرا برخواست خودش مقدم ندارد, مـگـر ایـن کـه به او غنای نفس بخشم و هم و غمش را مصروف آخرت سازم و آسمان ها و زمین را ضامن روزی او قرار دهم و از پس تجارت هر تاجری به فکر او باشم . ـ خـداونـد عـزوجل می فرماید: به عزت و جلال و عظمت و علو و بلندی مقامم سوگند, که هیچ بـنده ای خواست مرا بر خواست خودش برنگزیند, مگر این که شغل و زندگی او را رو به راه کنم و آسمان ها و زمین را ضامن روزیش گردانم و در پس تجارت هر تاجری به فکر او باشم . ـ امـام کـاظـم (ع) از پندهای آن حضرت به هشام بن حکم :, ای هشام , خداوند عزوجل می فرماید: سـوگـند به عزت و جلالم که هیچ بنده ای خواست مرا بر خواست خود برنگزیند, مگر این که به او غنای نفس بخشم و هم وغمش را متوجه آخرت گردانم و کار و بار او را رو به راه کنم و آسمان ها و زمین را ضامن روزیش قرار دهم و از پس تجارت هر تاجری به فکر او باشم . ـ امام علی (ع): بازداشتن شهوت ,برایش نابودکننده تر است و برآوردنش نیرومندتر می کند.

امانت .

امانت .

قرآن :. ((و از اهل کتاب کسی است که اگر بار شتری نزدش به امانت گذاری آن را به تو برمی گرداند و از آنان کسی (نیز) هست که اگر دیناری به او امانت سپاری آن را به تو بازنمی گرداند, مگر آن که دائمـا بـر (سـر) وی بـه پـا ایستی این بدان سبب است که آنان گفتند: در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند بر زیان ما راهی نیست و بر خدا دروغ می بندند, با این که خودشان هم می دانند)). ـ پیامبر خدا(ص): هیچ بنده ای نیست که معلوم شود به باز گرداندن امانت حریص است , مگر این که خداوند متعال از طرف او ادای امانت کند پس , اگر بمیرد و امانت را برنگردانده باشد و خداوند مـتعال بداند که برای بازگرداندن آن حرص می زده است , خداوند بعد از مرگش کسی را بگمارد که آن امانت را ازجانب او ادا کند. ـ به کسی که به تو خیانت کرده است خیانت مکن که تو هم چون او خواهی بود. ـ امام صادق (ع): کسی که ودیعه ای رابه او سپرده اند و کسی که سرمایه ای ((2)) را برای تجارت در اختیارش گذاشته اند امین هستند (وضمان و تاوان به عهده آنان نیست). ـ هر متاعی که به رسم ودیعه سپرده شود و مضمونه (از جنس طلا و نقره) نباشد, تاوان ندارد. ـ پیامبر خدا(ص): کسی که امین قرارگیرد, تاوانی بر گردن او نیست . ـ کـسـی که ودیعه ای به او سپرده می شود چنانچه در آن خیانت نکند, تاوان به عهده اش نیست , و نیز کسی که عاریه ای می گیرددر صورتی که در آن خیانت نکند, تاوانی به عهده اش نمی باشد.

سپرده های خداوند.

ـ امـام عـلـی (ع) ـ در وصف فرشتگان ـ :خداوند آنان در آن جا امانتداران وحی خویش قرار داد و سپرده های امر و نهی خود را به وسیله آنان برای پیامبران فرستاد. ـ در وصـیـف پـیـامـبـران ـ : پیام های خداوند را که به آنان سپرده شده بود نسل به نسل به دوش کشیدند, تا آن که با پیامبر مامحمد(ص), حجت او تمام و کامل شد. ـ ای مردم , از خدا بترسید و کتاب اورا که پاسداریش را از شما خواسته است پاس دارید و حقوقش را که به ودیعه نزد شما سپرده است محافظت کنید, زیرا که خداوند پاک شما را بیهوده نیافریده و به حال خود(بدون وظیفه و تکلیف) رهایتان نکرده است . ـ خـدایـا, نـخـسـتـیـن چـیز ارزشمند وگرامی که از من می گیری جان گرامی من باشد و از نـعـمـت هـایـی کـه نـزد مـن بـه ودیعه سپرده ای جان من نخستین سپرده ای باشد که از من باز می ستانی !. ـ خداوند به هیچ انسانی خردی به ودیعه نسپرد, مگر این که روزی به واسطه آن او را نجات داد!.

ـ در پـایان سفارشش خود به فرزند بزرگوارش حسن (ع) ـ : دین و دنیای تو را به خدامی سپارم و از او مـسـالـت دارم کـه در حال و آینده و در دنیا و آخرت , نیکوترین سرنوشت رابرای تو رقم زند, والسلام . ارث .

ارث .

اشاره

قرآن :. ((خدا به شما درباره فرزندانتان سفارش می کند:سهم پسر مانند سهم دو دختر است و اگر (همه وارثـان) دخـتـر (و) از دو تن بیشتر بودند سهم آنان دو سوم ماترک است واگر (دختری که ارث می برد) یکی باشد نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادر وی (متوفی) یک ششم ازمـاتـرک اسـت این در صورتی است که (متوفی) فرزندی داشته باشد, ولی اگر فرزندی نداشته بـاشـد و (تـنها) پدر و مادرش از او ارث برند, برای مادرش یک سوم است (و بقیه را پدر می برد) و اگـر او بـرادرانـی داشته باشد, مادرش یک ششم می برد,(البته همه این ها) پس از انجام وصیتی اسـت کـه او بـدان سفارش کرده یا دینی (که باید استثنا شود) شما نمی دانید پدران و فرزندانتان کـدام یـک بـرای شـمـا سودمندترند (این) فریضه ای است از جانب خدا, زیرا خداوند دانای حکیم است)). ـ طبرسی در مجمع البیان : از جابر بن عبداللّه نقل شده است که : من بیمار شدم و رسول خدا(ص) و ابوبکر پای پیاده به عیادت من آمدند دراین هنگام من از هوش رفتم پیامبر مقداری آب خواست و وضو گرفت و مقداری از آن را روی من پاشید و من به هوش آمدم عرض کردم : ای رسول خدا, با اموال خود چه کنم ؟ رسول خدا خاموش ماند ودر این زمان آیه مواریث درباره من نازل شد. بـعضی گفته اند:این آیه درباره عبدالرحمن , برادر حسان شاعر, نازل شده است و علتش آن بود که وی درگذشت و یک همسر و پنج برادر از خود باقی گذاشت وارثان آمدند و اموال او را برای خود برداشتندو به همسرش چیزی ندادند زن عبدالرحمن از این موضوع به رسول خدا شکایت کرد در این هنگام خداوند آیه مواریث را فروفرستاد این قول ازسدی روایت شده است . بـعـضـی هـم گـفـتـه اند: میراث به فرزندان (متوفی) تعلق داشت و وصیت مخصوص پدر و مادر وخـویشاوندان بود (یعنی چنانچه متوفی می خواست چیزی از اموال او به والدین و خویشاوندانش بـرسـدمی بایست وصیت کند), اما خداوند این قانون را ملغی کرد و آیه مواریث را فرو فرستاد پس رسـول خـدا(ص) فـرمود: خداوند راضی نشد که کار تعیین ارث را به فرشته ای مقرب یا پیامبری مـرسل واگذارد, بلکه موضوع تقسیم ماترک را شخصا به عهده گرفت و حق هر حقداری را به او داد این قول ازابن عباس نقل شده است . ـ جـابـر بـن عـبـداللّه : رسـول خدا(ص) وابوبکربه همراه بنی سلمه پای پیاده به عیادت من آمدند پـیـامبر(ص) متوجه شد که من چیزی را درک نمی کنم لذا, مقداری آب خواست و وضو گرفت و آن گاه آن را به صورت من پاشید و من به خود آمدم عرض کردم : ای رسول خدا, دستور می دهید

با اموالم چه کنم ؟ در این هنگام این آیه نازل شد: ((یوصیکم اللّه))((3)). ـ امـام صادق (ع) ـ در پاسخ به این سؤال که چرا سهم الارث پسر دو برابر دختر است ـ : چون بر زن نـه جهادی واجب است نه نفقه ای و نه پرداخت دیه ای (در مورد عاقله) بلکه این ها به عهده مردها گذاشته شده است . ـ امـام عـسـکـری (ع) ـ نـیـزدر پـاسـخ به همین سؤال ـ : چون زن نه جهادی بر عهده اوست , نه نـفـقـه ای (تـامـین هزینه زندگی) و نه دیه ای (در مورد عاقله) بلکه این وظایف به عهده مردها گذاشته شده است . (راوی مـی گـوید) در دلم گفتم : قبلا به من گفته شده بود که ابن ابی العوجا همین سؤال را از حـضرت صادق (ع) کرد و ایشان نیز همین جواب را به او داد ابو محمد(ع) رو به من کرد و فرمود: درست است ,این سؤال سؤال ابن ابی العوجا است و پاسخ همه ما یکی است !. ـ امـام رضـا(ع) ـ نـیـز در پـاسـخ بـه هـمین پرسش ـ : علت این که از میراث به زنان نصف سهم مـردهـاداده می شود این است که زن چون ازدواج کند, می گیرد ولی مرد دهنده است به همین جهت بر سهم مردها افزوده شده است و علت دیگر این که سهم مرد دو برابر سهم زن می باشد, این اسـت که زن اگراحتیاج پیدا کند تحت کفالت مرد است و مرد مکلف است امور معاش او را تامین کـنـد و نـفـقـه اش راباپردازد, اما زن نه مکلف است معاش مرد را تامین کند و نه وظیفه دارد در صـورتـی که مرد محتاج شودنفقه اورا بپردازد به این دلایل است که خداوند متعال بر سهم مردها افزوده است واین سخن خدای عزوجل است که می فرماید: ((مردان قیم زنان هستند, بدان سبب که خـداوند بعضی از آنان (انسان ها) را بربرخی دیگر برتری داده و (نیز) بدان سبب است که (مردان) از اموال خود هزینه می کنند)). ـ امـام صـادق (ع) ـ بـاز در پـاسـخ بـه هـمـین پرسش ـ : به خاطر مهریه ای که خداوند برای زن مقررفرموده است . ـ هـشـام بـن سالم : ابن ابی العوجا به (محمد بن نعمان) احول گفت : این زن ضعیف و بیچاره چه تقصیری کرده است که دارای یک سهم (ازارث) باشد, اما مرد گردن کلفت مالدار دو سهم داشته باشد؟ احول می گوید: من این سخن را برای حضرت صادق (ع) باز گفتم امام فرمود: به خاطر این کـه زن نـه مـوظـف بـه پـرداخت دیه ای (در موردعاقله) است و نه نفقه ای بر او واجب است و نه جـهـادی ـ حضرت چند مورد دیگر را برشمرد ـ و این وظایف همه به عهده مرد است به این دلیل برای مرد دو سهم و برای زن یک سهم در نظر گرفته شده است . بحثی علمی در چند فصل :. 1 ـ پیدایش ارث :. بـه نـظـر مـی رسد که ارث ـ یعنی قرار گرفتن ماترک میت در مالکیت برخی افراد زنده ـ یکی از کـهـن تـرین سنت ها و قوانین متداول در جامعه انسانی بوده است البته تواریخ اقوام و مللی که در اخـتیار ما می باشد ما را در دست یافتن به منشا پیدایش آن یاری نمی رسانندطبیعت امر و

ماهیت قضیه نیز اقتضای همین امر را دارد, زیرا با تامل و دقت در طبیعت اجتماعی انسان معلوم می شود کـه در وجـود انسان شوق و علاقه خاصی به مال و ثروت , به ویژه اگر مالی بدون صاحب و مالک باشد,برای صرف آن ها در راه تامین نیازهایش وجود دارد و تصرف آن , مخصوصا اگر مانعی برایش وجـود نـداشته باشد, از عادات ابتدایی و باستانی بشر بوده است از طرف دیگر, انسان در جامعه ای که تشکیل می دهد, وحشی یا متمدن , هیچ گاه از وضع و اعتبار قرابت و انتساب میان افراد جامعه ـ کـه خود به اولویت و تقدم منجر می شود ـبی نیاز نیست , اعتباری که محور تشکل خانواده , تیره , ایـل , قبیله و امثال این ها را تشکیل می دهد بنابراین , درهر جامعه ای , ناگزیر برخی افراد نسبت به بـرخی دیگر اولویت و نزدیکی پیدا می کنند, مانند فرزند به پدر ومادر, خویشاوند به خویشاوندش , دوسـت به دوستش , خواجه به بنده اش , یکی از زوجین نسبت به دیگری ,رئیس به مرئوس و حتی نـیـرومـنـد به ناتوان گو این که جوامع گوناگون بشری در تشخیص این رابطه ها واولویت ها با یـکـدیـگـر اختلاف نظر شدیدی دارند چندان که رسیدگی به همه موارد آن ها از دسترس خارج است . لازمه این دو امر آن است که ارث از کهن ترین دوران اجتماعی در میان بشر متداول بوده باشد. 2 ـ تحول تدریجی ارث :. ایـن قـانـون نـیـز همانند دیگر قوانین و مقررات رایج در جوامع بشری , از همان آغاز پیدایش خود هـمـواره دستخوش تحول و بازیچه دست تطور و تکامل بوده است , منتها از آن جا که اقوام و ملل نیمه وحشی از یک وضع ثابت و منظمی برخوردار نبوده اند, لذا دستیابی اطمینان بخش از طریق تواریخ آن ها به تغییرات و تحولات منظم و سازمان یافته ای که در این مورد پیش آمده باشد دشوار است اما قـدر مـسـلـم آن اسـت کـه ایـن جـوامـع , زنـان و افـراد نـاتـوان و بـیـچـاره راﺎـ;ج;ژخ&ّ"ب;€ازارث مـحـروم مـی کـرده انـدو ارث اخـتصاص به زورمندان آن ها داشته است و علت این امر فقط آن بـوده اسـت کـه ایـن اقوام و ملل با زنان و افراد ناتوان جامعه از قبیل بردگان و کودکان معامله حـیـوان و کـالا و متاع می کرده اند که فقطبرای این به وجود آمده اند که انسان ها از آن ها استفاده کـنـنـد, نه این که آن ها از انسان و آن چه دارد بهره مندشوند, یا از حقوق اجتماعی مخصوص نوع انسان برخوردار گردند. بـا ایـن حـال , مـصداق قوی و زورمند در این زمینه در ادوار مختلف فرق می کرده است گاهی مـصـداق آن رئیـس طـائفـه یا ایل بوده است و گاهی رئیس خانواده و گاهی دیگر شجاعترین و جنگاورترین فرد آنان این تغییر مصداقی طبعا باعث می شده است که تغییرات ماهوی و اساسی در قانون ارث به وجود آید. از آن جـا کـه ایـن قـوانین متداول خواسته فطری انسان , یعنی سعادت و خوشبختی , او را تامین نمی کردند,خیلی زود دستخوش تغییر و تبدیل می شدند حتی

اقوام و ملل متمدنی چون رومی ها و یونانیان نیز که قوانین وسنن ملی در میان آنان حکمفرما بوده , چنین وضعی داشتند هیچ قانونی از قوانین ارثی رایج در میان ملت هاحتی امروزه , به اندازه قانون ارث اسلامی عمر نکرده است , چرا کـه ایـن قـانـون از آغـاز پیدایش آن تاکنون نزدیک به چهارده قرن است که در میان ملل اسلامی حکمفرماست . 3 ـ ارث در میان اقوام و ملل متمدن :. یـکـی از ویـژگـی هـای رومی ها این بود که برای نهاد خانواده استقلال مدنی خاصی قائل بودند, اسـتـقـلالی که آن را از جامعه عمومی جدا و متمایز می ساخت و ازمداخله و اعمال نفوذ حکومت عـمـومـی در بیشتر حقوق اجتماعی اعضای خانواده جلوگیری می کرد و خانواده در امر و نهی و کیفر و مدیریت و امثال این ها استقلال عمل داشت . خانه خدا یا رئیس خانواده , معبود اعضای آن از قبیل زن و فرزندان و غلامان بود و تا زمانی یکی از افـرادخـانـواده بـه شمار می رفت تنها او بود که حق مالکیت داشت و نه دیگر اعضا او با اختیارات مـطـلـق و نفوذی که درمیان اعضای خانواده داشت , قیم و سرپرست آن ها بود او نیز به نوبه خود خانه خدا یا رئیس قبلی خانواده را که از اسلافش بودند, می پرستید. اگـر بنا بود مالی به خانواده به ارث رسد ـ مثلا هرگاه یکی از فرزندان می مرد تمام مالی را که با اجازه رئیس خانه کسب کرده بود, یا مثلا آن چه را که دختر به عنوان مهریه با اجازه رئیس منزل یا یـکـی دیـگـر از نـزدیکان مالک می شد ـ همه این ها را رئیس خانه به ارث می برد, زیرا خدایگانی او مالکیت مطلقش نسبت به خانه واعضای آن اقتضای چنین امری را داشت . و هرگاه خود رئیس خانواده می مرد, یکی از پسران او یا برادرانش که در خور ریاست بود, وارث او مـی شـدو فـرزندان دیگر اگر به تاسیس خانه و خانواده دیگری دست می زدند و از خانواده پدری خـود جـدا مـی شدند خودرئیس آن خانه می شدند و اگر در خانه قدیمی خویش باقی می ماندند هـمـان نـسبتی را که با پدر خود داشتند وتحت ریاست و قیمومت مطلق او بودند, با رئیس جدید خانواده (مثلا برادرشان) پیدا می کردند. پسرخوانده ها نیز از او ارث می بردند, زیرا در میان رومیان نیز همانند عرب جاهلیت پسرخواندگی مـعـمـول بـود اما زنان مانند همسر و دختر و مادر ارث نمی بردند, تا مبادا با منتقل شدن آن ها به خـانـواده ای دیـگر اموال خانواده را نیز به آن جا منتقل کنند چرا که رومیان انتقال اموال را از یک خانواده به خانواده دیگر مجازنمی دانستند شاید همین نکته باعث شده است که نویسنده ای بگوید: رومـیـان قـدیـم مـعتقد به مالکیت اشتراکی اجتماعی بوده اند و به مالکیت فردی شخصی اعتقاد نداشته اند, اما به گمان من ماخذ این گوینده چیز دیگری غیر از مالکیت اشتراکی بوده است , زیرا اقـوام وحـشـی نـیز از دیر باز از مشارکت دیگر طوایف بدوی در مراتع واراضی حاصلخیزی که به تصرف

خود در می آوردند جلوگیری می کرده اند و آن را به قرق خود در می آورده اندو در این راه مـی جـنـگیدند و از قرقگاه های خویش دفاع می کردند و این خود یک نوع مالکیت اجتماعی است کـه مـالـک آن اجـتـماع انسانی است نه افراد آن , با این حال , این مالکیت دسته جمعی مانع از آن نمی شد که هر فردی از افراد جامعه مقداری از این ملک عمومی را به طور خصوصی مالک شود. ایـن مـالـکـیـت , مـالـکیت صحیحی است , منتها آنان از پس تعدیل و بهره برداری از آن به خوبی برنمی آمدنداسلام نیز همچنان که قبلا گفتیم , به این نوع مالکیت احترام گذاشته است خداوند مـتـعال می فرماید: ((تمام آن چه را در زمین است برای شما آفرید)) بنابراین , جامعه بشری ـ یعنی جـامـعـه اسـلامـی و کسانی که تحت ذمه وحمایت آن هستند ـ به این معنا مالک ثروتهای زمین هستند و جامعه اسلامی مالک ثروتی است که در اختیاردارد به همین دلیل است که از نظر اسلام کـافر از مسلمان ارث نمی برد نمونه ها و نشانه هایی از این دیدگاه درمیان برخی ملت های معاصر نیز به چشم می خورد, مثلا برای بیگانگان حق مالکیت اراضی و اموال غیرمنقول کشور خود را قائل نیستند و نمونه های دیگری از این قبیل . از آن جا که در روم باستان , نهاد خانواده از استقلال و تمامیت برخوردار بود, این عادت دیرینه که در میان طوایف و ممالک مستقل وجود داشت , در میان خانواده رومی نیز جای خود را باز کرد. اسـتـقـرار ایـن عـادت یـا سـنـت در میان خانواده های رومی , به ضمیمه سنت دیگر آن ها, یعنی مـمـنـوعـیت ازدواج با محارم , به این نتیجه انجامید که خویشاوندی و قرابت در میان آن ها به دو گـونـه تـقـسیم شد: یکی خویشاوندی طبیعی یعنی اشتراک در خون که لازمه اش جلوگیری از ازدواج بـا محارم و جواز ازدواج با غیرمحارم بود دوم خویشاوندی رسمی یا همان قانونی که ارث و نفقه و ولایت وسرپرستی به همراه داشت پسران از هر دو نوع خویشاوندی برخوردار بودند یعنی با خـدایـگـان و رئیـس خـانه ونسبت به یکدیگر هم خویشاوندی طبیعی داشتند و هم خویشاوندی رسـمـی و قـانونی , اما زنان دارای خویشاوندی طبیعی بودند نه قانونی به این دلیل نه از پدر خود ارث می بردند نه از فرزند نه از برادر نه از شوهر ونه از جز این ها این بود سنت و قانون حاکم بر روم باستان . در یـونان باستان نیز وضع نهاد خانواده نزدیک به وضعیت نهاد خانواده در روم باستان بود ارث را فـقـط پـسـرارشد می برد و زنان به طور کلی ـ چه همسر و چه دختر و چه خواهر ـ و نیز فرزندان خـردسـال از ارث مـحـروم بودند, منتها گاهی اوقات , همچون رومی ها, برای ارث بردن فرزندان خـردسـال یـا هـمـسـران و دختران وخواهران خود که مورد علاقه و محبت آن ها بودند دست به حـیـلـه های گوناگونی می زدند تا به وسیله وصیت یاامثال آن , راه را برای بهره مند ساختن کم و بیش ایشان از ارث هموار می کرد

درباره موضوع وصیت بعدا سخن خواهیم گفت . در کـشورهای هند و مصر و چین نیز موضوع محرومیت زنان از ارث و نیز محروم ماندن فرزندان نـاتـوان ازارث یـا باقی ماندنشان در تحت قیمومت و سرپرستی , نزدیک به وضعیت حاکم بر روم و یونان بوده است . در مـیـان ایـرانـیـان , هـمـچـنان که سابقا گفتیم , ازدواج با محارم و چند همسری مجاز بوده و فـرزندخواندگی متداول بوده است گاهی اوقات سوگلی مرد, به عنوان فرزندخوانده , جای پسر را مـی گرفت و درست مانند پسرو پسرخوانده ارث می برد و بقیه همسران آن مرد از ارث محروم مـی شـدند دختری هم که ازدواج کرده بود ازترس این که به وسیله او اموال خانه به بیرون از آن منتقل شود, از ارث محروم بود اما دختری که هنوز شوهرنکرده بود به اندازه نصف سهم پسر ارث می برد بنابراین ,غیر از بانوی خانه , بقیه همسران مرد و نیز دختر شوهر کرده از ارث محروم بودند, اما بانوی خانه و پسر وپسرخوانده و دختری که هنوز ازدواج نکرده بود ارث می بردند. عـرب هـا نـیز زنان را به طور کلی و پسران خردسال را از ارث محروم می کردند و پسر ارشد را که سـوارکار بودو از حریم دفاع می کرد بهره مند می ساختند و چنانچه چنین پسری نداشتند, ارث به نزدیکان (مرد) می رسید. ایـن بـود وضـعیت دنیا در زمانی که آیات ارث نازل شد, وضعیتی که بسیاری از تواریخ مربوط به آداب ورسـوم ملل و سفرنامه ها و کتاب های حقوقی و امثال این ها, آن را بازگو کرده اند و کسانی که خواهان آگاهی یافتن از جزئیات این موضوع هستند می توانند به این کتب مراجعه کنند. از مـجموع آن چه گذشت این نتیجه به دست می آید که قانون حاکم بر دنیای آن روزگار بر پایه مـحرومیت زنان ـ به عنوان همسر یا مادر یا دختر و یا خواهر ـ بوده است , مگر در مواردی که تحت عـنـاویـن متفاوت دیگری این محرومیت از بین می رفت , همچنین بر محور محرومیت کودکان و یـتـیـمان می چرخیده است مگردر برخی موارد که تحت عنوان سرپرستی و قیمومت دائمی قرار می گرفتند. 4 ـ در چنین شرایطی , اسلام چه کرد؟ . پـیش از این بارها گفته ایم که اسلام معتقد است شالوده حقیقی و درست احکام و قوانین انسانی , هـمـان فطرتی است که خداوند مردم را بر آن سرشته و آفریده است و آفرینش خدا هم دستخوش تـغـییر و تبدیل نمی شود ارث را نیز بر بنیاد خویشاوندی (رحم) قرار داده که این خود نیز یک امر فطری و تغییرناپذیر می باشد. و بـر هـمین مبنا, ارث بری فرزندخوانده ها را لغو فرموده است , آن جا که خداوند متعال می فرماید: ((وپـسرخواندگانتان را پسر (واقعی) شما قرار نداده است این , گفتار شما به زبان شماست , ولی خـدا حـقـیـقت رامی گوید و او (ست که) به راه درست راهنمایی می کند آنان را به نام پدرانشان بـخـوانـیـد که این نزد خدا عادلانه تراست و اگر پدرانشان را نمی شناسید, برادران دینی و

موالی شمایند. اسلام وصیت را از زیر عنوان ارث خارج کرده و برای آن عنوان جداگانه ای باز کرده که به واسطه آن بـده بـستان می شود گو این که مردم تملک از طریق وصیت را نیز ارث می نامیدند و البته این تفاوت صرفا یک اختلاف در نامگذاری نیست , زیرا هر یک از وصیت و ارث برای خود ملاک و ریشه فـطـری مستقل وجداگانه ای دارند ملاک ارث بردن خویشاوندی است و اراده و خواست متوفی کمترین دخالتی در آن ندارد اماملاک وصیت نفوذ اراده و خواست متوفی بعد از فوت او (یا بگو: در هـنـگـام وصیت) در چیزی است که درزندگی خود مالک آن است و احترام نهادن به خواست او می باشد بنابراین , اگر وصیت در ارث داخل شود این فقط یک نامگذاری است . اما آن چه را که مردمانی چون رومیان قدیم , ارث می نامیدند, براساس خویشاوندی یا احترام نهادن بـه اراده مـیـت نبود, بلکه واقعیت آن است که آنان ارث را بر پایه احترام به اراده قرار می دادند, یا اراده مـیـت بـه باقی ماندن اموال موروث در خانه ای که تحت نفوذ و استیلای رئیس و خداوند آن خـانه بود یا اراده او به انتقال اموال بعد از مرگ به کسی که او دوستش می داشت و مورد علاقه اش بـود در هـر حـال , ارث بـر مـبـنـای احترام به اراده (میت) بوده است و اگر بر پایه خویشاوندی و همخونی استوار بود, بی گمان بسیاری از محرومین از ارث , به ارث می رسیدند و خیلی از کسانی که ارث می بردند, از آن محروم می شدند. بـرگـردیـم به موضوع ارث در اسلام اسلام در این زمینه بر دو اصل اساسی و جوهری تکیه کرده است اول :اصل خویشاوندی و همخونی که عنصر مشترک میان انسان و خویشاوندان اوست و زن و مرد و بزرگ وکوچک نمی شناسد و حتی جنین داخل رحم نیز از این جهت با دیگران فرقی ندارد, گـرچه در تقدم و تاخر بایکدیگر تفاوت داشته باشند و وجود بعضی به سبب نزدیکی به میت مانع ارث بـردن دیـگری باشد, یا وجودوسایط یا عدم آن ها دخالت بکند, مانند فرزند و برادر و عمو این اصل می گوید که همه کس ـ با حفظ تقدم وتاخر طبقه ای ـ استحقاق ارث دارد. دوم : اصل اختلاف مرد و زن در نحوه وجود قرایح و استعدادهایی که برخاسته از اختلاف در تجهیز هـریـک بـه تعقل و احساسات است , مرد به حسب طبیعت خود موجودی تعقلی است و زن مظهر عـواطـف واحساسات لطیف می باشد و این تفاوت در زندگانی اجتماعی و اقتصادی و امور مالی آن ها و صرف آن برای احتیاجات زندگی , تاثیر آشکاری دارد و همین اصل است که موجب می شود زن و مـرد, گـرچـه در یـک طـبقه ارثی باشند ـ مانند پسر و دختر یا خواهر و برادر ـ سهم الارث متفاوت داشته باشند. از اصـل اول نتیجه گرفته می شود که طبقه بندی وارثان , برحسب دوری و نزدیکی و نیز بودن یا نـبـودن واسطه و کم یا زیاد بودن این واسطه ها, می باشد, زیرا طبقه اول کسانی هستند

که بدون واسطه با میت نزدیکی وبستگی دارند و عبارتند از: پسر و دختر و پدر و مادر طبقه دوم عبارتند از: برادر و خواهر و پدربزرگ ومادربزرگ که با یک واسطه , یعنی پدر یا مادر یا هر دو, با میت خویشی دارند طبقه سوم عبارتند از: عمو و عمه و دایی و خاله , که اینان با دو واسطه یعنی پدر یا مادر میت و پـدربـزرگ یـا مـادربزرگش , به میت مربوط می شوندو به همین قیاس بقیه خویشاوندان میت طبـقه بندی می شوند در هر طبقه ای فرزندان جای پدران خود رامی گیرند و مانع طبقه بعد از ارث مـی شـونـد در این میان , حال زن و شوهر مراعات بیشتری شده است چون به سبب ازدواج , با تـمام طبقات آمیختگی خونی پیدا می کنند بنابراین , هیچ طبقه ای مانع ارث بری آن ها نمی شودو بالعکس آن ها نیز مانع طبقه ای نمی شوند. از اصـل دوم نـیـز نتیجه گرفته می شود که به جز در مورد مادر و کلاله مادری , جنس زن و مرد اختلاف درسهام دارند و مرد دو برابر زن ارث می برد. سـهام ششگانه ارث در اسلام (یعنی : نصف , دو سوم , یک سوم , یک چهارم , یک ششم و یک هشتم) اگرچه با یکدیگر اختلاف دارند و نیز مالی که به یکی از وارثان می رسد هرچند از سهم معین او به سـبب رد یا نقص , کم و زیاد می شود و همچنین پدر و مادر و کلاله مادری گرچه از قاعده ((مرد بـه انـدازه دو زن سـهم می برد)) مستثناهستند ـ و به همین دلیل بحث کلی و جامع در باب ارث دشوار می باشد ـ لیکن در همه این ها از لحاظ جانشین کردن به دو قسم برمی گردد: 1 ـ جانشینی هـر یک از همسران از یکدیگر 2 ـ جانشینی طبقه زاییده شده یعنی فرزندان به جای طبقه زاینده یـعـنـی پـدران و مـادران و سـهم مفروض از نظر اسلام در هر یک از این دو نوع , یعنی همسران و فرزندان , همان قاعده ((مرد به اندازه دو زن سهم دارد)) می باشد. از ایـن دید کلی این نتیجه به دست می آید که اسلام معتقد است تقسیم ثروت موجود در جهان به نـسبت یک سوم و دو سوم می باشد زنان یک سوم دارند و مردها دو سوم این به لحاظ تملک است , امـا به لحاظ هزینه کردن ثروت , چنین دیدگاهی را ندارد, زیرا اسلام هزینه و نفقه زن را به عهده شـوهـر گـذاشـته و او را مامور به رعایت عدالت کرده است که این خود مستلزم رعایت تساوی و بـرابـری در مصرف می باشد از طرفی به زن نسبت به مایملکش استقلال اراده و عمل داده است و مـرد حـق دخـالت در اموال همسر خود را ندارد نتیجه این جهات سه گانه این است که زن در دو سوم ثروت دنیا دخل و تصرف داشته باشد (یک سومی که خودش مالک می شودو نصف دو سومی که مرد مالک می گردد) و مرد تنها در یک سوم آن تصرف کند. 5 ـ وضع زنان و یتیمان در اسلام بر چه پایه ای است ؟ . یـتـیـمان نیز همانند مردان نیرومند ارث می برند وخودشان و سهم الارث آن ها تحت سرپرستی و نگهداری اولیایی , چون پدر و پدربزرگ یا جامعه مؤمنین

یاحکومت اسلامی رشد و نمو می کنند تا ایـن که وقتی به سن ازدواج رسیدند و رشد عقلی لازم در آنان به وجودآمد, اموالشان به خودشان برگردانده می شود و برای خود زندگی مستقلی تشکیل می دهند این بهترین روش وقانونی است که در مورد یتیمان می توان تصور کرد. زنـان نـیـز طبق آن نظریه عمومی که توضیح دادیم , مالک یک سوم ثروت جهان هستند و در دو سـوم آن , بـه همان بیانی که توضیح دادیم , دخل و تصرف می کنند در آن چه از اموال و دارایی که دارنـد آزاد و مـسـتـقـل هـستندو تحت قیمومت دائم یا موقت کسی هم در نمی آیند و به هر کار پسندیده ای که دست بزنند آزادند وشوهرانشان حق دخالت و جلوگیری ندارند. زن از نظر اسلام , به لحاظ اراده و عمل , از هر جهت دارای شخصیتی برابر با شخصیت مرد است و با مردفرقی ندارد مگر در مواردی که ویژگی های روحی خاص او که با ویژگی های روحی خاص مرد متفاوت است ,اقتضا کند و آن این است که زن از یک زندگی احساسی برخوردار است و مرد از حـیـاتـی تعقلی و خردورزانه به همین دلیل برای مرد مالکیت بیشتری در نظر گرفته است , تا تـدبـیـر و اداره عـقـلانی جهان بر تدبیر و اداره عاطفی آن فایق آید, اما در عوض برای جبران این کـاسـتی مالکیت زن , سهم او را در تصرف و استفاده از اموال جهان بیشتر کرده است یا مثلا بر زن واجـب کرده است که در تامین نیازهای جنسی مرد از او اطاعت کند و در مقابل برای زن صداق و مـهـریـه در نـظـر گرفته است یا پرداختن به کار قضاوت و حکومت و شرکت مستقیم در جنگ رابـرای زن مـمـنوع ساخته است , چون این کارها باید بر پایه خرد و تعقل استوار باشند نه احساس ولـی در عـوض مردان را موظف به حمایت از زنان و دفاع از حریم آنان کرده است زحمت تحصیل روزی و کـسب درآمد وتامین هزینه همسر و فرزندان و والدین را به دوش مردها گذاشته است و در مقابل حق حضانت فرزندان را,البته بدون آن که زن ملزم به این کار باشد, به زن واگذار کرده اسـت خلاصه این که هر وظیفه ای به دوش زن گذاشته است , مانند حفظ حجاب و کمتر آمیزش داشـتـن بـا مـردان و اداره منزل و تربیت کودکان , در مقابل مردهارا نیز در قبال زنان موظف به وظایف و تکالیفی کرده است و بدین ترتیب اعتدال را برقرار ساخته است . نتایج تلخی که جامعه بشری عصر حاضر بر اثر غلبه احساس بر تعقل , می چشد روشن می سازد که چـرا اسلام از واگذاشتن تدبیر و اداره عمومی جامعه ـ مانند دفاع و قضاوت و حکومت ـ به دست عـاطـفـه و احساس و سپردن زمام این امور به دست زن خودداری ورزیده است با تامل و دقت در جنگ های بزرگ جهانی که از ارمغانهای تمدن کنونی می باشند و تامل در اوضاع عمومی حاکم بر دنیا و عرضه کردن این حوادث به عقل و احساس عاطفی می توان فهمید که کدام یک درست است و کدام شیوه فریبنده و نادرست

. با این که ملل متمدن غرب از صدها سال قبل برای تربیت دختران و پسران در یک سطح و آشکار ساختن استعدادهای نهفته آنان از هیچ کوششی فروگذاری نکرده اند, باز وقتی در فهرست نوابغ عالم سیاست و قضاوت و قانونگذاری و رهبران و فرماندهان صحنه های جنگ ـ یعنی سه عرصه حکومت و قضاوت و جنگ ـ نگاه می کنیم , شمار قابل ملاحظه و در خور توجهی از زنان که قابل مقایسه با صدها وهزارها مردباشد,ملاحظه نمی کنیم و این خود بهترین گواه بر درستی این مطلب است که طبیعت زنان اصولاقابل رشد ونمو دراین عرصه ها نیست , عرصه هایی که طبعا فقط عقل و خرد بر آن ها حکمفرماست و دخالت دادن عواطف درآن ها بیشتر باعث زیان و خسارت می شود. این مطلب و امثال آن از دندان شکن ترین پاسخ ها به این نظریه مشهور است که می گوید: تنها علت عقب ماندگی زنان از مردان این است که از همان دیرباز کوششی در جهت تعلیم و تربیت درست آن ها صورت نگرفته است و چنانچه به طور مستمر به تعلیم و تربیت درست و مناسب آن ها پرداخته می شد, با توجه به احساسات وعواطف رقیقی که زنان دارند, بی گمان در جهات کمال به پای مردان می رسیدند و شاید از آنان جلو هم می افتادند. این استدلال بیشتر شبیه استدلال هایی است که ـ نتیجه ضد مطلوب می دهند, زیرا همین اختصاص داشتن عواطف لطیف به زنان یا بیشتر بودن آن در وجود ایشان , خود موجب عقب ماندگی زنان در اموری چون قضاوت و حکومت که نیاز به نیروی تعقل و تسلط این نیرو بر عواطف و احساسات رقیق دارند و باعث جلوافتادن کسانی که از این نیرو سهم بیشتری دارند, یعنی مردان , شده است چون تجربه های قطعی به دست می دهدکه هرکس در صفتی از صفات روحی قویتر باشد, تربیت وی در راه اهداف و مقاصد متناسب با آن نیرو باموفقیت همراه می شود لازمه این سخن آن است که تربیت مردان در عرصه هایی , مانند حکومت و قضاوت به ثمر نشیند و در دستیابی به کمال در این زمینه ها از زنان متمایز شوند و بر عکس , تربیت زنان در زمینه هایی که با عواطف لطیف آن ها تناسب دارد با موفقیت قرین شود, مانند بعضی شاخه های پزشکی و نقاشی وموسیقی وبافندگی و آشپزی و تربیت کودکان و پرستاری از بیماران و آرایشگری و امثال این ها اما در غیر این موارد, هردو طایفه ـ مردان و زنان ـ مساوی و یکسان هستند. از طرفی , عقب ماندگی زنان در امور پیشگفته (عرصه های حکومت و قضاوت و نظامی) اگر ـ آن طور که بعضی می گویند ـ مستند به تصادف و اتفاق بود, قطعا در طول قرن های طولانیی که بر جامعه انسانی گذشته است ـ و میلون ها سال تخمین زده شده ـ موارد نقضی پیدا می شد کما این که در مورد عقب ماندگی مردها در امورمربوط به زنان نیز چنین است نمی شود تمام

امور لازم هـر نوع را که از جامعه آن نوع ناگسستنی است ـ به ویژه اگر با اموری که در ساختار انسانی مـدخـلـیـت دارد تناسب داشته باشند ـ از قبیل اتفاقات بدانیم , زیرا در این صورت دیگر نمی توان روی هـیچ یک از فطریات و طبایع انسان , مانند میل طبیعی او به مدنیت و فرهنگ یاعلاقه اش به عـلـم و دانـش یـا کـنـجـکـاوی او از اسـرار حـوادث و دست بگذاریم , زیرا همه این ها لازمه نوع انـسـان هستند و در ساختمان وجودی افراد این نوع استعدادهایی متناسب با آن ها به ودیعه نهاده شده است که ما آن هارا صفات فطری می شماریم , مانند آن چه را که در مورد هنرهای زیبا گفتیم که در این زمینه ها زن ها بر مردهاپیشی دارند و بر عکس در امور تعقلی و موضوعات بزرگ و بسیار دشوار, به مقتضای قریحه و استعدادشان , ازمردها عقبند, همچنین است پیش بودن و عقب بودن مردان از زنان در امور عکس این ها. پـس , تـنها چیزی که باقی می ماند این است که زنان از نسبت دادن کمال تعقل به مردها و کمال احساس وعاطفی بودن به آن ها دلگیر و ناراحت باشند, ولی این دلخوری و ناراحتی بی جاست , زیرا از دیـدگـاه اسـلام ,تـعـقـل و احساس , هر دو موهبت الهی هستند که برای اهداف الهی حقی در زنـدگـی انـسان , در وجود او به ودیعه نهاده شده اند و هیچ یک از این دو عنصر بر دیگری برتری نـدارد و آن چه باعث شرافت و کرامت انسان می باشد فقط تقوا وپرهیزگاری است و کمالات دیگر, هـرچه باشد, اگر در مسیر صحیح خود قرار گیرند, رشد و نمو می کنند و درغیر این صورت جز وزر و وبال چیزی نیستند. 6 ـ قوانین جدید ارث :. ایـن قـوانین و احکام اگر چه در کم و کیف باقانون ارث اسلامی متفاوتند ـ که اجمالا بدان اشاره خواهد شد ـ لیکن پشتوانه پیدایش و استقرار آن ها قانون ارث اسلامی است , زیرا از زمانی که اسلام قانون ارث زنان را در دنیا وضع کرد تا زمانی که این قوانین وضع شدند فاصله بسیار زیادی است . اسـلام زمـانـی ایـن مساله را مطرح کرد که جهان با آن آشنا نبود و نظیر آن به گوش مردم دنیا نـخـورده بود ومردمان از گذشتگان و نیاکان خویش چنین چیزهایی به یاد نداشتند ولی قوانین امـروز مـلـل موقعی پا به عرصه وجود گذاشت و مردم به رعایت آن ها مکلف شدند که بیش از ده قرن بود که قانون ارث اسلامی در میان ملیون ها مردم مسلمان در بیشتر نقاط جهان استقرار یافته بـود و نـسل اندر نسل از یکدیگر آن را به ارث می بردنددر دانش روان شناسی این نکته از بدیهیات اسـت کـه وقـوع یک پدیده در عالم خارج و استقرار و ثبوت آن بهترین کمک برای وقوع امثال آن است و هرسنتی از سنت های اجتماعی پایه فکری برای آیین ها و سنت های بعدی نظیر آن می باشد و بـلـکـه سـنـت امروز در واقع تکامل یافته سنت دیروزی است بنابراین , هیچ پژوهشگراجتماعی نـمـی تـوانـد انـکـار کند که قوانین ارث جهان

امروز از قوانین ارث اسلامی مایه گرفته و صورت تحول یافته ای ـ درست یا نادرست ـ از آن قوانین می باشد. یـکـی از عـجـیب ترین سخنان ـ خدا بکشد این تعصب های جاهلیت اولی را ـ این است که گاهی اوقـات گـفـتـه مـی شـود: قوانین جدید (ارث) ماده خود را از قانون روم باستان گرفته است در صـورتـی که ما قبلا گفتیم قانون روم قدیم در زمینه ارث چه و چگونه بوده است و توضیح دادیم کـه اسلام در زمینه ارث چه قوانینی تقدیم جامعه بشری کرده است و این قوانین اسلامی به لحاظ زمان پیدایش و جریان علمی حد فاصل میان قوانین روم قدیم وقوانین جدید غرب بوده و در میان مـلـیـون ها و صدها ملیون نفر از مردم جهان شناخته شده و ریشه دار بوده است و نسل به نسل در میان آنان می چرخیده و دست به دست می شده است بنابراین , محال است در افکار این قانونگذاران تاثیری نگذاشته باشد. شـگـفت آورتر از این سخن , این گفته آنان است که می گویند قوانین ارث اسلامی از قوانین ارث روم باستان گرفته شده است !. باری , قوانین جدید ارث متداول میان ملل غرب ـ اگر چه در پاره ای خصوصیات با هم متفاوتند ـ تقریباهمگی قائل به برابری سهم الارث مردان و زنان هستند دخترها با پسرها و مادرها با پدرها به طور یکسان ازارث سهم می برند. در قـانون فرانسه طبقات ارث بدین شرح است : 1 ـ پسران ودختران 2 ـ پدران و مادران و برادران وخـواهـران 3 ـ پـدر بـزرگ هـا و مـادربزرگ ها 4 ـ عموها و عمه ها و دایی ها و خاله ها آنان رابطه همسری را از این طبقات خارج ساخته و آن را بر پایه محبت و علاقه قلبی قرار داده اند جزئیات این مـطـلـب و جزئیات مربوط به سایر طبقات به بحث ما مربوط نمی شود و علاقه مندان می توانند به منابع مربوط مراجعه کنند. آن چـه بـه بحث ما مربوط می شود و برای ما اهمیت دارد, تامل در نتیجه این قانون رایج می باشد, یـعـنـی شـرکت مرد و زن در ثروت موجود دنیا, بر اساس همان نظر کلیی که قبلا توضیح دادیم , غربی ها زوجه را تحت قیمومت شوهر قرار داده اند که در اموالی که از طریق ارث به او می رسد جز بـا اجـازه شـوهر خود حق هیچ گونه دخل و تصرفی را ندارد و بدین ترتیب , مال به لحاظ ملکیت میان زن و شوهر نصف می شود, اما تدبیر و خرج آن ها تماما در اختیار مرد است ! هم اکنون در غرب جـمعیت هایی هستند که تلاش می کنند به زنان در زمینه اموالشان استقلال ببخشند و آن ها را از تـحـت قـیمومت مرد خارج سازند و چنانچه در رسیدن به خواسته های خود موفق شدند, آن گاه مردان و زنان در حق مالکیت و تدبیر و تصرف اموال متعلق به خود, مساوی و برابرخواهند شد. 7 ـ مقایسه ای میان این قوانین :. اینک که خلاصه ای از قوانین متداول در میان اقوام و ملل گذشته را تقدیم خوانندگان نکته سنج کردیم , کار مقایسه میان این قوانین و قضاوت درباره

ناقص یاکامل بودن و سودمندی یا زیانمندی آن ها بـه حـال جامعه انسانی را و تامین خوشبختی برای افراد جامعه را و نیزمقایسه میان آن ها با قوانین شرع مقدس اسلام را به خود او وا می گذاریم تا آن طور که باید و شاید قضاوت کند. تـفـاوت اسـاسـی و ماهوی میان قوانین اسلامی با سایر قوانین , تفاوت در هدف و غرض آن هاست هـدف اسـلام آن اسـت کـه دنیا به آن چه مصلحت اوست دست یابد و هدف غیر اسلام آن است که مـردم بـه امـیال وخواهش هایشان برسند و همه فروع و نتایج از این دو اصل سرچشمه می گیرد خداوند متعال می فرماید: ((و بساچیزی را خوش نمی دارید در حالی که آن برای شما خوب است و بـسـا چـیـزی را دوست می دارید ولی آن برای شما بد است و خدا می داند و شما نمی دانید)) و در جای دیگر می فرماید: ((و با آن ها (زنان خود) به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد, پس چه بسا چیزی را خوش نمی دارید ولی خدا در آن مصلحت فراوان قرار داده است)). 8 ـ وصیت :.

قبلا گفتیم که اسلام وصیت را از تحت عنوان وراثت خارج ساخته و ـ به خاطر ملاک مستقلی که در آن هست یعنی همان احترام نهادن به اراده و خواست مالک نسبت به آن چه در زندگی خود به تـمـلـک در مـی آورد ـ بـرای آن عنوان مستقل و جداگانه ای باز کرده است در میان اقوام و ملل گـذشته , وصیت از جمله حیله هایی بود که وصیت کننده از طریق آن تمام یا قسمتی ازمال خود را به کسی که طبق قوانین جاری و حاکم ارث نمی برد, منتقل می کرد لذا برای محدود کردن امر وصیت و جلوگیری از این طریق ارث برانداز, پیوسته قوانینی وضع می کردند و تاکنون نیز در راه محدود ساختن آن قوانینی وضع می کنند. اسـلام وصـیـت را بـه یـک سـوم امـوال و دارایی ها محدود کرده است و از این رو در بیش از ثلث دارایی ,وصیت نافذ نیست برخی از قوانین جدید,مانند قانون فرانسه , در این زمینه از اسلام تبعیت کـرده انـد, مـنـتها دو دیدگاه با هم فرق می کند به همین دلیل اسلام به وصیت در اموال ترغیب می کرده ولی قوانین امروز یا دراین باره ساکتند و یا از آن جلوگیری می کنند. آن چه از تامل و دقت در آیات مربوط به وصیت و صدقات و زکات و خمس و مطلق انفاق برمی آید, ایـن است که این قوانین راه را برای خرج کردن تقریبا نیمی از عین اموال و دو سوم از منافع آن ها در راه خـیـرات ومـبـرات و رفـع نیازهای طبقه فقیر و مستمند سهل و همواره می کند, تا از این طریق طبقات گوناگون جامعه به هم نزدیک شوند و فاصله ها و شکاف های عمیق طبقاتی از بین برود و مستمندان کمر راست کنند وانگهی قوانینی که در رابطه با نحوه دخل و تصرف ثروتمندان در ثـروتـشـان وضع شده است نیز در نزدیک ساختن طبقات ثروتمند به طبقات فقیر و تهیدست مـؤثـر مـی

باشد تفصیل این بحث جای دیگری دارد که به خواست خدای متعال به زودی به آن خواهیم پرداخت .

موانع ارث .

ـ پیامبر خدا(ص): قاتل , ارث نمی برد. ـ از میراث , چیزی به قاتل نمی رسد. ـ میراثی برای قاتل نیست . ـ هـرکـس دیـگری را بکشد, ارث نمی برد, اگر چه مقتول و ارثی جز قاتل نداشته باشد و اگر چه فرزند او یا پدرش باشد. ـ امام صادق (ع): دو مرد که یکی دیگری را بکشد, از هم ارث نمی برند. ـ پیامبر خدا(ص): قاتل از دیه کسی که کشته است , ارث نمی برد. ـ زنازاده نه ارث می برد و نه کسی از او ارث می برد. ـ هر کس با کنیز قومی مرتکب فحشاشود یا با زن آزادی زنا کند, فرزندی که به دنیا می آید زنازاده است و نه ارث می برد و نه کسی ازاو ارث می برد. ـ امـام صـادق (ع): مـسـلمان حاجب کافر(از ارث) می شود ولی از او ارث می برد و کافر نه حاجب مؤمن می شود و نه از او ارث می برد. ـ پیامبر خدا(ص): نه کافر از مسلمان ارث می برد و نه مسلمان از کافر.

ارث پیامبران .

قرآن :. ((و سـلـیـمـان از داود میراث یافت و گفت : ای مردم , مازبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است راستی که این همان امتیاز آشکار است)). ((و من پس از خویشتن از بستگانم بیمناکم و زنم نازاست , پس از جانب خود ولی (و جانشینی) به من ببخش که از من ارث برد و از خاندان یعقوب (نیز) ارث برد و او را, ای پروردگار من , پسندیده گردان)). ـ پیامبرخدا(ص): پیامبرارث نمی گذارد بلکه میراث او برای مسلمانان فقیر و مستمند است . ـ ما ارث نمی گذاریم , آن چه (ازخود) بر جای گذاریم صدقه است . ـ امـام بـاقـر(ع): فـاطـمـه (ع) و عـبـاس بـن عـبـد الـمـطـلـب بـرای مـطالبه میراث خود نزد ابوبکرآمدندوعلی (ع)نیزهمراه آن دو رفت . ابـوبـکر گفت : رسول خدا(ص) فرمود: ما ارث نمی گذاریم), آن چه بر جای گذاریم صدقه است (ابوبکر گفت :) و خرجی کسانی که نانخور پیامبر بوده اند به عهده من است علی فرمود: وسلیمان از داود میراث یافت و زکریا گفت : که از من ارث برد و ازخاندان یعقوب (نیز) ارث برد. ابـوبکر گفت : مطلب همین است (که من از قول پیامبر گفتم) و به خدا قسم که تو نیز آن چه را من (از حدیث پیامبر) می دانم می دانی . عـلـی فـرمـود: (امـا) ایـن کـتـاب خـداسـت کـه (به صراحت در مورد ارث گذاشتن پیامبران) سخن می گوید آنان (علی و فاطمه و عباس) دیگر چیزی نگفتند و رفتند.

پارسایی .

پارسایی .

ـ پیامبر خدا(ص): هر چیزی بنیادی دارد و بنیاد ایمان پارسایی است . ـ پارسایی , سرور عمل است . ـ پایه دین , پارسایی است . ـ پارسایی , در راس دین است . ـ امام علی (ع): پارسایی مرد, به اندازه دین (و دینداری) اوست . ـ پیامبر خدا(ص): بهترین دین شما, پارسایی است . ـ امام علی (ع): بهترین امر از اموردین , پارسایی است . ـ پیامبر خدا(ص): برترین دین شما, پارسایی است . ـ ایمان , به پارسایی ختم شده است ,هر که به آن چه خداوند روزیش کرده است قانع باشد به بهشت رود و هـر کـس بـهشت راکه در آن شکی نیست , بخواهد, در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری نهراسد. ـ امام علی (ع): هیچ دژی تسخیرناپذیرتراز پارسایی نیست . ـ هیچ سنگری بهتر از پارسایی نیست . ـ پارسایی , یک حفاظ است . ـ کـار (نـیـکـو) کنید, و پایان (کار) را بنگرید و (در انجام عمل) پایداری ورزید و شکیبایی کنید و پارسایی در پیش گیرید. ـ برتو باد پارسایی , زیرا که آن بهترین عامل مصونیت (از گناه) است . ـ بر تو باد پارسایی , زیرا که آن یاوردین است و خصلت مخلصان . ـ برتو باد پارسایی و زنهار از فریب طمع , زیرا که چراگاه طمع , آلوده است . ـ امـام صادق (ع): بر شما باد پارسایی ,زیرا پارسایی همان دینی است که ما از آن پیروی می کنیم و خدا را با آن بندگی و اطاعت می نماییم و (پایبندی به) آن را از دوستداران خود می خواهیم . ـ بر شما باد پارسایی , زیرا به آن چه نزد خداوند است , جز با پارسایی نتوان رسید. ـ در حدیث معراج آمده است : ای احمد, بر تو باد پارسایی , زیرا که پارسایی , اول دین و وسط دین و آخـر دیـن اسـت پـارسـایی همچون گوشواره در میان زیورها و نان در بین دیگر خوراکی هاست , پـارسـایـی سر ایمان وتکیه گاه دین است پارسایی , حکایتش حکایت کشتی است : همچنان که در دریا تنها کسی نجات می یابد که در کشتی باشد, زهدپیشگان نیز جز با پارسایی رهایی نمی یابند. ـ امام علی (ع): هر که ما را دوست داردباید به کردار ما رفتار کند و از پارسایی مدد گیرد, زیرا که پارسایی , بهترین مدد در کار دنیا وآخرت است . ـ امام باقر(ع): سخت ترین عبادت ,پارسایی است . ـ امام علی (ع): پارسایی , بهترین همدم است . ـ پارسایی , بهترین جامه است . ـ پارسایی که عزت آورد بهتر ازطمعی است که خوار گرداند. ـ آفت پارسایی , اندک بودن قناعت است . ـ امـام صـادق (ع): از مـا نـیـسـت ـ و ارزشـی نـدارد ـ کـسـی کـه در شـهری صد هزار نفری یا بیشترزندگی کند و در آن شهر, شخصی پارساتر از او وجود داشته باشد. ـ امـام بـاقـر(ع) ـ بـه خـیـثـمـه کـه بـرای خـداحافظی خدمت حضرت آمده بود ـ : از طرف ما بـه

دوسـتـانـمان سلام برسان و آنان را به پروا داشتن از خدای بزرگ سفارش کن و ای خیثمه به آنـان اعـلام کن که ما در پیشگاه خداوند برای آنان هیچ کاری نمی توانیم انجام دهیم , مگر این که عمل کنند و به ولایت و دوستی ما نرسند, مگر با پارسایی .

نتیجه پارسایی .

ـ امام علی (ع): نتیجه پارسایی , درست شدن نفس و دین است . ـ با پارسایی است که عمل به بارمی نشیند. ـ پارسایی , مانع ارتکاب حرام هامی شود. ـ پارسایی , بنیاد تقوا است . ـ با پارسایی است , که دوری ازپستی ها حاصل می شود. ـ پارسایی انسان , او را از هر گونه پستی دور می کند. ـ پارسایی , دین را درست می کند ونفس را مصون می دارد و انسانیت را می آراید. ـ علم (و معرفت) بدون پارسایی پاک نمی شود (یا رشد نمی کند). ـ سبب درست شدن دین (شخص دیندار) پارسایی است . ـ سبب درست شدن نفس , پارسایی است . ـ امام صادق (ع): از خدا پروا کنید ودین خود را با پارسایی نگهدارید. ـ امام علی (ع): پارسایی , چراغ رستگاری است . ـ هر که پارسایی او افزون شود,گناهش کاستی گیرد.

نقش پارسایی در عبادت .

ـ امام علی (ع): در عبادتی که با پارسایی همراه نباشد, خیری نیست . ـ امام صادق (ع): کوشش در عبادت اگرباپارسایی همراه نباشد, سودبخش نیست . ـ پـیـامـبر خدا(ص): اگر چندان نمازخوانید که مانند چله های کمان (لاغر) شوید و چندان روزه گـیرید که همچون کمان ها (خمیده)گردید((4)) خداوند از شما نپذیرد مگر با پارسایی (همراه باشد). ـ امـام صـادق (ع) ـ بـه عـمـروبـن سعید ـ :تو را به تقوای الهی و پارسایی و کوشش (در عبادت) سفارش می کنم و بدان که کوششی که درآن پارسایی نباشد, سودی نمی دهد. ـ امام علی (ع): کسی که از پارسایی برهنه شد, دین خود را تباه کرد. ـ امـام سـجـاد(ع): پارسایی , رشته عبادت است , اگر این رشته پاره شود دینداری از بین می رود, همچنان که اگر نخ (مهره و تسبیح و گردنبند و امثال آن) پاره گردد رشته از هم می پاشد.

تفسیر پارسایی .

ـ امام علی (ع): پارسایی (به معنای)دوری کردن است . ـ ریشه پارسایی , دوری کردن ازگناهان و پرهیز از حرام است . ـ پارسایی , در حقیقت طلب درآمدهای حلال است و خویشتنداری از نیاز خواهی . ـ پارسایی , در حقیقت پاک بودن از گناهان است . ـ پارسایی , به تقوا بسته شده است . ـ پیامبر خدا(ص): پارسایی سرور اعمال است , هر کس پارسایی نداشته باشد که هرگاه درخلوت با نـافرمانی خدا رو به رو شود او را از ارتکاب آن باز دارد, خداوند به دیگر اعمال اوتوجهی نکند, زیرا که پارسایی ترس از خداست در نهان و آشکار و میانه روی در هنگام تهیدستی و توانگری و مراعات عدالت درگاه خشنودی و خشم . ـ امام علی (ع): پارسایی , درنگ کردن در هنگام رو به رو شدن با شبهه است . ـ پیامبر خدا(ص): پارسا کسی است که در هنگام پیش آمدن شبهه درنگ کند. ـ کسی که به شبهات عمل می کند , شراب را به نام نبیذ حلال می شمارد , و رشوه را به نام هدیه و باج را به نام زکات . ـ حـلال روشن است و حرام نیز روشن است و میان آن دو اموری هستند شبهه ناک که بسیاری از مردم (حکم) آن ها را نمی دانند پس هر که ازشبهات بپرهیزد, آبرو و دین خود را حفظ کرده باشد و هر که در شبهات وارد شود به حرام درافتد, مانندچوپانی که در اطراف قرقگاه می چراند و نزدیک است که وارد آن شود. ـ مـیان خود و حرام پرده ای از حلال بکشید هر که چنین کند, آبرو و دین خود را نگه دارد و هرکه در آن بچراند مانند کسی است که (دام های خود را) در کنار قرقگاه بچراند و نزدیک است که وارد آن شود. ـ حـلال روشـن اسـت و حرام نیز روشن پس آن چه را در آن شک داری , رها کن و به آن چه در آن شک نداری چنگ در زن . ـ آن چه را در آن شک داری رها کن و به آن چه شک نداری چنگ زن , زیرا فقدان چیزی را که برای خداوند رهایش کرده ای هرگز احساس نخواهی کرد. ـ به ابو رفاعه ـ : هرگز چیزی را به خاطرخدا رها نکنی , مگر این که خداوند بهتر از آن به تو عوض دهد. ـ آن چـه تـو را بـه شک می اندازد, رها کن و به آن چه که تو را به شک نمی اندازد چنگ زن , زیرا که راست مایه آرامش (روان) است و دروغ باعث پریشانی . ـ آن چـه را در آن شـک داری , رها کن و به آن چه در آن شک نداری , چنگ در زن , زیرا خوبی مایه آرامش است و بدی باعث پریشانی وناراحتی . ـ طـاعت و نیکی آن است که جان بدان قرار گیرد و دل به آن آرام یابد و گناه آن چیزی است که جان بدان قرار نگیرد و دل به آن آرام نیابد,هرچندمفتیان (خلاف آن) به تو فتوا دهند. ـ طـاعت آن چیزی است که در سینه قرار گیرد و دل به آن آرام یابد و شک آن چیزی است که در سینه

قرار نگیرد و دل بدان آرام نیابد پس آن چه را موجب شک (و اضطراب و بی قراری) تو می شود به آن چه تو را به شک (و اضطراب وناآرامی) نمی اندازد, واگذار, هرچند مفتیان (خلاف آن) به تو فتوا دهند. ـ نـفـس (و وجـدان) تـو خود به تو فتوامی دهد, دستت را روی سینه ات بگذار, در برابر حلال آرام می گیرد و از حرام مضطرب و بی قرارمی شود آن چه تو را به شک (و اضطراب) می اندازد, رها کن و به آن چه تو را به شک (و اضطراب)نمی اندازد چنگ زن , هر چند مفتیان (خلاف آن را) به تو فتوا دهند مؤمن از ترس آن که به مشکل بزرگتری نیفتد (مشکل) کوچک را رها می کند. ـ ای وابصه , از دلت فتوا بخواه , از نفس (وجدان) خود فتوا بخواه طاعت آن چیزی است که دل به آن آرام گـیـرد و جان بدان آرامش و قرار یابد و گناه آن چیزی است که در جان آرام نگیرد و در سینه بی تابی کند, هرچند مردم جواز آن را به تو حکم کنند وفتوا دهند. ـ گناه دل را می آزارد وهیچ نگاهی نیست ,مگر این که شیطان به آن چشم طمع می دوزد. ـ آن چه را که دلت انکار کرد و نپسندید, رهایش کن .

پارسا.

ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال ازمرد پارسا ـ : آن كه از حرام هاى خداوند عزوجل پرهيز كند. ـ نـيـز در پـاسـخ بـه همين پرسش : پارسا كسى است , كه از حرام هاى خدا پرهيز و از آن هااجتناب مى كند و اگر از شبهات پرهيز نكند, ندانسته به حرام افتد. ـ امام على (ع): پارسا كسى است , كه جانش پاكيزه باشد و خصلت هايش والا. ـ پيامبر خدا(ص): همنشينان خداونددر فردا (ى قيامت) پارسايان و بى رغبتان به دنيايند. ـ دو ركعت نماز مرد پارسا, برتر ازهزار ركعت نماز كسى است كه حلال و حرام را به هم آميزد. ـ نمازى كه پشت سر مردى پارساخوانده شود, پذيرفته (درگاه حق) است و هديه اى كه به مردى پارسا داده شود, پذيرفته (درگاه خداوند) است و نشستن با مردى پارسا, از عبادت است و گفتگو كردن با او, صدقه است . ـ خـداى مـتعال فرمود: اى موسى , هيچ بنده اى در صحراى قيامت مرا ديدار نكند, مگر اين كه به آن چه در دست دارد (دستاورد او) رسيدگى دقيق كنم مگر كسى كه از پارسايان باشد, زيرامن از آنان شرم مى كنم و ايشان را بزرگ و گرامى مى دارم و بدون حسابرسى به بهشتشان مى برم .

پارسـاترین مردم .

ـ پیامبر خدا(ص): از حرام های خدا باز ایست , تا پارساترین مردم باشی . ـ امـام بـاقـر(ع): خداوند عزوجل فرمود:ای فرزند آدم , از آن چه بر تو حرام کرده ام دوری کن , تا از پارساترین مردم باشی . ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال از پارساترین مردم ـ : آن که از حرام های خداوند دوری کند. ـ هیچ پارسایی سودمندتر از دوری کردن از حرام های خداوند عزوجل و خویشتنداری از آزار دادن مؤمنان و غیبت کردن از آن هانیست . ـ پیامبر خدا(ص): پارسایی چون خویشتنداری (از گناه) نیست . ـ امام علی (ع): هیچ پارسایی چون باز ایستادن به هنگام شبهه نیست . ـ امام صادق (ع): پارساترین مردم کسی است که در هنگام شبهه درنگ کند. ـ امام علی (ع): پارساترین مردم دورترین آن ها از خواهش ها و نیاز خواهی است . ـ زیرکترین شما, پارساترین شماست .

وزارت .

وزیر.

قرآن :. ((و بـرای من وزیری از کسانم قرار ده , هارون برادرم را پشتم را به او محکم گردان و او را شریک کارم قرار ده)). ((و بـه یـقـیـن (مـا) بـه مـوسـی کتاب (آسمانی) عطا کردیم و برادرش هارون را همراه او وزیر گردانیدیم)). تفسیر:. جـمـلـه : ((و برای من وزیری از کسانم قرار ده ,هارون برادرم را)), خواهش دیگری است از جانب مـوسـی و ایـن چـهـارمـین و آخرین خواهش او می باشد کلمه ((وزیر)) بر وزن ((فعیل)) از ماده ((وزر)) است به معنای بار سنگین و وزیر را از این جهت وزیر گفته اند, که سنگینی بار حکومت و پادشاه را به دوش می کشد بعضی گفته اند: از ((وزر)) به معنای کوه است که بدان پناه می برند و به وزیر از آن جهت وزیر گفته اند که پادشاه در آرا و احکام خود به او پناه می برد. بـاری , مـوسـی از پـروردگارش تقاضا می کند یکی از بستگان او را وزیر و دستیار وی قرار دهد و بـرای این کار برادر خود هارون را پیشنهاد می کند علت آن که موسی چنین تقاضایی کرد, این بود کـه مـسـؤولـیـت چـندجانبه و پردامنه ای به او واگذار شده بود و موسی به تنهایی از پس آن بر نمی آمد, بلکه نیاز به وزیری داشت که در این کار با او مشارکت کند و بخشی از کار را او انجام دهد و بـدیـن تـرتـیـب مـقداری ازاین بار را از دوش او بردارد و در کارهایی هم که خود موسی انجام مـی دهد کمکش کند این است معنای جمله موسی که : ((به واسطه او پشتم را محکم گردان و او را در کارم شریک ساز)) که این جمله در واقع به منزله تفسیر وتوضیح وزیر قرار دادن هارون است . پس معنای جمله ((و او را در کار من شریک گردان)) تقاضای شرکت دادن هارون در امری است کـه مخصوص به او باشد و آن عبارت از این است که هارون در اصل دعوت دین و از همان روز اول دعوت شریک کار موسی باشد پس این شرکت اختصاص به هارون دارد و هیچ کس جز او شریکش نمی باشد و موسی نیزنمی تواند در این امر کس دیگری جز هارون را نایب و جانشین خود کند ولی تبلیغ دین یا بخشی از اجزای آن بعد از تمامیت دعوت به واسطه پیامبر, اختصاص به پیامبر ندارد, بلکه وظیفه هر کسی است که به آن دین ایمان آورده باشد و اطلاعات و شناختی از آن داشته باشد چـنـیـن عالمی وظیفه دارد دین و معارف آن را به کسانی که ازآن اطلاعی ندارند آموزش دهد و شاهدان باید آن را به غایبان ابلاغ کنند و معنا ندارد که موسی از خداوند تقاضاکند برادرش را با او در کـاری شـریک گرداند که نه به او اختصاص دارد و نه به برادرش , بلکه هر کسی که به آن دین ایـمـان بـیاورد موظف به ارشاد و تبلیغ و تعلیم و توضیح آن دین می باشد بنابراین , روشن شد که

مـعنای شرکت دادن هارون در کار موسی , این است که هارون برخی از آن چه را خداوند به موسی وحـی مـی کـنـد و دیگرچیزهایی که از جانب خداوند به او اختصاص دارد (مانند وجوب اطاعت و حجیت گفتار) را از جانب موسی تبلیغ کند. واما شرکت دادن هارون در خصوص نبوت , یعنی دریافت وحی از خداوند سبحان , چیزی نبوده که مـوسـی از تـنها بودن در این امر بیم و نگرانی داشته باشد و در نتیجه از خداوند تقاضای شریک و دسـتـیـار کند, بلکه آن چه موسی را نگران و بیمناک کرده بود, دست تنها بودن او در کار رساندن پـیام الهی و تبلیغ دین و اداره کردن کارهابرای رهایی بخشیدن بنی اسرائیل و دیگر پیامدهای آن بـود ایـن مـطلب از زبان خود موسی نقل شده است آن جاکه می فرماید: ((و برادرم هارون از من زبان آورتر است , پس او را با من به دستیاری گسیل دار تا مرا تصدیق کند)). عـلاوه بر این , روایات صحیحی از طریق شیعه و سنی وارد شده است که پیامبر عین همین دعا را درباره علی (ع)کرد, بااین که آن حضرت پیامبر نبود. ـ امـام علی (ع): دانش , خردمند را خردمی افزاید و به فراگیرنده خود صفاتی پسندیده می بخشد پس خردمند را به امیری می رساند و صاحب اندیشه را به وزیری . ـ پـیـامـبر خدا(ص) ـ به ابن عباس ـ :نخستین چیزی که [خداوند عزوجل در شب معراج] به من فرمود این بود که گفت : ای محمد, پایین پای خود را نگاه کن پس , پرده ها را دیدم که از هم دریده و درهـای آسـمـان را دیدم که گشوده شده و علی رادیدم که سر خود را به سوی من بالا گرفته اسـت پـس بـا هم سخن گفتیم و پروردگارم عزوجل با من سخن گفت [ابن عباس می گوید:] عرض کردم : ای رسول خدا, پروردگارت به تو چه سخنی گفت ؟ پیامبرفرمود: به من فرمود: ای محمد, من علی را وصی و وزیر و جانشین تو پس از تو قرار دادم این را به آگاهی او برسان . ـ به علی (ع) ـ : آن چه من می شنوم تونیز می شنوی و آن چه من می بینم تو هم می بینی , جز این که تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر هستی و تو درخیر و صلاح هستی . ـ ابـن اسـحـاق : خـدیـجـه دستیاری راستین برای اسلام بود و رسول خدا(ص) به وجود او آرامش می یافت . ـ پیامبر خدا(ص): اجر هیچ یک از مردم بزرگتر از اجر وزیری شایسته برای زمامدار نیست که او را درباره خداوند (و اطاعت از فرامین او)سفارش کند و وی به توصیه هایش عمل نماید. ـ هـریـک از شما که عهده دار کاری شودو خداوند خیر او را بخواهد, برایش وزیر پاک و شایسته ای قرار می دهد, که هرگاه فراموش کرد به اویادآوری کند و هرگاه یادش بود, کمکش رساند. ـ هـرگـاه خـداونـد خوبی فرمانروایی را بخواهد, وزیری راستین و شایسته برای او قرار دهد, که هـرگـاه فـرامـوش کـرد بـه او یادآوری کند و هرگاه به یادش بود او را یاری رساند ولی هرگاه خـداونـد جز خوبی برای او بخواهد, وزیر بدی نصیبش کند که هرگاه فراموش کرد به او یادآوری

نکند واگر هم به یادش بود یاریش نرساند. ـ خـداونـد هـیـچ پـیـامـبـری مبعوث نکرد وآن پیامبر پس از خود جانشینی نداشت , مگر این که اطـرافـیـانـش دو دسـتـه بـودند: دسته ای که او را به کارهای نیک توصیه می کردند و از بدی باز می داشتند و دسته ای که از هیچ نابکاری در حق او کوتاهی نمی کردند پس , هرکه از شر این دسته حفظ شد براستی که محفوظ مانده است . ـ امام علی (ع): هرکه وزیرش به اوخیانت کند, کار تدبیرش به تباهی انجامد. ـ وزیران ناباب , یاران ستمگرانند و برادران گنهکاران . ـ هـرگاه مردم نماز را بمیرانند و بردباری ناتوانی به شمار آید و ستم کردن افتخار و امیران نابکار باشند و وزیران دروغگو, (در چنین زمانی) از دنیا حذر کنید.

بدترین وزیران .

ـ امـام عـلـی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : بدترین وزیر تو, کسی است که پیش ازتـو وزیـر بـدکاران و در گناهان همدست آنان بوده است بنابراین , نباید چنین کسانی دستیار و مـشـاور تـو بـاشند, زیرا که اینان یاور گنهکاران و برادر بیدادگرانند تو می توانی به جای آنان , از بهترین مردم , کسانی رابرگزینی که در اندیشه و نفوذ همانند آنان باشند, اما بار گران گناهان و کـردارهـای ناروای ایشان را به دوش نداشته باشند, از کسانی باشند که نه ستمگری را در ستمش یـاری کـرده انـد و نـه گـنـهکاری را بر گناهش اینان برای تو کم زحمت ترند و تو را بهتر کمک مـی رسـانـنـد و نـسبت به تو متمایلتر و انس و الفتشان به غیرتو کمتر است پس , اینان را خاصگان خلوت خویش وهمدمان مجالس خود قرار ده و آن گاه برگزیده ترین و مقربترین آنان در پیشگاه تـو, کـسی باشدکه بیشتر از هر چیز سخن تلخ حق بر زبان راند و در آن کارهایت که خداوند برای دوستانش نمی پسندد, هر اندازه هم مطابق میل و خواست تو باشد, کمتر یاریت رساند.

وزیران و دستیاران اخلاق .

ـ پـیـامـبر خدا(ص): چه خوب دستیاری است , دانش برای ایمان و چه نیکو وزیری است ,بردباری برای دانش و چه خوب وزیری است , مدارا برای بردباری و چه نیکو دستیاری است ,نرمی و ملایمت برای مدارا. ـ چه خوب وزیری است , رای نیکوبرای دانش . ـ امام صادق (ع): خداوند عزوجل عقل را آفرید و آن نخستین مخلوق روحانی بود سپس برای عقل هفتاد و پنج سرباز قرار داد از میان آن هفتاد و پنج سربازی که برای عقل قرار داد, یکی خوبی است کـه وزیـر عـقـل است و در مقابل آن بدی را قرار داد که آن وزیر جهل است و دیگر ایمان است که دشـمـن آن کفر می باشد ودیگری تصدیق است که در مقابلش انکار قرار دارد و دیگری امید است که در برابرش نومیدی می باشد.

ترازو.

ترازوی سنجش اعمال .

قرآن :. ((و در آن روز سـنـجـش (اعمال) درست صورت گیرد پس هرکس ترازوهای (عمل) او سنگین بـاشـد, آنـان رستگارانند و هر کس ترازوهای (اعمال) وی سبک باشد, پس آنانندکه به خود زیان زده اند, چرا که به آیات ما ستم می کردند)). ((و ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز می نهیم , پس هیچ کس (در) چیزی ستم نمی بیند و اگر (عمل) هموزن دانه خردلی باشد, آن را می آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم)).
تفسیر:. ((والـوزن یـومـئذ الـحـق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون)) تا آخر دو آیه , این دو آیه از سـنجیدن , یعنی وزن کردن اعمال یا خود مردم ازجهت عملشان ,خبر می دهد دلیل بر این مطلب ایـن سـخن خدای متعال است : ((ونضع الموازین القسط لیوم القیامه وکفی بناحاسبین)) این آیه دلالـت بـر این دارد که این وزن کردن و سنجیدن از جمله شعب حسابرسی اعمال است از این آیه روشـنتر این آیات است : ((در آن روز, مردم به حال پراکنده برآیند تا کارهایشان به آنان نشان داده شـودپـس هرکه هموزن ذره ای نیکی کند آن راخواهد دید و هرکه هموزن ذره ای بدی کند آن را خـواهـد دید)) در این آیه عمل را, اعم از خوب و بد, ذکر کرده و وزن و سنگینی به آن نسبت داده است . بـاری , وزن کـردن در واقـع مربوط به عمل می شود نه کسی که عمل را انجام داده است , زیرا آیه شـریـفه می فرماید که عمل , چه خوب و چه بد, وزن دارد, منتها آیه ((آنان کسانی هستند که آیات پـروردگـارشـان و لقای او را منکر شدند, پس اعمالشان باطل شد و از این رو در روز قیامت برای آنان وزن و سنجشی به پا نمی داریم))دلالت می کند که اعمال باطل شده ـ درباره حبط و بطلان اعمال در جلد دوم همین کتاب (المیزان) صحبت شد ـاصلا وزنی ندارند و تنها اعمال کسانی که کردارهایشان باطل و تباه نشده است , وزن و سنجیده می شود, زیرا هرعملی که باطل نشده باشد, اعم از اعمال خوب و بد, وزن دارند و به وسیله آن وزن , سنجیده می شوند. امـا ایـن آیـات در عـیـن حـالی که برای کارهای نیک و بد, هر دو, وزن و سنگینی قائل است , در حقیقت درآن ها سنگینی اضافی در نظر می گیرد که داوری نهایی بر اساس آن صورت می گیرد بـه ایـن معنا که , ظاهر آیات حاکی است , که کارهای نیک باعث سنگینی ترازوی اعمال می شود و گـناهان موجب سبکی آن , نه این که هریک از نیکی ها و بدی ها وزن شوند و سنگینی آن ها معلوم گردد و سپس این وزن و سنگینی باهم سنجیده شوند و وزن و سنگینی هر کدام بردیگری چربید, مـطـابـق هـمـان حـکـم شود, اگر حسنات سنگین تر بود حکم بهشت صادر شود و اگر گناهان

سـنـگـیـن تـر بـود حکم آتش دوزخ که لازمه چنین توزینی این است که بتوان فرض کرددو کفه ترازوی اعمال ممکن است با هم برابر شوند, درست مانند ابزار توزینی که میان ما آدم ها رایج است از قبیل ترازو و قپان و امثال این ها. امـا مطلب این گونه نیست , بلکه ظاهر آیات حاکی از این است که عمل نیک باعث سنگین شدن تـرازومـی شـود و عمل بد موجب سبک شدن آن چنان که ظاهر این آیه گویای همین نکته است : ((پـس , هـر که ترازوهایش سنگین باشد, آنان همان رستگارانند و هرکس ترازوهایش سبک باشد, آنـان کـسانی هستند که به خود زیان زده اند بدان سبب که به آیات ما ستم می کردند)) نیز این آیه که می فرماید: ((پس , هر که ترازوهایش سنگین باشد آنان همان رستگارانند و هر کس ترازوهایش سـبک باشد آنان کسانی هستند که به خود زیان زدند,در دوزخ جاویدانند)) باز می فرماید: ((و اما کسی که ترازوهایش سنگین باشد, او در زندگی رضایتبخش است واما کسی که ترازوهایش سبک بـاشـد, جـایگاه او هاویه است و تو چه دانی که هاویه چیست آتشی است سوزنده))همان گونه که مـلاحـظـه می کنید, این آیات همواره سنگینی را برای کفه حسنات و کارهای نیک ثابت می کند وسبکی را برای کفه گناهان و بدی ها. از ایـن جـاسـت که این فکر تایید و تقویت می شود که برای سنجش اعمال و سنگینی و وزن آن ها مقیاس دیگری وجود دارد, به طوری که اگر اعمالی نیک باشند با آن منطبق و سنجیده می شوند و آن مقیاس همان سنگینی ترازوست و اگر اعمالی بد باشند با آن منطبق و سنجیده نمی شوند و آن هـمـان سبکی ترازوست درست مانند میزان ها و مقیاس هایی که خود ما داریم زیرا در این ابزار سنجش نیز مقیاس هایی داریم , مثلا مثقال که واحد اندازه گیری وزن و سنگینی است , در یکی از دو کفه گذاشته می شود و در کفه دیگر کالا و جنس رامی گذارند اگر وزن کالا با آن واحد برابر بود که هیچ وگرنه به ناچار آن را کنار می گذاریم در این جا مثقال درحقیقت همان میزانی است کـه کالا و جنس با آن وزن می شود و خود ترازو و قپان و امثال این ها مقدمه و ابزارکاری است که مـثـقـال یـا هـمـان واحـد وزن مـقـدار سـنـگینی و سبکی کالا را معلوم می کند همچنین است واحـداندازه گیری ـ یعنی گز یا متر و یا امثال آن ـ که میزانی است برای اندازه گیری طول اشیا اگر طول اشیا بر واحدمقیاس منطبق شد, که پذیرفته است و گرنه پذیرفته نمی شود. بنابراین , در اعمال نیز واحد مقیاسی وجود دارد که با آن سنجیده می شوند مثلا برای نماز میزانی است که نماز با آن سنجیده می شود وآن میزان همان نماز حقیقی وکامل است همچنین است برای زکـات وانـفـاق ونـیـزبرای گفتار وسخن که میزان سخن , کلامی است که کاملا حق باشد و هیچ بـاطـلـی در آن وجـود نداشته باشد و به همین ترتیب , چنان که در این آیه بدان اشاره دارد: ((ای

کسانی که ایمان آورده اید, از خداوند چنان که حق وسزاوار است , بترسید)). پس , با توجه به این بیانی که ارائه کردیم , اقرب آن است که مراد از جمله ((والوزن یومئذ الحق)) این باشد که آن میزانی که در روز قیامت اعمال با آن وزن و سنجیده می شود, در حقیقت همان حق باشد یعنی به هر نسبتی که عمل مشتمل برحق باشد به همان نسبت ارزش و اعتبار دارد و چون اعمال نیک مشتمل بر حق می باشند,بنابراین دارای سنگینی هستند و برعکس , گناهان و اعمال بد چون مشتمل بر حق نیستند و باطل محض می باشند بنابراین سنگینی هم ندارند پس , خداوند سبحان در روز قیامت اعمال را با میزان حق می سنجد و به هراندازه که عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه وزن و سنگینی دارد. ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال زندیقی که پرسید: آیا نه این که اعمال وزن می شوند؟ ـ : نه اعمال اعمال جسم نیستند, بلکه در حقیقت صفت کاری است که مردم انجام می دهندوانگهی کسی محتاج وزن کردن چیزی است که شمار اشیا و سنگینی و سبکی آن ها را نداند, ولی برای خداوند هیچ چیز پوشیده نیست . زندیق گفت : پس معنای میزان چیست ؟ حضرت فرمود: عدل . زندیق گفت : پس , این که در کتاب خود گفته است : ((و کسی که ترازوهایش سنگین باشد)) به چه معناست ؟ حضرت فرمود: یعنی کسی که عملش بچربد((5)). ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال ازمعنای آیه ((و در روز قیامت ترازوهای عدل را می نهیم و هیچ کس (در) چیزی ستم نمی بیند)) ـ : مقصود از این ترازوها پیامبران و اوصیا(ی آن ها)ست ((6)). ـ پیامبر خدا(ص) ـ در سفارش خود به ابن مسعود ـ : ای پسر مسعود, بترس از روزی که در آن روزنامه ها (ی اعمال) گشوده می شود و رسوایی ها آشکار می گردد, زیرا که خداوند متعال می فرماید: ((وروز قیامت ترازوهای عدل را می نهیم)). ـ امام باقر(ع): خداوند کار نیک را برمردم دنیا سنگین ساخته است , چنان که در ترازوهای روزقیامت آنان سنگین است و خدای عزوجل بدی را بر مردم دنیا سبک ساخته است , چنان که در ترازوهای روز قیامت ایشان سبک است . ـ کار خوب بر مردم دنیا سنگین شده است , به اندازه سنگینی آن در ترازوهای روز قیامت ایشان و کار بد بر مردم دنیا سبک گردیده است , به اندازه سبکی آن در ترازوهایشان . ـ امام علی (ع): و گواهی می دهیم که معبودی جز خدای یگانه و بی انباز نیست و گواهی می دهیم که محمد(ص) بنده و فرستاده اوست دوگواهیی که گفتار و کردار را (به پیشگاه حق) بالا می برند و هیچ ترازویی که این دو شهادت در آن نهاده شود, سبک نمی گردد و هیچ ترازویی که این دو از آن برداشته شود, سنگین نمی شود. ـ پیامبر خدا(ص): در روز قیامت خداوندبه آدم می فرماید: نزد ترازو بایست و به آن چه از اعمال آن ها به

سـوی تـو بـالا می آید بنگر, پس هریک از آن ها خوبی هایش به وزن ذره ای بر بدی هایش بچربد, بهشت از آن او خواهد بود, تا بدانی که من هیچ کدام آنان را به ناحق و ازروی ستم به دوزخ نمی برم . ـ روز قیامت بنده را می آورند وکارهای خوبش را در یک کفه ترازو می نهند و گناهانش را در کفه دیـگـر و در ایـن هـنگام کفه گناهانش سنگینی می کند پس برگه ای آورده و در کفه حسنات او گـذاشـتـه می شود و در نتیجه ,این کفه سنگین تر می شود عرض می کند: پروردگارا, این برگه چـیـسـت ؟ من هیچ عملی در شب یا روز نکرده بودم مگر این که با آن مواجه شدم ! می فرماید: این چیزی است که درباره تو گفته شده است ولی تو از آن ها مبرا هستی بدین ترتیب , بنده نجات پیدا می کند.

کسانی که برایشان ترازو(ی اعمال)برپا نمی شود.

قرآن :. ((آنـان کـسـانـی هـستند که به آیات پروردگارشان کفرورزیدند, پس اعمالشان باطل و بیهوده گشت , پس در روز قیامت برای اینان وزنی برپا نمی کنیم)). ـ امـام سجاد(ع) در اندرز به سعید بن مسیب : (سعید می گوید:) حضرت سپس به گفتارخداوند در قـرآن پیرامون گنهکاران و نافرمانان برگشت و فرمود: ((اگر یک دمی از عذاب خدابه آن ها بـرسـد, گویند: ای وای برما, به راستی که ما ستمکاران بودیم)) ای مردم , اگر بگویید که مقصود خدا در این آیه مشرکان هستند, چگونه چنین باشد حال آن که می فرماید: ((و روزقیامت ترازوهای عـدل را مـی نهیم و هیچ کس چیزی ستم نمی بیند و اگر (عمل) هموزن دانه خردلی باشد آن را مـی آوریـم و کافی است که ما حسابرس باشیم))؟ بندگان خدا, بدانید که برای مشرکان ترازویی برپا نشود و کارنامه ای گشوده نگردد, بلکه نامه اعمال در حقیقت برای مسلمانان باز می شود.

وسوسه .

وسوسه در عقاید.

قرآن :. ((و مـا انـسان را آفریدیم و آن چه را نفس او بدان وسوسه می کند می دانیم و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم)). ((بگو: پناه می برم به پروردگار مردم , پادشاه مردم , معبود مردم از بدی وسوسه گر خناس که در سینه های مردم وسوسه می کند از جن و انس)). ـ پـیـامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به این سؤال که گاهی اوقات چیزهایی از ذهن انسان می گذرد که اگـر از آسـمـان سـقوط کند و در وسط آسمان پرنده او را برباید برایش خوشتر است تا این که آن خطورات ذهنی را به زبانش آورد ـ : این ایمان محض است , یا ایمان ناب است . ـ یـکـی از اصـحـاب پـیـامبر(ص) عرض کرد: (گاهی اوقات) در سینه های خود وسوسه شیطان می یابیم که اگر هریک از ما از ثریا سقوطکند, برایش خوشتر از آن است که آن وسوسه ذهنی را به زبان آورد حضرت فرمود: آیابه راستی چنین احساسی (ترس از اظهار آن) می یابید؟ عرض کردند: آری حضرت فرمود:این ایمان ناب است شیطان در بالاتر از این چیزها قصد (منحرف ساختن) بنده می کند و هرگاه بنده از (خطر) اومصون ماند, با این گونه وسوسه ها به سراغ او می آید. ـ امـام صـادق (ع): مـردی خـدمـت پـیـامـبـر(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا, هلاک شدم پیامبر(ص) به او فرمود: آن خبیث (شیطان) به سراغ تو آمد و گفت : چه کسی تو را آفریده است ؟ و تـو گفتی : خدا و او گفت : خدا راچه کسی آفریده است ؟ مرد عرض کرد: آری , سوگند به آن که تـو را به حق برانگیخت , مطلب همین گونه است (که می فرمایید) رسول خدا(ص) فرمود: به خدا سوگند که این ایمان محض است . ابـن ابـی عـمـیـر می گوید: من این حدیث را برای عبدالرحمن بن حجاج گفتم او گفت : پدرم ازحضرت صادق (ع) برایم حدیث کرد که فرمود: مقصود رسول خدا(ص) از این که فرمود: ((به خدا سـوگـنـد کـه ایـن ایـمـان مـحـض است)) همان ترس او از این است که نکند با خطور آن افکار درذهنش , به هلاکت افتاده باشد.

ـ امـام بـاقـر(ع) در پـاسـخ به نامه مردى كه به ايشان نوشته و در آن از وسوسه هايى كه به ذهنش خـطـور مـى كـنـد شـكـايـت كرده بود,نوشت : اگر خداوند عزوجل بخواهد, تو را ثبات (عقيده) مـى بخشد و راه نفوذ شيطان در تو رامى بندد به پيامبر(ص) نيز عده اى از وسوسه هاى ذهنى خود شكايت كردند, وسوسه هايى كه دوست داشتند باد آنان را به جاهاى دوردست پرتاب كند و يا قطعه قطعه شوند اما آن ها را به زبان نياورند اما رسول خدا(ص) به ايشان فرمود: سوگند به آن كه جانم در دست اوست , اين همان ايمان ناب است هرگاه با اين وسوسه هارو به رو شديد بگوييد: آمنا باللّه و رسوله ولا حول ولاقوة الا باللّه . ـ پيامبر خدا(ص) به مردى كه خدمت ايشان آمد و عرض كرد من دچار نفاق شده ام , فرمود: به خدا سـوگند تو منافق نشده اى اگر منافق بودى نزد من نمى آمدى , تا مرا از آن آگاه كنى چه چيز تو را به ترديد افكنده است ؟ گمان مى كنم آن دشمن حاضر (در همه جا, شيطان) به سراغت آمده و بـه تـو گـفته است : چه كسى تو را آفريده است ؟ و توگفته اى : خدا مرا خلق كرده است و او به تو گـفـتـه است : چه كسى خدا را آفريده است ؟ مرد عرض كرد:آرى , سوگند به آن كه تو را به حق برانگيخت , همين طور است . پـيـامبر فرمود: شيطان از طريق اعمال و كردارهايتان نزد شما آمده و بر شما زور نشده است حالا ازايـن راه (عـقـايد) به سراغتان آمده است تا شما را بلغزاند هرگاه چنين چيزى براى يكى از شما پيش آمد,خدا را به يگانگى ياد كند. ـ امـام عـلـى (ع) ـ در وصف فرشتگان ـ :و وسوسه ها (ى شيطان) در آنان طمع نكرده است تا در نتيجه , چرک ها و آلودگى هايش را براندیشه هاى آنان بكوبد.

پرهیز از وسواس در وضو و نماز.

ـ امـام صـادق (ع) ـ چون عبداللّه بن سنان ازمردی یاد کرد که در وضو و نمازش گرفتار وسواس اسـت و ادعـا کرد که او مردی عاقل است ـ : چه عقلی دارد که فرمانبری شیطان می کند؟ (راوی مـی گـوید :) عرض کردم : چگونه فرمانبری شیطان می کند؟ فرمود: از او بپرس وسوسه ای که به وی دست می دهد از چیست ؟ قطعا به توخواهد گفت : کار شیطان است . ـ امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال ازتکلیف کسی که در تعداد رکعات نمازش زیاد شک می کند به طـوری که اصلا نمی داند چند رکعت خوانده و چند رکعت باقی مانده است , فرمود: باید نمازش را اعـاده کند (زراره و ابوبصیر می گویند:)عرض کردیم : زیاد شک می کند, به طوری که هرچه هم اعاده کند باز شک می کند فرمود: به شک خوداعتنایی نکند (و به نمازش ادامه دهد). سـپـس فـرمـود: بـا شـکـستن نماز, شیطان پلید را به خودتان عادت ندهید که با این کار او را به طـمـع انـدازید (که هر لحظه به سر وقت شما بیاید و وسوسه تان کند) زیرا شیطان خبیث است و بـدان چه عادتش دهند, عادت می کند پس , هریک از شما (که کثیرالشک باشد) به شک خود اعتنا نـکـنـد ونـمـازش را زیـاد نشکند, چون اگر چند مرتبه به شک خود اعتنا نکرد, دیگر دچار شک نخواهد شد. زراره مـی گـوید: حضرت سپس فرمود: شیطان پلید می خواهد مطاع باشد, لذا اگر نافرمانی شود دیگربه طرف کسی از شما نمی آید.

علاج وسواس .

قرآن :. ((و بگو: پروردگارا, از وسوسه های شیاطین به توپناه می برم و پروردگارا, به تو پناه می برم از این که (شیطان ها) نزد من حاضر شوند)). ((و هرکه از یاد (خدای) رحمان روی گرداند, شیطانی را بر او می گماریم که قرین او باشد)). ـ پیـامـبر خدا(ص): وسواس , منقاری چون منقار پرنده دارد و هرگاه آدمی دچار غفلت شود, آن مـنقار را در گوش دل او می گذارد ووسوسه می کند در این هنگام اگر آدمی خداوند عزوجل را یاد کند, وسواس منصرف می شود وکنار می رود به همین دلیل شیطان را وسواس گفته اند. ـ شـیطان پوزه ای مانند پوزه سگ دارد که آن را بر روی دل آدمی می گذارد و شهوت ها و لذت ها را بـه او یـادآوری می کند وآرزوها را به سراغش می آورد و در دلش وسوسه می کند تا او را درباره پروردگارش به شک اندازد در این هنگام اگر بنده بگوید: ((اعوذ باللّه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و اعوذ باللّه ان یحضرون ان اللّه هو السمیع العلیم)) پوزه اش را از روی دل کنار می برد. ـ هـرکـس چـنـین وسوسه ای در خوددید, سه مرتبه بگوید: آمنت باللّه و رسوله وسوسه اش از بین می رود. ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال از وسوسه زیاد ـ : اشکالی ندارد می گویی : لا اله الا اللّه . ـ نـیز در پاسخ به همین سؤال به جمیل بن دراج ـ : بگو: لا اله الا اللّه جمیل می گوید: هر وقت در دلم چیزی (از وسوسه ها و تشکیکات ذهنی) می افتاد, می گفتم : لا اله الا اللّه آن چیز از دلم بیرون می رفت . ـ امام علی (ع): روزه گرفتن در سه روزاز هر ماه ـ پنجشنبه اول و آخر ماه و چهار شنبه وسط آن و روزه ماه شعبان ـ وسواس سینه وپریشانی های دل را از بین می برد. ـ روزه ماه رمضان و سه روز از هرماه وسوسه های سینه را از بین می برد. ـ یاد ما اهل بیت , شفابخش هرناخوشی وبیماری و وسوسه تردیدآور است . ـ پیامبر خدا(ص) ـ به مردی عیالوار و بدهکار ونیازمند که دچار وسوسه شده بود ـ : این جملات را تکرار کن : ((توکلت علی الحی الذی لایموت و الحمدللّه الذی لم یتخذ صاحبة ولاولدا ولم یکن له شـریـک فـی الـمـلـک و لـم یـکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا)) دیری نگذشت که آن مرد نزد پیامبر(ص) بازگشت و عرض کرد: ای رسول خدا, خداوند وسوسه سینه ام را از بین برد و دین مرا ادا کرد و روزیم را وسعت بخشید.

گذشت خداوند از وسوسه .

ـ پیامبر خدا(ص): خداوند از وسوسه هاو تشکیکات ذهنی امت من تا زمانی که آن ها را به زبان یا به مرحله عمل نیاورده باشند, گذشت کرده است . ـ در فقه الرضا (ع) آمده است : روایت می کنم که از عالم (ع) درباره حدیث نفس (افکار واندیشه هایی که در ذهن انسان می گذرد) سؤال شد, فرمود: کیست که بتواند حدیث نفس نکند؟ . و (از رسول خدا(ص)) روایت می کنیم که خداوند تبارک و تعالی از وسوسه های سینه امت من چشم پوشی کرده است . و (از همان حضرت) روایت می کنیم که خداوند از حدیث نفس های امت من می گذرد, مگرآن چه که به صورت اعتقاد در آید. ـ پیامبر خدا(ص): (مسؤولیت) نه چیزاز امت من برداشته شده است : خطا, فراموشی , آن چه ندانند, آن چه نتوانند, آن چه بدان مضطرشوند, آن چه به زور به آن واداشته شوند, فال بد زدن , وسوسه در تفکر در آفرینش و رشک بردن در صورتی که به زبان یا دست آشکار نشود. ـ هر دلی وسواس دارد پس هرگاه این وسواس پرده دل را بدرد و به زبان آورده شود, بنده به سبب آن مؤاخذه گردد, اما اگر پرده دل را ندرد و زبان به آن گویا نشود, گناهی صورت نگرفته است .

همدردی .

همدردی .

همدردی ((7)). ـ امام علی (ع): همدردی , برترین کارهاست . ـ برادر تو, شریک و همدرد تو در سختی هاست . ـ بهترین احسان , همدردی با برادران است . ـ پیوند برادری با چیزی چون همدردی , حفظ نشده است . ـ همدردی با رفیقان , از بزرگواری نژاد است . ـ کسی را که با مال خود (به تو) یاری نمی رساند, دوست مشمار. ـ همدردی با برادر دینی , روزی رازیاد می کند. ـ بهترین برادران تو آن کسی است که با مال خود تو را کمک کند و از او بهتر آن کسی است که تو را از دیگری بی نیاز گرداند. ـ امام صادق (ع): با دستگیری از برادرانتان خود را به خداوند متعال نزدیک سازید. ـ پیامبر خدا(ص): کسی که به تهیدست کمک کند و با مردم انصاف به خرج دهد او مؤمن حقیقی است . ـ امام کاظم (ع) به جعفربن محمدعاصمی فرمود: ای عاصم , در زمینه مراوده باهم و همدردی با یـکدیگر چگونه هستید؟ عرض کردم : در بهترین وضعی که یک نفر می تواند داشته باشد فرمود: آیا چنین هست که فردی ازشما در هنگام تنگدستی به دکان یا منزل برادرش برود و دخل او را بیرون کـشـد و آن چـه احـتـیاج دارد بردارد و برادرش به او اعتراض نکند؟ عاصم عرض کرد: نه حضرت فرمود: پس , درمراوده باهم آن طور که من دوست دارم نیستید. ـ امـام بـاقـر(ع) ـ بـه وصـافی ـ : بگو ببینم ,آیا در میان شما چنین هست که هرگاه کسی ردایی نـداشـتـه بـاشـد و یکی از برادرانش ردایی داشته باشد آن را به او بدهد؟ وصافی می گوید: عرض کردم : خیر فرمود: اگر ازای نداشته باشدیکی از برادرانش ازار اضافی خود را به او می دهد تا او نیز صـاحب ازارشود؟ می گوید: عرض کردم : خیر وصافی می گوید: حضرت دستش را به زانوی خود زد و فرمود: اینان برادر نیستند. ـ امـام صـادق (ع): در جـنـگ احدمسلمانان از اطراف رسول خدا(ص) پراکنده شدند آن حضرت به شدت خشمگین شد در این هنگام چشمش به علی (ع) افتاد که درکنار ایشان بود, به او فرمود: تو نیز با کسانی که از اطراف رسول خدا پراکنده شده اند, به فرزندان پدرت ملحق شو علی (ع) عرض کـرد:ای رسـول خدا, من به شما تاسی می جویم پیامبر فرمود: پس شر اینان (دشمن) را از سر من کـم کـن عـلـی (ع) حمله کرد و به اولین کسی که برخورد ضربت خود را بر او فرود آورد جبرئیل گفت : ای محمد, این است تاسی جستن (یا همدردی و همیاری)((8)). ـ امام علی (ع) در خطبه ای که طی آن فضایل خود را بر می شمارد تا مردم گفتارش را بپذیرند ـ : اصحاب خاص محمد(ص) می دانند که من حتی لحظه ای از فرمان خدا و رسول او سرباز نزده ام و در جـاهـایی که پهلوانان می

گریزند و گام ها واپس می نشیند, من به برکت شجاعتی که خداوند بدان وسیله گرامیم داشته است , جان خود را از آن حضرت دریغ نکردم . ـ امـام صـادق (ع): شیعیان ما را در نحوه مواظبت کردن بر اوقات نمازشان و حفظ کردن اسرار ما ازدشمنانمان و دستگیری از برادرانشان بیازمایید. ـ دو خـصـلـت اسـت که در هرکه نباشد,از او دوری کن , دوری کن , دوری کن ! عرض شد: آن دو چیست ؟ فرمود: نماز به وقت و مواظبت کردن بر آن و همدردی (دستگیری از برادران). ـ دربـاره قـبـض روح ـ : و ملک الموت برای قبض روحش پیش او می آید وروح او را صدا می زند و روح از کـالـبدش بیرون می آید و مؤمن بیرون آمدن آن را حس نمی کند و این سخن خدای متعال است آن جا که می فرماید: ((ای نفس آرامش یافته)). حـضـرت سـپـس فـرمـود: ایـن بـرای کـسـی است که پارسا باشد و از برادرانش دستگیری و به آنهارسیدگی کند اما اگر نه پارسا باشد و نه به برادران خود رسیدگی کند, به او گفته می شود: چـه چـیـز تـو را ازپارسایی و دستگیری برادرانت باز داشت ؟ تو از کسانی هستی که به زبان دم از دوسـتـی مـی زنـنـد و درعمل آن را نشان نمی دهند چنین کسی وقتی با رسول خدا(ص) و امیر المؤمنین (ع) رو به رو شود آن دو بزرگوار با چهره ای درهم کشیده از او روی بر می گردانند. ـ پیامبر خدا(ص): هر که دو پیراهن داشته باشد, یکی از آن ها را بپوشد و دیگری را به برادرش دهد. ـ امام صادق (ع) از وظایف شخص درقبال برادرانش سخن به میان آورد و این مطالب بر اسحاق بن عـمـار بـسـیار گران آمد حضرت فرمود:البته این ها در زمانی است که قائم ما ظهور کند, در آن زمان بر آنان واجب است که برادران خود رامجهز کنند و از ایشان پذیرایی نمایند. ـ پیامبر خدا(ص): دورترین مردم ازخداوند دو مردند: مردی که با حکمرانان همنشینی کند و هر حرف ناحق و ظالمانه ای زدند گفته آنان راتصدیق کند و آموزگار کودکان که میان آنان برابری را مراعات نکند و درباره یتیم خدا را در نظر نگیرد.

سفارش های خدا به انسان .

قرآن :. ((از (احکام) دین آن چه را که به نوح درباره آن سفارش کرد, برای شما تشریع نمود و آن چه را به تو وحـی کردیم و آن چه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که : دین را بر پا دارید و در آن تفرقه اندازی مکنید بر مشرکان آن چه که ایشان را به سوی آن فرامی خوانی , گران مـی آیـد خدا هر که را بخواهد, به سوی خود بر می گزیند و هرکه را که از در تو به درآید به سوی خود راه می نماید)). ((و آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است , از آن خداست و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کـتـاب داده شـده و(نیز) به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید و اگر کفر ورزید (چه باک ؟ که) آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است ازآن خداست و خدا بی نیاز ستوده (صفات) است)). ((و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند و اگر آن ها با تو در کوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی , از ایشان اطاعت مکن سرانجام تان به سوی من است و شما را از (حقیقت) آن چه انجام می دادید با خبرخواهم کرد)). ((و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم , مادرش به او باردار شد, سستی بر روی سستی و از شیربازگرفتنش در دو سال است (آری , به او سفارش کردیم) که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت (همه) به سوی من است)). ((و انسان را به نیکی کردن به پدر و مادرش سفارش کردیم)). ((بـگـو: بـیـایید تا آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است , برای شما بخوانم این هاست که (خدا) شما را به (انجام دادن) آن سفارش کرده است , باشد که بیندیشید)). ((و به مال یتیم جز به نحوی هرچه نیکوتر نزدیک مشوید, تا به حد رشد خود برسد و پیمانه و ترازو را بـه عـدالـت ,تمام بپیمایید هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم و چون (به داوری با شهادت) سخن گویید دادگری کنید,هرچند (درباره) خویشاوند (شما) باشد و به پیمان خدا وفا کنید این هاست که (خدا) شما رابدان سفارش کرده است , باشدکه پند گیرید)). ((ایـن است راه راست من پس از آن پیروی کنید و از راه ها (ی دیگر) که شما را از راه وی پراکنده مـی سـازد پـیـروی مـکـنید این هاست که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است باشد که به تقوا گرایید)).

سفارش های خداوند به موسی (ع).

ـ امـام عـلـی (ع): خداوند تبارک و تعالی به موسی (ع) فرمود: ای موسی , سفارش من به تو درباره چـهـار چـیـز را به گوش گیر: اول این که تا زمانی که نمی دانی گناهانت آمرزیده شده است به عـیب های دیگران مپرداز دوم : تا زمانی که نمی دانی گنجینه های من تمام شده است , غم روزیت را مـخـور سـوم : تـا زمانی که به سر آمدن پادشاهی مرا نمی بینی به هیچ کس جز من امید مبند و چهارم : تا زمانی که شیطان را مرده ندیدی از مکر و فریب او آسوده خاطر مباش . ـ عـلـی بـن عـیـسـی در حـدیثی مرفوع : خداوند تبارک وتعالی در سخنان نجواآمیزش باموسی : سـفـارش مـی کـنم به تو ای موسی , چونان شخص مهربان و دلسوز به تو سفارش می کنم درباره زاده بـتـول , عـیـسی بن مریم , آن صاحب الاغ و کلاه برکی و روغن و زیتون و محراب و پس از او دربـاره آن صاحب اشتر سرخ مو نامش احمد است , محمد امین و از باقی ماندگان (سلسله نبوت) است .

سفارش های خداوند به عیسی (ع).

قرآن :. ((و هرجا که باشم مرا با برکت قرار داده و تا زنده ام به نماز و زکات سفارشم کرده است و مرا نسبت به مادرم (فرمانبردار و) نیکوکار گردانیده و زورگو و نافرمان قرارم نداده است)). ـ در سخنان نجواآمیز خدای تعالی با عیسی (ع): ای عیسی , چونان شخص دلسوز و مهربان , تو را به مهربانی سفارش می کنم تا با طلب شادی و خشنودی من , سزاوار دوستی من شوی تو در بزرگی و در خـردی برکت داده شدی و هر جابودی با برکت بودی گواهی می دهم که تو بنده من و زاده کـنـیـز مـن هـستی , با نافله ها به من نزدیک شو وبه من توکل کن تا تو را کفایت کنم و غیر مرا به ولایت و دوستی برمگزین که تو را تنها می گذارم . سـپـس , ای زاده مـریـم بـا کره بتول تو را سفارش می کنم درباره سرور رسولان و دوستم احمد, صاحب اشتر سرخ مو و چهره درخشان .

سفارش های خضر(ع) به موسی (ع).

ـ مـوسی (ع) به خضر گفت : مرا سفارشی کن خضر(ع) گفت : به چیزی چنگ در زن که با وجود آن چیزی به تو زیان نزند و بی آن هیچ چیز به توسود نرساند از خیره سری و رفتن در پی چیزی که بـدان نـیـاز نـداری و از خـنـده بـی سبب دوری کن ای پسرعمران , هیچ کس را به خاطر خطا و گناهی سرکوفت مزن و بر گناه خویش گریه کن . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): برادرم موسی (ع)گفت : پروردگارا, آن کسی را که در کشتی به من نشان دادی ,نشانم بده خداوند به او وحی فرمود که : ای موسی , به زودی او را خواهی دید دیری نگذشت کـه خـضـر به صورت جوانی خوشبو و خوش پوش نزد او آمد و گفت : سلام و رحمت خدا بر تو ای مـوسی بن عمران ,پروردگارت سلام و رحمت خدا را به تو می رساند موسی گفت : اوست سلام و از اوسـت سـلام و بـه سـوی اوسـت سـلام و سـپـاس و ستایش خداوند پروردگار جهانیان را که نعمت هایش را نتوانم شمرد و از عهده شکر او برنیایم , مگر به کمک و یاری او موسی سپس گفت : می خواهم به من سفارش کنی که خداوند به واسطه آن مرا سود بخشد!. خضر گفت : ای جویای علم , گوینده از شنونده کمتر خسته می شود پس هر گاه با هم مجلسیان خـودسـخن می گویی , آنان را خسته مگردان وبدان که دل تو یک ظرف است پس بنگر که ظرف خـود را ازچـه پـر مـی کنی از دنیاروی گردان و آن را پشت سرخود بینداز, زیرا که دنیا سرای تو نـیـست و در آن جا برای تو محل قرار وآسایشی وجود ندارد و دنیا وسیله گذرانی برای بندگان قرار داده شده است تا از آن برای بازگشتگاه خویش توشه برگیرند. ای مـوسـی , خـودت را بـه شـکیبایی وادار تا به بردباری برسی و پرهیزگاری را شعار دلت ساز تا به دانش و معرفت دست یابی و نفس خود را به صبر ریاضت ده تا از گناه برهی . ای مـوسـی , اگـر خـواهـان علم و معرفت هستی خودت را وقف آن کن , زیرا علم و معرفت برای کـسی است که خود را وقف (آن) کند! پرگو و یاوه گو مباش , زیرا که پرگویی باعث عیب و ننگ دانـشـمندان می شود و بدی های نادانان را آشکار می سازد, بلکه بر تو باد میانه روی , زیرا که آن از تـوفـیـق و یـاری (الهی) است , از مردمان نادان و باطل گرا دوری کن و در برابر سبکسران بردبار باش , زیرا که این کارخردمندان و زیور دانایان است هرگاه نادان دشنامت داد, از روی بردباری و دلسوزی و احترام , دربرابرش خاموش بمان , زیرا آن چه از رفتار جاهلانه او با تو و دشنامگویی اش به تو باقی مانده , بیشتر وبزرگتر است . ای پسر عمران , فکر نکن که از دانش جز اندکی به تو داده شده است , زیرا بی گدار به آب زدن و پا ازگلیم

درازتر کردن باعث رنج و نابودی است . ای پـسـر عـمران , هرگز دری را که نمی دانی چگونه بسته می شود, باز مکن و هیچ گاه دری را که نمی دانی چگونه باز می شود, مبند. ای پـسر عمران , کسی که از دنیا سیر نمی شود و رغبت او به دنیا تمام نمی شود چگونه عابد باشد! وکـسـی کـه بـه وضع خود راضی نیست و خدا را در قضا (و قدرش) متهم می سازد, چگونه زاهد باشد! آیاکسی که هوس بر او چیره است از خواهش ها باز می ایستد! یا کسی که نادانی او را درمیان گرفته است طلب دانش سودش می بخشد! زیرا سفرش به مقصد آخرت است و با این حال به دنیا رو کرده است . ای مـوسـی , آن چـه آمـوخـتـی بـرای ایـن بـیـامـوز که به کارش بندی و بدین قصد میاموزش تا برای دیگران بازگو کنی که در این صورت هلاکتش برای تو خواهدبود وروشنایی اش برای دیگری . ای پـسـر عـمـران , زهـد و پرهیزگاری را جامه خویش گردان و دانش و ذکر (خدا) را گفتارت وکـارهـای نیک بسیار کن , زیرا تو, به گناهان و کارهای بد می رسی و دلت را با ترس (از خدا) بی قرارگردان , زیرا که این کار پروردگارت را خشنود می سازد و خوبی بکن , زیرا که تو به ناچار کار بد مرتکب می شوی اکنون تو موعظه شدی اگر به گوش گیری (در این هنگام) خضر پشت کرد و رفت و موسی تنهاماند و غمگین و اندوهناک می گریست . ـ خضر (ع) ـ در آخرین سفارش خود به موسی (ع) ـ : زنهار, هیچ کس را به گناهی سرزنش مکن و(بدان که) محبوبترین چیزها نزد خداوند عزوجل سه کار است : میانه روی به گاه رفاه و آسایش , گـذشت در عین داشتن قدرت (بر انتقام) و مدارا با بندگان خدا هیچ کس در دنیا با کسی مدارا نـکرد, مگر این که خداوند عزوجل در روز قیامت با او مدارا کند و ترس از خدای تبارک و تعالی در راس حکمت است . سفارش های خداوند به حضرت محمد(ص). ـ پـیـامبر خدا(ص): پروردگارم مرا به نه کار سفارش فرمود: مرا سفارش فرمود به اخلاص داشتن در نهان و آشکار و رعایت عدالت در حال خشنودی و خشم و میانه روی در وقت ناداری و دارایی و گـذشـت از کـسی که به من ستم کرده است و عطاکردن به کسی که از من دریغ داشته است و ایـجـاد رابـطه با کسی که از من بریده است و این که خاموشیم (توام با) تفکر باشد و گفتارم ذکر (خدا) و نگاهم درس گرفتن . ـ امـام عـلـی (ع): پـیـامـبر(ص) در شب معراج از پروردگارش پرسید و عرض کرد: پروردگارا, کـدام اعـمـال بـرتـر اسـت ؟ خداوند عزوجل فرمود: هیچ چیز نزد من برتر از توکل کردن بر من و خشنود بودن به آن چه قسمت کرده ام , نمی باشد.

سفارش های رسول خدا(ص).

ـ ابـو ایـوب خـالـد بـن زید به رسول خدا(ص) عرض کرد: مرا سفارشی کوتاه بفرمایید, تا بلکه آن راحـفظ کنم پیامبر(ص) فرمود: تو را به پنج چیز سفارش می کنم : به چشم امید برکندن از آن چه در دست مردم است , زیرا که این (عین) توانگری است و از طمع بپرهیز زیرا که طمع فقر نقد است و نـمـازت رامانند کسی بخوان که با آن وداع می کند و از کاری که به سبب انجام آن عذر خواهی کـنـی دوری کـن و(سـرانجام) برای برادرت همان چیزی را دوست بدار که برای خودت دوست داری . ـ پیامبر خدا(ص) ـ به مردی که عرض کرد:مرا سفارشی مختصر فرما ـ : بر تو باد چشم برکندن از آن چـه مـردم دارند و از طمع بپرهیز که آن فقر نقداست و نمازت را چنان بخوان که گویی با آن وداع می کنی و از کاری که باعث عذرخواهی تو شود,دوری کن . ـ بـه اسـود بـن اصـرم ـ : آیـا اخـتـیار دست خود را داری ؟ [گفت :] عرض کردم : آری فرمود: آیا اخـتیارزبانت را هم داری ؟ عرض کردم : آری فرمود: پس , دست خود را جز به کار خیر مگشای و با زبانت جزخیر مگوی . ـ بـه مـادر انـس ـ : از گـنـاهان دوری کن که این برترین هجرت است و فرایض را پاس دار که این بـرتـریـن جهاد است و یاد خدا بسیار کن , زیرافردای قیامت برای خدا چیزی نمی بری که نزد خدا محبوبتر از بسیاری یاد او باشد. ـ بـه مـردی از اهـل یمن ـ : به تو سفارش می کنم که چیزی را شریک خدا نگردانی اگر چه قطعه قطعه شوی یا به آتش سوزانده گردی و زنهارنسبت به پدر و مادرت نافرمانی و بدرفتاری نکنی و (حـتی) اگر از تو خواست که از دنیا خارج شوی ,بشو (اگر گفت بمیر, بمیری) و مردم را دشنام مـگو و هرگاه با برادرت رو به رو شدی با خوشرویی برخورد کن و از زیادی (آب) دلو خود برای او بریز. ـ ضـرغـامـة بـن عـلـیـبـة بـن حـرمـلـه : پـدرم ازپـدرش نقل کرد که : همراه کاروانی از طایفه خـدمـت پیامبر(ص) رسیدم و چون خواستم برگردم عرض کردم : ای رسول خدا, به من سفارشی بـفـرمـایید پیامبر(ص) فرمود: از خدا بترس و هرگاه درجمعی نشسته بودی و از آن جا برخاستی و شـنـیـدی کـه سخنان خوشایندی می گویند, دوباره به آن مجلس بیا و اگر شنیدی که سخنان ناخوشایند می گویند, دیگر به آن جا قدم مگذار. ـ پـیـامـبر خدا(ص) ـ به مردی که عرض کرد: مرا سفارشی فرما ـ : زبانت را نگهدار آن مرد دوباره عـرض کرد: ای رسول خدا, مرا سفارشی فرما حضرت فرمود: زبانت را نگهدار بار دیگرعرض کرد: ای رسـول خـدا, مـرا سـفـارشـی فـرما پیامبر فرمود: وای برتو! مگر مردم را چیزی جزدرویدهای زبانشان در آتش سرنگون می کند. ـ رسـول خـدا(ص)

در مـسـجـد بود و علی (ع) در کنار آن حضرت قرارداشت در این هنگام ابوذر واردمـسـجـد شـد و خـلـوت را غـنـیـمـت شمرده از رسول خدا تقاضای سفارشی سودمند کرد پیامبر(ص) فرمود:باشد, با کمال میل ای ابوذر, تو از ما خاندان هستی تو را سفارش می کنم , آن را بـه گـوش گـیـر, زیرا که همه راه های خیر و خوبی را در بردارد, اگر آن را به گوش گیری به سبب آن دو بهره می بری . ـ ای ابوذر, خدا را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی , زیرا اگر تو او را نمی بینی , قطعا او تو را مـی بیند و بدان که قدم اول عبادت خداوندمعرفت اوست او اول است و پیش از هر چیزی , پس چـیـزی مـقدم بر او نیست فرد و یگانه است و دومی ندارد, باقی است نه تا غایت و پایانی , آفریننده آسـمـان هـا و زمـیـن است و آن چه در آسمان ها و زمین وآن چه در میان آسمان ها و زمین است و اوست خداوند لطیف و آگاه و او بر هر چیزی تواناست پس ازاین (مرحله) ایمان به من قرار دارد و اقرار به این که خدای متعال مرا به سوی همه مردم فرستاده است تابه اذن او بشارت دهم و اعلام خـطـر کـنم و به سوی خدا فرا خوانم و چراغی درخشان باشم سپس , دوست داشتن اهل بیت من است , همانان که خداوند, پلیدی را از ایشان دور ساخته و کاملا پاک و پاکیزه شان ساخته است . بدان ای ابوذر, که خداوند عزوجل اهل بیت مرا در میان امتم چونان کشتی نوح قرار داده است که هـرکـس بر آن نشست رهایی یافت وهر کس از سوار شدن آن سرباز زد غرق شد و (نیز) مانند باب حطه در میان بنی اسرائیل که هر کس واردآن شد در امن و امان قرار گرفت . ـ ای ابوذر, سفارش هایی که به تو می کنم به گوش گیر تا در دنیا و آخرت سعادتمند باشی . ـ ای ابوذر, دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن ها مغبون می شوند: تندرستی و فراغت . ـ ای ابـوذر, پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار: جوانیت را پیش از پیری ات و تندرستیت را پیش از بیماریت و توانگریت را پیش از تهی دستیت و آسودگیت را پیش از گرفتاریت و زندگیت را پیش از مردنت . ـ ای ابوذر, زنهار که به سبب آرزویت کار امروز را به فردا فکنی , زیرا تو با امروز خود به سر می بری نـه با فردایت , اگر فردایی برایت بود درآن فردا نیز چنان باش که در امروز بوده ای و اگر فردایی در کار نبود پشیمان نشوی که در کار امروزت کوتاهی کرده ای . ـ ای ابـوذر, چـه بسیار کسانی که روزی راآغاز می کنند و آن را به پایان نمی برند و منتظر فردایی هستند و به آن نمی رسند. ـ ای ابـوذر, اگـر به اجل و حرکت و مسیرآن بنگری , بی گمان آرزو و فریب آن را دشمن خواهی داشت . ـ ای ابـوذر, چـنـان بـاش که گویی دردنیا غریبی , یا رهگذری و خود را از خفتگان در گورها به شمار آور. ـ ای ابـوذر, چون صبح خود را آغازکردی , به خویشتن وعده شب مده و هرگاه شبت را آغازیدی , وعـده صـبـح بـه خـود مـده و از دوران

تـنـدرستیت پیش از آن که بیمار شوی بهره برگیر و از زندگیت پیش از آن که بمیری , زیرا که تونمی دانی فردا چه نام خواهی گرفت . ـ ای ابـوذر, زنـهـار کـه هـنـگـام لغزیدن به سردر آیی , زیرا که لغزش بخشوده نمی شود و امکان بازگشت برای تو نیست و بازماندگان تو برای آن چه باقی گذاشته ای تو را نمی ستایند و کسی که پیش او می روی (خداوند) به بهانه گرفتاری هایت تو رامعذور نمی دارد. ـ ابـوذر: دوسـتـم رسـول خـدا(ص) بـه من سفارش فرمود که به فروتر از خود بنگرم و به فراتر از خـویش منگرم و مستمندان را دوست بدارم و به آنان نزدیک شوم و صله ارحام به جا آورم , هرچند آنان از من ببرند و به من بی مهری ورزند (یا از من دوری کنند) و حق را بگویم گرچه تلخ باشد و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری نهراسم و از هیچ کس چیزی نخواهم و جمله لاحول ولاقوة الا باللّه را زیاد بگویم , زیرا که آن از گنج های بهشت است . ـ دوسـتـم (ص) مـرا بـه هـفت چیز سفارش فرمود: به دوست داشتن مستمندان و این که به آنان نـزدیـک شـوم , به کسی که فرودست تر از خودم هست بنگرم و به کسی که فرادست تر از من است نـنـگـرم , صله ارحام به جا آورم هرچندآنان از من دوری کنند, جمله لاحول ولاقوة الا باللّه را زیاد بگویم , حقیقت تلخ را بگویم , درراه خدا از سرزنش سرزنشگری نهراسم و از مردم چیزی نخواهم . ـ رسـول خـدا(ص) هفت سفارش به من فرمود: مرا سفارش کرد که به پایین تر از خودم بنگرم و به کـسـی کـه بـالاتـر از مـن اسـت نـنگرم , مرا به دوست داشتن مستمندان و نزدیک شدن به آنان سفارش فرمود, مرا سفارش فرمود که حقیقت را بگویم , اگرچه تلخ باشد, مرا سفارش فرمودکه با خـویـشاوندم پیوند برقرار کنم هرچنداو پشت کند, سفارشم فرمود که در راه خدااز سرزنش هیچ سـرزنـشـگـری نهراسم , مرا سفارش فرمود که جمله لاحول ولاقوة الا باللّه (العلی العظیم)را زیاد بگویم , زیرا که آن از گنجهای بهشت است . ـ پیامبر خدا(ص) ـ به وهیب ـ : آیا توسفارش پذیری ؟ آیا تو سفارش پذیری ؟ هرگاه خواستی کاری را انـجـام دهی , به عاقبت آن بیندیش ,اگر فرجامش رستگاری بود آن را انجام بده و اگر جز این بود رهایش کن . ـ امام صادق (ع): مردی خدمت پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا مرا سفارش فرما رسول خدا(ص) فرمود: اگر تو راسفارش کنم آیا به گوش می گیری ؟ حضرت سه بار این جمله را به او فـرمـود و هر بار آن مرد عرض می کرد: آری ای رسول خدا پس , رسول خدا(ص) به او فرمود: به تو سـفارش می کنم که هرگاه خواستی کاری انجام دهی , به عاقبت آن بیندیش , اگر رستگاری بود آن را انجام بده و اگر گمراهی بود رهایش کن . ـ پـیامبر خدا(ص): به تو سفارش می کنم که از خداوند متعال شرم کنی , همچنان که ازمرد پاک و شایسته قوم خود شرم می کنی

. ـ به معاذ که از آن حضرت تقاضای سفارشی کرد ـ : خدا را چنان عبادت کن که انگار او را می بینی و خودت را از مردگان بشمار و نزد هرسنگ و درختی خدا را یادآور شو و هرگاه گناهی کردی , در کـنـار آن کـار نـیکی انجام ده , (ثواب) پنهانی در برابر (گناه) پنهانی و (ثواب) آشکار در قبال (گناه) آشکار. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) دست معاذ را گرفت واندکی رفت و آن گاه فرمود: ای معاذ, تو را سفارش مـی کـنـم بـه پـروا داشتن از خداوند و راستگویی و وفای به عهد و پیمان و برگرداندن امانت (به صاحبش) و ترک خیانت و مهربانی به یتیم و رعایت حق همسایگی و فرو خوردن خشم و با نرمی و ملایمت سخن گفتن و سلام کردن و پیروی از امام . ـ بـه معاذ که از آن حضرت تقاضای سفارش ونصیحت کرد ـ :خدارا چنان عبادت کن که گویی او را مـی بـیـنـی و خودت را از زمره مردگان بشمار و اگر خواهی تو را از چیزی آگاه کنم که از همه این ها بیشتر تو را نگه می دارد حضرت با دستش به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این . ـ بـه مـردی که از آن حضرت سفارشی خواست ـ : هرگز خشم مگیر, زیرا که درخشم کشمکش با پـروردگـار تـو نـهفته است عرض کرد: سفارشی دیگر فرمایید فرمود: هرگز کاری که ازآن عذر بـخـواهی , مکن ,زیرا که در آن شرک ناپیداست عرض کرد:باز هم بفرمایید فرمود: نمازت را مانند کسی بخوان که گویی با آن وداع می کند, زیرا در این نوع نمازخواندن پیوند و نزدیکی است عرض کـرد: بـازهم بفرمایید فرمود: از خداوند چنان شرم کن که ازهمسایگان صالح خود شرم می کنی , زیـرا کـه در این امر زیادت یقین است و خداوند متعال آن چه رااولین و آخرین سفارش کنندگان بـدان سـفارش می کنند در یک خصلت جمع کرده و آن تقواست خدای عزوجل می فرماید: ((و هر آیـنـه کـسـانی را که پیش از شما کتاب (آسمانی) داده شده اند و شما را سفارش کردیم که از خدا بـتـرسـیـد)) تـقوا مجمع هر عبادت شایسته ای است و هر که به درجات بالا و مرتبه بلندرسید به واسـطـه تـقـوا رسـیـد و هـر که با زندگی پاک و پاکیزه و انس همیشگی با خدا زیست به وسیله تـقوازیست خداوند عزوجل فرموده است : ((همانا تقواپیشگان در میان باغ ها و نهرها, در قرارگاه صدق , نزدپادشاهی توانایند)). ـ ابـو سـعـیـد: مـردی خـدمت رسول خدا(ص)آمد و عرض کرد: ای رسول خدا, مرا سفارش فرما حـضرت فرمود: بر تو باد ترس از خدا,زیرا که آن در بردارنده همه خوبی هاست و بر تو باد جهاد در راه خـدا, زیـرا که آن رهبانیت مسلمانان است و بر تو باد یاد خدا و تلاوت کتاب او, زیرا که این کار بـرای تـو در زمـیـن نـور و روشـنایی است و در آسمان نام و شهرت و زبانت را جز از خیر و خوبی نگهدار, زیرا که با این کاربر شیطان چیره می آیی . ـ امـام عـلـی (ع): از خـدا بـتـرسـیـد و حـقوق همسایگانتان را رعایت کنید, زیرا که این سفارش پیامبرشماست آن

حضرت درباره همسایگان پیوسته سفارش می فرمود تا جایی که گمان کردیم , به زودی همسایگان را میراث بر یکدیگر قرار خواهد داد. ـ پـیـامـبـر خدا(ص) ـ به علی (ع) ـ : ای علی ,تو را از سه خصلت نهی می کنم : رشک و آزمندی و دروغ . ـ نـیـز به علی (ع) سفارشی کرد که آغازش چنین است ـ : ای علی , سه چیز است که هر کس با آن سه خدا را دیدار کند, از برترین مردم است . ـ نیز به علی (ع) سفارشی کرد که آغازش چنین است ـ : ای علی , نخستین آن سه چیزاین است که به تو سفارشی می کنم , آن را به گوش گیر, زیرا تا زمانی که سفارش مرا به گوش گیری درخیر و خوبی خواهی بود. ـ نـیـز بـه عـلـی (ع) ـ : ای عـلـی , از نشانه های یقین این است که هیچ کس را با به خشم آوردن خداخشنود نکنی . ـ نـیـز به علی (ع) سفارشی کرد که آغازش چنین است ـ : ای علی , تو را درباره خودت به چند کار سفارش می کنم آن ها را از من به گوش گیر. ـ نیز به علی (ع) هنگامی که آن حضرت را به یمن فرستاد ـ : ای علی , تو را سفارش می کنم به دعا, زیرا که دعا با اجابت همراه است . ـ نیز به علی (ع) ـ : ای علی , مؤمن سه نشانه دارد: (پایبندی به) روزه ونماز وزکات .

سفارش های امام علی (ع).

الف ـ سفارش های آن حضرت به فرزند بزرگوارش حسن (ع). ـ امـام عـلی (ع): ای فرزندم , تو را سفارش می کنم به ترس از خدا و پیروی از فرمان او و آبادکردن دلت با یاد او و چنگ زدن به ریسمان او و کدام رشته محکمتر از رشته ای است که میان توو او باشد اگر بدان چنگ زنی !. دلـت را بـا انـدرز زنـده بـدار و بـا بـی رغبتی به دنیا بمیرانش و به وسیله یقین نیرویش بخش و باحکمت روشنش گردان و با یاد مرگ زبونش ساز و به فنا و نیستی معترفش گردان و به رنج ها وگرفتاری های دنیا بینایش کن . فرزندم , بدان که بهترین سفارشی که از من به کار بندی , ترس از خداست و بسنده کردن به آن چه که خداوند بر تو واجب گردانیده و به کار بستن آن چه نیاکان تو و نیکان خاندانت بر آن بوده اند. ب ـ سفارشهای آن حضرت به فرزند بزرگوارش حسین (ع). ـ امام علی (ع): فرزندم , تو را سفارش می کنم به تقوا داشتن از خدا در دارایی و ناداری وحق گویی در حـال خـشـنودی و خشم و میانه روی در روزگار توانگری و تهیدستی و دادگری بادوست و دشـمـن و کـار و عمل در حال سرزندگی و بی حوصلگی و خشنودی از خدا در روزگارسختی و آسایش . ج ـ سفارشهای آن حضرت به حسن و حسین (ع). ـ امـام عـلـی (ع): شـمـا دو تـن را بـه تـقـوای خدا سفارش می کنم و این که در پی دنیا نباشید, گـرچـه دنـیـا در پـی شـما باشد و برای چیزی از دنیا که از شما گرفته شود افسوس مخورید و هـمـواره حـقـیـقـت را بـگـویـید و برای پاداش (برای آخرت) کار کنید و دشمن ستمگر باشید و یارستمدیده . شـمـا دو تـن و هـمه فرزندانم و خانواده ام و هر کس را که این نامه من به او رسد, به ترس از خدا وداشتن نظم و انضباط در کارهایتان و صلح و دوستی با یکدیگر سفارش می کنم . د ـ سفارشهای آن حضرت به مسلمانان . ـ امـام عـلـی (ع): شـما را به یاد کردن از مرگ و غافل نشدن از آن سفارش می کنم چگونه ازچیزی غفلت می کنید که از شما غافل نیست ؟ . ـ شما را به رها کردن این دنیا سفارش می کنم , دنیایی که شما را رها می کند, هرچند رهاکردنش را دوست نداشته باشید. ـ هرگاه در جنگ حاضر می شد به مسلمانان سفارش هایی می کرد, از جمله می فرمود: نماز راپاس دارید و بر آن مواظبت کنید و بسیار نماز بگزارید.

ـ بـه مردی که از آن حضرت تقاضای نصیحتی کرد ـ : نه فقر را به خودت تلقین کن و نه عمردراز را. ـ نـیـز بـه مـردی کـه از ایشان اندرزی طلبید ـ : به تو سفارش می کنم که هرگز برای کار خوب حداکثری قائل مشوی و برای کار گناه حداقلی در نظر نگیری . ـ بـه یـکی از یاران خود نوشت : تو راو خودم را به ترس از آن کسی سفارش می کنم که نافرمانی او روا نیست و امیدی جز او نباشد وبی نیازی جز به وسیله او نشاید.

سفارش های آن حضرت به هنگام فوت .

ـ امـام علی (ع): سفارش من به شما این است که چیزی را انباز خداوند نسازید و سنت محمد(ص) را تـبـاه نگردانید این دو ستون را برپا دارید و این دو چراغ را برافروزید, دیگرنکوهشی متوجه شما نخواهد شد!. ـ فرزندم , به تو سفارش می کنم که نماز را در وقتش بخوانی و زکات را به موقع به اهلش برسانی و در هـنـگـام شـبـهه خاموش مانی وتو را از شتابزدگی در گفتار و کردار باز می دارم و خاموشی گزین تا به سلامت مانی . ـ مـؤمـنـان را بـه گواهی دادن به این که معبودی جز خداوند یگانه بی انباز نیست و محمد بنده وفرستاده اوست , سفارش می کنم . و سپس , ای حسن تو و همه فرزندانم و خاندانم و همه مؤمنانی را که این نامه من به آن هامی رسد, سفارش می کنم به این که از پروردگارتان , خدا, بترسید و جز مسلمان نمیرید و همگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده نشوید, زیرا من از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرماید: ((با یکدیگر در صـلح و آشتی به سر بردن , برتر از همه نماز وروزه هاست و عامل هلاکت و براندازی دین همانا اختلاف و دشمنی با یکدیگر است)) ولاقوة الا باللّه . ـ در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع) ـ : فرزندم , تو را سفارش می کنم به تقوای الهی وبرپا داشتن نماز تو را سفارش می کنم به گذشت از گناه و خطا (ی مردم) و فرو خوردن خشم وصله رحم و بردباری در برابر نادان و آگاه شدن در دین و درنگ و تامل در کارها و رسیدگی ومواظبت بـر قـرآن و حـسن همسایگی و امر به معروف و نهی از منکر و دوری کردن از همه زشتی ها در هر کاری که نافرمانی خدا باشد.

سفارش های امام سجاد(ع).

ـ امام سجاد(ع) در هنگام رحلت خویش فرزندش باقر(ع) را در آغوش کشید و فرمود:فرزندم , تو را بـه همان چیزی سفارش می کنم که پدرم در هنگام وفاتش به من سفارش کرد وفرمود که پدرش نـیز او را به آن سفارش کرده است فرمود: ای فرزندم , بپرهیز از ستم کردن برکسی که در برابر تو یاوری جز خداوند نمی یابد. ـ خداوند را به سبب قدرتی که بر تودارد دوست بدار و به خاطر نزدیک بودنش به تو از او, شرم کن و هـرگـز بـا کـسـی دشـمنی مکن ,هرچند گمان بری که به تو زیانی نمی زند و به هیچ دوستی سـبـکسری و ستم مکن , هرچند خیال کنی که به حال تو سودمند نیست , زیرا تو نمی دانی که چه وقت به دوستت محتاج می شوی و نمی دانی کی (به تنهایی) از پس دشمنت برمی آیی هر کس از تو پـوزش خـواست عذر او را بپذیر, هرچند بدانی که دروغ می گوید باید بخشش و گذشت از مردم ورد زبان تو باشد.

سفارش های امام باقر(ع).

ـ امام باقر(ع) ـ به مردی که از آن حضرت اندرزی خواست ـ : تو را به تقوای خدا, سفارش می کنم و (نیز) از شوخی بپرهیز, زیرا شوخی هیبت مرد و آبروی او را می برد و (نیز) بر تو باد دعا کردن برای بـرادرانـت در غـیـاب آن ها, زیرا که این کار روزی را سرازیر می کند ـ حضرت این جمله را سه بار فرمود. ـ بـه جـابـربن یزیدجعفی ((9)) ـ : تو را به پنج چیز سفارش می کنم : اگر به تو ستم کردند تو ستم مکن , اگر به تو خیانت کردند تو خیانت مکن , اگر تو راتکذیب کردند عصبانی نشو, اگر ستایشت کـردند شاد مشو و اگر نکوهشت کردند دلگیر مشو, بلکه درآن چه که درباره تو گفته شده است بـیـندیش , اگر دیدی آن چه درباره تو گفته شده در تو هست بدان که افتادن تو از چشم خداوند عـزوجـل بـر اثـر خـشـمـگـین شدنت از حقیقت , مصیبتش برای تو بزرگتر ازمصیبتی است که مـی ترسی از چشم مردم بیفتی اما اگر خلاف آن چیزی باشی که درباره ات گفته شده ,این خود ثوابی است که , بدون به رنج و زحمت افکندن جسم خود, به دست آورده ای . و بدان که تو دوست ما نخواهی بود, مگر آن گاه که اگر همه همشهریانت بر ضد تو همصدا شوند وبـگـویـنـد: تو مرد بدی هستی , مایه اندوه تو نشود و اگر همه گویند, تو مرد خوبی هستی , این سـخـن تو راشاد نسازد بلکه خودت را با آن چه در کتاب خداست بسنج , اگر دیدی پوینده راه آن هستی , از آن چه پرهیز داده است می پرهیزی , به آن چه ترغیب کرده است راغبی و از آن چه ترسانده است می ترسی پس محکم و شاد باش , زیرا آن چه درباره تو گفته شده است , به تو زیانی نمی رساند امـا اگـر دیدی ازقرآن جدایی , دیگر چرا باید خودت را بفریبی به راستی که مؤمن همواره در کار مبارزه با نفس خویش است , تا بر هوا و هوس آن چیره آید, یک بار او نفس خود را از کجی و انحراف به راستی می آورد و به خاطر محبت به خدا, با هوای نفس مخالفت می ورزد و یک بار هم نفسش او را بـر زمـین می افکند و درنتیجه , پیرو هوس آن می گردد اما خداوند دستش را می گیرد و بلند می شود و خداوند لغزش او رامی بخشد و مؤمن به خود می آید و به توبه و ترس از خدا پناه می برد و بـر اثر افزایش ترسش (از خدا) بربینش و معرفت او افزوده گردد دلیلش هم این است که خداوند می فرماید: ((در حقیقت , کسانی که تقوادارند, چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد (خدا را) به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند)). ای جـابـر, هـمـان روزی انـدک خدا را برای خود بسیار شمار, تا از عهده شکرش درآیی و طاعت بسیارخود از خدا را کم بشمار تا از این راه بر نفس خرده گیری (یا آن را

زبون سازی) و خود را در مـعـرض گذشت (خداوند) قرار دهی شر موجود
را به وسیله دانش و معرفت موجود, از خود دور گـردان و دانـش موجود را
به وسیله عمل خالص , به کار بند و در عمل خالصی که انجام می دهی
خـودت را با بیداری وهوشیاری تمام , از غفلت بزرگ نگه دار و بیداری
کامل را با ترس صادقانه (از خـدا) بـه دسـت آر و از خـودآرایـی های نهانی
به این زندگی (دنیا) حذر کن و با راهنمایی خرد, خـودت را از خـطر هوس
نگهدار و درهنگام غالب آمدن هوس , با ارشاد خواهی از دانش و معرفت ,
درنگ کن و اعمال خالص را برای روزپاداش نگهدار.

سفارش های امام صادق (ع).

ـ یـحـیی بن علا و اسحاق بن عمار, هردو, گفتند: حضرت صادق (ع) هیچ گاه با ما خداحافظی نمی کرد مگر این که به دو کار سفارشمان می فرمود: بر شما باد راستگویی و بازگرداندن امانت به نیک و بد, زیرا که این دو خصلت کلید روزی هستند. ـ امـام صـادق (ع) ـ بـه مـردی کـه تـقـاضـای سـفـارش کرد ـ : تو را به تقوای الهی و پارسایی و سـختکوشی (در عبادت) سفارش می کنم و بدان که سختکوشی در عبادت اگر با پارسایی همراه نباشد, سودنمی بخشد. ـ برترین و لازمترین سفارش ها این است که پروردگارت را فراموش نکنی و همواره به یادش باشی و نافرمانیش ننمایی و نشسته و ایستاده عبادت و بندگیش کنی . ـ سـفیان ثوری : خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم وعرض کردم : به من سفارشی (پندی) فرمایید تابعد از شما آن را به کار بندم حضرت فرمود: به گوش می گیری , ای سفیان ؟ عرض کردم : آری , ای پسردخت رسول خدا فرمود: ای سفیان , دروغگو را مردانگی نیست و حسود را آسایش و شاهان را برادری و مغرور و متکبر را دوستی و بداخلاق را سروری . حـضـرت سـپس دم فرو بست من گفتم : ای پسر دخت رسول خدا, بیشتر بفرما, حضرت فرمود: ای سفیان , به خدا اعتماد کن , تا عارف باشی و به آن چه قسمت تو کرده است خرسند باش , تا توانگر باشی ,چنان رفاقت کن که با تو رفاقت می کنند, تا بر ایمانت بیفزایی و با بدکار همنشینی مکن , که تو را بدکاری آموزد و در کارهایت با کسانی مشورت کن که از خداوند عزوجل می ترسند. سـپـس دوباره دم فرو بست گفتم : ای پسر دخت رسول خدا, بیشتر بفرما فرمود: ای سفیان , هر کـه عـزت خـواهـد بـی آن که پادشاهی داشته باشد و قدرت خواهد بی آن که برادران (و دوستان) داشـتـه بـاشـد وهـیبت و شکوه خواهد بی آن که مال و ثروت داشته باشد, باید از خواری معاصی خداوند به عزت طاعت او درآید. بـاز دم بـر بـسـت عـرض کـردم : ای پسر دخت رسول خدا, باز هم بفرما فرمود: ای سفیان , پدرم سـه نـکته ادب به من آموخت و از سه چیزنهی فرمودم : اما آن سه نکته ادب که به من آموخت این بـود که به من فرمود: فرزندم , هر که با یار بدنشیند, به سلامت نماند و هر که گفتارش را در بند نـکشد, پشیمان گردد و هر که به جاهای بدنام آمد و شدکند, مورد بدگمانی و اتهام قرار گیرد عرض کردم : ای پسر دخت رسول خدا, آن سه چیز که تو را ازآن هانهی کرد چیست ؟ فرمود: مرا از همنشینی با کسی که بر نعمت (دیگران) حسادت می ورزد و ازگرفتاری و مصیبت (دیگران) شاد می شود و یا کسی که سخن چین است نهی فرمود. ـ امـام صـادق (ع) ـ

بـه فـرزند خودموسی (ع) ـ : فرزندم , سفارش مرا بپذیر و سخنم را به گوش گـیـر, زیـرا کـه اگر آن را به گوش گیری خوشبخت می زیی و خوشنام و نیک فرجام می میری فرزندم , هر که به آن چه خداوند قسمت او کرده است خرسند باشد, بی نیاز گردد و هر که به آن چه در دسـت دیـگـری است چشم کشد, نیازمند بمیرد و هرکه به آن چه خداوند قسمتش کرده است راضی نباشد, خداوند را در قضای او متهم کرده باشد و هر که لغزش دیگری را کوچک بیند, لغزش خویش را بزرگ بیند و هر که لغزش خود را کوچک شمارد,لغزش دیگری را بزرگ بشمارد. فـرزنـدم , هـر کـه پـرده دیگری را کنار زند, زشتی های خانه خودش آشکار شود و هر که شمشیر ستم برکشد, خود به آن شمشیر کشته شود و هر که برای برادرش چاهی کند, خود در آن چاه افتد و هـر کـه بـانابخردان بنشیند, کوچک شود و هر که با دانایان آمیزش کند, احترام یابد و هر که به جاهای بدنام آمد وشد کند, متهم گردد. فـرزنـدم , از تـحـقـیر کردن مردم (یا بزرگان) بپرهیز که تحقیر می شوی و به کارهای بیهوده و نامربوطمپرداز,که می لغزی (یا خوار می شوی). فرزندم , حقیقت را به سود و زیان خود بگو تا از میان همتایانت با تو مشورت شود. فـرزندم , پیرو (یا تلاوت کننده) کتاب خدا باش و مبلغ اسلام و دعوت کننده به نیکی و بازدارنده اززشتی و پیوند زننده با کسی که از تو بریده است و آغازگر آشتی با کسی که از تو قهر کرده است و عـطـاکـنـنـده بـه کسی که از تو چیزی می خواهد از سخن چینی بپرهیز که آن تخم کین را در دل های مردان می افشاند و از پرداختن به عیوب مردم دوری کن , زیرا کسی که به عیب های مردم می پردازد, به منزله هدف است . فـرزنـدم , هـرگـاه جـویـای بـخـشـش شـدی , به معادن آن مراجعه کن , زیرا که جود و بخشش رامـعـدن هـاست و معدن ها را ریشه هاست و ریشه ها را شاخه هاست و شاخه ها را میوه باشد و هیچ میوه ای نرسد, مگر با شاخه و هیچ شاخه ای نباشد, مگر با ریشه و هیچ ریشه استواری نباشد, مگر با معدنی پاک وپاکیزه . فـرزنـدم ! هـرگـاه بـه دیـدار کسی رفتی , از نیکان دیدار کن و به دیدن بدکاران مرو, زیرا اینان خـرسـنگی هستند که چشمه ای از آن نمی جوشد و درختی هستند که برگ هایش سبز نمی شود و زمینی هستند که گیاهش نمی روید. علی بن موسی (ع) فرمود: پدرم تا زنده بود این سفارش را فرو نگذاشت . ـ امـام صـادق (ع) نـامـه ای به اصحاب خود نوشت و به آنان دستور داد آن را همواره بخوانند و در آن دقـت کـنند و مضامینش را به کار بندند اصحاب نامه را در نمازخانه های منازل خود گذاشته بودند و بعد ازنماز آن را مطالعه می کردند متن نامه چنین است : ((به نام خداوند بخشنده مهربان اما بعد, ازپروردگارتان عافیت و سلامت بطلبید و سنگین و با وقار و آرام و با شرم و حیا باشید و از آن چه خوبان

پیش از شما دوری می کردند, دوری کنید و با اهل باطل خوشرفتار باشید و ستم آنان را بـر خود هموار سازید و از کشمکش زیاد با ایشان بپرهیزید و از آن جا که از همنشینی و آمیزش و بـحـث و مـنازعه با آنان چاره ای ندارید, پس هرگاه با ایشان همنشینی و آمیزش کردید و میانتان بـحـث و ستیز در گرفت , تقیه را که خداوند شما را به رعایت آن فرمان داده است ,مراعات کنید, زیرا اگر به (شر) آنان گرفتار شوید, شما را آزار خواهند داد و بدبخواهی و کینه توزی رادر چهره آنـان خـواهـیـد دیـد و اگـر نـه این بود که خداوند شر آن ها را از شما دور می کند, بی گمان بر شـمـاسـخـت یورش می آوردند دشمنی و کینه ای که از شماها در سینه هایشان دارند بیش از آن مـقـداری اسـت که نشان می دهند محیط زندگی شما و آن ها یکی است , اما جان های شما و آنان گونه گون است و با هم انس و الفت نمی گیرند, شما هرگز دوستدار آنان نخواهید شد و آنان نیز هـرگـز شـمـا را دوست نخواهندداشت , جز این که خداوند متعال افسر کرامت حق را بر سر شما نـهاده و بدان بینایتان کرده است , لیکن آنان را از اهل حق قرار نداده است به همین دلیل است که شما با ایشان خوشرفتاری می کنید و در برابرآنان صبورید, اما آنان از خوشرفتاری (با شما) به دورند و در بـرابـر هـیـچ چـیز صبر و تحمل ندارند, بلکه نقشه ها و حیله گری های خود را به یکدیگر القا مـی کنند , زیرا که دشمنان خدا, چنانچه بتوانند, شما را ازحق و حقیقت باز می دارند پس خداوند شما را از این نقشه ها و گزندها حفظ می کند. ـ بـه مـفـضـل : شـش سفارش به تو می کنم که آن ها را به شیعیانم برسانی [مفضل گوید:] عرض کـردم : آن سـفـارش هـا چیست , سرورم ؟ فرمود:برگرداندن امانت به کسی که به توامانت سپرده است و این که برای برادرت همان پسندی که برای خودت می پسندی و بدان که هر کاری را پایانی اسـت پـس , از فـرجام کارها برحذر باش و هر کاری ممکن است ناگهانی پیش آید, پس همواره به هـوش باش و از بالا رفتن بر کوهی که صعود به آن آسان است اما پایین آمدن از آن دشوار, بپرهیز وهرگز به برادرت وعده ای نده که توان انجام آن را نداری . ـ تـو را بـه ترس از خدا سفارش می کنم ,زیرا خداوند ضمانت کرده است که هر کس از او پروا کند, وی را از وضـعـی کـه خـوش ندارد به وضعی که خوش دارد درآورد و از جایی که گمان نمی برد روزیش دهد.

سفارش های امام کاظم (ع).

ـ امام کاظم (ع) ـ به علی بن سوید سائی که از آن حضرت تقاضای اندرز کرد ـ : تو را به تقوای خدا سفارش می کنم سپس سکوت کرد من ازتنگدستیم به آن حضرت شکوه کردم و گفتم : به خدا قسم لباس بر تن نداشتم به طوری که ابوفلان دوجامه ای را که بر تن خود داشت درآورد و به من پوشاند! حضرت فرمود: روزه بگیر و صدقه بده ! عرض کردم : از همان اندک کمکی که برادرانم به من می کنند صدقه بدهم ؟ فرمود: آن چه را که خداوند به توروزی کرده است صدقه بده , هر چند خودت بدان محتاج باشی .

سفارش های امام جواد(ع).

ـ در تـحف العقول آمده است : مردی به امام جواد(ع) عرض کرد: مرا سفارش فرما حضرت فرمود: مـی پذیری ؟ عرض کرد: آری فرمود:شکیبایی را بالش خود ساز و فقر را در آغوش گیر و شهوت ها را بـه دور انـداز و بـا هـوس بـستیز و بدان که تو از چشم خدا پنهان نیستی پس , مواظب باش که چگونه ای . ـ ابو جعفر(ع) ـ درنامه ای به سعدالخیر ـ :به نام خداوند بخشنده مهربان , اما بعد, تو را به تقوای خدا سفارش می کنم , زیرا که تقوا از نابودی به سلامت می دارد و در بازگشتگاه سود می بخشد خداوند عـزوجل به وسیله تقوا بنده را از چیزهایی که ازدسترس عقل او به دور است نگه می دارد و با تقوا کـوری و نـادانی او را بر طرف می سازد به برکت تقوابود که نوح و کسانی که با او در کشتی بودند نجات یافتند و صالح و کسانی که با او بودند از صاعقه رستندو به واسطه تقوا بود که صابران پیروز شـدنـد و آن گـروه (نـوح و صـالح و گروندگان به آن ها) نجات یافتندو اینان را برادرانی است پوینده همان راه و روش (یعنی تقوا) و جویای همان فضیلت اینان با شنیدن کیفرها و مجازات هایی که بر سر گذشتگان آمده و در کتاب خدا بازگو شده است , از طغیان شهوت های خود جلوگیری کـردنـد پـروردگارشان را بر آن چه روزیشان کرده است حمد و سپاس گفتند که اوست شایسته حمد و خویشتن را به سبب کوتاهی هایشان نکوهش کردند که خود سزاوار نکوهشند و دانستندکه خـداونـد تـبـارک و تـعـالـی بـردبـار و دانـاست , و در حقیقت خشم او بر کسی است که درصدد جـلـب خـشـنودی او نباشد و تنها از کسی دریغ می کند که عطای او را نپذیرد و فقط کسی را در بیراهه می گذارد که هدایت او را نخواسته باشد. آن گـاه خـداونـد به گنهکاران امکان توبه داد تا بدی های خود را به خوبی تبدیل کنند در قرآن باصدایی بلند و قطع ناشدنی , بندگانش را به توبه فرا خواند و جلو دعای بندگانش را نگرفت پس خدالعنت کند کسانی را که آن چه را خداوند نازل فرموده کتمان می کنند. او رحـمـت و مـهـر را بـر خـویشتن لازم ساخت و از این رو رحمت او بر خشمش پیشی گرفت و بـه راسـتـی و عـدالـت , سرانجام گرفت بنابراین , تا بندگان او را به خشم نیاورند او بی مقدمه بر بـندگان خشم نمی گیرد و این (بینش) برخاسته از علم ناشی از یقین و دانش حاصل از تقواست خـداونـد عـلـم و معرفت به کتاب (آسمانی) را زمانی از هر امتی گرفت که آنان خود او را به دور افـکـنـدنـد و زمـانـی دشمنشان را برآنان فرمانروا کرد که آنان خود تن به فرمانروایی او دادند از نـمـونـه هـای دور افـکـنـدن کتابشان این بود که حروف و کلمات آن را رعایت کردند اما

حدود و احـکـامـش را تـحـریـف کردند از این رو تنها به نقل وروایت آن می پردازند و از فهم و عمل به آن بـه دورنـد و البته نادانان از این که روایت را حفظ دارندخوشحالند, اما دانایان از این که به مفاهیم آن عمل نمی کنند اندوهناکند یکی دیگر از نمونه های دورافکندن کتابشان این بود که متولیان آن را کـسـانـی قـرار دادند که (از آن هیچ) نمی دانند از این رو, این متولیان آنان را به آبشخور هوس بـردنـد و بـه سوی نابودی و هلاکتشان کشاندند و دستگیره های دین راتغییر دادند و آن گاه آن (دین) را برای مشتی سفید و کودک به میراث نهادند و اینک امت به جای گرفتن دستورات خود از خـداونـد تـبـارک و تـعـالـی , دستوراتشان را از مردم می گیرند و چه جایگزینی بدی کرده اند ستمگران که ولایت ودوستی مردم را به جای ولایت و دوستی خداوندگزیده اند و پاداش مردم را به جای پاداش خداوند و رضایت مردم را به جای رضایت خدا امت به چنین وضعی افتاده و عبادت پیشگان آنان نیز در همین گمراهی به سر می برند و مغرور و فریفته شده اندعبادتشان مایه فتنه و گـمراهی ایشان و پیروانشان گشته است , در حالی که در میان فرستادگان (الهی)پند و عبرتی بـرای عـبـادت پـیشگان می باشد پیامبری از پیامبران در طاعت و فرمانبری (از خداوند) به کمال مـی رسـیـد((10)) امـا خـداونـد تبارک و تعالی را در یک مورد نافرمانی می کرد و به سبب همان یک نافرمانی از بهشت ((11)) بیرون می رود و در شکم نهنگ افکنده می شود و جز اعتراف به خطا و رو کردن به توبه چیزی نجاتش نمی دهد پس , احبار و رهبان نماها را بشناس , همانان که (حقایق) کتاب (آسمانی خود) را کتمان کردند و دست به تحریف آن زدند, اما این سوداگری آنان سودی به بار نیاورد ومردمانی رهیافته نبودند امثال اینان را در میان این امت نیز بشناس , همانان که حروف و کـلـمـات کتاب خدارا چسبیدند و حدود (مفاهیم و احکام) آن راباژگونه کردند((12)), زیرا که اینان همدست سران و سردمدارانند((13)) و آن گاه که پیشوایان هوا و هوس پراکنده شوند (و هر یـک بـرای خـود دم از اسـتـقـلال زنـد) آنان به طرف کسی روند که از دنیای بیشتری برخوردار اسـت ((14)) و ایـن مـنـتـهـای دانـش ایشان می باشد بر دل های اینان مهر خورده و طمع بر آن چیره گشته است , همواره از زبان هایشان صدای ابلیس به گوش می رسد و به باطل فراوان سخن می گویند,علما (ی راستین) بر آزار رسانی ها و درشتی های ایشان شکیبایی می ورزند و از این که عـلـما, آنان را به تکلیف و در نظر گرفتن حق دعوت می کنند بر ایشان خرده می گیرند, در حالی کـه علما (ی راستین) اگرارشاد و نصیحت نکنند, اگر سرگشته گمراهی را ببینند و هدایتش نکنند یا مرده ای را ببینند و حیاتش نبخشند خیانتکارند و چه بد می کنند (اگر چنین کنند), زیرا خداوند تبارک و تعالی در قرآن از آنان پیمان

گرفته است که به نیکی ها و آن چه بدان فرمان داده شده اند, فرمان دهند و از آن چه از آن نهی شده اند نهی کنند و در راه طاعت و پرهیزگاری یکدیگر را یـاری رسانند و در طریق گناه و تجاوز به هم کمک نرسانند این است که علما از دست مردمان نـادان در رنـج و مشقتند اگر موعظه کنند, نادانان گویند:یاغی شده اند و اگر حق و حقیقت را تـعـلـیـم دهـنـد, گویند: راه مخالفت در پیش گرفته اند و اگر از آنان دوری کنند, گویند: (از جماعت مسلمانان)جدا شده اند و اگر بگویند: برای گفته های خود دلیل بیاورید, گویند: منافق شده اند, و اگر از آن ها پیروی کنند, گویند: از خداوند عزوجل نافرمانی می کنند در ورطه هلاکت افـتـاده انـد ایـنـان که نمی دانند نادانند ونسبت به آن چه از کتاب خدا می خوانند, بی سواد و امی هـستند الفاظ و کلمات قرآن را که به مردم آموزش می دهند قبول دارند, اما با تحریف مفاهیم آن (در واقـع) حـقـایـق آن را تـکـذیـب مـی کـنـنـد و کـسی به آنان اعتراض نمی کند اینان احبار و رهـبـان نماهایند, پیشرو هوسند و سردمدار هلاکت گروه دیگری هم هستند که میان گمراهی و هـدایـت نـشـسـتـه و سرگردانند, این دو طایفه (احبار و رهبان نماها و علمای راستین) را از هم تـشخیص نمی دهند می گویند که مردم (در روزگار پیامبر(ص)) با چنین وضعی (اختلاف میان امـت) مـواجه نبودند و آن را نمی شناختند راست هم می گویند (زیرا) زمانی که رسول خدا(ص) آنـان را تـرک کـرد (و به جوار حق پیوست) آیینی روشن و آشکار برایشان باقی گذاشت که روز و شـب آن (ظـاهـر و بـاطـن یا حق و باطل آن) مشخص بود نه بدعتی در میانشان نمودار شد و نه سـنـتـی (از سنت های پیامبر(ص)) در بین آنان دستخوش تغییر و تبدیل شد و نه ناسازگاری و اختلافی در بین آن ها به چشم می خورد اما آن گاه که تاریکی خطاهای امت آنان را فروپوشاند, به دو دسـته با دو پیشواتقسیم شدند, پیشوایی که به (راه) خداوند متعال فرا می خواند و پیشوایی که بـه سـوی آتـش دعـوت مـی کـرد در ایـن جا بود که شیطان زبان گشود و صدای خود را از زبان دوستان و پیروانش بلند کرد و سپاه سواره و پیاده او زیاد شد و شریک اموال و فرزندان کسانی شد کـه او را شـریـک خود کردند پس ,بدعت ها به کار بسته و کتاب و سنت رها شد اما اولیا و دوستان خـدا زبان به حجت آوری گشودند و به کتاب (خدا) و حکمت و خرد چنگ زدند از آن روز پیروان حـق و پـیـروان بـاطـل از هـم جـدا شـدند و اهل هدایت یکدیگر را تنها گذاشتند و به کمک هم نـشـتـافتند, ولی اهل گمراهی و ضلالت تعاون و همکاری کردند, تا آن که جماعت طرف فلان و امثال او را گرفت پس این دسته (از گمراهان) را بشناس دسته دیگررا هم که همان جماعت نجیب و شـریـف هـسـتند با دیده بصیرت بشناس و پیرو آنان باش و ازایشان جدا مشو تا به اهل خود (در آخرت یعنی انبیا و ائمه و مؤمنان)

بپیوندی , زیرا که در حقیقت بازندگان کسانی هستند که خود و اهل خود را در روز قیامت در باختند و به راستی که این همان باخت آشکار است . ((شیخ کلینی (قدس سره) گوید: روایت حسین در همین جا به پایان می رسد, اما در روایت محمد بن یحیی نامه حضرت بدین شرح ادامه پیدا می کند)):. این دسته (اهل حق) راه را می شناسند پس اگر آنان را در رنج و گرفتاری دیدی به آن نگاه مکن (وایـن مـقـهوریت و مظلومیت ایشان را دلیل بر ناحق بودن آن ها مگیر), زیرا گرچه ممکن است گـرفـتـارستم و بی حرمتی ستمگران باشند و در انواع بلا و گرفتاری به سر برند اما (دیر یا زود) هـمـه ایـن ها تمام می شود و به آسایش و خوشی تبدیل می گردد و بدان که برادران مورد اعتماد, ذخیره ای برای یکدیگرند اگر بیم آن نبود که دستخوش گمان ها (ی باطل و نادرست) نسبت به مـن شـوی و تـو را از کـف بـدهـم , هر آینه حقایقی را برایت آشکار می کردم که پوشیده می دارم و مـعارفی را به تو نشان می دارم که کتمانشان می کنم اما من درباره تو بیم دارم (و تقیه می کنم) و خواهان حفظ تو هستم و بردبار و دوراندیش نیست کسی که در جایی که باید ترسید (و تقیه کرد) نـتـرسـد (و تـقـیـه نکند) و بردباری و دوراندیشی جامه دانش است پس هرگز از آن برهنه مشو والسلام .

سفارش های امام عسکری (ع).

ـ امام عسکری (ع) ـ به شیعیان خود ـ :شما را سفارش می کنم به تقوای خدا و پارسایی در دینتان و سـعـی و کـوشش برای خدا و راستگویی وبازگرداندن امانت به هر که به شما امانتی سپرده است خوب باشد یا بد و طول دادن سجده و خوش همسایگی , زیرا که محمد(ص) برای این ها آمده است در عـشایر آن ها نماز بخوانید و در تشییع جنازه هایشان حاضر شوید و از بیمارانشان عیادت کنید و حـقـوقشان را ادا کنید, زیرا هر یک از شماوقتی در دین خود پارسا باشد و راست گوید و امانتدار باشد و اخلاقش را با مردم خوب کند, گفته خواهدشد: این شیعه است و این مرا خوشحال می کند از خدا بترسید و مایه آراستگی و آبرومندی (ما) باشید,نه باعث عیب و ننگ دوستی ها را به سوی ما جلب کنید و هرگونه زشتی را از ما دور سازید, زیرا هرخوبیی که درباره ما گفته شود, ما اهل آن هستیم و هر عیب و بدی درباره ما گفته شود, ما چنان نیستیم برای ما در کتاب خدا حقی است و با رسول خدا خویشی و قرابتی و خداوند ما را پاک شمرده است و هرکس جز ما چنین ادعایی کند دروغگوست خدا را بسیار یاد کنید و همیشه به یاد مرگ باشید و قرآن زیادبخوانید و بر پیامبر(ص) فـراوان صـلـوات فـرسـتـید, زیرا صلوات فرستادن بر رسول خدا ده حسنه دارد,آن چه را به شما سفارش کردم , به گوش گیرید شما را به خدا می سپارم و بر شما درود می فرستم .

وصيت .

وصیت .

قرآن :. ((بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد, اگر مالی برجای گذارد, برای پدر و مادر و خویشاوندان (خود) به طور پسندیده وصیت کند (این کار) حقی است برای پرهیزگاران)). ـ پیامبر خدا(ص): وصیت کردن وظیفه هر مسلمانی است . ـ محروم (از رحمت خدا) کسی است که از وصیت کردن محروم شود. ـ مسلمانی که مالی دارد و می خواهددر آن وصیت کند, حق ندارد دو شب را سپری کند مگر این که وصیتش نوشته شده نزد او باشد. ـ بر هیچ مسلمانی سزاوار نیست که شبی را سپری کند, مگر این که وصیتش زیر سرش باشد. ـ هر کس با وصیتی بمیرد بر راه وسنتی (از سنن پیامبر) مرده , بر پرهیزگاری و شهادتی مرده و آمرزیده مرده است . ـ خداوند عزوجل , افزون بر اعمال شما, (ثواب وصیت) یک سوم اموالتان را در هنگام وفات به شما عطا فرموده است . ـ خدای متعال یک سوم اموال شما رادر هنگام وفاتتان به شما صدقه داده است , تا بدین وسیله بر اعمال شما بیفزاید. ـ امام باقر(ع): هرکس در هنگام مرگ خود برای خویشاوندانش که از او ارث نمی برند وصیت نکند عمل خود را به معصیتی ختم کرده است .

روش وصیت کردن .

قرآن :. ((و ابـراهیم و یعقوب پسران خود را به همان (آیین)وصیت کردند (و هر دو در وصیت خود چنین گفتند:) ای پسران من , خداوند برای شما این دین را برگزید, پس البته نبایدجز مسلمان بمیرید آیـا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید, حاضر بودید؟ هنگامی که به پسران خود گفت : پس از من چـه راخواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت , ابراهیم و اسماعیل و اسحاق , معبودی یگانه را می پرستیم و در برابراو تسلیم هستیم)). ـ امـام صـادق (ع) ـ بـه نـقل از پدران خود ـ : رسول خدا(ص) فرمود: هر کس در هنگام فوت خود وصـیـت نـکند,این کار نقصی درعقل و مروت اوست عرض کردند: ای رسول خدا, وصیت چگونه اسـت ؟ فـرمـود: چـون کسی زمان مرگش فرا رسد و مردم (کسان و خویشان او) پیرامونش جمع شدند, بگوید: ای خدای آفریننده آسمان ها و زمین , دانای نهان وآشکار بخشنده مهربان , من در این سـرای دنـیـا در پـیـشـگـاه تو اعتراف می کنم که گواهی می دهم معبودی جز تو نیست , یگانه و بـی انـبـازی , محمد بنده و فرستاده توست و قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و تو خفتگان گورها را بر می انگیزی و حساب راست است و بهشت راست است و نعمت های بهشتی از خوردنی و نوشیدنی و زناشویی که خداوند به آن ها وعده داده راست است و دوزخ راست است و ایمان راست اسـت و دیـن چنان است که تو وصف کرده ای و اسلام همان گونه است که تو تشریع فرموده ای و سخن همان است که تو گفته ای و قرآن چنان است که تو نازل کرده ای و تو همان معبودحقیقی و آشکار هستی . مـن در این سرای دنیا در نزد تو اعتراف می کنم که تو را به عنوان پروردگار پذیرفته ام و اسلام را به عنوان دین و محمد(ص) را به پیامبری و علی را به امامت قرآن را به عنوان کتاب آسمانی خود و این که اهل بیت پیامبر تو ـ علیه و علیهم السلام ـ امامان من هستند بار خدایا! در هنگام شدایدم تو تکیه گاه من هستی و به هنگام غم و اندوهم تو امید منی و به گاه گرفتاری هایی که به من هجوم می آورد, تو نیروی ذخیره منی و ولی نعمت من تو هستی و معبود من و معبود پدرانم تو هستی بر محمد و آل او درودفرست و هرگز چشم بر هم زدنی مرا به خودم وامگذار و در تنهایی وحشتناک قبر تو مونس من باش ودر آن روز که با تو دیدار می کنم از خودت به من عهد و زنهاری ده . و این پیمان میت است در روزی که وصیت می کند و وصیت حقی است بر ذمه هر مسلمانی . امـام صـادق (ع) فـرمـود: مـؤیـد این وصیت , این سخن خدای تبارک و تعالی در سوره مریم است کـه مـی فـرمـایـد: ((اختیار شفاعت ندارند مگر کسی که از

جانب (خدای) رحمان پیمانی گرفته است)) و این همان پیمان است . پـیـامـبـر(ص) بـه عـلـی (ع) فرمود: این وصیت را بیاموز و آن را به خاندان و شیعیانت نیز تعلیم ده حضرت فرمود: این را جبرئیل به من تعلیم داد. نهی از ضررزدن وظلم وحق کشی در وصیت . ـ پیامبر خدا(ص): ضرر زدن (به وارث)در وصیت , از گناهان کبیره است . ـ ضرر رساندن (به وارث) در وصیت ,از گناهان کبیره است . ـ امـام صـادق (ع): هـر کـه بـه یـک سـوم (دارایـی اش) وصـیـت کند به وارثان ضرر زده است و وصـیـت کـردن بـه یک پنجم و یک چهارم از وصیت به یک سوم افضل است کسی که به یک سوم وصیت کند,چیزی (از مورد ماذون و مجاز) را باقی نگذاشته است . ـ امام علی (ع): از نظر من تفاوتی ندارد که (در وصیت) فرزندانم را متضرر کنم یا آن مال را از آنان بدزدم . ـ هـر کـس وصـیـت کند و (در وصیت خود) ستم نکند و (به وارث) زیان وارد نیاورد, مانند کسی است که آن (مال مورد وصیت) را در زمان حیات خود صدقه داده باشد. ـ امـام بـاقـر(ع): امـیـر الـمـؤمنین (ع) درباره مردی که مرده و نسبت به همه مال خود یا بیشتر آن وصـیـت کرده بود این گونه قضاوت فرمود که وصیت , به معروف (یعنی به آن چه در شرع آمده است) برگردانده شود پس هر که به خود ستم کند و در وصیتش مرتکب خلاف و ظلم گردد آن وصیت , به معروف برگردانده می شود و میراث وارثان به آنان واگذار می گردد. ـ امام علی (ع): ستم و حق کشی دروصیت , از گناهان کبیره است .

وصی خود باشید.

ـ امام علی (ع): ای پسر آدم , وصی خودت در مال و دارایی خویش باش و با آن چنان کن که ترجیح می دهی , پس از تو با آن چنان شود. ـ پیامبر خدا(ص) ـ به مردی که از آن حضرت تقاضای سفارشی کرد ـ : بار و بنه ات را آماده ساز و زاد و توشه ات را درست کن و وصی خودت باش , زیرا هیچ چیز جای (ثواب) خدا رانمی گیرد و سخن و وعده خداوند خلف نمی شود. ـ امام صادق (ع) ـ نیز به مردی که ازایشان سفارشی خواست ـ : بار و بنه ات را آماده ساز و توشه ات را پیشاپیش بفرست و خودوصی خودت باش به دیگری نگو که آن چه را به کار تو می آید (بعدا) برایت بفرستد.

فروتنی .

فروتنی .

قرآن :. ((ای کسانی که ایمان آورده اید, هر کس از شما ازدینش برگردد به زودی خدا قومی را می آورد که آنان را دوست می دارد و آن ها (نیز) او را دوست دارند, در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران گردنکش , در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی ترسند این فضل خداست که آن را به هر که خواهد ارزانی می دارد و خدا گشایشگر داناست)). ـ پیامبر خدا(ص): شرافت خانوادگی جز به فروتنی نیست . ـ امام علی (ع): هیچ شرافت خانوادگیی چون فروتنی نیست . ـ امام سجاد(ع): هیچ شرافتی برای مردقرشی یا عرب جز با فروتنی نیست . ـ امام علی (ع): فروتنی , زیور شرافت خانوادگی است . ـ زیور انسان شریف (و بزرگ زاده) فروتنی است . ـ فروتنی , زکات شرافت (و بزرگ زادگی) است . ـ فروتنی , برترین شرافت (و نجیب زادگی) است . ـ فروتنی , باعث انتشار فضایل (انسان متواضع در میان مردم) می شود. ـ امام عسکری (ع): فروتنی , نعمتی است که به آن حسادت نمی شود. ـ پیامبر خدا(ص): چه شده است که حلاوت عبادت را در شما نمی بینم ؟ عرض کردند: حلاوت عبادت چیست ؟ فرمود: فروتنی . ـ امام علی (ع): بر تو باد فروتنی , زیراکه آن از بزرگترین عبادت هاست . ـ درباره درس آموختن از گذشتگان ـ :اما خداوند سبحان بزرگی فروختن را ناخوشایند ایشان قرار داد و فروتنی را برایشان پسندید,پس گونه های خود را بر زمین نهادند و چهره های خویش را در خاک مالیدند و بال های (فروتنی) خود را برای مؤمنان پهن کردند. ـ در وصف پرهیزگاران ـ : پوشاکشان میانه روانه است و راه رفتن و رفتارشان فروتنانه . ـ در وصف فرشتگان ـ : خداوند آن هارا در جای خود امین وحی خویش گردانید و حاملان امانت های امر و نهی خود به سوی فرستادگانش قرار داد و تواضع را که مستلزم آرامش و سکونت است شعار دلهایشان ساخت . ـ درباره فلسفه عبادات ـ : چون نمازباعث می شودکه چهره های شریف وبزرگوارفروتنانه به خاک مالیده شوند و اعضا واندام های ارجمند (هفت موضع سجده) از روی ذلت به زمین چسبند و روزه سبب می شود که شکم ها برای اظهارخضوع و ذلت به پشت ها برسند. ـ درباره حج ـ : خداوند سبحان کعبه وزیارت آن را نشانه ای برای فروتنی مردم در برابر عظمت خویش و اذعان آنان به عزت خود قرار داد.

ـ امـام عـسـكـری (ع): كسی كه به حقوق برادران خود آشناتر باشد و در گزاردن آن حقوق تلاش بـیـشـتر می كند, منزلتش نزد خداوند بزرگتر ازدیگران است و هر كه در دنیا برای برادران خود فروتنی كند, در پیشگاه خداوند از صدیقان است و ازشیعیان راستین علی بن ابی طالب باشد پدر و پـسـری از بـرادران مؤمن امیر المؤمنین (ع) خدمت ایشان رسیدند حضرت برایشان بلند شد و با احترام آن دو را در بالای مجلس نشاند و خود مقابل آن ها نشست سپس دستور داد غذایی آوردند و آن دو, غـذا خـورد پس از غذا قنبر آفتابه و لگنی چوبی و حوله ای برای خشك كردن دست هایشان آورد و جـلـو آمد كه روی دست مرد آب بریزد امیر المؤمنین (ع) ازجا پرید و آفتابه را گرفت تا به دست مرد آب بریزد, اما مرد خودش را به خاک افكند و عرض كرد: یاامیرالمؤمنین , خدا مرا ببیند كـه شـمـا روی دست من آب می ریزید؟ حضرت فرمود: بنشین و بشوی ,زیرا خداوند عزوجل تو را مـی بـیـنـد كه برادرت كه بر تو امتیاز و فضیلتی ندارد خدمتت می كند و قصدش از این خدمت آن است كه خداوند در بهشت ده برابر جمعیت دنیا عطایش فرماید. مـرد نـشست و علی (ع) به او فرمود: تو را به بزرگی حق من كه تو آن را شناختی و حرمتش را به جاآوردی و برای خدا فروتنی كردی ـ تا جایی كه خداوند در قبال آن این پاداش را به تو داد كه مرا ماموركرد تا جامه تشریف خدمت خود را بر قامت تو بپوشانم ـ سوگند می دهم كه وقتی دستانت را می شویم كاملا آسوده باشی , همان گونه كه اگر قنبر به دستت آب می ریخت مرد اطاعت كرد وقـتـی حضرت دست او را شست , آفتابه را به محمد بن حنفیه داد و فرمود: فرزندم , اگر این پسر بـدون پـدرش بر من وارد می شد, خودم دستش را می شستم , اما خداوند عزوجل خوش ندارد كه وقتی پدر و پسری در یک جا جمع باشند میان آن ها برابری نهد بلكه پدر روی دست پدر آب ریخت و باید پسر روی دست پسرآب بریزد محمد بن حنفیه بر دست پسر آن مرد آب ریخت . امـام حـسـن بـن عـلـی عسكری (ع) سپس فرمود: كسی كه در این زمینه از علی (ع) پیروی كند, شیعه حقیقی است . ـ ابو نصر: از عبداللّه بن محمد بن خالددرباره محمد بن مسلم سؤال كردم گفت : او مردی محترم و ثـروتـمـند بود حضرت باقر(ع) به وی فرمود: فروتن باش ای محمد, و او چون به كوفه برگشت زنبیلی از خرما با ترازویی برداشت و

جلو درمسجد جامع نشست و شروع به داد کشیدن و فروختن خـرما کرد خویشانش آمدند و گفتند: تو آبروی مارا بردی محمد گفت : سرورم مرا فرمانی داده است و من هرگز از فرمانش سرپیچی نخواهم کرد و تا همه خرماهای این زنبیل را نفروشم , این جا را تـرک نـمـی کـنم خویشانش گفتند: حالا که حاضر نیستی دست ازخرید و فروش برداری پس لااقل به کار آسیابانی بپرداز محمد آسیابی و شتری خرید و به کار آسیابانی پرداخت .

تعریف فروتنی .

ـ امام رضا(ع) ـ در پاسخ به این سؤال که تعریف فروتنی چیست ـ : با مردم آن گونه رفتار کنی که دوست داری مانند آن با تو رفتار کنند. ـ فروتنی آن است که با مردم چنان رفتار کنی که دوست داری با تو رفتار شود. ـ ابـن جـهـم از حضرت رضا(ع) پرسید:حد و مرز تواضع که هرگاه بنده آن را به کار بندد فروتن است , چیست ؟ حضرت فرمود:فروتنی درجاتی دارد: یکی از آن ها این است که انسان اندازه خود را بـشـنـاسد و با طیب خاطرخود را در آن جایگاه قرار دهد, دوست داشته باشد با مردم همان گونه رفـتـار کند که انتظار داردبا او رفتار کنند, اگر بدی دید آن را با خوبی جواب دهد, خشم خود را فرو خورد و از مردم درگذرد, و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. ـ امام علی (ع): انسان را از فروتنی همین بس که اندازه خود را بشناسد. ـ امام صادق (ع): فروتنی این است که از مجلس به جایی کمتر از مقام و موقعیت خود راضی باشی و بـه هـر کـه برخوردی , سلام کنی ومشاجره را رها کنی هرچند حق با تو باشد و فروتنی در راس خوبی هاست . ـ امام باقر(ع): فروتنی این است که به نشستن در پایین مجلس رضایت دهی و به هر که برخوردی , سلام کنی و مجادله را رها کنی , اگرچه حق با تو باشد. ـ امـام صـادق (ع) ـ در پـاسـخ بـه سـؤال از فـروتنی ـ : فروتنی این است که از مجلس به نشستن درجـایـی پـایـین تر از مقام و موقعیت خود رضایت دهی , به هر که برخوردی سلام کنی و مجادله رارها کنی , اگرچه حق با تو باشد.

بزرگی که فروتنی کند.

ـ پیامبر خدا(ص): برترین مردم دربندگی (خدا) کسی است که در عین بزرگی فروتنی کند. ـ امام علی (ع): فروتنی با وجود رفعت مقام , همچون گذشت با وجود برخورداری از قدرت است . ـ پیـامبر خدا(ص): هر که بتواند لباس زیبا بپوشد اما از سر فروتنی این کار را نکند, خداوند جامه کرامت بر او بپوشاند. ـ هـر کـه به خاطر خدا از زیوری استفاده نکند, و برای فروتنی در برابر خداوند و طلب رضای او از پـوشیدن جامه ای زیباخودداری ورزد, بر خداست که از جامه های فاخر بهشتی که در یخدان های یاقوتی نگهداری می شود بر او بپوشاند.

آداب فروتنی .

قرآن :. ((در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران بزرگمنش)). ـ پـیـامـبر خدا(ص): خوشا به حال کسی که برای خدای متعال فروتنی کند, بی آن که او را نقص و کاستی باشد و خود را ذلیل گرداند بی آن که او راخواری و مسکنت باشد. ـ امـام عـلـی (ع): خوشا به حال کسی که عیب هایش او را از پرداختن به عیب های مردم باز دارد و فروتنی کند بی آن که او را نقص و کاستی باشد. ـ گرسنگی کشیدن بهتر از اظهار ذلت و خضوع است .

هر که به خاطر توانگری توانگردر برابر او فروتنی کند.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هـر کـه نـزد تـوانـگـری رود و از سـر چـشـمـداشت به آن چه او دارد در برابرش کرنش کند, دوسوم دینش ازبین برود. سـپـس فـرمـود: سـراسـیمه نشو, چنین نیست که هر کس از شخص ثروتمندی به چیزی برسد و بدین سبب او را احترام و تجلیل کند, لزوما دو سوم دینش از بین می رود بلکه ببین که آیا قصدش از این کرنش پاداش الهی است یا می خواهد او را فریب دهد و آن چه را دارد از دستش در آورد. ـ امام علی (ع): هر که نزد توانگری رود و به خاطر توانگریش در برابر او کرنش کند, دو سوم دینش از بین برود. ـ امـام صـادق (ع): هـر کـه نـزد شـخـص توانگری رود و برای این که از او چیزی به وی برسد در برابرش کرنش کند, دو سوم دینش از بین برود. ـ هـر مـؤمـنـی کـه در برابر دولتمردی یادر برابر کسی که مخالف دین اوست به قصد رسیدن به چیزی از آن چه او دارد کرنش کند, خداوند او راپست گرداند و بر او غضب کند و وی را به خودش واگـذارد و اگـر به چیزی از دنیای آن کس برسد وچیزی از او به دست آورد, خداوند برکت را از آن بـگـیـرد و اگر از آن چه به دست آورده است در راه حج یا عمره و یا آزاد کردن بنده خرج کند, پاداشی به او ندهد. ـ امـام علی (ع): چه نیکوست فروتنی توانگران در برابر تهیدستان به قصد رسیدن به اجر خداوند و نیکوتر از آن بی اعتنایی و سرفرازی درویشان است در برابر توانگران از سر اعتماد به خداوند.

نشانه های فروتنی .

ـ پیامبر خدا(ص): از نشانه های فروتنی برای خدا, رضایت دادن به (نشستن در) پایین پای مجالس است . ـ امـام عـلی (ع): سه چیز است که در راس فروتنی جای دارد: این که انسان به هر که می رسد سلام کند, به پایین پای مجلس رضایت دهد وخودنمایی و شهرت طلبی را خوش نداشته باشد. ـ امـام صـادق (ع) ـ از پدران بزرگوارخویش ـ : از فروتنی است که انسان به پایین مجلس رضایت دهـد, بـه هـر که برمی خورد سلام کند, مجادله را رها کند اگر چه حق با او باشد و دوست نداشته باشد که او را به پرهیزگاری بستایند. ـ از فروتنی است که به هر کس برخوردی , سلام کنی . ـ از فروتنی است که آدمی در جایی از مجلس بنشیند که پایین تر از مقام و منزلت او باشد. ـ امـام عـسکری (ع): از فروتنی است که بر هر کس بگذری , بر او سلام کنی و در پایین پای مجلس بنشینی . ـ امام صادق (ع): رسول خدا(ص)پنجشنبه شبی برای افطار در مسجد قبا بود فرمود: آیا نوشیدنیی هست ؟ اوس بن خولی انصاری قدحی دوغ آمیخته به عسل خدمت حضرت آورد چون پیامبر آن را به دهان گذاشت و چشید, از نوشیدن خودداری کرد و فرمود: این ها دو نوشیدنی است که با یکی از آن ها ازدیگری بی نیازی حاصل می شود من این را نمی آشامم , ولی تحریم هم نمی کنم بلکه برای خدافروتنی می کنم .

ثمره فروتنی .

ـ امام علی (ع): ثمره فروتنی دوستی است , ثمره تکبر ناسزا (شنیدن) است . ـ فروتنی , به تو سلامت می بخشد. ـ فروتنی جامه ابهت بر قامت تو می پوشاند. ـ هر که دلش برای خدا کرنش کند,بدنش از طاعت خدا خسته نمی شود. ـ با فروتنی , کارها سامان می یابد. ـ امام کاظم (ع): لقمان به فرزند خود فرمود: در برابر حق خاضع باش تا خردمندترین مردم باشی . ـ همانا زراعت در خاک می روید وروی تخته سنگ نمی روید حکمت نیز چنین است , در دل شخص فروتن آباد می شود و در دل انسان متکبر و گردنفراز آباد نمی شود, زیرا خداوند فروتنی را ابزار خرد قرار داده است وتکبر را ابزار نابخردی . ـ امام علی (ع): با فروتنی , نعمت تمام می شود. ـ فروتنی فضیلت را منتشر می سازد و تکبر رذیلت را آشکار می گرداند. ـ پیامبر خدا(ص): فروتن باشید, تا هیچ کس به دیگری زورگویی و تجاوز نکند. ـ خدای متعال به من وحی فرمود که فروتن باشید, تا هیچ کس بر دیگری فخر نفروشد واحدی به دیگری زورگویی و تجاوز نکند. ـ امام علی (ع): فروتنی را انبار مهمات ((15)) میان خود و دشمنتان : ابلیس و سپاهیان او قرار دهید,زیرا که او در میان هر امتی برای خود سپاهیان و یارانی دارد.

فروتنی و رفعت .

ـ پیامبر خدا(ص): همانا فروتنی , بررفعت صاحب خود می افزاید پس فروتن باشید, تا خداوند شما را رفعت بخشد. ـ فروتنی جز بر رفعت بنده نمی افزاید پس فروتنی کنید تا خداوند شما را رفعت بخشد. ـ هیچ کس فروتنی نکرد, مگر این که خداوند او را بالا برد. ـ هر که برای خدا فروتنی کند, خداونداو را بالا برد. ـ هر که برای خدا یک پله پایین بیاید,خداوند او را یک پله بالا برد تا جایی که او را در علیین جای دهد. ـ هرگاه بنده فروتنی کند, خداوند او رابه آسمان هفتم بالا برد. ـ امام کاظم (ع): خداوند فروتنان را به اندازه فروتنی شان بالا نمی برد, بلکه به اندازه عظمت و بزرگی خود آنان را رفعت می بخشد. ـ پیامبر خدا(ص): سه چیز است که خداوند به واسطه آن ها جز خوبی نمی افزاید: فروتنی که خداوند به واسطه آن جز بر رفعت نمی افزاید وذلت و خواری نفس که خداوند به سبب آن جز بر عزت نمی افزاید و مناعت نفس که خداوند به سبب آن جز بر بی نیازی نمی افزاید. ـ ای علی , به خدا قسم که اگر شخص فروتن در قعر چاهی باشد, خداوند عزوجل بادی می فرستد تا او را در دولت بدکاران , در راس نیکان قرار دهد. ـ امام علی (ع): هیچ یک از فرزندان آدم نیست مگر این که ناصیه (موی جلوسر)اش در دست فرشته ای است اگر کبر ورزد ناصیه اش را به طرف پایین می کشد و به او می گوید: پست شو, خدا تو راپست گرداند, و اگر فروتنی کند ناصیه اش (به طرف بالا) می کشد و به او می گوید: سرت را بالا بگیرخداوند سربلندت گرداند و تو را پست نسازد که برای خدا خاکساری کردی . ـ پیامبر خدا(ص): هیچ انسانی نیست مگراین که در سراودهنه ای است که دردست فرشته ای قرار دارد هرگاه فروتنی کند, به آن فرشته گفته شود:دهنه اش را بالا ببر و هرگاه بزرگی فروشد, به فرشته گفته شود: دهنه اش را پایین بکش . ـ هر که برای خدا فروتنی کند, خداوند اورا بالا برد پس او در نظر خودش ناچیز باشد و در چشم مردم بزرگ و هر که بزرگی فروشد, خداوند او راپست گرداند پس او در چشم مردم کوچک باشد و در نظر خودش بزرگ , در نظر مردم حتی از سگ وخوک هم پست تر باشد. ـ امام صادق (ع): در آسمان دو فرشته بر بندگان گماشته شده اند پس هر کس برای خدا فروتنی کند, او را بالا برند و هر که تکبر ورزد, او راپست گردانند. ـ امام علی (ع): پست شو, تا بلندمرتبه شوی . ـ انسان بلندمرتبه چون به فهم ودانایی رسد, فروتن شود. ـ فروتنی رفعت می بخشد و تکبرپست می گرداند. ـ فروتنی نکرد, مگر انسان بلندمرتبه . ـ خردمند خود را پست می کند و درنتیجه بلند مرتبه می شود, نادان

خودش را بالا می برد و در نتیجه پست می گردد. ـ فروتنی , انسان فروپایه را بلندمرتبه می گرداند تکبر, شخص بلندمرتبه را پست می کند. ـ بلندپایه ترین مردم کسی است که خودش را پایین آورد فروپایه ترین مردم کسی است که خودش را بزرگ پندارد. ـ فروتنی نردبان بزرگی است تکبر شالوده نابودی است . ـ فروتنی , از ابزارهای شکار بلندمرتبگی است . ـ خاکسار باش و برای خدا فروتنی کن , تا تو را بالا برد. آن چه در راه رسیدن به فروتنی کمک می کند. ـ امام علی (ع): برای رسیدن به فروتنی جز از سلامت صدر (و دل پاک) کمک نتوان گرفت . ـ فروتنی , ثمره دانایی است . ـ سـزاوار نـیـسـت کسی که بزرگی خدارا می شناسد خود را بزرگ شمارد, زیرا رفعت کسانی که عظمت خدا را می شناسند در این است که در برابر او فروتن باشند.

وضو.

وضو.

قرآن :. ((ای کسانی که ایمان آورده ید هرگاه برای نمازبرخاستید صورت ها و دست هایتان را تا آرنج ها بشویید و سرهایتان و پاهایتان را تا برآمدگی روی پا مسح کنید خدانمی خواهد شما در رنج افتید, بلکه می خواهد که شما را پاکیزه سازد و نعمتش را بر شما تمام کند, باشد که سپاس گزارید)). ـ پیامبر خدا(ص): وضو, نصف ایمان است . ـ امام صادق (ع): وضو, جز (یانصف) ایمان است . ـ امام علی (ع): طهارت , نصف ایمان است . ـ امام باقر(ع): وضو, فریضه است . ـ امام علی (ع): هر که درست طهارت بگیرد و سپس به مسجد برود, تا زمانی که حدثی از اوسر نزده , همواره در حال نماز (محسوب) می شود. ـ امام باقر(ع): نماز جز با طهارت درست نیست . ـ امام صادق (ع): وضو گرفتن پیش ازغذا و بعد از آن , فقر را از بین می برد. ـ پیامبر خدا(ص) ـ در سفارش به علی (ع) ـ : ای علی , سه چیز درجه است , سه چیز کفاره , سه چیز مهلک و سه چیز نجاتبخش آن سه چیز که درجه می باشد یکی کامل گرفتن وضو در هوای بسیار سرد است دوم انتظار کشیدن برای نماز بعد از نماز سوم شرکت کردن در نمازهای جماعت در شبانه روز. ـ هر که در سرمای شدید, وضو را به طور کامل بگیرد, دو سهم اجر دارد و هر که در گرمای سخت , وضو را کامل به جا آورد یک سهم اجر دارد. ـ هر که در سرمای شدید, وضو راکامل به جا آورد, او را دو بهره از اجرباشد. ـ کامل به جا آوردن وضو در موقعیت های سخت و به راه انداختن گام ها به سوی مساجد وانتظار کشیدن برای نماز بعد از نماز, گناهان را یکسره می شوید. ـ هرگاه مرد مسلمان وضو بگیرد,گناهان او از گوش و چشم و دستان و پاهایش بیرون می روند پس , چون بنشیند در حالی نشسته باشد که آمرزیده شده است . ـ هرگاه بنده وضو گیرد, گناهانش همچون برگ های این درخت فرو می ریزد.

حکمت وضو.

ـ امام باقر(ع): وضو در حقیقت حدی از حدود خداست تا این که خداوند بداند چه کسی از او فرمان می برد و چه کسی نافرمانیش می کند. ـ امـام رضـا(ع) ـ دربـاره حکمت وضو ـ : برای این که بنده وقتی برای مناجات با خداوند جبار در برابر او می ایستد, پاک باشدفرمان او را اطاعت کرده باشد و از آلودگی ها و نجاست پاکیزه باشد, به عـلاوه ایـن کـه وضو باعث از بین رفتن حالت کسالت و زدودن خواب آلودگی و پاک ساختن دل برای ایستادن در حضورخدای جبار می شود.

آثار وضو.

ـ پیامبر خدا(ص): خداوند عزوجل درروزقیامت امت مرا, براثر وضو, با چهره های زیبا و دست و پای سفید محشور می کند. ـ امام هادی (ع): زمانی که خداوندعزوجل با موسی بن عمران (ع) سخن گفت عرض کرد: خدایا, پاداش کسی که از خشیت تووضو را کامل به جا آورد چیست ؟ فرمود: روز قیامت او را در حالی مبعوث می کنم که درپیشانیش نوری می درخشد. ـ پیامبر خدا(ص): (روز قیامت) بر اثر وضو, با پیشانی و دست و پای سفید بر من واردمی شوید و هیچ کس جز شما این خصوصیت را نخواهد داشت . ـ در پاسخ به این سؤال که ـ : امت تو در میان امت های از نوح تا امت خودت , چگونه بازشناخته می شوند؟ ـ : آنان بر اثر وضوپیشانی و دست و پایشان سپید است , هیچ کس جز آنان چنین خصوصیتی راندارند همچنین آن ها را از این می شناسم که کارنامه شان به دست راستشان داده می شود.

بی مهری .

ـ پـیـامـبـرخـدا(ص): خـدای مـتـعال می فرمايد:هر کس حدثی از او سر زند و وضو نگيرد به من بـی مـهری کرده است و هر کس حدثی از او سرزند و وضو بگيرد (و دو رکعت نماز به جا نياورد به مـن بی مهری کرده است و هر کس حدثی ازاو سر زند و وضو بگيرد) و دو رکعت نماز بگزارد و مرا بـخـوانـد و مـن آن چـه را از امـور ديـن ودنيايش از من خواسته است برآورده نکنم , هرآينه به او بی مهری کرده ام و البته من خداوندگاری نامهربان نيستم .

فضیلت دائم الوضو بودن .

قرآن :. ((از تو درباره حیض می پرسند بگو: آن آلودگی است پس در ایام حیض از زنان دوری گزینید و به آن ها نزدیک نشوید تا پاک شوند و چون پاک شدند از آن جا که خدا شمارا فرمان داده است با ایشان نزدیکی کنید هرآینه خدا توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد)). ((که جز پاکان , دست بر آن نزنند)). ـ پیامبر خدا(ص): زیاد طهارت بگیر,تا خداوند عمر تو را زیاد گرداند اگر توانستی شب و روز با طهارت باشی این کار را بکن , زیرااگر در حال طهارت بمیری , شهید خواهی بود. ـ اگر می توانی , همواره با وضو باش ,زیرا هر که مرگش در رسد و وضو داشته باشد شهادت نصیبش شده است . ـ اگر می توانی دائم الوضو باشی چنین باش , زیرا ملک الموت هرگاه جان بنده را بگیرد و اووضو داشته باشد, برایش شهادت نویسد. ـ کسی که با طهارت بخوابد, همانند روزه دار شب زنده دار است .

تجدید وضو.

ـ پیامبر خدا(ص): هر که با طهارت باشد و (با این حال) وضو بگیرد, ده ثواب برایش نوشته شود. ـ امـام صـادق (ع): هـر که بدون سرزدن حدثی از او, تجدید وضو کند, خداوند توبه او را, بی آن که استغفار کند, تجدید گرداند. ـ وضو روی وضو, روشنایی روی روشنایی است .

وضوی رسول خدا(ص).

ـ امـام بـاقـر(ع): آیـا وضوی رسول خدا(ص) را برای شما نمایش ندهم ؟ عرض کردیم : چرا حضرت قـدحـی که در آن مقداری آب بود, خواست و آن را مقابل خود گذاشت سپس آستین هایش را بالا زد و آن گـاه مشت راست خود را در آن فرو برد و فرمود: به این صورت به شرط آن که دست پاک باشد سپس مشت خودرا پر آب کرد و دستش را روی پیشانی خود گذاشت و گفت : ((بسم اللّه)) و آن را بـه اطـراف مـحاسنش رها کرد و آن گاه دست خود را یک بار به صورت و بالای پیشانیش کـشید بعد دست چپ خود را فرو برد و مشتی پر آب برداشت و روی آرنج راست خود ریخت و کف دسـت خـود را روی ساق دستش کشید, به طوری که آب بر نوک انگشتانش جاری شد آن گاه با دست راست خود مشتی آب برداشت و آن را روی آرنج چپش ریخت و کف دست خود را روی ساق دسـتـش کـشید به طوری که آب بر نوک انگشتان او جاری شد و جلو سر و روی دو پای خودرا با رطوبت دست چپ و باقیمانده رطوبت دست راست خویش مسح کرد.

ميهن ٠

میهن دوستی .

ـ امام علی (ع): کشورها با میهن دوستی آباد شده اند. ـ از بزرگواری انسان است , گریستن او بر زمان سپری شده اش و علاقه او به میهنش و نگهداشتن دوستان دیرینه اش . ـ روایت شده است که دوست داشتن وطن از ایمان است . ـ در تنبیه الخواطر آمده است : ابان بن سعید بر رسول خدا(ص) وارد شد, حضرت فرمود: ای ابان , وقـتـی کـه آمـدی مـکیان چگونه بودند؟ عرض کرد: وقتی آمدم باران زیادی بر آنان باریده بود و بـوتـه هـای عـلـف مکه ((16)) و برگ علف های یزبن ((17)) سبز شده بود (با شنیدن این سخنان) چشمان رسول خدا(ص) و اصحاب ایشان پر آب گشت . ـ پیامبر خدا(ص) سوار بر ناقه خود در حزوره ایستاده بود و خطاب به مکه می فرمود: به خدا, که تو بهترین زمین خدا هستی و محبوبترین زمین خدا نزد خدایی و اگر مرا از تو بیرون نمی کردند, من به پای خود بیرون نمی رفتم . ـ امام علی (ع) ـ در وصف مردگان ـ :گویی آنان در دنیا ساکن نبوده اند و انگار که آخرت پیوسته سـرای ایـشـان بـوده اسـت , جـایی را که در آن سکونت می کردند ترک گفتند و در جایی که از آن می ترسیدند سکنا گزیدند. ـ نـیـز در وصـف مـردگـان : بـا وطن هاانس نمی گیرند و چون همسایگان با یکدیگر رفت و آمد نمی کنند. ـ در وصف دنیا ـ : دنیا نیکو سرایی است برای کسی که به سرا بودن آن (برای خود) رضایت ندهد و نـیـکـو محلی است برای کسی که آن را محل خود نداند! به راستی که دنیا مایه خوشبختی فردای کسانی است که امروز از آن گریزانند. مرز کشور اسلامی :. علامه طباطبائی ـ رضوان اللّه تعالی علیه ـ درتوضیح مرز کشور اسلامی چنین می گوید:. مرز کشور اسلامی عقیده است نه مرزهای جغرافیایی و قراردادی . اسـلام تـشـکیل اجتماع بر اساس انشعاب قومی را ملغی کرده است , انشعابی که عامل اصلی آن یا بـدویت وزندگی قبیله ای و طایفه ای است و یا اختلاف محیط زیست و مکان جغرافیایی و این دو عـامـل ـ یـعنی بدویت واختلاف مناطق جغرافیایی در گرمی و سردی و خشکی و حاصلخیزی و غیره ـ عامل اصلی انشعاب نوع انسان به طایفه ها و قبایل وزبان ها و رنگ های مختلف شده که این مطلب در جای خود ثابت شده است . سـپس به موجب همین دو عامل است که هر دسته ای از انسان ها به میزان کوشش و تلاشی که از خود درزندگی نشان داده اند, قطعه ای از مناطق زمین را به خود اختصاص داده و نام آن را میهن گذارده اند و با تمام توان خود از آن دفاع می کنند. ایـن جـریان گرچه مولود نیازهای طبیعی است که فطرت انسانی حکم به برطرف ساختن آن ها مـی کند,

لیکن در عین حال از خصوصیتی برخوردار است که با اقتضای اصل فطرت انسان , یعنی زندگی نوع انسان در یک جامعه , منافات دارد, زیرا پیداست که طبیعت انسان به اجتماع نیروهای پـراکنده و به هم پیوستگی و تقویت آن ها از طریق گرد هم آمدن و متحد شدن , فرا می خواند تا با ایـن وحـدت و هـمـکاری به طور کاملتر به نتیجه وهدف شایسته خود برسند, و این همان سیری است کـه در مـاده اصـلـی نیز برای تبدیل شدن به عنصر و سپس وآن گاه نبات و بعد حیوان و سرانجام انسان مشاهده می شود. انشعابات ارضی و میهنی نیز ملت را به یکپارچگی در جامعه خود می کشاند, اما یکپارچگیی که آن را ازدیـگر اجتماعات میهنی جدا می سازد و بنابراین , به صورت پیکر زنده ای جدا از دیگر پیکرهای زنـده دیـگـر درمـی آیـد و در نـتـیجه , انسانیت از یکپارچگی و وحدت به دور می افتد و به همان پـراکـنـدگی و تشتتی گرفتار می شودکه از آن می گریخته است و هر واحد جدید و نوخاسته با دیـگر واحدهای جدید (یعنی آحاد اجتماعی) همان رفتاری را می کند که انسان با دیگر پدیده های هستی می کند, یعنی بهره کشی و استثمارو غیره تجربه ممتد تاریخی از آغاز پیدایش دنیا تا امروز گـواه بـر ایـن مـطـلـب است و از آیاتی که در ضمن بحث های گذشته آوردیم نیز همین مطلب استفاده می شود. ایـن اسـت عـلتی که باعث شده است اسلام این انشعابات و پراکندگی ها و تمایزها را ملغی کند و جـامـعـه را براساس عقیده و نه نژاد و ملیت و وطن و امثال این معیارها, بنا نهد, حتی در اموری مانند زناشویی و خویشاوندی نیز ملاک در بهره برداری جنسی و یا ارث را اشتراک در عقیده توحید قرار داده است نه اشتراک در مثلا منزل ووطن . بـهترین شاهد مطلب این است که می بینیم شریعت اسلام در هیچ موردی موضوع عقیده و ایمان را نـادیـده نگرفته است و جامعه اسلامی را موظف کرده است که آن گاه که در اوج عظمت خود اسـت و پـرچـم پیروزی آن در اهتزاز می باشد, دین را بر پا دارد و دستخوش اختلاف و پراکندگی دینی نشود و زمانی هم که مغلوب ومقهور می باشد در حد توان سعی کند دین را زنده نگه دارد و در راه اعـلای کلمه و بکوشد حتی هر فرد مسلمان وظیفه دارد که در هر حالی تا آن جا که قدرت دارد بـه دیـن چـنـگ زند و آن را به کار بندد ولو به این ترتیب که دراعتقادات با توجه قلبی و در اعمال واجب با اشاره بوده باشد. از این جا معلوم می شود که جامعه اسلامی به گونه ای قرار داده شده است که در هر حال و در هر صـورتی می تواند به حیات خود ادامه دهد, حاکم باشد یا محکوم , غالب باشد یا مغلوب , پیشرفته یا عقب مانده , نمایان باشد یا مخفی , قدرتمند باشد یا ضعیف و ناتوان قرآن , به ویژه آیاتی که به موضوع تـقیه می پردازد, نشانگر این مطلب است خداوند متعال می فرماید: ((هر که , بعد از ایمان آوردنش , بـه خـدا کفر ورزد

(عذابی سخت خواهدداشت) مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد)) و می فرماید: ((مگر این که از آنان به نوعی تقیه کنید)) و می فرماید: ((تا جایی که مـی تـوانید از خدا بترسید)) و می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید, از خدا آن گونه که حق ترسیدن از اوست , بترسید و زینهار, جز مسلمان نمیرید)).

دفاع از میهن .

قرآن :. ((و آن هـنـگام که از شما پیمان گرفتیم که خون هم مریزید و یکدیگر را از دیارتان بیرون نکنید, سپس شما به پیمان گردن نهادید و خود بر آن گواه هستید)). ((خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین نجنگیده اند و از سرزمینتان بـیـرون نرانده اند,باز نمی دارد خدا کسانی را که به عدالت رفتار می کنند دوست دارد در حقیقت خدا از دوستی ورزیدن با کسانی که با شمادر دین جنگیده اند و از سرزمین خود بیرونتان رانده اند یـا در بـیـرون رانـدنـتـان هـمدستی کرده اند شما را باز می دارد و هرکه با آن ها دوستی ورزد از ستمکاران خواهد بود)). ـ امـام عـلـی (ع) ـ هـنـگامی که خبر حمله سپاه معاویه به شهر انبار را شنید و مردم را به قیام فرا خواند اما آن ها جنبشی از خود نشان ندادندـ : بدانید که من شب و روز و در نهان و آشکار شما را به جنگ با این جماعت فرا خواندم و به شما گفتم : پیش از آن که با شما بجنگند با آنان بجنگید , زیرا بـه خـدا قـسـم که هیچ قومی هرگز درعمق خاکشان مورد حمله قرار نگرفتند مگر این که خوار ومـغلوب شدند اما شما کار جنگ را به یکدیگر حواله دادید و دست از یاری هم شستید, تا جایی که مورد حملات پیاپی واقع شدیدو وطن های شما از تصرفتان خارج شد. ـ امام علی (ع) بعد از هجوم ضحاک بن قیس , سردار معاویه , به حاجیان که پس از ماجرای حکمیت صـورت گرفت , در تحریک اصحاب خود برای مقابله با حوادثی که در گوشه و کنارمی گذشت , فـرمـود: کدام خانه را بعد از خانه خود پاسداری خواهید کرد و با کدام پیشوا و امیری بعد از من به جهاد خواهید رفت ؟ . ـ پیامبر خدا(ص): خداوند عزوجل نفرت دارد از مردی که در خانه اش بر او حمله کنند و او نجنگد.

غربت و وطن .

ـ امام علی (ع): توانگری در غربت وطن است و ناداری در وطن , غربت . ـ در غربت تنگی نیست , بلکه تنگ در وطن نیازمندی و ناداری است . ـ خردمندی در غربت , اشنایی است نابخردی در وطن غربت است . ـ چسبیدن به زادگاه از تنک جایی (و کوته همتی) است . ـ هیچ شهری برای تو سزاوارتر ازشهر دیگر نیست , بهترین شهرها آن شهری است که تو را بر دوش کشد (زندگی تو را تامین کند و در آن در رفاه و آسایش باشی).

بدترین وطن ها.

ـ امام علی (ع): بدترین وطن ها, وطنی است که ساکنانش امنیت و آسایش نداشته باشند. ـ خیری نیست در وطن مگر باامنیت و خوشی . ـ پیامبر خدا(ص): خیری نیست در وطن مگر با امنیت و شادمانی . ـ امام علی (ع) ـ در وصف وضعیت عرب ها پیش از بعثت ـ : خداوند محمد(ص) را هشداردهنده به جـهـانـیان و امین بر وحی فرستاد و شما جماعت عرب بدترین دین و آیین را داشتید ودر بدترین سرای و سرزمین به سر می بردید. ـ در نـکـوهش بصریان بعد از جنگ جمل ـ : در میان سرزمین های خدا سرزمین شما بویناک ترین خـاک را دارد نزدیکترین سرزمین ها به آب است و دورترین آن ها از آسمان و نه دهم شر و بدی , در سرزمین شماست . ـ در خـطـبه ای که طی آن احوال قیامت را توصیف می کند ـ : و اما کیفر گنهکاران این است که آنان را در بدترین سرای فرودآورد و دست ها را به گردن ها ببندد, و ناصیه ها (موی جلوی سر) را بـه پـاهـا گـره زند, و لباسهایی از قطران و جامه هایی از آتش بر آنان بپوشاند در عذابی بس داغ و سوزان باشند. ـ بترسید از آتشی که ژرفایش دوراست و گرمایش سخت و عذابش نو به نو, سرایی است که در آن هیچ رحمتی نیست و در آن هیچ دعایی اجابت نمی شود و هیچ اندوهی زدوده نمی گردد.

وعده .

وعده خدا راست است .

قرآن :. ((پـس , شکیبا باش که وعده خدا راست است و مباداکسانی که یقین ندارند تو را به شتابزدگی وا دارند)). ((پس , شکیبا باش که وعده خدا راست است , یا برخی از آن چیزها را که به آنان وعده می دهیم به تو نشان می دهیم , یاتو را بمیرانیم و آن ها به نزد ما باز گردانیده شوند)). ((ای پروردگار ما, تو مردم را در روزی که در آن شکی نیست جمع خواهی کرد, به راستی که خدا خلف وعده نمی کند)). ((اگر قرآنی بود که کوه ها بدان روان می شدند یا زمین بدان قطعه قطعه می گردید یا مردگان بـدان به سخن در می آمدند(باز هم در آنان اثر نمی کرد) نه چنین است , بلکه همه امور بستگی به خـدا دارد آیا کسانی که ایمان آورده اند, ندانسته اندکه اگر خدا می خواست , قطعا تمام مردم را به راه می آورد؟ وکسانی که کافر شده اند پیوسته به (سزای) آن چه کرده اندمصیبت کوبنده ای به آنان مـی رسـد یـا نـزدیـک خـانـه هـایـشان فرود می آید, تا وعده خدا فرا رسد آری , خدا وعده خود را خلاف نمی کند)). ـ پـیـامـبر خدا(ص): خداوند به هر کس وعده پاداش در برابر کاری دهد, حتما آن وعده را به کار مـی بـندد و هر کس را در برابر کاری وعده کیفر دهد در (عملی کردن , یاعملی نکردن) آن وعده آزاد است . ـ خـداوند به هر کس وعده پاداش برکاری دهد, حتما آن وعده را عملی می سازد و به هر کس در قبال عملی وعده کیفر دهد, در(عمل کردن یا عمل نکردن به) آن وعده اختیار با اوست . ـ امـام عـلـی (ع): در یاد خدا وارد شویدکه آن بهترین یاد است و به آن چه خداوند به پرهیزگاران وعده داده است روی آورید, زیرا که وعده خدا راست ترین وعده است . ـ ای بـندگان خدا, آن خیر و خوبی که خداوند وعده داده است , جای آن ندارد که کسی آن رافرو گذارد و آن شر و عذابی که خداوند از آن بر حذر داشته است جای خواستن ندارد. ـ در وصف خدای سبحان ـ : آن که در وعده اش راست است و از ستم کردن بر بندگانش مبراست و در میان آفریدگانش به عدالت رفتار کرده است .

وعده دین است .

ـ پیامبر خدا(ص): وعده , دین است . ـ وعـده , دیـن اسـت , وای بـر کسی که وعده دهد و خلف وعده کند, وای بر کسی که وعده دهد وخلف وعده کند, وای بر کسی که وعده دهد و خلف وعده کند. ـ وعده مؤمن , دین است (به گردن او), وعده مؤمن مانند گرفتن با دست است . ـ وعده مؤمن , نقد است . ـ وعده ای که داده می شود, مانند دین یا مهمتر از آن است . ـ امـام عـلـی (ع): بـی قـراری شـبانه مردی در بسترش که به او وعده ای داده ام , تا صبح شود و به مرادش برسد بیشتر از بی قراری من دربسترم نیست که جوش می زنم صبح شود و از دین وعده ای کـه به او داده ام بیرون آیم و از ترس این که مبادا مانعی باعث خلف وعده شود, زیرا که خلف وعده از خصلت های بزرگواران نیست . ـ امـام رضـا(ع): مـا خـاندانی هستیم که وعده خود را دینی بر گردن خویش می بینیم , چنان که رسول خدا(ص) چنین کرد. ـ پیامبر خدا(ص): وعده مؤمن , یک حق واجب (به گردن او) است . ـ وعده , دهش است . ـ امـام عـلـی (ع): وعـده شـخص بزرگوار,نقد و فوری است وعده شخص فرومایه با سردواندن و بهانه جویی همراه است . ـ جواب کردن کسی با روی خوش نیکوتر از وعده دیرانجام است . ـ وعده خود را (همواره) به یاد داشته باش .

وعده یکی از دو بندگی است .

ـ امام علی (ع): کسی که از او چیزی خواسته می شود, آزاد است تا زمانی که وعده دهد. ـ وعده یک نوع بندگی است انجام دادن وعده یک نوع آزادی است . ـ وعده بیماری است و بهبودی از این بیماری به انجام دادن وعده است . ـ عـبـداللّه بـن ابـی الـحـمـسـا: پیش از آن که رسول خدا(ص) مبعوث شود با او معامله ای کردم ومـقـداری از آن چـه مـی خـواسـتم به ایشان بدهم باقی ماند و من وعده دادم که آن باقیمانده را درهـمـان جا که هست برایش ببرم اما وعده ای را که داده بودم فراموش کردم بعد از گذشت سه روزبـه یـادم آمـد آمـدم دیـدم پـیـامـبـر(ص) در هـمان جاست فرمود: ای جوان , مرا به زحمت انداختی ,سه روز است که من در این جا منتظر تو هستم !. ـ ابـو الـحـمیسا: پیش از آن که پیامبر(ص) مبعوث شود با ایشان معامله ای کردم , و در محلی باآن حـضـرت وعـده گـذاشتم اما آن روز و روز بعد یادم رفت سر قرار بروم روز سوم نزد ایشان رفتم , حضرت فرمود: ای جوان , مرا به زحمت انداختی , سه روز است که من اینجا هستم . ـ امـام صادق (ع): رسول خدا(ص) بامردی در جای صخره وعده گذاشت و فرمود: من در این جا منتظر تو می مانم تا بیایی آفتاب داغی بر آن حضرت می تابید اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا, خوب است به سایه برویدحضرت فرمود: من در این جا با او وعده گذاشته ام و اگر نیاید تا قیامت در همین جا می ایستم . ـ امـام رضـا(ع) بـه جـعـفری فرمود: می دانی چرا اسماعیل را صادق الوعد گفتند؟ گفت : عرض کردم : نمی دانم حضرت فرمود: با مردی وعده ای گذاشت و تا یک سال منتظر او نشست . وعده هایی که شایسته نیست داده شود. ـ امام علی (ع): هرگز وعده ای نده که نسبت به انجام آن از خود مطمئن نیستی . ـ امام صادق (ع): هرگز به برادرت وعده ای نده که انجام آن به دست تو نیست . ـ امام کاظم (ع) ـ به مردی که عرض کرد: به من وعده بده ـ : چگونه به تو وعده دهم , در حالی که به آن چه امید ندارم امیدوارترم ازآن چه بدان امیدوارم !.

نکوهش خلف وعده .

قرآن :. ((ای کسانی که ایمان آورده اید, چرا چیزی می گوییدکه انجام نمی دهید نزد خداوند بسیار مبغوض است که چیزی بگویید و به آن عمل نکنید)). ـ پیامبر خدا(ص): وعده مؤمن نذری است که کفاره ای برایش (متصور) نیست . ـ امام صادق (ع): وعده مؤمن نذری است که کفاره ای برایش (متصور) نیست , زیرا هر که خلف وعده کند, قبل از هر چیز با خداخلف وعده کرده و خود را در معرض خشم و دشمنی او قرار داده است و این سخن خدای متعال است آن جا که می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید, چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید)). ـ امام علی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : زنهار که به خاطر نیکی هایت بر رعیت خود منت گذاری یا کارهای خودرا بیش از آن چه هست جلوه دهی یا به مردم وعده دهی و به وعده ات عمل نکنی , زیرا منت نهادن , احسان را بی اجر می کند و بزرگ جلوه دادن کارهایی که می کنی , نور حق (و حقیقت) رامی برد و به کار نبستن وعده , باعث خشم خدا و مردم می شود خدای متعال می فرماید: ((نزدخداوند بسیار مبغوض است که چیزی بگویید و به آن عمل نکنید)). ـ پیامبر خدا(ص): هرگاه انسان به برادرش وعده ای دهد و نیتش آن باشد که بدان وفا کند اما وفا نکند و وعده را به جا نیاورد,گناهی بر او نیست . ـ خلف وعده این نیست که آدمی وعده ای دهد و نیتش این باشد که بدان وفا کند, بلکه خلف وعده آن است که انسان وعده ای دهد و قصد انجام آن را نداشته باشد.

ـ امام کاظم (ع): هرگاه به کودکان وعده ای دادید به آن عمل کنید, زیرا آن ها فکر می کنند این شما هستید که به آن ها روزی می دهید و خداوند به اندازه ای که برای زنان و کودکان خشم می گیرد, برای هیچ چیز به خشم نمی آید. ـ امام علی (ع): در گذشته برادری دینی داشتم چیزی

می گفت که بدان عمل می کرد و آن چه را که بدان عمل نمی کرد نمی گفت .

اندرز.

نقش اندرز در حیات دل .

قرآن :. ((ای مردم , برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی آمد و شفایی برای آن چه (از بیماری ها که) در سینه ها دارید و راهنمایی و رحمتی برای مؤمنان)). ـ امام علی (ع) ـ در مقام اندرز به فرزندخود ـ : دلت را با اندرز زنده گردان . ـ اندرزها مایه زندگی دل هاست . ـ اندرزها صیقل بخش جان ها, و جلادهنده دل هاست . ـ با اندرزهاست که پرده غفلت کنار می رود. ـ میوه اندرز, بیداری است .

اندرزخواهی .

ـ امام علی (ع): خوب هدیه ای است اندرز. ـ پیامبر خدا(ص) ـ به مردی که از آن حضرت پندی خواست ـ : هرگاه نماز می خوانی چونان کسی بـخوان که با نماز وداع می کند و از کاری که موجب عذرخواهی تواز آن شود بپرهیز و از آن چه در دست مردم است چشم طمع برگیر. ـ عـمر از علی (ع) خواست تا او رااندرز دهد, حضرت فرمود: یقین خود را تبدیل به شک مگردان و دانـشت را به جهل و گمانت را حق قرار مده و بدان که از دنیا تنها آن چیزی بهره توست که عطا کنی و درگذری و تقسیم کنی و برابری روا داری و بپوشی و فرسوده اش سازی . ـ شخصی به امام علی (ع) عرض کرد:ما را پندی کوتاه ده حضرت فرمود: دنیا حلالش حساب دارد و حـرامـش کیفر کجا آسایش وراحتی برای شما باشد, در حالی که هنوز به روش پیامبرتان تاسی نـکـرده ایـد؟ چـیزی می جوییدکه شما را به سرکشی وا می دارد و به آن چه شما را بسنده می کند خرسند نیستید.

انواع اندرزدهنده ها.

ـ امـام کـاظـم (ع): انـدرز خود را ازروزگار و مردم آن بگیر, زیرا که روزگار هم دراز است و هم کوتاه پس , چنان عمل کن که گویی پاداش عملت را می بینی تا به این پاداش امیدوارتر باشی . ـ پیامبر خدا(ص): بهترین واعظ, مرگ است . ـ امـام عـلـی (ع): بـهـتـریـن واعـظ, مـردگانی هستند که می بینید پیاده به سوی گورهایشان برده می شوند. ـ خردمند کسی است که تجربه ها اورا پند دهد. ـ بهترین تجربه , آن است که تو راپند دهد. ـ در هر نگاهی عبرتی است و در هر تجربه ای پندی . ـ برای خردمندان , تجربه های آنان پندی است کافی . ـ هر که از عبرت ها پند گیرد,خویشتندار شود. ـ هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد, او را با عبرت ها پند دهد. ـ هدف نهایی قیامت است و این برای کسی که دانا باشد, بهترین واعظ است و برای کسی که نادان و بی خبر است , بهترین مایه عبرت . ـ ای بـنـدگـان خدا, از عبرت های سودمند پند گیرید و از نشانه های درخشان عبرت آمرزید و با هـشدارهای رسا باز ایستید و ازیادآوری و اندرزها بهره مند شوید, زیرا که گویی چنگال های مرگ شـمـا را آویـزان کـرده ورشته های آرزو از شما بریده شده و پیشامدهای وحشتناک بر شما هجوم آورده است . ـ هر که پندهای زمانه را بفهمد, به روزگار خوشبین نباشد. ـ کسی که به روزگار خوشبین ودلخوش باشد, پندهای زمانه را نفهمیده است . ـ از مال تو آن چه (برود اما) تو را پنددهد (در حقیقت) از کف نرفته است . ـ در وصـف دنیا ـ : همانا دنیا سرای پند است برای کسی که پند گیرد دنیا به آنان یادآوری کرد و ایـشـان یـادآور شـدنـد, آنـان را خـبرداد و ایشان تصدیق کردند, آنان را پند داد و ایشان پندش را پذیرفتند. ـ در تـوصیف اسلام ـ : و سبب بینش است برای کسی که بخواهد و مایه عبرت است برای کسی که پند گیرد.

در هر چیزی پندی است .

ـ امام علی (ع): به راستی که در هرچیزی برای خردمندان و پندآموزان , پند و عبرتی است . ـ انسان زیرک , از هر چیزی پندی می آموزد. ـ هر که اندیشه ای داشته باشد, برای او در هر چیزی عبرتی است . ـ امـام کاظم (ع) ـ در نامه خود به هارون الرشیدکه از آن حضرت پند وموعظه خواسته بود ـ :هیچ چیزی نیست که چشم تو آن را ببیند مگر این که در آن پند و موعظتی است .

رساترین پند.

ـ امام صادق (ع): راست ترین سخن و رساترین پند و بهترین داستان , کتاب خداست . ـ امام علی (ع): رساترین پندهانگریستن به آرامگاه مردگان و درس گرفتن از سرنوشت پدران و مادران است . ـ رساترین پندها عبرت گرفتن ازآرامگاه های مردگان است . ـ گویاترین پندگو برای تو دنیاست ,اگر از دگرگونی احوالی که به تو نشان می دهد و از جدایی ها و پراکندگی هایی که به تو خبرمی دهد, پندگیری . ـ خداوند پاک هیچ کس را به چیزی چون این قرآن اندرز نداده است . ـ هیچ واعظی مؤثرتر از نصیحت نیست . ـ پیش از شهادت خود ـ : از حرکت افتادن من و برهم بودن چشمانم و آرام گرفتن اندام هایم , باید شما را پند دهد, زیرا که اینها برای عبرت آموزان , از هر گفتار بلیغ و از هر سخن پذیرفتنی , پندآموزترند.

اندرزهای خداوند.

قرآن :. ((و هر آینه برای شما آیاتی روشنگر و داستان هایی از کسانی که پیش از شما بوده اند و نیز اندرزی برای پرهیزگاران فرو فرستادیم)). ـ امـام عـلـی (ع): پس , پروا کنید, ازخدایی که با اندرز خود شما را سود بخشید و با پیام خویش به شما اندرز داد و با نعمتش بر شمامنت نهاد پس , جان های خود را به عبادت و بندگی او در آورید و حق طاعت او را بگزارید. ـ از بیان خداوند بهره مند شوید و از اندرزهای خدا پند گیرید و نصیحت خدا را بپذیرید.

اندرزهای عیسی (ع).

قرآن :. ((من به آنان جز آن چه تو فرمانم داده بودی نگفتم (این که) خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست بپرستید و من تا زمانی که در میانشان بودم برایشان گواه بودم وچون مرا میراندی , تو خود نگهبان عقیده شان گشتی و تو بر هر چیزی گواهی)). ـ عیسی (ع): خوشا به حال رحم کنندگان به یکدیگر! آنانند که در روز قیامت مورد رحمت قرار می گیرند. ـ خوشا آنان که میان مردم صلح وآشتی برقرار می سازند! آنانند که در روز قیامت مقربند. ـ خوشا آنان که دلهایشان پاک است ! آنانند که در روز قیامت خدا را دیدار می کنند. ـ خوشا به حال فروتنان در دنیا! آنانندکه در روز قیامت وارث تختهای پادشاهی اند. ـ ای بندگان بد, مردم را برا اساس گمان سرزنش می کنید وخود را با آن که یقین (به بدی خویش) دارید سرزنش نمی کنید؟ . ـ ای بندگان دنیا, سرهایتان رامی تراشید و پیراهن های کوتاه می پوشید و سر به زیر می افکنید, اما کینه و ناخالصی را ازدل هایتان نمی زدایید؟ . ـ ای بندگان دنیا, حکایت شماحکایت گورهای آراسته است که بیرونشان بیننده راخوش می آیدودرونشان استخوان های مردگان است , و آکنده از خطاها و گناهان . ـ ای بندگان دنیا, حکایت شما درحقیقت حکایت چراغ است که به مردم نور می دهد, اما خودش را می سوزاند. ـ ای بنی اسرائیل , حتی اگر شده با سینه خیز کردن , خود را به مجالس علما و دانشمندان برسانید, زیرا که خداوند دل های مرده را با نور حکمت زنده می کند, همان گونه که زمین مرده رابا باران تند زنده می گرداند. ـ ای بنی اسرائیل , کم گویی حکمت بزرگی است پس بر شما باد خاموشی که آن آرامشی نیکو و مایه سبکباری از گناه است باب دانش را محکم سازید, زیرا که باب آن شکیبایی است به راستی که خداوند کسی راکه بیجا می خندد و بیهوده می گردد دشمن دارد و زمامداری را که چون چوپان از رعیت خویش غافل نیست دوست می دارد پس در نهان از خدا شرم کنید, همچنان که آشکارا از مردم شرم می دارید و بدانید که سخن حکیمانه گمشده مؤمن است پس , پیش از آن که با از میان رفتن گویندگان آن از بین برود, آن را دریابید. ـ ای دانشور, دانشمندان را به خاطر دانشی که دارند بزرگ دار و ستیزه کردن با آنان را رهاکن و نادانان را به سبب نادانیشان حقیر شمار, اما از خودت مران بلکه آنان را به خود نزدیک گردان و علمشان بیاموز. ـ ای دانشور, بدان که هر نعمتی که از عهده شکرش برنیایی , چونان گناهی است که از آن بازخواست می شوی . ـ ای دانشور, بدان که هر گناهی که ازپس توبه اش برنیایی به منزله کیفری است که با آن مجازات

می شوی . ـ ای دانشور, رنج و گرفتاری هایی در پیش است که نمی دانی کی تو را فرا می گیرند پس پیش از آن که ناگهان بر تو در رسند خودرا برای آن ها آماده کن . ـ بـه یـاران خـود ـ : بـگـویید ببینم اگریکی از شما به برادر خود بگذرد و ببیند جامه اش از روی شـرمـگـاهـش کـنـار رفـتـه است آیا آن رابیشتر کنار می زند یا می پوشاندش ؟ عرض کردند: آن را مـی پـوشـاند فرمود: نه , بلکه عریانترش می کنید! یارانش دانستندکه برایشان مثلی زده است پس عرض کردند: ای روح اللّه , منظور چیست ؟ فرمود: منظور این است که یکی از شماها عیب برادرش را می بیند و آن را نمی پوشاند. ـ حقیقتی را برایتان بگویم : من به شماعلم می آموزم تا دانا شوید, علمتان نمی آموزم که خودپسند شوید شما هرگز به آن چه خواهید نرسید,مگر با ترک هوس های خود و به آن چه آرزو دارید دست نیابید, مگر با شکیبایی بر آن چه ناخوش دارید. ـ زنـهـار از نگاه که آن بذر خواهش دردل ها می افشاند و همین برای به گناه افکندن نگاه کننده کافی است . ـ خوشا کسی که دیده خود را در دلش قرار دهد و دلش را در نگاه دیده اش جای ندهد به عیب های مـردم چونان خواجگان منگرید, بلکه به عیب های آنان با حالت غلامان بنگرید مردم در حقیقت دو دسـتـه انـد: بلازده و گرفتار, و بی بلا و آسوده از گرفتاری پس به بلازده رحم کنید و بر عافیت , خدا را سپاس گویید. ـ ای بـنـی اسرائیل , از خدا شرم نمی کنید؟ هر یک از شما نوشیدنی خود را گوارا نمی یابد, مگر آن گاه که خاشاک از آن برگیرد, اما (همین شخص)از این که قمه حرامی به اندازه ماده فیلی ببلعد بـاکـی نـدارد! مـگـر نـشـنـیـده اید که در تورات به شما گفته شده است : صله ارحام کنید و به خـویـشاوندانتان پاداش دهید؟ و من به شما می گویم : با کسی که از شما بریده است , پیوند برقرار کـنـیـد و به کسی که از شما دریغ کرده است عطا کنید و به آن که به شما بدی کرده است ,خوبی کـنـیـد و به کسی که شما را دشنام می دهد, سلام گویید و با کسی که با شما خصومت می ورزد, انصاف ورزید و از کسی که به شما ستم کرده است درگذرید, چنان که دوست دارید از بدکرداری شما درگذرند,از گذشت خداوند نسبت به شما عبرت گیرید آیا نمی بینید که آفتاب خداوند بر نـیـک و بد شما می تابد وبارانش بر نیکوکار و گنهگار شما می بارد؟ اگر شما جز دوستدار خود را دوسـت نـداشـتـه باشید و جز به آن که به شما نیکی کرده است , نیکی نکنید و جز به آن که به شما عطا کرده است عطا نکنید, پس چه فضیلتی بر دیگران دارید؟ نابخردان نیز, که نه فضیلتی دارند و نـه خرد و درایتی , این کارها را می کنند اما اگرمی خواهید دوستان و برگزیدگان خدا باشید, به کـسی که بر شما بدی کرده است خوبی کنید و از کسی که به شما ستم کرده است درگذرید و به کسی که از شما روی گردانده است , سلام کنید, گفته مرا بشنوید وسفارشم را به گوش سپارید

و توصیه ام را به کار بندید, تا دانایانی فهمیده باشید. ـ بـه حق بگویمتان : دل های شما در آن جاست که گنج های شماست و از همین روست که مردم اموال خود را دوست دارند و جانهای شان مشتاق آن هاست پس , گنج هایتان را در آسمان نهید, آن جا که نه بید و موریانه آن ها را می خورد و نه دزدان بدان دسترسی دارند. ـ بـه حق بگویمتان , بنده هر اندازه هم بکوشد, نمی تواند دو خداوند را خدمت کند و لاجرم یکی از آن ها را بر دیگری بر می گزیند همچنین خدادوستی و دنیادوستی در شما جمع نمی شود. ـ بـه حـق بـگـویمتان , بدترین مردم , مرد دانشمندی است که دنیایش را بر دانش خودبرگزیند و دوسـتـدار دنـیـا شـود و در پـی آن بـرآیـد و بـرای تحصیل آن بکوشد و حتی اگر بتواند مردم را بـه سـرگردانی و گمراهی کشاند, این کار را می کند گستردگی نور خورشید برای نابینایی که آن را نـمـی بـیـنـدچـه حاصلی دارد؟ همچنین دانش هر عالمی که به آن عمل نکند به او سودی نـمی بخشد چه بسیار است میوه های درختان , اما همه آن ها مفید و خوردنی نیستند و چه بسیارند دانـشمندان , اما همه آن ها ازآن چه می دانند بهره نمی برند! و چه پهناور است زمین , اما همه جای آن قـابل سکونت نیست ! و چه بسیارند سخن گویان , اما همه سخنان آنان باور کردنی نباشد! پس , خـود را از (شر) دانشمندان دروغین نگه دارید, همانان که پشمینه می پوشند و برای درست جلوه دادن خـطاها و گناهانشان سرهای خود را به زیر می افکنند و چون گرگان از زیر ابروان خویش مـی نـگـرند و گفتارشان با کردارشان مخالف است آیامی شود از درخت خار, انگور چید؟ و از بوته حنظل , انجیر؟ همچنین گفته دانشمند دروغگو ثمری جزناحق ندارد و چنین نیست که هر کس سخنی بگوید راست گوید. ـ بـه حـق بـگـویـمـتـان , زراعت در زمین نرم می روید و روی سنگ نمی روید حکمت نیز در دل شـخص فروتن آبادان می شود و در دل انسان متکبر گردنکش آباد نمی شود مگر نمی دانید که هر کـس سـر خـودرا بر سقف ساید سرش بشکند و هر کس سرش را از سقف فروتر گیرد, در زیر آن سـایـه گـیـرد و سـقـف اورا پناه دهد همچنین کسی که برای خدا فروتنی نکند, خداوند پست و زبـونـش گـردانـد و هـر که برای خداافتادگی کند, خداوند او را بالا برد چنین نیست که عسل بـرای هـر خـیـکی مناسب باشد دل ها نیز چنین اند, هر دلی حکمت پرور نیست خیک تا زمانی که نـدریـده یـانـخـشـکیده و یا نگندیده باشد, می تواند ظرفی (مناسب) برای عسل باشد, دل ها نیز چـنـیـن اند, تا زمانی که شهوات آن ها را از هم ندریده و طمع آلوده شان نساخته و خوشی و نعمت سختشان نکرده باشد,می توانند ظرفی (مناسب) برای حکمت باشند. ـ بـه حـق بگویمتان , (گاه) آتش در یک خانه می افتد و پیوسته از خانه ای به خانه ای دیگر سرایت مـی کـنـد تا جایی که خانه های بسیاری رامی سوزاندمگر

این که در همان خانه نخست جلو آتش را بـگـیـرنـد و آن را از بـن ویـران کـنـنـد تا آتش ازکاربیفتد بدین سان است ستمگر , نخست , اگر جلودست او رابگیرند,بعدازاوپیشوای ستمگری پیدانشود که دیگران به او تاسی جویند همچنان که اگر آتش در خانه نخست چوب و تخته ای نمی یافت ,چیزی را نمی سوزاند. ـ بـه حـق بـگـویمتان , هر کس ماری را ببیندکه به طرف برادرش می رود تا او را نیش زند و برادر خـود را برحذر ندارد و مار او را بکشد, نباید خودش را از شرکت در خون او مبرا بداند همچنین هر که ببیند برادرش گناه می کند و او را از عاقبت آن برحذرندارد تا گناه او را فرا گیرد, از شرکت در گـنـاه وی بـری نـیـست هر کس بتواند جلو ستمگر را بگیرد ونگیرد, همچون کسی است که مرتکب ظلم او شده باشد, چگونه ستمگر بهراسد با این که در میان شماآسوده زید و بازش ندارند و جلو او را نگیرند و دستش را کوتاه نسازند, با چنین حالی چگونه ستمگران (از ستمگری خود) کوتاه آیند و چگونه مغرور نگردند؟ آیا کافی است که فردی از شما بگوید: من خود ستم نمی کنم و هر که خـواهد گو ستم کندو ستم را ببیند و جلو آن را نگیرد؟ اگر چنین باشد که شما می گویید, پس چرا وقتی در دنیا بر ستمگران کیفر و بلا می رسد شما نیز به همراه آنان مجازات می شوید در حالی که مانند آن ها ستم نکرده اید؟ . ـ وای بـر شـمـا ای بـنـدگـان بد, چگونه امیددارید که خداوند شما را از هراس روز قیامت ایمن گرداند در حالی که در راه طاعت خدا از مردم می ترسید و در معصیت او از آنان فرمان می برید و بـا آنان پیمان های مخالف با پیمان خدا می بندید وبدان ها وفا می کنید؟ به حق بگویمتان , خداوند کسی را که بندگان را به جای او به خدایگانی بگیرد, ازهراس آن روز ایمن نمی گرداند. ـ وای بـر شـمـا ای بندگان بد, به خاطردنیایی پست و شهوتی بی ارزش در به دست آوردن ملک بهشت کوتاهی می کنید و هراس روز قیامت را از یاد می برید!. ـ وای بـر شـمـا ای دنـیـاپـرسـتـان , بـه خـاطرنعمتی به سرآمدنی و زندگی تمام شدنی از خدا مـی گریزید و دیدار او را ناخوش می دارید؟ وقتی شماملاقات او را خوش ندارید چگونه او خواهان دیدار شما باشد؟ خداوند در حقیقت خواستار دیدار کسی است که خواستار دیدار او باشد و دیدار با کسی را ناخوش دارد که ملاقات او را خوش ندارد چگونه می پندارید دوستان خدایید نه مردم حال آن کـه از مـرگ مـی گریزید و به دنیا می چسبید؟ مرده را چه سودکه حنوطش خوشبو و کفنش سـفـیـد باشد, در حالی که همه اینها در زیر خاک است همچنین زرق و برق دنیا که در چشم شما جلوه گری می کند اما همه اش رو به نیستی و زوال است , شما را سودی نمی بخشدوقتی به سوی مـرگ مـی روید و در دل خاک به دست فراموشی سپرده می شوید و در تاریکی گور فرومی روید, پاکیزگی پیکرها و روشنی وزیبایی رنگ هایتان به چه

کارتان می آید؟ ـ وای بر شما ای دنیاپرستان , در نـورخـورشـیـد چـراغ بـرمـی داریـد با این که روشنایی خورشید شما را بس است , و در تاریکی ها چـراغ برنمی افروزید, در حالی که برای همین در اختیار شما گذاشته شده است ! همچنین از نور دانـش برای کاردنیا استفاده می کنید, حال آن که دنیا برای شما ضمانت شده است و از نور دانش برای امر آخرت بهره نمی گیرید, در صورتی که آن برای همین به شما داده شده است می گویید: آخـرت راسـت است , اما دنیارا آماده می کنید و می گویید: مرگ حق است , اما از آن می گریزید و مـی گـویید: خداوند می شنود ومی بیند, لیکن از این که اعمال شما را شماره می کند نمی ترسید چگونه کسی حرفهای شما را بشنود وباور کند؟ زیرا آن که ندانسته دروغ گوید معذورتر از کسی است که دانسته دروغ گوید گو این که در هیچ دروغی عذری پذیرفته نیست . ـ بـه حـق بـگـویـمـتان , راستی که اگر ازستور سواری و بار نکشند و ریاضتش ندهند, سرکش و کج خلق می شود دل ها نیز چنین اند, هرگاه با یادآوری مرگ نرم نشوند و رنج مداومت بر عبادت را نکشندسخت و خشن می شوند. ـ خـانـه تاریک را چه سود که بر بامش چراغ افروزند و درونش وحشتناک و تاریک باشد! همچنین شـمـا را چـه حاصل که نور دانش دردهان هایتان باشد, اما درون هایتان از آن تهی وبی بهره ! پس , بـشـتابید و در اندرون خانه های تاریک خود چراغ افروزید, به همین سان بشتابید و دل های سخت خویش را با حکمت نرم سازید پیش از آن که گناهان بر آن ها چیره آید و از سنگ سخت تر شوند. ـ چـگـونـه بـارهـای سـنگین را حمل تواندکرد کسی که در حمل آن کمک نمی گیرد؟ یا چگونه گـنـاهان کسی بریزد که برای آن ها از خداوندآمرزش نمی طلبد؟ یا چگونه پاکیزه شود جامه های چـرکـیـن کـسـی کـه آن هـا را نـمـی شوید؟ و چگونه ازگناهان پاک شود کسی که آن ها را پاک نـمـی سازد؟ یا چگونه از غرق شدن در دریا نجات یابد کسی که بی کشتی به دریا رود؟ و چگونه از فـتنه های دنیا برهد کسی که با سعی و کوشش آن را علاج نکند؟ وچگونه به مقصد رسد کسی که بی راهنما سفر می کند؟ و چگونه به بهشت رود کسی که نشانه های دین رانمی بیند و نمی شناسد؟ و چگونه به خشنودی خداوند دست یابد کسی که او را فرمان نمی برد؟ و چگونه عیب چهره خود را بـیند کسی که در آینه ننگرد؟ و چگونه دوستی با رفیق خود را کامل گرداند کسی که مقداری از آن چه را که دارد به او نبخشد؟ و چگونه دوستی با پروردگار خود را کامل سازد کسی که قسمتی از آن چه را روزیش ساخته است بدو وام ندهد؟ . ـ بـه حـق بگویمتان , همان گونه که ازغرق شدن کشتی در دریا چیزی از دریا کاسته نمی شود و ایـن کـار بدان هیچ زیانی نمی زند, همچنین شمابا گناهان و نافرمانی های خود چیزی از خدا کم نـمـی کـنـیـد و زیـانـی بـه او نمی رسانید, بلکه به خودتان

ضررمی زنید و از (قدر و قیمت) خود مـی کـاهـیـد و هـمـچنان که هر کس هر چه در زیر آفتاب زیر و رو شود ازنور آفتاف نکاهد, بلکه خـودش بـه واسـطه آن شاداب و سرزنده شود, همچنین خداوند هر چه به شما عطا کند و روزی دهـد چیزی از او کم نمی شود,بلکه این شماييد که با روزی او زندگی می کنید و زنده می مانید و هر که شکر او بگزارد بر (نعمت وروزی) وی بیفزاید که خداوند قدرشناس و داناست . ـ وای بر شما ای مزدوران بد, مزد راتمام می گیرید و روزی می خورید و جامه می پوشید و خانه ها می سازید و کار کسی را که شما را به مزدگرفته است , تباه می سازید؟ نزدیک است که صاحبکار از شـمـا بازخواست کند و در کار خود که تباهش کرده اید بنگرد و بلایی به سرتان آورد که رسوایتان سـازد و فـرمـان دهد گردنهایتان از بیخ کنده شود ودستور دهد دست هایتان از بندهایش بریده گـردد و آن گـاه امـر کـنـد تا پیکرهایتان را روی شکم بکشند ودر سر راه اندازند تا عبرتی برای پرهیزگاران و تهدیدی برای ستمکاران باشید. ـ وای بر شما ای علمای بدکردار, از این که مرگ هنوز به سراغ شما نیامده است به خود نگوييد که اجل هایتان به این زودی ها نخواهد رسید, زیراکه گویی مرگ بر شما فرود آمده و شما را کوچانده است پس , از هم اکنون دعوت (مرگ) را آویزه گوشتان کنید و از هم اینک برای خود ماتم گیرید و از هم اکنون بر خطاها و گناهان خویش بگریید و ازهم اینک بار بربندید و ساز و برگ سفر فراهم آورید و به توبه کردن به درگاه پروردگارتان بشتابید. ـ بـه حـق بگویمتان , همچنان که شخص بیمار خوراک خوب و لذیذ را می بیند, اما از درد شدیدی کـه دارد از آن غـذا لـذتی نمی برد, همچنین دنیادار با وجود عشق به مال و ثروت از عبادت لذت نمی برد و شیرینی آن را نمی چشد و همچنان که بیمار از توضیحات و نسخه پزشک که در آن امید شـفـا دارد لذت می برد, اما چون تلخی دارو را به یادمی آورد شفا در نظرش تیره و تار می گردد, هـمچنین دنیاپرستان از زرق و برق دنیا و انواع نعمت هایی که در آن است لذت می برند, اما همین که فرود آمدن ناگهانی مرگ را به یاد می آورند, آن لذت را برآن ها تیره و تباه می سازد. ـ بـه حق بگویمتان , همه مردم به ستارگان می نگرند اما تنها کسی به وسیله آن ها راهیابی می کند کـه مسیرها و منازل آن ها را بشناسد همچنین شماهمه حکمت می آموزید, لیکن از میان شما تنها آن کـس بـدان راه یـابد که به کارش بندد وای بر شمادنیاپرستان , گندم را پاک و پاکیزه کنید و خوب آردش کنید تا مزه آن را بفهمید و خوردنش بر شماگوارا شود, همچنین ایمان را بپالایید تا شیرینی آن را احساس کنید و آینده اش به شما سود بخشد. ـ به حق بگویمتان , اگر چراغی را بیابیدکه در شبی تاریک با قطران می سوزد بی گمان از نورش اسـتـفاده می کنید و بوی قطرانش شما را از این کارباز نمی دارد, همچنین سزاوار است

حکمت و دانش را از هر کس یافتید فرا گیرید و بی رغبتی او بدان مانع شما از آن نشود. ـ وای بـر شـمـا ای بـنـدگـان دنـیا, نه چون حکیمان خرد می ورزید و نه چونان استوار اندیشان مـی فـهمید ونه مانند دانایان می دانید و نه چون بندگان ترسان (از خواجه اش) هستید و نه مانند آزادگان بزرگوار و آقایید نزدیک است که دنیاشما را از بیخ و بن برکند و به رو درافکند, آن گاه بـینی شما را به خاک مالد و سپس گناهانتان ناصیه هایتان را بگیرند و علم از دنبال شما را براند تا در حالی که برهنه و تنها هستید به پادشاه جزاده تسلیمتان کنند و او سزای اعمال بدتان را بدهد. ـ وای بـر شـمـا ای دنـیـاپـرسـتـان , مـگر نه این است که به واسطه علم و معرفت , بر همه خلایق فرمانروایی داده شده اید, اما شما آن را به دورافکندید و به کارش نبستید و به دنیا روی آوردید و از ایـن رو دنـیایی قضاوت می کنید و برای دنیا آماده می شوید و آن را برمی گزینید و آباد می کنید تا کی دنیایی هستید و خدا را در شما نصیبی نیست ؟ . ـ به حق بگویمتان , به شرف آخرت نرسید, مگر با رها کردن آن چه دوست دارید پس در انتظار توبه فـردا مـبـاشید, زیرا تا فردا یک روز ویک شب است و قضای خداوند در این شب و روز رفت و آمد می کند. ـ به حق بگویمتان , گناهان خرد وکوچک از دام های شیطان است که آن ها را در نظر شما کوچک و خرد جلوه می دهد تا روی هم جمع شوند و فزونی یابند و شما را در میان گیرند. ـ بـه حـق بـگـویـمـتان , ستایش دروغین و خودستایی دینی سرآمد بدی های شناخته شده است ودنیادوستی در راس همه گناهان است . ـ بـه حـق بـگـویـمـتـان , هـیـچ چـیز مانند نمازو نیایش همیشگی , رساننده تر به افتخار آخرت و کـمـک کننده تر در برابر حوادث دنیا نیست وهیچ چیز مانند آن به خدای مهربان نزدیک نمی کند پـس بـر آن مداومت ورزید و بر آن بیفزایید هر کار نیک و شایسته ای به خدا نزدیک می کند, لیکن نماز به خداوند نزدیکتر و نزد او برگزیده تر است . ـ بـه حق بگویمتان , هر کار ستمدیده ای که با گفتار و کردار و کینه ورزی انتقام (ستمی را که در حـقـش رفـته است) نگیرد در ملکوت آسمان بزرگ است کدام یک از شما نوری را دیده که نامش تـاریکی باشد یا ظلمتی را که نامش نور باشد؟ همچنین بنده نمی تواند هم مؤمن باشد و هم کافر, هـم دنـیـا را بـرگـزیـند و هم آخرت را بخواهد آیا جوکار,گندم می درود؟ یا گندمکار, جو درو مـی کـنـد؟ همچنین هر بنده ای در آخرت آن درود که کاشته است ومتناسب با کردار خویش جزا گیرد. ـ به حق بگویمتان , مردم در حکمت ودانش دو دسته اند: یکی آن را نیکو و استوار به زبان آورد و با بـدکـرداری خود تباهش سازد و دیگری آن را نیکو و استوار به زبان آورد و با کردار خود تصدیقش کند و میان این دو فاصله زیادی است ! پس خوشا عالمان با عمل و بدا به حال عالمان در گفتار. ـ بـه حـق بـگـویـمـتان , هر که

زراعتش را از علف های هرز وجین نکند, علف ها زیاد شود تا جایی که زراعتش را فرو گیرد و تباهش گرداند همچنین کسی که دنیادوستی را از دل خود بیرون نکند, دلش رافرا گیرد تا جایی که مزه آخرت دوستی را احساس نکند وای بر شما ای دنیابندگان , مسجدهای خدا رازندان تن خود کنید و دل هایتان را خانه پرهیزگاری سازید و دل های خود را جایگاه شهوت ها نکنید. ـ به حق بگویمتان , بیتاب ترین شما دربرابر بلا و گرفتاری دنیادوست ترین شماست و شکیباترین شما بر بلا و گرفتاری , بی رغبت ترین شمابه دنیاست . ـ وای بر شما ای علمای بد, آیا مرده نبودید و شما را زنده کرد و چون زنده تان کرد باز مردید((18))؟ وای بر شما! آیا بی سواد نبودید و شما راباسواد کرد و چون باسوادتان کرد فراموش کردید((19))؟ وای بر شما! نافرهیخته نبودید و خدا شما رافهمیده کرد و چون فهمتان آموخت باز نادان شدید((20))؟ وای بر شما! آیا گمراه نبودید و شما راراهنمایی کرد و چون راه را به شما نشان دادید, دوباره گمراه شدید؟ وای بر شما! آیا کور نبود و شما رابینا ساخت و چون بینایتان کرد دگرباره کور شدید((21))؟ وای بر شما! آیا کر نبودید و شما را شنوا ساخت و چون شنوایتان کرد دوباره کر شدید؟ وای بر شما! آیا گنگ نبودید و شما را گویا کرد و چون گویاتان نمود باز گنگ شدید((22))؟ وای بر شما! آیا پیروزی نخواستید و چون پیروزتان کرد به عقب برگشتید؟ وای بر شما! آیا خوار و ناتوان نبودید وچون شما را عزت و قدرت بخشید, زور گفتید و تجاوز کردید و سر به عصیان برداشتید؟ وای برشما! آیا در روی زمین مستضعف نبودید چندان که می ترسیدید مردم شما را غارت کنند و(خدا) شما را یاری داد و کمکتان کرد و چون شما را یاری کرد تکبر و گردنکشی پیشه ساختید؟ پس وای بر شما از خواری روز قیامت که چگونه خوار و زبونتان کند؟ وای بر شما ای علمای بد, کردار ملحدان می کنید و آرزوی وارثان (بهشت) دارید و چون ایمن بودگان (ازعذاب و کیفر خدا) آسوده خاطر به سر می برید کار خدا چنان نیست که شما آرزو می کنید وبرمی گزینید, بلکه برای مردن زاد و ولد می کنید و برای ویران شدن می سازیدوآبادمی کنیدوبرای وارثان فراهم می آورید. ـ به حق بگویمتان , موسی (ع) به شما فرمان می داد که به خدا سوگند دروغ مخورید و من می گویم : به خدا نه سوگند راست بخورید و نه سوگند دروغ , بلکه فقط نه و آری بگویید. ـ به حق بگویمتان , تن را چه سود که برونش درست باشد و درونش تباه ؟ و شما را چه سودکه پیکرتان خوشایند شما باشد و دل هایتان تباه ؟ و شما را به چه کار آید که پوست بدنتان راپاکیزه کنید و دل هایتان آلوده باشد؟ . ـ به حق بگویمتان , مانند غربال نباشید که آرد خوب و نرم را بیرون می دهد و نخاله را نگه می دارد همچنین شما از دهان های خود حکمت را

بیرون می دهید وکینه در سینه هایتان می ماند. ـ به حق بگویمتان , نخست بدی را ازخود دور کنید و سپس خوبی را بجویید تا سودتان بخشد, زیرا اگر نیکی را با بدی جمع کنید,نیکی به شما سود نبخشد. ـ به حق بگویمتان , هر که به رودخانه قدم گذارد هر اندازه هم بکوشد که جامه اش تر نشود, بناچار تر شود همچنین کسی که دنیا رادوست داشته باشد از خطاها و گناهان نمی رهد. ـ بـه حـق بگویمتان , خوشا آنان که پاسی از شب را به عبادت می گذرانند! اینانند وارثان روشنایی هـمـیـشـگـی , زیـرا که در تاریکی شب در مسجدهایشان روی پاهای خود ایستاده اند و به درگاه پروردگارشان زاری می کنند, به امید این که آنان را از سختی فردا (ی قیامت) برهاند. ـ به حق بگویمتان , دنیا کشتزاری است که مردم در آن شیرین و تلخ و بد و خوب می کارند و خوبی در روز حساب فرجامی سودمند دارد و بدی در روز درو رنج و بدبختی دارد. ـ به حق بگویمتان , خردمند از نادان عبرت می گیرد و نادان از هوس خود به شما سفارش می کنم که بر دهان های خویش مهر خموشی زنید تا آن چه برای شما روا نیست از آن ها بیرون نیاید. ـ بـه حـق بـگـویمتان , شما به آن چه آرزودارید نرسید, مگر با شکیبایی بر آن چه ناخوش دارید و به آن چه می خواهید دست نیابید, جز با دست شستن از آن چه دلخواه شماست . ـ به حق بگویمتان , ای دنیاپرستان , کسی که از میل خود به دنیا نکاهد و دل از آن برنکند چگونه به آخرت رسد؟ . ـ بـه حق بگویمتان , ای دنیاپرستان , نه دنیا را دوست دارید و نه به آخرت امید بسته اید اگر دنیا را دوست می داشتید, آن کاری را که به واسطه آن به دنیا رسیده اید گرامی می داشتید و اگر آخرت را می خواستید, کردار کسی را داشتید که بدان امیدبسته است . ـ به حق بگویمتان , ای بندگان دنیا, هریک از شما دیگری را به صرف گمان دشمن می دارد, ولی بـا وجـود یـقین (به بدی خویش) از خود نفرت به دل نمی گیرد به حق بگویمتان , هر یک از شما هـرگـاه عـیـبی از او گفته شود گرچه حقیقت داشته باشد,عصبانی می شود و هرگاه ستایش بی جا از او کنند, شاد می شود. ـ به حق بگویمتان , راستی که ارواح شیاطین در هیچ چیز به اندازه دل های عمر نکرده اند خداوند در حـقیقت دنیا را به شما داده است تا در آن برای آخرت کار کنید, به شما نداده است تا شما را از آخـرت بـاز دارد آن را بـرای شـما گسترده است فقطبرای این که بدانید شما را به واسطه آن بر عبادت یاری کرده , نه این که برای خطا و گناه آن را یار شماساخته است شما را در دنیا به طاعت خـود فـرمـان داده و در آن به نافرمانی خویش فرمانتان نداده است شما را به وسیله دنیا بر حلال کـمـک رسانده و حرام را درآن بر شما حلال نکرده است آن را بر شما وسعت بخشیده , تا در آن به یـکدیگر رسیدگی کنید و پیوندبرقرار سازید و برایتان وسعت نبخشیده است که در آن از یکدیگر ببرید. ـ به حق بگویمتان

, همه طالب مزدند, اماتنها کسی به مزد رسد که برای آن کار کند. ـ بـه حق بگویمتان , درخت کامل نباشد,مگر با میوه خوب و لذیذ, همچنین دینداری کامل نشود, مگر با دوری کردن از حرام ها. ـ بـه حـق بگویمتان , زراعت حاصلی ندهد, مگر با آب و خاک همچنین ایمان حاصلی ندهد, مگر با علم و عمل . ـ به حق بگویمتان , آب آتش را خاموش می کند همچنین بردباری خشم را فرو می نشاند. ـ بـه حـق بگویمتان , آب و آتش در یک ظرف با هم جمع نمی شوند همچنین فهم و کوری در یک دل فراهم نمی آیند. ـ بـه حـق بـگـویـمتان , هیچ بارانی بی ابر نمی شود همچنین کردار خداپسند جز با دل پاک شدنی نیست . ـ به حق بگویمتان , خورشیدروشنی بخش هر چیزی است و حکمت و دانش روشنایی هر دلی است و پـرهـیزگاری سر هر حکمت است و حق و حقیقت در هر خوبی است و رحمت خدا در هر حق و حقیقتی است و کلیدهای آن دعا وزاری و عمل است و در بدون کلید, چگونه باز شود؟ . ـ بـه حـق بـگـویـمـتان , انسان خردمند هیچ درختی نکارد, مگر آن درختی را که می پسندد و بر مـادیـانش نجهاند مگر اسبی را که می پسندد, همچنین مؤمن عالم هیچ کاری نکند, مگر آن چه را که پروردگارش می پسندد. ـ بـه حـق بـگـویمتان , صیقل دادن , شمشیررا جلا بخشد, این چنین است حکمت برای دل , آن را صیقل می دهد و جلا می بخشد و حکمت در دل حکیم به مانند آب در زمین مرده است و همچنان کـه آب زمـین مرده را زنده می کند, حکمت دل او رازنده می سازد و حکمت در دل حکیم چونان نور است در تاریکی که به وسیله آن در میان مردم راه رود. ـ بـه حـق بـگـویمتان , به دوش کشیدن سنگ ها از قله کوه ها بهتر است تا این که سخن خود را به کسی گویی که آن را نمی فهمد چنین کاری حکایت کسی است که سنگ را در آب نهد تا نرم شود و مـانـنـد حـکـایت کسی است که برای خفتگان گورها غذا درست کند خوشا به حال کسی که از زیاده گویی هایی که می ترسد پروردگارش را به خشم آورد زبان در کام کشد, و نفهمیده سخنی نـگـویـد و به گفتار کسی رشک نبرد تا این که کردار او برایش روشن شود خوشا به حال کسی که آن چـه را نمی داند از علما بیاموزد و آن چه را می داند به نادانان تعلیم دهد! خوشا به حال کسی که عـلـمـا را بـه خـاطـر عـلـمشان احترام نهد و از ستیزه با ایشان دست بردارد ونادانان را به سبب نادانیشان خرد شمارد, اما آنان را طرد نکندبلکه به خودنزدیک کند وعلمشان بیاموزد. ـ بـه حـق بـگـویـمـتـان , ای جماعت حواریان , امروزه شما در میان مردم چونان زندگان در میان مرده هاییدپس به مرگ زنده ها نمیرید. نـیـز ایـشـان (ع) فـرمـود: خـداوند تبارک و تعالی می فرماید: بنده مؤمن من از این که دنیا را از اوبـگردانم غمگین می شود و این حال او نزد من محبوبترین است ودر این حال از هرزمان دیگری به مـن نـزدیـکـتـر می باشد و از این که

دنیا را بر او وسعت دهم شاد می شود و این حال او در نزد من منفورترین است و در این حال از هر زمان دیگری از من دورتر می باشد.

اندرزهای پیامبر(ص).

قرآن :. ((بگو: من به شما فقط یک اندرز می دهم که : دو دو وبه تنهایی برای خدا به پا خیزید, سپس بیندیشید که رفیق شما هیچ گونه دیوانگی ندارد او شما را از عذاب سختی که درپیش است جز هشداردهنده ای (بیش) نیست)). ـ پیامبرخدا(ص): چه شده است که می بینم دنیادوستی بر بسیاری از مردم چیره آمده است تا جایی که گویی مرگ در این دنیا برای غیر آنان رقم خورده است آیا ماندگان از رفتگان پند نمی گیرند؟ اینان نمی دانند و همه اندرزهای کتاب خدا را از یادبرده اند و از شر هر فرجام بدی آسوده خاطرند.

ـ در دنیا چنان باش که گویی غریبه ای یا رهگذری هستی و خودت را از مردگان به شمارآور و چون صبح خویش را آغاز کردی وعده شب به خود مده و چون شب کردی وعده صبح به خویشتن مده و از دوران تندرستی ات برای هنگام بیماریت (بهره)برگیر وازجوانی ات برای پیری ات و از زندگی ات برای مرگت , زیرا که نمی دانی فرداچه نام خواهی گرفت . ـ ای مردم , گویی مرگ در این دنیا برای غیر ما رقم خورده و انگار حق در آن بر غیر ما واجب گشته است و گویی مردگانی که تشییع می شوندمسافرانی هستند که به زودی به سوی ما برمی گردند, خانه های آن ها گورهایشان است و میراث آنان راچنان می خوریم که گویی پس از آن ها جاودانه ایم از هر بلای سخت و بنیادکنی خود را ایمن می پنداریم و هر اندرزی را از یاد برده ایم خوشا کسی که عیب خودش او را از پرداختن به عیوب مردم باز دارد و ازمالی که از راه حلال و غیر معصیت به دست آورده است , خرج کند و به بینوایان و مستمندان رحم آوردو با مردمان فهمیده و خردمند بیامیزد و از سنت پیروی کند و آن را به بدعت نکشاند و زیادی مالش راانفاق نماید و زبانش را از زیاده گویی نگه دارد خوشا کسی که نهادش نیکو و سرشتش پاک باشد . ـ با عبرت ها

بیدار شوید و برای سفرآماده گردید و به اندک قناعت ورزید و برای حرکت حاضر شوید.

ـ امام علی (ع): بدانید ای مردم , که شماکاروانی هستید که راهنما شما را به پیش می راند و ساربان بـرای ویـرانـی دنـیـا آواز حـدی مـی خواند وجارچی شما را برای مرگ صدا می زند پس زنهار که زندگی دنیا فریبتان ندهد و زنهار که شیطان فریبنده شما را درباره خدا نفریبد. ـ (چونان) مردمی باشید که بر سرشان فریاد زده شد و بیدار شدند و باز ایستادند, زیرا که میان شما و بهشت و دوزخ جز مرگ فاصله ای نیست و عمری که هر لحظه آن را می کاهد و هر ساعت (شب و روز یـا سـاعـت مـرگ) نـابـودش مـی سـازد, شـایسته است که کوتاه مدت باشد, و غیبت کرده و سفررفته ای که شب و روز او را می رانند سزاست که به زودی باز گردد.
ـ مـدت عـمـر هر اندازه هم دراز باشد, بازکوتاه است و آن که رفته برای آن که مانده عبرت است و مرده برای زنده مایه پند دیروزی که گذشت دیگر باز نمی گردد و آدمی به هیچ فردایی اطمینان ندارد اولی راه بلد وسطی است و وسطی پیشروآخری و همه از هم جدا می شوند. ـ مـدت زنـدگـانی هر اندازه هم دراز باشد,باز کوتاه است و آن که رفته برای آن که مانده عبرت است و مرده برای زنده مایه پند و دیروز رابازگشتی نیست و به هیچ فردایی هم اطمینان نداری و هر یک از دیگری جدا می شود و به او می پیونددپس برای روزی آماده شوید که در آن روز نه ثروتی به کار می آید و نه فرزندانی مگر کسی که دلی پاک و سالم برای خدا برد.
ـ آیـا شـمـا در همان منزل های کسانی نیستید که از شما عمری درازتر داشتند و آثاری پاینده تر و آمـادگـی بـیـشـتر و سپاهیانی انبوهتر و اقتداری بیشتر؟ دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی و آن را برگزیدند چه برگزیدنی , اما سرانجام با خواری از آن کوچیدند. ـ کـجـایندکسانی که لشکرها فراهم آوردندودستگردهاساختندوبرتخت هانشستند؟ کجایند کسانی کـه خـانـه هـا بنا نهادند و کاخ ها برافراشتند وهزاران (سپاهی) بسیج کردند؟ روزهای دنیا آنان را دسـت به دست کرد و سال هایش آنان را فرو بلعیدپس به مردگانی تبدیل شدند و در گورها ریز ریز شدند, از آن چه بر جای نهادند نومید گشتند و به آن چه پیش فرستادند آگاه شدند آن گاه به سوی خداوند, مولای حقیقی خود, بازگردانده شدند بدانید که حکم از آن خداست و او چابکترین حسابرسان است . ـ کمتر پیش می آمد که بر منبر رود وپیش از خطبه اش چنین نگوید: ای مردم ,از خدا بترسید, زیرا هیچ انسانی بیهوده آفریده نشده است , تادر نتیجه عمر خویش را به لهو و سرگرمی گذراند و به حـال خود رها نشده است , تا هر کاری بیهوده ای که می خواهد انجام دهد این جهان که خود را در چـشـم آدمـی زیـبـا جلوه گر ساخته است جای

آخرت را که انسان با بدنگری آن را زشت می بیند نخواهد گرفت فریفته دنیا هرچند در این جهان به بالاترین پیروزی رسد, همچون کسی نیست که از آخرت کمترین نصیبی برده باشد. ـ گـویـی آن چه از رفتن مردگان می شنویم مسافرانی هستند که به زودی نزد ما باز می گردند, آنان را درگورهایشان می نهیم و میراثشان را می خوریم به طوری که انگار پس از آن ها جاودانه ایم هرپنددهنده ای را از یاد برده ایم , در حالی که آماج هر بلای بنیادافکنی هستیم . ـ پـس , ای شنونده , از مستی خود به هوش آی و از خواب غفلتت بیدار شو و از شتابت (در پی دنیا) بکاه و در آن چه از جانب خدای تبارک و تعالی آمده است و قطعی می باشد و گریز و گزیری از آن نـیـست , اندیشه کن و آن گاه خودستایی هایت را کنار گذار و کبر و غرورت را رها کن و ذهنت را آماده ساز و گور و بارانداز خویش را به یاد آر, زیراکه گذرگاهت گور است و فرجامت آن جاست پس , باید که اندیشیدن در آن چه بدان اندرز داده شده ای تو را سود بخشد و آن چه را که به گوش تو خوانده و به تو وعده داده شده است به خاطر سپار. ـ ای بندگان خدا, از خدا بترسید ومراقب عزیزترین جان ها و محبوبترین آن ها نزد خود باشید, زیرا کـه خـداونـد راه حـق را برای شماآشکار ساخته و راه هایش را روشن گردانیده است زآن پس , یا بدبختی همیشگی است و یا خوشبختی دائمی . ـ به مردی که از ایشان اندرزی خواست ـ : چونان کسی مباش که بی عمل به آخرت امید بسته است و بـه سـبـب آرزوی دراز, تـوبـه را پـس می اندازد در دنیا سخن دنیاگریزان را می گوید و کردار دنیاخواهان راانجام می دهد اگر از دنیا (هر چه) به او داده شود , سیر نمی گردد و اگر به او داده نشود, قانع نمی شود. ـ ای کـسـی کـه بـه دسـت کـرم هـا سـپرده می شوی و به سوی آن ها راه برده می شوی , از آن چه می شنوی و می بینی پند گیر به چشم خود بگو ازلذت خواب دوری کند و پیاپی اشک ریزد, خانه گـور تـو خانه هراس ها و پوسیدگی است و فرجام تومرگ است ای بی حیا, ای بی خبر دستخوش دگرگونی ها, سخن پندگویان و معرفت آموزان را بنیوش . ـ من به گوش شما اندرزهایی می خوانم وشما از آن ها روی برمی تابید و شما را پند رسا می دهم و شما از آن می گریزید به الاغ های رمنده ای می مانید که از شیری گریخته باشد. ـ خدا را در نظر گیرید ای بندگان خدا,پیش از آن که قلم ها از کار باز ایستد و روزها (ی عمر) به سر آید و گناهان جاگیر شود و پیش از دعوت به حسرت و دریغ .

اندرزهای امام حسن (ع).

ـ امـام حـسـن (ع): ای مـردم , هر که برای خدا خالص شود و گفتار او را راهنمای خود گیرد, به راهـی (و آیینی) که استوارتر است رهنمون گردد و خداوند به هدایت و رستگاری توفیقش دهد و در کار نیک کمکش رساند,زیرا که همسایه (یا: پناهنده) خدا در امان و محفوظ است . ـ بـدانـید, که خداوند شما را بیهوده نیافریده و به خود رهایتان نکرده است مدت عمر شما رارقم زده و روزی هایتان را میان شما قسمت کرده است , تا هر خردمندی جایگاه خود را بشناسدو بداند کـه آن چـه بـرایـش مقدر شده است به او می رسد و آن چه برایش مقدر نشده , هرگز به اونخواهد رسید.

اندرزهای امام حسین (ع).

ـ امـام حـسـیـن (ع) ـ در مسیر خود به کربلا ـ : به راستی که این دنیا دیگرگونه و ناشناس شده و خـوبی هایش پشت کرده و رفته است واز آن جز ته مانده ای همچون ته مانده آبی در ظرفی و اندک عـیـشـی هـماند چراگاهی آفت زده باقی نمانده است آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی شود؟ به راستی که مؤمن باید به (مرگ و) دیدار خدا روی آورد پس من مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی باستمگران را جز رنج و ملال . ـ شـمـا را بـه تـقـوای خـدا سـفـارش مـی کـنم و از روزهای او شما را برحذر می دارم و پرچم ها ونـشانه هایش را برایتان برمی افرازم گویا آن چه ترسناک است با ورودی هولناک و مقدمی ناآشنا و مزه ای تلخ رسیده است . ـ ـ بـه مـردی که عرض کرد: من مردی نافرمانم و در برابر معصیت شکیبایی ندارم , پس مرااندرزی فـرمـا ـ : پنج کار بکن و آن گاه هر چه خواستی گناه کن اول این که , روزی خدا را نخور وهر چه خـواهـی گناه کن دوم این که , از قلمرو خدا بیرون شو و هرچه خواهی گناه کن سوم این که , به جـایـی بـرو که خدا تو را نبیند و هرچه خواهی گناه کن چهارم این که , هرگاه ملک الموت برای گرفتن جان تو آمد, او را از خودت دور گردان و هرچه خواهی گناه کن و پنجم این که ,هرگاه مالک دوزخ تو را به آتش برد, داخل آن نشو و هرچه خواهی گناه کن .

اندرزهای امام سجاد (ع).

ـ امـام سجاد(ع) هر جمعه در مسجد رسول خدا(ص) با این جملات مردم را اندرز می داد و به دل برکندن از دنیا و رغبت به آخرت فرا می خواند: ای مردم , از خدا بترسید و بدانید که شما به سوی او باز می گردید و هر کس هر کاری را که در این دنیا کرده است , می یابد. ـ وای بر تو ای پسر آدم , بدان که پری شکم وسستی میل ورغبت (به آخرت)و مستی سیری و شکوه قدرت از عواملی است که از عمل باز می دارد و کند می گرداند و یاد(خدا) را از خاطر می برد و از نزدیک بودن اجل غافل می کند, تا جایی که گرفتار دوستی دنیا,گویی از مستی می دیوانه است . ـ در بـخـشـی از نـامـه اش به محمد بن مسلم زهری ـ : بنگر فردای قیامت که در پیشگاه خداوند بـایستی , چگونه مردی خواهی بود؟ آن گاه که از تو بپرسد نعمت هایش را چگونه پاس داشتی و با حـجـت هایش بر تو چه کردی وهرگز گمان مبر که خدا از تو عذری می پذیرد و به تقصیرهای تو رضایت خواهد داد, هیهات ,هیهات , چنین نیست . ـ خـداوند ما و شما را از مکر ستمگران وگزند حسودان و خشم گردنکشان نگه دارد ای مؤمنان , زنهار که طاغوتیان و پیروان دنیاخواه ودنیاگرای آنان شما را نفریبند. ـ هـرگـاه ایـن آیـه را تـلاوت کـرد: ((ای کـسـانـی کـه ایـمـان آورده ایـد, از خـدا بـترسید و با راسـتـگـویان باشید)), می فرمود: بار خدایا, مرا در بالاترین درجات این دعوت قرار ده و به نیروی اراده کـمکم فرما و توفیقم ده تا از نفس خود به خوبی بازخواست کنم و مرا از نفسم بگیر تا این که بر اثرخنکای ترس و خشیت از تو, خطورات دنیوی از قلبم بیرون رود.

اندرزهای امام باقر(ع).

ـ روزی جـمـعـی از شـیـعـیـان در حضورامام باقر(ع) بودند و آن حضرت آن ها را پند می داد و بر حـذرشـان مـی داشـت , اما آنان بی توجه و سرگرم خود بودند این وضع حضرت را به خشم آورد و لختی سر به زیر افکند وسپس سر خود را به طرف آنان بلند کرد و فرمود: به راستی که اگر ذره ای از ایـن سـخنان من دردل یکی از شما اثر می کرد, بی گمان می مرد! هان , ای پیکره های بی جان و مـگـس های بی چراغ ,به الوارهایی تکیه بر دیوار و مجسمه هایی افراشته می مانید ای که هیکل های خـوشـایـنـد داریـد وبـه اشترانی می مانید که در استراحتگاه خود خسبیده اند! چه شده است که کالبدهای شما را آبادمی بینم و دل هایتان را ویران ؟ . ـ امام باقر(ع): ای مردم , شما در این سرای دنیا آماج تیرهای مرگ هستید و هیچ یک از شماهرگز روز تازه ای از عمر خود را در پیش نگیرد, مگر با سپری شدن یک روز دیگر از عمرش .

اندرزهای امام صادق (ع).

ـ امام صادق (ع) ـ به مردی که تقاضای پندی کرد ـ : اگر خداوند تبارک و تعالی روزی (رساندن) را به عهده گرفته است , پس غم روزی خوردن تو از بهر چیست ؟ و اگر روزی قسمت شده است , پس حرص چه معنا دارد؟ و اگرحسابرسی راست است , پس گرد آوردن (مال و ثروت) چرا؟ . ـ سخنی از من بشنوید که آن برای شما بهتر از اسبان خاکستری رنگ است که دست و پاهایشان خطوط سیاه دارد: هیچ یک از شما سخن بیهوده و نامربوط نگوید و از پرگفتن سخنان مفید هم خودداری ورزد. ـ به جابر که از ایشان اندرزی ـ : ای جابر,دنیا را (چونان) مالی بدان که در عالم خواب به دست می آوری و چون بیدار می شوی چیزی از آن باخود نمی یابی آیا نصیب تو از دنیا چیزی جز همان جامه ای است که می پوشی و کهنه اش می کنی , یاهمان خوراکی است که (می خوری و سپس) به آن تبدیل می شود که خود می دانی ؟ پس , شگفت ازمردمی است که اولین های آنان از آخرین هایشان گرفته شده (و رفته اند) و آن گاه در میان ایشان بانگ رحیل سر داده شده است , لیکن همچنان بی خبر سرگرم بازی اند.

اندرزهای امام کاظم (ع).

ـ امام کاظم (ع) ـ به هشام بن حکم ـ : ای هشام , خداوند تبارک و تعالی مردمان خردمند و فهمیده را در کـتـاب خود بشارت داده و فرموده است : ((پس , بندگان مرا بشارت ده همانان که سخن را مـی شـنـونـد و بهترین آن را پیروی می کنند اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و اینان همان خردمندانند)). ـ ای هـشـام , خداوند تبارک و تعالی به وسیله خردها حجت ها را بر مردم تمام کرد و پیامبران را به وسـیله بیان یاری رساند و با دلایل آن ها را به ربوبیت خویش رهنمون شد و فرمود: ((و معبود شما معبودی یگانه است , معبودی نیست مگر او که بخشنده و مهربان است همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و گردش شب و روز و کشتیهایی که در دریا روانند با آن چه به مردم سود می رساند و (نیز) آبـی کـه خـدا از آسـمـان فـرو فـرسـتـاده و با آن زمین مرده را زنده گردانیده و درآن هرگونه جـنـبـنده ای پراکنده ساخته و (نیز در) جابجا کردن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است , برای گروهی که خرد می ورزند, نشانه هایی وجود دارد)). ـ ای هـشام , خداوند این ها را راهنمایی برای شناخت خود قرار داده است , تا دریابند که این همه را مـدبـری اسـت و فـرمود: ((و شب و روز وخورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فـرمـان او رام شـده اند مسلما در این (پدیده ها) برای مردمی که تعقل می کنند نشانه ای است)) و فـرمـود: ((او کسی است که شما را از خاکی بیافرید و سپس ازنطفه ای و آن گاه از لخته خونی و زان پس شما را (به صورت) کودکی بیرون می آورد تا به کمال قوت خود برسید و تا سالمند شوید و از مـیان شما کسی است که مرگ پیش رس می یابد و تا (سرانجام) به مدتی که مقرر است برسید و امـیـد که تعقل ورزید)) و فرمود: همانا در گردش شب و روز در آن چه ازروزی که خدا از آسمان فـرو فـرستاد و بدان وسیله زمین مرده را حیات بخشید و در جابه جا کردن بادها(و ابری که میان آسـمـان و زمین آرمیده است) قطعا نشانه هایی است برای کسانی که می اندیشند((23)) وفرمود: ((زمـیـن را پـس از مـردنـش زنـده مـی کـنـد ما این نشانه ها را برای شما توضیح می دهیم شاید که بیندیشید)) و فرمود: ((و باغ هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما, چه از یک ریشه و چه از غـیـر یـک ریشه , که با یک آب سیراب می گردند و (با این همه) برخی از آن ها را در میوه (از حیث مـزه و نـوع و کیفیت) بر برخی دیگر برتری می دهیم بی گمان در این (پدیده ها نیز) برای مردمی کـه تـعقل می کنند نشانه هایی است)) و فرمود: ((و ازنشانه های او (این است که) آذرخش را برای شما بیم آور و امیدبخش

می نمایاند و از آسمان به تدریج آبی فرومی فرستد که به وسیله آن زمین را پـس از مـرگـش زنده می گرداند در این (امر) برای مردمی که تعقل می کنند,قطعا نشانه هایی است)) و فرمود: ((بگو: بیایید تا آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم :چیزی را با او شریک قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید ما شما وآنان را روزی می رسانیم و به کارهای زشت ـ چه علنی آن و چه پوشیده اش ـ نزدیک نشوید و نـفسی را که خدامحترم شمرده است , جزبه حق نکشید این هاست که خداشما را به آن سفارش کرده اسـت , بـاشـد کـه بیندیشید)) وفرمود: ((آیادرآن چه به شماروزی کرده ایم شریکانی از بردگانتان داریـد کـه در آن (مال با هم) مساوی باشید وهمان طور که شما از یکدیگر بیم دارید, از آن ها بیم داشته باشید؟ این گونه آیات خود را برای مردمی که می اندیشند به تفصیل بیان می کنیم)).
ـ ای هشام , خداوند سپس خردمندان رااندرز داده و به آخرت ترغیبشان کرده است و فرموده : ((و زنـدگـی دنـیـا جـز بـازی و سـرگـرمـی نـیـسـت و قـطـعـا سـرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می کنندبهتراست ,آیانمی اندیشید؟)). ـ ای هشام , آن گاه کسانی را که در کیفراو نمی اندیشند بیم داده و فرموده است : ((سپس دیگران را نـابـود کـردیـم و در حـقـیـقت , شما بر آنان صبحگاهان وشامگاهان می گذرید! آیا به فکر فرو نـمی روید؟)) و فرمود: ((ما بر مردم این شهر به (سزای) فسقی که می کردندعذابی از آسمان فرو خـواهـیـم فـرسـتـاد و از آن (شـهـر سـوخـتـه) بـرای مـردمـی که می اندیشند نشانه ای روشن باقی گذاشتیم)). ـ ای هشام , خرد با دانایی همراه است خداوند می فرماید: ((و این مثل ها را ما برای مردم می زنیم , و (لی) درباره آن ها نمی اندیشند مگر دانایان))
ای هشام , خداوند سپس کسانی را که خرد خود را به کـار نـمـی گیرند نکوهش کرده می فرماید: ((و هرگاه به آنان گفته شود: از آن چه خداوند نازل کرده است پیروی کنید, گویند, بلکه از آن چیزی پیروی می کنیم که پدران و نیاکان خود را بر آن یـافـتـیـم آیـا هـرچـنـد پـدرانـشان چیزی را درک نمی کردند و به راه درست نمی رفته اند؟)) و می فرماید:((و مثل (دعوت کننده) کافران مانند مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی (مـبـهـم , چـیـزی) نـمـی شـنـود,بانگ می زند (آری) کرند, لالند, کورند و تعقل نمی ورزند)) و مـی فـرمـاید: ((و برخی از آنان کسانی هستند که به تو گوش فرا می دهند آیا تو کران را ـ هر چند درنـیـابـنـد ـ شـنـوا خـواهـی کـرد؟)) و می فرماید: ((یا گمان داری که بیشترشان می شنوند یا مـی انـدیـشـند؟ آنان جز مانند ستوران نیستند, بلکه گمراهترند)) و می فرماید: ((آنان به صورت دسـتـه جـمـعـی , جـز در قـریـه هـایـی کـه دارای اسـتـحکامات است , یا از پشت دیوارها با شما

نـخـواهـندجنگیدجنگشان میان خودشان سخت است ایشان را متحد می پنداری و (لی) دل هایشان پـراکـنـده اسـت , زیـرا آنـان مردمانی هستند که نمی اندیشند)) و می فرماید: ((و خود را فراموش می کنید در حالی که کتاب را می خوانید, آیانمی اندیشید؟)). ـ ای هـشـام , خـداونـد اکثریت را نکوهش کرده , می فرماید: ((و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستندفرمان بری تو را از راه خدا منحرف می کنند)) و می فرماید: ((اگر از آنان بپرسی چه کـسـی آسمان ها و زمین راآفریده است , قطعا خواهند گفت : خدا بگو: ستایش مخصوص خداوند اسـت اما بیشتر آنان نمی دانند)) ومی فرماید: ((و اگر از ایشان بپرسی که چه کسی از آسمان آبی فـرو فـرسـتـاد و بـه وسیله آن زمین را بعد از مرگش زنده گردانید, قطعا می گویند: خدا بگو: ستایش مخصوص خداوند است , اما بیشتر آنان تعقل نمی کنند)). ـ ای هـشام , خداوند اقلیت را ستوده وفرموده است : ((و اندکی از بندگان من سپاسگزارند)) و نیز فـرمـوده اسـت :((و ایـنـها (مؤمنان نیک کردار) بس اندکند)) و فرموده است : ((و مردی مؤمن از خـانـدان فـرعـون کـه ایمان خود را پنهان می داشت , گفت : آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خداست ؟)) و فرموده است : ((و کسانی که ایمان آوردند و با او (نوح) جز عده اندکی ایمان نیاورده بودند)) و فرموده است : ((اما بیشتر آنان نمی دانند)) و فرموده است : ((و بیشتر آنان نمی اندیشند)) وفرموده است : ((و بیشتر آنان شعور ندارند)). ـ ای هشام , خداوند از خردمندان به نیکوترین شکل یاد کرده و آنان را به زیباترین زیور آراسته است مـی فـرمـایـد: ((حـکـمـت را به هر که خواهد می دهد و به هر کس حکمت داده شود, خیر بسیار داده شـده اسـت و پـنـد نگیرند مگر خردمندان)) و می فرماید: ((و ریشه داران در دانش و معرفت می گویند: مابدان ایمان آوردیم همگی (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود)) و می فرماید: ((مسلما در آفرینش آسمان ها و زمین و گردش شـب و روز نـشـانـه هایی برای خردمندان است و می فرماید: ((آیا کسی که می داند آن چه از سوی پـروردگـارت به تو نازل شده حق است , مانند کسی است که کور می باشد در حقیقت خردمندان مـتـذکـر مـی شـوند)) و می فرماید: ((یا آن کسی که در طول شب در سجده و قیام اطاعت (خدا) مـی کـنـد و از آخـرت می ترسد و رحمت پروردگارش راامید دارد؟ بگو: آیا کسانی که می دانند و کـسـانـی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند))و می فرماید: ((و یادآوری کن , زیرا که یادآوری مؤمنان را سود می بخشد)). ـ ای هشام , خداوند متعال در کتاب خود می فرماید: ((هرآینه در این پندی است برای کسی که وی رادل است)), یعنی : عقل و می فرماید: ((و ما به لقمان حکمت دادیم)) فرمود: یعنی فهم و عقل . ـ

ای هشام , لقمان به فرزند خود گفت : در برابر حق فروتن باش تا خردمندترین مردم باشی و زیرک در برابر حق ناچیز است ای فرزندم , دنیا دریایی ژرف است که خلق بسیاری در آن غرق گشته اند پس باید که کشتی تو در این دریا تقوای الهی باشد و محموله اش ایمان و بادبانش توکل و ناخدایش خرد وراهنما (و قطب نمایش) دانش و لنگرش شکیبایی . ـ ای هشام , هر چیزی را راهنمایی است و راهنمای عقل اندیشیدن است و راهنمای اندیشیدن خاموشی و برای هر چیزی مرکبی است و مرکب خرد فروتنی است و در نادانی تو همین بس که مرتکب کاری شوی که از آن نهی شده ای . ـ ای هشام , خداوند پیامبران و رسول خود را به سوی بندگانش نفرستاد, مگر برای این که درباره خدابیندیشند بنابراین , هر که معرفتش بهتر باشد, این دعوت را بهتر پذیرا شود و هر که خردمندتر است , به امر خدا داناتر باشد و هر که خردش کاملتر باشد, مقامش در دنیا و آخرت بالاتر است . ـ ای هشام , خداوند را بر مردم دو حجت است : حجت آشکار و حجت نهان حجت آشکار رسولان وپیامبران و امامان (ع) هستند و حجت نهان خردهاست . ـ ای هشام , خردمند کسی است که حلال او را از شکرش باز ندارد و حرام عنان صبر از دست او نرباید. ـ ای هشام , هر که سه چیز را بر سه چیزمسلط گرداند, چنان است که بر نابودی خرد خودکمک کرده باشد: هر که روشنایی اندیشه خود را با آرزوی درازش به تیرگی کشاند و طرفه های حکمتش را با زیاده گوییهایش نابود کند((24)) و پرتو عبرت آموزی خود را با شهوت های نفسش خاموش سازد, چنان است که هوس خود را در راه ویرانی خردش کمک کرده باشد و هر که خردش راویران کند, دین و دنیای خود را تباه ساخته است . ـ ای هشام , چگونه کردارت نزد خداپاک و بالنده باشد, در حالی که دلت را از فرمان پروردگارت باز داشته ای و از هوس خود در راه چیره آمدن (آن) بر خردت فرمان می بری . ـ ای هشام , تحمل تنهایی نشانه نیرومندی خرد است کسی که خدایی بیندیشد((25)) از اهل دنیا و دنیاطلبان کناره گیرد و به آن چه نزد خداست روی آورد و خداوند انیس وحشت او باشد و یار تنهایی و خلوت او و مایه بی نیازی اودر هنگام نیازمندی ((26)) و عزت و قدرت بخش او بی آن که ایل و طایفه ای داشته باشد. ـ ای هشام , (پرچم) حق برای فرمانبرداری از خدا نصب شده است و نجات میسر نشود مگر به فرمانبرداری و فرمانبرداری به سبب علم و معرفت است و علم با آموختن به دست آید و آموختن با خرد استواری پذیرد و علم جز از دانشمند الهی به دست نیاید و شناخت علم با خرد حاصل آید. ـ ای هشام , کردار اندک از عالم چندبرابر (محسوب و) پذیرفته شود و کردار زیاد از هواپرستان و نادانان پذیرفته نگردد. ـ ای هشام , خردمند با وجود برخورداری از حکمت به هیچ دنیا

راضی است و بدون حکمت به همه دنیا هم خشنود نمی شود از همین روست که تجارتشان سودآور گشته است . ـ ای هـشام , خردمندان زیادی دنیا راهم واگذاشتند چه رسد به گناهان , در حالی که رها کردن دنیا فضیلت است و رها کردن گناه فریضه . ـ ای هـشـام , خـردمـنـد بـه دنـیا و دنیاپرستان نگریست و دریافت که دنیا جز با رنج و مشقت به دست نمی آید و به آخرت نگاه کرد و پی برد که آن نیز جز با رنج و زحمت به کف نمی آید پس با رنج ومشقت آن را طلبید که پاینده تر است . ـ ای هـشـام , خـردمـندان به دنیا بی رغبتندوبه آخرت مشتاق , زیرا می دانند که دنیا طالب است و مـطـلوب ((27)) و آخرت نیز طالب است و مطلوب , زیرا هر که آخرت را طلب کند, دنیا در طلب اوبـرآیـد تـا روزی خود را از آن به تمام و کمال دریافت دارد و هر که دنیا را طلب کند, آخرت در طلب اوبرآید و مرگ به سراغش آید و دنیا و آخرتش را بر او تباه گرداند. ـ ای هـشـام , هـر کـه تـوانـگری بدون دارایی خواهد و آسایش دل از حسد و سلامت دین , باید به درگاه خدا زاری کند و از او بخواهد که خردش را کامل گرداند, زیرا هر که عاقل باشد, به آن چه او را بـسـنده کندقناعت ورزد و هر که به آن چه بسنده اش کند قانع باشد, بی نیاز گردد و هر که بدان چه بسنده اش می کندقانع نباشد, هرگز به بی نیازی نرسد. ـ ای هشام , خداوند از قول مردمی نیک کردار بازگو کرده است که آنان گفتند: ((ای پروردگار ما, دل های ما را بعد از آن که هدایتمان کردی منحرف مگردان و ما را از نزد خودت رحمتی ببخش کـه تـویـی بـسـیـار بـخـشنده)), چون دانستند که دل ها منحرف می شوند و به (دوران) کوری وگمراهی خویش برمی گردند هر که درباره خدا نیندیشد, از خدا نخواهد ترسید و هر که خدایی نـیـنـدیشد,دلش بر شناختی استوار گره نخورد, شناختی که آن را ببیند و حقیقت آن را در دلش بـیـابـد و هـیچ کس چنین نباشد مگر کسی که گفتارش با کردارش بخواند و نهانش با آشکارش بـسـازد, زیـرا خـداوندخجسته نام , به درون پنهانی خرد رهنمون نشد مگر به واسطه آن چه از آن نمودار می شود و گویای آن است . ـ ای هـشـام , امـیـرالـمؤمنین (ع) می فرمود: خداوند به چیزی بهتر از عقل پرستش نشده است و خـردانـسـان کـامل نباشد تا این که در او چند خصلت گوناگون باشد: کفر و بدی از وی نتراود, هـدایـت و خـوبـی ازاو امید برود, زیادی مالش را ببخشد, از زیادگویی بپرهیزد, بهره اش از دنیا همان خوراک روزانه اش باشد, تا عمر دارد از دانش سیر نشود, خواری با خدا نزد او خوشتر باشد از عـزت بـا غـیر او, افتادگی نزدوی محبوبتر از بلندی و شرافت باشد, احسان اندک دیگران را زیاد شـمـارد و احـسان زیاد خود را اندک داند, همه مردم را بهتر از خود بیند و خودش را از همه آن ها بدتر شمارد و این تمام مطلب است ((28)). ـ ای هشام , خردمند دروغ نمی

گوید,هرچند دلخواهش در آن باشد. ـ ای هـشـام , دیـن ندارد کسی که انسانیت ندارد((29)) و انسانیت ندارد کسی که خرد ندارد و با ارزشـتـریـن مـردم کسی است که دنیا را برای خود ارزش و منزلتی نداند بدانید که پیکرهای شما بهایی جز بهشت ندارد((30)), پس آن ها را به بهایی غیر از بهشت نفروشید. ـ ای هـشـام , امـیرالمؤمنین (ع) می فرمود:ازنشانه های خردمنداین است که در او سه خصلت باشد: هـرگاه از او پرسش شود پاسخ گوید و چون مردم از سخن درمانند, او سخن گوید و نظری ارائه دهـد کـه خـیـر و صـلاح اهل مجلس در آن باشد کسی که چیزی از این سه خصلت در اونباشد او احمق است . امـیـرالـمـؤمـنـیـن (ع)فـرمـود:درصـدرمـجـلـس نـبـایـد نـشـیـنـدمـگـرمـردی کـه ـ دهد ایـن سـه خـصـلـت یایکی ازآن هاراداشته باشدوکسی که چیزی ازاین خصلت ها در او نباشد و در صدر نشیند, احمق است . ـ حسن بن علی (ع) فرمود: هرگاه حاجتی خواستید آن را از اهلش بخواهید عرض شد: یابن رسول اللّه , اهـلـش چه کسانی هستند؟ فرمود: همانان که خداوند در کتاب خود بیان کرده و از ایشان یاد نموده و فرموده است : ((تنها اولوا الالباب یادآورشوند))فرمود:آن هاخردمندانند. ـ عـلـی بن الحسین (ع)((31)) فرمود: همنشینی با صالحان باعث صلاح و پاکی می شود و آداب (یا مـلازمـت با) دانشمندان خرد را می افزاید و فرمانبری از حکمرانان عادل مایه کمال عزت و اقتدار اسـت و بـهره برداری از دارایی , کمال انسانیت و مردانگی است ((32)) و ارشاد مشورت خواه , ادای حق نعمت است و خودداری از آزار رسانی نشانه کمال عقل ومایه آسایش تن در دنیا و آخرت است . ـ ای هشام , خردمند به کسی که می ترسددروغگویش خواند, سخنی (یا حدیث وخبری) نمی گوید و از کـسی که بیم مضایقه اش را دارد چیزی نمی خواهد و به چیزی که نمی تواند وعده نمی دهد و بـدان چـه کـه از امـیـدبستن به آن سرکوفت بیند, امید نمی بندد((33)) و به کاری که بترسد در آن درماند, اقدام نمی کند((34)).

اندرزهای امام رضا(ع).

ـ امـام رضـا(ع) در جمعی از اصحاب خودفرمود: عابد بنی اسرائیل عابد نبود تا این که بیست سال خـامـوشـی اختیار می کرد و هرگاه بیست سال دم فرو می بست , آن گاه عابد پیشه می شد سپس فرمود: حضرت باقر(ع) فرمود: خیر بی شر باش و برگ بی خار. ـ هـر که به حساب نفس خود رسیدگی کرد, سود برد و هر که از آن غفلت ورزید, زیان دید و هر کـه (از خدا و عذاب قیامت) ترسید, ایمن گشت و هر که عبرت گرفت , بینا شد و هر که بینا شد, فهمیده گشت و هر که فهمیده گشت , دانا شد و دوست شخص نادان در رنج است و بهترین مال و دارایی آن است که باعث حفظ آبرو شود و برترین خرد خودشناسی است .

اندرزهای امام جواد(ع).

ـ امام جواد(ع): مؤمن به توفیق خدا وداشتن پندگویی درونی و خوی نصیحت پذیری از کسی که او را نصیحت می کند, نیاز دارد. ـ چـگـونـه درمـانـد کـسـی کـه خداوند کفیل اوست ؟ و چگونه بگریزد کسی که خداوند جوینده اوسـت ؟ هـر که به غیر خدا رو آورد, خداوند او را به همو واگذارد و هر که ندانسته دست به کاری زنـد, خـرابـکاری او بیشتر ازدرست کردن اوست با دل ها آهنگ خدای متعال کردن رساننده تر به مقصود است تا با به رنج افکندن جوارح به وسیله عمل هر که از هوس خود فرمان برد, دشمن خود را بـه آرزویـش بـرسـاند هر که از مداراکردن فاصله گیرد, ناخوشایندی به او نزدیک شود هر که راه هـای ورود را نـدانـد, راه های خروج او را به زحمت اندازد هر که پیش از آزمودن تن به اعتماد سـپـارد, خـویشتن را در معرض نابودی و فرجام رنج آور قرار دهد هر که بی جهت از کسی گله و سرزنش کند, بدون آن که طرف رضایت هم بطلبد از اوراضی شود هر که بر مرکب شهوات نشیند, اگـر بـه سـر درآیـد خـداونـد دسـت او را نـگیرد و بلندش نکنداعتماد به خدا بهای هر گران و ارزشـمندی است و نردبانی برای بالارفتن به سوی هر بلندی و رفعتی است از همنشینی با شخص بـدکـار و شـرور بپرهیز, زیرا که چنین شخصی مانند شمشیر برکشیده از نیام است که خوش نما و بـدزخـم است , (در کارهایت) با تانی عمل کن تا به مقصود برسی یا بدان نزدیک شوی هرگاه قضا (ی الـهـی) فـرود آیـد, عـرصـه (بـر انـسان) تنگ شود در خیانتکاری انسان همین بس که امین خـیـانـتـکـاران باشد, عزت مؤمن در بی نیازی او از خلق است , نعمتی که شکر آن گزارده نشود, مـانـنـدگـنـاهـی است که آمرزیده نشود, خشم کسی که ستم او را خشنود می سازد به تو زیانی نرساند, کسی که حسن نیت برادرش او را راضی نکند, داد و دهش او نیز وی را راضی نگرداند.

اندرزهای امام هادی (ع).

ـ امام هادی (ع): خداوند دنیا را سرای آزمایش قرار داده است و آخرت را سرای پاداش کار,آزمایش و بلای دنیا را وسیله پاداش آخرت کرده است و پاداش آخرت را عوض بلا وآزمایش های دنیا. ـ بـه یـاد آور زمـانی را که در جمع خانواده خود به حال مرگ افتاده ای و نه طبیبی می تواند مانع رفتن تو شود و نه دوستی می تواندکاری برایت بکند. ـ حـسـرت هـای کـوتـاهـی کـردن (درکـارهـا و اعمال) را به یاد آور, تا احتیاط و دوراندیشی در پیش گیری . ـ هـر که دوستی و رای خود را یکجادر اختیار تو گذاشت , تو نیز اطاعت خود را یکجا در اختیار او گذار.

هر كه به گوينده اى گوش سپارد او را پرستيده است .

ـ امـام صـادق (ع): هـر كـه به گوينده اى گوش سپارد, در حقيقت او را پرستيده است پس , اگر گـويـنـده از خدا بگويد شنونده خدا را پرستيده است و اگر از شيطان بگويد, شيطان را پرستيده باشد.

آداب اندرزدادن .

قرآن :. ((بـا حـکـمـت و انـدرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به (شیوه ای) که نیکوتر است مـجـادلـه نـمای در حقیقت , پروردگار تو به (حال) کسی که از راه او منحرف شده داناتر, و او به (حال) راه یافتگان (نیز) داناتر است)). ـ جابر بن سمره : رسول خدا(ص) درروز جمعه موعظه خود را به درازا نمی کشاند, بلکه چند جمله کوتاه بود. ـ امام عسکری (ع): هر که برادر خودرا پنهانی اندرز دهد, او را آراسته است و هر که در برابر دیگران موعظه اش کند, او را لکه دارکرده است . ـ امام علی (ع): نصیحت کردنت درحضور جمع , سرکوفت است .

واعظ درونی .

ـ امام علی (ع): از خودت مراقبی برای خود قرار ده . ـ امـام سـجـاد(ع): ای فـرزند آدم , تازمانی که واعظی درونی داری و به حسابرسی (اعمال خود) اهـتـمام می ورزی و ترس (از خدا وکیفر الهی) جامه زیرین تو باشد و پرهیز بالاپوشت , پیوسته در خیر و صلاح خواهی بود. ـ بـارهـا مـی فـرمـود: ای فـرزند آدم , تازمانی که واعظی درونی داری و به محاسبه نفس اهتمام مـی ورزی و ترس جامه زیرین تو واندوه بالاپوشت باشد, پیوسته در خیر و صلاح به سر خواهی برد ای فرزند آدم , تو می میری وبرانگیخته می شوی و در برابر خداوند عزوجل می ایستی و بازخواست می شوی پس جوابی آماده کن .

کسی که واعظی درونی دارد.

ـ امام علی (ع): هر که واعظی درونی داشته باشد, او را از جانب خداوند نگهبانی است . ـ هر که بیدارباشی درونی داشته باشد,از جانب خداوند بر او نگهبانانی باشد.

هر که واعظی درونی نداشته باشد.

ـ امـام عـلـی (ع): بدانید که هر کس واعظی درونی نداشته باشد, از جانب خداوند برای او نگهبانی نباشد. ـ بدانید که هر کس (از جانب خداوند) کمک نشود تا واعظ و بازدارنده ای درونی داشته باشد, نهی و اندرز دیگری در او اثرنکند. ـ امـام باقر(ع): کسی که خداوند برای او واعظی درونی قرار ندهد, موعظه های مردم هرگز در او سودمند نمی افتد. ـ امـام صـادق (ع): هر که واعظی قلبی و بازدارنده ای درونی و همدمی ارشادکننده نداشته باشد, دشمنش را بر گردن خود سوار کرده است .

کسی که اندرز در او کارگر نمی افتد.

ـ امام علی (ع): هر که فرمانرواترین چیز بر او خردش نباشد, از هیچ اندرزی سود نبرد. ـ هر که خداوند سبحان نعمت فهم رابه او ندهد, موعظه هیچ واعظی سودش ندهد. ـ نادان باز نمی ایستد (هیچ نهی و بازداشتی در او اثر نمی کند) و پند و اندرزها سودش نمی دهد. ـ آن که از دگرگونی ها و حوادث دنیا عبرت نمی گیرد, اندرزها در او کارگر نیفتد. ـ کسی که خدا او را بر نفسش کمک نکند, از پند هیچ پندگویی سود نبرد. ـ کسی که خداوند با آزمایش ها وتجربه ها سودش ندهد, از هیچ موعظه ای بهره نگیرد و پیوسته با نـقـصان و کاستی رو به رو شودتا جایی که آن چه را انکار می کرده است (به رسمیت) می شناسد و آن چه را می شناخته است انکار می کند. ـ میان شما و اندرز پرده ای ازبی خبری آویخته است . ـ میان شما و موعظه پرده ای از غفلت و بی خبری است . ـ کسی که به روزگار خوشبین باشد, پندهای زمانه را نفهمیده است .

ـ در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع) ـ : و هرگز از کسانی مباش که اندرز در آنان کارگر نـمی افتد, مگر این که در ملامت آنان زیاده کوشی , زیرا خردمند به آداب (و نصیحت)پند پذیرد و حیوانات (و نادان) جز با کتک به راه نیایند. در نـقـلـی آمـده اسـت : هـرگـز از کسانی مباش که اندرز سود نمی برند, مگر این که بدان ملزم شوند,زیرا خردمند از ادب (و نصیحت) سود برد و حیوانات جز به ضرب تازیانه به راه نیایند. ـ در نکوهش طرفداران خود ـ : برشما حکمت ها می خوانم و شما از آن هامی رمید, شما را اندرز رسا مـی دهـم و شـمـا از آن دوری مـی کنید, شما را به جهاد با زورگویان یاغی برمی انگیزم , اما هنوز سـخـنـم بـه پـایـان نـرسـیـده است به هر سو پراکنده می شوید و به محافل خود باز می گردید و اندرزهایم را پشت گوش می اندازید. ـ در وصـف دنـیـاپرست ـ :

شهوت هاعقل او را متلاشی کرده و دنیا دلش را میرانده است نه نهی و بازداشت های خدا او را باز می داردو نه اندرزهایش او را سود می دهد.

پندگوی پندناپذیر.

قرآن :. ((ای کسانی که ایمان آورده اید, چرا چیزی می گوییدکه عمل نمی کنید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجامش ندهید)). ـ پیامبر خدا(ص): خداوند به عیسی بن مریم وحی فرمود که : با حکمت من خودت را اندرز ده اگر از آن سود بردی , آن گاه مردم را نیزاندرز ده وگرنه از من شرم کن . ـ امام باقر(ع): در حکمت آل داودآمده است : ای فرزند آدم , چگونه از هدایت سخن می گویی , حال آن که خودت از هلاکت به خود نمی آیی ؟ . ـ امام علی (ع): از آن دسته مباش که در پنددادن می کوشند و خود پند نمی پذیرند, پر می گویند و کم عمل می کنند, برای آن چه فانی می شود سخت می کوشند و در آن چه ماندگار است , سهل انگارند, سود را زیان می بینند و زیان را سود می شمارند. ـ بسا بازدارنده ای که خود باز نمی ایستد و بسا پندگویی که خود پند نمی پذیرد. ـ در بخشی از نامه خود به معاویه ـ : اما بعد, اندرزی وصله پینه شده و نامه ای آرایش شده (باتکلف و تصنع) از تو به من رسید که آن را با گمراهی خود آراسته ای و از روی بدسگالی (به من) فرستاده ای .

ترغیب به پرتو گرفتن از پندگوی پندنیوش .

ـ امـام علی (ع): ای مردم , از شعله چراغ پندگوی پندنیوش روشنی برگیرید و از زلال چشمه ای آب بردارید که آبش از گل و لای صاف است . ـ از شـعـلـه (وجود) پندگوی پندنیوش روشنایی برگیرید و نصیحت خیرخواه بیدار را بپذیریدو آن چه را به شما می آموزد به کار بندید. ـ امام صادق (ع): عالم هرگاه به علم خود عمل نکند, پند او از دل ها فرو غلتد, آن گونه که باران از روی تخته سنگ فرو می غلتد.

دعوت عملی .

ـ امـام صـادق (ع): مردم را به غیر زبان خود دعوت کنید, تا پارسایی و کوشایی در عبادت و نماز و خوبی را از شما ببینند, زیرا این هاخود دعوت کننده است . ـ مردم را با غیر زبان هایتان به خودتان دعوت کنید زینت باشید و ننگ نباشید. ـ ای مـفـضـل , بـه شـیعیان ما بگو: با خویشتنداری از حرام های خدا و دوری کردن از معاصی اوو پـیمودن راه خشنودی او, دعوتگر (مردم) به سوی ما باشند, زیرا که اگر آن ها چنین باشند,مردم خود به سوی ما می شتابند. ـ امـام علی (ع): اندرزی که هیچ گوشی آن را دور نمی اندازد و هیچ سودی با آن برابری نمی کند, آن اندرزی است که زبان گفتار از آن خاموش شود و زبان کردار بدان گویا گردد.

شایسته های پند گرفتن .

ـ امام علی (ع): از پیشینیان خود پندگیرید, پیش از آن که آیندگان از شما پند گیرند. ـ از خـشـم و کیفرها و عذاب های خداکه بر سر امت های گردنکش پیش از شما آمده است عبرت گیرید و از پیکرهای در گور نهفته آنان پند آموزید. ـ در ایـن دنـیـا, از کـسـانی که ندای ((نیرومندتر از ما چه کسی است)) سر می دادند پند گیرید کـه سـوار بـر دوش هـا بـه سوی گورها برده شدند, اما سواره خوانده نمی شدند و بر گورها وارد شدند,لیکن میهمان نام نداشتند. ـ هر که از مردم پند نگیرد, خداونداو را مایه پند مردم قرار دهد. ـ از دیگری پند بگیر و مایه پند وعبرت دیگری مباش . ـ هوش و توانایی فهمیدن اندرزهااز عواملی است که آدمی را به پرهیز از خطا فرا می خواند. ـ امـام صـادق (ع): انسان سعادتمنداندرز به تقوا را آویزه گوش خود می کند, هرچند مخاطب آن اندرز کسی دیگر باشد. ـ پیامبر خدا(ص): سعادتمند کسی است که از دیگری پند گیرد. ـ امام علی (ع): خردمند کسی است که از دیگران پند گیرد. ـ کسی که تو را اندرز دهد, به توخوبی کرده است . ـ کسی را که به تو اندرز می دهد, ازخود مرمان . ـ امام صادق (ع): در حالی که موسی بن عمران یاران خود را اندرز می داد ناگاه مردی برخاست و پـیـراهن خود را درید خداوندعزوجل به او وحی فرمود که : ای موسی , به او بگو: پیراهنت را از هم ندر, بلکه دلت را برای من بگشای .

توفيق .

توفیق .

قرآن :. ((گـفـت : ای قـوم مـن , بـیـنـدیـشـید, اگر از جانب پروردگارم دلیلی روشن داشته باشم و او از سوی خودروزی نیکویی به من داده باشد (آیا باز هم از پرستش او دست بردارم ؟) من نمی خواهم در آن چه شما را از آن باز می دارم مخالفت کنم (و خود مرتکب آن شوم) من قصدی جز اصلاح (مردم) در حـد تـوان خـود ندارم و توفیق من جز به (یاری) خدا نیست بر او توکل کرده ام و به سوی او باز می گردم)). ـ امام علی (ع): توفیق , عنایت (الهی) است . ـ توفیق , رحمت (الهی) است . ـ توفیق , از کشش های پروردگاراست . ـ توفیق , عنایت خدای مهربان است . ـ توفیق , نخستین نعمت است . ـ توفیق , کشاننده (انسان) به سوی پاکی و صلاح است . ـ توفیق , با ارزشترین نصیب است . ـ توفیق , اساس کامیابی است . ـ توفیق , اساس خوشبختی است . ـ با توفیق , سعادت به دست می آید. ـ توفیق , کلید نرمی و مداراست . ـ هر که توفیق یارش شود, عمل نیکو انجام دهد. ـ هر که توفیق مددش نکند, به حق رو نیاورد. ـ چگونه از عبادت بهره مند شودکسی که توفیق یاریش نکرده است !. ـ هیچ کوششی بدون توفیق سود نمی بخشد. ـ بهترین کوشش , آن کوششی است که با توفیق قرین شود. ـ هیچ دانشی , بی توفیق سود ندهد. ـ هیچ نعمتی برتر از توفیق نیست . ـ هیچ جلوداری چون توفیق نیست . ـ امام باقر(ع): نعمتی چون عافیت نیست , و عافیتی چون یاری توفیق . ـ امام علی (ع): خداوند سبحان برای خوبی اهلی قرار داده و برای حق تکیه گاه هایی و برای طاعت نگهدارنده هایی و برای شما درهر طاعتی از جانب خداوند سبحان مددی است که زبان ها را گویا و دل ها را استوار می سازد وهمین خود برای کفایت خواه کافی است و برای شفاجو, شفا. ـ ای بـندگان خدا, از خداوند یقین مسالت کنید, زیرا یقین در راس دین است و از او توفیق طلب کنید, زیرا که توفیق بنیادی استوار است . ـ هـرگـاه خـداوند خوبی بنده ای رابخواهد به او توفیق می دهد تا عمرش را در بهترین کارهایش سپری کند و شتافتن در طاعت اوپیش از فرارسیدن مرگ راروزیش می کند. ـ مردی به امام کاظم (ع) عرض کرد:آیانه این است که من نسبت به آن چه مکلف شده ام استطاعت دارم ؟ حضرت فرمود: ازنظرتواستطاعت چیست ؟ عرض کرد:توانایی بر کار فرمود: البته به تو توانایی داده شده اگر مددداده شده باشی مرد عرض کرد: مدد چیست ؟ فرمود: توفیق عرض کرد: توفیق دادن بـرای چه ؟ فرمود: اگر توفیق داده شده باشی عمل می کنی (وگرنه) ممکن است کافر از تو قویتر و تواناترباشد, اما چون توفیق به او داده نمی شود عمل هم نمی کند.

حـضـرت سپس فرمود: به من بگو: چه کسی توانایی را در تو آفریده است ؟ مرد عرض کرد:خداوند تـبـارک و تـعـالـی عالم (ع) فرمود: آیا بدون کمک خداوند تبارک وتعالی , تو می توانی بااین نیرو و تـوانـایـی نسبت به خودت دفع ضرر و جلب منفعت کنی ؟ عرض کرد: نه حضرت فرمود: پس , چرا چیزی را که در توان و اختیار تو نیست به خودت نسبت می دهی ؟ سپس فرمود: به یاد آر گفته آن مرد صالح را که گفت : ((و توفیق من جز به (کمک) خدا نیست)). ـ امـام باقر(ع) ـ در پاسخ به سؤال ازمعنای جمله ((لا حول و لاقوه الا باللّه)) ـ : معنایش این است کـه ما قدرت رویگرداندن از معصیت خدا نداریم , مگر به یاری خدا و توانایی بر طاعت خدا نداریم , مگر با توفیق خداوند عزوجل . ـ امـام عـلـی (ع): خداوند سبحان به هیچ چیزی فرمان نداد, مگر این که در آن کار (بنده) راکمک کرد. ـ امـام صـادق (ع): رسـول خـدا(ص) جـز بـا تـوفـیق (خداوند) ندانست که جبرئیل از جانب خدای عزوجل آمده است . ـ امـام کاظم (ع): ایوب پیامبر(ص) گفت : پروردگارا, من هرگز چیزی دنیوی از تو نخواستم ـو حالت عجب و غرور به او دست داد ـ در این هنگام قطعه ای ابر به طرف او آمد و ندایش دادکه : ای ایوب , چه کسی توفیق این کار را به تو داد؟ عرض کرد, تو ای پروردگار. ـ امام علی (ع): خداوند را برای توفیقی که به انجام طاعت و ترک معصیت داده است می ستاییم . ـ در سفارش خود به فرزند بزرگوارش حسن (ع) در اجتناب از شبهات ـ : و پیش از آن که در این بـاره بـیـنـدیشی , نخست از خدای خوداستعانت بجوی و از او توفیق بخواه و هر شائبه ای را که به شبهه ات اندازد یا به گمراهیت کشاند,رها کن . ـ امام سجاد و امام باقر(ع) در هر روزماه رمضان این دعا را می خواندند: بار خدایا,بر محمد و آل او صلوات فرست و مرا توفیق ده تا در شب قدر بهترین حالتی را که دوست داری هر یک از دوستان تو داشته باشند و بیش از هر حالی مورد رضایت توست , داشته باشم . ـ امـام سـجـاد(ع): در دعای مکارم الاخلاق ـ : بار خدایا, زبانم را به هدایت گویا کن و به من تقوا الهام فرما و به آن کار که پاکتر وبالنده تر است توفیقم ده و در راهی که (نزد تو) پسندیده تر است به کارم گیر. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در پـایان عهد نامه خود به مالک اشتر ـ : خداوند را به گستردگی رحمتش و قدرت بی منتهایش بر برآوردن هرخواهشی سوگند می دهم و از او مسالت می کنم , مرا و تو را در آن چه مورد رضایت اوست توفیق دهد تا هم نزد او و هم نزد خلقش عذرمان روشن باشد. ـ در پـایـان نـامه خودبه قثم بن عباس ـ :خداوند ما و شما را در انجام آن چیزهایی که دوست دارد توفیق عطا فرماید.

توفیق و واگذاری .

قرآن :. ((اگـر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر واگذاردتان چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید فقط به خدا توکل کنند)). ـ امـام عـلـی (ع): تـوفیق و واگذاری هریک نفس را به طرف خود می کشد و هر کدام چیره شد, نفس در جانب او قرار می گیرد. ـ توفیق مددکار خرد است و خذلان (یاری نرساندن خدا) مددکار نادانی . ـ امـام صادق (ع) ـ درباره آیه ((وماتوفیقی الا باللّه)) و آیه ((ان ینصرکم اللّه فلا غالب لکم وان یخذ لکم)): هرگاه بنده طاعتی را که خداوند عزوجل بدان فرمان داده است انجام دهد, عمل او موافق فـرمـان خـدای عـزوجـل می باشدو بدین سبب بنده را موفق نامیده اند و هرگاه بنده بخواهد در مـوردی نافرمانی خداوند کند وخدای تبارک و تعالی میان او و آن معصیت حایل شود و در نتیجه بـنـده آن را مـرتکب نشود این ترک گناه او به توفیق خداوند تبارک و تعالی بوده است اما هرگاه جـلـو او را از آن مـعـصیت نگیرد و به حال خود رهایش کند تا مرتکب آن گناه شود, خداوند او را واگذارده و یاریش نرسانده و توفیقش نداده است . ـ پـیـامـبـر خدا(ص): به وسیله گناهان ,خذلان بر گنهکار مستولی می شود تا جایی که او را در گناهان بزرگتر می اندازد.

آن چه از توفیق به شمار می آید.

ـ امام علی (ع): حفظ تجربه از توفیق (الهی) است . ـ درنگ کردن در هنگام حیرت ,یکی از توفیقات است . ـ امکان گناه نیافتن , یکی ازنعمت هاست .

آن چه موجب توفیق می شود.

ـ امـام علی (ع): همان گونه که جسم وسایه از هم جدا نمی شوند, دینداری و توفیق نیز از یکدیگر جدا نمی شوند. ـ ای مـردم , هـر کـه خدا را مرشد وخیرخواه خود بگیرد, توفیق یابد و هر که گفتار او را راهنمای خویش قرار دهد, به راه و آیینی که استوارتر است رهنمون شود, زیرا که همسایه خدا در امان است و دشمن او در هراس . ـ هر که خدا را مرشد و خیرخواه خود بگیرد, به توفیق دست یابد. ـ هر که بیدار باشی درونی داشته باشد, برای او از جانب خداوند نگهبانانی باشد. ـ در بـخـشـی از نـامـه خـود به عثمان بن حنیف خطاب به دنیا ـ : هیهات ! هر که در لغزشگاه تو گـام نـهـاد لـغـزیـد و آن که به قسمت های ژرف تو آمد غرق شد و هر که از بندهای دامت کناره گرفت ,توفیق (رستگاری) یافت .

وفاداری .

وفاداری .

قرآن :. ((ای کسانی که ایمان آورده اید, به قراردادها وفاکنید برای شما (گوشت) چارپایان حلال گردیده , جز آن چه (حکمش) بر شما خوانده می شود, در حالی که نباید شکار را درحال احرام حلال بشمرید خدا هرچه بخواهد فرمان می دهد)). ((و به مال یتیم ـ جز به بهترین وجه ـ نزدیک مشوید تا به رشد خود برسد و به پیمان وفا کنید زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد)). ((و آنان که چون عهد بندند, به عهد خود وفا دارند)). تفسیر:. به طوری که از ظاهر آیه ((اوفوا بالعقود))ملاحظه می کنید, قرآن دلالت بر امر به وفای به قراردادها می کند و ظاهر این امر عام است و همه چیزهایی را که عرفا عنوان قرارداد بر آن صادق و با وفا سازگار است شامل می شود ((عقد)) عبارت از هر فعل یا قولی است که نمایانگر معنای لغوی عقد (پیوند زدن ـ گره زدن) باشد و آن نوعی ارتباط و پیوند میان دو چیز است , به طوری که ملازم هم باشند و از یکدیگر جدا نشوند مانند عقد بیع که کالای مورد معامله را طوری به خریدار ارتباط می دهد که می تواند به دلخواه خود در آن دخل و تصرف کند وفروشنده , بعد از عقد, حق هیچ گونه ملکیت و تصرفی در آن ندارد و یا مانند عقد ازدواج که زن را به مرد به گونه ای ربط و پیوندی می دهد که مرد حق دارد از زن بهره برداری زناشویی کند و زن حق ندارد غیر او را ازخودش بهره مند سازد و یا مانند عهد و پیمان که در آن شخص عهد بسته دست کسی را که با او عهد بسته شده است در مواردی که عهد بسته باز می کند و حق ندارد آن عهد را بشکند. قرآن درآیات بسیاری که نیاز به بازگو کردن آن ها نیست , درباره وفای به عهد, به همه معانی آن و در همه معانی و همه مصادیقش , تاکید و بسیار سختگیری کرده است و پیمان شکنان را به شدت نکوهش نموده وتهدیدهای سختی کرده است و در مقابل کسانی را که به عهد و پیمانه ای خود وفادار و پایبندند, ستوده است . آیات قرآن , درباره وفای به عهد و عقود بی هیچ قید و بندی سخن گفته است و این نشان می دهد که این موضوع از جمله اموری است که مردم با عقل فطری خود به آن می رسند و همین طور هم هست علتش هم این است که عهد و وفای به عهد از اموری است که آدمی هرگز در زندگی خود از آن بی نیاز نیست و از این لحاظ فردو جامعه یکسانند ما اگر در زندگی اجتماعی انسان تامل و دقت کنیم , متوجه خواهیم شد که همه مزایایی که ما ازآن ها بهره مند می شویم و کلیه حقوق زندگی اجتماعی که به آن ها تکیه می کنیم بر پایه قرارداد عام اجتماعی وقراردادها و پیمان های فرعی مترتب بر آن قرارداد عام استوارند, زیرا

ما هیچ چیز از خودمان را به تملیک افرادجامعه در نـمـی آوریـم و مـالـک هـیـچ چـیـز مـتـعلق به آن ها نمی شویم , مگر براساس یک عقد و قرارداد عـمـلی هرچند به زبان نیاوریم زیرا گفتار در جایی لازم است که موضوع مبهم باشد و احتیاج به تـوضـیـح و بـیان داشته باشد اگرجایز باشد که انسان قرارداد یا عهدی را که بسته است , به دلیل بـرخـورداری از زور و قـدرت و یـا هـر عـذروبهانه ای , از روی اختیار نقض کند اولین چیزی که با ایـن نـقـض او شکسته خواهدشد, عدالت اجتماعی است , یعنی همان رکنی که انسان برای رهایی از اسارت بیگاری و بهره کشی بدان پناه می برد. بـه هـمـیـن دلیل است که خداوند سبحان به مواظبت بر عهد و پیمان و پایبندی بدان تاکید کرده است خداوندمتعال می فرماید: ((و به عهد و پیمان وفا کنید, که از عهد و پیمان بازخواست خواهد شـد)) ایـن آیـه , هـمانند غالب آیات ستاینده پیمانداری و نکوهنده پیمان شکنی , هم شامل عهد و پـیـمـان فـردی می شود که افراد با یکدیگرمی بندند و هم شامل پیمان ها و قراردادهای اجتماعی مـی شود که گروهی با گروهی و ملتی با ملت دیگر می بنددو بلکه پایبندی به عهد و پیمان های اجـتـماعی , از نظر دین , مهمتر از وفاداری به پیمان های فردی است , زیرا باپایبندی به پیمان های اجتماعی , عدالت فراگیرتر و با نقض آن ها گرفتاریها و مشکلات عمومی تر خواهد بود. از هـمـین رو, قرآن عزیز, در حساسترین مواردی که شکستن پیمان بسیار آسان و بی اهمیت بوده است , باصریحترین گفتار و روشنترین بیان , از نقض عهد منع کرده و فرموده است : (((این آیات) اعلام بیزاری (وعدم تعهد) است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان پیمان بـسـتـه ایـد پس (ای مشرکان ,)چهار ماه (دیگر با امنیت کامل) در زمین بگردید و بدانید که شما نـمـی توانید خدا را به ستوه آورید و این خداست که رسوا کننده کافران است و (این آیات) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی نـدارنـد (بـا ایـن حـال) اگر (از کفر) توبه کنید آن برای شما بهتراست و اگر روی بگردانید پس بدانید که شما خدا را درمانده نخواهید کرد و کسانی را که کفر ورزیدند از عذابی دردناک خبر ده مـگـر آن مـشـرکـانـی کـه بـا آنـان پـیـمـان بـسته اید و چیزی از (تعهدات خود نسبت به) شما فـروگـذارنکرده و کسی را بر ضد شما پشیبانی ننموده اند پس پیمان ایشان را تا (پایان) مدتشان تمام کنید چرا که خداپرهیزگاران را دوست دارد و وقتی که ماه های حرام سپری شد, مشرکان را هـر کجا یافتید, بکشید و آنان رادستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید)). این آیات , به طوری که سیاق آن ها دلالت دارد, بعد از فتح نازل شده است , یعنی زمانی که خداوند مـشرکان را به ذلت افکند و قدرت و شوکت آنان را از بین برد و

این آیات مسلمانان را وامی دارد تا سـرزمـیـنی را که تصرف کرده اند و بر آن چیره گشته اند از لوث شرک پاک سازند و ریختن خون مـشـرکـان را بدون هیچ قید وشرطی ـ مگر در صورتی که ایمان بیاورند ـ حلال می شمارد با این حـال مشرکانی را که میان آن ها و مسلمانان پیمان عدم تعرض بوده , استثنا می کند و به مسلمانان اجـازه نمی دهد که اکنون که این عده به ضعف و زبونی افتاده اند, آسیبی به ایشان برسانند این در حـالـی بـود کـه هیچ مانع و رادعی بر سر راه مسلمانان نبود که عهد آنان رابشکنند همه این ها به منظور احترام نهادن به عهد و پیمان و مراعات جانب تقواست . آری , تـنـهـا در صـورتی که کسی پیمان شکنی کرده باشد, می شود پیمانی را که او شکسته است , شـکـسـت و آن پیمان را باطل و ملغی تلقی کرد تا بدین وسیله مقابله به مثل شود خداوند متعال مـی فرماید: ((چگونه مشرکان رانزد خدا و نزد فرستاده او عهدی تواند بود؟ مگر با کسانی که کنار مـسـجـدالـحـرام پیمان بسته اید پس تا با شما (برسر عهد) پایدارند, با آنان پایدار باشید , زیرا خدا پرهیزگاران را دوست دارد درباره هیچ مؤمنی مراعات خویشاوندی و پیمانی را نمی کنند و ایشان هـمـان تـجـاوزکارانند پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات دهند, در این صورت برادران دیـنی شما می باشند و ما آیات (خود) را برای گروهی که می دانند به تفصیل بیان می کنیم و اگر سـوگـنـدهـای خـود را پـس از پـیـمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند, پس با پیشوایان کفر بجنگید, چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست , باشد که (از پیمان شکنی) باز ایستند)) در جایی دیگرمی فرماید: ((پس هر کس بر ضد شما تجاوز کرد شما هم به همان اندازه ای که او تجاوز کـرده است بر او تجاوزبرید و از خدا بپرهیزید)) نیز می فرماید: ((و البته نباید کینه توزی گروهی کـه شـمـا را از مـسجدالحرام باز داشتند,شما را به تعدی وادارد و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید)). کوتاه سخن آن که اسلام , بعد از آن که عهد و پیمانی بسته شد, رعایت حرمت آن و وجوب پایبندی بـدان رامـطلقا لازم می داند, خواه آن کسی که پیمان بسته است از پیمان متضرر شود یا بهره مند گـردد, زیرا رعایت جانب عدالت اجتماعی لازمتر و واجب تر از رعایت هرگونه منافع خصوصی یا شخصی است مگر این که یکی از طرفین معاهده عهد خود را بشکند که در این صورت طرف دیگر نـیـز می تواند, از باب مقابله به مثل و در پاسخ به تعدی و تجاوز او, پیمان را نادیده بگیرد چون این کـار بـاعـث می شود که انسان از بند استخدام و برتری جویی مذمومی که دین اصولا برای از میان برداشتن همین آمده است , رها شود. بی گمان , این یکی از تعالیم والا و ارزشمندی است که دین اسلام به منظور هدایت مردم به سمت رعـایت حکم فطرت انسانی و حفظ عدالت

اجتماعی که نظم و انتظام جامعه انسانی جز بر پایه آن استوار نمی ماند و ازبین بردن ستم استخدام و استثمار آورده است و قرآن عزیز بدان تصریح فرموده و سیره شریف پیغمبر(ص)نیز همین بوده است و اگر نبود که بحث ما یک بحث قرآنی است , نمونه هایی از داستان های پیامبر رااکرم (ص) در این زمینه ذکر می کردیم در این باره می توانید به کتاب هایی که پیرامون سیره پیامبر و تاریخ زندگی آن حضرت نوشته شده است , مراجعه کنید. با مقایسه میان شیوه اسلام با روش ملل متمدن و غیر متمدن درباره احترام به عهد و پیمان در می یابید که بین این دو شیوه و رویه در رعایت حق و خدمت به حقیقت فرق زیادی است , به ویژه آن که هر روز می بینیم ومی شنویم که ملت های نیرومند در معاهدات و پیمان های خود با ملت های ضعیف چگونه رفتار می کنند, تازمانی که برای آن ها سود و منفعتی داشته باشد یا مصالح دولت و کشورشان ایجاب کند, پیمان ها را مراعات می کنند و در غیر این صورت با کمترین بهانه ای آن را می شکنند. باید هم دین چنین روشی داشته باشد و آنان چنان روشی , زیرا در این جا دو منطق وجود دارد: یک منطق می گوید: هر طور شده باید حق را رعایت کرد و مراعات آن منافع جامعه را حفظ می کند و منطق دیگری می گوید: به هر وسیله ای که شده باید مصالح و منافع ملت را حفظ کرد ولو با زیر پا گذاشتن حق منطق اول منطق دین است و منطق دوم منطق کلیه مرام های اجتماعی نیمه وحشی یا متمدن , چه مرامهای استبدادی یادموکراتیک یا کمونیستی و یا جز این ها. با این حال , همچنان که می دانید اسلام در تصمیم خود در این زمینه , به عهد و پیمان اصطلاحی بسنده نکرده است , بلکه حکم اسلام شامل هر چیزی است که مبنا و زیربنای یک عمل و کار باشد و به رعایت همه این هاسفارش کرده است این بحث دنباله هایی دارد که , به خواست خدا, در گفتارهای آینده از آن آگاه خواهید شد. ـ پیامبر خدا(ص): نزدیکترین شما به من در موقف فردای قیامت , راستگوترین شماست و امانتدارترین شما و پایبندترین شما به عهد و پیمان و خوشخوترین شما و نزدیکترین شما به مردم . ـ هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید هرگاه وعده می دهد (بدان)وفا کند. ـ امام علی (ع): عالیترین خوی ها,وفاداری (به عهد و پیمان ها) است . ـ وفاداری , پیمانه است . ـ وفاداری , دژ سروری است . ـ وفاداری , نگهداشتن پیمان ها (یاحق و حرمت مردم) است . ـ وفاداری , زیور خرد است و نشان شرافت . ـ وفاداری , نشان دینداری زیاد و امانتداری قوی است . ـ وفاداری , همزاد امانتداری است وزیور برادری . ـ نیکو همدمی است وفاداری برای امانت . ـ خوب همدمی است وفاداری برای صداقت . ـ وفاداری , با صداقت توام است . ـ ای مردم , وفاداری با صداقت توام

است و من سپری نگهدارنده تر از آن نمی شناسم وکسی که بـداند بازگشتگاه چگونه است پیمان شکنی نمی کند! و اکنون ما در روزگاری به سر می بریم که بیشتر مردم آن عهدشکنی را زیرکی می شمارند و نادانان این کار آنان را به زیرکی نسبت می دهند. ـ کرم داشتن فضیلت است و وفاداری شرافت . ـ برترین امانتداری , پایبندی به عهد است . ـ بالاترین صداقت , وفای به پیمان هاست . ـ بهترین صداقت , وفای به عهد است . ـ ریشه دین , امانتداری و پایبندی به پیمان هاست . ـ با خوش وفایی است که نیکان شناخته می شوند. ـ کسی که به پیمان خود وفا کند, بزرگواری خود را نشان داده است . ـ هر که خوش قول باشد, شایسته گزینش (برای دوستی) است . ـ انجام دادن وعده , از نشانه های بزرگواری است . ـ امام سجاد(ع) ـ در پاسخ به این سؤال که چکیده شرایع دین چیست ؟ ـ : حقگویی , داوری عادلانه و وفای به عهد. ـ امـام صـادق (ع): سه چیز است که هیچ کس در آن ها معذور نیست : برگرداندن امانت به نیک و بد, وفای به عهد با نیک و بد و خوشرفتاری با پدر و مادر, خوب باشند یا بد. ـ امام علی (ع): به پیمانی که با کسی می بندید, وفادار باشید. ـ از برترین (احکام و دستورات اخلاقی) اسلام وفاداری به پیمان هاست . ـ یکی از نشانه های ایمان , وفای به عهد است . ـ به دوستی کسی که به عهد خودوفادار نیست , اعتماد مکن . ـ امـام عـلـی (ع) چـنـیـن دعـا می کرد: بارخدایا, بیامرز بر من آن چه را که وعده کرده ام و به جا نیاورده ام .

بی وفاترین مردم .

ـ پیامبر خدا(ص): بی وفاترین مردم ,شاهان هستند. ـ امـام صـادق (ع): پـنـج چیز است که چنانند که من می گویم : بخیل را آسایش نیست وحسود را خوشی وشاهان را وفاداری و دروغگورا انسانیت و نابخرد را سروری . ـ امام علی (ع): خیانتکار را وفاداری نیست . ـ انسان به تنگ آمده را وفاداری نیست .

وقار.

وقار.

قرآن :. ((و بـندگان خدای رحمان کسانی هستند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند)). ((و در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز, که بدترین بانگ ها بانگ خران است)). ـ پیامبر خدا(ص): بر شما باد آرامش ووقار. ـ نیکی و صلاح به نیکویی لباس وهیات نیست , بلکه نیکی و صلاح به آرامش و وقار است . ـ امام علی (ع): وقار, زیور خرداست . ـ آرامش نشان خرد است وقار دلیل شرافت است . ـ باید که خصلت تو وقار باشد زیراهر که تندی و درشتی او زیاد باشد, پست و زبون شمرده شود. ـ زیبایی مرد, وقار است . ـ رعایت وقار (انسان را) از پستی سبکسری و ایمن می دارد. ـ متانت بردباری , زیور دانش است . ـ وقار پیری , روشنایی و زیور است . ـ وقار مرد او را می آراید و تندی و سبکسری او عیبناکش می کند. ـ در میان جمع باوقار باش و درخلوت به یاد خدا. ـ در سختی ها شکیبا باش و درتکان ها باوقار و استوار. ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال از زیباترین خصلت های انسان ـ : وقار بی هیبت و بخشش بدون چشمداشت به پاداش و سرگرم شدن به غیر متاع دنیا. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در سـفـارش خود به کسی که او را مامور جمع آوری زکات می کرد ـ : سپس با آرامـش و وقـار بـه سوی آنان رهسپارشو و وقتی به میان آنان وارد شدی , بر ایشان سلام کن و در تحیت و درود فرستادن بر آنان خست به خرج مده .

مؤمن , باوقار است .

قرآن :. ((اوست آن کس که در دل های مؤمنان آرامش را فروفرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزانید و سپاهیان آسمان ها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده کاراست)). ـ پیامبر خدا(ص): نیکوترین زیورمرد, آرامش توام با ایمان است . ـ امام علی (ع): مؤمن در هنگام تکان ها باوقار است و در ناملایمات استوار و در گرفتاری شکیبا. ـ امام صادق (ع): مؤمن باید هشت خصلت داشته باشد: در هنگام تکان ها باوقار و پابرجا باشد, در گرفتاری شکیبا, در هنگام خوشی و آسایش سپاسگزار, به آن چه خداوند روزیش فرموده خرسند باشد, به دشمنان ستم نکند, با دوستان غرض ورزی نکند, بدنش از او در رنج و زحمت باشد و مردم از او در آسایش . ـ امام علی (ع) ـ در وصف پرهیزگاران ـ :در فتنه های تکان دهنده باوقار و پابرجایند و در ناملایمات شکیبا و در وقت رفاه سپاسگزار.

آن چه موجب وقار می شود.

ـ امام علی (ع): سبب وقار, بردباری است . ـ وقار به بردباری کمک می کند. ـ با سکوت , وقار زیاد می شود. ـ هر که باوقار باشد احترام شود. ـ غایت دانش , آرامش و بردباری است . ـ برای وقار جز از هیبت کمک گرفته نشود. ـ به سبب وقار, هیبت (آدمی) زیاد می شود. خصلت هایی که از متانت منشعب می شود. ـ پـیامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به پرسش شمعون بن لاوی بن یهودای حواری عیسی پیرامون آن چه از مـتـانـت نشات می گیرد ـ : آن چه از متانت برخیزد: مهربانی است و دوراندیشی وامانتداری و ترک خیانت و راستگویی و حفظ شرمگاه و آباد کردن مال و ثروت و آمادگی دربرابر دشمن و نهی از مـنـکـر و تـرک سبکسری این ها صفاتی است که بر اثر متانت به خردمندرسد پس خوشا به حال کسی که باوقار باشد و سبکی و نادانی در او نباشد و ببخشد و گذشت کند.

وقف .

وقف .

قرآن :. ((امـا آن که (حق خدا را) داد و پروا داشت و پاداش نیکوتر را تصدیق کرد, به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت)). ـ پیامبر خدا(ص) برمردی گذشت که درباغ خود مشغول کاشتن نهالی بود به او فرمود: آیا تو را به نـهـالـی راهـنمایی نکنم که ریشه اش محکمترباشد و زودتر به بار نشیند و میوه اش خوشمزه تر و پاکیزه تر باشد؟ عرض کرد: چرا, پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا. فرمود : در شروع هر صبح وشب بگو : ((سبحان اللّه و الحمدللّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر)), زیرا اگر این جمله را بگویی برای هر تسبیحی ده درخت از میوه های گوناگون در بهشت خواهی داشت و اینان ازباقیات الصالحاتند. مـرد عـرض کـرد: ای رسـول خـدا, شـاهـد باش که من این باغم را وقف مسلمانان تهیدست اهل صـفه کردم در این هنگام خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: ((و اما کسی که عطا کرد و پروا داشت و(پاداش) نیکوتر را تصدیق کرد, به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت)). ـ در پـاسـخ بـه سؤال درباره زمینی ازثمغ ((35)) ـ : اصل آن را وقف کن و میوه (و حاصل)اش را (برای کسانی که وقف آن ها کرده ای) وابگذار. ـ در ((عـوالی اللالی)) از پیامبر(ص) نقل شده است که فرمود: اصل را وقف کن و میوه (و حاصل) را وابگذار در ((درر اللالی)) از آن حضرت آمده است : اگر خواستی اصل آن را وقف کن و میوه اش را وابگذار. ـ جابر: هیچ توانگری از صحابه نبود,مگر این که چیزی وقف کرد. ـ امام علی (ع) ـ در وصیت نامه ای که درپی بازگشت از صفین درباره نحوه عمل با اموالش نوشت ـ: این نوشته ای است که در آن بنده خدا علی بن ابی طالب , امیرمؤمنان , برای طلب خشنودی خدا نسبت به نحوه عمل با دارایی اش دستور داده است تا بدین وسیله خداوند او را به بهشت در آورد و به خاطر آن امان عطایش فرماید. حسن بن علی به این کار بپردازد و از آن دارایی به نحو شایسته ای مصرف کند و به نحو شایسته ای ازآن انفاق نماید و اگر برای حسن پیشامدی کرد و حسین زنده بود, پس از او حسین به این فرمان جامه عمل بپوشد و همان کار او (حسن) را انجام دهد. و نـصـیـب دو فـرزند فاطمه از دارایی علی , همانند نصیب دیگر فرزندان علی است و علت آن که انـجـام ایـن وصـیت را به عهده دو فرزند فاطمه گذاشتم , جلب خشنودی خدا و تقرب به پیامبر خدا(ص) وگرامیداشت حرمت و بزرگداشت پیوند اوست . و بـر کـسـی کـه ایـن مـال را به او می سپارد شرط می کند که اصل مال را نگهدارد و درآمد آن را درراه هـایـی کـه بدان فرمان داده شده و به آن راهنمایی شده است , به مصرف برساند و نهال های درخـتان

خرما را که از نخلستان این آبادی ها می روید نفروشد تا زمین نخلستان به گونه ای بارور گردد که گویی زمینی دیگر است . سید رضی می گوید: این جمله حضرت در این وصیت که : ((الا یبیع من نخلها ودیه)) (یعنی نهال خرما بنی از درختان خرمای این آبادی ها را نفروشد), کلمه ((ودیه)) به معنای نهال خرماست و جمع آن ((ودی)) می باشد و جمله ((حتی تشکل ارضها غراسا)) از شیواترین و فصیح ترین جملات است ومقصود این است که در آن آبادی ها روییدن درختان خرما زیاد شود تا جایی که وقتی آن را می بیند, باآن چه قبلا دیده بوده متفاوت باشد به طوری که تشخیص آن برای او مشکل شود و خیال کند این زمین غیر از آن زمینی است که قبلا دیده است . ـ امام صادق (ع): رسول خدا(ص) غنایم را تقسیم کرد و یک قطعه زمین به علی رسید علی دستورداد در آن زمین چشمه ای حفر کنند و چشمه به آب رسید و مانند گردن شتر از آن آب به آسمان فوران کرد, لذا حضرت آن را ((عین ینبع)) (چشمه جوشان) نامید کسی آمد که به آن حضرت مژده دهدحضرت فرمود: وارث را بشارت ده ! این صدقه ای است قطعی و مسلم برای حاجیان خانه خدا و مسافرراه آن نه فروختنی است نه بخشیدنی و نه ارث بردنی . پس هرکه آن را بفروشد یا ببخشد لعنت خدا و فرشتگان و مردم همه بر او باد و خداوند از او نه مستحبی پذیرد و نه واجبی (یا نه توبه ای و نه فدیه ای). ـ امام باقر(ع): رسول خدا(ص) با سپاهی بیرون رفت ,نیمروزبه نزدیک ینبع رسید گرمای شدیدظهر آن حضرت را می آزرد پس به درخت مغیلانی رسیدند و سلاحهای خود را به آن آویختندخداوند(در این جنگ) فتح و پیروزی نصیب آنان فرمودورسول خدا(ص)محل آن درخت را (ازغنایم) سهم علی قرار داد امام باقر فرمود: علی (ع)بعدا مقداردیگری از آن زمین خریداری کرد و به سهم خود افزود و به غلامانش دستور داد برای آن اراضی چاه آبی حفر کردند و آب مانند گردن شترفوران کرد یک نفر به طرف علی دوید و این خبر را به آن حضرت مژده داد علی (ع) آن را صدقه قرارداد و چنین نوشت :. ((این صدقه ای است برای خدای متعال به خاطر روزی که در آن عده ای روسپید و عده ای روسیاه می شوند, تا خداوندبه واسطه آن (صدقه) چهره مرا از آتش دور گرداند, صدقه ای است قطعی ومسلم در راه خدای متعال برای خویش و بیگانه , در زمان صلح و جنگ و برای یتیمان و مستمندان و درراه آزادی بردگان)). ـ ابوالعباس محمد بن یزید مبرد درالکامل می نویسد: ابو محلم محمد بن هشام در سلسله سندی که آن را ذکر نمود و در آخرش ابونیزر قرارداشت و او یکی از شاهزادگان عجم بود, برایم حدیث کرد و گفت : بعدا برایم معلوم شد که ابونیزر ازفرزندان نجاشی بوده است و در خردسالی به اسلام متمایل شدونزد

رسول خدا(ص) آمد و مسلمان شد ودر خانه های آن حضرت با ایشان به سر می برد و چون رسول خدا(ص) در گذشت , او پیش فاطمه (ع)و فرزندان او رفت .

ابونیزر می گوید: من اداره دو ملک , یکی عین ابی نیزر و دیگری بغیبغه را به عهده داشتم علی بن ابـی طـالـب (ع) نزد من آمدو سپس کلنگ را برداشت و داخل چاه رفت و شروع به کندن کرد, اما مـدتـی گذشت و به آب نرسید حضرت درحالی که از پیشانیش عرق می چکید بیرون آمد و عرق پـیـشـانی خود را پاک کرد و دوباره کلنگ رابرداشت و به درون چاه رفت و شروع به کندن کرد و همهمه می کرد ناگهان آب مانند گردن شتر بیرون زد و علی به سرعت بالا آمد و فرمود:. خـدا را گـواه مـی گـیـرم کـه این صدقه است دوات و کاغذی برایم بیاور ابونیزر می گوید: من به سرعت دوات وکاغذ حاضر کردم و علی (ع) نوشت : ((به نام خداوند بخشنده مهربان بدین وسیله بـنـده خـدا عـلی امیرمؤمنان دو ملک معروف به چشمه ابی نیزر و بغیبغه را صدقه قرار داد برای تـهیدستان مدینه و درراه ماندگان تا به واسطه این دو (صدقه) خداوند در روز قیامت چهره او را از گرمای آتش نگهدارد, نه فروختنی هستند و نه بخشیدنی تا این که خداوند آن ها را به ارث برد و او بـهترین وارثان است مگر این که حسن و حسین به آن ها احتیاج پیدا کنند که در این صورت در اختیار آنان می باشد و جز این دو برای کسی دیگری نمی باشد)). مـحـمد بن هشام می گوید: حسین (ع) قرضی داشت و معاویه دویست هزار دینار برای او فرستاد تاچشمه ابی نیزر را به او بفروشد, اما حسین از فروختن آن امتناع ورزید و فرمود: آن را پدرم صدقه قـرارداده اسـت تـا بـدان وسـیـله خداوند چهره او را از گرمای آتش نگهدارد و من آن را به هیچ قیمتی نمی فروشم .

تقوا.

تقوا.

قرآن :. ((و اگر مردم آبادی ها ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند, قطعا برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم , ولی تکذیب کردند پس به (کیفر) دستاوردشان (گریبان) آنان را گرفتیم)). ((ایـن است کتابی که در (حقانیت) آن هیچ تردیدی نیست و برای پرهیزگاران هدایت است آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویشند و آنان همان رستگارانند)). ((و یقینا خدا شما را در (جنگ) بدر ـ با آن که ناتوان بودید ـ یاری کرد پس , از خدا پروا کنید, باشد که سپاسگزاری نمایید)). ((آیـا تـعجب کردید که بر مردی از خودتان , پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را بیم دهد و تا شماپرهیزگاری کنید و باشد که مورد رحمت قرار گیرید؟)). ((ایـن مـاه حـرام در بـرابر آن ماه حرام است و (هتک) حرمت ها قصاص دارد پس هر کس بر شما تـعـدی کرد, همان گونه که بر شما تعدی کرده , بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با پرواپیشگان است)). ـ امام علی (ع): تقوا, سرکرده خوی هاست . ـ بر تو باد تقوا که آن خوی پیامبران است . ـ پیامبر خدا(ص): هر که تقوا روزیش شود, خیر دنیا و آخرت روزیش شده است . ـ در سفارش خود به ابوذر فرمود ـ :بر تو باد تقوای خدا, زیرا که آن سرآمد همه کارهاست . ـ امام علی (ع): تقوا, مستحکم ترین شالوده است صبر محکمترین جامه است . ـ در پاسخ به این پرسش که برترین اعمال چیست ؟ ـ : تقوا. ـ بنیاد محکمی که بر روی تقواست , هرگز تباه نشود و کشته قومی که ریشه در تقوا دارد,هرگز تشنه نشود. ـ تقوا, هیچ عوض وجایگزینی ندارد. ـ بـه راسـتی که تقوا بهترین گنج و محکمترین پناهگاه و عزیزترین عزت و اقتدار است ,نجات هر گریزنده ای (از هلاکت و دوزخ) و امید هر جوینده ای و پیروزی هر چیره جویی درتقواست . ـ ابـو جـعـفـر(ع): بـه سـعـد الـخیر : تو را به تقوای خدا سفارش می کنم , زیرا که آن باعث رستن ازنابودی و سود بردن در بازگشتگاه (آخرت) است . ـ امـام عـلـی (ع): تقوا, هدفی است که هر کس آن را دنبال کند به هلاکت نیفتد و هر که به کارش بندد پشیمان نشود, زیرا با تقواست که رستگاران رستند و با معصیت است که زیانکاران زیان کردند . ـ از خداوند بترس گرچه اندکی ومیان خود و خدا پرده ای (از شرم) بیفکن گرچه نازک باشد. ـ هـر کـه از تـقوا جدا شود, شیفته لذت ها و شهوات گردد و در بیابان سرگردان کننده گناهان بیفتد و پیامدهای ناگوار سخت دامنگیرش شود. ـ آیـا خوش داری که از حزب ظفرمند خداوند باشی ؟ از خدای سبحان پروا دار و در همه کارهایت نیکو عمل کن , زیرا که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده اند و آنان که نیکوکارند.

سفارش خداوند به تقوا.

قرآن :. ((و آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است , از آن خداست و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کـتـاب داده شـده و (نیز) به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید و اگر کفر ورزید (چه باک ؟ که) آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است از آن خداست و خدا بی نیاز ستوده (صفات) است)). ـ امـام علی (ع): و (خداوند) شما را به تقوا سفارش فرمود و آن را منتهای خشنودی خود و خواسته خویش از آفریدگانش قرار دادپس بترسید از خدایی که زیر نظر او هستید ناصیه ها شما در دست اوست . ـ تقوا منتهای خشنودی خداوند ازبندگان خود و خواسته او از آفریدگانش می باشد.

سفارش های امام علی (ع) به تقوا.

ـ امـام علی (ع): ای بندگان خدا, شما رابه تقوای خدا سفارش می کنم , زیرا این بهترین سفارشی است که بندگان به یکدیگر می کنند ودر پیشگاه خداوند بهترین پایان امور است . ـ ای بـنـدگـان خـدا, شما را به پرواداشتن از خدا سفارش می کنم , همان خدایی که برای (روی آوردن شما به تقوا) مثل ها زده ومدت عمر شما را مشخص کرده است . ـ ای بندگان خدا, شما را به تقوای خدا سفارش می کنم که آن توشه است و پناهگاه , توشه ای است رساننده (به سر منزل مقصود) وپناهگاهی رهاننده . ـ فرزندم , تو را به تقوای خدا و پیروی از فرمان او و آباد کردن دلت به یاد او سفارش می کنم . ـ ای بـندگان خدا, شما را به تقوای خدایی سفارش می کنم که لباس آراسته بر تن شما پوشانده و اسباب معاش شما را فراهم ساخته است . ـ ای بندگان خدا, شما را به تقوای خدا سفارش می کنم , و از منافقان برحذرتان می دارم . ـ ای بـنـدگـان خدا, شما را به تقوای خدا سفارش می کنم , زیرا که تقوا مهار است و تکیه گاه پس بندهای محکم آن را بچسبید و به حقایق آن چنگ در زنید. ـ ای بندگان خدا, شما را به تقوای خداسفارش می کنم و از دنیا برحذرتان می دارم . ـ شما را به تقوای خدا سفارش می کنم ,زیرا که آن آرمان هر جوینده امیدواری است و مورد اعتماد هر فراری پناه جویی , تقوا را جامه زیرین خود کنید. ـ شما را به تقوای خدایی سفارش می کنم که آفرینش شما را بیاغازید و بازگشت شما نیز به سوی اوست و به واسطه او به مطلوب خود می رسید ونهایت آرزویتان هموست و به سوی او رهسپارید. ـ ای مـردم , شـمـا را بـه تـقوای خدا و حمد فراوان او بر نعمت هایی که به شما داده است سفارش می کنم . ـ شما را به تقوای خدایی سفارش می کنم که با هشدارهایش عذر و بهانه ها را (از شما) گرفت و با نشان دادن راه حجت را تمام کرد. ـ شما را به تقوای خدا سفارش می کنم ,زیرا که آن حق خداست بر گردن شما و (نیز) موجب حق شما بر خدا می شود و به شما سفارش می کنم که در راه تقوا, از خدا کمک بخواهید و برای نزدیکی به خدا از آن یاری طلبید هان ! تقوا را حفظ کنید وخویشتن را (نیز) به وسیله آن محفوظ بدارید. ـ شما را به تقوای خدا سفارش می کنم که رشک جوینده امیدوار است و پناه فراری پناهنده . ـ در نامه ای به یکی از اصحاب خود ـ :تو را و خودم را به تقوای کسی سفارش می کنم که نافرمانی او بـر تـو روا نـیست و امیدی جز او نمی باشد ونیازی جز به او نیس , زیرا کسی که از خدا پروا کند, عزیز و نیرومند و سیر و سیراب شود و خردش ازمردم دنیا فراتر رود و در نتیجه , جسمش با مردم دنیا باشد و دل و خردش بینای

آخرت و با نور دل خودآن چه را دیدگان او از محبت و دوستی دنیا بینند, خاموش گرداند.

تقوا فاخرترین جامه هاست .

قرآن :. ((ای فـرزنـدان آدم , درحـقـیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت های شما را پوشیده می دارد و (نیز)زینتی (فرو فرستادیم) و بهترین جامه , تقواست این از نشانه های (قدرت) خداست , باشد که متذکر شوید)). ـ امام باقر(ع) ـ در تفسیر این آیه ـ : ((لباس)) همان جامه هایی است که می پوشند و ((ریاش))کالا و دارایـی اسـت و لـباس تقوا, عفاف و پاکدامنی است , زیرا شخص پاکدامن , اگرچه برهنه ازلباس بـاشـد, عـیبی از او آشکار نمی شود و آلوده دامن , هرچند پوشیده از لباس باشد,عیب هایش آشکار است می فرماید: ((و لباس التقوی ذلک خیر)), می فرماید: عفاف وپاکدامنی بهتر است . ـ امام علی (ع): جامه تقوا, فاخرترین جامه هاست . ـ هر که جامه های تقوا را پیراهن خود کند, پیراهنش کهنه نشود. ـ تقوا را جامه زیرین خود سازید. ـ هـر کـه تقوا را جامه زیرین دل خودکند, در خیر و نیکویی گوی سبقت را (از همگنان) برباید و کـارش قـریـن مـوفقیت شود پس ,بهره ها و خوبی های تقوا را غنیمت شمرید و برای بهشت کاری بهشتی کنید. ـ شـما را به تقوای خدا سفارش می کنم آن را شعار دل های خود کنید و با آن گناهانتان را بشویید هان ! تقوا را حفظ کنید وخود را (نیز) به وسیله آن محفوظ بدارید. ـ جـهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را برای دوستان ویژه خود برگزیده است جهاد جامه تقواست و زره محکم خداوند و سپر مطمئن او. ـ در نجواهای خداوند متعال به موسی (ع) آمده است : کهنه پوش و نودل باش . ـ امام علی (ع): هر که از جامه تقوابرهنه شود هیچ جامه ای او را نمی پوشاند. ـ هر که از جامه تقوا برهنه شود باهیچ یک از پوششهای دنیا پوشیده نمی شود.

تقوا دژی تسخیرناشدنی است .

ـ امام علی (ع): تقوا, برای کسی که بدان پناه برد, دژی تسخیرناشدنی است . ـ تقوا دژ مؤمن است . ـ تقوا پناهگاهی نفوذناپذیر است برای کسی که آن را به کار بندد. ـ تقوا, مستحکم ترین دژ و نگهدارنده ترین پناهگاه است . ـ نفوذ ناپذیرترین دژهای دین , تقواست . ـ بـه تقوا پناه برید, زیرا که تقواحفاظی استوار است هر کس بدان پناه برد, او را حفظ کند و هر که به آن چنگ زند, او رانگهدارد. ـ هیچ پناهگاهی بهتر از پارسایی نیست . ـ بـه تـقوای خدا پناه برید, زیرا تقوا ریسمانی دارد که دستگیره اش محکم است پناهگاهی است که بلندایش تسخیرناپذیر است . ـ ای بندگان خدا, بدانید که تقواقلعه ای نیرومند است بدکاری قلعه ای سست که ساکنان خود را حفظ نمی کند و هر که را بدان پناه برد حراست نمی کند. ـ هـمـانا تقوا امروز پناهگاه است وحفاظ و فردا راهی است به سوی بهشت , جاده اش روشن است و رهپویش برنده . ـ پـیامبر خدا(ص): هر که از خدا پروادارد, نیرومند زندگی کند و در سرزمین دشمن خود امن و آسوده بگردد. ـ امام صادق (ع): هر که از خدا پرواکند, خداوند او را حفظ نماید.

تقوا کلید صلاح است .

قرآن :. ((در حـقیقت , کسانی که (از خدا) پروا دارند, چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد (خدا را) به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند)). ((ایـن است فرمان خدا که آن را به سوی شما فرستاده است و هر کس از خدا پروا کند, بدی هایش را از او بزداید وپاداشش را بزرگ گرداند)). ـ امام علی (ع): تقوا, کلید صلاح است . ـ چیزی مانند تقوا دین (و دینداری)را درست نکرد. ـ پروای از خدا مایه آبادی دین (شخص) و تکیه گاه یقین است و آن کلید صلاح و چراغ نجات است . ـ تـقـوای خـدا کـلید پاکی و درستی و اندوخته ای برای بازگشتگاه و باعث آزادی از هر بندگی ورهایی از هر نابودی است به وسیله تقواست که جوینده به مطلوبش می رسد و گریزان (ازعذاب و کیفر الهی) رهایی می یابد و به خواست ها رسیده می شود. ـ سبب درستی ایمان , تقواست . ـ تـقـوای خـدا, دوسـتـان خـدا را ازارتکاب حرام هایش نگهداشت و ترس از او را قرین دل هایشان ساخت , تا بدان جا که شب هابیدارشان نگه داشت و در روزهای گرم به تحمل تشنگی (روزه داری) وا داشـت و رنج را بر آسایش ترجیح دادند و تشنگی را بر سیرابی و اجل را نزدیک دیدند و به کار و عمل شتافتند. ـ سـخنی را که می گویم به گردن می گیرم و درستی آن را تضمین می کنم آن کس که با دیده عبرت به کیفرهایی که بر سرپیشینیان آمده است بنگرد, تقوا او را از فرو رفتن در شبهات باز دارد بـدانـیـد, کـه گـنـاهان همچون اسبان چموش سرکشی هستند که گنهکاران بر آن ها سوارند و لـگـام هـایـشـان رها گشته است چنین اسبانی سواران خود را در آتش فرو اندازند بدانید که تقوا هـمـچون مرکب های رامی هستند که پرهیزگاران بر آن ها سوارند و افسارهای آن ها را گرفته اند چنین مرکب هایی سواران خود را به بهشت می برند. ـ امـام صـادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال ازآیه ((ان الذین اتقوا اذ امسهم)) ـ : مقصود گناه است که بنده قصد انجام آن را می کند, اما خدا رابه یاد می آورد, پس آن را رها می کند. ـ در پـاسخ به سؤال از معنای ((طائف))در آیه یاد شده ـ : مقصود گناه و بدی است که بنده قصد انجام آن را می کند, اما خدا را به یادمی آورد و چشمش باز می شود و از آن صرف نظر می کند. ـ امـام علی (ع): بدانید که با تقواست که نیش (زهرآلود) گناهان کنده می شود و با یقین است که به هدف نهایی می توان رسید.

تقوا کلید هدایت است .

قرآن :. ((این است کتابی که در (حقانیت) آن هیچ تردیدی نیست (و) مایه هدایت تقوا پیشگان است)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید, اگر از خدا پروا دارید, برای شما (نیروی) تشخیص (حق از باطل) قرار می دهد وگناهانتان را از شما می زداید و شما را می آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ است)). ـ امام علی (ع): هر که درختان تقوابکارد, میوه های هدایت بچیند. ـ شخص باتقوا در راه رستگاری قدم برمی دارد و از فساد دوری می کند و در کار ساختن معادحریص است . ـ کجایند خردهای پرتوگرفته از چراغ های هدایت و دیدگان دوخته شده به مناره های تقوا!.

تقوا کلید کرامت است .

قرآن :. ((ای مـردم , مـا شـمـا را از مرد و زنی آفریدیم و ملت ملت و قبیله قبیله تان گردانیدیم تا یکدیگر بشناسید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست بی تردید, خدا دانای آگاه است)). ـ پیامبر خدا(ص): همانا پروردگار شمایکی است و پدر شما یکی و دین شما یکی و پیامبرتان یکی هـیچ عربی را بر عجمی برتری نیست و هیچ عجمی را بر عربی و هیچ سفیدی را بر سیاهی و هیچ سیاهی را بر سفید مگر به تقوا. ـ در سـال فتح مکه همراه فضل بن عباس و اسامة بن زید داخل خانه خدا شد و سپس بیرون آمد و دسـتـگـیـره در را گـرفـت و فـرمود:ستایش خداوندی را که بنده اش را تصدیق (و تایید) کرد و وعده اش را به انجام رساند وبه تنهایی بر همه احزاب چیره گشت خداوند نخوت عرب و نازش آن بـه پـدرانـش را از بـین بردهمه شما از آدم هستید و آدم از خاک و ارجمندترین شما نزد خداوند, باتقواترین شماست . ـ درخـطـبـه وداع ـ : ای مردم , پروردگارشما یکی است و پدر شما یکی بدانید که هیچ عربی را بر هـیـچ عجمی برتری نیست و هیچ عجمی را بر هیچ عربی و هیچ سفیدی را بر هیچ سیاهی و هیچ سـیـاهـی را بر هیچ سفیدی , مگر به تقوا ارجمندترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست هان ! آیا رساندم ؟ همه گفتند: آری , ای رسول خدا فرمود: پس , حاضران به غایبان برسانند. ـ شـیـخ مـفـیـد: شنیده ام که روزی سلمان فارسی وارد مسجد رسول خدا(ص) شد و مردم او را بـه سـبـب حـقـی کـه داشـت و بـه احترام موی سپیدش و منزلت خاصی که نزد پیامبر و خاندان او,صـلـوات اللّه علیهم , داشت احترامش نهادند و او را بالای مجلس نشاندند عمر وارد مسجد شد وچـشـمـش بـه سـلـمان افتاد گفت : این مرد عجم کیست که در میان عرب ها صدرنشین شده اسـت ؟ رسـول خـدا(ص) مـنـبـر رفـت و خـطبه ای ایراد کرد و فرمود: مردم از روزگار آدم تا به امروزهمچون دندانه های شانه هستند عرب را بر عجم برتری نیست و سفید را بر سیاه , مگر به تقوا . ـ پیامبر خدا(ص): ای مردم , عرب بودن به پدر و نژاد نیست , بلکه زبانی است و هرکس بدان سخن گوید عرب است بدانید که شما همه فرزند آدمید و آدم از خاکی آفریده شده است و گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست . ـ امـام سـجـاد(ع): هیچ افتخاری برای فرد قرشی و یا عرب نیست , مگر به فروتنی و هیچ کرامتی نیست مگر به تقوا. ـ امام صادق (ع): افتخار به اعمال است و شرف و بزرگی به مال و کرامت و ارجمندی به تقوا. ـ پیامبرخدا(ص): ارجمندی دنیاتوانگری است و ارجمندی آخرت پرهیزگاری . ـ شرافت دنیا به توانگری است وشرافت آخرت به

تقوا. ـ امام علی (ع): تقوا, ظاهرش شرافت دنیاست و باطنش شرافت آخرت . ـ هیچ کرامتی عزیزتر از تقوا نیست . ـ کلید ارجمندی , تقواست . ـ هـرکـه تقوا پیشه کند باران بندآمده کرامت دوباره بر او فرو ریزد و رحمت گریخته به سوی او بـازگـردد و چشمه فروکش کرده نعمت ها دگرباره برایش جوشان شود و بارش کاستی گرفته برکت دوباره بر او سرازیر شود. ـ امام صادق (ع): خداوند عزوجل هیچ بنده ای را از ذلت گناهان به عزت تقوا منتقل نکرد,مگر این کـه او را بـی مـالی توانگر ساخت و بی ایل و عشیره ای قدرتمند و بی آن که بشری با اوباشد, او را از تنهایی به در آورد. ـ امـام عـلی (ع): کسی را که تقوا بلند مرتبه اش ساخته است , پست و حقیر مشمارید و کسی راکه دنیا او را بالا برده است , بلند مرتبه ندانید.

تقوا داروی دل هاست .

ـ امـام عـلـی (ع): هـمـانـاتقوای خدا داروی درد قلب های شماست و بینا کننده کوری دلهای تان وشـفـابـخـش بـیـمـاری جسمهایتان و برطرف کننده تباهی سینه هایتان و پاک کننده آلودگی جان هایتان و روشنی بخش ضعف چشم هایتان و فرو نشاننده ترس و اضطراب دل هایتان و زداینده سیاهی ظلمتتان . ـ بیماری ها را با تقوا درمان کنید وپیش از فرا رسیدن مرگ به تقوا گرایید. ـ شـمـا را بـه تـقوا داشتن از خدا سفارش می کنم با تقوا خواب (شب) خود را به بیداری رسانیدو روزتـان را بـا آن سـپـری کـنـیـد و آن را شـعار دل هایتان سازید و گناهان خود را با آن بشویید وبیماری هایتان را با آن درمان کنید و پیش از فرا رسیدن مرگ به تقوا گرایید.

تقوا, دستگیره محکم .

ـ امام علی (ع): تقوا را اگر چنگ زنی محکمترین رشته میان تو و خداست و محافظی است در برابر عذاب دردناک . ـ تقوای خدا, ریسمانی دارد که دستگیره اش محکم است و پناهگاهی دارد که بلندایش تسخیرناپذیر است . ـ به تقوای خدا چنگ زنید, زیرا تقوا ریسمانی دارد که دستگیره اش استوار است وپناهگاهی دارد که بلندایش تسخیر ناپذیر است . ـ در صفات تقوا پیشگان ـ : یکی از محبوب ترین بندگان خدا در نزد او بنده ای است که خداوند او را در برابر نفسش یاری رسانده است راه خود را دیده , و آن را پیموده و نشانه راهیابی خویش را شناخته و سختی ها و خطرات آن را در نوردیده و به محکمترین حلقه ها واستوارترین ریسمان ها, چنگ زده است .

نقش تقوا در پذیرش اعمال .

قرآن :. ((و داسـتـان دو پـسر آدم را به حق برایشان بخوان ,هنگامی که (هریک از آن دو) قربانی ای تقدیم کردند, پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (قابیل) گفت :حتما تو را خواهم کشت (هابیل) گفت : خدا فقط از تقوا پیشگان می پذیرد)). ـ پیامبر خدا(ص) ـ در سفارش خود به ابوذر ـ : ای ابوذر, به عمل با تقوا بیشتر اهتمام داشته باش , تا به (نفس) عمل . ـ به عمل با تقوا بیشتر اهتمام داشته باش , تا به عمل بدون تقوا, زیرا هیچ عملی که با تقوا توام باشد اندک نیست , چگونه اندک باشدعملی که پذیرفته می شود! چون خداوند عزوجل می فرماید: ((جز این نیست که خداوند از تقواپیشگان می پذیرد)). ـ امـام عـلـی (ع): به پذیرفته شدن عمل بیشتر اهتمام ورزید, تا به خود عمل , زیرا عملی که با تقوا همراه باشد, هرگز کم نیست , چگونه کم باشد عملی که پذیرفته می شود!. ـ هیچ عملی همراه با تقوا اندک نیست , چگونه اندک باشد چیزی که پذیرفته می شود!. ـ دو صفت است که خداوند سبحان اعمال را جز با وجود آن ها نمی پذیرد: تقوا و اخلاص . ـ مـردی بـه امـام سجاد (ع) عرض کرد:ای ابا محمد, من اسیر زن هستم , از همین رو یک روز زنا می کنم و یک روز روزه می گیرم آیااین می تواند کفاره آن باشد؟ . حـضـرت فـرمـود: هیچ چیز نزد خداوند عزوجل محبوبتر از این نیست که اطاعت شود ونافرمانی نشود پس , نه زنا کن و نه روزه (کفاره) بگیر ابوجعفر(ع) آن مرد را به طرف خودکشید و دستش را گرفت و فرمود: ای بوزینه ((36)) ! کار دوزخیان را می کنی و امید داری به بهشت روی ؟ . ـ مـعصوم (ع): بکوشید و کوشا باشید واگر عمل نمی کنید (دست کم) نافرمانی نکنید, زیرا کسی که می سازد و ویران نمی کند, بنایش بالا می رود اگر چه اندکی , اما کسی که می سازد و باز ویران می کند بنایش هیچ گاه بالا نمی رود.

هرکه از خدا پروا کند خداوند برای او راه نجاتی قرار می دهد.

قرآن :. ((و هـرکـه از خدا پروا کند خداوند برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند)). ((و آن زنان شما که از خون دیدن (ماهانه) نومیدند, اگر شک دارید (که خون می بینند یا نه) عده آنان سه ماه است و(دخترانی) که (هنوز) خون ندیده اند (نیز عده شان سه ماه است) و زنان آبستن مـدتشان این است که وضع حمل کنند وهرکس از خدا پروا دارد (خدا) برای او در کارش تسهیلی فراهم سازد)). ـ پیامبر خدا(ص): یک خصلت است که هر کس پایبند آن باشد دنیا و آخرت به فرمانش در آیند و به بهشت دست یابد عرض شد:آن چیست ای رسول خدا؟ فرمود: تقوا هرکه می خواهد با عزت ترین مردم بـاشـد, باید از خداپروا کند حضرت سپس این آیه را تلاوت کرد: ((و هرکه از خدا پروا کند خداوند برای اوبرونشوی قرار دهد و از جایی که گمان نمی برد روزیش رساند)). ـ اگـر آسـمـان ها و زمین در برابربنده ای سر به هم آورند و آن بنده تقوای خدا بیشتر کند, حتما خداوند از میان آن دو,شکاف وراه خروجی برایش قرارخواهد داد. ـ چـون ایـن آیـه ((و هـرکـه از خدابترسد (خداوند) برای او راه خروجی قرار می دهد)) را خواند, فرمود: (یعنی راه خروج) ازشبهات دنیا و از سختی های مرگ و دشواری های روز قیامت . ـ ای مردم , تجارت تقوا را پیشه کنید,تا بدون هیچ سرمایه و سودایی به شما روزی رسد سپس این آیـه راتـلاوت فـرمود: ((و هرکه ازخدا پروا کند (خدا) برای او راه خروجی قرار دهد و از جایی که گمان نمی برد روزیش رساند)). ـ هـیـچ یـک از شـمـا به خاطر خدا چیزی را رها نکند, مگر این که خداوند بهتر از آن را از جایی که گـمانش را هم نمی برد, نصیبش فرمایدو (هیچ یک از شما) به خداوند بی اعتنایی نکند و ندانسته چـیـزی را نـگـیـرد, مـگـر این که خداوندبدتر از آن را از جایی که فکرش را هم نمی کند, بهره او گرداند. ـ امـام عـلـی (ع) ـ بـه ابـوذر در هـنگام تبعیدش به ربذه ـ : ای ابوذر, تو برای خدا خشم گرفتی بـنـابـراین به همان کسی که برای او خشم گرفتی امیدوار باش و اگر آسمانها و زمین ها به روی بـنده ای بسته شوند و آن بنده تقوای خداپیشه کند, خداوند از میان آن ها راه خروجی برایش قرار دهد! جز حق با تو مانوس نشود, و جزباطل نرمد تو را نهراساند. ـ هرکه از خداوند سبحان پروا کند, خداوند او را از هر غمی برهاند و از هر تنگنایی برون برد. ـ هـرکه به تقوا چنگ زند, سختی هایی که به او نزدیک شده اند از وی دور شوند و کارها بعد از تلخ شدن بر او شیرین گردند و موج هایی که در برابرش متراکم شده اند, کنار روند و دشواری هایی که او را به رنج افکنده اند, آسان شوند. ـ امـام

صادق (ع): هر که با تقوا داشتن از خدا به او پناه برد, خداوند او را نگهدارد و هر کس که خداوند به او رو کند و نگهدارش باشد,وی را از افتادن آسمان بر زمین باکی نباشد و اگر بر اهل زمین بلایی فرود آید و همگان را در برگیرد, او به سبب تقوا از هر بلایی در امان ماند, مگر نه این که خداوند متعال می فرماید:((به راستی که پرهیزگاران در جایگاهی امن هستند))!. ـ خداوند برای کسی که از او پروادارد ضمانت کرده است که هر ناخوشایندی را برای او به آن چه خوشایندش می باشد تغییر دهدو از جایی که گمانش را هم نمی برد روزیش رساند. ـ ابو جعفر(ع) ـ در نامه خود به سعدالخیر ـ : خداوند عزوجل به واسطه تقوا آن چه را که عقل بنده به آن نمی رسد, از وی دورمی گرداند و به وسیله تقوا کوری و نادانی او را برطرف می سازد به کمک تقوا بود که نوح وکسانی که با او در کشتی بودند نجات یافتند و صالح و پیروانش از صاعقه رستند و با تقواست که شکیبایان کامیاب شدند و آن گروه ها از مهلکه ها رهایی یافتند. ـ امام علی (ع): بدانید که هرکس از خدا پروا کند خداوند برایش راه خروجی از فتنه ها ونوری در تاریکی ها قرار دهد و او را در آن چه خواسته است (بهشت) جاودانه گرداند و درمنزل کرامت خود و در سرایی که برای خودش برگزیده است , جای دهد, منزل و سرایی که سقف آن عرش خداست و نورش جمال و بهجت او و زایرانش فرشتگان او و ساکنانش پیامبران او.

تقوا پیشگان .

قرآن :. ((همانا, تقواپیشگان در میان باغ ها و نهرها درقرارگاه صدق , نزد پادشاهی توانایند)). ـ پیامبر خدا(ص): تقوا پیشگان مهترندو فقیهان پیشرو و نشستن در حضور آنان عبادت است . ـ تقواپیشگان مهترند و علما و فقها پیشرو از آنان پیمان گرفته شده است که تعهدات (خودنسبت به) علم را به جا آورند و نشستن در محضر آنان مایه برکت است و نگریستن به آن هاروشنایی . ـ امام صادق (ع): علما, امانتدارند و پرهیزگاران , دژ و کارگزاران مهتر. ـ امام علی (ع): ای بندگان خدا, بدانید که پرهیزگاران هم دنیا را بردند و هم آخرت را, با اهل دنیا در (استفاده از نعمت های) دنیای آنان شریکند, ولی اهل دنیا در (سعادت) آخرت آنان باایشان شریک نیستند. ـ امام صادق (ع): قیامت , عروس (یا عروسی) تقواپیشگان است .

ویژگی های تقواپیشگان .

قرآن :. ((و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود, آنان همان پرهیزگارانند)). ((نیکوکاری (و طاعت) آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید, بلکه نیکی (و طاعت) آن است که کسی به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورد و مال (خود) را با وجود دوست داشتنش ,به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در (راه آزاد کردن) بندگان بدهد و نماز را برپای دارد وزکات بدهد و آنان که چون عهد بندند, به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانندکسانی که راست گفته اند و آنان همان پرهیزگارانند)). ((پرهیزگاران در باغ ها و چشمه سارانند آن چه را پروردگارشان عطا فرموده می گیرند, زیرا که آن ها پیش از این نیکوکار بودند و از شب اندکی را می غنودند و در سحرگاهان طلب آمرزش می کردند و در اموالشان برای سائل و محروم حقی (معین) بود)). ((و گذشت کردن شما به تقوا نزدیکتر است)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید, برای خدا به داد برخیزید و به عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما رابر آن دارد که عدالت نکنید, عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است)). ـ امام باقر(ع): به راستی که توانگران واقعی همان پرهیزگارانند, اندک دنیا آنان را بی نیاز کرده و کم خرج و زحمت هستند اگر خیر و خوبی را فراموش کنی , به یادت می آورند, اگر به آن عمل کنی کمکت می کنند شهوت ها و لذت های خود راپشت سرشان انداخته اند و طاعت پروردگارشان را پیش روی خود نهاده اند و به راه خیر و به دوستی دوستان خدا چشم انداخته اند و آنان را دوست می دارند وآنان را ولی خود کرده اند و از ایشان پیروی می کنند. ـ تقواپیشگان کم خرج و زحمت ترین مردم دنیایند و کمک کارترین آنان به تو یاد می کنی یاریت می دهند, فراموش می کنی به یادت می آورند, پیوسته امر خدا را می گویند و همواره امر خدا را به پا می دارند برای دوستی خدا, از هردوستی و محبتی دل کنده اند و به خاطر طاعت پادشاه خویش از دنیا گریخته اند و از صمیم دل به خداوندعزوجل و دوستی و محبت او رو کرده اند و دانسته اند که منظور اصلی هموست چون شان و مرتبی عظیم دارد. ـ امیر المؤمنین (ع) می فرمود: تقواپیشگان نشانه هایی دارند که با آن ها شناخته می شوند: راستگویی , امانتداری , وفای به عهد کم آمیختن با زنان , احسان کردن بیدریغ , خوش خویی , بردباری زیاد و پیروی از علمی که به خداوند عزوجل نزدیک می کند. ـ

پرهیرگار را سه نشانه است : اخلاص در عمل , کوتاهی آرزو و بهره گرفتن از فرصت ها. ـ روایت شده است که یکی از یاران امیرمؤمنان (ع) به نام همام که مردی عابد بودبه حضرت عرض کـرد : ای امـیر مؤمنان , پرهیزگاران را چنان برایم وصف کن که گویی (در برابرم ایستاده اند و) آنـان رامـی بـینم حضرت در پاسخ دادن به او کندی کرد و سپس فرمود: ای همام , از خدا بترس و نـیـکویی کن , زیرا ((خداوند با کسانی است که تقوا داشته باشند و کسانی که نیکوکارند)) همام به ایـن جـمـله قناعت نکرد و به حضرت اصرار نمود پس امام (ع)حمد و ثنای الهی به جای آورد و بر پیامبر(ص) درود فرستاد و آن گاه فرمود:. امـا بـعد, خداوند پاک و بزرگ آن گاه که خلق را آفرید از طاعت آنان بی نیاز بود و از نافرمانیشان ایـمـن , زیـرانـه نـافـرمـانی کسی که او را نافرمانی کند زیانی به وی رساند و نه طاعت کسی که طاعتش برد, سودی به او رساند آن گاه روزی و معاش آنان را میانشان تقسیم کرد و هر کس را در این دنیا در جایگاه خودش قرار داد. پس , پرهیزگاران در این دنیا فضایلی دارند: گفتارشان با راستی و درستی توام است و پوشاکشان بـامـیـانـه روی و راه رفـتـنـشـان بـا تـواضـع از چـیـزهایی که خداوند بر آنان حرام کرده است , چـشـم پـوشـیـده اند وگوش های خود را وقف دانشی کرده اند که برایشان سودمند است در بلا و گرفتاری همان گونه اند که در خوشی وآسایش واگر نبود مهلت و اجلی که خداوند برایشان رقم زده است , از شوق به پاداش و ترس از کیفر, لحظه ای جان هایشان در پیکرهایشان قرار نمی گرفت . آفـریدگار در جان های آنان بزرگ است و از این رو هر چه جز اوست در چشم هایشان خرد و حقیر مـی بـاشـدبـهـشـت را آن چـنـان باور دارند که گویی آن را می بینند و هم اکنون از نعمت هایش بـرخوردارند و دوزخ را چنان باور دارند که انگار آن را مشاهده می کنند و هم اینک در آن معذبند دل هایشان اندوهگین است و شرشان به کسی نمی رسد پیکرهایشان نزار است و نیازهایشان اندک و جـان هایشان عفیف این چند روزه کوتاه (عمر) رابا شکیبایی به سر می برند و به دنبال آن , آسایش جاودانی به دست می آورند و این سودای سودآوری است که پروردگارشان برای آنان فراهم ساخته اسـت دنـیـا آنـان را خـواست اما آنان دنیا را نخواستند و دنیا آنان را اسیرکرد اما جان خود را از او خریدند و خلاصش کردند. شـب هـنـگـام بـرپـا مـی خـیـزند و آیات قرآن را شمرده و با تامل تلاوت می کنند و به وسیله آن جـان هـایـشان رااندوهناک می سازند و داروی درد خود را در آن می جویند پس , هرگاه به آیه ای تشویق آمیز می رسند, به آن طمع می بندند و با اشتیاق به آن می نگرند و گویی پاداشی را که از آن خـبـر می دهد در مقابل دیدگان آن هاست وهرگاه به آیه ای تهدیدآمیز بر می خورند, گوش دل خویش را به آن می سپارند و چنان می پندارند که

خروش دم و بازدم دوزخ در بیخ گوش های آنان است قامت خویش را (در مقابل حق) خم می کنند, پیشانی و کف دستها وزانوان و سرانگشتانشان را بر زمین می نهند و از خداوند متعال آزادی خویش (از دوزخ) را می طلبند. به هنگام روز بردبارانی دانا و نیکوکارانی پرهیزگارند ترس از خدا آنان را مانند تیرهای تراش خورده لاغرکرده است هر که آنان را ببیند, خیال می کند بیمارند در حالی که هیچ بیماری ندارند می گویند: اینان دیوانه اند!(اما دیوانه نیستند) بلکه در درونشان هنگامه ای بزرگ برپاست ! به اعمال اندک خود رضایت نمی دهند, واعمال بسیار خود را هم زیاد نمی شمارند پس خود را متهم (به تصور و تقصیر) می کنند و از کردارهایشان هراسانند هرگاه از یکی از آنان ستایش شود از آن چه درباره اش گفته می شود, می ترسد و می گوید: من خود رابهتر از هرکس می شناسم و پروردگارم مرا بهتر از خودم می شناسد! خداوندا آن چه می گویند بر من مگیر و مرابرتر از آن چه آنان گمان می کنند بگردان و آن چه را از (بدی های) من نمی دانند بر من ببخشای . از نشانه های یکی از آنان این است که در دین نیرومند است و نرمی و ملایمت را با دوراندیشی در آمیخته است ایمانی توام با یقین دارد, به علم و معرفت حریص است , علم را با بردباری توام کرده است , در زمان توانگری مقتصد است , در عبادت خشوع دارد, در تنگدستی آراسته و با عزت نفس است , در سختی هاشکیباست , در طلب حلال است , در پیمودن راه راست با نشاط است و از طمع و آزمندی به دور می باشد, درحالی که اعمال نیک انجام می دهد ترسان و نگران است , روز را با اهتمام به شکر (حق) به شب می رساند, و شب را در حالی به صبح می رساند که هم و غمش یاد خداست , شب را با ترس و حذر می گذراند و روز را با شادی وخوشحالی , ترس و حذر از غفلتی که از آن برحذر داده شده است و شادی و خوشحالی به خاطر فضل و رحمتی که به او رسیده است . اگر نفسش در آن چه وی دوست ندارد سرکشی و نافرمانی کند, او نیز شهوت های نفس خود را بر آورده نمی سازد, شادی و دلخوشی او به چیزی است که زوال نمی پذیرد و بی رغبتی او به چیزی است که باقی و پایدارنمی ماند او را می بینی که آرزویش کوتاه و لغزشش اندک و دلش خاشع و نفسش قانع و خوراکش کم و کارش آسان و دینش محفوظوشهوتش مرده و خشمش فروخورده است , به خیرش امید می رود و شرش به کسی نمی رسد. اگر در میان مردم غافل باشد از یادآوران (یاد خدا) نوشته می شود و اگر در میان یادکنندگان باشد از غافلان قلمداد نشود از کسی که به او ستم کرده است , گذشت می کند و به کسی که از او مضایقه کرده است عطا می کند و باآن که از او بریده است , پیوند برقرار می سازد, از زشتگویی بدور است و گفتارش نرم و

ملایم , کار ناپسند از اودیده نمی شود و کار پسندیده اش حاضر و آماده است , خیرش به همه می رسد و شرش به کسی نمی رسد. در حـوادث تـکـان دهـنـده بـا وقـار و پـابـرجـاست و در ناخوشایندها شکیبا و در هنگام نعمت و آسـایش سپاسگزار به کسی که دشمن دارد ستم نمی کند و به خاطر کسی که دوست دارد مرتکب گناه نمی شود, به حق وحقیقت , پیش از آن که بر آن گواهی آورند, اعتراف می کند آن چه را به او سـپـرده شـود ضـایع نمی سازد و آن چه را به یادش آورند فراموش نمی کند و نام و لقب های زشت روی کسی نمی گذارند و به همسایه خود زیانی نمی رساند و از گرفتاری ها و مصیبت های دیگران شاد نمی شود در راه باطل گام نمی گذارد و از طریق حق وحقیقت خارج نمی شود.

اگر خاموش نشیند, آن خاموشی او را اندوهگین نمی سازد و اگر بخندد, صدای خنده اش را بلند نمی کند اگربر او ستم شود, صبر می کند تا خداوند انتقام او را بگیرد نفسش از دست او در رنج و مشقت است و مردم از او درآسایش و راحتند خود را به خاطر آخرتش به زحمت می اندازد و مردم را از خویش در آسایش می دارد اگر ازکسی دوری می کند, دوری کردنش از روی زهد و دوری از دنـیـاسـت و اگر به کسی نزدیک می شود, نزدیک شدنش از سر مهربانی و دلسوزی است , دوری گزیدنش به سبب تکبر و بزرگمنشی نیست و نزدیک شدنش برای مکر و فریب نمی باشد. راوی می گوید: در این هنگام همام از هوش رفت و جان داد. امـیـرالمؤمنین (ع) فرمود: هان ! به خدا سوگند که من نگران چنین پیشامدی برای او بودم سپس فرمود:اندرزهای رسا این چنین در اهلش تاثیر می کند؟ . یکی از حاضران گفت : پس , خودت چه ای امیرمؤمنان (چرا در خودت چنین تاثیری نمی کند)؟ . حضرت فرمود: وای برتو! برای هر مرگی سررسیدی است که از آن فراتر نمی رود و سببی دارد که از آن تـجـاوز نـمـی کند پس , آرام باش و دیگر چنین سخنی را که شیطان به زبانت جاری ساخت , تکرار مکن .

آن چه تقوا می آورد.

قرآن :. ((ایـن است راه راست من پس , از آن پیروی کنید و ازراه ها (ی دیگر) که شما را از راه وی پراکنده مـی سـازد پـیـروی مـکـنید این هاست که (خدا) شما را بدان سفارش کرده است ,باشد که به تقوا گرایید)). ((ای کـسانی که ایمان آورده اید, روزه بر شما مقرر شده است , همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند, مقررشده بود, باشد که پرهیزگاری کنید)). ـ امام علی (ع): تقوا, ثمره دین است و نشانه یقین . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): بنده به مرتبه پرهیزگاران نرسد, مگر آن گاه که آن چه را بلامانع است به خاطر ترس از افتادن در آن چه اشکال دارد, رها کند. ـ پـرهـیزگاران کسانی هستند که , به خاطر ترس از افتادن در شبهه , از آن چه هم که جای پرهیز ندارد پرهیز کنند و از خدا پروانمایند. ـ در سـفـارش خـود بـه ابـوذر, فـرمـود:ای ابـوذر, آدمی از پرهیزگاران نباشد, مگر آن گاه که حـسـابـرسـی او از نـفـسش سخت تر ازحساب کشیدن شریک از شریکش باشد و بداند که از کجا می خورد, از کجا می آشامد و از کجامی پوشد, آیا این ها از راه حلال است یا از حرام ؟ . ـ هر چیزی معدنی دارد و معدن تقوا, دل های خداشناسان است . ـ امام علی (ع) این دعا را بسیارمی خواند: من بنده ای زرخرید و ستمکار بر خویش هستم , تو بر من حـجـت داری و مرا بر توهیچ حجتی نیست و چیزی را نتوانم به دست آورد, مگر آن چه را که تو به من دهی و از چیزی نتوانم پرهیز کرد و خود را نگهداشت , مگر این که تو مرا نگه داری .

آن چه مانع تقوا می شود.

ـ امام علی (ع): جای گرفتن تقوا دردلی که شیفته دنیا باشد, حرام است .
ـ امام عسکری (ع): هر که از چهره های مردم پروا نکند, از خداوند پروا نمی کند. ـ امـام عـلـی (ع): بـه خدا قسم هیچ بنده ای را نمی شناسم که تقوایش سودمند باشد, مگر این که زبانش را نگهدارد. ـ کسی که مخاصمه کند, نمی تواند ازخدا پروا داشته باشد.

حق تقوا.

قرآن :. ((ای کسانی که ایمان آورده اید , از خدا آن گونه که حق پروا کردن از اوست , پروا کنید و زینهار , جز مسلمان نمیرید)). ـ پیامبر خدا(ص): از خدا چنان که سزاوار است پروا کنید, بدین گونه که اطاعت شود و نافرمانی نشود و پیوسته یاد شود و هیچ گاه فراموش نگردد. ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال از آیه ((اتقوا اللّه حق تقاته)) ـ : (حق تقوا از خدا این است) که اطاعت شود و نافرمانی نشود و پیوسته یاد شود و هرگز فراموش نگردد و سپاسگزاری شود و ناسپاسی نشود. ـ ابوبصیر: از حضرت صادق (ع) درباره آیه ((اتقواللّه حق تقاته)) پرسیدم , فرمود: این آیه منسوخ شده است عرض کردم : ناسخ آن چیست ؟ فرمود: آیه ((اتقوا اللّه ما استطعتم)). ـ امام علی (ع): از خداوند چنان که سزاوار است پروا کنید و در خشنودی او بکوشید و از عذاب دردآورش که شما را برحذر داشته است ,حذر کنید. ـ تقوای خدا, همیشه خود را به امتهای گذشته و آینده عرضه کرده و می کند, زیرا مردم در فردا (ی قیامت) که خداوند آن چه را آغاز کرده است بر می گرداند و آن چه را داده است باز می گیرد, به تقوا نیازمندند و چه اندکند کسانی که تقوا را چنان که باید و شاید در پیش گیرند. ـ شما را به تقوای خدا سفارش می کنم ,زیرا که آن حق خداست بر شما تقوا همواره خود را بر امت های گذشته و آینده عرضه کرده و می کند, زیرا مردم در فردای قیامت که خداوند آن چه را آغاز کرده است باز می گرداند و آن چه را داده است می گیرد و از آن چه عطا فرموده است باز خواست می کند, به تقوا نیازمندند و چه اندکند کسانی که تقوا را پذیرفته و چنان که بایسته و سزاست به کارش بسته باشند! اینان اندک شمارند. ـ از خداوندپرواکنید, همانندخداپروایی کسی که از همه وابستگی ها رسته و دامن همت به میان بسته و در سر فرصت شتافته و با هراس سبقت جسته و درباره بازگشت به قرارگاه و فرجام کار و عاقبت بازگشتگاه , اندیشیده است . ـ ای بندگان خدا, از خدا پروا کنید, پرواداری تیز هوشی که اندیشیدن دل , او را مشغول ساخته و ترس (از خدا و عذاب) پیکرش را رنجور داشته و عبادت شبانه خواب , اندکش را گرفته و امید (به خدا و پاداش) او را در روزهای داغ , به تحمل تشنگی (روزه داری) وا داشته و بی توجهی به دنیا از شهوت هایش باز داشته است . ـ از خدا پروا کنید, همانند خدا پروایی کسی که (حق را) شنید و خشوع کرد, مرتکب (حرام و گناه) شد و اعتراف (و توبه) کرد ترسید و کار(نیکو) کرد حذر کرد و (به سوی پاداش) شتافت , یقین کرد و کار نیک به جا آورد و پند داده شد و

پندگرفت . ـ از خـدا بـتـرسید همچون خدا ترسی کسی که یقین کرد و نیکی به جا آورد و پند داده شد و پند گـرفـت و بـر حـذر داشته شد و حذر کرد و بینایش کردند و بینا شد و از کیفر ترسید و برای روز حساب کار کرد. ـ از خدا پروا کنید, به مانند خدا پروایی کسی که دلش را به تفکر مشغول داشت و زبانش را به ذکر (و یـاد خـدا) جـنـباند و ترس را برای ایمنی خود پیش فرستاد (در دنیا از عذاب آخرت ترسید و از گناه باز ایستاد تا در آخرت از ترس و عذاب ایمن بماند).

تفسیر تقوا.

ـ امام علی (ع): تقوا, اجتناب (ازمعصیت خدا) است . ـ عصمت (و مصونیت از گناه) به تقوا بسته شده است . ـ امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال ازمعنای تقوا, فرمود: تقوا این است که خداوند در جایی که تو را فرمان داده است غایب نبیند ودر آن جا که تو را نهی کرده است , حاضر نیابد. ـ امام علی (ع): تقوا این است که انسان ازهر آن چه او را به گناه می کشاند, پرهیز کند. ـ با تقوا کسی است که از گناهان بپرهیزد. ـ اساس تقوا, ترک شهوت است . ـ هر که بر شهوت خود مسلط باشد, با تقواست . ـ در هنگام پیش آمد شهوت ها و لذت هاست که پارسایی تقوا پیشگان معلوم می شود. ـ شالوده تقوا, رها کردن دنیاست . ـ تقوا, بنیاد ایمان است . ـ امام صادق (ع): هرگز گریه آنان تورا نفریبد, بلکه تقوا در دل است . ـ پیامبر خدا(ص): همه تقوا این است که آن چه نمی دانی بیاموزی و آنچه را می دانی به کار بندی . ـ امام علی (ع): پایانه های خروجی های تقوا, آغازهای ورودی های پرهیز است . بحثهایی پیرامون تقوا و مراتب آن در چند فصل :. 1 ـ قانون و خوی های والا و توحید:. هیچ قانونی کارآیی نخواهد داشت , مگر به وسیله ایمان که آن ایمان هم به وسیله خلق و خوی های والا حفظ شود و آن اخلاقیات هم به واسطه توحیدضمانت اجرایی پیدا کند بنابراین , توحید همان ریـشـه ای اسـت کـه درخـت سـعادت آدمی را رشد می دهد و شاخ وبرگ اخلاقیات والا را در آن مـی رویـانـد و این شاخه هایند که میوه های پاک و پاکیزه خود را در جامعه به بارمی آورند خداوند مـتـعـال مـی فـرمـاید: ((آیا ندیدی که خدا چگونه مثل زده , سخنی پاک مانند درختی پاک است کـه ریـشه اش استوار وشاخه اش در آسمان است ؟ میوه اش را هردم به اذن پروردگارش می دهد و خدا مثل ها رابرای مردم می زند شاید که آنان پند گیرند و مثل یک سخن ناپاک مانند یک درخت ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد)). خداوند, ایمان به خدا را به درختی ریشه دار تشبیه کرده و مقصود از این درخت قطعا توحید است و فرموده که این درخت میوه ها دارد که هر دم به اذن پروردگارش به بار می نشاند و میوه درخت تـوحـیـد همان عمل صالح و کارشایسته است و نیزشاخه هایی دارد که عبارتند از اخلاقیات والایی چون پرهیزگاری و خویشتنداری و شناخت و شجاعت ودادگری و مهربانی و امثال این ها. در جـایـی دیـگـر می فرماید: ((سخن پاک به سوی او بالا می رود و کار شایسته آن را بالا می برد)) خداوند دراین آیه , سعادت بالا رفتن به سوی خداوند را ـ که همان تقرب به اوست ـ به سخن پاک اخـتـصـاص داده که همان اعتقاد حق و درست است و

عملی را که شایسته و مناسب با آن اعتقاد باشد, بالا برنده آن اعتقاد وکمک آن درصعود قرار داده است . تـوضـیـح ایـن کـه همه می دانیم که انسان به کمال نوعی خود دست نمی یابد و در زندگیش به سعادت ـ یعنی همان چیزی که بزرگترین هدف زندگی او را تشکیل می دهد ـ نمی رسد, مگر از طـریـق اجـتماع افرادی که درکارهای فراوان و متنوع زندگی با یکدیگر همکاری کنند, زیرا یک انسان به تنهایی از عهده انجام همه این کارها بر نمی آید. ایـن هـمـان عـامـلی است که انسان , این موجود اجتماعی , را نیازمند آن کرده است که قوانین و مقرراتی وضع کند تا بدین وسیله جلو پایمال شدن و از بین رفتن حقوق افراد را بگیرد و هر فردی از افراد اجتماع به قدر توان خود کار کند و سپس کارها و نتایج کار خود را مبادله کنند و هریک به قـدر ارزش عمل خود از نتیجه عمل دیگران برخوردار شود, بدون آن که شخص نیرومند و مقتدر ستم کند یا حق افراد ضعیف و ناتوان پایمال شودو مورد ستم قرار گیرند. مـسلم است که این قوانین و مقررات زمانی کارآیی دارند که هم پای قوانین و مقررات کیفری در مـیـان بـاشدتا متخلفان از قوانین و مقررات حقوقی و تجاوزگران به حقوق مردم را تهدید کند و بـدی های آنان را به بدی کیفر دهد و هم قوانین و مقررات دیگری وجود داشته باشد که آنان را به کـارهـای نـیـک تـشـویق و ترغیب نماید ونیز نیروی حاکمه ای لازم است تا با حاکمیت عادلانه و درست بر مردم , ضامن اجرای این قوانین باشد. ایـن آرزو وقـتی تحقق پیدامی کند که قوه مجریه قوانین هم جرم را بشناسد و هم بر مجرم تسلط داشته باشد,ولی اگر جرم را نشناسد و بر اثر بی اطلاعی یا غفلت او جرم صورت گیرد ـ که چنین مـواردی الـبـته بسیار است ـدر این صورت هیچ چیز مانع تحقق جرم نخواهد شد و قوانین هم به خودی خود دستی ندارند که از وقوع جرم جلوگیری کنند همچنین اگر قوه مجریه بر اثر فقدان قوای لازم یا سهل انگاری در سیاست و عمل , ناتوان باشد ودر نتیجه , افراد مجرم بر آن استیلا یابند یـا مـجـرم قـدرتـش بـیـشـتـر از نـیروی اجرایی باشد, قوانین پایمال می شود وتخلف و تعدی به حـقـوق مـردم شـایـع می شود و انسان هم ـ همان گونه که در مباحث گذشته بارها گفته ایم ـ طـبـعـاسود جوست و می خواهد منافع را به طرف خود بکشاند, هرچند با این کار به دیگران زیان وارد آورد. این مصیبت وقتی بزرگتر می شود که این توانایی بر تخلف در خود قوه مجریه متمرکز شود و یا در وجـودشـخـصـی کـه زمـامـدار کارهاست جمع گردد در این صورت , مردم را به ضعف و زبونی مـی کـشـانـد و این قدرت را ازآنان سلب می کند که او را به جاده عدالت برگردانند و به راه حق بـازش آورنـد در چـنـین وضعی , قوه مجریه یاشخص حاکم فعال مایشا گشته هیچ قدرتی یارای مقاومت در برابر او را نخواهد داشت و خواست خواست اوخواهد بود. تاریخ بشر

آکنده از داستان های ستمگران و سرکشان و زورگویی های بیرحمانه آنان
بر مردم است و درحال حاضر نیز در بیشتر نقاط جهان عینا شاهد
چنین وضعی هستیم بنابراین , قوانین ومقررات اجتماعی هر اندازه
هم مفاهیم عادلانه داشته باشند و احکام کیفری هر قدر هم سختگیرانه
باشند, به خودی خود در جامعه اجرا نمی شوند و جلو تخلف را نمی گیرند,
مگر با اخلاق فاضله انسانی که ریشه ظلم و فسادرا برکند, مانند ملکه و
خصلت پیروی از حق و احترام نهادن به انسانیت و عدالت و کرامت
وزندگی واشاعه رحم ومهربانی وامثال این ها. نباید از مشاهده قدرت
و شوکت ملت های مترقی و نظم و عدالتی که در میان آن ها مشاهده
می شود, ولی قوانین خود را بر شالوده های اخلاقی بنا نکرده اند
فریب خورد چرا که این امور ضمانت اجرایی ندارند, چه آنان مردمی
هستند که اندیشه اجتماعی دارند و هر فرد آنان جز به نفع و خیر ملت
خود و دور کردن ضرر وزیان از آن نمی اندیشد ملت های آنان جز برده
کردن دیگر ملت های ضعیف و استثمار آن ها و استعمارکشورهایشان و
مباح دانستن جان و مال و ناموس آن ها هدفی ندارند و این پیشرفت و
ترقی تنها چیزی که برای آنان به ارث گذاشته , این است که آن ستم ها و
زورگویی هایی که جباران و ستمگران گذشته بر افراد تحمیل می کردند,
اینان بر جوامع روا می دارند بنابراین , ملت امروز, جای فرد دیروز را
گرفته است , و کلمات از معانی اصلی خود دور افتاده اند و مفاهیمی ضد
آن ها را به خود گرفته اند دم از آزادی و شرافت و عدالت و فضیلت زده
می شود, اما منظور بردگی و پستی و ستم و رذالت است . باری ,
قوانین و مقررات تنها زمانی از تخلف و پایمال شدن در امان می
مانند, که بر شالوده اخلاقیات والای انسانی بنا شوند و پشتوانه آن ها این
خلق و خوی ها باشد. همین اخلاقیات هم زمانی می تواند سعادت جامعه را
تامین کند و انسان را به سوی اعمال شایسته و درست بکشاند که بر
توحید متکی باشند, یعنی ایمان داشتن به این که جهان ـ و از جمله انسان ـ
را خدایی یگانه و ابدی و ازلی است که هیچ چیز از حیطه دانش او بیرون
نیست و احدی بر قدرت او چیره نمی آید و همه اشیا را بر کاملترین نظام
آفریده است , بی آن که بدان ها نیازی داشته باشد و به زودی همه را به
سوی خود باز می گرداند و به حساب اعمالشان رسیدگی می کند ونیکوکار
را به خاطر کار نیکش پاداش می دهد و بدکار را به سزای بدکرداریش به
کیفر می رساند و آنان را یا دربهشت و نعمت و یا در دوزخ و عذاب
جاودانه می سازد. پیداست که وقتی که اخلاق بر چنین باوری متکی باشد,
برای آدمی هم و غمی جز این باقی نمی ماند که سعی کند با اعمال و
رفتار خود رضایت خداوند را به دست آورد و تقوا و خداپروایی مانعی
درونی است که او را ازارتکاب جرم باز می دارد اگر طفل اخلاق از پستان

چنین عقیده ای ـ عقیده توحید ـ شیر ننوشد, بی گمان برای انسان در کارهای زندگیش هدفی جز بهره مند شدن از متاع ایـن دنـیـای فـانی و لذت بردن از لذایذ زندگی مادی باقی نمی ماند و نهایت چیزی که بتواند به وسـیـلـه آن زنـدگی خود را تعدیل بخشد و قوانین زندگی اجتماعی خودرا حفظ کند, این فکر اوسـت کـه برای جلوگیری از متلاشی شدن جامعه و فساد اجتماع باید به قوانین جاری درمیان خـود پایبند باشد و باید خود را از پاره ای خواست هایش محروم سازد تا بدین وسیله جامعه را حفظ کـنـد و ازاین طریق به دیگر خواسته های خود برسد و در زمان حیاتش مردم از او تعریف و تمجید کنند یا بعد از مرگش نام او را با خطوط زرین در اوراق تاریخ بنگارند. البته تعریف و تمجید مردم از کار انسان تا حدودی مشوق هست , اما این مطلب تنها در امور مهمی رخ مـی دهـد کـه مـردم از آن هـا مـطلع می شوند اما در کارهای جزئی یا اموری که مردم خبردار نـمـی شـونـد, مـانـند کارهای سری و مخفیانه , چیزی مانع این کارها نمی شود و اما موضوع زنده مـانـدن یاد و آوازه بلند و نام نیک ـ که غالبا در مواردی مؤثر است که پای فداکاری و جانبازی در مـیـان بـاشد, مانند کشته شدن در راه وطن و بذل مال و صرف وقت در راه ترقی کشور و تقویت مـبانی حکومت و امثال این ها ـ چیزی نیست که از کسی سر بزند که همین به این ها اعتقاد داشته بـاشـد و هـم اعتقاد به حیات اخروی را یک باور خرافی بداند, زیرا بر اساس چنین اعتقادی , بعد از مردن و رفتن انسان از این دنیا, دیگر او وجود ندارد تا از تعریف وتمجید مردم یا نام نیک سودی به او بـرسـد کدام انسان عاقل است که خودش را محروم کند تا دیگران بهره برند,یا خود را به کشتن دهد تا دیگران زندگی کنند, در صورتی که از نظر او بعد از مرگ چیزی جز بطلان و نابودی وجود ندارد و اعتقاد خرافی هم با کمترین توجه و التفات پایه هایش سست می شود و درهم فرو می ریزد. پس , روشن شد که هیچ یک از این عوامل و انگیزه ها نمی تواند جای توحید را بگیرد و در بازداشتن انـسان از گناه و زیر پا گذاشتن قوانین و مقررات جایگزین آن شود, به ویژه اگر عمل از مواردی باشد که طبعا علنی نمی گردد و مخصوصا آن عملی که اگر فاش شود, به دلایلی که اقتضای آن را دارد, برخلاف آنچه بوده است فاش می شود مانند ماجرای همسر عزیز مصر با یوسف (ع) که قبلا گفتیم یوسف بر سر دو راهی قرار داشت :خیانت به عزیز مصر درباره همسرش و متهم شدن او از سـوی زلیخا در نزد همسرش به این که نسبت به وی قصد بد داشته است و تنها چیزی که حضرت یـوسـف (ع) را از ارتـکاب گناه و خیانت بازداشت ـ و جز آن هیچ عامل دیگری بر سر راهش وجود نداشت ـ علم و معرفت به مقام پروردگارش بود. 2 ـ تقوای دینی به وسیله یکی از این سه امر دست می دهد:. مـی تـوانـیـد بگویید که خداوند سبحان با یکی ازاین سه راه عبادت

می شود: ترس , امید و محبت خداوند متعال می فرماید: ((در آخرت عذابی سخت است ومغفرت و خشنودی خدا و زندگی دنیا کـالای فـریـبنده ای بیش نیست)) بنابراین , شخص با ایمان باید نسبت به ماهیت دنیا توجه داشته بـاشـد و بداند که دنیا متاع فریبنده است , به سرابی در بیابان می ماند که انسان تشنه کام آن را آب مـی پـندارد, اما چون نزدیکش می رود چیزی نمی یابد او نباید دنیا را هدف کارهای زندگی خود قـرار دهـدو بـایـد بداند که در پس این دنیا سرایی است که سرای واپسین می باشد و در آن جا به نتیجه اعمال خود می رسد واین نتیجه , یا عذابی سخت است که در ازای کارهای زشت می باشد و یـا مغفرت خداوند است که در قبال اعمال وکردارهای نیک و شایسته می باشد و بر اوست که از آن عذاب بترسد و به آن مغفرت امیدوار باشد و علاوه براین خشنودی خداوند نیز هست که باید انسان خشنودی او را بر خشنودی خودش مقدم بدارد. الـبـتـه مـردم در تـرجـیـح و انـتخاب هریک از این سه راه متفاوتند بعضی که اکثریت را تشکیل مـی دهـنـد, تـرس بـر آن ها چیره است و هرچه بیشتر در وعده های عذاب خداوند به ستمکاران و نـافرمانان و گنهکاران می اندیشند, بر ترس درونی آن ها افزوده تر می شود و بدن هایشان بیشتر به لرزه می افتد و بدین ترتیب , از ترس عذاب خداوند به سمت عبادت او کشیده می شوند. بر بعضی دیگر حس طمع و امید غلبه دارد و هرچه بیشتر به وعده های الهی و ثواب و درجاتی که خـداونـدبـرای بـندگان صالح خود آماده کرده می اندیشند امید و طمعشان بیشتر می شود و به طمع مغفرت و رحمت خداوند, در تقوا بیشتر می کوشند و به اعمال صالح پایبندی بیشتری نشان می دهند. دسته سوم که همان خداشناسانند و عارف به مقام الهی هستند, خداوند را نه از ترس کیفر عبادت می کنند ونه به طمع پاداش , بلکه او را می پرستند چون شایسته عبادت و پرستش است چون خدا را دارای اسـمای حسنی وصفات برینی که شایسته شان اوست شناخته اند و دانسته اند که خداوند پروردگار و مالک سود ایشان و اراده ورضای ایشان و مالک هر چیز دیگری غیر ایشان است و تنها اوست مدبر امور و آنان بندگان خدا بیش نیستند,همین و بس و بنده وظیفه ای ندارد جز این که خـداوندگارش را بندگی کند و خشنودی و خواست او را برخشنودی و خواست خود مقدم دارد از ایـن روسـت کـه خـدا را بندگی می کنند و هر عملی را که انجام می دهند یاترک می کنند جز رضـایـت او را نـمـی طـلـبند, نه توجهی به عذاب دارند که از ترس آن عبادت کنند, و نه التفات بـه پاداشی که از سر امید و طمع بدان پرستش کنند, اگر چه از عذاب او می ترسند و به رحمتش امید دارند این سخن امیر المؤمنین (ع) نیز اشاره به همین مطلب دارد آن جا که می فرماید: ((من تو را از ترس آتشت و به طمع بهشتت عبادت نمی کنم , بلکه تو را شایسته عبادت یافتم و از این رو

به عبادتت پرداختم)). ایـن عـده از آن جـایـی کـه تـمام خواسته ها و تمایلات گوناگون خود را متوجه جلب خشنودی پـروردگـارشان کرده اند و اعمال خود را یکسره وقف طلب هدفی که همان پروردگارشان باشد سـاخته اند, محبت الهی دردل هایشان ظهور می کند چون اینان خدا را به همان نحوی شناخته اند کـه او خـود بـه آنـان شـناسانده است و خودش را به نیکوترین اسما نامیده و ذاتش را به هر صفت زیـبـایی وصف کرده است و انسان یکی از ویژگی هایش این است که مجذوب زیبایی می شود, چه رسـد بـه زیـبـای مـطـلق ! می فرماید: ((این است خداوند, پروردگار شما,معبودی جز او نیست , آفـریـننده هر چیزی است , پس او را بپرستید)) و می فرماید: ((خدایی که خلقت هر چیزی را نیکو قرار داد)) می فرماید که آفرینش بر مدار حسن و زیبایی می چرخد و این دو (آفرینش و زیبایی) به هم پیوسته اند و هر یک مصداق دیگری است در آیات فراوانی یادآور می شود که هر چه آفریده است , نشانه ای است بر وجود او و در آسمان ها و زمین برای هوشمندان نشانه هایی وجود دارد بنابراین , در عـالـم هـستی چیزی نیست که بر خداوند متعال دلالت نداشته باشد و حکایت از جمال و جلال او نکند. پـس , اشیا و موجودات به لحاظ انواع آفرینش و زیبایی و حسنی که دارند, نشانگر جمال بیکران او هستند واو را بر حسن فناناپذیرش حمد و ثنا می گویند و به لحاظ انواع نقص و نیازی که در آن ها وجـود دارد, نـشـانـگـرغـنـای مطلق او هستند و ساحت قدس و کبریا را تسبیح و تنزیه می کنند همچنان که می فرماید: ((و هیچ چیزنیست مگر این که او را تسبیح و ستایش می کند)). پـس , ایـن دسـتـه از مردم در شناخت موجودات از همان راهی می روند که پروردگارشان به آنان نشان داده وآن ها را به ایشان شناسانده است و آن راه این است که موجودات نشانه های او هستند و عـلامـاتی از صفات جمال و جلال حق می باشند و موجودات خودی و اصالت و استقلالی ندارند و تـنـهـا بـه منزله آینه هایی هستند که باحسن و زیبایی خود حسن و زیبایی بیکران ماورای خود را متجلی می سازند و با فقر و نیازمندیشان غنای مطلقی را که احاطه شان کرده است نشان می دهند و بـا خـواری و مـسـکـنتی که دارند عزت و کبریای مافوق را بیان می کنند کسی که با این دید به هستی نگاه کند, دیری نمی پاید که جانش مجذوب ساحت عزت و عظمت می شود و دلش از عشق و محبت الهی لبریز می گردد, به طوری که خودش و همه چیز را از یاد می برد و نقش خواهش ها و امـیـال نـفـسـانی را از درون خود پاک می سازد و دل خود را به قلبی سلیم و پاک که در آن جز خداوندنیست تبدیل می کند خداوند متعال می فرماید: ((و کسانی که ایمان آوردند خدا را سخت تر دوست می دارند)). به همین دلیل است که پویندگان این راه , دو راه دیگر یعنی راه عبادت از ترس و راه عبادت از سر امـیـد وطمع را

خالی از شرک نمی بینند, زیرا کسی که خدا را از ترس می پرستد, درحقیقت برای دور کـردن عذاب ازخود به او متوسل می شود, همچنان که آن که به طمع ثواب و پاداش خداوند عـبـادتـش مـی کـنـد, در واقع او راوسیله ای برای رسیدن به نعمت و کرامت قرار می دهد و اگر مـی تـوانـسـت بـدون عـبـادت خداوند به هدف خودبرسد, خدا را نمی پرستید و گرد شناخت او نـمـی گـشـت قـبلا از حضرت صادق (ع) نقل کردیم که فرمود: ((آیادین جز محبت است)) و در حـدیـثـی دیگر می فرماید: ((من خداوند را از روی عشق و محبت به او عبادت می کنم و این مقام نـهـفـتـه ای اسـت که جز دست پاکان به آن نرسد)) علت آن که اهل حب و عشق به خدا را پاکان خـوانده و دانسته , این است که آنان از هواهای نفسانی و آلایش های مادی بدورند بنابراین , اخلاص در عبادت جز ازطریق محبت کامل نمی شود. 3 ـ چگونه محبت باعث اخلاص می شود؟ . عبادت خداوند متعال از ترس عذاب , انسان رابه ترک کردنها وا می دارد, یعنی به زهد و بی رغبتی بـه دنـیـا برای نجات در آخرت پس , زاهد کارش این است که از محرمات یا کارهایی که در معنای حرام است , یعنی ترک واجبات , دوری کند عبادت خداوند به طمع ثواب وپاداش انسان را به عمل وا مـی دارد, یـعـنـی عبادت کردن در دنیا با اعمال شایسته و نیک برای دست یافتن به نعمت های آخـرت و بهشت پس , عابد کارش این است که به واجبات یاکارهایی که در معنای واجب می باشد, یعنی ترک حرام , می پردازد این هر دو راه در حقیقت شخص را به اخلاص برای دین می کشانند, نه اخلاص برای خداوند دین . امـا محبت خداوند سبحان , دل را از تعلق به غیر خدا, یعنی زخارف و زیورهای دنیا مانند فرزند و هـمسر ومال و ثروت و مقام و حتی از خود و حظوظ و آمال نفسانی پاک می سازد و دل را منحصرا مـتـعـلـق بـه خدا و هرآن چه منسوب به اوست از قبیل دین و پیامبر و ولی و همه چیزهایی که به نحوی از انحا به خداوند مربوطمی شود, می سازد چرا که دوست داشتن هر چیزی , دوست داشتن آثار آن را نیز در پی دارد. پس , چنین انسانی از میان کارها آن کاری را دوست دارد که خداوند دوستش بدارد و آن کارهایی را دشـمـن دارد کـه خدا دشمنش بدارد و با خشنودی خدا و برای خشنودی او خشنود می شود و بـرای خـشم خدا و به خاطرخشم او خشم می گیرد این محبت نوری است که راه عمل را برای او روشـن مـی سـازد خداوند متعال می فرماید:((آیا کسی که مرده بود و ما زنده اش کردیم و برایش نـوری قرار دادیم تا به واسطه آن میان مردم راه رود؟)) واین محبت همان روحی است که او را به نـیـکـی ها و کارهای شایسته رهنمون می شود خداوند می فرماید: ((و آنان را با روحی از خود تایید کرد)) و این است راز آن که از چنین شخصی جز زیبایی و نیکی سر نمی زند و از هر امرناخوشایند و زشـتـی دوری مـی کـنـد بـه هیچ موجودی

از موجودات عالم و به هیچ حادثه ای که در عالم رخ مـی دهـد,از مـهـم یـا غیر مهم و زیاد یا کم , نمی نگرد مگر این که آن را دوست می دارد و زیبایش می بیند, زیرا آن ها رانشانه های محضی می بیند که جمال مطلق و زیبایی بیکران خالی از هر زشتی و ناخوشایندی را که درماورای آن هاست جلوه گر می سازند. به همین دلیل , چنین انسانی از نعمت پروردگار خود شادمان محض است که غمی با آن آمیخته نـیست وغرق در لذت و ابتهاجی است که درد و اندوهی بدان راه ندارد و در امن و امانی است که خـوف و هراسی در آن یافت نمی شود چون این عوارض سؤ وقتی عارض می شوند که انسان بدی و سـوئی را درک بـکند و شر ومکروهی را ببیند و کسی که جز خوبی و زیبایی نمی بیند و حوادث را جـز بـه مـراد دل و بر وفق رضای خویش نمی یابد, غم و اندوه و ترس و هر آن چه که انسان را بد و ناخوشایند می آید و او را آزار می دهد, در چنین کسی راه ندارد بلکه چنان سرور و ابتهاج و آرامشی بـه او دسـت مـی دهـد که جز خدای سبحان کسی از اندازه آن خبرندارد و این مرحله ای است که نـفـوس عـادی توان درک و رسیدن به کنه آن را ندارند و تنها با نوعی تصور ناقص می توانند آن را ادراک کنند. آیـاتـی مـانـند ((بدانید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند همانان که ایـمـان آورده وپـرهـیـزگـاری ورزیده اند)) و ((کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند, آنان راست ایمنی وایشان راه یافتگانند)) اشاره به همین معنا دارد. و اینان همان مقربانی هستند که به قرب خدای متعال دست یافته اند, زیرا هیچ یک از محسوسات یـامـوهـومـات یـا هوس های نفسانی یا تلبیسات شیطانی میان آنان و پروردگارشان مانع و حایل نـمـی شـود چـون آنـچـه می بینند و به نظرشان می آید, نشانه ای است آشکار کننده حق تعالی نه پـرده ای پـوشـان به همین دلیل , خداوندعلم الیقین را بر ایشان اضافه می کند و با کنار زدن پرده مـیـان خـود و آنـان , حـقایقی را که نزد اوست و از دید این چشم های کور مادی پوشیده می باشد برایشان مکشوف می سازد خداوند در اشاره به همین معنا می فرماید: ((نه چنین است , در حقیقت , کتاب نیکان در علیون است و تو چه دانی که علیون چیست ؟ کتابی است نوشته شده مقربان آن را مـشاهده می کنند)) و می فرماید: ((هرگز چنین نیست , اگر علم الیقین داشتید! به یقین دوزخ رامـی بـیـنـیـد)) دربـاره ایـن موضوع در جلد ششم کتاب در ذیل آیه ((یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم)) توضیحاتی دادیم . کوتاه سخن آن که این طایفه در حقیقت همان کسانی هستند که به خدا توکل کرده اند و کارهای خـود را بـه اوواگـذار سـاخـتـه انـد و بـه قضای او خشنودند و در برابر فرمان او سر تسلیم فرود آورده انـد, زیـرا جز خوبی نمی بینندو جز زیبایی مشاهده نمی کنند و همین معنا

باعث می شود, تا مـلـکات فاضله و اخلاقیات والای متناسب با این عقیده توحیدی در جان هایشان ریشه دواند و در نتیجه , همان طور که در اعمال خود اخلاص دارند, در اخلاق نیز مخلص هستند و این است معنای اخلاص دین برای خدا می فرماید: ((اوست زنده , معبودی جز او نیست ,پس , او را در حالی که دین را برایش خالص و بی آلایش گردانیده اید بخوانید)). 4 ـ خالص شدن بنده به وسیله خدا:. بـه ایـن مـعناست که بنده اخلاص درونی خود را منسوب به خدا می داند, چرا که بنده هر چه در خـود مـی بیند ازآن خدا می داند و او را مالک همه وجود خود می شمارد و هر چه خدا به ملکیت او در آورده اسـت , مـالـک حـقیقی اش خداست بنابراین , اگر بنده دین خود ـ یا بگویید: خودش ـ را برای خدا خالص کرده , در حقیقت این خداوند است که او را برای خود خالص کرده است . یک نکته در این جا هست و آن این که خداوند سبحان بعضی از بندگان خود را با فطرتی مستقیم و خـلـقـتـی مـعـتـدل ایـجـاد کـرده اسـت به همین دلیل , این عده از همان ابتدا با اذهانی تیز و دریافت هایی درست و جان هایی پاک و دل هایی سالم نشو و نما یافته اند و به صرف صفای فطرت و سلامت نفس به نعمت اخلاص رسیده اند, درصورتی که دیگران با کوشش و زحمت بدان می رسند و حـتـی اخـلاصی که آنان بدان رسیده اند, عالی تر و والاتراست , زیرا درون هایشان از آلودگی به آلایـش هـای موانع و مزاحمات پاک بوده است و ظاهرا همینانند که درعرف قرآن به نام مخلصان خدا از آن ها یاد شده است . ایـنـان همان پیامبران و امامان معصوم هستند و قرآن کریم تصریح کرده است که خدا این عده را اجـتبانموده یعنی برای خود جمع کرده و برای حضرت خویش خالصشان ساخته است می فرماید: ((و آنان رابرگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم)) نیز می فرماید: ((اوست که شما را برگزید و در دین بر شما سختی قرار نداده است)). خـداوند به این عده چنان علم و معرفتی ارزانی داشته است , که آنان را از ارتکاب گناهان و انجام نـافـرمانی هانگه می دارد و با وجود آن صدور هر گناه و معصیتی , اعم از کوچک و بزرگ ناممکن می شود فرق عصمت وملکه عدالت همین است , زیرا هر دوی آن ها از صدور گناه و معصیت مانع می شوند, اما با وجود عصمت درشخص صدور معصیت ناممکن می شود, برخلاف ملکه عدالت که این امر را ناممکن نمی سازد. قـبـلا گـفتیم که از ویژگی های این عده این است که از پروردگار خود شناخت هایی دارند که دیـگـران فاقد آن هستند خداوند سبحان این معنا را تایید می کند و می فرماید: ((خدا منزه است از آن چه در وصف می آورند به استثنای (توصیف) بندگان مخلص خدا)). همچنین گفتیم که محبت الهی باعث می شود این عده فقط چیزی را بخواهند که خداوند آن را مـی خواهد واز معاصی روی گردان شوند خداوند این مطلب را نیز در چند جای کلام خود

به نقل قـول از ابـلـیـس بیان فرموده است , مانند آیه ((گفت : به عزتت سوگند که همه آن ها را گمراه می کنم , مگر آن بندگان خالص شده تو را)). از جـمـلـه دلایـلـی کـه نـشـان مـی دهـد عـصمت از زمره علم است , آیه ای است که خطاب به پـیـامبرش (ص)می فرماید: ((و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود, طایفه ای از ایشان آهنگ آن داشتند که تو را از راه به درکنند, و (لی) جز خودشان را گمراه نمی سازند و هیچ گونه زیانی به تـو نـمی رسانند و خدا کتاب و حکمت بر تونازل کرد و آن چه را نمی دانستی به تو آموخت و تفضل خـدا بـر تـو هـمـواره بزرگ است)) ما در تفسیر سوره نساپیرامون معنای این آیه به تفصیل سخن گفته ایم نیز آیه ای است که از زبان یوسف می فرماید: ((گفت :پروردگارا, زندان برای من خوشتر اسـت از آن چـه مـرا بـه آن می خوانند و اگر نیرنگ آنان را از من باز نگردانی ,به سوی آنان خواهم گرایید و از نادانان خواهم بود)). از ایـن مـطـلـب که عصمت از قبیل علم و معرفت است , چند نکته روشن می شود اول : اختلاف و تـفـاوت ایـن عـلـم با سایر علوم و معرفت ها در این است که تاثیر عملی آن یعنی بازداری انسان از نـاشـایـسـت و وا داشـتـنـش به آن چه شایسته است , یک تاثیر قطعی تخلف ناپذیر همیشگی است , بـرخلاف سایر علوم و معارف که این تاثیرآن ها اکثری و غیر دائمی است خداوند متعال می فرماید: ((و بـا آن که دل هایشان بدان یقین داشت (از روی ظلم و تکبر) آن را انکار کردند)) در جای دیگر می فرماید: ((آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داد و با آن که می دانست خدا او را گـمـراه سـاخـت و می فرماید: ((وجز بعد از آن که علم برایشان (حاصل) آمد)) آن هم از روی رشک و رقابت میان خودشان , دستخوش اختلاف نشدند)). آیه شریفه ((منزه است خدا از آن چه وصف می کنند مگر (توصیف) بندگان خالص شده خدا)) نیز دلالـت بـرهـمین معنا دارد, زیرا با این که این خالص شدگان , یعنی همان پیامبران و امامان (ع) معارف مربوط به اسما وصفات خدای متعال را برای ما بیان داشته اند و خود ما نیز از طریق برهان به این معارف علم حاصل کرده ایم لیکن آیه شریفه خداوند را از توصیفاتی که ما در حق او می کنیم منزه دانسته , ولی توصیف این مخلصان رادرست می شمارد و این نیست مگر به خاطر این که علم و معرفت ایشان غیر از علم و معرفت ماست هر چند ازجهتی متعلق هر دو علم یکی است . نکته دوم : این علم و معرفت , یعنی ملکه عصمت طبیعت انسان را که همان مختار بودن در افعال ارادی اوسـت تغییر نمی دهد و او را به میدان اجبار و اضطرار و ناچاری نمی کشاند چگونه می تواند چـنین اثری داشته باشد, در حالی که علم و معرفت خود یکی از مبانی اختیار است و صرف نیروی عـلـم و معرفت باعث چیزی جزنیروی اراده نمی شود؟ مثلا کسی که خواهان سلامت است وقتی

یـقـیـن کـنـد کـه فـلان مـایع , سمی است که بلا فاصله می کشد, قطعا با اختیار خود از نوشیدن آن خـودداری مـی کند فاعل یک فعل در صورتی مضطر و مجبور می شود که عامل جبر و اضطرار یکی از طرفین فعل و ترک را از حالت امکان به حالت امتناع بکشاند.

گواه این مطلب این آیه شریفه است : ((و آنان را برگزیدیم و به راهی راست راهنمایی کردیم این هـدایت خداست که هرکس از بندگانش را بخواهد بدان هدایت می کند و اگر آنان شرک ورزیده بـودنـد, قـطـعـا آن چـه انـجـام مـی دادنـد از دستشان می رفت این آیه می رساند که آنان (انبیا) مـی تـوانـسـته اند به خدا شرک ورزند گو این که گزینش و هدایت الهی مانع آنان از این امر بوده اسـت گـواه دیـگر بر آن چه گفتیم آیه ((ای پیامبر, آنچه را ازپروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت او را نرسانده ای)) و آیات دیگری از این قبیل است . پـس , انـسـان مـعـصـوم به اختیار و اراده خود از گناه و معصیت باز می ایستد و نسبت دادن باز ایـسـتـادن آن هـا ازگـناه به عصمت و نگهداری خداوند مانند نسبت دادن باز ایستادن افراد غیر معصوم به توفیق خداوند است . ایـن مطلب همچنین با اشارات قرآنی و تصریحات اخبار به این نکته که عصمت پیامبران و امامان به تسدیدروح القدس است , منافات ندارد, زیرا نسبت دادن به روح القدس عینا مانند نسبت دادن تـسـدیـد مـؤمـن بـه روح ایمان است و نسبت دادن گمراهی و ضلالت به شیطان و وسوسه های شیطانی است هیچ یک از این نسبت هاباعث نمی شود, که فعل از حالت یک فعل سر زده از فاعل با اراده و اختیار خارج گردد دقت شود. بـلـه , عده ای هستند که می گویند خداوند سبحان انسان را از معصیت منصرف می کند, اما نه از راه سـلـب اراده و اختیار او, بلکه از طریق ستیزه کردن با اسباب و عوامل و چیره آمدن بر آن ها این کـار را مـی کـندمثلا با آفریدن اراده ای یا فرستادن فرشته ای به مقابله با اراده شخص می پردازد و مانع تاثیر اراده او می شود یامسیر آن را تغییر می دهد و آن را به سمت هدفی مخالف با آن چه قصد کرده است بر می

گرداند, همچنان که یک انسان قوی مانع از آن می شود که شخص ضعیف کاری را که بر حسب طبع خود می خواهد, انجام دهد. گرچه برخی از این گروه از جبریه بوده اند, اما آن اصلی که میان همه پیروان این نظریه مشترک است و این نظریه و همانند آن مبتنی بر آن می باشد, این است که به عقیده این گروه نیاز موجودات به آفریدگار تنها درپیدایش است و بعد از آن که موجود شدند برای بقای خود احتیاجی به او ندارند, زیرا خداوند سبحان نیز سببی است در عرض و کنار دیگر اسباب با این تفاوت که چون از هر چیزی تواناتر و نیرومندتر است , می تواند درحال بقای موجودات نیز هر تصرفی که بخواهد بکند, جلوگیری کند یا آزاد بگذارد, زنده سازد یا بمیراند,عافیت بخشد یا بیمار گرداند, به روزی وسعت بخشد, یا تنگدست سازد و امثال این کارها مثلا اگر بخواهدبنده ای را از شر و بدی بدور دارد, فرشته ای را می فرستد که با او در مقتضای طبعش می ستیزد و مسیر اراده او رااز جهت شر به جهت خیر تغییر می دهد یا اگر بخواهد بنده ای را به خاطر آن که سزاوار گمراهی است گمراه سازد, ابلیس را بر او مسلط می گرداند و ابلیس او را از خوبی به بدی متوجه می کند, هر چند این تصرفات به اندازه ای نیست که موجب اجبار و اضطرار شود. اما مشاهدات وجدانی ما این نظر را رد می کند چه ما در اعمال خیر و شری که انجام می دهیم , بالعیان مشاهده می کنیم که هیچ سببی که مغایر با ما باشد و با ما به ستیر و کشمکش برخیزد و بر ما چیره شود وجود ندارد و تنهاچیزی که وجود دارد, نفس ماست که از روی آگاهی و اراده ای که بر شعور و آگاهی مرتبط است و این هر دوعنصر (آگاهی و اراده) به نفس ارتباط دارند, اعمال خود را انجام می دهد و اسباب و عواملی , چون فرشته وشیطان , را که دلیل نقلی و عقلی برای ما ثابت می کنند که در بیرون از دایره نفس ما می باشند, اسباب طولی هستند نه عرضی . و انگهی , معارف توحیدی قرآن و معارفی که بازگشت آن ها به توحید است , این نظر را از بیخ رد می کند, که در لابه لای مباحث گذشته مطالب فراوانی در این باره آورده شده است .

عصاره تقوا.

قرآن :. ((در حقیقت , خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد, به شما اندرز می دهد باشد که پند گیرید)). ـ پیامبر خدا(ص): عصاره تقوا در آیه ((ان اللّه یامر بالعدل و الاحسان)) است . ـ در مجمع البیان آمده است که عبداللّه بن مسعود گفت : این آیه جامعترین آیه کتاب خدا درباره خوبی و بدی است در روایت آمده است که عثمان بن مظعون گفت : از بس رسول خدا(ص) پذیرش اسلام رابه من پیشنهاد می کرد, من از خجالت اسلام آوردم اما اسلام هنوز در دلم جا نگرفته بود روزی در حالی که رسول خدا غرق تامل بود در خدمت ایشان بودم که ناگاه چشم به طرف آسمان دوخت به طوری که گویی می خواهد چیزی را بفهمد وقتی به خود آمد, درباره آن حالت از ایشان سؤال کردم فرمود:آری , وقتی داشتم با تو صحبت می کردم , ناگاه جبرئیل را در هوا دیدم و این آیه را برایم آورد:((ان اللّه یامر بالعدل و الاحسان)) حضرت آیه را تا آخر برایم خواند این جا بود که اسلام در دلم استوار شد, و نزد عموی او, ابوطالب , رفتم و موضوع را به او گفتم ابوطالب گفت : ای خاندان قریش , از محمد(ص) پیروی کنید تا رستگار شوید چون او شما را جز به خصلتهای والای انسانی فرمان نمی دهد. از عکرمه نقل شده است که : پیامبر(ص) این آیه را برای ولید بن مغیره خواند ولید گفت :برادر زاده , تکرار کن رسول خدا آیه را دوباره خواند ولید گفت : این سخن حلاوتی دارد و اززیبایی خاصی برخوردار است بالایش پر از میوه است و پایینش خرم و پر نعمت و این سخن بشر نیست .

با تقواترین مردم .

ـ پیامبر خدا(ص): با تقواترین مردم ,کسی است که حقیقت را به سود و زیان خود بگوید. ـ به واجبات خدا عمل کن , تا باتقواترین مردم باشی . ـ هرکه دوست دارد باتقواترین مردم باشد, باید به خدا توکل کند.

پیشوای پرهیزگاران .

قرآن :. ((و کسانی که می گویند: پروردگارا, به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان)). ـ امام علی (ع) ـ در وصف پیامبر(ص) ـ : پیشوای کسی است که تقوا پیشه کند و دیده کسی است که ره جوید. ـ پیامبر خدا(ص) ـ به علی (ع) ـ : خوش آمدی ای سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران . ـ آن گاه که به آسمان برده شدم خداوند سه خصلت را درباره علی به من وحی کرد: او سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران وجلودار رو و دست و پا سفیدان است .

فرجام نیک از آن پرهیزگاران است .

قرآن :. ((و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش ما از تو جویای روزی نیستیم , ما به توروزی می دهیم و فرجام (نیک) برای پرهیزگاری است)). ((آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام (نیک) از آن پرهیزگاران است)). ((این ازخبرهای غیب است که آن را به تو وحی می کنیم پیش از این نه تو آن را می دانستی و نه قوم تو پس شکیباباش که فرجام (نیک) از آن تقوا پیشگان است)). ـ امام علی (ع): اگر خداوند عافیتی به شما بخشید آن را بپذیرید, و اگر دچار بلا و گرفتاری شدید شکیبایی ورزید, زیرا عاقبت (نیک) از آن تقوا پیشگان است . ـ در اندرز به تقوا ـ : ((آن کسانی که از پروردگارشان پروا کردند گروه گروه به سوی بهشت رانده می شوند)), در حالی که از عذاب آسوده و از سرزنش رها گشته و از آتش دور شده اند و درسرای (بهشت) آرام گرفته اند و به جایگاه و قرارگاه خود خشنودند آنان که اعمال و کردارشان در دنیا پاک است و چشمانشان گریان و شب دنیایشان به خاطر خشوع و استغفار روز است وروزشان به سبب تنهایی و بریدن (از مردم) شب خداوند بهشت را بازگشتگاه آنان و ثواب راپاداش ایشان قرار داد و آنان به بهشت سزاوارترند و اهل آن هستند و در ملکی جاویدان ونعمتی پایدار به سر می برند. علامه طباطبائی ـ رضوان اللّه علیه ـ در فصل پانزدهم از گفتاری که پیرامون روابط اجتماعی در اسلام دارد,چنین می نویسد:. دین حق سرانجام جهان را فرا می گیرد:. عاقبت از آن تقوا و پرهیزگاری است , زیرا نوع انسانی به موجب فطرتی که در او به ودیعه سپرده شده است , در پی تحصیل سعادت حقیقی خویشتن است وسعادت واقعی او در این است که زندگی جسم و جان او هر دو تامین شود و از دنیا و آخرتش , هر دو, بهره مندگردد و دانستیم که این همان اسلام و آیین توحید است . و اما انحرافاتی که در حرکت انسان به سوی هدفش و صعود او به اوج کمالش پیش می آید این در حقیقت ناشی از خطا و اشتباه در تطبیق است , نه این که حکم فطرت باطل باشد و هدفی که دستگاه آفرینش دنبال می کنددیر یا زود به ناچار تحقق پیدا خواهد کرد خداوند متعال می فرماید: ((پس روی خود را با گرایش تمام به حق , به سوی این دین کن , با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار, ولی بیشتر مردم نمی دانند)) مقصود خداوند از ذیل آیه این است که مردم این مطلب رابه تفصیل نمی کنند, گرچه فطرت آنان اجمالا از آن آگاه است این آیات ادامه پیدا می

کند, تا آن جا که می فرماید: ((بگذار تا به آن چه بدان ها عطا کرده ایم کفران ورزند, پس برخوردار شوید, زودا که خواهید دانست به سبب آن چه دست های مردم فراهم کرده , فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا سزای بعضی از آن چه راکه کرده اند به آنان بچشاند, باشد که باز گردند)) در جای دیگر می فرماید: ((به زودی خداوند مردمی را بیاورد که آنان را دوست دارد و آنان او را دوست می دارند, در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش ,در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی هراسند)), نیز می فرماید: ((و در حقیقت , در زبورپس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد)) و می فرماید: ((و فرجام (نیک) از آن پرهیزگاری است)) این آیات و نظایر آن به ما خبر می دهند که اسلام به زودی بر تمام جهان پیروز خواهد شد وبر سراسر عالم حکمروا خواهد گشت . نباید به این گفته بعضی گوش داد که می گویند: گرچه اسلام خودی نشان داد و دوران آن حلقه ای از زنجیره تاریخ بود و تاثیر کلی خود را در حلقه های بعد گذاشت و تمدن کنونی دانسته یا ندانسته متکی بر همان تمدنی شد که اسلام آورد, اما ظهور کامل و تام آن یعنی حاکمیت یافتن دین با تمام مواد و صور و اهداف آن چیزی است که طبیعت نوع انسان آن را نمی پذیرد و هرگز نخواهد پذیرفت و در این باره تجربه ای هم به وقوع نپیوسته است تا این ادعا را ثابت کند که دین با تمام ابعادش می تواند در خارج تحقق پیدا کند و بر نوع انسان حاکمیت یابد. این حرف باطل و بی اساس است , زیرا اسلام به معنایی که ما از آن بحث و جستجو می کنیم , عبارت از همان هدف نهایی است که اصولا نوع انسان به سمت آن در حرکت است و کمالی است که آدمی به موجب غرایزخود, دانسته یا ندانسته به سویش رهسپار می باشد و تجربه های قطعی که در انواع مختلف موجودات به عمل آمده , این نتیجه را به دست می دهد که اصولا نظام آفرینش هر نوعی از انواع موجودات را به سوی هدف وکمالی که متناسب با اوست سوق می دهد و انسان هم از این قانون فراگیر و عمومی بر کنار نیست . علاوه بر این , بسیاری از قوانین و آیین هایی که در اجتماعات بشر به ظهور پیوسته و امروزه دردنیا در میان جوامع بشری رواج دارد, در پیدایش و بقا و حاکمیت یافتن خود متکی بر یک تجربه قطعی قبلی نبوده است برای مثال , همین شریعت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی , بدون هیچ تجربه قبلی ظهور کردند و در میان مردم رایج شدند همین طور آیین هایی که برهما و بودا و مانی و دیگران آوردند و نیز مسلک های مادی امروزی ,مانند دموکراسی و کمونیسم و غیره همه این ها بدون این که یک سابقه تجربی داشته باشند در میان جوامع مختلف بشری ظهور کرده و به گونه های مختلف و متفاوت جریان پیدا

کرده اند. تـنـهـا چیزی که برای پیدایش و ریشه دار شدن یک سنت اجتماعی لازم است , همان عزم و اراده قـاطع وهمت بلند مردان قوی و نیرومندی است که در راه رسیدن به آرمان های خود هیچ رنج و خـسـتـگـی بـه خود راه نمی دهند و هرگز زیر بار این باور نمی روند که روزگار گاهی انسان را کـامـیـاب نـمـی کند و سعی و کوشش به جایی نمی رسد و در این میان هم تفاوتی میان اهداف و آرمان های رحمانی و اغراض و مقاصد شیطانی وجود ندارد.

تقيه .

تقیه .

قرآن :. ((نـبايد مؤمنان , كافران را به جاى مؤمنان , به دوستى برگزينند پس هر كه چنين كند او را با خدا رابطه اى نيست , مگر اين كه از آنها بيمناک باشيد و خدا شما را از خودش مى ترساند و بازگشت به سوى اوست)). ((كسى كه , بعد از ايمان آوردنش , به خدا كفر ورزد (عذابى سخت خواهد داشت) مگر آن كس كه مـجـبـور شده و (لى)قلبش به ايمان اطمينان دارد ليكن هر كه سينه اش به كفر گشاده گردد, خشم خدا بر آنان است و برايشان عذابى بزرگ خواهد بود)). ((و مردى مؤمن از خاندان فرعون كه ايمان خود را نهان مى دانست , گفت)). ـ امـام صـادق (ع): تـقـيـه سپر مؤمن است و هر كه تقيه ندارد ايمان ندارد راوى مى گويد: عرض كردم : فدايت شوم , درباره آيه ((مگركسى كه مجبور شود و دلش به ايمان اطمينان داشته باشد)) چه مى گوييد؟ فرمود: مگر تقيه جزاين است !. ـ تقيه , سپر خدا ميان او وآفريدگانش مى باشد. ـ تقواى خدا داشته باشيد و دين خودرا با پارسايى حفظ كنيد و آن را با تقيه تقويت نماييد. ـ نگران دين خود باشيد وآن را باتقيه پوشيده نگهداريد, زيرا كسى كه تقيه ندارد ايمان نداردشما در مـيـان مردم مانند زنبوران عسل در ميان پرندگان هستيد اگر پرندگان بدانند كه درون زنبور عسل چيست , همه آن ها را مى خورند و چيزى باقى نمى گذارند. ـ به خدا سوگند كه خداوند به چيزى كه نزد او محبوبتر از ((خب)) باشد عبادت نشده است عرض كردم : خب چيست ؟ فرمود: تقيه . ـ امـام بـاقـر(ع): هرگاه حكومت خودكامه و زورگو بود با آنان در ظاهر آميزش كنيد و در باطن مخالفشان باشيد. ـ امـام صادق (ع) ـ درباره آيه ((و بانيكى , بدى را دفع مى كنند)) ـ : نيكى همان تقيه است و بدى فاش كردن . ـ ((تا ميان شما و آنان سدى بسازم)) :يعنى تقيه ((نه توانستند از آن بالا روند و نه توانستند در آن سوراخى ايجاد كنند)) فرمود:مقصود تقيه است . ـ در پـاسـخ بـه سـؤال از آيـه ((تـا مـيان شما و آنان سدى بسازم)) ـ : مقصود تقيه است ((پس نه تـوانـسـتـنـد از آن بـالا روند و نه توانستنددر آن سوراخى ايجاد كنند)), فرمود: نتوانستند در آن سـوراخـى ايجادكنند هرگاه به تقيه عمل شود هيچ كارى باآن نمى توانند بكنند و تقيه دژ استوار است و سدى ميان تو و دشمنان خداست كه نمى توانند در آن شكافى ايجاد كنند. راوى مـى گـويـد: از آن حـضـرت دربـاره آيه ((و هرگاه وعده پروردگارم برسد آن را زير و زبر كـنـد))پـرسيدم , فرمود: منظور بر طرف شدن تقيه است , به هنگام آشكار شدن , در اين هنگام از دشمنان خداانتقام مى گيرد. ـ امام على (ع): كسى كه ما را در دلش دوست بدارد و به زبانش دشمن , او در

بهشت است . ـ امـام صـادق (ع): مـؤمـن هـمـيشه مجاهداست , چون در دولت باطل ازطريق تقيه بادشمنان خدا مى جنگد و در دولت حق به وسيله شمشير. ـ در سفارش خود به ابوجعفر محمد بن نعمان احول ـ : اى پسرنعمان , هرگاه دولت ظلم روى كار بـود, راه بـرو و بـا كسى كه از او تقيه مى كنى باسلام و تحيت برخورد كن , زيرا كسى كه متعرض (ايـن) دولـت شـود قـاتـل و هلاک كننده خودباشدخداوند مى فرمايد: ((و خود را با دستهايتان به هلاكت نيندازيد)).

مواردی که تقیه در آن ها جایز است .

ـ امام باقر(ع): تقیه در هر موردی است که ضرورت ایجاب کند. ـ تـقیه در هر چیزی است که آدمی به آن ناچار شود, زیرا خداوند در این حالت آن را برای او حلال کرده است . ـ تقیه در هر موردی است که ضرورت پیش آید و تقیه کننده خود بهتر می داند که در چه وقت باید تقیه کند. ـ امام علی (ع): به خدا سوگند اگر آن حقیقتی را که خداوند بر پیامبرش نازل فرمود در میان این لشکرم فریاد می زدم , و آن را, بر اساس آن چه از پیامبر خدا(ص) شنیده ام , هویدا می ساختم و به آن دعـوت می کردم و شرح و تفسیرش می نمودم , در این سپاه جز کمترین و ضعیف ترین و پست ترین آن کـسی باقی نمی ماند و همه از آن می رمیدند و از گرد من پراکنده می شدند اگر نبود سفارش رسـول خـدا(ص) بـه مـن و آن چـه از او شـنـیدم ودرباره آن به من فرمان داد, هر آینه این کار را مـی کـردم لـیکن رسول خدا(ص) فرمود: هر چیزی که بنده بدان ناچار شود خداوند آن را برای او مباح ساخته است .

نهی از پا فراتر نهادن از موارد تقیه .

ـ امام صادق (ع): تقیه جایگاه هایی دارد هر که آن ها را از جایگاهشان دور کند برای او استوار نمانند و توضیح مورد تقیه مثل این است که مردم بدی , ظاهر حکم و کردارشان بر خلاف حکم و کردار حق باشد در چنین وضعی هر عملی که مؤمن درمیان این مردم از روی تقیه انجام دهد به شرط آن که به تباهی دین نینجامد جایز است . ـ عده ای از شیعیان به قصد دیدارحضرت رضا(ع) آمدند, اما امام از آنان دوری کرد و ایشان را به حضور نپذیرفت وقتی علت این رفتارحضرت را از ایشان پرسیدند, فرمود: چون شما مدعی هستید که شیعه امیرالمؤمنین (ع) هستید, درصورتی که بسیاری از اعمال شماخلاف این ادعاست و در بسیاری از فرایض کوتاهی می ورزید و نسبت به رعایت حقوق بزرگ برادران دینی خود سستی نشان می دهید و در جایی که تقیه لازم نیست تقیه می کنید و در جایی که باید تقیه شود,تقیه نمی کنید. ـ میثم نهروانی : امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) مرا صدا زد و فرمود: چگونه خواهی بود آن گاه که آن بی اصل و نسب بنی امیه , عبیداللّه بن زیاد, تو را به بیزاری جستن از من وا دارد؟ عرض کردم : ای امیرمؤمنان , به خدا سوگند که هرگز ازشما بیزاری نمی جویم فرمود: در این صورت به خدا قسم که تو را می کشند و به دار می آویزند عرض کردم : صبر می کنم و این در راه خدا چیزی نیست فرمود: ای میثم , در این صورت با من در یک درجه خواهی بود. ـ روایت شده است که مسیلمه کذاب دومرد مسلمان را دستگیر کرد به یکی از آن ها گفت : درباره محمد چه می گویی ؟ گفت : او رسول خداست گفت : نظرت درباره من چیست ؟ گفت : تو نیز فرستاده خدایی مسیلمه او را آزاد کرد به دیگری گفت :درباره محمد چه می گویی ؟ گفت : او رسول خداست گفت : نظرت درباره من چیست ؟ گفت : گوشم سنگین است مسیلمه سه بار سؤال خود را پرسید و آن مرد مسلمان هر بار همان جواب را داد مسیلمه اورا به قتل رسانید این خبر به رسول خدا(ص) رسید, فرمود: آن اولی به رخصت (و اجازه) خداوند عمل کرد و دومی حق را آشکار ساخت , گوارایش باد. ـ امام علی (ع): به زودی از شما خواسته خواهد شد که مرا ناسزا گویید, اشکالی ندارد ناسزا بگویید واز شما خواسته خواهد شد که از من بیزاری جویید, گردنتان را بکشید (تا بزنند اما از من بیزاری نجویید)زیرا که من بر فطرت (توحید و مسلمان) هستم . ـ ابو جعفر(ع) ـ در نامه خود به سعدالخیر ـ : اگر بیم آن نمی رفت که درباره من دستخوش گمان ها (ی واهی شوی) هر آینه حقایقی رابرایت آشکار می ساختم که پوشیده می دارم

و چـیـزهـایـی از حقیقت را برایت فاش می ساختم که کتمان می دارم لیکن من از تو تقیه می کنم و خـواهـان بقای تو هستم و خردمند و بردبار نیست کسی که در جایی که باید بترسد و تقیه کند, از کسی تقیه نکند و بردباری جامه دانش است پس هرگز خود را از آن برهنه مکن .

مواردی که تقیه جایز نیست .

ـ امـام صـادق (ع): تـقـیـه در حقیقت برای جلوگیری از ریختن خون ها قرار داده شده است پس هـرگـاه تـقـیه منجر به ریخته شدن خون شود, دیگرتقیه نباشد به خدا سوگند که اگر شما را دعـوت کنند که ما را یاری دهید قطعا خواهید گفت ما این کار رانمی کنیم بلکه تقیه می کنیم و تقیه را از پدر و مادرتان دوست تر خواهید داشت و زمانی که قائم قیام کند,نیازی ندارد که در این باره از شما سؤال کند و درباره بسیاری از شما منافقان حد خدا را جاری خواهدساخت . ـ امـام بـاقر یا امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال زراره از تقیه کردن نسبت به مسح کردن بر روی پای افزار ـ : سه چیز است که من در آن ها تقیه نمی کنم : شراب خوردن , مسح کردن روی پای افزار و متعه حج .

توكل .

توکل .

قرآن :. ((پس به (برکت) رحمت الهی , با آنان نرمخو (وپرمهر) شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند پس , از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار (ها) با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خدا توکل کنندگان را دوست می دارد)). ((و بر آن زنده که نمی میرد توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی و همین بس که او به گناهان بندگانش آگاه است)). ((و بر (خدای) عزیز مهربان توکل کن)). ـ امام رضا(ع): ایمان چهار رکن است : توکل کردن بر خدای عزوجل , راضی بودن به قضای او, تسلیم در برابر فرمان او و واگذاری کارها به خدا. ـ امام علی (ع): ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خدا, واگذاری کار به خدا, راضی بودن به قضای خدا و تسلیم بودن در برابر فرمان خدای عزوجل . ـ توکل , بهترین تکیه گاه است . ـ توکل , سرمایه است . ـ توکل , دژ حکمت است . ـ توکل بر خداوند, مایه نجات از هربدی و محفوظ ماندن از هر دشمنی است . ـ درستی عبادت (به) توکل است . ـ حقیقت یقین , در توکل است .

تفسیر توکل .

قرآن :. ((اگـر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد, چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند)). ((و اگـر خدا به تو زیانی برساند, کسی جز او بر طرف کننده آن نیست و اگر خیری به تو رساند, پس او بر هر چیزی تواناست)). ((و بـه جـای خـدا, چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند, مخوان , که اگر چنین کنی در آن صـورت قـطـعـا از جمله ستمکارانی و اگر خدا به تو زیانی برساند, آن را برطرف کننده ای جز او نـیـسـت و اگـر بـرای تـو خـیـری بـخواهد, بخشش او رارد کننده ای نیست آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می رساند و او آمرزنده مهربان است)). ((بـگـو: جز آن چه خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی رسد او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند)). ـ جبرئیل (ع) در پاسخ به سؤال پیامبر(ص) از او درباره توکل بر خدای متعال ـ : دانستن این مطلب که مخلوق نه زیانی می زند ونه سودی می رساند, نه می دهد و نه جلوگیری می کند و چشم امید برکندن از خلق هرگاه بنده چنین باشد, دیگر برای احدی جز خداوند کار نمی کندو امید و بیمش از کسی جز خداوند نیست و چشم طمع به هیچ کس جز خدا ندارد این است توکل . ـ امام علی (ع): توکل , بری شدن ازنیرو و توانایی (خود) است و چشم به راه مقدرات بودن . ـ از توکلت تو را همین بس که برای خود روزی رسانی جز خداوند سبحان نبینی . ـ امام صادق (ع) ـ در پاسخ به سؤال ازحد و نهایت توکل ـ : این که از چیزی جز خدا نترسی . ـ ابـوبـصـیر از امام صادق (ع): هیچ چیز نیست , مگر این که حد و نهایتی دارد عرض کردم :فدایت شـوم , حد و نهایت توکل چیست ؟ فرمود: یقین عرض کردم : حد و نهایت یقین چیست ؟ فرمود: این که از چیزی جز خدا نترسی . ـ امام صادق (ع): از (نشانه) توکل این است که از کسی جز خدا نترسی . ـ امام رضا(ع) ـ در پاسخ به سؤال ازحد و نهایت توکل ـ : این که از احدی جز خدا بیم نداشته باشی . ـ نیز در پاسخ به همین پرسش ـ : این که از احدی جز خدا نترسی . ـ مـصـباح الشریعه : کمترین مرتبه توکل این است که سعی نکنی بر آن چه برایت مقدر شده پیشی بگیری و به سوی آن چه (ازروزی) که قسمت توست نشتابی و برای آن چه که به تو نمی رسد حرص نزنی , تا در نتیجه , بایکی از این کارها, ندانسته , رشته ایمان خود را از هم بگسلی . گفتاری درباره توکل :. حـقیقت امر آن است که تحقق بخشیدن اراده و دست یافتن به مقصود در این زندگی مادی , نیاز به اسباب و عواملی مادی و معنوی دارد انسان هرگاه بخواهددست به

کاری زند و هدفی را تحقق بخشد و تمام اسباب و عوامل طبیعی لازم برای این امر را فراهم آورد ودیگر مانعی برای رسیدن او بـه مـطـلـوبش وجود نداشته باشد مگر اختلال عوامل روحی و معنوی , مانند سستی اراده , ترس , انـدوه , بـی صـبـری , آزمـنـدی , سبکسری , بدگمانی و امثال این ها که امور مهم و فراگیری هم هستند ودر این صورت بر خداوند توکل کند و با این کار خود را با یک سبب شکست ناپذیر که فراتر و بـالا دسـت هـرسـببی است پیوند دهد, اراده اش چنان نیرومند می شود که مغلوب هیچ عامل و سبب دیگری نمی گردد و درنتیجه به هدف خود دست می یابد و کامیاب می شود. در تـوکـل بـه خـدا, چـنـان که از ظاهر آیه ((و هرکه به خدا توکل کند او برای وی بس است خدا فـرمـانـش را بـه انـجام رساننده است)) بر می آید, تاثیرات خارق العاده دیگری نیز وجود دارد که پاره ای از مباحث مربوط به آن در گفتاری که پیرامون اعجاز داشتیم , گذشت .

توکل کنندگان .

قرآن :. ((همان کسانی که مردم به ایشان گفتند: مردمان برای (جنگ با) شماگرد آمده اند, پس , از آنان بترسید و (لی این سخن) بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است ونیکو حمایتگری است . ((پـس بـا نعمت و بخششی از جانب خدا (از میدان نبرد) بازگشتند, در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود وهمچنان خشنودی خدا را پیروی کردند و خداوند دارای بخششی عظیم است)) . ((و خبر نوح را بر آنان بخوان , آن گاه که به قوم خود گفت : ای قوم من , اگر ماندن من (در میان شـما) و اندرز دادن من به آیات خدا بر شما گران آمده است (بدانید که من) بر خدا توکل کرده ام پـس , در کارتان با شریکان خود همداستان شوید, تاکارتان بر شما ملتبس ننماید سپس درباره من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید)). ((در حـقیقت , من بر خدا, پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم هیچ جنبنده ای نیست , مگر این که او مهارهستی اش را در دست دارد به راستی پروردگار من بر راه راست است)). ((گفت : ای قوم من , بیندیشید, اگر از جانب پروردگارم دلیل روشنی داشته باشم و او از سوی خـود روزی نـیـکویی به من داده باشد (آیا باز هم از پرستش او دست بردارم ؟) من نمی خواهم در آن چه شما را از آن باز می دارم , با شما مخالفت کنم (و خود مرتکب آن شوم) من قصدی جز اصلاح , تا آن جا که بتوانم , ندارم و توفیق من جز به (یاری) خدا نیست بر او توکل کرده ام و سپس به سوی او باز می گردم)). ((وکـسـانـی کـه ایـمان آورده وکارهای شایسته کرده اند, قطعا آنان را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم که از زیر آنهاجوی ها روان است , جاودان در آن جا خواهند بود چه نیکوست پاداش عمل کنندگان , همان کسانی که شکیبایی ورزیده وبر پروردگارشان توکل کرده اند)). ـ ابـن شهر آشوب : نمرود دستور داددر اطراف کوفه , نزدیک رود کوثا از آبادی قطنانا, هیزم جمع کردند و آتشی افروخت امانتوانستند ابراهیم را در آتش بیندازند ابلیس برای آنان منجنیق ساخت و به وسیله آن ابراهیم رابه طرف آتش پرتاب کردند جبرئیل خود را به ابراهیم که در میان هوا بود رسـانـد و گـفـت : آیـاحـاجـتـی داری ؟ ابـراهیم فرمود: به تو نه ! خداوند مرا بس است و او نیکو حـمـایـتـگـری اسـت مـیـکائیل پیش او آمد و گفت : اگر بخواهی آتش را خاموش می کنم , زیرا خزانه های باران ها وآب ها در اختیار من است ؟ ابراهیم فرمود: نمی خواهم !. فـرشـتـه بـاد نـزد او آمـد و گـفـت : اگـر بـخـواهـی آتـش را بـه هـوا مـی برم ! ابراهیم فرمود: نـمـی خواهم !جبرئیل گفت : پس , از خدا بخواه ابراهیم گفت : او خود حال مرا می داندو نیازی به سؤال نیست . ـ

علی بن ابراهیم : وقتی ابراهیم را با منجنیق پرتاب کردند, جبرئیل در میان هوا خود را به اورساند و گـفـت : ای ابـراهیم ! آیا تو را به من حاجتی هست ؟ ابراهیم (ع) گفت : به تو نه , اما به پروردگار عـالمیان چرا پس جبرئیل انگشتری به او داد که در آن نوشته شده بود: ((معبودی جزخدا نیست , محمد فرستاده خداست , پشت و پناهم را خدا قرار دادم , کارم را به خدا متکی ساختم , و امر خود را به خدا واگذاشتم)) پس خداوند به آتش وحی فرمود که سرد و بی آسیب شو. ـ پـیـامبر خدا(ص): هفتاد هزار نفر ازامت من بی حساب وارد بهشت می شوند آنان کسانی هستند که خود را داغ نمی کنند و دیگران را نیز داغ نمی کنند و تعویذ و رقیه نمی بندند و فال بد نمی زنند و به پروردگارشان توکل می کنند. ـ هر که خود را داغ کند یا رقیه وتعویذ ببندد, از توکل بی بهره است .

آن چه باعث توکل می شود.

قرآن :. ((آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند با آن که خدا یاورشان بود و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند)). ـ امام علی (ع): توکل (ناشی) ازنیرومندی یقین است . ـ از توکل راستین به یقین راستین پی برده می شود. ـ توکل راستین , بی گمان (ناشی) از راستی یقین است . ـ حقیقت یقین , در توکل است . ـ قویترین مردم در ایمان , باتوکل ترین آن ها به خداوند سبحان است . ـ آن که به خدا اطمینان دارد, به اوتوکل کند. ـ نیکویی توکل بنده به خدا, به اندازه اطمینانش به اوست . ـ امام صادق (ع): به خدا اعتماد کن ,تا مؤمن باشی . ـ امام علی (ع): کسی که به قضای خدا راضی باشد, سزاوار است که به او توکل کند.

نتیجه توکل .

ـ پیامبر خدا(ص): هر که خوش دارد قویترین مردم باشد, باید به خدا توکل کند. ـ هرکه دوست دارد نیرومندترین مردم باشد, باید به خدا توکل کند. ـ امام باقر(ع): آن که به خدا توکل کند, مغلوب نشود و آن که به خدا توسل جوید, شکست نخورد. ـ امام علی (ع): منشا قوت قلب , توکل به خداست . ـ امام باقر(ع): توانگری و عزت دردل مؤمن می گردند و هرگاه به نقطه ای که در آن توکل است رسیدند, آن جا اقامت می گزینند. ـ امام صادق (ع): بی نیازی و عزت به هر طرف می گردند و چون به جایگاه توکل دست یافتند, در آن جا متوطن می شوند. ـ پیامبر خدا(ص): اگر مردی با نیت درست به خدا توکل کند, احتیاج کارهای دیگران به او بیفتد, زیرا چگونه او (به دیگران)احتیاج پیدا کند در صورتی که مولایش بی نیاز و ستوده است ؟ . ـ امام علی (ع): کسی که اهل توکل باشد کمک (خداوند) را از دست نمی دهد. ـ هر که به خدا توکل کند, دشواری ها برای او آسان شود و اسباب برایش فراهم گردد. ـ هرکه به خدا توکل کند, شبهات برایش روشن شود. ـ هیچ توکل کننده ای گرفتار رنج وزحمت نمی شود. ـ چگونه از رنج آزمندی برهد کسی که توکلش درست و راستین نیست . ـ توکل کردن به قضا (ی خداوند) آسایش بخش تر است . ـ پیامبر خدا(ص): فال بد زدن (نوعی) شرک است و هیچ فردی از ما نیست مگر این که به نحوی دستخوش فال بد زدن می شود, اما خداوند, با توکل کردن , آن را از بین می برد. ـ امام علی (ع): ای مردم , به خدا توکل و اعتماد کنید, زیرا که او (انسان را) از ماسوای خود بی نیاز می کند. ـ امام باقر(ع): کیست که از خداخواسته باشد و خدا به او نداده باشد؟ یا بر خدا توکل کرده باشد و کفایتش ننموده باشد؟ یا به اواعتماد کرده باشد و خدا نجاتش نداده باشد؟ . ـ لقمان , در اندرز به فرزند خود,فرمود: فرزندم , به خدای عزوجل اعتماد کن و آن گاه در میان مردم پرس و جو کن (ببین) آیاکسی هست که به خدا اعتماد کرده باشد و خداوند او را نجات نداده باشد؟ فرزندم , به خدا توکل کن و آن گاه در میان مردم پرس و جو کن ببین کیست که به خدا توکل کرده و خداوند کفایتش نکرده باشد. ـ امام جواد(ع): اعتماد به خداوندمتعال , بهای هر چیز گرانی است و نردبان رسیدن به هر بلندایی . ـ امام علی (ع): اعتماد به خدا, دژی است که کسی جز مؤمن امین در آن پناه نگیرد. ـ اعتماد به خدا, نیرومندترین امیداست . ـ هر که به خدا اعتماد کند, خداوند شادمانی نشانش دهد و هر که به او توکل کند, خداوندکارهایش را کفایت کند. ـ هر که به خدا اعتماد کند, یقینش راحفظ کرده است .

توکل و کارسازی امور.

قرآن :. ((و از جـایی که گمان نمی برد روزی او را می رساند وهر کس به خدا توکل کند, او برای وی بس است خدا فرمانش را به انجام رساننده است به راستی خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است)) . ((و مـی گـویـنـد: فـرمـانبرداریم , ولی چون از نزد تو می روند, جمعی از آنان شبانه جز آن چه تو می گویی تدبیر می کنندپس , از ایشان روی برتاب و به خدا توکل کن و خدا بس کارساز است)). ((و خـدا به (حال) دشمنان شما داناتر است کافی است که خدا سرپرست (شما) باشد و کافی است که خدا یاور (شما)باشد)). ((و اگـر بـخـواهـنـد تو را بفریبند, (یاری) خدا برای تو بس است همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومندگردانید و میان دل هایشان الفت انداخت , که اگر آن چه در روی زمین است همه را خـرج مـی کـردی نـمی توانستی میان دل هایشان الفت برقرار سازی , ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت , چرا که او توانای حکیم است ای پیامبر, خدا ومؤمنان پیرو تو تو را بس است)). ((پس , اگر روی بر تافتند, بگو: خدا مرا بس است , هیچ معبودی جز او نیست , بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است)). ـ پیامبر خدا(ص): هر که به خدا توکل کند, خداوند هزینه او را کارسازی کند و از جایی که گمان نمی برد به او روزی رساند. ـ اگـر همه مردم به این آیه چنگ می زدند, آن ها را بسنده می کرد: ((و هر که به خدا توکل کند او برای وی بس است , همانا خدا به انجام رساننده فرمان خود است)). ـ امام صادق (ع) ـ به معاویه بن وهب ـ :به هر که توکل داده شود, بسندگی داده شود سپس فرمود: آیا کتاب خدای عزوجل را تلاوت کرده ای : ((و هر که به خدا توکل کند او برای وی بس است)). ـ پـیـامـبر خدا(ص): اگر شما, چنان که باید, به خدا توکل کنید, خداوند همان گونه که پرنده را روزی می دهد, با شکم خالی می رود و باشکم پر بر می گردد, شما را نیز روزی می دهد. ـ زمـانـی کـه امـیر المؤمنین (ع) تصمیم گرفت از کوفه به قصد (جنگ) حروریه (خوارج)بیرون رود, مـنـجـمـی به آن حضرت توصیه کرد که در این ساعت حرکت نکند اما امام رفت و بر خوارج پـیـروز گـشت وسپس فرمود: بدانید, که محمد(ص) منجمی نداشت و بعد از او ما نیز نخواهیم داشـت , اماخداوند سرزمین کسرا و قیصر را به روی ما گشود ای مردم , بر خدا توکل کنید و به او اعتمادنمایید, زیرا او از همه چیز بی نیاز می سازد. ـ امام علی (ع): توکل بر خدا, کارسازهمه امور است . ـ توکل بر خدا, کارساز ارزنده ای است برای کسی که به آن تکیه کند. ـ به خداوند سبحان توکل کن , زیرا که او کارسازی توکل کنندگان به خود را ضمانت کرده است . ـ پیامبر

خدا(ص): هر كه توكل كند, وقانع و خرسند باشد, خواسته هايش كارسازى شود. ـ امام على (ع) در دعا : خداوندا, توبراى دوستان خود دل آرامترين انيسانى و آماده ترين آن ها براى كارسازى امور توكل كنندگان بر خود مى باشى .

آداب توکل .

ـ مردی به رسول خدا(ص) عرض کرد: زانوی اشترم را ببندم و به خدا توکل کنم یا رهایش بگذارم و توکل کنم ؟ حضرت فرمود: زانویش را ببند و توکل کن . ـ پیامبر خدا(ص) ـ به مردی که عرض کرد: اشترم را رها می گذارم و توکل می کنم ـ : او را ببند و توکل کن . ـ امـام صـادق (ع): تـحصیل روزی حلال را رها مکن , زیرا روزی حلال تو را در دینت بیشتر کمک می کند, زانوی اشترت را ببند وآن گاه توکل کن . ـ امـام عـلـی (ع) زمـانی که در جنگ جمل پرچم را به دست فرزندش محمد بن حنفیه داد, به او فـرمـود: کوه ها از جای خود می جنبنداما تو نجنب , دندان هایت را بر هم بفشار و کاسه سرت را به خداوند به عاریت سپار, پای خود رادر زمین میخکوب کن , نگاهت را به انتهای سپاه دشمن بدوز و دیده ات را (از برق شمشیرها ونیزه ها) فرو بند و بدان که پیروزی از جانب خداوند سبحان است . ـ امـام صـادق (ع) ـ دربـاره آیـه ((ومـؤمـنـان بـاید تنها بر خدا توکل کنند)) ـ :(مراد از مؤمنان) برزگرانند. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) ـ به عده ای که دید کشاورزی نمی کنند ـ : شما چه کاره اید؟ عرض کردند: ماتوکل کنندگانیم فرمود: نه , شما سربارانید. ـ امـام عـلـی (ع) عـده ای را دید که با آن که سالم و تندرست هستند در گوشه مسجد نشسته اند فرمود: شما کیستید؟ عرض کردند: ماتوکل کنندگانیم حضرت فرمود: نه , بلکه شما مفت خورانید اگـر بـه راسـتـی تـوکـل کننده هستید,توکلتان شما را به کجا رسانده است ؟ عرض کردند: اگر چـیزی بیابیم می خوریم و اگر هم نیابیم صبر می کنیم حضرت فرمود: سگ های ما نیز همین کار رامـی کـنـند! عرض کردند: پس چه کنیم ؟ فرمود: همان کاری که ما می کنیم عرض کردند: شما چه می کنی ؟ فرمود: اگر چیزی بیابیم می بخشیم و اگر نیابیم شکر می گوییم . ـ پیامبر خدا(ص): توکل کردن (به خدا)بعد از به

کار بردن عقل , خود موعظه است . ـ چـون آیـه ((و هـرکه از خدا پروا کند خداوند برای او راه خروجی قرار می دهد و او را از جایی که گمان نمی برد روزی می دهد)) نازل شد, عده ای از صحابه در خانه های خود نشستند و به عبادت پـرداخـتـند, چون مطمئن شدند که خداوند روزی ایشان را تضمین کرده است پیامبر(ص) از این جریان باخبر شد و بر کار آنان خرده گرفت و فرمود: من نفرت دارم ازمردی که کار و کسب را رها سازد و دهان خود را به سوی پروردگارش باز کند و بگوید:((خدایا, روزیم ده)). ـ امـام صادق (ع): وقتی آیه ((و هرکه ازخدا پروا کند خداوند برای او راه خروجی قرار می دهد و از جایی که گمان نمی برد روزیش می دهد)) نازل شد, عده ای از اصحاب رسول خدا (ص) درها را به روی خـود بستند و به عبادت پرداختند و گفتند: تضمین شده ایم این خبر به گوش پیامبر(ص) رسـیـد: حـضـرت در پی آنان فرستاد و فرمود: چه چیز شما را واداشت که این کار را بکنید؟ عرض کردند: ای رسول خدا, روزی ما تضمین شده است و لذا به عبادت رو آورده ایم پیامبر فرمود: بدانید که هرکس چنین کند, دعایش مستجاب نمی شود دنبال کسب و کار بروید.

روی آوردن به خدا.

قرآن :. ((و نـام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز پروردگار خاور و باختر, خدایی جز او نیست , پس او را کارساز خویش اختیار کن)). ((و به پناه خدا روید, او مولای شماست , چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری)). ((و چـگـونه کفر می ورزید با این که آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر او میان شماست ؟ و هرکس به خدا تمسک جوید, قطعا به راه راست هدایت شده است)). ((بـی تـردید, ولی من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده و همو دوستدار شایستگان است و کسانی را که به جای او می خوانید, نمی توانند شما را یاری کنند و نه خویشتن را یاری دهند)). ((بـگـو: آیـا غـیـر از خداوند آفریننده آسمان ها و زمین سرپرستی برگزینم ؟ و اوست که خوراک مـی دهـد و خوراک داده نمی شود بگو: من مامورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است و (به من فرمان داده شده که :) هرگز از مشرکان مباش)). ((و مبادا تو برخی از آن چه را که به سویت وحی می شود, ترک گویی و سینه ات بدان تنگ گردد کـه مـی گـویـنـد: چراگنجی بر او فرستاده نشده یا فرشته ای با او نیامده است ؟ تو فقط هشدار دهنده ای و خدا بر هر چیزی نگهبان است)). ـ در مـنـاجـات شعبانیه امیر المؤمنین و امامان از نسل او که در ماه شعبان می خواندند, آمده است : مـعـبـودا, کـمـال رویـکـرد به خودت را ارزانیم دار و دیدگان دل های ما را با نور نگاهشان به تو روشنایی بخش . ـ پیامبر خدا(ص): هر که به خدا رو کند, خداوند هر زحمتی را از دوش او بردارد و هرکه به دنیا رو کند, خداوند او را به آن واگذارد. ـ امـام عـلـی (ع) در سفارش خود به فرزند گرامیش امام حسن (ع), می فرماید: در همه کارهایت خـود را در پناه خدای خویش درآور, زیرا با این کار, خویشتن را در پناهگاهی نفوذناپذیر و در پس مانعی استوار در آورده ای .

رو آوردن به غیر خدا.

قرآن :. ((دعـوت حـق برای اوست و کسانی که جز اومی خوانند هیچ جوابی به آنان نمی دهند, مگر مانند کـسـی کـه دو دسـتش را به سوی آب بگشاید تا (آب) به دهانش برسد,در حالی که به (دهان) او نـخـواهـد رسـید و دعای کافران جز بر هدر نباشد بگو: پروردگار آسمان ها و زمین کیست ؟ بگو: خدابگو: پس , آیا جز او سرپرستانی گرفته اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند؟ . ((هر که می پندارد که خدا (پیامبرش) را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد (بگو) تا طنابی بـه سـوی سـقف کشد (وخود را حلق آویز کند) سپس (آن را) ببرد آن گاه بنگرد که آیا نیرنگش چیزی را که مایه خشم او شده از میان خواهد برد؟)). ـ پیامبر خدا(ص): هر که به دنیا رو کند, خداوند او را به آن واگذارد. ـ به کسی غیر از خدا تکیه نکن , که خداوند تو را به همو وا می گذارد. ـ امام جواد(ع): هر که به غیر خدا روکند, خداوند او را به همان واگذارد. ـ پـیـامـبر خدا(ص): خداوند عزوجل می فرماید: هیچ مخلوقی نیست که , به جای من , به مخلوقی چـنـگ زند مگر این که درهای آسمان ها و زمین را به روی او ببندم پس , چون مرابخواند جوابش ندهم و چون از من بخواهد, به او عطا نکنم . ـ خـداوند عزوجل می فرماید: هیچ مخلوقی نیست که به غیر من پناه برد, مگر این که دستش را از اسباب و ریسمان های آسمان ها و زمین کوتاه کنم پس اگر از من بخواهد عطایش نکنم واگر مرا بخواند جوابش ندهم . ـ روایت شده است که خداوندعزوجل به داود وحی فرمود: هیچ بنده ای از بندگان من نیست که , به جای من , به یکی ازآفریدگانم چنگ در زند و من این را از نیت او بشناسم , مگر این که دست او را از اسـبـاب آسـمان ها کوتاه کنم و زمین را از زیر پای او فروکشم و برایم مهم نباشد که در کدام وادی هلاک شود. ـ پـیامبر خدا(ص): خداوند به داود(ع)وحی فرمود: هر بنده ای , به جای من , به مخلوقی پناه برد و من این را از نیت او بدانم , دست او را ازاسباب آسمان قطع کنم و هوا را از زیر پایش فرو کشم . ـ امام صادق (ع): خداوند عزوجل به داود(ع) وحی فرمود: هیچ بنده ای از بندگان من نیست که به احـدی از مـخـلـوقـاتـم روی بـیاورد و من این را از نیت او بدانم , مگر این که دستش را از اسباب آسمان ها و زمین کوتاه گردانم و زمین را از زیر پای اوفرو کشم و اهمیتی ندهم که در کدام وادی به هلاکت افتد. ـ محمدبن عجلان : به فقر و تنگدستی سختی افتادم و دوستی که در دوران پریشان حالی دستم را بگیرد نداشتم , وام سنگینی به گردن داشتم وطلبکاری که در مطالبه آن سماجت می کرد ناچار بـه سـوی خـانه حسن بن زید که در آن زمان فرماندارمدینه بود و با هم آشنایی

داشتیم , رهسپار شدم محمدبن عبداللّه بن علی بن حسین که آشنایی دیرینی باهم داشتیم و از حال و روز من خبر داشت , در بین راه به من برخورد کرد و دستم را گرفت و گفت : ازوضع تو اطلاع یافته ام حالا برای رفع گرفتاری هایت به چه کسی امید داری ؟ گفتم : حسن بن زید گفت :در این صورت بدان که حاجتت برآورده نمی شود و به خواسته ات نمی رسی به کسی رو کن که توان این کار را دارد و بخشنده ترین بخشندگان است و خواسته ات را از او بخواه , زیرا من از پسر عمویم جعفر بن محمد شنیدم که از پدرش , از جدش , از پدرش حسین بن علی , از پدرش علی بن ابی طالب (ع), ازپیامبر(ص) حدیث کرد و فرمود:. خداوند عزوجل در یکی از وحی های خود به یکی از پیامبرانش فرمود: به عزت و جلالم سوگند, که امید هر کس را که به غیر من امید بندد به یاس بدل می کنم و در دوزخ جامه ذلت بر او می پوشانم و ازگشایش و فضل خود دورش می گردانم آیا بنده من در شداید و گرفتاری ها به غیر من امید (گشایش)می بندد, حال آن که شداید و گرفتاری ها به دست من است ؟ آیا به غیر من چشم امید می دوزد, حال آن که توانگر بخشنده منم و کلیدهای درهای بسته در دست من است و در من به روی هرکس که مرا بخواندباز است ؟ مگر نمی داند که هر گرفتاری و مشکلی به او برسد, جزمن کسی توانایی برطرف کردن آن راندارد! پس , چه شده است که می بینم روی امید از من برگردانده است در حالی که از سر جود و کرم خودآن چه را هم از من مسالت نکرد به او دادم و حالا از من روی گردانده و از من نمی خواهد و در گرفتاریش دست خواهش به سوی غیر من دراز می کند, در حالی که من خدا که پیش از خواهش عطا می کنم , اگر ازمن خواهش شود جواب نمی دهم ؟ هرگز, مگر نه این که بخشش و کرم از آن من است , مگر نه این که دنیا و آخرت در دست من است ؟ اگر اهل هفت آسمان و زمین , همگی , از من بخواهند و خواست همه آن ها را برآورم , این همه به اندازه بال پشه ای از ملک من نمی کاهد چگونه کاسته شود ملکی که من سرپرست آن هستم ؟ پس بیچاره کسی که از من نافرمانی کند و مرا نپاید. من به او گفتم : ای زاده رسول خدا, این حدیث را برایم دوباره بگو او سه بار آن را تکرار کرد من گفتم : به خدا قسم که از این پس از هیچ کس حاجتی نخواهم دیری نگذشت که خداوند از نزد خودمرا روزی و بخششی عطا فرمود.

درجات توکل .

ـ امـام کـاظـم (ع) ـ در پاسخ به سؤال ازآیه ((و هرکه به خدا توکل کند او برای وی بس است))ـ : توکل کردن بر خدا درجاتی دارد: یکی از آن ها این است که در تمام کارهایت به خدا توکل کنی و هر چـه بـا تـو کرد از او راضی و خشنودباشی و بدانی که او نسبت به تو از هیچ خیر و تفضلی کوتاهی نمی کند و بدانی که در این باره حکم , حکم اوست , پس با واگذاری کارهایت به خدا بر او توکل کن و در آن کارها و دیگرکارها به او اعتماد داشته باش . ـ امام رضا(ع): توکل درجاتی دارد:یکی از آن ها این است که در همه کارهایت در آن چه با تو کند به او اعـتماد کنی و به آن چه با توکند خشنود باشی و بدانی که او از هیچ خیر و نظر لطفی درباره تو کـوتـاهی نمی کند و بدانی که دراین باره حکم , حکم اوست پس با واگذاری این امور به خدا بر او تـوکـل کـن یـکی دیگر ازدرجات توکل , این است که به غیب های خدا که در علم تو نگنجد ایمان داشـتـه بـاشی و علم آن هارا به او و به امنای او بر آن ها واگذاری و در این غیب ها و جز آن ها به او اعتماد داشته باشی .

اطمینان به خود.

ـ امام علی (ع): اطمینان به خود, از مطمئن ترین فرصت ها برای شیطان است . ـ زنهار از اطمینان به خود, زیرا که آن از بزرگترین دام های شیطان است . ـ منفورترین خلایق نزد خداوند دو مردند: مردی که خداوند او را به خودش واگذارد که درنتیجه از راه راست مـنـحـرف شود و مردی که مشتی جهالت و نادانی از هر سو فراهم آورده ودر میان نادانان امت تاخت و تاز می کند. ـ یـکـی از منفورترین مردم نزدخداوند متعال , بنده ای است که خدا او را به خودش واگذاشته , از راه راست به در رفته وبی راهنما حرکت می کند اگر به آباد کردن دنیا فرا خوانده شود, می کوشد و اگر به آباد ساختن آخرت دعوت شود, تنبلی می ورزد.

پدر و فرزند.

تولد.

قرآن :. ((سوگند به پدری (چنان) و آن چه به دنیا آورد)). ـ امام سجاد(ع): بزرگترین روز برای آدمی زاد, روزی است که از مادرش متولد می شود. ـ امـام صـادق (ع): بزرگترین روز برای انسان , روزی است که متولد می شود وکمترین روزبرای او روزی است که می میرد. ـ امام رضا(ع): وحشتناکترین زمان برای این مخلوق سه جاست : روزی که متولد می شود و از شکم مادرش بیرون می آید و دنیا رامی بیند, روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را می بیند و روزی که برانگیخته می شود واحکامی (و قوانینی) را می بیند که در سرای دنیا ندیده است .

ارزش فرزند.

ـ پیامبر خدا(ص): هر درختی میوه ای دارد و میوه دل فرزند است . ـ امام علی (ع): فرزند یکی از دودشمن (انسان) است . ـ از دست دادن فرزند, جگر سوزاست . ـ امام باقر(ع): از خوشبختی مرد این است که قیافه و اخلاق و رفتار فرزندش شبیه خود او باشد. ـ امـام سجاد(ع): یکی ازخوشبختی های مرد این است که فرزندانی داشته باشد که کمک کار و یاور او باشند. ـ امام صادق (ع): فلانی ـ حضرت نام این مرد را برد ـ گفت : من علاقه ای به داشتن فرزند نداشتم تـا ایـن که روزی در عرفه جوانی را درکنار خود دیدم که دعا می کرد و می گریست و می گفت : خدایا, پدر و مادرم , پدر و مادرم از آن موقع که این را شنیدم به داشتن فرزند علاقه مند شدم .

فرزند مایه فتنه است .

قرآن :. ((و بـدانـیـد که اموال و فرزندان شما (وسیله) آزمایش هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است)). ((ای کـسانی که ایمان آورده اید, (زنهار) اموال شما وفرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نگرداند و هرکس چنین کند آنان خود زیانکارانند)). ((ای کـسـانی که ایمان آورده اید, در حقیقت برخی از همسران و فرزندان شما دشمن شمایند, از آنـان بـرحـذر باشید و اگربخشایید و درگذرید و بیامرزید, به راستی خدا آمرزنده مهربان است امـوال شـما و فرزندانتان صرفا (وسیله) آزمایشی (برای شما) هستند, و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است)). ـ پـیـامبر خدا(ص): فرزندان ما جگر گوشه های ما هستند, خردسالانشان فرمانروایان ماهستند و بزرگترهایشان دشمنان ما, اگر زنده باشند بلای جان ما هستند و اگر بمیرند, باعث غم و اندوه ما می شوند. ـ امام صادق (ع): فرزند مایه آزمایش است . ـ پیامبر خدا(ص): فرزندان , ترسو کننده و گدازنده و اندوه آورند. ـ امـام عـلـی (ع): بـیشتر اوقات خود راصرف زن و فرزند خویش مکن , زیرا اگر آنان دوست خدا باشند, خداوند دوستانش را وانمی گذارد و اگر دشمن خدا باشند, چرا باید هم و غمت رسیدگی به دشمنان خدا باشد؟ . ـ عـبـداللّه بـن بـریـده : از پـدرم شـنـیدم که می گفت : رسول خدا(ص) روی منبر مشغول ایراد خـطـبـه بود که حسن و حسین در حالی که پیراهن قرمز رنگ پوشیده بودند و راه می رفتند و به زمـیـن مـی خوردند, آمدند رسول خدا(ص) از منبر پایین آمد و آن ها را بلند کرد و جلو خود نشاند وسپس فرمود: ((در حقیقت اموال و اولاد شما مایه فتنه و آزمایش هستند)). ـ امـام علی (ع) ـ در وصف حضرت مسیح (ع) ـ : نه همسری داشت که مفتونش سازد و نه فرزندی که باعث غم و اندوه او گردد.

دوست داشتن فرزند.

ـ پیامبر خدا(ص): کودکان را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید. ـ امام صادق (ع): موسی بن عمران (ع) گفت : پروردگارا, کدام عمل نزد تو برتر است ؟ فرمود: دوست داشتن کودکان , زیرا سرشت آنان بر توحید من است و اگر آن ها را بمیرانم , به رحمت خود به بهشتشان می برم . ـ پیامبر خدا(ص) عثمان بن مظعون رادید که پسر بچه ای با خود دارد و او را می بوسد فرمود: این بچه خود توست ؟ عرض کرد: آری فرمود: دوستش داری , عثمان ؟ عرض کرد: آری به خدا, ای رسول خدا, او را دوست دارم !فرمود: آیا محبت تو را نسبت به او بیشتر نکنم ؟ عرض کرد: چرا, پدر و مادرم فدایت فرمود:هرکس کودک خردسالی از نسل خود را خوشحال کند, خداوند در روز قیامت او را خوشحال گرداند. ـ امام صادق (ع): خداوند عزوجل به بنده , به خاطر محبت شدید او به فرزندش , رحم می کند. ـ پیامبر خدا(ص): هر که فرزند خود را ببوسد, خداوند عزوجل برای او یک ثواب می نویسدو هر که فرزندش را شاد کند, خداوند در روز قیامت او را شاد می سازد و هر که به او قرآن بیاموزد (در روز قیامت) پدر و مادرش فرا خوانده می شوند و دو جامه بر آنان پوشانده می شودکه از درخشش آن صورت بهشتیان می درخشد. ـ مردی در جمع پیامبر و عده ای از اصحاب گفت : من هرگز کودکی را نبوسیده ام وقتی رفت , رسول خدا(ص) فرمود: این مردی است که در نظر من از دوزخیان است . ـ پیامبر خدا(ص) حسن وحسین (ع) را بوسید اقرع بن حابس گفت : من ده فرزند دارم وتاکنون یکی از آن ها را هم نبوسیده ام پیامبر(ص) فرمود: به من ربطی ندارد, اگر خداوند رحم ومهربانی را از تو گرفته است ! ـ یا جمله ای مانند این فرمود ـ. ـ ابو هریره : رسول خدا(ص) حسن وحسین را می بوسید عیینه ـ و در روایت دیگری : اقرع بن حابس ـ گفت : من ده فرزند دارم وهرگز یکی از آنان را نبوسیده ام پیامبر(ص) فرمود: کسی که مهربانی نکند, مورد مهر قرارنگیرد. و در روایت حفص فرا آمده است : رسول خدا چنان عصبانی شد که رنگش برگشت و به آن مرد فرمود: اگر خداوند رحم و مهربانی را از دل تو کنده است , من با تو چه کنم ! کسی که باخردسالان ما مهربان نباشد و به بزرگسالانمان احترام نگذارد, از ما نیست .

کودکی کردن با کودکان .

ـ پیامبر خدا(ص): هر کس کودکی دارد,باید با او کودکانه رفتار کند. ـ هر کس کودکی دارد, باید با اوکودکی کند. ـ امام علی (ع): هر که بچه ای داردبچگی کند. ـ جـابـر: بر پیامبر(ص) وارد شدم دیدم که حسن و حسین (ع) بر پشت آن حضرت سوارند و پیامبر برای آنان زانو زده و خم شده است و می فرماید: چه شتر خوبی دارید و چه بار خوبی هستید شما!. ـ عـمـربـن خطاب : حسن و حسین راسوار بر دوش رسول خدا(ص) دیدم گفتم : چه اسب خوبی دارید شما رسول خدا(ص) فرمود:و چه سواران خوبی هستند این دو. ـ ابـوهـریره : با این دو گوش خودشنیدم و با این دو چشم خود دیدم که رسول خدا(ص) با هر دو دسـت خـود شانه های حسن و حسین را گرفته بود و پاهایشان روی پای رسول خدا(ص) بود و آن حضرت می فرمود: ((ترق عین بقه)) ابو هریره می گوید: طفل بر بدن پیامبر بالا رفت تا پاهایش را روی سینه رسول خدا(ص) گذاشت حضرت فرمود: دهانت را بازکن و آن را بوسید و فرمود: خدایا, من این را دوست دارم تو هم دوستش بدار. علامه مجلسی در ذیل این حدیث می گوید: در کتاب ابن بیع و ابن مهدی و زمخشری آمده است کـه فرمود: حزقه , حزقه , ترق عین بقه ((37)), خدایا, من این را دوست دارم تو هم او و کسی را که دوستش بدارد دوست دار. جزری می گوید: رسول خدا(ص) حسن یا حسین را می رقصاند و می فرمود: حزقه حزقه ترق عین بقه , و طفل بر بدن پیامبر بالا رفت تا جایی که پایش را روی سینه حضرت گذاشت .

فرزند نیک و شایسته .

قرآن :. ((آن جـا (بود که) زکریا پروردگارش را خواند و گفت :پروردگارا, از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن , که تو شنونده دعایی)). ((ای پروردگار من , مرا (فرزندی) از شایستگان بخش)). ((و کـسـانـی کـه مـی گـویند: پروردگارا, به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان باشد, و ما راپیشوای پرهیزگاران گردان)). ـ پیامبر خدا(ص): فرزند صالح , دسته گلی از گل های بهشت است . ـ فرزند شایسته , دسته گلی است ازجانب خداوند که میان بندگانش قسمت می کند. ـ از خوشبختی مرد, داشتن فرزندشایسته است . ـ امام علی (ع): فرزند صالح , زیباترین نام نیک است . ـ امـام صـادق (ع): رسول خدا(ص) فرمود: میراث خداوند عزوجل از بنده مؤمن خود فرزندی است که , پس از مرگ او, خدا را عبادت کند حضرت صادق (ع) سپس آیه زکریا را تلاوت کرد:((از جانب خود به من ولی (و جانشینی) ببخش که از من ارث برد و از خاندان یعقوب (نیز)ارث برد)). ـ میراث خدا از بنده مؤمنش , فرزند صالحی است که برای او آمرزش بطلبد. ـ امـام علی (ع): من از پروردگار خودنه فرزندانی زیبارو خواستم و نه فرزندی خوش قد و قامت , بـلـکـه از پروردگارم فرزندانی خواستم که فرمانبردار خدا باشند و از او بترسند تا وقتی به او نگاه کردم و دیدم از خداوند فرمان می برد چشمم روشن شود. ـ پیامبر خدا(ص): عیسی بن مریم برگوری گذشت که صاحب آن عذاب می کشید سال بعد نیز بر هـمان گور گذشت و دید دیگرعذاب نمی شود عرض کرد: پروردگارا, پارسال از این گور عبور کـردم و صـاحـبش عذاب می شدو امسال که از آن می گذرم دیگر عذاب نمی کشد؟ خداوند جل جلاله به او وحی فرمود : ای روح اللّه , فرزند صالحی از او بزرگ شد و راهی را درست کرد و یتیمی را سرپرستی نمود و من به خاطر این کارهای فرزندش , او را آمرزیدم .

فرزند ناشایست .

ـ امام علی (ع): فرزندناشایست ,شرافت را از بین می برد و نیاکان را بدنام می کند. ـ فرزند ناشایست , نیاکان را لکه دار می سازد و بازماندگان را تباه می کند. ـ بدترین مصیبت ها, فرزند ناخلف است . ـ بدترین فرزندان , فرزندناخلف است .

نهی از دوست نداشتن دختر.

قرآن :. ((و هـرگـاه یـکی از آنان را به دختر مژده آورند,چهره اش سیاه می گردد, در حالی که خشم (و اندوه) خود را فرو می خورد از بدی آنچه بدو بشارت داده شده , از قبیله (خود) روی می پوشاند, آیا او را با خواری نگاه دارد, یا در خاک پنهانش کند؟ وه چه بد داوری می کنند)). ـ حـمـزه بن حمران در حدیثی مرفوع می گوید: مردی در خدمت پیامبر(ص) بود که خبر به دنیا آمـدن فرزندش را به او دادند رنگش برگشت پیامبر فرمود: چه شده است ؟ عرض کرد: خیر است پیامبر فرمود: بگو عرض کرد:وقتی از خانه بیرون آمدم همسرم درد زایمان داشت و حالا برایم خبر آوردنـد کـه دخـتر زاییده است پیامبر(ص) فرمود: سنگینی او روی زمین است و بر سرش آسمان سایه می افکند و خداروزیش می دهد و او یک دسته گل است که می بویی . ـ امـام عـلـی (ع): هـرگـاه بـه رسـول خـدا(ص) مـژده می دادند که برایش دختری به دنیا آمده است ,می فرمود: دسته گل است و روزیش را خداوند عزوجل می دهد. ـ ابـراهـیـم کـرخـی از یکی از اصحاب موثق ما نقل می کند که گفت : من در مدینه ازدواج کردم حضرت صادق (ع) به من فرمود:چگونه دیدی ؟ عرض کردم : هر خیر و خوبیی که هر مردی در زن می بیند, من هم در او دیدم ,لیکن به من خیانت کرد! فرمود: چه خیانتی ؟ عرض کردم : دختر زایید فـرمـود: بـه نظر می رسد که از دختر خوشت نمی آید خداوند عزوجل می فرماید: ((شما نمی دانید پدران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند)). ـ امام صادق (ع) ـ به مردی که از به دنیا آمدن دختری برای خود ناراحت بود ـ : به من بگو, آیا اگر خداوند تبارک و تعالی به تووحی می کرد که : ((من برایت انتخاب کنم یا خودت انتخاب می کنی)) چـه مـی گفتی ؟ عرض کرد:می گفتم : پروردگارا, تو برایم انتخاب کن حضرت فرمود: حالا هم خدابرای تو انتخاب کرده است . ـ امـام صـادق (ع) ـ به جارود بن منذر ـ : شنیده ام از این که دختری برایت زاده شده است ناراحت هـسـتـی ! از او بـه تو زیانی نمی رسد, گل خوشبویی است که می بویی و روزیش هم تضمین شده است , پیامبر خدا(ص) پدر چند دختر بود. ـ پیامبر خدا(ص): دختران را ناخوش ندارید, زیرا آن ها مونس های گرانبهایی هستند. ـ هـرکـه دخـتـری داشـته باشد و او رانیکو تربیت کند و به خوبی آموزش دهد و از نعمت هایی که خداوند ارزانیش کرده او را به وفوربهره مند سازد, آن دختر برای وی مانع و پرده ای در برابر آتش دوزخ خواهد بود. ـ این دخترانند که دلسوز و مددکارو بابرکتند. ـ هـر کـس کـه بـرایش دختر به دنیا آیدو او را اذیت نکند و حقیرش نشمارد و پسران خود را بر او ترجیح ندهد, خداوند به واسطه

آن دختر او را به بهشت می برد. ـ امام صادق (ع): دختران حسنه هستندو پسران نعمت , حسنات پاداش داده می شوند و از نعمت ها بازخواست می گردد. ـ پـسـران نعمتند و دختران حسنه , و خداوند از نعمت ها بازخواست می کند و برای حسنات پاداش می دهد. ـ پـیـامبر خدا(ص): چه خوب فرزندانی هستند دختران پرده نشین هر کس یکی از این ها راداشته باشد, خداوند او را برایش پرده ای در برابر آتش دوزخ قرار می دهد. ـ خداوند تبارک و تعالی به زنان مهربانتر از مردان است هیچ مردی نیست که زنی از محارم خود را خوشحال سازد, مگر این که خدای متعال در روز قیامت او را شادمان گرداند. تشویق به رعایت عدالت میان فرزندان . ـ پیامبر خدا(ص): از خدا بترسید و میان فرزندانتان به عدالت رفتار کنید. ـ حق آنان (فرزندانت) بر تو این است که میانشان به عدالت رفتار کنی , چنان که حق تو بر آنان این است که از تو اطاعت کنند. ـ مـیـان فرزندان خود در عطا و بخشش به عدالت رفتار کنید, همچنان که دوست دارید آنان نیز, در احترام و محبت , میان شما عادلانه عمل کنند. ـ از خـدا بـترسید و میان فرزندانتان به عدالت رفتار کنید, همچنان که شما نیز دوست داریدآنان اطاعت و احترامتان کنند. ـ مـیـان فـرزنـدان خود به عدالت رفتارکنید, همان گونه که شما خود نیز دوست دارید آنان در احترام و محبت (نسبت به شما) به عدالت رفتار کنند. ـ در دادن چـیـزی بـه فرزندان خودمیان آن ها برابری نهید, اگر قرار بود من یکی را برتری دهم , زنان را برتری می دادم . ـ خداوند متعال دوست دارد که میان فرزندان خود یکسان عمل کنید, حتی در بوسیدن آن ها. ـ امـام عـلـی (ع): رسـول خـدا(ص) مردی را دید که دو فرزند داشت و یکی را بوسید و دیگری را نبوسید فرمود: چرا میان آن دو برابری نگذاشتی ؟ . ـ امـام بـاقـر(ع): به خدا قسم , که من گاه با یکی از فرزندانم مماشات می کنم و او را روی زانویم مـی نـشانم و خیلی محبتش می کنم وقدردانی زیادی از او به عمل می آورم , در صورتی که حق با فـرزنـد دیگرم می باشد اما این کارهارا برای آن می کنم که این یکی را از گزند او و دیگر فرزندانم نگه دارم , تا مبادا با او همان کاری را بکنند که برادران یوسف با او کردند. ـ نعمان بن بشیر: پدرم به من پاداشی داد مادرم عمره دختر رواحه گفت : راضی نمی شوم مگر این کـه پـیـامـبـر(ص) را بر این کار شاهدبگیری پدرم خدمت پیامبر رفت و عرض کرد: من به فرزند هـمـسـرم عمره پاداشی داده ام ومادرش به من امر کرده است که شما را گواه بگیرم پیامبر(ص) فـرمـود: بـه هـمـه فـرزندانت چنین پاداشی داده ای ؟ عرض کرد: نه فرمود: از خدا بترسید و میان فرزندانتان به عدالت رفتار کنید من بر بی عدالتی شهادت نمی دهم .

تشویق به نیکی کردن به پدر و مادر.

قرآن :. ((و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید اگر یکی از آن دو یا هر دو, در کـنـار تـو به سالمندی رسیدند, به آن ها (حتی) اف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آن ها به شـایـسـتـگی سخن گوی و از سر مهربانی , بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: پروردگارا, آن دو را رحمت کن , چنان که مرا در خردی پروردند)). ـ پـیامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به سؤال ازحق پدر و مادر بر فرزندانشان ـ : آن دو بهشت و دوزخ تو هستند. ـ امـام صـادق (ع) ـ دربـاره آیه ((و به پدر و مادر نیکی کنید)) ـ : نیکی کردن , این است که با آنان خـوشـرفتاری کنی و اجازه ندهی که مجبور شوند آن چه را نیاز دارند اظهار کنند و از تو بخواهند, اگرچه بی نیاز باشند (بلکه پیش ازآن که مجبور به اظهار نیاز خود شوند آن را برطرف ساز). ـ پیامبر خدا(ص): هر که خوش دارد عمرش دراز و روزیش زیاد شود, به پدرو مادرش نیکی کند و صله رحم به جا آورد. ـ امام علی (ع): نیکی به پدر و مادر, از ارجمندترین خصلت هاست . ـ نیکی به پدر و مادر, بزرگترین وظیفه است . ـ امام صادق (ع): با پدرانتان خوشرفتار باشید, تا فرزندانتان با شما خوشرفتاری کنند. ـ پـیامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به سؤال ابن مسعود از محبوبترین کارها نزد خدای متعال ـ : نماز به وقت عرض کردم : سپس چه ؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر. ـ مردی نزد رسول خدا(ص) آمد و عرض کرد: آمده ام تا با شما بر هجرت دست بیعت دهم اما وقتی مـی آمـدم پـدر و مادرم گریه می کردندپیامبر(ص) فرمود: نزد آنان برگرد و آن ها را خوشحال و خندان ساز همان گونه که (با آمدنت)گریانشان کردی . ـ پیامبر خدا(ص): هر که به پدر و مادرش نیکی کند, خوشا به حالش , خداوند عمرش را زیاد کرده است . ـ امـام رضا(ع): خداوند عزوجل به سپاسگزاری از خود و پدر و مادر فرمان داده است پس هر که از پدر و مادرش سپاسگزاری نکند, از خداوند سپاسگزاری نکرده است . ـ خـواهـر رضـاعی رسول خدا(ص) نزد آن حضرت آمد و پیامبر نسبت به او احترام زیادی قائل شد سـپـس بـرادر او آمد اما پیامبر رفتاری را که باخواهرش کرد با او نکرد عرض شد: رفتاری را که با خواهرش کردید با او که یک مرد است نکردید؟ حضرت فرمود: چون خواهرش بیشتر از او به پدرش نیکی می کرد. ـ پیامبر خدا(ص): خشنودی خدا درخشنودی پدر است و ناخشنودی خدا در ناخشنودی پدر. ـ امام سجاد(ع) ـ در دعا برای والدین خود ـ : بار خدایا, مرا چنان گردان که از پدر و مادرم بترسم , مـانـنـد ترسیدن از سلطان بیرحم و با آنان مثل یک مادر مهربان خوشرفتار باشم و فرمانبرداری و

نـیـکـوکاریم به آنان را برای دیدگانم لذتبخش تر ازخوابی قرار ده که شخص بسیار خسته خواب گرفته از آن می برد و برای سینه ام گواراتر از نوشیدن آبی که تشنه کام می نوشد, تا دلخواه آنان را بر دلخواه خود برگزینم .

ترغیب به نیکی به پدر و مادرهرچند بد باشند.

ـ امام باقر(ع): سه چیز است که خداوندعزوجل درباره هیچ یک از آن ها اجازه مخالفت نداده است : برگرداندن امانت به صاحبش نیک باشد یابد, وفای به عهد با نیک و بد و نیکی (یا اطاعت) به پدر و مادر نیک باشند یا بد. ـ امـام صـادق (ع): نـیـکـی (یـا اطـاعت) به پدر و مادر واجب است , اما اگر مشرک بودند, در کار معصیت , از آنان و از هیچ کس دیگری اطاعت نکن , زیرا در معصیت خالق , از هیچ مخلوقی اطاعت نباید کرد. ـ امام رضا(ع): نیکی (یا اطاعت) به پدر و مادر واجب است اگر چه مشرک باشند, ولی در معصیت خالق از آنان نباید اطاعت کرد. ـ امـام صـادق (ع), بـه مـردی که پدرش از مخالفان (شیعه) بود, فرمود: با آنان خوشرفتاری کن , همان گونه که با مسلمانان دوستدار ما خوشرفتاری می کنی .

ترغیب به نیکی کردن به پدر و مادربعد از مرگ آن ها.

ـ پـیـامـبر خدا(ص): آقای نیکوکاران درروز قیامت , مردی است که بعد از در گذشت پدر و مادر خود به آنان نیکی کند. ـ در سـفـارش بـه مـردی ـ : پـدر و مادرت را فرمان بر و به آن ها, زنده باشند یا مرده , نیکی کن و (حـتـی) اگـر دسـتور دادند خانواده و دارایی ات رارها کنی , این کار را بکن , زیرا که این جزئی از ایمان است . ـ امام باقر(ع): یک وقت هست که بنده در زمان حیات پدر و مادر خود نسبت به آنان نیکوکار است , امـا وقـتی می میرند نه بدهی آنان رامی پردازد و نه برایشان طلب آمرزش می کند, در این صورت خداوند او را نافرمان قلمداد می کند و یک وقت هم هست که بنده در زمان حیات پدر و مادر خود ناخلف و نافرمان است و به آنان نیکی نمی کند,اما وقتی مردند بدهی های آن ها را می پردازد و برای ایشان آمرزش می طلبد لذا خداوند عزوجل او رانیکوکار می نویسد. ـ امام صادق (ع): چه مانعی دارد که یکی از شما به پدر و مادرش , زنده باشند یا مرده , نیکی کند از طرف آن ها نماز بخواند, از جانب آن ها صدقه بدهد, از طرف آن ها حج بگزارد و از طرف آن ها روزه بـگـیـرد, تا ثوابش هم به آن ها برسد و هم به همان اندازه برای خودش ثواب منظور شود و خداوند عزوجل به واسطه نیکوکاری و صله او خیر و برکت فراوانی برایش بیفزاید. ـ پـیـامـبر خدا(ص) ـ در پاسخ به سؤال ازنیکی کردن به پدر و مادر بعد از فوت آن ها ـ : آری , دعا کـردن بـرای آن هـا, آمرزش خواستن برایشان واجرا کردن وصیت هایشان بعد از مرگ آن ها و صله رحم کردن با خویشان آن ها, و احترام گذاشتن به دوستان آن ها.

بهشت زیر پای مادران است .

ـ پیامبر خدا(ص): بهشت ,زیرپای مادران است . ـ امـام بـاقـر(ع): مـوسی بن عمران عرض کرد: پروردگارا, مرا سفارشی فرما فرمود: تو را درباره خودم سفارش می کنم عرض کرد: پروردگارا,مرا سفارشی فرما فرمود: تو را درباره خودم سفارش مـی کنم ـ این جمله را سه بار فرمود عرض کرد:پروردگارا, مرا سفارشی فرما فرمود : تو را درباره مـادرت سـفـارش مـی کـنم عرض کرد: پروردگارا, مراسفارشی فرما فرمود: تو را درباره مادرت سـفـارش مـی کـنـم عرض کرد: پروردگارا, مرا سفارشی فرمافرمود: تو را درباره پدرت سفارش می کنم . ـ امام صادق (ع): مردی خدمت پیامبر(ص)آمد و عرض کرد: ای رسول خدا, به چه کسی نیکی کنم ؟ فـرمـود: بـه مـادرت عرض کرد: سپس به چه کسی ؟ فرمود: به مادرت عرض کرد: بعد از او به چه کسی ؟ فرمود: به مادرت عرض کرد: سپس به چه کسی ؟ فرمود: به پدرت . ـ امـام سـجـاد(ع): و اما حق مادرت بر تو,این است که بدانی او تو را در جایی حمل کرده است که هیچ کس دیگری را حمل نمی کند و ازمیوه دلش آن به تو داد که احدی به دیگری نمی دهد و تو را بـا تمام اعضایش حفظ کرد و اهمیتی نمی دادکه خود گرسنه باشد, اما تو سیر باشی و خود تشنه بـاشـد, اما تو را سیراب کند و خود برهنه باشد, اما تو راپپوشاند و خود در زیر آفتاب باشد, اما تو را سـایه افکند و به خاطر تو خواب را بر خود حرام سازد و ازگرما و سرما نگاهت دارد, تا تو را داشته باشد و از دست ندهد بنابر این , تو جز با کمک و توفیق الهی , ازپس قدردانی او بر نمی آیی . ـ عـمربن خطاب : ما با رسول خدا(ص)روی کوهی بودیم و بر دره ای مشرف شدیم جوانی را دیدم کـه گـوسـفندانش را می چرانید و برنایی او مراگرفت عرض کردم : ای رسول خدا, عجب جوانی اسـت , کـاش جـوانـی او در راه خـدا صـرف می شد؟ پیامبر(ص) فرمود: ای عمر, شاید در راهی از راه هـای خـدا بـاشد و تو ندانی پیامبر آن جوان را صدا زد وفرمود: ای جوان , آیا کسی هست که تو خـرجی او را بدهی ؟ عرض کرد: آری فرمود: چه کسی ؟ عرض کرد: مادرم پیامبر(ص) فرمود: او را داشته باش , زیرا بهشت پیش پای اوست . ـ پیامبر خدا(ص) ـ به مردی که می خواست در جهاد شرکت کند اما مادرش مانع او می شد ـ : پیش مادرت بمان , با بودن در نزد او مانند همان اجری را داری که با شرکت در جهاد به دست می آوری . ـ

بـه مـردی کـه از آن حـضـرت بـرای شـرکـت در جهاد نظر خواست ـ : آیا مادری داری ؟

عرض کرد:آری فرمود: پس , با او باش , زیرا بهشت پیش پای اوست این

حدیث را ابن ماجه و نسائی با لفظ خود وحاکم روایت کرده اند و حاکم گفته است : سندش درست است .

طـبـرانـی آن را با سلسله سندی نیکو روایت کرده و عبارت او چنین است : آن مرد گفت :خدمت پـیامبر(ص) آمدم تا درباره شرکت در جهاد از ایشان نظر خواهی کنم پیامبر(ص) فرمود: آیاپدر و مادرت زنده اند؟ عرض کردم : آری فرمود: پیش آنان بمان , زیرا بهشت زیر پاهای آن دو است . ـ در بهشت بودم که ناگاه صدای قاریی را شنیدم پرسیدم : این کیست ؟ گفتند: حارثة بن نعمان رسول خدا(ص) فرمود: این است نتیجه نیکی (به پدر و مادر) این است نتیجه نیکی (به پدر و مادر) اونیکوکارترین مردم نسبت به مادرش بود. ـ ابـراهـیم بن مهزم : شبی دیروقت از حضور امام صادق (ع) به منزل خود در مدینه رفتم مادرم با من زندگی می کرد میان من و او بگو مگویی شد و من نسبت به او تندی کردم . صـبـح کـه شـد نـمـاز را خـواندم و خدمت حضرت صادق (ع) رفتم چون وارد شدم بی مقدمه به مـن فرمود: ای ابا مهزم , چرا دیشب به مادرت درشتگویی کردی ؟ مگر نمی دانی که شکم او منزلی بـود کـه درآن آرام گرفته بودی و دامنش گهواره ای بود که در آن می غنودی و پستانش ظرفی بود که از آن می نوشیدی ؟ عرض کردم : چرا فرمود: پس با او درشتی مکن . ـ مردی به رسول خدا(ص) عرض کرد: هیچ کار زشتی نیست که نکرده باشم آیا راه توبه و بازگشت بـرایم وجود دارد؟ فرمود: آیا از پدر و مادرت کسی زنده هست ؟ عرض کردم : پدرم فرمود: برو و به او نیکی کن وقتی آن مرد رفت , رسول خدا(ص)فرمود: کاش مادرش می بود.

آزردن پدر و مادر.

قرآن :. ((و پروردگارت مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر احسان کنید اگر یکی از آن دو یا هر دو, درکنار تو به سالمندی رسیدند, به آن ها (حتی) اف مگو و به آنان پرخاش مکن و با ایشان به شایستگی سخن گوی)). ـ امـام صـادق (ع) ـ دربـاره آیـه ((در کنارتو به سالمندی رسیدند)) ـ : اگر تو را دلتنگ و آزرده ساختند, به آنان اف مگو و اگر تو را زدندبا آن ها پرخاش مکن . ـ کمترین بی احترامی به پدر و مادر, ((اف)) گفتن است و اگر خداوند عزوجل چیزی کمتر ازآن سراغ داشت , بی گمان از آن نهی می کرد. ـ اگـر خـداوند چیزی کمتر از ((اف))گفتن سراغ داشت , حتما از آن نهی می فرمود اف گفتن کمترین مرتبه بی احترامی نسبت به والدین است . ـ دربـاره آیـه ((و از روی مـهربانی , دربرابر آنان خوار و فروتن باش)) ـ : نگاهت را جز از سر مهر و دلسوزی به آنان خیره مکن وصدایت را از صدای آن ها بلندتر مگردان و رو دست آن ها نیز بلند نشو و از آن ها جلو نیفت . ـ امـام بـاقـر(ع): پدرم مردی را دید که با پسرش راه می رفت و پسر به دست پدرش تکیه داده بود امام باقر فرمود: پدرم (ع) از آن پسر چندان ناراحت شد, که تا زنده بود با او سخن نگفت . ـ در تفسیر آیه ((وبه آن دو اف مگو)) ـ : این کمترین آزردن است که خداوند آن و هرچه بالاتر از آن را حرام کرده است . ـ امـام صـادق (ع) ـ درباره آیه ((و به آن دو به شایستگی سخن بگو)) ـ : اگر تو را کتک زدند, بگو: خدا شما را بیامرزد. ـ به مردی که عرض کرد: پدرم به من خانه ای بخشیده و حالا از تصمیمش برگشته می خواهدآن را پس بگیرد ـ : پدرت بد کاری کرده است اما اگر با او مخاصمه کردی , صدایت را روی اوبلند نکن و اگر او صدایش را بلند کرد, تو صدایت را پایین بیاور. ـ پیامبر خدا(ص): از گناهان کبیره است که انسان پدر و مادر خود را دشنام دهد, (به این صورت کـه) انـسان پدر کسی را دشنام دهد و اوهم متقابلا پدر وی را دشنام دهد, یا مادر کسی را دشنام دهد و در نتیجه آن شخص مادر وی رادشنام گوید.

نافرمانی پدر و مادر.

ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) ـ در نـامه ای به اهل یمن ـ : بزرگترین گناهان کبیره نزد خداوند در روز قیامت : شرک ورزیدن به خداست و به ناحق کشتن انسان مؤمن و فرار از میدان جنگ در راه خدا و نافرمانی پدر و مادر. ـ به فرزند نافرمان گفته می شود: هرکار (عبادی) که می خواهی بکن اما من تو را نمی آمرزم . ـ امـام صـادق (ع): نـافـرمـانـی والدین از گناهان کبیره است , زیرا خداوند متعال فرزند نافرمان راعصیانگر بدبخت قرار داده است . ـ (از جمله) گناهانی که فضا را تیره وتار می سازد نافرمانی پدر و مادر است . ـ امام هادی (ع): نافرمانی والدین , تنگدستی در پی دارد و به ذلت می کشاند. ـ نافرمانی پدر و مادر, داغ فرزنداست برای کسی که داغ ندیده است . ـ امـام عـسـکـری (ع): گـسـتـاخـی فـرزنـد بـر پـدرش در خـردسـالـی , بـه نـافـرمـانی او در بزرگسالی می انجامد. ـ امام صادق (ع): هر مردی که فرزندخود را نفرین کند, مبتلا به فقر می شود. ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): دو کـار است که خداوند در همین دنیا کیفرش را می دهد: تعدی کردن و نافرمانی والدین . ـ امـام رضـا(ع): خـداوند نافرمانی پدرو مادر را از ین جهت حرام فرموده است که موجب از دست دادن تـوفـیق طاعت خداوندعزوجل و بی احترامی به پدر و مادر و ناسپاسی نعمت و از بین رفتن شکر و سپاسگزاری و کم شدن نسل و قطع شدن آن می شود, زیرا نافرمانی والدین سبب می گردد کـه به پدر و مادر احترام گذاشته نشود, حق و حقوق آن ها شناخته نشود, پیوندهای خویشاوندی قـطـع گـردد, پدر و مادربه داشتن فرزند بی رغبت شوند و به علت نیکی نکردن و فرمان نبردن فرزند از پدر و مادر,آنان نیز کار تربیت او را رها سازند.

از جمله نافرمانی پدر و مادر.

ـ امام صادق (ع): و از جمله نافرمانی والدین است , که انسان به آنان خیره نگاه کند. ـ هـرکـه بـه پدر و مادر خود که به اوستم کرده اند کینه توزانه نگاه کند, خداوند هیچ نمازی از او نپذیرد. ـ پیامبر خدا(ص): هر که پدر و مادرخود را اندوهگین کند, آنان را عاق کرده است . ـ بالا دست هر بی احترامی به پدر ومادر بی احترامیی است , تا این که شخص یکی از والدین خود را بکشد و چون چنین کرد دیگربالا دست آن عقوقی نیست .

حق پدر بر فرزند.

ـ امـام عـلـی (ع): فرزند را بر پدر حقی است و پدر را بر فرزند حقی حق پدر بر فرزند این است که به جز در معصیت خدا, در هر امری از او اطاعت کند. ـ پیامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به سؤال ازحق پدر بر فرزندش ـ : او را به اسم صدانزند, جلوتر از او راه نرود, پیش از او ننشیند و برایش دشنام نخرد. ـ از جمله حقوق پدر بر فرزندش , این است که در هنگام خشم پدر, در برابرش خشوع کند. ـ امام صادق (ع): پدر و مادر را بر فرزندسه حق است : در همه حال شکرگزار آنان باشد, در هرچه بـه او امـر و نهی می کنند, به جز در معصیت خدا,اطاعتشان کند و در نهان و آشکار خیرخواه آنان باشد. ـ امـام سـجـاد(ع): اما حق پدرت , این است که بدانی او اصل و ریشه توست , زیرا اگر او نبود تو هم نـبودی , پس هر خصلت خوشایندی که در خوددیدی بدان که منشا و ریشه آن نعمت در وجود تو پدرت می باشد بنابراین , خدا را بستای و برای آن نعمت از پدرت سپاسگزار باش و لا قوة الا باللّه .

فرزند و دارایی او از آن پدرش است .

ـ پـیـامـبر خدا(ص), به مردی که از پدرخود نزد آن حضرت به شکایت آمده بود, فرمود: خودت و داراییت از آن پدرت هستید. ـ مردی به رسول خدا(ص) عرض کرد:پدرم می خواهد مال مرا از آن خود کند حضرت فرمود: تو و مال تو از آن پدرت هستید. ـ مـردی بـه رسـول خـدا(ص) عـرض کرد:پدرم دارایی مرا غصب کرده است پیامبر(ص) فرمود: خودت و داراییت از آن پدرت هستید. ـ مـردی به پیامبر(ص) عرض کرد: من برای خود مال و عیالی دارم و پدرم نیز برای خودش مال و عـیـالی دارد و حالا می خواهد اموال مرا بگیردحضرت فرمود: هم خودت و هم اموالت از آن پدرت هستید. ـ امـام صادق (ع) ـ در پاسخ به این سؤال که چه مقدار از مال فرزند برای پدر حلال است ـ : هرگاه ناچار شود, می تواند به اندازه خوراک روزانه خود, به شرطی که در حد اسراف نباشد,بردارد راوی مـی گـویـد: عـرض کردم : پس , فرموده رسول خدا چیست که وقتی شخصی پدر خود را پیش آن حضرت (به دادخواهی) آورد, پیامبر فرمود: ((خودت و داراییت از آن پدرت هستید))؟ . امام (ع) فرمود: او پدر خود را پیش پیامبر(ص) آورد و گفت : ای رسول خدا, این پدر من حق مرااز ارثـیه مادرم نمی دهد و پدرش به رسول خدا عرض کرد که آن را خرج او و خود کرده است در این جـابـود که رسول خدا(ص) فرمود: ((تو و داراییت از آن پدرت هستید)), و آن مرد چیزی نداشت (کـه بـه پسرش بدهد چون همه را خرج او و خودش کرده بود) آیا رسول خدا(ص) پدر را به خاطر فرزندبازداشت می کرد!.

حق فرزند بر پدر.

ـ پـیـامـبـر خدا(ص): حق فرزند بر پدرش این است که او را سواد و شنا و تیر اندازی بیاموزد و جز روزی حلال خوراک او نکند. ـ امام علی (ع): حق فرزند بر پدر این است که نام نیکو روی او بگذارد, او را نیکو تربیت کند و قرآن را به او بیاموزد. ـ پیامبر خدا(ص): حق فرزند بر پدرش این است که نام نیکو برایش انتخاب کند, هر وقت بالغ شد, او را زن دهد, و قرآن (یا سواد) به او بیاموزد. ـ از جمله حقوق فرزند بر پدرش سه چیز است : اسم خوب برایش انتخاب کند, سواد به او بیاموزد و هر گاه به سن بلوغ رسید, او راهمسر دهد. ـ در پـاسـخ بـه سـؤال از حـق فرزند ـ :نام نیکو بر او بگذاری و خوب تربیتش کنی و شغل و حرفه خوبی به او بیاموزی . ـ امام صادق (ع): فرزند سه حق برگردن پدرش دارد: مادر خوبی برایش انتخاب کند, نام نیکویی بر او نهد و در تربیت او بکوشد. ـ پـیامبر خدا(ص): حق فرزند بر پدراین است که نام خوبی برایش انتخاب کند, و او را نیکو تربیت کند. ـ حق فرزند بر پدرش این است که نام خوب بر او بنهد و حرفه خوبی به او بیاموزد و خوب تربیتش کند. ـ هر که فرزندش به سن ازدواج برسدو توانایی مالی داشته باشد که او را همسر دهد و ندهد و از آن فرزند خطایی سر زند, گناهش به گردن اوست . ـ خـدا رحـمـت کند کسی را که فرزندش را بر نیکی کردن به خود یاری رساند, بدین گونه که از گناه و خطای او در گذرد و به درگاه خدابرایش دعا کند. ـ خدا رحمت کند پدری را که فرزندش را بر نیکی کردن به خود کمک کند. ـ امام صادق (ع): نیکی مرد به فرزندش , نیکی اوست به پدر ومادرش . ـ بـه مـردی که عرض کرد: به که نیکی کنم ؟ ـ : به پدر و مادرت , عرض کرد: آن ها از دنیا رفته اند فرمود: به فرزندت نیکی کن .

تربیت فرزند.

ـ پیامبر خدا(ص): به فرزندان خوداحترام بگذارید و آن ها را نیکوتر تربیت کنید. ـ فرزندان خود را بر سه خصلت تربیت کنید: دوست داشتن پیامبرتان , دوست داشتن اهل بیت او و قرآن خواندن . ـ هیچ پدری به فرزند خود چیزی بهتر از تربیت نیکو نبخشید. و در خـبری دیگر از آن حضرت آمده است : هیچ پدری ارثی با ارزش تر از ادب به فرزندخود نداده است . ـ امـام صـادق (ع): پـسر باید هفت سال بازی کند, هفت سال سواد بیاموزد و هفت سال به آموزش حلال و حرام بپردازد. ـ امام علی (ع): فرزندان خود را به آموختن دانش , وادارید. ـ امام صادق (ع): نوجوانان خود را,پیش از آن که مرجئه به سراغ آنان روند, حدیث بیاموزید. ـ امـام عـلـی (ع): از دانـش مـا به کودکان خود چیزی بیاموزید که خداوند به واسطه آن سودشان بخشد و مرجئه با آرای خود بر آنان چیره نشوند. ـ پیامبر خدا(ص): کودکان خود را تیراندازی بیاموزید, زیرا موجب پیروزی یافتن بر دشمن است . ـ به کودکان خود شنا و تیراندازی یاد دهید. ـ کـودکان خود را در هفت سالگی به نماز خواندن وا دارید و در ده سالگی برای نخواندن نماز آنان را تنبیه کنید و بسترهایشان را ازهم جدا سازید. ـ هر گاه فرزندانتان هفت ساله شدند,نماز را به آنان یاد دهید و هر گاه به ده سالگی رسیدند, به خاطر ترک نماز آن ها را تنبیه کنید وبسترهایشان را از هم جدا سازید. ـ امام علی (ع): به کودکان خود نماز یاد دهید و چون به سن بلوغ رسیدند, برای (ترک) نمازآنان را مؤاخذه کنید. ـ امـام صـادق (ع): ما کودکان خود راوقتی هفت ساله شدند, امر می کنیم که تا هر مقدار از روز را که می توانند, نصف روز یا کمتر و یابیشتر, روزه بگیرند و هر گاه تشنگی و گرسنگی بر آنان غالب آمـد افـطـار کنند, تا بدین ترتیب به روزه گرفتن عادت کنند و توان آن را بیابند و شما نیز وقتی کودکانتان نه ساله شدند به آن هادستور دهید که تا هر مقدار از روز را که می توانند روزه بگیرند و هرگاه تشنگی بر آنان غلبه کرد روزه شان را باز کنند. ـ مـا کـودکان خود را وقتی پنج ساله شدند به خواندن نماز امر می کنیم و شما کودکانتان را وقتی هـفت ساله شدند, به نماز خواندن وادارید ما کودکانمان را وقتی به سن هفت سالگی رسیدند امر می کنیم که تا هر مقدار از روز را که می توانند روزه بگیرند. دنباله این حدیث مانند حدیث قبل ادامه پیدا می کند. ـ پیامبر خدا(ص): فرزند هفت سال آقاست , هفت سال خدمتکار و هفت سال وزیر ودستیار اگر تا بیست و یک سالگی از کمکی که به او کرده ای راضی بودی (و تربیتت نتیجه داد)که خوب و گرنه به شانه او بزن (و دیگر به حال خود رهایش کن) و تو درباره او نزد خداوندمعذوری .

بی احترامی به فرزند.

ـ پـیامبر خدا(ص): همان گونه که فرزندنباید نسبت به والدین خود بی احترامی کند, والدین نیز نباید نسبت به او بی احترامی کنند. ـ هـمچنان که فرزند نباید به والدین خود بی احترامی کند, پدر و مادر نیز نباید به فرزند خود ـ در صورتی که فرزند صالح باشد ـبی حرمتی روا دارند. ـ همچنان که پدر بر فرزند حقوقی دارد, فرزند را نیز بر پدر حقوقی است .

ولايت 1 ((حكومت)).

زمامداران اولو الامر.

قرآن :. ((ای کسانی که ایمان آورده اید, خدا را اطاعت کنید وپیامبر و اولیای امر خود را نیز فرمان برید پس , هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید, اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید,آن را به (کتاب) خدا و پیامبر او عرضه بدارید, این بهتر و نیک فرجامتر است)). ((هر کس از پیامبر فرمان برد, در حقیقت , خدا را فرمان برده است و هرکس رویگردان شود ما تو را برایشان نگهبان نفرستاده ایم)). ((ولی شما, تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند, همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند)). ـ در کتاب احتجاج طبرسی حدیثی مفصل از امیر مؤمنان (ع) نقل شده و در قسمتی از آن آمده است : و کار برخی امور را به دست امنای برگزیده خود جاری ساخت بنابراین , کار آن ها کار اوست و فرمانشان فرمان او, چنان که خداوندفرمود: ((و هر که از پیامبر فرمان برد در حقیقت از خدا فرمان برده است)). ـ ابن عباس , درباره آیه ((ولی شما,تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند)), می گوید: این آیه درباره علی (ع) نازل شد. ـ جابربن عبداللّه انصاری : چون خداوند عزوجل آیه ((خدا را اطاعت کنید و از پیامبر و اولیای امر خود نیز فرمان برید)) را بر پیامبر خودمحمد(ص) نازل کرد, عرض کردم : ای رسول خدا, خدا و رسول او برای ما معلوم است , اما اولیای امرکه خداوند اطاعت از آنان را به اطاعت خود بسته است , چه کسانی هستند؟ . پیامبر(ص) فرمود: ای جابر, آنان همان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان بعد از من هستند اولین آن ها علی بن ابی طالب است , سپس حسن , بعد حسین , بعد علی بن حسین , بعد محمد بن علی که درتورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را درک خواهی کرد و هرگاه دیدارش کردی سلام مرا به اوبرسان پس از او جعفر بن محمد صادق است , سپس موسی بن جعفر, بعد علی بن موسی , آن گاه محمدبن علی , بعد علی بن محمد, بعد حسن بن علی و سپس همنام و هم کنیه من , حجت خدا در زمین اوو باقی مانده او در میان بندگانش , فرزند حسن بن علی . او کسی است که خداوند بلند نام به دست وی شرق و غرب عالم را فتح می کند, همان کسی که ازشیعیان و دوستان خود غایب می شود, چنان غیبتی که بر عقیده به امامت او پا برجا نماند مگر کسی که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد. جابر می گوید: عرض کردم : ای رسول خدا, آیا در زمان غیبت او, شیعیان از وجودش بهره مندمی شوند؟ فرمود: آری , به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت , آنان در زمان غیبت او از وجودش بهره مند می شود و از نور ولایتش

روشنی می گیرند همان گونه که مردم از خورشید پشت ابر بهره مند می شوند ای جابر, این مطلب از رازهای نهفته خداوند و دانش پوشیده اوست پس تو نیز آن را, جز از اهلش , پوشیده بدار. علامه طباطبائی ـ رضوان اللّه تعالی علیه ـ در فصل پانزدهم از گفتاری که پیرامون روابط اجتماعی درجامعه اسلامی دارد, می نویسد:. چه کسی عهده دار اداره جامعه در اسلام است و روش او چگونه است ؟ . این که زمام امر جامعه اسلامی به دست پیامبرخدا(ص) سپرده شده و اطاعت و پیروی از او بر مردم واجب و لازم می باشد, مطلبی است که قرآن کریم بدان تصریح دارد خداوند متعال می فرماید: ((و از خدا اطاعت کنید و از پیامبر فرمان برید))و می فرماید: ((تا میان مردم بر اساس آن چه خدا به تو نمایانده است حکم کنی)) و می فرماید: ((پیامبر به مؤمنان سزاوارتر از خودشان است)) و می فرماید: ((بگو: اگر خدا را دوست دارید, پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد)) و دیگر آیات فراوانی که هریک از آن ها متضمن برخی یا همه شؤون ولایت و حاکمیت عمومی پیامبر بر جامعه اسلامی می باشد. مطلبی که می تواند هدف پژوهشگر را در این زمینه به نحو کافی برآورده سازد این است که سیره پیامبر(ص) را کاملا مطالعه کند و آن گاه مجموع آیاتی را که در باب اخلاق و قوانین عبادی و معاملات و سیاست جامعه و دیگر روابط و شؤون اجتماعی نازل شده است , از نظر بگذراند, زیرا مطالعه و بررسی مجموع این هاست که می تواند ما را به مقصود رسانده و موضوع ولایت و حاکمیت پیامبر را برای ماروشن سازد و گرنه با یکی دو جمله نمی توان به مقصود دست یافت . نکته دیگری که در این جا پژوهشگر باید به آن توجه کند, این است که عموم آیاتی که متضمن لزوم برپا داشتن عبادات و پرداختن به امر جهاد و اجرای حدود و قصاص و امثال این ها می باشند, روی سخنشان عامه مؤمنان است نه فقط پیامبر مانند آیات : ((و نماز را برپا دارید)), ((و در راه خدا انفاق کنید)), ((روزه بر شما واجب شد)), ((و باید از میان شما گروهی باشند که به خیر و خوبی فرا خوانند و امربه معروف و نهی از منکر کنند)), ((و در راه او جهاد کنید)), ((و در راه خدا چنان که سزاوار است جهادکنید)), ((هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید)), ((و دست مرد و زن دزد را قطع کنید)), ((درقصاص برای شما حیات است)), ((و برای خدا شهادت را به پا دارید)), ((و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید)), ((و این که دین را به پا دارید و در آن پراکنده نشوید)), ((و محمد نیست مگرپیامبری که پیش از او نیز پیامبرانی بوده اند پس آیا اگر بمیرد یا کشته شود عقبگرد می کنید و هر که عقبگرد کند هرگز زیانی به خدانمی زند و زودا که خداوند سپاسگزاران را پاداش دهد)) و دیگر آیات بسیاری از این قبیل . از

مـجـمـوع ایـن هـا اسـتفاده می شود که دین یک روش اجتماعی است و خداوند آن را بر عهده مردم گذاشته و راضی به کفر بندگانش نمی باشد و برپا داشتن دین را از همه آن ها خواسته است , زیرا اجتماع ,که از مجموع افراد تشکیل شده , اداره آن به عهده خود آن هاست و هیچ فردی در این زمـیـنـه بـر دیـگـری مـزیت و تقدم ندارد و از این لحاظ پیامبر نیز با دیگران یکسان است خداوند مـی فـرمـایـد: ((مـن عـمل هیچ عمل کننده ای از شما را, از مرد یا زن , که همه از یکدیگرید, تباه نمی کنم)) اطلاق این آیه دلالت بر آن دارد که خداوند همان گونه که تاثیر طبیعی اجزای جامعه اسـلامـی در جـامـعه شان را, در عالم تکوین ,مراعات کرده , به لحاظ تشریع نیز این تاثیر را نادیده نـگـرفـتـه و آن را ضـایـع نـمی کند خداوند می فرماید:((زمین از آن خداست , آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می دهد و فرجام (نیک) برای پرهیزگاران است)). چـیـزی کـه هـسـت , رسـول خـدا(ص) از امـتـیـاز دعوت و هدایت و تربیت برخوردار می باشد, خـداونـدمـی فـرمـایـد: ((آیـات او را بر آنان می خواند و آنان را پاکیزه می سازد و کتاب و حکمت تعلیمشان می دهد)) به همین دلیل , برای پرداختن به امور و اداره کارهای دنیوی و اخروی آن ها و پیشوایی ورهبری آنان , از جانب خداوند تعیین شده است . مـطـلـبـی کـه در ایـن جـا نـبـایـد از نظر پژوهشگر پوشیده بماند این است که این روش غیر از روش حـکـومـت پـادشـاهی است که مال خدا را غنیمتی برای پادشاه و بندگان خدا را غلامان و بردگان او می داندکه هرکار بخواهد با آنان بکند و به دلخواه خود بر ایشان فرمان راند همچنین با مـکـاتـب اجتماعی مانندموکراسی و غیره که بر شالوده بهره مندی مادی نهاده شده است , فرق دارد, زیرا میان این مکتب ها وروش ها با اسلام تفاوت های آشکاری است که مانع از هر گونه تشابه و همانندی میان آن ها می شود. یـکـی از بـزرگـترین این تفاوت ها این است که چون این جوامع بر پایه بهره مندی مادی بنا شده , نـاچـارروح بهره کشی و استثمار در کالبد آن ها دمیده شده است و این همان استکبار انسانی است که هرچیزی حتی انسان های دیگر را تحت سیطره و اراده انسان و عمل او قرار می دهد و هر راهی را کـه بـه ایـن مـقـصـدبرساند و به تامین هواهای نفسانی و آمال و آرزوهای او منجر شود, تجویز مـی کـنـد و این درست همان استبداد سلطنتی در اعصار گذشته است که امروز در لباس جامعه مدنی ظاهر شده و امروزه ما شاهدظلم ها و زورگویی ها و تجاوزات ملل قوی بر ملت های ضعیف هستیم و در گذشته نیز همین گونه بوده است . در گـذشـتـه یـک نـفـر به نام فرعون یا قیصر و یا کسرا همه چیز مردم ضعیف و بیچاره را تحت اخـتـیـارخود می گرفت و هرچه می خواست بر آنان تحمیل می کرد و اگر هم می خواست اعمال خود را توجیه کند و عذری بیاورد, عذر و بهانه اش

این بود که این کارها لازمه سلطنت و به صلاح کـشـور و باعث تحکیم پایه های حکومت است و معتقد بود که اصولا این گونه اعمال و سیاست ها حـق نـبـوغ و سـیـادت اوسـت و دلیلش هم شمشیر او بود همچنین اگر در روابط سیاسی میان مـلـت هـای نـیرومند و ملت های ناتوان امروزی نیز دقت کنیم , در می یابیم که تاریخ و حوادث آن تکرار شده و همواره هم تکرارمی شود, منتها از شکل فردی گذشته خود به شکل اجتماعی کنونی تغییر یافته است اما روح همان روح و هوس همان هوس است لیکن روش اسلام از این هوا و هوسها مبراست و دلیل این مطلب هم سیره وروش پیامبر(ص) در فتوحات و پیمان هایش می باشد. یـکـی دیـگـر از ایـن تـفـاوت ها این است که تا آن جا که تاریخ نشان می دهد هیچ اجتماعی خالی ازاخـتـلافـات طـبـقاتی که منجر به فساد می شود نبوده است , زیرا اختلاف و ناهمگونی طبقات اجـتـماعی درثروت و مقام و موقعیت که سرانجام به بروز فساد در جامعه می انجامد, از لوازم این اجـتـمـاعـات است اماجامعه اسلامی جامعه ای است که اجزای آن همانند یکدیگرند و هیچ یک بر دیـگـری بـرتـری و مـزیـت وافـتخاری ندارد و تنها تفاوت و ملاک برتری که قریحه انسانی به آن گـویاست , در تقواست و کار تقوا هم به خداوند سبحان مربوط می شود, نه به مردم خداوند متعال مـی فـرمـایـد: ((ای مـردم , مـا شـمـا را از مرد و زنی آفریدیم , و شما را دسته دسته و قبیله قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست)) و می فرماید: ((در خوبی ها بر یکدیگر پیشی گیرید)) بنابراین ,در جامعه اسلامی فرمانده و فرمانبر, امـیر و مامور, رئیس و مرئوس , آزاد و بنده , زن و مرد, دارا و نادار وبزرگ و کوچک همگی در برابر قـانـون دینی و اجرای آن درباره آن ها یکسانند و در شؤون اجتماعی فاصله طبقاتی نیست و دلیل این مطلب هم سیره پیامبر اکرم است که سلام و درود بر او باد. یـکـی دیـگـر از ایـن تـفـاوت ها این است که : قوه مجریه از نظر اسلام یک دسته و گروه خاص و مـتمایزاجتماعی نیست , بلکه همه افراد جامعه را در بر می گیرد, زیرا هر فرد جامعه موظف است کـه به خوبی هافرا خواند و امر به معروف و نهی از منکر کند علاوه بر این ها, تفاوت های دیگری نیز وجود دارد که برپژوهنده کنجکاو و پی جو پوشیده نیست . هـمـه این ها مربوط به زمان حیات پیامبر بود اما بعد از پیامبر, جمهور مسلمانان بر این باور رفتند کـه انـتـخـاب خـلیفه برای حکومت بر جامعه به عهده مسلمانان می باشد اما شیعه معتقد بود که خـلـیـفـه از جانب خدا و رسول او مشخص شده و آن ها دوازده امامند تفصیل این مطلب در کتب کلامی آمده است . در هـر صـورت , ایـن نـکـتـه جـای بـحث و اشکال ندارد که بعد از پیامبر و بعد از غیبت امام , امر حـکـومت اسلامی به دست خود مسلمانان است و آن چه

می توان از کتاب خدا در این باره استفاده کرد این است که مسلمانان موظفند حکمرانان جامعه را با در نظر گرفتن روش رسول خدا(ص), کـه همان روش امامت ورهبری است , نه نظام پادشاهی و امپراتوری , تعیین کنند و باید بکوشند تا احکام الهی دستخوش تغییر وتبدیل نشود و نسبت به تصمیم گیری درباره حوادث زمان و مکان با مـشـورت و رایزنی عمل کنند دلیل بر این مطلب , علاوه بر آیاتی که قبلا درباره ولایت و حاکمیت پیامبر(ص) ذکر شده این آیه است که می فرماید: ((قطعا برای شما در رسول خدا سرمشق نیکویی است)).

آن چه موجب روی کار آمدن زمامداران نابکار می شود.

قرآن :. ((بـرای او فـرشـتـگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می کنند در حقیقت , خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییردهند و هرگاه خدا بـرای قـومـی آسـیـبـی بـخواهد, هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهدبود)). ی قر ـ پیامبر خدا(ص): هر گونه شما باشید,همان گونه بر شما حکومت می شود. ـ ابـو جـعفر(ع): هر امتی , هرگاه کتاب (آسمانی خود) را پشت سر انداختند, خداوند علم آن را از آنـان گـرفت و دشمنشان را زمانی بر آنان مسلط ساخت که خودشان به ولایت او تن دادن ـ امام عـلـی (ع) ـ درتـوبـیـخ یـاران خـود ـ : هان ! سوگند به آن که جانم در دست اوست , این جماعت بـی گمان بر شما چیره خواهند شد, نه به خاطر این که آنان از شما برحق ترند بلکه بدان سبب که آنان در حمایت از باطل امیر خود می شتابند و شما در حمایت از حق من کندی می کنید. ـ پـیـامـبر خدا(ص): خداوند عزوجل فرمود: هرگاه از خلق من کسی که مرا می شناسد نافرمانیم کند, از میان خلق خود کسی را که مرا نمی شناسد بر او مسلط گردانم .

زمامداران دادگر.

قرآن :. ((آن سـرای واپـسـین را برای کسانی قرار می دهیم که خواهان برتری و تباهی در زمین نیستند و فرجام از آن پرهیزگاران است)). ـ امام علی (ع) ـ درباره آیه ((آن سرای واپسین را)) ـ : این آیه درباره زمامداران دادگر وفروتن و دیگر قدرتمندان نازل شده است . ـ امـام صادق (ع): هر کس زمام امری از امور مردم را به دست گیرد و عدالت پیشه کند و درخانه خـود را به روی مردم بگشاید و شر نرساند و به امور مردم رسیدگی کند, بر خداوند عزوجل است که در روز قیامت او را از ترس و هراس ایمن گرداند و به بهشتش برد. ـ پیامبر خدا(ص): هر کس عهده دارکاری از امور امت من شود و نسبت به آنان حسن نیت به خرج دهـد, خـداونـد متعال هیبت دردل های آنان را روزی او فرماید و هر کس دست احسان خود را به روی آنـان بـگشاید, محبت ودوستی ایشان را روزیش گرداند و هر کس از دست اندازی به اموال آنـان خویشتنداری کند,خداوند عزوجل دارایی او را زیاد کند و هر کس داد ستمدیده را از ستمگر بـستاند, همنشین من در بهشت باشد و هر کس عفو و گذشتش زیاد باشد, عمرش دراز گردد و هر که عدالتش فراگیرباشد, در برابر دشمنش یاری گردد.

زمامداران ستمگر.

ـ امام علی (ع): زمامداران ستمگر, نابکاران امت و دشمنان پیشوایانند. ـ جانور درنده پرخور بی رحم , بهتراز حکمران ستمگر دژخیم است . ـ بدترین حکمرانان , کسی است که بیگناه از او بترسد. ـ هر که حکومتش ستمگر باشد,دولتش به سر آید. ـ پیامبر خدا(ص): هر که زمام کاری از کارهای مسلمانان را به دست گیرد و به آنان خیانت ورزد, او در آتش است . ـ امام علی (ع): بی رغبتی به حکومت ستمگر, به اندازه رغبت به حکومت دادگر است . ـ در نامه خود به مردم مصرمی فرماید:اندوه من این است که بی خردان و نابکاران کار این امت را به دسـت گـیرند و مال خدا را میان خویش دست به دست گردانند و بندگان او را غلامان خویش پندارند و با نیکوکاران بجنگند وبدکرداران را دار و دسته خود سازند. شریک بودن زمامداران درستم کارگزارانشان . ـ ابـن عـبـاس : روزی شـاهـد گـلـه گزاری عثمان از علی (ع) بودم , از جمله سخنانی که به او گفت این بود که : تو را به خدا مبادا باب تفرقه ای را بگشایی !. علی (ع) گفت : پناه به خدا که من برای تفرقه بابی بگشایم و یا برای آن راهی هموار کنم اما تو را از چـیـزی نـهـی مـی کنم که خدا و رسول او از آن نهیت می کنند چرا دست نابخردان بنی امیه را از نـامـوس و جـان و مـال مسلمانان کوتاه نمی کنی ؟ به خدا سوگند, اگر یکی ازکارگزاران تو در غرب عالم ستم کند, تو در گناه او شریکی !. عـثـمـان گفت : حق با توست این کار را می کنم و هر یک از کارگزارانم را که تو و مسلمانان از او ناراحت هستید, برکنار می سازم سپس از هم جدا شدند اما مروان بن حکم , عثمان را از این کار منع کرد و گفت : مردم بر تو دلیر می شوند بنابراین , هیچ یک از کارگزارانت را برکنار مکن !. ـ امام علی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : و حکمران از عهده انجام آن چه خداوند بر دوش او نهاده است بر نیاید,مگر با کوشش و مدد جستن از خدا و آماده ساختن خود برای پیروی از حق و تحمل آن خواه بر او سبک آید یا سنگین .

وظیفه حکمران نسبت به خودش .

ـ امام علی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : در حقیقت , مردمان نیکوکار و شایسته از طریق سخنانی شناخته می شوندکه خداوند درباره آنان بر زبان بندگان خویش جاری می سازد بـنـابراین , باید دوست داشتنی ترین اندوخته ها در نزد تو, کردار نیک و شایسته باشد پس , بر هوس خویش مسلطباش و آن چه را که برایت حلال نیست از نفست دریغ دار, زیرا دریغ داشتن از نفس , وادارکردن او به پیمودن راه انصاف است در آن چه خوش دارد یا خوش ندارد. ـ نـیز در همان فرمان ـ : و اگر قدرت و حکومتی که داری در تو روحیه بزرگی یا خودبینی پدید آورد, به عظمت سلطنت خداوند بالا دست خود بنگر و به توانایی او بر تو در چیزهایی که خودت بر آن قـادر نیستی توجه کن , زیرا این کار سرکشی تو را درهم می شکند و تو را از تندی باز می دارد و عقل از دست رفته تو را به تو باز می گرداند. ـ نـیـز در هـمـان فـرمـان ـ : مـبـادا به رقابت با عظمت خدا برخیزی و در جبروت و شکوهش با اوهمانندی کنی , زیرا که خداوند هر جباری را به ذلت می کشاند و هر متکبری را خوار می گرداند. ـ نیز در همان فرمان ـ : داد خدا و مردم را از خودت و کسان نزدیکت و از رعایایی که موردعلاقه تو هستند بگیر, زیرا اگر چنین نکنی ستم کرده ای . ـ نیز در همان نامه ـ : زنهار از خود پسندی و تکیه کردن به آن چه که خودپسندی می آورد وزنهار از ایـن که شیفته ستایش مردم از خود باشی , زیرا این خصیصه از مطمئن ترین فرصت های شیطان است , تا نیکی نیکوکاران را بر باد دهد. ـ نـیز در همان فرمان ـ : و بر تو واجب است که از عدل و داد فرمانروایان و از سنت های نیکویی که پـیـش از فرمانروایی توبوده یا از خبری که از پیامبرما (ص) رسیده یا از فریضه ای که از کتاب خدا بـرپـا داشـتـه انـد, یادکنی , و آن گاه به آن چه ما انجام داده ایم و تو شاهد بوده ای اقتدا کنی و در پیروی از آن چه در این فرمانم به تو سفارش کرده ام , کوشش به خرج دهی . ـ هرکه در حکومت خود نخوت و غرور پیش گیرد, از حماقت خود پرده برداشته است . ـ هر که در حکومت خود تکبر پیشه کند, به هنگام بر کناریش بسیار خواری کشد. ـ خـواری کـشـیـدن انسان در هنگام عزلش , به اندازه بدی و شرارتی است که در زمان حکومتش داشته است .

مهمترین وظایف حکمران در حکومتش .

ـ امام علی (ع) ـ به عمربن خطاب ـ :سه چیز است که اگر آن ها را به خاطر سپاری و به کار بندی بـه چـیـز دیگری نیاز نخواهی داشت واگر آن ها را فرو گذاری , هیچ چیز دیگری سودت نبخشد عـمـر گـفت : آن ها چیست ای اباالحسن ؟ فرمود: جاری ساختن حدود و کیفرها درباره خویش و بـیـگـانه , حکم کردن بر اساس کتاب خدا در حال خشنودی و خشم و تقسیم عادلانه (بیت المال) میان سرخ و سفید عمر گفت :به جانم سوگند که کوتاه و رسا گفتی . ـ امام صادق (ع): سه چیز است که برزمامدار واجب است درباره خواص و عوام رعایت کند: پاداش نـیکوکار را به نیکی دادن تا بررغبت مردم به کارهای نیک افزوده شود, پوشاندن گناهان بدکار تا تـوبـه کـنـد و از گمراهی وانحراف خود برگردد و ایجاد الفت میان همه آنان از طریق احسان و رعایت انصاف و داد. ـ برای حکمرانان پسندیده نیست که در سه کار کوتاهی ورزند: حفظ مرزها, رسیدگی به مظالم و حقوق پایمال شده مردم و انتخاب افراد شایسته برای کارهای خود. ـ امـام عـلی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : زنهار از ریختن به ناحق خون ها, زیرا هـیچ چیز به اندازه ریختن به ناحق خون ها خشم (خدا و مردم) را بر نمی انگیزد و بدفرجامتر از آن نیست و در زوال آمدن نعمت و قطع رشته زندگی مؤثرتر از آن نمی باشد. ـ در فـرمـان خود به محمدبن ابی بکر هنگامی که او را به حکومت مصر گماشت ـ : به همه بایک چـشـم بـنگر و به یکسان بدان ها التفات کن , تا قدرتمندان به این طمع نیفتند که به جانبداری از آنان دست به ستم بگشایی و ناتوانان از عدل و داد تو در برابر آنان (قدرتمندان) نومیدنشوند. ـ نـیز در همان نامه ـ : آن چه برای خود و خانواده ات دوست داری , برای توده ملت خود نیز دوست بـدار و آن چـه بـرای خود وخانواده ات نمی پسندی برای آنان نیز مپسند, زیرا که این کار حجت را تمامتر می کند, و دراصلاح ملت مؤثرتر است .

حکمران باید مهربان و نرمخو باشد.

ـ امـام عـلـی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : دل خود را آکنده از مهر و محبت و لطف نسبت به مردم گردان و مبادا برای آنان چون جانور درنده ای باشی که خوردنشان را غنیمت دانی , زیرا که مردم دو دسته اند: یا برادر دینی توهستند و یا همنوع تو در معرض لغزش و خطا قرار دارند و گاه از روی عمد یا خطا دست به گناه و تجاوزمی آلایند پس همان گونه که خود دوست داری خـداونـد نسبت به تو بخشش و گذشت کند, تو نیز نسبت به آنان بخشش و گذشت داشته باش , زیرا تو بالادست آن ها هستی و فرمانروای بر تو بالا دست تومی باشد و خداوند بالا دست کسی است که تو را به امارت گماشته است !.

ـ پـیامبر خدا(ص): خدایا, هرکس زمام امری از امور امت مرا عهده دار شد و بر آنان سخت گرفت , تو نیز بر او سخت بگیر و هر کس امری ازامور امت مرا به عهده گرفت و با آنان مهربانی کرد, تو نیز با او مهربانی کن . ـ هر کس بر یکی ازمردم فرمانروا شود,روز قیامت او را می آورند و روی پل جهنم نگهش می دارند اگر خوشرفتاری کرده باشد نجات می یابد واگر بدرفتاری کرده باشد پل شکافته می شود و او به دوزخ سقوط می کند.

حکمران وظیفه دارد رضایت توده مردم را فراهم آورد.

ـ امـام عـلی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : باید میانه روی در حق وگستراندن عدالت و عمل به آن چه که بیش از هر چیز رضایت ملت را فراهم می آورد, محبوبترین کارهادر نزد تـو بـاشـد, زیرا نارضایی توده مردم رضایت خواص را بی اثر می سازد و نارضایتی خواص , بارضایت تـوده مردم , بخشوده می شود و هیچ یک از افراد ملت همچون طبقه خواص نیست , زیرا این طبقه در هنگام آسایش بار سنگین تری بر دوش حکمران هستند و در گرفتاری ها و مشکلات کمتر به او کـمـک مـی کنند, دادگری را ناخوش می دارند, خواسته ها و توقعات بیشتری دارند, اگر به آنها چیزی داده شود, کمتر قدردانی می کنند و اگر دریغ شود دیرتر عذر می پذیرند و در پیشامدهای نـاگـوار روزگـارنـاشـکـیـبـاترند ستون دین و جامعه مسلمانان و نیروی همیشه آماده در برابر دشمنان , در حقیقت همان توده ملت است پس باید گرایش تو به آنان باشد.

آن چه باید حکمران در استخدام کارگزاران رعایت کند.

ـ امـام عـلی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : دیگر آن که در کارهای کارگزارانت انـدیـشه و تامل کن و پس از آزمودن آن ها,ایشان را به کار گمار و به صرف جانبداری یا علاقه به کـسی او را عهده دار کاری مکن , زیرا این دو, کانون انواع ستم و خیانت است کارگزاران خود را از میان افراد با تجربه و آبرومند خاندان های نیک و خوشنام و پیشگام در اسلام انتخاب کن . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): هـر کـس جـوانـی را بر گروهی سرپرستی دهد در حالی که در میان آن گروه شخص خدا پسندتری وجود داشته باشد, بی گمان به خدا خیانت کرده است . ـ هر کس از میان گروهی مردی را به کار گمارد در حالی که در بین آنها خدا پسندتر از او وجود دارد, به خدا و رسول او و مؤمنان خیانت کرده است .

آن که نباید حکمران به کارش گمارد.

ـ پیامبر خدا(ص): به خدا سوگند ماکسی را که متقاضی این کار یا بر آن حریص باشد, به این کار نمی گماریم . ـ ما هرگز کسی را که داوطلب کار ماباشد, بر آن کار نمی گماریم . ـ به عبدالرحمان بن سمره ـ : ای عبدالرحمان بن سمره , داوطلب امارت مشو, زیرا اگر باتقاضای تـو این منصب به تو سپرده شود در اداره آن به خودت واگذار می شوی و اگر بدون تقاضای تو به تو واگذار شود, در اداره آن کمک می شوی . ـ ابو موسی : من به همراه دو مردخدمت رسول خدا(ص) رفتیم یکی از آن ها شهادتین جاری کرد و سپس گفت : ما آمده ایم تادر کارهای خود از ما کمک بگیری (و منصبی به ما واگذار کنی) دومی نیز مانند همین سخن راگفت : رسول خدا(ص) فرمود: خیانتکارترین شما از نظر ما کسی است که داوطـلـب ایـن کار شود پس , پیامبر تا زمانی که زنده بود در هیچ زمینه ای از آن دو مرد همکاری نخواست .

هرکه بی لیاقت برکشیده شود.

ـ امام علی (ع): هر که بدون کفایت بالابرده شود, بدون گناه به زیر آورده شود. ـ هر که با کفایت باشد, سزاوارزمامداری است . آن که زمامدار باید ریشه اش را قطع کند. ـ امام علی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : حکمران دارای خواص و نزدیکانی است که از روحیه انحصارطلبی وخودکامگی و درازدستی و بی انصافی در معامله (و رفتار با مردم) برخوردارند, پس با قطع اسباب و عوامل این امور, ریشه این گونه افراد رابرکن . ـ باید دورترین افراد ملت از تو و منفورترین آن ها در نزد تو, کسانی باشند که بیشتر از مردم عیبجویی می کنند. لزوم رسیدگی حکمران به کارهای کارگزاران . ـ امام علی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : به کارهای آنان (کارگزاران) رسیدگی کن و از میان افراد با صداقت ووفادار مراقبانی بر آن ها بگمار, زیرا مراقبت نهانی تو در کارهای ایشان , آن ها را به رعایت امانت و خوشرفتاری با مردم وا می دارد و با دقت مراقب دستیاران خویش باش و اگر یکی ازآنان دست به خیانت گشود و گزارش های همه مراقبانت آن را تایید کرد, به همان گزارش ها به عنوان شاهد اکتفا کن و بی درنگ او را کیفر جسمانی ده و از ثروتی که از طریق مقامش به دست آورده بازخواست کن و او را به خواری بکشان و داغ خیانت بر پیشانیش بزن و حلقه ننگ تهمت را به گردنش بیاویز.

نهی از گماشتن حاجب .

ـ امام صادق (ع): هر که عهده دار امری از امور مردم شود و عدالت پیشه کند و در خود را (به روی مردم) باز گذارد و پرده اش را کنارزند و به کارهای مردم رسیدگی نماید, بر خداست که در روز قیامت او را از ترس و هراس ایمن گرداند و به بهشتش برد. ـ هر مؤمنی که میان او و مؤمنی دیگر حجابی باشد, خداوند میان او و بهشت هفتاد هزاردیوار بزند که فاصله میان هر دیوار با دیوار دیگر هزار سال راه باشد. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در نـامـه خـود به قثم بن عباس کارگزارش در مکه ـ : سفیر میان تو و مردم کـسـی جـز زبـانـت نباشد و حاجبی جز چهره ات زنهار که هیچ حاجتمندی را از دیدار با خود باز نداری ,زیرا اگر در همان ابتدا که برای مطرح کردن حاجت و مشکل خودپیش تو می آید از درگاه تـورانـده شـد, هـر چـنـد بـعـدا مـشـکـل او را بـرطـرف سازی دیگر مورد ستایش و تقدیر قرار نخواهی گرفت . ـ در فـرمـان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : مبادا که خویشتن را زیاده از حد از مردم پنهان نگه داری , زیـرا روی نهان داشتن حکمرانان از توده مردم , نوعی تنگ حوصلگی و سبب کم اطلاعی از امـور اسـت , و حـکمران اگر از مردم روی نهان کند, باعث می شود که مردم از حقایق پشت پرده آگـاه نـشـوند و از این روکارهای بزرگ و مهم در نظر آنان کوچک و بی اهمیت می آید و کارهای کوچک , بزرگ زیبازشت جلوه می کند و زشت زیبا و حق و باطل درهم آمیخته می شود. ـ نـیز در همان فرمان ـ : و مقداری ازوقت خود را به نیازمندان خود اختصاص ده و با آنان در یک مـجلس عمومی بنشین و شخصا به مشکلاتشان رسیدگی کن و در آن مجلس برای خداوندی که تو را آفریده است فروتنی نما وسربازان و یارانت را که جز پاسداران و نگهبانان تو هستند از آنان دور بـدار تا هر که می خواهدسخن بگوید بدون لکنت زبان و ترس و واهمه مطالبش را اظهار کند چرا که من از رسول خدا(ص) بارها شنیدم که می فرمود: ملتی که در آن حق ناتوان بدون ترس و واهمه از قـدرتـمندان گرفته نشود هرگز روی رستگاری را نمی بیندهمچنین درشتی و درماندگی و ناتوانی آنان در سخن گفتن را تحمل کن و کم حوصلگی و تکبررا از خود دور گردان .

لزوم رسیدگی به کار خراج .

ـ امـام عـلـی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : و در کار خراج به گونه ای که باعث اصلاح حـال خـراجـگزاران باشدرسیدگی کن , زیرا اصلاح امر خراج و خراجگزاران باعث اصلاح دیـگـران مـی شود و اموردیگران جز با سامان یافتن امور خراجگزاران سامان نمی گیرد, زیرا همه مردم جیره خوارخراج و خراجگزارانند. بـایـد به آبادانی زمین بیشتر بیندیشی تا به گرفتن خراج چرا که خراج جز با وجود آبادانی به دست نمی آید و هر کس خراج را بدون آبادانی بطلبد, کشور را به ویرانی و بندگان را به نابودی کشاند و فـرمـانـرواییش جز اندکی نپاید ویرانی هر سرزمینی در حقیقت ناشی از فقر و تنگدستی مردم آن است و مردم هم زمانی به فقر و تنگدستی دچار می شوند که حکمرانان دل به مال اندوزی سپارند و به پایداری حکومت خود بدبین شوند و از عبرت ها کمتر پند گیرند. نهی حکمرانان از بخشش اموال مسلمانان . ـ امام علی (ع): بخشش حکمرانان ازاموال عمومی مسلمانان , ستم و خیانت است . ـ در نامه ای به مصقلة بن هبیره شیبانی کارگزار خود در اردشیر خره ـ : درباره تو به من گزارشی رسـیـده است که اگر به راستی این کار را کرده باشی , خشم خدایت را برانگیخته ای و امام خود را نـافـرمـانـی کرده ای (شنیده ام) تو اموال عمومی مسلمانان را که با نیروی نیزه ها و اسبان خود به دسـت آورده انـد و خـون هـایـشـان بر سر آن ریخته شده است , میان اعراب طایفه ات که دور تو را گـرفـته اند تقسیم کرده ای سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید, اگرچنین چـیـزی درست باشد بی گمان خودت را نزد من خوار و خفیف کرده ای و از ارزش خودپیش من کـاسـته ای پس , حق پروردگارت را خوار و سبک مشمار و دنیای خود را با نابود کردن دینت آباد مگردان که در این صورت از شمار زیانکارترین مردمان خواهی بود. بـدان کـه مـسـلـمـانـانـی کـه نـزد تـو هستند و مسلمانانی که این جا پیش ما می باشند, در این امـوال عـمـومـی سـهـمـی یکسان دارند همه آنان برای گرفتن سهم خود از بیت المال پیش من می آیند وهمگی با سهم یکسان از پیش من می روند.

پرداخت بدهکاری شخص تنگدست به عهده حکمران است .

ـ پـیـامبر خدا(ص): هیچ طلبکاری نیست که بدهکار خود را نزد حکمرانی از حکمرانان مسلمانان ببرد و تنگدستی بدهکار بر حکمران معلوم شود, مگر آن که بدهکاری از دوش این بدهکار برداشته گردد و به گردن حکمران افتد واو باید آن را از اموال مسلمانان که در اختیار دارد بپردازد. ـ اگـر کـسـی از مـردی مـالی طلبکار باشدو بستانکار آن مال را با اسراف یا در راه معصیت خرج نـکرده باشد و بازپرداخت آن برایش دشوار باشد, طلبکار باید به او مهلت دهد تا خداوند گشایشی در کـار او پـدیـد آورد و بـتـوانـدقـرضش را بدهد و اگر امام عادل روی کار بود, باید بدهی او را بپردازد, زیرا رسول خدا(ص)فرمود: هر کس مالی از خود بر جای گذارد, آن مال از وارثان اوست و هـر کـس بـدهـی یـانانخوری به جای گذارد, امام باید آن چه را پیامبر ضمانت کرده و به عهده گرفته است , بپردازد. ـ امام کاظم (ع): هرکس این روزی رااز راه حلال بطلبد تا آن را خرج خود و خانواده اش کند, مانند مـجـاهـد در راه خـداست پس , اگردر پیکار زندگی مغلوب شد, به ضمانت خدا و رسول او, وام بـگیرد و خوراک خانواده اش راتامین کند و اگر پیش از آن که بدهی خود را بپردازد از دنیا برود, امـام (حـاکم مسلمانان) موظف است آن را پرداخت کند و اگر پرداخت نکند, گناهش به گردن اوست . کارهایی که حکمران باید شخصا انجام دهد. ـ امـام عـلی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : در بین کارهای تو کارهایی هست که بـایـد شـخـصا انجام دهی از آن جمله است پاسخ دادن به (نامه های) کارگزارانت در مواردی که دبـیـرانـت در مـی مـانـنـد دیگری انجام درخواست های مردم در همان روزی که به تو می رسد و دسـتیارانت فرصت و حوصله انجام آن همه را ندارند و کار هر روز را در همان روز به انجام رسان , زیرا هر روزی را کاری است .

وجوب توجه حکمران به مستضعفان .

ـ امـام علی (ع) ـ در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر ـ : دیگر آن که درباره طبقه پایین , مانند مـسـتـمـنـدان و نـیـازمندان و بینوایان ورنجوران , خدا را در نظر گیر, زیرا در میان این طبقه تـهـیـدسـتـانی وجود دارند که دست نیاز سوی این و آن دراز می کنند و عده ای هم روی گدایی نـدارنـد بـنابراین , حق آنان را که خداوند ادای آن را از تو خواسته است ادا کن و از بیت المال برای آنان هم سهمی در نظر گیر. و بـه کـار کـسـانی از آنان که به تو دسترسی ندارند و چشم ها آنان را خرد و بزرگان آن ها راحقیر مـی شـمارند, رسیدگی کن و برای این کار از افراد خدا ترس و فروتن مورد اعتماد خودکسانی را مـامور رسیدگی به امور ایشان کن تا احوال آن ها را به تو گزارش دهند و آن گاه درباره آنان آن گـونـه عـمـل کن که روزی که خدا را دیدار می کنی عذرت را بپذیرد, زیرا این گروه ازمردم به دادگـری نـیـازمـنـدتر از دیگران هستند پس در ادای حق هر یک از اینان , در پیشگاه خداعذر و حجتی داشته باش .

ولایت 2 ((دوستان خدا)).

ویژگی های دوستان خدا.

قرآن :. ((آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده اند)). ((چرا خدا (در آخرت) عذابشان نکند, با این که آنان (مردم را) از زیارت (مسجد الحرام) باز می دارند در حالی که ایشان سرپرست آن نباشند چرا که سرپرست آن جز پرهیزگاران نیستند, ولی بیشترشان نمی دانند)). ـ مسیح (ع) ـ درپاسخ به این سؤال حواریان که : دوستان خدا که نه بیمی دارند و نه اندوهگین می شوند چه کسانی هستند؟ ـ : کسانی که به باطن دنیامی نگرنددر حالی که مردم به ظاهرآن چشم دوخته اند و کسانی که فراسوی دنیا می نگرند, در حالی که مردم به اکنون آن چشم دوخته اند و لذا آن چه را از دنیا که بیم دارند (فضیلت های) آنان را بمیراند می میرانند و آن چه راکه می دانند به زودی آن ها را ترک خواهند گفت ترک می کنند از این رو, هر بهره فراوانی هم که از آن (برای آخرتشان) برگیرند کم می شمارند و به یاد دنیا بودن را برای خود خسارت می بینند و شادی خود از رسیدن به چیزهای دنیوی را غم و اندوه می دانند خداوند متعال را دوست دارند و از نور او پرتو می گیرند و به واسطه آن به دیگران روشنایی می بخشند آنان را خبری عجیب است و نزدشان خبری شگفت آور می باشد, کتاب به آنان پایدار است و آنان به کتاب کتاب به آنان گویاست و آنان به کتاب , کتاب به واسطه آنان دانسته می شود و آنان به آن عارف و دانایند با وجود آن چه بدان رسیده اند دیگر مطلوبی برای خود نمی بینند و آرزوهایی فراتر ازآن چه امید دارند ندارند و ترسی بالاتر از آن چه از آن می ترسند نمی شناسند. ـ امام علی (ع) ـ نیز در پاسخ به همین سؤال ـ : آنان مردمی هستند که در عبادت خداوند متعال اخلاص می ورزند و زمانی که مردم ظاهر دنیا رامی بینند, آنان باطن دنیا را مشاهده می کنند و از این رو آینده آن را شناختند در حالی که دیگر مردم فریفته امروز آنند پس , از دنیا آن چه را که می دانند به زودی آنان را ترک خواهد گفت ترک کردند و آن چه را از آن که می دانند به زودی آنان را می میراند, میراندند. ـ دوستان خدا همان کسانی هستند که باطن دنیا را می نگرند, در حالی که دیگر مردم به ظاهرش چشم دارند و به آینده و فرجام دنیا مشغولند, در حالی که سایر مردم به نقد و امروز آن سرگرمند آن چه را از دنیا که می ترسند آنان را نابود کند, نابود می کنند و آن چه را ازدنیا که می دانند به زودی آنان را ترک خواهد گفت , ترک می کنند و آن چه را که دیگران از دنیا زیاد و با ارزش می شمارند اندک و حقیرش می بینند و رسیدن خود

به آن ها را از دست دادن (سعادت و رستگاری خویش)می شمارند دشمن چیزی هستند که مردم (دنیاطلب) با آن در صلح و سازشند و دوستدار چیزی هستند که مردم با آن دشمنی می ورزند! کتاب (خدا) به وجود آنان شناخته و دانسته می شود و آنان به آن دانا و عارفند, کتاب به آنان پایدار است و آنان به کتاب برپایند, بالاتر از چیزی که بدان امید بسته اند امیدی نمی شناسند و ترسناکتر ازچیزی که از آن می ترسند, چیزی را مایه ترس نمی دانند. ـ پیامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به سؤال پیرامون آیه ((بدانید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند)) ـ : آنان کسانی هستند که در راه خدا به یکدیگر محبت می ورزند. ـ امام علی (ع): دوستان خدا بیش ازهمه مردم به یاد او هستند و در شکرگزاری از او مداومت بیشتری نشان می دهند و بر بلای اوشکیباترند. ـ دوستان خدای متعال هر آن کسی است که مرگ خود را نزدیک بیند و آرزویش را دروغ شمارد و بسیار عمل کند و کمتر دچارلغزش شود. ـ امام صادق (ع): دوستان خدا, ازهمان زمانی که خداوند آدم را آفرید, همواره در ضعف و اقلیت بوده اند. ـ امام علی (ع) چون آیه ((بدانید که بر دوستان خدا نه بیمی است)) را خواند, فرمود: می دانیددوستان خدا چه کسانی هستند؟ عرض کردند: چه کسانی هستند, ای امیرمؤمنان ؟ فرمود: آنان ,ما و پیروانمان هستیم پس , هر که بعد از ما از ما پیروی کند خوشا به حال ما و خوشتر به حال آنان عرض کردند: ای امیر مؤمنان , چرا خوشا به حال ما و خوشتر به حال آنان ؟ مگر نه این است که ما و آنان هر دو در یک راهیم ؟ فرمود: نه , زیرا آنان باری را به دوش می کشند که شمانکشیده اید و چیزهایی را تحمل می کنند که شما تحمل نکرده اید. ـ امام باقر(ع): در کتاب علی بن حسین (ع) یافتیم که : ((بدانید که دوستان خدا)) زمانی (دوستان خدا هستند) که فرایض خدا رابه جا آورند و به سنت های رسول خدا(ص) چنگ زنند و از حرام های خدا پرهیز کنند, و به زرق و برق جهان گذرا بی اعتنایی ورزند. ـ امام صادق (ع): ای ابوبصیر, خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبت او منتظرظهورش هستند و در زمان ظهورش فرمانبردار اویند اینان دوستان خدایند که بر آنان نه بیمی است ونه اندوهگین می شوند. ـ پیامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به سؤال از دوستان خدا ـ : کسانی که هرگاه آنان را ببینی به یادخدا می افتی . ـ هر که خدا را شناخت و به عظمت او پی برد, دهانش را از سخن گفتن فرو بست و شکمش را از خوراک و خودش را با روزه وشب زنده داری فرسود. عرض کردند: پدران و مادران ما به فدایت ای رسول خدا, این ها همان دوستان خدایند؟ . فرمود: دوستان خدا خاموشی می گزینند و خاموشی آن ها ذکر خداست و می نگرند ونگاهشان عبرت است و سخن می گویند و سخنانشان حکمت است و راه می روند و راه رفتنشان در

میان مـردم مـایه برکت است اگر نه این بود که اجل هایشان نوشته شده است , از ترس عذاب وشوق به ثواب , جان هایشان در کالبدهایشان (لحظه ای) قرار نمی گرفت . ـ امـام عـلـی (ع): خداوند تبارک وتعالی دوست خود را در میان بندگانش پنهان نگه داشته است بـنـابراین هیچ یک از بندگان خدارا حقیر مشمارید, زیرا ممکن است که او دوست خدا باشد و تو ندانی . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص) از جـبـرئیـل از خـداونـد متعال : هرکه دوست مرا خوار سازد, به مبارزه با من برخاسته است . ـ امـام علی (ع): شبهه را از آن رو شبهه نامیده اند که شبیه حق است اما دوستان خداوند,روشنایی آن هـا در (ظـلـمت) شبهات یقین است و راهنمایشان راه راست , ولی دشمنان خدادعوتگر آنان در شبهات گمراهی است و راهنمایشان کوری . ـ پـیامبر خدا(ص): هرگاه دوستی خدا و سعادت سزاوار (کسی) شود, مرگ پیش چشم اوبیاید و آرزو پـشـت سرش رود و هرگاه دوستی شیطان و شقاوت سزاوار (کسی) شود,آرزو جلوچشم او بیاید و مرگ پشت سرش قرار گیرد. ـ امـام عـلـی (ع): اگـر بنا بود خداوند به فردی از بندگان خود رخصت کبر و بزرگمنشی دهد, بی گمان این رخصت را به پیامبران ودوستان خاص خود می داد, اما خداوند سبحان آنان را از تکبر بیزار کرد و برایشان فروتنی راپسندید. ـ همانا جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را برای دوستان خاص خود گشوده است . ـ در وصـف دنیا ـ : خداوند بزرگ آن را برای دوستان خود صاف و گوارا نساخته و در دادن آن به دشمنانش بخل نورزیده است . ـ نـیـز در وصف دنیا ـ : خداوند راضی نشده که دنیا را پاداش دوستان خود و کیفر دشمنانش قرار دهد. ـ نیز در وصف دنیا ـ : فرودگاه وحی خداست و بازار سوداگری دوستان خدا, که در آن رحمت به دست می آورند و بهشت را سود می برند. ـ امام صادق (ع): خداوند در دنیادوست خود را آماج دشمن خویش قرار داده است . ـ در تـنـبیه الخواطر آمده است :زکریا(ع) فرزند خود یحیی را پیوسته غمگین و گریان و در خود فـرو رفـتـه مـی دید عرض کرد:پروردگارا, من از تو فرزندی خواستم که از او بهره مند شوم و تو فـرزنـدی روزیـم کردی که از اوسودی نمی برم ؟ فرمود: تو ولیی خواستی و ولی جز چنین نباشد بی گناهان آماج بلاها هستند. ـ امـام عـلـی (ع): تـقوای الهی دوستان خدا را از حرام های او بازداشت و ترس از او را با دل هایشان پیوند داد. ـ پیامبرخدا(ص): سه خصلت از صفات اولیای خداست : اعتماد کردن به خدا در هر کاری و بی نیاز شدن به واسطه او از هر چیزی ونیازمندی به او در هر چیزی . ـ امـام عـلـی (ع): بـار خدایا, تو برای دوستان خود انیس ترین انیسانی و برای کارسازی کردن امور تـوکـل کـنندگان بر خود آماده ترین کسانی نهانی هایشان را می بینی و بر ضمایر و اندیشه هایشان آگاهی و اندازه بصیرت هایشان رامی دانی بنابراین ,

رازهایشان برای تو آشکار و دل هایشان به سوی تـو مـشـتـاق اسـت اگـر غـربـت و تنهایی آنان را به وحشت اندازد, یاد تو مونس آنان شود و اگر مصیبت ها بر آنان فرو ریزد, به پناه جویی از تو متوسل می شوند, زیرا می دانند که سررشته کارها در دست توست و منشا آن هاقضا و فرمان توست .

نومیدی و قطع طمع .

نومیدی .

قرآن :. ((و اگـر از جـانـب خود رحمتی به انسان بچشانیم ,سپس آن را از وی سلب کنیم , قطعا نومید و نـاسـپـاس خواهد بود و اگر ـ پس از محنتی که به او رسیده ـ نعمتی به اوبچشانیم حتما خواهد گـفـت : گـرفـتـاری هـا از مـن دور شد بی گمان او شادمان و فخر فروش است مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده اند (که) برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود)). ـ امام علی (ع): از زمانه هرگاه دریغ کرد, نومید مشو و هرگاه دهش کرد, به آن اعتماد مکن و از آن سخت برحذر باش . ـ بزرگترین بلا, نومیدی است . ـ نومیدی , صاحب خود را می کشد. ـ هر نومیدی ناکام است . ـ در وصـف مـنافقان ـ : حسودان آسایش (دیگران) هستند, به گرفتاری (مردم) دامن می زنند, و امید را به یاس می کشانند. ـ چـونان کسی مباش که بدون عمل به (ثواب) آخرت امید می بندد هرگاه عافیت بیندخودپسند شـود و هـرگاه گرفتار گردد, نومید می شود اگر بی نیاز شود, سرمست و فریفته گردد واگر نیازمند شود, به نومیدی و سستی گراید. ـ حـتـی برای بدترین فرد این امت از رحمت خدا نومید مشو, زیرا که خداوند متعال فرموده است : ((از رحمت خدا نومید نشود مگر گروه کافران)). ـ از هـیچ بخت برگشته ناکامی قطع امید مکن , زیرا ممکن است که یکی از دو پای او بلغزد و پای دیگرش استوار ماند و آن گاه هردو پایش به حالت اول برگردد و استوار برجای ماند.

نتایج قطع امید کردن از آن چه مردم دارند.

ـ امام صادق (ع): قطع امید کردن ازآن چه مردم دارند, مایه عزت دینی مؤمن است . ـ پـیـامـبـرخدا(ص): به دنیا بی رغبت باش ,تا خداوند دوستت بدارد به آن چه در دست مردم است بی اعتنا باش تا مردم دوستت بدارند. ـ امام باقر(ع): بهترین سرمایه , اعتمادبه خداست و چشم طمع برکندن از آن چه مردم دارند. ـ امام علی (ع): بزرگترین توانگری ,چشم نداشتن به مال مردم است . ـ جـبـرئیـل ـ هـنگامی که نزد پیامبر(ص)آمد ـ : و بدان که افتخار مرد به شب زنده داری اوست و عزتش در بی نیازی او از مردم . ـ امام علی (ع): قطع امید یکی از دو موفقیت است . ـ قطع امید کردن جان را آسوده می کند. ـ قطع امید (و طمع) کردن آزادی مجددی است . ـ چشم نداشتن مایه آزادی است ,طمع زیانبار است . ـ چشم نداشتن اسیر را عزت می بخشد طمع امیر را به خواری می کشاند. ـ جایی که طمع مایه هلاکت است قطع امید مایه رسیدن به مقصود است . ـ امام صادق (ع): آساینده ترین آسایش , امید برکندن از مردم است . ـ امام علی (ع): رهایی از اسارت طمع ,با امید برکندن میسر شود. ـ شتاب بخشیدن به قطع امید یکی ازدو پیروزی است . ـ و از نـظر من , نگاهداری چیزی که در دست داری بهتر از طلب چیزی است که در دست دیگری است و تلخی قطع امید بهتر ازخواهش از مردمان است .

يتيم .

تشویق به سرپرستی یتیمان .

قرآن :. ((و چـون از فـرزنـدان اسـرائیـل پیمان محکم گرفتیم که :جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید و با مردم (به زبان) خوش سخن گویید ونماز را به پا دارید و زکات را بدهید آن گاه جز اندکی از شما, (همگی) به حالت اعراض روی برتافتید)). ((و مال (خود) را با وجود دوست داشتنش , به خویشاوندان و یتیمان و بدهد)). ـ امـام عـلی (ع) ـ در وصیت پیش ازشهادت خود ـ : درباره یتیمان از خدا بترسید و مبادا یک روز سـیـرشان کنید و یک روز گرسنه بمانند و مبادا که با حضور شما آنان از بین بروند, زیرا از رسول خـدا(ص) شـنـیـدم که می فرماید:هر کس یتیمی را سرپرستی کند تا آن که بی نیاز شود, خداوند عـزوجـل بـا این کار بهشت را بر اوواجب گرداند, همچنان که آتش دوزخ را برخورنده مال یتیم واجب ساخته است . ـ پـیـامبر خدا(ص): هر کس یتیمی را سرپرستی کند تا آن که بی نیاز گردد, خداوندبه سبب این کار بهشت را بر او واجب سازد, همچنان که آتش دوزخ را برخورنده مال یتیم واجب ساخته است . ـ برای یتیم چون پدر مهربان باش , وبدان که هرچه کشت کنی همان می دروی . ـ امـام عـلـی (ع): هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که دست محبت بر سر یتیمی بگذارد, مگر این که خداوند به اندازه هر تار مویی که بر آن دست کشیده است ثوابی برایش بنویسد. ـ پیامبر خدا(ص) انگشت اشاره ومیانی خود را نشان داد و فرمود: من و سرپرست یتیم ـ درصورتی که از خداوند عزوجل پروا کند ـ در بهشت مانند این دو هستیم . ـ انـگشت اشاره و میانی خود را درحالی که از هم باز کرده بود نشان داد و فرمود: من و سرپرست یتیم در بهشت , مانند این دوهستیم . ـ در بـهـشت سرایی است که به آن ((شادی سرا)) گفته می شود و تنها کسی وارد آن می شود که ایتام مؤمنان را شاد سازد. ـ هر کس از میان دو مسلمان , یتیمی را در خوراک و نوشیدنی خود شریک گرداند, قطعا خداوند او را به بهشت می برد مگر این که گناهی نابخشودنی مرتکب شود. ـ هـر کـه سه یتیم را سرپرستی کند,مانندکسی است که شبش را به عبادت گذراند و روزش را به روزه سپری کند و شب و روز در راه خدا شمشیر کشد و من و او در بهشت برادریم همچنان که این دو ـ انگشت نشانه و میانی خود رابه هم چسبانید ـ در کنار یکدیگرند. ـ بـه مـردی کـه از سـنـگـدلـی خـودشـکایت می کرد, فرمود: آیا دوست داری نرمدل شوی و به خـواسته ات برسی ؟ به یتیم مهربانی کن و دست محبت بر سر او بکش و از غذایت به او بخوران , در این صورت دلت نرم می شود وبه خواسته ات می رسی .

خوردن مال یتیم .

قرآن :. ((کسانی که اموال یتیمان را به ناحق می خورند, جزاین نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتش فروزان درآیند)). ـ پیامبر خدا(ص): بدترین خوراک ها, به ناحق خوردن مال یتیم است . ـ روز قـیـامـت عـده ای از گـورهـایشان بیرون می آیند در حالی که از دهان های آن ها آتش زبانه مـی کـشـد عـرض شد: ای رسول خدا,آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که اموال یتیمان را می خورند. ـ در حدیث معراج : نگاه کردم به ناگاه عده ای را دیدم که لب هایی مانند لفچ شتر دارند و یک نفر بر آن ها گمارده شده و لب های آنان را می گیرد و تخته سنگ هایی آتشین در دهانشان می گذارد و داخـل دهـانـشـان پـرت مـی کـند و آن سنگ ها از ماتحتشان بیرون می آید و آنان ماننگاو نعره مـی کـشـنـد گفتم : ای جبرئیل , این ها چه کسانی هستند؟ گفت : اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ناحق می خورند و در حقیقت آتشی در شکم خود فرو می برند. ـ شـبـی کـه بـه آسمان برده شدم گروهی را دیدم که در شکم های آنان آتش افکنده می شود و از مـاتـحتشان بیرون می آید گفتم :ای جبرئیل این هاکیستند؟ گفت :این هاکسانی هستند که اموال یتیمان را به ناحق می خورند. ـ امـام صـادق (ع) ـ در پـاسـخ بـه سـؤال از گـنـاهان کبیره ـ : یکی از آن ها به ناحق خوردن مال یتیم است .

علت تحریم خوردن مال یتیم .

ـ امـام رضـا(ع) ـ در نامه خود به محمدبن سنان درباره علت تحریم خوردن مال یتیم ـ : به ناحق خوردن مال یتیم را به این دلیل حرام فرموده که مفاسد زیادی در این کار می باشد: اول این که هر گاه مال یتیم را به ناحق بخورد درکشتن او کمک کرده است , زیرا یتیم بی نیاز نیست و نمی تواند خـودش را اداره کـنـد و روی پـای خـودش بایستد و کسی را هم , مانند پدر و مادر, ندارد که او را سـرپـرسـتـی و اداره کـنـد بـنابراین وقتی مال او را بخورد مثل این است که او را کشته و به فقر و بـیـچـارگـی اش کـشانده است و این باعث می شود که وقتی یتیم به سن بلوغ رسید وبزرگ شد درصدد انتقامگیری برآید و میان آن ها کینه و دشمنی و نفرت به وجود آید تا جایی که یکدیگر را از بین ببرند. ـ فـاطمه زهرا(ع) ـ در یکی ازسخنرانی های خود ـ : خداوند پرهیز از خوردن مال یتیم را به خاطر جلوگیری از ظلم و حق کشی واجب فرمود.

یتیمان آل محمد.

ـ پیامبر خدا(ص): از یتیمی کسی که پدرش را از دست داده سخت تر, یتیمی کسی است که از امام خود بریده شده و توان دسترسی به او را ندارد و حکم مسائل دینی مورد ابتلایش را نمی داند بدانید کـه هـر کـس از شـیـعـیـان ما به علوم ما آگاه باشد, این شخصی که به شریعت ما آگاه نیست و دسترسی به ما ندارد یتیمی است دردامن او بدانید که هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت و احکام ما را به او بیاموزد, درجمع بهشتیان برین با ما خواهد بود. ـ عـلـمـای شیعه ما (در قیامت) محشور می شوند و به اندازه فراوانی علوم آن ها و کوشش شان در ارشـاد بـندگان خدا, خلعت های کرامت بر آنان پوشانده می شود, تا جایی که بر هریک ازآنان هزار هزار خلعت نور پوشانده می گردد. آن گاه منادی پروردگار عزوجل ما ندا می دهد: ای سرپرستان ایتام آل محمد, ای کسانی که این یـتیمان بریده شده از پدرانشان , یعنی همان امامانشان , را جان و نشاط بخشیدید, اینان شاگردان شـمـا و همان یتیمانی هستند که آنان را سرپرستی کردید و حیات و نشاطشان بخشیدیداینک بر آنان خلعت بپوشانید, همان گونه که در دنیا بر آنان خلعت علوم پوشاندید. ـ امـام حسن (ع): برتری کسی که یتیم آل محمد را که از سرپرستان خود جدا شده و در جهل فرو رفته است سرپرستی کند و او را ازجهل بیرون آورد و امور مشتبه را برای او روشن سازد, بر کسی که یتیمی را سرپرستی کند و به او آب و غذا دهد, مانند برتری خورشید بر ستاره سهی ((38)) است . ـ امام حسین (ع): هرکس یتیمی از مارا که به سبب در خفا و استتار بودن ما, به ما دسترسی ندارد سـرپرستی کند و از علوم ما که نصیب او شده است در اختیار وی بگذارد و او را راهنمایی و هدایت کند, خداوند عزوجل فرماید: ای بنده کریم و غمخوار, من به کرم و بخشندگی از تو سزاوارترم ای فرشتگان من , به تعداد هرحرفی که به او آموخته است , هزار هزار قصر در بهشت ها برایش بسازید و از دیگر نعمت هایی که در خور این قصرهاست به آن ها اضافه کنید.

يقين .

یقین .

قرآن :. ((و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند,برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کنند)). ـ پیامبر خدا(ص): بدانید که در دنیاچیزی بهتر از یقین و عافیت به مردم داده نشده است پس , این دو (نعمت) را از خداوندبخواهید. ـ ای مردم , از خداوند عافیت مسالت کنید, زیرا بعد از عافیت چیزی مانند یقین به کسی داده نشده است و نه بعد از کفر چیزی بدتر از شک . ـ امام علی (ع): ای مردم , از خداوندیقین بخواهید و عافیت از او مسالت کنید, زیرا بزرگترین نعمت عافیت است و بهترین چیزی که در دل پایدار ماند یقین است و زیان دیده , کسی است که در دینش زیان بیند و رشک برده ,کسی است که در یقینش بر او رشک برند. ـ بارها می فرمود: از خداوند یقین بخواهید و عاقبت به خیری از او مسالت کنید و بهترین چیزی که در دل می چرخد یقین است . ـ پیامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به سؤال معاذ که : چه عملی انجام دهم ؟ ـ : ای معاذ, در یقین به پیامبرت تاسی جوی معاذ می گوید: عرض کردم : شما رسول خدایی و من معاذ هستم ! فرمود: اگرچه این که در دانش و معرفت تو کاستی باشد. ـ امام علی (ع): چه سعادت بزرگی دارد کسی که دلش خنکای یقین را چشیده باشد. ـ پیامبر خدا(ص): بهترین چیزی که در دل افکنده شده , یقین است . ـ بهترین توانگری , یقین است . ـ امام علی (ع): هر که یقین کرد,رستگار شد. ـ هر که یقین پیدا کند, نجات یابد. ـ یقین کن , تا رستگار شوی . ـ در وصیت خود به فرزند بزرگوارش حسن (ع) ـ : دلت را با پند و اندرز زنده بدار و با زهدبمیرانش و با یقین نیرویش بخش . ـ در وصف فرشتگان ـ : تیرهای شک و تردیدها, ایمان استوار آن ها را آماج خود نساخته و گمان و پندارها به پیکار باورهای یقینی آن ها نرفته است . ـ با یقین است , که هدف نهایی به دست می آید.

یقین در راس دین است .

ـ امام علی (ع): یقین , در راس دین جای دارد. ـ برترین (عنصر) دین یقین است . ـ برترین ایمان , یقین نیکوست . ـ ایمان خود را با یقین تقویت کنید,زیرا که یقین برترین دین است . ـ نظام دین , نیکویی یقین است . ـ ثمره دین , نیرومند شدن یقین است . ـ نیرومندی یقین به اندازه دین (و دینداری) است .

یقین پایه ایمان است .

ـ امام علی (ع): یقین , پایه ایمان است . ـ ملاک و پایه ایمان , یقین نیکوست . ـ ایمان , به یقین نیاز دارد. ـ پیامبر خدا(ص): صبر نیمی از ایمان است و یقین تمام ایمان . ـ امـام صـادق (ع): مـؤمـن در دین نیرومند است و نرمی را با دوراندیشی توام کرده است و ایمانی همراه با یقین دارد.

یقین کمیابترین چیز است .

ـ امـام صـادق (ع): ایـمـان از اسلام برتراست و یقین از ایمان برتر, و چیزی کمیابتر از یقین وجود ندارد. ـ به مردم چیزی اندکتر از یقین داده نشده است . ـ امام باقر(ع): هیچ چیز مانند یقین در میان مردم کم تقسیم نشده است . ـ امـام صـادق (ع): پـنـج خـصـلـت اسـت کـه انـدکـتـر از هر چیز دیگری میان بندگان تقسیم شـده انـد:یقین , قناعت , شکیبایی , سپاسگزاری و پنجمی که همه این ها به سبب او کامل می شود, عقل است .

یقین , عبادت است .

ـ امام علی (ع): یقین , خود, عبادت است . ـ با یقین است که عبادت به کمال می رسد. ـ یقین را همین بس که عبادت است . ـ پیامبر خدا(ص): هیچ عملی جز با نیت ارزشی ندارد و هیچ عبادتی جز با یقین .

يقين برترين عبادت است .

ـ امام على (ع): يقين , برترين عبادت است . ـ امام صادق (ع): عمل پيوسته و اندک که با يقين همراه باشد, نزد خداوند برتر از عمل بسيار است که با يقين توام نباشد. ـ امام على (ع): خوابى که با يقين همراه باشد, بهتر از نمازى است که با شک توام باشد.

هدف نهایی ایمان , یقین یافتن است .

ـ امام صادق (ع) ـ به ابوبصیر ـ : ای ابو محمد, اسلام پله اول است عرض کردم : آری فرمود: و ایمان یک پله بالاتر از اسلام است عرض کردم : آری فرمود: و تقوا یک پله بالاتر از ایمان است عرض کردم : آری فـرمـود: و یـقـین یک پله بالاتر از تقواست عرض کردم : آری فرمود: به مردم چیزی به اندکی یـقین داده نشده است و شما در حقیقت به پایین ترین درجه اسلام چسبیده اید پس مواظب باشید از چنگتان نگریزد. ـ امام رضا(ع) ـ در پاسخ به سؤال ازایمان و اسلام ـ : ابو جعفر (حضرت باقر)(ع) فرمود: دین همان اسـلام اسـت و ایـمان یک درجه بالاتر از آن است و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان و یقین یک درجه بالاتر از تقواست و میان مردم چیزی به اندکی یقین تقسیم نشده است . ـ ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان و یقین یک درجه بالاتر از تقوا و میان مردم چیزی به کمی یقین تقسیم نشده است . ـ ایـمـان یک درجه برتر از اسلام است و تقوا یک درجه برتر از ایمان و یقین یک درجه برتر از تقوا و میان آدمیان هیچ چیز به کمی یقین تقسیم نشده است . ـ امام علی (ع): هدف نهایی دین ,ایمان است و هدف نهایی ایمان یقین .

فاصله میان ایمان و یقین .

ـ در مشکاة الانوار آمده است : امام علی (ع) از حسن و حسین (ع) پرسید: فاصله میان ایمان و یقین چقدر است ؟ آن دو بزرگوار سکوت کردند امام , به حسن (ع) فرمود: جواب بده ای ابامحمد, عرض کرد: یک وجب فرمود: چگونه ؟ عرض کرد: چون ایمان آن چیزی است که باگوش های خود شنویم و با دل هایمان باورش کنیم و یقین آن چیزی است که با چشمان خودببینیم و از آن به آن چه که از دید ما پنهان است راه ببریم .

ایمان در دل است و یقین خطورات .

ـ پیامبر خدا(ص): ایمان در دل استواراست و یقین خطوراتی است . ـ امام صادق (ع): ایمان در دل است ویقین خطوراتی است . ـ روایـت شده است : بهترین توانگری یقین و بهترین سرگرمی عبادت است و ایمان به قلب است و یقین خطوراتی است . ـ امـام باقر(ع): ایمان در دل استواراست و یقین خطوراتی است وقتی یقین به دل می گذرد, دل چونان تکه آهن (استوار وتزلزل ناپذیر) می شود و چون از دل بیرون می رود, مانند خرقه ای فرسوده می گردد.

علم الیقین .

قرآن :. ((هـرگـز چنین نیست , اگر علم الیقین داشتید! به یقین دوزخ را می بینید سپس آن را قطعا به عین الیقین می بینید سپس در همان روز است که از نعمت (روی زمین) پرسیده خواهید شد)). ((و (یاد کن) آن گاه که ابراهیم گفت : پروردگارا, به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده مـی کـنـی ؟ فـرمود: مگر ایمان نیاورده ای ؟ گفت : چرا, ولی تا دلم آرامش یابد فرمود: پس , چهار پـرنده برگیر و آن ها را پیش خود ریز ریز گردان سپس برهر کوهی پاره ای از آن ها را قرار ده , آن گاه آن ها را فراخوان , شتابان به سوی تو می آیند و بدان که خداوند توانا و حکیم است)). ((و اینچنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم و تا از یقین کنندگان باشد)). ـ امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((اگر به علم الیقین بدانید)) ـ : یعنی با معاینه و مشاهده . ـ پیامبر خدا(ص): کسی که می بیند مانند کسی نیست که به او خبر می دهند. ـ خـبـر, چـون دیـدن نـیـست , زمانی که خداوند متعال به موسی خبر داد که قومش با گوساله چه کرده اند الواح را به زمین نینداخت , اما وقتی کاری را که کرده بودند با چشم خود دید, الواح را به زمین افکند به طوری که شکستند. ـ خـداونـد مـتعال می فرماید: سه چیزاست که آن ها را از دید بندگانم پنهان نگه داشته ام و اگر فردی آن ها را مشاهده کند, هرگز عمل بد انجام نمی دهد: اگر پرده خود را کنار زنم و مرا ببیند به طوری که یقین پیدا کند و بداند که بعداز میراندن آفریدگانم با آن ها چه می کنم .

حق اليقين .

قرآن :. ((اين است همان حقيقت راست (و) يقين)). ((و اين قرآن , بى شبهه , حقيقتى يقينى است)). تفسير:. حـق عـبـارت است از شناخت مطابق با واقعيت خارجى و يقين عبارت از شناختى است كه در آن شبهه و ترديد نباشد بنابراين , اضافه حق به يقين , نوعى اضافه بيانيه است كه براى تاكيد آورده شده است . مجلسى ـ رضوان اللّه عليه ـ مى گويد: يقين داراى سه مرتبه است : علم اليقين , عين اليقين و حق الـيقين ((نه چنين است , اگر علم اليقين داشتيد, به يقين دوزخ را مى بينيد سپس آن را قطعا به عـيـن اليقين مى بينيد)), ((اين است همان حق اليقين)) تفاوت ميان اين سه مرتبه از يقين با يک مـثـال روشـن مـى شـود براى مثال علم اليقين داشتن به آتش عبارت است از مشاهده مرئيات به واسـطـه نـور آن و عين اليقين به آن عبارت است از مشاهده جرم آتش و حق اليقين داشتن به آن عبارت است از سوختن در آتش و محو شدن هويت آدمى در آن و تبديل شدن به آتش صرف بالاتر و افـزونـتـر از ايـن مـرتـبه ديگر مرتبه اى وجود ندارد, اگر پرده كنار زده شود بر يقين من افزوده نمى گردد (سخن مولا على (ع) است). ـ امام على (ع): اى بندگان خدا, ازدوست داشتنى ترين بندگان خداوند در نزد اوبنده اى است كه خـدا وى را در بـرابـر نـفسش يارى رسانده و از اين رو, اندوه را جامه زيرين خود ساخته و ترس را پيراهن رويين خود قرار داده است چراغ هدايت در دلش مى درخشد مسير خود را ديده و راه خود را پـيـمـوده , مـناره هاى آن را شناخته و خطراتش را پشت سر نهاده و از دستاويزها به محكمترين آن هـا چـنـگ در زده و ازريسمان ها به استوار ترينشان چسبيده است و يقينى چون پرتو خورشيد دارد. ـ عـلـم و مـعـرفـت , آنـان را بـه بـيـنش حقيقى رسانده و به روح يقين دست يافته اند و آن چه را نـازپـروردگـان , سختى و دشوارى مى دانند آنان سهل و آسان يافته اند و با آن چه كه نادانان از آن گـريـزانـنـد, انس و الفت مى گيرند ودر اين دنيا با بدن هايى زندگى مى كنند كه روح آن ها به جـايـگاه برين تعلق دارد اينان جانشينان خداوند در زمين او هستند و دعوتگران او به سوى دينش وه كه چه شوقى به ديدن آنها دارم !.

تفسیر یقین .

ـ جـبـرئیـل نـزد پیامبر(ص) آمد و گفت :ای رسول خدا, خداوند تبارک و تعالی مرا با هدیه ای به سـوی تـو فـرسـتاده که پیش از تو آن را به هیچ کس نداده است رسول خدا(ص) فرمود: آن هدیه چیست ؟ جبرئیل گفت : صبر و بهتر ازآن رسول خدا فرمود: گفتم : تفسیر یقین چیست ؟ گفت : شـخـصـی کـه یقین دارد, برای خدا چنان کار می کند که گویی او را می بیند , زیرا اگر او خدا را نـمی بیند, خدا که او را می بیند و به یقین می داند که آن چه به او رسیده نمی شد که ترسد و آن چه به او نرسیده امکان نداشت که برسد همه این ها شاخه های توکل و پلکان زهدند. ـ امام رضا(ع) ـ در پاسخ به سؤال یونس از یقین ـ : توکل بر خدا و تسلیم در برابر خدا و راضی بودن بـه قـضـای خـدا و واگـذاردن کارها به خدا یونس می گوید: عرض کردم : تفسیر این ها چیست ؟ حضرت فرمود: ابو جعفر(ع)این چنین فرمود. ـ

پـیامبر خدا(ص) ـ در پاسخ به سؤال مردی از ایمان ـ : اخلاص عرض کرد: یقین چیست ؟

فرمود: تصدیق . ـ امام علی (ع): اسلام همان تسلیم (دربرابر خدا) است و تسلیم همان یقین و یقین همان تصدیق و تصدیق همان اقرار و اقرار همان به جا آوردن و به جا آوردن همان عمل کردن . ـ یقین , روشنایی است .

نشانه های شخص با یقین .

ـ پیامبر خدا(ص): نشانه شخص با یقین شش چیز است : به حقانیت خدا یقین پیدا کرده و لذابه او ایـمـان آورده است , یقین پیدا کرده که مرگ راست است و لذا از آن در حذر است , یقین پیدا کرده کـه رسـتـاخیز راست است و از این رو از رسوایی (در آن روز) می ترسد, یقین پیداکرده که بهشت راسـت اسـت و از ایـن رو مـشتاق آن است , یقین پیدا کرده که دوزخ راست است و از این رو برای نجات از آن می کوشد و یقین پیدا کرده که حساب راست است و از این رو ازخود حساب می کشد. ـ امام علی (ع): شخص با یقین ,اندوهش برای خود از همه مردم بیشتر است . ـ شوق , خصلت اهل یقین است . ـ کوتاهی آرزو و اخلاص در عمل و بی رغبتی به دنیا, دلیل برداشتن یقین است . ـ کسی که یقین داشته باشد که ازدوستان جدا می شود و در خاک جای می گیرد و با حساب رو به رو می شود و آن چه از خودبرجای می گذارد به کارش نمی آید و به آن چه پیش می فرستد نیازمند است , سزاوار است که آرزو را کوتاه کند و در کار و عمل بکوشد. ـ امام صادق (ع) ـ درباره آیه ((و زیرآن دیوار گنجی از آن آن دو یتیم بود)) ـ : بدانید که آن گنج زر و سیم نبود, بلکه چهار جمله بود:منم خدا و معبودی جز من نیست , هر که به مرگ یقین داشته باشد دهانش به خنده باز نمی شود وهر که به حساب یقین داشته باشد دلش شادی نمی کند و هر که به تقدیر یقین داشته باشد, ازچیزی جز خدا نمی ترسد. ـ امام علی (ع): پرهیزگاری , ثمره دین و نشانه یقین است . ـ کسی که یقین داشته باشد, در عمل کوشاست . ـ هر که یقینش درست باشد, به بحث و مجادله رغبتی ندارد. ـ امام صادق (ع): هیچ عملی جز بایقین نباشد و هیچ یقینی جز با خشوع . ـ پـیـامـبـر خـدا(ص): از نشانه های یقین این است که هیچ کس را با به خشم آوردن خدا خشنود نسازی و به واسطه چیزی که خدا به تو داده است هیچ کس را ستایش نکنی و برای چیزی که خدا به تو نداده است , هیچ کس را نکوهش نکنی . ـ امام صادق (ع): از نشانه های یقین این است که با به خشم آوردن خداوند مردم را خشنود نسازید و از ایـن کـه خداوند از فضل خودبه شما عطا نکرده است , آنان را نکوهش و ملامت نکنید, زیرا نه حـرص زدن آزمندی , روزی را به سوی او سوق می دهد و نه بی میلی شخص بی میل , آن را از او باز می دارد.

یقین مؤمن در کردار او نمایان است .

ـ امام علی (ع): مؤمن , یقینش درکردارش دیده می شود و منافق , شکش در عملش نمایان است . ـ کسی که عمل را فرو می گذارد, به پاداش آن یقین ندارد. ـ کسـی که یقین دارد خداوند سبحان او را می بیند و با این حال او را نافرمانی می کند, بی گمان خداوند را بی مقدارترین بینندگان قرارداده است . ـ یقین خود را به شک تبدیل نسازیدو دانش خود را به جهل . ـ رسول خدا(ص): بخشیدن موجودی ,زیور یقین است .

عوامل تباه کننده یقین .

ـ امام علی (ع): یقین را شک و چیره آمدن هوس , تباه می سازد. ـ کسی که آزمندیش زیاد باشد,یقینش اندک است . ـ فرمانبری از آزمندی , یقین را تباه می گرداند. ـ آزمندی , یقین را تباه می کند. ـ امام صادق (ع): شخص آزمند از دو خصلت محروم و دو خصلت پیوسته با اوست : ازقناعت محروم است و از این رو آسایش ندارد و از خرسندی محروم است و از این رو یقین رااز دست داده است . ـ امام علی (ع): علت تباهی یقین , طمع است . ـ مجادله کردن در دین , یقین را ازبین می برد. ـ مال دوستی , دین را سست و یقین راتباه می گرداند. ـ آمیزش با دنیاپرستان , دین راعیبناک و یقین را سست می کند. ـ کسی که به جزا یقین ندارد, شک یقین او را به تباهی کشاند.

سستی یقین .

ـ پیامبر خدا(ص): من برای امت خوداز چیزی جز سستی یقین , نمی ترسم . ـ درحقیقت , من برای امت خود ازسستی یقین می ترسم . ـ امام علی (ع): کسی که یقینش سست شود, مروتش ناقص گردد. ـ پیامبر خدا(ص): از سستی یقین است که با به خشم آوردن خداوند متعال مردم را خشنود گردانی و برای روزیی که خدای متعال به توداده است آنان را مدح و ثنا گویی و برای آن چه که خداوند به تو نداده است , مردم را مذمت کنی . ـ امام علی (ع): به خدا سوگند که شک عارض گشته و یقین از میان رفته است , تا آن جا که آن چه برایتان تضمین شده (یعنی روزی) گویی (سعی و تلاش برای تحصیل آن) بر شماواجب گشته است و آن چه بر شما واجب شده , انگار از دوش شما برداشته شده است .

کسی که یقین سودش ندهد.

ـ امـام علی (ع): بدانید که هرکس یقین سودش ندهد, شک زیانش رساند و هر کس خرد واندیشه کنونیش او را سود نبخشد, خرد و اندیشه غایبش در سود بخشیدن به اوناتوانتر است . ـ بـدانـیـد کـه هـرکـس حـق سـودش نـدهـد, بـاطل زیانش رساند و هر کس هدایت او را به راه راست نیاورد گمراهی از راه بدرش کند.

ثمرات یقین .

1 ـ شکیبایی :. ـ امام علی (ع): شکیبایی , نخستین لازمه یقین است . ـ شکیبایی , ثمره یقین است . ـ امام صادق (ع): شکیبایی , برخاسته از یقین است . ـ امـام عـلی (ع): سلاح انسان برخورداراز یقین , شکیبایی در گرفتاری و سپاسگزاری در روزگار برخورداری است . ـ برتو باد شکیبایی , زیرا که آن دژی استوار و عبادت اهل یقین است . 2 ـ اخلاص :. ـ امام علی (ع): اخلاص در عمل ,برخاسته از نیروی یقین و درستی نیت است . ـ سبب اخلاص یقین است . ـ خلوص نیت , به اندازه توانمندی دین (شخص) بستگی دارد. ـ کوتاهی آرزو و اخلاص در عمل ,دلیل بر یقین است . ـ یقین داران و مخلصان و ایثارگران از اعرافیانند. ـ غایت یقین , اخلاص است و غایت اخلاص , خلاص و رهایی . ـ ای بندگان خدا, بدانید که اندک ریا شرک است و اخلاص در عمل (برخاسته از) یقین است . 3 ـ زهد:. ـ امام علی (ع): یقین , میوه زهد به بار می نشاند. ـ زهد, شالوده یقین است . ـ اگر یقینت درست بود, بی گمان آن چه را رفتنی است جایگزین آن چه ماندنی است نمی کردی و بلند مرتبگی را به پستی نمی فروختی . ـ بی رغبتی انسان به آن چه فناپذیراست , به اندازه یقین اوست به آن چه ماندنی می باشد. ـ دروغ می گوید کسی که ادعای یقین به (جهان) باقی دارد, اما در پی (جهان) فانی می رود. ـ کسی که به آخرت یقین دارد, به دنیا آزمند نیست . ـ کـجـایـند یقین باورانی که جامه های هوس را از خود برکندند و رشته های وابستگی به دنیا را از خود بریدند؟ . ـ یقین , برترین زهد است . 4 ـ توکل :. ـ امام علی (ع): نیکویی توکل , دلیل بر نیکویی یقین است . ـ توکل , ناشی از نیرومندی یقین است . ـ حقیقت یقین , در توکل است . 5 ـ خرسندی :. ـ امام علی (ع): خرسندی به قضای خداوند, دلیل بر داشتن یقین نیکوست . ـ خرسندی , میوه یقین است . ـ کسی که به آن چه مقدر شده خرسند باشد, یقینش نیرومند است . ـ امام صادق (ع): خرسندی به قضای ناخوشایند, از بالاترین درجات یقین است . 6 ـ سبک شمردن مصیبت ها:. ـ پیامبر خدا(ص): خداوند از روی حکمت و جلال خود, آسایش و گشایش را در خرسندی و یقین قرار داد. ـ امـام عـلـی (ع) ـ در سفارش خود به فرزند بزرگوارش حسن (ع) ـ : غم و اندوه هایی را که به تو می رسد, با نیروی شکیبایی و یقین نیکو از خود دور کن . ـ امـام سجاد(ع) ـ در مناجات ـ : به کرم و بزرگواریت از تو می خواهم که از عطای خود آن به من ارزانی داری که مایه شادمانی وروشنایی دیدگان من باشد و از یقین آن به من عطا فرمایی که به واسطه آن مصیبتهای دنیا برمن آسان شود و پرده های کوری از دیده بصیرتم کنار زده شود.

شعبه های یقین .

ـ امـام عـلـی (ع): ایمان بر چهار پایه قرار دارد: بر شکیبایی و یقین و دادگری و جهاد و یقین چهار شـعـبه دارد: بینش هوشمندانه , رسیدن به ژرفای حکمت , شناخت عوامل عبرت آموز و(شناخت) روش پیشینیان هر که بینش هوشمندانه داشته باشد, به ژرفای حکمت دست یابد وهر که به عمق حـکـمـت دست یابد, عبرت شناس شود و هر که عبرت شناس باشد, چنان است که با گذشتگان زندگی کرده باشد. ـ پـیـامبر خدا(ص): یقین چهار شعبه دارد: بینش هوشمندانه , رسیدن به ژرفای حکمت , شناخت عـوامـل عبرت آموز و پیروی ازسنت پس , هر که بینش هوشمندانه داشته باشد, به ژرفای حکمت دسـت یـابـد و هر که به ژرفای حکمت دست یابد, عبرت شناس شود وهر که عبرت شناس باشد, از سنت پیروی کند و هر که از سنت پیروی کند, گویی با گذشتگان بوده است . ـ امام علی (ع): یقین دارای چهار شعبه است : فهم در اوج , دانش ژرف , حکمت روشن وشکوفان و بـردبـاری آبـادان , کـسـی کـه فـهم داشته باشد, دانش های مجمل و مبهم را تفسیر کند وهرکه دانـش هـای مـجمل را تفسیر کند, آبشخورهای حکمت را بشناسد و هرکه آبشخورهای حکمت را بـشـنـاسـد, دورانـدیـش و بردبار شود و در کار خود کوتاهی نکند و در میان مردم (باخوشنامی) زندگی کند.

افزایش یافتن یقین .

ـ امام علی (ع): کسی که ایمان داشته باشد, بر یقینش افزوده می شود. ـ امـام کاظم (ع): ای بندگان خدا, بااصلاح خود, نعمت های خداوند را پاس دارید, تا بر یقین شما افزوده شود و سودی با ارزش وگرانبها به دست آورید. ـ از امام رضا(ع) ـ درباره این سخن خداوند به ابراهیم که : ((آیا ایمان نداری ؟ گفت : چرا, امابرای این که دلم آرام گیرد)) سؤال شد که : مگر در دل او شک بود؟ ـ : نه , او یقین داشت , اما ازخداوند خواست به یقین او بیفزاید. ـ امـام صـادق (ع): یـقین , بنده را به هرمرتبه والا و مقام شگفت آوری می رساند در حضور رسول خـدا(ص) گـفـتـه شد که عیسی بن مریم روی آب راه می رفته است حضرت فرمود: اگر یقینش بیشتر بود, در هوا نیز راه می رفت بدین ترتیب رسول خدا از عظمت مقام یقین خبر داد. ـ روزی حـواریـون ,عیسی (ع)را ندیدند پس در جستجوی او بیرون رفتند و دیدند که روی آب راه می رود یکی از آنان عرض کرد: ای پیامبر خدا, به طرف تو بیاییم ؟ فرمود: آری آن مرد یک پایش را در آب گـذاشـت و رفـت تـاپـای دیـگرش را نیز داخل آب بگذارد که زیر آب رفت عیسی فرمود: دستت را بده ای کوته ایمان , اگر آدمیزاد به وزن دانه ای یا ذره ای یقین داشت در آن صورت روی آب راه می رفت . ـ پیامبر خدا(ص): عیسی بن مریم روی آب راه می رفت و اگر یقین بیشتری داشت , در هوا نیز راه می رفت . ـ اگر برادرم عیسی یقینش بهتر از آن بود که داشت , بی گمان در هوا راه می رفت و روی آب نماز می خواند. ـ امام علی (ع): اگر پرده هم کنار رود,بر یقین من چیزی افزوده نشود.

گفتاری درباره ایمان و افزایش پذیری آن :.

چـنـان کـه از امـثـال ایـن آیـات بـر مـی آیـد, ایـمـان داشتن به یک چیز صرفا علم داشتن به آن نـمی باشد:((بی گمان کسانی که پس از آن که (راه) هدایت بر آنان روشن شد (به حقیقت) پشت کردند)) و ((کسانی که کافرشدند و از راه خدا باز داشتند و پس از آن که راه هدایت بر آنان آشکار شد, با پیامبر در افتادند)) و ((و با آن که دلهایشان بدان یقین داشت از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند)) و ((و خدا او را با وجود آن که می دانست ,گمراه ساخت)) این آیات , همچنان که ملاحظه می کنید, ارتداد و کفر و انکار و گمراهی را با وجود علم اثبات می کند بنابراین , صرف علم داشتن بـه چـیـزی و اعتقاد قطعی به حقانیت آن , در حصول ایمان کافی نیست وصاحب چنین علمی را نـمـی تـوان مـؤمن نامید, بلکه باید به مقتضای علم خود نیز پایبند باشد و به مفاد آن اعتقاد وباور قـلبی داشته باشد, به طوری که آثار عملی آن هر چند فی الجمله در وی بروز کند پس , کسی که عـلم دارد به این که خداوند متعال تنها معبود است و جز او معبودی وجود ندارد و به مقتضای این علم خود ـ یعنی عبودیت او و پرستیدن تنها او ـ نیز پایبند است , چنین کسی مؤمن به شمار می آید اما اگر چنین علم و معرفتی داشته باشد,لیکن بدان ملتزم و پایبند نباشد و هیچ عملی که نشانگر عبودیت باشد انجام ندهد چنین شخصی عالم هست امامؤمن نیست . از این جا نادرستی این سخن برخی که گفته اند: ایمان عبارت از صرف علم و تصدیق است , روشن می شود,چرا که گفتیم علم و کفر با هم قابل جمع هستند. نـیـز بطلان این سخن عده ای که گفته اند: ایمان همان عمل است , آشکار می گردد, زیرا عمل با نفاق جمع می شود, زیرا منافق عمل می کند و گاهی اوقات هم حق و حقیقت برایش ظهور علمی دارد, لیکن در عین حال ایمان ندارد. حـال که ایمان عبارت شد از علم به چیزی همراه با التزام به آن به گونه ای که آثار عملی آن علم بـر آن مترتب شود و از طرفی علم و التزام قابل افزایش و کاهش و شدت و ضعف هستند, بنابراین , ایـمـان هـم کـه از این دوعنصر تشکیل شده قابل افزایش و کاهش و شدت و ضعف می باشد پس , اختلاف مراتب و درجات ایمان ازضروریاتی است که به هیچ وجه شک بردار نیستند. ایـن مـطـلـب نـظـر اکثر دانشمندان است و حقیقت هم همین است آیه ((تا ایمانی بر ایمان خود بـیفزایند)) وآیات دیگری از این قبیل دلالت بر همین مطلب دارد همچنین احادیثی که از امامان اهل بیت (ع) درباره مراتب داشتن ایمان وارد شده است , این نظر را تایید می کند. عـده ای هـم مـانـنـد ابـوحـنیفه و امام الحرمین و دیگران بر این باور رفته

اند که ایمان افزایش و کاهش پذیرنیست و برای این سخن خود چنین دلیل آورده اند که ایمان نام آن تصدیقی است که به مـرحـلـه جزم و قطع رسیده باشد و افزایش و کاهش پذیری در چنین معنایی قابل تصور نمی باشد بنابراین , شخص تصدیق کننده چه طاعات را به تصدیق خود ضمیمه کند و چه معاصی را, تصدیق او همچنان به قوت خود باقی است و هرگز تغییرنمی کند. ایـنـان آیـاتـی را که دال بر افزایش و کاهش پذیری ایمان است تاویل و توجیه کرده اند و گفته اند ایـمـان عـرضـی اسـت که بشخصه باقی نمی ماند, بلکه بقای آن به نحو تجدد امثال است , یعنی بر حـسـب انطباقش بر زمان به نحو امثال متجدده آن است که افزایش و کاهش می پذیرد برای مثال در مـورد پـیـامـبـر ایـمـان بـه طور متوالی و بدون فاصله زمانی صورت می پذیرد و در دیگران با فاصله های زمانی اندک یا زیاد بنابراین ,مراد از افزایش ایمان , توالی اجزای ایمان است که این توالی یا بدون هیچ گونه فاصله زمانی است و یا بافاصله های زمانی اندک . نـیـز ایـمـان یـک کـثرت دیگر هم دارد و آن منوط به کثرت اموری است که ایمان به آن ها تعلق مـی گـیرد وچون احکام و شرایع دین تدریجا نازل می شده و مؤمنان هم بر حسب نزول تدریجی آن هـا تـدریجا ایمان می آورده اند و شمار احکام نیز هر از چند گاهی اضافه می شده است , بنابراین ایـمـان آنان نیز تدریجا افزایش می یافته است و به طور کلی , مراد از افزایش ایمان , زیاد شدن عدد آن هاست . سستی این نظر کاملا روشن است , زیرا اولا این که گفته اند ایمان نامی است برای تصدیق جزمی , قابل قبول نیست چون که همان گونه که بیان داشتیم , ایمان نامی است برای تصدیق جازم توام با التزام و پایبندی , مگر این که مرادشان از تصدیق , علم همراه با التزام باشد. ثـانیا: این که گفته اند این تصدیق افزایش و کاهش نمی پذیرد, ادعایی بدون دلیل و بلکه مصادره بـه مـطـلـوب است و این استدلال آن ها که ایمان یک امر عرضی است و بقای اعراض به نحو تجدد امـثال می باشد در اثبات مدعای آنان کار آمد نیست , زیرا ما می بینیم ایمان هایی هست که در برابر طوفان حوادث هم از جا تکان نمی خورد و در مقابل ایمان هایی وجود دارد که با کمترین حادثه ای که پیش می آید یا با سست ترین شبهه ای که بروز می کند متزلزل می شود و از بین می رود و چنین اخـتـلاف و تـفـاوتـی را نمی شود با مساله تجدد امثال و کمی وزیادی فاصله های زمانی , توجیه و تـعلیل کرد, بلکه ناچار باید آن را به نیرومندی و ضعف ایمان نسبت داد,خواه به تجدد امثال قائل باشیم یا نباشیم به علاوه بطلان مساله تجدد امثال در جای خود روشن شده است . و ایـن که گفته اند شخص تصدیق کننده , چه اطاعت ضمیمه تصدیقش کند و چه معصیت , اثری در تصدیق اوندارد و به هیچ وجه تصدیق او را تغییر نمی دهد, این سخن نیز پذیرفتنی

نیست , چون نیرومند شدن ایمان در اثرانجام طاعات و ضعیف و سست شدن آن بر اثر ارتکاب معاصی , موضوعی است که نباید در آن تردید داشت ونیرومندی اثر یا ضعف آن , حکایت از نیرومندی مبدا اثر یا ضعف آن دارد خـداونـد مـتعال می فرماید: ((سخن پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته آن را بالا مـی بـرد)) و نیز می فرماید: ((آن گاه فرجام کسانی که بدی کردند (بسی) بدتر بود (چرا) که آیات خدا را تکذیب کردند و آن ها را به ریشخند می گرفتند)). و امـا ایـن که آیات دال بر افزایش و کاهش پذیری ایمان را تاویل و توجیه کرده اند, این تاویل آن ها درسـت نیست , چون به موجب تاویل نخست آنان باید کسی که ایمان کامل ندارد ـ یعنی کسی که در قـلـبـش فـاصـله هایی است خالی از اجزای ایمان ـ درحقیقت هم مؤمن باشد و هم کافر و این مطلبی است که در کلام خداوند متعال نکته ای که آن را تایید کند یا مشعر به آن باشد وجود ندارد. آیـه ((و بـیشتر آنان به خدا ایمان نمی آورند, مگر این که مشرک هستند)) نیز دلالتش برافزایش و کـاهـش پـذیـری ایمان بیشتر و نزدیکتر است تا به دلالت بر نفی آن , چون مدلول آن این است که آنـان در حـالـی کـه مـشرکند مؤمن هستند, زیرا ایمانشان نسبت به شرک محض ایمان به حساب می آید و در مقایسه باایمان محض شرک و این همان معنای افزایش و کاهش پذیری ایمان است . تاویل و توجیه دوم آن ها که می گوید افزایش و کثرت ایمان درحقیقت به سبب کثرت متعلق آن , یعنی احکام و شرایع نازل شده از جانب خداوند است و بنابراین , این افزایش و کثرت صفت ایمان به حـال متعلق آن است و سبب انصاف ایمان به این وصف در واقع متعلق آن می باشد, این نیز صحیح نـیـسـت , زیـرا اگـر مـراد از آیـه شـریفه ((تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند)) این نوع افزایش بود, مـنـاسب تر آن بود که افزایش ایمان در این آیه نتیجه و غایت تشریع احکام فراوان و انزال آن ها قرار داده شود, نه نتیجه و غایتی برای فرو فرستادن آرامش دردل های مؤمنان . بـار خـدایا, بر محمد و خاندان محمد صلوات فرست و ایمان مرا به مرحله کمال آن برسان و یقین مـرابرترین یقین گردان و از من پذیرا شو ای که گناهان و بدی ها را به نیکی تبدیل می کنی , ای مهربانترین مهربانان . ستایش خداوندی را که توفیق به پایان بردن این کتاب را ارزانیم داشت . مـصـادف شد با شب بیست و سوم از شب های مبارک قدر ماه رمضان سال هزار و چهار صد و پنج هجری . ستایش , سراسر, از آن خداست و درود بر سرور ما محمد و خاندان او باد.

پاورقی

1- در الترغیب والترهیب , ج 1, ص 564, ح 9, از این شخص به نام : ابن اللتبیه (به ضم لام و سکون تا و کسر با و تشدید یا) نام برده شده که منسوب به تیره ای است به نام بنی لتب . 2- بضاعت : هرگاه مالی را برای کسب و تجارت به دیگری بسپرند در صورتی که عامل حق العمل گـیـرد, آن مال را بضاعت گویند, چنانچه در سودسهمی برایش قرار دهند آن معامله را مضاربه گویند. 3- مـرحـوم عـلامه طباطبائی (میزان , ج4 , ص 217) در تبیین این حدیث می نویسد: پیش از این بـارها گفته ایم که مانعی ندارد اسباب نزول که در روایات آمده است , متعدد باشند و یک آیه چند شـان نـزول داشـته باشد و این اسباب منافاتی با این نکته ندارند که مفهوم و مقصود آیه ای که در مورد خاصی نازل شده ن است منحصر و محدود در همان مورد نباشد و نیز منافاتی ندارد که آیه ای نازل شده و تصادفا مضمون آن با فلان مورد منطبق شده باشد بنابراین , باوجود آن که تقسیم مال وظـیـفه جابر نبوده است تا با این آیه جوابش داده شود, اما این سخن او که : ای رسول خدا دستور می دهید با اموالم چه کنم ,پس این آیه نازل شد , به روایت لطمه ای نمی زند. 4- در روایات اهل سنت آمده است : ((اگر چندان روزه گیرید که مانند کمان ها (خمیده) شوید و چـنـدان نماز خوانید که همچون چله های کمان گردید)) واین (به لحاظ تشبیه) مناسب تر است نقل از حاشیه بحار. 5- در این روایت تاییدی است بر آن چه در تفسیر وزن گفتیم یکی از لطیف ترین نکاتی که در این روایت وجود دارد, این فرموده امام است که : ((اعمال در حقیقت صفت کاری است که مردم انجام مـی دهـنـد)) امـام (ع) در ایـن جـمـلـه اشاره می فرماید که مراد از اعمال در این موارد, حرکات طـبـیـعـی ای کـه از انـسان سر می زند نیست , زیرا این حرکات در طاعت و گناه , هردو, صورت می گیرد بلکه مراد از اعمال صفاتی هستند که بر کردارها عارض می شوند و سنن و قوانین دینی یا اجـتـمـاعی آن ها را برای اعمال معتبر می داند مثلا در حالت جماع حرکاتی صورت می گیرد که اگـر مـطـابق با سنت اجتماعی یا اجازه شرعی باشند نکاح نامیده می شوند و اگر مطابق بااین ها نباشند زنا به شمار می آیند, در صورتی که طبیعت و ماهیت حرکاتی که سر می زند در هر دو حالت یـکـی اسـت امـام (ع) بـرای فرمایش خود از دو راه استدلال کرده است : اول این که اعمال صفت هـستند و وزن ندارنددوم این که , خداوند متعال احتیاج به وزن کردن اشیا ندارد, چون متصف به صفت جهل نمی باشد ـ المیزان , ج 8 , ص 16. 6- با توجه به توضیحاتی که دادیم , معنای این حدیث روشن است , زیرا

مقیاس همان عمل و اعتقاد حق است و چنین عمل و اعتقادی هم نزد پیامبران و اوصیای آن ها می باشد المیزان , همان . 7- در متن احادیث مواسات آمده است که به معنای شریک کردن دیگران در معاش و روزی خود, همدردی و همیاری در سختی ها و مشکلات وتاسی جستن به دیگری است . 8- مـضـمـون ایـن روایـت از جـمـلـه مطالب مشهور در میان شیعه و سنی است ابن ابی الحدید مـی گـویـد: ابو عمرو محمدبن عبدالواحد زاهد لغوی , غلام ثعلب و نیز محمدبن حبیب در امالی خـود روایـت کـرده انـد کـه چون در روز احد بیشتر یاران رسول خدا(ص) گریختند گردانهای مـشرکان بر پیامبرهجوم آوردند رسول خدا فرمود: ای علی , این گردان را از من دور کن علی بر آن حـمـلـه برد جبرئیل به رسول خدا(ص) گفت : این است تاسی جستن و همدردی فرشتگان از تاسی و همدردی این جوان به شگفت آمده اند نقل از حاشیه کافی . 9- جعفی ـ بر وزن کرسی ـ منسوب به جعف بن سعد العشیره بن مذحج پدر تیره ای در یمن است او جـابـر بـن یـزیـد بن حرث بن عبد یغوث جعفی ازاصحاب امام باقر و صادق (ع) است چند سال متوالی در خدمت امام باقر(ع) بود و سال 128, در ایام امام صادق (ع) از دنیا رفت ـخدایش رحمت کناد ـ نقل از حاشیه تحف العقول . 10- اشـاره بـه حضرت یونس (ع) است و مراد از عصیان و نافرمانی او, خشم گرفتن آن حضرت بر قـوم خود و گریختن از آن ها بی اجازه پروردگارش می باشد روایت شده است که چون یونس (ع) به قوم خود وعده عذاب داد, پیش از آن که خداوند به او فرمان خروج دهد, از میان قوم خودخارج شـد بـاید دانست که مراد از عصیان و نافرمانی در این جا ترک عمل افضل و اولی است , چرا که در ایـن جـا هـنـوز از جانب خداوند فرمانی نرسیده بود تا در نتیجه , یونس با ترک انجام آن عصیان و نـافرمانی کرده باشد, یا نهیی در کار نبود تا در نتیجه با ارتکاب آن مخالفت پروردگار کرده باشد بـنابراین , اطلاق لفظ عصیان و نافرمانی مجاز و به معنای ترک اولی و افضل می باشد و این کار در قیاس با درجات کمال پیامبران به منزله عصیان و نافرمانی محسوب می شود نقل از پانوشت کافی . 11- اطـلاق بـهـشت بر دنیا ـ چنان که فیض رحمه اللّه می فرماید ـ شاید در مقایسه با شکم ماهی باشد ـ نقل از حاشیه کافی . 12- امام (ع) از آن رو این بندگان و علمای عوام فریفته زرق و برق دنیا را به احبار و رهبان تشبیه فـرموده است که با کتمان علم و حقیقت و تحریف سخنان خداوند و بناحق خوردن اموال مردم و بـازداشـتـن آنان از راه خدا, آخرت را به دنیا فروخته اند, چنان که احبار و رهبان نیز چنین بودند وخداوند در چند جای قرآن از آنان بدین گونه یاد کرده است . 13- مراد از سران و سردمداران : پادشاهان و زمامداران و اعوان و انصار ستمگر آنان می باشد. 14- اشاره است به آیه 31 از سوره نجم . 15- در مـتـن حـدیـث

مـسـلحه آمده است که به معنای قورخانه و انبار مهمات , برج دیده بانی و مراقبت , نیروهای مسلح است . 16- گیاهی از تیره گندمیان است که بوی مطبوعی دارد. 17- گیاهی خاردار که آن را برای ایجاد مانع پیرامون خیمه استفاده می کنند. 18- با فرو رفتن در دنیا و خواهش های نفسانی , و رها کردن کار برای آخرت زیرا شما برای آخرت و نـعمت هایش و جاودانگی در آن آفریده شده اید اماآز آن ها روی گرداندید و به دنیا روی آوردید پـس از این رو به مردگانی تبدیل شدید و بلکه بدتر از آنان چرا که در آخرت عذاب خواهید شد و ازنعمت های آن محروم خواهید ماند ـ به نقل از حاشیه بحار: 14/312. 19- زیـرا بـه آن چه می دانید عمل نکردید, پس بدان ماند که علم و دانش خود را از یاد برده اید به نقل حاشیه بحار: 14/312. 20- به واسطه عمل نکردن به علم و دانش خود به نقل حاشیه بحار: 14/312. 21- یـعنی عوامل بینایی و بصیرت را در اختیار شما نهاد اما بصیرت نپذیرفتید و بصیرت ها شما را سـودی نـبـخشید چرا که همان اعمال را انجام می دهیدکه شخص بی بصیرت و بینش انجام می دهد به نقل حاشیه بحار: 14/312. 22- زیـرا از گـفـتـن آن چـه کـه خـداونـد زبـان شـمـا را بـدان گـویـا کـرده بـودـسـنعـی -12 (حقیقت ومعرفت)خودداری کردید به نقل از حاشیه بحار:14/312. 23- این قسمت مضمون آیه پنجم سوره جاثیه است نه عین عبارت آن . 24- علت این مطلب آن است که به سبب آرزوی دراز به دنیا ولذت های آن رو می آورد و در نتیجه از تفکر باز می ماند, یا این که آن چه را که اقتضای آرزوی دراز است عامل محو و نابودی چیزی قرار می دهد که مقتضای اندیشه درست اوست نابود کردن طرفه های حکمت با زیاده گویی هایش نیزیا بـه ایـن سبب است که اگر به زیادگویی بپردازد در همان زمان از حکمت باز می ماند و یا به این سـبـب کـه وقـتـی مردم از او زیاده گویی بشنوند به سخنان حکیمانه اش نیز گوش نمی دهند و تـوجهی نمی کنند و یا به این سبب که هرگاه به زیاده گویی بپردازد, خداوند حکمت را از دل او پاک می کند ـنقل از پاورقی کافی . 25- یـعـنـی شـنـاخـت ذات و صفات خداوند و احکام و شرایع او برایش حاصل می شود, یا به این معناست که خداوند به او خرد عطا می فرماید, یا امور را به گونه ای می شناسد که این شناخت او به خـداونـد منتهی می شود به این معنا که آن علم و شناخت را, با واسطه یا بی واسطه , از پیامبران و حـجت های الهی فرا می گیرد و یا عقل و خرد او به درجه ای می رسد که خداوند علومش را بدون آن که بشری تعلیمش دهد بر وی افاضه می فرماید ـ نقل ازپانوشت کافی . 26- یـعـنـی خـداونـد او را بی نیاز می سازد, یا به این معناست که همان گونه که دنیاپرستان غنا و تـوانـگریشان به مال و ثروت است , غنا و توانگری او به خدا وتقرب به او و مناجات با حق می باشد ـ نقل از پاورقی کافی .

27- طـالـب بـودن دنیا به این معناست که دنیا روزی مقدر کسانی را که در آن به سر می برند به آن هـا مـی رسـاند تا زمانی که اجل مقرر آنان فرا رسد و مطلوب بودن آن عبارت از سعی و کوشش دنیاخواهان در جهت تحصیل دنیا و فراهم آوردن بهترین زندگی برای خود می باشد طالب بودن آخـرت عبارت از رسیدن اجل و مرگ مردم دنیا و سوق دادن آن ها به جهان آخرت است و مطلوب بودن آن عبارت از کوشش و تلاش آخرت طلبان برای دستیابی به نعمت آخرت است تا در آن جهان از بـهترین حال و روز برخوردار باشند طالب بودن دنیا به معنایی که گفته شد, بر کسی پوشیده نـیـسـت , چرا که روزی اهل دنیا برای همگان مقدر و تضمین شده و لاجرم به انسان می رسد, چه انـسـان آن را بخواهد یا نخواهد ((و هیچ جنبنده ای در روی زمین نیست مگر این که روزی آن به عـهده خداست)) آخرت نیز طالب است , چرا که اجل نیز همانند روزی مقدر و قطعی است ((بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید, هرگز این گریز برای شما سودی نمی بخشد, و در آن صورت جز اندکی برخوردار نخواهید شد)) ـ نقل از پاورقی کافی . 28- یعنی هر امری از امور دین با این تمام و کامل می شود, یا گویی با داشتن آن به همه امور دین رسـیـده شده است (شاید هم مقصود این باشد که تمامیت و کمال عقل با این امور تحقق می یابد) نقل از پاورقی کافی . 29- علتش این است که کسی که خرد نداشته باشد نمی داند چه اموری شایسته و زیبنده اوست و چـه چـیزهایی شایسته و زیبنده او نیست و لذا کارهای شایسته خود را ترک می کند و آن چه را در خور او نیست به جا می آورد و کسی که چنین باشد از دین بی بهره است مروت به معنای انسانیت و کـمال مردانگی است و این صفت در بردارنده خوی های والا و آداب نیکو می باشد ـ نقل از پانوشت کافی . 30- یعنی هیچ چیز جز بهشت شایسته آن نیست که بهای بدن آدمی باشد امام (ع) به کار گرفتن بـدن در دسـتامدهای ماندگار و جاویدان را به فروختن آن به بهشت تشبیه فرموده است , علتش این است که بدن ها, به دلیل توجه نفس آن ها به جهان دیگر, روز به روز در حال کاهش و فرسایش اسـت اگـرنـفـس یک نفس سعادتمند باشد, غایت سعی او در این دنیا و انقطاع حیات بدنی اش , خداوند سبحان و نعمت بهشت است , زیرا در راه هدایت وراست قدم بر می دارد بنابراین , گویی در یـک معامله با خداوند متعال , بدن خود را به بهای بهشت فروخته است و برای همین خداوند او را آفریده است . و اگـر نفس , شقاوتمند باشد فرجام تلاش او و به سرآمدن اجل و عمرش , قرین شدن با شیطان و عـذاب آتـش اسـت چـون در طـریـق گـمـراهی قدم برمی دارد بنابراین , گویی بدن خود را, در مـعـامـلـه ای با شیطان , به بهای شهوت های فناپذیر و لذت های حیوانی فروخته است ,

شهوت ها و لـذت هـایی که بزودی به آتش های سوزان و دردناکی تبدیل می شوند که امروز از دسترس حواس مـردم دنـیـا پـنـهان و پوشیده اند و فردای قیامت بروز می کنند ((ودوزخ برای هر که بیند آشکار گـردد)) و این جاست که باطل گرایان زیان کنند (نقل از استادش صدر المتالهین رحمه اللّه) ـ پانوشت کافی . 31- این سخن امام (ع) ترغیبی است به معاشرت با مردم و انس گرفتن با آن ها و بهره مند شدن از فـضـایـل اهـل فضیلت و نیز نهی و بازداشتی است ازگوشه گیری و دوری از مردم که دو عامل پـیـدایـش نـفـاق و وسـواس و محرومیت از مشرب کامل محمدی (ص)و مقام پسندیده و موجب تـرک بـسـیـاری از فضایل و خوبی ها و از دست دادن سنت های شرعی و آداب جمعه و جماعات و بسته شدن ابواب مکارم اخلاق و خصلت های والای انسانی هستند ـ نقل از پانوشت کافی . 32- یـعـنـی رشد و توسعه دادن سرمایه از طریق تجارت و کسب و کار نشانه کمال انسانیت و نیز مـوجـب آن اسـت , زیـرا در ایـن صورت انسان به دیگران نیازمند نمی شود و به علاوه امکان انجام کارهایی را که در خور و شایسته اوست پیدا می کند ـ نقل از حاشیه کافی . 33- یـعـنـی خـردمـند به آن چه که فراتر از صلاحیت و سزامندی اوست امید نمی بندند ـ نقل از پاورقی کافی . 34- یعنی هیچ کاری را پیش از فرا رسیدن زمان آن انجام نمی دهد ـ نقل از پاورقی کافی . 35- در لسان العرب آمده است : ثمغ ملکی بوده از عمر بن خطاب در مدینه که آن را وقف کرد. 36- در مـتـن حـدیث ابو زنه آمده است که کنیه میمون است و تصحیف آن در فارسی به صورت بوزینه در آمده است . 37- حـزقـه : بـه معنای کسی است که کوچولوست و قدم های کوچک بر می دارد عین بقه : چشم کوچولو ((ترق)): بالا برو. 38- ستاره کوچکی است از ستارگان دب اکبر.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان